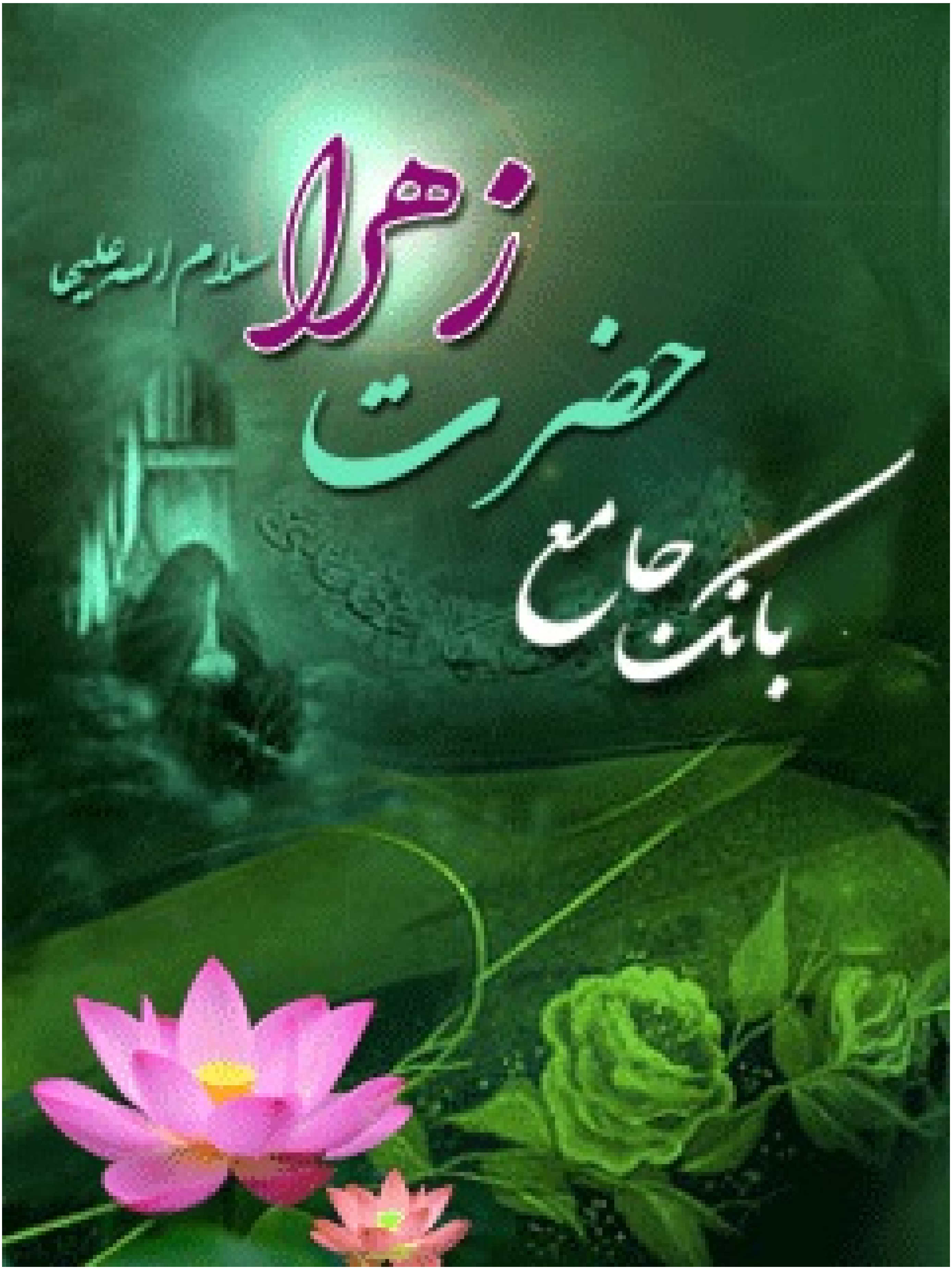

بانک جامع
حضرت
زهرا
سلام الله علیها

بسم الله الرحمن الرحیم

بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها/ جمعی از نویسندگان

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:حضرت زهرا سلام الله علیها

دانستنیهای فاطمی

مشخصات کتاب

سرشناسه: غزالی اصفهانی، علی، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: دانستنی‌های فاطمی/ مولف علی غزالی‌اصفهانی؛ ویراستار میرزا مهدی آقا بابایی، محمد فاضل عمومی [به سفارش] موسسه پژوهش اندیشه نیکوی ایمان.

مشخصات نشر: قم: عطر عترت، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۷۶۱ص.

شابک: ۸۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۵۸۸ - ۴۱ - ۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت:

کتابنامه.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق

موضوع: فاطمه زهرا (س) ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق - شعر

موضوع: فاطمه زهرا (س) ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق - کتابشناسی

شناسه افزوده: موسسه پژوهشی اندیشه نیکوی ایمان

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/غ۴۴د۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی:۱۸۶۶۷۱۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین، سیّما المحدّثه النّقیّه، الصّدیقه الکبری، فاطمه الزّهراء (س) و اللّعنه الدائمه علی اعدائهم أجمعین الی قیام یوم الدّین.

مقام بزرگ بانوی دو جهان حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) بالاتر از آن است که ذهن بشر بتواند به آن پرداخته و مطلب شایسته‌ای درباره‌ی آن بگوید.

او قطب دائره‌ی عالم امکان بوده و اعصار و قرون گذشته، گِرد معرفتش چرخیده‌اند (۱)، که گفته‌ی خداوند: (هُم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها) (۲) گویای این حقیقت است.

احاطه بر عظمت و منزلت او برای احدی از ممکنات میسّر نیست، مگر برای پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) و فرزندانشان.

چگونه محدود بر نا محدود احاطه پیدا می‌کند؟!

چگونه قطره‌ی آب می‌تواند وسعت اقیانوس را داشته باشد؟!

به همان دلیلی که عقول محدود ما احاطه‌ی علمی و ادراکی بر خدای بزرگ ندارد و درک کنه ذات او برکسی ممکن نیست، (۳) احاطه بر وجود مقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) نیز ممکن نیست.

البته بدون شک اهل‌بیت پیامبر اکرم (ص) مانند خدای تبارک و تعالی در آن وسعت و عدم تناهی نمی‌باشند، جز اینکه بدون تردید از همه ممکنات سعه وجودیشان بیشتر است، به طوری که دیگران در مقابل ایشان به منزله‌ی قطره‌ای در برابر دریای پهناورند. و پیامبر خدا (ص) می‌فرماید:

«سمیت ابنتی فاطمه لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها» (۴)

و در حقیقت حضرت زهرا (س) از کلیّه‌ی پیامبران به جز خاتم الانبیاء (ص) بالاتر است چنانچه أدلّه‌ی فراوانی گواه این مطلب است که در نوشته‌ی حاضر بحث خواهد شد.

از روایات دیگری چنین ظاهر می‌شود (زمانی که خدای متعال حضرت زهرا (س) را آفرید در بین موجودات شبیه و مانند، همچنین کفوی برای آن حضرت وجود نداشت.

در آن موقع خدای قادر متعال امیرالمؤمنین علی (ع) را آفرید که در این زمینه روایات متعددی وارد شده است: (۵)

آن حضرت بر تمام فرزندان پاک و معصومش (ع) حجّت است پس چگونه با وجود روایات و دلائل بی‌شماری که وجود دارد آن حضرت از انبیاء برتر نباشد؟ (۶)

در این باره حضرت امام حسن عسکری (ع) می‌فرمایند:

و هی حجّه علینا

و ایشان بر همه ما حجّت است. (۷)

باز امام زمان حضرت ولیّ عصر (عج) می‌فرمایند:

«و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه» (۸)

و در دخت رسول خدا برای من (که بر خلایق حجّتم) الگوی نیکوئی است.

و امام حسین (ع) در این باره می‌فرماید:

(اُمّی خیرٌ مِنّی) (۹).

(مادرم از من بهتر است).

ایشان همانند ائمّه هدی (ع) دارای ولایت تکوینی و تشریعی است.

زیرا خداوند متعال آنان را واسطه‌ی خلقت عالم و علّت غایی آفرینش جهان هستی قرار داده است و ائمه (ع) سبب لطف و افاضه‌ی خیر و برکت بر تمام ممکنات می‌باشند.

از معصوم (ع) روایت شده:

اگر ائمه معصومین (ع) روی زمین نباشند، زمین درهم فرو می‌رود و نظمش از هم می‌پاشد. (۱۰)

آنان سبب برپایی عالمند؛ همانند عناصر اربعه (۱۱) که قیام مادیّات است.

و اگر این عناصر نباشد زمین وعالم مادی فرو پاشیده و منهدم خواهد شد.

در حدیث کساء که از احادیث قدسیّه است، مقام واسطه‌ی فیض را برای حضرت فاطمه (س) ثابت می کند. چنانچه روایات دیگری او را عالم و آگاه به غیب معرفی می‌نماید.

بر ماست که با مطالعه‌ی کمالات و فضائل و مناقب و دقت در سیره‌ی آن بانوی دو سرا که مجموعه‌ی صفات یک انسان کامل است و بهره مندی از سیره و روش های آن حضرت و درسهای عبرت آموز، پند بگیریم و بدانیم که مهمترین درس آن حضرت دفاع از حریم ولایت مطلقه است، آن بانوی بزرگ زمانی به این احساس رسیدند که «مسیر ولایت و امامت مطلقه» به مخاطره افتاده و دشمنان «قرآن و عترت» همان دو امانتی که رسول خدا (ص) پس از خود به ودیعه گذاشت، از طریق منزوی کردن اهل بیت (ع) که به شهادت، نص قرآن و حدیث ثقلین، عدل قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند.

«یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم و الله متم نوره ولو کره الکافرون» (۱۲)

بانوی دو عالم فاطمه زهرا (س) نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملاً وارد معرکه شد، اگر چه ابتدا به قیمت مصادره‌ی فدک و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه خوردن و تورم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت آن حضرت تمام شد لکن با تحمل این مظلومیت ها سرانجام غاصبین حق علی (ع) که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می‌باشند رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیت حکومت غاصبانه آنان خط بطلان کشید. و در نتیجه‌ی این مبارزات و با توجه به مقام شامخ آن حضرت عالی‌ترین سند را برای اثبات مظلومیت امامش یعنی حضرت علی بن ابیطالب (ع) و همچنین اثبات حقانیت افکار و عقاید شیعه‌ی امامیه‌ی که تنها فرقه ناجیه‌اند بر صفحه های تاریخ حک نمود.

آن حضرت با مخفی نگه داشتن قبر خود و اجازه ندادن برای مراسم تشییع پیکر پاکش، تمام تلاشهای بد اندیشانی که سعی در پاک کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسلام از لوث این ستمها را دارند، نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود.

آری فرزندان و محبّین آن حضرت به مصداق آیه‌ی کریمه‌ی «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا» (۱۳) انتقام خون فاطمه (س) را به حضرت بقیه الله الاعظم (عج) واگذار می‌نمایند.

آنچه گفته شد قطره هایی از دریای بی کرانی است که هرچه آرزو و همت شناوری در آن بیشتر باشد، موج های بلند فضائل و کمالاتش، برکشیده می‌شود و ذهن و ضمیر آدمی را سیراب میسازد. معرفی و تبیین این سیره و فضائل و کمالات به جامعه خصوصاً نسل عزیز جوان نیازی ضروری به حساب می‌آید.

لذا با توجه به اهمیت موضوعات مذکور، خلاصه‌ای از سیره و روش زندگانی آن حضرت را مطابق آنچه که مورد اتفاق و یا مشهور در میان مورّخان و معتمدان اصحاب حدیث است به طور فشرده و با حفظ امانت توسط محقق گرانقدر جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج علی غزالی اصفهانی تبیین و در دسترس علاقه‌مندان قرارگرفته، امید آنکه مورد رضایت علاقه مندان به ساحت مقدسش قرار گیرد.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

فاطمیه ۱۴۳۰.

فصل اول: حدیث زندگی

الف: نسب عالی حضرت زهرا (س)

۱ – عبدالمطلب جد اعلای حضرت زهرا (س)

عبدالمطلب فرزند هاشم، نخستین جد پیامبر اکرم (ص) زمامدار سرشناس قریش بود و در سراسر زندگی اجتماعی خود نقاط روشن و حساسی دارد. شکی نیست که، انسان هر اندازه روح قوی و نیرومندی داشته باشد؛ سرانجام تا حدودی رنگ محیط را به خود می گیرد و عادت و رسوم محیط، در طرز تفکر او اثر می گذارد. ولی گاهی مردانی پیدا می‌شوند که با کمال شهامت در برابر عوامل محیط، ایستادگی نموده، خود را از هر گونه آلودگی مصون می‌دارند.

قهرمان این گفتار، یکی از نمونه های کامل این گروه است و در صفحات زندگی او نقاط روشنی وجود دارد. اگر کسی متجاوز از هشتاد سال در میان جمعی زندگی کند، که بت پرستی، میگساری، رباخواری، آدم کشی و بد کاری از رسوم پیش پا افتاده‌ی آنها باشد؛ ولی در سراسر عمر خود لب به شراب نزند و مردم را از آدم کشی و میگساری و بدکاری باز دارد و از ازدواج با محارم و طواف با بدن برهنه جداً جلوگیری کند و در راه عمل به نذر و پیمان، تا آخرین نفس پافشاری نماید؛ قطعاً این مرد از افراد نمونه‌ای خواهد بود که در اجتماعات کمتر پیدا می‌شوند!!

آری، شخصیتی که در وجود او نور نبی اکرم (ص) (بزرگترین رهبر جهانیان) به ودیعت گذارده شده بود؛ باید شخصی پاک و پیراسته از هر گونه آلودگی باشد.

از حکایات و کلمات کوتاه و حکمت آمیز وی چنین استفاده می‌شود که، وی در آن محیط تاریک، در شماره‌ی مردان موحد و معتقد به معاد بوده است.

او پیوسته می گفت:

«مرد ستمگر در همین سرای زندگی به سزای خود می‌رسد و اگر اتفاقاً عمر او سپری شود و سزای عمل خود را نبیند، در روز واپسین به سزای کردار خود خواهد رسید.» (۱۴)

۲ – ابوطالب (ع) پدر همسر حضرت زهرا (س)

ابوطالب نامش عمران و یکی از ده پسر عبدالمطلب است.

او با عبداللّه (پدر محمد (ص)) و زبیر از یک مادر به نام فاطمه بنت عمرو بن مخزومی هستند که تولدش ۵۴ سال قبل از اسلام بود و وفاتش پس از ۶۴ سال و ۸ ماه و ۱۴ روز، در آخر سال دهم بعثت سه روز قبل از خدیجه (س) رخ داده و برخی سن او را تا ۸۷ سال هم نوشته‌اند.

ابوطالب برحسب وصیت پدرش عبدالمطلب و نبوغی که در برادرزاده‌اش دید، خاصّه که پدر جوانش را از دست داده و داغ مرگ مادر بر دل جا گذاشته بود نسبت به محمد (ص) بسیار علاقه نشان داد و تا آنجا که توانست از حمایت و فداکاری در راه هدف مقدّس محمّد (ص) کوتاهی نکرد.

۱ – وقتی علی (ع) خبر وفات ابوطالب (ع) را به پیامبر (ص) داد؛ وی سخت گریست و به علی (ع) دستور غسل و کفن و دفن صادر نمود و از خدا برای او طلب مغفرت نمود.

۲ – در محضر امام چهارم (ع)، سخن از ایمان ابوطالب (ع) به میان آمد.

وی فرمود:

در شگفتم که چرا مردم در اخلاص او تردید دارند در صورتی که، هیچ زن مسلمانی نباید بعد از گزینش اسلام در حباله‌ی شوهر کافر خود بماند و فاطمه بنت اسد، از سابقات در اسلام است و از آن زنانی است که خیلی جلوتر به پیامبر ایمان آورد و همین زن مسلمان در نکاح ابوطالب بود تا روزی که وی رخ در نقاب خاك کشید.

۳ – امام باقر (ع) می‌فرماید:

ایمان ابوطالب (ع)، بر ایمان بسیاری از مردم ترجیح دارد و امیرمؤمنان (ع) دستور می‌داد از طرف وی حج به جا آورند.

۴ – امام صادق فرمود:

حضرت ابوطالب (ع) به سان اصحاب کهف است، در دل ایمان داشتند و تظاهر به شرك می‌نمودند، از این جهت دو بار مأجور خواهند بود.

۳ – عبداللّه پدر بزرگ حضرت زهرا (س)

روزی که عبدالمطلب، جان فرزند خود را با دادن صد شتر در راه خدا باز خرید؛ بیش از بیست و چهار بهار، از عمر «عبدالله»، نگذشته بود.

این جریان سبب شد که «عبدالله»، علاوه بر اینکه میان قریش شهرت بسزائی پیدا کرد؛ در میان فامیل خود و به ویژه نزد عبدالمطلب هم مقام و منزلت بزرگی به دست آورد. زیرا چیزی که برای انسان گران تمام شود و درباره‌ی آن رنج بیشتر ببرد، بیش از معمول به او مهر میورزد؛ از این لحاظ «عبدالله»، در میان خویشان و دوستان و نزدیکان خود، فوق العاده مورد احترام بود.

روزی که عبدالله همراه پدر به سوی قربانگاه می‌رفت با احساساتِ متضاد روبرو بود.

حس احترام به پدر و قدردانی از زحمات او، سراسر کانون وجودِ وی را فرا گرفته بود؛ از این جهت چاره‌ای جز تسلیم و انقیاد نداشت.

ولی از طرف دیگر چون دست تقدیر میخواست که گلهای بهار زندگی او را مانند برگ خزان، پژمرده کند؛ موجی از اضطراب و احساسات در دل او پدید آمده بود.

چنانکه خود عبدالمطلب، در کشاکش دو نیروی قوی «ایمان و عقیده»، «عاطفه و علاقه» قرار گرفته بود و این جریان در روح هر دو، یك سلسله ناراحتیهای جبران ناپذیر پدید آورده بود.

ولی چون مشکل به صورتی که بیان شد، حل گردید، عبدالمطلب به این فکر افتاد که بلافاصله این احساسات تلخ را به وسیله‌ی ازدواج عبدالله به آمنه جبران کند و رشته‌ی زندگی او را که به سر حد گسستن رسیده بود؛ با اساسیترین رشته‌های حیات پیوند دهد.

از این جهت، عبدالمطلب هنگام مراجعت از قربانگاه، در حالی که دست فرزند خود را در دست داشت؛ یکسره به سوی خانه‌ی «وهب بن عبد مناف بن زهره» رفت و دختر او آمنه را، که به پاکی و عفّت معروف بود، به عقد عبدالله در آورد و نیز در همان مجلس «دلاله»، دختر عموی آمنه را خود تزویج کرد و حمزه عموی محمد (ص) که هم سال پیامبر بود، از او متولد شد.

مورّخ معاصر عبدالوهّاب (استاد تاریخ در دانشگاه مصر که پاورقی های مفیدی بر تاریخ ابن اثیر نوشته است)

جریان فوق را یک امر غیر عادی تلقی کرده و می‌نویسد:

رفتن عبدالمطلب در همان روز (که احساسات مردم موج می‌زد و اشك شوق و سرور از دیدگان مردم سرازیر بود)، به خانه‌ی وهب آن هم به منظور خواستگاریِ دو دختر یکی برای خود و دیگری برای عبدالله از موازین عرف و عادت بیرون است.

آنچه در آن روز تاریخی برای او زیبنده و شایسته بود، فقط استراحت و رفع خستگی بود؛ تا هر دو از خستگی‌های روحی خود بکاهند و سپس سراغ کار دیگر بروند.

ولی ما معتقدیم که:

اگر مورّخ مزبور، موضوع را از دریچه دیگر مطالعه می کرد، تصدیق آن برای وی سهل و آسان بود.

عبدالمطلب، برای زفاف وقتی را معین کرد و پس از فرا رسیدن آن، مراسم عروسی بر حسب معمولِ قریش، در خانه‌ی آمنه برقرار شد و مدتی عبدالله و آمنه با هم بودند، تا آنکه عبدالله برای تجارت به سوی شام رهسپار شد و در موقع مراجعت از جهان رخت بر بست. (۱۵)

۴ – آمنه بنت وهب (س) مادربزرگ حضرت زهرا (س)

وهب بن عبدمناف از قریش بوده و از زیباترین و عفیف‌ترین و محبوب‌ترین و با عاطفه‌ترین زنان خاندان قریش بوده که پس از مراجعت از میعادگاه و قربانی ده شتر برای خواستگاری آمنه فرستاد و او را برای عبداللّه تزویج کرد آمنه هم مانند بسیاری از زنان عرب دلباخته جمال زیبای عبداللّه بود آمنه یگانه دختر و شمع فروزان خاندان وهب بود و به این ازدواج با نهایت علاقه تن در داد و کمال رضایت را داشت اما از آنجایی که دست قدرت این بانوی جوان با فضیلت را برای مادری یک شخصیت بزرگی پرورش داده با پدری چون عبداللّه که بهترین جوانان با فضیلت عصر خود بوده اقتران نَیّرَین حاصل کرد. ولی متأسفانه زود افول کرده و آمنه هم پس از مدت کوتاهی که این فرزند را تربیت کرد بدرود زندگی گفت و ناکام از جهان برفت آمنه در لطافت و ملاحت و عفّت و فضیلت و تقوی، ستاره‌ی درخشان قبیله‌ی عبدمناف و عبدالمطلب بوده اما سنگ فراق شیشه‌ی عمر آنها را شکست و وصل آنها را مبدّل به فراق و مرگ ساخت و حسرت و آرزوهای بسیار به خاک بردند اما همه آنچه را می‌خواستند در فرزند برومندشان بروز کرد و آنها را زنده نام و جاوید گردانید.

آمنه از رواه به حساب رفته و از او روایت می کنند که گفت چون فرزندم متولد شد دیدم دو دست بر خاک نهاده و سر به سجده گذاشت و سپس دستها به آسمان بلند کرد و دعائی خواند.

آمنه در سال ۵۷۶ از مکه به مدینه رفت و امایمن کنیز خود را همراه داشت که در (اَبوا) بین مکه و مدینه مریض شد و از جهان درگذشت و برای اولین بار بار سنگینی از فراق و مرگ مادر را بر دوش محمد (ص) گذاشت. پیغمبر (ص) شش ساله بودند که کاملاً فراق مادر دل او را جریحه‌دار نمود، مضافاً به آنکه گاهی سراغ پدر هم می گرفت امایمن پس از آمنه پرستار و به منزله مادر آن حضرت بود. (۱۶)

۵ – حضرت محمد (ص) پدر حضرت زهرا (س)

یکی از مهمترین افتخارات فاطمه‌ی زهرا (س) این است که رسول خدا (ص) پدر آن حضرت است و عالم خلقت و موجودات هستی، مرهون خلقت پیامبر (ص) و اشرف مخلوقات است چنانچه در حدیث قدسی پروردگار عالم می‌فرمایند:

«لو لاک لما خلقت الافلاک» (۱۷)

ای پیامبر!

اگر تو نبودی، من زمین و آسمان و این هستی را نمی‌آفریدم. آری او فضل و برکت و رحمت برای کل جهان هستی است و خداوند متعال , باز در این باره می‌فرمایند:

«و ما ارسلناک الّا رحمه للعالمین» (۱۸)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

رسول خدا آن چنان ارزش و اهمیت دارند، که خداوند اوصاف وی را با اسماء مخصوص خود توصیف می‌نماید و می‌فرماید:
«لقد جائکم رسولٌ من انفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (۱۹)
به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجها و مشکلات شما بر او دشوار است، او اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.
آنچه در این آیه با عظمت تعجب‌آمیز می‌باشد، این است که پروردگار عالم دو اسم (رئوف و رحیم) از اسماء مبارك خویش را که از اسماء توقیفیه است، برای حضرت به کار برده و این نشانه‌ی صفات الهی آن بزرگوار است.
از این دو آیه مورد بحث استفاده می‌شود، که آن سرور کائنات و اشرف موجودات، اقیانوس رأفت و رحمت برای تمام عالمیان بود. او خودش را برای ارشاد و هدایت تمام توده‌های مردم وقف کرده بود و دوست و دشمن، مسلمان و کافر، کوچك و بزرگ، همه و همه از فیض عطوفت وی بهره‌مند می‌شدند، زیرا رسالت رسول خدا (ص) جهانی و جاودانی بوده و شعاع پرنور وجودی او برای کل عالم پرتوافکن بوده است.
چنانچه قرآن مجید به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید:
«و ما ارسلناك الا کافّةً للناس بشیرا و نذیراً» (۲۰)
ما تو را نفرستادیم جز برای همه مردم، تا آنان را به پاداش‌های الهی بشارت داده و از عذاب او بترسانی.
خوانندگان عزیز توجه دارند که این آیه از جمله آیاتی است که رسالت آن حضرت را برای کافّه‌ی مردم اعلان می‌نماید و در دو آیه (انبیاء/ ۱۰۷ و توبه/ ۱۲۸) نیز، رأفت و رحمت آن بزرگوار را برای توده‌های مردم بیان می‌کند.

سیری دیگر در اخلاق پیامبر (ص) (۲۱)

اگر بخواهیم به اخلاق و ویژگیهای پیامبر (ص) اشاره کنیم، - چنانچه در حدیث نیز آمده است - باید بگوییم:
اخلاق او، «قرآن» بود (۲۲) زیرا، او تجسم قرآن به حساب می‌آمد و در زندگی اش به تمام دستورات قرآن عمل می‌کرد. (این ادعا، از نظر کلام‌اللّه مجید مورد تأیید است). (۲۳) و در آیه چهارم سوره قلم نیز خداوند متعال اخلاق آن حضرت را فوق‌العاده (عالی) تعریف می‌کند و می‌گوید:
ای رسول گرامی اسلام!
تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری. (۲۴)
و در یك آیه‌ی دیگر نیز به آثار پربرکت آن پرداخته و می‌فرماید:
به وسیله رحمت الهی در برابر مردم، مهربان و نرم شدی و چنانچه خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند (... ۲۵)
همان طوری که قرآن مجید می‌گوید، آن بزرگوار اهل درد و اهل دل بود و مشکلات مردم را لمس می‌کرد. و به احوالات نیازمندان رسیدگی می‌نمودند، تا جایی که حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:
پیامبر خدا (ص) اصلاً نان گندم نخورد و از نان جو نیز هرگز سیر نشد. (۲۶)
و همسر آن حضرت (عایشه) می‌گوید:
رسول گرامی اسلام در عمرش از نان جو حتّی دو روز متوالی سیر نشد تا اینکه از دنیا رفت. (۲۷)
آری او تمام ثروت همسرش حضرت خدیجه (س) را که به وی بخشیده بود، در راه اعتلای اسلام، به نیازمندان مسلمان داد و حتی در برابر درخواست فقیری که چیزی نداشت، تنها پیراهنش را از تنش درآورد و به او داد و خود از رفتن به مسجد بازماند. (۲۸) و در بخش برخورد با مردم و مهربانی با آنان تا آنجا پیش رفت که در جنگ احد، چون مورد تهاجم کفار قریش قرار گرفت و

زخمهای بی‌شماری بر بدن نازنینش وارد گشت، اصحاب آن حضرت درخواست کردند که وی دشمنان را نفرین کند. ولی او می گفت:

«من برای نفرین و لعنت مردم نیامده‌ام، بلکه هدف از بعثتم دعوت مردم و هدایت و شفقت آنان است.

سپس فرمود:

خداوندا!

قوم مرا هدایت کن که آنان نادانند. (۲۹)

و در برابر بدیها و خیانتهای شَدیّادان قریش، وقتی مکه را در ماجرای فتح مکه تسخیر کرد، همه را مورد عفو و رحمت خود قرار داد، اگر چه در میان آنان هبار بن اسود و وحشی (غلام ابوسفیان) و عکرمه بن ابی جهل و ... کسانی بودند، که دختر حامله پیامبر را ترسانده و

تحت تعقیب و شکنجه قرار داده، جنینش را کشته بودند و حمزه سیدالشهداء را شهید کرده بودند و بیست سال تمام تا آن وقت، در رأس مهاجمین و خیانت پیشگان با اسلام و مسلمین به مبارزه برخاسته بودند. (۳۰)

خلاصه رسول خدا (ص)، در تمام سجایای اخلاقی و کمالات انسانی به آخرین درجه‌ی کمال نائل آمد، «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (۳۱) را به تجسم عملی رسانید و افتخارات دخترش حضرت زهرا (س) را دو چندان کرد.

حضرت خدیجه (س) مادر حضرت زهرا (س) و نیاکان مادری

۱ – اسد بن عبدالعزی جد مادری حضرت زهرا (س)

اسد بن عبدالعزی جد خدیجه یکی از اعضاء برجسته‌ی پیمان (حلف الفضول) است پیمان مذکور را گروهی از رجال برجسته و عدالت‌خواه عرب بستند و قرار گذاشتند که از مظلومین دفاع کنند و در یاری کردن درماندگان کوشش نمایند، رسول خدا (ص) نیز در آن انجمن عضویت داشت و می‌فرمود من در خانه عبداللّه بن جدعان حاضر بودم که پیمان بسته شد و اگر مرا دعوت نمایند با کمال میل شرکت می کنم.

و در قصی اجداد حضرت رسول (ص) با خدیجه (س) متّحد می‌شوند زیرا پیغمبر فرزند عبداللّه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی باشند پس خدیجه با پیغمبر با چند فاصله عموزاده اند.

۲ – ورقه بن نوفل پسر عموی مادر حضرت زهرا (س)

ورقه بن نوفل که پسر عموی خدیجه (س) بوده است نیز، از حامیان سرسخت آئین ابراهیم است، او جوانی خود را در دستیابی به حقیقت سپری کرد. و همان کسی است که پس از گزارش غلام خدیجه (س) درباره دیدار راهب با پیامبر (ص) و شنیدن سخنان وی و ماجرای آنچه که در سفر تجاری محمد امین (ص) اتفاق افتاده بود، نوید ظهور پیامبر آخرالزمان و اینکه این احمد امین (ص) کسی جز همان پیامبر آخرالزمان نیست را به حضرت خدیجه (س) داده بود.

او از علمای یهود و نصاری و واقفین به اخبار، خبر نزدیک بودن ظهور خاتم النبیین را شنیده بود.

و به آن حضرت عقیده داشت.

و نیز او همان کسی است که وقتی پیامبر (ص) به رسالت رسید، خدیجه (س) با مراجعه به وی و بیان وقایع اتفاق افتاده، به رسالت محمد (ص) یقین پیدا کرد و آرام گرفت.

دربـاره‌ی شخصـیت ورقه آورده‌انـد که او از شـرابخواری، قمـار و ربـا گریزان بوده و عبادات خود را بر اساس آئین ابراهیمیان انجام می‌داده است، بـا زنـده به گور کردن دختران به مخالفت برخاسـته و حتی گاه با پرداخت مبلغی به پـدران ایشان دختران را از مرگ نجات داده و سرپرستی آنها را به عهده می گرفته است.

ورقه پسـر عموی خـدیجه یکی از افرادی است که بت‌پرسـتی را نمی‌پسـندید و از مـدتها قبـل همراه سه نفر دیگر در صـدد تحقیق و کنجکاوی بودنـد تا دین حق را بیابنـد در یکی از اعیاد که قریش به عبادت مشـغول بودنـد او با سه نفر دیگر جلسه‌ی سـرّی تشـکیل دادنـد و دربـاره‌ی مردم به بحث و گفتگو پرداخته به این نتیجه رسـیدند که مردم در عبـادت بتهـا سـخت در اشـتباهند دین حضـرت ابراهیم (ع) را از دست داده و بتهائی را می‌پرستند که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و هیچ نفع و ضرری ندارند. سپس تصمیم گرفتند در شهرها متفرّق شونـد تا دین واقعی حضـرت ابراهیم (ع) را بیابند. عالم بزرگ ورقه (۳۲) از دانشـمندان بود، وقتی که بر پیغمبر وحی نازل شد و جریان نزول جبرئیل را برای خدیجه شـرح داد، خدیجه برای بررسـی قضـیه نزد پسر عمویش ورقه رفت، جریان را برایش عنوان کرد و از حادثه تازه جویا شد.

۳ – خویلد بن اسد پدربزرگ مادری حضرت زهرا (س)

خویلد پدر حضـرت خدیجه (س) از بزرگان و شخصـیتهای برجسـته‌ی قریش و پیرو آئین ابراهیم بود او وضـعیت مالی بسـیار خوبی داشته و در بین مردم صاحب نام و احترام بسیاری بود.

نمونه‌ای از عملکرد مذهبی و اجتماعی خویلد:

زمانی «تبع» پادشاه یمن، قصد داشت تا سنگ مقدس حجرالاسود را به یمن منتقل کرده و به این وسیله توجه مردم را از مکه به یمن منعطف سازد.

کسـی که از میان مردم شـجاعانه در مقابل او ایسـتاد و از این سـنگ آسمانی که در میان پیروان آئین ابراهیم (ع) بسیار مورد احترام بود حفاظت کرد، همین خویلد پدر حضرت خدیجه (س) بود.

۴ – فاطمه بنت زایده بن الاصم مادربزرگ مادری حضرت زهرا (س)

مادر حضـرت خـدیجه (س) دختر فاطمه بنت زائـد بن اصم بن رواحه بن حجر بن عدی بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب است که لوی بن غالب جد هشتم پیامبر (ص) است و نسب پیامبر این گونه است.

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب. (۳۳)

بنابراین حضرت خدیجه از مادر در جد هشتم با پیامبر (ص) متصل و متّحد می‌شوند و در نتیجه حضرت اسماعیل و ابراهیم خلیل الله (ع) جد بیست و هشتم و بیست و نهم حضرت خدیجه کبری (س) می‌باشند. (۳۴)

۵ – حضرت خدیجه (س) مادر حضرت زهرا (س)

خـدیجه (س) این بـانوی آگـاه و پـاک سـرشت و این دلباختـه‌ی فضـیلت و معنویت، که اعتقاد به حق و حقیقت و تمایل به فضایل و کمالات، از خصـایص ذاتی او بـود، از همـان دوران جوانی نیز یکی از مشـهورترین زنـان حجـاز و عرب به شـمار می‌رفت. وی که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیتهای تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر (ص) نیز، از شهرتی شایسته برخوردار بود.

چنـان که نـام وی نه تنها در تاریـخ اسـلام، بلکه در تاریـخ اعراب و قبائل عرب و در آثار و نوشـته‌های مورّخین غیر اسـلامی نیز، به عظمت و جلالت، یاد شده است.

خدیجه (س) در کار تجارت خود نیز، بر اساس همان خصوصیات و خصلتهای برجسته‌ی انسانیش، گام برمی‌داشت.

هر گز تجارت را به عنوان وسـیله‌ای برای کسب درآمدهای سـرشار، به هر طریق و به هر شکل که باشد، نگاه نمی کرد. هر گز در پی سودجویی و منفعت

طلبی‌های شخصی و بی‌رویّه نبود.

از این رو همواره سـعی داشت که تجارت خود را به دور از آلودگی‌ها و عاری از درآمدهای ناصـحیح، انجام دهد و از عوایدی که از راههایی چون احتکار، کم‌فروشـی، گران‌فروشـی، رباخواری و نظایر آن بـدست می‌آیـد، مصون دارد. بر این اساس خدیجه (س) هرگز تجارت خود را، به این گناهان نابخشودنی آلوده نکرد و داد و ستدهایش را جز از راههای مشروع و اصولی انجام نداد.

همین خصوصـیات انسانی و روش و رفتار معقول و منطقی باعث شده بود که اطمینان و اعتماد گروهها و طبقات مختلف مردم، به او جلب شود و راه پیشـرفت و ترقی از راههای مشروع و افزایش درآمدهای حلال، برای او هموار گردد. تا جایی که درباره موفقیتهای تجاری او و ثروت سرشاری که از این راه فرا دست آورده بود، در کتب و متون تاریخی مختلف نوشته‌اند:

«هزاران شتر در دست خدمه و کارکنان خدیجه (س) بود که در اطراف کشورهایی چون مصـر، شام و حبشه در راه تجارت، مشغول رفت و آمد و داد و ستد و نقل و انتقال کالاهای تجاری بودند» (۳۵)

ازدواج با پیامبر اکرم (ص)

در آن زمانی که خدیجه (س) به عنوان زن نخست عرصه‌ی تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر اسلام (ص) دوران جوانی خود را طی می‌کرد. در آن سالها مردم پیامبر اسـلام (ص) را به خاطر پاکی و راستی و درستی فوق‌العاده و امانتـداری بی‌مانندی که از خود نشان داده بود، به لقب «محمد امین» ملقّب ساخته بودند. و همه جا نام او را توأم با این صفت گویا و رسا، که نشان دهنده‌ی یکی از خصلتهای ویژه‌ی آن حضرت بود، بر زبان می‌آورند.

این آوازه‌ی درسـتی و امـانت که در مکه تـوأم بـا ادای احـترام به امین، گسـترده شـده بـود، خـدیجه (س) را نیز به سـوی این جوان درسـتکار و امانتـدار، جلب و جذب کرد به طوری که در پی ملاقاتی که در حضور ابوطالب (ع) با محمد امین (ص) انجام داد، وی را به عنوان قافله سالار کاروان تجارتی و سـرپرست امور مربوط به داد و سـتدهای خود برگزید بدین سان پیامبر عالی قدر اسلام در دوران جوانی، چنـدین بـار بـا کاروان خـدیجه (س) به سـفرهای تجارتی رفت و با هوش سـرشار و انـدیشه منطقی و داد و سـتدهای معقول و درست، سود فراوان به دست آورده به مکه بـازگشت. همین توفیق غیر منتظره در امر تجارت که خـدیجه (س) پیش از آن هرگز نظیرش را ندیـده بود، توجه و اعتمـاد و اطمینـان خردمنـدترین زن حجـاز را بیش از پیش به درسـتی و امانتـداری محمـد امین (ص)، جلب کرد. آنچه بـدین سان خـدیجه (س) در وجود این جوان پاك و پاك سـرشت، یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر و اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدید نظر کرد.

اما خصوصـیات بی‌ماننـد محمـد (ص) این اندیشه را از ذهن او زدود. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمد (ص) برای او چنان جاذبه‌ای داشت که یك باره از تصـمیم پیشین خود گذشت و آن استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی چنان مرد یگانه‌ای پیوند زند و در هم بیامیزد.

جاذبه، صداقت، راستی و پاکی محمد امین (ص) چنان بود که حتی بر غرور خدیجه (س) نیز، فائق آمد.

به طوری که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت و به آن جوان والا و بی‌مانند پیشنهاد ازدواج داد. یك روز محمد (ص) را به ملاقات

خود طلبید و در این دیدار، پرده از راز دل برگرفت. و به صراحت از آنچه در اندیشه داشت، سخن گفت:

«ای محمد (ص) من تو را مردی شریف و امانتدار و انسانی در اوج اصالت و صداقت و پاکی و راستی یافتم، که خود را پاک و مطهر نگاه داشتی و کمترین غباری از ناچیزترین آلودگیها بر دامنت ننشسته است.

تو خوش خلق امین و راستگویی، از راست گفتن به هیچ قیمتی باک نداری و اصالتهای انسانی خود را در برابر هیچ چیز از دست نمی دهی. این خصوصیات انسانی و خصلتهای برجسته و شایسته‌ات، مرا چنان جلب و جذب کرده است که اکنون میل دارم پیشنهاد همسری و هم آشیانی با تو را مطرح کنم. اگر با پیشنهاد من توافق داری من آماده‌ام تا هر وقت که مناسب باشد، مراسم ازدواج را به جا آوریم.» (۳۶)

آری بدین سان خدیجه (س) علی رغم رسوم و سنتهایی که در سرزمین حجاز آن روز رایج بود، شاید نخستین زنی بود که به جای انتظار خواستگاری از سوی مرد، خود قدم به میدان می گذاشت تا از شوهر آینده‌اش خواستار ازدواج شود. البته خضوع و فروتنی یک زن در برابر فضائل و ملکات والای انسانی، هیچ گونه شگفتی ندارد چون زن فطرتاً عاشق فضیلتها و کمالات می‌باشد.

چه شده بود، چه پیش آمده بود، که یکباره یک زن برجسته و سرشناس عرب، زنی از اشراف که در میان رسوم و سنتهای دست و پاگیر اشرافی زندگی کرده بود، ناگهان همه آن قید و بندها را می گسست و همه سنتها را زیر پا می‌نهاد و بدین سان سرفراز و بالنده پیش می‌آمد تا در برابر چشمان حیرت‌زده این و آن دست به کاری زند که پیش از آن، شاید هیچ زنی از خانواده‌های معمولی و فرودست، بدان دست نیازیده بود؟

راز و رمز این ماجرا تنها در یک نکته نهفته بود:

در این که زنی با شخصیت برجسته و اعتبار بی‌مانندش، زنی که بسیاری از زنان و حتی بسیاری از مردان، در برابرش تواضع نشان می‌دادند، اکنون در برابر فضایل برجسته و ملکات والای انسانی که پرتو آن در وجود محمد امین (ص) نور می‌افشاند، خود را خاضع و فروتن می‌دید. و این هیچ جای شگفتی ندارد.

آری، این خدیجه (س) بود که در برابر شخصیت متعالی و فضایل برجسته و خصوصیات و ارزشهای والای انسانی و خصلتهای ملکوتی محمد (ص) چنان خاضع و فروتن شده بود که دیگر برای هیچ کدام از آن آداب و رسوم و سنتهای اشرافی ارزشی قائل نبود.

این بانوی برجسته و با شخصیت، همان زنی بود که بر زنان و مردان بسیار، فرمان می‌راند، همان زنی بود که چون کاروانهای تجاری پر بارش در جاده های عربستان و سرزمینهای دور و نزدیک آن به راه می‌افتاد، چشمها را خیره می کرد و آرزو و اشتیاق هم سخنی با او را، در دلها شعله‌ور می‌ساخت. همان زنی بود که پیش از آن بارها و بارها، دیده شده بود که اشراف و رجال عرب و سران و اقوام و طوایف، با ثروت‌های هنگفت و شهرت و موقعیت فراوانی که داشتند، به خواستگاریش می‌آمدند، ولی او تقاضای آنان را نمی‌پذیرفت و شاید اساساً آنها را شایسته و لایق خواستگاری خویش نمی‌دید.

اما اکنون همین زن برجسته و محترم، همین زنی که در تمامی سرزمین حجاز، زنی مانند او نبود، با شور و اشتیاق فراوان و با علاقه و عاطفه‌ای وصف‌ناشدنی، خود قدم به میان نهاده بود و در طرح پیشنهاد ازدواج، با محمد (ص) پیشقدمی و پیشگامی می کرد.

چنین بود که مقدمات ازدواج محمد (ص) و خدیجه (س)، صورت پذیرفت و گفتگو درباره‌ی این ازدواج فرخنده، به مرحله‌ی تصمیم و تدارک رسید. خدیجه (س) در این ازدواج، نه تنها آداب و رسوم خواستگاری را دگرگونه ساخت، بلکه همه‌ی سنتهای دست و پاگیر ازدواج را که آن زمان در میان اعراب جاهلی رواج داشت، زیر پا نهاد. حتی در مورد مهریه نیز دست به کاری زد که پیش از آن، کسی نظیرش را ندیده بود.

با آن که خواستگاران قبلی ثروتهای کلان و نقدینه‌های گران، در اختیار داشتند و مهریه‌های سنگین و خیره کننده عرضه می‌داشتند،

باز خدیجه (س) در مورد محمد (ص) رفتاری دیگر در پیش گرفت. بدین معنی که مهریه را نیز به جای آن که از سوی مرد باشد، او از مال و ثروت خود قرار داد و مبلغ چهار هزار دیناری را که به عنوان مهریه از آن سخن رفته بود، از دارایی سرشار خود به محمد (ص) هدیه داد.

خدیجه (س) با این برنامه درخشان اخلاقی و با این رفتار خیره کننده که در عین عظمت و شخصیت و سرافرازی، حکایت از فروتنی و تواضعی باشکوه داشت، نشان داد که به راستی برجستگی و امتیاز اصلی و اساسیش از جهت ثروتِ سرشار و اعتبار تجاری او نیست. بلکه آنچه بدو عمیقاً ارزش و شخصیت و برجستگی می‌بخشید، شکوه اندیشه و طرز تفکر و والائی دیدگاههای معنوی او است که نسبت به دیگر زنان ممتاز، سرفرازش می‌کند.

آری او با چنین رفتار غافلگیر کننده و شگفتی که از خود نشان داد، آشکارا به اثبات رساند که در مسأله‌ی ازدواج هیچ یک از دیدگاههای رایج در میان زنان آن زمان را ندارد. نشان داد که در مسأله‌ی ازدواج به هیچ روی چشم به ثروت و مکنت شوهر آینده‌اش اندوخته است، در انتظار مردی با ثروت کلان نیست، انتظار عرضه داشتن مهریه سنگین ندارد، از شوهر خود ریاست و اشرافیت و شهرت مادی و دنیایی نمی‌خواهد. بلکه در انتظار همسری است که ثروتهای معنوی‌اش چون آبشار، سرشار و چون دانه‌های باران، بی‌شمار باشد. همسری می‌خواهد که فضائل و ملکات برجسته و معنای عمیق و دقیق و راستین انسانیت در وجودش متجلی باشد.

آری، او شوهری می‌خواست که از لحاظ فضیلت و معنویت برجسته‌ترین مردان زمان و زمانه باشد و پیدا است که چنین کسی جز پیامبر (ص) هیچکس دیگر، نمی‌توانست باشد.

ایثار و فداکاری خدیجه (س)

گفتگوهای مقدماتی درباره‌ی این ازدواج فرخنده، انجام گرفت. قرارها گذاشته شد. روز موعود تعیین گردید. و در آن روز طی مراسمی ساده، با حضور نزدیک‌ترین کسان و اقوام محمد (ص) و خدیجه (س)، مراسم ازدواج برگزار شد.

در آن روز مبارک خطبه عقد ازدواج این دو شخصیت بزرگ برجسته توسط عموی محبوب پیامبر اکرم (ص)، یعنی ابوطالب (ع) که از محترمترین بزرگان و سران قریش بود، خوانده شد و بدین صورت خانه‌ی خدیجه با قدوم مبارک پیامبر اسلام (ص)، نور و شکوه و زیبایی معنوی پیدا کرد. ولی هنوز کسی نمی‌دانست که این خانه به زودی خانه شرافت، محل نزول وحی و نزول گاه جبرئیل و دیگر فرشتگان آسمانی خواهد شد.

پس از انجام مراسم و اجرای خطبه‌ی عقد، محمد (ص) از جای برخاست و به سوی در به راه افتاد. طرز رفتار و شکل حرکتش نشان می‌داد که تصمیم دارد مجلس را ترک گوید و از آن خانه بیرون رود تا خانه خود را برای ورود همسر ارجمندش آماده سازد. اما ناگهان صدای خدیجه (س) در قفای محمد (ص) به این کلمات بلند شد:

«ای محمد (ص) کجا می‌روی، که اکنون خانه من، خانه تو است و کلید همه صندوقها در اختیار تو و من از امروز کنیز و فرمانبردار تو هستم».

بدین‌سان خانه خدیجه (س)، کاشانه‌ی آرامش و سعادت مشترک این دو شخصیت بزرگوار و برجسته شد و از آن پس محمد (ص) به آن خانه نقل مکان کرد تا آرامش گم گشته‌ای را که در سنین کودکی با مرگ پدر و مادر از دست داده بود، در این خانه بازیابد. و در آن محیط امن و آرامش، با آسودگی و فراغ بال در مسیر افکار و اندیشه‌های والای خود پیش رود.

اما نکته‌ی مهم و چشمگیر دیگری هم در این ازدواج وجود داشت و آن این بود که چنین پیمان زناشویی ساده و ایثارگرانه‌ای، برای پیامبر اسلام (ص) ارزشی داشت که خداوند متعال، با حکمت بالغه‌اش، ۱۵ سال بعد آن را به منصه ظهور درآورد. بدین‌سان که بر

اثر این پیوند زناشویی، تمامی ثروت خدیجه (س) در اختیار حضرت محمد (ص) قرار گرفت و آن حضرت نیز پس از مبعوث شدن به پیامبری، تمام آن ثروت هنگفت را در راه پیشرفت اسلام و در راه خدا صرف کرد.

خدیجه (س) برای پیامبر اسلام (ص) نمونه یک همسر فداکار و ایثارگر بود.

از همان آغاز زندگی مشترک تا آخرین لحظه‌ی حیات پرثمر خویش، در تمام مدت بهترین یار و یاور و مهربانترین مونس پیامبر (ص) محسوب می‌شد. در روزهای آرامش نزدیک‌ترین همدم پیامبر (ص)، در ایام دشواری و در گیرودار شداید زندگی صبورترین و پر تحمل‌ترین مددکار و در تمام حوادث سخت و مصیبتهای پی‌درپی قوی‌ترین پشتیبان و همقدم رسول اکرم (ص) بود.

در تمام شداید و دشواریهایی که در سالهای بعد از بعثت برای پیامبر (ص) و مسلمانان رخ می‌داد، خدیجه (س) نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمانها نیز مایه‌ی امید و دل گرمی و قوت قلب به شمار می‌رفت و با صبر و شکیبایی بی‌حساب و قدرت تحمل شگفت‌انگیز و پایداری و مقاومت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می‌گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر (ص) و گسترش و تقویت اسلام دریغ نورزید. با آن قدرت مالی و شهرت و مقامی که داشت و با آن که قادر بود بهترین زندگی‌ها را داشته باشد و در کمال نعمت، رفاه و آسایش به سر برد، ولی تمام مظاهر زندگی دنیوی را دور ریخت و در عوض با تمام ناملایماتی که به خاطر زندگی با پیامبر (ص) بر او روی آورده بود دست و پنجه نرم کرد. سالها، با زجر و شکنجه شوهر بزرگوارش، با تهدیدهایی که بر زندگی هر دو سایه انداخته بود و با تن دادن به تبعید و محاصره و حتی تحمل روزهای گرسنگی و شبهای بیداری، به آسانی کنار آمد، تا هر روز قدمی تازه در راه نیل به اهداف عالیه‌ی اسلام و پیاده کردن برنامه‌های قرآن و پیشرفت مکتب انسان ساز اسلام بردارد.

اوصاف و فضایل خدیجه (س)

این بانوی بزرگوار و الگوی ممتاز زن مسلمان، در نزد پیامبر اکرم (ص) از احترام و محبوبیت خاص برخوردار بود.

رسول گرامی (ص)، آن خاتون محترم را بسیار دوست می‌داشت، به مهر و درایت او آگاه بود.

و از این رو در کارهای خود با وی نه فقط مانند یک همسر، بلکه همچون یک دوست فهیم و دلسوز و یار صمیمی، مشورت می‌کرد و به نظریاتی که خدیجه ابراز می‌داشت، با دیده‌ی احترام می‌نگریست.

از حضرت علی (ع) روایت شده است که فرمود:

«این جمله را از خود پیامبر اسلام (ص) شنیدم که فرمود:

بهترین زنان بنی‌اسرائیل در عصر گذشته، مریم بنت عمران (ع) و بهترین زنان امت امروز، خدیجه بنت خویلد (ع) است.» (۳۷)

البته مقام والا و احترام و شخصیت خدیجه (س) را نباید با معیارهای عادی سنجید، چه مقام و احترام آن بزرگوار چنان بالا گرفت که خداوند تبارک و تعالی به وسیله جبرئیل برای او سلام فرستاد و او را به پاداشی عظیم وعده داد که هیچکس دیگری، اعم از گذشتگان یا معاصرینش یا از اصحاب رسول خدا (ص)، بدان مقام نرسیده بودند.

بخاری یکی از محدثین بزرگ اهل سنت که یکی از شش «صحیح» عمده و معتبر جهان تسنن از آن اوست، نقل می‌کند:

«عایشه می‌گوید:

درباره هیچ زنی به اندازه خدیجه (س) حسرت نکشیدم و حسادت نبردم وقتی شنیدم که پروردگارش او را به بهشت وعده داده است» (۳۸)

این سخن عایشه، دور از واقعیت نبوده است.

چون می‌دانیم که خدیجه (س) نخستین همسری است که پیامبر اکرم (ص) قبل از آغاز رسالت اختیار کرده و مدتی طولانی، نزدیک به ۲۵ سال با وی زندگی کرده است.

با اینکه حضرت رسول (ص)، پس از وفات خدیجه (س) با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، ام‌سلمه و ... هم وصلت نموده، ولی در تمام مدتی که همسران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایستگی یاد می‌کرد، نام او را با احترام می‌برد و همواره خاطره‌ی او را گرامی و عزیز می‌داشت، چنان که درباره‌اش می‌فرمود:

«هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است.

او روزی که من نیاز به کمک داشتم، به یاری‌ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می‌ورزیدند و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیبم می‌کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.» (۳۹)

این سخنان صریح و بی‌شائبه از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام (ص) به خوبی می‌رساند که خدیجه از چه موقعیت ممتازی در نزد پیامبر (ص)، از چه روحیه‌ی والایی در زندگی و از چه شخصیتی برخوردار بوده است.

عایشه می‌گوید:

روزی نمی‌شد که پیامبر اسلام (ص) از خدیجه (س) ذکر خیری به میان نیاورد. به حدی که روزی غیرت و تعصب زنانه بر من غالب شد و با همان حال (حسادت) گفتم:

آیا او زن سالخورده‌ای نبود که خداوند متعال بهتر از او نصیب تو کرده است؟

منظور عایشه از این سخن، ابراز وجود و بیان ارزش خودش بوده است، زیرا خود را که زنی بسیار جوان بود با حضرت خدیجه (س) مقایسه کرده و خواسته است که امتیاز جوانی خود را مطرح کند. اما خودش ادامه می‌دهد:

«پیامبر اسلام (ص) به شدت غضبناک شد، به حدی که موهای جلوی سر مبارکش از شدت غضب تکان خورد و آنگاه آن جملات تحسین آمیز را که در بالا نقل کردیم درباره خدیجه بیان فرمود.»

و باز عایشه می‌گوید:

«هر وقت در منزل گوسفندی ذبح می‌شد، پیامبر اسلام (ص) می‌فرمودند:

از گوشت آن برای دوستان خدیجه (س) هم بفرستید.

روزی به این وضع اعتراض کردم، ولی پیغمبر (ص) فرمودند:

«من دوستان خدیجه (س) را نیز دوست می‌دارم.»

آنچه ذکر شد فقط مشتی از خروار بود.

وگرنه احادیث بسیار زیادی در دست داریم که از طریق اهل سنت هم نقل شده است و همه از اوصاف درخشان و شخصیت ممتاز و احترام فوق‌العاده خدیجه سخن می‌گویند:

از جمله در احادیث فراوان از طریق علمای عامه و خاصه، آمده است که:

کاملترین و بهترین زنان از نظر ایمان چهار تن بوده‌اند که عبارتند از آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مریم دختر عمران (س) (مادر حضرت عیسی مسیح (ع)) خدیجه (س) دختر خویلد، فاطمه دختر پیامبر اسلام (ص).

لذا به خاطر همین اوصاف و فضایل، همین شخصیت و بزرگواری، همین کاردانی و شایستگی و عطوفت و درایت و سایر امتیازات فوق‌العاده آن بانوی عزیز بود که پیامبر اسلام (ص)، مادامی که خدیجه کبری (س) زنده بود، با زن دیگری ازدواج نکرد و با آن که در آن زمان، شرایط خاص زمانی و مکانی و سنت‌های قومی و منطقه‌ای تعداد زوجات را به صورت امری کاملاً عادی می‌نگریست و مردان بسیاری در یک زمان چند همسر در خانه داشتند و با آن که قوانین اسلام نیز با تحقق شرائط لازم این اجازه را

در اختیار هر فرد عادی هم می گـذاشت – چه رسـد به پیامبر خـدا – باز هم رسول اکرم (ص) هرگز در طول حیات خـدیجه (س) از این حق خود استفاده نکرد.

بانوی دانشمند و صاحب کمال

در شـرح اوصـاف و فضایـل حضـرت خـدیجه (س)، سـخن تمـام نمی‌شود مگر آن که به مراتب فضل و دانش وی نیز اشاره کنیم و بگوییم که او زنی دانشمند، پرتجربه، بسیار فهیم، بسیار روشن‌بین و صاحب کمال بود.

هر مسأله‌ای را به دقت بررسـی می کرد، هرگز بـدون علم و انـدیشه چیزی را نمی‌پـذیرفت و بـدون تفکر و تعمّق حرفی نمی‌زد. در آغاز رسالت به محض آن که متوجه شد تغییرات غیر عادی در پیامبر (ص) ایجاد شده و حتی وضع جسـمانی آن حضرت و اعمال و رفتار و حرکاتش دگرگون شـده است، در آن شـرایط حساس، با دقت و تدبّر و تفکّر ویژه‌ای که داشت، بهتر و دقیق‌تر از بزرگترین دانشـمندان روانشـناس به اصـل مسـأله پی برد و بـا قـاطعیت و صـراحت اعلاـم کرد که تمام آن تغییرات و پیـدایش آن وضع خاص جسمانی برای پیامبر (ص)، آثار یک دگرگونی و تحول عمیق روحی و معنوی است و هیچ عارضه دیگری وجود ندارد.

در زمـانی بعضـی از آشـنایان و اطرافیـان از گوشه و کنار و گاه به طور جسـته و گریخته و گاه آشـکارا برای تغییر حال پیامبر (ص) ابراز نگرانی می کردند، خدیجه با روشن‌بینی خاص و درک هوشمندانه‌اش خطاب به پیامبر گفت:

«خداونـد تو را هرگز عـاجز و نـاتوان نمی‌سـازد (و به بیماریهـای سـخت جسـمانی که بـاعث عـدم تعـادل و زمینگیری شونـد، دچار نمی کنـد) چون تو در زنـدگی خود همیشه صـله رحم داشـته و داری، مهمـانی می‌دهی و مهمـان‌دوستی و مهمـان‌نوازی می کنی، از مستمندان و درماندگان دستگیری می کنی و فریادرس مظلومان هستی». (۴۰)

نکته مهم آن که خـدیجه (س) در حسـاس‌ترین شـرایط زنـدگی پیامبر اسـلام (ص) – چه آن زمان که وجود مبارکش در آسـتانه‌ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شـده بود و چه آن زمـان که وحی الهی بر قلب پـاکش نازل می‌شـد و جهانی را به لرزه درمی‌آورد – همواره ایشان را به خوبی درک می کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت‌های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می‌تواند این چنین حساس و فهمیده، با کمال، عمیق، عالم و واقع‌بین باشد.

چنین بانویی، با چنین اوصاف والایی، علاوه بر تمام امتیازاتش بهترین شریک غم و اندوه پیامبر (ص) نیز بود.

و این صـفتی است که هرگاه زنی متصف بـدان باشـد، یکی از مهمترین عوامل موفقیت در زنـدگی مرد و در تحکیم اصول و مبانی خانوادگی او به شـمار خواهـد رفت، به طوری که هرگز زیبایی و جمال و سایر نشانه‌ها و خصوصـیات زنانگی نمی‌تواند جای آن را پر سازند. توجه بدین امر، در زندگی خانوادگی خدیجه (س) کاملاً مشهود و آشکار بوده و اسناد معتبر حاکی از آن است.

«ابن اسحاق» یکی از سیره نویسان اولیه و معروف اسلام در این باره می گوید:

«پیامبر اسلام (ص) هر چیز مکروهی را که می‌دید و می‌شنید و هر ناروایی را که بر او وارد می گردید، محزون و متأثرش می‌ساخت، هنگام بازگشت به خانه با خدیجه (س) در میان می گذاشت. و خداوند به وسیله خدیجه (س)، آن مکروه و ناروا را، فَرَج و گشایش عنـایت می‌فرمود. خـدیجه (س) همواره او را به ثبـات و مقـاومت دعوت می کرد و بـا درایت و عطوفت خود، دردها و رنجها و آلام پیـامبر (ص) را تسـکین می‌داد (و چنین شـریک زنـدگی و غمگسـار مهربـانی همیشه یـار و مـددکار پیـامبر (ص) بود) تـا روزی که خدیجه (س) از دنیا رفت و یک غمخوار فهیم و مصاحب و مشاور مهربان و صمیمی از دست رفت»...

این سیره نویس قدیمی همچنین اعتراف می کند که:

مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی‌مانند خدیجه (س) به جایی رسـید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل

به هنگام نزول وحی گفت:

«ای پیامبر (ص)، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه (س) برسان».

پیامبر اسلام (ص) نیز به خدیجه (س) گفت:

«ای خدیجه (س)، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می کند».

آنگاه خدیجه (س) در پاسخ گفت:

«خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست و درود و سلام بر جبرئیل»...

گفتار صاحب طبقات درباره خدیجه (س)

«ابن‌سعد» یکی دیگر از مورخین اسلامی، در کتاب «طبقات» می‌نویسد:

«حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد (ص) می‌افکند و می گوید:

یکی از برتریهای محمد (ص) بر من این است که همسر او در راه اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود و حال آن که همسر من، مرا در نافرمانی نسبت به دستورهای الهی راه نشان داد». (۴۱)

فرزندان خدیجه (س)

از حضرت خدیجه چهار فرزند متولد شدند. پسری به نام قاسم به دنیا آمد که طاهر و طیب لقب داشت و کنیه‌ی «ابوالقاسم» برای پیامبر اسلام (ص)، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است.

قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد و حتی تا مرحله پا گشودن و به راه افتادن هم زنده بود.

اما هنوز از شیر گرفته نشده بود که بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت.

غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر نیز شد که اسامی آنان زینب و ام‌کلثوم و فاطمه علیهماالسلام بود.

آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکیزه ترین گوهر، بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا (س)، پرورانده می‌شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر (ص)، برای پدر بزرگوارش باقی می‌ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان، انتخاب شود و در دامان گهربارش فرزندانی همچون ائمه‌ی معصومین (ع) را پرورش دهد که خود، مشعلداران ارشاد و هدایت جهانیان باشند ... آری فاطمه (س) این چنین مادری داشت که به «خدیجه» نامور گشته بود (... ۴۲)

امام صادق (ع) نیز به آن اشاره فرموده‌اند:

«عن مفضل بن عمر، قال:

قلت لابی‌عبداللّه الصادق (ع) کیف کان ولاده فاطمه (س)؟

فقال:

نعم؛ ان خدیجه (س) لما تزوج بها رسول‌اللّه (ص) هجرتها نسوه مکه فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن علیها و لا یترکن امرأه تدخل علیه فاستوحشت لذلک و کان جزعها و غمها حذراً علیه.» (۴۳)

ترجمه:

«مفضل بن عمر گوید:

به امام صادق (ع) عرض کردم زایش فاطمه (س) چگونه بوده است؟

فرمود:

چون خدیجه (س) بر رسول خدا شوهر کرد زنان او را ترک کردند و نزد او نرفتند و بر او سلام ندادند و نگذاشتند زنی نزد او رود، خدیجه (س) به وحشت افتاد از تنهایی و بی تابی و اندوهش مایه نگرانی بر او بود.»

«آری، چون خدیجه (س) به ازدواج رسول خدا (ص) درآمد زنان مکه رابطه‌ی خود را با خدیجه (س) قطع کردند و دیگر به خانه او نمی‌آمدند. و در هنگام ملاقات به او سلام نمی‌کردند. رفت و آمد دیگران به خانه خدیجه (س) را مراقبت کرده، مانعِ رفتن آنان به خانه او می‌شدند. زنان مکه خدیجه (س) را تنها گذاردند، دیگر با او دوستی نمی‌کردند. خدیجه (س) از این موضوع غمگین و ناراحت بوده و وحشت او را فرا گرفته بود.»

این ترک رفت و آمد و محاصره‌ی روحی خدیجه (س) با مبعوث شدن پیامبر (ص) به رسالت شدیدتر شد. در این زمان چون رسول خدا (ص) را دشمن خود می‌دانستند هر گونه ارتباطی را با خدیجه (س) که حامی اصلی رسول خدا (ص) بود قطع کردند و خدیجه (س) را در آن شرایط سخت تنهای تنها گذاردند.

خلقت حضرت زهرا (س)

خلقت نورانی حضرت زهرا (س)

۱ – سیر خلقت نورانی حضرت زهرا (س)

و در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که:

«جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور (ع) را از جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود.

خدا «حمید» است و این اسم در محمد (ص) ظهور یافت. خدا «اعلی» است که در امیرالمؤمنین علی (ع) ظهور یافت. و برای خدا «اسماء الحسنی» وجود دارد که نام حسن و حسین (ع) از آن اسماء مشتق است.

و از اسم «فاطر» او، نام زهرای اطهر، فاطمه (س) اشتقاق پیدا کرد. پس وقتی که آن انوار را آفرید، اینها را در میثاق قرار داد، پس در طرف راست عرش جا گرفتند. و خدا فرشتگان را از نور آفرید پس وقتی که فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن اینها را بزرگ شمردند و تسبیح را از آنها فراگرفتند و این مطابق با گفته‌ی فرشتگان است که در قرآن آمده است:

به حقیقت ما (در انتظار اوامر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده‌ایم. و به راستی ما تسبیح کننده ایم. و آن هنگام که آدم (ع) را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر نموده عرض کرد:

ای صاحب اختیار من!

آنان کیستند؟

خدای متعال در پاسخ فرمود:

ای آدم (ع)!

آنها برگزیدگان من و خواص من هستند، اینها را از نور عظمت و بزرگی‌ام آفریده‌ام و از اسمهای خودم اسمی را برای اینها برگرفتم، پس عرض کرد:

ای پروردگارم!

به حقی که تو بر اینها داری اسمهای اینها را به من بیاموز،

پس خدای متعال فرمود:

ای آدم (ع)!

این اسمها نزد تو امانت باشد (که) سرّ و رازی از راز من است.

غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من.

عرض کرد:

پروردگارم قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسمهای آنها را به آدم (ع) تعلیم داد. و به فرشتگان عرضه کرد، هیچ کدام به آنها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال که فرمود:

مرا از نامهای اینها خبر دهید اگر راست می‌گویید.

عرض کردند:

منزهی تو! برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای. همانا تو عالم و دارای حکمتی. (آنگاه خداوند) فرمود:

ای آدم (ع)!

فرشتگان را به اسمهای آن انوار خبر ده، پس وقتی که اینها را به اسماء خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم (ع)) به امانت گذاشته شده و آدم (ع) به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است.

سپس امر به سجده‌ی آدم (ع) شدند؛ زیرا که سجده‌ی ملائکه، فضیلتی برای آدم (ع) و عبادت برای خدای متعال بود.

چون که سجده‌ی ملائکه، سزاوار آدم (ع) بود» (۴۴)

۲ – حضرت زهرا (س) و اهلبیت (ع) علت آفرینش هستی

رسول خدا (ص) فرمودند:

هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر (ع) را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم (ع) به جانب راست عرش نظر افکند، آنجا پنج شبح غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد.

عرض کرد:

خدایا قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده‌ای؟

خطاب آمد:

نه، نیافریده‌ام.

عرض کرد:

پس این پنج شبح که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می‌بینم چه کسانی هستند؟

خدای تعالی فرمود:

این پنج تن (ع) از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی‌آفریدم، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده‌ام (و من خود آنان را نامگذاری کرده‌ام)، اگر این پنج تن (ع) نبودند، نه بهشت و دوزخ را می‌آفریدم و نه عرش و کرسی را، نه آسمان و زمین را خلق می‌کردم و نه فرشتگان و انس و جن را.

منم محمود و این محمـد (ص) است، منم عـالی و این علی (ع) است، منم فاطر و این فاطمه (س) است، منم احسان و این حسن (ع) است و منم محسن و این حسین (ع) است.

به عزتم سوگند، هر بشری اگر به مقدار ذره‌ی بسیار کوچکی، کینه و دشمنی هر یک از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می‌افکنم...

ای آدم، این پنج تن (ع)، برگزیدگان من هستند و نجات و هلاک هر کس وابسته به حبّ و بغضی است که نسبت به آنان دارد.

ای آدم، هر وقت از من حاجتی می‌خواهی، به آنان توسل کن.

ابوهریره می‌گوید، پیامبر اکرم (ص) در ادامه سخن فرمود:

ما پنج تن (ع) کشتی نجاتیم، هر کس با ما باشد، نجات یابد و هر کس که از ما روگردان شود هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد، پس به وسیله ما اهل‌بیت (ع) از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید».

حقیقت آن است که پنج تن (ع) مقدّس رمز خلقتند.

و در روایت است:

یا أحمَدُ!

لَو لاکَ لَما خَلَقتُ الأفلاکَ و لَو لا عَلِیٌّ لَما خَلَقتُکَ و لَو لا فاطِمَهُ لَما خَلقُتُکما. (۴۵)

ای احمد!

اگر تـو نبـودی آسـمان و زمین را نمی‌آفریـدم و اگر علی نبـود تو را نمی‌آفریـدم و اگر فـاطمه (س) نبود شـما را نمی‌آفریـدم (یعنی شمایان رمز خلقتید) و فاطمه (س) حوریّه‌ای بود که چند صباحی لباس آدمیان در بر نمود. (۴۶)

۳ – روشنی عالم از نور حضرت زهرا (س)

ابن‌مسعود نقل می‌کند که، دیدم علی بن ابی طالب (ع) را که مشغول نماز است و در رکوع و سجودش می‌گوید:

«اللّهم بحق محمد (ص) عبدک، اغفر للخاطئین من شیعتی»

پروردگارا، به حق بنده‌ی مقربت محمد (ص) خطاکاران از شیعیان مرا ببخش.

از نزد او خارج شـدم و به محضـر رسول خـدا (ص) شـرفیاب شـدم. ایشان را در حال نماز یافتم. دیدم که رسول خدا (ص) در نماز خود می‌گوید:

«اللّهم بحق علی (ع) عبدک اغفر للخاطئین من امتی»

خداوندا، خطاکاران از امّت مرا، بحق علی (ع) بنده‌ی مقربت ببخش.

از آنچه دیده بودم، در من وحشت و تردید بزرگی ایجاد شد. وقتی نماز رسول خدا (ص) به پایان رسید، خطاب به من فرمودند:

ای پسر مسعود، آیا کافر شدی بعد از آنکه ایمان آورده بودی؟

عرض کردم، ابداً چنین نیست یا رسول‌اللّه، بلکه دیدم علی (ع) را که خداوند را به حق شـما طلب می‌کرد و شما را دیدم که خدا را به حق علی (ع) می‌خواندید. پس تردید کردم که کدامیک از شما نزد خدای عزوجل برترید.

پیامبر (ص) فرمودند:

ای پسر مسعود!

بنشین.

پس من در مقابل، رسول خدا (ص) نشستم.

آن حضرت فرمودند:

«ان اللّه خلقنی و علیاً من نور قدرته قبل ان یخلق الخلق بِأَلْفَی عام اذ لا تسبیح و لا تقدیس»

خداوند من و علی (ع) را از نور عظمت و بزرگی خود خلق کرد:

دو هزار سال قبل از آنکه سایر خلائق را بیافریند. زمانی که هیچ تسبیح و تقدیسی وجود نداشت.

«ففتق نوری، فخلق منه السموات و الارضین و انا واللّه اجل من سماوات و الارضین.»

پس نور مرا شکافت و از نور من آسمانها و زمین را آفرید به خدای تبارک و تعالی قسم که من از آسمانها و زمین ها برترم.

«و فتق نور علی بن ابی طالب (ع) فخلق منه العرش و الکرسی و علی بن ابی طالب (ع) واللّه افضل من العرش و الکرسی» و چون نور علی (ع) را منتشر ساخت، عرش و کرسی از نور او خلق گردید؛ به پروردگار قسم که علی (ع) از عرش و کرسی افضل است.

«و فتق نور الحسن (ع) فخلق منه اللوح و القلم و الحسن (ع) واللّه افضل من اللوح و القلم».

سپس نور حسن (ع) را باز کرد و لوح و قلم از نور حسن (ع) به وجود آمد و به خدا قسم که حسن (ع) از لوح و قلم نیز برتر است.

«و فتق نور الحسین (ع) فخلق منه الجنان و الحور العین و الحسین (ع) واللّه افضل من الحور العین.»

و چون هستی را از نور حسین (ع) معطر کرد، بهشت و حوریان زیباروی، از نور او پدیدار گشتند؛ واللّه حسین از حورالعین برتر است.

«ثم اظلمت المشارق و المغارب فشکت الملائکه الی اللّه تعالی ان یکشف عنهم تلک الظلمه فتکلم اللّه جل جلاله کلمه فخلق منها روحا ثم تکلم بکلمه فخلق من تلک الکلمه نورا فاضاف النور الی تلک الروح و اقامها مقام العرش فزهرت المشارق و المغارب فهی فاطمه الزهراء (س) و لذلک سمیت الزهراء لان نورها زهرت به سماوات.»

سپس همه‌ی هستی از شرق تا به غرب تاریک ماند. ملائکه بر پروردگار از آن همه تاریکی و ظلمت شکایت کردند و خواستند که پروردگار تاریکی را از ایشان برطرف کند. پروردگار در اجابت خواسته‌ی آنان کلمه‌ای فرمود، از آن کلمه روحی خلق گردید، سپس کلمه‌ای دیگر فرمود و از آن کلمه نوری خلق شد پس آن نور را به آن روح اضافه کرد و آن را در بلندترین مکان عرش قرار داد. همه عالم از شرق تا به غرب نورانی شد. آن روح آمیخته به نور از لطف پروردگار کسی نیست، جز فاطمه زهرا (س) و به همین دلیل او را زهرا (س) نامیدند، زیرا نورش آسمانها را روشن ساخت. در ادامه‌ی این روایت زیبا پیامبر (ص) می‌فرمایند:

«یابن مسعود اذا کان یوم القیامه یقول اللّه جل جلاله لی و لعلی ادخلا الجنه من شئتما و ادخلا النار من شئتما و ذلک قوله تعالی «القیا فی جهنم کل کفار عنید * فالکافر من جحد نبوتی و العنید من جحد بولایه علی بن ابی طالب (ع) و عترته و الجنه لشیعته و لمحبیه.

«ای پسر مسعود، چون روز قیامت فرا رسد، پروردگار به من و علی (ع) می‌فرماید:

هر کس را که می‌خواهید به بهشت داخل کنید و به جهنم بفرستید هر کس را که می‌خواهید.

و این قول پروردگار در قرآن مجید است که:

القیا فی جهنم کل کفار عنید» (۴۷)

هر کافر متکبر لجوج را به جهنم افکنید، پس کافر کسی است که از نبوت من سرپیچی کند و عنید کسی است که از ولایت علی بن ابی طالب (ع) و عترتش و محبت کردن به شیعیان و دوستانش سر باز زند.» (۴۸)

و در روایت دیگری است که:

خداوند نور پنج تن (ع) را از نور عظمتش آفرید و آسمان و زمین را از نور پیامبر اکرم (ص) و عرش و کرسی را از نور علی (ع) و

لوح و قلم را از نور حسن (ع) و حورالعین را از نور حسین (ع) آفرید. مشرق و مغرب عالم در ظلمت و تاریکی بود.
فرشتگان از این ظلمت به خدا شکایت کردند و خدا را به این انوار قسم دادند که ظلمت را بردارد.
این بود که خداوند روح و نور فاطمه (س) را آفرید و مشرق و مغرب آفرینش روشن شد.

۴ – خلقت حضرت زهرا (س) و شیعیان از سرشت یکسان

امام صادق (ع) می‌فرمایند:
«إن اللَّه خلق محمداً من طینه من جوهره تحت العرش و إنه کان لطینته نضح فجبل طینه امیرالمؤمنین (ع) من نضح طینه رسول‌اللَّه (ص) و کان لطینه امیرالمؤمنین (ع) نضح فجبل طینتنا من فضل طینه امیرالمؤمنین (ع) و کانت لطینتنا نضح فجبل طینه شیعتنا من نضح طینتنا، فقلوبهم نحن إلینا و قلوبنا تعطف علیهم تعطف الوالد علی الولد و نحن خیر لهم و هم خیر لنا و رسول‌اللَّه (ص) لنا خیر و نحن له خیر». (۴۹)
یعنی:
«خداوند محمد (ص) را از طینت و سرشتی که از گوهری در زیر عرش بود خلق فرمود و طینت محمد (ص) را تراوشی بود که خداوند طینت امیرالمؤمنین را از همان تراوش طینت رسول خدا خلق نمود. و طینت امیرالمؤمنین (ع) را نیز تراوشی بود که خداوند طینت ما را از باقیمانده‌ی طینت امیرالمؤمنین (ع) خلق کرد و برای طینت ما نیز تراوشی بوده که خداوند شیعیان ما را از همان تراوش طینت ما خلق فرموده است.
دلهای شیعیان ما مشتاق ما هستند و دلهای ما نیز – بمانند مهربانی و شفقت پدر به فرزند – به آنان توجّه دارد. ما برای شیعیانمان بهترین‌ها هستیم و شیعیان ما برای ما بهترین‌ها هستند، رسول خدا نیز برای ما بهترین است و ما هم برای او بهترین‌ها هستیم».

۵ – تصویر حضرت زهرا (س) در بهشت

«آدم و حوّا در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل به نزدشان آمد و آنان را همراه خود به داخل قصری از طلا برد، در آنجا تختی از یاقوت قرمز بود و بالای آن تخت قبّه‌ای بود نورافشان و در میان آن قبّه چهره‌ای غرقه در نور، که تاجی بر سر نهاده و دو گوشوار از لؤلؤ در گوشش و گردنبندی از نور بر گردنش آویخته بود.
هر دو از نورانیت حیرت‌انگیز آن تمثال در شگفت شدند به حدی که حضرت آدم زیبائی همسرش حوا را فراموش نمود (زیرا شاهد یک زیبائی بی‌سابقه و حسن بی‌نظیر بود)، لذا روی به جبرئیل کرد و پرسید این صورت کیست؟
جبرئیل گفت:
این فاطمه است و آن تاجش احمدنما، گردنبندش حیدرنما و دو گوشواره‌اش نشانگر حسن و حسین است.
آنگاه حضرت آدم (ع) سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد و در آنجا این پنج اسم را که با خط نور نوشته شده بود دید:
من محمودم و این محمّد (ص) است، من اعلی هستم و این علی (ع) است، من فاطرم و این فاطمه (س) است، من محسنم و این حسن (ع) است و احسان از من است و این حسین (ع) است. (۵۰)

۶ – نامهای گره‌گشا و توبه حضرت آدم (ع)

وقتی اسامی پنج تن مقدّس را جبرئیل برای حضرت آدم قرائت کرد، جبرئیل گفت:

یا آدم، این نامها را به خاطر بسپار که بعدها یقیناً به آنها نیازمند می‌شوی و آن اسماء مشکل گشای تو خواهند بود.

بعد از آنکه حضرت آدم (ع) مرتکب آن ترک اولی شد و در نتیجه بر زمین فرود آمد، بعد از ۳۰۰ سال اشک ریختن (به یاد آن نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک دعائی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال چنین معروض داشت:

«پروردگارا به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)، یا محمود، یا اعلی و یا محسن، یا فاطر از خطای من درگذر و توبه مرا قبول فرما. در آن هنگام از جانب خدای

تعالی خطاب آمد که یا آدم اگر (در آن حال دعا) درخواست می‌کردی که گناهان همه‌ی فرزندانت را بیامرزم هر آینه همه آنان را می‌بخشیدم». (۵۱)

۷ – عرض ولایت حضرت زهرا (س) بر موجودات

در ضمن حدیث معراج آمده است که خداوند فرمود:

ای محمد، من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و امامان از فرزندان حسین (ع) را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه کردم، هر کس آن را پذیرفت، در نزد من از مؤمنین به حساب آمد و هر کس آن را منکر شد، در نزد من از گمراهان (از ستمگران) محسوب شد،

ای محمد (ص)!

اگر بنده‌ای از بندگان من آن قدر مرا بپرستد و عبادت کند که از کار افتد و از لاغری و ناتوانی به سان مشک خشکیده و فرسوده‌ای شود و بعد به هنگام ورود بر من منکر ولایت شما باشد او را نخواهم آمرزید تا اینکه اقرار به ولایت شما نماید.

ای محمد (ص)، آیا دوست داری آنان را ببینی؟

گفتم:

آری، پروردگارا!

فرمود:

نگاه کن، من به طرف راست عرش نگریستم و اسم خود را دیدم و اسم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن را (ع) و اسم مهدی (عج) را در وسط آن به گونه‌ای دیدم که گویا ستاره‌ای درخشان است.

خداوند فرمود:

ای محمد (ص)!

اینان حجت‌های من بر آفریدگانم می‌باشند و این (اشاره به حضرت مهدی (عج)) آن کسی است که از فرزندان تو، به شمشیر قیام می‌کند و از دشمنانم انتقام می‌گیرد. (۵۲)

خلقت جسمانی حضرت زهرا (س)

۱ – فرمان الهی، بر خلقتی مبارک

روزی رسول خدا (ص) در «ابطح» نشسته بود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

خداوند بزرگ، بر تو سلام فرستاده و می‌فرماید:

چهل شبانه روز از خدیجه (س) کناره گیری کن و به عبادت و تهجّد مشغول باش. پیغمبر اکرم بر طبق دستور خداوند حکیم، چهل روز به خانه خدیجه (س) نرفت. و در آن مدت، شبها به نماز و عبادت می‌پرداخت و روزها روزه‌دار بود.

توسط عمّار برای خدیجه پیغام فرستاد که ای بانوی عزیز، کناره گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی. بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می کنم و خدا به مصالح آگاهتر است.

ای خدیجه (س)، تو بانوی بزرگوار هستی که خداوند، در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباهات می کند. شبها درب خانه را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر دستور پروردگار عالم باش. من در این مدت در خانه فاطمه دختر اسد خواهم ماند.

خدیجه (س) بر طبق دستور رسول (ص) خدا رفتار کرد و در آن مدت از مفارقت همسر محبوب خویش و اندوه تنهایی می گریست.

چون چهل روز بدین منوال سپری شد، فرشته خدا فرود آمد.

غذائی از بهشت آورد و عرض کرد:

امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن. رسول خدا (ص) با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد. هنگامی که برخاست تا آماده نماز و عبادت شود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

ای رسول گرامی خدا (ص)، امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه خدیجه (س) حرکت کن زیرا خدا اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه‌ای بیافریند.

پیغمبر اکرم (ص) با شتاب رهسپار خانه‌ی خدیجه (س) شد.

خدیجه (س) می گوید:

در آن شب طبق معمول، درب خانه را بسته و در بستر استراحت مینمودم. ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد.

گفتم:

کیست؟ که جز محمد (ص) کسی سزاوار نیست درب این خانه را بکوبد. آهنگ دلنشین پیغمبر (ص) بگوشم رسید که فرمود: باز کن، محمد (ص) هستم. شتابان در را باز کردم. با روی گشاده وارد خانه شد. طولی نکشید که نور فاطمه (س) از صلب پدر به رحم مادر وارد شد.

مطلب دیگر آنکه:

اعتکاف چهل روزه‌ی حضرت در خانه فاطمه بنت اسد و شب زنده‌داری و روزه‌های مکرر و کناره گیری از مردم و از همسر بزرگوارش خدیجه، شباهتی به دوران آغازین نزول وحی و روزهای نخستین قبل از بعثت داشت.

آری؛ در آن ایام آماده‌ی پذیرش تحفه الهی بود که به زودی منشأ پیدایش امامت و ولایت می‌شد، بلکه او ریشه اصلی درخت نبوت بود، همانگونه که از حضرت باقر (ع) وارد شده است. (۵۳)

مطلب دیگر آنکه حضرت سنّت و روش همیشگی خود را در هنگام افطار ترک کرده و آن غذا را به خود اختصاص داده و دیگران را از ورود به آن خانه منع کرد.

نکته دیگر آنکه:

سنت خود را در تطهیر و وضو گرفتن به هنگام ورود به خانه و آماده شدن برای نماز قبل از خوابیدن ترک کرد، که این رها کردن

سنت جاریه، دلالت بر اهمیت آن موضوع دارد.

۲ – صحبت حضرت زهرا (س) با مادر قبل از تولد

حضرت امام صادق (ع) فرمودند:
چون حضرت خدیجه (س) با پیامبر (ص) ازدواج کرد، زنان مکّه، از حضرت خدیجه (س) دوری کردند و دیگر به منزل او رفت و آمد نداشتند و مانع رفتن زنان دیگر هم می‌شدند، حضرت خدیجه (س) در وحشت و تنهایی به سر می‌بردند و دلخوشی ایشان فقط به رسول خدا (ص) بود، تا به حضرت فاطمه (س) حامله شدند، حضرت فاطمه (س) با مادر در وحشت و تنهائی حدیث می کرد و در شکم مادر تکلّم می‌نمود و او را امر به صبر و بردباری و تحمل در تنهائی می‌نمود به طوری که یک روز رسول خدا (ص) وارد خانه شدند، دیدند حضرت خدیجه (س) با کسی سخن می گوید، فرمودند:
خدیجه جان: با چه کسی تکلّم می کنی؟
عرض کرد:
با این فرزند که در شکم من است و انیس تنهایی و مونس دوره‌ی وحشت و شبهای تاریک من است.
پیامبر (ص) فرمودند:
ای خدیجه اکنون جبرئیل به من خبر داد که این فرزند دختر است و نسل طاهره‌ی مبارکه سادات از رحم اوست. و او مادر ذریّه‌ی من خواهد بود و ائمّه‌ی دوازده‌گانه مسلمین که خلفاء و جانشینان
حق در زمین هستند از نسل او خواهند بود و این ائمّه پس از انقضای وحی حجّت خدا بر خلق می‌باشند. (۵۴)

۳ – حضرت زهرا (س) «خیر کثیر»

حضرت فاطمه زهرا (س) برای پدر و دیگر مردمان گلی بود که رایحه خوشش حیات‌آفرین دلها بود و خداوند او را خیر کثیر نامید. پس جای شگفتی نیست که او بار غم ابتر بودن را از چهره پدرش، حضرت محمد (ص) بزداید، چرا که فرزندان پسر پیامبر (ص) چندی نمی‌پایید که رخت بر می‌بستند و این خود بهانه‌ای به دست دشمنان پیامبر (ص) داده بود تا نغمه‌ساز این سخن شوند که بعد از محمد (ص) نامی از او نمی‌ماند.
«بسم اللّه الرحمن الرحیم،
انا اعطیناک الکوثر،
فصلّ لربّک و انحر،
ان شانئک هو الابتر»
به نام خداوند بخشنده و مهربان، ما کوثر به تو ارزانی داشتیم. پس پروردگار خود را به نماز گرامی دار و قربانی کن. همانا که بدخواه تو ابتر است. (۵۵)

۴ – تاریخ و مکان تولد حضرت زهرا (س)

در تاریخ تولد فاطمه (س) اختلاف است.

لیکن در بین علمای امامیه مشهور است که آن حضرت در روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سال پنجم بعثت تولد یافته است. (۵۶)

... اطلاعات کلبی در عالم انساب خوب است.

عبداللَّه گفت:

یا امیرالمؤمنین احوال مادر مرا از من باید پرسید و احوال مادر کلبی را از او.

اما اکثر علمای امامیه مانند:

ابن شهرآشوب در مناقب، ج ۳ ص ۳۵۷،

کلینی در اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸،

مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۶ و حیات القلوب، ج ۲ ص ۱۴۹،

محدث قمی در منتهی الامال، ج ۱ ص ۹۴،

محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ ص ۱۷،

علی بن عیسی در «کشف الغمه» ج ۲ ص ۷۵،

طبری در دلائل الامامه ص ۱۰

فیض کاشانی در وافی، ج ۱ ص ۱۷۳،

این دانشمندان و گروه دیگری نوشته‌اند که:

فاطمه (س) پنج سال بعد از بعثت تولد یافت. مدرک آنان احادیث است که در این باره از ائمه (ع) صادر شده است.

ابوبصیر روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود:

در بیستم ماه جمادی الثانی در هنگامی که پیغمبر (س) چهل و پنج ساله بود به دنیا آمد.

هشت سال با پدرش در مکه بود.

و ده سال در مدینه با پدرش زندگی کرد. بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زنده ماند و در روز سوم جمادی الثانی در سال یازدهم هجری وفات نمود.

دلائل الامامه ص ۱۰).

امّا بر خوانندگان محترم مخفی نیست که وفات حضرت زهرا (س) در سوم جمادی الثانی با داستانِ هفتاد و پنج روز زنده ماندن آن حضرت سازگار نیست و با نود و پنج روز مناسب‌تر است.

لذا بعید نیست که لفظ «تسعین» نقل، با لفظ «سبعین» اشتباه شده باشد.

حبیب سجستانی می‌گوید:

از حضرت ابوجعفر (ع) شنیدم که می‌فرمود:

فاطمه (س) دختر محمد (ص)، پنج سال بعد از بعثت رسول خدا تولد یافت و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود

اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۷).

در روایتی وارد شده که فاطمه (س) در هنگام عروسی نه ساله بود.

سعید بن مسیّب می‌گوید:

به حضرت علی بن الحسین (ع) عرض کردم:

پیغمبر در چه سالی فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج نمود؟

فرمود:

یکسال بعد از هجرت و در آن تاریخ فاطمه (س) نه ساله بود

روضه کافی چاپ نجف سال ۱۳۸۵ هجری ص ۲۸۱).

در کتاب فرائد السمطین، ج ۱ ص ۸۸ می‌نویسد:

ابابکر و عمر از پیامبر (ص) تقاضا کردند که با فاطمه (س) ازدواج کنند در جواب فرمود:

هنوز کوچک است.

ولی وقتی علی بن ابی طالب (ع) خواستگاری کرد مورد قبول قرار گرفت. این حکایت نیز با تولد بعد از بعثت سازگارتر است، زیرا اگر قبل از بعثت تولد یافته بود در آن زمان ۱۸ ساله بود و دختر ۱۸ ساله صغیر نیست.

از امثال این احادیث استفاده می‌شود که تولد فاطمه (س) بعد از بعثت رسول اکرم (ص) واقع شده است.

صاحب کتاب «کشف الغمه» روایتی نقل کرده که در خود آن حدیث تناقضی وجود دارد:

امام محمد باقر (ع) فرمود:

فاطمه (س) پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد، در همان سالی که قریش مشغول ساختن خانه‌ی کعبه بودند. و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود

کشف الغمه، ج ۲ ص ۷۵).

چنان که ملاحظه می‌فرمایید در خود این حدیث تناقض است.

زیرا از یک طرف می گوید:

فاطمه (س) پنج سال بعد از بعثت بدنیا آمد و در هنگام وفات هیجده ساله بود.

از طرف دیگر می گوید:

در هنگام تولد آن جناب، قریش مشغول ساختن خانه‌ی کعبه بودند. در صورتی که این دو مطلب قابل جمع نیستند زیرا خانه‌ی خدا پنج سال قبل از بعثت تجدید بنا شد نه بعد از بعثت. بهر حال باید در این حدیث اشتباهی رخ داده باشد. یا باید گفت کلمه‌ی «قبل البعثه» اشتباهاً به کلمه‌ی «بعد البعثه» تبدیل شده یا جمله‌ی «و قریش تبنی البیت» از طرف راوی اضافه شده است.

کفعمی در مصباح می‌نویسد:

فاطمه (س) در روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد (بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۹).

چنانکه ملاحظه فرمودید در بین علمای اسلام در مورد تاریخ تولّد زهرا (س) اختلاف شدیدی وجود دارد، اما چون اهل‌بیت تولد آن حضرت را پنج سال بعد از بعثت دانسته‌اند قولشان بر قول تاریخ‌نویسان عامّه مقدّم است.

زیرا ائمه‌ی اطهار و اهل‌بیت پیغمبر و فرزندان زهرا (ع)، بهتر از دیگران از سن مادرشان خبر دارند.

ممکن است کسی بگوید که:

خدیجه (س) در سال دهم بعثت وفات نمود و در هنگام وفات شصت و پنج ساله بود.

بنابراین، اگر فاطمه (س) در سال پنجم بعثت تولد یافته باشد باید خدیجه در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد. چگونه می‌توان این مطلب را باور کرد؟!

ما در پاسخ به این اشکال می‌توانیم دو مطلب را بگوییم:

اولا:

این موضوع مسلّم نیست که خدیجه (س) در هنگام وفات شصت و پنج ساله باشد. بلکه بنابر قول ابن عباس باید سنش در موقع آبستن شدن به فاطمه (س)، در حدود چهل و هشت سالگی باشد. زیرا ابن عباس می گوید خدیجه (س) در سن بیست و هشت سالگی با پیغمبر (ص) عروسی کرد (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳۹) و قول ابن‌عباس نیز بر سایرین تقدّم دارد. زیرا خویشان پیغمبر (ص) بهتر از دیگران از وضع داخلی خودشان اطلاع دارند.

بنابراین روایت، خدیجه (س) در هنگام بعثت رسول خدا (ص)، چهل و سه ساله بوده و در سال پنجم بعثت که سال تولد فاطمه (س) است در حدود چهل هشت سال عمر داشته و آبستن شدن در این سنین غیر عادی نیست.

ثانیا:

اگر قول ابن عباس را هم قبول نکنیم و بگوییم خدیجه در سن چهل سالگی ازدواج کرده و قاعدتا باید در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد، باز هم امر محالی نیست زیرا فقها و دانشمندان نوشته‌اند که زنهای قرشی تا سن شصت سالگی عادت می‌شوند و آبستن شدن نیز برایشان امکان دارد. خدیجه هم از طائفه قریش و مشمول این قاعده است.

به علاوه، درست است که آبستن شدن زن در این سنین نادر الوقوع است لیکن در تاریخ نمونه‌هایی داشته و دارد.

در خاتمه لازم است بدین نکته توجه داشته باشید که اختلافی که در مورد تاریخ تولد فاطمه (س) دیده می‌شود، به سن شریفش هنگام ازدواج و وفات نیز سرایت می کند. زیرا اگر تاریخ تولد را پنج سال قبل از بعثت بدانیم باید در هنگام ازدواج در حدود هیجده ساله باشد و در هنگام وفات، بیست و هشت ساله، اما اگر پنج سال بعد از بعثت متولد شده باشد، باید در هنگام عروسی در حدود نه ساله باشد و در هنگام وفات هیجده ساله.

مکان تولد حضرت زهرا (س) در شهر مکه و در خانه خدیجه (س) اتفاق افتاد. این خانه در محلّه‌ای است که در گذشته به آن «زقاق العطارین» یعنی کوچه عطارها می گفتند. رسول خدا (ص) تا هنگام هجرت، در آن خانه ساکن بود.

خانه مبارکی که بارها در آن فرشته وحی بر پیامبر (ص) نازل گردید. این خانه بعدها به صورت مسجد درآمد. (۵۷)

و از آنجا که محل نزول وحی و بخشی از قرآن، زیستگاه پیامبر (ص) و مکان تولد حضرت زهرا (س) بود، در نظر عموم مسلمین ارزش معنوی و قداستی خاص داشت.

و از این رو بارها در طول تاریخ هم‌زمان با تعمیر و توسعه مسجد الحرام، نسبت به مرمت بنای آن اقدام کردند. (۵۸)

۵ – کیفیت و چگونگی تولّد حضرت زهرا (س)

دوران بارداری حضرت خدیجه (س) سپری گشت، زمان وضع حمل فرا رسید، حضرت خدیجه (س) برای زنان قریش پیام فرستاد تا بیایند و او را در امر وضع حمل کمک کنند و کارهای مربوط به این برهه که مخصوص زنان است برعهده گیرند. اما زنان قریش پاسخ دادند که ما نخواهیم آمد، چرا که سخن ما را نشنیده انگاشتی و با محمد (ص) یتیم ابوطالب، پیمان زناشوئی بستی. خدیجه (س) از این پاسخ رنجیده خاطر گشت، اما در یکی از همین روزها در حالی که او همچنان در بستر آرمیده بود، چهار زن گندمگون و بلندبالا مشاهده نمود که بر او وارد شدند. خدیجه (س) که از دیدن آنان در هراس شده بود به تکاپو افتاد اما یکی از زنان او را آرام نمود و گفت:

ای خدیجه (س)!

اندوهگین و هراسناک مباش، ما از جانب خدا به سویت آمده‌ایم و خواهران تو هستیم، من ساره همسر ابراهیم خلیلم و این آسیه همسر فرعون است و آن یکی مریم دختر عمران و چهارمین ما صفورا دختر شعیب است.

در این هنگام چهار زن در چهار سوی خدیجه (س) قرار گرفتند و حضرت خدیجه (س) حمل خود را بر زمین نهاد و نوری از او ساطع گردید که در شرق و غرب عالم پرتوافکن شد. نوری که به خانه‌های مکه راه یافت و همه را در حیرت فرو برد.

پس از آن ده فرشته همراه با طشت و اِبریقی مملوّ از آب کوثر از آسمان فرود آمدند. آن بانویی که در پیش روی خدیجه (س) قرار داشت مولود را با آن آب شستشو داده دو جامه که از شیر سفیدتر و از عنبر خوشبوتر بود بیرون آورد. با یکی تن مولود را پوشاند و دیگری را مقنعه او قرار داد. آنگاه دست خود را بر لبان کودک نهاد و او را به سخن گفتن وادار نمود، فاطمه (س) دهان گشود و چنین فرمود:

اشهد ان لا اله اللّه و اشهد ان محمد رسول‌اللّه سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی ساده الاسباط.

آنگاه یکایک بانوان را سلام داده به نامشان خواند. آنها هم با رویی گشاده مولود فرخنده را مورد ملاطفت قرار دادند. حوریان بشارت تولد او را به آسمانها بردند. در آسمان از یمن قدوم او نوری پدیدار آمد و ساطع گردید که تا آن زمان سماواتیان چنین نوری را رؤیت ننموده بودند. بانوان خدیجه (س) را شادباش گفته از میمنت و مبارکی و طهارت نسلش سخنها گفتند. خدیجه (س) با سروری زاید الوصف کودک را در آغوش کشید و با دنیایی امید و آرزو پستان در دهان او گذارد.

۶ – تولد حضرت زهرا (س) و بشارت جبرئیل به رسول خدا (ص)

هنگامی که فاطمه زهرا (س) به دنیا آمد.

فرشته وحی بر وجود مبارک رسول خدا (ص) نازل گشت و از جانب پروردگار مهربان بر وی پیام آورد که:

«اللّه یقرؤک السلام و یقری مولودک السلام.»

خداوند تبارک و تعالی بر تو و فرزند نور سیّده‌ات درود می‌فرستد.

رسول خدا (ص) با شنیدن خبر تولد فاطمه (س) در مقابل پروردگار سر به سجده شکر گذارد و خدای عزّوجلّ را بر عطای این نعمت مبارک و میمون سپاس گفت.

پیامبر خدا (ص) بسیار شادمان و خرسند بود.

زیرا که پیش از این خداوند در سوره‌ی کوثر بشارت آمدن او را به وی داده بود.

و نیز از فرشته وحی شنیده بود که:

«أنها نسله الطاهره المیمونه و ان اللّه تبارک و تعالی سیجعل نسلک منها و سیجعل من نسلها ائمه و یجعلهم خلفاءها فی ارضه بعد انقضاء وحیه»

۷ – شکرانه تولّد حضرت زهرا (س)

از امام صادق (ع) سؤال شد که:

«لم صارت المغرب ثلاث رکعات و اربعا بعدها لیس فیها تقصیر فی حضر و لا سفر؟» (۵۹)

چرا نماز مغرب سه رکعت است و نافله‌اش چهار رکعت که در سفر و حضر تقصیر در آن نیست؟

آن حضرت فرمود:

«ان اللّه عز و جل انزل علی نبیه (ص) لکل صلاه رکعتین فی الحضر فاضاف الیها رسول‌اللّه (ص) لکل صلاه رکعتین فی الحضر و

قصـر فیها فی السـفر الا المغرب و الغـداه فلما صـلی المغرب بلغه مولـد فاطمه (س) فاضاف الیها رکعه شـکراللَّه عز و جل فلما ان ولد الحسن (ع) اضاف الیها رکعتین شـکر اللَّه عز و جل فلما ان ولد الحسـین (ع) اضاف الیها رکعتین شکر اللَّه عز و جل فقال للذکر مثل حظ الانثیین فترکها علی حالها فی الحضر و السفر.»

خداونـد تبارک و تعالی همه‌ی نمازها را بر پیامبر (ص) به صورت دو رکعتی نازل کرد. رسول خدا (ص) (به امر پروردگار) به همه نمازها به جز نماز مغرب و نماز صبح دو رکعت اضافه نمودند؛ که در حضر به صورت تمام و در سفر به طور قصر خوانده شوند.

هنگامی که رسول خدا (ص) مشغول برپائی نماز مغرب بود.

فاطمه (س) به دنیا آمد رسول خدا (ص) به شکرانه‌ی این نعمت (و به امر پروردگار) یک رکعت به نماز مغرب اضافه فرمودند. پس چون حسن (ع) به دنیا آمـد، دو رکعت دیگر (به عنوان نافله) به آن سه رکعت اضافه نمودند و زمانی که حسـین (ع) به دنیا آمد، به نافله مغرب دو رکعت دیگر اضافه فرموده و آن را شکرانه تولد آن حضرت قرار دادند.

فصل دوم: اسامی، القاب و کنیه ها

اسامی، القاب و کنیه های حضرت زهرا (س) (۶۰)

نام گذاری حضرت زهرا (س)

«تسمیتها من عند ربّ العزه، شأن أبیها و بعلها و بنیها».

نام‌گذاری حضرت زهرا (س) از طرف خداوند متعال می‌باشد، همانند اسم‌گذاری حضرت محمّد (ص) و علی و حسن و حسین (ع) و همین مطلب دلالت دارد بر اینکه این پنـج نفر - در برابر پروردگـار - از خـود هیچگونه اختیـاری ندارنـد و تمـام امورشـان حتی انتخاب نامشان، مربوط به خدای متعال بوده و به کسی در مورد آنان اجازه دخالت داده نشده است.

حضـرت محمّـد بن عبـداللَّه (ص) هرگز مجاز نیسـتند که از جانب خود فاطمه و حسن و حسـین (ع) را نام‌گذاری کنند. همچنین در اسم‌گذاری علی بن ابی طالب (ع) که مولود کعبه و خانه‌زاد خدا هستند، پیامبر گرامی (ص) و ابوطالب (ع) را اختیاری نیست.

اسامی حضرت زهرا (س)

اشاره

قال الصادق (ع):

«لفاطمهُ تسعه أسماء عند اللَّه عزّ و جل:

فاطمه و الصدّیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیّه و المرضیّه و المحدّثه و الزّهراء

ثم قال...:

حضرت فاطمه زهراء (س) در پیشگاه خداوند نه اسم مخصوص دارد:

فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهراء.» (۶۱)

حضـرت فاطمه زهرا (س) یک نام رسـمی داشـتند که همان «فاطمه» می‌باشد. این نام را پیامبر اکرم (ص) هنگام تولد به امر خداوند برای دخترشان برگزیـد؛ لکن به تصـریح امام صادق (ع)، فاطمه زهرا (س) نُه اسم مخصوص، در پیشـگاه خداونـد متعال دارنـد، لذا یکی از کنیه های آن حضـرت «اُمّ‌الأسـماء» است؛ یعنی بانویی که اسامی فراوان دارد. و این مطلب، دلالت بر عظمت روحی صـدیقه

کبری (س) می‌کند، زیرا حضرت فاطمه (س) نمونه بودند. زن نمونه؛ یعنی انسانی کامل که برای بشریت الگو و سرمشق باشد، لذا همه صفات عالی انسانی در صدیقه طاهره (س) جمع بود و ایشان در برابر هر صفت نیک، دارای لقبی خاص هستند. این نُه نام از شهرت والایی برخوردار است.

۱ – فاطمه (س)

اشاره

فَطَمَ – فِطاماً فَطْماً الولدَ: فصله عن الرضاع.

در لغت وقتی طفل از شیر گرفته می‌شود، می‌گویند:

فَطَمَ الولدَ.

«فاطمه وصفی است از مصدر فَطَمَ. و فَطَمَ در لغت عرب به معنی بریدن، قطع کردن و جدا شدن آمده است.

این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می‌دهد، به معنی بریده و جدا شده است.

فاطمه (س) از چه چیز جدا شده است؟» (۶۲)

در روایات بسیاری به وجه تسمیه آن حضرت به «فاطمه» اشاره شده است.

فاطمه از جهل و پلیدی جدا شده است:

عن الباقر (ع) قال:

...ثم قال الله عزَّوجلَّ:

«إنّی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطّمت.

ثم قال أبوجعفر (ع):

واللَّه لقد فطمها اللَّه تبارک و تعالی بالعلم و عن الطّمث بالمیثاق.»

امام باقر (ع) فرمودند:

خداوند فاطمه زهراء (س) را از جهل و پلیدی جدا نموده است، لذا «فاطمه» نام گرفته است.

ایشان سپس ادامه دادند:

به خدا قسم، خداوند در عالم پیمان و عهد (یعنی عالم ذر) فاطمه (س) را از جهل و پلیدی جدا کرده است.» (۶۳)

فاطمه (س) از شرّ به دور است.

قال الصادق (ع):

«أتدرون أیّ شیء تفسیر «فاطمه»؟

قلت:

أخبرني يا سيدى!

قال (ع):

فطمت من الشّر. ثم قال:

لولا أن اميرالمؤمنين (ع) تزوّجها لما كان لها كفو إلى يوم القيامه على وجه الأرض آدم فمن دونه»

امام صادق (ع) فرمودند:

می‌دانید تفسیر فاطمه چیست و فاطمه چه معنایی دارد؟

عرضه داشتم:

مرا آگاه بنما چه معنایی دارد.

فرمودند:

«فاطمه» از شر و بدی جدا گردیده است.

سپس فرمودند:

اگر امیرالمؤمنین (ع) بـا حضـرت زهرا (س) ازدواج نمی‌کرد، هیـچ‌کس همتـای زهرا (س) نبود، از زمان حضـرت آدم تا روز قیامت کفو و همتایی برای زهرا (س) یافت نمی‌شد.» (۶۴)

فاطمه (س) و دوستانش از آتش باز گرفته شده‌اند.

ولی شـیرین‌ترین تفسیر از علت نامگذاری فاطمه‌ی زهرا (س) روایاتی است که می‌گوید فاطمه زهراء (س) «فاطمه» نامیده شد، زیرا شیعیان آن حضرت، از آتش جهنم باز گرفته شده‌اند.

عن الرضا عن آبائه (س) قال رسول‌اللّه (ص):

«یا فاطمه!

أتدرين لم سميتِ «فاطمه»؟

قال علي (ع):

لِمَ سمّيتْ؟

قال:

لانها فطمتْ هی و شیعتها من النار»

امام رضا (ع) از اجدادش نقل می‌فرماید:

پیامبر (ص) فرمود:

ای فاطمه (س)!

آیا می‌دانی که چرا «فاطمه» نام گرفتی؟

امیرالمؤمنین (ع) عرضه می‌دارند:

شما بفرمایید چرا فاطمه، «فاطمه» نامیده شده است.

پیامبر (ص) فرمودند:

زیرا «فاطمه (س)» و شیعیان فاطمه (س) از آتش جهنم باز گرفته شده‌اند و به آتش نخواهند رفت.» (۶۵)

پیمان خدا، بر آزادی دوستداران فاطمه زهرا (س)

عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أباجعفر (ع) یقول:

«لفاطمه (س) وقفه علی باب جهنم فإذا کان یوم القیامه، کتب بین عینی کل رجل مؤمن أو کافر. فیؤمر بمحبّ قد کثرت ذنوبه إلی النار. فتقرء بین عینیه محبّا. فتقول:

إلهی و سیدی سمیتنی فاطمه و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدک الحق و أنت لاتخلف المیعاد. فیقول اللّه عز و جل: صدقت یا فاطمه انی سمیتک «فاطمه» و فطمت بک من أحبّک و تولّاک و أحبّ ذریّتک و تولاهم من النار و وعدی الحق و أنا لا أُخلف المیعاد و إنّما امرت بعبدی هذا إلی النار لتشفعی فیه فاشفعک لیتبین لملائکتی و أنبیائی و رسلی و أهل الموقف موقفک منی و مکانتک عندی فمن قرأت بین عینیه مؤمناً فجذبت بیده و أدخلته الجنه.

از محمد بن مسلم روایت است که امام باقر (ع) فرمودند:

در روز قیامت حضرت فاطمه (س) بر در جهنم توقّفی دارند. روی پیشانی هر کس نوشته شده است که مؤمن است یا کافر. در این هنگام به یکی از دوستان خطاکار حضرت فاطمه (س)، فرمان می‌دهند به طرف جهنم برو. فاطمه‌ی زهراء (س) روی پیشانی او را می‌خواند:

(بر روی پیشانی او نوشته شده است) «دوستدار زهراء».

«فاطمه‌ی زهراء (س) به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

خدایا! پروردگارا!

نام مرا «فاطمه» نهادی و فرمودی:

«به خاطر تو، دوستدارانت و دوستداران فرزندانت را از آتش جهنم رهایی می‌بخشم.» وعده‌ی تو همیشه حق بوده و هیچگاه خلاف وعده‌ی خود عمل نکرده‌ای»

«خداوند متعال می‌فرماید:

فاطمه جان!

چنین است که می‌گویی. من تو را فاطمه نام نهادم و هر کس که تو را دوست بدارد، یا فرزندان تو را دوست بدارد، او را از آتش جهنم رهایی می‌بخشم، وعده من راست است و من خلاف وعده خود عمل نمی‌کنم. من این بنده‌ام را به طرف جهنم فرستادم تا تو او را شفاعت کنی و فرشتگان و پیامبران من و هر کس در محشر است مقام تو را پیش من ببینند. هر کس را که مؤمن و (محب) یافتی دستش را بگیر و داخل بهشت نما.» (۶۶)

خلایق از معرفت فاطمه (س) عاجزند.

قال الصادق (ع):

«إنا أنزلناه فی لیله القدر، اللیله فاطمه و القدرُ اللّه. فمن عرف فاطمه حق معرفتها، فقد أدرک لیله القدر و إنّما سمیت «فاطمه» لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها»

امام صادق (ع) درباره آیه کریمه‌ی
إنّا أنزلناه فی لیله القدر فرمودند:
مراد از «لیله» فاطمه (س) است.
مراد از «قدر» خداوند است، پس هر کس مادرم فاطمه زهرا (س) را آن گونه که باید، بشناسد، شب قدر را درک کرده است.
مادرم «فاطمه» نامیده شد، زیرا خلایق از معرفت او عاجزند.» (۶۷)

فاطمه (س) مشتق از فاطر است

قال النبی (ص) لفاطمه (س).
«شق اللّه لک یا فاطمه!
إسماً من أسمائه، فهو «الفاطر» و أنت «فاطمه.»
پیامبر اکرم (ص) به حضرت فاطمه (س) فرمودند:
ای فاطمه‌ی من!
خداوند برای تو اسمی از اسامی خود برگرفته است.
خداوند «فاطر» است و نام تو را «فاطمه» گذاشته است.» (۶۸)

نام فاطمه (س) برگرفته از نام خداوند

«هذه «فاطمه» و أنا فاطر السماوات و الأرضین فاطم، أعدائی عن رحمتی یوم فصل قضائی و فاطم أولیائی عمّا یعتریهم و یشینهم فشققت لها إسماً من إسمی»
من فاطر زمین و آسمان هستم (یعنی خالق آسمان و زمین هستم). و در روز قیامت دشمنان خود را از رحمتم محروم می‌گردانم و اولیای خود را، از هر چه آنها را می‌آزارد و ناپسند دارند، جدا نموده‌ام، پس نام «فاطمه» (س) را از نام خود مشتق نمودم». (۶۹)

۲ – صدیقه

اشاره

صَدَقَ، صَدْقاً، صِدْقاً، مَصْدُوقَهً، تصدیقا و تصداقاً، ضّد کذب،
صادقه: مُخلصه،
صدیقَه: الخلّ الحبیب،
الصدیق: الکثیر الصدق، مرد بسیار راست و درست. الکامل فی الصدق، الذّی یصدق قوله بالعمل، آنکه گفتار و کردارش مطابقت بر درستی کند. البارّ الدائم التصدیق،
به زنی صدیقه گویند که بسیار راستگو باشد. زنی که هم در عمل، هم در گفتار و هم در اعتقادات و ایمان صادق باشد.

صدیقه (س) همسر امیرالمؤمنین (ع)

عن رسول‌اللَّه (ص) قال لعلی (ع):

«اتیت ثلاثاً لم اوتهن أحد و لا انا: اوتیت صهرا مثلی و لم اوت مثلی. اوتیت زوجه «صدیقه» مثل إبنتی و لم اوت مثلها زوجه. و اوتیت الحسن و الحسین من صلبک و لم اوت من صلبی مثلهما. ولکنکم منّی و أنا منکم»

پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

سه چیز به تو عنایت شده که به هیچکس، حتی خود من هم، چنین عنایتی نشده است.

پدر خانمی مثل من داری، اما من ندارم. زنی «صدیقه» چون دخترم فاطمه زهرا (س) داری، اما من چنین همسری ندارم. پسرانی چون حسن و حسین (ع) داری که من پسرانی مثل آنها ندارم، البته همه شما از من هستید، من هم از شما هستم. (۷۰)

قالت عائشه:

«ما رأیت أحداً قطّ «أصدق» من فاطمه غیر أبیها»

عائشه گوید:

کسی را راستگوتر از فاطمه (س)، غیر از پدرش ندیدم.» (۷۱)

صدّیقه را فقط صدّیق غسل می‌دهد

عن مفضّل بن عمر قال:

قلت لأبی عبداللَّه (ع):

«من غسل فاطمه (س)؟

قال:

ذاک أمیرالمؤمنین (ع). فکأنّما إستفظعت ذلک من قوله.

فقال لی:

کأنّک ضقت مما أخبرتک.

فقلت:

قد کان ذلک. جعلت فداک.

فقال:

لاتضیقن فإنّها «صدیقه» لم یکن یغسلها إلّا صدیق. أما علمت أن مریم لم یغسلها إلّا عیسی»

مفضل از امام صادق (ع) سؤال می‌کند:

چه کسی حضرت فاطمه (س) را غسل داد؟

امام صادق (ع) فرمودند:

امیرالمؤمنین (ع) فاطمه‌ی زهرا (س) را غسل دادند. این مطلب قدری برای من سنگین به نظر رسید. امام (ع) فرمودند:

مثل اینکه از این خبر در تعجبی؟!

گفتم:

فدایت گردم بله همین طور است.

فرمود:

این مطلب برایت هیچ سنگین نباشد، زیرا زهرا (س) «صدیقه» است و صدیقه را فقط صدیق غسل می‌دهد. مگر نمی‌دانی حضرت مریم (س) را که صدیقه بود کسی جز حضرت عیسی (ع) غسل نداد؟» (۷۲)

«صدیقه» زنی که شناخته نشد

عن ابی عبداللَّه (ع) قال:

«إنّ اللَّه تبارک و تعالی أمهر فاطمه (س) ربع الدنیا فربعها لها و أمهرها الجنه و النار تدخل أعداء ها النار و تدخل أولیاءها الجنه و هی «الصدیقه» الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاُولی»

امام صادق (ع) فرمودند:

خداوند یک چهارم دنیا را مهر فاطمه (س) قرار داده است.

بهشت و جهنم را نیز مهریه او قرار داده است، دشمنانش را در جهنم و دوستانش را در بهشت وارد می‌کند. فاطمه (س)، «صدیقه کبری است که در شناختن او، همه جهانیان در حیرت هستند.» (۷۳)

فاطمه‌ی زهرا (س) زن راستگو و شهیده

عن ابی الحسن (ع) قال:

«إنّ فاطمه (س) «صدّیقه شهیده»

امام رضا (ع) فرمودند:

فاطمه زهرا (س) زنی «بسیار راستگو» بودند و شهیده از این دنیا رفتند.» (۷۴)

۳ – مبارکه

اشاره

«بَرَکَتْ: فایده‌ی ثابت قاموس، «برکت» را زیادت، سعادت و «بروک» را ثبوت معنا کرده و گوید:

«بارِکْ علی محمّد و آل محمّد»، یعنی شرف و کرامت آنها را همیشگی کن. در مجمع‌البیان، ذیل آیه ۹۷ از سوره‌ی بقره گفته:

اصل برکت به معنای ثبوت است گویند:

«برک بروکاً»، یعنی ثابت شد، پس برکت به معنای ثبوت فایده است در اثر نمو و رشد. مجمع آب را، «بِرْکِه» گویند که آب در آن ثابت است.

در مفردات گوید:

برکت، یعنی ثبوت خیر خدایی در یک چیز و مجمع آب را، برکه گویند. مبارک چیزی است که در آن فایده‌ی ثابت باشد.» (۷۵)

بِرْکِه:

در لغت آبگیر را گویند، جایی که آب به مرور زمان در آن جمع می‌شود.

برکه: الزیاده، افزایش و زیادت معنا می‌دهد. برکت، رشد و نمو و زیادتی در یک شیء را گویند.

و راغب گوید برکه به جایی اطلاق می‌گردد که خیری الهی بدون حساب و شمارش نصیب شده باشد. (۷۶)

حضرت زهراء (س) منبع انواع برکات است و مهمترین برکت در وجود فاطمه‌ی زهرا (س) این است که ذریّه‌ی پیامبر (ص) از نسل زهراء (س) هستند، در حالی که با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که دشمنان آن حضرت با به وجود آوردن وقایع مختلف، فرزندان فاطمه زهراء (س) را از بین می‌برده‌اند. در واقعه‌ی کربلا ـ فقط یک فرزند برای امام حسین (ع) باقی ماند، آن هم امام زین‌العابدین (ع). و بنابر قولی، هفت فرزند امام حسن مجتبی (ع) و دو فرزند حضرت زینب (س) را نیز به قتل رساندند. و در این مسیر چه وقایع دردناکی که برای ذریه‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) به وجود آوردند و فرزندان زهراء (س) را از دم تیغ گذراندند. با همه‌ی آنچه که گفته شد، لکن از برکت نسل فاطمه زهراء (س)، سادات سر تا سر جهان را نورافشانی می‌کنند. قریب به محال است جایی را بیابیم که یکی از اولاد فاطمه‌ی زهرا (س) در آنجا نباشد. «مبارکه»، دلالت بر برکت در ذریه آن حضرت می‌کند، همچنان که کوثر بر کثرت اولاد حضرت زهراء (س) دلالت دارد.

توصیف فاطمه زهرا (س) در انجیل

عن عبداللّه بن سلیمان قال:

«قرأت فی الإنجیل فی وصف النّبی (ص) نکّاح النساء، ذوالنسل القلیل، إنّما نسله من «مبارکه»، لها بیت فی الجنه، لاصخب فیه و لا نصب، یکفلها فی آخر الزمان کما کفل زکریا اُمّک، لها فرخان مستشهدان»

عبداللّه بن سلیمان می‌گوید:

اوصاف پیامبر خاتم (ص):

را در انجیل خواندم که ایشان زیاد نکاح می‌کنند و نسل کمی خواهند داشت و نسل او از «دختری مبارک» به وجود خواهد آمد که برای او خانه‌ای در بهشت آماده گشته است» (... ۷۷)

۴ – طاهره

اشاره

طَهَرَ، طَهُرَ، طُهْراً، طَهُوراً و طَهارَه: ضد نجس،

الطُّهْر: نقیض الحیض، پاک گردیده.

طَهَرَتِ الْمَرْأه یعنی حیض زن منقطع شد.

طاهره یعنی زن پاکیزه از نجاست و نقص

معنای ظاهری اسم طاهره این است که حضرت زهرا (س) به خواست خداوند متعال، از خونریزی ماهانه زنان و خونریزی زایمان به دور و پاکیزه بوده‌اند. معنای باطنی نام طاهره این است که فاطمه زهرا (س) از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی به دور بوده و روحی پاکیزه و دور از گناه داشته‌اند.

فاطمه‌ی زهرا (س) از هر آلودگی به دور است

عن ابی جعفر (ع) عن آبائه (ع) قال:

«إنّما سمّیت فاطمه (س) بنت محمّد «الطاهره» لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رأت قط یوماً حمره و لا نفاساً»

امام باقر (ع) از پدران خود (ع) نقل فرمودند:

فاطمه‌ی زهرا (س) چون از هر گونه پلیدی و گناه پاک بودند، «طاهره» نامیده شدند. هرگز فاطمه زهرا (س) خون حیض و یا خون نفاس ندیدند.»

آیه تطهیر که در وصف پاکی اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) نازل شده است، برای همه، آشنا می‌باشد.

«إنّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»

همانا خدا چنین می‌خواهد که رجس و هر آلودگی را از شما خانواده‌ی نبوت (ص) ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزه گرداند.» (۷۸)

عن ابی سعید الخدری:

«عن النبی (ص) فی قوله تعالی:

«إنّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»

قال:

جمع رسول‌اللَّه (ص) علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین (ع)، ثم أدار علیهم الکساء فقال:

هولاء أهل بیتی، اللَّهم أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و اُمّ‌سلمه علی الباب.

فقالت:

یا رسول‌اللَّه!

ألست منهم؟

فقال:

إنّک لعلی خیر (أو إلی خیر)»

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود می گوید:

أبی‌سعید خدری درباره آیه‌ی «إنّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً» گفت:

پیامبر (ص)، علی و حسن و حسین و فاطمه (ع) را جمع کردند. سپس بر روی آنها یک عبا قرار دادند و فرمودند:

خدایا!

اینان، اهل‌بیت من هستند، رجس و پلیدی را از آنها بردار و آنان را پاکیزه گردان.

ام‌سلمه در این هنگام نزدیک در ایستاده بود عرضه داشت:

یا رسول‌اللَّه (ص) آیا من هم در بین آنها هستم؟

پیامبر (ص) فرمودند:
«تو در بین ایشان نیستی، اما از نیکان می‌باشی.» (۷۹)
حدیث کساء، از روایات مشهور است.
این روایت در میان شیعیان از شهرت خاصی برخوردار است.
مفاتیح الجنان را که ورق بزنیم به حدیث کساء می‌رسیم، یعنی حدیث کساء در دل ادعیه‌ی ما جای گرفته است و کمتر حاجتمندی است که در مواقع اضطرار به حدیث کساء پناه نبرد.

فاطمه زهرا (س) همیشه پاکیزه بودند

عن ابی عبداللّه (ع) قال:
«حرّم اللّه عزّ و جلّ عَلی عَلیّ، النساء ما دامت فاطمه (س) حیّه.
قلت:
و کیف؟
قال:
لأنّها «طاهره» لا تحیض»
امام صادق (ع) فرمودند:
تا فاطمه‌ی زهراء (س) زنده بودند، ازدواج مجدّد بر امیرالمؤمنین (ع) حرام بود.
راوی گوید:
سؤال کردم:
چرا این گونه بود؟
امام (ع) فرمودند:
زیرا حضرت زهراء (س) هیچگاه حیض نمی‌شد و همیشه «طاهره» بود.» (۸۰)

فاطمه (س) هرگز خون نفاس ندید

عن عائشه قالت:
«إذا أقبلت فاطمه، کانت مشیتها مشیه رسول‌اللّه (ص) و کانت لا تحیض قط، لأنّها خلقت من تفاحه الجنه و لقد وضعت الحسن بعد العصر و طهرت من نفاسها، فإغتسلت و صلّت المغرب»...
عایشه می گوید:
زهرا (س) هیچگاه خون حیض نمی‌دید، زیرا از سیب بهشتی خلقت یافته بود.
همانگونه که فرشتگان بهشتی خون حیض و نفاس ندارند، فاطمه زهرا (س) نیز همیشه در پاکی به سر می‌برد. فاطمه (س) امام حسن را بعد از نماز عصر به دنیا آوردند و سپس غسل نمود و نماز مغرب همان روز را به جای آوردند.» (۸۱)

۵ – زکیّه

اشاره

زَکا، زَکاءً و زُکُوّاً، یعنی رشد کرد.

الزَکِیّ زَکیه: هرچه پاکیزه و در حال رشد باشد.

زکی الزرع: نما، یقال:

«أرض زکیه»، یعنی زمینی پاک و ثمردهنده.

زکیه: ما کان نامیاً طیب، زکیه: ما کان صالحاً، الزائد الخیر و الفضل، الطاهر من الذنب.

زکیه در لغت پاکیزه بودن و رشد و نمو را معنی می‌دهد. پاکیزه بودن از هر گونه رجس، گناه و یا صفات رذیله، که به تفصیل، در شرح نام «طاهره» آمد.

درباره معنای دوم نیز، در نام مبارک «مبارکه» سخن گفته شد.

مباهات امیرالمؤمنین بر همسری با فاطمه‌ی زهرا (س)

...«أنا زوج البتول، سیّده نساء العالمین، فاطمه التقیه «الزکیه» البره المهدیه، حبیبه حبیب‌اللَّه و خیر بناته و سلالته و ریحانه رسول‌اللَّه ...»

...من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل تقوا، پاکدامنی و نیکوکاریست، او که از طرف خداوند هدایت شده است، دوست، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص) است» (... ۸۲)

...«السلام علیک أیّتها الفاضله «الزکیه»،...»

درود بر تو ای زن با فضیلت و ای زنی که از هر آلودگی خود را پاک نموده‌ای.» (۸۳)

۶ – راضیه

اشاره

رَضِیَ، رُضاً، رِضاً، رُضی، رِضی، رُضْوانا، رضوانا و مرضاه عنه و علیه: ضد سخط، پسندید و خشنود گشت.

رض، رضی، راض، راضی: المحب.

فاطمه‌ی زهراء (س) دارای صفت رضا بودند، یعنی هر سختی و مصیبت و رنجی را که خداوند برای ایشان مقدر کرده بود، تحمل می‌کردند و به آن راضی بودند. ما سراسر زندگی پر برکت فاطمه‌ی زهرا (س) را مملو از غم می‌بینیم، اما هیچگاه سخنی از اعتراض و نارضایتی به میان نمی‌آورند. در تمام این وقایع دردناک، فاطمه (س) به مقدرات خداوند تن در می‌دهند و کوچکترین اعتراضی ندارند، البته ایشان به بهانه‌ی تقدیر، دست از مبارزه با غاصبان ولایت و فدک نکشیدند و به وظیفه خود عمل نمودند.

فاطمه‌ی زهرا (س) بر سختیهای دنیا خرسند بود

عن جابر بن عبداللَّه قال:

دخل رسول‌اللَّه (ص) علی فاطمه و هی تطحن بالرحی و علیها کساء من حمله الإبل، فلما نظر إلیها قال:

یا فاطمه!

تعجلی فتجرعی مراره الدنیا لنعیم الآخره غداً.

فأنزل اللَّه:

«و لسوف یعطیک ربک فترضی.»

جابر بن عبداللَّه گوید:

پیامبر (ص) وارد منزل فاطمه‌ی زهرا (س) شدند در حالی که عبایی از پشم شتر بر دوش حضرت فاطمه (س) بود و با دست آسیا می کردند.

پیامبر نگاهی به فاطمه‌ی زهرا (س) نمودند و فرمودند:

عجله کن و تلخی‌های دنیا را تحمّل کن تا فردا (در بهشت) به نعمتهای آخرتی نائل گردی، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آن قدر پروردگارت به تو می‌بخشد که تو راضی شوی،

«و لسوف یعطیک ربّک فترضی.» (۸۴)

۷ – مرضیه

اشاره

فاطمه زهرا (س) نه تنها به مقدرات خداوند راضی بودند، بلکه در مقام رضا به حدی رسیده بودند که خداوند نیز از او راضی بودند.

فاطمه (س)، راضیه بود، یعنی در برابر هر سختی ایستادگی می کردند و اعتراضی نداشتند. «مرضیه» بود، یعنی در این مقام به درجه‌ای رسیده بودند که خداوند نیز اعمال او را تأیید می کرد و از تمامی اعمال او راضی بود.

پس فاطمه زهرا (س) مصداق کامل آیه

«یا أیّتها النفس المطمئنه إرجعی إلی ربّک راضیه مرضیه»

می‌باشند.

رضایت فاطمه زهرا (س) به شهادت امام حسین (ع)

عن عبدالرحمن بن المثنی الهاشمی قال:

«قلت لأبی عبداللَّه (ع):

جعلت فداک من أین جاء لولد الحسین (ع)، الفضل علی ولد الحسن (ع) و هما یجریان فی شرع واحد؟

فقال:

لا أراكم تأخذون به، إنّ جبرئيل (ع) نزل على محمد (ص) و ما ولد الحسين (ع) بعد فقال له:

يولد لک غلام تقتله اُمّتک من بعدك فقال:

يا جبرئيل!

لا حاجه لى فيه. فخاطبه ثلاثاً ثم دعا عليا (ع) فقال له:

إنّ جبرئيل يخبرنى عن اللَّه عز و جل أنّه يولد لک غلام تقتله اُمّتک من بعدك فقال:

لا حاجه لى فيه يا رسول‌اللَّه!

فخاطب عليا (ع) ثلاثا ثم قال:

إنه يكون فيه و فى و ولده الامامه و الوارثه و الخزانه فأرسل الى فاطمه (س): ان اللَّه يبشرك بغلام تقتله امتى من بعدى فقالت فاطمه:

ليس لى فيه حاجه يا أبه!

فخاطبها ثلاثا ثم أرسل إليها لابد أن يكون فيه الإمامه و الوراثه و الخزانه.

فقالت له:

رضيت عن اللَّه عز و جل فعلقت و حملت بالحسين (ع) فحملت سته أشهر ثم وضعته و لم يعش مولود قط لسته أشهر غير الحسين بن على و عيسى بن مريم (س) فكفلته امسلمه و كان رسول‌اللَّه (ص) يأتيه فى كل يوم فيضع لسانه فى فم الحسين فيمصه حتى يروى فأنبت اللَّه عز و جل لحمه من لحم رسول‌اللَّه (ص) و لم يرضع من فاطمه (س) و لا من غيرها لبنا قطّ». (... ۸۵)

عبدالرحمن بن المثنى گويد:

به امام صادق (ع) عرض كردم:

فدايتان شوم چرا فرزندان امام حسين (ع) بر فرزندان امام حسن (ع) برترى دارند (فرزندان امام حسين (ع) امام قرار گرفتند اما فرزندان امام حسن چنين نشدند) در حالى كه هر دو از يک پدر و مادر هستند.

حضرت صادق (ع) جبرئيل بر پيامبر (ص) نازل شد و گفت:

خداوند فرزندى به شما خواهد داد كه امتت پس از شما او را خواهند كشت.

پيامبر اكرم (ص) به جبرئيل فرمودند:

به چنين فرزندى نياز ندارم و سه مرتبه اين كلام را تكرار فرمودند و سپس اميرالمؤمنين (ع) را در جريان اين سخن قرار دادند كه جبرئيل از طرف خداوند به ايشان خبر داده است كه پسرى براى تو به دنيا مى‌آيد، امتم بعد از من او را مى‌كشند، حضرت امير (ع) عرضه داشتند:

اى رسول‌اللَّه!

چنين فرزندى را نمى‌خواهم.

سه مرتبه اين كلام را به حضرت رسول فرمود و سپس حضرت محمد (ص) افزود:

امامت و وراثت بايد از طريق فرزندان همين پسر شهيد منتقل گردد پس به دنبال فاطمه (س) فرستاده و به او پيام داد:

خداوند بشارت پسرى را مى‌دهد كه امتم پس از من او را مى‌كشند فاطمه (س) عرضه داشت:

پدر جان!

به چنين فرزندى احتياجى ندارم سه مرتبه اين سخن تكرار شد، پس از آن پيامبر به فاطمه (س) خبر دادند كه امامت و وراثت بايد از طريق همين فرزند منتقل گردد. فاطمه زهرا (س) به پدر گفتند:

راضى به رضاى خداوند هستم (اگر او چنين مى‌خواهد من حرفى ندارم) پس فاطمه زهرا به امام حسين (ع) باردار شدند و بعد از

شش ماه سیّدالشـهداء (ع) به دنیا آمدند (هیچ نوزادی شـش ماهه، زنده نمانده مگر امام حسین (ع) و حضرت عیسی (ع)) سرپرستی امام حسین را به ام‌سلمه سپردند.

پیامبر (ص) هر روز می‌آمدند و زبان مبارکشان را در دهان امام حسـین (ع) قرار می‌دادند و او زبان رسول‌اللَّه (ص) را می‌مکیدند و تمام وجود امام حسین (ع)، این گونه رشد کرد.

۸ – محدثه

اشاره

حَدَّثَ عن فلان: رَوَی و أورد الحدیث،

الحدیث: الخبر

نام محدثه دارای دو تلفظ است که هر کدام به طور جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

معنای «محدَّثه» به فتح دال.

«محدَثه» به فتح دال، یعنی زنی که برای او حدیث گفته می‌شد.

پس از رحلت پیامبر (ص)، ایام بر فاطمه زهرا (س) به سـختی می گـذشت، لـذا جبرئیل به امر خداونـد بر آن حضـرت نازل می‌شد و برای آن حضرت از وقایع آینده سخن می گفت. صحیفه فاطمیه، حاصل نزول جبرئیل بر فاطمه زهرا (س) در این مدت است.

فرشتگان با فاطمه زهرا (س) سخن می‌گفتند

بإسناده عن ابی عبداللَّه (ع) قال:

«إنما سمیت فاطمه «محدَثه» لأن الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران. فتقول

«یا فاطمه!

ان اللَّه إصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین

یا فاطمه!

اقنتی لربّک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین» فتحدثهم و یحدثونها.

فقالت لهم ذات لیله:

ألیست المفضله علی نساء العالمین مریم بنت عمران؟

فقالوا:

إنّ مریم کانت سیده نساء عالمها و أنّ اللَّه عز و جل جعلک سیده نساء عالمک و عالمها و سیده نساء الأوّلین و الآخرین.»

امام صادق (ع) فرمودند:

فـاطمه (س) را «محَّدثه» گوینـد، چون ملائـکه از آسـمان به پـایین می‌آمدنـد و همـانگونه که ملائـکه با حضـرت مریم (س) سـخن می گفتند، با حضرت زهرا (س) نیز سخن می گفتند. ملائکه به حضرت زهرا (س) گویند:

(حضرت فاطمه (س) با ملائکه سخن می گفت و فرشتگان نیز با آن حضرت سخن می گفتند.)

شبی حضرت فاطمه (س) از فرشتگان سؤال نمود:

آیا برترین زن عالم، حضرت مریم (س) دختر عمران نیست؟

فرشتگان عرضه داشتند:

حضرت مریم (س) سرور زنان زمان خود بود، اما خداوند شما را برترین زن جهان قرار داده است، هم در زمان خودت و هم در زمان حضرت مریم (س) و سرور همه‌ی زنان از اول عالم تا آخر جهان. (۸۶)

فاطمه‌ی زهرا (س) پیامبر نبود بلکه محدثه بود.

قال محمد بن ابی بکر:

لما قرأ: «و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ و لا محدث»

قلت:

و هل یحدث الملائکه إلّا الأنبیاء.

قال:

إنّ مریم لم تکن نبیه و کانت محدثه و اُمّ موسی بن عمران کانت محدثه و لم تکن نبیه و ساره إمرأه إبراهیم قد عاینت الملائکه فبشروها بإسحاق و من وراء إسحاق یعقوب و لم تکن نبیه و فاطمه (س) بنت رسول‌اللّه (ص) کانت «محدثه» و لم تکن نبیه.»

محمد پسر ابوبکر گوید:

وقتی آیه‌ی «و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ و لا محدث» نازل شد من گفتم:

آیا فرشتگان با غیر از پیامبران نیز سخن می‌گویند؟

«امام (ع) فرمودند:

حضرت مریم (س) پیامبر نبود ولی «محدثه» بود، یعنی فرشتگان با او سخن می‌گفتند. مادر موسی نیز محدثه بود، ولی پیامبر نبود.

ساره همسر حضرت ابراهیم (س)، محدثه بود، امّا پیامبر نبود.

فرشتگان با او ملاقات نمودند و بشارت اسحاق و یعقوب را به او دادند. و فاطمه زهرا (س) ملائکه را می‌دید و از آنها حدیث می‌شنید، اما پیامبر نبود.» (۸۷)

اخبار غیبی، در مصحف فاطمه زهرا (س)

عن حماد بن عثمان قال:

«سمعت أباعبداللّه (ع) یقول:

تظهر الزنادقه سنه ثمانیه و عشرین و مائه و ذلک لأنّی نظرت فی «مصحف فاطمه» (س).

قال:

فقلت:

و ما مصحف فاطمه (س)؟

فقال:

إنّ اللَّه تبـارك و تعـالی لمـا قبض نبيه (ص) دخل علی فاطمه (س) من وفاته من الحزن ما لا يعلمه إلّا اللَّه عز و جل فأرسل إليها ملكاً يسلّی عنها غمها و يحدثها. فشكت ذلك إلی أميرالمؤمنين (ع).

فقال لها:

إذ أحست بذلك و سمعت الصوت قولی لی. فأعلمتْه. فجعل يكتب كل ما سمع حتی اُثبت من ذلك مصحفاً.

قال:

ثم قال:

أمّا أنّه ليس من الحلال و الحرام ولكن فيه علم ما يكون.»

حماد بن عثمان می‌گويد:

از امام صادق (ع) شنيدم كه فرمودند:

در سال ۱۲۸ ه.ق، زنادقه ظهور خواهند كرد، زيرا من مصحف فاطمه (س) را نگاه كردم و اين مطلب را آنجا ديدم.

گفتم:

مصحف فاطمه (س) چيست؟

فرمودند:

وقتی كه پيامبر اكرم (ص) رحلت كردنـد، غم و غصه‌ی بی‌حدی كه فقط خدا (مقدار آن را) می‌داند، بر فاطمه زهرا (س) وارد شد. خداوند ملكی فرستاد تا حضرت زهرا (س) را تسلی خاطر دهد و با ايشان سخن بگويد.

حضرت فاطمه (س) از اين جريان به اميرالمؤمنين (ع) گلايه كردند.

علی (ع) فرمودند:

هرگاه ملك را ديدی و صدای او را شنيدی مرا خبر كن. زهرا (س)، علی (ع) را از آمدن ملك آگاه ساختند اميرالمؤمنين (ع) آنچه را كه می‌شنيد، می‌نوشت، تا اينكه كتابی از آن مطالب نوشته شد.

سپس امام صادق (ع) فرمودند:

«امـا در «مصـحف فـاطمه (س)» حلال و حرام خـدا نيست، بلكه وقايعی كه اتفاق خواهـد افتاد (تا روز قيامت) همه درون آن است.» (۸۸)

در مصحف فاطمه‌ی زهرا (س) چيست؟

إنّ الصادق (ع) يقول:

«علمنا غابر و مزبور و نكت فی القلوب و نقر فی الأسـماع و أن عنـدنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و «مصـحف فاطمه» (س) و عندنا الجامعه فيها جميع ما تحتاج الناس إليه. فسئل عن تفسير هذا الكلام.

فقال:

أما الغابر، فالعلم بما‌ٌ يكون و أما المزبور فالعلم بما كان و امّا النكت فی القلوب فهو الإلهام و أمّا النقر فی الأسـماع فحـديث الملائكه نسـمع كلامهم و لا نری أشخاصـهم و أمّا الجفر الأحمر فوعاء فيه سلاح رسول‌اللَّه (ص) و لن يخرج حتی يقوم قائمنا أهل البيت و أمّا الجفر الأبيض فوعـاء فيه توراه موسـی و إنجيـل عيسـی و زبور داود و كتب اللَّه الاولی و أمّـا مصـحف فاطمه (س) ففيه ما يكون من حادث و أسـماء من يملك إلی أن تقوم الساعه و امّا الجامعه، فهو كتاب طوله سـبعون ذراعاً، املاء رسول‌اللَّه (ص) من فلق فيه و خطّ

علی بن ابی طالب (ع) بیده فیه واللّه جمیع ما تحتاج إلیه الناس إلی یوم القیامه حتی أنّ فیه أرش الخدش و الجلده و نصف الجلده» (۸۹)

امام صادق (ع) می‌فرمودند:

ما غابر و مزبور را می‌دانیم، ما مسائل قلبی و نیّات را می‌دانیم. ما «نقری» که در گوشها می‌رود را می‌دانیم.

«جفر قرمز» و «جفر سفید» را می‌شناسیم. در نزد ما «مصحف فاطمه (س)» است.

در پیش ما «جامعه‌ای» است که همه چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد در آن هست.

سؤال شد:

این کلام یعنی چه؟

امام (ع) فرمودند:

«غابر»، یعنی دانستن آنچه واقع می‌شود. «مزبور»، یعنی دانستن آنچه قبلاً رخ داده است.

اما «مسائل قلبی و نیات»، اوهام ذهنی دیگران است که ما می‌دانیم. «نقرِ» در گوشها، سخن ملائکه می‌باشد که ما آنها را می‌شنویم، ولی خودشان را نمی‌بینیم.

«جفر قرمز» ظرفی است که اسلحه پیامبر (ص) در آن است و آن سلاح تا زمان امام مهدی، قائم اهل‌بیت (ع) خارج نخواهد شد.

اما «جفر سفید» آن ظرفی است که تورات موسی (ع) و انجیل عیسی (ع) و زبور داوود (ع) و کتاب اولی خداوند در آن است.

اما «مصحف فاطمه (س)»، پس آنچه از حوادث رخ خواهد داد و اسامی پادشاهان تا روز قیامت در آن آمده است.

اما «جامعه» کتابی است که طول آن هفتاد ذرع است (شاید کنایه از کثرت معارف آن کتاب باشد) پیامبر (ص) مطالب آن را فرموده است و حضرت علی (ع) آن را نوشته‌اند و به خدا قسم!

در آن تمام آنچه انسان تا روز قیامت نیاز دارد، نوشته شده است، حتی در کتاب جامعه، مقدار خسارت بسیار کم نیز وجود دارد، یک شلاق و نصف شلاق نیز در آن بیان شده است.»

معنای «محدِّثه» به کسر دال

«محدِّثه» به کسر دال، یعنی زنی که برای دیگران نقل حدیث می‌کند.

ما از حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) روایات زیادی را در دست داریم.

فاطمه‌ی زهرا (س) به سؤالات زنان مدینه پاسخ می‌فرمودند و به آنان حدیث می‌آموختند. فاطمه‌ی زهرا (س) احادیث زیادی را از پیامبر (ص) و یا حضرت علی (ع) برای ما نقل فرموده‌اند، لذا ایشان را «محدِّثه» گویند.

۹ – زهراء

اشاره

زهر، زهورا السراج أو القمر أو الوجه: تلألأ، أضاء،

زهراء، مونث أزهر است، یعنی، النیر، الصافی اللون، المشرق الوجه و القمر.

«زهرا که در تداول بیشتر به جای نام ایشان به کار می‌رود، در لغت، درخشنده، روشن و مرادفهایی از این گونه، معنی می‌دهد. و این لقب از هر جهت برازنده این بانو است.

او چهره درخشان زن مسلمان، فروغ تابان معرفت و نمونه روشن پرهیزکاری و خداپرستی است.

این درخشندگی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد. از آن روز که وظیفه خود را تعهد کردند، تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می‌درخشند.» (۹۰)

زهراء در لغت، یعنی درخشنده. در روایات آمده است هنگامی که فاطمه (س) به نماز و عبادت می‌ایستادند، اهل آسمان از نور او بهره می گرفتند، چنانکه زمینی‌ها از نور خورشید بهره‌مند می‌شوند.

فاطمه زهرا (س) از نور عظمت خداوند به وجود آمده است

عن جابر عن ابی عبداللَّه (ع) قال:

«قلت:

لم سمیت فاطمه الزهراء (س) «زهراء»؟

فقال:

لأنّ اللَّه عز و جل خلقها من نور عظمته فلمّا أشرقت أضاءت السماوات و الأرض بنورها و غشیت أبصار الملائکه للَّه ساجدین و قالوا إلهنا و سیدنا!

ما هذا النور؟، فأوحی اللَّه إلیهم هذا نور من نوری و أسکنته فی سمائی، خلقته من عظمتی، اُخرجه من صلب نبیّ من أنبیائی، افضله علی جمیع الأنبیاء و اخرج من ذلک النور أئمه یقومون بأمری، یهدون الی حقی و اجعلهم خلفائی فی أرضی بعد إنقضاء وحیی.»

جابر از امام حسین (ع) سؤال کرد:

چرا فاطمه (س) را «زهراء» نامیده‌اند؟

ایشان فرمودند:

خداوند فاطمه (س) را از نور عظمت خود آفرید. وقتی فاطمه (س) درخشیدند، زمین و آسمان را نورانی کردند.

چشمهای ملائکه غرق نور شد و خداوند را سجده کردند و از روی تعجب گفتند:

خداوندا!

این چه نوری است؟

وحی شد که این یکی از نورهای من است، در آسمان جایش دادم و او را از طریق پیامبر (ص) متولد گردانیدم و او را بر همه پیامبران (ع) برتری دادم و از آن نور، ائمه‌ی هدی (ع) به وجود آمدند، تا دستورات مرا اجرا نمایند و مردم را هدایت کنند، آنها بعد از قطع شدن وحی، جانشینان من در زمین هستند.» (۹۱)

محراب فاطمه زهرا (س) هنگام عبادت غرق نور است

عن ابن عماره عن ابیه قال:

«سئلت أباعبداللَّه (ع) عن فاطمه (س) لم سمیت «زهراء»؟

فقال:

لأنها كانت إذا قامت فى محرابها زهر نورها لأهل السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض.»

پدر ابن عمار از امام صادق (ع) سؤال کرد:

چرا فاطمه (س) را «زهراء» نامیده‌اند؟

فرمودند:

زیرا هرگاه در محراب عبادت می‌ایستادند، نورشان برای اهل آسمان می‌درخشید، همچنان که ستارگان برای ما زمینیها درخشش دارند.» (۹۲)

فاطمه زهرا (س) درخشنده چون ماه

عن الرضا (ع) قال فى حديث طويل:

«كانت فاطمه (س) إذا طلع هلال شهر رمضان يغلب نورها الهلال و يخفى فإذا غابت عنه ظهر.»

امام رضا (ع) فرمودند:

هلال ماه رمضان که ظاهر می‌شد نور فاطمه (س) بر آن غلبه می‌کرد و کسی نمی‌توانست نور هلال ماه را ببیند، تا اینکه حضرت فاطمه (س) از آنجا می‌رفتند، آنگاه هلال ماه دیده می‌شد.» (۹۳)

زهرا، یعنی درخشنده

عن عائشه: «كنا نخيط و نغزل و ننظم الإبره بالليل فى ضوء وجه فاطمه (س ...) و لذلك سميت «الزهراء.»

عائشه می‌گوید:

شب هنگام، ما در نور صورت فاطمه‌ی زهرا (س) خیاطی، پشم‌ریسی و بافندگی می‌کردیم و چون صورتی بسیار درخشنده داشت «زهراء» نامیده شد.» (۹۴)

فاطمه زهرا (س) برای امیرالمؤمنین (ع) می‌درخشد

ابوهاشم العسكری سالت صاحب العسكر (ع):

«لم سميت فاطمه، «الزهراء» (س)؟

فقال:

كان وجهها يزهر لأميرالمؤمنين (ع) من أول النهار كالشمس الضاحيه و عند الزوال كالقمر المنير و عند غروب الشمس كالكوكب الدرى.»

ابوهاشم گوید:

از امام حسن عسکری (ع) سؤال کردم:

چرا فاطمه (س)، «زهراء» نامیده شد؟

فرمودند:

صورت فاطمه (س) برای امیرالمؤمنین (ع) در اول روز مانند خورشید می درخشید و هنگام عصر مانند ماه تابان بود.

و هنگام غروب خورشید مانند ستاره‌ای پر نور بود، چون چنین بودند او را زهراء (س) گویند.» (۹۵)

تعجب اهل مدینه از محراب غرق نور فاطمه‌ی زهرا (س)

عن ابان بن تغلب قال:

«قلت لأبی‌عبداللَّه (ع):

یابن رسول‌اللَّه!

لِمَ سمّیت «الزهراء» (س)، زهراء؟

فقال لأنّها تزهر لامیرالمومنین (ع) فی النهار ثلاث مرات بالنور کان یزهر نور وجهها صلاه الغداه و الناس فی فراشهم فیدخل بیاض ذلک النور إلی حجراتهم بالمدینه فتبیض حیطانهم فیعجبون من ذلک فیأتون النبی (ص) فیسألونه عمّا رأوا فیرسلهم إلی منزل فاطمه (س) فیأتون منزلها فیرونها قاعده فی محرابها تصلی و النور یسطع من محرابها من وجهها، فیعلمون ان الذی رأوه کان من نور فاطمه، فاذا انتصف النهار و ترتبت الصلاه، زهر نور وجهها (س) بالصفره فتدخل الصفره، فی حجرات الناس، فتصفر ثیابهم و إلوانهم، فیأتون النبی (ص) فیسألونه عمّا رأوا، فیرسلهم إلی منزل فاطمه (س) فیرونها قائمه فی محرابها و قد زهر نور وجهها (ع) و علی أبیها و بعلها و بنیها بالصفره فیعلمون أنّ الذی رأوا، کان من نور وجهها، فإذا کان آخر النهار و غربت الشمس احمرّ وجه فاطمه، فاشرق وجهها بالحمره فرحاً و شکراً للَّه عز و جل، فکان تدخل حمره وجهها حجرات القوم و تحمر حیطانهم فیعجبون من ذلک و یأتون النبی (ص) و یسألونه عن ذلک، فیرسلهم الی منزل فاطمه (س)، فیرونها جالسه تسبح اللَّه و تمجده و نور وجهها یزهر بالحمره فیعلمون ان الذی رأوا کان من نور وجه فاطمه (س) فلم یزل ذلک النور فی وجهها حتی ولد الحسین (ع) فهو یتقلب فی وجوهنا إلی یوم القیامه فی الأئمه منا أهل البیت إمام بعد إمام.» (۹۶)

ابان بن تغلب می‌گوید:

از امام صادق (ع) سؤال کردم:

ای فرزند پیامبر (ص)

چرا فاطمه (س) را، «زهراء» گویند؟

فرمودند:

فاطمه (س) برای امیرالمؤمنین (ع) در طول روز سه بار می‌درخشید. نور او در هنگام نماز صبح، زمانی که مردم در خواب بودند، حیاط خانه آنها را نورافشانی می‌کرد. همه متعجّب شدند، خدمت پیامبر (ص) رسیدند و سؤال کردند این نور چه بود که ما دیدیم؟ پیامبر (ص) آنها را به منزل فاطمه زهرا (س) فرستادند. وقتی که به منزل فاطمه‌ی زهرا (س) آمدند، دیدند آن حضرت روی سجاده خود نشسته‌اند و در حال نماز هستند و نور از صورت فاطمه زهرا (س) از میان محراب می‌درخشد. همه دریافتند آنچه دیده‌اند نور فاطمه (س) بوده است.

هنگام ظهر، وقتی برای نماز آماده شدند، نوری زرد رنگ از ایشان ساطع گشت که تمام خانه‌های مدینه را فراگرفت. رنگ صورت و لباس همه‌ی مردم زرد شد. پیش پیامبر (ص) آمدند و از آنچه دیده بودند سؤال کردند. باز پیامبر (ص) آنها را به منزل فاطمه (س) فرستادند. این بار نیز حضرت فاطمه (س) را در محراب دیدند در حالی که از صورت ایشان برای پیامبر (ص) و علی (ع)

نوری زرد رنگ می‌درخشید. فهمیدند آنچه دیده‌اند از نور فاطمه (س) بوده است.

و هنگـامی که خورشـید غروب نمود، صورت زهراء (س) قرمز گشت و نوری قرمز از ایشـان می‌درخشـید این نور داخل منازل مردم مـدینه گشت، خانه‌هـای مردم قرمز شـد و در تعجب فرو رفتنـد. مردم دوبـاره پیش پیـامبر (ص) رفتنـد و از این مطلب سؤال کردنـد، پیامبر (ص) آنها را به منزل فاطمه‌ی زهراء (س) فرستاد، آنها به منزل فاطمه (س) آمدند و ایشان را روی سجاده دیدند، در حالی که خداوند را تسبیح می گفت و

از سیمای ملکوتی ایشان نوری قرمز می‌درخشید، دریافتند آنچه دیده بودند از نور سیمای فاطمه (س) بوده است.

این نور در سـیمای فاطمه (س) بود، تا زمانی که امام حسـین (ع) متولد گشـتند، از آن به بعد این نور در سـیمای هر یک از اهل‌بیت (ع) بود و تا قیامت از چهره همه امامان درخشش خواهد داشت.»

القاب حضرت زهرا (س)

اشاره

علاوه بر اسامی حضـرت زهرا (س)، در برابر هر صفت و کمالی که از حضرت فاطمه (س) سراغ داریم، یک لقب پرمحتوا برای آن حضرت، از طریق روایات به یادگار به ما رسیده است.

القـاب حضـرت زهرا (س) بی‌شـمار است، زیرا کمالاـت او بی‌پایـان است، امـا آنچه در این فصـل عرضه می‌شود، غوصـی در کوثر القاب آن حضرت در میان روایات، ادعیه و سخنان ائمه‌ی اطهار (ع) و پیامبر اکرم (ص) است.

۱ – انسیّه

اشاره

أَنِسَ – أَنَسَ – أَنَسَ – تَأَنَّسَ: صار إنساناً،

إِنْسِی و أَنْسی: البشر أو غیر الجن و الملاک.

فـاطمه زهراء (س) الگوی تمـامی انسانها از زن و مرد بوده و هسـتند، زیرا در انسانیت به تمام درجات کمال رسـیده بودنـد، امّا چون نصیبی از بهشت داشتند، او را حوراء انسیه می گویند، یعنی فرشته‌ای انسان صفت.

فاطمه (س)، انسانی بهشتی

...قال رسول‌اللَّه (ص):

...«ففاطمه حوراء «انسیه» فإذا إشتقت إلی الجنّه شممت رائحه فاطمه (س).»

پیامبر (ص) فرمودند:

هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم، فاطمه (س) را می‌بویم. فاطمه (س) بوی بهشت می‌دهد. او فرشته‌ای در پوست انسان است.» (۹۷)

فاطمه‌ی زهرا (س) فرشته‌ای در قالب انسان

عن أسماء بنت عمیس قالت:

«قال رسول‌اللَّه (ص) و قد کنت شهدت فاطمه (س) و قد ولدت بعض ولدها فلم أر لها دماً فقال (ص):

إن فاطمه خلقت حوریه فی صوره «إنسیه».

اسماء بنت عمیس می گوید:

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

من زایمان فاطمه (س) را در تولـد بعضـی فرزنـدانش دیـده‌ام، او از زایمان، هیچ خونی ندید، زیرا فاطمه (س) فرشـته‌ای در صورت انسانهاست.» (۹۸)

۲ – بتول

اشاره

بَتَلَ – بَتْلًا: قطعه و أبانه عن غیره،

البَتُول: من إنقطع عن الزواج

در لغت، «اَلْبَتْیل» بریـدن شـیء را معنـا می‌دهـد و «بتول» در لغت، دختر و دوشـیزه‌ای را گوینـد که رغبت و حاجت خود را از مردان بریـده باشـد. کسـی که به خاطر خـدا از دنیا بریـده است و کسـی که از ازدواج خودداری می کنـد، همچنین به زنی که خون حیض نبیند، بتول گفته می‌شود.

فاطمه زهراء (س) هیچگاه خون حیض نمی‌دید

عن علی (ع):

«إنّ النبی (ع) سئل: ما البتول؟

فإنّا سمعناک یا رسول‌اللَّه تقول:

إنّ مریم بتول و فاطمه (س) بتول.

فقال (ص):

البتول التی لم تر حمره قطّ، أی، لم تحض فإنّ الحیض مکروه فی بنات الأنبیاء.»

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

از پیامبر (ص) سؤال شد:

بتول یعنی چه؟

ما از شما شنیده‌ایم که مریم و فاطمه (ع)، بتول هستند.

پیامبر (ص) فرمود:

بتول، یعنی زنی که خون عادت ماهانه نبیند و هیچگاه حیض نشود، زیرا حیض در دختران پیامبران پسندیده نیست.» (۹۹)

فاطمه زهرا (س) هر شب باکره می‌گشت

عن النّبی (ص):

«سمیت فاطمه «بتولاً» لأنّها تبتلت و تقطعت عمّا هو معنا العورات فی کل شهر و لأنّها ترجع کل لیله بکراً. و سمیت مریم بتول لأنّها ولدت عیسی بکراً.»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

فاطمه‌ی زهرا (س) بتول نامیده شد، زیرا از آنچه زنان بر آن عادت دارند (حیض شدن در هر ماه) بریده شده بود و ایشان هر شامگاه باکره می‌شدند.

حضرت مریم نیز بتول نامیده شد، زیرا عیسی (ع) را در حالی که باکره بود به دنیا آورد.» (۱۰۰)

۳ – تقیّه

اشاره

زنی را که اهل پرهیزکاری و تقوا باشد «تقیّه» گویند. آیا کسی از صدّیقه‌ی طاهره (س) در میان زنان پرهیزکارتر می‌شناسید؟

فاطمه‌ی زهرا (س) الگوی تقوا

«فی زیاره فاطمه (س) فی الروضه»، تقف فی الموضع المذکور و تقول.

«السلام علی البتوله الطاهره و الصدیقه المعصومه و البره «التقیه» سلیله المصطفی و حلیله المرتضی و امالأئمه النجباء. اللّهم إنّها خرجت من دنیاها مظلومه مغشومه، قد ملئت داء و حسره و کمداً و غصه تشکو إلیك و إلی أبیها ما فعل بها. اللّهم إنتقم لها و خذلها بحقها»...

در زیارتنامه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) می‌خوانیم:

درود بر تو ای زن پاکیزه از هر بدی و آلودگی، سلام بر تو ای زن بسیار راستگو، دور از هر گناه، نیکوکار، باتقوا، فرزند مصطفی (پیامبر اکرم (ص))، همسر مرتضی (امیرالمؤمنین (ع)) و مادر پیشوایان گرامی و با کرامت. خداوندا فاطمه‌ی زهرا (س) در حالی که مورد ظلم و ستم دشمنان قرار گرفته بود از این دنیا رفت، لبریز از درد و حسرت و آه و غم و اندوه بود که شکایت این قوم را در پیشگاه تو و پدرش نمود. خداوندا انتقام او را بگیر و حق مسلم ایشان را بازگردان.» (۱۰۱)

«السلام علیک أیّتها «التقیّه» النقیّه،

دورد بر تو ای زن پاکدامن و با تقوا!» (۱۰۲)

۴ – حبیبه

اشاره

حبَّ - حُبّاً و حِبّاً: وَدَّه، حَبَّ - و حَبُبَ - إليه: صار حبيباً له، أی، محبوباً،

الحبيب: المُحِبّ تقول أنا حبيبكم، أی مُحِبُّكم، المحبوب، تقول:

«هذا حبيبی»، أی، محبوبی.

حبیبه، یعنی زنی محبوب و دوست داشتنی، زنی که او را دوست داشته باشند. «حبیبه حبیب‌اللَّه»، یعنی پیامبر خدا (ص) که حبیب خداوند است، فاطمه زهرا (س) را دوست می‌دارد.

فاطمه زهرا (س) محبوبه‌ی رسول‌اللَّه (ص)

عن ابی عبداللَّه (ع) قال:

...قال أميرالمؤمنين (ع):

...«فلما كانت الليله الّتی أراد اللَّه أن يكرمها و يقبضها إليه أقبلت تقول:

و عليكم السلام و هی تقول لی:

يا إبن عمّ قد أتانی جبرئيل مسلّماً و قال لی:

السلام يقرأ عليك السلام يا «حبيبه» حبيب اللَّه! و ثمره فؤاده، اليوم تلحقين بالرفيع الأعلی و جنه المأوی ثم إنصرف عنی»...

امام صادق (ع) فرمودند:

...امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

شبی که خداوند می‌خواست جان زهراء (س) را بگیرد، حضرت زهراء (س) به طرف قبله رو نمودند و گفتند:

درود بر شما باد. و به من گفت:

ای پسر عمو، جبرئیل در حالی که درود می‌فرستاد بر من وارد شد و گفت:

«سلام»، بر تو درود می‌فرستد، ای محبوب پیامبر (ص) و ای ثمره‌ی قلب رسول!

امروز به ملکوت اعلی خواهی شتافت و سپس از من دور شد» (... ۱۰۳)

فاطمه‌ی زهرا (س) دوستدار رسول خدا (ص)

...«أنا زوج البتول سيّده نساء العالمين فاطمه التقيه الزكيه البَرَّه المهديه، «حبيبه» حبيب‌اللَّه و خير بناته و سلالته و ريحانه رسول‌اللَّه ...»

...من شوهر بتول (س)، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده است، دوستِ، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص) است» (... ۱۰۴)

۵ - حُرَّه

اشاره

حَرَّ – حَراراً العبدُ: عُتق و صار حُرًّا،

الحُرّ: خلاف العبد و الأسیر، الکریم،

الحُرَّه، خلاف الأمه، الکریمه

هر زن آزاده را حُرّه خواننـد. زنی آزاده‌تر از فـاطمه (س) در دنیـا یافت نمی‌شود. فاطمه (س) زنی که آزادگی را معنا نمود و در راه حریت جان خویش را فدا نمود.

فاطمه‌ی زهرا (س) زنی آزاده

عن سلمان و عبداللَّه بن العبّاس قالا:

«توفی رسول‌اللَّه (ص ...) فقاما، فجلسا بالباب و دخل علیّ (ع) علی فاطمه (س).

فقال لها:

أیّتها «الحُرَّه» فلان و فلان بالباب، یریدان ان یسلّما علیک فماترین؟

قالت:

البیت بیتک و الحُرَّه زوجتک، إفعل ما تشاء»...

سلمان می‌گوید:

وقتی پیامبر (ص) فوت نمودنـد ... آن دو نفر (عمر و ابوبکر) به در خانه علی (ع) آمدنـد. امیرالمؤمنین (ع) پیش فاطمه (س) آمدند و صدا زدند:

ای آزاده!

آن دو نفر پشت در خانه هستند، می‌خواهند خدمتتان برسند و سلام عرض کنند. چه می‌گویی؟

فاطمه (س) گفت:

خانه، خانه توست و من نیز زن تو هستم، هرچه خواهی انجام ده.» (۱۰۵)

۶ – حوراء

اشاره

حَوِرَ – حَوَراً – حورت العین: إشتدَّ بیاض بیاضها و سواد سوادها.

حوراء زنی است که چشمانی زیبا دارد که سفیدی (بدن) او، در نهایت سفیدی و سیاهی (چشمان) او نیز در نهایت سیاهی است، که این یکی از صفات حورالعین است.

خلقت فاطمه زهراء (س) نصیبی از بهشت داشت، لذا ایشان صفات فرشتگان را داشتند. پس یکی از اسامی آن حضرت نیز «حوراء» است، یعنی زنی که همچون فرشتگان دارای چشمانی زیباست.

فاطمه‌ی زهراء (س) بوی بهشت می‌دهد

...قال رسول‌اللّه (ص):

...«ففاطمه «حوراء» إنسیه فإذا إشتقت إلی الجنه شممت رائحه فاطمه (س).»

پیامبر (ص) فرمودند:

هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم، فاطمه (س) را می‌بویم. فاطمه (س) بوی بهشت می‌دهد. او فرشته‌ای در پوست انسان است.» (۱۰۶)

فاطمه زهرا (س) فرشته‌ای که از هر آلودگی به دور است

قال رسول‌اللّه (ص):

«إنَّ إبنتی فاطمه «حوراء»، إذ لم تحض و لم تطمث»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

به درستی که دخترم، فاطمه (س)، فرشته و «حوراء» است، زیرا او هیچگاه خون حیض نمی‌بیند و هیچ آلودگی در او راه ندارد.» (۱۰۷)

فاطمه‌ی زهرا (س) در قالب انسان

قال رسول‌اللّه (ص):

«إبنتی فاطمه «حوراء» آدمیّه»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

دخترم فاطمه (س)، «فرشته‌ای» در قالب انسان است.» (۱۰۸)

۷ – حوریه

اشاره

از نظر لغت، در لقب حورا گذشت.

از آنجایی که خلقت حضرت فاطمه (س) با میوه‌های بهشتی در ارتباط بوده است، لذا صفات حوریه‌های بهشتی نیز در وجود آن حضرت فراوان یافت می‌شوند بدین جهت او را «حوریّه» گویند، یعنی فاطمه‌ی زهرا (س) فرشته خصال بودند. فاطمه زهرا (س) بوی بهشت می‌دادند و همچون فرشتگان همواره باکره بودند و هیچگاه خون حیض، یا نفاس نمی‌دیدند.

پیامبر (ص) فاطمه‌ی زهرا (س) را حوریه خطاب می‌کند

عن سلمان الفارسی قال:

«کنت واقفاً بین یدی رسول‌اللّه (ص) أسکب الماء علی یدیه إذا دخلت فاطمه (س) و هی تبکی، فوضع النبی (ص) یده علی رأسها و

قال:

ما یبکیک؟ لاأبکی اللَّه عینیک یا «حوریه»!

قالت:

مررت علی ملاء من نساء قریش و هن مخضبات فلما نظرن إلیّ وقعوا فیّ و فیّ إبن عمّی.

فقال لها:

و ما سمعت منهن؟

قالت:

قلن کان قد عزّ (۱۰۹) علی محمد أن یزوّج إبنته من رجل فقیر قریش و أقلهم مالاً.

فقال لها:

واللَّه یا بنیه!

ما زوّجتک و لکن اللَّه زوّجک من علی فکان بدوه منه»...

سلمان فارسی رضی لله عنه می گوید:

خدمت پیامبر (ص) بودم و آب روی دست مبارکشان می‌ریختم که در این حین فاطمه (س) وارد شدند در حالی که می گریستند، حضرت فاطمه (س) عرضه داشتند:

بر گروهی از زنان قریش می گذشتم هنگامی که آنها مرا دیدند به بد گفتن از من و علی (ع) پرداختند.

پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمودند:

چه شنیدی؟

حضرت فاطمه (س) عرضه داشتند:

می گفتند:

چقدر برای محمّد (ص) بد شد که دخترشان را به مرد فقیری از قریش دادند.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

زهراء جان!

به خدا قسم من تو را شوهر ندادم، خداوند تو را به عقد علی (ع) درآورد.» (۱۱۰)

...فقال (ص):

«إنّ فاطمه خلقت «حوریه» فی صوره إنسیه»

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمودند:

زهراء (س) خلقتی از فرشتگان دارد که در پوستی از انسانها قرار گرفته است.» (۱۱۱)

۸ – راکعه

اشاره

رَکَعَ – رَکْعاً و رُکُوعاً: إنحنی و طأطأ رأسه و منه الرکوع فی الصلوه.

زنی را که اهل رکوع بر درگاه احدیت باشد، راکعه گویند.

فاطمه‌ی زهرا (س)، در شب جمعه تا صبح در رکوع بود.

عن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) قال:

«رأیت أمّی فاطمه (س) قامت فی محرابها لیله جُمْعَتها فلم تزل «راکعه» ساجده حتی إتّضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمّیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء.

فقلت لها:

یا اُمّاه لِمَ لاتدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟

فقالت:

یا بُنیَّ!

الجارّ ثم الدّار.»

امام حسن (ع) می‌فرماید:

مادرم را در یک شب جمعه دیدم که به نماز ایستاده اند و پی‌درپی در رکوع و سجود بودند، تا صبح شد. شنیدم زنان و مردان با ایمان را، با نام می‌خواند و از خداوند برای آنها دعای خیر می‌نمودند و برای خودشان هیچ چیز از خداوند نمی‌خواستند. از ایشان سؤال کردم:

چرا برای خودتان چیزی نمی‌طلبید؟

فرمودند:

پسرم!

اوّل باید همسایه‌ها را دعا نمود و بعد خویشتن را.» (۱۱۲)

۹ – رشیده

اشاره

رَشَدَ – رُشْداً و رَشاداً، رَشِدَ – رَشَداً: إهتدی و إستقام،

الرشید:

ذوالرشد، الهادی، المهتدی،

الرشد:

الإستقامه علی طریق الحقّ.

رشیده:

زنی را گویند که هدایت الهی شامل حال او شده است و در مسیر حق و حقیقت ثابت قدم می‌باشد و در این راه، هدایتگر دیگران می‌شود.

در فقه و حقوق به زنی که از نظر فکری به مرحله‌ای رسیده باشد که بتواند امور خود را به تنهایی اداره کند، رشیده گویند.

حنوط پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) از بهشت آمده است

عن موسی بن جعفر عن أبیه (ع) قال:

قال علی بن ابی طالب (ع):

«کان فی الوصیه أن یدفع إلیّ الحنوط فدعانی رسول‌اللّٰه (ص) قبل وفاته بقلیل.

فقال:

یا علی! و یا فاطمه!

هذا حنوطی من الجنه، دفعه إلیّ جبرئیل و هو یقرئکما السلام و یقول لکما:

اقسماه و اعزلا (۱۱۳) منه لی و لکما.

قالت:

لک ثلثه ولیکن الناظر فی الباقی علی بن ابی طالب (ع).

فبکی رسول‌اللّٰه (ص) و ضمّها إلیه و قال:

موفقه «رشیده» مهدیه ملهمه. یا علی! قل فی الباقی.

قال:

نصف ما بقی لها و نصف لمن تری یا رسول‌اللّٰه!

قال:

هو لک فإقبضه.» (۱۱۴)

امام کاظم (ع) از پدران خود (ع) نقل فرمودند که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

در وصیت پیامبر (ص) آمده بود که حنوط را به من بدهند، پس پیامبر (ص) کمی قبل از فوتشان مرا خواستند و فرمودند:

ای علی (ع)!

و ای فاطمه (س)!

این حنوط من است که جبرئیل (ع) آن را از بهشت برایم آورده. جبرئیل (ع) بر شما درود فرستاد و گفت:

شما باید آن را تقسیم کنید و برای من و خودتان بردارید. فاطمه (س) گفتند:

یک سوم آن برای شما باشد و درباره‌ی بقیه نیز علی (ع) نظر بدهد.

پیامبر (ص) (از این برخورد متعجب شدند) گریستند و زهرا (س) را به سینه‌ی خود چسباندند و فرمودند:

تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده و از طرف او هدایت یافته‌ای. بعد فرمودند:

یا علی (ع)!

درباره‌ی باقی حنوط سخن بگو. امیرالمؤمنین (ع) عرضه داشتند:

نصف باقی مانده، از آن زهراء (س) باشد درباره بقیه‌ی آن خودتان رأی دهید.

پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

باقیمانده‌ی آن هم برای خود شماست، آن را بگیرید.»

۱۰ – رضیّه

اشاره

از نظر لغت در اسم راضیه توضیح داده شد.

در صفت رضا، آن قدر رضای حضرت زهرای مریضه (س) مثال زدنی است که برای این صفت نیک ایشان، چندین لقب ذکر شده است.

«راضیه»، «مرضیّه» و «رضیّه».

فاطمه‌ی زهرا (س) راضی در برابر همه‌ی سختیها

عن الصادق (ع) قال:

دخل رسول‌اللَّه (ص) علی فاطمه (س) و علیها کساء من ثله الابل و هی تطحن بیـدها و ترضع ولـدها فدمعت عینا رسول‌اللَّه (ص) لما ابصرها فقال:

یا بنتاه!

تعجلی مراره الدنیا بحلاوه الآخره

فقد أنزل اللَّه علی: «و لسوف یعطیک ربک فترضی»

امام صادق (ع) فرمود:

رسول خـدا (ص) وارد منزل فاطمه (س) شدند. فاطمه زهرا (س) در حالی که لباس خشـنی از پشم شتر در تن داشـتند با یک دسـت آسیا می‌کردنـد و بـا دست دیگر فرزنـدشان را در آغوش داشـته و به او شـیر می‌دادنـد. اشـک در چشـمان پیـامبر (ص) ظاهر شـد، فرمودند:

دخترم!

تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آنقدر پروردگارت به تو می‌بخشد، تا تو راضی شوی.

«و لسوف یعطیک ربک فترضی» (۱۱۵)

«السلام علیک أیّتها «الرضیّه» المرضیه

درود بر تو!

ای زنی که به مقدّرات الهی راضی هستی و خداوند نیز از تو راضی است!» (۱۱۶)

۱۱ – ریحانه

اشاره

راحَ یَرُوحُ راحه الشیءَ: وجد رائحته و ریحاً الشیء: وَجَدَ ریحَهُ،

الریح: الرائحه لما یدرک بحاسّه الشم، الشیء الطیّب،

الریحان: کل نبات طیّب الرائحه: هر گیاهی خوشبوی،

الریحانه: طاقه الرَیحان.

ریحانه در لغت، گیاهی خوشبوی است، البته برای موجود لطیفی چون زن نیز استعمال می گردد.

پیامبر (ص) مکرّر می‌فرمودند:

«فاطمه (س) ریحانه‌ی من است، که هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بویم.»

پس زهراء (س) گل خوشبویی بودند که بوی بهشت می‌دادند.

فاطمه‌ی زهرا (س) ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص)

قال علی (ع):

...«أنا زوج البتول، سیّده نساءالعالمین، فاطمه التّقیه الزکیّه البَرَّه المهدیّه، حبیبه حبیب اللّه و خیر بناته و سلالته و «ریحانه» رسول‌اللّه ...»

...«من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده است، دوستِ، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه پیامبر اکرم (ص) است» (... ۱۱۷)

در موارد بسیاری امیرالمومنین (ع) برای معرفی خود، به جای آنکه بگویند من علی ابن ابیطالب هستم، خود را توسط حضرت فاطمه (س) معرفی می‌نمایند. در اینجا نیز خود را به وسیله‌ی فاطمه‌ی زهراء (س) به دیگران معرفی می کنند و می گویند:

من همسر زهرای اطهرم.

در جایی دیگر امیرالمومنین (ع) مردم را سوگند می‌دهند و می گویند:

«من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا کسی غیر از من در میان شما هست که زنش سرور زنان عالم باشد؟

مردم پاسخ دادند:

نه.» (۱۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) در احتجاجی به ابوبکر می گوید:

«من کسی هستم که پیامبر (ص) من را برگزیدند و دخترش را به من تزویج کردند و فرمودند:

خداوند فاطمه (س) را در آسمانها به عقد تو درآورد،

ابابکر!

تو را به خدا سوگند می‌دهم این برای من است یا برای تو؟

ابوبکر جواب داد:

برای شما است. (۱۱۹)

اهل‌بیت (ع) برای معرفی خود از طریق نام فاطمه زهرا (س) بهره می‌جستند، همانطور که امام حسین (ع) در روز عاشورا خود را فرزند فاطمه زهرا (س) معرفی کردند و فرمودند:

و «فاطمه امّی إبنه الطُّهر أحمد» (۱۲۰)

و همانگونه که فرزدق، امام سجاد (ع) را در کنار حرم امن الهی، برای هشام چنین معرفی می کند:

«هذا إبْنُ سَیِّدَه النِسَوانِ فاطِمَه.» (۱۲۱)

همه‌ی ائمه‌ی هـدی (ع) از اینکه خود را منتسب به حضـرت زهرا (س) می‌دانسـتند، افتخار می کردنـد، لـذا در هنگام معرفی، خود را فرزند فاطمه مرضیه (س) معرفی می‌نمودند.

۱۲ – زهره

اشاره

الزُّهره: سیاره بعدُها المعدن عن الشّـمس ۱۰۸ ملاـیین کیلومتر و هی شدیـده اللمعـان، تکون تاره نجمه الصّبح و طوراً نجمه المساء. (۱۲۲)

زهره، سیاره‌ای است که از خورشید ۱۰۸ میلیون کیلومتر فاصله دارد، درخشـندگی شدیدی دارد، گاهی در صبح و گاهی در شب ظاهر می‌شود.

فاطمه‌ی زهرا (س) زهره‌ی اهل‌بیت (ع)

عن موسی بن جعفر عن أبیه عن جده (ع) عن جابر الأنصاری قال:

«صلّی بنا رسول‌اللّه (ص) یوماً صلاه الفجر ثم إنفتل (۱۲۳) و أقبل علینا یحدّثنا. ثم قال:

أیّها الناس من فقد الشمس فلیتمسک بالقمر و من فقد القمر فلیتمسک بالفرقدین. (۱۲۴) قال:

فقمت أنا و أبوأیوب الأنصاری و معنا أنس بن مالک،

فقلنا:

یا رسول‌اللّه!

من الشمس؟

قال:

أنا فاذاً هو (ص) قد ضرب لنا مثلاً فقال:

إنّ اللّه تعالی خلقنا فجعلنا بمنزله نجوم السماء کلّما غاب نجم، طلع نجم فأنا الشمس فإذا ذهب بی فتمسکوا بالقمر. قلنا:

فمن القمر؟

قال:

أخی و وصیّی و وزیری و قاضی دینی و أبو ولدی و خلیفتی فی أهلی.

قلنا:

فمن الفرقدان؟

قال:

الحسن و الحسین (ع).

ثم مکث ملیاً فقال:

هولاء و فاطمه (س) و هی «الزُّهْرَه» عترتی و أهل بیتی هم مع القرآن لا یفترقان حتی یردا علیَّ الحوض.»

امام موسی کاظم (ع) از پدران خود (ع) از جابر بن عبداللَّه نقل می‌فرمایند که جابر گفت:

روزی با پیامبر (ص) نماز صبح را به جای آوردیم، سپس ایشان رو به طرف ما نمودند تا سخنرانی بفرمایند. پس فرمودند:

ای مردم هر کس از خورشید محروم گشت، به ماه روی آورد و هر کس ماه را از دست داد، به دو ستاره قطبی پناه بیاورد. جابر گوید:

من و ابوایوب انصاری و انس بن مالك برخاستیم و سؤال نمودیم:

ای پیامبر خدا (ص)!

خورشید کیست؟

پیامبر (ص) فرمود:

خورشید من هستم. سپس برایمان مثلی زدند و فرمودند:

خداوند ما را خلق نمود و ما را به منزله‌ی ستارگان قرار داد، هرگاه یکی از ستارگان مخفی شود، ستاره‌ای دیگر می‌درخشد. پس من خورشید هستم، هرگاه مخفی شدم به ماه متمسّك شوید.

سؤال نمودیم:

ماه کیست؟

فرمود:

برادرم، جانشینم، حاکم دینم، پدر فرزندانم و خلیفه من در نزد اهل‌بیتم (ع).

گفتیم: دو ستاره قطبی (فرقدان) چه کسانی هستند؟

فرمود:

حسن و حسین (ع). سپس مکثی نمودند و فرمودند:

اینها را که شناختید، امّا فاطمه (س)، او «زهره‌ی» اهل‌بیت طهارت (ع) است.

اینها همه با قرآن همراه هستند و از همدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» (۱۲۵)

قال رسول‌اللَّه (ص):

«فاطمه هی الزُّهره.»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

فاطمه، «زهره» و درخشنده می‌باشد.» (۱۲۶)

۱۳ – ساجده

سَجَدَ – سُجوداً: إنحنی، خاضعاً، وضع جبهته بالأرض متعبداً.

زنی را که پیشانی بر درگاه حضرت حق بساید، ساجده گویند.

فاطمه‌ی زهرا (س) پس از ولادت بر خداوند سجده کردند.

قالت خدیجه (س): «کانت فاطمه تحدث فی بطن امّها و لمّا ولدت، فوقعت حین وقعت علی الأرض «ساجده» رافعه إصبعها»

حضرت خدیجه (س) فرمودند:

فاطمه (س) آنگاه که در رحم مادرش بود با مادر خود سخن می‌گفت و آن زمان که متولد شد، بر زمین سجده کرد و انگشتان خود را به طرف آسمان گرفت.» (۱۲۷)

۱۴ – سعیده

سَعَدَ – سَعْداً و سُعُوداً – الیومُ: یَمُنَ،

سَعِدَ – و سُعِدَ سعاده: ضد شقی،

فهو: سعید، أسعده اللّه:

جعله سعیداً.

زن خوشبختی را که عاقبت به خیر باشد، سعیده گویند.

۱۵ – سیّده

اشاره

ساد، سیاده و سُؤْدداً و سُؤْدُداً و سَیْدُودَهً و سُوْداً: شرُف و مَجُد،

السَید:

ذو السّیاده، قد یخفف فیقال سَیْد و العامّه تکسر العین فیه و عندالنصاری: لقب المسیح و عند المسلمین: من کان من سلاله النبویه،

السّیدان: الحسن و الحسین إبنا علی،

السّیده: لقب العذراء مریم.

فاطمه‌ی زهرا (س) سرور زنان عالم است

قلت لأبی عبداللّه (ع).

«أخبرنی عن قول رسول‌اللّه (ص) فی فاطمه (س) أنّها سیده نساءالعالمین. أهی سیده عالمها؟

فقال:

ذاک لمریم (س) کانت سیده نساء عالمها و فاطمه (س) «سیده» نساء العالمین من الاولین و الآخرین»

راوی می‌گوید:

از امام صادق (ع) سؤال نمودم؛ اینکه پیامبر (ص) فرموده‌اند:

«فاطمه‌ی زهرا (س) سرور زنان عالم است.» آیا سرور زنان عالم در زمان خودش است؟

امام (ع) فرمودند:

حضرت مریم (س) این چنین بود، اما فاطمه‌ی زهرا (س) سرور تمام زنان عالم از اولین تا آخرین است.» (۱۲۸)

فاطمه‌ی زهرا (س) سرور بانوان امّت پیامبر (ص)

عن عائشه قالت:

...قالت فاطمه (س):

«فقال (ص) لی:

أما ترضین أن تأتی یوم القیامه «سیّده» نساء المؤمنین أو سیّده نساء هذه الاُمّه.»

عایشه می گوید:

...فاطمه‌ی زهرا (س) برای من گفتند:

پیامبر (ص) فرمودند:

«آیا نمی‌خواهی روز قیامت، سرور زنان با ایمان و سرور زنان این امت باشی؟» (۱۲۹)

پس نتیجه آنکه:

این دو روایت، فاطمه‌ی زهرا (س) را سرور زنان عالم، هم در دنیا و هم در آخرت معرفی می‌نماید.

۱۶ – شهیده

اشاره

شَهید و شِهید:

الّذی لا یغیب شیء عن علمه، القتیل فی سبیل‌اللَّه،

و الإسم الشهاده، قیل سمّی بذالک لقیامه بشهاده الحق فی أمر اللَّه.

یکی از اسامی سیاسی و افتخار آمیز فاطمه‌ی زهراء (س) شهیده می‌باشد. اولین شهیده‌ی راه ولایت، فاطمه‌ی زهراء (س) هستند. در این باره به روایت ذیل توجه فرمایید.

فاطمه‌ی زهرا (س) شهیده‌ی بین دیوار و در

...«فأقبل الناس حتّی دخلوا الدّار فکاثروه (۱۳۰) و ألقوا فی عنقه حبلاً فحالت بینهم و بینه فاطمه (س) عند باب البیت فضربها قنفذ الملعون بالسوط فماتت حین ماتت و أنّ فی عضاده (۱۳۱) بیتها و دفعها فکسر ضلعها من جنبها فألقت جنینا من بطنها فلم تزل صاحبه فراش حتی ماتت (س) من ذلک «شهیده...»

...مردم جلو آمدند تا وارد خانه شدند و بر امیرالمؤمنین (ع) مسلط شدند و طنابی در گردن مولا انداختند.

حضرت فاطمه (س) میان امیرالمؤمنین (ع) و مردم قرار گرفتند و مانع بردن آن حضرت شدند. قنفذ ملعون با شلاق بر بازوی حضرت زهراء (س) زد.

این ضربه برای دختر پیامبر کشنده بود.

بازوی آن حضرت آن قدر ورم کرد که تصور می‌شد ایشان بازوبند بسته باشند. فاطمه زهراء (س) مجبور شدند به گوشه‌ای از خانه پناه بردند.

آن ملعون حضرت زهراء (س) را چنان از علی (ع) جدا نمودند که بر دیوار اصابت نمودند و پهلوی آن حضرت شکسته شد و

محسن را نیز سقط نمودند و پس از آن بستری شدند تا به شهادت رسید، لذا حضرت فاطمه (س) «شهیده» هستند.» (۱۳۲)

فاطمه‌ی زهرا (س) راستگوی شهیده

عن أبی الحسن (ع) قال:

«إنّ فاطمه (س) صدیقه «شهیده...»

امام رضا (ع) فرمودند:

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی بسیار راستگو و شهیده در راه اسلام هستند.» (۱۳۳)

۱۷ – صابره

اشاره

صَبَرَ، صَبْراً علی الأمر: شکیبایی نمود بر آن کار و ثبات و دوام ورزید. جزؤ و شجع و تجلَّد،

فهو، صابر، صبور، صبیر: الحلیم،

الصبر: التجلد و عدم الشکوی من ألم البلوی.

صابره، یعنی زن صبوری که سختیها را تحمّل نماید، شکیبا باشد و بر مشکلات لبخند زند.

فاطمه‌ی زهرا (س) زنی شکیبا

...«یا مُمْتَحَنَه إمتحنک اللّه الذی خلقک قبل عن أن یخلقک فوجدک لما إمتحنک «صابره...»

ای بانوئی که خداوند تو را قبل از خلقتت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات، شکیبا یافت!» (۱۳۴)

فاطمه‌ی زهرا (س) اسوه‌ی صبر و بردباری

...«السلام علیک أیّتها المظلومه «الصابره» لعن اللّه مَن منعک حقّک و دفعک عن إرثک»...

«سلام بر تو ای مظلومه‌ای که بر ستمهای اهل جور صبر نمودی! خداوند کسانی را که حق شما را از بین بردند و شما را از ارث پیامبر (ص) محروم کردند لعنت کند.» (۱۳۵)

۱۸ – صادقه

اشاره

از نظر لغت در نام صدیقه گذشت.

زنی را که راستگو باشد، صادقه گویند. فاطمه زهراء (س)، نه تنها صادقه بودند، بلکه صدیقه نیز بودند. توضیح این مطلب قبلاً بیان شد. (۱۳۶)

فاطمه (س) راستگو است هرچه گفت اطاعت کن

عن موسی بن جعفر عن أبیه (ع) قال (ع):

«لما کانت اللیله التی قبض النبیّ (ص) فی صبیحتها دعا علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین (ع) و أغلق علیه و علیهم الباب و قال:

یا فاطمه!

و ادناها منه، فناجاها من اللیل طویلا، فلما طال ذلک خرج علی (ع) و معه الحسن و الحسین (ع) و أقاموا بالباب و الناس خلف الباب و نساء النبی (ص) ینظرن إلی علی (ع) و معه إبناه.

فقالت عائشه:

لأمر ما أخرجک منه رسول‌اللَّه! و خلا بإبنته دونک فی هذه الساعه؟

فقال لها علی (ع):

قد عرفت الذی خلا بها و أرادها له و هو بعض ما کنت فیه و أبوک و صاحباه مما قد سمّاه، فوجمت أن ترد علیه کلمه، قال علی (ع): فما لبثت أن نادتنی فاطمه (س) فدخلت علی النبی (ص) و هو یجود بنفسه، فبکیت و لم أملک نفسی حین رأیته بتلک الحال یجود بنفسه.

فقال لی:

ما یبکیک یا علی؟

لیس هذا أو ان البکاء فقد حان الفراق بینی و بینک، فإستودعک اللَّه یا اخی!

فقد إختارنی ربّی ما عنده و إنما بکائی و غمی و حزنی علیک و علی هذه أن تضیع بعدی فقد أجمع القوم علی ظلمکم و قد إستودعکم اللَّه و قبلکم منی ودیعه

یا علی!

إنّی قد اوصیت فاطمه ابنتی بأشیاء و أمرتها أن تلقیها إلیک فانفذها، فهی «الصادّقه» الصّدوقه، ثم ضمّها الیه و قبل رأسها و قال:

فداک أبوک یا فاطمه!

فعلا صوتها بالبکاء، ثم ضمها إلیه و قال:

أما واللَّه لینتقمن اللَّه ربّی و لیغضبن لغضبک، فالویل ثم الویل ثم الویل للظالمین، ثم بکی رسول‌اللَّه (ص) قال علی (ع):

فواللَّه لقد حسبت بضعه منی قد ذهبت لبکائه حتی هملت عیناه مثل المطر، حتی بلت دموعه لحیته و ملاءه کانت علیه و هو یلتزم فاطمه لا یفارقها و رأسه علی صدری و أنا مسنده، و الحسن و الحسین یقبلان قدمیه و یبکیان بأعلا أصواتهما قال علی (ع):

فلو قلت:

إنّ جبرئیل فی البیت لصدقت، لأنّی کنت أسمع بکاء و نغمه لا أعرفها و کنت أعلم أنّها أصوات الملائکه لا أشک فیها، لأن جبرئیل لم یکن فی مثل تلک اللیله یفارق النبی (ص) و لقد رأیت بکاء منها أحسب أن السماوات و الأرضین قد بکت لها، ثم قال لها، یا بنیّه! اللَّه خلیفتی علیکم و هو خیر خلیفه والذی بعثنی بالحق لقد بکی لبکائک عرش اللَّه و ما حوله من الملائکه و السماوات و الأرضون و ما فیهما یا فاطمه!

والذی بعثنی بالحق لقد حرمت الجنّه علی الخلائق حتّی أدخلها و أنّک لأوّل خلق اللّه یدخلها بعدی کاسیه حالیه ناعمه یا فاطمه! هنیئا لک، والّذی بعثنی بالحق أنّک لسیده من یدخلها من النساء، والّذی بعثنی بالحق أنّ جهنّم لتزفر زفرّه لایبقی ملک مقرّب و لانبیّ مرسل ألّا صعق، فینادی إلیها أن یا جهنّم! یقول لک الجبّار:

إسکنی بعزّی و إستقرّی حتّی تجوز فاطمه بنت محمد (ص) إلی الجنان، لا یغشاها قتر و لا ذلّه و الّذی بعثنی بالحق لیدخلن حسن و حسین، حسن عن یمینک و حسین عن یسارک و لتشرّفن من أعلی الجنان بین یدیّ اللّه فی المقام الشریف و لواء الحمد مع علی بن ابی طالب (ع) یکسی إذا کسیت و یحبی إذا حبیت، والذی بعثنی بالحق لأقومن بخصومه أعدائک و لیندمّن قوم أخذوا حقّک و قطعوا مودّتک و کذبوا علی و لیختلجنّ دونی فأقول: اُمّتی اُمّتی فیقال:

إنّهم بدّلوا بعدک و صاروا إلی السعیر.» (۱۳۷)

امام کاظم (ع) از پدران خود (ع) نقل فرمودند:

در شبی که صبح آن پیامبر (ص) از دنیا رفتند پیامبر (ص) حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را خواستند و در را به روی بقیه بستند. ابتدا فاطمه زهراء (س) را صدا نمودند و مدتی طولانی از شب را با او خلوت نمودند. وقتی این ملاقات طول کشید، حضرت امیر (ع) همراه با فرزندان بیرون آمدند و در آستان در ایستادند. مردم نیز پشت در ایستاده بودند، زنان پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان نگاه می‌کردند.

عایشه به حضرت امیر (ع) گفت:

چرا رسول خدا (ص) شما را در این ساعت مهم از اطاق بیرون کردند و با دخترش خلوت نمودند؟

امیرالمؤمنین (ع) به او فرمودند:

من از آنچه در خلوت می‌گذرد با خبرم!

آنها درباره مسائلی که تو و پدرت و دو یار پدرت به وجود خواهید آورد، سخن می‌گویند.

حضرت علی (ع) گفتند:

پیش پیامبر (ص) آمدم، ایشان در حال جان دادن بودند، نتوانستم خودم را کنترل کنم و به این حال پیامبر گریستم.

پیامبر (ص) فرمود:

علی جان!

الآن زمان گریه‌ی تو نیست، من به سوی خداوند و نعمتهای او می‌شتابم، اما گریه و غم و غصه من برای تو و همسرت می‌باشد پس از من، حق شما را ضایع می‌کنند و همگی بر شما ظلم روا می‌دارند.

ای علی!

من فاطمه (س) را به مطالبی وصیت کردم و چیزهایی به او گفته‌ام که برایت بگوید، هرچه فاطمه (س) گفت، آن را تنفیذ کن، زیرا او بسیار راستگو و صادق است.

سپس زهرا را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود:

فاطمه جان!

پدرت فدایت باد. صدای گریه زهرا (س) بلند شد.

پیامبر (ص)، زهرا (س) را به سینه خود چسباند و فرمودند:

اما زهرای من!

خداوند انتقام شما را از آنان می‌گیرد و خداوند به غضب تو غضبناک می‌گردد. جهنم، منزلگاه این ظالمان باد، سپس رسول خدا

(ص) گریستند.

به خدا قسم!

گمان می‌کردم بخشـی از وجودم در گریه پیامبر (ص) از دست رفت، مانند ابر بهاری گریه می‌کردند تا آنکه صورت و محاسـنشان از اشک تر شد.

پیامبر (ص) از فاطمه (س) جدا نمی‌شد. سـر مبارک پیامبر (ص) بر روی سینه من بود حسن و حسین (ع) پاهای آن حضرت را بوسه می‌زدنـد و با صدای بلند گریه می‌کردند. اگر بگویم جبرئیل آنجا بود، دروغ نگفته‌ام، زیرا صدای گریه و زاری می‌شـنیدم که برایم آشنا نبود، اما کسی را نمی‌دیدم، شک ندارم که صدای فرشته‌ای بود و مگر می‌شود، جبرئیل در این شب هولناک یار دیرینه‌ی خود را تنها بگذارد؟!

آن شب، فاطمه زهراء (س) چنان گریه می‌نمودنـد که گمان می‌کنم زمین و آسـمان بر او ناله و گریه می‌کردند، سـپس پیامبر (ص) فرمود:

ای دخترم!

خداوند پشتیبان شما خواهد بود.

به همان خدایی که مرا برانگیخت، عرش خداوند و آنچه در اطراف اوست، از زمین و آسمان و ما بین این دو، از گریه تو گریستند. به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است، تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من، تو اولین کسـی هستی که بر بهشت قدم می‌نهد.

فاطمه جان!

گوارایت بـاد. به همـان خـدایی که مرا برانگیخت، تو سـرور زنـان بهشت هستی. به همان خـدایی که مرا برانگیخت، جهنم شـعله‌ای می‌کشد که هیچ پیامبر و یا فرشته مقربی از هراس او در امان نیست و همگی بی‌هوش می‌شوند، یک منادی صدا می‌زند:

ای جهنم! خداوند به تو می‌گوید:

آرام باش تا فاطمه (س)، دختر محمد (ص)، عبور نماید و به بهشت روانه گردد، هیچ دود و آتشـی به او آسیب نمی‌رساند. به همان خـدایی که مرا برانگیخت، حسن (ع) از طرف راست و حسـین (ع) از طرف چپ، تو را همراهی می‌کنند و به بالاترین مکان بهشـت در پیشگاه خداوند متعال، در مقامی شریف در کنار علی بن ابی طالب (ع) جای می‌گیرید.

به همـان خـدایی که مرا برانگیخت، از دشـمنانت دادخـواهی خـواهم نمـود و کسـانی که حقّ تو را غصب کردنـد، رشـته محبت ترا بریدند، بر من دروغ بستند، همه را پشیمان و خجل خواهم نمود. پس می‌گویم:

«ای امت من! ای امت من!

جواب می‌رسد:

امتت، پس از شما دگرگون شدند و جهنمی گشتند.»

۱۹ – صدوقه

اشاره

از نظر لغت در نام صدیقه اشاره شد. (۱۳۸)

فـاطمه زهرا (س) در گفتـار و کردار بـه حـدی راسـتگو و درسـت کردار بوده‌انـد کـه برای ایـن صـفت ایشـان، دارای چنـدین لقب می‌باشند.
مانند، صادقه، صدّیقه و صدوقه.

علی جان! هرچه زهرا گفت تنفیذ کن!

پیامبر (ص) فرمودند:
...«یا علی!
إنی قد اوصیت فاطمه ابنتی بأشیاء و أمرتها أن تلقیها إلیک فانفذها، فهی الصادقه «الصدوقه»، ثم ضمها إلیه و قبل رأسها و قال:
فداک أبوک یا فاطمه»...!
ای علی!
من فـاطمه (س) را به مسـائلی وصـیت کردم و مطـالبی را به او گفته‌ام که برایت بگویـد، هرچه فاطمه (س) گفت، آن را تنفیـذ کن، زیرا او بسیار راستگو و صادق است.
سپس زهرا (س) را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود:
فاطمه جان! پدرت فدایت باد.» (۱۳۹)

۲۰ – طیّبه

اشاره

طاب، طیباً و طاباً و طیبه و تطیاباً: لذّ و حلا و حسن و جاد، الطیب،
طیبه: ذوالطیبه، خلاف الخبیث، الحلال، یقال:
«کلمه طیّبه» إذا لم یکن فیها مکروه، یقال:
«بلده طیبه»، أی، آمنه، کثیرهُ الخیر.
زن پـاک و طـاهر را طیّبه گوینـد. در افرادی عـادّی منظور از پـاکی، طهارت ظاهری می‌باشـد، اما در مورد حضـرت زهراء (س) هم طهارت ظاهری و هم پاکی معنوی مراد است.
طهارت ظاهری، یعنی ایشان هیچگاه خون حیض و نفاس نمی‌دیدنـد و پاکی باطنی، یعنی حضـرت فاطمه (س) به هیچ گناهی آلوده نشدند و هیچگاه فکر معصیت نیز نکردند.

فاطمه‌ی زهرا (س) پاکیزه از هر بدی و آلودگی

...«اللّهمّ صلّ علی فاطمه «الطیّبه» الطّاهره المطّهره التّی إنتجبتها و طهّرتها و فضّلتها علی نساء العالمین»...
خداوندا!

بر فـاطمه‌ای که پـاک و پـاکیزه از هر آلودگی است، درود فرست، همـان فـاطمه‌ای که خود، او را انتخـاب نمودی و از هر آلودگی رهایش دادی و او را بر همه‌ی زنان عالم برتری بخشیدی.» (۱۴۰)

۲۱ – عارفه

اشاره

عَرَفَ، عِرْفَه عِرْفاناً و عِرفاناً و معرفه الشیء: علمه، بذنبه: أقرّ،

العارف: إسم فاعل، یقال «هذا أمر عارف»، أی، معروف،

العُرْف: ضد النکر،

المَعْرِفه: إدراک الشیء علی ما هو علیه.

زنی را که دارای شـناختی نیکو از معارف حقه باشـد، عارفه گویند. و در اینجا زهراء (س) زنی آگاه به حقّ پیامبر (ص) معرفی شده است، یعنی فاطمه زهراء (س) شناختی کامل از پیامبر اکرم (ص) دارند.

فاطمه‌ی زهرا (س) آگاه به حقّ پیامبر اکرم (ص)

...«السـلام علیـک و علی ولـدک و رحمه اللَّه و برکـاته أشـهد أنّک أحسـنت الکفاله و أدّیت الأمانه و إجتهـدت فی مرضات اللَّه و بالغت فی حفظ رسول‌اللَّه (ص)، «عارفه» بحقّه، مومنه بصدقه، معترفه بنبوّته، مستبصره بنعمته»...،

درود بر تو (ای فاطمه زهرا!) (س)

و درود بر فرزندان تو، رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

گواهی می‌دهم که سرپرستی از رسول‌اللَّه را نیکو به جای آوردی، حق امانت را، ادا نمودی در حالی که حق او را به خوبی شناختی و به راستگویی ایشان ایمان داری و به نبوتش اعتراف داری.» (۱۴۱)

۲۲ – عالیه

اشاره

عَلا، عُلُوّاً و عَلِی، عَلاءً، الشیُ، أو النهار: إرتفع و فی المکارم: إشُرفَ،

العالی:

رجل عالی الکعْبِ: شریف، یقال:

«أتیته من عالٍ»، أی، من فوق،

عالیه الشیء: أرفعه.

زنی که بلند مرتبه باشد، عالیه گویند. زهراء (س) برترین خلق است همچون شوهرش، که عالی و بلند مرتبه است، او نیز عالیه و بلند مرتبه می‌باشد.

فاطمه‌ی زهرا (س) زنی عالیقدر و بلند همت

...«اللَّهمّ صلّ علی السیّده المفقوده الکریمه المحموده الشّهیده «العالیه» الرّشیده»...

خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همّت و رشیده درود فرست.» (۱۴۲)

۲۳ – عدیله

اشاره

عدل، عدلاً السهم و نحوه، العدل: النظیر و المثل،

العدیل: النظیر و المثل، المعادل فی الحمل و المرکب.

فاطمه‌ی زهرا (س) در نهایت پاکی و طهارت بودند و از آنجا که پاکی و طهارت حضرت مریم (س) در قرآن مطرح شده است، گفته‌اند:

فاطمه‌ی زهرا (س) در پاکدامنی عدیله و همسان مریم است.

فاطمه زهرا (س) همسان حضرت مریم (س)

عن ذوالنون المصری قال:

«خرجت فی بعض سیاحتی حتّی کنت ببطن السماوه (۱۴۳) فأفضی لی المسیر إلی تدمر (۱۴۴) فرأیت بقربها أبنیه عادیه قدیمه فساورتها فإذا هی من حجاره منقوره فیها بیوت و غرف من حجاره و أبوابها کذلک بغیر ملاط و أرضها کذلک حجاره صلده فبینا أجول فیها إذ بصرت بکتابه غریبه علی حائط منها فقرأته فإذا هو:

أنا ابن منی و المشعرین و زمزم و مکه و البیت العتیق المعظم

و جدی النبی المصطفی و أبی الذی ولایته فرض علی کل مسلم

و اُمّی البتول المستضاء بنورها إذا ما عددناها عدیله مریم

و سبطا رسولاللَّه عمی و والدی و أولاده الأطهار تسعه أنجم

متی تعتلق منهم بحبل ولایه تفز یوم یجزی الفائزون و تنعم

ائمه هذا الخلق بعد نبیّهم فإن کنت لم تعلم بذلک فإعلم

أنا العلوی الفاطمی الّذی إرتمی به الخوف و الأیام بالمرء ترتمی

فضاقت بی الأرض الفضاء برحبها و لم أستطع نیل السماء بسلم

فألممت بالدّار الّتی أنا کاتب علیها بشعری فإقرأ إن شئت و ألمم

و سلّم لأمر اللَّه فی کل حاله فلیس أخو الإسلام من لم یسلم

قال ذوالنون: فعلمت أنّه علوی قد هرب و ذلک فی خلافه هارون و وقع إلی ما هناك فسألت من ثَمَّ، من سکّان هذه الدار و کانوا من بقایا القبط الأوّل هل تعرفون من کتب هذا الکتاب؟

قالوا:

لا واللّه ما عرفناه إلّا یوماً واحداً فإنّه نزل بنا فأنزلناه فلمّا کان صبیحه لیلته غداً فکتب هذا الکتاب و مضی قلت:

أیّ رجل کان؟

قالوا:

رجل علیه أطمار رثه تعلوه هیبه و جلاله و بین عینیه نور شدید لم یزل لیلته قائماً و راکعاً و ساجداً الی أن إنبلج له الفجر فکتب و إنصرف. (۱۴۵)

ذوالنون مصری می گوید:

برای سیاحت و سیر و سفر به قصد شهری در عراق (سماوه) از مصر خارج شدم، در مسیر به شهری در سوریه رسیدم، در نزدیکی این شهر خانه‌هایی قدیمی دیدم که عادی بودند، وقتی این خانه‌ها را دور زدم و داخل آنها شدم، همه‌ی منازل از سنگ بود، اطاقها و سقفها و دیوارها از سنگ بودند به گونه‌ای که آنها را به صورت منزل تراشیده بودند. در میان این اطاقها می گشتم ناگاه نوشته‌ای را به دیوار آن دیدم، آن را خواندم، این شعر بود:

من فرزند منی و مشعر و زمزم و مکه و خانه کعبه هستم.

جدّ من پیامبر اکرم محمّد مصطفی (ص) است.

پدرم آن کسی است که ولایتش بر هر مسلمانی واجب است.

مادرم بتول (س) بود هم او که از درخشش صورتش همه جا نورانی می گشت، همان زنی که در پاکی همانند مریم (س) بود.

دو فرزند پیامبر (حسن و حسین (ع)) عمو و پدرم هستند، همانهایی که نُه (۹) فرزندشان ستاره‌های درخشان آسمان ولایتند.

هر گاه کسی به ریسمان ولایت آنان چنگ زند در زمانی که رستگاران نجات یابند، آنان نیز از آتش رها گشته و در بهشت متنعّم می‌شوند.

اینان پیشوایان دین، پس از رسول‌اللّه هستند اگر این مطلب را نمی‌دانی بدان و آگاه باش، من فرزند علی و فاطمه هستم...

«ذوالنون گوید:

دانستم که این نوشته‌ی یکی از فرزندان علی (ع) است که به آنجا گریخته و این واقعه در زمان حکومت هارون بوده است.

از ساکنین آنجا سؤال نمودم:

آیا می‌دانید چه کسی این مطلب را نوشته است؟

گفتند:

نه، ما او را نمی‌شناسیم، او یک شب آمد ما او را منزل دادیم و فردای آن شب، این نوشته را نوشت و رفت.

گفتم:

چگونه مردی بود؟

گفتند:

مردی با هیبت و جلالت، که از میان دو چشمش نوری درخشان بود، شبی که در اینجا بود، یا در رکوع بود و یا سجود و یا قیام، تا صبح شد، آنگاه این مطالب را نوشت و رفت.

(در ذیل روایت، علامه‌ی مجلسی احتمال داده‌اند نویسنده‌ی آن شعر، امام کاظم (ع) باشند.)»

۲۴ – عَذراء

اشاره

العَذْراء: البکر، الدُرَّه لم تُثقب، العُذْرَه: البکاره،

العُذْرِیّ: ما کان علی عفاف،

عُذْرَه، عُذْر، عَذْراء در لغت دوشیزگی را گویند.

عذراویه، یعنی بکارت و دوشیزگی.

در روایات، فاطمه‌ی زهراء (س)، «حوریّه انسیّه» معرّفی شده است و حورالعین به تصریح قرآن دائماً باکره هستند، «إنّا أنشاناهنّ إنشاء فجعلناهنّ أبکاراً».

فاطمه‌ی زهراء (س) همیشه باکره بودند.

فاطمه زهرا (س) همیشه باکره بودند

عن علی بن ابی طالب (ع) قال:

قال النبی (ص):

...«و أتقرب إلیک بخیره الأخیار و اُمّ‌الأنوار و الإنسیه الحوراء البتول «العذراء» فاطمه الزهراء»...

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

پیامبر اکرم (ص) به درگاه خداوند رو آورده و عرضه داشتند:

...خداوندا!

برای نزدیک شدن به تو، بهترین زن برگزیده، مادر نورهای مقدّس (ائمه‌ی اطهار)، زنی فرشته خصال، همیشه پاک و زنی که همیشه باکره بود، یعنی فاطمه‌ی زهرا (س) را شفیع قرار می‌دهم.» (۱۴۶)

۲۵ – عزیزه

عَزَّ، عِزّاً و عِزَّه و عَزازه: صار عزیزاً، ارجمند گردید. و عِزّاً علیه: کرم، العِزّ: خلاف الذّل، العزیز: الشریف، المکرم، العزیزه: زن گرانقدر.

زن ارجمند و گرانقدر و زنی که عزت نفس خویش را حفظ نماید و در پیش نامحرمان سبک‌سر نباشد، «عزیزه» گویند.

فضیلت فاطمه زهرا (س) در روز قیامت

فقال سلمان (لرسول‌اللّه (ص)):

«یا مولای!

سألتك باللّه إلّا أخبرتنی بفضل فاطمه (س) یوم القیامه؟

قال:

فأقبل النبیّ (ص) ضاحکاً مستبشراً ثم قال:

والّذی نفسی بیده أنّها الجاریه الّتی تجوز فی عرصه القیامه علی ناقه ... علیها هودج من نور، فیه جاریه إنسیه حوریه «عزیزه...» جبرئیل عن یمینها و میکائیل عن شمالها و علی أمامها و الحسن و الحسین (ع) وراءها واللّه یکلاها و یحفظها، فیجوزون فی عرصه القیامه فإذا النداء من قبل اللّه جلّ جلاله:

معاشر الخلائق!

غضّوا أبصارکم و نکسوا رؤوسکم، هذه فاطمه (س)، بنت محمد نبیکم زوجه علی أمامکم امالحسن و الحسین (ع)، فتجوز الصراط و علیها ریطتان بیضاوان فإذا دخلت الجنه و نظرت إلی ما أعدّ اللّه لها من الکرامه، قرأت:

[«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الذی أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنا لغفور شکور الّذی احلنا دار المقامه من فضله لایمسّنا فیها نصب و لا یمسّنا فیها لغوب»]

قال:

فیوحی اللّه عزّ و جل إلیها

یا فاطمه!

سلینی اُعطك و تمنی علی أرضك فتقول:

إلهی أنت المُنی و فوق المُنی أسألك أن لا تعذب محبّی و محبّی عترتی بالنّار فیوحی اللّه إلیها یا فاطمه!

و عزّتی و جلالیّ و إرتفاع مکانی! لقد آلیت علی نفسی من قبل أن أخلق السماوات و الارض بألفی عام أن لا اُعذّب محبّیك و محبّی عترتک بالنّار.

...سلمان رضی الله عنه عرضه داشت:

مولای من!

تو را به خدا قسم می‌دهم، از مقام حضرت زهراء (س) در روز قیامت، مرا آگاه کن.

پیامبر اکرم (ص) خندان جلو آمدند، فرمودند:

به خدایی که جانم در دست اوست، فاطمه‌ی زهرا (س) از عرصه قیامت عبور می‌کنند، در حالی که بر شتری نشسته‌اند و بر آن شتر هودجی از نور است، داخل آن، بانویی (انسیّه، حوراء، عزیزه) نشسته، جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ، امیرالمؤمنین (ع) پیشاپیش و حسنین (ع) پشت سر حضرت زهراء (س) در حرکتند. خداوند نیز آن حضرت را محافظت می‌کند. آنها از عرصه‌ی قیامت عبور می‌نمایند. ناگهان از طرف خداوند ندایی به گوش می‌رسد:

ای مردم!

چشمهایتان را ببندید، سرهایتان را به زیرا اندازید، این، فاطمه (س)، دختر حضرت محمد (ص)، پیامبر شما و همسر علی (ع)، امام شماست، مادر حسن و حسین (ع) است.

پس حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) از پل صراط می‌گذرد. آنگاه که داخل بهشت می‌شود و به آنچه خداوند برای او آماده کرده است نظر می‌افکند، می‌گوید:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه الذی أذهب عنا الحزن إنّ ربّنا لغفور شکور الذی احلنا دار المقامه من فضله لا یمسنا فیها نصب و

لا یمسنا فیها لغوب» خداوند به او وحی می کند:

«ای فاطمه!

اگر از من درخواستی داری، بگو که بر تو ارزانی خواهم داشت.» فاطمه (س) عرض می کند:

من تو را می‌خواهم، که بالاترین درخواستم، در حضور تو بودن است.

و درخواست دارم که دوستانم و دوستان اهل‌بیتم را عذاب نکنی. خداوند وحی می‌فرستد: ای فاطمه!

به عزت و جلالم، به مقام خداوندی خودم قسم!

دو هزار سال پیش از آنکه زمین و آسمان را خلق کنم، بر خود عهد نمودم که عاشقان تو و دوستان فرزندانت را عذاب نکنم. (۱۴۷)

۲۶ – علیمه

اشاره

عَلِمَ، عِلْماً، الرّجل: حصلت له حقیقه العِلم،

العِلْم: إدراك الشیء بحقیقته،

العَلیم: المتصف بالعلم.

زنی را که دانش فراوان داشته باشد، «علیمه» گویند. صدیقه کبری (س) بر همه علوم، آگاه بودند، تا آنجا که ائمّه‌ی اطهار (س) برای روشن شدن حوادث آینده، به «صحیفه‌ی فاطمیه» مراجعه می کردند.

فاطمه (س) بانوی دانشمند مدینه

«السلام علیك أیّتها المحدّثه «العلیمه».

سلام و درود بر تو ای خانمی که حدیث گوی و دانشمند بودی!» (۱۴۸)

۲۷ – فاضله

اشاره

فَضِلَ و فَضُلَ، فَضْلاً – کان ذا فضل، کان ذا فضیله،

الفَضْل: الإحسان أو الإبتداء، به بلا عله له،

فاضل: ذوالفضل، ذوالفضیله،

الفاضله:

الدرجه الرفیعه فی الفضل.

زنی را که دارای منقبت و فضیلتی باشد، فاضله گویند. زهراء (س) عین فضیلت است.

و به قول شاعر:

أ ترید أن تحصی فضائل فاطم نقد الحساب و فضلها لم ینفد

شمارش اوصاف فاطمه زهرا (س) تمام نخواهد شد، اما اعداد به اتمام خواهد رسید.

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی با فضیلت

...«السلام علیک أیّتها «الفاضله» الزّکیه»...

درود بر تو ای زن با فضیلت و ای زنی که از هر آلودگی خود را پاک نموده‌ای». (۱۴۹)

۲۸ – فریده

اشاره

الفرید:

الواحـد، المتفرّد، الّذی لاـ نظیر له، الشـذره ت فصـل الـذهب و اللؤلؤ، الـدّر إذا نظم و فصـل بغیره، الجوهره النفیسه، الفریـده: مؤنث الفرید، یقال:

أتی بالفرائد، أی، بألفاظ تدّل علی عظم فصاحته و جزاله منطقه و إصاله عربیته.

هر چیز که مانند درّ و گوهر نایاب و نفیس باشد، فرید و فریده گویند.

فاطمه زهرا (س)، گوهری بی‌نظیر در میان تمام زنان جهان است، لـذا شایسـته است او را فریـده بنامیم. زنی که تنها و بی‌یاور بماند، ماننـد گوهری است دور از دست دیگران، همچون فـاطمه زهرا (س) که پس از پیامبر بی یار و یاور مانـد، لـذا یکی از القاب ایشان فریده می‌باشد، چنانچه در روایت ذیل‌الذکر می‌آید.

فضّه از تنهایی حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) خبر می‌دهد

روی ورقه بن عبداللَّه الأزدی قال:

«خرجت حاجّاً إلی بیت‌اللَّه الحرام راجیاً لثواب اللَّه ربّ العالمین. فبینما أنا أطوف و إذا أنا بجاریه سـمراء و ملیحه الوجه، عذبه الکلام و هی تنادی بفصاحه منطقها و هی تقول:

[«اللَّهمّ ربّ الکعبه الحرام و الحفظه الکرام و زمزم و المقـام و المشـاعر العظام و ربّ محمّـد خیر الأنام (ص) البرره الکرام أسالک أن تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و أبنائهم الغر المحجلین المیامین».] ألا فاشهدوا یا جماعه الحجاج و المعتمرین!

إنّ موالی خیره الأخیار و صفوه الأبرار والّذین علا قدرهم علی الأقدار و إرتفع ذکرهم فی سائر الأمصار المرتدّین بالفخّار.

قال ورقه بن عبداللَّه فقلت یا جاریه! إنّی لأظنّک من موالی أهل البیت (ع) فقالت:

أجل. قلت لها:

و من أنت من موالیهم؟

قالت:

أنا فضه أمه فاطمه الزهراء إبنه محمّد المصطفى صلى اللّه عليها و على أبيها و بعلها و بنيها، فقلت لها:

مرحباً بك و أهلاً و سهلاً فلقد كنتُ مشتاقا إلى كلامك و منطقك فاريد منك السّاعه أن تجيبيني من مسأله أسالك فإذا أنت فرغت من الطّواف قفي لى عند سوق الطعام حتى آتيك و أنت مثابه مأجوره. فإفترقنا، فلما فرغت من الطّواف و أردت الرجوع إلى منزلى جعلت طريقى على سوق الطعام و إذا أنا بها جالسه فى معزل عن الناس فأقبلت عليها و إعتزلت بها و أهديت إليها هديه و لم أعتقد أنها صدقه ثم قلت لها:

يا فضه!

أخبرينى عن مولاتك فاطمه الزهراء (س) و ما الّذى رأيت منها عند وفاتها بعد موت أبيها محمّد (ص) قال ورقه: فلمّا سمعت كلامى تغّر غرت عيناها بالدّموع، ثم إنتحبت نادبه و قالت:

يا ورقه بن عبداللّه! هيجت على حزناً ساكناً و اشجاناً فى فؤادى كانت كامنه فإسمع الآن ما شاهدت منها (س) إعلم أنّه لمّا قبض رسول‌اللّه (ص) إفتجع له الصّغير و الكبير و كثر عليه البكاء عليه البكاء و قلّ العزاء و عظم رزوه على الأقرباء و الأصحاب و الأولياء و الأحباب و الغرباء و الأنساب و لم تلق إلّا كلّ بك و باكيه و نادب و نادبه و لم يكن فى أهل الأرض و الأصحاب و الأقرباء و الأحباب أشدّ حزناً و أعظم بكاءً و إنتحاباً من مولاتى فاطمه الزهراء (س) و كان حزنها يتجدّد و يزيد و بكاؤها يشتدّ فجلست سبعه أيّام لايهدالها أنين و لايسكن منها الحنين كل يوم جاء كان بكاؤها اكثر من اليوم الأوّل فلما فى اليوم الثامن أبدت ما كتمت من الحزن فلم تطق صبراً إذ خرجت و صرخت فكانها من فم رسول‌اللّه (ص) تنطق فتبادرت النسوان و خرجت الولائد و الوالدان و ضجّ الناس بالبكاء و النحيب و جاء الناس من كل مكان و اطفئت المصابيح لكيلا تتبين صفحات النساء و خيل إلى النسوان أنّ رسول‌اللّه (ص) قد قام من قبره و صارت الناس فى دهشه و حيره لما قد رهقهم و هى (س) تنادى و تندب أباه وأبتاه واصفيّا وامحمّداه وا اباالقاسماه و اربيع الأرامل و اليتامى من للقبله و المصلى و من لابنتك الوالهه الثكلى، ثم أقبلت تعثر فى اذيالها و هى لاتبصر شيئاً من عبرتها و من تواتر دمعتها حتى دنت من قبر أبيها محمد (ص) فلما نظرت إلى الحجره وقع طرفها على الماذنه فقصرت خطاها و دام نحيبها و بكاها الى ان اغمى عليها فتبادرت النسوان إليها فنضحن الماء عليها و على صدرها و جبينها حتى أفاقت فلما افاقت من غشيتها قامت و هى تقول رفعت قوتى و خاننى جلدى و شمت بى عدوى و الكمد قاتلى.

يا أبتاه!

بقيت والهه وحيده و حيرانه «فريده» فقد إنخمد صوتى و انقطع ظهرى و تنغص عيشى و تكدر دهرى فما أجد

يا أبتاه!

بعدك أنيساً لوحشتى و لا ـ راداً لدمعتى و لا ـ معيناً لضعفى فقد فنّى بعدك محكم التنزيل و مهبط جبرئيل و محلّ ميكائيل إنقلبت بعدك

يا أبتاه!

الأسباب و تغلّقت دونى الأبواب فأنا للدّنيا بعدك قاليه و عليك ما ترددت أنفاسى باكيه لاينفد شوقى إليك و لا حزنى عليك»... (۱۵۰)

ورقه بن عبداللّه ازدى مى گويد:

از منزل خارج شدم و به اميد ثواب و اجر خداوند متعال، براى انجام مناسک حج به زيارت بيت‌الحرام مشرف شدم. در حالى كه طواف مى‌كردم خانمى سبزه رو، شيرين گفتار و خوش كلام ديدم كه با لهجه‌اى فصيح ندا مى‌داد:

«اللّهمّ رب الكعبه الحرام و الحفظه الكرام و زمزم و المقام و المشاعر العظام و ربّ محمد خير الأنام (ص) البرره الكرام أسالك أن

تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و أبنائهم الغرّ المجّلین المیامین.»

ای حجّاج!

آگاه باشید که بزرگان من از بهترین مردم بودند، از برگزیدگان خوبان بودند، کسانی که عظمت آنها بر هر عظمتی، برتری داشت، لباس فخری که بر تن داشتند، در هر زمانی یاد آنها را زنده داشت.

به او گفتم:

ای خانم!

گمان می‌کنم از خدمتکاران اهل‌بیت (ع) باشی. جواب داد:

بلی.

گفتم:

خدمتکار چه کسی از اهل‌بیت بودی؟

گفت:

من فضه هستم، خدمتکار فاطمه‌ی زهرا (س)، دختر حضرت محمّد (ص) که بر او و شوهر و دو فرزندش درود باد!

بدو گفتم:

آفرین بر شما!

من بسیار مشتاق بودم تا سخنان شما را بشنوم، خواهان فرصتی هستم تا مطلبی را با شما در میان بگذارم، هرگاه از طواف فارغ شدی، در بازار غذا فروشان بایستید تا من بیایم، خداوند به شما ثواب و اجر عنایت کند. این کلام را که گفتیم، از همدیگر جدا شدیم.

«زمانی که از طواف فارغ شدم و می‌خواستم به منزل مراجعت کنم، راهم را به طرف بازار طعام قرار دادم، ایشان را یافتم و در کنارش، به دور از مردم نشستم و هدیه‌ای به او دادم که مرادم صدقه نبود.

به او گفتم:

ای فضه!

از بانوی خود فاطمه‌ی زهرا (س) برایم بگو، بعد از رحلت پدرش، حضرت محمد (ص) و هنگام شهادت حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) چه دیدی؟

«ورقه می‌گوید:

زمانی که فضّه این سخن مرا شنید چشمانش پر از اشک شد، ناله‌ای سر داد و گفت:

ای ورقه بن عبداللّه!

غم و اندوهی را که مدّتی فراموش شده بود تازه نمودی. غم جانکاهی که در قلبم پنهان کرده بودم، آشکار کردی، پس بشنو که از آن بانو (س) چه دیدم.

«آنگاه که پیامبر (ص) از دنیا رفتند، کوچک و بزرگ در مصیبت او فرو رفتند، گریه‌ی بر او بسیار بود و تسلی دهنده و آرامشی در میان نبود.

این مصیبت بر خویشاوندان و اصحاب و دوستان و حتی غریبه‌ها سنگین بود، با کسی برخورد نمی‌کردی مگر اینکه گریان بود و ناله سر می‌داد. در بین تمام اهل زمین از اصحاب و دوستان و خویشاوندان، کسی از بانویم فاطمه‌ی زهرا (س) اندوه و گریه و ناله‌ی بیشتر نداشت.

غم و انـدوه او زیـاد می گشت و تـازه می‌شـد و گریه‌ی او شـدت می‌یـافت. هفت روز صـبر نمودیم، ناله‌هـا و فریادهـای او خـاموش نگشت، هر روز که می‌آمـد، گریه‌ی او از روز پیشـین بیشتر می‌شـد، روز هشـتم که رسـید، آنچه از غم و انـدوه پنهان نموده بود، به یکباره آشـکار کرد. طاقت صبر و شـکیبایی نداشتند، از خانه خارج می‌شدند و ناله سر می‌داد، به گونه‌ای سخن می گفتند که گویی پیامبر (ص) سـخن می گوینـد، زنها به سوی او شـتافتند و فرزندان، از خانه‌ها خارج شدند، مردم ناله سـر می‌دادند و گریه می کردند، مردم از همه جا جمع شدند، چراغها را خاموش کردند تا کسـی صورت زنها را نبیند، زنان گمان می کردند پیامبر (ص) از قبر بیرون آمده، همه در وحشت و اضطراب به سر می‌بردند، فاطمه‌ی زهراء (س) ناله و فریاد می‌زد:

وامحمّداه!

وا اباالقاسماه!

«گامهایشـان لغزان شـد، از بس گریه می کردنـد و اشک، مـدام از چشـمانشان جاری بود، دیگر جایی را نمی‌دیدنـد. جلو آمدنـد تا نزدیـک قبر پیـامبر (س) شدنـد، پس نگـاهی به حجره انداختنـد، همـان جـا که در کنـارش مـأذنه قرار داشت، گامهایشـان را کوتـاه برمی‌داشـتند، گریه و ناله‌شان ادامه داشت تا اینکه بی‌هوش شدند، زنان به طرف او دویدند، آب بر سر و روی او ریختند تا به هوش آمد، زمانی که به هوش آمدند، ایستادند و عرضه داشتند:

توانم ناتوان شده است، بدنم یاریم نمی کند، دشمنم سرکوفت می‌زند، غم و اندوه مرا می کشد.

پدرجان!

تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده‌ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی‌ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است.

پدرجان!

بعـد از تو هیـچ مونسـی به هنگام تنهایی‌ام نـدارم. کسـی نیست که اشـکهایم را بزداید، کمکی برای ناتوانی‌هایم نمی‌یابم، بعد از تو فراموش شد که قرآن بر ما نازل شده، خانه ما محل رفت و آمد جبرئیل بوده، میکائیل به منزل ما می‌آمده.

پدر جان!

بعـد از تو همه چیز دگرگون شـد، درها همه بر رویم بسـته است، بعـد از تو دیگر هیـچ مهری بر این دنیا ندارم، همیشه بر تو گریانم شوق دیدار تو و غم جانکاه رفتنت، هیچگاه از من جدا نمی‌شود.»

۲۹ – کریمه

اشاره

کَرُمَ، کَرَماً و کَرَمَه و کَرامَه: أعطی السهوله و جاد، ضد لؤم،

الکریم: ذوالکَرَم، یقال «رجل کریم»، أی، سـخی معطاء، یطلق «الکریم» من کل شـیء علی أحسـنه و علی کل ما یرضـی و یحمـد فی بابه،

الکریمه: ذوالکرم و الحسب،

یقال: «فلان کریمه قومه»، أی: کریمهم و شریفهم.

زنی که اهل بخشـش و کَرَم باشد، کریمه نامیده می‌شود. زهراء (س) عین کرم و بخشـش هسـتند. کسـی نیست که از بخششهای آن بزرگوار بی‌خبر باشد. کریمه‌ی اهل‌بیت، حضرت فاطمه (س) است.

حتی ائمّه‌ی اطهار (س) نیز هنگام گرفتاری دست به دامان کریمه اهل‌بیت، فاطمه زهراء (س) می‌زدند.

فاطمه‌ی زهرا (س) اهل جود و کرم

...«اللّهمّ صلّ علی السیده المفقوده «الکریمه» المحموده الشهیده العالیه الرشیده»...

خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی با کرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همت و رشیده درود فرست.» (۱۵۱)

۳۰ – کوثر

اشاره

الکوثر، فوعل من الکثره و هو الشیء الّذی من شأنه الکثره و الکوثر، الخیر الکثیر. (۱۵۲)

«کوثر مبالغه در کثرت است و به قول زمخشری «المفرط الکثره»، یعنی چیزی که کثرت آن فزون از حد است.

به یک زن بادیه‌نشین که پسرش از سفر برگشته بود گفتند:

«بم آبَ إبنک؟

قالت آبَ بکوثر» یعنی پسرت با چه چیز برگشت؟

گفت:

با فایده فزون از حد (کشّاف) راغب گوید:

«تکوثر الشیء»، یعنی شیء تا آخرین حد زیاد شد. در قاموس و اقرب آمده:

«الکوثر، الکثیر من کل شیء»

طبرسی فرموده:

«کوثر چیزی است که کثرت از شأن آن است و کوثر، خیر کثیر است.» (۱۵۳)

کوثر، وصف است که از کثرت گرفته شده و به معنی خیر و برکت فراوان است و به افراد سخاوتمند، کوثر گفته می‌شود.

فاطمه‌ی زهرا (س) خیر کثیری که به پیامبر (ص) عطا شد

«إنَّا أعطیناک الکوثر، ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.

«فصلّ لربّک وانحر»

اکنون که چنین است برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن

«إنَّ شانئک هو الأبتر، مسلماً دشمن تو ابتر و بلا عقب (بدون نسل) است.»

در شأن نزول این سوره می‌خوانیم:

«عـاص بن وائـل» که از سـران مشـرکان بود، پیغمـبر اکرم (ص) را به هنگـام خـارج شـدن از مسـجدالحرام ملاقـات کرد و مـدتی با حضـرت (ص) گفتگو نمود، گروهی از سـران قریش در مسـجد نشسـته بودنـد و این منظره را از دور مشاهـده کردنـد، هنگـامی که «عاص بن وائل» وارد مسجد شد به او گفتند:

با که صحبت می کردی؟

گفت:

با این مرد «ابتر»!

این تعبیر را به خـاطر این انتخاب کرد که «عبـداللّه»، پسـر پیغمبر اکرم (ص) از دنیا رفته بود و عرب کسـی را که پسـر نـداشت «ابتر» (یعنی بلا عقب) می‌نامید. و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیامبر (ص) برای حضرت انتخاب کرده بود (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم (ص) را به نعمتهای بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند).

توضیح اینکه، پیغمبر اکرم (ص) دو فرزند پسر از بانوی گرامی اسلام، حضرت خدیجه (س) داشتند:

یکی قاسم و دیگری طاهر که او را عبداللّه نیز می‌نامیدند و این هر دو، در مکّه از دنیا رفتند و پیغمبر اکرم (ص) فاقد فرزند پسر شد. این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود. کلمه‌ی «ابتر» را برای حضرتش انتخاب کردند. پیغمبر اکرم (ص) در سال هشتم هجری در مـدینه از ماریه‌ی قبطیه، صاحب فرزنـد ذکور دیگری به نام ابراهیم شد، ولی اتفاقاً او نیز قبل از آنکه به دو سالگی برسد چشم از دنیا پوشید و وفات او قلب پیامبر (ص) را آزرد.

عربها طبق سـنت خود برای فرزنـد پسـر اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بودنـد و او را تـداوم بخش برنامه‌های پدر می‌شـمردند. بعد از این مـاجرا آنهـا فکر می‌کردنـد با رحلت پیغمبر اکرم (ص) برنامه‌های او به خاطر نداشـتن فرزنـد ذکور تعطیل خواهـد شـد و خوشـحال بودند.

سوره‌ی کوثر نازل شد و خداوند در این سوره به طور اعجاب‌آمیزی به آنها پاسخ گفت و خبر داد که دشـمنان او ابتر خواهند بود و برنامه اسـلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد. بشارتی که در این سوره داده شد از یک سو ضـربه‌ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام و از سوی دیگر تسـلی خـاطری برای رسول‌اللّه (ص) بود که بعـد از شـنیدن آن لقب زشت و توطئه‌ی دشـمنان، قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود. (۱۵۴)

کوثر یـک معنی جامع و وسیع دارد و آن، خیر وسیع و فراوان است و مصادیق آن زیاد است، ولی بسـیاری از بزرگان علمای شـیعه وجود مبارک فاطمه‌ی زهراء (س) را یکی از روشنترین مصداقهای آن دانسته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گوید:

آنها پیغمبر اکرم (ص) را متهم می‌کردند که بلا عقب است.

قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید:

«ما به تو کوثر دادیم.»

از این تعبیر اسـتفاده می‌شود که این خیر کثیر، همـان فـاطمه‌ی زهرا (س) است، زیرا نسـل و ذریّه پیـامبر (ص) به وسـیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسـلی که نه تنها فرزنـدان جسـمانی پیامبر (ص) بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشـهای اسـلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم (ع) که حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران نفر از فرزندان فاطمه (س) در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقها، محدّثان، مفسرانِ والامقام و فرماندهانِ بزرگی بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از فخررازی برخورد می‌کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می‌گوید:

«قول سوم این است که این سوره به عنوان ردّ بر کسـانی نـازل شـده که عـدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم (ص) خرده می‌گرفتنـد،

بنابراین معنای سوره این است که:

خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند.

ببینید! چه تعداد از فرزندان حضرت زهرا (س) را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنهاست؛ این در حالی است که از بنی‌امیه (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر و ببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنهاست مانند «باقر» و «صادق» و «رضا» و «نفس زکیه» (۱۵۵) و» (... ۱۵۶)

کوثری که به پیامبر (ص) عنایت شده است همان کثرت نسل و ذریه آن حضرت است، پس مراد از کوثر یا فقط کثرت ذریّه آن حضرت است و یا مراد از کوثر خیر بسیار است، که در ضمن آن کثرت نسل پیامبر (ص) نیز مورد نظر است، زیرا اگر کثرت نسل پیامبر (ص) ملحوظ نباشد، آیه‌ی اخیر «إنَّ شانئک هو الأبتر»

دشمن تو بی‌نسل خواهد ماند و او ابتر خواهد شد.) بدون فایده خواهد بود، پس آیات قبل باید پیرامون نسل پیامبر (ص) باشد، تا این سخن، ابتر بودن دشمن پیامبر (ص) معنا دهد و بی‌فایده نباشد. (۱۵۷)

۳۱ – کوکب

اشاره

کَوْکَبَ الحدید:

برق و توقّد،

الکوکب: النجم، الزُّهره، یقال:

«یوم ذو کواکب» إذا وصف بالشدّه، کأنّه أظلم بما فیه من الشدائد حتی رُئِیَتْ کواکبُ السماء.

کوکب، یعنی ستاره درخشان. در روایت، مثل فاطمه زهراء (س) را در بین زنان جهان، مانند ستاره درخشانی معرفی می‌کند که در میان تمام زنان عالم می‌درخشند.

فاطمه‌ی زهرا (س) ستاره درخشنده

قال أبوعبداللَّه (ع):

«فی قول اللَّه تعالی «اللَّه نور السماوات و الأرض مثل نوره کمشکوه ...» فاطمه «کوکب» دُرّی بین نساء أهل الدنیا»...

امام صادق (ع) درباره سخن خداوند:

«اللَّه نور السماوات و الأرض مثل نوره کمشکوه»

فرمودند:

فاطمه زهراء (س) ستاره‌ای نورانی در بین زنان اهل دنیاست.» (۱۵۸)

۳۲ – مبشّره

اشاره

بَشَرَ و بَشِرَ: سُرَّ، بَشَّرَ: فرّحه و بلّغه البُشری، البَشیر: مُبلّغ البُشری.

زنی را که خبر بشارت دهد، «مبشّره» نامند. زهرای مرضیه (س) بشارت دهنده اولیای الهی بوده است.

فاطمه‌ی زهرا (س) مژده دهنده اولیای خداوند

«اللّهمّ صلّ علی محمّد و أهل بیته و صلّ علی البتول الطاهره الصدیقه المعصومه التقیّه النقیّه الرضیّه المرضیّه الزکیّه الرّشیده المظلومه المقهوره، المغصوبه حقّها، الممنوعه إرثها، المکسور ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها، فاطمه بنت رسول‌اللّه (س) و بضعه لحمه و صمیم قلبه و فلذه کبده و النّخبه منک له و التحفه خصصت بها وصیّه و حبیبه المصطفی و قرینه المرتضی و سیّده النّساء و «مبشّره» الأولیاء، (۱۵۹) حلیفه الورع و الزهد و تفاحّه الفردوس و الخلد»...

خداوندا!

بر محمّد و اهل‌بیت او درود فرست و سلام و درود بر خانمی که بتول، طاهره، صدّیقه، معصومه، تقیّه، نقیّه، رضیّه، مرضیّه، زکیّه، رشیده و مظلومه است، زنی که حقّش غصب گردیده، از ارث محرومش کردند، پهلویش را شکستند، به شوهرش ستم روا داشتند، فرزندش را کشتند، فاطمه‌ی زهرایی (س) که دختر پیامبر (ص) است، پاره تن رسول‌اللّه و ژرفای دل اوست. زهرا جگر گوشه پیامبر (ص)، دختری که خود برای پیامبرت برگزیدی، هدیه‌ای که مخصوص وصی رسول‌اللّه (ص) گردانیدی، حبیبه‌ی پیامبر است، همسر امیرالمؤمنین، سرور بانوان جهان، بشارت دهنده به اولیای خداوند، نمونه تقوا و زهد و میوه‌ای بهشتی است.» (۱۶۰)

۳۳ – محموده

اشاره

حَمِدَ، (حَمْداً و مَحْمَداً و مَحْمِداً و مَحْمِدَه و مَحْمِدَه: أثنی علیه) الشیء: وجده حمیداً حَمَدَه، حَمِدَهُ: شکره،

الحمد: نقیض الذّم.

زن پسندیده و لایق ستایش را، محموده گویند. فاطمه زهراء (س) محموده و پسندیده است، همچون پدرشان که محمود و محمّد (ص) و پسندیده است.

فاطمه زهرا (س) زنی پسندیده

...«اللّهمّ صلّ علی السیّده المفقوده الکریمه «المحموده» الشّهیده العالیه الرّشیده»...

«خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی با کرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همّت و رشیده درود فرست.» (۱۶۱)

۳۴ – مطهّره

اشاره

از نظر لغت، در نام طاهره ذکر شد.
مطهّره نیز ماننـد طاهره و طیّبه، معنای پاکی و طهارت می‌دهـد و گفته شـد که صـدّیقه‌ی کبری (س)، هم دارای طهارت باطن بود و هم پاکی ظاهری داشت.

جسم فاطمه زهرا (س) پاک و پاکیزه

فقال علی (ع):
«واللّٰه لقد أخذت فی أمرها غسلتها فی قمیصها و لم أکشفه عنها
فواللّٰه!
لقـد کـانت میمونهً طـاهره «مطهّره» ثم حنطتها من فضـله حنوط رسول‌اللّٰه (ص) و کفنتها و أدرجتها فی أکفانها، فلمّا هممت أن أعقد الرداء نادیت یا أمّ کلثوم!
یا زینب!
یا سکینه!
یا فضّه!
یا حسن!
یا حسین!
هلمّوا تزودوا من اُمّکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجنّه» (... ۱۶۲)
«امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:
خدا را شاهد می‌گیرم که فاطمه (س) را در میان لباسهایش غسل دادم، در حالی که بدنی پاک و پاکیزه و پر برکت داشت.
پس از غسـل، بـا حنوطی که از پیـامبر (ص) اضافه آمـده بود، ایشان را حنوط (۱۶۳) نمودم و داخـل کفن قرار دادم. وقتی خواسـتم بندهای کفن او را ببندم صدا زدم:
اُمّ کلثوم!
زینب!
سکینه!
فضه!
حسن و حسینم!
بیاییـد، آخرین توشه را از پیکر پـاک مادرتـان برگیریـد. اکنون زمان فراق شـما با مادرتان است و ملاقات [مجـدّد] شـما در بهشـت خواهد بود.» (۱۶۴)

۳۵ – معصومه

اشاره

عَصَمَ، عَصْماً الشیءَ: منعه، عصم اللّه فلاناً من المکروه: حفظه و وقاه، خدا او را حفظ کرد و بازداشت.

العِصْمَه: المنع، ملکه إجتناب المعاصی و الخطاء.

زنی را که دارای مقام عصـمت از گناه باشد، معصومه گویند. فاطمه‌ی زهراء (س) دارای مقام عصمت بود، هم عصمت از گناه، هم عصمت از خطا و اشتباه و حتّی از سهو و نسیان نیز در امان بودند.

فاطمه زهراء (س) مصون از خطا و اشتباه

...«اللّهمّ صلّ علی السیّده المفقوده الکریمه المحموده الشّهیده العالیه الرّشیده، اُمّ‌الأئمه و سیّده نساء الاُمّه بنت نبیّک، صاحبه ولیّک، سیّده النساء و وارثه سیّد الأنبیاء و قرینه سیّدالأوصیاء، «المعصومه» من کلّ سوء، صلاهً طیبهً مبارکه»...

«خداوندا!

بر سـرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسـندیده، زنی شـهیده در راه خدا، زنی بلند همّت و رشیده مادر پیشوایان دین، سرور زنان امت، دختر پیامبر خود (ص)، همسر ولی تو، سرور زنان، وارث پیامبر (ص)، همتای امیرالمؤمنین (ع)، زنی که از هر بدی به دور است درود فرست، درودی پاک و پر برکت. (۱۶۵)»...)

۳۶ – ملهمه

اشاره

لَهِمَ، لَهْماً و لَهَماً الشیءَ: إبتلعه بمرّه،

ألهم اللّه فلاناً خیراً: أوحی إلیه به و لقّنه إیّاه و وفّقه له،

الإلهام: أن یلقی اللّه فی نفس الإنسان أمراً یبعثه علی فعل الشیء أو ترکه، کأنّه شیء ألقی فی الرُوع.

زنی را که به او الهام شود ملهِمه گویند.

فاطمه‌ی زهراء (س) در بسیاری از مواقع مورد الهام قرار می‌گرفت. الهام درجه‌ای خفیف از ارتباط عالم معنا با انسان است و با وحی متفاوت است.

بر فاطمه‌ی زهرا (س) الهام می‌شده است

عن موسی بن جعفر عن أبیه (ع) قال:

قال علی بن ابی طالب (ع):

«فبکی رسول‌اللّه (ص) و ضمّها إلیه و قال:

موفّقه رشیده مهدیّه «مُلْهِمَه».»

امام کاظم (ع) از پدر خود نقل فرمودند که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:
پیامبر (ص) گریستند و زهرا (س) را به سینه خود چسباندند و فرمودند:
تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده و از طرف او هدایت یافته‌ای.» (۱۶۶)

۳۷ – ممتحنه

اشاره

مَحَنَ، مَحْناً فلاناً: إختبره و جرَّبه، او را آگاهانید و آزمود.
إمتحن الشيء: إختبره، آن را آزمود. و منه إمتحان الطلبه،
المِحْنَه: ما يمتحن به الإنسان من بليّه،
مُمْتَحَنَه: زن آزموده و امتحان شده.
مُمْتَحِنَه: زن آزمایش کننده.
یکی از اسامی فاطمه زهراء (س) ممتحنه است.
ممتحنه، یعنی زنی که امتحان شده است و از امتحان سربلند بیرون آمده است.
در یک نگاه گذرا به زندگی فاطمه‌ی زهراء (س)، سراسر حیات او را امتحان و آزمایش می‌بینیم.

فاطمه‌ی زهراء (س) سرفراز در امتحانات

...«یا «مُمْتَحَنَهُ» إمتحنک اللَّه الّذی خلقک، قبل أن یخلقک فوجدک لما إمتحنک صابره»...
ای خانمی که خداوند تو را قبل از خلقتت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات شکیبا یافت.» (۱۶۷)
فاطمه‌ی زهرا (س) در خردسالی مادر از دست می‌دهد. غم و غصّه پدر را نیز که با سرِ خاکستر آلود و پای زخمی به خانه بازمی‌گردد، تحمّل می‌کند، لذا پدر، او را اُمّابیها می‌خواند. در شب زفاف بی‌مادر به کابین بخت رفتن، امتحان کوچکی نیست.
فاطمه‌ی زهرا (س) هنگام تولد فرزندانش، صحنه شهادت آنها را دید و این به راستی امتحان سختی است.
اهانت به پیغمبر خدا (ص) که در بستر احتضار است، فوت پدر، غصب فدک، سیلی خوردن، بازوی ورم کرده از تازیانه، مولای را طناب در گردن دیدن و ... نمونه‌هایی از سختیها و مصائب آن حضرت است، پس، با وجود این همه تحمّل کردن، سزاست که ائمّه اطهار (ع) در ادعیه او را ممتحنه خطاب کنند.
...«السلام علیک أیّتها المُمْتَحَنَه»...
«درود بر تو ای زنی که مورد آزمایش الهی قرار گرفتی و سرفراز بیرون آمدی.» (۱۶۸)

۳۸ – منصوره

اشاره

نَصَرَ، نَصْراً: أعانه علی دفع ضد أو ردّ عدوّ، در لغت یاری رساندن را گویند.

فاطمه‌ی زهرا (س) در روز قیامت تمام عاشـقان خود را یاری خواهد رساند و اگر ایشان دست ما گدایان درگاهش را نگیرد چگونه از آتش رهایی خواهیم یافت؟

اسم مفعول به معنای اسم فاعل است.

فاطمه زهرا (س) میوه‌ی بهشتی است

عن ابی عبداللَّه جعفر بن محمّد بن علی عن أبیه عن جدّه (ع) قال:

قال رسول‌اللَّه (ص):

«معاشر الناس!

تدرون لما خلقت فاطمه (س)؟

قالوا:

اللَّه و رسوله أعلم.

قال (ص):

خلقت فاطمه (س) حوراء إنسیه لا إنسیه و قال:

...قالوا:

یا رسول‌اللَّه!

استشکل ذلک علینا تقول:

حوراء إنسیه لا إنسیه.

قال (ص):

...إهدی إلیّ ربّی تفاحه من الجنه أتانی بها جبرئیل (ع...)

ثم قال:

یا محمّد!

کلْها. قلت:

یا حبیبی!

یا جبرئیل!

هدیه ربّی توکل؟

قال (ع):

نعم قد اُمرت بأکلها فأفلقتها (۱۶۹) فرأیت منها نوراً ساطعاً ففزعت من ذلک النور.

قال (ع):

کل! فإنّ ذلک نور المنصوره، فاطمه (س).

قلت:

یا جبرئیل!

و من «المنصوره»؟

قال (ع):

جاریه تخرج من صلبک و إسمها فی السماء منصوره و فی الأرض فاطمه (س).

فقلت:

یا جبرئیل!

و لم سمیّت فی السماء منصوره و فی الأرض فاطمه (س)؟

قال (ع):

سمّیت فاطمه (س) فی الارض لأنه فطمت شیعتها من النار و فطموا أعداوها عن حبّها و ذلک قوله اللَّه فی کتابه و «یومئذ یفرح المؤمنون بنصراللَّه» بنصر فاطمه (س) لمحبّیها.

پیامبر (ص) فرمودند:

ای اصحاب من!

آیا می‌دانید فاطمه (س) از چه خلق شده است؟

عرضه داشتند:

خدا و پیامبرش (ص) بر این مطلب آگاهترند.

پیامبر (ص) فرمودند:

فاطمه (س)، فرشته انسانی است که تنها انسان نیست.

(مردم از سخن پیامبر (ص) چیزی نفهمیدند) عرضه داشتند:

این مطلب برایمان مشکل شد، می‌فرمایید فرشته است و انسان، این چگونه ممکن است؟

پیامبر (ص) فرمود:

...جبرئیل (ع) یک سیب از بهشت برایم هدیه آورد و سپس گفت:

ای محمد (ص)!

این سیب را میل نمایید.

گفتم:

ای دوست من، این سیب هدیه خداوند است، چگونه آن را بخورم؟

گفت:

شما امر شده‌اید که این سیب را بخورید. پس آن را شکافتم، ناگهان نوری از آن درخشید. از آن نور در هراس شدم.

گفت:

بخور! این نور، نور فاطمه‌ی منصوره (س) است.

گفتم:

منصوره کیست؟!

گفت:

دختر شما خواهد بود که اسمش در آسمانها منصوره است و در زمین فاطمه.

سؤال کردم:

چرا در آسمان و زمین به او منصوره و فاطمه می گویند.

گفت:

در زمین فاطمه است، زیرا شیعیان او، از آتش جهنّم گرفته شده‌اند و از دشمنانش حب او را گرفته‌اند. و در آسمان او را منصوره گویند به خاطر سخنی که خداوند در آیه

«و یومئذ یفرح المؤمنون بنصراللَّه» دارد، یعنی یاری رسانیدن فاطمه زهراء (س) به یاران و دوستان خود.» (۱۷۰)

۳۹ – موفّقه

اشاره

وَفِقَ یَفِقُ – وَفْقاً – الأمَر: صادفه موافقاً،

وَفَّقَ الأمر: جعله موافقاً،

تَوَفَّقَ: نجح مسعاه، کان مظهراً لتوفیق اللَّه و تسهلت له طرق الخیر.

یقال:

«لا یَتَوَفَّقَ عبدٌ إلّا بتوفیق اللَّه».

فراهم آمدن وسایل انجام عمل مطلوب را توفیق گویند و بنابر روایتی از امام جواد (ع)، توفیق الهی یکی از صفات مؤمنین است. توفیق الهی، یعنی خداوند تمام وسایلی که برای انجام اعمال نیک نیاز است برای انسان فراهم آورد تا با صرف کمترین فرصت، بیشترین خدمت را انجام داده و به ثواب وافری نائل گردد. این سخن در بیان علما چنین آمده است:

«التّوفیق توجیه اسباب الخیر نحو المطلوب»، موّفقه به زنی گویند که خداوند بر او عنایت کرده و وسایل انجام امور نیک را برایش مهیا نموده است.

توفیقاتی که نصیب فاطمه‌ی زهرا (س) گشت تا توانست الگوی همه جهانیان گردد بر هیچکس پوشیده نیست.

فاطمه‌ی زهرا (س) همراه با توفیقات الهی

عن موسی بن جعفر عن أبیه (س ...) قال رسول‌اللَّه (ص):

«موفّقه» رشیده مهدیّه ملهمه»...

پیامبر (ص) فرمودند:

تو یک زن موفّقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده است و از طرف او هدایت یافته‌ای.» (۱۷۱)

۴۰ – مهدیّه

اشاره

هَدَی، هُدیً و هَدْیاً و هِدْیَه و هِدایَه: أرشده و هو ضدّ أضلّه،

یقال:

«هداه الطریق و هداه إلی الطریق و للطریق»، أی، بینه له و عرّفه به، المَهدّی، الّذی قد هداه اللَّه إلی الحقّ.

زنی را که هدایت شده باشد، مهدیه گویند. فاطمه‌ی زهراء (س) مهدیّه بودند، یعنی از طرف خداوند مورد هدایت قرار گرفته بودند و هر کس خداوند او را راهنمایی کند، هیچگاه گمراه نخواهد شد.

فاطمه‌ی زهرا (س) هدایت شده از طرف خداوند

عن موسی بن جعفر عن أبیه (ع ...) قال رسول‌اللَّه (ص):

«موفّقه رشیده «مهدیّه» ملهمه» ...

پیامبر (ص) فرمودند:

تو یک زن موفّقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده است و از طرف او هدایت یافته‌ای.» (۱۷۲)

۴۱ – مؤمنه

اشاره

أَمَنَ، أَمْناً: وثق به و أرکن إلیه،

آمن إیماناً به: صدَّقه و وثق به.

المؤمن: المصدّق، خلاف الکافر،

الإیمان: التصدیق مطلقاً، نقیض الکفر، فضیله فائقه البیعه بها نؤمن إیماناً ثابتاً بکل ما أوحاه اللَّه.

زنی را که ایمان به خدا و عالم بعد از مرگ دارد، مؤمنه گویند. زهراء (س) به راستگویی پیامبر اکرم (ص) ایمان دارد. صفت راستگویی یکی از صفات مهم مقام نبوت است.

ایمان به راستگویی رسول‌اللَّه (ص)

...«السلام علیک و علی ولدک و رحمه اللَّه و برکاته أشهد أنّک أحسنت الکفاله و أدّیت الأمانه و إجتهدت فی مرضات اللَّه و بالغت فی حفظ رسول‌اللَّه (ص)، عارفه بحقّه «مؤمنه» بصدقه، معترفه بنبوّته» (... ۱۷۳)

«درود بر تو ای فاطمه‌ی زهرا!(س) و درود بر فرزندان تو (ع)، رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

گواهی می‌دهم که سرپرستی از رسول‌اللَّه (ص) را نیکو به جای آوردی حقّ امانت را ادا نمودی و برای رضایت خداوند و محافظت از پیامبر (ص) سعی وافری نمودی در حالی که حقّ او را به خوبی شناخته‌ایی و به راستگویی ایشان ایمان داری و به نبوّتش اعتراف داری.»

۴۲ – ناعمه

اشاره

نَعَمَ، نَعْمَه و مَنْعَماً الْرَجُلُ: طاب و لان و إتَّسَعَ،

یقال:

«هذا منزل ینعمّهم»، أی، یوافقهم و یطیب لهم، زندگانی به کام او شد و زندگانی او خوش شد.

النّاعمه: المترفهه الحسنه العیش و الغذاء،

ناعمه: شاداب، بهره‌مند، زن خوش زندگانی، خرمّی و شادی که در رخسار نمایان باشد.

فاطمه‌ی زهرا (س) در روز قیامت با چهره شادابی همراه با عاشقان خود به طرف بهشت رهسپار خواهد شد.

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی شاداب در روز قیامت

«یا فاطمه!

والذّی بعثنی بالحقّ لقد حرمت الجنّه علی الخلائق حتّی أدخلها و أنّک لأوّل خلق اللّه یدخلها بعدی کاسیه حالیه «ناعمه»

یا فاطمه!

هنیئاً لکِ.»

«به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من تو اوّلین کسی هستی که بر بهشت قدم می‌نهد.

فاطمه جان! بهشت گوارایت باد.» (۱۷۴)

۴۳ – نقیّه

اشاره

نَقا، یَنْقُو، نَقْواً و نَقَیَ یَنْقی نَقْیا العظم: إستخرج نِقْیَه، أی، مُخَّه،

النَقی: النظیف،

نَقِیَ، یَنْقَی، نَقاوَه و نُقاءً و نُقاوَه و نُقایَه: نظف و حسن و خلص.

زن پاکدامن و عفیفه را که از گناه به دور باشد، «نقیّه» گویند. زهرای شهیده (س) پاکدامن‌ترین زنی است که پای بر این کره‌ی خاکی گذارده است.

او حتی بر نامحرم کور چهره می‌پوشاند و هیچ مکروهی را مرتکب نمی‌شد.

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی پاکدامن

«السلام علیک أیّتها التقیّه «النقیّه»،

«درود بر تو ای زن پاکدامن و باتقوا!» (۱۷۵)

۴۴ – والهه

اشاره

وَلِهَ، یَلِهُ وَلَهاً:

حزن شدیداً حتیّ کاد یذهب عقله، تحیّر من شدّه الوجد.

فهو: واله، آله، وَلْهان،

فهی: واله، والِهَه، وَلْهی.

والهه در لغت زن اندوهناک را گویند، فاطمه‌ی زهرا (س) پس از شـهادت رسول‌اللَّه (ص) همیشه در غم و اندوه به سر می‌برد تا به شهادت رسید.

غم و اندوه کشنده قاتل فاطمه‌ی زهرا (س)

قالت فاطمه زهرا (س):

...«یا ابتاه!

بقیتُ «والهه» وحیده و حیرانه فریده»...

...«پدر جان!

تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده‌ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی‌ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است»... (۱۷۶)

۴۵ – وحیده

اشاره

وَحَدَ یَحِدُ وَحْداً، وَحْدَه، وَحِدَه،

الوَحید:

المُتفرّد بنفسه.

وحیده در لغت، تنها و یگانه معنا می‌دهد، فاطمه‌ی زهرا (س) پس از شهادت پیامبر (ص) همیشه تنها و بی‌یاور بود.

فاطمه‌ی زهرا (س) تنها و یگانه

قالت فاطمه زهرا (س):

...«یا ابتاه!

بقیت والهه «وحیده» و حیرانه فریده»...

...«پدر جان!

تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده‌ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی‌ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است»... (۱۷۷)

القاب حضرت زهرا (س) در آئینه شعر

شعری را که در پیش رو دارید اکثر القاب حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) را (چه آنچه را که در نصوص آمده و چه در بیان علمای اعلام ذکر شده است) جمع نموده است.

ألقاب بنت المصطفی کثیره نظمت منها نبذه یسیره

نفسی فداها و فدا ابیها و بعلها الولی مع بنیها

سیّده انسیّه حوراء نوریّه حانیه عذراء

کریمه رحیمه شهیده عفیفه قانعه رشیده

شریفه حبیبه محترمه صابره سلیمه مکرمه

صفیه عالمه علیمه معصومه مغضوبه مظلومه

میمونه منصوره محتشمه جمیله جلیله معظمه

حامله البلوی بغیر شکوی حلیفه العباده و التقوی

حبیبه اللَّه و بنت الصفوه رکن الهدی و آیه النبوه

شفیعه العصاه ام الخبیره تفاحّه الجنّه و المطهره

سیده النساء بنت المصطفی صفوه ربها و موطن الهدی

قره عین المصطفی و بضعته مهجه قلبه کذا بقیته

حکیمه فهیمه عقیله محزونه مکروبه علیله

عابده زاهده قوامه باکیه صابره صوامه

عطوفه رأوفه حنّانه البّره الشفیقه الانانه

والده السبطین دوحه النبی نور سماوی و زوجه الوصی

بدر تمام غره غراء روح ابیه درّه بیضاء

واسطه قلاده الوجود دره بحر الشرف و الجود

ولیه اللَّه و سرّ اللَّه امینه الوحی و عین اللَّه

مکینه فی عالم السّماء جمال الآباء شرف الابناء

درّه بحر العلم و الکمال جوهره العزّه و الجلال

قطب رحی المفاخر السنیه مجموعه الم آثر العلیه

مشکوه نور اللَّه و الزجاجه کعبه الآمال لأهل الحاجه

لیله قدر لیله مبارکه ابنه من صلّت به الملائکه

قرار قلب امها المعظمه عالیه المحل سرُّ العظمه

مکسوره الضِّلع رضیضِ الصّدر مغصوبه الحقِ خفیٍّ القبر (۱۷۸)

کنیه‌های حضرت زهرا (س)

اشاره

کنیه، برای تعظیم و تکریم اشخاص به کار می‌رود.

حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) کنیه‌های زیادی دارند، ما در اینجا بعضی از کنیه‌های آن حضرت را متذکّر می‌شویم. البته رسالت این مجموعه، معرفی آن دسته از اسامی و القاب حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) می‌باشد که برای نامگذاری مناسب است، اما به مناسبت ذکر اسامی و القاب آن حضرت، ذکر کنیه‌های ایشان نه تنها خالی از لطف نخواهد بود، بلکه عین لطف است.

کنیه‌های حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)

۱) اُمّ‌الحسن

۲) اُمّ‌الحسین

۳) اُمّ‌المحسن

۴) اُمّ‌الأئمه

۵) اُمّ‌أبیها

۶) اُمّ‌الخیره

۷) اُمّ‌المؤمنین

۸) اُمّ‌الأخیار

۹) اُمّ‌الفضایل

۱۰) اُمّ‌الأزهار

۱۱) اُمّ‌العلوم

۱۲) اُمّ‌الکتاب

۱۳) اُمّ‌الأسماء

اسناد کنیه‌های حضرت صدّیقه‌ی طاهره (س)

قال العلّامه، ابن شهرآشوب (ره):

«و کناها: اُمّ‌الحسن و اُمّ‌الحسین و اُمّ‌المحسن و اُمّ‌الأئمه و اُمّ‌أبیها.» (۱۷۹)

و قال المولی الأنصاری و ذکر بعضهم:

«إنَّ من جمله کناها: اُمّ‌الخیره، اُمّ المؤمنین و اُمّ الاخیار و اُمّ الفضائل و اُمّ الأزهار و اُمّ العلوم و اُمّ الکتاب.» (۱۸۰)

و قال فی «نخبه البیان فی تفضیل سیّده النّسوان»:

«فمنها اُمّاسماء، ذکره الخوارزمی فی مقتله و لعلّه لتعدّد أسمائها الحسنی، الحاکیه عن صفاتها العُلیا و مناقبها العظمی.» (۱۸۱)

اُمّابیها

مهمترین کنیه‌ی فاطمه‌ی زهراء (س) «اُمّابیها» می‌باشد. برای این کنیه معانی متفاوتی شده است.

بعضی این کنیه را صِرف محبّت پدر به فرزند دانسته‌اند و می‌گویند انسان هرگاه فرزند خود را زیاد دوست بدارد و بخواهد این محبّت را ابراز کند، به فرزندش می‌گوید:

«بابا»، «مادر» و این در تکلّم عموم مردم رایج است.

بنابراین، کنیه‌ی «امّ ابیها» نوعی ابراز محبّت شدید از طرف پیامبر (ص) به فاطمه‌ی زهرا (س) بوده است.

و شاید اینکه پیامبر (ص) به او می‌گوید:

«ای مادر پدر» به این علّت باشد که فاطمه‌ی زهراء (س)، مانند مادری مهربان، برای پدر خود زحمت می‌کشید. خاکستر از سر و رویش پاک می‌کرد، جراحات او را پانسمان می‌کرد و کارهایی را که یک مادر در حق فرزند خود انجام می‌دهد، ایشان برای پدر انجام می‌داد.

و معنای دیگر آنکه، پیامبر (ص) مانند فرزند، با دخترش برخورد می‌کرد، دستش را می‌بوسید، همانگونه که فرزند در مقابل مادر باید چنین باشد، در برابر حضرت زهراء (س)، تمام قد برمی‌خاست، در هنگام سفر از او خداحافظی می‌کرد و هنگام بازگشت از سفر اولین دیدارش از زهرای مرضیه (س) بود.

این عملی است که هر فرزند مؤدّب به آداب الهی آن را انجام می‌دهد.

برخی از محقّقین، از معانی «اُمّ» کمک گرفته و وجوهی را برای معنای این کنیه ذکر نموده‌اند و گفته‌اند یکی از معانی «اُمّ» اصل و ریشه هر چیز است.

فاطمه‌ی زهراء (س) ریشه‌ی شجره‌ی طیّبه نبوت است و برای تقویت سخن خود به روایت ذیل نیز تمسّک جسته‌اند.

قال الباقر (ع):

«الشجره الطیّبه، رسول‌اللّه (ص) و فرعها، علی (ع) و عنصر الشّجره، فاطمه (س) و ثمرتها، أولادها و أغصانها و أوراقها، شیعتها.» (۱۸۲)

امام باقر (ع) فرمود:

درخت پاکی و طهارت، پیامبر اکرم (ص) است، که شاخه‌ی آن علی (ع)، ریشه‌های آن فاطمه‌ی زهرا (س)، میوه‌ی آن حسن و حسین و زینب و اُمّ‌کلثوم (ع)، شاخ و برگ این درخت شیعیان آنها می‌باشد.

قال رسول‌اللّه (ص):

«أنا شجره و فاطمه أصلها و علی لقاحها، و الحسن و الحسین ثمرها.» (۱۸۳)

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

من درخت پاکی و فاطمه (س) ریشه‌های آن و علی (ع) پیوند و ماده باروری آن و حسن و حسین (ع) میوه‌های این درختند.

فصل سوم: دوران کودکی

دوران شیرخوارگی حضرت زهرا (س)

هنگامی که فاطمه (س) را تمیز و پاکیزه نمودند و قنداقه‌اش را در دامن حضرت خدیجه‌ی کبری (س) گذاشتند، آن مادر مهربان مسرور شد و پستانش را در دهان کوچک نوزاد عزیزش نهاد و از شیره‌ی جان سیرش کرد تا به خوبی رشد و نمو نماید. (۱۸۴)

خدیجه‌ی کبری (س) از آن زنان خودخواه و نادانی نبود که بدون هیچ عذر و بهانه‌ای، نوزاد را از شیر مادر که خدا برایش مهیا ساخته محروم سازد. خدیجه (س) خود می‌دانست یا از پیغمبر شنیده بود که برای تغذیه و بهداشت اطفال هیچ غذائی بهتر از شیر مادر نیست (۱۸۵) زیرا شیر مادر با وضع دستگاه گوارش نوزاد و مزاج مخصوص او کاملاً هماهنگی و تناسب دارد، کودک مدت نه ماه در رحم مادر، شریک غذا و هوا و خون او بوده و مستقیما از مادرش ارتزاق می‌کرده است.

و از این جهت، ترکیبات مخصوص شیر مادر، با ساختمان ویژه بدن طفل کاملاً تناسب دارد. علاوه بر این، در شیر مادر تقلّب راه ندارد و میکروبهای بیماری‌زا در آن نیست.

خدیجه کبری (س) چون می‌دانست که آغوش پر مهر و محبت مادر و شیر خوردن کودک از پستانش، چه نقش بزرگی را در زندگی آینده نوزاد ایفاء می‌کند و برای سعادت او چه تأثیرات قابل توجهی دارد، ترجیح داد که فاطمه (س) عزیز را در آغوش گرم خویش پرورش دهد و به وسیله شیر پاک خودش که از منبع شرافت و نجابت، دانش، فضیلت، بردباری، فداکاری و شجاعت سرچشمه می‌گرفت غذا دهد.

راستی مگر غیر از شیر پستان خدیجه، شیر دیگری می‌توانست چنین عنصر پاک و کانون معرفت و شجاعتی را رشد و نمو دهد و میوه‌ی پربرکت باغ نبوت را به ثمر رساند؟.

دوران شیرخوارگی و ایّام کودکی زهرا (س) در محیط بسیار خطرناک و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شک در روح حسّاس آن کودک تأثیرات شایانی داشته است.

زیرا نزد دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودک و افکار و احساسات پدر و مادر در روحیّات و شکل گیری شخصیت او کاملاً مؤثّر می‌باشند.

از این جهت، ناچاریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را به طور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند وضع فوق‌العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر گرامی پیغمبر (ص) را پیش خود مجسم سازند.

رسول خدا (ص) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود.

یک تنه می‌خواست با جهان کفر و بت‌پرستی مبارزه کند. تا چند سال مخفیانه تبلیغ می‌کرد و از ترس دشمنان جرأت نداشت دعوتش را علنی کند. بعداً از جانب خدا دستور رسید که مردم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین باک به دل راه مده. (۱۸۶)

پیغمبر اکرم (ص) به دستور خدا دعوتش را علنی کرد. آشکارا در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدّس اسلام دعوت می‌نمود و روز بروز بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شد.

وقتی دعوت پیغمبر (ص) علنی شد اذیت و آزار دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا (ص) را اذیت می‌کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می‌دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می‌خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه‌شان قرار می‌دادند و بعضی را می‌کشتند.

مسلمانان به قدری سختی و عذاب کشیدند که به ستوه آمده جانشان به لب رسید. به طوریکه ناچار شدند از خانه و زندگی دست بردارند و به کشور دیگری هجرت نمایند. گروهی از مسلمانان از رسول خدا (ص) اجازه گرفتند و رهسپار حبشه شدند. (۱۸۷)

وقتی کفار به وسیله اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع جلوگیری کنند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار را تحمّل

می کنند ولی دست از عقیده‌شان برنمی‌دارند، انجمنی برپا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (ص) را به قتل رسانند.

ابوطالب از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا (ص) آن حضرت را با گروهی از بنی‌هاشم به درّه‌ای که «شِعب ابوطالب» نامیده می‌شد، منتقل ساخت.

ابوطالب و سایر بنی‌هاشم در حفظ و حراست رسول خدا (ص) کوشش می‌نمودند. حمزه عموی پیغمبر (ص) شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس می‌داد. دشمنان وقتی از کشتن رسول خدا (ص) ناامید شدند زندانیان شعب ابوطالب را در فشار اقتصادی قرار دادند و خرید و فروش با آنان را ممنوع ساختند.

مسلمان در حدود سه سال در آن زندان سوزان با فشار و ناراحتی و گرسنگی به سر بردند و با مختصر غذائی که به طور مخفیانه برایشان فرستاده می‌شد زندگی نمودند. بسا اوقات فریاد اطفالشان از گرسنگی بلند بود.

فاطمه زهرا (س) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناک و وحشت‌آوری به دنیا آمد و رشد و نمود کرد. خدیجه کبری در چنین اوضاع و شرائطی نوزاد عزیزش را شیر می‌داد. مدّت ایام شیرخوارگی زهرا (س) در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن باز گرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. در همان محیط قحطی لب به غذا گشود. هنگامی که سخن گفتن یاد می‌گرفت فریاد و ناله اطفال گرسنه‌ی «شعب» را می‌شنید. در وسط شب که از خواب بیدار می‌شد خویشانش را می‌دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می‌دادند.

در حدود سه سال طول کشید که فاطمه (س) به غیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت.

فاطمه (س) در سن پنج سالگی بود که پیغمبر (ص) و بنی‌هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به خانه و زندگی خودشان مراجعت نمودند. مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه در خوراک و پوشاک و منزل برای زهرا (س) تازگی داشت و شادمان و مسرور بود.

دوران رشد و بالندگی حضرت زهرا (س)

دوران کودکی فاطمه زهرا (س) همزمان با یکی از پرشکوه‌ترین دوره‌های تاریخ ادیان، تاریخ انبیاء و کل تاریخ بشریت است.

چرا که وقتی آن نور چشم پیامبر (ص) و سرور بانوان عالم چشم به جهان گشود، زمانی بود که دوران رسالت پدر بزرگوارش تازه آغاز گشته بود و می‌رفت تا جهان را فرو پوشاند و زمان و مکان را درنوردد و تا صبح قیامت پرتو افشانی کند و درست به دلیل همین همزمان بودن دوران کودکی فاطمه (س) با چنان بُرهه‌ی عظیمی از تاریخ است که می‌بینیم سنین کودکی آن میوه دل پیامبر، با دردها و رنجها و مرارتهای بسیار نیز توأم است.

زیرا وی در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که پدر خانواده از سوی خداوند متعال به آقایی و سروری جهان بشریت برگزیده و مبعوث شده و همین امر موجب گشته بود که آقای آن خانه و سرور عالمیان مورد حقد و حسد و خشم و کینه گروهی از نابکارترین و سیاه‌دل‌ترین مشرکین و کفار زمان قرار گیرد.

آری وقتی رسول خدا (ص) مورد خشم و کینه دشمنان قرار داشت، وقتی که دشمنان، تمامی پیروان و یاران و دوستان او را از آزار و ایذاء در امان نمی‌گذاشتند، پیداست که خانواده آن بزرگوار نیز از آن همه رنج و عذاب مصونیت نداشت و در این میان شاید بتوان گفت که طفل خردسال پیامبر (ص)، به دلیل همان طفولیّت و حساسیّت روحی، سنگینی بار عذاب و ایذاء مشرکین و کفّار را بیش از دیگران بر شانه‌های لطیف و ش کننده خود احساس می کرد.

با این همه، آشکار است که فاطمه (س) از همان آغاز طفولیت همزمان با رشد و شکوفایی آئین عالمگیر اسلام، ناظر آن همه تلاشها و کوششهای پرثمر پدر گرامی و فداکارش و شاهد همراهی‌ها و ایثارگریهای مادر رنجدیده و وفادارش بوده است.

آن طفل خردسال، با چشم خود می‌دید و با احساس لطیف کودکانه‌اش در می‌یافت که پدر و مادر بزرگوارش چگونه با آن همه مشکلات عظیم روبرو می‌گردند و با چه اتّکاء و اتّکال بی‌مانندی به عنایات الهی در برابر مصائب ایستادگی می‌کنند و با چه روحیه پرتوان و قلب سرشار از امید و شوق و نشاطی در حل معضلات و گرفتاریهای مسلمانان زجر دیده، با جدیت و تلاش گام برمی‌دارند و در هر گام به موفقیت نزدیکتر می‌شوند.

در آن دوران، هم پیامبر گرامی (ص) و خانواده ارجمندش و هم تمامی مسلمین و یارانش، از هر طرف مورد تهاجم دشمنان مشرک قرار داشتند. مشرکین به انواع گوناگون، مسلمانان را آزار می‌دادند، شکنجه می‌کردند، زیر ضربه‌های تازیانه می‌گرفتند زخم می‌زدند، از خانه و کاشانه‌ی خود می‌راندند، در محاصره‌ی اقتصادی قرار می‌دادند و در مجموع جان و مال مسلمانان از سوی دشمنان در امان نبود.

و فاطمه (س) نیز در اوج آن تلخی‌ها و مشکلات، با وجود خردسالی، تمام آن حوادث رنج‌آمیز و مرارتهای طاقت فرسا را می‌دید و لمس می‌کرد. آوای دردناک و ناله‌های سینه‌سوز مسلمین مستضعف را که روی صخره‌های سوزان عربستان به این سوی و آن سو کشیده می‌شدند، با گوش جان می‌شنید. ولی دریغا که نمی‌توانست پدر بزرگوار خود و یاران اسلام را یاری دهد و از آن همه رنج و تلخی رهایی بخشد. از این رو، آرام و خاموش، تماشاگر تمام آن صحنه‌های دردناک بود و از درد و بی‌تابی به خود می‌پیچید. او آن همه ناراحتی‌ها و شدت فشار را بر دوش و جان پدر احساس می‌کرد و روح حسّاس و ظریفش متأثّر و متألّم می‌شد، حال آن که مجال و توان فریاد کشیدن هم نداشت.

همه دردها را به درون سینه می‌ریخت و بغضهای گلوگیرش را فرو می‌خورد و دم بر نمی‌آورد. فقط گاهی شبها که از صدای ناله و ضجه کودکان گرسنه و آوای دردآلود بیچارگان و مستضعفان بیدار می‌ماند، چشم به ستاره‌های آسمان صاف عربستان می‌دوخت و در عالم کودکی اشک می‌ریخت.

او در آن سنین طفولیت و شکنندگی، رنج همه‌ی مسلمین و محرومین را می‌دید و بالاتر از همه، رنج پدر بزرگوارش را که به تنهایی بیش از همه در رنج بود و غیر از دردهای خود، بار غم دیگران را نیز بر دل می‌گرفت و بر دوش می‌کشید. پدر عالیقدرش را می‌دید که چگونه یکی از نابکاران حیوان صفت قریش، مشت‌های خود را پر از خاک و خاکروبه و زباله و آلودگی کرده و بر سر و صورت نورانی او می‌پاشید و چهره‌ی زیبا و قامت رعنایش را آلوده می‌ساخت و آنگاه آن دختر خردسال و نازک‌دل و مهربان، پدر را در آغوش می‌کشید و در حالی که اشک در چشم و بغض در گلو داشت، با دستهای کوچک و ظریفش آن آلودگی‌ها را شستشو می‌داد و سر و صورت پدر را پاک می‌کرد. آری این صحنه‌ها را می‌دید و از شدت تأثر، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و به یاد مادر تازه درگذشته‌اش می‌افتاد و دلش آتش می‌گرفت، اما با این همه سعی داشت پدر، این حالت را نبیند و رنج و دردش افزون‌تر نشود.

ولی پدر، که همه چیز برایش روشن و آشکار بود، رنج دختر کوچک را می‌دید و با آن لحن آسمانی و صدای زیبا و پر طنین که فرشتگان آسمان برای شنیدنش صف می‌بستند، دختر خردسال و مهربان را دلداری می‌داد و می‌گفت:

دخترم!

گریه نکن و غمگین مباش خداوند یار و یاور تو است و سرانجام فتح و پیروزی عطا خواهد کرد.

بلی، دوران کودکی فاطمه (س) بدین گونه می‌گذشت. آن صدمه‌ها و لطمه‌های روحی، دختر خردسال را به تحمّل رنج و درد، عادت می‌داد و توان و مقاومتش را می‌افزود و چون فولاد آبدیده‌اش می‌کرد. باعث می‌شد که نیروی صبر و استقامت و پایداریش هر چه بیشتر تحکیم یابد. و از آن جا که دوران کودکی او همزمان با بحران مشکلات تبلیغی پدر بزرگوارش رسول‌اللّٰه (ص) بود، اما در جریان این بزرگتر شدن، چه رنج‌های عظیمی را می‌دید و تحمل می‌کرد، فقط خدا می‌داند و بس...

در آن زمان پیامبر اسلام (ص)، از طرف قریش، هر روز با مشکلات جدیدی روبرو می‌شد. هر روز با مسایل حاد اقتصادی و فکری، تهدید می‌گشت و مشرکین بر سر راه او و در ارتباط با دعوت عظیم تاریخ‌ساز و جهان شمول وی، موانع و مخاطرات تازه‌ای ایجاد می‌کردند. فاطمه (س) هنوز کودکی بیش نبود که گاهی می‌دید دشمنان قسم خورده‌ی اسلام در تعقیب جدی پدرش هستند و قصد جان عزیزش را دارند. گاهی می‌دید که در ابراز کینه و دشمنی، دنائت و پستی را به جایی می‌رساندند که وقتی پیامبر (ص) مشغول تلاوت قرآن و سجده بر درگاه الهی بود، شکمباره و أمعا و احشای گوسفندی را بر اندام و لباس تمیز او می‌افکندند و آنگاه او اشک می‌ریخت و با دستان کوچکش آنها را از لباس پدر پاک می‌کرد. سپس در حالی که قلب پر عطوفتش مالامال از درد و اندوه بود، خود را خسته و کوفته به خانه می‌رسانید و در گوشه‌ای خلوت، اشک بر دامن می‌افشانید تا کسی او را گریان نبیند. روزی دیگر مشاهده می‌کرد که خانواده‌اش و یاران پدرش، از خانه و کاشانه خود رانده می‌شوند و با اتکای به خداوند و به خاطر هدف متعالی خود همه رنجها را به جان می‌خرند و دم نمی‌زنند. آری او می‌دید که مسلمین رنجدیده، سه سال و اندی در آن درّه‌ی محدود و در آن تنگنای اقتصادی و اجتماعی اقامت می‌کنند بی‌آنکه کمترین سستی و فتوری در اصول اعتقاد و ایمان پایدارشان ایجاد شود...

و سخت‌تر و تلخ‌تر از همه آن که هنوز بیش از چندین بهار از عمر مبارکش سپری نشده بود که ضربه‌ی بزرگ روحی بر او وارد آمد و مادر مهربان و تنها مونس شب‌های تاریک و دردآلودش را از دست داد ... در اینجا بود که غمی سیاه و اندوهی جانکاه سایه هولناک خود را بر وجود مبارک فاطمه (س) افکند و او را با سختی‌ها و مرارت‌ها و ناراحتی‌های روحی، همدم و همراه ساخت...

اُنس و اُلفت با پدر

پیغمبر (ص) همواره شدت علاقه و دوستی خویش را نسبت به فاطمه (س) بین مسلمانان ظاهر می‌کرد روزی عایشه از آن حضرت پرسید:

چه کسی را بیش از همه دوست داری؟

فرمود:

از زنان، فاطمه و از مردان علی را. (۱۸۸)

و نیز در عظمت مقام فاطمه (س) همین بس که چون فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می‌شد آن حضرت به احترامش برمی‌خاست و رویش را می‌بوسید و به او خوش آمد می‌گفت و سپس دستش را می‌گرفت و بر جای خودش می‌نشاند. (۱۸۹)

و همواره عادت آن حضرت بر این بود که به هنگام سفر با آخرین نفری که خداحافظی می‌کرد. فاطمه (س) بود و به وقت بازگشت پیش از همه به دیدار او می‌شتافت.

برخورد فاطمه (س) با پدر برخوردی مؤدّبانه و بسیار متواضعانه بود، به گونه‌ای که فاطمه (س) بیش از همه در تکریم و تعظیم مقام رسالت سعی نموده و پیشه‌ی کمال ادب و وقار در رفتار او مشهود بود.

گرچه رابطه این دختر و پدر بسیار عاطفی و سراسر محبّت و صمیمیت بود، اما این مانع احترام نسبت به پیامبر (ص) نمی‌شد. فاطمه (س) فرمود:

وقتی آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی نور نازل شد (۱۹۰) دیگر شرم کردم به پیامبر (ص) بابا بگویم و او را پیامبر خدا صدا کردم.

حضرت از من روی برگرداند. چند بار به همین ترتیب صدا کردم. و او جواب نداد. سپس فرمود:

فاطمه جان این آیه درباره تو و خاندانت نازل نشده است.

در رابطه با جفاکاران خودخواه فرود آمده است.

«أنت منّی و انا منک. قولی یا ابه، فانّها أحیی للقلب و أرضی للرّب»

«تو از منی و من از تو هستم. تو بگو بابا زیرا این سخن، دل را زنده و خدا را خشنود می‌سازد» (۱۹۱)

در اکرام نسبت به پیامبر (ص) همین بس که او مشغول نماز (مستحبی) بود، چون صدای پیامبر (ص) را شنید نماز را رها کرد و به سوی آن حضرت آمد و به او سلام کرد.

پیامبر (ص) پس از جواب دست بر سر او کشید و فرمود:

دخترم حالت چطور است؟ خدا تو را مورد رحمت و غفران قرار دهد. (۱۹۲)

اُنس و اُلفت با مادر

فاطمه (س) پنج سال و دو ماه از عمر مبارک خود را در کنار مادر سپری کرد. پنج سال که مملو بود از دنیای عاطفه و محبّت بین این مادر و فرزند (ع).

انس فاطمه (س) و خدیجه (س) از زمانی آغاز شد که خدیجه (س) نور فاطمه (س) را در رحم خویش احساس کرد. آن زمان که از شدّت تنهائی (به دلیل دوری کردن زنان قریش و بنی‌هاشم از او دلهره برای وجود مبارک رسول خدا (ص) می‌رفت تا در درون حضرت خدیجه (س) صبر، گریبان چاک کند؛ صدای نازنین و آرامش‌بخش فاطمه (س) مادر را آرام می‌کرد. ارتباط و محبتی که بین هیچ مادر و دختری برقرار نبوده و نخواهد بود.

پهنه‌ی این ارتباط عاطفی فقط به دوران بارداری خدیجه (س) محدود نشد؛ بلکه تا آخرین لحظات حیات ایشان ادامه داشت.

خدیجه (س) آنچه را که یک مادر در طول زندگی می‌بایست به دختر خویش بیاموزد، در این پنج سال به فاطمه (س) آموزش داد.

و شاید گاهی نیز این خدیجه (س) بود که از دریای بی‌کران فاطمه (س) بهره می‌برد.

برای فهم بهتر آنچه که ما آنرا کودکی در زمان حیات مادر می‌نامیم؛ نظر به رویدادهای تاریخی و شرایط حاکم بر آن مقطع زمانی لازم و ضروری است؛ از پنج سال همراهی فاطمه (س) با مادر، دو سال اول همراه با تنش و اضطراب مدام در شعب ابی طالب گذشت. و چهار سال بعد همراه بود با، آزرده خاطری های خدیجه (س) به خاطر عملکرد کفار و فشارهای روانی حاکم بر خانه رسول خدا (ص) که همه و همه در روح لطیف و پراحساس دختر کوچک خانه‌ی وحی و ارتباط او با مادر اثرگذار بود.

در عین حال کهولت سن خدیجه (س) نیز بر ارتباط بین این مادر و دختر بی‌تأثیر نبوده است.

اما همین دوران کوتاه آنچنان عشقی از وجود مبارک مادر در دل فاطمه (س) ایجاد کرده بود که، سالها بعد از آن هرگاه نام خدیجه (س) در حضور فاطمه (س) می‌آمد، اشک از چشمان نازنین فاطمه (س) جاری می‌شد. بی‌تابی‌های فاطمه (س) بعد از فوت خدیجه (س) نیز خود بیانگر این وابستگی عاطفی فاطمه (س) به مادر می‌باشد.

رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن

رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن

قضای الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار - خدیجه (س) نخستین بانوی مسلمان - با مرگ ابوطالب در یکسال اتفاق افتاد آن هم در فاصله‌ای کوتاه (۱۹۳)، فاطمه (س) چنانکه از قرآن کریم درس گرفته است باید این آزمایش را هم ببیند، مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دیگری است.

بایـد برابر این دشواری بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد (۱۹۴) آن آزمایشها آزمایش جسمانی بود و این امتحان، آزمایش قدرت نفسانی است.

مـادرش تنهـا غمخـوار پـدر در خـانه بـود و ابوطـالب او را برابر دشــمنان بیرونی حمـایت می‌کرد. بـا بـودن ابوطـالب مشـرکان مکّه نمی‌توانسـتند قصـد جان پـدرش را بکننـد. زیرا خویشاونـدان او - تیره‌ی بنی هاشم - تیره‌ای بزرگ بودنـد، اگر چه مکنت و مال آنان در حد بنی‌زهره، بنی‌مخزوم و یا بنی‌حرب نبود، با این حال هیچ قبیله‌ای در شرافت و بزرگواری با آنان برابری نمی‌کرد. مهتران مکه و ثروتمنـدان شـهر می‌دانسـتند اگر به قصـد جان محمـد (ص) برخیزند، بنی‌هاشم خاموش نمی‌نشـینند و بسا که تیره‌های دیگر نیز به حمـایت آنـان برخیزنـد. ناچـار درون پر تلاطم خود را با آزار آرام می‌کردنـد. دشـنام، ریشـخند، سـنگ‌پرانی، دهن‌کجی و تهمت، حربه‌هـائی که ناتوانـان از آن اسـتفاده می‌کننـد. تقـدیر چنین بود که فـاطمه (س) شاهـد همه این منظره‌ها باشـد و پس از تحمل این رنج‌ها آن دو صحنه دلخراش را نیز ببیند.

اکنون فاطمه (س) دیگر دختر خانواده نیست. او جانشین عبداللَّه، عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه (س) است.

(اُمّ أبیها) چه کنیه‌ی مناسبی! مام پدر. او باید وظیفه‌ی مادرش را عهده‌دار شود. باید برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد.

۱ - وصیت حضرت خدیجه (س) به حضرت زهرا (س) در آخرین لحظات عمر

مـادرم زهرا (س) به همراه پیـامبر (ص) در کنـار خـدیجه (س) بود و او وصـیت می‌کرد که ناگهان اشک در دیـدگانش حلقه زد و بغض گلویش را گرفت و گویـا می‌خواست سـخنی بگویـد و نمی‌توانست. فاطمه (س) را نزدیکتر خوانـد بطوری که فقط این دختر پنج ساله سخنش را بشنود.

فاطمه (س) سرش را به صورت مادر نزدیک کرد و خدیجه (س) آرام به گوش دخترش گفت:

زهرا جان خجالت کشیدم به پدرت بگویم. بعداً تو به پدر بگو:

من کفن ندارم و به قدر خریدن کفن هم دیناری ندارم. به همسر عزیزم بگو مرا در عبای خود کفن کند!!

مادر برای اینکه پیامبر (ص) ناراحت نشود ناله نزد، ولی اشک جانسوز زهرا (س) بیش از کلام مادرش جان پدر را آتش زد.

پدر جلو آمد و در مقابل مادر نشست و فرمود:

ای خدیجه (س)، جبرئیل از سوی خدا وحی آورده که سلام مرا به خدیجه (س) برسان و بگو:

کفن خدیجه (س) از طرف ما (از کفنهای بهشتی) است.

۲ - سوز هجران مادر

خدیجه (س) از دنیا رفت و این در حالی بود که فاطمه (س) پنج سال و دو ماه و بیست روز بیشتر نداشت.

در این زمان تحمل درد یتیمی برای فاطمه (س) بسیار سخت بود.

چون حضرت خدیجه (س) از دنیا رفت پیامبر خدا (ص) به همراهی اصحاب او را با احترام بسیار تشیع کردند و برای خاکسپاری به قبرسـتان حجون آوردنـد. رسول خـدا (ص) به احترام خـدیجه (س) و به منظور شکسـتن رسـمی از رسوم جاهلیت خود به درون قبر رفت و خدیجه (س) را که یادگار سالها رنج و مجاهدت بود به خاک سپرد.

امام صادق (ع) می‌فرمایند:

فاطمه (س) از نبود مادر دلتنگی می‌نمود. و از همگان سـراغ مادر می‌گرفت. ناامید به سـراغ پدر رفت، دامان پدر را گرفته و به دور

پدر می‌گشت، که «یا ابتاه أین اُمی»؟

ای پدر جان مادرم کجاست؟

پیامبر (ص) خواست تا پاسخ دختر کوچک خود را بدهد، اما چگونه به فاطمه‌اش خبر دهد که از این به بعد مادر را نخواهد دید؟! و از آغوش گرم و پر عطوفت مادری چون خدیجه (س) محروم خواهد بود؟

در همین لحظات فرشته وحی که در همه‌ی لحظات سخت یاریگر خاندان رسالت بود؛ نازل شد و از طرف پروردگار جلّ و علا برای فاطمه (س) پیام آورد که:

«ان ربک یأمرك ان تقرأ علی فاطمه السلام» ای رسول خدا (ص) پروردگار فرمان می‌دهد که بر فاطمه (س) سلام برسانی و به او بگوئی که:

«ان أمُّک فی بیت من قصب کعابه من ذهب و عمده من یاقوت احمر بین آسیه امرأه فرعون و مریم بنت عمران»...

مادرت در کاخی از مروارید که اطاقهایش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ است جای دارد. او در کنار آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران دو زن از زنان برگزیده عالم میهمان نِعَم پروردگار است.

پیامبر (ص) پیغام پروردگار را به فاطمه (س) ابلاغ کرد، فاطمه (س) که دریای معرفت و دانش و بینش بود.

با شنیدن پیغام پروردگار آرام گرفت. و فرمود:

«ان اللّه هو السلام و منه السلام و الیه السلام.» (۱۹۵)

پروردگار من خود سر منشاء و آغاز سلام است، سلام مخصوص اوست و به او باز می‌گردد. سپس سر را به دامان پدر گذارد و رضایت خود را بر رضای پروردگار اعلام کرد.

۳ – حضرت زهرا (س) بعد از فوت مادر

فاطمه (س) بعد از فوت مادر سه سال در خانه پدر زندگی کرد. در این زمان خواهران فاطمه (س) و فاطمه بنت اسد رضی اللّه عنها و بعضی از زنان بنی‌هاشم در خدمتش ملازم بودند. (۱۹۶)

اما بیشتر از دیگران این فاطمه بنت اسد رضی اللّه عنها بود که، همراه فاطمه (س) و تا حدودی کفالت آن حضرت را بر عهده داشت.

رسول خدا (ص) به خواهران فاطمه (س) و زنان بنی‌هاشم سفارش فرموده بود تا در همراهی با فاطمه (س) کوتاهی نکنند، آرامش‌بخش او باشند. و تا حد امکان او را در غم از دست دادن مادر بزرگوارش تسلیت گویند و نگذارند نبود مادر را احساس کند.

اما فاطمه (س) با کسی جز رسول خدا (ص) انس نمی‌گرفت و بیشتر اوقات خود را به عبادت مشغول بود.

۴ – مشکلات حضرت زهرا (س) در خانه پدری بعد از فوت مادر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهره‌ی زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر (ص) تیره می‌ساخت، این بود که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها به برخی از زن پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیت و عقده‌ی حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبتها، برتریها، شکوه و عظمت فاطمه (س) حسد می‌ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می‌کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی‌همتای خویش را زیر باران عواطف و احساسات و الطاف بی‌همانند خود می‌گیرد و

بی‌نظیرترین مهرها و محبتها را نثار او می‌کند. درست اینجا بود که شعله‌های حسد آنان زبانه می‌کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را به گونه‌ای بروز و ظهور می‌دادند.

علامه‌ی «مجلسی» از امام صادق (ع) در این مورد آورده است که:

روزی پیامبر (ص) وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه‌اش فریاد می‌کشد که:

«ای دختر خدیجه!

به خدا قسم تو می‌پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!»

او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر (ص)!!

پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی که چشم فاطمه (س) به چهره نور افشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگانش فرو بارید اما لب نگشود.

پیامبر (ص) پیشتر رفت و فرمود:

دختر گرانمایه محمد (ص)! چرا گریه می‌کنی؟

او در پاسخ پدر گفت:

«عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد...

پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود:

هان ای «حمیرا»!

بس کن، بس و از روش خویش دست بردار که خداوند در بانوی پرمهر و محبتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه (س) که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود.

خدا از او به من فرزندانی چون «طاهره»، «قاسم»، «رقیه»، «ام‌کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته و فرزندی برای من نزاده‌ای.

آری متأسفانه «عایشه» موضع گیریهای ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانوان «فاطمه» (س) از خود به نمایش نهاد و این رویارویی‌ها نشانگر حسادت و کینه‌توزی ژرف و ریشه‌دار اوست. به گونه‌ای که از دیگر همسران پیامبر (ص) هرگز نه چنین رویارویی‌ها و موضع گیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر (ص)، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد.

از آن جمله:

۱ - به هنگامه مطالعه‌ی ماجرای غم بار «فدک» خواهید خواند که:

همین زن (عایشه) در برابر پدرش «ابی‌بکر» به ناروا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی‌گذارند تا بدین وسیله دخت گرانمایه پیامبر (ص) را از ارث پدرش محروم سازد.

۲ - و نیز از لغزش‌های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسم کرد.

۳ - دخت ارجمند پیامبر (ص) به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازه ندهد تا در واپسین ساعات زندگی‌اش در این سرا در کنار بستر او حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهّرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است.

و می‌دانیم که پیامبر (ص) فرمود:

«ان اللّه یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها.»

«خداوند با خشم فاطمه (س) خشمگین می‌گردد و با خشنودی او خشنود.»

یادآوری می گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همه دختران بانوی بزرگ حجاز «خدیجه کبری»، از پیامبر گرامی (ص) بودند و نه از شوهر دیگر و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همه آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی (ص) بودند.

فصل چهارم: ازدواج

خواستگاری و عقد

۱ – خواستگاران حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه (س) چون به سن ازدواج رسید، اکثر بزرگان و شخصیتهای برجسته عرب مسلمان، به مقام خواستگاری برآمدند، ولی رسول خدا (ص) با عکس‌العمل منفی همه را مأیوس کرد و در برابر اصرار آنان خشمگین شد (... ۱۹۷)

حتی در تاریخ و حدیث آمده است:

از جمله خواستگاران، دو مرد ثروتمند و توانگر عبدالرحمن عوف و عثمان بن عفان بودند. آنان ثروت خود را به رخ پیامبر (ص) کشیدند. مثل سایر دنیاپرستان دم از مهریه زیاد و رفاه زندگی سر دادند و می گفتند:

ما حاضریم در برابر ازدواج با فاطمه (س) یک صد شتر گران قیمت و ده هزار دینار طلا مهریه دهیم.

«فغضب النبی (ص) من مقالتهما ... و قال لعبد الرحمن:

انک تهول علی بمالک؟!» (۱۹۸)

رسول خدا (ص) از سخن آنان به خشم آمده و به عبدالرحمن فرمودند:

آیا می‌خواهی از طریق مال دنیا مرا فریب دهی؟!

در احادیث دیگری از طریق شیعه و سنی آمده است که خلیفه اول و دوم نیز به ترتیب به خواستگاری فاطمه (س) آمدند و خیلی سماجت کردند، ولی جوابی گرفتند که دیگران مأیوسانه گرفته بودند.

اینک توجه خوانندگان عزیز را به چند حدیث در این زمینه جلب می کنم:

۱ – ان ابابکر و عمر خطبا فاطمه (س)، فردهما رسول‌اللّه (ص) و قال:

لم اومر بذلک، فخطبها علی (ع) فزوّجه ایاها. (۱۹۹)

حکم بن ظهیر از سدی نقل می کند که:

ابوبکر و عمر هر دو به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمده، ولی رسول خدا (ص) هر دو را رد کرد و فرمود:

من به این کار مأمور نیستم. سپس علی (ع) از او خواستگاری نمود، حضرت فاطمه (س) را به ازدواج او درآورد.

۲ – عن علی (ع):

خطب ابوبکر و عمر فاطمه (س) الی رسول‌اللّه (ص) فابی رسول‌اللّه علیهما.

فقال عمر: انت لها یا علی (...! ۲۰۰)

علی (ع) نقل می‌کند:

ابوبکر و عمر برای خواستگاری فاطمه (س) آمدند، ولی پیامبر خدا (ص) خواستگاری آنان را نپذیرفت، آنگاه عمر گفت:

یا علی (ع) تو به سراغ او برو...

۳ – عن عبداللّه بن بریده، عن ابیه:

ان ابابکر و عمر خطبا فاطمه (س) الی النبی (ص)

فقال:

انها صغیره، فخطبها علی (ع) فزوّجها منه. (۲۰۱)

عبداللّه برید از پدرش نقل می کند:

ابوبکر و عمر از فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص) خواستگاری کردند، ولی پیامبر (ص) فرمود:

او صغیر است و چون علی (ع) خواستگاری کرد به او تزویج فرمود.

۴ – عن انس بن مالک:

جاء ابوبکر الی النبی فقعد بین یدیه

فقال:

...تزوجنی فاطمه!

فسکت عنه، او قال:

اعرض عنه، فرجع ابوبکر الی عمر فقال:

هلکت و اهلکت.

قال:

و ماذاک؟

قال:

خطبت فاطمه الی النبی فاعرض عنی

قال:

مکانک حتی آتی النبی فاطلب مثل الذی طلبت، فاتی عمر النبی فقعد بین یدیه فقال:

یا رسول‌اللّه،!

تزوجنی فاطمه!

فاعرض عنه (... ۲۰۲)

انس بن مالک، که یکی از دشمنان امیرالمؤمنین (ع) و از طرفداران سرسخت خلفای ثلاثه به شمار می‌آید، می گوید:

ابوبکر به حضور پیامبر خدا (ص) رسیده و از خدمات و سوابق خویش بسیار تعریف کرد. آنگاه گفت می‌خواهم دخترت فاطمه (س) را به من تزویج کنی.

پیامبر اسلام (ص) چون این سخن بشنید، با وی سخنی نگفته و از او چهره برگردانید و ابوبکر با شرمندگی به پیش عمر آمد و چنین اظهار داشت:

من دیگر هلاک شدم. عمر گفت:

مگر چه شده؟

ابوبکر جواب داد:

من به خواستگاری فاطمه (س) رفته بودم، ولی...

عمر گفت:

اجازه بده من نیز خواستگاری کنم، این بگفت و به سراغ خانه پیامبر (ص) آمد و مو به مو سخنان ابوبکر را تکرار کرد، ولی جواب

همان بود که رفیق دیرینش شنیده بود.

لذا عمر با شرمندگی بیشتر به نزد ابوبکر برگشت و چنین سخن آغاز کرد:

او منتظر فرمان الهی است،

هان رفیق!

هرچه زودتر بلند شو تا به سراغ علی (ع) رویم و از او درخواست کنیم که مانند ما به خواستگاری فاطمه (س) برخیزد...

این احادیث که همگی آنها از طریق اهل سنت نقل گردید، می‌رساند که شیوخ عرب و بزرگان قریش و از جمله خلفای ثلاثه با تمام سماجت از فاطمه زهرا (س) خواستگاری کرده و از خود مدح و ستایش نموده‌اند ... ولی پیامبر خدا (ص) همه آنان را رد کرده و طبق فرمان الهی با درخواست امیرالمؤمنین (ع) موافقت نموده است.

۲ – پیشنهاد خواستگاری حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع)

روزی ابوبکر، عمر و سعد بن معاذ به اتفاق گروهی دیگر در مسجد گرد آمده بودند و از هر دری سخن می گفتند. سخن از دختر پیامبر (ص) شد. ابوبکر گفت:

خواستگارانی که رفته‌اند پیشنهادشان رد شده، پیامبر (ص) فرموده که تعیین همسر فاطمه (س) با خداست.

تنها علی (ع) در مورد خواستگاری تاکنون اقدامی نکرده است.

شاید به خاطر تهیدستی از انجام این کار سر باز می‌زند. با این همه برایم روشن است که خدا و پیامبر (ص) زهرا (س) را برای او نگه داشته‌اند. آنگاه ابوبکر رو به دوستانش کرد و گفت:

مایلید نزد وی رویم و ماجرا را برایش بازگو گوییم و ببینیم آیا او مایل به ازدواج است؟

سعد بن معاذ از این پیشنهاد استقبال کرد، سپس به اتفاق عمر و ابوبکر از مسجد خارج شدند و به جستجوی علی (ع) پرداختند. او در خانه نبود، اطّلاع پیدا کردند که او در تلاش برای معاش در نخلستان یکی از انصار به وسیله شترش به آبکشی و آبیاری نخلها مشغول است.

به سویش شتافتند. علی (ع) فرمود:

از کجا و به چه منظوری آمده‌اید؟

ابوبکر به بیان ماجرا پرداخت و در پایان گفت من صلاح می‌دانم هرچه زودتر در خواستگاری فاطمه (س) تعجیل کنی. (۲۰۳) علی (ع) نیز یادآور شد که این وصلت آرزوی من است.

۳ – خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از حضرت زهرا (س)

علی (ع) می‌دانست که پیغمبر (ص) دخترش را به عنوان ازدواج نمی‌فروشد، متاع ناپایدار دنیا در پیش رسول خدا (ص) آن ارزش و اعتبار را ندارد که جانشین فضل و کرامت شود.

رسول خدا (ص) نماینده خدا است و از طرفی در پیشگاه خداوند تعالی امتیاز و فضیلت فقط تقوی و دانش است و فرستاده خدا هرگز غیر از آنچه را که خدا دوست دارد نمی‌خواهد و به آن اعتبار نمی‌دهد.

علی (ع) پیغمبر خدا (ص) را بیش از هر کس می‌شناسد که روح او آسمانی و ملکوتی است هرگز گرفتار قید و بند مادیات زودگذر نشده و نمی‌شود، اما لازم است در این عقیده از دیگران نیز گواهی و اعتراف بگیرد، لازم است آنها که در امر ازدواج

رقیب او هستند و به غرور مال و دارایی خود از فاطمه (س) خواستگاری کرده‌اند، اقرار کنند که درهم و دینار، ملاک فضیلت نیست. ملاک، تقوی است که آنها فاقد آن می‌باشند و این اعتراف، بر آنها حجّتی بزرگ بوده باشد. حجتی بزرگ برای روزهایی که در پیش خواهد بود.

آنها که به آن حضرت گفته بودند که شما در مورد خواستگاری دختر پیامبر (ص) قدم به جلو بگذارید، در دنباله سخنان خود گفتند:

ای علی (ع)!

تو از ما بهتر می‌دانی که رسول خدا (ص) در بند مال و متاع دنیا نیست. آنچه در نظرش گرانبها است در تو وجود دارد او جز به تقوی و دانش به چیزی اهمیت نمی‌دهد. علی (ع) که در مزرعه‌ای مشغول آبیاری درختان بود از کار دست کشید و شتر خود را به خانه آورد و سر و صورت خود را شستشو داد و به خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب شد و درب خانه آن حضرت را کوبید، رسول خدا (ص) به ام‌سلمه رضی الله عنها فرمود ببین کیست درب خانه را می کوبد؟

ام‌سلمه رضی الله عنها پرسید:

کیست؟

بانگی دلنشین شنیده شد که باز کنید منم.

این صدا خوش تر از هر چیزی پیامبر (ص) بود فرمود:

زودتر باز کن ای ام‌سلمه این، آن کس است که خدا و رسولش دوستدار او هستند.

ام‌سلمه رضی الله عنها عرض کرد:

کیست او یا رسول‌اللّٰه که این چنینش بلند می‌ستایی؟

فرمود:

ای ام‌سلمه رضی الله عنها آرام باش او مردی است که در حوادث سخت و بزرگ هرگز ناتوان و زبون نمی‌شود، اظهار ضعف و سستی نمی‌کند. او برادر و پسر عموی من، محبوبترین خلق خدا در نزد من است.

ام‌سلمه رضی الله عنها با شتاب رفت و در را گشود.

حضرت علی (ع) وارد شد و سلام کرد و به اذن رسول خدا (ص) نشست اما سر بزیر انداخت.

رسول خدا (ص) فرمود:

پسر عموی عزیز، گویا به حاجتی آمده است و از حیاء اظهار نمی‌کند، ولی دوست دارم که آشکارا هر چه هست، بگوید قصّه چیست؟

علی (ع) که گویی منتظر چنین صحبتی بود.

عرض کرد:

آری یا رسول‌اللّٰه مرا حاجتی است که از علی (ع) شرم دارم، ولی کرامت رسول خدا (ص) و محبّت خاصّی که به من دارد اجازه می‌دهد که آشکارا بگویم.

ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، تو همان بزرگواری هستی که مرا در کودکی از پدر و مادرم گرفتی و مرا از غذای خود پروراندی، به آداب خود مؤدّبم فرمودی؟

تو برای من از پدر و مادر مهربانتر و خوبتر بودی، امروز اندوخته‌ی دنیا و آخرت من نیز تو هستی، دوست دارم همانطور که خداوند بازوی مرا به وجود تو نیرومند کرد، از برکت تو، مرا به همسری نیکو نیز برساند، من به این امید به سوی حضرتت شتافته‌ام؛ زیرا

دختری را که من خواستار او هستم در خانه صاحب اختیار من زندگی می‌کند.

رسول خدا (ص) از خوشحالی چهره‌اش شکفته و متبسّم گشت، آری علی جان چنین است که می‌گویی ولی برای این کار چه تهیه کرده‌ای؟

یا رسول‌اللَّه بر آنچه مالک آن هستم شما داناتر هستید و شما خوب می‌دانید که جز یک زره و شمشیر و شتر آبکش چیزی از متاع دنیا برنگرفته‌ام.

رسول خدا (ص) فرمود:

بسیار خوب، من امشب با فاطمه (س) در این مورد صحبت می‌کنم، امید است فردا تو را آنچنان که دوست داری ملاقات نمایم.

آری همواره به حکم قرآن پاکان نصیب پاکان هستند

«الطیّبات للطیّبین و الطیّبین للطیّبات»

زنان پاک طینت مخصوص مردان پاک نهاد و مردان پاک برای زنان پاک سرشت ذخیره شده‌اند.

در برخی از کتب این گونه آورده‌اند، برخی از صحابه از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) پرسیدند که چرا به خواستگاری حضرت زهرا (س) نمی‌روید؟

ایشان در جواب فرمودند که من چیزی ندارم.

گفتند پیغمبر (ص) از شما چیزی نمی‌خواهد و پس از آن علی (ع) به خانه پیغمبر (ص) رفت و از شرم و حیا نتوانست چیزی بگوید و منظور خود را به عرض برساند. بدون نتیجه برگشت روز دوم به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شد. باز هم عرق شرم بر پیشانی مبارکش نشست و بدون نتیجه برگشت، ولی روز سوم که به حضور سرور کاینات رسید. پیغمبر (ص) خودش فرمود:

یا علی آیا حاجتی داری؟

عرض کرد آری. رسول خدا (ص) بلافاصله فرمود:

بگو، گمانم به خواستگاری زهرا (س) آمده‌ای!

عرض کرد آری، یا رسول‌اللَّه. در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت:

یا محمد (ص) خداوند سبحان امر فرموده است که فاطمه (س) را به ازدواج علی مرتضی (ع) درآوری. (۲۰۴)

۴ – کفویت و همشأنی حضرت زهرا (س) با امیرالمؤمنین (ع)

حضرت صادق (ع) در این زمینه بیان روشن و واضحی فرموده‌اند:

«لو لا ان اللَّه عز و جل خلق امیرالمؤمنین، لم یکن لفاطمه (س) کفو علی وجه الارض، آدم فمن دونه». (۲۰۵)

«اگر خدای عز و جل امیرالمؤمنین (ع) را نمی‌آفرید، - از اولین و آخرین - فاطمه (س) را بر روی زمین نظیر و همتائی وجود نداشت».

علی (ع) و فاطمه (س) هر دو صاحب ولایت، هر دو دارای مقام عصمت و طهارت و هر دو از ارکان توحید و ایمانند.

امام ششم با عبارت دیگری می‌فرماید:

«لو لا ان امیرالمؤمنین تزوجها، لما کان لها کفو الی یوم القیامه علی وجه الارض، آدم فمن دونه». (۲۰۶)

تشخیص «رکن بودن» و یا «کفو و همتا بودن» بشری با بشر دیگر، مطلبی است که فهم انسان از درک آن عاجز و ناتوان است و تنها خدای تعالی «واللَّه یعلم ما خلق» که از ضمائر مخلوقات خویش آگاه است می‌داند و می‌تواند معین کند چه کسی کفو، نظیر و همانند کیست و همتای هر موجودی در عالم کدامست.

لذا اختیار فاطمه (س) برای همسری علی (ع)، یک انتخاب الهی است، خدای تعالی خود برای زهرا (س) زوجی را که کفو و همتای اوست برمی‌گزیند و در این عقد آسمانی خود خطبه می‌خواند و شهود این ازدواج مقدس، پیامبر اکرم (ص) جبرئیل و فرشتگان هستند؛ باید اینچنین باشد، زیرا جز خدای خالق یکتا چه کسی می‌داند کفو و همانند زهرا (س) کیست، زهرایی که همتا ندارد و هیچ بشری جز علی (ع) شبیه و نظیر او نیست و در نتیجه‌ی همین جهل و نادانی و ناتوانی بشر در شناخت مقام شامخ زهرا (س) است که می‌بینیم ابوبکر و عمر نیز خواستار ازدواج با فاطمه (س) می‌شوند و پیامبر اکرم (ص) در جواب آنان چنین می‌فرماید: فاطمه (س) از آن خداست و من در این مورد هیچ‌گونه اختیاری ندارم

«واللّه یعلم ما خلق»

و تنها خدا که خالق زهرا (س) است می‌داند کفو، همسر و زوج شایسته او کیست، من و دخترم اگر چه صاحب مقام ولایتیم، ولی خدای متعال بر من و او ولایت دارد و انتخاب و تعیین همسر فاطمه (س) امری است خدایی.

۵ – آزادی در انتخاب همسر و مشورت رسول اکرم (ص) با دخترشان

انتخاب همسر یکی از حسّاس‌ترین مراحل زندگی هر جوانی اعم از دختر و پسر است.

ازدواج مرحله‌ی انتخاب سرنوشت یکی عمر زندگی مشترک و اساس مهم سازندگی تاریخ چندین نسل بالقوّه و نقطه‌ی پایه‌گذاری آینده‌ای برای فرزندان، نوادگان و سازندگان جامعه فرداست.

ملاحظه می‌شود که بدین‌گونه، مسأله ازدواج از صورت یک امر شخصی و خصوصی خارج می‌شود و جنبه اجتماعی، عمومی و تاریخی به خود می‌گیرد که چه بسا در سرنوشت و تاریخ و آینده‌ی ملّت یا ملّتهایی نقش مهم و تعیین کننده داشته باشد.

از این رو انتخاب همسر شایسته، کاری است دشوار و به خصوص برای دختران چندان به سهولت و سادگی امکان‌پذیر نیست. بلکه این امر مهم، باید روی اصول و قوانین حساب شده و اساس ثابت ولایت غیری که در طول قرون و اعصار حکومت داشته است، استوار باشد و در مسیر آن حرکت کند تا خدای نکرده انحرافی صورت نگیرد.

لذا مطمئن‌ترین اصول در این مورد، همانا رعایت قوانین الهی و تعالیم جاودانی آسمانی است که به افراد بشر می‌آموزد پدر و مادر، در شرایط عادی و عمومی، همواره بیش از فرزندان در این باره تجربه و آگاهی دارند و با دلسوزی و دقّت بیشتری، بدون تأثیر احساسات آنی و زودگذر می‌توانند تصمیمات شایسته و سازنده بگیرند. بر این اساس، مشاوره با پدر و مادر و جلب نظر و رضایت آنان، از شرایط اصلی ازدواج دختران قرار می‌گیرد و برخی آن را از جمله فرایض و واجبات و ارکان به شمار آورده و تخطّی از آن را کاری ناروا و در حد اسقاط واجب دانسته‌اند.

با این همه باید توجّه داشت که این اجازه و رضایت هم بایستی جنبه‌ی صحیح و عقلانی و منطقی داشته باشد و اگر از روی نادانی و دشمنی یا لجاجت، مسأله‌ی مخالفت پدر و مادر مطرح شود و یا پدر و مادر از این قدرت خود سوءاستفاده کرده و آن را بدون جهت و دلیل عقلانی به کار گیرند و تنها خودخواهی و تمایلات غیر منطقی خود را در نظر داشته باشند، چنین حقّی از آنان سلب می‌گردد. آنچنان که رضایت و آزادی دختر نیز در انتخاب همسرِ شایسته و دلخواه، کاملاً مورد نظر و توجّه شارع مقدس اسلام قرار گرفته و در این مورد برای دختران مسلمان حقوقی منظور شده است که نظیر آن را با آن همه وسعت و عمق و توجه در هیچ جای دیگر نمی‌توان پیدا کرد.

پیامبر اکرم (ص) که خود پایه گذار و مجری برنامه‌های الهی و پیاده کننده قوانین آسمانی در روی زمین است، دخترش فاطمه (س) را در انتخاب شوهر آزاد گذاشت و بدون این که کمترین تحمیل و فشاری در این باره روا دارد، برای آزادی عقیده او و رعایت حقوق اسلامیش کمال احترام را قائل شد تا این امر، سرمشقی برای جامعه و تاریخ اسلام باشد. نکته مهم در اینجا آن بود که پیامبر

(ص) به خوبی می‌دانست که در امر ازدواج فاطمه، نه فقط سرنوشت آینده‌ی او، بلکه خیر و مصلحت جوامع بشری و نسل‌های آتی اسلام مطرح است.

با این که پیامبر اسلام (ص) چند دختر شوهر داده بود، ولی هرگز دیده نشده بود که اراده و اختیار را از آنان سلب کرده باشد. هنگامی که علی بن ابیطالب (ع) سرباز شجاع و دلاور اسلام برای خواستگاری زهرای مرضیه (س) نزد پیامبر اسلام (ص) رفت، پیامبر اسلام (ص) فرمودند:

«تاکنون چند نفر دیگر به خواستگاری آمده‌اند و من شخصاً این مسأله را با دخترم در میان گذاشته‌ام. اما او به علامت نارضائی چهره خود را برگردانده است.

اکنون نیز خواستگاری تو را به اطلاع او می‌رسانم».

۶ – جواب مثبت حضرت زهرا (س) در ازدواج با امیرالمؤمنین (ع)

پس از خواستگاری امیر مؤمنان (ع) پیامبر (ص) فرمود:

علی جان!

واقعیت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» (س) آمده‌اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام اما در چهره‌ی تابناکش به روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده‌ام، اینک شما باش تا برگردم.

پیامبر (ص) برخاست و نزد دخت یگانه و بی‌همتای خویش آمد و تقاضای امیر مؤمنان (ع) و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» (س) را، با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشست همانگونه که امیر مؤمنان (ع) هم در اطاق دیگری به انتظار نتیجه تقاضای خویش نشسته بود.

در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می‌گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیات او را برای دخترش – در صورتی که آشنا نباشد – روشن سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد اما در مورد خواستگاری علی (ع) از «فاطمه» (س) نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی (ع) چهره‌ای شناخته شده‌تر از آن داشت که نیاز به معرفی داشته باشد و خود دخت فرزانه پیامبر (ص) او را به شایستگی می‌شناخت و از سابقه‌ی درخشان، ویژگیهای اخلاقی، کمالات انسانی، درایت و جوانمردی او آگاه بود.

به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسنده کرد که بگوید:

«فاطمه» جان!

«علی» (ع) همین کسی است که خویشاوندی، برتری و پیشتازیش در اسلام برایت روشن است و من از پروردگار خویش همواره خواسته‌ام که شایسته‌ترین و محبوب‌ترین انسانها را به همسری تو برگزیند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟

فاطمه (س) سخنان پیامبر (ص) را تا آخرین واژه به دقّت شنید و به جای پاسخ صریح، سکوت پر معنا را برگزید بی‌آنکه علائم و نشانه‌های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان دهد.

پیامبر (ص) به دقت بر سیمای دخترش نگریست و از سیمای پرشکوه او شوق و رغبت پیوند با علی (ع) را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود:

الله اکبر ... سکوتها اقرارها و رضاها. (۲۰۷)

سکوت پر معنای او نشانگر موافقت و رضایت اوست، آری، او با این پیوند موافق و راضی است.

۷ – پیوند مقدس حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) در آسمانها

رسول خدا (ص) صبحگاهان برای اینکه علی (ع) را به رضای فاطمه (س) بشارت دهد کسی را به دنبال او فرستاد و علی (ع) نیز حضور یافت.

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

پسر عموی عزیز فرشته‌ی خدا به نزدم آمد و مرا به تزویج آسمانی شما دو نفر آگاه کرد (فابشر یا علی ان اللّه عزّ و جلّ اکرمک کرامهً لم یکرم بمثلها احداً و ان اللّه تعالی اذا اکرم ولیّه و احبّه اکرمه بما لاعین رات و لا اذن سمعت.)

بشارت باد بر تو یا علی (ع)، خداوند بزرگ تو را کرامتی فرمود که به هیچکس همانند آن ننموده است و خدای بزرگ چون بخواهد دوستش را مورد تکریم قرار دهد به چیزی او را گرامی خواهد داشت که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده باشد.

علی (ع) به منظور تشکّر از این موهبت الهی گفت:

«رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی.» (۲۰۸)

پروردگارا مرا یاری کن تا شکر نعمتی را که به من عطا فرمودی به جای آورم...

۸ – تاریخ و سن حضرت زهرا (س) در زمان ازدواج

این ازدواج مبارک در روز اول ماه ذی‌حجه الحرام سال دوم هجرت در مدینه‌ی طیبه واقع شد. هنگام ازدواج مادرم زهرا (س) نه یا ده ساله بود.

اینک بحث ما در سنّ مبارک زهرای اطهر (س) در سال ازدواج است.

لذا اقوال مؤیّد سن حضرت در سال ازدواج بر نه سالگی و حداکثر ده سالگی را از منابع شیعه و عامه با نشانی دقیق ذکر می‌کنیم:

۱. روضه‌ی کافی: ص ۳۴۰، سعید بن مسیب می‌گوید:

به علی بن الحسین علیه (ع) عرض کردم:

در چه زمان رسول‌اللّه (ص) فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کرد؟

فرمود:

یک سال بعد از هجرت در مدینه و آن روز فاطمه (س) نه ساله بود.

۲. حدیقه الشیعه، محقق اردبیلی:

ص ۱۷۴، می‌گوید:

اصحّ اقوال آنست که فاطمه (س) هنگام ازدواج ده ساله بوده، چون هشت سال با پدر بزرگوارش در مکه بود و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد.

۳. بحارالانوار: ج ۱۹ ص ۱۱۶ از روضه کافی.

۴. بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۶ از مناقب نقل کرده که جابر می‌گوید:

وقتی پیامبر (ص) به مدینه آمد دو سال بعد در اول ذی‌حجه الحرام فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کرد و روز ششم ذی‌حجه نیز روایت شده، در روز سه‌شنبه ششم ذی‌حجه بعد از جنگ بدر عروسی فاطمه (س) بود.

۵. مناقب ابن شهرآشوب که بحار از آن نقل کرده همانگونه که گذشت.

۶. حلیه الابرار، بحرانی: ج ۱ ص ۹۶ حدیث کافی را نقل کرده و در وقت ازدواج حضرت را نه ساله ذکر کرده است.

۷. نزل الابرار، بدخشانی ۱۱۲۶ ه: در ص ۱۳۲ می گوید:

پیامبر اکرم (ص) فاطمه (س) را در سال دوم هجرت در ماه رجب یا رمضان به علی (ع) تزویج کرد و در آن روز فاطمه (س) نه سال داشت.

۸. الدمعه الساکبه، بهبهانی ۱۲۸۵ ه: ج ۱ ص ۲۳۵ از کافی نقل کرده: فاطمه (س) هشت سال با پدرش در مکه بود.

بعد به مدینه هجرت کرد و یک سال پس از ورود به مدینه پیامبر (ص) او را به علی (ع) تزویج کرد و هنگامی که پیامبر (ص) از دنیا رفت او هیجده سال داشت و بعد از پدرش هفتاد و دو روز زنده بود.

۹. الدمعه الساکبه در همان صفحه از «کشف الغمه» نقل کرده که:

فاطمه (س) هشت سال با پدرش در مکّه بود و بعد به مدینه مهاجرت کرد و ده سال با پدرش در مدینه بود و عمرش در وفات پدر هیجده سال بود و بعد از وفات پدر هفتاد و پنج روز با امیرالمؤمنین (ع) زندگی کرد.

۱۰. ریاحین الشریعه، ص ۷۷ می گوید:

بنابراین ولادت فاطمه (س) در روز جمعه بیستم جمادی الاخری شش هزار و دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی (ع) بود، (و نزول رسول خدا (ص) در مدینه روز شنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول سال شش هزار و دویست و شانزده بعد از هبوط بوده) و از روز ورود فاطمه (س) به مدینه تا اول شهر رجب سال دوم هجرت - که ماه تزویج فاطمه (س) با علی (ع) بود - یک سال و ده روز قمری بود، چون سالهای شمسی را به سال قمری نقل کنیم، عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود.

۱۱. در ریاحین الشریعه ص ۷۷ آمده:

قول حق این است که ماه ربیع‌الاول حضرت رسول (ص) به مدینه هجرت فرمودند و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت می‌شود، رسول خدا (ص) در ماه رمضان آن سال به غزوه‌ی بدر رفته و فاطمه‌ی زهرا (س) در این ربیع الثانی از سن مبارکش نه سال گذشته به حد بلوغ رسیده بود.

۱۲. ریاحین الشریعه: ص ۷۹ می گوید:

چون از سن مبارک بتول عذرا (س) نه سال گذشت و در حجره‌ی ام‌سلمه رضی الله عنها به کمال رشد (جسمی) رسید، از اطراف و اکناف از اهل مدینه و عظمای قبائل رؤسای عشایر به این قصد و خیال باطل به هیجان آمدند و حرکت کردند...

۱۳. منتخب التواریخ ص ۹۲ می گوید:

گفته شد ولادت حضرت در جمادی الاخری پنج سال بعد از بعثت و ظاهراً در آخر سال چهارم بوده، که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز گذشته است، پس سن مخدّره در وقت هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز بوده. پس در حین زفاف مخدره بر مختار ما نه سال و هفت ماه و یک روز می‌شود.

۱۴. منتخب التواریخ ص ۹۲ از کافی و دروس نقل می کند:

ولادت حضرت در سال پنجم بعثت و ولادت حضرت مجتبی (ع) در نیمه‌ی رمضان سال دوّم بوده است.

بنابراین وقت زفاف، حضرت هشت سال و هفت ماه داشته‌اند.

صاحب منتخب التواریخ بعد از نقل این قول می گوید:

«و این بعید است» و شاید استبعاد به خاطر این است که در هشت سال و هفت ماه هنوز به سن بلوغ نرسیده، ولی بنا به قول اول استبعاد ندارد، زیرا به سن بلوغ رسیده؛ اگر چه در قول دوم می‌توان رفع استبعاد کرد؛ زیرا قبل از بلوغ عقد ازدواج جاری می‌شود و عروسی متعارف نمی‌شود و آن نیز با فاصله بین عقد و عروسی و زفاف حل می‌شود.

۱۵. ناسخ التواریخ جلد حضرت فاطمه (س) ج ۱ ص ۳۵ همان قول اول ریاحین الشریعه ص ۷۷ است که ظاهراً به خاطر تقدّم ناسخ، ریاحین از ناسخ نقل کرده است.

۱۶. در کتاب فاطمه الزهراء (س) (ملا داود کعبی) ص ۳۰ می گوید:

تولد فاطمه (س) در مکه، در ساعات آخر شب جمعه، پنج سال بعد از بعثت بوده و هشت سال با پدرش در مکه بود و بعد به مدینه هجرت کرد و در آنجا دو سال با پدرش بود و بعد از پدرش اندک مدتی با علی (ع) بود و ازدواج او با علی (ع) دو سال پس از ورود به مدینه بود.

۱۷. ملا داود کعبی در فاطمه الزهراء (س) ص ۳۵ می گوید:

ازدواج زهرا (س) در ماه رمضان و زفافش در ذی‌حجّه سال دوم هجرت است.

۱۸ – در خصائص فاطمیه، کجوری ص ۳۵۲، می گوید:

چون سن مبارک حضرت از نه سال گذشت و در حجره‌ی ام‌سلمه به کمال رشد رسید بدین قصد ... و این قول به قرینه‌ی اینکه عیناً در الفاظ و معانی با ناسخ یکسان است، از او نقل شده است.

در همان صفحه می گوید:

آنچه حقیر حق می‌داند این است که در ماه ربیع‌الاول حضرت رسول (ص) هجرت به مدینه کرد و ابتدای سال هجرت نبوی قرار داد و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال دوم می‌شود، رسول خدا (ص) در ماه رمضان آن سال به غزوه‌ی بدر رفتند و فاطمه زهرا (س) در این ربیع الثّانی دوم از سن مبارکش نه سال گذشته و به حد بلوغ رسیده بود.

۱۹. خصائص فاطمیه در همین صفحه یک سال بعد از هجرت و دخول به سال دوم را از کلینی نقل می کند و می گوید:

حق همین است.

۲۰ – حبیب السیر، خواند میر جلد اول جزء سوم، می گوید:

در سال دوم از هجرت میان شاه مردان و سیده‌ی بانوان عقد مناکحت منعقد گشت.

بعد از ص ۱۵ می گوید:

و در آن زمان زهرا (س) به روایت اهل‌بیت (ع) نه ساله بود.

۲۱. در مستدرک السفینه ج ۸ ص ۲۴۴ می گوید:

ازدواج فاطمه (س) در سال اول هجرت بوده و آن روز حضرت نه سال داشته است.

۲۲. تذکره الهداه، میرزا محمد نظام العلماء نائینی: ص ۲۰ در حالات حضرت زهرا (س) با نظم می گوید:

قد زوّجت من والد الکرام فی اوّل ذی حجّه الحرام

او سادس منها علی ما رویا زوّجها بالمرتضی خیر الوری

و المجلسی بالروایتان نص و ما صرّح بالرجحان

من بعد عام قد مضی فی الطیّبه من هجره کانت زواج فاطمه

و هی ابنه التسع من السنینا حال الزوّاج هکذا روینا

زفافها الی امیر العرب قد کان فی محرم فی الاقرب

قد کان فی احدی و عشرین کما روی الصدوق لیله فلیعلما

در این نظم تصریح کرده که فاطمه (س) هنگام ازدواج نه سال داشته است.

۲۳. سیره المصطفی (ص)، هاشم معروف حسنی ص ۳۲۶ از جلد دوم اعیان الشیعه نقل می کند:

عمر زهرا (س) بین نه و ده و یازده سال بوده است.

۲۴. اعیان الشیعه: جزء دوم، طبق سیره المصطفی (ص) همانطور که نقل شد.

۲۵. کشف الغمه: جزء دوم همانگونه که از الدمعه الساکبه گذشت.

۲۶. مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ، جلد حضرت رسول اکرم (ص) ج ۱ ص ۹۵ می گوید:

تزویج فاطمه (س) با علی (ع) در سال دوم هجرت بود.

و سال میلاد فاطمه (س) در بیستم جمادی الاخری سال شش هزار و دویست و هشت بعد از هبوط آدم صفی (ع) بود و از آن زمان تا ماه رجب سال دوم هجرت نه سال و ده روز قمری باشد و وفات آن حضرت نیز در این ماه بود.

و او از بعضی مخالفان نقل کرده:

که اگر فاطمه (س) هنگام زفاف نه ساله بوده، لازم می‌شود که امام حسن (ع) را در ده سالگی آورده باشد و این از عادت بعید است؛ جز اینکه بگوئیم: از پیغمبر زادگان – خاصّه از آن حضرت – عجیب نباشد.

۹ – تعیین و میزان مهریه‌ی ازدواج حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع)

پیامبر گرامی (ص) رو به امیر مؤمنان (ع) کرد و فرمود:

آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد:

پدر و مادرم فدایت باد!

به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه‌ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر، یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار است.

آری!

این دارایی علی (ع) است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می‌خواهد با دخت یگانه‌ی پیامبر (ص) پیمان زندگی ببندد.

پیامبر گرامی (ص) در برابر صداقت و جوانمردی وصف ناپذیر امیر مؤمنان (ع) در اوج کرامت و بزرگواری فرمود:

علی جان!

اما در مورد شمشیرت، نظرم این است که شما به او نیازمندی تا به وسیله‌ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز، نظرم این است که آن هم وسیله‌ی کار و درآمد توست. به وسیله‌ی آن، هم نخلستانت را آب می‌دهی و برای خانوادەات هزینه‌ی زندگی فراهم می‌آوری و هم زاد و توشه‌ی سفرت را جابجا می‌نمایی. پس از تعیین زره حضرت علی (ع) به عنوان مهریه حضرت زهرا (س) حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

اما من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک زره‌ات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.

امیر مؤمنان (ع) به دستور پیامبر (ص) به بازار شتافت و زره‌اش را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت.

و مقرر گردید که این پول، «مهر» برترین و والاترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه‌ی سالار پیام‌آوران خدا، محسوب می گردد.

پیامبر گرامی (ص) بـدینسان و بـا این مقـدمات، دخت نمونه‌ی خویش را به ازدواج امیر مؤمنـان (ع) درآورد و بـا همین سـادگی و سهولت این پیونـد پرشکوه انجـام پـذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام، خرافات و تقلیـدهای نا به جا که بر دست و پای مردم پیچیـده شـده بود، همه را در هم نوردد و مردمی که در مقـام و منزلت علمی، عقیـدتی و معنوی هرگز با این خانـدان با شکوه قابل مقایسه نیستند، تا از شیوه‌ی انسانی و آزادمنشانه‌ی آنان پیروی کنند.

پیامبر (ص) دخت گرانمـایه‌اش را که سالار زنـان گیتی بود بـا مهریه‌ای انـدک به عقـد شـهسوار اسـلام درآورد تـا دختران آزاده، روشـنفکر و اندیشـمند مسـلمان، خویشـتن را از این قید و بندها، آداب و رسوم غلط، مهریه‌های سـنگین و تشـریفات کمرشـکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان، بر اساس صفا، عشق پاک و وفا سر باز نزنند.

۱۰ – سند آسمانی یا مهریه حقیقی حضرت زهرا (س)

در بعضی از روایات دیگر آمده که خدا به رسول (ص) خویش فرمود:

انی جعلت نحلتها من علی (ع) خمس الـدنیا و ثلث الجنه و جعلت لها فی الارض اربعه انهار. الفرات و نیل مصـر و نهروان و نهر بلخ، فزوّجها، انت یا محمد بخمس مأئة درهم، تکون سنّه لامتّک. (۲۰۹)

مـن خمس دنیـا و ثلـث بهشـت را مهر فـاطمه (ع) قرار دادم کـه بـه ازدواج علی (ع) در آیـد و در زمیـن چهـار نهر را مخصـوص او گردانیـدم. نهر فرات و نیل و نهروان و نهر بلخ را. (نهروان نام شـهری است نزدیک بغداد در اینجا مقصود از نهروان، نهر آبی اسـت که نزدیک آن شهر قرار داشت).

و تو ای محمد (ص) مهر زهرا (س) را پانصد درهم قرار ده تا سنّتی باشد از برای امت تو.

شایان ذکر است که در آن زمان پانصد درهم نقره معادل دو مثقال و نُه نخود زر خالص بود.

«احمد بن یوسف دمشقی» در کتاب خویش «اخبارالدّوَل و آثار الاول» در این مورد آورده است که:

دخت ارجمنـد پیامبر (ص) هنگامی که شـنید پدر گرانمایه‌اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علی (ع) درآورده و صداق او را بسیار اندک قرار داد، به آن حضرت گفت:

«ای پیامبر خدا!

دختران مردم عـادی نیز همین گونه ازدواج می‌کننـد و مهریه‌ی آنـان از همین درهم‌هـا و دینارهـای دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟

من از شـما تقاضا می‌کنم که این مهریه دنیوی و مادی را به شوی گرانقـدرم علی (ع) بازگردانی و خود از خدا بخواهی که مهریه‌ی مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد.»

درست پس از این خواسـته‌ی فاطمه (س) بود که فرشـته‌ی وحی فرود آمد و لوحی از حریر با خود آورد که در آن این گونه نوشـته شده بود:

«خداوند مهریه‌ی فاطمه (س) را شفاعت گناهکاران امّت پدرش قرار داد.»

و به همین دلیل هم بانوی بانوان، آن سند آسمانی را نگاه داشت تا به هنگامه‌ی مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود:

«هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدست می‌گیرم و طبق آن از گناهکاران امّت پیامبر (ص)، به اذن خـدا و خواست او، شـفاعت می‌نمـایم.» این روایت همانگونه که از نظرتان گـذشت نمایشـگر عظمت و شـکوه بانوی بانوان و همّت والای اوست، چرا که او از پدرش می‌خواهد که این موقعیت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر (ص) نیز مورد پـذیرش قرار می‌گیرد و در برابر خواسـته‌ی پیامبر (ص) آن سـند آسـمانی فرود می‌آید که به خواست خدا در روز رسـتاخیز حقیقت

آن برای همه روشن می‌شود.

در این مورد «صفوری» در کتاب خویش «نزهه المجالس» از «نسفی» آورده است که:

«فاطمه (س) از پیامبر (ص) گرامی تقاضا کرد که خداوند مهریه‌ی او را شفاعت امت پیامبر (ص) در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریه‌ی خویش را خواهد خواست.»

به هر حال روایات بسیاری از امامان نور بیانگر آن است که خدای جهان آفرین در روز رستاخیز جزء مهریه‌ی فاطمه (س) شفاعت او را در حق گناهکاران امت پیامبر (ص)، قرار داده است.

خطبه خداوند متعال در عقد حضرت زهرا (س)

این خطبه بر لوح محفوظ نقش بست و جبرئیل بر رسول خدا (ص) قرائت کرد:

«الحمد ردائی و العظمه کبریائی و الخلق کلهم عبیدی و امائی یا ملائکتی و سکان جنتی بارکوا علی علی بن ابیطالب حبیب محمد (ص) و علی (ع) فاطمه (س) بنت محمد فانی قد بارکت علیهما و قد زوّجت احبَّ النّساء الی من احب الرجال الی من النبین المرسلین.» (۲۱۰)

ستایش ردای من و عظمت و بزرگی مخصوص من و تمام خلق بنده من و کنیز مند ای فرشتگانم و ای ساکنان بهشت من، بر دوستدار محمد (ص) یعنی علی بن ابیطالب (ع) تبریک بگویید و بر فاطمه (س) دختر محمد (ص) مبارکباد بگویید؛ زیرا من بر آن دو برکت دادم و محبوبترین زنان را به محبوبترین مردان از انبیاء و رسولان تزویج نمودم.

در همان سند آمده که یکی از فرشتگان به نام راحیل عرض کرد:

بارالها برکت آنها در چیست؟

خطاب شد:

محبتِ آنها را بر جمیع خلایق واجب گردانیدم و آنها را حجّت خود بر خلق قرار دادم و به عزت و جلال خودم که ذریه‌ی آنها را خزانه‌دار خود در زمین ساخته و تمام معادن عالم را به دست آنها سپردم و پس از انبیاء به وجود آنها بر خلق احتجاج می‌کنم.

در «کشف الغمه» از انس بن مالك روایت می‌کند که گفت:

من در حضور حضرت خاتم‌الانبیا (ص) بودم که آثار وحی در جبینش ظاهر گشت و پس از لحظه‌ای فرمود:

ای انس می‌دانی که جبرئیل به من چه پیغام آورده؟

گفتم:

نه یا رسول‌اللّٰه فرمود:

جبرئیل به من از جانب خدا پیغام آورد که خدا فرمان داده تا فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کنم آنگاه به من فرمود:

برو ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و انصار را خبر کن تا حاضر شوند، من اطاعت کردم چون مجلس به مهاجر و انصار آراسته شد؛ علی (ع) را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه (س) را برای تو عقد کنم به چهار مثقال نقره آیا راضی هستی؟

عرض کرد:

یا رسول‌اللّٰه راضی هستم، همه‌ی حضّار مبارکباد گفتند، سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

خطبه پیامبر (ص) در عقد حضرت زهرا (س)

«الحمـدلله المحمود بنعمته، المعبود بقـدرته، المطـاع لسـلطانه، المرغوب من عـذابه، المرغوب الیه فیمـا عنـده النافـذ امره فی سـمائه و ارضه، الـذی خلق الخلق بقـدرته و میّزهم بحکمته و احکمهم بعزته و اعزّهم بدینه و اکرمهم بنبیه محمد (ص) ثم ان الله عز و جل قد جعـل المصـاهره نسـبا لاحقا و امرا مفترضا نسـخ بها الاثام و اوشـح بها الارحام و الزمها الانام فقال عزّوجلّ و هو الـذی خلق من الماء بشـرا فجعله نسبا و صـهرا و کان ربک قدیرا فامر الله یجری قضائه و قضائه یجری الی قدره و قدره یجری الی اجله فلکل قضاء قدر و لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امالکتاب.

ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمه من علی و قد زوجته علی اربعماه مثقال فضه، ارضیت یا علی؟

فقال علی:

رضیت عن الله و عن رسوله.

فقال (ص) جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیراً طیباً.» (۲۱۱)

سپـاس خداونـدی را سـزاوار اسـت که بنـدگان را به نعمت عبـودیت مقرّب داشت و به قـدرت اطـاعت مکرّم فرمـود و به سـلطنت و صـولت مطیع و منقـاد سـاخت و به عـذاب و نعمت بیمنـاک فرمود خـدایی که امرش در آسـمانها و زمین نافـذ است، خداونـدی که موجودات را به قدرت خود آفرید و به حکمت خود از هم متمایز و مشخص فرمود و به عزت ایمان رشته شخصیت آنها را مستحکم و به دین و فضیلت گرامی داشت و به نبوت محمد (ص) بر آنها منّت نهاد.

آن خدایی که مصاهرت و دامادی را سبب خویشاوندی قرار داد و بدین وسیله افراد و اقوام را به هم ملحق فرموده و الفت داد و امر فرمود این فریضه را همه اطاعت کنند و از سنّت‌های خداوندی خویش قرار داد و با این دستور، آثار بت‌پرستی را محو و معدوم کرد و ارحام مادران را به ازدواج و دامادی زینت داد و مردم را به این دستور و اجرای آن ملزم کرد.

آنگاه فرمود:

خداوند عزّوجلّ آن خالقی است که بشر را از آب خلق فرمود و میانشان سبب و نسب قرار داد و پروردگارت توانا است.

پس فرمان خداست که قضایش را اجرا می‌کند و قضای او است که بر قدرش جاری می‌گردد و قدرش به سوی اجلی روانه می‌شود و برای هر اجلی کتـابی است بـا این همه، اختیـار کل به طور مطلق در دست او است آنچه را بخواهـد محو یا اثبات می‌کنـد و نزد او است، امالکتاب (لوح محفوظ) سپس فرمود:

پروردگـار عالم مرا امر کرد که تزویـج کنم فاطمه (س) را به علی (ع) و هم‌اکنون به قصـد انشاء و به امر حق، فاطمه (س) را به عقد ازدواج علی (ع) درآوردم به مهر چهارصد مثقال نقره. آنگاه رو کرد به علی (ع) و فرمود:

یا علی (ع) آیا راضی هستی؟

علی (ع) از جای خود برخاست گفت:

از خدا راضی و از رسول (ص) او خشنودم. پس از آن رسول خدا (ص) در حق آنها دعا کرد و گفت:

خداوند مشـکلات شـما را بر طرف نماید. و شما را خوشبخت کرده و سعادتمند گرداند و بر شما مبارک باد این ازدواج با میمنت و فرزندان پاک و پاکیزه از شما به عمل آید. آنگاه از منبر بزیر آمد و فرمود:

«انما انا بشر مثلکم اتزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمه (س) فان تزویجها نزل من السماء.» (۲۱۲)

من یک نفر همانند شما هستم به شما زن می‌دهم و از شما زن می‌گیرم جز فاطمه (س) که تزویج او در آسمان انجام گرفته است.

خطبه‌ی امیرالمومنین (ع) در عقد حضرت زهرا (س)

الحمـدالله شـكراً لانعمه و اياديه و لا اله الا الله شـهاده تبلغه و ترضـيه و صـلّى الله على محمّـد صـلوه تزلفه تحطيه و النكاح ممّا امر الله عزّوجلّ به و رضـيه و مجلسـنا هـذا مما قضاه الله و اذن فيه و قـد زوّجنى رسول‌الله ابنته فاطمه و جعل صداقها درعى هذا و قد رضـيت بذلك فاسئلوه و اشهدوا. (۲۱۳)

سپاس و شکر خداوندی را سزا است که الطاف و نعمت‌هایش شامل حال همه‌ی بندگان است پروردگاری نیست جز او و شـهادت می‌دهم بر وحـدانیت ذات پاکش، شـهادتی رسا و با اعتقادی کامل و درود و سـلام حق بر محمـد (ص)، درودی همواره و فراگیر و باقی، اما بعد، مجلس ما در مورد یکی از سنتهای مقدس الهی تأسیس گردیده. موضوع این مجلس، نکاح است که پروردگار بدان امر فرموده و رضا داده است.

و رسـول خـدا (ص) به فرمـان خداونـد متعـال دخـترش فـاطمه (س) را بر من تزویـج فرموده و مهر او را این زره آهنین من قرار داده است، من نیز بـدان رضا دادم، شـما حاضـران، این موضوع را از او بپرسـید و شـهادت دهیـد که دخترش فاطمه (س) به همسـری من درآمده است.

در این موقـع حاضـران مجلس از رسول خـدا (ص) مراتب را پرسـیدند رسول خـدا (ص) فرمود که آری چنین است؛ آنگـاه همگی دست به دعا برداشته و برای عروس و داماد از خداوند متعال برکت و خیر طلب نموده و به آنها تبریک گفتند.

و در پایان مجلس، رسول خـدا (ص) به زنان خود امر فرمود تا به خوشـحالی این جشن شادمانی کننـد و بساط سـرور بگسترند. ولی برخلاف انتظار، رسول خدا (ص) چون به نزد دخترش فاطمه رسید او را گریان یافت فرمود:

«ما یبکیک؟

فوالله لو کـان فی اهـل بیتی خیر منه مـا زوجتکه و مـا انـا زوجتـک ولکن الله زوجـک و اصـدق عنـک الخمس مـادامت السـموات و الارض.» (۲۱۴)

دخترم چه چیزی باعث گریه‌ات شده است؟

به خدا قسم اگر کسی در میان اهل‌بیت من بهتر از علی بود تو را به او تزویج می‌کردم، لکن تزویج تو به علی تزویج الهی است و به فرمان خدا این ازدواج صورت گرفته و مهر تو را یک پنجم دنیا قرار داده است.

خطبه جبرئیل در جمع ملائکه در عقد حضرت زهرا (س)

وحی فرستاد خدا به سوی جبرئیل امین که بر منبر کرامت بالا رو.

پس جبرئیل بر آن بالا رفت و راست ایستاد و توقف کرد و خطبه خواند و گفت:

ستـایش مخصـوص خـدائی است که روحهـا را آفریـد و شـکافت عمود صبح را و صورت‌بنـدی نمود پنـج صورتی را از نور (یعنی خمسه طیبه (ع) را) و زنـده کننـده است مرده‌ها را و گردآورنـده است پراکنده‌ها را و بیرون آورنده است روئیدنیها را و نازل کننده است برکتها را

(تا اینکه گفت:)

آفریننـده است مردمـان را و ایجـاد کننـده است ابرهـا را، اشـتباه نمی‌شود بر او صـداها و پنهان نمی‌شود بر او لهجه‌ها، او را خواب و فراموشی نمی‌گیرد

(تا اینکه گفت:)

و گواهی می‌دهیم که نیست خدائی مگر خدای یکتائی که برای او شریک و انبازی نیست

و گواهی می‌دهیم که محمد (ص) بنده او و فرستاده او است

و گواهی می‌دهیم که علی بن ابیطالب (ع) جانشین پیغمبر او است
و گواهی بدهید و شاهد باشید ای گروه فرشتگان نزدیک شدگان و رکوع کنندگان و تسبیح کنندگان و همه‌ی اهل آسمانها و زمینها، که من تزویج کردم سیده زنهای جهانیان، دختر محمد امین (ص)، فاطمه زهراء (س) را با علی بن ابیطالب (ع) آقای اوصیاء بر اینکه برای او باشد به امر پروردگار جهانیان پنج یک همه‌ی دنیا، زمین آن و آسمان آن، بیابان آن و دریای آن، کوههای آن و هموارى‌های آن.
و وحی فرستاد خدا به سوی ایشان که من تزویج کردم ولی خود و وصی پیغمبر خود علی بن ابیطالب (ع) را با سیده زنهای جهانیان فاطمه زهراء (س)

هدیه خداوند پس از ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با حضرت زهرا (س)

شنیدم از رسول خدا (ص) در جنگ تبوک - که با او می‌رفتیم - که می‌فرمود:
خدای تعالی مرا امر کرد که فاطمه (س) را با علی (ع) تزویج کنم و چون تزویج کردم جبرئیل به من گفت که:
خدای تعالی بهشتی بنا کرد از لؤلؤ که بین هر ستونی تا ستون دیگر از یاقوت است که با طلا محکم بسته شده و سقفهای آن را از زبرجد سبز قرار داده و طاقهای آن را از لؤلؤ برق دهنده با یاقوت قرار داده و غرفه‌هائی در آن قرار داد که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از در و یک خشت آن از یاقوت و یک خشت آن از زبرجد است و در آن چشمه‌های جوشنده‌ای قرار داده که نهرهائی اطراف آنها را فرا گرفته و بالای آن نهرها قبه‌هائی از دُر قرار داده که شعبه شعبه می‌شود به زنجیرهای طلا و دور آن قبه‌ها را انواع درختها احاطه کرده و در هر قصری قبه‌ای بنا نموده و در هر قبه تختی قرار داده از یک دانه دُر سفید و آن را به سُندس و استبرق پوشانیده و فرش زمین آن به زعفران پیراسته که در میان آن مشک و عنبر آمیخته و در هر قبه‌ای حوریه‌ای است و برای هر قبه‌ای صد در قرار داده که در هر دری دو چشمه جاری و دو درخت است و هر قبه‌ای مفروش و در اطراف آن آیه الکرسی نوشته شده.
گفتم:
ای جبرئیل این بهشت را خدا برای چه کسی آفریده؟
گفت:
خدا آن را برای فاطمه (س) و علی (ع) آفریده و این غیر از بهشتهای ایشان است، تحفه‌ای است که خدا به ایشان هدیه داده، چشمت روشن باد ای رسول خدا (ص) و رحمت همیشگی خدا بر تو باد.

اعلان عمومی ازدواج امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س)

رسول خدا (ص) فرمود:
عقد باید در مسجد و در حضور مردم خوانده شود و مهاجر و انصار را به مسجد فرا خوانده و به منبر تشریف برد و قضیه ازدواج را به عرش کشاند و از فضایل علی (ع) و ازدواج الهی او سخن به میان آورد. تمامی اینها از لطایف و ظرایف عرشیه برخوردار بود که رسول‌اللّه (ص) به آنها عنایت داشت.
البته ظاهر قضیه این بود که مردم مدینه و مهاجرین علاقمند بودند اولین مراسم عقد و عروسی از ناحیه رسالت، آن هم دخت دردانه رسول‌اللّه (ص) را ببینند و شرکت کنند، پیامبر (ص) هم به این توقع و تمایل اجتماعی پاسخ مثبت دادند و دعوت کردند و پذیرایی

هم نمودند، اما در پس این ماجرا چیزهای دیگری بود که آنها را ظاهراً و در وضعیت فعلی، توده‌ی مردم متوجه نمی‌شدند.

اولاً:

رسول‌اللّه (ص) بـا برگزاری مراسم باشـکوه عروسـی دخت خود، - دختر را که در جاهلیت و فرهنگ منحط جزیره العرب بی‌ارزش بود، عزت و آبرو بخشید و او را در زندگی در ردیف افراد عزیز خانواده قرار داد.

ثانیاً:

به همه‌ی آنهـایی که دربـاره‌ی حضـرت فـاطمه (س) و حضـرت علی (ع) سـطحی فکر می‌کردنـد و آنان را در ردیف افراد عادی و معمولی تلقی می‌کردنـد، تفهیم کرد که چنانکه ذکر شد امر ازدواج فاطمه (س) به خدا مربوط می‌باشد و می‌بایستی این مطلب را به همه مردم اعلان کند تا موضع این زوج ویژه، مخصوصاً برای آینده در میان مردم معلوم باشد.

ثالثاً:

شخصیت و عزت و حرمت علی (ع) را در نزد خداوند به مردم اعلام نماید تا مردم بدانند که او با دیگران فرق دارد. بنابراین داستان مراسم عقد ازدواج علی (ع) و فاطمه (س) در مسجد، آن هم در میان انبوه جمعیت مهاجر و انصار حاوی دو نکته بود.

یک طرف قضیه، مردمی و اجتماعی، طرف دیگر قضیه سیاسی و آموزنده بود. (۲۱۵)

عروسی حضرت زهرا (س)

جهیزیه و لوازم خانه حضرت زهرا (س)

پیامبر گرامی (ص) رو به امیر مؤمنان (ع) کرد و فرمود:

آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد:

پدر و مادرم فدایت باد!

به خـدای سوگند شـرایط اقتصادی من بر شـما پوشـیده نیست. همه‌ی ثروت من در حال حاضـر یک شمشـیر، یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار است.

آری!

این دارایی علی (ع) است و این تمـامی امکانـات مالی و اقتصادی اوست که می‌خواهـد با دخت یگانه‌ی پیامبر (ص) پیمان زنـدگی ببندد.

پیامبر گرامی (ص) در برابر صداقت و جوانمردی وصف‌ناپذیر امیرمؤمنان (ع) در اوج کرامت و بزرگواری فرمود:

علی جان!

اما در مورد شمشیرت، نظرم این است که شـما به او نیازمندی تا به وسیله‌ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی.

در مـورد شـترت نیز نظرم ایـن اسـت کـه آن وسیله‌ی کـار و درآمـد تـوست. بـه وسیله‌ی آن هم نخلسـتانت را آب می‌دهی و برای خانواده‌ات هزینه‌ی زندگی فراهم می‌آوری و هم زاد و توشه‌ی سفرت را جابجا می‌نمایی.

پس از تعیین زره حضرت علی (ع) به عنوان مهریه‌ی حضرت زهرا (س) حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

اما من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زنـدگی مشترک و به نشان صـفا و صـداقت، اینک

زره‌ات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.
امیر مؤمنان (ع) به دستور پیامبر (ص) به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت.
بعد از آنکه امیرالمؤمنین (ع) زره جنگ خود را به پانصد درهم فروختند و مهریه‌ی حضرت زهرا (س) قرار دادند مبلغ آنرا به رسول اکرم (ص) دادند.
امام صادق (ع) در ضمن روایتی می‌فرماید:
رسول خدا درهم‌ها را در دامنش ریخت و مشتی از آن را که شصت و سه یا شصت و شش درهم می‌شد به ام‌ایمن داد تا لوازم خانه خریداری کند، مشتی دیگر را به اسماء بنت عمیس داد تا عطر و گلاب بخرد و مشتی را به ام‌سلمه داد تا غذا تهیه کند و عمار و ابوبکر و بلال را برای خرید چیزهائی فرستاد که برای خود حضرت زهرا (س) لازم بود، از جمله وسائلی که برای حضرت خریداری شد اقلام ذیل بود:
۱ – یک پیراهن به هفت درهم.
۲ – یک روسری به چهار درهم،
۳ – قطیفه سیاه (حوله) خیبری،
۴ – تختخواب با روتختی
۵ – دو دست رختخواب از پارچه مصری که محتوای یکی از آن دو لیف خرما و دیگری پشم گوسفند بود،
۶ – چهار پشتی از پشم طائف با محتوائی از گیاهی به نام اذخر،
۷ – پرده‌ای از پشم
۸ – حصیری هجری (۲۱۶)
۹ – آسیای دستی،
۱۰ – دلوی چرمی،
۱۱ – ظرفی مسی برای درست کردن حناء،
۱۲ – کاسه‌ای برای شیر،
۱۳ – ظرفی برای آب،
۱۴ – آفتابه‌ای قیراندود،
۱۵ – سبوئی سبز رنگ،
۱۶ – دو کوزه سفالی
۱۷ – فرشی از پوست،
۱۸ – عبائی قطوانی (۲۱۷)
۱۹ – مشک آب.

اثاث و لوازم خانه امیرالمؤمنین (ع) در شب عروسی

۱ – علی (ع) می‌فرماید:
دختر رسول خدا (ص) به من هدیه شد و در آن شب که به خانه من آمد، بسترمان جز یک پوست گوسفند چیزی نبود. (۲۱۸)

۲ - در جای دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود:

من با فاطمه (س) در حالی ازدواج کردم که جز یک پوست گوسفند چیزی نداشتم که شب بر روی آن می‌خوابیدیم و روز علوفه شترمان را بر روی آن می‌ریختیم و خدمتگزاری در خانه نداشتیم. (۲۱۹)

۳ - در روایتی دیگر آمده:

رسول خدا (ص) به خانه ما آمد در حالی که ما بر روی خود قطیفه‌ای انداخته بودیم که اگر از طول آن به روی خود می‌کشیدیم پهلوهایمان خالی و اگر از عرض می‌انداختیم سر و پاهایمان بی‌روپوش می‌ماند. (۲۲۰)

۴ - از ابویزید مداینی روایت شده که:

هنگامی که فاطمه (س) به خانه‌ی حضرت علی (ع) رفت در خانه‌ی آن حضرت چیزی جز ریگ پهن شده، کوزه‌ای سفالین، بالش و تکیه‌گاهی و ظرفی برای آب، چیزی دیگر نیافت. (۲۲۱)

۵ - از انس نقل شده که گوید:

فاطمه (س) نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت:

ای رسول خدا (ص)، من و پسر عمویم جز یک پوست گوسفند چیز دیگری نداریم که هم روی آن می‌خوابیم و هم شترمان را بر روی آن علوفه می‌دهیم.

حضرت فرمود:

دخترم صبر کن، همانا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و جز یک عبای قطوانی (یعنی عبائی سفید که نخ‌های بسیاری در حاشیه‌اش آویزان بود) نداشتند. (۲۲۲)

مقدمات عروسی

از ماجرای عقد و نامزدی فاطمه (س) مدتی - شاید چند ماه - گذشت و علی (ع) شرم داشت درباره‌ی عروسی فاطمه (س) سخنی به میان آورد، تا سرانجام زنانی که در خانه‌ی رسول خدا (ص) بودند یا به مناسبتهایی رفت و آمد می‌کردند به فکر افتادند در این‌باره سخنی بگویند و با کسب اجازه از علی (ع) به نزد رسول خدا (ص) آمده و بحث عروسی فاطمه (س) را به میان کشیدند. از آن جمله امایمن (۲۲۳) بود و این زن بزرگوار از نظر سبقت در

اسلام و خدمت به خاندان رسالت سابقه‌ی درخشان و پر افتخاری دارد و تا فاطمه (س) نیز زنده بود خدمت آن بانوی بزرگوار را بر خود فرض و لازم می‌دانست و از جمله افتخارات او سرپرستی و حضانت از دو فرزند برومند فاطمه (س) و دو حجّت الهی یعنی حسن و حسین (ع) است - که ان‌شاءالله در جای خود ذکر خواهد گردید. به هر صورت امایمن از زنان بزرگ و پر فضیلت اسلام است که در اینجا برای معرفی او مختصراً به همین مقدار اشاره شد. و همچنین ام سلمه، در روایات ذکر شده که این مطلب را نزد رسول خدا (ص) عنوان کردند و سخن را از اینجا آغاز کرده که گفتند:

ای رسول خدا (ص) به راستی اگر خدیجه (س) زنده بود با انجام مراسم عروسی فاطمه (س) دیدگانش روشن می‌شد!

با شنیدن نام خدیجه (س) اشک از دیدگان پیغمبر (ص) جاری شد و به یاد آن بانوی فداکار و مهربان افتاده فرمود:

خدیجه (س)! و کجا همانند خدیجه (س) زنی یافت می‌شود؟

در آن هنگام که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق نمود و در راه پیشرفت و ترویج دین خدا مرا یاری کرد و دارایی خود را در اختیار من قرار داد و بانویی که خدای عزوجل مرا مأمور کرد تا او را مژده دهم که خانه‌ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد ...

امسلمه که این سخنان را شنید و دگرگونی حال پیغمبر (ص) را دید عرضه داشت:

پدر و مادر ما به قربانت!

شما هر اندازه درباره‌ی خدیجه بفرمایید درست و صحیح است، جز آنکه از دنیا رفت و به سوی پروردگار خویش بازگشت و خدای تعالی ما را با او در بهترین جایگاه بهشت جای دهد.

اما موضوعی که ما به خاطر آن خدمت شما آمده‌ایم آن است که برادر و پسر عموی شما علی بن ابیطالب (ع) مایل است تا شما درباره‌اش محبتی نموده اجازه دهید همسرش فاطمه (س) را به خانه‌ی خود ببرد و بدین ترتیب سر و سامانی به زندگی او بدهید!

پیغمبر پرسید:

چرا خود علی (ع) در این باره به من مراجعه نکرده؟

عرض شد:

حیا و شرم مانع او از این کار گردیده است.

امایمن از طرف رسول خدا (ص) مأمور شد، تا علی (ع) را خبر کرده به نزد آن حضرت ببرد و چون بیامد پیش روی پیغمبر (ص) نشست و از شرم سر خود را به زیر افکند، رسول خدا (ص) بدو فرمود:

آیا مایل هستی همسرت را به خانه ببری؟

علی (ع) همچنان که سرش به زیر بود پاسخ داد:

آری پدر و مادرم به فدایت!

پیغمبر (ص) نیز با خوشحالی موافقت خود را برای انجام این کار اعلام کرده و به دنبال آن فرمود:

همین امشب یا فردا شب ترتیب این کار را خواهم داد.

علی (ع) برخاست و رسول خدا (ص) نیز به زنانی که در آنجا بودند (و شاید انتظار موافقت پیغمبر اسلام (ص) را می‌کشیدند تا هر کدام به نحوی در این جشن فرخنده کاری کرده و خدمتی انجام دهد) دستور داد مقدمات عروسی را فراهم نموده و فاطمه (س) را زینت کنند و خوشبویش سازند و اتاقی را برای زفاف و عروسی او فرش کنند.

ولیمه‌ی عروسی

یکی از سنّتهای اسلامی «ولیمه» دادن در مراسم عروسی است، یعنی مستحب است در این مراسم غذایی تهیه شود و جمعی را اطعام کنند که البته در کیفیت و مقدار تابع شئون و مقدورات افراد است به هر نحوی ممکن است این سنت اسلامی را انجام دهند، رسول خدا (ص) نیز که خود این سنت را تشریع فرموده بود در مراسم عروسی فاطمه (س) دختر عزیزش این کار را انجام داد و در اینکه آیا خود پیغمبر ترتیب این «ولیمه» را داد یا به علی (ع) دستور تهیه‌ی آن را داد و یا هر دو در تهیه‌ی آن شرکت داشتند، اختلاف است.

مطابق نقل امالی شیخ صدوق رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

تهیه گوشت و نان با ما و خرما و روغن با تو باشد (۲۲۴) و بر طبق نقل مرحوم راوندی در خرایج، پیغمبر اسلام (ص) مقداری غذا و حلوا درست کرد و به علی (ع) فرمود:

مردم را دعوت کن. (۲۲۵)

و در روایتی که مرحوم اربلی در «کشف الغمه» روایت کرده چنین است که علی (ع) گوید:

رسول خدا (ص) از همان پول زره خودم که قبلاً فروخته بودم مقداری را به امسلمه سپرده بود و هنگام عروسی ده درهم از آن پول

را از ام‌سلمه گرفت و به من داد و فرمود:

با این پول مقداری روغن و قدری خرما و کشک خریداری کن و من چنان کردم و خود آن حضرت آستین را بالا-زد و سفره‌ای چرمی طلبید و آن خرما و روغن و کشک را مخلوط کرده و غذایی تهیه نمود و از مردم با همان غذا پذیرایی شد. (۲۲۶)

و در نقل دیگری از آن حضرت حدیث کرده که به علی (ع) فرمود:

«یا علی لابد للعرس من ولیمه»

«علی جان!

در عروسی باید ولیمه داد.»

و به دنبال آن روایت کرده که سعد گفت:

من گوسفندی برای این ولیمه می‌دهم و گروه دیگری از انصار نیز هر کدام در حدود توانایی خود چیزی تهیه کردند و مراسم ولیمه انجام گردید، که این روایت را بیشتر اهل سنت؛ نیز مانند طبری و ابن حجر و سیوطی و دیگران نقل کرده‌اند. (۲۲۷)

به هر صورت ولیمه تهیه شد و پیغمبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

اکنون برخیز و هر که را می‌خواهی برای صرف غذا دعوت کن، علی (ع) گوید:

من به مسجد آمدم و دیدم گروه بسیاری از اصحاب در مسجد حضور دارند، خواستم برخی را دعوت کنم و برخی را نکنم، حیا مانع من شد و از این رو بر بلندی بالا رفتم و با این جمله که با صدای بلند گفتم:

«اجیبوا الی ولیمه فاطمه»!

(شما را به صرف ولیمه‌ی) عروسی فاطمه دعوت می‌کنم!

همه را دعوت نمودم و مردم دسته دسته به راه افتادند ولی من از زیادی مردم و کمی غذا به خجلت فرو رفتم و رسول خدا این مطلب را دانست و مرا دلداری داده فرمود:

علی جان غصه مخور من به درگاه خدای تعالی دعا می‌کنم تا در غذا برکت دهد.

و همین طور هم شد که همگی آن جمعیت بسیار از غذای اندک خوردند و سیر شدند و همه را کفایت کرد.

و در نقل دیگری است که پیغمبر (ص) فرمود:

بگو مردم ده نفر ده نفر بیایند و غذا بخورند و هر دسته‌ی ده نفری که می‌آمدند رسول خدا (ص) خود برای آنها غذا می‌کشید و بدانها می‌داد و می‌خوردند و چون سیر می‌شدند از اتاق خارج شده و ده نفر دیگر می‌آمدند و بدین ترتیب همگی را غذا داد.

چون مدعوین غذا خوردند، رسول خدا (ص) ظرفی هم برای زنان فرستاد و ظرفی هم جداگانه برای داماد و عروس کشید و فرمود:

«هذا لفاطمه و بعلها»

(این مال فاطمه و شوهرش!

و بر طبق حدیثی که ابن شهرآشوب روایت کرده دو روز این کار تکرار شد و روز سوم نیز ابوایوب انصاری ولیمه داد و مردم مهمان او بودند.

بردن عروس با شادی و سرور به خانه‌ی داماد

ابن شهرآشوب از ابن بابویه چنین روایت کرده است:

رسول خدا (ص) دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار را فرمود تا همراه فاطمه (س) به خانه علی (ع) روند. و در راه شادمانی

نمایند و اشعاری که نمایانگر این شادمانی است، بخوانند لیکن سخنانی نباشد که خدا را خوش نیاید. آنان عروس را بر استری (که شهباء نام داشت) یا بر شتری نشاندند و به روایتی نام آن استری که عروس را بر آن سوار کردند دُلدُل بود.

سلمان فارسی زمام‌دار استر بود، حمزه، عقیل، جعفر و دیگر بنی‌هاشم در پس آن می‌رفتند، زنان پیغمبر (ص) پیشاپیش عروس بودند و چنین می‌خواندند.

ام‌سلمه می‌خواند:

سرن بعون الله یا جاراتی واشکرنه فی کل حالات

واذکرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات

فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا رب السماوات

و سرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمات و خالات

یا بنت من فضله ذوالعلی بالوحی منه و الرسالات. (۲۲۸)

ترجمه:

بروید ای هووهای من به یاری خدا و سپاس گویید خداوند تعالی را در تمام حالات

و بیاد آرید که خداوند بزرگ بر ما منت نهاد بلاها و آفات را برطرف کرد.

نامسلمان بودیم ما را هدایت فرمود و ضعیف بودیم ما را توانایی و نیرو بخشید.

و بروید همراه بهترین زنان که فدای او باد همه خویشان، عمه‌ها و خاله‌ها.

ای دختر آن پیغمبری که خداوند متعالی برتری داد او را بر دیگران به پیغمبری و وحی از آسمان. حفصه دختر عمر چنین می‌خواند:

فاطمه خیر النساء البشر و من له وجه کوجه القمر

فضلک الله علی کل الوری بفضل من خص بای الزمر

زوجک الله فتی فاضلاً اعنی علیاً خیر من فی الحضر

فسرن جاراتی بها انها کریمه بنت عظیم الخطر (۲۲۹)

ترجمه:

فاطمه (س) بهترین زنان از جنس بشر است و کیست مثل فاطمه (س) که چهره‌اش مانند ماه باشد.

خدایت برتری داد بر جهانیان به فضیلت پدری که مخصوص او گردانید آیات قرآن را.

تو را به ازدواج جوانمردی فاضل در آورد، یعنی علی (ع) که بهتر است از همگان.

پس ببرید. ای هووهای من او را که بزرگوار است و دختر بهترین پیامبران.

بزرگ بزرگان مورخان از دیگر زنان و همسران پیامبر (ص) مطالبی را نقل کرده‌اند که برای پرهیز از طولانی شدن، از آوردن همه آنها خودداری نموده و فقط سرودی را که معاذه مادر سعد بن معاذ می‌خوانده نقل می‌کنیم:

آورده‌اند که معاذه نیز چنین می‌خواند:

اقول قولاً فیه ما فیه واذکر الخیر و ابدیه

محمد خیر بنی‌آدم ما فیه من کبر ولاتیه

بفضله عرفنا رشدنا فالله بالخیر مجازیه

و نحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد مکنت فیه

فی ذروه شامخه اصلها فما اری شیئاً یدانیه. (۲۳۰)

سخنی جز آنکه باید نمی گویم و به جز راه نکو نمی‌پویم، نیکو می گویم و نیکویی را فاش می‌نمایم.

محمد (ص) بهترین فرزندان آدم است و از لاف و خودپسندی در امان است.

به برکت وجود آن حضرت ما راه رشد و درستکاری خود را دریافتیم، پس خدا به نیکی پاداش می‌دهد.

و ما به همراه دختر پیغمبر (ص) صاحب شرف، شرافت.

و بزرگی در وجودش ریشه دارد صاحب بزرگی و جلال است کسی که همتای او را در جهان نمی‌بینم.

نویسنده کتاب زندگانی فاطمه زهرا (س) (۲۳۱) که خود از استادان زبده است در پایان این مطالب نوشته: «چنانکه نوشته شده این روایت را بدین صورت از مناقب ابن شهرآشوب آوردم و او سند خود را کتاب مولد فاطمه (س) و روایت ابن بابویه که از بزرگان علمای امامیّه است، معرّفی می کند. اما پذیرفتن داستان بدین صورت دشوار است، نخست چیزی که ما را دچار تردید می‌سازد این است که می گوید:

زنان (ص) پیشاپیش استر فاطمه (س) راه می‌رفتند. این مؤلف خود عروسی زهرا (س) را در ذوالحجه به سال دوم هجری نوشته است در حالی که ام سلمه سال چهارم هجری و حفصه پس از جنگ بدر به همسری پیغمبر (ص) در آمده‌اند و در سال عروسی زهرا (س) تنها سوده و عایشه در خانه پیغمبر (ص) به سر می‌بردند ... و در پایان حضور جعفر طیار برادر حضرت علی (ع) را مطرح کرده و می گوید:

جعفر در این تاریخ در حبشه بوده است.

و از کتاب سیره ابن هشام نقل می کند که جعفر در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به همراه همسرش اسماء بنت عمیس از حبشه به مدینه بازگشت و می‌نویسد که پیغمبر (ص) هنگام بازگشت جعفر از حبشه فرمود:

به کدام یک از این دو شادمان باشم فتح خیبر یا بازگشت جعفر» (۲۳۲)

در بحار نیز چنین می‌خوانیم:

اسماء بنت عمیس که پس از این داستانش ذکر خواهد شد که در شب زفاف حضرت زهرا (س) متکفل رفع نیازمندیهای عروس بوده در زمان عروسی حضرت زهرا (س) به همراه شوهرش در حبشه به سر می‌برده و در سال هفتم هجری از حبشه به مدینه برگشته‌اند.

این بانو ابتدا همسر جعفر طیار بود و پس از شهادت همسرش به همسری ابوبکر درآمد (و فرزندی به نام محمد از او به دنیا آمد) این پسر، همان است که از یاران حضرت علی (ع) شد و آن حضرت می‌فرمود نگویید محمد بن ابی بکر، بلکه بگوئید محمد بن علی به خاطر فضایلی که در این جوان وجود داشت، بعد از مرگ ابوبکر، اسماء بنت عمیس به همسری علی (ع) درآمد. (۲۳۳)

و نیز در همان سند آمده که آن بانویی که به نام اسماء در عروسی حضرت زهرا (س) بوده اسماء دختر یزید بن سکن انصاری است، که به غلط اسماء بنت عمیس نقل شده است

و دیگر این که کنیه این خانم امسلمه است که به او خطیبه النساء می گفتند؛ در مدینه این خانم را معمولاً به خواستگاری دخترها می‌فرستادند. پس نه اسماء، اسماء بنت عمیس است و نه امسلمه همسر رسول خدا (ص).

و بعضی نیز نقل کرده‌اند:

اسماء بنت عمیس در عروسی نبوده بلکه سلمی بنت عمیس همسر حمزه بوده است. (۲۳۴)

حجله‌ی حضرت زهرا (س)

زنان پیغمبر فاطمه (س) را زینت کردند، عطر و بوی خوش بر او پاشیدند. پیغمبر (ص)، علی (ع) را احضار کرد و در جانب راست

خودش نشانید. فاطمه (س) را نیز در طرف چپ نشانید. سپس عروس و داماد را به سینه‌ی خودش چسباند. پیشانی هر دو را بوسه داد. دست نوعروس را گرفت و در دست داماد گذاشت. به علی (ع) فرمود:

فاطمه (س) همسر خوبی است و به فاطمه (س) فرمود:

علی (ع) شوهر خوبی است.

سپس به زنان فرمود:

عروس و داماد را با شور و شادی به حجله ببرید ولی چیزی نگویید که خدا ناراضی گردد.

زنان پیغمبر با شور و شادی، اللّهاکبر گویان، فاطمه (س) و علی (ع) را تا حجله‌ی عروسی مشایعت نمودند. رسول خدا (ص) نیز از عقب رسید و وارد حجله شده دستور داد ظرف آبی حاضر کردند، قدری از آبها را بر بدن فاطمه (س) پاشید و دستور داد با بقیه‌ی آن وضو بگیرد و دهانش را بشوید. بعدا ظرف آب دیگری طلبید، قدری از آنرا بر تن مبارك علی (ع) پاشید و دستور داد با بقیه‌ی آن دهانش را بشوید و وضو بگیرد. سپس روی عروس و داماد را بوسید. دست به جانب آسمان برداشت و گفت:

خدایا این عروسی را مبارك گردان و نسل پاك و پاكیزه‌ای از ایشان بوجود آور.

وقتی خواست از حجله خارج شود فاطمه (س) دامنش را گرفت و گریه کرد.

فرمود:

دختر عزیزم!

من ترا به بردبارترین و دانشمندترین مردم تزویج کردم.

سپس برخاست و تا درب حجله آمد.

چوب در را با دو دست مبارك گرفت و فرمود:

خدا شما و نسلتان را پاك و پاكیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنانتان دشمن. اکنون وداع می‌کنم و شما را به خدا می‌سپارم.

به جای مادر، در شب عروسی حضرت زهرا (س)

حضرت رسول اکرم (ص) درب حجله را بست و به زنان فرمود:

به منزلهای خودتان بروید و کسی اینجا نماند.

تمام زنها متفرق شدند. وقتی پیغمبر (ص) خواست خارج شود، دید یکی از زنها باقی مانده است.

پرسید کیستی مگر نگفتم باید همه خارج شوید؟.

عرض کرد:

من اسماء هستم. شما فرمودید خارج شوید، اما من از این جهت معذورم. زیرا هنگام رحلت خدیجه (س) در خدمتش بودم، دیدم گریه می کند.

عرض کردم:

آیا شما هم گریه می‌کنید؟ با اینکه بهترین زنان جهان و همسر رسول خدا (ص) هستی و به تو وعده‌ی بهشت داده است.

فرمود:

گریه‌ی من از این جهت است که می‌دانم هر دختری شب زفاف محتاج به زنی است که محرم اسرارش باشد و حوائجش را برطرف سازد. من از دنیا می‌روم ولی می‌ترسم فاطمه‌ام در شب زفاف محرم راز و کمک حالی نداشته باشد. در آن وقت من به خدیجه

(س) گفتم. اگر تا شب زفاف فاطمه (س) زنده ماندم قول می‌دهم که نزدش بمانم و برایش مادری کنم.

وقتی پیغمبر نام خدیجه (س) را شنید بی‌اختیار اشکش جاری شد و فرمود:

ترا به خدا برای همین جهت مانده‌ای؟

عرض کرد:

آری. پیغمبر (ص) فرمود:

پس به وعده‌ات عمل کن. (۲۳۵)

احسان و انفاق حضرت زهرا (س) در شب عروسی

پیامبر (ص) در عروسی زهرا (س) یک دست پیراهن نو به زهرا داده بود تا در شب عروسی بپوشد، هنگامی که فاطمه (س) به خانه‌ی زفاف رفت، بر سجاده‌ی عبادت خود نشسته بود و با خدا مناجات می‌کرد، ناگاه مستمندی به در خانه‌ی فاطمه (س) آمد و با صدای بلند گفت:

«از در خانه‌ی نبوت یک پیراهن کهنه می‌خواهم».

فاطمه (س) در آن وقت دو پیراهن داشت، یکی کهنه و دیگری نو، خواست پیراهن کهنه را طبق تقاضای فقیر، به او بدهد، ناگاه به یاد این آیه (آل‌عمران/ ۹۲ افتاد که می‌فرماید:

«هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید، مگر آنچه را دوست دارید انفاق کنید».

حضرت زهرا (س) که می‌دانست پیراهن نو را بیشتر دوست دارد، به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد.

فردای آن شب هنگامی که پیامبر (ص) پیراهن کهنه را در تن او دید. پرسید:

چرا پیراهن نو را نپوشیده‌ای؟

حضرت زهرا (س) عرض کرد:

آن را به فقیر دادم.

پیامبر (ص) فرمود:

«اگر پیراهن نو را برای شوهرت می‌پوشیدی بهتر و مناسبتر بود».

فاطمه (س) عرض کرد:

این روش را از شما آموخته‌ام، در آن هنگام که مادرم خدیجه (س) همسر شما گردید، همه‌ی اموال خود را در راه شما به تهیدستان بخشید، کار به جایی رسید که فقیری به در خانه‌ی شما آمد و تقاضای لباس کرد، در خانه لباسی وجود نداشت، شما پیراهن خود را از تن بیرون آورده و به او دادی، از این رو این آیه (اسراء/ ۲۹) نازل شد:

«و بیش از حد دستت را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرمایی».

پیامبر (ص) تحت تأثیر محبتها و خلوص دخترش زهرا (س) قرار گرفت قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر شد، فاطمه (س) را به نشانه‌ی محبت به سینه‌اش چسبانید. (۲۳۶)

شروع زندگی در خانه‌ی اجاره‌ای

کلبه باصفا و محقّر حضرت زهرا (س) خانه‌ای گلی بود که دلهائی مصفا به نور خدا در آن یک زندگی مشترک را آغاز کردند.

خانه‌ای در ظاهر ساده و حتّی اجاره‌ای، ولکن اعضای آن آرمانی و متعهّد بر اصول اخلاقی، در محیطی پر تفاهم، عاطفی و خلاصه مالامال از معنویت و یاد خدا، خانه‌ای که از عرش خدا مورد نظر و حمایت بود و دریچه‌ای از زمین به آسمان و از آسمان بر آن خانه دائما گشوده شده بود و این نبود مگر به خاطر وجود انوار مقدّسه‌ای که در علم و عمل عالی‌ترین مراتب کمال را با مجاهده نفسانی و انتخاب بهترین عقیده و آرمان طی می‌نمودند، خانه‌ی حضرت فاطمه (س) خانه‌ای بود گلی اما شعاع نور آن عالمتاب شد و همه هستی را پرتوافکنی کرد.

حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) دارای خانه‌ی مسکونی نبودند، از این رو حضرت علی (ع) ابتدا محل سکونت همسرش را در اطاقی که یکی از انصار در اختیارش نهاده بود و خود نیز پس از هجرت در آن ساکن بود قرار داد. پس از مدتی دو زوج جوان به خانه‌ی حارثه بن نعمان که در محلّه‌ی بنی‌نجّار قرار داشت و به خانه‌ی پیامبر (ص) نزدیک بود منتقل شدند تا اینکه حجره‌ای در کنار حجره‌ی پیامبر (ص) برای آنان ساخته شد و تا پایان زندگی خانوادگی‌شان در آنجا ساکن بودند.

خانه‌ای که در اختیار حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) قرار گرفت خانه‌ای نبود، بلکه اطاقی گلین بود که سقف آن را با چوب خرما و حصیر پوشانده و آن را گل‌اندود کرده بودند. فاصله‌ی سقف آن از کف به اندازه‌ای بود که دست به راحتی به سقف می‌رسید. آری این بود کلبه‌ی حضرت زهرا (س) که از صفایش نور خدا جلوه‌گر بود.

خداوند در قرآن پیرامون معنویت و فضیلت ایشان فرموده:

«در خانه‌هایی چون خانه‌ی انبیاء خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تقدیس ذات پاک او کنند.»

وقتی این آیه نازل شد، ابوبکر از پیامبر (ص) پرسید:

آیا خانه‌ی حضرت فاطمه (س) و حضرت علی (ع) از این خانه‌هاست؟

پیامبر (ص) فرمودند:

بله، خانه‌ی آنان از با فضیلت‌ترین این خانه‌هاست. (۲۳۷)

دیدار پیامبر اکرم (ص) از حضرت زهرا و امیرالمؤمنین (ع) بعد از عروسی

صاحب «کشف الغمه» به سند خود از امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کند که رسول خدا (ص) از روز عروسی تا روز چهارم به دیدن فاطمه (س) نیامد و چون روز چهارم شد به خانه‌ی وی آمد و پس از محبّت و ملاطفت بسیاری که نسبت به آن دو انجام داد، از علی (ع) خواست تا از اتاق بیرون رود و از فاطمه (س) پرسید:

دخترم حالت چطور است و شوهرت را چگونه یافتی؟

فاطمه (س) پاسخ داد:

پدر جان او بهترین شوهر است، جز آنکه زنان قریش که به دیدن من می‌آیند به من طعن زده و می‌گویند:

رسول خدا تو را به مرد فقیری که دستش از مال دنیا تهی است شوهر داده است؟

پیغمبر (ص) فاطمه (س) را دلداری داد و فرمود:

دخترم نه پدر تو فقیر است و نه شوهرت.

دخترم!

خزینه‌های زمین را از طلا و نقره به من عرضه کردند، ولی من نعمتهای آخرت را که در پیشگاه پروردگار است بر مال دنیا ترجیح دادم.

دخترم!

به خـدا سوگنـد من کمـال خیرخواهی را دربـاره‌ی تو انجـام داده‌ام، زیرا شوهری برای تو انتخاب کردم که از دیگران زودتر اسـلام آورده و علم و دانشش از همگان بیشتر و حلم و بردباریش از دیگران زیادتر است.

دخترکم خدای عزوجل از میان تمام مردان دو مرد را برگزید که یکی پدر تو و دیگری همسر توست، دخترم!

شوهر تو خوب شوهری است، نافرمانیش نکنی.

سپس علی (ع) را صدا زد و چون وارد اتاق شد سفارش فاطمه (س) را بدو کرد و فرمود:

نسبت به همسـرت مهربان باش و با او مـدارا کن و به راستی فاطمه (س) پاره‌ی تن من است و هر چه او را متألم و ناراحت سازد مرا ناراحت و متألم ساخته است و هر چه او را خوشـحال و مسرور سازد مرا خوشحال کرده، من اکنون شما را به خدا می‌سپارم و با شما خداحافظی می کنم.

حضرت علی (ع) دنبال حدیث فرمود:

به خـدا سوگند از آن روز به بعد تا فاطمه (س) زنده بود کاری نکردم که او را به خشم درآورد و بر هیچ کاری او را مجبور ننمودم و او نیز هیچگاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد و به راستی هر وقت بدو نظر می کردم غم و اندوه‌هایم برطرف می شد.

اتهام خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از دختر ابوجهل

جای تعجّب این است که تاریخ ضعیف و مجعول به صورت حدیث نبوی در برخی کتابهای معتبر اهل سنت همچون صحیح بخاری و صحیح مسلم (۲۳۸) و غیر آنها خودنمایی می کنـد و آقایان بدون تحقیق و تعمق در ریشه‌یابی این مجعولات و بررسـی اسـناد آن، چنین تهمت بزرگی را به مقام والای صاحب ولایت خلیفه‌ی بلافاصل پیامبر (ص) می‌چسبانند.

تحقیق مسأله

اگر چه تجدید فراش و انتخاب بیش از یک همسر با شرائط خاصّی در شرع مقدّس اسلام جائز است و خداوند متعال در قرآن مجید سوره‌ی نسـاء آیه‌ی سوم، به آن تصـریح می کنـد، ولی ازدواج مجـدّد امیرالمؤمنین (ع) با وجود زهرا (س) اساساً جایز نبود و مولای متقیان شرعاً نمی‌توانست به چنین امری اقدام کند؛ چنانچه در حدیثی حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

«حرم اللّه علی علی النساء مادامت فاطمه (س) حیّه، لانها طاهره لا تحیض.»

خداونـد متعـال زنـان را برای حضـرت علی (ع) مـادامی که حضـرت زهرا (س) در قیـد حیـات بـوده است حرام کرده بـود، زیرا آن حضرت هرگز عادت ماهانه نداشته است. (۲۳۹)

در این زمینه روایات دیگری نیز آمـده (۲۴۰) و چنین اسـتفاده می‌شود، که حضرت زهرا (س) در مسائل زوجیت، مشکلی نداشت و امیرالمـؤمنین علی (ع) نیز علاـوه بر اینکه عـاملی برای تجدیـد فراش نمی‌دیـد، مـوقعیت فـاطمه (س) را در پیشـگاه خـدا و رسول او می‌دانست و از حکم خدا آگاه بود، با این وضع چگونه دست به خواستگاری دختر ابوجهل زده و پیامبر خدا (ص) و فاطمه (س) را رنجیده خاطر نموده است؟!

و اما حدیث مجعول از پیامبر الهی (ص)، در واقع از طریق دو نفر ذکر شده:

یکی ابوعلی الحسین بن علی بن یزیـد الکرابیسی البغدادی است، که از دشـمنان سرسـخت اهل‌بیت به شـمار می‌آید و قهراً حدیث منقول از وی در ذم آنـان قبول نیست. دوّمی «ابوهریره» ی کـذّاب است، که نـان را به نرخ روز خورده و هزاران حـدیث جعل کرده که این حدیث یکی از آنها می‌باشد و اهل تحقیق و تعمّق نمی‌توانند به سخنان چنین افرادی اعتماد کنند.

ابن ابی الحدید که از عالی‌ترین دانشمندان و محقّقین اهل سنت است می‌نویسد:
ابوهریره از جمله دروغگویان تاریخ و ناقلین احادیث جعلی و غیر واقعی بود که از جمله این حدیث مجعول را ساخت.
او (ابوهریره) چون وارد شام شد، به طمع مال و مقام دنیا، حدیثی را به زبان رسول خدا (ص) نسبت داد، که نتیجه‌ی آن، نفرین و جسارتی به علی بن ابیطالب (ع) می‌شد و از این طریق به فرمانداری مدینه منصوب گشت.
این راوی کذّاب، چنان دروغی به پیامبر (ص) نسبت داد، که حتی خلیفه‌ی دوم را نیز به خشم آورد و عمر با تازیانه‌اش او را تعزیر کرد. (۲۴۱)
خوانندگان عزیز توجه دارند، که برای لکه‌دار کردن مقام الهی و آسمانی ولایت، دست به چه توطئه‌ها می‌زنند و از چه عناصر نامطلوب و مزدور و دنیاپرست استفاده می‌کنند؟

فرزندان حضرت زهرا (س)

تولد امام حسن (ع)

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه‌اش، «حسن» (ع) را در وجود خویش احساس کرد، چرا که بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیر مؤمنان (ع) به سازمان وجود او انتقال یافت و چهره‌ی نورافشان او با تجلی یافتن نور وجود حسن (ع) در وجودش بصورت روشنی نورافشان‌تر و درخشنده‌تر گردید و نام گرانمایه‌ی «زهرا» (س) مصداق درخشنده‌تری پیدا کرد.
طلوع وجود فرزند دلبندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی (ص)، سفری پیش آمد.
آن حضرت برای خدا نگهدار به خانه‌ی دخترش فاطمه (س) آمد و ضمن سخنانی، به سفارشهای لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نور باران خواهد ساخت.
و از جمله توصیه فرمود که:
او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند.
پس از رفتن پیامبر (ص)، نخستین فرزند خانه‌ی نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پر شکوهی بود.
«اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان‌افروز وجود حضرت مجتبی (ع) از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی‌آنکه از توصیه‌ی پیامبر گرامی (ص) آگاه باشند، در پارچه‌ی زیبا و تمیزی که زرد رنگ بود قرار دادند.
پیامبر گرامی (ص) از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود:
فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده‌اید؟
فاطمه (س) پیش از آن به شوی گرانمایه‌اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظمت در نظر گیرد اما آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر (ص) فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود.
نوزادِ نور را به جدّ گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود:
مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟

آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیر مؤمنان (ع) نمود و پرسید:

نامش را چه برگزیده‌اید؟

امیر مؤمنان (ع) گفت:

ما هرگز در گزینش نام فرزندمان بر شما پیشی نمی‌گیریم.

پیامبر گرامی نیز فرمود:

من هم بر پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی‌گیرم.

درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشته‌ی وحی پیام داد که:

«برای بنده‌ی محبوب و پیامبر برگزیده‌ام، فرزندی ولادت یافته است.

از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه‌ترین تبریک‌ها و تهنیت‌ها، به او بگو که؛

علی (ع) برای شما به سان هارون برای موسی (ع) است.

از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» (ع) برگزین.»

فرشته‌ی وحی به دستور خدا فرود آمد و مراتب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر (ص) رسانید و گفت:

«ای پیامبر خدا!

پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنید.»

پیامبر (ص) پرسید:

نام او چه بود؟

فرشته‌ی وحی گفت:

او «شُبَّر» نام داشت. (۲۴۲)

پیامبر (ص) فرمود:

من به واژه‌ی عربی سخن می‌گویم...

فرشته‌ی وحی گفت:

نام او را «حسن» (ع) انتخاب بفرمایید.

بدینسان پیامبر (ص) مهر، نام آن پاره‌ی ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و یاد خدا قرین ساخت و اقامه خواند.

هفتمین روز ولادت نور بود که پیامبر گرامی دو رأس قوچ کبود رنگ به عنوان «عقیقه» فرزند گرانقدرش «حسن» (ع)، قربانی کرد و یک ران یکی از آنها را همراه یک دینار به بانوی قابله داد.

سر مبارک نوزاد را تراشید و هم وزن موی سر آن، نقره به عنوان صدقه به فقرا و بینوایان داد. آنگاه سر نورانی نوزاد را به ماده‌ی خوشبو و عطرآگینی که از زعفران و چیزهایی مشابه ترکیب شده بود معطر ساخت و در آن فرصت، یکی از آداب و رسوم جاهلیت را به باد انتقاد گرفت و نکوهش کرد و فرمود:

«مردم عصر جاهلیت سر نوزاد را با خون رنگین می‌نمودند که کار بسیار ناپسندی است.»

و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه باران ساخت و او را مورد مهر وصف‌ناپذیر خویش قرار داد...

تولد امام حسین (ع)

پس از گذشت مدتی از ولادت حضرت مجتبی (ع) علائم و نشانه‌ها، نشانگر این بود که دومین فرزند گرانمایه‌ی «فاطمه» (س) در راه است و آنگاه پس از شش ماه همانگونه که پیامبر (ص) پیش از آن مژده‌ی آمدنش را داده بود، دیده به جهان گشود.

در مورد ولادت حسین (ع) از امام صادق (ع) روایتی آورده‌اند که:

روزی همسایگان بانوی با ایمان «امایمن» نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند:

ای پیامبر خدا (ص)!

شب گذشته «امایمن» تا سپیده‌دم بیدار بود و می‌گریست و همه‌ی ما را نیز ناراحت ساخته است.

پیامبر (ص) کسی را به خانه‌ی او گسیل داشت و او به محضر پیامبر (ص) شرفیاب شد. آن حضرت به او فرمود:

«امایمن»!

خدای چشمانت را نگریاند! همسایگانت به من گزارش کرده‌اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده‌ای، چرا؟

پاسخ داد:

ای پیامبر خدا (ص)!

خوابی سخت و سهمگین دیدم و به خاطر آن تا سپیده‌دم گریه کردم.

پیامبر (ص) فرمود:

خوابت را برایم باز نمی‌گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند.

«امایمن» گفت:

ای پیامبر خدا (ص)!

بیان آن برایم گران است.

پیامبر (ص) فرمود:

آنگونه که تو فکر می‌کنی نیست، رویای خویش را بازگو.

آن بانوی باایمان گفت:

«دیشب در عالم رویا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدس شما در خانه‌ی من افتاده است»...

پیامبر (ص) فرمود:

خواب خوشی رفته‌ای و خواب نیکویی دیده‌ای. پیام خواب تو این است که دخت گرانمایه‌ام «فاطمه» (س)، «حسین» (ع) را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» (ع) همان پاره‌ای از وجود من است که در خانه‌ی شما قرار می‌گیرد.

این جریان گذشت و پس از مدتی حسین (ع) از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «امایمن» او را در آغوش گرفت و نزد جدّ گرانقدرش پیامبر (ص) آورد. آن حضرت حسین (ع) را از او گرفت و فرمود:

«آفرین خدا بر این کودك نورسیده و بر او که او را در آغوش فشرده و به سوی من آورده است.»

آنگاه فرمود:

امایمن این پیام آن رؤیای توست.

علاوه بر خواب «امایمن» همسر «عباس»، عموی پیامبر (ص) نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی (ص) نیز پیشگویی فرموده بود.

لحظات ولادت حسین (ع) گروهی از بانوان مسلمان، از جمله صفیّه، دختر عبدالمطلب عمه‌ی پیامبر (ص) و نیز «اسماء بنت عمیس»

و «ام‌سلمه ...» حضور داشتند.

پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود حسین (ع) پیامبر (ص) فرمود:

عمه!

فرزندم را بیاور!

صفیه عرض کرد:

ای پیامبر خدا (ص)!

تازه به دنیا آمده است و هنوز آماده نشده است...

پیامبر (ص) فرمود:

خداوند او را پاک و پاکیزه ساخته است، بیاور...

آنگاه فرشته‌ی وحی فرود آمد و به آن حضرت پیام خدای را تقدیم داشت و خواست که نام پسر دوم «هارون» را – که به زبان عبری «شبیر» و به زبان عرب «حسین» گفته می‌شد برای نوزاد مبارک برگزینند.

و از پی آن انبوهی از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشید وجود حسین (ع) را به جدّ گرانقدرش تبریک گفتند و در همان ساعت، شهادت پر افتخارش را نیز به پیامبر خدا تسلیت عرض کردند.

پیامبر گرامی (ص) فرزند دلبند خویش را گرفت، زبان مبارک را در کام او نهاد و او زبان وحی و رسالت را مکید، به گونه‌ای گوشت بدنش از آن رویش کرد و استخوانهایش استواری و استحکام یافت. و آورده‌اند که حسین (ع) نه از مادر شیر نوشید و نه از هیچکس دیگر.

علامه‌ی «بحرالعلوم» در این مورد این گونه سروده است:

لله مرتضع لم یرتضع ابدا من ثدی انثی و من «طه» مراضعه

یعطیه ابهامه آنا فاونه...

خدای را! خدای را!

کودک شیرخواری که هرگز از پستان بانویی شیر ننوشید و شیر دهنده‌ی او به خواست خدا پیامبر خدا بود.

او گاهی انگشت شست و زمانی، زبان خویش را در کام آن کودک پرشکوه می‌نهاد و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید.

درست هفتمین روز طلوع دومین اختر تابناک از افق سرای «فاطمه» (س) بود که پیامبر دستور داد، سر کودک را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا انفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا، صدقه داده شد.

تولد حضرت زینب (س)

تولد حضرت زینب (س)

بانوی بزرگ ایمان «زینب» (س) در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود. (۲۴۳)

او سوّمین فرزند ارجمند خاندان وحی و رسالت و دودمان پاک و بلند آوازه‌ی امامت بود.

نگارنده او را بسیار بی‌نیاز از تعریف و تمجید می‌نگرد، چرا که در وصف بانویی گرانقدر که پدرش امیر مؤمنان و مادرش سالار

بانوان جهان «فاطمه» (س) پاره‌ی تن پیامبر (ص) و دو برادرش «حسن» و «حسین» (ع) سرور جوانان بهشت هستند، چه چیزی می‌تواند بنویسد؟

راستی که او میوه‌ی فضیلت‌ها و ثمره‌ی عظمت‌هایی بود که هاله‌ای از شرف و پاکی و قداست و شکوه از هر سو او را در میان گرفته بود.

و او همان کسی است که ابن عباس خطبه فدك فاطمه (س) را از او روایت کرده است و حفظ این خطبه در سن ۵ یا ۶ سالگی بالغیت و جامعیت دلالت بر کمال رشد و فهم و دانایی او می‌کند. (۲۴۴)

اما راستی چقدر دردناك است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه‌اش، چنان که تاریخ آنسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زیبنده‌ی شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانه‌ی «بنی‌هاشم» و نواده‌ی پیامبر خدا (ص) و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» (س) باشد، زندگی او را ترسیم و تبیین ننموده است.

هدیه آسمان

به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر (ص) نام او را «زینب» نهاد. واژه‌ی مقدس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به مفهوم زینت و آراستگی پدر می‌باشد.

نویسنده‌ی کتاب «الحسین و بطله کربلا» مقاله‌ای را از یک روزنامه‌ی پر تیراژ مصری که پیرامون شخصیت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است در کتاب خویش می‌آورد که ما در اینجا فرازهایی از آن را می‌آوریم و می‌گذریم:

زینب دخت امیر مؤمنان (ع) در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود. مادرش او را نزد پدر والا مقامش علی (ع) آورد و گفت:

علی جان!

این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین.

علی (ع) فرمود:

من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی‌گیرم.

آن روز پیامبر (ص) در سفر بود.

هنگامی که آمد، به خانه‌ی «فاطمه» (س) وارد شد. از او خواستند تا نامی بر نوزاد خاندان رسالت برگزیند که فرمود:

«من بر پروردگارم سبقت نمی‌جویم.»

در این لحظات بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت:

«ای پیامبر خدا (ص)!

نام این نوزاد مبارك «زینب» (س) است، چرا که خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

سمبل پایداری

آری این بانوی بزرگ، هم دارای زندگی درخشان و تاریخ سرشار از فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی است و هم همه‌ی مراحل

زندگی الهام‌بخش و درس‌آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود.
در بخش مهمی از عمرش به طول ربع قرن با فاجعه‌ی جانسوز رحلت نیای گرانقدرش پیامبر (ص) و مام شایسته‌اش «فاطمه» (س) و رخدادهای سخت دیگری، روبرو گردید. آنگاه با روزگار سختی روبرو شد که پدرش امیر مؤمنان (ع) خانه‌نشین گردید و آزادی و امنیت و همه‌ی امکانات از او سلب شد.
سپس هجرت پدرش از مدینه به کوفه - که مرکز حکومت پدرش گردید - پیش آمد و از پی آن اراده‌ی حکیمانه‌ی الهی او را با شهادت پدر - یعنی حادثه‌ی دردناک و فاجعه‌ی تکان دهنده‌ای که آسمانها را به لرزه درآورد - داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه‌ای بود که معاویه بر ضد برادرش، حضرت مجتبی (ع) و شیعیان او شعله‌ور ساخت و پس از آن هم با نقشه‌ی ابلیسی خویش آن حضرت را با سم خیانت به شهادت رسانید و سیطره‌ی استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به جهان اسلام تحمیل کرد.
پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که به راستی بزرگترین فاجعه‌ی تاریخ بود، روبرو گردید. فاجعه‌ی تکان دهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود.
اما شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر این حوادث سخت و ش کننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی‌آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایتش خدشه‌ای وارد آید، رسالت سترگ و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رسانـدن پیام، به مدینه بازگشت. (۲۴۵)

تولد حضرت اُم‌کلثوم (س)

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان (س) و امیر مؤمنان (ع)، چهارمین فرزند گرانمایه‌ی خویش را که دومین دختر این خاندان بزرگ به حساب می‌آمد، به سان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت.
او که به «امّ‌کلثوم» (س) نامگذاری گردید از سویی به سان خواهر قهرمانش «زینب» (س) دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگر سو از تربیت شایسته و بایسته و بسیار ممتازی بهره‌ور گردید.
این بانوی هوشمند و با تقوا گرچه برخی از ابعاد زندگی‌اش با زندگی خواهرش زینب (س) متفاوت بود اما در تمامی رخدادهای تکان دهنده‌ای که خواهر قهرمانش «زینب» (س)، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخ ساز خویش را ایفا نمود، او نیز به طور جدی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایه‌ی خویش بشمار می‌آمد.
آن بانوی قهرمان نیز از کسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرار گرفته و با دردها و رنجهایی روبرو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند. (۲۴۶)

آخرین غنچه حضرت زهرا (س) و مقتل او

آخرین غنچه حضرت زهرا (س) و مقتل او

ولادت غم‌انگیز محسن (ع) همانا روز شهادتش نیز بود و کیفیت شهادتش قبلاً پیشگویی شده بود.
این دلیل بر بزرگی مصیبتی است که با قتل محسن (ع) بر اسلام وارد شد و نشانه‌ی شدّت غصّه‌ای است که مادر دلسوخته‌اش

حضرت زهرا (س) با از دست دادن این پسر کشید.

نامش را محسن (ع) گذاشت

محسن (ع) عزیز پیامبر (ص) بود و آن حضرت قبلًا نام او را تعیین کرده بود.
اگر این آخرین گل زهرا (س) به دنیا می‌آمد همه به عنوان یادگار پیامبر (ص) از او یاد می‌کردند و گرامیش می‌داشتند.
ولی خوب شد به دنیا نیامد، چه آنکه هنوز متولد نشده اینچنین او و مادرش را گرامی داشتند!
در تسمیه ایشان آمده است که:
قال أمیرالمؤمنین (ع):
إنّ أسقاطکم إذا لقوکم یوم القیامه و لم تسموهم، یقول السقط لأبیه:
«ألا سمیتنی و قد سمّی رسول‌اللّه (ص) محسناً قبل أن یولد». (۲۴۷)
امیرالمؤمنین (ع) فرمود:
اگر فرزندان سقط شده‌ی شما روز قیامت شما را ببینند در حالی که نامی برای آنان نگذاشته‌اید، سقط به پدرش می‌گوید:
چرا برای من نامی تعیین نکردی در حالی که پیامبر (ص) محسن (ع) را قبل از اینکه به دنیا بیاید نامگذاری کرده بود.
قالت أسماء: فما دخلنا البیت إلّا و قد أسقطت جنیناً سماه رسول‌اللّه (ص) محسناً. (۲۴۸)
اسماء می‌گوید:
وارد خانه‌ی حضرت زهرا (س) شدیم وقتی که حضرت جنین خود را سقط کرده بود؛ همان که پیامبر (ص) او را محسن (ع) نامیده بود.
چه سوزناك است که پیامبر (ص) از شهادت یادگار خود خبر دهد و بفرماید:
این شهادت در اثر ضربتی است که بر دخترم فاطمه (س) وارد می‌شود!
قال رسول‌اللّه (ص):
و تضرب و هی حامل ...، و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلك الضرب. (۲۴۹)
پیامبر (ص) فرمود:
حضرت زهرا (س) زده می‌شود در حالی که باردار است.
در اثر این ضربت فرزندی که همراه دارد سقط می‌شود و خود او در اثر همان ضربت از دنیا می‌رود.

مقتل حضرت محسن (ع)

گل زهرا (س) اول شهید شد و سپس سِقْط گردید!
اما چگونه؟
این سؤالی است که باید جزئیات ماجرای آن را روشن کند.
مادری که فرزند همراه دارد مواظبت زیادی می‌خواهد. رعب و وحشتی که مهاجمین سقیفه پشت در خانه به راه انداخته بودند و فریادهای بلند و بی‌ادبانه‌ای که سر داده بودند و قصد ورود اجباری به خانه را داشتند، می‌توانست به تنهایی باعث سقط محسن (ع)

شود.

فریاد «آتش می‌زنیم» و صدای بر زمین انداختن هیزم و چیدن آنها با خار مغیلان کنار دیوار و در خانه و آتش زدن آنها و دود و شعله‌هایی که از زیر در و بالای دیوار خانه دیده می‌شد، هر خانم بارداری را نگران می‌کرد و به وحشت می‌انداخت.

اکنون بانویی پشت در آمده که از یک سو رحلت پدر مهربانی چون پیامبر (ص) بار عظیمی از غم بر قلب او نشانده و از سوی دیگر جفای مردم در حق شوهر مظلومش دل او را سخت آزرده است.

او احساس می‌کند مهاجمین قصد ورود به خانه را دارند و در وضعیت فوق‌العاده خطرناکی قرار گرفته است.

لذا با تمام وجود در را گرفته تا باز نشود.

آتش به چوب در گرفته و شعله‌ها به صورت او اصابت می‌کند. در صاف نیست! چوبهای ناهموار دارد، میخ دارد، داغ شده است!

بانویی که محسن (ع) همراه اوست چگونه باید مواظب فرزندش باشد؟!

در را با لگد می‌شکنند و صدای وحشتناکی ایجاد می‌شود و در به روی بانو می‌افتد. دریای عصمت و حیا با مهاجمین بی‌حیا روبه‌رو می‌شود. بر دستش تازیانه می‌زنند تا در را رها کند.

در با میخش و با ناهمواریش سینه را می‌شکافد و خون جاری می‌کند. استخوان پهلو از درون می‌شکند و خون جاری می‌شود!

لابد اینها برای کشتن فرزندی که کنار این پهلو و سینه به تلاطم افتاده کم است؟!

حمله کنندگان سقیفه یک نفر نیستند. دستور خود را هم از پیش گرفته‌اند. آن سیلی که گوشواره را می‌شکند، تازیانه‌ای که بازو را سیاه می‌کند و بر سر و کتف بانو می‌خورد و بی‌محابا از هر سو فرود می‌آید و خون جاری می‌کند، پایی - که شکسته باد - بر بانوی باردار ضربه می‌زند. آیا با همه‌ی اینها هنوز محسن (ع) زنده است؟

باید بپرسیم هنوز مادر زنده است؟!!

با این همه وحشت و ضربت و جراحت ... مادر (س) چه گفت؟

چه کرد؟

فضّه چه کمکی میتوانست بنماید؟

امیرالمؤمنین (ع) چه کرد؟

بچه‌ها (ع) چه حالی داشتند؟

محسن (ع) کجا رفت؟

تاریخ، این داستان جگرسوز را با تمام تلخی‌هایش حفظ کرده تا معلوم شود فاطمه و محسنش (ع) باهم و از یک سبب به شهادت رسیدند!! چه ضرباتی و چه حملاتی که مرد را از پا درمی‌آورد، چه رسد به بانویی که کنار قلبش یادگار زیبایی پیامبر (ص) را در آغوش گرفته است.

احترام فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س)

خداوند احترام و محبت اهل‌بیت پیامبر (ص) را واجب ساخته و مردم را به مراعات آن مکلّف نموده است.

و شکّی نیست که فرزندان فاطمه (س)، فرزندان پیامبر و اهل‌بیت او محسوب می‌گردند. لذا پیامبر گرامی اسلام (ص) در مورد احترام این عزیزان می‌فرمایند:

«انا شافع یوم القیامه لاربعه اصناف:

رجل نصر ذریتی

و رجل بذل ماله لذریتی عند الضیق

و رجل احب ذریتی باللسان و القلب

و رجل سعی فی حوائج ذریتی.» (۲۵۰)

من در پیشگاه خدا برای چهار دسته شفاعت خواهم کرد:

۱ - به کسانی که فرزندانم را به هر نحوی یاری کند.

۲ - به اشخاصی که در زمان نیازمندی به کمک مالی آنان بشتابند.

۳ - افرادی که با دل و زبان فرزندانم را دوست بدارند.

۴ - مردانی که در رفع حاجت آنان تلاش نمایند.

و در یک حدیث دیگر که شبیه این روایت است، در بند اول آن می‌فرمایند:

«کسانی که به فرزندان من بعد از من احترام کنند.»

المکرم لذریتی من بعدی (... ۲۵۱)

این حدیثها می‌رساند که احترام فرزندان فاطمه (س) باعث خشنودی و رضایت خاطر رسول خدا (ص) گردیده و در نتیجه شفاعت آن حضرت را به دنبال خواهد داشت و بالعکس ظلم و ستم و هر گونه بی‌احترامی به آنان، موجب خشم خدا و پیامبر و سرانجام گرفتاری به قهر خدا خواهد گردید.

چنانچه در حدیثی رسول خدا (ص) پس از شمردن کیفر ستمگران به حضرت زهرا (س)، در مورد ستم به فرزندان و شیعیان آن حضرت می‌فرمایند:

...«ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. (۲۵۲)

وای از کیفر شدید کسانی که به فرزندان و شیعیان فاطمه (س) ستم کنند.»

و بالاخره در یک فرازی از سخنان آن حضرت در این باره آمده است:

«ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها اللّه و ذریتها علی النار.» (۲۵۳)

فاطمه (س) خود را از گناه و آلودگی مصون داشت و متقابلا خداوند نیز او و فرزندانش را بر آتش جهنم حرام ساخت.

این حدیث ضمن اینکه اشعار دارد که قوانین الهی و کیفر و پاداش اخروی بر مبنای عمل استوار است و فاطمه‌ی زهرا (س) از طریق مصونیت و عصمت به کمالات عالیه رسیده است، در عین حال احترام خداوندی بر فرزندان فاطمه (س) را نیز در بر دارد. (۲۵۴)

حسنین (ع) فرزندان رسول خدا (ص)

احترام انتساب به حضرت زهرا (س)

اگر چه اکثر فرزندان حضرت فاطمه (س) طبق قانون وراثت، انسانهای شریف و بزرگوار و خدمتگزارند و در میدان علم و عمل به کمالات عالی نائل می گردند و تاریخ پرافتخار شیعه نشان می‌دهد که این عزیزان پرچم زعامت و رهبری و مرجعیت را در اعصاری در اختیار داشته و دارند، ولی در برابر آنان ساداتی که در اثر تأثر از محیط و دوستان و همنشینان نامناسب راه به بیراهه رفته اندو نام و قداست فرزندی فاطمه (س) را در اذهان عمومی مخدوش ساخته‌اند کم نیستند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که:

آیا آن دسته سادات و فرزندان فاطمه که مسیر انحراف و فساد و بدمستی را بر مسیر اجداد طاهرینشان بگمارند، در این صورت آنان

نیز کیفر و آتش جهنم نخواهند دید؟!

اگر جواب مثبت باشد و چنین تفکّر غلط بر جامعه حاکم گردد که این گونه افراد منحرف با سادات پاک سرشت و پرهیزگار در پیشگاه خدا تفاوتی ندارند، عدل الهی و صراحت صدها آیه‌ی قرآنی و احادیث اهل‌بیت (ع) را نادیده گرفته‌ایم، زیرا قرآن و سنّت و سیره، همگی حاکی از تقدّم پرهیزگاران و پاداش اهل عمل و کیفر و عذاب منحرفان است و سیّد و غیر سیّد و عرب و عجم و... تفاوتی ندارند.

قرآن مجید هر کسی را با عملش می‌سنجد،

«لنا اعمالنا و لکم اعمالکم» (۲۵۵)

و هر شخصی را در گرو اعمالشان می‌شناسد.

«کل امرء بما کسب رهین (۲۵۶)

و «کل نفس بما کسبت رهینه» (۲۵۷)

و به زن و مرد و صاحب هر نژادی پاداش یکسان عطا می‌کند.

«من عمل صالحا من ذکر او انثی» (... ۲۵۸)

و متخلفان را عادلانه به کیفر می‌رساند و هیچ تبعیض و روابط موهوم در میان نخواهد بود.

«من یعمل سوءاً یجزبه و لایجد له من دون الله ولیّا و لا نصیرا (۲۵۹)»

و فقط اصل اساسی در پیشگاه خدا بر مبنای تقوا استوار است.

«ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم» (۲۶۰)

و هیچ‌گونه قوم و خویشاوندی با پیامبران بدون عمل صالح کارساز نخواهد بود و در این رابطه، پسر پیامبر اولی العزم از صف بندگان الهی رانده می‌شود و ارتباط او با پدرش منفصل می‌گردد

«یا نوح انه لیس من اهلک، انّه عمل غیر صالح» (۲۶۱)

و عموی پیامبر خدا مورد نفرین و لعنت پروردگار عالم قرار می‌گیرد.

«تبت یدا ابی لهب و تبّ» (... ۲۶۲)

آری هرچه انسان به پیامبر (ص) و فاطمه (س) و شخصیتهای الهی نزدیکتر باشد، به همان نسبت تکلیف و مسئولیتش سنگین‌تر خواهد بود و بر همین اساس پروردگار عالم بر زنان پیامبر هشدار داده و می‌فرماید:

اگر شما خلافی را مرتکب شوید، دو کیفر خواهید دید، یکی در سزای اعمال، دیگری به جهت اینکه دامن رسول خدا را لکّه‌دار کرده‌اید.

«یا نساء النبی من یأت منکنّ بفاحشه مبیّنه یضاعف لها العذاب ضعفین» (... ۲۶۳)

یادآوری این نکته ضروری است، که آیات قرآن مجید در هر مورد نازل شود و شأن نزول آن هرچه باشد، در تکلیف و دستورات آن، همگان یکسانند. بنابراین از این آیات نتیجه می‌گیریم که سادات و فرزندان صالح حضرت فاطمه (س) بسیار گرامی بوده، ولی آن دسته افرادی که از نسبت و نسب خود سوء استفاده کنند، مثل سایر مردم در پیشگاه خدا کیفر خواهند دید.

هشدار پیامبر (ص) به بنی‌هاشم در کوه صفا

از امام صادق و امام باقر (ع) در دو حدیث جداگانه آمده است:

«لما فتح رسول‌اللّه (ص) مکه قام علی الصفا فقال:

یا بنی‌هاشم!

یا بنی عبدالمطلب!

انی رسول‌اللّه الیکم و انی شفیق علیکم و ان لی عملی و لی رجل منکم عمله، لاتقولوا: ان محمداً منا و سندخل مدخله، فلا واللّه ما اولیائی منکم و لامن غیرکم الا المتقون. الا فلا اعرفکم تأتونی یوم القیامه تحملون الدنیا علی رقابکم و یأتی الناس، یحملون الآخره، الا و انی قد اعذرت الیکم فیما بینی و بینکم و ان لی عملی و لکم عملکم.» (۲۶۴)

رسول خدا پس از تسلط بر شهر مکه خویشاوندان خویش را از بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب در کوه صفا جمع کرد و خطاب به آنان فرمود:

من پیامبر خدا هستم در میان شما و به شما دلسوزم و از روی دلسوزی می‌گویم که عمل من برای خودم و عمل شما برای خودتان خواهد بود.

چنین تصور غلطی نکنید که بگویید:

محمد (ص) از ما است و ما هم با او خواهیم بود.

سوگند به خدا من از شما جز پرهیزگاران را نمی‌گزینم و چنانچه در فردای قیامت شماها با گناه و دیگران با عمل صالح بیایند، اصلًا شماها را نخواهم شناخت. بدانید که من با این سخنان اتمام حجّت نموده و گفتنیها را گفتم. من در گرو اعمالم و شما نیز در گرو اعمالتان خواهید بود.

چنانچه توجّه می‌فرمایید این حدیث، تمام خیالهای خام و برخی تصوّرات غلط را مردود می‌شناسد و سادات و بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب را در صورتی که عمل صالح نداشته باشند، نفی می‌کند و ارتباط و پیوند قرابتی را منفصل می‌داند.

در این رابطه حضرت امام سجاد (ع) می‌فرمایند:

رای نیکوکاران بنی‌هاشم دو پاداش و گناهکارانشان نیز دو کیفر و عذاب خواهند نمود.

(لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب (۲۶۵)

و در دو حدیث جداگانه از حضرت امام صادق و امام رضا (ع) سؤال نمودند:

اینکه پیامبر خدا (ص) فرموده‌اند:

«آتش بر فرزندان فاطمه (س) حرام است» چگونه است؟

حضرات در جواب فرمودند:

مراد از این حدیث فرزندان بلا واسطه فاطمه‌اند و آنان حسن و حسن و زینب و ام‌کلثوم (ع) می‌باشند.

(نعم عنی بذلک الحسن و الحسین و زینب و ام‌کلثوم (ع) المعتقون من النّار هم ولد بطنها) (... ۲۶۶)

غیر از فرزندان بلاواسطه فاطمه (س)، که آن هم فرزندان بی‌نظیر و پرهیزگارترین افرادند، بقیه سادات با دیگران تفاوتی ندارند و هر کس به سزای اعمالش خواهد رسید. (۲۶۷)

تفکّرات موهوم زیدالنّار

در زمان ولایتعهدی حضرت امام رضا (ع)، برادرش زید در مدینه بر ضدّ خلیفه‌ی عباسی مأمون قیام کرده و عده‌ای را کشته و خانه‌هایی را به آتش کشیده و جمعی را به اسارت گرفت و به زیدالنّار موسوم شد. مأمون سپاهی را به آن شهر اعزام نموده و سرانجام زید را شکست داده و دستگیر نمودند.

محاکمه زید به امام رضا (ع) واگذار شد، حضرت او را شدیداً توبیخ کرده و فرمود:

ای زید!

حدیث معروف پیامبر خدا (ص) که «فرزندان فاطمه (س) در آتش نمی‌سوزند» تو را فریب ندهد، این حدیث مخصوص حسن و حسین (ع) و فرزندان بلاواسطه فاطمه (س) است اگر بنا باشد که موسی بن جعفر (ع) با عمل صالح به بهشت رود و تو با گناه، نتیجه‌اش این است که فضیلت تو از پدر معصومت (ع) بیشتر باشد. این را بدان که تو آن وقت از ما اهل‌بیت هستی که مطیع خدا باشی و چنانچه چنین نباشی از ما نیستی. (۲۶۸)

چنانچه در این حدیث آمده است، زید به نسبت خود افتخار می کرد

(یقول نحن نحن و یفتخر علیهم

و چنین تصور می‌نمود که او با داشتن خلاف باز هم اهل بهشت است و امام رضا (ع) این توهم غلط را محکوم نموده و صریحاً فرمود:

با این ویژگی اهل بهشت نیستی، حتّی پیوند ارتباطی زید را به اطاعت خدا و عمل صالح مشروط کرد. بنابراین آن گروه افرادی که خود را به فاطمه (س) نسبت می‌دهند و در عمل، خلاف آن حرکت می کنند، بدون تردید مثل سایر مردم کیفر و عذاب متناسب خواهند دید. (۲۶۹)

یاد مادر از زبان فرزندان حضرت زهرا (س)

امام حسن (ع) و یاد مادر

حضرت امام حسن (ع) دومین امام و پیشوای معصوم شیعیان و نخستین فرزند او علاقه و محبّت شورانگیز و عشق وافری نسبت به مادر عزیزش فاطمه‌ی زهرا (س) داشت.

این علاقه و محبّت و ابعاد و نشانه‌های آن را، در موارد متعددی از زندگی آن حضرت می‌توان نشان داد، که مهمترین آنها اسناد و مکاتباتی است که در میان وی با معاویه یا استانداران و عمّال و کارگزاران حکومتی او رد و بدل شده است.

در این اسناد و نامه‌ها، از زبان و قلم امام حسن (ع) بارها به وجود مادری مانند زهرای اطهر (س) استناد و افتخار شده و امام معصوم (ع) وجود مبارک چنان مادر مقدسی را، دلیل حقانیت راه و مرام خویش شمرده است و درستی و استواری آن را اثبات نموده است.

مرحوم سید محسن جبل عاملی، در موسوعه‌ی «اعیان‌الشیعه» به برخی از این نامه‌ها اشاره کرده است.

امام (ع) در یکی از این نامه‌ها به صورت فشرده و مختصر به «زیاد بن أبیه» فرماندار غاصب معاویه غاصب می‌نویسد:

«از حسن، فرزند فاطمه (س)، به زیاد فرزند سمیّه!

بدان که رسول خدا (ص) فرمودند:

فرزند متعلق به فراش و رختخواب پاک زناشویی است و نصیب زناکار به جای فرزند سنگ است!

والسلام» (۲۷۰)

این نامه از یک حقیقت تاریخی پرده برمی‌دارد و برای پژوهندگان حقیقت، به ویژه مورخین حقیقت‌جو، سندی محکم و مسلم است و آن این که مسأله‌ی روابط نامشروع سمیّه، زن عبیداللّه را افشاء می‌سازد که با ابوسفیان، آن منافق دغل‌باز و حیله‌باز، روابط زشت و نادرستی داشته است.

نامه‌ی مزبور، پس از اهانتها و جسارتها و گستاخی‌های بی‌شرمانه و هرزه‌درایی‌ها و یاوه‌گویی‌های مکرّری که از سوی «زیاد» نسبت به ساحت مقدس و شامخ امام حسن (ع) روا داشته شده بود، نگاشته شده و حقیقت ذات و نهاد آن هرزه‌گوی هتاک را فاش ساخته

و به تاریخ سپرده است.

علاوه بر این اسناد و مکاتبات، امام حسن (ع) بارها در مقام محاجّه با معاویه، به اصالت نسبت و پاکی گوهر و طهارت و قداست مادر بزرگوار خویش استناد کرده است.

و این امر حاکی از عمق نفوذ عظمت مادر و تأثیر عمیق مقام شامخ آن وجود گرامی، در قلب و روح فرزند دلبندش امام حسن مجتبی (ع) است.

دامنه‌ی این نفوذ و تأثیر تا بدانجا گسترده بود که امام بزرگوار (ع)، نه تنها در تمام طول زندگی پاک و پر ثمرش، همواره یادآور مادر و از بزرگی‌ها و قداست و عصمت او یاد می‌کرد و حقایق ارزنده‌ای را در این باب در اختیار عاشقان اهل‌بیت (ع) قرار می‌داد، بلکه حتی به هنگام شهادت و در آخرین لحظات زندگی نیز یاد و نام مادر و بازگویی خاطرات و محبّتهای او بر لبهایش جاری بود.

امام حسین (ع) و یاد مادر

حضرت سیدالشهداء، سرور آزادگان و قافله‌سالار کاروان جاوید شهدای حقّ و حقیقت، دومین فرزند او نیز، همچون برادر بزرگوارش قلبی مالامال از عشق و مهر مادر داشت.

علاقه وافر و محبّت بیکران آن حضرت، نسبت به ساحت قدس مادر بزرگوارش، یکی از شورانگیزترین فصلهای کتاب عشق مادر و فرزندی است.

خود آن حضرت، بارها و بارها، این عشق و علاقه‌ی بیکران و این پیوند قلبی و اخلاص شایان را، در طی سخنان گهربار و پیامها و اتمام حجّتهای شورانگیز و تاریخی و تاریخ‌ساز خویش بیان داشته و در این مورد، فصلی درخشان در تاریخ اسلام برای شیفتگان حقایق و معارف اسلامی، به جای نهاده است.

یکی از بهترین نمونه‌ها و نشانه‌های این علاقه‌ی عمیق امام حسین (ع) نسبت به مادر گرامی‌اش، تجدید خاطره و تجلیل نام و یاد آن مادر یگانه در جریان انتخاب نام برای فرزندان دختری‌اش جلوه‌گر می‌شود. زیرا می‌بینیم که آن حضرت، چند تن از دختران خویش را، به یاد مادر عزیزش، «فاطمه» نامگذاری کرده است که با صفتهایی چون کبری، وسطی و صغری تشخیص داده می‌شدند. این امر، خود حاکی از علاقه‌ی مفرط و شدت محبت امام حسین (ع) نسبت به مادر عزیزش بوده است.

شدت عشق و علاقه‌ی سبطین پیامبر (ص)، امام حسن و امام حسین (ع) نسبت به مادر مقدسشان، به راستی که از حد توصیف بیرون است.

وجود آن مادر بزرگوار، برای آنان همه چیز بود و در پرتو مهر و شادیها عمیق‌تر و گسترده‌تر و غم‌ها و اندوه‌ها کم رنگتر و قابل تحمّل‌تر می‌شدند. چنان که غم سنگین رحلت جد بزرگوارشان، رسول حق و رحمت را، هر چند که بسیار عمیق و دلشکن و طاقت‌فرسا بود، در سایه‌ی وجود چنان مادر بی‌همتایی، کمتر احساس می‌کردند و تاب و توان تحمل چنان غمی را در کنار مادر خود به دست می‌آوردند. زیرا آن دو فرزند دلبند، در هر حادثه و پیشامدی، بیشتر به دامن مهر مادر پناه برده و بیشتر با او انس و الفت گرفته و دلخوش کرده بودند، پیوند معنوی و قلبی‌شان هر روز محکمتر و ناگسستنی‌تر شده بود ... تا وقتی که آن حادثه‌ی لرزاننده و دلسوز پیش آمد...

آری، شدت انس و علاقه و اخلاص آنان نسبت به مادر، در آن روز تلخ و سیاه، در آن روز بغض و اشک، در روز غم‌آلود از دست دادن مادر عزیز، به اوج خود رسید:

هنگامی که حالت احتضار مادر را احساس کردند، با وجود آن همه صبر و بردباری و آن همه متانت و شکیبایی، هم نتوانستند آرام بگیرند و در آرامش بمانند. باز نتوانستند از بی‌تابی خودداری کنند و خود را روی پیکر عطرآگین و در حال احتضار مادر نیفکنند و

بـا سـخنان گرم و پرشور، با گفتار مهرآمیز و با صـدای بغض‌آلود، مورد خطاب قرارش ندهنـد و شور و بی‌تابی و انـدوه و درددل و سوز درون خود را بیان نکنند...

در آن لحظات تلخ و غم‌آلود، تنها کوشـش و فعالیت «اسـماء» دختر عمیس بود که توانست آنان را از مادر جدا کند و به سـراغ پدر گرامی‌شان علی (ع) گسیل دارد، که تفصیل آن در کتابهای معتبر مقتل به شکلی مؤثر و پر سوز آمده است. (۲۷۱)

و از آن پس بود که همواره نام و یاد فاطمه‌ی زهرا (ع) بر زبان حسنین (ع) جاری و در دلهایشان پایدار بود...

یکی از پرشورترین یادآوریهـای امـام حسـین (ع) از مادر عزیزش در لحظه‌ی بسـیار حساس و سـرنوشت ساز حرکت به سوی کربلا است.

در آن هنگام که لحظات می‌رفتند تا عظیم‌ترین حادثه‌ی تاریخ خونبار اسلام را در تداوم توقّف ناپذیر خویش ثبت کنند، امام حسین (ع) بـا شـکیبایی و متانتی که از چنان بزرگمرد جاودانه‌ای سـزاوار و شایسـته است، با تعبیری بسـیار زیبا و با شـکوه از مادر عزیز یاد می‌کند و با زیباترین و شایسته‌ترین کلمات، طهارت و عصمت و عظمت مادر خویش را بیان می‌دارد. آن جا که می‌فرماید:

«الا إن الـدعی بن الـدعی قـد رکزنی بین اثنین، بین الـذّله و السـلّه، هیهات منی الذله یأبی اللَّه ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت». (۲۷۲)

(عبیداللَّه بن زیاد، مرا بین دو امر، مخیّر ساخته است) که یکی از آن دو را انتخاب کنم یا تن به شمشـیر دهم و کشـته شوم، یا ذلّت و زبونی را اختیـار کنم و بـا او بیعت نمـایم. ولی هرگز دامن مـا به ذلّت آلوده نخواهـد شـد. زیرا دامنهـای پـاکی که مرا تربیت کرده، همواره از پـذیرش ذلّت اِبا و اجتناب دارد. من در دامن صـدیقه اطهر (س) بار آمـده‌ام و از پسـتان فضـیلت و شـرف شـیر نوشـیده‌ام. خانه‌ی کوچک ما، کانون فضیلت و شخصیت بوده و هرگز زبونی و خواری به آن راه پیدا نکرده است.

من در دامنهایی تربیت شـده‌ام که عمری با آزادگی و عزّت و سـربلندی زنـدگی کرده‌اند. آنان هرگز رضایت نمی‌دهند که من زیر بار ذلّت و پستی و قبول بیعت از فردی فرومایه همچون یزید بروم...

آری، حتی در آن بحبوحه‌ی مرگ و زنـدگی، در لحظـاتی که امـام می‌دانست لحظـات تـاریخی شـهادت سـرخ خویش و یـاران و عزیزان خانواده‌اش فاصله‌ی چندانی ندارد، باز به یاد مادر عزیز بود و افتخار می‌کرد که در چنان دامن پاکی تربیت یافته است...

این تـذکّرها و یادآوریهـا از تمـام مواقف کربلا و عاشورا در رجزها و حماسه‌ها، در شـهادتها و بر سـر شـهداء بارها و بارها تکرار و یادآوری شده است.

امام سجاد (ع) و یاد مادر

امام زین‌العابـدین و فخر الساجدین (ع)، که مادر بزرگوارش زهرای اطهر (س) را از نزدیک ندیده اما پرتو وجود او را در تمام ابعاد زندگی خاندان جلیلش به عیان دریافته و احساس کرده بود و می‌دانست که خود نیز از فروغ تربیت و شخصیت و قداست مادر عزیز بهره‌هـا برده و نورهـا گرفته است، علاـقه‌ی شدیـد و پرشـوری در مـورد شـناخت هرچه بهتـر و دقیق‌تر و وسـیع‌تر مـادرش زهرا (س) داشت.

همواره در جسـتجوی آن بود که دقـایق و جزئیات بیشتری از زنـدگی مادر محبوبش را بدانـد تا آن را به عنوان بهترین نمونه و الگو برای بانوان و دوشیزگان مسلمان معرفی کند و روش زندگی و تربیت آن بانوی بی‌مانند را سر لوحه‌ی مکتب تربیتی زن در جامعه‌ی اسلامی قرار دهد و همگان را به آموزش و انجام آن روشهای والا تشویق و ترغیب نماید.

از این رو همواره در پی کشف این دقـایق، به سـراغ کتـاب می‌رفت که مـادرش زهرای اطهر (س) را از نزدیـک دیـده و بـا اخبار و گزارشهای زندگی پر ثمرش انس گرفته و بر جزئیات آن واقف بودند.

امام سجاد (ع) روزی پای صحبت اسماء دختر عمیس، که مدّتی خدمتگزار خاندان رسالت بود و سعادت دیدار و همنشینی زهرای اطهر (س) نصیبش شده بود، نشست. در آن روز، آن بانوی مؤمنه با شور و اشتیاقی وافر، داستانی را این چنین توصیف کرد:

«روزی خدمت مادربزرگ شما زهرا (س) نشسته بودم که رسول خدا (ص) از در، درآمد و وارد منزل شد. زهرا (س) مادر گرامی شما، گردنبندی از طلا بر سینه داشت که علی (ع) آن را به تازگی از راه درآمدِ شخصیِ خویش، برای همسرش خریداری کرده و به آن سرور بانوان عالم هدیه کرده بود.

پیامبر اسلام، با توجه به شرایط زندگی آن روز، که قدرت مسلمین رو به افزایش و زندگی‌شان رو به وسعت و راحت بود و دوران سختی‌ها و مرارتها به پایان می‌رسید، از مشاهده‌ی آن گردن‌بند بر سینه‌ی دختر گرامی خویش خوشحال شدند. ولی با این حال، باز هم دختر خود را مورد خطاب قرار داده و فرمودند:

دخترم، مبادا گفتارها و شعارهای مردم که با لحنی تجلیل‌آمیز می‌گویند «فاطمه (س) دختر رسول‌اللَّه است»، تو را مغرور سازد و تحت تأثیر این غرور واقع شوی و پوشش ستمگران و طاغوتها و جبّاران را بر تن کنی...!

رسول خدا (ص) همین یک جمله را فرمودند و لحظاتی بعد، خانه را ترک گفتند و بیرون رفتند. به محض خروج ایشان فاطمه‌ی زهرا (س) فوراً گردن‌بند را پاره کرد و آن را از گردن فرو کشید و از خود دور ساخت و دیگر هرگز آنرا به کار نبرد. بلکه خیلی زود آن گردن‌بند را فروخت و با پول آن غلامی را از صاحبش خرید و در راه خدا آزادش کرد. این خبر به گوش رسول خدا (ص) رسید و باعث خرسندی فراوان حضرتش گردید. چنانکه دخترش را بسیار دعا کرد و از این عمل خیر، ابراز رضایت فراوان فرمود و حتی با الفاظی همچون «چنین دختری را قربان بروم (فداها ابوها)»، از دختر عزیز خویش ذکر خیر فرمود.» (۲۷۳)

امام باقر (ع) و یاد مادر

از عشق و علاقه‌ی پنجمین پیشوای معصوم شیعیان، امام باقر (ع) نسبت به مادر عزیز و بزرگوارش، داستانها و روایات بسیاری نقل شده که در آنها تجلیل آن حضرت از مادر محبوب و تجدید خاطره و بیان فضایل و مکارم والای فاطمه‌ی زهرا (س) همواره تکرار و تأیید شده است.

در بیان شدت این علاقه، ذکر یک نمونه را به عنوان مشتی از خروار و ذرّه‌ای از بسیار، کافی می‌دانم: ز

در حدیث آمده است که امام باقر (ع) هرگاه که گرفتار تب شدید می‌گردید و در بستر بیماری می‌افتاد، آب خنک طلب می‌کرد. وقتی آب به دستش می‌رسید و جرعه‌ای چند از آن میل می‌کرد، لحظه‌ای از نوشیدن باز می‌ماند و سپس با صدای بلند، به حدّی که در بیرون خانه نیز شنیده شود، از ته دل مادرش زهرا (س) را صدا می‌کرد و می‌فرمود:

مادرم، فاطمه (س)، ای دختر رسول‌اللَّه (ص)!

و بدین گونه در آن لحظات سوز تب، نوعی تشفّی دل و مرهم غم و تسکین خاطر می‌جست و جان و روح خود را با نام زیبای محبوب و معشوق و مادر عزیز خود، عطرآگین و سکون‌آمیز می‌ساخت. (۲۷۴)

امام صادق (ع) و یاد مادر

علاوه بر رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) که زندگی روزمره و مستقیم با حضرت فاطمه (س) داشته‌اند و از او پیش از وفات و بعد از آن بسیار یاد می‌کردند، سایر ائمه (ع) نیز در فرصتهای مختلف به تناسب، از او یاد می‌نمودند.

ابوبصیر می‌گوید:

روزی صحبت فاطمه (س) در میان بود، حضرت امام صادق (ع) پس از ذکر تاریخ وفات آن بانو، فرمودند:

مادرم فاطمه (س) در اثر ضربت قنفذ (غلام خلیفه دوم) از دنیا رفت، که به امر اربابش به فاطمه (س) زد و آن حضرت بچه‌اش را سقط کرده و شدیداً مریض شد و سپس وفات نمود.

و کان سبب وفاتها ان قنفذاً مولی عمر لکزها بنعل السّیف بامره فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضا شدیدا (... ۲۷۵)

و همچنین سکونی (از علمای بزرگ اهل سنّت در عصر آن حضرت) می گوید:

من وارد محضر امام صادق (ع) شدم، قیافه‌ام گرفته و محزون بود.

حضرت از علت آن پرسید.

جواب دادم: خداوند دختری به من داد.

حضرت فرمودند:

ای سکونی!

سنگینی آن بر زمین و روزیش با خداست، او عمر خودش را می کند و از روزی خویش می‌خورد، تو چرا ناراحتی؟

سپس فرمود:

اسم او را چه گذاشتی؟

گفتم:

فاطمه!

امام چون نام فاطمه (س) را شنید سه بار فرمود:

آه، آه، آه،

گویا با شنیدن این نام تمام مصائب و مظلومیتهای مادر را تداعی کرد و لذا دست خویش را بر پیشانیش گذاشته و خطاب به من فرمود:

چون نام او را فاطمه گذاشته‌ای، مبادا بر وی ناسزا بگویی و یا او را لعن کنی و یا بزنی. (۲۷۶)

امام موسی کاظم (ع) و یاد مادر

امام موسی بن جعفر (ع) هفتمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت و قهرمان مبارزه و مقاومت و متحمل عمری زندان و شکنجه و آزار در راه آئین و مذهب حق و حقیقت، نسبت به مادرش زهرا (س) علاقه‌ای پرشور و عاشقانه و ارادتی شدید و خالصانه داشت.

امام معصوم همواره از مادر محبوبش و فداکاریها و مبارزات و ایثارگریها و مظلومیتش یاد می کرد و به ویژه مسأله‌ی فدک که در مورد آن یکی از سیاه‌ترین صفحات تاریخ صدر اسلام توسط غاصبین حقوق اهل‌بیت (ع) به وجود آمد، همیشه مورد نظر و طرف توجه امام بود که با یادآوری و تشریح و تحلیل ابعاد آن، حقایق مسلمی را درباره‌ی حقانیت خاندان رسالت فاش و بیان می‌فرمود.

داستانی که ذیلاً نقل می‌شود، گوشه‌ای از علاقه‌ی شدید و ارتباط قلبی و معنوی امام (ع) را با مادر محبوبش (س) نشان می‌دهد؛ همچنین آشکار می‌سازد که حقوق پایمال شده‌ی زهرای اطهر (س) همواره موردنظر و توجه فرزندان گرامی‌اش قرار داشته و آن بزرگواران پیوسته درصدد باز پس گرفتن و استیفای حقوق مادر محبوب خویش بوده‌اند.

ابتدا باید بگوییم که:

مهدی عباسی خلیفه‌ی جائر و ظالم عهد امامت موسی بن جعفر (ع)، در اوایل حکومت غاصبانه‌ی خویش، برخورد شدیدی با امام معصوم (ع) نداشت.

تنها یک بار در مدینه ملاقاتی با امام داشت که طی آن، از محضر امام در مورد تحریم خمر و مسکرات که معمولاً در دربار خلفای عبّاسی مصرف می‌شد، سؤالی مطرح ساخت. در آن دیدار، خلیفه‌ی نابکار، چنان پاسخ عمیق، دقیق، عالمانه و قانع کننده ای از امام (ع) دریافت داشت که با وجود قلب سیاه و اندیشه‌ی تباه خود، باز هم نتوانست اعجاب و شگفتی خود را مخفی نگه دارد و علم وافر و عمیق و دانش عظیم امام (ع) را مورد تأیید و تصدیق قرار ندهد.

بار دوّم، ملاقات مهدی عباسی و امام معصوم (ع)، هنگامی صورت گرفت که ظاهراً مهتدی درصدد رد مظالم پدرش منصور برآمده بود.

یعنی ظاهراً می‌خواست اموالی را که توسط منصور، از امام صادق (ع) ضبط و تصرف شده بود، به فرزند بزرگوارش امام موسی بن جعفر (ع) برگرداند. لذا در آن ملاقات از امام (ع) پرسید:

حدود فدکی که از مادرتان فاطمه غصب شده چقدر و چگونه است و حد و مرز آن چیست؟

حدود آن را برایم مشخص کنید تا به شما باز گردانم.

امام در پاسخ مهدی، حد و مرزی را برای فدك تعیین کرد که درست با وسعت امپراطوری مسلمین در عهد خلافت مهدی مطابقت می‌کرد به این ترتیب که امام فرمود:

پس تو می‌خواهی حد و مرز فدک را بدانی؟

گوش کن تا برایت بگویم...

یک سمت آن، کوه احد؛

سمت دیگرش، عریش مصر؛

مرز سوّم آن، دریای احمر؛

و مرز چهارمش، دومه الجندل...

مهتدی در پی بیانات امام (ع)، با تحیّر و پریشانی گفت:

آیا همه‌ی اینها که گفتی حدود فدک است؟

امام فرمود:

آری، همه‌ی این سرزمینها از مناطقی است که با لشکرکشی و جنگ باز ستانده نشده است.

مهتدی از آن روز کینه و دشمنی امام را بر دل گرفت و درصدد نابودی آن حضرت برآمد، زیرا خطر را بالای سر خود احساس کرد. او آن روز متوجه شد که هدف امام، فقط بیان حدود فدک خالی و باز پس گرفتن آن نیست؛ بلکه مراد و منظور اصلی باز ستاندن حکومت و خلافت است که به زور و عنف از خاندان رسالت گرفته شده و چیزی جز غصب حقوق اهل‌بیت (ع) نبوده است.

او فهمید که هنوز فرزندان علی (ع) و زهرا (س)، حق خود را فراموش نکرده‌اند و با تمام قوا درصدد استیفای آن هستند، لذا تنها فدك را نمی‌خواهند، بلکه می‌خواهند حکومت ظلم و جور و فساد را از بیخ و بن براندازند.

آنگاه مهتدی در پاسخ امام (ع) گفت:

اینها که گفتی خیلی زیاد است». (۲۷۷)

و البته چنان که معلوم است، هرگز حقوق اهل‌بیت عصمت و طهارت را باز پس نداد سهل است که از آن پس با تمام قوا درصدد ایذا و آزار و نابودی امام (ع) برآمد و این هدف شوم را تا سرحد شهادت امام بزرگوار (ع) نیز دنبال کرد.

امام رضا (ع) و یاد مادر

امام رضا ثامن‌الائمه (ع) نیز همچون دیگر فرزندان زهرای اطهر (س) و سلاله‌ی پاک پیامبر (ص)، علاقه شورانگیز و احترام خاص و اخلاص آمیزی نسبت به ساحت مقدّس مادرش زهرا (س) داشت.

همواره و در هر فرصتی، از آن بانوی بانوان بهشتی، تجلیل و تکریم به عمل می‌آورد و با اعتزاز و افتخار نام عزیزش را بر زبان جاری می‌ساخت. شدّت این شور و علاقه به حدّی بود که مخالفان و بدخواهان نیز به وسعت آن پی برده بودند و سعی داشتند که از این راه، با امام (ع) وارد مذاکره و گفتگو شوند به این ترتیب برای نیل به مقاصد خود، رضایت و خشنودی امام را جلب کنند و دل امام (ع) را با خود نرم سازند.

روزی امام رضا (ع) با فرزند دلبندش جوادالائمه (ع) نشسته بود و مأمون عباسی نیز در محضر آن دو بزرگوار حضور داشت.

آن روز امام (ع) حدیثی را در مدح مادرش فاطمه‌ی زهرا (س) بازگو فرمود.

مأمون نیز با شنیدن حدیث، به سخن آمد و گفت:

پدرم رشید از پدرش مهتدی، او هم از منصور، او هم از پدرش و او هم از جدش «ابن‌عباس» روایت کرده است که روزی ابن عباس خطاب به معاویه گفت:

آیا می‌دانی که چرا فاطمه (س)، فاطمه نامگذاری شده است؟

معاویه گفت:

نمی‌دانم

ابن‌عباس گفت:

بدان جهت به او فاطمه گفتند که او و پیروانش از آتش دوزخ دور و محفوظ نگه داشته شده‌اند.

او گفت:

این سخن را من از رسول خدا (ص) شنیدم». (۲۷۸)

توضیح این سخن نیز در حدیث دیگری از آن حضرت (ع) آمده است که فرمود:

آنان کسانی هستند که بتوانند با ایمان و توحید و اخلاص به ملاقات پروردگار خود بشتابند و شیعه بودن و پیروی از فاطمه (س) را عملاً به اثبات رسانند، نه آن که فقط به زبان و در ظاهر خود را پیروان فاطمه (س) بنامند.

امام جوادالائمه (ع) و یاد مادر

امام جواد (ع)، فرزند برومند پدری بزرگوار چون امام رضا (ع) است و در مکتب تربیتی او پرورش یافته و طبیعی است که عشق و علاقه به مادر عزیز را نیز از چنان پدری آموخته و به ارث برده باشد. آری شور شفیقانه و مهر خالصانه‌ی امام جواد (ع) نسبت به مادرش نیز همواره شعله‌هایی سرکش داشته و ورد زبانها بوده است.

در بیان این شور عشق و گرمای مهر و عاطفت، گرچه سخن بسیار گفته شده است، امّا برای نمونه کافی است به حدیث کوتاهی که صاحب سفینه البحار نقل کرده است توجّه و بسنده کنیم. در آن حدیث آمده است:

«امام جواد (ع) هر روز، موقع زوال روشنایی آفتاب، به مسجد نبی اکرم (ص) در مدینه می‌آمد و صلوات و درود بر پیامبر اسلام می‌فرستاد و مشام جان خویش را از یاد جدّ بزرگوارش معطّر می‌ساخت.

سپس به سراغ خانه و محل زندگی مادرش فاطمه‌ی زهرا (س) که در همان نزدیکی و جوار قبر پیامبر است می‌رفت. با سری پرشور

و قلبی پر تپش و در نهایت ادب و احترام، ابتدا کفشها را از پا درمی‌آورد و آنگاه با جان و دلی سرشار از شور و اشتیاق و عشق، وارد آن خانه‌ی کوچک و پرنور می‌شد و در آنجا نماز و دعا می‌خواند و دقایقی طولانی، در حالت شور و جذبه‌ی روحانی به سر می‌برد».

برای درک شدّت این مهر و علاقه باید دانست که هرگز دیده نشد، حتّی برای یکبار، که امام (ع) به مسجد نبوی (ص) برود ولی سراغ مادرش را نگیرد و یا بدون راز و نیاز با روح قدسی آن بزرگوار به خانه‌ی خود برگردد.

و باز برای پیگیری و بیان گوشه‌ی دیگری از این علاقه و ارادت امام (ع) نسبت به مادر عزیزش، کافی است که داستان ازدواج آن حضرت (ع) را در نظر گرفت، به جوانب آن نظر افکند.

در بررسی چگونگی ازدواج امام جواد (ع)، بیش از پیش متوجّه می‌شویم که وی چه احترام و فضیلتی برای مادرش قائل بوده و چگونه برتری و والایی مادر عزیز را، از هر جهت در نظر داشته است.

می‌دانیم که امام جواد (ع)، داماد خلیفه‌ی وقت مأمون عباسی شده بود.

لذا در وصلت او با «أمّ فضل» لعنه الله علیها دختر خلیفه، که از خاندانی مرفّه و پرتجمل بود، انتظار می‌رفت که هزاران درهم و دینار از طرف پدر عروس در آن محفل عروسی خرج شود و طبق آنگونه مراسم، مهریه و کابین نیز به تناسب ثروت و امکانات پدر عروس، بسیار چشمگیر باشد و

قوس تصاعدی طی کند و با ارقام درشت رقم زده شود.

ولی امام جواد (ع) به خاطر علاقه و احترام و فضیلت فراوانی که برای مادرش قائل بود، حاضر نشد مهریه‌ی همسرش بیش از پانصد درهم - که همان مهریه‌ی مادرش زهرا (س) بود - تعیین گردد.

امام هادی (ع) و یاد مادر

امام هادی (ع) دهمین اختر تابان آسمان ولایت و امامت و پیشوای راستین جهان اسلام نیز علاقه و ارادت خاصی نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (س) داشت.

امام معصوم، این علاقه و ارادت را، بارها و بارها ضمن گفتگوها و مباحثاتی که با ملحدین و زنادقه و دیگر گروههای مخالف مکتب اهل‌بیت (ع) داشته است، با زیباترین بیان و رساترین کلام اظهار کرده و همواره به وجود گرامی‌اش و خاندان اهل‌بیت (ع) افتخار نموده است.

در میان دعاها و تعلیمات عالیه‌ی آن بزرگوار، جامع‌تر و گویاتر از «زیارت جامعه» را، که از تعلیمات زیبا و عمیق آن حضرت است پیدا نکردیم. امام معصوم، ارادت و علاقه‌ی خاص خویش را نسبت به مادرش زهرا (س) و اهل‌بیت مطهر و خاندان پاک رسالت و مهبط نزول وحی، در همان زیارت جامعه بارها ابراز داشته و طی همین دعای باشکوه فرموده است:

«سلام و درود بر شما باد، ای خاندان نبوت و رسالت.

سلام و درود بر شما باد، ای مراکز رفت و آمد فرشتگان آسمانی و ای محل نزول وحی الهی. سلام و درود بر شما باد، ای پیشوایان ملل و عناصر نیکوکار و سیاستمداران پاک و تدبیر ورزان امور مردم. سلام و درود بر شما باد، ای کلیدهای ایمان و امنای رحمان و عصاره‌ی پیامبران، سلام و درود بر شما باد، ای مراکز معرفت و شناخت خدا و معادن حکمت الهی و رازداران اسرار بزرگ، سلام و درود بر شما باد، ای حاملان کتاب خدا و اوصیای پیامبر و ذریه‌ی رسول خدا (ص) و رحمت و برکات الهی بر شما باد». (۲۷۹)

امام حسن عسکری (ع) و یاد مادر

امام حسن عسکری (ع) یازدهمین پیشوای راستین جهان اسلام همواره قلبی سرشار از یاد و مهر مادر داشت و در هر فرصتی عشق و علاقه‌ی خود را نسبت به آن بزرگوار بیان می‌فرمود.

ابن شهرآشوب، صاحب «مناقب» در کتاب خود از «ابی‌هاشم» و او از امام حسن عسکری (ع) نقل می کند:

«که روزی خطاب به حاضران فرمودند:

آیا می‌دانید که مادرم فاطمه (س) چرا «زهراء» (یعنی درخشنده‌رو) نامیده شدند؟

حاضران عرض کردند:

چه بهتر که خودتان بفرمایید!

امام (ع) در توضیح آن نام زیبا فرمودند:

چون صورت مادرم در روز همانند خورشید و هنگام غروب همچون ماه و در دل شبها چونان ستارگان آسمان بر جدم علی (ع) پرتو افکن و تابان بود، از این جهت او را زهرا و درخشنده‌رو نامیدند». (۲۸۰)

امام زمان (عج) و یاد مادر

حضرت ولی عصر (عج) در طول عمرش بیش از سایر ائمه مظلومیت مادر را یاد می کند و روزی که ظهور می کند، به مدینه می‌آید و ناله‌ها و استغاثه‌های فاطمه (س) را متذکّر می گردد و می گوید:

ای مادرا!

امروز از قاتلانت انتقام می گیرم و آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانم.

آنگاه به سراغ قبر قاتلان او آید و با اذن خدا آن دو را زنده می کند و سؤال می کند:

به چه جرمی مادرم را مصدوم و مجروح کردید؟

بچه‌اش را کشتید؟

خانه‌اش را مورد تهاجم قرار دادید؟

سپس با شمشیری که در دست دارد آنان را به قتل می‌رساند و جسدشان را به آتش می کشد و خاکسترشان را بر باد می‌دهد... (۲۸۱)

آری دل نازنین امام زمان (ع) هرگز از یاد غمها و غصه‌های مادر بزرگوارش فاطمه (س) آرام نمی گیرد و مصائب او را فراموش نمی‌کند، زیرا فاطمه (س) حجّت و اسوه‌ی ائمّه خوانده شده است و در عمر کوتاهش شدیدترین و دردناکترین مصیبتها را پشت سر گذاشته است.

یک حدیث شریف از توقیع مبارک آقا امام زمان (ع) در مورد مادرش فاطمه (س) می‌فرماید:

«و فی ابنه رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله لی اسوه حسنه.» (۲۸۲)

در حالات و رفتار فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص)، برای من سرمشق خوبی وجود دارد.

این حدیث، فاطمه‌ی زهرا (س) را اسوه و الگو برای امام زمان (ع) نقل می کند و می‌رساند که فاطمه (س) نقش رهبری دارد و ائمه‌ی اطهار (ع) از او سرمشق می گیرند.

حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز با تعبیر کلی‌تر می‌فرمایند:

«نحن حجه اللَّه علی الخلق و فاطمه حجه علینا.» (۲۸۳)

ما برای تمام مخلوقات حجت هستیم و فاطمه (س) مادرمان حجت ما می‌باشد.
این حدیث نیز ضمن یاد امام حسن عسکری از مادرش، آن حضرت را پیشوای ائمه ذکر می کند و بالاخره حضرت امام باقر (ع) در یک حدیث فوق‌العاده و عرفانی می‌فرمایند:
اطاعت فاطمه (س) برای تمام مخلوقات عالم از جن و انس و پرندگان و حیوانات، حتی برای انبیا و ملائکه واجب گردیده است.
«لقد کانت (س) مفروضه الطاعه علی جمیع من خلق اللّه من الجنّ و الانس و الطّیر و الوحش و الانبیاء و الملائکه.» (۲۸۴)
این اطاعت اگر چه تکوینی است نه تشریعی، ولی عظمت فاطمه (س) را به سایر مخلوقات جهان حتّی انبیای پیشین در بر دارد.

فصل پنجم: جلوه‌های رفتاری و اخلاقی حضرت زهرا (علیها السلام)

رفتار با پدر

ادب حضرت زهرا (س) نسبت به پدر

یکی از آداب و رسوم زمان پیشین این بود که یکدیگر را به اسم کوچک صدا می کردند و این نوع خطاب نسبت به بعضی‌ها خلاف ادب بود، مخصوصاً حضرت رسول اکرم (ص) که از مقام والا- و احترام خاصّی برخوردار بود نمی‌باید مثل سایر افراد مخاطب قرار گیرد.
لذا خداوند متعال در این رابطه آیه‌ای نازل فرمود که مسلمین موظّف و مکلّف شدند آن حضرت را رسول‌اللَّه (ص) خطاب کنند.
در این میان حضرت فاطمه (س) هم می‌خواست به این برنامه عمل کند، رسول اکرم (ص) از او خواست که به پدر، «پدر» بگوید، حدیثی که می‌خوانید در همین رابطه است:
عن الصادق (ع) قالت فاطمه (س):
لما نزلت:
«لا تجعلوا دعاء الرّسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً (۲۸۵)»
«هبت رسول‌اللَّه (ص) ان اقول له:
یا ابه فکنت اقول: یا رسول‌اللَّه فاعرض عنی مرّه او اثنتین او ثلاثا، ثم اقبل علی فقال:
یا فاطمه انهالم تنزل فیک و لا فی اهلک و لا فی نسلک، انت منّی و انا منک.
انما نزلت فی اهل الجفاء و الغلظه من قریش اصحاب البذخ و الکبر، قولی:
یا ابه، فانها احیی للقلب و ارضی للرّب.»
از امام صادق (ع) روایت شده که حضرت فاطمه (س) فرمود:
وقتی که آیه‌ی
«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً»
یعنی پیغمبر (ص) را مثل یکدیگر صدا نزنید نازل شد، من هم ترسیدم از اینکه به آن حضرت) (ای پدر) بگویم. لذا آن حضرت را یا رسول‌اللّه می گفتم.
حضرت فرمود:
ای فاطمه (س) این آیه درباره‌ی تو و خانواده‌ات و نسلت نازل نشده، تو از منی و من از تو هستم، بلکه درباره‌ی جفاکاران و درشت‌خویان از قریش و گردنکشان و اهل کبر و غرور نازل شد، شما: (ای پدر) بگو که قلبم را زنده می کند و خدا را خشنود

می‌نماید. (۲۸۶)

حضرت زهرا (س) شبیه‌ترین کس به پیامبر در نشستن و برخاستن

فاطمه (س) تشبه رسول‌اللَّه (ص) فی قیامها و قعودها (۲۸۷)

«عن عائشه ام‌المؤمنین، قالت:

ما رایت احدا اشبه سمتا و خدیا برسول‌اللَّه فی قیامها و قعودها من فاطمه بنت رسول‌اللَّه (ص)

قالت:

و کانت اذا دخلت علی النّبی (ص) قام الیها فقبّلها و اجلسها فی مجلسه،

و کان النبی (ص) اذا دخل علیها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته فی مجلسها.

فلما مرض النّبی (ص)، دخلت فاطمه فاکبت علیه فقبّلته، ثم رفعت راسها فبکت ثم اکبت علیه، ثم رفعت راسها فضحکت فقلت:

ان کنت لاظن ان هذه من اعقل نسائنا فاذا هی من النساء، فلما توفی النبی (ص)، قلت لها:

ارایت حین اکبت علیه فرفعت راسک فضحکت، ما حملک ذلک؟!

قالت:

انی اذا لبذره اخبرنی انی اسرع اهله لحوقا به فذلک حین ضحکت.»

فاطمه (س) در قیام و قعودش شبیه پیامبر (ص) است...

از عایشه نقل شده است که گفت:

کسی را شبیه‌تر از فاطمه (س) به رسول خدا (ص) از نظر رفتار و روش فردی در قیام و قعود ندیدم. (۲۸۸)

هنگامی که فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می‌شد، پیامبر (ص) پیش پای او قیام می‌کرد و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند و متقابلاـ هنگامی که پیامبر (ص) بر فاطمه (س) وارد می‌شد، فاطمه (س) پیش پای پدر قیام کرده او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند.

چون پیامبر (ص) مریض شد، فاطمه (س) وارد شد و خودش را به روی پدر افکند و او را بوسید، بعد سرش را بلند کرد و گریه کرد، دوباره خودش را به روی پدر افکند، بعد سرش را بلند کرد و خندید.

گفتم:

گمان می‌کردم که او (فاطمه) (س) داناترین زنان ما است، در حالی که او هم زنی از زنهاست.

چون پیامبر (ص) وفات یافت به او گفتم:

هنگامی که خودت را به روی رسول خدا (ص) افکندی، سپس سرت را بلند کردی و خندیدی چه شد؟

چرا خندیدی؟!

حضرت فاطمه (س) فرمود:

من در آن هنگام مانند کسی بودم که هستی‌اش را از دست داده است.

پیامبر (ص) به من خبر داد نزدیکترین کس که به او ملحق می‌شود من هستم، در این هنگام خندیدم.

ایثار نسبت به پدر و سایر اعضای خانواده (۲۸۹)

فاطمه‌ی زهرا (س) نه تنها برای افراد مستمند و بی‌چاره کمک و ایثار مینمود، بلکه در داخل خانواده‌ی خود نیز فداکار بود و نسبت به اعضای خانواده‌ی خود نیز ایثارگر بود و به اعضای خانواده‌ی خویش اعم از شوهر و فرزندان ایثار می‌کرد.

فاطمه (س) خود نمی‌خورد و اهل بیتش را سیر می‌کرد، خود گرسنه می‌ماند و درد و رنج می‌کشید، ولی شوهرش را متوجه نمی‌ساخت، حتی مواضع مجروح و متورم بدنش را که از هجوم و ضرب مهاجمین خونخوار و منافق به خانه‌اش صورت گرفته بود، از شوهرش پوشیده داشت و حضرت علی (ع) از وجود آنها هنگام غسل دادن پیکر پاک زهرا (س) آگاه گردید.

فاطمه (س) نسبت به فرزندان نیز از خود گذشتگی نشن می‌داد و شبانه روز برای آنان زحمت می‌کشید و دستاس می‌نمود، با مهر و محبّت بی‌نظیر آنان را پرورش می‌داد و راه و رسم پرورش فرزند را به پیروانش نشان داد. او در حالی که مشغول کارهای سخت و از جمله آرد کردن جو می‌شد، از بچه‌های خود نیز غفلت نمی‌کرد و با آن حال به آنان می‌رسید و نوازششان می‌فرمود...

آری اخلاق اصیل و واقعیِ هر انسانی را در رفتار خانوادگیش باید جستجو کرد، نه اخلاق خارج از خانواده، که معمولاً در چنین مواقعی حقیقت‌یابی و حقیقت‌شناسی مشکل است و ای بسا سر از تزویر و حقه‌بازی در آورد.

زهرا (س) تجسم ایثار به خانواده و توده‌های جامعه بود و در این میان از ایثارگری او به پدرش نباید غفلت کرد. وی روزی از پدر بزرگوارش در منزل خود پذیرایی نمود و با پاره نانی آن حضرت را سیر کرد، در حالی که پیامبر خدا (ص) سه روز بود که طعامی میل نکرده بود و فاطمه (س) دلش به حال پدر می‌سوخت و از شدت عاطفه گریه می‌کرد. (۲۹۰)

از حضرت علی (ع) نقل شده است:

ما مشغول کندن خندق بودیم - که بدین وسیله از تهاجم دشمن جلوگیری نماییم - ناگاه فاطمه (س) به حضور پدر رسید و پس از عرض ادب، پاره نانی را به آن حضرت تقدیم داشته و گفت:

پدرا!

این نانها را برای حسنین (ع) پخته بودم، اینک اینها را برای شما آوردم.

پیامبر خدا (ص) آن نان را گرفت و گفت:

فاطمه جان!

این نخستین طعامی است، که در طول سه روز، پدرت میل می‌کند. (۲۹۱)

در روزگار دیگر رسول خدا (ص) به شدت گرسنه بود و نمی‌توانست تحمل کند، بدین منظور سر به بیوتات همسرانش زد، ولی چاره‌ای نشد، سپس به خانه فاطمه آمد، با کمال تأسف آنجا نیز طعامی نبود، پیامبر الهی (ص) با تمام گرسنگی از خانه دختر برگشت، در این میان دو عدد نان و مقداری گوشت از یکی از همسایه‌ها به دست زهرا (س) رسید، آن بانوی ایثارگر آنها را در ظرفی گذاشت و یکی از فرزندانش را به دنبال پدر فرستاد و چنین گفت:

سوگند به خدا، رسول خدا را بر خود و فرزندانم مقدّم می‌دارم. (۲۹۲)

رسول خدا (ص) دوباره وارد خانه‌ی دختر شد و از رسیدن تحفه و طعام آگاه گشت، در این بین فاطمه (س) غذا را به حضور پدرش آورد، ولی دست غیبی را که از لطف خدا سرچشمه گرفته بود، بالای سرش دید، زیرا ظرف غذا پر از طعام بود، همگی کنار هم نشسته، خوردند و سیر شدند و سپس زنان و همسران رسول خدا (ص) و همسایه‌های حضرت فاطمه (س) نیز از آن بهره‌مند گشتند. (۲۹۳)

از مجموع این قضایا نتیجه می‌گیریم که فاطمه (س) به پدر و سایر اعضای خانواده‌اش نیز فوق‌العاده ایثارگری کرده و پیوسته برای سلامتی آنان تلاش نموده است.

حتّی در تاریخ و کتب تفسیر و حدیث شیعه و سنی آمده است که امام حسن و امام حسین (ع) مریض شدند، فاطمه (س) همراه با

همسرش نذر کردند که اگر آن دو بزرگوار خوب شوند، آنان سه روز روزه بگیرند...

پس از شفای فرزندان فاطمه (س)، آن حضرت شخصاً برای شمعون یهودی کار کرد و از اجرت آن مقداری جو گرفت و سه روز روزه گرفت. هنگام افطار غذایش را - همچون سایر اعضای خانواده‌اش - به ترتیب به مسکین، یتیم و اسیر داد و سوره‌ی دهر در حق آنان نازل شد. (۲۹۴)

و بدین طریق به جهان و جهانیان ثابت کرد که وی تا چه حدی به بچه‌هایش ایثارگر است و در حق سایر مردم نیز تا آنجا ایثار کرد که سه روز گرسنگی را تحمل کرد، ولی اسیر کافر را سیر نمود.

هجرت حضرت زهرا (س) و همراهی پدر در سخت‌ترین شرائط

هر روز فشار و آزار مشرکان بر پیامبر (ص) و مسلمانان شدّت می‌یافت. از سوی دیگر عدّه‌ای از مردم شهر مدینه مسلمان شدند و در انتظار پیامبر (ص) بودند. مشرکان نیز تصمیم گرفتند در شبی معیّن دسته‌جمعی به خانه رسول خدا (ص) یورش برند و آن حضرت را به شهادت برسانند. علی (ع) آن شب را در بستر پیامبر (ص) خوابید و رسول خدا (ص) به غاری در کوه ثور رفت و پس از سه روز از آنجا به مدینه هجرت نمود. (۲۹۵)

علی (ع) به دستور پیامبر (ص) امانتهای مردم را به صاحبانش رد کرد و پس از سه روز فاطمه‌ی زهرا (س) را به اتفاق مادر خود فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زبیر، نیمه شب سوار شترها کرد (۲۹۶) و راه مدینه را در پیش گرفت. این هجرت خطراتی در پیش داشت زیرا دشمنان در پی آنان تاختند و در بین راه در منزل «ضجنان» به مهاجران رسیدند. علی (ع) بانوان را در پناهگاهی پیاده نمود آنگاه با شمشیر آخته بر دشمن حمله کرد و آنان گریختند.

«در این هجرت زهرا (س) به اتفاق دو بانوی مهاجر و سرپرستی علی (ع) مسیر طولانی مکه به مدینه را در زیر آفتاب سوزان طی نمود و در روز پنجشنبه ۱۵ ربیع‌الاول مطابق با هفتم مهر ماه به قُبا در نزدیک مدینه رسید و به خانه‌ی «سعد بن خیثمه» (۲۹۷) وارد شد، خانه سعد مجاور رکن غربی و در جلو مسجد قُبا قرار داشت.

همدردی با پدر

گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر (ص) می‌پاشیدند، هنگامی که پیامبر (ص) خانه می‌آمد، فاطمه (س) خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می‌کرد. در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود پیامبر (ص) می‌فرمود:

دخترم غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست. (۲۹۸)

در یکی از روزها، ابوجهل جمعی از اراذل مکّه را تحریک کرد، تا هنگامی که پیامبر (ص) در مسجدالحرام به سجده می‌رود، شکمبه‌ی گوسفندی را بیاورند و بر سر آن حضرت بیفکنند، هنگامی که این کار انجام شد، ابوجهل و اطرافیان صدا به خنده بلند کردند و پیامبر (ص) را به باد مسخره گرفتند.

بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بیرحم چنان آماده بود که توانائی بر دفاع نداشتند، ولی هنگامیکه این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه (س) رسید به سرعت به مسجدالحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش، ابوجهل و یارانش را نفرین کرد. (۲۹۹)

حضرت فاطمه (س) در جنگ احد و یاری نمودن پدر

رمضان سال سوم هجرت می‌رسد، ولادت فرزندش حسن (ع) خاطره‌ی شیرین پیروزیهای جنگ بدر را که در رمضان سال پیش رخ داد شیرین‌تر می‌سازد.

چندی نگذشت که جنگ احد آغاز شد. حمزه عموی پیغمبر (ص) سردار دلیر مسلمانان و هفتاد و چهار تن نومسلمان دیگر به شهادت می‌رسند.

ضایعه چندان دلخراش است که خدای بزرگ ضمن آیاتی آنان را تسلیت می‌دهد.

«ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله و تلک الایّام نداولها بین الناس». (... ۳۰۰)

«اگر جراحتی به شما رسید به آنان هم مانند آن رسید. روزگار چنین است بین مردم دست به دست می‌کنیم»....

به زهراء (س) خبر می‌دهند پدرش در جنگ آسیب دیده است.

سنگی به چهره‌ی او رسیده و چهره‌اش را خونین ساخته است.

با دسته‌ای از زنان برمی‌خیزد. آب و خوردنی بر پشت خود برمی‌دارند و به رزمگاه می‌روند. زنان، مجروحان را آب می‌دهند و زخم‌های آنها را می‌بندند و فاطمه (س) جراحت پدر را شست و شو می‌دهد.

خون بند نمی‌آید. پاره بوریایی را می‌سوزاند و خاکستر آن را بر زخم می‌نهد تا جریان خون قطع شود.

پیغمبر (ص) در مصیبت حمزه گریان شد و زهراء (س) هم گریست.

فاطمه (س) هر دو یا سه روز خود را به احد می‌رساند و بر مزار شهیدان می‌گریست و آنان را دعا می‌کرد. (۳۰۱)

هنگام جنگ احد هنگامی که فاطمه (س) و صفیه به رسول خدا (ص) رسیدند به آن حضرت (ص) نظر افکندند، حضرت به علی (ع) فرمود عمه‌ام را از من دور نگه دارید ولی فاطمه (س) را مانع نشوید. وقتی فاطمه (س) به حضرت نزدیک شد و چهره‌ی حضرت را زخمی و دهان حضرت را آغشته به خون دید، فریاد زد و شروع کرد به پاک کردن خونها و می‌گفت:

خشم خداوند بر کسی که چهره‌ی رسول خدا را خونین کرده شدّت یابد. (۳۰۲)

فاطمه (س) فریادی زد و دستش را بر بالای سرش گذاشت و با حالت فریاد و ناله با دیگر زنان هاشمی و قریشی از خانه بیرون آمد. (۳۰۳)

علی (ع) با سپر خود آب می‌آورد و فاطمه (س) خونها را از چهره‌ی حضرت می‌شست حصیری را گرفته و سوزانده و خاکستر آن را بر روی زخمها می‌پاشید.

در حاشیه‌ی بحارالانوار آمده است:

علی (ع) با سپر خود آب می‌آورد، وقتی فاطمه (س) دید خونها را که می‌شوید بند نمی‌آید، تکه حصیری را گرفته و آتش زد و خاکستر آن را روی زخم پاشید تا خون بند آمد. (۳۰۴)

به یاد پدر بعد از رحلت رسول اکرم (ص)

وقتی رسول خدا (ص) از دنیا رفت، بلال مؤذن دیگر اذان نمی‌گفت.

روزی فاطمه (س) پیغام فرستاد: آرزو دارم یک مرتبه دیگر بانگ مؤذن پدرم را بشنوم بلال بر طبق دستور فاطمه شروع به اذان کرد.

اللهاکبر، اللهاکبر - فاطمه (س) به یاد روزگار پدر افتاد، نتوانست از گریه خودداری کند. هنگامی که بلال گفت:

«اشهد انَّ محمّداً رسول‌الله» فاطمه (س) از شنیدن نام پدر صیحه زد و بیهوش شد. به بلال خبر دادند دیگر اذان نگو که فاطمه (س) بیهوش شده است.

بلال اذانش را قطع کرد. وقتی فاطمه (س) به هوش آمد به بلال فرمود:

اذان را تمام کن.

عرض کرد:

اجازه بده بقیه را نگویم زیرا برای شما می‌ترسم. (۳۰۵)

از حضرت علی (ع) نقل شده است که فرمود:

حضرت رسول (ص) را در پیراهن مبارکش غسل دادم و فاطمه (س) گفت:

آن پیراهن را به من نشان بده!

همین که بوی پیراهن به مشام او رسید از هوش رفت:

من که این حالت را از او مشاهده کردم پیراهن را از او پنهان نمودم. (۳۰۶)

ناله‌های حضرت زهرا (س) در فراق پدر

یـا رسول‌الله، پـدر جـان، دریغ و آه از فراق تو، ای پـدر چه بسیار بزرگ است تـاریکی و ظلمتی که در مجـالس پس از تو مشاهـده می گردد و من دور مانده از جناب تو دریغ و افسوس می‌خورم که هرچه زودتر نزد تو آیم.

پدر جان!

در عزای تو، ابـاالحسن امیرالمؤمنین (ع) و برادر و امام برگزیـده و دوست بی‌ماننـد تو، هم او که تو او را از کودکی بزرگ و تربیت کردی و سپس برادرت خواندی و از بزرگترین دوستـان تو و محبوبترین اصـحاب تو در پیشگاه تو بود، او که در پذیرش اسـلام از همه پیشی گرفته و هجرت کرد. و دو فرزندت حسن و حسین (ع) سوگوار هستند.

ای پدر بزرگوار و ای بهترین انسانها. اکنون بیا و بنگر که امام برگزیده‌ی تو را اسیرگونه به طرف بیعت تحمیلی می کشند و می‌برند.

پـدر جان، غم سوگواری تو ما را فراگرفته و درهم کوبیـده است و گریه‌های مـداوم، قصـد جان ما را دارد و بد روزگار دامنگیرمان شده است.

آنگاه فریاد سختی برآورد و فرمود:

فریاد یا محمدا (ص)، فریاد ای حبیب من.

فریاد ای پدر، فریاد ای اباالقاسم، فریاد ای احمد،

فریاد از کمی یاران و یاوران،

فریاد از ناله بسیار،

فریاد از مشکلات فراوان.

فریاد از مصیبت و اندوه زیاد،

فریاد از مصیبت جانکاه.

پس از آن سخنان دردآلود و غمبار صیحه‌ای زد و بیهوش بر زمین افتاد. (۳۰۷)

دلتان آمد که خاك بر روی رسول خدا (ص) بریزید؟ (۳۰۸)

ای پدر!

دنیـا به دیـدار تو بـا رونق و بهـا بود و امروز در سوگواری تو انوار او بریـده و گلهـای او پژمرده است و خشـك و تر آن حکـایت از شبهای تاریك می کند.

ای پدر!

همواره بر تو دریغ و افسوس می‌خورم تا روز ملاقات.

ای پدر، از آن لحظه که جدایی پیش آمد، خواب از چشمم گریخت.

ای پدر!

کیست از این پس که بیوگان و مسکینان را رعایت نماید و امّت را تا قیامت هدایت فرماید.

ای پدر!

ما در محضر تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم.

کدام سرشک است که در فراق تو روان نمی‌شود؟

کدام حزن و اندوه است که بعد از تو پیوسته نمی گردد؟

کدام چشم است که پس از تو سرمه‌ی خواب می کشد؟

تو بودی بهارِ دینِ یزدان و نور پیغمبران (ع).

چه شده که کوهسارها را که فرو نمی‌ریزد؟

و چه پیش آمد دریاها را که فرو نمی‌رود،؟

چگونه است که زلزله‌ها زمین را فرا نمی گیرد؟

ای پدر!

در بلا و رنجی عظیم و مصیبتی شگرف افتادم و در زیر بار گران و هولناک ماندم.

ای پدر!

فرشتگان بر تو بگریستند و افلاک از حرکت ایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت‌انگیز و بدون استفاده گشت و محراب مناجات تو معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو خوشحال گشت و بهشت به زیارت تو و دعای تو مشتاق آمد. (۳۰۹)

حضرت زهراء (س) پس از دفن پیامبر (ص) بی‌تابانه از منزل بیرون آمد و در حالی که از گریه و درد، نای رفتن نداشت.

خود را به قبر پدر رساند و آنگاه که جایگاه اذان و محراب را مشاهده فرمود، فریادی برآورد و بیهوش، نقش زمین شد.

زنان مدینه که وضع را چنان دیدند، به سوی او دویدند و آب بر سر و صورت آن حضرت پاشیدند تا به هوش آمد.

سپس در حالی که بر قبر پدر خیره شده بود فرمود:

پدر جان قوّتم رفته و خویشتن داریم را از دست داده‌ام و دشمن سرزنش کننده ام شده و حزن و اندوه درونی مرا می کشد.

پدر جان!

یکّه و تنها باقی مانده و در کار خویش حیران و سرگردانم صدایم خفته و پشتم شکسته و زندگیم در هم ریخته و روزگارم تیره شده است.

پدر جان!

پس از تو برای وحشتم انیسی نمی‌یابم و مانعی برای گریه‌ام و یاوری برای ضعفم پیدا نمی کنم،

آری پدر! بعد از تو نزول قرآن و محل هبوط جبرئیل و مکان میکائیل از بین رفت، پدر جان!

پس از تو روابط انسانی دگرگون شد و درها به روی من بسته گردید.

پدر عزیزم!

من بعد از تو از دنیا نفرت دارم و تا زمانی که نفسم برآید بر تو گریه خواهم نمود. پدر جان شوق من نسبت به تو پایانی ندارد و

حزن من بعد از تو انجامی. فریاد ای پدرا!

فریاد ای پروردگار جهانیان. (۳۱۰)

حضرت زهراء (س) با یاد روزگاران شیرین محبت های رسول خدا (ص) خطاب به کودکان خود می‌فرمود:

کجاست پدر مهربان شما دو فرزندم که شما را عزیز و گرامی می‌داشت؟

و همواره شما را بر روی دوش خود می گرفت و نمی گذاشت بر روی زمین راه روید. دیگر هرگز او را نمی‌بینم که این درب منزل را باز کند و شما را بر دوش خود گیرد، همان رفتاری که همواره انجام می‌داد. (۳۱۱)

دیدار با پدر در قیامت

جابر بن عبداللّه انصاری از قول علّی بن ابیطالب (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

- ای پدر در روز توقّفگاه بزرگ - روز قیامت - شما را کجا ملاقات کنم؟

- فرمود:

ای فاطمه (س)، کنار در بهشت، در حالی که پرچم «الحمد لله» با من است و نزد پروردگارم امّت خود را شفاعت می کنم.

- عرض کرد:

پدرم اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- فرمود:

مرا بر حوض کوثر ملاقات کن، در حالی که به امتم آب از کوثر می‌دهم.

- پدرم، اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- مرا بر صراط ملاقات کن، در حالی که ایستاده‌ام و می گویم:

پروردگارا!

امت مرا سالم بدار.

- اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- مرا نزد میزان ملاقات کن، در حالی که می گویم:

پروردگارا!

امّت مرا سلامت بدار.

- اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- مرا بر کنار جهنم ملاقات کن، در حالی که امّتم را از شعله و زبانه‌های آتش منع می کنم پس فاطمه (س) خوشحال شد. (۳۱۲)

رفتار متقابل دو همسر فداکار

شرم و حیا در کنار همسر

حیا دو گونه است:

یکی پسندیده و دیگری ناپسند. حیای ناپسند آن حالتی است که انسان را از رشد، کمال یابی و رسیدن به حقوق بازمی‌دارد و یا باعث تضییع حقوق دیگری می گردد. چنین صفتی در روایات اسلامی به شدّت تقبیح گردیده است (... ۳۱۳) و همچنین در آداب

همسرداری آمده است که حیا دو گونه متصوّر است:

یکی مطلوب، دیگری مذموم و نامطلوب. حیای مذموم آن حالتی است که یکی از زوجین را در استیفای حقوق طرف مقابل بازدارد و قید و بندی شود در مسائل زوجیّت و سایر امور مربوطه ... و لذا حضرت امام باقر (ع) می‌فرمایند:

زن خوب، زنی است که در خلوت با شوهرش، حیا را نیز از تنش خارج کند و سپس در شرایط عادی، حیا را نیز مانند لباس به اندامش بپوشاند. (۳۱۴)

حضرت فاطمه (س) در طول مدت شوهرداری خود با امیرالمؤمنین (ع)، در هیچ فرصتی حریم آن حضرت را نادیده نگرفت و در مورد شخصیت آن بزرگوار کوتاهی نکرد. تا جایی که امیرالمؤمنین در این باره می‌فرمایند:

«فواللّه ما اغضبتها ... و لا اغضبتنی و لاعصت لی امراً و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنّی الهموم و الاحزان.» (۳۱۵)

سوگند به خدا زندگی با صفای من و فاطمه (س) طوری بود که نه من او را به خشم آوردم و نه او مرا به خشم آورد و نافرمانی کرد، حتّی غصّه‌های دیگرم با حضور او و تماشای جمالش برطرف می‌گردید.

این حدیث شریف که از دل آتشین علی (ع) در فراق فاطمه (س) برخاسته است، نشان می‌دهد که دختر رسول خدا (ص) تا چه میزانی در اطاعت شوهر بود و کوچکترین اسائه‌ی ادب از او دیده نشد.

در جای دیگری از امیرالمؤمنین می‌خوانیم که آن حضرت زن و بچه‌هایش را در وضع بسیار اسفناك گرسنگی دید، به فاطمه (س) گفت:

چرا از وضع خود و درد گرسنگی بچه‌هایم مرا آگاه نساخته‌ای؟

فاطمه (س) در جواب فرمودند:

«یا ابالحسن!

انی لاستحیی من الهی ان اکلفك ما لاتقدر علیه!» (۳۱۶)

یا اباالحسن (ع)!

من از خدایم شرم و حیا می‌کنم تو را به کاری بگمارم که قدرت تهیه آن را نداری.

اگر چه تأمین رفاه زندگی زن و بچه برای شوهر در حدّ معمول واجب است، ولی روح ایثارگری خاندان رسالت و ولایت در تمام ابعاد زندگی، باعث شده بود که خانواده‌ی امیرالمؤمنین (ع) پیوسته در فقر و پریشانی به سر برند و لذا فاطمه (س) از وضع مالی شوهرش آگاه بود و می‌دانست که وی قدرت تهیّه مایحتاج خانه را ندارد. از این جهت شرم و حیای حضرت فاطمه (س) که از ایمان و اعتقاد او به خدا سرچشمه می‌گرفت می‌گوید:

«من از خدایم شرم می‌کنم»...

این درسی است به تمام بانوان محترم که گرفتار زرق و برق و تشریفات کمرشکن روزگار فاجعه‌آمیز ما نگردند و درآمد و امکانات شوهرانشان را مراعات کنند...

وفاداری و حمایت همیشگی از همسر

فاطمه‌ی زهرا (س) در خانه‌ی یکی از افراد عادی اجتماع زندگی نمی‌کرد، بلکه در خانه‌ی دومین شخص اسلام؛ یعنی سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و وزیر و مشاور مخصوص نبی گرامی (ص) زندگی می‌کرد. موقعیّت حسّاس اسلام و شوهرش را به خوبی درك می‌کرد و می‌دانست که اگر شمشیر علی (ع) نباشد، اسلام چندان پیشرفتی ندارد. فاطمه (س) در یکی از مواقع بسیار حساس و بحرانی اسلامی در خانه‌ی علی (ع) زندگی می‌کرد. سپاه اسلام همیشه در حال آماده باش بود.

در هر سال چندین جنگ واقع می‌شد و علی بن ابی طالب (ع) در تمام یا اکثر آن جنگها شرکت داشت.
زهرای عزیز از مسئولیت سنگین و حسّاس خودش خبر داشت و از حدود تأثیر و نفوذ زن در روحیه‌ی شوهر کاملاً مطلع بود.
می‌دانست که زن دارای چنان نفوذ و قدرتی است که به هر طرف خواست شوهرش را می‌برد. می‌دانست که ترقّی، عقب ماندگی، سعادت و بدبختی مرد تا حدّ زیادی، به روحیّات و چگونگی رفتار زن بستگی دارد. خبر داشت که خانه به منزله‌ی سنگر و آسایشگاه مرد است و وقتی از میدان مبارزات زندگی، برخورد با حوادث و مشکلات دنیای خارج خسته شد، به آنجا پناه می‌برد تا تجدید نیرو کند و خودش را برای کار و انجام وظیفه آماده نماید و ریاست این آسایشگاه مهم به عهده‌ی زن واگذار شده است.

تواضع و فروتنی حضرت زهرا (س) در مقابل همسر

تواضع حضرت زهرا (س) در خانه‌ی حضرت علی (ع) و احترام او به حضرت علی (ع) در حدی بود که وقتی ماجرای فشار بین در و دیوار و بستری شدن حضرت زهرا (س) در رابطه با مخالفت او با خلفا رخ داد، عمر و ابوبکر چندین بار از حضرت علی (ع) تقاضا کردند تا واسطه شود، که آنها به حضور حضرت زهرا (س) بیایند و احوالپرسی کنند و رضایت او را به دست آورند، سرانجام علی (ع) ضامن شد که آنها را نزد فاطمه (س) ببرد.
حضرت علی (ع) نزد فاطمه (س) آمد و تقاضای آنها را مطرح کرد، ولی فاطمه (س) به شدت این تقاضا را رد کرد، حضرت علی (ع) فرمود:
من از طرف آنها ضامن شده‌ام که از تو اجازه بگیرم.
در این هنگام حضرت زهرا (س) در برابر علی (ع) - در چنان شرایطی - آن چنان تواضع کرد که گفت:
«اگر از طرف آنها چیزی را ضامن شده‌ای، خانه خانه‌ی توست و من در هیچ چیز با رأی تو مخالفت نمی‌کنم». (۳۱۷)
البته وقتی آنها وارد شدند حضرت جواب سلام آنها را ندادند و از آنها روی بر گرداندند و فرمودند:
خدا را شاهد می گیرم از این دو نفر راضی نیستم.

سازش با مشکلات و سختی‌ها در طول زندگی

رسول خدا (ص) فرموده‌اند از برکات اخلاقی و فکری زن خوب این است که هزینه و مخارجش کم باشد، (۳۱۸) و در اداره‌ی خانه و صرفه جویی در مصرف، یاور و همکار شوهر به حساب آید. (۳۱۹)
تمام این ویژگیها در وجود مبارک حضرت زهرا (س) جمع بود و آن حضرت با مدیریّت لازم و با صبر و بردباری، همه‌ی تلخیها را به کام علی (ع) شیرین می‌کرد و در برابر مشکلات مالی عقب‌نشینی نمی‌نمود.
حضرت علی (ع) می‌فرمایند:
«تزوّجت فاطمه (س) و ما کان لی فراش و صدقتی الیوم لو قسمّت علی بنی‌هاشم لو سعتهم.» (۳۲۰)
من در حالی با حضرت زهرا (س) ازدواج کردم، که زیراندازی در خانه نداشتم، در حالی که در همان تاریخ احسان و بخشش من به نیازمندان به قدری زیاد بود که اگر به بنی‌هاشم تقسیم می‌شد همه‌ی آنان را غنی و بی‌نیاز می‌کرد.
این حدیث نشان می‌دهد که فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) با چه مشکلاتی در خانه علی (ع) دست و پنجه نرم کرده و خم به ابرو نیاورده است.
و در یک روایت دیگر از طریق امام صادق (ع) از جابر بن عبداللّه انصاری نقل شده که:

روزی رسول خدا (ص) به خانه دخترش فاطمه (س) وارد شد، ولی زهرا (س) را در حالتی دید، که در نتیجه چشمان مبارکش پر از اشک گردید، زیرا لباس آن حضرت بسیار نامناسب بود.
زهرا بـا آن وضع از یـک طرف مشـغول آرد کردن جـو و تهیـه‌ی نـان و از طرف دیگر بـه بچـه‌اش شـیر می‌داد، پیـامبر الهی (ص) فرمودند:

ای دختر عزیزم!

این گونه تلخیها را در دنیا برای رسیدن به پاداش و شیرینیهای اُخروی پذیرا باش و صبر و بردباری را از دست نده.

آن بانوی گرامی اسلام گفتند:

«یا رسول‌اللَّه الحمداللَّه علی نعمائه، و الشکر علی آلائه فانزل اللَّه تعالی:

«و لسوف یعطیک ربّک فترضی». (۳۲۱)

ای رسول خدا (ص)!

سپاس خدایی را که نعمتهایش را ارزانی داشته و باز شکر در برابر عطایای بی‌پایان الهی. در این حال این آیه نازل شد که:

ای پیامبر (ص)!

ما آن قدر پاداش خواهیم داد که راضی شوی. (۳۲۲)

این حـدیث و قضیـه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) در برابر مشـکلات و نارساییهای مالی هیچ‌گونه تغییری نداشت و سپاس الهی را به جا می‌آورد.

حضـرت زهرا (س) در کنار سایر تحملات خود در برابر سـختیها، روزهای زیادی را به گرسـنگی گذرانید، ولی دردش را به کسـی نگفت و حتی به رخ علی (ع) نیاورد و تا دم مرگ و شهادت چیزی از شوهر درخواست نکرد.

دختر پیامبر (ص) در خانه‌ی مولی علی (ع) با سـختیها اُنس گرفت و درد گرسـنگی چشـید، بچه‌هایش را نیز با این روش عادت داد، تا رنگ رخسارشان از ناتوانی و گرسنگی زرد شد...

حضرت امام باقر (ع) از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می‌کنند که:

روزی پیامبر خدا (ص) وارد خانه‌ی دخترش شد و پس از سلام و احوالپرسی فرمود:

«مالی اری وجهک اصفر؟

قالت:

یا رسول‌اللَّه!

الجوع» (... ۳۲۳)

چرا رنگ رخسارت این قدر پریده است؟

فاطمه (س) گفت:

ای پیامبر خدا (ص)!

از گرسنگی به این حالت افتاده‌ام...

این حـدیث نشان می‌دهـد که وضع فاطمه‌ی زهرا (س) از گرسـنگی به جایی رسـیده بود، که رنگ رخسارش تغییر یافته بود و پـدر بزرگوارش با دیدن او نگران گردیده و از عوامل پریشانی درونی و تغییر چهره سؤال نموده است.

و از سوی دیگر می‌دانیم که آن بـانوی عزیز اسـلام تا به یک حالت اضـطراری نمی‌رسـید، گرسـنگی خود را حتّی به پـدرش رسول گرامی اسلام (ص) نیز نمی‌گفت.

در یک داستان دیگر آمده است:

پیامبر الهی روزی به خانه علی بن ابیطالب (ع) آمد، تا با فرزندانش دیدار کند، در این هنگام با امام حسن و امام حسین (ع) ملاقات نمود، آنان زبان به شکوه باز کردند و گفتند:

ای رسول خدا (ص)!

به مادرمان بسپار که به ما غذا دهد و ما را گرسنه نگه ندارد. رسول خدا (ص) که خود در این حال از درد گرسنگی سنگ به شکمش بسته بود، به فاطمه (س) گفت:

اطعمی ابنی قالت:

«ما فی بیتی شیء الا برکه رسول‌اللّه»...

به بچه‌های من طعام ده. زهرا (س) گفت:

در خانه‌ام چیزی جز برکت شما نیست...

چون پیامبر خدا (ص) سخن زهرا (س) را شنید، با آب دهانش بچه‌ها را به بازی گرفت و مشغول کرد و از این طریق آنان را به خواب شبانه وادار ساخت (... ۳۲۴)

از این حدیث نیز استفاده می‌کنیم که فاطمه‌ی زهرا (س) در طول خانه‌داریش چه روزگار سختی را گذرانیده و گرسنگی را برای خود و فرزندانش پذیرا گشته است.

جهاد زن در راه خدا!

موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. (۳۲۵)

حضرت زهرا (س) می‌دانست که سپهسالار نیرومند و شجاع اسلام در صورتی در میدان نبرد پیروز می‌گردد که از جهت اوضاع داخلی خانه، فکرش آزاد و از تشویقات و مهربانیهای همسرش دلگرم باشد. از این رهگذر می‌توان گفت:

هنگامی که سپهسالار فداکار اسلام یعنی علی بن ابی طالب (ع) با تنی خسته و کوفته، از میدان نبرد به خانه بازمی‌گشت از مهربانی‌ها، دلگرمی‌ها و نوازش‌های همسر عزیزش کاملاً برخوردار می‌شد. زخم های تنش را مداوا می‌کرد. لباس‌های خون‌آلود جنگ را می‌شست و خبرهای جنگ را از او می‌شنید.

فاطمه (س) زنی نبود که در گوشه منزل به ادامه زندگی داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به اسلام بی‌تفاوت بگذرد. بلکه از گوشه و کنارِ تاریخ، استفاده می‌شود که در جریان امور مربوط به اسلام بوده و بالأخص به حوادث جبهه و جنگ کاملاً عنایت داشته است.

نه تنها پدر و شوهرش را تشویق می‌نموده بلکه در مواقع لزوم در صحنه حضور داشته و کارهائی را انجام می‌داده است.

در تاریخ نوشته‌اند:

بعد از جنگ احد، وقتی فاطمه (س) صورت خون‌آلود پدر را دید او را در بغل گرفته، گریه می‌کرد و خونها را از چهره پدر پاک می‌کرد. امیرالمؤمنین (ع) آب آورد و فاطمه صورت پدر را می‌شست، ولی خون قطع نمی‌شد، سرانجام فاطمه (س) قطعه حصیری را سوزاند و خاکسترش را روی زخم ریخت تا خون قطع شد. (۳۲۶)

نوشته‌اند وقتی رسول خدا (ص) از جنگ احد برگشت شمشیرش را به فاطمه (س) داد و فرمود:

خون‌هایش را بشوی.

علی بن ابی طالب (ع) نیز شمشیرش را به فاطمه (س) داد و فرمود:

خون‌هایش را بشوی. (۳۲۷)

فاطمه (س)، همیشه شوهرش را تحسین و تشویق می‌کرد، فداکاری‌ها و شجاعت‌هایش را می‌ستود، بدین وسیله دلش را گرم و برای جنگ آینده آماده‌اش می‌نمود و به وسیله‌ی نوازشهای بی‌شائبه، تن خسته و جراحات بدنش را تسکین می‌داد.

علی (ع) می‌فرماید:

وقتی به خانه می‌آمدم و به زهرا (س) نگاه می‌کردم تمام غم و غصه‌هایم برطرف می‌شد. (۳۲۸)

فاطمه (س) هرگز بدون اجازه علی (ع) از خانه خارج نشد. هیچگاه او را غضبناك نکرد. زیرا می‌دانست که اسلام می‌گوید:

هر زنی که شوهرش را غضبناك کند خدا نماز و روزه‌اش را قبول نمی‌کند تا این که شوهرش راضی شود. (۳۲۹)

فاطمه (س) در خانه‌ی علی (ع) هرگز دروغ نگفت، خیانت نکرد و هیچگاه از دستوراتش سرپیچی ننمود. علی (ع) می‌فرماید:

به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (س) غضبناك شود. فاطمه (س) هم هیچگاه مرا خشمناك ننمود. (۳۳۰)

پاکدامنی و عفاف حضرت زهرا (س)

روزی پیامبر (ص) و فاطمه (س) نشسته بودند که مردی نابینا اجازه ورود خواست قبل از ورود آن مرد، فاطمه (س) برخاست و خود را پوشانید.

پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود:

چرا خود را پوشانیدی آن مرد نابینا است؟

فاطمه (س) پاسخ داد:

بله پدر ولی من که او را می‌بینم و هر چند او نابیناست اما بوی مرا استشمام می‌کند. رسول خدا (ص) فرمود:

شهادت می‌دهم که تو پاره تن من هستی. (۳۳۱)

روزی رسول خدا (ص) در جمع یاران نشسته بود، از آنان پرسید:

ارزنده‌ترین و گرامیترین زینت برای زنان چیست؟

به گفته انس بن مالك کسی از صحابه نتوانست پاسخ گوید. علی (س) با وجودی که پاسخ آن را می‌دانست، دوست داشت پاسخ آن را از زبان حضرت فاطمه (س) بشنود به خانه رفت و این سؤال را با همسرش در میان نهاد و حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود:

«بهترین زینت برای زن آن است که مردان او را نبینند و آنها نیز مردان را نبینند».

علی (ع) به سوی پیامبر (ص) بازگشت و پاسخ فاطمه (س) را برای حضرت بیان کرد

رسول خدا (ص) فرمود:

«فاطمه (س) درست گفته چرا که او پاره‌ی تن من است» (۳۳۲)

آراستگی و معطّر بودن برای همسر

برای زن سزاوار نیست در رسیدگی به وضع ظاهریش کوتاهی کند و باید به خاطر همسرش به خود و سر و وضعش برسد، ولو اینکه گردنبندی را در گردن خویش بیاویزد و نیز پسندیده نیست که دستش را بدون رنگ رها کند، ولو اینکه مختصر حنائی بگذارد گرچه سالخورده باشد.

در زنـدگی حضـرت فاطمه زهرا (س) نقل می‌کننـد که ام‌سـلمه همسـر پیامبر (ص) از حضـرت زهرا (س) پرسـیدند، آیا عطر و بوی خوش ذخیره کرده‌اید؟

فرمودند:

آری، مقداری عطر آوردند و در کف دست من ریختند، بوی خوشی داشت که هرگز به مشامم نرسیده بود.

پیـامبر اکرم (ص) بـه عمّـار یاسـر مـأموریت داد، برای شب عروسـی حضـرت زهرا (س) عطرهـای خوشـبو تهیه نمائیـد، عمـار یاسـر می‌گوید:

عطر خوبی تهیه کرده به منزل حضرت فاطمه (س) بردم و گفتم پدر شما، رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا این عطر را فراهم نمایم.

ایثار در شوهرداری

فـاطمه‌ی زهرا (س) در تمـام زمینه‌های عملی، برای بانوان و پیروانش الگوی زنـدگی است و از جمله شوهرداری و جلب رضایت او می‌توان از سیره‌ی آن حضرت درسها گرفت و صفا و صمیمیّت کانون خانواده را دو چندان کرد.

روزی امیرالمؤمنین علی (ع) از فاطمه (س) طعام خواست، آن حضرت جواب داد:

«ما کانت الا ما اطعمتک منذ یومین، آثرت به علی نفسی و علی الحسن و الحسین (ع).

فقال:

الا اعلمتنی فاتیتکم بشیء؟

فقالت:

یا ابالحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلّفک ما لا تقدر علیه!» (۳۳۳)

«در نزد من چیزی نیست، جز آنکه دو روز پیش آن را برای شما آوردم و من آن را برای خود و حسن و حسین (ع) نگه داشته بودم.

علی (ع) فرمودند:

چرا در طول دو روز مرا مطلع نکرده‌ای، تا برایتان چیزی تهیّه می‌کردم؟

فاطمه (س) گفت:

من از خدایم شرم کردم تو را به کاری بگمارم که قدرت انجام آن را نداری.

و در عبارتی دیگر اینکه:

پدرم به من سفارش کرده که از علی (ع) چیزی درخواست نکن، هرچه او آورد، استفاده کن، وگرنه تحمّل بنما. (۳۳۴)

از این حدیث درسـهای زیادی می‌گیریم، از جمله اینکه فاطمه (س) خود و فرزندانش گرسنگی کشیده غذا را برای پدر گذاشته اند و ایـن حرکـت تعجّـب‌آمیز، ایثـار و عشـق و علاقـه‌ی شدیـد زهرا (س) بـه آن حضـرت را می‌رسانـد، هرچنـد ممکن است نسبت به بچه‌های کوچک نیز غذا و طعامی غیر از آن داده باشد.

حفظ آبروی خانواده

یکی از ویژگیهای حضرت فاطمه (س) این بود که آن بزرگوار در حفظ حریم خانواده، بویژه شوهرش فوق‌العاده حساس بود و تمام مشکلات و نارسائیها را تحمّل می‌نمود، ولی خم به ابرو نیاورد و آبروی علی (ع) را حفظ می‌کرد.

با اینکه شخصـیت فاطمه (س) در جهان اسـلام جایگاه خاصّـی داشـته و دارد، ولی او در انتقال از خانه پدر به خانه‌ی شوهر، به یک

خانه‌ی محقّر و دورافتاده‌ی استیجاری که صاحب آن حارثه بن نعمان بود، پناه برد و دور از هر گونه امکانات زندگی، با خاکهای نرم، اتاق عروسی را صاف کرد و هرگز محرومیت را به رخ علی (ع) نکشید و به دیگران نیز نگفت. (۳۳۵)

امیرالمؤمنین (ع) برای رفع گرسنگی خانواده‌اش، به سراغ خانه‌ی یک مرد یهودی به نام شمعون رفت و مشکل خود را با او در میان گذاشت و چنین فرمود:

«هل لک ان تعطینی جزه من الصفوف تغزلها لک ابنه محمد بثلاثه اصوع من شعیر؟

قال:

نعم، فاعطاه فجاء بالصفوف و الشعیر و اخبرها فقبلت و اطاعت ثم عمدت» (... ۳۳۶)

«آیا تو مقداری از پشم را در برابر سه کیلو جو در اختیار من قرار می‌دهی تا دختر پیامبر خدا (ص) - فاطمه‌ی زهرا (س) - آن را برایت بریسد؟

شمعون گفت:

بلی. آنگاه علی (ع) پشم و جو را گرفت و به خانه آورد و جریان را به آن بانوی بزرگوار گفت، آن حضرت نیز کار استیجاری را پذیرفت و شروع به کار کرد»...

تقسیم کار در خانه

خانواده‌ای در زندگی موّفق می گردد، که به طور مشترک و برای رسیدن به اهداف مقدس در کانون خانواده تلاش کنند و هیچکدام از زن و شوهر از کار، گریزان نباشد، ولی باید شئون وظایف مشخّص باشد و هریک به تناسب توان، تخصص و حوصله‌ی خویش، انجام کاری را به عهده بگیرد...

حضرت علی (ع) و فاطمه (س)، برای تقسیم کار به حضور پیامبر خدا (ص) رسیده و درخواست نمودند آن حضرت تکلیف هریک را در امور خانه مشخص فرمایند. چنانچه حضرت امام باقر (ع) می‌فرمایند؛ رسول خدا (ص) نیز چنین تقسیم کار کردند:

«فقضی علی فاطمه (س) بخدمه مادون الباب و قضی علی علیّ (ع) بما خلفه» (... ۳۳۷)

به امیرالمؤمنین (ع) دستور دادند کارهای خارج خانه را انجام دهند و به دخترش فاطمه (س) نیز فرمودند که او کارهای داخل خانه را اداره نمایند و آن بانوی دو عالم از این تقسیم کار شدیداً خوشحال شد.

و امام صادق (ع) می‌فرمایند:

«کان امیرالمؤمنین یحتطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمه تطحن و تعجن و تخبز.» (۳۳۸)

«جدّم امیرالمؤمنین (ع) در انجام کارهای خانه، هیزم جمع می کرد، آب می کشید و می آورد و خانه را جارو می‌فرمود و مادرم زهرا (س) نیز جوها را آرد می کرد، سپس خمیر می‌نمود و آنگاه نان می‌پخت.

از این دو حدیث استفاده می‌شود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه‌ی زهرا (س) با انضباط خاص، وظایف خانه را انجام می‌دادند و کار آنان مشخّص بود و در عین حال مولای متقیان علی (ع) علاوه بر کارهای خارج از خانه، در امور داخلی خانه نیز به همسرش کمک می کرد. کلمه‌ی «یکنس: جارو می کرد» به این موضوع دلالت دارد.

در حدیث داریم که روزی رسول خدا (ص) وارد خانه‌ی دخترش زهرا (س) شد و مشاهده کرد که دختر و دامادش هر دو مشغول کارند و به کمک یکدیگر در کنار آسیاب دستی نشسته و به آرد کردن می‌پردازند، پس از سلام و احوال‌پرسی فرمودند:

اَیُّکُما اَعیی؟

کدامیک خسته‌ترید تا من به جای او بنشینم و کار را به پایان برسانم؟!

علی (ع) عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه (ص)! دخترت فاطمه (س (...) ۳۳۹)

این حدیث نیز می‌رساند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) به کارهای مربوط به داخل خانه به فاطمه (س) کمک می کرد...

حضرت زهرا (س) علاوه بر اینکه امور مربوط به خانواده را در داخل و خارج خانه با شوهرش تقسیم کرده بود، با خادمه‌ی اهل‌بیت (ع) جناب فضّه نیز کارهای خویش را به طور منظّم و با تناوب انجام می‌دادنـد. اگر فضّه یک روز کار می کرد، روز دیگر استراحت می‌نمود و حضرت خود به کارها می‌پرداخت.

اینک توجه شما را به یک واقعه تاریخی در این زمینه جلب می کنم:

حضرت سلمان می گوید:

وارد خـانه علی (ع) شـدم، ناگـاه مشاهـده کردم دختر پیـامبر (ص) مشـغول دسـتاس و آرد کردن است، او در این کـار آن چنـان به زحمت افتاده بود، که دستهایش ورم کرده بود.

در حالی که حضرت امام حسین (ع) - که کودکی صغیر بود - از گرسنگی بی‌تابی می کرد.

سلمان می گوید:

دلم به حال او سوخت و لذا اظهار داشتم:

ای دختر رسول خدا! چرا از فضه کمک نمی گیری؟

حضرت جواب داد:

پـدرم او را به من سـفارش کرده است، من بایـد بـا او به عـدالت رفتـار کنم ما کارها را ما بین خود تقسـیم کرده‌ایم یک روز او کار می کند و روز دیگر من و امروز نوبت استراحت او می‌باشد.

سلمان می گوید:

گفتم:

من آزاد شده‌ی پدر تو هسـتم، اجازه ده من به جای تو این کار را انجام دهم. تا اینکه به آرد کردن مشغول شدم و وقت نماز رسید، آمـاده‌ی رفتن به مسـجد شـدم، بعـد از اقامه نماز آنچه را دیـده بودم به مولایم علی (ع) گفتم. آن حضـرت چون سـخنان مرا شـنید، شروع به گریه کرد و سپس به سراغ فاطمه (س) رفت و با تبسّم برگشت و گفت:

دیـدم فاطمه (س) خوابیده و حسـین (ع) نیز در کنار مادرش در خواب می‌باشد و آسـیاب دستی بدون مباشـرت کسـی کار می کرد، پیامبر خدا (ص) تبسّم کنان فرمودند:

یا علی (ع)!

برای خداوند در روی زمین ملائکه‌ای است که به محمّد و آل محمّد (ص) خدمت می کنند.

این قضیه می‌رساند که نظم و تقسیم کار در تمام شئون زندگی حضرت فاطمه (س) حاکم بود.

عشق و علاقه شدید حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع)

فاطمه (س) با الهام از دستورات الهی پدر بزرگوارش، نسبت به امیرالمؤمنین (ع) فوق‌العاده علاقه‌مند بود و هرگز برخلاف رضای او گـام بر نمی‌داشت و برخورد و زنـدگیش بـا مولا علی (ع) طوری بود، که غمها و غصّه‌های وارده در بیرون از خانه، با دیـدار فاطمه (س) بر طرف می‌شد و حضرت علی (ع) خود در این باره می‌فرمایند:

«فواللَّه ما اغضـبتها و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها اللَّه عزّوجلّ و لا اغضبتنی و لاعصت لی امرا و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنّی

الهموم و الاحزان.» (۳۴۰)

سوگند به خدا، من هرگز زهرا (س) را به خشم نیاوردم و او را به کاری مجبور نساختم، تا اینکه مرا در فراقش گرفتار ساخت و متقابلاً ـ او نیز مرا خشمگین نساخت و هیچ وقت نافرمانی نکرد و هرگاه من با او دیدار می‌کردم، غمها و غصه‌هایم از دل برطرف می‌شد.

این حدیث از عشق و علاقه‌ی شدید متقابل دو همسر معصوم حکایت می‌کند، که در طول زندگی آنان نه تنها کوچکترین اختلافی پیش نیامده است، بلکه مشکلات خارجی و اجتماعی با دیدار محبّت‌آمیز مرتفع می‌گردید.

به همین جهت بود، که چون امیرالمؤمنین (ع) را به زور و اجبار برای بیعت با غاصبین خلافت به مسجد آوردند، آن بانوی دو عالم به دنبال علی (ع) در کنار قبر رسول خدا (ص) قرار گرفت و فرمود:

«هر آینه اگر پسر عمویم علی (ع) را رها نسازید، سوگند به خدا موهایم را پریشان نموده و پیرهن پدرم را بر سر گرفته و شما را نفرین می‌کنم»...

این روایت که از طریق امام صادق (ع) از حضرت سلمان نقل شده، آمده است:

«در این هنگام آثار بلای آسمانی پدیدار گشت و سلمان از فاطمه (س) شفاعت کرد که آن حضرت نفرین ننماید، همزمان علی (ع) را نیز آزاد کردند (... ۳۴۱)

«عن ابی عبداللّه (ع):

لما استخرج امیرالمؤمنین (ع) من منزله خرجت فاطمه (س) حتّی انتهت الی القبر فقالت:

خلّوا عن ابن عمّی فوالذی بعث محمداً (ص) بالحق لئن لم تخلّوا عنه لانشرنّ شعری و لاضعنّ قمیص رسول‌اللّه (ص) علی رأسی و لاصرخن الی اللّه ... قال سلمان: فرأیت واللّه اساس حیطان المسجد تقلّعت من اسفلها»...

و در یک روایت دیگر آمده است که حضرت زهرا (س) اگر چه در بستر بیماری بود و غمها و غصه‌های فراوانی که در اثر فشار و جنایت مهاجمین خونخوار به خانه‌ی آن حضرت پیش آمده بود، وی را فراگرفته بود، ولی پیوسته به یاد علی (ع) و آینده آن بزرگوار در تشویش و اضطراب به سر می‌برد و حتی در هنگام مرگ سکرات موت را فراموش کرده و در مورد مصائب آتی امیرالمؤمنین (ع) گریه می‌کرد. چنانچه حضرت امام صادق (ع) نقل می‌کنند:

«لما حضرت الوفات بکت.

فقال لها امیرالمؤمنین (ع):

یا سیدتی!

ما یبکیک؟

قالت:

ابکی لما تلقی بعدی!

فقال:

لاتبکی فواللّه ان ذلک لصغیر عندی» (... ۳۴۲)

چون وقت شهادت فاطمه (س) فرا رسید شروع به گریه کرد، حضرت علی (ع) با یک تعبیر عالی و تعجب‌آمیز پرسید:

«ای سرور» من چرا گریه می‌کنی؟!

جواب داد:

برای آن مشکلاتی که بعد از من با آنها مواجه خواهی شد.

حضرت فرمودند:

تو گریه نکن همه‌ی اینها برای من آسان است.

تعبیر: «یـا سیّدتی» در این حـدیث، نشـان عظمت فـاطمه‌ی زهرا (س) از دیـدگاه امیرالمؤمنین (ع) است و همچنین گریه فاطمه (س) برای علی (ع) آن هـم در حـال مرگ و سـکرات آن، کـه معمولاًـ هر کسـی بـه فکر خـود می‌باشـد، شـدت علاـقه‌ی فـاطمه (س) به امیرالمؤمنین (ع) را در بر دارد. و بالاـخره چون خبر شـهادت زهرا (س) را به علی (ع) دادنـد، آن حضـرت در حـال حرکت به زمین افتاد و هرچه خواست بلند شود ممکن نشد. (۳۴۳) و در نقلی دیگر حالت غشوه به او دست داد. (۳۴۴)

همه‌ی این احادیث و قضایای تاریخی نشان می‌دهـد، که در میان علی (ع) و فاطمه (س) محبّت، عشق و علاقه‌ی فوق‌العاده‌ای حاکم بود، که در فراق فاطمه (س)، علی (ع) به حالت غشوه می‌افتـد و صبر و توانش به ناتوانی و کم صبری تبـدیل می گردد، فاطمه (س) نیز هرگز علی (ع) و یاری علی (ع) را فراموش نمی‌کند. و در هنگام سـکرات مرگ که لحظات بسیار دشواری به حساب می‌آید، به یاد گرفتاری و مصائب آن حضرت اشک می‌ریزد. (۳۴۵)

کار طاقت فرسای امیرالمؤمنین (ع) جهت امرار معاش

روزی رسول خـدا (ص) به منزل فـاطمه (س) تشـریف برد. دیـد حسن و حسـین (ع) منزل نیسـتند. احوالشـان را پرسـید. فاطمه (س) عرض کرد:

امروز در خانه‌ی ما چیزی برای خوردن وجود نداشت.

علی (ع) وقتی خواست بیرون برود، فرمود:

حسن و حسـین (ع) را با خودم بیرون می‌برم، مبادا گریه کننـد و از تو مطالبه‌ی غذا نمایند. رسول خدا (ص) در جسـتجوی علی (ع) بیرون رفت.

او را در نخلستان یافت، که مشغول آبکشی بود.

حسن و حسین (ع) را مشغول بازی دید و مقداری خرما نیز در نزدشان بود.

به علی (ع) فرمود:

قبل از اینکه هوا گرم شود حسن و حسین را به خانه بر نمی‌گردانی؟

عرض کرد:

یا رسول‌الله وقتی از خانه خارج شـدم غذایی در خانه نداشتیم. صبر کنید تا قدری خرما برای فاطمه (س) تهیه کنم. من با این یهودی قرار گذاشـته‌ام در مقابل هر دلو آب یک دانه خرما بگیرم. وقتی قـدری خرما تهیه شد آنها را در دامن ریخت و حسن و حسـین (ع) را برداشت و به منزل بازگشت. (۳۴۶)

رضایت فوق‌العاده امیرالمؤمنین (ع) از حضرت زهرا (س) (۳۴۷)

حضرت علی (ع) از فاطمه‌ی زهرا (س) فوق‌العاده راضی و خشنود بود، زیرا آن حضرت یک انسان معصوم و بی لغزش بود و هرگز کـاری برخلاف رضای امیرالمؤمنین (ع) انجام نمی‌داد، ولی در عین حال فاطمه (س) در هنگام فراق، در ضـمن وصایای خود به آن حضرت، قلب مبارک علی (ع) را بار دیگر از خود راضی نمایند و لذا عرض کرد:

«ای پسر عموی پیامبر (ص)!

من هرگز به تو دروغ نگفتم، خیانت نکردم و به مخالفت تو بر نخاستم.»

علی (ع) چون این سخنان را شنید فرمود:

«معاذاللَّه انت اعلم باللَّه و ابر و اتقی و اکرم و اشدّ خوفاً من اللَّه قد عزّ علیَّ مفارقتك و تفقّدك الا انه امر لابد منه» (... ۳۴۸)

پناه به خدا، تو نسبت به امور و احکام الهی داناتری، نیکوکاری، تقوا، تقرّب و خشیت تو نسبت به خدا بیشتر است.

این را بدان که جدایی و مفارقت تو فوق‌العاده برای من سنگین است، ولی این کار چاره‌پذیر نیست.

این فرازها نشان می‌دهد که آن بانوی گرانقدر، آن قدر برای مولای متقیان علی (ع) عظمت قائل است، که در مقام کسب رضایت خاطر مولا بوده است، هرچند کار خلاف و قصور جزیی نیز از او صادر نشده بود.

به این مناسبت بود که امیرالمؤمنین (ع) چون پیکر پاك فاطمه (س) را بر خاك سپرد، دست دعا به سوی آسمان برداشت و در حق زهرا (س) چنین دعا کرد:

«اللّهم انّی راض عن ابنه نبیّك،

اللّهم انّها قد اوحشت فآنسها،

اللّهم انها قد هجرت فصلها،

اللّهم انّها قد ظلمت فاحکم لها و انت خیر الحاکمین.» (۳۴۹)

خدایا!

من از دختر پیامبرت (ص) راضی هستم. بارالها!

فاطمه (س) نگران و مضطرب بود، تو او را آرامش بخش،

خداوندا!

زهرا (س) از دوستان و فرزندان مفارقت کرد، تو او را وصل کن.

پروردگارا!

به فاطمه (س) ظلم کردند، تو خود حاکم باش که تو بهترین حکم کننده‌ای.

همه‌ی این فرازها نشان می‌دهد که فاطمه‌ی زهرا (س) با داشتن مقام عصمت نسبت به حقوق شوهر چقدر ارزش قائل بوده و چه سان نگران بوده است که نسبت به مقام بلند شوهرش علی بن ابیطالب (ع) مسئول باشد و لذا علی (ع) رضایت خویش را در مورد فاطمه (س) اعلان می‌نماید...

به همین جهت حضرت امام باقر (ع) می‌فرمایند:

«برای زن هیچ شفاعتی به اندازه‌ی رضایت شوهر مفید و ثمربخش نیست». (... ۳۵۰)

استفاده از تجربه‌ی مشورت در زندگی

در زندگی آن حضرت از کودکی تا هنگام وفات و شهادت کسانی مسئولیت سرپرستی و مشاوره با آن حضرت را داشته‌اند.

بعد از رحلت مادر بزرگوارشان خدیجه‌ی کبری (س)، سرپرستی و سپس مشاورت آن حضرت بر عهده‌ی فاطمه بنت اسد (س) گذاشته می‌شود تا سال چهارم هجرت یعنی سالی که امام حسن مجتبی (ع) به دنیا آمدند در این سال بعد از رحلت فاطمه بنت اسد (س) امر مشاوره و همفکری حضرت زهرا (س) به ام سلمه محول می‌شود و ام سلمه (س) تا زمان شهادت حضرت زهرا (س) در کنار ایشان بوده است.

نکته‌ی مورد توجّه در این ماجرا این است که پیامبر اکرم (ص) حتی بعد از ازدواج حضرت زهرا (س) مشاوره را برای ایشان لازم

می‌دانند. وقتی مسئله شنیدنی‌تر می‌شود که ما زهرا (س) را دارای مقام عصمت بدانیم.

نکته دیگر اینکه آنهائی که تأسّی به حضرت زهرا (س) را برای خود فرض و حتم می‌دانند باید متوجه باشند که انسان همیشه محتاج مشاوره است.

و این نکته برای نوعروسان جای دقّت بسیار دارد.

تفریح و گفتگوهای دلنشین حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) (۳۵۱)

«روی ان الامام علی بن ابی طالب (ع) کان ذات یوم هو و زوجته فاطمه (س) یأکلان تمراً فی الصحراء، إذ تداعبا بینهما بالکلام.

فقال علی (ع):

یا فاطمه إن النّبی (ص) یحبنی أکثر منک.

فقالت:

واعجباً منک!

یحبّک اکثر منّی و أنا ثمره فؤاده و عضو من اعضائه و غصن من اغصانه و لیس له ولد غیری؟!

فقال له علی (ع) یا فاطمه إن لم تصدّقینی فأمضی بنا الی ابیک محمدٍ (ص).

قال:

فمضینا إلی حضرته (ص) فتقدّمت و قالت:

یا رسول‌اللَّه أیّنا أحب إلیک انا أم علی؟

قال النبی (ص):

أنتِ أحبّ إلی و علی (ع) اعزّ علیّ منک. فعندها قال سیّدنا و مولانا الإمام علی بن ابی طالبٍ (ع) الم اقل لک: أنا ولد فاطمه ذات التقی؟

قالت فاطمه (س): و أنا ابنه خدیجه الکبری.

قال:

و انا ابن الصفا.

قالت:

انا ابنه سدره المنتهی، قال:

و أنا فخرالوری قالت:

و انا ابنه من دنی فتدلّی و کان من ربه قاب قوسین او ادنی (... ۳۵۲)

روایت شده که روزی حضرت علی (ع) و همسرش حضرت زهرا (س) به صحرا رفتند به هنگام خوردن خرما با گفتن کلماتی مزاح کردند. علی (ع) فرمود:

ای فاطمه (س)!

رسول خدا (ص) مرا بیشتر دوست می‌دارد.

حضرت زهرا (س) گفت:

از سخن تو در عجبم!

آیا می‌شود پیامبر اکرم (ص) تو را بیش از من دوست داشته باشد در حالی که من میوه‌ی دل او و عضوی از پیکرش و شاخه‌ای از

شاخسارش می‌باشم و غیر از من فرزندی ندارد؟!

علی (ع) فرمود:

ای فاطمه (س)!

اگر سخن مرا قبول نداری بیا تا نزد پدرت حضرت رسول (ص) برویم!

سپس آن دو با هم نزد پیامبر (ص) رفتند.

حضرت فاطمه (س) گفت:

ای رسول خدا (ص)!

کدام یک از ما دو نفر نزد تو محبوب‌تریم؟ من یا علی (ع)؟!

رسول خدا (ص) فرمود:

تو نزد من محبوب تری و علی (ع) از تو برای من عزیزتر است.

به دنبال فرمایش حضرت رسول (ص) علی (ع) گفت:

آیا من به تو نگفتم که فرزند فاطمه‌ی با تقوایم؟

زهرا (س) فرمود:

من نیز دختر خدیجه‌ی کبرایم. علی (ع) گفت:

من فرزند صفایم. فاطمه (س) گفت:

من دختر سدره المنتهی می‌باشم. علی (ع) گفت:

من فخر کائناتم. فاطمه (س) گفت:

من دختر کسی هستم که به خدا نزدیک و نزد او آن چنان گرامی شد که گویی به فاصله دو تیر کمان یا نزدیک تر، به پدرش قرار گرفت...

از روایت فوق الذکر و نقل این ماجرای تاریخی حدّاقل می‌توانیم نتیجه بگیریم که حضرت زهرا (س) و علی (ع) تفریح داشته‌اند.

توصیه‌ی حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع) در ازدواج با اَمامه (۳۵۳)

از حضرت ابوذر آمده است که در حبشه به جعفر طیّار برادر امیرالمؤمنین (ع) کنیزی اهدا شد، که جعفر (ع) پس از ورود به مدینه آن را به حضرت علی (ع) اهدا کرد، که از وجود او در کارهای جزیی خانه استفاده شود.

علی (ع) احساس کرد؛ ممکن است حضور او در خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) برای فاطمه‌ی زهرا (س) ملال‌آور باشد، از این جهت مولای متقیان او را آزاد ساخت (... ۳۵۴)

فاطمه (س) نیز متقابلاً از امیر المؤمنان رضایت کامل داشت و سعی می‌کرد حقوق شوهرش را به طور کامل انجام دهد و مشکلی برای حضرت پیش نیاید...

حتی برای پیشگیری از مشکلات آینده و بعد از وفات او سفارش کرد با دختر خواهرش امامه که دختر شایسته و خوبی بود، ازدواج کند، تا هم مشکل نداشتن همسر جبران گردد و هم در اثر علاقه و عاطفه‌ی قرابتی، تنهایی و یتیمی فرزندان زهرا (س) تا حدودی تأمین شود. متن وصیت حضرت زهرا (س) در این مورد:

«یابن عمّ رسول‌اللّه!

اوصیک اوّلا ان تتزوج بعدی بابنه اختی «أمامه» فانها تکون لولدی مثلی، فانّ الرّجال لابدّ لهم من النّساء.»

ای پسر عموی پیامبر (ص)!

نخستین وصیّت من این است که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن، زیرا او برای فرزندانم مثل من مهربان است و از سوی دیگر، داشتن همسر برای مردان یک ضرورت محسوب می گردد.

این حدیث که با عبارات مختلف در منابع شیعه و سنی آمده، می‌رساند که فاطمه (س) در استیفای حقوق شوهر، حتّی دوران پس از وفاتش را نیز در نظر می گیرد و شوهرش را به انتخاب همسر سفارش می کند، زیرا چنانچه در حدیث به طور منصوص العلّه اشاره گشته، معمولاً مرد بدون زن و زن بدون شوهر، نمی‌تواند زندگی مطلوب داشته باشد از این جهت

حضرت علی (ع) بعد از شهادت حضرت فاطمه (س)، در مدّت کمتر از یک هفته با أمامه ازدواج نموده و زندگی مشترک با وی را شروع کرد. (۳۵۵)

رفتار با فرزند

انتخاب بهترین نام‌ها برای فرزندان

یکی از وظایف اولیّه والدین در برابر فرزندان خود و یکی از هدیه‌های ماندگار والدین به فرزند انتخاب نام نیکو و ارزشی برای آنها است.

پیروی از اسوه‌های انسانیّت، در همه‌ی مراحل و شئونات زندگی سفارش شده است.

چرا که اقتدای به خوبان، زندگی را پر از خیر و خوبی می‌سازد و غذای روحی و کمالات انسانی را به سرعت در انسان احیاء می گرداند. از جمله سفارش شده است، نام کودکان بر اساس نام ناموران صالح و شایسته انتخاب گردد که این امر علاوه بر آثار مثبت روانی برای کودکان، نوعی احیاء و بزرگداشت نام زنان و مردان صالح روزگار است و به تصدیق روایات، دارای آثار وضعی نیز می‌باشد.

حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) در این خصوص دقت و حسّاسیّتی خاص داشت و نام فرزندان خود را از طریق هدایت‌گریهای پیامبر اکرم (ص) انتخاب می‌نمود، نامهایی که حتّی در معنای لفظی نیز زیبایی و ملاحت دارند.

در یکی از روایات نام حضرت زهرا (س) به عنوان نام با برکت معرفی شده که از خانه و خانواده، فقرزدائی می کند.

«قال الامام الکاظم (ع):

لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمّد او احمد او علی او الحسن او الحسین او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء.» (۳۵۶)

امام کاظم حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌فرمایند:

در خانه‌ای که نام محمّد یا احمد یا علی یا حسن و حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد فقر وارد نمی‌شود.

عقیقه دادن و گفتن اذان در گوش نوزاد

صدقه و عقیقه‌ی قربانی (که در واقع می‌توان آن را بیمه‌ی سلامتی شمرد) از مستحباتی است که در اسلام، تأکید زیادی بر آن شده است.

نقل شده است که فاطمه (س) هرگاه صاحب فرزندی می‌شد، برای او گوسفندی عقیقه می‌داد، سپس روز هفتم، سر طفل را می‌تراشید و برابر وزن موهای او نقره صدقه داده، برای قابله و همسایه‌ها هدیه می‌فرستاد و دیگران را در شادی خود سهیم می کرد. (۳۵۷)

یکی دیگر از سنّتهای جاری در زندگی صدّیقه‌ی کبری (س) گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ فرزند بود.
آن حضرت به خوبی می‌دانست که باید کودک را از همان لحظات اول زندگی با کلماتی چون اللّه، محمّد، نماز ... آشنا کرد که این آشنایی، به یقین در جهت‌گیری تمایلات روحی او به ملکوت اعلی اثر خواهد گذاشت.

اظهار محبت نسبت به فرزندان (۳۵۸)

در نزد دانشمندان فنّ تربیت و روانشناسان، این مطلب به اثبات رسیده که اطفال در تمام دوران کودکی، به محبّت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک می‌خواهد پدر و مادر بیش از دیگران، او را دوست بدارند و نسبت به او اظهار علاقه نمایند. کودک چندان توجهی ندارد که در کاخ زندگی می‌کند یا در کوخ، لباس و خوراکش خیلی اعلا است یا نه. اما بدین موضوع کاملاً توجّه دارد که دوستش دارند یا نه. این احساس درونی کودک را چیزی جز اظهار محبّت و نوازش ارضا نمی‌کند. سرچشمه‌ی اخلاق و شخصیت آینده‌ی او همین اظهار محبت‌ها است.
همین آغوش گرم مادر و نوازشهای مخلصانه‌ی پدر است که روح بشر دوستی و علاقه‌ی به هم نوع را در کودک می‌دمد، برای اظهار همدردی و کمک به دیگران آماده‌اش می‌سازد، همین نوازشهای بی‌شائبه است که کودک را از ترس و تنهایی و ضعف نجات می‌دهد و به زندگی امیدوار می‌سازد. همین مهرورزی‌ها و بوسه‌های بی‌شائبه است که روح خوشبینی و خوشخویی را به او تلقین می‌کند و او را به سوی زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری هدایت می‌نماید. از عزلت گوشه‌گیری نجاتش می‌دهد. به واسطه‌ی همین نوازشها است که کودک احساس شخصیت می‌کند و خودش را لایق دوستی می‌داند.
کودکی که از جهت محبّت کمبود داشته باشد، معمولاً ترسو، خجول، ضعیف، بدبین، گوشه‌گیر، بی‌علاقه و پژمرده و حتّی مریض بار می‌آید. گاهی هم ممکن است برای اظهار عکس‌العمل و نشان دادن بی‌نیازی، دست به اعمالی نظیر جنایت، دزدی و قتل نفس بزند تا بدین وسیله از اجتماعی که او را دوست ندارد، انتقام گیرد و تظاهر به بی‌نیازی کند.
پس محبّت و نوازش کودک یکی از احتیاجات ضروری او بشمار می‌رود و برای پرورش او ضرورت دارد.
درس مذکور در خانه‌ی زهرا (س) به طور کامل اجرا می‌شد و پیغمبر اکرم (ص) عملاً آنرا به فاطمه (س) یاد می‌داد.
روایت شده:
وقتی امام حسن (ع) به دنیا آمد او را در پارچه‌ی زردی پیچیده خدمت رسول خدا (ص) آوردند.
فرمود:
مگر به شما نگفتم:
نوزاد را در پارچه‌ی زرد نپیچید؟
سپس لباسهای زرد حسن (ع) را دور انداخت و او را در پارچه‌ی سفیدی پیچید. در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن و همین عمل را، نسبت به امام حسین (ع) نیز انجام داد. (۳۵۹)
روایت شده روزی رسول اکرم (ص) به نماز جماعت مشغول بود.
هرگاه به سجده می‌رفت، امام حسین (ع) بر پشت او سوار می‌شد و پاهایش را حرکت می‌داد. وقتی می‌خواست سر از سجده بردارد حسین (ع) را می‌گرفت و به آرامی کنار می‌گذاشت. هنگامی که دوباره به سجده می‌رفت، باز امام حسین (ع) بر شانه‌ی آن جناب سوار می‌شد، پیغمبر (ص) او را می‌گرفت و کنار می‌گذاشت. پیغمبر (ص) با همین کیفیت نمازش را به پایان رسانید. یک نفر یهودی که جریان را مشاهده می‌کرد عرض کرد:
شما نسبت به کودکانتان طوری رفتار می‌کنید که ما از آن امتناع داریم!

پیغمبر (ص) فرمود:

شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می‌نمودید.

یهودی به واسطه‌ی این رفتار پیغمبر (ص) مسلمان شد. (۳۶۰)

روزی رسول خدا (ص) امام حسن (ع) را می‌بوسید و نوازش می‌کرد «اقرع بن حابس» عرض کرد:

من ده فرزند دارم ولی تا حال هیچ یک از آنان را نبوسیده‌ام.

پیغمبر اکرم (ص) غضبناک شد و فرمود:

اگر خدا محبت را از قلب تو گرفته من چه کنم؟

هر کس نسبت به اطفال ترحم نکند و احترام بزرگسالان را نگه ندارد از ما نیست. (۳۶۱)

روزی رسول خدا (ص) از در خانه‌ی فاطمه عبور کرد، صدای گریه‌ی حسین (ع) را شنید. فاطمه (س) را صدا زد و فرمود:

مگر نمی‌دانی گریه‌ی حسین (ع) مرا اذیت می‌کند. (۳۶۲)

«ابوهریره» می‌گوید:

روزی پیغمبر (ص)، حسن و حسین (ع) را بر دوش مبارک سوار نموده بود.

در بین راه گاهی حسن را (ع) می‌بوسید و گاهی حسین (ع) را. مردی عرض کرد:

یا رسول‌اللّه این دو کودک را دوست داری؟.

فرمود:

آری. هر کس حسن و حسین (ع) را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. (۳۶۳)

پیغمبر (ص) گاهی به فاطمه (س) می‌فرمود:

حسن و حسین (ع) را بیاور. وقتی آنان را خدمت آن حضرت می‌برد، آنها را به سینه می‌چسبانید و مانند گل می‌بویید. (۳۶۴)

ابوهریره می‌گوید:

پیغمبر (ص) را دیدم که دهان حسن و حسین (ع) را می‌مکید چنان که خرما را می‌مکند. (۳۶۵)

توجه به نیازهای کودکان

از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی فرزند، تغذیه و بهداشت است.

تأمین این گونه نیازها جسم و روح کودک را آرام و آسوده نگه می‌دارد، سلامتی و صلابت روح او را تا پایان عمر تضمین می‌کند. ناهنجاریهای فراوانی که در انسانهای بزرگ دیده می‌شود، بنوعی ریشه در نیازهای این دوره از زندگی آنها دارد. علاوه بر این، نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود.

بی‌شک، یک جسم بیمار، روح را پژمرده و بی نشاط می‌سازد، همانگونه که روح افسرده، موجب اخلال در فعالیتهای بدن می‌گردد.

بارها در تاریخ خوانده‌ایم که گاه، فاطمه‌ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود، سیر می‌کرد.

زمانی که مسلمانان به علّت کمبود آب، سخت در مضیقه بودند، فاطمه (س)، حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر (ص) برد و عرض کرد ای رسول خدا (ص)!

فرزندان من خردسالند و تحمّل تشنگی در توان آنها نیست.

پیامبر (ص) که نگرانی دخترش را در این رابطه، به جا و به موقع دید، زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین (ع) قرار داد و با تر کردن دهان آنها، حضرت زهرا (س) را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. (۳۶۶)

عطوفت و مهر مادری در حضرت زهرا (س) به قدری بود که در لحظات پایانی عمر خود، سخت نگران حال فرزندانش بود.

شاید بیشترین نگرانی آن حضرت برای محرومیّت آنها از مادر بود، زیرا او می‌دانست که پس از شهادتش، هیچکس نمی‌تواند مهر و محبّت مادری را نسبت به آنها داشته باشد. فاطمه‌ی زهرا (س) برای اینکه فرزندانش از این نعمت بزرگ یعنی محبّت مادرانه، کاملاً محروم نمانند، به حضرت علی (ع) پیشنهاد کرد و از ایشان خواست که پس از او، کسی را به همسری انتخاب کند، که بتواند از عهده‌ی این مهم برآید. (۳۶۷)

پس از رحلت رسول گرامی (ص)، مقداری از غمهای حضرت زهرا (س) به محرومیت فرزندانش از محبّت پیامبر (ص)، مربوط می‌شد و گاهی با قلبی سوزان، خطاب به فرزندانش چنین می گفت:

کجا رفت پدرتان، پیامبر (ص) که شما را عزیز می‌داشت؟

او شما را بر دوش خود سوار می‌کرد و به شما مهربانی می‌نمود. کجا رفت جدّ بزرگوارتان که از همه به شما مهربانتر بود، آن‌گونه که نمی‌گذاشت شما بر روی زمین راه بروید و همیشه شما را در آغوش خود داشت

آه! که دیگر او را نمی‌بینم که شما را بر دوش گرفته باشد. (۳۶۸)

توجّه به بازی و تحرّک کودکان

علی‌رغم اینکه ظهور اسلام در محیطی کاملاً بی فرهنگ و دور از تمدّن بود، اما برنامه و شیوه‌های ارائه شده از طرف اولیای دین، همیشه با انسانها از هر تمدّن و فرهنگی سازگار است.

از جمله مواردی که در شیوه‌ی تربیت حضرت زهرا (س) جایگاه خاصّی داشت، تحرّک و بازی کودکان بود.

این فعالیّت و تکاپو به قدری برای سلامتی و رشد مناسب کودک، ضروری است که حتی برای تشویق آنها به تحرّک و بازی، بزرگترها نیز باید تن به بازی و جست و خیز بدهند.

بازی در دوران کودکی به منزله‌ی واکنش کودک در برابر عوامل محیطی و بروز استعدادهای نهفته‌ی اوست که تأثیرات آن در کنار تقویت جسم و افزایش بنیه‌ی کودک، قابل توجه است.

همچنین بازی، در پرورش نیروی ابداع و ابتکار کودک بی‌نهایت مؤثّر است.

بنابراین غفلت از بازی به هیچ وجه به صلاح کودک و والدین او نیست.

همبازی شدن رسول معظم اسلام (ص) با فرزندان دخترش زهرا (س) بیانگر این نکته‌ی مهم است که بازی و تحرّک کودک، یکی از لوازم تربیت صحیح محسوب می‌شود.

حضرت علی و فاطمه (ع) در خانه به بازی بچّه‌ها توجه کافی مبذول می‌داشتند و همین امر، موجب شادابی و نشاط روزافزون آنها می‌شد.

در مقابل، خانه‌هایی که برای کودک، محیط مناسب و دلنشین برای بازی و تحرّک نیست، در روحیّه و شخصیّت اعضای خردسال آن خانه، اثر نامطلوبی دارد، نباید فراموش کرد که تحرک و بازی، اقتضای طبیعت و سن کودک است و پدر و مادر وی وظیفه دارند شرط و لوازم این مهم را برای کودکان خود فراهم سازند.

حضرت فاطمه (س) از همان کودکی با فرزندانش همبازی می‌شد و به این نکته نیز توجّه داشت که در بازی، نوع الفاظ و حرکات مادر، سرمشق کودک، قرار می‌گیرد؛ بنابراین باید از کلمات و جملات مناسبی استفاده کرد. علاوه بر این باید در قالب بازی های

کودکانه شخصیت کودک را تقویت نمود، او را به داشتن افتخارات و ارزشهای اکتسابی، تحریک و تهییج کرد. اینها همه مرهون در پیش گرفتن شیوه‌های صحیح در این رابطه است. (۳۶۹)

استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان

شکی نیست که لالائی‌های دوره کودکی جاذبه‌ی خاصی همراه با حلاوت فراموش‌نشدنی در ذهن انسان داشته و در تقویت و تثبیت ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و حتّی ارائه الگو و اسوه شخصیّتی می‌تواند، نقش خطیر ایفا نماید، بنابراین حضرت زهرای مرضیّه (س) این عنصر تربیتی را با استفاده از ذوق شعری خویش به بهترین وجه به کار میگرفت و اشعار سرشار از مضامین بلند را در ساعات بازی بچّه‌ها می‌خواند که آنها را سرگرم کرده و مفاهیم والای ارزشی را به فرزندانش تلقین می‌کرد.

به عنوان نمونه خطاب به امام حسن مجتبی (ع) می‌فرمود:

اشبه اباک یا حسن و اخلع عن الحلق الرسن

و اعبد الها ذالمنن و لا توال ذاالاحسن (۳۷۰)

یعنی ای حسن جان همچون پدرت - علی (ع) باش و ریسمان را از اطراف حق بردار.

خداوند صاحب نعمتها را پرستش کن و با افراد کینه‌توز دوستی مکن.

در جای دیگر خطاب به امام حسین (ع) این سروده را می‌خواندند:

انت شبیه بابی لست شبیها بعلی

عزیز دلم - تو به پدرم رسول‌اللَّه شباهت داری شبیه پدرت علی (ع) نیستی. در حالی که حضرت زهرا (س) این شعر را خطاب به امام حسین (ع) می‌خواندند و با او بازی می‌کردند حضرت علی (ع) شنیدند و تبسّم کردند. (۳۷۱)

ارج نهادن به شخصیت فرزندان

دانشمندان روانشناس می‌گویند:

تربیت کننده باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین کند. او را بزرگ نفس و با شخصیت بار بیاورد. مربی اگر به کودک احترام نگذاشت و او را کوچک شمرد و شخصیّت او را خرد کرد، طبعاً ترسو و بی‌شخصیّت بار می‌آید و خودش را زبون و بی‌ارزش می‌پندارد. هنگامی که بزرگ شد خودش را کوچکتر از آن می‌داند که به کارهای بزرگ اقدام کند. چنین فردی در اجتماع منشأ اثر واقع نخواهد شد و به آسانی زیر بار ذلّت خواهد رفت. اما اگر خودش را بزرگ و با شخصیت دانست، به کارهای پست، تن نمی‌دهد و زیر بار خواری و ذلّت نمی‌رود. این شخصیت نفسانی تا حدودی، به تربیت خانوادگی و روحیّات پدر و مادر بستگی دارد.

روانشناسان برای تقویت روحی کودک مطالبی را به تربیت کنندگان توصیه می‌کنند که از جمله‌ی آنها موضوعات زیر است:

اوّل - اظهار علاقه، محبّت و نوازش کودک. این موضوعی است که در ابتدای سخن بدان اشاره شد. و گفتیم که حسن و حسین (ع) از جهت محبت پدر و مادر و رسول خدا (ص) به قدر کافی برخوردار بودند.

دوّم - باید صفات خوب کودک را یادآوری کرد و او را در حضور خودش و دیگران تعریف و توصیف نمود. و بزرگی نفس را به او تلقین کرد.

رسول خدا (ص) بارها می‌فرمود:

حسن و حسین (ع) بهترین جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است. (۳۷۲)

پیغمبر اکرم (ص) به حسن و حسین (ع) می‌فرمود:

شما ریحان خدایی هستید. (۳۷۳)

«ابوبکر» می گوید:

پیغمبر (ص) روی منبر نشسته بود و حسن (ع) در پهلویش قرار داشت.

گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن (ع) و می‌فرمود:

فرزندم حسن (ع)، آقا و بزرگ است، به برکت او در بین امتم صورت گیرد. (۳۷۴)

«جابر» می گوید:

روزی داخل خانه‌ی رسول خدا (ص) شدم دیدم حسن و حسین (ع) بر پشت آن حضرت سوارند و آن جناب با دست و پا راه می‌رود و می‌فرماید:

بهترین شتر، شتر شما است و بهترین سوار شمایید. (۳۷۵)

«یعلی عامری» می گوید:

رسول خدا (ص) روزی حسین (ع) را دید که با بچّه‌ها بازی می کند، پس دست مبارکش را دراز کرد تا او را بگیرد. حسین (ع) به این طرف و آن طرف می‌دوید. پیغمبر اکرم با شوخی و تبسّم او را در بغل گرفت. آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه‌ی او و دست دیگرش را پشت گردن نهاد و دهان مبارکش را بر لبهای او گذاشته می‌بوسید و می‌فرمود:

حسین (ع) از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.

حسین (ع) فرزند دختر من است. (۳۷۶)

علی بن ابی طالب (ع) به حسن و حسین (ع) می‌فرمود:

شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند. (۳۷۷)

حضرت فاطمه روزی حسن و حسین (ع) را خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد:

یا رسول‌اللّه حسن و حسین (ع) فرزند شما هستند. چیزی به ایشان عطا کن.

فرمود:

هیبت و سیادت خود را به حسن (ع) بخشیدم و شجاعت وجود خودم را به حسین (ع) دادم. (۳۷۸)

«سلمان فارسی» می گوید:

حسین (ع) را دیدم که بر زانوی رسول خدا (ص) نشسته بود.

او را می‌بوسید و می‌فرمود:

تو بزرگ و بزرگ‌زاده و امام و پسر امام و پدر امامان هستی.

تو حجّت، پسر حجّت و پدر نُه حجّت می‌باشی که آخرشان قائم (عج) است. (۳۷۹)

آری پیغمبر اکرم (ص) در پرورش شخصیت اولاد زهرا (س) کوشش می کرد و زهرا و علی (ع) نیز از همین برنامه متابعت می کردند. هرگز نشد که کودکان را تحقیر کنند و شخصیّت آنها را در حضور دیگران کوچک سازند. و ضربه و شکست بر روحشان وارد نمایند. بدین علّت، طبعاً بزرگ و آقا تربیت شده‌اند.

روایت شده که شخصی مرتکب گناهی شد که مستوجب کیفر بود، پس خودش را از رسول خدا (ص) پنهان داشت تا گاهی که حسن و حسین (ع) را در بین راه ملاقات نمود، آنان را بر دوش گرفته خدمت رسول خدا (ص) مشرّف شد؛ عرض کرد:

یا رسول‌اللّه حسن و حسین (ع) را شفیع قرار دادم.

پیغمبر اکرم (ص) خندید و فرمود:

ترا بخشیدم. سپس به حسن و حسین (ع) فرمود:

شفاعت شما را قبول کردم. (۳۸۰)

برای همین عظمت و بزرگی نفس بود که حسین بن علی (ع) با سپاه مختصری که داشت، در مقابل سپاه بیشمار یزید پایداری کرد و مردانه جنگ نمود و تن به ذلّت و خواری نداد. می‌فرمود:

مانند بندگان فرار نمی‌کنم و تسلیم خواری و ذلت نمی‌شوم. (۳۸۱)

در اثر همین تربیت بود که زینب کبری (س) با آن همه مصیبت هایی که دید خود را در قبال دستگاه ستمگر یزید نباخت و مرعوب آنان نشد و به وسیله‌ی خطابه‌های شورانگیزش شهر کوفه و شام را منقلب ساخت و دستگاه جبّار و خونخوار یزیدیان را رسوا و مُفتضح ساخت.

توجّه دادن فرزندان به رعایت نظم و حقوق دیگران

از دیگر مطالبی که باید همواره مورد توجّه و دقّت پدر و مادر و سایر مربیّان قرار گیرد که مراقب کودک باشند تا از حق خودش تجاوز نکند و حقوق دیگران را نیز محترم بداند. کودک باید منظّم باشد. باید نظم در زندگی را به او یاد داد. باید چنان تربیت شود که نه از گرفتن حقّش عاجز باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. البته شالوده‌ی این صفت در خانه و به دست پدر و مادر ریخته می‌شود، پدر و مادر باید نسبت به تمام کودکانشان یک جور رفتار کنند، هیچ یک را بر دیگری مقدّم ندارند. بین پسر و دختر و کوچک و بزرگ و زشت و زیبا و خوش‌فهم و بد فهم فرق نگذارند. حتّی در مورد اظهار محبّت و علاقه هم با همه‌ی آنان یک جور رفتار کنند. تا حسّ حسد و کینه‌توزی در بینشان به وجود نیاید. و سرکش و متجاوز بار نیایند.

اگر کودک دید در خانه‌ی خودشان کاملاً- حقوق افراد مراعات می‌شود، می‌فهمد که در اجتماع هم باید حقوق افراد را محترم شمرد. اما اگر در خانه هرج و مرج بود و حقوق افراد مراعات نشد، خوی سرکشی و تجاوز در کودک تقویت می‌شود. اگر کودک در مغازه‌ی نانوایی، یا در موقع سوار شدن به اتوبوس، یا در هنگام رفتن به کلاس و بیرون آمدن از مدرسه، نوبت دیگران را رعایت نکرد و حق سایرین را تضییع نمود، پدر، مادر و یا مربیّان دیگر او را در این عمل تشویق کردند، به آن کودک معصوم خیانت نموده‌اند، زیرا از آغاز کودکی می‌پندارد که زورگویی و تعدّی بر دیگران و تقدّم بی‌جهت، یک نوع زرنگی و هنر است.

چنین فردی وقتی وارد اجتماع شد یا در رأس کاری قرار گرفت، تمام مقصدش کوبیدن و پایمال کردن حقوق دیگران خواهد بود و به غیر از نفع شخصی خودش هیچ هدف و منظوری نخواهد داشت.

درس مراعات حقوق دیگران به طور کامل در خانه‌ی حضرت زهرا (س) اجرا می‌شد. به قدری در این باره دقت می‌شد که حقوق و نظم را در کوچکترین موارد مراعات می‌کردند.

از باب نمونه: علی بن ابی طالب (ع) می‌فرماید:

روزی پیغمبر اکرم (ص) در منزل ما استراحت می‌کردند، حسن (ع) آب خواست.

رسول خدا برخاست قدری شیر دوشید و در ظرفی کرده و دست حسن (ع) داد. حسین (ع) از جای خویش بلند شد خواست کاسه‌ی شیر را از دست حسن (ع) بگیرد، اما پیغمبر اکرم (ص) جلو حسین (ع) را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن (ع) بگیرد.

حضرت زهرا (س) که این منظره را تماشا می‌کرد عرض کرد:

یا رسول‌اللّه گویا حسن (ع) را بیشتر دوست داری؟.

پاسخ داد:

چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن (ع) این است که او حقّ تقدّم دارد و زودتر از حسین (ع) تقاضای آب کرده، باید نوبت را مراعات نمود. (۳۸۲)

عدم تبعیض بین فرزندان

پدر یا مادر نباید در میان فرزندانشان، بدون جهت فرق بگذارند و از این طریق حسادت و کینه‌توزی را در میان آنان ایجاد نمایند.

رسول خدا (ص) می‌فرمایند:

«اعدلوا بین اولادکم کما تحبّون ان یعدلوا بینکم فی البرّ و اللّطف». (۳۸۳)

در میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همانگونه که دوست دارید دیگران در مورد شما به عدالت و محبّت رفتار کنند.

حضرت فاطمه (س) در پرورش فرزندان عزیز خود طوری رفتار می‌کرد که همه را از عدالت پروری خویش خشنود می‌ساخت و با عواطف محبّت‌آمیز مادری تک تک آنان را به این صفت انسانی و اسلامی تشویق می‌کرد.

روزی دو فرزند دلبند فاطمه (س)، حسن و حسین (ع) در حضور پیامبر خدا (ص) کشتی گرفته بودند، در این میان فاطمه (س) شنید که پدر بزرگوارش، امام حسن (ع) را به پیروزی بر امام حسین (ع) ترغیب می‌کند، حضرت زهرا (س) بر اساس روح دادگری عرض کرد:

پدرجان!

فرزند بزرگ را علیه فرزند کوچک تحریک می‌کنی؟

رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند:

تو اطّلاع نداری که برادرم جبرئیل حسینم (ع) را بر حسنم (ع) تحریک می‌نماید. (۳۸۴)

اگر چه رسول خدا (ص) در برابر تحریک جبرئیل (امام حسین (ع) را علیه امام حسن (ع) تحریک می‌کرد) امام حسن (ع) را علیه امام حسین (ع) ولی در ظاهر، حضرت فاطمه (س) را تحریک می‌کرد. از آن اطلاع نداشت و لذا به صورت سؤالی خواسته‌اش را مطرح ساخت و روح دادگریش را در مورد فرزندانش نشان داد.

و در یک قضیه‌ی دیگر آمده است:

روزی امام حسن (ع) با امام حسین (ع) در کنار یکدیگر مشغول نوشتن خط بودند و هر یک بر دیگری می‌گفت:

خطّ من بهتر از خطّ تو است و سرانجام داوری را به مادرشان موکول کردند، ولی آن حضرت برای اینکه دل هیچ کدام را نشکند، از داوری خودداری کرد و موضوع را به امیرالمؤمنین (ع) موکول نمود. امیرالمؤمنین (ع) این قضیه را به پیامبر خدا (ص) و آن حضرت نیز به جبرئیل و به ترتیب، کار داوری به اسرافیل و در نهایت به خدای عالمیان کشیده شد.

جبرئیل از جانب خدا ابلاغ کرد، که فاطمه (س) باید بین آن دو داوری کند. آن مادر مهربان و دادگر فرمود:

ای فرزندان عزیزم!

من دانه‌های این گردنبند را در میان شما به زمین می‌ریزم، هر کس بیشتر آنها را بردارد خط او بهتر است.

بلافاصله گردنبند را از گردنش باز کرد و دانه‌های آن را در برابر دو نور دیده‌اش به زمین ریخت و جبرئیل به امر الهی این منظره‌ی زیبا را تماشا می‌کرد، چون آن نور چشمان زهرا (س)، هر کدام به طور مساوی دانه‌ها را برداشتند، جبرئیل به امر خدا آن یک دانه باقیمانده را دو قسمت کرد و هر کدام یک نصفه را برداشت و دل هیچکدام شکسته نشد. (۳۸۵)

این دو قضیه که نمونه‌ای از صدها جریان دادگری فاطمه (س) با فرزندانش می‌باشد، می‌رساند که حضرت طوری عمل کرد، که

نور دیدگانش ضمن کمال‌یابی و کمال‌جویی، نسبت به همدیگر بسیار مهربان و دلسوز باشند و در برخورد و رفتار خانوادگی احترام یکدیگر را حفظ کنند.

به همین جهت بود که امام حسین (ع) احترام خاصی به امام حسن (ع) می گذاشت و در حضور او صحبت نمی‌کرد.

(ما تکلّم الحسین بین یدی الحسن اعظاما له) (... ۳۸۶)

و به خواهرش زینب (س) فوق‌العاده علاقه‌مند بود و به احترام او - با اینکه کوچک‌تر از او بود - از جایش بلند می‌شد. و همچنین محبّت و احترام متقابل زینب به برادرانش...

برخوردار نمودن فرزندان از عواطف پاک مادری

در یکی از روزها بلال در نماز صبح تأخیر کرد و از آن ماند، پیامبر (ص) به او فرمود:

«ما حبسک؟

فقال:

مررت به فاطمه (س) و هی تصلحن و الصبیّ یبکی فقلت لها ان شئت کفیتک الرحی و کفیتنی الصبی و ان شئت و ان شئت کفیتک الصبی و کفیتنی الرحی فقالت:

انا ارفق با بنی منک فذاک حبسنی فقال فرحمتها رحمک اللَّه.» (۳۸۷)

«چه چیز تو را نگه داشت و مانع شد؟

عرض کرد برخورد به فاطمه (س) کردم در حال آسیاب کردن بود و پسر بچّه‌اش گریه می‌کرد.

به او گفتم:

اگر بخواهی من عهده‌دار آسیاب کردن می‌شوم و تو عهده‌دار بچه، اگر هم بخواهی من بچّه را نگه می‌دارم و تو آسیاب نمودن را انجام دهی؟

فرمود:

من از تو به پسرم مهربانتر و مناسبترم.

این کار مرا نگه داشت.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

پس تو به فاطمه (س) مهربانی کردی خداوند تو را رحمت کند.

امید دادن به فرزندان در اجابت خواسته‌های مشروع

حضرت فاطمه (س) در برخورد با فرزندانش کاملاً- مراقب بود و نکات تربیتی را خیلی خوب رعایت می‌کرد. خواسته‌های فرزندانش را به گونه‌ای پاسخ می‌داد که آنها احساس کمبود و یا حقارت در خود نکنند.

به عنوان مثال، روایتی است از شیخ مفید که حضرت ثامن‌الائمه (ع) فرمود:

روزی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از کهنگی لباس خود به مادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود، گفتند:

ای مادر!

اطفال عرب به انواع جامه‌های فاخر مزیّن گشته‌اند و به آن مفاخرت می‌نمایند. شما چرا از برای ما لباس نو تهیه نمی کنید؟

فرمود:

عزیزانم من در اندیشه‌ی شما هستم و امیدوارم که تا هنگام عید خیاط لباسهای شما را دوخته به شما برساند. آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد، باز همان لباس نو را مطالبه کردند.

حضرت فاطمه (س) ایشان را تسلّی داد. و به گوشه‌ای آمد از روی خضوع و خشوع دست نیاز به درگاه خداوند بلند کرد و عرض کرد:

ای خدای مهربان تو قادری دل فرزندان مرا خوش نمایی به جامه‌ای، که من به ایشان وعده داده‌ام به امید فضل تو. هنوز سخنان فاطمه (س) تمام نشده بود که شخصی در خانه را زد، فاطمه (س) پشت در آمد، فرمود:

کیستی؟

عرض کرد، منم خیّاط، جامه‌های حسنین (ع) را آورده‌ام. فاطمه‌ی زهرا (س) دید شخصی بقچه‌ای در زیر بغل دارد و تسلیم آن بانو نمود، چون آن را گشود، دید دو عمامه، دو دراعه، دو قبا و دو جفت موزه حضرت صدیقه (س) زبان به شکر و ثنای رب گشود.

فرزندان عرض کردند:

ای مادر هیچیک از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده‌اند و نپوشیده‌اند در آن اثنا رسول خدا (ص) تشریف فرمای سرای فاطمه (س) شد و حسنین (ع) را در بر گرفت و می‌بوسید. پس، فرمود:

ای فاطمه (س) این خیّاط را شناختی عرض کرد:

به خوبی او کسی را ندیدم.

حضرت فرمود:

آن خازن بهشت بود و تا این قصّه را به من خبر نداد به آسمان عروج ننمود. (۳۸۸)

مطلبی که از این حدیث برداشت می‌شود، اینکه:

امید به فضل خداوند در انسان همیشه باید زنده باشد و و نباید از درگاه خداوند ناامید بود، اگر انسان از خداوند بخواهد و طلب کند خداوند اجابت می‌کند و بندگانش را ناامید از درگاهش بر نمی‌گرداند.

و مطلب دیگر که بسیار مهم است:

برخورد حضرت، با فرزندانش را نشان می‌دهد، اینکه حضرت به فرزندش دم از فقر و نداری نمی‌زند که بدین وسیله به روحیه‌ی فرزندانش ضربه وارد نشود و احساس کمبود و عقده‌ی حقارت در خود نکند. بلکه فرزندانش را هم با امیدواری به اینکه در آینده، به زودی خواسته‌شان برآورده می‌شود، شاد و خوشحال می‌کند.

توجّه به حضور و غیاب فرزندان

بی‌توجّهی نسبت به نظارت بر فرزندان بخصوص در رفت و آمدهای آنها نتایج زیانباری به دنبال دارد. با توجّه به خطرات و تهدیدهائی که هر لحظه سعادت یک جوان را در معرض نابودی قرار می‌دهد، لازم است رفتار آنها به ویژه موقع ورود به خانه و زمان خروج از آن مورد دقّت و بررسی قرار گیرد.

گفتنی است که اعتیاد، فساد، انحرافات فکری و بسیاری از خطرات دیگر، از همین بی‌توجهی پدر و مادر آغاز می‌شود.

حضرت فاطمه (س) با فداکاری و محبّت خاصّی که نسبت به فرزندانش نشان می‌داد، مراقب تمام حرکات و سکنات آنها بود و به دقّت رفت و برگشت های آنها را زیر نظر داشت.

نقل شده است که روزی پیامبر (ص) عازم خانه‌ی دخترش فاطمه (س) گردید، چون به خانه رسید دید فاطمه (س) مضطرب و

ناراحت پشت در ایستاده است.

آن حضرت فرمود:

چرا اینجا ایستاده‌ای؟

فاطمه (س) با آهنگی مضطرب عرض کرد:

فرزندانم صبح بیرون رفته‌اند و تاکنون از آنها هیچ خبری ندارم.

پیامبر (ص) به دنبال آنها روان شد چون به نزدیک غار کوه رسید آنها را دید که در کمال سلامت و آرامش مشغول بازی‌اند آنها را بر دوش گرفت و به سوی خانه فاطمه (س) روانه شد. این واقعه خود نمونه‌ای گویا از توجه و اهمیت دادن حضرت زهرا (س) به حضور فرزندان خردسالش بود. (۳۸۹)

آموزش ایمان و تقوی به فرزندان

بین دانشمندان بحث و گفتگو است که برنامه‌ی تعلیمات و تربیت‌های دینی از چه موقعی باید درباره‌ی کودک اجرا گردد، گروهی معتقدند که کودک تا به حدّ بلوغ و رشد نرسد استعداد درک افکار و عقائد دینی را ندارد و نباید تحت تربیت دینی قرار گیرد.

گروه دیگری عقیده دارند که اطفال نیز لیاقت و استعداد آن را دارند که تحت تربیت دینی قرار گیرند و مربّیان می‌توانند موضوعات و مطالب دینی را ساده و قابل فهم نمایند و به کودکان تلقین کنند و آنان را وادار کنند که اعمال و برنامه‌های آسان دین را انجام دهند تا گوششان با مطالب دینی آشنا شود و با اعمال و افکار دینی نشو و نما کنند.

اسلام نظریه‌ی دوّم را می‌پذیرد و دستور می‌دهد که کودکان را از سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. (۳۹۰) پیغمبر اکرم (ص) تلقینات دینی را از همان اوائل کودکی و شیرخوارگی در خانه‌ی زهرا (س) به مرحله اجرا در آورد. هنگامی که امام حسن (ع) به دنیا آمد و او را خدمت رسول اکرم (ص) بردند، وی را بوسید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و درباره‌ی امام حسین (ع) نیز همین عمل را انجام داد. (۳۹۱)

امام صادق (ع) می‌فرماید:

روزی پیغمبر اسلام (ص) می‌خواست نماز بخواند. امام حسین (ع) پهلویش ایستاده بود، وقتی پیغمبر (ص) خواست تکبیر بگوید، حسین (ع) نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا (ص) تا هفت مرتبه تکبیر را تکرار کرد تا حسین (ع) توانست تکبیر بگوید. (۳۹۲)

تشویق فرزندان به مسائل دینی و عبادی

یکی از محورهای اساسی که حضرت زهرا (س) بدان توجّه و تأکید داشتند، بعد پرستش و گرایش فرزندان به انجام تکلیف عبادی و الهی بود.

آن حضرت شوق بندگی و خضوع در برابر معبود را از همان دوران کودکی در جان فرزندان خود تقویت نموده و آنان را چنان تربیت کرد که بهترین کارها را عبادت خداوند دانسته و از آن بالاترین لذتها را می‌بردند.

دخت گرامی رسول خدا (ص) بر این مطلب تأکید داشت که بچّه‌ها را از کودکی به انجام تکالیف فراخواند و آنان را به خدا پیوند دهد و بذر محبّت و ارتباط با معبود را در کام آنان بیفشاند تا انجام تکلیف برای آنان نه تنها رنج و مشقّتی نداشته باشد، بلکه با شوق و اشتیاق به استقبال آن بروند.

بر این اساس فاطمه (س) فرزندان خود را حتی به شب زنده‌داری عادت می‌داد. البته او شیوه تربیت را به خوبی می‌دانست و به

گونه‌ای برخورد می‌کرد که در حدّ توان و استعداد فرزندان باشد. حضرت، در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان کودکان خود را به بیداری و نخفتن وادار می‌کند. ممکن است کسی تعجّب کند که او چگونه بچّه‌ها را به این کار که حتّی برای اشخاص بزرگ هم زحمت دارد، فرا می‌خواند.

حضرت در روز، بچّه‌ها را می‌خوابانید تا کاملاً استراحت کنند و غذای کمتری به آنان می‌داد تا بدین گونه زمینه و موقعیّت بهتر و مطلوب‌تری از نظر جسمی و روحی برای شب زنده‌داری داشته باشند. او به حدّی در این کار جدّی و قاطع بود که نمی‌گذاشت احدی از اهل خانه خوابش ببرد و می‌فرمود:

"محروم است کسی که از برکات شب قدر محروم بماند".

گویا فاطمه (س) می‌خواهد از کودکی در قلب پاک فرزندان خود جمال خدا را به تجلی، جان و زبانشان را به حلاوت و شیرینی عبادت آشنا کند، محبوب راستین را به آنان نشان دهد تا در جوانی جذب جلوه‌های دروغین نشوند. این روش تربیتی فاطمه (س) به عنوان یک سنّت بسیار پسندیده و قابل اجرا در گفتار امامان معصوم (ع) نیز به چشم می‌خورد. (۳۹۳)

مأنوس نمودن فرزندان به مسجد و دقّت در گفتار پیامبر (ص)

روزی حضرت زهرا (س) به فرزندش حسن (ع) که هفت ساله بود فرمود:

«به مسجد برو، آنچه را از پیامبر (ص) شنیدی فراگیر و نزد من بیا و برای من بازگو کن».

امام حسن (ع) همین کار را کرد و بعد به خانه بازگشت و با سخنرانی شیرین خود بیانات پیامبر (ص) را برای حضرت زهرا (س) بیان نمود. هر وقت علی (ع) وارد خانه می‌شد.

حضرت زهرا (س) را حافظ آیاتی از قرآن که تازه نازل شده بود می‌یافت، می‌پرسید:

این آیات و علوم تازه را از کجا دریافت کردی؟

می‌گفت:

«از پسرت حسن (ع)».

روزی حضرت علی (ع) در خانه مخفی شد، حسن (ع) وارد گردید و آنچه را از پیامبر (ص) در مسجد شنیده بود در ضمن سخنرانی برای مادر تعریف کرد، ولی این بار در سخنرانی خود گیر می‌کرد، فاطمه (س) تعجب کرد.

حسن (ع) گفت:

«مادرم، شخص بزرگی سخن مرا می‌شنود و همین موجب کندی زبان من شده است»،

در همین هنگام علی (ع) از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش را بوسید. (۳۹۴)

تعلیم فرزندان به نوع دوستی و رعایت حقوق همسایگان

از جمله روشهای تربیتی حضرت فاطمه (س) نوع دوستی او بوده است، که در برابر چشمان تیزبین فرزندانش، به مردم کمک می‌کرد و خود گرسنه می‌ماند، ولی دیگران را سیر می‌نمود. (۳۹۵)

فاطمه (س) گرنبندش را به فقرا ایثار کرد و آنان را مورد نوازش قرار داد و از پول آن پارچه‌ها خریداری شد و برای بی‌لباسها، لباس مناسب تهیه گردید ... و پرده‌های خانه‌اش در اختیار پیامبر خدا قرار گرفت و از آن عریانها پوشانده شد و حدیث «فاطمهُ بَضعهُ مِنّی» در حق آن حضرت صادر گشت.

آن حضرت نه تنها در مسائل اقتصادی و رفع مشکلات روزمره‌ی مردم پیشگام بود، حتی از نظر اخلاقی، عواطف انسانی، ارشاد، هدایت مردم نیز به کمک آنان می‌شتافت، مصالح مردم را پی گیری می کرد، در حقّشان دعا می‌فرمود و از این طریق فرزندان خویش را با چنین عواطف اسلامی پرورش می‌داد.

حضرت امام حسن (ع) می‌فرمایند:

شبی مادرم را دیدم که تا صبح به عبادت پرداخت و مرتّب مؤمنین و دیگران را دعا می کرد، ولی در حق خود ساکت بود.

از علت آن پرسیدم، فرمود:

اول همسایه، سپس خودمان. (۳۹۶)

شبیه این حدیث از امام موسی بن جعفر (ع) صادر گردیده (۳۹۷) و نشان می‌دهد که آن حضرت تا چه حدّی سوز اجتماعی و نوع دوستی داشته است و دیگران را بر خود و خودیها مقدّم می‌داشت.

و در یک قضیه‌ی تاریخی دیگر آمده است، که:

فاطمه‌ی زهرا (س) همچون امیرالمؤمنین علی (ع) برای بهبودی حسن و حسین (ع) از مریضی، سه روز روزه نذر کرده بود و هنگام انجام دادن آن، مجبور شد برای یک نفر یهودی به نام «شمعون» در خانه خودش کار استیجاری نموده و از اجرت آن نان جو تهیه نماید...

چنانچه در تفسیر سوره‌ی «هل اتی» (دهر) آمده است فاطمه و علی (ع) و دیگر خانواده‌ی او سه روز روزه گرفتند و هر شب موقع افطار غذای خویش را به ترتیب به: مسکین، یتیم و اسیر دادند و همین سوره در مناقب آن حضرت و سایر اهل‌بیت (ع) نازل گشت (۳۹۸...)

اگر امام حسن (ع) سه بار اموالش را با فقرا تقسیم نموده و دو بار خلع ید کرده است؛ در دامان پر مهر و انسان‌ساز فاطمه (س) پرورش یافته...

«خرج من ماله مرتین و قاسم الله ثلاث مرّات ماله (۳۹۹)» و همچنین فرزندان دیگرش که جای بحث آن نیست.

توجّه به سلامتی فرزندان

یکی از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی کودک، تغذیه سالم، حلال و دوست‌داشتنی برای او یعنی شیر مادر است. که البتّه این امر، تأثیرگذار در شخصیت انسانهای بزرگ می‌باشد. با دقّت در سیره‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) در می یابیم که امر تغذیه‌ی کودکان دقیقاً مورد توجه ایشان بوده است.

علاوه بر این نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود، بی‌شک یک جسم بیمار روح را پژمرده و بی‌نشاط می‌سازد، همانگونه که روح افسرده موجب اخلال در فعالیتهای بدن می گردد.

بارها در تاریخ خوانده‌ایم که:

گاه فاطمه‌ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود سیر می کرد. زمانی که مسلمانان به علت کمبود آب سخت در مضیقه بودند فاطمه (س) حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر برد و عرض کرد ای رسول خدا (ص) فرزندان من خردسالند و تحمّل تشنگی ندارند پیامبر (ص) که نگرانی دخترش را در این رابطه به جا و بموقع دید زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین (ع) قرار داد و با تر کردن دهان آنها حضرت زهرا (س) را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. یکی از وظایف والدین به ویژه مادر مراقبت از سلامتی جسمی فرزندان است.

حضرت زهرا (س) به عنوان مادری نمونه در این مورد نیز حساسیت خاص داشتند که نمونه‌ای از آن در قصه‌ی سوره‌ی هل اتی و

مریضی حسنین (ع) و نذر سه روز روزه‌ی فاطمه (س) برای بازگشت سلامتی و صحّت به فرزندان خود می‌باشد.

خلاصه‌ی درس‌هایی از برنامه‌های تربیتی حضرت زهرا (س) نسبت به فرزندان

۱ – مادر باید با کودک خود مأنوس باشد و با آنان بازی کند.

۲ – در حین بازی، یکی از بهترین شرائط برای یادگیری کودک است.

۳ – مادر باید در هنگام بازی با کودک به او مطالب اخلاقی را تعلیم دهد.

۴ – یکی از بهترین راهها برای آموزش کودکان استفاده از شعر است.

۵ – استفاده از شعر برای کودکان جالب و برای فهم و درک مطالب او مفیدتر است.

۶ – مربیّان و مادران باید به محتوای اشعار کودکان توجّه جدی داشته باشند.

۷ – در اشعار و ادبیات کودکان، باید آنان را دعوت به نیکیهای اخلاقی و پیامهای عالی اخلاقی کنیم.

۸ – در شعر کودکان باید به او الگو معرفی شود. (اِشْبَهْ اَباکَ .

۹ – در تعلیمات کودکان باید آنان را با دستورات اخلاقی آشنا نمود.

حضرت زهرا (س) سه دستور اخلاقی داشتند.

۱۰ – در ضمن سفارشات اخلاقی مثبت باید کودک را از همنشینی‌های سوء نیز پرهیز داد. چون حضرت زهرا (س) یک پرهیز اخلاقی هم در شعرها داشتند.

۱۱ – ما نبایستی کودکان را کم ظرفیت و غیر مستعد، برای تعلیم مطالب جدّی و اساسی بدانیم، چنانکه دیدیم حضرت زهرا (س) مطالبی اساسی را به فرزندان خود تعلیم می‌دهد.

۱۲ – مادران باید از همان کودکی به تلقینات مثبت اخلاقی به کودک و آموزش آنها توجه کنند، چنانکه فاطمه‌ی زهرا (س) از همان کودکی حق‌طلبی، عبادت و ... را به کودکان خود آموزش می‌دادند.

۱۳ – برای تربیت کودکان باید از سبکهای هنری و ذوقی استفاده کرد. چنانکه حضرت زهرا (س) از شعر برای بازی با فرزند خود بهره‌گیری می‌نماید.

۱۴ – در مقایسه‌ی دو شعری که حضرت زهرا (س) برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌خوانند فهمیده می‌شود این دو کودک دارای روحیات متفاوت از همدیگر بودند و حضرت زهرا (س) به عنوان بهترین مادر، این تنوّع و تفاوت در روحیات و شخصیّت کودکان خود را تشخیص داده بود و در تربیت آنان این تفاوت را ملاحظه می‌نموده است شعر حضرت زهرا (س) برای امام حسین (ع) این است:

اَنْتَ شَبیهٌ بِاَبی لَسْتَ شَبیهاً بَعَلیٍّ

حسین جانم تو، به پدرم رسول‌اللّه شباهت داری نه به پدرت علی. (۴۰۰)

یاد فرزندان در بستر شهادت

حضرت فاطمه (س) آن چنان به بچه‌هایش علاقه‌مند بود، که حتّی نسبت به ایّام بعد از خود نیز حساس بود و به امیرالمؤمنین علی (ع) که شوهر معصوم آن حضرت و پدر معصوم فرزندان او می‌باشد، سفارش بچّه‌هایش را می‌کرد.

فاطمه (س) در بستر بیماری که سرانجام به شهادت و ارتحال آن حضرت انجامید، در مورد بچّه‌هایش دو نوع وصیّت کرد:

نخست در مورد انتخاب همسر، که به بچّه‌های فاطمه (س) مهربان باشد. دوم برخورد محبّت‌آمیز امیرالمؤمنین (ع) با آنان و اینکه علی (ع) از هر دو شب یک شب را در کنار بچه‌های داغ دیده فاطمه (س) بخوابد. اینک به متن هر دو وصیت می‌پردازیم:

«قالت فاطمه:

اوصیك اولا ان تتزوج بعدی ابنه اختی «أمامه» فانّها تكون لولدی مثلی» (... ۴۰۱)

فاطمه‌ی زهرا (س) به علی (ع) وصیت کرد، که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن، زیرا او به فرزندانم مثل من مهربان است...

و در مورد فراز دوم آمده است که چون علی (ع) به بالین فاطمه (س) آمد، او را در حالت احتضار دید و لذا خطاب به فاطمه (س) گفت:

ای فاطمه!

با من، پسر عمویت علی بن ابیطالب (ع) حرف بزن. در این حال آن حضرت چشمانش را باز کرد و به سوی امیرالمؤمنین (ع) نگاه کرد و گریه نمود و علی (ع) نیز شروع به گریه کرد. فاطمه (س) گفت:

یا علی!

من در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته‌ام و چاره‌ای از آن نیست و اینکه می‌دانم بعد از من باید ازدواج کنی.

«فان تزوجت امرأه اجعل لها یوماً و اجعل لاولادی یوماً و لیله،

یا ابالحسن!

و لا تصح فی وجوههما فیصبحان یتیمین غریبین منکسرین فانهما بالامس فقدا جدهما و الیوم یفقدان امهما» (... ۴۰۲)

چنانچه ازدواج کردی، اگر شبی با همسرت بودی، شب دیگری را با یتیمان زهرا باش. یا ابالحسن (ع) هرگز با بچّه‌هایم بلند صحبت نکن، زیرا آنان بعد از من یتیم و غریب و دلشکسته می‌گردند و برایشان بسیار دشوار است که دیروز جدّشان پیامبر (ص) را از دست دادند و امروز مادرشان را...

شکّی نیست که امیرالمؤمنین علی (ع) معصوم بوده و هرگز برخلاف صواب گام برنمی‌دارد و به بچّه‌هایش با تمام توان محبّت و نوازش می‌کند، ولی وصیّت این گونه‌ی فاطمه (س)، حکایت از سوز شفقت آن مادر عزیز می‌نماید که حتی سرنوشت بچه‌هایش را در ایّام بعد از خود نادیده نمی‌گیرد...

فاطمه‌ی زهرا (س) در صحنه‌ی آموزش

دختر گرامی رسول خدا (ص) در مسائل علمی نیز مانند سایر ویژگیهای اخلاقی و انسانی، از امتیازات بسیار بالایی برخوردار بود، زیرا آن حضرت ارتباط قوی به عالم غیب داشت و مستقیماً با جبرئیل امین و سایر ملائک به گفتگو می‌پرداخت و اخبار گذشته و آینده جهان را از آنان دریافت می‌داشت.

فاطمه‌ی زهرا (س) در میان امت اسلامی تنها زنی است که دارای مقام با عظمت عصمت می‌باشد و بدین وسیله علوم و آگاهیش به عالم غیب، که از علوم الهی سرچشمه می‌گیرد، بستگی دارد و پایان و حدودی بر آن متصور نیست و تمام مسائل جهان را در کلیه‌ی دورانها می‌دانست و آنها را مو به مو خبر می‌داد.

توانایی علمی فاطمه‌ی زهرا (س)

قال رسول‌اللّه (ص):

ان اللّه جعل علیاً و زوجته و ابناءه حجج علی خلقه و هم ابواب العلم فی امّتی من اهتدی بهم هدی الی صراط مستقیم. (۴۰۳)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

خداونـد متعـال علی و همسـر و فرزنـدانش (ع) را حجّت مردم قرار داده و آنـان درهـای علم و آگاهی در میان امّت من هسـتند، هر کس به آنان تمسّک نماید، به راه راست هدایت یافته است.

در این حدیث فاطمه‌ی زهرا (س) مانند امیرالمؤمنین (ع) و سایر حضـرات معصومین (ع) دروازه‌ی علم و عامل هدایت مردم شـناخته شده‌انـد. بنابراین آن حضـرت علاوه بر اینکه حجّت خدا در میان امّت اسـلامی بوده، نقش آموزشـی و پرورشـیش نیز از این حدیث استفاده می گردد. (من اهتدی بهم).

قال النبی (ص) لها:

ای شیءٍ خیر للمرأه؟

قالت:

ان لا تری رجلًا و لا یراها رجلٌ، فضمها الیه و قال:

ذریه بعضها من بعضٍ. (۴۰۴)

پیامبر خدا (ص) به فاطمه (س) گفتند:

برای زن چه چیز خوب است؟

آن حضرت فرمودند:

زن مردی را نبیند و مردی نیز زنی را نبیند،

رسول گرامی اسلام (ع) چون این جواب صحیح را شنید، دخترش را در آغوش گرفته و فرمود:

ذریه‌ای است که بعضی از بعض دیگر بهتر.

این حدیث نیز علم و آگاهی فاطمه (س) را در بر دارد، که باعث تعجّب و تحسین رسول خدا (ص) قرار گرفته است.

عن ابی عبداللّه (ع):

ان فاطمه (س) مکثت بعد رسول‌اللّه (ص) خمسه و سبعین یوماً و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یأتیها جبرئیل فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علیٌّ یکتب ذلک. (۴۰۵)

حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

مـادرم فـاطمه (س) پس از رحلـت پـدرش هفتـاد و پنـج روز زنـدگی کردنـد، ولی در ایـن ایّـام بسـیار محزون بـود و در فراق پـدر می‌سوخت. در طول این مدّت جبرئیل به حضور زهرا (س) می‌رسید و او را در عزای پدر تسلیت می گفت و دلش را از غصّه‌ها آرام می‌سـاخت و از جایگـاه پیـامبر (ص) و اخبار او آگاهش می کرد، حتّی اخبار آینـده را در مورد فرزنـدانش به اطلاع او می‌رسانیـد و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز آنها را می‌نوشت.

برتری علم فاطمه‌ی زهرا (س) بر تمام اصحاب پیامبر (ص)

عن علیٍّ (ع) قال:

کنا عند رسول‌اللّه (ص) فقال:

اخبرونی ای شیءٍ خیر للنساء؟

فعیینا بذلک کلّنا حتّی تفرّقنا، فرجعت الی فاطمه (س) فاخبرتها بالذی قال لنا رسول‌اللّه (ص) و لیس احدٌ منا علمه و لاعرفه.

فقالت:

ولکنی اعرفه: خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال، فرجعت الی رسول‌اللَّه (ص) فقلت:

یا رسول‌اللَّه (ص) سألتنا:

ای شیءٍ خیرٌ للنساء؟

خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال.

فقال (ص):

من اخبرک فلم تعلمه و انت عندی؟!

فقلت:

فاطمه، فاعجب ذلک رسول‌اللَّه (ص) و قال:

ان فاطمه بضعه منّی. (۴۰۶)

علی (ع) می‌فرمایند:

ما در حضور پیامبر خدا (ص) نشسته بودیم، حضرت سؤالی را مطرح کردند ولی کسی جواب آن را نداشت و آن این بود که:

«بهترین چیز برای زن چیست؟»

چون من به خانه مراجعت نمودم، قضیه را به اطّلاع فاطمه (س) رساندم، آن بانوی عزیز فرمودند:

من جوابش را می‌دانم و آن اینکه:

«زنان مردان را نبینند و مردها زنان را»

علی (ع) می‌فرمایند چون من این جواب را از فاطمه (س) شنیدم، به حضور پیامبر (ص) رسیده و عرض کردم:

یا رسول‌اللَّه شما سؤالی فرمودید که:

«بهترین چیز برای زن چیست؟» اینک من جواب آن را می گویم و آن اینکه:

«زنان مردان را نبینند و مردها زنان را».

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

یا علی!

تو هنگامی که در نزد من بودی جواب این سؤال را ندانستی.

علی (ع) می گوید؛ جواب دادم:

«من از فاطمه (س) یاد گرفتم.»

رسول خدا (ص) با تعجب فراوان از آگاهی فاطمه (س) فرمودند:

فاطمه (س) پاره‌ی تن من است.

این حدیث به صراحت اعلان می‌دارد که علم و آگاهی فاطمه (س) از تمام اصحاب پیامبر (ص) بیشتر بود، حتی امیرالمؤمنین علی (ع) نیز با آن همه توانایی علمی هرچند در مسأله بالخصوص، در برابر علم فاطمه (س) زانو زده و از او جواب این پرسش را آموخته است، تا جایی که این مهم، باعث تعجب پیامبر خدا (ص) نیز گردیده است.

اگر چه ما معتقدیم که امیرالمؤمنین علی (ع) در تمام زمینه‌ها بر تمام انسانها، جز پیامبر خدا (ص)، برتری دارند.

شبیه این موضوع حدیث دیگری است از امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرمایند:

رسول خدا از اصحابش سؤال کردند:

«زن چیست؟» گفتند:

«عورت است.» سؤال دوم را مطرح کردند که:

«زن چه زمانی به خدا نزدیکتر می گردد؟» کسی جواب آن را نداشت.

اما چون فاطمه (س) این سؤال را شنید، بی‌درنگ فرمود:

«آن هنگامی است که زن در داخل خانه‌اش بنشیند.» پیامبر خدا (ص) چون این جواب را شنیدند فرمودند:

«فاطمه پاره‌ی تن من است.» (۴۰۷)

فاطمه‌ی زهرا (س) در میدان تعلیم

زنی به خدمت فاطمه‌ی زهرا (س) شرفیاب گشت و سؤالی را مطرح ساخت و جواب آن را از حضرت شنید، سپس اجازه خواست و پرسش دوّم را سؤال کرد، حضرت جواب آن را نیز داد. به همین صورت ده مسأله از بانوی عزیز اسلام آموخت ولی دیگر احساس شرمندگی کرد و بیش از آن نخواست حضرت فاطمه (س) را در زحمت بیندازد، از این جهت اجازه خواست رفع زحمت نموده و خانه فاطمه (س) را ترک گوید.

حضرت احساس کرد؛ او از کثرت پرسشهای خویش شرمگین گردیده و به این جهت می‌خواهد خانه و حضور آن حضرت را ترک کند، لذا فرمودند:

شما خجالت نکشید، من در برابر هر مسأله‌ای که به تو آموزش می‌دهم پاداش دارم، پاداشی خیلی مهم و آن اینکه:

«تعلیم دادن یک مسأله ارزش و ثوابش بیش از آن است.

که مابین زمین تا عرش خدا را از جواهرات ارزشمند پر نمایند.»

ای زن!

اگر کسی به کارگری مشغول گردد و بار سنگینی را به دوش گرفته و به پشت بام حمل کند و در برابر آن صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، آیا در این فرض، کارگر احساس خستگی می‌نماید؟!

زن جواب داد:

نه. فاطمه (س) فرمودند:

من نیز در برابر آموزشهایی که انجام می‌دهم چنین احساسی دارم، زیرا پاداش من به مراتب بیشتر است. (۴۰۸)

این حدیث که از تفسیر امام حسن عسکری (ع) نقل شده، می‌رساند که زنان امّت اسلامی مشکلات و سؤالات خویش را به حضرت فاطمه (س) ارجاع می‌دادند و پاسخ لازم را می گرفتند.

حتّی احادیث زیادی داریم که علاوه بر زنان، مردها نیز به طور مستقیم و یا از طریق همسرانشان از آن حضرت سؤالاتی نموده و احکام الهی را یاد می گرفتند.

یا زهرا آیا من از شیعیان شما هستم!؟

مردی زنش را به خدمت حضرت فاطمه (س) فرستاده و این پرسش را سؤال نمود:

«آیا من از شیعیان شما هستم یا نه؟»

حضرت جواب داد:

«اگر تو به دستورات و گفته‌های ما عمل می کنی و از آنچه تو را ممنوع کرده‌ایم ترک می‌نمایی، شیعه ما هستی وگرنه، نه.» (۴۰۹)

زن چون این پیام را به شوهرش رساند، او شروع به گریه و ناله کرد و گفت:

چه کسی از این همه گناهان دوری می‌کند؟ من که چنین نیستم. بنابراین همیشه در آتش جهنم خواهم بود زیرا کسی که شیعه اهل‌بیت (ع) نباشد طعمه‌ی ابدی آتش قهر خدا خواهد بود. (۴۱۰)

زن، چون مرد خود را بسیار پریشان دید، دوباره به خدمت فاطمه (س) برگشته و واکنش شوهرش را در برابر جواب آن حضرت، به اطلاع آن بانو رساند. فاطمه (س) دوباره پیغام داد:

به او بگو چنین فکر نکن، شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت خواهند بود و دوستان ما نیز که به مقام شیعه بودن نمی‌رسند، همیشه در آتش دوزخ نخواهند بود.

گناهان آنان در اثر گرفتاری به بلاها و بیماریها در دنیا محو می‌شود. بقایای گناهانشان نیز در عرصه‌ی محشر - در اثر ترس و وحشت از آن صحنه - کم می‌گردد و سپس در طبقات بالای آتش جهنم نیز با عذاب محدود الهی پاک می‌شوند، آنگاه با محبّت و شفاعت ما نجات پیدا می‌کنند. (۴۱۱)

قابل توجه است که فاطمه‌ی زهرا (ع) پناه و مرجع فکری و مذهبی مسلمانان بود، حتّی مسلمانان مرد نیز، که نسبت به اهل‌بیت (س) نزدیک بودند، همچون زنان مسلمان به محضر فاطمه (س) شتافته و از حوزه‌ی علمی آن یادگار رسول خدا (ص) کسب فیض می‌کردند و از این طریق احادیث و روایاتی را از آن بزرگوار به دیگران انتقال می‌دادند، که سلمان، ابوذر، مقداد و ... از این گروه بودند.

علاوه بر اینها، سخنان گوهربار آن حضرت در جمع مهاجرین و انصار در مسجد رسول خدا (ص) و خطابه‌های آتشین وی در کنار زنان مدینه که به عیادتش شتافته بودند و همچنین احتجاجات ارزشمند و دشمن‌شکن آن شفیعه‌ی روز جزا، همه و همه، نشان آموزش و پرورش آن حضرت به حساب می‌آید، که باعث بیداری و هدایت مؤمنین و خوار و زبونی منافقین و غاصبین خلافت می‌گردید.

علم و آگاهی فضّه‌ی خادمه، به واسطه تربیت‌ها و آموزشهای حضرت زهرا (س)

فضّه زنی بود فقیه و دانا، که عمر بن خطاب در حق او گفت:

«شَعْرَه مِنْ آلِ ابی طالِبٍ اَفْقَهُ مِنْ عَدِیٍّ.» (۴۱۲)

یک رشته موی آل ابی طالب فقیه‌تر و داناتر از تمام قبیله عدی است.

خلیفه در مقام قضاوت بین فضّه و شوهر او سلیک غطفان این جمله را گفت که شوهر، از عدم موافقت فضّه در زوجیّت و مباشرت، شکوه داشت، در حالی که فضّه در مقام استبراء و کشف حال دوران عادت ماهانه بود (... ۴۱۳)

مرحوم علامه مجلسی در مورد فضّه داستانی را نقل کرده، که علم و آگاهیش را - که قطره‌ای از علوم فاطمه‌ی زهرا (س) می‌باشد - ترسیم می‌نماید:

روزی یکی از زائران بیت خدا از قافله عقب ماند و در این گیر و دار متوجه زنی شد که او نیز راه گم کرده و نمی‌دانست کجا رود.

مرد پرسید:

«من انت؟» تو کیستی؟

زن با خواندن آیه‌ی هشتاد و نه سوره‌ی زخرف به او تفهیم کرد که چرا سلام نکردی؟ (۴۱۴)

مرد: سلام علیک

زن: و علیک السّلام

مرد: «ما تصنعین ههنا؟» در این صحرا چه می‌کنی؟

زن: خدا هر کسی را هدایت کند گمراه نمی‌شود.

«و من یهدالله فماله من مضّل». (۴۱۵)

او با خواندن این آیه مرد را متوجه کرد که گم شده است.

مرد: تو از جن هستی یا از جنس بشر؟

زن: ای بنی‌آدم!

خود را مزین سازید.

«یا بنی‌آدم خذوا زینتکم» (۴۱۶)

یعنی من از جنس بشر هستم.»

مرد: از کجا می‌آیی؟

زن: از راه دور

«ینادون من مکان بعید» (۴۱۷)

یعنی از مدینه می‌آیم.

مرد: کجا می‌روی؟

زن: برای افراد واجد شرائط واجب است به حج بروند

«ولله علی النّاس حِجّ البیت من استطاع الیه سبیلا.» (۴۱۸)

کنایه از اینکه عازم حج هستم.

مرد: کی از خانه خارج شده‌ای.

زن: ما زمین و آسمان را در شش روز آفریده‌ایم.

«و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایّام» (۴۱۹)

یعنی شش روز است که از مدینه خارج گشته‌ام.

مرد: آیا میل طعام دارید؟

زن: ما آنان را جسد و بی‌روح خلق نکرده‌ایم که نیازی به خوردن نداشته باشند.

«و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام» (۴۲۰)

با این تعبیر و خواندن آیه می‌رساند که نیاز به غذا و خوردن دارد.

مرد به او غذا داد و سپس گفت:

کمی با شتاب حرکت کن.

زن: خداوند هر کسی را به اندازه قدرتش مکلّف ساخته.

«لا یکلف اللّه نفساً إلا وسعها» (۴۲۱)

یعنی بیش از این توانایی ندارم.

مرد: پس بیا تو را نیز به مرکب خود سوار کنم.

زن: اگر در عالم دو خالق وجود داشت باعث فساد می‌شد.

«لو کان فیهما آلهه الا اللّه لفسدتا» (۴۲۲)

آری سوار شدن زن و مرد به یک مرکب خطرناک است.

مرد از مرکب خود پایین آمده و زن را بر آن سوار کرد. در این هنگام زن این آیه را خواند:

«سبحان الذی سخّر لنا هذا» (۴۲۳)

منزه است آن خدایی که این را برای ما مسخر کرد...

مرد می‌گوید:

بدین طریق خود را به قافله رساندیم.

من از زن پرسیدم:

آیا در میان کاروان کسی را داری؟

او با خواندن آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی ص، ۱۴۴ آل‌عمران، ۱۲ مریم و ۱۱ طه، که به ترتیب، نامهای مبارک حضرت داوود، حضرت محمد (ص)، حضرت یحیی و حضرت موسی (ع) است مرا متوجه چهار پسر خود کرد که این نامها را داشتند.

من با صدای بلند کاروان را مخاطب قرار داده و نام این افراد را خواندم، ناگاه دیدم چهار نفر جوان به نزد من آمدند.

از زن پرسیدم آنان کیستند؟

او با خواندن آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی کهف به من فهماند که آنان پسرانم هستند.

آن جوانان به خدمت آن زن رسیدند.

جوانان فوق‌العاده محبت می‌کردند، زن از آنان با خواندن آیه‌ی بیست و شش سوره‌ی قصص خواست که به من نیکی کنند. جوانان نیز هدایا و اشیایی به عنوان تشکّر به من دادند...

من از آنان پرسیدم:

این زن کیست؟

آنان گفتند:

این مادر ما فضّه - خادمه‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) - است، که بیست سال تمام سخنان خویش را با خواندن قرآن می‌رساند.

توجه فرمایید که اگر فضّه - خادمه زهرا (س) - چنین باشد، معلّم و مربّی او که تمام فضائل اخلاقی و کمالات انسانی و علوم سرشار خویش را از منبع فیض بی‌منتهای الهی کسب کرده و در دامن پر مهر نبوّت و رسالت تربیت شده و شایستگی همسری ولایت و مادری امامت گردیده است چگونه بوده است؟!

ایثار و بخشش‌های حضرت زهرا (س)

ایثار و بخشش در شب عروسی

امیرالمؤمنین علی (ع) زره خود را فروخت و پول آن را از بابت مهریه زهرا (س) به خدمت رسول خدا تقدیم داشت و پیامبر بزرگوار اسلام نیز پولها را در اختیار چند نفر از اصحاب خود قرار داده و سفارش فرمودند:

«برای فاطمه جهیزیه فراهم کنند»...

از جمله خریدها بدین منظور، پیراهن عروسی بود که به هفت درهم خریداری شده بود و زهرا آن را در شب عروسی به تن کرده و در حال رفتن به خانه شوهر بود ... در حالی که سلمان افسار مرکب فاطمه (س) را در دست داشت و آرام آرام رو به سوی خانه استیجاری که در کنار مدینه قرار گرفته بود می‌رفتند، ناگهان کنیزی به دختر پیامبر (ص) سلام کرد و از مشکلات خود سخن گفت

و برای رفع نیازش از آن بانوی گرامی اسلام درخواست کمک نمود...

فاطمه (س) به زنانی که دور او را گرفته بودند فرمودند:

کمی آرام باشید و اطراف مرا مراقبت کنید و خود از مرکب پایین آمد و در میان کاروان زنان که مانند نگین او را محاصره کرده بودند، پیرهن تازه را از تنش درآورد و آن را به کنیز سائل بخشید و خود لباس کهنه پوشید و حرکت به سوی خانه بخت را از سر گرفت...

شب زفاف به پایان رسید. رسول خدا همراه با کاسه‌ای شیر به دیدار دختر و داماد شتافت، در حالی که صبحانه میل می‌کردند، رسول خدا فاطمه (س) را تماشا می‌کرد، در این حال پیامبر (ص) متوجه شد که دخترش زهرا لباس کهنه بر تن دارد، با تعجب پرسید:

دخترم! چرا لباس نو نپوشیده‌ای؟

فاطمه: پدر جان!

دیشب آن را به کنیزی بخشیدم که نیازمندش بود.

رسول خدا: عزیزم! مناسب بود برای مراعات حال داماد، لباس نو را برای خود نگه می‌داشتی.

فاطمه: پدرجان!

این درس را از قرآن آموخته‌ام که می‌فرماید:

«در احسان کردن پیوسته چیز مطلوب و مورد علاقه‌تان را احسان کنید.» (۴۲۴)

علاوه بر این، شما نیز همیشه چنین می‌کردید...

پیامبر (ص) دیگر سخنی نگفت، ولی گویا از درون خود به دخترش عشق می‌ورزید و از چنین ایمان و ایثارگری او به خود می‌بالید. (۴۲۵)

شب عروسی برای هر عروس و دامادی خاطره آمیز و بسیار حساس است.

زیبایی و آراستگی عروس در چنین شبی در افکار و عشق و علاقه‌ی آتی داماد مؤثر می‌باشد و به عنوان پایه و اساس زندگی مشترکشان به حساب می‌آید، ولی فاطمه‌ی زهرا (س) با در نظر گرفتن همه‌ی این مسائل و شناختی که از حضرت علی (ع) دارد، تنها پیرهن تازه‌اش را به سائل می‌بخشد و خود پیرهن کهنه می‌پوشد.

گردنبند با برکت حضرت زهرا (س)

حضرت امام صادق (ع) از طریق پدرش از جابر بن عبداللّه انصاری نقل می‌کند که:

بعد از خواندن نماز عصر در کنار پیامبر (ص) نشسته بودیم، ناگه پیرمردی وارد شد و عرض کرد:

یا رسول‌اللّه!

گرسنه‌ام سیرم کن، عریانم بپوشان، فقیرم کمکم کن.

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

برادر عرب!

من چیزی در اختیار ندارم که تو را کمک کنم، ولی تو را به سراغ کسی می‌فرستم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، او کسی است که با مال و جان ایثار می‌کند. (۴۲۶) هم‌اکنون برو به سراغ خانه‌ی فاطمه...

عرب به همراه بلال به منزل فاطمه (س) رفت، (در این تاریخ منزل او در کنار خانه‌ی پیامبر (ص) بود بعد از سلام و مدح اهل‌بیت

وضع خود و دیدار با پیامبر (ص) را به اطلاع آن بانو رسانید.) در این حدیث آمده است که فاطمه و علی (س) مانند خود پیامبر خدا (ص) سه روز بود که گرسنه بودند و چیزی در اختیار نداشتند و پیامبر الهی آگاهانه از این وضع، مرد عرب را به سراغ فاطمه (س) فرستاد حضرت زهرا (س) نخست پوستی که بر روی آن می‌خوابیدند به عرب داد و گفت:

جز این در خانه چیزی نداریم، ولی عرب آن را نگرفت و پس داد. سپس فاطمه (س) دست به گردنبند برد که یادگار و هدیه دختر حمزه سیدالشهداء بود، آن را به عرب داد و فرمود:

بگیر، آن را بفروش مشکل خود را برطرف کن. عرب گردنبند را گرفت و شادمان خانه امیدش را ترک گفت و به حضور پیامبر (ص) رسید و پس از سخنانی سرانجام عمار یاسر آن را خرید و در عوض بیست دینار و دویست درهم، یک دست لباس و یک رأس مرکب داد و اعرابی فقیر را خوشحال نمود ... عمار گردنبند را به خانه آورد، آن را به عطر، معطر ساخت و در برد یمانی گذاشت و به غلامش داد و فرمود:

«غلام!

این گردنبند را به پیامبر (ص) تحویل ده، تو را نیز به آن حضرت بخشیدم.»

غلام به حضور پیامبر (ص) رسید و جریان را به عرض آن بزرگوار رسانید، رسول خدا نیز فرمود:

همین گردنبند را به فاطمه (س) برسان و تو را به فاطمه بخشیدم.

غلام به در خانه فاطمه (س) آمد و پس از عرض ادب و سلام گفت:

ای دختر پیامبر!

این گردنبند را پدرت مرحمت کرد و مرا به تو بخشید.

فاطمه (س) گردنبند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد کرد. در این هنگام غلام خندید و گفت:

چه گردنبند با برکتی؟!

گرسنه را سیر کرد، عریان را پوشاند، فقیری را غنی ساخت، برده‌ای را آزاد کرد و خود به صاحب اصلیش برگشت. (۴۲۷)

ایثار در پذیرایی از مهمان عرب

مهمان‌نوازی شوهر بستگی به ایثار و پذیرایی همسر او دارد، اگر امیرالمؤمنین علی (ع) مهمان‌نواز بود و از نیامدن و نرسیدن مهمان محزون می‌گشت، یکی از عواملش اطمینان خاطر از آمادگی و پذیرایی فاطمه (س) بوده است. (۴۲۸)

روزی عربی مستمند که از گرسنگی در رنج بود به خدمت پیامبر خدا (ص) رسیده، از درد گرسنگی به آن سرور شکوه کرد، حضرت نیز پیکی را به سراغ زنان خویش فرستاده، از آنان درخواست طعام کرد، ولی همگی گفتند:

ما جز آب چیزی برای خوردن نداریم.

رسول خدا طبق معمول از دیگر مسلمانان کمک خواست، که آن مرد گرسنه را مهمان خود کنند، باز طبق معمول علی (ع) اظهار آمادگی کرد و عرب را به خانه آورد و از فاطمه (س) در این باره کمک خواست.

زهرا گفت:

ما طعامی - جز به اندازه‌ی خوراک یک بچه - نداریم، ولی آن را به مهمان خود می‌دهیم و خود در گرسنگی به سر می‌بریم. (۴۲۹)

فاطمه (س) با توافق امیرالمؤمنین، بچه‌ها را بدون طعام - به هر طریقی بود - خوابانید و خود نیز گرسنه ماند و علی (ع) چراغ را - به بهانه معیوب بودن - روشن نکرد و در تاریکی شب از مهمان پذیرایی نمود و او را سیر کرد و به مهمان چنین وانمود کرد که او نیز

طعام می‌خورد، تا مهمان متأثر نگردد.
شب به پایان رسید و صبح در مسجد حاضر شدند و با پیامبر خدا (ص) دیدار نمودند. رسول خدا از دیدن علی (ع) گریه کرد و گفت:
دیشب ملائکه خدا از مهمان‌نوازی شما تعجب کردند و آیه نهم سوره‌ی حشر:
«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»
را در حق شما نازل کردند. (۴۳۰)
همین قضایا نشان می‌دهد که فاطمه (س) تا چه مقدار ایثارگر بوده و چگونه فداکاری می‌کرده است.

موقوفات و صدقات حضرت زهرا (س)

مرحوم کلینی از ابوبصیر از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت برخاست و سبدی آورد، در آن بسته‌ای بود، بسته را گشود، نوشته‌ای در آن بود؛ فرمود:
این وصیت جده‌ام حضرت فاطمه زهرا (س) است که صدقات و موقوفات خود را معین و تولیت آن را به عهده امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و اولاد ارشد آنها قرار داده است.
موقوفات آن بانو هفت قطعه زمین محصور و محدود بود و در آن قید شده بود که تولیت این اراضی که در تصرف فاطمه (س) است را به علی بن ابیطالب (ع) واگذار می‌کند و چون علی (ع) از جهان رفت تولیت آن با امام حسن مجتبی (ع) و پس از او با امام حسین (ع) است و بعد از امام حسین (ع) تولیت این اراضی با بزرگترین اولاد ذکور او از ذریه من است و خدا را شاهد می‌گیرم و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام را نیز شاهد این صدقات قرار می‌دهم که من فاطمه دختر رسول خدا (ص) گفتم و علی بن ابیطالب (ع) به خط خود نگاشت.
حضرت زهرا (س) قید کرد که تولیت این موقوفات و صدقات با اولاد ارشد او و فرزندان ارشد علی مرتضی (ع) باشد یعنی مخصوص سادات است. (۴۳۱)

زهد و قناعت و خداپرستی حضرت زهرا (س)

نیایش‌های فاطمه زهرا (س)

فاطمه‌ی زهرا (س) در کنار نماز و رکوع و سجود طولانیش، به دعا و نیایش می‌پرداخت و در این میدان عارفانه، به قدری پیش می‌رفت، که گویا همه‌ی پدیده‌ها و نهان‌ها برای او پیدا بود، وی می‌توانست با مأمورین آسمانی که از دید دیگران نامرئی و ناپیدا بودند، مذاکره و گفتگو کند و نادیده‌ها را ببیند و به جایی برسد که بین خالق و مخلوق پرده‌ها و حاجبها بی معنی باشد.
او از طریق دعا و نیایش، با نگرشی به درون خود توانست تمام امیال و شهوات مادی را کنار زند و با تجلی روح ملکوتی به قله‌ی کمال، پرواز کند و با رسیدن به کمال مطلق، عالم خلقت را با «آیت بِاِذنی» به تسخیر خود درآورد و آنگاه همه چیز و همه جا به تصرف فاطمه (س) درآید.
اگر فاطمه (س) توانست ملائکه و مأمورین آسمانی را به خدمت استخدام کند و خازن بهشتی و جبرئیل و میکائیل را به مأموریتها وادارد و تصرفات و تحولات محیر العقول در جهان پدیدار سازد و از طریق چادر پاره‌پاره‌ی پرفروغش خانه‌های یهود را منور ساخته و دهها پیروان مذاهب دیگر را به صراط مستقیم اسلام هدایت نماید و ... همگی از همین مقوله سرچشمه می‌گیرد.

ابن‌عباس می‌گوید:
فاطمه‌ی زهرا (س)، دو رکعت نماز خوانـد و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت، سـپس دسـتهایش را به سوی آسـمان بلند کرده و چنین معروض داشت:
ای خدا و مولایم!
تو را به حق محمد و علی و حسن و حسینم (ع)، همانگونه که برای بنی‌اسرائیل مائده نازل فرمودی. برای ما نیز مائده بفرست.
ابن‌عباس می‌گوید:
هنوز دعای فاطمه (س) به پایان نرسیده بود که طبقی پر از طعام بهشتی نازل شد (... ۴۳۲)

دعای نور

حضـرت فاطمه (س) دعاهای زیادی می‌خواند و برخی از آنها را به اصحاب و یاران مخصوص پیامبر خدا (ص) تعلیم فرمود، که در کتابهـای ادعیه آمـده است، ولی در میـان آنها دعایی بسـیار با برکت و آثار خیر وجود دارد، که آن را به حضـرت سـلمان سـفارش فرمودند و افزودند که آن را بیشتر بخواند و فرمودند از جمله آثار آن این است که:
تو را تب نمی‌گیرد و سعی کن بر خواندن آن مداومت نمایی...
حضرت سلمان می‌گوید:
سوگنـد به خـدا که آن را به بیش از هزار نفر آموختم که در تب و بیمـاری می‌سوختنـد و به برکت دعای آن حضـرت همگی شـفا یافتند. اینک متن آن دعا را برای خوانندگان عزیز ترسیم می‌نماییم:
بسم اللَّه الرحمن الرحیم،
بسم اللَّه النور،
بسم اللَّه نور النور،
بسم اللَّه نور علی نور،
بسم اللَّه الذی هو مدبر الامور،
بسم اللَّه الذی خلق النور من النور،
الحمد للَّه الذی خلق النور من النور
و انزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور، فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبور،
الحمد للَّه الذی هو بالعز مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء و الضراء مشکور و صلی اللَّه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین. (۴۳۳)
و بالاخره حضـرت فاطمه (س) آن قدر دعا کرد و در برابرش از منافقین و مهاجمین به دودمانش مصـیبت دید که دعای نهایی عَجِّلْ وَفاتی سر داد و شیفتگانش را به عزای خود مبتلا ساخت.

مباهات خدا بر عبادت فاطمه زهرا (س)

ابن‌عباس نقل می‌کند:
روزی پیامبر خدا (ص) نشسته بود، که به ترتیب امام حسن، امام حسین، حضرت فاطمه و حضرت علی (ع) به حضورش رسیده و در کنار او آرمیدنـد ... رسول خـدا (ص) از دیـدن آنان شـروع به گریه کرد و مصائب آتی و سـتمهای وارده بعـد از رحلت خویش را

متذکر شد ... آنگاه در مورد فاطمه چنین فرمود:

«و اما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هی بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فؤادی و هی روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه متی قامت فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها لملائکه السما کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول اللّه عز و جل لملائکته:

یا ملائکتی!

انظروا الی امتی فاطمه سیده امائی قائمه بین یدی ترعد فرائصها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار» (... ۴۳۴)

و اما دخترم فاطمه (س) سرور زنان عالمیان، از اولین و آخرین است.

او پاره‌ی تن من و نور چشمم و میوه‌ی دلم و روح و روان من می‌باشد. فاطمه حوری است به صورت بشر، هرگاه او در محراب عبادت ظاهر شود و در پیشگاه خدا قرار گیرد، نورش بر ملائکه‌ی آسمانها می‌تابد، همان طوری که نور ستارگان بر اهل زمین می‌درخشد، در آن حال خداوند به ملائکه‌اش می‌فرماید:

ای ملائکه من!

بنگرید به فاطمه (س) سرور زنان و کنیزانم که چگونه در برابر من به عبادت ایستاده؟ و چه سان از ترس و خشیت من می‌لرزد؟ و با چه روح معنوی و حضور قلب مرا پرستش می‌کند؟ من شما ملائکه‌ام را گواه می‌گیرم که پیروان واقعی او را در آتش نمی‌سوزانم.

این حدیث شریف که حتی در منابع معتبر اهل سنت آمده است، می‌رساند که حضرت فاطمه (س) در پیشگاه الهی چقدر ارزش دارد و چگونه پروردگار عالم به عبادت و نیایش او بر ملائکه مقربانش مباهات می‌کند و با چه تعبیرهای پرارزشی از فاطمه (س) تعریف می‌کند و به روح عبادت و خضوع و خشوع وی و حضور قلبش تصریح می‌نماید؟! (۴۳۵)

نمونه‌ای از پارسائی پیامبر (ص) و حضرت زهرا (ع) (۴۳۶)

رسول خدا (ص) هرگاه به مسافرت می‌رفت، آخرین نفری که با او خداحافظی می‌نمود، فاطمه (س) بود، هرگاه از مسافرت بازمی‌گشت، نخستین نفری که با او دیدار می‌کرد، حضرت فاطمه (س) بود، در یکی از سفرهای جنگی، رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت و به سوی خانه‌ی فاطمه (س) رهسپار شد، وقتی که به در خانه رسید، ناگهان پرده‌ی مخصوصی را دید که آویزان است و حسن و حسین (ع) را دید که در دستشان دستبند نقره‌ای می‌باشد.

پیامبر (ص) از همانجا بازگشت و وارد خانه‌ی فاطمه (س) نشد، فاطمه (س) از جریان آگاه شد، گمان برد که علت بازگشت پیامبر (ص) به خاطر آن پرده و آن دستبندها بوده است.

بی‌درنگ پرده را گرفت و آن دستبندها را از دست حسن و حسین (ع) بیرون آورد، فاطمه (س) دستبندها را بین حسن و حسین تقسیم نمود، آنها با چشمی گریان به حضور رسول خدا (ص) آمدند.

رسول خدا (ص) آن دستبندها را از آنها گرفت و به ثوبان (یکی از غلامان) فرمود:

اینها را به فلان جا ببر و با اینها برای فاطمه (س) یک گردنبند از چوب عصب و دو دستبند از چوب عاج خریداری کن.

فان هؤلاء اهل بیتی و لا احب ان یأکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا.

زیراء اینها اهل خانه‌ی من هستند و من دوست ندارم که آنها زیبائی‌ها و لذائذ را در این دنیا مصرف کنند و برای آخرت باقی نگذارند». (۴۳۷)

خداترسی حضرت زهرا (س)

سید بن طاووس از کتاب «زهد النّبی» تألیف ابوجعفر احمد القمی نقل می کند:

هنگامی که این دو آیه (۴۳ و ۴۴ سوره حجر) نازل شد:

«و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعه ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم».

«و جهنم میعادگاه همه‌ی گمراهان است، هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند».

پیامبر (ص) گریه‌ی شدید کرد، صحابه نیز از گریه‌ی آن حضرت، به گریه افتادند، ولی صحابه علت گریه آن حضرت را نمی‌دانستند و پیامبر (ص) چنان منقلب بود که کسی نمی‌توانست از او سؤال کند.

عادت رسول خدا (ص) این بود که هرگاه فاطمه (س) را می‌دید خوشحال می‌شد، از این رو یکی از اصحاب به حضور فاطمه (س) رفت، تا او را نزد پیامبر (ص) بیاورد، وقتی به خانه‌ی زهرا (س) وارد شد، دید او به آسیا کردن مقداری جو اشتغال دارد و این آیه را می‌خواند:

«و ما عندالله خیر و ابقی» (۴۳۸)

و آنچه نزد خدا است، بهتر و پایدارتر است.

آن مرد صحابی سلام کرد و جریان گریه‌ی رسول خدا (ص) را گفت، فاطمه (س) بی‌درنگ برخاست و چادر کهنه‌ای که دوازده وصله از لیف خرما داشت به سر گرفته و از خانه بیرون آمد، سلمان او را دید و گریه کرد و گفت:

واحزناه!

قیصر روم و کسری (شاه ایران) لباسهای سندس و حریر بپوشند، اما دختر پیامبر (ص) چادری را که دوازده وصله دارد و کهنه است به سر کند!!

فاطمه (س) به حضور پیامبر (ص) آمد و عرض کرد:

ای رسول خدا!

سلمان از لباس من تعجب می‌کند، با اینکه سوگند به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد، مدت پنج سال است که فرش ما در خانه‌ی علی (ع) به یک پوست گوسفند انحصار دارد که شب به روی آن می‌خوابیم و روز روی آن پوست، به شتر خود علف می‌دهیم و متکای ما از لیف خرما است.

پیامبر (ص) به سلمان فرمود:

ان ابنتی لفی الخیل السوابق:

«دختر من از سابقین و در صف سبقت گیرندگان در درگاه خدا است».

آنگاه فاطمه (س) عرض کرد:

پدر جان فدایت گردم؛ علت گریه تو چیست؟

پیامبر (ص) دو آیه‌ی فوق را که جبرئیل نازل کرده بود، خواند.

فاطمه (س) وقتی که نام جهنم را شنید، با صورت به روی زمین افتاد و پی در پی می گفت:

الویل ثم الویل لمن دخل النار:

«وای، سپس وای بر کسی که وارد دوزخ گردد».

وقتی که سلمان آیه را شنید گفت:

کاش گوسفندی بودم، خاندانم مرا می‌کشتند و پوستم را می‌دریدند و من نام آتش را نمی‌شنیدم!

ابوذر گفت:

ای کاش مادرم نازا بود و مرا به وجود نمی‌آورد و نام آتش را نمی‌شنیدم.

مقداد گفت:

ای کاش پرنده‌ای در بیابان بودم و حساب و عقابی نداشتم و نام آتش را نمی‌شنیدم!!

حضرت علی (ع) فرمود:

ای کاش، درندگان گوشت بدنم را می‌دریدند و ای کاش مادرم مرا متولد نمی‌کرد و نام آتش جهنم را نمی‌شنیدم! سپس دستش را بر سرش گذاشت و گریه می‌کرد و می‌گفت:

وَا بُعْدَ سَفَرَاهُ وَا قِلَّةَ زَادَاهُ فِی سَفَرِ الْقِیَامَةِ

...

«وای از دوری سفر، وای از کمی توشه‌ی راه سفر قیامت»!

که مردم (گنهکار) به سوی آتش می‌روند و آتش آنها را در می‌رباید، آنان بیمارانی هستند که کسی به عیادتشان نمی‌رود و مجروحانی هستند که کسی زخمهای آنها را درمان نمی‌کند و اسیرانی هستند که کسی آنها را از بند آتش رها نمی‌نماید، خوراک و آشامیدنی آنها از آتش است و در میان طبقات آتش زیر و رو می‌گردند و پس از آنکه در دنیا لباسهائی که از پنبه بود می‌پوشیدند، اینک در دوزخ، قطعه‌های آتش را می‌پوشند و پس از آنکه در دنیا با همسران خود هم‌آغوش بودند، اینک در دوزخ با شیطانها هم‌آغوش هستند. (۴۳۹)

زهد و ایثار حضرت زهرا (س) (۴۴۰)

با توجه به اینکه حب دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حب الدنیا رأس کل خطیئه» و همه‌ی تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می‌دهد که تمام تجاوزها، جنایتها، ظلمها و ستمها، دروغها، خیانتها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می‌گیرد، روشن می‌شود که زهد و وارستگی پایه‌ی اصلی سعادت و خوشبختی است.

ولی «زهد» به معنی ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در چنگال دنیا است.

«زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دلبسته و وابسته به آن نباشد. اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه‌ی آن چشم بپوشد، به این معامله حاضر باشد و از جان و دل بگوید:

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم‌پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هیهات منا الذله» بلند کند.

و به گفته‌ی قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد و نه از آنچه فعلاً در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد:

«لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم» (۴۴۱)

این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دلبسته و شادمان نباشید.

با این فراز کوتاه به سراغ شخصیت فاطمه (س) در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم (ص) در کتب دیگران می‌رویم:

ابن‌حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند:

او هنگـامی که از سـفر بازمی گشت، نخست به سـراغ دخترش فاطمه زهرا (س) می آمـد و مـدتی نزد او می‌مانـد، ولی یک بار برای فاطمه زهرا (س) دو دستبند از نقره و همچنین یک گردن‌بند و دو گوشواره ساخته بودند و پرده‌ای بر در اطاق آویزان کرده بود.

هنگامی که پیامبر (ص) وارد شـد و این منظره را دید، بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره‌اش نمایان بود، به مسـجد آمد و بر منبر نشست.

فاطمه (س) دانست که ناخشنودی پیغمبر (ص) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند.

هنگامی که چشم پیامبر (ص) به آن افتاد سه بار فرمود:

«فعلت، فداها ابوها» (۴۴۲)

فاطمه آنچه را که می‌خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد.

واضـح است یک جفت دسـتبند نقره و گردن‌بنـد و گوشواره‌ای از نقره چندان بهائی ندارد و از آن بی‌بهاتر پرده‌ی ساده‌ای است که انسـان بر در اطـاق بیـاویزد، ولی پیغمـبر اکرم (ص) همین را دون شـأن فـاطمه (س) می‌شـمرد و افتخـار و فضـیلت او را در سـجایای انسانیش می‌دانست.

فاطمه (س) این درس را از محضـر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را از اسارت آن رهائی بخشـید و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد.

در حـدیثی است که فـاطمه‌ی زهرا (س) حتی پوشـش کـافی در خـانه برای آمـدن میهمانهای نامحرم نـداشت که پیغمبر اکرم (ص) عبای خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد.

داستان جهیزیه‌ی فاطمه (س) و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل اوست.

خـدمات او در خـانه‌ی علی (ع) تـا آنجـا که بـا یـک دست گنـدم را برای پختن نـان آسـیاب می‌کرد و بـا دست دیگر طفلش را در آغوش می‌گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست، گواه این معنی حدیث زیرا است:

ابونعیم اصفهانی چنین نقل می‌کند:

«لقد طحنت فاطمه بنت رسول‌اللَّه (ص) حتی مجلت یدها، وربا و اثر قطب الرحی فی یدها» (۴۴۳)

فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) آنقدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد و ورم کرد و آثار دستاس در دستش نمایان گشت.

در «مسند احمد» که از معروفترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که:

روزی بلال برای نماز صبح، دیر به خدمت پیغمبر (ص) آمد، رسول خدا فرمود:

چرا دیر آمدی؟

عرض کرد:

از کنار خانه‌ی فاطمه (س) می‌گذشتم در حالی که با دست خود آسیا می‌کرد و کودکش گریان بود، گفتم:

اگر اجازه فرمائی من آسیا می‌کنم و شما کودک را آرام کنید و اگر اجازه فرمائید من کودک را آرام می‌کنم و شما آسیا کنید.

او گفت:

من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم، (و من مشغول آسیا کردن شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«فرحمتها رحمک اللَّه» (۴۴۴)

تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند!

فضائل اخلاقی بانوی اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم (ص) در مقابل مشرکان مکه و آمدنش به میدان احد برای بستن زخمهای پیغمبر اکرم (ص) مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد.

او از لحظه‌ی تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معنی است:

در داستان تولد بانوی اسلام فاطمه‌ی زهرا (س) و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت جهان - همچون مریم و - ... به هنگام تولد او آمده است:

«فولدت فاطمه (س) فوقعت حین وقعت علی الارض ساجده» (۴۴۵)

به این گونه فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد.

مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است:

روزی فاطمه (س) به من فرمود:

من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می‌برند و تنها پارچه‌ای بر او می‌افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم.

اسماء گفت:

من در سرزمین حبشه چیزی دیده‌ام که با آن جنازه‌ی مردگان را حمل می‌کردند، سپس شاخه‌هائی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه‌ای را روی چوبهای آن می‌افکندند و بدن را درون آن می‌گذاردند، به گونه‌ای که بدن پیدا نبود.

هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام (س) آن را مشاهده کرد فرمود:

بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید...)

و در ذیل همین حدیث آمده است:

هنگامی که فاطمه (س) چشمش به آن افتاد تبسم فرمود و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم (ص) بود. (۴۴۶)

فصل ششم: نقش فاطمه زهرا (علیها السلام) در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (۴۴۷)

خطبه حضرت زهرا (س) در جمع زنان مهاجر و انصار

عیادت زنان مهاجر و انصار

لما رجعت فاطمه (س) إلی منزلها فتشکت - و کان وفاتها فی هذه المرضه - دخل إلیها النساء المهاجرات و الأنصاریات عائدات، فقلن لها:

کیف أصبحت یا ینت رسول‌اللَّه؟

فحمدت اللَّه و صلت علی أبیها، ثم قالت:

أصبحت واللَّه عائفه لدنیاکن، قالیه لرجالکن. لفظتهم بعد أن عجمتهم و شناتهم بعد أن سبرتهم. فقبحاً لفلول الحد و خور القناه و خطل الرأی (و عثور الجد و خوف الفتن)!

و «لبئس ما قدمت لهم أنفسهم، أن سخط اللَّه علیهم و فی العذاب هم خالدون».

لا جرم (واللَّه) لقد قلدتهم ربقتها (و حملتهم أوقتها) و شننت فجدعا و عقرا و بعدا للقوم الظالمین.

هنگـامی که حضـرت زهرا (س) به خانه بازگشت و مریض شـد - که شـهادت حضـرت هم در اثر آن ناراحتی و بیماری بود - زنان مهاجر و انصار به عیادت حضرت آمدند و گفتند:

ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟

حضرت حمد الهی به جای آورد و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس فرمود:

صبح کرده‌ام در حالی که به خدا سوگند از دنیای شـما متنفرم و آن را رها کرده‌ام و نسـبت به مردان شـما غضـبناکم. با امتحانِ اول آنان را به دور افکندم و با آزمایش عمقِ ایمانشان، آنان را مورد غضب و ملامت قرار دادم.

پس ننگ بر کُند شدن شمشـیر و بی‌اسـتقامتی نیزه و اضطراب فکر و تزلزل روح جدیت و ترس از فتنه و جنگ! و چه بد است آنچه برای آینده‌ی خود مهیا کرده‌اند که خداوند بر آنان غضب کرده و دائماً در عذاب خواهند بود.

بنـابراین چـاره جز این نبود که قلاـده‌ی آن را بر گردنشـان افکنـدم و سـنگینی آن را بر دوشـشان قرار دادم و ننگ آن را بر سـرشان افکندم.

پس خیر از ظالمین دور باد و به بلا دچار شوند و از آثار نیک محروم باشند و از رحمت خدا دور گردند.

ویحهم!

أنی زحزحوها عن رواسی الرساله و قواعد النبوه و مهبط الروح الأمین (بالوحی المبین) و الطبین بأمر الدنیا والدین؟!

ألا ذلک هو الخسران المبین.

و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا واللَّه منه نکیر سـیفه (وقله مبالاته لحتفه) و شده وطأته و نکال وقعته (و تبحره فی کتاب اللَّه) و تنمره فی ذات اللَّه (عز و جل).

از علی (ع) چه چیزی را نپسندیدند؟

وای بر آنان!

خلافـت را از کوههـای بلنـد رسـالت و پایه‌هـای نبوت و محل نزول روح‌الأمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیانِ آشکار است.

از ابو الحسن (علی (ع)) چه چیزی را نمی‌پسندیدند؟

به خدا قسم، از صـلابت شمشیرش و بی‌پروائی او از مرگش و شدت حمله‌هایش و برخوردهای عبرت‌آموز او در جنگ و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی ناراضی بودند.

ألا هلم فاسمع و ما عشت أراک الدهر عجباً و إن تعجب فقد أعجبک الحادث!

(إلی أی نحـو اتجهـوا)؟ و إلی أی سـناد اسـتندوا؟ (و علی أی عمـاد اعتمـدوا)؟ و بـأیه عروه تمسـکوا؟ (و علی أیـه ذریـه أقـدموا و احتنکوا)؟ (و لمن اختاروا و لمن ترکوا)؟ لئبس المولی و لبئس العشیر و بئس للظالمین بدلاً.

استبدلوا واللَّه الذنابی بالقوادم، (والحرون بالقاحم)، و العجز بالکاهل.

فرغماً لمعاطس قوم یحسبون أنهم یحسنون صنعاً!

ألا إنهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون.

ویحهم! أفمن یهدی إلی الحق أحق ان یتبع، أمن لا یهدی إلا أن یهدی؟ فما لکم، کیف تحکمون؟ (۴۴۸)

چه کسی را به جای علی (ع) انتخاب کردند؟!

به خـدا سوگنـد، اگر از گرفتن مهـاری که پیامبر (ص) آن را به او (علی (ع)) سپرده بود خودداری می‌کردنـد با او انس می‌گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می‌داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت دهنده‌ی آن خسته نشود و سواره‌ی آن به اضطراب نیفتـد. و آنـان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلاـل و وسیع می‌بُرد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشـد و دو سوی آن گـل‌آلود نشود و آنان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد. و در حالی که برای آنان سیرابی را پسندیده است ولی خود از آن استفاده نمی‌کرد، مگر به قدر رفع عطش سیراب و دفع شدت گرسنگی.

و اگر خلاـفت را به او می‌سپردنـد برکـات آسـمان و زمین بر آنان گشوده می‌شـد، ولی آنان از حق روی گردانیدنـد، پس به زودی خداونـد آنان را به آنچه برای خود کسب کرده‌انـد مؤاخذه می‌نماید و کسانی که ظلم نمودند به زودی سـزای آنچه کسب کرده‌اند به آنان می‌رسد و نمی‌توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

پیش‌بینی عاقبت غصب خلافت

أما لعمر اللّه لقد لقحت، فنظره ریثما تنتج. ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبیطا و ذعافاً ممقراً.

هنالک یخسر المبطلون و یعرف التالون غب ما أسس الأولون.

ثم طیبوا (بعـد ذلـک) عن أنفسـکم نفسـاً و اطمإنوا للفتنه جأشا و أبشـروا بسـیف صارم (و سـطوه معتـد غاشم) و هرج (دائم) شامل و اسـتبداد من الظـالمین، یـدع فیئکم زهیـداً و جمعکم حصـیداً. فیـا حسـره لکم! و أنی بکم و قـد عمیت علیکم، انلزمکموها و أنتم لها کارهون؟! (۴۴۹)

هان، بیا و بشـنو. و تا زنـده‌ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهـد داد! و اگر تعجب کنی بـدان که همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟!

و به کدام تکیه‌گاه اتکا نمودند؟!

به کدام پایه اعتماد نمودند؟!

و به کدام دستاویزی چنگ زدند؟!

و بر ضد کدامین ذریّه‌ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟!

و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟!

چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی!

و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خـدا سوگنـد پس مانـدگان را به جـای پیشـتازان و ترسوی نادان را به جای دلیر آگاه و فرومایگان را به جای معتمـدان خود قرار دادند. بینی‌شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می‌کنند کار درستی انجام می‌دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی‌دانند.

وای بر آنان!

آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته مگر آنکه هدایت شود؟

شما را چه شده است؟! چگونه حکم می‌کنید؟!

و تاللّه لو تکافوا عن زمام نبذه إلیه رسول‌اللّه (ص) لاعتلقه و لسار بهم سیرا سجحا لایکلم خشاشهُ (و لایکل سائره) و لا یتعتع راکبه و لأوردهم منهلاً نمیرا رویا (صافیاً) فضـفاضا تطفح ضـفتاه (و لا یترنق جانباه) و لأصدرهم بطانا قد تخیر لهم الری، غیر متحل منه بطائل إلا بغمر الناهل و ردعه سوره الساغب و لفتحت علیهم برکات من السماء و الأرض.

(ولکنهم بغوا) سیأخذهم للّه بما کانوا یکسبون (والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین).

خسارت امت با غصب حق علی (ع)

بدانیـد قسم به لا یزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره‌اش ظاهر گردد. آنگاه از آن کاسه‌ی لبریز از خون تازه و سم تلـخ کشـنده بنوشـید. آنگاه است که اهل باطل زیان می‌کننـد و آیندگان از نتیجه‌ی آنچه پیشـینیان پایه گذارده‌اند آگاه می‌شوند.

سپس خیـال خـود را راحت کنیـد و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنیـد و بشـارت بـاد شـما را بر شمشـیری برنـده و قهر و غلبه‌ی متجـاوز ظـالم و هرج و مرج دائمی و عمـومی و زورگوئی ظـالمین که اموال عمومی را غـارت می‌کنـد و برای شـما چیز کمی بـاقی می‌گذارد و جمع شما را درو کرده و نابود می‌نماید.

افسوس بر شما!

چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سردرگمی می‌شوید؟

آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!

قال سوید بن غفله:

فأعادت النساء قولها (س) علی رجالهن، فجاء إلیها قوم من وجوه المهاجرین و الانصار معتذرین و قالوا:

یا سیده النساء لو کان ابو الحسن ذکر لنا هذا الأمر من قبل أن نبرم العهد و نحکم العقد لما عدلنا عنه إلی غیره.

فقالت (س): إلیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم و لا أمر بعد تقصیرکم.

عذری که پذیرفته نیست

سوید بن غفله می‌گوید:

زنان عیادت کننده فرمایشات حضرت زهرا (س) را برای مردان خود بازگو کردند.

پیرو آن، عده‌ای از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت آمده و گفتند:

ای سیده النساء، اگر ابو الحسن (علی (ع)) این مسئله را قبل از آنکه پیمانی ببندیم و عقدی را محکم کنیم به ما یادآور می‌شد، ما او را رها نکرده و سراغ دیگری نمی‌رفتیم.

حضرت زهرا (س) فرمود:

از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه‌های بیهوده‌تان عذر شـما پذیرفته نیست و با کوتاهی‌های شـما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!

ولایت امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌های حضرت زهرا (س)

دختر گرامی پیامبر اسلام (ص) پس از رحلت رسول خدا (ص) و غصب فدک، در میان گروهی از زنان مدینه به مسجد رسول‌اللّه (ص) آمده و در آنجا خطبه‌ی پر محتوایی را ایراد

کرد و مردم را متأثر ساخت و آن چنان عاطفه‌ی مردم را تحریک کرد که تاریخ نظیر آن را ندیده است. (۴۵۰)

در این خطبه پس از حمد خدا و درود بر پیامبر؛ آنگاه که به اصل مطلب می‌پردازد، در چندین جا سخن از مولای متقیان به میان آورده و از شخصیت بی‌نظیر او تعریف و توصیف کرده است.

اینک فرازهایی چند از جملات آن حضرت را در این باره تقدیم خوانندگان عزیز می‌نماییم:

ایها الناس!

اعلموا انی فاطمه و ابی محمد ... فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم و اخا ابن عمی دون رجالکم.

ای مردم!

بدانید که من فاطمه دختر محمد (ص) هستم، اگر بخواهید پدرم را خوب بشناسید، خواهید دید که رسول خدا (ص) پدر من است، نه پدر زنان شما و برادر پسر عمویم علی (ع)، نه برادر مردان شما...

قابل توجه است که فاطمه (س) نه تنها علی (ع) را برادر پیامبر خدا می‌داند، بلکه به عکس رسول خدا (ص) را برادر امیرالمؤمنین (ع) می‌داند. (دقت فرمایید). سپس در جای دیگر خطبه می‌فرمایند:

قذف اخاه فی لهواتها، فلا ینکفیء حتی یطأ صماخها باخمصه و یخمد لهبها بسیفه، مکرودا فی ذات اللّه، مجتهدا فی امراللّه، قریباً من رسول‌اللّه، سیداً فی اولیاء اللّه، مشمراً، ناصحاً، کادحاً...

پیامبر خدا (ص) برادرش علی (ع) را به خطرناک ترین مراحل جنگ و مبارزه می فرستاد و او نیز بر نمی‌گشت، مگر اینکه با شجاعت خود دشمن را مغلوب کند و شر آتشین آنان را با شمشیرش خاموش سازد.

علی (ع) آنقدر در راه خدا تلاش کرد که فرسوده شد و در امر الهی کوشید، مردی بود که محرم رازهای پیامبر (ص) به حساب می‌آمد، او سرور اولیاء اللّه، آماده جهاد و خدمت، دلسوز مردم، پرتلاش و فعال بود...

مطرح کردن این صفات والا آن هم در محضر جمع آشفته و پر غوغای غاصبین بسیار ارزشمند و برای منافقین کوبنده بود، تا جایی که خلیفه‌ی اول، در آغاز سخنانش - در جواب فاطمه (س) - به برتری امیرالمؤمنین (ع) و اخوت او با رسول خدا (ص) اعتراف می‌کند.

و در خطبه‌ای که فاطمه (س) برای زنان مدینه ایراد کرد، صریحاً فرمود:

و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟

نقموا منه واللّه نکیر سیفه و قله مبالاته بحتفه و شده و طأته و نکال و قعته و تنمره فی ذات اللّه واللّه لو تکافوا عن زمام نبذه رسول‌اللّه الیه لاعتلقه و لساربهم سیراً سجحا، لایکلم خشاشه و لا یتعتع راکبه و لاوردهم منهلا صافیا...

چه باعث شد از امیرالمؤمنین (ع) اعراض کنند؟

اعراض نکردند مگر به خاطر شمشیر او که سران مشرکین را درو کرد و به اینکه او نسبت به مرگ بی‌اعتنا بود و در جنگ آن چنان پیش می‌رفت که دشمنان را می‌گرفت و می‌کشت و برای رضای خدا خشم می‌گرفت...

سوگند به خدا اگر زمام خلافت را که رسول خدا (ص) در اختیار علی (ع) قرار داده بود، از کف او خارج نمی‌ساختند، وی مردم را بدون مشکل پیش می‌برد و قافله را سالم به مقصد می‌رسانید و هیچ درد و رنجی متوجه آنان نمی‌شد، ولی...

فاطمه (س) در این فراز به طور صریح از ولایت به حق امیرالمؤمنین (ع) که از جانب خدا، پیامبر اسلام در اختیار وی قرار داده، سخن به میان آورده و مسیر صحیح خلافت علوی را ترسیم نموده و سپس به ستمهای وارده از سوی حکومت غاصبین پرداخته است

...

فاطمه زهرا (س) از مهاجرین و انصار یاری می‌طلبد!

چون غـاصبین با توطئه قبلی، خلافت علی (ع) را اشـغال کردنـد، فاطمه‌ی زهرا (س)، در کنار شوهر و فرزنـدانش به یک تلاش همه جانبه دست زد و شبانه به در خانه‌های مهاجرین و انصار آمد و گفت:

«ای مهاجرین و انصار!

به یاری خـدا بشـتابید. من دختر پیامبر شـما هسـتم و شـما با آن حضـرت بیعت کرده‌ایـد که از او و فرزندانش مثل خود و فرزندانتان دفاع کنید. بنابراین بر تعهدات خویش عمل نمایید. (ولی کسی او را یاری نکرد.)»

در این حـدیث آمـده است که فـاطمه (س) چهـل شب متـوالی این دعـوت را ادامه داد، ولکن بـا بی‌مهری و بی‌تفـاوتی آنـان روبرو گشت. (۴۵۱)

حضرت امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرمایند:

ان علیا حمل فاطمه علی حمار و ساربها لیلا الی بیوت الانصار یسألهم النصره و تسألهم فاطمه الانتصار له (... ۴۵۲)

علی (ع) فـاطمه (س) را شـبانه در حـالی که وی را بر مرکب سوار نموده بود، به در خانه‌هـای انصـار می‌آورد و علاـوه بر خود علی (ع)، فاطمه (س) نیز از آنان برای خلافت حضرتش استمداد می‌کرد.

مرحوم شُبّر با سـند معتبر از طریق سـلیم بن قیس از حضـرت سـلمان و عموی پیامبر خدا (عباس) نقل نموده، که حضرت علی (ع) به همراه فاطمه، حسن و حسین (ع) به همه‌ی اصحاب بدر مراجعه نموده و از آنان برای گرفتن خلافت خویش استمداد نمود ولکن جز عده‌ای قلیل اعلان آمادگی نکردند.

حضرت به آن گروه افرادی که جواب مثبت داده بودند فرمود:

فردا صبح همگی به نشانه‌ی بیعت برای مرگ، سرهای خویش را تراشیده و سلاح بر دست در فلان جا آماده شوید.

در این حدیث آمده است که جز سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر کس دیگری به صحنه نیامد. (۴۵۳)

و در یک حدیث دیگر (خطبه‌ی طالوتیّه) می‌خوانیم که در پی دعوت آن حضـرت و فاطمه‌ی زهرا (ع)، شـبانه سـیصد و شـصت نفر اعلان آمادگی کردند و امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

هر کس می‌خواهد فردا در کنار من با تمام وجود، با دشمنان به مبارزه برخیزد، سرهای خویش را تراشیده و با حمل سلاح و شمشیر در فلاـن مکـان (احجـار الزّیت) حاضـر گردد. امیرالمؤمنین (ع) به نشـانه‌ی آمادگی برای مرگ، خود سـرش را تراشـید و در احجار الزیّت حاضر شد و در آن روز جز پنج نفر: (ابوذر، مقداد، حذیفه، عمار و سلمان) از کسی خبری نشد (... ۴۵۴)

و معاویه بن ابوسفیان در نامه‌ای که برای امیرالمؤمنین (ع) نوشته، به این قضیه تلخ اشاره نموده، می‌گوید:

«به یاد می‌آورم آن روزگار را که زن خود را بر چهارپایی سوار می‌کردی و دست حسن و حسـین (ع) را می‌گرفتی و از همه‌ی اهل بدر و سایر اصحاب پیامبر استمداد می‌نمودی، ولی جز چهار و یا پنج نفر اعلان آمادگی نکردند. (۴۵۵)

آنچه از این احادیث و قضایای تاریخی به بحث ما مربوط می‌باشد، این است که فاطمه‌ی زهرا (س) برای خلافت امیرالمؤمنین (ع) و مبارزه با غاصبین خلافت، از آبرو و شخصیت خویش مایه گذاشته و سعی می‌کرد علی (ع) را در رسیدن به این هدف یاری نماید، ولی...

گریه های حضرت زهرا (س) بر مظلومیت امیرالمؤمنین (ع)

حضـرت زهرا (س) در فقـدان علی (ع) و غصب خلافت او، محرومیت و رنـج همه انسانها تا قیامت را می‌دید و همین بود که شب و روز اشک می‌ریخت و بی‌تابی می‌کرد.

حضـرت زهرا (س) به خاطر سـتمی بزرگ که به همه انسانها تا قیام قیامت رفته بود، به انـدازه‌ی همه‌ی آنها می‌گریست، تا آنجا که بیشترین گریه کننـده‌ی تاریـخ شد و «رأس البکائین» نام گرفت. او آنقدر می‌گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود، آن چنان که تنها جبرئیل می‌توانست او را در فقدان نبی و ظلم بر وصی تسلیت دهد.

رنج زهرا (س) رنج محرومیت انسانها تا همیشه تاریخ است.

او به راحتی می‌دیـد که ادامه‌ی سـقیفه، نینوا است، او واقعه‌ی حره را می‌دیـد، او صـفین و جمل، خلافت معاویه و خلافت عباسـی و عثمانی و محرومیت امروز ما را شاهد بود.

در حجم نگاه او انسان امروز هم جا داشت.

او حق داشت.

او حق داشت این گونه بگرید و ناله کند.

آنجا که فریادهایش کارساز نیست. شاید اشکهایش بر دلهای سنگی این جماعت مفلوک نفوذ کند و این سؤال را در اذهان مرده‌ی آنها شکل دهد که به راستی چرا زهرا (س) محبوبه‌ی خدا و دخت رسول خدا (ص) این گونه ضجه می‌زند و اشک می‌ریزد.

به سبب چه چیزی و کدامین حقی؟

شایـد غیرتی بیـدار شود و ساحت رفعت خورشـید ولایت را لبیک گویـد و چهل یاور بر او گرد آینـد و همه‌ی انسانهای تاریخ را از محرومیت و رنج برهانند.

اما باز هم افسوس و صد افسوس در حسرت غیرتی!

سکوت حضرت زهرا (س) مشتی بر دهان نفاق

دیگر اقدام زهرا (س) برای رسوا کردن نفاق و اتمام حجت با مردم، همان سـکوت اوست. او تصـمیم گرفت دیگر هرگز با ابوبکر و عمر سخن نگوید و تا پایان حیاتش هم بر سر تصمیم خود ماند. (۴۵۶)

او به ابوبکر - در حالی که حقش را غصب کرده بود - فرمود:

«واللّه لادعون اللّه علیک واللّه لا اکلمک بکلمه ما حییت» (۴۵۷)

(به خدا سوگند تو را نفرین می‌کنم و به خدا سوگند تا زنده‌ام با تو کلمه‌ای سخن نخواهم گفت.)

و نیز در حالی که عمر به خانه‌اش حمله برده بود و آن جا را به آتش کشانده بود به او فرمود:

«واللّه لا اکلم عمر حتی القی اللّه» (۴۵۸)

(به خدا سوگند تا زنده‌ام با عمر سخن نخواهم گفت.) و در هنگام عیادت از او به آن دو فرمود:

«واللّه لا اکلمکما من رأسی کلمه حتی القی ربی فاشکونکما الیه بما صنعتما به و ما ارتکبتما منی» (۴۵۹)

و این مبارزه‌ی منفی و سکوت زهرا (س) برای خلفا خیلی سنگین و رسوا کننده بود.

او هر کجا با آنان برخورد می‌کرد از ایشان رو برمی‌گرداند. (۴۶۰) گاهی بلندترین فریادها را از زبان سکوت باید شنید.

درخواست حضرت زهرا (س) از بلال جهت اذان گفتن و بیداری غیرتها

اقدام دیگر زهرا (س)، زنده نگه داشتن خاطرات دوران رسول (ص) بود.

او می‌خواست با احیا و یادآوری آن دوران، در کالبد فسرده‌ی آنان بدمد و دریچه‌ای به سوی نور و نقبی به روشنایی بزند و با طرح سؤالی در اذهان و یادآوری دوران رسول (ص)، ابرهای ضخیم و سیاه را از اطراف خورشید ولایت کنار زند. شاید همتی، ساحت رفعت خورشید را لبیک گوید.

به راستی زهرا (س) آموزگار بیداری و ظرافت است.

وقتی رسول خدا (ص) از دنیا رفت و وصی او را کنار نهادند، بلال به عنوان اعتراض دیگر اذان نگفت و هر چه به سراغش می‌آمدند، امتناع می‌کرد و عذر می‌آورد. (۴۶۱) او در ادامه‌ی اعتراض خود به شام تبعید شد. (۴۶۲) و در آنجا پیامبر (ص) را در خواب دید که از او شکایت می‌کند که چرا به زیارت من نمی‌آیی از این رو برای زیارت پیامبر به مدینه آمد (۴۶۳) و با ورود او به مدینه زهرا (س) از او خواست که اذان بگوید، گفت:

«بسیار مشتاقم که صدای مؤذن پدرم را بشنوم».

بلال بر بالای بام مسجد رفت. آوای گرم بلال در مدینه پیچید:

«اللّٰه اکبر».

همه دست از کار کشیدند. هر کس دست دیگری را می‌کشید و با شتاب به سوی مسجد می‌آورد. همه حتی زنان و کودکان در بیرون مسجد جمع شدند. مدینه به یکباره تعطیل شد، همه به طنین روح‌افزای بلال گوش می‌دادند و به دهان او چشم دوخته بودند. ناگاه به یاد ایام رسول خدا (ص) افتادند. های های گریه‌ها در مدینه پیچید. مدینه کمتر این گونه روزهایی به یاد داشت.

همه از یکدیگر سؤال می‌کردند، چرا بلال اذان نمی‌گفت؟

چه شده به درخواست زهرا (س) اذان می‌گوید؟

چرا زهرا (س) گریه می‌کند؟

به یکدیگر نگاه می‌کردند، سپس سرها را به زیر می‌انداختند و از خود و بیعتشان با ابوبکر شرمشان می‌آمد.

زهرا (س) هم همراه جماعت به اذان گوش داده و به یاد دوران پدر، غدیر و ... افتاد چون باران می‌بارید و اشک می‌ریخت.

در فضای مدینه پیچید:

«اشهد ان محمدا رسول‌اللّٰه (ص)».

زهرا (س) دیگر طاقت نیاورد. فریاد و ناله‌ای زد و از حال رفت. آن چنان که همه گمان کردند از دنیا رفته است.

مردم فریاد برآوردند:

بلال بس کن. دختر رسول‌اللّٰه (ص) را کشتی!

بلال اذان را رها کرد و ندانست که چگونه خود را بر بالین زهرا (س) رساند.

زهرا (س) را به هوش آوردند. درخواست اتمام اذان کرد. بلال گفت:

از این در گذرید که بر جان شما نگرانم. با اصرار بلال، التماس و گریه‌های مردم، زهرا (س) از خواسته خود درگذشت. (۴۶۴)

یکبار دیگر نزدیک بود که کار تمام شود و غیرت‌ها بیدار شود.

اما افسوس!...

این گریه‌ها مرا به یاد اشک‌های آن جماعتی می‌اندازد که در کربلا در بالای بلندی جمع شده بودند و برای حسین (ع) و مصایب اهل‌بیت (ع) می‌گریستند. به آنان گفتند:

«چه جای گریه است.

به کمک حسین (ع) بشتابید» و آنان بی اعتنا تنها به گریه قناعت می‌کردند.

شگفتا از خمودگی و سستی آن جماعت. اگر چه منافقین و غاصبین نفسشان را گرفته و با تبلیغات دروغین و احادیث جعلی و ایجاد وحشت و ترور، رمق آنها را برده بود، اما اینها هیچ عذر و توجیهی برای سستی و ننگ ابدیشان نیست. اقدامات رسول خدا (ص) و گامهای عمیق و پیچیده‌ی زهرا (س) جای هیچ عذری را باقی نمی‌گذارد. تنها این می‌ماند این که مردم به جای دست بردن بر قبضه‌های شمشیر، به گریه قناعت می‌کردند

شرمشان باد!

وصیت حضرت زهرا (س) سندی بر مظلومیت امیرالمومنین (ع)

زهرا (س) از هر فرصتی بهره می‌جست تا بتواند در اذهان مردم سؤالی ایجاد کند و سندی بر مظلومیت علی (ع) و رسوایی خلفا باقی گذارد. او در این فکر بود که شاید این جماعت مرده، حرکتی کنند و بیش از این تن به حقارت و ذلت ندهند و با دست خویش آتش دوزخ خود را فراهم نسازند.

و اگر هم به پا نخاستند، دست کم به عنوان گواه و حجتی روشن در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد تا آیندگان آزاداندیش و طالبان حقیقت بتوانند «اسلام ولایت» را از «اسلام خلافت»، تمیز دهند و سره را از ناسره جدا کنند و به شهادت «آیه‌ی اکمال» که در غدیر نازل شد، بدانند که دین مرضی و خداپسند، دین همراه ولایت است.

او آن گونه زندگی کرد که رفتنش هم ادامه‌ی حیاتش بود.

او می‌خواست همان گونه که حیاتش دشمن سوز و بیداری بخش بود، مرگش نیز همین گونه باشد.

از این رو وصیت کرد.

علی جان!

مرا شبانه غسل بده و کفنم کن و به خاک بسپار و اجازه نده آنان که بر من ستم کردند و آزارم نمودند، در تشییع جنازه‌ام حاضر شوند و بر من نماز گذارند، زیرا آنان دشمنان خدا و رسول (ص) می‌باشند.

«اذا انامت فادفنی بالیل و لا تؤذنن رجلین ذکرتهما» و «اوصت فاطمه ان لا یعلم اذا ماتت ابوبکر و لا عمر و لا یصلیا علیها». (۴۶۵)

از علی (ع) پرسیدند:

چرا زهرا (س) را شبانه دفن کردی؟

گفت:

به خاطر بیزاری و غضب زهرا (س) ار آن جماعت. (۴۶۶)

حضرت زهرا (س) رکن امیرالمؤمنین (ع)

قال الصادق (ع):

قال جابر بن عبداللّه:

سمعت رسول‌اللّه (ص) یقول لعلی بن ابی طالب (ع) قبل موته بثلاث:

سلام علیك یا ابالریحانتین!

اوصیك بریحانتی من الدنیا، فعن قلیل ینهد رکناك، واللّه خلیفتی علیك.

فلما قبض رسول‌اللَّه (ص) قال علی:

هذا احد رکنی الذی قال لی رسول‌اللَّه (ص).

فلما ماتت فاطمه (س) قال علی:

هذا الرکن الثانی الذی قال رسول‌اللَّه (ص). (۴۶۷)

حضرت امام صادق (ع) از طریق امام باقر (ع) از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می‌کند که او می‌گوید:

شنیدم پیامبر خدا (ص) سه روز پیش از وفاتش به علی (ع) می‌فرمودند:

سلام بر تو ای پدر دو ریحانه‌ی من!

من دو فرزندم حسن و حسین (ع) را به تو سفارش می‌کنم. به زودی دو رکن اساسی تو دنیا را ترک می‌کنند، آنگاه خداوند جانشین و خلیفه من است برای تو.

جابر می‌گوید:

چون پیامبر خدا (ص) وفات کردند، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

این یکی از رکنهای من که رسول خدا (ص) خبر داده بود و پس از شهادت فاطمه (س) نیز گفت:

این هم رکن دوم من که رسول گرامی اسلام به آن خبر داده بودند.

آنچه قابل توجه است، اینکه:

فاطمه‌ی زهرا (س) در این حدیث شریف، از نظر نقش و حمایت از علی (ع) و ولایت او، در برابر پیامبر خدا (ص) و رکن اساسی او خوانده شده است.

فقدان حضرت زهرا (س) و انزوای امیرالمؤمنین (ع)

از احادیث متعدد و تواریخ معتبر استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین علی (ع) با وجود فاطمه (س) دلگرم بود و برای مبارزه با غاصبین آمادگی بیشتری داشت، ولی فقدان آن بانوی گرامی، امیرالمؤمنین (ع) را مأیوس ساخت. - چون فاطمه (س) رکن اصلی علی (ع) و پشتوانه‌ی ولایت بود - اینک دلائل خود را به طور اختصار تقدیم می‌داریم:

وقتی فاطمه‌ی زهرا (س) به شهادت رسید، امیرالمؤمنین (ع) او را در کنار قبرش قرار داد، آنگاه خطاب به رسول خدا (ص) عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه!

با شهادت فاطمه (س) صبر و شکیباییم کاسته شد و طاقت و توانایی از دستم رفت. بعد از این پیوسته در حزن و اندوه به سر می‌برم و شبها را به بیداری می‌گذرانم. (۴۶۸)

این عبارات نشان می‌دهد که فاطمه (س) چه نقش اساسی در شخصیت علی (ع) داشته، که با داشتن آن همه صبر و ایمان و ... در فقدان بانوی گرامی، گرفتار چنان رنج و دردی شده، که صبرش را از دست داده و خواب راحتی نداشته و برای همیشه خود را محزون و متألم یافته است.

ابن ابی الحدید درباره‌ی نقش فاطمه (س) در ولایت و شخصیت مولای متقیان، عبارات گوناگونی دارد، که ما به عنوان نمونه یک فراز از آنها را نقل می‌کنیم:

کانت وجوه الناس الیه (علی) و فاطمه باقیه، فلما ماتت فاطمه (س) انصرفت وجوه الناس عنه (... ۴۶۹)

بعد از پیامبر (ص)، تا وقتی فاطمه (س) زنده بود توجه اصلی مردم به سوی امیرالمؤمنین دوخته شده بود ولکن بعد از وفات آن

بانوی عزیز اسلام، توجه آنان از علی (ع) برگشت.

و حتی در عباراتی دارد که شیخین جرأت و جسارت به علی (ع) را بعد از فاطمه (س) آن چنان شدت بخشیده و شخصیت بی‌نظیر وی را آن گونه خورد کردند، که وی را در میان مردم به فراموشی سپردند. (۴۷۰)

مرحوم علامه محمد تقی مجلسی به نقل از بخاری در این باره می‌نویسند:

و کان لعلی (ع) من الناس وجه حیاه فاطمه (س) فلما توفیت استنکر علی (ع) وجوه الناس فالتمس مصالحه ابی بکرٍ و مبایعته... (۴۷۱)

تا فاطمه (س) زنده بود، علی (ع) شخصیت مورد توجه مردم بود، ولی بعد از شهادت آن بانو، امیرالمؤمنین (ع) احساس غریبی کرد و لذا از ابوبکر خواست که بیعت او را بپذیرد.

در این فراز آمده است که علی (ع) ابوبکر را به طور خصوصی به منزلش دعوت کرد و از پذیرفتن عمر خودداری نمود و در آن مجلس مطالب دوستانه‌ای مطرح شد، که ابوبکر گریه کرد و چون علی (ع) آماده بیعت بود، ابوبکر گفت:

من درآمد فدک را به همان کیفیت خرج می‌کنم که پیامبر خدا (ص) می‌کرد. سرانجام همان شب امیرالمؤمنین در میان مردم بیعت نمود.

دفاع از حریم ولایت

وقتی امیرالمومنین علی (ع) را با آن طرز فجیع و دلسوزانه برای بیعت اجباری با خلیفه غاصب ابوبکر به مسجد می‌بردند و آن بی‌احترامی‌ها را نسبت به حضرت روا داشتند، امیرالمؤمنین (ع) در تمامی مدت نگاهش را به در دوخته بود و کلامش را طول می‌داد، گویا منتظر است، تا شاید زهرایش (س) از در رسد و او را از چنگال آنان برهاند.

زهرای (س) زخمی، زهرای (س) خسته و تن به تاول نشسته همین که از فریاد بچه‌ها و اشکهای زینب (س) و ام‌کلثوم (س) که به صورتش می‌ریخت برای لحظه‌ای به هوش آمد، بلافاصله پرسید «اَینَ علی؟» فضه علی کجاست؟

و تا شنید که او را به مسجد بردند تاب نیاورد. گرچه توان ایستادنش نبود، اما علی را هم نمی‌توانست در چنگال دشمن تنها بگذارد. بی‌درنگ به طرف مسجد دوید!

نمی‌دانم کدام توان او را این گونه برپا نگه داشته بود؟

همه فکرش علی (ع) بود، در دلش هم درد خودش نبود، درد علی (ع) بود، او خوب می‌دانست که اگر دیر برسد چه بسا دیگر هرگز امامش، علی (ع) را نبیند. در راه نمی‌دانم چند بار اما بارها از سر درد نشست!

فضه و زنان بنی‌هاشم گردش را گرفته بودند. ناگهان تمامی نگاه‌ها به در دوخته شد. زهرا (س) آمد و چه به موقع، با پیراهن رسول (ص) بر سر و دست حسنین در دست، اما با بالی شکسته و چشمی پر اشک.

فاطمه زهرا (س)، چندین بار صیحه زد درد توانش را برده بود، گریه امانش نمی‌داد. همه چشمها به اشک نشست، صدای هق هق گریه مسجد را برداشت، همه بر معصومیت زهرا (س) و مظلومیت علی (ع) می‌گریستند. در و دیوار هم می‌گریست، ناگهان طنینی خدایی در فضای مسجد پیچید گویا پیامبر است که سخن می‌گوید:

«خلو عن ابن عمی!

فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لاشترن شعری و لاضعن قمیص رسول‌اللّٰه علی راسی و لاصرخن الی اللّٰه تبارک و تعالی فما ناقه صالح باکرم علی الیه منی و لا الفصیل باکرم علی اللّٰه من ولدی».

رها کنید پسر عمویم را!

قسم به خدایی که محمد (ص) را به حق فرستاد اگر دست از وی (امیرالمؤمنین (ع)) برندارید سر خود برهنه کرده و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد برخواهم آورد و همه‌تان را نفرین می کنم.

به خدا نه من از ناقه‌ی صالح کم‌ارج‌ترم و نه کودکانم از بچه‌ی او کم‌قدرتر.

حائل شدن حضرت زهرا (س) در دفاع از امیرالمؤمنین (ع)

بعد از آنکه به خانه حضرت زهرا (س) هجوم آوردند، امیرالمؤمنین (ع) که به گفته سلمان، می‌توانست با نیم‌نگاهی زمین و زمان را درهم پیچد و هستی‌شان را بگیرد، به محاصره درآوردند و ریسمان به گردنش انداخته و با شدت هرچه بیشتر می کشیدند.

حضرت زهرا (س) گرچه درد، رمقش را برده و از پایش انداخته. اما او آموزگار شهادت بود و خود به ما آموخته بود که حیات آدمی در گرو انتخاب اوست. و چه انتخابی بالاتر از کشته شدن در راه ولایت.

پس باید همین نیم رمق را هم در پای علی (ع) ریخت و تمامی هستی خود را با خدا یکجا معامله کرد. این بود که بی‌درنگ خود را با همه جراحت و نقاهت از جا کند و بین امیرالمؤمنین (ع) و آنها حائل کرد. که به خدا قسم نمی گذارم علی (ع) را ببرید. ای وای بر شما چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید. این است معنای محبت به اهل‌بیت رسول خدا (ص) و عمل به آن همه سفارشهای او؟!؟

به خدا قسم ای زاده خطاب اگر بیم این نداشتم که بیگناهان گرفتار بلای الهی شوند، نفرین می کردم و آنگاه می‌یافتی که نفرین من چه زود تحقق می‌پذیرد، هنوز کلامش را به آخر نرسانده بود که یکبار دیگر، صفیر تازیانه‌ای سینه آسمان را شکافت و باز هم بر اندام شقایق خطی از خون کشید.

عرش لرزید، بچه‌ها، زینبین و حسنین (ع) نزدیک بود جان دهند.

خدایا فقط تو می‌دانی بر اهل خانه چه گذشت. آنگاه که بر جای جای بوسه‌های رسول خدا (ص) خطی از خون نشست که هیچ زبانی را توان گفتن و هیچ گوشی را یارای شنیدن نیست.

حضرت زهرا (س) از پا افتاد، آخرین سنگر ولایت برای دقایقی فروریخت، مشتی رجاله، امیرالمؤمنین را کشان کشان به مسجد بردند، هر که می‌دید بر حال علی (ع) رقت می‌برد. کوچه‌ها از آدم‌نماها پر بود، همه برای دیدن ریسمان بر گردن خورشید و مظلومیت محض، گردن می کشیدند امیرالمؤمنین (ع) در راه رو به سوی پیامبر (ص) کرد و همان گفت که هارون به برادرش موسی در مقابل یهود بنی‌اسرائیل گفت:

یابن ام، ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، برادر، این قوم بر من مسلط شدند و نزدیک است مرا بکشند.

عکس‌العمل حضرت زهرا (س) پس از غصب خلافت

چون پیامبر خدا (ص) وفات کرد و دشمنان علی و فاطمه (س) با برنامه‌ریزی حساب شده‌ی قبلی توانستند خلافت را از دست علی (ع) گرفته و صاحب حق را از حقش محروم کنند، متقابلاً ـ دختر گرامی پیامبر اسلام نیز با تمام توان وارد میدان مبارزه شده و با انواع راهها و شیوه‌ها، علیه حکومت غاصب قیام کرد.

او در کنار امیرالمؤمنین (ع) به همراه فرزندانش (حسن و حسین (ع)) تا چهل روز پس از رحلت رسول خدا به در خانه‌های مهاجرین و انصار می‌رفت و آنان را در غصب خلافت، توسط حکومت وقت هشدار می‌داد. (۴۷۲)

فاطمه (س) در مسجد رسول خدا (ص) در میان مهاجرین و انصار با ابوبکر به مبارزه برخاست و او را که غاصب فدک بود، محکوم

کرد و مردم حاضر در مسجد را با سخنان خود به گریه واداشت و جوی فراهم ساخت که همه دانستند دختر پیامبر (ص) مظلوم شده است.

زهرای مظلوم (س) چون نتوانست در برابر غاصبان خلافت، کاری به پیش برد و حق بر باد رفته‌ی خویش را پس بگیرد، روش مبارزاتی خود را به صورت گریه شروع کرد و شب و روز با اشک چشم خود نشان داد که از حکومت وقت ناراضی است، اگر چه ظاهراً رحلت پیامبر (ص) و فراق پدر، انگیزه اول در این ناله‌ها بود.

ولی همگان می‌دانستند که دختر پیامبر (ص) آنقدر بی‌صبر نیست که در فوت پدر همیشه گریه کند، بلکه گریه او در اثر مصائبی است که حکومت غاصب برای او فراهم کرده است.

تاریخ نگار اهل سنت در تاریخ خود می‌نویسد:

فاطمه (س) آن چنان از دو خلیفه‌ی اول و دوم ناراضی و ناراحت بود، که با آنان قهر کرد و از ستم آن دو رو به سوی قبر پدر کرد و فرمود:

یا ابتاه!

یا رسول‌اللّه!

ماذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه؟ (۴۷۳)

ای پدر و ای رسول خدا!

ما بعد از تو چه روزگار سیاهی از پسر خطاب و پسر ابی قحافه داشته‌ایم؟!

ابن ابی الحدید (امام معتزلی) پس از تحقیق و بررسی در مورد واکنش حضرت فاطمه (س) به ستمهای وارده از سوی حکومت وقت می‌نویسد:

والصحیح عندی انها ماتت واجده علی ابی بکر و عمر و انها اوصت الا یصلیا علیها. (۴۷۴)

نتیجه تحقیقم این است که فاطمه (س) با دل پر درد از ابوبکر و عمر از دنیا رفت و وصیت کرد:

آن دو بر جنازه‌اش نماز نخوانند.

پس ملاحظه می‌کنید که همه‌ی این عکس العملها، در برابر حرکت ستمگرانه‌ی حکومت وقت به امیرالمؤمنین و فاطمه (ع)، یک برنامه‌ی سیاسی و مبارزه‌ی اجتماعی است که دختر پیامبر (ص) انجام داده است.

و بر همین اساس آن بانوی با فضیلت به امیرالمؤمنین (ع) وصیت کرد که شبانه او را غسل دهد و شبانه دفن کند و همه کارها را از چشم غاصبان پنهان نماید و این وصیت را نوعی مبارزه‌ی منفی علیه آنان تلقی می‌کند.

از این جهت امیرالمؤمنین (ع)، فاطمه (س) را شبانه غسل داد و کفن کرد و شب هنگام با یک برنامه‌ریزی دقیق جسم او را دور از چشم عامه‌ی مردم دفن کرد و قبر وی را آشکار نساخت و تا روز قیامت آشکار نخواهد شد و این خود نشانه‌ی نارضایتی فاطمه (س) از حکومت وقت را در بر دارد.

نقش حضرت زهرا (س) در نبردهای صدر اسلام

فعالیتهای تدارکاتی و پشتیبانی حضرت زهرا (س)

در طول ۱۰ سال حکومت پیامبر (ص) در مدینه ۷۵ نبرد یا مانور نظامی (۲۷ غزوه و ۴۸ سریه) به وقوع پیوست. علی (ع) به عنوان فرماندهی دلاور در تمامی غزوات (۴۷۵) و بسیاری از سرایا شرکت جست.

گاه برخی از این ماموریت‌های رزمی پیاپی به خاطر فاصله زیاد جبهه‌ها از مدینه تا حدود دو یا سه ماه بطول می‌انجامید. (۴۷۶)
به تحقیق می‌توان گفت، علی (ع) بخش زیادی از زندگی نه ساله مشترکش با فاطمه (س) را در میدانهای جهاد و یا ماموریت‌های تبلیغی گذراند. و به دور از خانه و کاشانه خود بود.
در غیاب آن حضرت، همسرش فاطمه (س) به تنهایی وظیفه سنگین اداره‌ی خانه و تربیت فرزندان را به عهده داشت و در این راستا به نحو شایسته‌ای عمل می‌کرد تا شوی پیکارگرش با خاطری آسوده وظیفه مقدس و الهی خود را به انجام رساند.
فاطمه (س) خود نیز با تمام توان برای یاری سپاه اسلام می‌کوشید. در کارهای خدماتی و امدادی شرکت می‌جست. به یاری خانواده‌های رزمندگان و شهداء می‌شتافت و با خانواده شهدا همدردی می‌کرد. او در نبردها به تهیه مرهم برای مجروحین جنگ می‌پرداخت. و گاه همراه زنان امدادگر به جبهه می‌رفت تا در پشت خطوط مقدم عملیات، ضمن تشویق زنان امدادگر و آشنا ساختن آنان به وظائف خطیرشان به مداوای جراحت محارم خویش (پدر و شوهرش) بپردازد. (۴۷۷)

حضرت زهرا (س) و مداوای مجروحین جنگی

چنانچه در حدیث صحیحی از امام صادق (ع) نقل شد، فاطمه‌ی زهرا (س) هنگام شتافتن به زیارت قبور شهدا در احد، محل جنگ بین سپاه اسلام و مشرکین را دقیقاً نشان می‌داد و این می‌رساند که آن حضرت در این جنگ حضور داشته، هرچند آمدن او بعد از مجروح شدن پیامبر (ص) صورت گرفته باشد.
ابن ابی الحدید از واقدی نقل می‌کند که:
خرجت فاطمه (س) فی نساء و قد رأیت الذی بوجه ابیها (ص) فاعتنقته و جعلت تمسح الدم عن وجهه (... ۴۷۸)
فاطمه (س) با گروهی از زنان مدینه از خانه خارج شد و چون چهره‌ی مجروح پدرش را دید، او را در آغوش گرفته و خون از صورت مبارکش پاک می‌کرد. سپس آبی فراهم نمود و خونهای چهره رسول خدا را شست و شمشیر او را پاک کرد و آبی به دست آن حضرت داد که بیاشامد، ولی ممکن نشد.
در این تاریخ آمده است:
زنانی که از مدینه آمده بودند چهارده نفر بودند، که فاطمه (س) یکی از آنان بود، آنان نان و آب با خود حمل می‌کردند و در کنار رزمندگان به آنها آب و نان می‌دادند و جراحاتشان را مداوا می‌نمودند. (۴۷۹)

فاطمه زهرا (س) در فتح مکه

فاطمه زهرا (س) در فتح مکه نیز حضور داشت.
«امهانی» خواهر علی (ع) گوید:
در روز فتح مکه دو تن از خویشان مشرک شوهرم را پناه دادم و در حالی که آنها هنوز در خانه‌ام بودند ناگهان برادرم علی (ع) در حالی که سواره و زره پوش بود پیدا شد و به طرف آن دو تن شمشیر کشید، میان او و ایشان ایستادم و گفتم اگر بخواهی آن دو را بکشی باید مرا هم پیش آنها بکشی!
علی (ع) بیرون رفت در حالی که چیزی نمانده بود آنها را بکشد. من خود را به محل خیمه رسول خدا (ص) در بطحا رساندم و آن حضرت را پیدا نکردم، ولی فاطمه (س) را دیدم و ماجرا را برایش گفتم، دیدم فاطمه (س) از همسر خود قاطع‌تر است!
با تعجب گفت:

تو هم باید مشرکان را پناه دهی؟

در این هنگام رسول خدا (ص) رسید و از حضرتش برای آن دو نفر امان طلبیدم.

پیامبر (ص) به آنان امان داد. سپس پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود که برای او آب فراهم کند و شستشو نمود. (۴۸۰)

هنگامی هم که هند و دیگر زنان مشرکین برای اعلام پذیرش اسلام و بیعت به حضور پیامبر (ص) رسیدند، فاطمه (س)، همسر پیامبر (ص) و گروهی از زنان عبدالمطلب حضور داشتند. (۴۸۱)

فاطمه زهرا (س) در کنار مزار شهدا

تاریخ زندگی فاطمه‌ی زهرا (س) نشان می‌دهد که او زن خانه‌نشین و پرده‌نشین نبود، بلکه به دستور و مضمون آیات و روایات زیادی، وی صله ارحام می‌کرد و به دیدار خویشاوندان می‌شتافت و با آنان نشست و برخاست داشت و پس از مرگ آنان، فراموششان نمی‌کرد و بر مزار آنان می‌رفت و از خداوند متعال برایشان استرحام می‌نمود.

در حدیث صحیح السند از امام صادق (ع) نقل شده:

عاشت فاطمه بعد محمد (ص) خمسه و سبعین یوماً، لم ترکاشره و لاضاحکه تأتی قبور الشهداء فی کل جمعه مره بین الاثنین و الخمیس فتقول هاهنا کان رسول‌اللّه و هاهنا کان المشرکون. (۴۸۲)

فاطمه (س) بعد از پیامبر خدا هفتاد و پنج روز زندگی کرد، در حالی که خوشحال و خندان دیده نشد. او هفته‌ای دو بار در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به زیارت شهدای احد می‌رفت و آنها را زیارت می‌کرد و محل جنگ رسول خدا (ص) با مشرکین را دقیقاً نشان می‌داد.

این حدیث که به سند صحیح از کافی نقل شده، می‌رساند که فاطمه (س) علاوه بر

زیارت اهل قبور، آمدنش به مزار شهدا، شخصاً در جنگ احد نیز حضور داشت و محل را با چشمان مبارکش دیده بود...

و ابن ابی الحدید که یکی از دانشمندان بسیار بزرگ و محقق اهل سنت است، در این باره از واقدی نقل می‌کند:

کانت فاطمه بنت رسول‌اللّه (ص) تأتیهم بین الیومین و الثلاثه فتبکی عندهم و تدعو. (۴۸۳)

فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) هر دو سه روز یکبار به کنار قبور شهدای احد می‌آمد و در آنجا گریه می‌کرد و برای مردگان و شهدا دعا می‌نمود. و حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

ان فاطمه کانت تأتی قبور الشهداء فی کل غداه سبت فتأتی قبر حمزه و تترحم علیه و تستغفر له.

فاطمه (س) هر هفته صبحهای روز شنبه به احد می‌آمد و قبور شهدا را زیارت می‌کرد و در کنار قبر حمزه (ع) می‌ایستاد و برای وی دعا می‌کرد و استرحام می‌نمود.

از این حدیثها استفاده می‌شود که فاطمه (س) به زیارت قبور شهدا می‌رفت و برایشان استرحام می‌نمود و از فداکاریهای آنان در جنگ احد یاد می‌کرد و به یادشان اشک می‌ریخت.

فصل هفتم: فدک

پیشینه‌ی تاریخی و موقعیت جغرافیایی فدک

در زمان حضرت موسی (ع) مردی عابد و زاهد و متقی و دانشمند از خصصین آن حضرت بود و به او زاهد «ذرخا» می‌گفتند. او صفات و فضائل حضرت محمد مصطفی (ص) را از حضرت موسی (ع) می‌شنید و در دعا و اورادش آن حضرت را یاد می‌کرد.

چون موسی (ع) از دنیا رفت آن مرد زاهد عبادت و ریاضت خود را بیشتر کرد. او دائم به صحرا و بیابان می‌رفت و خدا را عبادت می‌کرد، تا به یک وادی بین مدینه و مصر رسید که آنجا را «مدائن الحکماء» می‌گفتند و شتران حکمای مدینه در آنجا چرا می‌کردند و آن وادی نزدیک مدینه بود و آب و درختی نداشت.

چون ذرخا به آنجا رسید، خوشش آمد و در همانجا به عبادت مشغول شد و معبدی بنا نمود و چاه آبی کند و پیوسته به مقالات موسی (ع) و تلاوت تورات و مدح و صفات محمد (ص) و مهر و محبت علی (ع) که در تورات می‌خواند، مشغول بود و علم هشت افلاک و رمل دانیال نبی را نیکو می‌دانست. گاهی در اسطرلاب نظر می‌داد و حکم می‌کرد. در آن مکان از اعجاز محمد و علی (ع) و حرمت ذرخاء عابد چشمه‌ی پر آبی پدیدار شد و او آن را حفر کرد تا آب آن زیاد شد.

در آنجا زرع و آبادانی بنا نهاد و عمارت ساخت و آبادی هر روز زیادتر می‌شد تا آنکه از طرف زاهدان و عابدان و قبایل و عشایر رو به وی نهادند و در آنجا باغها و بستانها ساختند و خانه‌ها و عمارتها بنیاد کردند و در اندک زمانی هشت قریه آباد شد و مردم از هر سو می‌آمدند و همچنان اضافه می‌شدند.

عمر زاهد به پایان رسید در حالی که فرزند و فرزند زادگان وی بسیار شده بودند. هنگام مرگ دستور داد تا صندوقچه‌ای از فولاد و قفل بی‌کلید و لوحی از طلا ساختند و با دست خویش وصیت نامه‌ای در آن لوح نوشت و آن را در آن صندوق نهاد و قفل بر او زد.

بعد به فرزندان خود وصیت کرد که هزار و پانصد و پنجاه سال بعد از من پیامبری پیدا می‌شود که نام وی محمد (ص) است و وصی و خلیفه‌ی او پسر عموی اوست که علی (ع) نام دارد و داماد او است که در تورات او را «ایلیا» گویند، شجاعی همچون او از آدم تا آخر دنیا پیدا نشود و بعد از محمد (ص) پیامبری نباشد و بعد از علی (ع) نیز وصی نباشد مگر از اولاد او. چون آنان پیدا شوند از قوم من یکی بر ایشان ایمان آورد و آنان را در خانه‌ی خود به مهمانی می‌برد و در آن مهمانی از علی معجزه‌ای ظاهر می‌شود.

آن معجزه این است که انگشتر محمد (ص) در آن مجلس از انگشت وی به چاهی می‌افتد و علی آن را بدون آنکه به چاه رود بیرون می‌آورد و همین صندوق را نیز از شما طلب کند. فورا صندوق را نزد وی برید که کلید این صندوق انگشت مبارک اوست که با انگشت خویش آن را می‌گشاید.

وقتی شما این معجزه را از وصی پیامبر عربی ببینید همه بر دین وی درآیید که اگر خلاف کنید کافر از دین موسی (ع) مرده‌اید و این هشت قریه که در تصرف دارید تسلیم وی کنید که من آنها را فدای وی کرده‌ام.

این را گفت و جان به حق تسلیم کرد. آنان منتظر پیامبر آخرالزمان (ع) بودند تا آنکه یکهزار و پانصد و پنجاه سال از فوت ذرخا گذشت و آن بزرگوار عالم را به نور وجود خود منور گردانید و آوازه‌ی معجزه او هر روز بلندتر گشت و کارش قوی‌تر شد تا آنکه مکه را در دست مشرکان مکه گذاشت و به مدینه هجرت کرد.

روزی پیامبر (ص) با اصحاب خود از در خانه‌ی یکی از نوادگان ذرخا عبور نمود. تا جمال رسول‌اللّه (ص) را دید پرسید:

این مرد چه کسی است؟

به او گفتند:

وای بر تو!

او را نمی‌شناسی؟ او پیامبر آخرالزمان (ع) است.

چون جوان نام حضرت محمد (ص) را شنید و دانست که او نبی آخرالزمان است نعره‌ای زد و افتاد و بیهوش شد.

آن حضرت را از حال آن مرد با خبر نمودند.

حضرت بازگشت و بر بالین او آمد.

جوانی را دید که نور ایمان بر چهره‌اش نمایان بود.

سر او را از زمین برداشت و بر زانوی مبارک خود نهاد و در آنجا نشست. چون قوم آن جوان این خلق را دیدند جملگی از دل محب حضرت شدند و زاری کنان بر سر آن جوان و بر گرد پیامبر (ص) جمع شدند. چون آن جوان به هوش آمد و چشم باز کرد، سر خود را کنار آن حضرت دید و شهادت بر توحید و نبوت و امامت علی (ع) را بر زبان جاری کرد و مادر و پدرش این قضیه را شنیدند و چیزی نگفتند.

پس برخاست و دست و پای حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را بوسید و با یاران ایشان مصافحه کرد و به خانه‌ی خویش رفت و هر چند پدر و مادرش او را دلالت کردند که دست از اسلام بردارد سودی نبخشید و او هر روز به خدمت حضرت می‌رسید.

روزی به آن حضرت عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه (ع)، تمنا دارم دعا کنی که پدر و مادرم اسلام را قبول نمایند.

فرمود:

من ایشان را بطلبم و اسلام را بر ایشان عرضه کنم.

عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه (ع)، ایشان با شما عداوت دارند نه به نزد شما می‌آیند و نه اسلام را قبول می‌کنند. اگر اجازه دهی من مهمانی برپا کنم و شما را بطلبم. چون تشریف بیاورید شاید از برکت قدوم شما و از اثر دیدار شما نور ایمان در دل آنها اثر کند.

پیامبر (ص) قبول نمود.

آن جوان به خانه رفت و اسباب مهمانی مهیا نمود و آنگاه سراغ پیامبر (ص) آمد.

آن حضرت برخاست و با امیرالمؤمنین (ع) و جماعتی از خاصان صحابه به خانه‌ی آن جوان به مهمانی رفتند و دیدند درون خانه گنجایش آن جماعت را ندارد.

چهار طاقنما در میان باغ بود و حوضی در میان آنها بود و در میان آنها و حوض چاه آبی بود که ذرخای عابد کنده بود.

آنان را به آنجا برد و انواع نعمتها را در آن مجلس حاضر ساخت و قوم ذرخای عابد هم دست ادب بر سینه گذاشتند و بر خدمت ایستادند.

وقتی از خوردن غذا فارغ شدند، کاغذی نزد پیامبر (ص) آوردند تا مهر نماید. پس خاتم را بیرون آورد تا به آن کاغذ بزند. ناگاه خاتم از دست آن حضرت در چاه افتاد.

آنان با دیدن این منظره متحیر شدند و اولاد ذرخاء زاهد که حاضر بودند وصیت جد خود را به یاد آوردند.

پیامبر (ص) امیرالمؤمنین (ع) را طلب کرد و فرمود:

یا علی، این خاتم را از چاه بیرون آور که حلال مشکلات تو هستی.

امیرالمؤمنین (ع) کنار آن چاه آمد و گفت:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم» و سوره فاتحه را خواند. آب چاه جوشید و بالا آمد و دیدند انگشتر بر کف آب می‌آید. چون بالا آمد امیرالمؤمنین (ع) دست مبارک برد و انگشتر را از روی آب برداشت و بوسید و به دست پیامبر (ص) داد و قوم ذرخای عابد چون این معجزه را از امیرالمؤمنین (ع) دیدند وصیت جد خود را به یاد آوردند و در این گفتگو بودند و منتظر آن بودند که صندوق را هم بطلبد تا بیاورند.

امیرالمؤمنین (ع) رو به قوم ذرخای زاهد کرد و فرمود:

امانتی که جد بزرگ شما جهت ما گذاشته و وصیت کرده که تسلیم ما کنید بیاورید. این سخن را از امیرالمؤمنین (ع) شنیدند و رفتند و صندوق را آوردند و تسلیم آن حضرت نمودند و زمین ادب بوسیدند.

حضرت نظر کرد و صندوقی از فولاد دید که بسیار لطیف ساخته شده بود و قفل محکمی بر او زده شده بود و کلید نداشت.

حضرت صندوق را تماشا کرد و نزد امیرالمؤمنین (ع) گذاشت و فرمود:

در صندوق را نیز تو باز کن و این معجزه را باز بنما و این را نیز تو آشکار کن. پس علی (ع) دست مبارک را به دعا برداشت و چیزی خواند و سر انگشت بر آن قفل بسته زد. به قدرت حق تعالی و به ولایت امیرالمؤمنین (ع) آن قفل صدایی کرد و باز شد.

امیرالمؤمنین (ع) نظر کرد و لوحی دید از طلا و خطی که بر آن لوح با نقره‌ی سفید به خط عبرانی نوشته است.

آن لوح را برداشت و به دست پیامبر (ص) داد. آن حضرت نگاه کرد و دوباره به آن حضرت بازگرداند و فرمود:

یا علی، این لوح را نیز تو بخوان. علی (ع) در لوح نظر کرد و مطلب مزبور را به خط ذرخای زاهد در آن لوح نوشته و مهر کرده دید.

او گفته بود که بعد از هزار و پانصد و پنجاه سال، محمد (ص) پیامبر آخرالزمان ظاهر می‌شود و علی بن ابی طالب (ع) ابن عم و داماد و وصی وی است.

یکی از ذریّه‌ی من به وی ایمان می‌آورد و او آنها را به مهمانی می‌برد و انگشتر از انگشت محمد (ص) بیرون می‌آید و در چاه می‌افتد و داماد و وصی وی آن را از چاه بیرون می‌آورد بی‌آنکه به چاه رود. سپس این صندوق را از شما می‌طلبد. آن را نزد او ببرید و همگی اسلام را بپذیرید و اقرار به حقیقت وی نمائید که دین او ناسخ همه‌ی ادیان است و این هشت قریه را تسلیم وی کنید که حق او است و بر شما و بر جمیع مردم به جز اهل‌بیت او (ع) حرام است.

اگر وصیت مرا عمل نکنید خداوند خصم شما باد و آن حضرت نیز خصم شما باشد و این روستاها و آبادیهای من فدای وصی محمد (ص) و اهل‌بیت او است.

وقتی آن قوم این خط و وصیت جد خویش را دیدند و شنیدند همگی اسلام آوردند و هشت قریه را فدای امیرالمؤمنین (ع) کردند و آنجا را «فداک» نام نهادند، یعنی «فدای تو».

آنگاه امیرالمؤمنین (ع) آنها را فدای پیامبر (ص) نمود.

پیامبر (ص) هم آنها را به فرزند خود فاطمه (س) داد و فاطمه (س) نیز تسلیم علی (ع) کرد.

پس فدک در اصل «فداک» با الف بوده که از کثرت استعمال الف آن ساقط شده است. (۴۸۴)

بعضی گفته‌اند:

علت تسمیه‌ی آن به فدک به خاطر آن است که بیشتر محصول آن پنبه است و لفظ «فدک» به معنای از هم باز شدن و پراکنده شدن و حلاجی پنبه است.

بعضی هم گفته‌اند به نام «فدک بن هام» اول کسی است که در فدک سکونت داشته است. (۴۸۵)

فتح فدک و اعطای آن به حضرت زهرا (س)

فتح فدک بدست شخص پیامبر و امیرالمؤمنین (ع)

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجرت و حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر (ص) جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند دستور فتح فدک را آورد. در این فرمان تصریح شده بود که این اقدام می‌بایست توسط شخص پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) انجام شود و

مسلمانان در آن شرکت نکنند.

آن دو بزرگوار، اسلحه‌ی لازم را برداشتند و اسبهای خود را آماده کردند و در تاریکی شب از لشکر جدا شدند و از خیبر حرکت کردند تا به سرزمین فدک رسیدند و کنار قلعه‌ی آن آمدند.

فتح یک قلعه توسط دو نفر کاری بود استثنایی و می‌بایست حساب شده انجام شود و پشتیبانی خداوند که همیشه بدرقه‌ی راه پیامبر (ص) بود مسیر ماجرا را به سوی پیروزی پیش می‌برد.

مردم فدک که پیگیر اخبار فتح خیبر بودند و روز قبل خبر فتح آن قلعه‌ی عظیم را دریافته بودند، از وحشت به قلعه پناه برده و درهای آن را محکم بسته بودند و شبی سراسر اضطراب را می‌گذراندند.

در چنین شرایطی که بر داخل قلعه حکمفرما بود، پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به پای قلعه رسیدند و به صورت عادی هیچ راهی برای نفوذ به قلعه وجود نداشت.

از سوی دیگر نباید افراد داخل قلعه وجود کسی را بیرون قلعه احساس می‌کردند. تصمیم بر آن شد که مخفیانه از دیوار قلعه بالا روند و بر فراز آن با صدای بلند اذان بگویند. در این صورت اهل قلعه خود را در محاصره دیده و قلعه را فتح شده خواهند پنداشت. آنگاه است که تصمیم بر فرار می‌گیرند و براحتی می‌توان اقدامی بزرگ را به انجام رساند.

امیرالمؤمنین (ع) بر کتف پیامبر (ص) قرار گرفت و سپس حضرت برخاست و او را با خود بلند کرد و با معجزه‌ی الهی امیرالمؤمنین (ع) از دیوار قلعه‌ی فدک بالا رفت. آنگاه که بر فراز دیوار قرار گرفت، رو به اهل قلعه اذان گفت و صدای تکبیر بلند نمود. (۴۸۶)

مردم قلعه‌ی فدک که گمان می‌کردند سربازان مسلمان بر فراز قلعه هستند، فرار کنان رو به سوی درب قلعه نهادند و آنرا باز کردند و از آن خارج شدند تا در زمینهای بیرون قلعه پراکنده شوند.

امیرالمؤمنین (ع) از دیوار قلعه پایین آمد و با پیامبر (ص) که بیرون قلعه منتظر بود در مقابل آنان قرار گرفتند و با آنان درگیر شدند و هیجده نفر از بزرگان آنان بدست امیرالمؤمنین (ع) به قتل رسیدند و در نتیجه بقیه تسلیم شدند.

پیامبر (ص) خود و فرزندان آنان را اسیر نمود و غنائم را همراه آنان به مدینه آورد.

فدک ملک شخصی پیامبر اکرم بر اساس حکم صریح قرآن مجید (۴۸۷)

یهودیان فدک از پیامبر (ص) درخواست کردند خودشان را آزاد کند و اموال را به تناسب نصف با آنان مصالحه کند.

حضرت این پیشنهاد را قبول کرد و امیرالمؤمنین (ع) را فرستاد و با ضمانت حفظ خونشان با آنان مصالحه کرد و قرار بر این شد که «هر کس از اهل فدک مسلمان شود خمس اموال او را بگیرند و هر کس بر دین خود باقی بماند همه‌ی اموالش را بگیرند».

این قرارداد بین پیامبر (ص) و یهود فدک به امضاء درآمد و به دست آنان داده شد تا به عنوان همیشه‌ی تاریخ بدان عمل شود.

این درباره‌ی جان و اموال شخصی آنان بود و سرزمین فدک به عنوان ملک شخصی پیامبر (ص) درآمد و قرار شد سالیانه یکصد و بیست هزار دینار (سکه‌ی طلا) به عنوان درآمد فدک ارسال نمایند.

ملک شخصی پیامبر (ص) شدن فدک بر اساس حکم صریح قرآن است، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ، وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ» (... ۴۸۸)

«ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی» (... ۴۸۹)

طبق این آیه‌ی صریح قرآن سرزمینهایی که بدون لشکرکشی مسلمانان فتح شود، حتی اگر اهل آنجا خودشان به عنوان تسلیم نزد پیامبر (ص) بیایند، این مناطق و غنائم و اسرای آن ملک خاص حضرت است و مسلمانان هیچ حقی در آن نخواهند داشت و

حضرت به عنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی بخواهد می‌تواند درباره‌ی آنها بگیرد.

لذا سرزمین فدك به صورت یکپارچه از آن پیامبر (ص) شد که می‌بایست مردم فدك در آن کار می‌کردند و درآمد آن را به حضرت تسلیم می‌نمودند و فقط اجرت دریافت می‌کردند.

اعطای فدک به حضرت زهرا (س) به دستور خداوند

به روایات زیادی ثابت شده است که پیامبر (ص) فدك را به حضرت زهرا (س) هدیه کرد.

در کتب تفسیر و حدیث اهل سنت، روایات مختلفی در این باره نقل شده است و تصریح می‌کنند که پیامبر (ص) فدك را به حضرت زهرا (س) داد. اما به چگونگی آن اشاره‌ای نمی‌کنند.

از جمله کتب تفسیر از اهل سنت که به بررسی آیات نازل شده در مورد اهل‌بیت پرداخته است، «شواهد التنزیل» می‌باشد (۴۹۰)، که در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «و آت ذاالقربی حقه» به طور یقینی، به هفت نقل و طریق، ثابت کرده است که حضرت رسول (ص) فدك را به حضرت زهرا (س)، عطاء کرده‌اند.

سند این روایات را به ابی سعید خدری منتهی می‌کند؛ به جز یک مورد که از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است. (۴۹۱)

اما متن روایتی که به هفت طریق نقل کرده این است:

لما نزلت:

«و آت ذاالقربی حقّه» (۴۹۲)

دعا رسول‌اللَّه (ص) فاطمه (س) فاعطاها فدکا (۴۹۳)

و حافظ ابی بکر هیثمی ذیل همین آیه می‌نویسد:

دعا رسول‌اللَّه فاطمه فاعطاها فدکا (۴۹۴)

سیوطی در درالمنثور سند روایت را به دو نفر منتهی می‌کند، یکی به ابی سعید و دیگری به ابن عباس (۴۹۵)، از ابن عباس نقل می‌کند:

«آنگاه که این آیه نازل شد پیامبر (ص) فاطمه (س) را خواست و فدك را برای او جدا کرد. (۴۹۶)

اما در نزد علماء شیعه بدیهی و ضروری است که حضرت رسول‌اللَّه (ص) به دستور الهی فدك را به حضرت فاطمه (س) عطا فرمود. (۴۹۷)

ما به یک روایت که در کتب مختلف نقل شده اکتفاء می‌کنیم:

...«فانزل اللَّه علی نبیه (ص):

«و آت ذاالقربی حقّه» فلم یدر رسول‌اللَّه (ص) من هم، فراجع فی ذلک جبرئیل و راجع جبرئیل (ع) ربّه، فأوحی اللَّه الیه ان ادفع فدك الی فاطمه (س)، فدعاها رسول‌اللَّه (ص) فقال لها:

یا فاطمه!

ان اللَّه امرنی ان ادفع الیک فدك، قد قبلت یا رسول‌اللَّه من اللَّه و منک، فلم یزل و کلاؤها فیها حیوه رسول‌اللَّه (ص) (۴۹۸)

آنگاه که آیه‌ی: (و آتِ ذاالقربی حقّه) نازل شد، پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

ذاالقربی کیست؟

جبرئیل از طرف پروردگار وحی نازل کرد:

فدك را به حضرت زهرا (س) هدیه کن.

حضرت رسول (ص) فاطمه (س) را خواست و فرمود:

خدا به من امر کرده که فدک را به تو بدهم.

حضرت زهرا (س) هدیه را قبول کرد و تا زمانی که پیامبر (ص) در قید حیات بود، کارگزاران حضرت زهرا (س) در آن مشغول کار بودند.

بعضی از مورّخین نوشته‌اند (۴۹۹): حضرت زهراء (س) ابتداء عرضه داشت:

«شما اولی به من می‌باشید. تا زمانی که شما هستید، من در آن تصرف نخواهم کرد».

پیامبر (ص) فرمودند:

«دوست ندارم بعد از من برای شما مشکل ایجاد کنند و آن را از شما بگیرند».

حضرت فاطمه (س) عرضه داشت:

«هرچه شما دستور می‌فرمایید.»

حضرت رسول (ص) مردم را در خانه دخترش جمع نموده و به آنها اعلام فرمود که فدک مال فاطمه (س) است و هر سال نیز به آنها اعلام می کرد.

اینجا بود که فاطمه (س) اهالی فدک را به عنوان کارگزاران خود باقی گذاشت، ولی تمام امورات آن را به پیامبر (ص) واگذار کرد.

حضرت رسول (ص) به بیست و چهار هزار دینار با اهالی فدک مقاطعه کرد که هر سال تقدیم حضرت می‌نمودند. (۵۰۰)

واگذاری فدک به فاطمه (س)

مهم‌ترین موضوعی که بین حضرت زهرا (س) و ابوبکر مورد نزاع واقع شد فدک بود.

حضرت فاطمه (س) مدعی بود رسول خدا (ص) در زمان حیاتش فدک را به وی بخشیده، لیکن ابوبکر منکر بود.

نزاع مذکور در ابتدا یک مرافعه عادی، بود ولی بعداً به صورت یکی از حوادث حساس تاریخ درآمد که آثار و نتایجش سالیان دراز دامنگیر جامعه مسلمین بوده و هست. برای این که حق روشن گردد باید چند مطلب بررسی شود.

مطلب اول: آیا پیغمبر اکرم شرعا حق داشته مقداری از اراضی دولتی را به دخترش ببخشد یا نه؟

ممکن است کسی بگوید:

غنائم و اموال دولتی به عموم ملت تعلق دارد. زمین‌های دولتی باید به ملک دولت باقی بماند و عوائد آنها در احداث امور خیریه‌ی عام‌المنفعه به مصرف برسد. بنابراین، برای پیغمبری که از هر گونه خطا و لغزش مصونیت دارد ممکن نیست فدک را که یک ملک خالصه بوده به دخترش واگذار کند.

در پاسخ این مطلب می‌توان گفت:

بحث انفال و اموال دولت اسلامی یک بحث دامنه‌دار و دشوار است که در این اوراق کوتاه نمی‌تواند به طور عمیق مورد بررسی قرار گیرد. لیکن به طور اختصار و نتیجه‌گیری می‌توان گفت:

گرچه فدک یکی از غنائم و اموال عمومی بود و به مقام نبوت و امامت، یعنی حاکم شرعی اسلام تعلق داشت، لیکن چنان که قبلا گفته شد بدون توسل به جنگ برای مسلمانان مفتوح شد و بر طبق نصوص اسلامی و سیره‌ی پیغمبر اکرم (ص) این گونه اموال جزء اموال خالصه‌ی پیغمبر محسوب می‌شود. البته املاک خالصه ملک شخصی نیست و به مقام حاکم شرعی اسلام تعلق دارد، ولی با سایر اموال عمومی فرق دارد. اختیار آنها در دست پیغمبر است، اما در مورد مصرف محدودیتی ندارد و دارای اختیارات وسیع و

دامنه داری است.

مصرف آنها به صلاحدید و مصلحت‌اندیشی او واگذار شده است.

حتی اگر مصالح عمومی اقتضا کرد می‌تواند قطعه یا قطعاتی از آن را به شخص یا اشخاص معینی واگذار کند که از منافع آن بهره‌مند شوند. این قبیل تصرفات در اسلام بی‌سابقه نیست. رسول خدا (ص) قطعاتی از اراضی خالصه را به اشخاصی واگذار نموده که اصطلاحاً «اقطاع» نامیده می‌شود.

بلاذری می‌نویسد:

رسول خدا (ص) قطعاتی از زمین‌های بنی نضیر را به «ابوبکر» و «عبدالرحمان بن عوف» و «ابودجانه» و غیر اینها واگذار نمود. (۵۰۱)

باز هم بلاذری می‌نویسد:

رسول خدا (ص) یک قطعه از زمین‌های بنی‌نضیر را با درختان خرما به «زبیر بن عوام» واگذار کرد. (۵۰۲)

همو می‌نویسد:

رسول خدا (ص) یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود به «بلال» واگذار نمود. و می‌نویسد:

رسول خدا (ص) چهار قطعه زمین به علی بن ابی طالب (ع) واگذار کرد. (۵۰۳)

پس نباید در این جهت تردید نمود که حاکم شرعی اسلام حق دارد مقداری از اراضی خالصه را به شخص معینی واگذار کند که از منافع آن استفاده نماید. پیغمبر اسلام (ص) نسبت به بعضی از افراد این عمل را انجام داده است.

علی بن ابی طالب (ع) و ابوبکر و عمر و عثمان نیز از این قبیل بخشش‌ها داشته‌اند.

بنابراین، از لحاظ قوانین شرع مانع ندارد که رسول خدا اراضی فدک را به فاطمه زهرا (س) واگذار نموده باشد، لیکن اثبات آن محتاج به دلیل است.

دلیل بخشش فدک

بر طبق اخبار و احادیثی که به ما رسیده پیغمبر اکرم (ص) فدک را به حضرت زهرا (س) واگذار نموده است.

از باب نمونه:

ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی آیه‌ی «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد حضرت رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود:

فدک مال تو باشد.

عطیه روایت کرده که وقتی آیه

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فاطمه (س) را نزد خویش طلبید و فدک را به او واگذار کرد.

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) فدک را به حضرت فاطمه واگذار نمود. (۵۰۴)

حضرت صادق (ع) فرمود:

وقتی که آیه‌ی «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ وَالْمِسْکینَ» (۵۰۵) نازل شد پیغمبر اکرم (ص) به جبرئیل فرمود:

مسکین را می‌شناسم ذوالقربی چه کسانی هستند؟

عرض کرد:

اقارب تو می‌باشند. پس رسول خدا (ص) امام حسن و امام حسین و فاطمه (ع) را به نزد خویش خواند و فرمود:

خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدک را به شما واگذار کردم.

ابان بن تغلب می گوید:

به حضرت صادق (ع) عرض کردم:

آیا رسول (ص) خدا فدک را به فاطمه (س) داده بود؟

فرمود:

فدک از جانب خدا برای فاطمه (س) تعیین شده بود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

فاطمه (س) به نزد ابوبکر آمد و فدک را مطالبه نمود.

ابوبکر گفت:

باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. ام

ایمن برای ادای شهادت حاضر شد. ابوبکر به او گفت:

به چه شهادت می‌دهی؟

گفت:

شهادت می‌دهم که جبرئیل نزد محمد (ص) آمد و عرض کرد:

خدا می‌فرماید

«وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ»

به جبرئیل فرمود:

از خدا سؤال (ص) کن ذو القربی چه کسانی هستند؟

عرض کرد:

فاطمه (س) ذوالقربی است.

پس رسول خدا فدک را به فاطمه (س) واگذار نمود. (۵۰۶)

ابن‌عباس روایت کرده که وقتی آیه‌ی «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه (س) واگذار کرد. (۵۰۷)

از این قبیل احادیث که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می‌شود که رسول خدا (ص) از جانب پروردگار جهان مأموریت داشته که فدک را به عنوان حق ذوی‌القربی در اختیار فاطمه‌ی زهرا (س) قرار دهد و بدین وسیله بنیان اقتصادی خانواده حضرت علی (ع) را که در راه اسلام آن همه جهاد و فداکاری «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ» که در احادیث بدان اشاره شد یکی از آیات سوره‌ی اسراء می‌باشد و آن سوره را از سوره‌های مکی شمرده‌اند. با اینکه اعطاء فدک در مدینه و بعد از فتح خیبر بوده است.

در پاسخ این اشکال یکی از دو مطلب را می‌توان اختیار کرد. می‌شود گفت:

گرچه سوره‌ی اسراء را مکی شمرده‌اند لیکن چند آیه‌ی آن را مدنی دانسته‌اند که یکی از آنها همین آیه‌ی «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ» می‌باشد.

حسن گفته:

سوره‌ی اسراء مکی است، مگر پنج آیه‌ی آن که در مدینه نازل شده است:

آیه‌ی «و لا تقتلوا النفس»

و آیه‌ی «و لا تقربوا الزنا»

و آیه‌ی «اولئک الذین یدعون»

و آیه‌ی «اقم الصلوه»

و آیه‌ی «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ» (۵۰۸)

وجه دوم اینکه کسی بگوید:

اصل حق ذوی‌القربی در مکه و قبل از هجرت تشریع شده لیکن بعد از هجرت مورد عمل قرار گرفت. (۵۰۹)

سند و شاهد بر ملکیت فدک

پیامبر (ص) ورقه‌ای خواست و امیرالمؤمنین (ع) را فراخواند و فرمود:

«سند فدک را به عنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن».

امیرالمؤمنین (ع) آنرا نوشت و خود حضرت با ام‌ایمن بر آن شهادت دادند.

پیامبر (ص) در آنجا فرمود:

«ام‌ایمن زنی از اهل بهشت است».

حضرت زهرا (س) این نوشته را تحویل گرفت و هنگام غصب فدک آنرا عیناً نزد ابوبکر آورد و به عنوان مدرک ارائه فرمود. (۵۱۰)

سپس پیامبر (ص) مردم را در منزل حضرت زهرا (س) جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آن فاطمه (س) است و در همانجا از درآمد آن به عنوان اعطایی فاطمه (س) بین مردم تقسیم کردند و بدین صورت تصرف مالکانه‌ی فاطمه (س) در فدک را به آنان نشان دادند.

فقرا مصرف کنندگان درآمد فدک

حضرت زهرا (س) در سرزمین فدک نماینده‌ای قرار داد و کارمندانی را تحت فرمانش سپرد، که پس از محاسبات لازم و پرداخت مخارج، خالص سود سالیانه را خدمت حضرت زهرا (س) تقدیم می‌نمود.

درآمد فدک را سالیانه از هفتاد هزار سکه‌ی طلا تا صد و بیست هزار سکه نوشته‌اند. (۵۱۱) هر ساله حضرت به اندازه‌ی قوت خود برمی‌داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می‌کرد و تا هنگام رحلت پیامبر (ص) این شیوه ادامه داشت (۵۱۲) و چشمان بسیاری از نیازمندان منتظر سر رسیدن درآمد فدک بود تا از بخشش فاطمه (س) زندگی خود را سامانی بخشند.

ده روز پس از رحلت پیامبر (ص) (۵۱۳) مأموران ابوبکر به دستور خاص او به فدک رفتند و نماینده‌ی حضرت زهرا (س) را از آنجا اخراج کردند و ملک آن را غصب نمودند و درآمد آن را به طور کامل برای مخارج حکومت غاصبانه‌ی خود صرف کردند و کوچکترین توجهی به سابقه‌ی مفصل امر الهی و عمل پیامبر (ص) در مورد فدک و سندی که تنظیم شده بود و شاهدانی که گواهی دادند و آنچه پیامبر (ص) در حضور مردم فرموده بود، نکردند.

این تصویری بود از مراحل فتح فدک و اخراج آن از دست یهودیان و انتقال آن به پیامبر (ص) و اعطای فدک توسط آن حضرت به فاطمه (س) و آنچه طی چهار سال مالکیت و تصرف حضرت زهرا (س) به عنوان دوران شیرین فدک طی شد تا آنگاه که دوران غصب آن فرا رسید و شیرینی گذشته را به کام فاطمه (س) و شیعیانش تلخ کردند.

اسرار غصب فدک (۵۱۴)

مقابله با مقام عصمت

پایه‌ی دین بر عصمت انبیاء و اوصیاء (ع) است، چرا که این پیام‌آوران الهی اگر خطای عمدی یا سهوی داشته باشند، اطمینان به کلی سلب می‌شود و مردم به آنچه به عنوان دین پذیرفته‌اند اطمینان نمی‌یابند. حکومتی که غاصبانه تشکیل شده بود قبل از همه باید این شرط را حذف می‌کرد تا براحتی هوسرانی‌هایش را مطرح کند. این بود که از چند راه به مقابله آن آمد:

۱. با هتک حریم عصمت و اهانت و جسارت نسبت به مقام با عظمتی که هیچ خطایی به او نمی‌توان نسبت داد، در صدد شکستن آن برآمد.

این که فدك را از فاطمه (س) می‌گیرند بدان معنی است که تصرف او به جا نیست. اینکه در میان مردم با او به احتجاج برمی‌خیزند برای شکستن عظمت او است.

اینکه در میان کوچه با جسارتهای جانسوز سند فدك را از دست او می‌گیرند و پاره می‌کنند هدفی جز اهانت به عصمت ندارند.

۲. با رد سخن مقامی که آیه‌ی تطهیر و عصمت درباره‌اش نازل شده رسماً اعلام کرد که مصداق آیه‌ی تطهیر با دیگران یکی است و خصوصیتی در قبول کلامش نیست و لذا از او شاهد می‌خواهد.

۳. در مقام مخاصمه تا آنجا تجاوز می‌کند که اگر کسی بر علیه مقام عصمت شهادت دهد قبول می‌کند و قائل می‌شود که باید بر او حد جاری کرد!!؟

۴. با رد شهادت امیرالمؤمنین (ع) بار دیگر کلام معصوم را رد می‌کند.

دشمن با این طریق خود را معرفی کرد وگرنه مقام عصمت در عظمت خود باقی بوده و هست و تا روز قیامت سفیران پروردگار فقط معصومین (ع) هستند و بس و غاصبین برای وارد کردن خود به صحنه، سعی در بیرون کردن مقام عصمت داشتند. البته راه همچنان باز است و آنان که امام معصوم نمی‌خواهند و به امام خطاکار قانع‌اند دنباله‌رو همانانند، ولی آنان که در پی بدست آوردن اوامر خدا و در نتیجه تحصیل رضای الهی هستند، نمی‌توانند سخن غیر معصوم را بپذیرند مگر آن که از سخن معصوم گرفته شده باشد.

مقابله با احترام و محبت‌های خاص به اهلبیت (ع)

با توجه به سفارشات اکید قرآن و پیامبر (ص) بر مراعات احترام اهل‌بیت (ع) و نیز لزوم محبت داشتن نسبت به آنان، زیرا کشش باطنی به سوی آنان در پاکان عالم وجود دارد و دشمنان اهل‌بیت (ع) از این مسئله رنج می‌بردند لذا در کم رنگ کردن آن نهایت تلاش خود را می‌نمودند، این موضوع در ماجرای غصب فدک به چند صورت جلوه کرد:

۱. از بیان اینکه به احترام اهل‌بیت (ع) خداوند حق خاصی را به آنان داده باشد، به شدّت ابا داشتند. آنها با بخشوده‌ی پیامبر (ص) به دلیل اینکه به عنوان ذوی‌القربی به حضرت زهرا (س) داده شده بود، مخالفت داشتند و به هیچ عنوان نمی‌خواستند مسئله به صورت عظمت اهل‌بیت (ع) مطرح شود. منظور پاک کردن گوشه‌ای از این عظمت بود که در اختصاص فدک به پیامبر (ص) و سپس به دختر او جلوه می‌نمود.

۲. مسئله‌ی رضا و غضب اهل‌بیت (ع) و مساوی بودن آن با رضای پروردگار از اصولی بود که به طور جدی به مبارزه با آن برخاسته بودند. همچنین اذیت فاطمه (س) که به عنوان اذیت خدا و رسول (ص) مطرح بود در لیست برنامه‌های آنان بود.

اقدام به غصب فدك از یک سو، ایجاد نارضایتی و غضب فاطمه (س) بود و از سوی دیگر آزار دادن آن بانوی بزرگ و این هدفی بود که غاصبین با یک برنامه به هر دوی آنها دست می‌یافتند. عمر در سخنانش بارها این مطلب را مطرح کرده که ناراحت شدن

یک زن مسئله‌ی مهمی نیست تا روی آن حساب شود!
آنان می‌خواستند نشان دهند که عمداً اقدام به اذیت فاطمه (س) نمودند و او را به غضب درآوردند. ولی ثمره‌ی کارشان با برنامه‌های امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) خنثی شد و طوری شد که علناً به معذرت خواهی آمدند.
۳. مودت و محبت نسبت به آل پیامبر (ص) در دین اسلام موضوعیت تمام دارد، به طوری که هیچ عملی بدون آن مورد قبول نیست. اصحاب صحیفه و سقیفه در صدد الغای این شرط از اسلام و رواج اسلام بی‌ولایت و محبت اهل‌بیت (ع) بودند. یکی از مواردی که این هدف به ظهور رسید، مسئله‌ی فدک بود.
پیداست که اگر مردمی محبت اهل‌بیت پیامبر (ع) خود را داشته باشند، نه تنها اموال او را نمی‌گیرند؛ بلکه اموال خود را هم در اختیار او قرار می‌دهند.
به قول امیرالمؤمنین (ع)، در زیر آسمان فقط یک سرمایه از آنِ زهرا (س) بود و آن هم فدک. تمام چشمها به همین ملک فاطمه (س) دوخته شد. گویا به یادشان نمی‌آمد که جا دارد
از اموال خود تقدیم آن حضرت نمایند و محبت خود را اظهار کنند. اولین معنای غصب فدک بی‌محبتی نسبت به خاندان پیامبر (ص) بود و این دقیقاً همان بود که غاصبین در پی آن بودند. (۵۱۵)

زیر پا گذاردن مبانی دینی

نادیده گرفتن فرامین الهی اولین پایه برای بدعت گذار است، چون کسی که می‌خواهد طبق هوی و هوس خود عمل کند، ابتدا باید از قید اطاعت خداوند بیرون آید تا بتواند آنگونه که دلش می‌خواهد عمل نماید.
غاصبین فدک چند فرمان الهی را با این کار خود زیر پا گذاشتند و این اوامر الهی در آیات قرآن و اعمال و گفتار پیامبر (ص) جلوه‌گر بود.
آنان با غصب فدک آیه‌ی «آتِ ذا القربی حقه»
و آیه‌ی «انما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»
و آیه‌ی «یوصیکم اللَّه فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»
و آیه‌ی «و ورث سلیمان داود»
و چند آیه‌ی دیگر مربوط به ارث را زیر پا گذاشتند.
فدک به دستور خاص الهی به فاطمه (س) داده شده بود و آنان با گرفتن آن در واقع دستور الهی را نقض کردند. آیه‌ی تطهیر شهادت الهی بود که فاطمه (س) هر سخنی بگوید راست می‌گوید، ولی آنان با شاهد خواستن از فاطمه (س) رسماً گواهی خداوند را نادیده گرفتند.
خداوند آیات ارث را برای همه‌ی مردم نازل کرده است و اینان فاطمه (س) را بدون هیچ مدرکی از آن مستثنی دانستند و در واقع تصرف و تحریف در کلام خدا نمودند. خداوند تصریح می‌کرد که انبیاء ارث می‌برند و اینان در مقابل خداوند می‌گفتند، انبیاء ارث نمی‌برند.
از سوی دیگر عمل و گفتار پیامبر (ص) به عنوان مقام عظمای عصمت حاکی از فرمان خداوند است.
اگر هیچ آیه‌ای هم درباره‌ی فدک نبود، همین عمل پیامبر (ص) که رسماً فدک را به فاطمه (س) بخشید و در حضور مردم این کار را انجام داد که همه دانستند و سند آن را هم تنظیم کرد و نوشت و شاهد هم بر آن گرفت، برای حرمت مخالفت با آن کافی بود.
گویی اعطای فدک را یک انسان عادی انجام داده است که به همین آسانی آن را غصب کردند و به ارائه‌ی سند و شاهد هم

اعتنایی نکردند!

در کنار همه‌ی اینها دستورات دیگر پیامبر (ص) از قبیل آنکه «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» زیر پا می‌رفت. اینان قانون معروف اسلام را می‌دانستند و رسماً با آن مخالفت می‌کردند و به جای آنکه از مدعی شاهد بخواهند از مدعی علیه شاهد می‌خواستند.

آری هدف، نشان دادن بی‌اعتنایی به عمل پیامبری بود که کار او مظهر اراده‌ی پروردگار است،

«و لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»

و در واقع می‌خواستند نشان دهند که به مقام وحی اعتنایی ندارند. با این اعمال عظمت قرآن و مقام وحی جایی نرفت، ولی غاصبین خوب معرفی شدند و اهداف آنان خوب تبیین گردید.

پیش‌گیری از اجرای قوانین بعدی اسلام

نکته‌ی بسیار حساسی که غاصبین اظهار نمی‌کردند ولی به عنوان یک مسئله‌ی مهم در دل داشتند این بود که هنوز بسیاری از قوانین اسلام تبیین نشده بود و مقامی متصل به وحی لازم بود تا آنها را بیان کند.

پیدا بود که امثال ابوبکر و عمر نه قادر بر چنین کاری هستند و نه مردم آنان را بدین عنوان می‌پذیرند. چشمها همه به اهل‌بیت (ع) دوخته شده بود که بقیه‌ی احکام الهی را چگونه بیان می‌کنند و غاصبین در صدد انحلال این مسئله بودند.

آنها خوب می‌دانستند که اگر امروز بیانات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) را درباره‌ی فدک بپذیرند فردا هم باید منتظر بیان احکام دیگری از اسلام باشند. این موضوع هم باعث توجه مردم به خانه‌ی وحی بود و هم مانع بدعتها.

لذا با کمال صراحت، پس از شنیدن آن همه استدلالهای قرآنی و استناد به قوانین وضع شده از سوی پیامبر (ص) که هم امیرالمؤمنین (ع) و هم فاطمه (س) بیان کردند، رسماً آن را زیر پا گذاردند تا نوبت فرداهایی نرسد که باید به سخنان ایشان گوش فرا دهند!

گرفتن منبع مالی از اهل‌بیت (ع)

حضرت خدیجه (س) درس خوبی از خود به یادگار گذاشته بود که درخت نو پای اسلام را با ثروت انبوه خود پرورید و از ضربه‌های بی‌امان دشمن نجات داد تا جایی که خود پیامبر (ص) به این مطلب تصریح فرمود:

«اسلام به شمشیر علی (ع) و اموال خدیجه (س) پا گرفت».

اکنون نوبت فاطمه (س) بود که با ثروتی که در اختیار داشت، درخت نوپای ولایت را از ضربه‌های سهمگین دشمن نجات دهد. با توجه به فقر شدید مردم در اول اسلام و اینکه فدک ثروتی نسبتاً مهم بحساب می‌آمد، غاصبین وحشت شدیدی از این اموال داشتند که هم تقسیم آن بین فقرا توسط فاطمه (س) اثرات نامطلوبی بر کار آنان می‌گذاشت و هم می‌ترسیدند امیرالمؤمنین (ع) آنرا در راه هدف خود صرف کند و بر علیه آنان اقداماتی نماید. لذا خود ابوبکر به این مطلب تصریح کرده که ما با گرفتن بنیه‌ی مالی از خاندان پیامبر (ص) از این جهات خیال خود را آسوده می‌کنیم.

نشان دادن قدرت بدعت و قانون‌گذاری توسط غاصبین

یکی از اهداف غاصبین آن بود که در اعلاء درجه‌ی جهل به احکام الهی و قوانین اجتماعی می‌خواستند خود را به عنوان

قانون‌گزارانی که در قبض و بسط امور دست دارند جلوه دهند. آنها هم برای بدعتهای آینده‌ی خود نیاز به چنین خودنمایی داشتند و هم برای مسائلی که هر ساعت برای اسلام پیش می‌آمد و بالاخره باید جوابی برای آن آماده می‌کردند. و پیداست که قانون از قداست خاصی برخوردار است و باید نمود کار را طوری پیش بیاورند که ظاهر دینی آن حفظ شود.

غصب فدک را با همین نقشه آغاز کردند و پس از جعل حدیث «ان اللّه ابی ان یجمع النبوه و الخلافه فی اهل بیت واحد» که ایامی پیش دست به جعل آن زده بودند، اکنون اقدام به دومین جعل در اسلام نمودند و حدیثی تحت عنوان «النبی لا یورّث» آماده کردند که این اقدام ضد دینی خود را دینی جلوه دهند و از قداست نام پیامبر (ص) استفاده کنند. با عنوان حدیث آن حضرت به جنگ دین بیایند و عملاً ثابت کنند که قادر به چنین کاری هستند.

از سوی دیگر به عنوان اینکه می‌خواهیم درآمد فدک را در راه جهاد با مرتدین به مصرف برسانیم و با آن اسلحه بخریم و لشکر مسلمین را نظام بدهیم ظاهر جالبی به کار خود دادند.

لابد تاریخ فراموش کرده است که با همین اموال غصبی خالد بن ولید را سراغ قبیله‌ای فرستادند که به خاطر استقامت بر خلافت امیرالمؤمنین (ع) و نپذیرفتن حکومت غاصبین مورد حمله قرار گرفتند و مالک بن نویره بدست آنان کشته شد و خالد در همان شب به همسر او تجاوز کرد!!

همچنین با شاهد خواستن از فاطمه (س) چنین وانمود کردند که در مسئله‌ای که اموال مسلمین مطرح است حتی از فاطمه (س) شاهد می‌خواهند و گویی این اندازه پایبند به احکام دین هستند!!

از جهتی دیگر اجماع مسلمین را مطرح کردند و اینکه غصب فدک هر اندازه خلاف و ضد دین باشد مردم طرفدار آن هستند و ما به خاطر مردم این کار را می‌کنیم و الاـ خود چنان تمایلی به آن نداریم. با این کار رنگ تقدس دیگری به کار خود دادند و به عنوان یکی از پایه‌های قانون‌گذاری خود آن را مستحکم نمودند.

اینها همه به عنوان قدرت نمایی بود تا نشان دهند با سابقه‌ی جهل مطلقی که دارند اخیراً قادر به بدعت گذاری هستند و گویا چیزهایی از دین فهمیده‌اند و کم‌کم مشغول تکمیل مراحل آن هستند.

البته اسلام یک روز و دو روز نبود که این جهل ظاهر نشود و این مقدس نمایی برهم نریزد. در طول خلافت غاصبانه هر روز سؤالهای دینی تازه‌ای پیش می‌آمد و مسائل تازه‌ای مطرح می‌شد که ناآگاهی غاصبین نسبت به احکام دین روز بروز روشن‌تر می‌گشت و آنچه در صددش بودند به طور معکوس ظهور می‌کرد.

تحریک مردم در مخالفت با اهل‌بیت (ع)

غاصبین با توجه به خونهای ریخته شده در بدر و اُحد که امیرالمؤمنین (ع) شجاع آن میدانها بود و همین مردم پدران و فامیل مشرکِ خود را به شمشیر علی (ع) از دست داده بودند، توانستند نظر مردم را بر ضد آن حضرت تحریک کنند و آنان را نسبت به هرچه به نفع آن حضرت تمام می‌شود، مخالف نمایند.

از سوی دیگر اخلاق جاهلی که هنوز آثار آن در مردم باقی بود و گاهی سر از تعصبات بیجا و گاهی از فرهنگ پایین مردم درمی‌آورد، وسیله‌ی خوبی برای تحریک عواطف و ضمایر مردم بود.

اینکه حقی به خاندان پیامبر (ص) اختصاص داشته باشد مسئله‌ای بود که خیلی راحت می‌شد مردم را بر ضد آن تحریک کرد. اینکه ثروت بزرگی در اختیار فاطمه (س) باشد مطلبی بود که خوب می‌شد از آن استفاده‌ی منفی برد. اینکه فدک مایه‌ی عظمت علی و فاطمه (س) باشد نکته‌ای بود که به راحتی می‌شد آن را به رخ مردم تنگ نظر کشید.

این مجموعه را غاصبین به خوبی درک می‌کردند و از آن برای جمع مردم بر ضد خاندان رسالت استفاده می‌کردند و نتایج خوبی

هم می‌گرفتند. آنگاه که ابوبکر از استدلال در مقابل مقام ولایت کبری عاجز می‌شد، فوراً مسائل را بر عهده‌ی مردم می‌گذاشت و می‌گفت:

این کار را مردم بر عهده‌ی من قرار دادند و من خواسته‌ی آنان را اجرا کردم و اکنون هم حاضرم مردم بین من و تو قضاوت کنند.

حضرت زهرا (س) هم دقیقاً همین جهت را هدف سخنان خود قرار داد و فرمود:

در جایی که خدا حکم مخالف داشته باشد و مقام عصمت سخن بگوید، رضایت و اتفاق مردم ارزشی ندارد.

کسب قدرت مالی جهت اقدام بر علیه اهل‌البیت (ع)

از آنجا که منبع مالی حکومت غاصب قوی نبود و از سوی دیگر جنگهایی تحت عنوان مرتدین مطرح شده بود، نیاز به یک درآمد کلان به خوبی احساس می‌شد و فدک در این جهت یک منبع استثنایی بود.

آنان خوب می‌دانستند که به چنگ آوردن این منبع مشکلات بزرگی را حل می‌کند و به همان اندازه که گرفتن آن از اهل‌بیت (ع) مهم است، بدست آوردن آن برای حکومت خود مهمتر است.

تا اینجا اجمالی از اهداف غاصبین در غصب فدک بیان شد و اینک ببینیم چرا اهل‌بیت (ع) این گونه مسئله را پی گیری کردند.

دیدگاه آیت‌اللّه شهید سید محمد باقر صدر در رابطه با غصب فدک

مرحوم شهید سید محمد باقر صدر در کتاب خود «فدک فی التاریخ» می‌نویسد:

فدک سمبلی از معنایی عظیم است که هرگز در چهارچوب آن قطعه زمین تصاحب شده حجاز نمی‌گنجد. و همین معنای رمزی فدک است که نزاع مربوط به آن را، از قالب مخاصمه‌ای سطحی و محدود، به جانب قیام و مبارزه‌ای وسیع و پر دامنه سوق می‌دهد ...حاشا که مسألهی فدک چنین تصور شود. منازعه‌ی فدک قیامی علیه اساس حکومت است.

فدک فریاد آسمانگیری است که فاطمه (س) خواست به وسیله آن سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم بشکند. برای اثبات این معنا کافی است به خطبه‌ای که حضرت زهرا (س) در مسجد پیامبر (ص) رویاروی خلیفه و در حضور جمعیت انبوهی از مهاجر و انصار ایراد فرمودند، نگاهی بیفکنیم. (۵۱۶)

اقدامات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) در مقابله با غصب فدک

پاسخ امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر و عمر در مورد فدک (۵۱۷)

پس از رحلت پیامبر (ص) ابوبکر و عمر نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و گفتند:

درباره‌ی آنچه از پیامبر باقی مانده چه می‌گوئی؟

فرمود:

ما از همه‌ی مردم به پیامبر (ص) سزاوارتریم. عمر گفت:

حتی نسبت به اموالی که در خیبر است؟

فرمود:

حتی اموالی که در خیبر است.

عمر پرسید:

حتی نسبت به اموالی که در فدک است؟

فرمود:

حتی اموالی که در فدک است.

عمر گفت:

مگر به قیمت جدا کردن گردنهای ما با ارّه باشد، که هرگز چنین چیزی نخواهد شد!!!

ارائه‌ی سند فدک توسط حضرت زهرا (س) (۵۱۸)

از اولین برخورد غاصبین درباره‌ی فدک مشخص شد که نقشه‌های شومی در سر دارند. به همین جهت، عمر به حضرت زهرا (س) گفت:

آن نوشته‌ای که می‌گفتی پدرت پیامبر درباره‌ی فدک برایت نوشته بیاور!

پس از غصب فدک، این اولین اقدامی بود که حضرت زهرا (س) انجام داد و سند فدک را آورد و به ابوبکر نشان داد و فرمود:

این نوشته‌ی پیامبر (ص) برای من و فرزندانم است.

این سند هنگام بخشیدن آن از سوی پیامبر (ص) به فاطمه (س) به امر آن حضرت و به دستخط امیرالمؤمنین (ع) و به شهادت آن حضرت و امایمن تنظیم شده بود و متن آن به عنوان «اعطائی پیامبر (ص) به دخترش فاطمه (س)» بود.

احتجاج مفصل حضرت زهرا (س) در مجلس ابوبکر و عمر

احتجاج مفصل حضرت زهرا (س) در مجلس ابوبکر و عمر (۵۱۹)

مراحل احتجاج درباره‌ی فدک که با هدف اثبات اصل حق انجام شد - اگر چه فدک را باز نگرداند - به صورت بسیار حساب شده‌ای صورت گرفت که دشمن نتواند بی‌خبر از معرکه بگریزد و نقاط ابهام باقی گذارد.

مجلس خاص ابوبکر و عمر

ابتدا حضرت زهرا (س) به امر امیرالمؤمنین (ع) به مجلسی که ابوبکر و عمر به همراه عده‌ای خصوصی در آن بودند آمد و رسماً اعتراض خود را آغاز کرد و در سخنان مفصلی که صورت مخاصمه و محاکمه داشت، دلائل خود را برای اثبات حقانیت خود در تصرف فدک و غاصب بودن خصم بیان فرمود، که ذیلاً صورت آن مجلس عیناً ذکر می‌شود.

فدک ارث نیست

حضرت خطاب به ابوبکر فرمود:

چرا نماینده‌ی مرا از فدک اخراج نمودی در حالی که پیامبر (ص) به امر خداوند آن را برای من قرار داد. آیا می‌خواهی زمینی را از

من بگیری که پیامبر (ص) از بین غنائمی که مسلمانان در راه آن جنگ نکرده‌اند به من بخشید؟

آیا پیامبر (ص) نفرموده است:

«فرزندان هر کس باید بعد رحلت او مورد توجه باشند» تو خوب می‌دانی که تنها یادگار پیامبر (ص) برای فرزندانش همین است؟

شهادت ناحق عایشه

ابوبکر گفت:

عایشه و عمر شهادت می‌دهند که پیامبر (ص) فرموده است:

«النبی لا یورث» یعنی «پیامبر ارث نمی گذارد».

حضرت زهرا (س) فرمود:

این اولین شـهادت ناحقی است که به آن شـهادت می‌دهند. من درباره‌ی فدک در اسلام شاهدانی دارم. فدک را پیامبر (ص) به من بخشیده است و من شاهد می‌آورم.

ابوبکر گفت:

دلیل خود را بیاور.

شاهد در ملک مورد تصرف باطل است

حضرت زهرا (س) فرمود:

آیا در زمان حیات پیامبر (ص) فدک تحت تصرف من نبود و من محصول آن را مصرف نمی کردم؟

گفت:

آری.

فرمود:

پس چرا درباره‌ی چیزی که در دست من است از من شاهد می‌خواهی؟

ابوبکر گفت:

چون غنیمت مسلمانان است، اگر دلیل نیاوری امضا نخواهم کرد!

حضرت در حالی که مردم هم می‌شنیدند فرمود:

آیا می‌خواهید دستور و کار پیامبر (ص) را رد کنید و درباره‌ی ما حکمی کنید که درباره‌ی سایر مسلمانان نمی کنید؟

ای حاضرین بشنوید که مرتکب چه عملی می‌شوند؟

ای ابوبکر و عمر، اگر من اموال مسلمانان را که در دستشان و تحت تصرفشان است ادعا کنم از من دلیل می‌خواهید یا از مسلمانان؟

عمر با حال غضب گفت:

این غنیمت مسـلمانان و زمین آنـان است که در دست فاطمه (س) است و محصول آن را مصـرف می کنـد. اگر بر ادعای خود دلیل آورد که پیـامبر از بین مسـلمانان فـدک را فقـط به او بخشـیده است - در حالی که غنیمت و حق مسـلمانان بوده!! - در این باره نظر خواهیم داد.

عصمت فاطمه (س) دلیل کامل

حضرت (س) فرمود:

همین مرا بس است!

ای مردم شما را قسم می‌دهم که آیا از پیامبر (ص) شنیدید که فرمود:

«دخترم سیده‌ی زنان اهل بهشت است»؟

گفتند:

آری به خدا قسم، این را از پیامبر (ص) شنیدیم.

فرمود:

آیا سیده‌ی زنان اهل بهشت ادعای باطل می‌نماید و آنچه مالکش نیست تصرف می‌کند؟

چه می‌گوئید اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی شهادت دهند یا دو نفر نسبت سرقت به من دهند؟

آیا سخن آنان را تصدیق می‌کنید؟

ابوبکر در اینجا سکوت کرد ولی عمر گفت:

آری و حد بر تو جاری می‌کنیم!

حضرت فرمود:

دروغ گفتی و پستی خود را ثابت کردی مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد (ص) نیستی. کسی که بر علیه سیده‌ی زنان اهل بهشت شهادتی را بپذیرد یا حدی بر او جاری کند، ملعون است و به آنچه خداوند بر محمد (ص) نازل کرده کافر شده است، زیرا آنانکه «خداوند پلیدی‌ها را از آنان برده و آنان را پاکیزه گردانیده» شهادتی بر علیه شان جایز نیست، چرا که معصومند و از هر زشتی و بدی پاکند.

ای عمر!

درباره‌ی اهل این آیه (تطهیر) به من خبر بده که اگر عده‌ای بر علیه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا کار زشتی شهادت دهند آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری بجویند و آنان را حد بزنند؟

عمر گفت:

آری، آنان با سایر مردم یکسانند!!

حضرت فرمود:

دروغ گفتی و کافر شدی!

آنان با سایر مردم مساوی نیستند چرا که خداوند آنان را معصوم قرار داده و آیه‌ای درباره‌ی عصمت و طهارت آنان نازل کرده و پلیدی‌ها را از آنان دور نموده است.

هر کس بر علیه آنان سخنی را بپذیرد در واقع خدا و رسول را تکذیب کرده است.

ابوبکر گفت:

ای عمر ترا قسم می‌دهم که ساکت باشی!

فدک بخشوده‌ی پیامبر (ص) به استناد قرآن

سپس ابوبکر گفت:

(درباره‌ی فدک) دلیل بیاور.

حضرت زهرا (س) فرمود:

اما فدک، خداوند عزوجل آیه‌ای از قرآن نازل کرد که در آن به پیامبر (ص) دستور داده بود حق من و فرزندانم را بدهد، آنجا که می‌فرماید:

«فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»

و من و فرزندانم نزدیکترین خلایق به پیامبر (ص) بودیم و آن حضرت فدک را به من بخشید.

وقتی جبرئیل دنباله‌ی آیه را خواند:

«وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ» (۵۲۰)

پیامبر (ص) سؤال کرد:

حق مسکین و ابن سبیل چیست؟

خداوند این آیه را نازل کرد:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ» (۵۲۱)

و خمس را به پنج قسمت تقسیم کرد و فرمود:

«ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَه بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ» (۵۲۲)

مصرف حق ذوی‌القربی

سپس حضرت زهرا (س) فرمودند:

آنچه برای خدا است برای پیامبر (ص) می‌شود و آنچه برای پیامبر (ص) است برای ذوی‌القربی می‌شود و ذوی القربی ما هستیم.

خداوند می‌فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّه فِی الْقُرْبی» (۵۲۳)

ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت:

تو چه می گوئی؟!

عمر گفت:

پس یتیمان و مساکین و ابناء السبیل کیانند؟

حضرت فرمود:

یتیمان باید از کسانی باشند که به خدا و پیامبر (ص) و ذوی القربی ایمان داشته باشند. مساکین هم کسانی باشند که در دنیا و آخرت با آنان باشند. ابن السبیل هم باید راه آنان را بپیماید.

عمر گفت:

بنابراین خمس و غنیمت همگی برای شما و دوستان و شیعیان شما است؟

حضرت فرمود:

فدک را خداوند برای من و فرزندانم قرار داده و برای دوستان و شیعیان ما قرار نداده است، ولی خمس را برای ما و دوستان و شیعیانمان قسمت نموده همانطور که در کتاب خداوند آورده است.

عمر گفت:

پس برای مهاجرین و انصار و تابعین چه می‌ماند؟

فرمود:

اگر آنان هم از دوستان و شیعیان ما بودند زکات و صدقاتی که خداوند در قرآن واجب نموده و تقسیم آن را بیان فرموده به آنان تعلق می گیرد. خداوند عزوجل می‌فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکینِ وَ الْعامِلینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَه قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ» (... ۵۲۴)

خدا راضی است اگر چه مردم راضی نباشند

عمر گفت:

فدک مخصوص تو باشد و غنیمت برای شما و دوستانتان؟

گمان نمی کنم اصحاب محمد (ص) به این راضی باشند!!

حضرت فرمود:

ولی خداوند عزوجل و پیامبرش بدان راضی هستند. این اموال را خدا به شرط دوستی و پیروی از او قرار داده نه به شرط دشمنی و مخالفت! و هر کس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و هر کس با ما مخالفت کند با خداوند مخالفت کرده است و هر کس با خدا مخالفت کند از جانب حق تعالی مستوجب عذاب الیم و عقاب شدید در دنیا و آخرت است.

چرا فقط از فاطمه (س) دلیل می‌خواهند؟

عمر گفت:

ای دختر محمد (ص)! بر ادعای خود دلیل بیاور!

حضرت فرمود:

چطور سخن جابر بن عبداللّه و جریر بن عبداللّه را بدون آنکه از آنان دلیل بخواهید قبول کردید. (۵۲۵)

در حالی که دلیل من در کتاب خدا است؟

عمر گفت:

جابر و جریر چیز کم‌ارزشی را می‌خواستند ولی تو مسئله‌ی عظیمی را ادعا می کنی که مهاجر و انصار با آن مرتد می‌شوند!!

حضرت فرمود:

مهاجرین به کمک پیامبر (ص) و اهل‌بیتش به دین خدا هجرت کردند و انصار هم با ایمان به خدا و رسول و ذوی القربی احسان کردند. بنابراین اگر هجرتی بوده به سوی ما بوده و اگر نصرتی بوده به ما یاری کرده‌اند و تابعین هم به وسیله ما تابع شده‌اند. هر کس هم از دین مرتد می‌شود به سوی جاهلیت بازگشته است.

عمر گفت:

این سخنان باطل را کنار بگذار، شاهدانی را حاضر کن که به این سخن تو (درباره‌ی فدک) شهادت دهند!

شاهدان فاطمه (س) بر ملکیت فدک

حضرت زهرا (س) در همان مجلس ماند و کسی را فرستاد تا امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و امایمن و اسماء بنت عمیس (که همسر ابوبکر بود) آمدند و به همه‌ی آنچه حضرت زهرا (س) فرموده بود شهادت دادند.

از جمله امایمن چنین گفت:

از پیامبر شنیدم که می‌فرمود:

«فاطمه سیده‌ی زنان اهل بهشت است».

آیا کسی که سیده‌ی زنان بهشت است چیزی را که مالك نباشد ادعا می‌کند؟ من نیز زنی از اهل بهشتم و من هم به آنچه از پیامبر (ص) نشنیده باشم، شهادت نمی‌دهم.

گفت:

ای امایمن، این قصه‌ها را کنار بگذار، به چه چیزی شهادت می‌دهی؟

امایمن گفت:

ای ابوبکر، شهادت نخواهم داد تا درباره‌ی آنچه پیامبر (ص) فرموده از تو اقرار بگیرم. تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانی که پیامبر (ص) فرموده است:

«امایمن زنی از اهل بهشت است»؟

ابوبکر گفت:

بلی. امایمن گفت:

اکنون شهادت می‌دهم که جبرئیل نزد پیامبر (ص) آمد و گفت:

خداوند تعالی می‌فرماید:

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»

«به کسی که با تو قرابت دارد حقش را عطا کن».

پیامبر (ص) فرمود:

منظور از «ذوالقربی» کیست؟

جبرئیل، از پروردگار سؤال کن که اینان کیستند؟

عرض کرد:

ذوی القربی فاطمه (س) است.

پیامبر (ص) فدك را به امر پروردگار به فاطمه (س) داد و او آن را تحویل گرفت و قبول کرد. سپس پیامبر (ص) فرمود:

«ای امایمن و ای علی (ع)، شاهد باشید.»

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و اسماء هم نظیر سخن امایمن درباره‌ی ملکیت فدك شهادت دادند.

جواب عمر درباره‌ی شاهدان

عمر گفت:

«علی همسر اوست، حسن و حسین هم پسران او هستند. امایمن هم خدمتکار اوست. اسماء بنت عمیس هم قبلاً همسر جعفر بن ابی طالب بوده و خدمتگزار فاطمه (س) هم بوده و به نفع بنی‌هاشم شهادت خواهد داد. همه‌ی این شاهدان برای منفعت خود شهادت می‌دهند»!! و درباره‌ی امایمن اضافه کرد که:

«او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی‌تواند شهادت بدهد»!!

دفاع امیرالمؤمنین (ع) از شاهدان

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

فاطمه (س) پاره‌ی تن پیامبر (ص) است و هر کس او را اذیت کند، پیامبر (ص) را اذیت کرده و هر کس او را تکذیب کند، پیامبر را تکذیب کرده است.

حسن و حسین هم دو پسران پیامبر (ص) و دو آقای جوانان اهل بهشتند و هر کس آنان را تکذیب کند، پیامبر را تکذیب کرده است، چرا که اهل بهشت راست گویند. و من آن کسی هستم که پیامبر (ص) فرمود:

«تو از منی و من از توام و تو در دنیا و آخرت برادر منی. هر که تو را رد کند مرا رد کرده و هر کس تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس از تو سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است». و امایمن کسی است که پیامبر (ص) برای او به بهشت شهادت داده است و برای اسماء بنت عمیس و نسل او دعا کرده است.

اقرار عمر و قبول نکردن شاهدان

عمر گفت:

شما همانگونه هستید که توصیف نمودید ولی شهادت کسی که به نفع خود شهادت می‌دهد قبول نمی‌شود!!

جواب نهائی امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی شاهدان

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

اکنون که ما آنطور هستیم که خودتان می‌شناسید و منکر نیستید و در عین حال شهادت ما به نفع خودمان پذیرفته نیست و شهادت پیامبر هم قبول نیست پس انا للّٰه و انا الیه راجعون!

ما وقتی برای خود ادعائی داریم از ما دلیل می‌خواهید؟

آیا کسی نیست ما را یاری کند؟

شما بر حکومت خدا و پیامبر (ص) حمله آورده‌اید و بدون هیچ دلیلی و حجتی آن را از خاندان پیامبر (ص) به خاندان دیگری برده‌اید. به زودی ظالمان خواهند دانست که به کجا بازمی گردند.

نتیجه‌ی محاکمه‌ی اول فدک

سپس امیرالمؤمنین (ع) به حضرت زهرا (س) فرمود:
بازگرد تا خداوند بین ما حکم کند و هم او بهترین حکم کنندگان است.
حضرت زهرا (س) به حال غضب برخاست و فرمود:
خدایا!
این دو به حق دختر پیامبرت ظلم کردند. خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرما.
سپس حضرت زهرا (س) محزون و گریان از نزد آنان بیرون آمد.

نصرت طلبی حضرت زهرا (س) و اهل‌بیت (ع) در سایه‌ی فدک (۵۲۶)

اقدامی که هیچکس - نه غاصبین و نه مردم - انتظارش را نداشتند این بود که امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (ع) دسته‌جمعی حرکت کنند و بر در خانه‌ی مهاجرین و انصار بیایند و از آنان درباره‌ی حقوق از دست رفته‌ی خود کمک بخواهند. این اقدام معرفی خوبی برای مردم بود که هم خود را بشناسند و هم آیندگان آنان را بشناسند. مردمی که درِ خانه‌ی خود را باز می‌کردند و خود را با تنها یادگار پیامبرشان روبرو می‌دیدند از هر جهت عاجز می‌شدند و از نظر اعتقادی و اخلاقی و وجدانی خود را محکوم می‌یافتند.

ضربه‌ی مؤثر نصرت طلبی خاندان وحی

واقعاً کار به جایی رسیده باشد که سیده النساء (س) به همراه جانشین حقیقی پیامبر (ص) و دو آقای اهل بهشت به نمایندگی از ذات اقدس الهی و پیامبر گرامی (ص)، بر در خانه‌های یاران سابق پیامبر (ص) بیایند و از آنان بخواهند که دین خدا را یاری کنند؟
آیا چه جوابی برای این منظره آماده کرده بودند؟
این اقدام از سوی خاندان وحی هم عجیب بود، ولی مسئله بر سر منافع شخصی نبود، بلکه از این طریق مسئله‌ی اتمام حجت بر تمام خلق مطرح بود و باید هر نقطه‌ی مبهمی در این قضایا رفع می‌شد. با این اقدام بر همگان روشن شد که واقعاً مردم طرفدار غاصب بودند و گرایش اعتقادی اکثریت بدان سو بود.
اینک که باطنها آشکار شد حقیقت نیز روشن می‌شود و آنچه ناگفتنی است، عیان می‌گردد.

چگونگی برنامه‌ی کمک خواهی

امیرالمؤمنین (ع)، حضرت زهرا (س) را به همراه امام حسن و امام حسین (ع) تا چهل روز، هر روز سوار بر مرکبی می‌نمود و به در خانه‌ی مهاجرین و انصار می‌برد.
حضرت زهرا (س) به آنان می‌فرمود:
«ای مهاجرین و انصار، خدا را و دختر پیامبرتان را یاری کنید. شما روزی که با پیامبر (ص) بیعت کردید، بر سر این بیعت کردید که از او و فرزندانش حمایت کنید و از آنها منع کنید آنچه از خود و فرزندانتان منع می‌کنید. بیایید و به بیعت خود نسبت به پیامبر وفا

کنید».

ولی احدی به حضرت جواب مثبت نداد.

برخورد خاص حضرت زهرا (س) با معاذ بن جبل

حضرت به معاذ بن جبل یکی از بنیانگذاران سقیفه رسید و فرمود:

ای معاذ بن جبل!

من به عنوان کمک‌خواهی نزد تو آمده‌ام و تو با پیامبر (ص) بیعت کردی که او و فرزندانش را یاری کنی و آنچه از خود و فرزندانت دفع می‌کنی از آنان نیز دفع کنی. اکنون ابوبکر فدك را غصب کرده و نماینده‌ی مرا از آن اخراج نموده است.

معاذ گفت:

دیگری هم با من هست؟

فرمود:

نه، هیچکس به من پاسخ مثبت نداد.

معاذ گفت:

کمک من به کجا می‌رسد؟!

حضرت زهرا (س) از نزد معاذ بیرون آمد و فرمود:

«دیگر با تو سخن نمی‌گویم تا نزد پیامبر (ص) بروم.

به خدا قسم کلمه‌ای با تو حرف نمی‌زنم تا من و تو نزد پیامبر (ص) حاضر شویم».

احتجاج فاطمه (س) با ابوبکر و پاره کردن سند فدک توسط عمر

از آنجا که گرفتن سندی مبنی بر بازگرداندن فدك، دلیلی بزرگ بر حقانیت فاطمه (س) به اقرار خصم بود و مُهر غاصبیت را بر پیشانی آنان می‌زد، باید تلاشی در این باره صورت می‌گرفت، اگر چه در مرحله‌ی بعد آن سند و مدرك پاره شود و مورد اهانت قرار گیرد، چرا که هر رفتار نامطلوب با نوشته‌ی غاصب ضربه‌ای بر پیکر خود اوست.

لذا برای بار سوم حضرت زهرا (س) به دستور امیرالمؤمنین (ع) نزد ابوبکر رفت.

استدلال حضرت زهرا (س) نزد ابوبکر

امیرالمؤمنین (ع) به حضرت زهرا (س) فرمود:

نزد ابوبکر برو در حالی که تنها باشد، چرا که از عمر زودتر منفعل می‌شود. نزد او برو و چنین بگو:

ادعای مقام پدرم و خلافت او را کرده‌ای و جای او نشسته‌ای؟

اگر فدك ملك تو هم بود و من از تو می‌خواستم که آن را به من ببخشی بر تو واجب بود آن را به من بدهی.

حضرت زهرا (س) نزد ابوبکر آمد و این مطالب را به او فرمود.

نوشتن سند برای ارجاع فدک

ابوبکر گفت:

«راست می گویی».

سپس ورقه‌ای خواست و بر آن نوشته‌ای مبنی بر بازگرداندن فدك نوشت.

حضرت زهرا (س) نوشته را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

محو و پاره کردن سند توسط عمر

عمر به آن حضرت رسید و گفت:

ای دختر محمد (ص)، این نوشته‌ای که همراه توست چیست؟

فرمود:

نوشته‌ای است که ابوبکر برای برگرداندن فدك برایم نوشته است.

گفت:

آن را به من بده. ولی حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر برای گرفتن کاغذ جسارتی عظیم به حضرت زهرا (س) نمود که قلم در ادای آن گریان و زبان از گفتن آن شرمنده است.

به قیمت اهانت به ساحت اقدس بانوی جهان، عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و ابتدا با آب دهان نوشته‌ی آن را محو کرد و سپس آن را پاره نمود. (۵۲۷)

احتجاج امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر و عمر در مسجد

در قسمتهای گذشته‌ی این بخش معلوم شد که حضرت زهرا (س) به دستور امیرالمؤمنین (ع) برای مطالبه‌ی فدك نزد ابوبکر رفتند (۵۲۸) و در واقع همه‌ی این اقدامات از سوی امیرالمؤمنین (ع) بود.

گذشته از اقداماتی که به دستور حضرت توسط فاطمه زهرا (س) صورت می گرفت، خود امیرالمؤمنین (ع) نیز شخصاً دو اقدام مهم انجام دادند:

یکی اینکه شخصاً در حضور مردم ابوبکر را به محاکمه کشیدند و دوم آنکه نامه‌ای در این باره به ابوبکر نوشتند.

محاکمه‌ی ابوبکر بدست امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین (ع) به مسجد آمد و در حضور مهاجرین و انصار که در اطراف ابوبکر نشسته بودند خطاب به ابوبکر فرمود:

ای ابوبکر، چرا آنچه پیامبر (ص) برای فاطمه قرار داده بود از او منع نمودی، در حالی که نماینده‌ی او از چند سال قبل در آن است؟

ابوبکر گفت:

این غنیمت مسلمین است.

اگر شاهدان عادلی بیاورد به او می‌دهیم وگرنه در آن حقی ندارد.

جهل به احکام قضاوت

حضرت فرمود:

ای ابوبکر، درباره‌ی ما حکمی می‌نمایی برخلاف آنچه درباره‌ی مسلمانان حکم می‌نمایی؟

گفت:

نه!

فرمود:

اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من درباره‌ی آن ادعایی نمایم از کدام شاهد می‌طلبی؟

ابوبکر گفت:

از تو شاهد می‌خواهم.

فرمود:

اگر در دست من چیزی باشد و مسلمین درباره‌ی آن ادعایی کنند از من شاهد می‌خواهی؟! چرا از فاطمه شاهد می‌خواهی در حالی که فدک در دست اوست و در زمان حیات پیامبر (ص) و بعد از آن مالك آن بوده است؟ چرا از مسلمین شاهد نمی‌خواهی؟!

ابوبکر ساکت شد، ولی عمر گفت:

این غنیمت مسلمین است و ما با کلام تو نمی‌توانیم مقابله کنیم! اگر شاهدان عادلی آوردی سخن تو صحیح است، وگرنه این غنیمت مسلمین است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید!! (۵۲۹)

عصمت، سند صدق فاطمه (س)

امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر فرمود:

ای ابوبکر، قرآن را قبول داری؟

گفت:

آری.

فرمود:

درباره‌ی این آیه به من خبر ده که می‌فرماید:

«اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» (۵۳)

آیا این آیه درباره‌ی ما نازل شده یا درباره‌ی غیر ما؟

گفت:

درباره‌ی شما.

فرمود:

اگر دو نفر از مسلمانان بر علیه فاطمه (س) به نسبت زشتی شهادت دهند چه می‌کنی؟

ابوبکر گفت:

بر او حد جاری می‌کنم همانطور که بر زنان مسلمین جاری می‌کنم!!

کفر منکر عصمت فاطمه (س)

فرمود:

در این صورت نزد خداوند از کافرین خواهی بود.

گفت:

چرا؟

فرمود:

برای آنکه تو شهادت خداوند را بر طهارت او رد کرده‌ای و شهادت مردم را بر علیه او قبول کرده‌ای. خداوند عزوجل به پاکی فاطمه (س) گواهی داده است.

اگر تو شهادت خداوند را رد کنی و شهادت دیگری را بپذیری نزد خداوند از کافرین هستی. همچنین حکم خدا و رسول (ص) را رد کرده‌ای که فدک را برای فاطمه (س) قرار دادند و او در زمان حیات پیامبر (ص) آن را تصرف کرد. تو سخن خدا و رسول (ص) را رد کردی و گفته‌ی یک عرب بیابانی که برپای خود بول می‌کرد را پذیرفتی و فدک را از فاطمه (س) گرفتی و گمان کردی که غنیمت مسلمین است.

همانطور که سخنِ دیگرِ پیامبر را رد کردی که فرمود:

«ادعا کننده باید شاهد بیاورد و برای مدعی علیه قسم کافی است». تو از مدعی علیه شاهد می‌خواهی!

نتیجه‌ی احتجاج امیرالمؤمنین (ع)

در اینجا مردم به خشم آمدند و متوجه ظلم ابوبکر و عمر شدند و به یکدیگر نگاه کردند و گفتند:

به خدا قسم علی (ع) راست می‌گوید. امیرالمؤمنین (ع) هم به خانه بازگشت.

خطابه‌ی مفصل حضرت زهرا (س) در مسجد

برنامه‌ی دقیق امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (س) مراحل خود را به خوبی طی می‌کرد و نتایج لازم را می‌داد. سه بار احتجاج حضرت زهرا (س) و یکبار احتجاج امیرالمؤمنین (ع) به ضمیمه‌ی یاری نکردن مردم، ابوبکر را بر تصمیم نهایی خود قاطع کرد و چنین وانمود کرد که مسئله‌ی فدک تمام شده است و کاری که تصمیم آن را داشتیم به صورت رسمی انجام دادیم.

خطابه‌ی فاطمه (س) ضربه‌ی سهمگین بر پیکر غصب

در اینجـا ضـربه‌ای سـهمگین لازم بود تـا هم بر پیکر غاصبین و هم مردمی که مؤیـد آنان بودنـد، وارد شود و در مجلس عمومی به محاکمه‌ی سیده النساء درآیند و هر سخنی هست علنی گفته شود، تا اگر فدك را هم باز پس ندهند حقایق روشن شود.
این مرحله به صورتی اجرا شد که نه مردم و نه غاصبین هرگز احتمال آن را هم نمی‌دادند و در حقیقت در مقابل برنامه‌ی انجام شده قرار گرفتند.

ترسیمی از کیفیت ورود حضرت زهرا (س) به مسجد

در شـرایطی که ابوبکر و عمر به همراه مهاجرین و انصار، مجلس مهمی در مسـجد پیامبر (ص) تشـکیل داده بودند و مشغول قدرت نمایی در مقابل خانه‌ی فاطمه (س) بودنـد که در فاصـله‌ی چنـد قـدمی بود، ناگهان درِ خانه‌ی فاطمه (س) باز شد و بانوی با عظمت اسلام در حالی که عده‌ای از زنان گرداگرد آن حضرت بودند وارد مسجد شده به سوی جمعیت پیش آمدند.
منظره جداً عجیب بود و مردم همه اختیار از کف داده بودند و فقط این را فهمیدند که راه باز کنند تا ببینند چه پیش می‌آید.
دختر پیامبر (ص) سر مبارك را با پوشش کامل پوشانیده بود و لباس سراسری روی لباسها پوشیده بود.
از شدت غم و ناراحتیِ جسـمی، قامت حضـرت راست نبود و لباس حضـرت به زمین کشـیده می‌شد و گاهی لباس زیر پای حضرت می‌رفت. راه رفتن فاطمه (س) همه را به یاد پیامبر (ص) می‌انداخت که شباهتی تمام به حرکت آن حضرت داشت.
اولین اقـدامی که شایـد تـا آن روز سـابقه نـداشت آن بود که فوراً بین زنـان و مردان پرده‌ای زده شـد و حضـرت بـا زنـان همراه در آنسوی پرده قرار گرفتند و روی زمین نشستند.

تأثیر عجیب آه فاطمه (ص) در مردم

مردم از دیدن این مناظر به شدت منقلب شدند و منتظر جرقه‌ای بودند که این انقلاب درونی را ظهور دهد.
ناگهان صدای فاطمه (س) را شـنیدند که آهی جانسوز کشید که با همان آه همه‌ی مردم به گریه درآمدند و مجلس برخود لرزید و همه منقلب شدند.
شدت گریه به قدری بود که حضرت مدتی طولانی صبر کرد تا مردم ساکت شدند و هیجانشان آرام گرفت.
حضـرت خواست سـخنان خود را آغاز کنـد که با شـنیدن چند کلمه بار دیگر مردم به گریه درآمدند و حضـرت آنقدر صبر کرد تا مردم کاملاً آرام شدند و حضرت سخنان خود را آغاز کرد.

محاکمه‌ی ناخواسته‌ی غاصبین

مردم سرا پا گوش بودند و نفسها در سینه‌ها حبس شده بود.
فاطمه زهرا (س) یك تنه همه را به محاکمه می‌کشید و همه خود را مجرم می‌دانستند و گریه‌ها برای شرمی بود که از جرم و جنایت خود داشـتند. دادگاه اجتماع کار خود را آغاز کرده بود و غاصب و همدسـتانش در فکر بودنـد که برای برهم ریختن آن یا تخریب نتیجه‌ی آن از کجا آغاز کنند و به کجا ختم کنند، ولی ترس از تصمیم‌گیری های شتابزده‌ی خود داشتند.

محکومیت غاصبین و مردم به حکم فاطمه (س)

برنامه طوری تنظیم شده بود که هیچکس را از آنچه قاضی می‌خواست گریزی نبود.
این مردم و آن غاصب که هرگز با دعوت حضور نمی‌یافتند، اکنون با پای خود حضور یافته
بودند. اگر مهر سکوت بر لب می‌زدند خود را محکوم می‌دیدند چرا که فاطمه (س) سخن خود را می گفت و اگر سخن می گفتند حرفی برای گفتن نداشتند و بیش از پیش باطن بی‌محتوای عملشان معلوم می‌شد و آنچه مردم خبر نداشتند برملا می گشت.
مردم نیز که خود را محکوم حکم فاطمه (س) می‌دیدند این ضرر و خسارت را به پای ابوبکر و عمر می گذاشتند و با نگاه های پرمعنی آنان را زیر نظر داشتند. سخنان فاطمه (س) هم آنقدر بالا ـ و متین بود که مردم در مواردی حتی از فهم معانی آن عاجز بودند. سخنانی که اینک پس از چهارده قرن شرحها و تفسیرهای مفصل بر آن نوشته شده است.

برداشتی از خطابه‌ی حضرت زهرا (س)

حضرت پس از حمد و ثنای الهی و اقرار به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر (ص) و بیان حکمتهایی از خلقت و تکلیف بشر و ارسال انبیاء (ع) و خصوص نبوت پیامبر (ص)، متذکر سوابق مردم با قرآن و اهل‌بیت (ع) شدند. از یک سو سابقه‌ی مردم در کمک به دین خدا و از سوی دیگر وظیفه‌ی خطیری که نسبت به آیندگان بر عهده دارند را متذکر شدند. همچنین عظمت قرآن و اهل‌بیت (ع) و ارتباط آن دو با یکدیگر را بیان کردند و سپس شمه‌ای از حکمت شرایع الهی را ذکر نمودند.

معرفی خود برای آینده‌ی تاریخ

پس از آن خود را معرفی کردند تا اهل مجلس و آینده‌ی تاریخ بدانند چه مقام معظمی با مردم سخن گفته است.
بعد از آن، سوابق و زحمات طاقت‌فرسا و فداکارانه‌ی پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در پروردن نهال اسلام را ذکر کردند.
در اینجا سخن را به مطلب مورد نظر نزدیک کردند و ارتداد مردم پس از پیامبر (ص) و نادیده گرفتن گذشته‌ها را یادآور شدند.
سپس این نکته را مطرح کردند که فقط به بی‌توجهی نسبت به دین اکتفا نمی کنند، بلکه آتش فتنه‌ها را هم بر علیه دین خدا و اهل بیت پیامبر (ص) شعله‌ور می‌نمایند.

غصب فدک آتشی برانگیخته

سپس مسئله‌ی ارث را مطرح کردند و فرمودند:
از نمونه آتشهای برانگیخته‌ی شما مسئله‌ی فدك است.
در این قسمت از سخن آیاتی از قرآن که درباره‌ی ارث و بخصوص ارث انبیا (ع) بود مطرح کردند و مسائلی که به طور خصوصی با ابوبکر و عمر مطرح کرده بودند این بار در حضور مردم و مفصل‌تر و علنی بیان کردند.
سپس خطاب به قبر پیامبر (ص) از غاصبین و مردمی که مؤید آنان بودند، شکایت بردند و این شِکوه را در قالب اشعاری بیان کردند.

تعجب از سستی مردم

سپس خطاب را متوجه انصار نمودنـد و با یادآوری گذشـته‌ی آنان در اطاعت از اوامر پیامبر (ص) و یاری دین خـدا، تعجب خود را از بی‌توجهی آنـان نسـبت به احقـاق حق دختر پیـامبر (ص) بیان کردنـد که حتی پس از دادخواهی و فریاد کمک طلبی کسـی اعتنا نمی کند!

ذکر حدیث جعلی توسط ابوبکر و جواب آن

ابوبکر از فرصت اسـتفاده کرد و در سـخنانی کوتاه حـدیث جعلی خود را مبنی بر ارث نبردن از انبیا مطرح کرد و اشاره کرد که من غصب فدک را با مشورت و توافق مسلمین انجام داده‌ام.

حضرت زهرا (س) ضمن اینکه ساحت پیامبر (ص) را از مخالفت قرآن منزه دانستند، آیات صریح ارث انبیا (ص) را مطرح کردند و ثابت کردند که هیچ استثنایی در مسئله‌ی ارث برای هیچکس وجود ندارد.

تمسک به اجماع مسلمین و جواب آن

این بـار ابـوبکر اقرار کرد که از جـواب عـاجزم و فقـط مسـلمین را بین خـود و تـو قرار می‌دهـم که من در واقع دسـتور آنـان را اجرا کرده‌ام.

حضـرت زهرا (س) خطاب را متوجه مسـلمین نمودنـد و به شـدّت آنان را که به سوی سـخن باطل روی آورده‌اند مورد مؤاخذه قرار دادند و آنان را به عذاب بشارت دادند و اشاره کردند که اگر مردم هم به آن راضی نباشند، خدا راضی است.

بعد تصـریح کردند که این تصـمیم شما را خوب می‌دانم، ولی خواستم اتمام حجت کنم و مردم واقعیت را بدانند و روز قیامت برای حساب آماده باشند.

غدیر حجت نهایی امیرالمؤمنین (ع)

در اینجا سـخنان حضـرت پایان یافت و در راه بازگشت به خانه رافع بن رفاعه به عنوان یک سخن به ظاهر زیبا که در اذهان عمومی مؤثر بود تقصیر را بر عهده‌ی امیرالمؤمنین (ع) قرار داد که چرا آن حضرت قبلاً ما را آگاه نکرد تا در خلافت با دیگری بیعت نکنیم و کار به اینجا نرسد!!!

حضرت با غضب به او فرمود:

پس از واقعه‌ی غدیر برای احدی عذری باقی نمانده است.

اعتراض امسلمه رضی الله عنها

سپس ام‌سلمه سر از حجره‌اش بیرون کرد و خطاب به مردمی که خطابه‌ی حضرت زهرا (س) را بدون نتیجه‌ی خاصی به پایان برده بودند، مطالبی توبیخ‌آمیز گفت که ملخص آن چنین است:

آیا با مثل فاطمه این گونه برخورد می‌شود؟

آیا شما آمده‌اید به فاطمه (س) حکم دینش را یاد دهید؟

آیا مثل فاطمه (س) آنچه حقش نباشد طلب می‌کند؟

عنایت خاص پیامبر (ص) نسبت به او را فراموش کرده‌اید؟

نتایج فکری خطابه‌ی فاطمه (س)

بدین صورت مجلس بدون خواست غاصبین فدک تشکیل شد و کاملاً غافلگیر شدند و آنچه حاضر به گفتنش نبودند بر زبان خود جاری کردند و همه‌ی مردم حقایق را فهمیدند و همانگونه ثبت شد تا آیندگان هم بدانند و حق زهرا (س) و حق‌کشی دشمنش بر جهانیان معلوم باشد.

سخنان حضرت زهرا (س) برای زنان عیادت کننده (۵۳۱)

اولین اثر خطابه‌ی حضرت زهرا (س) آن بود که زنان مهاجر و انصار پس از مدتی که هیچ یادی از یادگار پیامبر (ص) نکرده بودند به عیادت حضرت آمدند و گفتند:

ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟

حضرت فرمود:

از دنیایی که با شما باشم، متنفرم و آن را رها کرده‌ام و نسبت به مردان شما غضبناکم. ننگ بر کُند شدن شمشیر و تزلزل فکر!!

وای بر آنان!

خلافت را از کوههای بلند رسالت به کجا کشاندند؟

از ابو الحسن (علی (ع)) چه چیزی را نمی پسندیدند؟ جز صلابت شمشیرش و بی‌پروائی او از مرگ و شدّت حمله‌ها و برخوردهای عبرت‌آموز او در جنگ و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

به خدا سوگند، اگر مهاری را که پیامبر (ص) آن را به او (علی (ع)) سپرده بود در دست او باقی می‌گذاردند به بهترین وجهی آن را اداره می‌کرد و اگر خلافت را به او می‌سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد.

به کدام سو روی آوردند؟! و بر ضد کدامین ذریه‌ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟!

بینی‌شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می‌کنند کار درستی انجام می‌دهند. قسم به لا یزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است و پس زمان کوتاهی ثمره‌اش ظاهر می‌گردد و از آن کاسه‌ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده می‌دوشید. آنگاه است که آیندگان از نتیجه‌ی آنچه پیشینیان پایه گذارده‌اند، آگاه می‌شوند.

سوید بن غفله می‌گوید:

زنان عیادت کننده فرمایشات حضرت زهرا (س) را برای مردان خود بازگو کردند. پیرو آن عده‌ای از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت آمده گفتند:

ای سیده النساء، اگر ابو الحسن (علی (ع)) این مسئله را قبل از آنکه پیمانی ببندیم به ما یادآور می‌شد، سراغ دیگری نمی‌رفتیم.
حضرت زهرا (س) فرمود:
از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه‌های بیهوده‌تان عذر شما پذیرفته نیست و با کوتاهی‌های شما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!

نامه‌ی امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر درباره‌ی غصب فدک (۵۳۲)

اسناد تاریخی به گونه‌های مختلف باقی می‌مانند و پرده از جوانب مبهم ماجراها برمی‌دارند. یکی از این جلوه‌ها نامه‌های بزرگان ملل است که در هر قومی از احترام خاصی برخوردار است.
در اوج ماجرای فدک و در حالی که غاصبین مشغول قدرت‌نمایی بودند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) نامه‌ای با مضامین عالی برای ابوبکر نوشت که شاید او از درک بعضی جملات آن عاجز بود.
این نامه را حضرت هنگامی نوشت که ابوبکر پس از تثبیت غصب فدک بر فراز منبر رفت و با اظهار قدرت سخنان ناروایی نسبت به مقام شامخ ولایت بر زبان راند.
حضرت مطالبی در نامه نوشته بودند که ابوبکر از کیفیت خطاب حضرت در تعجب فروماند و در برخورد خود تجدید نظر کرد.
مضمون مطالب نامه‌ی حضرت چنین است:

بی‌انصافی مردم با اهل‌بیت (ع)

امواج متلاطم فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات پیمودند. ولی تاج افتخار صاحبان عظمت را با اجتماع اهل مکر و غدر پائین آوردند و از نور مرکز انوار استفاده بردند، ولی میراث پاکان ابرار را برای خود قسمت کردند و با غصب بخشوده‌ی پیامبر (ص) (یعنی فدک) سنگینیِ وزر و وبال آن را بر خود خریدند.
شما را می‌بینم که با کوردلی در حرکتید، همانطور که شتر (با چشم بسته) دور آسیاب می‌گردد.
به خدا قسم، اگر به من اجازه داده شود درباره‌ی آنچه بدان علم ندارید، سرهای شما را با شمشیرهای برنده‌ی آهنین، مانند دانه‌ی چیده از تنتان دور می‌کنم و جمجمه‌های شجاعانتان را آنطور از جا می‌کنم که گوشه‌ی چشمانتان را (از شدت گریه) مجروح کنم و شما را به وحشت بیندازم.
تا آنجا که مرا می‌شناسید هلاک کننده‌ی لشگرها و نابود کننده‌ی جنگجویان و از بین برنده‌ی بزرگانتان و خاموش کننده‌ی غائله‌هاتان و قاتل شجاعانتان بوده‌ام، در زمانهایی که شما در خانه‌هایتان نشسته بودید.
من همان رفیق دیروز شما هستم. قسم به جان پدرم، نخواستید خلافت و نبوت در ما باشد چرا که کینه‌های بدر و خونهای اُحد را به یاد می‌آورید!

سکوت و سخن حضرت علی (ع)

اگر بگویم که خداوند درباره‌ی شما چه مقدر کرده استخوان سینه‌هایتان همچون دندانه‌های چرخ آسیاب به تنتان فرو می‌رود. اگر

سخن بگویم می گوئید:
«حسد می‌ورزد» و اگر ساکت بمانم می گوئید:
«فرزند ابی طالب از مرگ می‌هراسد».
هیهات، هیهات که چنین باشم. اکنون به من چنین گفته می‌شود، در حالی که من کشنده‌ی مرگ هستم.
منم که در شب آرام که مردم در خواب بودند در دریای مرگ شناور بودم. منم حامل شمشیر سنگین و دو نیزه‌ی بلند و شکننده‌ی پرچمها در جوش و خروش جنگها. منم آنکه زنگار ناراحتی‌ها را از روی بهترین خلایق (یعنی پیامبر (ص)) می‌زدود.
مادر به عزایتان بنشیند!
بدانید که پسر ابوطالب نسبت به مرگ از فرزند به سینه‌ی مادرش مأنوس‌تر است.

اگر حقیقت و باطن مردم بیان شود

اگر آنچه خداوند در کتابش درباره‌ی شما نازل کرده، ظاهر کنم همچون طنابی که در چاهی عمیق لرزان باشد مضطرب می‌شوید و از خانه‌هایتان پا به فرار می گذارید و سرگردان می‌شوید! ولی من آنچه در سینه دارم تحمل می‌کنم تا خداوند را با دستی بریده از لذات شما و خالی از ساخته و پرداخته‌های شما ملاقات کنم.
مثل دنیای شما نزد من همچون ابری است که بالا و بالاتر می‌رود و غلیظ می‌شود و استقرار می‌یابد، ولی دوباره از هم می‌پاشد و آسمان صاف پیدا می‌شود.
آرام باشید، به زودی گرد و غبار می‌نشیند و ثمره‌ی کار خود را تلخ می‌یابید و یا ثمره‌ی کاشته‌ی دست خود را میوه‌ای کشنده و سمی قاتل خواهید یافت.
خداوند برای قضاوت ما و پیامبر به عنوان خصم شما و قیامت برای محل مخاصمه کافی است.
خداوند هم در قیامت غیر شما را از رحمتش دور نمی‌کند و جز شما را هلاک نمی‌نماید.
والسلام علی من اتبع الهدی.

عکس‌العمل ابوبکر در مقابل نامه‌ی حضرت امیرالمومنین (ع)

وقتی ابوبکر نامه را خواند وحشت و رعب شدیدی او را گرفت و گفت:
عجیب است! چه جرأتی نسبت به من دارد که دیگری ندارد؟!

آخرین سخنان حضرت زهرا (س) در رابطه با فدک (۵۳۳)

اینک فاطمه (س) فدک را رها کرده و دیگر سخنی از آن نمی گوید. یکی از زنان به عنوان عیادت نزد حضرت آمد، ولی از نظر گرایش به سمت دشمن متمایل بود.
حضرت به عنوان آخرین سخنی که درباره‌ی فدک بر زبان آورده به او چنین فرمود:
آنگاه که پیامبر (ص) از دنیا رفت ابوبکر و عمر با جرأت تمام فدک را گرفتند.

آه که چه ملـک (بـا برکتی) بود! فـدک اعطایی پروردگار بلنـد مرتبه به پیامبر مناجات کننـده‌ی با خـدا و وفادار بود که آن را برای قوت فرزندان از نسل او و خودم به من بخشیده بود.

این مطلب را خدا می‌دانست و امین او شاهد بود.

اکنون اگر قوت زنـدگی را از من به زور گرفتنـد و لقمه‌ی مختصـر را هم از من مـانع شدنـد، من صبر بر این ظلم را بـاعث تقرب به درگاه الهی در روز قیامت می‌دانم و خورندگان آن به ظلم، آن را شعله‌ور کننده‌ی حمیم در شعله‌های جهنم خواهند یافت.

این مجموعه، اقـدامات دقیقی بود که پس از غصب فدک انجام گرفت. برنامه‌ی آن از مقام عصـمت داده شد و مجری آن هم خود امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) بودند.

این خط سیری که به ثمر رسـید، نتیجه‌اش برای آینده‌های بلند مدت تشیع باقی ماند که تا همیشه کلامش سـکه‌ی تمام عیار است، چرا که کلام علی و فاطمه (ع) است و به همین جهت دشمن عاجزتر از آن است که با تلاشهای مذبوحانه‌ی خود بخواهد از غاصب فـدک دفاع کنـد و یا باطلی که خود از به میان آوردنش پشـیمان شـده، دوباره احیا کنـد. کلام فاطمه و علی (ع) نور است و سـخن دشمن ظلمت و تاریکی و پیداست که ظلمت در مقابل نور محو شدنی است.

اقدامات غاصبین پس از تثبیت غصب فدک

مسـئله‌ی غصب فـدک بسـیار حساب شـده و با برنامه‌ریزی از سوی غاصبین انجام شـد. اگر چه این اقـدام برای آنان به قیمت گرانی تمام شـد و از چنـد سو به آبرو و حیثیت ساختگی خود لطمه زدنـد، ولی این کاری بود که تصـمیم داشـتند آن را به هر قیمتی انجام دهند. لذا هیچ سـخن حقی را نمی‌پذیرفتند و به عواطف و قضاوت مردم هیچ ارجی نهاده نمی‌شد. البته آن روزها با هر مسئله‌ای که به اهل‌بیت (ع) ارتباط داشت چنین برخوردی می‌شد.

جالب‌تر اینکه در مقابل احتجاجات قاطع حضـرت زهرا (س) هر بار مطلبی جعل می‌کردند که فقط خودشان شنیده بودند و یک نفر از اصـحاب پیامبر (ص) – حتی طرفداران خودشان – حاضر نمی‌شدند به دروغ هم که شده به نفع آنان شهادت دهند و لذا دست به دامان یک عرب بیابانی همچون مالک بن اوس بن حدثان شدند.

آماری از اقدامات برنامه‌ریزی شده‌ی غاصبین

با توجه به این نکته، غاصبین مراحل زیر را برای غصب فدک طی کردند تا این حکم باطل خود را تثبیت کنند:

۱. برای بدست آوردن زمینه‌ی کار نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و درباره‌ی آن از حضرت سؤال کردند.

۲. حدیثی جعل کردند تا دستاویزی برای کار خود داشته باشند.

۳. عایشه و حفصه دو دختر خود را به عنوان شاهد آماده کردند.

۴. در چند مرحله‌ی ساختگی نشان دادند که متمایل به باز پس دادن فدک هسـتند ولی باز عقب نشـینی کردند و رسـماً سـند دسـت نوشته‌ی خود را پاره کردند.

۵. پس از نامه‌ی تهدید آمیز امیرالمؤمنین (ع) به مشورت نشستند و تصمیمات جدیدی گرفتند و مردم را تهدید کردند.

۶. پس از احتجاج امیرالمؤمنین (ع) در مسجد تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و تا مرحله‌ی اجرای آن هم پیش رفتند.

۷. پس از خنثی شدن توطئه‌ی قتل، ابوبکر سخنان تهدیدآمیزی نسبت به مردم و گفته‌های اهانت آمیزی نسبت به امیرالمؤمنین (ع) بر زبان راند و در خاتمه با دادن سهمیه از بیت‌المال مردم را به سوی خود جلب کرد.

۸. نیرنگ دیگر آن بود که به عنوان رضایت طلبی نزد حضرت زهرا (س) آمدند ولی پشیمان بازگشتند.
۹. آخرین نقشه‌ی آنان شرکت در تشییع جنازه‌ی فاطمه (س) و خواندن نماز بر بدن آن حضرت بود، که با پیش‌بینی حضرت زهرا (س) در اخفاء دفن و قبرش، نقشه به کلی خنثی شد.

این مراحل نُه‌گانه نشانگر اسرار دیگری از غصب فدک و گوشه‌هایی از این مقاصد شوم است.

سؤال غاصبین از حضرت امیرالمؤمنین (ع) قبل از غصب فدک (۵۳۴)

ابوبکر و عمر قبل از اقدام به غصب فدک، برای آنکه کیفیت برخورد خود را تنظیم کنند، ضمن سنجش زمینه‌ی اجتماعی آن نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و گفتند:

درباره‌ی آنچه از پیامبر باقی مانده چه می‌گویی؟

فرمود:

ما به پیامبر سزاوارتریم.

گفتند:

حتی آنچه در خیبر است؟

فرمود:

بلی، حتی آنچه در خیبر است.

گفتند:

حتی آنچه در فدک است؟

فرمود:

آری، حتی آنچه در فدک است.

با شنیدن این سخنان برآشفتند و گفتند:

به خدا قسم چنین کاری نخواهد شد مگر آنکه گردنهای ما با ارّه قطع شود!! و با این گفته تصمیم جدی خود بر غصب فدک را صراحتاً اعلام داشتند.

جعل حدیث برای غصب فدک

یکی از پیش‌بینی‌های ابوبکر و عمر درباره‌ی فدک، آماده ساختن مدرکی جعلی برای هدف شومشان بود.

برای این منظور از مطرح کردن جنبه‌های معنوی استفاده کردند که انبیاء (ع) درهم و دیناری باقی نمی‌گذارند و فقط علم و حکمت از خود به یادگار می‌گذارند و نتیجه گرفتند که هر چیزی از اموال دنیا از پیامبر باقی بماند، قابل تملک نیست و صدقه است.

این حدیث جعلی به صورت جمله‌ی «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» ... مطرح شد و ظاهر فریبنده‌ای داشت.

ظاهر فریبنده‌ی حدیث جعلی

این مفاهیم که برای پردازش آن وقت زیادی صرف کرده بودند و فکرهای متعددی برای ساختن آن کمک کرده بودند، ظاهر فریبنده‌ای داشت، چرا که بوی قداست و پرهیزکاری از آن استشمام می‌شد.

البته چون دروغگو حافظه ندارد و حدیث جعلی یک حقیقت نیست که بدان پایبند باشند، در موارد مختلفی که این مطلب ساختگی را مطرح کردند براحتی کلماتی که برای اجرای اهدافشان مؤثر بود بدان اضافه می‌کردند یا صورت آن را تغییر می‌دادند.

حدیث جعلی «النبی لا یورث»

و أنت یا خیره النساء و ابنه خیر الأنبیاء صادقه فی قولک، سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک.
و واللّه ما عدوت رأی رسول‌اللّه و لا عملت الا باذنه! و الرائد لا یکذب أهله.
(و قد قلت و ابلغت و اغلظت فاهجرت) و انی اشهد اللّه – و کفی به شهیدا – انی سمعت رسول‌اللّه یقول:
«نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ذهبا و لا فضه (و لا ارضا) و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتب و الحکمه و العلم و النبوه و ما کان لنا من طعمه فلولی الأمر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه»!
و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح، یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المرده الفجار.
و ذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی و لم استبد بما کان الرأی (فیه) عندی.
و هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا نزوی
و انک أنت سیده امه ابیک، و الشجره الطیبه لبنیک لا ندفع مالک من فضلک و لا یوضع من فرعک و اصلک. حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین ان اخالف فی ذلک اباک؟!

عایشه و حفصه شاهدان حدیث جعلی (۵۳۵)

غاصبین محکم کاری لازم برای راهی که در نظر داشتند پیش‌بینی کرده بودند. پیداست که جعل حدیث به فاصله‌ی چند روز از رحلت پیامبر (ص) جرم نابخشودنی است و تثبیت آن نیز کار آسانی نیست.
در جایی که اصحاب پیامبر (ص) حضور داشتند و زمان زیادی هم نگذشته بود که فراموش کرده باشند، نسبت دادن چنین دروغ بزرگی به ساحت قدس نبوی احتیاج به زمینه‌سازی داشت.

شاهد بر حدیث جعلی از خانواده‌ی غاصبین

به همین جهت کسی جز مجموعه‌ی داخلی خود پیدا نکردند و شاهد ماجرا را عایشه و حفصه به عنوان دو همسر پیامبر (ص) در نظر گرفتند که اگر کسی منکر شد ادعا کنند به خاطر ارتباط بیشتر با آن حضرت، مطلب را در جایی شنیده‌اند که دیگران نبوده‌اند!
نکته‌ی جالبی که جلب توجه می‌کند، آن است که در اینجا کسی نگفت:
شهادت این دو زن جلب نفع برای خانواده خودشان است در حالی که این مطلب را در شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) برای فدک حضرت زهرا (س) صریحاً گفتند.

یک عرب بیابانی به عنوان شاهد

مشکلی که هنوز باقی بود، شهادت دادن دو زن بود که به جای یک مرد حساب می‌شد و ارزش آن هنگامی بود که یک مرد دیگر نیز به آن شهادت دهد. هیچکس حاضر به چنین شهادتی و نسبت دروغی به پیامبر (ص) نشد.
لذا یک عرب بیابانی از قبیله‌ی بنی‌نصر را پیدا کردند که از نظر اجتماعی چنان بی‌ارزش بود که معروف بود هرگاه بول بر او

عـارض می‌شـد بـدون در نظر گرفتن جـایی منـاسب به همـان حال برپای خود بول می‌کرد و جالب‌تر اینکه گاهی با بول خود تطهیر می‌کرد!!

از طرف دیگر سابقه‌ی این شـخص که نامش مالک بن اوس بن حـدثان بود با پیامبر (ص) مشـخص نبود تا بتواند مطلبی را به پیامبر (ص) نسبت دهد.

به این عرب بیابانی هم - با مشـکلات زیاد - این حدیث جعلی را یاد دادند و برایش تکرار کردند تا بتواند نزد مردم شهادت دهد و تعداد شاهدان را تکمیل کند. بسـیار جالب است که در کتب تاریخ تصـریح شده که با حضور آن همه اصـحاب پیامبر (ص) احدی جز آن اعرابی و این دو زن پیدا نشد به مطلب مورد نظرشان شهادت دهد.

سیاست حدیث سوزی

و چون در برابر دفاعیّات فاطمه (س) درمانده شدند، شیوه‌ی منزوی کردن علی (ع) را در پیش گرفتند و بخشنامه صادر کردند که:

«برای حفظ وحدت مسلمین کسی حدیثی نخواند، مردم فقط قرآن بخوانند»

تا فضائل فاطمه زهرا (س) مطرح نشود.

تا فضائل عترت پیامبر (ص) زبان به زبان نگردد.

تا فضائل علی (ع) نقل نشود و آرام آرام فراموش گردد.

و دستور دادند که احادیث نوشته شده را بسوزانند، محو و نابود کنند.

عائشه می‌گوید:

در منزل ۵۰۰ حدیث نوشته شده داشتیم، پدرم ابابکر آنها را در وسط حیاط آورده و آتش زد. (۵۳۶)

و چون عبداللّه مسعود، کاتب وحی به بخشـنامه توجهی نکرد و حدیث برای مردم خواند آن قدر او را زدند تا دنده‌های او شکست. (۵۳۷)

سیاست منع نقل حـدیث، یا حدیث سوزان تنها برای این هدف شوم بود که بتدریج مردم احادیث رسول خدا (ص) را فراموش کنند و فضائل و مناقب عترت را از یاد ببرند تا:

در روشهای دروغین حکومت آنها، کسی دخالت نکند و نگوید مخالف فلان حدیث پیامبر (ص) است.

ارزش‌ها و فضائل اهل‌بیت (ع) و علی (ع) را کسی مطرح نکند.

هـدف این بود که حمـاسه‌ی غـدیر خم و داسـتان آشـکار بیعت عمومی مردم بـا علی (ع) فراموش گردد، امـا پس از آنکه آب‌ها از آسیاب افتاد و پایه‌های حکومت آنان تقویت شد، سیاست «جعل حدیث» را در پیش گرفتند و با استخدام ابوهریره‌ها، هزاران حدیث به بازار آمد و برای خود فضائل و کرامات تراشیدند و برخی از آیات را در شأن خود دوباره نازل کردند.

که این سـیاست شیطانی در زمان معاویه به اوج خود رسیده بود و خود ابابکر برای غصب کردن فدک ناشیانه به جعل حدیث روی آورد و گفت از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود:

اِنَّا مُعاشِرَ الْاَنبیاء لا نُوَرِّثُ درهماً و لا دیناراً

«ما گروه پیامبران درهم و دینار به ارث نمی‌گذاریم.»

پس فدک نباید به عنوان میراث پیامبر (ص) در دست فاطمه (س) باشد.

و حضـرت زهرا (س) فرمود، این حـدیث مخالف قرآن است و رسول خـدا (ص) بر ضـد قرآن خودش که سـخن نمی گفت و قرآن می‌فرماید:

«وَ وَرِثَ سُلَیْمانَ داوُود»

حضرت سلیمان پیامبر از داوود (ع) ارث برد. (۵۳۸)

یعنی اول کسی که پس از وفات رسول خدا (ص) به سیاست جعل حدیث روی آورد، ابابکر و سردمداران کودتائی سقیفه بودند.

نوشتن و پاره کردن سند برای فدک (۵۳۹)

محکومیت اجتمـاعی ماجرای غصب فـدک به ضـمیمه‌ی اقـداماتی که توسط امیرالمؤمنین (ع) و حضـرت زهرا (س) انجام گرفت به صورتی بود که غـاصبین را وادار کرد تـا حـدی گفته‌هـای خود را پس بگیرنـد. تـا آنجا که چنـد بار تا مرز نوشـتن سـندی به عنوان بازپس دادن فدک به حضرت فاطمه (س) پیش رفتند.

اگر چه در برخورد اول، عمر سـند فدک را که توسط پیامبر (ص) نوشته شده بود پاره کرد و علامت سؤال بزرگی در آغاز ماجرای غصب فدک بر جای گذاشت.

نقشه‌ی جدید برای سند فدک

از آنجا که آنان هرگز حاضـر به بازگرداندن فدک نبودند و نمی‌خواسـتند به محکومیت خود در پیشگاه مردم اقرار کنند و از جهتی اسـتدلالهای دندان‌شـکن حضـرت زهرا (س) کار را به مراحل حساسـی منتهی کرده بود، لـذا نقشه‌ی جدیـدی برای حل این مشـکل طرح کردند.

توطئه چنین بود که ابوبکر مدرکی بنویسد و به حضـرت زهرا (س) تحویل دهد تا نشان دهند که خواسـته‌ی آن حضـرت را به انجام رساندنـد، ولی عمر در راه سـند را از حضـرت بگیرد و پـاره کنـد تـا عملاً نتیجه خنثی شود. این صورت توطئه بود که در قالب یک فاجعه به اجرا درآمد که در اینجا به طور بسیار مختصر آن را ذکر می‌کنیم:

آنگاه که حضرت زهرا (س) از راههای مختلف ابوبکر را محکوم کرد، او نوشته‌ای به عنوان بازگرداندن فدک برای حضرت نوشت و بدست آن حضرت داد تا عملاً اجرا شود. فاطمه زهرا (س) آن را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

از بین بردن سند در سایه‌ی جنایت

عمر در راه حضرت را دید و گفت:

ای دختر محمد (ص)!

این نوشته‌ی همراه تو چیست؟!

فرمود:

نوشته‌ای است که ابوبکر به عنوان باز پس دادن فدک نوشته است.

گفت:

آن را به من بده!

حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر که دید از راه عادی نمی‌تواند آن را از حضرت بگیرد، جسارتی کرد که صفحه‌ی تاریخ را سیاه کرد و سوز جانکاه آن برای همیشه دل محبان فاطمه (س) را سوزانده و می‌سوزاند. او با قساوت تمام در میان کوچه و رهگذر مردم به دختر پیامبر (ص) اهانتی عظیم کرد و با پا به فاطمه (س) زد و با این کار خود صفحه‌ی سیاهی در دفتر تاریخ اسلام رقم زد و به این اکتفا نکرد و سیلی به صورت مبارک آن حضرت زد بطوری که در اثر آن گوشواره‌ی حضرت شکست. او با این اقدام ددمنشانه‌ی خود ننگی بر جای گذاشت که برای همیشه باعث سرافکندگی در برابر سایر ملل شد.

سپس عمر نوشته را به زور از دست حضرت گرفت و آب دهان بر آن انداخت و نوشته‌های آن را پاک کرد و آن را پاره نمود و گفت:

«این سرزمینی است که پدر تو هم با اسب و لشکر آنجا را فتح نکرده است! بیا کوهها را بر گردن ما بگذار»!

منظره‌ای که در میان کوچه ایجاد شده بود و فاطمه‌ای (س) که با چادر خاک‌آلود از زمین برمی‌خاست و حالی که به آن حضرت عارض شده بود به خوبی قابل تصور است و از همه بیشتر بر شخص امیرالمؤمنین (ع) تأثیر داشته است.

سوز امیرالمؤمنین (ع) در مصائب

امیرالمؤمنین (ع) در خانه منتظر بودند. وقتی حضرت زهرا (س) پشت در آمد حضرت به استقبال او رفت و فرمود:

ای دختر پیامبر (ص)، چرا این گونه غضبناک هستی؟

حضرت زهرا (س) جسارت عمر را بازگو کرد.

امیرالمؤمنین (ع) به عنوان شریک غم و تسلای حضرت فرمود:

«آنچه نسبت به من و پدرت مرتکب شده‌اند از این بالاتر است».

این فاجعه دلهایی را لرزانده و می‌لرزاند که در محبت فاطمه بال و پر می‌زنند و قلب خود را در طبق اخلاص به زهرا (س) سپرده‌اند.

آیا واقعاً فدک به این حد برای غاصبین ارزش داشت یا قساوت و شقاوت باطنی آنان بود که این گونه ظهور یافت؟

آیا حفظ حرمت ناموس پیامبر (ص) این گونه است؟! باشد تا مهدی زهرا (ع) بیاید و عمق جنایت را آن گونه که بوده بیان فرماید.

مشورت و اقدام غاصبین پس از نامه‌ی امیرالمؤمنین (۵۴۰) (ع) جزر و مد برخوردهای مردم با امواج حوادث متغیر بود.

لذا در شرایطی که اوضاع تغییر می‌کرد، غاصبین برای ترمیم گذشته‌ها مردم را جمع می‌کردند و سخنانی برایشان مطرح می‌کردند که گاهی تیر تهدید را در هدف داشت و گاهی تقدیم لقمه‌ی لذیذی بود.

سخنرانی ابوبکر درباره‌ی توافق مردم بر غصب فدک

پس از نامه‌ی امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر درباره‌ی فدک، دستور داده شد تا مردم جمع شوند و ابوبکر برایشان سخنرانی کرد و ضمن آن اقدامات خود را به اتفاق و توافق مردم نسبت داد و چنین گفت:

ای مهاجرین و انصار، می‌دانید که من درباره‌ی باغهای فدک بعد از پیامبر (ص) با شما مشورت کردم و شما گفتید:

«پیامبران ارث نمی‌گذارند و این اموال (فدک) باید به غنیمت‌ها اضافه شود و درآمد آن در اسب و اسلحه و جهاد و مرزداری مصرف شود».

ما هم این نظر شما را به اجرا گذاشتیم، ولی مدعی آن این مطلب را نمی‌پذیرد.

ترس از مالک فدک

این مدعی فدک است که می‌ترساند و تهدید می‌کند و به جان پیامبرش قسم یاد می‌کند که آن را با خون کشنده بیالاید.
به خدا قسم من خلافت را باز پس دادم ولی مورد قبول واقع نشد و خود را از آن عزل نمودم ولی استعفای من پذیرفته نشد!! همه‌ی اینها برای احتراز از کراهت فرزند ابوطالب و فرار از درگیری با او بود.
مرا با فرزند ابوطالب چه کار است؟
آیا کسی با او به منازعه پرداخته که بر او غالب شود؟!

دلگرمی غاصب فدک

عمر که احساس ضعف در سخنان ابوبکر را به خوبی متوجه شده بود در مجلس مشورت به او گفت:
تو فقط این گونه سخن می‌گویی. تو فرزند کسی هستی که در جنگها پیشتاز نبوده و در خشکسالی با سخاوت نبوده است.
سبحان اللَّه!
چه قلب وحشت زده‌ای پیدا کرده‌ای و نفست بی‌تحمل شده است؟
من برای تو ظرف آبی گوارا آماده ساختم تا بنوشی، ولی تو اصرار داری که بر همان تشنگی بمانی. من گردنهای عرب را برای تو خم کردم و حکومت شوری را برایت تثبیت نمودم. اگر چنین نبود پسر ابوطالب استخوانهایت را آرد می‌کرد!
خدا را سپاس کن بر اینکه من در کنار تو هستم، چرا که هر کس بر منبر پیامبر بالا رود سزاوار است بار دیگر خدا را شکر کند!!

تعریض به امیرالمؤمنین (ع) مدافع فدک

سپس عمر گفت:
این علی بن ابی طالب (ع) همچون صخره‌ای است که آب از آن بیرون نمی‌آید مگر پس از شکستن آن و همچون مار خوش خط و خالی است که جز از طریق غیر عادی پاسخ نمی‌دهد! و درخت تلخی است که اگر همه‌ی آن را با عسل بیالایند جز ثمره‌ی تلخ نخواهد داد!!! او بزرگان قریش را کشته و نابودشان کرده و بر همه‌ی آنان ننگ و عار باقی گذاشته و آنان را مفتضح کرده است.
آرام باش و صاعقه‌های او تو را گول نزند و رعدهای او تو را نترساند. من درِ خانه‌ی او را می‌بندم قبل از آنکه درِ خانه‌ی تو را ببندد!

علت سکوت امیرالمؤمنین (ع) از زبان غاصب

ابوبکر گفت:
ای عمر، تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا از مغلطه‌ها و مانع سازیهای خود رها کن.
به خدا قسم اگر او بخواهد من و تو را بکشد با دست چپش می‌کشد و احتیاج به دست راست ندارد! و ما را از دست او جز سه چیز خلاص نکرده است:
۱. او تنها است و یاوری ندارد.
۲. او وصیت و سفارش پیامبر (ص) را مراعات می‌کند.
۳. هریک از این قبایل را در نظر بگیری علی (ع) متعرض آنها شده همچون شتری که با دندانهایش به هریک از گیاهان بهاری

متعرض می‌شود.
تو هم خوب می‌دانی که اگر اینها نبود خلافت به او برمی‌گشت اگر چه ما خوش نداشتیم. بدان که این دنیا برای او بی‌ارزش‌تر از ملاقات هریک از ما با مرگ است.

سابقه‌های غاصبین با مدافع فدک

سپس ابوبکر گفت:
روز اُحُد را فراموش کرده‌ای که همگی فرار کرده بالای کوه رفته بودیم و این در حالی بود که بزرگان کفار اطراف او را گرفته بودند و یقین به مرگ او داشتند و او هیچ راهی برای خروج از وسط آنان نداشت.
وقتی کفار نیزه‌ها را به سوی او نشانه رفتند، تن خود را تا پائین‌تر از مرکبش خم کرد بطوری که از زیر نیزه‌های آنان عبور کرد. سپس در رکابش ایستاد در حالی که سرش را از زین اسبش پائین آورد و می‌گفت:
«یا اللّٰه یا اللّٰه!

یا جبرئیل یا جبرئیل!

یا محمد یا محمد!

النجاه النجاه!».

سپس سراغ رئیس آنان رفت و ضربتی بر سر او زد که فک و زبانش باقی ماند! سپس به سوی صاحب پرچم بزرگ رفت و ضربتی بر جمجمه‌ی او زد و آن را دو نیم کرد و شمشیر همچنان پائین آمد تا او و مرکبش را دو نیم کرد! وقتی کفار این مناظر را دیدند یکباره از مقابل او پراکنده شدند.
علی (ع) هریک را نصیبی از شمشیر می‌داد بطوری که آنان را بصورت جرثومه‌های مرده بر بلندی رها کرد که در حسرت مردن به خود می‌پیچیدند و جرعه‌های مرگ را سر می‌کشیدند. روح آنان با شمشیر علی (ع) گرفته شده بود و ما آماده‌ی بیش از آن هم بودیم.
ما نیز در آن روز از ترس علی (ع) کنترل خود را از دست داده بودیم، تا آنکه تو (ای عمر) زودتر از دیگران نزد او رفتی و با تو برخوردی نمود که خود خوب بیاد داری. در آنجا اگر خداوند آن آیه از کتاب خدا را بر پیامبر (ص) نازل نکرده بود ما هم هلاک می‌شدیم که فرمود:
«لَقَدْ عَفا عَنْکُمْ» (۵۴۱)

یعنی:

«شما را مورد عفو قرار داد».

پیشنهاد غاصب فدک از ترس امیرالمؤمنین (ع)

(ای عمر)، تا مادامی که این مرد تو را رها کرده تو هم او را ترک کن و سخن خالد را که می‌گوید «علی (ع) را خواهد کشت» تو را گول نزند.
او جرأت چنین کاری را ندارد و اگر در پی چنین تصمیمی برود اولین مقتول بدست علی (ع) خواهد بود، چرا که او از فرزندان عبدمناف است که هرگاه آماده‌ی جنگ شوند هیبتشان در طرف مقابل اثر می‌کند و آنگاه که غضب کنند طرف مقابل را خوار

می‌کنند، به خصوص علی بن ابی طالب (ع) که باب اکبر و بلندای استوار و رئیس بزرگ آنان است.

نقشه‌ی قتل امیرالمؤمنین (ع) (۵۴۲)

برخوردهای شدید امیرالمؤمنین (ع) اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود بطوری که آنان را وادار به تصمیم‌گیری های شتابزده‌ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین (ع) وحشت داشتند ولی بالأخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند.

آنان جلسه‌ای تشکیل دادند و در بین خود گفتند:

«دیدید علی با ما چگونه برخورد کرد و چه مطالبی به ما گفت؟

به خدا قسم اگر یک مجلس دیگر چنین تکرار شود کار خلافت ما را به فساد می‌کشاند. گویا تا او زنده است چیزی بر ما گوارا نخواهد بود.

ما در امان نیستیم که پنهانی مردم را دعوت کند و عده‌ای دعوت او را بپذیرند و به جنگ ما برخیزد، چرا که او شجاعترین عرب است.

شما خوب می‌دانید که ما نسبت به او مرتکب چه جرائمی شده‌ایم و در حکومت پسر عمویش بر او غالب شدیم در حالی که حقی در آن نداشتیم و فدک را از همسر او گرفتیم».

اجرای توطئه‌ی قتل بدست خالد بن ولید

عمر گفت:

نظر درست آن است که دستور قتل او را صادر کنیم. ابوبکر پرسید:

چه کسی این کار را بر عهده می‌گیرد؟

عمر گفت:

«خالد بن ولید» و این بدان دلیل بود که خود خالد بارها این پیشنهاد را داده بود.

آنان سراغ خالد فرستادند و او آمد.

به او گفتند:

می‌خواهیم تو را برای کاری عظیم بفرستیم.

خالد گفت:

هر دستوری دارید بگویید، اگر چه قتل علی بن ابی طالب (ع) باشد!

گفتند:

منظور ما همین است.

خالد گفت:

چه زمانی او را بکشیم؟!

ابوبکر گفت:

«هنگام نماز صبح در مسجد حاضر شو و آنگاه که برای نماز ایستادیم تو در کنار علی (ع) بایست در حالی که شمشیر همراهت

باشد و وقتی سلام نماز را دادم گردن او را بزن»!
انتخاب صبح به خاطر تاریکی هوا در آن موقع بود که ترور آسان‌تر صورت می گرفت. خالد قبول کرد و با این قرار از یکدیگر جدا شدند.

اطلاع امیرالمؤمنین (ع) از توطئه‌ی قتل

اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه‌ای بود از این توطئه که در خانه‌ی ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت:
نزد فاطمه (س) برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می‌شوی این آیه را (به کنایه) بخوان:
«إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنّی لَکَ مِنَ النّاصِحین» (۵۴۳)
یعنی:
«این گروه توطئه می کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم».
همچنین اسماء به خادمه‌اش گفت:
اگر با خواندن آیه منظور تو را متوجه نشدند آن را تکرار کن.
خادمه آمد و وارد شد و گفت:
خانم من می گوید:
«ای دختر پیامبر حالت چگونه است؟
إنّ الملأ یأتمرون بک لیقتلوک»!...
وقتی خادمه خواست بیرون برود بار دیگر آیه را خواند. امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود:
به اسماء سلام برسان و بگو:
«خداوند عزوجل بین آنان و تصمیمی که دارند مانع خواهد شد انشاءاللّه»!

پشیمانی ابوبکر از دستور قتل

از سوی دیگر ابوبکر با خود اندیشید و در مورد دستوری که راجع به قتل امیرالمؤمنین (ع) داده بود به فکر فرو رفت و یقین کرد که اگر چنین اقدامی صورت گیرد، جنگی شدید و بلایی طولانی بوقوع خواهد پیوست. لذا از دستوری که داده بود پشیمان شد و آن شب را تا صبح نخوابید.
صبح هنگام که وارد مسجد شد صفها آماده‌ی نماز بودند. ابوبکر پیش رفت و نماز را شروع کرد در حالی که فکر می کرد و متوجه نبود چه می گوید. خالد بن ولید هم با شمشیر آمد و کنار حضرت ایستاد در حالی که آن حضرت متوجه ماجرا بود.

شکست توطئه‌ی قتل بدست غاصب

ابوبکر در نماز به عواقب امر می‌اندیشید و جان خود را هم در امان نمی‌دید و شجاعت امیرالمؤمنین (ع) نیز او را به وحشت انداخته بود.
او نماز را آنقدر طول داد که نزدیک بود آفتاب طلوع کند و مردم گمان کردند در نماز به اشتباه افتاده است.

تا آنکه به تشهد رسید و جرأت سلام دادن نداشت!

بالأخره قبل از سلام نماز سه مرتبه گفت:

«ای خالد، آنچه به تو دستور داده‌ام انجام مده و اگر انجام دهی تو را می‌کشم»!

و سپس سلام نماز را داد.

عکس‌العمل امیرالمؤمنین (ع) در مقابل قاتل

امیرالمؤمنین (ع) رو به خالد کرد و فرمود:

ای خالد، ابوبکر چه دستوری به تو داده بود؟

گفت:

دستور داده بود گردن تو را بزنم!

فرمود:

چنین کاری را می‌کردی؟

خالد گفت:

آری به خدا قسم، اگر قبل از سلام نماز مانع نشده بود، تو را می‌کشتم.

حضرت فرمود:

ای بی‌مادر، دروغ می‌گویی!

آنکه چنین کاری می‌کند باید از تو شجاع‌تر باشد.

سپس حضرت از جا برخاست و فقط با دو انگشت سبابه و وسط گلوی خالد را گرفت و چنان فشار داد که فریاد وحشتناکی کشید و نزدیک بود چشمانش بیرون آید و مردم به وحشت افتادند بطوری که هر کس در فکر خود بود.

خالد هم دست و پا می‌زد و قدرت حرف زدن نداشت.

سپس حضرت لباس خالد را گرفت و او را به دیوار کوبید و خطاب به عمر فرمود:

ای پسر صهاک!

به خدا قسم اگر عهد و پیمانی از جانب پیامبر نبود و اگر نوشته‌ی ثبت شده‌ای از جانب پروردگار نبود می‌دانستی که کدامیک از ما لشکر ضعیفتر و تعداد کمتری داریم.

سپس حضرت خالد را گرفت و بر زمین زد و بر روی سینه‌اش نشست و شمشیرش را برداشت تا او را بکشد. تمام اهل مسجد جمع شدند تا خالد را از دست آن حضرت رهایی دهند ولی نتوانستند. عمر گفت:

«به خدای کعبه قسم او را می‌کشد»!

لذا سراغ عباس فرستادند. عباس آمد و او را به حق قبر پیامبر (ص) قسم داد که او را رها کند و حضرت او را آزاد کرد.

مدافعان حریم علوی

سپس حضرت به خانه رفتند. در اینجا سلمان و ابوذر و مقداد و بنی‌هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند و خطاب به مردم گفتند: «به خدا قسم، دست بر نمی‌دارید تا آنکه سخن بگوید و اقدام کند».

مردم نیز مضطرب شدند و فتنه‌ای بپا شد.

از سوی دیگر زنان بنی‌هاشم بیرون آمدند و فریاد برآوردند و گفتند:

ای دشـمنان خدا، چه زود دشـمنی خود را با پیامبر و اهل‌بیتش (۹ آشـکار کردید و بارها همین نیت را نسـبت به پیامبر (ص) داشتید ولی نتوانستیـد. دیروز نسبت به دخترش تصـمیم قتـل گرفتیـد و امروز می‌خواهیـد برادر و پسـر عمو و جانشـین و پـدر فرزنـدانش را بکشید. به خدای کعبه قسم، دروغ می‌گویید. هرگز به قتل او دست نخواهید یافت.

بعد از این جریانات که مردم ترسیدند فتنه‌ی عظیمی بپا شود ابوبکر به عمر گفت:

این مشورت وارونه‌ی تو بود.

گویا من این مناظر را پیش چشمانم می‌دیدم، ولی خدا را بر سلامتمان شکر کن!

بـدین صورت توطئه‌ی قتل حضـرت خنثی شـد ولی این بار آبروی ظاهری غاصبین به کلی از بین رفت واتمام حجتی قوی بر همگان شد که غاصبین تا کجا را تصمیم گرفته‌اند.

سخنان ابوبکر در تهدید و تطمیع مهاجرین و انصار (۵۴۴)

با تخریب زمینه‌های اجتماعی به دست غاصبین آنها احساس خطر جـدی کردنـد و چاره‌ی نهایی را در تهدید و ارعاب دیدند که در ضمن آن تطمیعهایی هم به چشم می‌خورد. ابوبکر به منبر رفت و مردم را مخاطب قرار داد و گفت:

ای مردم، این چه گوش فرا دادن به هر سـخنی است؟ این آرزوها در زمان پیامبر کجا بود؟! هر کس مطلبی شنیده بگوید و هر کس شهادت می‌دهد برخیزد. او همچون روباهی است که شاهدش دم اوست (۵۴۵) ملازم هر فتنه‌ای است.

اوست همان که می‌گوید:

«فتنه را بعـد از آنکه کهنه شـده باز گردانیـد». از ضـعیفان کمک می‌گیرید و زنان را به یاری می‌طلبید، مانند ام‌طحال که محبوبترین اهلش نزد او گمراه است (۵۴۶) بدانیـد که من اگر بخواهم بگویم می‌گویم و اگر بگویم افشا می‌کنم، ولی اگر رهایم کنیـد ساکت می‌مانم.

خطاب تهدیدآمیز به انصار

سپس رو به انصار کرد و گفت:

ای انصار، سخن سفیهان شما به من رسیده است و این در حالی است که شما سزاوارترین مردم به حفظ عهد پیامبرید.

پیامبر نزد شـما آمـد و شـما او را پناه دادید و یاری کردید. بدانید که من نسـبت به کسـی که نزد ما مسـتحق مجازات نباشد دست و زبان باز نخواهم کرد.

تطمیع مردم

ابوبکر در پایان تهدیداتش وارد جنبه تطمیع مردم شد و برای خریداری فکر مردم گفت:

«بعـد از همه‌ی اینهـا، فردا صـبح همه برای گرفتن سـهمیه‌های خود از بیت‌المال بیاییـد» و این آخرین راه مؤثر بود که برای روز مبادا ذخیره کرده بودند.

رضایت طلبی ابوبکر و عمر از حضرت زهرا (س) (۵۴۷)

آخرین اقدامی که در حیات صدیقه‌ی طاهره (س) از طرف غاصبین انجام گرفت و نقشه‌ی ظریفی بود که توسط بانوی دو جهان خنثی شد، رضایت طلبی از آن حضرت بود.

این برنامه را برای روزی ذخیره کرده بودند که آبها از آسیاب بیفتد و آتشهای فتنه زیر خاکستر قرار بگیرد و فاطمه (س) هم یارای مقابله نداشته باشد و آن زمان ایام آخر زندگی زهرا (س) بود.

راستی کسی نیست بپرسد:

چرا به جای رضایت طلبی، خود فدك را باز نگرداندند؟!!

آیا این مسخره نیست که ظالم در حالی که به ظلم خود ادامه می‌دهد طلب عفو کند و در همان حال ظلم را تکرار کند؟!

آیا در مقابل چنین عذر خواهانی، چه راهی زیباتر از آنچه صدیقه‌ی طاهره (س) انجام داد می‌توان یافت؟

اجازه‌ی عیادت فاطمه (س)

آنها هر روز حال فاطمه (س) را جویا می‌شدند تا آنگاه که خبر یافتند مریضی حضرت – که در اثر حمله به خانه امیرالمومنین عارض شده بود – شدت یافته است.

زمان مناسب فرارسیده بود.

لذا دو نفری برای عیادت آن حضرت آمدند ولی حضرت اجازه نداد. فردای آن روز دوباره آمدند ولی حضرت اجازه نداد.

وقتی از اجازه‌ی مستقیم ناامید شدند به امیرالمؤمنین (ع) عرض کردند:

«بین ما و فاطمه (س) آنچه که خود بهتر می‌دانی اتفاق افتاده و ما قبلاً چندین بار برای عذرخواهی آمده‌ایم ولی به ما اجازه نداده است.

اگر می‌توانی برای ما اجازه بگیر تا از گناهمان عذرخواهی کنیم».

امیرالمؤمنین (ع) چند بار به آنها جواب منفی داد ولی آنها اصرار کردند. این بار پشت در نشستند و از حضرت خواستند داخل خانه برود تا شاید بتواند فاطمه (س) را راضی کند.

امیرالمؤمنین (ع) وارد خانه شد و نزد حضرت زهرا (س) آمد و فرمود:

ابوبکر و عمر بارها اجازه خواسته‌اند و من آنها را رد کرده‌ام و تو نیز اجازه نداده‌ای. اکنون بار دیگر از من خواسته‌اند تا از تو اجازه بگیرم.

عرض کرد:

به خدا قسم به آنان اجازه نمی‌دهم و کلمه‌ای با آنان سخن نمی گویم تا پدرم را ملاقات کنم و از آنچه انجام داده‌اند و ظلمی که نسبت به من روا فرمود:

ای خانم آزاد (۵۴۸)، این دو نفر پشت در نشسته‌اند و اصرار دارند بر تو سلام کنند.

عرض کرد:

خانه خانه‌ی تو و زن آزاده همسر توست و زنان تابع مردانند. هر گونه می‌خواهی عمل کن.

فرمود:

پوشش سرت را محکم کن.

عیادت غاصبین و قهر فاطمه (س)

حضرت زهرا (س) سر مبارک را پوشانید و روی به دیوار گردانید، به طوری که مقابل آنها نباشد و این در حالی بود که چند زن دیگر نیز حضور داشتند.

ابوبکر و عمر وارد شدند و تا چشمشان به حضرت زهرا (س) افتاد سلام کردند ولی حضرت جواب آنها را نداد! و این در حالی بود که حضرت روی خود را به طرف دیوار گردانده بود.

آنها به طرف مقابل حضرت آمدند ولی حضرت روی برگردانید و چند بار این کار تکرار شد. تا آنکه حضرت به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«پارچه‌ای روی صورتم بینداز» و به زنها فرمود:

«شما مرا برگردانید» و گویا حضرت از شدت جراحات نمی‌توانستند بدن مبارک را حرکت دهند.

سرانجام ابوبکر شروع به عذرخواهی کرد و گفت:

ای دختر پیامبر، ما برای جلب رضایت تو آمده‌ایم و از تو می‌خواهیم آنچه از ما نسبت به تو روا شده عفو کنی.

حضرت فرمود:

حتی یک کلمه با شما سخن نمی‌گویم تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت شما را نزد او ببرم و از کارهای شما و ظلمی که به من روا داشته‌اید شکایت کنم.

محاکمه‌ی غاصبین در عیادت

گفتند:

ما برای عذرخواهی آمده‌ایم. ما را به رفتارمان مؤاخذه مکن.

حضرت رو به امیرالمؤمنین (ع) کرد و فرمود:

من با اینان کلمه‌ای سخن نخواهم گفت تا مطلبی را از ایشان سؤال کنم که از پیامبر (ص) شنیده‌اند. سپس فرمود:

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر شنیدید که می‌فرمود:

«فاطمه پاره‌ی تن من است.

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است»؟

گفتند:

آری.

فرمود:

الحمد للّٰه.

حکم نهایی فاطمه (س) در مورد غاصبین

سپس حضرت دستان مبارک را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

«خدایا، من تو را شاهد می‌گیرم، ای حاضرین شما هم شاهد باشید، که این دو نفر در حیاتم و هنگام مرگم مرا اذیت کردند. من

شکایت این دو را به تو و پیامبرت می‌نمایم.

نه!

به خدا قسم، هرگز از شما دو نفر راضی نمی‌شوم و با شما سخن نمی‌گویم تا پدرم پیامبر را ملاقات کنم و آنچه کرده‌اید به او خبر دهم و او درباره‌ی شما حکم نماید.

به خدا قسم، در هر نمازی که بخوانم بر شما نفرین می‌کنم».

تعجب فاطمه (س) از عیادت آتش زنندگان خانه‌اش

سپس فرمود:

ای ابوبکر، عجیب است که امروز با حال امن وارد خانه‌ی ما می‌شوی (۵۴۹) و این زمانی است که مردم را بر ما مسلط کرده‌ای؟

بیرون رو که به خدا قسم کلمه‌ای با تو سخن نخواهم گفت تا خدا و رسولش را ملاقات کنم و به آنان شکایت نمایم.

در اینجا بود که ابوبکر صدای وای و ویل بلند کرد و اظهار ناراحتی شدید نمود. عمر گفت:

«ای خلیفه‌ی پیامبر، به خاطر گفته‌ی یک زن این گونه منقلب می‌شوی و جزع و فزع می‌نمایی»؟! و آنگاه برخاستند و بدون نتیجه بیرون آمدند و آرزو کردند که ای کاش نیامده بودند تا فاطمه (س) این چنین صریح و قاطع نارضایتی و غضب خود را نسبت به آنان اعلام نمی‌کرد.

اسرار پیگیری اهل‌بیت در مسئله فدک

در مقابل نیتهایی که غاصبین برای غصب فدک داشتند، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) اهدافی متقابل به اضافه‌ی مقاصد مقدس دیگری در نظر داشتند که آنگونه برخورد کردند و استقامت نمودند.

در بین این اهداف فقط یکی به خود اهل‌بیت (ع) مربوط می‌شد و بقیه مقابله با دشمنان دین به صور مختلف بود تا از اجرای اهداف خود عاجز شوند.

دفاع از عصمت اهل‌بیت (ع)

آنچه به اهل‌بیت (ع) مربوط می‌شد ایستادگی در مقابل خدشه‌دار شدن عظمت مقام عصمت بود.

در واقع غاصبین که بدون محاکمه فدک را غصب کردند در درجه‌ی اول خواستند فاطمه (س) را در تصرف فدک ناحق جلوه دهند و در مرحله دوم کار خود را حق به جانب نشان دهند و در مرحله‌ی سوم طلبکار هم باشند که اصلاً از روز اول چرا فاطمه (س) خودش فدک را تقدیم نکرده است!!!

آنچه به عنوان استدلالها و اتمام حجتها در مقابل غاصبین انجام گرفت که مجموعه‌ای از آیات قرآن و کلمات پیامبر (ص) و عرفیات مسلم اجتماعی و اخلاقی است، برای آن بود که اگر سکوت می‌کردند آینده‌ی تاریخ چنین قضاوت می‌کرد که نکند فاطمه (س) هم به ناحق آن را در تصرف داشته که وقتی از او گرفتند هیچ نگفت؟!

به خصوص آنکه دشمن در پی سوژه‌ای بود که این جهت را برای اهل‌بیت (ع) ثابت کند.

لذا قبل از هر دلیلی، واضح‌ترین جهت در اقدام و استقامت آن دو معصوم در مسئله، اثبات حقانیت خود و پیشگیری از اهداف خبیث غاصب بود تا قداست مقام عصمت به هیچ عنوان زیر سؤال نرود و برای همیشه تاریخ بدانند که اموال دنیا - به هر بزرگی که

باشد – کوچکتر از آن است که مقام شامخ معصوم را پایین بیاورد.
درجه‌ی رفیع عصمت که به عرش می‌ساید و از جانب خداوند است به معنای صاحب اختیار کل جهان است و تصرف در تکوین و تشریع مطرح است.
این مقام را کجا که سبک مغزانی در صدد نسبتهای پیش پا افتاده‌ای باشند که از دهان و شکم تجاوز نمی‌کند؟!
با در نظر گرفتن این جهت اصلی که به خود اهل‌بیت (ع) مربوط می‌شد می‌پردازیم به جهاتی که مربوط به دشمن بود و باید انجام می‌شد.

معرفی مبغضین و اذیت کنندگان فاطمه (س)

غاصبین و مردم واقعاً در پی قطعه زمینی به نام فدک نبودند، چرا که زمین برای غصب کردن بسیار بود و لزومی نداشت از میان آن همه باغهای حجاز که در چهار سوی مدینه بود فقط سراغ فدک بیایند.
این اقدام ناجوانمردانه، فقط عیار حب و بغض را روشن کرد. وقتی گرفتن ملک فاطمه (س) مطرح شد، بسیاری از دلها از خوشحالی تپیدن گرفتند و قرار از کف دادند. آنگاه که فهمیدند حضرت زهرا (س) از این اقدام به شدت منزجر شده است بیشتر شتاب گرفتند و بغض خود را ظاهر کردند. آنگاه که اذیت دختر پیامبر (ص) به میان آمد جمعیت بیشتری جمع شدند و آنگاه که جسارتی عظیم به فاطمه (س) صورت گرفت کسی لب باز نکرد.
این زمینه محک خوبی برای باز کردن سفره‌ی دلها بود تا معلوم شود مسئله بر سر قطعه زمینی نیست، بلکه این بغضهای نهفته با خاندان پیامبر (ص) است که چنین بروز کرده است.
امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) هم با مقاومتشان خواستند هرچه بیشتر این باطن نهفته‌ی غاصبین و طرفدارانشان را روشن کنند. هرچه استقامت بیشتر می‌شد بغض و اذیت اوج می‌گرفت و نشان می‌داد که چند نفر در محبت فاطمه (س) باقی مانده‌اند، چند نفر با دشمن او دشمن‌اند و چند نفر دشمن او و طرفدار دشمن اویند و آماده‌اند تا کینه‌های کهنه را خالی کنند.
این بهترین نتیجه‌ای بود که می‌توانست برای نسلهای آینده روزنه‌ای برای تحلیل صحیح وقایع باشد و چنین هم شد. امروز همه می‌دانند که دوست فاطمه (س) فدک او را غصب نمی‌کند و قلب او را نمی‌آزارد و گریه‌ی او را بلند نمی‌کند و در کوچه او را مورد جسارت قرار نمی‌دهد و برای قطعه زمینی این همه دختر پیامبر (ص) را به مسجد و محاکمه نمی‌کشاند. اکنون که دشمن زهرا (س) شناخته شد عضویت در هر دو جبهه اختیاری است.
اینکه فاطمه (س) به دشمنان خود اعلام کرد:
«حتی یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت تا نزد پیامبر (ص) بروم و شکایت شما را نزد او ببرم» تا آخر روزگار خط فاطمه (س) را برای شیعیان و طرفدارانش روشن کرد.

اعتراض و معرفی بدعت گذاران جاهل

از اهدافی که بر عهده‌ی رهبران دین است معرفی بدعت گذاران و تبیین روش آنان است تا مردم گمراه نشوند. این بیان باید طوری صاحبان بدعت را معرفی کند که هم ترفندهای آنان شناخته شود و هم برای آیندگان راه روشنی ارائه شده باشد.
امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) در چندین مرحله اتمام حجت – که شرح آن خواهد آمد – به خوبی مشت بدعت گذار را باز کردند که هم با قرآن ضدیت می‌نماید و هم گفته‌های پیامبر (ص) را زیر پا می‌گذارد و هم به آسانی به پیامبر (ص) دروغ و افترا

می‌بندد و هم به ساده‌ترین مبانی قضاوت جاهل است و نمی‌داند از که شاهد بخواهد و از چه کسی قَسَم طلب کند و هم جهل مطلقی نسبت به همه‌ی جوانب دیگر بر مغز او حاکم است که حتی قادر نیست باطل خود را نیک جلوه دهد!

پس از احتجاجات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع)، ابوبکر و عمر طوری خلع سلاح شده بودند که رسماً گفتند:

«ما قادر به مخاصمه با شما نیستیم و جواب شما را نمی‌توانیم بدهیم، ولی باید (به زور!) آنچه ما می‌گوئیم انجام شود».

وقتی این اقرار را نمودند حقیقت تمام عیار جلوه کرد و بدعت گذار به خوبی معرفی شد و هدف حاصل گردید.

اثبات ضدیت غاصبین فدک با دین خدا

فدک سبب خوبی شد برای معرفی باطن و خمیره‌ی اصلی غاصبین تا پایه‌ی کار بر همه روشن باشد.

هدف اصلی غاصب، محو اثر دین و طبعاً محو حافظین دین از صفحه‌ی اجتماع و محو آثار و یادگارهای یادآور دین و پیامبر (ص) بود تا راه برای بازگشت سریع به جاهلیت باز باشد. وقتی مدافع دین نبود و آنگاه که دین در اجتماع کم رنگ شد و آنچه یادآور و احیا کننده‌ی دین در اذهان است از انظار مردم پاک شد، به راحتی می‌توان مردم را به جاهلیت سوق داد و بدعتها را به جای خالی دین جایگزین کرد. بدعتها چیزی جز همان مبانی جاهلی و اخلاق جاهلیت نیستند.

در مسئله‌ی فدک که در ظاهر به عنوان غصب یک ملک شخصی بروز کرده بود، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) سعی وافری نمودند تا این حقیقت را به مردم برسانند که در سایه‌ی این مسئله ضربه‌های سهمگینی بر پیکر دین وارد می‌شود و این مقدمه‌ای برای گامهای بعدی خواهد بود.

مقابله با استناد کارها به اجتماع و اتفاق مردم

در دین خدا حکم و امر از آن خدا و نمایندگان اوست. مردم به عنوان مجموعه‌ی محترمی به نام اجتماع و جامعه مطرح هستند، ولی قدرت تشخیص حقایق و حکمتها در حد عقل ضعیف بشر نیست و در این مورد انسانها بارها و بارها امتحان داده‌اند و خود نتیجه‌ی خسران آن را گرفته‌اند.

ابوبکر و عمر در چنین اقدام جسورانه، مستمسکی به عنوان اتفاق مردم را به میان آورده بودند، که حضرت در چند جبهه با آن مقابله کرد و در پایان خودِ اجماع کنندگان را مورد خطاب قرارداد که بر فرض قبول اتفاق، چه حق دارید که بر سر باطل اتفاق کنید و چه کسی این اجازه را به شما داده است؟

اگر همه‌ی مردم روی زمین هم بر باطل اتفاق کنند به خدا ضرری نمی‌رسانند و حقیقت تغییر نخواهد کرد.

اضافه بر آنکه سوءاستفاده‌ی غاصبین از حال روانی مردم و در نظر گرفتن سوابق آنان و استفاده از ترفندهای اخلاقی و ارائه‌ی مظاهر تقوا و حاکم کردن زور در اجتماع برای حصول اجماع، همه باعث بوجود آمدن این حالت خاص شده بود و با این اقدام حضرت همه‌ی این ترفندها برملا شد.

شکستن قدرت ظالم و مقابله با زور

نکته‌ی جالبی که فطرتاً برای هر بشری قابل درک است مقابله با ستم و اعلام نفرت از آن است.

اگر فدک را ضمن یک خواهش و تقاضا از حضرت مطالبه می‌کردند شاید شکل مسئله فرق می‌کرد. اگر لااقل مجلس محاکمه‌ای تشکیل می‌دادند باز صورت کار تغییر می‌کرد.

اینکه برای تصرف ملکی که تحت تصرف کسی است بدون طی مراحل قانونی و محاکمه و شنیدن دلیل مدعی و مدعی علیه، با استفاده از زور مأمورانی بروند و نماینده‌ی حضرت زهرا (س) را از فدک بیرون کنند، حاکی از حکومت قلدری و آغاز هرج و مرج در اجتماع است.

برای آنکه مردم بدانند اگر ابوبکر به خیال خود سخن حقی هم دارد باید به شکل قانونی مطرح کند و پس از استماع سخن طرفین وقتی حکم صادر شد عمل نماید، این اقدامات حضرت زهرا (س) از نظر قوانین قضاوت بین‌المللی نیز آنان را محکوم کرد و هر بشری با هر آئین و مذهبی می‌تواند درباره‌ی مسئله‌ی فدک قضاوت کند و ببیند که ساده‌ترین مسئله‌ی قضائی درباره‌ی آن رعایت نشده است!

گرفتن قدرت مالی از غاصبین

مسئولیت کمک به ظالم از مسایلی است که خداوند بر سر آن مردم را مؤاخذه می‌نماید، چرا که کوچکترین یاری و اعانت به ظالم شرکت در ظلم اوست.

سکوت در مقابل غصب فدک یک وجهه‌اش کمک کلان مالی به غاصبین بود که از طریقی به نام اسلام با مسلمانان می‌جنگیدند و از سوی دیگر پایه‌های حکومت خود را محکم می‌کردند و از سویی بازکردن راه برای ادامه بدعت گذاریها بود.

لذا مقابله‌ی حضرت، برای بیرون آوردن این اعانه‌ی مالی از دست حاکم غاصب بود تا سالهای سال انحرافاتی که پیش خواهد آمد از این تقویت روزهای اول سرچشمه نگرفته باشد. اگر چه این مقابله‌ی حضرت در ظاهر اثری نبخشید ولی صاحب اموال آخرین تلاش خود را برای بیرون آوردن آن از چنگ غاصب نمود و در پیشگاه الهی معذوریت خود را ثابت کرد.

در دست داشتن شرایط مالی مناسب برای اهل‌بیت (ع)

وقتی کسی مالی را غصب می‌کند اکثراً مردم مالک را فراموش می‌کنند و فقط در صدد آنند که آیا متصرف جدید کار درستی کرد یا نه؟

در حالی که هر کس برای احیای حقوق خویش قیام کند به طبیعی‌ترین حق خود اقدام کرده و هیچ خجالت و ملامتی هم ندارد.

اگر ما بگوئیم کسی اموال حضرت زهرا (س) را به سرقت برده بود و حضرت برای بازگرداندن آن اقدام فرمودند این به معنای دنیاطلبی است؟!

آیا اشخاصی که به دنیا اعتنا ندارند باید گرسنه بمانند و دنیاپرستان هر گونه که مایلند به چپاول بپردازند؟

حضرت زهرا (س) می‌فرماید:

«این ملکی بود که برایم عزیز بود چرا که از جانب خداوند و بدست پیامبرش (ص) عطا شده بود و این را برای فرزندانم نگاه داشته بودم که آنان به مردم محتاج نباشند».

آیا دفاع از چنین جنبه‌ی اقتصادی زندگی آن هم در مقابل کسی که آنرا به زور گرفته، مشکلی دارد؟ و اصلاً جای سؤال و اشکال است؟

گذشته از اینکه تا آن روز این اموال به مصرف فقرا می‌رسید و دلهایی شاد می‌شد که اکنون باید با دست خالی از درِ خانه‌ی فاطمه (س) بازگردند!

حضرت زهرا (س) این اموال را در مصارفی خاص مصرف می‌کرد و اینک باید ببیند در ضد آنچه خود مایل به صرف آن است

خرج می‌شود و او همچنـان قـادر بر دفاع از اموال خود نیست. آیا دفاع برای چنین ثروت حلالی از ساده‌ترین اقـدامات هر بشـر و هر مسلمان نیست؟

از همه جالب‌تر اینکه مسئله بر سر مبلغی اندک نبوده که هر کس از فاصله دور با خطاب و عتاب بگوید این ارزشی ندارد، گذشت کنید! چطور مصرف آن برای غاصبین شیرین است و فقط باید به کام فاطمه (س) تلخ شود؟

تا اینجا سعی شد اسراری که عیناً از کلام شخص امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) استفاده شده ارائه گردد و مسلماً جهاتی هست که زمینه‌ی اجتماعی برای بیان آنها

آماده نبوده است.

به امید آن روز که با ظهور حضرت بقیه اللّه الاعظم (عج) و محاکمه‌ی غاصبین به دست اللهی آن امام حاضر، حقایق و نهفته‌های دیگری از فدك بر ما فاش شود.

منابع ماجرای غصب فدک

کتب شیعه

۱ – اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲ – الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۷، ۱۳۱.

۳ – احقاق الحق:

ج ۳، ص ۵۴۹.

ج ۱۰، ص ۲۹۶.

ج ۱۲، ص ۳۴۰.

ج ۱۴، ص ۵۷۵.

ج ۱۹، ص ۱۶۳.

ج ۲۵، ص ۵۰۶، ۵۳۱.

ج ۳۳، ص ۲۵۳، ۳۵۰.

۴ – الاختصاص، ص ۱۷۸.

۵ – اعلام الدین، ص ۱۸۲.

۶ – اعلام الوری، ص ۱۰۰.

۷ – امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۸ – امالی مفید، ص ۱۲۵.

۹ – الایضاح، ص ۲۵۶.

۱۰ – بحارالانوار، ج ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۴۳، ۴۸.

۱۱ – البرهان:

ج ۱، ص ۳۶۷.

ج ۲، ص ۴۱۴ – ۴۱۵، ۴۱۶.

ج ۳، ص ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵.

۱۲ – تاویل الآیات الظاهره، ج ۱، ص ۴۳۵.

۱۳ – التبیان:

ج ۶، ص ۲۶۸.

ج ۸، ص ۲۵۳.

۱۴ – تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۳۴۹.

۱۵ – تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۵.

ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸.

۱۶ – تفسیر فرات، ص ۲۳۹، ۳۲۲، ۳۳۳، ۴۷۳.

۱۷ – تفسیر قمی، ص ۳۸۰، ۵۰۰، ۶۴۵.

۱۸ – تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۲۱، ۱۳۱.

۱۹ – الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲۰ – الخصال، ص ۱۷۳.

۲۱ – الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم، ص ۴۶۵ – ۴۸۰.

۲۲ – دلائل الامامه، ص ۳۱.

۲۳ – سعد السعود، ص ۱۰۱.

۲۴ – الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲۵ – الطرائف، ص ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۳۶.

۲۶ – علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۰.

۲۷ – العمده، ص ۳۹۰.

۲۸ – عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۳۳.

ج ۲ ص ۱۸۵.

۲۹ – غایه المرام، ص ۳۲۳.

۳۰ – فدک، ص ۱۶۶.

۳۱ – الفصول المختاره، ج ۲، ص ۱۰۶، ۱۱۱.

۳۲ – قرب الاسناد، ص ۹۹.

۳۳ – قصص الانبیاء، ص ۳۴۸.

۳۴ – کافی، ج ۱، ص ۵۴۳.

۳۵ – کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۶۲.

۳۶ – کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۴.

ج ۲ ص ۴۷۶، ۴۷۷.

۳۷ – کشف المحجه، ص ۱۲۴.

۳۸ – کنزالفوائد، ص ۵۲.

۳۹ – اللمعه البیضاء، ص ۳۸۲.

۴۰ – مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۱۱.

۴۱ – المحجه البیضاء، ج ۱، ص ۶۳.

۴۲ – مصباح الانوار، ص ۲۴۵ – ۲۴۷.

۴۳ – المناقب (ابن شهر آشوب):

ج ۱، ص ۱۲۳.

ج ۲ ص ۵۰.

ج ۳ ص ۴۳۵.

ج ۴ ص ۳۲۰.

۴۴ – نزهه الناظره، ص ۵۵.

۴۵ – نورالثقلین:

ج ۱، ص ۳۷۴.

ج ۳ ص ۱۵۳ – ۱۵۶.

ج ۶ ص ۱۸۶ – ۱۸۹.

۴۶ – نهج البلاغه، ص ۵۲، ۴۱۷.

۴۷ – الهدایه، ص ۴۰۵.

کتب عامه

۱ – اتمام الوفاء فی سیره الخلفاء (باحوری)، ص ۱۵.

۲ – الاحسان به ترتیب صحیح بن حبان، ج ۷، ص ۱۵۶.

۳ – اصهار رسول الله (ص)، ص ۶۸.

۴ – اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۸، ۱۲۱۱، ۱۲۱۴.

۵ – الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۳.

۶ – ایثار االنصاف فی آثار الخلاف، ص ۳۴۰.

۷ – بلاغات النساء، ص ۱۲ – ۱۴.

۸ – تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۰۰.

۹ – تاریخ الاحمدی، ص ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۴۴.

۱۰ – تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۱۵۴.

۱۱ – تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۲ – تاریخ یعقوبی:

ج ۲، ص ۱۱۷.

ج ۳ ص ۴۸.

۱۳ – تذکره الخواص، ص ۱۳۷، ۳۵۹.

۱۴ – تذهیب التهذیب (ذهبی):

ج ۳، ص ۸۲.

ج ۱۲ ص ۴۸.

۱۵ – تراجم سیدات بیت النبوه، ص ۶۲۳.

۱۶ – التعالیق علی کتاب الوقوف (لیثی)، ص ۹۴.

۱۷ – جامع الاحادیث:

ج ۱، ص ۱۸.

ج ۴، ص ۶۳.

ج ۵ ص ۳۴۰.

۱۸ – الجرح و التعدیل (ابوحاتم)، ج ۱، ص ۲۵۷.

۱۹ – جمهره رسائل العرب، ج ۳، ص ۵۱۰.

۲۰ – جواهر المطالب، ج ۱۲، ص ۳۴۰.

۲۱ – حلیه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.

۲۲ – حیاه الصحابه (کاندهلوی)، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲۳ – الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷.

۲۴ – الرقابه المالیه، ص ۲۸۸.

۲۵ – روح المعانی، ج ۱۵، ص ۵۸.

۲۶ – السقیفه و فدک، ص ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵.

۲۷ – سنن البیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱.

۲۸ – سنن ابی داوود: ج ۲، ص ۱۲۹.

ج ۳ ص ۱۴۴.

۲۹ – سیدات النساء اهل الجنه، ص ۱۴۸، ۱۵۰.

۳۰ – السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۳.

۳۱ – شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۴.

۳۲ – شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ۱، ص ۷۳.

ج ۴ ص ۱۰۳.

ج ۱۶ ص ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۴، ۲۷۸.

۳۳ – شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۳۳۸.

۳۴ – صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۳۵ – صحیح مسلم:

ج ۳، ص ۱۳۸۱،

ج ۴ ص ۹۶.
۳۶ – طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱۸.
۳۷ – العبقریات الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۱۸.
۳۸ – العقد الفرید، ج ۲، ص ۳۲۳.
۳۹ – عمده الاخبار، ج ۲۵، ص ۵۳۱.
۴۰ – فتوح البلدان، ص ۳۹، ۴۱، ۴۶.
۴۱ – فهارس البخاری، ص ۲۷۶.
۴۲ – الکامل فی الرجال، ج ۵، ص ۱۸۳۵.
۴۳ – لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۷۳.
۴۴ – مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹.
۴۵ – مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۹، ۱۰، ۱۳.
۴۶ – مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۳۴، ۵۳۴.
۴۷ – مسند فاطمه (س) (سیوطی)، ص ۱۳، ۲۷.
۴۸ – المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۶۷.
۴۹ – مطالب السئوال، ص ۵۹.
۵۰ – معارج النبوه، ج ۱، ص ۲۲۷.
۵۱ – معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۴.
۵۲ – الوقوف علی ما فی صحیح مسلم من الموقوف، ص ۹۴.
۵۳ – ینابیع الموده، ص ۱۱۹.

خطبه فدکیه حضرت زهرا (س) در مسجد

روی انّه لمّا أجمع أبوبکر و عمر علی منع فاطمه (س) فدکاً و بلغها ذلک، لاثت خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها و أقبلت فی لمّه من حفدتها و نساء قومها، تطأ ذیولها، ما تخرم مشیتها مشیهٔ رسول‌اللّٰه (ص) حتّی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین و الانصار و غیر هم، فنیطت دونها ملاءه فجلست، ثم أنّت أنّه أجهش القوم لها بالبکاء، فارتجّ المجلس، ثم أمهلت هنیئه.

حتّی اذا سکن نشیج القوم و هدأت فورتهم، افتتحت الکلام بحمداللّٰه و الثناء علیه و الصلاه علی رسوله، فعاد القوم فی بکائهم، فلمّا أمسکوا عادت فی کلامها فقالت (س):

الحمد للّٰه عَلی ما اَنْعَمَ و لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ و الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُوم نِعَم اِبْتَدَاَها و سُبُوغِ الاءٍ اَسْداها و تَمام مِنَنٍ اَوْلاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها و نَأی عَنِ الْجَزاءِ اَمَدُها و تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراکِ اَبَدُها و نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لِاتِّصالِها و اسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها و ثَنی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها.

خطبه آن حضرت بعد از غصب فدک

روایت شده:

هنگـامی که ابوبکر و عمر تصـمیم گرفتنـد فـدک را از حضـرت فاطمه (س) بگیرنـد و این خبر به ایشان رسـید، لباس به تن کرده و چـادر بر سـر نهـاد و بـا گروهی از زنان فامیل و خـدمتکاران خود به سوی مسـجد روانه شـد، در حالی که چادرش به زمین کشـیده می‌شـد و راه رفتن او هماننـد راه رفتن پیامبر خـدا بود، بر ابوبکر که در میان عده‌ای از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسـته بود وارد شـد، در این هنگـام بین او و دیگران پرده‌ای آویختنـد، آنگـاه نـاله‌ای جـانسوز از دل برآورد که همه مردم گریه افتادنـد و مجلس و مسجد به سختی به جنبش درآمد.

سپس لحظه‌ای سـکوت کرد تا همهمه مردم خاموش و گریه آنان ساکت شـد و جوش و خروش ایشان آرام یافت، آنگاه کلامش را بـا حمـد و ثنـای الهی آغاز فرمود و درود بر رسول خـدا (ص) فرسـتاد، در اینجا دوباره صـدای گریه مردم برخاست، وقتی سـکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود:

حمد و سپاس خدای را برآنچه ارزانی داشت و شـکر او را در آنچه الهام فرمود و ثنا و شـکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمتهای فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطا کرد و منّتهای بی‌شماری که ارزانی داشت، که شمارش از شمردن آنها عاجز و نهـایت آن از پـاداش فراتر و دامنه آن تـا ابـد از ادراک دورتر است و مردمـان را فراخوانـد، تـا بـا شـکرگذاری آنهـا نعمتها را زیاده گرداند و با گستردگی آنها مردم را به سپاسگزاری خود متوجّه ساخت و با دعوت نمودن به این نعمتها آنها را دو چندان کرد.

وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، کَلِمَهٌ جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها و ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها و اَنارَ فِی التَّفَکُّرِ مَعْقُولَها، الْمُمْتَنِعُ عَنِ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ و مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ و مِنَ الْاَوْهام کَیْفِیَّتُهُ.

اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْءٍ کانَ قَبْلَها و اَنْشَاَها بِلَااحْتِذاءِ اَمْثِلَهٍ اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَهٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها و لا فائِدَهٍ لَهُ فی تَصْویرِها، اِلاَّ تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ و اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ و اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ و وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَهً لِعِبادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَهً لَهُمْ اِلی جَنَّتِهِ.

وَ اَشْهَدُ اَنَّ ابی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِخْتارَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ و سَمَّاهُ قَبْلَ اَنْ اِجْتَباهُ و اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنْ اِبْتَعَثَهُ، اذ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَهٌ و بِسَتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَهٌ و بِنِهایَهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَهٌ، عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالی بِمائِلِ الْاُمُورِ و اِحاطَهٌ بِحَوادِثِ الدُّهُورِ و مَعْرِفَهً بِمَواقِعِ الْاُمُورِ.

و گـواهی می‌دهم که معبـودی جز خداونـد نیست و شـریکی نـدارد، که این امر بزرگی است که اخلاـص را تأویـل آن و قلـوب را متضـمّن وصل آن ساخت و در پیشـگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده و زبانها از وصفش ناتوان و اوهام و خیالات از درک او عاجز می‌باشند.

موجودات را خلق فرمود بـدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند و آنها را پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیّت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیّتش پدید آورد، بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگـاهی بر طـاعتش و اظهـار قـدرت خود و شـناسائی راه عبودیت و گرامی داشت دعوتش، آنگـاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت، تا بندگانش را از نقمتش بازد ارد و آنان را سوی بهشتش رهنمون گردد.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمّد (ص) بنده و فرسـتاده اوست، که قبل از فرستاده شدن او را انتخاب و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد و قبل از مبعوث شـدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده و در نهایت تاریکی‌ها به سر برده و در سـر حـد عـدم و نیستی قرار داشـتند، او را برانگیخت به خـاطر علمش به عواقب کارهـا و احـاطه‌اش به حوادث زمـان و شـناسائی کاملش به وقوع مقدّرات.

اِبْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ و عَزیمَهً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ و اِنْفاذاً لِمَقادیرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نیرانِها، عابِدَهً لِاَوْثانِها، مُنْکِرَهً لِلَّهِ مَعَ عِرْفانِها.

فَاَنارَ اللَّهُ بِاَبی‌مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ ظُلَمَها و کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها و جَلی عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها و قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَهِ، فَاَنْقَذَهُمْ

مِنَ الْغِوایَهِ و بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمایَهِ و هَداهُمْ اِلَی الدّینِ الْقَویم و دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیم.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَهٍ وَ اخْتِیارٍ و رَغْبَهٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ مِنْ تَعَبِ هذِهِ الدّارِ فی راحَهٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَهِ الْاَبْرارِ وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ و مُجاوَرَهِ الْمَلِکِ الْجَبّارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی أَبی نَبِیِّهِ وَ امینِهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیِّهِ و السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

ثم التفت الی اهل المجلس و قالت:

اَنْتُمْ عِبادَ اللَّهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ و حَمَلَهُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ و اُمَناءُ اللَّهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ و بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَمِ، زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ،

او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی‌اش را امضا و مقدّراتش را اجرا نماید و آن حضرت امّتها را دید که در آئینهای مختلفی قرار داشته و در پیشگاه آتشهای افروخته معتکف و بت‌های تراشیده شده را پرستنده و خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند.

پس خدای بزرگ به وسیله پدرم محمد (ص) تاریکی‌های آن را روشن و مشکلات قلبها را برطرف و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید و بینایشان کرده، ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شد و به راه راست دعوت نمود.

تا هنگامی که خداوند او را به سوی خود فراخواند، فرا خواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدرم، پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیده‌اش باد و سلام و رحمت و برکات الهی براو باد.

آنگاه حضرت فاطمه (س) رو به مردم کرده و فرمود:

شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او و حاملان دین و وحی او و امینهای خدا بر یکدیگر و مبلّغان او به سوی امّتهایی هستند، او زمامدار حق در میان شما بوده.

وَ عَهْدٍ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ و بَقِیَّهٍ اِسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللَّهِ النّاطِقُ وَ الْقُرْانُ الصّادِقُ و النُّورُ السّاطِعُ وَ الضِّیاءُ اللّامِعُ، بَیِّنَهً بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَهً سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَهً ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَهً بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ اِتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاهِ اسْتِماعُهُ.

بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَهُ و عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَهُ و مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَهُ و بَیِّناتُهُ الْجالِیَهُ و بَراهینُهُ الْکافِیَهُ و فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَهُ و رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَهُ و شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَهُ.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ و الصَّلاهَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ و الزَّکاهَ تَزْکِیَهً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ و الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ و الْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ و الْعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ و طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّهِ و اِما مَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَهِ و الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ و الصَّبْرَ مَعُونَهً عَلَی اسْتیجابِ الْاَجْرِ.

وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَهً لِلْعامَّهِ و بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَهً مِنَ السَّخَطِ و صِلَهَ الْاَرْحامِ مَنْساءً فِی الْعُمْرِ وَ مَنْماءً لِلْعَدَدِ و الْقِصاصَ حِقْناً لِلدِّماءِ و الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْریضاً لِلْمَغْفِرَهِ و تَوْفِیَهَ الْمَکائیلِ وَ الْمَوازینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ.

و پیمانی است که از پیشاپیش به سوی شما فرستاده و باقیمانده‌ای است که برای شما باقی گذارده و آن کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و شعاع درخشان است، که بیان و حجّتهای آن روشن، اسرار باطنی آن آشکار، ظواهر آن جلوه گر می‌باشد، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده و تبعیّت از او خشنودی الهی را باعث می گردد و شنیدن آن راه نجات است.

به وسیله آن می‌توان به حجّتهای نورانی الهی و واجباتی که تفسیر شده و محرّماتی که از ارتکاب آن منع گردیده و نیز به گواهیهای جلوه گرش و برهانهای کافیش و فضائل پسندیده‌اش و رخصتهای بخشیده شده‌اش و قوانین واجبش دست یافت.

پس خـدای بزرگ ایمـان را برای پـاک کردن شـما از شـرک، نماز را برای پاک نمودن شـما از تکبر، زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، روزه را برای تثبیت اخلاص، حج را برای استحکام دین و عدالت‌ورزی را برای التیام قلبها، اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملتها، امامتمان را برای رهایی از تفرقه، جهاد را برای عزت اسلام و صبر را برای کمک در بدست آوردن پاداش قرار داد. امر به معروف را برای مصلحت جامعه، نیکی به پـدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی، صـله ارحام را برای طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت، قصـاص را وسـیله حفـظ خونها، وفای به نـذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم‌فروشی مقرر فرمود.

وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزیهاً عَنِ الرِّجْسِ و اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَهِ و تَرْکَ السِّرْقَهِ ایجاباً لِلْعِصْمَهِ و حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ و لا تَمُوتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و اَطیعُوا اللَّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.

ثم قالت:

اَیُّهَا النَّاسُ!

اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَهُ وَ ابی مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً و لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً و لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً، لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ.

فَاِنْ تَعْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِکُمْ و اَخا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِکُمْ و لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ (ص).

فَبَلَّغَ الرِّسالَهَ صادِعاً بِالنَّذارَهِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَهِ الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، اخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَهِ و الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ وَ یَنْکُثُ الْهامَّ، حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَ.

حَتَّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ و اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ و نَطَقَ زَعیمُ‌الدّینِ و خَرَسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ و طاحَ وَشیظُ النِّفاقِ و انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشِّقاقِ و فُهْتُمْ بِکَلِمَهِ الْاِخْلاصِ فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ.

نهی از شـرابخواری را برای پـاکیزگی از زشتی، حرمت نسبت نـاروا دادن را برای عـدم دوری از رحمت الهی، ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد و شرک را حرام کرد تا در یگانه‌پرستی خالص شوند.

پس آنگونه که شایسته است از خدا بترسید و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت نمائید، همانا که فقط دانشمندان از خدا می‌ترسند.

آنگاه فرمود:

ای مردم!

بدانیـد که من فـاطمه و پـدرم محمـد (ص) است، آنچه ابتـدا گویم در پایان نیز می‌گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان شما برانگیخته شد که رنجهای شما بر او گران آمده و دلسوز شما است و بر مؤمنان مهربان و عطوف است.

پس اگر او را بشناسـید می‌دانیـد کـه او در میـان زنانتـان پـدر مـن بـوده و در میـان مردانتـان برادر پسـر عمـوی مـن اسـت، چه نیکو بزرگواری است آنکه من این نسبت را به او دارم.

رسالت خود را با انذار انجام داد، از پرتگاه مشـرکان کناره‌گیری کرده، شمشیر بر فرقشان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پنـد و اندرز نیکو به سوی پروردگارشان دعوت نمود، بتها را نابود ساخته و سـران کینه‌توزان را می‌شـکند، تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.

تا آنگاه که صـبح روشن از پرده شب برآمـد و حق نقاب از چهره برکشـید، زمامـدار دین به سـخن درآمد و فریاد شـیطانها خاموش گردیـد، خار نفاق از سـر راه برداشـته شد و گره‌های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید و دهانهای شـما به کلمه اخلاص باز شد، در

میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند.

وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النَّارِ، مُذْقَهَ الشَّارِبِ و نُهْزَهَ الطَّامِعِ و قُبْسَهَ الْعِجْلانِ و مَوْطِیءَ الْاَقْدام، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ و تَقْتاتُونَ الْقِدَّ، اَذِلَّهً خاسِئینَ، تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ، فَاَنْقَذَکُمُ اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ بَعْدَ اللَّتَیّا وَ الَّتی و بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ و ذُؤْبانِ الْعَرَبِ و مَرَدَهِ اَهْلِ الْکِتابِ.

کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللّهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَهُ مِنَ الْمُشْرِکینَ، قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، فَلا یَنْکَفِیءُ حَتَّی یَطَأَ جِناحَها بِأَخْمَصِهِ و یَخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، مَکْدُوداً فی ذاتِ اللّهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ‌اللّهِ، سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً مُجِدّاً کادِحاً، لا تَأْخُذُهُ فِی اللّهِ لَوْمَهَ لائِمٍ.

وَ اَنْتُم فی رَفاهِیَّهٍ مِنَ الْعَیْشِ و ادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ و تَتَوَکَّفُونَ الْاَخْبارَ و تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ و تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ.

و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طمّاعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌گردید، لگدکوب رونده‌گان بودید، از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را بربایند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگهای عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتیها کشیدید.

هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا اژدهائی از مشرکین دهان باز کرد، پیامبر (ص) برادرش را در کام آن افکند و او تا زمانی که سر آنان را به زمین نمی‌کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی‌کرد، باز نمی‌گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی، دامن به کمر بسته، نصیحت‌گر، تلاشگر و کوشش کننده بود و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی‌هراسید. و این در هنگامه‌ای بود که شما در آسایش زندگی می‌کردید، در مهد امن متنعّم بودید و در انتظار به سر می‌بردید تا ناراحتی‌ها ما را در بر گیرد و گوش به زنگ اخبار بودید و هنگام کارزار عقبگرد می‌کردید و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید.

فَلَمَّا اِختارَ اللّهُ لِنَبِیِّهِ دارَ اَنْبِیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَهُ النِّفاقِ و سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ و نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ و نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلّینَ و هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ و اَطْلَعَ الشَّیطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ و لِلْغِرَّهِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً و اَحْمَشَکُمْ فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ و وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِکُمْ.

هذا و الْعَهْدُ قَریبٌ، و اَلْکَلْمُ رَحیبٌ و الْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلُ و الرَّسُولُ لَمَّا یُقْبَرُ، اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَهِ، اَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا و اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَهٌ بِالْکافِرینَ.

فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ و کَیْفَ بِکُمْ و اَنَّی تُؤْفَکُونَ و کِتابُ اللّهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ، اُمُورُهُ ظاهِرَهٌ و اَحْکامُهُ زاهِرَهٌ و اَعْلامُهُ باهِرَهٌ و زَواجِرُهُ لائِحَهٌ و اَوامِرُهُ واضِحَهٌ و قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، أَرَغْبَهً عَنْهُ تُریدُونَ؟

اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟

بِئْسَ لِلظَّالمینَ بَدَلاً و مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ و هُوَ فِی الْاخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینَ.

و آنگاه که خداوند برای پیامبرش (ص) خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت و جامه دین کهنه و سکوت گمراهان شکسته و پست رُتبگان با قدر و منزلت گردیده و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد و به خانه‌هایتان آمد، شیطان سر خویش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخگوی دعوت او هستید و برای فریب خوردن آماده‌اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می‌دهید، شما را به غضب

واداشت و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید.

این در حالی بود که زمانی نگذشته بود و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود و جراحت التیام نیافته و پیامبر (ص) به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید و به راستی جهنم کافران را احاطه نموده است.

این کـار از شـما بعیـد بود و چطور این کـار را کردیـد، به کجا روی آوردیـد، در حالی که کتاب خـدا رویاروی شـماست، امورش روشن و احکامش درخشان و علائم هـدایتش ظاهر و محرّماتش هویـدا و اوامرش واضـح است، ولی آن را پشت سـر انداختیـد، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بغیر قرآن حکم می‌کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است و هر کس غیر از اسـلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیْثَ اَنْ تَسْـکُنَ نَفْرَتَهـا و یَسْلَسَ قِیادَهـا، ثُمَّ اَخَـذْتُمْ تُورُونَ وَقْـدَتَها و تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَهـا و تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ و اِطْفاءِ اَنْوارِالدّینِ الْجَلِیِّ و اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تُسِرُّونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءٍ و تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرَّاءِ و نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمَدی و وَخْزِ السنان فی‌الحشا.

وَ اَنْتُمْ الانَ تَزْعُمُونَ اَنْ لا ارْثَ لَنا أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِ تَبْغُونَ و مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ، أَفَلا تَعْلَمُونَ؟

بَلی، قَدْ تَجَلَّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضَّاحِیَهِ أَنّی اِبْنَتُهُ.

اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ!

أَاُغْلَبُ عَلی اِرْثی؟

یَابْنَ ابی قُحافَهَ!

اَفی کِتابِ اللَّهِ تَرِثُ اَباکَ وَ لا اَرِثُ اَبی؟

لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً، اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، إذْ یَقُولُ «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیَّا اذْ قال:

«فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِیَعْقُوبَ» و قال:

«وَ اوُلُوا الْاَرْحام بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ»،

آنگاه آنقدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد و کشیـدن آن سهل گردد، پس آتش گیره‌ها را افروخته‌تر کرده و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید و برای اجابت ندای شیطان و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا و از بین بردن سنن پیامبر برگزیـده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خورید و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید و ما باید بر این امور که همچون خنجر برّان و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم.

و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید؟

برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداونـد است، آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شـما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم!

ای مسلمانان!

آیا سزاوار است که ارث پـدرم را از من بگیرند، ای پسـر ابی قحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پـدرم محروم بـاشم. امر تـازه و زشتی آوردی، آیـا آگاهـانه کتـاب خـدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازیـد، آیا قرآن نمی‌گوید «سلیمان از داود ارث برد» و در مورد خبر زکریا آنگاه که گفت:

«پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد» و فرمود:

«و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند»؟

وَ قالَ «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ» و قالَ «اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةَ لِلْوالِدَیْنِ و الْاَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقینَ».

وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لی و لا اَرِثُ مِنْ اَبی و لا رَحِمَ بَیْنَنا، اَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَةٍ اَخْرَجَ اَبی مِنْها؟

اَمْ هَلْ تَقُولُونَ:

اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟

اَوَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟

اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَ ابْنِ عَمّی؟

فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ.

فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ و الزَّعیمُ مُحَمَّدٌ و الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ و عِنْدَ السَّاعَةِ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ و لا یَنْفَعُکُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ و لِکُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ و لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ و یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ.

و فرموده:

«خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می‌کند که بهره پسر دو برابر دختر است» و می‌فرماید:

«هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید و این حکم حقّی است برای پرهیزگاران»؟

و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم؟

آیا خداوند آیه‌ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟

یا می‌گوئید:

اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟

آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی‌دانید؟

و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسر عمویم آگاهترید؟

اینک این تو و این شتر، شتری مهار زده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد.

چه نیک داوری است خداوند و نیکو دادخواهی است پیامبر و چه نیکو وعده‌گاهی است قیامت؟! و در آن ساعت و آن روز اهل باطل زیان می‌برند و پشیمانی به شما سودی نمی‌رساند و برای هر خبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوار کننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب جاودانه که را شامل می‌شود.

ثُمَّ رَمَت بِطَرَفِها نَحوَ الاَنصار.

فقالت:

یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ! ما هذِهِ الْغَمیزَةُ فی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟

اَما کانَ رَسُولُ‌اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اَبی یَقُولُ:

«اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ»، سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةٍ و لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ و قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ.

اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ؟

فَخَطْبٌ جَلیلٌ اِسْتَوْسَعَ وَ هْنُهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ و انْفَتَقَ رَتْقُهُ و اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ و کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ و اَکْدَتِ الْامالُ و خَشَعَتِ الْجِبالُ و اُضیعَ الْحَریمُ و اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ.

فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَةُ الْعُظْمی، لامِثْلُها نازِلَةٌ و لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ اُعْلِنَ بِها، کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فی اَفْنِیَتِکُمْ و فی مُمْساکُمْ وَ

مُصْبِحِكُمْ، يَهْتِفُ فى اَفْنِيَتِكُمْ هُتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً و لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبِياءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، حُكْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ.

«وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى اَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».

آنگاه رو به سوی انصار کرده و فرمود:

ای گروه نقباء و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود:

«حرمت هر کس در فرزندان او حفظ می‌شود»، چه به سرعت مرتکب این اعمال شدید و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم می‌باشد.

آیا می‌گوئید محمد (ص) بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار و درز دوخته آن شکافته و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید و ستارگان بی‌فروغ شد و آرزوها به ناامیدی گرائید، کوهها از جای فروریخت، حرمتها پایمال شد و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند.

به خدا سوگند که این مصیبت بزرگتر و بليّه عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب خدایی که در خانه‌هایتان و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند و با تلاوت و خوانندگی آن را می‌خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و فرستاده شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی و قضائی است قطعی، خداوند می‌فرماید:

محمد (ص) پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب بر می‌گردید و آن کس که به عقب برگردد به خدا زیانی نمی‌رساند و خدا شکر کنندگان را پاداش خواهد داد».

ایهاً بَنی‌قِیلَةَ!

ءَ اُهْضَمُ تُراثَ اَبى وَ اَنْتُمْ بِمَرْأى مِنّى وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدى وَ مَجْمَعٍ، تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُكُمُ الْخُبْرَةُ و اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ و عِنْدَكُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجيبُونَ و تَأْتيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغيثُونَ و اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلاحِ و النُّخْبَةُ الَّتى انْتُخِبَتْ و الْخِيَرَةُ الَّتِى اخْتيرَتْ لَنا اَهْلَ الْبَيْتِ.

قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ و تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ و ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ و كافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّى اذا دارَتْ بِنا رَحَى الْاِسْلامِ و دَرَّ حَلَبُ الْاَيَّامِ و خَضَعَتْ نُعَرَةُ الشِّرْكِ و سَكَنَتْ فَوْرَةُ الْاِفْكِ و خَمَدَتْ نيرانُ الْكُفْرِ و هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ و اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّينِ، فَاَنَّى حِزْتُمْ بَعْدَ الْبَيانِ، وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ و نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ، وَ اَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْايمانِ؟

بُؤْساً لِقَوْمٍ نَكَثُوا اَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ و هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ، اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ.

اَلا و قَدْ أَرى اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ و اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ و خَلَوْتُمْ بِالدَّعَهِ و نَجَوْتُمْ بِالضّيقِ مِنَ السَّعَهِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ و دَسَعْتُمُ الَّذى تَسَوَّغْتُمْ، فَاِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِى الْاَرْضِ جَميعاً فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ.

ای پسران قیله - گروه انصار - آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید و دارای نفرات و ذخیره‌اید و دارای ابزار و قوه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریادم نمی‌رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می‌باشید و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده و گزینه

هایی که برای ما اهل‌بیت برگزیده شدید!

با عرب پیکار کرده و متحمّل رنج و شدتها شدید و با امتها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد و پستان روزگار به شیر آمد و نعره‌های شرک‌آمیز خاموش شده و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد و آتش کفر خاموش و دعوت نـدای هرج و مرج آرام گرفت و نظام دین کاملاً ردیف شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده و پس از آشکاری خود را مخفی گردانديد و بعد از پیشقدمی عقب نشستید و بعد از ایمان شرک آوردید.

وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند و خواستند پیامبر را اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید.

آگاه باشید می‌بینم که به تن‌آسائی جاودانه دل داده و کسی را که سزاوار زمامداری بود دور ساخته‌اید، با راحت‌طلبی خلوت کرده و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید از دهان بیرون ریختید و آنچه را فرو برده بودید باز گردانديد، پس بدانید اگر شما و هرکه در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی‌نیاز و ستوده است.

اَلا و قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَهٍ مِنّی بِالْخِذْلَهِ الَّتی خامَرْتُکُمْ و الْغَدْرِهِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ و لکِنَّها فَیْضَهُ النَّفْسِ و نَفْثَهُ الْغَیْظِ و حَوَزُ الْقَناهِ و بَثَّهُ الصَّدْرِ و تَقْدِمَهُ الْحُجَّهِ، فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَهَ الظَّهْرِ، نَقِبَهَ الْخُفِّ، باقِیَهَ الْعارِ، مَوْسُومَهً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ، مَوْصُولَهً بِنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَهِ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَهِ.

فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ و سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و اَنَا اِبْنَهُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٌ شَدیدٌ، فَاعْمَلُوا اِنَّا عامِلُونَ و انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کاملم بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما و بی‌وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، لیکن اینها جوشش دل انـدوهگین و بیرون ریختن خشم و غضب است، آنچه قابل تحمّلم نیست و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است و پای آن سوراخ و تاول‌دار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد و به آتش شعله‌ور خدا که بر قلبها احاطه می‌یابد، متصل است.

آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته و آنانکه ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی باز خواهند گشت من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار به سر می‌بریم.

فأجابها أبوبکر عبداللَّه بن عثمان و قال:

یا بِنْتَ رَسُولِ‌اللَّهِ!

لَقَدْ کانَ اَبُوکِ بِالْمُؤمِنینَ عَطُوفاً کَریماً، رَؤُوفاً رَحیماً و عَلَی الْکافِرینَ عَذاباً اَلیماً وَ عِقاباً عَظیماً، انْ عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ اَباکِ دُونَ النِّساءِ و اَخا اِلْفِکِ دُونَ الْاَخِلاَّءِ، اثَرَهُ عَلی کُلِّ حَمیمٍ وَ ساعَدَهُ فی کُلِّ اَمْرٍ جَسیمٍ، لا یُحِبُّکُمْ اِلاَّ سَعیدٌ و لا یُبْغِضُکُمْ اِلاَّ شَقِیٌّ بَعیدٌ.

فَاَنْتُمْ عِتْرَهُ رَسُولِ‌اللَّهِ الطَّیِّبُونَ، الْخِیَرَهُ الْمُنْتَجَبُونَ، عَلَی الْخَیْرِ اَدِلَّتُنا وَ اِلَی الْجَنَّهِ مَسالِکُنا و اَنْتِ یا خِیَرَهَ النِّساءِ وَ ابْنَهَ خَیْرِ الْاَنْبیاءِ، صادِقَهٌ فی قَوْلِکِ، سابِقَهٌ فی وُفُورِ عَقْلِکِ، غَیْرَ مَرْدُودَهٍ عَنْ حَقِّکِ و لا مَصْدُودَهٍ عَنْ صِدْقِکِ.

وَ اللَّهِ ما عَدَوْتُ رَأْیَ رَسُولِ‌اللَّهِ و لا عَمِلْتُ اِلاَّ بِاِذْنِهِ و الرَّائِدُ لا یَکْذِبُ اَهْلَهُ و اِنّی اُشْهِدُ اللَّهَ وَ کَفی بِهِ شَهیداً، اَنّی سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللَّهِ یَقُولُ:

«نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَباً وَ لا فِضَّهً و لا داراً وَ لا عِقاراً و اِنَّما نُوَرِّثُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ الْعِلْمَ وَ الْنُّبُوَّهَ و ما کانَ لَنا مِنْ طُعْمَهٍ فَلِوَلِیِّ الْاَمْرِ بَعْدَنا اَنْ یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ».

آنگاه ابوبکر پاسخ داد:

ای دختر رسول خدا!

پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رئوف و رحیم و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادتمندان شما را دوست نمی‌دارند و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمرند.

پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده و ما را به خیر راهنما و به سوی بهشت رهنمون بودید و تو ای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادقت مانعی ایجاد نخواهد گردید.

و به خدا سوگند!

از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی‌گوید و خدا را گواه می‌گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود:

«ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌نهیم و آنچه از ما باقی می‌ماند در اختیار ولیّ امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.»

وَ قَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتِهِ فِی الْکِراعِ وَ السِّلاحِ، یُقاتِلُ بِها الْمُسْلِمُونَ وَ یُجاهِدُونَ الْکُفّارَ و یُجالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجّارَ و ذلِکَ بِاِجْماعِ الْمُسْلِمینَ، لَمْ اَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدی و لَمْ اَسْتَبِدْ بِما کانَ

الرَّأْیُ عِنْدی و هذِهِ حالی وَ مالی، هِیَ لَکِ وَ بَیْنَ یَدَیْکِ، لا تَزْوی عَنْکِ وَ لا نَدَّخِرُ دُونَکِ و اَنَّکِ و اَنْتِ سَیِّدَهُ اُمَّهِ اَبیکِ وَ الشَّجَرَةُ الطَّیِّبَةُ لِبَنیکِ، لا یُدْفَعُ مالَکِ مِنْ فَضْلِکِ و لا یُوضَعُ فی فَرْعِکِ وَ اَصْلِکِ، حُکْمُکِ نافِذٌ فیما مَلَّکَتْ یَدایَ، فَهَلْ تَرَینَّ اَنْ اُخالِفَ فی ذاکَ اَباکِ (ص).

فقالت:

سُبْحانَاللَّهِ، ما کانَ اَبی رَسُولُاللَّهِ عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً و لا لِاَحْکامِهِ مُخالِفاً، بَلْ کانَ یَتْبَعُ اَثَرَهُ و یَقْفُو سُوَرَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اِعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ و هذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فی حَیاتِهِ، هذا کِتابُ اللَّهِ حُکْماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً، یَقُولُ:

«یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ یَعْقُوبَ» و یَقُولُ:

«وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ».

و ما آنچه را که می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفّار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود و تنها دست به این کار نزدم و در رأی و نظرم مستبدّانه عمل ننمودم و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده، توئی سرور بانوان امّت پدرت و درخت بارور و پاک برای فرزندانت، فضائلت انکار نشده و از شاخه و ساقه‌ات فرو نهاده نمی‌گردد، حُکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم.

حضرت فاطمه (س) فرمود:

پاک و منزه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی‌گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می‌نمود، آیا می‌خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمائید و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دامهائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد، این کتاب خداست که حاکمی است عادل و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازد و می‌فرماید:

- زکریا گفت:

خدایا فرزندی به من بده که «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد» و می‌فرماید:

«سلیمان از داود ارث برد».

بَیَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فیما وَزَّعَ مِنَ الْاَقْساطِ و شَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ و الْمیراثِ و اَباحَ مِنْ حَظِّ الذَّکَرانِ وَ الْاِناثِ، ما اَزاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلینَ وَ اَزالَ التَّظَنّی وَ الشُّبهاتِ فِی الْغابِرینَ، کَلّاَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً، فَصَبْرٌ جمیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ.

فقال أبوبکر:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ، مَعْدِنُ الْحِکْمَهِ و مَوْطِنُ الْهُدی وَ الرَّحْمَهِ و رُکْنُ الدّینِ و عَیْنُ الْحُجَّهِ، لا اَبْعَدُ صَوابَکِ وَ لا اُنْکِرُ خِطابَکِ، هؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْنَکِ قَلَّدُونی ما تَقَلَّدْتُ و بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ اَخَذْتُ ما اَخَذْتُ، غَیْرَ مَکابِرٍ وَ لا مُسْتَبِدٍّ وَ لا مُسْتَأْثِرٍ و هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ.

فالتفت فاطمه (س) الی النساء و قالت:

مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ الْمُسْرِعَهِ اِلی قیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَهِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، اَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْانَ اَمْعَلی قُلُوبِ اَقْفالُها، کَلّاَ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ ما اَسَأْتُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ، فَاَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ و لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ و ساءَ ما بِهِ اَشَرْتُمْ و شَرَّ ما مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلاً و غِبَّهُ وَبیلاً اذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ و بانَ ما وَرائَهُ الضَّرّاءُ و بَدا لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ و خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ.

و خداوند در سهمیه‌هائی که مقرر کرد و مقادیری که در ارث تعیین فرمود و بهره‌هائی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه‌های اهل باطل و گمانها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده و جز صبر زیبا چاره‌ای ندارم و خداوند در آنچه می‌کنید یاور ماست.

ابوبکر گفت:

خدا و پیامبرش راست گفته و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشد، راست می‌گوید، سخن حقّت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند و آنان این حکومت را به من سپردند و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبر بوده و نه مستبدّ به رأی هستم و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام و اینان همگی گواه و شاهدند.

آنگاه حضرت فاطمه (س) رو به مردم کرده و فرمود:

ای مسلمانان!

که برای شنیدن حرفهای بیهوده شتابان بوده و کردار زشت را نادیده میگیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دلها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده و گوشها و چشمانتان را فراگرفته و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده و بد راهی را به او نشان داده و با بد چیزی معاوضه نمودید، به خدا سوگند تحمّل این بار برایتان سنگین و عاقبتش پر از وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیانهای آن روشن گردد، آنچه را که حساب نمی‌کردید برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند.

ثم عطفت علی قبر النبیّ (ص) و قالت:

قَدْ کانَ بَعْدَکَ اَنْباءٌ وَ هَنْبَثَهُ لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثِرِ الْخُطَبُ

اِنَّا فَقَدْ ناکَ فَقْدَ الْاَرْضِ وابِلَها وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغِبُ

وَ کُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزِلَهُ عِنْدَ الْاِلهِ عَلَی الْاَدْنَیْنِ مُقْتَرِبُ

اَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمُ لمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ

تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنا لَمَّا فُقِدْتَ وَ کُلَّ الْاِرْثِ مُغْتَصَبُ
وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِهِ عَلَیْکَ تُنْزِلُ مِنْ ذِیالْعِزَّهِ الْکُتُبُ
سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود:
بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی‌کرد.
ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد و قوم تو متفرّق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند.
هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما.
مردانی چند از امت تو همین که رفتی و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌ها را آشکار کردند.
بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند و میراثمان دزدیده شد.
تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتابها نازل می‌گردید.
وَ کانَ جِبْریلُ بِالْایاتِ یُؤْنِسُنا فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبُ
فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادِفُنا لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ
جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد.
ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد.
ثم انکفأت (س) و امیرالمؤمنین (ع) یتوقّع رجوعها الیه و یتطلّع طلوعها علیه، فلمّا استقرّت بها الدار، قالت لامیرالمؤمنین (ع):
یَابْنَ ابی طالِبِ!
اِشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنینِ و قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنینِ، نَقَضْتَ قادِمَةَ الْاَجْدَلِ، فَخانَکَ ریشُ الْاَعْزَلِ.
هـذا اِبْنُ ابی قُحافَةَ یَبْتَزُّنی نِحْلَةَ اَبی وَ بُلْغَةَ ابْنَیَّ! لَقَدْ اَجْهَرَ فی خِصامی وَ اَلْفَیْتُهُ اَلَدَّ فی کَلامی حَتَّی حَبَسَتْنی قیلَهُ نَصْرَها وَ الْمُهاجِرَةُ وَ صْلَها و غَضَّتِ الْجَماعَهُ دُونی طَرْفَها، فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً و عُدْتُ راغِمَةً.
اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ اَضَعْتَ حَدَّکَ، اِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَ افْتَرَشت التُّرابَ، ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا اَغْنَیْتَ باطلاً وَ لا خِیارَ لی، لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هَنیئَتی وَ دُونَ ذَلَّتی، عَذیریَ اللَّهُ مِنْکَ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً.
آنگاه حضرت فاطمه (س) به خانه بازگشت و حضرت علی (ع) در انتظار او به سر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود، وقتی در خانه آرام گرفت به حضرت علی (ع) فرمود:
ای پسر ابوطالب!
همانند جنین در شکم مادر پرده‌نشین شده و در خانه اتهام به زمین نشسته‌ای، شاه‌پرهای شاهین را شکسته و حال آنکه پرهای کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد. این پسر ابی قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسرم را از من گرفته است، با کمال وضوح با من دشمنی کرد و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه‌توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند و مردم از یاریم چشم‌پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم.
آن روز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه‌نشین نمودی، تو شیرمردی بودی که گرگان را می‌کشتی و امروز بر روی زمین آرمیده‌ای، گوینده‌ای را از من دفع نکرده و باطلی را از من دور نمی‌گردانی و من از خود اختیاری ندارم، ای کاش قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم، از اینکه این گونه سخن می‌گویم خداوندا عذر می‌خواهم و یاری و کمک از جانب توست.
وَیْلایَ فی کُلِّ شارِقٍ، وَیْلایَ فی کُلِّ غارِبٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی اَبی وَ عَدْوایَ اِلی رَبّی، اَللَّهُمَّ اِنَّکَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً

وَ حَوْلاً و اَشَدُّ بَأْساً وَ تَنْكيلاً.

فقال اميرالمؤمنين (ع):

لا وَيْلَ لَكِ، بَلِ الْوَيْلُ لِشانِئِكِ، نَهْنِهْى عَنْ وُجْدِكِ، يا اِبْنَةَ الصَّفْوَهِ و بَقِيَّةَ النُّبوَّهِ، فَما وَنَيْتُ عَنْ دينى و لا اَخْطَأْتُ مَقْدُورى، فَاِنْ كُنْتِ تُريدينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُكِ مَضْمُونٌ و كَفيلُكِ مَأْمُونٌ و ما اُعِدَّ لَكِ اَفْضَلُ مِمّا قُطِعَ عَنْكِ، فَاحْتَسِبِى اللّهَ.

فقالت:

حَسْبِىَ اللّهُ و أمسكت.

از اين پس واى بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنيا رفت و بازويم سست شد، شكايتم به سوى پدرم بوده و از خدا يارى مى‌خواهم، پروردگارا نيرو و توانت از آنان بيشتر و عذاب و عقابت دردناكتر است.

حضرت على (ع) فرمود:

شايسته تو نيست كه «واى بر من بگوئى»، بلكه سزاوار دشمن ستمگر توست، اى دختر برگزيده خدا و اى باقيمانده نبوت!

از انـدوه و غضب دست بردار، من در دينم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است، مضايقه نمى‌كنم. اگر تو براى گذران روزيت ناراحتى، بدان كه روزى تو نزد خدا ضمانت شده و كفيل تو امين است و آنچه برايت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس براى خدا صبر كن.

حضرت فاطمه (س) فرمود:

خدا مرا كافى است، آنگاه ساكت شد.

وقايع پس از ايراد خطبه حضرت زهرا (س)

أثر خطبتها (س)

قال:

فلم ير بعد اليوم الذى قبض فيه رسول‌اللّه (ص) أكثر باكياً و لا باكيه من ذلك اليوم و ارتجت المدينه و صاح الناس و ارتفعت الأصوات من دار بنى‌عبدالمطلب و بعض دور المهاجرين و الأنصار. (۵۵۰)

تأثير خطبه حضرت زهرا (س)

حضرت زهرا (س) نطق آتشين خويش را با كمال شجاعت، در مقابل چندين هزار جمعيت و حضور ابوبكر به پايان رسانيد و با منطق محكم و مستدل خويش او را استيضاح نمود، نقشه‌هاى غاصبانه‌اش را فاش كرد. فضائل و كمالات خليفه حقيقى اسلام را بيان داشت.

مجلس سخت متشنج شد. افكار عمومى حضار به نفع فاطمه (س) راى مى‌داد. ابوبكر در بن‌بست سختى گير كرد. اگر مى‌خواست از افكار عمومى پيروى كند و فدك را به فاطمه برگرداند، دو محذور داشت:

اول اينكه:

فكر كرد اگر فاطمه (س) در اين قضيه پيروز شد و سخنانش مورد تصديق واقع گشت بيم آن مى‌رود كه فردا بيايد و خلافت را

برای شوهرش مطالبه کند و باز هم خطابه خوانی را آغاز کند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

به «علی بن فارقی» استاد مدرسه غربیه بغداد گفتم:

آیا فاطمه (س) در ادعایش صادق بود یا نه؟

گفت:

آری.

گفتم:

با اینکه ابوبکر او را صادق می‌دانست چرا فدک را به او رد نکرد؟!

استاد لبخندی زد و جواب خوبی داد، گفت:

اگر در آن روز فدک را به فاطمه می‌داد فردا برمی‌گشت و خلافت را برای شوهرش مطالبه می‌نمود و ابوبکر را از مقام خلافت عزل می‌کرد و چون قبلاً راستگو شناخته شده بود ممکن نبود عذری برایش آورده شود.

دوم اینکه:

اگر فاطمه (س) را تصدیق می‌کرد، باید به اشتباه خودش اعتراف نماید و بدین وسیله در آغاز خلافت جلو معترضین را باز گذارد و چنین خطری برای دستگاه خلافت قابل تحمل نبود.

اما ابوبکر شخصی نبود که به این زودی‌ها از میدان در رود. البته این حوادث را قبلاً پیش‌بینی کرده بود.

فکر کرد در چنین اوضاع و شرائطی که زهرا (س) افکار عمومی ملت را تسخیر نموده، صلاح نیست با خشونت با وی رفتار شود، ولی در عین حال باید به استیضاح او پاسخ دهد و افکار عمومی را تخدیر نماید. پس چه بهتر، از همان برنامه سابق استفاده نماییم و عوام‌فریبی را از دست ندهیم و به عنوان دین و اجرای قوانین پیغمبر، فاطمه (س) را بکوبیم و برائت خودمان را به اثبات رسانیم. ابوبکر فکر کرد به وسیله ظاهرسازی و طرفداری از دین می‌توان دلهای مردم عوام را تسخیر کرد. و با آن حربه می‌توان هر حقی، حتی خود دین را پایمال ساخت. آری به وسیله تظاهر به دین می‌توان با خود دین مبارزه کرد.

آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد

فلما بلغ ذلک أبابکر قال لعمر:

تربت یداک!

ما کان علیک لو ترکتنی؟

فربما رفات الخرق و رتقت الفتق، الم یکن ذلک بنا احق؟

فقال الرجل: قد کان فی ذلک تضعیف سلطانک و توهین کفتک و ما اشفقت الا علیک.

قال:

ویلک!

فکیف بابنه محمد و قد علم الناس ما تدعو إلیه و ما نجن لها من الغدر علیه.

فقال:

هل هی الا غمره انجلت و ساعه انقضت و کان ما قد کان لم یکن ... قلدنی من یکون من ذلک.

قال فضرب یده علی کتفه، ثم قال:

رب کربه فرجتها، یا عمر.

هنگامی که این اخبار به ابوبکر رسید به عمر گفت:

دستت خالی باد!

چه می‌شد اگر مرا به حال خود می‌گذاشتی که شاید این گسیختگی را به نوعی التیام می‌دادم و مسئله تشنج‌آور پیش آمده را به طوری اصلاح می‌کردم. آیا این برایمان بهتر نبود.

عمر گفت:

در این، تضعیف قدرت تو و سبکی مقام تو بود و من برای تو دلسوزی کردم!

ابوبکر گفت:

وای بر تو!

پس کلمات دختر محمد چه می‌شود که مردم همگی دانستند که او چه می‌خواهد و ما چه حیله‌ای برای او پنهان کرده‌ایم؟!

عمر گفت:

آیا بیش از یک تُندی بود که از بین رفت و آیا بیش از یک لحظه‌ای بود که گذشت؟ و مثل آنکه آنچه بوده اصلاً واقع نشده است و گناه آنچه که بود را بر عهده من بگذار!

راوی می‌گوید:

پس ابوبکر با دستش بر شانه عمر زد و گفت:

چه بسیار گرفتاری که تو آن را رفع نمودی!

خطاب تهدید آمیز ابوبکر به مردم

ثم نادی الصلاه جامعه، فاجتمع الناس و صعد المنبر، فحمد اللّه و أثنی علیه، ثم قال:

أیها الناس، ما هذه الرعه و مع کل قاله أمنیه؟ این کانت هذه الأمانی فی عهد نبیکم؟

فمن سمع فلیقل و من شهد فلیتکلم، کلا بل هو ثعاله شهیده ذنبه. لعنه اللّه و قد لعنه اللّه. مرب لکل فتنه یقول:

کروها جذعه ابتغاء الفتنه من بعد ما هرمت، کام طحال أحب أهلها الغوی.

ألا لو شئت أن أقول لقلت و لو تکلمت لبحت و إنّی ساکت ما ترکت، یستعینون بالصبیه و یستنهضون النساء.

و قد بلغنی – یا معشر الأنصار – مقاله سفهائکم، فواللّه ان أحق الناس بلزوم عهد رسول‌اللّه أنتم، لقد جاءکم فاویتم و نصرتم و أنتم الیوم أحق من لزم عهده.

و مع ذلک فاغدوا علی أعطیاتکم، فإنّی لست کاشفاً قناعاً و لا باسطاً ذراعاً و لا لساناً إلا علی من استحق ذلک، والسلام.

آنگاه اعلان کرد تا مردم اجتماع کنند و مردم جمع شدند و ابوبکر بر فراز منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا گفت:

ای مردم، این چه حالتی است که با هر حرفی آرزوئی است؟

این آرزوها در عهد پیامبرتان کجا بود.

پس هر کسی که شنیده بگوید و هر که شاهد بوده صحبت کند. بلکه این قضیه همچون قضیه روباهی می‌ماند که شاهدش دُمش بود! خدا او را لعنت کند و لعنت کرده است! ملازم هر فتنه‌ای است و می‌گوید:

«فتنه را بحال اولی برگردانید».

طالب فتنه است بعد از آن که کهنه شده همچون ام‌طحال می‌ماند که محبوبترین اهلش نزد او گمراه است.

آگاه باشید اگر خواسته باشم بگویم می‌گویم و اگر تکلم نمایم مطلب را آشکار می‌کنم. ولی تا زمانی که رهایم کرده باشند من سخن نمی‌گویم. از بچه‌ها کمک می‌گیرند و زنان را به یاری می‌طلبند.

ای انصار صحبت سفیهان شما به من رسیده است.

قسم به خدا سزاوارترین مردم به رعایت عهد رسول خدا شمائید. شما کسانی هستید که پیامبر به سوی شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری نمودید و امروز شما از همه سزاوارترید که عهد او را پاس دارید.

و بعد از این همه، فردا صبح برای گرفتن هدیه‌ها بیایید! من کسی هستم که پرده‌ای را نمی‌درم و دست و زبانی را بلند نمی‌کنم مگر بر کسی که سزاوار آن باشد!

استنکار أم‌سلمه

قال:

فأطلعت أم‌سلمه رأسها من بابها و قالت:

المثل فاطمه بنت رسول‌اللّه (ص) یقال هذا؟! و هی الحوراء بین الإنس، و الانس للنفس! ربیت فی حجور الأنبیاء و تداولتها أیدی الملائکه و نمت فی حجور الطاهرات و نشأت خیر منشأ و ربیت خیر مربی.

اتزعمون ان رسول‌اللّه (ص) حرم علیها میراثه و لم یعلمها؟! و قد قال اللّه (له):

«و أنذر عشیرتک الأقربین».

افانذرها و جاءت تطلبه؟! و هی خیره النسوان و أم‌ساده الشبان و عدیله (مریم) ابنه عمران (و حلیله لیث الأقران)، تمت بابیها رسالات ربه.

فواللّه لقد کان یشفق علیها من الحر و القر، فیوسدها یمینه و یلحفها بشماله. رویدا! فرسول اللّه (ص) بمرأی لغیکم و علی اللّه تردون. فواها لکم و سوف تعلمون.

خطاب ام سلمه به مردم در دفاع از حضرت زهرا (س)

راوی گوید:

آنگاه ام‌سلمه سر خود را از حجره‌اش بیرون آورد و گفت:

آیا به مِثل فاطمه‌ای که دختر رسول خداست این حرفها زده می‌شود؟! در صورتی که او حوریه‌ای بین انسانها و اُنس برای نفس پیامبر است.

در آغوش پیامبران تربیت یافته و نزد ملائکه دست بدست گردیده و در دامان زنانِ پاک رشد نموده و به بهترین وجهی در وجود آمده و به نیکوترین صورت تربیت شده است.

آیا گمان می‌کنید پیامبر میراثش را بر او حرام نموده و او را از این مسئله آگاه ننموده است؟

با اینکه خداوند به او فرموده:

«و خانواده نزدیک خود را از مخالفت احکام الهی بترسان». (۵۵۱)

آیا می‌شود پیامبر به فاطمه این مسئله را فرموده باشد ولی او مطالبه ارث نماید؟!! و حال آنکه او بهترین زنان و مادر سرآمد جوانان و همتای مریم دختر عمران و همسر شیر شجاعان است.

فاطمه‌ای که با پدرش رسالتهای پروردگار پایان یافت.

قسم به خدا پیامبر نسبت به او در گرما و سرما دلسوزی می‌کرد و دست راست خود را زیر سر او می‌نهاد و رو‌انداز او را دست چپش قرار می‌داد. عجله نکنید که پیامبر ناظر گمراهی شماست و بر خدا وارد می‌شوید. وای بر شما و به زودی خواهید دانست.

خطاب حضرت زهرا (س) به رافع و یادآوری غدیر

(ثم ولت، فأتبعها رافع بن رفاعه الزرقی فقال له:

یا سیده النساء، لو کان أبو الحسن تکلم فی هذا الأمر و ذکر للناس قبل أن یجری هذا العقد، ما عدلنا به أحداً.

فقالت له بردتها:

إلیک عنی!

فما جعل اللّٰه لأحد بعد غدیر خم من حجه و لا عذر).

آنگاه حضرت (برخاست و) براه افتاد. رافع بن رفاعه بدنبال حضرت آمد و گفت:

ای برترین بانوان، اگر حضرت ابو الحسن در رابطه با این مسئله قبل از این بیعتی که با ابوبکر شد، صحبتی می‌کرد و این مطلب را به مردم تذکر می‌داد، ما شخص دیگری را به جای او نمی‌پذیرفتیم!

حضرت با حالت غضب به او فرمود:

از من دور شو، خداوند بعد از واقعه غدیر خم برای احدی دلیل و عذری باقی نگذارده است!

سقیفه مقدمه غصب خلافت

حضور زهرا (س) در حجه الوداع و غدیر خم

جنب و جوش فوق‌العاده‌ای که «مدینه» را در کام خود فرو برده بود، به این خاطر بود که پیامبر عالیقدر اسلام (ص) اعلام داشت می‌خواهد حج وداع انجام دهد. خبر انجام آخرین حج پیامبر (ص) مردم شهر را به تحرک و رفت و آمدهای شتاب‌آمیزی واداشت و قبایل و چادرنشینهای اطراف را هم تا آنجا که از این دعوت اطلاع یافته بودند، به داخل شهر کشاند. مدینه شاهد روزهای شادی و شکوهمندی بود.

آنان که دعوت پیامبر (ص) را دریافت کرده بودند، از شهرها و نقاط مختلف بلاد اسلامی و حجاز دسته دسته به «مدینه» شتافته و آنگاه که با شهر انباشته از جمعیت روبه‌رو شدند، در اطراف شهر چادر زدند و اسکان یافتند تا در مراسم حج در کنار رسول خدا شرکت جسته و مناسک حج را از فرستاده خدا آموخته و عملی گردانند.

دوشنبه پنجم ذیقعده سال دهم هجرت است، بیست و سه سال از رسالت پیامبر گذشته و حضرتش در بهار شصت و سومین سال زندگی خود قرار دارد. او در مدینه غسل انجام داد، دو قطعه پارچه ساده را به عنوان لباس به تن پوشاند و در حالی که محاسن را شانه زده و بدن را خوشبو نموده و چون نگینی درخشان در میان اعضاء خانواده، یاران مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان قدم

برمی‌داشت، مدینه را ترک گفت.

پیامبر (ص) نماز ظهر را در مسجد مدینه به جماعت برگزار کرد، اما نماز عصر را در مسجد «شجره» که آن روز تا شهر ده کیلومتر فاصله داشت، به جای آورد و در حالی که جامه‌های احرام را به تن کرده بود، از جلو یاران و همراهان که تعداد آنان به نود یا یکصد و بیست و چهار هزار تن می‌رسید، (۵۵۲) بیابان سوزان حجاز را لبیک‌گویان به شوق دیدار کعبه پیش گرفتند.

آهنگ درهم پیچیده زنگ شترهایی که کاروانیان را حرکت می‌دهند، در سکوت شب صحرا، آوای دلارامی را پدید آورده است.

ماه، در شبهای اوائل ماه، زود به آغوش غروب می‌خرامد و شب را در سکوت مطلقی فرو می‌برد تا «شیران روز» که اکنون «زاهدان شب» گردیده‌اند، با نور ضمیر خویش به اوراق کتاب هستی بنگرند و زمزمه شبانه آنان را از خاک به افلاک اوج دهد.

کاروان حج به پیشوایی محمد (ص) راه مکه را ادامه می دهد. زمینهای ریگزار و خاموش حجاز زیر پای هزاران مرد و زن که لبیک آنان به طور بی‌سابقه‌ای فضا را پر کرده است، می‌لرزد و راهیان این سفر تاریخی، ضمن اینکه در هر منزلگاهی برای استراحت و خوردن غذا توقفی دارند، به راه ادامه می‌دهند.

فاصله مدینه تا مکه حدود نود فرسنگ است، کاروانها به طور معمول این فاصله را ده روز می‌پیمودند. این کاروان عظیم هم، در حالی که دوشنبه از مدینه بیرون آمده، پس از پنج روز راه پیمائی، صبحگاه پنجشنبه روز ششم به «ابواء» رسید. سرزمین «ابواء» برای پیامبر (ص) حساب دیگری دارد، بوی دیگری می‌دهد. آن زمین سالها قبل «آمنه» مادر محمد (ص) را در آغوش پنهان ساخته و اکنون رسول خدا بر تربت مادر رسیده و با چند قطره اشک مزار مادر را شستشو می‌دهد و اندکی بیش از سایر منازل، اقامت می‌کند تا مهر مادر را پاس دارد.

پیامبر دوست می‌دارد اندکی بیشتر هم بر مزار مادر توقف کند، اما رسالت عظیم‌تر حج، این فرصت را از او می‌گیرد و ناچار از آن منزل حرکت می‌کند و همچنان این سالار بزرگ بر هدایت همراهان به راه شبانه‌روزی ادامه می‌دهد.

کاروان عظیم حج هزاران نفری رسول خدا که فاطمه اطهر (س)، همسران پیامبر، اسماء دختر عمیس و زنان دیگری در آن حضور دارند، فرسنگها راه را پشت سر گذاشت. در حالی که شترانی را هم برای قربانی از مدینه همراه خود آورده بودند. آنها خسته و فرسوده به نظر می‌رسیدند، پس از عبور از سرزمین «جحفه» شب یکشنبه، چهارم ذیحجه، در منزلگاه «ذی‌طوی» که در نزدیکی مکه قرار داشت، توقفی کردند و پس از ادای نماز صبح همان روز، از گردنه‌ی «کواء» وارد مکه شدند، از درب «بنی‌شیبه» به مسجدالحرام آمدند و به اعمال حج پرداختند. (۵۵۳)

پیامبر (ص) و کاروان همراه، طواف کردند، نماز خواندند، سعی صفا و مروه انجام دادند، از زمزم نوشیدند، دعای فراوانی سر دادند و به این ترتیب اعمال عمره آنان تازه پایان یافته بود که علی (ع) هم پس از مأموریت «یمن» برای شرکت در مراسم حج رسول خدا، که از آن با اطلاع بود، خود را به مکه رسانید و پس از انجام اعمال به ملاقات رسول خدا (ص) و فاطمه (س) شتافت. (۵۵۴)

این کاروان از روز یکشنبه تا پنجشنبه هشتم ذیحجه به مدت چهار روز در مکه توقف داشت، بعد از ظهر همان روز، که «یوم ترویه» نام دارد افراد، در حالی که غسل کرده و لباس احرام به تن پوشیده بودند، برای اعمال حج روانه سرزمین «منی» شدند و پس از توقف در «منی» صبح روز نهم ذیحجه، به بیابان عرفات وارد گردیدند. (۵۵۵)

سخنرانی پیغمبر (ص) در عرفات، یک منشور عمیق اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی است که آن را شمرده شمرده ایراد می‌فرموده، گاهی توقفی می‌کرده و حتی برای اینکه همه هزاران مخاطب، همه مطالب را بشنوند «ربیعه بن امیه بن خلف» گفتار او را با صدای بلند و به طور شمرده برای دیگران تکرار می‌کرد.

فرازهائی از آن خطابه مهم به این ترتیب است:

– ای مردم!

به سخن من درست گوش فرا دهید، شاید بعد از این، در این مکان دیگر مرا نبینید و آخرین دیدار من با شما در این مکان باشد!

- ای مردم!

شما می‌دانید، این سرزمین، این ماه و این روز، همه محترمند و خداوند هم جان و مال همگان را محترم شمرده و هیچ‌کس حق تجاوز به مال و جان کسی را ندارد.

- ای مردم!

درباره رعایت حق زنان به شما سفارش می‌کنم، آنان امانتهای الهی در دست شما می‌باشند، از آنان کامجوئی می‌کنید، خداوند آنان را برای شما حلال گردانیده و درباره لباس و خوراك و خوشرفتاری نسبت به آنان نباید هیچ گونه مسامحه‌ای داشته باشید.

- ای مردم!

مسلمان برادر مسلمان است و هرگز نباید درباره او غیبت و حیله و خیانت روا دارد و در جان و مال او تجاوز نماید.

- ای مردم!

مبادا بعد از من راه کفر و گمراهی را پیش گیرید و به راه اختلاف و سرگردانی روی آورید، زیرا من برای پس از خود، دو یادگار به جای می‌گذارم که اگر بدان پناه برید هرگز گمراه نخواهید شد.

آن دو یادگار: کتاب خداوند و عترت من که اهل‌بیتم می‌باشند، هستند. (۵۵۶)

باری، سخنرانی پیامبر (ص) در عرفات پایان یافت، در طی آن دوازده بار اللهم اشهد گفت و خداوند را در آن سرزمین مقدس به گواهی خواند و در فاصله‌های سخن، که «ربیعه» آن را جمله جمله به گوش افراد می‌رسانید، در جواب رسول خدا، که می‌فرمود:

«أَلَا هَلْ بَلَّغْت »

آیا من رسالت خود را انجام دادم؟

«هزاران مرد و زن مسلمان حاضر در صحرای عرفات، سخنان و انجام رسالت رسول خدا (ص) را تأیید کردند و پیغمبر (ص) سفارش کرد، این مطالب را افراد حاضر وقتی به شهر و دیار خود برگشتند به دیگران هم برسانند.»

پیامبر (ص) در «منی» و پس از آن هم سخنرانی‌ها و مطالبی برای همراهان بیان داشته است، اما چیزی که دل همراهان، را غم‌آلود ساخته، آن جمله رسول خداست:

«در این مکان دیگر مرا نخواهید دید!»

از سوی دیگر یک گروه چهارده نفری از کفار و منافقین هم در صدد قتل پیامبر (ص) برمی‌آیند و می‌خواهند به وسیله آب مسموم، یا رم دادن شتر آن حضرت در کوه‌ها، وجود نازنینش را از میان بردارند که با عنایت خداوند موفق نمی‌شوند. (۵۵۷)

به هر حال، اعمال حج پایان می‌یابد و پس از چند روز پیامبر (ص) و همراهان و همه حاجیان مکه را ترک می‌گویند و راه وطن را پیش می‌گیرند. در بازگشت. در سر هر کسی سودائی است، اما رسول خدا به آینده می‌اندیشد، او برای امت بسیار زحمت کشیده و شدیدا نگران است.

قرآن کریم مسئله دلسوزی و عشق و علاقه پیامبر به اسلام و امت مسلمان را با تعبیرِ ... «عزیز علیه ما عنتم، حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (۵۵۸) بیان فرموده است.

وجود رسول خدا رحمت است، ناراحتی آینده امت بر قلب او سنگینی می‌کند و برای نجات و آسایش امت حرص شدید و تلاش فراوان دارد. رسول خدا، برای پس از خود و آینده اسلام عزیز نگران است، او هیچگاه امت را بدون سرپرست نمی‌گذاشت. در سال هفتم هجرت هم که برای شرکت در جنگ خیبر موقتاً مدینه را ترك می‌گفت:

«سباع بن عرفطه غفاری» را جانشین قرار داد. (۵۵۹)

در سال نهم هجرت نیز وقتی برای «جنگ تبوک» رفت، علی (ع) را به جانشینی خود در مدینه برگزید اما پس از سفر ابدی و غیبت همیشگی خود، برای امت اسلامی چه باید کرد؟

کاروان عظیم حجی که مکه را ترک گفته به سوی مدینه به راه خود ادامه می‌دهد. چند روزی راه را پشت سر گذاشته و آهنگ درای (۵۶۰) کاروان در فضا در هم می‌پیچد. آفتاب چون آتش بر لخته سنگها و ماهورها می‌بارد و چهره های زنان و مردانی را که در رکاب پیامبر (ص) حج گزارده‌اند و اکنون رنج سفر را بر خود هموار می کنند، می‌سوزاند.

اصل مسئله جانشینی پیامبر (ص) به عنوان استمرار رسالت، برای خود آن حضرت روشن است، زیرا خداوند از قبل تکلیف را مشخص کرده و آیه تبلیغ هم بدان گواهی می‌دهد، بلکه مشکل در شیوه و زمان تعیین موضوع جانشینی است که ناگاه اطرافیان رسول خدا مشاهده می کنند، چهره او برافروخته می‌شود، انقلاب روحی به او دست می‌دهد و عرق از پیشانی بلندش بر رخسار سرازیر می گردد.

اینجا سرزمین پهناور «جحفه» است.

در بخشی از دامنه آن گودال بزرگ آبی قرار دارد، که به آن «غدیر» گفته می‌شود. نزدیک ظهر روز هیجدهم ذیحجه سال دهم هجرت است و سابقه آثار و علائم وحی که به پیامبر (ص) نازل می‌شد، برای یاران و اطرافیان، سابقه شناخته شده بود.

به همین دلیل وقتی آن حالت را در وجود نازنین رسول گرامی اسلام مشاهده کردند، با اشاره او شترش را خوابانیدند. نغمه آسمانی سر رسیده است:

ای پیامبر!

آنچه از خداوند بر تو نازل گردیده، ابلاغ کن. اگر چنین نکنی رسالت الهی را انجام نداده‌ای، بیم نداشته باش، خداوند تو را از مردم حفظ می کند. (۵۶۱)

کاروان متوقف شد و چه جای مناسبی! سر سه راهی مدینه و مصر و عراق، اگر جای دیگر می‌شد، مصریان و عراقیان بی‌خبر جدا می‌شدند ... اینجا «غدیر خم» است ... همگان از گودال آب وضو گرفتند و در آن دامنه پاک و صاف صحرا نماز ظهر را به امامت رسول خدا به جای آوردند. به دستور پیامبر (ص) افرادی را که جلو رفته بودند بازگرداندند و دنباله‌روهای قافله هم سر رسیدند و توقف کردند، در دامنه غدیر جمعیت انبوهی تا یکصد و بیست هزار نفر گرد آمده است.

پیغمبر (ص) می‌خواهد سخنرانی کند و پیام مهمی را ابلاغ نماید. از جهاز شترها منبر بلندی ساختند پیامبر بر بالای آن قرار گرفت و به سخنرانی پرداخت، تقریبا مضمون سخنرانی «عرفات» تکرار شد و افرادی که در نقطه‌های مختلف آن دریای جمعیت زن و مرد مستقر شده بودند، همه مطالب رسول خدا را به گوش همگان می‌رساندند.

پیامبر (ص) حمد و ثنای الهی را انجام داد، از حاضران برای رسالت و ولایت خویش اقرارهای متعدد گرفت و آنگاه در حالی که علی (ع) را بر بالای منبر نزد خود، یک پله پائین‌تر قرار داده بود، فرمود:

«ای مردم!

آیا من نسبت به اهل ایمان، از خود آنها ولایت بیشتری دارم؟» همگان فریاد برداشتند:

«همین‌طور است، ای رسول خدا.»

آنگاه رسول خدا (ص) ادامه داد:

«من کنت مولاه، فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» (۵۶۲)

هر کس من مولای او هستم. این علی (ع) هم مولای اوست.

خدایا!

دوست بدار آنکه علی (ع) را دوست بدارد و دشمن بدار، با آن که با علی (ع) در ستیزد...

سخنرانی رسول خدا (ص) که با فاصله و شمرده صورت می‌گرفت و احیاناً افراد در آن میان سؤالهائی هم می‌کردند، حدود چهار ساعت طول کشید و افرادی که لب به «حجرالاسود» گذاشته و عموماً در زمزم حرم جان شسته و صفای «صفا» را به جان خریده بودند، آن را استماع کردند!

در صحرای سوزان «غدیر» شور و حال بهشتی بوده و در خیمه خلافت علی (ع)، که سه روز در آن سرزمین برافراشته بود، شکوه و جلال مقدسی موج می‌زد. هلهله شادی در فضا اوج می‌گرفت و افراد دسته دسته بدان وارد می‌شدند و ضمن تبریک، دست علی (ع) را به بیعت می‌فشردند.

از افراد سرشناسی که جلوتر از دیگران تبریک گفتند و بیعت کردند، عبداللَّه بن قحافه (ابوبکر)، عمر به خطاب، طلحه بن عبداللَّه، زبیر بن عوام و عبداللَّه بن عباس را می‌توان نام برد، که ابوبکر و عمر در حالی که دست علی (ع) را در دست گرفته بودند، می‌گفتند:

«به به، ای پسر ابوطالب، به تو تبریک می‌گوئیم، که مولای هر مرد و زن مسلمان شده‌ای.» (۵۶۳)

آنگاه هم که خطابه پیامبر (ص) به پایان می‌رسید و موضوع مهم خلافت علی (ع) تثبیت می‌گردید، آیه قرآن نازل شد:

«امروز کافران از اینکه به دین شما زیانی رسانند، مأیوس گردیدند، شما از آنان نترسید، از من بیم به دل داشته باشید، امروز دین شما را به سر حد کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان بهترین آئین برگزیدم.» (۵۶۴)

سرانجام کاروان عظیم یکصد و بیست هزار نفری که مدت سه شبانه روز در «غدیر خم» توقف نموده بود، پس از اینکه به نعمت والای ولایت و امامت دست یافت به صورت گروههای مختلف راهی دیار خود گردیدند.

رسول خدا (ص) با یک دنیا شادی فریاد برداشت:

«یوم غدیر خم، افضل اعیاد امتی» (... ۵۶۵)

روز عید غدیر خم، از بهترین عیدهای امت من است.

رحلت رسول اکرم (ص)

اشاره

آخرین لحظات عمر پیامبر (ص) و حالات حضرت زهرا (س)

اضطراب و دلهره سراسر «مدینه» را فراگرفته بود.

یاران پیامبر با دیدگانی اشکبار و دلهائی آکنده از اندوه دور خانه پیامبر گرد آمده بودند، تا از سرانجام بیماری پیامبر آگاه شوند.

گزارشهائی که از داخل خانه به بیرون می‌رسید، از وخامت وضع مزاجی آن حضرت حکایت می‌کرد و هر نوع امید به بهبودی را از بین می‌برد و مطمئن می‌ساخت که جز ساعاتی چند، از آخرین شعله‌های نشاط زندگی پیامبر باقی نمانده است.

گروهی از یاران آن حضرت علاقمند بودند که از نزدیک رهبر عالیقدر خود را زیارت کنند، ولی وخامت وضع پیامبر اجازه نمی‌داد در اطاقی که وی در آن بستری گردیده بود؛ جز اهل‌بیت وی، کسی رفت و آمد کند.

دختر گرامی و یگانه یادگار پیامبر، فاطمه (س)، در کنار بستر پدر نشسته بود و بر چهره نورانی او نظاره می‌کرد. او مشاهده می‌نمود که عرق مرگ، به سان دانه‌های مروارید، از پیشانی و صورت پدرش سرازیر می‌گردد. زهرا (س)، با قلبی فشرده و دیدگانی پر از اشک و گلوی گرفته، شعر زیر را که از سروده‌های ابوطالب (ع) درباره پیامبر (ص) عالیقدر بود، زمزمه می‌کرد و می‌گفت:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال ایتامی عصمه للارامل

چهره روشنی که به احترام آن، باران از ابر درخواست می‌شود، شخصیتی که پناهگاه یتیمان و نگهبانان بیوه زنان است.

در این هنگام، پیامبر دیدگان خود را گشود و با صدای آهسته به دختر خود فرمود:

این شعری است که ابوطالب درباره‌ی من سروده است؛ ولی شایسته است به جای آن، آیه زیر را تلاوت نمائید:

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یتقلب علی عقبیه فلن یضر اللّه شیئا و سیجزی الشاکرین» (۵۶۶)

محمد پیامبر خدا است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند. آیا هرگاه او فوت کند و یا کشته شود، به آئین گذشتگان خود باز می‌گردید؟

هر کس به آئین گذشتگان خود باز گردد خدا را ضرر نمی‌رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. (۵۶۷)

پیامبر (ص) با دختر خود سخن می‌گوید:

تجربه نشان می‌دهد که عواطف در شخصیتهای بزرگ، بر اثر تراکم افکار و فعالیتهای زیاد، نسبت به فرزندان خود کم فروغ می‌گردد. زیرا اهداف بزرگ و افکار جهانی، آنچنان آنان را به خود مشغول می‌سازد که دیگر عاطفه و علاقه به فرزندان، مجالی برای بروز و ظهور نمی‌یابد؛ ولی شخصیتهای بزرگ معنوی و روحانی از این قاعده مستثنی هستند. آنان با داشتن بزرگترین اهداف و ایده‌های جهانی و مشاغل روزافزون، روح وسیع و روان بزرگی دارند، که گرایش به یک قسمت، آنها را از قسمت دیگر باز نمی‌دارد.

علاقه پیامبر به یگانه فرزند خود، از عالیترین تجلی عواطف انسانی بود تا آنجا که پیامبر هیچگاه بدون وداع با دختر خود، مسافرت نمی‌کرد و هنگام مراجعت از سفر قبل از همه به دیدن او می‌شتافت. در برابر همسران خود، از وی احترام شایسته‌ای به عمل می‌آورد و به یاران خود می‌فرمود:

«فاطمه پاره تن من است.

خشنودی وی خشنودی من و خشم او خشم من است». (۵۶۸)

دیدار زهرا، او را به یاد پاکترین و عطوفترین زنان جهان، «خدیجه» می‌انداخت که در راه هدف مقدس شوهر، به سختیهای عجیبی تن داد و ثروت و مکنت خود را در آن راه بذل نمود.

در تمام روزهایی که پیامبر بستری بود، فاطمه (س) در کنار بستر پیامبر نشسته و لحظه‌ای از او دور نمی‌شد. ناگاه پیامبر به دختر خود اشاره نمود که با او سخن بگوید. دختر پیامبر قدری خم شد و سر را نزدیک پیامبر آورد. آنگاه پیامبر با او به طور آهسته سخن گفت. کسانی که در کنار بستر پیامبر بودند، از حقیقت گفتگوی آنها آگاه نشدند. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، زهرا سخت گریست و سیلاب اشک از دیدگان او جاری گردید. ولی مقارن همین وضع، پیامبر بار دیگر به او اشاره نمود و آهسته با او سخن گفت. این بار زهرا با چهره‌ای باز و قیافه‌ای خندان و لبان پر تبسم سر برداشت.

وجود این دو حالت متضاد در وقت مقارن، حضار را به تعجب واداشت.

آنان از دختر پیامبر خواستند که از حقیقت گفتار پیامبر آگاهشان سازد. زهرا فرمود:

من راز رسول خدا را فاش نمی‌کنم.

پس از درگذشت پیامبر (ص)، زهرا (س) روی اصرار «عایشه»، آنان را از حقیقت ماجرا آگاه ساخت و فرمود:

پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع نمود و اظهار کرد که من از این بیماری بهبودی نمی‌یابم. برای همین جهت به من،

گریه و نـاله دست داد، ولی بـار دیگر به من گفت که تو نخستین کسـی هستی که از اهل‌بیت من، به من ملحق می‌شوی. این خبر به من نشاط و سرور بخشید، فهمیدم که پس از اندکی به پدر ملحق می گردم. در آخرین لحظه‌های زندگی، چشمان خود را باز کرد و گفت:

برادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر من بنشیند. همه فهمیدند مقصودش علی (ع) است.

علی (ع) در کنار بستر وی نشـست، ولی احساس کرد که پیامبر (ص) می‌خواهد از بستر برخیزد. علی (ع) پیامبر (ص) را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد. (۵۶۹)

چیزی نگذشت که علائم احتضار، در وجود شریف او پدید آمد.

شخصی از ابن عباس پرسید، پیامبر (ص) در آغوش چه کسی جان سپرد. ابن عباس گفت:

پیامبر گرامی (ص) در حالی که سـر او در آغوش علی (ع) بود، جان سپرد. همان شـخص افزود که عایشه مدعی است که سر پیامبر (ص) بر سینه او بود که جان سپرد. ابن عباس گفته او را تکذیب کرد و گفت:

پیامبر (ص) در آغوش علی (ع) جان داد. و علی و برادر من، فضل او را غسل دادند. (۵۷۰)

امیر مؤمنان (ع)، در یکی از خطبه‌های خود به این مطلب تصریح کرده می‌فرماید:

«و لقد قبض رسول‌اللَّه و ان رأسه لعلی صدری ... و لقد ولیت غسله و الملائکه اعوانی». (۵۷۱)

پیامبر (ص) در حالی که سـر او بر سـینه من بود، قبض روح شد. من او را در حالی که فرشـتگان مرا یاری و کمک می کردند، غسل دادم.

گروهی از محدثان نقل می کنند که:

آخرین جمله‌ای که پیامبر (ص) در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله‌ی «لا، مع الرفیق الاعلی» بوده است.

گویـا فرشـته وحی او را در موقع قبض روح مخیر سـاخته است که بهبودی یابـد و بـار دیگر به این جهان بازگردد و یا می‌خواهـد به سرای دیگر بشتابد و با کسانی که در آیه زیر به آنها اشاره شده، به سر ببرد.

«فأولئک مع الذین أنعم اللَّه علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئک رفیقاً» (۵۷۲)

آنـان بـا کسـانی هسـتند که خداونـد به آنها نعمت بخشـیده؛ از پیامبران و صـدیقان و شـهیدان و صالحان و اینها چه نیکو دوسـتان و رفیقانی هستند.

پیامبر این جمله را فرمود و دیدگان و لبهای وی روی هم افتاد. (۵۷۳)

مشاهدات عایشه در آخرین لحظات زندگی پیامبر (ص)

عن عائشه ان رسول‌اللَّه (ص) دعا فاطمه ابنته فسارها فبکت، ثم سارها فضحکت.

فقالت عائشه: فقلت لفاطمه:

ما هذالذی سارک به رسوله اللَّه (ص) فبکیت ثم سارک فضحکت؟

قالت:

سـارنی فـاخبرنی بموته فبکیت، ثم سـارنی فاخبرنی انی اول من یتبعه من اهله فضـحکت و فی روایه اخری: ثم سارنی ثانیه و اخبرنی انی سیده نساء اهل الجنه فضحکت. (۵۷۴)

عایشه می گوید:

رسول خـدا در ساعـات آخر عمرش حضـرت فاطمه را به حضورش فراخوانـد و لحظاتی به نجوا و صـحبت محرمانه پرداخت، من از

دور دیدم که حضرت فاطمه (س) نخست گریه کرد و سپس خندید. من از این کار تعجب کرده و از دختر پیامبر (ص) پرسیدم:

یا فاطمه!

با پیامبر خدا چه صحبتی کردید که اول گریه کردی و سپس خندیدی؟

او از فاش کردن موضوع مذاکره خودداری کرد، ولی پس از رحلت پیامبر خدا (ص) چون از وی دوباره خواستم که آن را بگوید، فرمودند:

پدرم در مرحله نخست، از رحلت خود به من خبر داد و لذا گریه کردم، ولی سپس به من فرمود:

اولین کسی که از خانواده‌ام به من ملحق می‌شود تو هستی، لذا خنده نمودم. در یک روایت دیگر فرمودند:

تو سیده و سرور زنان اهل بهشتی و از این جهت خوشحال شدم.

رحلت نبی مکرم اسلام (ص)

بر طبق روایات مشهور میان محدثین شیعه، رحلت رسول خدا (ص) در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر اتفاق افتاد، ولی مشهور نزد اهل سنت آن است که آن مصیبت بزرگ در روز دوازدهم ربیع‌الاول واقع شد و در آن موقع شصت و سه سال از عمر شریف آن حضرت گذشته بود.

و چون امیرالمؤمنین (ع) طبق وصیت رسول خدا (ص) خواست بدن آن حضرت را غسل دهد، فضل بن عباس را طلبید تا به او کمک کند و بدو دستور داد چشمان خود را ببندد و آب به دست علی (ع) بدهد و بدین ترتیب علی (ع) جنازه را غسل داد و حنوط و کفن کرد، سپس به تنهایی بر او نماز خواند، آنگاه از خانه بیرون آمده و رو به مردم کرد و گفت:

- همانا پیغمبر (ص) در زندگی و پس از مرگ امام و پیشوای ماست اکنون دسته دسته بیایید و بر او نماز بخوانید و پس از انجام این کار عباس بن عبدالمطلب شخصی را به نزد ابوعبیده جراح که برای مردم مکه قبر می‌کند فرستاد تا او کار حفر قبر آن حضرت را به عهده گیرد و در همان اتاقی که پیغمبر (ص) از دنیا رفته بود قبری حفر کرده و همانجا آن حضرت را دفن کردند.

و چون هنگام دفن شد انصار مدینه از پشت خانه صدا زدند:

یا علی برای خدا حق ما را نیز در این روز فراموش نکن و اجازه بده تا یکی از ما نیز در دفن رسول خدا شرکت جوید و ما نیز از این افتخار سهم و نصیبی ببریم. علی (ع) اجازه داد اوس بن خولی - که یکی از شرکت کنندگان در جنگ بدر و از بزرگان قبیله بنی‌عوف بود - در مراسم دفن آن حضرت شرکت جوید و چون اوس بن خولی به داخل خانه آمد علی (ع) بدو فرمود:

- تو در میان قبر برو و علی (ع) جنازه رسول خدا (ص) را برداشته بر دست او نهاد و اوس جنازه را در قبر نهاد و چون روی زمین قبر قرار گرفت بدو فرمود:

اکنون بیرون آی، سپس خود امیرالمؤمنین (ع) داخل قبر شد و بند کفن را از طرف سر باز کرد و گونه مبارک رسول خدا (ص) را روی خاک نهاد و لحد چیده خاک روی قبر ریختند و بدین ترتیب با یک دنیا اندوه و غم بدن مطهر رسول خدا (ص) را در خاک دفن کردند.

سقیفه و غصب خلافت

نشست اسفبار در سقیفه بنی‌ساعده

چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و گفتند:

پیامبر (ص) از دنیا رفت. سعد بن عباده به پسرش قیس یا یکی دیگر از پسران خود گفت:

من به علت بیماری نمی‌توانم سخن خود را به اطلاع مردم برسانم، تو سخن مرا گوش بده و با صدای بلند برای مردم بازگو کن تا مردم بشنوند. سعد سخن می گفت و پسرش می‌شنید و با صدای بلند تکرار می کرد تا به گوش قوم خود برساند. از جمله سخنان او پس از حمد و ثنای الهی این بود:

همانا شما را سابقه‌ای در دین و فضیلتی در اسلام است که برای هیچ قبیله‌ای در عرب نیست. رسول خدا (ص) ده سال و اندی میان قوم خویش درنگ کرد و آنان را به پرستش خداوند رحمان و دور افکندن بتها فراخواند. از قوم او جز گروهی اندك ایمان نیاوردند و به خدا سوگند!

که نمی‌توانستند از رسول خدا (ص) حمایت کنند و دین او را قدرت بخشند و دشمنانش را از او دور سازند، تا آنکه خداوند برای شما بهترین فضیلت را اراده فرمود و کرامت را به شما ارزانی داشت و شما را به آیین خود مخصوص گردانید و ایمان به خود و فرستاده‌اش و قوی ساختن دین خود و جهاد با دشمنانش را برای شما روزی کرد. شما بودید سخت‌ترین مردم نسبت به آنهایی که از دین او سرپیچی کردند و از دیگران بر دشمن او سنگین‌تر بودید، تا سرانجام خواه‌ناخواه فرمان خدا را پذیرا شُدید و دوردستان هم با خضوع و فروتنی سر تسلیم فرود آوردند و خداوند وعده خویش را برای پیامبرتان آورد و اعراب در مقابل شمشیرهای شما رام شدند، آنگاه خداوند تعالی او را بمیراند در حالی که رسول خدا (ص) از شما راضی و دیده‌اش به شما روشن بود، اینك استوار بر این حکومت دست یازید که شما از همه مردم بر آن سزاوارترید.

آنان جملگی پاسخ دادند:

که سخن و اندیشه‌ی تو صحیح است و ما از آنچه تو فرمان دهی سرپیچی نخواهیم کرد و تو را عهده‌دار این حکومت می کنیم که برای ما بسنده‌ای و مؤمنان شایسته نیز به آن راضی هستند.

سپس در میان خود گفتگو کردند و گفتند:

اگر مهاجران قریش این را نپذیرند و بگویند ما مهاجران و نخستین یاران پیامبر (ص) و عشیره و دوستان او هستیم و به چه دلیلی پس از رحلت او در خصوص حکومت با ما ستیزه می کنید؟ چه باید کرد؟

گروهی از انصار گفتند:

در این صورت خواهیم گفت امیری از ما و امیری از شما باشد و به هیچ کاری غیر از آن هرگز رضایت نخواهیم داد، که حق ما در پناه دادن و یاری رساندن (به رسول خدا) همانند حق ایشان در هجرت است.

در کتاب خدا آنچه برای ایشان آمده است برای ما نیز آمده است و هر فضیلتی را که برای خود شمارش کنید ما هم نظیر آن را برای خود بر خواهیم شمرد و چون عقیده نداریم که حکومت مخصوص ما باشد در نتیجه خواهیم گفت:

امیری از ما و امیری از شما.

سعد بن عباده گفت:

این آغاز سستی است.

در این زمان ابوبکر به اتفاق همراهان خود عمر و ابوعبیده در سقیفه حاضر و به دقت گفتگوی انصار را زیر نظر داشتند. عمر برخاست تا سخن بگوید و شرایط را برای ابوبکر مهیا کند، او نگران بود (ابوبکر) از گفتن برخی از مسائل خودداری کند. چون عمر اراده سخن کرد ابوبکر او را از کلام بازداشت و گفت:

آرام بگیر، سخنان مرا گوش کن و پس از سخنان من آنچه را در نظرت رسید بگو.

ابوبکر پس از تشهد گفت:

همانا خداونـد (جل ثناؤه) محمـد را با هـدایت و دین حق مبعوث فرمود، او مردم را به اسـلام فراخواند، دلها و اندیشه‌هایمان ما را بر آنچه ما را بر آن فرا می‌خواند، متوجه کرد و ما گروه مسلمانان مهاجر نخستین مسلمانان بودیم و مردم دیگر در این خصوص پیروان ما هسـتند، ما عشیره رسول خدا و گزیده‌ترین اعراب از لحاظ نژاد و نسب هستیم، هیچ قبیله‌ای در عرب نیست مگر اینکه قریش را بر آن و در آن حق ولادت است، شـما هم انصار خداییـد و شـما رسول خدا را یاری دادید، وانگهی شـما وزیران و یاوران پیامبر (ص) هستیـد و بر طبق فرمانی که در کتاب خـدا آمـده است برادران ما و شـریکهای ما در دین و در هر خیری که در آن باشـیم، هستید و محبوبترین و گرامی‌ترین مردم نسبت به ما بوده و هستید سزاوارترین مردم به قضای خداوند و شایسته‌ترین افرادی هستید که به آنچه پروردگار به برادران مهاجر شـما ارزانی فرموده تسـلیم باشـید و سزاوارترین مردم هستید که به آنها رشک نبرید. شما کسانی هستید که بـا وجود نیازمنـدی و درویشـی خود ایثـار کردیـد و مهاجران را بر خود ترجیـح دادیـد، بنابراین بایـد چنان باشـید که شـکست و آشـفتگی این دین به دست شـما نباشـد. اینک شـما را فرا می‌خوانم که با ابوعبیـده جراح یا عمر بیعت کنیـد، که من از آن دو برای سرپرستی حکمت شاد و خشنودم و هر دو را برای آن شایسته می‌دانم.

عمر و ابوعبیده هر دو پاسخ دادند:

هیچکس از مردم را سـزاوار نیست که برتر از تو و حـاکم بر تو باشـد، که تو یـار غـار و نفر دومی، وانگهی پیامبر خـدا تو را به نماز گزاردن فرمان داده است، بنابراین تو سزاوارترین مردم برای حکومت هستی.

انصار گفتند:

به خدا سوگند!

ما نسـبت به چیزی که خداونـد برای شـما ارزانی بـدارد رشک نمی‌بریم و حسـد نمی‌ورزیم و در نظر ما هیچکس محبوبتر و بیش از شما مورد رضایت ما نیست، ولی ما در مورد آینده و آنچه از امروز به بعد ممکن است اتفاق بیفتد بیمناک هستیم و از آن می‌ترسیم که بر این حکومت کسـی چیره شود که نه از ما باشد و نه از شـما. اگر امروز شما مردی از خودتان را حاکم کنید ما راضی خواهیم بود و بیعت می‌کنیم مشـروط بر آنکه چون او درگـذشت مردی از انصـار را به حکومت انتخاب کنیـد و پس از اینکه او درگذشـت مردی دیگر از مهـاجر را حاکم کنیم و تا هنگامی که این امت پایـدار است، این گونه رفتار شود و این کار در امت محمـد (ص) به عدالت نزدیکتر و شایسته‌تر است.

هیـچ یک از انصار بیم آن را نخواهـد داشت که مورد بی‌مهری قریش قرار گیرد و او را فرو (پست) گیرند و هیچ قریشـی نیز بیم آن را نخواهد داشت که مورد بی‌مهری انصار قرار گیرد و او را فرو گیرند.

ابوبکر برخاست و گفت:

هنگـامی که رسول خـدا به رسالت مبعوث شـد برای عرب بسـیار گران آمـد که دین پـدران خود را رها کننـد، با او مخالفت و ستیز کردند و خداوند مهاجران نخستین را از میان قوم رسول خدا به آنان اختصاص داد که او را تصدیق کنند و به او ایمان آورند و با او مواسات کنند و با وجود آزار شدیدی که قوم بر آنان داشتند همراه پیامبر صبر و پایداری کنند و از شمار فراوان دشمنان خود هراس نداشـته باشـند، بنابراین آن گروه مهاجران، نخستین کسانی هسـتند که خدا را در زمین پرسـتش کردند و پیشـگامان ایمان آوردن به رسول خداینـد. دیگر اینکه آنان دوسـتان عترت او و سـزاوارترین مردم برای حکومت پس از او هسـتند و در این مورد هیچکس جز ستمگر با آنها ستیز نمی‌کنـد و پس از مهاجران هیـچ‌کس از حیث فضل و پیشـگامی در اسـلام همانند شـما نیست، ما امیران خواهیم بود و شما وزیران، بدون رایزنی با شما و بی‌اطلاع شما هیچ کاری نخواهیم کرد.

حباب بن منذر اظهار داشت:

ای گروه انصار، دسـتها و قدرت خود را برای خویش نگه دارید که همه مردم زیر سایه شما هستند و هیچ گستاخی توانایی مخالفت

با شما را نخواهد داشت و مردم جز به فرمان شما نخواهند بود.

شما مردمی هستید که (رسول خدا (ص) را) پناه و یاری دادید و هجرت (او) به سوی شما صورت گرفت و شما صاحب خانه و اهل ایمانید.

به خدا سوگند!

که خداوند آشکارا جز در حضور و در سرزمین شما پرستش نشده است و نماز جز در مساجد شما به جماعت برگزار نشد و ایمان جز در پناه شمشیرهای شما شناخته نشده است، اینک کار خود را برای خویشتن بازدارید و اگر نپذیرفتند، در آن صورت امیری از ما و امیری از ایشان باشد.

عمر گفت:

هیهات!

که دو شمشیر در نیامی نگنجد. همانا عرب هرگز رضایت نخواهد داد که شما را به امیری خود قبول کند، حال آنکه پیامبرشان از قبیله دیگری غیر از شماست و اعراب از اینکه حکومت را به افرادی واگذار کنند که پیامبری هم در بین آنها بوده و ولی امر از آنان بوده است، ممانعت نخواهند کرد و در این مورد ما را حجت آشکار نسبت به کسی که با ما مخالفت می‌کند در دست است و دلیل روشن با کسی که ستیز کند داریم.

چه کسی می‌خواهد با ما در مورد میراث محمد (ص) و حکومت او دشمنی کند؟ حال آنکه ما دوستان نزدیک و عشیره او هستیم، مگر کسی که به باطل درآویزد و به گناه گرایش یابد و خویشتن را به درماندگی و نابودی دراندازد.

چون عمر خاموش شد حباب برخاست و گفت:

ای گروه انصار!

سخن این مرد و یارانش را گوش نکنید که در آن صورت بهره شما را از حکومت خواهند ربود و اگر آنچه به ایشان پیشنهاد کردید، نپذیرفتند آنان را از سرزمین خود برانید و خود عهده‌دار حکومت بر ایشان باشید که از همه بر آن سزاوارترید و در پناه شمشیرهای شما کسانی که در مقابل این دین سر فرود نمی‌آوردند، تسلیم شدند و (اسلام را) پذیرفتند، من خردمندی هستم که باید از رأی او بهره برد و مردی کاردیده و آزموده‌ام. اگر هم می‌خواهید کار را به حال نخست برگردانیم، به خدا سوگند!

هیچ‌کس سخن و پیشنهاد مرا رد نخواهد کرد مگر آنکه بینی او را با شمشیر درهم کوبم.

پس از حباب، ابوعبیده برخاست و گفت:

ای گروه انصار!

شما نخستین یاران و پشتیبانان پیامبر بودید، اکنون نخستین تغییردهنده و اولین دگرگون کننده نباشید. سپس بشیر بن سعد خزرجی که از بزرگان قبیله خزرج بود و از هماهنگی انصار برای امیری سعد بن عباده دچار حسادت شده بود، برخاست و گفت:

ای گروه انصار هرچند که ما دارای سابقه هستیم، ولی ما از اسلام و جهاد خود، چیزی جز رضایت و خشنودی پروردگار خود و فرمانبرداری از پیامبر خویش نخواسته‌ایم و شایسته ما نیست که با سابقه‌ی خود بر مردم فزونی طلبیم و چیرگی را جستجو کنیم و بدنبال یافتن ما بازای دنیایی باشیم. همانا محمد (ص) مردی از قریش است و قوم او به میراث و حکومت او سزاوارترند، خدا نکند که با آنان در این کار ستیز کنم، شما نیز از خدا بترسید و با آنان اختلاف نکنید.

فرصت شکار ابوبکر

ابوبکر چون فرصت را مغتنم و شرایط را مناسب دید، از جای برخاست و گفت:

اینک عمر و ابوعبیده حاضر هستند، با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید.

عمر و ابوعبیده گفتند:

به خدا سوگند!

هرگز عهده‌دار حکومت بر تو نخواهیم شد که تو برترین مهاجران و نفر دوم و جانشین رسول خدا در نمازی و نماز برترین کار دین است، دست بگشای تا با تو بیعت کنیم.

ابوبکر بدون درنگ دست خود را دراز کرد و چون عمر و ابوعبیده خواستند با او بیعت کنند. بشیر بن سعد بر آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد.

حباب بن منذر با مشاهده بیعت بیشر، خطاب به وی گفت:

نافرمانی تو را بر این عمل ناشایسته واداشت و به خدا سوگند!

چیزی جز رشک و حسادت بر پسر عمویت تو را وادار به این کار نکرد.

زمانی که اوسیان دیدند بزرگی از بزرگان خزرج با ابوبکر بیعت کرد، اسید بن حضیر (۵۷۵) که بزرگ قبیله اوس بود برخاست و به علت حسادت به سعد بن عباده و اینکه مبادا او به حکومت دست یابد با ابوبکر بیعت کرد و چون اسید بیعت کرد همه افراد قبیله اوس با ابوبکر بیعت کردند.

سعد بن عباده را که بیمار بود به خانه‌اش بردند و او آن روز و پس از آن از بیعت خودداری کرد. عمر قصد کرد تا وی را به اجبار وادار به بیعت کند، اما به او گفته شد که این کار را نکند؛ زیرا اگر او (سعد بن عباده) کشته شود نیز بیعت نمی‌کند و او به قتل نمی‌رسد مگر آنکه تمامی افراد خانواده‌اش کشته شوند و آنان کشته نمی‌شوند مگر آنکه با همه خزرجیان جنگ شود و چون با خزرجیان جنگ شود قبیله اوس آنها را یاری خواهند کرد و در این صورت کار تباه می‌شود.

ماجرای سقیفه به نتیجه‌ای که می‌بایست رسید و تاریخ اسلام را به طریقی هدایت کرد که برنامه‌ریزان و دستهای آشکار و پنهان کودتا اراده کرده بودند.

به راستی موضوع چه بود؟

آیا اساس اسلام و حاکمیتی را که پیامبر اکرم بنیان گذاشته بود در مخاطره قرار داشت؟

آیا احساس وظیفه شرعی پدید آورنده و ادامه دهنده ماجرای سقیفه بنی‌ساعده بود؟

به درستی انصار نگران چه حوادثی بودند که اجتماع نافرجام سقیفه رابه وجود آوردند؟

آیا نمی‌توان این احتمال را طرح و مورد کنکاش قرار داد که انصار ناخواسته مجری برنامه‌هایی شدند که دیگران از پشت پرده به هدایت آن همت گمارده بودند و پیدایش چنان اجتماعی را متضمن منافع فردی و گروهی خود می‌دانستند؟

چه علت و رابطه‌ای بین اقدام خودسرانه‌ی انصار برای ضدیت با مهاجران و اهل‌بیت پیامبر (ص) و دست‌اندازی به خلافت اسلامی از یکسو و بی‌اطلاع گذاشتن مهاجران حاضر در مسجد و خاندان بنی‌هاشم توسط ابوبکر و عمر از سوی دیگر، می‌تواند وجود داشته باشد؟

اگر فتنه سقیفه بنی‌ساعده آنچنان بزرگ بود که ابوبکر و عمر و ابوعبیده را در آن ساعات حساس از تجهیز رسول خدا (ص) بازداشت و به سوی کانون توطئه کشاند، آیا برای خاموش کردن شعله‌های فتنه، نیازی به حضور علی (ع) که کلید مشکلات اساسی اسلام و پیامبر (ص) بود و همچنین سایر بزرگان مهاجران نبود؟

دقتی در ماجرای سقیفه

بار دیگر به سقیفه بنی‌ساعده بازگردیم. و با دقت بیشتری ماجرا را بررسی کنیم.

۱ – سعد بن عباده در اجتماع انصار دعوی حکومت و هوای جانشینی پیامبر (ص) را در سر دارد، در حالی که قادر به رساندن سخنان خود به مردم نیست و بیماری آنچنان بر او غلبه کرده است که حتی از رسیدگی به امور خود ناتوان است و ناچار می‌شود سخنانش را توسط یکی از پسرانش به گوش حاضران برساند.

۲ – مردمی که در صحنه سقیفه حاضر شده‌اند، در اوج هیجان و احساس، بزرگان خود را شایسته و لایق امر حکومت می‌دانند (ویژگی چنین جمعیتی که حقی جعلی را با احساس و عاطفه‌ای هیجانی تعقیب می‌کند، عدم تعقل و اندیشه خردمندانه است). آنها علی‌رغم تعصب اولیه به طور ناگهانی از موضع خود عدول می‌کنند (زیرا شجاعت و بزدلی چنین مردمانی لحظه‌ای است، اجتماعی که تابعیت خرد و فرمان عقل را نپذیرفت و دلخوش به حقوقی که من غیر حق برای خود قایل است به هیجان و احساس گرفتار شد، در گذر لحظه‌ها تحت تصرف شخص و یا گروه برنامه‌داری قرار می‌گیرد که عوامل مؤثر بر عاطفه را به خوبی بشناسد).

۳ – ابوبکر و عمر و ابوعبیده با اطلاع یافتن از اجتماع انصار بدون هماهنگی با هیچ‌کدام از مهاجران و اهل‌بیت پیامبر به شکلی کاملاً محرمانه به سوی سقیفه می‌روند و در اجتماع انصار حضور پیدا می‌کنند.

۴ – در فرصتی مناسب ابوبکر رشته‌ی کلام را به دست می‌گیرد، ابتدا به ذکر فضایل مهاجران می‌پردازد و سپس بدون آن که شایستگی انصار را برای امر خلافت به رسمیت بشناسد، سابقه و جهاد و افتخارات مدنی آنها را برشمرد و متعاقباً با ذکر خویشاوندی مهاجران با رسول خدا و تخصیص مهاجران اولیه (آنها را از همه بالاتر و برتر دانست) نتیجه گرفت که ما امیرانیم و شما وزیران.

بیانات ابوبکر اگر با هماهنگی قبلی نبوده باشد، بسیار هنرمندانه و دقیق است.

او مانند یک روان‌شناس کارآزموده ابتدا با جریان روحی مخاطبانش همراه شد و با ذکر فضایل غیر قابل انکار انصار که پیوسته به آنها مباهات می‌کردند، عطش و نیازهای روانی آنها را فرو نشاند و قلوب آنان را چنان به تصرف خود درآورد که چاره‌ای جز اعتراف به فضیلت مهاجران برای انصار باقی نماند. انصاف این است که ابوبکر در پاسخ انصار هرچه گفت، راست گفت؛ زیرا هم فضیلتهای انصار غیر قابل انکار و هم ادعایشان بر جانشینی پیامبر بی‌اساس بود.

او بدون اینکه احساسات انصار را جریحه‌دار کند و یا به کینه‌توزی آنها دامن زند با ذکر این مطلب که بعد از مهاجران اولیه کسی به منزلت شما نمی‌رسد، به آنها تفهیم کرد که راه خطا پیش گرفته‌اند و پس از تمجید و تعارف مقام وزارت را برای انصار اثبات کرد. ابوبکر با عباراتی ظریف روح و روان انصار را به استخدام خود گرفت و به شکلی کاملا حساب شده با تخصیص مهاجران اولیه انصار را از سایر مهاجران برتر شمرد و با این کار از یک سو از عصبیت و کینه‌توزی انصار کاست و از سوی دیگر با آرام کردن روحیات سرکش مردم نتیجه‌ای را که خود می‌خواست گرفت، ضمن اینکه وعده وزارت نیز اثری تسکینی و موقت داشت که آنها را در غفلت فرو برد و بعدها نیز هیچگاه جامه عمل به خود نپوشید.

۵ – حباب بن منذر اگر چه سخنان خود را محکم آغاز کرد، اما در پایان جز شکست خورده‌ای بیش نبود، زیرا با گفتن امیری از ما و امیری از شما عملا باب نقادی و استدلال و اعتراض را بر ضد خود گشود.

۶ – عمر بن الخطاب وارد عمل می‌شود و دوستی و خویشاوندی با رسول خدا را به عنوان امتیاز مهاجران مورد تأکید قرار می‌دهد و معارضان با عشیره‌ی پیامبر را افرادی باطل و متمایل به گناه معرفی می‌کند. لحن و بیان عمر او را در مقام یک مدعی زمامداری در مقابل انصار قرار می‌دهد.

۷ – ابوبکر نیز با فراست کامل در ماجرای سقیفه انصار را به عنوان گروهی محترم، اما زیاده‌خواه در جایگاه یک طرف دعوا و عمر را به عنوان مدعی العموم مهاجر در سوی دیگر دعوا قرار داده و زیرکانه خود را در منصب حکم مرضی‌الطرفین در معرض افکار عمومی قرار می‌دهد، سپس پیشنهاد می‌کند که با عمر یا ابوعبیده بیعت شود.

۸ – اختلاف ریشه‌دار قبایل اوس و خزرج که محصول طبیعی رفتار و کردار حساب شده ابوبکر بود آشکار و حسادت بشیر بن سعد موجب مخالفت اسید بن حضیر و تمامی اوسیان با سعد بن عباده می‌شود.

۹ – عمر و ابوعبیده تعارف ابی بکر را در خصوص تصدی حکومت به او برمی‌گردانند و ابوبکر بدون لحظه‌ای تأمل علی‌رغم تعارفهای پیشین دست خود را برای پذیرش بیعت عمر و ابوعبیده به سوی آنها دراز می‌کند، اما بیش از آنکه احدی از سه چهار تن مهاجر موفق به انجام بیعت شوند، بشیر بن سعد با ابابکر به جانشینی پیامبر بیعت می‌کند.

در صحنه سقیفه بنی‌ساعده به استثنای ابوبکر همه افراد اعم از قبایل انصار و مهاجران حاضر در سقیفه غافلگیر و درمانده می‌شوند، به نحوی که ناراحتی و پریشانی آن هیچگاه از ذهن بزرگان آنها پاک نشد.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر (ص) به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن امیرالمؤمنین مرا به امر خداوند در روز غدیر خم حاضر بودند.

آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند:

«این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده‌اند و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد».

ابلیس غمگین و محزون رفت.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

بعد از آن پیامبر (ص) به من خبر داد و فرمود:

مردم در سقیفه بنی‌ساعده با ابوبکر بیعت می‌کنند بعد از آنکه با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده با پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می‌شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس‌هایش را جمع می‌کند. آنان به سجده می‌افتند و می‌گویند:

«ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی»!

(ابلیس) می‌گوید:

«کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟

هرگز!

گمان کرده‌اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟

کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند، ترک کردند».

و این همان قول خداوند تعالی است که:

و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین» (۵۷۶)

«ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند».

نتایج نشست اسفبار سقیفه

ایجاد شیعه و سنی

هواخواهان و پیروان علی (ع) نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم (ص) و صحابه و مسلمانان داشت، مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیامبر (ص) از آن علی (ع) می‌باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز، جز حوادثی که در روزهای بیماری پیامبر (ص) به ظهور پیوست، نظر آنان را تأیید می‌کرد.
ولی برخلاف انتظار آنان درست، در حالی که پیامبر اکرم (ص) رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل‌بیت (ع) و عده‌ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند، عده‌ای دیگر که بعدا اکثریت را بردند، با کمال عجله و بی‌آنکه با اهل‌بیت و خویشاوندان پیامبر اکرم (ص) و هوادارانشان، مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود، در قیافه خیرخواهی برای مسلمانان در محلی به نام سقیفه خلیفه معین نمودند و علی (ع) و یارانش را در برابر کاری انجام شده قرار داده‌اند. علی (ع) و هواداران او مانند؛ عباس، زبیر، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیامبر (ص) و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد برآمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن، اعتراض نموده، اجتماعاتی نیز کردند، ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود.
این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی (ع) را به همین نام (شیعه علی (ع)) به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشود و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد، بلکه خلافت را اجماعی می‌شمردند و معترض را متخلف از جماعت مسلمانان می‌نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می‌کردند. (۵۷۷)

استحاله فرهنگی

آنچه برای همه مسلم است و به حدیث متواتر ثابت شده پس از رسول خدا (ص) باید حاکم بر سرنوشت سیاسی مؤمنین و جامعه اسلامی علی بن ابی طالب (ع) باشد. ولی جریانهای نهان و آشکار و دوست و دشمن با تشکیل سقیفه، یکی از تاریکترین دورانهای صدر اسلام را رقم زد، دوره‌ای که موجب شد حضور امام معصوم در صحنه جامعه و در امور سیاسی و اقتصادی و نظامی دچار محدودیت و در نهایت ظاهری و بی‌تاثیر گردد و این حاصل شوم سقیفه بود که در یک کلام می‌توان گفت دیانت از سیاست تفکیک شد و یک ارتداد اجتماعی پیش آمد و همین نقطه شروع یک دگرگونی و ارتجاع فرهنگی و به عبارتی استحاله فرهنگی و بازگرداندن مردم از اهداف و خواسته‌های خدائی پیامبر بزرگوار اسلام بود.
حضرت زهرا (س) در خطبه‌ها و بیانات خود به تعدادی از عوامل این استحاله فرهنگی اشاره می‌کند.
در کتاب تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا (س) در یک جمع‌بندی که با استفاده از خطبه‌های فاطمه زهرا (س) صورت گرفته به این عوامل اشاره می‌شود.
۱ – فانی حرتم بعدالبیان. (سرگردانی و اضطراب)
۲ – ظهرت فیکم حسکه النفاق. (نفاق و دوروئی)
۳ – الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم. (سکوت و بی‌تفاوتی)
۴ – و نکصتم بعد الاقدام. (پیمان‌شکنی)

۵ – تفرون من القتال. (ترک جهاد و مبارزه)

۶ – فقبحا لفلول الحد. (ترس و زبونی)

۷ – و انتم فی رفاهیه من العیش. (تنبلی و تن‌آسائی) (رفاه زدگی)

۸ – و ما الذی نقموا من ابی الحسن. (ترک حمایت از رهبر معصوم) و انزوای رهبری)

۹ – ما هذه الغمیزه فی حقی. (از دست دادن روح شهادت‌طلبی)

۱۰ – و اشرکتم بعد الایمان. (۵۷۸) (روی آوردن به شرک و کفر)

۱۱ – افحکم الجاهلیه یبغون؟ (بی‌وفائی)

زمینه‌سازی حوادث کربلا

مفضل به حضرت امام صادق (ع) عرض کرد:

ای مولای من!

اشک ریختن را چه ثوابی است؟

فرمود:

در صورتی که به خاطر فردی بر حق اشک ریخته شود، ثوابی بی‌شمار دارد. مفضل مدتی طولانی گریه کرد و گفت ای پسر رسول خدا (ص)، روز انتقام‌گیری شما از روز سختی و اندوهتان بزرگتر است.

حضرت فرمود:

"ولی هیچ روزی همچون روز محنت و اندوه ما در کربلا نیست هر چند روز سقیفه و سوزاندن در خانه امیرالمؤمنین (ع) و حسنین (ع) و فاطمه (س) و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشتن محسن با ضرب لگد بزرگتر و وحشتناکتر و تلختر است، زیرا آن روز اصل و ریشه روز عذاب است.

و حضرت فرمود:

در روز قیامت حضرت خدیجه (س) و فاطمه بنت اسد که جده‌های محسن (ع) می‌باشند او را در حالی که خون‌آلود است با خود می‌آوردند و به همراه آنان ام‌هانی و جمانه، عمه‌های او که دختران ابوطالب می‌باشند و اسماء بنت عمیس فریاد زنان و شیون‌کنان دستهایشان را بر صورتها کوبیده موهای سر را پریشان می‌کنند و فرشتگان آنان را با بالهایشان می‌پوشانند و مادرش حضرت فاطمه (س) گریه می‌کند و فریاد می‌زند و می‌گوید:

هذا یومکم الذی توعدون. (جبرییل از طرف) محسن فریاد می‌زند و می‌گوید:

من ستمدیده‌ام و یاری می‌جویم. رسول خدا (ص) محسن را روی دست گرفته او را بالا به سوی آسمان نگه می‌دارد و می‌فرماید:

ای خدای من و ای مولای من!

ما به خاطر تو در دنیا صبر و بردباری کردیم و امروز روزی است که هر کس هر کار خوبی را که انجام داده حاضر و هر کار بدی را که انجام داده، در مقابل خود می‌بیند و آرزو می‌کند که ای کاش بین او و بین کار بدی که انجام داده، فاصله‌ای بس دور می‌بود. (۵۷۹)

در کتاب فرهنگ عاشورا در این ارتباط چنین آمده است:

دید جریان شناسانه در حوادث، ریشه حادثه عاشورا را در انحراف نخستین در رهبری حکومت می‌بینند که در (سقیفه بنی‌ساعده) اتفاق افتاد. اگر جمعی از امت پیامبر، نیم قرن پس از رحلت رسول‌الله (ص) در کربلا فرزند رسول‌الله (ص) را شهید کردند، زمینه

آن حوادث گذشته و غصب خلافت و تصدی آل ابوسفیان نسبت به حکومت اسلامی و کنار زدن ائمه (ع) از ولایت و رهبری بود. از این رو در زیارت عاشورا کسانی لعن می‌شوند

که آغازگر ظلم بر اهل‌بیت پیامبر (ص) و بنیانگذار ستم به ذریه رسول خدا (ص) بودند و نیز کسانی که به آن ستم نخست راضی شدند، همکاری یا سکوت کردند و زمینه‌ساز آن بودند، تا آنجا که برای جنگ با عترت پیامبر (ص)، تمکین کردند:

لعن الله امه اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن الله امه دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها و لعن الله امه قتلتکم و لعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم...

در ماجرای کربلا، همه آنان که از آغاز، اهل‌بیت (ع) را از صحنه اجتماعی و سیاسی امت کنار زدند و بر غصب حکومت اسلامی توطئه کردند، تا آنان که بر کشتن او گرد آمدند و همراهی و متابعت کردند، شریکند. این نکته در جای دیگر زیارت عاشورا مطرح است:

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد و آخر تابع له علی ذلک،

اللهم العن العصابه التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله، اللهم العنهم جمیعا.

توطئه سقیفه، تلاشی از سوی شرکت شکست خورده در جبهه‌های بدر و احد و حنین بود، تا دوباره به سیادت جاهلی خود برسند و سفیانیان کوشیدند انتقام کشته‌های خود را از آل پیامبر (ص)، از طریق سلطه یافتن بر خلافت و تار و مار کردن بنی‌هاشم و عترت رسول (ص) بگیرند. طرح شورا و بیعت ساختگی سقیفه، ظاهری فریبنده برای اعمال آن سیاست بود.

به قول نیّر تبریزی:

کانکه طرح بیعت شورا فکند

خود همانجا طرح عاشورا فکند

چرخ در یثرب رها کرد از کمان

تیر کاندر نینوا شد بر نشان

هواداران سقیفه، در سپاه کوفه بودند. امام حسین (ع) روز عاشورا با بدن مجروح، آنان را «شیعیان آل ابی سفیان» خطاب کرد که نه دین داشتند نه حریت. ابن زیاد وقتی با سر بریده حسین (ع) در طشت طلایی روبرو شد، با چوبی که در دست داشت بر لبهای آن سر مطهر می‌زد و می‌گفت:

یوم بیوم بدر!

یزید بن معاویه نیز پس از کشتن امام (ع) و سرمستی از پیروزی بر آن حضرت، در پیش چشم فرزندان او که به اسارت در کاخ او برده شده بودند، آرزو کرد که کاش نیاکان کشته شده‌اش در بدر، زنده بودند و به یزید می‌گفتند: «دستت درد نکند»

کشتن حسین (ع) و یارانش را در مقابل کشته‌های بدر دانست، منکر وحی و نزول جبرئیل شد و گفت اگر از آل احمد (ص) انتقام نگیرم، از نسل خندف نیستم...

حضرت زینب (س) با خطاب یابن الطلقاء به یزید، اشاره به نیاکان مشرك او کرد، که در فتح مکه، پیامبر (ص) آزادشان کرد.

امام سجاد (ع) نیز به یزید گفت:

جد من علی بن ابی طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول‌اللّه (ص) بود اما پدر و جد تو پرچمدار کفار بودند.

کربلاـ صحنه تجدید کینه‌های مشرکان و منافقان بر ضد آل الله (ع) بود و همان قدرت سیاسی را که میراث رسول خدا بود و غاصبانه به دست دشمن افتاد بر ضد عترت رسول به کار گرفتند و این از شگفتیهای تاریخ است.

سیدالشهداء (ع) در خطابه خویش در عاشورا به سپاه کوفه چنین فرمود:

«شمشیری را که ما به دستتان دادیم علیه ما تیز کردید و به روی ما شمشیر کشیدید و آتشی را که بر دشمنان شما و ما افروخته بودیم بر خود ما افروختید و با دشمنان خدا بر ضد اولیاءاللّه همدست شدید!»

فشحذتم علینا سیفا کان فی ایدینا و حششتم علینا نارا اضرمناها علی عدوکم و عدونا ... و در نقل دیگر: سللتم علینا سیفا فی رقابنا و حششتم علینا نارالفتن ... فاصبحتم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لاعدائکم.

آیا این همان سخن ابوبکر بن عربی نیست که حسین (ع) به شمشیر جدش کشته شد؟

ان حسینا قتل بسیف جده؟

تیری را که عمر سعد صبح عاشورا به سوی اردوی حسینی رها می‌کند و تیری را که حرمله بر گلوی علی اصغر (ع) می‌زند، تیری نیست که در سقیفه رها شد و بر قلب پیامبر نشست؟

و آیا آن تیر، بر حنجره اصغر نشست یا بر جگر دین فرود آمد؟

چه خوب و عمیق دریافته و سروده است مرحوم آیه‌اللّه کمپانی:

فما رماه اذ رماه حرمله و انما رماه من مهد له

سهم اتی من جانب السقیفه و قوسه علی ید الخلیفه

و ما اصاب سهمه نحر الصبی بل کبد الدین و مهجه النبی

اگر واقعه شوم سقیفه نبود هرگز جنایتهای بعدی که اوج آن در عاشورا بود پیش نمی‌آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به گونه دیگری بود. (۵۸۰)

سقیفه در بیانات حضرت امیرالمؤمنین (ع)

مرحوم شیخ صدوق به سند خود از ابن عباس نقل می‌کند که در حضور امیر مؤمنان علی (ع) (در زمان خلافتش) سخن از جریان خلافت (بعد از رسول خدا تا آن زمان) به میان آمد، سخن مشروح زیر را فرمود، (که ما آن را از نهج‌البلاغه در اینجا می‌آوریم) که ترجمه‌اش چنین است:

سوگند به خدا فلانی (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که به نیکی می‌دانست من در گردش درآوردن حکومت اسلامی همانند محور سنگهای آسیا هستم (که آسیا بدون آن نمی‌چرخد) او می‌دانست که سیلها و چشمه‌های علم و کمال از دامن کوهسار وجودم، جریان دارد و پرندگان بلند پرواز را یارای وصول به افکار بلند من نیست.

پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامنم را از آن پیچیدم و کنار رفتم، در حالی که در این فکر فرورفته بودم که با دست تنها (بدون یاور) برای گرفتن حقّی قیام کنم و یا اینکه در محیط خفقان و ظلمی که ایجاد کرده بودند، صبر کنم، محیطی که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا آخر عمر، رنجیده و اندوهگین می‌سازد.

سرانجام دیدم صبر و بردباری به عقل و خرد نزدیکتر است، از این رو راه صبر و استقامت را برگزیدم، ولی مانند کسی بودم که «وَ فِی الْعَیْنِ قَذیً و فِی الْحَلْقِ شَجاً»: خاشاک، چشم او را پر کرده و استخوان، گلوگیرش شده است، با چشم خود می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند، تا اینکه اوّلی از دنیا رفت و بعد از خودش خلافت را به دوّمی (پسر خطّاب) سپرد.

در اینجا امام علی (ع) به قول اعشی شاعر، متمثّل شد که می‌گوید:

شَتّانَ ما یَوْمِی عَلی کُورِها وَ یَوْمُ حَیّانَ اَخِی جابِرِ (۵۸۱)

«که چه بسیار بین دیروز و امروز، فرق است! امروز بر کوهان شتر سوارم و گرفتار سختی هستم، ولی در گذشته که با حیّان برادر جابر بودم در کمال آسایش به سر می‌بردم»

شگفتا!

او (ابوبکر) که در حیات خود از مردم می‌خواست عـذرش را بخواهنـد، (و با وجود من بیعتش را فسخ کننـد) خودش هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری عقد کرد و این دو نفر ... خلافت را مانند دو پسـتان شیر میان خود قسمت نمودند و آن را در اختیار کسی قرار داد که انسانی سخت خشن و تندخو و پر اشتباه و پوزش‌طلب بود.

کسی رئیس خلافت شد که همانند شتر سرکش بود که اگر ساربان او مهارش را سخت نگه دارد و رها نکند، بینی شتر پاره می‌شود و اگر او را آزاد بگـذارد در پرتگـاه هلاـکت بیفتـد، سوگنـد به خـدا مردم در زمـان او (عمر) به اشـتباه افتادنـد و در راه راست گام ننهادنـد و از حق دوری جسـتند، پس من در این مـدّت (ده سال و شـش ماه) راه بردباری و شـکیبائی را پیش گرفتم، تا او نیز از دنیا رفت، در روزهای آخر زندگیش، خلافت را در میان جماعتی (شوری) قرار داد و مرا به پندارش یکی از آنها نمود، به راستی پناه به خـدا از این شورا، چه وقت بود که مرا با آنها مقایسه می‌کردنـد که اکنون مرا در ردیف آنها قرار دهنـد، ولی باز هم کوتاه آمـدم و صـبر کردم و در شـورای آنهـا حاضـر شـدم بعضـی از آنهـا (سـعد وقـاص) بـه خـاطر کینـه‌اش بـا من از من روی بر تـافت و دیگری (عبـدالرّحمن شوهر خواهر مادری عثمان، به خاطر خویشـی با عثمان) خویشاونـدی را مقدّم داشت و آن دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) نیز به خاطر جهاتی که ذکرش خوشایند نیست، به راه دیگر رفتند و در نتیجه سوّمی (عثمان) برنده شد و زمام امور خلافت را بدست گرفت، او همانند شتر پر خور و شـکم برآمده، تصـمیمی جز انباشـتن بیت‌المال و خوردن آن نداشت، بسـتگان پدرش به همکاریش برخاسـتند، آنهـا همچون شتران گرسـنه‌ای که بهـاران به سوی علفزار هجوم می‌برنـد و بـا حرص عجیبی گیاهان را می‌خورنـد، برای بلعیدن اموال خدا دست از آستین برآوردند، سرانجام بافته‌هایش برای (استحکام خلافت) پنبه شد و کردار ناشایستش، کارش را تباه ساخت.

سقیفه در بیانات حضرت زهرا (س)

وای بر آنان!

خلافت را از کوههـای بلنـد رسـالت و پایه‌هـای نبوت و محل نزول روح‌الأمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیانِ آشکار است.

از ابو الحسن (علی (ع)) چه چیزی را نمی‌پسندیدند؟

به خـدا قسم، ناراضـی بودنـد از صـلابت شمشـیرش و بی‌پروائی او از مرگش و شـدت حمله‌هـایش و برخوردهای عبرت‌آموز او در جنگ و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

چه کسی را به جای علی (ع) انتخاب کردند؟!

به خـدا سوگنـد، اگر از گرفتن مهـاری که پیامبر (ص) آن را به او (علی (ع)) سپرده بود خودداری می‌کردنـد با او انس می‌گرفت و آنـان را چنان به آرامی سـیر می‌داد که محل بسـتن مهار را زخمی نکنـد و حرکت دهنـده آن خسـته نشود و سواره آن به اضـطراب نیفتـد. و آنـان را بر سـر آبی فراوان و گوارا و زلاـل و وسیع می‌بُرد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشـد و دو سوی آن گـل‌آلود نشود و آنان را از آنجا سـیراب بیرون می‌آورد. و در حالی که برای آنان سـیرابی را پسـندیده است ولی خود از آن استفاده نمی‌کرد مگر به قدر رفع عطش سیراب و دفع شدت گرسنگی. (۵۸۲)

و اگر خلاـفت را به او می‌سپردنـد برکـات آسـمان و زمین بر آنان گشوده می‌شـد، ولی آنان از حق روی گردانیدنـد، پس به زودی خداونـد آنان را به آنچه برای خود کسب کردەانـد مؤاخذه می‌نماید و کسانی که ظلم نمودند به زودی سـزای آنچه کسب کرده‌اند به آنان می‌رسد و نمی‌توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

پیش‌بینی عاقبت غصب خلافت

هان، بیا و بشنو. و تا زنـده‌ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهـد داد! و اگر تعجب کنی بـدان که همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟!

و به کدام تکیه‌گاه اتکا نمودند؟!

و به کدام پایه اعتماد نمودند؟!

و به کدام دستاویز چنگ زدند؟!

و بر ضد کدامین ذریّه اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟!

و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟!

چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی!

و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خـدا سوگنـد پس مانـدگان را به جـای پیشـتازان و ترسوی نادان را به جای دلیر آگاه و فرومایگان را به جای معتمـدان خود قرار دادند. بینی‌شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می‌کنند کار درستی انجام می‌دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی‌دانند.

وای بر آنان!

آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته، مگر آنکه هدایت شود؟

شما را چه شده است؟! چگونه حکم می‌کنید؟!

خسارت امت با غصب حق علی (ع)

بدانیـد قسم به لا یزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره‌اش ظاهر گردد. آنگاه از آن کاسه‌ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشـنده بنوشـید. آنگاه است که اهل باطل زیان می‌کنند و آیندگان از نتیجه آنچه پیشینیان پایه گذارده‌اند آگاه می‌شوند.

سپس خیال خود را راحت کنید و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنید و بشارت باد شـما را بر شمشیری برنده و قهر و غلبه متجاوز ظالم و هرج و مرج دائمی و عمومی و زورگوئی ظالمین که اموال عمومی را غارت می‌کند و برای شـما چیز کمی باقی می‌گذارد و جمع شما را درو کرده و نابود می‌نماید.

افسوس بر شما!

چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سر در گمی می‌شوید؟

آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!

جنایات منافقین پس از تسلیت رحلت پیامبر (ص)

نقل علامه مجلسی از زبان عمر

علامه مجلسی عهد نامه‌ای از خلیفه دوم برای معاویه در بحارالانوار آورده که ماجرای خود را با زهرا (س) در آن حکایت کرده است.

از جمله در آن آمده:

«به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزك فضّه که به او گفتم:

به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان بر خلافت او اجماع کرده‌اند؛ گفت:

امیرالمؤمنین مشغول است.

گفتم:

این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الاّ داخل می‌شویم و او را به اکراه بیرون می‌آوریم.

فاطمه بیرون آمد.

پشت در ایستاد و گفت:

ای گمراهان دروغگو؛ چه می گویید و چه می‌خواهید؟

گفتم:

فاطمه!

گفت:

عمر! چه می‌خواهی؟!

گفتم پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟

گفت:

ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد...

گفتم:

این اباطیل و افسانه‌های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو بیرون بیاید.

گفت مورد احترام ما نیستی، عمر! مرا از حزب شیطان می‌ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان بس ضعیف است.

گفتم:

اگر علی نیاید، هیزم می‌آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می‌زنم و آنان را به آتش می‌کشم یا علی را برای بیعت می‌بریم.

تازیانه قنفذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم:

تو با مردان هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می‌زنم.

فاطمه گفت:

ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم.

پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم، اما کینه‌های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم...

پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود.

چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت:

پدرا! یا رسول‌اللّٰه!

این گونه با حبیبه و دخترت رفتار می‌شود؟

آه فضّه!

مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکمم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است.

او به دیوار تکیه داده بود.

در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه‌ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه‌اش سیلی زدم که گوشواره‌اش کنده شد و روی زمین افتاد.

علی بیرون آمد.

چون احساس کردم که می‌آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم:

از خطر بزرگی نجات پیدا کردم».

در روایت دیگری آمده:

«جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم.

علی بیرون آمد.

فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، از خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت:

دختر رسول خدا!

خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون‌بخت رحمت باش نه عذاب.

درد زایمانش سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید.

جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه‌اش بیرون آوردم ... ابوبکر می‌گفت:

وای بر تو عمر!

چه کاری بود که با فاطمه کردی؟!». (۵۸۳)

نقل مفضل از امام صادق (ع)

مفضّل حدیثی از امام صادق (ع) روایت کرده که از امام حجّت (عج) و رجعت برخی مردگان سخن می گوید. از جمله در این روایت آمده:

«زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین (ع) بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه کبری فاطمه (س) و شکم او و سقط محسن ... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و زینب، ام‌کلثوم، فضّه، آتش زدن در و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در و سخن او گفت:

وای بر تو عمر!

این چه جسارتی است که به خدا و رسول می کنی؟ می‌خواهی نسل رسول خدا را از دنیا قطع کنی و از بین ببری و نور خدا را خاموش کنی...

عمر گفت:

خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابوبکر را و یا آتش زدن همه شما؟!».

در این روایت آمده:

«قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا در را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا (س) زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه (س) خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا (س) چنانکه گوشواره‌اش شکست، فاطمه (س) بلند بلند می گریست، می گفت:

پدرا! وا رسول‌اللّٰه!

دخترت فاطمه را تکذیب می کنند، او را می‌زنند و فرزندش را در شکمش می کشند».

...در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد. (۵۸۴)

نقل ماجرای خانه از زبان حضرت زهرا (س)

حضرت زهرا (س):

«هیزم زیادی بر در خانه ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند. عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت و به بازویم زد چنانکه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به روی در افتادم. آتش شعله می کشید و صورتم را می گداخت. سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره‌ام از گوشم کنده شد و مرا درد زایمان گرفت و محسن بی گناه را کشته به دنیا آوردم». (۵۸۵)

نقل سلیم بن قیس هلالی

سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبداللّٰه بن عباس روایت می کند که گفتند:

«پس از بیعت با ابوبکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه (س) پشت در نشسته بود.

پس از وفات رسول خدا (ص) سرش را می‌بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود.

عمر در زد، سپس ندا داد:

پسر ابی طالب! در را باز کن.

فاطمه (س) گفت:

عمر! تو را با ما چه کار، ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟!

گفت:

در را باز کن و الّا خانه را به رویتان آتش می‌زنیم.

فاطمه گفت:

عمر! از خداوند عزوجل پروا نداری، در خانه‌ام بر من وارد می‌شوی و بر من هجوم می‌آوری؟!

عمر حاضر نشد برگردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. پس عمر آن را به داخل راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید:

پدرا! یا رسول‌اللّٰه». (... ۵۸۶)

نقل شیخ مفید»

در روایت شیخ مفید آمده:

عمر بن خطاب، قنفذ را فرستاد و به او گفت:

آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و الّا هیزمها را بر در خانه‌اش جمع کن و به آنان بگو:

اگر بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش خواهی زد.

سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی و سالم غلام ابوحذیفه راه افتاد تا به در خانه علی (ع) رسیدند، ندا داد:

فاطمه دختر رسول خدا!

کسانی را که به خانه‌ات متوسل شده‌اند، بیرون کن تا در آنچه مسلمانان در آن داخل شده‌اند، داخل شوند و الّا – به خدا قسم – آنان را آتش می‌زنم. این حدیث مشهور است. (۵۸۷)

در یک متن دیگر آمده:

وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می‌آمدند و با او مشورت می‌کردند. سپس به دنبال کارشان می‌رفتند. این خبر به گوش عمر رسید. نزد فاطمه آمد و گفت:

«دختر رسول خدا!

به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست داشتنی‌تر نیست.

به خدا قسم این مانع من نمی‌شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون رفت، آنان نزد فاطمه آمدند.

گفت:

می‌دانید که عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر بازگشتید، در را به رویتان آتش خواهد زد.

به خدا قسم که او به آنچه سوگند یاد کرده، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید ... از نزدش پراکنده شدند و تا بیعت نکردند، نزدش باز نگشتند». (۵۸۸)

ملاحظه: وی از آتش زدن در سخن می‌گوید نه خانه و این چیزی است که بدان عمل شد.

عمر: «چون به در خانه رسیدیم و فاطمه (س) آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه‌اش کسی وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون بردند». (۵۸۹)

پیامبر (ص) در وصیت خود به علی (ع) درباره فاطمه (س) فرمود:

...«وای بر کسی که حرمت او را هتک کند، وای بر کسی که خانه‌اش را آتش بزنند، وای بر کسی که دوست او را اذیت کند و وای بر کسی که او را به زحمت اندازد و با او بجنگد»....

نقل فیض کاشانی»

فیض کاشانی:

...«سپس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین (ع) آمد.

چون با در بسته مواجه شد، فریاد کشید:

علی!

بیرون بیا که خلیفه رسول خدا تو را می‌خواند.

در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید:

به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می‌زنیم.

چون فاطمه دانست که خانه‌اش را آتش می‌زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه با آنان روبه‌رو شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد.

سپس به امیرالمؤمنین (ع) که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند و گریبانش را گرفته به زور بیرون آوردند و کشان کشان به مسجد بردند.

فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت:

به خدا سوگند، نمی‌گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما!

چه زود در حق ما اهل‌بیت به خدا و رسول او خیانت کردید. و حالی که رسول خدا (ص) شما را به پیروی، محبّت و تمسّک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود:

«قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا المودّه فی القربی». (۵۹۰)

بیشتر مردم علی (ع) را به خاطر فاطمه (س) رها کردند. عمر به قنفذ فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوی فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثر آن در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط او بود که رسول خدا (ص) او را محسن نامیده بود» (... ۵۹۱)

و امیرالمؤمنین (ع) را به مسجد بردند و در برابر ابوبکر نگه داشتند. فاطمه خود را به او رساند تا مگر او را از دستشان رها سازد ولی نتوانست. پس به سوی قبر پدرش رفت و به آن اشاره کرد» (... ۵۹۲)

نقل محقق کرکی»

محقق کرکی: «و طلبیدن اهانت‌آمیز علی برای بیعت، تهدید به آتش زدن خانه و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده‌اند، این مسائل را به زبان آوردند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقام گیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند». (۵۹۳)

نقل اهل سنّت

نقل ابن خیزرانه

ابن خیزرانه در غرر خود می‌گوید:

«زید بن اسلم گفت:

من از کسانی بودم که هنگام امتناع علی و یارانش از بیعت، همراه عمر هیزم به در خانه فاطمه آوردیم. عمر به فاطمه گفت:

کسانی را که در خانه هستند بیرون کن و الّا خانه را با ساکنانش آتش می‌زنم.

گفت:

علی، فاطمه، حسن، حسین و گروهی از اصحاب پیغمبر (ص) در خانه بودند.

فاطمه گفت:

فرزندانم را آتش می‌زنی؟!

گفت:

آری به خدا قسم، یا بیرون می‌آیند و بیعت می‌کنند و یا خانه را با اهلش آتش می‌زنم». (۵۹۴)

نقل ابن ابی شیبه

ابوبکر بن ابی شیبه (۲۳۵ – ۱۵۹) مولف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می‌کند:

«انه حین بویع لابی بکر بعد رسول‌الله (ص) کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول‌الله (ص) فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم.

فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه.

فقال:

یا بنت رسول‌الله (ص) و الله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذاک بما نعی ان اجتمع هولاء النفر عندک، ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت.

قال:

فما خرج عمر جاءوها.

فقالت:

تعلمون ان عمر قد جاءنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت و ایم الله لیمضین لما حلف علیه». (۵۹۵)

«هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت:

ای دختر رسول خدا!

به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند، دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی پیامبر (س) به علی (ع) و زبیر گفت:

عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند.

به خدا سوگند!

او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد.

نقل بلاذری

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب‌الاشراف» به گونه زیر نقل می‌کند:

«انّ أبابكر أرسل إلى عليّ يريد البيعه، فلم يبايع. فجاء عمر و معه فتيله. فتلقته فاطمه على الباب.

فقالت فاطمه:

يا ابن الخطاب! أتراك محرّقاً عليّ بابى؟

قال:

نعم و ذلك أقوى فيما جاء به أبوك». (... ۵۹۶)

«ابوبكر به دنبال على (ع) فرستاد تا بيعت كند، ولى على (ع) از بيعت با او امتناع ورزيد. سپس عمر همراه با فتيله (آتشزا) حركت كرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به

رو شد.

فاطمه گفت:

اى فرزند خطاب!

آيا در صدد سوزاندن خانه من هستى؟

عمر گفت: بلى، اين كار كمك به چيزى است كه پدرت براى آن مبعوث شده است!».

با متن و ترجمه حديث آشنا شديم، اكنون به بررسى سند آن مى‌پردازيم. بلاذرى اين رويداد تاريخى را با چنين سندى نقل مى‌كند: مدائنى، از مسلمه بن محارب، از سليمان التيمى و از ابن عون.

نقل ابن قتيبه

مورخ شهير عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى (۲۷۶ – ۲۱۲) از پيشوايان ادب و از نويسندگان پر كار حوزه تاريخ و ادب اسلامى اهل سنت است، مولف كتاب تاويل مختلف الحديث و ادب الكاتب و غيره. (۵۹۷) وى در كتاب «الامامه و السياسه» چنين مى‌نويسد:

«انّ أبابكر رضى‌اللّه‌عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بيعته عند على كرم اللّه وجهه فبعث إليهم عمر فجاء فناداهم و هم فى دار على، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب و قال:

و الّذى نفس عمر بيده لتخرجنّ أو لا حرقنّها على من فيها، فقيل له:

يا أباحفص انّ فيها فاطمه فقال:

و إن». (۵۹۸)

«ابوبكر از كسانى كه از بيعت با او سر برتافته و در خانه على گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه على آمد وآنان را صدا زد كه بيرون بيايند ولى آنان از خروج از خانه امتناع ورزيدند. در اين موقع، عمر هيزم طلبيد و گفت: به خدايى كه جان عمر در دست اوست بيرون بياييد والا خانه را بر سرتان آتش مى‌زنم.

مردى به عمر گفت:

اى اباحفص (كنيه عمر) در اين خانه فاطمه دخت پيامبر است!

او گفت:

باشد!».

ابن‌قتيبه دنبال داستان را سوزناكتر و دردناكتر نوشته است:

«ثمّ قال عمر، فمشى معه جماعه، حتى أتوا باب فاطمه، فذقّوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها:

یا أبتِ یا رسول‌اللَّه!

ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه.

فلما سمع القوم صوتها و بکائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم فأخرجوا علیاً، فمضوا به إلی ابی بکر.

فقالوا له:

بایع.

فقال:

إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا:

إذاً و اللَّه الّذی لا إله إلّا هو نضرب عنقک»....

«عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت:

ای رسول خدا!

پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید؟!

وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا را شنیدند گریه‌کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت:

اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟، گفتند:

به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم». (...!! ۵۹۹)

نقل طبری

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ‌نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می‌کند:

«أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ وفیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین.

فقال واللَّه لُاحرقنّ علیکم أو لتخرُجُنّ إلی البیعه، فخرج علیه الزبیرُ مُصلِتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه». (۶۰۰)

«عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند!

خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند».

این صحنه تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه اول، با تهدید و ارعاب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟

خواننده باید در آن داوری نماید.

نقل ابن عبدربه

شهاب‌الدین احمد معروف به «ابن عبدربه اندلسی» مؤلف کتاب «العقد الفرید» (متوفای ۴۶۳)

در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جسته‌اند چنین می‌نویسد:

«فأمّا علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث إلیهم أبوبکر عمر بن الخطاب لیُخرجهم من بیت فاطمه و قال له:

إن أبوا فقاتلهم، فأقبل بقبس من نار علی أن یُضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه فقالت:

یا ابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا؟!

قال:

نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیه الأُمّه». (۶۰۱)

«علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت:

اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت:

ای فرزند خطاب!

آمده‌ای خانه ما را بسوزانی؟!

او در پاسخ گفت:

بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید.)

نقل ابوعبید

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به نام «الأموال» که مورد اعتماد فقیهان بزرگ اهل سنّت قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید:

در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت:

آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام داده‌ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه چیز را از پیامبر سؤال می‌کردم.

اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از:

«وددت أنّی لم أکشف بیت فاطمه و ترکته وان أُغلِقَ علی الحرب». (۶۰۲)

«کاش، پرده حرمت خانه فاطمه را پاره نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم، هرچند برای جنگ بسته شده بود».

ابوعبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله:

«لم اکشف بیت فاطمه و ترکته» ... می‌گوید:

کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر «ابوعبید» روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب «الأموال» در پاورقی

توضیح داده‌اند که:

جمله‌های حذف شده فوق، در کتاب «میزان الاعتدال» (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبدربه در عقدالفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

نقل طبرانی

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۳۶۰ – ۲۶۰) شخصیتی است که ذهبی در «میزان الاعتدال» در حق او می‌نویسد:

حافظ و ثبت. (۶۰۳) مولف کتاب «المعجم الکبیر» – که کرارا چاپ شده است – آنجا که درباره ابی بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید یادآور می‌شود:

ابی‌بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

سپس، درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش آن را انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید:

«فأمّا الثلاث اللاتی وددت أنی لم أفعلهنّ، فوددت انّی لم أکن کشفت بیت فاطمه و ترکته». (۶۰۴)

«یکی از آن سه چیزی که آرزو می‌کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود:

آرزو می‌کنم حرمت خانه فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم».

نقل نظام

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۲۳۱ – ۱۶۰) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به «نظّام» معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظّام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه فاطمه (س)، چنین آمده است:

«انّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألقت المحسن من بطنها». (۶۰۵)

«عمر در روز اخذ بیعت برای ابی بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد».

نقل مبرد

محمد بن یزید بن عبدالأکبر بغدادی (۲۸۵ – ۲۱۰) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت – که آثار گرانسنگی از او به یادگار مانده است – در کتاب «الکامل» خود، داستان آرزوهای خلیفه اول را به نقل از «عبدالرحمان بن عوف» آورده و یادآور می‌شود:

«وددت أنی لم أکن کشفت عن بیت فاطمه و ترکته ولو أغلق علی الحرب». (۶۰۶)

«آرزو می‌کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد».

نقل مسعودی

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج‌الذهب می‌نویسد:

ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی‌دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

«فوددت انّی لم أکن فتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً». (۶۰۷)

«آرزو می‌کردم کاش حرمت خانه زهرا را زیر پا نمی‌نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت».

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل‌بیت پیامبر (ص)، گرایش‌های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می‌داند؟!

نقل ابن ابی دارم

احمد بن محمد معروف به ابن ابی دارم، محدّث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن أحمد بن حماد کوفی درباره او می‌گوید:

«کان مستقیم الأمر عامه دهره؛ او در سراسر عمر خود، پوینده راه راست بود».

ذهبی نیز می‌نویسد:

«کان موصوفاً بالحفظ و المعرفه إلّا انّه یترفض». (۶۰۸)

«او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است».

اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل‌بیت (ع)، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن ابی دارم نقل می‌کند که در محضر او این خبر خوانده می‌شود:

«انّ عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن».

«عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد». (۶۰۹)

نقل عبدالفتاح عبدالمقصود

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم:

«إنّ عمر قال:

و الّذی نفسی بیده، لیَخرجنَّ أو لأحرقنّها علی من فیها!...

قالت له طائفه خافت اللَّه و رعت الرسول فی عقبه:

یا أباحفص!

إنّ فیها فاطمه! ... فصاح لا یبالی:

و إن! «... واقترب وقرع الباب، ثم ضربه و اقتحمه ... و بدا له علیّ ... ورنّ حینذاک صوت الزهراء عند مدخل الدار ... فإن هی إلّا رنه استغاثه أطلقتها: یا أبت رسول‌اللّه...

تستعدی بها الراقد بقربها فی رضوان ربّه علی عسف صاحبه، حتّی تبدّل العاتی المدل غیر إهابه، فتبدّد علی الأثر جبروته و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزی لو یخرّ صعقاً تبتلعه مواطی قدمیه ارتداد هدبه إلیه...

و عند ما نکص الجمع و راح یفرّ کنوافر الظباء المفزوعه أمام صیحه الزهراء، کان علیّ یقلّب عینیه من حسره و قد غاض حلمه، وقل همّه و تقبضت أصابع یمینه علی مقبض سیفه کهمّ من غیظه أن تغوص فیه». (... ۶۱۰)

«قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیایید والا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم!

گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند:

ای اباحفص!

فاطمه در این خانه است.

و او بی‌پروا فریاد زد:

باشد!

عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی (ع) پیدا شد.

صدای ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می‌گفت:

پدرا!

ای رسول خدا ... می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش گردن فراز بی‌پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیریش را نابود کند و آرزو می‌کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه‌ای نازل شده او را درمی‌یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه زهرا فرار کند، علی از شدت تأثیر و حسرت با گلویی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می‌گرداند و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرو رود»....

نقل مقاتل ابن ابی عطیه

اسناد ظلم و جنایات به حضرت زهرا (س)

آتش زدن در خانه حضرت زهرا (س)

۱ - سلیم بن قیس، صص ۵۸۵، ۸۶۸ - ۸۶۳.

۲ - بحارالانوار: ج ۲۲، صص ۴۸۵ - ۴۸۴؛

ج ۲۸، ص ۲۶۹، ۲۹۹ - ۲۷۹، ۳۰۹ - ۳۰۶، ۳۹۰، ۴۱۱؛

ج ۳۰، صص ۳۵۰ - ۳۴۸.

ج ۳۱، ص ۱۲۶؛

ج ۴۳، ص ۱۹۷؛

ج ۵۳، صص ۲۳ – ۱۴.

ج ۹۵، صص ۳۵۴ – ۳۵۱؛

۳ – عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۴۰۴ – ۴۰۰، ۴۴۳ – ۴۴۱.

۴ – مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ – ۱۳۵.

۵ – اثبات الوصیه، ص ۱۴۳.

۶ – الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳؛ شعر برقی (متوفای ۲۴۵ ق).

۷ – المنتخب طریحی، ص ۱۶۱؛ شعر خلیعی (متوفای ۷۵۰ ق).

۸ – الغدیر، ج ۶، ص ۳۹۱، شعر علاء الدین حلّی (متوفای قرن هشتم).

۹ – الانوار القدسیه، صص ۴۴ – ۴۲.

۱۰ – ارشاد القلوب،

به نقل از:

بحارالانوار.

۱۱ – الغارات.

۱۲ – الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱.

۱۳ – تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

۱۴ – الهدایه الکبری، صص ۱۶۳، ۱۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۷.

۱۵ – حلیه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.

۱۶ – نوائب الدهور، ص ۱۹۲.

۱۷ – فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲.

۱۸ – خصائص الائمه، صص ۴۷، ۷۲.

۱۹ – مصباح الانوار.

۲۰ – الطرف، صص ۳۴ – ۲۹.

۲۱ – المحتضر، صص ۵۵ – ۴۴.

۲۲ – الانوار النعمانیه.

۲۳ – تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲.

۲۴ – نهج‌الحق، صص ۲۷۱، ۲۷۲.

۲۵ – کشف المراد، صص ۴۰۲، ۴۰۳.

۲۶ – اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، ص ۳۰۲.

۲۷ – مفتاح الباب، ابن مخدوم، ص ۱۹۹.

۲۸ – الامامه، ابن سعد جزایری (خطی)، ص ۸۱.

۲۹ – الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۴.

۳۰ – کشف الغطاء، ص ۱۸.

۳۱ – تشييد المطاعن.

۳۲ – الصوارم الماضيه، ص ۵۶.

۳۳ – مقتل الحسين مقرم، ص ۳۸۹،

به نقل از:

کاشف‌الغطاء.

زدن حضرت زهرا (س)

۱ – امالی صدوق، صص ۱۰۱ – ۹۹، ۱۱۸.

۲ – اثبات الهداه، ج ۱، صص ۲۸۰، ۲۸۱.

۳ – ارشاد القلوب، ص ۲۹۵.

۴ – بشاره المصطفی، صص ۲۰۰ – ۱۹۷.

۵ – الفضائل ابن شاذان، صص ۱۱ – ۸.

۶ – غايه المرام، ص ۴۸.

۷ – المحتضر، صص ۵۵ – ۴۴، ۱۰۹.

۸ – مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹.

۹ – وفاه الصديقه الزهراء، صص ۶۰، ۷۸.

۱۰ – تفسير عياشی، ج ۲، صص ۳۰۷، ۳۰۸.

۱۱ – البرهان فی تفسير القرآن، ج ۲، ص ۴۳۴.

۱۲ – کامل الزيارات، صص ۳۳۵ – ۳۳۲.

۱۳ – الهدايه الکبری، صص ۱۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۷.

۱۴ – حليه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.

۱۵ – نوائب الدهور، ص ۱۹۴.

۱۶ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲.

۱۷ – الاختصاص، صص ۱۸۴، ۱۸۵.

۱۸ – المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵.

۱۹ – الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۱۲۰ – ۱۱۰.

۲۰ – الانوار النعمانيه.

۲۱ – مصباح الانوار، (قرن ششم).

۲۲ – نوادر الاخبار، ص ۱۸۳.

۲۳ – علم اليقين، صص ۶۸۸ – ۶۸۶.

۲۴ – المنتخب طريحی، صص ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۹۳.

۲۵ – مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ – ۱۳۵.

۲۶ – سيره ائمه الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۷ – الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۲۸ – بهج‌الصباغه، ج ۵، ص ۱۵.

۲۹ – بیت الاحزان، ص ۱۲۴.

۳۰ – الفرق بین الفرق، ص ۱۴۸.

۳۱ – الخطط و الآثار، ج ۲، ص ۳۴۶.

۳۲ – الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.

۳۳ – شرح نهج‌البلاغه:

ج ۲، ص ۶۰؛

ج ۱۶، صص ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۷۱.

۳۴ – اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۴.

۳۵ – الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳.

۳۶ – الارجوزه المختاره، صص ۹۲ – ۸۸.

۳۷ – دیوان مهیار، ج ۲، صص ۳۶۸ – ۳۶۷.

۳۸ – الرجوزه فی التاریخ النبی و الائمه، صص ۱۳، ۱۴.

۳۹ – تراجم اعلام النساء، ج ۲، صص ۳۱۷ – ۳۱۶.

۴۰ – الانوار القدسیه، صص ۴۴ – ۴۲.

۴۱ – فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۵ – ۳۴.

۴۲ – سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۷۴، ۶۷۵، ۹۰۷.

۴۳ – بحارالانوار: ج ۲۸، صص ۳۹ – ۳۷، ۵۱، ۶۴ – ۶۲، ۲۶۱، ۲۷۰ – ۲۶۸، پاورقی ص ۲۷۱ یا ۲۸۱، ۲۹۹ – ۲۹۷،

ج ۴۳، صص ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۰ – ۱۹۷؛

ج ۹۵، صص ۳۵۴ — ۳۵۱؛

ج ۳۰، صص ۲۹۵ – ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۵۰ – ۳۴۸؛

ج ۴۴؛ ص ۱۴۹؛

ج ۱۴۹؛

ج ۵۳؛ صص ۲۳ – ۱۴، ۱۹۲ – ۲۹.

۴۴ – عوالم العلوم، ج ۱۱ صص ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۴ – ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۴۳ – ۴۴۱.

۴۵ – الاحتجاج، ج ۱، صص ۱۲۶ – ۱۲۰، ۴۱۴.

۴۶ – مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۱ – ۳۱۸.

۴۷ – ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۴ – ۶۰.

۴۸ – جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۹ – ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴.

۴۹ – کامل بهایی، ج ۱، صص ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳.

۵۰ – حدیقه الشیعه، صص ۲۶۶ – ۲۶۵.

۵۱ – روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲.

۵۲ – تراجم اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۲۱.
۵۳ – الصوارم الحاسمه.
۵۴ – نوائب الدهور، ج ۱، ص ۱۵۷.
۵۵ – القاب الرسول (ص) و عترته، صص ۳۹، ۴۳.
۵۶ – تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶.
۵۷ – النقض، صص ۳۰۲ – ۲۹۸.
۵۸ – اللوامع الالهیه، ص ۳۰۲.
۵۹ – مناظره الغروی و الهروی، صص ۴۸ – ۴۷.
۶۰ – الامامه ابن سعد جزایری (خطی)، ص ۸۱.
۶۱ – الرسائل الاعتقادیه، صص ۴۴۴، ۴۴۶.
۶۲ – الحدائق الناظره، ج ۱، ص ۳۵۸.
۶۳ – روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۵۸.
۶۴ – التتمه فی تواریخ الائمه، صص ۲۸، ۳۵، ۳۹.

شکستن پهلوی حضرت زهرا (س)

۱ – فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۵ – ۳۴.
۲ – امالی صدوق، صص ۱۰۱ – ۹۹.
۳ – ارشاد القلوب، ص ۲۹۵.
۴ – اثبات الهداه، ج ۱، صص ۲۸۱ – ۲۸۰.
۵ – بشاره المصطفی، صص ۲۰۰ – ۱۹۷.
۶ – فضائل ابن شاذان، صص ۱۱ – ۸.
۷ – مصباح کفعمی، صص ۵۵۳.
۸ – البلد الامین، صص ۵۵۲ – ۵۵۱.
۹ – علم الیقین، ص ۷۰۱.
۱۰ – رشح البلاء، صص ۵۵۵ – ۵۵۳.
۱۱ – الرسائل الاعتقادیه، ص ۳۰۱.
۱۲ – طریق الارشاد، ص ۴۶۵.
۱۳ – الصوارم الماضیه، ص ۵۶.
۱۴ – اقبال الاعمال، ص ۶۲۵.
۱۵ – بحارالانوار: ج ۲۸، صص ۳۹ – ۳۷، ۲۶۱، ۲۷۰ – ۲۶۸؛
ج ۴۳، ص ۱۷۳ – ۱۷۲؛
ج ۸۲، ص ۲۶۱،
ج ۹۷، صص ۲۰۰ – ۱۹۹؛

ج ۹۸، ص ۴۴.

۱۶ – کتاب سلیم بن قیس، صص ۵۹۴ – ۵۸۶، ۹۰۷.

۱۷ – عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۳۹۲ – ۳۹۱، ۴۰۴ – ۴۰۰.

۱۸ – ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۴ – ۶۳.

۱۹ – الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۱۶ – ۲۱۰.

۲۰ – جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۸ – ۱۸۶.

۲۱ – مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۰ – ۳۱۸.

۲۲ – ادب الطف، ج ۴، ص ۳۲، شعر علی بن مقرب (متوفای ۶۲۹ ق)؛ ج ۵، ص ۳۲۹، شعر صالح فتونی (متوفای ۱۱۹۰ ق).

۲۳ – الانوار القدسیه، صص ۴۴ – ۴۲.

۲۴ – شیخ محمد علی جبعی

به نقل از:

خط شهید

به نقل از:

مصباح شیخ ابو منصور.

مجروح شدن چشم حضرت زهرا (س)

۱ – سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲ – الانوار القدسیه، صص ۴۴ – ۴۲.

و منابع دیگر.

شهادت حضرت محسن (ع) فرزند حضرت زهرا (س)

۱ – مسند احمد، ج ۱، صص ۹۸، ۱۱۸.

۲ – البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۷۵.

۳ – تاریخ دمشق، (ترجمه الامام الحسین)، ص ۱۸.

۴ – السنن الکبری:

ج ۶، ص ۶۶؛

ج ۱۱، ص ۶۳.

۵ – الروضه الفیحاء، ص ۲۵۲.

۶ – تذهیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴.

۷ – الادب المفرد، ص ۱۲۱.

۸ – اسدالغابه:

ج ۲، ص ۱۸؛

ج ۴، ص ۳۰۸.

۹ – الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱.

۱۰ – الذریه الطاهره، صص ۹۰، ۹۷، ۱۵۵.

۱۱ – الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۶۹.

۱۲ – نهایه الارب:

ج ۱۸، ص ۲۱۳؛

ج ۲۰، صص ۲۲۱، ۲۲۳.

۱۳ – الریاض المستطابه، ص ۲۹۳.

۱۴ – تاریخ الخمیس، ج ۱، صص ۲۷۹، ۴۱۸.

۱۵ – منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۱۰۸.

۱۶ – مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، صص ۷، ۱۷۷.

۱۷ – المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۶۶ – ۱۶۵.

۱۸ – مجمع الزوائد:

ج ۸، ص ۵۲ – ۲۵؛

ج ۴، ص ۵۹.

۱۹ – تلخیص المستدرک.

۲۰ – ذخائر العقبی، صص ۵۵، ۱۱۹ – ۱۱۶.

۲۱ – انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲۲ – التبیین فی انساب القرشین، صص ۹۲ – ۹۱، ۱۳۳، ۱۹۲.

۲۳ – کفایه الطالب، ص ۲۰۸.

۲۴ – تذکره الخواص، صص ۱۹۳، ۳۲۲.

۲۵ – شرح المواهب، ج ۴، ص ۳۳۹.

۲۶ – البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۲.

۲۷ – تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲۸ – کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۱.

۲۹ – مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶.

۳۰ – الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۷.

۳۱ – تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۵۳.

۳۲ – دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳۳ – البدایه و النهایه:

ج ۳، ص ۳۴۶؛

ج ۷، ص ۳۳۲.

۳۴ – الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۵۲.

۳۵ – المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳۶ – جمهره نساب العرب، ص ۱۶.
۳۷ – نزل الابرار، ص ۳۴.
۳۸ – الریاض النضره، مج ۲، ص ۲۳۹.
۳۹ – ارشاد الساری، ج ۶، ص ۴۴۱.
۴۰ – البحر الزخار، ج ۱، صص ۲۰۸، ۲۲۱.
۴۱ – اتحاف السائل، ص ۳۳.
۴۲ – لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۳۷.
۴۳ – الجوهره فی نسب الامام علی، ص ۱۹.
۴۴ – تاریخ الهجره النبویه، ص ۵۸.
۴۵ – صفه الصفه، ج ۲، ص ۵ یا ۹.
۴۶ – التحفه اللطیفه، ج ۱، ص ۱۹.
۴۷ – الریاض المستطابه، صص ۲۹۳ – ۲۹۲.
۴۸ – نورالابصار، ص ۱۴۷.
۴۹ – المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۸۱.
۵۰ – المعارف، صص ۱۴۳، ۲۱۱ – ۲۱۰.
۵۱ – ینابیع الموده، ص ۲۰۱.
۵۲ – عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۵۳۹.
۵۳ – عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۹۰.
۵۴ – حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۶۳.
۵۵ – تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳.
۵۶ – کشف الاستار، ج ۲، ص ۴۱۶.
۵۷ – موارد الظمان، ص ۵۵۱.
۵۸ – ترجمه الامام الحسن، ص ۳۴.
۵۹ – السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۹۲.
۶۰ – المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۲۹، ۹۷ – ۹۶.
۶۱ – الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۰.

ذکر حضرت محسن (ع)

منابع زیر فقط نام محسن را بدون ذکر سقط یا عدم سقط او آورده‌اند:

۱ – قاموس المحیط، ج ۲، ص ۵۵.
۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۷ – ۱۶، ۲۱۳، ۲۳۸.
۳ – تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹.
۴ – لسان العرب، ص ۴، ص ۳۹۳.

۵ – دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶۲.

۶ – عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۶۹، ۲۷۲، ۴۸۰، ۵۳۹.

۷ – جامع الاصول، ج ۱۲، صص ۱۰ – ۹.

۸ – ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۲، ۱۱.

۹ – ذخائر العقبی، ص ۵۵.

۱۰ – ارشاد الساری، ج ۶، ص ۱۴۱.

۱۱ – سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۹.

۱۲ – الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱.

۱۳ – الائمه الاثنی عشر، ص ۵۸.

۱۴ – تذهیب الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۹.

۱۵ – مقتل للحسین، ج ۱، ص ۸۳.

۱۶ – تاریخ الخمیس، ج ۱، صص ۲۷۹ – ۲۷۸.

۱۷ – البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۹۳.

۱۸ – الثقات، ج ۲، ص ۲۰۴.

۱۹ – شرح بهجه المحافل، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲۰ – مآثر الانافه، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۱ – نور الابصار، ص ۱۰۳.

۲۲ – روضه المناظر، ج ۷، ص ۱۹۵.

۲۳ – فاطمه بنت رسول الله، ص ۹۳.

۲۴ – مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۲.

۲۵ – الهدایه الکبری، ص ۱۷۶.

۲۶ – ازهار بستان الناظرین، ج ۱، ص ۲۶۳.

سقط حضرت محسن (ع) بدون ذکر سبب

۱ – کافی، ج ۶، ص ۱۸.

۲ – عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۱.

۳ – بحارالانوار: ج ۷، صص ۳۲۹ – ۳۲۸؛

ج ۱۰، ص ۱۱۲،

ج ۱۲، صص ۷ – ۶؛

ج ۲۳، صص ۱۳۱ – ۱۳۰،

ج ۴۲، ص ۹۰،

ج ۴۳، ص ۱۴۵، ۱۹۵؛

ج ۱۰۱، صص ۱۱۸ – ۱۱۲.

۴ – خصال، ج ۲، صص ۴۳۴ یا ۶۳۴.

۵ – علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۴.

۶ – جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۲۲.

۷ – تاریخ اهل البیت، ص ۹۳.

۸ – کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۷.

۹ – اسعاف الراغبین، ص ۸۶.

۱۰ – تاریخ الائمه، ص ۱۶.

۱۱ – تاج الموالید، صص ۱۸، ۲۴ – ۲۳.

۱۲ – تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۲.

۱۳ – الفصول المهمه، صص ۱۲۶ یا ۱۳۵.

۱۴ – نزهه المجالس، ج ۲، صص ۱۸۴ یا ۱۹۴.

۱۵ – ارشاد المفید، ج ۱، ص ۳۵۵.

۱۶ – اعلام الوری، ص ۲۰۳.

۱۷ – المستجاد، ص ۱۴۰.

۱۸ – العمده، ص ۳۰.

۱۹ – تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲۰ – نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲۱ – البرهان، ج ۱، صص ۳۲۹ – ۳۲۸.

۲۲ – اربعین هروی، ص ۶۸.

۲۳ – مطالب السؤل، ص ۴۵.

۲۴ – الشجره، ص ۶.

۲۵ – اولاد الامام علی، ص ۴۶.

۲۶ – مشارق الانوار، ص ۱۳۲.

سقط حضرت محسن (ع) با ذکر سبب

۱ – اثبات الوصیه، ص ۱۴۳.

۲ – الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۳ – بهج الصباغه، ج ۵، ص ۱۵.

۴ – بیت الاحزان، ص ۱۲۴.

۵ – الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.

۶ – شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۶۰؛ ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۷ – الارجوزه المختاره، صص ۹۲ – ۸۸.

۸ – المنتخب طریحی، صص ۲۹۳ – ۱۳۶.

۹ - ارجوزه العاملی، صص ۱۳، ۱۴.

۱۰ - تراجم اعلام النساء، ج ۲، صص ۳۱۷ - ۳۱۶.

۱۱ - الانوار القدسیه، صص ۴۲، ۴۴.

۱۲ - فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۴، ۳۵.

۱۳ - امالی صدوق، صص ۹۹، ۱۰۰.

۱۴ - ارشاد القلوب، ص ۲۹۵.

۱۵ - جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۱۸۴، ۱۹۳.

۱۶ - بشاره المصطفی، صص ۲۰۰ - ۱۹۷.

۱۷ - فضائل ابن شاذان، صص ۱۲ - ۸.

۱۸ - غایه المرام، ص ۴۸.

۱۹ - المحتضر، ص ۱۰۹.

۲۰ - اقبال الاعمال، ص ۶۲۵.

۲۱ - دلائل الامامه، صص ۲۷ - ۲۶، ۴۵.

۲۲ - مهج الدعوات، صص ۲۵۸ - ۲۵۷.

۲۳ - مصباح کفعمی، صص ۵۲۲، ۵۵۴ - ۵۵۳.

۲۴ - مسند الامام الرضا، ج ۲، ص ۶۵.

۲۵ - الامامه ابن سعد جزایری (خطی)، ص ۸۱.

۲۶ - ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۲، صص ۶۴ - ۶۲.

۲۷ - الرسائل الاعتقادیه، ص ۳۰۱؛ طریق الارشاد، صص ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۶۵.

۲۸ - الحدائق الناضره، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲۹ - تشیید المطاعن، ج ۱، صفحات زیاد.

۳۰ - الصوارم الماضیه، ص ۵۶.

۳۱ - روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳۲ - تلخیص الشافی، ج ۳، صص ۱۵۷ - ۱۵۶.

۳۳ - النقض، ص ۲۹۸.

۳۴ - اللوامع الالهیه، ص ۳۰۲.

۳۵ - مناظره الغروی و الهروی، صص ۴۸ - ۴۷.

۳۶ - نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰.

۳۷ - احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳۸ - سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۳، ص ۱۳۲.

۳۹ - الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲.

۴۰ - کامل بهایی، ص ۳۰۹.

۴۱ - التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۲۸.

۴۲ – اثبات الهداه، ج ۲، صص ۳۳۸ – ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۱.

۴۳ – مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۴۰۷.

۴۴ – بحارالانوار: ج ۳، ص ۳۹۳؛ ج ۲۵، ص ۳۷۳؛

ج ۲۷، صص ۳۹ – ۳۷، ۲۱۰ – ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱ یا ۳۰۸؛۲۸۱، ۳۲۳؛

ج ۲۹، ص ۱۹۲،

ج ۳۰، صص ۲۹۵ – ۲۹۴، ۳۵۰ – ۳۴۸؛

ج ۳۹، صص ۴۲ – ۴۱؛

ج ۴۲، ص ۹۱؛

ج ۴۳، صص ۲۳۳؛۲۰۰ – ۱۹۷؛۱۷۳ – ۱۷۰، ۲۳۷، ۲۲، ۶۴؛

ج ۸۲، ص ۲۶۱؛

ج ۸۳، ص ۲۲۳؛

ج ۹۷، صص ۲۰۰ – ۱۹۹.

۴۵ – عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۳۹۲ – ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱، ۴۴۳، ۵۰۴، ۵۳۹.

۴۶ – المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲.

۴۷ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲.

۴۸ – نوائب الدهور، صص ۱۹۲، ۱۹۴.

۴۹ – اختصاص، صص ۱۸۵ – ۱۸۴، ۳۴۳، ۳۴۴.

۵۰ – کامل الزیارات، صص ۳۲۷ – ۳۲۶، ۳۳۵ – ۳۳۲.

۵۱ – وفاه الصدیقه الزهراء، ص ۷۸.

۵۲ – کتاب سلیم بن قیس، صص ۵۹۰ – ۵۸۵.

۵۳ – الاحتجاج، صص ۲۱۶ – ۲۱۰، ۴۱۴.

۵۴ – مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۱ – ۳۱۸.

۵۵ – کفایه الطالب، ص ۴۱۳.

۵۶ – حدیقه الشیعه، صص ۲۶۶ – ۲۶۵.

۵۷ – معانی الاخبار، ص ۲۰۷ – ۲۰۵.

۵۸ – الهدایه الکبری، صص ۱۸۰ – ۱۷۹، ۴۰۸، ۴۱۷.

۵۹ – حلیه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.

۶۰ – البلد الامین، صص ۵۵۲ – ۵۵۱.

۶۱ – علم الیقین، صص ۶۸۸ – ۶۸۶، ۷۰۱.

۶۲ – روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲.

۶۳ – تراجم اعلام النساء، ص ۳۲۱.

۶۴ – نوادر الاخبار، ص ۱۸۳.

۶۵ – مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ – ۱۳۵.

۶۶ – البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰.
۶۷ – فاطمه بنت رسول‌اللّه، ص ۹۴.
۶۸ – التنبیه و الرد علی اهل الاهواء، صص ۲۶ – ۲۵.
۶۹ – منتهی الآمال، ج ۱، صص ۲۰۱، ۲۶۳.
۷۰ – التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۳۵.
۷۱ – مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۹.
۷۲ – میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۶۸.
۷۳ – لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.
۷۴ – سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸.

فصل هشتم: سیری در فضائل و مناقب سیده النساء العالمین حضرت زهرا (علیها السلام)

عصمت حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه زهرا (س)، تنها زن معصوم اسلام است، که عصمت او ریشه قرآنی و حدیثی داشته و تاریخ زندگی پر افتخارش، شاهد بزرگ دیگری در این مقوله می‌باشد.
فاطمه (س) پیش از آنکه متولد گردد، نطفه‌اش از غذای پاک بهشتی در صلب پیامبر خدا (ص) و آنگاه خدیجه (س) قرار داده شده و در رحم مادر، پناه و انیس او به حساب آمده و هنگام ولادت با فرستادگان غیبی به سخن پرداخته و سپس در مدت محدود حیاتش صدها کرامت محیر العقول نشان داده و ... همگی اینها از عصمت آن بانوی گرانقدر حکایت دارد.
آری فاطمه (س) به عنوان الگو و اسوه زنان عالم معرفی شده و دیگر زنان، باید از زندگی بی‌لغزش او سرمشق بگیرند و شیوه‌های تربیتی و اخلاقی و خودسازی را، در آیین: عبادی، همسرداری، پرورش فرزند، حقوق اجتماع و مردم و ... به کارگیرند و آن کنند که او کرده و آن گونه روند که او رفته است.
نگارنده عقیده دارد که خانه و زندگی مشترک خانوادگی، بهترین محک برای سنجش اخلاق و رفتار و ایمان و تقوا و عدالت و ...هر کس محسوب می‌گردد و حضرت فاطمه (س) در کنار پدر و خانه‌ی پدری امتحان خوبی داده و مدال «فداها ابوها». «ام ابیها» و دهها مدال دیگر از دست پیامبر خدا (ص) دریافت داشته است و هم در خانه شوهر تا آنجا پیش رفته، که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند:
فاطمه (س) کوچکترین عملی که باعث خشم من گردد انجام نداد، او مرا نافرمانی نکرد و با اخلاق و رفتارش غمها و غصه‌های دیگر مرا برطرف ساخت.

شهادت قرآن بر عصمت فاطمه (س)

پروردگار عالم در قرآن مجید (سوره احزاب، آیه سی و سه) می‌فرمایند:
«انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً». (۶۱۱)
خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دور کند و کاملا شما را پاک گرداند.
این آیه گواهی می‌دهد که اهل‌بیت (ع) معصوم و بی‌لغزش هستند و هیچ گناهی نمی‌کنند. («الرجس» در آیه شامل همه گناهان و

لغزشها می گردد، که اهل‌بیت (ع) از آنها دورند.)
مراد از اهل‌بیت کیست؟ و طبق احادیث معتبر اهل سنت و اظهارات و اعترافات همسران پیامبر (ص)، که مراد از آن پنج تن آل عبا می‌باشند، که فاطمه زهرا (س) یکی از آنهاست، بنابراین، فاطمه (س) طبق گواهی قرآن مجید معصوم می‌باشد.

استدلال امیرالمؤمنین (ع) در عصمت حضرت زهرا (س)

چون خلیفه اول پس از رحلت پیامبر خدا (ص) فدک را غصب کرد و حضرت فاطمه زهرا (س) با او به محاجه و مناظره پرداخت، امیرالمؤمنین علی (ع) نیز پس از سخنرانی و خطبه فاطمه (س) در مسجد، به مسجد رفت و از جمله سخنانش خطاب به ابوبکر فرمود:
یا ابابکر!
بگو ببینم قرآن خوانده‌ای؟
ابوبکر: بلی خوانده‌ام.
علی (ع):
بگو ببینم آیه‌ی تطهیر:
«انما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»
در حق ما نازل شده، یا در حق دیگران؟
ابوبکر: در حق شما نازل شده.
علی (ع):
اگر کسی شهادت دهد که فاطمه (س) کار بدی انجام داده چه می کنی؟ آیا شهادت او را می‌پذیری یا نه؟
ابوبکر: بلی، می‌پذیرم و برای فاطمه (س) مانند دیگران حد جاری می کنم.
علی (ع):
در این صورت در پیشگاه خدا کافر می‌شوی.
ابوبکر: چرا؟
علی (ع):
زیرا در این فرض، تو شهادت خدا را که به پاکی فاطمه (س) گواهی داده قبول نکرده و گواهی مردم را گرفته‌ای، همان طوری که شهادت خدا و پیامبر (ص) را در این مورد نادیده گرفته و فدک را از فاطمه (س) به یغما برده‌ای؟
ابوبکر!
مگر فدک در دست فاطمه (س) نبود؟
چرا و چگونه چیزی که در دست او است، از او بینه و شاهد می‌خواهی؟
مردم چون این مناظره و سخنان علی (ع) و ابوبکر را می‌شنیدند، بر روی یکدیگر نگاه کرده و گفتند:
«صدق واللَّه علی بن ابی طالب؛ سوگند به خدا که حق با علی (ع) است. (۶۱۲)
قابل توجه است، که امیرالمؤمنین (ع) از آیه تطهیر بر عصمت فاطمه (س) استدلال نموده و مهاجرین و انصار نیز آن را پذیرفته و مورد تأیید قرار داده‌اند. (۶۱۳)

روایت فریقین و عصمت فاطمه زهرا (س)

عن ابی جعفر (ع) فی قول الله (عز و جل)

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»

قال:

نزلت هـذه الآیه فی رسول‌الله و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (ع) و ذلک فی بیت ام‌سلمه زوج النبی فدعا رسول الله (ص) علیا و فاطمه و الحسن و الحسین (ع) ثم ألبسهم کساء له خیبریا و دخل معهم فیه، ثم قال:

اللهم هولاء اهل بیتی و عدتنی فیهم ما وعدتنی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

فقالت و أنا معهم یا رسول الله قال:

أبشری یا ام‌سلمه فانک الی خیر (۶۱۴)

امام باقر (ع) می‌فرماید:

آیه تطهیر درباره رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) در خانه ام‌سلمه نازل شده است.

وقتی این آیه نازل شد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را زیر کسای خیبری جمع کرد و فرمود:

خدایا اینها اهل‌بیت من هستند که در مورد آنان وعده‌ها داده‌ای خدایا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و منزه گردان.

برتری فاطمه زهرا (س) بر پیامبران پیشین دلالت بر عصمت ایشان

شکی نیست که رسول خدا (ص)، در میان تمام مخلوقات عالم، برترین آنان است و اگر نور پاک او نبود و وی قدم به هستی نمی‌گذاشت، بدون تردید، خداوند متعال دگران را خلق نمی‌کرد. (۶۱۵)

و از سوی دیگر در احادیثی که از طریق عامه و خاصه نقل شده، پنج تن آل عبا (ع)، همگی نور واحد و در پیشگاه الهی به یک میزان خواهند بود، ۶۱۶ هر چند برتری پیامبر (ص) بر دیگران مسلم است.

و در حدیثی رسول خدا (ص) می‌فرمایند:

«من برترین انسان جهان برای اولین و آخرین هستم و بعد از من علی (ع) برترین مخلوقات جهان است، بدانید که اول ما مثل آخر ما و آخر ما مثل اول ما می‌باشد. (۶۱۷)

و از سوی سوم از خود پیامبر خدا می‌خوانیم که می‌فرمایند:

«حسن و حسین بهترین انسان روی زمین بعد از من و پدرشان می‌باشند و مادرشان بهترین زن عالم است.» (۶۱۸)

و در سایر سخنان پربار اهل‌بیت می‌خوانیم که خداوند انبیا را بر دیگران تفضیل داده و آنان را نیز در مراتب کمال و فضیلت یکسان نیافریده، بلکه چند نفر آنان که به اولی العزم معروفند، بر سایر سفیران آسمانی مقدم داشته و اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) را نیز بر این (انبیا اولوالعزم) برتری داده است. (۶۱۹)

و بالاخره در یک روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

تمام پیامبران گذشته برای معرفت حقوق و ولایت ما مبعوث شده‌اند و موظف بوده‌اند ما را بر دیگران مقدم بدانند. (۶۲۰)

اگر به دقت و بدون ذهنیت این احادیث را مورد نظر قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که انبیای الهی همگی معصوم بودند و اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)، بعد از پیامبر خدا (ص)، از همه آنان برترند، بدون تردید در تمام فضائل و از جمله در عصمت بر همه آنان تفوق دارند.

علما و دانشـمندان بزرگ و محققین عالیقـدر از این احادیث نیز، تفوق و برتری علی و فاطمه (ع) را بر همه‌ی انسانها جز رسول خدا (ص) اسـتفاده کرده‌انـد. در این صورت برای فـاطمه زهرا (س) فوق عصـمت ثابت می‌شود، زیرا به اسـتناد این حـدیثها، فاطمه (س) برابر علی (ع) است و چگونه مفروض است که انسان عاقل، در دو تساوی یکی را بر دیگری مقدم بدارد؟

گواهی ملائکه بر عصمت فاطمه (س)

از روایـات متعـددی اسـتفاده می‌شود که جبرئیـل و سـایر ملاـئکه آسـمانها، بر حضـرت فـاطمه (س) نازل شـده و با وی به مکالمه و مصاحبه پرداخته و در ضـمن سـخنان خود، در فضائل و مناقب آن بانوی گرامی، مطالبی می‌گفتنـد که عصـمت آن بزرگوار از آنها ثابت می‌شود؛ اینک به دو مورد اشاره می‌کنیم:

قال رسول اللَّه (ص):

...«ابنتی فاطمه و انها لسیده نسا العالمین فقیل:

یا رسول اللَّه! اهی سیده نسا عالمها؟

فقال:

ذاک لمریم بنت عمران، فامـا ابنتی فاطمه فهی سـیده نسا العالمین من الاولین و الاخرین و انها لتقوم فی محرابها فیسـلم علیها سـبعون الف ملک من الملائکه المقربین و ینادونها بمانادت به الملائکه مریم فیقولون یا فاطمه!

ان اللَّه اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین.» (۶۲۱)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

دخترم فاطمه سرور زنان عالمیان است.

از او سئوال شد:

یا رسول‌اللَّه! سرور زنان زمان خودش؟

فرمودند:

این امتیاز محدود، مربوط به حضرت مریم است، ولی دخترم فاطمه برترین زن عالمیان از اولین و آخرین است.

او هنگـامی که در محراب عبـادتش قرار می‌گیرد، هفتـاد هزار ملاـئکه از مقربین درگـاه الهی بر او سـلام و درود می‌فرسـتند و او را مخاطب قرار می‌دهند، با آن جمله‌ای که مریم را مخاطب قرار داده بودند و چنین می‌گویند:

ای فاطمه!

خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر تمام زنان عالمیان برتری داده است.

و حضرت صادق (ع) می‌فرمایند:

انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السما فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران فتقول:

یا فاطمه!

ان اللَّه اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین. فتحدثهم و یحدثونها فقالت ذات لیله:

الیست المفضله علی نسا العالمین مریم بنت عمران؟

فقالوا:

ان مریم کانت سیده نسا عالمها و ان اللَّه عزوجل جعلک سیده نسا، عالمک و عالمها و سیده نسا الاولین و الاخرین. (۶۲۲)

از این جهت یکی از نامهای فاطمه، «محـدثه» بود، که ملائکه به حضور او می‌آمدنـد وماننـد مریم با وی سـخن می‌گفتنـد، از جمله

روزی به او گفتند:

ای فاطمه!

خداوند تو را برگزیده و تو را بر زنان دیگر جهان برتری داده، هم سخنان او را گوش می‌دادند و هم با وی سخن می گفتند.

فاطمه از ملائکه پرسید:

مگر طبق آیه چهل و دو سوره آل‌عمران، مریم برترین زن جهان نیست؟

ملائکه گفتند:

مریم سرور زنان زمان خود بود، ولکن تو سرور زنان معاصر و اولین و آخرین و حتی سرور زنان عصر مریمی.

این دو حدیث که به عنوان نمونه انتخاب گردید، فاطمه (س) را سرور زنان جهان، برگزیده خدا، همنشین و هم صحبت ملائکه و جبرئیل - که مقربان درگاه الهی - بودند، نامیده است.

در این صورت آیا می‌توان به عصمت زهرا (س) تردید کرد؟! (۶۲۳)

گواهی رسول خدا (ص) بر عصمت فاطمه (س)

رسول گرامی اسلام در احادیث زیادی که از طریق سنی و شیعه نقل گردیده، فاطمه (س) را پاره تن خود معرفی نموده و فرموده است:

هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و دشمن او دشمن من و خدا است.

و در حدیث دیگری فرموده است:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و کسی که او را به خشم آورد من و خدا را به خشم آورده است.

و بالاخره در گروهی از احادیث، آن هم در منابع معتبر اهل سنت می‌خوانیم که خشم خدا خشم فاطمه و رضایت الهی به رضای او بستگی دارد.

آنچه از این گونه احادیث در رابطه با عصمت زهرا (س) استفاده می کنیم اینکه؛ اگر فاطمه (س) معصوم نبود، چگونه پیامبر خدا (ص) به طور مطلق خشم او را خشم خدا و رضای او را رضای الهی معرفی می کند؟! مگر می‌توان رضا و خشم اشخاص غیر معصوم را با رضا و خشم خدا مرتبط دانست؟!

ابن ابی الحدید پس از اعتراف بر اینکه فاطمه (س) از جمله افرادی است که آیه تطهیر بر عصمت او دلالت دارد در این باره می‌نویسد:

قوله (ع):

فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه عز و جل یدل علی عصمتها، لانها، لوکانت ممن تقارف الذنوب لم یکن من یوذیها موذیا له علی کل حال (... ۶۲۴)

سخن پیامبر خدا (ص) در مورد فاطمه (س) که می‌فرمایند:

هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا آزار دهد خدا را آزار داده است؛ دلیل بر معصوم بودن فاطمه (س) است، زیرا؛ اگر فاطمه (س) غیر معصوم بود، اذیت او در تمام حالات، اذیت پیامبر (ص) محسوب نمی‌شد...

پس نتیجه می گیریم سخنان پیامبر خدا (ص)، بالاتر از عصمت فاطمه (س) را می‌رساند، که دانشمندان سنی و شیعه به آن اعتراف دارند و شعرای اسلامی نیز با اشعار خویش قول خدا و پیامبر (ص) را در این باره به نظم آورده‌اند:

و ان مریم احصنت فرجها و جات بعیسی کبدر الدجی

فقد احصنت فاطم بعدها و جات بسبطی نبی الهدی (۶۲۵)

مریم با پاکدامنی و عصمت خویش عیسی را به دنیا آورد که مثل ماه درخشنده و نورانی بود.

و زهرا (س) نیز بعد از او پاک زیست و با مصونیت تمام دو نور دیده پیامبر خدا (ص) را تحویل داد و چون از امام صادق (ع) پرسیدند: چه کسی فاطمه (س) را غسل داد؟

آن حضرت با استناد به معصوم بودن فاطمه (س) فرمودند:

غسلها امیرالمؤمنین لانها کانت صدیقه و لم یکن لیغسلها الا صدیق. (۶۲۶)

امیرالمؤمنین علی (ع) او را غسل داد، زیرا فاطمه (س) معصوم بود و معصوم را جز معصوم نمی‌تواند غسل دهد.

چون سائل از این جواب تعجب کرد، حضرت فرمودند:

در مورد مریم نیز قضیه همین طور بود، او را کسی غسل نداد مگر حضرت عیسی.

ما در پایان این فصل از مجموع سخنان و احادیث اهل‌بیت و آیه شریفه تطهیر و احتجاج امیرالمؤمنین و اعتراف دانشمند بزرگ اهل سنت و ... نتیجه می گیریم که حضرت فاطمه (س) مثل سایر حضرات معصومین، معصوم بود.

و فضیلت او بر تمام پیامبران و ائمه اطهار (ع) - جز پدرش رسول خدا (ص) و شوهرش امیرالمؤمنین (ع) - ثابت است. (۶۲۷)

اشکال بر عصمت حضرت زهرا (س) و پاسخ به آن

بعضی گفته‌اند:

آیه مذکور دلالت بر عصمت ندارد. زیرا آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره زنان رسول اکرم (ص) نازل شده و خطابه به آنان متوجه است.

و به قرینه سیاق باید گفت:

آیه مذکور نیز درباره زنان آن حضرت نازل شده و مخاطب در آیه، آنها هستند.

بنابراین اگر آیه دلالت بر عصمت کند باید گفت:

زنهای رسول‌اللّه (ص) نیز از گناه معصوم بوده‌اند در صورتی که این مطلب را نه کسی گفته و نه می‌توان گفت. از این رهگذر است که باید بگوییم:

آیه اصلا دلالت بر عصمت ندارد. نه در مورد زنهای آن حضرت، نه در مورد سایر اهل‌بیت (ع).

پاسخ

علامه سید عبدالحسین شرف الدین اشکال مذکور را نقل کرده و به چند وجه آن را پاسخ داده است:

اول:

احتمال مذکور اجتهاد است در مقابل نص، زیرا در چندین روایت که به حد تواتر می‌رسد این مطلب وارد شده که آیه مذکور در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نازل شده و اختصاص به آنان دارد. حتی وقتی ام‌سلمه خواست در زیر جامه داخل شود پیغمبر اکرم (ص) جداً او را ممنوع ساخت.

دوم:

اگر آیه درباره زنهای رسول خدا نازل شده بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد و بگوید:

(انما یرید اللّه لیذهب عَنْکُنَّ الرجس اهل البیت و یُطَهِّرُکُنَّ تطهیرا). نه به صورت جمع مذکر.

سوم:

در بین عرب‌های فصیح، مرسوم است که در بین کلماتشان جمله‌هایی را به عنوان جمله معترضه ذکر کنند. بنابراین مانعی ندارد بگوییم:

خداوند متعال آیه مزبور را در بین آیاتی که در شان زنهای رسول خدا (ص) نازل شده قرار داده تا اهمیت موضوع را برساند و بدین نکته اشاره کند که چون اهل‌بیت پیغمبر (ص) از گناه معصومند نباید مورد تعرض کسی قرار گیرند حتی زنان پیغمبر (ص) هم حق تعرض بدانها را ندارند.

چهارم: در عین حالی که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی هیچ کم و زیاد نشده است، اما این مطلب مسلّم نیست که آیات و سوره‌های قرآن، عینا به همان ترتیبی که نازل شده، جمع و تدوین شده باشند. مثلا هیچ بعید نیست که آیه مذکور، تنها درباره اهل‌بیت (ع) نازل شده باشد ولی در موقعی که آیات جمع و تدوین می‌شده آن را در بین زنان پیغمبر (ص) گنجانیده باشند. (۶۲۸)

دلیل دوم: رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فرمود:

خدا برای غضب تو غضب می‌کند و برای خشنودی تو خشنود می‌شود. (۶۲۹)

حدیث مذکور را سنی و شیعه قبول دارند و در کتابهای خود نوشته‌اند. برطبق این حدیث هر جا فاطمه (س) غضب کند خدا نیز غضب می‌کند و هرگاه خشنود و راضی شود خدا نیز راضی و خشنود می‌گردد. البته این مطلب مسلم است که رضایت و غضب خدا مطابق واقع و حق است.

هرگز به کارهای زشت و خلاف حق خشنود نمی‌شود، گرچه دیگری از آن کار خشنود شد. هرگز از کارهای خوب و حق غضبناک نمی‌شود، گر چه مبغوض دیگران باشد. لازمه این دو مطلب اینست که فاطمه (س) از گناه و خطا معصوم باشد، زیرا اگر معصوم باشد رضایت و غضبش بر طبق موازین شریعت خواهد بود و هیچگاه بر خلاف رضای خدا راضی نمی‌شود و هیچگاه از حق و کارهای نیک غضبناک نمی‌شود. در چنین صورتی می‌توان گفت:

اگر فاطمه (س) غضب کند خدا غضب می‌کند و اگر خشنود شود خدا خشنود می‌شود.

اما اگر معصیت و خطا درباره‌اش روا باشد نمی‌توان به طور کلی گفت:

از غضب او خدا غضب می‌کند و از خشنودیش خشنود می‌شود. مطلب را با مثالی روشن سازیم:

اگر فرض کنیم که حضرت فاطمه (س) معصوم نباشد و اشتباه و گناه درباره‌اش جایز باشد، در این صورت ممکن است بواسطه اشتباه یا تمایلات نفسانی، برخلاف حق و واقع، چیزی را از کسی مطالبه کند و کارشان به نزاع و کشمکش منجر شود ولی طرف مقابل تسلیم نگردد و او را مغلوب سازد، در این صورت ممکن است آن حضرت غضبناک گردد و اظهار عدم رضایت کند آیا در چنین فرضی می‌توان گفت:

چون فاطمه (س) غضب کرده خدا نیز غضب می‌کند گرچه حق با طرف مقابل بوده است؟

ابداً چنین کار زشتی را نمی‌توان به خدا نسبت داد.

بواسطه این روایت نیز می‌توان عصمت زهرا (س) را اثبات نمود.

رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را خشمناک کند مرا خشمناک خواهد کرد. (۶۳۰)

این حدیث نیز در کتابهای سنی و شیعه موجود است و همه مسلمانان حتی عمر و ابوبکر به صحت آن اعتراف دارند. با بیان فوق، این حدیث نیز بر عصمت حضرت زهرا دلالت دارد، زیرا پیغمبر اکرم (ص) از گناه و خطا و تمایلات نفسانی معصوم است.

بر کاری غضب می‌کند که مبغوض خدا باشد و به چیزی راضی می‌شود که رضایت خدا در آن باشد. بنابراین در صورتی می‌توان گفت:

هرگاه فاطمه (س) غضب کند پیغمبر (ص) نیز غضب می‌کند که معصوم باشد و احتمال گناه و خطا درباره‌اش جایز نباشد.

یکی دیگر از شواهد عصمت حضرت زهرا (س) این حدیث است:

امام صادق (ع) در حدیثی فرموده:

زهرا بدان جهت فاطمه نامیده شده که شر و بدی در وجود مبارکش راه ندارد. (۶۳۱)

فاطمه زهرا (س) در قیامت

فاطمه زهرا (س) در محشر

انسان پس از مردن ممکن است هزاران سال بلکه میلیونها سال در عالم قبر (برزخ) بماند، ولی سرانجام دوباره زنده شده و برای پس دادن اعمالش، به عالم رستاخیز خواهد آمد.

در قرآن مجید آیات زیادی از سختی آن روز سخن به میان آورده و اضافه می‌کند که انسانها در همچو لحظاتی از ترس و وحشت، نزدیکترین افراد خویش را فراموش می‌کنند.

مادران باردار، از وحشت، بچه‌هایشان را سقط می‌نمایند و زنان شیرده، از فرزندان شیرخوار غفلت می‌کنند و کسان دیگر در حال مستی به سر می‌برند، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا ترسناک است. (۶۳۲)

آری در آن روز زنده‌ها می‌میرند و همراه مرده‌ها دوباره زنده می‌شوند و همگی به محشر می‌آیند...

فاطمه (س) چگونه سر از قبر بر می‌دارد؟

حضرت فاطمه (س) هر چند مقام برتری دارد، ولی او نیز همانند دیگران این مسیر را می‌پیماید و پس از عالم برزخ به محشر می‌آید و در پیشگاه خدا مقام او بر دیگران ثابت می‌شود...

علی (ع) می‌فرمایند:

روزی پیامبر خدا (ص) برای دیدار فاطمه (س) به خانه‌ی ما آمد، ولی دخترش را بسیار محزون دید. از او پرسید چرا این گونه غمگینی؟

در جواب گفت:

پدر جان!

به یاد عالم محشر افتادم که مردم در آن حال عریان خواهند بود.

(ذکرت المحشر و وقوف الناس عراه)...

رسول گرامی فرمودند:

نگران مباش، پس از آنکه من، علی و ابراهیم خلیل (ع) سر از قبر برمی‌داریم آنگاه خداوند جبرئیل را با هفتاد هزار ملائکه به سراغ تو می‌فرستند، سپس اسرافیل در حالی که با سه پارچه زیبا از نور در اختیار دارد، کنار تو می‌آید و تو را از قبر بیرون می‌نماید، در حالی که بدنت پوشیده است...

آنگاه با عزت و احترام بی‌نظیر هفتاد هزار ملائکه تسبیح گویان تو را وارد محشر می‌کنند و به همین تعداد حوریان بهشتی به

استقبالت می‌آیند. در این هنگام مریم (دختر عمران)، خدیجه (دختر خویلد)، حوا (زن آدم)، آسیه، (دختر مزاحم) هر کدام با صفوف ملائکه اطراف تو را می‌گیرند و تو را بر روی منبری از نور می‌نشانند در این هنگام جبرئیل به حضور تو می‌رسد و می‌گوید:

هر حاجتی داری بگو و تو می‌گویی:

خدایا! حسن و حسینم را می‌خواهم.

در آن ساعت حسینت را می‌بینی که با بدن خون آلود به محشر می‌آید و از خدا می‌خواهد که قاتلان وی را به کیفر رساند، بلافاصله خداوند به خشم آمده و از خشم او ملائکه نیز به خشم آیند و شعله‌های جهنم زبانه می‌کشد و قاتلان حسین و دشمنان او بر درون آتش افکنده می‌شوند. (۶۳۳)

ورود فاطمه (س) به محشر

در احادیث معتبر از طریق عامه و خاصه آمده است که در روز رستاخیر حضرت فاطمه (س) را به ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی سوار می‌کنند و ملائکه اطراف او را می‌گیرند، جبرئیل از طرف راست، میکائیل از طرف چپ، امیرالمؤمنین پیشاپیش، امام حسن و امام حسین نیز از پشت سر او را همراهی می‌کنند و با تمام عظمت و جلالت وی را به محشر می‌آورند، تا جایی که خلایق از دیدن او سرهای خود را پایین بیندازید و چشمهایتان را ببندید، تا فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) عبور کند».

مردم محشر با شنیدن این پیام که از سوی عرش خدا صادر می‌گردد، همگی سرهای خود را پایین می‌اندازند و چشمهایشان را می‌بندند و فاطمه (س) از روی پل صراط عبور می‌کند و در کنار بهشت قرار می‌گیرد...

(یا معشر الخلائق!

نکسوا رئوسکم و غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمه (س) بنت محمد علی الصراط، فتمر مع سبعین الف جاریه من الحور العین)... (۶۳۴)

آری در روز قیامت نیز همه چشمها لیاقت دیدن فاطمه (س) را نخواهند داشت، فقط آنان که در این دنیا امتحان پس داده و لیاقت شیعه بودن را کسب کرده‌اند، مدال افتخار آن روز را از دست حضرت فاطمه (س) دریافت می‌دارند (... ۶۳۵)

فاطمه (س) و پیراهن خون‌آلود امام حسین (ع)

فاطمه (س) در پیشگاه خدا با قاتلان خود و فرزندانش محاجه خواهد کرد و آنان را در میان مردم محشر محکوم نموده و به عذاب دردناك الهی گرفتار خواهد نمود.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود، نخستین پرونده‌ای که در روز رستاخیر رسیدگی می‌شود، پرونده محسن شهید (فاطمه) است، ولی آنچه دل فاطمه (س) و شیعیان و محبان اهل‌بیت را بیشتر می‌سوزاند، خاطره جانسوز کربلا است، که در آن، امام حسین (ع) را با یارانش به طور فجیع به شهادت رسانده و سرهایشان را از تنشان جدا نموده و زنان و دختران آنان را با تمامی بی‌رحمی اسیر کردند...

در احادیث آمده است که دختر گرامی پیامبر (ص) پیرهن خون‌آلود امام حسین (ع) را در روز قیامت به دست گرفته و خواستار محاکمه و کیفر قاتلان او می‌گردد. (۶۳۶)

از حضرت امام صادق (ع) آمده است که فاطمه (س) را در روز قیامت در قبه‌ای از نور می‌نشانند. در این هنگام، امام حسین به

محشر می‌آید، در حالی که سر بریده‌اش را به دست می‌گیرد. فاطمه (س) از دیدن چنین حالی صیحه می‌کشد و می‌افتد و تمام پیامبران و خلایق دیگر، از دیدن چنین وضعی به گریه می‌افتند، سپس قاتلین امام حسین حاضر و محاکمه می‌گردند و آنگاه به کیفر شدیدی می‌رسند (... ۶۳۷)

و بالاخره در حدیث دیگری از طریق ابان بن عثمان از امام صادق (ع) نقل شده:

چون فاطمه (س) به محشر آید، پیرهن خون‌آلود امام حسین (ع) را به دست گرفته، عرض می‌کند:

خدایا!

این پیراهن خون‌آلود حسین من است و تو خود می‌دانی چه جنایاتی در مورد او مرتکب شده‌اند.

خطاب می‌رسد:

یا فاطمه!

تو در نزد من محبوبی هر چه می‌خواهی بگو.

عرض می‌کند:

الهی! انتقام خون حسین را بگیر.

در این حال آتش جهنم بر قاتلین امام حسین مسلط می‌گردد و با انواع عذاب به کیفر می‌رساند. (۶۳۸)

نقش محبت حضرت فاطمه (س) در محشر؟

از حضرت سلمان نقل شده که رسول خدا (ص) درباره محبت حضرت فاطمه (س) فرمودند:

یا سلمان!

من احب فاطمه بنتی فهو فی الجنه معی و من ابغضها فهو فی النار. یا سلمان!

حب فاطمه ینفع فی ماه من المواطن، ایسر ذالک المواطن الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصراط و المحاسبه ... یا سلمان!

ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها امیرالمؤمنین علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. (۶۳۹)

ای سلمان!

هر کس دخترم فاطمه (س) را دوست بدارد، او در بهشت و کنار من خواهد بود و هر کس او را دشمن بدارد گرفتار آتش می‌شود. سلمان!

علاقه‌مندی به فاطمه (س) در یکصد موضع به درد می‌خورد: کمترین آنها: هنگام مرگ، عالم برزخ، در پای میزان، عرصات محشر، پل صراط و محاسبه اعمال.

ای سلمان!

وای بر کسانی که به او ظلم کنند و وای بر آنان که به شوهر او جفا نمایند، حتی وای بر ستمگرانی که به فرزندان و شیعیان وی ستم کنند.

این حدیث می‌رساند که عشق و علاقه به حضرت فاطمه (س) در عرصات محشر نیز نجات دهنده است. (۶۴۰)

مقامات بهشتی حضرت زهرا (س) و شیعیان ایشان

ابوجعفر طبری در کتاب بشاره المصطفی از همام ابن علی نقل می‌کند که گفت به کعب‌الاحبار گفتم:

نظر شما درباره شیعیان علی بن ابیطالب (ع) چیست؟

در پاسخ گفت:

«ای همام!

من صفات آنها را در قرآن یافته‌ام، آنها حزب خدا و انصار دین خدا و پیرو ولّی خدا و بندگان خاص و بزرگوار خدا در میان خلق هستند، خداوند آنها را برای دین خود برگزیده و برای بهشت خود آفریده است، آنها در فردوس اعلای بهشت در میان خیمه و اتاق‌هائی که از (دانه‌های شفّاف) مروارید و لؤلؤ برپا شده، سکونت می‌کنند، آنها در میان مقرّبان ابرار هستند و از نوشابه‌ی دست نخورده‌ی سر بسته سیراب می‌شوند، این نوشابه از آب چشمه‌ای است که «تسنیم» نام دارد و به آنها اختصاص دارد.

تسنیم چشمه‌ای است که خداوند آن را به حضرت فاطمه (س) دختر محمّد (ص) و همسر علی (ع) عطا فرموده است که منبع آن چشمه زیر ستونی قرار دارد که قبّه‌ی آن ستون، در خنکی و برودت، مانند کافور و در طعم مانند زنجبیل و در بو مانند مُشک است، سپس آب آن چشمه در جویها جریان می‌یابد، شیعیان و دوستان فاطمه (س) از آن می‌آشامند، آن قُبّه دارای چهار ستون است، یک ستون آن از مروارید سفید است، که در زیر آن چشمه‌ای به نام «طهور» قرار دارد و یک ستون آن از زُمُرّد سبز است که در زیر آن دو چشمه‌ی پر فوران از شراب طهور و عسل قرار دارد، هر یک از آن چشمه‌ها به سوی قسمت پائین بهشت جریان دارند، جز چشمه‌ی «تسنیم» که در قسمت اعلای بهشت، روان است و خواص بهشتیان از آن می‌آشامند و آنها شیعیان و دوستان علی (ع) هستند و این است تفسیر قول خدای عزوجل که در قرآن می‌فرماید:

«یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ ... عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»

«آنها از شراب زلال دست نخورده سر بسته سیراب می‌شوند ... همان چشمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشد» (۶۴۱)

پس این نعمت بر شیعیان گوارا باد.

سپس کعب‌الاحبار گفت:

سوگند به خدا، شیعیان را دوست نمی‌دارد مگر کسانی که خداوند از آنها عهد و میثاق گرفته است.

ابوجعفر طبری پس از نقل فوق، می‌گوید:

سزاوار است که شیعیان، این حدیث را با آب طلا بنویسند، تا نقل بسیار شده و از نابودی، حفظ گردد و به مفاد آن عمل کنند که موجب دستیابی به آن همه درجات عالی بهشتی خواهد گردید.

با توجّه به اینکه این روایت از اهل تسنّن نقل شده است، برای حجّت بودن رساتر است (و از تهمت ساختگی شیعه بودن بدور است) و صحّتش روشنتر می‌باشد. (۶۴۲)

پاسخ به سؤال سلمان

و همچنین طبری در کتاب بشاره المصطفی از کتاب کنز نقل می‌کند که ابوذر گفت:

سلمان و بلال حبشی را دیدم نزد پیامبر (ص) آمدند، ناگهان سلمان بر روی قدم رسول خدا (ص) افتاد و بوسید، پیامبر (ص) او را از این کار منع نمود و به او فرمود:

«ای سلمان، آن کاری را که عجم‌ها برای شاهان خود انجام می‌دهند، نسبت به من انجام مده، من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، مانند بندگان می‌خورم و می‌نشینم»

سلمان عرض کرد:

ای مولای من از شما می‌خواهم از فضائل فاطمه (س) در قیامت، به من خبر دهید!

پیامبر (ص) با چهره‌ای خندان به او نگریست و فرمود:

«سوگند به خدائی که جانم در دست قدرت او است، فاطمه (س) همان بانوئی است که در عرصه‌ی محشر، سوار بر شتری عبور می‌کند که سرش (نمودی) از خشیت خدا است و چشمانش از نور خدا می‌باشد، تا اینکه فرمودند:

جبرئیل در سمت راست آن شتر و میکائیل در سمت چپ آن و علی (ع) در پیشاپیش آن و حسن و حسین (ع) در پشت سر آن حرکت می‌کنند، خداوند حافظ و نگهبان او است، تا از صحنه محشر عبور کند در این هنگام ناگهان از جانب خدا ندا می‌رسد:

«ای همه خلایق!

چشمهای خود را فرو خوابانید و سرهای خود را پائین آورید، این فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) شما، همسر علی (ع) امام شما، مادر حسن و حسین (ع) است، پس از پل صراط عبور می‌کند در حالی که دو چادر شفّاف و سفید بر سر دارد.»

وقتی فاطمه (س) وارد بهشت می‌شود و به نعمتها و مواهبی که خداوند برای او آماده ساخته می‌نگرد، می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنّا الْحُزْنَ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ اَحَلَّنا دارَ الْمَقامَه مِنْ فَضْلِهِ، لایَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ.

«به نام خداوند مهربان

حمد و سپاس خداوند را که حزن و اندوه را از ما دور ساخت، البته خدای ما بخشنده و شکر پذیر است، آن خدائی که ما را در مقام عالی از عطای خود قرار داد که در آن هیچگونه رنج و ناگواری به ما نمی‌رسد».

رسول خدا (ص) فرمودند:

پس از آن خداوند به فاطمه (س) وحی می کند:

«ای فاطمه!

آنچه می‌خواهی از من مسئلت کن که به تو عطا می کنم و تو را خشنود میسازم»

فاطمه (س) عرض می کند:

خداوندا تو امید منی، بلکه بالاتر از امید منی، از درگاه تو مسئلت می کنم که دوستان من و دوستان فرزندان مرا در آتش دوزخ، عذاب نکنی.

خداوند به او وحی می کند:

ای فاطمه!

به عزّت و جلالم سوگند، دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین، به خود سوگند یاد نموده‌ام که دوستان تو و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم. (۶۴۳)

درج نام فاطمه زهرا (س) بر ساق عرش و در بهشت

از فضائل مشترک حضرت زهرا (س) این است که نام پنج تن بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته شده است و آن حضرات مقدس بر همه فرشتگان معرفی شده‌اند و ملائک آنان را دیده و شناخته‌اند.

ابن‌عباس از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«لیله عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنه مکتوبا:

لا اله الا اللّه،

محمد رسول‌اللّه،

علی حبیب اللّه،

الحسن و الحسین صفوه اللَّه،

فاطمه خیره اللَّه،

علی مبغضیهم لعنه اللّه». (۶۴۴)

تصویر حضرت زهرا (س) در بهشت

از جمله مناقبی که حضرت صدیقه (س) با پدر و فرزندانش (ع) اشتراک دارند، منور بودن بهشت است با تصویر او.

انس از حضرت رسول اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

«ان آدم صلوات اللَّه علیه نظر فی الجنه فلم یر صوره مثل صورته فقال:

الهی لیس فی الجنه صوره مثل صورتی؟

فاخبره اللَّه تعالی و اشار الی جنه الفردوس، فرای قصرا من یاقوته بیضاء فدخلها فرای خمس صور مکتوب علی کل صوره اسمها:

انا محمود و هذا احمد،

انا الاعلی و هذا علی،

انا الفاطر و هذه فاطمه،

انا المحسن و هذا حسن،

انا ذوالاحسان و هذا حسین». (۶۴۵)

«حضرت آدم چون در بهشت به هر سو نگریست و صورتی را به شکل و قیافه‌ی خود نیافت.

عرض کرد:

خدایا، صورتی نظیر چهره‌ی من نیافریده‌ای؟ خدای متعال او را متوجه بهشت فردوس کرد و حضرت آدم (ع) در آنجا قصری از یاقوت سفید دید و هنگامی که وارد آن قصر شد، پنج تصویر مشاهده کرد که اسامی هریک از آنان به این شرح نوشته شده بود: من محمودم و این احمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم و این حسن است، من ذوالاحسانم و این حسین است». (۶۴۶)

بشارت بهشت بر شیعیان حضرت زهرا (س)

چنانکه رسول اکرم (ص) به شیعیان امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان معصومش (ع) بشارت بهشت را داده‌اند و در منقبت و عظمت مقام آنان مطالبی بیان داشته‌اند، نسبت به شیعیان حضرت زهرا (س) نیز عینا با ذکر همان مناقب مژده‌ی بهشت داده‌اند. شیعه یعنی تابع و پیرو و اقتدا کننده. شیعه علی (ع) کسی است که از علی (ع) هدایت می‌یابد و همراه او و متمسک و دست به دامان اوست. شیعه فاطمه (س) نیز در اخبار عینا در ردیف شیعیان علی (ع) است.

گاه پیامبر اکرم (ص) در مدح شیعیان امیرالمؤمنین (ع) سخن می گوید و گاه در منقبت شیعیان فاطمه (س) و همین روش رسول خدا نشانگر این است که حضرت زهرا (س) خود استقلال دارند و دارای کرامات و مقام والا و صاحب ولایت کبری می‌باشند.

اینک حدیثی از پیامبر اکرم در شان آن حضرت:

«عن جابر بن عبداللَّه مرفوعالا ـ اذا کان یوم القیامه تقبل ابنتی فاطمه علی ناقه من نوق الجنه، ... خطامها من لولو رطب، قوائمها من

الزمرد الاخضر، ذنبها من المسک الاذفر، عیناها یاقوتتان حمراوان، علیها قبه من نور، یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو اللّه، خارجها رحمه اللّه، علی راسها تاج من نور، للتاج سبعون رکنا، کل رکن مرصع بالدر و الیاقوت. یضیء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السماء علی یمینها سبعون الف ملک و عن شمالها سبعون الف ملک و جبرئیل آخذ بخطام الناقه، ینادی باعلی صوته: غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه‌بنت محمد؛ فلا یبقی یومئذ نبی و لا رسول و لا صدیق و لا شهید الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمه فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله، ... فاذا النداء من قبل اللّه جل جلاله:

یا حبیبتی و ابنه حبیبی، سلینی تعطی، واشفعی تشفعی ... فتقول:

الهی و سیدی ذریتی و شیعتی و شیعه ذریتی و محبی و محبی ذریتی. فاذا النداء من قبل اللّه جل جلاله:

این ذریه فاطمه و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها، فیقبلون و قد احاط بهم ملائکه الرحمه، فتقدمهم فاطمه، حتی تدخلهم الجنه». (۶۴۷)

جابر بن عبداللّه از رسول خدا روایت می کند که فرمودند:

«هنگامی که روز قیامت فرا رسد، دخترم فاطمه سوار بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی، که مهار آن ناقه از مروارید درخشان و چهارپای آن از زمرد سبز، دنباله‌اش از مشک بهشتی، چشمانش از یاقوت سرخ و بر فراز آن، قبه‌ای (خیمه‌ای) از نور، که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است.

وارد عرصه محشر می‌شود فضای داخل آن قبه، انوار عفو الهی و خارج آن خیمه، پرتو رحمت خدایی است.

و بر فرازش تاجی از نور که دارای هفتاد پایه است از در و یاقوت که همانند ستارگان درخشان در افق آسمان نور افشانند. از جانب راست آن مرکب هفتاد هزار ملک و از طرف چپ آن هفتاد هزار فرشته در حرکت هستند - و جبرئیل در حالی که مهار ناقه را گرفته است - با صدای بلندی ندا می کند:

نگاه خود را فراسوی خویش گیرید و نظرها را به پایین افکنید، این فاطمه دختر محمد است که عبور می کند. در آن هنگام، حتی انبیا و صدیقین و شهدا همگی [از ادب] دیده فرو می گیرند؛ تا اینکه فاطمه عبور می کند و در مقابل عرش پروردگارش قرار می گیرد، آنگاه از جانب خدا جلّ جلاله ندایی به گوش می‌رسد:

ای حبیبه‌ی من و ای دختر حبیب من، بخواه از من آنچه می‌خواهی؛ تا عطایت کنم و شفاعت کن هر که را مایلی تا قبول فرمایم.

در جواب عرضه می‌دارد:

ای خدای من و ای مولای من، دریاب ذریه‌ی مرا، شیعیان مرا، پیروان مرا و دوستان ذریه مرا. از جانب حق جل جلاله خطاب می‌رسد:

کجا هستند ذریه فاطمه و پیروان او؟

کجایند دوستدارانش و دوستداران ذریه او؟

در آن هنگام جماعتی به پیش می‌آیند و فرشتگان رحمت آنان را از هر سوی در میان می گیرند. و حضرت فاطمه (س) در حالی که پیشگام آنهاست همگی را همراه خود به بهشت وارد می‌فرماید».

حضرت صدیقه (س) در روز قیامت سوار به تناسب مواقف متعدد بر مرکبهای متفاوت است و اینکه در احادیث، مرکبهای آن حضرت، متفاوت ذکر شده است و به نظر بعضی‌ها نوع مرکب مورد اختلاف بوده است، صحیح نیست. زیرا هر مرکبی که بیان شده است با مشخصات معین در موقف معین بوده و همه‌اش درست جای اختلاف نیست و علت اختلاف در مشخصات مرکب، از این جهت است که هنگامی که فاطمه (س) به سوی عرش الهی سیر می کند مرکب خاصی دارد، وقتی که از مقابل عرش به جانب بهشت روان است یک مرکب مخصوص دیگر و همچنین هنگام ورود به بهشت و جولان و طیران در فضای رحمت الهی - همانند

جعفر طیار - دارای مرکبهای خاص و گوناگون می‌باشد.

در روایتی که ذکر شد، مشخصات یکی از مرکبهای آن حضرت بیان گردید و گفته شد که جبرئیل مهار ناقه بهشتی زهرا (س) را در روز محشر می گیرد.

می توان گفت که جبرئیل، نماینده‌ی خاص خدای لامکان، در هر مکان و موقفی است و در برخی از آیات و روایات که جمله‌ی «و جاء ربّک، خدا آمد» به کار رفته است، دانشمندان همه را حمل بر آمدن جبرئیل، نماینده‌ی حق تبارک و تعالی نموده‌اند؛ لذا هنگام ورود فاطمه (س) به عرصه محشر، آن یکتا کنیز برگزیده‌ی خدا و بانوی بانوان عالم از اولین و آخرین، همین شایسته اوست که مهار مرکبش را جبریل امین بگیرد و با افتخار ندا کند:

«غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد». (۶۴۸)

در روایتی دیگر از رسول اکرم (ص) چنین نقل شده است که فرمود:

...«ینادی مناد من بطنان العرش، یا اهل القیامه غضوا ابصارکم، هذه فاطمه بنت محمد، تمر علی الصراط، فتمر فاطمه علیها و تمر شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف». (... ۶۴۹)

«روز قیامت منادی از میان عرش الهی ندا می کند:

ای اهل محشر چشمان خود فرو گیرید، این فاطمه دختر محمد است که از صراط عبور می کند، آنگاه فاطمه با شیعیان به سرعت برق از صراط می گذرند».

در حدیث دیگری از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که فرمود:

...«ثم یقول جبرئیل:

یا فاطمه!

سلی حاجتک.

فتقولین:

یا رب شیعتی!؟

فیقول اللّه عز و جل:

قد غفرت لهم.

فتقولین:

یا رب شیعه ولدی.

فیقول اللّه:

قد غفرت لهم.

فتقولین:

یا رب شیعه شیعتی.

فیقول اللّه:

انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنه.

فعند ذلک یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین، فتسیرین و معک شیعتک و شیعه ولدک و شیعه امیرالمؤمنین آمنه پروعاتهم». (... ۶۵۰)

«پس آنگاه جبرئیل عرض می کند:

ای فاطمه، هر چه می‌خواهی از خدای خویش طلب کن. فاطمه عرض می کند:

خدایا، شیعیان مرا دریاب. خطاب می‌رسد:

همه شیعیان تو را آمرزیدم.

عرضه می‌دارد:

پروردگارا!

شیعه فرزندانم را نیز نجات بده.

ندا می‌آید:

همه آنان را بخشیدم.

ای پروردگار! شیعه، شیعه‌ام (پیروان شیعه‌ی من)؟

پس خداوند [می فرماید]:

ای فاطمه!

اینک در میان اهل محشر برو و هر کسی که به تو پناهنده شود، همراه تو به بهشت وارد خواهد شد.

پیامبر اکرم (ص) سپس به سخنان خود چنین ادامه دادند:

در آن هنگام همه مردم آرزو می‌کنند که ای کاش ما نیز فاطمی بودیم. یا فاطمه، در چنین روزی است که شیعیان تو، پیروان اولاد تو و شیعیان امیرالمؤمنین در پی تو به سلامت وارد بهشت می‌شوند».

جناب جابر در حدیث مفصل از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند که فرمودند:

...«واللّه یا جابر!

انها ذلک الیوم لتلتقط شیعتها و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الجید من الحب الردیء، فاذا سار شیعتها معها عند باب الجنه، یلقی اللّه فی قلوبهم ان یلتفتوا، فاذا التفتوا فیقول اللّه (عز و جل):

یا احبائی ما التفاتکم؟

فقد شفعت فیکم فاطمه بنت حبیبی.

فیقولون:

یا رب! احببنا ان یعرف قدرنا فی مثل هذا الیوم.

فیقول اللّه:

یا احبائی!

ارجعوا و انظروا من احبکم لحب فاطمه،

انظروا من اطعمکم لحب فاطمه،

انظروا من کساکم لحب فاطمه،

انظروا من سقاکم شربه فی حب فاطمه،

انظروا من رد عنکم غیبه فی حب فاطمه،

خذوا بیده و ادخلوه الجنه.

قال ابوجعفر:

واللّه! لا یبقی فی الناس الا شاک او کافر او منافق». (... ۶۵۱)

«به خدا قسم ای جابر، این است همان روزی که مادرم زهرا (س) شیعیان و محبین خود را از میان اهل محشر جدا می‌کند چنان

مرغی که دانه‌های خوب را از بـد جدا می‌سازد. و چون همراه فاطمه شـیعیانش به در بهشت می‌رسـند، خدا در قلب آنان چنین القاء می‌فرماید که به پشت سر خویش نگاه کنند؛ آنگاه که به عقب سر خود نظر افکنند، از جانب خدای تعالی خطاب می‌شود:

سبب چیست که شما به پشت سرتان نگاه می‌کنید؟

من که شفاعت فاطمه (س) دختر حبیبم محمد را درباره شما پذیرفتم.

عرض می‌کنند:

پروردگارا!

دوست می‌داریم قدر و منزلت ما شیعیان فاطمه در چنین روزی شناخته شود.

پس از جانب خدای تعالی خطاب می‌شود:

ای دوستان من!

برگردید، [به صـحنه محشر]، نظر افکنید [در میان آن جماعت و] هر کس را که برای دوستی فاطمه (س) شما را دوست داشته است و هر کس را که به خاطر زهرا به شما دوستداران فاطمه (س) اطعام کرده نیکی نموده و با جرعه آبی سیرابتان کرده یا از غیبت افراد درباره‌ی شما مانع شده است، دست او را بگیرید و به بهشت واردش کنید، سپس حضرت ابوجعفر (امام باقر) (ع) اضافه فرمود:

به خـدا سوگنـد از برکت محبت جـده‌ام زهرا (س) کسـی بر جای نمی‌مانـد جز آن کسـی که نسـبت به مقام والای آل محمد (ص) تردید داشته و یا کافر و یا منافق باشد».

در «تفسیر فرات بن ابراهیم» روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که آن حضرت فرمود:

...«تدخل فاطمه ابنتی الجنه و ذریتها و شیعتها،...

و ذلک قوله تعالی:

«لا یحزنهم الفزع الاکبر»، «و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون»

هی واللّه فاطمه و ذریتها و شیعتها». (... ۶۵۲)

«دخترم فاطمه (س) با ذریّه و شیعیانش وارد بهشت می‌شوند و در این مورد است که خدای تعالی می‌فرماید:

هرگز فزع اکبر (هول و هراس بزرگ روز قیامت) آنها را غمگین نمی‌سازد ... و با هر چه که بدان تمایل دارند برای همیشه متنعمند ....»

آری، فاطمه (س) و ذریه و شیعیان او در پناه رحمت خدا، از وحشت روز محشر در امن و امان هستند.

عاصمی در کتاب زین الفتی - در بخش «اشراط الساعه» - از سلمان چنین روایت می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«یا سلمان!

و الذی بعثنی بالنبوه!

لاخذن یوم القیامه بحجزه جبرئیل،

و علی (ع) اخذ بحجزتی،

و فاطمه (س) آخذه بحجزته،

و الحسن (ع) آخذ بحجزه فاطمه (س)،

و الحسین (ع) آخذ بحجزه الحسن (ع)،

و شیعتهم اخذه بحجزتهم.

فاین تری اللّه ذاهبا برسول‌اللّه؟

و این تری رسول‌اللّه (ص) ذاهبا بأخیه؟

و ان تری اخا رسول‌اللّه (ص) ذاهبا بزوجته؟

و این تری فاطمه (س) ذاهبه بولدها؟

این تری ولد رسول‌اللّه (ص) ذاهبین بشیعتهم؟

الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، عهد عهد به جبرئیل من عند رب العالمین». (۶۵۳)

«ای سلمان!

قسم به وجود مقدسی که مرا به پیامبری مبعوث فرموده است!

در روز قیامت، من دامان جبرئیل (نماینده خدای عز و جل) را می‌گیرم

و علی دامان مرا،

و فاطمه دامان علی را،

و حسن دامان فاطمه را،

و حسین دامان حسن را،

و شیعیانشان دست به دامان آنها هستند.

یا سلمان!

آیا گمان می‌کنی، خدای تعالی پیامبرش را (پناهنده خود را) کجا می‌برد؟

و پیامبر، برادرش علی را؟

و علی همسرش زهرا را؟

و فاطمه فرزندانش را؟

و آنها شیعیانشان را کجا خواهند برد؟

سپس پیامبر اکرم سه بار تکرار فرمودند:

ای سلمان!

قسم به خدای کعبه! به سوی بهشت می‌برند و این پیمانی است که جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان وعده داده است».

اعتراف و یقین به ولایت حضرت صدیقه (س) و اظهار تشیع و دوستی نسبت به او، در زیارت مخصوص آن حضرت نیز با این جملات بیان شده است:

«خدایا شاهد باش که من از شیعیان زهرا و از دوستان اویم و معتقد به ولایت آن حضرت هستم».

با توجه به اینکه حضرت فاطمه‌ی صدیقه (س) در والاترین مناقب و برترین مقامات با پدر و همسر و فرزندانشان (ع) مشترک است و با در نظر گرفتن مطالبی که نسبت به مراتب عالی آن حضرت در روز قیامت بیان شد و بشارتهائی که درباره‌ی شیعیانشان از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، هرگز معقول نیست که صاحب این مقامات عالیه ولیه اللّه نباشند.

مطالبی را که بیان شد، از اخباری که در علت نامگذاری حضرت صدیقه (س) به اسامی «فاطمه» و «بتول» وارد شده است، می‌توان استفاده کرد. فاطمه اسمی است که از اسماء حق تبارک و تعالی مشتق گردیده و بر عرش و جنت چنین نوشته شده است:

«انا الفاطر و هذه فاطمه».

در کتاب ذخائر العقبی می‌خوانیم:

«قال رسول‌اللّه (ص) لفاطمه:

یا فاطمه أتدرین لم سمیت فاطمه؟

قال علی:

یا رسول‌اللّه لم سمیت فاطمه؟

قال:

ان اللَّه عز و جل قد فطمها و ذریتها عن النار یوم القیامه». (۶۵۴)

«پیامبر اکرم (ص) به فاطمه (س) فرمودند:

آیا می دانی چرا اسم تو را فاطمه نهاده‌اند؟

علی عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه (ص) خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگهداشته است».

روایت مذکور را محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی از ابن عساکر نقل کرده است و اضافه می‌کند که این حدیث را امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز در مسند خود ذکر کرده‌اند. محب‌الدین طبری می گوید:

حضرت رضا (ع) در کتاب مسندشان چنین می‌فرماید:

«ان رسول‌اللّه (ص) قال:

ان عز و جل فطم ابنتی فاطمه و ولدها و من احبهم من النار فلذلک سمیت فاطمه». (۶۵۵)

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

به درستی که خدای تبارک و تعالی دخترم فاطمه (س) و فرزندانش و هر کسی که آنان را دوست بدارد از آتش منقطع و دور گردانیده است و از این جهت است که او را فاطمه نامیده‌اند».

علاوه بر دانشمندانی که نامشان برده شد، جمعی دیگر از علماء نیز این روایت را در کتابهای خود آورده‌اند، از جمله عبیدی مصری مالکی در «عمده التحقیق فی بشائر آل الصدیق» این مطلب را ذکر کرده است. (۶۵۶)

قسطلانی که یکی از دانشمندان بزرگ عامه است در مواهب الدنیه چنین نقل می کند:

«روی النسائی و الخطیب مرفوعا:

«انما سمیت فاطمه لان اللَّه فطمها و محبیها عن النار» (۶۵۷)

و «سمیت بتولا لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا»

و قیل:

«لانقطاعها عن الدنیا الی اللَّه تبارک و تعالی» قاله ابن الاثیر».

نسائی و خطیب بغدادی از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:

«فاطمه (س) به این دلیل فاطمه نامیده شده که خدای (تبارک و تعالی) او و دوستانش را از آتش منقطع و دور گردانیده است

و ابن اثیر می گوید:

او را بتول نامیده‌اند، زیرا از نظر تدین و فضیلت و اصالت از تمام زنان عصر خویش جدا و ممتاز بوده است؛

همچنین گفته شده که تسمیه‌ی او به بتول به این دلیل است که فاطمه دل از دنیا گسسته و به خدای خویش پیوسته است».

هر یک از نامهای حضرت فاطمه (س) رمزی و سری دارد، اینکه در اخبار و روایات آمده است.

چرا فاطمه‌اش نامیده‌اند؟

چرا او را بتول گفته‌اند و چرا اسمش را عذرا نهاده‌اند؟

چنانکه گفته شد «فاطمه» و «بتول» در حقیقت هر دو یک معنی دارند و به فرمایش پیامبر اکرم (ص) حاکی از این است که حضرت فاطمه و فرزندش و شیعیان او در روز قیامت از آتش منقطع و دورند. (۶۵۸)

مقام حضرت زهرا (س) در بهشت

مقام زهرا (س) در بهشت با مقام پیامبر و علی و حسنین (ع) یکسان است

منقبت دیگر، اشتراک فاطمه زهرا (س) با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) است در مقامات و درجاتی که مخصوص و منحصر می‌باشد به پنج تن آل عبا. با دقت در این دسته روایات کاملاً روشن می‌شود که آنان را مقام و مرکزیت خاصی است و هرگز هیچ بشری را به آن درجات والا راه نیست.

زید بن ارقم از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت خطاب به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«انت معی فی قصری فی الجنه مع فاطمه ابنتی (و انت اخی و رفیقی)» (۶۵۹)

«یا علی تو و دخترم فاطمه در بهشت در قصر من همنشین من هستید. سپس پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمودند:

[برادرانه بر تختهای بهشتی روبروی هم می‌نشینید]». (۶۶۰)

این روایت را محب‌الدین طبری در کتاب الریاض النضره، ابن مغازلی در مناقب، حموینی در فرائد، ابن اکثیر (۶۶۱) در وسیله المال و عاصمی در زین الفتی، احمد بن حنبل در مناقب نقل کرده‌اند.

حدیث دیگری امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که رسول اکرم (ص) فرمود:

«فی الجنه درجه تدعی «الوسیله».

فاذا سالتم اللّه فسئلوا لی الوسیله،

قالوا:

یا رسول‌اللَه، من یسکن معک فیها؟

قال:

علی و فاطمه و الحسن و الحسین».

«در بهشت درجه‌ای است به نام «الوسیله»، هرگاه بخواهید در هنگام دعا چیزی برای من از خدا بطلبید، مقام «وسیله» را مسئلت نمایید، گفتند:

یا رسول‌اللّه چه کسانی در این درجه‌ی مخصوص با شما همنشین هستند؟

فرمودند:

علی، فاطمه، حسن و حسین».

این حدیث را دانشمندان عامه نیز در کتب خود ذکر نموده‌اند، از جمله سیوطی در کتاب جامع الکبیر از حافظ ابن مردویه نقل کرده است.

ما شیعیان نیز در زیارت پیامبر اکرم (ص) چنین عرض می‌کنیم:

«اللهم اعطه الدرجه الرفیعه و آته الوسیله من الجنه». (۶۶۲)

چنانکه گفته شد درجه وسیله - که والاترین درجات بهشتی است - مخصوص و منحصر است به پنج تن و هرگز بشری را به آن رتبه اعلی راه نیست. درجه وسیله برتر از درجات جمیع انبیا، اوصیا، اولیا و علماء و مخلصین است. (۶۶۳)

امیرالمؤمنین (ع) چنین روایت می‌کنند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«انا و فاطمه و علی و الحسن و الحسین فی مکان واحد یوم القیامه».

«روز قیامت من و فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) دارای مقام و منزلت واحدی هستیم».

آری اینان در تمام عوالم خلقت مقام و منزلتشان یکی است.

در عالم نور، در عالم ذر، در عالم اظله، در محشر، در عوالم سفلی و علوی، ملکی و ملکوتی، در غیب و شهود، خلاصه در تمام مسیر آفرینش، از آغاز تا پایان، همه جا با هم، هم‌ردیف و هم‌شأن و هم‌مقامند.

بعضی از علمای عامه (سنی) که حدیث مذکور را نقل کرده‌اند عبارتند از:

احمد بن حنبل در مسند،

حافظ محب‌الدین طبری در الریاض النضره.

روایت دیگری که عامه نیز نسبت به آن اهمیت بسیار قائل شده‌اند این است:

روزی رسول اکرم (ص) وارد خانه امیرالمومنین (ع) شد و ایشان را در حال استراحت مشاهده کردند و خطاب به حضرت زهرا (س) چنین فرمودند:

«انی و ایاک و هذین (یعنی الحسنین) و هذا الراقد (او النائم)، یوم القیامه فی مکان واحد».

«همانا، من و تو (یا زهرا) و حسن و حسین و این شخص که در اینجا آرمیده است (علی)، روز قیامت همه در یک جا خواهیم بود».

راویان این حدیث عبارتند از:

احمد ابن حنبل در مسند،

حافظ ابن عساکر، محب

الدین طبری،

حاکم حسکانی...

حاکم نیشابوری اسناد این روایت را بررسی و آن را تأیید نموده است.

عبداللّه بن قیس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

«انا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین یوم القیامه فی قبه تحت العرش». (۶۶۴)

«جایگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین روز قیامت در قبه‌ای است که زیر عرش قرار دارد».

از این روایت چنین معلوم می‌شود که والاترین مقامات که «وسیله» نام دارد، در پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است و هرگز کسی را به آنجا راه نیست. آری، پایتخت عالم فقط جایگاه پنج تن (ع) است، آنجا که نشانگر عظمت و جلال و جلوه‌گاه نور جمال و جلال کبریایی است.

تقدم و سواره بودن حضرت زهرا (س) در ورود به بهشت

رکوب (سواره بودن) در روز قیامت، بهشت و سیر در مواقف مختلف از مقامات مشترک حضرت زهرا (س) با پدر بزرگوارش و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) می‌باشد. و هیچ زنی در عالم - از اولین و آخرین - دارای این مقام نیست.

حضرت فاطمه (س) در این رتبه نیز بین بانوان جهان بی‌همتاست.

از میان بانوان، تنها ایشانند که سواره وارد عرصه محشر می‌شود. فرق ایشان با زنان دیگر، بلکه با جمیع صدیقین، علما، اولیاء و شهدا، تفاوت بین پیاده و سواره است.

بریده از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«یبعث اللّه ناقه صالح، فیشرب من لبنها هو و من آمن به من قومه. و لی حوض کما بین عدن و عمان، اکوابه عدد نجوم السماء فیستقی الانبیاء. و یبعث اللّه صالحا علی ناقته.

قال معاذ: یا رسول‌اللَّه و انت علی الغضباء؟

قال:

لا، انا علی البراق، یخصنی اللّه به من بین الانبیاء و فاطمه ابنتی علی الغضباء»....

«خدای (تعالی) ناقه‌ی حضرت صالح را در روز رستاخیز برمی‌انگیزد، پس حضرت صالح و ایمان‌آورندگان به او از شیر آن شتر می‌نوشند و سیراب می‌شوند؛ لیکن مرا حوضی است به پهنای عدن تا عمان، که تعداد جامهای آن به شمار ستارگان آسمانی است و انبیا (از من) طلب سقایت می‌نمایند.

«پیامبر اکرم (ص) در ادامه سخن چنین می‌فرماید:

خدای (تعالی) در روز حشر، صالح را سوار بر ناقه‌اش برمی‌انگیزد.

معاذ از پیامبر اکرم پرسید:

یا رسول‌اللّه!

آیا شما نیز سوار بر شتر غضباء به محشر وارد می‌شوید؟

آن حضرت در جواب فرمودند:

نه، مرکب اختصاصی من براق است، که خدای (تعالی) مرا در میان انبیاء به این مرکب مخصوص گردانیده است و غضباء مرکب مخصوص دخترم فاطمه (س) است».

روایتی که ذکر شد حافظ ابن عساکر در تاریخش آورده و علمای شیعه نیز آن را نقل نموده‌اند.

غضباء نام شتری است که هر وقت علی (ع) از جانب پیامبر اکرم (ص) برای تبلیغ اسلام مأموریت داشت بر آن سوار می‌شد، چنانکه جهت قرائت سوره برائت (توبه) در برابر کفار نیز علی بر این مرکب مخصوص سوار بود.

کثیر بن مره حضرمی روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

«حوضی اشرب منه یوم القیامه انا و من آمن بی و من استسقانی من الانبیاء. و تبعث ناقه ثمود لصالح، فیحتلبها فیشرب من لبنها هو والذین آمنوا معه من قومه ثم یرکبها من عند قبره، حتی توافی به المحشر ...، فقال معاذ: اذا ترکب الغضباء یا رسول‌اللَّه؟

قال:

لا، ترکبها ابنتی، انا علی البراق، اختصصت به من دون الانبیاء». (... ۶۶۵)

«در روز قیامت مرا حوضی است که من و هر کس که به من ایمان آورده است از آن سیراب می‌شویم و از پیامبران نیز آنانکه بخواهند سیراب می‌گردند، در آن روز ناقه‌ی ثمود برای صالح برانگیخته می‌شود، صالح و آنان که از قومش به او ایمان آورده‌اند از شیر آن شتر می‌نوشند، سپس صالح در کنار قبرش بر آن ناقه سوار می‌شود و به صحنه محشر می‌آید.

معاذ عرض کرد:

یا رسول‌اللّه!

آیا در آن هنگام شما هم بر شتر غضباء سوار می‌شوید؟

فرمودند:

نه، غضباء مرکب دخترم فاطمه است و مرکب من براق است که در میان انبیا به آن اختصاص یافته‌ام».

ابوهریره می گوید:

شنیدم از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند:

«تبعث الانبیاء یوم القیامه علی الدواب و یبعث صالح علی ناقته و ابعث علی البراق و تبعث فاطمه امامی علی الغضباء و یبعث ابنا فاطمه – الحسن و الحسین علی ناقتین و علی بن ابی طالب علی ناقتی». (۶۶۶)

«در روز قیامت انبیا سوار بر مرکبها هستند و صالح سوار با ناقه‌اش مبعوث می‌شود و من نیز بر براق و فاطمه در پیشاپیش من بر غضباء و دو فرزند فاطمه، حسن و حسین بر دو ناقه دیگر و علی بن ابی طالب بر ناقه مخصوص من، همگی سواره مبعوث می‌شویم».

مرکب انبیاء – چنانکه از روایات استفاده می‌شود – از مرکبهای عمومی بهشتی است نه اختصاصی و با توجه به روایت قبلی، که پیامبر (ص) می‌فرماید «در روز قیامت سواره مبعوث شدن بهمراه انبیا، مخصوص امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین (ع) می‌باشد» در تمام مواقف، آنجا که از مسیر پنج تن (ع) سخن رفته است، ردیف و ترتیب حرکت چنین است:

حضرت فاطمه (س) از همه جلوتر و رسول خدا (ص) پشت سر فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (ع) بعد از پیامبر اکرم، حسنین (ع) پشت سر آنان هستند، حتی ورود پنج تن (ع) به بهشت نیز به همین ترتیب است.

دانشمندانی که این روایت ابوهریره را نقل کرده‌اند عبارتند از:

محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، حاکم در مستدرک – که صحت آن را بررسی و تأیید کرده است –،

ابن عساکر در تاریخش و خطیب در تاریخش.

سیوطی ضمن نقل این حدیث از ابوالشیخ و حاکم و خطیب و ابن عساکر چنین نتیجه می گیرد که این روایت آن احادیثی را که از طریق شیعه درباره‌ی پیشگام بودن فاطمه (س) در هنگام سیر پنج تن (ع) نقل شده است، تأیید می کند.

حافظ سیوطی با ذکر اسناد و مدارک در کتاب جَمْع الجَوامِع آورده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

«اول شخص یدخل الجنه فاطمه بنت محمد». (۶۶۷)

«اول کسی که به بهشت وارد می‌شود فاطمه دختر محمد است».

و در حدیث دیگر:

«ان اول من یدخل الجنه: انا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین». (... ۶۶۸)

«ما پنج تن قبل از همه کس به بهشت وارد می‌شویم»....

از این دسته اخبار و احادیث دیگری که در این موضوع از پیامبر اکرم (ص) وارد است، معلوم می‌شود که فاطمه (س) دارای مرکبهایی است مخصوص به خود، که گاهی از نور، گاهی از یاقوت و گاهی از زمرد است و یکی از مرکبهای آن حضرت نیز غضباء است.

حضرت فاطمه (س) هنگام سیر در مواقف متعدد، مرکبهای مختلفی دارند؛ موقع ورود به محشر، هنگام داخل شدن به بهشت، وقت سیر در جنت و مراحل دیگر در هر موقفی سوار بر مرکب مخصوص می‌باشد و اینکه در احادیث مرکبهای آن حضرت را متنوع ذکر کرده‌اند، به سبب همین تعدد مواقف و منازل است.

این منقبت فاطمه (س) – که در میان جمیع زنان، از اولین و آخرین، تنها بانویی است که سوار بر مرکب محشور می‌شود و با توجه به اینکه در این فضیلت با پیامبر اکرم (ص) پیاده‌اند و او که «ولیه اللّه» است، سوار بر مرکب مخصوص به خود می‌باشند. (۶۶۹)

این خود برهان روشن و قاطعی است که آن حضرت دارای مقام شامخ ولایت بوده و از شئون همین رتبه‌ی والاست که جمیع زنان

در محشر.

ملائکه در حضور فاطمه زهرا (۶۷۰) (س)

جبرئیل در محضر حضرت صدیقه‌ی کبری (س)

حضرت فاطمه (س) که از اولین و آخرین زن جهان خلقت برترین هستند، بارها با ملائک و از جمله پیک وحی سخن گفته و با وی انس گرفتند.

حضرت امام صادق (ع) در این باره می‌فرمایند:

«ان فاطمه مکثت بعد رسول‌اللّه (ص) خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یاتیها جبرئیل فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک.» (۶۷۱)

حضرت فاطمه (س) پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگی نمودند و در طول این ایام فوق‌العاده در حزن و اندوه به سر می‌بردند و جبرئیل به حضور وی رسیده و آن حضرت را در عزای پدرش تسلی می‌داد و با وی شریک غم می‌گشت و از وضع رسول خدا و جایگاه عظیم او در پیش خدا سخن می‌گفت و همچنین فاطمه (س) را از سرنوشت تک تک فرزندانش بعد از شهادت جانسوزش با خبر مینمود و علی (ع) نیز همه این وقایع را می‌نوشت.

از عبارت «کان» در این حدیث استفاده می‌شود که رفت و آمد جبرئیل به حضور فاطمه و سخن گفتنش با وی محدود نبود.

بلکه این ارتباطها ادامه داشت و جبرئیل با فاطمه (س) انس گرفته بود.

در حدیث دیگر داریم که هنگام وفات زهرای مرضیّه (س) و قبض روح ملک الموت از آن حضرت، جناب جبرئیل در حضور زهرا بود و حضرت زهرا (س) خطاب به هر دو آنان فرمود:

سلام بر جبرئیل، سلام بر ملک الموت.

(حتی حضور سایر ملائکه نیز در کنار فاطمه (س) محسوس بوده.) (۶۷۲)

جبرئیل حامل سلام خدا به فاطمه (س)

عن ابی جعفر (ع):

لما اراد اللّه تعالی ان ینزل علیها «مصحف»؛ امر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان یحملوه فینزل به علیها و ذلک فی لیله الجمعه من الثلث الثانی من الیل فهبطوا به و هی قائمه تصلی و سلموا علیها و قالوا:

السلام یقرئک السلام و وضعوا المصحف فی حجرها.

فقالت:

للّه السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسل اللّه السلام. (۶۷۳)

امام باقر (ع) می‌فرمایند:

چون خداوند اراده کرد که مصحف فاطمه (س) را برای آن حضرت بفرستد، به جبرئیل، میکائیل و اسرافیل دستور داد آن را به فاطمه (س) برسانند. این قضیه در نیمه شب جمعه اتفاق افتاد، آنان در حالی فرود آمدند که آن بانو مشغول عبادت الهی بود.

پس از عرض سلام به او گفتند:

(خدا) بر تو سلام می‌فرستد، آنگاه مصحف را به وی تحویل دادند.

فاطمه (س) پس از تحویل مصحف گفت:

بر خدا باد سلام و از او سلام و برای او سلام و برای شما سفیران پروردگارم سلام.

قابل توجه است جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، که هر سه از بزرگان ملائکه به حساب می‌آیند، حامل سلام خدا به فاطمه (س) بوده‌اند و مصحف فاطمه را به صاحب اصلی می‌رسانند و با وی به گفتگو می‌پردازند.

حضرت امام صادق (ع) در مورد نزول ملائکه به حضور فاطمه (س) و سخن گفتنشان با آن حضرت می‌فرمایند:

«انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران ... فتحدثهم و یحدثونها»... (۶۷۴)

فاطمه (س) را از این جهت محدثه خواندند که ملائکه به حضورش شتافته و با وی مصاحبه می‌کردند و سخن می‌گفتند، همان طوری که با مریم دختر عمران چنین بودند.

صفوف ملائکه در حضور فاطمه زهرا (س)

دیدار ملائکه با فاطمه (س) در موارد مذکور محدود نبوده، بلکه خداوند آنها را برای خدمت به فاطمه (س) مأمور و موظف ساخته بود و پیوسته در رفت و آمد به خانه و حضور زهرا (س) بودند.

ملائکه گاهی حسنین (ع) را مراقبت و مواظبت می‌کردند و گاهی برای آنان و خود فاطمه (س) لباسهای بهشتی می‌آوردند و حتی در دستاس و آرد کردن جو و گندم یاور فاطمه (س) بودند و برای هر گونه خدمتگزاری صف کشیده و از هم سبقت می‌گرفتند...

اگر کسی مختصر اطلاعاتی در مورد سیره آن حضرت داشته باشد، به یقین می‌داند که فاطمه (س) کسی است که پیوسته مشمول الطاف الهی بوده و فرشتگان آسمانی در ایام مختلف به خدمت او می‌پرداختند...

روزی پیامبر خدا (ص) به معرفی دخترش فاطمه (س) پرداخت و او را برترین زن جهان از اولین و آخرین خواند، آنگاه اضافه کرد:

انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین.

او هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار نفر از ملائکه برای او سلام و درود می‌فرستند (... ۶۷۵)

کیفر ستمگران و دشمنان فاطمه زهرا (س)

کیفر ستمگران به فاطمه (س) در دنیا

از نظر فقهی کسی که به چهارده معصوم ناسزا بگوید و یا عملی توهین آمیز در مورد آنان انجام دهد، حکمش قتل است، که در منابع فقهی مورد بحث فقها واقع شده است.

بنابراین، فاطمه زهرا که یکی از حضرات معصومین (ع) می‌باشند، هر گونه اسائه ادب و جرات و جسارت و بغض و کینه عملی به ساحت آن بزرگوار کیفر شدیدی در پی خواهد داشت.

از نظر حدیثی نیز روایات زیادی در این زمینه آمده و از جمله از حضرت امام صادق (ع) می‌خوانیم که می‌فرمایند:

«چون حضرت مهدی (عج) ظهور کند، پس از پاره‌ای از اقدامات، به کیفر قاتلان ستمگر مادرش فاطمه (س) می‌پردازد و به سراغ قبر آنان می‌رود، آنان را زنده می‌کند و به محاکمه می‌کشد و پس از آن به دارشان آویزانشان می‌کند و پس از باز کردن از دار، به پیکر کثیفشان آتش می‌زند. (۶۷۶)

این حدیث می‌رساند ستمگرانی که به خانه آن حضرت هجوم برده، وی را مصدوم نموده، بچه‌اش را کشته و خانه‌اش را به آتش

کشیدند، چه کیفر سنگینی در این جهان دارند.

در اینجا توجه شما را به یک تاریخ زنده، که نتیجه مطلوبی در این بحث دارد جلب می کنم:

رسول خدا هنگامی که مکه را فتح کرد، همه را آزاد ساخته و از انتقام گرفتن چشم‌پوشی نمود، ولی از چهار نفر زن و شش نفر مرد نگذشت و آنان را مهدور الدم اعلام کرد. (۶۷۷)

از جمله این اشخاص که واجب القتل اعلان شد هبار بن اسود بود.

او هنگامی که دختر بزرگ پیامبر (ص) (حضرت زینب) عازم مدینه بود، به تعقیبش پرداخت و با نیزه‌ای که به وی زد، باعث شد که آن بانوی گرامی بچه خود را که در شکم داشت سقط کند.

رسول گرامی فرمود:

هر کجا به هبار دست یافتید، دستها و پاهای او را قطع نموده و سپس به قتل رسانید.

(اقطعوا یدیه و رجلیه ان قدرتم علیه، ثم اقتلوه) (۶۷۸)

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

من این خبر تاریخی پیامبر را برای نقیب خود ابوجعفر خواندم او گفت:

پیامبر خدا (ص) به جهت ترساندن زینب و سقط جنین وی، خون هبار را مباح اعلان کرد.

او اضافه کرد:

از این حدیث استفاده می‌شود که اگر پیامبر خدا (ص) در زمان فاطمه (س) زنده بود، خون آنان که فاطمه (س) را ترسانده و محسنش را کشتند، مباح اعلان می‌فرمود.

ابن ابی الحدید پرسید:

اجازه می‌دهی من جریان ترساندن فاطمه (س) و کشته شدن محسنش را از تو نقل کنم؟

او گفت:

از من نقل نکن و بطلان آن را نیز نقل نکن، زیرا من متوقفم. (۶۷۹)

هذا الخبر قراته علی النقیب ابی جعفر فقال:

اذا کان رسول‌اللّه (ص) اباح دم هباربن الاسود لانه روع زینب فالقت ذا بطنها، فظهر الحال انه لو کان حیا لاباح دم من روع فاطمه حتی القت ذا بطنها...

در نتیجه کیفر دشمنان و ستمگران فاطمه (س) از نظر شیعه و سنی قتل است و این مساله موضوعی است مسلم که دانشمندان فریقین به آن عقیده دارند.

اذیّت به فاطمه (س) اذیّت به خدا و پیامبر است

اینکه اذیت فاطمه (س) اذیت خدا و پیامبر (ص) است، موضوعی است که دهها حدیث معتبر در این باره در کتب شیعه و سنی آمده، اینک بدون نیاز به تحلیل، به چند حدیث از آنها تبرک می‌جوییم:

۱ - قال رسول‌اللّه (ص):

فاطمه بضعه منی، فمن اغضبها اغضبنی. (۶۸۰)

رسول خدا (ص) فرمودند:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده.

۲ – عن النبی (ص):

فاطمه بضعه منی و هی نور عینی، ثمره فوادی و روحی التی بین جنبی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللَّه و من اغضبها فقد اغضبنی، یوذینی ما آذاها. (۶۸۱)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

فاطمه پاره تن من، نور چشمم، میوه‌ی دلم و روح و روانم است.

هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و اذیت من اذیت خداست و کسی که وی را به خشم آورد، مرا به خشم آورده، اذیت می‌کند مرا، آنچه فاطمه را اذیت کند.

۳ – قال النبی (ص):

فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللَّه عز و جل و هذا یدل علی عصمتها. (۶۸۲)

رسول گرامی (ص) فرمودند:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده. (سپس ابن ابی الحدید می‌گوید:

این حدیث، عصمت فاطمه را در بر دارد.)

۴ – عن رسول‌اللَّه (ص):

ان اللَّه عزوجل لیغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها. (۶۸۳)

از پیامبر خدا (ص) آمده است:

خداوند با خشم و غضب فاطمه به خشم آید و با رضای او راضی می‌گردد.

۵ – قال رسول‌اللَّه (ص):

فاطمه بضعه منی، یوذینی ما اذاها. (۶۸۴)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

فاطمه (س) پاره تن من است، اذیت می‌کند مرا، آنچه او را بیازارد.

۶ – قال رسول‌اللَّه (ص):

فاطمه (س) بنت محمد و هی بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللَّه. (۶۸۵)

رسول خدا (ص) فرمودند:

فاطمه (س) دختر محمد است، او پاره تن من بوده، هر کس وی را آزار دهد، مرا آزار نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است.

این احادیث ششگانه، که به عنوان نمونه، از کتابهای معتبر اهل سنت نقل گردید، می‌رساند که خشم فاطمه (س) باعث خشم خدا و پیامبر می‌گردد و اساساً رضایت و غضب الهی به رضا و غضب فاطمه (س) بستگی دارد. و چنانچه ملاحظه فرمودید از این احادیث به عصمت فاطمه (س) استدلال نموده و حرکت او را معلول اراده و خواست خدا می‌دانند.

خدا و پیامبر، ستمگران فاطمه (س) را لعن کرده‌اند

پروردگار عالم در سوره احزاب آیه ۵۷ می‌فرمایند:

«ان الذین یوذون اللَّه و رسوله لعنهم اللَّه فی الدنیا و الآخره»

به یقین کسانی که خدا و پیامبر او را اذیت می‌کنند، در دنیا و آخرت ملعون بوده و از رحمت الهی دور می‌باشند.

قطع نظر از روایات خاصه که از طریق شیعه نقل شده، اگر همان شش حدیث مذکور را که در این فصل از کتب معتبره عامه نقل نمودیم که «اذیت فاطمه (س) را اذیت خدا و پیامبرش می‌دانند» و با این آیه شریفه کنار هم گذاشته و نتیجه بگیریم، به این ثمره خواهیم رسید که هر کس فاطمه (س) را اذیت کرده و در حق او ستمگری نموده و به خانه او تجاوز کرده و ... در دنیا و آخرت ملعون بوده و از رحمت الهی محروم و به عذاب دردناک در قعر آتش جهنم گرفتار خواهد آمد.

علاوه بر این، استدلال و استنتاج، از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که این آیه در مورد کسانی نازل شده، که حق علی (ع) را غصب کنند و فاطمه (س) را از حقش محروم نموده و وی را به خشم آورند (... ۶۸۶)

«ان الذین یوذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا»

نزلت فیمن غصب امیرالمؤمنین حقه و اخذ حق فاطمه و آذاها)...

پس، با این بیان روشن (ایذاء فاطمه (س)، ایذاء خدا و پیامبر (ص)، موذیان خدا و پیامبر ملعونند، پس موذیان و مبغضان فاطمه ملعونند).

ملاحظه می‌شود که خداوند دشمنان و ستمگران فاطمه (س) را در قرآن مجید ملعون خوانده است.

اما از نظر پیامبر خدا (ص) نیز، از طریق اهل سنت، از ابن عباس در یک حدیث مفصل در مورد حضرت فاطمه (س) چنین آمده است:

اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذلل من اذلها و خلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها، فتقول الملائکه عند ذلک. (آمین). (۶۸۷)

خداوندا!

هر کس فاطمه را مورد ستم قرار دهد از رحمت خود دور بدار (لعنتش کن) و غاصبین حقش را عذاب کن و کسی که او را خوار گرداند، خوارش فرما و آنان که به پهلوی

او می‌زنند و باعث سقط فرزندش می‌شود برای همیشه در آتش دار،

(این دعاها با آمین ملائکه به اجابت می‌رسد.)

چنانچه ملاحظه می‌کنید در این حدیث پیامبر خدا ستمگران و غاصبین حق فاطمه (س) را ملعون خوانده و آنان را برای همیشه اهل آتش می‌داند.

آنچه پیامبر (ص) در معراج مشاهده کردند!

عن ابن عباس: قال:

قال رسول‌اللّه (ص):

لما عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنه:

«لا اله الا اللّه، محمد رسول‌اللّه، علی حبیب‌اللّه، الحسن و الحسین صفوه اللّه، فاطمه امه اللّه، علی مبغضیهم لعنه اللّه». (۶۸۸)

ابن‌عباس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

من در معراج دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود:

«معبودی نیست جز خدا، محمد رسول خدا (ص)، علی حبیب الهی، حسن و حسین برگزیده حق، فاطمه (س) کنیز پروردگار و بر دشمنان آنان لعنت باد.»

این حدیث نیز می‌رساند که دشمنان فاطمه (س) مستحق لعنت خدا در دنیا و آخرتند. (۶۸۹)

کیفر اخروی دشمنان فاطمه زهرا (س)

اگر به دقت به آیات قرآن مجید نظری بیفکنیم و رابطه برخی از آیات آن را در مورد حضرت زهرا (س) مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که پروردگار عالم عذاب دردناک و خوار کننده ای برای دشمنان آن حضرت وعده می‌دهد.

از جمله در آیه‌ی ۶۱ سوره توبه می‌فرماید:

«و الذین یوذون رسول‌اللّه لهم عذاب الیم؛ کسانی که پیامبر خدا (ص) را اذیت می کنند به عذاب دردناکی گرفتار آیند.»

و در آیه ۵۷ احزاب می‌فرماید:

«ان الذین یوذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا»

به یقین کسانی که به ایذا خدا و پیامبر می‌پردازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور بوده، عذاب خوار کننده ای در انتظار آنان است.

با توجه به بحثهایی که در همین فصل داشتیم و ثابت کردیم که «ایذاء فاطمه (س) ایذاء خدا و پیامبر است» چنین نتیجه می گیریم که دشمنان فاطمه طبق همین دو آیه و آیات مشابه دیگر، در آتش ابدی که از قهر خدا سرچشمه می گیرد قرار خواهند گرفت.

و در حدیثی رسول خدا در این زمینه می‌فرمایند:

هر کس با دشمنی فاطمه و اهل‌بیت من از دنیا برود کافر از دنیا رفته و بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد و در پیشانی او می‌نویسند این شخص از رحمت خدا به دور است. (۶۹۰)

...من مات علی بغض آل محمد جا یوم القیمه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه‌اللّه، الا ـ و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا، الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه.)

و در حدیث دیگری از طریق عامه از حضرت سلمان نقل شده که پیامبر خدا (ص) در مورد دشمنان فاطمه (س) فرمودند:

یا سلمان!

ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها امیرالمؤمنین علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. (۶۹۱)

یا سلمان!

وای بر آن ستمگرانی که به فاطمه و شوهرش علی امیرالمؤمنین ستم کنند؟!

حتی وای بر آنان که بر فرزندان و شیعیان فاطمه جفا نمایند.

قابل توجه است که در این حدیث ضمن تأکید بر لقب امیرالمؤمنین بر حضرت علی (ع) آن هم در مدرک معتبر اهل سنت، دشمنان فاطمه (س) و شوهر و فرزندان و شیعیان او را تهدید به کیفر و عذاب الهی می‌نماید و می‌رساند که چنین افرادی روزگار سیاهی در پیشگاه خدا خواهند داشت. (۶۹۲)

رجعت حضرت زهرا (س) به دنیا

از جمله اموری که از ضروریات مذهب شیعه و مختصات آن است، اعتقاد به رجعت می‌باشد و آن برگشتن جمعی از نیکان محض و بدان محض است به دنیا پیش از قیامت کبری است و اکثر علمای امامیه مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاووس و علامه مجلسی (عج) و غیر ایشان از بزرگان اکابر آنها بر حق

بودن رجعت دعوی اجماع نموده و بسیاری از محدثین شیعه در این باره کتابهای جداگانه‌ای نوشته‌اند.

از فضائل ممتاز حضرت زهرا (س) یکی رجعت است.
ایشان به همراه ائمه اطهار (ع) بار دیگر برمی‌گردد و از خداوند نسبت به ظالمین دادخواهی می‌کند. چنانچه در خبر مفصل از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) روایت شده است.

محدثه بودن حضرت زهرا (س)

اشتراک حضرت صدیقه (س) با امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش، در محدث بودن (یعنی شنیدن حدیث فرشتگان).
منصبهای الهی سه قسم است:
نبوت،
رسالت
و امامت.
علمای عامه در کتب خود نقل کرده‌اند که عبداللّه بن عباس آیه‌ی «و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی» (۶۹۳) را بدین گونه قرائت می‌کرده است:
«و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث». (۶۹۴)
دانشمندان شیعه و سنی همگی قائل به وجود محدث در اسلام می‌باشند و معتقدند که بعد از پیامبر اکرم یقینا بشری محدث (الهام گیرنده و گوش فرا دهنده به حدیث فرشتگان) باید وجود داشته باشد؛ انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق فرامین الهی و مورد تصدیق و تصویب خداوند است.
هم‌صحبت و هم‌راز چنین فردی، آن فرشته‌ای است که واسطه فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می‌گیرد با کمال فرمان‌پذیری به آنها عمل می‌کند.
اعتقاد ما شیعیان این است که ائمه اطهار همگی محدث می‌باشند. (۶۹۵)
دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد از پیامبر اکرم (ص) بشری محدث باید وجود داشته باشد تا فرشتگان به او حدیث گویند و از جانب خدای تعالی راههای حق و باطل را به او نشان دهند. علمای عامه می‌گویند، کسی را که (بعد از رسول خدا (ص)) هم‌صحبت فرشتگان است خود پیامبر اکرم (ص) معین فرموده است و آن شخص، عمر است! (۶۹۶)
لیکن ما شیعیان معتقدیم که آن شخص محدث بعد از پیامبر وجود مقدس علی (ع) است. (۶۹۷)
در اینجا چند روایت از کتب اهل سنت - که در آنها به کلمه محدث اشاره شده است - ذکر می‌کنیم:
بخاری در صحیحش در مناقب عمر بن خطاب می‌گوید:
«قال النبی (ص):
لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی‌اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن (۶۹۸) من امتی منهم احد فعمر». (۶۹۹)
پیامبر اکرم فرمود:
«در دوران قبل از اسلام مردانی از بنی‌اسرائیل محدث بوده‌اند، بدون اینکه از انبیا باشند و از امت من عمر محدث می‌باشد».
مسلم (۷۰۰) در صحیحش در فضائل عمر تقریبا با همین مفهوم، از رسول خدا (ص) روایت می‌کند:
«قد کان فی الامم قبلکم محدثون، فان یکن فی امتی منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم». (۷۰۱)
موضوع محدث بودن یک مسئله اسلامی است نه مذهبی، زیرا فریقین (شیعه و سنی) در این مطلب هم‌رای و هم‌سخن هستند و طبق روایاتی که ذکر شد و احادیث دیگر به وجود شخص محدث از طرف علما سنی نیز کاملاً تصریح شده است، ولی آنچه بسیار

شایـان توجه و دقت می‌باشـد، این است که در پایـان تمام این روایات، راویان سـنی، نام عمر بن خطاب را ملحق و اضافه نموده‌انـد. تشخیص اینکه آیا عمر محدث بوده است یا علی (ع)، کار بسیار سهل و آسانی است، زیرا نمونه گفتار هر یک از آنان که در تاریخ ضبط است روشنگر این مسئله می‌باشد.

کسی که در بستر احتضار پیامبر به رسول خدا (ص) می گوید:

«ان الرجل لیهجر» (۷۰۲)

یعنی؛ «این مرد (مقصود پیامبر است) هذیان می گوید»، گفتارش به خوبی نشان می‌دهد که آیا استاد او فرشته است یا شیطان.

کلینی در کتاب کافی مسئله را چنین عنوان می کنـد که فرق میان رسول و نبی و محـدث چیست و سـپس روایاتی را که روشـنگر و مشخص کننده این سه منصب الهی است ذکر می‌نماید.

حضرت امام باقر (ع) در ذیل این آیه چنین می‌فرماید:

«و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث». (۷۰۳)

رسول کسی است که فرشته واسطه نزول وحی الهی با او سخن می گوید و او ملک را می‌بیند و می‌شناسد و با فرشته گفتگو می کند. و این رتبه بسیار عالی است.

محدث کسـی است که هنگام گفتگو فرشـتگان آنها را نمی‌بیند و در این مورد روایات بسـیار از حضـرت باقر و حضرت صادق (ع) نقل شده است که چند حدیث برای نمونه ذکر می‌شود:

«ان اوصیاء محمد محدثون»، (۷۰۴)

«به درستی که اوصیاء محمد همگی محدث بوده‌اند».

«الائمه علماء صادقون، مفهمون، محدثون»، (۷۰۵)

«ائمه همگی دانشمند، راستگو، دارای فهم بسیار خداداد و محدث می‌باشند».

«المحدث یسمع الصوت و لا یری شیئا»، (۷۰۶)

«محدث آن کسی است که صدای فرشته را می‌شنود، ولی چیزی را نمی‌بیند».

«کان علی (ع) محدثا»، (۷۰۷)

«علی (ع) محدث بوده است».

از حضرت صادق سؤال می‌شود، مقصود از محدث چیست؟

آن حضرت فرمود:

«یاتیه ملک فینکت فی قلبه کیت کیت». (۷۰۸)

«محدث کسی است که فرشته بر او نازل می‌شود و نکات وحی را بر قلب او عرضه می‌دارد (بدون اینکه ملک را مشاهده کند)».

روایاتی که ذکر شـد از جمله احادیث مسلّم و قطعی است که از ائمه اطهار (ع) وارد شـده است و مقصود ما از نقل آنها، اثبات این مطلب است که روشن شود در این منصب، در این منقبت، حضـرت صدیقه (س) با علی و اولاد معصومین (ع) او شـریک است و او نیز محدثه بوده، چنان که امامان دوازده گانه محدث بوده‌اند.

حضرت صادق می‌فرماید:

«فاطمه بنت رسول‌اللّه (ص) کانت محـدثه و لم تکن نبیه، انما سـمیت فاطمه محـدثه، لان الملائکه کانت تهبط من السـماء فتنادیها - کما تنادی مریم بنت عمران:

یا فاطمه!

«ان اللّه اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساءالعالمین»

یا فاطمه!

«اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین» (۷۰۹)

فتحدثهم و یحدثونها.

فقالت لهم ذات لیله:

الیست المفضله علی نساءالعالمین مریم بنت عمران؟

فقالوا:

لا، ان مریم کانت سیده نساء عالمها و ان اللّه عز و جل جعلک سیده نساء عالمک و عالمها و سیده نساء الاولین و الاخرین». (۷۱۰)

«فاطمه دختر رسول خدا محدثه بود نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدثه نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می‌شدند و با او همانگونه که با مریم بنت عمران گفتگو داشتند این چنین سخن می گفتند:

یا فاطمه (س)!

به درستی که خدای تعالی تو را پاک و منزه گردانید و از تمام زنان عالم تو را برگزید.

حضرت صادق (ع) به سخن چنین ادامه می‌دهند:

شبی حضرت صدیقه (س) به فرشتگان هم‌صحبت خویش فرمود:

آیا آن زن که از جمیع زنان عالم برتر است مریم بنت عمران نیست؟

جواب دادند:

نه، زیرا مریم فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای تعالی تو را هم در زمان مریم و هم در بین زنان دیگر از اولین و آخرین، در تمام زمانها بانوی بانوان جهان قرار داده است».

این روایت را عده‌ای از دانشمندان نقل کرده‌اند. در برخی از احادیث تصریح شده است به اینکه:

جبرئیل هم‌صحبت حضرت صدیقه (س) بوده است.

روایات وارده در این موضوع صریحا حاکی از این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، خداوند متعال برای تسلی خاطر حضرت زهرا (س)، فرشتگان را هم‌صحبت و مانوس او گردانید و در این مورد حضرت صادق می‌فرماید:

...«ان فاطمه مکثت بعد رسول‌اللّه خمسه و سبعین یوما و قد کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان جبرئیل یاتیها فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه». (۷۱۱)

«فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم بیش از ۷۵ روز زنده نماند و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به این جهت جبرئیل پی در پی به حضورش می‌آمد و او را در عزای پدر سلامت باد می گفت و تسلی‌بخش خاطر غمین زهرا بود و گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش سخن می گفت و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه‌اش وارد می گردید خبر می‌داد و امیرالمؤمنین (ع) نیز آنچه جبرئیل املاء می کرد همه را به رشته تحریر در می‌آورد و مجموعه این سخنان است که به مصحف فاطمه موسوم گردید».

روایت دیگری در کتاب کافی، از حضرت صادق (ع) به این شرح نقل شده است:

«ان اللّه تبارک و تعالی لما قبض نبیه دخل علی فاطمه من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا اللّه عز و جل، فارسل الیها ملکا یسلی منها غمها و یحدثها؛ فاخبرت بذلک امیرالمؤمنین فقال لها:

اذا احسست بذلک و سمعت الصوت، قولی لی، فاعلمته فجعل یکتب کل ما سمعت حتی اثبت من ذلک مصحفا، قال:

ثم قال:

اما انه لیس من الحلال و الحرام، ولکن فیه علم ما یکون». (۷۱۲)

«هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح فرمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا را در مصیبت پدرش فراگرفت، جز خدای عزوجل کسی آگاه نبود.

به این جهت حق تعالی فرشته‌ای را مونس زهرا (س) فرمود که تسلی‌بخش غمهای او و هم‌صحبت او در تنهائی او باشد. فاطمه (س) این مطلب را به علی (ع) بازگو نمود و حضرت فرمود هرگاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد و صدای او را شنیدی مرا خبردار کن. از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤمنین کاتب آنها بود، مصحف فاطمه فراهم آمد، که علی درباره‌ی آنها فرمود:

در این مصحف مسائل شرعی از حلال و حرام مطرح نیست بلکه دانشی است از آنچه که (واقع شده و یا) بوقوع خواهد پیوست».

محدثه بودن فاطمه (س) از مسلمات است، بطوری که در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است:

«السلام علیک ایتها التقیه النقیه، السلام علیک ایتها المحدثه العلیمه». (۷۱۳)

در نتیجه، حضرت صدیقه (س) در مقام محدثه بودن (هم‌صحبت فرشتگان بودن) با امیرالمؤمنین و یازده معصوم دیگر (ع) شریک می‌باشد و احراز این مقام جز برای آن کس که «ولی» است امکان‌پذیر نیست و چون فاطمه (س) ولیه اللَّه است، در سایه مقام ولایتش، فرشتگان با او سخن می‌گویند.

پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع)، مقام ولایت را توأم با محدث بودن، بیان کرده‌اند، هر نبی بعد از خودش یک ولی را جانشین قرار داده است، رسول خدا (ص) نیز امیرالمؤمنین، فاطمه و حسن و حسین و اولاد معصومین (ع) او را، اولیاء پس از خویش قرار داده است و دارا بودن این مرتبه والای محدث بودن در امت رسول خدا (ص) جز برای این سیزده معصوم برای هیچ یک از افراد امت معقول نیست و تمام حرکات، اطوار، گفتار و کردار حضرت صدیقه (س) نمایانگر مقام محدثه بودن آن حضرت است. (۷۱۴)

مقام رکنیت فاطمه زهرا (س) نسبت به امیرالمؤمنین (ع)

موضوع بعدی مشترک بودن فاطمه (س) است بارسول اکرم (ص) در مقام رکن بودن نسبت به علی بن ابی طالب (ع).

جابر بن عبداللَّه چنین روایت می کند که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود:

«سلام علیک ابا الریحانتین!

اوصیک بریحانتی من الدنیا من قبل ان ینهد رکناک و اللَّه خلیفتی علیک.

فلما مات النبی (ص) قال (علی):

هذا احد الرکنین الذین قال رسول‌اللَّه.

فلما ماتت فاطمه قال:

هذا الرکن الثانی الذی قال رسول‌اللَّه». (۷۱۵)

«سلام بر تو، ای پدر دو ریحانه من، یا علی!

محافظت آن دو را به تو سفارش می‌کنم قبل از آنکه هر دو رکن تو از بین برود، تو را به خدا می‌سپارم که او نگهدارنده توست.

جابر بن عبداللَّه روایت را چنین ادامه می‌دهد:

پس از رحلت پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

این بود یکی از دو رکن من که رسول خدا می‌فرمود و اینک منهدم گردید

و هنگامی که فاطمه (س) چشم از جهان فروبست، علی فرمود:

این بود همان رکن دومی که به قول پیامبر اکرم، امروز از دست دادم».

این حدیث را عده‌ای از علما به این شرح نقل کرده‌اند:

حافظ ابونعیم در حلیه الاولیـاء، حافظ ابن عسـاکر در تاریـخ شام، حافظ محب‌الـدین طبری در ریاض و ذخائر، امام احمـد بن حنبل (امـام حنـابله)، حافـظ کنجی شافعی در کفایه، ابوالمظفر سـبط بن جوزی در تـذکره، حافظ سـیوطی در جامع کبیر و جمعی دیگر از دانشمندان و محققین.

در اینجـا لازم است رکن بودن به علی (ع) را دقیقا بررسـی کنیم که آیا مراد از این «رکنیت» چیست؟ و حقیقت این رتبه معنوی که مقام بسیار والا و بزرگی است چگونه می‌باشد؟

آنچه مسـلم است این است که در این مقـام، هر معنـایی که در شـان پیامبر اکرم (ص) تصور شود عینا به همان گونه و بهمان ترتیب در شان حضرت صدیقه (س) وارد است و به عبارت دیگر، حضرت زهرا (س) در مقام رکنیت مثل و همانند پیامبر اکرم (ص) و در این منقبت همتا و شریک و برابر با رسول خدا (ص) می‌باشد.

یقینـا مقصـد از رکـن علی (ع) بـودن، این نیست که فـاطمه (س) اداره کننـده امـور خـانواده و کـدبانوی خـانه و کاشانه علی (ع) و گرداننده چرخ زندگانی و آسایش بخش او و خاندان اوست، زیرا که اینها از وظایف حتمی هر زن مسلمان است.

مهم این است و رمز عظمت زهرای اطهر آنجاسـت که بـا وجود آیه‌ی «الرجـال قوامون علی النسـاء» (۷۱۶) که موضـع کلی مردان و زنان را نسبت به یکـدیگر تعیین می‌نمایـد، پیامبر اکرم (ص) در یک مورد اسـتثنائی، حضـرت صـدیقه را رکن علی (ع) می‌خوانـد، همانگونه که خودش را. رسول خـدا (ص) به هر معنی و مفاد و به هر نحو و کیفیتی که رکن علی محسوب می‌شود، فاطمه (س) نیز به همان ترتیب، به همان نسق و به همان وضع، رکن مساوی و همتای دیگر در این منقبت است.

در اینجا می‌توان گفت که این رکن بودن به علی (ع) از مقام شامخ ولایت سرچشمه می گیرد و از شئون ولایت است که هر یک از آن سه وجود مقـدس، رکن دو نفر دیگر می‌باشـد و این موضوع امکان‌پـذیر نیست مگر اینکه فاطمه (س) نیز در مقام ولایت همتا و همانند و برابر با پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) بوده باشد، یعنی چنان که رسول خدا (ص) رکن ولایت، اساس اسـلام و اصل مودتی اسـت کـه خـدا آن را اجر نبـوت قرار داده اسـت، حضـرت زهرا (س) نیز در ایـن شـئون شـریک، برابر و همتـای او اسـت و به همین مناسبت است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«لو لم یخلق اللّه علی بن ابی طالب، ما کان لفاطمه کفو». (۷۱۷)

«اگر خدا علی ابن ابی طالب را نمی‌آفرید فاطمه شبیه و نظیری در عالم نداشت».

در روایت دیگری آن حضرت خطاب به علی می‌فرماید:

«لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض». (۷۱۸)

«یا علی اگر تو نبودی، فاطمه (س) را بر روی زمین همانند و نظیری نبود».

مقصود پیامبر اکرم (ص) از کفو که در این روایات و احادیث دیگر در شان حضرت زهرا (س) به کار برده است، چیست؟

آیا منظور آن حضرت، کفو در مال، همانند در فقر و غنا و یا همتایی در خلقت ظاهری است؟

بطور یقین نه؛ بلکه مقصود کفو و همانند در مقام ولایت و صفات و فضائل است.

بلی، فاطمه (س) در شئون ولایت همتای علی (ع) است، همانگونه که خود پیامبر اکرم (ص) چنین است.

چنـانکه رسول خـدا (ص) رکن ایمان، رکن اسـلام، رکن توحیـد، رکن منطق و بیان و رکن حقیقت و شـرف انسان است و به همان معنی و مفهوم، حضرت زهرا و ائمه اطهار (ع) نیز رکن و اساس و اصل و پایه و بنیادند.

در زیارت مبعث، علی (ع) را به عنوان رکن بودن چنین خطاب می کنیم:

...«و صل علی عبدک و امینک الاوفی ... و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء». (... ۷۱۹)

که رکن و پایه و ستون و تکیه گاه جمیع اولیا و اصفیا می‌باشد، رکن و تکیه گاهش به فرمایش پیامبر حضرت صدیقه (س) است.

در یکی از زیارات مطلقه نیز حضرت امیرالمؤمنین (ع) «سید الاوصیاء و رکن الاولیاء» نامیده شده است، (۷۲۰)

و در زیارت وارث حضرت اباعبداللّه الحسین (ع) چنین عرضه می‌داریم:

«اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المؤمنین» (۷۲۱)

و در زیارت عید فطر و قربان (۷۲۲) و همچنین در زیارت اربعین حسین (ع) (۷۲۳)

«اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین و معقل المؤمنین»؛

و در زیارت جامعه کبیره:

...«و ساسه العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان». (۷۲۴)

آری چهارده معصوم (ع) همگی ارکان توحید و ایمان و اسلام هستند و هر یک از آنان رکن است برای سایر معصومین.

حضرت صدیقه (س) در این مقام - نظیر و همانند و همتای رسول اکرم (ص) - رکن است برای امیرالمؤمنین (ع).

همانندی ولایت پیامبر (ص) و حضرت زهرا (س) و اهل‌بیت (ع)

کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم (ع)، ایجاب می کند که در تمام شئون ولایت نیز ردیف یکدیگر باشند؛ لذا اثرات بغض و یا محبت، اطاعت و یا عصیان نسبت به هر معصومی برابر و یکسان با آثار و داد و یا عناد، سر پیچی و یا پیروی نسبت به هر یک از معصومین دیگر می‌باشد. اخبار وارده در این موضوع بسیار زیاد و فوق‌العاده است و شیعه و سنی همگی به این روایات معتقد بوده و به صحبت آنها اعتراف دارند. در اینجا چند روایت از این دسته اخبار برای نمونه نقل می‌شود:

«اخذ الرسول الاکرم (ص) بید الحسن و الحسین.

فقال:

من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم‌القیامه». (۷۲۵)

در اسنی المطالب، ابن اثیر در اسدالغابه، ابوالمظفر در تذکره، محب‌الدین طبری در «ریاض» و «ذخائر»، ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» و ابن حجر هیثمی در «صواعق».

ابن حجر هیتمی در تشریح حدیث مذکور می‌فرماید:

«لیس المراد بالمعیه هنا المعیه من حیث المقام، بل من جهه رفع الحجاب». (... ۷۲۶)

این دانشمند سنی بسیار نیکو مطلب را درک نموده است که می گوید:

در اینجا که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

هر کس مرا و علی و زهرا و دو فرزندم حسن و حسین را دوست بدارد با من در روز قیامت هم‌درجه است، مبادا چنین به نظر آید که مقصود هم مقام بودن با رسول خداست، بلکه مراد این است که چون هر مسلمان با ایمانی به علی و اولاد علی محبت داشته باشد، خدای تعالی او را به جوار رحمتش نزدیک می‌فرماید و در مرکز لطف و احسانش قرار می‌دهد و پرده‌ها برداشته می‌شود، در این مقام رفع حجاب و بی‌پرده در محضر حق تبارک و تعالی قرار گرفتن، با پیامبر هم‌صف و همراه است.

ابن‌حجر آنگاه به سخن چنین ادامه می‌دهد:

...«نظیر ما فی قوله تعالی:

«فأولئک مع الذین انعم اللّه علیهم من النبیین و الصدیقن و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا» (۷۲۷)

«چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

مسلمانان مؤمن، با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین - که خدا نعمتهای خویش را به آنان عطا فرموده است - همگام و همراهند و چه رفیقان نیکویی؛ «و کاملاً روشن است که در این آیه یکسان بودن مقامات مطرح نیست بلکه مراد برابر بودن همه اهل ایمان است در معرض فیض و در جلوه گاه رحمت و بی‌پرده در محضر لطف و مرحمت خدا قرار گرفتن. وگرنه هر یک از انبیا، صدیقین، شهدا، علما، صالحین، ابرار، اخیار و مخلصون را مقامی خاص و جداگانه و درجه و مرتبه‌ای مخصوص به خود می‌باشد. پنج تن آل‌عبا (ع) را نیز مرتبه و مقامی است بی‌نظیر و مخصوص به خودشان که هر پنج تن به طور یکسان در آن مشترکند و هرگز کسی را به آن مقام والا راه نیست.

روایات دیگری در این مورد علمای سنی و شیعه نقل کرده‌اند که برخی از آنها ذکر می‌شود:

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

«من احب هولاء (یعنی الحسن و الحسین و فاطمه و علیا) فقد احبنی و من ابغضهم فقد ابغضنی». (۷۲۸)

«هر کس اینان یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با اینان دشمنی کند، با من خصومت کرده است».

و درباره حضرت صدیقه زهرا (س) می‌فرماید:

...«من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه.» (۷۲۹)

«و ذلک قوله تعالی

«ان الذین یوذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدنیا و الاخره» (... ۷۳۰) و (۷۳۱)

«هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر کس مرا اذیت کند گویی خدا را آزرده است، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: (همانا آن کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و از رحمت خود دور فرموده است)»؛ که با توجه به فرمایش پیامبر اکرم آزار حضرت صدیقه (س) برابر است با ایذاء نسبت به خدا و رسول او.

روایاتی که نقل شد و احادیثی که از قول پیامبر اکرم در این موضوع بیان می‌شود، همگی عبارات کتب عامه است که شیعه و سنی در صحت آنها متفق‌القول هستند:

«فاطمه بضعه منی، من اغضبها اغضبنی»

«فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است».

«فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها و یغضبنی ما اغضبها»،

«فاطمه پاره تن من است، آنچه فاطمه را بیازارد، مرا نیز آزرده می‌سازد و آنچه فاطمه را به خشم آورد مرا هم غضبناک می‌کند».

«فاطمه بضعه منی، یقبضنی ما یقبضها، یبسطنی ما یبسطها»،

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را دلگیر کند مرا گرفته خاطر می‌سازد و آنچه او را مسرور گرداند، مرا شاد می‌نماید».

«فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها»،

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزرده کند مرا می‌آزارد و آنچه او را به زحمت اندازد مرا دچار مشقت می‌نماید».

علمای فریقین روایات بسیار دیگری از پیامبر اکرم (ص) با مفهومی تقریبا همانند احادیث مذکور - ولی با عبارات مختلف - نقل کرده‌اند که چند نمونه از آنها را در اینجا یادآور می‌شویم:

«فاطمه بضعه منی، یسعفنی (۷۳۲) ما یسعفها»، «فاطمه شجنه (۷۳۳) منی، یبسطنی ما یبسطها و یقبضنی ما یقبضها»، «فاطمه مضغه منی،

من آذاها فقد آذانی»، «فاطمه مضغه منی، یقبضنی ما قبضها و یبسطنی ما بسطها»، «فاطمه مضغه منی، یسرنی ما یسرها». (۷۳۴)

شفاعت حضرت زهرا (س) در محشر

مسأله شفاعت، چیزی است که ریشه قرآنی و حدیثی داشته و ضرورت مذهب به حساب می‌آید. بنابراین، یکی از شفعای روز قیامت - آن هم در حد وسیع - حضرت فاطمه زهرا (س) می‌باشد که در اینجا توجه شما را به مضمون دو حدیث که از طریق حضرت سلمان و جابر جعفی آمده است جلب می‌کنم:

روزی سلمان به پیامبر (ص) خدا گفت:

ای مولای من!

تو را سوگند به خدا، از عظمت فاطمه (س) در روز قیامت تعریفی بفرمایید.

پیامبر خدا (ص) با تبسم رو به سلمان کرد و فرمود:

سوگند به آن آفریدگاری که جانم در دست اوست، فاطمه (س) را در آن روز بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار می‌کنند، جبرئیل و میکائیل به ترتیب از راست و چپ او حرکت می‌نمایند. امیرالمؤمنین (ع) پیشاپیش و حسن و حسین (ع) از پشت سر، وی را همراهی می‌کنند، تا بدین طریق فاطمه (س) از پل صراط می‌گذرد و پس از گفتگوهای زیاد، آنگاه خطاب می‌رسد:

فاطمه!

هرچه می‌خواهی بخواه. دخترم عرض می‌کند:

اسالک ان لا تعذب محبی و محبی عترتی بالنار، فیوحی اللّه الیها:

یا فاطمه!

و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی!

لقد آلیت علی نفسی من قبل ان اخلق السموات و الارض بالفی عام ان لا اعذب محبیک و محبی عترتک بالنار. (۷۳۵)

بار الهی!

از تو می‌خواهم علاقه‌مندان خود و فرزندانم حسن و حسین را در آتش مسوزان. خطاب می‌رسد:

یا فاطمه!

سوگند به عزت و جلالم!

دو هزار سال پیش از خلق آسمانها و زمین، بر خودم لازم کرده‌ام که این حاجت تو را برآورم.

جابر جعفی نیز به حضور امام باقر (ع) رسیده.

عرض کرد:

فدایت شوم، حدیثی در مورد فاطمه (س) بفرمایید، که با نقل آن، شیعیان را خوشحال کنم.

حضرت فرمودند:

در روز رستاخیز منابری از نور برای پیامبران نصب می‌گردد، که منبر رسول خدا (ص) از همه مجلل‌تر است و همچنین منبرهایی برای اوصیا در نظر می‌گیرند که جایگاه علی (ع) از همه بالاتر می‌باشد، آنگاه نوبت به فرزندان انبیا می‌رسد که مقام حسن و حسین (ع) بس منیع‌تر است.

سپس نوبت فاطمه (س) فرا می‌رسد و او را با تجلیل و شکوه بی‌نظیر به محشر آورند و کنار در بهشت قرار می‌گیرد، ولی وارد آن نمی‌شود و می‌گوید:

خدایا!

از تو مسالت می‌دارم که مقام مرا در همچو روزی برای اهل محشر معلوم کنی.

از جانب خدا ندا می‌رسد:

ای دختر پیامبر!

بر گرد به سوی اهل محشر و هر که را از علاقه‌مندان خود یافتی شفاعت کن.

امام باقر (ع) می‌فرمایند:

به خدا سوگند، فاطمه (س) شیعیان خویش را یکی پس از دیگری انتخاب نموده و داخل بهشت می‌نماید، همان طوری که پرنده‌ها دانه‌ها را برمی گزینند و سپس شیعه‌های آن حضرت نیز، خود شفاعت نموده و علاقه‌مندان فاطمه (س) را به بهشت داخل می کنند ...

در دنباله این حدیث امام پنجم می‌فرمایند:

واللّه لایبقی فی الناس الا شاك او كافر او منافق. (۷۳۶)

سوگند به خدا، از امت اسلامی کسی باقی نمی‌ماند مگر افراد شکاك و کافر و منافق و سایر مردم مشمول شفاعت فاطمه می گردند. (۷۳۷)

فضیلت صلوات فرستادن بر پیامبر و حضرت زهرا (س)

دلیل دیگری که «ولیه اللّه» بودن حضرت صدیقه زهرا (س) را اثبات می کند، استقلال اوست در موضوع صلوات فرستادن بر آن حضرت و کیفیت زیارتش، که همانند صلوات بر پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) و زیارات آنان است؛ یعنی همانگونه که به صلوات بر آن چهار وجود مقدس و زیارتشان امر شده است، نسبت به حضرت زهرا (س) نیز در این موارد، همگان مأمور و ماجورند. فاطمه (س) که مشمول آیه تطهیر و از اهل‌بیت پیامبر اکرم - یعنی آل محمد (ص) است - کیفیت صلوات بر او را رسول خدا (ص) بصراحت چنین بیان داشته است:

«لا تصلوا علی الصلوه البتراء.

فقالوا:

و ما الصلاه البتراء؟

قال:

تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون، بل قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد». (۷۳۸)

«بر من صلوات بتراء (ناقص، دم بریده و بریده شده) نفرستید. سوال شد:

یا رسول‌اللّه صلوات بتراء (بریده شده) چیست؟

فرمود:

اینکه بر من صلوات بفرستید و بگویید «اللهم صل علی محمد»، ولی درباره آل من ساکت باشید.

شما باید بگویید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد».

صلواتی که شامل علی، فاطمه و حسنین (ع) نباشد، مقطوع و بریده و مورد قبول خدا و رسولش نمی‌باشد. لذا حضرت صدیقه زهرا (س) هم‌ردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین باایمان جهان - از شیعه و سنی - هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنجگانه بر

او درود می‌فرستند و او در این مقام، همتای محمد بن عبداللَّه (ص) و علی و حسنین (ع) است و همین لزوم صلوات بر فاطمه (س) در هنگام اقامه نماز یک منقبت و فضیلت ساده نیست، بلکه نشانگر مرتبه اعلی و منصب والای آن حضرت است که این چنین در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است.

بدون تردید باید فاطمه (س) خود ولیه اللَّه و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا هم‌ردیف و همتای اولیاء خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مؤمنین جهان در هر زمان و مکان باشد.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«من صلی علیک یا فاطمه!

غفر اللَّه له و الحقه بی حیث کنت من الجنه». (۷۳۹)

«یا فاطمه هر کس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او درگذرد و او را در بهشت به من ملحق گرداند».

مقصود از تعبیرات «هم‌درجه شدن با رسول‌اللَّه»، «یا ملحق شدن به پیامبر اکرم (ص) در بهشت» و یا «همسایه بودن با آن حضرت» که در روایات مکرر به کار رفته است، جمع شدن مؤمنین در مرتبه‌ی «درجه الایمان» است که جامع تمام آن کسانی است که با عقائد درست و باایمان به آنچه از رسول خدا (ص) به ما رسیده است، از جهان رفته‌اند. در آن درجه همه مؤمنین یکسانند و در کنار هم می‌باشند؛ ولی جای هیچ گونه تردیدی نیست که مراتب و درجات دیگر که شمار آنها برابر تعداد بشر و بسیار متفاوت است، کاملاً ملحوظ بوده و مقام هر کس مخصوص به خود او می‌باشد.

در روایتی حضرت رسول اکرم (ص) یکی از فضائل حضرت فاطمه (س) را چنین بیان می‌فرماید:

...«اتانی الروح؛ قال:

ان فاطمه اذا قبضت و دفنت یسالها الملکان فی قبرها: من ربک؟

فتقول:

اللَّه ربی. فیقولان:

فمن نبیک؟

فتقول:

ابی. فیقولان:

فمن ولیک؟

فتقول:

هذا القائم علی شفیر قبری علی بن ابی طالب؛ الا و ازیدکم من فضلها؟!

ان اللَّه قد و کل بها رعیلا من الملائکه یحفوظنها من بین یدیها و من خلفها و عن یمینها و عن شمالها و هم معها فی حیاتها و عند قبرها و عند موتها یکثرون الصلاه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

فمن زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی و من زار فاطمه فکانما زارنی و من زار علی بن ابی طالب فکانما زار فاطمه و من زار الحسن و الحسین فکانما زار علیا و من زار ذریتهما فکانما زارهما». (... ۷۴۰)

...«جبرئیل (روح) به نزد من آمد و گفت:

هنگامی که فاطمه قبض روح می‌شود و دفن می‌گردد، دو ملک در قبر از او سؤال می‌کنند:

پروردگار تو کیست؟

می‌فرماید:

اللّه پروردگار من است.

سپس می‌پرسند پیامبرت کیست؟

در پاسخ می‌فرماید:

پدرم. آنگاه سؤال می کنند ولی تو کیست؟

در جواب می گوید:

علی بن ابی طالب، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است.

(سپس پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید): آیا باز هم فضائل دیگر زهرا را بیان کنم؟

(شاید پیامبر اکرم می‌خواهد به این وسیله تذکر دهد که:

در این عالم، فاطمه تنها کسی است که پدرش «رسول‌اللّه» و همسرش «ولی اللّه» است.) پیامبر اکرم در ادامه سخن خویش می‌فرماید:

همانا خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه گماشته است، تا از چهار طرف نگهبان او باشند و این ملائک در حال حیات و هنگام مرگ او و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اوست. (یعنی در منطق ملائک و لسان فرشتگان صلوات بر پیامبر اکرم و علی و حسنین (ع) همواره باید با صلوات بر فاطمه (س) توام باشد و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و هم‌ردیف آن چهار وجود مقدس دیگر می‌باشد.)

سپس پیامبر اکرم (ص) چنین به سخن ادامه می‌دهد:

هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است و کسی که فاطمه را زیارت کند، گویی مرا زیارت نموده است و هر کس علی را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است و آن کسی که زیارت کند ذریه آنان را، همانند زیارت خود آنان است»....

لذا زیارت حضرت عبدالعظیم را در شهر ری، با زیارت حسین بن علی (ع) در کربلا همانند دانسته‌اند و این مطلب را که صلوات بر اهل‌بیت پیامبر (ع) برابر با صلوات بر پیامبر (ص) است، علمای عامه هم عنوان کرده‌اند، مخصوصا موضوع صلوات بر فاطمه (س) را، چنانکه سهیلی در کتاب الروض الانف در ذیل مطلبی می‌نویسد:

«و من صلی علیها فقد صلی علی ابیها». (۷۴۱)

«هر کس بر فاطمه صلوات فرستد، در حقیقت بر پدر او صلوات فرستاده است».

از حدیثی که نقل شد نیز ولیهٔ اللّه بودن حضرت زهرا (س) استنباط می‌شود.

فاطمه زهرا (س) «ثقل اصغر»

به اتفاق همه مسلمانان، رسول‌اللّه (ص) درباره قرآن و عترت فرمودند:

من دو چیز را به عنوان امانت و یادگار نزد امت می گذارم، یکی قرآن، دیگری عترت و اهل‌بیتم و شما تا زمانی که به این دو تمسک کنید، گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند:

قال رسول‌اللّه (ص):

«انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابدا و هما کتاب اللّه طرفه بیداللّه و طرفه بایدیکم، الثقل الاکبر و عترتی اهل بیتی، و الثقل الاصغر و لا یسبقوهم فتهلکوا فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین» (۷۴۲)

آری ماترک و ارثیه رسول‌اللّه (ص) این دو چیز گرانبها و با ارزش یعنی قرآن و اهل بیت (ع) است که در حقیقت ارثیه نبوت و

رسالت از آدم تا خاتم می‌باشد، که حجت بالغه خدای سبحان است تا روز قیامت.

حدیث شریف ثقلین از جمله احادیث معتبر و متواتری است که حتی الفاظ آن هم به تواتر از رسول‌اللَّه (ص) رسیده است، به طوری که هیچگونه شک و ابهامی در آن وجود نـدارد و با مراجعه به مآخـذ و منابع روایی، این حقیقت هماننـد آفتاب نیمروزی که حتی افراد کور هم وجود آن را احساس می کنند، روشن و آشکار است.

اگر کسـی این حقیقت را منکر شود، خود را به کوری زده و اعشی مَنِش است که حقیقت آشکار را کتمان می کند، که البته درمان این بیماری بسیار دشوار و چه بسا ناممکن باشد. (۷۴۳)

شب قدر همان فاطمه زهرا (س)

فاطمه (س) لیله القدر بود و لیله القدر دارای مراتبی است، چنانکه همه حقایق وجودی چنین‌اند، هر مرتبه دانی رقیقه عالی آن اسـت و مرتبه عالی، حقیقت رقیقه مرتبه دانی است.

خدای سبحان فرمود:

«شما نشئه نخستین را فهمیدید پس چرا متذکر نمی گردید»

و در روایت رضوی چنین آمده:

«خردمندان دانستند که حقایق عالم ماورای این نشئه جز از طریق حقایق اینجا شناخته نمی‌شوند».

در اثر صادقی آمده است:

«خدای تعالی عالم ملک را بر وزان ملکوت خلق کرده و ملکوت را بر مثال جبروت تأسیس کرده تا از ملک بر ملکوت و از ملکوت بر جبروت (عقول) استدلال شود».

بدان که از منازل سیر حبی وجودی در قوس نزولی به لیل و لیالی تعبیر می‌شود و در قوس صعودی به یوم و ایام تعبیر می گردد. پس عصـمه اللَّه الکبری حضـرت فاطمه (س) همانگونه که لیله القدر است، همچنین یوم‌اللَّه نیز می‌باشد. و انسان کامل در عصر محمدی وعاء حقایق قرآن است.

اگر خواهی چنین بگو:

انسان کامل قرآن ناطق است.

پس یازده قرآن ناطق از این شب مبارکه‌ای که شب قدر است و مادر امامان است، نازل شده است.

پس بفهم آنگاه در سخن حق سبحان تدبر نما که به پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«ما به تو کوثر را بخشیدیم».

رسول خدا (ص) فرمود:

«هر کس فاطمه را آنگونه که حق فاطمه است، بشـناسد شب قـدر را ادراك کرده است و علت نامگذاری آن حضـرت به فاطمه آن است که خلایق از کنه معرفت وی بریده شدند (به کنه معرفت وی نمی‌رسند)».

و در حدیثی چنین آمده:

«هر کس فاطمه را آنگونه که سزا است بشناسد، لیله القدر را ادراك کرده است».

تمام این حدیث در تفسیر فرات کوفی چنین است:

«فرات گوید محمد بن قسم بن عبید به اسنادِ مُعَنعَن خویش از ابی عبداللَّه (ع) ما را حدیث کرد که آن حضرت فرمود:

انا انزلناه فی لیله القدر. لیله فاطمه است و قدر اللَّه است، پس آن کس که فاطمه را آنگونه که سـزاست بشـناسد لیله القدر را ادراك

کرده است.

علت نامگذاری وی به فاطمه آنست که خلایق از معرفت فاطمه محروم و بریده شدند.»

(محمد بن قسم شک کرده که حدیث با «عن» از حضرتش شرف صدور یافت و یا بدون «عن») و سخن خدا:

«و ما ادریک ما لیله القدر، لیله القدر خیر من الف شهر»

یعنی چه می‌فهمی که لیله القدر چیست؟

لیله القدر بهتر از هزار ماه است؛ یعنی شب قدر بهتر از هزار مومن است، زیرا فاطمه (س) مادر هر فرد از مومنان است

«تنزل الملائکه و الروح فیها»

ملائکه و روح را در این شب فرود می‌آورند و ملائکه مومنانی‌اند که علم آل محمد (ص) را واجدند و مراد از روح‌القدس فاطمه (س) است.

«باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر»

یعنی از هر امری به اذن پروردگارشان در حالی که سلام می‌گویند تا فجر طلوع کند یعنی تا حضرت قائم خروج کند».

محبت فراوان پیامبر خدا (ص) نسبت به فاطمه زهرا (س)

روزی پیامبر (ص) در میان علی و فاطمه (ع) نشست.

حضرت علی (ع) به پیامبر (ص) عرضه داشت:

«کدامیک از ما دو نفر را بیشتر دوست دارید، من و یا فاطمه (س) را؟»

پیامبر (ص) فرمودند:

«فاطمه (س) را بیشتر دوست می‌دارم و تو نزد من عزیزتر و ارزنده‌تر می‌باشی» و پاسخی از این بهتر برای توصیف مقام و منزلت علی (ع) و فاطمه (س) نمی‌باشد، زیرا پیامبر (ص) فاطمه (س) را از روی شفقت و محبت پدرانه بیشتر دوست داشت و علی (ع) را از نظر مقام و منزلت و فضیلت گرامی‌تر می‌داشت.

حدیث لوح

حدیث لوح گفتاری است نورانی در معرفی اوصیاء و جانشینان پیامبر مکرم اسلام (ص). حدیثی که با معرفی تک‌تک معصومین (ع) پرده از بعضی از وقایع و اتفاقات زمانهای آنها برمی‌دارد ما در اینجا جهت اختصار فقط به نقل ترجمه این حدیث کفایت می‌کنیم:

ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت نموده است که حضرت فرمود:

«پدرم امام باقر (ع) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

من با تو کاری دارم چه وقت مناسب است که تو را در مکان خلوتی ببینم و از تو پرسش نمایم؟

جابر گفت:

هر وقت که اراده فرمائید.

حضرت روزی با او خلوت کرده و به او فرمود:

ای جابر!

درباره آن لوحی که در دست مادرم فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) دیدی و آنچه که در آن نوشته شده بود، به من خبر ده!

جابر گوید:

خدا را گواه می‌گیرم که در زمان زندگی پیامبر اکرم (ص) به حضور حضرت زهرا (س) مشرف شدم تا تولد حسین (ع) را به آن حضرت تبریک و تهنیت گویم. در دست آن حضرت لوحی سبز رنگ دیدم، گمان کردم زمرد است، با خطی سپید مانند نور خورشید روی آن نوشته شده بود.

عرض کردم:

پدر و مادرم به فدایت باد! ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟

فرمود:

این لوحی است که خداوند عزوجل به پیامبرش هدیه کرده و در آن نام پدر و نام شوهر و فرزندان و جانشینان از فرزندانم نوشته شده است و پدرم به خاطر خشنودی من آن را به من بخشیده است.

جابر گوید:

حضرت آن لوح را به من داد. من آن را خوانده از روی آن نسخه‌ای برداشتم.»

امام باقر فرمود:

آیا می‌توانی آن را به من نشان دهی؟

گفت:

آری.

حضرت با وی به خانه‌اش رفت. جابر نامه‌ای را بیرون آورد.

حضرت فرمود:

«ای جابر!

تو در نوشته خودت نگاه کن تا من بر تو بخوانم!

جابر در نسخه خود نگریسته، پدرم حضرت باقر بر او قرائت فرمود، به خدا سوگند حتی یک حرف با نوشته او مخالفت نداشت.

جابر گفت:

خدا را شاهد می‌گیرم که به همین گونه در آن لوح نوشته دیدم:

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نوشته‌ای است از سوی خداوند شکوهمند و با حکمت برای محمد، نور و فرستاده و نماینده و راهنمایش که فرشته وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان آورده است.

ای محمد نامهای مرا بزرگ شمار، نعمتهایم را سپاس گزار، الطاف و بخششهایم را منکر مباش! همانا من خدایم، جز من خداوندی نیست، در هم ش کننده زورگویان، نابود کننده گردنفرازان، خوار کننده ستمگران و پاداش دهنده روز جزایم. همانا من

خدایم و جز من خداوندگاری نیست هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد و یا از غیر عدالت من بترسد، او را به گونه‌ای عذاب کنم که هیچ یک از جهانیان را بدانگونه عذاب نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما!

من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و دوران هیچ پیامبری پایان نیافته مأموریتش سپری نشد، مگر اینکه برایش جانشینی قرار دادم. من تو را بر پیامبران برتری داده جانشینت را بر جانشینان فضیلت بخشیدم و به دو نوه و به دو شیر بچه‌ات، حسن و حسین بعد از او تو را گرامی داشتم، حسن را پس از سپری شدن دوران پدرش، معدن علم خود و حسین را نگهبان گنجینه وحی‌ام قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشته فرجام کارش را به خوش‌بختی و سعادت ختم کردم، او برترین شهید و درجه شهادتش والاترین درجه است،

کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجت بالغه من نزد اوست، پاداش و کیفرم را با وساطت خانـدان او انجام می‌دهم، نخستین نفر از خانـدان او علی، سـرور عابـدان و زیور اولیاء گذشـته من است و پسـرش همنام جـد پسـندیده‌اش محمـد که شـکافنده علم و معـدن حکمت من است، ناباوران درباره جعفر نابود می‌شونـد و آن کس که او را رد نموده پذیرایش نباشد، همانند کسـی است که مرا رد کرده است.

این گفتار حتمی و راستین من است که جایگاه جعفر را گرامی داشـته من او را درباره دوسـتان و پیروان و یارانش خشـنود می‌سازم، پس از او موسی را در شرایطی آشفته و تاریک انتخاب می‌کنم، زیرا رشته سنت واجبم بریده نگشته و حجتم پوشیده نخواهد ماند و دوستانم هرگز به زحمت نخواهند افتاد. آگاه باش!

هر کس منکر یکی از آنـان شود،ماننـد آن است که نعمتم را انکـار کرده باشـد و هر کس یـک آیه از کتـابم را تغییر دهـد، بر من تهمت و افترا بسته است.

وای بر افترا زنندگان منکر به هنگام سپری شدن دوران بنده‌ام و حبیب و برگزیده‌ام موسی!

آگاه باشید!

کسی که هشتمین نفر را تکذیب کند، همه اولیاء مرا تکذیب کرده است.

علی، ولی و ناصـر من و کسـی است که زحمتهای پیامبری بر دوش او گـذارده شده است و با تحمل بار سـنگین آن او را آزموده‌ام. وی را دیوی خودخواه و مسـتکبر خواهـد کشت و در شـهری که ذوالقرنین، این بنـده شایسـته، آن را سـاخته است، در کنار بـدترین مخلوقم دفن خواهد شد.

این گفتار حتمی است که دیدگانش را به محمد پسـرش و جانشین پس از او روشن خواهم ساخت. او وارث علم و معدن حکمت و جایگاه راز نهانی و حجت من بر آفریدگانم است.

بهشت را جایگاهش قرار داده شـفاعتش را درباره هفتاد نفر از افراد خانواده‌اش که همگی مسـتوجب آتش جهنم باشـند می‌پذیرم و پسـرش علی که ولی و ناصـر و شاهـد و گواه من در بین مخلوقاتم و امین بر وحی‌ام می‌باشد دوران او را با سـعادت و نیکبختی ختم می‌کنـم و از او دعـوت کننـده بـه راهـم و نگهبـان دانشـم حسـن را بیرون می‌آورم و بعـد این دوران را به پسـرش (م.ح.م.د) تکمیل می‌کنم که رحمت برای جهانیان است، کمال موسـی و روشـنائی عیسـی و پایـداری ایوب بر اوست، به زودی دوسـتانم در دوران او خوار گردنـد و سـرهایشان همچون سـرهای ترک و دیلم به هـدیه فرسـتاده شود، آنان کشـته و سوزانیده می‌شوند و پیوسـته در حال ترس و رعـب و اضـطرابند، زمین از خونشـان رنگین و فریـاد و آه و نـاله در بین زنانشـان گسـترش یابـد، آنـان دوسـتان راسـتین من می‌باشند، هر گونه آشوب کور و تاریک را به وسیله آنان دفع کنم و تزلزلات و دگرگونیها را به وسیله آنان برطرف سازم و سختیها و زنجیرها را توسط آنان بگسلم. درود و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد! و آنان همان راه یافتگانند. (۷۴۴)

فاطمه زهرا (س) به مصداق بارز صالحین

أنس می‌گوید:

روزی رسول‌اللَّه (ص) نماز صبح را با ما خواند، سپس روی مبارکش را به سوی ما برگرداند.

عرض کردم:

ممکن است آیه شریفه:

«اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا.» (۷۴۵)

(آنان با کسانی هستند که خداوند نعمت (ولایت) خویش را بر آنها ارزانی داشته است، یعنی پیامبران و صدیقان و گواهان (اعمال)

و صالحان. و چه رفیقان خوبی!) را تفسیر بفرمایید؟

فرمود:

«اما «النبیون» فانا و اما «الصدیقون» فاخی علی (ع) و اما «الشهداء» فعمی حمزه و اما «الصالحون» فابنتی فاطمه و اولادها الحسن و الحسین (ع» (...) (۷۴۶)

یعنی:

مقصود از «پیامبران» من و از «صدیقان» برادرم علی (ع) و از «شهداء» عمویم حمزه و از «صالحان» دخترم فاطمه و فرزندان او حسن و حسین (ع) هستند...

کدام عظمت و فضیلت برای فاطمه (س) بهتر از این که در ردیف انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین قرار گیرد، بلکه خود از صالحین باشد و اهل اطاعت از خدا و رسول به ایشان ملحق شوند که:

«و من یطع اللّه و الرسول فاولئک مع الذین»...

عرفان حضرت زهرا (س)

دست تکوین و تشریع، انسان را به مقامی می‌رساند که حقیقت هستی، مشهود او می گردد. و نظاره گر نور و زیبایی مطلق می‌شود و جز به محبت و عشق حق نمی‌اندیشد و جز به صلابت حق حرکت نمی کند و سخن نمی گوید، حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه، خردلی از عشق او نمی کاهند و او را بر علیه هستی بر نمی‌انگیزند؛ زیرا که با شهود خویش به حقیقت هستی راه یافته و در هستی جز خیر و زیبایی و محبت و لذت چیزی نمی‌یابد و شادیها و غمها را ناشی از ماهیاتی می‌بیند که در آن جز فنا و نیستی نیست. او هیچ چیز را جز رؤیت محبوب بر خود نمی‌پسندد به این حقیقت رسیده است که به هر چیز تعلق حاصل کند مظهر او خواهد گشت، لذا دل به جز خدا نمی‌بندد و تعلقی جز به خدا حاصل نمی کند تا مظهر اسماء و صفات او باشد و مجلای جمیل او گردد.

عارف بزرگ آیت الله العظمی میرزا محمد علی شاه‌آبادی (ره) در کتاب خود (۷۴۷) به بیان مراتب حضور قلب پرداخته، آنگاه راجع به مرتبه هفتم می‌فرماید:

مرتبه هفتم و آن عبارت است از:

مقام هدایت و ایصال به طریق و صراط ذات پروردگار که عبارت است از ایصال به طریق اسماء و صفات او؛ زیرا اسماء و صفات عین ذات پروردگار است و چون عابد، به این مقام نائل شود مورد تجلیات اسماء و صفات حق واقع گردد و اسمی بعد از اسمی بر او تجلی کند و صفتی بعد از صفتی بر او ظاهر گردد تا اینکه غافل از صفات خود متخلق به اخلاق پروردگار شود و از این مقام که مقام فنای صفاتی است، تعبیر به مقام «طَمس» (پاک شدگی) می کنند...

در مرتبه هشتم به مقام شهود حق به تمام کمال و جمال و در مرتبه نهم به مرتبه عشق و محبت نسبت به ذات مقدس پروردگار که موجب فنای در ذات حق است می‌رسد انسان به مقام اسماء و صفات رسیده دست نیاز جز به درگاه بی‌نیاز دراز نمی کند و جز در آستانه عظمت او زانو نمی‌زند، با زبان تشریع فقر وجودی خویش را اظهار کرده و عاجزانه نیازمندیهای درونی خویش را بر معبودش عرضه می‌دارد:

«الهی کَسری لا یَجْبُرُهُ الا لُطفُکَ وَ حَنانُکَ وَ فَقْری لا یُغنیهِ الّا عَطفُکَ وَ اِحسانُکَ وَ رَوْعَتی لا یُسَکِّنُها الا اَمانُکَ و ذلّتی لا یُعزُّها الّا سُلطانُکَ وَ اُمنیتی لا یُبَلِّغُنیها الّا فَضْلُکَ وَ خَلتَّی لا یَسُدُّها الّا طَولُکَ وَ

حاجَتی لا یَقضیها غَیْرُکَ ... وَ غُلتَّی لا یُبَرِّدُها اِلّا وَصْلُکَ وَ لَوْعَتی لا یُطفیها اِلّا لِقاؤُکَ وَ شَوقی اِلَیکَ لا یَبُلُّهُ اِلّا النَّظَرُ اِلی وَجْهِکَ وَ قَراری لا یَقِرُّدونَ دُنُوّی مِنکَ وَ لَهْفَتی لا یَرُدُّها اِلّا رَوْحُکَ» (... ۷۴۸)

«خدایا شکستگی و نقص مرا جز لطف و رحم و دلسوزیت اصلاح و درست نمی‌کند و نیازمندیم را جز به توجه، مهربانی و احسانت مبدل به بی‌نیازی نمی‌کند و بیم و هراسم از جز امان تو تسکین ندهد و جز سلطنت تو ذلت و خواری مرا مبدل به عزت نمی‌گرداند و جز فزونی بخششت مرا به آرزویم نرساند و نقص مرا جز عطای ممتدت از بین نمی‌برد و غیرت و حاجتم را بر نیاورد ... و حرارت اشتیاقم را جز وصال تو فرو نمی‌نشاند و سوز و گداز قلبم را جز لقای تو خاموش نکند و جز نظر به وجه و جمالت شوق مرا به تو بهبودی نبخشد و آرامشم بدون نزدیکی کاملم به تو برقرار نشود و جز نسیم روح و جانت، افسوس و اندوهم را دفع نکند»....

اینک پس از بیان کوتاهی در مورد انسان عارف، به مقام عرفانی فاطمه (س) در حدود فهم خود می‌پردازیم:

شرایط تکوینی در انسان وجود دارد که بسیار مؤثر در کارهای ارادی و اختیاری او هستند؛ اگر این شرایط مثبت باشند، در رفتار و افکار نیز تأثیر مثبت خواهند گذاشت بخصوص اگر توأم با تعلیم و تربیت صحیح و مثبت نیز باشند، اثرگذاری جهان مثبت تکوینی بستگی به مرتبه مثبت بودن آن دارد.

فاطمه (س) دارای خصوصیاتی در بعد تکوین هست که عرفان کامل تکوینی را قبل از آفرینش او در طبیعت، در او ایجاد کرده است، او از نظر تکوینی معصوم است.

تنزل نور او در صلب پاک و آنگاه در رحم پاک و نمو جسمش از غذای حلال که به همراه تسبیح و تقدیس خدا تناول شده است، زمینه عصمت تشریعی را فراهم آورده است، لذا شرایط و زمینه‌ی تکوینی به گونه‌ای بوده است که در رحم به ستایش، حمد و ثنای خدا مشغول بوده است.

تربیت و پرورش زهرا (س) در دامان پاک خدیجه (س) و در کنار پدری که رسول خداست، زمینه را برای ظهور عرفان تشریعی هر چه بیشتر آماده می‌ساخت. او لحظه‌ای از یاد خدا غافل نگشت و آنی از انجام تکالیف الهی و انسانی سرباز نزد، سراسر زندگی او نور است.

عرفان او در این مطلب متجلی است که خداوند با غضب او غضب می‌کند و با خشنودی او خشنود می‌گردد. (۷۴۹)

ظهور عرفان او در آیه:

«انَّ الَّذینَ یُؤذوُنَ اللَّه وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُم اللَّه فِی الدُّنیا وَ الاخِرَه وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً» می‌باشد، چرا که اذیت کردن او اذیت نمودن خداوند است. (۷۵۰)

تجلی عرفان بانوی بزرگ اسلام و دخت رسول‌اللَّه (ص) در قلب و جوارحی است که به فرموده پدر بزرگوارش حضرت محمد (ص) پر از ایمان و یقین است:

«انّ ابنتی فاطمه ملأ اللَّه قلبها و جوارحها ایماناً و یقیناً؛ (۷۵۱) به راستی خدای بزرگ قلب و جوارح دخترم فاطمه (س) را از ایمان و یقین پر کرده است».

عرفان زهرا (س) در یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان؛

یعنی، حسن و حسین (ع) - جلوه کرد عرفان او فوق عرفان زنان عالم است (حتی آسیه، خدیجه و مریم) و خداوند برگزید (۷۵۲) او را و افضل زنان اهل ارض قرار داد. (۷۵۳)

«قالت فاطمه (س) فقال لی:

أما ترضین أن تأتی یوم القیامه سیده نساء المؤمنین او سیده نساء هذه الاُمَّه» (۷۵۴)

«فاطمه (س) فرمود:

پدرم رسول خدا (ص) به من فرمودند:

آیا راضی و خشنود نیستی که روز قیامت بیایی در حالی که سیده زنان مؤمنین یا سیده زنان این امت باشی».

و نیز نبیّ گرامی اسلام (ص) فرمود:

«و فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و فاطمه (س) سیده‌ی زنان جهان از اولین و آخرین است».

مجلای شهود زهرا (س) خطبه فصیح و بلیغ اوست در دفاع از ولایت و از حقش، خطبه را با حمد و ثنای الهی شروع می کند:

«الحمداللّه علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم...

حمد و ستایش خدا را بر آنچه ارزانی داشت و بخشید و شکر او را بر آنچه الهام فرمود و سپاس خدا را به آنچه پیش فرستاد و اهدا فرمود»....

...«کوّنها بقدرته و ذرَأها بمشیته من غیر حاجه منه الی تکوینها و لا فائده له فی تصویرها الّا تثبیتاً لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهاراً لقدرته، تعبّداً لبریته و اعزازاً لدعوته»...

...«پدیده‌ها را به قدرتش به وجود آورد و به مشیت و خواست خویش بیافرید بدون این که نیازی به آفرینش آنها داشته باشد، برای او سودی در این خلقت نبود جز این که حکمت خویش را به ثبوت برساند و خلق را بر طاعتش آگاه گرداند و قدرتش را اظهار نماید و آفریدگان را به عبادت وادار کند و دعوتش را بزرگ و شکست‌ناپذیر گرداند»....

زهرا راضی و خشنود به مقدرات الهی و رضای الهی است و آنجا که وظیفه، صبر باشد، بر مصائب صبر می کند، لذا در پایان خطبه فرمود:

«و یصیر منکم علی مثل خزّ المدی و خز السنان فی الحشا؛ (... ۷۵۵)

این آهی است که در سینه پردرد من که دیگر طاقت تحمل آن را نداشتم و خواستم این اندوه را از دل پر درد بیرون افکنم و حجت را بر شما تمام کنم».

ظهور عرفان فاطمه (س) در محراب عبادت بود آنگاه که برای ستایش حق می‌ایستاد، هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام می کردند و او را به جمله‌ای می‌خواندند که ملائک مریم را با آن ندا می کردند:

«فیقولون یا فاطمه (س) انّ اللّه اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساءالعالمین!

پس می گفتند:

ای فاطمه!

به راستی خدا تو را برگزید و پاک و طاهر گرداند و تو را بر زنان جهانیان اختیار فرمود». (۷۵۶)

حسن بصری در توصیف فاطمه زهرا (س) می گوید:

«ما کان فی هذه الامه اعبد من فاطمه کانت تقوم حتی تورم قدماها (۷۵۷)

او عابدترین مردم بود و آنقدر در عبادت خدای متعال ایستاد تا اینکه پاهای مبارکش ورم نمود».

ظهور عرفان زهراء (س) در تمجید خدا از اوست، خداوند او را بر عبادش گرامی داشته است، رسول خدا (ص) فرمودند:

...«متی قامت فی محرابها بین یدی ربّها جلّ جلاله زهر نورها لملائکه السماء کما یزهر نور الکواکب لأهل الارض و یقول اللّه عزّ و جل لملائکته: یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سیّده امائی قائمه بین یدی ترتعد فرائضها من خیفتی و قد أقبلت بقلبها علی عبادتی، اشهدکم أنّی قد أمنت شیعتها من النّار» (۷۵۸)

...«هر زمان که در محراب در محضر پروردگارش - جل جلاله - می‌ایستاد نورش بر فرشتگان آسمان می‌درخشید آن چنانکه نور ستارگان بر اهل زمین پرتو می‌افکند. خدای عزّوجلّ به فرشتگان می‌فرماید:

ای فرشتگان من!

نظر به کنیز من فاطمه سیده‌ی کنیزانم بنمایید که چگونه در محضرم ایستاده و از ترس من به خود می‌لرزد و با قلب و تمام وجودش

بر عبادات من اقدام کرده است.

شهادت می‌گیرم شما را که به راستی شیعیانش را از آتش در امان قرار دادم».

صبر فاطمه (س) بر گرفتاریها و ستمها، در تمام دوران حیاتش، بیانگر این است که او یک آن و به اندازه خردلی از یاد خدای متعال غافل نبوده و با تن دادن به قضا و قدر الهی، زمینه عرفان و شهود در مرتبه عالیتر را می‌جسته است.

گرفتاریها، رنجها و گرسنگیها و ... نه تنها (هر چند ناچیز) تأثیر منفی در روح متعالی او ننهاد، بلکه عالیترین اثر مثبت در جهت عشق و توکل به اللّه را در او گذاشت.

آری، فاطمه (س) با علم شهودی خویش یافته بود که حقیقت انسان، حقیقتی شهودی است و کمال آن در گرو پیوند او با شهود مطلق است و لذا رنج و دردی که این پیوند را قویتر کند، نه تنها درد و رنج نیست، بلکه خود نعمت است و این مصداق قول امام موسی بن جعفر (ع) است که فرمود:

لن تکونوا مؤمنین حتی تعدّوا البلاء نعمه (۷۵۹) هرگز در صف مؤمنین قرار نمی‌گیرید مگر این که بلا و گرفتاری را نعمت خدا بشمار آورید.

رنج و مصیبتی که زهرای اطهر در دوران کوتاه عمرش تحمل نمود، بسیار اعجاب‌آور است چرا که رنجی به پایان نمی‌رسید، مگر اینکه رنج تازه‌ای جای آن را می‌گرفت، فاطمه (س) روزگار پر مشقت رسالت پدرش را در مکه درک کرده، در همان حال که شاهد اذیت و آزار مشرکین نسبت به پدرش بود، در فراق مادرش حضرت خدیجه (س) نیز رنج می‌برد.

رسول خدا (ص) در اکثر اوقات وقتی به جهت اذیت و آزار مشرکین و دوری خدیجه (س) با چهره‌ای غمناک و محزون وارد خانه می‌شد، با چشمهای اشکبار دختر عزیزش که در فراق مادر می‌گریست، روبرو می‌گشت.

روزی پیامبر گرامی اسلام (ص) در مسجدالحرام مشغول نماز بود که عده‌ای از مشرکین او را مسخره می‌کردند و در صدد آزارش برآمدند؛ یکی از آنان بچه‌دان شتری را - که تازه ذبح شده بود - برداشت و با همان آلودگیهایش بر پشت مبارک آن حضرت که در حال سجده بود افکند، حضرت فاطمه (س) نیز در مسجد حضور داشت، وقتی این منظره را دید بسیار ناراحت شد و با چشم گریان خودش را به پدر رسانید و بچه‌دان را برداشت و به دور افکند، پیامبر (ص) بعد از نماز بر آن جمعیت (بی‌ادب) نفرین کرد.

مصیبتهای وارده بر فاطمه (س) در سالهایی که رسول خدا (ص) با مشرکین و ملحدین می‌جنگید و بعد از رحلت آن حضرت، بر کسی مخفی نیست. او برای گرفتن حق خویش و حق همسرش و برای دفاع از ولایت، تمام سختیها را تحمل کرد؛ پهلوی او را شکستند، به صورتش سیلی زدند، بین راه خانه و مسجد آزارش دادند، بازوی او را کبود کردند.

عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب امام علی (ع) می‌نویسد:

...«علی (ع) سکوت و کناره‌جویی را جایز نمی‌داند و از جای برمی‌خیزد تا شاید دادرسی و کمکی برای خود بجوید، چون از قریش بد کینه مأیوس است به سوی انصار می‌رود. او در تاریکی شب به خانه‌های انصار روی می‌آورد. تنها کسی که او را تنها نمی‌گذاشت همسر بیمارش بود.

زهرای ماتم‌زده جز برای یک مقصد و هدف که عالیتر از تأثرات نفس و برتر از اندوهش بود نمی‌توانست و نمی‌خواست از خانه و بسترش که کنار قبر رسول خدا (ص) بود، بیرون آید؛ آن هدف همان میراث پدر و پس از آن حق علی (ع) در آن میراث بود.

فاطمه (س) در این مرحله زندگی، بر خود لازم می‌دانست که بپاخیزد، دعوت کند و تا می‌تواند بکوشد، او دوش بدوش شوهر مظلومش ایستاد و با زبان که تنها وسیله دفاعش بود به او یاری می‌کرد ... ولی همان کسانی که در آن روز به پدرش تا پای مرگ دست بیعت دادند و یاریش کردند این دختر را یاری نکردند، دیگر آن خوی عربی، آن روحی پایداری، آن خلق وفاداری از جان آنان رخت بربسته بود و خود شرمنده و سرافکنده بدین دگرگونی و سستی اقرار می‌کردند و می‌گفتند:

ای دختر رسول خدا ... ما با این مرد (ابوبکر) بیعتی کردیم و گذشت!

فاطمه (س) با تعجب جواب می‌دهد:

آیا دست روی دست می‌گذارید تا میراث رسول خدا (ص) از خانه‌اش برده شود و در خانه دیگری جای گیرد. (۷۶۰)

«ابوبکر و عمر پس از آن که زهرا (س) را آزردند و به خانه او که خانه وحی بود یورش آوردند، به نزد او می‌روند تا از او پوزش بخواهند، زهرا (س) آن دو را با هم مخاطب ساخت و گفت:

آیا اگر حدیثی از رسول خدا به شما بگویم باور می‌دارید و به آن عمل می‌کنید؟

هر دو گفتند:

آری.

فرمود:

شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا (ص) نشنیدید که می‌فرمود:

خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است، هر کس فاطمه دخترم را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

گفتند:

ما این سخنان را از رسول خدا شنیدیم.

آنگاه روی و دو دست به سوی آسمان دراز کرد و با سوز دل همی گفت:

من خدا و فرشتگان او را گواه می‌گیرم که شما دو تن، مرا به خشم آوردید و خشنودم نکردید ... اگر رسول خدا (ص) را ملاقات کردم شکایت شما را به او خواهم کرد»

آری، عرفان فاطمه (س) در افکارش، بیاناتش، رفتارش، تحمل و صبرش، عبادتش و ... ظهور یافته است.

او در تمام حالات، خدا را بر نعمتهایش حمد و ستایش گفت و خدا را بر دردها، مصیبتها و بلاها شکرگزار بود، وقتی رسول خدا (ص) فرمود:

دخترم!

تلخیهای دنیا را به جهت شیرینی آخرت بنوش.

پاسخ داد:

«یا رسول‌اللّه الحمد للّه علی نعمائه و الشکر للّه علی الائه»

و خدا این آیه را درباره‌اش نازل فرمود:

«وَ لَسَوْفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی» (۷۶۱)

و به زودی پروردگارت آنقدر به تو می‌بخشد که راضی و خشنود می گردی». (۷۶۲)

علم حضرت زهرا (س)

محبت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبت ساده نیست، حتما از عواملی سرچشمه می‌گیرد که مهمترین آنها علم و ایمان و تقواست، علاقه فوق‌العاده پیامبر (ص) به دخترش فاطمه زهرا (س) دلیلی است بر وجود این امتیازات بزرگ در این بانوی نمونه‌ی جهان و از این گذشته وقتی او می‌فرماید:

«فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مدارک آن در بحثهای گذشته بیان شد، این خود دلیل بر این است که

او از نظر علمی نیز سرآمد همه زنان جهان بود.

وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده، رضای او رضای خدا و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟ - که در روایات پیشین به آن اشاره شده بود.

علاوه بر همه اینها روایات مهمی در منابع معروف اسلامی وارد شده، که از مقام ارجمند علمی این بانوی بزرگ پرده بر می‌دارد؛ مانند احادیث زیر:

ابونعیم در حدیث از پیغمبر اکرم (ص) نقل می‌کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود:

«ما خیر للنساء»

چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟

یاران ندانستند در جواب چه بگویند.

علی (ع) به سوی فاطمه (س) آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید. بانوی اسلام گفت:

«چرا نگفتی: «خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یرونهن»

از همه بهتر این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را» (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند).

علی (ع) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم (ص) عرض کرد.

پیامبر فرمود:

«من عَلَّمَکَ هذا؟

چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟».

عرض کرد:

فاطمه (س).

فرمود:

«انها بضغه منی، او پاره وجود من است» (۷۶۳)

این حدیث نشان می‌دهد که امیر مؤمنان علی (ع) با آن مقام عظیمی که در علوم و

دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و باب مدینه علم پیغمبر اکرم (ص) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه (س) استفاده علمی می‌کرد.

این سخن پیغمبر (ص) که بعد از بیان احاطه علمی فاطمه (س) می‌گوید:

«او پاره‌ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بضعه» تنها پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته‌اند، بلکه فاطمه (س) پاره‌ای از روح پیامبر (ص) و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضیلت او نیز بود و پرتوی از آن خورشید و شعله‌ای از آن مشکات محسوب می‌شد.

در «مسند احمد» از ام‌سلمه (یا طبق روایتی ام‌سلمی) چنین آمده:

وقتی فاطمه (س) بیمار شد همان بیماری که به وفاتش منتهی می‌گشت، من از او پرستاری می‌کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی (ع) به دنبال کاری رفته بود، فاطمه (س) به من فرمود:

آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم.

سپس فرمود:

لباسهای تازه‌ای برای من بیاور، لباسها را آوردم و به او دادم و او پوشید.

سپس فرمود:

بسترم را در وسط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود:

ای امسلمه!

(امسلمی) من الان از دنیا می‌روم (و به ملکوت اعلی می‌شتابم) در حالی که پاك شده‌ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید! (۷۶۴)

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده و بی‌آنکه نشانه‌های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت و از آنجا که هیچکس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی‌داند این نشان می‌دهد که از سوی خدا به او الهام می‌شد.

آری، روح او با عالم غیب مربوط بود و فرشتگان آسمان با او سخن می‌گفتند. به علاوه مطابق روایات حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر بود و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می‌گوید:

مریم با فرشتگان خدا سخن می‌گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل‌عمران وجود دارد.

بنابراین فاطمه (س) دخت گرامی پیامبر اسلام (ص) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم‌سخن شود. (۷۶۵)

اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س)

نجات از شقاوت

تسبیح حضرت زهرا (س) از آثار و برکات بسیاری برخوردار است که از جمله آنها نجات یافتن از شقاوت و بدبختی است.

هر انسانی به تناسب بینش و نگرشی که به جهان هستی وجود پرآشوب خود دارد به دنبال خوشبختی است و به عبارتی دیگر یکی از مهمترین مسائلی که همه انسانها را آگاه یا ناآگاه به خود مشغول داشته است به طوری که کارهای زندگی و برنامه‌هایشان را در جهت وصول به آن پی‌ریزی می‌کنند، مسئله رسیدن به سعادت و گریزانی از شقاوت است.

منتهی از آنجایی که انسان اختیار دارد، راه خودش را باید آزادانه انتخاب کند. لذا انسان بعد از اینکه راه برایش نمایان شد، گاهی حسن انتخاب به خرج می‌دهد و سبیل هدایت می‌پیماید و گاهی سوء انتخاب به خرج داده و سبیل ضلالت و گمراهی پیش می‌گیرد. و این مسئله شقاوت و سوء عاقبت مسئله‌ای است که همه آنان که به خود آمده‌اند، از آن می‌ترسند و آنها که بصیرت ندارند و در خواب غفلت عمر می‌گذرانند از آن نیز در غفلت به سر می‌برند. لذا آن دسته که دارای بصیرت هستند، به لحاظ خوف از شقاوت همیشه دست به دعا و ذکر بلند می‌کنند و با تضرع و اصرار از خدای خویش طلب دوری از شقاوت و وصول به سعادت می‌نمایند.

مداومت بر تسبیح فاطمه زهرا (س)، موجب محفوظ ماندن از شقاوت و بدبختی است.

از این رو شایسته نیست که از برکات و آثار آن غفلت نموده و در انجام آن کوتاهی و سستی نمائیم.

امام صادق (ع) در این رابطه می‌فرماید:

«یا اباهارون، انا نأمر صبیاننا بتسبیح فاطمه (س) کما نأمرهم بالصلاه، فألزمه، فانه لم یلزمه عبد فشقی».

ای اباهارون!

ما بچه‌های خود را همانطور که به نماز امر می‌کنیم به تسبیح حضرت فاطمه (س) نیز امر می‌کنیم. تو نیز بر آن مداومت کن، زیرا

هرگز به شقاوت نیفتاده است بنده‌ای که بر آن مداومت نموده است.
و نیز از این حدیث شریف استفاده می‌شود که شایسته است والدین محترم، تسبیح حضرت زهرا (س) را مانند نماز به فرزندانشان تعلیم کنند، باشد که مشمول این حدیث گردند.

دوری شیطان و خشنودی خدا

شیطان همواره دشمن دیرینه انسان بوده و هست و هیچگاه انسان از حیله‌ها و خواطر شیطانی او در امان نیست. شیطان بنا بر آیات الهی، دشمن قسم خورده انسان است تا او را به هر طریق ممکن به گمراهی بکشاند. از این رو آدمی همیشه در معرض تهاجم شیطان و وساوس شیطانی است.
بعضی انسانها در مقابل این تهاجم شیطانی و خواطر نفسانی همیشه در حال فرارند که در این صورت همواره مورد تعقیب شیطان و خطرات ناشی از او هستند و هیچگاه خلاصی ندارند و ای بسا در آخر خسته شده و نفس‌زنان تسلیم شوند و عده‌ای اندك در تلاشند که با مداومت بر ذکر و فکر و عمل، چنان رفتار کنند که شیطان را از خود فراری دهند و شیطان را از خود دور کنند که البته راهی است مشکل. کسانی که به این مقام برسند دارای نفس مطمئنه خواهند شد که دیگر دگرگونی در آن راه ندارد.
وقتی انسان توانست شیطان را از خود دور و طرد کند و به طاعات عمل نماید و در کارها و اذکار و عبادتهای خود اخلاص ورزد، رضایت خدا نیز حاصل میگردد، چون شیطان و وساوس او یکی از بزرگترین موانع کسب رضایت و خشنودی حق تعالی است.
آری رضا و رضوان خداوند سبحان مطلوب سالکان و منتهای آرزوی عارفان است.
یکی از راههایی که می‌تواند شیطان را از انسان دور کرده و موجبات رضای الهی را فراهم آورد مداومت بر تسبیح حضرت فاطمه زهرا (س) است.
امام باقر (ع) می‌فرماید:
«من سبح تسبیح فاطمه (س) ثم استغفر، غفر له و هی مائه باللسان و الف فی المیزان و یطرد الشیطان و یرضی الرحمان». (۷۶۶)
هر کس تسبیح حضرت فاطمه (س) را به جا آورد و پس از آن استغفار کند، مورد مغفرت قرار می‌گیرد و آن تسبیح به زبان صداست و در میزان (اعمال) هزار (ثواب) دارد و شیطان
را دور کرده و خدای رحمان را خشنود و راضی می‌نماید.
و به سند معتبر از امام صادق (ع) منقول است که چون آدمی در جای خواب خود می‌خوابد، فرشته بزرگواری و شیطان متمردی به سوی او می‌آیند، پس فرشته به او می‌گوید:
روز خود را به خیر ختم کن و شب را با خیر افتتاح کن و شیطان می‌گوید:
روز خود را با گناه ختم کن و شب را با گناه افتتاح کن. اگر اطاعت فرشته کرد و تسبیح حضرت زهرا (س) را در وقت خواب خواند، فرشته آن شیطان را می‌راند و از او دور می‌کند و او را تا هنگام بیداری محافظت می‌کند، پس باز شیطان می‌آید و او را امر به گناه می‌کند و ملك او را به خیر امر می‌کند. اگر از فرشته اطاعت کرد و تسبیح آن حضرت را گفت آن فرشته، شیطان را از او دور می‌کند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه عملش می‌نویسد.

شفای کم شنوایی و درد جسمانی

تسبیح حضرت فاطمه (س) بنا بر شواهد روایی و تاریخی در بعضی موارد بر بیماریهای جسمی نیز مؤثر بوده و باعث درمان بیماری

گوش شده است.
یکی از یاران امام صادق (ع) نزد آن حضرت آمده و از کم‌شنوایی گوش خود نزد آن حضرت شکایت کرد، امام (ع) به او فرمود:
«علیك بتسبیح فاطمه (س)». (۷۶۷)
چه چیز مانع و جلوگیر تو است و چرا غافلی از تسبیح حضرت فاطمه (س)؟
آن مرد پرسید:
قربانت گردم، تسبیح فاطمه چیست و چگونه است؟
حضرت فرمود:
سی و چهار مرتبه «اللّٰه‌اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمدلله» و سی و سه مرتبه «سبحان‌اللّٰه» که صد عدد می‌شود.
آن مرد گوید:
«فما فعلت ذلك الا یسرا حتی اذهب عنی ما کنت اجده». (۷۶۸)
و من این کار را در اندك زمانی انجام دادم و کم‌شنوایی‌ام برطرف شد.

برائت از دوزخ و نفاق

چنانچه گفته شد بنا بر روایت امام صادق (ع) تسبیح حضرت زهرا (س) از جمله ذکر کثیری است که خداوند در قرآن کریم یاد فرموده:
«تسبیح فاطمه الزهراء (س) من الذکر الکثیر الذی قال اللّٰه عز و جل:
«و اذکروا اللّٰه ذکرا کثیرا».
و از طرفی رسول گرامی اسلام فرموده است:
«من اکثر ذکر اللّٰه عز و جل احبه اللّٰه و من ذکر اللّٰه کثیرا کتبت له براءتان: براءه من النار و براءه من النفاق». (۷۶۹)
هر کس ذکر خدای عزوجل را بسیار کند خداوند او را دوست دارد و هر که ذکر خدا را بسیار کند برای او دو برائت (منشور آزادی) نوشته شود:
یکی برائت از آتش جهنم و دیگری برائت از نفاق و دورویی.
لذا تسبیح صدیقه طاهره اگر با شرائطش انجام پذیرد، موجب برائت از دوزخ و نفاق می‌گردد.

غفران الهی

یکی دیگر از آثار تسبیح حضرت فاطمه (س)، غفران الهی است.
غفران ربوبی، همه ذنوب و آثار سوء تیرگیهای آنها را از میان می‌برد، حجابها را برطرف کرده و نقائص وجودی انسان را کنار می‌زند. اما متأسفانه کمتر کسی هست که بداند غفران یعنی چه و نیاز به آنچه معنایی دارد و چگونه می‌شود غفران الهی همه مشکلها را حل و فاصله‌ها را از میان بردارد؟
در فرق بین عفو و غفران گفته شده که:
عفو الهی، نادیده گرفتن و به حساب نیاوردن لغزشها و خطاها و نقیصه‌ها و عیبها و محو آثار نامطلوب آنهاست.
و غفران الهی عبارت است از افاضات و رحمتهایی که به دنبال نادیده گرفتن لغزشها و خطاها و نقیصه‌ها، متوجه انسان می‌گردد و

او را تکمیل می‌کند و نقایص و عیوب وجودی وی را برطرف می‌نماید. غفران بعد از عفو است.

عفو نادیده گرفتن بدیهاست و غفران، برطرف کردن آنها از وجود سالك و تبدیل آنها به خوبیها و کمالات است.

عفو ربوبی، انسان را از سقوط و هلاکت نجات می‌دهد و غفران الهی، به سالك پر و بال عطا می‌کند و بالا میبرد.

لذاست که اگر عفو و گذشت ربوبی نباشد، رهروان طریق با شکست روبرو شده و کنار زده می‌شوند و اگر غفران ربوبی نباشد، آنها از حرت و پیشرفت بازمانده و متوقف می‌گردند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«من سبح تسبیح فاطمه الزهراء (س) قبل ان یثنی رجلیه من صلاه الفریضه، غفر اللّٰه له». (۷۷۰)

هر کس تسبیح حضرت فاطمه زهرا (س) را قبل از اینکه وضع خود را بعد از نماز واجب عوض کند، به جا آورد، خدای متعال او را مشمول مغفرت خود می‌گرداند.

البته نباید چنین پنداشت که این «تسبیح» به لحاظ اینکه ظاهری بسیار خلاصه دارد و انجام دادن آن بسیار آسان است، چگونه می‌شود از چنین آثار و برکاتی برخوردار باشد؟!

آری این تسبیح به ظاهر بسیار خلاصه است، اما در نزد آگاهان و عارفان آشنا، دریایی از حقایق و اسرار توحید را در بر دارد و نیز انجام آن به ظاهر خیلی آسان است، ولی اگر خوب به جا آورده شود، مشکلها را آسان می‌گرداند. ان‌شاءاللّٰه.

ورود حضرت زهرا (س) به مسجد پیامبر از در مخصوص

پس از هجرت به مدینه و ساختن مسجد، پیامبر (ص) و اصحاب، خانه‌های خود را در اطراف آن ساختند و هر کدام از خانه‌ها دری به مسجد داشت که از همان درها وارد مسجد می‌شدند.

روزی جبرئیل بر رسول خدا (ص) نازل شد و گفت:

خدایت امر کرده است که همه باید درهای خصوصی به مسجد را ببندند، مگر علی (ع) و فاطمه (س).

سبط الجوزی می‌نویسد:

«این عمل سر و صدایی در میان عده‌ای پدید آورد و گمان کردند این استثنا از جنبه عاطفی است، رسول خدا (ص) همه را گرد آورد و آنگاه برای روشن شدن اذهان خطبه‌ای ایراد نموده، فرمود:

من از جانب خود هرگز دستور باز ماندن و بسته شدن دری را نداده‌ام، بلکه این امری بود از جانب خدا و من هم از آن پیروی کردم».

مجاز بودن ورود و توقف حضرت زهرا (س) در مسجدالنبی در همه حالات

اشتراك حضرت صدیقه (س) با پدر و همسر و فرزندانش (ع) در مجاز بودن استثنائی آنان به ورود و توقف در مسجد پیامبر اکرم (ص) در جمیع حالاتشان.

مسجد پیامبر اکرم (ص) نسبت به تمام مساجد امتیازی خاص دارد، به این معنی که هر شخص جنب و نفساء و حائض می‌تواند به هر مسجدی وارد شود و بدون توقف از آنجا عبور کند، ولی هرگز کسی مجاز نیست در حال جنابت و حیض و نفاس از مسجدالنبی عبور نماید و این حکم، علی و فاطمه و حسنین (ع) مستثنی هستند. آنان می‌توانند در هر حالتی که باشند از مسجد الرسول عبور کنند و نه تنها می‌توانند از آنجا عبور کنند، بلکه می‌تواند در آن ازدواج نمایند و یا در حال جنابت در آنجا توقف کنند و حتی حضرت زهرا (س) مجاز است که فرزندانش را در آن مکان مقدس و مطهر بدنیا آورد و این امتیاز مطلب بسیار مهم و

فوق‌العاده‌ای است و شایان دقت و بررسی است.

(ما ابتدا به ذکر چند روایت از علمای عامه می‌پردازیم:

۱ – حافظ نسائی از ابن عباس روایتی نقل کرده است که سیوطی آن را از قول وی بدین صورت ذکر می‌نماید:

«قال رسول‌اللّٰه (ص) لعلی:

ان موسی سال ربه ان یطهر مسجده لهارون و ذریته و انی سالت اللّٰه ان یطهر لک و لذریتک من بعدک». (... ۷۷۱)

«حضرت رسول (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

موسی از پروردگار خویش درخواست کرد که مسجدش را برای هارون و ذریه او پاک و مطهر گرداند و من نیز این مطلب را برای تو و فرزندانت از خدا خواستار شدم»....

۲ – روایت دیگری به همین مضمون از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«اخذ رسول‌اللّٰه (ص) بیدی فقال:

ان موسی سال ربه ان یطهر مسجده بهارون و انی سالت ربی ان یطهر مسجدی بک و بذریتک». (... ۷۷۲)

این روایت را حافظ بزار، حافظ هیثمی، حافظ سیوطی و حلبی (۷۷۳) در «السیره الحلبیه» نقل کرده‌اند.

۳ – حافظ بیهقی (۷۷۴) در «سنن کبری» از پیامبر اکرم چنین روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و کل جنب من الرجال، الا لرسول‌اللّٰه و اهل بیته: علی و فاطمه و الحسن و الحسین». (۷۷۵)

«آگاه باشید، به درستی که ورود به مسجد من برای زنان حائض و مردان جنب حرام است مگر برای من و خانواده‌ام علی، فاطمه، حسن و حسین».

(چون اصلاً جنابت و حیض ندارند).

و این روایت را جمعی دیگر از علما نیز نقل کرده‌اند.

۴ – بخاری در تاریخ کبیرش حدیثی از عایشه نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود:

«لا احل المسجد لحائض و لا لجنب الا لمحمد و آل محمد». (۷۷۶)

«ورود به این مسجد به زنان حائض و مردان جنب حلال نیست مگر به محمد و آل محمد».

۵ – در روایت دیگری که جامعتر از احادیث قبلی است حافظ بیهقی می‌نویسد که حضرت رسول (ص) فرمود:

«الا لا یحل هذا المسجد لجنب و لا لحائض الا لرسول‌اللّٰه و علی و فاطمه و الحسن و الحسین، الا قد بینت لکم الاسماء ان لا تضلوا». (۷۷۷)

«ای مردم آگاه باشید که ورود به این مسجد برای اشخاص جنب و حائض حلال نیست مگر به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ آگاه باشید که من اکنون یک یک اسامی آنان را ذکر کردم، تا دچار اشتباه و گمراهی نشوید».

در اینجا نکته مهم این است که پیامبر اکرم (ص) با تعیین اسامی و مشخص نمودن افراد منظور و گفتن نام پنج تن به طور وضوح، می‌خواهند برای همگان کاملا روشن شود که در این مورد، مقصود از آل محمد چه کسانی هستند تا همانند شان نزول آیه تطهیر عده‌ای مغرضانه نگویند – چنانکه جمعی از علمای اهل سنت گفته‌اند – مراد از آل محمد زنان پیامبرند و یا مقصود از آل هر مردی، خانواده اوست که در خانه‌اش با هم زندگی می‌کنند و با این منطق و استدلال نادرست بخواهند برای افرادی یک منقبت از خود بتراشند و فضائل مسلم آل محمد را نادیده انگارند.

«قد بینت لکم الاسماء ان لا تضلوا»؛

یعنی ای مردم خوب توجه کنید، فقط این اشخاص که من نام بردم مشمول این فضلیت هستند و در این مورد فریقین (شیعه و سنی) هم‌رای و هم‌عقیده‌اند. (۷۷۸)

یک دسته از علمای عامه ضمن اینکه تصدیق می‌کنند در حکم مسجد النبی فقط پنج تن (ع) استثناء شده‌اند، ولی می‌گویند:

چون علی در خانه‌اش به مسجد پیامبر باز می‌شد، لذا در هر حالتی اجازه عبور از آن مسجد را داشته است.

جواب مسئله این است که اولا «حق اجتیاز»، عبور از مسجد را جایز می‌داند، آن هم نه برای مسجدالنبی و نه ساکن شدن و یا جنب شدن در آنجا را.

ثانیا در خانه عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) همانند خانه علی (ع) به مسجد النبی باز می‌شد و اگر استدلال مذکور درست می‌بود بایستی به آنها هم حق اجتیاز (عبور) از مسجد داده می‌شد؛ در صورتی که می‌بینیم، پیامبر اکرم (ص) دستور فرمود تمام درهایی که به مسجد باز می‌شود باید مسدود گردد و ورود و خروج همه افراد به خانه‌ها، باید خارج از محوطه مسجد انجام پذیرد، مگر علی و اولاد علی (ع). پس از ابلاغ این فرمان الهی غوغایی برپا شد و عده‌ای به خدمت رسول خدا آمدند و تقاضا می‌کردند راهی به سوی مسجد داشته باشند. حتی جناب عباس عموی پیامبر به آن حضرت عرض کرد:

من حاضرم در خانه‌ام را ببندم، ولی خواهش می‌کنم اجازه بدهید دریچه‌ای به سوی مسجد داشته باشم؛ ولی رسول اکرم (ص) فرمود:

اختیار بسته یا باز بودن در خانه‌ها به سوی مسجد، به دست من نیست و من از جانب خدا مامور ابلاغ این حکم هستم و هرگز اجازه نمی‌دهم که حتی یک دریچه به جانب مسجد باز باشد و این فضیلت مخصوص است به علی و خانواده او (ع). (۷۷۹)

جمعی از دانشمندان اهل سنت که قائل به این خصوصیت هستند چنین اظهار نظر می‌کنند:

علت اینکه علی (ع) و خانواده او مجازند از مسجد النبی در هر حالتی عبور، توقف و یا سکونت کنند و از سایر مردم استثناء شده‌اند، این است که شرایط اجرای حکم در آنان موجود نیست؛ زیرا آنان پاک و مطهرند، نه جنب می‌شوند و نه حائض و نفساء و از این جهت است که فاطمه (س) را طاهره مطهره نامیده‌اند و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر اکرم وارد شده استنباط کرده‌اند. (از جمله این احادیث، روایات زیر است):

۱ - قرمانی (۷۸۰) در اخبارالدول از عایشه چنین روایت می‌کند:

«اذا اقبلت فاطمه کانت مشیتها مشیه رسول‌اللّه (ص) و کانت لا تحیض قط، لانها خلقت من تفاحه الجنه و لقد وضعت الحسن بعد العصر وطهرت من نفاسها فاغتسلت و صلت المغرب و لذلک سمیت الزهراء».

«راه رفتن فاطمه همانند مشی رسول خدا (ص) بود، او هیچگاه مثل زنان دیگر ناپاکی ماهانه نداشت و این پاکیزگی از سیبی است بهشتی که مایه خلقت زهرا بوده است»....

این همان سیب بهشتی است که خدای تعالی در شب معراج به حضرت محمد (ص) هدیه فرمود و از آن نطفه مطهر فاطمه (س) منعقد گردید. (۷۸۱) پیامبر اکرم (ص) همواره سینه و دست و چهره زهرا را می‌بوسید و می‌بوئید و می‌فرمود:

یا فاطمه هرگاه من مشتاق بهشت می‌شوم، از تو بوی بهشت را استشمام می‌کنم و عطر سیب بهشتی از تو به مشامم می‌رسد. (۷۸۲)

عایشه که خود این فرمایشات حضرت را شنیده است چنین استنباط و اجتهاد می‌نماید که مطهر بودن فاطمه (س) از ناپاکیهای ماهانه زنانه، به سبب آن سیب بهشتی است که خمیر مایه‌ی خلقت اوست و از حق نمی‌توان گذشت که اجتهاد آن مخدره دراینجا صحیح بوده است!

عایشه سخنش را چنین ادامه می‌دهد:

...«هنگامی که حسن بن علی از فاطمه تولد یافت، در همان ساعت زهرا از نفاس پاک شد غسل کرد و نماز مغربش را به جا آورد

و بدین جهت است که او را زهرا نامیده‌اند».

بلی، هرگز معقول نیست که همانند زنان دیگر، ناپاکی حیض و نفاس فاطمه (س) را از عبادت باز دارد، او محبوبه خداست و باید همیشه در حال حضور بوده و درگاه الهی، حتی یک ساعت از وجود زهرا نباید خالی باشد.

۲ - ام‌سلمه می‌فرماید:

«ولدت فاطمه بالحسن فلم ارلها دما، فقلت یا رسول‌اللَّه انی لم ار لها دما فی حیض و لا نفاس.

فقال (ص):

اما علمت ان ابنتی طاهره مطهره لا یری لها دم فی طمث ولا ولاده». (۷۸۳)

«بعد از اینکه حسن از فاطمه (س) متولد گردید، هیچ گونه آثار حیض و نفاس در او مشاهده نکردم و موضوع را از پیامبر اکرم سوال نمودم، آن حضرت فرمود:

مگر نمی‌دانی که دخترم فاطمه پاک و پاکیزه است و ناپاکی حیض و نفاس از او دور است».

حدیث فوق را حافظ محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی روایت کرده است.

۳ - انس بن مالک از مادرش (۷۸۴) چنین نقل می کند.

«ما رات فاطمه دما فی حیض و لا نفاس». (۷۸۵)

«فاطمه (س) هرگز ناپاکی حیض و نفاس معمول زنانه را مشاهده ننمود».

۴ - امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

«سئل رسول‌اللَّه:

ما البتول؟ فانا سمعناک یا رسول‌اللَّه تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول.

فقال (ص):

البتول، التی لم تر حمره قط، ای لم تحض و ان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء».

«از پیامبر اکرم سؤال شد معنای بتول چیست؟

ما از شما شنیده‌ایم که فرمودید مریم و فاطمه بتول بوده‌اند؟

رسول خدا در جواب فرمود:

بتول آن زنی را می گویند که هرگز آثار حیض و نفاس معمول زنانه در او مشاهده نشود؛ همانا حالت حیض شدن در دختر پیامبران مکروه می‌باشد».

لغت بتل در زبان عرب معنی انقطاع را می‌دهد و در وجه تسمیه حضرت صدیقه (س) به نام بتول علمای عامه احادیث مختلف یا مطالب گوناگونی نقل کرده‌اند، از جمله:

(۱) - ابن اثیر می گوید:

«سمیت فاطمه بالبتول لانقطاعها نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا». (۷۸۶)

«فاطمه را به سبب انقطاع از زنان دیگر بتول گفته‌اند، مقام او در فضل و شرف و حسب و نسب و عوالم دینی از جمله بانوان عالم جدا و متمایز است».

(۲) - ابن اثیر وجه تسمیه فاطمه (س) به بتول را چنین ذکر می کند:

«لانقطاعها عن الدنیا ای اللَّه». (۷۸۷)

«فاطمه، بتول نامیده شده است چون دل از دنیا گسسته و به خدا دلبسته است».

(۳) – عایشه می گوید پیامبر به من فرمودند:

...«یا حمیراء، ان فاطمه لیست کنساء الادمیین لاتعتل کما یعتلون».

...«ای عایشه، به درستی که فاطمه همانند سایر زنان نیست و هرگز آثار حیض و نفاس در او ظاهر نمی‌شود».

(۴) – ابوعبید هروی در کتاب الغریبین می‌نویسد:

«سمیت فاطمه بتولا لانها بتلت عن النظیر».

«فاطمه را از این جهت بتول می گویند که منقطع النظیر است، بی‌مثل و مانند و بی‌همتاست».

۵ – حضرت باقر (ع) می‌فرماید:

«انما سمیت فاطمه بنت محمد الطاهره لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رات قط یوما حمره ولا نفاسا». (۷۸۸)

«به این جهت فاطمه دختر پیامبر اکرم به طاهره موسوم شده است که خدا او را از جمیع ناپاکیها و آلودگیها پاك و منزه گردانیده است و حتی یک روز آثار حیض و نفاس در او دیده نشده است».

جمعی از دانشمندان از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته‌اند که همین پاك و منزه بودن فاطمه (س) علت مجاز بودن اوست در همه حالات (در نشستن و برخاستن، خوابیدن و سکونت کردن) در مسجد النبی (ص).

جصاص فقیه بسیار معروفی که یکی از بزرگان علمای حنفی در قرن سوم است در کتاب احکام القرآن خودش مطالبی می گوید که مضمون و حاصل آن چنین است:

مجاز بودن پیامبر اکرم، علی ابن ابی طالب، فاطمه و حسنین (ع) در جمیع حالاتشان به ورود، نشستن، خوابیدن و سکونت داشتن در مسجد النبی به سبب آیه تطهیر است که در شأن آنان نازل شده است و در نتیجه نه تنها آغوش مسجد النبی بلکه تمام مساجد، همیشه و در هر حال، به روی آن موجودات مقدس باز است.

پنج تن (ع) که از جمیع آلودگیها و ناپاکیها منزه و پاکیزه‌اند مساجد همانند خانه‌های آنهاست و خدای تعالی وجود مقدسشان را در احکام مسجد استثناء کرده است و به پیامبرش دستور داده است که این موضوع را به اطلاع امتش برساند و اسامی یک یک آنان را اعلام نماید و هرگز کسی به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند در این مورد به جمع آنان ملحق گردد. (۷۸۹)

اقتدا و توسل به حضرت زهرا (س)

از مناقبی که وجود مقدس حضرت زهرا (س) با پدر و همسر و فرزندانش مشترك است، در اهتدا و اقتدا و تمسك است، یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، متوسل شدن به آنان.

انس بن مالك روایت می کند:

«صلی بنا رسول‌اللّه (ص) صلوه الفجر، فلماانفتل من الصلوه اقبل علینا بوجهه الکریم.

فقال:

معاشر المسلمین، من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهره و من افتقد الزهره، فلیستمسک بالفرقدین.

فقیل:

یا رسول‌اللّه، ما الشمس و القمر و ما الزهره و ما الفرقدین؟

فقال:

انا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسین الفرقدان و کتاب اللّه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض». (۷۹۰)

«روزی پیامبر اکرم با ما نماز صبح به جای آورد و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانید:

و فرمود:

ای جماعت مسلمانان، هر کس که آفتاب را از دست بدهد، پس باید به ماه تمسک جوید و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود و اگر زهره را نیابـد به دو سـتاره فرقـدان پناه آورد. از پیامبر اکرم سؤال شد که یا رسول‌اللَّه مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان (دو ستاره نورافشان) چیست؟

فرمود:

من آفتابم، علی ماه و فاطمه زهره است و دو سـتاره حسـنین هسـتند. آنان با کتاب خدا دو دسـتاویز بشرند و همواره بهم پیوسته‌اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند».

روایت فوق را ابو اسحاق ثعلبی در عرائس نقل کرده است.

نطنزی نیز در الخصائص العلویه این روایت را بدین گونه نقل می‌نماید که حضرت رسول (ص) فرمود:

«اطلبوا الشمس، فاذا غابت، فاطلبوا القمر و اذا غاب القمر فاطلبوا الزهره و اذا غابت الزهره، فاطلبوا الفرقدین. قلنا:

یا رسول‌اللَّه، من الشمس؟

قال:

انا. و من القمر؟

قال:

علی. فمن الزهره؟

قال فاطمه. قلنا:

فمن الفرقدان؟

قال:

الحسن و الحسین». (۷۹۱)

«آفتـاب را بیابیـد و اگر آفتـاب غروب کرد، مـاه را طلب کنیـد. در صورتی که مـاه از نظرهـا پنهان شـد، زهره را بطلبیـد و اگر زهره ناپدید شد دو ستاره فرقدین را بجویید.

سؤال شد یا رسول‌اللَّه مقصود از شمس و قمر و زهره فرقدین چه کسانی هستند؟

فرمود:

من آفتابم، علی ماه و فاطمه زهره است و حسن و حسین دو ستاره فرقدان».

این روایت را با عبارات دیگر از جابر بن عبداللَّه نقل کرده‌اند که حضرت رسول فرمود:

«اهتدوا بالشمس، فاذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره و اذا غابت فاهتدوا بالفرقدین. فقیل:

یا رسول‌اللَّه من الشمس؟

قال:

انا.

-: من القمر؟

-: علی بن ابی طالب

-: من الزهره؟

-: الزهراء (س)

-: و الفرقدان؟

-: هما الحسنان». (۷۹۲)

روایت مورد بحث را جمعی از دانشمندان شیعه نیز از جابر بن عبداللّه نقل کرده‌اند.

شیخ صدوق نیز در معانی‌الاخبار این حدیث را ذکر نموده است با این تفاوت که به جای کلمه‌ی «اهتدوا» کلمه‌ی «اقتدوا» آورده است.

در اکثر این روایات که از شیعه و سنی منقول است گفتار پیامبر با این جمله خاتمه می‌یابد: «کتاب خدا و عترت من بهم پیوسته است و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند».

و خود این مطلب موضوع بسیار فوق‌العاده و مهمی است. (۷۹۳)

از روایات مذکور کاملا روشن است که حضرت صدیقه (س) در مراتب و مناقب گفته شده، همردیف رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین (ع) است و در مقام تمسک، اهتدا و اقتدا همانند آنان می‌باشد و اگر در ولایت عصمت نظیر پیامبر اکرم، علی و حسنین (ع) نبود، امر هدایت یافتن و پیروی مردم از او و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می‌بود.

حضرت زهرا (س) یکی‌از ذخائری است که حضرت رسول اکرم (ص) بعد از خود باقی گذاشته است و در این باره می‌فرماید:

«انی مخلف فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی».

«من در میان شما دو وزنه سنگین باقی می گذارم، کتاب خدا و خاندان من».

و حضرت صدیقه (س) یک تن از عترت پیامبر و زهره‌ای است که در مدار عصمت و ولایت، با شمس و قمر و فرقدین همرتبه و همدرجه است، اگر چه نور شمس و قمر بر نور زهره غلبه دارد و با وجود خورشید و ماه نمی‌توان نور زهره را مشاهده کرد و گوئی پیامبر اکرم با تقدم و تاخر اسامی پنج تن در همه روایات و با ترتیب مشخص و معین می‌خواهد بیان فرماید که امیرالمؤمنین (ع) از زهرا (س) افضل است و مقام زهرا (س) تالی و بلافاصله بعد از امیرالمومنین است و اگر چنین نبود، شایسته بود که اول نام حضرت زهرا (س) ذکر شود. ترتیب اسماء پنج تن، در آسمانها، در عرش، در کرسی، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده و یا مورد خطاب خدایی بوده‌اند به همین سبک و نسق بوده است.

رسول خدا در هر جا که سخن از پنج تن است، ابتدا نام خودش را ذکر می کند، بعد امیرالمؤمنین (ع) و سپس حضرت صدیقه (س) را و در تمام اخبار و احادیث این ترتیب اسماء مراعات شده است، لذا معلوم می‌شود که مقام حضرت زهراء (س) تالی و بلافاصله بعد از امیرالمؤمنین (ع) است، اگر چه، پنج تن در مناقب و فضائل و مطالبی که گفته شد، همردیف، همدرجه و یکسانند، با وجود این مقام آنان در مراتب و مدراج دیگر ممکن است با هم اختلاف داشته باشد، ولی آنچه محققا از ترتیب اسامی آنها در کلام پیامبر (ص) می توان استفاده کرد، این است که رسول اکرم (ص) دارای عالیترین مقام و امیرالمؤمنین پس از پیامبر و حضرت زهرا (س) بعد از او، حسنین پس از فاطمه (س)، صاحب والاترین مقام در جهان آفرینش هستند.

و ما این مطلب را نیز ثابت خواهیم کرد که حضرت زهرا (س) از یازده امام دیگر افضل‌تر و برتر می‌باشد و اگر جز این یک منقبت، فضیلت دیگری در شان او نبود، همین برای اثبات مقام ولایت آن حضرت کافی بود.

پیامبر اکرم (ص) برای امت خود، نمونه‌ها و یادگاریهای پاینده‌ای بعد از خودش بر جای نهاده است:

یادگاریهایی که در هر زمان و مکان، در زمینه‌های علمی، عملی، تمسکی، اقتدایی و اهتدایی و ... جوابگوی جمیع نیازهای بشری باشند.

حضرت صدیقه (س) در تمام شئون مذکور سهیم و مشترک است، به عبارت دیگر چنان که علی بن ابی طالب (ع) مقتدای ما، هادی ما، رهنمای ما و ولی ماست، عینا حضرت زهرا (س) نیز همانگونه است، نه تنها برای ما مسلمانان، بلکه برای جمیع بشر از

اولین و آخرین.

دشمنی و دوستی با حضرت زهرا (س) مانند دشمنی و دوستی با پیامبر (ص) است ابن عباس روایت می کند:

«ان رسول‌اللّٰه (ص) کان جالسا ذات یوم و عنده علی و فاطمه و الحسن و الحسین.

فقال:

اللهم انک تعلم ان هولاء اهل بیتی و اکرم الناس علی، فاحبب من احبهم و ابغض من ابغضهم و وال من والاهم و عاد من عاداهم و اعن من اعانهم و اجعلهم مطهرین من کل دنس، معصومین من کل ذنب و ایدهم بروح القدس منک، ثم قال:

یا علی، انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی و انت قائد المومنین الی الجنه و کانی انظر الی ابنتی فاطمه قد اقبلت یوم القیامه علی نجیب من نور، عن یمینها سبعون الف ملک و بین یدیها سبعون الف ملک و عن یسارها سبعون الف ملک و عن خلفها سبعون الف ملک، تقود مومنات امتی الی الجنه - ... الی ان قال:

- و انها السیده نساء العالمین. فقیل یا رسول‌اللّٰه:

اهی سیده نساء عالمها؟

فقال (ص):

ذاک مریم بنت عمران، فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساءالعالمین من الاولین و الاخرین و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین و ینادونها - بما نادت به الملائکه مریم - فیقولون:

یا فاطمه، ان اله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساءالعالمین. ثم التفت الی علی (ع) فقال:

یا علی ان فاطمه بضعه منی و هی نور عینی و ثمره فوادی، یسوونی ما اساءها و یسرنی ما سرها و انها اول من یلحقنی من اهل بیتی، فاحسن الیها بعدی - ... الی ان قال:

اللهم انی اشهدک انی محب لمن احبهم و مبغض لمن الغضهم و سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم و عدو لمن عاداهم و ولی لمن والاهم».

«روزی پیامبر اکرم (ص) نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نیز حضور داشتند، دعای آن حضرت در میان آن جمع چنین بود:

بارالها، تو خوب می‌دانی که اینان خاندان من و عزیزترین مردم نزد من هستند، پس محبان و دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی فرما و یارانشان را اعانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکیها پاک و مبرا بدار، از جمیع گناهان بر کنار و مصون و محفوظ نگاه دار و از جانب خود به روح‌القدس تاییدشان فرما»...

(روایات بسیار از ائمه اطهار (ع) در موارد مختلف نقل شده است که می‌فرماید:

معصومین روحی دارند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح - که در جمیع اخبار آن را روح‌القدس می‌نامند - با آنان همردیف نیست.

روح‌القدس همان روحی است که در سایه آن پیامبر اکرم (ص) صاحب ولایت است.

این همان روح قدسی است که با داشتن آن علی (ع) حضرت امام حسن و امام حسین و امامان دیگر از اولاد حسین (ع) بر همه مردم ولایت دارند. این همان روح است که به تایید پیامبر اکرم (ص)، حضرت صدیقه (س) نیز دارنده آن است و با داشتن این روح، آن حضرت هم ولیه اللّٰه می‌باشد).

ابن عباس روایت را از قول پیامبر اکرم (ص) چنین ادامه می‌دهد:

یا علی، بعد از من، جانشین من و امام و رهبر امت من هستی. تو پیشقدم و پیشرو اهل ایمان به سوی بهشتی و گوئی اکنون در نظرم

مجسم است و می‌بینم که دخترم فـاطمه (س) در روز قیـامت سوار بر نـاقه‌ای از نور است، در حـالی که هفتـاد هزار ملـک از جـانب راست، هفتاد هزار از طرف چپ او، هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد هزار از پشت سر او همراهیش می‌کنند. او پیشگام زنهای مؤمن است که همراهش به سوی بهشت می‌روند.

...یا علی، تو پیشوای مردان مؤمن امت من می‌باشـی و دخترم فاطمه سالار زنان با ایمان امت من و رهبر آنان به سوی بهشت است، به درستی که او بانوی بانوان جهان است.

عرض شد:

یا رسول‌اللَّه، آیا بانوی بانوان در زمان خودش؟

پیامبر فرمود:

سیده زنان در زمان خودش مریم بنت عمران بود، ولی دخترم فاطمه بانوی بانوان جهان و سرور زنان عالم از اولین و آخرین است.

این فاطمه است که آنگاه که در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشـته مقرب بر او سـلام و درود می‌فرستند و - همانگونه که مریم را مخاطب قرار دادند - ندا می‌کنند:

یـا فاطمه، خـدای تعالی تو را از میان جمیع زنان عالم انتخاب کرد و تو را از همه آلودگیها پاک و منزه گردانیـد. آنگاه رسول اکرم رو به سوی علی کرد و فرمود:

یا علی، به درستی که فاطمه پاره تن و جان من است؛ اوست نور چشم من و میوه قلب من؛ آنچه زهرا را ناپسـند آیـد، مرا نیز ناپسـند است و آنچه او را مسـرور کند، مرا هم شاد و خرسـند می‌نماید. او نخستین کسـی است که از خاندانم به من خواهد پیوست. یا علی بعـد از من، تا توانی به او نیکی کن ... سـپس پیامبر اکرم این چنین دعا نمودند: بارالها، من تو را گواه می‌گیرم، که دوست می‌دارم آن کسـی را که اینان را دوست بـدارد و دشـمن می‌دارم شخصـی را که با اینان دشـمنی کند؛ هر فردی با اینان از در صـلح و آشتی درآیـد، من هم بـا او در سـلم و صـفا خواهم بود و هر کس که بـا این چهـار تن در جنـگ باشـد من نیز بـا او در ستیزم؛ من دشـمن کسانی هستم که با اینان دشمنی کند و دوست کسانی هستم که آنان را دوست بدارد».

با در نظر گرفتن روایت شـریفه مـذکور، حضـرت صدیقه (س) به طور یقین صاحب ولایت کبری است زیرا هرگز معقول نیست که دشمنی و یا دوستی با او همانند عدوات و یا محبت نسبت به پیامبر (ص) باشد و آنچه فاطمه (س) را غمگین و یا مسرور می‌گرداند، حضرت رسول (ص) را نیز محزون و یا شاد نماید، ولی او صاحب مقام ولایت نباشد.

و اگر حضـرت صدیقه (س) در ولایت، در عصمت و در جمیع حالاتش در ردیف پدر (ص) و همسر و دو فرزندش نمی‌بود، هرگز پیـامبر اکرم (ص) مطالب مـذکور را بیان نمی‌کرد. رسول خـدا که سـخن بی‌حساب و گزاف و بیهوده نمی‌گویـد، تمام گفتارش «ما ینطـق عن الهوی - ان هو الاـ وحی یوحی» (۷۹۴) است، آنچه می‌گویـد وحی الهی است، آنهم در مقامی که خـدا را شاهد سـخنان خود قرار می‌دهد.

گویی پیامبر اکرم (ص) از جانب خـدا مامور به ابلاغ این مراتب و فضائل است، که خـدا را در گفتار خویش گواه می‌گیرد، چنانکه در انجـام نبـوت و ابلاـغ رسـالتش، در مواقـف متعـدد شاهـد قرار داده اسـت و از مردم نیز اقرار و اعـتراف می‌خواهـد و می‌پرسـد و خواستار جواب صریح آنان می‌باشد:

...«هل بلغت ...؟ بلی بلغت».

سؤال می‌فرماید آیا رسالت خودم را انجام دادم؟

و سپس جواب می‌شنود:

بلی ابلاـغ کردی. همـانگونه که در غـدیر خم هنگـام ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) را شاهـد می‌گیرد و از مردم اعتراف و اقرار

می‌خواهد ... اللهم اشـهد ... بارالها شاهد باش ... چنین بنظر می‌رسد که وجود مقدس پیامبر (ص) پیوسـته خود را مسئول و مامور ابلاغ ولایت فاطمه (س) نیز می‌داند و گوئی احساس می‌کند که همواره مورد سؤال و بازخواست حضرت حق تبارک و تعالی است که آیا ولایت زهرا (س) را ابلاغ کردی یا نه، لذا آن حضـرت به طور مکرر، در گفتار خویش ضمن برشمردن فضائل فاطمه (س) و تشریح شئون ولایتی او، بارها خدا را گواه می‌گیرد که بارالها؛ شاهد باش: آیا ولایت زهرا (س) را ابلاغ کردم؟

آیا پیغام را رساندم؟

حق مطلب را به خوبی ادا کردم؟

نتیجه دیگری که می توان از روایت مـذکور گرفت این است که حضـرت رسول (ص) در قسـمتی از سـخنانش خطـاب به علی (ع) چنین می‌فرماید:

«انها اول من یلحقنی من اهل بیتی ... فاحسن الیها»....

«یعنی یا علی، اولین کسـی که از خانـدان من به من ملحق خواهد شد. دخترم فاطمه است، پس تا توانی به او نیکی بنما» و این ودیعه رسـالت را نگهـداری کن، لـذا می‌بینیم قصـد امیرالمؤمنین (ع) همیشه و در تمـام حالاـتش برآوردن خواهش پیامبر اکرم (ص) و در نتیجه تحصـیل رضـایت و آسـایش خاطر زهرای اطهر (س) است؛ البته نه تنها از این جهت که همسر والامقام او دختر گرامی رسول خدا (ص) است، بلکه بیشتر از این نظر که فاطمه (س) ولیه اللّٰه است و علی خود را نسبت به او موظف و مسـئول و متعهد می‌داند و متقابلا حضـرت زهرا (س) نیز نسبت به امیرالمؤمنین (ع) که ولی‌اللّٰه است، عیناً همین احساس وظیفه و مسـئولیت را به حد اعلی دارا می‌باشـد و این دو وجود مقـدس، هر یـک در حفـظ و نگهـداری و مراعات شخصـیت آن دیگری کمال سـعی و کوشـش را به کار برده‌انـد. لیکن اگر این مطلب به دقت مورد بررسـی و مطـالعه قرار گیرد، روشن می‌شود که حالاـت دفاع و مجاهـدت زهرا (س) در حفـظ و صـیانت امیرالمؤمنین (ع) بی‌نظیر و بسـیار فوق‌العـاده بوده است؛ تحقیقـاً اگر پیـامبر اکرم (ص) نگاهـداری و دفـاع از حریم ولاـیت امیرالمؤمنین (ع) را مؤکـدا به زهرا (س) سـفارش می‌کرد – که سـفارش فرموده است –، هرگز رفتـاری بهـتر و برتر از روش فاطمه (س) امکان‌پذیر نبود.

از خود گذشتگی و فداکاری و ایثار او در مراقبت و نگهداری شئون ولی اللّٰه الاعظم امیرالمؤمنین (ع) بی‌نظیر بود.

زهرا (س) در این راه وجود خود را کاملاـ فراموش کرده بود و همواره همت والای او مصـروف حفظ حرمت علی (ع) و پیوسـته در فکر کمـال مراقبت و حسن انجـام تعهـد اسـلامی خود در برابر مقام منیع ولایت بود و همین توجه بی‌نظیر و بصـیرت و معرفت کامل فاطمه نسبت به شئون ولایت همسر عالی مقامش نشانگر مرتبه عالی ولیه اللهی خود آن حضرت می‌باشد. (۷۹۵)

جنگ و صلح با حضرت زهرا (س) مانند جنگ و صلح با دیگر اهل‌بیت (ع)

حضـرت زهرا (س)، در مقام ولایت شـریک امیرالمؤمنین و حسـنین (ع) است و «جنگ و یا صـلح با فاطمه (س) و دوستی و دشمنی نسبت به او» عینا همانند «حرب و یا سلم با علی و حسنین و حب و یا بغض نسبت به آنان» است.

(روایاتی که در این خصوص نقل گردیده است به شرح زیر است):

۱ – زید بن ارقم از رسول اکرم (ص) چنین روایت می‌کند:

«قال رسول‌اللّٰه لعلی و فاطمه و الحسن و الحسین: انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

«پیامبر اکرم خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود:

من، با هر کسـی که با شـما در جنگ باشد، در جنگم و هر کسی که با شما از در صلح و آشتی درآید، من نیز با او در صلح و صفا خواهم بود».

این روایت با عبارات مختلف نقل شده است؛ گاه آن حضرت می‌فرمود:

«انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»،

در موقع دیگر چنین فرماید:

«انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم»،

و در جای دیگر می‌فرماید:

«انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم»،

یا اینکه می‌فرماید:

«انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، بغوی در مصابیح، خطیب تبریزی در مشکاه المصابیح، جصاص در احکام القرآن، ابن کثیر در البدایه و النهایه، محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ابن اثیر در اسد الغابه، ترمذی در جامع صحیح، ابن عساکر در تاریخ شام، ابن ماجه در سنن، ابن صباغ در فصول، طبرانی در معجم و جمعی دیگر از علمای شیعه و سنی نقل کرده‌اند. (۷۹۶)

۲ - زید بن ارقم در روایت دیگری می گوید:

«کنا مع رسول‌اللّه و هو فی الحجره، یوحی الیه و نحن ننتظره حتی اشتد الحر فجاء علی بن ابی طالب و معه فاطمه و الحسن و الحسین (ع)، فقعدوا فی ظل حائط ینتظرون رسول‌اللّه، فلما خرج رسول‌اللّه (ص) رآهم فاتاهم و وقفنا نحن مکاننا، ثم جاء الینا و هو یظلهم بثوبه ممسکا بطرف الثوب و علی ممسک بطرفه الاخر و هو یقول:

اللهم انی احبهم فاحبهم، اللهم انی سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم.

فقال ذلک ثلاث مرات». (۷۹۷)

«روزی همراه پیامبر اکرم بودیم که وحی نازل شد و ما منتظر اتمام وحی بودیم تا آن حضرت از اتاق خارج شود، هوا بشدت گرم شده بود، در آن هنگام علی بن ابی طالب و همراه او فاطمه، حسن و حسین (ع) از راه رسیدند و در سایه دیواری بحال انتظار نشستند، تا نزول وحی به پایان رسد و حضرت رسول از حجره بیرون آید. وقتی که پیامبر اکرم از اطاق خارج گردید، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسنین (ع) افتاد، حضرت به نزد آنان رفتند و ما در حالی که به جای خود ایستاده بودیم، دیدیم که حضرت رسول لباس (عبای) خودش را بر بالای سر آنان سایبان کرد، با دست مبارکش از یکطرف عبا گرفته بود و طرف دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت.

آنگاه پیامبر (ص) چنین فرمود:

خدایا، من اینان را دوست می‌دارم پس تو نیز دوستشان بدار، بارالها، با هر کس که با اینان در صلح و صفا باشد، من در صلح و آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد من نیز با او در جنگ خواهم بود و این کلمات را سه بار تکرار نمود».

۳ - روایت دیگری به این شرح از ابوبکر نقل شده است که می گوید:

«رایت رسول‌اللّه ختم خیمه و هو متکیء علی قوس عربیه و فی الخیمه علی و فاطمه و الحسن و الحسین.

فقال:

معشر المسلمین، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه، حرب لمن حاربهم، ولی لمن والاهم، لایحبهم الا سعید الجد طیب المولد و لایبغضهم الا شقی الحد ردیء الولاده». (۷۹۸)

«روزی پیامبر اکرم را دیدم که خیمه‌ای برپا کرد و بر یک کمان عربی تکیه نمود. در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین حضور داشتند. آن حضرت رو به حاضرین فرمود و گفت:

ای مسلمانان بدانید، هر کسی که با اینان در صلح و صفا باشد من نیز با او در سلم و آشتی هستم و هر کس با اینان به جنگ خیزد، من هم با او در جنگ خواهم بود؛ من دوستدار کسی هستم که اینان را دوست بدارد، دوست نمی‌داردشان مگر آن خوشبخت و سعادتمندی که از دامانی پاکیزه بوجود آمده است و دشمن نمی‌داردشان مگر آن شخص بدبختی که از آلوده دامنی زاییده شده باشد».

این روایت را حافظ طبری نیز در ریاض النضره ذکر کرده است.

۴ - صبیح می‌گوید:

«کنت بباب النبی (ص) فجاء علی و فاطمه و الحسن و الحسین، فجلسوا ناحیه، فخرج رسول‌اللّه (ص) الینا فقال:

انکم علی خیر و علیه کساء خیبری، فجللهم به و قال:

انا حرب لمن حاربکم، سلم لمن سالمکم». (۷۹۹)

«روزی در انتظار پیامبر اکرم (ص) بر در خانه آن حضرت بودم که علی، فاطمه، حسن و حسین از راه رسیدند و در کناری نشستند. وقتی که رسول خدا از خانه خارج گردید خطاب به آنان فرمود:

شما پیوسته در خیر هستید و سپس عبای خیبری خودش را بر سر آنان سایبان کرد و فرمود:

من، با هر کسی با شما بجنگد، در جنگ هستم و با هر کسی که با شما در صلح و صفا باشد من نیز در سلم و آشتی می‌باشم».

روایت فوق را طبرانی در المعجم الاوسط، جصاص در احکام القرآن، هیثمی در مجمع، ابن اثیر در اسدالغابه، ابن حجر در اصابه و عده‌ای دیگر از دانشمندان نقل کرده‌اند.

۵ - ابوهریره می‌گوید:

«نظر النبی الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین.

فقال:

انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

«پیامبر اکرم (ص) نظر به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) افکند و سپس فرمود:

من، با هر کسی که با شما بجنگد در ستیزم و با هر کسی که با شما در سلم و آشتی باشد من نیز در صلح و صفا هستم».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، خطیب در تاریخ بغداد، امام حنابله در مسند، هیثمی در مجمع، ابن عساکر در تاریخ دمشق و طبرانی در معجم آورده‌اند. همچنین عده‌ای از دانشمندان شیعه آن را روایت نموده‌اند.

روایاتی که تحت عنوان موضوع پنجم ذکر شد بسیار جای تامل، دقت و بررسی دارد و باید توجه داشت:

بشری که در حال غضبش، در هنگام انبساط و فرحش، در موقع رنج و گرفتاریش، در زمان سرور و نشاطش و خلاصه در جمیع اطوار و حالاتش صاحب اختیار، مطاع و مقتدای همه مردم باشد و تمام افراد بشر موظف به خضوع و تسلیم در برابر او باشند و محبت به او دوستی با پیامبر و دشمنی با او خصومت با رسول خدا (ص) و اطاعت از او اطاعت از پیامبر (ص) و صلح با او، سلم و آشتی با رسول خدا (ص) باشد؛ تحقیقا اگر در صفات، همردیف پیامبر (ص) نباشد، هرگز این احکام درباره او جاری نمی‌شود و به عبارت دیگر فردی که در ملکات انسانی، در فضائل و مکارم اخلاقی، در صفات نفسانی و خلاصه در جمیع حالات و شئون بشری طوری باشد که هرگز کوچکترین خلافی از او سر نزند و همه مردم به فرمان خدا و رسولش مامور به اطاعت و خضوع و تسلیم در برابر او باشند، معقول نیست که در صفات همردیف و همتای پیامبر اکرم (ص) نباشد.

بلی، آن انسانی که هرگز کلمه‌ای، حرفی، حرکتی - در هیچ مورد - جز به فرمان و اجازه‌ی خدا از ا و صادر نشود و جز در راه محبت و رضای پروردگار قدمی برندارد و پیوسته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش، محدود و متعهد و مقید به امر خدا باشد

تنها او شایسته است که پیامبر اکرم صلح با او را، سلم و آشتی با خودش بداند و جنگ با او را ستیز با خودش بحساب آورد و کاملا روشن است که فاطمه‌ی زهرا (س) صاحب آن نفس پاک انسانی و آن همه صفات ربانی، یقینا باید در شئون ولایت هم‌ردیف و هم‌درجه و یکسان با پیامبر اکرم، علی و حسنین (ع) باشد. (۸۰۰)

گفتار پیامبر در شأن فاطمه زهرا (س) و آینده ایشان

مرحوم صدوق از ابن عباس روایت مشروحی نقل کرده که پیامبر (ص) در آن، از ستمهائی که به اهل‌بیت (ع) می‌شود خبر داده است، از جمله از مطالب آن روایت این است که فرموده:

امّا دخترم فاطمه (س)، او سرور بانوان دو جهان از اوّلین و آخرین است، او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح من است که در وجود من می‌باشد، او حوراء انسیّه است، چون در محراب عبادت خود در پیشگاه خدا به عبادت پردازد، نور او، برای فرشتگان آسمان می‌درخشد، چنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد، خداوند به فرشتگانش می‌فرماید:

«ای فرشتگان من، کنیز مرا که سرور کنیزان من است، بنگرید که در پیشگاه من برای عبادت ایستاده، مشاهده کنید که چگونه از خوف من، اندامش می‌لرزد و با همه قلبش به عبادت من رو آورده است، شما را گواه می‌گیرم که من: شیعیان او را از آتش، ایمن ساختم. (یا گواهی می‌دهم نزد شما، که شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن ساختم).

مؤلّف گوید:

پیامبر (ص) بعد از این گفتار فرمود:

من هرگاه فاطمه (س) را می‌نگرم به یاد حوادث و مصائبی می‌افتم که بعد از من بر او وارد می‌گردد، گوئی می‌نگرم که پریشانی وارد خانه او شده و به او بی‌احترامی می‌شود و حقّش غصب می‌گردد و از دستیابی به ارزش بازداشته می‌شود و پهلویش شکسته می‌شود و فرزندش سقط می‌گردد، او ندا می‌کند:

یا مُحَمَّداهُ!

جوابی نمی‌شنود یاری می‌طلبد ولی کسی او را یاری نمی‌کند، همواره بعد از من محزون و غمگین و گریان است، گاهی بیاد می‌آورد که وحی از خانه‌اش قطع شده و زمانی بیاد می‌آورد که به فراق من مبتلا گشته و نیمه‌های شب وحشت‌زده می‌شود از این رو که صدای قرآن مرا هنگام نماز شب، همواره می‌شنید، ولی اینک نمی‌شنود، سپس خود را پس از آنکه در دوران پدر، عزیز می‌یافت، پریشان و غمزده می‌یابد، در این هنگام خداوند، فرشتگان را مونس او می‌سازد، فرشتگان با او هم سخن می‌شوند چنانکه با حضرت مریم همسخن می‌شدند و فرشتگان خطاب به او می‌گویند:

یا فاطِمَه اِنَّ اللَّهَ اِصْطَفاکِ وَ طَهَّرَک وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ، یا فاطِمَه اُقْنُتِی لِرَبِّکِ، وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرّاکِعینَ.

«ای فاطمه!

خداوند ترا اختیار کرد و برگزید و پاک ساخت و بر همه بانوان جهانیان، ممتاز نمود، ای فاطمه!

خدای خود را عبادت و سجده کن و با راکعان درگاه خدا، رکوع به جای آورد».

سپس گوئی می‌بینم که او دردمند و بیمار شده و نیاز به پرستار دارد، خداوند حضرت مریم دختر عمران را به پرستاری او می‌فرستد، تا از او پرستاری کند، در آن وقت با خدا چنین راز و نیاز می‌کند:

«خدایا از زندگی سیر و خسته شده‌ام و از دنیاپرستان افسرده گشته‌ام، مرا به پدرم ملحق کن».

خداوند او را به من ملحق می‌سازد، او نخستین فرد از اهل‌بیت من است در حالی که محزون و غمگین است و حقش غصب شده و او را کشته‌اند، به من می‌پیوندد، در این هنگام به خدا عرض می‌کنم:

«خدایا کسانی را که به او ظلم کردند، از رحمت خود دور کن،
و آنان را که حق او را غصب کردند، مجازات فرما و آنان را که او را پریشان نمودند، خوار نما و آنان را که به پهلوی او ضربت زدند و کودک او را سقط نمودند، در آتش دوزخ مخلد کن».
در این هنگام، فرشتگان می گویند:
آمین!
«خدایا به استجابت برسان». (... ۸۰۱)

عالم به طفیلی فاطمه زهرا (س)

فاطمه زهرا (س) از دیدگاه الهی آن چنان مقرب بوده و هست که بدون وجود او جهان خلقت به وجود نمی‌آمد.
بنابراین هرچه بوده و هست و خواهد بود به یمن و برکت آن بانوی عزیز هر دو جهان است.
چنانچه پیامبر خدا، از پروردگار عالم نقل می کنند:
عن النبی عن اللّه تعالی:
یا احمد!
لولاک لما خلقت الافلاک و لولا لما خلقتك و لولا فاطمه لما خلقتکما. (۸۰۲)
«ای پیامبر الهی!
اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم و اگر علی (ع) نبود تو را خلق نمی کردم و چنانچه فاطمه (س) نبود، تو و علی را نیز به دنیا نمی‌آوردم.»
شاید این حدیث در مرحله نخست و بدون تفکر قابل هضم نباشد، ولی با یک مقدماتی که به طور خلاصه باید گفت:
پیامبر الهی و اهل‌بیت معصومش (ع) همگی یکی بوده و شاخ و برگ یک درخت می‌باشند. و از نظر هدف نیز مکمل و متمم یکدیگرند، بنابراین، بدون تصور فاطمه (س) که کمال اسلام به وجود او و فرزندان معصوم او بستگی داشته و دارد، آیین اسلام و رسالت پیامبر (ص) و ولایت امیرالمؤمنین (ع) کم‌شعاع و کم‌فروغ خواهد بود.
آری ولایت علی (ع) مکمل رسالت و وجود زهرا (س) پناه ولایت و فرزندانش نتیجه بخش اهداف رسالت و ولایت می‌باشند.
در این زمینه پیامبر خدا (ص) می‌فرمایند:
«انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد یوم القیمه.» (۸۰۳)
رسول خدا (ص) در خانه امیرالمؤمنین (ع) در حالی که علی (ع) مشغول استراحت بود، خطاب به دخترش فاطمه (س) فرمودند:
من و تو و این دو فرزند (حسن و حسین) و این استراحت کننده (علی) همگی در پیشگاه خدا در یک منزله و مکان خواهیم بود. (۸۰۴)

فاطمه (س) مافوق قانون

یکی از معیارهای ارزشی اسلام مراعات ادب بویژه در ارتباط با بزرگان و مربیان است و حتی آمده است:
کسی که ادب ندارد، ایمان ندارد. آیات و روایات زیادی در این زمینه هست که از موضوع بحث ما خارج می‌باشد...
در زمان رسول خدا (ص) گروهی از ضعیف الایمانها و منافقین هنگام دیدار با پیامبر الهی (ص)، بدون مراعات القاب آن حضرت، تنها با اسم، آن بزرگوار را صدا می‌زدند، خداوند متعال آیه شصت و سه سوره نور را فرستاد و بدین وسیله مؤمنین و مسلمانان

مأمور گشتند با تعبیر: یا رسول‌اللَّه و یا «نبی‌اللَّه» آن حضرت را خطاب کنند.

از حضرت فاطمه زهرا (س) آمده است که پس از نزول این آیه، من هم مثل دیگران هنگام دیدار، پدرم را با لقب، یا رسول‌اللَّه، مخاطب قرار می‌دادم و از گفتن: پدر جان خودداری می‌کردم و چندین بار چنین نمودم، ولی در برابر خطاب من، آن حضرت ساکت بود و جواب نمی‌داد. سپس خطاب به من فرمودند:

یا فاطمه!

این آیه در حق تو و اهل‌بیت تو نازل نشده. تو از منی و من از تو. خطاب آیه به افراد خشن و ستمگر و خود برتربین است، تو اگر مرا پدر خطاب کنی بهتر است و چنین روشی باعث حیات دل من و رضایت خداوند است. (۸۰۵)

این حدیث نشان می‌دهد که فاطمه و اهل‌بیتش (ع) تا چه میزانی در پیشگاه خدا و پیامبرش ارزش دارند؟

و حتی در حدیث دیگری در این رابطه آمده است:

شخصی در زمان پیامبر (ص) دزدی کرد و حضرت دستور داد چهار انگشت دست او را قطع کنند، دزد عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه!

من سوابقی در اسلام دارم، آیا دست مرا قطع می‌کنی؟

رسول گرامی اسلام فرمودند:

قانون الهی تبعیض ندارد، حتی اگر چه دخترم (فاطمه) باشد. این خبر به گوش فاطمه رسید و او را محزون کرد.

در این هنگام جبرئیل نازل گشته و آیه‌ی «لئن اشرکت لیحبطن عملک» (... ۸۰۶) را بر آن حضرت خواند و بدین وسیله اعلان نمود که حساب فاطمه از دیگران جداست و شکستن دل او و بریدن دستش برابر شرک است. (۸۰۷)

فضیلت فاطمه (س) بر انبیاء دیگر

ائمه اطهار (ع) بر پیامبران پیشین جز رسول خدا (ص) برتری دارند و طبق احادیث معتبر دیگر از رسول خدا (ص) آمده است که امیرالمؤمنین (ع) نسبت به سایر ائمه (ع) فضیلت بیشتری دارند. و از سوی سوم می‌دانیم که حضرت فاطمه (س) کفو و همتای امیرالمؤمنین (ع) است و اگر علی (ع) نبود، همتایی برای آن حضرت در روی زمین و در میان مخلوقات پیدا نمی‌شد و این ادعا مضمون احادیث فراوانی است که از طریق اهل سنت و تشیع در منابع معتبر به دست ما رسیده است و به عنوان تبرک نمونه‌ای به خدمت خوانندگان تقدیم می‌داریم، بنابراین حضرت فاطمه (س) جز پدر و شوهرش بر همگان برتر است.

در روایاتی از پیامبر خدا (ص) و جناب جبرئیل از سوی الهی و حضرت امام صادق (ع) و حضرت امام رضا (ع) آمده است:

«ان اللَّه عز و جل یقول:

لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه» (۸۰۸)

«خداوند می‌فرماید:

اگر علی را خلق نمی‌کردم، در روی زمین همتایی برای فاطمه (س) پیدا نمی‌شد خواه آدم و غیر او.»

این حدیث برتری علی و زهرا (ع) را بر تمام انبیاء و ما خلق اللَّه جز رسول خدا ثابت می‌نماید و علمای بزرگ نیز در کتابهای کلامی در این زمینه بحثهایی دارند ... علاوه بر اینها عبداللَّه بن مسعود، از طریق اهل سنت حدیث معتبری را از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که جبرئیل گفت:

ای رسول خدا!

تمام پیامبران الهی برای ولایت تو و ولایت علی بن ابیطالب مبعوث شده‌اند. (۸۰۹)

و این حدیث نیز شرافت و فضیلت ذی المقدمه را بر مقدمه دربردارد، (۸۱۰) و چون علی و فاطمه (ع) کفو و همتای یکدیگرند، از این جهت نیز فاطمه (س) بر انبیای پیشین مقدم است.
و بالاخره حضرت امام باقر (ع) در مورد مادرش فاطمه (س) می‌فرمایند:
لقد کان مفروضه الطاعه علی جمیع من خلق اللّه من الجن و الانس و الطیر و الوحش و الانبیاء و الملائکه. (۸۱۱)
خداوند اطاعت فاطمه (س) را بر تمام مخلوقاتش حتی بر جنها و انسانها و حیوانات و پیامبران و ملائکه واجب کرده است.
گرچه این حدیث بحث مبسوطی دارد، (و اطاعت زهرا (س) از پیامبر خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در سایر احادیث که رجحانی بر این حدیث دارند آمده است.) ولی به عنوان موید بر مطالب و ادله دیگر، استفاده می‌کنیم که اطاعت انبیای پیشین ولو در عالم تکوین از فاطمه زهرا (س) به عنوان واجب آمده است.

فاطمه (س) سرور زنان عالم

اینکه فاطمه زهرا (س)، برترین زن جهان هستی است و در پیشگاه خدا و بهشت برین بر تمام زنان تفوق خواهد داشت، یک موضوع مسلم است، که از روایات زیاد استنتاج می‌گردد و در منابع معتبر سنی و شیعی به آن تصریح گردیده است.
ولی در این موضوع، در مورد زنان دیگری چون حضرت مریم نیز تعبیرهای مشابهی هست، که باید به طور اختصار مسأله را مشخص نماییم.
رسول خدا می‌فرمایند:
دخترم فاطمه (س) ذاتاً و از جهت خانواده و حسب و نسب بهترین انسان روی زمین است. (۸۱۲)
و در یک حدیث دیگر می‌فرمایند:
فرزندانم حسن و حسین بعد از من و پدرشان بهترین انسان روی زمینند و مادرشان فاطمه (س) برترین زن روی زمین می‌باشد. (۸۱۳)
و در حدیث سومی از آن حضرت آمده است:
فاطمه (س) سرور زنان عالمیان است. (۸۱۴)
و بالاخره در حدیث چهارم، پیامبر الهی می‌فرمایند:
ملکی به من نازل شد که بی‌سابقه بود و در ضمن سخنانش مژده داد که حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت و مادرشان فاطمه (س) سرور زنان اهل بهشت است. (۸۱۵)
در این احادیث چهارگانه که بیشتر آنها از منابع اهل سنت نقل گردید و آدرس آنها در پاورقی ضبط شد، استفاده می‌شود که فاطمه زهرا (س) برترین زنان جهان و بهشت است.
در این صورت این سؤال پیش می‌آید که قرآن مجید در سوره آل‌عمران آیه چهل و دوم حضرت مریم را برترین زنان عالم معرفی می‌کند، آیا فاطمه (س) برتر است یا مریم؟ حقیقت امر کدام است؟!
این سؤال را حسن بن زیاد از امام صادق (ع) کرد و آن حضرت در جواب فرمودند:
اینکه قرآن، مریم را سرور زنان عالم معرفی می‌کند مربوط و محدود به زمان خود مریم است و شامل سایر زنها نمی‌گردد، ولی فاطمه (س) سرور زنان اهل بهشت و اهل عالم از اولین و آخرین است. (۸۱۶)
لازم به تذکر است که برخی احادیث دیگر، برترین زنان عالم را در چهار نفر خلاصه نموده و از حضرات: مریم، خدیجه، آسیه و فاطمه ذکری به میان آورده و فاطمه (س) را برترین آنان می‌داند.

بنابراین، حضرت مریم و حضرت خدیجه و حضرت آسیه هر چندان از زنان ممتاز جهان و دارای کمالات کم‌نظیر در میان سایر زنان می‌باشند، ولی فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص) یک انسان بی‌نظیر در میان همه‌ی زنان هستی می‌باشد. (۸۱۷)

شرکت در مباهله

«فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِن بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُل تَعالَوا نَدْعُ اَبْناءَنا و اَبْناءَکم وَ نِساءَکُم وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکم ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الکاذِبینَ» (۸۱۸)

«پس هرکه در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده، با تو محاجه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان، ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانید، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

مفسران و راویان حدیث اجماع دارند به اینکه آیه شریفه فوق در مورد اهل‌بیت نبوت (ع) نازل شده است؛ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین (ع) و فاطمه (س) (۸۱۹) مراد از کلمه‌ی «ابنائنا» در آیه حسن و حسین و مراد از «نسائنا» فاطمه زهرا (س) و مراد از «انفسنا» امام علی (ع) می‌باشد که در واقع نفس او، نفس رسول‌اللَّه است.

سبب نزول آیه چه بوده است؟

با حفظ اصل قضیه مباهله، احادیث فراوانی از طریق اهل سنت وارد شده است که با اندک تغییراتی، به طور خلاصه چنین نقل کرده‌اند:

پیامبر اکرم (ص) چون مسیحیان نجران

را برای مباهله دعوت کرد، گفتند به ما مهلتی ده تا درباره آن فکری کنیم، زمانی که به خانه‌ی خود برگشتند، به «عاقب» که صاحب رأیشان بود، گفتند:

ای عبد المسیح چه کنیم؟ رأی تو چیست؟

گفت:

ای جماعت نصاری!

به خدا قسم که فهمیده‌اید، محمد (ص) پیامبر و فرستاده الهی است.

اینک موضوعی را پیش کشیده که جدا کننده حق از باطل است و هیچ پیامبری با قومش مباهله نکرد جز آنکه کوچک و بزرگ آنان به هلاکت رسیدند، اکنون چنان می‌بینم که اگر شما هم به آن دست زنید تمام ما هلاک خواهیم شد. صلاح آن است که با محمد قراردادی کنید و به سوی دیار خود برگشته و بدین خود بوده، روزگار بگذرانید. صبح شد و برای مباهله آمدند، پیامبر (ص) حسین (ع) را در آغوش و با یک دست، دست حسن (ع) را گرفت و فاطمه (س) پشت سر او و علی (ع) پشت سر فاطمه (س) روان شدند.

پیامبر (ص) فرمود:

وقتی من نفرین کردم، شما آمین بگویید.

اسقف نجران چون پیامبر (ص) و همراهانش را به آن حال دید گفت:

ای جماعت نصاری!

توجه کنید من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا در خواست کنند که کوهی را از جای خود زایل کند خدا آن کوه را چنان کند. مبادا با آن مباهله کنید که حتما هلاک می‌شوید و هیچ نصرانی در روی زمین باقی نمی‌ماند. نصرانیان گفتند:

ای ابوالقاسم!

رأیمان بر آن است که با تو مباهله نکنیم. تو را به دین خودت واگذاریم، ما هم بر دین خود ثابت باشیم.

حضرت فرمود:

تا آنچه به نفع مسلمانان است به نفع شما و آنچه به ضرر ایشان است به ضرر شما هم باشد. آنان امتناع نمودند.

حضرت فرمود:

پس شما را دعوت به جنگ می‌کنم.

گفتند:

ما را طاقت جنگ با عرب نیست، لیکن با تو مصالحه می‌کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و از دینمان باز نداری، در عوض جزیه بدهیم. در هر سال دو هزار حله، هزار تای آن در ماه صفر و هزار دیگر در ماه رجب و سی زره آهنین به تو بدهیم.

حضرت همانطور با آنها معامله کرد. رسول اکرم (ص) فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست، هلاکت به اهل نجران نزدیک شد و اگر مباهله می‌نمودند به صورت میمون و گراز مسخ شده و بیابان بر آنان آتش می‌شد. تمامی اهل نجران حتی پرنده‌های بالای درختانشان بیچاره و مستأصل می‌گشتند و یکسال بیشتر بر نصاری نمی‌گذشت که تمامی هلاک می‌شدند. (۸۲۰)

خشم فاطمه زهرا (س) موجب غضب الهی

حاکم (۸۲۱)

به نقل از:

علی (ع) آورده است:

رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فرمود:

«خداوند با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو خشنود می‌شود.»

این حدیث را همچنین ابن اثیر (۸۲۲) ابن حجر (۸۲۳) و متقی (۸۲۴) روایت کرده‌اند.

حاکم (۸۲۵) به نقل از دیلمی از علی (ع) آورده است:

«خداوند عزّوجلّ خشمگین می‌شود با خشم فاطمه و خشنود می‌شود با خشنودی فاطمه»

در همان صفحه دوباره (با کمی اختلاف) حدیث را به نقل از ابویعلی و طبرانی و ابونعیم ذکر می‌کند.

ذهبی در میزان الاعتدال (۸۲۶) به نقل از طبرانی با سندی که اعتراف به صحت آن می‌کند، از علی (ع) نقل می‌کند که رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فرمود:

همانا پروردگار با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو خشنود می‌شود.

محب طبری به نقل از علی (ع) می‌نویسد:

رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه، همانا خداوند با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو، خشنود می‌شود.

شگفت است!

احادیث این باب با صراحت دلالت دارد بر اینکه خداوند در اثر غضب فاطمه غضب می‌کند - در اول فصل پیشین نیز روایتی از بخاری آوردیم که بر همین مضمون دلالت داشت - و همچنین دلالت دارد بر اینکه خشم فاطمه (س)، رسول خدا (ص) را نیز خشمناک می‌کند، با این همه خود بخاری می‌نویسد:

«فاطمه دخت رسول خدا (ص) بر ابی بکر غضب کرد و از او دوری می‌کرد تا آنکه از دنیا رفت.»

همچنین در باب «غزوه خیبر» می‌نویسد:

«فاطمه از ابی بکر دوری کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.»

در کتاب الفرائض نیز همان مضمون را تکرار می‌کند.

مسلم (۸۲۷)، احمد بن حنبل (۸۲۸) و بیهقی (۸۲۹) نیز این روایت را آورده‌اند.

ترمذی (۸۳۰) می‌نویسد:

فاطمه (س) به ابی بکر و عمر گفت:

«سوگند به خدا هرگز با شما سخن نگویم» و سخن هم نگفت تا از دنیا رفت.

مراد از طوبی!

امام باقر (ع) فرمود:

از رسول خدا (ص) درباره آیه شریفه‌ی «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» سؤال شد، فرمود:

طوبی درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانه من و شاخه‌اش در بهشت است.

گفته شد:

یا رسول‌اللّه!

درباره آن از شما قبلاً سؤال شد و شما فرمودید که آن درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانه علی و فاطمه و شاخه‌اش در بهشت می‌باشد.

رسول خدا (ص) فرمود:

همانا در قیامت خانه من و خانه علی و فاطمه در یک جاست. (۸۳۱)

حضرت زهرا (س) و کشتی نوح

رسول خدا (ص) فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که قوم نوح را نابود کند، به او دستور داد که تخته‌های درخت ساج را قطع کند. بعد از بریدن ندانست چه کند. جبرئیل فرود آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و صندوقچه‌ای که یکصد و بیست و نه هزار میخ در آن بود برایش آورد. وی غیر از پنج میخ تمام آنها را در آن کشتی به کار گرفت دستش را به یکی از آنها زد، آن میخ در دست او تابیده همچون ستاره‌ای نورانی در وسط آسمان درخشید، نوح متحیر و شگفت‌زده شد. خداوند آن میخ را به زبان فصیح و گویا به نطق آورد و گفت:

من به نام بهترین پیامبران حضرت محمد بن عبداللّه (ص) می‌باشم. جبرئیل نزد او آمد، نوح به او گفت:

ای جبرئیل!

این چه میخی است که تاکنون چیزی شبیه آن ندیده‌ام؟

گفت:

این میخ به نام بهترین انسانهای اولین و آخرین، حضرت محمد بن عبداللّه (ص) است.

آن را در قسمت جلوی راست کشتی به کار گرفت. بعد دستش را به میخ دوم زد، نوری از آن درخشید و اطراف را روشن کرد،

نوح (ع) پرسید:

این میخ چیست؟

جبرئیل پاسخ داد:

میخ برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب (ع) است.

آن میخ را در جلو سمت چپ کشتی کوبید. بعد دستش را به میخ سوم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد.

جبرئیل به او گفت:

این میخ فاطمه (س) است.

آن را در کنار میخ پدرش حضرت رسول (ص) کوبید. بعد دستش را به میخ چهارم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد. به او گفت:

این میخ حسن (ع) است.

آن را در کنار میخ پدرش علی (ع) کوبید. بعد دستش را به میخ پنجم زد، نوری درخشید و صدای گریه بلند شد و نمناک شد.

نوح پرسید:

ای جبرئیل!

این تری و نم چیست؟

پاسخ داد:

این میخ حسین بن علی سیدالشهداء (ع) است.

آن را در کنار میخ برادرش کوبید.

آنگاه رسول خدا (ص) فرمود:

خداوند متعال فرموده است:

«و حملناه علی ذات الواح و دسر» (۸۳۲)

که مقصود از الواح در این آیه همان چوبها است و میخهای آن ما هستیم و اگر ما نبودیم، کشتی ساکنانش را حرکت نمی‌داد. (۸۳۳)

پاداش سلام بر فاطمه زهرا (س)

یزید بن عبدالملک نوفلی از پدرش از جدش چنین روایت کرده است:

روزی خدمت حضرت فاطمه زهرا (س) مشرف شدم، ابتدا آن حضرت بر من سلام کرد و فرمود:

پدرم (در زمان حیاتش) فرمود:

هر کس سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای او خواهد بود.

از حضرتش پرسیدم:

آیا این مطلب مخصوص دوران حیات و زندگی شما و آن حضرت است و یا شامل بعد از فوت شما و ایشان نیز خواهد بود؟

فرمود:

هم در زمان زندگی و هم پس از مرگ ما هر دو می‌باشد. (۸۳۴)

فاطمه زهرا (س) و پاداش مؤمنان در هنگام مرگ

«سدیر می گوید:

به حضرت صادق (ع) عرض کردم:

فدایت شوم یابن رسول‌اللَّه، آیا مؤمن از قبض روحش کراهت دارد؟

فرمود:

خیر (نه به خدا سوگند)، چون هنگامی که ملک الموت برای قبض روحش می‌آید و وی اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ به او می گوید:

ای ولی خدا، بی‌تابی مکن. سوگند به خدایی که محمد را بحق برانگیخت، من به تو از پدر خوب و مهربان به فرزندش مهربانترم، چشمانت را باز کن و نگاه کن. سپس فرمود:

«فیتمثل له رسول‌اللَّه و امیرالمؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه (من ذریتهم) (ع)»

- انوار مقدسه رسول‌اللّه و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (از نسلشان) (ع) نزد او ظاهر می‌شوند.

ملک‌الموت می گوید:

اینها رفقای تو هستند. او چشمانش را می گشاید و به آنان نگاه می کند و سپس به خود خطاب می کند:

«یا أیتها النفس المطمئنه» (۸۳۵) إلی محمد و أهل بیته (ع) .

«إرجعی إلی ربک راضیه» بالولایه (مرضیه) بالثواب، (فادخلی فی عبادی)

یعنی:

محمد و أهل بیته و (و ادخلی جنتی)، فما من شیء احب إلیه من انسلال روحه و اللحوق بالمنادی.» (۸۳۶)

ای روان آسوده به محمد و اهل‌بیتش!

بازگرد به سوی پروردگارت. در حالی که هم تو خشنود به ولایت هستی و هم او با ثوابش از تو خشنود است.

پس داخل شو در زمره‌ی بندگانم،

یعنی:

محمد و اهل‌بیتش و داخل بهشت خودم شو. در این هنگام هیچ چیز برای مؤمن از بیرون آمدن جانش و پیوستن به ندا کننده دوست داشتنی تر نیست.»

غرض از اینکه این روایت ذکر حضرت زهرا (س) در ردیف سائر ائمه (ع) و جزو اهل‌بیت عصمت بودن ایشان است. (۸۳۷)

سروری حضرت فاطمه زهرا (س) بر مریم و آسیه

معرفی مریم (س) در مقام الگوی شایسته همه مؤمنان در حالی است که بهترین تفسیر کننده آیات قرآن، مریم را سرور بانوان زمانه خویش معرفی می کند و فاطمه را سید، سرور و سرآمد جمله زنان در طول تاریخ: مریم سرور زنان زمانه خویش بود، اما دخترم فاطمه سرور همه زنان جهان، از آغاز تا فرجام آن است. (۸۳۸)

او قسمتی از وجود من، نور چشم من، میوه قلب من و روح میان دو پهلوی من است!

فرشته‌ای بر من نازل شد و به من بشارت داد که فاطمه، سرور همه زنان اهل بهشت

و نیز سرآمد همه بانوان امتم است. (۸۳۹)

صدیقه لامثلها صدیقه تفرغ بالصدق عن الحقیقه

بدا بذالک الوجود الظاهر سر ظهور الحق فی المظاهر

هی البتول الطهر و العذراء کمریم الطهر و لا سواء

فانها سیده النساء و مریم الکبری بلا خفاء. (۸۴۰)

بدین ترتیب فضیلت و سروری فاطمه (س) بر آسیه و مریم ثابت می‌شود. آری، مقام و منزلت زهرای مرضیه (س) نه تنها بسی والاتر از مقام آسیه و مریم صدیقه است، که اوج فضیلت آسیه و مریم بدان است که توفیق خدمتگزاری آستان حضرت خدیجه کبری (س) را به هنگامه وضع حمل فاطمه زهرا (س) یافته‌اند:

مریم به ابریق بهشتی شوید او را

عیسی فراز آسمان‌ها جوید او را

اگر خدا می‌خواست درباره حضرت زهرا (س) مثل بزند، می‌فرمود:

و ضرب اللّه مثلا للذین امنوا فاطمه بنت محمد.

او الگوی همه زنان و مردان با ایمان است، او سرور بانوان هر دو جهان است.

افتخار آسیه و مریم آن است که از خدمتگزاران درگاه فاطمه (س) می‌باشند. (۸۴۱)

توسل حضرت ابوطالب به حضرت زهرا (س)

قبل از تولد علی (ع) در مکه زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که سنگهای بزرگ از کوه بلقیس جدا شده و به پایین پرتاب می‌شد. حضرت ابوطالب (ع) بر بلندی آمد و گفت:

«الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیه و بالفاطمیه البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامه بالرحمه و الرأفه».

پس همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شداید و بلاها می‌خواندند، ولی جهت آن را نمی‌دانستند. (۸۴۲)

توسل حضرت زکریا به حضرت زهرا (س)

مولایمان حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه در پاسخ سعد بن عبداللّه در ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید:

حضرت زکریا (ع) از پروردگارش درخواست نمود که نامهای «پنج تن» را به او بیاموزد. جبرئیل (ع) بر او نازل شده آنها را به او آموخت. هرگاه که زکریا (ع) نام محمد، علی، فاطمه و حسن (ع) را می‌برد، اندوهش برطرف می‌شد، ولی همین که نام حسین (ع) را می‌برد، بغض گلویش را می‌فشرد و نفسش به شماره می‌افتاد و گریه‌اش می گرفت.

روزی گفت:

خداوندا!

چه سری دارد که هرگاه نام چهار نفر از اینان را می‌برم غم و اندوهم برطرف شده و خاطرم تسکین می‌یابد، ولی به هنگام نام بردن از حسین اشکم جاری و آه و ناله‌ام بلند می‌شود؟

خداوند متعال داستان حسین (ع) را به او خبر داده و فرمود:

«کهیعص». (۸۴۳)

«کاف» اسم کربلا، «هاء» هلاکت و نابودی خاندان پیامبر (ص)، «یاء» یزید که به حسین (ع) ظلم و ستم نمود، «عین» اشاره به عطش و تشنگی حسین (ع) و «صاد» صبر او است.

زکریا (ع) که این مطلب را شنید، سه روز از مسجد خود بیرون نرفت و دستور داد کسی بر او وارد نشود و شروع به گریه و زاری نمود و ذکر مصیبت او این عبارات بود:

خداوندا!

آیا بهترین آفریدگانت به فرزندش مصیبت زده می‌شود؟

آیا چنین مصیبتی بر آستانه آنان فرود می‌آید؟

خداوندا!

آیا علی و فاطمه (ع) این چنین عزادار می‌شوند؟

بعد گفت:

خداوندا!

فرزندی به من بده که در دوران پیری دیدگانم به او روشن شده، وارث و جانشین من باشد! او را برای من به مانند حسین (ع) نسبت به حضرت محمد (ص) قرار ده!

بعد از آنکه او را به من دادی، مرا گرفتار محبت او گردان و بعد همانگونه که حبیبت محمد (ص) به مصیبت او دچار می‌شود، مرا نیز دچار مصیبت او بگردان!

خداوند، یحیی (ع) را به زکریا داد و او را به مصیبت فقدان او دچار کرد. دوران حمل یحیی، همچون دوران حمل حسین، شش ماه بود. (۸۴۴)

فرستادن غذا از طرف خداوند برای حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه (س) در پیشگاه خدا آن چنان معزز بود که بارها مورد عنایت خاص آسمانی قرار گرفته و موائد گوناگون از سوی پروردگار عالم نازل می‌شد که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

پیامبر عالی قدر اسلام (ص) به شدت گرسنه بود و ضعف و ناتوانی وی را از پای درآورده بود، او برای پاره نانی به اتاقهای هریک از زنانش مراجعه کرد، ولی آنان نیز طعامی نداشتند. سرانجام به خانه دخترش فاطمه (س) سرکشید، تا در آن خانه امید به مقصود رسد، ولی فاطمه (س) و بچه‌هایش گرسنه بودند و تکه نانی در آنجا نیز به دست نیامد.

هنوز چند دقیقه بیش نبود که رسول گرامی اسلام (س) منزل دخترش را ترک کرده بود که مختصر طعامی از سوی یکی از همسایه‌ها به آن بانو رسید. فاطمه (س) با خود گفت:

سوگند به خدا، خود و فرزندانم گرسنه می‌مانم، ولی این تکه نان و گوشت را به پدرم می‌خورانم و لذا یکی از حسنین (ع) را به دنبال پدر فرستاد و او را دوباره به خانه‌اش دعوت کرد.

فاطمه (س) اهدایی همسایه را که دو تکه نان و مختصر گوشتی بود، در یک ظرف سرپوشیده قرار داده بود، چون پدرش دوباره به خانه او برگشت، سراغ طعام رفت و آن را در برابر دیدگان رسول خدا گذاشت، ولی ظرف پر از گوشت و نان بود و فاطمه (س) خود نیز از این مائده آسمانی تعجب می‌کرد و خیره خیره به آن نگاه می‌نمود. رسول خدا (ص) خطاب به دخترش گفت:

ای دختر گرامی!

این طعام چگونه و از کجا رسید؟

فاطمه (س) جواب داد:

هو من عنداللَّه ان اللَّه یرزق من یشا بغیر حساب.

فقال:

الحمد للّٰه الذی جعلک شبیهه بسیده نسا بنی‌اسرائیل فانها کانت اذا رزقها اللّٰه شیئا فسئلت عنه قالت:

«هو من عنداللّٰه ان اللّٰه یرزق من یشاء بغیر حساب.» (۸۴۵)

آن از برکات و الطاف الهی است، خداوند به هر کسی بخواهد بدون محدودیت عطا می‌کند.

رسول خدا (ص) چون سخن دخترش را شنید فرمود:

سپاس خدایی را که تو را همانند مریم سرور زنان بنی‌اسرائیل قرار داده، زیرا او نیز هرگاه مورد عنایت الهی قرار می‌گرفت خداوند برایش مائده می‌فرستاد، او در جواب سؤال می‌گفت:

این طعام از جانب خدا است، او به هر کسی بخواهد روزی بی‌حساب می‌دهد.

آنگاه رسول خدا علی (ع) را نیز به حضورش فراخواند و همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند و زنان و اهل‌بیت پیامبر نیز دعوت شدند و خوردند، ولی غذا و مائده آسمانی به همان صورت باقی بود.

حتی فاطمه (س) برای همسایگان نیز از طعام آسمانی که از الطاف خفیه الهی سرچشمه گرفته بود ارسال داشت (... ۸۴۶)

موائد آسمانی برای فاطمه (س) در یک بار و دو بار محدود نمی‌گردد، او بارها از خداوند خویش درخواست طعام کرد و پروردگار عالم نیز بی‌درنگ طعام بهشتی برای آن حضرت ارسال داشت از آن جمله:

روزی امیرالمؤمنین علی (ع) به شدت گرسنه بود و از فاطمه (س) طعام خواست، ولی در خانه چیزی نبود.

فاطمه (س) گفت:

یا علی!

در خانه طعامی نیست،

من و بچه‌هایت دو روز است که گرسنه‌ایم و مختصر طعامی هم که بود، آن را به شما خوراندیم و خود در گرسنگی صبر کردیم.

علی (ع) از شنیدن این سخن فوق‌العاده ناراحت گشته و اشک در چشمانش حلقه زد و برای تهیه طعام زن و فرزندانش به بازار رفت و یک دینار قرض گرفت تا مشکل گرسنگی خانواده‌اش را برطرف سازد، ولی نشد. چرا؟!

چون یکی از دوستانش گرفتار بود و گرسنگی و گریه زن و بچه‌ها او را در بیرون از خانه آواره کرده بود، او دنبال نان و پول بود، ولی چاره‌اش بدون چاره...

علی (ع) از درد او آگاه شد و مانند همیشه ایثار کرد و دیگران را بر خود و خانواده‌اش مقدم داشت و بدین وسیله یکی از دوستانش را که مقداد نام داشت خوشحال و خوشدل ساخت.

علی (ع) دست خالی شد و نتوانست به خانه رود، رو به سوی مسجد کرد و مشغول عبادت شد از آن سو پیامبر خدا (ص) مأمور گشت شب را در خانه علی (ع) به سر برد و لذا بعد از نماز مغرب و عشا دست علی (ع) را گرفت و فرمود:

علی جان!

امشب مرا به مهمانی خود می‌پذیری؟

مولای متقیان سکوت کرد، چرا که زمینه پذیرایی نداشت و فاطمه و حسنین (ع) گرسنه مانده بودند و پول تهیه نان و گوشت فراهم نبود، ولی پیامبر خدا (ص) دوباره اظهار داشت:

چرا جواب نمی‌دهی؟

یا بگو:

بلی، تا با تو آیم و یا بگو:

نه، تا راه دیگر پیش گیرم. علی (ع) عرض کرد:

یا رسول‌اللّه!

بفرمایید.

رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت، دست در دست او به خانه فاطمه (س) آمد و با هم به خانه وارد شده و با زهرا (س) دیدار کردند، فاطمه (س) در حال نماز و نیایش بود و خدا را می‌خواند، او صدای پدر را شنید و به سوی او آمد و خوشامد گفت و سفره را باز کرده و غذای مطبوع آورد، تا گرسنگان را سیر کند و چاره نیافته‌ها را چاره‌ساز باشد.

علی (ع) به فاطمه (س) خیره‌خیره نگاه می‌کرد و با زبان بی‌زبانی سؤال می‌نمود: یا فاطمه!

این طعام از کجا؟

پیش از آنکه فاطمه (س) جواب گوید، رسول خدا (ص) دست بر دوش علی (ع) گذاشت و جواب داد:

یا علی!

هذا جزا دینارك من عنداللّه.

این غذا پاداش آن دیناری است که به مقداد دادی.

خداوند برای شما جریان زکریا (ع) و مریم (س) را تکرار کرد. (۸۴۷) و از طعام‌های بهشتی مرحمت نمود. (۸۴۸)

اقرار به رسالت پدر در شکم مادر

وقتی که کفار از پیامبر اسلام (ص) انشقاق قمر را خواستند، زمانی بود که حضرت خدیجه (س) به فاطمه (س) حامله بود و خدیجه از این سؤال کفار ناراحت شده و گفت:

زهی تأسف برای کسانی که محمد (ص) را تکذیب می‌کنند! در حالی که او فرستاده پروردگار من است.

پس فاطمه (س) از شکم مادرش صدا کرد:

ای مادر!

نترس و محزون نباش، زیرا خدا با پدر من می‌باشد.

پس وقتی که مدت حمل خدیجه (س) تمام شد و موقع وضع حمل رسید، خدیجه (س) فاطمه (س) را به دنیا آورد و او به نور جمال خود تمام جهان را روشن و منور ساخت. (۸۴۹)

چرخیدن آسیای دستی به خودی خود در خانه حضرت زهرا (س)

جناب ابوذر می‌گوید:

رسول خدا (ص) مرا به دنبال علی (ع) فرستاد. به خانه‌اش رفتم و او را خواندم، ولی پاسخ مرا نداد. و آسیاب دستی را دیدم که بدون اینکه کسی باشد به خودی خود، می‌گردد. دوباره او را خواندم، بیرون آمد و با هم نزد رسول خدا (ص) رفتیم و پیامبر (ص) متوجه علی (ع) شد و چیزی به او گفت که من نفهمیدم.

گفتم:

شگفتا!

از دستاسی که بدون گرداننده می‌گردد.

آنگاه پیامبر (ص) فرمود:

خداونـد قلب دخترم فـاطمه و اعضـا و جوارحش را پر از ایمـان و یقین کرده و چون خداونـد ضـعف او را دانست، پس در روزگار سختی به او کمک کرد و کفایتش نمود. مگر نمی‌دانی که خداوند، فرشتگانی را قرار داده تا خاندان محمد را یاری دهند؟! (۸۵۰)

حرام بودن آتش بر فاطمه زهرا (س)

روزی عـایشه بر فـاطمه (س) وارد شـد، در حـالی که آن حضـرت برای حسن و حسـین (ع) با آرد و شـیر و روغن در دیگی غـذای حریره درست می‌کرد. دیگ بر روی اجاق و آتش می‌جوشید و بالا می‌آمد و فاطمه (س) آن را با دست خود هم می‌زد.

عایشه با اضطراب و نگرانی از نزد او بیرون آمده، نزد پدرش ابوبکر رفت و گفت:

ای پدر!

من از فاطمه چیز شگفت‌آوری دیدم و آن اینکه دست به درون دیگی که بر روی آتش می‌جوشید برده، آن را به هم می‌زد.

گفت:

دخترکم!

این را پنهان کن که کار مهمی است.

این خبر که به گوش پیامبر اکرم (ص) رسید، بر بالای منبر رفت و حمد و سپس الهی را به جای آورد، سپس فرمود:

همانـا مردم دیـدن دیـگ و آتش را بزرگ شـمرده و تعجب می‌کننـد. سوگنـد به آن کسـی که مرا به پیامبری برگزیـد و به رسالت انتخاب فرمود، همانا خـدای عزوجل آتش را بر گوشت و خون و موی و رگ و پیوند فاطمه حرام کرده است، فرزندان و شـیعیان او را از آتش دور نمود، برخی از فرزنـدان فـاطمه دارای رتبه و مقـامی هسـتند که آتش و خورشـید و ماه از آنها فرمانبرداری کرده در پیش رویشـان جنیـان شمشـیر زده، پیامبران به پیمان و عهـد خود درباره آنها وفا می‌کننـد، زمین گنجینه‌های خودش را تسـلیم ایشان نموده، آسمان برکاتش را بر آنان نازل می‌کند.

وای، وای، وای!

به حال کسـی که در فضـیلت و برتری فاطمه شک و تردید به خود راه دهد و لعنت و نفرین خدا بر کسـی که شوهر او، علی بن ابی طالب را دشمن داشته به امامت فرزندان او راضی نباشد. همانا فاطمه، خود دارای جایگاهی است و شیعیانش نیز بهترین جایگاه‌ها را خواهند داشت.

همانا فاطمه پیش از من دعا می‌کند و شفاعت می‌نماید و شفاعتش علی‌رغم میل کسانی که با او مخالفت می‌کنند، پذیرفته می‌شود. (۸۵۱)

سیمای فاطمه زهرا (س) در قرآن کریم (۸۵۲)

بعضـی از آیات شریفه‌ی قرآن کریم تنها بر شخصیت حضرت زهرا (س) دلالت دارد و بعضی ناظر به مقام و منزلت اهل بیت رسول خـدا (ص) است که زهرای مرضـیه (س) از جمله آنان است که به اختصار هجـده آیه به مناسـبت هجده بهار از زندگی از حضـرت فاطمه زهرا (س) انتخاب گردیده است.

(۱) - «ذلِکَ الَّذی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبـادَهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَـنَهً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْـناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَـکُورٌ * ام یقولون افتری علی الله کذباً فان یشاء یختم علی قلبک و یمح الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور». (۸۵۳)

(این بهشت ابد) همان است که خدا به بندگانی که ایمان آورده و نیکوکار شدند بشارت آن را داده است بگو:

من از شما اجر و رسالت جز این نخواهم که مودت و دوستی و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکوئیش بیفزائیم که خداوند بسیار آمرزنده و پذیرنده‌ی شکر بندگان است بلکه (مردم نادان) خواهد گفت: که محمد (ص) بر خدا دروغ بست (که محبت اهل بیت را بر مردم واجب کرد) که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد و به کلمات وحی خود سخن باطل را محو و نابود و حق را ثابت و بر قرار می گرداند که خدا به اسرار دل های خلق آگاه است.

پاداش رسالت

در این آیه‌ی شریفه خدا به پیامبر برگزیده‌اش فرمان داده است تا به امت بگوید: برای انجام رسالت خویش پاداشی از شما نمی خواهم مگر آن که شما باید با نزدیکان من بر اساس محبت و مهربانی رفتار نمائید.

علاوه بر سخنان امامان و معصومین (ع) انبوه روایات در کتاب های تشیع و تسنن بیان گر این است که منظور از واژه‌ی «قربی» (۸۵۴) نزدیکان پیامبر (ص) است و نام های نزدیکان حضرت را ذکر کرده‌اند.

(۲) - «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکمْ تَطْهِیرًا» (۸۵۵)

خدا فقط میخواهد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را ببرد و شما را به بهترین وجه پاک گرداند.

آیه‌ی تطهیر به صریح ترین وجه و با تاکیدهای فراوان، بر طهارت اهل بیت (ع) گواهی میدهد. و روایات بسیاری بر طهارت و عصمت اهل بیت (ع) شهادت میدهد.

در میان آیاتی که شخصیت والا و الهی اهل بیت (ع) را به امت اسلامی معرفی می‌کند، آیه‌ی تطهیر جایگاه ویژه و بسیار قابل توجهی دارد. طهارت روحی به معنای خاص آن که چیزی جز مقام عصمت نیست، محور اساسی در این آیه است و این مساله‌ای بسیار اساسی در معرفی اهل بیت (ع) به ویژه حضرت فاطمه (س) و ملاک مهمی در مرز بندی های کلامی و اعتقادی است.

علاوه بر آن پیامبر (ص) در مورد فاطمه (س) فرمود:

فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی (۸۵۶)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است.

و نیز فرمود:

یا فاطمه الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک (۸۵۷)

فاطمه خدا برای غضب تو غضب می‌کند و راضی است جایی که تو راضی باشی.

پس غضب و رضای فاطمه (س) با غضب و رضای حق تعالی برابر است و این یعنی عبودیت محض و مقام عصمت که از جلوه های حق تعالی است.

امام علی (ع) با استناد به آیه‌ی تطهیر، عصمت و طهارت زهرای مرضیه (س) را یاد آور می‌شود. پس از آن که خلیفه‌ی اول با فاطمه (س) به منازعه برخاست و فدک را که در اختیار آن حضرت بود مصادره کرد و اعتنایی به دعاوی آن حضرت نکرد و شاهدانش را قبول ننمود، حضرت علی (ع) فرمود:

اگر کسی ادعا کند که (نعوذ بالله) زهرا مرتکب منکر شده است و بر ادعای خود شاهدانی هم بیاورد و تو او را تصدیق کنی، کتاب خدا را تکذیب کرده ای، زیرا آیه‌ی تطهیر شهادت خدا بر طهارت زهراست.» (۸۵۸)

(۳) - «تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَکمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ نَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلیَ الْکَاذِبِینَ» (۸۵۹)

بیایید فرزندان، زنان و خودمان را بخوانیم، سپس مباهله کرده (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

آیه‌ی مباهله درباره‌ی مسیحیان نجران نازل شده است، آنان که عیسی (ع) را فرزند خدا میدانستند و تولد فرزندی بدون پدر را باور نمی‌کردند و به سخنان پیامبر اسلام (ص) درباره‌ی تولد حضرت عیسی (ع) اعتراض می کردند.

پیامبر (ص) به مسیحیان نجران فرمود:

طرفین دست به سوی آسمان بلند کنیم و از خداوند بخواهیم که جبهه‌ی حق را پیروز گرداند و جبهه‌ی باطل و دروغگو را ریشه کن نماید.

چنین دعواتی از سوی پیامبر (ص) دلالت بر اطمینان آن حضرت به حقانیت خویش و پیروزی در این هماورد دارد. پس از قرار مباهله، اسقف نجران به نمایندگان خود گفت:

اگر مشاهده کردید که محمد تنها با فرزندان و اهل بیتش آمده، از مباهله با او خودداری کنید.

مسیحیان در روز موعود در محل مورد نظر و در بیابان حاضر شدند و دست علی (ع) را در دست پیامبر (ص) و حسن (ع) و حسین (ع) را در حالی که مقابل آن حضرت حرکت می کردند و فاطمه (س) را که پشت سرشان حرکت می کرد مشاهده کردند. (۸۶۰)

پیامبر (ص) عرض کرد:

«اللهم هولاء اهلی» (۸۶۱)

پروردگارا اینان اهل بیت من هستند.

پس رو به آنان کرده فرمود:

چون من دعا کردم شما آمین بگوئید. (۸۶۲)

هنگامی که همراهان پیامبر (ص) به رئیس گروه علمای نجران معرفی شدند ترس سراسر وجودش را فرا گرفت و چون آن حضرت را به شیوه‌ی پیامبران در مجلس مباهله یافت (۸۶۳) به همراهان خود گفت:

ای جماعت نصرانیان!

صورت هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از زمین بر کند به دعای آنان بر می‌کند. با اینان مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و تا روز قیامت دیگر نصرانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.

فخر رازی ضمن نقل این ماجرا می گوید:

مفسران در صحت این حدیث اتفاق نظر دارند. (۸۶۴)

پس از امتناع اهل نجران از مباهله، مصالحه‌ای مبنی بر پرداخت خراج از سوی آنان به پیامبر اسلام (ص) انجام گرفت. (۸۶۵)

در پایان بحث، نکاتی را یاد آور می‌شویم:

الف) پیامبر اکرم (ص) با آوردن حضرت زهرا (س) در این واقعه مهم اجتماعی به خصوص با توجه به وضعیت اسفبار زنان در میان اعراب، نقش حضور زنان در صحنه های مهم اجتماعی را یادآور می‌شود. (۸۶۶)

ب) نفرین پیامبر (ص) و نزول عذاب الهی پس از طی مراحلی از تبلیغ دین، موعظه و اقامه‌ی دلیل و برهان انجام می گیرد.

ج) استدلال پیامبر با مخالفان، پس از تعلیم از جانب خداوند صورت می گیرد و پیامبر (ص) بدون تعلیم الهی چیزی از خود ندارد، چنان چه خداوند در آیه‌ی شریفه میفرماید:

«و علمک ما لم تکن تعلم» (۸۶۷)

آن چه را که نمی دانستی خداوند به تو آموخت.

د) این آیه یکی از دلایلی است که اثبات می کند امام حسن و امام حسین (ع) هر چند از ناحیه‌ی دختر به پیامبر (ص) منتسبند، اما فرزندان آن حضرت محسوب می‌شوند، چنانچه از آیات شریفه: «و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من

ذریته داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل ن الصالحین» (۸۶۸)

استفاده می‌شود که حضرت عیسی (ع) که از ناحیه‌ی مادر به حضرت ابراهیم (ع) منتسب است. (۸۶۹)

از ذریه حضرت ابراهیم (ع) است.

از این رو اشکالی که برخی از مخالفان اهل بیت پیامبر (ص) مطرح کرده‌اند که چرا حسنین (ع) را فرزند پیامبر (ص) میخوانید پاسخ داده می‌شود.

(۴) - «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۸۷۰)

ای رسول، ما کوثر (عطای بسیار) را به تو عطا کردیم (بخشیدیم) پس به شکرانه‌ی این نعمت، برای پروردگارت نماز بگذار و شتر قربانی کن، همانا که (محققاً) دشمن (بدگوی) تو ابتر و مقطوع النسل است.

این سوره که کوتاه ترین سوره قرآن کریم است در مکه نازل شده است.

زمانی که عبدالله و قاسم دو فرزند رسول الله (ص) وفات کردند، دشمنان آن حضرت برای تضعیف روحیه‌ی ایشان زبان به طعن و شماتت گشودند و عاص بن وائل پیغمبر خاتم را ابتر خواند. (۸۷۱)

خداوند حکیم در قرآن کریم پیامبرش را این چنین خشنود نمود:

ما کوثر را به تو عطا کردیم، پس به شکرانه‌ی این نعمت، برای پروردگارت نماز بگذار و شتر قربانی کن، همانا که دشمن تو ابتر و مقطوع النسل است.

برای کلمه‌ی کوثر در این سوره بیش از ۲۵ معنا و احتمال مطرح کرده‌اند. (۸۷۲)

که از جمله‌ی آنها میتوان به چشمهای در بهشت و حوض کوثر که در روایات شیعه و سنی به چشم میخورد اشاره کرد. (۸۷۳)

قرطبی، مفسر مشهور اهل سنت علی رغم آن که بین این دو معنا و آیات دیگر سوره تناسبی را نمی بیند و بدان اعتراف دارد با این وجود چون معانی دیگر کوثر مؤیدی از روایات نیافته همین دو معنا و احتمال را برگزیده است. (۸۷۴)

از دیدگاه مفسر عالی قدر شیعه، علامه طباطبایی مناسب ترین معنا، با توجه به معنای آخرین آیه — که دشمن آن حضرت را ابتر معرفی کرده و مایه‌ی دلگرمی و آرامش خاطر رسول الله (ص) شده و طبعاً وجود آن لغو و بی فایده نمی باشد - کثرت ذریه‌ی پیامبر اکرم (ص) است.

اگر «خیر کثیر» هم مراد باشد، یقیناً یکی از مصادیق آن فراوانی نسل آن حضرت است (۸۷۵) که نوید اعطای فرزندان فاطمه (س) به عنوان ذریه رسول الله (ص) به آن حضرت داده می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) مامور می‌شود به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ، در پیشگاه با عظمت خدای سبحان سر تعظیم فرود آورده، نماز گذارد و قربانی نماید.

معنای دیگری نیز در روایات شیعه و سنی درباره‌ی «وانحر» آمده که عبارت است از:

بلند کردن دست ها تا مقابل گوش ها به هنگام تکبیر گفتن در نماز.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) چنین می‌فرماید:

پیامبر اکرم (ص) هنگام نزول سوره کوثر به جبرئیل فرمود:

«این قربانی که پروردگارم مرا مامور بدان فرموده چیست»؟

جبرئیل پاسخ داد:

قربانی نیست بلکه به تو امر می‌کند، هنگام نماز که احرام نماز بستی — یعنی با گفتن تکبیره الاحرام وارد نماز شدی — هنگام تکبیر

آغـاز نمـاز و تکبیر قبـل از رکوع و نیز تکبیر بعـد از رکوع، دسـتانت را (تـا برابر گوشـها) بلنـد کنی که نماز ما و نماز فرشـتگان در آسمان های هفتگانه چنین است.

برای هر چیزی زینتی است و زینت نمـاز بلنـد کردن دسـتها هنگـام گفتن هر تکبیر است که این عمـل نشانه آرامش و طمأنینه است. (۸۷۶)

در پایان سوره خداونـد متعال برای دلجویی از پیامبرش و کوبیدن دشـمنان آن حضـرت، فرد عیب جو و کینه توزی که پیامبر را ابتر خوانده معرفی می‌کند و بر آن تاکید می‌ورزد:

«ان شانئک هو الابتر» دشمن تو قطعاً بریدن نسل و بی عقب است.

(۵) – «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» (۸۷۷)

نیکوکاران در بهشت از شـرابی نوشند که طبعش کافور است از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص می‌نوشند که هر کجا بخواهند جاری می‌شود به عهد و نذر خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که دشواری اش اهل محشر را فرا می‌گیرد، می ترسند و هم بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام میدهند.

سوره‌ی دهر یا لا اقل ۱۸ آیه‌ی اول آن در مدینه منوره بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و شأن نزول آن، که بسـیاری از مفسـران شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند، گواه بر این مطلب است.

بیماری فرزندان حضرت زهرا (س)

ابن عباس می‌گوید:

دو فرزند گرانمایه‌ی حضرت زهرا (س) بیمار شدند.

پیامبر اکرم (ص) همراه گروهی از یاران به دیدار آنان آمد و ضمن گفتگو فرمود:

«ای اباالحسن!

زیبنده است برای شفای فرزندانت نذر کنی».

حضرت علی (ع) همراه حضرت زهرا (س) (و بنا به نقلی حسنین (ع)) و به پیروی از آنان، فضه (زن شایسته و شاگرد صدیقه طاهره) نذر کردند که در صورت بهبودی و شـفای آن دو سه روز روزه بگیرند. پس از مدتی کوتاه آن دو بزرگوار شفا یافتند و خانواده به نذر خویش وفا کردند. در شـرایط سـخت اجتماعی و اقتصادی آن روز جامعه چون در منزل آذوقه‌ای نداشـتند، علی (ع) سه من نان جو قرض گرفت. فاطمه ثلث آن را آسیاب کرد و به تعداد اعضای خانواده پنج قرص نان جو پخت و آن را در سفره‌ی افطار نهاد.

قبل از افطار نیازمندی به در خانه آمد و صدا کرد:

سلام بر شما!

ای اهل بیت محمد!

مسکینی از مساکین مسلمانم! اطعام کنید که خدایتان از مائده‌های بهشتی اطعام کند.

آنان او را بر خود مقدم داشتند و غذای خود را به او دادند و با آب افطار کردند فردا نیز روزه گرفتند بار دیگر هنگام افطار یتیمی بر در خانه آمـد، باز هم ایثار کرده و هر کدام قرص نان خود را به او دادند و با آب افطار کردند. روز سوم نیز اسـیری نزد آنان آمد و باز هم به همین رسم عمل کردند. روز بعد هنگام صبح علی

(ع) در حالی که دست فرزندانش حسن و حسـین (ع) را به دست داشت، نزد رسول الله (ص) رفت. چشم پیامبر که بر آنان افتاد دید

که از شدت گرسنگی بر خود می لرزند، فرمود:

چقدر ناراحت میشوم که شما را این چنین می بینم.

برخاست و همراه آنان به خانه دخترش آمد، فاطمه (س) را در حالی که شکمش از شدت گرسنگی به پشت چسبیده و چشمانش گود رفته بود، در محراب عبادت دید. در این حال جبرئیل نازل شد و عرضه داشت:

ای محمد!

خداوند تو را درباره‌ی خاندانت تبریک می گوید.

سپس آن حضرت را به خواندن این سوره واداشت. (۸۷۸)

خداوند تعالی در این سوره اقسام نعمت های بهشتی را که «ابرار» از آن بهره‌مند خواهند شد یادآوری می کند.

(۶) - «وَ اعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُواْ» (۸۷۹)

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه‌ی شریفه با استناد به روایتی از ابی سعید خدری، از رسول الله (ص) نقل کرده که مراد از «حبل الله» کتاب خدا و عترت پیامبر است و منظور از «جمیعاً» تمسک به هر دوی آنهاست. (۸۸۰)

چنان چه حدیث ثقلین بر این مضمون دلالت دارد.

شیخ مفید فقیه و متکلم قرن چهارم می نویسد:

امام سجاد (ع) فرمود:

پیامبر اکرم «حبل» را به امیرالمومنین (ع) تفسیر نمود. (۸۸۱)

حاج شیخ عباس قمی این روایت را از عالمی معتزلی نقل می کند:

رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه سرور قلبم و دو فرزندش میوه‌ی دلم و همسرش نور چشم من است و امامان از فرزندان او، امینان پروردگارم. ریسمان پیوسته بین او و بندگان هستند. هر کس به آنان تمسک جوید نجات خواهد یافت. (۸۸۲)

(۷) - «حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنزَلْنَهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كلُّ أَمْرٍ حَكِيم» (۸۸۳)

حم. سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذار کننده بودهایم در آن شب هر امری بر اساس حکمت، تدبیر و جدا میگردد.

مرحوم کلینی روایت مفصلی را از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم درباره‌ی شرفیابی عالمی نصرانی به محضر امام کاظم (ع) نقل می کند که از سفر طولانی خود برای آن که آن حضرت را ببیند و حقایقی را از زبانش بشنود سخن می گفت. او پس از مطالعه‌ی تورات، انجیل، مزامیر داوود و قرآن کریم، با راهنمایی عالمی دیگر به مدینه آمده بود تا از کسی که عالم به تعالیم همه‌ی انبیاست، سئوالاتی را بپرسد.

حضرت امام کاظم (ع) با مهر و عطوفت او را پذیرفت و در پاسخ سئوال او درباره‌ی قرآن، سوره‌ی دخان را تلاوت فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحیم* حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنزَلْنَهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ».

عالم نصرانی از باطن این کلمات سئوال کرد. آن حضرت چنین پاسخ فرمود:

«حم» محمد (ص) است که در کتاب هود که منقوص الحروف بوده آمده است.

«الکتاب المبین» امیرالمومنین علی (ع) است.

«لیله» فاطمه (س) است.

«یفرق کل امر حکیم»

یعنی:

خیر فروزانی از آن شب نشأت می گیرد.

گفت و گوی نصرانی با آن حضرت به درازا کشید.

حضرت امام کاظم (ع) مسیح (ع) و مریم (س) را از زبان قرآن توصیف نمود و در نهایت مرد نصرانی به اسلام گروید.

روایت دیگری در تفسیر فرات کوفی که در قرن سوم هجری نگاشته شده، با ذکر سند از امام صادق (ع) آمده است:

امام صادق (ع) در تفسیر «انا انزلناه فی لیله القدر» فرمود:

«لیله» فاطمه (س) و «القدر» الله است.

سپس افزود:

پس هر کسی که فاطمه (س) را به درستی و کما هو حقه بشناسد، لیله القدر را درك كرده است و فاطمه (س) به این نام، نام گذاری شده به سبب آن که مردم از شناخت او عاجزند. (۸۸۴)

۸ - «یَأَیهَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ کُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» (۸۸۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

علامه بحرانی از ابن شهر آشوب این روایت را از طریق اهل سنت نقل می کند:

عبدالله بن عمر چنین اظهار داشت:

این که خداوند متعال می‌فرماید:

«اتقوالله» اصحاب پیامبر را به ترس از خدا فرا می خواند و مرادش از این که می‌فرماید:

«و کونوا مع الصادقین» این است که با محمد و خاندان او همراه باشید. (۸۸۶)

نافع بن ارزق که این سخن را از عبدالله بن عمر روایت کرده، از سخت ترین دشمنان اهل بیت پیامبر (ص) است، اما خداوند چنین سخن حقی را بر زبانش جاری ساخته است.

اهمیت این نقل با توجه به مثل معروف «الفضل ما شهد به الاعداء» بیشتر نمایان می‌شود.

ابو هارون عبدی می گوید:

من و ابن عمر نشسته بودیم که نافع آمد و گفت:

به خدا سوگند، من با علی دشمن هستم. ابن عمر به او گفت:

خداوند تو را دشمن دارد. آیا بغض کسی را در دل داری که سوابق او بهتر از دنیا و ما فیهاست؟! (۸۸۷)

۹ - «أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ» (۸۸۸)

آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه‌ی آن (در زمین) ثابت و شاخه‌ی آن در آسمان است؟!

سلام خثعمی می گوید:

بر حضرت جعفر بن محمد بن علی وارد شده.

عرض کردم:

ای فرزند رسول الله!

معنای کلام خداوند که می‌فرماید:

«الم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء» چیست؟

آن حضرت فرمود:

ای سلام!

اصل درخت محمد (ص) است، فرع آن علی و میوه‌ی آن حسن و حسین، شاخه‌ی آن فاطمه و شاخه های فرعی آن فرزندان فاطمه و امامان هستند و برگ آن پیروان و دوستداران ما خاندان هستند. هرگاه فردی از شیعیان ما از دنیا می‌رود از این درخت برگی فرو میافتد و هرگاه فرزندی از دوستداران ما به دنیا می‌آید برگ دیگری به جای آن برگ میروید. (۸۸۹)

شبیه این روایت را ابن عقده از امام باقر (ع) نقل کرده، با این تفاوت که در آن حضرت فاطمه (س) «عنصر الشجره» و پیروان اهل بیت «شاخه ها و برگ های درخت» شمرده شده است.

از ابن عباس نیز نظیر این بیان از جبرئیل امین خطاب به رسول الله (ص) نقل گردیده است. (۸۹۰)

از دیدگاه اهل سنت نیز حاکم در المستدرک علی الصحیحین از میناء بن ابی میناء خدمتگزار عبدالرحمن بن عوف چنین نقل می نماید:

حدیث های صحیح را پیش از آن که با گفتارهای نادرست مخلوط شود بگیرید. من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود:

من درختم و فاطمه، شاخه‌ی آن و علی لقاح و حسنینم میوه‌ی آنند و شیعیان ما برگ های آن هستند. ریشه‌ی این درخت در بهشت «عدن» است و سایر آن در بقیه‌ی باغهای بهشت جای دارد. (۸۹۱)

نظیر این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند. (۸۹۲)

۱۰ - «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» (... ۸۹۳)

و حق نزدیکان را بپرداز.

ابوسعید خدری می‌گوید:

هنگامی که آیه‌ی «و آت ذالقربی حقه» بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، دخترش فاطمه (س) را خواست و سرزمین فدک را به او عطا فرمود.

در برخی از نقلها افزوده‌اند که آن حضرت فرمود:

این سهم تو و فرزندان تو است که خداوند تقسیم کرده است. (۸۹۴)

امام سجاد (ع) از پیرمرد شامی پرسید:

آیا قرآن خوانده‌ای؟

او عرض کرد:

بله.

آن حضرت فرمود:

آیه

«و آت ذالقربی حقه» ... را نخوانده‌ای؟

گفت:

مگر شما آن بستگان هستید که خداوند دستور داده حقشان را ادا کنیم؟

آن حضرت فرمود:

بلی. (۸۹۵)

عبدالرحمن بن صالح می گوید:

مامون به عبدالله بن موسی نامه نوشت و از او درباره‌ی فدک سئوال کرد. او در پاسخ به این آیه استناد جست. مامون نیز فدک را به فرزندان حضرت زهرا (س) واگذار نمود. (۸۹۶)

تفسیر ذی القربی به حضرت زهرا (س) اختصاص به این آیه مبارکه ندارد، بلکه حضرت امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه‌ی «و ایتاء ذی القربی» نیز ذی القربی را به حضرت فاطمه (س) و اولاد او تفسیر نموده است. (۸۹۷)

۱۱ - «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (۸۹۸)

و کسانی که میگویند:

پروردگارا!

از همسران و فرزندانمان مایه‌ی روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزکاران پیشوا گردان.

ابوسعید خدری می گوید:

پیامبر خدا (ص) در تفسیر آیه‌ی فوق فرمود:

مراد از «ازواجنا» خدیجه، «ذریاتنا» فاطمه، «قره اعین» حسنین و «اماماً» علی است. (۸۹۹)

حدیث دیگری، مصداق آیه‌ی فوق را امیرالمومنین (ع) شمرده؛ چون آن حضرت از خداوند درخواست نمود: پروردگارا از همسران ما فرزندانی مرحمت فرما که خلف صالح و مایه‌ی روشنی چشم ما باشند و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده و دعای ایشان مستجاب شد (۹۰۰).

بنا بر این معنا از آیه‌ی «ازواجنا» بر حضرت زهرا (س) منطبق خواهد بود.

۱۲ و ۱۳ - «الله نور السماوات و الارض مثل نوره کمشکاه فیها مصباح المصباح فی زجاجه الزجه کانها کوکب دری یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم». (۹۰۱)

خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده هم چون یک ستاره‌ی فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، (روغنش آن چنان خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و خدا برای مردم مثلها می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.

بنابر روایتی که از طریق شیعه و سنی نقل شده، امام صادق و امام رضا (ع) در ذیل آیه «مشکوه» را به فاطمه زهرا (س) تفسیر کرده‌اند و فرموده‌اند:

آن حضرت ستاره‌ی درخشانی در آسمان زنان دنیا، زنان بهشت و زنان دو عالم «کوکب دری» بین زنان دو عالم است. (۹۰۲)

برترین تعبیر در این روایت که از طریق اهل سنت نقل گردیده است:

ابن المغازلی از طریق اهل سنت نقل می کند:

ابالحسن (ع) فرمود:

«الله نور السماوات و الارض مثل نور کمشکاه» یعنی فاطمه (س).

«فیها مصباح» یعنی حسن و حسین (ع).

«فی زجاجه الزجاجه کانها کوکب دری» یعنی فاطمه ستاره درخشان زنان و عالم است.

«یوقد من شجره مبارکه» یعنی ابراهیم (ع).

«لاشرقیه و لا غربیه» یعنی نه یهودی و نه نصرانی.

«یکاد زیتها یضیء» یعنی نزدیک است که علم از آن بجوشد.

«و لو لم تمسسه نار نور علی نور» یعنی امامی بعد از امام دیگر.

«یهدی الله لنوره من یشاء» یعنی خداوند هر کس را که بخواهد به ولایت ما هدایت می‌کند. (۹۰۳)

۱۴ – «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ * بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ» (۹۰۴)

دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند، در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند.

علامه بحرانی دوازده روایت که بعضی از طریق اهل سنت نقل شده ذکر می‌کند که مراد از «البحرین» در آیه شریفه، علی و فاطمه (ع) هستند که هیچ گاه بر یکدیگر بغی و سرکشی نمی‌کنند. (۹۰۵)

در بعضی از این روایات «برزخ» بر پیامبر اکرم (ص) تفسیر شده است، بدین معنا که آن حضرت مانع سرکشی آنهاست، ولی روشن است که چنین معنایی با شخصیت والای آن دو بزرگوار که معصومند سازگار نیست.

از این رو در تفسیری که از ابن عباس نقل شده، برزخ میان آن دو، مهر و محبتی دانسته شده که از بین رفتنی نیست و همین مهر و محبت مانع سرکشی هر کدام نسبت به دیگری است، چنان چه بعضی روایات «بحرین» را دو دریای «علم» علی (ع) و «حلم» زهرا (س) تفسیر نمودهاند. (۹۰۶)

۱۵ – «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلَی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیهُّمْ أَقْرَبُ وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ کَانَ مَحْذُورًا» (۹۰۷)

کسانی که از غیر خدا (مثل ملائکه و مسیح و عزیر) را پرستش می‌کنند خود به سوی خدا توجه دارند و هر کدام بدو نزدیکترند به واسطه‌ی عبادت و اطاعت از او، بدو توسل میجویند و رحمت او را امیدوارند و از عذابش واهمه دارند که عذاب خدا سزاوار حذر کردن است.

حاکم حسکانی به سند خود از عکرمه در تفسیر این آیه نقل می‌کند:

مقصود از این آیه پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) هستند. (۹۰۸)

۱۶ – «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال * رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاه و ایتاء الزکوه یخافون یوماً تتقلب فیه القلوب و الابصار» (۹۰۹)

در خانه‌هایی که خداوند اذن داده است تا بلندآوازه گردد و نام او یاد شود، خداوند را تسبیح می‌کنند مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز و دادن زکات باز نمیدارد و خوف روزی را دارند که در آن قلبها و چشمها مضطرب میگردد.

حاکم حسکانی به سند خود از انس بن مالك و بریده نقل می‌کند:

پس از آن که رسول خدا (ص) این آیه را قرائت کرد، مردی به پا خاست و خطاب به آن حضرت گفت:

مقصود از این چه خانه هایی است؟

فرمود:

خانه های پیامبران.

پس از آن ابوبکر با اشاره به خانه‌ی علی و فاطمه به رسول اکرم (ص) گفت:

این خانه در شمار آن خانه‌هاست؟

حضرت فرمود:

بلی از بهترین آنهاست. (۹۱۰)

احمد بن حنبل در مسند خود از ابوهریره نقل می کند:

رسول خدا (ص) به فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) نظر افکند و فرمود:

هر کس با شما جنگ کند با من در جنگ است و هر کس با شما از در سازش وارد شود من با او در سازشم. (۹۱۱)

۱۷ – «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» (۹۱۲)

آنان که در حالت ایستاده و نشسته و خفتن، خدا را یاد کنند و دائم فکر در خلقت آسمان ها و زمین کرده و گویند پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدهای پاک و منزهی ما را به لطف خود از عذاب آتش (دوزخ) نگاه دار.

منظور از «الذین» ... حضرت امیرالمومنین علی و فاطمه (ع) هستند. (۹۱۳)

۱۸ – «إِنهَّا لَاحْدَى الْکُبرَ * نَذِیرًا لِّلْبَشَرِ» (۹۱۴)

این یکی از حادثه‌های بزرگ است که بیم دهنده‌ی آدمیان است.

منظور از «لَاحْدَی الْکُبرَ» ولایت حضرت فاطمه زهرا (س) است. (۹۱۵)

چهل حدیث از حضرت زهرا (س) در ابعاد گوناگون (۹۱۶)

(۱) قولها (س) فی وصف اللّه جل‌جلاله

اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْءٍ کانَ قَبْلَها و اَنْشَأَها بِلَا احْتِذاءِ اَمْثِلَه اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ و ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَه مِنْهُ اِلی تَکْوینِها و لا فائِدَه لَهُ فی تَصْویرِها، اِلاَّ تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ و تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ و اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ و تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ و اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ.

سخن آن حضرت در توصیف خداوند:

موجودات را خلق نمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شود و آنان را بدون هیچ مشابهی پدید آورد، با قدرتش آنها را خلق و با مشیّتش ایجاد نمود، بدون آنکه در ایجاد آن و پدید آوردنشان نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش و اظهار قدرت خود و شناسائی راه عبودیّت و گرامی‌داشت دعوتش.

(۲) قولها (س) فی وصف القرآن

بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللّهِ الْمُنَوَّرَه و عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَه و مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَه و بَیِّناتُهُ الْجالِیَه و بَراهینُهُ الْکافِیَه و فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَه و رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَه و شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَه.

سخن آن حضرت در توصیف قرآن با قرآن حجّتهای فروزان الهی و واجبات تفسیر شده و محرّمات برحذر گردانده شده و براهین روشن و دلائل کافی و فضائل ارزشمند و مجوزات بخشیده شده و قوانین نوشته شده روشن می‌شود.

(۳) قولها (س) فی وصف القرآن

اِسْتَخْلَفَ عَلَیْکُمْ کِتابَ اللّهِ النّاطِقَ و الْقُرْآنَ الصّادِقَ و النُّورَ السّاطِعَ و الضِّیاءَ اللاّمِعَ، بَیِّنَه بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَه سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَه ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَه بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ اَتْباعَهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاه اسْتِماعُهُ.

سخن آن حضرت (س) در توصیف قرآن

نزد شما کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور فروزان و پرتو درخشنده را بر جای نهاد، که براهینش روشن و رازهایش آشکار و ظواهرش نمایان، پیروانش مورد غبطه بوده و آنان را به سوی بهشت رهنمون و شنیدن آن راه نجات است.

(۴) قولها (س) فی وصف القرآن

اُمُورُهُ ظاهِرَه و اَحْکامُهُ زاهِرَه و اَعْلامُهُ باهِرَه و زَواجِرُهُ لائِحَه و اَوامِرُهُ واضِحَه.

سخن آن حضرت در توصیف قرآن

امور آن نمایان و احکامش شکوفا و نشانه‌هایش روشن و محرّماتش آشکار و اوامرش هویدا است.

(۵) قولها (س) فی وصف أبیه (ص)

اِبْتَعَثَهُ اللّهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ و عَزیمَه عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ و اِنْفاذاً لِمَقادیرِ رَحْمَتِهِ.

سخن آن حضرت در توصیف پدرش

خداوند پیامبر را برای پایان بخشیدن فرمانش و به پایان رسانیدن احکامش و تثبیت رحمت بی‌کرانش مبعوث کرد.

(۶) قولها (س) فی وصف أبیه (ص)

بَلَّغَ الرِّسالَه صادِعاً بِالنَّذارَه، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَه الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، اخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَه وَ الْمَوْعِظَه الْحَسَنَه، یَجُفُّ الْاَصْنامَ و یَنْکُثُ الْهامَّ.

سخن آن حضرت در توصیف پدرش

رسالت خود را با انذار ابلاغ کرد و از روش مشرکین دوری، با رؤسای آنان دشمنی و درگیر با آنان بود، با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارش رهنمون شد، بتها را سرنگون و گردنهای زورمندان را به خاک مذلّت انداخت.

(۷) قولها (س) فی فضل أبیه و بعله (ع)

اَبَوا هذِهِ الْاُمَّه مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ، یُقیمانِ اِوَدَهُمْ و یُنْقِذانِهِمْ مِنَ الْعَذابِ الْاَلیمِ اِنْ اَطاعُو هُما و یُبیحانِهِمُ النَّعیمَ الدّائِمَ اِنْ وافَقُو هُما.

سخن آن حضرت در فضل پدر و شوهرش

پدران این امت محمد و علی (ع) هستند، اگر از آنان تبعیت کنند کژی‌های ایشان را برطرف و آنان را از عذاب دردناک نجات می‌دهند و اگر پیروی ایشان را نمایند بهشت جاودان را ارزانی ایشان می‌کند.

(۸) قولها (س) فی فضل أبیه و بعله (ع)

اَرْضی اَبَوَیْ دینِکِ، مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً، بِسَخَطِ اَبَوَیْ نَسَبِکِ و لا تَرْضی اَبَوَیْ نَسَبِکِ بِسَخَطِ اَبَوَیْ دینِکِ، فَاِنَّ اَبَوَیْ نَسَبِکِ اِنْ سَخَطَ اَرْضا

هُما مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ (ع) بِثَوابِ جُزْءٍ مِنْ اَلْفِ اَلْفِ جُزْءٍ مِنْ ساعَه مِنْ طاعاتِهِما و اِنَّ اَبَوَیْ دینِکِ اِنْ سَخَطا لَمْ یَقْدِرْ اَبَوَیْ نَسَبِکِ اَنْ یُرْضِیا هُما، لِاَنَّ ثَوابَ طاعاتِ اَهْلِ الدُّنْیا کُلِّهِمْ لا یَفی بِسَخَطِهِما.

سخن آن حضرت در فضل پدر و شوهرش

پـدران دینیت - پیامبر و علی (ع) - را با ناراحتی پـدر نسبی‌ات خشـنود ساز، ولی پدر نسبی‌ات را با ناراحتی آنان خشـنود نکن، چرا که پـدر نسبی‌ات اگر ناراحت شود آنان او را با پاداش قسـمتی از هزاران قسـمت ساعتی از اطاعتشان خشـنود می‌سازند و اگر پدران دینیت ناراحت شونـد پدر نسبی‌ات قادر نیست که ایشان را خرسـند سازند، چرا که پاداش طاعتهای تمامی اهل دنیا با ناراحتی ایشان قابل مقایسه نیست.

(۹) قولها (س) فی فضل زوجها

اِنَّ السَّعیدَ کُلَّ السَّعیدِ حَقَّ السَّعیدِ، مَنْ اَحَبَّ عَلِیّاً فی حَیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ.

سخن آن حضرت در فضیلت شوهرش

سعادت و رسـتگاری، همه سـعادتها و رسـتگاریها، حقانیت و واقعّیت سـعادت و رسـتگاری در کسی است که علی (ع) را در دوران زندگی و پس از شهادتش دوست داشته باشد.

(۱۰) قولها (س) فی کیفیه خلقتها

اِنَّ اللّهَ تَعالی خَلَقَ نُوری و کانَ یُسَبِّحُ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ، ثُمَّ اَوْدَعَهُ شَجَرَه مِنْ شَجَرِ الْجَنَّه، فَاَضاءَتْ، فَلَمَّا دَخَلَ اَبی الْجَنَّه اَوْحَی اللَّهُ تَعالی اِلَیْهِ اِلْهاماً اَنْ اقْتَطِفَ الثَّمَرَه مِنْ تِلْکَ الشَّجَرَه وَ اَدِرْها فی لَهَواتِکَ، فَفَعَلَ، فَاَوْدَعَنِی اللّهُ سُبْحانَهُ صُلْبَ اَبی، ثَمَّ اَوْدَعَنی خَدیجَهَ بِنْتَ خُوَیْلَد، فَوَضَعَتْنی و اَنَا مِنْ ذلِکَ النُّورِ، اَعْلَمُ ما کانَ وَ ما یَکُونُ وَ ما لَمْ یَکُنْ.

سخن آن حضرت در کیفیت خلقتش

خداونـد نورم را خلق فرمود و آن تسبیـح و تنزیه او را می‌نمود، آنگاه آنرا در درختی از درختان بهشتی به ودیعت نهاد، که به سـبب آن نور درخشان گردیـد، هنگامی که پـدرم داخل بهشت شـد، خداوند به او الهام کرد که میوه آن درخت را بچیند و بخورد، پیامبر این کـار را انجام داد، خداونـد نورم را در صـلب پـدرم به ودیعت نهاد، آنگاه آنرا در رحم مادرم قرار داد، تا آنکه ایشان مرا به دنیا آوردند و من از آن نور هستم، آنچه اتفاق افتاده و آنچه اتفاق خواهد افتاد و آنچه نبوده است را می‌دانم.

(۱۱) قولها (س) فی التعریف بأهل البیت

نَحْنُ وَسیلَتُهُ فی خَلْقِهِ و نَحْنُ خاصَّتُهُ و مَحَلُّ قُدْسِهِ و نَحْنُ حُجَّتُهُ فی غَیْبِهِ و نَحْنُ وَرَثَه اَنْبِیائِهِ.

سخن آن حضرت در شناسائی اهل‌بیت

ما وسیله‌های الهی در میان مخلوقاتش و خواص او و تنزیه کنندگانش و حجت او و وارثان پیامبرانش می‌باشیم.

(۱۲) قولها (س) فی وصف الشیعه

اِنْ کُنْتِ تَعْمَلُ بِما اَمَرْناکِ و تَنْتَهی عَمَّا زَجَرْناکِ عَنْهُ، فَاَنْتِ مِنْ شیعَتِنا و اِلاَّ فَلا.

سخن آن حضرت در توصیف شیعه

اگر به آنچه تو را بـدان امر نمودیم عمـل کنی و از آنچه نهی کردیم بـاز ایستی، از شـیعیان مـا می‌باشـی و در غیر اینصورت از آنان شمرده نمی‌شوی.

(۱۳) قولها (س) فی وصف الشیعه

اِنَّ شیـعَتَنا مِنْ خِیارِ اَهْلِ الْجَنَّه، کُلُّ مُحِبّینا وَ مَوالی اَوْلِیائِنا وَ مُعادی اَعْدائِنا وَ الْمُسَلِّم بِقَلْبِهِ وَ لِسانِهِ لَنا، لَیْسُوا من شیعَتِنا اذا خالَفُوا اَوامِرَنا وَ نَواهینـا فی سائِرِ الْمُوْبِقاتِ و هُمْ مَعَ ذلِکَ فِی الْجَنَّه و لکِنْ بَعْـدَ ما یَطَّهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلایا وَ الرَّزایا، اَوْ فی عَرَصاتِ الْقِیامَه بِاَنْواعِ شَدائِدِها، اَوْ فِی الطَّبَقِ الْاَعْلی مِنْ جَهَنَّم بِعَذابِها، اِلی اَنْ نَسْتَنْقِذَهُمْ بِحُبِّنا مِنْها و نَنْقُلَهُمْ اِلی حَضْرَتِنا.

سخن آن حضرت در توصیف شیعه

شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت می‌باشـند، دوسـتان ما و دوستداران دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و کسانی که با قلب و زبان تسـلیم ما هستند از شیعیان ما شمرده نمی‌شوند، آنگاه که با اوامر ما مخالفت نموده و از نواهی ما اجتناب نکنند و با اینهمه در بهشت می‌باشـند، ولیکن بعـد از آنکه با ناراحتی‌ها و گرفتاریها از گناهان پاک شونـد، یا در موقفهای قیامت با انواع دردها، یا در طبقه اول از جهنم قرار داده شوند و با عذابهای الهی عقاب شوند، تا با محبت ما از آن نجات یابند و به حضور ما برسند.

(۱۴) قولها (س) فی فضل علماء الشیعه

حضرت امرأه عند الصدیقه فاطمه الزهراء (س) فقالت:

ان لی والده ضـعیفه و قد لبس علیها فی امر صلاتها شیء و قد بعثتنی الیک اسالک، فاجابتها فاطمه (س) عن ذلک، ثم ثنّت فاجابت، ثم ثلّثت فاجابت، الی ان عشّرت فاجابت، ثم خجلت من الکثره.

فقالت:

لا اشق علیک یا بنت رسول‌اللّه، قالت فاطمه (س): هاتی و سلی عمّا بدا لک – الی ان قالت:

سمعت ابی رسول‌اللّه (ص) یقول:

ان علماء شـیعتنا یحشـرون، فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثره علومهم و جدّهم فی ارشاد عباداللّه، حتی یخلع علی الواحد منهم الف الف خلعه من نور – الی ان قالت:

یا اَمَه اللّهِ اِنَّ سِلْکاً مِنْ تِلْکَ الْخُلَعِ لَاَفْضَلُ ممَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ اَلْفَ اَلْفِ مَرَّه وَ ما فَضُلَ فَاِنَّهُ مَشُوبٌ بِالتَّنْغیصِ وَ الْکَدِرِ.

سخن آن حضرت در فضیلت دانشمندان شیعه

زنی نزد آن حضرت آمده و گفت:

مـادر نـاتوانی دارم که بعضـی از مسائـل نمـاز برای او مورد سؤال قرار گرفته است و مرا نزد تو فرسـتاده تا سؤال نمایم، آن حضـرت پاسخ او را داد،

دوباره پرسید؛ پاسخ شنید.

مرحله سوم پرسید، باز پاسخ شنید.

تا ده سؤال مطرح کرد و باز پاسخ خود را دریافت.

در اینجا از کثرت سؤال خجالت کشید و گفت:

ای دختر پیامبر دچار مشکل شدی،

آن حضرت فرمود:

سؤالاتت را مطرح کن - تا آنجا که فرمود:

از پدرم شنیدم که می‌فرمود:

دانشمندان شیعه در روز قیامت که محشور می‌شوند به اندازه کثرت علومشان و جدّیتشان در ارشاد بندگان خداوند خلعتهای کرامت بر آنان می‌پوشانند، تا آنجا که بر بعضی از آنان میلیونها خلعت نور پوشانده می‌شود - تا آنجا که فرمود:

ای کنیز، رشته‌ای از آن خلعتها میلیونها بار برتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده است.

(۱۵) قولها (س) فی محبتها لامه ابیها

روی انها لّما سـمعت بان اباها زوّجها و جعل الـدراهم مهراً لها سألت اباها أن یجعل مهرها الشـفاعه فی عصاه امته، نزل جبرئیل و معه بطاقه من حریر مکتوب فیها: جعل اللّه مهر فاطمه الزهراء شـفاعه المـذنبین من امه ابیها، فلّما احتضـرت اوصت بان توضع تلک البطاقه صدرها تحت الکفن فوضعت و قالت:

اِذا حَشَرْتُ یَوْمَ الْقِیامَه رَفَعْتُ تِلْکَ الْبِطاقَه بِیَدَیَّ وَ شَفَّعْتُ فی عُصاه اُمَّه اَبی.

سخن آن حضرت در محبّتش به امت پدرش

روایت شده:

آنگاه که شـنید پدرش او را تزویج کرده و مهرش را مبلغی پول قرار داده، از پدرش خواست که مهرش را شـفاعت گناهکاران امت او قرار دهد، آنگاه جبرئیل نازل شد و در دستش پارچه‌ای قرار داشت که روی آن نوشته بود:

خداوند مهر فاطمه را شـفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داده است، هنگامی که آن حضـرت به حال احتضار رسـیده وصیت کرد که آن پارچه را روی سینه و زیر کفنش قرار دهند و فرمود:

آنگاه که محشور گردیدم این پارچه را با دستم بلند کرده در مورد گناهکاران امت پدرم شفاعت می‌نمایم.

(۱۶) قولها (س) فی قاتل ولدها الحسین (ع)

قاتِلُ الْحُسَیْنِ فِی النّارِ.

سخن آن حضرت در مورد قاتل فرزندش امام حسین (ع)

قاتل حسین (ع) در آتش دوزخ است.

(۱۷) قولها (س) فیمن قتل ولدها (ع)

خابَتْ اُمَّه قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّها.

سخن آن حضرت در مورد قاتل فرزندش (ع)

زیان‌کار است امتی که پسر دختر پیامبرش را به شهادت می‌رساند.

(۱۸) قولها (س) فی فضل التسلیم علیهم

عن یزید بن عبدالملک النوفلی، عن ابیه، عن جده قال:

دخلت علی فاطمه بنت رسول‌اللّه (ع) فبد أتنی بالسلام، قال:

و قالت:

قال ابی و هو ذا حی: من سلّم علی و علیک ثلاثه ایام فله الجنه، قلت له:

ذا فی حیاته و حیاتک او بعد موته و موتک؟

قالت:

فی حَیاتِنا وَ بَعْدَ وَفاتِنا.

سخن آن حضرت در فضیلت درود فرستادن به ایشان

یزید بن عبدالملک از پدرش، از جدش روایت می کند، که گفت:

به خدمت آن حضرت رسیدم، ابتدا به سلام نمود و فرمود:

پدرم در زمان زنده بودن فرمود:

هر که بر من یا بر تو سه بار درود فرستد داخل بهشت می‌شود، او گوید:

به آن حضرت گفتم:

این مطلب در زمان زندگی پیامبر و شماست یا بعد از رحلت ایشان و شما؟

فرمود:

در زمان زندگی ما و بعد از رحلتمان از این دنیا.

(۱۹) قولها (س) فیما یحبّها

حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ: تِلاوَه کِتابِ اللَّهِ، وَ النَّظَرُ فی وَجْهِ رَسُولِ‌اللَّهِ و الْاِنْفاقُ فی سَبیلِ اللَّهِ.

سخن آن حضرت در آنچه محبوب آن حضرت است

از دنیای شما سه چیز محبوب من است:

تلاوت قرآن، نگاه به چهره پیامبر، انفاق در راه خدا.

(۲۰) قولها (س) فی فضائل بعض السور

قارِیءُ «الْحَدیدِ» وَ «اِذا وَقَعَتْ» وَ «سُورَه الرَّحْمنِ» یُدْعی فی مَلَکُوتِ السَّماواتِ: ساکِنُ الْفِرْدَوْسِ.

سخن آن حضرت در فضیلت قرائت بعضی از سور قرآن

خواننده سوره حدید و واقعه و رحمان در ملکوت آسمانها ندا کرده می‌شود:

تو ساکن بهشت فردوس می‌باشی.

(۲۱) قولها (س) فی خصال المائده

فِی الْمائِدَه اِثْنَتا عَشَرَه خَصْلَه، یَجِبُ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ اَنْ یَعْرِفَها، اَرْبَعٌ فیها فَرْضٌ وَ اَرْبَعٌ فیها سُنَّه و اَرْبَعٌ فیها تَأْدیبٌ.
فَاَمَّا الْفَرْضُ: فَالْمَعْرِفَه وَ الرِّضا وَ التَّسْمِیَه وَ الشُّکْرُ.
وَ اَمَّا السُّنَّه: فَالْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعامِ وَ الْجُلُوسُ عَلَی الْجانِبِ الْاَیْسَرِ و الْاَکْلُ بَثَلاثِ اَصابِعَ.

وَ اَمَّا التَّأْديبُ: فَالْاَكْلُ بِما يَليكَ وَ تَصْغيرُ اللُّقْمَه وَ الْمَضْغُ الشَّديدُ و قِلَّه النَّظَرِ فى وُجُوهِ النَّاسِ.

سخن آن حضرت در آداب غذا خوردن

در غذا خوردن دوازده ویژگی می‌باشد که بر هر مسلمانی واجب است آنها را بداند، چهار ویژگی واجب، چهار ویژگی مستحب و چهار ویژگی از ادب است.

اما واجبات آن:

شناخت و رضایت و خشنودی و نام خدا را بردن و شکر او را نمودن.

و اما مستحبّات آن:

شستن دست قبل از غذا و نشستن بر طرف چپ و خوردن به سه انگشت.

و اما آنچه از ادب است:

خوردن از جلوی ظرف غذا و کوچك گرفتن لقمه و جویدن زیاد و کمتر نگریستن به چهره‌های مردم.

(۲۲) قولها (س) فی شده عذاب النار

اَلْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ دَخَلَ النَّارَ.

سخن آن حضرت در شدت عذاب جهنم

وای، وای، بر آنکه داخل آتش دوزخ شود.

(۲۳) قولها (س) فی التحریض للدعاء للمیت

عن علی (ع):

مروا اهالیکم بالقول الحسن عند موتاکم، فان فاطمه (س) لمّا قبض ابوها (ص) اسعدتها بنات هاشم.

فقالت:

اُتْرُكْنَ التَّعْدادَ وَ عَلَيْكُنَّ بِالُّدعاءِ.

سخن آن حضرت در تحریض به دعا نمودن بر مرده

از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود:

به خانواده‌های خود دستور دهید تا در مورد مردگانتان سخن زیبا گویند، هنگام رحلت پیامبر (ص) دختران بنی‌هاشم حضرت فاطمه (س) را یاری می‌نمودند، آن حضرت فرمود:

از ذکر مناقب و مفاخر بپرهیزید و بر شما باد به دعا کردن.

(۲۴) قولها (س) فی الحثّ علی قراءه القرآن و الدعاء فی لیله الدفن

روی انها (س) لما احتضرت اوصت علیا (ع) فقالت:

اذا انا متّ فتولّ انت غسلی ... الی ان قالت:

و اجلس عند رأسی قباله وجهی

فَاَكْثِرْ مِنْ تِلاوَه الْقُرْانِ وَ الدُّعاءِ، فَاِنَّها ساعَه يَحْتاجُ الْمَيِّتُ فيها اِلى اُنْسِ الْاَحْياءِ.

سخن آن حضرت در ترغیب به تلاوت قرآن و دعا در شب اول دفن:

روایت شده:

آن حضرت هنگام احتضار به حضرت علی (ع) وصیت کرد و فرمود:

هنگامی که از دنیا رفتم غسلم را به عهده گیر - تا آنجا که فرمود:

...و بالای سرم در حالی که روبرویم قرار داری بنشین و بسیار قرآن بخوان و دعا بنما، زیرا آن ساعتی است که شخص مرده به همنشینی زنده‌ها نیازمند است.

(۲۵) قولها (س) م فی فضل لیله القدر

روی انها (س) لا تدع احداً من اهلها ینام تلک اللیله (لیله القدر) و تداویهم بقله الطعام و تتأهّب لها من النهار و تقول:

مَحْرُومٌ مَنْ حُرِمَ خَیْرَها

سخن آن حضرت در فضیلت شب قدر

روایت شده:

در شب قدر آن حضرت نمی‌گذاشت افراد خانواده‌اش به خواب روند و با کم غذا دادن به ایشان، آنان را بیدار نگاه می‌داشت و برای این منظور در روز قبل مواردی را آماده می‌کرد و می‌فرمود:

محروم و زیانکار کسی است که از خیر شب قدر محروم باشد.

(۲۶) قولها (س) فی ایثار الضیف

روی ان رجلاً جاء الی النبی (ص)، فشکا الیه الجوع.

فقال رسول‌اللَّه:

من لهذا الرجل اللیله؟

فقال علی (ع):

انا له یا رسول‌اللَّه، فاتی فاطمه (س) فقال لها:

ما عندک یا ابنه رسول‌اللَّه؟

فقالت:

ما عِنْدَنا اِلاَّ قُوتُ الصَّبِیَّه، لکِنَّا نُؤْثِرُ بِهِ ضَیْفَنا.

سخن آن حضرت در گرامی داشتن میهمان

روایت شده:

مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکایت کرد، آن حضرت فرمود:

امشب چه کسی او را سیر می‌کند، حضرت علی (ع) فرمود:

ای پیامبر من، آنگاه نزد حضرت فاطمه (س) آمده و گفت:

ای دختر پیامبر نزد تو چیزی هست؟

فرمود:

نزد ما غذائی جز غذای کودکان باقی نمانده است، امّا ما میهمانمان را بر خود مقدم می‌داریم.

(۲۷) قولها (س) فی تقدیمها الجار علی نفسها

عن الحسن (ع):

رأیت امی فاطمه (س) قامت فی محرابها لیله جمعتها، فلم تزل راکعه ساجده، حتّی اتّضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمّیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء، فقلت لها:

یا امّاه، لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟

قالت:

یا بُنَیَّ!

اَلْجارُ ثُمَّ الدَّارُ.

سخن آن حضرت در مقدم داشتن همسایه بر خود

از امام حسن (ع) روایت شده که فرمود:

مادرم حضرت فاطمه (س) را در شب جمعه‌ای در محراب عبادت دیدم، همواره در رکوع و سجود بود، تا آنکه طلوع فجر شد و می‌شنیدم که زنان و مردان را نام برده و بسیار برای آنها دعا می‌کند ولی برای خود دعائی نفرمود، گفتم:

ای مادر چرا همانگونه که برای دیگران دعا می‌کنی برای خودت دعا نمی‌نمائی؟

فرمود:

پسرم!

ابتدا همسایه آنگاه خاندان خود.

(۲۸) قولها (س) فی فضل مقام الامّ

اَلْزِمْ رِجْلَها فَاِنَّ الْجَنَّه تَحْتَ اَقْدامِها.

سخن آن حضرت در فضیلت مقام مادر

همواره در کنار مادر باش، زیرا بهشت زیر پای مادران است.

(۲۹) قولها (س) فی تحدید خدمه الزوجین

تقاضی علیّ و فاطمه (س) الی رسول‌اللّٰه (ص) فی الخدمه، فقضی علی فاطمه بخدمه ما دون الباب و قضی علی علیّ ما خلفه.

فقالت فاطمه (س):

فَلا یَعْلَمُ ما داخَلَنی مِنَ السُّرُورِ اِلاَّ اللّٰهُ بِاِکْفائی رَسُولُ‌اللّٰهِ (ص) تَحَمُّلَ رِقابِ الرِّجالِ.

سخن آن حضرت در تعیین حدود وظائف زن و مرد

حضرت علی و فاطمه (ع) در مورد تعیین وظائفشان در خانه از پیامبر نظرخواهی نمودند، پیامبر کارهای درون خانه را به حضرت فاطمه (س) و کارهای بیرون خانه را به علی (ع) سپرد، حضرت فاطمه (س) فرمود:

از سرور و خوشحالی من از اینکه پیامبر مرا از برخورد با مردان معاف کرد کسی جز خداوند آگاه نیست.

(۳۰) قولها (س) فی توصیف خیر الرجال

خِیارُکُمْ اَلْیَنُکُمْ مَناکِبُهُ وَ اَکْرَمُهُمْ لِنِسائِهِمْ.

سخن آن حضرت در توصیف بهترین مردان

بهترین شما کسی است که اخلاقش نیکو بوده و نسبت به همسرش مهربانتر باشد.

(۳۱) قولها (س) فی وصف خیر النساء

روی أنّ أمیرالمؤمنین (ع) سألها:

ما خیر النساء؟

قالت:

اَنْ لا یَرَیْنَّ الرِّجالَ وَ لا یَرُونَهُنَّ.

و فی روایه: لا یَراهُنَّ الِّرجالُ.

سخن آن حضرت در توصیف بهترین زنان

روایت شده که حضرت علی (ع) از حضرت فاطمه (س) پرسید:

بهترین زنان کیانند؟

فرمود:

آنانکه مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند.

و در روایتی دیگر این گونه آمده:

اینکه مردان او را نبینند.

(۳۲) قولها (س) فی ما هو خیر للمرأه

روی أن النبی (ص) قال لها:

ای شی خیر للمرأه؟

قالت:

اَنْ لا تَری رَجُلًا و لا یَراها رَجُلٌ.

و فی روایه: اَنْ لا تَری الِّرجالَ وَ لا یَرُوها.

سخن آن حضرت در مورد بهترین چیز برای زن

روایت شده که پیامبر پرسید:

چه چیز برای زن نیکوست؟

فرمود:

مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند.

و در روایتی دیگر این گونه آمده:

مردی را نبیند و مردان او را نبینند.

(۳۳) قولها (س) فی اهمیه الحجاب

عن علی (ع):

استأذن أعمی علی فاطمه (س) فحجبته.

فقال رسول اللَّه (ص):

لم حجبتیه و هو لا یراک؟

فقالت:

اِنْ لَمْ یَکُنْ یَرانی فَاِنّی اَراهُ و هُوَ یَشُمُّ الرِّیحَ.

سخن آن حضرت در اهمیت حجاب

از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود:

مرد کوری از حضرت فاطمه (س) اجازه ورود خواست، ایشان خود را در پوشش قرار داد، پیامبر فرمود:

چرا خودت را در پوشش قرار دادی در حالی که او تو را نمی‌بیند؟

فرمود:

اگر مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او بو را احساس می کند.

(۳۴) قولها (س) فی أدنی ما تکون المرأه من ربّها

سأل رسول اللَّه (ص) عن المرأه متی تکون أدنی من ربّها؟

قالت:

اَدْنی ما تَکُونُ مِنْ رَبِّها اَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَیْتِها.

سخن آن حضرت در نزدیکترین حالت زن نسبت به پروردگارش

پیامبر پرسید:

نزدیکترین زمانی که زن نسبت به پروردگارش قرار دارد چه هنگام است؟

فرمود:

نزدیکترین زمان زن نسبت به پروردگارش هنگامی است که در کنج خانه‌اش قرار دارد.

(۳۵) قولها (س) فی تعیین ساعه الاجابه

کانت (س) تقول لغلامها:

اِصْعَدْ عَلَی السَّطْحِ، فَاِنْ رَأَیْتَ عَیْنَ الشَّمْسِ قَدْ تَدَلَّی لِلْغُرُوبِ فَاَعْلِمْنی حَتّی اَدْعُو.

سخن آن حضرت در تعیین ساعت اجابت دعا

آن حضرت در روز جمعه به غلام خود می‌فرمود:

بر بلندی قرار گیر، آنگاه که دیدی قرص خورشید در حال غروب است مرا آ گاه کن، تا دعا نمایم.

(۳۶) قولها (س) فی فضل العمل الخالص

مَنْ اَصْعَدَ اِلَی اللَّهِ خالِصَ عِبادَتِهِ، اَهْبَطَ اللَّهُ اِلَیْهِ اَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ.

سخن آن حضرت در فضیلت عمل خالص

هر که خالصترین عباداتش را نزد خداوند بفرستد، او بهترین مصلحتش را برای او مقدّر می‌فرماید.

(۳۷) قولها (س) لمن غلب علی عدوه

اختصم الیها امرأتان فتنازعتا فی شیء من امر الدین: احداهما معانده و الاخری مؤمنه، ففتحت علی المؤمنه حجّتها فاستظهرت علی المعانده، ففرحت فرحاً شدیداً.

فقالت (س): اِنَّ فَرَحَ الْمَلائِکَه بِاسْتِظْهارِکِ عَلَیْها اَشَدُّ مِنْ فَرَحِکِ و اِنَّ حُزْنَ الشَّیْطانِ وَ مَرَدَتِهِ بِحُزْنِها عَنْکِ اَشَدُّ مِنْ حُزْنِها.

سخن آن حضرت در مورد خرسندی فرشتگان از پیروزی مؤمنان

دو زن در مسأله‌ای از مسائل دینی با یکدیگر گفتگو می‌کردند، یکی دشمن و دیگری مؤمن، برهان زن مؤمن غالب گردید و او بسیار خرسند شد، آن حضرت فرمود:

خرسندی فرشتگان از پیروزی تو بیشتر از خوشحالی توست و ناراحتی شیطان و یارانش از ناراحتی دشمن تو افزونتر است.

(۳۸) قولها (س) فی وصف المؤمن

اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعالی.

سخن آن حضرت در توصیف مؤمن

مؤمن به نور الهی می‌نگرد.

(۳۹) قولها (س) فی فضیله حسن الوجه

اَلْبُشْرُ فی وَجْهِ الْمُؤْمِنِ یُوجِبُ لِصاحِبِهِ الْجَنَّه، الْبُشْرُ فی وَجْهِ الْمُعادی یَقی صاحِبَهُ عَذابَ النَّارِ.

سخن آن حضرت در فضیلت خوشروئی

روی خندان نسبت به انسان مؤمن آدمی را به بهشت رهنمون می‌سازد، روی خندان در چهره معاند و دشمن آدمی را از عذاب دوزخ نگاه می‌دارد.

(۴۰) قولها (س) فی ادب الصائم

ما یَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِیامِهِ، اذا لَمْ یَصُنْ لِسانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوارِحَهُ.

سخن آن حضرت در وظیفه روزه‌دار

روزه‌دار آنگاه که زبان و گوش و چشم و اندامش را حفظ ننماید، روزه‌اش چه اثری دارد.

حضرت زهرا (س) در کلام اندیشمندان شیعه و سنی

اندیشمندان شیعه

بیان علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان

در مورد کوثر، نظرها و گفتگوها فراوان است.
ولی آیه شریفه کوثر، خالی از دلالت بر فاطمه و ذریه او نیست. در این صورت، این آیه می‌تواند یکی از خبرهای غیبی قرآن باشد. خداوند متعال نسل زهرا (س) را آنچنان فراوان نموده که هیچ نسلی نمی‌تواند با آن برابری و مقابله کند. با وجود آن همه مصایب و حوادثی که بر این نسل وارد آمد و جمعیت‌های آنان را در کشتارهای بزرگ از میان برد، باز نسل پاک و طیب او در کثرت و وفور قرار دارد. (۹۱۷)

بیان امام موسی صدر

امام موسی صدر، متفکر و سیاستمدار معاصر اسلامی که حیات یا مرگ او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. در این مورد می گوید:
«تعالیم و احکام دین، نیازمند افراد شایسته و برجسته‌ای است که تنفیذ احکام و تبلیغ آن را به عهده گیرند تا آن را از مرحله ایده‌آلیستی و آرمان‌خواهی به مرحله عینیت و تحقق خارجی (رئالیستی) درآورند، تا پس از آن برای مردم حجتی بر ضد خدا باقی نماند.
هنگامی که پیامبر اسلام می‌خواست در مورد کشف حقیقت، مباهله‌ای با مسیحیان نجران انجام دهد، مباهله‌ای که آن روز تنها وسیله موفقیت و عامل پیروزی در دعوت انبیاء به شمار می‌رفت، این امر به موجب آیه شریفه‌ی «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنهاللّه علی الکاذبین» (۹۱۸) اعلام گردید.
پیامبر بزرگوار اسلام، در مقام نشان دادن و معرفی فرزندان، بانوان و خویشتن‌های خویش که رجال و زنان و فرزندان اسلام را نمایش می‌داد، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را انتخاب کرد و با خود به صحنه آورد. و بدین ترتیب ایمان خود به حقانیت اسلام و به حقانیت نمایندگی کامل آن بزرگواران از طرف دین اسلام را اعلام کرد و بیان داشت که اینان نمایندگان واقعی اسلام هستند». (۹۱۹)
(محمد بن قسم شک کرده که حدیث با «عن» از حضرتش شرف صدور یافت و یا بدون «عن») و سخن خدا:
«و ما ادریک ما لیله القدر، لیله القدر خیر من الف شهر»
یعنی چه می‌فهمی که لیله القدر چیست لیله القدر بهتر از هزار ماه است یعنی شب قدر بهتر از هزار مومن است زیرا فاطمه مادر فرود مومنان است
«تنزل الملائکه و الروح فیها»
ملائکه و روح را در این شب فرود می‌آورند و ملائکه مومنانی‌اند که علم آل محمد (ص) را واجدند و مراد از روح‌القدس فاطمه است.
باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی از هر امری به اذن پروردگارشان در حالی که سلام می گویند تا فجر طلوع کند یعنی تا حضرت قائم خروج کند».

بیان علامه حاج محمد باقر کجوری مؤلف کتاب الخصائص الفاطمیه (س)

محقق شهیر حاج ملا محمد باقر صاحب کتاب «الخصائص فی الفاطمیه» گوید:

پاک و منزهی تو ای پروردگار، ای آفریدگار آسمان‌های بالا و ای شکافنده دانه و هسته، توئی آن خداوندی که اسمی را از یکی از اسامی خود جدا ساخته و از نور خویش شکافته، اسمت را درخشش بخشیدی تا روشنگر ظهورت باشد و آنگاه آن اسم را مجموعه‌ای از اسامی خود قرار دادی، که آن نور، ریشه اصلی بانوی کنیزان تو بود، آنگاه در بین ساکنان آسمان‌ها اعلام کردی که من «فاطر» هستم و این فاطمه است، با نور او تمامی موجودات از آغاز تا فرجام آشکار شد، بنابراین اسم او اسم تو و نور او نور تو و ظهور او ظهور تو بود و جز تو خدائی نیست، هر کمالی سایه تو و هر وجودی سایه وجود تو است.

هنگامی که او را آفریدی از تیرگی‌های بشری دورش ساختی و به ویژگی‌های فاطمی مخصوصش نمودی، از سست عنصری بر کنار داشتی و از هر گونه کمبودی منزه کردی، تمام منش‌های پسندیده را در او گرد آوردی به پایه‌ای که خردها از درکش ناتوان مانده و مردم از شناخت کنه ذات او دستشان کوتاه شد، ملائکه در آسمان‌ها خدا را به حق روشنی آسمانی و به فاطمه یاری شده دعا کردند ... مادر سبطین و بزرگترین حجت های خداوند بر شرق و غرب، گل خوشبوی درخت سدره المنتهی و کلمه تقوی و ریسمان مطمئن و پرده آویخته خدا، خوشبخت بزرگ، مریم کبری، نماز وسطی، حوریه انسان نما که قرون نخستین بر محور شناخت او می‌چرخیده است.

چگونه ثنای او گویم، با اینکه ویژگی‌های برین او را شمارشی نیست و برتری‌هایش بی‌پایان است؟!

او بتول عذراء، آزاد زن سپید روی، مادر پدرش و بزرگ بانوی پیروان و فرزندانش می‌باشد. ملکه پیامبران، صدیقه، فاطمة الزهراء است.

و چه خوب سروده است آن کس که گوید:

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس فی الافق

و حیاء من شمائلها یغطی الغصن فی الورق (۹۲۰)

یعنی از شرمندگی نور پرفروغ او خورشید در افق پنهان و به خاطر آزرم از چهره‌اش شاخه از برگ پوشیده گشت.

بیان آیت‌اللّه سید محمد کاظم قزوینی

محقق اندیشمند و بزرگوار سید کاظم قزوینی گوید:

فاطمه و تو چه می‌دانی که فاطمه کیست؟

یکتا انسانی است که طبیعت زنانگی را پذیرفته تا شنانی از قدرت رسای پروردگار و توانائی شگفت‌انگیز و نوآور او باشد، زیرا خداوند متعال حضرت محمد (ص) را به عنوان نشانه قدرتش در بین پیامبران آفرید و سپس پاره‌ی تن و دخترش فاطمه زهراء را از وجود او آفرید تا نشانه و علامتی بر قدرت او در آفرینش آفریده‌ای از جنس زن باشد که مجموعه‌ای از فضائل و مجتمعی از مواهب و بخشش‌ها است.

خداوند متعال به حضرت فاطمه زهراء بیشترین بهره از عظمت و برترین نصیب از شکوه و جلالت بخشیده، بطوری که برای هیچ زنی امکان دسترسی به آن نیست، او نتیجه و ثمره آن عده از اولیاء الهی است که آسمان نسبت به عظمت آنها اعتراف کرده پیش از آن که اهل زمین آنها را بشناسند و در قرآن مجید در شان آنها آیاتی نازل شده است که از آغاز نزولش تا به امروز و تا روز

قیامت شبانه روز تلاوت می‌شود، شخصیتی که هر اندازه آگاهی بشر از رهگذر فهم و اندیشه بر اسرار آفرینش افزوده گردد، عظمت او به طور گسترده‌تری آشکار می‌شود و معانی و مزایایش به گونه‌ای واضح‌تر تجلی می‌کند، او فاطمه زهراء است که خداوند ثناگوی او است به خاطر خشنودیش خشنود و از خشمش به خشم می‌آید و رسول خدا (ص) عظمت و ارزندگی او را اعلام داشته و امیرالمؤمنین (ع) به چشم بزرگی و عظمت به او می‌نگرد و پیشوایان اهل البیت به نظر تقدیس و احترام نگاهش می‌کنند. (۹۲۱)

بیان عبد الزهراء کعبی

استاد عبدالزهراء گوید:

هنگامی که می‌خواهیم درباره حضرت زهراء که نهال پیامبری و درخت امامت است سخن گوئیم، ابعاد مجسم شده رسالت اسلامی در زوایای گوناگون شخصیت حضرتش برایمان جلوه‌گر شده و به دنبالش راه می‌افتیم، در همسریش نسبت به علی بن ابی طالب چهره زنده‌ای که از اسلام و قرآن مجید و کتاب آسمانی ترسیم نموده و آفریدگار جهان خواهان آن چهره است، آشکار می‌شود و در موضع‌گیری‌های قهرمانانه او بعد از رحلت پدر بزرگوارش، چشم‌انداز ژرفی را که اسلام در حقوق و وظایف زن مسلمان تعیین کرده و میزان نقش سازنده او را در ساختار جامعه اسلامی مشخص ساخته می‌بینیم و دیگر جنبه‌های شخصیت آن حضرت بر این پایه سنجیده می‌شود. (۹۲۲)

بیان علامه اربلی

علامه اربلی گوید:

هم‌اکنون سخن از فاطمه (س) به میان می‌آوریم، همان فاطمه‌ای که تابش این انتساب به خاطر تابش انوار وی افزون گشته و از افتخارات او مزائی به دست آورده و با پرتو والایش بر دیگر نسبت‌ها برتری یافته و ارج و منزلتش را با شرافت، ارزندگی بخشیده است، او فانوس نبوت است که شفاعتش پرتو افکنده و انوارش درخشیده و ستارگان آسمانش با جلا بخشیدن ابرهای سفید، فروغ و درخشش یافته است.

وی پیام رسالت را به جان خرد، نیوشیده و بر بلندای هفت آسمان بالا و بالاتر رفته است، بر جایگاه‌هایی برین نشسته و درجات روشن و نورانی داشته، بزرگ منش و والا تبار بوده و شرافتمند و گرامی نسب است.

پاک و پاکزاد، درخشان و دارای فرزندانی تابناک، با اجماع درست‌اندیشان بانوی بزرگ، برگزیده از نیکان، سومی خورشید و ماه دختر بهترین انسان، مادر امامان بزرگوار، پاک و خالص از تیرگی‌ها و کدورت‌ها و به رغم منکران و ناباورانش برگزیده از سوی خداوند است که به جواهر جلال و شکوه آراسته و بر بلندترین رتبه‌های کمال جای گرفته و بر تمامی زنان و مردان برتری یافته است، درود خداوند بر او و بر پدر و شوهر و فرزندانش که سروران سر بلند و برجسته و وارثان نبوت و کتابند و سلام و شرافت و گرامی داشت و عظمت بر آنها باد.

وی در جای دیگر گوید:

همانا فاطمه (س)، چکیده نبوت و کسی است که از پستان بزرگواری و کرامت شیر مکیده، در صدف بزرگ‌منشی، سپیده درخشان خورشید روز و پرتو چراغ دان نورها و برگزیده شرف وجود و واسطه گردن‌بند هستی، نقطه دائره مفاخر، ماه تابناک ارزش‌ها، زهره

زهراء، درخشنده درخشان بلند جایگاه است آن کسی که در درجه‌ای عالی در کرانه آسمان بر جایگاهی رفیع جای گرفته است نورش می‌درخشد، پرتوش همه جا را روشن ساخته و نامش از تعریف و معرفی بی‌نیازش کرده است.

نور دیدگان پدر و آرامش دل مادر، آراسته به جواهر والاـ و بر کنار از زرق و برق دنیا، کنیز خدا و بانوی زنان، زینت پدران و شرافت فرزندان است، آدم از وجود او فخر می‌کند و نوح از شان او مباهات می‌نماید، ابراهیم از داشتن ذریه‌ای همچون او به خود می‌بالد و اسماعیل از وجود این شاخه بر درخت وجودش بر دیگر برادرانش اعلام پیروزی می‌کند، او گل خوشبوی محمد (ص) در بین افراد خانواده‌اش بوده در میدان مسابقه مفاخر هیچکس هماورد او نشد مگر اینکه شکست خورد و در بزرگواری، هر کس در مقابلش عرض اندام کرد مورد سرزنش قرار گرفت. حق او را کسی جز فرومایه انکار نکرد و چهره اخلاص از او بر نگردانید مگر آن کس که مغبون و خسارت دیده است. (۹۲۳)

بیان علامه ابن شهرآشوب»

علامه خبیر ابن شهر آشوب گوید:

و گفتیم آن کس که گفتارش راست، احوالش با برکت، کردارش پاک و آراسته به عدالت، خشنود در گفتار، پسندیده در راهنمائی، با دلسوزی و مهربانی گویای حدیث، آزاد زن به خاطر انفاق، بانوی زنان در دادن صدقه، خویشتن‌دار و در همه جا و بریده از همگان برای همیشه، درخشان بر اثر احسان و در پوشش به سان مریم کبری و رازش پنهان و به نیکی از دیگران جدا، شهودش تابناک و پرستشش آسمانی، در پارسائی بی‌اعتنا به همه چیزی، در زایمان پاک و دست نخورده، پارسای برگزیده، پرستش گر خشنود، خشنود از پروردگار و مورد پسند او، شب زنده‌دار گرامی، نیایش گر پاکدامن، بانوی بانوان، محبوب حبیب خدا، از نگهبانان بهشت، در حجاب برگزیده خدای رحمان، دختر بهترین رسولان و نور چشم سرور همه آفریدگان، رشته پیوند بین زنان جهانیان، دادخواه پیشگاه عرش در روز جزاء، میوه نبوت، مادر امامان، شکوفه دل شفیع امت، زهراء گرامی، سپید روی شکوهمند، مورد احترام در زیر گنبد کبود حوریه انسان نما، بتول عذراء، ششمین نفر از زنان بزرگ. وارث سرور پیامبران، همسر سرور اوصیاء فاطمه الزهراء، صدیقه کبری، آسایش جان حضرت مصطفی، درد آشنای بی‌فریاد و ناله، دارنده درخت طوبی آن کس که در شان او و همسر و فرزندانش سوره‌ی «هل اتی» نازل گشته است، دختر پیامبر، همدم وی، مادر سبطین، جده امامان، بانوی زنان دنیا و آخرت، همسر مرتضی، مادر مجتبی، دختر مصطفی، بزرگ بانوی ناشناخته گرامی، زن ستمدیده شهیده، بانوئی خردمند، همتای مریم، دختر محمد گرامی، بر کنار از هر بدی، نشان‌دار هر خوبی، آن کس که وصفش در انجیل آمده و به نیکی و بزرگی از او یاد گشته، گوهر تابناک رسول خدا که دارنده وحی و قرآن است، جدش خلیل و ستایشگرش خدای جلیل که به فرمان پروردگار، خطبه عقدش را جبرئیل قرائت کرد. (۹۲۴)

اندیشمندان عامه

بیان احمد بن حنبل

احمد بن حنبل امام و پیشوای فقه اهل سنت، در جزء سوم مسند خود، با اسناد خاص خویش از مالک بن انس نقل کرده است:

«شش ماه بود که پیامبر اسلام، هر روز هنگامی که به نماز صبح می‌رفتند، از درب خانه فاطمه عبور می‌کردند و می‌فرمودند:

«نماز! نماز! ای اهل‌بیت»...

و آنگاه آیه‌ی «انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می‌فرمودند».

بیان قندوزی صاحب ینابیع الموده

و در کتاب «ینابیع المودّه» با اسناد خویش از انس بن مالک روایت کرده است که:

«پیامبر اسلام هر صبح موقع نماز به در خانه فاطمه می‌آمد و آنان را به نماز فرا می‌خواند و آیه‌ی «إنما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می‌کرد و این کار ۹ ماه ادامه داشت.

این خبر از سیصد تن از صحابه نقل شده است. (۹۲۵)

بیان توفیق ابوعلم

استاد توفیق ابوعلم که یکی از نویسندگان معاصر از پژوهشگران مصر است، کتابی تحت همین عنوان و نام زیبای «فاطمه الزهراء» نوشته است که یکی از آثار توجه‌انگیز در این زمینه است و خوشبختانه توسط جناب آقای صادقی به فارسی نیز ترجمه شده است.

وی در این کتاب می‌نویسد:

«فاطمه یکی از سازندگان تاریخ اسلام است.

در عظمت شأن و رفعت مقام ارجمند او همین بس که او تنها دختر بزرگوار پیامبر بزرگ (ص) و همسر امام علی بن ابی طالب (ع) و مادر حسن و حسین (ع) است.

در حقیقت او، آرام جان و سرور دل پیامبر خدا بود.

زهرا، همان بانویی که میلیونها آدمی را چشم و دل به سوی اوست و نام گرامی‌اش بر زبان ایشان است، بانویی که پدرش او را «مام پدر خود» می‌خواند. تاج کرامتی که پدر بر تارک دختر خویش نهاد، مستوجب تکریم است». (۹۲۶)

بیان خطیب بغدادی

خطیب بغدادی، احمد بن علی مورخ و محقق قرن پنجم، در تاریخ معروف خود، «تاریخ بغداد او مدینه الاسلام» در قسمت شرح حال حسین بن معاذ، با سندهای خاص خود از عائشه نقل می‌کند که از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است:

«هنگامی که هنگامه روز محشر برپا می‌گردد، ندا در می‌دهند که:

ای انبوه مردم!

سرهای خود را پایین‌تر بگیرید تا فاطمه، دختر پیامبر اسلام عبور کند» (۹۲۷)

و در نقل دیگری آورده است:

ندا دهنده‌ای در روز محشر ندا در می‌دهد:

چشمان خود را بپوشانید تا فاطمه دختر محمد (ص) عبور کند.

بیان مسلم در کتاب صحیح

مسلم بن حجاج قشیری یکی از ارباب صحاح شش گانه در صحیح معروف خود می گوید:

«فاطمه پاره تن پیامبر است.

پیامبر را می‌رنجاند کسی که او را رنجانده باشد و پیامبر را خوشحال می‌سازد کسی که زهرا را خوشحال کرده باشد».

بیان ترمذی در کتاب صحیح

ترمذی، یکی دیگر از ارباب سنن در صحیح خود در این باره می گوید:

«از عایشه سؤال شد کدام یک از مردم، محبوب‌ترین افراد در نزد رسول خدا بودند؟

گفت:

فاطمه، پرسیده شد:

از مردان؟

گفت:

همسرش علی». (۹۲۸)

بیان بخاری در کتاب صحیح

بخاری، ابوعبداللَّه محمد بن اسماعیل در صحیح معروف خود، جزء پنجم، ص ۱۷ باب فضائل صحابه (چاپ مکه به سال ۱۳۷۶) با سندهای خاص خود نقل می کند که پیامبر اسلام فرمودند:

«فاطمه پاره تن من است.

هر آن کس که او را به غضب وادارد مرا خشمناک ساخته است».

بخاری در موارد متعددی از کتاب خود، از جمله در جلد ۳ صفحه ۱۴۶ و در جزء چهارم صفحه ۲۰۳ نقل می کند که پیامبر اسلام فرمود:

فاطمه پاره تن من است، هر آن کس که او را به غضب وادارد مرا ناخشنود کرده است».

و در جزء پنجم صفحه ۲۰ می گوید:

«فاطمه بانوی زنان بهشتی است».

بیان حاکم صاحب مستدرک الصحیحین

حاکم نیشابوری، صاحب «مستدرک» بر صحیحین در کتاب مشهور خود از عائشه نقل می کند که پیامبر اسلام در مرض رحلت خود به فاطمه فرمودند:

«دخترم!

آیا نمی‌خواهی که بانوی زنان امت اسلام و تمامی زنان جهان باشی؟»

بیان ابن داود صاحب سنن ابن داود

ابو داوود، سلیمان بن طیالسی در سنن معروف خود می گوید:

«علی بن ابی طالب فرمودند:

آیا نمی‌خواهی که از خودم و از فاطمه دختر پیامبر اسلام بگویم؟

او با آنکه عزیزترین فرد در نزد پیامبر اسلام بود، در منزل من از فرط دستاس کشیدن (چرخاندن آسیاب دستی) دستش زخمی شد و از فرط حمل آب با کوزه شانه‌اش متألم گردید و از جارو کشیدن و نظافت خانه لباس‌هایش کهنه شد. شنیدیم که خدمتگزارانی پیش رسول خدا هستند. فاطمه به سراغ پدر رفت تا کمکی از او دریافت کند و یکی از ان خدمتگزاران را برای کمک در کارهای خانه از پدر بخواهد. ولی وقتی که به حضور پدر رسیده بود، با جوانانی در آنجا برخورد کرده و از فرط حجب و حیا خجالت کشیده بود درخواست خود را بازگو کند و بدون ابراز مطلب بازگشته بود» (۹۲۹)

بیان فخر رازی مفسر معروف قرآن کریم

فخر رازی صاحب تفسیر بزرگ و معروف فخر رازی، در تفسیر آیه شریفه‌ی «کوثر»، وجوه متعددی را نقل کرده است.

یکی از این وجوه آن است که مراد و هدف از «کوثر»، فرزندان پیامبر اسلام باشد.

وی می گوید:

شأن نزول این آیه، در رد تعییر و شماتت دشمنان پیامبر اسلام بود.

که می گفتند پیامبر «أبتر» (یعنی بدون فرزند و بی‌دنباله و مقطوع‌النسل) است.

و هدف از این آیه آن است که خداوند متعال آنچنان نسل پربرکت بر آن حضرت عنایت می کند که با گذشت زمان و سپری شدن ایام و اعصار، همچنان باقی می‌ماند. نگاه کن که چه تعداد از خاندان اهل‌بیت، کشته شده‌اند، ولی باز جهان پر است از اولاد و فرزندان خاندان رسالت. ولی از بنی‌امیه با آن همه کثرت تعداد و نفرات، اکنون هیچ فردی که قابل اعتنا و اهمیت و توجه باشد وجود ندارد. ولی بر آنان (فرزندان و اعقاب رسول خدا) نگاه کن: شخصیتهایی از علما و دانشمندان بزرگ مانند باقر، صادق، کاظم، رضا ... و امثال آنان، از خاندان رسالت، باقی مانده است». (۹۳۰)

بیان ابن صباغ مالکی

ما بخشی از ویژگیهای برجسته، شرافت نسبی و ارزش‌های شخصیتی حضرتش را یادآور می‌شویم: او «فاطمه زهراء» دختر کسی است که درباره‌اش آیه شریفه: «سبحان الذی أسری بعبده» (۹۳۱) نازل شد، سومی خورشید و ماه، دختر بهترین انسان، پاک‌زاد و به اجماع و اتفاق نظر اندیشمندان ژرف‌نگر، بانویی بزرگ می‌باشد. (۹۳۲)

بیان محمد طلحه شافعی

بدان، خداوند به وسیله روحی از سوی خود تو را تأیید و پشتیبانی فرماید، پیشوایان پاکی که در این نوشتار سخن از فضائل آنانست و رهبران نیکوکاری که در این کتاب می‌خواهیم ویژگیهایشان را باز گوئیم، غیر از پیوند نسبی با رسول خدا مزیتی دیگر به خاطر پیوند از طریق حضرت زهراء (س) دارند، به واسطه آن حضرت، خداوند رتبه‌ای افزونتر و شرافتی برتر، ارزشی والا۔و والائی ارزشمندتر، جایگاهی برین و برتری مقام، ریشه‌ای پاك و پاکیزگی ریشه مقدر ساخته است، پس در پرتو روشن بینی خود - خداوند تو را با هدایتش یاری فرماید - به مفهوم این آیه شریفه (۹۳۳) و سبك عبارات و چگونگی اشاراتش به مقام والای فاطمه (س) در درجات شرافت و بزرگواری نگاه کن، خداوند مقام حضرتش را بیان کرده و سر و رمز دقیق آن را در اینجا آورده که او را بین حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) قرار داده و از پیش‌رو و پشت سر اطرافش را گرفته تا بدین وسیله مقام و رتبه او را باز گو فرماید، از آنجا که مقصود از کلمه‌ی «انفسنا» نفس علی به همراه پیامبر (ص) است، فاطمه (س) را بین آن دو قرار داده است؛ زیرا بیان نگهداری کسی به وسیله خود انسان از نگهداری به وسیله فرزندان رساتر است.»

بیان حافظ ابونعیم اصفهانی

«از پارسایان برگزیده و برگزیدگان پرهیزگار فاطمه رضی اللَّه تعالی عنها است او بانوی بتول و پاره تن رسول و نزدیکترین فرزندانش به قلب مبارك و نخستین نفر آنان در پیوستن به آن حضرت بعد از رحلتش بود، او از دنیا و بهره‌هایش بر کنار به اسرار و رموز پیچیده آفات و زشتی‌های دنیا آشنا بود. (۹۳۴)

بیان عبدالحمید ابن ابی الحدید

رسول خدا (ص) فاطمه (س) را بیش از آن چه که مردم گمان داشته و به دخترانشان احترام می‌گذاشتند گرامی می‌داشت، تا آن جا که از مرز محبت پدران نسبت به فرزندان گذشت نه یکبار بلکه بارها و در جاهای گوناگون، نه فقط یك جا، در حضور عام و خاص چنین فرمود:

«انها سیده نساء العالمین و انها عدیله مریم بنت عمران و انها اذا مرت فی الموقف نادی مناد من جهه العرش:

یا اهل الموقف!

غضوا ابصارکم لتعبر فاطمه بنت محمد (ص).»

یعنی:

او بانوی زنان جهانیان و همتای مریم دختر عمران است، به هنگام عبور از موقف قیامت منادی از سوی عرش فریاد می‌زند:

ای اهل محشر!

دیدگانتان را فروبندید تا فاطمه دختر محمد عبور کند.

این حدیث از احادیث صحیحه است و از اخبار ضعیفه و بی‌اعتبار نیست، رسول خدا هنگامی او را به همسری علی درآورد که خداوند متعال او را در آسمان با گواهی ملائکه به همسری علی درآورد و نه یکبار بلکه بارها فرمود:

«یؤذینی ما یؤذیها و یغضبنی ما یغضبها و انها بضعه منی یریبنی ما رابها» (۹۳۵)

یعنی:

آزار می‌دهد مرا آنچه که او را آزار می‌دهد و به خشم در می‌آورد مرا آنچه که او را به خشم درمی‌آورد، او پاره تن من است آنچه که او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌کند.

بیان عباس محمود عقاد مصری

«در هر دیانتی چهره‌ای از زن کامل و ارزنده وجود دارد که معتقدان به آن دیانت در مقابل او تعظیم می‌کنند و او را به سان آیتی از خدا در بین آفریدگانش از زن و مرد می‌ستایند، وقتی در بین مسیحیان چهره حضرت مریم عذراء، مقدس است، در اسلام به ناچار می‌بایست صورت فاطمه زهراء مقدس باشد.» (۹۳۶)

بیان دکتر علی ابراهیم حسن

«زندگانی حضرت فاطمه صفحه برجسته‌ای از صفحات تاریخ را تشکیل داده است، در آن صفحه چهره‌های گوناگونی از بزرگی و عظمت را مشاهده می‌کنیم، او همچون بلقیس یا کلئوپاترا نیست که عظمت خود را از تخت بزرگ و ثروت کلان و زیبائی کم‌نظیر خود داشته‌اند و شهامتش در اعزام و رهبری لشکرها و فرماندهی بر مردان است، بلکه ما در مقابل شخصیتی قرار گرفته‌ایم که توانسته است هاله‌ای از حکمت و شکوه را بر پهنه‌ی گیتی بگستراند، حکمتی که به کتابها و فلاسفه و دانشمندان برنمی‌گردد، بلکه تجربه‌هائی است از روزگار مملو از دگرگونیها و پیشامدهای ناگهانی، شکوهی که از فرمانروائی و ثروت برنخاسته بلکه از درون روح و اعماق جان او نشأت گرفته است» (... ۹۳۷)

اندیشمندان دیگر ادیان

بانوی اسلام از دیدگاه سلیمان کتانی اندیشمند مسیحی

او در آغاز کتابش که به نام «فاطمه الزهرا ترفی غمد» می‌باشد می‌نویسد:

«فاطمه زهرا (س) مقامی والاتر از آن دارد که سندهای تاریخی و روایتی به سوی او اشاره کنند و گرامی‌تر از آن است که شرح حال گونه‌ها به جانب وی راهنما باشند. فاطمه (س) را همین چهارچوب کافی است که:

وی دختر محمد (ص) و همسر علی (ع) و مادر حسن و حسین (ع) و بزرگ بانوی جهان است». (۹۳۸)

و در پایان کتابش می‌گوید:

«فاطمه، ای دخت مصطفی!

ای روشن‌ترین چهره‌ای که زمین را بر روی دو کتف خود بلند کرد، تو جز دو نوبت برای زمین لبخند نزدی: یک بار در سیمای پدر، آن دم که در بستر آرمیده بود و تو را مژده قرب وصل می‌داد لبخند زدی. و لبخندی دیگر، بدان هنگام گرداگرد لبان تو می‌گردید که جان بر لب داشتی و واپسین دم خویش را فرو فرستادی ... تو همیشه با محبت زیست کردی، تو با پاکی و پاکدامنی زیستی، برای پاکیزه‌ترین مادری که دو ریحانه زادی و پروردی و بر قامت آن دو جامه‌ای از خز بخشندگی پوشاندی ... تو زمین را همراه با لبخندی استهزا آمیز رها کردی و به ابدیت پیوستی، ای دختر پیامبر!

ای همسر علی!

ای مادر حسن و حسین و ای بزرگ بانوی بانوان همه جهان ها و اعصار» (۹۳۹)

و باز در جای دیگر می‌نویسد:

«قهرمانی نیرویی نیست که مستند به تن و بازو باشد، یا مستند به تاج و تخت، بلکه قهرمانی چیزی است که منطق، عقل، رشد و فهم را به کار گیرد، آنگاه هدف‌ها را تعیین کند و برنامه را ترسیم نماید. و قهرمانی زهرا، چیزی جز این معنی بزرگ نبود.

از این رو از هر چه عامل روشنایی دیگران می‌شد بهره گرفت، بی آنکه بازوان ناتوان و نزار و پهلوهای لاغر و نحیف وی در خواستِ او از مؤثر باشد». (۹۴۰)

لوئی ماسینیون محقق فرانسوی

مستشرق و پژوهشگر معروف فرانسوی، لویی ماسینیون که مدتی از عمر خود را وقف شناخت حضرت فاطمه زهرا (س) ساخته، در زمینه شناخت آن حضرت، با گام‌های تحقیق پیش رفته و تلاش و کوشش بسیار به عمل آورده است.

وی رساله محققانه‌ای در مورد مباهله مسیحیان «نجران» با پیامبر اسلام، که در سال دهم هجری در مدینه صورت گرفت، نوشته که در آن نکته‌های جالب توجه فراوانی مطرح شده است.

در آن رساله می گوید:

«اوراد و دعاهای ابراهیم (ع) از وجود دوازده نور که منشعب از فاطمه هستند خبر می‌دهد...

تورات موسی از آمدن محمد (ص) و دختر پر برکت او و دو آقازاده به مانند اسماعیل و اسحق (حسن و حسین) نوید می‌دهد ... و انجیل‌های عیسی (ع) از آمدن احمد (ص) نوید می‌دهد و نیز بشارت می‌دهد که دختر پربرکتی خواهد داشت که دو پسر به دنیا می آورد»...

فصل نهم: یاد و ذکر

بهترین موقع دعا از دیدگاه حضرت زهرا (س)

یکی از مهمترین و لازمترین امور زندگی یک مؤمن ارتباط برقرار کردن با خدا از طریق دعا و نیایش است در زندگی اولیاء خدا دعا جایگاه اساسی و ویژه دارد و بخش مهمی از بهترین اوقات آنها اختصاص به دعا و نیایش دارد.

در قسمت دعا، انبوهی از دعاهایی که از ناحیه مقدس حضرت زهرا (س) رسیده. اما یکی از مسائل دیگر در مورد دعا رعایت آداب دعا از جمله زمان دعا است.

اولیاء خدا مترصد اوقات بودند و بهترین زمانها را برای دعا انتخاب می‌نمودند در اینجا به روایتی می‌پردازیم که یکی از اوقات مناسب برای دعا را فاطمه زهرا (س) به ما در قول و عمل معرفی می کنند.

قالت فاطمه الزهرا (س):

سمعت النبی (ص)، ان فی الجمعه لساعه لا یراقبها رجل مسلم یسال اللّه عز و جل فیها خیرا الا اعطاه ایاه قالت فقلت:

یا رسول‌اللّه ای ساعه هی؟

قال اذا تدلی نصف عین الشمس للغروب قال و کانت فاطمه (س) تقول لغلامها:

اصعد علی الضراب فاذا رایت نصف عین الشمس قد تدلی للغروب فاعلمنی حتی ادعو. (۹۴۱)

(فاطمه زهرا (س) می‌فرماید:

از پیامبر (ص) شنیدم، در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی مراقب آن نبوده که حاجت خیری از خدای عزوجل بخواهد، مگر آنکه حاجت او را برآورده ساخته است.

فاطمه (س) می گوید:

عرض کردم یا رسول‌اللّه آن چه ساعتی است؟

فرمود:

آن هنگامی است که نصف قرص خورشید در موقع غروب پنهان شود. پس از آن فاطمه به غلام خود فرمود:

بر فراز بام درآی و چون دیدی نصف قرص خورشید در هنگام غروب پنهان شد به من خبر ده تا دعا کنم.)

استغاثه‌هائی به حضرت زهرا (س) (۹۴۲)

(۱) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء

عن الصادق (ع) اذا کانت لاحدکم استغاثه الی اللّه تعالی، فلیصل رکعتین، ثم یسجد و یقول:

یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ‌اللَّهِ، یا عَلِیُّ یا سَیِّدَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، بِکُما اَسْتَغیثُ اِلَی اللَّهِ تَعالی، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ اَسْتَغیثُ بِکُما، یا غَوْثاهُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَه - و تعدّ الائمه (ع) - بِکُمْ اَتَوَسَّلُ اِلَی اللَّهِ تَعالی.

فانک تغاث من ساعتک ان‌شاءاللّه تعالی.

استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

از امام صادق (ع) روایت شده:

هر کدام از شما استغاثه‌ای به خداوند داشتید، دو رکعت نماز گذارده، آنگاه سجده نموده و گوئید:

ای محمد! ای پیامبر خدا، ای علی!

ای آقای زنان و مردان مؤمن، به شما از خداوند طلب یاری می‌جویم،

ای محمد! ای علی!

به شما از خداوند فریادرسی می‌طلبم، ای فریادرس به خدا و به محمد و علی و فاطمه (و تمامی ائمه (ع) را نام برده) با شما به خداوند توسّل می‌جویم.

که در همان لحظه حاجتت برآورده می‌شود.

(۲) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء

عن الصادق (ع):

اذا کانت لک حاجه الی اللّه تعالی و تضیق بها ذرعاً، فصلّ رکعتین، فاذا سلّمت کبر اللّه ثلاثاً و سبّح تسبیح فاطمه (س)، ثم اسجد و قل مائه مره:

«یا مَوْلاتی فاطِمه، اَغیثینی»

ثم ضع خدّک الأیمن علی الارض و قل مثل ذلک، ثم عد الی السجود و قل ذلک مائه مره و عشر مرّات و اذکر حاجتک، فان اللّه

یقضیها.

استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

از امام صادق (ع) روایت شده:

هر گاه حاجتی داشتید که نسبت به آن بسیار در سختی قرار گرفته‌اید، دو رکعت نماز گذارده، پس از نماز سه بار تکبیر گفته، آنگاه تسبیح حضرت زهرا (س) را بگوید، سپس سجده کرده و صد بار بگو:

ای مولای من ای فاطمه، به فریادم رس.

آنگاه گونه راستت را بر زمین قرار ده و همین ذکر را تکرار کن، آنگاه دوباره سجده کن و صد و ده بار آنرا بگو و حاجتت را ذکر کن، خداوند حاجتت را برآورد.

(۳) الاستغاثه الیها (س) بالصّلاه و الدعاء

تصلّی رکعتین، ثم تسجد و تقول:

یا فاطِمَه – مائه مره، ثم تضع خدّك الایمن علی الارض و قل مثل ذلك و تضع خدّك الایسر علی الارض و تقول مثله، ثم اسجد و قل ذلک مائه و عشر دفعات و قل:

«یا امِناً مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ کُلُّ شَیْءٍ مِنْکَ خائِفٌ حَذِرٌ، اَسْاَلُکَ بِاَمْنِکَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ خَوْفِ کُلِّ شَیْءٍ منْکَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُعْطِیَنی اَماناً لِنَفْسی وَ اَهْلی وَ مالی وَ وَلَدی، حَتّی لا اَخافُ اَحَداً وَ لا اَحْذَرُ مِنْ شَیْءٍ اَبَداً، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیر.»

استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

دو رکعت نماز می‌خوانی، آنگاه سجده کرده و صد بار می گوئی: ای فاطمه، سپس گونه راستت را بر زمین نهاده و همین ذکر را می گوئی، آنگاه گونه چپ خود را بر زمین نهاده و آن را تکرار می‌نمائی، آنگاه سجده کرده و صد و ده بار آن را ذکر نموده و می گوئی:

ای آنکه از هر چیز در امنیت بوده و هر چیز از تو در خوف و هراس می‌باشد، به امنیت از هر چیز و هراس هر چیز از تو، از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و در جان و خاندان و اموال و فرزندانم به من امنیتی عطا نمائی که از کسی نترسم و هرگز از چیزی هراسی به دل راه ندهم، تو بر هر چیز قادری.

(۴) الاستغاثه الیها (س) بالدعاء

تقول خمسمائه و ثلاثین مره:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی فاطِمَه وَ اَبیها و بَعْلِها وَ بَنیها، بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ.»

استغاثه به آن حضرت با دعا

پانصد و سی بار بگو:

خداوندا!

بر فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش، به اندازه آنچه علمت بدان احاطه دارد، درود فرست.

(۵) الاستغاثه الیها (س) بالدعاء

«اِلهی بِحَقِّ فاطِمَه وَ اَبیها و بَعْلِها وَ بَنیها و السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فیها.»

استغاثه به آن حضرت با دعا

بار الها!

به حق فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش و سرّی که در او به امانت نهاده شده است.

حدیث شریف کساء

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

عَنْ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ عَلَیْهَاالسَّلامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ قالَتْ:

دَخَلَ عَلَیَّ اَبی رَسُولُ اللَّهِ فی بَعْضِ الْأَیَّامِ فَقال:

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَةُ.

فقلت:

وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا اَبَتاهْ.

فقال:

اِنّی لَاَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً.

فقلت لَهُ:

اُعیذُکَ بِاللَّهِ یا اَبَتاهْ مِنَ الضُّعْفِ.

فَقال:

یا فاطِمَةُ ایتینی بِالْکِساءِ الْیَمانیِّ وَ غَطّینی بِهِ.

فَاَتَیْتُهُ وَ غَطَّیْتُهُ بِهِ وَ صِرْتُ اَنْظُرُ اِلَیْهِ فَاِذا وَجْهُهُ یَتَلَأْلَؤُ کَاَنَّهُ الْبَدْرُ فی لَیْلَةِ تَمامِهِ وَ کَمالِهِ.

از فاطمه زهرا (س) دخت گرامی رسول خدا (ص) روایت است که فرمود:

در یکی از روزها پدرم رسول خدا بر من وارد شد و فرمود:

سلام بر تو ای فاطمه.

گفتم:

و سلام بر شما ای پدر جان.

فرمود:

ضعفی شدید در خود احساس می کنم.

گفتم:

پدرجان، شما را از ضعف به خداوند پناه می‌دهم.

فرمود:

ای فاطمه، آن عبای یمنی را برایم بیاور و مرا به آن بپوشان. آن را آورده، حضرتش را بدان پوشاندم و شروع کردم به او نگاه کردن، دیدم چهره‌اش مانند ماه تمام شب چهارده می‌درخشد.

فَما کانَتْ اِلّا ساعَةً وَ اذا بِوَلَدِیَ الْحَسَنِ قَدْ اَقْبَلَ فَقال:

اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا اُمّاهْ.

فقلت:

وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا قُرَّةَ عَیْنی وَ ثَمَرَةَ فُؤادی.

فَقالَ لی:

یا اُمّاهْ!

اِنّی اَشُمُّ عِنْدَكِ رائِحَةً طَیِّبَةً كَاَنَّها رائِحَةُ جَدّی رَسُولِاللّٰهِ.

فَقلت:

نَعَمْ یا وَلَدی، اِنَّ جَدَّکَ تَحْتَ الْکِساءِ. فَاَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْکِساءِ وَ قال:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا جَدّاهْ یا رَسُولَاللّٰهِ، اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَدْخُلَ مَعَکَ تَحْتَ الْکِساءِ؟

فَقال:

وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا وَلَدی وَ صاحِبَ حَوْضی، قَدْ اَذِنْتُ لَکَ. فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْکِساءِ.

ساعتی نگذشت که ناگاه فرزندم حسن (ع) از راه رسید و گفت:

سلام بر تو ای مادر جان.

گفتم:

و سلام بر تو ای نور دیده و میوه‌ی دلم.

گفت:

مادر جان، من بوی خوشی نزد شما می‌یابم، گویی بوی جدم رسول خدا (ص) است.

گفتم:

آری فرزندم، جدت زیر این عبا قرار دارد. حسن به سوی عبا پیش رفت و گفت:

سلام بر تو جد بزرگوار، ای رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی با شما زیر عبا درآیم؟

فرمود:

و سلام بر تو ای فرزند من و صاحب حوض من، به تو اجازه دادم. حسن (ع) نیز با آن حضرت به زیر عبا رفت.

فَما کانَتْ اِلّا ساعَةً فَإذا بِوَلَدِیَ الْحُسَیْنِ قَدْ اَقْبَلَ وَ قال:

اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا اُمّاهْ.

فقلت:

وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا قُرّةَ عَیْنی وَ ثَمَرَةَ فُؤادی.

فَقالَ لی:

یا اُمّاهْ!

اِنّی اَشُمُّ عِنْدَكِ رائِحَةً طَیِّبَةً كَاَنَّها رائِحَةُ جَدّی رَسُولِ اللّٰهِ.

، یا بُنَیَّ، اِنَّ جَدَّکَ وَ اَخاکَ تَحْتَ الْکِساءِ.

فَدَنَا الْحُسَیْنِ نَحْوِ الْکِساءِ وَ قال:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا جَدّاهْ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اخْتارَهُ اللّٰهُ، اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُما تَحْتَ هذَا الْکِساءِ؟

فقال:

ساعتی نگذشت که ناگاه فرزندم حسین (ع) از راه رسید و گفت:

سلام بر تو ای مادر جان.

گفتم:

سلام بر تو ای نور دیده و ای میوه‌ی دلم.

گفت:

مادر جان، من بوی خوشی نزد شما می‌یابم، گویی بوی جدم رسول خدا است.

گفتم:

آری فرزندم، جدت و برادرت زیر این عبا هستند. حسین (ع) به سوی عبا نزدیک شد و گفت:

سلام بر تو ای جد بزرگوار، سلام بر تو ای کسی که خدا او را برگزیده است، آیا اجازه می‌دهی با شما دو نفر در زیر این عبا باشم؟

وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا وَلَدی وَ یا شافِعَ اُمَّتی، قَدْ اَذِنْتُ لَکَ. فَدَخَلَ مَعَهُما تَحْتَ الْکِساءِ.

فَاَقْبَلَ عِنْدَ ذٰلِکَ اَبُو الحسن عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَ قال:

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَةُ یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقلت:

وَ عَلَیْکَ اَلسَّلامُ یا اَبَاالْحَسَنِ وَ یا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ.

فَقال:

یا فاطِمَةُ، اِنّی اَشُمُّ عِنْدَکِ رائِحَةً طَیِّبَةً کَاَنَّها رائِحَةُ اَخی وَ ابْنِ عَمّی رَسُولِ اللَّهِ.

فَقلت:

نَعَمْ، هاهُوَ مَعَ وَلَدَیْکَ تَحْتَ الْکِساءِ.

فرمود:

و سلام بر تو ای فرزند من و ای شفیع امت من، به تو اجازه دادم. او هم به زیر عبا درآمد.

آن گاه ابو الحسن علی بن ابی طالب (ع) از راه رسید و گفت:

سلام بر تو ای فاطمه ای دختر رسول خدا.

گفتم:

و سلام بر تو ای ابالحسن و ای امیرمؤمنان.

گفت:

ای فاطمه، من بوی خوشی نزد تو می‌یابم، گویی بوی برادر و پسر عمویم رسول خدا است.

گفتم:

آری، این همو است که با دو فرزندت زیر این عبا هستند.

فَاَقْبَلَ عَلِیٌّ نَحْوِ الْکِساءِ وَ قال:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ‌اللَّهِ، اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُمْ تَحْتَ الْکِساءِ؟

قال لَهُ:

وَ عَلَیْکَ اَلسَّلامُ یا اَخی [وَ یا وَصِیّی] وَ خَلیفَتی وَ صاحِبَ لِوائی فِی الْمَحْشَرِ، نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ لَکَ. فَدَخَلَ عَلِیٌّ تَحْتَ الْکِساءِ.

ثُمَّ اَتَیْتُ نَحْوَ الْکِساءِ وَ قلت:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَتاهْ یا رَسُولَ‌اللَّهِ، اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُمْ تَحْتَ الْکِساءِ؟

قال لی:

وَ عَلَیْکِ السَّلامُ یا بِنْتی وَ بِضْعَتی، قَدْ اَذِنْتُ لَکِ. فَدَخَلْتُ مَعَهُمْ.

فَلَمَّا اکْتَمَلْنا وَ اجْتَمَعْنا جَمیعاً تَحْتَ الْکِساءِ اَخَذَ اَبی رَسُولُ‌اللَّهِ بِطَرَفَیِ الْکِساءِ وَ اَوْمی بِیَدِهِ الْیُمْنی اِلَی السَّماءِ

علی (ع) به سوی عبا پیش رفت و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که با شما در زیر این عبا باشم؟

فرمود:

و سلام بر تو ای برادر و وصی و جانشین من و صاحب پرچم من در محشر، آری به تو اجازه دادم. علی نیز به زیر عبا درآمد.

آن گاه خودم به سوی عبا رفتم و گفتم:

سلام بر تو ای پدر جان!

ای رسول خدا (ص)، آیا اجازه می‌دهی که با شما زیر این عبا باشم؟

به من فرمود:

سلام بر تو ای دختر من و پاره‌ی تن من، به تو اجازه دادم. من هم با آنان در زیر عبا درآمدم.

چون جمع ما کامل شد و همگی به زیر عبا جمع شدیم، پدرم رسول خدا (ص) طرف عبا را گرفت و با دست راست خود به آسمان اشاره کرد.

وَ قال:

اَللَّهُمَّ اِنَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ خاصَّتی وَ حامَّتی، لَحْمُهُمْ لَحْمی و دَمُهُمْ دَمی، یُؤْلِمُنی ما یُؤْلِمُهُمْ و یَحْزُنُنی ما یَحْزُنُهُمْ، اَنا حَرْبُ لِمَنْ حارَبَهُمْ و سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ و عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ و مُحِبٌّ لِمَنْ اَحَبَّهُمْ و اِنَّهُمْ مِنّی وَ اَنا مِنْهُمْ، فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ رَحْمَتَکَ وَ غُفْرانَکَ وَ رِضْوانَکَ عَلَیَّ وَ عَلَیْهِمْ و اَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً.

و گفت:

خداوندا، اینان اهل‌بیت و خاصان و مخصوصان من هستند، گوشتشان از گوشت من و خونشان از خون من است، آنچه آنان را به درد آورد مرا به درد می‌آورد و آنچه آنان را اندوهگین کند مرا اندوهگین می‌کند، من در جنگم با کسی که با آنان بجنگد و در صلح و صفایم با کسی که با آنان صلح و صفا کند، دشمنم با هر که با آنان دشمنی کند و دوستم با کسی که آنان را دوست بدارد، آنان از منند و من هم از آنانم، پس صلوات و برکات و رحمت و آمرزش و خشنودی خود را بر من و آنان قرار ده و هر گونه پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاک و پاکیزه قرار ده.

فَقالَ اللَّهَ عزَّ وَ جَلَّ:

یا مَلائِکَتی وَ یا سُکَّانَ سَمواتی!

اِنّی ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِیَّةً و لا اَرْضاً مَدْحِیَّةً و لا قَمَراً مُنیراً و لا شَمْساً مُضیئَةً و لا فَلَکاً یَدُورَ و لا فُلْکاً یَسْری و لا بَحْراً یَجْری اِلَّا لِمَحَبَّةِ هؤُلاءِ الْخَمْسَةِ الَّذینَهُمْ تَحْتَ الْکِساءِ.

فَقالَ الْأَمینُ جَبْرَئیلُ: یا رَبِّ و مَنْ تَحْتَ الْکِساءِ؟

فقال اللَّهُ عزَّ وَ جَلَّ: هُمْ اَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ و مَعْدِنُ الرِّسالَةِ و هُمْ فاطِمَةُ وَ اَبُوها وَ بَعْلِها وَ بَنُوها.

فَقالَ جَبْرَئیلُ: یا رَبِّ، اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَهْبِطَ اِلَی الْأَرْضِ لِأَکُونَ مَعَهُمْ سادِساً؟

فقال اللَّهُ عزَّ وَ جَلَّ:

نَعَمْ!

قَدْ اَذِنْتُ لَکَ.

فَهَبَطَ الْأَمینُ جَبْرَئیلُ وَ قالَ لِاَبی:

خدای عزوجل فرمود:

«ای فرشتگان من وای ساکنان آسمانهای من، من آسمان برافراشته و زمین گسترده و ماه تابان و خورشید درخشان و چرخ گردان و کشتی روان و دریای خروشان را نیافریدم جز به خاطر دوستی این پنج تن که اینک در زیر عبا هستند».

جبرئیل امین گفت:

پروردگارا، چه کسانی در زیر عبا هستند؟

خدای عزوجل فرمود:

آنان خاندان نبوت و معدن رسالت‌اند، آنانند فاطمه و پدرش و شوهر و فرزندانش.

جبرئیل گفت:

پروردگارا، آیا مرا اجازه می‌دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین نفر با آنان باشم؟

خدای عزوجل فرمود:

آری، تو را اجازه دادم. جبرئیل امین فرود آمد و به پیامبر گفت:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ‌اللَّهِ، اَلْعَلِیُّ الْأَعْلی یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَخُصُّکَ بَالتَّحِیَّهِ وَ الْإِکرام و یَقُولُ لَکَ: وَ عِزَّتی وَ جَلالی، اِنّی ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِیَّهً و لا اَرْضاً مَدْحِیَّهً و لا قَمَراً مُنیراً و لا شَمْساً مُضیئَهً و لا فَلَکاً یَدُورُ و لا بَحْراً یَجْری و لا فُلْکاً یَسْری اِلَّا لِأَجْلِکُمْ وَ مَحَبَّتِکُمْ و قَدْ اَذِنَ لی اَنْ اَدْخُلَ مَعَکُمْ، فَهَلْ تَأْذَنُ لی یا رَسُولَ‌اللَّهِ؟

فقال أَبی:

وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا اَمینَ وَحْیِ اللَّهِ، نَعَمْ، قَدْ اَذِنْتُ لَکَ.

سلام بر تو ای رسول خدا، خداوند برتر و والا تر را سلام می‌رساند و به تحیت و تکریم مخصوص داشته، می‌فرماید:

«به عزت و جلالم سوگند که من آسمان برافراشته و زمین گسترده و ماه تابان و خورشید درخشان و چرخ گردان و دریای خروشان و کشتی روان را نیافریدم مگر به خاطر شما و دوستی شما.» و اینک مرا اجازه داده که با شما درآیم، آیا اجازه می‌دهی ای رسول خدا؟

پدرم فرمود:

و سلام بر تو ای امین وحی خدا، آری تو را اجازه دادم. جبرئیل نیز با ما به زیر عبا درآمد و به پدرم گفت:

فَدَخَلَ جَبْرَئیلُ مَعَنا تَحْتَ الْکِساءِ.

فقال جَبْرَئیلُ لِأَبی:

اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَوْحی اِلَیْکُمْ یَقُولُ:

«اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».

فَقالَ عَلِیٌّ [لِأَبی]:

یا رَسُولَ‌اللَّهِ، اَخْبِرْنی ما لِجُلوُسِنا تَحْتَ هذَا الْکِساءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَاللَّهِ؟

فقال:

وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً، وَ اصْطَفانی بِالرِّسالَةِ نَجِیّاً، ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الْأَرْضِ وَ فیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَ مُحِبّینا اِلَّا وَ نَزَلَتْ عَلَیْهِمُ الرَّحْمَةُ و حَفَّتْ بِهِمُ

الْمَلائِکَةُ و اسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ اِلی اَنْ یَتَفَرَّقُوا.

فقال عَلِیٌّ:

اذاً وَاللّهِ فُزْنا وَ فازَ شیعَتُنا وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ.

خداوند به شما وحی فرستاده، می‌فرماید:

جز این نیست که خداوند می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را پاک و پاکیزه قرار دهد.

علی به پدرم گفت:

ای رسول خدا، مرا خبر ده که چه فضیلتی نزد خداوند برای نشستن ما در زیر عبا هست؟

فرمود:

سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته و برای رسالت همراز خود ساخته، این خبر ما در هیچ محفلی از محافل اهل زمین که جمعی از شیعیان و دوستان ما در آن باشند یاد نمی‌شود، جز آنکه رحمت الهی بر آنان فرود می‌آید و فرشتگان گردا گرد آنان جمع می‌شوند و برای آنان آمرزش می‌طلبند تا از آن مجلس پراکنده شوند. علی گفت:

در این صورت به خدا سوگند که ما رستگار شدیم و شیعیان ما نیز رستگار شدند به خدای کعبه سوگند.

فَقالَ أَبی ثانِیاً: یا عَلِیُّ وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً و اصْطَفانی بِالرِّسالَةِ نَجِیّاً، ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الْأَرْضِ وَ فیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَ مُحِبّینا وَ فیهِمْ مَهْمُومٌ اِلَّا وَ فَرَّجَ اللّهُ هَمَّهُ و لا مَغْمُومٌ اِلَّا وَ کَشَفَ اللّهُ غَمَّهُ و لا طالِبُ حاجَةٍ اِلَّا وَ قَضَی اللّهُ حاجَتَهُ.

فقال عَلِیٌّ:

اذاً وَ اللّهِ فُزْنا وَ سُعِدْنا و کَذلِکَ شیعَتُنا فازُوا وَ سُعِدُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ.

پدرم بار دوم فرمود:

ای علی، سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته و برای رسالت همراز خود ساخته، این خبر ما در هیچ محفلی از محافل اهل زمین که جمعی از شیعیان و دوستان ما در آن باشند یاد نمی‌شود جز آنکه اگر اندوهگینی در میان آنان باشد خداوند اندوهش را برطرف می‌سازد و اگر غمزده‌ای باشد خداوند غمش را می‌زداید و اگر حاجتمندی باشد خداوند حاجتش را برمی‌آورد.

علی گفت:

در این صورت به خدا سوگند که ما رستگار و خوشبخت شدیم و نیز شیعیان ما در دنیا و آخرت رستگار و خوشبخت شدند به خدای کعبه سوگند.

اسناد حدیث کساء

تاکنون در تحقیقات انجام شده درباره سند حدیث شریف کساء، چند سند به دست آمده که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

قدیمی ترین کتابی که تاکنون به دست آمده و در بردارنده‌ی بخشی از حدیث شریف کساء به شکل فعلی است، کتاب «غرر الاخبار و درر الآثار دیلمی» (۹۴۳) است که محیی الدین غریفی (۹۴۴) در کتاب خود (۹۴۵) حدیث کساء را به نقل از آن آورده و گفته که این نسخه را در کتابخانه‌ی شیر محمد همدانی دیده است.

کتاب دیگری که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۳۳ ه.ق است، در بردارنده‌ی متن و ترجمه‌ی حدیث شریف کساء است.

نسخه‌ی خطی این کتاب در کتابخانه‌ی آیت الله العظمی مرعشی نجفی به شماره‌ی ۸۹۵۴ موجود و از آن نگهداری می‌شود.

کتاب دیگری که متن حدیث شریف کساء را روایت کرده منتخب طریحی است. (۹۴۶)

فخر الـدین محمد طریحی (۹۷۹ – ۱۰۸۵ ه.ق) از علمـای قرن یازدهم و هم عصـر علامه‌ی مجلسـی و نویسـنده‌ی کتابهای چنـدی از جمله مجمع البحرین، تفسیر غریب القرآن و ضوابط الاسماء و الرجال و ... است.

علامه‌ی مجلسی و علامه بحرانی از کتاب منتخب طریحی نقل حدیث کرده‌اند. (۹۴۷)

آیت الله العظمی مرعشی نجفی نیز او را بزرگ داشته و چنین ستوده‌اند.

علامه‌ی جلیل القدر ثقه و ثبت، فخرالدین محمد علی الطریحی الاسدی النجفی»

صاحب مجمع البحرین.

یکی دیگر از سندهای حدیث کساء مربوط به علامه شیخ عبدالله بحرانی صاحب کتاب عوالم العلوم است.

ایشان در حاشیه کتاب عوالم (نسخه‌ی میرزا سلیمان یزد) سند حدیث کساء را چنین نقل کرده است:

رایت بخط الشیخ الجلیل السید هاشم،

عن شیخه السید ماجد البحرانی

عن الحسن بن زین الدین الشهید الثانی،

عن شیخه المقدس الاردبیلی،

عن شیخه علی بن عبدالعالی الکرکی،

عن الشیخ علی بن هلال الجزائری،

عن الشیخ احمد بن فهد الحلی،

عن الشیخ علی بن الخازن الحائری،

عن الشیخ ضیاء الدین علی بن الشهید الاول

عن ابیه،

عن فخر المحققین،

عن شیخه العلامه الحلی،

عن شیخه المحقق،

عن شیخه ان نما الحلی،

عن شیخه محمد بن ادریس الحلی،

عن ابی حمزه الطوسی صاحب ثاقب المناقب،

عن الشیخ الجلیل محمد بن شهر آشوب

عن الطبرسی صاحب الاحتجاج،

عن شیخه الجلیل الحسن بن الحسن الطوسی،

عن ابیه، شیخ الطائفه،

عن شیخه المفید،

عن شیخه ابن قولویه القمی،

عن شیخه الکلینی،

عن علی بن ابراهیم بن هاشم،

عن ابیه،

عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی،

عن قاسم بن یحیی الجلاء الکوفی،

عن ابی بصیر،

عن ابان بن تغلب البکری،

عن جابر بن یزید الجعفی،

عن جابر بن عبدالله الانصاری

عن فاطمه الزهرا (س) بنت رسول الله (ص).

در این سند بزرگانی همچون سید هاشم بحرانی (صاحب تفسیر البرهان)، شیخ حسن بن زید (شهید ثانی)، مقدس اردبیلی، شیخ عبدالعالی کرکی، علامه حلی و شیخ طوسی و صاحب دو کتاب از کتابهای چهارگانه شیعه یعنی الاستبصار و تهذیب الاحکام)، شیخ مفید، ابن قولویه و شیخ کلینی (صاحب یکی از کتب اربعه شیعه یعنی الکافی که حضرت مهدی (عج) در توقیعی درباره‌ی آن فرموده اند:

«الکافی کافٍ لشیعتنا» قرار دارند و سند به جابر بن عبدالله انصاری ختم می‌شود که او نیز این حدیث شریف را از حضرت فاطمه زهرا (س) نقل می کند.

آیت الله العظمی مرعشی نجفی در اهمیت این سند بارها می فرمودند:

خدا عنایت بفرماید حدیث شریف کساء را در عوالم طبع شده زیارت کنم.

کتاب دیگری که در آن از حدیث شریف کساء به شکل کنونی آن یاد شده، نهج الحجه فی فضائل الائمه نوشته‌ی علی نقی احسایی، از علمای قرن دوازدهم هجری است.

وی به هنگام نقل این حدیث می‌نویسد:

«و روی حدیث الکساء من طرقنا مبسوطاً مشتملاً علی فضل شیعه آل محمد» و این نشان دهنده‌ی آن است که راه های سندی متعددی برای این حدیث وجود داشته است.

آیت الله العظمی حاج سید صادق شیرازی نیز حدیث کساء را به این طریق از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کنند:

عن والدی،

عن الشیخ عباس القمی،

عن المیرزا حسین النوری،

عن الشیخ مرتضی الانصاری،

عن المولی احمد النراقی،

عن السید بحرالعلوم،

عن الوحید البهبهانی،

عن ابیه الشیخ محمد اکمل،

عن المولی محمد باقر المجلسی،

عن ابیه المولی محمد تقی المجلسی،

عن الشیخ البهائی،

عن ابیه الشیخ حسین عبدالصمد،

عن الشهید الثانی،

عن احمد بن محمد بن خاتون،

عن الشیخ عبدالعالی الکرکی،

عن علی بن هلال الجزائری،

عن الشیخ علی بن خازن الحائری،

عن احمد بن فهدا لحلی،

عن ضیاء الدین علی بن الشهید الاول،

عن ابیه محمد بن مکی العاملی،

عن فخر المحققین

عن ابیه العلامه الحلی،

عن خاله المحقق الحلی،

عن ابن نما،

عن محمد بن ادریس الحلی،

عن ابی حمزه الطوسی،

عن محمد بن شهر آشوب،

عن الطبرسی صاحب الاحتجاج،

عن الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی،

عن ابیه شیخ الطائفه

عن الشیخ المفید،

عن الشیخ الصدون،

عن ابیه

عن علی بن ابراهیم (حیلوله) و عن ابن قولویه،

عن الشیخ الکلینی،

عن علی بن ابراهیم،

عن ابیه ابراهیم بن هاشم،

عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی،

عن القاسم بن یحیی الخداء الکوفی،

عن ابی بصیر،

عن ابان بن تغلب،

عن جابر بن یزید الجحفی،

عن جابر بن عبدالله الانصاری (عج) جمیعاً

عن سیدتنا و مولاتنا الصدیقه الکبری فاطمه الزهرا (س) بنت رسول الله (ص)

انها قالت دخل علیّ ابی رسول الله (ص) فی بعض الایام، الی آخر الحدیث الشریف.

از دیگر کتبی که حدیث کساء در آنها نقل شده است میتوان به رساله‌ی آیت الله بافقی»

کتاب «ملحقات احقاق الحق»، ج ۲، ص ۵۴۴ تا ۵۵۷ اثر حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، کتاب «آیه التطهیر فی احادیث الفریقین» (سید علی موحد ابطحی ج ۱ ص ۴۳، من فقه الزهرا (س) جلد ۱، صفحه ۵۳ نوشته‌ی حضرت آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی و کتاب حسین علوی دمشقی اشاره کرد که این امر نشان از اعتبار این حدیث نزد نویسندگان آن کتابها دارد. (۹۴۸)

حرز حضرت فاطمه زهرا (س)

حرز (به کسر حاء)، موضع محکم و حصین است.

و در شرع، امری است که معد برای محفوظ نگه داشتن اموال است.

در عادت و عرف مانند خانه، خیمه. (۹۴۹)

حرز به معانی زیر نیز می‌باشد:

۱ - جای استوار، پناهگاه

۲ - بهره، حظ، نصیب

۳ - دعایی که بر کاغذی نویسند و با خود دارند، بازوبند، چشم‌آویز، تعویذ. (۹۵۰)

در بین ادعیه وارده در کتب دعا به دعاهائی برخورد می‌کنیم که با تمسک به بعضی از اسماء و صفات خدا قلعه‌ای معنوی و حصن حصین در برابر حوادث و آفات برای انسان فراهم می‌کنند. این گونه دعاها معروف به حرز می‌باشند. معمولا همه ائمه و پیشوایان دینی دارای حرزهای مخصوص می‌باشند از جمله حرز حضرت زهرا (س) این عبارات از این دعاست:

بسم اللّه الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم برحمتك استغیث فأغثنی و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا و اصلح لی شأنی کله. (۹۵۱)

اللّهم بحقِّ العرش و من علاه و بحقِّ الوحی و من اوحاه و بحقِّ النَّبی و من نبَّاه و بحقِّ البیت و من بناه، یا سامع کلِّ صوتٍ، یا جامع کُلِّ فوتٍ، یا باریءَ النُّفوس بعدالمَوت، صلِّ علی محمَّدٍ و اهل بیته و اتنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات فی مشارق الارض و مغاربها، فرجاً من عندك عاجلاً، بشهاده ان لا اله الا اللّه و اَنَّ محمداً عبدك و رسولك، (ص) و علی ذریَّته الطَّیبین الطَّاهرین و سَلَّمَ تسلیماً کثیراً.

دعای نور و آثار آن

بسم اللّه الرَّحمن الرَّحیم،

بسم اللّه النُّور،

بسم اللّه نور النُّور،

بسم اللّه نور علی نور،

بسم اللّه الذی هو مدبِّر الامور،

بسم اللّه الذی خلق النُّور من النُّور،

الحمـد للَّه الذی خلق النُّور من النُّور و انزل النُّور علی الطَّور، فی کتابٍ مسطورٍ، فی رقٍ منشورٍ، بقدرٍ مقدورٍ، علی نبّی محبورٍ، الحمد للَّه الذی هو بالعزِّ مذکورٌ و بالفخر مشهورٌ و علی السرَّاء و الضرَّاء مشکورٌ و صلی اللَّه علی سیدنا محمدٍ و اله الطَّاهرینَ.

سلمان گفت:

چون از حضـرت فاطمه (س) آموختم آن را به خدا قسم به بیشتر از هزار نفر از اهل مکه و مدینه که مبتلا به تب بودند آموختم پس همه شفا یافتند باذن خدای تعالی.

زیارت حضرت زهرا (س)

یا ممتحنه امتحنک اللَّه الـذی خلقک قبل ان یخلقک، فوجدک لما امتحنک صابره و زعمنا انَّا لک اولیاء و مصدِّقون و صابرون لکلِّ ما اتانا به ابوک (ص) و اتی به وصیُّه، فانَّا نسئلک ان کنَّا صـدَّقناک، الا الحقتنا بتصدیقنا لهما، لنبشـر انفسـنا بانَّا قد طهرنا بولایتک.

(۹۵۲) و مستحب است نیز آنکه بگوید:

السَّلام علیک یا بنت رسول‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت نبی‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت حبیب‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت خلیل‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت صفی‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت امین‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت خیر خلق‌اللَّه،

السَّلام علیک یا بنت افضل انبیاء اللَّه و رسله و ملائکته،

السَّلام علیک یا بنت خیر البریه،

السَّلام علیک یا سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین،

السَّلام علیک یا زوجه ولی اللَّه و خیر الخلق بعد رسول‌اللَّه،

السَّلام علیک یا امَّ الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه،

السَّلام علیک ایَّتها الصدیقه الشَّهیده

السَّلام علیک ایتها الرَّضیه المرضیَّه،

السَّلام علیک ایتها الفاضله الزکیه،

السَّلام علیک ایتها الحوراء الانسیَّه،

السَّلام علیک ایتها التَّقِیَّه النَّقِیَّه،

السَّلام علیک ایَّتها المحدَّثه العلیمه

السَّلام علیک ایتها المظلومه المغصوبه،

السَّلام علیک ایَّتها المضطهده المقهوره،

السَّلام علیک یا فاطمه بنت رسول‌اللَّه و رحمه اللَّه و برکاته،

صلی اللَّه علیک و علی روحک و بدنک

اشهد انک مضیت علی بینه من ربک و ان من سرک فقد سر رسول‌اللَّه (ص) و من جفاک فقد جفا رسول‌اللَّه (ص) و من اذاک فقد

اذی رسول‌اللَّه (ص) و من وصـلک فقد وصل رسول‌اللَّه (ص) و من قطعت فقد قطع رسول‌اللَّه (ص)، لانک بضـعه منه و روحه الذی بین جنبیه، کما قال (ص)،

اشـهد اللَّه و رسـله و ملائکته انی راض عمن رضـیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبرء ممن تبرئت منه، موال لمن والیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت و کفی باللَّه شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا.

پس صلوات می‌فرستی بر حضرت رسول و ائمه اطهار (ع).

مؤلف گوید:

که ما در روز سوم جمادی الاخری زیارتی دیگر برای حضـرت فاطمه (س) نقل کردیم و علماء نیز زیارت مبسوطی برای آن مظلومه نقـل کرده‌انـد و آن مثـل همین زیـارت است که از شـیخ نقـل کردیم اول آن (السَّلام علیک یا بنت رسول‌اللَّه) است تا (اشـهد اللَّه و رسله و ملائکته) که از اینجا به بعد به این نحو است:

«اشهد اللَّه و ملائکته انی ولی لمن والاک و عدو لمن عاداک و حرب لمن حاربک، انا یا مولاتی بک و بابیک و بعلک و الائمه من ولدک موقن و بولایتهم مؤمن و لطاعتهم ملتزم، اشـهد ان الدین دینهم، و الحکم حکمهم و هم قد بلغوا عن اللَّه عزَّ و جلَّ و دعوا الی سبیـل‌اللَّه بـالحکمه و الموعظه الحسـنه، لاـ تاخـذهم فی اللَّه لومه لاـئم و صـلوات اللَّه علیـک و علی ابیـک و بعلـک و ذریتک الائمه الطاهرین،

اللهم صـل علی محمـد و اهـل بیته و صـل علی البتـول الطـاهره، الصـدیقه المعصومه، التقیه النقیه، الرضـیه المرضـیه، الزکیه الرشـیده، المظلومه المقهوره، المغصوبه حقهـا، الممنوعه ارثها، المکسوره ضـلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولـدها، فاطمه بنت رسولک و بضـعه لحمه و صـمیم قلبه و فلذه کبده و النخبه منک له، و التحفه خصـصت بها وصـیه و حبیبه المصـطفی و قرینه المرتضی و سیده النساء و مبشـره الاولیاء، حلیفه الورع و الزهـد و تفاحه الفردوس، و الخلـد التی شـرفت مولـدها بنساء الجنه و سـللت منها انوار الائمه و ارخیت دونها حجاب النبوه،

اللهم صل علیها صـلوه تزید فی محلها عندک و شرفها لدیک و منزلتها من رضاک و بلغها منا تحیه و سلاما و اتنا من لدنک فی حبها فضلا و احسانا و رحمه و غفرانا انک ذوالعفو الکریم.»

مؤلف گوید:

که شیخ در تذهیب فرمود:

که آنچه روایت شده در فضل زیارت آن معظمه بیشتر است از آنکه احصاء شود. و علامه مجلسی از مصباح الانوار نقل کرده که از حضرت فاطمه (س) روایت شده که فرمود:

پدرم با من فرمود:

که هر که بر تو صلوات بفرستد بیامرزد حق تعالی او را و ملحق سازد او را به من در هر جا که باشم از بهشت.

نماز حضرت زهرا (س)

و از جمله نمازها نماز حضرت فاطمه (س) است.

روایت شده که حضرت فاطمه (س) دو رکعت نماز می‌کرد که جبرئیل تعلیم او کرده بود.

در رکعت اول بعـد از سوره حمد صد مرتبه سوره قدر و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید می‌خواند و چون سـلام می‌گفت این دعا را می‌خواند:

«سـبحان ذی العز الشامـخ المنیف، سـبحان ذی الجلاـل البـاذخ العظیم، سـبحان ذی الملک الفاخر القـدیم، سـبحان من لبس البهجه و

الجمال، سبحان من تردی بالنور و الوقار، سبحان من یری اثر النمل فی الصفا، سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء، سبحان من هو هکذا لا هکذا غیره.»

و سید گفته است که روایت دیگر وارد شده است که بعد از این نماز تسبیح مشهور حضرت فاطمه (س) را که بعد از هر نماز خوانده می‌شود بخواند و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. و شیخ در مصباح المتهجدین فرموده نماز حضرت فاطمه (س) دو رکعت است در رکعت اول حمد و صد مرتبه قدر، در رکعت دوم حمد و صد مرتبه توحید و چون سلام داد، تسبیح زهرا (س) بخواند

پس بگوید:

سبحان ذی العز الشامخ تا آخر تسبیح که ذکر شد. پس فرمود سزاوار است کسی که این نماز را به جا می‌آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه‌ی مواضع خود را بر زمین بدون حاجز و حائلی و حاجت بخواهد و دعا کند، آنچه می‌خواهد

و بگوید در همان حال سجده:

یا من لیس غیره رب یدعی،

یا من لیس فوقه اله یخشی،

یا من لیس دونه ملک یتقی،

یا من لیس له وزیر یؤتی،

یا من لیس له حاجب یرشی،

یا من لیس له بواب یغشی،

یا من لا یزداد علی کثره السؤال الا کرما و جودا و علی کثره الذنوب الا عفوا و صفحا،

صل علی محمد و ال محمد،

و افعل بی کذا و کذا.

و به جای این کلمه حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه (س) شیخ و سید روایت کرده‌اند از صفوان که:

محمد بن علی حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد و سؤال کرد که می‌خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که بهترین اعمال باشد در این روز، حضرت فرمود:

که من نمی‌دانم کسی را که بزرگتر باشد نزد رسول خدا (ص) از حضرت فاطمه (س) و نمی‌دانم چیزی را افضل از آنچه تعلیم کرد پیغمبر (ص) فاطمه را فرمود:

که هر که صبح کند در روز جمعه پس غسل کند و قدمها را بگستراند و چهار رکعت نماز کند به دو سلام، بخواند در رکعت اول بعد از حمد توحید پنجاه مرتبه و رکعت دوم بعد از حمد و العادیات پنجاه مرتبه و در رکعت سوم بعد از حمد «اذا زلزلت» پنجاه مرتبه و در رکعت چهارم بعد از حمد «اذا جاء نصراللّه» پنجاه مرتبه و این سوره نصر است و آخر سوره‌ایست که نازل شده و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند:

«الهی و سیدی من تهیا او تعبی او اعد او استعد، لوفاده مخلوق رجاء رفده و فوائده و نائله و فواضله و جوائزه، فالیک یا الهی کانت تهیئتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی، رجاء فوائدک و معروفک و نائلک و جوائزک، فلا تخیبنی من ذلک، یا من لا تخیب علیه مسئله السائل و لا تنقصه عطیه نائل، فانی لم اتک بعمل صالح قدمته و لا شفاعه مخلوق رجوته، اتقرب الیک بشفاعته، الا محمدا

و اهل بیته صلواتک علیه و علیهم، اتیتک ارجو عظیم عفوک، الذی عدت به علی الخطائین عند عکوفهم علی المحارم، فلم یمنعک طول عکوفهم علی المحارم ان جدت علیهم بالمغفره و انت سیدی العواد بالنعماء و انا العواد بالخطاء، اسئلک بحق محمد و اله الطاهرین، ان تغفر لی ذنبی العظیم، فانه لا یغفر العظیم الا العظیم،

یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم.»

مؤلف گوید:

که سید بن طاووس در جمال الاسبوع از برای هر یک از ائمه (ع) نمازی با دعا ذکر نموده شایسته است در اینجا ذکر شود.

فرموده:

نماز امام حسن (ع) در روز جمعه و آن چهار رکعت است مثل نماز حضرت امیرالمؤمنین (ع). نماز دیگر از آن حضرت در روز جمعه و آن نیز چهار رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و قل هو اللّٰه احد بیست و پنج مرتبه.

انگشتر حضرت زهرا (س)

یکی از افزارهای زینتی برای زنان و مردان از قدیم‌الایام انگشتر بوده و هست. اما آنچنانکه از روایات دینی و از سیره پیامبر (ص) و ائمه طاهرین برمی‌آید جنبه تزئینی انگشتر در فرهنگ دینی به عنوان هدف اول و آخر نیست، بلکه استفاده از انگشتر جنبه متذکر بودن به اسماء الهی داشته به نوعی پناهندگی به اسماء حضرت حق از مکائد شیطانی و غفلتها است.

علاوه بر این نقش انگشتر، خود علامت و نشان دهنده ویژگیهایی در مورد اولیاء خدا است.

به همین دلیل نقش انگشتری آنان متفاوت از همدیگر بوده است.

از اقوال تاریخی نقل شده در مورد زندگی حضرت زهرا (س) ثابت می‌شود ایشان دارای انگشتری به جنس نقره و نقش مخصوص که مزین به اسماء متبرکه الهی یا پیامهای معنوی دیگر است، بوده‌اند.

نقش انگشتری آن حضرت «امن المتوکلون» (۹۵۳)، (آنان که توکل می‌کنند، در امانند) بود.

و نیز گفته شده که نقش آن «اللّٰه ولی عصمتی»، (خداوند نگهدار و ولی عصمت و پاکی من است) بوده است.

گفته شده است که انگشتر حضرت نقره‌ای و نقش آن «نعم القادر اللّٰه» و یا «امن المتوکلون» بود و یادآور شده‌اند که نقش این کلمات در نگین انگشتری تأثیر عجیبی در دفع دشمنان و نگهداری اموال و اولاد و بدن از شر انس و جن و شیاطین و تمام ناراحتی‌ها و آفات و بدیها و بلیات دارد. و گفته شده است که نقش انگشتر آن حضرت نقش انگشتری حضرت سلیمان بن داود یعنی «سبحان من الجم الجن بکلماته» بوده است.

فصل دهم: شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

اسناد شهادت حضرت زهرا (س)

۱ – مزار مفید، ص ۱۵۶.

۲ – مقنعه مفید، ص ۴۵۹.

۳ — البلد الامین، ص ۱۹۸ یا ۲۸۷.

۴ — بحارالانوار: ج ۲۵، ص ۳۷۳؛

ج ۲۸، صص ۶۴ – ۶۲، ۷۳، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۰؛

ج ۲۹، ص ۱۲۹؛

ج ۴۳، صص ۱۷۰، ۲۰۰ – ۱۹۷؛

ج ۵۳، ص ۲۳؛

ج ۹۷، صص ۲۰۰ – ۱۶۵؛

ج ۹۹، ص ۲۲۰.

۵ – مصباح الزائر، صص ۲۶ – ۲۵.

۶ – مصباح المتهجد، ص ۶۵۴.

۷ – اقبال الاعمال، صص ۶۲۵ – ۶۲۴.

۸ – من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۴.

۹ – تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰.

۱۰ – ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۲۵.

۱۱ – الوافی، ج ۱۴، صص ۱۳۷۱ – ۱۳۷۰.

۱۲ – روضه المتقین، ج ۵، صص ۳۴۲، ۳۴۵.

۱۳ – جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱۲، صص ۲۶۴ – ۲۶۱.

۱۴ – مصباح کفعمی، ص ۵۲۲.

۱۵ – کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۹۰ – ۵۸۶، ۸۷۳، ۹۰۷، ۹۱۵.

۱۶ – کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۱۷ – عوالم‌العلوم، ج ۱۱، صص ۲۶۰، ۳۹۸، ۴۰۰ ۴۰۴، ۴۱۱، ۵۰۴.

۱۸ – مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۰ – ۳۱۵.

۱۹ – ضیاءالعالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۴ – ۶۳.

۲۰ – جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۶ – ۱۸۴، ۱۹۴ – ۱۹۳.

۲۱ – حدیقه الشیعه، صص ۲۶۶ – ۲۶۵.

۲۲ – القاب الرسول و عترته، صص ۳۹، ۴۳.

۲۳ – مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ – ۱۳۵.

۲۴ – الارجوزه المختاره، صص ۹۲ – ۸۸.

۲۵ – فضائل ابن شاذان، ص ۱۴۱.

۲۶ – دلائل‌الامامه، صص ۲۷ – ۲۶، ۴۵.

۲۷ – کامل الزیارت، صص ۳۲۷ – ۳۲۶، ۳۳۵ – ۳۳۲.

۲۸ – کنزالفوائد، ج ۱، صص ۱۵۰ – ۱۴۹.

۲۹ – روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۲.

۳۰ – الاختصاص، صص ۱۸۵ – ۱۸۴، ۳۴۳.

۳۱ – وفاه الصدیقه الزهراء، ص ۷۸.

۳۲ – کافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۳۳ – الرسائل الاعتقادیه، صص ۳۰۲ – ۳۰۱.

۳۴ – التتمه فی تواریخ الائمه، صص ۲۸، ۳۵.

هتک حرمت امیرالمؤمنین (ع)

اهانت به امیرالمؤمنین (ع)

حال و هوای مرکز حاکمیت اسلامی به شکل دیگری درآمده و جامه خلافت و حکومت تن‌پوش دیگران شده بود و خلیفه بلافصل پیامبر نیز چاره‌ای جز تحمل محرومیت و مدارای با معماران شبکه براندازی سقیفه بنی‌ساعده نداشت.

در حقیقت با یک لعاب مردمی.

راه و روش پیغمبر (ص) که متأثر از منطق توحید و قرآن بود، تغییر داده شد. اما هنوز تا رسیدن به اهداف نهایی کودتا مسیرهایی باید پیموده می‌شد و برای طی این مسیر موانعی وجود داشت که باید بدون مسامحه از پیش روی برداشته می‌شد.

دختر پیامبر که یگانه یادگار عشق و ایثار و عاطفه و نبوت و رسالت او بود، اصلیترین و مهمترین حجت و قاطعترین دلیل برای اثبات اصالت ادعای علی بن ابی طالب (ع) و نفی خواسته‌های بی‌ریشه و اساس اصحاب سقیفه بنی‌ساعده بود.

پس در باور کودتاگران چنین پایگاه خطرناکی به هیچ وجه قابل چشم‌پوشی نبود.

این کانون مستند و محکم حمایت از حق امامت عدل، آنچنان در اوج و افراشتگی قرار داشت که برای دستگاه ویرانگر کودتا تبدیل به هدف اصلی شد. خطر بزرگ این بود که نه فاطمه (س) برای خود آسایش و آسودگی طلب می‌کرد، نه برنامه‌ریزان دستگاه براندازی می‌توانستند به سادگی از کنار وجود مؤثر او بگذرند و او را به خود واگذار کنند. از یک سو دختر رسالت در پاسداری از حریم امامت، اهل عفو و گذشت و کوتاهی نبود و از سوی دیگر افکار عمومی نمی‌توانست در بلند مدت نسبت به مواضع و آرای فاطمه (س) بی‌تفاوت بماند، لذا نفس حضور زهرا (س) به عنوان یک خطر جدی بالقوه تهدید کننده حاکمیتی بود که در منظر خاندان وحی و منطق توحیدی آنها دارای وجاهت الهی و مردمی نبود.

آنچه در روزهای آغازین رحلت جانسوز رسول خدا (ص) به وقوع پیوسته بود برای ابقا و تداوم حاکمیت بزرگان کودتا کفایت نمی‌کرد. ایجاد محدودیت هرچه بیشتر به منظور خارج ساختن امیرالمؤمنین (ع) و خاندان رسالت (ع) از زندگی فردی و اجتماعی مردم به عنوان یک استراتژی پایدار می‌بایست تعقیب می‌شد تا فرصتی برای به چالش کشیده شدن آرای بزرگان کودتا و دستاورد اجتماع سقیفه بنی‌ساعده در نتیجه درک صحیح مردم از حقایق پشت پرده به وجود نمی‌آمد.

خطبه حضرت زهرا (س) برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردند!

روی أن بعد رحلهٔ النبی (ص) و غصب ولایهٔ وصیّه، احتزم عمر بازاره و جعل یطوف بالمدینه و ینادی:

ان ابابکر قد بویع له، فهلمّوا الی البیعهٔ، فینثال الناس فیبایعون، حتی اذا مضت أیام أقبل فی جمع کثیر الی منزل علی (ع) فطالبه بالخروج، فأبی، فدعا عمر بحطب و نار و قال:

والذی نفس عمر بیده لیخرجن أو لا حرقنه علی ما فیه – الی ان قال:

– و خرجت فاطمه بنت رسول‌الله (ص) الیهم، فوقفت علی الباب ثم قالت:

لاـ عَهْدَ لی بِقَوْمٍ اَسْوَءَ مَحْضَرٍ مِنْکُمْ، تَرَکْتُمْ رَسُولَ‌اللّهِ جِنازَةً بَیْنَ اَیْدینا و قَطَعْتُمْ اَمْرَکُمْ فیما بَیْنَکُمْ، فَلَمْ تُؤَمَّرُونا وَ لَمْ تَرَوْا لَنا حَقَّنا، کَأَنَّکُمْ لَمْ تَعْلَمُوا ما قالَ یَوْمَ غدیر خم.

وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ یَوْمَئِذٍ الْوَلاءَ، لِیَقْطَعَ مِنْکَمْ بِذلِکَ مِنْهَا الَّرجاءَ و لکِنَّکَمْ قَطَعْتُمُ الْاَسْبابَ بَیْنَکَمْ وَ بَیْنَ نَبِیِّکَمْ و اللَّهُ حَسیبٌ بَیْنَنا وَ بَیْنَکَمْ فِی الْدّنیا و اَلْاٰخِرَهِ.

روایت شده:

بعد از رحلت پیامبر و غصب شدن ولایت وصی آن حضرت، عمر شمشیر به کمر بسته و دور شهر مدینه می‌چرخید و می گفت:

با ابوبکر بیعت شده است، بشتابید به بیعت کردن با او، مردم از هر طرف برای بیعت می‌آمدند، چند روز که گذشت همراه با گروه کثیری به در خانه حضرت علی (ع) آمده و خواستار خروج ایشان از منزل شد، ایشان امتناع کرد، عمر خواستار هیزم و آتش گردید و گفت:

سوگند به کسی که جان عمر در اختیار اوست یا خارج می‌شود یا او را با تمامی اهل خانه آتش می‌زنم - تا آنجا که گوید:

- و حضرت فاطمه (س) به سوی ایشان آمده و کنار درب خانه ایستاد و فرمود:

ملتی را همانند شما نمی‌شناسم که این گونه عهدشکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید و عهد و پیمانهای میان خود را بریده و فراموش نمودید و ما را به فرمانروائی نرسانده و حقّی را برای ما قائل نیستید، گویا از حادثه روز غدیر خم آگاهی ندارید. سوگند به خدا که پیامبر در آن روز ولایت حضرت علی (ع) را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان را قطع نماید، ولی شما رشته‌های پیوند معنوی میان خود و پیامبر را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.

دفاع مقداد، ابوذر، سلمان، ام‌ایمن و بریده اسلمی

مقداد برخاست و گفت:

یا علی، به من چه دستور می‌دهی؟

به خدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می‌زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم. علی (ع) فرمود:

ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده بیاد بیاور.

سلمان می گوید:

برخاستم و گفتم:

قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر من بدانم ظلمی را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می‌بخشم، شمشیرم را بر دوش می گذارم و با استقامت با آن می‌جنگم. آیا بر برادر پیامبر و وصیش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می‌آورید؟

بشارت باد شما را به بلا و ناامید باشید از آسایش!

ابوذر برخاست و گفت:

ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده‌اید، خداوند می‌فرماید:

«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل‌عمران علی العالمین، ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» (۹۵۴)

«خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل‌عمران را بر همه‌ی جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند و خداوند شنونده و دانا است».

آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل‌بیت نوبت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه‌اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه پوشیده و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می‌درخشد و روغن آن مبارک است.

محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است و علی وصیی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است و اوست صدیق

اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همانطور که خداوند فرموده:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» (۹۵۵)

«پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسـران او مادران آنانند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند».

هر که را خدا مقدم داشـته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشـته عقب بزنید و ولایت و وراثت را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است. (۹۵۶)

عمر، در حالی که ابوبکر بالای منبر نشسته بود به او گفت:

چطور بالای منبر نشسته‌ای و این مرد نشسته و روی جنگ دارد و برنمی‌خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم!

این در حالی بود که امام حسن و امام حسـین (ع) ایسـتاده بودند. وقتی گفته عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیرالمؤمنین (ع) آن دو را به سینه چسبانید و فرمود:

گریه نکنید، به خدا قسم بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

ام‌ایمن پرستار پیامبر (ص) آمد و گفت:

«ای ابوبکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید»!

عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت:

«ما را با زنان چه کار است»؟!

بریده اسلمی برخاست و گفت:

ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می‌کنی؟

تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می‌شناسیم!

آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر (ص) به شما فرمود:

«نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید»؟

شما هم گفتید:

آیا از امر خدا و امر رسولش است؟

فرمود:

آری.

ابوبکر گفت:

چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود:

«برای اهل‌بیت من نبوت و خلافت جمع نمی‌شود»!

بریده گفت:

«به خدا قسم پیامبر این را نگفته است.

به خدا قسم در شهری که تو در آن امیر باشی سکونت نمی‌کنم».

عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

تشکر عمر از غلامش قنفذ!؟

سُلَیم بن قیس نقل کرده:

که عمر بن خطاب در یکسال نصف حقوق همه کارگزارانش را به عنوان غرامت (و کمبود بودجه و مالیات) برداشت، ولی حقوق قنفذ را به طور کامل پرداخت، سُلَیم می‌گوید به مسجد رسول خدا (ص) رفتم گروهی را دیدم در گوشه‌ای نشسته‌اند، همه آنها از بنی‌هاشم بودند، جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عُباده، در این جلسه، عباس (عموی پیامبر) به علی (ع) گفت:

«چرا عمر مانند همه کارگزارانش، از حقوق «قُنفذ» چیزی نکاست؟!»

حضرت علی (ع) به اطراف خود نگاه کرد و سپس قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد، آنگاه در پاسخ عباس فرمود:

شَکَّرَ لَهُ ضَرْبَه ضَرَبَها فاطِمَه بِالسَّوْطِ فَماتَتْ وَ فی عَضُدِها اَثَرهُ کَاَنَّهُ الدُّمْلُجْ.

«حقوق قفنذ را کم نکرد، تا از او تشکّر نماید به خاطر ضربت تازیانه‌ای که او بر فاطمه (س) نواخته بود، که وقتی فاطمه (س) از دنیا رفت، اثر آن تازیانه در بازوی او وجود داشت و همانند بازوبند، نمایان بود».

حضرت زهرا (س) در آستانه شهادت

پرستاران و عیادت کنندگان حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه (س) در خانه خود در بستر بیماری قرار گرفت و غم و اندوه دیگری بر آن خانه سایه افکند. فرزندان صغیر و خردسال او در اطراف بستر مادر مانند پرندگان بال و پر شکسته سر به زیر انداخته، در فکر فرورفته و چهره زرد و نحیف و سیلی خورده او را نظاره می‌کردند. پرستاران او ام‌سلمه زن ابورافع و اسماء بنت عمیس بودند. خبر بیماری و بستری شدن فاطمه (س) در میان مردم مدینه و مهاجر و انصار طنین‌انداز شد. زنان مهاجر و انصار تصمیم گرفتند به عیادت حضرت فاطمه (س) بروند، گروهی گرد هم آمده و به حضور او رسیدند.

خطبه حضرت زهرا (س) در جمع زنان مهاجر و انصار

قال سوید بن غفله:

لمّا مرضت فاطمه (س) المرضه الّتی توفّیت فیها، دخلت علیها نساء المهاجرین و الانصار یعدنها، فقلن لها:

کیف أصبحت من علّتک یا ابنه رسول‌اللَّه؟

فحمدت اللَّه و صلّت علی أبیها، ثم قالت:

خطبه آن حضرت در بیماریش برای زنان مهاجرین و انصار

سوید بن غفله گوید:

هنگامی که حضرت فاطمه (س) بیمار شد، به همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت، زنان مهاجرین و انصار به عیادت ایشان آمده و گفتند:

ای دختر پیامبر خدا با این بیماری حالت چطور است؟

آن حضرت حمد و سپاس الهی را گفته و بر پدرش درود فرستاد و فرمود:

اَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عائِفَةً لِدُنْیا کُنَّ، قالِیَةً لِرِجالِکُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ عَجَمْتُهُمْ و سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ و قَرْعِ الصَّفاهِ وَ صَدْعِ الْقَناهِ و خَطَلِ الْاٰراءِ وَ زَلَلِ الْاَهْواءِ و بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ و فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ، لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتُها وَ حَمَّلَتْهُمْ اَوْقَتُها و شَنَّتْ عَلَیْهِمْ عارَتُها، فَجدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ.

وَ یْحَهُمْ اَنَّی زَحْزِحُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَهِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّهِ وَ الدِّلالَهِ و مَهْبِطِ الرُّوحِ الْامینِ وَ الطِّبّینِ بِاُمُورِالدُّنْیا وَ الدّینِ، اَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ و مَا الَّذی نَقِمُوا مِنْ ابی الْحَسَنِ (ع)، نَقِمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَکیرَ سَیْفِهِ و قِلَّهَ مُبالاتِهِ لِحَتْفِهِ و شِدَّهَ وَ طْأَتِهِ و نَکالَ وَقْعَتِهِ و تَنَمُّرَهُ فی ذاتِ اللَّهِ.

وَ تَا للَّهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّهِ اللاَّئِحَهِ و زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّهِ الْواضِحَهِ لَرَدَّهُمْ اِلَیْها وَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها و لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً، لایَکْلَمُ خُشاشُهُ و لا یَکِلُّ سائِرُهُ و لا یَمِلُّ راکِبُهُ و لَاَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمیراً صافِیاً رَوِیّاً، تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقُ جانِباهُ و لَاَ صْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ اِعْلاناً.

به خدا سوگند صبح کردم در حالی که نسبت به دنیای شما بی‌میل و نسبت به مردان شما ناراحتم، آنان را از دهان خویش بدور افکنده و بعد از شناخت حالشان به آنان بغض ورزیدم، پس چه زشت است کندی شمشیرها و سستی بعد از تلاش و سر بر سنگ خارا زدن و شکاف نیزه‌ها و فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها و چه زشت است ذخیره‌هائی که پیش فرستادند و خداوند بر آنان خشم گرفته و در عذاب جاودانه خواهند بود، بدون شک مسئولیت این عمل بعهده ایشان بود و سنگینی آن بدوششان است و ننگ و عارش دامنگیرشان می‌گردد، پس این شتر بینی‌بریده و زخم خورده باشد و گروه ستمکاران از رحمت الهی بدورند.

وای بر آنان، چگونه خلافت را از مواضع ثابت و بنیانهای نبوت و ارشاد و محل هبوط جبرئیل و آگاهان به امور دین و دنیا دور ساختند، آگاه باشید که این زیان بزرگی است و چه عیبی از علی (ع) گرفتند، به خدا سوگند عیب او شمشیر برآنش و بی‌اعتنائی به مرگ و شدّت برخوردش و عقوبت دردناکش و اینکه غضبش در راه رضای الهی بود.

به خدا سوگند اگر از راه روشن بدور رفته و از پذیرش طریق مستقیم کناره می‌گرفتند، آنان را به سوی آن آورده و بر آن وامی‌داشت و به سهولت به راهشان می‌برد و این شتر را سالم به مقصد می‌رساند، که راهبرش را دچار زحمت نکند و سواره‌اش را ملول نگرداند و آنان را به محل آب خوردنی می‌رساند، که آبش صاف و فراوان بوده و از آن لبریز باشد و هرگز کدر نگردد و ایشان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد و در پنهان و آشکار برایشان ناصح بود.

وَ لَمْ یَکُنْ یَتَحَلَّی مِنَ الدُّنْیا بِطائِلٍ و لا یَحْظی مِنْها بِنائِلٍ، غَیْرَ رَیِّ النَّاهِلِ وَ شَبْعَهِ الْکافِلِ و لَبانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْکاذِبِ.

وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکات مِنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ و الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَیُصیبُهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزینَ.

اَلا هَلُمَّ فَاسْمَعْ و ما عِشْتَ اَراکَ الدَّهْرَ عَجَباً و اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، لَیْتَ شِعْری اِلی اَیِّ سِنادٍ اسْتَنَدُوا و اِلی اَیِّ عِمادٍ اِعْتَمَدُوا و بِاَیَّهِ عُرْوَهٍ تَمَسَّکُوا و عَلی اَیَّهُ ذُرِّیَّهٍ اَقْدَمُوا وَ احْتَنَکُوا؟

لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشیرُ، وَ بِئْسَ لِلظَّالِمینَ بَدَلاً.

اِسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ الذَّنابی بِالْقَوادِمِ، و الْعَجُزَ بِالْکاهِلِ، فَرَغْماً لِمُعاطِسِ قَوْم یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً، اَلا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ، وَیْحَهُمْ اَفَمَنْ یَهْدی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لایَهِدّی اِلاَّ اَنْ یُهْدی، فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.

اگر او در محل خلافت می‌نشست هرگز ثروت دنیوی برای خود قرار نمی‌داد و از آن بهره فراوانی برنمی‌داشت، جز به اندازه

فرونشاندن تشنگی و رفع گرسنگی و به ایشان می‌شناساند تا بین زاهد و دنیاپرست و راستگو و دروغگو تشخیص دهند. و اگر ملّتها ایمان آورده و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنان فرو می‌ریختیم، ولکن آیات الهی را تکذیب کردند و از اینرو آنان را در برابر آنچه انجام دادند گرفتار ساختیم و کسانی که از این گروه ستم نمودند نتایج زشتی کارشان به زودی دامنگیرشان شده و هرگز بر ما غالب و پیروز نخواهند شد.

آگاه باش، بیا و بشنو، هرچه زندگی کنی روزگار عجائبی را بتو نشان خواهد داد و اگر تعجب کنی، گفتار اینان تعجب‌آور است، ای کاش می‌دانستم که به چه پناهگاهی پناهنده شده و به کدام ستونی تکیه داده و بر کدام فرزندانی تجاوز نموده و استیلا جسته‌اند؟

چه بد رهبر و دوستی را انتخاب کرده‌اند و برای ستمکاران بد بدلی است.

به خدا سوگند، به جای پرهای بزرگ، روی بال دم را انتخاب و به جای پشت، دم را برگزیدند، ذلیل گردد قومی که می‌پندارد با این اعمال کار خوبی انجام داده است، بدانید که اینان فاسدند اما نمی‌دانند، وای بر اینان، آیا کسی که هدایت یافته سزاوار پیروی است، یا کسی که هدایت نیافته و نیازمند هدایت است، وای بر شما چگونه حکم می‌کنید.

اَما لَعَمْری لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَهُ رَیْثَما تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْاَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً وَ ذِعافاً مُبیداً، هُنالِکَ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِفُ التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَ الْاَوَّلُونَ، ثُمَّ طیبُوا عَنْ دُنْیاکُمْ اَنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَهِ جاشاً و اَبْشِرُوا بِسَیْفٍ صارِمٍ وَ سَطْوَهٍ مَعْتَدٍ غاشِمٍ و بِهَرَجٍ شامِلٍ و اسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمینَ، یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهیداً و جَمْعَکُمْ حَصیداً، فَیا حَسْرَتا لَکُمْ و اَنّی بِکُمْ وَ قَدْ عُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ، اَنُلْزِمُکُمُوها وَ اَنْتُمْ لَها کارِهُونَ.

قال سوید بن غفلهٔ: فأعادت النساء قولها (س) علی رجالهنّ، فجاء الیها قوم من المهاجرین و الانصار معتذرین و قالوا:

یا سیدهٔ النساء لو کان أبو الحسن ذکر لنا هذا الامر قبل أن یبرم العهد و یحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره.

فقالت (س): اِلَیْکُمْ عَنّی، فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذیرِکُمْ و لا اَمْرَ بَعْدَ تَقْصیرِکُمْ.

بجان خودم سوگند، نطفه این فساد بسته شد، در انتظار باشید تا این مرض فساد در پیکر جامعه منتشر شود، آنگاه از پستان شیر خون تازه و زهری هلاک کننده بدوشید، در اینجاست که رهپیمایان راه باطل زیانکار شده و آیندگان عاقبت اعمال گذشتگان را می‌یابند، آنگاه جانتان با دنیایتان و قلبتان با فتنه‌ها آرام می‌گیرد و بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و حمله متجاوز ستمکار و به هرج و مرج عمومی و استبداد زورگویان، که حقوقتان را اندک داده و اجتماع شما را به وسیله شمشیرهایش درو خواهد کرد، پس حسرت بر شما باد که کارتان به کجا می‌رسد، آیا من می‌توانم شما را به کاری وادارم که از آن روی گردانید.

سوید بن غفله گوید:

زنان سخنان آن حضرت را برای شوهرانشان بازگو کردند، گروهی از مهاجرین و انصار برای عذرخواهی نزد ایشان آمده و گفتند:

ای سرور زنان، اگر حضرت علی (ع) این مطالب را قبل از بیعت با ابوبکر برایمان می‌گفت کسی را بر او ترجیح نمی‌دادیم.

آن حضرت فرمود:

از نزدم دور شوید، بعد از ارتکاب گناه و سهل‌انگاری، عذرخواهی برای شما مفهومی ندارد.

حالات جانسوز حضرت زهرا (س) به روایت فضه خادمه

روی ورقه بن عبداللّه الأزدی، قال:

خرجت حاجا الی بیت‌اللّه الحرام، راجیا لثواب اللّه رب العالمین، فبینما انا اطوف و اذا انا بجاریه سمرا و ملیحه الوجه، عذبه الکلام و هی تنادی بفصاحه منطقها و هی تقول:

ورقه بن عبداللّه ازدی روایت نموده است:

به امید ثواب خداوند و پروردگار عالمیان به حج بیت‌اللّه الحرام مشرف شدم. ناگهان هنگام طواف دیدم که دوشیزه گندم‌گون، نمکین و شیرن‌سخنی با کلام فصیح دعا می‌نمود و می گفت:

اللهم، رب الکعبه الحرام، و الحفظه الکرام و زمزم و المقام، و الشماعر العظام و رب محمد خیر الانام، (ص) البرره الکرام، (اسالک) ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و ابنائهم الغر المحجلین المیامین.

ای خدا و ای پروردگار خانه محترم کعبه و پروردگار فرشتگان بزرگوار نگاهبان اعمال و پروردگار زمزم و مقام ابراهیم (ع) و جایگاه‌های بزرگ و ارجمند مناسک حج و پروردگار برترین مخلوقات، حضرت محمد - که درود خداوند بر او و خاندان نیکوکار و گرامی او باد!

- (از تو درخواست می‌نمایم) که مرا با سروران پاکیزه‌ام و پسران برجسته و درخشان و خجسته آنان محشور گردانی.

ألا، فاشهدوا یا جماعه الحجاج و المعتمرین، ان موالی خیره الاخیار و صفوه الابرار، والذین علا قدرهم علی الاقدار و ارتفع ذکرهم فی سائر الامصار، المرتدین بالفخار.

هان!

ای گروه حاجیان و عمره به جا آورندگان، شاهد باشید که سروران من، برگزیده برگزیدگان و منتخب نیکان و از همگان ارجمند می‌باشند و یادشان در تمام بلاد بلند و به نیکی یاد می‌شوند و به لباس فخر آراسته‌اند.

قال ورقه بن عبداللّه:

فقلت:

یا جاریه، انی لاظنک من موالی اهل البیت (ع).

فقالت:

اجل، قلت لها:

و من انت من موالیهم؟

قالت:

انا فضه امه فاطمه الزهراء، ابنه محمد المصطفی، صلی اللّه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

ورقه بن عبداللّه می گوید:

به او گفتم:

ای دختر، من یقین دارم که تو از دوستداران اهل‌بیت (ع) هستی، وی گفت:

بله، گفتم:

نامت چیست؟

گفت:

من فضه، کنیز فاطمه زهرا (س)، دختر حضرت محمد مصطفی (ص) می‌باشم، که درود خداوند بر او و پدر و شوهر و فرزندانش باد!

فقلت لها:

مرحبا بک و اهلا و سهلا، فلقد کنت مشتاقا الی کلامک و منطقک، فارید منک الساعه ان تجیبنی من مساله اسالک، فاذا انت فرغت من الطواف، قفی لی عند سوق الطعام حتی آتیک و انت مثابه ماجوره. فافترقنا.

گفتم:

خیلی خوش آمدی و خیلی خوشوقتم، من بسیار مشتاق کلام و سخن تو بودم، می‌خواهم یک سؤالی از تو بکنم و تو به من پاسخ دهی. وقتی طواف را به پایان بردی، کنار بازار غله بایست تا من بیایم، خداونـد به تو اجر و پاداش دهـد. و به این ترتیب از هم جـدا شدیم.

فلمـا فرغت من الطواف و اردت الرجوع الی منزلی، جعلت طریقی عـل سوق الطعـام و اذا انـا بهـا جـالسه فی معزل من الناس، فاقبلت علیها و اعتزلت بها و اهدیت الیها هدیه و لم اعتقد انها صدقه، ثم قلت لها:

یا فضه، اخبرینی عن مولاتک فاطمه الزهراء (س) و ما الذی رایت منها عند و فاتها بعد موت ابیها محمد (ص).

وقتی طواف را به پایان بردم، هنگام بازگشت به منزل، راهی را که از بازار غله می‌گـذشت انتخاب نمودم، ناگهان دیـدم که وی در گوشه‌ای به دور از مردم نشسته است.

نزد او رفتم و او را کنار کشیدم و بدون اینکه قصد صدقه بکنم هدیه‌ای به او دادم، سپس به او گفتم:

ای فضه!

از سرورت فاطمه زهرا (س) و وقایعی که بعد از مرگ پدرش حضرت (ص) و هنگام وفات وی، از او دیدی به من خبر ده.

قال ورقه:

فلما سمعت کلامی، تغر غرت عیناها بالدموع ثم انتحبت نادبه و قالت:

یا ورقه بن عبداللَّه!

هیجت علی حزنا ساکنا و اشجانا فی فوادی کانت کامنه، فاسمع الان ما شاهدت منها (س):

ورقه (راوی حدیث) می‌گوید:

به محض اینکه سخن من تمام شد، چشمان فضه پر از اشک گردید و بلند بلند گریست و گفت:

ای ورقه بن عبداللَّه، اندوه فرو نشسته و غمهای نهفته دلم را بر انگیختی، اینک وقایعی را که من از آن حضرت (س) دیده‌ام بشنو.

اعلم انه لمـا قبض رسول‌اللَّه (ص)، افتجع له الصـغیر و الکبیر و کثر علیه البکـاء و قـل العزاء و عظم رزوه علی الاقربـاء و الاصـحاب و الاولیاء و الاحباب، و الغرباء و الانساب، ولم تلق الا کل باک و باکیه و نادب و نادبه و لم یکن فی اهل الارض و الاصحاب و الاقرباء و الاحباب اشد حزنا و اعظم بکاء و انتحابا من مولاتی فاطمه الزهراء (س) و کان حزنها یتجدد و یزید و بکاؤها یشتد.

بـدان، رحلت رسول خـدا (ص) دل کوچک و بزرگ را به درد آورد و بسیار بر او گریسـتند و صبر همه را به سر آورد و مصـیبت فقدان او بر نزدیکان و یاران و دوسـتان و احباب و بیگانگان و خویشان سخت بود و همه مردان و زنان برای او گریه و ندبه نمودند، ولی در روی زمین و در میان یاران و نزدیکان و دوسـتان کسـی غمگین‌تر از سـرورم فاطمه زهرا (س) نبود و وی بیشتر و شدیدتر از همه گریه می‌کرد. و اندوه او پیوسته تازه و افزون و گریه‌اش شدیدتر می‌شد.

فجلست سـبعه ایـام لاـ یهـدا لها انین و لا یسـکن منها الحنین، کل یوم جاء کان بکاوها اکثر من الیوم الاول. فلما کان فی الیوم الثامن ابدت ما کتمت من الحزن فلم تطق صبرا اذ خرجت و صرخت، فکانها من فم رسول‌اللَّه (ص) تنطق.

پس هفت روز ناله او آرام و صدای او خاموش نمی‌شد و هر روز بیش از روز گذشـته گریه می‌نمود، تا اینکه روز هشتم اندوه نهفته خود را آشـکار نمود و نتوانست شـکیبایی کنـد، لذا از خانه بیرون آمد و ناله سـر داد، به گونه‌ای که گویی رسول خدا (ص) سـخن می‌گوید.

فتبـادرت النسوان و خرجت الولائـد و الولـدان و ضـج النـاس بالبکـاء و النحیب و جاء الناس من کل مکان و اطفئت المصابیـح لکیلا تتبین صفحات النساء و خیل الی النسوان ان رسول‌اللَّه (ص) قد قام من قبره و صارت الناس من دهشه و حیره لما قدرهقهم.

پس زنان شتافتند و دختران و پسران از خانه بیرون آمدند و مردم همراه با اشک ریختن و گریه بلند، ناله سر دادند و از همه سو گرد آمدند و برای اینکه صورت زنان نمایان نشود چراغها را خاموش کردند و زنان تصور کردند که گویی رسول خدا (ص) از قبر بیرون آمده است و مردم به خاطر مصیبت آن حضرت مدهوش و متحیر گردیدند.

و هی (س) تنادی و تندب اباه:

وا أبتاه، واصفیاه، وامحمدا، وا ابا القاسماه و اربیع الارامل و الیتامی، من للقبله و المصلی؟

و من لابنتک الوالهه الثکلی؟

و فاطمه زهرا (س) ندا برمی‌آورد و بر پدر بزرگوارش این گونه نوحه‌سرایی می‌کرد:

وای پدرم، وای بر برگزیده خدا، وا محمداه، وا اباالقاسم، وای بر کسی که بهار و مایه شادمانی نیازمندان (یا: بیوگان) و یتیمان بود، دیگر چه کسی (مدافع اهل) قبله و جایگاه نماز گزاردن خواهد بود؟ و دیگر دختر سرگشته مصیبت‌زده‌ات چه کسی را دارد؟

ثم اقبلت تعثر فی اذیالها و هی لا- تبصر شیئا من عبرتها و من تواتر دمعتها، حتی دنت من قبر أبیها محمد (ص)، فلما نظرت الی الحجره وقع طرفها علی الماذنه، فقصرت خطاها و دام نحیبها و بکاها، الی ان اغمی علیها، فتبادرت النسوان الیها، فنضحن الماء علیها و علی صدرها و جبینها حتی افاقت.

سپس در حالی که لباسش بر زمین کشیده می‌شد و از بسیاری گریه و جاری شدن اشک چیزی را نمی‌دید، آمد و نزدیک قبر پدر بزرگوارش حضرت محمد (ص) ایستاد.

به محض اینکه به حجره نگاه کرد و چشمش بر ماذنه افتاد، آهسته گام برداشت و پیوسته ناله و گریه نمود تا اینکه بیهوش گردید. زنان به سوی او شتافتند و آب بر صورت و سینه و پیشانی‌اش پاشیدند تا اینکه به هوش آمد.

فلما افاقت من غشیتها، قامت و هی تقول:

رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی، و الکمد قاتلی. یا أبتاه بقیت والهه وحیده و حیرانه فریده، فقد انخمد صوتی و انقطع ظهری و تنغض عیشی و تکدر دهری، فما اجد یا ابتاه بعدک انیسا لوحشتی و لا رادا لدمعتی و لا معینا لضعفی، فقد فنی بعدک محکم التنزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل. انقلبت بعدک یا ابتاه الاسباب و تغلقت دونی الابواب، فانا للدنیا بعدک قالیه و علیک ما ترددت انفاسی باکیه، لا ینفد شوقی الیک و لا حزنی علیک.

وقتی به هوش آمد برخاست و فرمود:

توانم از بین رفته و شکیبایی و استقامتم با من یاری نمی‌کند و دشمنم به من شماتت می‌کند و اندوه شدید و درد دلم از افسردگی مرا خواهد کشت. پدر جانم، سرگشته و بی کس و متحیر و تنها شده‌ام و صدایم خاموش گردیده و نیروی پشتم از بین رفته و زندگی برایم تلخ و روزگارم تیره و تار شده است.

پدر جانم، بعد از تو کسی را نمی‌یابم که مونس احساس تنهایی من گردد و اشک چشمم را فرو نشاند و در ضعف و ناتوانی یاورم باشد. بعد از تو آیات محکم قرآن و نزول جبرئیل و آمدن میکائیل همگی برچیده شد.

پدر جانم، بعد از تو اسباب (نیل به مقامات معنوی و اخروی) واژگون و درها به روی من بسته شد، لذا بعد از تو دیگر، از دنیا خوشم نمی‌آید و تا زمانی که نفسهایم می‌رود و می‌آید خواهم گریست و شوق من به تو و اندوهم بر تو پایان نمی‌پذیرد.

ان حزنی علیک جدید و فوادی واللّه صب عنید

کل یوم یزید فیه شجونی و اکتیابی علیک لیس یبید

جل خطبی، فبان عنی عزائی فبکائی کل وقت جدید

ان قلبا علیک یالف صبرا او عزاء، فانه لجلید

سپس ندا بر آورد: ای پدر جانم، وای بر عقل من، پس فرمود:

به راستی که اندوه من بر تو تازه و به خدا سوگند دلم عاشق و مشتاق توست و به هیچ وجه از تو روی بر نمی‌گرداند.

هر روز اندوه‌هایم افزون می‌گردد و افسردگی و شکستگی من از غم تو هرگز از من جدا نمی‌شود.

گرفتاری و مصیبت من بزرگ و سخت است، لذا شکیبایی از من کناره گرفته و هر زمان گریه‌ام تازه می‌گردد.

به راستی هر کس که با وجود انس به تو، صبر و شکیبایی کند و یا تسلی بیابد، واقعاً سخت‌دل و قسی‌القلب است.

ثم نادت: یا ابتاه، انقطعت بک الدنیا بانوارها و زوت زهرتها و کانت ببهجتک زاهره، فقدا سود نهارها، فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها. یا ابتاه، لا زلت آسفه علیک الی التلاق. یا ابتاه، زال غمضی منذ حق الفراق. یا ابتاه، من للارامل و المساکین؟ و من للامه الی یوم الدین؟

یا ابتاه، امسینا بعدک من المستضعفین. یا ابتاه، اصبحت الناس عنا معرضین و لقد کنا بک معظمین فی الناس غیر مستضعفین. فای دمعه لفراقک لا تنهمل؟ و ای حزن بعدک علیک لا یتصل؟و ای جفن بعدک بالنوم یکتحل؟ و انت ربیع الدین و نور النبیین، فکیف للجبال لا تمور و للبحار بعدک لا تغور؟ و الارض کیف لم تتزلزل؟

سپس ندا برآورد: پدر جانم، به واسطه‌ی (رحلت) تو انوار دنیا از بین رفت و شکوفایی و زیبایی آن که به افروختگی و حسن تو شکوفا و زیبا بود، افسرده شد و روزهای دنیا تیره گردیدند.

پدر جانم، تا ملاقات تو پیوسته بر تو تأسف خورده و ناراحت خواهم بود پدر جانم، از زمان جدایی و فراق تو بینایی‌ام از بین رفته است.

پدر جانم، چه کسی بعد از تو از بیوگان و بیچارگان دلجویی خواهد کرد؟ و چه کسی تا روز پاداش و قیامت (دادرس) امت تو خواهد بود؟

ای پدر جان، بعد از تو مردم ما را خوار و کوچک شمردند، پدر جانم، بعد از تو مردم از ما رویگردان شدند، در حالی که به واسطه وجود تو در میان مردم ارجمند و عزیز بودیم و کسی ما را خوار و کوچک نمی‌شمرد. پس چرا در فراق تو اشک نریزم و اندوهم پیوسته نگردد و پلکهایم بر روی هم بسته شده و به خواب روم، در حالی که تو بهار و احیا گر دین و نور پیامبران هستی؟ و چگونه بعد از تو کوهها از هم نپاشند و به هم نخورند و آب دریاها خشک نشود؟ و چگونه زمین نلرزد؟

رمیت یا ابتاه بالخطب الجلیل و لم تکن الرزیه بالقلیل و طرقت یا ابتاه بالمصاب العظیم و بالفادح المهول. بکتک یا ابتاه الاملاک و وقفت الافلاک، فمنبرک بعدک مستوحش و محرابک خال من مناجاتک و قبرک فرح بمواراتک، و الجنه مشتاقه الیک و الی دعائک و صلاتک. یا ابتاه، ما اعظم ظلمه مجالسک!، فوا اسفاه علیک الی ان اقدم عاجلا علیک.

پدر جانم، به مشکل بزرگی گرفتار آمده‌ام و مصیبتم اندک و کوچک نیست. ای پدر جان، مصیبت بزرگ و پیشامد هراسناکی به من روی آورده. بابای من، ملائکه بر تو گریستند و فلکها باز ایستادند، لذا منبرت بعد از تو احساس تنهایی می‌کند و محرابت از مناجات تو خالی مانده است و قبرت به واسطه‌ی خاک شدن تو در آن شادمان و بهشت به تو و دعا و نمازت مشتاق است.

پدر جانم، چقدر تاریکی مجالس تو سخت است.

پس همواره بر تو تأسف خواهم خورد تا اینکه به زودی بر تو وارد شوم.

و اثکل ابو الحسن الموتمن ابو ولدیک، الحسن و الحسین و اخوک و ولیک و حبیبک و من ربیته صغیرا و واخیته کبیرا و اخلی احبابک و اصحابک الیک، من کان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا، و الثکل شاملنا، و البکاء قاتلنا، و الاسی لازمنا.

و ابو الحسن امین، پدر دو فرزندت حسن و حسین و برادر و دوست و محبوبت به مصیبت گرفتار آمده، هم او که در کوچکی‌اش پرورش دادی و در بزرگی با او عقد اخوت

بستی و شیرین‌ترین دوستان و یارانت در نزد تو بود و از همه آنان (به ایمان) سبقت جست و هجرت نمود و یاری‌ات کرد. مصیبت همه ما را فراگرفته و گریه ما را می‌کشد و پیوسته ناراحت و افسرده‌ایم.

ثم زفرت زفره و انت انه کادت روحها ان تخرج، ثم قالت:

قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء

عین، یا عین، اشکبی الدمع سحاً ویک لا تبخلی بفیض الدماء

یا رسول الاله، یا خیره اللّه و کهف الایتام و الضعفاء

قد بکتک الجبال و الوحوش جمعا و الطیر و الارض بعد بکی السماء

و بکاک الحجون و الرکن و المش عر یا سیدی مع البطحاء

و بکاک المحراب و الدرس للقرآن فی الصبح معلنا و السماء

و بکاک الاسلام اذ صار فی النا س غریبا من سائر الغرباء

لو تری المنبر الذی کنت تعلو ه علاه الضلام بعد الضیاء

یا الهی، عجل وفاتی سریعا فلقد تنعصت الحیاه یا مولائی

سپس آهی از دل برآورد و بلند بلند ناله سر داد به گونه‌ای که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود، سپس فرمود:

بعد از فقدان خاتم انبیاء (ص)، شکیبایی‌ام اندک شده و تسلی پیدا کردن از من کناره گرفته است.

ای چشم من، ای چشم من، به شدت اشک بریز و اشک بریز و در ریختن اشکهایت بخل مورز.

ای رسول خدا، ای برگزیده خدا و ای پناهگاه ایتام و ضعیفان.

کوهها، وحوش، پرندگان، زمین و آسمان، همگی برای تو گریستند.

ای آقای من، گیاهان مخصوص، رکن و مشعر نیز همراه با شنزارها (در مکه) بر تو اشک ریختند.

محراب و درس علنی قرآن تو در صبح و شام نیز برای تو گریه کردند.

اسلام نیز گریست، زیرا بعد از تو در میان مردم از همه غریبها، غریب‌تر گردید.

ای کاش منبری را که بر آن بالا می‌رفتی، مشاهده می‌کردی که بعد از آن روشنایی، تاریکی آن را فراگرفته است.

ای معبود من، هرچه سریعتر مرگ مرا برسان، زیرا ای آقای من، زندگانی برای من تاریک و سخت شده است.

قالت:

ثم رجعت الی منزلها و اخذت بالبکاء و العویل لیلها و نهارها و هی لا ترقا دمعتها و لا تهدا زفرتها. و اجتمع شیوخ اهل المدینه و اقبلوا الی امیرالمومنین علی (ع) فقالوا له:

یا اباالحسن، ای فاطمه (س) تبکی اللیل و النهار، فلا احد منا یتهنا بالنوم فی اللیل علی فرشنا و لا بالنهار لنا قرار علی اشغالنا و طلب معایشنا و انا نخبرک ان تسالها اما ان تبکی لیلا او نهاراً.

فقال (ع):

حبا و کرامه.

فضه می‌گوید:

سپس فاطمه زهرا (س) به منزلش برگشت و شب و روز به گریه و ناله بلند پرداخت به گونه‌ای که اشک چشمش قطع و آهش آرام نمی‌گرفت، (لذا) پیرمردان مدینه گرد آمدند و به خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) رسیدند و عرض کردند:

ای اباالحسن، فاطمه (س) شب و روز گریه می‌کند و هیچ یک از ما نمی‌توانیم شب در رختخواب راحت بخوابیم و روز نیز آرامشی

در کارها و جستجوی روزی نداریم،

ما به تو عرض می‌کنیم که از فاطمه (س) بخواهی که یا شب گریه کند و یا روز. آن حضرت (س) نیز با تکریم آنان، سخنشان را پذیرفت.

فاقبل امیرالمؤمنین (ع) حتی دخل علی فاطمه (س) و هی لا تفیق من البکاء و لا ینفع فیها العزاء. فلما راته سکنت هنیئه له.

فقال لها:

یا بنت رسول‌اللّٰه (ص)، ان شیوخ المدینه یسالونی ان اسالک اما ان تبکین اباک لیلا و اما نهاراً.

لذا امیرالمؤمنین (ع) به خدمت فاطمه (س) رسید، در حالی که هنوز از گریه آسوده و تسلی پیدا نکرده بود، ولی به محض اینکه علی (ع) را دید، لحظه‌ای آرام گرفت.

حضرت علی (ع) فرمود:

ای دختر رسول خدا (ص)، پیرمردان مدینه از من درخواست نمودند که از شما بخواهم که یا شب بر پدر بزرگوارت گریه کنی و یا روز.

فقالت:

یا اباالحسن، ما اقل مکثی بینهم و ما اقرب مغیبی من بین اظهرهم!

فواللّٰه، لا اسکت لیلا و لا نهارا او الحق بابی رسول‌اللّٰه (ص).

فقال لها علی (ع):

افعلی، یا بنت رسول‌اللّٰه ما بدا لک.

فاطمه زهرا (س) فرمود:

ای اباالحسن، چقدر کم بین آنها درنگ خواهم نمود و چه زود از میان آنان خواهم رفت.

به خدا سوگند، شب و روز ساکت نخواهم ماند تا اینکه به پدرم رسول خدا (ص) بپیوندم. علی (ع) نیز به او فرمود:

ای دختر رسول خدا، هرچه می‌خواهی بکن.

ثم انه بنی لها بیتا فی البقیع نازحا عن المدینه، یسمی بیت‌الاحزان. و کانت اذا اصبحت قدمت الحسن و الحسین (ع) امامها و خرجت الی البقیع باکیه، فلا تزال بین القبور باکیه، فاذا جاء اللیل اقبل امیرالمؤمنین (ع) الیها و ساقها بین یدیه الی منزلها.

سپس حضرت خانه‌ای در بقیع به دور از مدینه برای او ساخت که «بیت‌الاحزان» نامیده می‌شود و فاطمه زهرا (س) وقتی صبح می‌کرد حسن و حسین (ع) را پیشاپیش خود به راه می‌انداخت و گریان روانه بقیع می‌شد و پیوسته میان قبرها می‌گریست. و وقتی شب فرا می‌رسید امیرالمؤمنین (ع) به سوی او می‌آمد و او را جلو می‌انداخت و به منزل می‌برد.

و لم تزل علی ذلک الی ان مضی لها بعد موت ابیها سبعه و عشرون یوما و اعتلت العله التی توفیت فیها، فبقیت الی یوم الاربعین و قد صلی امیرالمؤمنین (ع) صلاه لاظهر و اقبل یرید المنزل اذا استقبلته الجواری باکیات حزینات.

فقال لهن:

ما الخبر؟ و مالی اراکن متغیرات الوجوه و الصور؟

فقلن:

یا امیرالمؤمنین، ادرک ابنه عمک الزهراء (س) و ما نظنک تدرکها.

و پیوسته بر این حال بود، تا اینکه بیست و هفت روز از رحلت پدر بزرگوارش گذشت و به بیماریی که سرانجام در اثر آن وفات نمود، گرفتار شد. و تا چهل روز پس از آن در دنیا بود.

تا اینکه روزی امیرالمؤمنین (ع) نماز ظهر را خوانده بود و می‌خواست به منزل بیاید، ناگهان دختران گریان و اندوهناك به پیشواز او آمدند.

حضرت به آنان فرمود:

چه خبر است؟

و چرا صورتها و چهره‌هایتان را پریشان می‌بینم عرض کردند:

ای امیرالمؤمنین (ع)، دختر عمویت زهرا (س) را دریاب و گمان نمی‌کنیم که بتوانی او را (زنده) دریابی.

فاقبل امیرالمؤمنین (ع) مسرعا حتی دخل علیها و اذا بها ملقاه علی فراشها و هو من قباطی مصر و هی تقبض یمینا و تمد شمالا، فالقی الرداء عن عاتقه، و العمامه عن راسه و حل ازراره و اقبل حتی اخذ رأسها و ترکه فی حجره.

پس امیرالمؤمنین (ع) شتابان آمد و به خدمت ایشان رسید، ولی ناگهان دید که حضرتش بر رختخوابی که از پارچه قباطی مصر بود دراز کشیده، به طرف راست و چپ پیچ می‌خورد.

حضرت علی (ع) عبای خود را از دوش و عمامه‌اش را از سر برداشت و دگمه‌های (پیراهن) را گشود و جلو آمد و سر آن حضرت را گرفت و در دامن خود گذاشت.

و ناداها:

یا زهراء!

فلم تکلمه.

فناداها:

یا بنت محمد المصطفی!

فلم تکلمه،

فناداها: یا بنت من حمل الزکاه فی طرف ردائه و بذلها علی الفقراء!

فلم تکلمه.

فناداها: یا ابنه من صلی بالملائکه فی السماء مثنی مثنی!

فلم تکلمه.

فناداها:

یا فاطمه! کلمینی، فانا ابن عمک علی بن ابی طالب.

علی (ع) صدا کرد:

ای زهرا، ولی حضرت پاسخ نداد،

صدا کرد:

ای دختر محمد مصطفی (ص)، ولی باز حضرت پاسخ نداد،

صدا کرد:

ای دختر کسی که زکات را در گوشه عبای خود حمل کرد و به نیازمندان بذل نمود، ولی باز حضرت پاسخ نداد.

صدا کرد:

ای دختر کسی که در آسمان دو رکعت دو رکعت امام جماعت ملائکه شد و نماز گزارد، ولی باز پاسخ نداد.

صدا کرد:

ای فاطمه، با من سخن بگو، من پسر عمویت علی بن ابی طالب هستم.

قال:

ففتحت عینیها فی وجهه و نظرت الیه و بکت و بکی و قال:

ما الذی تجدینه، فانا ابن عمک علی بن ابی طالب.

فضه می گوید:

حضرت زهرا (س) چشم باز کرد و به امیرالمؤمنین (ع) نگاه کرد، حضرت علی (ع) فرمود:

حالت چطور است؟ من پسر عمویت علی بن ابی طالب هستم.

فقالت:

یا ابن العم، انی اجد الموت الذی لابد منه و لا محیص عنه و انا اعلم انک بعدی لا تصبر لعی قله التزویج، فان انت تزوجت امراه، اجعل لها یوما و لیله و اجعل لاولادی یوما و لیله. یا اباالحسن و لا تصح فی وجوههما، فیصبحان یتمین غریبین منکسرین، فانهما بالامس فقدا جدهما، و الیوم یفقدان امهما، فالویل لامه تقتلهما و تبغضهما!

حضرت زهرا (س) فرمود:

ای پسر عمو، من در حال مرگ هستم، مرگی که گریز و چاره و پناهگاهی از آن نیست و من می‌دانم که تو (مانند هر مرد دیگر) بعد از من نمی‌توانی بر ازدواج نکردن صبر کنی، پس اگر ازدواج نمودی، یک شبانه‌روز را برای همسرت و یک شبانه‌روز را برای فرزندان من قرار ده. ای ابالحسن در روی آنان فریاد مزن، تا مبادا، غریب و دلشکسته شوند، زیرا آن دو فرزند یتیم من (امام حسن و حسین (ع)) دیروز جدشان را از دست دادند و امروز نیز مادرشان را از دست می‌دهند، پس وای بر امتی که آن دو را می کشند و بغض آنها را در دل می گیرند! (۹۵۷)

ثم انشات تقول:

ابکنی ان بکیت یا خیر هادی و اسبل الدمع، فهو یوم الفراق

یا قرین البتول، اوصیک بالنسل فقد اصبحا حلیف اشتیاق

ابکنی و ابک للیتامی و لا تن س قتیل العدی بطف العراق

فارقوا فاصبحوا یتامی حیاری یحلف اللّه فهو یوم الفراق

سپس این اشعار را سرود و فرمود:

اگر خواستی گریه کنی بر من گریه کن ای بهترین هدایتگر و اشک بریز، که این روز، روز جدایی است.

ای همدم بتول (و شوهر فاطمه (س))، تو را سفارش می‌کنم که با فرزندانم (خوب رفتار کنی)، زیرا آن دو (امام حسن و حسین (ع)) در اشتیاق به من هم سوگند هستند.

بر من و نیز بر یتیمانم گریه کن و هرگز کسی را که به دست دشمنان در صحرای سوزان عراق کشته می‌شود، (امام حسین (ع))، فراموش مکن.

اینان از من جدا شدند و یتیم و سرگشته گردیدند، به خدا سوگند که این روز، روز فراق و جدایی است.

قالت:

فقال لها علی (ع):

من این لک یا بنت رسول‌اللّه هذا الخبر، و الوحی قد انقطع عنا؟

فقالت:

یا اباالحسن، رقدت الساعه، فرایت حبیبی رسول‌اللَّه (ص) فی قصر من الدر الابیض، فلما رانی قال:

هلمی الی، یا بنیه، فانی الیک مشتاق.

فقلت:

واللَّه، انی لاشد شوقا منک الی لقائک.

فقال:

انت اللیله عندی. و هو الصادق لما وعد، و الموفی لما عاهد.

فضه می گوید:

حضرت علی (ع) به حضرت زهرا (س) فرمود:

ای دختر رسول خدا، از کجا خبر داری که از دنیا می‌روی، در حالی که وحی از ما رخت بربسته است؟

عرض کرد:

ای اباالحسن، همین حالا دراز کشیدم و به خواب رفتم و محبوبم رسول خدا (ص) را در کاخی از مروارید سفید دیدم. به محض اینکه مرا دید فرمود:

ای دختر عزیزم، نزد من بیا، که خیلی مشتاق تو هستم. من نیز به ایشان عرض کردم:

به خدا سوگند، اشتیاق من به ملاقات شما بیشتر است.

فرمود:

همین امشب نزد من خواهی بود و آن بزرگوار در وعده خود راستگو و به پیمان خود وفا می کند.

فاذا انت قرأت یس، فاعلم انی قد قضیت نحبی، فغسلنی و لا تکشف عنی، فانی طاهره مطهره و لیصل علی معک من اهلی الادنی فالادنی و من رزق اجری و ادفنی لیلا فی قبری. بهذا اخبرنی حبیبی رسول‌اللَّه (ص).

پس وقتی سوره یس را قرائت نمودی، بدان که من به پیمان خود وفا نموده‌ام (و از دنیا رفته‌ام)، پس (از زیر لباس) مرا غسل بده و لباسم را کنار نزن، زیرا من پاک و پاکیزه هستم و تنها نزدیک‌ترین بستگانم و کسانی که خداوند پاداش (مودت) مرا به آنان روزی کرده است بر من نماز بگزارند و مرا شبانه در قبرم به خاک بسپار، که رسول خدا (ص) چنین به من خبر داد.

فقال علی:

واللَّه، لقد اخذت فی امرها و غسلتها فی قمیصها و لم اکشف عنها. فواللَّه، لقد کانت میمونه طاهره مطهره، ثم حنطتها من فضله حنوط رسول‌اللَّه (ص) و کفنتها و ادرجتها فی اکفانها. فلما هممت ان أعقد الرداء، نادیت: یا ام‌کلثوم، یا زینب، یا سکینه، یا فضه، یا حسن، یا حسین، هلموا تزودوا من امکم، فهذا الفراق، و اللقاء فی الجنه.

علی (ع) فرمود:

به خدا سوگند شروع کردم به تجهیز او و او را در پیراهنش غسل دادم و آن را کنار نزدم.

به خدا سوگند، خجسته و پاک و پاکیزه بود، سپس از باقیمانده حنوط رسول خدا (ص) او را تحنیط نمودم و کفن او را آماده کردم و او را در میان قطعه‌های کفن گذاشتم. وقتی خواستم عبا (و سرتاسری) را ببندم، صدا کردم:

ای ام‌کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضه، ای حسن، ای حسین (ع)، بیایید و از مادرتان توشه بردارید، که این زمان، زمان جدایی است و دیگر در بهشت با او ملاقات خواهید نمود.

فاقبل الحسن و الحسین (ع) و هما ینادیان: و احسرتا لا تنطفی ابدا من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا فاطمه الزهراء، یا ام‌الحسن، یا ام‌الحسین، اذا لقیت جدنا محمد المصطفی، فاقرئیه منا السلام و قولی له:

انا قد بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا.

پس حسن و حسین (ع) آمدند، در حالی که صدا می کردند:

وای بر حسرت و ناراحتی ما به خاطر فقدان جدمان حضرت محمد مصطفی و مادرمان فاطمه زهرا که هیچگاه خاموش و برطرف نخواهد شد. ای مادر حسن، ای مادر حسین، هنگامی که با جدمان حضرت محمد مصطفی ملاقات نمودی، سلام ما را به او برسان و بگو که ما بعد از تو در دار دنیا یتیم شدیم.

فقال امیرالمؤمنین علی (ع):

انی اشهد اللّه انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتها الی صدرها ملیا و اذ بهاتف من السماء ینادی: یا اباالحسن، ارفعهما عنها، فلقد ابکیا واللّه ملائکه السماوات، فقد اشتاق الحبیب الی المحبوب.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

خدا را گواه می گیرم که فاطمه زهرا (س) به شدت گریست و ناله سر داد و دستهایش را دراز کرد و آن دو (حسن و حسین (ع)) را به آرامی در سینه گرفت، ولی ناگهان هاتفی از آسمان ندا کرد:

ای اباالحسن، این دو را از روی فاطمه (س) بردار، به خدا سوگند که ملائکه آسمانها را به گریه درآوردند، زیرا محبوب (حضرت حق) به دیدار محبوب خود (حضرت زهرا (س)) مشتاق است.

قال:

فرفعتهما عن صدره و جعلت اعقد الرداء

و انا انشد بهذه الابیات:

فراقک اعظم الاشیاء عندی فقدک فاطم ادهی الثکول

سأبکی حسره و انوح شجوا علی خل مضی اسنی سبیل

الا یا عین، جودی و اسعدینی فحزنی دائم ابکی خلیلی

حضرت علی (ع) فرمود:

آن دو را از روی سینه فاطمه زهرا (س) برداشتم و شروع کردم به بستن عبا (و سر تا سری) و در آن حال این ابیات را سرودم:

(ای فاطمه)، جدایی تو نزد من بزرگترین و سخت‌ترین چیز و فقدان تو دردآورترین مصیبت است.

بر دوست عزیزم که والاترین راه را پیمود با ناراحتی و تأسف خواهم گریست و با اندوه، نوحه‌سرایی خواهم نمود.

هان ای چشم، اشک بریز و یاری‌ام کن، که اندوه من پیوسته است و بر فقدان دوست عزیزم می گریم.

ثم حملها علی یده و اقبل بها الی قبر ابیها و نادی:

السلام علیک یا رسول‌اللّه، السلام علیک یا حبیب اللّه، السلام علیک یا نور اللّه، السلام علیک یا صفوه اللّه منی، السلام علیک، و التحیه واصله منی الیک ولدیک و من ابنتک النازله علیک بفنائک و ان الودیعه قد استردت، و الرهینه قد اخذت، فواحزناه علی الرسول ثم من بعده علی البتول و لقد اسودت علی الغبراء و بعدت عنی الخضراء، فواحزناه، ثم واأسفاه.

سپس امیرالمؤمنین (ع) فاطمه زهرا (س) را برداشت و نزد قبر پدر بزرگوارش گذاشت و صدا کرد:

سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای حبیب خدا، سلام بر تو ای نور خدا، سلام من بر تو ای برگزیده‌ی خدا، سلام بر تو و درود از من و از جانب دخترت که به ساحت تو وارد شد، به راستی که امانت (شما) برگردانده و گرو (شما) گرفته شد، پس وای بر اندوه من بر رسول (خدا) و بعد از او بر بتول (حضرت زهرا (س))، به راستی که زمین برای من سیاه و آسمان از من دور گردیده است، پس وای بر اندوه و ناراحتی و تأسف من.

ثم عدل بها علی الروضه، فصلی علی فی اهله و اصحابه و موالیه و احبائه و طائفه من المهاجرین و الانصار. فلما واراها و الحدها فی لحدها، انشا بهذه الابیات یقول:

اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل

لکل اجتماع من خلیلین فرقه و ان بقائی عندکم لقلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۹۵۸)

آنگاه فاطمه زهرا (س) را به روضه (و مزار رسول خدا (ص)) برگرداند و همراه با بستگان و یاران و موالی و دوستداران و گروهی از مهاجرین و انصار بر او نماز گزارد، وقتی حضرتش را دفن نمود و در لحد گذاشت، این ابیات را سرود و خواند:

می‌بینم که مصائب دنیا بر من بسیار است و هر کس با دنیا مصاحبت کند تا هنگام مرگ مصیبت می‌بیند.

اجتماع هر دو دوست عزیزی که با هم پیوند دارند به جدایی مبدل می‌شود و به راستی که من نزد شما بسیار کم خواهم بود.

اینکه فاطمه (س) را بعد از احمد (ص) از دست دادم، دلیل بر این است که هیچ دوستی، جاودانی نخواهد بود.

خواب دیدن حضرت زهرا (س) قبل از شهادت

از آن بانوی پهلو شکسته نقل کرده‌اند که در روزهای آخر عمر خواب دیدم پدرم را و به او از دست امت شکایت کردم آن حضرت به من فرمود:

«انک قادمه علی عن قریب» (۹۵۹)

تو به زودی به سوی من می‌آیی.

بار دیگر خواب می‌بیند ملائکه بسیاری به زمین فرود می‌آیند و دو فرشته جلیل‌القدر پیشاپیش آنها است که او را به آسمانها بردند و قصرهای عالیه بهشتی را به او نشان دادند و باغها و بستانهای فردوس اعلا را به او نمودند ... می‌پرسد که این کاخ‌های عالی از آن کیست؟

می گویند:

اینجا فردوس اعلا است که آخرین درجه بهشت است و این همان نهر کوثر است که متعلق به شما است.

آن سیده بزرگوار می‌پرسد:

پدرم کجا است؟

گفتند:

هم‌اکنون وارد می‌شود و همان لحظه می‌فرماید که پدرم وارد شد و مرا در آغوش گرفت و پریشانی مرا بوسید و فرمود:

فرزند دلبندم دیدی آنچه خدا وعده فرموده بود؟

این همان وعده الهی است این کاخ منزل تو و شوهرت و فرزندان شما است و این جایگاه متعلق به دوستان شما است از خواب بیدار شد و رؤیای شیرین خود را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل کرد، مولای متقیان (ع) دانست که به زودی همسرش از دستش خواهد رفت و به بهشت اعلا منتقل خواهد شد. پس از دیدن این خواب بود که مکرر این دعا را می‌خواند:

یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاغثنی اللهم زحزحنی عن النار و ادخلنی الجنه و الحقنی بابی محمد (ص).

ای خداوند زنده و پاینده به رحمت تو پناه می‌برم پس به فریادم برس بار خدایا مرا از آتش جهنم دور گردان و به بهشت وارد کن و مرا به پدرم حضرت محمد (ص) ملحق گردان.

وقتی در همان حال حضرت علی (ع) به بالینش آمد و به وی فرمود عافاك الله و ابقاك. ای دختر پیامبر خداوند تعالی تو را به سلامت و باقی نگه دارد.

گفت یا اباالحسن به زودی پدرم را ملاقات نموده و به او ملحق می‌شوم.

دستور ساختن تابوت

روایت شده:

فاطمه (س) به اسماء بنت عُمَیْس (۹۶۰) فرمود:

من ناپسند می‌دانم آنچه را که با آن جنازه زنان را حمل می‌کنند که پارچه‌ای روی جنازه آنها می‌اندازند و جسم آنها از زیر پارچه پیدا است و هر کس آن را دید تشخیص می‌دهد که مرد است یا زن، من ضعیف شده‌ام و گوشت بدنم گداخته شده، آیا چیزی نمی‌سازی که مرا بپوشاند.

اسماء گفت:

آن زمان که در حبشه بودم (۹۶۱) مردم حبشه برای حمل جنازه چیزی را که پوشاننده بدن بود ساخته بودند، اگر می‌خواهی مثل آن را بسازم.

فاطمه (س) فرمود:

آن را بساز.

اسماء تختی طلبید و آن را به رو انداخت، سپس چند چوب از شاخه خرما طلبید و آن را بر پایه‌های آن تخت، استوار کرد و سپس پارچه‌ای روی آن کشید (شبیه عِماری درآمد) و به فاطمه (س) عرض کرد:

تابوتهای مردم حبشه، این گونه است.

فاطمه (س) آن را پسندید و به اسماء فرمود:

خدا تو را از آتش دوزخ محفوظ بدارد، مانند این تابوت برای من بسازید و مرا با آن بپوشان.

و نقل شده وقتی که حضرت زهرا (س) آن تابوت را دید خندید، با توجه به اینکه بعد از رحلت رسول خدا (ص) هیچگاه تبسّم (لبخند) نکرده بود و فرمود:

این تابوت، چقدر زیبا و نیکو است که مانع مشخص شدن زن و مرد می‌شود! (۹۶۲)

آرزوی حضرت زهرا (س) در ترک دنیا

محدث اربلی، از علمای ارجمند قرن هفتم و صاحب «کشف الغمه فی معرفه الأئمه» در مورد آرزوی مرگ، در دل و جان دختر گرامی و با فضیلت پیامبر عالیقدر اسلام، بیان روشن و توضیحات مفید و روشنگری دارد که بازگویی آن در بر دارنده نکته‌هاست.

از این رو شمه‌ای از آن گفتار به صورت اختصار در اینجا نقل می‌شود. وی می گوید:

«طبیعت بشر بر حب ذات و علاقه به ادامه‌ی حیات خویش نهاده شده است.

عموما بشر از مرگ گریزان و عاشق و علاقمند حیات و زندگی خویش است.

انبیای الهی هم با آن همه عظمت و جلالت قدر و فضیلت، باز از این قاعده مستثنی نیستند و در این علاقه با عموم مردم شریک و

یکسان‌اند. داستان حضرت آدم (ع) با آن همه طول عمر و مدت زندگی‌اش باز هم آرزوی حیات و ادامه زندگی را داشت و همیشه از خداوند متعال آرزوی عمر طولانی و زندگی بیشتر می‌کرد، خود گواهی بر این حقیقت است.

حضرت نوح (ع) که از لحاظ سن و سال در حدی بود که به تصریح قرآن مجید، تنها ۹۵۰ سال در میان قوم خود به دعوت مردم و تبلیغ راه حق و توحید مشغول بود، وقتی اجلش فرا رسید هنوز از زندگی سیر نبود.

زیرا چون در لحظات آخر از او پرسیدند که دنیا را چگونه یافتی؟

پاسخ داد:

«دنیا را خانه‌ای دیدم دارای دو در، که از یک در به اندرون آیند و از در دیگر بیرون روند» و مفهوم این جمله، شدت علاقه به حیات و دشواری جدایی از دنیا را در نظر آن پیغمبر کهن‌سال و منادی توحید نشان می‌دهد.

و یا حضرت ابراهیم (ع) از حق تعالی خواسته بود که تا او خودش آرزوی مرگ نکرده است، او را از دنیا نبرد.

و یا حضرت موسی (ع) در مفارقت از دنیا و به هنگام فرارسیدن آخرین لحظات عمر، با ملک‌الموت محاجه و گفتگو داشت و دل از دنیا نمی‌برید.

آری اینها، فقط شمه‌ای از احوال انبیای عظام بود که با وجود علو درجه و رفعت شأن و عظمت مقام، باز از دنیا سیر نمی‌شدند و به ترک حیات و قطع زندگی رغبت نداشتند...

ولی فاطمه زهرا (س) با آن سن و سال اندک و در عنفوان جوانی، چنان با شور و شوق در انتظار مفارقت از دنیا و ترک حیات بود که دریافت خبر رحلت خویش از پدرش را جشن و سرور تلقی می‌کرد و بسیار خوشحال و شادمان بود که زودتر بر پدر بزرگوارش نزول خواهند کرد. و این امر، یکی از اسرار عظمت روحی و معنوی اهل‌بیت (ع) است که در آنان به ودیعت نهاده شده و امری است که تنها به آنان اختصاص دارد». (۹۶۳)

همین معنی را فاطمه (س) خود نیز ضمن همان خطبه شورانگیزی که در مسجد مدینه و در حضور جمع کثیری از مردم ایراد کرد، بیان فرموده است.

بدین صورت که حضرتش در آن گفتار کوبنده و پرشور، پیرامون رحلت پدر بزرگوار خود می‌گوید:

«خداوند او را با رحمت و رأفت خویش به سوی جوار خود قبض روح فرمود و از مشقت و رنج و درد این دنیا و تحمل وزر و وبال آن آسوده ساخت و مشمول رضوان و خشنودی خود نمود». (۹۶۴)

این جملات عمیق، خود می‌تواند بازگو کننده دیدگاه کلی و عمومی زهرا (س) نسبت به مرگ و انتقال از این جهان باشد. در واقع این سخنان پرمعنی، نگرش و جهان‌بینی زهرای اطهر (س) را ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که در نظر او، رخت بربستن از این جهان و شتافتن به سوی باقی، عالی‌ترین راه رهایی از مشقات دنیا و رسیدن به جوار رحمت و رأفت حق است.

لذا کسی که چنین دیدگاهی نسبت به مرگ دارد، طبیعی است که در مورد مرگ خود نیز از همین دیدگاه به مسأله می‌نگرد. آنچه از بیان زهرا (س) در مورد رحلت پدر بزرگوارش استفاده می‌شود، در حقیقت تأییدی استوار، بر همان عامل روحی و معنوی در نهاد اوست که باعث می‌شود تا از شنیدن خبر رحلت خود نیز شادمان گردد.

در روایت وارد است هنگامی که فاطمه زهرا (س) با تمام توان در دفاع از ولایت امیرالمؤمنین و حکومت اسلامی برآمد در این مسیر به مصیبتها و ناگواریهای گوناگون گرفتار شد. پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) را از حکومت کنار دید و حادثه غدیر را فراموش شده امت وقت دید و آن هنگام که فدک و حقوق اقتصادی خود را در دستان نامردان نااهل دید و در دفاع از حقوق خود ناامید گشت و پس از آنکه حریم و حرمت اهل‌بیت را توسط هتاکان منافق محل امنی نیافت و آنگاه که حتی مردم را از صدای گریه‌های خود دلتنگ دید دست به دعا برداشت و آرزوی ملاقات با خدا و رسول خدا را نمود. در کتاب نهج الحیاه آمده است:

درباره شکوه‌ها و غمهای جانکاه حضرت زهرا (س) پیامبر گرامی اسلام به اصحاب خویش خبر داده و فرمود:

«دخترم آنچنان در امواج بلاها و مصیبتها، غمناک و نگران می‌شود که دست به دعا برداشته، از خدا آرزوی مرگ و شهادت کند، می گوید:

یا رب انی قد سئمت الحیاه و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بأبی الهی عجل وفاتی سریعا.»

(پروردگارا!

از زندگی خسته و روی گردان شده‌ام و از دنیازدگان، بلاها و مصیبتهای ناگوار دیده‌ام، خدایا مرا به پدرم رسول خدا متصل گردان و مرگ مرا زود برسان.) (۹۶۵)

اندوه فراوان حضرت زهرا (س) در لحظات ترک دنیا

علت رنجوری و ناتوانی روزافزون زهرا (س) تنها بیماری نبود، بلکه افکار و غم و غصه‌های فراوان، مغز و اعصاب آن بانوی عزیز را فشار می‌داد، گاهی که در اطاق کوچک خویش بر پوستی آرمیده و بالشی که از علف پر شده بود به زیر سر داشت، افکار گوناگون بر آن حضرت هجوم می‌آورد: آه چگونه به وصیت‌های پدرم اعتنا نکردند و خلافت شوهرم را غصب نمودند؟

آثار شوم و خطرناک غصب خلافت تا قیامت باقی خواهد ماند. خلافتی که به وسیله زور و حیله‌بازی بر ملت تحمیل شد، عاقبت خوبی ندارد. علت پیشرفت و ترقی اسلام و عظمت مسلمین، اتحاد و یگانگی جهان مسلمین بود، آه چه نیروی بزرگی را از دست دادند!

اختلافات را در داخل خودشان کشاندند، نیروی واحد و مقتدر اسلام را به نیروهای پراکنده تبدیل نمودند. جهان اسلام را در مسیر ناتوانی و ضعف و پراکندگی و ذلت انداختند. آه آیا من همان فاطمه و عزیز پیغمبرم که در بستر بیماری افتاده‌ام و در اثر ضربات همین امت از درد می‌نالم و مرگ را بالعیان مشاهده می کنم؟!

پس آن همه سفارشهای پیغمبر چه شد؟

خدایا علی (ع) را چه کنم که با وجود آن همه شجاعت و قدرتی که در او سراغ دارم در وضعی گرفتار شده که ناچار است برای حفظ مصالح اسلام دست بر روی دست بگذارد و در قبال غصب حق مشروعش سکوت اختیار کند؟

آه مرگ من نزدیک شده و در روزگار جوانی از دنیا می‌روم و از غم و غصه نجات می‌یابم، اما کودکان یتیم را چه کنم؟

حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم (ع) یتیم و بی سرپرست می‌شوند. آه، چه مصیباتی بر سر عزیزانم وارد خواهد آمد، من بارها از پدرم می‌شنیدم که می‌فرمود:

حسنت را مسموم می کنند و حسینت را با شمشیر به قتل می‌رسانند. هم اکنون آثار و علائمش را می بینم.

گاهی حسین کوچک را می گرفت و زیر گلویش را می‌بوسید و برای مصیباتش اشک می‌ریخت. گاهی حسن را به سینه می‌چسبانید و بر لبهای معصومش بوسه می‌زد. گاهی گرفتاریهای آینده و حوادث طاقت فرسای زینب و ام‌کلثوم را به یاد می‌آورد و برای آنان می گریست.

آری امثال این افکار ناراحت کننده بود که زهرای عزیز را رنج می‌داد و روز بروز رنجورتر و ضعیف‌تر می‌شد.

در روایت وارد شده که فاطمه (س) در هنگام وفات گریه می کرد، علی (ع) فرمود:

چرا گریه می کنی؟

پاسخ داد:

برای گرفتاری‌های آینده تو گریه می کنم.

فرمود:

گریه نکن، به خدا سوگند این گونه امور در نزد من مهم نیست. (۹۶۶)

فرمایش حضرت زهرا (س) درباره اُمت پیامبر (ص) در لحظه شهادت

اسماء گوید:

دیدم حضرت دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و می گوید:

پروردگارا به حق حضرت محمد مصطفی و شوق و اشتیاقی که نسبت به من داشت و به شوهرم علی مرتضی و اندوهی که بر من دارد و به حسن مجتبی و گریه‌اش بر من و به حسین شهید و حسرت و افسردگیش نسبت به من و به دخترانم که دختران فاطمه‌اند و آه و ماتمشان بر من، از تو می‌خواهم که بر گنهکاران امت حضرت محمد ترحم فرموده و آنان را ببخشائی و به بهشت واردشان سازی که تو گرامی‌ترین سؤال شوندگان و ارحم الراحمین می‌باشی. (۹۶۷)

وصایای حضرت زهرا (س)

بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول‌اله و هی تشهد ان لا اله اله الله و ان محمدا رسول‌الله و ان الجنه حق و النار حق و ان الساعه آتیه لاریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور یا علی انا فاطمه بنت محمد زوجنی الله منک لاکون لک فی الدنیا و الاخره انت اولی بی من غیری حنطنی و غسلنی و کفنی باللیل وصل علی و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا و استودعک الله و اقراء علی ولدی السلام الی یوم القیامه. (۹۶۸)

این است وصیت فاطمه دختر رسول خدا و او شهادت می‌دهد به یگانگی و یکتایی ذات باریتعالی و رسالت حضرت محمد رسول‌الله و گواهی می‌دهد که بهشت حق است و آتش جهنم حق است و بدون شک قیامت در پیش است و خواهد آمد و خدا در آن روز همه را از قبرها برمی‌انگیزد. یا علی!

من فاطمه دختر محمدم که خداوند مرا به ازدواج تو درآورد تا در دنیا و آخرت همسر تو باشم و از آن تو، تو از هر کس بر من نزدیکتری مرا شبانه حنوط کن و شب غسل بده و شبانه کفنم کن و شب به خاک بسپار و کسی را از دفن من مطلع مکن. تو را به خدا می‌سپارم و سلام من به فرزندانم تا روز قیامت برسان.

در بعضی از روایات دارد که زهرا (س) به علی (ع) گفت:

یابن عم دلم تمنای مرگ دارد ساعتی نخواهد گذشت جز آن که از تو مفارقت نمایم.

علی (ع) فرمود:

ای دختر رسول خدا وصیت کن به آنچه می‌خواهی و هر چه در دل داری بیان کن علی (ع) نشست بالای سر فاطمه و خانه را از بیگانه خالی کرد جز فاطمه و علی کسی نبود فاطمه عرض کرد:

ای پسر عم هیچگاه در زندگی به شما دروغ نگفته‌ام و در زندگی زناشویی با تو راه خیانت نپیموده‌ام. و هرگز در معاشرت با تو از در مفارقت وارد نشده‌ام و پیوسته مطیع فرمان تو بوده‌ام.

علی (ع) فرمود:

پناه می‌برم به خـدا (ای دختر رسول خدا) تو بانوی راسـتگویی و داناتر و پرهیزگارتر و نیکوکارتر و گرامی‌تر از هر کسـی، من نیز از خدا در مخالفت با تو بیمناک بوده‌ام و فراق تو بر من سـخت ناگوار است، فقدان تو بر من تجدید مصیبتی است که از رحلت پیغمبر بر من وارد شـد به خـدا قسم مصـیبت فراق تو بر من چنان است که هیـچ چیز نمی‌توانـد مرا تسـلیت دهـد در آن حال هر دو به گریه افتادند و مدتی زار زار اشک ریختند.

بعضـی نوشـته‌اند که چون اطاق خلوت شـد، زهرا (س) به علی (ع) عرض کرد پسـر عم جلوتر بیا و دسـتت را روی سـینه من بگذار. علی (ع) خواهش آن بانو را عمل کرد آنگاه عرض کرد پسر عم از من راضی باش. علی (ع) فرمود:

زهرا جان از تو راضیم خدای نیز از تو راضی باشد.

عرض کرد نه علی جان می‌دانی من از چه چیزی از شـما رضایت می‌خواهم روزی که دشمن به صورت من سیلی زد و با خستگی و درد جسـمانی و روح افسـرده آمدم منزل دیدم تو در کنج حجره نشسـته‌ای و مشغول جمع‌آوری قرآنی با تندی با شما سخن گفتم و به شما گفتم یابن ابیطالب!

ای پسر ابی طالب!

در کنج حجره نشسته‌ای و مثل جنین در رحم حجره قرار گرفته‌ای دشمن به همسرت تعدی کرده...

غصه‌دار بودم و با تو پرخاش کردم اینک از تو رضایت می‌خواهم از من راضـی باش. مولای متقیان سر فاطمه را به سینه چسباند و با مهربانی فرمود:

زهرا جـان از تـو راضـیم خـدا و رسول از تو راضـی باشـند هرچه می‌خواهی بگو که اجرا خواهم کرد. آن بـانو در حـالی که اشـک می‌ریخت گفت شوهر گرامیم خداونـد تو را جزای خیر دهـد وصـیت من این است که دختر خواهر من امـامه را تزویـج کنی (امـامه دختـر زینب بنت رسول‌الله بود که مـادرش در زمـان پـدر فوت کرده بود) زیرا امـامه به فرزنـدان من مهربـانی خواهـد کرد و بهترین پرستار آنها است و مرد هم ناگزیر است زنی در خانه داشته باشد.

از جمله وصایای حضرت زهرا (س) به همسرش این بود که گفت:

شوهر عزیزم برای من تابوتی بساز که فرشتگان صورت آن را به من نشان داده‌اند و امام (ع) از وی خواست که وصف آن را برایش بیان کند تا طبق خواسته‌اش عمل نماید.

مورخین نوشته‌اند که وصف تابوت در متن وصیت آن بانوی بزرگ اسلام نیست و باز گفت:

همسرم وصیت دیگرم این است که هیچکس به جنازه من حاضر نشود.

من از این مردم که به من ستم کردند و حق مرا غصب نمودند متنفرم.

اینها دشـمن من و دشمن رسول خدا (ص) هستند اجازه نده از این قوم و هوادارانشان کسی بر جنازه من حاضر شوند و نماز بخوانند یا علی مرا در تاریکی شب آنگاه که دیدگان مردم به خواب رفت به خاک بسپار تا از دفن من بی‌خبر باشند. (۹۶۹)

علل بیماری و شهادت حضرت زهرا (س)

با وجود سـفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیت روحی‌اش پس از آن رویدادهای تلخ و با وجود رازداری امیر مؤمنان، سـرانجام خبر بیماری بانوی بانوان در مـدینه منتشـر گردیـد و همگان از شـرایط آن حضـرت آگاه شدنـد. لازم به یادآوری است که فاطمه (س) از بیماری سـختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می‌داد و پیکرش را آب می‌کرد، امواج دردها و مصـیبتها و رنجهایی بود که هر روز بر آن افزوده می‌شـد و این فشارها بود که بر رنـج و بیماری برخاسـته از

صدمات وارده در یورش به خانه‌اش، کمک می‌کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند.

در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان‌افروز وجود او می‌شد و باید ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه برخی از مسلمان‌نماها و نیز تحول ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیت را نیز از عواملی برشمرد که فشار دردها و رنجها را هر لحظه بیشتر می‌ساخت و خورشید وجود اندیشمندترین و آزاده‌ترین بانوی جهان هستی را به سوی افق مغرب پیش می‌برد.

فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه‌اش به گونه‌ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن صدمات سخت بر وجود گرانمایه‌اش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیانه‌های بیدادی که بر پیکر مطهرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون‌آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین بدن برجای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی‌اش را به شدت آزرد.

آری همه این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

حضرت امام حسن مجتبی (ع) در یک مجلس مناظره در حضور معاویه خطاب به مغیره بن شعبه فرمود:

«تو مادرم را زده و مصدوم و مجروح ساختی، تا اینکه او بچه‌اش را سقط کرد» (... انت الذی ضربت فاطمه بنت رسول‌اللّه (ص) حتی ادمیتها و القت ما فی بطنها) (... ۹۷۰)

و حضرت امام صادق (ع) با تصریح بیشتر در مورد علت بیماری و شهادت فاطمه (س) می‌فرمایند:

و کان سبب وفاتها ان قنفذا مولی الرجل لکزها بنعل السیف بامره فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضا شدیدا. (۹۷۱)

سبب شهادت فاطمه این بود که قنفذ (غلام خلیفه دوم) با غلاف شمشیر او را زده و بچه‌اش را کشت و مادرم از این جهت به بستر بیماری افتاد.

کیفیت وفات حضرت زهرا (س)

۱ - به ام‌سلمه فرمود:

برایم آبی آماده کن تا بدان غسل کنم، ام‌سلمه آب را آورد، غسل کرد و جامه پاکی پوشید، دستور داد بسترش را در وسط اتاق بگستراند، به طرف راستش رو به قبله خوابید و دست راستش را زیر صورتش گذاشت. (۹۷۲)

۲ - در روایت دیگری آمده که:

حضرت به اسماء فرمود:

آبی برایم آماده کن، بعد با آن غسل کرده و سپس فرمود:

جامه‌های جدیدم را به من بده، آنها را پوشیده و فرمود:

بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار و مرا تنها گذاشته و از اینجا بیرون برو، می‌خواهم با پروردگارم مناجات کنم.

اسماء می‌گوید:

از اتفاق بیرون شدم و صدای مناجات آن حضرت را می‌شنیدم، آهسته به طوری که مرا نبیند وارد شدم دیدم دست به سوی آسمان

دراز کرده و می گوید:

پروردگارا به حق محمد مصطفی و اشتیاقی که به دیدار من داشت و به شوهرم علی مرتضی و اندوهش بر من و به حسن مجتبی و گریه‌اش بر من و به حسین شهید و پژمردگی و حسرتش بر من و به دخترانم که پاره تن فاطمه می‌باشند و غم و اندوهی که بر من دارند، از تو می‌خواهم که بر گناهکاران امت محمد ترحم فرمائی و آنان را بیامرزی و به بهشت وارد کنی که تو بزرگوارترین سؤال شوندگان و مهربان‌ترین مهربانانی. (۹۷۳)

۳ - و گفت:

قدری مرا به خود واگذار و بعد مرا بخوان، اگر پاسخ تو را دادم که بسیار خوب و اگر جوابی ندادم بدان که من به سوی پدر خود، (یا پروردگارم) رفتم.

اسماء لحظه‌ای حضرت را به حال خود واگذاشت و بعد صدا زد و جوابی نشنید، صدا زد ای دختر محمد مصطفی، ای دختر گرامی‌ترین کسی که زنان حمل او را عهده‌دار شدند، ای دختر بهترین کسی که بر روی ریگ های زمین پای گذارده، ای دختر کسی که به پروردگارش به فاصله دو تیر کمان و یا کمتر نزدیک شد، اما جوابی نیامد چون جامه را از روی صورت حضرت برداشت، مشاهده کرد از دنیا رخت بر بسته است، خود را به روی حضرت انداخت و در حالی که ایشان را می‌بوسید گفت:

فاطمه آن هنگام که نزد پدرت رسول خدا رفتی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان، آنگاه گریبان چاک زده و از خانه بیرون آمد، حسنین به او رسیده و گفتند:

اسماء مادر ما کجا است؟

وی ساکت شد و جوابی نداد، آنان وارد اتاق شده دیدند حضرت دراز کشیده حسین (ع) حضرت را تکان داد، دید از دنیا رفته است، فرمود:

ای برادر خداوند تو را در مصیبت مادر پاداش دهد.

حسن خود را بر روی مادر انداخته و گاهی می‌بوسید و می گفت:

ای مادر با من سخن بگو پیش از آن که روح از بدنم جدا شود و حسین جلو آمده و پاهای حضرت را می‌بوسید و می گفت:

ای مادر من پسرت حسینم، پیش از آنکه قلبم منفجر شود و بمیرم با من صحبت کن.

اسماء به آنها گفت:

ای فرزندان رسول خدا بروید نزد پدرتان علی (ع) او را از مرگ مادرتان خبردار کنید، آن دو از منزل بیرون رفته و صدا می‌زدند: یا محمداه یا احمداه، امروز که مادرمان از دنیا رفت رحلت تو تجدید شد، بعد به مسجد رفته و علی (ع) را خبردار کردند، حضرت با شنیدن خبر فوت فاطمه (س) از هوش رفت و با پاشیدن آب بر او به هوش آمد و چنین گفت:

ای دختر حضرت محمد به چه کسی تسلیت بگوئیم، من همیشه به وسیله تو دلداری داده می‌شدم، بعد از تو چه کسی موجب دلداری و تسلیت من خواهد شد.

خبر شهادت حضرت زهرا (س) به علی (ع) و حالات حسنین (ع)

اسماء می گوید:

پس از لحظاتی بانویم را صدا زدم، جواب نداد گفتم یا بنت محمد المصطفی ای دختر بهترین پیامبران، ای دختر بهترین مادران... چون جواب نیامد آمدم و روپوش را از روی مبارکش برداشتم دیدم که روح مطهرش به عالم ملکوت پرواز کرده است اسماء با

دیدن این منظره دلخراش، گریبان چاك زده می‌نالیدم که ناگاه حسنین (ع) وارد شدند و فرمودند:

اسماء این امنا؟

مادر ما کجا است؟

اسماء ساکت بود و چیزی نمی‌گفت فرزندان زهرا (س) وارد حجره مادر شدند و مادر را بیجان یافتند، آه از دل بیرون کرده و یکدیگر را تسلیت گفتند آنگاه حسن (ع) خود را روی مادر انداخته او را بوسیده و می‌گفت:

یا اماه کلمینی قبل ان یفارق روحی بدنی. مادر با من حرف بزن پیش از آن که روح از بدنم مفارقت کند و آنگاه حسین (ع) پاهای مادر در آغوش گرفته و می‌گفت:

یا اماه انا ابنک الحسین، کلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت.

مادر من فرزندت حسینم با من حرف بزن پیش از آنکه دلم از کار بیفتد اسماء به آنها دلداری داده و می‌گفت جگرگوشگان رسول خدا (ص) بروید در مسجد و از ماجرای وفات مادر پدرتان را خبر دهید. آنها از خانه به طرف مسجد دویدند و فریاد برآورده:

یا محمداه یا احمداه!

الیوم جدد لنا موتک اذ ماتت امنا.

ای پیامبر بزرگ!

ای رسول خدا!

ای جد گرامی!

امروز بار دیگر داغ فراق شما بر ما تازه شد مادر ما جان به جان آفرین تسلیم کرد. سپس به طرف مسجد رفته و فوت مادرشان را به پدر بزرگوارشان خبر دادند. مولای متقیان از شنیدن این حادثه ناگوار غش کرد آب به صورت مبارکش پاشیدند چون به هوش آمد فرمود:

بمن العزاء یا بنت محمد!

ای دختر رسول خدا به چه کسی در این مصیبت تسلیت باید گفت؟

کنت بک اتعزی ففیم العزاء من بعدك؟ (۹۷۴)

ای سیده النساء من اندوه و غمم را به تو تسلی می‌دادم بعد از تو به چه کسی خود را تسلیت دهم. با اشك چشم و سوز دل این گونه می‌نالید:

لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطمه بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۹۷۵)

میان هر اجتماعی از دو دوست فراق حاصل می‌شود و اساساً کم اتفاق می‌افتد که بین دوستان جدایی نیفتد.

گم کردنم فاطمه را بعد از رحلت رسول خدا (ع) بهترین دلیل بر این است که دوست برای انسان نمی‌ماند.

مراسم وداع با مادر و خاکسپاری

بعضی نوشته‌اند:

که حضرت فاطمه زهرا (س) به خاطر طاهره بودن به غسل نیازی نداشته است.

امام صادق (ع) فرمود:

امیرالمؤمنین علی (ع) فاطمه زهرا را غسل داد؛ زیرا او صدیقه و معصومه بود نباید جز معصوم، دیگری او را غسل دهد چنانچه حضرت مریم را جز عیسی (ع) کسی غسل نداد. (۹۷۶)

امام (ع) چون کافور بر بدن مطهرش ریخت این دعا را خواند:

اللهم انها امتک و بنت رسولک و خیرتک من خلقک اللهم لقنها حجتها و اعظم برهانها و اعل درجتها و اجمع بینها و بین محمد (ص).

پروردگار این است کنیز تو و دختر پیغمبر تو و بهترین خلق تو بارالها حجتش را تلقینش کن و برهانش را بزرگ دار و درجه‌اش را بالا ببر و جمع کن بین او و بین محمد (ص) و او را با حبیبت در یک درجه بدار.

آنگاه از حنوط باقیمانده رسول‌اللّه (ص) او را حنوط کرد و در هفت پارچه کفن پوشانید و عبا را بر روی آنها انداخت، سپس فرزندانش را صدا کرد تا بیابند و بار دیگر از مادر توشه برگیرند.

علی (ع) صدا زد:

یا ام‌کلثوم، یا زینب، یا فضه یا حسن یا حسین هَلُمّوا و تَزَوَّدا مِن اُمِکُم الزهراء فهذا الفراق و اللقاء فی الجنه

بیائید از مادرتان زهرا توشه بردارید که این دیدار آخر است و ملاقات بعدی در بهشت است.

حسن و حسین (ع) آمدند کنار جسد مطهرِ مادر می‌نالیدند، فرزندان آن بانوی بزرگوار هر کدام اندوه دل را به اشک دیده فرونشانده و می گفتند:

مادر وقتی خدمت جد ما رسول‌اللّه رسیدی. سلام ما را به او ابلاغ نما و بگو که ما بعد از تو یتیم شدیم، امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: ناگهان دیدم که مادرشان آغوش باز کرد و آن دو عزیز را به سینه‌اش چسبانید که هماندم شنیدم هاتفی از آسمان ندا می کند.

یا اباالحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا واللّه ملائکه السماء. یا علی حسن و حسین را از روی نعش مادر بلند کن به خدا سوگند اینها فرشتگان آسمان را به گریه درآوردند.

معجزه جسد بیجان فاطمه (س)

برای برگزیدگان خداوند و تربیت شدگان مهد نبوت، زمان و مکان، طبیعت و خواص آنها مفهومی ندارد فی المثل به طور معمول آتش کارش سوزاندن است ولی اگر خدا نخواهد خاصیت آتش تغییر می کند و دیگر قدرت سوزاندن نخواهد داشت.

چنانچه در داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم می‌خوانیم که این پیامبر بزرگ را نمرودیان به آتش افکندند ولی خداوند نخواست که آتش او را بسوزاند

نسوزد آتشی تا او نخواهد

نبارد بارشی تا او نخواهد (۹۷۷)

یا در داستان معراج حضرت رسول اکرم (ص) می‌خوانیم که با همین عنصر خاکی و بدن مطهرش به آسمانها عروج می کند، بدون این که جاذبه زمین مانع صعود آن حضرت شود یا سر بریده ابی عبداللّه الحسین (ع) تلاوت قرآن می کند که مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است یا کارد گلوی حضرت اسماعیل (ع) را نمی‌برد و امثال این گونه معجزات و خارق عادات نشان دهنده این معنا است که بر ما معلوم شود که آنها به نیروی عظیم خداوندی مجهزند از جمله معجزات حضرت زهرا (س) پس از غسل و کفن پوشیدن در آغوش گرفتن فرزندانش حسنین (ع) است یا صحبت کردن آن بانو بعد از وفات با همسرش امیرالمؤمنین (ع) است در این رابطه روایات متعدد و مطالب گوناگون در کتب مختلف نقل شده که بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد، آنچه نقل شده از باب

نمونه است که مبادا خوانندگان گرامی شک کنند که چگونه انسانی که روحش از بدن مفارقت می‌کند قدرت دارد کاری را انجام دهـد که انجام آن از زنـده‌های دارای عصـمت و ولایت پـذیرفتنی است ولی از وفات یافته‌ها چگونه؟ و بداننـد که مقام معصوم (ع) مقامی است فوق مقام بشر، آنها مجهز به قدرتی هستند که آن قدرت در حیطه علوم بشری نیست و ابعاد معنویت آنها فراتر از دنیای انسانها است از این روی هم در حال حیات صاحب معجزات محیر العقول هسـتند و هم بعد از شهادت از آنها معجزاتی بروز می‌کند که عقول صاحبـان خرد عـاجز از تجزیه و تحلیـل آنها است مگر به نور ایمان و صـفای دل بر صـدق معجزات و خوارق عادات آنها یقین پیدا کنند.

مراسم تدفین شبانه حضرت زهرا (س)

علی (ع) پیکر مطهر بـانوی مظلومه‌اش را طبق وصـیتش زیر پیراهن غسـل داد بـا آن که خود به اهـل خـانه‌اش فرموده بود برای عمل کردن به سـفارش بـانویش آهسـته سـخن بگوینـد و گریه بلنـد نکننـد، مبـادا همسایه‌هـا مطلع شونـد. اسـماء بر پیکر مطهر آن بانوی رنجدیده آب می‌ریخت و مولای متقیان (ع) می‌شست، ناگهان دیدند که مولا تکیه به دیوار داده های‌های گریه می‌کند و نتوانست خویشتن‌داری کند. وقتی پرسیدند یا امیرالمؤمنین چرا بی‌تاب شده‌ای؟

فرمود:

از حیـاء این بـانو اشـک می‌ریزم، چطور در این مـدت بعـد از حـادثه تازیانه خوردن این همه درد و صـدمه را از من مخفی داشـته و اکنون که دسـتم به بازوی ورم کرده‌اش رسـید دانسـتم که چه بر سر این بانو آمده است، نتوانستم خویشتن را نگه دارم که بی‌اختیار گریستم. (۹۷۸)

هر قهرمان مدال خودش را نشان دهد زهرا مدال خود به علی هم نشان نداد

آری پیکر مطهر حضـرت زهرا (س) را غسـل داد و کفن کرد و تنهـا خودش و دو فرزنـدش حسن و حسـین (ع) و عمـار و مقـداد و عقیل و زبیر و ابوذر غفاری و سـلمان فارسـی، بریـده و عباس بن عبدالمطلب و ابن مسـعود و تنی چند از بنی‌هاشم بر پیکر مطهر آن بانو نماز خواندند!؟

علی (ع) سپس آن پیکر نورانی را به خاک سپرد و در کنار قبر آن بانوی پهلو شکسته نشست و خطاب به قبر آن بانو فرمود:

یا ارض استودعتک ودیعتی. هذه بنت رسول‌اللّه فنودی منهایا علی انا ارفق بها منک فارجع ولاتهتم (۹۷۹)

ای زمین امانتم رابه تو می‌سپارم این دختر رسول خداست، ناگاه شنید کسی می‌گوید یا علی من از تو نسبت به بانویت مهربان‌ترم به سوی منزل بـازگرد و غصه مخور. امیرالمؤمنین (ع) در حین خاکسـپاری حضـرت زهرا (س) کلمـاتی دارد که سـزاوار است در اینجا آورده شود.

گفتار امیرالمؤمنین (ع) در خاکسپاری حضرت زهرا (س)

السلام علیک یا رسول‌اللّه عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک و السریعه اللحاق بک قل یا رسول‌اللّه عن صفیتک صبری، ورق عنها تجلدی

الا ان لی فی التأسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز.

فلقد و سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک.

(فانا لله و انا الیه راجعون) فلقد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه اما حزنی فسرمد، اما لیلی مستهد الی ان یختار اللّٰه لی دارک التی انت بها مقیم.

و ستنبئک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها فاحفها السؤال و استخبرها الحال.

هـذا و لم یطل العهـد و لم یخل منک الـذکر والسـلام علیکما سـلام مودع لا قال و لا سـئم فان انصـرف فلاعن ملاله و ان اقم فلاعن سوءظن بما وعداللّٰه الصابرین. (۹۸۰)

درود بر تو ای فرستاده خدا از من و دخترت که در جوارت آرمیده، زودتر از دیگران به تو رسیده.

ای فرستاده خدا مرگ دختر گرامیت عنان شکیبایی از کفم گسلانده و توان خویشتن‌داریَم نمانده، اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبتت را کشیده‌ام جای تعزیت است.

تو را تکیه‌گاه ساختم در آنجا که شکاف قبر تو بود و جان گرامیت میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود. «همه ما از آن خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم» (۹۸۱)

امانت بازگردید و رهن گرفته شد کار همیشـگی‌ام اندوه است و شـبهایم شب زنده‌داری تا آنکه خدا خانه‌ای را که تو در آن به سر می‌بری برایم گزینـد (و این غم که در دل دارم فرو نشـیند) و به زودی دخترت تو را خبر دهـد که چگونه امتت فراهم گردیدند و بر او سـتم ورزیدنـد، از او بپرس چنانکه شایسته است و خبر گیر از آنچه پیش آمده است که دیری نگذشـته و یاد تو فراموش نگشـته.

درود بر شما درود کسی که خداحافظی کند (وداع نماید) نه که رنجیده است و راه دوری جوید.

اگر بازگردم نه از خسته جانی است و اگر بمانم نه از بدگمانی است بلکه امیدوارم بدانچه خدا صابران را وعده داده است.

و در روایتی دیگر در دنبال کلماتش خطاب به رسول خدا (ص) این گونه (درد دل را با آن سرور کائنات) ابراز می‌کند. (۹۸۲)

ای رسول خدا ... فبعین اللّٰه تدفن ابنتک سرا و یهضم حقها قهرا و یمنع ارثها جهرا ... دخترت در پیش نظر خدا به خاک سپرده شد بدون آنکه کسی از دشمنان از دفنش آگاه شود حق دخترت را به ظلم گرفتند و ارثش را از وی منع کردند ... تا آنجا که فرمود:

نفسی علی زفراتها محبوسه یالیتها خرجت مع الزفرات

لا خیر بعدک فی الحیوه و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی

در هجران فاطمه نفسم در سینه‌ام محبوس است ای کاش جان من با نفسم بیرون می‌آمد.

ای فاطمه بعد از تو خیری در زندگانی نیست، فقط گریه‌ام برای این است که می‌ترسم عمرم پس از تو طولانی شود.

قبر مخفی حضرت زهرا (س) و جریان غم‌انگیز نبش قبر

پنهانی قبر حضرت زهرا (س) نشانه مظلومیت و غربت ولایت است و دلیل واضح و برهان قاطعی که شیعه می‌تواند به استناد آن خود را پیرو راستین سـنت رسول (ص) نشان دهـد. زهرا (س) نشانی بر حقانیت و مظلومیت شیعه، برای همه آزادمردان در طول تاریخ به یادگار گذاشت.

شیعه امروز می‌تواند از اهل سـنت بپرسد، چرا زهرا (س) وصـیت کرد خلفا در تشـییع جنازه‌اش حاضـر نشوند؟ و چرا وصـیت کرد تا قبرش پنهان بماند؟

آری او نمی‌خواست تا دشـمنانش که دشـمنان خـدا و رسولند بر سـر مزارش اقامه عزا کرده و بدین وسـیله عوام‌فریبی کنند. آن قدر این امر بر خلفا سـنگین بود و از عواقبش بیم داشـتند که تصـمیم گرفتنـد نبش قبر کننـد تا قبر زهرا (س) را پیـدا کنند و بر جنازه‌اش نماز گزارند. که از هیبت و تهدید علی (ع) ترسیدند و از بیم فتنه‌ای بزرگتر پا عقب کشیدند.

زهرا (س) می‌خواست با طرح سؤال در اذهان مردم، که چرا تنها یادگار رسول (ص) قبرش را پنهان نموده، آنان را به فکر وادارد، تا خود به دنبال جواب رفته و مسببین اصلی را بیابند. همین است که می‌بینم برخی، برخی دیگر را ملامت می‌کردند که تنها دختر پیامبر مرد و هیچکدام از آنان اجازه حضور در دفن و نماز نداد و قبرش را هم پنهان نمود.

او می‌اندیشید شاید با غوغایی که به سبب شهادتش در مدینه ایجاد می‌شود، با این اقدام بی‌سابقه و آگاهانه مردم را علیه خلفا به حرکتی وادارد و یا لااقل، سندی همیشگی بر محکومیت خلفا، از خود به یادگار بگذارد. از اینرو حتی ائمه (ع) بعدی نیز قبر او را آشکار نساختند.

در مورد محل دفن حضرت فاطمه زهرا (س) در کتابهای مختلف مطالب گوناگون نوشته‌اند بعضی معتقدند که در جوار قبر پیامبر (ص) مدفون شده است و دلیلشان این حدیث شریف است که رسول خدا (ص) فرموده است:

ان بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه. همانا بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است که اشاره به محل دفن حضرت زهرا (س) است مرحوم علامه مجلسی در بحار معتقد است که امیرالمؤمنین (ع) در نیمه شب جسد فاطمه (س) را برداشت با دو فرزندش حسن و حسین (ع) و شش نفر از اصحاب به طرف قبر پیغمبر (ص) رفتند.

بعضی هم معتقدند که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شده است.

و بعید نیست که آن امام مظلوم (ع) صورت چهل قبر را در بقیع ترتیب داده باشد تا کسی از قبر واقعی حضرت زهرا (س) مطلع نشود و وصیت آن سیده مظلومه نیز عمل شود. (۹۸۳)

جریان غم‌انگیز نبش قبر حضرت زهرا (س)

صبح آن شبی که حضرت زهرا (س) غریبانه به خاک سپرده شد به نقل سپهر در ناسخ ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار بر در سرای علی (ع) گرد آمدند تا به قول خودشان در تشیع جنازه حضرت زهرا (س) شرکت کنند. مقداد بن اسود به آنها گفت:

فاطمه (س) را دیشب به خاک سپرده‌اند!

عمر به ابوبکر گفت:

الم اقل لک انهم سیفعلون

به تو نگفتم که اینها چنین خواهند کرد؟

و به دنبالش گفت:

لا ترکون یا بنی‌هاشم حسدکم القدیم لنا ابدا.

ای بنی‌هاشم!

این حسادت دیرینه را، شما در مورد ما هیچگاه ترک نمی‌کنید...

واللّه لقد هممت ان انبشها فاصلی علیها.

به خدا سوگند هر آینه او را از قبر بیرون آورده و بر وی نماز خواهیم خواند!

فقال علی (ع) واللّه لو رمت ذاک یابن صهاک لا رجعت الیک یمینک لئن سللت سیفی لا اغمدته دون ازهاق نفسک. (۹۸۴)

پس علی (ع) فرمود:

ای پسر صهاک!

به خدا قسم اگر چنین قصدی کنی دست راست تو به تو باز نگردد یعنی دستت را قطع خواهم کرد چه اگر شمشیر از نیام برآورم تا

خون تو نریزم در غلاف قرار نمی‌دهم و در بعضی از روایات آمده علی (ع) او را گرفت و سخت بر زمین کوبید و فرمود: ای پسر کنیزک سیاه!

خلافت که حق من بود از من گرفتید و من به خاطر این که مردم از دین خدا برنگردند از حق خود گذشتم.

فوالذی نفس علی بیده لئن رمت و اصحابک بشیء من ذلک لاسقین الارض من دمائکم.

به خدایی که جان علی در دست او است اگر تو و اصحابت قصد قبر فاطمه کنید زمین را از خون شما سیراب می‌کنم.

ابوبکر و دیگران واسطه شدند که چنین کاری نخواهند کرد تا عمر را رها ساخت. (۹۸۵)

پس اگر محل دفن حضرت زهرا (س) را در قبرستان بقیع دانسته‌اند به خاطر این بود که ذهن مخالفین را مشغول نموده و از این طریق قبر آن بانوی عصمت و طهارت برای همیشه مصون بماند و کسی نداند که آن بانوی پهلو شکسته در کجا مدفون گردیده است.

تاریخ وفات حضرت زهرا (س)

تاریخ وفات آن مطهّره نیز اختلاف زیادی در کتابها دیده می‌شود که جمعا حدود ده قول می‌گردد و همگی آنها تاریخ وفات را روی فاصله میان رحلت رسول خدا (ص) و وفات آن مخدره معصومه حساب کرده و ذکر نموده‌اند.

۴۰ روز: مرحوم ابن شهرآشوب در کتاب مناقب پس از آنکه یکی دو قول در این باره نقل کرده می‌گوید:

برخی گفته‌اند:

وفات فاطمه (س) چهل روز پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد و این قول صحیحتر از اقوال دیگر است و روی همین حساب می‌گوید:

فاطمه (س) در شب یکشنبه سیزدهم ربیع الاخری از دنیا رفت (۹۸۶) و مرحوم اربلی هم در «کشف الغمه» چنین قولی نقل کرده (۹۸۷) چنانکه مجلسی نیز از برخی کتابها آن را حکایت نموده است. (۹۸۸)

نگارنده گوید:

در برخی از روایات آمده که مدت بیماری فاطمه (س) چهل روز طول کشید؛ مانند روایت روضه الواعظین (۹۸۹) و روایتی که مجلسی از برخی کتابهای مناقب نقل کرده (۹۹۰) بنابراین ممکن است منظور از چهل روز که در پاره‌ای از نقلها آمده همین مدت بیماری فاطمه (س) بوده که به دست راویان با مدت زندگانی آن حضرت پس از رسول خدا (ص) اشتباه شده باشد، واللّٰه اعلم.

۷۲ روز: ابن شهرآشوب این قول را در مناقب نقل کرده. (۹۹۱)

۷۵ روز: این قول نیز در مناقب ذکر شده و مرحوم کلینی نیز در کافی روایتی از امام صادق (ع) در این باره روایت کرده (۹۹۲) و از عیون المعجزات سید مرتضی نیز نقل شده است (۹۹۳) و قول مشهور نیز میان محدثین و عموم شیعیان همین قول است.

۳ ماه: این قول را مرحوم علی بن عیسی اربلی در کتاب «کشف الغمه» از کتاب الذریه الطاهره دولابی نقل کرده. (۹۹۴)

۹۵ روز: مرحوم اربلی قول ۹۵ روز را از امام باقر (ع) روایت کرده (۹۹۵) و مجلسی نیز از کتاب اقبال الاعمال نقل کرده که جماعتی از اصحاب فرموده‌اند:

وفات فاطمه (س) در روز سوم جمادی الثانیه واقع شد (۹۹۶) و روی قول مشهور در رحلت رسول خدا (ص) که روز بیست و هشتم ماه صفر بوده فاصله آنها همان ۹۵ روز می‌شود.

۶ ماه: این قول را بیشتر اهل سنت اختیار کرده و عموماً وفات فاطمه (ص) را در سوم ماه رمضان می‌دانند که برای اطلاع بیشتر

می توانید به کتاب احقاق الحق مراجعه نمایید. (۹۹۷)

اقوال دیگر هم در این باره هست مانند هفتاد روز و ۱۰۰ روز و ۸ ماه که مشهور همین اقوالی بود که ذکر شده و ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین گوید:

وفات حضرت فاطمه (س) چندی پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد که درباره مدت آن اختلاف شده است و آنها که بیش از دیگران گفته‌اند:

شش ماه و آنها که کمتر گفته‌اند:

۴۰ روز، ولی صحیح همانست که از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

وفات آن حضرت سه ماه پس از رحلت رسول خدا (ص) بوده است.

نگارنده گوید:

اساتید بزرگوار ما همین سه ماه و نود و پنج روز را عموماً روز وفات دانسته‌اند و شواهدی هم برای آن ذکر می کردند، واللّه اعلم.

از میان برداشتن امیرالمؤمنین (ع)!؟

اگر تاریخ و حوادث ناگوار پس از رسول خدا (ص) را به درستی بررسی کرده، دور از افراط و تفریط تحلیل کنیم و شجاعت در ابراز عقیده داشته باشیم و دچار شخصیت‌زدگی نباشیم و حق را به حق بشناسیم، روشن خواهد شد که تنها هدف مهاجمان به منزل امام (ع) کشتن و از میان برداشتن امام بود.

زیرا در جلسات شورائی خود به این نتیجه رسیده بودند که:

با حضور علی (ع) نمی‌توانند حکومت خود را استحکام بخشند.

با حضور علی (ع) نمی‌توانند به نام دین هرچه می‌خواهند انجام دهند.

و تا علی (ع) مخالفت می کند، دیگر مخالفان را نمی‌توان سر جایشان نشاند.

و تا علی (ع) زنده است و صدها روایت و حدیث در فضیلت او را مردم سینه به سینه نقل می کنند، ابابکر و عمر نمی‌توانند حکومت خود را قانونی جلوه دهند.

و تا علی (ع) زنده است و می‌تواند دست به ذوالفقار ببرد، بزرگترین خطر همواره آنان را تهدید می کند.

و تا ارزش‌ها و افتخارات و فضائل علی (ع) مطرح است، همواره آنها زیر سؤال قرار دارند و نمی‌توانند با احادیث دروغین برای خود ارزش و فضیلتی بتراشند.

زیرا همه دیدند که آنها سابقه شرک داشتند و در جنگها فرار کردند و در مواقع سخت و حساس از پیامبر (ص) اطاعت نمی کردند.

از این رو تصمیم گرفتند این مشکل اساسی را در همان روزهای اول کودتا از میان بردارند.

و این حقیقت را به روشنی می‌دانستند که:

علی (ع) هرگز با آنان بیعت نخواهد کرد.

علی (ع) اهل سیاست بازی و ظاهرسازی نیست.

و تا علی بیعت نکند، استقرار حکومت کودتاگران تحقق نخواهد یافت اما کشتن علی (ع) هم به این سادگی‌ها صورت نمی‌پذیرد، چه باید می کردند؟

چنین اندیشیدند که:

۱ - به بهانه گردهمائی مخالفان در خانه علی (ع) به منزل امام یورش ببرند.

۲ - مخالفان اندک و علی (ع) در یک مقابله شمشیر و در یک جنگ نابرابر کشته می‌شوند.

آنگاه حل این مشکل، طبیعی است زیرا:

همچنان که بسیاری را کشتند.

قبائلی را قتل عام کردند.

که در حکومت ابابکر سی‌هزار نفر را به بهانه‌ی «ارتداد» از میان برداشتند (۹۹۸) به همه خواهند گفت که:

علی (ع) برای خلافت شمشیر کشید جنگید و کشته شد.

نمی‌بایست دست به شمشیر ببرد و در امت اسلامی مسلحانه برخورد کند.

اما یک محاسبه دقیق را از یاد برده بودند.

فاطمه زهرا (س) را به حساب نیاوردند.

فکر می‌کردند، زنی است که برای حفظ حجاب خود در ماجراهای سیاسی دخالت نمی‌کند در خط مقدم قرار نمی‌گیرد، در خانه می‌نشیند و دعا می‌کند یا قرآن می‌خواند یا گریه می‌کند و چون طرفداران علی (ع) اندک می‌باشند، زود از میدان خارج شده و علی (ع) تنهاست و در تنهائی و غربت چه می‌تواند بکند؟

برای همین اهداف شوم حدود دو هزار نفر را بسیج کردند و یا به نقل برخی از نویسندگان ۴۵۰ نفر را در یورش به خانه امام دخالت دادند.

از این رو دفاع جانانه حضرت زهرا (س) برای حفظ جان امام (ع) یکی از ره‌آوردهای مهم مبارزات حضرت زهرا (س) است که باز به آرمان آغازین این نوشتار باز می‌گردیم و معتقدیم:

«اگر فاطمه (س) نبود، دین و آئینی، امامت و تداوم راه رسالتی وجود نداشت».

دوم - بررسی نظریه‌ها و احتمالات

نظریه اول «تهدید و ارعاب» و نظریه دوم «شدت عمل نه تا مرز کشتن» با مطالعه دقیق تاریخ و حوادث پس از وفات پیامبر (ص) و یورش به منزل امام (ع) و ارزیابی صحیح آن، نادرست است.

اگر تنها قصد تهدید و ارعاب داشتند و نمی‌خواستند کسی را بکشند. چرا صدها نفر را با شمشیر و نیزه بسیج کردند؟

در منزل امام (ع) تعدادی کمتر از ده نفر و خود امام حضور داشتند.

آیا برای تهدید و ترساندن یک نفر، دو هزار نفر را به میدان می‌آورند؟

چرا وقتی در برابر دختر پیامبر (ص) قرار گرفتند، حیاء نکردند و باز نگشتند؟ و به عملیات نظامی خود ادامه دادند؟

وقتی حضرت زهرا (س) آن سخنرانی کوتاه را برابر مهاجمان ایراد کرد و فرمود:

ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون؟

(ای گمراهان دروغگو چه می‌گوئید)

و خطاب به عمر فرمود:

یا عمر اما تتقی اللّٰه؟

تدخل علی بیتی؟

ابحزبک الشیطان تخوفنی؟

(ای عمر، آیا از خدا نمی‌ترسی؟

این گونه می‌خواهی وارد خانه من بشوی؟

آیا با حزب شیطان صفت خود می‌خواهی مرا بترسانی) (۹۹۹)

و آنگاه تهدید به نفرین کردن نمود، چرا پراکنده نشدند؟

اگر می‌خواستند تهدید کنند یا بترسانند، به خواسته خود رسیده بودند و باید از همین جا بازمی‌گشتند.

و اگر نمی‌خواستند تا مرز کشتن پیش بروند، پس چرا پس از تهدید و ارعاب و ترساندن اهل خانه، تصمیم گرفتند، درب خانه را با زور و فشار باز کنند؟ یا بسوزانند؟ و وارد شوند؟

و عمر فریاد کشید که:

هیزم بیاورید و درب خانه را بسوزانید

و حضرت زهرا (س) خطاب به عمر فرمود:

یابن الخطاب اتراک محرقا علی بابی؟

أجئت لتحرق دارنا؟

اتحرق علیا و ولدی؟

(ای پسر خطاب، آیا تو را می‌بینم که خانه‌ام را آتش می‌زنی؟

آیا آمده‌ای خانه مرا بسوزانی؟ راستی!!

آیا علی (ع) و فرزندانم را به آتش می‌کشی؟)

اگر هدف تهدید و ارعاب بود، باید شرم می‌کردند و می‌رفتند در صورتی عمر فریاد زد و گفت:

واللّه لنخرجنکم الی البیعه و لنحرقنکم

(سوگند به خدا یا شما را برای بیعت از خانه بیرون می‌آورم و یا شما را با خانه می‌سوزانم)

عمر شخصاً می‌گوید، خانه و اهل خانه را می‌سوزانم؟

جای شگفتی است که طرفداران عمر می‌گویند، ایشان قصد کشتار نداشته است؟!

پس چرا درب خانه را آتش زدند؟

و با اینکه می‌دانستند دختر پیامبر (ص) پشت درب خانه ایستاده است چرا با لگد در را شکستند؟

و در میان فریاد و ناله یگانه دخت پیامبر (ص) صدها نفر هجوم آوردند که وارد خانه شوند؟

و شنیدند که حضرت زهرا (س) فریاد زد؟

آه فضه مرا دریاب، فرزندم کشته شد؟

و بیهوش پشت درب خانه نقش زمین شد؟

حال دیگر چرا حیاء نکردند و باز نگشتند؟

و به سوی علی (ع) رفتند و او را به زور به سوی مسجد کشاندند و در زیر شمشیر برهنه، عمر مرتب می‌گفت. یا بیعت کن یا گردنت را می‌زنم.

راستی آیا این همه از ماجراها صرفاً برای تهدید و ارعاب بود؟

و نمی‌خواستند تا مرز کشتن پیش بروند؟

حال که محسن (ع) را کشتند و زهرای مرضیه (س) بیهوش بر زمین افتاد، چرا باز هم عملیات نظامی را ادامه دادند؟ اگر قصد کشتن امام را نداشتند و هدف آنها قتل حضرت زهرا (س) و محسن مظلوم نبود «طبق نظریه سوم» پس چرا پس از شهادت محسن (ع)

دست بردار نبودند و مستقیم امام را هدف قرار دادند؟ و به سوی مسجد می کشاندند؟

و آنگاه که حضرت زهرا (س) به هوش آمد اگر احساس خطر جدی برای جان امام نداشت، چرا با آن همه درد تکیه بر امام مجتبی (ع) داد و خود را به علی (ع) رساند و خطاب به مهاجمان فرمود:

واللَّه لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلماً

ویلکم ما اسرع ما ختنم اللَّه و رسوله فینا اهل البیت و قد اوصاکم رسول‌اللَّه (ص) باتباعنا و مودتنا و التمسک بنا فقال اللَّه تعالی «قل لا اسئلکم علیه اجراً إلا الموده فی القربی» (۱۰۰۰)

(سوگند به خدا، نمی گذارم پسر عموی مرا ظالمانه به سوی مسجد بکشانید. وای بر شما چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید و به خانواده او ستم نمودید، با این که رسول خدا (ص) پیروی از ما و دوستی با ما را به شما سفارش کرده و فرمود که (در امور زندگی) از اهل‌بیت (ع) اطاعت نمایید، که خداوند فرمود: (۱۰۰۱)

به مردم بگو از شما پاداش رسالت نمی‌خواهم، جز آن که با اهل‌بیت من دوستی نمائید).

و اگر قصد کشتن امام را نداشتند چرا حضرت زهرا (س) خطاب به عمر در داخل مسجد پیامبر فرمود:

ویحک یا عمر ما هذه الجرأه علی اللَّه و علی رسوله؟ ترید ان تقطع نسله من الدنیا و تفنیه؟ و تطفیء نور اللَّه؟ واللَّه متم نوره

(وای بر تو ای عمر!

این چه جرأت و جسارتی است که نسبت به خدا و رسول خدا کرده‌ای، آیا می‌خواهی نسل رسول خدا را نابود کنی؟ و از میان برداری؟ آیا می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی؟ خداوند نور خود را حفظ می کند و تداوم می‌بخشد.) (۱۰۰۲)

و اگر کشتن امام جزء برنامه‌های کودتاگران نبود چرا حضرت زهرا (س) تهدید به نفرین کرد؟

خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرن شعری و لأضعن قمیص رسول‌اللَّه علی رأسی و لأصرخن الی اللَّه تبارک و تعالی

فما ناقه صالح بأکرم علی اللَّه منی و لا الفصیل بأکرم علی اللَّه من ولدی

(رها کنید پسر عموی مرا، قسم به آن خدایی که محمد (ص) را به حق برانگیخت. اگر از علی دست برندارید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا (ص) را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد خواهم زد، یقین بدانید که ناقه صالح، در نزد خدا از من گرامی‌تر و بچه آن ناقه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود). (۱۰۰۳)

و آنگاه که سلمان از طرف علی (ع) به زهرای مرضیه گفت:

خانم!

شما دختر پیامبر رحمت می‌باشید، نفرین نکنید، حضرت زهرا (س) عمق توطئه را افشاء کرد و فرمود:

فقالت:

یا سلمان!

یریدون قتل علی و ما علی صبر فدعنی حتی آتی قبر أبی فانشر شعری و اشق جیبی و اصیح الی ربی

(ای سلمان، آنها قصد جان علی (ع) را دارند و من در شهادت علی (ع) نمی‌توانم صبر کنم، صبرم تمام شده، مرا به حال خود بگذار تا کنار قبر پدرم بروم، موهایم را پریشان نموده گریبان چاک سازم و به درگاه خدا ناله سَر دهم.) (۱۰۰۴)

سلمان وقتی دوباره بازگشت و تقاضای مراجعت به خانه کرد و گفت:

نفرین نکنید.

حضرت زهرا (س) دوباره جواب داد که:

ویلهم یا سلمان!

یریدون ان یوتموا ولدی الحسنین

فواللّه یا سلمان!

لا أخلی عن باب المسجد حتی أری ابن عمی سالماً بعینی.

وای بر آنان ای سلمان!

آنها می‌خواهند دو فرزند من حسن و حسین (ع) را یتیم و بی‌سرپرست نمایند.

ای سلمان!

سوگند به خدا از درب مسجد مدینه پا بیرون نمی‌گذارم تا آن که پسر عموی خود را با چشمان خودم، (رها شده) و سالم مشاهده نمایم. (۱۰۰۵)

و آنقدر دفاع و مبارزه را ادامه داد تا امام را از زیر شمشیر برهنه نجات داد و دست او را گرفت و به منزل برد.

اگر هدف کودتاگران سقیفه قتل امام نبود، آیا حضرت زهرا (س) این همه نگرانی و دفاع و مشکلات را تحمل می‌کرد؟

وقتی در این تهاجم موفق نشدنـد که علی (ع) را از میان بردارند و در برابر مبارزات حضـرت زهرا (س) رسوا شدند، سیاست صبر و انتظار در پیش گرفتند.

بعـد از وفات حضـرت زهرا (س) که تا حدودی اوضاع آرام شد و حکومتشان محکم گردید و مخالفان را سـرکوب نمودند، دوباره به فکر قتل و از میان برداشـتن امام علی (ع) افتادند و به خالد بن ولید که فرماندار نظامی ابابکر در کودتای سـقیفه بود و بسـیاری از مخالفـان ابـابکر را قتـل عام کرد که به او لقب «سَـیفُ اللّه» داده بود، فرمان داد تا امام را در نماز جماعت صـبح، پس از گفته شـدن «السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته» از پشت سر با شمشیر ترور کند.

اما به هنگام سـلام نماز ابابکر در شـجاعت و کاردانی خالد بن ولید شک کرد و دچار اضطراب شد و چند بار دو سلام قبل از سلام آخر را تکرار کرد و چاره‌ای ندید که در حالت نماز بگوید:

(یا خالد لا تفعل ما امرتک به)

خالد آنچه را که دستور دادم انجام نده

و نمازش را با سخن غیر عبادی باطل کرد.

امام علی (ع) به عقب سر برگشت و به خالد فرمود:

چه دستوری داشتی؟

خالد با کمال بی‌شرمی گفت:

ترور تو!

امـام بـا دو انگشت حلقوم او را به گونه‌ای فشـرد، که رنگش سـیاه شـد و ابـابکر و عمر و دیگران گریختنـد و به عباس عموی پیامبر (ص) متوسل شدند تا با سوگند دادن به رسول‌اللّه (ص)، علی (ع) خالد را رها کرد. (۱۰۰۶)

آیا باز هم می‌شود ساده‌اندیش بود و آن همه تهاجمات و نقشه‌های ترور را یک بازی سیاسی پنداشت؟

تصمیم منافقین به قتل امیرالمؤمنین (ع) بعد از شهادت حضرت زهرا (س)

از ابن عباس نقل شده که چون فاطمه (س) مخفیانه دفن شد، این مسأله آبرو و حیثیت حکومت وقت را زیر سؤال برد و اثر منفی در میـان مردم گـذاشت، لـذا آنـان در یک شورای توطئه آمیز به این نتیجه رسـیدند که علی (ع) بایـد ترور! گردد آن هم در حال نماز

صبح که هوا تاریک است و قهراً قاتل شناخته نخواهد شد.

بدین منظور خالد بن ولید را نامزد این جنایت هولناک نمودند و قضیه را با وی در میان گذاشته. او نیز اعلان آمادگی کرد و قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را گفت، بلافاصله این ترور صورت گیرد.

اسماء بنت عمیس، که در این تاریخ همسر ابوبکر بود، از پشت پرده این توطئه را فهمید و جریان را از طریق کنیزش به اطلاع امیرالمؤمنین (ع) رسانید، او بدون نگرانی در مسجد حاضر شد و ملاحظه کرد خالد با شمشیر و آمادگی کامل در کنار او نشست.

از سوی دیگر ابوبکر عواقب این کار را سنجید و نگران عکس‌العمل مردم و خطر آتی آن گردید، لذا تشهد نماز را چندین بار تکرار کرد و سلام نگفت:

سرانجام قبل از خواندن سلام نماز خطاب به خالد گفت:

«یا خالد لا تفعل ما امرتک؛

آنچه را دستور داده‌ام انجام نده»

سپس سلام نماز را گفته و از نماز فارغ شد...

علی (ع) در این هنگام به خالد حمله کرد و شمشیر او را از دستش گرفت و وی را به زمین کوبیده روی سینه‌اش نشست و خواست او را بکشد. مردمی که حاضر بودند جلو آمدند تا خالد را نجات دهد، ولی مقدور نشد...

سرانجام ابن عباس او را به قبر پیامبر سوگند داد. با این قسم علی (ع) خالد را رها کرد (... ۱۰۰۷)

مصحف حضرت فاطمه زهرا (س)

جامعه و جفر چیست؟

پیشوایان معصوم ما دارای علومی بودند، که از قدرت سایر افراد خارج است و از جمله منابعی که در دست آنان بود و از آنها در این زمینه استفاده می‌کردند عبارت بود از:

۱ - جامعه

۲ - جفر

۳ - مصحف فاطمه.

جامعه چیست؟

آنچه از روایات اهل‌بیت (ع) استفاده می‌شود؛ جامعه کتابی است بسیار مفصل که جبرئیل امین آن را بر قلب مبارک رسول خدا نازل نموده و سپس آن حضرت همه آنها را بر امیرالمؤمنین املا فرموده و علی (ع) نیز آن را نوشته، که تمام وقایع جهان از اول تا آخر و احکام مورد نیاز جامعه در برمی‌گیرد. این کتاب به قدری بزرگ و جامع است که طول آن هفتاد ذراع و به عرض چرمهای معمولی می‌باشد. در این زمینه توجه شما را به یک روایت از امام صادق (ع) جلب می‌کنم:

قال الصادق (ع):

ان عندنا الجامعه

و قال ابوبصیر:

جعلت فداک و ما الجامعه؟

قال:

صحیفه طولها سبعون ذراعاً؛ بذراع رسول‌اللّه (ص) و املائه و حظ علی بیمینه، فیها کل حلال و حرام و کل شی یحتاج الناس الیه حتی الارش فی الخدش و ضرب بیده الی فقال:

تاذن لی یا ابا محمد؟!

قال:

قلت جعلت فداک انما انا لک فاصنع ما شئت،

قال:

فغمزنی بیده و قال:

حتی ارش هذا...

ابوبصیر از شاگردان امام صادق (ع) از آن حضرت سؤال کرد:

فدایت شوم «جامعه» چیست؟حضرت فرمودند:

کتابی است که طول آن هفتاد ذراع به مقدار ذراع مبارک پیامبر (ص)، آن را پیامبر خدا املا فرموده و علی نیز با دستش نوشته و شامل تمام حلال و حرام و احکام خدا و هر آنچه مردم به آن نیاز دارند می‌باشد، حتی دیه کوچکترین خراش نیز در آن آمده است.

ابوبصیر می گوید:

در این هنگام امام (ع) با دستش مرا زد و فرمود:

مرا اجازه می‌دهی؟

گفتم:

من در اختیار شما هستم، آنگاه با دست خود مرا مختصر فشاری داد و اظهار داشت.

در «جامعه» حتی دیه این کار نیز آمده است.

جفر چیست؟

در روایات آمده است که «جفر» ظرفی است از پوست به وسعت پوست گاو که پر از علم خاص است و آن در پیش ائمه اطهار (ع) می‌باشد و شامل دو بخش است:

جفر سفید و جفر سرخ.

جفر سفید شامل آن بخش ودایع خاص امامت است که از تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و سایر علوم انبیا و اولیا تشکیل گردیده است.

و اما جفر سرخ شامل سلاحهای مخصوص پیامبر می‌باشد که با آنها در راه خدا جهاد نموده و از اسلام و مسلمین دفاع فرموده است.

از قبیل: شمشیر، زره و غیر آنها (... ۱۰۰۸)

صحیفه فاطمه (س)

به نقل از:

جابر

جابر بن عبداللّه انصاری از جمله نزدیکترین افراد از صحابه پیامبر به اهل‌بیت (ع)، مخصوصا به حضرت فاطمه (س) می‌باشد. او سلام پیامبر خدا را به حضرت امام باقر (ع) رسانید و در کنار آن امام بزرگ قرار گرفت.

حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

روزی پدرم به جابر گفت:

من سؤال خصوصی دارم و می‌خواهم از تو بپرسم، چه زمانی برایتان مقدور است؟!

جابر گفت:

هر وقت بخواهید حاضرم کسب فیض نمایم.

امام باقر (ع) با وی محرمانه دیدار کرد و سپس پرسید:

جابر!

بگو ببینم لوحی را که در دست مادرم (فاطمه) دیده‌ای چگونه بود؟ و از او در مورد آن لوح چه شنیدی؟

جابر گفت:

سوگند به خدا روزی پس از ولادت امام حسین برای عرض تهنیت به حضور آن بانو رسیدم، ناگاه لوح سبز رنگی را در دست او دیدم که مثل زمرد می‌درخشید و در آن نوشته‌هایی سفید رنگ مانند نور خورشید جلب توجه می‌کرد به وی گفتم:

پدر و مادرم فدایت باد ای دختر پیامبر!

این لوح چیست و در آن چه نوشته است؟

فرمودند:

این لوحی است که از جانب خدا و توسط پیامبر (ص) برای من هدیه شده و در آن نام رسول خدا (ص) و شوهرم امیرالمؤمنین (ع) و فرزندانم درج گردیده است.

جابر می‌گوید:

من از روی آن نوشته‌ها استنساخ کردم، از جمله نام پیامبر خدا (ص) و نام یکایک ائمه اطهار (ع) از حضرت علی (ع) تا قائم آل محمد (عج) همراه با نام پدر و مادر آنها آمده بود.

حضرت امام باقر (ع) آنگاه فرمودند:

یا جابر!

می‌توانی آن را برای من عرضه کنی؟

جابر لوح را آماده کرد و در مقابل خود گذاشت و حضرت امام باقر (ع) بدون توجه به آن لوح، آنچه را در آنجا آمده بود از حفظ قرائت کرد.

جابر می‌گوید:

من دقیقا به لوح خود نگاه می‌کردم، آنچه حضرت می‌خواند حتی یک حرف با لوحی که در نزد من بود اختلاف نداشت. (۱۰۰۹)

محتوای مصحف فاطمه (س)

مصحف فاطمه (س) شامل: اخبار و اطلاعاتی در آینده جهان تا روز قیامت، سرنوشت فرزندان و ذراری آن حضرت، ستمگری و انواع جنایات خلفای جور و پادشاهان بی‌داد و از این قبیل علوم و اخبار می‌باشد، این کتاب که از نظر حجم سه برابر قرآن است، ولی چیزی درباره قرآن و یا احکام و حلال و حرام ندارد، بلکه آینده تاریخ را تا روز رستاخیز ترسیم کرده است، که اینک چند حدیث در این زمینه نقل می‌کنیم:

ابوبصیر از امام صادق (ع) در مورد مصحف فاطمه (س) سوال نمود، آن حضرت در جواب او فرمودند:

مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات واللّه ما فیه من قرآنکم حرف واحد (.۱۰۱).

مصحف فاطمه (س) سه برابر این قرآن موجود است، ولکن در یک حرف نیز مشابهت ندارند. شبیه این حدیث را از امام کاظم (ع) داریم که می‌فرمایند:

مصحف فاطمه در نزد من است، ولی چیزی از احکام قرآن در آن نیست. (۱۰۱۱)

و از حماد بن عثمان آمده است که روزی امام صادق (ع) فرمودند:

در سنه یکصد و بیست و هشت زنادقه، خروج می‌کنند و این جریان را از مصحف فاطمه (س) نقل می‌کنم. حماد پرسید:

مصحف فاطمه (س) چیست؟

حضرت فرمودند:

...لیس فیه شی من الحلال و الحرام ولکن فیه علم ما یکون؛ (۱۰۱۲)

در مصحف فاطمه (س) چیزی از حلال و حرام نیست، ولی حوادث و اتفاقات روزگار در آن آمده است.

و در حدیث دیگری همین امام بزرگوار از علوم غیبی و آنچه خداوند در اختیارشان گذاشته خبر می‌کند و از کتابهای آسمانی که مخصوص ائمه است ذکری به میان می‌آورد، آنگاه در مورد مصحف فاطمه چنین می‌گویند:

و اما مصحف فاطمه (س) ففیه ما یکون من حادث و اسماء من یملك الی ان تقوم الساعه. (۱۰۱۳)

مصحف فاطمه (س) کتابی است که تمام حوادث و اخبار غیبی و جریاناتی را که پادشاهان تا روز قیامت انجام می‌دهند آمده است.

و بالاخره ابوعبیده می‌گوید:

برخی از اصحاب شیعه از امام صادق (ع) در مورد کتابهای: جامعه، جفر و مصحف فاطمه پرسیدند، حضرت فرمودند:

مصحف فاطمه (س) این است که ملکی پیوسته در حضور فاطمه (س) بود و او را در عزای پدر تسلی می‌داد. و از آینده‌ی جهان و سرنوشت فرزندانش خبر می‌کرد، این کتاب را مصحف فاطمه گویند.

از مجموع این احادیث نتیجه می‌گیریم که مصحف فاطمه (س) کتابی است که از جانب خدا به وسیله‌ی ملک و پیک وحی به فاطمه (س) القاء شده و امیرالمؤمنین (ع) آن را نوشته و محتوایش در مورد اخبار غیبی و سرنوشت فرزندان فاطمه و اتفاقاتی است که پادشاهان و امرا در دنیا انجام می‌دهند و در این کتاب مسائل احکامی و حرام و حلال نیامده و این کتاب چنان پرحجم است که سه برابر قرآن مجید می‌باشد.

در چه زمانی مصحف فاطمه (س) نازل شد؟

از سخنان اهل‌بیت عصمت و طهارت استفاده می‌شود که مصحف فاطمه (س) بعد از رحلت رسول خدا (ص) که فاطمه زهرا (س)

به شدت محزون بود، (در طول هفتاد و پنج روز مدت زندگی آن حضرت بعد از پدرش)، نازل شده است.

حضرت امام صادق (ع) در این باره می‌فرمایند:

ان فاطمه (س) مکثت بعد رسول‌اللَّه (ص) خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یاتیها جبرئیل فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی (ع) یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه. (۱۰۱۴)

به یقین فاطمه (س) بعد از پدرش تنها هفتاد و پنج روز در این جهان زندگی کرد و در طول آن مدت غمها و غصه‌های زیادی را تحمل نمود.

جبرئیل در آن ایام به طور مرتب به حضور فاطمه (س) نازل می‌شد و او را در عزای پدر تسلیت می‌گفت و از مقام و جایگاهش در آن سوی جهان با خبر می‌ساخت و همچنین از اوضاع آینده دنیا و سرنوشت بچه‌هایش آگاه می‌نمود و علی (ع) آنها را می‌نوشت و همه اینها مصحف فاطمه (س) را تشکیل می‌داد.

و در یک حدیث دیگری امام صادق (ع) می‌فرمایند:

مصحف فاطمه ما فیه شیء من کتاب اللَّه و انما هو شیء القی علیها بعد موت ابیها. (۱۰۱۵)

در مصحف فاطمه چیزی از آیات قرآن نیست، بلکه آن مصحفی است که بعد از فوت پدرش به او داده شده است.

و بالاخره در حدیث سومی از امام جعفر صادق می‌خوانیم:

ان اللَّه تعالی لما قبض نبیه (ص) دخل علی فاطمه (س) من وفاته من الحزن ما لایعلمه الا اللَّه عز و جل فارسل الیه ملکا یسلی غمها و یحدثها فشکت ذلک

الی امیرالمؤمنین (ع) فقال (ع):

اذا احسست بذلک و سمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلک فجعل امیرالمؤمنین یکتب کلما سمع حتی اثبت من ذلک مصحفا.

خداوند چون رسول خدا (ص) را قبض روح کرد، فاطمه زهرا (س) از این جهت به شدت محزون گشت که جز خدا کسی از درد دل او خبر نداشت.

لذا ملکی را به سوی او فرستاد، تا وی را تسلیت گفته و با او گفتگو کند.

فاطمه (س) این موضوع را به اطلاع علی (ع) رسانید، آن حضرت فرمود:

هرگاه چنین احساس کردی مرا با خبر کن. بدین صورت فاطمه (س)، علی (ع) را از آمدن ملک با خبر می‌ساخت و علی (ع) گفتگوها را می‌نوشت. از این طریق مصحف فاطمه (س) به وجود آمد.

از این احادیث استفاده می‌کنیم که مصحف فاطمه (س) در طول هفتاد و پنج روز زندگی مصیبت بار فاطمه بعد از رحلت پدر بزرگوارش به تدریج نازل شده و امیرالمؤمنین (ع) آن را نوشته و به نام مصحف فاطمه (س) نامگذاری گردیده است.

در مجموع، از مطالب استفاده می‌کنیم که مصحف فاطمه از جانب خدا توسط پیک وحی (جناب جبرئیل) به فاطمه (س) القاء شده و اوضاع آینده جهان و اخبار غیبی در مورد سرنوشت فرزندان فاطمه (س) و جنایات خلفا و پادشاهان ستمگر و سایر مسائل غیر فقهی در آن به ثبت رسیده و آن کتاب جزو ودایع امامت، هم‌اکنون در محضر امام زمان (عج) می‌باشد. (۱۰۱۶)

فصل یازدهم: حضرت زهرا سلام الله علیها در آئینه شعر

حضرت زهرا سلام الله علیها در آئینه شعر

رباعیات:

من آن یاس سفید گلبن بی خار دادارم

که فرموده نبی آزار زهرا هست آزارم

اگرچه بیمارم ولی بی پرده می گویم

دل من بیشتر سوزد بر احوال پرستارم

«*******»

افسوس که انوار جلی را کشتند

ناموس خدای ازلی را کشتند

با میخ در خانه نوشته است چنین

با کشتن فاطمه علی را کشتند

«********»

طایر پر بسته پریدنی نیست

غنچه نورسته که چیدنی نیست

به آن دو گلچین ستمگر بگو

یاس کتک خورده که دیدنی نیست

«*********»

نخلی که که شکسته ثمرش را نزنید

مرغی که زمین خورده پرش را نزنید

دیدید اگر که دست مردی بسته است

در پیش رخش همسر او را نزنید

«**********»

بر سوخته باغ ما دگر سر نزنید

این خانه آتش زده را در نزنید

از ما که گذشت مادری را دیگر

در خانه به پیش چشم دختر نزنید

«********»

مادر بیا که شامم بی تو سحر ندارد

جز گریه از فراقت کاری پدر ندارد

با خون سینه تو بنوشته تروی دیوار

حاجت به در زدن نیست این خانه در ندارد

«**********»

چه جرات داشت آتش باغ مولا را بسوزاند

اگر آهی کشد حیدر ثریا را بسوزاند

خدا را مصلحت این بود در راه علی زهرا

بماند پشت در داغش دل ما را بسوزاند

«*********»

من آن گلم که دیده ز گلزار بسته ام

از بس که دیده‌ام ستم از خار خسته ام

بنشسته گر بخوانم از این پس نماز خویش

یا رب مرا ببخش که پهلو شکسته ام

«**********»

دگر پروانه بال و پر ندارد

نه بال و پر که خاکستر ندارد

مفسر ها شما با خون نویسید

که قرآن علی کوثر ندارد

«********»

همه عهد خدا بشکسته بودند

علیه ما به هم پیوسته بودند

از آن رو پشت در افتادم از پا

که دست شوهرم را بسته بودند

«*********»

نه تنها داغ پیغمبر مرا کشت

نه سیلی نه فشار در مرا کشت

به خون محسن شش ماهه سوگند

غم مظلومی حیدر مرا کشت

«*******»

یا فاطمه ای یار کفن پوش علی

پروانه وحی خاموش علی

لرزید زمین به خویش چون دید فلک

تابوت تو را نهاد بر دوش علی

«*******»

زهرا که وجودش سبب خلقت ماست

صد شکر که نور مهر او قسمت ماست

فرمود امام عسکری در وصفش

ما حجت خلق و فاطمه حجت ماست

«*******»

چون فاطمه را به حکم خلاق بشر

تزویج نمود علی را پیغمبر

می گفت بزهره مشتری در یک برج

گشتند قرین یکدگر ماه و قمر

«*******»

سرِّ ابد و حیاتِ سرمد زهراست

آئینه حق نمای احمد زهراست

چون شد سخن از ام ابیها به میان

زهراست محمد و محمد و زهراست

«********»

در عرش خدا عقد زهرا چوبه بست

بر بام فلک همای عزت بنشست

مسرور شد نه آدم و جن و مَلَک

دادند چو زهرا و علی به هم دست

«******»

محبوبه حق کسی جز فاطمه نیست

در هر دو جهان کسی چو او عالمه نیست

هر کس که به جان و دل ولایش دارد

در روز جزا بر دل چو او واهمه نیست

«*******»

ای بر همه انبیاء تو مادر زهرا

یک نکته ز وصف توست کوثر زهرا

کن دیده ما به روی مهدی روشن

ای روشنی چشم پیمبر زهرا

«*******»

عالمی را کردی از نورت مسخر فاطمه

بحر علم حق ندارد چون تو گوهر فاطمه

جز تو نبود هیچ کس در پیشگاه ذوالمنن

ماسوی را دادرس در روز محشر فاطمه

«*******»

بر عالمیان رحمت رحمان زهراست

در هر دو جهان سرور بانوان زهراست

نوری که دهد شاخه طوبی از اوست

کوثر که خدا گفته به قرآن زهراست

«*******»

زهرا که شرافت از پیمبر دارد

آراسته همسری همچو حیدر دارد

این باغ اگر چه گل فراوان دارد

اما گل یاس عطر دیگر دارد

«*********»

نوری ز خدیجه چون قمر پیدا شد

زهرا چو طلیعه سحر پیدا شد

در بیستم ماه جمادی الثانی

ز آینده یازده گوهر پیدا شد

«**********»

بیستم ماه جمادی جلوه گاه کوثر است

روز میلاد سعید دختر پیغمبر است

دیگران را روز مادر بی سند باشد ولی

با سند سادات را آن روز، روز مادر است

«*********»

آن فرقه ایکه تیشه به نخل ولا زدند

آتش به درب خانه شیر خدا زدند

با ثامن الائمه جوادالائمه گفت

با تازیانه مادر ما را چرا زدند

«*********»

آن فرقه ایکه تیشه به نخل فدک زدند

بر زخم قلب ختم رسولان نمک زدند

مهدی بیا ز قاتل مادر سؤال کن

زهرا چه کرده بود که اورا کتک زدند

«******»

یک باغ گل آتش زدن ندارد

لاله و غنچه سوختن ندارد

طاقت سیلی یاسمن ندارد

یک زن تنها که زدن ندارد

«*********»

آن روز که صبر پا فشاری می کرد

در خانه وحی لاله کاری می کرد

می خورد کتک فاطمه وز مادر خویش

یک دختر چهار ساله یاری می کرد

«**********»

بساط عشق من بر چید گلچین

به زخم من نمک پاشید گلچین

کنار پیکر بی جانیاسم

به اشک حسرتم خندید گلچین

«**********»

یک عمر به سینه داغ غم پروردی

آخر ز غمت خون به دل ما کردی

در اوج بهار پرپرت را دیدم

گل بودی و داغ غم نمی آوردی

«**********»

رفتی و زمانه بی تو تنها مانده است

تنها وبه کا ر خویشتن وا مانده است

در شام مدینه، از فراقت زهرا

آوای غریب وا غریبا! مانده است

«********»

تو کوثری و چشم تو زمزم زهرا

طوبائی و قامتت ز غم خم زهرا

با یک سر موی محسنت همسو نیست

گر کشته شوند خلق عالم زهراست

«********»

در رتبه ز انبیاء مقدم زهراست

همتای علی مرد دو عالم زهراست

بر گوی به آنکه اسم اعظم جوید

شاید که تمام اسم اعظم زهراست

«**********»

بر چرخ عفاف نور سرمد زهراست

محبوبه حق دختر احمد زهراست

خاتون قیامت است و بانوی بهشت

سر سلسله نسل محمد زهراست

«***********»

عالم صدف است و فاطمه گوهر اوست

گیتی عرض است این گوهر جوهر اوست

در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق

احمد پدر است مرتضی همسر اوست

«********»

چه شور و چه نوا دارد مدینه

به لب نغمه ها دارد مدینه

به یاد غربت زهرا و حیدر

دل درد آشنا دارد مدینه

«******»

یا فاطمه روز حشر ستاری کن

دل سوختگان را ز کرم یاری کن

ما با همه گفتیم که با زهرائیم

لیکن تو بیا و آبرو داری کن

«*****»

چه می شد گر مرا با خودت به آن کوچه نمی بردی

چه می شد من نمی دیدم توهم سیلی نمی خوردی

اگر آن روز همراهم تو را با خود نمی بردم

مرا دیگر نمی دیدی میان کوچه می مردم

«**********»

روح گل یاس رو بر افلاک گذاشت

پروانه و شمع خود چه غمناک گذاشت

در لیله تدفین، شه دین جانش را

همراه تن فاطمه در خاک گذاشت

«********»

الا ای شکوفه من چه زود پژمردی

ز باغ خانه‌ام آخر بهار را بردی

تمام عمر بسوزم به یاد آن روز ی

که پیش چشم ترم تازیانه می خوردی

«**********»

صفای خانه حیدر کجائی

گل من، یار من، کوثر کجائی

شده ذکر یتیمان تو زهرا

بیا مادر بیا مادر کجائی

«*******»

نوای ناله نیلوفر آید

عدو با نعره هایی یکسر آید

میان آن همه غوغای دشمن

صدای محسن از پشت درآید

«*******»

به پیشت تا سحر می مانم ای یار

سحر ها را به تو مهمانم ای یار

به من گفتی بخوان قرآن برایم

برایت هل اتی می خوانم ای یار

«*************»

سروده ها و اشعار

اشاره

القاب شریفه حضرت فاطمه زهرا (س) در قالب نظم (آیت الله میرجهانی)

(این اشعار زیبا در صفحه‌ی ۴۳ همین کتاب آمده است.)

در فضائل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اشعاراز آیت الله ربانی

از ازل گفتم احد هو یا احد

تا ابد گویم صمد هو یا صمد

عشق آن ذات صمد دین من است

طاعت او فرض و آئین من است

مژده دادش ذات یکتای ودود

کای تو ما را مقصد از کل وجود

لطف ما داده به تو خیر کثیر

آن عطای کوثر است ای بی‌نظیر

کوثر اعطائی ما ای حبیب

خیر بیرون از شمار است و حسیب

چیست کوثر آن وجود فاطمه (ع)

نسل تو جاوید و ثابت دائمه

ما تو را دادیم که کوثر ای رسول (ص)

دخت تو صدیقه زهرای بتول

منبع خیر کثیر این کوثر است

که بقای نسل تو زین گوهر است

دولت تو تا ابد پاینده است

دشمنت را قهر من کوبنده است

ای نبی خاتم عالی مقام

تا قیامت دین تو دارد قوام

کوری چشم حسودان تا ابد

حافظ دین تو الله الصمد

(باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کفوا احد)

دولت ذریه‌ات جاوید باد

تو بدان اعطاء کوثر باش شاد

این شرافت در نظامین وجود

خاص تو کرده خداوند ودود

شکر ایزد را که بنمودت عطا

دولت جاوید اندر دو سرا

کوثر اعطائی این خیر کثیر

بر تو لازم شکر آن ای بی‌نظیر

شکر این کوثر «فصل وانحر» است

دشمنت خود بی‌اثر او ابتر است

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

سایه قرآن و عترت مستدام

بر سر ما دائما در دو نظام

«*********»

حدیث کساء در قالب منظوم از سید مهدی قزوینی حلی النجفی

روت لنا فاطمته خیر النساء (ع)

حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء)

تقول ان سید الانام (ص)

قد جائنی یوما من الایام)

فقال لی انی اری فی بدنی

ضعفا اراه الیوم قد انحلنی)

قومی علی بالکساء الیمانی

و فیه غطینی بلا توانی)

قالت فجبته و قد لبیته

مشرعته و بالکسا غطیته)

و کنت ارنو وجهه کالبدر

فی اربع بعد لیال عشر)

فما مضی الایسیر من زمن

حتی اتی ابو محمد الحسن (ع))

فقال یا اماه انی اجد

رائحته طیبته اعتقد)

بانها رائحته النبی

اخی الوصی المرتضی علی (ع)

قلت نعمها هو ذا تحت الکساء

مدثر به مغطی و اکتسی)

فجاء نحوه ابنه مسلما

مستاذنا قال له ادخل مکرما)

فما مضی الا القلیل الا

جاء الحسین السبط مستقل

(فقال یا ام اشم عندک

رائحته کانها المسک الذکی)

(و حق من اولاک منه شرفا

اظنها ریح النبی المصطفی (ص))

(قلت نعم تحت الکساء هذا

بجنبه اخوک فیه لاذا)

(فاقبل السبط له مستاذنا

مسلما قال له ادخل معنا)

و ما مضی من ساعته الا و قد

جاء ابوهما الغضنفر الاسد)

ابوالائمته الهداه النجباء

المرتضی رابع اصحاب الکساء)

فقال یا سیده النساء

و من بها زوجت فی السماء)

انی اشم فی حماک رائحته

کانها الورد الندی فائحته)

یحکی شذاها عرف سید البشر

و خیر من لبی و طاف و اعتمر)

(قلت نعم تحت الکساء التحفا

و ضم شبلیک و فیه اکتتفا)

فجاء یستاذن منه سائلا

منه الدخول قال فادخل عاجلا)

قالت فحبت نحوهم مسلمته

قال ادخلی محبوبته مکرمته)

فعندما بهم اضاء الموضع

و کلهم تحت الکساء اجتمعوا)

نادی اله الخلق جل و علا

یسمع املاک السماوات العلی)

(اقسم بالعزه و الجلال

و بارتفاعی فوق کل عالی)

ما من سما رفعتها مبنیته

و لیس ارض فی الثری مدحیه)

(و لا خلقت قمرا منیرا

کلا و لا شمسا اضائت نورا)

و لیس بحر فی المیاه یجری

کلا و لا فلک البحار تسری)

(الا لاجل من هم تحت الکساء

من لم یکن امرهم ملتبسا)

قال الامین قلت یا رب و من

تحت الکسا بحقهم لنا ابن)

(فقال لی هم معدن الرسالته

و مهبط التنزیل و الجلالته)

(و قال:

هم فاطمته و بعلها

و المصطفی و الحسنان نسلها)

(فقلت یا رباه هل تاذن لی

ان اهبط الارض لذاک المنزل)

(فاغتدی تحت الکساء سادسا

کما جعلت خادما و حارسا)

(قال نعم فجائهم مسلما

مسلما یتلوا علیهم انما)

(یقول:

ان الله خصکم بها

معجزه لمن غدا منتبها)

(اقراکم رب العلا سالام

و خصکم بغایت الکرامته)

(و هو یقول معلنا و مفهما

املاک الغر بما تقدما)

(قال علی:

قلت یا حبیبی

ما لجلوسنا من النصیب)

(قال النبی و الذی اصطفانی

و خصنی بالوحی و اجتبانی)

(ما ان جری ذکر لهذا الخبر

فی محفل الاشیاع خیر معشر)

(الا و انزل الا له الرحمته

و فیهم حفت جنود جمته)

من الملائک الذین صدقوا

تحرسهم فی الدهر ما تفرقوا)

کلا و لا طالب حاجته یری

قضائها علیه قد تعسرا)

(الا قضی الله الکریم حاجته

و انزل الرضوان فضلا ساحته)

کلا و لیس فیهم مغموم

الا و عنه کشفت هموم)

(قال علی نحن و الاحباب

اشیاعنا الذین قدما طابوا)

(فزنا بما نلنا و رب الکعبته

فلیشکرن کل فرد ربه)

«**************»

در مناقب حضرت زهرا (س) از آیت الله ربانی

(کیست زهرا؟ آئینه ایزدنما

کیست زهرا؟ آئینه ذات خدا)

(کیست زهرا؟ مظهر کل الجمال

کیست زهرا؟ مظهر کل الجلال)

(کیست زهرا؟ مظهر کل الکمال

آئینه حسن جمال ذو الجلال)

(کیست زهرا؟ آئینه ذات ودود

مظهر و مجلای حی لا یموت)

(کیست زهرا؟ عاشق ذات خدا

مظهر اسماء و اوصاف خدا)

(کیست زهرا؟ دخت احمد مصطفی (ص)

مظهر کل الکمال کبریاء)

(کیست زهرا؟ شوهر او مرتضی (ع)

کفو بی‌مانندش ز جمله ماسوی)

(گر نبودی خلق حیدر تا ابد

لم تکن للفاطمه کفوا احد)

(کیست زهرا؟ ام بابایش رسول

مانده در تعبیر آن جمله عقول)

(کیست زهرا؟ کوثر اعطای رب

کش عطا فرمود این کوثر به اَبْ)

(کیست زهرا؟ مادر یازده گهر

آن امامان بحق فخر بشر)

(کیست زهرا؟ پنجم از آل عبا

محور تعریف اصحاب کسا)

(فاطمه هم عارف است و عابد است

تارک دنیا بدی چون زاهد است)

(آنکه بد مستغرق بحر وصال

غرق بد اندر شهود آن جمال)

(آنکه او مستغرق عشق خداست

کی نظر او را به جمله ما سوا است)

(عصمت او مورد رشک ملک

پا زده بر ما سوی و بر فلک)

(او ندارد اعتنائی بر فدک

آن فدک از بهر تو کرده محک)

(بی‌نیاز از دنیی و عقباستی

در مقام قرب او ادناستی)

(راستی او فاطمه زهراستی

ثروت او (علم الاسما) ستی)

(شافعه در محشر کبه راستی

حشمت او عرصه‌ی عقباستی)

(در قیامت جلوه‌ی او را به بین

جلوه‌ی زهرا به بین در یوم دین)

(دختر پیغمبر عالی مقام

سایه‌ی تو بر سر ما مستدام)

(جان (ربانی) ثناگوی تو باد

تا قیامت یا که تا یوم التناد)

«**********»

اشعار از صفا تویسرکانی:

اسوه نسوان به عالم فاطمه

آن به محضر دادرس بر ما همه

آن مهین دخت نبی فخر بشر

همسر حیدر ولی دادگر

جوهر جان رسول موتمن

در حقیقت کاشف سر و علن

عقل کل را ثانی آمد در جهان

سر این مطلب اگر خواهی بدان

در حدیث آمد که خلاق مجید

پیش از آدم نور وی را آفرید

چون خدیجه همسر ختم رسل

از دل و جان دستیار عقل کل

هر چه بودش در جهان مال و منال

داد در راه خدای ذو الجلال

در عوض دادش خداوند قدیر

رمز کوثر معنی خیر کثیر

دختری دادش که از قدر و جلال

باشد او مرات ذات ذو الجلال

آنکه آمد نامش از حق فاطمه

فاطمه آن عرش حق را قائمه

فاطمه بر یازده گوهر صدف

همسر والای سلطان نجف

فاطمه نام و بتول او را لقب

آفرینش را وجود وی سبب

فاطمه آن مظهر پروردگار

فاطمه کفو ولی کردگار

او بخوان (ام ابیها) در خطاب

وصفش از قول رسول مستطاب

سینه‌اش گنجینه اسرار حق

در جهان گفتار او گفتار حق

«*********»

اشعار از آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)

ناطقه مرا مگر روح قدس مدد کند

تا که ثنای حضرت سیده نساء کند

وهم باوج قدس ناموس اله کی رسد

فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه

چشم دل ار نظاره در مبدء و منتهی کند

صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل

وهم چگونه وصف آئینه حق نما کند

مطلع نور ایزدی مبدء فیض سرمدی

جلوه او حکایت از خاتم انبیاء کند

بسمله صحیفه فضل و کمال معرفت

بلکه گهی تجلی از نقطه تحت (با) کند

دائره وجود را نقطه ملتقی بود

بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند

عین معارف و حکم بحر مکارم و کرم

گاه سخا محیط را قطره بی‌بها کند

لیله قدر اولیاء نور نهار اصفیاء

صبح جمال او طلوع از افق علا کند

بضعه سید بشر ام ائمه غرر

کیست جز او که همسری با شه لافتی کند

و حس نبوتش نسب جود و سخاوتش حسب

قصه‌ای از سخاوتش سوره (هل اتی) کند

دامن کبریای او دسترس خیال نی

پایه قدر او بسی پایه بزیر پا کند

لوح قدر بدست او کلک قضا به شست او

تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند

عصمت او حجاب او عفت او نقاب او

سر قلم حدیث از آن ستر و از آن حیا کند

نفحه قدس بوی او جذبه انس خوی او

منطق او خبر ز (ما ینطق عن هوی) کند

قبله خلق روی او کعبه‌ی عشق کوی او

چشم امید سوی او تا به که اعتنا کند

(مفتقرا) متاب رو از درِ او به هیچ سوز

آنکه مس وجود را فضه‌ی او طلا کند

«**********»

خطبه حضرت زهرا در مسجد در غالب منظوم از خسرو

ز پشت پرده عصمت از آن خطابه که زهرا به مسجد انشا کرد

قیامتی ز سخنهای خویش بر پا کرد

چنان سخن می گفت

که پرده از عمل زشت خصم بالا کرد

پس از ستایش یزدان و نعمت پیغمبر

اشاره بر همه مردمان آنجا کرد

به آن جماعت حیران خطاب کرد و بگفت

چه گفته‌ای که از آن مشت مشرکین وا کرد

مگر که گوش شما ای گروه نشنیده
سفارشی که پیمبر به حرمت ما کرد
مگر نه او به بشر داده درس آزادی
رژیم بردگی و ظلم و جور الغا کرد
مگر نه آنکه نبی بر هدایت مردم
شنید و دید بسی ناسزا مدار کرد
مگر نه آنکه علی را نبی بروز غدیر
معرفی به خلافت به امر یکتا کرد
نه از کسی طمع اجرت رسالت داشت
نه از کسی درمی خواهش و تقاضا کرد
شنیده‌ام که به جای نبی گرفته قرار
کسی که نی ز خدا و رسول پروا کرد
چگونه جا به سر منبر نبی دارد
کسی که قول نبی را شنید و حاشا کرد
قدم به جای نبی با کدام جرئت زد
کسی که حکم خدا را بعکس اجرا کرد
بجان مردم مسجد ز گفته آتش زد
روان سرشک ندامت ز چشم آنها کرد
نقاب حیله و تزویر را ز هم بدرید
منافقین دو رو را به دهر رسوا کرد
سزد که زینت تاریخ هر ملل گردد
که مشت اهل ریا را زنی چنین وا کرد
کسی سعادت دنیا و آخرت دارد
که پیروی بجهان گفته‌های زهرا کرد
ندانم آنکه چه دید از جفای این امت
که مرگ خود به جوانی ز حق تمنا کرد
سزاست عبرت خلق جهان شود (خسرو)
همان خطابه که زهرا به مسجد انشا کرد

«*****»

کتاب فضل فاطمه هرگز تمام نتوان کرد
اگر مداد شود اَبحُر و قلم اشجار
کسی که دم زند از فضل بی‌نهایت او
چو مرغکی است که از بحر تر کند منقار

«***»

فصل دوازدهم: کتابشناسی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)

کتابشناسی حضرت زهرا (س) (۱۰۱۷)

کتب در رابطه با حضرت زهرای مرضیه (س) به زبانهای مختلف دنیا در نسخ چاپی و خطی بسیارند اما به عنوان اختصار و نمونه به تعدادی در این فصل اشاره می گردد:

آب دریا را گر نتوان چشید گر به قدر تشنگی باید چشید

۱ – فاطمه در آئینه‌ی کتاب ؛اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی انتشارات دلیل ما سال ۱۳۸۰.

۲ – آئینه‌ی ایزدنما حضرت فاطمه زهرا (س) محمد رضا ربانی خراسانی. نشر جانان، تهران، ۱۳۷۶ ش. وزیری، ۵۱ ص. (فارسی، چاپی)

۳ – آئینه‌ی عصمت محمود شاهرخی، مشفق کاشانی. انتشارات اسوه، قم. وزیری، ۵۶۷ ص. (فارسی، چاپی)

۴ – آئینه‌ی کوثر (فارسی، چاپی) جعفر رسول زاده. چاپ اول: شهید، قم، ۱۳۷۳ ش. چاپ دوم: مؤلف، قم، ۱۳۷۷ ش. جیبی، ۱۶ ص.

۵ – آئینه و سنگ (فارسی، چاپی). حسین اسرافیلی و رضا اسماعیلی. موسسه‌ی فرهنگی شجره‌ی طوبی فاطمه زهرا (س)، تهران، ۱۳۷۷ ش. رقعی.

۶ – آپری چیو هیستوریک دلاوی فاطیما زهرا (اسپانیایی، چاپی) اماحمد. مؤسسهٔ التوحید، تهران، ۱۴۱۳ ق، ۱۹۹۲ م. جیبی، ۳۹ ص.

۷ – آتش به خانه‌ی وحی (فارسی، چاپی) سید محمد حسین سجاد اصفهانی. انتشارات خرم، قم، ۱۳۷۶ ش.

وزیری، ۲۰۰ ص.

۸ – آتش در حرم (فارسی، چاپی) علیرضا رجالی تهرانی. انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۷۷ ش. رقعی، ۱۳۶ ص.

۹ – آثار عصمت (فارسی، چاپی)

۱۰ – فهرستواره‌ی کتابهای فارسی: ج ۱ ص ۲۶۷، ۳۴۱ از بمبئی، رهانسک ۲۱۸.

۱۱ – آثار علویه (اردو، چاپی) رضا علی (م ۱۹۱۵ م) دهلی، مطبع یوسفی، ۱۳۱۰ ه. ۱۶ ص.

۱۲ – آثار و اسرار تسبیح الزهراء (عربی، چاپی) مؤلف: علیرضا رجالی. ترجمه:

زهرا موسوی.

۱۳ – آثار و برکات الصدیقهٔ المعصومه الکبری (عربی، خطی) سید هاشم ناجی موسوی جزائری. کتاب جزاء اعداء الصدیقه الشهیده فاطمه الزهراء (س) فی دار الدنیا، للمؤلف: ص ۹.

۱۴ – آخری نبی کی اکلوتی بیتی (اردو، چاپی) سعید الرحمان. آرت پریس، لاهور، ۱۹۸۹ م. ۸۴ ص. بر صغیر کی امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم: شماره ۱۹۳۷.

۱۵ – آخری نبی کی بی تی یعنی اسلام کی شهزادی (اردو، چاپی) سید رضا علی ریاض بنارسی. علمی الکترک مشین، بنارس.

۱۶ – بر صغیر کی امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم: شماره ۱۹۳۸.

۱۷ – داب زندگی با اقتباس از زندگی حضرت زهرا، ج ۱ و ۲ (فارسی، چاپی) موسی خسروی. دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۳ ش. جلد دوم: نشر الف، مشهد، ۱۳۷۷ ش. وزیری، ج ۱، ۴۳۹ ص.

۱۸ – آرامگاه حضرت فاطمه (س) (فارسی، چاپی) حسین عمادزاده اصفهانی (۱۴۱۰ ق). هیئت فاطمهٔ الزهراء (س)، تهران، ۱۳۷۳ ش. جیبی، ۲۴ ص.

۱۸ – آشنائی با زندگانی حضرت فاطمه (س) بوی بهشت (فارسی، چاپی)

۱۹ – آشنائی با زندگی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ج ۳ نگاهی بر زندگی فاطمه (س) (فارسی، چاپی)

۲۰ – آسمان عشق (فارسی، چاپی) هادی خسروی (عبد الزّهراء).مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۱ – ۱۳۸۰ ش. جیبی، ج ۹۶: ۱ ص، ج ۱۰۴: ۲ ص.

۲۱ – آشنایی با حضرت زهرا، ۲ ج (فارسی، چاپی) گروه کتاب نشر گلستان. گلستان کوثر، تهران، ۱۳۸۱ ش. جیبی، ج ۶۴: ۱ ص، ج ۸۰: ۲ ص.

۲۲ – آشنایی با زندگانی سراسر نور و عظمت حضرت زهرا متن= (فارسی، چاپی) علی اصغر خواجوی گلوگاهی. سازمان انتشارات گفتمان، تهران، ۱۳۸۱ ش. رقعی، ۱۱۲ ص.

۲۳ – آغاز حزن شیعه (فارسی، خطی) محمود خان‌آبادی.

۲۴ – ئافره‌تی راستگو فاتیمه‌ی زه‌هرا (کردی، چاپی) نشر البلاغ، قم، ۱۳۷۵ ش. رقعی، ۱۲۲ ص. کارنامه‌ی نشر وزارت ارشاد: سال ۱۳۷۵، ص ۱۱۶، شماره ۳۲۵۳.

۲۵ – آگ خانه‌ی بتول پر (اردو، چاپی) عبدالکریم مشتاق.

۲۶ – آلام فاطمه از مکه تا مدینه (فارسی، چاپی) علی اکبر محمدی. دار الغدیر، قم، ۱۳۸۲ ش. رقعی، ۱۲۸ ص.

۲۷ – آوای کوثر (فارسی، چاپی) بخش فرهنگی مجمع عاشقان بقیع. مجمع عاشقان بقیع، قم، ۱۴۱۵ ق. جیبی، ۶۴ ص.

۲۸ – آوای کوثر (فارسی، چاپی) محمد نعیمائی. سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش. جیبی، ۸۴ ص.

۲۹ – آوای مجمع عاشقان حضرت محسن (فارسی، چاپی) سید مجید رضوی. انتشارات حق‌بین، قم، ۱۳۸۰ ش.

۳۰ – آه، ای بانوی طوبی سایه (فارسی، چاپی محمد جواد محبت. نشر صبح روشن، کرمانشاه، ۱۳۸۱ ش.

رقعی، ۴۸ ص.

۳۱ – آه جگر خراش (اردو، چاپی) سید محمد علی مسرور حیدر آبادی. المطبعهٔ الحیدریهٔ، حیدرآباد (هند).

۱۹۵ ص.

۳۲ – الذریعهٔ: ج ۱ ص ۳۹ شماره‌ی ۱۸۹.

قاموس الکتب: ج ۱ ص ۹۶۲.

بر صغیر کی امامیه مصنفین کی ۳۳ – آیات بینات (اردو، چاپی) محمد مهدی علی‌خان (از عامه). دار الإشاعهٔ، کراچی، ۱۹۸۷ م ۳۶۵ ص

۳۴ – آیات محکمات بجواب آیات بینات (اردو، چاپی) امیر حسن لاهوری. ۴۷۵ ص.

۳۵ – آیات نازله درباره‌ی حضرت زهرا (س) (فارسی، خطی) محمد روحانی علی‌آبادی.

۳۶ – آیهٔ التطهیر و حدیث الکساء (فارسی، چاپی) علی محمدی ارهانی زنجانی. ناشر: مؤلف، قم. رقعی، ۱۸۴ ص.

۳۷ – آینه در آینه (فارسی، خطی) احمد لقمانی. اباحهٔ الجمع بین الفاطمیتی (عربی، خطی)

۳۸ – ا بریف بایاگرافی آو حضرت فاطیما (انگلیسی، چاپی) محمد رضا دونگرسی. موسسه‌ی بلال مسلم مشن، دارالسلام، تانزانیا، ۱۹۹۳ م، ۱۴۱۴ ق. رقعی، ۷۰ ص.

۳۹ – ابطال غوایت رد مشعل هدای (اردو، چاپی) سید غلام شبر شاه. ثنائی پریس، سرگودها، ۱۹۵۶ م. ۴۰ ص.

۴۰ – ابعاد خانوادگی و سیاسی شخصیت حضرت زهرا (فارسی، چاپی) طوبی کرمانی.

۴۱ – ابعاد سیاسی زندگانی حضرت زهرا (فارسی، خطی) زهرا معتمدی امیری

۴۲ – ابوبکر و عمر چرا از فاطمه عیادت نمودند؟ (فارسی، چاپی) مسجد المصطفی، تهران. جیبی، ۱۶ ص.

۴۳ – اتحاف الانام، مسند فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) احمد تونی شلبی. دار الهدف، بیروت، لبنان، چاپ هفتم، ۱۹۹۴ م. وزیری، ۱۲۳ ص.

۴۴ – إتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل (عربی، خطی) محمد بن محمد بن عبدالله قلقشندی اکراوی شافعی (۱۰۳۵ ق).

۴۵ – إتحاف السائل بما لفاطمه من المناقب (عربی، چاپی) محمد عبدالرئوف بن علی مناوی شافعی (۹۵۲ – ۱۰۳۱ ق). تحقیق: عبداللطیف عاشور. مکتبه القرآن، قاهره، ۱۴۰۷ ق. وزیری، ۱۱۰ ص.

۴۶ – احادیث فدک فی مصادر الفریقین (عربی، چاپی) ابو اسداللَّه محمد حیات بن محمد بن عبداللَّه انصاری. وزیری، ۹۷ ص.

۴۷ – الأحادیث الغراء فی مسند فاطمه الزهراء (س) (عربی، چاپی) وزیری، ۸۲ ص.

۴۸ – الاحادیث الوارده فی تزویج السیده فاطمه (عربی، خطی)

۴۹ – احادیث و کرامات حضرت فاطمه زهرا (س) = صحیفه فاطمیه (فارسی، چاپی)

۵۰ – احتجاج بانوی بزرگ (فارسی، چاپی) محمد علی مردانی. تهران، ۱۳۵۴ ش. رقعی، ۶۷ ص.

۵۱ – احتجاج الزهراء فاطمه (فارسی، چاپی) حجه الله رضوی امیری نجفی. تهران، ۱۳۳۵ ش، ۱۳۷۶ ق. رقعی، ۲۲۴ ص.

۵۲ – إحراق بیت فاطمه فی الکتب المعتبره عند أهل السنه (عربی، چاپی) حسین بن محمدعلی غیب‌غلامی. نشر الهادی، قم، ۱۴۱۷ ق، ۱۳۷۵ ش. وزیری، ۲۵۶ ص.

۵۳ – احراق بیت الزهراء فی مصادر اهل السنهٔ (عربی، چاپی) سید محمد حسین سجاد. دار الصادقین، قم، ۱۴۲۰ ق. رقعی، ۱۴۴ ص.

۵۴ – أحسن الجزاء فی تصحیح حدیث الکساء (عربی، خطی) سید عباس کاشانی.

نقل از کتاب سند حدیث شریف کساء: ص ۳۲.

۵۵ – إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱۰ (عربی، چاپی) قاضی نورالله مرعشی شوشتری (۱۰۱۹ ق).

تعلیقات: آیهٔالله مرعشی نجفی (۱۳۱۵ – ۱۴۱۱ ق). انتشارات کتابخانه‌ی آیهٔالله نجفی، قم، ۱۴۰۳ ق. وزیری: ۷۶۰ ص.

۵۵ – احوالات خدام حضرت فاطمه (عربی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی آیه الله گلپایگانی قم: شماره‌ی ۸۴ – ۲۹ – ۵۶۳۴.

۵۶ – احوال بی‌بی فاطمه فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی گنجینه‌ی ضیاء العلوم در شیخوپوره‌ی

۵۷ – احوال بی‌بی فاطمه (فارسی، خطی) عبدالغفور بن عبدالرحمان چشتی (ح ۱۲۸۸ ق). نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی «مکتبه الجمال» در ملتان پاکستان. نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی اسد نظامی در ملتان پاکستان.

۵۹ – احوال بی‌بی فاطمه (س) (شیروانی): بی‌بی فاطمه (س) (فارسی، چاپی)

۶۰ – احوال فاطمه (فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی دانشگاه لس آنجلس: مجموعه‌ی شماره‌ی ۴۸۰ B کتاب چهارم.

۶۱ – احوال و سوانح بی‌بی فاطمه (فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی گنج بخش در اسلام‌آباد پاکستان: شماره‌ی ۵۱۹۸.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی گنج‌بخش: ج ۴ ص ۲۰۷۲.

۶۲ – أخبار الزهراء (عربی، خطی) صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق). الذریعه: ج ۱ ص ۳۳۱ و ۶۳ – أخبار فاطمه (عربی، خطی) ابوطالب عبیدالله بن ابی زید انباری (۳۵۶ ق

۶۴ – أخبار فاطمه (عربی، خطی) علی بن ابی سیف مدائنی (۲۱۵ ق). رجال نجاشی: ج ۲ ص ۲۹۹. منتهی المقال: ص ۲۵۸. مصفی المقال:

ص ۳۹۱.

۶۵ – أخبار فاطمهٔ ابوعبدالله مرزبانی (۳۷۸ ق). (عربی، خطی) أخبار فاطمهٔ علیهاالسلام (بزاز): تفسیر خطبه فاطمه الزهراء علیهاالسلام (عربی، خطی)

۶۶ – أخبار فاطمهٔ الزهراء (عربی، خطی)، ابوعلی صولی احمد بن محمد بن جعفر بصری (قرن ۴).

رجال نجاشی: ج ۱ ص ۲۲۱.

معالم العلماء: ص ۱۹.

الذریعه: ج ۱ ص ۳۴۳ شماره‌ی ۱۷۹۴.

الفهرست: ص ۳۲.

أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۳.

معجم المؤلفین: ج ۲ ص ۸۸.

أعیان الشیعهٔ: ج ۹ ص ۳۴۳.

این کتاب را نجاشی به عنوان کتابی قطور یاد کرده و امروزه مفقود است.

۶۷ – أخبار فاطمه (س) (صدوق): أخبار الزهراء (س) (عربی، خطی)

۶۸ – أخبار فاطمه و الحسن و الحسین (عربی، خطی) ابن ابی الثلج بغدادی ابوبکر محمد بن احمد کاتب (حدود ۳۲۵ ق).

۶۹ – أخبار فاطمه و منشأها و مولدها (عربی، خطی) ابوعبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی (۲۹۸ ق).

۷۰ – أخبار الفاطمیات (عربی، خطی) ابن المدینی ابو الحسن علی مدنی بغدادی (۱۶۱ – ۲۳۴ ق).

ایضاح المکنون: ج ۱ ص ۴۴.

فهرست ابن ندیم: ص ۱۵۵.

الوافی بالوفیات: ج ۲ ص ۴۲.

روضات الجنات: ج ۵ ص ۱۹۱.

۷۱ – اخلاص در عمل (فارسی، خطی) محمد حسن یوسفی. تدوین: سید فاضل طباطبائی.

۷۲ – اخلاق حضرت فاطمه (فارسی، چاپی) محمد مهدی تاج لنگرودی. چاپخانه‌ی حیدری، تهران، ۱۳۶۹ ش، ۱۴۱۰ ق. رقعی، ۲۰۰ ص.

۷۴ – اخلاق فاطمه (فارسی، چاپی) احمد لقمانی. عطر سعادت، قم، ۱۳۷۹ ش. رقعی، ۱۲۰ ص.

۷۵ – اخلاق فاطمه و صفاتها و کراماتها (عربی، چاپی) فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق). ا (فارسی، چاپی) سید محمد حسینی شاهرودی.

۷۶ – أدب الزهراء (عربی، خطی) سید محمد جمال هاشمی.

۷۷ – الزهراء علیهاالسلام (از همین مؤلف): ص ۸۱.

۷۸ – ادعیهٔ السیده فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) محمد تقی دخیل. دار المرتضی، بیروت، لبنان، ۲۰۰۲ م. جیبی، ۲۹۰ ص.

۷۹ – ادعیه‌ی فاطمیه (فارسی، چاپی) محمد دشتی. مؤسسه‌ی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، قم، ۱۳۷۷ ش. جیبی، ۱۲۳ ص.

۸۰ – ادعیه و اذکار حضرت فاطمه (فارسی، خطی) محمد روحانی علی آبادی

۸۱ – اذان ناتمام (فارسی، چاپی) حسین صبوی. نشر حضور، قم، ۱۳۷۸ ش. رقعی، ۱۷۴ ص.

۸۲ – الأربعون حدیثا فی فضائل أمیرالمؤمنین و سیدهٔ نساء العالمین بروایت عائشه، احمد محمودی. (عربی، چاپی) مؤسسهٔ البلاغ، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ۲۰۸ ص.

۸۳ – الأربعون حدیثا فی مناقب سیده النساء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) محمد بن علی بن شهرآشوب سروی مازندرانی (۵۸۸ ق).

۸۴ – الأربعون حدیثا فی مناقب فاطمه الزهراء (عربی، خطی) نجم‌الدین جعفر عسکری تهرانی (۱۳۱۳ – ۱۳۹۴ ق).

۸۵ – الأربعین فی فضائل الزهراء (عربی، چاپی) ابو صالح مؤذن احمد بن عبدالملک نیشابوری (۳۸۸ – ۴۷۰ ق). چاپ بیروت. معالم العلماء: ص ۲۵.

۸۶ – ارجوزه فی حدیث الکساء (عربی، چاپی) محمد بن معز الدین حلی قزوینی.

۸۷ – ارجوزه فی حدیث الکساء (عربی، خطی) محمد بن مهدی حسینی قزوینی (۱۳۳۵ ق).

۸۸ – ارجوزه فی مناقب فاطمه الزهراء (عربی، خطی) هادی بن عباس کاشف الغطاء (۱۳۷۹ ق).

۸۹ – ارنک ایسلام قادینی حضرت فاطمه ابراهیم امینی. (ترکی استانبولی، چاپی) ترجمه:

سید سجاد حسینی. انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۲ ق. رقعی، ۳۴۰ ص.

۹۰ – إزالة الرین فی مناقب فاطمه و الحسنین (عربی، چاپی) چاپ سنگی، استانبول. مجله‌ی تراثنا: شماره‌ی ۱۴ ص ۶۲.

۹۱ – إزالة الشک عن مسئلة فدک (اردو، چاپی) محمد عبدالستار تونسوی. مکتبه رشیدیه، امیر شریعت، ملتان. رقعی، ۶۴ ص.

۹۲ – از بهشت تا بهشت (فارسی، چاپی) واحد تحقیقات و امور فرهنگی مسجد مقدس جمکران. انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۷۶ ش. جیبی، ۴۸ ص.

۹۳ – ازدواج آسمانی (فارسی، چاپی) مهدی گرجی. نشر پیام عترت، اصفهان، ۱۳۸۱ ش. رقعی، ۱۴۴ ص.

کارنامه نشر ۱۳۸۱: ص ۴۵۱ شماره ۷۷۸۴.

۹۴ – ازدواج علی و فاطمه (س) (فارسی، خطی) ف. فلاحتی

۹۵ – ازدواج فاطمه (س) (فارسی، خطی) محمد روحانی علی آبادی.

۹۶ – ازدواج فاطمه و علی به روایت امام سجاد (فارسی، خطی) محمد بن هارون رویانی (۳۹۷ ق). ترجمه: محمد روحانی علی‌آبادی.

۹۷ – ازدواج و زندگی مشترک فاطمه (فارسی، خطی) وحید رضائیان. کتاب ریحانه وحی: ص ۳۲۸،

۹۸ – از رحلت رسول تا شهادت بتول (س) (فارسی، چاپی) مسعود پور سید آقایی. نشر حضور، قم، ۱۳۸۱ ش. پالتویی، ۶۰ ص.

۹۸ – از زبان مادرم (فارسی، خطی) محسن کرمانشاهی.

۹۹ – از سرگذشت فاطمه بپرس (فارسی، خطی) عین شاه حیدر آبادی.

۱۰۰ – از فاطمه تا فاطمه (س) (فارسی، چاپی) شادی شاکری دیلمی. انشارات شرفی، مشهد، ۱۳۷۸ ش. ۳۲ ص.

۱۰۱ – از فاطمیه تا محرم (فارسی، چاپی) ناصر شهیدی ساجدی‌فر. انتشارات نصایح، قم، ۱۳۸۲. رقعی، ۱۹۲ ص.

۱۰۲ – از مورس فاطیمی داس (پرتغالی، چاپی) مویزز اسپیریتو سانتو. دانشگاه نوا، لیسبون (پرتغال). وزیری، ۳۹۲ ص.

۱۰۳ – از میان شعله‌ها (فارسی، چاپی) محمد انصاری زنجانی خوئینی. نشر الهادی، قم، ۱۳۷۸ ش ۱۴۲۰ ق. رقعی، ۹۰ ص.

۱۰۴ – اسالی سیتی یود سوشیال دایگریا (پرتغالی، چاپی) انتشارات ادی‌کیوس پاولستاس، لیسبون (پرتغال).

۱۰۵ – اسامری آو فاطیماز بایاگرافی (انگلیسی، چاپی) مؤسسه‌ی در راه حق. ترجمه‌ی: سید سعید ارجمند هاشمی. آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ ش. رقعی، ۵۶ ص.

۱۰۶ – اس ترس پستورین (پرتغالی، چاپی) ژیانی کاراتل.

۱۰۷ – الاستفتائات حول فاطمه الزهراء (عربی، خطی) سید محمد حسینی شیرازی.

۱۰۸ – اسرار الاسماء لفاطمه الزهراء (عربی، چاپی) حسین عبداللّه مرعی. دار المجتبی، بیروت، لبنان.

۱۰۹ – اسرار دختر کشی عرب در جاهلیت (فارسی، چاپی) محمد واصف. فرانکفورت، ۱۳۴۹ ش. جیبی، ۱۶ ص.

۱۱۰ – اسرار تسمیه سیده النساء بفاطمه سید احمد موسوی غریفی. (عربی، چاپی) قم، ۱۴۲۱ ق. جیبی، ۱۳۶ ص.

۱۱۱ – اسرار فاطمیه (فارسی، چاپی) جواد بن محمدتقی افسر خوانساری. چاپ سنگی، تهران، ۱۳۳۸ ش.

فهرست کتابهای چاپی خان بابامشار: ج ۱ ص ۲۹۴.

۱۱۲ – الاسرار الفاطمیه (عربی، چاپی) محمد فاضل مسعودی. انتشارات زائر، قم، رابطه الصداقه الاسلامیه، لندن، ۱۴۲۰ ق. وزیری، ۵۳۵ ص.

اسرار فدك (فارسی، چاپی) محمدباقر انصاری، سید حسین رجایی. چاپ اول: نشر الهادی، قم، ۱۴۱۷ ق، ۱۳۷۵ ش، چاپ سوم: ۳۰۴ ص.

۱۱۳ – اسرار فضایل فاطمه فارسی، چاپی) محمد حسین یوسفی. نشر مولود کعبه، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱۴۲۲ ق. رقعی، ۵۰۰ ص.

۱۱۴ – اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س) علیرضا رجالی تهرانی. (فارسی، چاپی) چاپ اول: انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۷۴ ش. چاپ سوم: ۱۳۷۵ ش، ۱۴۱۷ ق. رقعی، ۶۴ ص.

۱۱۵ – اسطورهٔ تزوج علی بنت ابی جهل (عربی، چاپی) ابراهیم انصاری زنجانی خوئینی. اسلام کی شهزا (اردو، چاپی) سید ریاض علی بنارسی. بنارس، الجواد بکدپو.

۱۱۶ – اسلام کی مثالی خاتون (اردو، چاپی) سعید سیدین. صادقیه مشن، تعلیمی پرس، سیالکوت، پاکستان. ۱۶ ص.

۱۱۷ – اسماء السیده الزهراء (عربی، چاپی) سید محمد کاظم قزوینی.

۱۱۸ – الأسماء المبارکه فی أسماء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) سعید ابومعاش.

۱۱۹ – اسناد آخرت (اردو، چاپی) محمدعلی زائری رضوی زید پوری. مفید الاسلام، حیدرآباد، ۱۳۱۷ ق.

تصنیفات و تألیفات علماء هند (شهوار نقوی).

۱۲۰ – اسناد فدك در قرآن و روایات (فارسی، چاپی) مجموعه فرهنگی الغدیر. مجموعه فرهنگی الغدیر، تهران، ۱۳۸۲.

۱۲۱ – اسوه النساء، بانوی نمونه عالم (فارسی، چاپی) سید محمد حسین بهارانچی. ناشر: مؤلف. وزیری، ۷۳۵ ص.

۱۲۲ – اسوه‌ی اخلاق (فارسی، چاپی) سید محمد حسینی شاهرودی. سازمان تحقیقات خودکفائی بسیج، تهران، ۱۳۷۶ ش. رقعی: ۶۰ ص.

۱۲۳ – اشراقات فکریهٔ من انوار الخطبهٔ الفدکیهٔ (عربی، چاپی) حبیب هدیبی. مؤسسهٔ الهدایهٔ، بیروت، ۱۴۱۶ ه، ۱۹۹۵ م.

۱۲۴ – اشعار درباره‌ی حضرت فاطمه به طرز الفبا (فارسی، خطی) علی فلسفی (لطفی‌زاده).

۱۲۵ – اشعار فی مراثی الزهراء (عربی، خطی) سید صدرالدین صدر (۱۲۹۹ – ۱۳۷۳ ق).

۱۲۶ – أشعه من حیاه الصدیقه فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) هیئت تحریریه. چاپ اول: دار التوحید، کویت، جیبی، ۱۰۸ ص.

۱۲۶ – اشک عرش یا عبره‌ی عرشیان (فارسی، چاپی) حسن انصاری زاده. نشر غیاث، تهران، ۱۳۷۲ ش. رقعی، ۴۷ ص.

۱۲۷ – اشکنامه (فارسی، چاپی) مهدی صفیاری. انتشارات ام ابیها، قم، ۱۳۷۹ ش. رقعی، ۷۲ ص.

۱۲۸ – اشکهای فاطمه پشتوانه‌ی شمشیر علی (فارسی، چاپی) سید احمد علم‌الهدی. کتابخانه‌ی صدر، تهران، ۱۳۵۱ ش. جیبی، ۱۰۹ ص.

۱۳۰ – اشکی برای کوثر (فارسی، چاپی) جعفر رسول‌زاده (آشفته).انتشارات دار الغدیر، قم، ۱۳۸۰ ش. جیبی، ۶۴ ص.

۱۳۱ – الاصول فی توحد بنت الرسول (اردو، چاپی) سید خادم حسین بخاری. اداره‌ی تبلیغ شیعه، وزیر آباد، پاکستان. ۲۲۴ ص.

۱۳۲ – أضواء الدرر الغوالی فی ایضاح أحوال فدک و العوالی (عربی، خطی) بحارالانوار: ج ۱ ص ۲۱.

الذریعه: ج ۲ ص ۲۱۶ ش ۸۴۰.

۱۳۳ – الاضواء فی مناقب الزهراء (عربی، چاپی) سید احمد سابح حسینی. دار جوامع الکلم، بیروت، ۱۴۲۳ ق. وزیری، ۲۱۰ ص.

۱۳۴ – إظهار فی تحقیق میراث السید المختار (اردو، چاپی) سید عبد الباسط محمد عالم عریضی. مفید عام ستیم پریس، لاهور، ۱۳۲۱ ق. ۳۸ ص.

۱۳۵ – اعجاز حضرت فاطمه (اردو، چاپی) کتابخانه مطبع یوسفی، لاهور. ۳۴ ص.

۱۳۶ – أعلام النساء ج ۳: فاطمه الزهراء (س) (عربی، چاپی)

۱۳۷ – اعلموا انها صدیقه شهیده (عربی، چاپی) موسسه السبطین العالمیه، قم، ۱۳۸۱ ش. رقعی، ۸ ص.

۱۳۸ – إعلموا أنی فاطمه، ج ۱ – ۱۰ (عربی، چاپی) عبدالحمید مهاجر. دارالکتاب و العتره، بیروت، ۱۴۱۳ ق.

افول مدینه (فارسی، چاپی) رضا احمدی بندر عباسی. انتشارات عصر ظهور، قم، ۱۳۷۸ ش. رقعی، ۱۶۰ ص.

۱۳۹ – اقوال مقبول در عظمت بنت رسول (اردو، چاپی) نذر حسین قمر. اداره‌ی پیام حق، باب العلم، لاهور، ۱۹۹۵ م.

۱۴۰ – ا کاندی چاو دس اپراریوس (پرتغالی، چاپی) پاپ لئو هشتم. انتشارات ادی کیوس پاولستاس، لیسبون (پرتغال).

۱۴۱ – اکسیر الشفاء ترجمه‌ی حدیث کساء (اردو، چاپی) سید وجاهت حسین (۱۳۴۰ ق). چاپخانه گلستان محمدی، لکنهو.

۱۴۲ – اگر نبود فاطمه (فارسی، چاپی) عباسعلی مؤذنی. مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی نهاوندی، قم. رقعی، ۸۰ ص.

۱۴۳ – الذین یؤذون النبی

(عربی، خطی) ابو الحسن علی بن محمد مدائنی اخباری (۲۲۵ ق). خصائص فاطمیه: ص ۲.

۱۴۴ – الفبای شخصیتی حضرت زهرا (س): فرهنگ فاطمیه، مهدی نیلی پور (فارسی، چاپی)

۱۴۵ – الِ کولار میلاگروز (اسپانیایی، چاپی) سید مهدی شجاعی. مترجم: جعفر گنزالس و لیلا گنزالس.

انتشارات بنیاد اندیشه اسلامی، تهران، ۱۴۱۶ ه، ۱۹۹۵ م. خشتی، ۲۴ ص.

۱۴۵ – الگوهای ناب در نگاه دخت آفتاب (فارسی، چاپی) احمد لقمانی. انتشارات عطر سعادت، قم، ۱۳۸۰ ش.

رقعی، ۲۰۸ ص.

۱۴۶ – الگوی زن مسلمان (فارسی، چاپی) اصغر بحرانی. انتشارات عصر ظهور، قم، ۱۳۸۰ ش. رقعی، ۸۰ ص.

۱۴۷ – الگوی مادران (فارسی، چاپی) محمد کاظم سجادی. نشر دانشجو، همدان، ۱۳۷۸ ش. رقعی، ۸۰ ص.

۱۴۸ – ام ابیها (عربی، چاپی) محمد حمزاوی. موسسهٔ الامین، قم، ۱۳۸۱ ش. رقعی، ۲۵ ص.

۱۴۹ – ام الأئمهٔ (اردو، چاپی) مطبع حیدری، حیدرآباد دکن.

۱۵۰ – ام الأئمه بجواب امهات الامه (اردو، چاپی) سید محمد محسن وفا سیتاپوری هندی (قرن ۴ ق). مطبع یوسفی، دهلی (هند)، ۱۳۲۹ ق. وزیری، ۱۶۸ ص.

۱۵۱ – ام ابیها (فارسی، چاپی) رضا شیرازی. چاپ اول: انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۰ ش. رقعی، ۱۶۴ ص. چاپ هشتم: ۱۳۷۴ ش. رقعی، ۱۶۸ ص.

۱۵۲ – ام ابیها (فارسی، چاپی) سپیده کاشانی. تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.۱۱ ص.

۱۵۳ – ام ابیها (فارسی، چاپی) ف. ه. تهرانی. مکتب الإمام المنتظر (ع)، تهران، ۱۹۷۷ م. وزیری، ۱۸۲ ص.

۱۵۴ – ام ابیها (ترکی استانبولی، چاپی) ابراهیم امینی. ترکیه، ۱۹۹۶ م.

۱۵۵ – ام ابیها (فارسی، چاپی) غزل تاج‌بخش. تهران، ۱۳۵۷ ش. رقعی، ۲۵ ص.

۱۵۶ – ام ابیها (عربی، چاپی) محمد حمزاوی. ناشر مؤلف، ۱۴۲۰ ق، ۱۹۹۹ م. ۴۸ ص.

۱۵۷ – ام ابیها صدیقه‌ی کبری (فارسی، چاپی) اسدالله ناصح.

۱۵۷ – ام ابیها فی صحاح المسلمین و مسانیدهم (عربی، چاپی) حسین محمد علی فاضلی. دار المرشد، بیروت، لبنان، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۳۴۳ ص.

۱۵۸ – امابیها مادر نمونه‌ی اسلام (فارسی، چاپی) غلامعلی رحیمیان. امیر، قم، ۱۳۵۴ ش. جیبی، ۲۲۷ ص.

۱۵۹ – اما دخترم فاطمه! (... فارسی، چاپی) ب، امنرجس. انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹ ش. رقعی، ۱۲۸ ص.

۱۶۰ – امتزاج نور (فارسی، چاپی) زهرا بنیانیان. سازمان تحقیقات خودکفائی بسیج، تهران، ۱۳۷۶ ش. پالتوئی، ۵۲ ص.

۱۶۱ — ام الحسنین بنت أکرم رسول، السیده فاطمه الزهراء البتول (عربی، چاپی) احمد عبدالمنعم عبدالسلام حلوانی. مطبعه الأمانه، قاهره، ۱۹۶۹ م. رقعی، ۱۰۳ ص.

۱۶۲ – امالشهداء فاطمه بنت محمد (عربی، چاپی) مهدی عبدالحسین. مکتبه العلمین، نجف، ۱۳۸۷ ق.

۱۶۳ – الانتصار، دفاعاً عن الصدیقه الشهیده فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) علی کورانی عاملی. دار السیره، بیروت، لبنان، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۵۰۸ ص.

۱۶۳ – إنتصار الشیعه فی رد ابن تیمیهٔ (اردو، چاپی) حکیم احمد شاه. راولپندی، انجمن امامیهٔ اثناعشریهٔ. ۳۵ ص.

۱۶۴ – انساب الرسول و اولاد البتول (عربی، چاپی) عبیدالله بن موسی بن احمد بن محمد اعرج، ۳۷۵ ق.

۱۶۵ – انسیه‌ی حوراء (فارسی، چاپی) محمدتقی ژولیده نیشابوری. پیام حق، تهران، ۱۳۶۹ ش. جیبی، ۹۲ ص. چاپ دوم: ۱۰۳ ص.

۱۶۶ – انوار حدیث کساء (سندی، چاپی) سید اسد عالم نقوی. انتشارات انصاریان، قم، ۲۰۰۰ م. رقعی، ۹۴ ص.

۱۶۷ – انوار حسینی (فارسی، خطی) محمدباقر بن محمدتقی مجلسی. ترجمه:

محمدحسین غلام.

۱۶۸ – انوار حق مسئله‌ی فدک (اردو، چاپی) سید محمد عارف نقوی، ۱۹۸۸ م. اسلامیه مشن، لاهور، ۱۹۸۳ م. ۱۱۹ ص.

۱۶۹ – انوار عصمت (فارسی، چاپی) حسین مظاهری.

۱۷۰ – الأنوار اللامعه فی تواریخ سیدتنا الصدیقه فاطمه (عربی، خطی) محمدرضا طبسی نجفی (۱۳۲۴ – ۱۴۰۵ ق).

۱۷۱ – أنوار الولاء فی مآتم الزهراء (عربی، چاپی) سید احمد حکیم. انتشارات فیروزآبادی، قم، ۱۴۱۹ ق، ۱۹۹۸ م. وزیری، ۲۳۰ ص.

۱۷۲ – أنوار الهدایه فی مبحث فدک و القرطاس و دفع بعض شبهات الناس (عربی، خطی)

محمدانور بن نورالدین محمد اکبر آبادی هندی (۱۱۹۲ ق).

۱۷۳ – إنها فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) محمد عبده یمانی. چاپ اول: دار المنار، دمشق، مؤسسهٔ علوم القران، لندن، ۱۴۱۶ ق. چاپ دوم: دار المورخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۳۶۰ ص.

۱۷۴ – انّی فاطمه (عربی، چاپی) لبنان، ۱۴۲۲ ق. پالتویی، ۴۵ ص.

۱۷۵ – اهل بیت در حدیث کساء (فارسی، چاپی) حسین استاد ولی. مرکز فرهنگی انتشاراتی شبر، تهران، ۱۳۷۷ ش. رقعی، ۸۰ ص. کارنامه نشر ۱۳۷۷ ش: ص ۱۱۰، شماره‌ی ۱۶۷۳.

۱۷۶ – اهلبیتون آناسی حضرت فاطمه یاسین نوری اوزترک. (ترکی استانبولی، چاپی) نشر حوریه، استانبول، ۱۹۹۵ م. رقعی، ۳۲ ص.

۱۷۷ – ایسلامین بیوک خانیمی، صدیقه طاهره (ترکی آذری، چاپی) عبدالرحیم عقیقی بخشایشی. مترجم: واقف آذربایجانی. چاپ اول: باکو، نشر الهدی، ۱۹۹۶ م، ۲۲۸ ص.

۱۷۸ – با شخصیت‌ترین بانوی جهان (فارسی، چاپی) ناصر مکارم شیرازی. انجمن محبان الفاطمه (س)، مشهد، ۱۳۶۳ ش، ۱۴۰۵ ق. رقعی، ۶۰ ص.

۱۷۹ – بانوی آفتاب (فارسی، چاپی) نسترن قدرتی انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۹ ش رقعی، ۸۰ ص

۱۸۰ – بانوی اسلام (فارسی، چاپی) سید مفید ملتجی خلخالی (حدود ۱۳۵۰ ق). ترجمه‌ی فارسی کتاب «المرأه المسلمه» است.

۱۸۱ – بانوی اول صدیقه‌ی کبری فاطمه زهرا (س) جواد نعیمی. (فارسی، چاپی) سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۱۵۶ ص.

۱۸۲ – بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا (س) مؤسسه‌ی در راه حق. (فارسی، چاپی) رقعی، ۴۸ ص.

۱۸۳ – بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) سید ابوالفضل موسوی گرمارودی. نشر الهادی، قم ۱۴۱۸ ق، ۱۳۷۶ ش. رقعی، ۱۸۹ ص.

۱۸۴ – بانوی بهشت (فارسی، چاپی) سید عبدالحسین شرف الدین ترجمه: خدیجه مصطفوی نشر زکیه، مشهد، ۱۳۷۸ ش. ۸۲ ص

۱۸۵ – بانوی نمونه‌ی اسلام فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) ابراهیم امینی. انتشارات سودمند، تهران، ۱۳۴۹ ش. جیبی، ۲۸۹ ص.

۱۸۶ – بأی ذنب قتلت (فارسی، چاپی) ناصر شهیدی، روح اللَّه گائینی. ناشر: مؤلف، قم، ۱۳۸۱ ش. جیبی، ۹۶ ص.

۱۸۷ – البلاغه الفاطمیه من الدوحه المحمدیه (عربی، چاپی) سید جاسم بن حسن شبر. نجف، ۱۹۵۱ م. جیبی، ۲۰ ص.

۱۸۸ – پاره‌ی پیامبر، ج ۱ – ۷ (فارسی، چاپی) عبدالکریم بی‌آزار شیرازی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۱۸۹ – پژوهشی در مصحف فاطمه (فارسی، خطی) عبدالله امینی. (فارسی، چاپی) محمد واصف. قم، ۱۳۷۵ ش. جیبی، ۲۰۰ ص.

۱۹۰ – پیرامون عصمت حضرت فاطمه (س) (فارسی، چاپی) حسن حسن‌زاده آملی. چاپ مرجان، آمل، ۱۳۸۰ ش. رقعی، ۴۴ ص.

۱۹۱ – ترجمه‌ی حدیث کساء (فارسی، چاپی) بدایع نگار خراسانی. عنوان دیگر این کتاب «کسائیه منظوم» است.

۱۹۲ – ترجمه حدیث کساء (اردو، چاپی) سید زوار حسین میرزا پوری. چاپ دهلی.

۱۹۳ – ترجمه‌ی حدیث کساء منظوم (اردو، چاپی) سید قمر عباس رضوی قمی.

انجمن هاشمیه، حیدرآباد. ۱۶ ص.

۱۹۴ – وفات شافعه‌ی روز جزا حضرت فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) مؤلف:؟ تهران، ۱۳۲۶ ش. جیبی، ۳۱ ص. ۱۹۵.

۱۹۵ – ترجمه‌ی خبر عروسی حضرت علی و فاطمه زهرا (ع) (فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران.

۱۹۶ – ترجمه‌ی صحیفهٔ الزهراء (اردو، خطی) ترجمه:

سید ذی‌شأن حیدر جوادی اله‌آبادی، ۱۳۷۹ ش.

۱۹۷ – ترجمه‌ی عوالم، جلد حضرت زهرا (فارسی، خطی) عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی. ترجمه:

حسن بن ابراهیم بن عبدالغفور یزدی (قرن ۱۴).

۱۹۸ – ترجمه‌ی فاطمه الزهراء قدوه و اسوه (فارسی، خطی) سید محمدتقی مدرسی. ترجمه:

سید محسن سعید زاده.

۱۹۹ – ترجمه‌ی فاطمه الزهراء من تاریخ مدینه دمشق (عربی، خطی) ابن عساکر.

۲۰۰ – ترجمه‌ی فاطمه الزهراء من المهد الی اللحد (فارسی، خطی) سید محمد کاظم قزوینی. ترجمه:

محمدرضا انصاری.

۲۰۱ – ترجمه فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه (فارسی، چاپی) حسن حسن‌زاده آملی. ترجمه:

محمدحسین ناصحی. انتشارات سروش، سازمان تحقیقات بسیج، تهران، ۱۳۷۶ ش. رحلی، ۵۶ ص.

۲۰۲ – ترجمه‌ی منظوم حدیث شریف کساء (فارسی، چاپی) علی‌اکبر پیروی. ۱۳۹۷ ق. وزیری، ۴۸ ص.

۲۰۳ – ترجمه و تحشیه‌ی حدیث کساء (فارسی، چاپی) علی خیابانی. چاپ تبریز، ۱۳۵۹ ش.

۲۰۴ – ترجمه‌ی وفاه الزهراء (فارسی، چاپی) سید عبدالرزاق موسوی مقرم. ترجمه:

مسعود پاکپور شیرازی. رقعی، ۱۹۳ ص.

۲۰۵ – ترکه النبی (عربی، خطی) حماد بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید (متوفای حدود ۶۳۵).

نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی ظاهریه دمشق: شماره‌ی ۵۴.

۲۰۶ – تزویج سیده النساء فاطمه الزهراء (فارسی، خطی) محمدباقر بن محمدتقی مجلسی. تدوین: محمد روحانی علی‌آبادی.

۲۰۷ – انجمه الأحزان و البلایا، وفاه فاطمه الزهراء (عربی، خطی) مندیل بن علی بحرانی اوالی. مستدرک الذریعه (طباطبائی): شماره‌ی ۲۸۳۴.

۲۰۸ – الجنهٔ العاصمه (فارسی، چاپی) سید محمدحسن میرجهانی اصفهانی (۱۳۱۵ – ۱۴۱۳ ق). کتابخانه‌ی صدر، تهران، ۱۳۷۱ ش. وزیری، ۳۶۱ ص.

۲۰۹ – الجنه العاصمه للصوارم القاصمه، میرجهانی (عربی، چاپی)

سید عبدالکریم بن جواد بن عبدالله جزائری تستری (۱۲۱۵ ق).

در این کتاب اثبات کرده که ازدواج با چند تن از فرزندان دختری حضرت فاطمه علیهاالسلام جایز است.

۲۱۰ – جنه المأوی فی أحوال فاطمه الزهراء (فارسی، خطی) محمدعلی برغانی قزوینی (قرن ۱۳).

نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی دانشگاه تهران: شماره‌ی ۶۵۴۲.

۲۱۱ – جواب بعض العامه عن إعتراضه علی أصحابنا بأنکم ترمون حدیث» نحن الأنبیاء لانورث «بالوضع (عربی، خطی) افضل الدین محمد (قرن ۱۱).

نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی شیخ محسن جصانی.

۲۱۲ – حدیث شریف کساء با ترجمه (فارسی، چاپی) سید ضیاء الدین تنگابنی. ندای کوثر، قم، ۱۳۸۱ ش. نیمه جیبی، ۳۲ ص.

۲۱۳ – حدیث شریف کساء (بحر طویل) (فارسی، خطی) قنبر

۲۱۴ – حدیث شریف کساء منظوم (عربی، چاپی) شرف الدین جعفر بن محمدباقر شوشتری (۱۳۳۵). چاپخانه‌ی صافی، اهواز ۱۳۳۵ ق. جیبی، ۱۷ ص.

۲۱۵ – حدیث شریف کسا یا شفیعی مطمئن (فارسی، چاپی) سید جمال‌الدین استرآبادی. موسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی معارف، چاپ اول: ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم: ۱۳۷۹ ش. رقعی، ۱۵۸ ص.

۲۱۶ – حدیث کسا در ادب فارسی (فارسی، خطی) اصغر ارادتی.

۲۱۷ – حدیث کسا در کتب معتبر اهل سنت (فارسی، چاپی) تألیف سید مرتضی عسکری. ترجمه:

عزیزاللّه عطاردی. انتشارات مسجد المهدی‌علیه السلام، تهران.

۲۱۸ – حدیث کساء منظوم و ترجمه (اردو، چاپی) سید مرتضی حسین فاضل. ناظم: سید افسر عباس زیدی. چاپ لاهور. ۶۴ ص.

۲۱۹ – حدیث مجمع الکساء (فارسی، چاپی) آقا خان مازندرانی (متخلص به غافل). چاپ سنگی، میرزا عباس، تهران، ۱۳۰۲ ق. جیبی، ۹۵ ص.

۲۲۰ – حور در آتش (فارسی، چاپی) سید مسعود پور سید آقایی. نشر حضور، قم، ۱۳۸۱ ش. رقعی، ۱۷۵ ص.

۲۲۱ – حیاه الزهراء (اسپانیایی، چاپی) خضراوی. مترجم:؟ برزیل، ۱۴۱۷ ق.

۲۲۲ – حیاه الزهراء (پرتغالی، چاپی) خضراوی. مترجم:؟ برزیل، ۱۴۱۷ ق.

۲۲۳ – حیاه السیده فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) سید جعفر شهیدی. ترجمه:

ریاض اخرس. دار الهادی، بیروت، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۳۲۶ ص.

حیاهٔ سیده النساء فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) باقر شریف قرشی. مکتبه الامام الحسین‌علیه السلام العامه وزیری، ۴۰۵ ص

۲۲۴ – خطابه‌ی بزرگ بانوی اسلام (فارسی، چاپی) ناشر: مؤلف. عبد رضی ربانی. جیبی، ۹۶ ص.

۲۲۵ – خطابه‌ی فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) خلیل کمره‌ای (۱۳۱۷ – ۱۴۰۵ ق). چاپ اول: کتابخانه‌ی سقراط، تهران، ۱۳۶۷ ق. وزیری، ۱۳۳ ص.

۲۲۶ – خطبه‌ی منظومه‌ی حضرت زهرا (س) (فارسی، خطی) سید رضا آل‌یاسین.

۲۲۷ – خلفیات کتاب مأساه الزهرا ۲ – ۱ (عربی، چاپی) سید جعفر مرتضی عاملی. وزیری، ج ۱، ۳۲۰ ص.

۲۲۸ – الداهیه الحاطمه علی من أخرج عن أهل البیت فاطمه (عربی، چاپی) حیدر علی فیض‌آبادی هندی حنفی. چاپ هند، ۱۲۷۵ ق. الثقافهٔ الإسلامیهٔ فی الهند: ص ۲۱۹.

دراسهٔ عن حیاه فاطمه الزهراء

۲۲۹ – دراسه لنسخه مخطوطه من کتاب «فضائل فاطمه الزهراء» ابن هشام محمدجعفر بن محمدکاظم دانش‌پور. (عربی، خطی) دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.

۲۳۰ – الدره البیضاء فی أحوال فاطمه الزهراء (عربی، خطی) سید جمال‌الدین محمد بن حسین یزدی حائری.

۲۳۱ – الدره البیضاء فی تاریخ سیده النساء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) نجم‌الدین جعفر عسکری تهرانی (۱۳۱۳ – ۱۳۹۵ ق).

۲۳۲ – ذخیره العقبی فی مثالب أعداء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) عباس بن محمدرضا قمی (۱۲۹۴ – ۱۳۵۹ ق). (فارسی، چاپی) پژوهشکده‌ی باقرالعلوم. رقعی، ۳۰ ص.

۲۳۳ – رساله‌ی لوح حضرت فاطمه (فارسی، چاپی) سید عزیزالله امامت کاشانی. کاشان. جیبی، ۴۰ ص.

۲۳۴ – رساله مکیه فی تفضیل الزهراء (عربی، چاپی) سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی (۱۲۵۹ ق). چاپ تبریز، ۱۲۷۷ ق.

۲۳۵ – رنجهای زهرا (فارسی، چاپی) مؤلف سید جعفر مرتضی عاملی. مترجم: محمد سپهری. (فارسی، خطی)

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه – دکتر شهیدی

احتجاج – احمدبن علی طبرسی (۵۶۰ ه ج)، تحقیق سید محمد باقر خرسان

احقاق الحق – قاضی نورالله مرعشی

انساب الأشراف – البلاذری

العقد الفرید – ابن عبدربه

الامامه و السیاسه – ابن قتیبه

الأموال ... ابوعبید قاسم بن سلام، تحقیق محمد خلیل هراس

الصدیقه الشهیده فاطمه الزهراء ... علّامه سید عبدالرزاق مقرّم

اصول کافی شیخ کلینی

المعجم الکبیر طبرانی – تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی

الامالی – شیخ صدوق

الامالی – محمد بن حسن طوسی

الامالی – شیخ مفید

الامالی – سید مرتضی

الامامه و السیاسه – ابن قتیبه الدینوری

البدایه و النهایه – ابن کثیر

ارشاد فی معرفه حجج الله العباد – شیخ مفید

ارشاد – دیلمی

الغدیر – علامه امینی

الوافی بالوفیات – صفدی

اثبات الوصیه – المسعودی

اعلام النساء – عایشه بنت الشاطی

الاختصاص – شیخ مفید

المواهب اللدنیه – الحافظ ابوالعباس شهاب الدین القسطلانی

الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء – سید عبدالحسین شرف الدین

الریاض النضره – محب الدین طبری

اسدالغابه – ابن اثیر

اسرار آل محمد سلیم بن قیس

الوافی – فیض کاشانی

المحاسن و المساوی – شیخ إبراهیم بن محمد بیهقی

الجامع الصحیح – محمد بن عیسی

الاستیعاب – حافظ عبدالبر

أخبار الدول ... الفرغانی

الدر المنثور جلال الدین سیوطی

الصواعق المحرقه – ابن حجر هیتمی مغربی

الخصائص الفاطمیه – ملا محمد باقر کجوری

الفصول المهمه – ابن صباغ مالکی

الاسلام و الشیعه – محمود شهابی

اهل البیت – توفیق ابو علم

المرتقی الی الفقه الارقی – سید محمد روحانی

اعیان الشیعه – سید محسن امین عامل

اسرار وآثار تسبیح حضرت زهرا – علیرضا رجالی تهرانی

آئینه ایزد نما – آیت الله محمد رضا ربانی
اسرار فدک – محمد باقر انصاری؛سید حسین رجائی
اخلاق فاطمه حضرت فاطمه زهرا – محمد مهدی تاج لنگرودی
اعلمو انی فاطمه – عبدالحمید مهاجر
اللمعه البیضاء – احمد قراچه داغی انصاری
الکوثر فی احوال فاطمه بنت نبی الاطهر – سید محمد باقر موسوی
الحجه الغراء علی شهاده الزهراء – آیت الله شیخ جعفر سبحانی
آتش به خانه وحی – سید محمد حسین سجاد
اللمعه البیضاء – تبریزی انصاری
اللؤلؤ البیضاء – سید طالب خرسان
بحارالانوار – علامه مجلسی
بیت الاحزان – شیخ عباس قمی ترجمه سید محمود موسوی زرندی
بیت الاحزان. شیخ عباس قمی ترجمه محمد محمدی اشتهاردی
بصائر الدرجات – محمدبن حسن الصفار
تاریخ الیعقوبی – احمدبن ابی یعقوب بن. جعفربن وهب بن واضح
تاریخ طبری – محمدبن جریر رستم طبری امامی
تاریخ کامل – ابن أثیر
تاریخ ابوالفداء – ابوالفداء
تفسیر عیاشی – محمدبن مسعود عیاشی سمرقندی
تفسیر نورالثقلین – عبد علی بن جمعه عروسی حویزی
تاریخ بغداد – أحمد بن علی الخطیب البغدادی
تاریخ – ابن عساکر
تاریخ مدینه دمشق – ابن عساکر
ترجمه الحسین – ابن عساکر
تهذیب‌الکمال – المزی
تهذیب التهذیب – ابن حجر
تذکره الحفاظ – الذهبی
تهذیب تاریخ دمشق – ابن شبه
تقریب التهذیب – ابن حجر
تفسیر کشاف – زمخشری
تفسیرنمونه – مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان
تفسیر قرطبی – ابی عبدالله محمدبن احمد انصاری قرطبی
تاریخ الاسلام – الذهبی

تاریخ المدینه – ابن شبه النمیری
تفسیر المیزان – علامه سید محمد حسین طباطبائی
تفسیر الصافی ... فیض کاشانی
تحلیل سیره فاطمه الزهرا – علی اکبر بابا زاده
ثواب الاعمال و عقاب الاعمال – شیخ صدوق
تاریخ اسماء ثقات – عمربن شاهین
جنه العاصمه – علامه آیت الله میرجهانی
جرعه‌ای از کوثر – علی رضا سبحانی نسب
جامع الصغیر – جلال الدین سیوطی
جامع الشتات – میرزای قمی
جلوه نور – علی سعادت پرور
جلاء العیون – مرحوم شبر
جلاء العیون – علامه مجلسی
حق الیقین – علامه مجلسی
حلیه الاولیاء – ابونعیم اصفهانی
حلیه المتقین – علامه مجلسی
حضرت محسن – محمد باقر انصاری
حدیث کساء وآثار شگفت – سید علی ابطحی
خصائص الفاطمیه – علامه محمد باقر کجوری
خصائص الائمه – سید رضی
چشمه در بستر – مسعود پور آقائی
دلائل الامامه – حافظ محب‌الدین طبری
در مکتب فاطمه – دکتر علی قائمی
ذخائر العقبی – حافظ محب‌الدین الطبری
ریاحین الشریعه – شیخ ذبیح الله محلاتی
روضه کافی – محمدبن یعقوب کلینی
رجال – شیخ طوسی
روضه الواعظین – محمدبن فتال نیشابوری
رخساره خورشید – محمد تقی خلجی
ره آورد مبارزات حضرت زهرا – محمد دشتی
ریحانه خانه وحی – وحید رضائیان
رنج های حضرت زهرا – سید جعفر مرتضی عاملی ترجمه محمد سپهری
زین الفتی – عاصمی

زندگی چهارده معصوم – محمدی اشتهاردی
زهرا برترین بانو – آیت الله مکارم شیرازی
زندگانی فاطمه زهرا – سید جعفر شهیدی
زندگانی حضرت زهرا – حسین عماد زاده
زندگانی فاطمه زهرا – سید هاشم رسولی محلاتی
سیره ابن هشام – محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی
سیر اعلام النبلاء – ذهبی
سفینه البحار – محدث قمی
سنن بیهقی – بیهقی
سنن ابی داود – ابن الاشعث السجستانی
سرگذشتهای علی و فاطمه – محمود جویباری
ستاره دنباله دار امامت – دکتر احمد ملتزمی
سخنان حسین بن علی – محمد صادق نجمی
سیره و سیمای ریحانه پیامبر – علی کرمی
شخصیات قلقه لویی ماسینیون
شرح نهج البلاغه – ابن ابی الحدید معتزلی
صحیفه‌ی نور – امام خمینی
صحیحه – ابو الحسن مسلم بن الحجاج النیشابوری
صحیح مسلم – مسلم النیسابوری
صحیفه الزهراء (س) – جواد قیومی اصفهانی
صدیقه طاهره (س) – عقیقی بخشایشی
صحیح مسلم – شرح نووی
طرائف – فخر رازی، قرطبی
طبقات – ابن سعد
فاطمه زهرا در آئینه شعر – غلامرضا غزالی اصفهانی
فاطمه در آئینه کتاب – اسماعیل انصاری زنجانی
فاطمه گل محمدی – سید جواد هاشمی
فتح الباری ابن حجر العسقلانی
فرائد السمطین – جوینی (حموینی)
فردوس الاخبار – دیلمی
فضائل الزهرا (س) – سید محمد تقی مقدم
فصول المهمه – ابن صباغ مالکی
فرهنگ جدید عربی فارسی – ترجمه منجدالطلاب، مترجم محمد بندریگی

فاطمه الزهراء (س) علامه أمینی

فاطمه الزهراء (س) من المهد الی اللحد - سید محمد کاظم قزوینی

فاطمه زهرا - توفیق ابو علم ترجمه علی اکبر صادقی

فاطمه الزهراء (س) - علامه دخیل

فاطمه زهرا (س) شکوفه عصمت - محمود جویباری

فرهنگ سخنان فاطمه زهرا - محمد دشتی

فرازهائی از فضائل فاطمه زهرا - محمد علی الدخیل

فاطمه کوثر رسالت - سید هاشم بطحائی

فاطمه الگوی زندگی - حبیب الله احمدی

فص حکمه عصمتیه فی حکمه فاطمیه - حسن زاده آملی

فاطمه برترین بانوی اسلام - ابراهیم امینی

فرهنگ فاطمیه - مهدی نیلی پور

فاطمه برترین بانوی اسلام - دکتر علی قائمی

فاطمه الگوی زن مسلمان - احمد صادقی اردستانی

فاطمه بر تر از زیبائی - صدیق عربانی

فروغ ابدیت - آیت الله شیخ جعفر سبحانی

فدک فی التاریخ - سیدمحمد باقر صدر

فرهنگ معارف اسلامی - سید جعفر سجادی

فرهنگ معین - محمد غریب

فروع کافی - محمدبن یعقوب کلینی

فاطمه الزهراء بهجه قلب مصطفی محمد رحمانی همدانی

فضائل خمسه - فیروز آبادی

عبقات الانوار. سید حامد النقوی

عیون الاخبار الرضا - شیخ صدوق

عوالم العلوم - الشیخ البحرانی

علل الشرایع شیخ صدوق

علی بن ابی طالب - عبدالفتاح عبد المقصود

کنز العمال - علامه علاء الدین المتقی الهندی

کفایه الطالب - بن طلحه شافعی

کشف الغمه فی معرفه الائمه - ابو الحسن علی بن عیسی اربلی

کنز العمال - متقی هندی

کودک - محمد تقی فلسفی

لسان‌المیزان - ابن حجر

معجم المطبوعات العربيه – ابن قتيبه
ملل و نحل – شهرستانى
مروج الذهب – على بن حسين مسعودى
مناقب ابن شهرآشوب – ابن شهرآشوب
مناقب خوارزمى – موثق بن احمد خوارزمى
مسند الفردوس – قاضى قضايى
مجمع الزوائد – ابن هيثم
مناقب ابن مغازلى – شافعى
مقتل الحسين – ابومخنف الازدى
مفاتيح الجنان. شيخ عباس قمى
مسند احمد بن حنبل – احمدبن حنبل
معجم كبير – طبرانى
مستدرك الحاكم (فى معرفه الصحابه) ابوعبدالله محمد بن عبدالله نيشابورى
محجه البيضاء – فيض كاشانى
مسند – سليمان بن داوود الشهير بأبى الطيالسى
معانى‌الاخبار – شيخ صدوق
معجم صغير – طبرانى
معجم كبير – طبرانى
ميزان الاعتدال – ذهبى
مناقب – ابن مغازلى شافعى
مطالب السؤول – ابن طلحه شافعى
مستدرك الوسائل – حاج ميرزا حسين نورى طبرسى
مستدرك سفينه البحار – شيخ على نمازى
مجمع البيان – ابوعلى فضل بن حسن طبرسى
مسند فاطمه زهرا – مهدى جعفرى
مسند فاطمه زهرا – شيخ عزيز الله عطاردى
مجموعه مقالات حضرت زهرا – سيد عبدالرزاق كمونه حسينى و شيخ على اكبر نهاوندى
مصباح الفقيه –، آقا رضا همدانى
مادر خوبى داشتيم – ز، ام مهدى
مفردات – راغب اصفهانى
مرآه العقول – علامه مجلسى
معجم المؤلفين – عمر رضا كحاله
نفحات اللاهوت، محقق كركى

نهج الحق – علامه حلی
نهج الحیاه محمد دشتی
ناسخ التواریخ – محمد سپهر
نهایه الارب – نویری
نظم دررالسمطین – سمهودی
نزهه المجالس – سید عباس موسوی
وتر فی غمد – سلیمان کتانی
وسائل الشیعه – شیخ حر عاملی
ینابیع الموده – سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی
یورش به خانه وحی – آیت الله شیخ جعفر سبحانی

پی نوشت

از ۱ تا ۳۰۰.

۱ – این مطلب اشاره است به روایت حضرت صادق (ع):
هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی)
أمالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۰ چاپ قم.
۲ – خدای متعال حضـرت زهرا (س) را علّت غایی خلقت این جهان آفریده است بنا بر این همه چیز از آسمان، زمین، ماه، خورشید، ستارگـان، کهکشانهـا و هرچیزی که در عـالم بوجود آمـده به خـاطر شـرافت و فضـیلتی است که ایشـان در پیشـگاه حقّ تعالی دارد حدیث شریف کساء.
۳ – «لا تُدْرِکُهُ الأبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأبصارَ» ... انعام/۱۰۳.
۴ – از این جهت دخترم فاطمه (س) نامیده شد چون مخلوقات خدا از شناخت ذات او جدا و عاجزند.
تفسیر اطیب البیان الکوفی ص ۲۱۸ چاپ نجف و ص ۵۸۱ چاپ تهران.
و البته علّت این عجز و ناتوانی عدم احاطه‌ی قطره محدود بر دریای بی‌کران است.
۵ – کتاب فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی: صفحه ۷۸.
از:
بحارالانوار: جلد ۴۳ صفحه ۱۰۷ و این روایت در کتاب عوالم العلوم از أمالی شـیخ صـدوق و علل الشـرائع و خصال چنین نقل شده است:
لما کان لها کفو الی یوم القیامه علی وجه الارض ادم فمن دونه.
۶ – (و فضّلنی علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و للائمّه من بعدک)
اکمال الدین: ج ۱، ص ۲۵۴ ب ۲۳.
۷ – تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳، ص ۲۲۵.
۸ – بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۱۷۸ ب ۳۱ ط بیروت.

۹ - ارشاد شیخ مفید: ص ۲۳۲ ط بیروت.

۱۰ - اصول کافی: ج ۱ کتاب الحجه.

۱۱ - در قدیم عناصر تشکیل دهنده مادیات را آب، آتش، باد و خاک می‌دانستند.

۱۲ - صف / ۸.

۱۳ - اسراء / ۳۳.

۱۴ - فروغ ابدیت، ج ۱ ص ۱۱۹ - ۱۱۸.

۱۵ - فروع ابدیت، ج ۱ ص ۱۳۹ تا ۱۴۱.

۱۶ - فروغ ابدیت ص ۳۶۵.

۱۷ - بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸، ح ۴۸.

۱۸ - انبیاء/ ۱۰۷.

۱۹ - توبه/ ۱۲۸.

۲۰ - سبأ/ ۲۸.

۲۱ - ما در بیان اخلاق و ویژگیهای پیامبر خدا، هرگز قصد تفصیل نداریم، علاقه‌مندان، به کتابهای سیره‌ی نبوی و تفسیر آیات مربوطه به ویژه به کتابهای شریف بحارالانوار از جلد پانزدهم تا بیست و دوم. فروغ ابدیت و سفینه البحار واژه‌ی «خُلق» مراجعه فرمایند.

هدف ما اشاره‌ی کوتاهی، دلسوزی و اخلاق اجتماعی آن حضرت، به عنوان «پدر فاطمه (س)» می‌باشد، زیرا بحث و بررسی اخلاق پیامبر کتابهای مستقلی می‌خواهد که از عهده‌ی این اثر مختصر خارج است.

۲۲ - (فکان خلقه القرآن)

سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲۳ - «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» ... بقره/۲۸۵.

۲۴ - «انک لعلی خلق عظیم» قلم / ۴.

۲۵ - «فبما رحمه من اللّه لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک».

آل‌عمران/ ۱۵۹.

۲۶ - ما اکل رسول‌اللّه خبز برقط و لاشبع من خبز شعیر قط.

مکارم الاخلاق، ص ۲۸.

۲۷ - ما شبع رسول‌اللّه من خبز الشعیر یومین حتی مات.

مکارم الاخلاق، ص ۲۸.

۲۸ - اسراء/ ۲۹.

۲۹ - انی لم ابعث لعانا ولکنی بعثت داعیا و رحمه اللّهم اهد قومی فامهم لایعلمون.

سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۱۲.

۳۰ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳۱ - مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۳

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۹.

سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.

۳۲ – ورقه، عالمی بزرگ و از دانشمندان بود

۳۳ – زندگانی حضرت خدیجه (س)

به نقل از:

تنقیح المقال مامقانی، ج ۳ ص ۷۷.

۳۴ – زندگانی حضرت خدیجه (س)

به نقل از:

سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۰۱.

۳۵ – تذکره الخواص، ج ۲ ص ۳۰۲.

۳۶ – تذکره الخواص، ج ۲ ص ۳۰۲.

۳۷ – عمده ابن بطریق، ص ۲۴.

۳۸ – صحیح بخاری، جزو پنجم، باب ۳۰، ص ۱۱۴.

۳۹ – همسران رسول خدا ص ۱۸.

به نقل از:

استیعاب ابن عبد البر.

۴۰ – سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۱۶ – ۱۱۴.

۴۱ – طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۱۳۴.

۴۲ – مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴۳ – امالی شیخ صدوق، ص ۵۹۳.

۴۴ – تفسیر فرات ص ۱۱.

۴۵ – جُنّه العاصمه ص ۱۴۸.

به نقل از:

کشف الآلی، ملتقی البحرین، ص ۱۴.

القطره، ج ۱: ص ۱۶۴.

سفینه البحار، ماده‌ی «خلق» و مستدرک سفینه البحار، ج ۳: ص ۳۳۴.

حدیث قدسی شاید در نظر نخست این روایت احتیاج به تأمّل داشته باشد؛ امّا با اندکی دقّت، لطافت تعبیر به کار رفته در آن آشکار می گردد. همچنانکه می‌دانید کنیه‌ی حضرت زهرا (س) «امّ ابیها» است.

در سبب مکّنا شدن حضرتش به این کنیه با مدد از روایتی که از امام باقر (ع) نقل شده است که حضرت فرمودند:

ریشه درخت نبوّت زهرای اطهر است و یـا روایتی که ذهبی در کتاب میزان الاعتـدال، ج ۱: ص ۲۳۴ از رسول خدا نقل می‌کند که حضرت می‌فرمایند:

«أنَا شَجَرَه و فاطِمَه أصلُها و عَلِیٌّ لِقاحهُا و الحَسَنُ وَ الحُسَینُ ثَمَرُها»

یعنی:

مـن درخت، فـاطمه ریشه آن، علی لقـاح آن و حسن و حسـین میـوه‌ی آن هسـتند آشـکار می گردد که خلقت پیـامبر، علی، حسن و

حسین، در عالم انوار بسته به خلقت حضرت زهرا (س) بوده است.

فَافهَم فَإنَّهُ دَقِیقٌ جِدّاً.

۴۶ – تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۵: ص ۸۶.

۴۷ – ق / ۲۴.

۴۸ – بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۳.

۴۹ – بصائر الدرجات ص ۱۴.

بحارالانوار ۸ /۲۵.

۵۰ – فاطمه زهرا (س) علامه امینی ص ۱۵۹.

۵۱ – همان ص ۱۵۳.

۵۲ – همان ص ۱۹۷.

۵۳ – مجمع البحرین، طریحی، ماده شجر.

۵۴ – روضه الواعظین ص ۱۴۳.

۵۵ – ترجمه تفسیر مجمع البیان ص ۳۱۰.

۵۶ – علمای امامیه و علمای عامّه در سال ولادت حضرت فاطمه اختلاف دارند. اکثر علمای عامه تولد او را قبل از بعثت می‌دانند.

عبد الرحمن بن جوزی در کتاب تذکره‌ی الخواص ص ۳۰۶ می‌نویسد:

تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که فاطمه‌ی زهرا در سالی متولد شد که قریش به ساختن مسجد الحرام مشغول بودند. یعنی پنج سال قبل از بعثت.

محمد بن یوسف حنفی در کتاب «نظم درر السمطین» ص ۱۷۵ می‌نویسد:

فاطمه (س) در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن کعبه بودند. طبری در ذخائر العقبی ص ۵۳ از قول عباس نقل می‌کند که گفت:

فاطمه (س) در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن خانه‌ی کعبه بودند و در آن هنگام پیغمبر در سن سی و پنج سالگی بود.

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین ص ۳۰ می‌نویسد:

فاطمه قبل از بعثت در سالی که کعبه بنا می‌شد به دنیا آمد.

مجلسی در کتاب بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۱۳ می‌نویسد:

روزی عبداللَّه بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد در حالی که کلبی نیز در مجلس حضور داشت.

هشام به عبداللَّه گفت:

فاطمه چند سال عمر کرد؟

عبداللَّه در پاسخ گفت:

سی سال.

سپس همین سؤال را از کلبی نمود.

او در جواب گفت:

سی و پنج سال.

هشام رو به عبداللَّه نمود و گفت:

آیا سخن کلبی را شنیدی؟

۵۷ - کامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۴۰.

۵۸ - شفاء الغرام، ج ۱ ص ۲۷۲.

مراه الحرمین، ج ۱ ص ۱۹۲ /۱۸۹.

۵۹ - ریحانه خانه‌ی وحی ص (س) ۱۴۴.

به نقل از:

من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۵۴.

تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۳.

وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۸.

علل الشرایع، ص ۳۲۴.

۶۰ - جرعه‌ای از کوثر، علی رضا سبحانی نسب

۶۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ح ۱.

از:

امالی صدوق و علل الشرایع.

۶۲ - سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه‌ی زهرا (س)، ص ۳۴.

۶۳ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳، ح ۹.

از:

علل الشرایع.

۶۴ - فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص ۷۱.

از:

مقتل الحسین خوارزمی، ص ۶۵ و مناقب ترمذی.

۶۵ - فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص ۷۰.

۶۶ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۰، ح ۵۸.

از:

علل الشرایع.

۶۷ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵.

۶۸ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

۶۹ - بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۶، ح ۱۰.

از تفسیر فرات منسوب به امام عسکری (ع).

۷۰ - فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص ۸۲.

۷۱ - فضائل الزهرا ص ۳۶.

از:

حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۴۱ و بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۸۴.

۷۲ – وسائل‌الشیعه، ج ۲، ص ۵۳۰، ر ۲۸۲۵.

۷۳ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵، ح ۱۹.

از:

امالی الشیخ.

۷۴ – مرآه العقول، ج ۵، ص ۳۱۵.

۷۵ – قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۸۹.

۷۶ – و البرکه ثبوت الخیر الإلهی فی شیء

قال تعالی:

لفتحنا عیلهم برکات من السماء و الأرض)

و سمی بذلک لثبوت الخیر فیه ثبوت الماء فی البرکه و المبارک ما فیه ذلک الخیر ... و لما کان الخیر الإلهی یصدر من حیث لا یحس و علی وجه لایحصی و لایحصر قیل لکل شیء ما یشاهد منه زیاده غیر محسوسه هو مبارک و فیه برکه. مفردات راغب، ماده‌ی برکه.

۷۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲ ح ۱۴.

از:

امالی صدوق.

۷۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹، ته است و ۲۰.

۷۹ – فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص ۱۰۰.

از:

تاریخ بغداد، ج ۱۰.

۸۰ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳، ح ۱۲.

از:

امالی الشیخ طوسی

۸۱ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ص ۱۵۸.

از:

اخبار الدول، ص ۸۷.

علی ما فی احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۴.

۸۲ – بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۵.

۸۳ – بحارالانوار، ج ۱۰۰ ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۸۴ – فاطمه زهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۹.

از:

الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۴۳.

۸۵ - بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۵۴، ح ۱۵.

از:

علل الشرایع.

۸۶ - بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۶، ح ۲۳.

از:

علل الشرایع.

۸۷ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۹، ح ۶۶.

از:

علل الشرایع.

۸۸ - بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷.

از:

بصائر الدرجات ص ۴۳.

۸۹ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۹، ح ۶۶.

از:

علل الشرایع.

۹۰ - سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه‌ی زهرا (س)، ص ۳۲.

۹۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۵.

از:

علل الشرایع.

۹۲ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۲ ح ۶.

از علل الشرایع و معانی الاخبار

۹۳ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۶، ح ۴۹.

از:

فضائل شهر رمضان صدوق.

۹۴ فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۰.

از:

احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۱۶.

۹۵ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۴.

از:

مناقب ابن شهرآشوب.

۹۶ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱، ح ۲.

از:

علل الشرایع.

۹۷ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۵ ح ۵.

۹۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷ ح ۸.

از:

کشف الغمه.

۹۹ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۳.

از:

علل الشرایع و معانی‌الاخبار.

۱۰۰ – فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۵۸.

از:

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵.

۱۰۱ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۷، ح ۱۵.

از:

مصباح‌الزائر.

۱۰۲ – بحارالانوار، ج ۱۰۰ ص ۱۹۹ ح ۲۰.

از:

الاقبال ص ۱۰۰.

۱۰۳ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۷، ح ۳۶.

از:

الدلائل للطبری

۱۰۴ – بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۵، ح ۱.

۱۰۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷، ح ۲۹.

از:

کتاب سلیم بن قیس الهلالی.

۱۰۶ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵، ح ۵.

از:

علل الشرایع.

۱۰۷ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۵۸.

از:

ذخائر العقبی، ص ۲۶.

۱۰۸ – فاطمه زهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۲.

از:

الصواعق، ص ۹۶.

اسعاف الراغبین ص ۱۷۲.

نقل از:

سنائی.

۱۰۹ – عزّ: ارجمند شد، ناگوار است برای، ... قوی شد، ضعیف شد.

۱۱۰ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۹.

۱۱۱ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷ و ۸.

از:

کشف الغمه.

۱۱۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱، ح ۳.

از:

علل الشرایع.

۱۱۳ – عزل: یک سوی ساختن و جدا نمودن را گویند.

۱۱۴ – مصباح الفقیه، ج ۱ ص ۳۹۷.

۱۱۵ – مجمع‌البیان، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی،، ج ۱۰، ص ۶۴۴.

۱۱۶ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۱۷ – بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۵، را همچنین، ج ۳۳، ص ۲۸۳، ر ۵۴۷.

از:

بشاره المصطفی.

۱۱۸ – قال علی (ع):

«نشدتکم باللَّه!

هل فیکم أحد زوجته سیده نساء العالمین غیری؟

قالوا: لا.»

فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۱۹.

از:

الاحتجاج، ص ۱۹۵.

۱۱۹ – قال علی (ع) فی مناشده طویله مع ابی بکر:

«فأنشدک باللَّه! أنا الذی إختارنی رسول‌اللَّه * و زوجنی إبنته فاطمه (س)» و قال:

«اللَّه زوجک إیّاها فی السماء أم أنت؟

قال:

بل أنت.»

فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۱۹.

از:

الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱.

۱۲۰ – سخنان حسین بن علی (ع)، ص ۳۱۶.

۱۲۱ – زندگانی علی بن الحسین (ع)، سید جعفر شهیدی، ص ۱۲۱، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

۱۲۲ – المنجد.

۱۲۳ – روی بر گردانیدن، فتل وجهه عنهم:

از ایشان روی برگردانید.

۱۲۴ – ستاره‌ی نزدیک قطب شمال را فرقد می‌گویند که تعداد آنها نیز دو تا می‌باشد.

۱۲۵ – بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۷۵، ح ۱۱.

از:

امالی طوسی.

۱۲۶ – فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۱۸۲.

به نقل از:

نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲.

۱۲۷ – فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۳.

به نقل از:

ذخائر العقبی، ص ۴۵.

نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷. ۱۷۲.

۱۲۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶، ح ۲۵.

از:

معانی الاخبار.

۱۲۹ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳، ح ۱۹.

از:

امالی شیخ.

۱۳۰ – کاثره مکاثره:

چیرگی نمود و در بسیاری مال نبرد کرد.

۱۳۱ – عضاده الشی: جانب و طرف یک شی.

۱۳۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷، ح ۲۹.

از:

کتاب سلیم بن قیس الهلالی.

۱۳۳ – اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۲.

۱۳۴ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۴، ح ۱۱.

از:

التهذیب، ج ۶، ص ۹.

۱۳۵ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۸، ح ۱۶.

از:

مصباح‌الزائر، ص ۲۵.

۱۳۶ - ص ۸۶ همین کتاب

۱۳۷ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰، ح ۳۶.

۱۳۸ - ص ۸۶ همین کتاب

۱۳۹ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰، ح ۳۶.

۱۴۰ - بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۲۶۳، ح ۴۲.

۱۴۱ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۸، ح ۱۷.

از:

مصباح‌الزائر، ص ۲۸ و المزار الکبیر ص ۲۳.

۱۴۲ - بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰.

۱۴۳ - السماوه، بلده فی العراق. (شهری در عراق) المنجد.

۱۴۴ - تدمر: شهری است در اطراف دمشق سوریه.

۱۴۵ - نقل از مجلسی قدس‌سره ذیل روایت می گوید:

لا یبعد کونه الکاظم (ع) ذهب لإتمام الحجه علیهم.

بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، ح ۲۵.

از:

منتخب الأثر، ص ۵۵.

۱۴۶ - بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۴ — ۳۷۶.

از:

مهج الدعوات ص ۱۱۵ - ۱۱۳.

۱۴۷ - بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۳۹، ح ۱۴۴.

از:

کنز جامع الفوائد و تأویل الایات الظاهره معاً.

۱۴۸ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

۱۴۹ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۵۰ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۶ - ۱۷۴، ح ۱۵.

۱۵۱ - بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ح ۱

از:

عتیق غروی.

۱۵۲ – مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۱۰، ص ۷۰۳.

۱۵۳ – قاموس قرآن، سید علی‌اکبر قرشی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ هفتم ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۹۳.

۱۵۴ – تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۶۸ و ۳۶۹.

۱۵۵ – نفس زکیه لقبی است برای «محمد بن عبداللّه» فرزند «امام حسن مجتبی» که به دست «منصور دوانقی» در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید.

۱۵۶ – تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۷۶ – ۳۷۵.

به نقل از:

تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۴.

۱۵۷ – إنّ کثره ذریته هی المراده وحدها بالکوثر الذی أعطیه النّبی أو المراد بها الخیر الکثیر و کثره الذریه مراده فی ضمن الخیر الکثیر و لو لا ذلک لکان تحقیق الکلام بقوله:

«إنَّ شانئک هو الأبتر» خالیاً عن الفائده. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمّد حسین طباطبائی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم ۱۳۹۴ ه.ق، ج ۲۰، ص ۳۷۰.

۱۵۸ – اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۱۵۹ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۹۵.

۱۶۰ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۶۱ – بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ح ۱.

از:

عتیق غروی.

۱۶۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹، ح ۱۵.

۱۶۳ – مسأله ۵۸۵ رساله عملیه امام خمینی قدس‌سره «بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه‌ی کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.»

۱۶۴ – بحارالانوار، ج ۲۲ ص ۳۴۷ و ۶۳.

۱۶۵ – بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ح ۱.

از:

عتیق غروی.

۱۶۶ – بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۷ همچنین، ج ۸۱ ص ۳۲۴، ح ۱۸.

۱۶۷ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۴، ح ۱۱.

از:

التهذیب، ج ۶، ص ۹.

۱۶۸ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۸، ح ۱۶.

از:

مصباح الزائر، ص ۲۵.

۱۶۹ – شکافتن و جدا نمودن.

۱۷۰ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷.

از:

تفسیر فرات.

۱۷۱ – بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۷ همچنین، ج ۸۱ ص ۳۲۴، ح ۱۸.

۱۷۲ – بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۷ همچنین، ج ۸۱ ص ۳۲۴، ح ۱۸.

۱۷۳ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۸، ح ۱۷.

از:

مصباح الزائر، ص ۲۸ و المزار الکبیر ص ۲۳.

۱۷۴ – بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰، ح ۳۶.

۱۷۵ – بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۷۶ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۶ – ۱۷۴، ح ۱۵.

۱۷۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۶ – ۱۷۴، ح ۱۵، ر ک: به لقب فریده.

۱۷۸ – جنه العاصمه، مرحوم علامه میرجهانی، ص ۶۸ – ۶۶.

۱۷۹ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۳.

از:

«المناقب»، ج ۳، ص ۳۵۷.

۱۸۰ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۳ از «اللمعه البیضاء»، ص ۵۰.

۱۸۱ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۳ از «نخبه البیان فی تفضیل سیده النسوان»، ص ۸۶.

۱۸۲ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۵ از «مجمع‌البحرین» ماده شجر.

۱۸۳ – فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۵ از «میزان الاعتدال»، ج ۱، ص ۲۳۴ علی ما فی «احقاق‌الحق»، ج ۹، ص ۱۵۲.

۱۸۴ – دلائل الامامه ص ۹.

۱۸۵ – قال امیرالمؤمنین (ع) ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکه من لبن امه.

وافی، ج ۳ ص ۲۰۷.

۱۸۶ – حجر / ۹۴.

۱۸۷ – سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۳۴۴.

الکامل فی التاریخ، ج ۲ ص ۵۱.

۱۸۸ – مستدرک حاکم، ج ۱۵۷ /۳.

۱۸۹ – مستدرک حاکم، ج ۱۵۷ /۳.

۱۹۰ – لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا.

آیه ۶۳ نور

۱۹۱ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳.

۱۹۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۰.

۱۹۳ – اما

به نقل از:

شیخ کلینی، ابوطالب یکسال پس از مرگ خدیجه درگذشت

اصول کافی، ج ۱ ص ۴۴.

۱۹۴ – و بشر الصابرین. الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا للّه و انا الیه راجعون

البقره: ۱۵۶ – ۱۵۵.

۱۹۵ – بحارالانوار، ج ۱۶ ص ۱.

۱۹۶ – ریاحین الشریعه، ج ۱.

۱۹۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۴.

جلاء العیون شبر، ج ۱ ۱۵۸.

۱۹۸ – عوالم، ج ۱۱، ص ۲۹۳ – ۲۹۲.

۱۹۹ – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

۲۰۰ – کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ش ۳۶۳۷۰.

۲۰۱ – فرائد السمطین، ج ۱، ص ۸۸ ش ۶۸.

۲۰۲ – کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۸۴، ش ۳۷۷۵۵.

۲۰۳ – کشف الغمه، ج ۱ ص ۳۵۴.

طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۱۹.

امالی طوسی، ج ۱ ص ۳۸.

۲۰۴ – زندگانی چهارده معصوم ص ۲۵۷.

نقل از:

ینابیع الموده قندوزی باب ۵۵.

۲۰۵ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۰۷.

۲۰۶ – مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب علل الشرائع و خصال و امالی صدوق و دلائل الامامه طبری نقل می‌کند و سپس می‌گوید:

«این امکان وجود دارد که بتوان به این روایت استدلال کرد و گفت که علی (ع) و فاطمه (س) اشرف از تمامی انبیاء اولوالعزم – به جز پیامبر اکرم – هستند».

بحارالانوار، ج ۱۰ /۴۳، ۱۱.

اعتقاد مرحوم علامه امینی نیز همین بوده است که می گویند:

«اگر به جز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد) همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا (س) بر جمیع انبیاء (جز پدر بزرگوارش) کافی بود.

۲۰۷ – جامع الشتات (فارسی) میرزای قمی، ج ۴ ص ۴۲۵.

۲۰۸ – المرتقی الی الفقه الارقی، ج ۱ ص ۳.

۲۰۹ – مستدرک الوسایل، ج ۱۵ ص ۶۵.

۲۱۰ – مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱۰۶ /۲.

۲۱۱ – بحارالانوار، ج ۱۰۰ ص ۲۶۵.

مستدرک سفینه البحار، ج ۴ ص ۳۳۵.

اللمعه البیضاء ص ۲۵۳.

۲۱۲ – اصول کافی، ج ۵ ص ۵۶۸.

وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۷۴.

۲۱۳ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۲۹.

۲۱۴ – اصول کافی، ج ۵ ص ۳۷۸.

۲۱۵ – فاطمه برتر از زیبایی ها حجه الاسلام صدیق عربانی

۲۱۶ – هجری – منسوب به هجر از بلاد اقصی یمن.

۲۱۷ – قطوانی، منسوب به قطوان که از دهات اطراف کوفه است.

۲۱۸ – ابن ماجه، سنن المصطفی ۵۳۸ /۲.

۲۱۹ – صفوه الصفوه، تألیف ابن جوزی، ۳ /۲.

۲۲۰ – ذخائر العقبی، / ۴۹.

۲۲۱ – احمد بن حنبل، «المناقب» خطی.

۲۲۲ – زینی دحلان، «السیره النبویه»، چاپ شده در حاشیه‌ی «السیره النبویه» ج ۱۰ /۲ و به احقاق‌الحق ۴۰۰ – ۳۹۵ /۱۰ مراجعه کنید.

۲۲۳ – امایمن، نام زنی است که سالها به عنوان کنیز و خدمتکار در خانه‌ی رسول خدا زندگی می‌کرد و به قولی کنیز آمنه مادر آن حضرت بود که پس از وفات آمنه وظیفه‌ی سرپرستی رسول خدا بدو محول شد و پیغمبر او را به عنوان مادر خطاب می‌کرد و می‌فرمود:

«امایمن امی» (زندگانی پیغمبر اسلام، ص ۶۷). و پس از ازدواج با خدیجه او را آزاد کرد و امایمن به مردی موسوم به عبید خزرجی شوهر کرد و از وی پسری به دنیا آورد که نامش را ایمن گذارد و ایمن کسی بود که در جنگ حنین وقتی همه‌ی مسلمانان به جز عده‌ی معدودی از کنار پیغمبر اسلام گریختند در رکاب آن حضرت ماند و پایداری کرد تا شهید شد.

۲۲۴ – بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۹۵ و ۱۰۶.

۲۲۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۹۵ و ۱۰۶.

۲۲۶ – کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲۲۷ – احقاق‌الحق، ج ۱۰، ص ۴۲۴.

۲۲۸ – زندگانی فاطمه الزهرا ص ۶۳.

۲۲۹ – زندگانی فاطمه الزهرا ص ۶۴.

۲۳۰ – زندگانی فاطمه الزهرا تألیف دکتر شهیدی/ ۶۵.

۲۳۱ – دکتر شهیدی

۲۳۲ – زندگانی فاطمه زهرا ص ۶۹ نقل از کتاب سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۴۱۴.

۲۳۳ – بحارالانوار، ج ۱۳۴ /۴۳.

۲۳۴ – بیت‌الاحزان مترجم ص ۶۱

نقل از:

اعیان‌الشیعه، ج ۱ ص ۳۱۳.

۲۳۵ – بنابر بعضی روایات، در روز چهارم که پیغمبر به خانه فاطمه (س) تشریف برد اسماء را ملاقات نمود. در هر صورت داستان اسماء را بسیاری از تاریخ‌نگاران نوشته‌اند و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده‌اند. ولی اگر اصل داستان صحت داشته باشد، درباره‌ی اسماء بنت عمیس صحیح نیست. زیرا اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب بوده. و جعفر یکی از کسانی است که به اتفاق همسرش به حبشه هجرت نمود و بعد از جنگ خیبر مراجعت کرد. بنابراین مسلماً در شب زفاف فاطمه در مدینه نبوده است.

پس آن زن یا اسماء بنت یزید بن سکن انصاری بوده یا سلمی بنت عمیس خواهر اسماء و زن حمزه بن عبدالمطلب بوده است.

به هر حال، چنانکه صاحب «کشف الغمه» می‌نویسد در نقل این داستان برای روات اشتباهی رخ داده است.

۲۳۶ – ریاحین‌الشریعه، ج ۱ ص ۱۰۶ و ۱۰۵.

۲۳۷ – فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی ص ۴۷۷.

به نقل از:

بحارالانوار، ج ۱۹ ص ۱۱۳.

۲۳۸ – متن حدیث مجعول:

«ان بنی‌هاشم بن المغیره استأذنونی ان ینکحوا ابنتهم علی بن ابیطالب، فلا آذن لهم ثم لا آذن لهم، ثم لا آذن لهم، الا ان یحب ابن ابی طالب ان یطلق ابنتی و ینکح ابنتهم فانما ابنتی بضعه منی یریبنی ماراىها و یؤذینی ما آذاها

و فی روایه اخری:

انه لست احرم حلالاً و لا احل حراماً و لکن والله لا تجتمع بنت رسول‌اللّٰه و بنت عدو اللّٰه مکانا واحداً ابداً.»

صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۲ بشرح نووی چاپ دار الفکر بیروت

صحیح بخاری باب فضائل و...

۲۳۹ – عوالم، ج ۱۱، ص ۳۸۷.

جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۸۱.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶.

۲۴۰ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۸، ش ۳۷۹.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۴۱ – شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴ تا ۶۹.

۲۴۲ – مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۶۵.

مسند احمد، ج ۱ ص ۹۸.

اسد الغابه، ج ۲ ص ۱۱.

۲۴۳ – فاطمه زهرا (س) من المهد الی اللحد، محمد کاظم قزوینی

۲۴۴ – فاطمه زهرا (س) و دختران آن حضرت ص ۲۷۱.

به نقل از:

علل الشرایع، ج ۱ ص ۲۳۶.

۲۴۵ – فاطمه (س) از ولادت تا شهادت ص ۲۵۱.

۲۴۶ – بحارالانوار، ج ۴۲ ص ۷۴.

۲۴۷ – حضرت محسن (ع)

به نقل از:

بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۱۹۵.

۲۴۸ – الکوکب الدری: ج ۱ ص ۱۹۴.

۲۴۹ – بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۶۲.

۲۵۰ – وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۶، ح ۲.

۲۵۱ – وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۶، ح ۶.

۲۵۲ – فراید السمطین، ج ۲، ص ۶۷، ش ۳۹۱.

۲۵۳ – کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۸، ش ۳۴۲۲۰.

فراید، ج ۲، ص ۶۵، ش ۳۸۹.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۲۵۴ – تحلیل سیره فاطمه زهرا (س) ص ۲۷۵.

۲۵۵ – بقره/ ۱۳۹.

۲۵۶ – طور/ ۲۱.

۲۵۷ – مدثر/۷۴.

۲۵۸ – غافر/ ۴۰.

۲۵۹ – نساء/ ۱۲۳.

۲۶۰ – حجرات/ ۱۳.

۲۶۱ – هود/ ۴۶.

۲۶۲ – مسد/ ۱.

۲۶۳ – احزاب/ ۳۰.

۲۶۴ – سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۰.

کافی، ج ۸، ص ۱۸۲، ح ۲۰۵.

۲۶۵ – عوالم، ج ۱۱، ص ۵۵۱.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۰، ح ۲.

۲۶۶ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۵۰.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، ح ۳ و ۴.

۲۶۷ - تحلیل سیره فاطمه‌ی زهرا (س) ص ۲۷۸.

۲۶۸ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۶ تا ۲۱۸ ح ۱ و ۲ و ۳

ج ۴۳، ص ۲۳۰.

عوالم، ج ۱۱، ص ۵۵۰.

ان کنت تری انک تعصی اللّه و تدخل الجنّه! و موسی بن جعفر اطاع الله و دخل الجنه، فانت اذاً اکرم علی الله من موسی بن جعفر؟ فبئس ما زعمت...

۲۶۹ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۷۹.

۲۷۰ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۸۴.

۲۷۱ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۱۹.

کشف الغمه اربلی.

۲۷۲ - نفس المهموم، ص ۱۴۹.

۲۷۳ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۳۵.

به نقل از:

صحیفه الرضا.

۲۷۴ - سفینه البحار، ج ۲، ص۳۷۴.

۲۷۵ - عوالم، ج ۱۱، ح ۵۰۴.

بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۰، ح ۱۱.

۲۷۶ - وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۰، ح ۱.

۲۷۷ - اصول کافی، ج ۱.

سیره الائمه، ص ۱۲۳.

۲۷۸ - بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۰.

۲۷۹ - زیارت ناحیه

۲۸۰ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲۸۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۲۸۲ - غیبه شیخ طوسی، ص ۱۷۳، چاپ نجف.

۲۸۳ - تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۳۵.

۲۸۴ - عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۲۸۵ - نور / ۶۳.

۲۸۶ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۹۹.

۲۸۷ - مناقب ابن ابی طالب، ج ۳ ص ۳۶۲.

۲۸۸ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۴.

اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۳۰۷.

۲۸۹ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۳۵.

۲۹۰ – عوالم، ج ۱۱ ص ۱۳۱.

بحار، ج ۴۳، ص ۴۰.

۲۹۱ – عوالم، ج ۱۱، ص ۱۳۵.

۲۹۲ – واللّه لاؤثرن بها رسول‌اللّه علی نفسی و غیری…

۲۹۳ – جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۳۶.

بحار ۴۳، ص ۲۷.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۶۴.

۲۹۴ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۴، ش ۳۸۳.

بحار، ج ۳۵، ص ۲۳۷.

۲۹۵ – سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۱۳۱ /۱۳۰.

تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۰۴.

۲۹۶ – تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱.

۲۹۷ – سعد بن خیثمه از نیکان صحابه پیامبر بود و در نبرد بدر به شهادت رسید.

۲۹۸ – سیره ابن هشام/ ۴۱۶ /۱.

تاریخ طبری/ ۳۴۴ /۲.

۲۹۹ – صحیح بخاری / ج ۵/ ص ۸.

۳۰۰ – آل‌عمران ۱۴۰ – ۱۴۳.

صحیح بخاری

از ۳۰۱ تا ۵۰۰.

۳۰۱ – زندگانی فاطمه زهراء (س) دکتر شهیدی ص ۷۷ – ۷۹.

به نقل از:

مغازی ص ۲۴۹ – ۲۵۰ – ۲۹۰.

۳۰۲ – بحارالانوار، ج ۲۰ ص ۹۵.

۳۰۳ – بحارالانوار، ج ۲۰ ص ۱۱۷.

۳۰۴ – بحارالانوار / ۱۰۳ /۱۰۲.

۳۰۵ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۵۷.

۳۰۶ – اهل بیت / توفیق ابوعلم ص ۱۶۶.

۳۰۷ – بیت الاحزان (ترجمه) ص ۱۴۶.

۳۰۸ – احقاق‌الحق، ج ۱۹ ص ۱۵۵.

۳۰۹ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۷۶.

۳۱۰ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۷۶.

۳۱۱ – احقاق الحق، ج ۱۹ ص ۱۷۳.

۳۱۲ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۱.

۳۱۳ - بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۹

ج ۷۱، ص ۳۳۱.

ج ۷۸، ص ۲۴۲.

۳۱۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۴ ص ۱۶ ح ۱۰.

خیر النساء الّتی اذا خلت مع زوجها فخلعت الدرع خلعت معه الحیاء و اذا لبست الدّرع لبست معه الحیاء.

۳۱۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۳۲۸.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۷۰.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.

۳۱۶ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۹، ح ۵۱.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

جلاء العیون، ج ۱۱، ص ۱۳۷.

۳۱۷ - بیت الاحزان/ ۲۳۴.

۳۱۸ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۱.

من برکه المرأه خفّه مؤنتها.

۳۱۹ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۸.

المرأه الصالحه احد الکاسبین.

۳۲۰ - بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۳.

کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۹۹ با مختصر تفاوت.

۳۲۱ - ضحی/ ۵.

۳۲۲ - عوالم، ج ۱۱ ص ۲۶۷.

بحار، ج ۴۳ ص ۸۵ و ۸۶.

۳۲۳ - اصول کافی، ج ۵، ص ۵۲۸ و ۵۲۹، ح ۵.

۳۲۴ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳۲۵ - وافی کتاب نکاح ص ۱۱۴.

۳۲۶ - انساب الاشراف، ج ۱ ص ۳۲۴.

۳۲۷ - سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۱۰۶.

۳۲۸ - مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.

۳۲۹ - وافی کتاب نکاح ص ۱۱۴.

۳۳۰ - مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.

۳۳۱ - مناقب ابن مغازلی ص ۳۸۰.

نوادر ص ۱۴.

۳۳۲ - حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۴.

کنز العمال، ج ۸ ص ۳۱۵.

کشف‌الاسرار ص ۲۳۵.

۳۳۳ - بحار، ج ۴۱، ص ۳۰

ج ۴۳، ص ۵۹ - ۳۱.

عوالم ۱۱، ص ۱۵۸.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳۳۴ - کان رسول‌اللّه نهانی ان اسئلک شیئاً فقال:

لا تسألین ابن عمّک شیئاً ان جائک بشیءٍ و الّا فلا تسألیه.

۳۳۵ - بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۳.

۳۳۶ - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷.

۳۳۷ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱، ح ۱.

کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۴۱، ش ۴۴۸۱۸.

عوالم، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۳۳۸ - وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۰

ج ۱۴، ص ۱۶۴، ح ۳۰.

بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۴.

سفینه البحار، ج ۲ ص ۱۹۵.

۳۳۹ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۰، ح ۴۷.

۳۴۰ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.

عوالم، ج ۱۱، ص ۳۲۸، جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳۴۱ - کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.

بحار، ج ۴۳، ص ۴۷.

عوالم، ج ۱۱، ص ۵۹۹ و جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳۴۲ - عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۹۴.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

۳۴۳ - فوقع علیّ علی وجهه یقول:

بمن العزاء یا بنت محمد...!

جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۱۹

بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۸۷.

۳۴۴ - فغشی علیه حتی رشّ علیه الماء ثم افاق ...

جلاء العیون ۱، ص ۲۲۴.

۳۴۵ – تحلیل سیرهی فاطمه الزهرا (س) ص ۸۷.

به نقل از:

بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۳۴.

۳۴۶ – بانوی نمونه اسلام، ص ۱۱۶.

به نقل از:

ذخائر العقبی، ص ۴۹.

۳۴۷ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۸۹.

۳۴۸ – جلاء العیون (شبر):

ج ۱، ص ۲۱۸ – ۲۱۷.

۳۴۹ – خصال، ج ۲، ص ۳۷۳.

بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۷ – ۲۵۶

عوالم، ج ۱۱، ص ۵۲۱.

۳۵۰ – سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱.

لا شفیع للمرأه انجح عند ربّها من رضا زوجها.

۳۵۱ – فرهنگ فاطمیه ص ۱۸۹.

۳۵۲ – فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی ص ۲۸۷.

۳۵۳ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۹۰.

۳۵۴ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۷، ح ۳.

۳۵۵ – جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۱۸.

عوالم، ج ۱۱، ص ۵۰۳.

کافی، ج ۵، ص ۵۵۵، ح ۶.

روضه المتقین، ج ۸ ص ۱۲۳.

۳۵۶ – جامع للشرایط یحیی بن سعید بن سعید حلی ص ۴۵۷.

اصول کافی، ج ۶ ص ۵۱.

۳۵۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۷.

۳۵۸ – بانوی نمونه اسلام، فاطمه زهرا (س) ص ۹۱.

۳۵۹ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۴۰.

۳۶۰ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۶.

۳۶۱ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۲.

۳۶۲ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۵.

۳۶۳ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۱.

۳۶۴ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۹.

۳۶۵ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۴.

۳۶۶ - مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۹۴.

فرهنگ فاطمیه ص ۱۷۷.

۳۶۷ - مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۹۴.

۳۶۸ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۱.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۳۶۲.

۳۶۹ - فرهنگ فاطمیّه ص ۱۷۸.

۳۷۰ - لواعج الاشجان، سید محسن امین، ص ۱۲.

۳۷۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶.

مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۸۹.

کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۶۱۹.

۳۷۲ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴.

۳۷۳ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۱.

۳۷۴ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۵.

۳۷۵ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵.

۳۷۶ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

۳۷۷ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۵.

۳۷۸ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۶۳.

۳۷۹ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۵.

۳۸۰ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۳۱۸.

۳۸۱ - مقتل ابی مخنف ص ۴۶.

۳۸۲ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۳.

۳۸۳ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴.

۳۸۴ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۸ و ۲۶۳

جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۰۴:)

...اتشجع هذا علی هذا؟ تشجّع الکبیر علی الصّغیر؟

فقال:

هذا حبیبی جبرئیل یقول:

یا حسین!

شدّ علی الحسن فاصرعه.

۳۸۵ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹:

...فقالت فاطمه:

احکم بینهما یا رب و کانت لها قلّاده فقال لهما: انا انثر بینکما جواهر هذه القلّاده فمن اخذ منها اکثر فخطه احسن فنثرتها و کان

جبرئیل و قتئذ عند قائمه العرش فأمره الله تعالی ان یهبط الی الارض و ینصّف الجواهر بینهما کیلا یتأذی احدهما ففعل ذلک...

۳۸۶ – جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳۸۷ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۷۶.

۳۸۸ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۷۵.

۳۸۹ – فرهنگ فاطمیه (س)، ص ۱۸۰.

۳۹۰ – شافی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳۹۱ – شافی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳۹۲ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۳۰۷.

۳۹۳ – فرهنگ فاطمیّه (س) ص ۱۶۷.

جلوه های رفتاری حضرت زهرا (س) ص ۴۴.

۳۹۴ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.

۳۹۵ – بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۴، ح ۶.

۳۹۶ – رایت امّی فاطه قامت فی محرابها ... و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمّیهم و تکثر الدعاءّ لهم و لاتدعو لنفسها بشی

فقلت لها:

یا اماه!

لم لاتدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟

فقالت:

یا بنیّ «الجار ثم الدار».

وسائل، ج ۴، ص ۱۱۵۰، ح ۷.

محجّه البیضاء، ج ۴، ص ۲۰۸.

بحار، ج ۴۳، ص ۸۱.

و...

۳۹۷ – وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۵۱، ح ۸.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲، ح ۴.

۳۹۸ – فرائد السّمطین، ج ۲، ص ۵۴، ش ۳۸۳.

بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷.

تفاسیر مختلف ذیل آیات مربوطه...

۳۹۹ – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۰.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۳، ش ۴۲۳.

۴۰۰ – فرهنگ فاطمیه ص ۳۰۷ و ص ۱۸۷.

۴۰۱ – عوالم، ج ۱۱، ص ۵۰۳.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۱۸.

۴۰۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

۴۰۳ – عوالم، ج ۱۱، ص ۷۸.

۴۰۴ – بحارالانوار، ج ۴، ص ۸۴.

۴۰۵ – اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱.

۴۰۶ – وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳، ح ۷.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۷۹.

بحار، ج ۴۳، ص ۵۴.

۴۰۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

«سأل رسول‌اللّه اصحابه عن المرأه ماهی؟

قالوا عوره، قال فمتی تکون ادنی من ربّها؟ فلم یدروا فلمّا سمعت فاطمه ذلک قالت:

ادنی ماتکون من ربّها ان تلزم قعر بیتها.

فقال رسول‌اللّه:

انّ فاطمه بضعه منّی.»

۴۰۸ – ریاحین‌الشریعه، ج ۲، ص ۱۳۱.

منیه المرید، ص ۲۰.

۴۰۹ – ان کنت تعمل بما امرناک و تنهی عمّا زجرناک عنه فانت من شیعتنا و الا فلا.

۴۱۰ – یا ویلی و من ینفکک من الذنوب و الخطایا، فانا اذاً خالد فی النار، فانّ من لیس من شیعتهم فهو مخلد فی النّار.

۴۱۱ – بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵.

۴۱۲ – ریاحین‌الشریعه، ج ۲، ص ۳۱۷.

۴۱۳ – قبیله عدی فامیل و قبیله خود خلیفه بوده است.

۴۱۴ – و قل سلام فسوف یعلمون.

۴۱۵ – زمر/ ۳۷.

۴۱۶ – اعراف/ ۳۱.

۴۱۷ – فصلت/ ۴۴.

۴۱۸ – آل‌عمران/ ۹۷.

۴۱۹ – انبیاء/ ۸.

۴۲۰ – بقره/ ۲۸۶.

۴۲۱ –

۴۲۲ – انبیاء/ ۲۲.

۴۲۳ – زخرف/ ۱۳.

۴۲۴ – آل‌عمران/ ۹۲.

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.

۴۲۵ – عوالم، ج ۱۱، ص ۲۱۰.

۴۲۶ – یؤثر اللّه علی نفسه.

۴۲۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۶، ح ۵۰.

جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۴۴.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۸۴.

۴۲۸ – بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸.

رئی امیرالمؤمنین (ع) حزینا فقیل له:

مم حزنک؟

قال:

لسبع اتت لم یضف الینا ضیف.

۴۲۹ – ما عندنا الا قوت الصبیله نؤثر ضیفنا.

۴۳۰ – بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸ و ص ۳۴

ج ۳۶، ص ۵۹.

۴۳۱ – فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین/ ۴۴۸.

۴۳۲ – عوالم، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

صلت رکعتین ثم رفعت باطن کفیها الی السماء و قالت:

الهی و سیدی!

هـذا محمـد نبیک و هذا علی ابن عم نبیک و هذان الحسن و الحسـین سـبطا نبیک، الهی انزل علینا مائده من السّـماء کما انزلتها علی بنی‌اسرائیل، اکلوا منها و کفروا بها، اللهم انزله علینا فانّا به مؤمنون:

قال ابن عبّاس:

واللّه ما استمت الدعوه فاذا بصحفه من ورائها

۴۳۳ – منتهی‌الامال، ص ۱۳۴.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۷.

۴۳۴ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴، ش ۳۷۱.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۸۷ – ۱۸۶.

۴۳۵ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۱۷.

۴۳۶ – رنجها و فریادهای فاطمه (س)، ص ۵۱.

۴۳۷ – مسند احمد و کشف الغمه.

در قرآن در آیه ۲۰ سوره‌ی احقاف می‌خوانیم:

در روز قیامت کافران را بر آتش عرضه می‌کنند، به آنها گفته می‌شود:

اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا:

«شما از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا استفاده کردید».

۴۳۸ قصص/ ۶۰، شوری/ ۳۶.

۴۳۹ رنجها و فریادهای فاطمه (س)، ص ۵۰.

۴۴۰ زهرا برترین بانوی جهان، ص ۸۷.

۴۴۱ حدید/ ۵۷.

۴۴۲ الصواعق المحرقه/ ۱۰۹.

۴۴۳ حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۴۱.

۴۴۴ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴۴۵ ذخائر العقبی، صفحه ۴۴.

۴۴۶ ذخائر العقبی ۵۴.

۴۴۷ اسرار فدک ص ۲۶۴.

۴۴۸ یونس / ۳۵.

۴۴۹ إشاره إلی سوره هود: الآیه ۲۸.

«فعمیت علیکم أنلزمکموها و أنتم لها کارهون».

۴۵۰ – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۴۵۱ عوالم، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۴۵۲ ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

۴۵۳ – جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴۵۴ – اصول کافی، ج ۸، ص ۳۳.

۴۵۵ – ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

«و اعهدک امس تحمل قعیده بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین، فلم تدع احدا من اهل بدر و السوابق الا دعوتهم الی نفسک ... فلم یجبک منهم الا اربعه او خمسه»...

۴۵۶ کشف‌الغمه، ص

؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶.

تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷.

۴۵۷ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۳۷.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۴۵۸ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۷

ج ۲، ص ۱۹.

۴۵۹ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۳.

۴۶۰ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳.

۴۶۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.

بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۲.

به نقل از:

من لا یحضره الفقیه.

۴۶۲ در سفینه البحار آمده است که بلال زیر بار بیعت با ابوبکر نرفت از این رو عمر او را به شام تبعید کرد.

«و روی ان بلالا ابی ان یبایع ابابکر و ان عمر اخذ بتلابیبه و قال ... فقال عمر لا ابا لک لا تقوم معنا فارتحل الی الشام»...

سفینه البحار، ج ۱، صص ۱۰۵ – ۱۰۴.

۴۶۳ – اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴۶۴ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷

من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۱، ص ۱۹۴

اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۵

البته از نقل اسد الغابه حسنین علیهم السلام از بلال خواستند که اذان بگوید. و به نظر می‌رسد داستان اذان بلال دو مرتبه اتفاق افتاده است یکی در زمان صدیقه‌ی کبری (س) و به وسیله‌ی آن حضرت و دیگری پس از شهادت آن حضرت و توسط حسنین علیهم السلام.

ر ک: الحیاه السیاسه للامام الحسن (ع)، جعفر مرتضی عاملی، ص ۱۰۰.

قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۳۹.

۴۶۵ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۵۹ و ۱۸۲ و ۱۸۳.

ج ۷۸، ص ۲۵۵.

معانی الاخبار، ص ۳۵۶.

کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۸.

تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷.

۴۶۶ امالی صدوق، ص ۵۲۳.» عن ابن نباته قال. سئل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) عن عله دفنه فاطمه بنت رسول‌اللّه لیلا؟ فقال:

انها کانت ساخطه علی قوم کرهت حضورهم جنازتها ...

و در علل الشرایع، ص ۱۸۵ نیز آمده است.

سألت اباعبداللّه لای عله دفنت فاطمه (س) باللیل و لم تدفن بالنهار؟

قال:

لانها اوصت ان لا یصلی علیها الرجلان الاعرابیان.

۴۶۷ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، ح ۱۴.

۴۶۸ نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۳، ص ۶۵۱ فیض الاسلام:

قل یا رسول‌اللّه!

عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی ... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهّد.

۴۶۹ – نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۳، ص ۶۵۱ فیض الاسلام:

قل یا رسول‌اللّه!

عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی ... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهّد،

ج ۲، ص ۲۲،

شبیه آن: ج ۶، ص ۴۶.

۴۷۰ – ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۸.

ان علیا دحضه الاولان و اسقطاه و کسرا ناموسه بین النّاس فصار نسیا منسیّا.

۴۷۱ – شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۴۷۲ عوالم، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳ – ۱۲.

ج ۲، ص ۴۷.

۴۷۳ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۰.

۴۷۴ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۵۰.

۴۷۵ به غزوه تبوک که علی (ع) به فرمان پیامبر برای اداره و حراست از مدینه در شهر ماند.

۴۷۶ برای نمونه غزوه دومه الجندل حدود ۵۰ روز و ماموریت علی (ع) به یمن سه ماه طول کشید.

۴۷۷ – زندگانی فاطمه زهرا (س) ص ۶۶.

۴۷۸ – شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۳۶ – ۳۵.

۴۷۹ — و کن اربع عشره امرأه، قد جئن من المدینه یتلقعین الناس، منهن فاطمه (س) یحملن الطعام و الشراب علی ظهورهن و یسقین الجرحی و یداوینهم.

تحلیل سیره فاطمه زهرا (س) ص ۱۸۶.

۴۸۰ – المغازی ج ص ۸۳۰.

۴۸۱ – المغازی ص ۸۵۰

زندگی فاطمه زهرا (س) ص ۶۸.

احتمالاً ـ حضور فاطمه (س) و برخی دیگر از زنانی که با پیامبر محرم بودند برای حفاظت از جان رسول خدا بود چه زنان منافق و خطرناکی همچون هند جگرخوار بظاهر برای اعلام پذیرش اسلام نزد پیامبر می‌آمدند.

۴۸۲ – عوالم، ج ۱۱، ص ۴۴۷.

جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴۸۳ – شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰ از بیست جلدی‌ها.

۴۸۴ – خزینه الجواهر شیخ علی اکبر نهاوندی از زبده الاقارن.

۴۸۵ – در آستان فاطمه ص ۱۰۲.

۴۸۶ بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۲،

ج ۲۹ ص ۱۱۰، ۱۱۴، ۳۴۸.

تهذیب الاحکام: ج ۱، ص ۴۲۴.

الخرائج: ج ۱، ص ۱۱۳.

۴۸۷ – اسرار فدک ص ۲۱.

۴۸۸ – حشر /۶.

۴۸۹ – حشر /۷.

۴۹۰ – مؤلف آن حاکم حسکانی از بزرگان اهل سنت، در قرن پنجم هجری بوده است.

۴۹۱ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴۹۲ – و حق نزدیکان را بپرداز» اسراء/ ۲۶.

۴۹۳ – چون آیه‌ی «آت ذا القربی حقه» نازل شد پیامبر فاطمه را خواست و فدک را به او عطاء کرد.

۴۹۴ – مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۷، ص ۴۹.

۴۹۵ – در المنثور: ج ۴، ص ۱۷۷.

۴۹۶ – کنز العمال: ج ۳، ص ۷۶۷.

تفسیر فرات الکوفی ج، ص ۲۳۹.

۴۹۷ – تفسیر تبیان: ج ۸، ص ۲۵۳.

مجمع‌البیان: ج ۸، ص ۳۰۶.

البرهان، ج ۳، ص ۲۶۴.

تفسیر شبر ۳۸۸.

المیزان: ج ۱۶، ص ۲۸۹.

۴۹۸ – اصول کافی: ج ۱، ص ۶۲۲.

تهذیب: ج ۴ فص ۱۲۹.

وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۶.

۴۹۹ – مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱، ص ۱۴۲.

باب ما ظهر معجزاته بعد وفاته.

۵۰۰ – معجم‌البلدان ماده فدک، بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۶۶.

البته بعضی منابع بیست هزار دینار نوشته‌اند.

از ۵۰۱ تا ۷۰۰.

۵۰۱ – فتوح البلدان ص ۳۱.

۵۰۲ – همان ص ۳۴.

۵۰۳ – همان ص ۲۷.

۵۰۴ – کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۰۲.

۵۰۵ – اسراء / ۲۶.

۵۰۶ – تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۲۸۷.

۵۰۷ – در المنثور، ج ۴ ص ۱۷۷.

۵۰۸ – تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲.

۵۰۹ – بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا (س)، ص ۲۱۲.

۵۱۰ – بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۳.

۵۱۱ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸.

۵۱۲ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، ح ۲۵.

۵۱۳ – شرح نهج‌البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ۱۶، ص ۲۶۳.

۵۱۴ – اسرار فدک ص ۸۷ – ۹۵.

۵۱۵ – اسرار فدک، ص ۸۹.

۵۱۶ – فدک در تاریخ/ ترجمه محمود عابدی، ص ۵۸.

۵۱۷ – اسرار فدک از ص ۲۵.

توضیح: این قسمت به دلیل وضوح استناد و دقت کامل بیان مطالب بحث به طور کامل انتخاب گردیده است.

۵۱۸ – بحارالانوار: ج، ۲۱ ص ۲۳.

نوائب‌الدهور: ج ۳، ص ۱۴۸.

عوالم‌العلوم: ج ۱۱، ص ۵۷۴.

مجمع‌النورین: ص ۱۳۷.

۵۱۹ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۳۴، ۱۸۹، ۱۹۹ – ۱۹۴.

کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۸۶۸.

۵۲۰ – روم/ ۳۸.

۵۲۱ – انفال/ ۴۱.

۵۲۲ – حشر/ ۷.

۵۲۳ – شوری/ ۲۳.

۵۲۴ – توبه/ ۶۰.

۵۲۵ – اشاره به ماجرای اموالی است که از بحرین آمده بود و جابر بن عبداللّه و جریر بن عبداللّه درباره‌ی آنها ادعای «صفوه» نمودند، یعنی منتخبی از آن مال را به وصیت پیامبر متعلق بخود دانستند. ابوبکر و عمر هم بدون طلب شاهد سخن آنها را قبول کردند و اموال درخواستی را به آنان دادند.

به کتاب:

التعجب کراجکی

و بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۹۴

و عوالم‌العلوم: ج ۱۱، ص ۷۷۷

مراجعه شود.

۵۲۶ بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۱۹۱.

۵۲۷ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۹۲.

۵۲۸ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۴، ح ۲۶، ص ۱۲۷، ح ۲۷.

تفسیر برهان: ج ۲، ص ۴۲۵.

۵۲۹ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۸۹، ۱۹۵.

۵۳۰ – سوره احزاب: آیه ۳۳.

۵۳۱ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۴۰، ح ۳۰.

۵۳۲ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۴۰، ح ۳۰.

۵۳۳ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۸۲، ح ۳۸.

۵۳۴ – مجمع‌الزوائد: ج ۹، ص ۳۹.

۵۳۵ – کتاب سلیم بن قیس: ج ۲، ص ۶۹۴.

بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۹۰.

۵۳۶ – شیعه در اسلام، ص ۱۱، علامه طباطبائی.

طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰.

کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۷.

۵۳۷ – الغدیر، ج ۶، ص ۲۶۰.

۵۳۸ – اختصاص مفید، ص ۱۷۸.

کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۳ و ۶۰۲.

بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۰۳

ج ۲۸، ص ۳۵۳ و ۳۰۳.

ریاحین‌الشریعه، ج ۲، ص ۱۸.

بیت‌الاحزان، ص ۱۵۳.

تفسیر عیاشی، ج، ۲ ص ۲۸۷، حدیث ۴۹.

کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۸۷.

بلاغات النساء، ص ۱۲، ابی‌طیفور.

شرح ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۳.

أعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۸.

۵۳۹ بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۵۷، ۱۹۲،

ج ۴۸، ص ۱۵۷.

نوائب‌الدهور: ج ۳، ص ۱۴۸.

۵۴۰ – بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۴۰.

۵۴۱ – آل‌عمران/۱۵۲.

۵۴۲ – کتاب سلیم بن قیس: ج ۲، ص ۶۷۹، ۸۷۱.

علل الشرایع: ص ۱۹۰.

الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۷۵۷.

احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۸۹.

بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۹.

۵۴۳ سوره قصص: آیه ۲۰.

۵۴۴ – دلائل الامامه: ص ۱۱۹.

بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۳۲۶.

۵۴۵ – اشاره به یک ضرب‌المثل عربی است.

یعنی شاهد او جزئی از خود اوست.

۵۴۶ – اشاره به یک ضرب‌المثل عربی است

۵۴۷ – کتاب سلیم: ج ۲، ص ۸۶۹.

مصباح‌الانوار: ص ۲۴۶.

بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۵۷.

بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۰، ۲۰۳.

الإمامه و السیاسه (ابن‌قتیبه): ص ۱۴.

۵۴۸ – یعنی اختیار تو بدست خودت است.

۵۴۹ – یعنی فراموش نکرده‌ای که روزی با آتش و هجوم دست جمعی به خانه من حمله کردید!

۵۵۰ – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۵۵۱ – راوی می‌گوید:

أم‌سلمه در آن سال – به خاطر این سخنان – از سهمیه سالانه‌اش محروم شد.

۵۵۲ – ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۰.

۵۵۳ – ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵. و ص ۱۹.

۵۵۴ – ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵. و ص ۱۹.

۵۵۵ – تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲.

ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۲.

۵۵۶ – تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵۵۷ – ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۲.

۵۵۸ – سوره توبه، آیه ۱۲۸ .... «که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»

۵۵۹ – تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۲۵.

۵۶۰ – زنگ بزرگ، جرس – فرهنگ معین.

۵۶۱ – مائده/ ۶۷.

۵۶۲ – ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۴۷.

۵۶۳ – الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳.

۵۶۴ – مائده/ ۳.

۵۶۵ – الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳.

۵۶۶ – ارشاد القلوب دیلمی ص ۹۸.

۵۶۷ – صحیح بخاری، ج ۲۱، ص ۵.

۵۶۸ – طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۷.

کامل، ج ۲، ص ۲۱۹.

۵۶۹ – طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۷.

کامل، ج ۲.

۵۷۰ – طبقات، ج ۲، ص ۲۶۳.

۵۷۱ – نهج‌البلاغه.

۵۷۲ – نساء/ ۶۹.

۵۷۳ – اعلام الوری، ص ۸۳.

۵۷۴ – صحیح مسلم، ج ۱۶ به شرح نووی، ص ۶ – ۵

و با مختصر تفاوتی کامل ابن اثیر، ج ۲، ص۳۲۳.

۵۷۵ – اسید بن حضیر از نقیبان دوازده‌گانه و شرکت کننده در بیعت عقبه است که تا پایان عمر به پاداش این عمل خود مورد عنایت و توجه ابوبکر و عمر بود.

وی در سال ۲۰ یا ۲۱ هجری از دنیا رفت و عمر پیشاپیش جنازه‌ی او حرکت می‌کرد. (اصابه، ج ۱، ص ۶۴.

استیعاب، ج ۱، ص ۳۱.)

۵۷۶ – سبا/ ۲۰.

۵۷۷ – شیعه در اسلام، ص ۴.

۵۷۸ – فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۶۹۸.

۵۷۹ – فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۲۸۹.

۵۸۰ – نهج‌البلاغه خطبه ۳.

۵۸۱ – رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۱۰۹.

۵۸۲ – بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۵ – ۲۹۳.

الهدایه الکبری، ص ۴۱۷.

۵۸۳ – بحارالانوار، ج ۳۹، صص ۴۲ – ۴۱.

معانی‌الاخبار، صص ۲۰۷ – ۲۰۵.

۵۸۴ – بحارالانوار، چ قدیم، ج ۲، ص ۲۳۱؛

چ جدید، ج ۳، ص ۳۴۸.

۵۸۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۸ – ۱۹۷؛ ج ۲۸، ص ۲۹۹.

کتاب سلیم (اعلمی) ج ۲، ص ۲۵۰.

۵۸۶ – الجمل، صص ۱۸ – ۷۷.

۵۸۷ – منتخب کنز العمال، ص ۱۷۴؛ ج ۵، ص ۶۵۱.

الاستیعاب، ج ۲، صص ۲۵۵ – ۲۵۴.

الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱.

کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱.

اقتحام الاعداء و الخصوم، ص ۷۲.

المصنف، ج ۱۴، ص ۵۶۷.

شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۵.

الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۰.

المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵.

قره العین، ص ۷۸.

الشافی ابن حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴.

نهایه الارب، ج ۱۹، ص ۴۰.

۵۸۸ – بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷.

تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷؛ ر ک: الاختصاص، صص ۱۸۶ – ۱۸۵.

تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۹۳.

۵۸۹ – بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴۵۸.

خصائص الائمه، ص ۷۲.

۵۹۰ – التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۳۵.

۵۹۱ – علم‌الیقین، صص ۶۸۸ – ۶۸۶.

۵۹۲ – نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰.

۵۹۳ – نهج‌الحق، ص ۲۷۱.

نزدیک به این در:

الامامه و السیاسه، ص ۱۲.

تاریخ ابن شحنه، ص ۱۶۴.

تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۵۶.

العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۴.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۵۹۴ – مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲.

۵۹۵ – نساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره.

۵۹۶ – الاعلام الوری، ج ۴، ص ۱۳۷.

۵۹۷ – الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.

۵۹۸ – الامامه و السیاسه، ص ۱۳، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.

۵۹۹ – تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳، چاپ بیروت.

۶۰۰ – عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.

۶۰۱ – الأموال، ص ۱۹۵، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت

۶۰۲ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۵.

۶۰۳ – المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

۶۰۴ – الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷، شماره ۲۴۴۴.

ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. در ترجمه نظام به کتاب «بحوث فی الملل و النحل»، ج ۳، ص ۲۴۸

تا ۲۵۵.مراجعه شود.

۶۰۵ – شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۷، چاپ مصر.

۶۰۶ – مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱، چاپ دار اندلس، بیروت.

۶۰۷ – سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.

۶۰۸ – میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

۶۰۹ – لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۶۱۰ – بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹.

۶۱۱ احزاب/ ۳۳.

۶۱۲ – احتجاجات طبرسی، چاپ نجف، ج ۱، ص ۱۲۳ – ۱۲۲.

۶۱۳ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۵۹.

۶۱۴ – نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۰.

۶۱۵ – عوالم، ج ۱۱، ص ۲۵.

۶۱۶ – علی (ع) می‌فرمایند:

رسول خدا به منزل ما آمدند، در حالی که من در خواب بودم، او بعد از مذاکره با دخترش به وی فرمود: «انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد.» یعنی من و تو (دخترم) و این حسن و حسین و اینکه خوابیده (علی) در یک مکان و منزله می‌باشیم. (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۸ ش ۳۶۷.

۶۱۷ – بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۱۶، ح ۷۹:

انا سید الاولین و الاخرین و انت یا علی! سید الخلائق بعدی، اولنا کاخرنا و آخرنا کاولنا.

۶۱۸ – بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۲، ح ۱۴:

الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیها و امهما افضل نساء اهل الارض.

۶۱۹ – بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۹، ح ۱۱، عن الصادق (ع):

ان اللّه فضل انلی العزم من الرسل بالعلم علی الانبیا و ورثنا علمهم و فضلنا علیهم فی فضلهم، ... تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۶۰.

۶۲۰ – اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۶۲۱ – عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۹۹.

۶۲۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸، ح ۶۵.

۶۲۳ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۶۲.

۶۲۴ – شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳.

۶۲۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۰.

۶۲۶ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۴.

عوالم، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶۲۷ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۶۴.

۶۲۸ – کلمه الغراء فی تفضیل الزهرا ص ۲۱۲.

۶۲۹ – قال رسول‌اللَّه: یا فاطمه ان اللَّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک.

ینابیع الموده، ص ۲۰۳.

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

۶۳۰ – صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۰۲.

۶۳۱ – کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۲.

۶۳۲ – حج / ۱ و ۲.

۶۳۳ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۲۵.

۶۳۴ – کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ش ۳۴۲۰۹.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۹، ش ۳۸۰ و ص ۶۴، ش ۳۸۷.

سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۳ و ص ۲۱۹.

۶۳۵ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۶۷.

۶۳۶ – بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۲۰ ح ۲ و ۳.

۶۳۷ – ثواب الاعمال به نقل جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۲۲۷.

۶۳۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴، ح ۱۱.

۶۳۹ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۷، ش ۳۹۱.

۶۴۰ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۶۹.

۶۴۱ – مطففین / ۲۵ – ۲۸.

۶۴۲ – رنج ها و فریادهای فاطمه زهرا (س) ص ۴۷.

۶۴۳ – رنج ها و فریادهای فاطمه زهرا (س)، ص ۴۸.

۶۴۴ – تاریخ بغداد، ج ۱ ص ۲۵۹، احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۴۳۲.

۶۴۵ – زین الفتی در شرح سوره هل اتی.

۶۴۶ – فاطمه زهرا (س)، ص ۱۶۰.

۶۴۷ – امالی صدوق، ص ۲۵.

بحارالانوار، ج ۴۳، ۲۱۹ و ۲۲۰.

۶۴۸ – مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳.

۶۴۹ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۳.

۶۵۰ – تفسیر فرات، ص ۴۴۴، ح ۵۸۷.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۲۷.

۶۵۱ – تفسیر فرات، ص ۲۹۹، ح ۴۰۳.

۶۵۲ – این عبارت در دو روایت نقل شده است که هر دو در کتاب تفسیر فرات آمده است.

مراجعه بفرمایید به:

تفسیر فرات ص ۲۶۹، ۴۳۷، ۴۳۸، ح ۳۶۲، ۵۷۸.

بحارالانوار: ج ۷، ۳۳۶،

ج ۴۳، ص ۶۳،

ج ۶۵، ص ۶۰.

۶۵۳ – انبیاء/ ۱۰۲.

۶۵۴ – ینابع الموده، ص ۱۹۴.

۶۵۵ – ذخائر العقبی، ص ۲۶.

ینابیع الموده، ص ۱۹۴.

ارجح المطالب، ص ۲۴، ۲۶۳، ۴۴۵.

۶۵۶ – عبیدی این روایت را عینا از کتاب ذخائر العقبی نقل می‌نماید.

عمده التحقیق ص ۱۵.

ذخائر العقبی ص ۲۶.

همچنین دیلمی نقل می‌کند که پیامبر فرمود:

«انما سمیت ابنتی فاطمه لان اللّه فطمها و محبیها عن النار».

فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۳۹۵۴۲۶، ح ۴۲۶.

الصواعق المحرقه، ص ۲۳۵.

۶۵۷ – المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۹۴.

همچنین مراجعه بفرمایید به: الصواعق المحرقه، ص ۲۴۵.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۸ و ص ۵۷، ص ۵۸، ح ۳۷۹، و ۳۸۴.

کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۹، ح ۳۴۲۲۶.

۶۵۸ – فاطمه زهرا (س) ص ۲۵۵.

۶۵۹ – المواهب اللدنیه، ج ۱ ص ۳۹۴.

۶۶۰ – الحجر / ۴۷.

۶۶۱ – احمد بن فضل بن محمد با کثیر مکی شافعی متوفای ۱۰۴۷ هجری. وی از ادبا و شعرای مکه بوده و کتاب «وسیله المال فی عد مناقب الال» را در سال ۱۰۲۷ در مکه تدوین نموده است.

ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۴۰۵.

هدیه العارفین، ج ۱، ص ۱۵۹.

الاعلام، ج ۱، ص ۱۹۵.

معجم المولفین، ج ۱، ص ۲۲۸.

۶۶۲ – کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳.

۶۶۳ – مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷.

۶۶۴ – کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۰، ح ۳۴۱۷۷.

۶۶۵ – تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۱۲.

کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۹۹، ح ۳۲۳۴۰.

۶۶۶ – مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۲.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید:

«این حدیث بنابر شرط مسلم صحیح است)»،

تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۲.

مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵.

مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۶۶۷ – ینابیع الموده، ص ۲۶۰.

لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۶.

۶۶۸ – و در روایتی پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند:

«ان اول من یدخل الجنه: انا و انت و فاطمه و الحسن و الحسین.

قال علی:

فمحبونا؟

قال:

من ورائکم».

الصواعق المحرقه، ص ۳۱۱.

کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸، ح ۳۴۱۶۶.

۶۶۹ – فاطمه زهرا (س)، ص ۳۲۰.

۶۷۰ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۷۱.

۶۷۱ – اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۶۷۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰:

ان فاطمه لما احتضرت سلمت علی جبرئیل و علی النبی و سلمت علی ملک الموت و سمعوا حس الملائکه و وجدوا رائحه طیبه کاطیب ما یکون می الطیب.

۶۷۳ – عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۶۷۴ – جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۵۰.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸، ح ۶۵.

۶۷۵ – عوالم، ج ۱۱، ص ۹۹.

۶۷۶ – بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶، ح ۲۰۱.

۶۷۷ – ۱ – عکرمه بن ابی جهل

۲ – هبار بن اسود

۳ – عبداللّٰه بن سعد

۴ – مقیس بن صبابه

۵ – حویرث بن نفیل

۶ – عبداللَّه بن هلال

۷ – هند دختر عتبه

۸ – ساره کنیز خواننده

۹ – و قینتین

۱۰ – قریبا.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۵.

۶۷۸ – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۴.

۶۷۹ – شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۶۸۰ – کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۸ ش ۳۴۲۲۲.

جامع الصغیر سیوطی، ج ۲، ص ۲۰۸ ش ۵۸۳۳۳.

۶۸۱ – مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۲۹.

۶۸۲ – ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۳.

۶۸۳ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۶ ش ۳۷۸.

۶۸۴ – صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۳ به شرح نووی.

۶۸۵ – محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۱۰.

۶۸۶ – عوالم، ج ۱۱، ص ۱۱۰.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۳.

۶۸۷ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷۱.

۶۸۸ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۷۴ ش ۳۹۶.

۶۸۹ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۵۱.

۶۹۰ – تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۸۲.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۵۵ ش ۲۵۲.

طرائف، ص ۲۶۷.

فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵.

قرطبی، ج ۸، ص ۴۳، (ذیل سوره شوری/ ۲۳.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۱۳.

سفینه، ج ۱، ص ۲۰۱.

۶۹۱ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۷، ش ۳۹۱.

۶۹۲ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۲۵۲.

۶۹۳ – حج/۵۲.

۶۹۴ – صحیح بخاری – کتاب مناقب، ج ۵، ص ۷۹ – ۷۸.

تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۷۹.

الدر المنثور - ذیل آیه‌ی ۵۲ از سوره‌ی الحج - ج ۴، ص ۳۶۶.

۶۹۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۲۴۳.

الاختصاص ۳۲۸، ۳۲۹.

بصائر الدرجات ص ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۷۲.

کنز الفوائد ص ۱۷۶.

خصال صدوق، ج ۴۷۴ /۲، ۱۰۶.

معانی‌الاخبار ص ۱۰۲.

عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۹.

الغیبه (نعمانی) ص ۶۰.

الغیبه (طوسی) ص ۹۲، ۹۳، ۹۷.

بحارالانوار: ج ۷۷ /۲۵، ۱۶،

ج ۶۶ /۲۶، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱،

ج ۳۶، ص ۲۷۲ و ۲۸۲.

۶۹۶ - صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۸.

۶۹۷ - الاختصاص، ص ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹.

کنز الفوائد ص ۱۷۶، ۱۷۷.

بصائر الدرجات ص ۳۲۴ - ۳۲۱، ۳۶۶، ۳۶۷.

اختیار معرفه الرجال ص ۱۱۸.

بحارالانوار: ج ۷۰ - ۶۷ /۲۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱،

ج ۲۱۶ /۳۸،

ج ۷۵ /۱۴۲ ۴۷ - ۱۴۱ /۱۵۲ ۴۰ /۳۹.

۶۹۸ - علمای عامه درباره‌ی عبارت «فان یکن» می گویند:

این عبارت به معنای تردید و شک در محدث بودن عمر نیست بلکه به معنای تاکید و اختصاص است و مانند این است که شما بگویید» ان کان لی صدیق فهو زید «یعنی اگر من دوستی داشته باشم همانا زید است.

در اینجا منظور این است که گوینده درباره‌ی دوستی زید تردید و شک دارد بلکه می‌خواهد از مقوله‌ی مبالغه خصوصیت دوستی زید را نشان دهد».

مراجعه بفرمایید به: الجامع الصغیر، ج ۵۰۷ /۴.

الغدیر، ج ۴۴ ۴۵ /۵.

۶۹۹ - صحیح بخاری - کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب - ج ۷۹ - ۷۸ /۵.

۷۰۰ - حافظ ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیسابوری متوفای ۲۶۱ هجری.

وی صاحب کتاب معروف «صحیح» می‌باشد.

از ۷۰۱ تا ۹۰۰.

۷۰۱ – صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۹۸.

۷۰۲ – ابوحامد غزالی و سبط بن جوزی حنفی چنین روایت می کنند:

«و لما مات رسول‌اللّٰه قال قبل وفاته بیسیر:

ائتونی بدواه و بیاض لاکتب لکم لاتختلفوا فیه بعدی.

فقال عمر:

دعوا الرجل فانه لیهجر»

یعنی:

رسول خدا کمی پیشتر از وفاتش فرمود:

برای من دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من با یکدیگر اختلاف نکنید. عمر گفت:

این مرد را رها کنید او هذیان می گوید.

سر العالمین و کشف ما فی الدارین ص ۲۱ (ط النعمان)

تذکره الخواص ص ۶۲.

جسارتی که عمر به پیامبر اکرم نموده به قـدری شیطانی و فضاحت بار است که محدثین عامه – بدون آنکه منکر اصل واقعه گردند – به انحاء گوناگون سعی در کتمان عبارت وی نموده‌اند و معمولا می گویند:

«عمر چیزی به پیامبر گفت که معنایش این بود که درد بر پیامبر غلبه نموده است».

شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱.

ط قدیم: ج ۲، ص ۲۰.

ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا می گوید:

این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح‌های خود نقل کرده‌اند و محدثین همگی بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

مسلم در صحیح و احمد بن حنبل در مسند خود بدون اینکه به نام عمر اشاره کنند می گویند:

در پاسخ پیامبر گفتند:

«ان رسول‌اللّٰه یهجر»

رسول خدا هذیان می گوید.

صحیح مسلم – کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، حدیث ۲۱ – ج ۱۲۵۹ /۳/ ح ۱۶۳۷،

مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۵۵.

بخاری آنگاه که می‌خواهد کلام عمر را نقل کند می گوید:

عمر گفت:

«غلب علیه الوجع»

درد بر پیامبر غلبه نموده است

به عبارت دیگر یعنی سخنانی که پیامبر می گوید از شدت درد است و گفتارش تحت کنترل عقل او نیست.

بخاری این روایت را در سه موضع از کتاب خود نقل می کند:

(۱) – صحیح بخاری – کتاب الاعتصام، ... باب کراهیه الخلاف – ج ۹، ص ۲۰۰.

(۲) – صحیح بخاری – کتاب المغازی، باب مرض النبی وفاته – ج ۶، ص ۲۹.

(۳) – صحیح بخاری – کتاب المرضی و الطب، باب قول المریض «قوموا عنی» – ج ۷، ص ۲۱۹.

مسلم این عبارت عمر را به سه گونه نقل می‌کند:

۱) – در نخستین روایت می‌گوید:

افراد پس از دستور پیامبر گفتند:

«مَا شَأْنُهُ، هَجَر»؟

رسول خدا هذیان می‌گوید.

(۲) – مسلم در روایت سوم عاقبت نام عمر را می‌آورد ولی از طرف دیگر عبارت او را به خیال خود چنین تعدیل شده نقل می‌کند:

عمر گفت:

«ان رسول‌اللّٰه قد غلب علیه الوجع»

درد بر پیامبر غلبه نموده است.

صحیح مسلم – کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، احادیث ۲۰، ۲۱، ۲۲ – ج ۱۲۵۷ /۳ الی ۱۲۵۹/ ح ۱۶۳۷.

ماجرایی که به آن اشاره شد چهار روز از فوت پیامبر در روز پنجشنبه اتفاق افتاده است.

حفاظ عامه به طرق مختلف روایت کرده‌اند که:

ابن عباس می‌گریست و از این ماجرا با عبارت «رزیه یوم الخمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) یاد می‌نمود.

بعضی از علمای عامه به قدری جاهلانه در توجیه این گفته‌های عمر برآمده‌اند که باید نام آن توجیهات را عذرهای بدتر از گناه گذارد.

محمد فواد عبدالباقی در حاشیه‌ی صحیح مسلم می‌گوید:

«علمایی که درباره‌ی این حدیث سخن گفته‌اند عبارت عمر را (یعنی جسارت وی به پیامبر را) نشانه‌ی علم و فضیلت و دقت نظر عمر می‌دانند، چون عمر ترسید از اینکه پیامبر مطالبی بنویسد که ای بسا آنان از انجام آن عاجز باشند و لذا مستحق عقوبت گردند، چون اگر پیامبر می‌نوشت، آن اوامر نص می‌شد و دیگر در مقابل آنها نمی‌شد اجتهاد کرد!»

صحیح مسلم – کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، ذیل حدیث ۲۰ – ج ۱۲۵۷ /۳/ ح ۱۶۳۷.

۷۰۳ – روایت امام زین‌العابدین در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰.

کنز الدرجات ص ۱۷۶، ۱۷۷

و بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۸۱ و ۸۲.

درج است

همچنین مراجعه بفرمایید به بصائر الدرجات ص ۳۶۹.

روایت امام باقر (ع) در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۵.

بصائر الدرجات ص ۳۲۴، ۳۷۰ – ۳۶۸.

الاختصاص ص ۳۲۸.

اختیار معرفه الرجال ص ۱۱۸ و بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۱، ج ۲۶، ص ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۸۰ – ۷۷، ج ۴۰، ص ۱۴۲. موجود است.

روایت امام صادق (ع) را نیز در اصول کافی، ج ۱۷۷ /۱.

بصائر الدرجات ص ۳۷۰، ۳۷۱.

الاختصاص ص ۳۲۹ و بحارالانوار، ج ۷۸ /۲۶ می‌توان یافت.

۷۰۴ – از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل است که:

«ان اوصیاء محمد محدثون».

اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰.

همچنین امام باقر (ع) در روایتی می‌فرمایند:

...«ان الاوصیاء محدثون».

رجال الکشی ص ۱۷۸/ ح ۳۰۸.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۸۱.

و در روایت دیگری می‌فرمایند:

«ان اوصیاء علی محدثون»

بصائر الدرجات ص ۳۲۱.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷۲.

امیرالمومنین (ع) نیز می‌فرمایند:

«انی و اوصیائی من ولدی مهدیون کلنا محدثون»

بصائر الدرجات ص ۳۷۲.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷۹.

شیخ مفید آخرین روایت را بدین گونه از امیرالمومنین (ع) نقل نموده است:

«انی و اوصیائی من ولدی ائمه مهتدون کلنا محدثون».

الاختصاص ص ۳۲۹.

همچنین روایتی از امیرالمومنین (ع) نقل است که حضرت فرمودند:

«انا و احد عشر من صلبی ائمه محدثون».

الغیبه طوسی ص ۹۳.

۷۰۵ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۱.

بصائر الدرجات، ص ۳۱۹.

۷۰۶ بصائر الدرجات، ص ۳۷۰.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷۵ و ۷۶.

این عبارت به صورتهای مختلفی در روایات نقل شده است که ما بعضی از آنها را ذیلا ذکر می‌نماییم:

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری الصوره».

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».

«المحدث فهو الذی یسمع کلام الملک و لا یری و لا یاتیه فی المنام».

«المحدث الذی یسمع کلام الملائکه و حدیثهم و لا یری شیئا بل ینقر فی اذنه و ینکت فی قلبه».

«المحدث فهو الذی یسمع و لایعاین و لا یوتی فی المنام».

«(الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک».

«الامام هو الذی یسمع الکلام و لا یری الشخص».

«انهم (ای الاوصیاء) لایرون ما کان رسول‌اللّه یری، لانه کان نبیا و هم محدثون».

«المحدث فهو الذی یحدث فیسمع و لا یعاین و لا یری فی منامه».

«(الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین».

مراجعه بفرمایید به:

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۳.

بصائر الدرجات ص ۳۲۲، ۳۷۴ – ۳۶۸.

الاختصاص ص ۳۲۸، ۳۲۹.

کنز الفوائد ص ۱۷۷.

بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۱،

ج ۲۶، ص ۸۲ – ۷۴.

۷۰۷ – مراجعه بفرمایید به:

اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

الاختصاص ص ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹.

کنز الفوائد ص ۱۷۶، ۱۷۷.

بصائر الدرجات ص ۳۲۳ – ۳۲۱، ۳۶۶، ۳۷۲.

اختیار معرفه الرجال ص ۱۱۸.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷۰ – ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱،

ج ۳۸، ص ۲۱۶ و ج ۷۵ /۱۴۲ ۴۷ – ۱۴۱ /۱۵۲ ۴۰ /۳۹.

۷۰۸ – امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷.

۷۰۹ – آل عمران /۴۲، ۴۳.

۷۱۰ – علل الشرائع ص ۱۸۲.

بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۶، ج ۴۳، ص ۷۸ و ۷۹.

همچنین مراجعه بفرمایید به:

بصائر الدرجات ص ۳۷۲.

الاختصاص ص ۳۲۹.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷۹.

۷۱۱ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

بصائر الدرجات ص ۱۵۳، ۱۵۴.

۷۱۲ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵، ج ۴۳، ص ۸۰.

۷۱۳ – اقبال الاعمال، ص ۶۲۴.

بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۵.

۷۱۴ – فاطمه زهرا (س)، ص ۲۲۴.

۷۱۵ – تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۶۶.

تاریخ ابن عساکر، ص ۱۲۰.

۷۱۶ – نساء/ ۳۴.

۷۱۷ – این روایت به همین لفظ در ینابیع الموده ص ۲۳۷ موجود است.

همچنین در فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۸ ح ۵۱۷۰ به لفظ:

«لو لم یخلق علی ما کان لفاطمه کفو»

و در مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶.

به لفظ:

«لو لم یکن علی ما کان لفاطمه کفو»

آمده است.

۷۱۸ – متن روایت چنین است:

«عوتب النبی فی امر فاطمه.

فقال:

لو لم یخلق اللّٰه علی بن ابی طالب ما کان لفاطمه کفو و فی خبر: لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض». بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۷.

۷۱۹ – این قسمت از زیارت امیرالمؤمنین (ع) که مخصوص روز مبعث می‌باشد چنین است:

...«اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی عبدک و امینک الاوفی و عروتک الوثقی و یدک العلیا و کلمتک الحسنی و حجتک علی الوری و صدیقک الاکبر، سید الاوصیاء و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین و یعسوب الدین و قدوه الصدیقین و امام الصالحین».)...

مصباح الزائر ص ۹۶ – ۹۵.

مزار الشهید ص ۳۲.

بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۹.

۷۲۰ – قسمتی از این زیارت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین (ع) که از امام صادق (ع) روایت شده و مرحوم شیخ مفید آن را نقل نموده است چنین است:

...«اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی امیرالمؤمنین عبدک المرتضی و امینک الاوفی و عروتک الوثقی و یدک العلیا و جنبک الاعلی و کلمتک الحسنی و حجتک علی الوری و صدیقک الاکبر و سید الاوصیاء و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین و یعسوب الدین و قدوه الصالحین و امام المخلصین»....

مصباح الزائر ص ۷۹ – ۷۸.

بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۰۷.

۷۲۱ – مصباح المتهجد ص ۶۶۴.

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۰۰.

۷۲۲ – مصباح الزائر ص ۱۷۲.

مزار الشهید ص ۱۸۴.

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۵۳.

۷۲۳ – مصباح الزائر ص ۱۵۴.

مزار الشهید ص ۲۱۱.

المزار الکبیر ص ۱۷۲.

بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۲.

۷۲۴ – عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۷۷.

بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۸ – ۱۲۷.

همچنین در یکی از زیارتهای حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم:

...«اشهد انک و الائمه من ولدک سفینه النجاه و دعائم الاوتاد و ارکان البلاد و ساسه العباد».…

المزار الکبیر ص ۷۶، ۷۷.

بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۴۲، ۱۴۸)؛

و در یکی از دعاهای روز عید غدیر می‌خوانیم:

...«اللهم صل علی محمد و آل محمد، الائمه القاده و الدعاه الساده و النجوم الزاهره و الاعلام الباهره و ساسه العباد و ارکان البلاد ....«

اقبال الاعمال ص ۴۹۲.

بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۰)؛

و در توقی شریف حضرت که برای استشفاع به محمد و آل محمد است می‌خوانیم:

...«قد اتاکم اللّه یا آل‌یاسین خلافته و علم مجاری امره فیما قضاه و دبره و رتبه و اراده فی ملکوته، فکشف لکم الغطاء و انتم خزنته و شهداوه و علماوه و امناوه، ساسه العباد و ارکان البلاد و قضاه الاحکام».…

بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۳۷.

همچنین مراجعه کنید به مصباح الزائر ص ۲۲۳، ۲۲۴.

بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۹۳.

۷۲۵ – مسند احمد حنبل، ج ۱ ص ۷۷.

سنن ترمذی، ج ۵، ص باب ۲۱ ص ۶۴۱.

۷۲۶ – الصواعق المحرقه ص ۲۱۳.

۷۲۷ – نساء/ ۶۹.

۷۲۸ – کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۳۴۱۹۴.

۷۲۹ – این قسمت از روایت در کتب عامه نیز موجود است.«

مجاهد بن جبر «این حدیث را به این صورت نقل می‌نماید:

«خرج النبی و هو آخذ بید فاطمه.

فقال:

من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی بضعه منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد اذی اللَّه».

الفصول المهمه ص ۱۳۹.

نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸.

نور الابصار ص ۴۱.

۷۳۰ – احزاب/ ۵۷.

۷۳۱ – متن کامل این روایت که در تفسیر قمی درج است چنین است:

«من آذاها فی حیاتی کمن آذاها بعد موتی و من آذاها بعد موتی کمن آذاها فی حیاتی و من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللَّه و ذلک قول اللَّه:

«ان الذین یوذون اللَّه و رسوله (... الایه)».

تفسیر قمی جص، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵.

۷۳۲ – زبیدی می‌گوید:

«ما روی فی الحدیث:

فاطمه بضعه منی، یسعفنی ما یسعفها)

ای:

ینالنی ما یالها و یلم بی ما یلم بها».

تاج العروس، ج ۶، ص ۱۳۹.

۷۳۳ – شجنه: به معنی شاخه‌ی درخت و به معنی هر چیزی است که پاره و شعبه‌ای از کل یک چیز باشد.

تاج‌العروس، ج ۹، ص ۲۵۰.

۷۳۴ – فاطمه زهرا (س)، ص ۲۰۷.

۷۳۵ – سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.

۷۳۶ – عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۴، ح ۵۷.

۷۳۷ – تحلیل سیره فاطمه زهرا (س)، ص ۲۷۲.

۷۳۸ – الصواعق المحرقه، ص ۲۲۵.

ینابیع الموده، ص ۲۹۵.

۷۳۹ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۵.

۷۴۰ – بشاره المصطفی ص ۱۳۹.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۸.

۷۴۱ – الروض الانف، ج ۲، ص ۱۹۶.

۷۴۲ – بحارالانوار، ج ۲۳ ص ۱۰۶.

۷۴۳ – فاطمه الگوی زندگی، ص ۹۹.

۷۴۴ – فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر ص ۴۱۳.

۷۴۵ – نساء: ۶۹.

۷۴۶ – بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۱، ح ۲.

۷۴۷ رشحات البحار ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۷۴۸ – مفاتیح الجنان، مناجات المفتقرین.

۷۴۹ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.

۷۵۰ – به راستی آنانی که خدا و رسولش را اذیت می‌کنند خداوند اینها را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و عذابی که محیط بر اینهاست، مهیا فرموده است.

احزاب/ ۵۷.

۷۵۱ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۳.

۷۵۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹، ح ۳۴.

۷۵۳ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶، ح ۲۴.

۷۵۴ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳، ح ۱۹.

۷۵۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴.

۷۵۶ – آل‌عمران/ ۴۲.

۷۵۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۴.

۷۵۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

۷۵۹ – میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۸۶.

۷۶۰ – امام علی (ع) عبدالفتاح عبد المقصود، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

۷۶۱ – ضحی/ ۵.

۷۶۲ – حلیه الاولیاء ۴۰ / ۲.

۷۶۳ – حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰.

۷۶۴ – مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۶۱.

۷۶۵ – زهرا برترین بانوی جهان، ص ۹۱.

۷۶۶ – وسائل الشیعه، ج، ۴، ص ۱۰۲۳، ح ۳.

۷۶۷ – بحارالانوار، ج ۸۵ ص ۳۳۴، ح ۲۰.

۷۶۸ – بحارالانوار، ج ۸۵ ص ۳۳۴، ح ۲۱.

۷۶۹ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۳.

۷۷۰ – فروع کافی، کتاب الصلاه، ج ۱۳، ص ۳۴۳.

۷۷۱ – اللئالی المصنوعه، ج ۱ ص ۳۴۷.

۷۷۲ – مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۷۴.

کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۵، ح ۳۶۵۲۱.

ادامه‌ی روایت چنین است:

...«ثم ارسل الی ابی بکر ان سد بابک فاسترجع، ثم قال:

سمعا و طاعه، فسد بیه. ثم ارسل الی عمر، ثم ارسل الی العباس بمثل ذلک. ثم قال رسول‌اللَّه: ما انا سددت ابوابکم و فتحت باب علی ولکن اللَّه فتح باب علی و سد ابوابکم».

۷۷۳ – ابوالفرج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی متوفای ۱۰۴۴ هجری، وی صاحب کتاب معروف «السیره النبویه» می‌باشد. او از ادبا و مورخین مشهور عصور متاخر عامه است و تالیفات بسیاری دارد. وی در حلب زاده شد و در مصر فوت نمود. الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۱.

معجم المولفین، ج ۲، ص ۴۳۶.

۷۷۴ – حافظ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن موسی خسروجردی خراسانی بیهقی متوفای سال ۴۵۸ ه.

وی مولف کتاب معروف «السنن الکبری» می‌باشد. کتابی که ذهبی درباره‌اش می گوید:

«کسی به مانند آن را ننوشته است».

بیهقی کتب بسیاری تدوین نموده که نام بعضی از آنها را در سیر اعلام النبلاء می‌توانید بیابید. سبکی درباره‌ی او می گوید:

«بیهقی یکی از ائمه‌ی مسلمین است».

الغدیر، ج ۱، ص ۱۱۰.

تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۳۲.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۶۳.

طبقات سبکی، ج ۴، ص ۸.

طبقات الحفاظ ص ۴۳۲.

۷۷۵ – سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵.

السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۷۵.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۸/ ح ۳۶۸.

۷۷۶ – التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۶۷.

۷۷۷ – سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵.

تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ج ۱۴، ص ۱۶۶.

۷۷۸ – امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۳.

علل الشرایع، ص ۲۰۱.

۷۷۹ – معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۲۰۳۱.

۷۸۰ – ابوالعباس احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی متوفای ۱۰۱۹ هجری. وی از مورخین نیمه‌ی دوم سده‌ی دهم هجری دمشق است و کتاب معروف اخبار الدول و آثار الاول از آن اوست.

کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۶.

هدیه العارفین، ج ۱، ص ۱۵۹.

معجم المطبوعات العربیه، ج ۲، ص ۱۵۰۵.

معجم المولفین، ج ۱۱، ص ۳۲۷.

۷۸۱ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۰.

۷۸۲ – پیامبر اکرم به عایشه می‌فرمایند:

«یا عائشه لیله اسری بی الی السماء فادخلنی جبرئیل (ع) الجنه ناولنی تفاحه فاخذتها فاکلتها فصارت نطفه و نورا فی صلبی فنزلت فواقعت خدیجه، ففاطمه منها. فکلما اشتقت الی الجنه قبلتها یا عائشه، فاطمه حوراء انسیه.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱، ح ۳۸۱.

یعنی:

«ای عایشه، شبی که من به آسمان (معراج) رفتم جبرئیل مرا به بهشت وارد نمود و سیبی به من داد؛ من آن سیب را گرفتم و خوردم. آن سیب نطفه و نوری در صلب من شد؛ آنگاه که (از آسمان) فرود آمدم با خدیجه نزدیکی نمودم و فاطمه از همان سیب بهشتی است.

ای عایشه، من هرگاه که مشتاق بهشت می‌گردم فاطمه را می‌بوسم. او حوریه‌ی بهشتی زنان عالم است».

مصادر دیگری نیز از عامه موجود است که خوانندگان می‌توانید بعضی از آنها را در کتاب احقاق الحق، ج ۲۵، ص ۷ – ۴ بیابند.

در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۲ این روایت از کتاب شرف المصطفی (تالیف خرکوشی) نقل گردیده است.

همچنین مراجعه بفرمایید به:

تفسیر فرات، ذیل آیه‌ی:

«و یومئذ یفرح المومنون – بنصر اللّه» الروم/ ۴، ۵.

ص ۳۲۱، ح ۴۳۵.

علل الشرائع ص ۱۸۴.

۷۸۳ – ذخائر العقبی ص ۴۴.

نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

ارجح المطالب ص ۲۴۷.

۷۸۴ – نام مادر انس بن مالک، «ام سلمه بنت ملحان» می‌باشد.

۷۸۵ – روایات ام سلیم در احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

به نقل از:

تاریخ کبیر بخاری و التدوین (تالیف رافعی) آمده است.

۷۸۶ – النهایه – ذیل کلمه‌ی «بتل» – ج ۱، ص ۹۴.

۷۸۷ – النهایه – ذیل کلمه‌ی «بتل» – ج ۹۴ /۱.

۷۸۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.

۷۸۹ – احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۲۵۰.

فاطمه زهرا (س) ص ۲۰۸.

۷۹۰ – احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۲۵۰.

۷۹۱ – الخصائص العلویه

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۶، ح ۳۶۱.

شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۹۲۲.

۷۹۲ – روضه الصفاء جلد ۱، جزء ۳، ذیل احوال حضرت حسین بن علی علیهم السلام، حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۵.

همچنین مراجعه بفرمایید به:

شواهد التنزیل – آیه‌ی (اهدنا الصراط المستقیم) – ج ۱، ح ۹۱

مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۰.

ترجمه‌ی فارسی این روایت چنین است:

پیامبر اکرم فرمودند:

«راه راست را با خورشید بیابید؛ آنگاه که خورشید پنهان گردید راه راست را با ما بیابید و آنگاه که ماه پنهان گردید راه راست را با ستاره‌ی زهره بیابید و آنگاه که ستاره‌ی زهره پنهان شد راه راست را با ستاره‌ی زهره بیابید و آنگاه که ستاره‌ی زهره پنهان شد راه راست را با دو ستاره‌ی فرقدین بیابید.

به رسول خدا عرض شد که:

یا رسول‌اللّه منظور از خورشید چیست؟

فرمود:

منظور من هستم. ماه کیست؟

فرمود:

علی بن ابی طالب. زهره کیست؟

فرمود:

زهرا و فرقدین نیز حسنین می‌باشند».

۷۹۳ – این روایت که به حدیث «ثقلین» مشهور است با عبارات مختلفی بیان گردیده است و در تواتر آن هیچ تردیدی نمی‌توان نمود. ما ذیلا به بعضی از مصادر این روایت از کتب عامه اشاره می‌نماییم:

صحیح مسلم – کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب – ج ۴، ص ۱۸۷۳، ح ۲۴۰۸.

صحیح ترمذی – کتاب المناقب، باب الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴.

مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

سنن دارمی – کتاب فضائل القرآن، باب فضل من قرا القرآن – ج ۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۲

المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۴۸، ۵۳۳.

نظم درر السمطین ص ۲۳۲.

شرح السنه، ج ۷، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

ذخائر العقبی ص ۱۶.

مناقب ابن مغازلی ص ۲۳۴، ۲۳۵.

مقتل الحسین، ج ۱۱، ص ۱۰۴.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۷۵ – ۲۷۲، ح ۵۳۸، ۵۳۹.

اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲.

شرح العقیده الطحاویه، ج ۲، ص ۷۳۷، ۷۳۸.

احیاء المیت ص ۱۱۴.

الصواعق المحرق ص ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰.

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳.

الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰، ج ۶، ص ۷، ۳۰۶.

ینابیع الموده ص ۳۰ ۳۸ ۴۱ ۳۷۰ ۱۸۳.

۷۹۴ – نجم / ۳ و ۴.

۷۹۵ – فاطمه زهرا (س)، ص ۱۶۸ تا ۱۷۹.

۷۹۶ – فاطمه زهرا (س)، علامه امینی، ص ۱۸۰، ۱۸۹.

۷۹۷ – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۷۹۸ – الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۵۴.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۰، ح ۳۷۳.

مناقب خوارزمی ص ۲۱۱.

۷۹۹ – البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۰.

سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۹۹.

۸۰۰ – فاطمه زهرا (س)، علامه امینی، ص ۱۸۰.

۸۰۱ – رنج ها و فریادهای فاطمه (س)، ص ۵۴.

۸۰۲ – عوالم، ج ۱۱، ص ۲۵.

۸۰۳ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۸، ش ۳۶۷.

بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۳ با مختصر تفاوتی.

۸۰۴ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۰۴.

۸۰۵ – سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۴.

۸۰۶ – زمر / ۶۵:

اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می گردد.

۸۰۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۳، ح ۴۳.

تحلیل فاطمه الزهرا (س) ص ۱۰۳.

۸۰۸ – محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۱۰.

۸۰۹ – یا محمدا!

و اسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا علی ما بعثوا؟

قال:

قلت:

علی ما بعثوا؟

قالت:

علی ولایتک و ولایه علی بن ابیطالب.

۸۱۰ – زیرا انبیای دیگر مقدمه بودند بر ولایت امیرالمؤمنین (ع)

۸۱۱ – عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۸۱۲ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸، ش ۳۹۲.

۸۱۳ – الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیهما و امهما افضل نسا اهل الارض.

بحار، ج ۴۳ ص ۱۹، ح ۵.

۸۱۴ – انها سیده نساء العالمین. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳.

۸۱۵ – ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه و امهما سیده نساء اهل الجنه. (کنز العمال، ج ۱۲ ص ۱۰۷ و ۱۰۸، ش ۳۴۰۱۷.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۰، ش ۳۶۳.

۸۱۶ – جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۳۱.

۸۱۷ – تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۰۸.

۸۱۸ – آل عمران / ۶۱.

۸۱۹ – تفسیر فخر رازی، ج ۲، ص ۶۹۹.

تفسیر بیضاوی. تفسیر الکشاف زفحشری، ج ۱، ص ۴۹.

۸۲۰ الفصول المهمه مالکی

الجواهر طنطاوی، ج ۲، ص ۱۲۰.

فتح القدیر شوکانی، ج ۱، ص ۳۱۶.

روح المعانی آلوسی، ج ۳، ص ۱۶۷.

التسهیل لعلوم التنزیل کلبی، ج ۱، ص ۱۰۹.

تفسیر ابی السعود محمد بن محمد عمادی، ج ۱، ص ۲۴۴.

احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۶.

الجامع الاحکام القرآن قرطبی، ج ۲، ص ۱۰۴ الجامع البیان طبری، ج ۲، ص ۲۱۳.

الکبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۵۸.

صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه تفسیر جلالین در ذیل آیه

الکشاف زمخشری، ج ۱، ص ۴۹.

مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵.

صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۱۶۶.

مصابیح السنه بغوی، ج ۲، ص ۲۰۱.

سیر اعلام النبلاء علامه ذهبی، ج ۳، ص ۱۹۳.

مدارک التنزیل و حقایق التأویل نسفی، ج ۱، ص ۲۲۲ مصابیح.

۸۲۱ – مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳.

۸۲۲ – اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲.

۸۲۳ – تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱.

۸۲۴ – کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱.

به نقل از:

ابن نجار.

۸۲۵ – کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.

۸۲۶ – میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۲.

۸۲۷ – صحیح مسلم، کتاب الجهاد.

۸۲۸ – مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹، طبع میمنیه.

۸۲۹ – سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰، طبع حیدرآباد.

۸۳۰ – صحیح ترمذی، باب: ما جاء فی ترکه الرسول.

۸۳۱ – سیمای حضرت فاطمه زهرا (س)، ص ۷۶.

۸۳۲ – قمر / ۵۴.

۸۳۳ – عبقات الانوار، ج حدیث سفینه، ص ۱۰۸۱.

فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۶۳.

۸۳۴ – فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۱۹.

۸۳۵ – فجر/۲۱ تا ۲۷.

۸۳۶ – بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۹۴، ح ۷ و نیز بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۹۶، روایت ۴۹.

این حدیث از دو طریق نقل شده:

۱ – کافی.

۲ – صدوق و ما به طریق صدوق نقل کردیم که در متن با کافی اختلاف دارد، مراجعه شود.

۸۳۷ – جلوه نور، ص ۲۵۹.

۸۳۸ – رسول‌اللَّه:

انها (فاطمه) لسیده نساء العالمین فقیل أهی سیده نساء عالمها فقال:

ذاک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۴، روایت ۲۰.

۸۳۹ – رسول‌اللَّه:

اتانی ملک فبشرنی إن فاطمه سیده نساء اهل‌الجنه و نساء أمتی.

بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۷۹.

۸۴۰ – آینه‌ی ایزدنما: ص ۲.

شعر از حضرت آیت‌اللَّه محمد حسین غروی اصفهانی.

۸۴۱ – جامی از زلال کوثر، ص ۷۹.

۸۴۲ – ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۵۸.

چشمه در بستر، ص ۵۰۶.

۸۴۳ – مریم / ۱.

۸۴۴ – بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۸۴.

فاطمه (س) بهجه قلب المصطفی ص ۶۴.

۸۴۵ – آل عمران / ۳۷.

۸۴۶ – فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۱.

۸۴۷ – اشاره به آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی آل‌عمران است.

۸۴۸ – محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۱۳.

بحار، ج ۴۳، ص ۵۹

ج ۴۱، ص ۳۰ با اختصار.

تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۱۲.

۸۴۹ – روض الفائق، ص ۲۱۴.

۸۵۰ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹.

۸۵۱ – فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۱۵۲.

۸۵۲ – فاطمه گل محمدی، سید جواد هاشمی.

۸۵۳ – شوری /۲۳ و ۲۴.

۸۵۴ – کشاف زمخشری، ج ۴ ص ۲۳۰.

اسباب النزول واحدی، ص ۲۵۱.

۸۵۵ – احزاب /۳۳.

۸۵۶ – فضائل الخمسه، ج ۳ ص ۱۸۸ – ۱۸۴.

۸۵۷ – همان ص ۱۹۰ – ۱۸۹.

۸۵۸ – احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۹۲.

۸۵۹ – آل عمران / ۶۱.

۸۶۰ – مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۶۲.

اسباب النزول، ص ۶۷.

۸۶۱ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۸۶۲ – تفسیر جلالین، جلال الدین سیوطی

جلال الدین محمد بن احمد، ص ۷۷.

۸۶۳ – مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۶۲.

۸۶۴ – تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۵.

۸۶۵ – تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۹۲.

۸۶۶ – تفسیر راهنما، ج ۳، ص ۴۷۱.

۸۶۷ – نساء/۱۱۳.

۸۶۸ – انعام/۸۴ – ۸۵.

۸۶۹ – تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۶.

۸۷۰ – کوثر / ۱ – ۳.

۸۷۱ – اسباب النزول، ص ۳۰۷.

الدر المنثور سیوطی، ج ۶ ص ۴۰۲.

۸۷۲ – المیران، ج ۲۰، ص ۳۷۰.

الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳.

۸۷۳ – تاویل الآیات الطاهره فی فضائل العتره الطاهره استر آبادی، ص ۸۲۲.

۸۷۴ – الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۱۸.

۸۷۵ – المیزان، ج ۷، ص ۳۷۰.

۸۷۶ – الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳.

۸۷۷ – دهر/۵.

۸۷۸ – الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷.

۸۷۹ – آل عمران /۱۰۳.

۸۸۰ – مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۳.

۸۸۱ – تاویل الآیات الظاهره، ص ۱۲۳.

۸۸۲ – سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۳.

۸۸۳ – دخان / ۱ تا ۴.

۸۸۴ تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۲.

۸۸۵ – توبه /۱۱۹.

۸۸۶ – فاطمه الزهرا فی القرآن، ص ۱۰۲.

۸۸۷ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۳.

۸۸۸ – سوره ابراهیم / ۲۴.

۸۸۹ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۶.

۸۹۰ – تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۲.

۸۹۱ – المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰.

۸۹۲ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۴۳۱.

۸۹۳ – اسراء/ ۱۷.

۸۹۴ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۱.

۸۹۵ – فاطمه الزهرا فی القرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۸۹۶ – مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱۱.

۸۹۷ – تفسیر فرات، ص ۸۲.

۸۹۸ – فرقان/۷۴.

۸۹۹ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹.

۹۰۰ – تاویل الآیات الظاهره، ص ۳۸۱.

از ۹۰۱ تا آخر

۹۰۱ – نور / ۳۵.

۹۰۲ – تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۳۶.

۹۰۳ – همان مدرک.

۹۰۴ – الرحمن/۱۹ – ۲۰.

۹۰۵ – تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۲۶۵.

۹۰۶ – همان، ص ۲۶۵.

۹۰۷ – اسراء/۵۷.

۹۰۸ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۴۷۴.

۹۰۹ – نور/۳۶.

۹۱۰ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۵۶۸.

۹۱۱ – مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲.

۹۱۲ – آل عمران/۱۹۱.

۹۱۳ – تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۳ – ۴۲۴.

۹۱۴ – مدثر/۳۵ – ۳۶.

۹۱۵ – بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۳۱.

۹۱۶ – صحیفه الزهرا (س)، جواد قیومی.

۹۱۷ – تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۲۴.

۹۱۸ – آل عمران / ۶۱.

۹۱۹ – پیشگفتار کتاب «وتر فی غمد» تالیف سلیمان کتانی، ص ۲۶.

۹۲۰ – الخصائص الفاطمیه، ص ۱.

۹۲۱ – فاطمه الزهراء (س) من المهد الی اللحد، مقدمه ص ۱۳ و ۱۴.

۹۲۲ – الفصول المهمه، ط بیروت، ۱۳ – ۱۲.

۹۲۳ – کشف الغمه، چاپ تبریز، ج ۱، ص ۴۴۸.

۹۲۴ – الاسلام و الشیعه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۹۲۵ – الاسلام و الشیعه محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۹۲۶ – فاطمه زهرا، ص ۲۱۴.

۹۲۷ – صحیح الاسلام و الشیعه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۹۲۸ – بخاری، ج ۲، ص ۱۸۵.

۹۲۹ – سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۳۴.

۹۳۰ – تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۱۴.

۹۳۱ – اسراء/ ۱:

پاک و منزه است خداوندی که بنده‌اش را شبانگاه سیر داد...

۹۳۲ – الفصول المهمه، ط بیروت، / ۱۴۳.

۹۳۳ – آل عمران / ۶۱.

۹۳۴ – حلیه الاولیاء، ط بیروت، ج ۲، ص ۳۹.

۹۳۵ – شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳.

۹۳۶ – اهل البیت تألیف توفیق ابو علم، ص ۱۲۸.

۹۳۷ – فاطمه الزهراء (س)، تألیف علامه دخیل، ص ۱۷۱.

۹۳۸ – فاطمه الزهرا وتر فی غمد، ص ۳.

۹۳۹ – ترجمه همان کتاب، ص ۲۰۵.

۹۴۰ – ترجمه همان کتاب، ص ۲۱۱.

۹۴۱ – کوثر ولایت، ص ۵۱، ح ۸۸.

۹۴۲ – صحیفه الزهرا (س)، جواد قیومی اصفهانی.

۹۴۳ – ابومحمد الحسن بن محمد دیلمی صاحب کتاب ارشاد القلوب، از علمای بزرگ قرن هشتم ه.

۹۴۴ – از شاگردان آیت الله العظمی خویی.

۹۴۵ – غریفی، محیی الدین آیه التطهیر، ص ۸۸.

۹۴۶ – برای مثال علامه مجلسی بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲ – ۲۴۴.

بحرانی عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۱ – ۱۰۴.

۹۴۷ – مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۷.

۹۴۸ – حدیث کساء و آثار شگفت، سید علی ابطحی، ص ۲۹ تا ۳۵.

۹۴۹ – فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۵۰.

۹۵۰ – فرهنگ معین.

۹۵۱ – فاطمه زهرا (س) شکوفه عصمت، ص ۲۲۸.

۹۵۲ – تهذیب، ج ۶، ص ۹، روایت ۱۲.

مصباح المتهجد، ص ۷۱۱.

روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۳.

۹۵۳ – سیره معصومین، سید محسن امین، ج ۲.

۹۵۴ – آل عمران /۳۱.

۹۵۵ – احزاب / ۶.

۹۵۶ – در آستان فاطمه (س)، ص ۶۷.

۹۵۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۰ – ۱۷۴.

۹۵۸ – الصدیقه الشهیده، علامه المقرم، ص ۱۰۵.

۹۵۹ – دلایل الامامه، طبری، ۴۶.

۹۶۰ – اسماء همسر جعفر طیّار بود و حدود پانزده سال همراه جعفر در حبشه به سر برد و بعد از شهادت جعفر، همسر ابوبکر شد،

محمد بن ابوبکر پسر او است.

۹۶۱ – کشف‌الغمّه، ج ۲، ص ۶۷،

به نقل از:

ابن عبّاس.

۹۶۲ – کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۸۲.

رنج ها و فریادهای فاطمه (س) ص ۲۲۷.

۹۶۳ – قبضه اللَّه قبضه رأفه و اختیـار رغبه بمحمـد عن تعب هـذه الـدار موضوعـا عنه اعباء الأوزار محفوفا بالملائکه الأبرار و رضوان الرب الغفار و جوار الملک الجبار».

۹۶۴ – نهج‌الحیاه، ص ۲۰۴، ح ۱۱۸.

۹۶۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

۹۶۶ – وفاه فاطمه الزهراء (س)، ص ۷۸.

۹۶۷ – بحارالانوار، چاپ قدیم، ج ۱۰، ص ۶۱.

۹۶۸ – سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۴.

ذخائر العقبی، ص ۵۳.

فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین، ص ۴۳۵.

۹۶۹ – احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۴.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷، ح ۲۸.

سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۳۹.

۹۷۰ – عوالم، ج ۱۱، ص ۵۰۴ و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰، ح ۱۱.

۹۷۱ – وفات فاطمه الزهراء (س)، ص ۷۷.

۹۷۲ – وفاه فاطمه الزهراء (س)، ص ۷۸.

۹۷۳ – فاطمه الزهراء، بهجه قلب مصطفی، ص ۵۷۶.

۹۷۴ – بیت الاحزان، ص ۱۵۲.

۹۷۵ – فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین، ص ۴۳۹.

۹۷۶ – فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۵۷۹.

۹۷۷ – فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین، علامه امینی، ص ۴۵۰.

۹۷۸ – ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۲.

۹۷۹ – نهج‌البلاغه، دکتر شهیدی، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۹۸۰ – نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۹۸۱ – آل عمران /۱۵۶.

۹۸۲ – عوالم، ج ۱۱، ص ۵۳۰

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳.

۹۸۳ – ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۸۸.

۹۸۴ – همان ص ۸۷.

۹۸۵ – مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۷۵.

۹۸۶ – کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶.

۹۸۷ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵.

۹۸۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱ و ۱۷۸.

۹۸۹ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱ و ۱۷۸.

۹۹۰ – مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۷۵.

۹۹۱ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۹۹۲ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲.

۹۹۳ – کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۲۸.

۹۹۴ – کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۲۸.

۹۹۵ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۶.

۹۹۶ – بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۵.

۹۹۷ – نهایه الارب، نویری جلد ۴ قسمت (جنگهای و فتوحات ابابکر).

۹۹۸ – بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸.

ج ۸، ص ۲۲۹.

ج ۲۸، ص ۲۶۸.

الوافی، ج ۲، ص ۱۸۸.

اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۰.

ارشاد دیلمی، ص ۱۷۶.

ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۶۷.

کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۰۱ و ۴۰۹.

اثبات الوصیه، ص ۱۱۰.

الامامه و السیاسیه، ج ۱، ص ۱۲.

اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۶.

احتجاج طبرسی، ص ۸۳.

کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۳.

امام علی، ج ۱، ص ۲۲۵.

بیت‌الاحزان، ص ۱۰۷.

۹۹۹ – عقد الفرید، ج ۲۸ ص ۳۲۲.

ج ۳ ص ۶۳.

تاریخ ابن شحنه (پاورقی تاریخ کامل ابن أثیر، ج ۷ ص ۱۶۴)

انساب‌الاشراف، ج ۱ ص ۵۶۸.

الامامه و السیاسه، ج ۱ ص ۱۴ - ۱۳/۱۲.

تاریخ ابوالفداء، ج ۱ ص ۱۶۴.

اعلام‌النساء، ج ۳ ص ۱۲۰۷.

الامام علی (ع) ج ۱ ص ۲۲۵.

الغدیر، ج ۷ ص ۷۸.

ج ۵ ص ۳۷۳ و ۳۶۹ ج ۷ ص ۷۷.

ج ۱۰ ص ۱۲۴.

بحارالانوار، ج ۲۸ ص ۳۲۲ و، ج ۴۳ ص ۱۹۷.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۴.

ج ۲ اثبات الوصیه ص ۱۲۳.

ریاحین الشریعه، ج ۱ ص ۲۹۱ و ۲۶۰.

احتجاج طبرسی ص ۸۳.

کتاب سلیم بن قیس ص ۸۶۳.

کتاب عوالم، ج ۱۱ ص ۴۰۱.

کوکب الدری، ج ۱ ص ۱۸۶.

غرر ابن خیزرانه، شرح ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۹.

۱۰۰۰ - کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۱۴.

ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۷۰.

بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۳۳ طبع قدیم.

۱۰۰۱ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۸ (طبع قدیم)

بحار، ج ۲۸، ص ۳۳۹.

۱۰۰۲ - کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۴۰ ح ۱۱۸.

بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۴۷.

ج ۲۸، ص ۲۰۶.

ج ۲۷، ص ۲۲۷.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۶.

احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۶.

روضه کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.

رجال شیخ طوسی، الوافی، ج ۲، ص ۱۸۷.

اختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۵.

بیت الاحزان، ص ۱۰۳.

کوکب الدری، ج ۱، ص ۱۹۵، مجلس ۱۵، ص ۱۸۷ و ۱۹۸.

۱۰۰۳ – کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۰۶.

اختصاص شیخ مفید، ص ۸۶.

بیت الاحزان، ص ۱۰۳.

بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷.

تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.

کافی، ج ۸، ص ۲۳۸، حدیث ۳۲۰.

الوافی، ج ۲، ص ۱۸۷.

۱۰۰۴ – کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۰۶.

اختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۱.

بیت الاحزان، ص ۱۰۲.

بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷.

تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.

فروع کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.

کتاب الوافی، ج ۲، ص ۱۸۷.

کوکب الدری، ج ۱ ص ۱۹۶، مجلس ۱۸.

۱۰۰۵ – احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۷ – ۱۲۱.

حق‌الیقین، ص ۱۹۴ – ۱۹۱.

علل الشرایع، ج ۱.

بیت‌الاحزان، ص ۲۰۵.

•۱۰۰۶ – ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۲.

بحار، ج ۲۸، ص ۳۰۵

ج ۴۷، ص ۳۵۶.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۰۰.

اسرار آل محمد، ص ۱۰۲.

احتجاج طبرسی چاپ نجف، ج ۱، ص ۱۱۷.

۱۰۰۷ – بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰۹.

۱۰۰۸ – قابل توجه است که این «لوح» صحیفه‌ای بود مانند صحیفه‌های دیگر که در ایام رسالت پیامبر به دخترش فاطمه رسیده بود.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۶ تا ۱۴۱، ش ۴۳۲ تا ۴۳۵)

۱۰۰۹ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹،

ج ۱ بصائر، ص ۱۵۲، ح ۳.

۱۰۱۰ – بصائر الدرجات، ص ۱۵۴، ح ۸.

عندی مصحف فاطمه لیس فیه شی من القرآن.

بحارالانوار، ج ۳۹ ص ۳۴۳.

۱۰۱۱ – کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷.

بصائر، ص ۱۵۷، ح ۱۸.

۱۰۱۲ – بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

۱۰۱۳ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵.

بصائر الدرجات، ص ۱۵۴، ح ۶:

و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه.

۱۰۱۴ – بصائر الدرجات، ص ۱۵۹، ح ۲۷.

۱۰۱۵ – اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

بحار، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷

ج ۴۳، ص ۸۰، ح ۶۸.

بصائر الدرجات ص ۱۵۷، ح ۱۸.

۱۰۱۶ – تحلیل سیره‌ی فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۷۷.

به نقل از:

بصائر الدرجات، ص ۱۵۴، ح ۸.

۱۰۱۷ فاطمه در آئینه‌ی کتاب (با اندکی تغییرات.)

دار الرسول الاکرم، بیروت، ۱۴۲۰ ق، ۱۹۹۹ م. رقعی، ۸۶ ص.

حدیث اشک

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور:حدیث اشک / شیعه تیوب

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

توصیفگر : فاطمه زهرا س) ۸ قبل از هجرت – ۱۱ ق.، امام اول توصیفگر : Fateme Zahra

توصیفگر : فاطمه‌زهرا (س)، ۸ ؟ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق

توصیفگر : امامت توصیفگر : دفاع توصیفگر : امامان ۱]

بخش اول زخم های انکار شده (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

اهل سنت همواره می کوشند با نشر کتب و مجلات و سایت های مختلف شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها به دست عمر و ابوبکر را افسانه جلوه دهند و آن را ساخته اذهان علمای شیعه می نمایند. این درحالسیت که در معتبرترین کتب اهل سنت تصمیم عمر و ابوبکر بر قتل حضرت زهرا سلام الله علیها تایید شده است

ابن ابی شیبه و کتاب" المصنف"

ابوبکر بن ابی‌شیبه (۱۵۹– ۲۳۵) مولف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می کند:
هنگامی که مردم با ابی‌بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید ، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.
این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی علیهاالسلام به علی علیه‌السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد. (۱)
یادآور شدیم که گزارش فوق در کتاب المصنف با سندی صحیح نقل شده است، اینک به بررسی سند حدیث از دیدگاه رجالیان اهل سنت می‌پردازیم تا میزان اعتبار تاریخی آن معلوم گردد:
در اعتبار شخص مولف (یعنی ابن ابی‌شیبه) همین بس که ذهبی، دانشمند رجالی اهل سنت (متوفای ۷۴۸) درباره‌ی او می گوید: عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه، حافظ بزرگ و حجت است. احمد بن حنبل و بخاری و ابوالقاسم بغوی از او نقل روایت کرده و گروهی او را توثیق کرده‌اند... ابن شیبه از کسانی است که از پل عبور کرده و در منتهای وثاقت است (۲)

بلاذری و کتاب" انساب الاشراف"

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب انساب الاشراف به گونه‌ی زیر نقل می کند:
ابوبکر به دنبال علی (علیه‌السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتش زا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت! بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!. (۳)
درباره ی اعتبار بلاذری از دیدگاه اهل سنت همین بس که ذهبی در کتاب تذکره الحافظ وی را با القاب: حافظ، اخباری و علامه می‌ستاید (۴) و در کتاب سیر اعلام النبلاء او را چنین توصیف می کند: علامه، اذیب، نویسنده. (۵)
ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه از ابن عساکر نقل می کند که: بلا ذری، نویسنده و دارای کتابهای خوبی است (۶) بنابراین نباید درباره‌ی بلا ذری شک و تردید کرد.
تا اینجا بررسی سند به پایان رسید. این دو سند صحیح تاریخی، به وضوح حاکی از آن است که بعد از درگذشت پیامبر گروهی که در راس آنان شیخین قرار داشته‌اند تصمیم به هتک حرمت خانه‌ی زهرا علیهاالسلام گرفته‌اند، اما این که افراد مزبور، به نیت خود جامه‌ی عمل نیز پوشانیده‌اند یا نه؟ این مطلب را باید از بررسی مدارک بخش آینده به دست آورد.

ابن قتیبه و کتاب" الامامه و السیاسه"

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲- ۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. (الاعلام ۴/ ۱۳۷) وی در کتاب الامامه و السیاسه چنین می‌نویسد: ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد وآنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید والا خانه را بر سرتان آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه‌ی عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است، او گفت: باشد!. (۷)

ابن قتیبه دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و ابی‌قحافه رسید؟! وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا را شنیدند گریه‌کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی‌بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟، گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم!!....(۸)

طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه‌ی وحی را چنین بیان می‌کند:

عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.

این صحنه‌ی تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه‌ی اول، با تهدید و ارعاب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟ خواننده باید در آن داوری نماید.

به لحاظ معیارهای مقبول علم رجال اهل سنت، در امانت و صداقت و وثاقت طبری سخنی نیست. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: پیشوای بزرگ، مفسر قرآن، ابوجعفر نویسنده کتابهای درخشان، ثقه و مورد اعتماد و راستگو. (۹)

ابن عبد ربه و کتاب" العقد الفرید"

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ ه) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره‌ی تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی‌بکر تخلف جسته‌اند چنین می‌نویسد:

علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت: ای فرزند خطاب! آمده‌ای خانه‌ی ما را بسوزانی؟! او در پاسخ گفت: بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید). (۱۰)

ابن عبدالبر و کتاب" الاستیعاب"

یوسف بن عبداللَّه معروف به ابن عبدالبرّ (۳۶۸- ۴۶۳) مولف کتاب الاستیعاب، از بزرگان علم حدیث، فقیه، مورخ و آگاه از انساب است. او در الاستیعاب، بخش مربوط به شرح حال ابوبکر، تحت عنوان عبداللَّه بن ابی‌قحافه حادثه‌ی یورش به خانه زهرا را چنین نقل می کند:

علی و زبیر هنگامی که با ابوبکر بیعت می‌شد، به خانه فاطمه رفت و آمد کرده و با او در این زمینه به مشورت می‌پرداختند. چون خبر رفت و آمد آنان به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! کسی محبوبتر از پدر تو برای ما نیست، همچنان که پس از رسول خدا، تو از دیگران نزد ما محبوبتری. به من خبر رسیده که آنان به خانه شما وارد می‌شوند. اگر بار دیگر چنین خبری به من برسد، چنین و چنان خواهم کرد! سپس خانه را ترک گفت و پس از رفتن او علی و زبیر وارد خانه شدند، فاطمه به آنان گفت: عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر این کار تکرار شود چنین می کنم. به خدا سوگند او به قسم خود عمل می کند. (۱۱)

ابی الفداء و کتاب" المختصر فی اخبار البشر"

اسماعیل بن علی معروف به ابی‌الفداء (متوفای ۷۳۲) در کتاب معروف خود به نام المخصتر فی اخبار البشر، گزارشی نزدیک به آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است. که ما برای اختصار دیگر آن را تکرار نمی کنیم. (۱۲)

در اعتبار کلامی ابی‌الفدا همین بس که ذهبی می گوید: او دوستدار فضیلت و اهل آن بود و برای او محاسن زیادی هست. (الدرر الکامنه، نگارش ابن حجر ۱/۳۷۲)

نویری و کتاب" نهایه الارب فی فنون الادب"

احمد بن عبدالوهاب قرشی معروف به نویری (۶۷۷- ۷۳۳) شاعر و ادیب معروف مصری مولف کتاب نهایه الارب فی فنون الادب است که زرکلی در الاعلام آن را ستوده و از قول فازیلیف می گوید:

حقایقی در این کتاب از مورخان دیرینه نقل شده است که کتابهای آنان به دست ما نرسیده است، مانند ابن الرقیق، ابن رشیق و ابن شداد. نویری در کتاب یاد شده، رویداد خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را همانند ابن عبدالبر نقل کرده. که ما برای خلاصه آن را تکرار نمی کنیم (۱۳) .

سیوطی و کتاب" مسند فاطمه"

جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱)، دانشمند ذوفنون و سخت کوش قرن نهم، در کتاب مسند فاطمه رویداد خانه دخت گرامی پیامبر را از مصنف ابن ابی شیبه نقل کرده است. و گفتار ابن ابی شیبه را قبلا بیان کردیم.

متقی هندی و کتاب" کنزالعمال"

علی بن حسام الدین معروف بن متّقی هندی (متوفای ۹۷۵) در کتاب ارزشمند خود کنز العمال رویداد خانه فاطمه را به نحوی که

ابن ابی‌شیبه در المصنَّف نوشته نقل کرده است، بنابراین، نیازی به نقل عبارت نیست (۱۴).

دهلوی و کتاب" ازاله الخفاء"

ولی اللَّه بن مولوی عبدالرحیم دهلوی هندی حنفی (۱۱۱۴– ۱۱۷۶) در کتاب ازالۀ الخفاء (که به زبان فارسی نوشته) درباره‌ی حوادث ایام سقیفه چنین می‌نویسد:

در همین ایام مشکلی دیگر که فوق جمیع مشکلات توان شمرد پیش آمد و آن این بود که: زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها جمع شده، در باب نقض خلافت، مشورتها به کار می‌بردند و حضرت شیخین آن را به تدبیری که بایستی بر هم زدند (۱۵).

سپس نصّ تاریخ را که زید بن اسلم از پدرش نقل کرده و ما قبلا آن را از مصنَّف ابن أبی‌شبیه نقل کردیم، یادآور می‌شود.

محمد حافظ ابراهیم و قصیده عمریه

محمد حافظ ابراهیم (۱۲۸۷– ۱۳۵۱) شاعر مصری که به شاعر نیل شهرت دارد، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده است. او در قصیده خود تحت عنوان عمر و علی، یکی از افتخارات عمر را این دانسته است که در خانه‌ی علی آمد و گفت: اگر بیرون نیایید و با ابی‌بکر بیعت نکنید خانه را به آتش می‌کشم و لو دختر پیامبر در آنجا باشد!

جالب آن است که محمد حافظ ابراهیم، قصیده‌ی خویش را در یک جلسه‌ی بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند بلکه مدال افتخار نیز به او دادند.

سه بیت این قصیده، مورد نظر و استشهاد ماست:

و قَولةٍ لعَليٍّ قالَها عُمَرُ

أكرِم بسامِعِها أعظِمْ بمُلقيها

حرقتُ دارَك لا أبقِي عليك بها

إن لم تُبايع و بنتُ المصطفى فيها

ما كان غيرُ أبي‌حَفْصٍ يَفُوُه بها

أمامَ فارِسِ عدنانٍ و حامِيها .

و گفتاری که عمر آن را به علی علیه‌السلام گفت به چه شنونده‌ی بزرگواری و چه گوینده‌ی مهمّی؟!. به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه‌ات را به آتش می‌کشم و احدی را در آن باقی نمی‌گذارم هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد. جز ابوحفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت_ ۱۶).

عمر رضا کحاله و کتاب" اعلام النساء "

عمر رضا کحّاله، محقق معاصر و مؤلف کتاب ارزشمند أعلام النساء، در شرح زندگی دخت گرامی پیامبر می‌نویسد:

فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمهٔ، فقال: و إن...

دخت پیامبر در آستانه‌ی خانه ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از شما نمی‌شناسم، جنازه رسول خدا را بر زمین گذارده‌اید و کار ریاست را بین خود تقسیم کرده‌اید، بی آن که با ما مشورت کنید و حق ما را به ما برگردانید (۱۷).

اسناد

۱) مصنف ابن ابی‌شیبه ۸/ ۵۷۲

۲) میزان الاعتدال ۲/ ۴۹۰، شماره۴۵۴۹

۳) انساب الأشراف ۱/ ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره

۴) تذکره الحفاظ ۳– ۰۹۲، شماره ۸۶۰.

۵) سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۱۶۲، شماره ۹۶.

۶) البدایه والنهایه۱۱/۶۵، حوادث سال ۲۷۹

۷) الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.

۸) الامامه والسیاسه، ص ۱۳، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر. مسلما این بخش از تاریخ ، برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار بوده است، لذا برخی درصدد برآمدند که در نسبت کتاب الإمامه والسیاسه به ابن‌قتیبه تردید کنند، حال آن که ابن ابی‌الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و تحریفگران بخشی از مطالب آن را به هنگام چاپ، حذف کرده‌اند. غافل از آنکه مطالب مزبور در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید موجود است. زر کلی در اعلام، کتاب الامامه والسیاسه را از آثار ابن قتبه می‌داند و سپس می‌افزاید: برخی از علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تأمل دارند. یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می‌دهد نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (معجم المطبوعات العربیه ۱/ ۲۱۲) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌داند.

۹) میزان الاعتدال ۳/ ۴۹۸، شماره ۷۳۰۶

۱۰) عقد الفرید ۴/ ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.

۱۱) استیعاب ۳/ ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی ، چاپ قاهره.

۱۲) المختصر فی اخبار البشر ۱/ ۱۵۶، ط دار المعرفه، بیروت.

۱۳) نهایه الارب فی فنون الأدب ۱۹/ ۴۰، نگارش نویری، چاپ قاهره، ۱۳۹۵ ه.

۱۴) کنزالعمّال ۵/۶۵۱، شماره ۱۴۱۳۸، ط مؤسسه الرساله، بیروت.

۱۵) ازالهٔ الخفاء ۲/ ۲۹، ناشر اکیدمی، ط لاهور.

۱۶) دیوان محمد حافظ ابراهیم ۱/ ۸۲.

۱۷) اعلام النساء ۴/ ۱۱۴.

حمله ابوبکر و عمر به بیت وحی در معتبر ترین کتب اهل سنت

ابوعبید و کتاب الاموال

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به نام الاموال که مورد اعتماد فقیهان بزرگ مسلمان قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش ، وارد خانه‌ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام داده‌ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه چیز را از پیامبر سوال می‌کردم. اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از:

وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمة و تركته وان أُغلِقَ على الحرب. (۱)

کاش، خانه و حریم خانه‌ی فاطمه را کشف نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود.

ابوعبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله: لم اکشف بیت فاطمه و ترکته... می‌گوید: کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر ابوعبید روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب الاموال در پاورقی توضیح داده‌اند که: جمله‌های حذف شده‌ی فوق، در کتاب میزان الاعتدال (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبد ربه در عقد الفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

محمد بن سعد و کتاب الطبقات الکبری

محمد بن سعد (متوفای ۲۲۹) معروف به کاتب واقدی در اثر ارزشمند خود که صحابه و تابعان را به شیوه خاصی طبقه بندی کرده در باب دختران پیامبر، زندگانی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را به صورت روائی آورده، آنگاه چنین می‌نویسد:

ابوبکر آگاه که فاطمه بیمار شد در خانه فاطمه علیهاالسلام آمد و اجازه خواست تا از او عیادت کند، علی علیه‌السلام استجازه ابوبکر را به فاطمه علیها السلام رسانید.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: اختیار با شماست، علی علیه‌السلام اذن داد. آنگاه می‌نویسد:

فدخل عليها واعتذر إليها و كلّمها فرضيت عنه. (۲)

بر زهرا وارد شد و معذرت خواهی کرد و با او سخن گفت و او را از خود راضی ساخت.

البته ابن سعد روی محدودیتی که داشت، نتوانست روشنتر از این بنویسد، مگر ابوبکر که چه ستمی بر زهرا روا داشته بود که سرانجام از او رضایت می‌طلبد و معذرت خواهی می‌کند.

طبرانی و المعجم الکبیر

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰- ۳۶۰) شخصیتی است که ذهبی در میزان الاعتدال در حق او می‌نویسد: حافظ و ثبت (۳) مولف کتاب المعجم الکبیر- که کرارا چاپ شده است- آنجا که درباره‌ی ابی‌بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید یادآور می‌شود: ابی‌بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سوال می‌کردم.

سپس، درباره‌ی آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش آن را انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید:

فأمّا الثلاث اللاتي وددت أني لم أفعلهنّ، فوددت انّي لم أكن كشفت بيت فاطمة و تركته (۴)

آن سه چیزی که آرزو می‌کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود: آرزو می‌کنم حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم.

ابن عبدربّه و العقد الفرید

ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ ه) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابی‌بکر بر او وارد شدم تا از او عیادت کنم، او گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است:

وددت انّی لم أکشف بیت فاطمهٔ عن شیء وإن کانوا اغلقوه علی الحرب (۵)

کاش در خانه‌ی فاطمه را باز نمی‌کردم هر چند آنان برای نبرد در خانه بسته بودند.

سخن نظّام در کتاب الوافی بالوفیات

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰- ۲۳۱) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به نظّام معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظّام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام، چنین آمده است:

انّ عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتی ألقت المحسن من بطنها (۶)

عمر در روز اخذ بیعت برای ابی‌بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد.

مبرّد و کتاب کامل

محمد بن یزید بن عبدالأکبر بغدادی (۲۱۰- ۲۸۵) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت- که آثار گران سنگی از او به یادگار مانده است – در کتاب الکامل خود، داستان آرزوهای خلیفه‌ی اول را به نقل از عبدالرحمان بن عوف آورده و یادآور می‌شود:

وددت أنی لم أکن کشفت عن بیت فاطمهٔ و ترکته ولو أغلق علی الحرب (۷)

آرزو می‌کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

مسعودی و مُروجُ الذهب

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی‌دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

فوددت انّی لم أکن فتشت بیت فاطمهٔ و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً (۸)

آرزو می‌کردم کاش حرمت خانه‌ی زهرا را زیر پا نمی‌نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت.

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل‌بیت پیامبر، گرایش‌های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می‌داند؟!

ابن أبی‌دارم و کتاب میزان الاعتدال

احمد بن محمد معروف به ابن ابی‌دارم، محدّث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن أحمد بن حماد کوفی درباره‌ی او

می گوید: کان مستقیم الأمر عامهٔ دهره؛ او در سراسر عمر خود، پوینده‌ی راه راست بود.

ذهبی نیز می‌نویسد:

کان موصوفاً بالحفظ و المعرفهٔ إلّا انّه یترفض (۹)

او به حافظ و معرفت حدیث شـهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است. اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل‌بیت، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن ابی‌دارم نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده می‌شود:

انّ عمر رفس فاطمهٔ حتی أسقطت بمحسن.

یعنی: عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد. (۱۰)

محمّد بن مکرم و مختصر تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبهٔ الله معروف به ابن عساکر دمشـقی (متوفای ۵۷۱) کتابی در تاریخ دمشق تألیف نموده که اخیراً در هشـتاد جلد منتشر شـده است، سـپس این موسـوعه را محمـد بن مکرم معروف به ابن منظـور (۶۳۰- ۷۱۱) تلخیص کرده، او نیز داسـتان دیـدار عبدالرحمان را با ابی‌بکر یادآور شده و چنین می گوید، ابوبکر گفت:

لا آسـی علی شـیء من الدنیا إلّا علی ثلاث فعلتُهنَّ وددت أنّی لو ترکتهنَّ... وددت أنّی لم أکن کشفتُ بیت فاطمهٔ عن شیء مع انّهم اغلقوه علی الحرب (۱۱)

من بر چیزی از امور دنیا تأسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی‌دادم... دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند ساکنان خانه آن را برای جنگ ببندند.

ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه

عبدالحمید بن هبه الله مدائنی معتزلی (متوفای ۶۵۵) مورخ و نویسنده‌ی توانای جهان اسلام و مؤلف شرح نهج‌البلاغه در بیست جلد، سر گـذشت یورش به خانه‌ی زهرا علیهاالسـلام را در موارد مختلف کتاب خویش یادآور شده است، هر چند در جایی هتک حرمت مزبور را صـحیح دانسـته و آن را گناه کبیره نمی‌شـمارد؛ زیرا به رغم او، عمر حق داشت افرادی را که از بیعت سـرباز می‌زند تهدید کند! البته این نظریه‌ی گروهی از معتزله است و اختصاص به ابن ابی‌الحدید ندارد (۱۲)

در موردی می گوید:

برخی از حوادثی که شیعه نقل کرده می‌پذیرم نه تمام آنچه را که آنان نقل کرده‌اند (۱۳)

در مورد سوم می گوید: پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم خون هبار بن اسود را حلال شـمرد، زیرا او کسـی بود که با نیزه به کجاوه‌ی دختر پیامبر (زینب) زد و او فرزند خود را سقط کرد.

ابن ابی الحدید می گوید:

این داسـتان را برای اسـتادم، نقیب ابوجعفر، نقل کردم، او روایت را تصـدیق کرد، سـپس به او گفتم اجازه می‌دهی من این تاریخ را که: فاطمه از ترس، محسن خود را سـقط کرد و اگر پیامبر زنده بود خون سـکی را که سبب سقط جنین او شده بود، حلال می‌شمرد را از شما نقل کنم؟

استاد در پاسخ گفت: از من نقل نکن، همچنین خلاف آن را نیز از من نقل نکن، من در این مساله نظر قاطع ندارم، چون روایات در

این زمینه اختلاف دارند (۱۴)

جوینی و کتاب فرائد السمطین

ابراهیم بن محمد بن الموید معروف به جوینی (متوفای ۷۲۲) از مشایخ ذهبی است (۱۵)، ذهبی در حق استادش جوینی چنین می گوید: امام، محدث یگانه، فخر الاسلام، صدر الدین.

جوینی در کتاب فرائد السمطین به طور مستن از ابن عباس نقل می کند که او گفته: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد اشک آلود شد. سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجددا پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهماالسلام بر پیامبر وارد شدند، اشك پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه علیهاالسلام را پرسیدند، فرمود:

انّی لما رأیتها ذکرتُ ما یصنع بها بعدی کأنّی بها وقد دخل الذُّلّ بیتها وانتهکت حرمتُها و غصب حقّها و منعت ارثها و کُسر جنبها و اسقطت جنینها، و هی تنادی یا محمّداه فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث (۱۶)

زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می‌بینم ذلت وارد خانه‌ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: یا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، استغاثه می کند، اما کسی به به فریادش نمی‌رسد.

شمس الدین ذهبی و تاریخ الاسلام

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸) در کتاب تاریخ الاسلام در تاریخ زندگی ابوبکر چنین می‌نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفتگویی، ابوبکر به او چنین گفت:

امّا انّی لا آسی علی شیء، إلّا علی ثلاث فعلتهنّ، و ثلاث لم أفعلهنّ، و ثلاث وددْتُ انّی سألت رسولاللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْه وَ اله وَ سَلَمَ عنهنّ: وددْتُ انّی لم أکن کشفتُ بیت فاطمۀ و ترکتُه وإن أُغلق علی الحرب (۱۷)

من بر چیزی تاسف نمی‌خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا می‌پرسیدم. دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتك حرمت نمی کردم هر چند برای جنگ بسته شود....

علی بن ابی‌بکر هیثمی و مجمع الزوائد

نور الدین علی بن ابی‌بکر هیثمی (متوفای ۸۰۷) مولف کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد، وی در باب کراهه الولایه چنین می نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر از او عیادت کرد پس از گفتگوهایی، وی چنین گفت:

امّا انّی لا آسی علی شیء إلّا علی ثلاث فعلتهن وَددْت انّی لم أفعلهنّ، و ثلاث لم أفعلهنّ وددْتُ أنّی فعلتهنّ، و ثلاث وددْتُ انّی سألت رسولاللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْه وَ اله وَ سَلَمَ عنهنّ، فأمّا الثلاث الّتی وددت انّی لم أفعلهن فوددت انّی لم أکن کشفت بیت فاطمۀ و ترکته و إن أغلق علی الحرب (۱۸)

من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی‌دادم. و سه چیزی که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، دوست داشتم سه چیز را از رسول خدا می‌پرسیدم، آن سه چیز را که انجام دادم و دوست داشتم انجام

نمی‌دادم این که: خانه فاطمه را به حال خود ترک نموده و هتک حرمت او نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

ابن حجر عسقلانی و لسان المیزان

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) در کتاب لسان المیزان در شرح حال علوان و علی، داستان عیادت عبدالرحمان بن عوف را از ابی‌بکر می‌نویسد، او در موضوعات سه گانه‌ای که انجام داده و آرزو می‌کرد که ای کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌نویسد:

انّی لا آسی علی شیء إلّا علی ثلاث وددت انّی لم أفعلهنّ وددت انّی لم أکشف بیت فاطمهٔ و ترکته و إن أغلق علی الحرب(۱۹)

من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیزی که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، یکی از آنها هتک حرمت خانه فاطمه که کاش به حال خود وا می‌گذاشتم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

متّقی هندی و کنز العمّال

علاء الدین علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در دائره المعارف حدیثی خود به نام کنز العمال، حدیث عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده و آرزوهای خلیفه را در مورد نه گانه به روشنی بیان کرده است. از جمله آن که می‌گوید:

یکی از سه چیزی که آرزو می‌کردم کاش انجام نمی‌دادم، این است که:

وددت انّی لم أکن أکشفُ بیتَ فاطمهَ و ترکتُه و إن کانوا قد غلّقوه علی الحرب(۲۰)

کاش حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم، هر چند آنان برای جنگ خانه را بسته بودند.

عبدالفتّاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان در دربار هجوم به خانه‌ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم:

إنّ عمر قال: و الّذی نفسی بیده، لیَخرجنَّ أو لأحرقنّها علی من فیها...! قالت له طائفهٔ خافت اللّه و رعت الرسول فی عقبه: یا أباحفص، إنّ فیها فاطمهٔ. ..! فصاح لا یبالی: و إن...! واقترب وقرع الباب، ثم ضربه و اقتحمه. .. و بدا له علیّ... ورنّ حینذاک صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإن هی إلّا رنهٔ استغاثهٔ أطلقتها: یا أبت رسول‌اللّه...

تستعدی بها الراقد بقربها فی رضوان ربّه علی عسف صاحبه، حتّی تبدّل العاتی المدل غیر إهابه، فتبدّد علی الأثر جبروته، و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزی لو یخرَّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدمیه ارتداد هدبه إلیه.... و عند ما نکص الجمع، و راح یفرّ کنوافر الظباء المفزوعهٔ أمام صیحهٔ الزهراء، کان علیّ یقلّب عینیه من حسرهٔ و قد غاض حلمه، وقل همّه، و تقبضت أصابع یمینه علی مقبض سیفه کهمّ من غیظه أن تغوص فیه...(۲۱)

قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیایید والا ـ خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم! گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی علیه‌السلام پیدا شد.

صدای ناله‌ی زهرا در آستانه‌ی خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می‌گفت: پدرا! ای رسول خدا... می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش

گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیرش را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه‌ای نازل شده او را در می‌یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه‌ی زهرا فرار کند، علی از شدت تاثیر و حسرت با گلویی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می گرداند و انگشتان خود را بر قبضه‌ی شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرورود....

احتجاج به فعل خلیفه

موضوع گردآوری هیزم و آتش برای سوزاندن بیت فاطمه در صدر اسلام از مسلمات تاریخ بود، افراد دیگری که خود در زمان قدرت و حکمروایی خویش مصدر چنین کارهایی بوده‌اند با استناد به عمل خلیفه، کار خود را توجیه می کردند.

اینک دو مورد را در اینجا یادآور می‌شویم:

۱) عبدالله بن زبیر برای اخذ بیعت از بنی هاشم و در راس آنان علی بن الحسین علیهماالسلام جمع مزبور را تهدید به قتل و سوزاندن کرد و بدین منظور همگان را در نقطه‌ای گرد آورده و تهدید کرد که اگر بیعت نکنید همگی طعمه آتش خواهید شد.

سرانجام بنی هاشم با کمک‌های بی دریغ مختار ثقفی از حبس آزاد شدند، زیرا ابن زبیر از قوه و قدرت مختار آگاه بود.

بعدها که آبها از آسیاب افتاد و عبدالله بن زبیر به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد، مردم برادر عبدالله، عروه بن زبیر را نکوهش می کردند و می گفتند: برادرت چه تصمیم غیر صحیحی گرفته بود، زیرامی‌خواست همه‌ی بنی هاشم را که در شعب ابی‌طالب جمع کرده بود بسوزاند.

او در پاسخ گفت: هدف او از این کار، توحید کلمه بود.

او می‌خواست میان مسلمانان اختلاف راه پیدا نکند و همگی در اطاعت یک نفر قرار گرفته و سخن آنان باشد. همچنان که عمر بن خطاب این کار را با بنی هاشم انجام داد، آنگاه که از بیعت ابی‌بکر سرباز زدند، او در کنار خانه‌ی آنان هیزم آماده کرد و خانه را بر سر آنان آتش زد(۲۲)

۲) مورد دیگر را علامه حلی در کتاب نهج البلاغه و کشف الصدق از بلاذری نقل کرده که متن آن چنین است:

لمّا قتل الحسین کتب عبداللّه بن عمر إلی یزید بن معاویة: أمّا بعد، فقد عظمت الرزیّة و جلّت المصیبة، و حدث فی الإسلام حدث عظیم، و لا یوم کیوم قتل الحسین.

فکتب إلیه یزید:

أمّا بعد، یا أحمق، فإنّا جئنا إلی بیوت مجدَّدة، و فرش ممهّدة و وسادة منضَّدة، فقاتلنا عنها، فإن یکن الحقّ لنا فعن حقّنا قاتلنا، و إن کان الحقّ لغیرنا، فأبوک أوّل من سنَّ هذا و استأثر بالحقّ علی أهله (۲۳)

هنگامی که حسین بن علی به شهادت رسید، عبدالله بن عمر به یزید به معاویه چنین نامه نوشت: مصیبت بزرگی رخ داده و در اسلام حادثه‌ی بزرگی انجام گرفته و روزی مانند روز قتل حیسن نیست.

یزید در پاسخ او نوشت: ای ابله! ما به خانه‌های نو و فرش‌های گسترده و پشتی‌های چیده وارد شدم و در راه آن نبرد کردیم، اگر حق با ما باشد به حق نبرد کرده‌ایم و اگر حق از آن غیر ما باشد، پدر تو نخستین کسی بود که این سنت را رواج داد و حق را از صاحبان آن برگرفت!

اسناد

۱) الأموال، ص۱۹۵ ، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت، نیز ابن عبدربه در عقد الفرید ۴/ ۲۶۸ جمله‌های حذف شده را نقل کرده است چنانکه خواهد آمد.

۲) طبقات ۸/۲۷، ط دار صادر

۳) میزان الاعتدال ۲/ ۱۹۵.

۴) المعجم الکبیر طبرانی ۱/ ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

۵) عقد الفرید ۴/ ۲۶۸، چاپ مکتبه الهلال.

۶) الوافی بالوفیات ۶/ ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی ۱/ ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. درترجمه نظام به کتاب بحوث فی الملل والنحل ۳/ ۲۴۸- ۲۵۵ مراجعه شود.

۷) شرح نهج‌البلاغه ۲/ ۴۷، چاپ مصر.

۸) مروج الذهب ۲/ ۳۰۱، چاپ دارالندلس، بیروت.

۹) سیر اعلام النبلاء ۱۵/ ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.

۱۰) میزان الاعتدال ۱/ ۱۳۹

۱۱) مختصر تاریخ دمشق ۱۳/ ۱۲۲، چاپ دارالفکر، سال ۱۹۸۹

۱۲) شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۲۷۲؛ مغنی، قاضی عبدالجبار ۱/۳۳۷

۱۳) شرح نهج‌البلاغه ۱۷/ ۱۶۸

۱۴) شرح نهج‌البلاغه ۱۴/ ۱۹۲

۱۵) معجم شیوخ الذهبی ۱۲۵، شماره ۱۵۶

۱۶) فرائد السمطین ۲/۳۴، چاپ بیروت.

۱۷) تاریخ الإسلام، چاپ دارالکتاب العربی، تحقیق دکتر تدمری، ج ۳، ص ۱۱۷- ۱۱۸.

۱۸) مجمع الزوائد و منبع الفوائد ۵/ ۲۰۲- ۲۰۳، چاپ سوم، سال ۱۴۰۲.

۱۹) لسان المیزان ۴/۱۸۹، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳۰ ه.

۲۰) کنزالعمال ۵/۶۳۱، حدیث شماره ۱۴۱۱۳.

۲۱) عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی‌طالب ۴/ ۲۷۴- ۲۷۷ و نیز ۱/ ۱۹۲- ۱۹۳.

۲۲) مروج الذهب ۳/۲۷۶، منشورات دانشگاه لبنان؛ ۳/ ۷۷، چاپ دار أندلس.

۲۳) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶.

آیا عمر بن الخطاب ، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است ؟

پاسخ

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است ، از قطعیات تاریخ است .

روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده به چند دسته می شود تقسیم کرد .

۱. تهدید به سوزاندن خانه

ذکرالطبری: باسناده عن زیاد بن کلیب قال: أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ وفیه طلحة والزبیر ورجال من المهاجرین فقال: واللّه لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعة»، فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من بده فوثبوا علیه فأخذوه.

تاریخ الطبری: ۲/۴۴۳.

وابن أبی الحدید: عن سلمة بن عبد الرحمان قال: فجاءعمر الیهم فقال: «والذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعة أو لأحرقنّ البیت علیکم .

شرح نهج البلاغه: ۱/۱۶۴ (۲/۴۵).

۲. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم

وابن قتیبة: قال: ... وقال عمر: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها! فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمة!! فقال: وإن.

الامامة والسیاسة: ۱/۱۲، أعلام النساء لعمر رضا کحالة: ۴/۱۱۴.

۳ . آوردن وسائل آتش سوزی ودرگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم

البلاذری: باسناده عن سلیمان التیمی وعن ابن عون: إنّ أبابکر أرسل إلی علی(علیه السلام)یرید البیعة فلم یبایع، فجاء عمر ومعه فتیلة فتلقّته فاطمة علی الباب، فقالت فاطمة: یابن الخطاب! أتراک محرقاً علیّ بابی؟ قال نعم: وذلک أقوی فیما جاء به أبوک.

انساب الاشراف: ۱/۵۸۶.

أبو الفداء: قال: ... فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار، فلقیته فاطمة رضی اللّه عنها وقالت: إلی أین یابن الخطاب؟ أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.

تاریخ أبی الفداء: ۱/۱۶۴.

وابن عبد ربّه: الذین تخلّفوا عن بیعة أبی بکر: علیّ والعباس، والزبیر، وسعد بن عبادة، فأمّا علی والعباس والزبیر فقعدوا فی بیت فاطمة حتّی بعث الیهم أبو بکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمة فقالت: یابن الخطاب! أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.

العقد الفرید:۵/۱۲، طبعة مکتبة الریاض الحدیثة.

۴ . حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره

الشهرستانی: عن الجاحظ: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة علیها السلام یوم البیعة حتّی ألقت الجنین من بطنها وکان عمر یصیح: إحرقوا دارها بمن فیها، وماکان فی الدار غیر علیّ وفاطمة والحسن والحسین وزینب(علیهم السلام).

الملل والنحل: ۱/۵۷. طبعة بیروت، دار المعرفة.

قال المسعودی: فهجموا علیه وأحرقوا بابه، واستخرجواه منه کرهاً، وضغطوا سیّدة النساء بالباب حتّی أسقطت محسناً.

اثبات الوصیة:۱۴۳.

قال ابن حجر العسقلانی: إنّ عمر رفس فاطمهٔ حتّی أسقطت بمحسن.

لسان المیزان:۱/۲۶۸.

قال الصفدی: إنّ عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتّی ألقت المحسن من بطنها.

الوافی بالوفیات: ۵/۳۴۷.

روایات فراوانی از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است که غضب فاطمه ، غضب پیامبر و غضب پیامبر غضب خداوند است :

عن علی رضی اللّه عنه قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم لفاطمهٔ: «إنّ اللّه یغضب لغضبک، ویرضی لرضاک . هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه .

المستدرک: ۳/۱۵۳، مجمع الزوائد: ۹/۲۰۳، الآحاد والمثانی للضحاک: ۵/۳۶۳، الذریهٔ الطاهرهٔ النبویهٔ للدولابی: ۱۱۹، المعجم الکبیر للطبرانی: ۱/۱۰۸، ۲۲/۴۰۱، نظم درر السمطین للزرندی الحنفی: ۱۷۸، الکامل لعبداللّه بن عدی: ۲/۳۵۱، تاریخ مدینهٔ دمشق : ۳/۱۵۶، أسد الغابهٔ :۵/۵۲۲، ذیل تاریخ بغداد: ۲/۱۴۰، ۲/۱۴۱ میزان الاعتدال :۲/۴۹۲، الإصابهٔ: ۸/۲۶۵،۲۶۶ تهذیب التهذیب: ۲۱/۳۹۲، سبل الهدی والرشاد للصالحی الشامی: ۱۱/ ۴۴ .

عن المِسْوَر بن مَخْرَمَهٔ أنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم قال: «فاطمهٔ بَضْعَهٔ منّی فمن أغضبها أغضبنی .

صحیح البخاری ۴/۲۱۰، (ص ۷۱۰، ح ۳۷۱۴)، کتاب فضائل الصحابهٔ، ب ۱۲ ـ باب مَنَاقِبُ قَرَابَهِٔ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم.

عن المسور بن مخرمهٔ قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم: «إِنَّمَا فَاطِمَهُٔ بَضْعَهٌٔ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا .

صحیح مسلم ۷/۱۴۱ ح ۶۲۰۲) کتاب فضائل الصحابهٔ رضی الله تعالی عنهم، ب ۱۵ ـ باب فَضَائِلِ فَاطِمَـهَٔ بِنْتِ النَّبِیِّ عَلَیْهَا الصَّلاَهُٔ وَالسَّلاَمُ .

و از قطعیات تاریخ است که حضرت زهرا سلام الله علیها تا آخر عمر از دست خلیفه و دار و دسته‌اش غضبناک بود و هرگز از آن‌ها راضی نشد .

محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد :

فغضبت فاطمهٔ بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم فهجرت ابا بکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت.

صحیح البخاری: ۴/۴۲، ش ۲۸۶۲.

بنا بر نقل ابن قتیبه دینوری ، وقتی ابوبکر و عمر به ملاقات حضرت زهرا آمدند ، حضرت زهرا به آن‌ها گفت که آن دو را تا آخر عمر پس از هر نمازش نفرین خواهد کرد .

واللّه لأدعونّ اللّه علیک فی کلّ صلاهٔ أصلّیها .

الإمامهٔ والسیاسهٔ، تحقیق الشیری ج ۱، ص ۳۱.

اما از دیدگاه روایات شیعه ، این که قاتل حضرت زهرا سلام الله علیها ، عمر بن الخطاب است ، قطعی است . ما فقط به نقل یک روایت اکتفا می‌کنیم :

وکان سبب وفاتها : أن قنفذا مولی عمر لکزها بنعل السیف بأمره ، فأسقطت محسنا ومرضت من ذلک مرضا شدیدا ، ولم تدع أحدا ممن آذاها یدخل علیها .

سبب شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها این بوده است که قنفذ غلام عمر به دستور او ، آن حضرت را با غلاف شمشیرش زد . و این سبب شد که محسن سقط شود و حضرت زهرا شدیدا مریض شوند . در مدتی که مریض بودند ، به هیچ یک از آنانی را که او را اذیت کرده بودند ، اجاز ?ملاقات نداد .

دلائل الإمامهٔ ج ۲ ، عنه بحار الأنوار : ۸ / ۲۳۰ – ۲۳۲ (ط الکمپانی) ، ۳۰ / ۲۹۰ – ۲۹۵ . ۲ . مثالب النواصب : ۳۷۱ – ۳۷۴ ، ۴۱۸ –

۴۱۹ . ۳ . الصراط المستقیم : ۳ / ۲۵ . ۴ . مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر : ۱۰۹ .

خشم حضرت زهرا از خلفاء

۱) بخاری در جای جای صحیح خود، از خشم فاطمه نسبت به خلیفه نخستین سخن می گوید. در کتاب خمس می گوید:

فغضبتْ فاطمةُ بنتُ رسول‌اللّه فهجرتْ أبابکر فلم تزل مهاجرتُه حتی تُوفِّیَتْ (۱)

فاطمه دختر رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم بر ابی‌بکر خشمگین شد و او را ترک گفت و این متارکه تا روزی که درگذشت ادامه داشت.

در کتاب فرائض می‌نویسد:

فهجرته فاطمةُ فلم تکلّمه حتّی ماتت (۲)

فاطمه، ابی‌بکر را ترک گفت و تا روزی که درگذشت با او سخن نگفت.

در کتاب مغازی در باب غزوه‌ی خیبر می گوید:

فَأَبی أبوبکر أنْ یَدْفَعَ إلی فاطِمَةَ مِنها شَیْئاً فَوَجَدَتْ فاطمةُ عَلی أبی‌بکر فی ذلک فَهَجَرتْهُ فَلم تُکَلِّمْه حتَّی تُوُفِّیَتْ (۳)

ابوبکر ابا ورزید از آنچه که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم (به تعبیر او) به ارث نهاده چیزی به فاطمه بدهد از این جهت فاطمه از ابوبکر، ناراحت و خشمگین شد و تا روزی که در گذشت با او سخن نگفت.

مجموع این روایات حاکی است که: آن کس که خشـنودی و خشم او مایه‌ی خشـنودی و خشم خداست، نسـبت به خلیفه خشمگین بوده و تا پایان عمر خویش بر این حالت باقی بوده است.

۲) از سـخنان امیرمومنـان علیه‌السـلام در کنـار قبر پنهان دخت گرامی پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم کاملا مظلومیت زهرا علیهاالسلام آشکار می گردد. آنجا که در کنار تربت پاک همسرش خطاب به رسول خدا این چنین عقده‌ی دل می گشاید:

ستُنبّئک ابنتُک بتضافُر أُمّتک علی هضمها، فأحفِها السّؤال و استخبِرها الحال؛ هذا و لم یطل العهدُ و لم یخلُ منک الذّکرُ. (۴)

به زودی دخترت تو را آگـاه ساخت که امت تو چگونه در سـتم کردن به وی اجتماع کرده بودنـد. سـرگذشت وی را از او بی پرده بپرس و او را سوال پیچ کن (تا ماجرا را برای تو شـرح دهد). این چنین شد در حالی که هنوز با زمان حیات تو چندان فاصله‌ای زیاد نیست و یادت فراموش نگردیده است.

۳) مراسم دفن زهرا علیهاالسـلام شبانه (۵) و بـدون خبر کردن دیگران برگزار شد. در حالی که جا داشت مراسم تشـییع و دفن یگانه دختر پیامبر و محبوبترین و نزدیک ترین کس او، توسط عامه‌ی مسلمین با شکوهی در خور برگزار گردد و صحابی و انصار، بخشی از حق عظیم پیامبر بر خویش را با احترام شایسـته به پیکر دختر گرامی وی، ادا کننـد. مگر پیامبر، چنـد فرزند بی واسـطه داشت؟! اما چنین نشـد و مولـای متقیـان علی علیه‌السـلام، پیکر عزیز خویش را در دل شب و در نقطه‌ای نـامعلوم، به خـاک سـپرد. هنوز هم قـبر فاطمه پنهان است و افراد ناوارد، قبر فاطمه بنت اسد را قبر فاطمه دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌انگارند.

خود این عمـل- کفن و دفن محرمـانه‌ی زهرا- نوعی اعتراض مـدبرانه به دژ خویی مهاجمـان به خـانه‌ی وحی بود که می‌توانـد برای آیندگان معنا دار باشد. و حق پژوهان را سر نخی قابل تحقیق از حقیقت، به دست دهد.

در اینجا دامن سخن را کوتاه می کنیم هر چند سخن در این مورد بسیار است.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد

اسناد :

۱) صحیح البخاری، باب فرض الخمس، ۴/ ۷۸، چاپ مکتبه‌ی عبدالحمید احمد الحنفی

۲) صحیح البخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی، صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکنا صدقه ۸/۱۴۹

۳) صحیح البخاری، باب غزوه خیبر

۴) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۲.

۵) دفن حضرت زهرا علیهاالسلام در نیمه شب بدون خبر کردن دیگران، از مسلمات تاریخ است.

آیا بالاخره حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر راضی شدند ؟

اگر گفته شود این گروه که در ابتدا با ابوبکر بیعت نکردند بالاخره با او بیعت کردند و حضرت فاطمه علیهاالسلام نیز بالاخره به بیعت رضایت داد زیرا ایشان از پیامبر شنیده بودند که : (من مات ولم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه)چه می گوئید ؟

پاسخ ۱ : اولا چنین نیست بلکه برخی از این گروه تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکر دند از جمله حضرت فاطمه علیهاالسلام و سعدابن عباده .

پاسخ ۲ : به استناد مدارک تاریخی حضرت فاطمه علیهاالسلام تا آخر عمر با ابوبکر عمر قهر کرده وبا آنان سخن نگفتند (۱)

پاسخ ۳ : نه تنها حضرت فاطمه علیهاالسلام از این دو هرگز راضی نشدند ! بلکه وصیت نمودند که شبانه ودور از چشم این دو غسل و کفن و دفن شوند و قبر او مخفی بماند تا پاسخ به این سؤال همواره مشروعیت بیعت و حکومت ابوبکر را زیر سؤال ببرد که قبر تنها دختر رسول خدا کجاست و اصولاً چرا مخفی است ؟؟؟

پاسخ ۴ : بر فرض محال که حضرت فاطمه علیهاالسلام نهایتاً راضی شدند ! پس چرا بیعت از حضرت علی علیه السلام با زور انجام شد ، خلیفه اول عمَر را در پی امام علی علیه السلام فرستاد و گفت (ائتنی به باعنف العنف)(۲)

پاسخ ۵ : اگر چنین است چرا تهدید کردند در صورتیکه مخالفین بیعتی که در خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام تحصن کرده اند, اگر از خانه خارج نشوند و بیعت نکنند , خانه را به آتش خواهند کشید (۳)

پاسخ ۶ : اگر چنین است که نهایتا ابوبکر رضایت حضرت فاطمه علیهاالسلام را کسب کرده ! چرا در آخر عمر همواره از کار خود در شکستن در خانه حضرت اظهار پشمانی می کرد و می گفت (لیتنی لم اکشف بیت فاطمه و لو اعلن علی الحرب)(۴)

پاسخ ۷ : اگر چنین است چرا اهل سنت این حرمت شکنی عمر را دلیل فضل او می شمارند و به آن افتخار می کنند ؟ چنانچه در شعر سروده شده توسط حافظ ابراهیم نیل سنی مذهب در شعری در مدح عمر ,سخنی که عمر به علی علیه السلام که گفته است (خانه ات را به آتش مکشم تا بیعت کنی حتی اگر دختر مصطفی در آن باشد) و این سخن دلیل بزرگواری عمر مداند (۵)

پاسخ ۸ : معاویه نامه ای به حضرت علی (علیه السلام) می نویسد و شیوه بیعت کردن حضرت را به رخ او مکشد تا اورا تحقیر کند و می گوید مانند شتران ریسمان به بینی ات انداختند تا بیعت کردی ! و حضرت در پاسخ به او می گوید ای معاویه تو خواستی مرا بگونه ای مذمت کنی و متوجه نشدی که تو با روشن کردن این نقطه از تاریخ وچگونگی بیعت من مرا مدح کردی ! و ومظلومیت مرا نشان دادی (۶)

پاسخ ۹ : می دانیم که حضرت علی علیه السلام بعد از آنکه به زور و با ریسمان به مسجد کشانیده شد تا بیعت کند ! هنوز مخالفت می کرد و گفت که اگر بیعت نکنم چه می کنید ؟ آنها گفتند که گردنت را می زنیم ! حضرت گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید ! آنان گفتند بنده خدا آری و اما برادر رسول خدا نه (۷) آیا هنوز اعتقاد داریم بالاخره حضرت با آنان بیعت کرد و یا از آنان راضی شد !

اسناد:

۱) سنن ترمذی/ ج۴/ص۱۵۸ – کتاب السر باب ۴۴/ حدیث ۱۶۰۹ / مج فی ترکه رسول الله – در آدر س ارائه شده ذیل این روایت

و روایت دگر از صحیح بخاری که در صفحه ۱۲۷ در ذیل آدرس دوم آمده این مطلب دقیق تر اشاره شده است

۲) انساب الاشراف /ج۲/ص۲۶۹ باب امر السقیفه

۳) تاریخ طبری / ج۳/ ص۲۰۲ حوادث سال ۱۱ هجری – عقد الفرید / ج۴/ص۲۵۹-سایر آدرس ها در شماره ۱ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم وپاسخ به شبهات جلد دوم آمده است

۴) عقد الفرید / ج۴ /ص۲۶۸/ العسجده الثانیه فی الخلفا و تواریخهم – تاریخ طبری / ج۳/ص ۴۳۰ ذکر استخلافه عمر – اب ابی الحدید / ج۶/ص۵۱ – منتخب کنزالعمال / ج۲/ ص۱۷۱ - سایر آدرس ها در شماره ۳ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم وپاسخ به شبهات جلد دوم آمده است

۵) دیوان حافظ ابراهیم /ج۱/ ص۸۲

۶) نهج البلاغه قسمت رسائل / کتاب ۲۸/ کتاه الی معاویه – کتاب جمهره رسائل العرب /ج۱/ص۳۹۹ – ابن ابی الحدید /ج۵/۱۸۶

۷) الامامه و السیاسه ابن قتیبیه / ج۱/ ص۱۳ کیف کانت بیعه علی – اعلام النسا عمر کحاله /ج۴/ص۱۱۵ ترجمه فاطمه

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها حقیقتی انکارناپذیر

مقدمه

ظلم و ستم به خاندان رسالت، پس از شهادت پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از رویدادهای مسلم تاریخ اسلام است که نمی‌توان درباره آن شک و تردید نمود، محدثان و تاریخ نگاران با تمام محدودیت‌ها و فشارها حقایق را به گونه‌ای بازگو کرده و از آن حوادث تلخ و دردآور، یاد نموده اند.

شریف مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶) می‌نویسد:

در آغاز کار، محدثان و تاریخ نویسان اهل سنت آنچه را در این مورد می‌شنیدند به صورت کامل نقل می‌کردند، ولی چه بسا بر اشکالاتی در برخی از چیزهایی که نقل می‌نمودند واقف گشتند پس از نقل آنها خودداری کردند)?.(

چه بی مهری بالاتر از این که امیرمومنان علیه‌السلام را به صورت بسیار زننده برای بیعت به مسجد بردند و امیرمومنان در پاسخ نامه معاویه) ?(که در آن به این موضوع اشاره کرده بود، چنین می‌نویسد: گفتی که من بسان شتر سرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند، خواستی از من انتقاد کنی ولی در واقع امر ستودی و خواستی رسوایم کنی اما خود را رسوا کردی. هرگز بر مسلمانی ایراد نیست که مظلوم واقع شود)?.(

بنابراین، هر نوع شک و تردید در این مسائل جز فریب وجدان و اغفال ناآگاهان، چیز دیگری نیست.

اخیرا در یکی از مجلات، مقاله‌ای پیرامون زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان از ولادت تا افسانه‌ی شهادت منتشر گردیده و نویسنده سعی نموده بود تا حقایق تاریخی را انکار ورزد و شهادت سرور زنان جهان را به وسیله‌ی عاملات خلافت، افسانه پندارد.

خوشبختانه- پس از انتشار آن- از طرف برخی از علماء ، پاسخ بسیار متقن و روشن- ولی موجز- به آن داده شد، ، ولی در این رساله، سعی شده است مدارک بیشتری ارائه شود .

با این همه ما نیز معترفیم که در این رساله نیز اجمال، جای تفصیل را گرفته و تشریح حوادث تلخ و جانسوز پس از سقیفه در خور کتابی گسترده است و هرگز در یک یا دو مقاله نمی گنجد.

خانه های رفیع

قال الله تعالی:

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالغُدُوِّ وَالْآصَالِ.(نور)??/

(این چراغ پر فروغ) در خانه‌هـایی قرار داد که خداونـد اذن فرموده، دیوارهـای آن را بالا برنـد، خانه‌هایی که نام خـدا در آنها برده می‌شود و صبح و شام در آنه تسبح او می گویند.

بحث‌های آینـده به روشـنی ثابت خواهـد کرد که بیت فاطمه علیهاالسـلام از مصادیق روشن این آیه می‌باشد که احترام و تکریم آن وظیفـه‌ی هر مسـلمانی است، ولی متاسـفانه این بیت پس از در گـذشت پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله و سـلم مـورد هتـک قرار گرفت.

این رسـاله بـا مصـادر و مـدارک قطعی، واقعیت هتـک حرمت خـانه‌ی آن حضـرت را روشن می‌سازد به گونه‌ای که برای هیـچ دیر باوری، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند.

جامعه اسلامی پس از شهادت پیامبر

درگذشت پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله و سـلم جامعه اسـلامی را در بوته‌ی امتحانی بزرگ قرار داد و پایه‌های ایمان و تسلیم و پـذیرش افراد را نسـبت به اصول و فروع اسـلام، کاملا آشـکار ساخت، در آن برهه‌ی حساس از تاریـخ، عقـده‌ها و کینه‌هایی که در نهانگاه خوف از مقام رسالت، پنهان شـده بود، عیان گشت و روشن گردیـد که اسـلام خواهی گروهی از مهاجر و انصار، به هـدف نیـل به یـک رشـته مقامـات و منـاصب دنیوی انجـام گرفته است و آنـان، دین خـدا را تا آنجا پـذیرا هسـتند که با منافع دنیویشان در اصطکاک نباشد.

پس ازشـهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جامعه اسلامی را دو خطر بزرگ ، از داخل و خارج، تهدید می کرد: از یک طرف حزب نفـاق و سـتون پنجم به شـدت در صـدد ایجاد فتنه و آشوب در داخل بود تا نظام از درون فروریزد، لـذا ابوسـفیان- موقعی که امـام، جسـد مبـارک پیامبر را غسل می‌داد- در خانه‌ی امام را زد و گفت دست خود را بـده تا با تو به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت کنم و هر نوع مخالفت احتمالی را با نیروی قبیله‌ی خود سرکوب سازم! امام که از نیت سوء او آگاه بود، دست رد بر سینه‌ی نامحرم زد و فرمود:

واللّه ما أردتَ بهذا إلّا الفتنه، و انّک و اللّه طال ما بغیتَ الإسلام شرّاً، لا حاجهٔ لنا فی نصیحتک)?.(

به خـدا سوگنـد تو هدفی جز ایجاد فتنه و آشوب نداری و پیوسـته برای اسـلام خواهان شـر و بدی بودی، ما را به خیر خواهی نیازی نیست .

از طرف دیگر، احتمال حمله رومیان قوت می گرفت، زیرا در اجرای فرمان پیامبر که دسـتور داده بود یاران او هر چه زودتر مدینه را به عزم سـرزمین روم (شام کنونی) ترک کنند، عمدا تعلل شده بود و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری، سر باز زنندگان از این فرمان را مشمول نفرین خود قرار داده بود:

جَهِّزُوا جیشَ أُسامَهْ، لَعَنَ اللَّهُ مَن تَخَلَّفَ عَنْه(?.(

سپاه اسامه را آماده حرکت سازید، متخلفان از آن از رحمت خدا دور باشند.

گذشـته از این، روح یـاغیگری در برخی از قبایل عرب زنـده شـده و می‌خواسـتند به عناوین گوناگون از زیر چتر حکومت اسـلامی بیرون آیند تا از هر نوع پرداخت زکات و غیره خود داری کنند.

در چنین شـرایط خاص و سرنوشت ساز، امام چاره‌ای جز مماشات با کودتا گران و اغماض از بیعتی که با او در سرزمین غدیر انجام گرفته بود، نـداشت و اگر بر حفـظ حق مسلم خود اصـرار می‌ورزیـد چه بسـا منویـات حزب نفـاق و دشـمن خـارجی جـامه‌ی عمل

می‌پوشید، لـذا ناچار شـد در مقابـل قـانون شـکنی‌ها و خلاـف کاری‌هـا مماشات کنـد و جلو فتنه‌ی بزرگی را بگیرد. چنانچه خود امیرمومنان در سخنانش به این نکته اشاره دارد:

فامسکتُ یدی حتّی رأیتُ راجعةَ الناس قد رجعتْ عن الإسلامِ یدعون إلی مَحْقِ دینِ محمّد صَلَیّ اللَّهُ عَلَیْه و اله وَ سَلَمَ فخشیتُ إن لم أنصُر الإسلامُ و أهلَه أن أری فیه ثلماً أو هدماً تکون المصیبهُ به علیَّ أعظم من فوت ولایتکم الّتی إنّما هی متاع أیام قلائل)?. (

دست بر روی دست گذاردم تا این که به چشم خود دیدم گروهی از اسـلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازنـد، در اینجا بود که ترسیدم اگر اسـلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و حکومت چند روزه بر شما مهمتر بوده و هست.

نشستی در سقیفه

هنوز جسد مطهّر پیامبر گرامی بر روی زمین قرار داشت و مراسم تغسیل و تکفین آغاز نشده بود و یاران رسول خدا در محل دفن او گفتگو می کردند و چشـمها گریان و خردها حیران بود که ناگهان دو نفر به نامهای: معن بن عُدیّ و عُدیم بن ساعده، از سـقیفه بنی ساعـده خبر آوردنـد که انصـار گرد هم آمـده و می‌خواهنـد با سـعد بن عباده به عنوان خلیفه‌ی رسول خـدا بیعت کننـد! این خبر را آهسته به ابی‌بکر گفتند و او همراه عمر و ابوعبیده، بدون اینکه کسـی را از هدف خود آگاه سازد، رهسپار محل اجتماع انصار شد. آنان موقعی به سـقیفه رسـیدند که سـعد بن عباده، رئیس قبیله‌ی خزرج، مشـغول سـخنرانی بود و خدمات انصار را به اسـلام، یادآور می‌شد.

تشـریح سـرگذشت سـقیفه و آن که چگونه یک اقلیت کوچک که از سه نفر و بنا به نقلی از پنـج نفر تجاوز نمی‌کرد پیروز شدنـد، مفصـل و گسترده است و در این مقـاله جـای بـازگویی آن نیست. سـرانجام نتیجه این شـد که رئیس قبیله اوس از انصـار برای ناکام گذاردن خزرجیان با ابوبکر بیعت کرد و در پی این امر، اقلیت ناچیز مهاجرین حاضـر در سـقیفه، به همین اندازه اکتفا کرده و سقیفه را به عزم مسجد ترک گفتند و در نیمه راه مسجد به بیعت‌گیری از افراد مشغول شدند و آنچه از خاطره‌ها و یادها محو شد، جنازه‌ی پیامبر و مراسم دفن و کفن و نماز بر آن حضرت بود!

امیرمومنـان علیه‌السـلام همراه عبـاس و گروهی از بنی هـاشم و مهـاجر، پیکر مطهر پیـامبر را بـه خـاک سپردنـد و خـود و عـده‌ای از علاقه‌مندان، شاهد صحنه‌ی بیعت گیری‌ها و مقام خواهی‌های گروه اقلیت بودند.

ای کاش به همین مقـدار اکتفا می‌ورزیدنـد ولی اصـرار داشـتند با ارعاب و تهدید از علی علیه‌السـلام بیعت بگیرند تا سـرانجام، بنی هاشم نیز بیعت نمایند. در این موقع، رویدادهای تلخی رخ داد که قلم از نقل و بیان آن شرم دارد.

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

در طول تاریخ، گروهی از نویسـندگان، متاثر از خلفای اموی و عباسی کوشیده‌اند که از کنار حوادث تلخ پس از خروج از سقیفه با سکوت بگذرند و آن را بازگو نکنند بالاخص، با مرور زمان بر اندام صـحابه‌ی پیامبر، لباس عصمت پوشانیده شد و هر نوع انتقاد از آنها با برچسب ارتداد، همراه گردید! ولی در این میان دو گروه توانستند تا حدی پرده از روی حقیقت بردارند:

الف: گروهی تا آنجا شـهامت داشـتند که فقط سوء قصد خلفا را بیان کنند و این که برای أخذ بیعت و به هم زدن اجتماع بنی هاشم در خـانه علی علیه‌السـلام تـا مرز جنـگ بـا آنـان پیش رفتنـد (امـا این که حـادثه‌ای نیز رخ داد یـا نه؟ از بیان این قسمت خود داری

نمودند)

ب: گروهی که از شهامت بیشتری برخوردار بودند حوادث بعدی را نیز یادآور شدند و افزودند که خانه به آتش کشیده شد و دختر پیامبر مصدوم گشت و فرزندی که در رحم داشت سقط گردید.

البته انتظار این که علاقه‌مندان خلفا یا حقوق بگیران دربار خلافت، این نوع حقایق را بی پرده بنویسند، انتظاری دور از واقعیت است، ولی در عین حال حقایق در تاریخ پنهان نمانده و چهره‌ی حقیقت، روشن گشته است.

ما در این بحث فشرده، از مورخان و محدثان اهل سنت که تا حدی دارای شهامت بوده‌اند نصوصی را نقل می‌کنیم و روشن است که اگر روایات و نصوص علمای شیعه را بر گفته‌ی مورخان و محدثان یاد شده بیفزاییم ماجرا از حد تواتر بالاتر رفته و جنبه‌ی مقطوع و مسلم خواهد یافت.

اخیرا فردی ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام یا غافل نما از واقعیات آن، مقاله‌ای درباره‌ی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته و پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، مذبوحانه کوشیده است بی حرمتی که درباره‌ی آن حضرت انجام گرفته و به شهادت ایشان منتهی شده است را انکار ورزد.

از آنجا که بخشی از آن مقاله، مصداق تحریف روشن تاریخ بود، بر آن شدیم که به بیان بخشی از حقایق تاریخی در این زمینه بپردازیم و موضوع سخن ما را در این مقاله، نکات زیر تشکیل می‌دهند:

۱) عصمت فاطمه زهرا علیهاالسلام در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۲) احترام خانه‌ی آن حضرت در قرآن و سنت.

۳) بی حرمتی به خانه و شخصیت آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.

امیدواریم که با تشریح نکات سه گانه‌ی فوق، نویسنده‌ی آن مقاله در برابر حقیقت، سر تسلیم فرود آورده و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد و با شهامتی که در خور حق پژوهان است به جبران کار خود بپردازد.

عصمت زهرا سلام الله علیها در لسان رسول خدا

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام والایی برخوردار است و سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می‌باشد. آنجا که درباره‌ی او چنین می‌فرماید:

فاطمة بضعة منّی فمن أغضبها أغضبنی)?.(

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد همانا مسلما مرا خشمگین کرده است.

ناگفته پیداست که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنین شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ‌اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (۸)

آنان که رسول خدا را آزار دهند برای آنان عذاب دردناکی است.

چه دلیلی استوارتر بر عصمت فاطمه علیهاالسلام که به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رضای وی مایه رضای خدا و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، چنانکه می‌فرماید:

انّ اللَّه یغضبُ لِغضبک و یَرضی لرضاک)?.(

دخترم فاطمه! خدا با خشم تو، خشمگین و با خشنودی تو، خشنود می‌شود.

به پاس چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است و پیامبر در حق او چنین فرموده:

یا فاطمهُ! ألا ترضین أن تکونی سیّدهَ نساء العالَمین، و سیّدهَ نساءِ هذه الأمّهٔ، و سیّدهَ نساءِ المؤمنین)??.(
دخترم فاطمه! آیا (به این کرامتی که خدا به تو داده) خشنود نیستی که تو سرور زنان جهان، سرور زنان این امت و سرور زنان مومن باشی.
در اینجا از تذکر نکته ای ناگزیریم: عصمت فردی چون دخت گرامی پیامبر، ملازم با نبوت نیست، به گواه این که حضرت مریم، به شهادت قرآن، معصوم از گناه بود) ??(ولی هرگز پیامبر نبود.
ما اگر بخواهیم دربارهی فضایل و مناقب دخت گرامی پیامبر سخن بگوییم باید به نگارش کتابی مفصل بپردازیم، ولی به همین اندازه بسنده می کنیم.

حرمت خانه حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت

محدثان، یادآور می‌شوند وقتی آیهی مبارکه (فِی بُیُوتٍ أذنَ اللَّهُ أن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ) ??...) (بر پیامبر فرود آمد، پیامبر آیه را در مسجد تلاوت کرد.
در این هنگام شخصی برخاست و گفت: ای رسول گرامی، مقصود از این بیوت با این برجستگی چیست؟
پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران.
در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانهی علی و فاطمه علیهاالسلام اشاره می کرد، گفت: آیا این خانه از همان خانه‌ها است؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ گفت: بلی از برجسته‌ترین آنها است) ??.(
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مدت نه ماه هر روز پنج مرتبه، وقت هر نماز به در خانهی دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می کرد و این آیه را می‌خواند:
إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا) ??) (?? (یعنی: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.
پیداست خانه ا ی که مرکز نور الهی بوده و خدا به ترفیع آن امر کرده است، از احترام بسیار بالایی برخوردار می‌باشد.
خانه ای که اصحاب کسا را در بر می گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می کند ، باید مورد احترام قاطبه ی مسلمانان باشد.
اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر، تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟
اسناد:

۱) الشافی ۳/ ۲۴۱، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی؛ تلخیص الشافی ۳/ ۷۶.
۲) متن نامهی معاویه را ابن ابی‌الحدید در شرح خود، ج ۱۵، ص ۱۸۶ نقل کرده است.
۳) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامهی ۲۸.
۴) تاریخ طبری ۲/ ۴۴۹، حوادث سال ۱۱
۵) ملل و نحل شهرستانی ۱ / ۲۳؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ۶/ ۵۲، ط مصر.
۶) نهج‌البلاغه، نامه ۶۲ (نامه آن حضرت به اهل مصر که همراه مالك اشتر فرستاد)
۷) صحیح بخاری ۵/ ۲۹، باب مناقب فاطمه علیهاالسلام و فتح الباری در شرح صحیح بخاری ۷/ ۱۰۵
۸) توبه/ ۶۱.
۹) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۴؛ مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرك، احادیثی می‌آورد که جامع شرایطی باشند که

بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته‌اند.

۱۰) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۶.

۱۱) ال عمران ??

۱۲) (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. (نور/ ۳۶)

۱۳) قرأ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه الآیة (فی بیوت أذن اللّه أن ترفع...) فقام إلیه رجل فقال: أی بیوت هذه یا رسول‌الله؟ قال: بیوت الأنبیاء. فقام إلیه أبوبکر فقال: یا رسول‌الله هذا البیت منها؟ البیت علی و فاطمه قال: نعم. من أفاضلها (الدر المنثور ۶/ ۲۰۳، تفسیر سوره نور؛ روح المعانی ۱۸/ ۱۷۴)

۱۴) احزاب/ ۳۳.

۱۵) الدر المنثور ۶/ ۶۰۶.

اعتراف عمر به جنایات خویش در نامه ای به معاویه

علامه مجلسی(ره)در بحارالانوارجلد ۳۰ صفحه۲۸۷ رقم۱۵۱ باسند مذکور ازابوحسین محمدبن هارون بن موسی التلعکبری ازپدرش ازابوعلی محمد بن همام ازجعفربن محمد بن مالك الفزاری از عبد الحمن بن سنان صیرفی از جعفربن علی حوار ازحسن بن مسکان از مفضل بن عمر جعفی ازجابر جعفی از سعید بن مسیب که:

زمانی که حسین بن علی(صلوات الله علیهما)کشته شدوخبر شهادت وبریدن سر آنحضرت و بردن آن نزد یزید ابن معاویه (لعنهما الله)وکشته شدن هیجده نفر از اهل بیت و پنجاه و سه نفر از شیعیان و علی اصغر که طفلی شیر خوار بود در پیش رویش و اسیر شدن ذریّه آنحضرت در مدینه منتشر شد و مجلس ماتم در حضور زنان پیامبر(صلّی الله علیه وآله وسلّم)درخانه ی، ام سلمه و در خانه های مهاجرین و انصار بر پا گردید؛پس عبدالله بن عمربن خطاب(لعنهما الله) فریادزنان،لطم زنان وگریبان چاك زنان! از خانه اش بیرون آمد و می گفت:«ای گروه بنی هاشم و قریش ومهاجرین وانصار!آیارواست این کارها نسبت به رسول خدا واهل بیت و ذریّه اش در حالی که شما زنده اید و روزی می خوریدو در برار یزید ساکت بنشینید؟»،پس از مدینه خارج شد ودر تمام روز و شب مردم را تحریک می کرد و به شهری وارد نمی شد مگر اینکه فریاد می کشید و اهالی شهر را بر علیه یزید می شورانید،تا اینکه اخبار به یزید رسید .

پس از گروهی از مردم عبور نکرد مگر اینکه به حرف هایش گوش دادند و یزید را لعن کردند و می گفتند:«این عبدالله بن عمر(لعنهما الله)خلیفه رسول خداست که کار یزید را با اهل بیت رسول خدا انکار می کندومردم را به نفرت جستن ازیزید می خواند؛هرکه اورا یاری نکند دین ندارد ومسلمان نیست».مردم شام مضطرب شدند،عبدالله بن عمر(لعنهما الله) به سوی دمشق روانه شد و عده ای از مردم به دنبالش بودند ، پس خبرچین یزید(لعنه الله)وارد شد و خبر به ورودش را داد و عبد الله می آمد در حالی که دست بر فرق سرش گذاشته بود ومردم شتابان از جلو و عقب او حرکت می کردند.

یزید گفت:«هیجانی از هیجانهای ابامحمد(کنیه عبدالله بن عمر(لعنهما الله)) است،به زودی به اشتباه خود پی خواهد برد! سپس به او اذن مجلس خصوصی داد؛ عبدالله بن عمر داخل شد وفریاد زنان می گفت:«داخل نمی شوم ای امیرالمؤمنین!با اهلبیت محمد (صلّ الله علیه و آله) کاری کرده ای که اگر تُرك و روم توانایی داشتند روا نمی داشتند آنچه را که تو روا داشتی و نمی کردند آنچه را که تو کردی.از این بار گاه دور شو تا مسلمانان کسی را که از تو سزاوار تر است انتخاب کنند».یزید به او مرحبا گفت وتواضع کرد و او را به سینه خود چسبانید و گفت:ای ابا محمد!هیجان زده نشو و فکر کن وچشم و گوشت را باز کن.در باره پدرت عمربن خطاب(لعنه الله) چه میگویی؟آیا هدایت کننده و هدایت شده و خلیفۀ رسول الله(صلّی الله علیه و آله)ویاور او و پدر زن اوکه

خواهرت حفضه باشد نبود؟آیا کسی نبود که به رسول الله(صلّی الله علیه و آله)گفت:«لات و عزّی آشکارا پرستش می شوند و الله در نهان»؟

عبد الله بن عمر(لعنهما الله)گفت: «همانطور است که وصف کردی،در باره اش چه میخواهی بگویی؟»

یزید (لعنه الله)گفت:پدرتو حکومت شام را به پدرم داد یا پدر من خلافت رسول الله را به پدر تو داد؟ عبدالله بن عمر گفت:پدر من حکومت شام را به پدر تو داد. گفت:ای ابامحمد!آیابه سبب پدرت وعهدی که با پدر من بست راضی می شوی؟یا راضی نمی شوی؟ عبدالله گفت:راضی می شوم دوباره پرسید:آیا به سبب پدرت راضی می شوی؟ گفت: بله

سپس یزید(لعنه الله)بادستش(به نشانه پیمان و عهد)به دست عبد الله زد و گفت: بیا تا آنرا بخوانی! پس برخاست و با او رفت و سپس وارد مخزنی از خزائن او شدند؛پس یزید(لعنه الله)صندوقی را خواست و در آنرا باز کرد و از آن جعبه ای قفل شده و مهر شده بیرون آورد؛آنرا هم باز کردو طوماری که در پارچه ی ابریشمی سیاهی پیچیده شده بود بیرون آورد و آنرا با دستش باز کرد و گفت: ای ابامحمد! آیا این دست خطّ پدرت هست یانه؟ گفت آری به خدا.پس طومار را از دست یزید(لعنه الله) گرفت وبوسید! یزید(لعنه الله)به او گفت:بخوان.و عبد الله بن عمر(لعنه الله) آن نامه را خواند، پس در آن نامه اینچنین نوشته بود:

« بسم الله الرحمن الرحیم؛آن کسی که مارا باشمشیر وادار کرد که به او اعتراف نمائیم،اقرار کردیم درحالی که سینه ها از خشم و غضب خروشان،وجانها آشفته و مشوّش،و نیت ها و دیدگان در شک و تردید بود،بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر قوم و قبیلهٔ یَمَنی خود رااز سر ما بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین آباء و اجدادی خود برداشته بودند مزاحم ما نشوند.به بت«هبل»ودیگربتان و«لات»و«عزّی»قسم که عمر از آنروز که آنها را پرستیده هرگز دست از آنها برنداشته،پروردگار کعبه را نپرستیده و گفتاری از محمد را تصدیق ننموده است مگربه جهت حیله و بدست آوردن فرصت مناسب و ضربه زدن به او،او سحر و جادوی بزرگی برای ما آورد که به سحر های بنی اسرائیل با موسی و هارون و داوود و سلیمان و پسرمادرش،عیسی،افزود و سحر و جادوی همهٔ آنان را او یک تنه آورد و برآنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید این نکته را بپذیرند که او سالار و آقای ساحران است.

پس ای پسر ابوسفیان!پیرو سنت و دین خود و قوم خودت باش و عمل به همان چیزی که گذشتگان تو برآن بودند،به انکار این بنای کعبه که عقیده دارند که پروردگارشان به آمدن طواف این خانه امر کرده و آن را برایشان قبله قرار داده است و خیال کردند که آن خانه خداست،وفادار باش وبه نماز و حجّ شان که رکن دین خود قرار داده و می پندارند که از جانب خداست توجهی نداشته باش !

از جمله کسانی که محمد را یاری کردند این سلمان فارسی طمطمانی(کسی که زبانش فصیح نیست)است به نام روزبه . و گفتند که به محمد وحی نازل شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ»(آل عمران:۹۶) و می گویند خداوند گفته است : «قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ»(بقره:۱۴۴)

آنان نمازشان را برای سنگها قرار داده اند،اگر نبود سحر او چه چیز باعث می شدکه ما از پرستش بتان دست برداریم؟ با اینکه آنها هم از سنگ،چوب،مس،نقره وطلاست؟به لات و عزی قسم که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقاد دیرین خود نداریم،اگرچه سحر و به اشتباه اندازی کنند.تو با چشم باز بنگر و با گوش شنوا بشنو،با جان و دلت در اوضاع آنها فکر کن وشکر کن لات و عزی و خلافت سید رشید عتیق بن عبد العزّی(کنیّهٔ ابوبکر(لعنه الله))را بر امت؛ وحکومت او بر اموال و خونها و دین و جانها و حلال و حرام امت و جمع کردن حقوق،که انها گمان میکردند برای خدا جمع می کنند تا با ان اعوان و انصار خود را زیاد کنند،پس ابو بکر به سختی و درستی زندگی کرد،در ظاهر خضوع و خشوع می کرد و درباطن سرسختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم

چاره ای نمی دید.

والبته من برستارۀدرخشان و نشان پرفروغ و پرچم پیروز و توانمنـد بنی هاشم که حیـدر نامیده می شد و داماد محمد شده و با همان دختری که بـانوی زنـان جهانیان قرار داده و فاطمه اش نامیـده انـد ازدواج کرده بود،حمله بردم تاآنجا که بر در خانه علی و فاطمه و فرزنـدانشان حسن و حسین و دختراشـان زینب و امّ کلثوم و کنیزی به نـام فضّه،به همراه خالـد بن ولیـد و قنفـذ غلام ابوبکر و دیگر یـاران ویژه خود رفتم.به شـدت در را کوبیـدم،کنیز آن خـانه پرسـید:کیست؟به او گفتم:به علی بگوکـار های بیهوده را رها کن و به خودت وعـده خلافت نده،خلافت از آن تو نیست،از آن کسـی است که مسـلمانان او را اختیار کنند و بر گردش جمع شوند.قسم به پروردگـار لات و عزّی کـه اگر کـار بـه ابـو بکر واگـذار می شـد،از رسیدن به آنچه که رسید نـاتوان بـود یعنی جانشـینی ابن ابی کبشه(کنیه ای که به حضـرت رسول اکرم(صلّ الله علیه و آله)داده بودنـد و آن ملعون ازل و ابـد(لعنه الله)به کـار برده است).اما من چهرۀ واقعی خود را برایش گشودم وچشمانم را باز کردم.

ابتـدا به قبیله نزار و قحطان گفتم:خلافت جز در قریش نمی تواند باشد،تاوقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید!و این را فقط و فقط به این جهت گفتم که پسر ابو طالب در جنگهای محمد خونها ریخته بود و دُیُون او را که هشـتاد هزار درهم بود ادا کرده بود و سفارشـهای او را انجام داده بود و قرآن را جمع کرده بود و به ظاهر باطنش حکم می کنـد؛و همچنین به سـبب گفتار مهـاجرین که وقـتی به آنـان گفتم که امـامت از قبیله قریش است،گفتنـد:«او أصـلَعُ البَطین (دو لقب امیر المؤمنین علیه السـلام است) همان کسـی که رسول خـدا برای او از تمامی امّت بیعت گرفت و ما در چهارجا او را به لقب امیر المؤمنین سـلام و تحیّت گفتیم،ای قریش،اگر شـما فراموش کردیـد مـا فراموش نکرده ایم؛بیعت وامامت و خلافت و وصایت پیامبر،حقّی واجب وامری صـحیح بوده نه بیهوده و ادّعایی».

پس مـا آنـان را تکـذیب کردیم ومن چهل نفر را وادار کردم که شـهادت دهنـد که محمـد گفته است که امامت با انتخاب و اختیار مردم است.در این هنگـام انصـار گفتنـد:ما از قریش سـزاوار تریم زیرا ما به آنان پناه داده،یاریشان کردیم،و مردم به سوی ما هجرت کردنـد،اگر قرار باشد کسـی که این مقام مربوط به اوست مشـخص شود پس این مقام با وجود ما از آن شـما نیست.وگروهی دیگر گفتند:یک امیر از ما ویک امیر از شما باشد.

به آنـان گفتیم:چهل نفر گواهی دادنـد که امامان از قریش می باشـند؛پس گروهی پذیرفتنـد و گروهی منکر شدنـد و با یکـدیگر به نزاع پرداختنـد.پس من در حالی که همه می شـنیدند گفتم:(امیر)آن کسـی است که از همه مسن تر و از ملایمتر باشـد.گفتند:که را می گویی؟ گفتم:ابوبکر را که رسول خدا او را برای نماز جماعت مقدم داشت ودر روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسـندید؛و در غاربا او بود و دخترش عایشه را به او داد و او را امّ المؤمنین نامیـد.ناگهان بنی هاشم با عصـبانیت و خشـم جلو آمدند؛زبیر از آنان پشتیبانی کرده در حالی که شمشـیرش را از نیام در آورده بود گفت: یا با علی بیعت می شود یا این شمشـیر من گردنی را راست نخواهـد گـذاشت!گفتم: زبیر،انتسابی به بنی هاشم فریادت را در آورده است،مادرت صـفیّه دختر عبـد المطلّب است.

گفت:قسم به خدا این شرافت بزرگ و افتخار من است،ای پسر حنتمه(مادر،خواهر وعمّۀعمر(لعنه الله))و ای پسر صهّاک(مادر حنتمه که کنیزی بود معروف به زنـا دادن)سـاکت بـاش ای بی مـادر!و سـخنی گفت که چهل نفر از حاضـران در سـقیفه بنی ساعـده از جا برخاسـته و به او حمله ور شدنـد.به خـدا سوگند نتوانستیم شمشـیر را از دسـتش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم،با اینکه هیچکس به یاری و کمک او نیامده بود.

من به سـرعت خود را به ابو بکر رسانده با او دست داده بیعت کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضـران در سقیفه غیراز زبیر چنین کردنـد؛به او گفـتیم: یـا بیعت کن یـا تـو را می کشـیم!بعـد مردم را از او دور سـاخته گفتم:مهلتش دهیـد،او از روی خود

خواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم در آمده است.دست ابو بکر را در حالی که از ترس می لرزید گرفته و سر پا نگه داشتم و او را که عقلش مخلوط گشته بود و نمی دانست چه می کند،بر روی منبر محمد نشانیدم.به من گفت: ای ابا حفض!از خشم علی بیمناکم.گفتم:علی به تو کاری ندارد[و سر گرم کار دیگری است] ابو عبیدهٔ جرّاح نیز در این کار به من کمکٔ کرد و دست ابو بکر را گرفته به سمت منبر می کشید و من از عقب او را به جلو می راندم مانند بزغاله ای که به سوی کارد قصاب با دست و پای لرزان کشانده می شود.بر روی منبر ایستاد در حالی که گیج و سر گردان بود به او گفتم:سخنرانی کن و خطبه بخوان! زبانش بند آمده،به وحشت افتاده و از سخن باز ایستاده بود.از ناراحتی دست خود را گاز گرفتم.به او گفتم: تو را چه شده؟[چرا گیج هستی؟]و او هیچ نمی گفت.میخواستم او را از منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم؛ترسیدم مردم نسبت به آنچه در باره اش گفته بودم سرزنشم کنند.مردم(با دیدن این صحنه) پرسیدند:چه طور از فضل او گفتی؟آیا از رسول خدا در بارهٔ او چیزی شنیده ای؟ گفتم:از فضل او از زبان رسول الله چیز هایی شنیده ام که آرزو دارم ای کاش مویی بودم بر سینهٔ او و حکایتی با او دارم.پس گفتم: یا سخنی بگو یا از منبر پایین بیا!والله در صورت من چنین دید و فهمید که اگر از منبر پایین بیاید من بالای منبر میروم ومی گویم چیزی را که به گفتار او منجر نشود!بالاخره با صدایی ضعیف و ناتوان گفت:ولایت شما را به عهده گرفتم اما با وجود علی در بین شما بهترین تان نیستم . بدانید من شیطانی دارم که بر من مسلّط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد(مقصود نحسش دومی ملعون است(لعنهما الله)پس هر گاه در کاری لغزشی حاصل شد مرا به راه راست بیاورید که در مویی و پوستی به شما ستم نکنم،برای خودم و شما استغفار می کنم. و از منبر پایین آمد در حالی که مردم به او خیره شده بودند، دستش را گرفتم وفشار دادم و او را نشانیدم ؛ مردم برای بیعت با او جلو آمدند،من در کنارش نشستم تا او را و کسانی را که بخواهند از بیعتش سر باز زنند بتر سانم.او گفت: علی ابن ابی طالب چه کرد؟ گفتم:او خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر آنکه مسلمانان کمتر اختلاف داشته باشند،به اختیارآنان گذاشت و خودخانه نشین شده است.پس مرم بیعت می کردند درحالی که اکراه داشتند.

پس زمانیکه بیعت او فراگیر شد به ما خبر رسید که علی، فاطمه و حسن و حسین را به در خانه های مهاجران و انصار می برد و بیعت ما را با خودش در چهار موضع یاد آوری و آنان را تحریک می کند.مردم شبانه به او نوید یاری می دهند ولی صبح فردا از وعده خود بر می گردند.

پس به خانهٔ علی رفتم تا از او بخواهم از خانه بیرون بیاید. کنیزش فضّه پشت در آمد به او گفتم:به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون بیاید چون مسلملنان با او بیعت کرده اند! فضّه گفت:امیر المؤمنین مشغول است.گفتم:این سخن ها را واگذار(وبهانه نیاور) بگو بیرون بیاید والّا داخل میشویم و به زور بیرونش می کشیم!

پس فاطمه پشت در آمد،ایستاد و گفت:ای گمراهان دروغگو چه می گویید و چه می خواهید؟

گفتم ای فاطمه! گفت: ای عمر چه می خواهی؟ گفتم :چرا پسر عمویت تو را برای پاسخگویی فرستاده و خود پشت پرده نشسته؟ گفت:ای بد بخت!طغیان و سرکشی تو مرا از خانه بیرون آورده است تا حجّت و دلیل بر تو و بر هر گمرا هی ثابت شود.گفتم:این یاوه ها و حرفهای زنانه را کنار بگذار و به علی بگو بیرون بیاید.فاطمه گفت: محبت و احترامی دربین نیست،آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی ای عمر با این که حزب شیطان ضعیف است؟گفتم:اگر علی بیرون نیاید هیزم فراوانی می آورم و خانه را با هر که در آن است می سوزانم تا اینکه برای بیعت بیاید.پس تازیانهٔ قنفذ را گرفته بر او زدم و به خالد بن ولید گفتم:تو و همرا هانت به سرعت بروید وهیزم جمع کنید و گفتم:آن هیزم ها را آتش خواهم زد.

فاطمه گفت:ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن امیر المؤمنین!پس دستش را بر در گذاشت تا مانع من از باز کردن در شود. به طرف در رفتم،استقامت کرد؛با تازیانه بر دست هایش زدم،به دردش آورد،صدای ناله و گریه اش را شنیدم.نزدیکٔ بود دلم بسوزد و بر گردم که به یاد کینه های علی و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگٔ محمد و سحرش افتادم؛پس در

حالی که او خود را به در چسبانده بود تا مانع شود با تمام توان لگدی به در زدم [ناگهان] فر یادی کشید که گمان کردم مدینه زیر و رو شـد،وصـدا زد:«ای بابا ای رسول خـدا این چنین رفتار می شود با حبیبه ات و دخترت،آه ای فضّه!مرا بگیر به خدا قسم فرزندی که در شـکم داشـتم کشـته شـد» صدای ناله اش را از درد سـقط در حالی که به دیوار تکیه داده بود شـنیدم.در را باز کردم و داخل شـدم،به من چنـان رو کرد که چشـمهایم تاریـک شـد.از روی مقنعه طوری بر دو گونه اش زدم که گوشواره ها پاره شـد و به زمین ریخت.

علی از خانه بیرون آمد.همینکه چشـمم به او افتاد،به سـرعت از خانه خارج شده(وفرار کردم) به خالد و قنفذ و همرا هانشان گفتم:از گرفتـاری بزرگی رها شـدم[و در روایت دیگر:جنایت بزرگی مرتکب شـدم که بر خود ایمن نیسـتم،این علی است که از خانه بیرون آمده،من و همه شـما توان مقاومت در برابر او را نداریم].علی خارج شد،در حالی که فاطمه دست برد تا پیشانی خود را ظاهر کند و به خـدا استـغاثه کنـد،علی چادر بر او کشـید و گفت:ای دختر رسول خـدا!خدا پدرت را رحمت بر عالمین مبعوث کرد؛قسم به خدا اگر نقاب از چهره برداری و هلاکت این خلق را بخواهی قطعاً دعای تو را اجابت می کنـد واز این ها بشـری بر روی زمین باقی نمی مانـد.چون تو و پـدرت نزد خـدا بزرگتر از نوح هستیـد که به خـاطر(دعای)او همه اهل زمین و خلق زیر آسـمان را هلاک کرد مگر آنهـا که در کشتی بودنـد. و قوم هود را به سـبب تکـذیب پیامبرشان هلاک کرد و قوم عاد را به باد صرصـر و قوم ثمود را با دوازده هزار نفر به اطر کشتن آن ناقه و بچه اش عذاب کرد. منزلت تو و پدرت نزد خدا بالا تر از هود است و تو ای سیّدهٔ زنان جهان بر این خلق نگون بخت موجب رحمت باش و موجب عذاب مباش.

درد سقط بر او شدید شد،داخل منزل شد و فرزندی سقط کرد که علی او را محسن نامیده بود.

من جمعیت زیـادی در آنجـا جمع کردم،امـا نه بـدان جهت که از کثرت آنهـا در مقابل علی کاری ساخته باشـد بلکه برای دلگرمی خودم.او را در حـالی که کاملاًـ در محاصـره بود بـا اکراه و اجبـار از خانه اش بیرون آورده برای بیعت گرفتن به جلو رانـدم. پس به راستی من به علم و یقینی که در آن شـکی نیست می دانم که اگر من و همه اهـل زمین تلاـش می کردیم که او را بر این کار وادار کنیم نمی توانستیم اما (خودش آمد) به خاطر چیز هایی که در دل داشت که من آنها را می دانم اما هم اکنون نمی گویم.

پس زمـانی که به سـقیفهٔ بنی ساعـده رسـیدم،ابوبکر و اطرافیـانش به تمسـخر علی برخاسـتند. پس علی به من گفت:«ای عمر!آیا می خواهی در آنچه که به تأخیر انـداخته ام شـتاب کنم؟» گفتم: نه؛یا امیر المؤمنین! به خـدا قسم خالـد ابن ولیـد[سـخنان]مرا شـنید و به سرعت نزد ابو بکر رفت (وبازگوکرد)؛ابو بکر سه مرتبه در حالی که مردم می شنیدند گفت: مرا با عمر چه کار؟

هنگـامی که علی داخـل سـقیفه شـد ابو بکر به سـمت او آمـد؛گفتم: ای ابـالحسن به تحقیق[با ابو بکر]بیعت کردی پس برگرد! ولی اکنون شـهادت می دهم که علی با ابو بکربیعت نکرد و دسـتش را به سـمت او دراز نکرد و من نمی خواسـتم پافشاری کنم مبادا در آنچه که در مـورد من به تـأخیر انـداخته بود تعجیـل کنـد،و ابو بکر به خـاطر ترس و اضـطرابی که از علی داشت، آرزو می کرد که کاش علی را در آنجا نمی دید!

و علی از سـقیفه برگشت؛ از اوضاع او پرسـیدیم(که کجا رفته است؟) گفتند: به سوی قبر محمد رفته و در آنجا نشسته است.پس من و ابو بکر بر خـاستیم و دوان دوان به سـمت او حرکت کردیم ابو بکر [در راه]می گفت: وای بر تو ای عمر ! بافاطمه چه کردی؟والله این کـار زیـانی آشکار است.گفتم:بزرگـترین مشـکلی که برای تـوست این است که بـا مـا بیعت نکرد،و چنـدان مطمئن نیسـتم که مسلمانان اطرافش را نگیرند.

گفت:حالا می خواهی چه کنی؟ گفتم: تو وانمود می کنی(باید وانمود کنی)که او در کنار قبر محمد با تو بیعت کرده است.

پس به او رسـیدیم در حـالی که قبر را قبله قرار داده ، دست برخـاک قبر نهـاده بود و اطرافش را سـلمان و ابـاذر و مقـداد و عمـار و حذیفه پسر یمان اطرافش را گرفته بودند؛پس روبرویش نشستیم،و به ابو بکر اشاره کردم که دستش را مانند علی روی قبر بگذارد و

دستش را به دست علی نزدیک کند؛پس آن کار را انجام داد؛و من دست او را گرفتم تا به دست علی بکشم و بگویم که علی بیعت کرده است،اما علی دستش را بر گرفت.من و ابو بکر برخاستیم(وحرکت نموده)در حالی که پشت به آنها کرده بودیم و من می گفتم:خداوند علی را جزای خیر دهد وقتی به کنار قبر رسول الله حاضر شدی از بیعت با تو خود داری نکرد!

پس ابوذر- جندب بن جنادهٔغفاری-از بین آن جماعت فریاد زنان برخاست و می گفت: ای دشمن خدا به خدا قسم علی با یک بردهٔ آزاد شده(ابوبکر) بیعت نکرد؛و پیوسته هرقت گروهی با ما رو برو می شدند یا ما قومی را ملاقات می کردیم خبربیعت کردن علی را به آنها می دادیم و ابوذر(حرف)ما را تکذیب می کرد.

والله[علی] نه با ما در خلافت ابو بکر بیعت کرد و نه در خلافت من و نه با کسی که بعد از من است بیعت خواهد کرد و دوازده نفر از اصحابش هم نه با ابی بکر و نه با من بیعت نکردند.

پس ای معاویه چه کسی غیر از من کار من را انجام داد و دشمنی های گذشته را آشکار کرد ؟اما تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه؛ آنچه که در تکذیب محمد و نیرنگ با او و رهبری فتنه هایی در مکه و طلب عده ای در کوه حراء برای قتلش کردید و گرد آوری احزاب و جمع آنها بر علیه او و سوار شدن پدرت بر شتر در حالیکه احزاب را رهبری می کرد و قول محمد(در بارهٔ او) که:«خدا لعنت کند راکب(سوار)وقائد (کشندهٔ افسار شتر)وسائق(رانندهٔ شتر از عقب)را»و پدرت راکب و برادرت قائد و تو سائق بودی؛ می دانم.

و مادرت هند را فراموش نمی کنم که بسیار به وحشی بخشید تا برای «حمزه» کمین کند، همانی که او را در سرزمینش «اسد الرحمن» می خواندند،و با نیزه او را بزند.(پس چنین کرد)ودلش را شکافت و جگرش را بیرون کشید و آن را نزد مادرت آورد؛پس محمد به واسطهٔ سحرش پنداشت که زمانی که هند جگر حمزه را داخل دهان کند تا آن را بخورد سنگ خواهد شد؛ پس او جگر را از دهان بیرون انداخت.پس محمد و یارانش او را آکله الأکباد(خورندهٔ جگر ها، همان هند جگر خوار)نامیدند. ونیز کلام او را درشعرش برای دشمنی محمد ویارانش فراموش نکرده ام:

ما دختران طارق هستیم که بر فرش های گرانبها راه می رویم

مانند در در گردنبند و مشک در فرق سر هستیم

اگرمردان به ما رو کنند دست به گردن می شویم و اگر پشت کنند

بدون محبت جدا می شویم

و زنان اطرافش در لباسهای زرد بدن نما صورتها و مچ دستها و سر های خود را نمایان کرده بودند و مردان را بر جنگ با محمد حریص می کردند؛براستی که شما به میل و رغبت اسلام نیاوردید ودر روز فتح مکه فقط و فقط از روی زور و اجبار اسلام آوردید پس محمد شما را اسیر آزاد شده قرار داد و زید برادر من و عقیل برادر علی ابن ابی طالب و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد،و در دل پدرت همچنان خشم و کینه بود پس گفت: به خدا قسم ای پسر ابی کبشه(کنیه ای که به پیامبر (صلّ الله علیه و آله)داده بودند)مدینه را بر علیه تو از سواره و پیاده پر می کنم و بین تو و این دشمنان جدایی می افکنم.محمد در حالی که به مردم اعلام می کرد و می فهماند که از باطن و آنچه که در دل اوست خبر دارد گفت:ای ابا سفیان! الله مرا از شر تو نگه دارد. و محمد برای مردم چنان نمایان می کرد که أحدی بر این منبر با لا نمی رود(به حکومت نمی رسد) مگر من و علی و کسانی از اهل بیتش که به دنبال او می آیند. پس سحرش باطل شد و تلاشش بی نتیجه ماند و ابو بکر بر فراز منبر رفت و من بعد از او بالا- رفتم؛و ای بنی امیه امیدوارم شما بعد از من چوبه های طنابهای این (خیمهٔ)خلافت باشید(به حکومت برسید)؛ بدین جهت تو را والی شام کردم و بر تو مُلک آن را مباح کردم وتو را در آن شناساندم تابا گفتار محمد در بارهٔ شما مخالفت کرده باشم. و باکی ندارم که محمد شعر یا نثر بگوید!براستی که او گفته است:به من وحی می شود و از پروردگارم نازل شده:«وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ(اسراء:۶۰)» پس ای

بنی امیه پنداشت که آن شجرهٔ ملعونه شما هستید؛پس هر زمان که توانست دشمنی اش را با شما ظاهر کرد،همچنانکه هاشم(جدّ سوم پیامبر (صلّ الله علیه و آله و سلّم)) و بنی هاشم پیوسته دشمنان بنی عبدشمس(جدّ سوم معاویه (لعنه الله)) بودند.ای معاویه،من با این شرح و بسطی که از جریانات به توکردم،خیرخواه،ناصح و دلسوز تو می باشم و ترسانم از کم طاقتی وکم حوصلگی و کم صبری توکه عجله کنی در آنچه که به تو وصیت کردم و اختیار شریعت و امت محمد را به تو دادم؛ و مخالفت خود را به طعنه یا به شماتت به موت آشکار کنی یا آنچه را می گویند رد کنی یا در انجام آنچه آورده است کوتاهی کنی و هلاک شوی و آنچه من بالا بردم به زیر بکشی و آنچه من ساختم خراب کنی.کاملاً بر حذر باش و هر زمان که در مسجد محمد داخل شدی و بر منبر او رفتی به ظاهر او را در هر چیزی که آورده است تصدیق کن! با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما و نسبت به آنها حلیم و بردبار باش و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به آنها بگستر؛وبر تو باد که بین ایشان اقامهٔ حدود کنی و به آنان چنین نشان مده که حقی از حقوق الهی را واگذار می کنی،واجبی را ناقص مگذار و سنت محمد را تغییر مده که در این صورت امت را بر ما شورانده ای؛ بلکه آنها را از همان محل آرامش و امنیت شان بگیر و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشیر خودشان نابودشان ساز! بر آنان ریاست کن اما از جنگ با آنان بپرهیز.نرمی کن و از ایشان چیزی کم نگذار.برای آنان در مجلس خود جا بازکن و در محل نشستن خودت احترامشان کن و ایشان را به دست رئیس خودشان به قتل برسان.خوش رویی ات را ظاهر کن و خشمت را فرو خور،و آنها را عفو کن تا تو را دوست داشته باشند و اطاعتت کنند.

بر خودمان و بر تو از حرکت علی و دو فرزندش حسن و حسین ایمن نیستم پس اگر به همراهی گروهی از امت توانستی با آنان پیکارکنی انجام بده و به کار های کوچک راضی مشو و به کار های بزرگ روکن و وصیت و عهد مرا حفظ کن،آن را پنهان نموده آشکار نکن و امر و نهی مرا امتثال کرده و گوش به فرمانم باش؛و از مخالفت با من بپرهیز و راه پدرانت را پیش گیر و انتقام خود را بگیر و پیرو آثار پدرانت باش.

پس هرچه بود از پنهان و آشکار برایت بیرون ریختم و مطلب را با این شعر به پایان می برم:

۱.ای معاویه!قوم پیامبر کارشان بالا گرفته به خاطر کسی خلق را از بتهایشان جدا کرد

۲.میل کردم به دینشان پس مرا به شک انداخت،پس دوری کن از دینی که پشتم به آن شکسته شد

۳.اگر فراموش کنم فراموش نمی کنم ولید و شیبه را و عتبه و عاص که در جنگ بدر به زمین افتادند

۴.در زیرغلاف قلب سوزشیاز فقرشان است ابوحکم همان شخص کوچک وفقیرشده از فقر.

۵.انتقام این مردم را با ظاهر کردن شمشیر های هندی و نیزه های قاطع بگیر.

۶.و به گروه مردان شام بپیوند ایشان شیرانند و باقی دربیشه های دشوار.

۷.در فاسد کردن دینی که در گذشته برای آورد و پر از سحر و جادو بود سعی کن.

۸.و کینه های گذشته را طلب کن در حالی که بدی دینی که تمام بنی نضیر را فرا گرفته آشکار می کنی.

۹.جز به وسیلهٔ دینشان به انتقام موفق نمی شوی پس با شمشیر قوم گردنهای قوم بنی عَمرو را جدا کن.

۱۰.به این امید ولایت شام را به تو دادم که تو سزاوار تری که بر گردی به دین حدت صخر.

راوی می گوید:چون عبد الله بن عمر(لعنه الله)عهد و وصیت پدرش(لعنه الله)را خواند،به طرف یزید(لعنه الله)رفت و سر او را بوسید و گفت:ای امیرالمؤمنین،الحمدلله که این خارجی پسر خارجی را کشتی!والله پدرم این چیزهایی برای پدر تو گفت برای من نگفت،والله أحدی از امت محمد به این گونه که نسبت به من محب و راضی باشد نمی بیند .

پس یزید(لعنه الله)بهترین جائزه و احسانش را به او کرد و او را با احترام بدرقه نمود.پس عبدالله بن عمر(لعنه الله)از نزد او خندان بیرون آمد. مردم به او گفتند:به تو چه گفت؟ پاسخ داد:سخن راستی گفت ، ومن قطعاً دوست داشتم که در این کار با او شریک

می بودم ! پس به سمت مدینه برگشت و جوابش به هرکه ملاقاتش میکرد همین جواب بود.
و روایت شـده است که یزید(لعنه الله) برای عبد الله بن عمر(لعنه الله)نامه ای آورد که در آن عهد و وصیت عثمان بن عفان(لعنه الله) بود و آن از این نامه غلیظ تر و پر خدعه تر و بزرگتر از آن عهدی بود که عمر(لعنه الله) به معاویه نوشت.پس زمانی که عبدالله بن عمر(لعنه الله) آن نامهٔ دیگر را خواند،برخاست و سر یزید(لعنه الله) را بوسید و گفت: الحمدلله که این خارجی پسر خارجی را کشتی! بدان پدرم عمر به من از اسرارش مانند آنچه که به پدرت معاویه نوشته است،نوشته است،و بعد از این روز نمی بینم أحدی از امت و اهل و پیروان محمد را مگر اینکه نسبت به آنها هرگز خیر خواه نباشم.پس یزید گفت:ای پسر عمر!آیا در آن نامه شرح اسرار است؟...

سقیفه به نقل از عمر ، در روایتی از صحیح بخاری

بخاری در صحیح خود داستان سقیفه را از قول عمر چنین تعریف می کند :
وقتی که پیامبر ازدنیا رفت ، از خبرهایی که به ما رسید ، یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند . من هم به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود بپیوندیم . ابوبکر موافقت کرد و ما ، همراه یکدیگر ، خود را به سقیفه رساندیم . علی و زبیر و همراهان ایشان با ما نبودند . هنگامیکه به سقیفه رسیدیم متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباده است و تب دارد ، با خود به آنجا آورده بودند . ما در کنار ایشان نشستیم و سخنران آنها برخاست و پس از حمد و سپاس خدا ، گفت : ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده اسلام ، اما شما گروه مهاجرین ، مردمی به شماره اندک هستید و.... .
من (عمر) خواستم در پاسخ او چیزی بگویم که ابوبکر آستینم را کشید و گفت :
خونسرد باش . پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت :
به خداقسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان بیاورم فروگذار نکرد . یا همان را گفت یا بهتر از آن را بر زبان آورد .
او گفت :
ای گروه انصار ! آنچه را از خوبی و امتیازات خود برشمردید ، بی گمان ، اهل و برازنده آن هستید . اما خلافت و فرمانروایی ، تنها در خور قبیله قریش است ، زیرا که آنها از لحاظ شرافت و حسب و نسب مشهورند و در میان قبایل عرب ممتاز . این است که من به خیرخواهی شما ، یکی از این دوتن را پیشنهاد می کنم تا هریک را که بخواهید به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید . این بگفت و دست من و ابوعبیده را گرفت و به آنان معرفی کرد . تنها این سخن آخر بود که از آن خوشم نیامد . در این هنگام ، یکی از انصار برخاست و گفت :
انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب
یعنی من در میان شما گروه انصار به منزله آن چوبی هستم که پشت شتران را با آن می خارانند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند . حال که چنین است شما مهاجرین برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم.
در پی این سخن ، بگومگو و سر و صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف به شدت ظاهر گردید . من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم . او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم . پس از اینکه از کار بیعت با ابوبکر فراغت یافتم ، به سوی سعد ابن عباده هجوم بردیم ....
بعد از همه این حرفها ، اگر کسی بدون کسب نظر و مشورت با مسلمانان ، با مردی به خلافت بیعت کند ، نه از او پیروی کنید و نه

از بیعت گیرنده ، که هر دو مستحق کشته شدن هستند .

صحیح بخاری ، کتاب الحدود ، باب رجم الحبلی ، ۴/۱۱۹-۱۲۰

سیره ابن هشام ، ۴/۳۳۶/۳۳۸

کنز العمال : ۳/۱۳۹ – حدیث ۲۳۲۶

اثبات کفر عمر و ابوبکر از کتب شیعه و سنی

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب اهل سنت

۱) بدعت گذار کافر است !

قال رسول الله ص: آَبیَ اللهُ آن یقبلَ عملَ صاحبِ بدعةٍ حتیّ یدع بدعتَه)?. (

خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند.

قال رسول الله ص: لا یقبل الله لصاحبِ بدعةٍ صوماً و لا صلوةً و لا صدقةً و لا حجّاً و لا عُمرةً و لا جهاداً و...یخرج من الاسلامِ کما تخرج الشعرة من العجین)?. (

خدا هیچ عملی را از قبیل نماز روزه صدقه حج و...از بدعت گذار قبول نمی کند و او از اسلام خارج میشود... .

قال رسول الله ص: اهل البدع شرالخلق و الخلیقه (کنزالعمال)

اهل بدعت بدترین مخلوقات و موجودات هستند.

قال رسول الله ص: اهل البدع کلاب اهل النار (کنزالعمال)

اهل بدعت سگ های اهل آتش هستند.

عنه فی قوله تعالی: إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً هم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء لیس لهم توبهٔ. انا منهم بریء و هم منی بُراء. (کنزالعمال)

پیامبر اکرم ص درباره این آیه قرآن": کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه شدند "فرمودند آنها اهل بدعت و اصحاب و یاران هوا و هوس هستند . برای ایشان توبه ای نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان نیز از من بیزارند.

تا اینجا از کتب اهل سنت اثبات شد که بدعت گذار کافر است. حال سوال اینجاست که آیا عمر بدعت گذار بوده است یا خیر ؟ طبق اعتراف خود او در دین بدعتهای بسیاری را گذاشته است. مانند:

الف) بدعت حلال کردن شراب توسط عمر

عمر می گفت: آب را داخل شراب کنید و بخورید مانعی ندارد! همچنین آورده اند یک وقتی مردم شام از سرما و سنگینی آب و بدی محصول زمین نزد عمر شکایت بردند. عمر به آنها اجازه داد که شراب را بجوشانند وقتی دو ثلث آن کم شد یک سوم باقیمانده را بیاشامند! (۳)

داستان جالبی دراین رابطه از عمر نقل شده است که : یک روز عربی که شراب خورده بود. عمر خواست او را با تازیانه حد بزند عرب گفت: من همان شرابی را خوردم که خودت میخوری!!! عمر شراب خود را خواست و آن را با آب مخلوط نمود و گفت: هر کس در این موضوع شک کرد آب را داخل شراب نماید مانعی ندارد آنگاه پس از اینکه عرب را حد شراب زد خودش شراب را

نوشید ! (۴)

در حالی که شراب با آب مخلوط شود باز هم شراب است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: هر چه را که زیادی آن مستی آورد کمی آن نیز حرام میباشد خواه مستی بیاورد یا نیاورد. (۵)

ب) پایه گذاری بدعت قیاس توسط عمر

حافظان حدیث و تاریخ نگاران اسلامی نامه ای درباره دستور العمل حکومتی و قضائی از عمر به ابوموسی اشعری نقل کرده اند که بیان گر پیش قدمی عمر در مطرح نمودن قیاس است. و اینکه او قیاس را به عنوان یک قاعده فقهی و یک قانون اسلامی در جهت استنباط احکام شرعی پایه گذاری کرد. این نامه هنگامی نوشته شد که نامبرده از طرف عمر والی حکومت عراق بود و مشتمل بر این فراز است:

الفهم الفهم فیما تلجلج فی صدرک مما لیس فی کتاب الله و لا سنه. ثم اعرف الاشباه و الامثال و قس الامور عند ذلک.

ترجمه: هر آنچه به خاطرت خطور می کند و خبری از آن در کتاب و سنت نیست پیرامون آن فهمت را به کار انداز. آنگاه شبیه ها و همانندهای آن را شناسائی کن و آنها را به یکدیگر قیاس نما. یعنی حکم آنچه را که مورد نص کتاب و سنت است بر آنچه در کتاب و سنت مطرح نشده جاری کن... (۶)

ج) بدعت تراویح

ابن شهاب از عروهٔ بن زبیر، از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شبهای رمضان با عمربن خطاب به مسجد رفتیم، مردم متفرق بودند و هرکس برای خود نماز می خواند و بعضاً مردی با اقوام خود به نماز مشغول بود. عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است. و در پی این تصمیم ابیّبن کعب را به امامت گماشت.

شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت نماز می خواندند، عمر گفت: نعم البدعهٔ هذه این بدعت خوبی است! البته نمازی که پس از خوابیدن بخوانند ؛یعنی آخر شب از اینکه اوّل شب اقامه شود بهتر خواهد بود. (۷)

د) بدعت نهی از متعه توسط عمر

عمر گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب (۸)

یعنی دو متعه در زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه واله (حلال) بوده و من امروز آنها را حرام میکنم و مرتکبین آنها را به کیفر میرسانم. یکی متعه زنان و دیگری متعه حج.

پس سیر منطقی و یا به بیانی دیگر خلاصه این بحث این شد که:

عمر طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار هستند.

طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار کافر است.

نتیجه: عمر کافر است.

۲) نزاع کننده در خلافت کافر است !

ابن مغازلی به سند متصل از ابوذر روایت کرده که پیامبر اکرم ص فرمودند: هرکه بعد از من با علی علیه السلام در خلافت منازعه کند کافر است. (۹)

در نزاع عمر و ابابکر با آقا امیر المومنین علیه السلام در رابطه با خلافت هیچ شکی وجود ندارد. فکر نکنم که نیاز به استدلال باشد. همان بس که به اعتراف بزرگان اهل سنت نزاع عمر و ابابکر با علی علیه السلام بر سر خلافت به جایی کشید که ابوبکر دستور حمله به خانه آقا امیرالمومنین علیه السلام را صادر کرد و عمر به پیروی از او به خانه وحی حمله کرد و این حمله باعث کشته شدن حضرت زهرا سلام الله علیها و حضرت محسن سلام الله علیه شد.

برای اطلاع بیشتر در این مورد میتوانید به مصادر (اهل سنت) زیر مراجعه فرمایید:

مصنف ابن ابی‌شیبه ۸/ ۵۷۲

میزان الاعتدال ۲/ ۴۹۰، شماره ۴۵۴۹

انساب الأشراف ۱/ ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره

تذکره الحفاظ ۳- ۰۹۲، شماره ۸۶۰.

سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۱۶۲، شماره ۹۶.

البدایه والنهایه ۱۱/ ۶۵، حوادث سال ۲۷۹

الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر

عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۸

تاریخ طبری، ج ۳ ص ۴۳۰

مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۳.

و...

۳) گوینده: حسبنا کتاب الله کافر است !

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً

یعنی: آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند و گویند: ما به برخی (از انبیاء) ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوریم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند به حقیقت کافر اینهایند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا ساخته‌ایم. (۱۰)

از این آیه شریفه فهمیده می شود که کسانی که قصد دارند تا بین خدا و رسول جدائی بیاندازند کافران حقیقی هستند. و نکته جالب اینجاست که قران تنها درباره این نوع کافران فرموده است که این ها کافران حقیقی هستند !

اما ببینیم چگونه عمر سعی کرد تا بین خدا و رسولش جدائی بیاندازد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله در لحظات آخر عمرشان فرمودند:

قلم و کاغذ بیاورید تا وصیتنامه ای برای شما بنویسم که بعد ازمن هرگز گمراه نشوید.

ولی عمر بن خطاب گفت: ان النبی غلبه الوجع و عندکم کتاب الله حسبنا کتاب الله !!! (۱۱) (این حدیث در اصح کتب اهل سنت موجود می باشد)

در قسمت اول جمله عمر توهین بسیار بزرگی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می کند. اینقدر این توهین بزرگ است که حقیر خجالت میکشم آن را ترجمه کنم. ولی بحث ما بر سر قسمت دوم جمله است که گفت": کتاب خدا ما را بس است"

عمر با گفتن این جمله همان کاری را کرد که در آیه شریفه مذکور در مورد آن صحبت میکند. یعنی او با این جمله قصد بر این داشت تا بین کلام خدا (قرآن) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جدائی بیافکند. و در واقع او چنین گفت که خدا یک چیز می

گوید و پیامبر ص چیز دیگر. و در میان این دو ما باید به کلام خدا تمسک بجوئیم !

در حالیکه خود قرآن درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه واله می فرماید:

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى.

یعنی: وهرگز از روی هوای نفس سخن نمیگوید! آنچه میگوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.

خلاصه این بحث:

عمر بن خطاب با گفتن" کتاب خدا ما را بس است "بین خدا و رسول جدائی افکند.

قران کریم کسانی که بین خدا ورسول جدائی می افکنند را کافر حقیقی می نامد.

نتیجه: عمر (طبق قران و روایت معتبر اهل سنت) کافر حقیقی می باشد.

۴) آزار دهنده حضرت زهرا سلام الله علیها کافر است !

خداوند میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِينا

یعنی: قطعاً آنان که خـدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

فاطمهٔ بضعهٔ منی من آذاها آذانی و من آذانی فقد آذی الله.

یعنی: فـاطمه سـلام الله علیهـا پـاره تن من است. هر کس او را اذیت کنـد مرا اذیت نموده و هرکس مرا بیازارد خـدا را آزرده است. (۱۲)

این حدیث بین شیعه و سنی متواتر و صحیح می باشد. البته ما اینجا به اقتضای بحث تنها اسناد سنی را آوردیم.

و اما عمر و ابابکر این قدر حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت و آزار نمودند که آن حضرت خطاب به آن دو نفر فرمود:

انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی لاشکونکما الیه. (۱۳)

خدا و ملائکه اش را شاهد میگیرم که شـما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا جلب نکردید و اگر پیامبر ص را ملاقات نمایم هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد.

در صحیح بخاری ح ????امده است:

فوجـدت فاطمـهٔ علی ابی بکر فی ذلـک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت...فلمـا توفیت دفنهـا زوجهـا علی لیلاـ و لم یوذن بها ابابکر و صلی علیها.

یعنی: فاطمه سـلام الله علیها بر ابوبکر غضب نمودو با او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنده بود با ابوبکر سـخن نگفت...هنگامی که از دنیا رفت. شوهرش علی علیه السلام وی را شبانه دفن کرد. و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه وی نماز خواند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود ج?ص ??می نویسد:

ان فاطمهٔ ماتت و هی واجدهٔ علی ابی بکر و عمر.

یعنی فاطمه سلام الله علیها از دنیا رفت در حالی که سخت از ابوبکر و عمر غضبناک بود.

با توجه به روایات مذکور آزار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط عمر از مسلّمات می باشد.

خلاصه بحث

عمر و ابابکر حضرت زهرا سلام الله علیها را آزرده اند. (طبق روایات معتبر اهل سنت)

آزرده شدن حضرت زهرا سلام الله علیها مساوی است با آزرده شدن خدا و رسول. (طبق روایت متواتر بین شیعه وسنی)

آزرده شدن خدا و رسول لعن و عذاب الهی را به دنبال دارد. (طبق ایه ای که ذکر شد)

۵) دشمن اهل بیت علیهم السلام کافر است !

در این رابطه احادیث فراوان و متواتری در کتب اهل سنت یافت می شود. که ما در اینجا تنها به گوشه ای از آن ها اشاره می کنیم:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله:

یا علی لو ان احدا عبدالله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیت (فی) انکم افضل الناس کان فی النار.

ای علی اگر کسی آنچنان خدا را عبادت کند که حق عبادت او را ادا کرده باشد. پس درباره افضلیت و برتری تو اهل بیتت بر مردم شک نماید سرنوشتش آتش است. (۱۳)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا و صلوا حتی یکونوا کالاوتار. ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار.

ای علی اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که (همانند قوس و کمان) کمر خمیده شوند و آن قدر نماز بخوانند تا چون زه کمان لاغر گردند و با تودشمنی نمایند خداوند آن ها را به رو در آتش افکند. (۱۴)

و اما اثبات دشمنی عمر و ابابکر با مولا علی و اهل بیت علیهم السلام برای اهل تحقیق و علمای غیر متعصب بسیار واضح و مسلم است. قطعا می توان به عنوان مثال به ظلم ایشان بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله به آل رسول در غصب حق خلافت مولا علی علیه السلام و غصب فدک از حضرت زهرا سلام الله علیها و ....اشاره کرد.

البته روایات مذکور در بحث قبلی مبنی غضب حضرت زهرا سلام الله علیها بر عمر و ابابکر و همچنین ازار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آن دو نفر به خوبی نشان دهنده عداوت و دشمنی عمر و ابابکر با اهل بیت علیهم السلام می باشد.

خلاصه بحث:

عمر و ابابکر (طبق روایات و مصادر تاریخی فراوان اهل سنت) دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده اند.

دشمن اهل بیت علیهم السلام (طبق روایات اهل سنت) کافر است.

نتیجه: عمر وابابکر کافرند.

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب شیعه

) ?امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند

هما الکافران علیهما لعنهٔ الله و الملائکهٔ و الناس اجمعین. و الله ما دخل قلب احد منهما شی ء من الایمان...کانا خداعین مرتابین منافقین حتی توفتهما ملائکهٔ العذاب الی محل الخزی فی دار المقام. (۱۵)

یعنی: آن دو (ابابکر و عمر) کافرند نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد. به خدا سوگند هیچگاه به دل ایمان نداشتند...همیشه حیله باز و اهل شک و ریب و نفاق بودند تا ملائکه عذاب آنها را قبض روح و به جایگاه خواری در دارالمقام (دوزخ) فرستادند.

) ?ابوحمزه ثمالی می گوید

به حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم:

أسألک عن فلان و فلان؟

حضرت فرمودند: فعلیهما لعنهٔ الله بلعناته کلها مات و الله و هما کافران مشرکان بالله العظیم (۱۶)

از شما درباره احوال ابابکر و عمر سوال میکنم؟

حضرت فرمودند: به عدد تمام لعنتهای الهی لعنت خدا بر آن دو باد و به خدا سوگند که آن دو مردند در حالی که نسبت به خدا کافر بودند و شرک می ورزیدند.

) ?ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاد علیه السلام نقل میکند

که او گفت:

کنت معه فی بعض خلواته. فقلت: ان لی علیک حقا الا تخبرنی عن هذین الرجلین عن ابی بکر و عمر؟ فقال کافران کافر من احبهما. (۱۷)

در خدمت حضرت تنها بودم به ایشان عرض کردم: همانا بر شما از برای من حقی است آیا مرا از احوال آن دو شخص ابوبکر و عمر خبر نمی دهید؟

پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و هرکس هم که محبت آنها را در دل داشته باشد کافر است.

) ?ابوحمزه ثمالی گوید

از امام سجاد علیه السلام راجع به آن دو نفر (ابوبکر و عمر) سوال شد. حضرت فرمودند: کافران و کافر من تولاهما. (۱۸)

آن دو کافرند و هر کس موالی آنها باشد کافر است.

) ?فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می کند

که حضرت فرمودند: مثل ابی بکر و شیعته مثل فرعون و شیعته و مثل علی و شیعته مثل موسی و شیعته. (۱۹)

مثل ابوبکر و پیروانش مَثَل فرعون و فرعونیان است و مثل علی و شیعیانش مثل موسی و پیروانش است.

) ?امام صادق علیه السلام می فرمایند

من شک فی کفر اعدائنا و الظالمین لنا فهو کافر. (۲۰)

کسی که شک کند در کفر دشمنان ما وکسانی که به ما ظلم کردند کافر است.

) ?علامه شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی آورده است

روی اصحابنا عن ائمتنا : ان ابابکر و صاحبه عمر لم یؤمنا قطّ . (۲۱)

اصحاب ما از ائمه و پیشوایان ما روایت کرده اند که ابوبکر و رفیقش عمر هیچگاه ایمان نیاوردند.

و علامه مجلسی رحمه الله هم فرموده است:

الاول و الثانی لم یؤمنا بالله طرفهٔ عین (۲۲)

اولی و دومی به اندازه چشم به هم زدنی ایمان به خدای متعال نیاوردند .

اسناد

۱) سنن ابن ماجه ج?ص??

۲) سنن ابن ماجه ج?ص??

۳) سنن بیهقی ج۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱- سنن نسائی ج۸ ص ۳۲۹- کنز العمال هندی ج ۳ص ۱۰۹و ۱۰۱- تیسیر الوصول ج۲ ص ۱۷۸- جامع مسانید ابوحنیفه ج۲ص ۱۹۱

۴) احکام القران ج۲ ص ۵۶۵

۵) سنن دارمی ج۲ ص ۱۱۳- سنن نسائی ج۸ ص ۳۰۱ - سنن بیهقی ج۸ ص ۲۹۶- مصابیح السنه ج۲ ص ۶۷- تاریخ خطیب بغدادی ج۳ ص ۳۲۷- صحیح ترمذی ج ۱ص ۳۴۲

۶) البیان و التبیین-جاحظ۲/۲۴ --صحیح مسلم ۱/۲۴-۲۵ -- سنن بیهقی ۱۰/۱۵۰ -- شرح نهج البلاغه- ابن ابی الحدید ۱۲/۹۰-۹۱ -- عقدالفرید-ابن عبد ربه ۱/۸۶-۸۸ -- تاریخ دمشق-ابن عساکر (به نقل از کنز العمال). و بسیاری از کتب دیگر...

۷) صحیح البخاری ک التراویح ج ۲ / ۲۵۲، موطأ مالک ج ۱ / ۱۱۴، الطرائف لابن طاوس ص ۴۴۵ عن الجمع بین الصحیحین.

۸) تفسیر الرازی ج ۲ / ۱۶۷ وج ۳ / ۲۰۱ و ۲۰۲ ط ۱، شرح نهج البلاغهٔ لابن أبی الحدید ج ۱۲ / ۲۵۱ و ۲۵۲ وج ۱ / ۱۸۲، البیان والتبیان للجاحظ ج ۲ / ۲۲۳، أحکام القرآن للجصاص ج ۱ / ۳۴۲ و ۳۴۵ وج ۲ / ۱۸۴، تفسیر القرطبی ج ۲ / ۲۷۰ وفی طبع آخر ج ۲ / ۳۹، المبسوط للسرخسی الحنفی باب القرآن من کتاب الحج وصححه ج، زاد المعاد لابن القیم ج ۱ / ۴۴۴ فقال ثبت عن عمر وفی طبع آخر ج ۲ / ۲۰۵ فصل اباحهٔ متعهٔ النساء، کنز العمال ج ۸ / ۲۹۳ و ۲۹۴ ط ۱، ضوء الشمس ج ۲ / ۹۴، سنن البیهقی ج ۷ / ۲۰۶، الغدیر للامینی ج ۶ / ۲۱۱، المغنی لابن قدامهٔ ج ۷ / ۵۲۷، المحلی لابن حزم ج ۷ / ۱۰۷، شرح معانی الاثار باب مناسک الحج للطحاوی ص ۳۷۴، مقدمهٔ مرآهٔ العقول ج ۱ / ۲۰۰.

۹) مناقب ابن مغازلی ص??ح- ??ینابیع المودهٔ ص - ??کنزالعمال ج?ص ???ح - ????مناقب ابن شهر آشوب ح?ص.???

۱۰) سوره نساء???-???

۱۱) صحیح بخاری باب کتابه العلم من کتاب العلم ??/? و مسند احمد بن حنبل تحقیق احمد محمد شاکر حدیث ???? و طبقات ابن سعد ???/? چاپ بیروت.

۱۲) صحیح بخاری ح????و- ???? کنزالعمال ج?ص- ???فیض القدیر ج?ص - ???مسند احمدبن حنبل ج?ص - ???حلیهٔ الاولیاء ج?ص - ??صحیح مسلم ح - ????سنن ترمذی ج?ص - ???مستدرک حاکم ج?ص - ???اسدالغابهٔ ج?ص-??? الاصابهٔ ج?ص - ???مسند ابن یعلی ج?ص???

۱۳) سند سنی: صحیح بخاری ج?ص - ??صحیح مسلم ج?ص - ???بخاری در صحیح خود مینویسد: پس از آن که دختر پیامبر میراث خود را از خلیفه خواست. و او گفت که از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمیگذاریم . زهرا سلام الله علیها دیگر با او سخن نگفت تا مرد (صحیح بخاری . ۵/۱۷۷) سند شیعه:کتاب سلیم بن قیس حدیث??

۱۳) مودهٔ القربی موده هفتم ص ??ودر چ مندرج در ینابیع الموده???/?

۱۴) تاریخ دمشق ابن عساکر بخش امام امیرالمومنین ج?ص ???شماره ??? به نقل از جابر بن عبدالله - مناقب ابن مغازلی ص???

شماره – ??? فرائد السمطین ج?ص ??شماره – ?? کفایهٔ الطالب ص???و در چ دیگر ص???

۱۵) کافی ج ???/?ح??

۱۶) بصائر الدرجات ??? ح. ?بحار ج ??? / ??و ج??/??

۱۷) حار الانوار ج ???/??ح??

۱۸) بحارالانوار ج???/??

۱۹) بحارالانوار ج. ???/?تقریب المعارف?? /

۲۰) رجال الکشی مع تعلیقهٔ المیرداماد ج. ???/?قم . ???? اعتقادات شیخ صدوق ?? و. ?? وسائل الشیعه ج ??ص. ???بحار ج?? / ??

۲۱) الاربعون حدیثا???

۲۲) بحار ج???/??

مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسلام) و ظلم شیخین

در مناظره‌ای که بین یکی از علمای شیعه(مرحوم آیت الله بطحایی گلپایگانی)، با رئیس آمرین به معروف حجاز رخ داد،مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام و ظلم شیخین ثابت گردیده است . در این‌جا به قسمتی از آن توجه کنید:

رئیس: چرا شما کنار قبر رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ در ضمن اذکار، می گویید

: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ: سلام بر تو ای بانوی ستمدیده، چه کسی به فاطمه ـ سلام الله علیها ـ دختر پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ ستم کرده است؟

دانشمند شیعی: ماجرای غم‌انگیز ستم به فاطمه ـ سلام الله علیها ـ در کتاب‌های خود شما، ذکر شده است.

رئیس: در کدام کتاب؟

دانشمند شیعی: در کتاب الامامهٔ و السیّاسهٔ تألیف ابن‌قُتَیبَه‌دینوری، در ورق سیزدهم، بیان شده است.

رئیس: چنین کتابی در نزد ما نیست.

دانشمند شیعی: من این کتاب را از بازار می‌خرم و برای شما می‌آورم.

رئیس، پیشنهاد مرا پذیرفت، من به بازار رفتم و کتاب الامامهٔ و السیّاسهٔ را تهیّه کرده و نزد او آوردم، جلد اوّل صفحه ۱۹ آن را گشودم و گفتم بخوان، در آن صفحه چنین آمده بود:

همانا ابوبکر در جستجوی جمعی گردید که با او بیعت نکردند و در خانهٔ علی ـ علیه السّلام ـ جمع شده بودند، عمربن خطّاب را نزد آن ها فرستاد، عمر کنار در خانهٔ علی ـ علیه السّلام ـ آمد و با صدای بلند علی ـ علیه السّلام ـ و آنان را که در خانه‌اش جمع شده بودند، طلبید و گفت: از خانه برای بیعت با ابوبکر، بیرون آیید، آن‌ها از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست او است قطعاً باید بیرون بیایید وگرنه خانه را با اهلش به آتش می کشم.

بعضی از حاضران به عمر گفتند: حضرت فاطمه ـ سلام الله علیها ـ در خانه است، عمر گفت: گر چه فاطمه نیز در خانه باشد، ناگزیر آنان که در خانه بودند بیرون آمدند، جز علی ـ علیه السّلام ـ که بیرون نیامد.[۱]

و در ذیل همین صفحه ۱۹ کتاب مذکور، نوشته شده: وقتی که ابوبکر در بستر مرگ افتاد، می گفت: ای کاش متعرّض خانهٔ علی ـ علیه السّلام ـ نمی شدم، گرچه او اعلان جنگ با من می کرد.

در این‌جا بود که دانشمند شیعی به رئیس گفت: به گفتار ابوبکر با دقّت توجه کن، که چگونه هنگام مرگ اظهار تأسّف و پشیمانی

می کردا!.

رئیس که در برابر این استدلال، در تنگنا قرار گرفته بود، گفت: صاحب این کتاب (ابن‌قُتَیبه) به شیعه میل دارد.[۲]

قابل ذکر است که: اگر ابن‌قُتَیبه به مذهب تشیّع تمایل دارد، دربارهٔ صاحب کتاب صحیح بخاری چه باید گفت که هر دو روایت می کنند که: فاطمه‌ـ سلام الله علیها ـ در آخر عمر، نسبت به ابوبکر خشمگین شد و از او دوری کرد، تا از دنیا رفت.

در این مورد به صحیح مسلم جلد ۵ صفحه ۱۵۳ چاپ مصر، و صحیح بخاری، جلد ۵ صفحهٔ ۱۷۷، چاپ الشعب (باب غزوهٔخیبر) مراجعه شود.[۳]

اسناد :

۱)و انّ ابابکر تفقّد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرّم الله وجهه فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علیّ، فَاَبَوا ان یخرجوا، فدعا بالْحَطَب، و قال: والَّذی نفس عمر بیده لتخرجَنَّ اولا حرقنّها عَلی مَن فیها، فقیل له یا ابا حفص انّ فیها فاطمه؟.

فقال: وَ ان، فخرجوا فبایعوا اِلّا علیّاً (الامامة و السیّاسة ط مؤسّسه حلبی، ص۱۹)

۲)مناظراتٌ فی الحرمین الشریفین(سماحه السید بطحائی الکلبایکانی)، مناظره ۹

۳) فَهَجَرَتْهُ فاطِمَةُ وَ لَمْ تکلّمهُ فی ذالک، حتّی ماتت (شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶)

رهنمون

گزیده ای از کلمات ارزشمند مرجع عالیقدر آیت الله العظمی وحید خراسانی

به مناسبت ایام فاطمیه

تضعیف شعائر فاطمیه ، خیانت به مذهب و خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام است .

چه کسی صدیقه کبری را شناخته است ؟ به قدری ساحت بلند است به قدری مقام منیع است که حتی در عالم بقاء هم درک نمی‌شود زهراء کیست ؟

پرسید از امام ششم چرا فاطمه زهراء نامیده شده است ؟ جواب داد : چون قصری خدا برای او ساخته آن قصر نه از طرف بالا متصل به جائی است ، نه از این طرف اتکاء به استوانه‌ای دارد ، فقط آن قصر معلق است به قدرت پروردگار ، صد هزار باغ دارد . بر هر باغی هزار ملک است . این قصر آن اندازه با اهل بهشت فاصله دارد که اهل زمین به کوکب دری به آسمان نگاه می کنند ، اهل بهشت به قصر او این گونه می‌نگرند . این سرّ اسم زهراء است . این گوهری است که ستاره درخشان تمام اهل بهشت است .

آن وقت چنین کسی رفت از این دنیا چه جور از این دنیا رفت ؟ اگر کسی می‌خواهد بهفمد نمونه اش این است گفت :

لَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِینَةُ وَ اخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاء ... وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی ... فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَال . (أمالی المفید ، ص: ۲۸۲)

امانتی که کسی می گیرد

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها . النساء / ۵۸ .

این ودیعه‌ای بود از که پیامبر گرفت ؛ اما نگفت برگرداندم گفت : یا رسول الله بر گردانده شد . هر چه هست در این صیغه‌های

مجهول است . وَ أَخِذَتِ الرَّهِینَهُ .

آن جمله‌ای که کمر شکن است : وَ اخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ ؛ زهرا ربوده شد .

جائی از بدنت شکسته شده ؟ اگر استخوان انگشت بشکند ، چه حالی داری ؟ حالا اگر استخوان سینه بشکند !!!

وقتی استخوان سینه بشکند ، نفس نمی‌شود کشید . نود و پنج روز ، سه روز بعد از پیامبر استخوان سینه‌اش شکست . نود روز نمی‌توانست نفس بکشد . جان داد ، نه یک مردن است ، در هر نفسی جان دادن است .

وقتی آمد کنار بستر پیامبر سنی و شیعه نوشته‌اند چه جور آمد . با آن مشیی که مشی پیامبر است با آن حال آمد ، أما وقتی از دنیا رفت ، کان کالخیال . یعنی بدنی نبود شبهی بود .

گفت یا رسول الله خودت از او استخبار کن . خودت از او سؤال کن خواست بگوید :

یا رسول الله آن چه کشید ، به من هم نگفت ، تو خودت از او بپرس که بر او چه گذشت .

وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی .

در این جمله فکر کنید ، حق فاطمیه را ادا کنید .

ای مردم ایران ! ای کسی که رهین بعثت پیامبرید ! چه سنی و چه شیعه ، همه باید اجر رسالت را بدهند .

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی . الشوری / ۲۳ .

روز سوم جمادی الثانیه ، برای این که اجر رسالت داده بشود ، به اقرب خاتم انبیاء اظهار مودت بشود ، باید مملکت یک پارچه یا زهراء بشود .

آن جنازه‌ای که آن گونه زیر خاک رفت ، باید آن روز هر کس دل به علی بن أبی طالب (علیه السلام) دارد آن چه در توان دارد ، انجام دهد .

این وظیفه شعائر فاطمیه است . تضعیف شعائر فاطمیه تضعیف مذهب است . سبک شمردن فاطمیه ، استخاف به امیر المؤمنین (علیه السلام) است کوتاهی و تقصیر به حق خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلّم) است .

خلاصه کلام : صاحب عصر ، ولی وقت و امام زمان ، از شما انتظار دارد که برای آن بازوی ورم کرده ، آن پهلوی شکسته ، آن قبر مخفی و آن جنازه نیمه شب دفن شده ، آن چه در قدرت دارید کار کنید .

بخش دوم :انحرافات اهل سنت

فتاوای زشت و شنیع اهل سنت

فتاوای زشت و شنیع اهل سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:

إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ ثَقَلَیْنِ (کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی) مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا ابدا

همانا من ترک می کنم شما را در حالیکه دو چیز گرانقیمت در نزد شما باقی می گذارم. قرآن و عترت. تا زمانیکه به آن دو تمسک جسته اید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید.

این حدیث شریف به صورت متواتر در کتب شیعه وسنی وارد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در این حدیث شرط استقامت در راه حق و عدم گمراهی را تمسک به قرآن و عترت می دانند. ولی متاسفانه کسانی که در طول تاریخ خود را" اهل سنت "و پیروان سنت نبوی خوانده اند به قرآن و عترت تمسك نجستند. و همین مساله موجب شده است که در لجن زار گمراهی و ضلالت غوطه ور شوند. فتاوای عجیب و غریب و مضحك ایشان دلیل و گواه روشن و واضحی بر ضلالت ایشان می باشد که ما بخشی از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

مرد بزرگسال با خوردن شیر مَحرَم می شود !!

اهل سنت طبق روایت مضحك و دروغی که در کتب خود راجع به شیر دادن مرد بزرگسال نقل کرده اند فتاوای عجیب و غریبی داده اند. روایت جعلی که نقل کرده اند میگوید:

پس از نزول آیه چهارم و پنجم سوره أحزاب که در آن خداوند پسر خوانده را همانند فرزند واقعی ندانسته و فرمان می دهد که آنان را فرزندان پدران خودشان بدانید و باید حریم شرعی را رعایت کنید، مسلم و أبو داود ونسائی و ابن ماجه ودارمی وبیهقی ومالك وأحمد و طبرانی ودیگران از عائشه نقل کرده اند که گفت: زنی بنام سهله دختر سهل خدمت پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا(ص) سالم فرزند خوانده أبو حذیفه است که در خانه ما است، و من با سر برهنه و بدون پوشش در برابرش ظاهر می شوم، احساس می کنم ابو حذیفه اینگونه دوست ندارد و ناراحت می شود، چکار کنم؟

رسول خدا(ص) فرمود: ازپستانت به او شیر بده تا مشکل حل شود، عرض کرد: او مردی بزرگ ودارای ریش ومحاسن است چگونه او را شیر دهم؟ پیامبر لبخندی زد وفرمود: می دانم او خرد سال نیست بلکه مردی بزرگ و دارای ریش و محاسن است، او را شیر بده با تو محرم شود و آنچه در ذهن أبو حذیفه است پاك می شود. سهله از خدمت پیامبر رفت و باز هم خدمت آن حضرت آمد و گفت: او را شیر دادم و خیال أبو خذیفه را راحت کردم. (۱)

ابن حزم و داود ظاهری تحت عنوان «مذهب عائشه» می گویند: اگر مردی بزرگسال از پستان زنی شیر بنوشد حکم طفلی را خواهد داشت که از پستانش شیر نوشیده است. (۲)

شافعی نیز این حدیث را پذیرفته است زیرا وی پس از نقل آن و طرح سؤالاتی پیرامون آن می گوید: بنا بر نقل أمّ السلمه این فرمایش رسول خدا(ص) مخصوص همان یک نفر یعنی سالم مولی أبو حذیفه خواهد بود، چون شیر دادنی که موجب محرمیّت می شود در باره طفل شیر خواره است که لاأقل باید پنج نوبت و بدون فاصله از پستان زنی شیر بنوشد و افراد بزرگتر از این قاعده خارج هستند. (۳)

بیست سال دوران بارداری

أبو حنیفه گفته است: اگر مردی بیست سال دور از همسرش زندگی کند و در این مدّت رابطه ای با وی نداشته باشد و افرادی هم شهادت دهند که در مدّت بیست سال از جمع آنان جدا نشده، سپس همسرش باردار شود فرزند در رحم متعلّق به همان مرد است. همچنین اگر پس از بازگشت از سفر بچّه ای یکساله یا بیشتر در آغوش همسرش دید، آن بچّه فرزند خود او خواهد بود. (۴)

داشتن نُه همسر

فخر الدین زیلعی حنفی فتوایی را با استفاده و استناد به آیه ای از قرآن کریم از قاسم بن إبراهیم نقل می کند که بر اساس آن هر

مردی می تواند تعداد نهُ همسر در آن واحد داشته باشد.
وی می گوید: خداوند ازدواج با دو زن را با این جمله (مثنی) جایز دانسته است، و درادامه این جمله را (ثلاث ورباع) با واو عطف که به معنای جمع است ذکر فرموده است، پس در این صورت مجموع زنانی که برای انسان جایز است نُه زن می شود. (۵)
سپس می گوید: نخعی و ابن أبی لیلی نیز چنین فتوایی را صادر کرده اند. (۶)
از این مهمتر سخن کسانی است که حدّ و مرزی در تعداد همسران نمی شناسند، مانند شوکانی به نقل از ظاهریّهٔ، وابن صباغ وعمرانی و قاسمیّه از فرق زیدیّه ونظام الدین أعرج، او در تفسیر آیه: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء) می گوید: گروهی از این آیه اینگونه استفاده کرده اند که در تعداد همسر هیچ محدودیّتی وجود ندارد زیرا آیه اطلاق دارد و خداوند عدد خاصّی را بیان نفرموده است. (۷)

چهار سال مدّت بارداری

أحمد حنبل معتقد است که دوران بار داری بیش از چهار سال نیست، پس اگر مردی همسرش را طلاق دهد یا بمیرد و آن زن با شخص دیگری ازدواج نکند وپس از گذشتن چهار سال از وفات شوهر و یا طلاق، فرزندی به دنیا آورد، آن بچّه متعلّق به همان پدر خواهد بود و عدّه طلاق هم تمام می شود. (۸)

یک بچّه و چند پدر!!!!!

أحمد حنبل در فتوایی عجیب و غریب در مورد بچّه ای که دو نفر در باره وی ادّعای پدری داشته باشند می گوید: اگر هیچ یک از آن دو نفر دلیل و مدرک قانع کننده ای نداشته باشند و یا دلیل و مدرک هر یک در تضادّ و مخالف دیگری بود باید آن کودک را بر کسی که قیافه شناس است عرضه کنند پس اگر او تشخیص داد که یکی از آن دو پدر آن کودک است به آن یک نفر ملحق می شود واگر تشخیص داد که هر دو نفر پدر کودک هستند به هر دو ملحق می شود و از هر دو ارث می برد و آن دو نفر هم از او ارث می برند.
همچنین اگر بیش از یک نفر ادّعا داشته باشند، با تشخیص قیافه شناس به همه آنان تعلّق خواهد داشت. (۹)

عجیب ترین فتوا

اگر شخصی دخترش را که در مشرق زمین است برای مردی که در مغرب زمین است عقد کند و پس از گذشت شش ماه این دختر صاحب فرزند شود. این فرزند از آن پدری است که در مغرب زمین زندگی می کرد. حتی اگر چند سال گذشته باشد و این مرد و زن هرگز به هم نرسیده و نزدیکی نکرده باشند.
و همچنین اگر کسی را از لحظه عقد ازدواج به مدّت پنج سال زیر نظر نگهبانان زندانی کنند، سپس آزاد شود و به منزلش برود و تعدادی فرزند در کنار همسرش ببیند همه آنان فرزندان وی خواهند بود اگر چه فرصت یک لحظه دیدار و ملاقات با همسرش را پس از عقد نداشته است. (۱۰)

فتوا به حلال بودن زنا !

اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد سپس با زنی نزدیکی کند ومنی اش را داخل رحم نریزد، نه غسل بر او واجب می شود و

نه حدّ زنا، و ضرری به عباداتش هم نمی زند.

این سخن از شخصی است بنام عبد القاهر تمیمی که سُبکی نویسنده کتاب طبقات الشافعیّهٔ او را پیشوایی بزرگ وجلیل القدر و دانشمندی که آوازه علمی اش گیتی را فرا گرفته و علوم ودانشش به خراسان حمل می شد معرّفی کرده است.(۱۱)

ابن نُجیم حنفی با یک درجه تخفیف همین فتوا را بگونه ای دیگر صادر کرده ومی گوید:

اگر مردی آلتش را در پارچه ای بپیچد و با زنی نزدیکی کند پس اگر احساس لذّت کند و حرارت و گرمای درون را لمس کرد حجّ او باطل می شود، وگر نه ضرری نخواهد داشت. (۱۲)

أبو حنیفه نیز گفته است: اگر مردی در برابر قرار داد ده درهم با مادرش ازدواج و نزدیکی نماید زناکار نخواهد بود و حدّ زناکار هم بر وی جاری نمی شود، و اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد و با زنی همبستر شود زناکار نیست و حدّ بر او جاری نمی شود. (۱۳)

ازدواج پدر با دختر

فتوای امام مالک و به تبع او شافعی در حلال بودن ازدواج پدر با دخترش که از طریق غیر مشروع یعنی زنا به دنیا آمده باشد و همچنین با خواهر و دختر پسر و دختر دخترش که به همین روش به دنیا آمده باشند از فتواهای نادر روزگار است و دلیلی که بر جواز آن نیز آورده است نادر تر از خود حکم و شنیدنی است.

وی می گوید: به این دلیل نکاح جایز است که این پدر و دختر شرعاً با یکدیگر نسبتی ندارند و بیگانه هستند و چون از راه غیر مشروع متولّد شده است ارث نمی برد و نفقه او هم واجب نیست. (۱۴)

ازدواج با محارم

از جمله فتواهای نادر روزگار که مخالف قوانین ودستورات شرع مقدّس است فتاوای ذیل است که ابن قدامه نویسنده صاحب نام آن را نقل کرده و می نویسد:

ازدواج با محارم مانند مادر و خواهر و خاله و عمّه وغیر آنان به اجماع علمای اسلام باطل است.

ولی دو تن از دانشمندان و فقیهان اهل سنّت یعنی أبو حنیفه وثوری گفته اند که اگر چنین ازدواجی همراه با عمل زناشویی صورت گرفت موجب حد نمی شود، چون ممکن است نزدیکی بجهت شبهه باشد یعنی خیال می کرده است همسر خودش است ولی اشتباه کرده است.

همچنین ازدواجی که حرمتش اجماعی است مانند: انتخاب همسر پنجم با وجود داشتن چهار همسر یا ازدواج با زنی که شوهر دارد یا زنی که در عدّه طلاق یا وفات بسر می برد یا زنی که سه دفعه طلاق داده شده است (بر مبنای فقه اهل سنّت) اگر هر یک از این موارد اتفاق افتاد ابوحنیفه می گوید حدّ جاری نمی شود. (۱۵)

مالک و شافعی فتوا داده اند: نکاح و ازدواج با دختر و خواهر و دختر فرزند و دختر برادر و دختر دختر جایز می باشد. (المغنی ابن قدامهٔ ۷/۴۸۵)

بازهم مجوّزی برای زنا

اگر کسی زنی را به خدمت (اجاره) گرفت تا با وی زنا کند یا از زنان محرم خودش کام بگیرد و بداند این عمل حرام است حدّ زنا

بر وی واجب می شود.

ولی اگر از زنـان محرم خـودش یکی را به کنیزی بگیرد و بـا وی نزدیکی نمایـد فتـوای درست آن است که حـدّ بر وی واجب نمی شود. (۱۶)

همچنین در فتوای یـک از فقهای بزرگ اهل سـنت و مفتی وقت مـدینه منوره متوفای ۲۱۲ ق, دوست و همنشـین مالک رئیس فرقه مالکیه آمده است: اگر کسی پولی به زنی بدهد و با او زنا کند دیگر حدی بر او نیست ! (المحلی ابن حزم ۱۱/۲۵۱)

همین فتوا را ابوحنیفه داده است که: اگر زنی برای کـاری اجیر شود و بـا او عمـل زنـا صورت گیرد و یـا از اول برای زنـا اجیر شود حدی بر هیچکدام از زن و مرد نیست ! (المحلی ابن حزم ۱۲/۱۹۶)

اقامه دو شاهد دروغ !

در کتاب الحیل از بخاری نوشـته شـده است که: بعضـی گفته اذن ندهد دختر باکره خود را تا با او ازدواج نماید پس می تواند حیله (نقشه) بزنـد و دو شاهـد دروغ اقامه کند بر اینکه آن دختر را با رضایت خود او عقد کرده است و به این جهت قاضـی حکم کند به صحت نکاح او و حال آنکه شوهر می دانـد که شاهدان دروغ گفته اند. پس باکی برای او نیست که با آن دختر جماع کند و همین ازدواج صحیحی است. (صحیح بخاری۸/۶۲)

جواز زنا با زن خدمتکار

ابن ماجشون از فقیهان مالکی می گوید: اگر کسی با زنی که خدمتکار اوست زنا کند حدّ شرعی بر او جاری نمی شود. (۱۷)

ملحق شدن بچّه به پدر اگر چه با همسرش نزدیکی نکرده باشد

اگر مردی بازنی ازدواج کنـد و در همان مجلس عقـد و در حضور شـهود او را طلاق دهـد سـپس آن زن بعد از گذشـتن شـش ماه فرزندی به دنیا آورد أبو حنیفه گفته است آن بچّه متعلّق به همان مرد خواهد بود. (۱۸)

تعصّب بی رحمانه

مشاهده برخی از فتواها اعتقاد ما را به عدم صداقت مدّعیان پیروی از سنّت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیشتر می کند، از جمله فتوای بعضـی از فقیهـان پیرو مکتب فقهی أبو حنیفه است که در آن ازدواج مرد حنفی را بـا زن پیرو شـافعی جایز نمی داننـد و دلیل آن را این سخن امام شافعی دانسته اند که گفته است: إن شاء اللّه من مؤمن هستم.

از این سخن بوی شکّ و تردید به مشام می رسد و معلوم می شود که در عقیده اش محکم نبوده است. (۱۹)

شیر گاو و گوسفند و فتوای خواهر و برادری

به یاد داشـته باشـید که اگر چند نفر از شیر یک گوسفند استفاده کنند خواهر و برادر رضاعی می شوند و داستان محرمیّت و حرمت ازدواج دامنگیرشان خواهد شد !

شاید در آغاز از شـنیدن و خواندن این مطلب تعجّب کنید و به دنبال گوینده و صاحب این فتوا باشید، و او را شخصی مجهول و بی اطلاع از احکام و دستورات شرع به نامید.

ولی وقتی که گوینده این سخن شخصی مانند محمّد بن إسماعیل بخاری صاحب و نویسنده معتبرترین کتاب صحیح اهل سنت باشد

تعجّب شما بیشتر و بیشتر خواهد شد.

این فتوا را سرخسی در کتاب مبسوط از قول بخاری نقل کرده و خودش به جنگ وی رفته و می گوید: اگر دو پسر بچّه از گوسفند و یا گاوی همزمان شیر به خورند حرمت رضاع و شیر خوارگی محقّق نخواهد شد، زیرا در رضاع و شیرخوارگی نسب شرط است و بین انسان و حیوان نسبتی وجود ندارد. بنا بر این خوردن شیر حیوان موجب تحقّق رضاع و حرمت چیزی نخواهد شد.

سپس می گوید: همین فتوا سبب اخراج و تبعید بخاری از بخا را شد. (۲۰)

جواز استمناء (خود ارضایی)

از مجاهد نقل شده که گفته است: آنانکه پیش از ما می زیسته اند پسران جوانشان را به استمناء و همچنین دختران و زنان را به استفاده از وسیله ای برای خود ارضایی وادار می کرده اند تا از زنا دوری کنند. (۲۱)

ابن جریح از عمرو بن دینار نقل می کند که گفته است: مانعی در جایز نبودن استمناء نمی بینم. (۲۲)

ثوری از عبّاد از منصور از جابر بن زید أبی الشعثاء نقل کرده است که گفت: تو صاحب منی هستی هر کجا خواستی آن را بریز. (۲۳)

ابن حزم گفته است: استمناء مرد همانند بازی کردن زن با فرجش مباح است وحرام نیست، سپس به دو آیه از قرآن استدلال می کند ومی گوید: خداوند در این آیه فرموده است: (وقد فصّل لکم ما حرّم علیکم) و چون تفصیلی در باره استمناء نیامده است پس جایز است. و نیز در این آیه که فرموده است: (خلق لکم ما فی الأرض جمیعا). و در ادامه می گوید: چون از مکارم اخلاق و فضایل نیست گروهی از آن اکراه داشته و گروهی آن را جایز دانسته اند. (۲۴)

ابن مفلح (از علمای اهل سنت) می گوید: زن نیز مانند مرد می تواند چیزی شبیه آلت را برای خود استعمال کند. سپس ادامه می دهد: استمناء عبارت است از کاری که به واسطه آن منی از انسان خارج شود و امام احمد بن حنبل با وجود ورع و تقوایی که داشت این کار را جایز می دانست. چرا که اینکار خارج کردن مواد زائد از بدن است. لذا انسان می تواند هر وقت لازم بود اینکار را انجام دهد و اصل وریشه آن به حجامت و رگ زنی برمی گردد !!! (مغنی ابن قدامهٔ ۳/۸۷)

پاک بودن منی !

شافعی (رئیس شافعیه) منی را پاک می داند. به سبب آنکه خداوند در قران می فرماید": ما بنی آدم را گرامی داشتیم ".پس چگونه او را گرامی دارد در حالی که منی که اصل اوست نجس باشد. (سراج الوهاج ص۶۰۳)

جواز نگاه کردن به عورت زن

نگاه کردن به عورت زن که در آیینه و یا آب منعکس شده باشد با انگیزه شهوت و لذّت بردن مانعی ندارد. (۲۵)

زناشویی با همسر در برابر نگاه دیگران

ابن حزم می گوید: اگر در سفر مردی با همسرانش در یک خیمه باشند و او با یکی از آنان نزدیکی کند در صورتی که عورتش پوشیده باشد این عمل مکروه است. ولی اگر عورتش مکشوف و در معرض دید باشد حرام. (۲۶)

جواز استفاده زن از آلت مصنوعی

ابن قيّم جوزی می گويد: اگر زنی شوهر نداشت و شهوت بر وی غلبه کرد بعضـی از فقیهان ما گفته اند می تواند از آلت مصنوعی استفاده نماید. (۲۷)

حکم کسی که با تمام بدنش داخل فرج و عورت زن شود

أحمد بن محمّد صاوی از فقیهان گروه و فرقه مالکی فتوا می دهد: اگر شخصـی با تمام بدنش داخل عورت زنی بشود نزد ما نصـی بر حکم ووظیفه او نیست، ولی جنـاب شـافعی گفته است: اگر اوّل بـا آلتش داخـل شود بر هر دو غسـل واجب است و گر نه واجب نیست. (۲۸)

و از آن بـدتر تراوشـات فکری اسـلام شـناس سـنّت پیشـه دیگر است که گفته است: اگر مردی آلتش را در آلت مرد دیگری داخل نماید بر هر دو نفر غسل واجب می شود. (۲۹)

حکم کسی که داخل شکم همسرش شده باشد

اگر مردی از قسمت پایین بدن همسرش داخل شکمش شود آیا غسل بر وی واجب است، یا نه؟

جواب داده اند: اگر از پاهایش داخل شده باشد غسل واجب است و اگر با سرش داخل شده باشد واجب نیست. (۳۰)

مردی که آلتش را نصف کرده و هر کدام را داخل فرج زنی نماید !

اگر مردی آلتش را دو نیم نمایـد یعنی از وسط آن را با وسـیله برّنـده ای نصف کنـد سپس هر کدام را داخل فرج زنی نماید بر آن مرد غسـل واجب می شود ولی بر زنها واجب نیست. (۳۱) همچنین در همین مصـدر آمده است که اگر یکی را در قبل و دیگری را در دبر داخل کند نیز غسل بر او واجب می شود.

همجنس بازی با مملوک

ابن سهل أبیوردی شافعی که او را یکی از امامان دنیای خود از حیث علم و عمل و از بزرگان فقهاء خود می دانند, در فتوایش گفته است: اگر کسـی بـا مملوک خودش یعنی جوان و مردی که خریـده است لواط کنـد حـدّ شـرعی بر وی جاری نمی شود ولی اگر با مملوک دیگری باشد حدّ جاری می شود. (۳۲)

جواز لواط !

ابن قیم جوزیه در کتاب اغاثـهٔ اللهفان ۲/۵۱۵ نوشـته است که: یکی از علمای اهل تسـنن کتابی در حلال بودن لواط به فتوای مالك نوشـته است! و نیز ابن شـهر آشوب نقل کرده است که جاحظ نیز کتابی دارد به نام" دارئهٔ الحد عمن یتعاطی الغلمان "یعنی برداشته شدن حد از کسانی که با نوجوانان لواط می کنند. (مثالب النواصب ص ۵۰)

غاصب، مالک می شود

أبو حنيفه وديگران گفته اند: اگر كسى انگور را غصب كرد سپس آن را به كشمش تبديل نمود شخصى كه انگورش غصب شده هيچ حقّى نسبت به كشمش ندارد و غاصب مالك آن است. (۳۳)
همچنين اگر گندم غصبى به آرد مبدّل شود و يا آهن تبديل به شىء ديگرى شود و يا چوب غصبى تبديل به درب براى خانه شود شخص غاصب مالك آن خواهد بود و كسى كه از او غصب شده است هيچ حقّى نخواهد داشت. (۳۴)

نبيذ پاک و خوردنش حلال !!

نويسنده و مؤلّف فتح القدير مى گويد: با اينكه نبيذ همانند خمر سكر آور است ولى نوشيدن آن مباح است. (۳۵)
زيرا آنچه كه از خرما گرفته مى شود نامش عصاره و جوشانده خرما است نه شراب كه بنا بر نظر أبو حنيفه و أبو يوسف حلال است.
ابو حنيفه و ابو يوسف نيز فتوا بر حليت نبيذ داده اند. (۳۶)
شريك بن عبدالله نيز گفته است كه نبيذه مباح است. (۳۷)
همچنين روايت كرده اند از علقمه كه عبدالله بن مسعود نيز نبيذ مى نوشيد. (۳۸)
نيم خورده سگ وخوک پاك و حلال است
اگر تا كنون شنيده بوديد كه اين دو حيوان نجس و حرام گوشت هستند ولى بشنويد كه رئيس فرقه مالكيها فتوا به پاكى و حليّت داده است، و مى گويد: سگها و خوكها طاهر وپاك هستند و نيم خورده آنان نيز پاك و مى شود با آن وضو گرفت و آن را نوشيد واگر پوزه آنان با غذا تماسّ پيدا كرد آن غذا حرام نيست و دستور به شستن ظرف غذا صرفاً از روى تعبّد است نه دليل شرعى. (۳۹)

خوردن كرم و حشرات

إمام مالك رهبر و پيشواى مالكيها خوردن حشرات و حيواناتى مانند كرم و سوسك و موش و سوسمار ومار و غير آن را جايز دانسته و بر اساس آن فتوا داده است. (۴۰)

گوشت حيواناتى كه به روش غير شرعى ذبح شده باشند حلال است

فقيه و پيشواى شافعيان فتوا به حلّيّت گوشت حيوانى مى دهد كه به روش غير شرعى ذبح شده باشد و مى گويد: ذكر نام خدا مستحبّ است نه واجب. و ديگران مانند: فخر رازى و پيشواى حنبليان نيز وى را تأييد وهمراهى كرده اند. (۴۱)
و همچنين عطاء و مجاهد و مكحول و اوزاعى و ليث فتوا داده اند كه اگر حيوانى را مسيحيان براى كليساهاى خود ذبح كنند و يا با ذكر نام مسيح يا صليب و يا با اسماء روحانيون و رهبانيون شان ذبح كنند حرام نمى باشد ! (۴۲)

جواز رقص و آواز

با كمال تأسّف كتابهاى فقهى و روايى مدّعيان پيروى از سنّت و سيره اسلاف مطالبى را به دين و شرع در ارتباط با رقص و غنا و موسيقى نسبت داده اند كه هر مسلمان با غيرت و متشرّع را شرمنده مى كند.
ماوردى از علماى بزرگ اهل سنت ابتدا حلّيّت غنا و رقص را به مردم حجاز نسبت داده سپس براى تأييد به سخن يا سخنانى از

رسول اعظم(ص) استناد جسته اند.
در یک حدیث جعلی می گوید: رسول خدا(ص) کنیزی از کنیزان حسّان ثابت را دید که آواز می خواند فرمود: إن شاء اللّه گناه ندارد !
در روایت ساختگی دیگری از عائشه نقل می کنند که می گفت: دو کنیز از کنیزان من مشغول آواز خوانی بودند، ابوبکر وارد شد، گفت: از خانه رسول خدا(ص) صدای آواز شیطان شنیده می شود، پیامبر فرمود: ایّام عید و شادی است رهایشان کن !
و از عمر نقل شده است که گفت: آوازخوانی توشه مسافر است.
عثمان نیز دو کنیز داشت که شبها برای وی آواز می خواندند.
مردم حجاز که معاصر با صحابه پیامبر و فقیهان بزرگ بودند فراوان از رقص زنان و آوازخوانی آنان بهره می بردند و اگر منع شرعی داشت باید آنان را نهی می کردند که چنین نکرده اند.
نقل شده است که عبد اللّه بن جعفر زنان آوازخوان و رقّاصه زیادی داشت، معاویه از این خبر آگاه شد، به عمرو عاص گفت: مرا نزد عبد اللّه ببر، وقتی که بر وی وارد شدند، کنیزان مشغول رقص و آوازخوانی بودند، به آنان دستور داد تا ساکت شوند. معاویه گفت: آنان را باز گردان تا آواز به خوانند، کنیزان باز گشتند و به کارشان ادامه دادند، معاویه که بر تخت نشسته بود به وجد آمده بود و پاهایش را حرکت می داد، عمرو عاص او را از این عمل نهی کرد، معاویه گفت: رهایم کن، خداوند نیز بسیار شاد است. (۴۳)

تغییر سنّتها به بهانه ضدّیّت باشیعه

انگشتر
نویسنده کتاب هدایه که حنفی است می نویسد: انگشتر در دست راست سنّت و مشروع است ولی چون رافضیان (شیعه) اینگونه استفاده می کنند، ما اهل سنّت انگشتر را در دست چپ قرار می دهیم. (۴۴)
و اوّل کسی که این سنّت را تغییر داد و با سنّت مخالقت نمود معاویه بود. (۴۵)

تحت الحنک

در باره شیوه و نوع بستن و استفاده عمامه دستور و سفارش وجود دارد مخصوصاً رها کردن یک طرف عمامه و شال سر (تحت الحنک)، که آیا از طرف راست قفسه سینه باشد یا چپ آن.
حافظ عراقی در بیان کیفیّت آن گفته است:
آیا رها کردن آن از طرف چپ مشروعیّت دارد آنگونه که امروز رایج است یا طرف راست که شرافت در آن است؟
پاسخ می دهد: دلیلی که بر تعیین سمت راست باشد ندیده ام مگر حدیثی ضعیف که طبرانی نقل کرده است، و در صورت اثبات آن شاید به اینگونه باشد که از سمت راست رها شود سپس از روی قفسه سینه بگذرد و بر شانه چپ قرار گیرد همانگونه که عدّه ای چنین می کنند، ولی چون شعار و علامتی بین شیعیان شده است باید آن را ترک کنیم تا به آنان تشبیه نشویم. (۴۶)

ساختن قبور

غزالی و ماوردی که هر دو از فقیهان شافعی مذهب هستند گفته اند: هم سطح قرار دادن قبر مردگان دستور و سنّت شرع مقدّس

است (یعنی کمی بلندتر از سطح زمین و صاف و بدون برآمدگی باشد) و چون شعار و از نشانه های رافضه (شیعه) قرار گرفته است ما اهل سنّت باید قبر هارا به حالت تسنیم در آوریم و بسازیم. (یعنی بر آمدگیهایی مانند کوهان شتر).
محمّد بن عبد الرحمن دمشقی می گوید: سنّت در ساختن قبر تسطیح (هم سطح) است و از تسنیم بهتر است، شافعی نیز همین عقیده را بر گزیده است، ولی سه پیشوای دیگر اهل سنّت (أبو حنیفه، مالک وأحمد) تسنیم را اختیار کرده اند، چون تسطیح شعار شیعیان است. (۴۷)

نماز میّت

عبد اللّه مغربی مالکی گفته است: زید با پنج تکبیر بر جنازه ای نماز خواند، و رسول خدا(ص) نیز چنین می کرد، ولی این روش اکنون ترک شده و به چهار تکبیر اکتفا می کنند زیرا شعار شیعیان است. (۴۸)

عاشورا و عزاداری

اسماعیل بروسوی در کتاب تفسیرش آورده است: مستحب است در روز عاشورا اعمال و کارهای نیک مانند صدقه دادن روزه گرفتن و ذکر و یاد خدا را انجام دهید و سزاوار نیست که مؤمنان به یزید ملعون و شیعیان و خوارج شباهت پیدا کنند، یعنی نباید روز عاشورا را مانند یزید عید و یا مانند شیعیان روز عزاداری و غم و اندوه قرار دهید.
هر کس در آن روز سرمه به چشمش بکشد به یزید و پیروان او شباهت یافته است اگر چه برای سرمه در آن روز دلیل و مدرک داریم ولی ترک سنّت وقتی که شعار اهل بدعت شد خود سنّت است مانند انگشتر در دست چپ قرار دادن.
و کسی که روز عاشورا یا اوّل محرّم مقتل و داستان شهادت حسین را به خواند به روافض و شیعیان اقتدا کرده است مخصوصاً اگر با حزن و اندوه همراه باشد.
و اگر خواست مقتل خوانی کند باید همراه یاد و نام دیگر صحابه باشد.
امام غزالی گفته است: حکایت و نقل مقتل حسین بر واعظ و غیر او حرام است، زیرا موجب بغض و دشمنی و سرزنش صحابه که اعلام و بزرگان دین هستند می شود و آنچه بین آنان از اختلافات و قتل و اسارت پیش آمده است باید توجیهی صحیح برای آن بیان شود چون امکان دارد این حوادث به جهت اشتباه در اجتهاد باشد نه برای طلب ریاست و دنیا پرستی!!!!!. (۴۹)

مسافرت برای زیارت پیامبر (ص) سفر معصیت است!

ابن تیمیّهٔ در یکی از فتواهایش می گوید: مسافرت به قصد زیارت قبر رسول اللّه (ص) جایز نیست و سفر معصیت و گناه است، زیرا مسلمانان بر حرمت آن اتفاق دارند و چنین مسافرتی مشروع نیست. (۵۰)

مسافر در روزه گرفتن و نگرفتن آزاد است

رهبران و پیشوایان چهار مذهب فقهی اهل سنّت مسافر را در سفرش در صورتی که شرایطش محقّق باشد بین روزه و افطار آزاد می دانند.
ولی اینکه کدام بهتر است اتّفاق نظر ندارند.
أحمد و إسحاق روزه نگرفتن را بهتر دانسته اند اگر چه روزه برای مسافر بدون مشقّت و سختی باشد.

مالك و سفيان ثورى وابن مبارك روزه را در صورت توانايى بهتر مى دانند.
شافعى و ابوحنيفه روزه را بهتر و آن را به نبودن مشقّت مقيّد كرده اند. (۵۱)

جواز وضو ساختن با شراب !

سيد شريف مرتضى در كتاب الناصريات خود با ذكر اسناد عديده مى نگارد: ابوحنيفه و محمد فتوى به وضو گرفتن با شراب داده اند. (۵۲)

سفيان ثورى گفته است: وضو و غسل كردن با شراب خرما جايز است.

يكى ديگر از بزرگان اهل سنت, حميد صاحب الحسن بن حى مى باشد كه پا را فراتر گذارده و اينگونه فتوا داده است: با شراب خرما مخصوصا, مى توان وضو و غسل واجب انجام داد. حال چه در سفر و چه در وطن, آبى براى وضو و غسل داشته يا نداشته باشد. (۵۳)

در جاى ديگر اوزاعى گويد: وضو گرفتن با هرنوع شرابى براى نماز جايز است. (۵۴)

بطلان وضو با دست زدن به شيعه !

شافعى كه جواز وضو با آب نيم خورده سگ را قائل است در جاى ديگر اينگونه فتوى مى دهد: بر ما واجب است هنگامى كه وضو مى سازيم با آن رطوبت, به رافضى (شيعه) دست نزنيم. در غير اين صورت بايد مجددا طهارت حاصل كنيم. (قابل توجه اين است كه به عقيده وى, آب نيم خورده سگ براى وضو گرفتن اشكالى ايجاد نمى كند اما تماس با شيعه در حين وضو گرفتن وضو را باطل ميكند.) (۵۵)

جواز سجده بر مدفوع سگ

بزرگان اهل سنت كه شيعه را از سجده بر روى مهر و تربت منع مى نمايند, سجده بر مدفوع و فضله سگ را جايز مى دانند ! كتاب قواعد الاحكام نقل ميكند: ابوحنيفه و يكى از بزرگان چهارگانه اهل سنت سجده نمودن در نماز بر فضله سگ را جايز دانسته است. (۵۶)

سجده با بينى به جاى پيشانى !

در كتاب الصراط المستقيم آمده است كه: ابوحنيفه جايز مى دانست به جاى سجده با پيشانى, سجده با بينى را ! (يعنى به جاى اينكه پيشانى را روى زمين يا فرش يا مدفوع انسان يا مدفوع سگ بگذارد, نمازگزار مى تواند بينى خود را بر زمين يا هر چيز ديگرى بگذارد.) (۵۷)

در وضو" ترتيب "شرط نيست !

مى دانيم كه در وضو شرط اول صحت وضو, ترتيب است. يعنى اول بايد صورت راشست, بعد دست راست و دست چپ و مسح سر و مسح دو پا. اما ابوحنيفه و مالك فتوى به عدم وجوب ترتيب بين اعضاء در وضو داده اند.

نماز جماعت به امامت هر فاسق و فاجر

بسیاری از راویان و محدثان اهل سنت این روایت را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت داده اند که آن حضرت فرمود: پشت سر هر نیک و بدی نماز بخوانید! (۵۸) از این رو, فقهای اهل سنت طبق این روایت فتوا داده انـد که عدالت در امام جماعت شرط نیست. (۵۹)

ابن حزم اندلسی در کتـاب الفصـل فی الملـل و النحـل می گویـد: گروهی بر این اعتقادنـد که نماز را جز به امامت شـخص فاضـل (کسـی که جمیع شـرایط امامت در نماز از جمله عـدالت را دارا باشد) نمی توان برگزار کرد. این قول خوارج و زیدیه و رافضـی ها است. و همه اصـحاب پیامبرصـلی الله علیه و آله بدون اختلاف و تمام فقهای تابعی و بسـیاری از افراد بعد از آنها و همه اهل حدیث که این سـخن احمد بن حنبل, شافعی, ابوحنیفه, داود و دیگران است نماز پشت سر فاسق را جایز دانسته اند. ما نیز به این معتقدیم و هر که خلاف آن را بگوید بدعتی گزارده است. (۶۰)

و تفتازانی در شـرح عقائد نسفیه میگوید: نماز پشت سر هر شخص نیک و بدی میتوان گذارد به خاطر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به خـاطر اینکه علمای اهل سـنت پشت سـر هر فاسق و اهل هر نوع هوی و هوس (اگرچه آن کس زناکار و یا لواط کننـده ویا شرابخوار باشد) نماز گذارده اند. (۶۱)

خروج از نماز با خارج کردن باد معده !!

سلام نمـاز یعنی گفتن: السـلام علیکم و رحمـهٔ الله و برکـاته و خروج صـحیح از نماز. حال ابوحنیفه فتوای دیگری دارد و آن اینکه نمازگزار میتواند به جای گفتن السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته با خارج ساختن باد از معده از نماز خارج شود.

صاحب کتاب قواعـد الاحکام ۱/۱۱۸ و ارشاد الاذهان ۱/۱۳۸ و مختلف الشیعه ۱/۱۱۸ می نگارد: جایز است به جای سـلام در نماز واجب بعد از تشـهد, جایز است اخراج ریح (باد معده) کند و به جای خواندن حمد یک آیه کفایت حتی اگر به صورت ترجمه (نه لفظ عربی) باشد !

فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!

در کتاب مناظره حنفیه با شافعیه آمده است که: ابوحنیفه می گوید اگر شوهر زنی مدت زمان غایب گردد و مدتی از او خبری یافت نشود. و خبر مرگ او را بیاورنـد و او پس ازتمام شـدن عـده شوهرش ازدواج کنـد و فرزنـدی بیاورد آنگاه پس از مدتی شوهر اول پیدا شود و برگردد, فرزندهای حاصل از ازدواج دوم نیز از آنِ شوهر اول می شود ! (۶۲)

خدا را ببینید !

از حنبلی مشـهور است که خـدا را جسم می دانـد. (۶۳) و میگویـد: خـدا بر عرش نشسـته و از عرش به مقـدار چهار انگشت بزرگتر است, یا عرش از او به آن مقدار بزرگتر است و در هر شب جمعه در حالی که سوار بر خری می باشد از آسمان دنیا بر بام مسجدها فرود می آیـد و به شـکل و شـمایل پسـری بی مو و خوش صورت که موهایی مجعد (پیچیده) و کاکل به سـر دارد و دو نعلین در پا دارد که بندهای آن از مروارید آبدار است. (۶۴)

به همین سـبب قبـل از این علمـای حنبلی, آخورهـایی در پشت بام های منازل خود می ساختنـد و در آنها کاه و جو می ریختنـد که

شاید مرکبی که خدا سوار بر آن است مشغول به خوردن آنها شود و به این جهت خدا قدری در آنجا توقف نماید ! (۶۵)

اسناد

(۱) صحیح مسلم ۲ / ۱۰۷۶ الرضاع ، ب ۷ ح ۱۴۵۳ (ستة أحادیث)، سنن أبی داود ۲ / ۲۲۳ ح ۲۰۶۱، صححه الألبانی فی صحیح سنن أبی داود ۲ / ۳۸۸ ح ۱۸۱۵، سنن النسائی ۶ / ۴۱۳ – ۴۱۵ ح ۳۳۱۹ – ۳۳۲۵، صححه الألبانی فی صحیح سنن النسائی ۲ / ۶۹۸ ح ۳۱۱۲ – ۳۱۱۸، سنن ابن ماجة ۱ / ۶۲۵ ح ۱۹۴۳، صححه الألبانی فی صحیح سنن ابن ماجة ۱ / ۳۲۸ ح ۱۵۷۹، سنن الدارمی ۲ / ۱۵۸، الموطأ ، ص ۳۲۳ ح ۱۲۸۴، مسند أحمد بن حنبل ۶ / ۲۰۱ ، ۲۵۵ ، ۲۷۱، السنن الکبری ۷ / ۴۵۹ ، ۴۶۰، المعجم الکبیر للطبرانی ۲۴ / ۲۸۹ – ۲۹۲ ح ۷۳۷ – ۷۴۲ .

(۲) المحلی ۱۰ / ۲۰۲، وراجع بدایة المجتهد ۲ / ۳۶.

(۳) کتاب الأمّ: ۵/۳۰.

(۴) الایضاح – الفضل بن شاذان الأزدی ص ۹۲.

(۵) تبیین الحقائق: ۲/۱۱۲.

(۶) رمز الحقائق: ۱/۱۴۳، نفحات الأزهار: ۴/۲۴۸.

(۷) غرائب القرآن: ۴/۱۷۲

(۸) المغنی لابن قدامة ۹ / ۱۱۷

(۹) المغنی لابن قدامة: ۶/۴۳۰–۴۳۲

(۱۰) الفقه الإسلامی للزحیلی ۷ / ۶۸۳

(۱۱) طبقات الشافعیة الکبری لتاج الدین علی بن عبد الکافی: ۵/۱۳۶–۱۴۵

(۱۲) البحر الرائق: ۳/۱۶

(۱۳) الایضاح – الفضل بن شاذان الأزدی ص ۹۲.

(۱۴) المغنی لابن قدامة ۷ / ۴۸۵ , المغنی لابن قدامة ۷ / ۴۸۵, مناقب الإمام الشافعی ، ص ۵۳۲

(۱۵) المغنی:۱۰/۱۵۵–۱۵۲. المبسوط: ۹/۸۵.

(۱۶) المجموع – محیی الدین النووی / ج ۲۰ / ص ۲۰ / ط دار الفکر

(۱۷) المحلی لابن حزم / ج۱۱ / ص۲۵۱/ ط دار الفکر بتحقیق أحمد شاکر

(۱۸) المغنی لابن قدامة / ج۸ / ص۶۴ / ط دار الفکر الأولی ۱۴۰۵ هـ

(۱۹) الکامل فی التاریخ: ۳۰۸/۳۰۷.

(۲۰) المبسوط ۳۰ / ۲۹۷ ، ۱ / ۱۳۹ .

(۲۱) المصنف لعبد الرزاق / ج۷ / ص ۳۹۱ / ط المجلس العلمی بتحقیق الأعظمی

(۲۲) المصنف لعبد الرزاق / ج۷ / ص ۳۹۲ / ط المجلس العلمی بتحقیق الأعظمی

(۲۳) المصنف لعبد الرزاق / ج۷ / ص ۳۹۱ / ط المجلس العلمی بتحقیق الأعظمی

(۲۴) المحلی لابن حزم / ج۱۱/ ص۳۹۲ / ط دار الفکر بتحقیق أحمد شاکر

(۲۵) الفقه علی المذاهب الأربعة للجزیری / کتاب النکاح / مبحث فیما تثبت فیه حرمة المصاهرة / ص۸۴۸ / الطبعة الأولی لدار ابن حزم / بیروت

(۲۶) الفقه على المـذاهب الأربعـة للجزيرى / كتـاب النكـاح ج هـل للزوج أن يجمع بين زوجـاته فى بيت واحـد وفى فراش واحـد؟ / ص۹۴۷ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم ج بيروت.

(۲۷) بدائع الفوائد لابن قيم الجوزية / ج ۴ / ص ۹۰۵.

(۲۸) حاشية الشرح الصغير على أقرب المسالك للصاوى / ج۲ / ص ۱۶۴ / ط مصر ۱۳۹۲ ه / كذلك فى حاشية الدسوقى على الشرح الكبير / ج۱ / ص۵

(۲۹) حواشى الشروانى – دار الكتب العلمية / ج۱ / ص ۲۵۹ / كذلك فى حاشية السجا – دار الفكر / فصل فى موجبات الغسل .

(۳۰) الخلاف لعبد الجليل عيسى / صفحة ۹۰.

(۳۱) حواشى الشروانى على تحفة المحتاج لعبدالحميد الشروانى / ج ۱ / ص ۲۶۰ / كتاب الطهارة / ط دار إحياء التراث.

(۳۲) طبقات الشافعية الكبرى/ ج۴ / ص۴۳ الى ص۴۵ ت۲۶۳ / ط دار هجرالثانية ۱۹۹۲

(۳۳) الفقه الإسلامى للزحيلى ۵/۷۲۶ و ۷۲۷

(۳۴) المجموع ۱۴/۲۷۲

(۳۵) فتح القدير ۹ / ۳۰

(۳۶) الهداية ۸ / ۳۱, الإستذكار ۲۴ / ۳۰۴، المبسوط ۲۴ / ۱۲

(۳۷) فتح القدير ۸ / ۳۱

(۳۸) حدثنا الأعمش عن إبراهيم عن علقمة أنه شرب عبد الله بن مسعود.شرح منهاج الكرامة – العلامة الحلى ص صفحة ۱۱۱.

(۳۹) المغنى لابن قدامة: ۱ / ۷۰.

(۴۰) المغنى لابن قدامة ۱۱ / ۶۵، رحمة الأمة فى اختلاف الأئمة ، ص ۲۵۱

(۴۱) المغنى لابـن قدامـة ۱۱ / ۳۴، المحلى ۶ / ۸۷، وذكر الفخر الرازى هـذا المسألـة فى منـاقب الإمـام الشـافعى ، ص ۵۳۵ وانتصر للشافعى فيها .

(۴۲) اقتضاء الصراط المستقيم ، ص ۲۵۴ .

(۴۳) الحاوى الكبير للماوردى ۲۱ / ۲۲ – ۲۰۴ .

(۴۴) عن الصراط المستقيم ۲ / ۵۱۰، ومنهاج الكرامة ، ص ۱۰۸، الغدير ۱۰ / ۲۱۰ .

(۴۵) ربيع الأبرار للزمخشرى ۴/۲۴.

(۴۶) شرح المواهب للزرقانى: ۵/۱۳.

(۴۷) رحمة الأمة فى اختلاف الأئمة ، ص ۱۵۵ .

۴۸) عن الصراط المستقيم ۲ / ۵۱۰ .

(۴۹) روح البيان: ۲/۱۴۲.

(۵۰) قاعدة جليلة فى التوسل والوسيلة ، ص ۷۳، اقتضاء الصراط المستقيم ، ص ۴۳۰

(۵۱) راجع أقوالهم فى سنن الترمذى: ۳ / ۹۰ ، الفقه على المذاهب الأربعة ۱ / ۵۷۵ ، بداية المجتهد ۱ / ۲۹۶ .

(۵۲) سنن كبرى بيهقى ۱/۹, سنن ترمذى ۱/۱۴۷, سنن ابوداود ۱/۱۲۱, سنن ابن ماجه ۱/۱۳۵, سنن دارقطنى ۱/۷۸, مصنف ابن ابى شيبه ۱/۲۵.

(۵۳) كتاب طهارت سيد خوئى ص۳۸

(۵۴) المجموع محيى الدين النووى ۱/۹۳

(۵۵) الاربعین ص۶۵۲

(۵۶) قواعدالاحکام ۱/۱۱۸

(۵۷) الصراط المستقیم ص۹۹

(۵۸) کنزالعمال ۶/۵۴, جامع الصغیر ۲/۴۵, السنن الکبری ۴/۱۹, کشف الخفاء ۲/۲۹, سنن دارقطنی ۲/۴۴

(۵۹) کتاب الفقه علی المـذاهب الاربعهٔ ۱/۴۰۹ آراء ائمه چهارگانه اهل سـنت درباره شـرایط امام جماعت ذکر شده و ابداً سخنی از عدالت به میان نیامده است.

(۶۰) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل, ابن خرم اندلسی ۴/۱۷۶

(۶۱) شرح عقاید نسفیه, مسعود بن عمربن سعدالدین تفتازانی ۱/۱۸۶

(۶۲) مغنی ابن قدامه ۸/۶۶, انوار نعمانیه ۴/۱۵۸

(۶۳) منهاج السنهٔ ۱/۲۱۶

(۶۴) کامل ابن اثیر ۸/۳۰۸

(۶۵) کامل ابن اثیر ۸/۴۲۹

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

"این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند"
(دلائل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱.)

مقدمه

کتاب صـحیح بخاری یکی از مهمترین کتاب های اهل سنت است که تقریبا در بین کتب صحاح رتبه اول را داراست. اهل سنت که بیش از هر کتابی به این کتاب اعتقاد دارند آنرا بعد از قرآن کریم صحیح ترین تألیف می دانند. که معمولا این تاکید در اکثر چاپ های آن و در صفحه اول نمایان ست.

حـتی در زاهـدان ختم دوره ای این کتـاب از اهمیت بالاـیی برخـوردار است .. اهمیت این کتـاب در نزد اهـل سـنت چنـان است که گاهی برای وجود یک کلمه در یک روایت مقالات مفصلی را ترتیب داده اند.

این مقاله که به صورت کاملا علمی و به دور از هر تعصبی، این کتاب را فقط از دید علمای اهل سـنت بررسـی می کند - و به هیچ وجه ادعـا نمی شود که این کـار هم به صورت کامـل صورت گرفته است - موقعیت این کتـاب و اعتبـار آنرا بر خود آن ها بیش از پیش روشن می کنـد. و طبق معمول جـای هیـچ اعتراضـی را بر معتقـدان این کتـاب بـاقی نمی گـذارد. چرا که نقـد آن از نظر خود عالمان اهل سـنت است و اگر انصاف داشـته باشـند می بینند که خودشان اینگونه گفته اند. و اگر ما می خواستیم آنرا از دید مکتب تشیع و علمای آن بررسی کنیم هرگز آنرا به عنوان یک سیاه مشق هم معرفی نمی کردیم.

۱) از نظر محمود ابوریه ۴۰۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

محمود ابوریه می گوید: اما از رجال بخاری آن ها که متهم به ضعفند حدود ۴۰۰ نفر هستند که ابن حجر اسامی آن ها را در مقدمه کتاب فتح الباری آورده است. (پاورقی کتاب اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۲.)

۲) از نظر برخی دیگر، ۸۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

ابن حجر می گوید: از میان چهارصد و سی و چند نفر از راویانی که تنها در سلسله اسناد بخاری قرار گرفته اند ۸۰ نفر آن ها گفته شده که ضعیفند. (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۲.)

۳) از نظر ابن حجر ۱۱۰ حدیث از صحیح بخاری مردود هستند

ابن حجر می گوید: حفاظ در ۱۱۰ حدیث صحیح بخاری که ۳۲ حدیث آن را مسلم نیز نقل کرده است. انتقاد و خرده گیری کرده و صحت آن ها را مردود دانسته اند. (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۲.)
درباره اخباری که بخاری در صحیح خود آورده گفته اند: کل من روی عنه البخاری فقد جازه القنطره. ترجمه": هر کس که بخاری از او روایت کرده از پل گذشته است ".با وجود این می بینیم که او از افراد فاسق و فاجری حدیث نقل می کند.
مانند: عمروبن العاص و مروان بن حکم و ابوسفیان و معاویه و مغیره بن شعبه و عبدالله بن عمرو بن عاص و نعمان بن بشیر که ملازم معاویه و فرزندش یزید بود. و ابوهریره و عبدالله بن عمر و ابوموسی اشعری و عبدالله بن زبیر و عمران بن خطان که از روسای خوارج بود و عروه بن زبیر و عکرمه که عامل انتشار مذهب خوارج و اباضیه در مغرب بود و . . . آیا به راستی این ها از پل (صداقت و اعتماد) گذشته اند؟

۴) آیا احادیث در صحیح بخاری کامل نقل شده اند؟

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد که بخاری گفته است: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم و در مصر آن را نوشته ام. آن گاه کسی از او پرسید: آیا (با این وضع) تمام آنرا نوشته ای؟ وی در پاسخ سکوت کرد!
و نیز والی بخاری می گوید: روزی محمدبن اسماعیل(بخاری) برایم نقل کرد که: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم در مصر آنرا نوشته ام. به او گفتم: آیا به طور کامل نوشته ای؟ او در پاسخم سکوت کرد. (همان کتاب.)

۵) تغییر عبارات حدیث توسط خود بخاری و نقل احادیث بر اساس حافظه خویش

یکی از جهات ضعف روایات و کم اعتباری احادیث کتاب بخاری، عدم نقل متن حدیث و نقل معنای آن است و بدیهی است که نقل به معنی، غالبا همه خصوصیات موجود در حدیث را شامل نخواهد بود و بخاری در نگارش صحیح خود بیشتر از این شیوه استفاده می کرد.
محمد بن ازهر سجستانی می گوید: در مجلس سلیمان بن حرب بودم که بخاری نیز با ما بود می شنید ولی نمی نوشت. به برخی از حضار گفته شد: چرا او نمی نویسد؟ او در جواب گفت: او هنگامی که به بخارا مراجعت کرد همه آن ها را از حفظ خواهد نوشت.
ابن حجر عسقلانی می گوید: از نوادر حوادثی که در کتاب بخاری واقع گردید، این است که یک حدیث تمام را با اسناد واحد

ولی با دو لفظ روایت کرده است.

۱–اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۰ به نقل از هدی الساری ج ۲ ص ۱۹۴–۲۰۱.

۲–فتح الباری ج ۱ ص ۱۸۶.

۶) بخاری از خودش هم حدیث نقل می کند

در میان احادیث بخاری حدیثی وجود دارد که در میان سلسله روات آن خود محمد بن اسماعیل بخاری وجود دارد.
و اکنون متن حدیث همراه با سلسله راویان": حدثنا محمد بن سلام: حدثنا محمد بن الحسن الواسطی، عن عوف، عن الحسن قال: لا بأس بالقرائه علی العالم. و اخبرنا محمد بن یوسف الفربری و حدثنا محمد بن اسماعیل البخاری قال: حدثنا عبیدالله بن موسی، عن سفیان، قال: إذا قرئ علی المحدث فلا بأس أن تقول: حدثنی. قال: و سمعت ابا عاصم یقول عن مالك و سفیان: القرائه علی العالم و قرائته سواء".
که این مطلب هم شاید عنوان بعدی این مقاله را تایید می کند که کتاب بخاری بوسیله دیگران تکمیل شده است. و نفر سومی این مطلب را به نقل از فربری و بخاری به کتاب بخاری اضافه کرده است.

۷) اصل نسخه صحیح بخاری، این کتاب موجود نیست بلکه ناقص تر است

کتاب موجود معروف به صحیح بخاری تماما به وسیله بخاری نوشته نشده بلکه نوشته هایی از او به جا مانده بود که دیگران به فراخور بینش و آگاهی مخصوص به خود به آن مطالبی را اضافه کرده اند.
قسطلانی می گوید: در نسخه هایی که از صحیح بخاری در دست ماست، بعضی از باب ها عنوان گردیده ولی حدیثی در آن باب نقل نشده است و به قسمتی از ابواب حدیثی اضافه شده که عنوان آن باب با آن حدیث تطبیق نمی کند، این وضع پراکندگی و جابه جا بودن مطالب و احادیث برای یک عده مورد انتقاد و اشکال گردیده بود که حافظ ابوذر هروی آن اشکال را حل و ایراد را برطرف نمود. زیرا ابوذر هروی از حافظ ابواسحاق و او نیز از ابوالولید باجی نقل کرده است که: من از روی نسخه اصل صحیح بخاری که در پیش" فربری "بود یک نسخه استنساخ نمودم. در آن نسخه چیزهایی دیدم که هنوز تمام نشده بود و چیزهایی دیدم که اصلا نوشته نشده بود. ما بعضی از این ها را به همدیگر اضافه و منظم کردیم تا صورت کتاب به خود گرفت و بدین وسیله بخاری تکمیل گردید. (ارشاد الساری ج ۱ ص ۲۳.)
و نیز ابوالولید باجی می گوید: از چیزهایی که صحت این قول را تایید می کند این است که: روایت ابی اسحاق و ابی محمد سرخی و ابی هیثم کشمیهنی و ابی زید مروزی از کتاب بخاری از لحاظ تقدیم و تاخیر و . . . با همدیگر فرق دارند با آنکه از یک اصل نسخه برداری شده اند و این به خاطر همان اضافاتی است که هر کس طبق سلیقه خود بر آن نموده است. (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۱.)

۸) عدم نقل احادیث امام صادق(ع) برخلاف اعتراف علمای اهل سنت به دانش و مقام والای او

با این که علمای اهل سنت نسبت به مقام والای امام صادق(ع) و دانش او اقرار و اعتراف دارند با این حال بخاری از روی عمد از نقل احادیث ایشان در کتاب خود خودداری کرده است.
در پایین اسامی برخی از علمای بزرگ اهل سنت را که به مقام والای امام صادق(ع) اعتراف کرده اند ذکر می کنیم:

علامه سید محمد عبد الغفار افغانی در کتاب ائمه الهدی ص ۱۱۷ چاپ مصر و همینطور علامه شیخ مصطفی رشدی دمشقی در کتاب الروضه المدیه ص ۱۲ چاپ مصر و نیز علامه شیخ ابومحمد زهره مصری مالکی در کتاب مالك حیاته عصره و آرائه و فقهه ص ۱۰۴ چاپ مصر و نیز علامه ابن حجر مکی در الصواعق ص ۱۲۰ و نیز علامه عبدالله بن اسعد الیافعی در کتاب روض الریاحین ص ۲۴۴ چاپ مصر و نیز علامه حافظ ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲ چاپ مصر و نیز علامه سیوطی در کتاب تدریب الراوی ص ۳۶ چاپ مدینه و نیز علامه خطیب تبریزی و نیز علامه محمد بن طلحه شافعی و نیز علامه سخاوی و نیز علامه سید عباس مکی، بیانات عجیبی در مقام والای امام صادق(ع) و اعتراف به صحت احادیث او دارند.

و علامه خوارزمی و علامه شیخ محیی الدین ابی الوفاء و علامه ذهبی و عده ای دیگر نقل کرده اند که ابوحنیفه اعتراف و اذعان نموده که حضرت جعفربن محمد(ع) افقه زمان خود بوده است.

و علامه حافظ ابونعیم تعداد زیادی از بزرگان و پیشوایان اهل سنت را همچون مالك بن انس و شعبه بن الحجاج و سفیان الثوری و عبدالله بن عمر و سفیان بن عیینه و . . . نام می برد که از امام صادق(ع) حدیث نقل کرده اند.

این در حالی است که: ابن تیمیه حرانی در کتاب منهاج السنه می گوید: بخاری با علم به روایات حضرت جعفر بن محمد(ع) و مقام و منزلت او، روایات ایشان را ذکر ننموده است.

۹) دشمنی بخاری با امیرالمومنین علی (ع) و حضرت زهرا(س) و . . . در نقل احادیث آن ها

همانطور که در بند ۳ دیدیم بخاری از افراد ناصبی و دین به دنیا فروختگان زیادی حدیث نقل کرده اما از افراد راستگو و سرچشمه معارف اسلامی و معلم فرهنگ غنی اسلام یا اصلا حدیث نقل نکرده و یا اگر هم نقل کرده نسبت به دیگران بسیار ناچیز و کم بوده است.

مثلا از ابوهریره که ۳ سال مصاحبت پیامبر را درک کرده ۴۴۶ حدیث و از عبدالله بن عمر ۲۷۰ حدیث و از عایشه ۲۴۲ حدیث و از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث و از انس بن مالك بیش از ۲۰۰ حدیث نقل کرده ولی از امیرالمومنین (ع) که باب علم پیامبر بوده و به اعتراف خود علمای اهل سنت اعلم زمان خویشتن بوده است فقط ۱۹ حدیث و از حضرت زهرا(س) ۱ حدیث نقل کرده است.

و از دیگر افراد اهل بیت و علویین مانند امام حسن(ع) که هم سن عبدالله زبیر بوده و زیدبن علی صاحب مسند و امام فرقه زیدیه و امام صادق(ع) و امام هفتم و هشتم شیعیان که از لحاظ دانش و معرفت اسلامی شهره آفاق هستند و امام نهم و دهم و یازدهم که هم عصر بخاری بودند و مرجع علوم و معارف اسلامی به شمار می آمدند حتی یك حدیث هم نقل نکرده است.

۱۰) نقل احادیث خلاف قرآن و عقل

مهم ترین معیار نادرستی خبر مخالفت متن و محتوای آن، با کتاب و عقل است که متاسفانه با همه قداستی که اهل سنت برای بخاری قائل هستند احادیث این کتاب از این نقیصه به دور نیست. و روایات فراوانی در آن ها وجود دارد که متن و محتوای آن ها با کتاب خدا و عقل سلیم به هیچ وجه سازگاری ندارد.

در باب توحید از خدایی یاد می کنند که دارای جسم و اعضاء و جوارح و قابل رویت است همانند موجودات مادی.

در باب نبوت از پیامبرانی یاد می کنند که دروغ می گویند ، غذای حرام می خورند، زن بازند، برای فرار از مرگ چشم عزرائیل را کور می کنند. با حال جنابت نماز می خوانند. اشتباه کار و فراموش خاطرند. در نبوت خود تردید دارند. مورد سحر ساحران قرار می گیرند.

و در ابعاد دیگر مباشرت با حایض را جایز می شمارند و غنا را مباح معرفی می کنند و . . . که احادیث آن را به طور تفصیل در آینده در وب درج خواهیم کرد.

۱۱) در صحاح سته توهمات راویان وارد شده و کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده

علامه سید انورشاه کشمیری درفیض الباری علی صحیح البخاری میفرماید: و أیّ اعتماد به- بالتاریخ- اذا لم یخلص الصحیحان عن الاوهام حتی صنفوافیهاکتبا عدیده فأین التاریخ الذی یُدَوَّنُ بافواه الناس وظنون المؤخرین لاسند لهاولا مدد . . .
ترجمه: وقتی صحیحین-بخاری ومسلم-از اوهام راوی خالی نیستند وعلما درباره اوهام راوی در صحیحین کتابها نوشته اند چگونه میشود به آنها اعتماد کرد.(مضمون دنباله عبارت: به کتاب های تاریخ بیش از این ها نمی توان اعتماد کرد.)

۱۲) بیان علامه محمد حسن مظفر درباره اعتبار صحاح سته

ایشان درباره بسیاری از رجال صحاح سته که کذاب، وضاع، مطعون، متروک، ناصبی، خارجی و . . . هستند کتابی نوشته تحت عنوان" الافصاح عن رجال احوال الصحاح "و حدود ۳۶۸ نفر از آن ها را که از راویان صحاح شش گانه هستند که حداقل دو نفر از بزرگان اهل سنت، اعتراف به شدت طعن و ضعف آن ها کرده اند، از کتاب های خود آن ها مانند میزان الاعتدال ذهبی و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، در مقدمه کتاب دلائل الصدق خود آورده و این تحقیق، به خوبی نشان می دهد که: این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند. (دلائل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱.)

بخش سوم : شیعه می پرسد ؟

اگر حقّ امیر المؤمنین غصب نمی گشت ، چه می‌شد؟

پاسخ

پاسخ این سؤال در کتب اهل سنت به روشنی آمده است که با کوچکترین دقت معلوم می‌شود که اگر چنان که حضرت امیر علیه السلام خلیفه می شد چه اتفاقی می افتاد اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ – هدایت مردم به صراط مستقیم و بهشت :

به اقرار اهل سنت و طبق روایات ایشان در صورتی که امیر مومنان را به خلافت می‌رساندند ، مردم را به راه راست و به سوی بهشت هدایت می نمودند :
روایت معجم کبیر طبرانی :
حدثنا محمد عبد الله الحضرمی ثنا علی بن الحسین بن أبی بردۀ البجلی الذهبی ثنا یحیی بن یعلی الأسلمی عن حرب بن صبیح ثنا سعید بن مسلم عن أبی مرۀ الصنعانی عن أبی عبد الله الجدلی عن عبد الله بن مسعود ... قال وما أظن أجلی إلا قد اقترب قلت یا رسول الله ألا تستخلف أبا بکر فأعرض عنی فرأیت أنه لم یوافقه قلت یا رسول الله ألا تستخلف عمر فأعرض عنی فرأیت أنه لم یوافقه قلت یا رسول الله ألا تستخلف علیا قال ذاک والذی لا إله غیره لو بایعتموه وأطعتموه أدخلکم الجنۀ أکتعین
حدثنا إسحاق بن إبراهیم الدبری ثنا عبد الرزاق عن أبیه عن میناء عن عبد الله بن مسعود قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم لیلۀ

وفد الجن فتنفس فقلت مالك يا رسول الله قال نعيت إلى نفسي يا بن مسعود قلت استخلف قال من قلت أبو بكر قال فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنك بأبي أنت وأمي يا رسول الله قال نعيت إلى نفسي يا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت عمر فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنك قال نعيت إلى نفسي يا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت على بن أبي طالب قال أما والذى نفسى بيده لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين

المعجم الكبير ج ۱۰/ص ۶۷ ش ۹۹۶۹ و ۹۹۷۰

ابن مسعود از رسول خدا نقل کرده است که فرمودند : گمان می کنم که مرگ من نزدیک شده است ؛ عرضه داشتم : ای رسول خدا آیا ابو بکر را به جانشینی تعیین نمی کنید؟ پس از من روی برگرداندند و چنین به نظر من رسید که ایشان با این کار موافق نیستند ؛ پرسیدم :آیا عمر را تعیین نمی کنید ؟ باز روی از من برگرداندند و چنین به نظر من رسید که با این کار موافق نیستند ؛ گفتم : ای رسول خدا ، آیا علی را به جانشینی تعیین نمی فرمایید ؟ پاسخ دادند : همین است قسم به خدایی که جز او نیست ؛ اگر با او بیعت کنید و از او اطاعت نمایید همه شما را به بهشت رهنمون خواهد ساخت .

...عبد الله بن مسعود می گوید : در شب آمدن جنیان به حضور ایشان ، در کنار حضرت بودم ؛ پس حضرت نفس عمیقی کشیدند ؛ عرض کردم : چه شده است ؟ فرمودند : خبر رحلتم به من داده شده است ؛ گفتم : ای رسول خدا آیا جانشین تعیین نمی فرمایید ؟ فرمودند : چه کسی را ؟ پاسخ دادم : ابو بکر ؛ پس حضرت سکوت فرمودند ؛ مدتی گذشت ؛ دوباره حضرت نفس عمیقی کشیدند ؛ گفتم چه شده است ای رسول خدا ؟ دوباره پاسخ دادند به من خبر رحلتم داده شده است ای ابن مسعود ؛ عرض کردم : جانشین خود را تعیین بفرمایید ؛ فرمودند : چه کسی را ؟ گفتم : عمر ؛ پس مدتی سکوت فرمودند و دوباره نفس عمیقی کشیدند ؛ عرضه داشتم چه شده است ؟ پاسخ دادند : خبر رحلتم را به من داده اند ؛ گفتم ای رسول خدا جانشین خویش را تعیین بفرمایید ؛ فرمودند : چه کسی ؟ عرضه داشتم : علی بن ابی طالب ؛ فرمودند : قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر او را اطاعت کنند همه ایشان را به بهشت خواهد برد .

روایت حلیهٔ الاولیاء :

حدثنا جعفر بن محمد بن عمر ثنا أبو حصين الوادعى ثنا يحيى بن عبدالحميد ثنا شريك عن أبى اليقظان عن أبى وائل عن حذيفة بن اليمان قال قالوا يا رسول الله ألا تستخلف عليا قال إن تولوا عليا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم

رواه النعمان بن أبى شيبة الجندى عن الثورى عن أبى اسحاق عن زيد بن يثيع عن حذيفة نحوه

حلية الأولياء ج ۱/ص ۶۴

به رسول خدا عرض کردند : ای رسول خدا ، آیا علی را به عنوان جانشین تعیین نمی‌فرمایید ؟ فرمودند : اگر علی را به عنوان سرپرست قبول کنید او را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست می کشاند .

روایت مسند حارث :

۵۹۴ حدثنا يحيى بن أبى بكير ثنا إسرائيل عن أبى إسحاق عن عمرو بن ميمون قال شهدت عمر بن الخطاب غداة طعن...فقال ادعوا لى عليا وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد قال فدعوا قال فلم يكلم أحدا من القوم الا عليا وعثمان فقال يا على ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لك قرابتك من رسول الله صلى الله عليه وسلم وما أعطاك الله من الفقه والعلم فان ولوك هذا الأمر فاتق الله فيه ثم قال يا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لك صهرك من رسول الله صلى الله عليه وسلم وشرفك فان ولوك هذا الأمر فاتق الله ولا تحملن بنى أبى معيط على رقاب الناس ... قال فلما خرجوا قال ان ولوها الأجلح سلك بهم الطريق قال فقال عبد الله بن عمر ما منعك قال أكره أن أحملها حيا وميتا قلت فى الصحيح طرف منه

مسند الحارث (زوائدالهيثمى) ج ۲/ص ۶۲۲

عمر را در صبح آن روزی که چاقو خورد دیدم... پس گفت : علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد را به نزد من بخوانید . پس همه را خواندند . پس هیچ کس غیر از علی و عثمان سخنی نگفت . پس عمر گفت : ای علی بدرستیکه ایشان شاید فامیلی تو را به رسول خدا و فقه و علمی را که خدا به تو داده بشناسند . پس اگر تو را در این امر سرپرست گردانیدند پس در آن از خدا بترس . سپس گفت ای عثمان : این قوم شاید بدانند که تو داماد رسول خدایی و شرف تو را بشناسند . پس اگر تو را بر این کار سرپرست کردند از خدا بترس و فرزندان ابی معیط را بر گردن مردم سوار نگردان!!!...

وقتی از نزد وی بیرون رفتند عمر گفت : اگر او را به دست شخص کم مو(علی) بسپارند ایشان را به راه خواهد آورد . پس عبد الله بن عمر گفت : چه چیزی مانع تو شد (که او را به جانشینی خود بگماری) ؟ پاسخ داد: بدم می آید که او را چه در دوران زندگی خویش و در دوران مرگ بر کاری بگمارم!!!

در المطالب العالیة ج۱۵/ص۷۷۵ ش۳۸۹۸ همین روایت را آورده و آن را صحیح می داند.

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه سخنان عمر را برای ابن عباس نقل می کند که گفت :

أجرؤهم واللّه إن وليها أن يحملهم على كتاب ربهم وسنّة نبيهم لصاحبك ! أما إن ولى أمرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراط المستقيم .

شرح نهج البلاغة: ۵۲/۱۲

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است ؛ آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

۲ – رهنمود مردم به راه روشن هدایت

بعد از دور شدن مردم از انتخاب امیر مومنان به خلافت ، در مورد راه راست نظرات مختلفی پیش آمده و هر گروه خود را بر راه راست می پندارد ؛ در این زمینه اهل سنت روایات جالبی دارند :

روایت حلیة الاولیاء:

این مضمون در روایتی که از حلیة الاولیاء نقل گردید آمده است که :

يحملكم على المحجة البيضاء

حلية الأولياء ج۱/ص۶۴

شما را بر راه روشن و نورانی وادار می کند .

روایت أخبار المدینة:

عمر بن خطاب نیز می گوید اگر مردم علی را به عنوان خلیفه انتخاب می کردند ایشان را به راه روشن فرا می خواند :

۱۴۹۰ – حدثنا أبو بكر العلمي قال حدثنا هشيم عن داود بن أبي هند عن الحسن قال خلا عمر رضى الله عنه يوما فجعل الناس يقولون ما الذى خلا له فقال المغيرة بن شعبة أنا آتيكم بعلم ذاك فأتاه فقال يا أمير المؤمنين إن الناس قد ظنوا بك فى خلواتك ظنا قال وما ظنوا قال ظنوا أنك تنظر من يستخلف بعدك قال ويحك ومن ظنوا قال ومن عسى أن يظنوا إلا هؤلاء على وعثمان وطلحة والزبير قال وكيف لى بعثمان فهو رجل كلف بأقاربه وكيف لى بطلحة وهو مؤمن الرضا كافر الغضب وكيف لى بالزبير وهو رجل ضبس وإن أخلقهم أن يحملهم على المحجة البيضاء الأصلع يعنى عليا رضى الله عنه

أخبار المدينة ج۲/ص۵۹

... روزی عمر با خود خلوت کرد ؛ پس مردم گفتند که چه شده است که عمر با خود خلوت کرده است؟ پس مغیره بن شعبه گفت من به شما در این مورد خبر خواهم داد . پس به نزد عمر آمده و گفت : ای امیر مومنان ! بدرستیکه مردم در مورد این خلوت کردن های تو گمان هایی دارند. عمر گفت :چه گمانی؟ پاسخ داد : گمان کرده اند که تو در مورد اینکه چه کسی را بعد از خود به خلافت بگماری نظر می کنی . گفت : وای بر تو ! و چه کسانی را گمان کرده اند؟ پاسخ داد : و چه کسانی را ممکن است گمان کنند غیر از ایشان – علی و عثمان و طلحه و زبیر؟

عمر گفت : من چگونه در مورد عثمان فکر کنم و حال آنکه او شخصی است که بستگان خود را به کار می گمارد . و چگونه در مورد طلحه فکر کنم و حال آنکه او در حال خوشنودی با ایمان و در حال خشم کافر است و چگونه در مورد زبیر فکر کنم و حال آنکه او فردی بد خلق است . و بدرستیکه سزاوار ترین ایشان که ایشان را بر راه سفید وادار می کند فرد اصلع (کم مو است– یعنی علی –

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

روایت ابن ابی الحدید از ابن عباس نیز گذشت که عمر به او گفته بود :

! أما إن ولی أمرهم حملهم علی المحجهٔ البیضاء والصراط المستقیم .

شرح نهج البلاغهٔ: ۵۲/۱۲

آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

۳ – رهنمود جامعه به سوی حق

در کتاب تاریخ مدینهٔ دمشق ج۴۲/ص۴۲۸ همین روایت را با مضامین مختلف آورده است که در یکی از آنها آمده است :

قال عمر لأصحاب الشوری لله درهم إن ولوها الأصلع کیف یحملهم علی الحق وإن حملا علی عنقه بالسیف قال فقلت أتعلم ذلک منه ولا توله ...

عمر در مورد اصحاب شوری گفته است : خداوند ایشان را ... اگر این کار را به شخص کم مو بسپارند ایشان را به حق وادار می کند اگر چه بر گردنش شمشیر برگیرد . پس به او گفتم این را از او می دانی و او را خلیفه نمی کنی؟ ...

شبیه این مضامین در الکامل فی التاریخ ج۲/ص ۴۶۰ و تاریخ الطبری ج۲/ص ۵۸۰ و تاریخ الإسلام ذهبی ج۳/ص۶۳۹ و... و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۶۰ آمده است .

۴ – احیای سنت پیامبر اکرم (ص)

یکی از فوایدی که بر انتخاب امیر مومنان مترتب می گشت ، احیا شدن تمامی سنت های رسول خدا بود ؛ امیر مومنان بعد از به دست گرفتن خلافت ظاهری سعی در از بین بردن بدعت های خلفا نمودند ، که این قضیه با مخالفت مردم ناکام ماند ؛ اما اگر از همان ابتدا حق به حضرت داده می شد حضرت سنت رسول خدا را زنده می گردانیدند :

روایت تاریخ المدینهٔ :

عمر به ابن عباس گفت :

إنّ أحراهم إن ولیها أن یحملهم علی کتاب اللّه وسنّهٔ نبیّهم صاحبک، یعنی علیّاً.

تاریخ المدینهٔ المنورهٔ: ۸۸۳/۳، بتحقیق فهیم محمد شلتوت، ۱۴۱۰

سزاوار ترین شخص برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا وسنت رسول خدا صاحب تو (علی) است .

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

روایتی که ابن ابی الحدید در این زمینه نقل می کند نیز گذشت که عمر می گوید :

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است

شرح نهج البلاغة: ۵۲/۱۲

۵ – موجب اتحاد جامعه اسلامی

مهمترین عامل تفرقه در بین مسلمانان ، اختلاف ایشان در مورد دین است ؛ و به همین جهت اگر کسی می توانست این اختلاف را از بین ببرد همه مسلمانان با یکدیگر متحد شده و همگی به ریسمان محکم الهی چنگ می زدند و از تفرقه دوری می کردند .

در این زمینه در کتب اهل سنت روایات بسیاری نقل شده است که رسول خدا فرمودند : علی است که برای امت من آنچه را در آن اختلاف می کنند بیان می کند ؛ بنا بر این اگر به ایشان فرصت بیان دین داده می شد دیگر کسی در دین اختلاف نمی کرد :

روایت مستدرک حاکم نیشابوری :

عن أنس بن مالک رضی اللّه عنه أنّ النبی صلی اللّه علیه (وآله) وسلم قال لعلی: أنت تبیّن لأمّتی ما اختلفوا فیه بعدی. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.

المستدرک: ج ۳ ص ۱۲۲

از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امیر مومنان فرمودند : تو هستی که بعد از من برای امتم آنچه را در آن اختلاف کردند بیان می کنی .

همین روایت در مصادر ذیل نیز نقل شده است :

تاریخ مدینة دمشق: ۴۲/ ۳۸۷، کنز العمال: ۶۱۵/۱۱ رقم ۳۲۹۸۳، شواهد التنزیل: ۳۸۳/۱، المناقب للخوارزمی: ۳۲۹، ینابیع المودة: ۸۶/۲.

روایت بلاغات النساء (ابن طیفور):

فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز در خطبه های خود که سنی و شیعه به آن اشاره داشته و آن را نقل کرده اند به برکات ولایت امیر مومنان اشاره فرموده اند . این خطبه ها را ابن طیفور در بلاغات النساء ذکر کرده است :

فرض الله الإیمان تطهیراً لکم من الشرک ... وامامتنا أمنا من الفرقة وحبنا عزاً للإسلام

خداوند ایمان را سبب پاک شدن از شرک قرار داد ... و امامت ما را سبب حفظ از تفرقه و دوستی ما را سبب عزت اسلام

آیا در صورت بیعت مردم با امیر مومنان کسی با ایشان مخالفت نمی نمود؟

روایاتی که گذشت نشان می دهد که اگر امامت امیر مومنان را قبول می کردند تمامی مسلمانان با هم متحد می شدند . و دیگر کسی برای خود ادعای خلافت نمی نمود . شاهد بر این مطلب کلامی است که اهل سنت از ابو بکر وعمر نقل کرده اند :

مرّ المغیرة بن شعبة بأبی بکر وعمر وهما جالسان علی باب النبی حین قبض فقال: ما یقعدکما؟ قالا: ننتظر هذا الرجل یخرج فنبایعه ـ یعنیان علیّاً ـ فقال: أتریدون أن تنظروا حبل الحبلة من أهل هذا البیت وسعوها فی قریش تتّسع.

شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید: ۶/۴۳.

مغیرة بن شعبه هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از کنار ابوبکر و عمر گذشت در حالیکه ایشان در کنار در خانه علی نشسته بودند ؛ پس به ایشان گفت : برای چه اینجا نشسته اید؟ گفتند : منتظریم تا این شخص – مقصودشان علی بود – بیرون

بیاید تا با وی بیعت کنیم ؛ پس گفت : آیا می خواهید بیعت این خرمای نرسیده (کنایه از جوان بودن امیر مومنان) از این خاندان را نگاه کنید که در قریش گسترش پیدا کرده ، پیش می رود؟

یعنی حتی مغیرهٔ بن شعبهٔ نیز می دانست که اگر کسی در ابتدا با خلافت امیر مومنان مخالفت نکند ، کار حضرت به سرعت پیش رفته و حتی تمام قریش با حضرت موافقت خواهند کرد .

و این مطلب با کمی تدبر نیز به دست می آید : زیرا اگر ایشان با علی بیعت می کردند ، مهاجر و انصار بهانه ای برای مخالفت نداشتند ؛ لذا همگی با ایشان بیعت می نمودند .

مهاجرین : زیرا اکثر ایشان با ابو بکر بیعت کردند و اگر او با علی بیعت می کرد با امیر مومنان بیعت می کردند . همانطور که این روایت اشاره بدان داشت .

انصار: زیرا ایشان از اصل با بیعت ابو بکر مخالف بودند و وقتی به زور با وی بیعت کردند باز هم در فکر بیعت با امیر مومنان بودند که ابوبکر ایشان را تهدید کرد .

فلمّا كان آخر النهار افترقوا إلى منازلهم فاجتمع قوم من الانصار وقوم من المهاجرين فتعاتبوافيما بينهم فقال عبد الرحمن بن عوف: يامعشر الانصار وان كنتم اولى فضل ونصر وسابقهٔ ولكن ليس فيكم مثل أبى بكرلا عمر ولاعلى ولا أبى عبيدهٔ.

فقال زيد بن أرقم: انّا لاننكر فضل من ذكرت ... وانّا لنعلم أنّ ممّن سمّيت من قريش من لو طلب هذا الامر لم ينازعه أحد: على بن أبى طالب .

و روى الزبير بن بكار قال: روى محمد بن اسحاق أنّ أبابكر لمّا بويع افتخرت تيم بن مرّهٔ، قال: وكان عامّهٔ المهاجرين لا يشكّون أنّ علياً هو صاحب الامر بعد رسول اللّه(صلى الله عليه وآله وسلم)

شرح نهج البلاغهٔ لابن أبى الحديد: ۶/۲۱.

وقتی که روز به آخر رسید به خانه های خود رفتند ؛ پس عده ای از انصار و عده ای از مهاجرین با هم جمع شدند ؛ پس خود را مورد سرزنش قرار دادند ؛ پس عبد الرحمن بن عوف گفت : ای انصار اگرچه شما دارای فضل و یاری (رسول خدا) و سبقت (در دین) هستید اما هیچ کس از شما مانند ابو بکر و عمر و علی و ابو عبیده نیست (مبادا به خیال خلافت برای خود باشید) پس زید بن أرقم گفت : ما فضیلت کسانی را که گفتی انکار نمی کنیم ، اما ما از قریشیانی که نام بردی کسی را می شناسیم که اگر این کار را بخواهد کسی نمی تواند (در جهت فضیلت) با او مقابله کند ؛ علی بن ابی طالب .

و زبیر بن بکار روایت کرده است که ... وقتی با ابوبکر بیعت شد ، قبیله تیم بن مرهٔ افتخار کردند . و گفت : اکثر مهاجرین شک نداشتند که علی صاحب این امر بعد از رسول خدا بوده است .

بنا بر این بیعت ابتدایی با امیر مومنان به طور کامل شکل می گرفت و صدایی برای مخالفت به گوش نمی رسید ؛ وقتی در مدینه چنین حکومتی شکل می گرفت دیگر کسی جرات مخالفت با این حکومت قدرتمند مرکزی را پیدا نمی کرد ؛ در همین حال امیر مومنان لشکر اسامه را برای اجرای فرمان رسول خدا به سمت مرز روم و برای درگیری با ایشان می فرستاد ؛ (همان لشکری که ابوبکر ایشان را برای کشتار – به اصطلاح ایشان – مرتدین فرستاد) و همین سبب گسترش بسیار سریع اسلام در سراسر جهان می گردید .

۶– فزون شدن برکات الهی بر مردم

روایت بلاغات النساء:

وما الذى نقموا من أبى الحسن ، نقموا والله منه نكير سيفه ، وشدهٔ وطئه ، ونكال وقعته ، وتنمره فى ذات الله عز وجل . والله لو تكافوا

عن زمام نبذه رسول الله (صلی الله علیه وآله) إلیه لاعتلقه ، ولسار بهم سیرا سجحا ، لا یکلم خشاشه ، ولا یتعتع راکبه ، ولأوردهم منهلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه ولأصدرهم بطانا ، قد تخیر بهم الری غیر متحل منه بطائل إلا بغمر الماء وردعة شررة الساغب ، ولفتحت علیهم برکات من السماء والأرض ، وسیأخذهم الله بما کانوا یکسبون .

بلاغات النساء باب کلام فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و[آله] وسلم

و چه چیزی را بر ابو الحسن عیب گرفته اند؟ قسم به خدا ترسناک بودن شمشیرش را و قدرت قدم هایش را و مصیبت ضربت شمشیرش را و دلاوری او را در راه خدا اشکال گرفته اند !! قسم به خدا اگر دست خود را از زمامی که رسول خدا به او داده بود بر می داشتند ، آن را با دست خود می گرفت و ایشان را به راهی آرام می برد که مرکبش آزار نبیند و سوارش اذیت نشود ؛ و ایشان را به نزد آبشخوری پر آب و جوشان می برد که هر دو سوی آن پر باشد (از آب) و ایشان را از آن سیراب بیرون می آورد ؛ او سیرابی ایشان را خواسته بود و برای خود چیز زیادی نمی خواست مگر ظرف کوچکی آب و مقداری غذا که تنها سختی گرسنگی را مانع شود . و برای ایشان برکاتی از آسمان و زمین گشوده می شد . اما خداوند ایشان را به (گناهانی) که کسب کرده اند خواهد گرفت (عذاب خواهد کرد).

در این خطبه که اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند فاطمه زهرا علیها السلام به خوبی وضعیت جامعه را در صورتی که خلافت به امیر مومنان می رسید بیان نموده اند .

خداوند متعال می فرماید :

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آَمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

(آیه ۹۶ سوره اعراف)

اگر اهل شهرها ایمان آورده و پرهیزکاری می نمودند بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم ولی دروغ پنداشتند پس ما ایشان را به سبب آنچه کسب کردند گرفتیم (عذاب کردیم).

و فاطمه زهرا علیها السلام این آیه را به عنوان نمونه ای از اثرات قبول همگانی خلافت امیر مومنان مطرح نموده اند . همان مضمونی که در روایت رسول خدا و کلام عمر نیز بدان اشاره شده بود ؛ زیرا اگر علی را انتخاب می کردند همگی ایشان را به راه راست هدایت می کرد اما چنین نکردند .

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

در کتاب‌های معتبر اهل سنت غضب و رضای فاطمه زهرا معادل با غضب و رضای خدای متعال قرار گرفته است المستدرک ، با سند صحیح ، ج۳ ، ص۱۵۳

یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک همچنین خود بخاری در صحیحش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده که" فاطمة بضعة منی ، فمن اغضبها اغضبنی "فاطمه پاره تن من است ، هرکس او را به غضب بیاورد ، مرا به غضب آورده یاصحیح مسلم دارد که" فاطمة بضعة منی ، یؤذینی ما آذاها" هرکسی که زهرا را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است این‌ها نشان می‌دهد که فاطمه زهرا سلام الله علیها جایگاه ویژه‌ای در نزد رسول اکرم وخدای عالم داشته و ما بر این عقیده هستیم که نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم ، از بیان این روایات و احادیث این بود که الگویی برای امت اسلامی معین کند ، یعنی اگر بعد از نبی مکرم جامعه اسلامی دچار تلاطم شد دچار فتنه شد ، دچار اختلاف شد ، تنها یادگار نبی مکرم ، فاطمه زهرا سلام الله علیها به هر

سو رو کرد حق هست و رضای خداوند در آن سو است و اگر نسبت به هر طرفی و هر فردی غضب کرد ، ناخشنود شد ، قطعاً خدا و پیامبر هم از او غضبناک و نا خشنود است ولذا قضیه فاطمه زهرا سلام الله ، یک قضیه طبیعی نیست و این روایات متعدد روایاتی نیست که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط به خاطر این که فاطمه زهرا دختر او هست و نسل او هست ؛چون پیامبر اکرم فرزندان دیگری هم داشته‌اند ، چه پسر و چه دختر و ما بر این عقیده هستیم که قضیه حضرت زهرا سند حقانیت عقیده شیعه است

شیعه می پرسد

روایات صحیحی که گفته شد ومثل این روایت، از عائشه که" ما رأیت احداً قد اصدق من فاطمه؛"یعنی ندیدم احدی از مردم را راستگوتر از فاطمه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالباتی از خلیفه اول داشتند ؛ ولی خلیفه اول پاسخ منفی داد ، آیا این خود نشانگر تکذیب سخن پیامبر اکرم نیست ؟

شیعه می پرسد

شما می گویید ما به همان نسبتی که حضرت زهرا و حضرت علی را دوست داریم ، ابوبکر و عمر را دوست داریم طبق روایت صحیح بخاری ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند " فاطمه غضبش ،غضب من و رضایتش رضایت من است "و در همان صحیح بخاری و صحیح مسلم صراحت دارد که فاطمه زهرا از ابوبکر وعمرغضبناک از دنیا رفتند " "فلم تزل مهاجرته حتی توفیت"واین نشانگر این است که وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها از آن‌ها راضی نیست ، پیامبر هم از آن دو نفر راضی نیست ، خدا هم راضی نیست محبت کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدا ازاو راضی نیست، خلاف شریعت، و خلاف شرع و خلاف عقل است جواب بدهید ؟؟

شیعه می پرسد

شما در روایات، درصحیح بخاری و مسلم آورده‌اید"من مات ولیس فی عنقه بیعهٔ مات میتهٔ جاهلیهٔ" صحیح مسلم ، ج۶ ، ص۲۲وهمچنین " من مات ولیس علیه امام مات میتهٔ الجاهلیهٔ"

از طرف دیگر در صحیح بخاری وصحیح مسلم هست که : ماتت ابی‌بکر وهی واجدهٔ علی ابی بکر یعنی نه تنها حضرت زهرا بیعت نکردند بلکه نسبت به ابابکرغضبناک نیز از دنیا رفتند" فلم تزل مهاجرته حتی توفیت" در این جا مسأله اینست فاطمه زهرا سلام الله علیها که در برابر خلیفه اول بیعت نکردند و او را به عنوان امام قبول نکردند ، آیا فاطمه زهرا به مرگ جاهلیت وفات کردند و یا خلافت ابوبکر ، خلافت مشروع نیست ؟؟

شیعه می پرسد

حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از ابوبکر و عمر به ویژه از ابوبکر غضبناک شد

"فغضبت فاطمه بنت رسول الله فهجرت أبابکر؛ "از ابابکر قهر کرد با این که قهر کردن یک امر منفی است " فلم تزل مهاجرته حتی

توفیت " تا آخرین لحظه حیات هم حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر راضی نشدند آیا این غضب فاطمه دلیل برعدم مشروعیت آن‌ها نیست ؟ آیا این دلیل برآن نیست که آن‌ها بر یک مسندی نشسته بودند که مرضی حضرت زهرا نیست و مرضی حضرت زهرا نباشد،مرضی نبی مکرم نیست و مرضی خدا نیست؟ آیا این غضب و این هجرت و آن‌چه در الإمامهٔ و السیاسه۱/۲۰ هم آمده که حضرت زهرا فرمودند " والله لأدعونکما فی کل صلاهٔ اصلیها« " به خدا قسم در هر نمازم بر شما دو نفر نفرین می کنم » آیا این مشروعیت خلافت شیخین را زیر سؤال نمی‌برد ؟

در روایت دارد که خلیفه دوم گفته است که" من دستور می‌دهم که خانه را به آتش بشکند "تهدید می‌کند حضرت زهرا،حضرت امیر،حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را به سوزاندن

شیعه می پرسد

آیا خلیفه چنین حقی دارد که اگر کسی ممانعت از بیعت کرده و حاضر نشده که بیعت کند ، آیا بیعت کردن از قبول دین بالاتر است قرآن صراحت دارد نسبت به قبول دین که اجبار و زور نباید در بین باشد«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و همچنین نسبت به خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم صراحت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چنانچه مردم از تو روی گردان شدند «انما علیک البلاغ » تو وظیفه‌ات فقط ابلاغ است ، خلیفه دوم وقتی می‌آید تهدید می‌کند ، این اصلاً خلاف سنت و خلاف قرآن است ؟

شیعه می پرسد

شما که در روی کار آمدن ابوبکر اجماع امت را حجت می دانید این هجوم که در معتبر ترین کتب اهل سنت یافت می شود نشان می‌دهد که اجماعی در کار نبوده وحداقل این است که امیر المؤمنین علیه السلام وعده‌ای از بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خارج شده بودند, ابن حزم اندلسی در المحلی که از علمای اهل سنت است در کتابش ،ج۹ ص۳۴۵ می گوید"ولعنهٔ الله علی کل اجماع یخرج عنه علی بن أبی طالب و من بحضرته من الصحابهٔ" یعنی لعنت خدا به آن اجماعی باد که حضرت علی و اصحابش در درون آن اجماع نباشند

شیعه می پرسد

شما که مدعی هستید که خلفاء با حضرت امیرالمومنین رابطه خوبی داشتند چه می گویید در رابطه با فرازهای مختلفی از نهج البلاغه به عنوان مثال در،خطبه ۲۰۲ امیر المؤمنین سلام الله علیه هنگام دفن حضرت زهرا خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید" ستنبئک ابنتک بتضافرامتک علی هضمها" یعنی : یارسول الله ؛دخترت به تو خبر خواهد داد که امت تو درحق فاطمه زهرا ظلم کرده‌اند ، بزرگان اهل سنت همین تعبیر را از امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند به عنوان مثال عمر رضا کحاله ،که ازعلمای معاصراهل سنت است ، در کتاب اعلام النساء ج۳ ص۲۱ نقل می‌کند فاضل معاصر مصری ،مأمون غریب درکتاب خلافهٔ علی بن أبی طالب ، ص۳۳ نقل می کند عبد العزیز شناوی ، فاضل مصری در کتاب سیدات نساء اهل الجنهٔ ص۱۵۱نقل می‌کند .

شیعه می پرسد

در جریـان بیعت گرفتن و هجـوم به بیت وحی و آتش زدن خـانه حضـرت زهرا،چرا خلیفه دوم برای سـعد بن عبـاده که تـا آخرعمر بیعت نکرد ، به خـانه او هجوم نبرد ؟ تهـذیب الکمـال ج۱۰ ص۱۸ وهمچنین ابـان بن سـعید بن عـاص جزء کسانی است که ازبیعت تخلف کردنـد،چرا به خـانه او هجوم نبرد ؟ اسـد الغـابه ج۱، ص۳۷ ،ابی بن کعب از بیعت کردن تخلـف کردنـد ، تاریـخ یعقـوبی ، ج۲ص۱۲۴خالـد بن سـعید بن عاص،زبیر بن عوام،سـلمان فارسـی ،عباس بن عبـد المطلب ،عتبهٔ بن ابولهب عمار یاسـر همه از بیعت خودداری کردند ، چرا خلیفه دوم دو گانه برخورد کرد ؟

شیعه می پرسد

شمـا که قائـل هستیـد که "اَصْحابِی کَالنُّجُومِ بِاَیِّهِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اهْتَدَیْتُمْ" اصـحاب من هماننـد سـتارگانند، از هر کـدام از آنهـا پیروی کردید،هدایت شده‌اید صحیح مسلم ، کتاب فضائل الصّحابه، مسند احمد، ج۴، ص ۳۹۸، در کتاب صحیح بخاری ج۷، ص۲۰۷ ،ح ۶۵۰۷ در روایتی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید "تمام صحابه من بعد از من مرتد می‌شوند"انه ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری " و این‌ها وارد آتش جهنم می‌شوند " فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم " جز تعداد اندکی از صـحابه من از آتش جهنم خلاص نمی‌شوند . درباره این حدیث چه می گویید

و اینک متن کامل حدیث

حَتَّی إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَیْنِی وَبَیْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَیْنَ قَالَ إِلَی النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَکَ عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّی إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَیْنِی وَبَیْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ أَیْنَ قَالَ إِلَی النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَکَ عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی فَلَا أُرَاهُ یَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلاَّ مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ

و همچنین روایت خود عائشه صـراحت دارد که " لما قبض رسول الله صـلی الله علیه وسـلم ، ارتدت العرب قاطبهٔ ؛ همه عرب ؛ یعنی همه مسلمان‌ها مرتد شدند

اگر در بعضـی از روایت‌های شـیعه هست که ارتـد الناس الا ثلاثهٔ او اربعهٔ ، در روایت عایشه این اسـتثنا هم نیست این روایت را ابن کثیر دمشقی درکتاب البدایهٔ والنهایه ج۶ ص۳۳ نقل می کند

به جای سکوت کردن ومظلوم نمایی کردن پاسخ منطقی و مستدل بدهید

شیعه می پرسد

اگر از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم ارثی نمی ماند ، پس چرا استر وعمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمومنین و برد و قضیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست اولاد عباس دست بدست به ارث می گشت ؟

وصیت ازمنظر قرآن کریم

کتب علیکم اذاحضراحدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین

و وصّی بها ابراهیم بنیه و یعقوب

وصیت از نظر اهل سنت

حدیث نبوی" من مات بغیر وصیه مات میته جاهلیه"
وعن سلمان قلت من وصیك یارسول الله فقال"هل تدری من كان وصی موسی ،قلت یوشع بن نون قال وهل تدری لما كان اوصاه ؟انما كان اوصاء لاءنه كان اعلم بعده و وصیی اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب" كامل بهائی ج۱ ص ۱۱۶
وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و لما مات رسول لله صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل وفاته :ایتونی بدواه بیاض لاء زیل عنكم الاشكال فی الامر واذكرلكم من المستحق لها بعدی قال عمر: دعوا الرجل فانّه لیهجر و قیل یهذو" سر العالمین غزالی صفحه ۲۱ ط ۴/نجف

شیعه می پرسد

اگر فدك ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه است چرا گرفتند؟ و اگرنیست چرا چند نوبت ،پس داده اند ؟
ارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه نمی رسید اما به اولاد مروان رسید
و اینک خلاصه ماجرا
عثمان" فدك"را به عنوان خالصه دولت اسلامی به مروان بخشید وبعد از مروان ، فدك به عنوان ارث به فرزندان مروان منتقل گشت بدین ترتیب سرزمینی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش رسیده بود ،نه به عنوان ارث به او دادند،و نه به عنوان بخشش پیامبر ولی عثمان آن را به مروان بخشید و نسل مروان یکی پس از دیگری، آن را به عنوان ارث تصاحب نمودند با آنکه پس از هفتاد سال«عمربن عبدالعزیز»آن را به فرزندان فاطمه زهرا بازگردانید

قبور شیخین ، زوجات النبی و اصحاب پیامبر و سایرین اینجا و آنجا معلوم است وهمه می دانند،سلمان فارسی وحذیفه الیمان نزدیك ایوان مدائن، ابن عباس در ماوراء النهر، بلال در شام ،حتی قبور انبیاء سلف چون موسی در فلسطین حضرت یحیی در دمشق است ما از همه مباحث و گفته ها و نوشته ها می گذریم و لذا
شیعه می پرسد که
چرا قبر فاطمه زهراء یگانه دختر آخرین پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی پنهان است ؟
ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی که در قرن هفتم هجری و زمان غلبه ی مطلق همکیشان خود می زیسته و پیش از انقراض حکومت عباسی به سال «۶۶۵ هـ »وفات یافته راجع به اختفای قبر بضعه الرسول اینگونه مینویسد" و اما اختفاء القبر وكتمان الموت وعدم الصلوه " أی اخفاء قبر الزهرا عن ابی بكر و عمر ومن تبعها فی امحاء حقوقها وحقوق زوجها وكتمان الموت عنهم و لاجرم عدم صلاتهم علیها بعد ممات لعدم اطّلاعهم عن وفاتها و عدم رضاها عنهم بما فعلوا وبئسما فعلوا ضلّوا و أضلّوا كثیرا من الامه "و كل ما ذكره المرتضی فیه هو الذی یظهر و یقوی عندی لانّ الروایات به اكثر و أصح من غیرها

شیعه می پرسد

چه شد دختر پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلم چون از مردم برای احقاق حق خود فریادرسی کرد حتی یك نفر جوابش را نداد ، اما به ندای عایشه برای جنگ با حضرت علی همه لبیك گویان شتافتند ؟ مگر بگوئید چون این دختر ابابكر بود و ضد علی برخاست ،

اما آن دختر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بود و بر ضد ابابکر آمده بود لهذا تنها بماند ؟

شیعه می پرسد

این مطلب که" عمر در گور گریبان نکیرین را گرفت" راست و صحیح است یا دروغ؟
اگر دروغ است که هیچ واگر صحیح است کسی که در قبر گریبان "ملک موکل من عندالله "را بگیرد ،چه می شود که در دنیا به خانه ی فاطمه وعلی علیهماالسلام حمله کند و آن خانه را آتش بزند ؟همان کسی که معتقد است عمر در قبر گریبان فرشتگان خدا را گرفت و رها نکرد ، ببینید درباره فاطمه زهرا که جزو آیت تطهیر، و مباهله، و آیات سوره هل اتی وبضعه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم است چه می گوید ؟

شیعه می پرسد

این سخن راست است یا دروغ ؟ که نوشته اید "فاطمه زهرا را شب دفن کردند تا چشم نامحرم به وی نیفتد "اگر دروغ است صحیح و راست آن چیست ؟
و اگر راست در واقعه جمل که عایشه به وسوسه معاویه به جنگ امیرالمومنین علی سلام الله علیه شتافت چرا از چشم نامحرم نترسید ؟ آیا حکم خدا تبعیض دارد ؟

شیعه می پرسد

همه زنان را در شب با همراهی چهارنفربه خاطر دوری از چشم نامحرم دفن می کنند ؟ و یا فقط در مورد حضرت زهرا اینطور شد ؟ و اگر فقط فاطمه زهرا است سبب چیست ؟

شیعه می پرسد

اگرصحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط بعنوان«صحابی»بودن محترم خواهند بود،درباره منافقین اصحاب که سوره "المنافقون"و سوره"الاحزاب"قرآن اندکی از بسیاری حالشان را بیان داشته چه میگویید ؟

شیعه می پرسد

از زمان معاویه تا زمان عمربن عبدالعزیز که به امر معاویه امام برحق معصوم و منصوص از طرف رسول خدا و انتخاب شده از طرف اجماع مسلمین یعنی علی بن ابیطالب را لعن میکردند، آیا این لعن جایزه بود ؟ اگر جایز نبود پس چرا معاویه را بدین کار لعن

نمیکنید ؟

غزالی می گوید" اسلام یزید صحیح است،کشتن حسین صحیح نیست، یزید به کشتن حسین امر نکرد"

شیعه می پرسد

به عقیده شما یزید مسلمان است وگمان بد به وی روا نیست ،امام حسین چطور؟ هست یا نیست ؟ آیا آب ندادن ، وکشتن و اسارت و غارت و سوختن این خاندان جایز است ؟؟

یا ایها الذین آمنوا اتقوالله و قولوا قولا سدیداً سوره احزاب?? /

غزالی دراین فتوای می گوید"هرکه گمان کند یزید به قتل حسین فرمان داده سزاست که وی را بسیار احمق بدانند !"

شیعه می پرسد

به غیر از خود غزالی از مورخین ومحدثین وحتی مفسرین فریقین کدام کس یزید را از خون امام حسین تبرئه کرده است ؟ اینها همه احمق بوده اند ؟ آری اگر کسی «گمان کند» اما همه یقین داشته و دارند که یزید سبب قتل امام حسین است

شیعه می پرسد

شما درباره لعن خدای متعال چه می گویید ؟ آیا این آیات را باید از قرآن حذف کنیم تا به ساحت خلفاء احیانا اهانت نگردد ؟

لعن الله لعن الکافرین و اعدلهم سعیراً" احزاب، ۶۴"

آیا نباید این آیات را از قرآن بخوانیم ؟

فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیه" مائده ـ ۱۳"

وغصب الله علیه و لعنه واعدله غذابا عظیماً" نساء ـ ۹۳"

«غزالی گفته که شیطان را لعن نکردی نکردی»

اما خداوند فرمود است :

لعنه الله و قال لاء تخذون من عبادک نصیباً مفروضاً" نساء ـ ۱۱۸"

فاخرج انک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین

فتوای غزالی است«لعن نکن ساکت باش»و برخی از مسلمان نمایان امروزهم ازغزالی پیروی می کنند

اما قرآن کریم میگوید" انّ الـذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره" احزاب ـ۵۷"یا در جای دیگر می فرماید "الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد مابیّناه الناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون" بقره ـ ۱۵۹"

ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً" احزاب ـ۳۳"

شیعه می پرسد

آیا عقل سلیم و به دور از تعصب می پذیرد که پیامبر گرامی اسلام که اشرف و افضل از انبیاء گذشته و تمام انسانها بودند تمام همراهانشان را و مردم بیچاره را در آن شرایط خیلی سخت ساعات بسیار زیادی نگه دارند که فقط بگویند که هر کسی مرا دوست دارد علی را هم دوست بدارد ،این کار از افراد عاقل غیر ایشان بعید است چه رسد به حضرت خیر البشر که خدا درباره اش فرمود«و انّك لعلی خلق العظیم»وفرموده" و ماینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی"

شیعه می پرسد

اگر به فرض اینکه معنی مولا را در این حدیث دوست بگیریم شما مخالفین و اربابانتان که این معنا را هم جامه عمل نپوشانیدید و هر کاری که خواستید انجام دادید ؟

به نظر شما غصب نمودن حق امیرالمومنین از مظاهر دوستی با ایشان است؟ آیا به قتل رساندن دختر رسول خدا و همسر علی مرتضی و فرزند نشکفته ایشان از مصادیق دوستی و محبت به خاندان رسالت می باشد اگر هست پس دشمنی با این خاندان چیست ؟

شیعه می پرسد

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم" من کنت مولاه فهذا علی مولاه " مولی را دوست و یاور تفسیر میکنید ! چرا قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به قول خدا تفسیر نمیکنید " النبی اولی باالمومنین من انفسهم و اموالهم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور "و " انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون " آیا در این آیات ولایت فقط به معنی دوست است ؟

شیعه می پرسد

از ابوبکرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کدامیک به نزد خدا و به نزد شما مسلمانان افضل اند ؟ دو پاسخ بیش ندارد یا ابوبکر افضل است یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .اگر ابوبکر افضل است چرا تابع رسول باشیم و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل است (و اگر ندارد همین طور است) پس چرا حضرت را به خاطر دوست داشتن و رجحان حضرت علی سلام الله علیه بر دیگر صحابه اذیت نمودند وآخر الامر,پیامبری که معصوم بود و کلامش جز وحی الهی نبود را به هذیان متهم نمودند ولی تمام افعال ابوبکر را حجت می دانید و می گویید اجتهاد نمود و مأجور است ؟؟؟

دشمنان اسلام بدست وهابیان و نوخواستگان وهابی زده ما میخواهند بگویند پیدایش شیعه علت و اسباب سیاسی داشته است ؟

شیعه می پرسد

اگر اسباب سیاسی باعث شده که مردم ایران مذهب شیعه را اختیار کنند ، درباره شیعه ی عراق و شیعه ی شام مرکز قدرت وسلطنت«اموی»وشیعه یمن که همه عرب خالص و از نژاد عرب هستند چه می توانند گفت ؟

شیعه می پرسد

اگر تشیع را ایرانی ها روی اغراض سیاسی بوجود آورده باشند، چرا ابوحنیفه ایرانی که امام اعظم اهل سنت است را رها کردند و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام عرب را پیروی می کنند ؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته تکلیف مردم را روشن نفرمود یا العیاذبالله نمیدانست و وصی خود را معین نفرمود ؟ از این دو حالت خارج نیست ؟؟؟

شیعه می پرسد

آیا خلیفه یا امام ، به نصّ و نصب رسول خد ا صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت و امامت می رسد یا به اختیار و انتخاب امت ؟
اگر به نص و نصب رسول است ، چرا در سقیفه انتخاب کردید ؟
و اگر به انتخاب امت است ، چرا خلیفه اول، خلیفه ی دوم را به وصیت و نص و نصب خود معین کرد و شما پذیرفتید ؟
آیا وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نیست و از خلیفه پذیرفته است ؟

شیعه می پرسد

داستان عظیم غدیر خم ، راست است یا دروغ ؟ اگر دروغ است چرا از طرق حدیث و رجال شما اهل سنت به یکصدوده نفر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم می رسد ؟ و اگر راست است چرا محتوای غدیر خم نادیده گرفته شد ؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارثی گذاشت یا نه ؟ اگر از پیامبر ارث باقی ماند ، چرا به یگانه دخترش فاطمه زهرا ندادند ؟ و اگر چنانچه می گوئید، از پیامب ارثی نمی ماند بر چه مبنا و قاعده اسلامی، شیخین در حجره پیامبر دفن شدند ؟ مگر نه اینکه خدا فرمود" لاتدخلوا بیوت النبی حتی یؤذن لکم" بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اذن را به چه کسی داد ؟

شیعه می پرسد

عمر در برابر امر و دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود" قلم و دوات را بیاورید " به خاطر اینکه تب داشتند گفت :«ان الرجل لیهجر»یعنی این مرد هذیان می گوید" که این منتهای بی ادبی و بی ایمانی گوینده این سخن است چرا که مثلا می توانست بگوید ان النبی ...... ولی گوینده سخن گویا حضرت را به نبوت هم قبول ندارد و در نهایت بی ادبی حضرت را خطاب به این مرد می کند " اما زمانی که ابوبکر در حال دو اغماء خواست او را جانشین کند گفت چرا خاموشی ؟؟؟

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که درباره اش قرآن «ماینطق عن الهوی»فرموده است

با یک تب هذیان گفته است و اما ابوبکر بین دو اغما بهتر از زمان سلامت می فهمد ؟

شیعه می پرسد

بطوری که همه می دانند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم رتق وفتق و مشورت و تصمیم درکارها، درس و بحث و تعلم ،عزم به جنگ و آمادگی به صلح مسلمین و هر چه می شد رسول خدا همه را در مسجد انجام می داد و تمام مسلمانان ناظر بودند ، چه شد که تعیین و نصب خلیفه را در مسجد انجام ندادند ؟ آیا خلافت از اسلام و مسلمین نیست ؟ آیا سقیفه چون «مسجد ضرار» کفر و تفریق در پی نداشته است ؟

شیعه می پرسد

در شورای شش نفری که بر اثر نقشه خلیفه دوم عثمان برنده شد ،عبد الرحمن بن عوف به علی بن ابیطالب بیعت می کرد به شرط اینکه علی به قرآن و سنت و «سیره شیخین» ابوبکر وعمر عمل کند ، آیا سیره شیخین موافق قرآن و سنت بود یا مخالف ؟

اگر موافق بود چرا پس از قرآن و سنت «سیره شیخین» را جزو شروط انتخاب آوردند ؟

و اگر مخالف قرآن و سنت است و امام علی هم برای همین آن شرط را نپذیرفت این چطور خلفاء و جانشینانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم بودند که سیره و کارها و نظرتشان با قرآن و سنت نبوی مخالفت می کرد؟

آیا جز پیروی از کتاب خدا و سنت ناب نبوی وظیفه دیگری داریم ؟

شیعه می پرسد

خلیفه دوم مضروب در بستر بیماری راجع به جانشین خود به مجلس شش نفری وصیت کرد و عمل شد وعثمان به وصیت او روی کار آمد ، اما هم او با وصیت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم به عنوان اینکه رسول خدا بیمار است اینگونه برخورد کرد «ان الرجل لیهجر»

آیا به منطق شما عمر اگر بیمار باشد درست حرف می زند و رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم نه ؟

شیعه می پرسد

آیا تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد احترام و ام المومنین اند ، یا خیر ؟
اگر همه مورد احترامند ،چرا« خدیجه و امّ سلمه» را به اندازه«عائشه» حرمت نمی کنید که به جنگ علی نیامده اند ؟ و آیا خدیجه بر اسلام و مسلمین بیشتر حق دارد، یا عایشه !؟

شیعه می پرسد

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان فرستاده خدا و آورنده دین پذیرفته اید و تنها حضرتش را واضع احکام الهی میدانید مگرهر آورنده قانون و موسس مکتبی نباید صلاحیت کسی را که ازدیگران مکتبش را بهتر درک نموده تصدیق و به مردم معرفی کند ؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کرده به جز علی و بهتر از ایشان چه کسی را معرفی کرده است ؟
و اگر کسی را شایسته این مقام ندانست شما چرا همه صحابه را خوب میدانید ؟
ومی گوئید پیامبر فرمود ابوبکر بجای وی نماز بخواند و این نماز است که میرساند ابوبکر پیشوای مردم باشد

شیعه می پرسد

اگر این عقیده شماست که با هرمیخواره و زانی و فاسقی می توان نماز خواند و نماز قبول است پس نماز ابوبکر را چه فضیلتی باشد که به قول شما این را دلیل خلافتش می گیرید ؟

شیعه می پرسد

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری ابوبکر یا عمر را به جانشینی خود معرفی می کردند و قلم کاغذ می خواستند آیا باز هم گفته میشد «وفینا کتاب الله حسبنا "»آیا باز هم می گفتند« انّ الرجل لیهجر»! و حال که درمورد تعیین حضرت علی به خلافت چنین شد و اینطور گفتند ، اگر رسول خداصلی الله علیه و آلیه و سلم از این بیماری به سلامت وعافیت برمی خواستند چه می شد هیچ فکر کرده اید و فردای قیامت در حضور حضرت حال شما چگونه خواهد بود ؟

شیعه می پرسد

آیا باید خلیفه وجانشین رسول خدا ، اینگونه باشد ؟
شراب خواری خلیفه رسول خدا ((قالَ انس بن مالک رضی الله تعالی عنه ما کانَ لَنا خمرغیرُ فضیخکم هذا الذی تسمونه الفضیخ فاِنّی لقائمُ اِسقِی اَبا طلحهَ و فلانا و فلانا اذ جاءَ الرَجل فقالَ و هل بلغکم الخبر فقالوا و ما ذاک قال حرمت الخمر قالوا اهرق هذه القلال یا انس ،در خانه ابوطلحه میهمانی برقراربودکه من و فلانی و فلانی هم در آن حضور داشتیم در آن مجلس باشراب از میهمانان پذیرایی شدو من ساقی مجلس بودم (صحیح بخاری ج ۵ باب قوله انما الخمر و المیسر.../صحیح مسلم باب تحریم الخمر / مسند احمد بن حنبل ج ۳) ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری کتاب الاشربه باب نزل تحریم الخمر پس از ذکر این روایت نام شرکت کنندگان در این مجلس را را ذکر میکند : ابوبکر بی ابی قحافه (در آن وقت ۵۸سال سن داشت)- عُمربن الخطاب (در آن

وقت ۴۵سال سن داشت)- ابوعبیده جراح — انس بن مالك (ساقی مجلس —)ابو عبیده جراح — سهل بن بیضاء - ابوایّوب انصاری و دیگر منافقین صحابه

خلیفه رسول خدا ،جاهل به احکام اسلام

((در کتاب صحیح مسلم باب حد الخمر آمده :(ان النّبی اَتی بِرَجل شُرب الخمر فَجلدهُ بجَریدتین نحوُ اربعین قال و فَعَلَهُ ابوبکر، فَلَمّا کانَ عُمَر اِستشارَ النّاس فقالَ عبدالرّحمن اَخفّ الحدّ ثمانین،فَأمَرَبه عُمَر)یعنی روزی پیامبر بر مردی که شارب خمر بود حدّچهل شلاق حکم نمود و در دوره ابوبکر هم همین طور بود تا اینکه در دوره عمر علاوه بر عدم آگاهی از حد شرب خمر از یک جاهل دیگر مشورت می گیرد و هشتاد ضربه شلاق حکم می کند.

از جهالت خلیفه رسول خدا تا امر به ترک نماز !!!

((درکتاب صحیح مسلم باب تیمم آمده :(ان رجُلا اتی عُمر فقال اِنّی اجنبتُ فلم أجدماء فقال لا تُصّلِ) یعنی مردی نزد عمرآمد وگفت که من جنب شدم وآب برای غسل نیافتم عمرگفت: نماز نخوان .
در اینجا عرض میشود که آقایان اهل سنت از ارباب خود با سواد ترند چرا که آنها در نبود آب تیمم می کنند و خلیفه، ترک نماز .

عمر بن الخطاب به رسول خدا درس ناموس داری می دهد

((طبق روایات در صحاح از جمله صحیح بخاری باب قوله لا تدخلوا بیوت النبی اِلا ان یوذن لکم از عمر نقل شده که می گوید :(قلتُ یا رَسول الله یَدخُلُ عَلَیکَ البرِّ و الفاجرِفَلَو أمَرتَ اُمّهاتُ المومنینَ بالحِجابِ فَأنزلَ الله آیَة الحجاب)(صحیح بخاری /باب آیه الحِجاب) یعنی : عمر گفت : ای رسول خدا در منزل تو خوب و بد عبور و مرور دارندو ناموس تو در دید آنهاست چرا امهات المومنین (همسران خود) را امر به حجاب نمی کنی ؟و بدین ترتیب حق تعالی آیه حجاب را نازل نمود.

مناظره حضرت زهراسلام الله علیها با ابوبکر راجع به غصب فدک

اشاره

پیغمبر اکرم ـ صلیالله علیه و آله ـ به امر خداوند متعال، فدک را به دخترش فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ بخشید و لذا به علی ـ علیهالسّلام ـ دستور داد تا اینکه قبالهای در این مورد بنویسد و آن نوشته را علی ـ علیهالسّلام ـ و امام حسن ـ علیهالسّلام ـ و امام حسین ـ علیهالسّلام ـ و امّ ایمن و امّ سلمه (دو تن از زوجات صالحه پیامبر ـ صلیالله علیه و آله ـ) امضاء نمودند و قباله فدک به حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ سپرده شد و از سال هفت تا اواخر سال دهم هجری که سال رحلت رسول گرامی اسلام ـ صلیالله علیه و آله ـ است به مدت سه سال در آمد این اراضی را برای فاطمه زهرا ـ علیهاالسّلام ـ میآوردند و او به میل خود بین فقرا و مستمندان تقسیم میکرد.
چون سقیفه بنی ساعده ایجاد شد و ابوبکر بعنوان خلیفه تراشیده شد، مسلمین اختلاف کردند و چند فرقه شدند، و یک دسته که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند زکات نمیدادند؛ ابوبکر پس از تسلّط بر اوضاع متوجه شد که درآمد او کفاف مخارج اداره مسلمین را نمیدهد، از طرف دیگر دیدند که از فدک همه ساله عائدات زیادی نصیب حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ و علی ـ علیه السّلام ـ میشود و آن مخدّره هم مازاد از نفقه خودشان را به مساکین و فقراء تقسیم میکند و از باب اینکه گفتهاند: «النّاسُ عبیدُ الدنیا»لذا

جمع زیادی از اهل مدینه که غالباً هم فقیر بودند به منزل علی ـ علیهالسّلام ـ آمد و شد داشتند.
ابوبکر به تحریک عمر بیم آن یافت که اگر فدک در دست فاطمه باشد ممکن است کم کم مردم به دور علی» ـ علیهالسّلام ـ گرد آینـد و خلافتی که با زحمات بسیاری بـدست آوردهانـد بخطر افتد و لذا عاملین زهرا را که در فدک کار میکردند بیرون نمودند و فدک را تصرف کردند.

سید شرف الدین عاملی در فصول المهُمّه مینویسد

«طرفداران علی ـ علیهالسّلام ـ و هواخواهان اهل بیت ـ علیهمالسّلام ـ که تعداد آنها از ۲۷۰ نفر تجاوز میکرد حاضر به بیعت با ابوبکر نبودنـد، ابوبکر ترسید که چون اهل بیت ـ علیهمالسّلام ـ درآمـد سرشاری از خمس و نخلستانهای فـدک دارند، یک روزی بر او بشورنـد و لـذا در وهله اول تصـمیم گرفت دست آنهـا را تهی نگـاه دارد تا قـدرت قیام نداشته باشند و دنیا پرستان از اطراف آنها پراکنده شوند.»

عماد زاده در چهارده معصوم مینویسد

«چون عمر در حمایت از ابوبکر زمینه خلافت رابرای خود استوار میساخت به ابوبکر گفت: جز از راه علی کسی در کار تو خللی نمیتوانـد بنماید، این مردم بنده پول ومال دنیا هستند، باید علی و خاندانش را تهی دست نگاه داشت تا مردم دنیا پرست از دور آنها متواری شونـد و تـا فـدک در دست آنـان است درآمـد سرشاری خواهنـد داشت، ومردم اطراف آنان را میگیرنـد و شایـد روزی بر حکومت تو قیـام کننـد بهتر است حق خمس و فـدک را از آنها برگردانی تا پیروانشان از آنها روی بگرداننـد.» ابوبکر بیـدرنگ این پیشـنهاد را به مرحله اجرا گـذاشت و عُمّال فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ را از فـدک بیرون کرد.[۱] بخاری در صحیح خود از عایشه نقل میکند:
«فاطمه چند نفر را فرستاد نزد ابوبکر و شکایت از عُمّال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بهره ما میباشد، دستور بده تا فدک را برگردانند.»

ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: «من از پیغمبر شنیدم که فرمود

«نحنُ معاشرَ الانبیاء لا نُورَثْ» یعنی ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم.»[۲]
ابن ابی الحدیـد معتزلی میگویـد: «من از این حـدیث و جواب ابوبکر در شگفتم زیرا فاطمه در احتجاج خود با ابوبکر بر سر فـدک گفت: تو وارث پیغمبری یا اهل او؟»
ابوبکر جواب داد: «اهل او.»
فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ فرمود: «اگر چنین است که اهل او ارث میبرند این خلاف حدیثی است که از پدرم نقل میکنی[۳]»
باری چون خبر برای فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ آوردند که ابوبکر چنین میگوید، دختر پیغمبر چادر و مقنعه خواست و زنان بنی هاشم را خبر کرد و خویشـان و نزدیکـان را طلبیـد و به اتفاق همه آنها به مسجد رسول خـدا ـ صلیالله علیه و آله ـ وارد شـد. نکته قابل تأمل اینکه: بانویی که در حیات پـدر بزرگوارش حتی یکبار هم به مسجد نرفت و بلکه از باب«مسْجِدٌ المرءِ بیتها» همواره در منزل نماز میخوانـد و از طریق دو فرزنـدش حسن و حسین ـ علیهماالسّلام ـ از منبر و سخنان پدرش در مسجد مطلع میگشت اینک باید عازم مسجد گردد تا حق مسلّم خود را از غاصبان و دشمنانش طلب کند.

خطبه حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ در مسجد و احتجاج او با ابوبکر

خطبه حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ در مسجد و احتجاج او با ابوبکر

در کتاب ناسخ التواریخ در این مورد چنین آمده است:

«فاطمه زهرا ـ علیهاالسّلام ـ پس از کسب اجازه از علی ـ علیهالسّلام ـ در حالی که جمعی از زنان بنی هاشم آن مخدّره را همراهی مینمودند وارد مسجد گردید و در پشت پرده قرار گرفتند.» چون چشم آن حضرت به قبر پدر افتاد و ملاحظه نمود که ابابکر در عرشه منبر به جای پدر بزرگوارش نشسته است، «أنَّتْ أنَّهً أجهَشَ القومُ لها بالبُکاء» نالهای از دل پر درد کشید و ناله آن مخدره را چون اهل مجلس شنیدند، و دانستند که فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ است که با آنان قصد صحبت دارد، بی اختیار صدا به ناله بلند کردند؛ حضرت قدری مکث کرد تا اینکه صدای گریه مردم فرونشست، سپس شروع نمودند به انشاء این خطبه شریفه که ما به قدر حاجت از آن بیان میکنیم:

«فقالت (ـ علیهاالسّلام ـ): الحمدُلله علی ما اَنْعَمَ و له الشُّکْرُ بما اَلْهَمَ مِن عموم نِعَمٍ إبتلاها و مَسبوغِ آلاءٍ أسْلاها»

حمد خداوند راست که، ابر رحمت بی منتهای او بر ما ریزش دارد و سپاسگزاری مینمایم از نعمتهای او که شامل حال ما گردیده و هرگز نعمتهای او به بنبست منتهی نخواهد گردید.

«و أشهدُ اَنْ لا إله إلاَ اللّهُ وحده لا شریک له کلمةٌ جَعَلَ الاخلاصَ تأویلُها و ضَمّنَ القلوبَ موصولُها و أنارَ فی الفکرِ مَعقولُها»

شهادت میدهم که خداوند یگانه و بیشریک است و دلهای ما را به خلوص عمل و توحید و یگانگی خویش متصف نموده است و عقول بندگان خود را به صفت توحید و پرستش خویش منّور نموده است.

«و أشهد أنَّ أبی محمداً عبدُه و رسولُه، اِختارَهُ و اصْطفاهُ قَبْلَ أن بَعَثَهْ»

و شهادت میدهم که پدرم بنده و فرستاده خداست و خداوند قبل از تفویض رسالت به او، شخص برازنده و منزّه از هر عیب و نقص اخلاقی بود و لذا منتخب خدا بود.

«فلّما اختارَ اللهُ لِنبیّه دارَ أنبیائه و مَأوی أصفیائِه، ظهَر فیکم حَسیکةُ النفاق. هذا و العَهْدُ قریبٌ و الکَلِمُ رحیبٌ و الجرحُ لمّا یندمل و الرَّسول لمّا یقبر، کیف بکم أنّی تؤفکون؟ أم بغیر الله تحکمون؟ بئسَ للظالمین بَدَلاً، و مَنْ یَبْتَغِ غیرَ الاسلامِ دیناً فلَن یُقبلُ منهُ و هو فی الاخرهِ من الخاسرینَ»

و چون حضرت سبحان اختیار نمود از برای پیغمبر خود خانهای را که از برای تمام پیغمبران و برگزیدگان از عباد خویش تهیه نموده بود، (شما ای مردم آتش فتنهای را که در سینهیتان نهفته بود ظاهر ساختید) و نفاق اندرونی خویش را بروز دادید و لذا از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته بود و جرحه سینهها از مصیبت آن جناب التیام نیافته بود و طولی از دفن پیغمبر نگذشته بود که اظهار نفاق کردید، به کجا میروید؟! آیا به غیر از حکم خداوند میخواهید حکمی را اجرا نمائید؟ بد راهی را انتخاب نمودهاید و بد جایی از برای خود تهیه کردهاید، کسی که به غیر از راه دین اسلام راهی را بپیماید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و اعمال او قبول نخواهد گشت و در روز قیامت از زیانکاران خواهد بود.

پس خطاب به ابوبکر فرمود

«یابنَ أبی قحافه، أفی کتابِ الله أن ترِثَ اَباکَ ولاـ اَرِثُ أبی، لقد جئتَ شیئاً فرّیاً، افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نَبَذْ تُمُوهُ وراءَ ظهورِکم اذ یقول عزَّ اسْمُه «و وَرِثَ سُلیمانُ داودَ» و قال فیما اقتصّ من خبر یحیی ابن زکریّا اذ قال «ربِّ هب لی مِن لَدُنْکَ وَلیّاً یَرِثُنی

و یَرِثُ مِن آلِ یعقوبَ «و قال عَزَّ اسْمُه: «و اولو الأرحامِ بعضُها أولی ببعضٍ فی کتاب الله» وقال عزّ اسْمه: «یوصیکم اللهُ فی لولادکم للذّکر مثلُ خطِّ الاُنثیینِ و قال عزّ اسمه «إنْ تَرَکَ خیراً الوصیّهُ لِلوالدیْنِ و الأقربینَ بِالمعروفِ حقّاً علی المتقینَ» و زَعَمْتُم انْ لا خُطْوَهَ لی ولا ـ أرِثُ من أبی و لا ـ رَحِمَ بیننا، اَفَحُکْمُ الله بـآیه أخرجِ منها أبی. أم هل تقولون أهل یقین لا یتوارثان و لستُ أنا و أبی من أهلِ مِلَّهٍ واحدَهٍ أم أنتم أعلَم بخصوصِ القرآنِ و عمومِه مِن أبی و ابْن عَمّی، تلقاکَ یوم حشرک، فنِعْمَ الحَکَمُ اللهُ و الزّعیمُ محمد ـ صلیالله علیه و آله ـ و الموعد القیامه و عند الساعه ما یخسرون و لا نفعکم اذ تندمون و لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌ و سوف تعلمون مَن یأتیه عذاب یُخزیه و یَحِلُّ علیه عذابٌ مقیمٌ»

چه کسی گفته فاطمه از میراث پدر محروم است؟ آن کیست که حصار قانونی ارث را شکسته و آیات قرآن را طبق میل خود تفسیر کرده است، من از گفتار این پیرمرد غرق حیرتم، او فکر میکند که خود میتواند میراث ابوقحانه (پدرش را) را در اختیار گیرد اما میراث محمد ـ صلیالله علیه و آله ـ بر فاطمه حرام است؟!

این قرآن است که بر هر چه مخالف حق است خط بطلان کشیده است، اکنون آیاتی از قرآن کریم را بر شما میخوانم تا بنگرید که روایت ابوبکر که میگوید «نحن معاشرَ النبیاء لا نُورِّث» با قرآن موافق است یا مخالف.

آنگاه از سوره نمل (آیه ۱۵)خواند: «وَ وَرِثَ سُلیمانُ داودَ»، که قرآن از میراث خواری سلیمان و میراث گذاری داود سخن میگوید و آیه ۵ و ۶ از سوره مریم که در مورد زکریّا ـ علیهالسّلام ـ میفرماید: آنجناب به خداوند عرضه داشت: «پروردگارا؛ به من فرزندی عنایت کن تا از من و اولاد یعقوب ارث ببرد» و در سوره انفال آیه ۷۵ میفرماید: «اقارب و ارحام میّت بعضی در ارث بردن بر برخی دیگر مقدماند» و در سوره نساء آیه ۱۱ میفرماید:

«ارث و سهم پسر را دو برابر دختر بدهید» و در سوره بقره آیه ۱۸۰ میفرماید: «هر گاه کسی از دنیا رفت ارث او را در ما بین پدر و مادر و منسوبین او بدرستی تقسیم نمائید.» با چنین آیات روشنی که خداوند راجع به ارث میفرماید چطور میگویید من از پدرم ارث و نصیبی ندارم؟ آیا بین ما رابطه پدر و فرزندی وجود ندارد؟ آیا من دختر او نیستم؟ یا اینکه میخواهید بگویید من با پدرم از یک ملت نیستیم و از این جهت ارث او را به من نمیدهید؟ یا میخواهید بگویید من از دین پدرم بیرون رفتهام و کافر از مسلمان ارث نمیبرد؟ یا میخواهید بگویید شما به احکام قرآن از عموم و خصوص آن بهتر از پدرم و پسر عمویم علی ـ علیهالسّلام ـ اطلاع دارید؟

آنگاه با نگاه تندی به ابوبکر گفت:

«من در روز رستاخیز گریبان ترا خواهم گرفت و حق خویش را از تو باز خواهم ستاند، در آن روزی که حاکم خداست و شاهد محمد ـ صلیالله علیه و آله ـ است، روزی که ندامت و پشیمانی بیفایده خواهد بود، زود است که متوجه شوید، چه کسی را عذاب آخرت خوار و ذلیل میکند.» پس از این احتجاج محکم باز خطاب به انصار فرمود:

«یا معشرَ الفتیه و أعضادَ المِلّه و أنصارَ الاسلام! ما هذه الغمیزهُ فی حقّی؟ أما کانَ رسولُ الله ـ صلیالله علیه و آله ـ یقول «المرءُ یُحْفَظُ فی وُلْده» أَاُهْضَمُ تُراثُ أبی و انتم بمَرْیءً منّی و مُسْمِعٌ و انتم ذوالعدد و العده و عندکم السّلاحُ و الجُنَّه و تأتیکم الصّرخه، فلا تغیثون «ألا تُقاتِلونَ قَوْماً نَکَثُوا أیمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإخراجِ الرَّسولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ اَوَّلَ مَرَّهٍ، أتَخْشَوْنَهُمْ؟ فاللهُ اَحَقُّ أنْ تَخْشَوْهُ إن کُنْتُمْ مؤمِنینَ»[۴] و أنا إبنهَ تذیر لکم بین یَدَیْ عذابٍ شدیدٍ.»

ای گروه مسلمین و ای بازوهای اسلام! این چه سستی است که درباره من اعمال میکنید؟ مگر از پیامبر ـ صلیالله علیه و آله ـ نشنیدید که می‌فرمود: «مقام عظمت پدر، درباره اولادش باید رعایت گردد.» آیا ارث پدر را از من میگیرند و شما متوجه هستید و صدای مرا میشنوید و با اینکه صاحب قدرت و نفوذ میباشید و سلاحهای برّنده در دست دارید از من دادرسی نمیکنید و مبارزه و جنگ آغاز نمینمائید، با مردمی که نقض پیمان نمودند و پیروی میکنند از مردمی که در صدر اسلام پیغمبر را از خانه خود (مکّه) بیرون کردند،

آیا از این مردم میترسید با اینکه سزوار است فقط از خدا بترسید اگر واقعاً به او ایمان دارید. و اینک من دختر پیغمبر شما هستم (و در صورتی که مرا در گرفتن حقّم یاری نکنید) شما را از عذاب سختی که در پیش دارید میترسانم.

پاسخ ابوبکر به فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ

فقال: «یا ابْنَهَ رسول الله، لقـد کان أبوکَ بالمؤمنینَ عطوفاً، کریماً، رَؤُفاً، رحیماً و علی اکافرین عذاباً الیماً و عقاباً عظیماً، لا یُحِبُّکُمْ إلاّ کلّ سعیدٍ ولا یُبْغِضُکُم إلاّ کلّ شقیّ، فأنتم عِترهُ رسول الله وأنتِ یا خِیَرهِ النساءِ و ابْنَهَ خِیَرَه الأنبیاء، صادقهٌ فی قَوْلُکِ، سابقهٌ فی وُفورِ عقلُکِ، غیرُ مردودهٍ عن حقِّکِ، انّی اُشْهِدُ اللهَ و کفی به شهیداً، إنیّ سمعتُ رسولَ الله ـ صلیالله علیه و آله ـ یقول: «نحن معاشرَ الأنبیاء لاـ نُوَرِّثُ ذَهَباً و لا فِضَّهً ولا داراً و لا عقاراً و إنما نُوَرِّثُ الکتابَ و الحکمهَ و العلمَ و النُّبُوَّهَ و ما کان لنا من طُعْمَهٍ فَلِوَلِیِّ الأمرِ بعدنا أن یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ» و أنتِ سیِّدهِ اُمَّهِ أبیکَ و الشجره الطَّیبهِ لنبیِّکِ، لایُدْفَعُ مالُکِ من فَضْلکِ و لاـ یُوْضَعُ من فَرْعِکِ و أصْلِکِ، حُکْمُکِ نافِذٌ فیما مَلَکْتُ یَدایْ، فَهَلْترینَ أن اُخالِفُ فی ذالِکَ أباکِ»

ابابکر گفت: «ای دختر رسول خدا، همانا پدرت نسبت به مؤمنین، بسیار مهربان و با گذشت و رحیم دل و نسبت به کفار، بسیار شدید الغضب وسخت گیر بود و شما (خاندان پیامبر را) دوست ندارد، مگر شخص با سعادت و دشمن ندارد، مگر شخص شقی و بد عاقبت؛ شما عترت پیغمبر ما هستید و تو ای فاطمه بهترین زنان عالم و پدرت بهترین انبیاء گذشته بود، و تو راستگو میباشی و هرگز دروغ نمیگویی و در عقل و خرد مقام شامخی را دارا هستی و هرگز سزاوار نیست که کسی تو را از حقّت محروم کند، و من خدا را شاهد میگیرم ـ و خداوند بعنوان شاهد کافی است ـ که من خود از رسول خدا ـ صلیالله علیه و آله ـ شنیدم که فرمود: «ما انبیاء هرگز چیزی به ارث نمیگذاریم، از طلا و نقره و خانه و زمین و فقط از ما دانش و نصیحت و علم و فضیلت باقی میماند، و آنچه از متاع دنیویّه از ما باقی بماند مربوط به خلیفه بعد از ما خواهد بود و بهر نحو که خواسته باشد در آن تصرف میکند».

آنگاه ابوبکر چنین ادامه داد: ای فاطمه! تو بزرگترین زنان عالم هستی و بمنزله درختی هستی که طیّب و طاهر است و صاحب گلهای طیّب است، هرگز کسی حق ندارد تو را از مال و اموالت منع کند و تو را از اصلت (که از نسل پیامبر ـ صلیالله علیه و آله ـ هستی) جدا کند، حکم تو ای فاطمه نسبت به اموالت نافذ است و حتی تمام اموال من در تحت اختیار توست و امر تو در مورد اموال من هم نافذ است لکن هرگز گمان مبر که من نسبت به دستورات پدرت قدمی بر خلاف بر میدارم. (یعنی بی جهت، استدلال میآوری و من هرگز فدک را به تو باز نخواهم گرداند.)

پاسخ زهرا ـ علیهاسّلام ـ به أبابکر

مضمون کلمات حضرت فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ در پاسخ أبابکر به نحو فشرده بدین شرح است: «سبحان الله! آیا پدر من بر خلاف قرآن مجید سخنی میگوید؟ پس با اینکه در قرآن آیات ارث بسیار است، (چنانچه اشاره شد) و بخصوص اینکه قرآن بالصراحه میفرماید: «اولادهای انبیاء گذشته از پدرانشان ارث میبرند» چطور ممکن است که پدر من بر خلاف صریح قرآن فرموده باشد: «ما انبیاء ارث نمیگذاریم.»

و اما اینکه ادعا کردی پیغمبران ارث نمیگذارند و آنچه از آنان باقی بماند صدقه است و امر آن صدقات بعد از پیغمبر محوّل به خلیفه او خواهد بود، از چند جهت مخدوش و باطل است:

اول آنکه: این حدیث را پیغمبر کجا فرموده که به غیر از تو و چند نفر از حامیانت، کسی دیگر نشنیده است؟ اگر بگویی من این حدیث را در حضور مردم، در بالای منبر در جواب تو گفتم و اگر حدیث حقیقت نداشت مسلمین اعتراض میکردند خواهم گفت:

«اولاً ـ اکثر اهل مسجد مردمی منافقند و اسلامشان بغیر از لقلقه زبان چیزی نیست و این کسانی که در مسجد در گرد منبر تو نشستهاند همان کسانی هستند که میخواستند پیغمبر را در درّه «عقبه» شهید کنند.

ثانیاً: وقتی عمر خالد را موظف کرده تا با یکصد نفر با شمشیرهای برهنه روی زانوان، به گرد منبر تو بنشینند، چه کسی جرأت میکند بر سخنان تو ایرادی بگیرد، هر چند بر خلاف قرآن باشد؟»

دوم اینکه: میبایست این حدیث که جعل نمودهاید ـ در مورد اینکه پیغمبران ارث نمیگذارد، طوری جعل میکردید که بر خلاف صریح قرآن نباشد و لذا باید میگفتید: «أنا مِن بین الأنبیاء لا ـ أُوَرَّثُ» یعنی فقط من از میان انبیاء ارث نمیگذارم، اما اینکه جعل کردهاید «نحن معاشرَ الأنبیاء لا ـ نُوَرِّث» یعنی «ما طائفه انبیاء ارث نمیگذاریم» بر خلاف منطق قرآن است زیرا قرآن میفرماید: «و وَرِث سلیمانُ داودَ»[۵] و «أولوا الأرحام بعضُها أولی بِبَعْضٍ فی کتابِ اللهِ»[۶] و «یوصیکُمُ اللهُ فی أولادِکُم للذَّکَرِ مثلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ»[۷] و «إنَّ تَرَکَ خَیْراً الوصیّهُ لِلْوالِدَیْنِ و الأقرَبینَ بالمعروفِ حقاً علی المتّقینَ»[۸] و از قول یحیی میفرماید: «ربَّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً، یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ»[۹]

سوم اینکه میگویی ارث پیغمبران اموال نیست بلکه فقط علم و حکمت و نبوت است، اگر میخواستی حدیث جعل کنی لا ـ أقل «نبوت، را جزو میراث پیغمبران قرار نمیدادی، زیرا یکی از پیغمبران پدر من است و هرگز از آن حضرت نبوت به کسی بعنوان ارث انتقال نیافت، زیرا بر همه معلوم است که او خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نخواهد آمد.

چهارم اینکه: چطور همسران پدرم همه از شوهر ارث میبرند و اکنون در منزل پدرم از باب به ارث بردن منزل ساکنند، لکن من که دختر او میباشم از پدرم ارث نمیبرم؟!

پنجم اینکه: مگر فراموش کردی روزی را که شوهرم علی ـ علیهالسّلام ـ با عمویش عباس از برای احتجاج نزد تو آمدند و هر یک ادعای ارث پیغمبر را مینمودند، تو در پاسخ آنان گفتی: پیغمبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ فرزند دارد و با وجود فرزند نه عمو ارث میبرد و نه پسر عمو.»

ششم اینکه: اگر پیغمبر ارث نمیگذارد پس چرا دختر تو عایشه، گفت: پیغمبر را در حجره من دفن نمائید و بنابر عدم ارث خانههای آن حضرت باید تمامی فروخته شود و جزو صدقات تقسیم بر فقراء و مساکین گردد، پس چرا زوجات آن حضرت را از خانههاشان بیرون نمیکنی تا فقراء و مساکین مدینه در خانه، جایگزین شوند؟!

هفتم اینکه: اگر (بنابر قبول حدیث جعلی) پیغمبران فرموده باشند ما خانه و عقار و ذهب و فضه به ازث نمیگذاریم مراد آنان این است که مال دنیا آنقدر ارزش ندارد که ما به آن دل خوش کنیم و بعنوان ارث به کسی دهیم بلکه ارثی که از ما باقی میماند برازنده و در خور شأن ماست و آن ارث، علم و حکمت و دانش و فقاهت است.

هشتم اینکه: ای ابابکر! به من میگویی تو راستگوی در قول و رفتار میباشی، اگر مرا راستگو میدانی، چرا ادعای مرا در مورد ارث بردن از پدر قبول نمیکنی؟!

نهم اینکه: مگر قلاع خیبر در سال هفتم هجرت فتح نشد و آیه «و آتِ ذالقربی حقَّهُ»[۱۰] در همان سال بعد از فتح خیبر بر پیغمبر نازل نگردید و آن حضرت از طرف خدا مأمور نگشت تا اینکه فدک را به من بدهد؟ از طرفی فدک در حیات پدرم رسول الله ـ صلیالله علیه و آله ـ سه سال در دست من بود و فدک «نِحله» پدرم میباشد «و النّحلهُ هیَ الإعطاءُ من طیب النّفس» یعنی نحله، بخششی است که از روی طیب نفس وکمال رضایت به کسی بدهند، و پدرم فدک را در حال حیاتش به من بخشید و بخشش به «ذی رحم» شرعاً لزوم آور[۱۱] است و بنابراین حتی خود پیغمبر هم حق رجوع به فدک را نداشته است، پس تو به چه دلیلی حق مسّلم مرا غصب کردی؟

دهم اینکه: اگر من فدک را ارث خود میدانم به جهت این است که خواستم به مدارک قرآن بر تو احتجاج کرده باشم (و این از

باب مماشات با خصم است) و الاّ فدك حتی در زمان حیات پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ متعلق به من بوده و پس از نزول آیه «و آت ذالقربی حقّه» از ملك پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ خارج شده است، و تو ای ابابکر به چه حقّی مِلك متصرّفی ام را از من گرفتی؟!

پاسخ ابوبکر چه بود؟

چون سخنان قاطع و محکم حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ به اینجا رسید و ابوبکر خود را محکوم دید بناچار به آخرین حربه خود متوصل شد و گفت:

«آیا در این ادعا که میگویی پدرت فدك را به تو بخشیده است شاهدی هم داری؟» زهرا ـ علیهاالسّلام ـ فرمود: «ای ابو بکر تو با من بر خلاف تمام دستورات شرع رفتار میکنی زیرا در اینکه فدك در حیات پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ به مدت سه سال در تصرف من بوده، هیچ شكّی نیست و تو خود میدانی که تصرف أماره ملکیّت است و از طرفی شما که مدّعی هستید فدك را پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ به من نداده است باید شاهد بیاورید، نه من، زیرا طبق قاعده «ألبیّنهُ علی المدّعی و الیمینُ علی من أنکر» شما مدعی هستید و باید اقامه بیّنه و شاهد نمائید مع ذلك من شاهد هم میآورم.»

آنگاه حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ فوراً امیرالمؤمنین علی ـ علیهالسّلام ـ و امام حسن ـ علیهالسّلام ـ و امام حسین ـ علیهالسّلام ـ و امّ أیمن را حاضر کرد.

حضرت علی ـ علیهالسّلام ـ و حسنین ـ علیهماالسّلام ـ به حقانیت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ شهادت دادند و چون نوبت به شهادت امّ ایمن رسید ابتدا رو به ابابکر کرده وگفت: «اول از تو سؤال میکنم، آیا از پیغمبر خدا ـ صلیالله علیه و آله ـ شنیدهای که درباره من فرمود: «اُمّ أیمن إمرءَهٌ من أهل الجنّه» یعنی اُمّ ایمن از زنان بهشتی است؟»

ابابکر گفت: «آری شنیدهام.»

ام ایمن گفت: «فَأُشْهِدُ اَنَّ اللهَ عزَّوجل أَوحی إلی رسولِ اللهِ ـ صلیالله علیه و آله ـ «فآتِ ذالقربی حقَّه» فجَعَلَ فدك لها طُعمهً بأمرِالله.»

یعنی: «پس من که به گفته پیامبر از زنان بهشتی خواهم بود شهادت میدهم به اینکه خداوند سبحان وحی فرستاد به سوی پیغمبر خود به اینکه «حق ذالقربی را بده» و آن حضرت فدك را به امر الهی به زهرا داد.»

ابابکر به ناچار نوشت که فدك را تحویل فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ دهند لکن در این أثنا عمر دست دراز کرد و نامه را گرفت و پاره کرد و گفت:

«لا تُقْبَلُ شَهادهُ امرءَهٍ عَجَمِیَّهٍ لا تفصح و أمّا علیٌّ فجَرَّ النّارَ الی قُرصِهِ»

یعنی: «ما هرگز شهادت یك زن عجمیّه را قبول نخواهیم کرد و اما علی هم آتش را به روی قرص نان خود میکشد تا نانش پخته گردد (کنایه از اینکه قصد دارد تا با شهادت (نعوذ بالله) دروغ ذی نفع گردد) امام حسن ـ علیهاالسّلام ـ و امام حسین ـ علیهالسّلام ـ هم که کودك خردسال بیش نیستند ولذا شهادت این دو کودك نیز مورد قبول نیست. (به خدا پناه میبریم از هجویّات و مزخرفات و جسارات او).

در اینجا بود که زهرا ـ علیهاالسّلام ـ حق خود را از دست رفته دید و لذا با غضب و ناراحتی تمام مسجد را ترك کرد و پس از تضرع و زاری بر سر قبر پدر با دلی پر از غم و شکسته خاطر به منزل بازگشت.

اسناد

[۱] . چهارده معصوم، ج۱،ص ۲۷۹.

[۲] . صحیح بخاری ج ۳ ،ص ۴۰، چاپ مصر ۱۳۰۴ه. ق

[۳] . شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۴

و اما کتب معتبره اهل تسنن که متعرض قضیه غصب فدک گردیده‌اند بسیارند و اگر کسی خواسته باشد به آنها مراجعه کند به کتاب شریف الغدیر، تألیف علامه امینی (رحمه الله علیه) مراجعه کند و مع ذلک ما در اینجا به چند کتاب اشاره میکنیم:

فتوح البلدان، البلاذری ص۳۸ـ صواعق، لإبن حجر ص۲۲ـ شرح نهج البلاغه لإبن ابی الحدید المعتزلی، ج۴ ص۷۸ تا ۱۰۶،ـ صحیح بخاری، کتاب فرائض ج۴ ص۱۰۱ و کتاب الجهاد، ج۱ ص۱۱۵ و ج۳ ص۴۰ سیره حلبی، ج۳، ص ۳۹۰، صحیح بخاری، ج۳، ص۴۰، چاپ مصر، سال ۱۳۰۴ ه.ق.

[۴] . سوره توبه آیه ۱۳

[۵] . سوره نمل آیه ۱۵.

[۶] . سوره انفال آیه ۷۵.

[۷] . سوره نساء آیه ۱۱.

[۸] . سوره بقره آیه ۱۸۰.

[۹] . سوره مریم آیه ۵ و۶

[۱۰] .سوره اسراء آیه ۲۶.

[۱۱] . یعنی دیگر قابل باز پس گرفتن نیست.

اهل سنت باید پاسخ دهند که چرا ؟

شرکت عمر ، ابوبکر و عثمان و ... در ترور نافرجام رسول خدا (ص)

پاسخ :

این مطلب که برخی از صحابه قصد داشته‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترور کنند ، از دیدگاه شیعه و سنی قطعی است ؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است :

یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلاَّ أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذاباً أَلیماً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ ما لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ . التوبه / ۷۴

منافقان به نام خدا سوگند یاد می‌کنند که چیز بدی نگفتند (چنان نیست) آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن ، کافر شدند و تصمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند (سوء قصد بجان رسول خدا) آن ها به جای آن که در برابر نعمت و ثروتی که به فضل و بخشش خدا و پیامبرش نصیب آنها شده ، سپاسگزار باشند ، در مقام کینه و دشمنی بر آمدند ، با اینحال اگر توبه کنند برای آنها بسیار بهتر است و اگر نافرمانی کنند ، خدا آنها را در دنیا و آخرت به عذابی بس دردناک مجازات خواهند کرد و در روی زمین هیچ دوست و یاوری برای آنان نخواهد بود .

بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر « وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا » گفته‌اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را ترور نمایند ؛ چنانچه سیوطی مفسر مشهور اهل سنت می‌نویسد :

وأخرج البیهقی فی الدلائل عن عروة رضـی الله عنه قال رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم قافلا من تبوک إلی المدینة حتی إذا کان ببعض الطریق مکر برسول الله صلی الله علیه وسلم ناس من أصحابه فتآمروا أن یطرحوه من عقبة فی الطریق فلما بلغوا العقبة أرادوا أن

یسلکوها معه فلما غشیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم أخبر خبرهم فقال من شاء منکم أن یأخذ بطن الوادی فإنه أوسع لکم وأخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم العقبة وأخذ الناس ببطن الوادی الا النفر الذین مکروا برسول الله صلی الله علیه وسلم لما سمعوا ذلک استعدوا وتلثموا وقد هموا بأمر عظیم وأمر رسول الله صلی الله علیه وسلم حذیفة بن الیمان رضی الله عنه وعمار بن یاسر رضی الله عنه فمشیا معه مشیا فامر عمارا أن یأخذ بزمام الناقة وأمر حذیفة یسوقها فبینما هم یسیرون إذ سمعوا وکزة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم وأمر حذیفة أن یردهم وأبصر حذیفة رضی الله عنه غضب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وأبصر القوم وهم متلثمون لا یشعروا انما ذلک فعل المسافر فرعبهم الله حین أبصروا حذیفة رضی الله عنه وظنوا ان مکرهم قد ظهر علیه فأسرعوا حتی خالطوا الناس وأقبل حذیفة رضی الله عنه حتی أدرک رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما أدرکه قال اضرب الراحلة یا حذیفة وامش أنت یا عمار فأسرعوا حتی استووا بأعلاها فخرجوا من العقبة ینتظرون الناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم لحذیفة هل عرفت یا حذیفة من هؤلاء الرهط أحدا قال حذیفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال کانت ظلمة اللیل وغشیتهم وهم متلثمون فقال النبی صلی الله علیه وسلم هل علمتم ما کان شأنهم وما أرادوا قالوا لا والله یا رسول الله قال فإنهم مکروا لیسیروا معی حتی إذا طلعت فی العقبة طرحونی منها قالوا أفلا تأمر بهم یا رسول الله فنضرب أعناقهم قال أکره أن یتحدث الناس ویقولوا ان محمدا وضع یده فی أصحابه فسماهم لهما وقال اکتماهم .

الدر المنثور - جلال الدین السیوطی - ج ۳ - ص ۲۵۹ .

بیهقی در دلائل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه بسیر خود ادامه می‌داد ، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند ، و تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه‌های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند ، و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود : هر کس میل دارد از راه بیابان برود ؛ زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می گذرد ، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد ، اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند ، و صورت های خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند. حضرت رسول امر فرمود ، حذیفة بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند ، و به عمار فرمود : مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد ، در این هنگام که راه می‌رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند ، که از پشت سر حرکت می‌کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از این جهت به غضب آمد ، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند ، حذیفه به طرف آن ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت ، بر صورت مرکب‌های آنها زد و خود آنها را هم مضروب کرد ، و آنها را شناخت ، پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آنها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است ، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند .

بعد از رفتن آنها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید ، و پیغمبر فرمود : حرکت کنید ، و با شتاب از عقبه خارج شدند ، و منتظر بودند تا مردم برسند ، پیغمبر اکرم فرمود : ای حذیفه شما این افراد را شناختید ؟ عرض کرد : مرکب فلان و فلان را شناختم ، و چون شب تاریک بود ، و آن‌ها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند ، از تشخیص آنها عاجز شدم .

حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند ؟ گفتند : مقصود آنان را ندانستیم ، گفت : این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه بزیر اندازند ، عرض کردند :

یا رسول اللّه ! امر کنید تا مردم گردن آنها را بزنند ، فرمود : من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می کند و آنها را می‌کشد ، سپس رسول خدا آن‌ها را معرفی کرد و فرمود : شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید .

اما این که این افراد چه کسانی بوده‌انـد روشن نیست . برخی از علمای اهل سـنت همانند ابن حزم اندلسـی که از اسـتوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود نام این افراد را آوره است . وی در کتاب المحلی می‌نویسد:

ان أبـا بکر وعمر وعثمـان وطلحـة وسـعد بن أبی وقـاص رضـی الله عنهم أرادوا قتل النبی صـلی الله علیه وسـلم وإلقاءه من العقبـة فی تبوک.

المحلی، ابــن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴، وفات: ۴۵۶، ناشـر: دار الفکر، توضـیحات: طبعة مصـححة ومقابلة علی عدة مخطوطات ونسـخ معتمدة کما قوبلت علی النسخة التی حققها الأستاذ الشیخ أحمد محمد شاکر .

ابوبکر ، عمر ، عثمـان ، طلحه ، سـعد بن أبی وقاص ؛ قصـد کشـتن پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) را داشـتند و می‌خواسـتند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند .

البته ابن حزم ، وقتی این حدیث را نقل می کند ، تنها اشکالی که به روایت دارد ، وجود ولید بن عبد الله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می گوید که این روایت موضوع و کذب است .

ما در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را در باره ولید بن عبد الله نقل می کنیم تا ببنیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است .

وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سـنت مراجعه می‌کنیم ، می بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت ، ولید بن عبدالله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقه خوانده‌اند ؛ چنانچه ابن حجر عسـقلانی ، حافظ علی الإطلاق اهل سنت و یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در تقریب التهذیب در باره او می‌نویسد:

۷۴۵۹ – الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری المکی نزیل الکوفة صدوق.

تقریب التهذیب،ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۶، وفات: ۸۵۲ دراسـة وتحقیق: مصـطفی عبد القادر عطا، چاپ: الثانیة، سال چاپ: ۱۴۱۵ – ۱۹۹۵ م، ناشـر: دار الکتب العلمیـة، بیروت، لبنان، توضـیحات: طبعة مقابلة علی نسـخة بخط المؤلف وعلی تهذیب التهذیب وتهذیب الکمال .

و همچنین ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

الولید بن عبد الله بن جمیع الخزاعی من أنفسهم وکان ثقة وله أحادیث .

الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۶ – ص ۳۵۴، وفات: ۲۳۰، چاپخانه: دار صادر بیروت، ناشر: دار صادر، بیروت .

و عجلی در معرفة الثقات خودش می‌نویسد:

الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری مکی ثقة.

معرفة الثقات،العجلی، ج ۲ – ص ۳۴۲، وفات: ۲۶۱، چاپ: الأولی، سال چاپ: ۱۴۰۵، ناشر: مکتبة الدار، المدینة المنورة .

و نیز رازی در کتاب الجرج و التعدیل در باره او می‌نویسد:

نا عبـد الرحمن نا عبـد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فیما کتب إلی قال قال أبی: الولید بن جمیع لیس به بأس . نا عبد الرحمن قال ذکره أبی عن إسـحاق بن منصور عن یحیی بن معین أنه قال: الولیـد ابن جمیع ثقة . نا عبد الرحمن قال سـئل أبی عن الولید بن جمیع فقال: صالح الحدیث . نا عبد الرحمن قال سألت أبا زرعة عن الولید بن جمیع فقال: لا بأس به.

الجرح والتعـدیل،الرازی، ج ۹، ص ۸، وفـات: ۳۲۷، چـاپ: الأـولی، سـال چاپ: ۱۳۷۱ – ۱۹۵۲ م، چاپخـانه: مطبعـة مجلس دائرة المعارف العثمانیة، بحیدر آباد الدکن، الهند، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، توضیحات: عن النسخة المحفوظة فی کوپریلی (تحت رقم ۲۷۸) وعن النسـخة المحفوظة فی مکتبة مراد ملا (تحت رقم ۱۴۲۷) وعن النسخة المحفوظة فی مکتبة دار الکتب المصریة (تحت رقم ۸۹۲) .

و مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد:

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبیه، وأبو داود: لیس به بأس . وقال إسحاق بن منصور، عن یحیی بن معین: ثقة. وکذلک قال العجلی وقال أبو زرعة: لا بأس به وقال أبو حاتم: صالح الحدیث.

تهذیب الکمال،المزی، ج ۳۱، ص ۳۶ – ۳۷، وفات: ۷۴۲، تحقیق: تحقیق وضبط وتعلیق: الدکتور بشار عواد معروف، چاپ: الرابعة، سال چاپ: ۱۴۰۶ – ۱۹۸۵ م، ناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت، لبنان.

و ذهبی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت در میزان الاعتدال در باره ولید بن جمیع می‌نویسد:

وثقه ابن معین، والعجلی. وقال أحمد وأبو زرعة: لیس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحدیث.

میزان الاعتدال، الذهبی، ج ۴، ص ۳۳۷، وفات: ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ: الأولی، سال چاپ: ۱۳۸۲ – ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر – بیروت – لبنان .

و از هم ?این‌ها مهمتر این‌که مسلم نیشابوری در صحیح مسلم دو بار از ولید بن عبد الله بن جمیع روایت نقل کرده است: یک بار در جلد ۵، ص ۱۷۷ ذیل باب الوفاء بالعهد، و بار دیگر در ج۸، ص ۱۲۳ در کتاب صفات المنافقین و احکامهم. و این نشان می‌دهد که ولید بن عبد الله از نظر ایشان موثق بوده است که از او حدیث نقل می‌کند و گرنه نباید نقل می‌کرد. و اگر کسی بخواهد ولید بن عبدالله را تضعیف کند، باید نام صحیح را نیز از کتاب صحیح مسلم بردارد.

در نتیجه ولید بن عبد الله بن جمیع ثقه است و به تبع آن این روایت نیز کاملا صحیحه است .

البته ما به صحت و سقم این مطلب که آن‌ها در این ترور شرکت داشته‌اند یا نه ، کاری نداریم ما فقط می‌خواستیم سخن ابن حزم اندلسی را از نظر علمی نقد و بررسی کنیم .

پس در حقیقت این علمای اهل سنت هستند که باید از این مطلب جواب دهند که چرا ابن حزم اندلسی چنین روایتی را نقل و به صورت غیر عالمانه آن را رد کرده است.

بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

(عالم بزرگوار آیت الله ضیاء آبادی دام ظله)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی نبینا و حبیب الهنا محمّد صلی الله علیه و آله الطاهرین , سیّما بقیة الله الاعظم مولانا الحجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین ,السلام علی المهدی الذی وعدالله عزوجلّ به الامم ان یجمع به الکلم و یلمّ به الشعث و یملأ به الارض قسطا و عدلا و یمکن له و ینجز به الوعد المومنین

مسأله ی اهل بیت علیهم السلام پس از قرآن بنا بر مدلول صریح و محکم حدیث ثقلین پایه ی اصلی و اساسی مکتب تشیّع است این حدیث باید در دلهای مردم شیعه همانند قرآن عزیز رسوخ پیدا کند همان گونه که قرآن را شدیدا مورد توجه قرار می دهیم حداقل به اندازه ی آن حدیث شریف ثقلین را مورد توجه و دقت قرار دهیم زیرا این حدیث شریف برای ما نقش کلیدی دارد کلام رسول الله بدلیل آنکه وحی است باید به عنوان اصل دوم در کنار قرآن عزیز قرار داده شود .

در اینکه کلام پیامبر و به عبارت دیگر حدیث آن حضرت وحی است تردیدی وجود ندارد منتهی گاهی وحی معجزه است مانند قرآن و گاهی بر مرحله ی اعجاز نمی رسد ولی به هر حال وحی است چنانچه قرآن شریف خود بر این صحّه گذاشته و می فرماید:

«و ما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی » (نجم /۵۳)
«پیامبر به هوای نفس سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید وحی است که از جانب پروردگارش به وی رسیده است»

سخنی درباره حدیث شریف ثقلین

تردیدی نیست که این حدیث را بسیار شنیده اید هدف ما آن است که به آن توجه بیشتری شود تکرار شود و به بار مفهمومی اش نیز عنایت و دقت کافی بشودتا روشن شود رسول خدا نظر مبارکشان ازاین سخن چه بوده ؟ آیا پیامبرگرامی اسلام تنها هدف و وظیفه ی سنگین الهی اش ابلاغ قرآن بود و بس و یا اینکه قرآن به تنهایی برای هدایت انسان به نور و تفهیم مسائل اساسی زندگی او و در نتیجه برای رساندن انسان به سعادت و زندگی صحیح و شایسته او کافی نیست؟

اگر بگوییم : نظر آن حضرت بیش از همه ی اینها روشن کردن موقعیت بسیار عظیم و شایسته امیرالمومنین علی بن ابی طالب بود اغراق نگفته ایم .

حدیث شریف ثقلین بحدّ تواتر بلکه فوق تواتر از طریق فریقین (شیعه و سنی) از رسول خدا روایت شده است [تنها از طرق اهل سنت در حدود بیست و دو تن از اصحاب رسول خدا آن را از آن حضرت روایت کرده اند]

خلاصه علاوه بر شیعه بزرگان حفّاظ حدیث و علمای اهل سنت اعم از فقهاء و مفسّرین و مورّخین و .... آنها از طرق بسیار زیاد از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود: « انّی تارک فیکم الثّقلین :کتاب الله و عترتی , ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدا, فلا تتقدموهم فتهلکوا , و لا تقصرواعنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم و ان اللّطیف الخبیر انبئنی انهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض »

[کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۵ و۱۸۶ و این حدیث را با کم و زیادی در الفاظ آن اعلام و حفاظ نامبرده اهل سنت نیز روایت کرده اند مثل : حافظ دارمی در سنن ج ۲ ص ۴۳۱ و ۴۳۲ / حافظ مسلم بن حجاج قشیری در جامع الصحیح ج ۷ ص۱۲۲ و۱۲۳ / حافظ بیهقی در سنن کبری ج ۲ ص ۱۴۸ و ۱۴۹ . ج۷ ص ۳۰ و ۳۱ / حافظ ابن مغازلی جلالی شافعی در مناقب علی بن ابی طالب ص۲۳۶ / حافظ ابن فرّا بغوی درمصابیح السنه ج۲ ص۲۰۲ / سبط بن جوزی در تذکره الخواص ص۳۲۲ و ۳۲۳]

من در میان شما دو امانت سنگین و گرانقدر از خود بجا می گذارم :یکی قرآن (کتاب خدا)و آن یکی اهل بیت و عترت من است اگر به آن دو چنگ بزنیدو آنها را در میان خود حاکم قرار دهید پس از من هرگز به ضلالت وگمراهی نمی افتید ازآن پیشی نگیرید که هلاک می شویدو از آن عقب نمانید که باز هلاک می شوید چیزی به آنها یاد ندهید که آنها اعلم از شما هستند خداوند حکیم و خبیر بر من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا درکنار حوض کوثر به من ملحق شوند .

دقّت فرمایید این حدیث که همانند قرآن از ساحت مقدّس رسول خدا صادر شده و در حجیّت آن کمترین تردیدی وجود ندارد به صراحت تمام هدایت امّت را دوچیز معرفی کرده است و آن دو قرآن و عترت است هرکدام به تنهایی مفید هدایت نیست که هیچ ، بلکه می توان گفت موجب ضلالت هم می شود.

شفا بخشی مشروط قرآن

قرآن خود گویای آن است که خاصیّت شفا بخشی دارد چنانچه دراین آیه شریفه آمده است :

« و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمه » (ما چیزی از آیات قرآن فرو فرستادیم که شفا بخش مومنین از انحرافات و کجرویها بوده باعث فرا گیری رحمت و فضل الهی است .) [اسراء/۱۷]

درست است که شفا بخش است ولی برای چه کسی ؟ روشن است که برای مومنین شفابخش است و منظور قرآن از ایمان اسلام

ظاهری نیست بلکه هدف آن ایمان آوردن و چنگ زدن به ذیل ولای امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد معصومین او می باشد .

بنابراین اگر قرار شود قرآن شفا بخش را , ظالمین و بیگانگان تفسیر و تبیین نمایند آنگاه همین قرآن شفابخش ، جز خسارت , ضلالت , مرض و بدبختی چیزی از خود پس نمی دهد.

« و لا یزید الظالمین الّا خسارا» (قرآن برای ظالمین جز خسارت چیزی افاده نمی کند) [اسراء/۱۷]

ظالمین چه کسانی هستند؟

مراد از ظالمین در آیه شریفه کسانی هستند که به ظاهر دم از اسلام می زنند اما سر تسلیم درمقابل امامت و ولایت اهل بیت پیامبر فرود نمی آورند .

قرآن به حال اشخاصی از این قماش نفعی ندارد , شفا بخش نیست و زیانبار است زیرا قرآن خود چنین تحدّی می کند که من برای مومنین شما شفا بخشم ، چون نسبت به مومنین دارویی درکنار طبیبم و برای ظالمین زیانبارم زیرا نسبت به ستمکاران همانند داروی بدون طبیبم ،

حکم عقل هم همین است

چرا قرآن به تنهایی زیانبار است؟

بدیهی است یک کتاب تربیتی که سبکش کلّی گویی است حتما نیاز به مفسّر دارد قرآن شریف که کتاب تربیتی و کتاب هدایت است و سبکش کلّی گویی است نیاز به مبیّن دارد آن هم مبیّن معصوم , یعنی کارشناس متخصّص مصون از خطا تا بتواند این کتاب را تفسیر و تبیین نماید.

ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: « ما یستطیع احد ان یدعی عنده جمیع القرآن کلّه ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء» (جز اوصیای رسول خدا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که همه علوم قرآن اعم از ظهر و باطن آن در پیش اوست) [بحارالانوار ج۹۲ص ۸۸]

و نیز فرمود:

« لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن انّ الآیه تنزل اوّلها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء »

(هیچ چیز از عقل های مردم دورتر از تفسیرقرآن نیست زیرا یک آیه ممکن است اولش درباره چیزی و وسطش درباره چیز دیگر و آخرش درباره چیزی غیر آن دو نازل شده باشد)

مگر از قدرت هر کسی بر می آید که اسرار و رموز نهان و پیچیده کتاب خدا را بداند و پرده از راز آن بردارد بعد به دنبالش می فرماید:

« انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا » من میلاد الجاهلیه

(به درستی که خدا می خواهد پلیدی شرک و جهل و گناه و شکّ را از شما اهل بیت پیامبر زدوده و شما را از زایش جهل پاک و پاکیزه نماید .)

ائمه طاهرین تنها گروهی هستند که از زایش جهل به دور و مولود علمند و تشکل یافته در دریای رحمت و منبع فضل و درایت و معرفتند تنها آنها باید به عنوان مبیّن و مفسّر قرآن به تفسیر و تبیین قرآن ، آن اقیانوس بیکران اسرار و رموز دستگاه آفرینش پردازند

و امّت اسلام را به راهی که رساندن او را به هدف نهایی تضمین می نماید راهنما باشند .

نیاز سنّت رسول خدا به مبین معصوم

حالا نه تنها قرآن مجید به مبیّن معصوم نیاز دارد بلکه سنّت شریف رسول خدا نیز همین طور است . سنّت رسول خدا گفتار و رفتار و عمل پیامبر را در بر می گیرد , رفتار و عمل رسول خدا نیز همچون گفتار آن حضرت حجّت است .

« ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (آنچه را که پیامبر خدا شما را بدان امر می کند بگیرید و از هر آنچه شما را از آن باز می دارد دوری جوئید) [حشر/ ۵۹]

با استناد به این آیه شریفه می توان گفت رفتار و گفتار رسول خدا حجّت است امّا چه کسی می تواند بگویدکه پیامبر درکجا چه گفته؟ و چه کارکرده ؟ تا بدین ترتیب هم رفتارش برای ما روشن شود و هم گفتارش که سنّت رسول الله همین است و بس ؟ .

آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟

اینکه سنّی ها می گویند ما اهل سنّت هستیم آیا می توانند بگویند سنّت یعنی چه ؟ اینها سنّت پیامبر را ازکجا و از چه کسی گرفته اند؟ آیا اینها با خود پیامبر بوده اند ؟اینها نشخوارهای ابو حنیفه وشافعی را گرفته و بجای سنّت پیامبر جا زده اند از ابو بکر و عثمان لعنت الله علیهما شنیده اند در صورتیکه تنها اهل بیت رسول خدا به رفتار وگفتار آن حضرت و انگیزه ها وهدفهای آن آشنا بودند بنابراین سنّتی که از غیر طریق ایشان روایت شود پشیزی ارزش ندارد زیرا نامبردگان اکثرا خواسته ها و هوی و هوس های خود و احیانا بسیار یا ازآداب و رسوم جاهلیّت را که هنوز از اعماق وجودشان رخت برنکنده بود بصورت حدیث از رسول خدا روایت کرده و از مجموع اینها معجونی ساخته و پرداخته اند که گویای چیز مهمی از کردار و گفتار رسول خدا نیست .

خلاصه :گذشته از قرآن , خود سنّت رسول خدا نیز نیاز مبرمی به مبیّن و ناقل معصوم دارد معصوم باید بگوید: پیامبر چه کار کرده ؟ وچه گفته است ؟ نه اشخاصی از قماش ابوهریره و سمره بن جندب .

مقایسه روایت امیرالمومنین از رسول خدا با روایت ابوهریره

آیا کسی که تمام اوقات عمرش را در کنار رسول خدا سپری کرده و اوّل از همه به آن حضرت ایمان آورده و بدو پیوسته است وآخرین کسی که ازآن حضرت جدا شده است یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصومش شایستگی روایت سنّت رسول خدا را دارند یا دیگران ؟ حضرت امیرالمومنین علی از همان لحظه اول ولادت که هنوز چشم به روی مادر نگشوده و هنوز پستان مادرش را به دهان نگرفته بود خود را به آغوش آکنده از مهر و عطوفت پیامبر انداخته و برای اولین بار چشم به جمال عالم آرای آن حضرت می گشاید و اولین غذایش را در طلوع زندگی با عظمتش از سر انگشتان معجزه آفرین پیامبر به دهانش سرازیر می شود از همان آغاز زندگی اش در کنار پیامبر بوده و در دامان پیامبر خدا تربیت شده و مراحل رشدش را پشت سر گذاشت و بعدها هم در تمام اوقات عمرش در سفر و در حضر شب و روز همراه پیامبر خدا بوده است همانگونه که خود در نهج البلاغه فرموده :

« وضعنی فی حجره و أنا ولید ,کان یضمّنی الی صدره , و یکنفنی فی فراشه , و کان یمضغ الشّی ء ثمّ یلقمنیه » (مرا که کودك نوزادی بیش نبودم به دامنش گرفت و در بسترش د رکنار خود خوابانیده و به سینه ی خود می چسبانید غذا را نخست د ردهان خود جویده و نرم کرده و سپس در دهان من می گذاشت .)

«لقد کنت أتّبعه إتّباع الفصیل أثر أمّه » (و همانند بچه شتر که همواره به دنبال مادرش راه برود به دنبالش راه می رفتم به صحرا می

رفت او را دنبال می کردم به خانه می آمد به دنبالش بودم جایی که جز من کسی او را نمی دید.) , « أری نور الوحی و الرّساله و أشمّ ریح النّبوه » (در خلوت راز که جز من کسی را بدان راهی نبود نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام می کردم و وقتی که صدای وحی را شنیدم خطاب به من فرمود : « انّک تسمع ما أسمع و تری ما أری » (هر چه را که من می شنوم تو هم می شنوی و هرچه را که من می بینم تو نیز می بینی) , « إلّا أنّک لست بنبیّ و لکنّک لوزیر» (ولی تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی) [نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ معروف به خطبه قاصعه]

با این حساب آیا کسی که در تمام دوران عمرش در سفر در حضر از کودکی گرفته تا آخرین لحظه عمرش با پیامبر بوده او بایدکردار و گفتار پیامبر را برای امت اسلامی روایت کند یا ابوهریره و سمره بن جندب ؟ و یا ابوحنیفه ؟ اینها بر اساس کدام صلاحیت و شایستگی دست به نقل سنت رسول خدا می زنند و قرآن شریف را تبیین و تفسیر می نمایند ؟ آیا کسی جز دیوانگان که فکرشان را در اختیار هر کسی قرار می دهند از چنین اشخاصی پیروی می کنند؟ اینها با تدلیس و دروغ درخدمت جناحهای سیاسی شهوتران از مجموعه تمایلات خود و سرورانشان معجون تهوّع آوری به نام سنت ساخته و پرداخته و به خورد مردم بیچاره داده اند؟

اکنون جا دارد نتیجه تتبع یک محقق زحمت کشیده از اهل تسنن در رابطه با مقایسه و احادیث روایت شده از امیرالمومنین با احادیث روایت شده از ابوهریره را که از این رهگذر به نتیجه شگفت و بحث آوری رسیده به عرض شنوندگان محترم برسانم :

او می گوید : به پندار اهل سنت کلیه احادیثی که حضرت علی از رسول خدا روایت کرده (۵۸۶) حدیث و شمار احادیثی که ابوهریره از آن حضرت روایت کرده (۵۳۷۴) حدیث است .

بعد میگوید : امیرالمومنین مدت سی و چهار سال تمام در کنار پیامبر بزرگوار بوده و در این مدت احادیثی که از رسول خدا شنیده است ۵۸۶ حدیث است اما ابوهریره که در اواخر عمر پیامبر به حضور آن حضرت شرفیاب شده و اسلام آورده و نوزده ماه بیشتر آن حضرت را درک نکرده تعداد احادیثی که در این مدت از پیامبر اکرم شنیده ۵۳۷۴ حدیث است حالا برای اینکه مشخص شود امام علی هر روز چند حدیث از رسول خدا شنیده (۵۸۶) حدیث را به ۱۲۰۳۶ که تعداد روزهای سی و چهار سال زندگی تنگاتنگ آن حضرت در کنار رسول خدا بوده و از ۳۴×۳۵۴=۱۲۰۳۶بدست آمده تقسیم می کنیم نتیجه این می شود که امام علیه السلام در هر بیست روز یک حدیث از پیامبر شنیده است و با ضرب ۱۹ تعداد ماههایی که ابوهریره در خدمت رسول خدا بوده در عدد ۳۰ که تعداد روزهای یک ماه است نتیجه می شود که او در تمام عمرش فقط پانصد و هفتاد روز توانسته است درک حضور پیامبر را نماید ،حالا اگر ۵۳۷۴ را که تعداد روایات او از پیامبر است بر پانصد و هفتاد که تعداد روزهایی است که او حضر پیامبر را درک کرده تقسیم کنیم نتیجه این می شود که ابوهریره در هر روز ده حدیث از رسول خدا شنیده است!!! .

با کمال حیرت می بینیم که امیرالمومنین هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره هر روز ده حدیث از پیامبر شنیده اند , با توجه به مدتی که هر کدام از این دو نفر حضور رسول خدا را درک کرده اند این موضوع خیلی عجیب و باور نکردنی است چون اصولا نمی توان باور کرد که امیرالمومنین با آن ولع شدیدش به استفاده از رسول خدا هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره با آن بازیگوشی و غرق در شکم پرستی و دریوزگی هر دو روز بیست حدیث از رسول خدا شنیده باشد , حالا۔چرا روات و علمای حدیث اهل سنت مسأله را به این شکل درآورده اند ؟

معلوم است زیرا اساس کار آنها دروغ و تدلیس و کتمان حق است :

« لا۔ تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتموا الحقّ و أنتم تعلمون » (در حالیکه شما علم یقین به حق دارید با سر پوش قرار دادن باطل بر آن ,آن را از مردم پوشیده نگه ندارید) [سوره بقره/۴۲]

شگفت انگیز تر از همه اینها آن که ابوهریره به افتضاح خود در سئوالی که به بار آورده بود متوجه شده و در صدد علاج واقعه,

حدیثی ساخته وآن را از رسول خدا روایت کرده است تا مگر به این ترتیب معترضـین به افراط در روایت او را قانع کند و به عبارت دیگر شیره به سرشان بمالد , جای زهی تأسّف !!! . حدیثی که برای ماستمالی خود ساخته و آن را از رسول خدا روایت کرده بدین ترتیب است :

هر آنچه از من روایت شود در صورتیکه ظاهرش بد نباشد آن را به عنوان حدیث من بپذیرید گرچه من آن را نگفته باشم.

نکته ای که در این روایت وجود دارد و شنونده را به شگفتی وا می دارد تضادّ شدید آن با حدیثی است که به اسناد صحیح از رسول خدا روایت شده است که آن حضرت فرمودند :

اکنون در حالیکه هنوز من در قید حیاتم دروغگویانی که سخنانی به دروغ به من می بندند کم نیستند و تعداد آنان پس از من به مراتب زیادتر خواهد شدپس هوشیار باشید و گول این دروغ گویان مفتری را نخورید : «من یقل علیّ ما لم اقله فلیتبوّا مقعده من النّار » (هرکس به دروغ چیزی بر من ببندد که من آن را نگفته ام در روز قیامت جایگاه او پر از آتش جهنم خواهد بود)

رسول خدا سعی بلیغ مبذول می داشتند که امیرالمومنین علی را به منظور هدایت مردم مسلمان به شاهراه حق و حقیقت در کنار قرآن و در کنار سنّت قرار داده و زمام کتاب و سنت را به دست با کفایت آن حضرت بسپارند و به همین دلیل بود که از هر فرصتی برای توصیه ی محبت و ولایت او و اولاد طاهرینش استفاده می فرمودند .

رسول خدا به دستور پروردگار متعال امیرالمومنین و اولاد طاهرین از فرزندانش را به عنوان تنها مفسّران و تبیین کنندگان شایسته و دارای شرایط لازم معرفی می فرمودند :

« قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودت فی القربی » (بگو ای پیامبر من از شما در مقابل ادای رسالت پاداشی جز محبت و مودّت اهل بیت خودم را نمی خواهم) .

اهل سنت نیز این آیه را دستاویز خود قرار داده و مدعی اند که ما نیز اهل بیت رسول خدا را دوست می داریم و از دشمنی با آنان اکیدا خودداری می کنیم چون محبّت آنان اجر رسالت پیامبر عظیم الشأن اسلام است ، شافعی در این زمینه گفته :

یا اهل بیت رسول الله حبّکم
فرض من الله فی القرآن أنزله
کفاکم فی عظیم القدر أنکم
من لم یصلّ علیکم لا صلاهٔ له
[ینابیع المودّه ج۲ص۱۱۷]

ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از طرف پروردگار در قرآن که از طرف او نازل شده برای هر مسلمانی واجب است .

در عظمت مقام شما همین بس که هر کسی در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل می شود.

و نیز می گوید :

و لمّا رایت الناس قد ذهبت بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجاه
و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
و امسکت حبل الله حبل ولائهم
کما قد امرنا با التمسک بالحبل

هنگامی که دیدم مردم را مذاهبشان در دریای جهل و ضلالت فرو می برد من به نامی خدا سوار سوار بر کشتی های نجات که اهل

بیت رسول خـدا خاتم پیامبران هسـتند سوار شده و از ریسـمان خداکه همان رشـته ولایت آنها باشد همان گونه که در قرآن دسـتور آمده «واعتصموا بحبل الله جمیعا » [سوره آل عمران/ ۱۰۳]

هدف خدا و رسول او از تأکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام

گرچه اهل سـنت به ادعای خود ولای اهل بیت و دوستی آنها را قبول دارنـد ، ولی متأسـفانه محبت تنها منظور و هـدف رسول خـدا نبود ، پیامبر اکرم از تشویق بر ولایت و دوستی اهل بیت هدفش آن بود که مسـلمانان به طرف آنها رفته و آنان را الگو قرار داده ، و معـالم دین خود را از آنان بگیرنـد ولی اینکه اهل سـنت می گوینـد : علی و آل علی را دوست داریم ولی در عمل ، دین خود را از عمر لعنت الله علیه و از ابوحنیفه و ... می گیرنـد درست نبوده و با هدف مقدس پیامبر اکرم مطابقت ندارد پیامبر هدفش آن نبود که علی و آل علی را دوست داشته باشید ولی در اخذ دینتان از هر کسی که دلتان می خواهد آزاد باشید .

بلکه آن حضـرت بر این اساس که اهل بیت عصـمت تنها راه رسیدن بر دین مورد رضای خدا هستند دستور به محبت و مودت آنان صادر کرده و امّت را به آن تشویق می فرمود، البته تشویق رسول خدا به ولایت اهل بیت هم خود به دستور خدا بوده است .

اصـلا امکـان نـدارد کسـی امیرالمومنین علی بن ابی طـالب و اولاـد طاهرینش را دوست داشـته باشـد ولی بسوی خـدا نرود زیرا اگر نگوییم ولایت ائمه طاهرین عین حرکت بسوی خـداست لااقل می گوییم این دو لازم ملزوم هم هسـتند و از هم جدا نمی شوند پس دوستی اهـل بیت و قرار گرفتن در خط عمر لعنت الله علیه با هم جور در نمی آیـد زیرا رسول خـدا می کوشـید اهل بیت معصومش که راه بسوی خدا هسـتند در کنار قرآن باشـند و با تفسـیر و تبیین صـحیح و شایسـته ی آن ، مردم را به معرفت الله صحیح برسانند و عمر و همکارانش لعنت الله علیهم می کوشیدند که اهل بیت را کنار بزنند تا بدین وسیله کاربرد صحیح قرآن را از آن بگیرند .

عمر لعنت الله علیه از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا چه هدفی داشت ؟

انصافا عمر لعنت الله علیه خوب منظور رسول خدا را درک کرده و جامه ی عمل پوشـیدن نظر رسول الله را با سیادت و ریاست خود در تضّاد می دیـد و لذا با تمام نیرویش می خواست اهل بیت پیامبر را از ملازمت قرآن منع نماید تا کسـی مزاحم عملکرده های دل خواه او نباشد .

در روایتی آمده که رسول خدا در آخرین لحظات عمر شـریفش قلم و کاغذ خواسـتند تا ولایت امیرالمومنین و اولاد معصومینش ر ا با تأکید بیشتر و به صورت نوشتار از خود باقی بگذارند ،

لذا فرمودند :

« هلمّ أکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعده و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطّاب فقال عمر :

انّ رسول الله قد غلبه الوجع ، و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله ..... »

پیـامبر اکرم فرمودنـد : (بیاییـد برای شـما چیزی بنـویسم کـه پس از آن هرگز دچـار ضـلالت و گمراهی نشویـد ، در خـانه مردانی بودندکه عمر بن الخطاب نیز در میان آنان بود عمر همین که این سـخن را از رسول خدا شـنید گفت : درد بر رسول خدا غلبه کرده و – العیاذ بالله – نمی داند که چه می گوید ، اینک قرآن در میان شماست و آن برای ما کافی است) .

این سـخن عمر لعنت الله علیه صـریحا نشانی از آن است که او از قرآن کوچکترین واهمه ای نداشت زیرا تا قرآن ، مفسّـِر معصوم از آل محمـد درکنـارش نباشـد نه تنهـا نمی توانست صـدمه ای به تمایلاـت نفسـانی او بزنـد بلکه او می توانست آن را به دلخواه خود تأویل کرده و از آن دلائلی به نفع خود سـر و پا کند و تنها ترس او از قرار گرفتن امام امیرالمومنین در منصب خلافت و گرفتن زمام کتاب الله در دست با کفایتش بود و لـذا بر بالین رسول خـدا هیاهو راه انـداخته و مانع از اقـدام بسیار مهم و نجاتبخش آن حضـرت گردیـد و بلافاصـله پس از عروج رسول خـدا به ملإ اعلاء هنوز کار تکفین و تدفین آن حضـرت به پایان نرسـیده بود که با تشـکیل

سقیفه و یک سلسله خیمه شب بازیهای تأسف بار ، خلافت را از نامزد الهی آن ، قاپیده و شروع به تبلیغات و راه اندازی هیاهو بر ضدّ اهل بیت نمودند ، عمر لعنت الله علیه نقش مخرّب خود را واقعا خوب بازی می کرد ، لذا برای اینکه از طرز تلقّی رسول الله هیچ اثری باقی نماند تا دار و دسته او بتوانند طرز تفکر خود را جانشین سنّت آن حضرت قلمداد کنند دستور داد تا از نقل احادیث رسول خدا شدیدا جلوگیری به عمل آید بدین ترتیب نقل احادیث رسول خدا و تفسیر و تبیین قرآن یک جرم قابل تعقیب و مجازات تلقی شد .

در روایتی آمده : مرد صاف و ساده ای که علاقه فراوانی به ختم قرآن داشت در پیرامون فهم آیات قرآن از این وآن سوالاتی به عمل آورد و از احادیث و سخنان پیامبر سراغ می گرفت تا مگر با استمداد از آن به آرزوی خود که فهم قرآن بود نائل شود ، عمروعاص لعنت الله علیه موضوع را طی نامه ای به اطلاع عمر لعنت الله علیه رسانید و عمر لعنت الله علیه در جواب گفت: آن مرد را نزد من بفرست ، عمروعاص لعنت الله علیه بنا به دستور خلیفه لعنت الله علیه آن مرد را به مدینه فرستاد مرد بیچاره به مدینه آمد در حالیکه تصوّرش را هم نمی کرد که با این کارش موجبات خشم و نفرت عمر لعنت الله علیه را فراهم آورده باشد وقتی به حضور عمر لعنت الله علیه رسید عمر لعنت الله علیه از وی پرسید : تو همانی که علاقه مند فهم قرآن هستی و در این رابطه از صحابه رسول خدا در پیرامون سخنان آن حضرت پرس وجو می کنی ؟ گفت : آری منم عمر لعنت الله علیه آن را پیش خوانده و با یک چوب دستی از چوبه خرماکه در دستش بود یکصد ضربه شدید به سر و صورت مرد بینوا نواخت و سپس او را با سر و صورت آغشته به خون راهی زندان نمود . پس از مدتی که جراحات وی کمی التیام یافت او را دوباره به حضور طلبید و همینکه مرد را به پیش او آوردند برای بار دوّم او را آماج ضربات شلّاق قرار داده و یکصد ضربه دیگر به او زد و دوباره به زندانش انداختند بار سوّم که او را پیش عمر لعنت الله علیه آوردند خطاب به خلیفه لعنت الله علیه گفت : حاضرم که مرا بکشید و از این مخمصه نجاتم دهید ، بالاخره او را به کوفه یا بصره تبعید نموده و از مردم خواسته شد که از نزدیک شدن به وی حتما خودداری کنند وگرنه مجازات خواهند شد .

این همه دوز و کلک ها برای آن بود که مردم با اهل بیت پیامبر تماس پیدا نکرده و از قرآن و معارف نجاتبخش آن چیزی سر در نیاورند و این سخت گیری ها، یواش یواش اثر خود راگذاشت و اهل بیت پیامبر تقریبا به بوته فراموشی سپرده شدند .

اینک در ذیل به روایتی در این زمینه توجه فرمائید

در مجلسی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابن عباس و عده ای دیگر حضور داشتند مردی وارد شد و یک راست پیش ابن عباس رفته و درباره مشکل خود از او سوال کرد ابن عباس سر به زیر انداخته و حاضر نشد در حضور حضرت سیدالشهداء جواب آن مرد را بگوید در این هنگام امام آن مرد را به پیش خود فرا خواند و چنین فرمود : ای پسر ازرق بیا پیش من تا جواب سوالت را بگویم ،آن مرد با کمال بی ادبی و جسارت گفت : من از تو نپرسیدم ، ابن عباس از برخورد بی ادبانه آن مرد با ریحانه رسول خدا به شدّت ناراحت شده و آن مرد را مورد عتاب و خطاب خود قرار داده و چنین گفت : ای پسر ازرق او پسر محبوب رسول خدا و حجت خدا و دریای بیکران علوم اسلامی است تنها اوست که علوم و معارف بی پایان قرآن را در حیطه علم خود دارد ماهمه باید در مقابل او زانوی ادب بر زمین و دست نیاز به سوی وی بگشائیم .

این خود نشانی از آن است که برای آنکه به خیال خود عدم صلاحیت علمی اهل بیت پیامبر را به مردم بقبولانند چه تبلیغات دامنه دار و بی آزرمانه ای راه انداخته بودند ، در پیرو این رویه های سیاسی ظالمانه بود که بنی امیه آن دشمنان قسم خورده پیامبر قرآن و اهل بیت توانستند در منابر اسلام و مجالس عمومی آشکارا زبان بر لعن و سبّ اهل بیت و اسائه ادب نسبت به آنان بگشایند لذا هشتاد سال تمام خطبا و ائمه جمعه بنی امیه بالای منابر علی و اولاد علی را سب می کردند و مردم را وادار به دشمنی و سبّ آنان

نمودند و علمای دلباخته پول و مقام نیز در این راستا آنان را یاری دادند بر این اساس بود که قاضی آنها شریح بن حارث معروف به نام اسلام قتل فرزند رسول خدا را یک تکلیف دینی قلمداد کرد و چنین نوشت : انّ الحسین خرج من دینه جدّه فدمه هدر بدرستیکه حسین از دین جدش خارج شده است بنابراین ریختن خون او مباح است .

بدین ترتیب چنین به خورد مردم دادند که حسین از دین جدش خارج و کافر شده است در روایتی آمده :

« و قال – یعنی الحسین – یا ویلکم علی تقاتلونی ؟ علی حقّ ترکته ؟ ام علی سنّه غیّرتها ؟ ام علی شریعه بدّلتها ؟» (امام فرمودند :وای بر شما بر چه اساسی با من می جنگید ؟آیا حقّی را ترک کرده ام یا سنّتی را تغییر داده ام و شریعتی را عوض کرده ام ؟ !!)

قالوا : بل تقاتلك بغضا منّا لابیك و ما فعل بأشیاخنا یوم بدر و حنین (گفتند : بر اساس عداوت بر پدرت آنچه به بزرگان ما در بدر و حنین روا داشته است با تو می جنگیم ؟

آن وقت امام های های گریست

صاحب شفاءالصدور از اسماء بنت عمیس چنین روایت کرده است :

هنگامی که رسول خدا همان ساعات ولادت حسین قنداقه آن حضرت را به دست گرفت سیل اشك بر گونه های مبارکش جاری شد و فرمود :

« انه سیکون لک حدیث اللّهم العن قاتله – لا تعلمی فاطمه بذلک »

ای فرزند ، تو داستان دلخراشی در پیش داری ، پروردگارا بر قاتلش لعنت کن– بعد به اسماء فرمود این ماجرا را برای فاطمه نقل نکن »

حقانیت های باورداشت های شیعه در منابع خود اهل سنت

باور داشتن معتقدات حقّه جز از راه استدلال و فراهم آوردن مستندات آن از هر گونه ارزش علمی و منطقی به دور و کاربرد صحیح و قانع کننده ای ندارد برای فراهم آوردن عقائد حقه کافی است به منابع اهل سنت مراجعه شود تا روشن شود که ائمه حدیث و علمای بزرگ و رواتشان در رابطه با احتضار رسول خدا و سخنان آن حضرت در آن روز چه مطالبی نوشت و روی صحت آن تأکید اکید ورزیده اند. آنان خودشان می نویسند :

رسول خدا سه روز پیش از عروجش به ملکوت اعلی که مصادف با روز پنج شنبه بود (یعنی روز دوشنبه از ماه صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و سه روز پیشش میشود روز پنجشنبه) در خانه خود در حالیکه آخرین روزهای عمر پر برکتشان را سپری می کردند و جماعتی از صحابه نیز حضور داشتند ضمن سفارش پاره ای از اهم مسائل اسلامی فرمودند :

« ایتونی بصحیفه و دوات أکتب لکم کتابا لن تضلوا ابدا »

کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی دچار نشوید .

آنان که از برخوردها و رفتار پیشین رسول خدا اطلاع داشتند فهمیدند که آن حضرت در آخرین لحظات زندگی چه کار می خواهد بکند وآن چیزی که در رابطه با آن می خواستند سند کتبی از خود به جا بگذارند جز تعیین امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت چیز دیگری نیست در این میان عمر از میان حاضرین از جای خود بلند شده وپس از اینکه بر بالین آن بزرگوار هیاهو و سر و صدای ناراحت کننده ای راه انداخت چنین گفت :

« ان النبی غلبه الوجع و انه لیهجر عندکم القرآن حسبنا کتاب الله »

پیامبر بر اثر چیرگی مرض بر ، ایشان دچار پریشان گویی شده و هذیان می گوید ، هم اکنون کتاب خدا در دسترس شماست و آن برای ما کافی است .

در حالیکه یا نمی دانست و یا به روی خود نمی آورد که قرآن بدون آشنای به مطاوی آن و مفسر شایسته آن اصلا با مردم حرف نمی زند و در این صورت کسی نمی تواند از دستورات و رهنمود های گرانبهای آن استفاده کند.

در این هنگام اختلاف و مجادله لفظی و سر و صدا در خانه پیامبر و در حضور آن حضرت به وقوع پیوست که جدا مایه شرمساری است حاضرین بر بالین آن حضرت با سر و صدای زیاد درباره دستور اخیر رسول خدا با هم صحبت می کردند و آن حضرت چشم گشوده و دستور دادند خانه را ترک کنند .در روایتی آمده که ابن عباس بعدها هنگامی که این خاطره تلخ و حادثه ساز را یاد می کرد گریه دردناکی سر میداد و میگفت :

« یوم الخمیس و ما یوم الخمیس » (آه از روز پنج شنبه دردا که روز پنج شنبه حادثه آفرین و شومی بود آن روز پنج شنبه)

دشمنان دوست نمای اسلام حربه خطر ناک خود را از کجا به دست آورده اند ؟

وقتی این داستان و امثال آن را می بینیم می فهمیم که سخن این روشنفکران به اصطلاح دلسوز و خیر خواه از کجاها مایه گرفته و با چه ضربه خطرناکی دارند بر ملت خوش باورو به دور از حیله و کلک های سیاسی اسلام شکر خرد می کنند. آری این دلسوزی و توصیه خائنانه که امروز به منظور مبارزه بی سر و صدای خزنده بر ضد اهل بیت قرآن دین اسلام و به طور کلی دین و حتی خدا انجام می گیرد چیز نوظهوری نیست بلکه سابقه تاریخی طولانی دارد که مبتکر آن عمر بن الخطاب است .

عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند :

این آقایان که امروز شعار (ما قرآن را قبول داریم ولی سنت تکیه گاه مورد اطمینانی نیست) را گرفته علم شنگه راه انداخته اند و متوجه نیستند که عدم قبول سنت با قبول قرآن تنها در تضاد شدیدی قرار دارد تنها یک نظر سنجی در آیه شریفه :

« والنجم اذا هوی ما ضل صاحبک و ما غوی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی »

تضاد مورد ادعا را به خوبی نشان می دهد زیرا این آیه شریفه گفتار رسول خدا را که همان سنت است وحی قلمداد کرده و بر آن اعتباری در عرض اعتبار قرآن عطا فرموده است . پس کلمه جاویدان رسول خدا در آخرین روزهای عمر پر برکتش یعنی : « ایتونی بصحیفه و داوات أکتب لکم کتابا » نیز وحی بوده و همچون قرآن و هم عرض آن حجیت دارد .

قرآن می فرماید : گفتار پیامبر وحی است و واجب الاتباع و عمر و مقلدین روشنفکر و منافق او که در اعماق دلشان می خواهند تیشه بر ریشه اسلام و قرآن بزنند ولی به ظاهر از قرآن دم می زنند می گویند : گفتار رسول خدا مورد اطمینان نبوده و اتکاء بر آن درست نیست جای زهی تأسف .

و در آیه دیگری می فرماید : « و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا »(درباره هر کاری که خدا و پیامبر او حکم صادر کرده اند هیچ مرد و زن مومن در قبول و عدم قبول آن مختار نیستند یعنی بدون تردید حکم خدا و رسول او را باید بپذیرند و هر کس به خدا و پیامبر او عصیان بورزد در گمراهی آشکاری قرار گرفته است) این آیه شریفه نیز در مقابل فرمان رسول خدا بر آوردن کاغذ و قلم به آن حضرت حق تصمیم گیری و مداخله بر هیچ کس اعم از عمر و غیر او نداده و سخن بر خلاف فرمان رسول خدا را با واژه عصیان و مرتکب آن را منحرف از جاده ثواب توصیف کرده است .

و در آیه ای دیگر می فرماید : « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » (هر آنچه را که رسول خدا شما را به آن امر می فرماید فرمان ببرید و از هر آنچه که شما را از آن نهی می فرماید دوری کنید)

تردیدی در آن وجود ندارد که اقدام به مخالفت مفهوم آیه عصیان و ضلالت است حالا رسول خدا دستور می دهند قلم و کاغذ بیاورید و او می گوید : او هذیا ن می گوید آوردن قلم و کاغذ لزومی ندارد در آیه دیگر می فرماید : « أطیعوا الله و اطیعوا الرسول »(از خدا و پیامبرش اطاعت کنید) به موجب این آیه عمل عمر بر خلاف این فرمان آسمانی عصیان به خدا و پیامبر گرامیش بوده

است .در آیه دیگری می فرماید : « أليوم أكملت لكم دينك و أتممت عليكم نعمتى » (امروز دین خود را برای شما تکمیل و نعمت خود را برای شما تمام کردم)پروردگار متعال نعمت های زیادی برای انسان ارزانی داشته داشته که مهمترین آنها ولایت امیرالمومنین و ائمه طاهرین از اولاد آن بزرگوار است که منظور از ولایت آنها در اینجا دوست داشتن و پیروی از فرامین آنان و دوری از بغض و عداوتشان و نواهی آنان است که در این آیه شریفه خدا به نعمت بزرگش یعنی ولایت اهل بیت پیغمبر به سر مسلمانان منت می گذارد لازم به توضیح نیست که اطاعت از فرمان و دوری از منهیات آنان همان سنت پیامبر است و در آیه دیگری چنانچه قبلا به عرض رسید می فرماید : « و أنزلنا عليك الذكر لتبين للناس » (ما قرآن را برای تو فرو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان و تفسیر نمایی)و عرض کردیم که باید در کنار قرآن مفسر معصوم باشد تا مردم بتوانند از رهنمودهای گرانبهای آن استفاده نمایند پس با این حساب تنها حدیث رسول خدا و اهل بیت گرامی اوست که کار بسیار مهم بیان و تفسیر قرآن را تضمین می نماید و در آیه دیگر می فرماید :« و أما بنعمه ربک فحدث » شاهد در این آیه مبارکه حرف «باء» که به اول کلمه «نعمت» آمده باء سببیه باشد در این صورت معنی آیه چنین می شود :

(اما بوسیله نعمت ولایت و به عبارت دیگر با استمداد از نعمت قدرت بیان و تفسیر قرآن که به تو داده ایم در پیرامون اعتقادات عبادات معاملات اسلامی با مردم سخن بگو .) والسلام علی من التبع الهدی سید محمد ضیاء آبادی

بخش پنجم :وظیفه ای در مقابل دشمنان

فلسفه لعن

فلسفه لعن

چرا شیعه دشمنان اسلام و مسلمین و پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیتش را لعن می کند؟ آیا واژه لعن و به طور کلّی تبرّی، موجب خشونت گرایی و دشمن تراشی نیست؟ آیا موجب تفرقه بین مسلمانان و در نتیجه، تسلط کفّار نمی گردد؟ بهتر آن نیست شیوه ای دیگر پیش روی قرار دهیم، به جای گلوله از گل سخن بگوییم و استراتژی «صلح و سکوت و سلام» را برگزینیم؟ اینها سؤال ها و اشکال هایی است که از طرف مخالفین مطرح می شود، ونیز گاهی مشاهده می شود که در بین جوان ها نیز این سؤال مطرح است که: چرا ما دشمنان گذشته خود را لعن می کنیم و از آنان تبرّی می جوییم؟ در این قسمت به این موضوع مهم می پردازیم .

لعن در لغت

راغب اصفهانی می گوید: «لعن به معنای طرد و دور کردن با غضب است. لعن اگر از جانب خدا باشد در آخرت به معنای عقوبت و در دنیا به معنای انقطاع از قبول رحمت و توفیق است. واگر از انسان باشد به معنای دعا و نفرین و در خواست بر ضرر غیر است».(۱)

طریحی می گوید: «لعن به معنای طرد از رحمت است».(۲)

ابن اثیر می گوید: «اصل لعن به معنای طرد و دور کردن از خداست. و از خلق به معنای سبّ و نفرین است(۳)

لعن در پرتو قرآن و روایات

خداوند متعال در قرآن کریم ۳۷ بار «لعن» را با انتساب به خودش و نیز یک بار با انتساب به مردم به کار برده است. و این حدّبه کار بردن این واژه فی حدّ ذاته دلیل بر مشروعیت لعن از حیث اصل اوّلی است. و در قرآن هیچ موردی وجود ندارد که ازلعن نهی شده باشد، در حالی که از سبّ نهی شده است ;آن جا که می فرماید " وَلاتَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دوُنِ اللهِ فَیَسُبُّوا اللهَ عَدْواً (" ۴ «;)و شما مؤمنان به آنان که غیرخدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنان هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند».

هم چنین با مراجعه به سنت نبوی پی می بریم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تعبیر «لعن» و مشتقات آن را در موارد بسیاری، حتی در خصوص مسلمانان و برخی از صحابه به کار برده است ;نهی هایی که با غضب شدید همراه بوده است ;به جهت کارهای زشتی که از آنها صادر شده بود. با مراجعه به موسوعه هایی که در مورد احادیث نبوی نوشته شده پی می بریم که بیش از سیصد مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر دیگران لعن کرده اند.(۵)

پیامبر(صلی الله علیه وآله): «خدا لعنت کند شراب، شرابخوار، ساقی، بایع و مشتری آن را)(۶) و نیز فرمود: «خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده را در قضاوت»(۷) و نیز فرمود: خدا لعنت کند ربا و گیرنده و دهنده و نویسنده و شاهد... آنرا(۸).

مصادیق لعن در قرآن کریم

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خداوند متعال لعن را در چهار مورد به کار برده است:

۱ ـ در مورد ابلیس ;آن جا که می فرماید ": وَإِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی إِلی یَوْمِ الدِّینِ (" ۹ «;)وهمانا لعنت من برتوست تا روز جزا».

۲ ـ در مورد عموم کافرین ;آن جا که می فرماید ": إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْکافِرِینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعیراً(; " ۱۰) «همانا خداوند لعنت کرده کافران را و برای آنان جهنم را آماده نموده است».

۳ ـ در مورد اهل کتاب به طور عموم و یهود به طور خصوص ;آن جا که می فرماید ": لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إِسْرائیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَعیسَی بْنِ مَرْیَمَ ،(" ۱۱) «لعنت شدند کسانی که از بنی اسرائیل کافر شدند، به زبان داود و عیسی بن مریم».

۴ ـ مواردی که لعنت بر عنوان عامّی وارد شده، که قابل انطباق با مسلمین است ;مثال:

الف) عنوان ظالمین ": أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ(; " ۱۲) «آگاه باش لعنت خدا بر ظالمان است».

ب) عنوان کاذبین ": وَالْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَیهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبینَ ،(" ۱۳) «و بار پنجم قسم یاد کند که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد».

ج)عنوان ایذای رسول صلی الله علیه وآله: وَالَّذینَ یُؤْذوُنَ اللهَ وَرسُولَهُ لَعَنَهُمَ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ(; ۱۴) وکسانی که خدا و رسول را اذیت می کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مشمول لعنت خود قرار داده است.

د) عنوان رمی محصنات به زنا ": إِنَّ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ (" ۱۵) «کسانی که به زنان با ایمان و پاک دامن بی خبر از کار بد تهمت بستند محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند».

هـ) عنوان قتل مؤمن ": وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها وَغَضَبَ اللهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً (" ۱۶;) «وهرکس مؤمنی را به عمد بکشد مجازاتش آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود. خدا بر او خشم و لعنت کند، و عذابی بسیار شدید برایش مهّیا سازد».

و) عنوان نفاق ": وَعَدَ اللهُ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فِیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ (" ۱۷)«خدا مرد و زن از منافقان و کافران را وعده آتش دوزخ و خلود در آن داده، همان دوزخ برای کیفر آنان کافی است، و خدا آنان را لعن کرده و برای آنان عذاب ابدی است».

ز) عنوان فساد و قطع رحم ": فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُوْلئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ

وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ (۱۸) «شما منافقان اگر از فرمان خدا و طاعت روی برگردانید یا در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید دارید؟ اینان همین منافقانند که خدا آنان را لعن کرده و گوش و چشمشان را کور گردانید.

حکمت لعن و تبرّی

در روایات اسلامی به حبّ و بغض توجّه خاص شده است ;چه در سطح کلیّ، آن جا که می فرماید: «هل الإیمان إلاّ الحبّ و البغض(۱۹ ;)آیا دین غیر از حبّ و بغض است»، و چه در مورد و مصداق خاص، همانند آن که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علیّ(علیه السلام) می فرماید: «یا علیّ حبّک ایمان و بغضک نفاق(۲۰) ای علی! حب تو ایمان و بغض تو نفاق است.

به چه دلیل این همه به حبّ و بغض تأکید می شود؟ این سؤال را با بیان چند نکته توضیح خواهیم داد:

۱ ـ می دانیم که حبّ و بغض دو نیروی بسیار عظیم است که اگر در حدّ کمال در وجود انسان یافت شود، اثر بسیار عظیمی خواهد داشت ;مثلا کسی که محبّت شخصی را به جهت آن که مظهر همه خوبی هاست در دل داشته باشد، این در حقیقت بیانگر عشق و محبّت او بخوبی هاست و این عشق و محبّت نیروی بسیار عظیمی است که می تواند تمام قوا را در اختیار گرفته و به سوی محبوب اصلی ـ که همان خداوند متعال است ـ سوق دهد. و این همان کمال و سعادت مطلوب انسان است.

۲ ـ از طرفی دیگر، بغض نیز در صورتی که در دل انسان نسبت به یک نفر که کاملا شقی به وجود آید، در حقیقت در وجود انسان تمام نفرت ها جمع می شود تا از آن شخص بیزار شود، و این در حقیقت بیزاری از بدی هاست و از هر چه که انسان را از خدا دور می کند.

۳ ـ اسلام بر خلاف برخی ادیان، مانند سکه دو رویی است که به لحاظ ضرورت اجتماعی به هر دو امر مهمّ (تولّی و تبرّی) سفارش کرده است. انسان نمی تواند خوب و بد و یا مظهر خوبی ها و بدی ها، را با هم دوست داشته باشد، زیرا دو امرِ متضادند.

۴ ـ روان شناسان نیز بر این امر مهم تأکید دارند که بهترین راه (عمومی و خصوصی) برای تشوق مردم به حقّ و حقیقت و دوری از فساد و بدی ها ارائه الگوهایی کامل از هر دو طرف است، که از حیث ادبی و هنری و روانی اثر بسیاری در جامعه می تواند داشته باشد.

۵ ـ حبّ و بغض تنها در قلب نمی ماند، بلکه ظهور و بروز دارد و مادامی که با منع شرعی و عقلی مزاحمت نکند اشکالی ندارد، بلکه رجحان هم دارد. این مطلب از حیث روانی نیز قابل تأمل است، زیرا ابراز و اظهار یک مطلب سبب تلقین در نفس انسان و ملکه شدن آن می شود. از همین رو ابراز تبرّی و تولّی در ساختن شالوده روحی انسان بسیار مؤثر است.

۶ ـ تبرّی و تولّی و لعن کردن در حقیقت شعار دادن و اعلان خطر و بشارت است ;اعلان خطر است به مردم که ای مردم! مواظب باشید دشمنانی در کمین بوده و هستند تا دین شما را ضایع کرده و شما را از مسیر مستقیم منحرف سازند، از آنان پیروی نکنید. اعلان بشارت است به مردم در این که: ما الگوهایی بسیار کامل و خوب داریم که اگر دنبال آنها رفته و از آنان پیروی کنید، قطعاً به حقّ و حقیقت و لقای الهی خواهید رسید و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی است

۷ ـ اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) از جهاتی مورد توجه خاص مسلمانان اند، زیرا آنان کسانی اند که آن حضرت را درک کرده و از او سخن شنیده و سیره عملی اش را مشاهده نموده اند. از طرفی، به جهت فداکاری هایی که برخی از آنان در راه حفظ و گسترش اسلام داشته اند قابل تقدیرند ;از همین رو مسلمانان توجه خاص به آنان دارند. از سوی دیگر، کسانی که سدّ راه پیشرفت واقعی اسلام بودند و باعث انحراف در جامعه اسلامی می شدند، بزرگ ترین ضربه را به اسلام و مسلمانان زده اند، به همین علت است که الگوهای خوب و بد از میان صحابه انتخاب می شود.

با این وصف، به این نتیجه می رسیم که مسئله تولّی و تبرّی و لعن از ضروریات اجتماعی و از راه های سوق دادن مردم به حقّ و

حقیقت و دوری از فساد و تباهی است. آری، آنچه در باب لعن از آن نهی شده این است که لعن ذکر دائمی انسان باشد، همان گونه که در روایات به صیغه مبالغه از آن نهی شده است. در مصادر حدیثی عامه از پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد است که مؤمن، لعّان ـ یعنی بسیار لعن کند ـ نیست.(۲۱)

ولی مرحوم فیض کاشانی آن را به لحاظ کمّی وعددی گرفته و حدیث را این گونه معنا کرده است: «مؤمن نباید همه را لعنت کند، ولی از لعن مستحقان جلوگیری نکرده است، وگرنه می فرمود: «لا ـتکونوا لاعنین» زیرا بین این دو تعبیر فرقی است که صاحبان ادب می فهمند.(۲۲)

چگونه ممکن است کسی تبرّی را از مستحقّ آن مضایقه کند، در حالی که خداوند متعال می فرماید ": قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْکُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ کَفَرْنَا بِکُمْ وَبَدَا بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً" (۲۳ «;)برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنان به قوم خود گفتند: ما از شما و بت های شما که به جای خدا می پرستید به کلّی بیزاریم. ما مخالف و منکر شماییم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود».

محلّ نزاع

حقیقت این است که بین هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در اصل مسئله لعن اختلاف چندانی نیست و فقط برخی از افراد ساده لوح و خشک در اصل مسئله احتیاط میورزند، ولی اکثر قریب به اتفاق، اصل جواز لعن را قبول دارند، واگر اختلافی هست در متعلق و محلّ لعن است.

همان گونه که گفته شد، شیعه امامیه لعن را بر برخی از صحابه به کار می برد که منشأ فساد در جامعه عصر خود و بعد از آن تا روز قیامت شده اند، و از آن جا که صحابه، مورد توجه خاص و برای عموم مردم محک دین اند، شیعه امامیه ضرور می داند که با اعلام برائت از آنان مردم را از این خطر بزرگ آگاه سازد، که این فرد یا دسته خطر سازند، تا مردم از او و دسته و طرفدارانش دوری گزینند و در راه و عقیده اش قرار نگیرند و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است.

ولی اهل سنت می گویند: کاری به صحابه نداشته باشید، همه را تقدیس کنید، ولو احیاناً کار زشتی انجام داده اند، چون اینها واسطه فیض تشریع از طریق پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر ما می باشند. ولی شیعه امامیه به این نکته نیز توجه دارد که با وجود امامان معصوم و رهبران الهی ـ که مورد توجه خاص خدا و رسول بوده اند ـ قدح و تضعیف و تبری از برخی صحابه مشکلی ایجاد نمی شود. ما ـ همانند برخی از منصفان اهل سنت ـ عدالت کلّ صحابه را قبول نداریم، به نصّ آیات و روایات صحیح اسلامی از طریق فریقین، برخی از صحابه کارهای بسیار زشتی انجام دادند که بعضی از آنها جنبه شخصی نداشته، بلکه سبب انحراف عظیم در جامعه اسلامی شده است از همین رو لعن آنان هیچ مشکلی را به وجود نخواهد آورد. این موضوع در بحث «عدالت صحابه» به طور مفصل بیان شده است.

تصریح قرآن و سنت به لعن برخی از صحابه

قبلا اشاره شد که قرآن کریم لعن را در چهار محور به کار برده است که قسمت چهارم از آن مورد نظر ماست، که با اطلاق لعن بر مورد عام شامل برخی از صحابه نیز شده است، و حتی در برخی از موارد شخص صحابی لعن شده است ;از آن جمله این آیه شریفه است ": وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَاناً کَبِیراً (" ۲۴ «;)ای رسول ما به یاد آور وقتی را که به تو گفتیم خدا البته به همه افعال و افکار مردم محیط

است و ما رؤیائی که به تو ارائه دادیم جز برای آزمایش و امتحان مردم نبود، و درختی که به لعن در قرآن یاد شده و ما به ذکر این آیات عظیم آنان را می ترسانیم و لکن بر آنان طغیان و کفر و افکار شدید چیزی نیفزاید».

مفسران در ذیل این آیه می گویند: مراد از شجره ملعونه در قرآن، شجره و اصل و نسب حکم بن ابی العاص است و مقصود از خواب و رؤیا، رؤیایی است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در خواب دیدند که فرزندان مروان بن حکم یکی پس از دیگری بر منبرش می نشینند».(۲۵)

هم چنین پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد زیادی برخی از صحابه را لعن کرده که از مشهورترین آنها حکم بن ابی العاص، و هر کس در صلب او است. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «وای بر امّت من از آنچه در صلب اوست».(۲۶)

نصر بن مزاحم منقری به سند خود از براء بن عازب نقل می کند: روزی ابوسفیان با فرزندش بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شد، حضرت فرمود: «بارخدایا! لعنت فرست بر تابع و متبوع(۲۷) یعنی بر معاویه و ابوسفیان.

لعن نوع و شخص

ابو حامد غزالی در مورد لعن قاعده ای را ابداع کرده که با روایات ذکر شده منافات دارد، و آن این که لعن بر دو نوع است: قسمی از آن جایز است و آن لعن بر عنوان کلّی است با اوصاف خاص، مثل: «لعنهٔ الله علی الکافرین و المبتدعین و الظالمین وآکلی الربا و...» وقسمی دیگر لعن شخص خاص و معین است که خطر آن بزرگ است، مثل این که بگوید: زید، خدا لعنتش کند و... و اگر بر فرض خواستید شخص معینی را که کفر یا فسقش ثابت شده لعن کنید، او را با تعلیق لعن کنید، به این معنا که اگر توبه نکرده است، خدا لعنتش کند(۲۸)

ابن تیمیه نیز شبیه همین تفصیل را در کتاب الفتاوی الکبری نقل کرده است(۲۹)

در این جا ذکر چند نکته در جواب این دو لازم است:

۱ ـ همان طور که اشاره شد، افراد و اشخاصند که الگو قرار می گیرند، نه انواع ;از همین رو در اظهار ولایت و برائت نیز باید افراد مورد نظر باشند.

۲ ـ در روایاتی که به آن اشاره شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) افراد خاص را مورد لعنت قرار داده اند. در روایت است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) تایک ماه کامل قاتلان اصحاب بئر معونه را در نمازهایش لعنت می کرد. و اگر در موردی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از لعن نهی کرده است باید آن را توجیه نمود، مانند حدیثی که بخاری آن را روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در موارد متعددی به شارب خمر حدّ جاری ساخت، ولی از لعن کردن او نهی فرمود(۳۰) ممکن است نهی پیامبر به جهت علم حضرت به حسن عاقبت او باشد. خصوصاً آنکه پیامبر بنابر نقل روایات دیگر شرابخوار را لعن کرده است(۳۱)

۳ ـ مورد بحث ما در مواردی است که اشخاص فاسق بر فسق و گمراهی و ضلالت باقی بوده و با آن از دنیا رفته اند. ما این گونه افراد را لعن می کنیم ;کسانی که با انحرافاتشان مسیر جامعه اسلامی را به گمراهی کشاندند، که آثارش تا کنون وجود داشته و بر جای مانده است.

۴ ـ بدی ها را می توان بر دو نوع تقسیم نمود: یکی آن که جنبه شخصی دارد، مثل شرب خمر و غیره، و دیگری جنبه عمومی دارد که باعث انحراف جامعه و الگو قرار دادن آن است، مثل بدعت گذاری در دین، یا این که عملی زشت از شخصی صادر شود که برای مردم الگوست، زیرا سبب تشویق این عمل زشت می شود. اگر لعن شخص جایز است در قسم دوم است نه اول، زیرا نوع اوّل در حقیقت غیبت است، که اسلام از آن نهی اکید کرده است. از همین رو در روایات اسلامی آمده است: اگر عالِم فاسد شود، عالَم فاسد می گردد.لذا می بینیم که قرآن به صراحت شخص معین را مورد لعن قرار داده و می فرماید ": وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ

كَانَ مِنْ الْكَاذِبِينَ (۳۲ «;)و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دورغ گویان باشد». هم چنین مشاهده می کنیم که پیامبر(صلی الله علیه وآله)اشخاص را به طور معیّن و مشخّص لعن و نفرین می کند، مانند: ابوسفیان، معاویه و...

در تاریخ نیز آمده است که عمر بن خطاب، خالد بن ولید را به جهت کشتن مالک ابن نویره مورد لعنت قرار داد(۳۳)

امام علی(علیه السلام) عبد الله بن زبیر را در روز قتل عثمان لعن و نفرین کرد(۳۴) هم چنین، عبد الله بن عمر فرزندش را سه بار لعن و نفرین کرده است(۳۵).

غزالی می گوید: سه صفت است که مقتضی لعن است: کفر، بدعت و فسق.(۳۶)

لعن نه سبّ

آنچه را که مورد بحث قرار داده و جواز و رجحانش را ثابت کردیم، لعن و نفرین بود نه سبّ، زیرا بین این دو واژه فرق است. سبّ در لغت به معنای شتم و دشنام آمده است.(۳۷) طریحی می گوید: شتم آن است که توصیف کنی چیزی را به صفتی که در آن نقص است.(۳۸)

اسلام نه تنها اجازه لعن و نفرین را داده است، بلکه آن را امر راجح می داند ولی از سبّ و شتم نهی کرده است ;خداوند متعال می فرماید ": وَلاَ تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَیَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْم ("... ۳۹ «;)و شما مؤمنان بر آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند». ممکن است نهی از سبّ را به صورت مواجهه با کفار و بت پرستان حمل نماییم، اما در صورتی که مخفیانه یا نزد مسلمانان باشد اشکالی ندارد ;زیرا در این صورت سبّ باعث نمی شود که آنان نیز، سبّ را در مورد خداوند متعال به کار برند.

هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) شنید که عمرو بن حمق و حجر بن عدی اهل شام را در جنگ صفین سبّ می کنند، آنان را از این عمل باز داشت و فرمود: «من بر شما کراهت دارم که بسیار سبّ کننده باشید، ولی اگر اعمال آنان را توصیف کرده و احوال آنها را به مردم گوشزد کنید بهتر است...»(۴۰)

اسناد

۱- مفردات راغب، ص ۴۷۱، ۳.

۲- مجمع البحرین، ج۶، ص۳۰۹.

۳- النهایهٔ، ج ۴ ص ۳۳۰.

۴- انعام آیه ۱۰۸.

۵- موسوعهٔ اطراف الحدیث النبوی، ج۶، ص ۵۹۴ ـ ۶۰۶.

۶-سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۲۴.

۷- مسند احمد ج ۲ ص ۳۸۷.

۸-. الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۶.

۹- ص آیه۷۸

۱۰- احزاب آیه ۶۴.

۱۱- مائده آیه ۷۸.

۱۲- هود آیه ۱۸.

۱۳- نور آیه ۷.

۱۴- احزاب ۵۷

۱۵- نور ۲۳

۱۶- نساء ۹۳

۱۷- توبه ۶۸

۱۸- محمد۲۲ و ۲۳

۱۹- کافی، ج۲، ص۱۲۵، ح۵ ;بحار الانوار، ج۶۶، ص ۲۴۱، ح۱۶.

۲۰- معانی الأخبار، ص۲۰۶ ;بحار الانوار ج ۳۰، ص ۴۲، ح۱۳.

۲۱- کنز العمال، ج۱، ص۱۴۶، ح ۷۲۰.

۲۲- المحجّهٔ البیضاء، ج۵، ص۲۲۲.

۲۳- ممتحنهٔ (۶۰) آیه ۴.

۲۴- اسراء (۱۷) آیه ۶۰

۲۵- تفسیر فخررازی، ج ۲۰، ص۲۳۷ ;تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۱، تفسیر روح المعانی، ج۱۵، ص۱۰۵.

۲۶- مستدرک حاکم، ج۴، ص ۴۸۱ ;صواعق المحرقه، ص۱۷۹ ودر المنثور، ج۴، ص ۱۹۱.

۲۷- وقعه صفین، ص۲۱۷.

۲۸- حیاء علوم الدین، ج۳، ص۱۳۳ ـ ۱۳۵.

۲۹- الفتاوی الکبری، ج۴، ص ۲۲۰.

۳۰- صحیح بخاری، ج۸، ص۱۴.

۳۱- جامع الصغیر ج۲ ص۴۰۶.

۳۲- نور(۲۴) آیه ۷.

۳۳- تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۴۱ ;کامل بن اثیر، ج۳، ص۳۵۸ وشرح ابن ابی الحدید، ج۱ ;ص۱۷۹.

۳۴- مروج الذهب، ج۲، ص۵۴.

۳۵- جامع بیان العلم و فضله، ج۱۶، ص۴۱۴، ح۴۵۱۷۴.

۳۶- احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۰۶.

۳۷- النهایه، ج۴، ص ۳۳۰، صحاح اللغه، ج۱، ص۱۴۴ ;لسان العرب، ج۱، ص۴۵۵ و مجمع البحرین، ج۲، ص ۸۰.

۳۸- مجمع البحرین، ج۶، ص۹۸.

۳۹- انعام (۶) آیه ۱۰۸.

۴۰- نهج البلاغه، ج۲، ص ۲۱۱، کلام ۲۰۱ ;الاخبار الطوال، ص۱۶۵ و تذکرهٔ الخواص، ص۱۵۴.

کمی از زیاد و نمی از دریا

قرآن می فرماید :(إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا (احزاب/۵۷ ?یعنی : بی گمان

كسانى كه خدا و پيامبر او را آزار مى‌رسانند خدا آنان را در دنيا و آخرت لعنت كرده و برايشان عذابى خفت‌آور آماده ساخته است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَى الإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (توبه/۲۳ ؟

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد اگر پدرانتان و برادرانتان كفر را بر ايمان ترجيح دهند[آنان را] به دوستى مگيريد و هر كس از ميان شما آنان را به دوستى گيرد آنان همان ستمكارانند

يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره ۱۸۵) خدا براى شما اراده آسانى نموده و برايتان اراده سختى و مشقت ننموده است .

امام باقر در تفسير آيه فوق فرمودند: اليسر اميرالمومنين و العسر فلان و فلان (ابابكر و عمر) هستند .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله :(اذا رَأيتُم اَهلَ الرّيبِ و البدَع مِن بَعدى فَأظهِروا مِن سَبِّهِم و القَول فيهِم و الوَقيعهِ و باهِتوهُم كَيلا يَطمَعوا فِى الفِساد فِى الاِسلام و يَحذَرُهم النّاس و لايَتعلّمون مِن بِدَعِهِم يَكتُبُ الله لَكم بِذلكَ الحَسَنات و يَرفعُ الله لَكم بِه الدَّرجاتُ فِى الاخِرَه (اصول كافى ۲/۳۷۵ح۴)(وسائل الشيعه ج ۶، ص ۵۰۸) يعنى: هرگاه پس از من شبهه اندازان و بدعت گزاران را مشاهده كرديد آشكارا از آنها بيزارى بجوييد فراوان به آنها ناسزا بگوييدبسيار درباره آنها صحبت و بدگويى كنيد و چنان با آنها سخن بگوييد كه مبهوت شوند تا آنان ايجاد انحراف در اسلام را در سر نپرورند و مردم نيز از آنها دورى كنند و بدعتها را از آنها نياموزند خداوند با اين كار پاداش كار نيك براى شما ثبت مى كند و در آخرت درجات شما را بالامى برد

قال الصادق عليه السلام : نَحنُ مَعاشِرَ بَنى هاشم نَأمُرُ كبارَنا و صغارَنا بِسَبِّهِما و البرائَهِ مِنهُما (رجال كشى: ص ۱۳۵ ـ بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۳۲۳، حديث ۱۷) يعنى : ما بنى هاشم بزرگ و كوچك خود را امر مى‌كنيم به ناسزا گفتن به آن دو نفر و بيزارى جستن از آنان .

از مجموع اين دو روايت صحيحه و ديگر روايات معتبره فقهاء عظام حكم به جواز سبّ دشمنان ، بدعت گذاران و ظالمين حقوق اهل بيت عليهم السلام نموده اند ازجمله :(منهاج الصالحين سماحه آيت الله العظمى السّيد ابوالقاسم الخوئى/المعاملات – مسأله ۳۰ وكتاب مصباح الفقاهه/ج ۱ص۴۴۱)(منهاج الصالحين سماحه آيت الله العظمى السيّد السيستانى/المعاملات/مسأله۳۳ /ص۱۴)(مبانى منهاج الصالحين/السيد طباطبائى القمى ج ۷ ص۲۴۸) (دروس تهميديه فى تفسيرآيات الاحكام/الشيخ الايروانى/ج ۲/ص۷۹۶) (مصطلحات الفقه /الشيخ المشكينى ص۲۹۲)

قال الصادق عليه‌السلام: من شَكَّ فى كُفر اَعدائِنا و الظّالِمينَ لَنا فَهُو كافر (اعتقادات صدوق باب اعتقاد فى الظالمين: ص ۱۰۳ ـ بحارالانوار: ج ۸، ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۶۲) يعنى :هر كس در كفر دشمنان ما و كسانى كه به ما ظلم كردند شك داشته باشد، خودش كافر است.

قال الصادق عليه‌السلام: مَن لَم يَعرِف سوءَ ما اَتى عَلينا مِن ظلمنا و ذِهاب حقِنا و ما رَكبنا بِه فهُو شريكُ من اَتى اِلينا فيما ولينا به(عقاب الاعمال صدوق: باب عقاب ناصب، حديث ۶ ـ بحارالانوار: ج ۸ ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۵۵، حديث ۱۱)يعنى :كسى كه نفهمد و نشناسد آن‌چه را كه بر ما وارد شد و از ظلمى كه بر ما روا شد و حقى كه از دست ما رفت و... پس او شريك با ظالمين است .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : مَن تَاثَّم اَن يَلعَنَ مَن يَلعَنَهُ الله فَعَليه لَعَنَهُ الله (رجال كشى: ج ۲، ص ۸۱۱، رقم ۱۰۱۲)يعنى :كسى كه احساس گناه كند از لعن كردن شخصى كه خدا او را لعنت كرده، پس لعنت خدا بر او باد.

شيخ ابوالحسن مرندى از شيخ حرعاملى صاحب وسائل شيعه(رحمه‌الله‌عليهما) نقل مى كند:

اميرالمؤمنين عليه‌السلام در حال طواف كعبه بود مردى پرده خانه كعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمدصلى الله عليه و آله مى‌فرستاد، حضرت بر او سلام نمود. بار دوم حضرت او را ديدند ولى سلام نكردند،آن مرد عرض كرد يا اميرالمؤمنين! چرا اين بار

به من سلام ننمودید؟حضرت فرمود:نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار میگفتی باز دارم.چرا که لعن ازصلوات بر محمد وآل محمدبالاتراست.(مجمع النورین و ملتقی البحرین ص ۲۰۸)

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا را مورد لعن خویش قرار داده اند ؟

اگر بخواهیم به یکی از این مواضع اشاره کنیم میتوان از ماجرای جیش اسامه نام برد .

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات شریف شان فرمان آماده باش برای جنگ با رومیان صادر نمود و فرماندهی را به جوانی به نام اسامهٔ بن زید سپرد و آنگاه شیوخ مهاجر و انصار و بزرگان از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده، سعد بن ابی وقاص، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و عده دیگری را با تصریح نام آنها خواست که تا تحت امر این فرمانده جوان به ناحیه بلقاء واقع در سرزمین شام بروند و فرمود" جَهِّزوا جیش اسامهٔ لعن الله من تخلف عنها "یعنی مجهز کنید لشکر اسامه را لعنت خدا بر کسی که از آن سر باز زند.

(دلائل الصدق ج ۳ ص ۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰، مغازی ج ۲ ص ۱۱۱۷ و ...)

با این همه تاکید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر همراهی با لشکر اسامه و لعن ترک کنندگان آن، ابوبکر و عمر و عده ای از دوستانشان به بهانه دیدار با پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکرگاه را ترک کرده و شبانه به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله در صبح آن شب فرمودند"قد طرق لیلتنا هذه المدینه شرٌ عظیم "یعنی دیشب در این شهر شری بزرگ درآمد. حاضران عرض کردند چه شده یا رسول الله؟ حضرت فرمودند":ان الذین کانوا فی جیش اسامهٔ قد رجع منهم نفرٌ یخالفون عن امری اَلا اِنی اِلی الله منهم براءٌ ویحکم نَفِّذوا جیش اسامهٔ "یعنی گروهی از کسانی که در لشکر اسامه بودند مخالفت امر من نمودند و از لشکر برگشتند آگاه باشید که من از ایشان بیزارم و بسوی خدا از این قوم برائت می جویم. وای بر شما لشکر اسامه را حرکت دهید.

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

جدال و اختلاف بر سر مسألهی امامت و جانشینی پیامبر ، عمری به تاریخ ظهور اسلام داردو مسلمانان از زمان شهادت پیامبر گرامی اسلام?ص ، ?بر اثر همین اختلاف به دو فرقه مهم و عمده تقسیم شده‌اند:

سنّیان؛ که معتقدند در مورد امامت و خلافت بلافصل هیچ گونه نصِّ صریحی از جانب پیغمبر?ص ?دربارهی شخص خاصّی صورت نگرفته است و پیامبر?ص ?تعیین خلیفه و امام مردم را به عهدهی خود آنان گذارده است تا با مشورت یکدیگر شخصی را به این مقام برگزینند.

شیعیان؛ که از نظر آنها جایز نیست، امر خلافت را در اختیار افراد امّت یا عدّه‌ای از آنان -که اهل حَلّ و عَقد هستند- واگذار نمود؛ زیرا عقل سلیم حکم می‌کند که امام باید ویژگی‌هاو شرایطی داشته باشد که عصمت و قداست روحی و سرشت پاک از جملهی آنهاست.(۱)

از این رو شیعه معتقد است که رسول گرامی اسلام? ص ?در طول حیات خویش بارها حضرت علی? ع ?را به عنوان امام و جانشین خویش به مردم معرفی و در آخرین اعلان رسمی و عمومی در غدیر خم ،ایشان را علناً به مقام جانشینی و خلافت خویش منصوب کرد. محدّثین و علمای هر دو مذهب این مسأله را از جنبه‌های مختلف عقلی، کلامی، نقلی، تاریخی و... مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند؛ ولی مسلّماً آن چه در درجهی اوّل باید مورد کنکاش قرار گیرد، ضرورت و اهمّیت پرداختن به این مسأله

است. برخی افراد معتقدند: «بر فرض که پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را در روز غدیر خم یا مواقع دیگر، به عنوان خلیفه‌ی خویش معرفی کرد و بعد از شهادت حضرت رسول (ص) به هر دلیلی -به حق یا ناحق- افرادی دیگر بر این مسند تکیه زدند؛ چه لزومی دارد که با گذشت حدود ۱۴۰۰ سال از رحلت پیامبر، باز هم با طرح حوادث آن سالها از لابه‌لای هزاران کتاب، سعی دراثبات حقّانیت اعتقاد شیعه و خلافت بلافصل حضرت علی (ع) و تازه کردن این زخم کهنه‌ی تاریخ داشته باشیم؟ آیا با بازگو کردن وقایع آن دوران می‌توان زمان را به عقب بازگرداند تا تاریخ به دل‌خواه شیعه صورت پذیرد؟»

در نظر این افراد، شیعه و سنّی، غدیر و سقیفه، نصّ و شورا و... همه یکسان‌اند و واقعه‌ی غدیر و مسأله خلافت و امامت صرفاً یک مسأله‌ی تاریخی تمام شده قلمداد گردیده که هیچ گونه بار اعتقادی ندارد.

ما ز محبّان علی یا عمر هیچ نگوییم ز خیر و ز شر

حشر محبّان علی، با علی! حشر محبّان عمر، با عمر!

از این منظر، بحث در این مورد، حاصلی جز تفرقه‌افکنی بین مسلمانان ندارد و به بهانه‌ی پرهیز از تفرّق و ایجاد وحدت بین جامعه‌ی عظیم اسلامی هر سعی در رد و اثبات این مسأله، نفی گردیده، همه‌ی مسلمانان به فراموش کردن وقایع آن سالها دعوت شده‌اند.

در این نوشتار سعی شده است از طریق منابع روایی و تاریخیِ مورد وثوق اهل سنت ، این نظر به اختصار مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

توضیح آن که استفاده از کتابهای سنّیان به معنی اعتبار آنها و یا بی‌اعتباری منابع شیعه نیست؛ بلکه صرفاً به منظور مشخّص شدن این مطلب است که علاوه بر انبوه روایات شیعه -که امامت را اصلی‌ترین و مهم‌ترین پایه‌ی اعتقادی و اساس دین برمی شمرد- این مسأله در میان روایات سنّیان نیز منعکس شده است.

اگر قدری در متون روایی اهل سنّت تفحّص کنیم، ردّ پای حدیث غدیر در جای جای این منابع به وضوح به چشم می‌خورد. اخبار بسیاری از غدیر و حوادث پیرامون آن -به خصوص خطبه‌ی پیامبر?ص - ?در منابع اهل سنت موجود است و عبارت «أَلَستُ أولَی بِکُم مِن أنفُسِکم؟... فَمَن کُنْتُ مَولاه فَعَلّیٌ مَولاه؛ اللّهمَّ والِ مَن والاه و عادِ مَن عاداه...» از نظر قواعد علم حدیث، جزء احادیث متواتر و بلکه فراتر از آن است که از بیش از ۱۱۰ صحابه‌ی پیامبر و ۸۵ نفر از تابعین نقل شده است.(۲)

ضیاءالدّین مقبلی از علمای سنّی (م ۱۱۰۸) می‌گوید: «اگر بنا باشد حدیث غدیر را (با این همه مدارک،) محرز و مسلّم ندانیم، باید قبول کنیم که هیچ واقعه‌ای در دین اسلام قابل اثبات نیست.»(۳)

و شمس الدین جزری، منکران حدیث غدیر را بی اطّلاع قلمداد می‌کند.(۴)

علمای اهل سنّت چون نتوانسته‌اند بر سند و مدرک حدیث غدیر خدشه‌ای وارد کنند، در معنی لفظ مولی و دلالت این حدیث بر خلافت بلافصل حضرت علی (ع) تردید کرده‌اند. البته عده‌ای از بزرگان آنان صادقانه و به دور از تعصّب، همان برداشت شیعه را از این حدیث دارند و کلمه‌ی مولا را در این جا به معنی صاحب اختیار و اولی به نفس می‌دانند.(۵)

علمای شیعه با توجه به معنای مولا ـ از جنبه‌ی لغت در ادبیّات عرب، کاربرد متداول، فهم و برداشت عامّه‌ی مردم، زبان‌شناسی، استعمال این کلمه در سایر احادیث و آیات و سایر قرائن متّصله و منفصله(۶)، دلالت حدیث غدیر بر ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) را در بالاترین درجه‌ی ظهور و روشنی می‌دانند و معتقدند که از حکمت به دور است، پیامبر? ص ?در آن گرمای سوزان و طاقت‌فرسا انبوه مسلمانان را گرد آورد تا آنان را به این مطلب آگاهی دهد که «علی دوست و یاور شماست»؛ در حالی که قبلا بارها این موضوع با عناوین و الفاظ مختلف تذکر داده شده بود و هیچ کس منکر فضایل بی حد و شمار حضرت علی (ع) نبود.

در هر حال، طبق آیاتی که در این روز نازل شده است(۷)، خداوند ثمر دهی تمام تلاش ۲۳ ساله و از جان گذشتگی‌های پیامبر ?ص ?و اصحاب راستینش را منوط به نصب و معرفی امیرالمؤمنین (ع) به مقام خلافت و امامت و پیروی مردمان از آن حضرت

می‌داند و دینی تمام و کامل و مورد رضای خداوند است که همراه با ولایت علی (ع) باشد.

از این رو شیعه به ماجرای غدیر تنها به دیده‌ی واگذاری خلافت و به عنوان یک مسأله‌ی تاریخی نمی‌نگرد؛ که آرمان پیامبران و هدف از بعثت انبیا و ختم رسل، حضرت محمد مصطفی (ص) را در غدیر می‌بیند(۸) و اسلام را بدون غدیر و ولایت، دینی ناقص می‌داند و همان طور که در قیامت، تنها دین اسلام از بندگان پذیرفته خواهد شد، اسلامِ کسانی که ولایت حضرت علی (ع) را - به معنای صحیح آن - قبول ندارند، کامل نخواهد بود(۹) و این دینِ ناقص، مورد قبول و رضای خداوند متعال نیست(۱۰)

با نظر به سخنان پیامبر?ص ، ?همه‌ی مسلمانان عالم که نبیّ اکرم? ص ?را اولی به نفس و صاحب اختیار خویش می‌دانند، باید حضرت علی (ع) را نیز به عنوان مولی و صاحب اختیار خود بپذیرند و در واقع مخاطب پیامبر?ص ?در روز غدیر، همه‌ی مسلمانان عالم از ابتدای ظهور اسلام تا به حال بوده است و پیامبر? ص ?خطّ مشی آینده‌ی مسلمین تا آخر دنیا را ترسیم نمودند و نوای «فَمَن کُنتُ مولاه فَعَلیٌّ مولاه» در همه‌ی اعصار جاری است و مسلّماً این اطاعت امر و قبول ولایت، عملی فراتر از اقرار به لسان است و باید با اعتقاد قلبی و عملی نیز همراه باشد و مؤمنان می‌بایست تمام اعمال و اعتقادات خویش را با معیار مولای خود، امیرالمؤمنین(ع) - که همان معیار پیامبر است- بسنجند و طریق هدایت را تنها نزد آنان بجویند و طبق فرمایش پیامبر، «... فَلیَبْلُغ الشّاهدُ الغائبَ...»، بر همه‌ی هدایت‌شدگان به ولایت علوی، واجب است تا نگذارند پیام غدیر به دست فراموشی سپرده شود و آن را به گوش جان راه گم کردگان برسانند.

این نکته آن قدر مورد تأکید پیامبر اکرم? ص ?بود که در طول مدّت رسالت خویش، از ابتدای دعوت علنی تا آخرین دم حیات، لحظه‌ای از پرداخت به آن فروگذار نکرد و در هر فرصتی که امکان داشت، موضوع خلافت و امامت را برای مردم تبیین می‌کرد.

در سال سوم هجری -ابتدای دعوت علنی- پیامبر به دستور خداوند(۱۱) چهل تن از فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و رسالت خویش را بر آنها شرح داد و فرمود: «کدام یک از شما مرا در انجام این رسالت یاری می‌دهد تا برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شما باشد؟»

در آن میان حضرت علی (ع) برخاست و گفت: «من، یا رسول الله.» پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و دوباره حضرت علی (ع) تنها کسی بود که جواب مثبت داد. آن گاه پیامبر?ص ?فرمود: «این (علی) برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست.»(۱۲)

در ادامه، از میان هزاران حدیثی که در مورد فضایل و ولایت وامامت علی (ع) در منابع معتبر اهل سنت موجود است، به چند حدیث اشاره می‌کنیم(۱۳).

پیامبر اکرم? ص ?بارها و بارها در مناسبتهای مختلف فرموده‌اند: «إنّی تارکٌ فیکُم الثّقلَینِ؛ کتابَ اللهِ و عِترتی أهلِ بَیتی. ما إن تَمَسَّکْتُم بِهِمَا لن تَضِلُّوا أبَداً و أنَّهُمَا لن یَفْتَرِقَا حتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الحَوضَ.»(۱۴)

پیامبر? ص ?در این حدیث، قرآن را -به تنهایی- برای هدایت مسلمانان و رهایی از گمراهی کافی نمی‌داند و با گویندگان «حَسْبُنَا کتابَ اللهِ»(۱۵) آشکارا مخالفت می‌کند و صراحت دارد که باید برای درک صحیح این کتاب الاهی، به مفسّران واقعی آن -یعنی اهل بیت پیامبر که از خطا و لغزش مصون‌اند- مراجعه کرد و حقایق ناب قرآنی را نزد آنان جست؛ چرا که همه‌ی جنایاتی که دراسلام به وقوع پیوسته، به نام قرآن و اسلام، ولی به دلیل عدم شناخت صحیح آن‌ها بوده است.(۱۶)

پیامبر?ص ?در حدیثی دیگر -معروف به حدیث سفینه‌ی نوح- تنها راه نجات و رستگاری را پیروی از اهل بیت می‌داند و پیروی از هر پیشوایی که در جهت آنان حرکت نکند، سرانجامی جز گمراهی و ضلالت ندارد.

رسول خدا? ص ?می‌فرماید: «إنَّ مَثَلَ أهلِ بَیْتی فی أُمَّتی کَمَثلِ سفینةِ نوحَ؛ مَن رَکِبَها نَجی و مَن تَخَلَّفَ عنها غَرِقَ.»(۱۷)

پیامبر?ص ?در تفسیر آیه‌ی شریفه: «إهدِنَا الصِّراطَ المُستقیمَ»، می‌فرماید: «هُوَ صراطُ محمَّدٍ و آلِ محمَّدٍ.»(۱۸)

در بعضی احادیث نیز از حضرت علی (ع) به عنوان «رایةُ الهُدَی» یعنی پرچم هدایت تعبیر شده است.(۱۹)

در بـاب اینکه حق و حقیقت بر مـدار علی می گردد و حضـرت علی، فـاروق و جداکننـده حق از باطل است هم احادیث بسـیاری از علمای سنّی نقل شده است.

«الحقُّ مَع عليٍّ و عليٌّ مع الحقِّ؛ لَن يَفتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الحَوضَ.»(۲۰)

در جای دیگر پیامبر? ص ?خطاب به حضرت علی (ع) فرمودند: «إنَّکَ تَبْلُغُ رسالتی مِن بعدی و تؤدی عنّی و تُسْمِعُ النَّاسَ صَوتی و تُعَلِّمُ النَّاسَ مِن کتابِ اللهِ مَا لا يَعْلَمونَ: تو ابلاغ‌کننـده‌ی رسالت من و انجام‌دهنده‌ی عهد من و رساننده‌ی صدای من به مردم هستی و کتاب خدا را در جهاتی که مردم نمی‌دانند، به آنها تعلیم می‌دهی.»(۲۱)

مَن سَرِّه أن يَحيَی حیاتی و يَموتَ مماتی و سَکَنَ جَنَّةَ عـدنٍ غَرَسَـها ربّی فليوالِ عليّاً مِن بعـدی و لِيَقتَدِ بالأئمَّةِ مِن بعدی فأنَّهم عترتی خُلِقوا مِن طینتی رُزِقوا فَهْماً و عِلْماً.(۲۲)

هم چنین رسول اکرم? ص ?فرموده‌اند: یا علی! اگر کسی به اندازه‌ی عمر نوح خدا را عبادت کند و به اندازه‌ی کوه اُحد طلا داشته باشـد و در راه خـدا انفاق نمایـد و عمرش آن قـدر طولانی باشـد که بتوانـد هزار بار پیاده به حج برود، آن گاه در مکه، بین صـفا و مروه، مظلومـانه کشـته شود، ولی ولایـت تو را –ای علی!– نداشـته باشـد، بوی بهشت هرگز به مشـام او نخواهـد رسـید و هرگز وارد بهشت نخواهد شد.(۲۳)

پیامبر اکرم? ص ?در توضیح آیه‌ی شریفه «و قِفوهُم أنَّهم مسؤولونَ(۲۴): آنها را متوقّف سازید که مورد سؤال‌اند»، فرمود: «یسألون عن الإقرارِ بولايةِ عليّ بن ابيطالبِ.»(۲۵)

پیامبر?ص ?در واپسین لحظات عمر شـریف خویش نیز برای اتمام حجّت بر اصـحاب خویش، خواست با نوشـتن یک وصّـیت‌نامه، موضوع امـامت و خلافت علی (ع) را برای اصـحاب خویش بیان کنـد؛ ولی عمر (لعنه الله) –که می‌دیـد با بودن یک سـند رسـمی و کتبی، کار بر او سـخت خواهـد شـد– با فریاد «إنَّ رسول الله ليهجر، قـد غلبه الوجعُ: رسول خـدا هـذیان می‌گوید، بیماری بر او چیره شده است.» مانع این عمل پیامبر شد.(۲۶)

بنابر احادیث ذکر شـده و سایر احادیث مذکور در کتب شـیعه و سنّی، در دیدگاه شـیعه، مسأله‌ی خلافت و جانشـینی پیامبر?ص ،? تنها از بُعد فردی و تاریخی مطرح نیست؛ بلکه شـیعه خلافت و امامت الهی را تنها وسیله‌ی تحقّق اهداف پیامبر و ادامه دهنده‌ی راه و سیره‌ی آن حضـرت می‌دانـد. از این ره‌گذر، خلافت در معنای حکومت بر مردم، قابل غصب و واگذاری‌ست؛ ولی امامت معصوم و مقام خلیفـةالهی، نه اکتسابی است و نه قابل غصب و تمام شدنی. شـیعه تنها راه نجاتی را که مصون از خطاست، راه امیرالمومنین(ع) و ائمـه معصـومین عنـوان می‌کنـد و از آن جـا کـه مسألـه‌ی ولایـت و امـامت نقشـی مهـم و تعیین‌کننـده در دسـت‌یـابی به سـعادت و رسـتگاری ابـدی و رهایی از آتش عـذاب الهی ایفا می‌کند، نیاز به بحث و بررسـی در این مورد همواره احساس می‌شود. از این رو «امـامت تنهـا مسـأله‌ی دیروز ما نیست، که مسأله‌ی امروز جهان اسـلام و مسأله‌ی رهبری امّت و عامل بقا و اسـتمرار نبوّت و بالأخره، مسأله‌ی سرنوشت اسلام است.»(۲۷)

پیامـدهای شوم و ناگوار همین عـدم پیروی از سـنّت پیامبر و عدم اتّخاذ دین از منبع صـحیح آن و پیروی از خلفای غیرالهی، همواره گریبـان‌گیر امّت اسـلام بوده است و به راستی رهـا کردن بـاب علم نبوی و مخزن علم الهی و جداکننـده‌ی حق از باطـل و پیروی از جویندگان قدرت و ثروت و غاصبان مقام خلافت الهی حاصلی جز تفرقه و گمراهی ندارد.

ابوبکری که با مشرکین قمار می‌کند(۲۸) و از خوردن شراب نیز ابایی ندارد(۲۹) و یا فرمان تهاجم به خاندان پیامبر?ص ?را صادر می‌کند(۳۰) و بر فراز منبر بـه دخـت پیـامبر گرامی اسـلام، حضـرت فـاطمه زهرا? س ?ناسـزا می‌گویـد و او را دروغ‌گـو خطـاب می‌کند(۳۱) و در حالی که معنی بعضی کلمات قرآن را نمی‌داند، آن را به رأی خود تفسیر می‌کند(۳۲)، یا عمری که با جماعتی به سوی خـانه حضـرت علی (ع) بـه راه می‌افتـد و حرمت دخت پیـامبر را می‌شـکند و آتش برمی‌افروزد و حضـرت علی (ع) را به قتل

تهدید می‌کند تا برای ابوبکر بیعت بگیرد(۳۳)؛ آن کسی که نقل حدیث از پیامبر را نهی می‌کند تا به زعم خود، مردم قرآن را رها نکنند!(۳۴) و به همین دلیل در زمان خلافت خود عبدالله بن مسعود و عدّه‌ای دیگر را به دلیل کثرت نقل احادیث پیامبر، در مدینه زندانی می‌کند(۳۵) و در زمان پیامبر، با آن که شراب تحریم شده است، شراب می‌خورَد و می‌گوید: «اگر می‌ترسید شراب شما را مست کند، تندیِ آن را با مخلوط کردن با آب، بشکنید.»(۳۶) و یا آن عثمانی که ابوذر را -که در برابر چپاول‌های او از بیت المال تاب نیاورد- ربذه تبعید می‌کند(۳۷)، به روی کار می‌آیند و دیری نمی‌پاید که از اسلام ناب محمّدی تنها نامی بر سر زبان‌ها باقی می‌ماند.(۳۸)

بعد از اینان نیز معاویه -که سوگند یاد کرده بود، نام پیامبر را دفن کند(۳۹)- جعّالان حدیث را به کاخ خود فرا خواند تا با پول او تاریخ زندگانی و سنّت پیامبر تحریف گردد و احادیث دروغین در منقبت خلفا ساخته شود.(۴۰) و در اثر کج اندیشی و فهم نادرست از دین، چه بسیار بودند زهّاد و صلحایی که برای رضای خدا به جعل حدیث رو آوردند!(۴۱)

بدین ترتیب کتب بسیاری در زمینه‌های مختلف بر پایه‌ی همین روایات دروغین ساخته شدند و رفته رفته مذاهب ساختگی یکی پس از دیگری ظهور یافته، مسلمانان را که از صراط مستقیم به دور مانده بودند، دچار تفرّق نمود و روز به روز پایه‌های اتّحاد اسلامی متزلزل‌تر شد. در حالی که طبق فرموده‌ی قرآن تنها راه رستگاری و ایجاد اتّحاد، اعتصام به حبل الله المتین ، حضرت علی (ع) است: «واعتصِموا بحَبلِ الله جَمیعاً و لا تَفرَّقوا(۴۲).» پیامبر? ص ?در تفسیر این آیه فرمود: «منظور از ریسمان خدا که باید به آن تمسک بجویند، علی (ع) و اهل بیت او هستند.»(۴۳)

آن حضرت در جای دیگری به حضرت علی (ع) فرمود: «ای علی! امّت موسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه‌ی آن نجات‌یابنده بود و بقیّه جهنمی بودند و امّت عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه نجات‌یافته بود و بقیّه گمراه. امّت من نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه‌ی آنها نجات می‌یابد و بقیّه درآتش خواهند بود.»

حضرت علی خدمت رسول اکرم عرض کرد: «ای رسول خداً فرقه نجات‌یابنده کدام است؟» فرمودند: «آنهایی که روش تو و یاران تو را دارند و به آن تمسک می جویند.»(۴۴)

در حال حاضر نیز تنها راه بازگشت به وحدت اسلامی و جلوگیری از تفرّق بیشتر، میان جامعه عظیم مسلمانان، شناخت دقیق سیره و سنّت پیامبر و کشف حقیقت از میان انبوه کتب است و این وحدت اسلامی «به معنی مصالحه و سازش در مسائل عقلی و استدلالی و داد و ستد امتیازات نیست.»(۴۵) و نه این است که «فرقه‌های اسلامی به خاطر اتّحاد اسلامی، از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح، مشترکات همه‌ی فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه این کار نه منطقی است و نه عملی.(۴۶)» بلکه بدین معنی است که فرقه‌های اسلامی باید در عین اختلافاتی که با هم دارند به واسطه‌ی مشترکات بیشتری که در میان آنان است، در مقابل دشمنان اسلام در یک صف جبهه‌بندی کنند و روشن است که جبهه‌گیری در برابر دشمن مشترک با دفاع از عقائد خود و انتقاد از مذاهب آنان و فراخواندن آنان به عقیده‌ی خویش، به هیچ وجه منافات ندارد و از این طریق با ایجاد حسن تفاهم، به دور از اعمال و سخنانی که احساسات و تعصّبات مخالف را برمی انگیزد با بحث علمی و منطقی حقائق ناب اسلامی مطرح می‌شود و آن چه که موجب تحقّق این مهم خواهد بود، پرهیز از تهمت و افترا از سوی علمای هر دو مذهب است. برخی علمای سنّی با استفاده از قدرت حاکم بر جامعه مسلمانان -که اکثراً سنّی‌اند- شیعیان را به باد تهمت و ناسزا گرفته‌اند و چه بسیار شیعیانی که به دلیل همین اکاذیب، بی هیچ گناهی خونشان ریخته شده و اموالشان به یغما رفته است.

ابن عبد ربّه از علمای اهل سنت در العقد الفرید می‌نویسد: «رافضیان (شیعیان)، یهود امّت اسلام هستند و همان طور که یهود، دشمن مسیحیّت است، شیعیان هم دشمن اسلام‌اند!» و «یهودیان تورات را تحریف کرده‌اند و شیعیان قرآن را!»(۴۷) و یا ابن حزم در کتاب خویش می‌نویسد: «شیعیان معتقدند که آیات بسیاری از قرآن کاسته شده و آیات بسیاری به آن اضافه گردیده و امامیّه،

ازدواج دائم با ۹ زن را جایز می‌دانند!» و «داوود جوازی –که از بزرگان متکلّمین شیعه است– می گوید که خدا مانند انسان گوشت و خون دارد!»(۴۸)

در جلد سوم الغدیر، ۱۶ کتاب که در آنها به شیعه نسبت‌های ناروا داده‌اند، معرفی شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

بعضاً شیعیانی نیز هستند که همه‌ی سنّیان را ناصبی و جزء خوارج می‌دانند و به آنان به دیده‌ی عداوت می‌نگرند و بر همه مسلمانان است که با این قلم‌های مسموم –که حاصلی جز پراکندن بذر نفرت و کینه بین مسلمانان ندارند– به مبارزه برخیزند و نگذارند اتّحاد امّت اسلامی و دوستی و مهربانی میان فرقه‌های مختلف اسلامی در برابر دشمنان، دست‌خوش این اکاذیب و ناسزاها گردد و آن چه که در تحقّق هر چه بیشتر این هدف می‌تواند الگوی ما شیعیان باشد، سیره‌ی امیرمؤمنان علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) است.

حضرت علی (ع) با آنکه خلافت را طبق نصّ پیامبر حق مسلم خویش می‌دانست و در خطبه‌ها و مناشدات خویش –تا آن جا که امکان داشت و باعث دودستگی و جنگ‌افروزی میان مسلمین نبود– این مطلب را بیان می‌نمود؛ ولی هیچ گاه از جامعه‌ی مسلمین جدا نشد و هم چون یک برادر دل‌سوز و خیرخواه، مسلمانان را راهنمایی و مصالح جامعه‌ی مسلمین و اشتباهات خلفا را به آنان گوش‌زد می کرد؛ تا آن جا که بارها و بارها عمر گفت: «لو لا علیٌّ لهلک عمر.»(۴۹)

اسناد:

۱– الغدیر۷(الخلافة عندنا أمرة الهیة.)

۲– بزرگانی از شیعه چون مرحوم میرحامد حسین هندی (در عبقات الأنوار) و علامه‌ی امینی (در کتاب پرارج الغدیر)، اسناد و مدارک و راویان این حدیث را جمع آوری کرده‌اند و همچنین علمایی از اهل تسنّن نیز به این کار پرداخته‌اند.

۳– تعلیق هدایة العقول إلَی غایة السُّؤول ۲:۳۰، الغدیر۷:۳۰۷.

۴– اسنی المطالب:۴۸؛ علامه‌ی امینی بسیاری از این گونه اظهار نظرها، از علمای طراز اوّل سنّی را در مجلّدات کتاب شریف الغدیر آورده است.

۵– رک، الغدیر۱.

۶– از جمله: آیات وارد شده در آن روز، سؤال پیامبر از مردم درباره‌ی اولی به نفس بودن خویش و شهادت مردم در مورد یگانگی خداوند و رسالت حضرت محمّد، هم‌ردیف شمردن ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) با اعتقاد به توحید و نبوّت، دعای پیامبر در حقّ کسانی که ولایت حضرت علی را می‌پذیرند و نفرین مخالفان و دشمنان آن حضرت و تهنیت گفتن و بیعت مردم پس از ایراد خطبه. علامه‌ی امینی در جلد اوّل الغدیر، ۲۰ دلیل برای این مطلب ارائه می‌دهد.

۷– آیات اکمال (مائده۳) و ابلاغ (مائده:۶۷) که مورد اجماع فریقین است.

۸– در کتب حدیث سنّیان مذکور است که پیامبر در شب معراج، طبق فرمان خداوند از پیامبران الهی پرسید: «چه گونه و برای چه چیز بعثت یافتید؟» گفتند: «برای بیان یک‌تایی خدا و اقرار به نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابی‌طالب برانگیخته شدیم.»؛ رک، حلیّة الأولیاء، کفایة الطّالب:۲۳ (باب ۵).

۹– حدیث «مَن مَاتَ و لم یَعرِفْ إمامَ زمانِهِ، مَاتَ میتةً جاهلیّةً»، گواه‌این مدّعاست.

۱۰– امام رضا (ع) در این باره می‌فرماید: «مَثَلُ المؤمنینَ فی قَبولِهِم وِلاءَ أمیرِالمؤمنینَ فی یومِ غدیرِ خُم کَمَثَلِ المَلائِکَةِ فی سُجُودِهِم لِآدمَ و مَثَل مَن أبَی وِلایةَ أمیرِالمؤمنینَ یومَ الغدیرِ مَثَلُ إبلیسَ.» عوالم۱۵:۲۲۴(باب۳).

۱۱– و أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الأقرَبینَ(ای پیامبر! خاندان نزدیک خود را بیم ده.) شعراء:۲۱۴.

۱۲– مسند أحمد۱:۱۱۱، تفسیر طبری۱۹:۶۸، أسباب‌النّزول واحدی:۲۷۶، تفسیر بیضاوی۴:۹۶، کنزالعمّال۶:۳۹۶ و.... برای دست‌یابی به دیگر مدارک، رک، إحقاق الحق ۵:۵۶۰ و همان۱۴:۴۲۳.

۱۳- علمای بسیاری از شیعیان هم چون علامه‌ی امینی در الغدیر، قاضـی نورالله شوشتری در إحقاق الحق، علامه سید هاشم بحرانی در عليٌّ و السُّنَهُ و... به گردآوری این احادیث پرداخته‌انـد و نیز علمـایی از اهـل سنّت اقـدام به تـألیف کتاب‌هایی در باب مناقب و فضایل حضرت علی (ع) و اهل بیت نموده‌اند. از جمله: ینابیع المَوَدَّة اثر شیخ سلیمان قندوزی حنفی، مناقب علیّ بن ابی‌طالب اثر ابن مغازلی شافعی (م۴۸۳). در کتب اهل سنت آمده است: «لَو أنَّ الرِّیاضَ أقلامٌ والبحرَ مداد و الجِنَّ حُسَّابٌ و الإنسَ کُتَّابٌ ما أحصوا فضائلَ علیِّ بن ابی‌طالب (ع).» کفایة الطالب:۱۲۳ و مناقب خوارزمی:۱۸.

۱۴- مرحوم میرحامد حسین هنـدی در عبقـات الأنوار، این حـدیث را از حـدود دویست نفر از علمای سنّی نقل کرده است. رک، صحیح مسلم۷:۱۳۲، صحیح ترمذی۲:۲۰۸، مستدرک حاکم۳: ۱۰۹ و....

۱۵- صحیح بخاری (کتاب العلم) و شرح البخاری کرمانی۱:۱۲۷ و.... این جمله اوّلین بار از عمر نقل شده است.

۱۶- در روایات بسیارِ دیگری مشخص شده است که اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند. به عنوان مثال حدیث کسا در ذیل آیه‌ی تطهیر() در صحیح مسلم، از عایشه نقل شده است و بر عصمت عدّه‌ای از خویشان پیامبر صراحت دارد که این عدّه جز حضرت علی و حضرت فاطمه و دو پسر بزرگوارشان نیستند. رک، مستدرک حاکم۳:۱۴۶، صحیح ترمذی۲:۳۹۳،۴۶۷، مسند احمد۶:۳۱۳ و....

۱۷- در کتاب عبقات الأنوار، این حدیث از حدود ۹۰ نفر از مشاهیر علمای اهل سنّت نقل شده است. این مدارک در إحقاق الحق نیز موجود است.

۱۸- رشفة الصّادی:۲۵ (سیّد شهاب‌الدّین شافعی)، ینابیع المودَّة:۱۱۴ و....

۱۹- حلیَّةُ الأولیاء۶۶:۱و۶۷.

۲۰- منـاقب خـوارزمی:۲۴۸، مسـتدرک حـاکم۳:۱۱۹، منتخب تاریخ دمشـق۶:۱۰۷، تاریخ بغـداد۱۴:۳۲۱ و نیز رک، مجمع الزوائد۹:۱۰۲، خصـائص طبری، کفایـةالطالب:۷۹، مناقب خطیـب:۱۲۴، نزل السـائرین، کنزالعمـال۶:۱۵۵، فرائـد السمطین۱:۳۶، نورالأبصار:۷۳، الصَّواعق المحرّقة.

۲۱- حلیّةالأولیاء۱:۶۳، کفایة الطّالب شافعی:۹۳، مقتل الحسین (ع) خوارزمی۱، مناقب حافظ بن مردویه و....

۲۲- حلیةالأولیاء۱:۸۶ و تاریخ حافظ خطیب البغدادی۴:۴۱۰. توجّه شود که لفظ «مِن بعدی» در این حدیث و سایر احادیث مشابه دلیل دیگری‌ست که ولی به معنی صاحب اختیار و امام است؛ زیرا اگر به معنی دوست و یاور و ناصر باشد، این مقام در زمان حیات رسول اکرم نیز برای حضرت علی (ع) بوده است.

۲۳- نزل السائرین، مناقب الخطیب، مقتل الحسین۱:۳۷؛ احادیث متعـدّدی با الفاظ و عناوین مختلف، با همین مفهوم در کتب سنّیان موجود است.

۲۴- الصّافّات(۳۷):۲۴.

۲۵- فردوس الأخبار (ذیل همان آیه‌ی شریفه)، أسباب النّزول (در حاشیه تفسیر جلالین، ذیل آیه‌ی شریفه)، رشفة الصّادی:۲۴، الصَّواعق المحرَّقة:۹۱.

۲۶- مسند احمد۳:۳۴۶، صحیح بخاری ۱:۳۲ و....

۲۷- امامت و رهبری:۱۳ (استاد شهید مطهری)

۲۸- أحکام القرآن۱:۳۸۸، کشف الغمَّة۲:۱۸۸.

۲۹- الأصابة۴:۲۲.

۳۰- تاریخ أبیالفداء۱:۱۵۶، العقد الفرید۲:۲۵۳.

۳۱- شرح نهج البلاغه‌ی ابن أبی الحدید ۴:۸۰(چاپ قدیم).

۳۲- سنن دارمی۲:۳۶۵، سنن بیهقی۶:۲۲۳، تفسیر ابن کثیر۱:۴۶۰، اعلام المُوَقَّعین۱:۸۲.

۳۳- تاریخ ابی الفداء۱:۱۵۶، الإمامهٔ و السیاسهٔ۱:۱۲، تاریخ طبری۳:۱۹۸، شرح نهج البلاغه۱:۱۳۴، أنساب الأشراف۱:۵۸۶، إثبات الوصیَّهٔ طبری:۱۲۴ و....

۳۴- سنن دارمی۱:۸۵، مستدرک الصحیحین۱:۱۰۲.

۳۵- مستدرک الصحیحین۱:۱۱۰، تذکرهٔ الحفاظ۱:۷، مجمع الزوائد۱:۱۴۹.

۳۶- أحکام القرآن۲:۵۶۵، جامع مسانید۲:۱۹۲، کنزالعمال۳:۱۱۰، حاشیه‌ی سنن بیهقی۸:۳۰۶، محاضرات راغب۱:۳۰۹ و سنن بیهقی۸:۲۹۹.

۳۷- صحیح بخاری۳:۷(کتاب زکاهٔ)، أنساب الأشراف۵:۵۲-۵۴، فتح الباری۳:۲۱۳، کامل ابن اثیر۳:۴۳، الغدیر۸؛ خوارزمی در کتاب مناقب خود از رسول خدا درباره ابوذر نقل می‌کند که زمین کسی را بر خود نداشته و آسمان نیلگون بر سر کسی سایه نینداخته که راستگوتر از ابوذر باشد.

۳۸- در کتاب الغدیر(ج۶-۹) از طریق اهل سنت، مطاعن ابوبکر و عمر و عثمان و بدعت‌های اینان در سنّت پیامبر و مخالفت‌هایشان با سیره‌ی رسول اکرم و اقوال صحابه در مورد آنان و فضایلی که راویان کذّاب برای آنان جعل کرده‌اند، به طور مفصّل مورد بررسی قرار گرفته است.

۳۹- مروج الذَّهب۲:۳۴۱ و ۳۴۲، الأخبار الموفقیّات:۵۷۶، شرح نهج البلاغهٔ۱:۴۶۳(چاپ قدیم)، الغدیر۱۰:۲۸۳.

۴۰- شرح نهج البلاغهٔ۱:۳۸۵(چاپ قدیم)، الغدیر۱۱:۷۳.

۴۱- صحیح مسلم۱:۱۳، تاریخ بغداد۲:۹۸.

۴۲- آل عمران(۳):۱۳۰.

۴۳- الصواعق المحرَّقه:۹۳، ینابیع المودَّهٔ:۱۱۸ و ۱۱۹ و....

۴۴- الإصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ۲:۱۷۴، ینابیع المودَّهٔ؛ رک، عبقات الأنوار۵:۱۰۶.

۴۵- در راه تفاهم:۱۰ (علامه سیّد عبدالحسین شرف الدین).

۴۶- امامت و رهبری:۱۷(شهید مطهری).

۴۷- رک، العقد الفرید۱:۲۶۸.

۴۸- الفِصَل فی المِلِل و الأهواء و النِّحَل۴:۱۸۱ و ۱۸۲.

۴۹- این جمله بیش از هفتاد بار از عمر نقل شده است. رک، مسند احمد بن حنبل۱:۱۴۰ و ۱۵۴، مناقب الخطیب:۴۸، الغدیر:۶.(۶)

بخش ششم : پاسخ به چند شبهه

افسانه یار غار بودن ابی بکر

کسی که با پیامبر(ص) درون غار بوده ابی بکر نبوده است !

مقدمه:

گاهی وقت ها اهل سنت فضایلی را برای برخی اصحاب می شمارند که معلوم نیست توسط چه کسانی جعل و پرداخته شده اند. یکی از این داستان های ساختگی قضیه غار است که می گویند ابوبکر در شبی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده اند با پیامبر درون غار رفته است. و آیه ۴۰ سوره توبه را به ابی بکر نسبت می دهند. و می گویند یکی از آن دو نفری که درون غار بوده ابی

بکر است. شدت تبلیغات و تعصب روی این قضیه چنان تاثیری بر برخی از آن ها گذاشته که این را دلیلی بر افضلیت ابی بکر بر دیگر اصحاب و حتی جانشینی پیامبر می دانند.

اما با تحقیقی که استاد محترم جناب نجاح الطایی در کتاب صاحب الغار ابی بکر ام رجل آخر؟ انجام داده است ثابت کرده که این هم یکی دیگر از افسانه هایی است که در فضیلت ابی بکر ساخته شده است. که در این مقاله به برخی از این دلایل اشاره شده است. البته ما در این جا اشاره ای به نفر دوم که همراه پیامبر وارد غار شده اشاره نمی کنیم و خوانندگان محترم را به این کتاب ارجاع می دهیم. و لازم به ذکر است که من بارها این ماجرا را با برادران اهل سنت به بحث و مناظره گذاشته ام ولی آن ها هرگز نتوانستند به من پاسخ قانع کننده بدهند.

و اینک برخی از این دلایل را در پایین اشاره می کنم:

۱-پیامبر(ص) در طول حیاتشان نفرمودند که ابوبکر با من درون غار بوده است:

بالاخره پیامبر به عنوان یکی از آن دو نفر که در غار بودند باید جایی به این مطلب اذعان می فرمود که من و ابوبکر با هم وارد غار شدیم اما هرگز چنین چیزی وجود ندارد. چرا؟؟؟

۲-ابی بکر هم در طول حیاتش نگفته که من با پیامبر به غار رفته ام:

آن چه مسلم است این است که بالاخره یا پیامبر و یا ابی بکر که با هم در آن شب تاریک هجرت کرده اند باید بعدها بگویند و از خاطرات آن شب دیگر صحابه را آگاه کنند اما می بینیم که نه پیامبر به چنین مطلبی اعتراف داشته و نه خود ابی بکر چنین چیزی بیان کرده است. چرا؟ جز این است که به جعلی بودن این قضیه پی می بریم.

۳-فرزندان ابی بکر هم نگفته اند که پدر ما با پیامبر درون غار رفته است:

و جالب تر این که فرزندان ابی بکر هم چنین قضیه ای را بیان نکرده اند و معلوم نیست که این قضیه را چه کسانی درست کرده و در امت اسلام پخش کرده اند. اما آن چه مسلم است این است که بعد از شهادت پیامبر باید چنین وقایعی ساخته شده تا شد چرا که اسباب جعل فضیلت برای صحابه فراهم بوده است.

۴- کفار و مشرکین مکه هم به همراهی ابوبکر با پیامبر اعتراف نکرده اند:

به خصوص آنکه بلاذری در کتاب خودش روایت صحیحی را نقل کرده است که:

کرز قیافه شناس که تعقیب کنندگان را تا غار رسانده است آثار قدم پیامبر را در جلوی غار مشاهده کرده ولی او و عبدالعزی فرزند ابوبکر اثر قدم ابوبکر را در نزدیکی غار ندیده اند.

این روایت را راوندی هم تایید کرده است.

فتوح البلدان ج ۱ ص ۶۴.

آقایان اهل سنت معلوم است چه کسی گفته ابی بکر با پیامبر

درون غار رفته است که عالم اسلام را پر از سر و صدای آن کرده اید؟؟؟

به خصوص آن که:

۵-ابوبکر با عمر هجرت کرده بود نه با پیامبر(ص):

درکتاب بخاری آمده است که:

ابوبکر و عمر و سالم غلام ابی حذیفه وابوسلمه و زید وعامربن ربیعه ازمکه به مدینه مهاجرت کردند و در راه نماز جماعت را به امامت سالم خواندند.

متن حدیث اول:

حدثنا عثمان بن صالح: حدثنا عبدالله بن وهب: اخبرنی ابن جریج: ان نافعآ اخبره: ان ابن عمر رضی الله عنهما اخبره قال:

کان سالم مولی ابی حذیفه یوم المهاجرین الاولین و اصحاب النبی(ص) فی مسجد قبا، فیهم ابوبکروعمر و ابو سلمه و زید و عامر بن ربیعه.

ترجمه: سالم غلام ابی حذیفه – روزی که مهاجرین هجرت کردند – و اصحاب پیامبر در مسجد قبا بودند که در میان آن ها ابی بکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیعه بود.

کتاب بخاری رقم ۷۱۷۵ باب استقضائ الموالی و استعمالهم.

متن حدیث دوم:

حدثنا: ابراهیم بن المنذر قال: حدثنا انس بن عیاض، عن عبید الله، عن نافع، عن ابن عمر قال: لما قدم المهاجرین الاولون العصبه- موضع بقبا- قبل مقدم رسول الله (ص) کان یومهم سالم مولی ابی حذیفه، وکان اکثرهم قرآنآ

ترجمه: هنگامی که اولین مهاجرین رسیدند به عصبه – موضعی در مسجد قبا – قبل از آن که رسول خدا بیایند سالم غلام ابی حذیفه (بر اصحاب) امام شد چرا که او از همه بیشتر قرآن را بلد بود.

کتاب بخاری رقم ۶۹۲.

توضیح دو حدیث بالا:

اگر با دید منصفانه ای نگاه کنیم می بینیم که حدیث ۶۹۲ و حدیث ۷۱۷۵:

۱–هر دو از نافع از ابن عمر هستند.

۲–هر دو اشاره به امامت سالم غلام ابی حذیفه دارند.

۳–هر دو در یک مسجد و آن هم مسجد قبا هستند.

۴–مامومین هم در هر دو حدیث که به سالم اقتدا کرده اند مهاجرین اولین را دارند که ابوبکر هم (طبق حدیث ۷۱۷۵) در میان آن هاست.

نتیجه:

حدیث ۷۱۷۵ مکمل حدیث ۶۹۲ است. که نام تعداد بیشتری از افراد را ذکرکرده است و هرگز به بعد از هجرت ارتباط ندارد. و به راستی چگونه بعد از هجرت سالم امام مهاجرین و اصحاب در مسجد قبا باشد در حالی که پیامبر آنجاست. از این دو حدیث فهمیده می شود که ابن عمر اولی را زمانی بیان کرده که هنوز مسجد قبا ساخته نشده و در آن لفظ موضع بقبا را بیان کرده است. و حدیث دوم را زمانی بیان کرده که مسجد را ساخته بودند و او هم گفته در همین جا یعنی" فی مسجد قبا "آن نماز جماعت اتفاق افتاده است.

۶–اصلا آیه قرآنی در شان ابی بکر نازل نشده است:

با این که برادران اهل سنت خیلی متعصبانه روی داستان غار تکیه دارند و آیه ۴۰ سوره توبه معروف به آیه غار را به ابی بکر نسبت می دهند اما می بینیم که مادرشان عایشه چنین مطلبی را انکار کرده است. از عایشه نقل شده است که گفت:

"هرگز در مورد ما (خانواده) قرآنی نازل نشده است ".

۱–بخاری ج ۶ ص ۴۲ چاپ دارالفکر بیروت.

۲– تاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۹۹.

۳–البدایه و النهایه ج ۸ ص ۹۶.

که واضح است دارد این مطلب را تایید می کند که در شان و منزلت خانواده اش (ابوبکر و . . .) آیه قرآنی نازل نشده است. چرا

که اگر منظور از" ما "در این گفته، او و پیامبر و . . . باشد که حرفش غلط است. زیرا خدا در قرآن پیامبرش را ستوده است. و آیه هایی نازل کرده است. اگر منظور به عنوان یکی از همسران پیامبر گفته باشد که باز غلط است چرا که خدا در قرآن گروه همسران را مورد خطاب قرار داده است. و آیه هایی برای آن ها نازل کرده است. چه به صورت دستوری و یا هر نوع دیگر.

پس معلوم می شود که منظور او از" ما "خانواده اش است و آن هم از حالت گفتار پیداست که منظورش این است که در شان و منزلت آن ها آیه ای نازل نشده نه در مورد مطاعنشان. چرا که این عبارت را در مسجد و جلوی همه اصحاب بیان کرده و هیچ کس هم انکار نکرده است.

۷-پسر ابی بکر جزئ تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابی بکر همراه ابوبکر بود:

عبد الرحمان پسر ابوبکر که عبد العزی هم نامیده می شد یک فرد کافر معاند و محارب اسلام بود.

تاریخ ابن عساکر ج ۱۳ ص ۲۸۰.

و در آن روزها که مرد بالغی بود یکی از مشرکین بود که پیامبر خدا را تعقیب می کرد. حتی در جنگ بدر هم در صفوف کافران بود. او هم جزئ تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابوبکر هم زندگی می کرد.

مختصرتاریخ دمشق ابن منظور ترجمه عبدالرحمان ابن ابی بکر و نیز اسد الغابه شرح حال همین عبدالرحمان.

سوال: طبق داستان غار که اهل سنت می گویند پیامبر آن روز به خانه ابوبکر رفته و با او وعده گذاشته است. چگونه با وجود عبدالرحمان (عبد العزی) چنین قضیه ای امکان دارد؟؟؟

سوال:

چرا علمای شیعه در کتاب های خود چنین قضیه ای را در ظاهر پذیرفته اند و نوشته اند؟؟

در جواب باید گفت: شیعه از حق پیروی می کند و جز فقه و احکام در هیچ مقوله دیگری از کسی تقلید نمی کند مباحث اعتقادی و تاریخی در این مکتب باید تحقیقی پذیرفته شوند. و به صرف تقلید از علما و . . . هیچ مبحث تاریخی امکان وجود پیدا نمی کند. و مباحث فقهی و احکام فروع دین در تشیع تقلیدی هستند. این داستان که یک قضیه تاریخی است اصلا ارتباطی به دین و مذهب ندارد و باید با تحقیق صحت آن بررسی شود.

اما اگر علمای شیعه این حرف را زده اند بدلیل شدت تبلیغات اهل سنت بوده و الا آنان چنین قضیه ای را ثابت نکرده اند و موضوع اعتقادی قرار نداده اند. یا بر روی آن فتوی صادر نکرده اند و سندی برای آن ذکر نکرده اند. و مطالب بدون دلیل و سند که با قرآن هم مغایر باشد در مکتب شیعه جایگاهش معلوم است. ولی برای رد حرفهای اهل سنت و بدلیل کثرت گفته های آن ها نقل کرده اند در عین اینکه فضیلت بودن آن را انکار کرده اند و بر اساس اصول دینی آن را هرگز فضیلتی برای ابوبکر نمی دانستند. و واضح است مطلبی که این گونه بدون سند و درستی در کتاب ها نقل شود از اعتبار خارج است. و ممکن است هم خلاف آن بعدها ثابت شود. اما همان گونه که گفتیم بدلیل غیر مذهبی بودن قضیه و تاریخی بودن آن نقل آن در کتاب های شیعه ضرری به مکتب شیعه نمی زند و در عین حال برتری برای عقیده اهل سنت بوجود نمی آورد. چرا که بدون سند و صرف بیان گفتاری بدون تحقیق است.

اما اگر نگاهی به فضایل امیرالمومنین(ع) بکنیم - که شیعه اینقدر به آن ها اهمیت می دهد - همه به این خاطر است که از زبان مبارک پیامبر(ص) نقل شده و با اسناد محکم و دلایل قطعی بدست ما رسیده است. نه بدلیل تبلیغات و یا ساخته های ذهنی موهوم. و از این رو مهم هستند چون ساخته دست برخی افراد عمری نیستند.

پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه

پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه

عده‌ای از متفکران و اسـلام شـناسان کج اندیش و کوتاه نظر برآنند که فتوحات و کشورگشایی‌های خلفای سه گانه)ابوبکر،عمر و عثمان) در مـدت بیست و پنـج سال حکومت غاصـبانه خـدمتی به اسـلام و مسـلمین بوده و توسـعه چشم‌گیری برای اسـلام محسوب می‌گردد که بعدها در زمان هیچ یک از خلفای اموی یا عباسـی چنین توسعه‌ای تحقق نیافت. لیکن ما معتقدیم که فتوحات نه تنها به نفع اسـلام نبود بلکه موجب شد ضـربه‌های بزرگی به پیکر اسـلام وارد شود. از این رو لازم است با تأمل حوادث تاریخ صدر اسلام را دقیق بررسی کنیم تا روشن شود فتوحات و کشورگشایی‌ها در عصر خلفای سه گانه چه پیامدهایی به دنبال داشته است.[۱]

الف) پیامدهای فتوحات بر مردمی که سرزمین‌هایشان فتح می‌شد.

تاریـخ اسـلام نشان می دهـد که به دنبال این فتوحات، از طرف هیئت حاکمه‌ای که توسط خلیفه مشـخص می‌شد هیچگونه اهتمامی در جهت ارشاد، آموزش و پرورش و تربیت صـحیح اسلامی مردم صورت نمی‌گرفت تا اعتقاد به اسلام در درون آن‌ها رسوخ کرده و به صورت یک نیروی عقیـدتی درآید که بتواند روح مغلوبین را با مفاهیم و خصائص اسـلامی غنا بخشد و در سازندگی و تکامل انسان‌هـا مؤثر گردد. اگر چه در خلال بیست سـال، دامنه نفوذ اسـلام به طوری گسـترش یـافت که سـرزمین اسـلامی چنـدین برابر فتوحات پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله) گردید. لیکن اختلاف بین فتوحات پیامبر(صـلی الله علیه و آله) و خلفا از زمین تا آسمان بود، چرا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در فتوحاتش به اظهار کردن مسلمانی و جاری نمودن شهادتین و انجام بعضی از شعائر و ظواهر اسـلامی به طور سـطحی قنـاعت نمی‌کرد، بلکه برای مردم آن بلاد معلمین و مربیانی اعزام می‌نمود تا ضـمن آموزش کتاب خدا و عقاید صحیح و بیان احکام دینی، آنان را ارشاد و موعظه کنند.

امـا در فتوحـات خلفـای سـه گـانه هیـچ برنـامه‌ای برای تعلیم و تربیت و هـدایت و ارشـاد مردم در نظر گرفته نمی‌شـد و هیـچ نیروی ورزیـده‌ای برای تبلیغ دین و آموزش احکام به سـرزمین‌های فتـح شـده اعزام نمی‌گردید و به این امر مهم و حیاتی هیچ اهمیتی داده نمی‌شد.

در این کشور گشایی‌ها تنها از تسـلیم شدگان می‌خواسـتند به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله) شهادت دهند و بعضـی از تکالیف و شـعائر اسـلامی را به صورت ظاهری و صوری بـدون اینکه در دل آنان رسوخ کرده باشـد، انجام دهنـد، از این روست که می‌بینم بسیاری از مناطقی که توسط مسلمانان فتح می‌شد پس از مدت زمان اندکی به کفر و عصیان برمی‌گشتند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از سوی خدا مأمور بود که از مردم زمانه خویش هم اسلام را بخواهد هم ایمان را اما خلفا و فاتحان اسـلامی از مردم فقـط ظاهر مسـلمانی را می‌خواسـتند و بس، و ما این سـهل انگاری غیر قابل اغماض را در میان قریش و دیگران به وضوح می‌بینیم، حـتی بیشتر صـحابه رسول خـدا(صـلی الله علیه و آله) نیز همین روش را در پیش گرفتنـد. چنـانچه موسـی بن یسـار می‌گوینـد: اصـحاب رسـول خـدا(صـلی الله علیـه و آله) بیابانگردهـای خشـنی بودنـد مـا ایرانیـان که آمـدیم، دین اسـلام را خـالص گرداندیم.

بدین ترتیب مردمی که سـرزمینشان پس از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فتح می‌شد بر همان آداب و رسوم و مفاهیم جاهلی که بر حرکات و سـکنات آنها حاکم بود و نیز روابط و مناسـبات اجتماعی خود به طور عام باقی می‌ماندنـد و اسـلام نه در جانشان نفوذ می‌کرد نه در ضـمیرشان ریشه می‌دوانـد تا چه رسـد به ا ینکه اسـلام بر آنان حکمفرما باشـد یا محرک آنان در امور دینی و معنوی گردد.

چنانکه در متون تاریخی بررسـی می‌کنیم آثار و عواقب دراز مدت این پدیده جاهلانه (کشورگشایی‌های خلفا) بسـیار تأسف آور و به طور کامل به زیان اسـلام بود؛ زیرا آنان که از این فتوحات بهره برداری می‌کردند و از اسلام جز اسمی و از دین جز رسمی سراغ

نداشتند تمامی آداب و رسوم جاهلی و انحرافات و طمع ورزی‌های شخصی و کارهای غیر انسانی را در لباس اسلام و تحت نام دین به مردم القاء می‌کردند و زیر سایبان امن دین تمام فسادها و ناهنجاری‌ها را به نام دین و با مجوزی که خود از دین صادر می‌کردند به مردم تحمیل می‌نمودند.

مؤید مطلب این که اسلام ناب در نفوس بسیاری از حاکمان و اعوان و انصارشان که به خاطر مصاحبت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و رؤیت آن حضرت، در میان توده مردم مکان و منزلتی داشتند هیچ گاه رسوخ نکرده بود و بر انحرافات ، و آداب و رسوم جاهلیت باقی بودند و از مقام و موقعیت خود در راه تثبیت آن از هیچ کوششی دست برنداشتند، حتی از راه جعل حدیث و نسبت دادن آن به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خود و اعمال ناپسند و جاهلانه خود را موجه جلوه می‌دادند.

خلاصه اینکه: گسترش اسلام و نشر تعالیم عالی آن، به هیچ وجه مورد اهتمام و کوشش آنان نبود. هر گاه اسلام مردم ظاهری و بدون بُعد عقیدتی و عاری از هر گونه اصول قواعد علمی و فرهنگی باشد این اسلام به تدریج متلاشی خواهد شد و در حرکات و مواضع انسانی هیچ اثری نخواهد داشت و بدتر از آن این که مردم به چنین اسلامی عادت می‌کنند و اسلام به صورتی در نظرشان جلوه خواهد کرد که هیچ منافاتی با انواع انحرافات و جنایات غیر انسانی نداشته باشد. مصیبت بزرگی که از این فتوحات دامنگیر اسلام شد اول این بود که تمام اعمال و رفتار ناشایست حکام و فرماندهان به ظاهر مسلمان به حساب دین اسلام و آئین پیامبر گذاشته می‌شد و دوم اینکه هدایت این مردم به سوی اسلام اصیل در دراز مدت کاری مشکل و طاقت فرسا بود. در حالی که خلفا می‌توانستند با تأسی به رسول خدا و پیروی از روش آن حضرت جلوی بسیاری از این مصائب و مشکلات را بگیرند و علاج واقعه را قبل از وقوع بنمایند.

از سوی دیگر چنین جامعه‌ای از امنیت و مصونیت کافی برخوردار نخواهد بود که آنرا از گزند حوادث و دستبرد اشرار و بیگانگان حفظ کند و برای مردم هیچ گونه التزام و تعهدی برای رعایت حقوق دیگران و برقراری عدالت و انصاف در جامعه وجود نداشت.

با مراجعه به تاریخ و تفحص دقیق متون تاریخی به این نکته مهم پی می‌بریم که اثرات مضر و زیان بار غصب خلافت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) و فتوحات خلفای سه گانه تا زمان‌های طولانی باقی ماند و در وقایع مهم تاریخی انعکاس‌های وسیعی از آن دیده می‌شد مثلا در جنگ صفین امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) به عدی بن حاتم فرمود: ...

وای بر تو، عموم کسانی که امروز با من هستند، بر من عصیان می‌ورزند و نافرمانی من می‌کنند. اما معاویه در میان کسانی است که از او اطاعت می‌کنند و فرمانش را می‌برند.

به گواهی تاریخ مردم در مورد امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) اکراه داشتند و در دل شک و تردید، دل به دنیا بسته بودند، افراد مخلص در میانشان کم بود. مردم بصره با او مخالف بودند و کینه‌اش را به دل داشتند اکثر کوفیان و قرّاء آن در مقابل او قرار می‌گرفتند و مردم شام و اکثر قریش هم از حضرت دل خوشی نداشتند.

از طرفی در آن زمان رفتار حکام با مردم عموما اسلامی نبود نگاهی گذرا به چگونگی تعامل آنان با مردم برای ترسیم سیمای آن کافی است.

اهالی آفریقا نسبت به سایر ممالک بسیار مطیع و آرام و فرمانبردار بودند تا زمان هشام بن عبدالملک که در آن زمان اعیان و مبلغین عراقی در آفریقا رخنه کردند. آنها با مشورت و تبلیغ عراقیان دست به عصیان زدند و پراکنده شدند که تا به امروز باقی مانده‌اند.

آنها چنین می‌گفتند: به سبب جرم و جنایت عمال هرگز با اولیاء امور خود مخالفت نمی‌کنیم. مبلغین عراقی به آنها گفتند این عمال و حکام تبه‌کار به امر و اراده پیشوایان منصوب می‌شوند و آنها مقصر و مسئول هستند. اهالی افریقا گفتند باید آنها را امتحان کنیم.

عده‌ای حدود بیست و پنج نفر مرد به نمایندگی مردم آفریقا نزد هشام رفتند اما به آنها اجازه ملاقات ندادند ناگزیر بر یکی از بزرگان دربار وارد شدند و به او گفتند که به امیرالمؤمنین بگو: امیر ما با لشگری که از ما و سربازان خود تشکیل داده به جنگ

می‌رود چون غنایم به دست می‌آورد ما را محروم کرده، آنها را منحصر به لشکر خود می‌کند و آنگاه می‌گوید: شما در این محرومیت بیشتر ثواب می‌برید. و چون بخواهیم یک شهر یا قلعه را فتح کنیم او ما را بر سایرین مقدم می‌دارد که سپر لشگر او شویم، آنگاه می‌گوید: اجر و ثواب شما در این جانفشانی بیشتر است. از این گذشته لشگریان شکم گوسفندان را زنده زنده می‌شکافند و بره‌ها را از شکم آنها بیرون آورده، پوست می‌کنند و می‌گویند: از این پوست برای خلیفه پوستین تهیه می‌کنیم. برای یک پوست هزار میش را می‌کشند و ما این کارها را تحمل کردیم آنها هر دوشیزه زیبا را از میان ما می‌ربایند؛ ما پس از این ظلم و تجاوز اعتراض کرده گفتیم ما چنین کاری در کتاب خدا و سنت رسول الله ندیده‌ایم، ما هم مسلمانیم. اکنون آمده‌ایم بدانیم آیا این کارها به امر و دستور خلیفه انجام می‌گیرد یا نه؟ آنها مدتی در آنجا بدون نتیجه اقامت کردند تا آنکه زاد و راحله آنها تمام شد و ناامید شدند. آنگاه صورتی از اسامی خود را نوشته، به وزرا دادند و گفتند: اگر خلیفه راجع به ما پرسید خبر دهید که ما از آفریقا آمدیم و ناامید برگشتیم.

آنگاه سوی آفریقا رهسپار شدند. اول کاری که کردند عامل خلیفه را کشتند و پرچم تمرد و عصیان را برافراشتند و بر آفریقا مستولی شدند خبر شورش به خلیفه رسید وضع و حال نمایندگان را پرسید. اسامی رابه او دادند، دانست که این عده همان کسانی هستند که بر ضد او قیام کردند.

امثال این مطلب آنقدر زیاد است که مجال تتبع و استقصای آن نیست. به همین خاطر بود که مقاومت مردم در سرزمین‌های فتح شده شدیدتر شد و بسیاری از آنان پیمان شکستند به نحوی که مسلمین مجبور شدند بسیاری از مناطق را بیش از یک بار فتح کنند.

ب) آثار فتوحات بر فاتحان

روش‌هایی همچون برتری بخشیدن عرب بر عجم، تبعیض در سهمیه بندی بیت المال، حبس بزرگان و صحابه در مدینه، سپردن پست‌های مهم و کلیدی به گروه‌های خاص که از هیچ گونه معیار و مقرراتی پیروی نمی‌کردند و فقط نسبت‌ها و قرابت‌ها و قریشی بودن در نظر گرفته می‌شد.

همین سیاست‌ها و روش‌ها بود که از ملت اسلام، ملتی مغرور و خودپسند و طبقه‌ای ثروتمند به وجود آورد و مال و ثروت سرمست و مغرورشان ساخته بود و هیچ چیز و هیچ کس مانع از هوسرانی‌ها و ثروت اندوزیهایشان نمی‌شد. اکثر این طبقه از فرزندان و خویشان هیئت حاکمه و چاپلوسان و دغلبازان بودند.

هر جنایتی که متوجه امت اسلامی شد از سوی این طبقه بود و توسط همین‌ها بود که اسلام به مرحله هلاکت و نابودی نزدیک شد. فاتحان فرد را ملاک می‌دانستند و به امت و جامعه اسلامی هیچ بهایی نمی‌دادند و شدیداً به تقویت و تثبیت سلطنت و حکومت خود همت می‌گماردند و با پول و رشوه و وعده پست و مقام، انصار را در اطراف خود جمع می‌کردند. در مواردی هم که پول و رشوه و مقام کارساز نبود متوسل به خشونت، تبعید، قتل و کشتار می‌شدند.

اینان به گسترش نفوذ و حکومت خود به این اعتبار که در درجه اول، ملک شخصی و قبلیه‌ای آنان است، ادامه می‌دادند.

اگر ابوبکر و عمر نمی‌دانستند خلیفه‌اند یا پادشاه، معاویه پسر ابوسفیان خود را علنا پادشاه نامید. عده‌ای دیگر هم خود را پادشاه می‌دانستند، حتی عمر هم در بعضی از مناسبت‌ها خود را پادشاه می‌خواند.

معاویه و امویان و بسیاری از مردم خلفاء سه گانه را ملوک قیصری می‌دانستند و در نظرشان اسلام و مسلمانی تنها شعاری بود که در خدمت این پادشاهی قرار داشت و به تقویت آن کمک می‌کرد. پس استفاده کنندگان اصلی فتوحات خصوصا در دراز مدت همین قشرهای خاص بودند چنانکه در روزگار خلفای سه گانه ثروت این گروه به ارقام نجومی رسیده بود که متون تاریخی این مطلب را تأیید می‌کند. می‌بینیم کسی که گفته می‌شود زاهدترین مردم بوده، یعنی عمر بن خطاب، درباره‌اش گفته‌اند: وقتی از دنیا رفت مالی از خود به جای نگذاشت و از بیت المال ارتزاق می‌کرد و بر خود بسیار سخت می‌گرفت. مهریه یکی از همسرانش را چهل هزار

درهم قرار داد، و به یکی از دامادهایش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از مال خود هدیه داد و حتی می گویند: یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به مبلغ صد هزار درهم به عبدالله بن عمر فروخت.

مؤید این مطلب گفته قاضی ابو یوسف یکی از شاگردان ابوحنیفه است که می گوید: عمر چهار هزار اسب نشان دار در راه خدا داشت چنان...Ùبه نظر می‌رسد این اسب‌ها از آن خود عمر بوده، و اینها همه در زمانی بوده که بسیاری از مردم در سخت‌ترین شرایطی که یک انسان می‌تواند زندگی کند روزگار می گذراندند، بسیاری از آنان تنها لباسشان دو تکه پارچه بوده که عورتین شان را می‌پوشاندند.

با مطالعه صفحات سیاه تاریخ می‌توان شواهد و ادله فراوانی را مبنی بر اهتمام شدید حکام و دار و دسته آنها در جمع آوری بیت المال و ثروت و رسیدن به غنیمت به حق یا به نا حق، گردآوری نمود. بیشتر مصیبت‌ها و بدبختی‌های مردم از زمانی آغاز شد که خلیفه دوم با آزار و اذیت شروع به جمع آوری خراج نمود. چنانکه در تاریخ هم آمده این گروه از اهل ذمه مسلمان شده نیز خراج می گرفتند و دلیل می‌آوردند: خراج در حقیقت به منزله مالیات سرانه بندگان است و اسلام آوردن بنده، مالیات را از وی ساقط نمی کند.

همچنین عمر بن خطاب تلاش می کرد تا از مردی که اسلام آورده بود جزیه بگیرد. داستان چند برابر کردن خراج نصارای تغلب توسط عمر بن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد.

آری! این فتوحات برای پر کردن جیب جنگجویان و احیانا تقویت بنیه نظامی آنان برای پیروزی بر خصم بود و جنگ برای به دست آوردن مال و غنیمت، صفت مشخصه این فتوحات بود.

چنانکه می‌بینیم در بعضی از معرکه‌ها و جنگ‌های به اصطلاح مسلمانان، طرف مقابل اسلام آوردن خویش را اعلام می کرد، اما چون فاتحین بر اموال و زنانشان طمع داشتند به اسلام آنان اهمیتی نمی‌دادند و حتی آنان را دروغگو می‌پنداشتند و بر آنان حمله می کردند.

جالب است بدانیم ابن ابی الحدید معتزلی اسلام آوردن و مسلمانی مسلمانان صدر اسلام را چنین توصیف می کند: گروهی از آنان به پیروی از سران قبائل خود اسلام آوردند و گروهی به طمع در غنائم، عده‌ای از ترس شمشیر مسلمان شدند و گروهی هم بنابر غیرت و تعصب قومی و برای پیروز شدن بر دیگر قبایل، عده‌ای هم اسلام را پذیرفتند چونکه با دشمنان و مخالفین اسلام، عداوت و دشمنی داشتند.

خطری جدید

از همه این‌ها گذشته طبیعی بود که زندگی همراه با عیش و نوش هیئت حاکمه و اطرافیان آنان و نیز کامجویی از زنان زیبا و کنیزکان دلفریب موجب گردید تا بذر رفاه طلبی و سلامت خواهی و تن پروری در دل‌ها افشانده شود و موجب شود تا دیگران نیز خود را به خطر انداخته و در راه کسب امتیازات بیشتر و حفظ آن تلاش کنند و حتی قربانی شوند.

از سوی دیگر همین کنیزکان و زنانی که مسلمان نشده بودند و یا هنوز اسلام در جان و دل آنان رسوخ نکرده بود، در جامعه اسلامی مسئولیت تربیت و پرورش نوزادان مسلمان را بر عهده گرفتند. چرا که این کودکان یا فرزندان خود کنیزکان بودند و یا فرزند مادران آزاده از این رو می‌بینیم بسیاری از اشراف و فرماندهان از مادرانی به دنیا آمده‌اند که نصرانی بودند. که می توان موارد زیادی را در تاریخ پیدا کرد.[۲[

به هر حال تربیت و پرورش نوزادان توسط این کنیزکان، باعث کاهش میزان تقیدات دینی و التزام این کودکان به عقاید کفرآمیز و مخالف دین می‌شد چنانکه در تاریخ می‌بینیم این کودکان در سالیان دور، از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت شدند و به دست

ناپاکشان خون اهل بیت پیامبر(علیهم‌السلام) ریخته می‌شد.[۳]

طبیعتا این یکی از خطرات جدیدی بود که رهاورد و محصول فتوحات بی حد و حصر خلفا محسوب می‌شد. از این روست که می‌بینیم امامان بزرگوار شیعه می‌کوشیدند تا بردگان و کنیزکان را با تعلیمات اسلامی شایسته‌ای تربیت کنند و آنان را در راه خدا آزاد سازند.

متفرق ساختن معترضان

بهتر است بدانید، از فتوحات اسلامی در جهت دور ساختن معترضین و نیز کسانی که از اعمال و دخل و تصرفات نا بجای حکام و اطرافیان آنان ناراضی بودند و صدای اعتراض خود را بلند می‌کردند، استفاده می‌نمودند. مثلا زمانی که خشم و تنفر عمومی از عثمان به اوج خود رسید و اوضاع وخیم گردید، مشاوران و کارگزاران خود را خواست و برای رویارویی و مقابله با تنفر و انزجار عمومی و خواسته‌های مردم که می‌گفتند: باید عثمان عمال خود را عوض کند و افراد بهتری را به جای آنان قرار دهد، با آنان به مشورت پرداخت و نظر آنان را جویا شد. عبدالله بن عامر که یکی از مشاوران عثمان بود گفت:

رأی من این است که به آنان دستور جهاد دهی تا بدین طریق مشغول بوده و کاری به کار تو نداشته باشند و آنان را در جنگ‌های زیادی شرکت بده تا در برابرت نرم و رام شوند و همه به خود پرداخته و اندیشه‌ای جز زخم پشت اسبهایشان و شپش پوستین‌های خود نداشته باشند.

بعد از آن، عثمان بر معترضین سخت گرفت و دستور اعزام آنان را به سپاه داد و نیز مقرری آنان را لغو کرد تا اینکه مطیع او شوند و به او نیاز پیدا کنند.

آخرین سوال

با توجه به مطالبی که گفته شد روشن می‌شود که چرا امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) حتی در زمان خلافت خود، قدمی در جهت این فتوحات گسترده بلاد اسلامی برنداشت، بلکه سعی در تثبیت اصول عقاید و ارزشهای والا و اصیل اسلامی و نشر مکتب ناب محمدی(صلی الله علیه و آله) و دادن خط مشی صحیح به امت و متصدیان اداره امور مملکت داشت، و در زمینه افکار و اندیشه‌ها، برخوردها موضع‌گیری‌ها، تربیت و تزکیه نفس، مردم را راهنمایی و هدایت می‌فرمود.

چنانکه خود آن حضرت می‌فرماید: «پرچم ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نشوید) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم .

[۱] – مقاله حاضر خلاصه‌ای از نظرات سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن (علیه‌السلام): ص ۱۵۵–۱۶۶ می‌باشد.

[۲] – حارث بن ابی ربیعه ـ خالد قسری ـ عبیده سلمی ـ حنظلهٔ بن صفوان ـ عبدالله بن ولید بن عبدالملک.

[۳] – برای مثال معلم فرزندان سعد بن ابی وقاص نصرانی بود که در سال ۶۱ هجری عمر سعد این پرورش یافته مکتب نصرانیت امام حسین (علیه‌السلام) را به شهادت رسانید.

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (ص) با عثمان صحت دارد ؟

پاسخ

یکی از فضیلت‌هایی که برای عثمان بن عفان نقل کرده‌اند ، ازدواج با دو دختر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به نام‌های رقیه و ام کلثوم است . در این باره نظریات مختلفی وجود دارد ، اهل سنت با قاطعیت تمام بر آن پافشاری می‌کنند ؛ اما از طرف

دیگر برخی از محققین شیعه بر این اعتقاد هستند که همسران عثمان هیچ کدامشان دختر پیامبر نبودند ؛ بلکه ربیبه آن حضرت و دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند و برای این احتمال دلایلی نیز ذکر کرده اند که ما بدون هیچگونه اظهار نظر این دلایل را به صورت مختصر نقل و قضاوت به عهده خوانندگان گرامی وا می گذاریم .

دوستان عزیزی که مایل به تحقیق بیشتر در این باره هستند می‌توانند به این کتاب‌ها مراجعه بفرمایند : ازواج النبی و بناته ، تألیف الشیخ نجاح الطائی و الصحیح من سیرة النبی الأعظم نوشته سید جعفر مرتضی و... .

اما دلایلی که در این باره آورده شده است :

۱ . عدم وجود رابطه صمیمانه بین پیامبر و دیگر دختران آن حضرت :

با رجوع به سیره نبی مکرم اسلام و دقت در آن ، در می‌یابیم که روایات بسیاری از رابطه بسیار صمیمانه نبی مکرم اسلام و دختر بزرگوارش صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت می کند ؛ تا جایی که هر زمانی پیامبر اسلام به سفر می‌رفت ، آخرین کسی که با او خدا حافظی می کرد ، فاطمه زهرا بود و وقتی از سفر بر می گشت ، قبل از هر کاری به دیدار فاطمه می‌رفت و در خانه او را می‌زد . روایات فراوانی در کتاب‌های شیعه و سنی این رابطه بسیار صمیمانه را ثابت می کند ؛ از جمله بسیاری از علمای شیعه و سنی یکی از القاب آن حضرت را « ام أبیها » نقل کرده‌اند . ابن حجر عسقلانی در تهذیب و الإصابه ، ذهبی در سیر اعلام النبلاء و الکاشف خود نوشته‌اند :

فاطمة الزهراء ... کانت تکنی أم أبیها .

الإصابة – ابن حجر – ج ۸ – ص ۲۶۲ و سیر أعلام النبلاء – الذهبی – ج ۲ – ص ۱۱۸ – ۱۱۹ و الکاشف فی معرفة من له روایة فی کتب الستة – الذهبی – ج ۲ – ص ۵۱۴ و تهذیب الکمال – المزی – ج ۳۵ – ص ۲۴۷ و أسد الغابة – ابن الأثیر – ج ۵ – ص ۵۲۰ و الاستیعاب – ابن عبد البر – ج ۴ – ص ۱۸۹۹ .

اما هیچ روایتی ؛ حتی یک روایت ضعیف نیز در کتاب‌های شیعه و سنی نقل نشده است که پیامبر اسلام حتی یکبار درِ خانه رقیه و ام کلثوم را زده باشد . چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم این رابطه بسیار صمیمانه را با دیگر دختران خود نداشته است ؛ نه در مدینه و نه حتی در مکه ؟ مگر نه این که به ادعای اهل سنت آن‌ها نیز یادگار خدیجه بودند ؟

هر چند که فاطمه زهرا از هر نظر از تمامی زنان عالم متمایز بوده است ؛ ولی اگر پیامبر دختری غیر از فاطمه داشت ، شایسته بود که این رابطه صمیمانه بین آن‌ها نیز وجود داشته باشد .

و یا در زمانی که کفار قریش پیامبر اسلام را آزار و اذیت می کردند ، دیگر دختران رسول خدا کجا بودند که از پدر حمایت کنند ؟ بخاری و مسلم در صحیحشان نوشته‌اند :

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ بَیْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُصَلِّی عِنْدَ الْبَیْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ وَقَدْ نُحِرَتْ جَزُورٌ بِالْأَمْسِ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ أَیُّکُمْ یَقُومُ إِلَی سَلَا جَزُورِ بَنِی فُلَانٍ فَیَأْخُذُهُ فَیَضَعُهُ فِی کَتِفَیْ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَانْبَعَثَ أَشْقَی الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ بَیْنَ کَتِفَیْهِ قَالَ فَاسْتَضْحَکُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ یَمِیلُ عَلَی بَعْضٍ وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ لَوْ کَانَتْ لِی مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ مَا یَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّی انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ وَهِیَ جُوَیْرِیَةٌ فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَیْهِمْ تَشْتِمُهُمْ .

صحیح البخاری – البخاری – ج ۱ – ص ۶۵ و صحیح مسلم – مسلم النیشابوری – ج ۵ – ص ۱۷۹ .

از ابن مسعود روایت شده است که گفت : هنگامی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در برابر خانه کعبه نماز می گزارد ، ابو جهل و همدستانش در نزدیکی خانه نشسته بودند و یک روز قبل از آن ، بچه شتری نحر شده بود . ابو جهل به همدستان خود گفت : کدامیک از شما حاضر است برود و شکمبه آن شتر را بیاورد و هنگامی که محمد صلّی اللّه علیه و آله در سجده است ، آن ها را

روی شانه او بیفکند ؟ بدترین آنها پیشقدم شد و دستور ابو جهل را عملی ساخت . در حالی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در سجده بود ، آن شکمبه آلوده را روی شانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله افکند . ابو جهل و همدستانش از مشاهده این منظره بسیار خندیدند به طوری که بعضی از آن ها از شدت خنده به روی دیگری می‌افتاد !

ابن مسعود می گوید : من در این هنگام گوشه‌ای ایستاده بودم و جریان را مشاهده می کردم ، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمبه را از روی شانه حضرتش بردارم . پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله همچنان در حال سجده بود و سر از سجده برنمی‌داشت تا این که مردی به حضور حضرت زهرا علیها السّلام شتافت و جریان را به عرض رسانید . حضرت فاطمه علیها السّلام در حالی که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود ، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله برداشت و آن ها را مورد شماتت و ملامت قرار داد .

در تمامی گرفتاری‌هایی که برای نبی مکرم اسلام پیش می‌آمد ، تنها کسی که می‌آمد پدر را دلداری می‌داد ، زخم‌های او را مداوا می کرد ، فاطمه زهرا بود . اگر آن‌ها نیز دختر رسول خدا بودند ، شایسته بود که آن‌ها نیز فاطمه را در دفاع از پدر یاری کنند .

بعد از جنگ احد که صورت نبی مکرم زخمی شده بود ، رقیه و ام کلثوم کجا بودند که همانند فاطمه بیایند و زخم‌های پدر را شستشو بدهند ؟

مگر نه این که به قول آن‌ها ، آن دو نیز دختران پیامبر بودند ؛ پس چرا هیچ نوع رابطه‌ای بین پیامبر اسلام با دختران دیگرش نقل نشده است ؟

۲ . در قضیه مباهله که پیامبر تمام بستگان درجه یک خود را انتخاب کرد ، چرا دیگر دختران خود را نبرد و از بین «نساء» خود فقط فاطمه را انتخاب کرد ؟

مسلم در صحیح خود می‌نویسد :

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِی وَقَّاصٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِیَةُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَکَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أَسُبَّهُ لَأَنْ تَکُونَ لِی وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ ... وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ { فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ } دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلِیًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَیْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِی .

صحیح مسلم ، ج ۵ ، ص ۲۳، کتاب فضائل الصحابة ، باب من فضائل علی بن أبی طالب، ح ۳۲ .

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش (سعد بن ابی وقاص) نقل کرده است که معاویه سعد را امر کرد و گفت : تو را چه مانع است که ابوتراب (علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ) را دشنام دهی ؟ (سعد) گفت : من سه چیز (سه فضیلت) را از او در خاطر دارم ، که رسول خدا ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ درباره وی فرموده است ، هرگز وی را دشنام نخواهم داد. چنانچه من یکی از این سه فضیلت را می داشتم از شتران سرخ مو برایم محبوبتر بود ... وقتی این آیه نازل گردید : (... فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ...) پیامبر ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ علی و فاطمه و حسن و حسین ـ علیهم السلام ـ را فراخواند و فرمود : «خدایا، اینان اهل من هستند ».

آیا «نساءنا » شامل دیگر دختران پیامبر نمی‌شد ، یا پیامبر دختر دیگری غیر از صدیقه طاهره نداشت ؟

۳ . چرا هیچ کس از دیگر دختران پیامبر خواستگاری نکردند ؟

قضیه دیگری که بطلان این قضیه را روشن می کند ، این است که در هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که در مدینه ، احدی از مهاجرین و یا انصار به خواستگاری ام کلثوم رفته باشد ؛ با این که برای خواستگاری از فاطمه زهرا و رسیدن به افتخار دامادی پیامبر ، بر یکدیگر پیش دستی می کردند و هر کس دوست داشت این افتخار نصیب او شود . آیا ام کلثوم دختر پیامبر نبود یا اصلاً چنین دختری وجود خارجی نداشت ؟

۴. حرمت جمع بین دختران رسول خدا و دختران دشمن خدا :

علما و محدثین اهل سنت برای خرده گیری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود ، دختر ابو جهل را نیز خواستگاری کرد . این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد !! پیامبر اسلام وقتی از این قضیه با خبر شدند ، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود :

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .

صحیح البخاری - ج ۴ - ص ۲۱۲ — ۲۱۳

فاطمه پاره تن من است ، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند ، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود .

و در روایت دیگری نوشته‌اند که آن حضرت فرمود :

إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا .

صحیح البخاری ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۵۲۳۰، کتاب النکاح، ب ۱۰۹ - باب ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِي الْغَيْرَةِ وَالإِنْصَافِ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱، ح ۶۲۰۱، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم، ب ۱۵ -باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلام .

علی (علیه السلام) اگر می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، باید دختر من را طلاق بدهد . فاطمه پار ?تن من است ، آن‌چه که موجب رنجش فاطمه بشود ، مرا می‌رنجاند ... .

از آنجایی که بحث اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین علیه السلام در میان است ، علمای اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده‌اند ؛ غافل از این که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و دختران دشمان خدا نه یکبار که چندین بار جمع کرده است .

رملة بنت شیبة ، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

ابن عبد البر در این زمینه می‌نویسد :

رملة بنت شيبة بن ربيعة كانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان.

الاستيعاب ، ج ۴ ، ص ۱۸۴۶ رقم ۳۳۴۵.

رملة ، دختر شیبه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

و شیبة از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است ؛ چنانچه ابن حجر می‌نویسد :

رملة بنت شيبة بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها يوم بدر كافرا .

الإصابة، ج ۸، ص ۱۴۲ - ۱۴۳ رقم ۱۱۱۹۲.

رمله ، دختر شیبه ... پدرش در جنگ بدر کشته شد ، در حالی که کافر بود .

در حالی که نوشته‌اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا ! نیز همسر عثمان بوده است . ابن اثیر در اسد الغابة می‌نویسد :

ولما أسلم عثمان زوّجه رسول الله صلى الله عليه وسلم بابنته رقية وهاجرا كلاهما إلى أرض الحبشة الهجرتين ثم عاد إلى مكة وهاجر إلى المدينة .

أسد الغابة، ج ۳، ص ۳۷۶ .

زمانی که عثمان اسلام آورد ، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری او درآورد ، هر دوی آن‌ها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند ، سپس وقتی از آن‌جا بازگشتند ، به مدینه مهاجرت کردند .

علاوه براین ، عثمان با أم البنين بنت عيينة و فاطمة بنت الوليد بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است ؛ در حالی که پدر هر دوی آن‌ها

نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده‌اند .

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خـدا و دختر دشـمن خدا ، حرام بوده است ، چرا عثمان این عمل حرام را بارها و بارها مرتکب شده است ؟ و اگر حرام نبوده ، چرا پیـامبر اسـلام به قول اهـل سـنت اجـازه چنین کـاری را به امیر المؤمنین نـداد و نعوذ بالله می‌خواسـت حلال خدا را حرام کند ؟ پس معلوم می‌شود که یا قضـیه خواسـتگاری از دختر ابوجهل از اختراعات بنی امیه و برای اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین است ، یا پیامبر اسلام دختری غیر از صدیقه طاهره نداشته است ؟

۵ . از دلاـیلی که دروغ بودن این قضـیه را روشن می‌سـازد ، این است که بسـیاری از علمـای اهـل سـنت و از جمله ضـیاء المقدسـی گفته‌اند :

عن قتادة ، قال : ولـدت خدیجة لرسول الله (صـلی الله علیه وآله وسـلم) : عبـد مناف فی الجاهلیة ، وولدت له فی الاسـلام غلامین ، وأربع بنات : القاسم ، وبه کان یکنی : أبا القاسم ، فعاش حتی مشـی ، ثم مات ، و عبد الله ، مات صغیرا . وأم کلثوم . وزینب . ورقیة . وفاطمة ... .

البدء والتاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۶ و ج ۴ ، ص ۱۳۹ .

قتاده گفته است : خدیجه برای نبی مکرم اسلام ، در عهد جاهلیت ، عبد مناف را به دنیا آورد و بعد از اسلام ، دو پسر و چهار دختر به نام های : قاسم ـ به خاطر او کنیه پیامبر را «ابوالقاسم » گذاشـتند ، آن قدر زنده بود که می‌توانست راه برود بعد از آن فوت کرد ـ و عبد الله که خردسال فوت کرد ، و ام کلثوم ، زینب ، رقیه و فاطمه را به دنیا آورد .

شهاب الدین قسطلانی بعد از نقل سخن مقدسی می‌نویسد :

وقیل : ولد له ولد قبل المبعث ، یقال له : عبد مناف ، فیکونون علی هذا اثنی عشر ، وکلهم سوی هذا ولد فی الاسلام بعد المبعث .

المواهب اللدنیة ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .

گفته‌انـد که خـدیجه قبل از مبعث یک پسـر برای او به دنیا آورد که به او عبـد مناف می گفتنـد ، غیر از عبـد مناف بقیه فرزندان پیامبر بعد از مبعث متولد شده است .

و ابن عبد البر در الإستیعاب می‌نویسد :

وقال الزبیر ولـد لرسول الله صـلی الله علیه وسـلم القاسم وهو أکبر ولـده ثم زینب ثم عبد الله وکان یقال له الطیب ویقال له الطاهر ولد بعد النبوة ثم أم کلثوم ثم فاطمة ثم رقیة .

الاستیعاب - ابن عبد البر - ج ۴ - ص ۱۸۱۸ .

زبیر گفته : نخستین فرزنـد رسول خدا که به دنیا آمد ، قاسم بود و او از همه بزرگتر بود ، پس او زینب ، و پس از وی عبد الله که به وی طیب و یا طاهر نیز می گفتند بعد از نبوت متولد شد ، پس از آن ام کلثوم ، سپس فاطمه و پس از وی رقیه به دنیا آمدند .

از طرف دیگر نوشـته‌اند که رقیه ، کوچکـترین دختر رسول خـدا و حـتی از حضـرت زهرا سـلام الله علیهـا نیز کوچکتر بوده است .

چنانچه ابن کثیر دمشقی می‌نویسد :

أکبر ولده علیه الصلاة والسلام القاسم ، ثم زینب ، ثم عبد الله ، ثم أم کلثوم ثم فاطمة ثم رقیة ...

بزرگترین فرزنـد ، پیـامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم قـاسم ، و پس از آن ، زینب ، عبـد الله ، ام کلثوم ، فاطمه و پس از آن رقیه بوده است .

بـا این تفصـیل ، چگونه می‌توان این سـخن اهـل سـنت را تصـدیق کرد که رقیه با عثمان ازدواج کرده ، بعـد با او به حبشه مهاجرت نموده و حتی در داخل کشتی فرزندی از او سقط شده است !!! . با این که می‌دانیم ، هجرت اول به حبشه در سال پنجم بعد از بعثت بوده است .

و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت نوشته‌اند که ام کلثوم رقیه قبل از این که با عثمان ازدواج کند در عقد پسران أبی لهب بوده‌اند و بعد از آن که سوره تبّت در حق أبی لهب نازل شد ، وی به فرزندانش دستور داد که دختران رسول خدا را طلاق بدهند .
ابن أثیر در اسد الغابهٔ می‌نویسد :
قد زوج ابنته رقیهٔ من عتبهٔ بن أبی لهب وزوج أختها أم کلثوم عتیبهٔ بن أبی لهب فلما نزلت سورهٔ تبت قال لهما أبوهما أبو لهب وأمهما أم جمیل بنت حرب بن أمیهٔ حمالهٔ الحطب فارقا ابنتی محمد ففارقاهما ...
أسد الغابهٔ – ابن الأثیر – ج ۵ – ص ۴۵۶ .
رسول خدا ، دخترش رقیه را به عتبه پسر أبی لهب و ام کلثوم را به عتیبه پسر دیگر ابولهب داد ، وقتی سوره تبت نازل شد ، ابولهب و همسرش ام جمیل که همان «حمالهٔ الحطب » باشد ، به پسرانش دستور دادند که دختران محمد را طلاق دهند . پس آن‌ها را طلاق دادند ...
در حالی که می‌دانیم ، سوره تبت در زمانی نازل شده است که مسلمین در شعب أبی طالب در محاصره بودند . سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد :
وأخرج أبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس قال ما کان أبو لهب الا من کفار قریش ما هو حتی خرج من الشعب حین تمالأت قریش حتی حصرونا فی الشعب وظاهرهم فلما خرج أبو لهب من الشعب لقی هندا بنت عتبهٔ ابن ربیعهٔ حین فارق قومه فقال یا ابنت عتبهٔ هل نصرت اللات والعزی قالت نعم فجزاک الله خیرا یا أبا عتبهٔ قال إن محمدا یعدنا أشیاء لا نراها کائنهٔ یزعم أنها کائنهٔ بعد الموت فما ذاک وصنع فی یدی ثم نفخ فی یدیه ثم قال تبا لکما ما أری فیکما شیئا مما یقول محمد فنزلت تبت یدا أبی لهب قال ابن عباس فحصرنا فی الشعب ثلاث سنین وقطعوا عنا المیرهٔ حتی أن الرجل .
الدر المنثور – جلال الدین السیوطی – ج ۶ – ص ۴۰۸
و محاصره در شعب أبی طالب در سال ششم هجری و بعد از هجرت به حبشه بوده است . با این حال چگونه می‌توان تصدیق کرد که همسر عثمان دختر پیامبر بوده است ؟
۶ . محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد ، شخصی پیش عبد الله بن عمر آمد و از او سؤالاتی کرد ؛ از جمله نظر او را در باره عثمان و امام علی علیه السلام پرسید ، وی در مقایسه بین عثمان و حضرت علی علیه السلام می گوید :
أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَتَنُهُ ... .
صحیح البخاری – البخاری – ج ۵ – ص ۱۵۷ .
اما عثمان ، خداوند از گناه او (فرار عثمان در جنگ احد) درگذشت ؛ ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید ، اما علی علیه السلام پس او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و داماد او است .
ملاحظه می‌فرمایید که دفاع عبد الله بن عمر از عثمان فقط در این مطلب خلاصه می‌شود که خداوند از گناه فرار وی در جنگ احد درگذشته است ؛ ولی صحابه‌ای که علیه او خروج کردند ، او را نبخشیده و عثمان را کشتند ؛ ولی این که عثمان داماد پیامبر نیز باشد ، متذکر نمی‌شود . اما نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام استدلال می کند که او پسر عموی پیامبر و داماد آن حضرت است .
اگر عثمان داماد پیامبر بود ، باید ابن عمر به آن استدلال می کرد ؛ زیرا وی تمام تلاش خود را می‌کند که در برابر هر نوع تهمتی را از عثمان دفع کند و معنا ندارد که وقتی دلیل قویتری همانند دامادی پیامبر وجود دارد ، وی به دلیل سخیف و ضعیف استدلال کند ؛ زیرا عفو خداوند فقط شامل کسانی می‌شود که بعد از فهمیدن زنده بودن پیامبر از فرار دست کشیده و برگشتند و شامل عثمان که بعد از سه روز برگشت ، نمی‌شود . حتی اگر فرض کنیم که عفو خداوند شامل عثمان نیز می‌شود ، سبب نخواهد شد که خداوند تمامی گناهان او را که حتی بعد از آن نیز انجام داده بخشیده باشد ؛ بلکه حد اکثر شامل فرار او در همان جنگ می‌شود .

بنابراین شایسته بود که اگر دامادی عثمان صحت داشت ، به آن استناد می کرد .

۷ . حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از غصب فدک توسط ابوبکر به مسجد آمد و خطبه غرائی خواند که بسیاری از علمای اهل سنت آن را نقل کرده‌اند . آن حضرت در بخش‌های از این خطبه می‌فرماید :

أنا فاطمة بنت محمد أقول عودا علی بدء ، وما أقول ذلک سرفا ولا شططا... فإن تعزوه تجدوه أبی دون نسائکم وآخا ابن عمی دون رجالکم ، فبلغ الرسالة صادعا بالرسالة ناکبا عن سنن مدرجة المشرکین ، ضاربا لثجهم آخذا بأکظامهم ، داعیا إلی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة .

مناقب علی بن أبی طالب (ع) وما نزل من القرآن فی علی (ع) - أبی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی - ص ۲۰۲ و السقیفة وفدک - الجوهری - ص ۱۴۲ .

ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمّد است ، گفتارم تماما یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی به دور است ... اگر تحقیق کنید (پیامبر اسلام) پدر من بود نه پدر زنان شما ، و در عقد اخوّت پسر عموی من بود نه شما .

اگر زنان عثمان دختران پیامبر بودند ، نباید فاطمه زهرا سلام الله علیها که سرور زنان بهشت است ، چنین سخنی بگوید و از طرف دیگر عثمان نیز می‌توانست به این سخن حضرت اعتراض کند که زنان من نیز دختران پیامبر بودند .

۸ . ابن الدمشقی و محب الدین طبری می‌نویسند :

أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی : أوتیت ثلاثا لم یؤتهن أحد ولا أنا ، أوتیت صهرا مثلی ولم أوت أنا مثلی ، وأوتیت زوجة صدیقة مثل بنتی ولم أوت مثلها زوجة ، وأوتیت الحسن والحسین من صلبک ولم أوت من صلبی مثلهما ، ولکنکم منی وأنا منکم .

جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی (ع) - ابن الدمشقی - ج ۱ - ص ۲۰۹ و الریاض النضرة ج ۲ ص ۲۰۲ .

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود : یا علی خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به من و هیچیک از مردم ، عنایت نفرموده است :

۱. پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده است ؛

۲. همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته که به من عنایت نفرموده است ؛

۳ . حسن و حسینی از پشت تو به وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیاورده است ؛ آری ! من از شمایم و شما از من می‌باشد .

در این روایت پیامبر اسلام به صراحت می گوید که به احدی غیر از علی علیه السلام پدر زنی مثل من داده نشده است ، معلوم می‌شود که پیامبر دختر دیگری نداشته است و گرنه چنین سخنی نمی‌فرمود .

آیا نامگذاری فرزندان امیرالمومنین دلالت بر دوستی با خلفا دارد؟

) بر گرفته از کتاب معمای نام نوشته علی لباف (

پاسخ به این شبهه:

عمر بن علی علیه السلام نخستین فرزند امیرالمومنین که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند.

در نامگذاری فرزند امیرالمومنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (امّ حبیب بنت ربیعه– از بنی تغلب) به نام (عمر) (برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را ابوالقاسم ثبت نموده اند.) هیچ اختلافی بین مورخین مشاهده نمیشود و جای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما سوال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی ابن ابیطالب به چنین نامی چه بوده است و دلیل تشابه در اسم چیست؟ اهل سنت این نامگذاری را نشان دهنده محبت خاندان پیامبر و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا میدانند! در

حالی که اسناد معتبر تاریخی وجود چنین رابطه دوستانه ای را به شدت انکار مینمایند.

آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟

سند شماره۱

اعتراف عمر بن خطاب مندرج در کتاب ((صحیح مسلم))

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ه) در کتاب" صحیح "سخنانی را از عمر بن خطاب نقل میکند که در حضور (عثمان - عبدالرحمان بن عوف - زبیر - سعد ابی وقاص) خطاب به عباس ابن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب ایراد گردیده است.

وی مینویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور رو به عباس و حضرت علی علیه السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

ثم توفی ابوبکر و انا ولی رسول الله و ولی ابی بکر- فرایتما کاذبا آثما غادرا خائنا (صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۲)

ترجمه: سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر (در سرپرستی و زعامت شما) میباشم. پس شما دو نفر مرا دروغگو - گناهکار- حیله گر- و پیمان شکن میدانید.

سند شماره ۲

اعتراف عایشه - مندرج در کتاب صحیح بخاری

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ه) درکتاب" صحیح "از قول عایشه نقل میکند که علی بن ابیطالب علیه السلام از ملاقات با عمر بن خطاب کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو میکند:

کراهیه لمحضر عمر (صحیح بخاری حدیث شماره ۳۹۳۱.

این سخن عایشه در کتاب صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۴چنین ثبت شده است: کراهیة محضر عمر بن الخطاب. (

ترجمه : به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر .

سند شماره ۳

اعتراف ابن عباس- مندرج در کتاب" شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید"

ابوحامد معتزلی (متوفی ۶۵۶ه) در کتاب شرح نهج البلاغه از قول ابن عباس نقل میکند که علی بن ابیطالب پیوسته بر عمر ابن خطاب غضبناک و خشمگین بود.

وی مینویسد: خلیفه دوم در سفر شام - رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت: اشکو الیك ابن عمک - سالته ان یخرج معی فلم یفعل و لم ازل اراه واجدا. فیم تظن موجدته؟ (شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان) ج۱۲ ص ۷۸(.

ترجمه من از پسر عمویت به تو گله دارم. از وی خواستم که با من به شام بیاید ولی نپذیرفت. من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت غضب می یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست ؟

آنچه ملاحظه فرمودید تنها دورنمایی از رابطه امیرالمونین با خلیفه دوم میباشد و تدبر در فرازهای آن خواننده فرهیخته را به این نتیجه میرساند که : دلیل نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگر باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را عمر نهاد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی به نام عمر را بسیار سهل و آسان نموده اند.

سند شماره ۱

دیدگاه بلاذری مورخ مشهور اهل سنت(اهل سنت بلاذری را در کتب رجالی خود در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده

اند. برای مثال: ذهبی: تذکره الحفاظ ج۳ ص ۸۹۲(

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹ه(مینویسد:

و کان عمر بن الخطاب سمی عمر بن علی باسمه . ترجمه: عمر بن خطاب - عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود. (انساب الاشراف ج۲ ص ۱۹۲تحقیق:محمد باقرمحمودی). جمل من انساب الاشراف ج۲. ص ۴۱۳ تحقیق: سهیل زکار

سند شماره ۲

تایید دیدگاه از سوی سایر مورخین اهل سنت

--جمال الدین مزی (متوفی ۷۴۲ ه) در کتاب" تهذیب الکمال "جلد ۲۱ صفحه ۴۶۷

--شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸ ه) در کتاب" سیر اعلام النبلاء " جلد ۴ صفحه ۱۳۴

--ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ه) در کتاب" تهذیب التهذیب "جلد ۷ صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹ ه) را تاکید کرده و تصریح نموده اند که :

هنگامی که از صهباء بنت ربیعه فرزند پسری برای امیر المونین علیه السلام متولد شد. عمر بن خطاب نام این فرزند را عمر گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان پذیر بود؟

شاید تصور نمایید که تغییر نام یک فرد به گونه ای که اسم اصلی او فراموش گردد چندان هم ساده نباشد! حال چطور میتوان پذیرفت که خلیفه دوم نام خود را بر فرزند امیرالمومنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ میگوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان چندان هم در میان قریش بی سابقه نمی باشد.

نمونه اول

جناب عبدالمطلب

همگان جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام عبد المطلب میشناسند در حالیکه نام اصلی وی" شیبهٔ الحمد "میباشد.

پژوهشگران جریان فراموشی نام وی را چنین نگاشته اند:

(هاشم در یکی از سفرهای خود به مدینه با سلمی دختر عمرو خزرجی ازدواج کرد و عبدالمطلب از وی تولد یافت. و در موقع وفات هاشم-عبدالمطلب نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود. مطّلب بن عبدمناف بعد از برادرش هاشم امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت. و چون عبدالمطّلب بزرگ شد. مطّلب خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد. و چون او را ردیف خویش سوار (مرکب) کرده بود. مردم بی خبر از حقیقت گفتند: مطّلب بنده ای خریده است. اما مطلب میگفت: وای بر شما! این پسر برادر من هاشم است . از آن روز برای او نام عبدالمطّلب معروف گشت و نام اصلی او که شیبه یا شیبهٔ الحمد بود از یاد رفت .)

(تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران ص ۴۶)

نمونه دوم

ابوجهل

همگان یکی از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام ابوجهل میشناسند. در حالیکه که کنیه و نام اصلی او "ابوالحکم- عمرو بن هشام "مباشد. شهرت نام ابوجهل در میان مسلمانان که آغاز آن دوران صدر اسلام میباشد موجب گردید که حتی در دایرهٔ المعارف ها نیز زندگی نامه او را تحت عنوان ابوجهل به ثبت برسانند.

) دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج۵ص۳۰۵. المنجد فی الاعلام.ص۱۴(

آشنایی با سایر قربانیان دخالت های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

نمونه اول

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ ه) نقل میکند:

عبد الرحمان بن الحارث بن هشام بن المغیره المخزومی در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود. پس عمر اسم او را تغییر داد. همان زمان که اسم افرادی که با نامهای پیامبران خوانده میشدند تغییر میداد. و او را عبدالرحمان نامید. (اسدالغابه ج۳ ص۲۸۴(

نمونه دوم

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ ه) نقل میکند:

اسم ابو مسروق اجدع بود. پس عمر او را عبدالرحمان نامید. الطبقات الکبری ج۶ص ۷۶

نمونه سوم

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ه) نقل میکند:

طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است. (المصنف ج۱ ص۶۱(

نمونه چهارم

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ه) نقل میکند:

نام کثیر بن صلت–قلیل بود. پس عمر او را کثیر نامید. (فتح الباری ج ۲ ص۳۷۴(

آیا مخالفت با دخالت های خلیفه دوم در تغییر نام افراد برای قربانیان آن امکان پذیر بود ؟

پاسخ به این سوال نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم میباشد که تنها از طریق تدبر در اسناد معتبر تاریخی میتوان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

پژوهشگران در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد کرده اند:

نمونه اول

او نخستین کسی بود که شلاق (دره) در دست گرفت. (رسول جعفریان: تاریخ خلفا. ص۶۵. به نقل از طبری: تاریخ الامم و الملوک ج ۴ ص ۲۰۹(

نمونه دوم

شخصی به عمر گفت: مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو متنفرند! عمر پرسید: برای چه؟ آن مرد گفت از زبان و عصای تو ! (همان منبع ص۶۶ به نقل از : نمیری: تاریخ المدینه المنوره ج۲ ص۸۵۸(

نمونه سوم

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عمر– دیگران را از انتقاد به او بازداشته است. (همان منبع ص۶۹. به نقل از: ابی سعید منصور بن الحسین: نثر الدر ج۴ ص۳۴(

نمونه چهارم

یک بار غلام زبیر بعد از نماز عصر به نماز ایستاد. در همان لحظه متوجه شد که عمر با دره (شلاق) خود به طرف او می آید. بلافاصله از آنجا فرار کرد. (همان منبع: ص۶۶. به نقل از: فسوی: المعرفه و التاریخ ج۱ ص۳۶۴–۳۶۵(

نمونه پنجم

ابن عباس میگوید: من برای پرسیدن یک سوال از عمر دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش ترس از عمر بود. (علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران ص ۱۱۰. به نقل از ابن جوزی :تاریخ عمر بن الخطاب ص ۱۲۶(

نمونه ششم

خشونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی. جرات ابراز حکم شرعی ارث را نداشت. وقتی بعد از مرگ عمر بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمیگفتی. جواب داد: به خدا قسم از او میترسیدم. (همان منبع ص ۱۱۰ به نقل از: ابن حزم اندلسی: المحلی ج۸ ص۲۷۹-۲۸۰(

جمع بندی

همین برخوردها را میتوان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم در زمینه تغییر نام افراد به شمار آورد.

ابوبکر بن علی دومین فرزند امیرالمومنین که مورخین کنیه یکی از خلفا را برای وی بر شمرده اند.

همانطور که میدانید (ابوبکر) کنیه است و نام محسوب نمی گردد. همین نکته قضاوت شبهه افکنان درباره روابط امیرالمومنین علی علیه السلام با ابوبکر-آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان- را با ابهام مواجه می سازد.

دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب دلایل متعددی برای کنیه گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی یا مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد می باشد.

از این رو شناسایی نام ابوبکر بن علی علیه السلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

دیدگاه مورخین درباره نام ابوبکر بن علی علیه السلام

دیدگاه یکم

نام وی عبدالله می باشد. ابولموید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸هجری) در کتاب" مقتل الحسین علیه السلام "و نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی (متوفی قرن ۵هجری) در کتاب" المجدی "می نویسد: ابوبکر بن علی و اسمه عبدالله. یعنی ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است. (۱)

دیدگاه دوم

نام وی محمد می باشد. ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هجری) در کتاب" التنبیه و الاشراف "و ابن بطریق (متوفی ۶۰۰هجری) در کتاب" عمده عیون "و ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵هجری) درکتاب" الفصول المهمه "مینویسد: و محمد الاصغر المکنی ابابکر. یعنی: کنیه محمد کوچکتر ابوبکر میباشد. (۲)

دیدگاه سوم

نام وی عبدالرحمن میباشد. احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هجری) در کتاب" اتعاظ الحنفاء "می نویسد: و عبدالرحمن الذی یکنی ابابکر. یعنی: کنیه عبدالرحمن ابوبکر می باشد. (۳)

دیدگاه چهارم

نام وی ناشناخته میباشد. ابوالفرج اصفهانی(متوفی۳۵۶ هجری) در کتاب" مقاتل الطالبیین "می نویسد: و ابوبکر بن علی بن ابیطالب لم یعرف اسمه. یعنی و ابوبکر بن علی بن ابیطالب نامش شناخته نشد. (۴)

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاه ها

به دو قرینه احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه نام ابوبکر بن علی همان" عبدالله "باشد.

قرینه اول

برخی مورخین ابوبکر بن علی را به جای عبدالله بن علی در شمار فرزندان ام البنین ذکر کرده اند. (۵) و این اشتباه –به احتمال زیاد– ناشی از آن بوده است که از نظر آنان نام ابوبکر بن علی نیز عبدالله میباشد.

قرینه دوم

جمع کثیری از مورخین" محمدالاصغر "را فرزندی غیر از ابوبکر بن علی و حتی از مادری غیر از مادر ابوبکر بن علی: لیلی بنت مسعود دانسته اند. (۶)

نتیجه گیری

همانطور که گفتیم یکی از رایج ترین دلایل انتخاب یک کنیه همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان یک عصر خاص می باشد.

برای مثال در عرف عرب –به ویژه شیعیان– کنیه ابوالحسن با نام علی همراهی و مطلوبیت دارد.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام عبدالله نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول (خلیفه اول: ابوبکر:عبدالله بن عثمان میباشد) با کنیه ابوبکر قرین گردیده و به همین دلیل این کنیه از سوی اطرافیانی که این همراهی مورد پسندشان بوده بر فرزند حضرت علی اطلاق شده است.

یاد آوری

در میان عرب انتخاب کنیه برای فرزند در انحصار پدرش نمیباشد و دیگران نیز به جهات گوناگونی میتوانند بر روی یک فرد کنیه بگذارند.

به عبارت دیگر در بسیاری موارد پدر در کنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب به دیگران این اجازه را می دهد که در کنیه گذاری بر روی یک فرزند دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز به ویژه در مواردی که نام و کنیه ای در کنار هم متعارف شده اند یا این همراهی مطلوی اطرافیان میباشد. بسیار زیاد است.

در نتیجه: نمیتوان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه السلام کنیه ابوبکر را برای فرزند خویش برگزیده اند.

عثمان بن علی سومین فرزند امیرالمومنین علیه السلام که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند.

اسناد و مدارک معتبر تاریخی سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام عثمان را بسیار سهل و آسان نموده اند.

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به عثمان وجود ندارد.

شاهد اول

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هجری) از قول امیرالمومنین علی علیه السلام می نویسد:

انما سمیته باسم اخی عثمان بن مظعون. یعنی: همانا او را به اسم برادرم عثمان به مظعون نامگذاری نمودم. (۱۱)

شاهد دوم

العبیدلی ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هجری) درباره مجاهدین جنگ بدر می نویسد:

منهم عثمان بن مظعون الذی سمی امیرالمومنین علی بن ابیطالب ابنه باسمه. یعنی: از جمله آنان عثمان بن مظعون می باشد. همو که امیرمومنان علی بین ابیطالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود. (۱۲)

اسناد:

۱ـ مقتل الحسین علیه السلام ج ۲ ص ۲۸ – المجدی ص ۱۷

۲–التنبیه و الاشراف ص ۲۹۷– عمده عیون ص ۲۹– الفصول المهمه ص ۱۴۱

۳–اتحاظ الحنفاء ص ۵

۴–مقاتل الطالبین ص ۵۶

۵–ابن قتیبه: الامامه و السیاسه ج ۲ص ۶– ابن عبد ربه: العقد الفرید ج ۴ص ۳۸۵– جواهر المطالب ج ۲ص ۲۷۷

۶–کلبی: جهره النسب ص ۳۱ – ابن سعد در الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۱– طبری در تاریخ الامم و الملوک ج۵ص ۱۵۴ – ابن جوزی در المنتظم ج ۵ ص ۶۹– ابن کثیر در البدایه و النهایه ج۸ص ۱۸۷

۷–ابن فندق: لباب الانساب ج ۱ص ۳۹۹

۸–الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۱ –– العقد الفرید ج ۴ص ۳۸۵ –– مجمع الزوائد ج ۹ص ۱۹۷

۹–علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی ص ۱۷۶–۱۷۵ به نقل از ابن قتیبه الامامه و السیاسه ج ۱ص ۱۴۶

۱۰–همان منبع ص ۱۷۶ و الامامه و السیاسه ج ۱ص ۱۳۰

۱۱–المقاتل الطالبیین ص ۵۵

۱۲– تهذیب الانساب ص ۲۷

شرح فرازهایی از خطبه‌ی حضرت زهراء (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه : فقیه‌امامی، حسن، ۱۳۱۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه سخنرانی‌های حضرت آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی (مد ضله العالی) در شرح فرازهایی از خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام به مناسبت ایام فاطمیه جمادی الثانی ۱۴۲۵ ق.

مشخصات نشر : اصفهان: مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان، واحد تحقیقات، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۰۵ ص.؛ ۱۴×۲۱ س‌م.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۳۵۰۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها -- نقد و تفسیر

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲۲/ف۷م۳ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۳۹۴۱

متن سخنرانی

بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیم

الحمدُ للّه ربّ العالمین حمدًا أزلیًّا بأَبَدیّته، و أَبَدیًّا بأَزلیّتهِ، سَرْمدًا بإطلاقه مُتَجَلّیًا مرایا آفاقِهِ، و الصلوةُ و السلام علی سیّدِ أنبیائِهِ البشیر النذیر و السِراجِ المُنیرِ سیّدنا أحمد و نبیّنا أبی القاسم مُحَمَّد، واللَعنُ الدائم علی أعدائهم أجمعین مِن الآن إلی قیامِ یوم الدّین.

قال الحکیم فی کتابِهِ الکریم و مُبْرَم خطابِهِ العَظیم:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ»(۱)

هدیه محضر مبارک بقیهٔ اللّه الاعظم، امام المنتظر، حجهٔ بن الحسن المهدی، صلوات بفرستید.

شهادت مظلومانه بی بی دو عالم، صدیقه کبری، فاطمه زهراعلیها السلام را به ساحت مقدس حضرت بقیهٔ اللّه «ارواحنا فداه» و به عموم شیعیان آن بزرگوار بالاخص، حضّار محترم و سروران گرامی تسلیت می گویم.

مطلبی به نظرم رسید، به مناسبت این روز تقدیم محضرتان کنم که البتّه یک بحث قرآنی است ابتدائاً آیه کریمه‌ای که تلاوت شد را ترجمه می کنم و بعداً مطلب را توضیح خواهم داد. قرآن کریم می‌فرماید: ما رُسل و پیامبرانمان را توأم با بیّنات و معجزات و دلائلی که شهادت بر حقانّیت آنها می‌دهد فرستادیم و با آن پیامبران دو چیز را همراه کردیم؛ یکی کتاب و دیگری میزان. این دو چیز به این منظور همراه انبیاء قرار گرفت تا مردم زندگی را بر مبنای عدالت و قسط پایه ریزی کنند.

«لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»(۲)

شاهد ما در این آیه شریفه کلمه میزان است. چون منظور از کتاب معلوم است. صد و چهارده کتاب آسمانی بر انبیاء نازل شده

است. مخصوصاً بر پیامبران اولوالعزم صُحُف بر حضرت نوح، صحف دیگری بر حضرت ابراهیم، تورات بر موسی، انجیل بر حضرت عیسی و قرآن بر خاتم انبیاء مؤید مجتبی محمد مصطفی‌صلی الله علیه وآله وسلم. این‌ها کتب آسمانی است و معلوم است.

اما منظور از میزان چیست ؟ میزان یعنی وسیله سنجش حق و باطل، خدا یک عامل سنجشی قرار داده تا حد ومرز هر چیزی مشخص شود و مردم متحیّر و سرگردان نشوند و با مراجعه به میزان بتوانند عدل و قسط را پیاده کنند. منظور از میزان، این است.

حالا ما باید مقدماتی را تقدیم محضرتان کنیم تا ببینیم مراد و منظور از این میزان در قرآن کریم چیست؟

مقدمه اوّل: همه موجودات وبالاخص انسان باید یک سیری را در میان موت و حیات طی کند. که این سیر، یک سِیر طبیعی هم هست. حالا این که این سیر از کجا آغاز می‌شود و به مرگ ختم می‌شود، بحث خیلی مفصّلی دارد که قرآن به مقاطع خاصی از آن اشاره می‌کند خداوند از نطفه آغاز می‌کند :

«خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ»(۳)

تا می‌رسد به آنجایی که:

«لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً»(۴)

و منتهی به مرگ می‌شود این مقاطعی که قرآن در این خط سیر به آن اشاره می‌کند در موجودات دیگر هم همینطور است. حالا نبات باشد، جماد باشد، حیوان باشد و یا در دیگر موجودات، آنها هم یک خط سیر طبیعی دارند. خدای متعال برای همه موجوداتی که این خط سیر را دارند یک خط مشی صحیح را برنامه ریزی کرده است.

«قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی (۵)

بنابراین یک خط سیر مشخصی هست.

مقدمه دوم: این است که راههایی که انسانها(به خصوص) طی می‌کنند چند نوع راه است و بخصوص در انسان یک راه مستقیم است و بقیه‌ی راه‌ها انحرافی است. راه مستقیم، نزدیکترین راهی است که انسان را به هدف می‌رساند. بعضی راه مستقیم را انتخاب می‌کنند و ادامه می‌دهند. یک کج راه هایی هم هست که گاهی انسانها دانسته وارد آنها می شوند و گاهی ندانسته می‌روند. قرآن کریم در سوره مبارکه حمد این سه گروه را مشخص کرده است. در مورد آنهایی که در صراط مستقیم و راه راست حرکت می‌کنند می‌فرماید:

«صِراطَ الذینَ اَنعمتَ عَلیهِم»(۶)

کسانی که راه کج را دانسته انتخاب می‌کنند، در این سوره با عنوان «مغضوب علیهم» از آنها یاد شده است. در جای دیگر قرآن د ر مورد این دسته می‌فرماید:

«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ»(۷)

این دسته از افراد، یقین به حقانیت راه راست دارند ولی عمداً راه کج را انتخاب می‌کنند. این‌ها مورد غضب الهی هستند و مصداق اَتَم واکمل این دسته، یهود هستند، که اینها پیغمبر اسلام را می‌شناختند:

«يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمُ»(۸)

و به حدّی روی پیغمبر شناخت داشتند که سیصد سال قبل از ولادت پیغمبر از شام به یثرب آمدند چون می‌دانستند مَقرّ حکومت رسول خدا در یثرب خواهد بود و آنجا جا گرفتند که وقتی پیغمبر اسلام ظهور کرد سدِّ راه رسول اکرم بشوند. تا این حد، آگاهی داشتند. همچنان که فرزندانشان را می‌شناختند پیغمبر اسلام را هم می‌شناختند و به حقانیت او آگاه بودند.

گروه سوم کسانی هستند که بیراهه می‌روند ولی ندانسته.

«هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»(۹)

که در سوره حمد از اینها تعبیر به «ضالّین» شده است.

پس راه، منحصر به یک راه نیست.اگر یک انسانی در کتابش یا در سخنرانی اش اعلام کند که صراط و راه، منحصر به فرد است؛ این حرف نه با عقل سازگار است و نه با شرع و حرفی بسیار بی مبنا وبی اساس و بر خلاف صراحت قرآن کریم است. چون از نظر قرآن، سه راه است و یک راه نیست و هر سه راه نمی‌تواند حق باشد. فقط یک راه حق است و بقیّه باطل است. همین طوری که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: امتهای سَلف فِرَق متفاوت داشتند. یهودیها ۷۱ فرقه بودند؛ یک فرقه حق و ۷۰ فرقه‌ی باطل.

مسیحی‌ها، ۷۲ فرقه بودند؛ یک فرقه‌ی حق، بقیّه باطل.

مسلمانها و امّت من ۷۳ فرقه می‌شوند؛ یک فرقه، فرقه‌ی ناجیه‌اند و بقیه‌ی باطل.

پیغمبر اسلام انگ بطلان می‌زند بر هفتاد و دو فرقه و فقط یک فرقه را امضاء می‌کند و جای تعجّب است که پیغمبر انگ بطلان بر هفتاد و دو فرقه اسلامی می‌زند وبعضی حتّی بت پرستی را هم به عنوان صراط مستقیم معرفی می‌کنند.

واقعاً تعجب است، آدم بُهْتَش می‌زند که با صراحت می‌گوید بت پرست هم راهش راه مستقیم است، آنها هم که گوساله سامری را می‌پرستیدند، آنها هم به حق می‌رفتند یعنی یک خط بطلان می‌کشد بر مبارزات تمام انبیاء از زمان نوح تا زمان پیغمبر یک خط بطلان می‌کشد بر مبارزات تمام اوصیاء در طول تاریخ از اوصیای حضرت نوح گرفته تا امام زمان (عج).

پس همه این مبارزات باطل است؟ چون اینها با باطل مبارزه می‌کنند، می‌توانیم بگوئیم مبارزه نداشتند، می‌توانیم بگوئیم با حق مبارزه داشتند. طبق این نظریه اگر بگوییم همه مبارزه با باطل داشتند؛ حرفی بسیار بی منطق و خلاف است.

مقدمه سوم: ما موظفیم کدام راه از این سه راه را طی کنیم؟

قرآن کریم در این مورد، ما را موظف می‌کند و می‌فرماید:

«هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوه»(۱۰)

ما نمی‌توانیم راه ضالّین را برویم، ما نمی‌توانیم راه مغضوبٌ علیهم را برویم، فقط باید صراط مستقیم، یعنی راه راست را برویم. «فَاتَّبِعُوه»یعنی باید بگردیم و در بین این راه‌های مختلف، راه راست را پیدا کنیم؛ وقتی پیدا کردیم دنبال کنیم.

«هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوه»(۱۱)

مقدمه چهارم: ما موظف هستیم در نمازهایمان سوره‌ی حمد بخوانیم:

«لا صَلوةَ اِلاّ بِفاتِحةِ الکِتاب»(۱۲)

اگر حمد را در نماز نخوانیم دیگر نمازمان ، نماز نیست رگ حیاتی هر نمازی، سوره‌ی حمد است. حمد، دیباچه و فهرست قرآن است. می‌توانیم بگوئیم ماکت قرآن سوره‌ی، مبارکه‌ی حمد است. آنچه در قرآن هست؛ در سوره‌ی حمد خلاصه شده و البته دانشمندان این مطلب را اثبات کرده‌اند که واقعاً فشرده‌ی قرآن سوره‌ی حمد است. سوره‌ی حمد دارای ابعادی است و هر مفسّری ناظر به بُعدی از ابعاد سوره‌ی حمد است. یکی از ابعاد سوره‌ی حمد این است که روی مسئله دعا در این سوره، تکیه شده است. چون خود سوره در واقع دعاست. منتهی دعا شرایطی دارد، خصوصیاتی دارد. از چه کسی طلب کنیم؟ چه وقت طلب کنیم؟ چه چیز را طلب کنیم؟ چگونه طلب کنیم؟ دعا، طلب کردن است. آن کسی که رتبه‌اش پائین‌تر است اگر از مقام بالاتر چیزی را درخواست کرد؛ یعنی دعا کرده است. یکی از ابعاد سوره‌ی حمد این است که به ما تفهیم می‌کند آن کسی که ما می‌خواهیم از او درخواستی بکنیم؛ چه کسی است؟ چه کسی لایق این است که ما گردنمان را در مقابل او کج کنیم و خواسته هایمان را از او طلب کنیم؟

مطلب دوم این که، ما که می‌خواهیم از او درخواست کنیم، باید چه شرایطی داشته باشیم؟

مطلب دیگر اینکه ما چه چیز را از خدا بخواهیم که همه چیز را خواسته باشیم؟ چون فرق می‌کند. بعضی افراد هستند که در دعا سلیقه ندارند. یک چیزهای پیش پا افتاده‌ای را از خدا می‌طلبند که در شأن آنها نیست. باید ببینیم که چه چیزهایی از خدا طلب کنیم که همه چیز خواسته باشیم، و دیگر این که به چه کیفیّت از خدا طلب بکنیم؟

تمام اینها در سوره حمد به صورت فشرده مطرح شده است. اولاً ـ آن کسی که می‌خواهیم از او درخواست بکنیم باید بتواند کمبودهای ما را جبران بکند. ما بی نهایت کمبود داریم و کسی باید این کمبودهای ما را جبران بکند که قادر بر رفع تمام نواقص ما باشد یعنی هر چه را که بخواهیم، بتواند برای ما انجام بدهد و قرآن می‌فرماید:

«أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»(۱۳)

آن کسی که ما از او چیزی را طلب می‌کنیم یک ذات مستجمع جمیع صفات کمالی است به نام «اللَّه»، که هیچ نقطه ضعف و عجزی در او نیست و واجد تمام کمالات است و رحمن و رحیم است؛ یعنی نواقص بندگان را چه مؤمن و چه کافر در دنیا برطرف می‌کند و در قیامت تنها نواقص مؤمنین را مرتفع می‌کند.این خدایی است که لایق است از او چیزی مطالبه کنیم؛ چون رحمن و رحیم است کمبودها را می‌تواند جبران بکند، علاوه بر این رَبُّ العالَمین است یعنی مربّی تمام موجودات عالم که آنها را به رشد و کمال می‌رساند و زمام تربیت در دست اوست، خداست. به هر کسی مراجعه بکنید، ممکن است نسبت به یک چیزی مسئولیت داشته باشد امّا ما می‌خواهیم به جائی مراجعه کنیم که حدّ و مرز نداشته باشد در تمام ابعاد بتواند ما را به کمال و رشد برساند و بتواند نیازمندیهای ما را جبران بکند. رَبُّ العالَمین خداست. چه می‌خواهید؟ اگر مثل سلیمان دنیا می‌خواهید:

«رَبِّ... هَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي»(۱۴)

باید دستهایت را بلند کنی و گردنت را کج بکنی و بگوئی «یاربّ» و اگر کسی بیمار است و شفا می‌خواهد مثل ایوّب باید از خدا بخواهد :

«وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»(۱۵)

همچنین هر امر دنیوی دیگر را باید فقط از او خواست.اگر در رابطه با آخرت می‌خواهی دعا بکنی به کسی باید مراجعه کنید که صاحب اختیار مطلق در امور آخرت باشد.

«مالِكِ يَومِ الدين»(۱۶)

پس آن کسی که می‌خواهیم از او درخواست بکنیم، یک ذاتِ مستجمع جمیع صفات کمالی است که عهده دار تربیت جهان هستی در دنیا و صاحب اختیار در آخرت است. کسی که می‌خواهیم از او درخواست بکنیم هیچ نقطه ضعفی ندارد هر چه بخواهیم و در هر حدّی که بخواهیم، در قدرتش است و می‌تواند و می‌کند. پس شرایط از طرف او محیّا است. امّا شرایط ما چیست؟ ما که درخواست کننده هستیم در چه شرایطی حق دعا و خواستن داریم؟ باید اوّل در مقابل آن خدا تسلیم باشیم، غیر او را نپرستیم، نظر به غیر او نکنیم، انقطاع الی اللَّه داشته باشیم، جز خدا هیچ موجودی را در عالم مؤثر نبینیم. بگوئیم:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»(۱۷)

خدایا ما با سراپای وجودمان در اختیار تو و تسلیم و تحت فرمان تو هستیم و ما خودمان این مطلب را باید اقرار کنیم که به تنهایی، بدون خدا، قادر بر هیچ کاری نیستیم. خدایا از تو می‌بایست استمداد بگیریم، درخواست کنیم تا تو برای ما انجام بدهی. پس شرایط ما یکی این است که ما بنده واقعی خدا باشیم چون اگر نافرمانی خدا کردیم، معصیت کردیم این سدّ راه استجابت دعای ما است.

«اللّهم اغْفِرلی الذنوبَ التی تَحْبسُ الدعاء»(۱۸)

چیزی که جلوی دعا را می‌گیرد، گناه است. به همین خاطراست که قبل از اینکه آدم دعا بکند، باید استغفار کند اوّل با خدا تصفیه حساب بکند بعد دعا کند. شما می‌خواهید ملکی را منتقل کنید، وقتی به دفتر می‌روید باید تصفیه حساب ببری، اداره گاز، اداره

برق، اداره مالیات، اداره فلان، و... تمام اینها را می‌بایست تصـفیه حساب بکنیـد تا یک چیزی را به شـما انتقال بدهنـد. دسـتگاه خدا هم همین است تصـفیه حساب باید بکنی و اگر سـراپای وجود ما گناه باشد و بخواهیم از خدا طلب بکنیم و درخواستی داشـته باشیم بعید است که به هدف برسیم:

«إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ»(۱۹)

خیلی خوب، حالا ـ از خـدا چه بخواهیم که همه چیز خواسته باشـیم؟ می‌بینیـد اینجـا سـر بنـد خیلی حسّاس است. ما به همه چیز نیاز داریم شکی ندارد. هم در امور مادّی، هم معنوی، هم دنیوی، هم اخروی، در تمام ابعاد به خدا نیازمند هستیم. بهترین موقعیت ما هم وقتی است که به نماز ایستاده‌ایم.

«الصلوةُ مِعْراجُ المُؤمِن»(۲۰)

«الصلوةُ قُرْبَانُ كُلِّ تقيّ»(۲۱)

بهترین حالات مؤمن حالت نماز است، مقام قرب الهی است. می‌خواهیم با خدا حرف بزنیم. یک خواسته داریم، چه از خدا بخواهیم که در دل این خواسته تمام خواسته‌ها موجود باشد؟ آن خواسته باید این باشد:

«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»(۲۲)

خدایا راه‌ها مختلف است. منِ انسان هم تشـخیص راههای صـحیح از باطل برایم مشـکل است. تو به من کمک بده که راه راست را بشناسم وطبق وظیفه دنبال کنم.

مقـدمه پنجم: می‌خواهم عرض کنم این است که ببینیم آیـا خـدا برای اینکه مـا را به راه راست هـدایت کنـد پیش بینی‌هـای لازم را فرموده یانعوذ باللّه پیش بینی‌های لازم را نکرده؟ بر می گردیم به این آیه شریفه که:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»(۲۳)

یک: ما پیغمبران را فرستادیم، دوّم: با آنها کتاب آسمانی فرستادیم، سوّم: ما با انبیاء میزان را فرستادیم.

پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم، هادی است.

«إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً»(۲۴)

پغیمبر مانند یک خورشید تابناک بر تارک جهان هستی نورافشانی می کند و به نور خودش تمام عالم را ارشاد و هدایت می کند.

عامل دوم: قرآن،

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»(۲۵)

در روایت هم دارد پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

«اذا أَقْبَلَ عليكم الفِتَن كالليلِ المُظْلم فعَلَيْكم بالقُرءآن فإنَّه شافعٌ مُشَفَّع و ماهلٌ مُصَدَّق»(۲۶)

ما باید در موقعی که ظلمتها، آن ظلمتهای غول پیکر، به ما تهاجم می کند، سـراغ قرآن برویم. چون نور است و ما را از ظلمت نجات می‌دهد. یعنی آن چیزی که به درد ما می‌خورد این کتاب آسـمانی است.اگر بخواهیم ببینیم فلاسـفه چه گفتند، دانشمندان غرب چه گفتنـد، چه مکتبهایی به ما هر روز ارائه کردند، اینها درد دواکن نیست. مثل سـیل از شـرق و از غرب برای ما مکتب می‌آورند. اینها مکتبهـای الهی نیست.اینهـا خودشان هم با هم درگیرنـد. این، آن را رد می کنـد. آن یکی دیگری را رد می کنـد. این مکتب، مکتب دیگری راخراب می کند. ما قرآن داریم، چه نیازی به این افکار باطله داریم که متکی بشویم به این اسمها و از راه منحرف شویم ؟! قرآن و میزان داریم. میزان چیست؟ ابتدا این را توضیح بدهم که به حوادثی که در جاهای مختلف پیش می‌آید «فتنه» می گویند. این حوادث وقتی رخ می‌دهد مردم را گمراه می کند.

«إِنّما بَدْء وُقوعِ الْفِتَن أهواءٌ تُتَّبَع و آراءٌ تُبْتَدَع»(۲۷)

در این حوادث برای ما یک علامتهایی گذاشته اند تا راه را گم نکنیم. مثلاً از اینجا می‌خواهید بروید تهران وقتی می‌رسید سر سه راهیها یا سر چهار راه‌ها ممکن است ندانید کدام راه است و گمراه شوید. بنابراین تابلو می‌زنند. خاصیت تابلو این است که راه را نشان می‌دهد تا ما به بیراهه نرویم. انبیاء برای ما تابلو نصب کردند، که ما راه را گم نکیم به نظر من با تَتَبُّع در روایات رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌بینید که ایشان از بلافاصله بعد از زمان خودشان تا قیامت را تابلو گذاشته‌اند. اگر تَتَبُّع کنید، پیدا می‌کنید، مثلاًـ تمام فتنه‌های آخرالزمان را پیغمبر تابلو زده‌اند که ما گم نشویم. اگر ما بخواهیم این تابلوها را به شما معرفی کنیم زمان می‌برد. حتّی می‌بینیم پیغمبر برای زمان ما هم تابلو گذاشته‌اند تا یک وقت خدای ناخواسته شیعیان راه را گم نکنند.

گاهی به تاریخ مراجعه بفرمائید، می‌بینید پیغمبر یک نشانه‌های خیلی حساسی گذاشته‌اند که حق و باطل روشن شود. مثلاً جنگ بین امیرالمؤمنین‌علیه السلام با عایشه و طلحه و زبیر است. حال حق با علی‌علیه السلام است یا با عایشه؟ اینجا سر دو راهی است. یک عدّه از این طرف آمدند، یک عدّه از آن طرف. معلوم نیست حق با کیست؟ خوب، عامّه مردم هم که توجه به ریزه کاریها ندارند. زن پیغمبر است و دختر ابی‌بکر و حالا در مقابل امیرالمؤمنین‌علیه السلام قیام کرده و اهل سنت هم که می‌گویند مجتهده بوده. حق با چه کسی است؟

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم یک روزی با زنان نشسته بودند، فرمودند: زمانی پیش می‌آید که در حوأب (حوأب در مسیر لشکر عایشه بود)، سگ‌ها به یکی از زن‌های من حمله می‌کنند و بپرهیزید از آن فتنه، و بعد رو کردند به عایشه و فرمودند: حواست جمع باشد، نکند که تو آن (زن) باشی.(۲۸)

یعنی یک چراغ قرمز، یک چراغ خطر نشان دادند، که هم عایشه حساب کار خودش را بکند و هم مردم بدانند که اگر درگیری بین عایشه و امیرالمؤمنین شد، حق با عایشه نمی‌تواند باشد.

پیغمبر پیش بینی کردند و لذا عایشه بعد از جریان جنگ جمل هر وقت بحث جنگ جمل می‌شد، گریه می‌کرد تا حدّی که روسری اش خیس می‌شد و می‌گفت ای کاش اقدام نکرده بودم. پیغمبر به من هشدار داد و من غافل بودم. این چراغ را پیغمبر روشن کرد. این، میزان است.

یا در جریان جنگ صفّین می‌بینیم لشکر علی‌علیه السلام یک طرف، لشکر معاویه یکی طرف. کدام حق است؟ پیغمبر یک چراغ خطر روشن کرده که مردم با دیدن این چراغ خطر حق را از باطل تشخیص دهند. این میزان است فرمود:

«عمّار تَقْتُلُهُ الفِئَةُ الباغِیَةُ»(۲۹)

گروه ستمگری عمار را می‌کشند. اتفاقاً عمار در جنگ صفّین حاضر بود لشکر معاویه عمّار را کشتند. معلوم شد حق با چه کسی است یک وِل وِله‌ای افتاد در لشکر معاویه که پیغمبر پیش بینی کرده بود که ما عمار را می‌کشیم و معلوم شد ما باطلیم.

و یا این که پیغمبراکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به طور جمعی اهل بیت‌علیهم السلام را به عنوان «میزان» معرفی کردند.

«اِنّی تارکٌ فیکم الثقلین: کتابَ اللَّه و عِترتی ما اِن تَمَسَّکتُم بِهما لَنْ تَضلّوا اَبَدا»(۳۰)

این یک میزان است.در جایی دیگر پیغمبر در مورد اهل بیتش فرمود:

«أهلُ بَیتی أَمانٌ لِأُمّتی»(۳۱)

یا فرمود:

«مَثَلُ أهلِ بَیتی کمَثلِ سَفینةِ نوح مَنْ رَکِبَها نجی و مَن تَخَلَّف عنها غَرَق»(۳۲)

بیست شباهت بین کشتی نوح و بین اهل بیت پیغمبر است. این میزانی است که پیغمبر مشخص کرده. پیغمبر فرمود:

«إنَّما مثلُ أهل بَیتی کمَثلِ نُجُوم السماءَ کُلّما غابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجمٌ آخر»(۳۳)

همین طور که ستاره‌ها هدایت گرند اهل بیت پیغمبر هم هدایت گرند. میان این هفتاد و سه فرقه مسلمین تنها شیعه اثنی عشری است

که متمسـک به ذیل عنایت اهل بیت است و به این میزان عنایت داشـته است. اینها را پیغمبر بعنوان میزان، معرفی فرموده است. خیلی عجیب است، این همه حـدیث در مورد اهل بیت! نه یکی، نه دو تا، نه ده تا، گاهی هم افراد را میزان قرار داده و به طور جدا گانه از آنها یاد کرده است. راجع به امام حسن مجتبیعلیه السلام فرمودند:

«اِبْنی هذا سَیِّدٌ لأنّ اللّه یُصْلِحُ بِهِ بین فِئَتَیْنِ عَظِیمَتَین»(۳۴)

پیغمبر، امام حسنعلیه السـلام را به عنوان مصـلح در آینـده معرفی کردنـد. یعنی یک میزان نشان دادند تا وقتی که اختلاف بین امام حسنعلیه السلام و معاویه می‌شود مشخص باشد حق با کیست.

نسبت به امام حسینعلیه السلام فرمودند:

«انّ الحُسین مِصْباحُ الهُدی و سَفِینَةُ النَّجاة»(۳۵)

قربان تو یا رسول اللّه، نگذاشتی امّت هیچ کجا بدون راهنما باشند.

اینها همه مقدمه بود برای این مطلبی که حالا می‌خواهم عرض کنم. امروز می‌خواهم این را بگویم که فاطمهعلیها السلام بعنوان یک میزان از طرف پیغمبر به مردم معرّفی شده که اگر مردم بعد از پیغمبر متحیّر ماندند که حق با کیست؛ میزان، فاطمهعلیها السلام باشد. این مهمترین سِمَت فاطمه زهراعلیها السلام است که می‌تواند بین حق و باطل را جدا کند و تکلیف مردم مسلمان را تا قیامت روشن کند. آقا امام زمان (عج) فرمودند:

«فاطمةُ حُجّةٌ علینا»(۳۶)

فاطمه، حجت خداست. چرا؟

اوّلین اختلاف بعد از پیغمبر در مسئله خلافت بود. حالا باید ببینیم که پیغمبر برای این روز چه فکری کرده است؟

پیغمبر در کنار قرآن بایـد فرقان داشـته باشد. امروز روزی است که ما با فرقان پیغمبر راه حق و باطل را باید تشـخیص بدهیم که بعد از وفات رسول اللّه حق با کیست. حق با علیعلیه السلام است یا با خلفاء؟ سند ما فاطمهعلیها السلام است.

احادیث بر دو نوع‌اند: بعضـی احادیث، احادیث آحاد است و بعضی احادیث متواتره. احادیث متواتَره یعنی احادیثی است که به طور قطع از معصوم صادر شده و هیچ تردیدی در آن نیست و بهترین نوع تواتر، تواتری است که هر قرنی آنقدر این روایت را مکرّر نقل کرده‌اند که ما قطع به صدورش داریم. مثل حدیث غدیر خم، در قرن اوّل محدّثین زیاد، در قرن دوم هم باز محدّثین زیاد تا برسد به قرن ما. به کتابهای حدیث که مراجعه کنیم، می‌بینیم، در هر قرنی محدّثین مسئله غدیر خم را مطرح کرده‌اند.

بنابراین برای ما جای هیـچ تردیـدی در غدیر خم نیست. اتمام این مطلبی که من امروز عرض می‌کنم، سـند متواتر بین شـیعه و سـنی دارد. یعنی هیـچ کس نمی‌توانـد و جرأت نـدارد در این مطـالبی که عرض می‌کنم خـدشه وارد کنـد. یعنی با سـند قطعی است. اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند، اگر ما تنها گفته بودیم شاید اعتراض می‌شد؛ ولی شیعه و سنّی با هم گفته‌اند، متفقٌ علیه است پس قطعی است، متواتر است و اگر کسی منکر شود از مسیر انصاف خارج شده است.

پیغمبر اکرمصـلی الله علیه وآله وسـلم یک قداستی به فاطمه زهراعلیها السلام داده‌اند. این قداست، گاهی عملی بود. مثلاً می‌آمدند، سر فاطمه را می‌بوسـیدند، سـینه فاطمه را می‌بوسـیدند، دست فاطمه را می‌بوسـیدند. ما پیغمبر را حکیم می‌دانیم، آیا پیغمبر بی جهت سر و سینه و دست فاطمه را می‌بوسد؟ نه، این طور نیست. خیلی حکیمانه‌تر از این حرفهاست.

انسان سه بُعـد دارد و از سه چیز تشـکیل می‌شود: فکر و اخلاق و عمل. این سه چیز، یک انسان را بوجود می‌آورند. پیغمبرصـلی الله علیه وآله وسـلم، سـر فاطمه را می‌بوسـد که افکار فاطمه را تقـدیس کرده باشـد. اگر فکر انحرافی، - نعوذ باللّه - در مغز فاطمه بود، جـای بوسه پیغمبر نبود. اگر در دل فـاطمه یـک رذیلت اخلاقی بود، جـای بوسه پیغمبر نبود. اگر دست فـاطمه عامل گناه بود، جای بوسه پیغمبر نبود.

پیغمبر با این بوسه‌ها فکر فاطمه را تقدیس می‌کند، اخلاق فاطمه و عمل فاطمه را تقدیس می‌کند. یکی از چیزهایی که پیغمبر راجع به فاطمه فرموده‌اند و شیعه و سنی متواتر نقل می‌کنند و این کلام، مقام با عظمت بی بی را مشخص می‌کند این است که فرمود:

«اِنَّ اللّه یَرضی لِرضی فاطِمهٔ و یَغْضِبُ لِغَضَبِها»(۳۷)

اگر فاطمه نسبت به چیزی یا کسی غضب کرد خدا بر او غضب کرده است. این حدیثی است که همه (شیعه و سنی) می‌گویند.

حدیث دیگری که بخاری بخصوص در سه مورد از کتاب صحیحش نقل می‌کند این است که می‌گوید: «فاطمه با آن دو سخن نگفت و بر آن‌ها غضبناک بود تا از دنیا رفت».(۳۸)

سنی و شیعه بالاتفاق و به طور متواتر می‌گویند فاطمه بر آن دو غضب داشت. سنی و شیعه از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کنند: اگر فاطمه بر کسی غضب داشت خداوند غضب نموده است. پس بر آن دو چه کسی غضب کرده است؟ خداوند غضب نموده است.

این چیزی است که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به عنوان میزان قرار داده است. یعنی: مِن شیعه امروز بـا این استنادهای قوی که شیعه و سنی نقـل کرده‌انـد، به جرأت می‌توانم بگویم که آن راهی که آن دو رفتنـد راه مغضوب علیهم بود. ما آن راه را نمی‌رویم. حجت، تمام !!!

اگر یک نفر شیعه یا سنّی روی این مسئله اعتراض کنند، از مسیر انصاف خارج هستند. زیر بنای این طرز تفکّر بسیار متین و شرع پسند و عقل پسند و عاقل پسند است. این، میزان است.

بنابر این فاطمه زهراعلیها السلام برای تمام تک تک مسلمانهای روی زمین اتمام حجت کرده است. فرموده: من بر اینها غضب دارم و چون بر آنها غضب دارم، مورد غضب خدا هستند و آن کسانی که مورد غضب خدا هستند راهشان برای ما رفتنی نیست. صراط مغضوب علیهم است.

برای اثبات مسألهٔی ولایت در سوره حمد هم از همین مطلب استفاده می‌کنند. آن وقت می‌فهمیم فاطمه‌علیها السلام چه کرده است؟ روز قیامت اگر فاطمه زهراعلیها السلام از افرادی که منکر ولایت علی‌علیه السلام هستند پرسید: مگر من اظهار برائت از این دو نکردم؟ شما چرا اعتنا نکردی؟ ما چه جوابی داریم بدهیم.

مسئله‌ای دیگر: چرا فاطمه‌علیها السلام بر اینها غضب کرد؟

یک چیز مُسلّم است، جزء متواتراتی است که هزاران روایت و تاریخ و شعر و محاجّه در این زمینه شده است. یعنی اگر ما، از قرن اول تـا الآن، این روایات و اخبار وتاریخ و احتجاجات و اشعار را روی هم بگذاریم؛ برای ما یک مسئله قطعی پیش می‌آید و آن تهاجم به خانه فاطمه زهراعلیها السلام است. اگر کسی گفت: نه! اینها افسانه است، معلوم می‌شود هیچ مطالعه ندارد، کتاب مراجعه نکرده، حالاـ می‌خواهد به طریقی، یک عدّه را تبرئه کند. دیگر کاتولیک‌تر از پاپ که نمی‌شود. دیگر شما که سنّی‌تر از سنی‌ها نمی‌توانید باشید. خود آن‌ها به طور قطع مسئله را مطرح کرده‌اند. چطور می‌گوئید افسانه است ؟!

جواب فاطمه زهراعلیها السلام را چه می‌دهید؟!

حجت قاطعه، حضرت زهراعلیها السلام را شما قطع می‌کنید؟!

کتاب است، سند است، حرف حساب داریم، اینطور نیست که یک کسی یک مطلبی در تاریخ نوشته باشد و ما آن را سند بگیریم. خیر، اینها افسانه نبوده است!! یک حقیقت است.

با اسناد اهل سنت قضیه اثبات شده است. هیچ جای تردیدی نیست. ما به عنوان یک میزان، که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به ما ارائه کرده‌اند، این مطالب را پذیرفته‌ایم و این یکی از طرقی است که ما حقّانیّت مذهب شیعه را اثبات می‌کنیم. این یکی از موازینی است که می‌توانیم از آن استفاده بکنیم.

اطاله کلام شد و چند جمله را به عنوان ذکر مصیبت عرض می‌کنم و رفع زحمت می‌کنیم.

نزدیک ظهر بود، فاطمه زهراعلیها السلام اسماء را خواستند و فرمودند: اسماء پارچه‌ای بیاور و روی من بینداز و از اتاق بیرون برو. خانمها این یک درس است که فاطمه زهراعلیها السلام در حال احتضار می‌دهد. فاطمه زهراعلیها السلام الآن درون اتاق تنها است. کسی هم نیست؛ خانه، خانه خودش است؛ الآن در حال از دنیا رفتن است، امّا پوشش روی خودش می‌اندازد، مبادا بعد از فوتشان کسی وارد اتاق بشود، زهراعلیها السلام می‌خواهد جسدش زیر پوشش حجاب پنهان باشد. این یک درس بسیار بزرگی است.

اسماء می‌گوید رفتم، یک پارچه سفیدی آوردم، روی فاطمه‌علیها السلام انداختم و از اتاق بیرون رفتم. برگشتم صدا زدم یا سیدهٔ نساءِ العالمین! جوابی نشنیدم، یا فاطمهٔ الزهراء، جوابی نیامد پارچه را عقب زدم، دیدم فاطمه از دنیا رفته است. متحیّر شدم از خانه بیرون آمدم گفتم الآن حسنین‌علیهما السلام وارد خانه می‌شوند. خبر از مرگ مادر ندارند، متأثر می‌شوند، رفتم به استقبال حسنین‌علیهما السلام اتفاقاً آنها به طرف خانه می‌آمدند. رسیدند، سلام کردند اسماء حال مادر ما چطور است؟ گفتم: الحمدللَّه. خواستند وارد اتاق شوند. گفتم: نهار بخورید، بعد به عیادت مادر بیائید. گفتند: اسماء تو کی دیده بودی ما بی مادر غذا بخوریم؟! وارد خانه شدند، دیدند، بی بی از دنیا رفته است. می‌گوید: دیدم آقا امام حسن‌علیه السلام بالای سر مادر نشسته، ضجّه می‌زند، گریه می‌کند، از حسین‌علیه السلام غافل شدم، یک وقت نگاه کردم دیدم صورتش را به کف پای مادر گذاشته.

«وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»(۳۹)

پاورقی ها

۱) حدید/۲۵

۲) حدید/۲۵

۳) نحل/۴

۴) حج/۵

۵) طه/۵۰

۶) حمد/۷

۷) نمل/۱۴

۸) انعام/۲۰

۹) کهف/۱۰۳و۱۰۴

۱۰) انعام/۱۵۳

۱۱) انعام/۱۵۳

۱۲) الخلاف، شیخ طوسی ج۱ ص۳۲۷.

۱۳) فاطر/۱۵

۱۴) ص/۳۵

۱۵) انبیاء/۸۳

۱۶) حمد/۴

۱۷) فاتحه/۵

۱۸) فرازی از دعای کمیل.

۱۹) فاتحه/۵

۲۰) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۸۱ ص ۲۵۵ ب ۱۶

۲۱) اصول کافی، شیخ کلینی ج ۳ ص ۲۶۵

۲۲) فاتحه/۶

۲۳) حدید/۲۵

۲۴) احزاب/۴۵و۴۶

۲۵) اسراء/۸۲

۲۶) اصول کافی، شیخ کلینی ج ۲ ص ۵۹۸

۲۷) اصول کافی، شیخ کلینی ج ۱ ص ۵۴

۲۸) بحار الانوار،علامه مجلسی ج ۲۸ ص ۱۰۷

۲۹) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۳۳ ص ۷ ب ۱۳

۳۰) مستدرک وسائل الشیعهٔ، نوری طبرسی ج ۱۱ ص ۳۷۲

۳۱) عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق ج ۲ ص ۲۷

۳۲) احتجاج، طبرسی ج ۲ ص ۳۸۰

۳۳) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۵۱ ص ۲۲ ب ۱

۳۴) کشف الغمّه، ابوالحسن اربلی ج ۱ ص ۵۶۴

۳۵) مدینهٔ المعاجز، بحرانی ج ۴ ص ۵۳

۳۶) اطیب البیان، آیهٔ اللّه طیب ج ۱۳ ص ۲۲۶ – اسرار فاطمیه مسعودی ص ۳۷

۳۷) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۲۱ ص ۲۷۹

قریب به همین مضمون: «فاطمه بضعه منی فمن اغبضها اغضبنی» صحیح بخاری ج ۴ ص ۲۱۰ و ۲۱۹ – صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱ – سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۵۹

۳۸) الف.صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ باب غزوهٔ خیبر

ب. صحیح بخاری ج ۴ ص ۴۲ باب دعاء النبی

ج. صحیح بخاری ج ۸ ص ۳ کتاب الفرائض

۳۹) شعراء/۲۲۷

فاطمه زهرا علیه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ – ۱۳۴۹ .

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه زهرا علیه‌السلام علامه امینی مقدمه و پاورقی و تعلیقات از محمد امینی نجفی .

مشخصات نشر : تهران استقلال ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ۷۱۴ ص نمونه عکس .

یادداشت : کتابنامه ص ۶۷۹- ۷۱۴
موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۸؟ قبل از هجرت – ۱۱ق .
شناسه افزوده : امینی نجفی محمد، ۱۳۴۱-
رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/الف۸۵ف۲۳
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۲۸۵۲

فاطمه الزهراء امّ ابیها

شعری از حسان شاعر معاصر

منم که عصمت اللّه و، به ساق عرش زیورم

حبیبه خدامنم ، حباب نور داورم

رضای من رضای او، ولای من ولای او

که من ولیهٔ اللّه و، زهر بدی مطهرم

علی است نفس احمد و حقیقت محمدی

منم که بضعهٔ النبی و، با علی برابرم

به تخت اقتدارشان ، نشسته ام کنارشان

به تاج افتخارشان ، یگانه است گوهرم

بجز محمد و علی ، که نور ما بود یکی

ز انبیاء و اولیاء، خدا نموده برترم

نبی چو گفت بر ملا: اگر نبود مرتضی

ز اولین و آخرین ، هر کسی نبود همسرم

علی ، شهاب ثاقب و منم فروغ زُهر وی

با اوج عصمت و حیا، به هر زمان منورم

نهال عشق ایزدی ، بهار حسن سرمدی

شکوفه محمدی ، عطای رب و کوثرم

حسین با حسن مرا، دو گوشوار زینتند

علی است طوق گردنم ، محمد است افسرم

محمد و علی و من ، چو اصل و ام خلقتیم

منم که باب خویش را، درین مقام مادرم

فدك چه جلوه ای کند، به پیشگاه دولتم

که مالکیت جنان ، به کف بود چو حیدرم

علیه غاصب فدك ، از آن قیام کرده ام

که راه پر جهاد حق ، نشان دهم به دخترم

(حسان) بود مودت رسول و آل مصطفی

امید برزخ من و، پناه روز محشرم

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا من فضل ربی

فاطمهٔ الزهراء(ع): بانوی بانوان دو جهان ، عطای خداوند سبحان ، کوثر پربهای قرآن ، کفو و همتای امیرمومنان (ع)، و یکی از علل آفرینش عالم امکان .

فاطمهٔ الزهراء(ع): در آل کسا محور، عزیز قلب پیغمبر(ص)، شفیعه محشر، ولیهٔ الله اطهر، و از یازده فرزند معصومش برتر...
فاطمهٔ الزهراء(ع): خانه اش ، منزل ((هل اتی))، پدرش : محمد مصطفی (ص): همسرش : علی مرتضی (ع)، پسرانش : امام حسن مجتبی (ع) و امام حسین سیدالشهداء(ع)، دخترانش : ام کلثوم (ع) و زینب کبری (ع)، دستش بوسه گاه رسول خدا(ص) مهرش : صفابخش قلوب اولیاء مودتش : اجر رسالت خاتم الانبیاء(ص) و والاترین مدحش : ((ام ابیها))...
این کتاب : از مناقب بی شمار آن حضرت شمه ای است ، و از دریای بی کران فضایلش قطره ای ، و از روایات موثق و متواتر و آیات رحمت قرآن بهره ای ...
گفتاری است از عالم کم نظیر، آیت الله کبیر، دانشمند روشن ضمیر صاحب کتاب ((الغدیر)) علامه امینی رحمهٔ الله علیه .
در آن زمان که علامه امینی ساکن نجف اشرف بود و یا در تابستان هر سال که به تهران می آمد، عارفی نکته دان ، استاد ولایت و عرفان ، عاشق دلباخته عترت و قرآن ، دوست بزرگوارم : آقای حاج کریم رومینا (دستمالچی)، در انجام امور مربوط به ایشان و کتابخانه حضرت امیرالمؤ منین (ع) شبانه روز کوشا بود، و در راه خدمت علامه امینی و اهداف مقدس او، آنچه در توان داشت صمیمانه ایثار می کرد.
در یکی از این سفرها، آن دوست ارجمند، با همتی عارفانه و با اصرار و پیگیری مداوم و عاشقانه ، علامه امینی را مهیا ساخت تا مطالبی بسیار جالب درباره مقام ولایت کبرای حضرت صدیقه زهراءسلام الله علیها بیان فرماید، در حالی که آن عارف ربانی تنها مخاطب گفتار علامه امینی بود، آن مطالب بسیار ارزنده در نوارهای منحصر بفرد ضبط گردید، که بیش از پانزده سال با دقت علاقه ای کم نظیر توسط ایشان نگهداری شده است در طی این مدت ، آنان که از وجود این نوارها مطلع بودند، بی صبرانه تکثیر نوارها و یا پیاده کردن آن گفتار را در خواست می کردند، تا به صورت کتابی در دسترس همه و مورد استفاده عموم قرار گیرد، و چون مطالب عالمانه مذکور بطور خصوصی خطاب به کی نفر ایراد شده بود، بدون اینکه در این مورد به مراعات نظم و دقت کامل در جمله بندی و ادای کلمات (چنان که در سخنرانیهای رسمی و عمومی معمول است) نیازی باشد؛ لذا بنظر رسید که بهتر از تکثیر نوارها، همان پیاده کردن نوارهاست به تنظیم جملات و بازنویسی کامل آن گفتار، بدون اینکه در مفهوم آن مطالب سنگین عالمانه و پربار کوچکترین تغییری حاصل شود.
در همان ایام که دوست بزرگوارم تصمیم به پیاده کردن نوارها گرفت ، و مرا برای این کار مهم انتخاب کرد و در تسریع انجام آن تاءکید و اصرار داشت ، شبی در یک رؤ یای صادقه علامه امینی را دیدم که بر فراز تختی نشسته است و جمعی از علاقه مندان و عاشقان مقام والای حضرت زهرا سلام الله علیها بر گرد او ازدحام نموده و بی تابانه در خواست انتشار آن فرمایشان را داشتند. همان گنه که علامه امینی در زمان حیاتش ، با لحنی گیرا و دلنشین ، دستور می داد در مجالس علمی و آموزنده اش به قرائت اشعارم مفتخر شوم ، در آن رؤ یای صادقه نیز، در حالی که با دست به سوی من اشاره می کرد، فرمود: ((حسان) ماءمور انجام این کار است)).
من که از این تاءیید غیبی و ماءموریت افتخار آفرین معنوی سر از پا نمی شناختم با اشتیاق تمام به سوی مشهد مقدس محل سکونت دوست بزرگوارم (صاحب نوارها) شتافتم . من به فضل و یاری خداوند مستعان ، و با توجهات امام زمان (ع)، آنچه در توان داشتم در انجام این ماءموریت مقدس و معنوی بکار بردم ، و گاهی برای نگارش عبارات تا مفهوم ، سرعت و تسلط کم نظیری ادا فرموده است حتی بیش از ده بار به نوار آن گفتار گوش فرا دادم ، با وجود این ، هر سهو و نارسائی و اشتباهی در این کتاب گرانبها به نظر خوانندگان عزیز برسد از من ناچیز است .
من اقرار می کنم که شایسته بود این گفتار سنگین ، عالمانه و پر بار و جاودانه با شرح و تفسیر و حواشی مفصلی پیاده شود، تا بهتر حق مطلب ادا گردد، ولی با توجه به اینکه حتی قرآن کریم که کلام خدا و ولاترین سخنهاست اگر فقط به صورت تفاسیر بسیار

مفصل چاپ و منتشر می شد، عده کثیری که حوصله و مجال کمتری برای مطالعه دارند همواره از فیوضات بی پایان آن بی بهره می ماندند، و به همین جهت است که در تمام قرون و اعصار، کلام خدا، بطور ساده – با ترجمه – و با تفاسیر مفصل (به هر سه صورت) چاپ و در دسترس و مورد استفاده عموم قرار داده شده است ، من نیز با پیاده کردن متن این گفتار گرانبار فقط قدم اولیه را در نشر آن برداشته ام و به نظر من ، صلاحیت شرح و تفسیر و حاشیه نویسی مطالب ای کتاب را، بیش از هر کس ، دو استاد محقق و دانشمند حجت الاسلام حاج آقا رضا امینی و حجت الاسلام حاج آقا هادی امینی فرزندان ارجمند علامه امینی دارا می باشند، که امید است در آینده به این امر مهم اقدام فرمایند.

ام ابیها(ع)

دنیاست چو قطره ای و، دریا، زهرا

کی فرصت جلوه دارد اینجا، زهرا

قدرش بود امروز نهان چون دیروز

هنگامه کند و لیک فردا، زهرا

خالق چو کتاب خلقت انشا فرمود

عالم جو الفبا شد و معنی ، زهرا

((احمد)) که خدا گفت به مدحش : لولاک

کی میشدی آفریده ، لولا، زهرا

((طاها)) و ((علی)) دو پیکران دریایند

و آن برزخ مابین دو دریا، زهرا

او سر خدا و لیلة القدر نبی است

خیر دو سرا، درخت طوبی ، زهرا

بر تخت جلال ، از همه والاتر

بر مسند افتخار، یکتا، زهرا

در ((آل کسا)) محور شخصیتهاست

مابین ((آب)) و ((بعل)) و ((بنیها)) زهرا

سر سلسله نسل پیمبر کوثر

سرچشمه نور چشم طاها، زهرا

تنها نه همین مادر سبطین است او

فرمود نبی : ((ام ابیها))زهرا

آن پایه که دیروز پیمبر بنهاد

امروز نگهداشته برپا، زهرا

از ((احمد)) و ((مرتضی)) چه باقی ماند

از مجمعشان ، شود چو منها، زهرا

حرمت بنگر که در صفوف محشر

یک زن نبود سواره الا زهرا

هنگام شفاعت چو رسد روز جزا

کافی است برای شیعه ، تنها، زهرا

حیف است (حسانا) که در آتش بسوزد

آن شیعه که ورد اوست : زهرا، زهرا

پیشگفتار

اعتقاد اکثر مردم بر این است ، و معمولا چنین می پندارند که مناقب و فضائل حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها فقط به این جهت است که دختر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است ، و این مطلب ، موضوع بسیار مهم و گرانبهائی است که شایسته است درباره آن مفصلا بحث و گفتگو بعمل آید، و باید معتقد بود که حضرت فاطمه علیهاسلام صاحب ولایت کبری است ، یعنی همانطور که باید به ولایت رسول اکرم امیرالمؤ منین و حسنین علیهم السلام ایمان داشت ، می بایست به ولایت حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها نیز همانگونه اعتراف کرد و معتقد بود.

برای اثبات این موضوع ، می توان مطالب را از دو نظر تحقیق و بررسی کرد و در دو بخش آنها را خلاصه نمود:

۱ - بخش اول : فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه قرآن ، و بررسی آیاتی که مربوط به آن حضرت است .

۲ - بخش دوم : فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات ، و بررسی احادیثی که در مناقب و فضائل آن حضرت وارد شده است و همردیف مناقبی است که درشان پیامبر اکرم و امیرالمؤ منین سلام الله علیها و اولاد معصوم اوست .

بخش اول : فاطمه سلام الله علیها از دیده گاه قرآن

آیه اول

آیه تطهیر

((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیا و یطهرکم تطهیرا))

((خدا چنین می خواهد که رجبس (هر آلایش) را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را پاک و منزه گرداند))

برخی را عقیده بر این است که چون این آیه شریفه بین دو آیه واقع شده که آن آیات درباره زوجات پیغمبر(ص) نازل گردیده است ، بنابراین به همان نسق ، این آیه هم باید درشان زوجات آن حضرت باشد، و ما لازم می دانیم که از پنج طریق به این آیه نظر کنیم :

۱ - اول بررسی اینکه بعد از نزول این آیه ، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن نصی (کلام صریحی) هست که آیه تطهیر درشان چه کسی نازل شده است ؟

۲ - دوم اینکه در این موضوع ، از خود زنهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کلام معتبر و صریحی وجود دارد که دلالت کند این آیه درباره کیست ؟، آیا یکی از آنان ادعا کرده است که آیه تطیر درشان ما زنان پیامبر نازل شده است ؟ و یا اینکه عکس این مطلب را اظهار نموده است ؟

۳ - سوم اینکه آیا علی سلام الله علیه و یا اولاد امیرالمؤ منین (ع) با این آیه احتجاج و مشاهده کرده اند؟ آیا ادعا کرده اند که این آیه درشان ما اهل بیت است و در غیر ما نیست ؟ و آیا در مقام احتجاج از صحابه چه شنیده اند؟

۴ - چهارم اینکه آیا از خود صحابه کلام معتبر و صریحی در این باره موجود است که آیه تطهیر درباره چه کسی نازل شده است ؟

۵ - پنجم اینکه رجال تفسیر و حدیث در این مورد چه می گویند؟ ایا با نظر آن کسانیکه می گویند آیه تطهیر (مانند دو آیه قبل و بعد آن) مربوط به زوجات پیغمبر است همرای و موافق هستند؟ یا اینکه می گویند نه خیر، چون درباره شان نزول این آیه ، نص (کلام معتبر و صریحی) وجود دارد، لذا باید تابع آن نص شد.

بنابراین آنچه درباره تطهیرشان می شود از این پنج طریق که گفته شد، بیرون نیست .

آیه تطهیر گفتار پیامبر(ص)

اما آنچه نفس قضیه است : درشان نزول این آیه روایات متواتری در دست است که حاکی است آیه تطهیر در خانه ام سلمه نازل شده است و در آن هنگام رسول اکرم (ص)، حضرت صدیقه ، امیرالمؤ منین ، و حسنین صلوات الله علیهم حضور داشته اند، جناب ام سلمه خودش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقاضا می کند که من نیز به جمع شما داخل بشوم و تحت کسا نزد شما خاندان رسالت قرار گیرم ؟ حضرت او را نهی کرد و فرمود: نه ، تو داخل نشو (وانت فی خیر) چون این آیه مخصوص است به ما پنج تن .
نام جماعتی از صحابه که شان نزول این آیه را به همین ترتیب نقل کرده اند و روایات آنها متواتر است به این شرح می باشد:
سعدبن ابی وقاص - انس بن مالك - ابن عباس - ابوسعید خدری - عمر بن ابوسلمه - واصلهٔ بن اسقع - عبدالله بن جعفر - ابوحمرا هلال - عایشه - ام سلمه - ابوهریره - معقل بن یسار - ابوطفیل - جعفربن حبان - حبیره - ابوبرزه اسلمی - مقداد بن اسود.
روایاتی که صحابه مذکور نقل کرده اند، در این موضوع هم رای و هم سخن هستند که آیه شریه تطهیر در خانه ((ام سمله)) نازل شده ، و فقط درشان پنج تن بوده است و هیچیک از زنان پیغمبر(ص) داخل این قضیه نیست ، و این مطلب از مسلمات است . غیر از حضرات صحابه ، تقریبا ۳۰۰ نفر دیگر نیز این روایت را به همان ترتیب و با ذکر اینکه محل نزول آیه خانه ((ام سمله)) بوده است ، نقل کرده اند. و ما مشخصات این ۳۰۰ نفر را که در قرون مختلفه می زیسته اند بطور تفصیل در کتاب ((الغدیر)) شرح داده ایم .
تمام این ۳۰۰ نفر نصوصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، که بعد از نزول آیه تطهیر از حضرت پرسیده شد که این آیه شریفه در شان کیست ؟ حضرت فرمود: منم ، علی ، فاطمه ، حسنین (علیهم السلام).
پس با توجه به مطالب فوق ، جای هیچگونه تردیدی نیست که حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها نیز مشمول آیه تطهیر است و در کلمه ((اهل البیت)) او نیز مراد می باشد. گذشته از اینها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، برای اثبات و روشن شدن حقیقت امر کار بسیار جالبی کرده است که ۹ نفر از صحابه آنرا نقل کرده اند، به این شرح که بعد از نزول این آیه ، حضرت رسول (ص)، هر روز (تا زمان وفاتش تقریبا)، هنگام خروج از منزل که برای اقامه نماز صبح به مسجد تشریف می برد، قبل از نماز به در خانه حضرت صدیقه سلام الله علیها می آمد و می فرمود:
((السلام علیکم یا اهل البیت ، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا))
((سلام بر شما ای اهل البیت ، بدرستیکه خدا اراده فرموده است که هر ناپاکی را از شما خاندان نبوت دور گرداند و شما را پاك و منزه نماید)).
راوی دیگری می گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم ، راوی دیگر نقل می کند: من نه ماه در مدینه توقف کردم و هر روز ناظر این صحنه بودم . راوی دیگر اظهار می دارد: من ۱۲ ماه در مدینه ساکن بودم و هر روز شاهد این روش پیامبر(ص) بودم و این جریان تا آخرین روز زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادامه داشته است .
پس با توجه به مطالب مذکور کاملا روشن است که آیه تطهیر مخصوص بوده است به خانه صدیقه سلام الله علیها، و آن اشخاصی که در آنجا ساکن بوده اند.
حضرت رسول اکرم (ص) که به این روش ، به این استمرار، به این استقرار و در این مدت متوالی ، هر روز بر در خانه زهرا سلام الله علیها می آمد، منظورش این بوده است که اگر کسی سخنان آموزنده و تعیین کننده او را دیروز نشنیده است امروز بشنود، و اگر امروز نشد فردا، و اگر فردا نشد، روزهای دیگر......

همه صحابه ، چه آنانکه در مدینه حضور داشتند، و چه مسافرینی که وارد شهر می شدند، از این روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، آگاه شدند که آیه تطهیر فقط و فقط درشان خاندان پیغمبر(ص) (پنج تن) نازل شده است .

آیه تطهیر و گفتار زنان پیامبر اکرم (ص)

اینک بررسی اینکه آیا از همسران پیغمبر(ص) در مورد آیه تطهیر ادعائی کرده است یا نه ؟ در این مورد شیعیان روایاتی از زنان پیغمبر(ص)، از جمله ((ام سلمه)) نقل کرده اند که آن احادیث را حضرت عامه نیز صحیح و معتبر شمرده اند.

یکی از آن روایات که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) می باشد، این است که جناب ((ام سلمه)) می فرماید: من از پیغمبر(ص) پرسیدم که این آیه تطهیر درشان کیست ؟ حضرت فرمود: درباره من ، علی ، فاطمه ، حسنین است و تهم مشمول این آیه نیستی . مشمول این آیه نیستم ، ما همسران نبی ، مورد خطاب این قضیه نیستیم ، و کاملا واضح است که اگر آیه شریفه تطهیر درباره زنان پیغمیر(ص) بود، جناب ((عایشه))آنرا بر پیشانی جمل می نوشد و غوغائی بر پا می کرد، در صورتیکه هیچیک از همسران رسول اکرم (ص) هرگز چنین ادعائی نکرده اند که این آیه درشان آنان بوده است .

آیه تطهیر و گفتار ائمه اطهار(ع) و حضرت زهراء(ع)

امیرالمؤ منین (ع)، حضرت صدیقه سلام الله علیها، حسن بن علی (ع)، حسین بن علی (ع)، حضرت سجاد، حضرت باقر، و حضرت صادق علیهم السلام همگی در هنگام منقبت شماری به این آیه استناد و احتجاج کرده و برهان سخن خویش قرار داده اند.

امیرالمؤ منین (ع) در ((یوم الدار)) برای اثبات گفتار خود به این آیه احتجاج و استنشاد نموده است که آیا آیه تطهیر در مورد ما نیست ؟ و تمامی صحابه و تابعین ، ضمن قبول اظهارات آن حضرت عرض کرده اند: بلی ، این آیه درشان شماست ، و این مطلب از مسلمات است .

آیه تطهیر و گفتار صحابه

همانطوریکه در قسمت اول این بخش اشاره شد، تمام صحابه و تابعین در این مطلب هم رای و هم سخن هستند که آیه تطهیر درشان پنج تن است و از آنان کسی که مخالف این عقیده است ، فقط و فقط ((عکرمه)) است که داستان ((سیاق)) از او نقل شده است .

آیه تطهیر و رجال تفسیر و حدیث

علماء و رجال تفسیر و حدیث پس از بررسی روایات مذکور، همگی ، متفق القول و هم عقیده اند که سند ((عکرمه)) اعتبار ندارد، و این استدلال ((سیاق)) و برهان صحیحی نیست .

به ملاحظه این که ضمائر آیه شریفه تطهیر همه مذکر است و ضمائر دو آیه قبل و بعد آن مؤ نث می باشد. بنابراین سیاق آیه تطهیر که در وسط آن دو آیه است عوض شده ، و تغییر کرده است در نتیجه نمی شود که مربوط به همسران پیغمبر(ص) بوده باشد، و اگر جز آیه تطهیر منقبت دیگری درشان زهرای اطهر (ع) نبود، همین یک آیه برهانی است کافی و نشانگر اینکه حضرت صدیقه سلام الله علیها معصومه است ، و عصمت از جمله شئون و مناصب ولایت است ، و ما، غیر ولی که معصوم باشد سراغ نداریم . از ابتدای خلقت ، آدم تا آخر، هر کسی که معصوم است ولی است ، یا پیغمبر است ، یا امام است ، و یا صدیق است که حضرت

صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از آنان است .

آیه دوم

((فقل تعالوا ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنهْ الله علی الکاذبین))

((پس بگو (ای پیامبر) بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم با مباهله بر خیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم)).

این آیه بطور صریح و آشکارا ندا می کند بر اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که با نصارای نجران مباهله فرمود، حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز در این مورد شرکت داشت ، و او وجود مقدسی است که میان چهار معصوم دیگر در آیه مباهله قرار گرفته است ، دو معصوم : ابنانا (حسنین ع) و دو معصوم : انفسنا (پیغمبر ص و علی ع) و یک معصومه : نسائنا: ما بین آنها، که از نساء منحصر است به این وجود مقدس ، و با توجه به این مطلب که مباهله (ابتهال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست ، و با زن و مرد عادی نمی توان اقدام به مباهله کرد و طرف مقابل را مغلوب و رسوا نمود، بلکه صلاحیت اقدام به چنین امر خطیری را افراد مقدس و شایسته ای دارا هستند که مورد نظر مرحمت حضرت حق تبارک و تعالی بوده باشند، و حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از آن شخصیتهائی است که مشمول این آیه شریفه است و این از مسلمات است .

آیه سوم

((فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه))

((پس حضرت آدم (ع) از حضرت حق تبارک و تعالی کلمات را فرا گرفت و آن کلمات را وسیله (قبول) توبه خویش قرار داد))

درباره این آیه احادیثی نقل شده است که بسیار فوق العاده است ، و با توجه به آیه مذکور و این روایات ، انسان می تواند بخوبی درک نماید که حضرت صدیقه سلام الله علیها علت خلقت است و یکی از اسباب آفرینش جهان می باشد، یعنی همانطور که رسول اکرم (ص)، امیرالمؤ منین و حسنین علیهم السلام سبب خلقتند، حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از علل آفرینش است ، و معقول نیست کسی علت خلقت باشد و ولایت نداشته باشد.

در این باره دو روایت ، یکی از جناب امیرالمؤ منین سلام الله علیها و دیگری از جناب ابن عباس نقل می کنم : روایتی که از وجود مقدس امیرالمؤ منین (ع) است و جمعی از حفاظ عامه آن را ذکر کرده اند چنین است :

((سالت النبی صلی الله علیه وآله قول الله تعالی : ((فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه)) فقال : ان الله اهبط آدم بالهند، و حوا بجدهْ ... حتی بعث الله الیه جبرئیل و قال : یا آدم الم اخلقک بیدی ؟، المانفخ فیک من روحی ؟،... قال بلی ، قال : فما هذا لبکاء؟، قال : و ما یمنعنی من البکاء و قد اخرجت من جوار الرحمان . قال : فعلیک بهولاء الکلمات فان الله قابل تویتک و غافر ذنبک ، قل یا آدم : اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفرلی ، انک انت الغفور الرحیم ، فهولاء الکلمات التی تلقی آدم))

((امیرالمؤ منین سلام الله علیها می فرماید: از پیغمبر اکرم (ص) معنای آیه شریفه (((فتلقی آدم من به کلمات فتاب علیه)) را سؤ ال کردم ، فرمود: هنگامی که خدای تعال ، آدم را در هند، و حوا را در جده فرود آورد.... (حضرت آدم مدتها گذشت که اشک غم بر چهره می ریخت) تا اینکه خدای تعالی جبرئیل را نازل کرد و فرمود:

یا آدم ، آیا من ترا بدست (قدرت) خودم نیافریدم ؟ آیا از روح بر تو ندمیدم ؟ و ملائک را به سجده کردن بر تو فرمان ندادم ؟ و حوا کنیز خود را به تو تزویج نکردم ؟

حضـرت آدم عرض کرد: بلی ، خطاب آمد: پس این گریه (مداوم) تو از چیست ؟ عرض کرد: خدایا، چرا گریه نکنم ، که از جوار رحمت تو رانـده شده ام . خدای تعالی فرمود: اینک فراگیر این کلمات را که به وسیله آن ، خدا توبه ترا قبول می کند و گناهت را می بخشـد، بگو یا آدم : خـدایا، پاك و منزهی تو، نیست خدائی جز تو، بد کردم و بخود سـتم روا داشـتم ، پس به حق محمد و آل محمـد، مرا ببخش ، بـدرستیکه این توئی بسیار بخشـنده مهربان . پیامبر اکرم (ص) در پایان سـخن فرمود: این است آن کلماتی که خـدای تعـالی به حضـرت آدم آموخته است ، گوئی خـدای تعالی حضـرت آدم را با این کلمات تسـلی داده است ، که اگر از جوار رحمت من دور شـده ای ، اینکه ارزش فراگرفتن این کلمـات گرانقـدر، عـوض ، هم سن و برابر جـوار رحمـان و هم تراز فردوس و جنـان است ، و جبران آن نعمتی که از آن محروم شـده ای . روایت دیگری در همین موضوع جناب ابن عباس از پغمبر اکرم (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

((لما خلق الله عزوجل آدم ، و نفخ فیه من روحه عطس ، فالهمه الله : الحمدلله رب العالمین . فقال له ربه یرحمک ربک ، فلما سـجد له الملائـکه تـداخله العجب ، فقـال : یا رب خلقت خلقا احب الیک منی ؟ فلم یجب ، ثم قال الثانیه ، فلم یجب ، ثم قال الثالثـة ، فلم یجب ثم قـال الله عزول له : نعم ، و لولاهـم مـا خلقتـك ، فقـال : یـا رب ارنیهم ، فـاوحی الله تعـالی الی ملائکـة الحجب ، آن ارفعوا الحجب فلما رفعت الحجب ، اذا آدم بخمسـة اشباح قـدام العرش ، فقال یا رب من هولاء؟ قال : یا آدم هـذا محمـد نبی ، و هذا علی امیرالمؤ منین ابن عم النبی ووصـیه ، و هـذه فاطمـة ابنـة نبیی ، و هـذآن الحسن والحسـین ابنـا علی و ولـدا نببی ، ثم قـال : یا آدم هم ولدك ففرح بذلکك . فلما اقترف الخطیئه قال : یا رب اسالك بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسـین لما غفرت لی فغفرالله له بهـذا فهـذا الـذی قال الله عزوجل : ((فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه)) فلما هبط الی الارض ، صاق خاتما، فنقش علیه ((محمد رسول الله و علی امیرالمؤ منین)) و یکنی آدم بابی محمد))

بعـد از آنکه خـدای عالی آدم (ع) را آفریـد، حضـرت آدم عطسه کرد و با الهام خـدائی ((الحمـدلله رب العالمین)) گفت . خدای تعالی در جواب فرمود ((یرحمك ربک)) رحمت خدا بر تو باد (خوشا، آن بشری که جواب عطسه اش خطاب الهی باشد).

هنگـامیکه فرشـتگان بر حضـرت آدم سـجده کردنـد، تکبر به او راه یافت و در حالکیه بر خود می بالیـد عرض کرد: پروردگارا، آیا مخلوقی که نزد تو محبوبتر از من باشـد، آفریـده ای ؟ و این سؤ ال را سه بـار تکرار کرد و هر سه بـار بی جواب مانـد، دفعه سوم که حضـرت آدم (ع) پرسـش خـود را بـازگو کرد، متوجه گردیـد که سؤ ال بی پاسـخ او، سـخن بجـائی نبوده است ، آنگـاه از جـانب پروردگار خطاب آمد:

بلی ، یا آدم مخلوقاتی از تو محبوبتر دارم ، که اگر آنها بوجود نمی آمدند، ترا نیز نمی آفرید.

عرض کرد: پروردگارا آنها را به من نشان بده .

در آن هنگام خـدای تعالی به فرشـتگان حاجب درگاه الهی وحی شـد: پرده ها را کنار بزنیـد (بلی . آفریننـده جهان ، در پشت پرده غیب موجوداتی دارد که سبب تربیت آدم و اولاد آدمند). چون حجابها برداشـته شد، از پشت پرده غیب ، پنج شبح ظاهر شدند که در پیشگاه عرش ایستاده بودند.

خطاب آمد: این پیامبر من ، این علی امیرالمؤ منین پسـر عم او، این فاطمه دخترش و این دو، حسن و حسین ، پسر آن علی ، فرزندان پیامبر من هستند. و پس از معرفی نامهای آنها، خدا تعالی فرمود: یا آدم ، اینان مقام اول را دارا هستند و درجاتشان بسیار عالی است ، و مرتبه تو تالی مقام و والای اینها می باشد.

و بعدها وقتی که حضرت آدم مرتکب و مبتلای آن ترک اولی شد، عرض کرد:

پروردگارا، از تو مسئلت دارم که به حق محمد، و علی ، و فاطمه ، و حسن و حسین از خطای من درگذری ، پس دعایش مستجاب شـد و مشـمول عفـو و آمرزش خـدای تعـالی قرار گرفـت و ایـن اسـت معنـای آیه شـریفه که خـدا می فرمایـد: پس آدم کلمـاتی از

پروردگارش فرا گرفت که به وسیله آن کلمات توبه او مورد قبول واقع گردید.

ابن عباس ، سپس روایت را چنین ادامه می دهد که پیغمبر(ص) فرمود:

هنگامیکه آدم (ع) بر زمین فرود آمـد، انگشتری برای خود ساخت که نقش آن نام مبارک پیامبر اعظم ((محمد رسول الله)) بود، و ((ابی محمد)) (پدر محمد ص) کنیه او شد.

((حاف ابن النجار)) که یکی از بزرگان عامه (سنی) است به سند خودش از ابن عباس روایت می کند:

((سـالت رسول الله صـلی الله علیه وآله عن الکلمـات التی تلیهـا آدم من ربه فتـاب علیه ، قـال : سـال بحق محمـد، و علی ، و فاطمـهٔ ، والحسن والحسین الا تبت علی فتاب الله علیه تبارک و تعالی))

((از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سوال کردم : آیا آن کلمات که حضرت آدم از پروردگار خود فرا گرفت و به وسیله آن توبه او مورد قبول واقع شد چیست ؟، حضرت فرمود: آدم (ع) با این کلمات از خدا درخواست کرد که توبه او را بپذیرد:

((به حق محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین ، توبه مرا قبول فرما)) پس خدای تبارک و تعالی توبه او را پذیرفت .

این روایت را ((سـیوطی)) در ((درالمنثور))، ((بـدخشانی)) از ((حافـظ کـبیر دارقطنی)) و از ((ابن النجـار)) و ((ابن مغـازلی)) در منـاقبش ، با ذکر سـند نقل کرده انـد، و با توجه به مطالبی که گفته شـد از این آیه هم اسـتفاده می شود که وجود مقـدس حضـرت صدیقه سلام الله علیها سبب خلقت عالم و ((ولیهٔ الله)) بوده است .

آیه چهارم

((واذا بتلی ابراهیم ربه کلمات فاتمهن))

((هنگـامی که پروردگار حضـرت ابراهیم را با کلماتی امتحان فرمود و آن کلمات را تمام کرد)) همانطوریکه در آیه قبل گفته شـد کـه مقصـود از کلمـات چیسـت ، در این آیه نیز مراد از کلمـات عبارتنـد از رسـول اکرم (ص)، امیرالمـؤ منین ، حضـرت صـدیقه و حسنین سلام الله علیهم .

در این باره ((مفضل بن عمر)) یکی از بزرگان صحابه حضرت صادق سلام الله علیه ، که حکیم ، فیلسوف و فقیهی فوق العاده است ، روایتی از آن حضرت نقل می کند و می گوید:

قول الله عزوجل ((و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن))ما هـذه الکلمات ؟ قال هی الکلمات التی تلقیها آدم من ربه فتاب علیه ، و هو انه قال : اسالک بحق محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین الا تبت علی ، فتاب الله علیه ، انه هو التواب الرحیم . قلت له : یا بن رسول الله فما یعنی عزوجل بقوله : ((فاتمهن))؟ قال یعنی : اتمهن الی القائم اثنی عشر اماما تسعهٔ من ولد الحسین علیهم السلام))

از حضـرت صادق سـلام الله علیه معنی آیه شـریفه (واذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات) را پرسیدم که مقصود خدای تعالی از این کلمات چیست ؟ فرمود:

این کلمات ، همان کلمات است که حضرت آدم ، از خدای تعالی فرا گرفت و چنین عرض کرد:

((پروردگارا، به حق محمـد، علی ، فاطمه ، حسن و حسـین از تو درخواست می نمایم که توبه مرا بپذیری ، پس توبه اش مورد قبول واقع گردید، بدرستیکه خدا، بسیار توبه پذیر و مهربان است))

مفل بن عم)) می گوید، سپس از حضرت صادق (ع) پرسیدم مقصود خدای تعالی از (اتمهن) در این آیه چیست ، فرمود:

یعنی نام نه امام اگر دیگر از اولاد حسین بن علی (ع) تا قائم آل محمد(ع) را به پنج تن محلق نمود لذا کلماتی که حضرت ابراهیم به وسیله آنها آزموده شد، جامع تر، بالاتر، عالی تر، از کلماتی است که حضرت آدم (ع) فرا گرفت .

این کلمات همان است که حضـرت صادق سـلام الله علیه ، در رواتی می فرمایـد: ((نحن الکلمات)) یعنی مائیم آن کلمات که خدا

در قرآن به آنها اشاره می فرماید. چهارده معصوم (ع) را از این جهت ((کلمه)) نامیده اند که نامهای آنها در عرش نوشته شده است و همچنین به ملاحظه آن کلمه ای است که دوبار بر شانه آنان نقش بسته است یک بار در رحم مادر و بار دوم بعد از ولادت .

هنگامی که نطفه امام سلام الله علیه منعقد می شود، بعد از دمیده شدن روح ، بر دوش او نوشته می شود:

((و تمت کلمهٔ صدقا و عدلا، لا مبدل لکماته))

((از روی راستی و عدالت کلمه پرورگارت به حد کمال رسید، هیچکس تبدیل و تغییر کلمات خدائی نتواند کرد)) وقتی که امام سلام الله علیه از مادر متولد می شود، آنگاه نیز بر شانه چپش آیه مذکور نقش می بندد و درباره این کلمات است که حضرت ولی عصر سلام الله علیه در دعای رجبیه اش می فرماید:

((لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بیدك ، بدوها منك و عودها الیك ، اعضاد و اشهاد و مناهٔ و ادواد و حفظهٔ و رواد...))

هرگز امکان ندارد اشخاص که در منطق وحی ، ((کلمات الهی))نامیده شوند، و انبیاء به آنان متوسل شده باشند، ولی خودشان عاری از ولایت باشند، و حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز داخل این کلمات است ، جزء این کلمات است که (معرفت) آنها را به حضرت آدم ، به حضرت موسی ، به حضرت عیسی و سایر انبیاء آموخته اند، و همه انبیاء به آنان متوسل شده اند و باز تکرار می کنیم ، هرگز معقول نیست که کسی ((کلمهٔ الله)) باشد، و انبیا به او توسل کنند، ولی مقام ولایت نداشته باشد. لذا این آیه هم از آیاتی است که می توان از آن را اثبات مقام ولایت حضرت صدیقه سلام الله علیها استفاده کرد.

آیه پنجم

((قل لا اسئکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

((بگو (ای پیامبر) من برای انجام رسالتم ، پاداشی از شما نمی خواهم ، مگر مودت با خویشان نزدیکم)).

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله ، اجر رسالت خودش را، از طرف حضرت حق تبارك و تعالی ، مودت نزدیکان خویش اعلام می دارد، یعنی فقط مودت خویشان حضرت رسول اکرم را می توان اجر و مزد رسالت عظمای احمدی دانست .

درباره این آیه بادی به طور تفصیل بحث و بررسی کرد تا روشن شود که آیا این آیه شریفه درشان کیست ؟ و این مودت ارزنده ، مودت چه کسانی است و مقدار و اندازه آن چگونه است ؟ مودتی که هم سنگ ، هم کفه ، و هم وزن اجر رسالت محمدی است .

به اجمع فریقین (شیعه و سنی) و جمیع مسلمین ، این آیه در شان اهل بیت عصمت و قداست نازل شده است یعنی : علی ، فاطمه ، حسن و حسین سلام الله علیهم .

((احمد بن حنبل)) در ((مناقب)) - ((حافظ ابن منذر)) - ((حافظ این ابی حاتم))- ((حافظ طبرانی)) - ((حافظ ابن مردویه)) - ((واحدی مفسر)) - ((ثعلبی مفسر)) - ((حافظ ابراهیم)) - ((بقوی مفسر)) - و ((فقیه ابن المغازلی)) از ((ابن عباس)) روایت می کند که می فرماید:

((لما نزلت هذه الایه ، قبل یا رسول الله من قرابنك ، هولاء الذین وجبت علینا مودتهم فقال ،: علی و فاطمه وابناهما))

((بعد از نزول این آیه از پیامبر اکرم (ص) سؤ ال شد: خویشان نزدیک تو که مودت آنان بر ما واجب است ، چه کسانی هستند؟ حضرت در جواب فرمود:

علی (ع)، فاطمه (ع)، و دو فرزند آنها (حسن و حسین ع).

((محب الدین طبری)) در ((ذخایر)) - ((زمخشری)) در ((کشاف)) - ((حموینی)) - در ((راید)) - ((نیشابوری)) در تفسیرش -

((ابن طلحه شافعی))در ((مطالب السئول)) - ((رازی)) در تفسیرش) - ((ابوسعید)) در تفسیرش - ((ابوحیان)) در تفسیرش - ((نسفی))در تفسیرش - ((حافظ هیثمی)) در ((مجمع)) - ((ابن صباغ مالکی)) در ((فصول)) - ((حافظ گنجی)) در ((کفایهٔ الطالب)) - نیز روایت مذکور را ذکر کرده اند.

((قسطلانی)) در ((المواهب اللدنیه)) می فرماید:

((الزم الله مودهٔ قرباهٔ کافهٔ و بریته و فرض محبهٔ جمله اهل بیته المعظم و ذریته . فقال تعالی : قال لا اسالکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

((خدای تعالی مودت خویشان نزدیک پیامبر(ص) را بر همگان واجب کرده است و درباره وجوب محبت اهل بیت معظم حضرت رسول او ذریه اوست که خدا می فرماید:

بگو ای پیامبر، در مقابل انجام رسالتم از شما مزدی نمی خواهم به جز مودت خویشان نزدیکم ، روایت مذکور را ((زرقانی)) در ((شرح المواهب)) - ((ابن حجر)) در ((صواعق)) - ((سیوطی)) در ((احیاءالمیت)) و در ((اتحاف)) - ((شبلنجی)) در ((نورالابصار)) - و ((صبان)) در ((اسعاف الراغبین)) ذکر کرده اند.

در این موضوع روایت دیگری ((حافظ ابوعبدالله ملا))در سیره اش نقل کرده است که می فرماید:

((آن رسول الله قال : آن الله جعل اجری علیکم المودهٔ فی اهل بیتی و انی سائلکم غدا عنهم)) .

((رسول خدا فرمود: بدرستکیه خدای تعالی مزد (رسالتم) را که بر عهده شماست مودت خویشان نزدیکم قرار داده است ، و من در روز قیامت نسبت به این مودت از شما بازخواست خواهم کرد، یعنی آنچه در روز قیامت همه در مقابل آن مسئول هستند، عبارت از ولایت چهارده معصوم (ع) است که از جمله ولایت حضرت صدیقه سلام الله علیهاست .

روایت دیگری از جابر بن عبدالله نقل شده است که می فرماید:

((جاء اعرابی الی النبی و قال : یا محمد، اعرض علی الاسلام . فقال : تشهد آن الا اله الا الله وحده لا شریک له و آن محمدا عبده و رسوله ، قال : تسالنی علیه اجرا؟ لا- الا- المودهٔ فی القربی ، قال : قرابتی او قرابتک ؟ قال قرابتی . قال : هات ، ابایعک ، فعلی من لا یحبک و لا یحب قرابتک لعنهٔ الله ، فقال النبی صلی الله علیه وآله : آمین .))

یک عرب بادیه نشین آمد حضور پیامبر اکرم (ص) و عرض کرد: یا محمد(ص) اسلام را به من عرضه بدار، فرمود: شهادت بده یکتائی خدای تعالی ، و اینکه محمد(ص)، بنده و فرستاده اوست .

اعرابی عرض کرد: یا رسول الله در مقابل این رسالت که مرا هدایت فرمودند آیا از من مزدی هم می خواهید؟

پیامبر فرمود: نه ، بجز مودت خویشان نزدیک ، که اجر رسالت من است .

اعرابی گفت : خویشان نزدیک خودم را دوست بدارم یا خویشان ترا یا رسول الله ؟

پیامبر فرمود: خویشان نزدیک مرا.

اعرابی عرض کرد: یا رسول اله اینک دستت را بدست من بده ، تا برای دوستی تو و نزدیکانت با تو بیعت کنم ، خدا لعنت کند کسی را که تو را و خویشان ترا دوست ندارد.

پیامبر اکرم (ص) به این دعای او آمین فرمود: پس هر کس ایمان و اعتقاد به ولایت و مودت حضرت صدیقه سلام الله علیها نداشته باشد نفرین شده است به زبان پیامبر(ص)، و در روایت دیگری ((طبری))، و ((ابن عساکر))، و ((حاکم حسکانی)) در ((شواهد التنزیل)) به چند طریق از ((ابی امامه باهلی)) نقل کرده اند که حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

آن الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی من شجرهٔ واحدهٔ ، فنا اصلها، و علی فرعها و فاطمهٔ لقاحها، والحسن والحسین ثمرها تعلق بغصن من اعصانهانجی ،. و من زاغ عنها هوی ولو آن عبدا عبدالله بین الصفا و المروهٔ الف عام ثم عام ثم الف عام ثم لم یدرک

صحبتنا، اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلی : قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

بدرستیکه خدای تعالی نهال وجود پیامبر آن را متفاوت متفرق آفرید، ولی درخت وجود من را جداگانه ، واحد، و منحصربفرد خلق فرمود. من خود استقلال دارم ، کسی در اصالت وجود من شریک من نیست ، من اصل آن درختم ، علی (سلام الله علیه)، ساقته آن ، فاطمه (ع) لقاح (مایه باروری آن) و حسن (ع) و حسین (ع) میوه های درخت وجود من هستند، هر کس شاخه ای از شاخه های آن درخت را دستاویز خود کند نجات یافته است و هر کس از آن دور شود به گمراهی افتد و اگر بنده ای از بندگان خدا سه هزار سال بین صفا و مروه خدا را عبادت کند ولی صحبت ما پنج تن را درک نکرده باشد خدای تعالی او را به رو در آتش افکند، سپس پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمود:

((قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

بنابراین ، اگر بشری ، بنده خدائی ، موحدی ، مسلمانی ، مقدسی که به خدا و پیامبر او معتقد باشد، و خدا را عبادت کند، نه اینکه بت پرستی نماید، کجا عبادت کند؟، بین صفا و مروه ، نه در مکان گناه آلوده ای ، به مدت عبادت کند؟ سه هزار سال ؛ لیکن به ولایت پنج تن در نتیجه به ولایت حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها ایمان و اعتقاد نداشته باشد، عبادت او به حساب نخواهد آمد و مورد قبول واقع نخواهد شد و جای او در آتش دوزخ است . این مودت ، همان است که در آیه شریفه دیگر بنام ((حسنه)) عنوآن شده است که خدای می فرماید:

((و من یقترف حسنه نزد له حسنا))

((هر کس حسنه ای را بدست آورد، ما (عاقبت) بخیری را برای او می افزائیم)) که مراد از حسنه در اینجا مودت است .

چنان که ((احمد بن حنبل)) و ابوحاتم)) از ((ابن عباس))روایت می کنند که مراد از ((حسنه)) در آیه مذکور مودت آل محمد(ص) است .

((حافظ ابوالشیخ ابن حبان)) در کتاب ((الثواب)) از ((واحدی)) روایتی از امیرالمؤ منین سلام الله علیه نقل می کنند آن حضرت فرمود:

((فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مومن ، ثم قرا امیرالمؤ منین سلام الله علیه : قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

در قرآن آیه ای است که درشان ما (آل حم) است ، و مودت ما را نگهداری نمی کند، مگر کسی که مؤ من است . (یعنی هر کس مودت آل محمد(ص) را محافظت نکند مؤ من نیست ، و از او سلب ایمان می شود) و سپس امیرالمؤ منین سلام الله علیه آیه :

((قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

را قرائت فرمود. در نتیجه هر کس به ولایت فاطمه سلام الله علیها ایمان نداشته باشد، مؤ من (به اعتقادات اسلامی) نیست .

در آن روز که امیرالمؤ منین سلام الله علیه شهید شد، حسن بن علی سلام الله علیه خطبه ای انشاد کرد و در آن خطبه فضایل امیرالمؤ منین (ع) را بر شمرد، و از جمله فرمود:

((ایها الناس ، لقد فارقکم رجل ما سبقه الا ـ ولون یدرکه الا ـ خرون ، لقد کان رسول الله یغطیه الرایه فیقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فما یرجع حتی یفتح الله علیه ، و لقد قبضه الله فی اللیلد التی قبض فیها وصی موسی و عرج بروحه فی اللیلهٔ التی عرج فیها بروح عیسی بن مریم ... ایها الناس ، من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد. ثم تلی هذه الایه قول یوسف : و اتبعت ملهٔ آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب . ثم اخذ فی کتاب الله ، ثم قال انا ابن البشیر، وانا ابن النذیر، انا ابن النبی ، انا ابن الداعی الی الله باذنه ، و انا ابن السراح المنیر، و انا ابن الذی ارسل رحمهٔ للعالمین و انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و انا من اهل البیت الذین افترض الله عزوجل مودتهم و ولایتهم ، فقال فینا انزل علی محمد: قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی))

((ای مردم امروز مردی را از دست داده اید که به تحقیق کسی از اولین و آخرین به (مرتبه) او نرسیده و از او پیشی نگرفته است ، هم او بود که پیامبر اکرم (ص) پرچمش را بدست او می داد، و در هنگام جنگ جبرئیل از طرف راست ، و میکائیل از جانب چپ هم رزم و همیار او بودند، و هرگز از میدان نبردی مراجعت نمی کرد مگر اینکه خدا بدست او پیکار را پیروزمندانه پایان داده بود. خدا او را در همان شبی که وصی موسی جان سپرد و عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد قبض روح فرمود.

ای مردم ، هر کس مرا می شناسد که شناخته است ، و اگر نمی شناسد اینکه بداند:........ من ، حسن ، فرزند محمدم ،....... منم فرزند پیامبری که بشارت دهنده به رحمت ، و ترساننده از عذاب الهی بود، و مردم را (به اذن خدا) بسوی خدا دعوت می کرد، منم فرزند چراغ نور افشان ، منم فرزند آنکسی که رحمت (خدا) در دو جهان است . منم از خاندانی که خدا پلیدها را از آنان دور گردانیده و منزه و پاکشان کرده است ، منم از آن خانواده ای که خدای تبارك و تعالی مودت و ولایت آنان را بر همگان واجب فرموده است .

و درشان ما اهل بیت است که خدا بر پیامبرش این آیه را نازل فرموده است :

((قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی))

این روایت را ((حاکم زرندی)) نقل کرده است و چنین ادامه می دهد که حضرت حسن سلام الله علیه فرمود:

((انا من اهل البیت الذین کان جبرئیل علیه السلام ینزل فینا و یصعد من عندنا و انا من اهل البیت الذین افترض الله تعالی علی کل مسلم و انزل الله فیهم : قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی))

((من از خاندانی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و سپس از نزد ما بر آسمان صعود می کرد، من از خانواده ای هستم که خدای تعالی مودت آنان را بر همه مسلمانان واجب کرده است (یعنی هر کس ادعای مسلمانی کند، باید دارای مودت اهل بیت پیامبر باشد و فردی از افراد مسلمین در این مورد استثناء نشده است) و درشان آنهاست که خدا می فرماید: بگو ای پیامبر، من برای انجام رسالتم مزدی از شما نمی خواهم ، بجز مودت خویشان نزدیکم))

ما همان خاندانیم که آیه مذکور و آیه ((و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا)) درشان ما نازل شده است ، و کسب حسنه عبارت است از بدست آوردن مودت ما اهل بیت .

این روایت را ((حافظ بزاز)) - ((حافظ طبرانی)) در ((معجم)) - ((ابوالفرج)) در ((مقاتل الطالبین)) - ((ابن ابی الحدید)) در شرح ((نهج)) - ((هیثمی)) در ((مجمع)) - ((ابن الصباغ)) در ((فصول)) - ((حافظ گنجی)) در ((کفایة)) - ((حافظ نسائی)) از ((هبیره)) - ((ابن حجر)) در ((صواعق)) - ((صفوری)) در ((نزهت المجالس)) - و ((حضرمی)) در ((رشفتة الهادی)) آنرا ذکر کرده اند. حضر علی بن الحسین (ع) در سفرش به دمشق به آیه مودت استدلال کرد و خطاب به یکی از روایان چنین فرمود:

اقرات القرآن ؟ فقال : نعم . قال : فقرات آل حم ؟ قال : قرات القرآن و لم اقرا آل حم . قال : ما قرات : قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی . قال : و انکم لانتم هم ؟! قال : نعم .

((آیا قرآن خوانده ای ؟ عرض کرد: بلی . حضرت فرمود: آل حم را خوانده ای ؟ عرض کرد: چگونه می شود قرآن را قرائت کرده باشم و آل حم را نخوانده باشم . حضرت فرمود: آیا آیه ((بگو (ای پیامبر) من برای رسالتم پاداشی از شما نمی خواهم مگر مودت نسبت به خویشان نزدیکم)) را نخوانده ای ؟ عرض کرد راستی شما همان خانواده هستید؟ حضرت در جواب فرمود: بلی .

این روایت را ((ثعلبی)) در تفسیرش - ((ابوحیان)) در تفسیرش - ((سیوطی)) در ((درالمنثور)) - ((ابن حجر)) در ((صواعق)) - و ((رزقانی)) در ((شرح مواهب)) ذکر کرده اند.

((طبری)) در تفسیرش می نویسد ((سیعد بن جبیر))، و ((عمروبن شعیب))، در موضوع اینکه خویشان نزدیک پیامبر(ص) چه کسانی هستند، از ((زمخشری)) چنین نقل می کنند:

((آل محمد، هم الذین یعود امرهم الیه فکل من کان امرهم الیه اشد و اکمل کانوا هم الآل ، ولا شک آن فاطمد و علیا والحسن والحسین ، کان التعلق بهم و بین رسول الله اشد التعلقات و هذا کالمعلول بالنقل المتواتر وجب آن یکونوا هم الآل))
خلاصه کلام اینکه : مسلما علی (ع)، فاطمه (ع) و حسنین (ع)، آل پیغمبرند و قطعا حب فاطمه (ع) ضمیمه اجر نبوت و نشان دهند ولایت اوست .

آیه ششم

((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا))
((انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءا ولا شکورا))
((آنانکه)، در راه دوستی خدا طعام (خود) را به فقیر و یتیم و اسیر می دهند، (و می گویند) ما فقط برای رضای خدا بشما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداشی و سپاسی هم نمی طلبیم)) از این آیه هم در منقبت حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها می توان استفاده کرد:
این موضوع هم از مسلمات فریقین (شیعه و سنی) است که یقینا حضرت صدیقه سلام الله علیها از جمله اشخاصی است که سوره ((هل اتی)) درشان آنها نازل شده است و هیچکس در این مطلب که این سوره در فضائیل اهل بیت است (و حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از آنان می باشد) هیچگونه اشکالی را عنوان نکرده است .
ما ابتدا حدیثی را که ((ابن عباس)) راوری آن است ، نقل می کنیم ، و بعد به بررسی سند روایت و ذکر نام راویان حدیث می پردازیم .
((قال ابن عباس رضی الله عنه آن الحسن والحسین مرضا فعادهما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ناس معه ، فقالوا: یا ابالحسن لو نذرت علی ولدک . فنذر علی و فاطمۀ و فضۀ جاریۀ لهما، آن برئا مما بهما، آن یصوموا ثلاثه ایام ، فشفیا و ما معهم شبی فاستفرض علی من شمعون الخیبری الیهودی ثلاث اصواع من شعیر فطحنت فاطمۀ صاعا و اختبزت خمسۀ اقراص علی عددهم فوضعوها بین ایدیهم لیفطروا، فوقف علیهم سائل فقال : السلام علیکم اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین . اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنۀ فاثروه و با توالم یذوقوا الا الماء و اصبحوا صیاما، فلما امسوا و وضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم یتیم فاثروه ، و وقف علیهم اسیر فی الثالثۀ ففعلوا مثل ذلک ، فلما اصبحوا اخذ علی رضی الله عند بیدالحسن والحسین و اقبلوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلما ابصرهم و هم یرتعشون کالفراخ من شدۀ الجوع . قال : ما اشد ما یسوءنی ما اری یکم ؟! و قام فانطلق معهم ، فرای فاطمۀ فی محرابها قد التصق ظهرها ببطنها، و غارت عیناها، فساءه ذلک ، فنزل جبرئیل و قال : خذها یا محمد؟ هناک الله فی اهل بیتک فاقراه السورۀ .))
((ابن عباس)) می فرماید: حسنین (ع) بیمار شدند، پیامبر(ص) با جمعی از مردم به عیادت آنان آمدند برخی پیشنهاد کردند یا ((ابالحسن)) چه خوب است برای شفای فرزندانت نذری بنمائی ، آنگاه علی (ع) و فاطمه (ع) و فضه (که جاریه آنها بود) نذر کردند که اگر حسنین (ع) شفا یافتند سه روز روزه بگیرند هنگامیکه حسنین (ع) سلامتی خود را باز یافتند در خانه علی (ع) چیزی برای افطار موجود نبود، لذا امیرالمؤ منین سلام الله علیه از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو وام گرفت ، و فاطمه سلام الله علیها از یک صاع آن پنج قرص نان پخت و در سفره افطار نهاد، هنگامی که آماده افطار شدند، ندای سائلی برخاست : سلام بر شما ای خاندان محمد(ص)، مسکینی از مساکین مسلمین بر در خانه شما آمده است ، اطعام کنید، خدا از مائده های بهشتی شما را روزی فرماید، خاندان وحی نان افطار خود را ایثار کردند، و فضه نیز تبعیت از آنان نمود و همگی شب را بدون غذا صبح کردند و جز آب چیز دیگری به کامشان نرسید....

فردای آن شب را نیز روزه گرفتند، و چون شب فرا رسید، و نان افطارشان در سفره نهاده شد، یتیمی بر در خانه آمد و باز، به همان ترتیب همگی غذای خود را به آن یتیم ایثار کردند. روز سوم ، اسیری از راه رسید و مطالبه طعام کرد، بار سوم نیز آنچه در سفره بود (قبل از افطار) از طرف خاندان پیامبر به آن اثر ایثار شد.

صبح روز چهارم ، علی سلام الله علیه دست حسنین (ع) را گرفت و به سوی رسول خدا(ص) روان گردیدند، پیامبر اکرم (ص) هنگامیکه چشمش به حسنین (ع) افتاد که همانند مرغکان از شدت گرسنگی می لرزیدند، فرمود:

چه سخت است برای من که شما را به این حال می بینم ، رسول خدا(ص) فورا از جای برخاست و همراه آنان به خانه حضرت زهرا(ع) آمد، و او را محراب عبادتش مشاهده فرمود، اما چه مشاهده ای ، از شدت گرسنگی بطن مبارکش به پشت چسبیده ، و چشمهایش در گودی نشسته بود.... از این منظره پیامبر اکرم (ص) بسیار افسرده خاطر گردید، در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و چنین گفت : بگیر یا محمد(ص)، مبارک باد بر تو این خاندان تو و سپس سوره ((هل اتی)) را قرائت نمود.))

روایت که نقل شد مورد تاءیید و تصدیق پیشوایان علمی حضرات (سنی و شیعه) و عموم مسلمین می باشد، و اینک نام دانشمندانی از اهل سنت که این روایت را نقل کرده اند:

((ابو جعفر اسکافی)) متوفای ۲۴۰ ه ق - حکیم ترمذی متوفای ۲۸۵ ه ق - محمدبن جلیل طبری متوفای ۳۱۰ ه ق - ابن عبدربه متوفای ۳۲۸ ه ق - حاکم ابوعبدالله نیشابوری متوفای ۴۰۵ ه ق - حافظ ابن مردویه متوفای ۴۱۶ ه ق - ابواسحاق ثعلبی مفسر کبیر متوفای ۴۲۷ ه ق - ابوالحسن واحدی مفسر کبیر متوفای ۴۶۸ ه ق - حافظ ابوعبدالله اندلسی حمیدی متوفای ۴۸۸ ه ق - ابوالقاسم زمخشری در کشاف متوفای ۵۳۸ ه ق - اخطب خوارزمی متوفای ۵۶۸ ه ق - حافظ ابوموسی متوفای ۵۸۱ ه ق - ابوعبدالله رازی متوفای ۶۰۶ ه ق - شرخانی متوفای ۶۴۳ ه ق - محمدبن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ ه ق - ابوالمظفرسبط ابن جوزی متوفای ۶۵۴ ه ق - عزالدین عبدالحمید متوفای ۶۵۵ ه ق - حافظ ابوعبدالله گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ ه ق - قاضی ناصرالدین بیضاوی متوفای ۶۸۵ ه ق - حافظ محب الدین طبری متوفای ۶۹۴ ه ق - حافظ ابو محمد ابوحمزه عضدی اندلسی متوفای ۶۹۹ ه ق - حافظ الدین نسفی متوفای ۷۰۱ ه ق - شیخ السلام حموئی متوفای ۷۲۲ ه ق - نظام الدین قمی نیشابوری مفسر معروف متوفای قرن هشتم هجری - علاءالدین علی بن محمد خازن بغدادی متوفای ۷۴۱ ه ق - قاضی عضدالدین ایجی متوفای ۷۵۶ ه ق - حافظ ابن حجر متوفای ۸۵۲ ه ق - حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ ه ق - ابوسعود عمادی حنفی متوفای ۹۸۲ ه ق - شیخ اسماعیل بروسی متوفای ۱۱۳۷ ه ق - شوکائی متوفای ۱۱۷۳ ه ق - محمد سلیمان محفوظ از علمای قرن دوازدهم ، و علاوه بر آنها جماعتی دیگر از علماء عامه این حدیث شریف را در ذیل آیه مذکور آورده اند.

((انا عرضنا الامانه علی السوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا)) (۱)

آیه مذکور نیز از آیاتی است که در اثبات ولایت حضرت صدیقه سلام علیها می توان از آن استفاده کرد امانتی که خدای تعالی به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرده است و آنها زیر بار نرفته اند، و این همان امانت ولایت پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و ائمه بعد از آنان می باشد.

((مفضل بن عمر)) می گوید حضرت صادق سلام الله علیه فرمود:

((آن الله تبارک و تعالی خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام فجعل اعلاها و اشرفها ارواح محمد و علی و فاطمهٔ والحسن والحسین و الائمه بعد هم صلوات الله علیهم فعرضها علی السماوات و الارض و الجبال ، فغشیها نورهم ، فقال الله تبارک و تعالی للسماوات و الارض و الجبال : هولاـ احبائی و اولیائی و حججی علی خلقی و ائمهٔ بریتی ما خلقت خلقا احب الی منهم ، و لمن تولاهم خلقت جنتی ، و لمن خالفهم و عاداهم خلقت ناری .. فولایتهم امانهٔ عند خلقی ، فایکم یحملها باثقالها و یدعیها لنفسه دون خیرتی ؟ فابت السماواتت و الارض و الجبال ان یحملنها و اشفقن من ادعاء منزلنها و تمنی محلها من عظمهٔ ربها، فلما اسکن الله عزوجل آدم و

زوجته الجنة قال لهما: ((كلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين)) فنظرا الى منزلة محمد و على و فاطمة والحسن والحسين و الائمة بعدهم فوجداها اشرف منازل اهل الجنة فقالا: يا ربنا لمن هذه المنزلة ؟ فقال الله جل جلاله : ارفعا رؤ وسكما الى ساق عرشى ، فرفعا رؤ وسهما فوجدا اسم محمد، و على ، و فاطمة ، والحسن والحسين و الائمة صلوات الله عليهم مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جل جلاله ، فقالا: يا ربنا ما اكرم اهل هذه المنزلة عليك ! و ما احبهم اليك ! و ما اشرفهم لديك ! فقال الله جل جلاله : لولاهم ما خلقتكما، هولاء خزنة علمى و امنائى على سرى))

((خدای تعالی ارواح را دو هزار سال قبل از خلقت بدنها افرید، و از اولین و آخرین ، از آدم ابوالبشر تا روز قیامت ، شریف ترین ، و برترین روحها، ارواح محمد، علی ، فاطمه و حسنین و ائمه نه گانه از نسل حسین بن علی (یعنی چهارده معصوم (ع)) هستند که خدای تعالی آنان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد، نور چهارده معصوم همه جا را فرا گرفت و جهانگیر شد، آنگاه از جانب حق تبارک و تعالی خطاب آمد که اینانند دوستان و اولیاء من ، و اینها هستند حجتهای من بر همه مخلوقات من . (لذا حضرت صدیقه سلام الله علیها، حجت الله و ولیة الله است به نص خود حضرت احدیت (جلت عظمته) هیچیک از آفریدگانم نزد من محبوبتر از آنان نیست ، بهشتم را برای دوستان آنها، و آتش دوزخم را برای مخالفین و اذیت کنندگان آنان آفریده ام ، پس ولایتشان امانت من است در نزد مخلوقاتم ... به جز این برگزیدگان من ، آیا کیست که بتواند این بار امانت را با تمام سنگینش بر دوش کشد و یا مدعی این مقام باشد؟....

هنگامی که خدای عزوجل آدم و همسرش حوا را در بهشت ساکن گردانید و آنها به مکان و منزلت چهارده معصوم صلوات الله علیهم نظر افکندند و مشاهده کردند که مقامات آنان اشرف منازل اهل بهشت است ، عرض کردند:

پروردگارا، این مقام والای چه کسانی است ؟

خطاب آمد که سر بلند کنید و به ساق عرش من نظر افکنید. آدم و حوا، هنگامی که سر به سوی عرش الهی بلند کردند، مشاهده کردند که نام محمد، علی ، فاطمه ، حسن ، و حسین و ائمه بعد از آنها با خط نور از جانب خدای جبار بر ساق عرش نوشته شده است ، عرض کردند:

پروردگارا، این چه کرامتی است که به این چهارده تن داده ای ، و این مقام و منزلتی است که به آنان عطا فرموده ای ؟ خدایا، سبب چیست که این موجودات در نزد تو شریف ترین و محبوب ترین مخلوقاتند، خدای عزوجل فرمود:

یا آدم ، اگر این چهارده تن نبودند تو و همسرت را نمی آفریدم ، اینان خزانه داران علم من و امینان اسرار من هستند.

بنابر این حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیهما یکی از گنجوران دانش و امانت داران اسرار خدائی است .

در ادامه روایت شریفه پس از اینکه حضرت صادق (ع) موضوع ارتکاب ترک اولای آدم و حوا را شرح می دهد چنین می فرماید:

((فلما اراداالله عزوجل ان یتوب علیهما جائهما جبرئیل فقال لهما: انکما ظلمتنا انفسکما بتمنی منزلة من فضل علیکما، فجزاؤ کما ما قد عوقبتما به من الهبوط من جوارالله عزوجل الی الرضه ، فسلاربکما بحق الاسماء التی رایتموها علی ساق العرش حتی یتوب علیکما فقالا: اللهم انا نساللك بحق الاکرمین علیك محمد، و علی ، و فاطمة ، والحسن ، والحسین ، و الائمة الا تبت علینا و رحمتنا)) فتاب الله علیهما، انه هوالتواب الرحیم ، فلم یزل انبیاءالله بعد ذالک یحفظون هذه الامانة و یخبرون بها، اوصیاءهم و المخلصین من اممهم ...))

((هنگامی که خدای عزوجل اراده فرمود توبه آدم و حوا را قبول کند، جبرئیل نازل شد، و خطاب به آنها چنین گفت :

شما بر نفس خود ستم روا داشتید، اینک از پروردگار خود بخواهید که به حق آن نامهائی که برساق عرش الهی مشاهده کردید، توبه شما را قبول فرماید. آنگاه آدم و حوا چنین معروض داشتند:

پروردگارا، از تو درخواست می کنیم به حق محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین و ائمه (علیهم السلام) که نزد تو از همه گرامی

ترند، توبه ما را بپذیری و ما را مشمول رحمت خود قرار دهی و بعد از آنکه آدم و حوا این دعا را خواندند و این توسل بجای آوردند، خدای تعالی توبه آنها قبول فرمود، بدرستیکه اوست بسیار توبه پذیر و مهربان))

در ادامه حدیث ، حضرت صادق سلام الله علیه می فرماید:

بعد از این جریان ، فرستادگان الهی ، در سایه ولایت چهارده معصوم (ع) نگهدارنده این امانت و معرف آن بوده اند، و به اوصیاء خود و مخلصین امت خویش نیز این موضوع را بیان می کردند.

در نتیجه حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها نیز ((ولیه)) انبیا بوده است چنانکه پیغمبر اعظم و علی و یازده امام دیگر سلام الله علیهم ولی آنها بوده اند، یعنی عمه انبیا به خضوع و فروتنی و در مقابل این چهارده وجود مقدس ایمان و اعتقاد داشته اند، چنانکه در بعضی از احادیث آمده است که از جمله اعمال امت حضرت موسی و حضرت عیسی در زمان نبوت آن دو پیامبر، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد بوده است ، و این خود نشان دهنده اعتراف بر ولایت چهارده معصوم (ع) می باشد.

از امام سلام الله علیه سؤ ال می کنند که منظور از صلوات چیست ؟ حضرت می فرماید: صلوات اعتراف به ولایت محمد و آل محمد است و سپس اضافه می نماید که این ولایت ، همان است که خدا می فرماید:

و ذللک قول الله عزوجل :

((انا عرضنا الامانه علی السماوات و الارض والجبال ، فا بین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان ، انه کان ظلوما جهولا))

این بود هفت آیه ای که برا شناسائی مقام والای حضرت صدیقه سلام الله علیه می توان از آنها استفاده کرد.

بخش دوم : فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات

مقدمه

چنان که گفته شد ، اخبار و احادیث مردود اطمینان که از فریقتن (شیعه و سنی) در منقب حضرت صدیقه سلام الله علیها وارد شده است ، به دو بخش تقسیم می شود :

بخش اول : احادیثی که در ذیل آیات شریفه نقل شده است ، و ما آنها را به عنوان ((فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات)) بررسی و تشریح کرد . این احادیث دو دسته است ، یک دسته اشتراکی ، یعنی روایاتی در منقبت حضرت رسول اکرم ، امیرالمؤ منین و حسنین سلام الله علیهم می باشد که حضرت زهرا(ع) نیز در آن مناقب اشتراک دارد .

دسته دوم احادیث اختصاصی است ، یعنی روایاتی که مخصوص است به مدایح و فضایل حضرت صدیقه سلام الله علیها ، و ما اخبار دسته اول را در پانزده موضوع رده بندی و مورد بحث و بررسی قرار می دهیم .

موضوع اول

زهرا سلام الله علیها یکی از علل آفرینش

در این موضوع اخبار بسیاری از فریقین (شیعه و سنی) روایت شده است که به موجب آنها ثابت می شود، حضرت صدیقه سلام الله علیها سبب آفرینش (عالم) بوده است ، همانگونه که پدربزرگوارش ، امیرالمؤ منین و حسنین سلام الله علیهم ، علت خلقت بوده اند.

ما برخی از اخبار مربوط به این موضوع را در بخش اول در ذیل آیات شریفه ذکر کردیم و اینک حدیثی در اثبات این مطلب ، که راوی آن ((ابوهریزه)) است :

((قال رسول صلی الله علیه و اله : لما خلق الله تعالی آدم اباالبشر و نفخ فیه من روحه ، التفت آدم یمنه العرش فاذا فی النور خمسهٔ اشباح سجدا و رکعا، قال آدم : (علی نبینا و آله و علیه السلام) هل خلقت احدا من طین قبلی ؟ قال : لا یا آدم ! قال : فمن هولاء الخمسه الاشباح الذین اراهم فی هیئتی و صورتی ؟ قال : هولاء خمسهٔ من ولدک ، لولا هم ما خلقتک ، هولاء خمسه شققت لهم خمسهٔ اسماء من اسمائی لولاـ هم ما خلقت الجنهٔ و النار، و لا العرش ، ولا الکرسی ، ولا السماء و لا الارض و لا الملائکهٔ ، و لا الانس ، و لا الجن .

فانا المحمود، و هذا محمد، و اناالعالی و هذا علی ، و انا الفاطر وهذه فاطمهٔ .

و انا الاحسان و هذالحسن ، و اناالمحسن و هذالحسن ...

الیت بعزتی ان لا یاتینی احد مثقال ذرهٔ من خردل من بغض احدهم الا ادخله ناری ، ولا ابالی یا آدم ، هولاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم فاذا کان للک الی حاجهٔ فبهولاء توسل))

((رسول خدا(ص) فرمود: هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم (ع) به جانب راست عرش نظر افکند، آنجا پنج شبح غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد، عرض کرد:

خدایا قبل از آفریدن من ، کسی را از خاک خلق کرده ای ؟ خطاب آمد: نه ، نیافریده ام . عرض کرد: پس این پنج شبح که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می بینم چه کسانی هستند؟ خدای تعالی فرمود:

این پنج تن : از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی آفریدم ، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده ام (یعنی من خود، آنها را نامگذاری کرده ام) اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را می آفریدم ، نه عرش و کرسی ، نه آسمان و زمین را خلق می کردم ، و نه فرشتگان و انس و جن را...

منم ((محمود)) و این ((محمد)) است ، منم ((عالی)) و این ((علی)) است ، منم ((فاطر)) و این ((فاطمه)) است ، منم ((احسان)) و این ((حسن)) است ، و منم ((محسن)) و این ((حسین)) است .

به عزتم سوگند، هر بشری به مقدار ذره بسیار کوچکی ، کینه و دشمنی آنها را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می افکنم ، یا آدم ،... این پنج تن ، برگزیدگان منند، و نجات و هلاک هر کس وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنها دارد. یا آدم ، هر وقت از من حاجتی می خواهی ، به آنان توسل کن .

ابو هریره می گوید، پیامبر اکرم (ص) در ادامه سخن فرمود:

((نحن سفینه النجاهٔ ، من تعلق بها نجی ، و من حاد عنها هللک ، فمن کان له الی الله حاجت فلیسئل بنا اهل البیت))

((ما (پنج تن) کشتی نجاتیم ، هر کس با ما باشد، نجات یابد، و هر کس که از ما روگردان شود، هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می خواهد پس به وسیله ما اهل بیت از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید)).

این روایت را ((شیخ الاسلام حموینی)) در ((فرائد)) - ((حافظ خوارزمی)) در ((مناقب)) - و چند تن دیگر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده اند، همچنین دانشمندان بزرگ شیعه این حدیث شریف را روایت نموده اند، و با بررسی آن ، به طور خلاصه ، می توان به شش مطلب ، و یا شش منقبت پی برد، که هر یک از پنج تن در آن مناقب و فضائل ، به طور یک نواخت و همردیف ، مشترک هستند.

مطلب اول : خلقت پنج تن و انوار آنان قبل از آفرینش آدم بوده است ، و غیر از روایت مذکور احادیث بسیاری نیز از فریقین (شیعه و سنی) در این باره وارد شده است .

از حضرت رسول اکرم (ص)، نسبت به مدت زمانی که پنج تن ، قبل از آدم بوجود آمده اند روایاتی منقول است که در برخی ۲۰۰۰ سال و در بعضی به طور مختلف ذکر گردیده است که گمان می رود - این ارقام تقریبی است نه قطعی .

مطلب دوم : پنج تن سبب و علت آفرینش جهان بوده اند.

مطلب سوم : اسامی آنها از نامهای خدای تعالی مشتق شده است .

مطلب چهارم : جزای دشمنی و کینه توزی نسبت به آنان ، سوختن در آتش قهر الهی است .

مطلب پنجم : پنج تن ، برگزیدگان حضرت حق تبارك و تعالی هستند، و هلاك و نجات هر بشری ، وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنها دارد.

مطلب ششم : هنگام حاجت خواستن از خدای تعالی باید آنها را وسیله استجابت دعا قرار داد و به آنها متوسل شد.

با توجه به این شش مطلب که بیان شد، اگر اشخاصی واجد این شش منقبت بوده باشند، می توان معتقد بود و یقین کرد که آنها یک بشر عادی نیستند، افرادی که خدای تعالی از همان ابتدای خلقت به آدم ابوالبشر معرفی و نشان داده است که علت خلقت تو و اولاد تو اینها هستند، اگر حاجتی داری بایـد به در خانه اینان بروی ، اینها برگزیـدگان من اند، من خود اینها را نامگذاری کرده ام .

بنابر آنچه گفته شد، پنج تن در شش منقبت مذکور هیچ فرقی با یکدیگر ندارند و در این مورد هیچ تفاوتی میان پیغمبر اکرم ، علی ، و حسنین علیهم السلام با حضرت صدیقه سلام الله علیها وجود ندارد، همه در این مناقب یک نواخت ، هم رتبه ، و هم درجه اند.

اگر چه از جهات و اعتبارات دیگر ممکن است قائل به فضلیت و برتری برخی بر بعضی باشیم ، مثلا پیامبر اکرم (ص) منصبی دارد که دیگران ندارند.

اگر درشان پنج تن به جز این شش منقبت نبود، همردیف بودن آنها در این مناقب نشان می دهد که هر یک از پنج تن ، از همه پیامبران ، از همه صدیقین ، از آدم تا خاتم خلاصه از جمیع مخلوقات خدای تبارك و تعالی افضل و برترند.

زیرا اگر آنها آفریـده نمی شدنـد، این خوان رحمت ، و این سفره خلقت گسترده نمی شد هر کس که به عالم هستی پا نهاده است (یعنی هر بزرگی ، هر شریفی ، هر نبیی ، هر وصیی ، هر خلیفه ای ، هر امامی ، هر عالمی که به وجود آمده است) در حقیقت کنار سفره رحمت آنها نشسته ، و از نعمت وجودشان برخوردار گشته ، و نان خور و پرورش یافته و عائله رحمت و برکت وجود پنج تن بوده است ، از این جهت است که حضرت سجاد سلام الله علیها در یکی از ادعیه شریفه اش که ائمه را معرفی می کند، می فرماید:

((نحن رحمهٔ من استرحمك ، و غوث من استغاث بک))

((مـائیم رحمتی که مردم از تو می طلبنـد، مائیم غوث و پناه کسـی که از تو پناه می جویـد)) آری ، آنان در پیش آمـدها پناه ، و در طلب حوائج ملجـا همه مردمنـد، اغلب انبیا (از آدم تـا خـاتم) در هنگـام مشـکلات و طلب حـاجت به آنـان متوسل شـده انـد و از آبرومندی آنها در نزد خدا، حاجت روا گشته اند، آنها محترمند، معظمند، معززند، علت خلقتند برگزیدگان خدا هستند، و با توجه به اینکه پنـج تن در مناقب گفته شـده ، همـدرجه و همردیف هستند، حضـرت صـدیقه سـلام الله علیها نیز در این مورد کوچکترین فرقی با پدر بزرگوارش نداشته است .

موضوع دوم

موضوع دوم از فضائـل مشترك ، اینکه نـام پنـج تن بر سـاق عرش و بر در بهشت نوشـته شـده است و آن موجودات مقـدس به همه فرشتگان معرفی شده اند و ملائک آنها را دیده و شناخته اند.

((ابن عباس)) از رسول اکرم (ص) نقل می کند که حضرت فرمود:

((لیلهٔ عرج بی الی السـماء رایت علی باب الجنهٔ مکتوبا: لا اله الاالله ، محمد رسول الله ، علی حبیب الله . الحسن والحسـین صفوهٔ الله ، فاطمهٔ خیرهٔ الله ، علی مبغضیهم لعهٔ الله))

((در شب معراجم به سوی آسمان ، این کلمات را دیدم که بر در بشهت نوشته شده بود:

نیست خدائی جز خدای بی همتا، ((محمد)) پیامبر خداست ، ((علی)) محبوب خداس ((فاطمه)) و ((حسن)) و ((حسین)) برگزیدگان خدا هستند، لعنت خدا بر کسانیکه کینه و دشمنی آنان را دارند))

این روایت را جمعی از علمای شیعه ، و از رجال عامه (سنی)، ((خطیب بغدادی)) در تاریخش - ((ابن عسا کرد)) در تاریخش - ((حافظ گنجی)) در کتاب کفایه اش - ((حافظ خوارزمی)) در کتاب مناقبش - ((بدخشانی)) در مفتاح النجاتش - و جماعتی دیگر از دانشمندان نقل کرده اند.

درباره ((فاطمه خیرة الله)) حدیث دیگری ((حافظ عاصمی))در کتاب ((زین الفتی)) آورده است که پیغمبر اکرم (ص) خطاب به امیرالمؤ منین (ع) فرمود:

((ان الله عزوجل اشرف علی الدنیا فاختارنی منها علی رجال العالمین ، ثم اطلع الثانیة فاختارک علی رجال العالمین بعدی ، ثم اطلع الثالثة فاختار الائمة من ولدک علی رجال العالمین ، ثم اطلع الرابعة فاختار فاطمه علی نساء العالمین)) .

((خدای تبارک و تعالی به دنیا (یعنی جمیع بشر) نظری افکند و از همه مردان عالم مرا انتخاب کرد، آنگاه بار دوم نظر فرمود و از جمیع مردان جهان ترا برگزید، و بار سوم ائمه ای که از فرزندان تو هستند انتخاب فرمود، سپس بار چهارم از جمیع زنهای عالم ، ((فاطمه))را برگزید.))

به طرق متعدد از حضرت صادق سلام الله علیه درباره این روایت سؤ ال شده است که آیا مراد از جمله ((علی نساءالعالمین)) چیست ؟ حضرت فرمود: یعنی ((فاطمه)) بانوی بانوان جهان از اولین و آخرین می باشد.

راوی گوید که سؤ ال شد: آیا در زمان خودش ؟ حضرت فرمود:

بانوی بانوان در عصر خودش حضرت مریم (ع) بود، ولی فاطمه (ع) سیده زنان جهان و مهین بانوی عالم است از اولین و آخرین .

در نتیجه حدیث مذکور به ما می آموزد که چهارده معصوم (ع) برگزیدگان خدا هستند و در این مقام ، همدرجه و یکسان می باشند.

روایت دیگری از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده است که می فرماید:

((لما خلق الله تعالی آدم و عطس ، فاستوی جالسا، قالت الملائکه یرحمک الله یا ابا محمد)) .

هنگامی که خدای تعالی آدم (ع) را آفرید، حضرت آدم عطسه کرد و نشست ، فرشتگان به او گفتند: رحمت خدا بر تو باد ای ((پدر محمد))

ادامه حدیث از پیامبر اکرم (ص) چنین است :

((فرخ راسه فاذا هو مکتوب علی ساق العرش : لا اله الاالله ، محمد رسول الله ، علی حب الله ، والحسن والحسین صفوة الله ، فاطمة خیرة الله)) .

((حضرت آدم هنگامی که مبارکش را بلند کرد، این کلمات را مشاهده کرد که بر ساق عرش نوشته شده است :

((نیست خدائی جز خدای بی همتا، محمد پیامبر خداست ، علی محبوب خداست ، حسن و حسین و فاطمه برگزیدگان خدا هستند))

به این ترتیب به آدم (ع) آموخته شد که این پنج تن انتخاب شده از جانب خدا هستند و، فرشتگان نیز به هرسو می نگریستند، نام مبارک پنج تن را مشاهده می کردند.

این هم منقبتی است که هر یک از پنج تن به طور یکسان در این رتبه مشترکند.

موضوع سوم

سومین منقبتی که حضرت صدیقه سلام الله علیها با پدر و همسر و فرزندانش اشتراک دارد منور بودن بهشت است با تصویر او.

((انس)) از حضرت رسول اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((ان آدم صلوات الله علیه نظر فی الجنهٔ فلم یر صورت مثل صورته فقال : الهی لیس فی الجنهٔ صورهٔ مثل صورتی ؟

فاخبره الله تعالی و اشار الی جنهٔ الفردوس فرای قصرا من یاقوته بیضاء فد خلها فرای خمس صور مکتوب علی کل صورهٔ اسمها: انا محمود و هذا ((احمد))، انا الاعلی و هذا ((علی))، انا الفاطر و هذه ((فاطمه))، انا المحسن و هذا ((حسن))، انا ذوالاحسان و هذا ((حسین)).))

((حضرت آدم (ع) چون در بهشت به هر سو نگریست و صورتی را به شکل و قیافه خود نیافت ، عرض کرد: خدایا، صورتی نظیر چهره من نیافریده ای ؟

خدای متعال او را متوجه بهشت فردوس کرد و حضرت آدم (ع) در آنجا قصری از یاقوت سفید دید و هنگامی که وارد آن قصر شد، پنج تصویر مشاهده کرد که اسامی هر یک از آنها نیز به این شرح نوشته شده بود.

من محمودم و این ((احمد)) است ، من اعلی هستم و این ((علی)) است ، من فاطرم و این ((فاطمه))است ، من محسنم و این ((حسن)) است من ذوالاحسانم و این ((حسین))است .

حدیث دیگری در همین موضوع ((شیخ عبدالرحمان صفوری))در ((نزهت المجالس))، و ((مولامحمد مبین)) در ((معارج النبوهٔ))، از حضرت صادق سلام الله علیه روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((کان آدم و حواء جالسین فجائهما جبرئیل و اتی بهما الی قصر من ذهب و فضهٔ شرفاته من زمرد اخضر فیه سریر من یاقوتهٔ حمراء و علی السریر قبهٔ من نور فیها صورهٔ علی راسها تاج ، و فی اذنیها قرطان من لولو، و فی عنقها طرق من نور، فتعجبوا من نورها حتی ان آدم نسی حسن حواء فقال : ما هذه الصورهٔ ؟

قال جبرئیل : ((فاطمه))، و التاج ابوها، و الطوق زوجها، و القرطان ، الحسن والحسین ، فرفع آدم راسه الی القبهٔ فوجد خمسهٔ اسماء مکتوبهٔ من نور: انا المحمود و هذا ((محمد))، و انا الاعلی و هذا ((علی))و ان االفاطر و هذه ((فاطمهٔ))، و انا المحسن و هذا ((الحسن))، و منی الاحسان و هذا ((الحسین)) فقال جبرئیل : یا آدم احفظ هذه الاسماءفانک تحتاج الیها، فلما هبط آدم بکی ثلاثمائهٔ عام ثم دعا بهذه الاسماء و قال یا رب : بحق محمد وعلی ، و فاطمهٔ ، والحسن والحسین ، یا محمود یا اعلی ، یا فاطر یا محسن اغفرلی و تقبل توبتی ، فاوحی الله الیه یا آدم لوسئلتنی فی جمیع ذریتک لغفرت لهم))

((آدم (ع) و حوا، در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل بنزدشان آمد و آنان را همراه خود به داخل قصری از طلا برد، در آنجا تختی از یاقوت قرمز بود و بالای آن تخت قبه ای بود نور افشان ، و در میان آن قبه چهره ای غرقه در نور، که تاجی بر سر نهاده و دو گوشوار از لولو در گوشش ، و گردن بندی از نور بر گردنش آویخته بود. هر دو از نورانیت حیرت انگیز آن تمثال در شگفت شدند به حدی که حضرت آدم (ع) زیبائی همسرش حواء را فراموش نمود (زیرا شاهد یک زیبائی بی سابقه و حسن بی نظیری بود) لذا روی به جبرئیل کرد و پرسید این صورت کیست ؟ جبرئیل گفت : این فاطمه است ، و آن تاجش احمدنما، گردن بندش حیدرنما و دو گوشوارش نشانگر حسن و حسین اوست . آنگاه حضرت آدم (ع) سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد، و در آنجا این پنج اسم را با خط نور نوشته دید:

من محمودم و این ((محمد)) است ، من اعلی هستم و این ((علی)) است ، من فاطرم و این ((فاطمه))است ، من محسنم و این ((حسن)) است ، و احسان از من است و این ((حسین))است))

پس از قرائت این نامها جبرئیل گفت : یا آدم ، این نامها را به خاطر بسپار که بعدها یقینا به آنها نیازمند می شوی ، و آن اسماء مشکل گشای تو خواهند بود.

بعـد از آنکه حضـرت آدم مرتکب آن ترک اولی شد و در نتیجه بر زمین فرود آمد، بعد از ۳۰۰ سال اشک ریختن (بیاد آن نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک دعائی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال چنین معروض داشت :
پروردگارا به حق محمـد، علی ، فاطمه ، حسن و حسـین ، یا محمود، یا اعلی ، و یا محسن ، یا فاطر از خطای من در گـذر و توبه مرا قبول فرما. در آن هنگام از جانب خـدای تعالی خطاب آمـد که یا آدم اگر (در آن حال دعا) در خواست می کردی که گناهان همه فرزندانت را بیامرزم همه آنها را می بخشیدم))
آری برای خدای متعال هرگز سنگینی ندارد که از برکت این دعا جمیع گناهان ما را نیز ببخشد، لذا جا دارد که ما نیز بگوئیم :
((یا رب بحق محمد، و علی ، و فاطمه ، والحسن والحسین ، یا محمود یا اعلی یا فاطر یا محسن اغفرلنا و تقبل توبتنا))
حدیث مفصل دیگی جناب سلمان نقل می کند که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:
((خـدای تعالی از اسامی خودش نامهای ما را مشـتق فرموده است : خـدا محمود است و من محمـدم ، خدای اعلی است و نام برادرم علی است ، خدا فاطر است و اسم دخترم فاطمه است ، خدا محسن است و نام دو فرزند من حسن و حسین است .))
((این روایت را نطنزی)) در ((خصائص علویه))، و عـده ای دیگر از دانشـمندان بزرگ شـیعه و سـنی نقل فرموده اند، و اگر به جز این روایت ، حـدیث دیگری در دست مـا نباشـد از همین خبر، مطـالب مهمی را می توان اسـتفاده کرد، و بـا توجه به این که بعـد از سیصـد سال اشک ریختن ، در هنگام درمانـدگی و احتیاج ، این نامهای مقـدس مشـکل گشا و نجات بخش آدم ابوالبشـر بوده انـد، کاملا واضـح است که تمام فرزنـدان آدم در سـختی ها نیازمنـد آنان بوده و در طلب حاجت و رفع گرفتاریها با توسل به این اسـماء مبارک کامروا خواهند بود.

موضوع چهارم

چهـارمین منقبتی که وجود مقـدس حضـرت زهرا سـلام الله علیهـا بـا پـدر و همسـر و فرزنـدانش مشترک است ، در اهتاء و اقتـداء و تمسک است یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، متوسل شدن به آنها. ((انس)) روایت می کند:
((صـلی بنـا رسول الله صـلی الله علیه وآله صـلوۀ الفجر فلما انفتل من الصـلوۀ اقبل علینا بوجهه الکریم ، فقال : معاشـر المسـلمین ، من افتقد الشـمس فلیسـتمسک بالقمر، و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهرۀ ، و من افتقد الزهرۀ ، فلیستمسک بالفرقدین . فقیل : یا رسول الله ، ما الشـمس و القمرو هها الزهرۀ و ما الفر قـدان ؟ فقال : انا الشـمس و علی القمر... و کتاب الله لا یفترقان حتی یردا علی الحوض ((
((روزی پیـامبر اکرم (ص) با ما نماز صـبح بجای آورد، و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانیـد: و فرمود: ای جماعت مسـلمانان ، هر کس که آفتاب را از دست بدهـد، پس باید به ماه تمسک جوید، و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود، و اگر زهره را نیابد، به دو سـتاره (فرقدان) پناه آورد. از پیامبر اکرم (ص) سؤ ال شد که یا رسول الله مقصود از آفتاب و ماه و زهره و (فرقـدان) دو سـتاره نور افشـان چیست ؟ فرمود: من آفتابم ، علی ماه ، و فاطمه زهره است و دو سـتاره حسـنین انـد. آنان به کتاب خدا دو دستاویز بشرند و همواره بهم پیوسته اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) به من ملحق شوند.
روایت دیگری را ((ابو اسـحق ثعلبی)) در ((عرایس)) - و ((نطنزی)) در ((خصـایص علویه)) نقـل کرده انـد که حضـرت رسول (ص) فرمود:
((اطلبوا الشمس ، فاذا غابت ، فاطلبوا القمر، و اذا غاب القمر، فاطلبوا الزهره ، و اذا غابت الزهره ، فاطلبوا الفرقدین ، قلنا یا رسول الله ، ما الشمس ؟ قال انا، قلنا من القمر؟ قال علی ، قلنا فمن الزهره ؟ قال فاطمه ، قلنا فمن فرقدان ؟ قال الحسن والحسین))
((آفتـاب را بیابیـد، و اگر آفتـاب غروب کرد، مـاه را طلب کنیـد. در صورتیکه ماه از نظرها پنهان شـد، زهره را بطلبیـد، و اگر زهره

ناپدید شد، دو ستاره (فرقدین) را بجوئید.

سؤ ال شد یا رسول الله مقصود از شمس و قمر و زهره فرقدین چه کسانی هستند؟

فرمود: من آفتابم ، علی ماه ، و فاطمه زهره است ، و حسن و حسین دو ستاره (فرقدان).

این روایت را صاحب ((روضهٔ الصفا)) و ((حبیب السیر))با عبارات دیگر از ((جابربن عبدالله)) نقل کرده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

((اهتدوا بالشمس ، فاذا غابت الشمس ، فاهتدوا بالقمر، و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره ، و اذا غاب فاهتدوا بالفرقدین ، فقیل یا رسول الله من الشمس ؟ قال انا. من القمر؟ علی بن ابیطالب ، من الزهرهٔ ؟ الزهراء سلام الله علیها، والفرقدان هما الحسنان))

این روایت را جمعی از دانشمندان شیعه نیز از ((جابر بن عبدالله))نقل کرده اند. ((صدوق)) رحمت الله علیه نیز در ((معانی الاخبار)) این حدیث را ذکر نموده اند است با این تفاوت که بجای کلمه ((اهتدوا)) کلمه ((اقتدوا)) آورده است ، و در تمام ای روایات که از شیعه و سنی منقول است گفتار پیغمبر(ص) با جمله ((کتاب خدا با عترت من بهم پیوسته است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) به من ملحق شوند)) خاتمه می یابد و خود با این مطلب ، موضوع بسیار فوق العاده و مهمی است .

از روایات مذکور کاملا روشن است که حضرت صدیقه سلام الله علیها در مراتب و مناقب گفت شده ، ردیف رسول اکرم (ص)، امیرالمؤ منین (ع) و حسین (ع) است و در مقام تمسک ، اهتداء، و اقتداء همانند آنها می باشد، و اگر در ولایت عصمت نظیر پیامبر اکرم (ص)، علی (ع)، و حسنین (ع) نبود، امر هدایت یافتن ، و پیروی مردم از او، و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می بود. حضرت زهرا(ع) یکی از ذخائری است که حضرت رسول اکرم (ص) بعد از خود باقی گذاشته است و در این باره می فرماید:

((انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی))

((من در میان شما دو وزنه سنگین باقی می گذارم ، کتاب خدا و خاندان من)) و حضرت صدیقه سلام الله علیها یک تن از عترت پیغمبر(ص)، و زهره ای است که در مدار عصمت و ولایت ، با شمس و قمر و فردین همرتبه و همدرجه است اگر چه نور شمس و قمر بر نور زهره غلبه دارد، و با وجود خورشید و ماه نمی توان نور زهره را مشاهده کرد، و گوئی پیامبر اکرم (ص) (با تقدم و تاءخر اسامی پنج تن در همه روایات و با ترتیب مشخص و معین) می خواهد بیان فرماید که امیرالمؤ منین (ع) از زهراء افضل است ، و مقام زهراء تالی و بلافاصله بعد از امیرالمومنین (ع) است و اگر چنین نبود، شایسته بود که اول نام حضرت زهرا(ع) ذکر شود.

ترتیب اسماء پنج تن ، در آسمانها، در عرش ، در کرسی ، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده یا مورد خطاب خدائی بوده اند به همین ترتیب و به همین سبک (نسق) بوده است .

رسول خدا(ص) در هر جا که سخن از پنج تن (ع) است ، ابتدا نام خودش را ذکر می کند، بعد امیرالمؤ منین (ع) و سپس حضرت صدیقه (ع) را، و در تمام اخبار و احادیث این ترتیب اسماء مراعات شده است ، لذا معلوم می شود که مقام حضرت زهراء سلام الله علیها تالی و (بلافاصله) بعد از امیرالمؤ منین (ع) است ، اگر چه ، پنج تن (ع) در منال و فضائل و مطالبی که گفته شد، همردیف ، همدرجه و یکسانند، با وجود این مقام آنان در مراتب و مدراج دیگر ممکن است با هم اختلاف داشته باشد، ولی آنچه محققا از ترتیب اسامی آنها در کلام پیامبر می توان استفاده کرد، این است که رسول اکرم (ص) دارای عالیترین مقام ، و امیرالمؤ منین (ع) پس از پیامبر(ص)، و حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از او، حسنین (ع) پس از فاطمه (ع)، صاحب والاترین مقام در جهان آفرینش هستند.

و ما این مطلب را نیز ثابت خواهیم کرد که حضرت زهرا سلام الله علیها از یازده امام دیگر افضل تر و برتر می باشد، و اگر جز این

یـک منقبت ، فضـیلت دیگری درشـان او نبود، همین برای اثبـات مقـام ولایـت آن حضـرت کافی بود. پیامبر اکرم (ص) برای امت خود، همزمان و مکان ، در زمینه های علمی ، عملی ، تمسکی ، اقتدائی ، و اهتدائی و.... جوابگوی جمیع نیازهای بشری باشند.
حضرت صدیقه سلام الله علیها در تمام شئون مذکور سهیم و مشترک است ، به عبارت دیگر چنان که علی بن ابیطالب (ع) مقتدای ما، هادی ما، رهنمای ما، و ولی ماست ، عینا حضـرت زهرا سـلام الله علیها نیز همانگون است ، نه تنها برای ما مسـلمانان ، بلکه برای جمیع بشر از اولین و آخرین .

موضوع پنجم

موضوع پنجم که از موضوعهـای دیگر مهمتر است ، عبارت از این است که حضـرت زهراء سـلام الله علیها، در مقام ولایت شـریک امیرالمؤ منین (ع) و حسـنین است ، و جنگ و یا صـلح با فاطمه (ع) و دوستی یا دشـمنی نسـبت به او عینا همانند حرب و یا سـلم با علی و حسنین (ع)، و حب و یا بغض نسبت به آنهاست .
((زید بن ارقم)) از رسول اکرم (ص) چنین روایت می کند:
((قال رسول الله لعلی و فاطمهٔ والحسن والحسین : انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم))
((پیـامبر اکرم (ص) خطاب به علی ، فاطمه ، حسن و حسـین علیهم السـلام فرمود: من ، با هر کسـی که با شـما در جنگ باشـد، در جنگم ، و هر کسی که با شما از در صلح و آشتی در آید، من نیز با او در صلح و صفا خواهم بود))
این روایت با عبارات مختلف نقل شده است گاه آن حضرت می فرمود:
((انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم))
در موقع دیگر چنین فرماید:
((انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم))
و در جای دیگر می فرماید:
((انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم))
((زید بن ارقم)) در روایت دیگری می گوید:
((کنـا معـل رسـول الله و هـو فی الحجرهٔ ، یـوحی الیه و نحن ننتظره حتـی اشـتد الحر فجـاء علی بن ابیطـالب ، و معه فاطمـهٔ والحسـن والحسـین سـلام الله علیهم ، فقـدوا فی ظـل حائـط ینتظرون رسول الله . فمـا خرج رسول الله ، رآهم فاتـاهم و وقفنـا نحن مکاننـا و هو یظلهم بثویه ممسـکا بطرف الثوب و علی ممسک بطرفه الاخر، فقال رسول الله اللهم انی احبهم فاحبهم ، اللهم انی سلم لمن سالمهم ، و حرب لمن حاربهم ، قال ذلک ثلاث مرات))
((روزی همراه پیـامبر اکرم (ص) بودیم که وحی نـازل شـد، و مـا منتظر اتمـام وحی بودیم تـا آن حضـرت از اتـاق خارج شود، هوا بشدت گرم شده بود، در آن هنگام علی بن ابیطالب (ع) و همراه او فاطمه ، حسن و حسین سلام الله علیهم از راه رسیدند و در سایه دیواری بحال انتظار نشستند، تا نزول وحی بپایان رسد و حضرت رسول از حجره بیرون آید.
وقتی که پیامبر اکرم (ص) از اطاق خارج گردیـد، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسـنین علیهم السـلام افتاد، حضـرت به نزد آنان رفتنـد، و مـا در حـالی که بجای خود ایستاده بودیم ، دیـدیم که حضـرت رسول (ص) لباس (عبادی) خودش را بر بالای سـر آنها سایبـان کرد، بـا دست مبـارکش از یک طرف عبا گرفته بود، و طرف دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت . آنگاه پیامبر چنین فرمود:
خـدایا، من اینان را دوست می دارم پس تو نیز دوسـتشان بدار، بارالها، با هر کس که با اینان در صـلح و صـفا باشد، من در صـلح و

آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد من نیز با او در جنگ خواهم بود، و این کلمات را سه بار تکرار نمود.
این حدیث شریف را ((حاکم)) در ((مستدرک))- ((بغوی)) در ((مصابیح)) – ((خطیب تبریزی)) در ((مصابیح)) – ((جساس)) در ((احکام آیات)) – ((ابن کثیر)) در ((بدایه)) و ((نهایه)) – ((محب الدین طبری))در ((ذخایر العقبی)) – ((ابن اثیر)) در ((اسدالغابه))، ((ترمذی)) در ((جامع صحیح)) – ((ابن عساکر)) در ((تاریخ شام)) – ((این جامه)) در ((سنن)) – ((ابن صباغ)) در ((فصول)) – ((طبرانی)) در ((معجم))، و جمعی دیگر از علماء شیعه و سنی نقل کرده اند.
روایت دیگری به این شرح از ((ابوبکر)) نقل شده است که می گوید:
((رایت رسول الله خیم خیمهٔ و هو متکی علی قوس عربیه و فی الخمیهٔ علی ، و فاطمهٔ و والحسن ، والحسین ، و قال : معشر المسلمسین ، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه ، و حرب لمن حاربهم ، ولی لمن والاهم ، لا یحبهم الا سعید الجد طیب المولد، ولا یبغضهم الا شقی الجد ردی الولادهٔ))
((روزی پیامبر اکرم (ص) را در خیمه اش ، در حالی که بر یک کمان عربی تکیه کرده بود نشسته دیدم . در آن خیمه علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) نیز حضور داشتند، آن حضرت روبه حاضرین فرمود و گفت : ای مسلمانان بدانید، هر کسی که با اینان در صلح و صفا باشد من نیز با او در سلم و آشتی هستم ، و هر کس با اینان به جنگ خیزد، من هم با او در جنگ خواهم بود، من دوستدار کسی هستم که اینان را دوست بدارد، دوست نمی داردشان مگر آن شخص بدبختی که از دامانی پاکیزه بوجود آمده است و دشمن نمی داردشان مگر آن شخص بدبختی که از آلوده دامنی زائیده شده باشد. این روایت را ((حافظ طبری)) نیز در ((ریاض النظره))ذکر کرده است .
((صبیح)) می گوید:
کنت بباب النبی صلی الله علیه وآله فجاء علی و فاطمهٔ والحسن والحسین فجاسوا ناحیهٔ ، فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الینا فقال : انکم علی خیر – و علیه کساء خیبری فجللهم به و قال : انا حرب لمن حاربکم ، سلم لمن سالمکم .
((روزی در انتظار پیامبر اکرم (ص) بر در خانه آن حضرت بودیم که علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام از راه رسیدند و در کناری نشستند، وقتی که رسول خدا از خانه خارج گردید خطاب به آنها فرمود: شما پیوسته در خیر هستید، و سپس غباری خیبری خودش را بر سر آنان سایبان کرد و فرمود:
من ، با هر کسی با شما بجنگد، در جنگ هستم ، و با هر کسی که با شما در صلح و صفا باشد من نیز در سلم و آشتی می باشم))
این روایت را ((طبری)) در ((واسط حساس)) و در ((آیات الاحکام)) – ((هیثمی)) در ((مجمع)) ((ابن اثیر)) در ((اسدالغابه)) – ((ابن حجر)) در ((اصابه)) – و عده ای دیگر از دانشمندان نقل کرده اند. ((ابوهریره)) می گوید:
((نظر النبی الی علی ، فاطمه ، والحسن ، والحسین فقال : انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم))
((پیامبر اکرم (ص) نظر به سوی علی ، فاطمه ، حسن ، و حسین علیهم السلام افکند و سپس فرمود:
من با هر کسی به شما بجنگد در ستیزم ، و با هر کسی که با شما در سلم و آشتی باشد، من نی در صلح و صفا هستم .))
این حدیث شریف را: ((حاکم در مستدرک)) – ((خطیب بغدادی)) در ((تاریخ بغداد)) – ((امام حنابله)) در ((مسند احمد)) – ((هیثمی)) در ((مجمع)) – ((ابن عساکر)) در ((تاریخ)) – ((طبرانی)) در ((مجمع)) آورده اند. همچنین عده ای از دانشمندان شیعه آن را روایت نموده اند.
روایاتی که تحت عنوان موضوع پنجم ذکر شد بسیار جای تامل ، دقت و بررسی است و باید توجه داشت : بشری که در حال غضبش ، در هنگام انبساط و فرحش ، در موقع رنج و گرفتاریش ، در زمان سرور و نشاطش و خلاصه در جمیع اطوار و حالش صاحب اختیار، مطاع و مقتدای همه مردم باشد، و تمام افراد بشر موظف به خضوع تسلیم و اطاعت در برابر او باشند، و محبت به او

دوستی بـا پیـامبر، و دشـمنی با او خصومت با رسول خـدا، و اطاعت از او طاعت از پیامبر، و صـلح با او، سـلم و آشتی با رسول خـدا باشـد، تحقیقـا اگر در صـفات همردیف پیـامبر نباشـد، هرگز این احکـام دربـاره او جاری نمی شود، و به عبارت دیگر فردی که در ملکات انسانی ، در فضائل و مکارم الاخلاقی ، در صـفات نفسانی ، و خلاصه در جمیع حالات و شئون بشری طوری باشد که هرگز کوچکوترین خلافی از او سر نزنـد، و همه مردم (به فرمان خـدا و رسولش) ماءمور به اطاعت و خضوع و تسـلیم در برابر او باشـند، معقول نیست که در صفات همردیف و همتای پیغمبر اکرم (ص) نباشد.

بلی ، آن انسـانی که هرگز کلمه ای ، حرفی ، حرکتی ، سـکونی ، در هیـچ مورد، جز به فرمان و اجازه خـدا از او صادر نشود، و جز در راه محبت و رضای پروردگار قـدمی بر نـدارد، و پیوسـته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش ، محـدود و متعهـد و مقیـد به امر خـدا باشد تنها او شایسـته است که پیامبر اکرم (ص) صـلح با او را، سـلم و آشتی با خودش بداند و جنگ با او را ستیز با خودش به حساب آورد، و کاملا روشن است که فاطمه زهراء سلام الله علیها، صاحب آن نفس پاک انسانی ، و آنهمه صفات ربانی ، یقینا باید در شئون ولایت ، همردیف و همدرجه و یکسان با پیامبر اکرم ، علی و حسنین باشد.

موضوع ششم

موضوع ششم از مناقب مشترک حضرت زهرا(ع) با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمونین و حسنین علیهم السلام ، تقریبا نظیر آن فضائلی ست که در موضوع پنجم بیان شد.

((ابن عباس)) روایت می کند:

((ان رسول الله صـلی الله علیه وآله کـان جالسـا ذات یوم ، و عنـده علی ، و فاطمـهٔ ، والحسن ، والحسـین . فقـال : اللهم انک تعلم ان هولاـء اهـل بیتی ، و اکرم النـاس علی ، فـاحبب من احبهم ، و ابغض من ابغضـهم ، و وال من والاـهم ، و عـاد من عـاداهم و اعن من اعانهم و اجعلهم مطهرین م کل دنش ، معصومین من کل ذنب ، و ایدهم بروح القدس منک))

((روزی پیامبر اکرم (ص) نشسـته بودند و علی ، فاطمه ، حسن و حسـین علیهم السـلام نیز حضور داشتند دعای آن حضرت در میان آن جمع چنین بود: بارلاها، تو خوب می دانی که اینان خاندان من ، و عزیزترین مردم نزد منند، پس محبان و دوسـتانشان را دوسـت بـدار، بـا دشـمنانشان دشـمنی فرمـا، و یارانشـان را اهانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکیها پاک و مبرا بـدار، از جمیع گناهان بر کنار و مصون و محفوظ نگاهدار، و از جانب خود باروح القدس تاءییدشان فرما))

روایات بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم در موارد مختلف نقل شده است که می فرماید: معصومین (ع) روحی درااند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح (که در جمیع اخبار آن را روح القدس) می نامند، همردیف نیست .

روح القدس ، همان روحی است که در سایه آن ، پیامبر اکرم (ص) صاحب ولایت است . این همان روح قدسی است که با داشتن آن علی سـلام الله علیه ، حسـنین ، و امامان دیگر از اولاد حسین علیهم السلام بر همه مردم ولایت دارند، این همان روح است که به تاءیید پیامبر اکرم حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز دارنده آن است ، و با داشتن این روح ، آن حضرت هم ((ولیهٔ الله)) می باشد.

((ابن عباس)) روایت را از قول پیغمبر اکرم (ص) چنین ادامه می دهد:

((یا علی انت امام امتی و خلیفتی علیها بعـدی ، وانت قاتـد المومنین الی الجنهٔ ، و کانی انظر الی ابنتی فاطمـهٔ ، قـد اقبلت یوم القیامهٔ علی نجیب من نور، عن یمینهـا سـبعون الف ملک ، و عن یسارها سـبعون الف ملک ، و بین یـدیها سـبعون الف ملک ، و عن خلفها سبعون الف ملک ، تقود مومنات امتی الی الجنهٔ ، انت قائد المومنین الی الجنهٔ و فاطمهٔ نسـقود مومنات امتی الی الجنهٔ ، وانها السـیدهٔ نساء العالمین فقیل یا رسول الله ،اهی سـیدهٔ نساء عالمها؟ فقال : ذلک مریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمهٔ ، فهی سیدهٔ نساء العالمین من الاولین و الاخرین ، و انها لتقوم فی محرابها فیسـلم علیها سبعون الف ملک من – الملائکهٔ المقربین ، و ینادونها بما نادت به الملائکهٔ

مریم فیقولون : یـا فاطمـهٔ : ((ان اله اصـطفاك و طهرك و اصـطفاك علی نساء العالمین)) ثم التفت الی علی فقال : یا علی ان فاطمهٔ بضـعهٔ منی . وهی نور عینی ، و ثمرهٔ فوادی ، یسووني ما اساءها و یسـرنی ما سـرها، و انها اول من یلحقنی من اهل بیتی ، فاحسن الیها بعـدی ... فقـال : اللهـم انی اشـهدك انی محـب لمن احبهم ، و مبغض لمن الغضـهم ، وسـلم لمن سـالمهم ، و حرب لمن حـاربهم و عدولمن عاداهم ، و ولی لمن والاهم))

((یـا علی ، بعـد از من ، جانشـین من ، و امـام و رهبر امت منی ، تو پیشـقدم و پیشـرو اهـل ایمان به سوی بهشتی ، و گوئی اکنون در نظرم مجسم است و می بینم که دخترم فـاطمه در روز قیـامت سوار بر شتری از نور است ، در حـالی که هفتـاد هزار ملـك از جـانب راست ، هفتاد هزار از طرف چپ او، هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد هزار از پشت سـر او همراهیش می کنند. او پیشـگام زنهای مؤ من است که همراهش به سوی بهشت می روند، یاعلی ، تو پیشوای مردان مؤ من امتی منی ، و دخترم فاطمه سالار زنان با ایمان امت من و رهبر آنان به سوی بهشت است ، بدرستیکه او بانوی بانوان جهان است .

عرض شد یا رسول الله ، آیا بانوی بانوان در زمان خودش ؟ پیامبر فرمود:

سیده زنان در زمان خودش مریم بنت عرمان بود، ولی دخترم فاطمه بانوی بانوان جهان و سـرور زنهای عالم از اولین و آخرین است .

این فاطمه است که آنگاه که در محراب عبادت می ایسـتد، هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام و درود می فرستند، و ندا می کنند یا فـاطمه ، خـدای تعـالی تو را از میـان جمیع زنهای عالم انتخاب کرد، و ترا از همه آلودگیها پاك و منزه گردانیـد. آنگاه رسول اکرم (ص) رو به سوی علی (ع) کرد و فرمود:

یـا علی (ع)، بـدرستیکه فـاطمه (ع)، پـاره ای از تـن و جـان مـن است ، اوست نـور چشم من ، و میـوه قلب من ، آنچه زهراء(ع) را ناپسند آید، مرا نیز ناپسند است ، و آنچه او را مسرور کند، مرا هم شاد و خرسند می نماید، او نخستین کسی است که از خاندان من که به من خواهـد پیوست ، یـا علی (ع)، بعـد از من ، تـا تـوانی به او نیکی کن ، سـپس پیـامبر اکرم (ص) این چنین دعـا نمودنـد: بارلاها، من تو را گواه می گیرم ، که دوست می دارم آن کسی را که اینان را دوست بدارد و دشمن می دارم شخصی را که با اینان دشـمنی کنـد، با هر کسـی که با این چهر تن در جنگ باشد من نیز با او در ستیزم ، و هر فردی با اینان از در صـلح و آشتی در آید، من هم با او در سلم و صفا خواهم بود.))

بار دیگر تکرار می کنیم ، با در نظر گرفتن روایت شـریفه مذکور، حضرت صدیقه سلام الله علیها به طور یقین صاحب ولایت کبری است زیرا هرگز معقول نیست ، که دشـمنی و یا دوستی با او و هماننـد عـدوات و یا محبت نسـبت به پیامبر باشد و آنچه فاطمه (ع) را غمگین و یا مسرور می گرداند، حضرت رسول (ص) را نیز محزون و یا شد نماید، ولی او صاحب مقام ولایت نباشد.

و اگر حضـرت صدیقه سـلام الله علیها در ولایت ، در عصـمت ، و در جمیع حالاتش ردیف پدر و همسر و دو فرزندش حسنین نمی بود، هرگز پیامبر اکرم (ص) مطالب مذکور را بیان نمی کرد. رسول خدا(ص) که سـخن بی حساب و گزاف و بیهوده نمی گوید، تمـام گفتـارش ((مـا ینطق عن الهوی ، ان هوالاوحی یوحی)) است ، آنچه می گویـد وحی الهی است ، آنهم در مقامی که خـدا را شاهد سخنان خود قرار می دهد.

گوئی پیامبر اکرم (ص) از جانب خدا ماءمور به ابلاغ این مراتب و فضائل است ، که خدا را گفتار خویش گواه می گیرد، چنان که در انجـام نبوت و ابلاغ رسالتش ، در مواقف متعـدد شاهـد قرار داده است ، و از مردم نیز اقرار و اعتراف می خواهـد، و می پرسـد و خواسـتار جواب صـریح آنان می باشـد: ((((هل بلغت ؟، بلی بلغت)) سؤ ال می فرمایـد آیا رسالت خودم را انجام دادم ؟، و سـپس جواب می شـنود: بلی ابلاغ کردی . همان گونه که در غـدیرخم هنگام ابلاغ ولایت امیرالمؤ منین علی سـلام الله علیه ، خدا را شاهد می گیرد و از مردم ، اعـتراف و اقرار می خواهـد... اللهـم اشـهد... بارالهـا شاهـد بـاش ... چنیـن بـه نظر می رسـد که وجـود مقـدس

پیامبر(ص) پیوسته خود را مسئول و ماءمور ابلاغ ولایت فاطمه علیهاسلام نیز می داند، و گوئی احساس می کند که همواره مورد سؤ ال و بازخواست حضرت حق تبارك تعالی است كه آیا ولایت زهرا(ع) را ابلاغ كردی یا نه ، لذا آن حضرت به طور مكرر، در گفتار خویش ضمن برشمردن فضائل فاطمه سلام الله علیها و تشریح شئون ولایتی او، بارها خدا را گواه می گیرد كه بارلاها، شاهد باش آیا ولایت زهرا(ع) را ابلاغ كردم ؟ آیا پیغام را رساندم ؟ حق مطلب را بخوبی ادا كردم ؟...

نتیجه دیگری كه می توان از روایت مذكور گرفت این است كه حضرت رسول (ص) در قسمتی از سخنانش خطاب به علی (ع) چنین می فرماید:

آنها اول من یلحقی من اهل بیتی ... فاحسن الیها

یعنی یا علی اول كسی كه از خاندان من به من ملحق خواهد شد.

دختر فاطمه (ع) است ، پس تا توانی به او نیكی بنما.... و این ودیعه رسالت را نگهداری كن ... لذا می بینیم قصد امیرالمؤ منین سلام الله علیها همیشه و در تمام حالاتش برآوردن خواهش پیامبر اكرم (ص) و در نتیجه تحصیل رضایت و آسایش خاطر زهرای اطهر است ، البته نه تنها از این جهت كه همسر والامقام او دختر گرامی رسول خدا(ص) است ، بلكه بیشتر از این نظر كه فاطمه سلام الله علیها ((ولیهٔ الله)) است و علی (ع) خود را نسبت به او موظف و مسئول و متعهد می داند، و متقابلا حضرت زهرا(ع) نیز نسبت به امیرالمؤ منین كه ((ولی الله)) است ، عینا همین احساس وظیفه و مسئولیت را به حد اعتلی دارا می باشد و این دو وجود مقدس ، هر یك در حفظ و نگهداری و مراعات شخصیت آن دیگر كمال سعی و كوشش را به كار برده اند.

لیكن اگر این مطلب به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، روشن می شود كه حالات دفاع و مجاهدت زهرا سلام الله علیها در حفظ و صیانت امیرالمؤ منین سلام الله علیه بی نظیر و بسیار فوق العاده است ، و تحقیقا اگر پیامبر اكرم (ص) نگاهداری و دفاع از حریم ولایت امیرالمؤ منین (ع) را مؤ كدا به زهرا علیها سلام سفارش می كرد (كه سفارش فرموده است)، هرگز رفتاری بهتر و برتر از روش فاطمه علیهاسلام امكان پذیر نبود.

از خود گذشتگی ، و فداكاری و ایثار او در مراقبت و نگهداری شئون ولی الله الاعظم امیرالمؤ منین (ع) بی نظیر بود، زهرا سلام الله علیها در این راه وجود خود را كاملا فراموش كرده بود و همواره همت والای او مصروف حفظ حرمت علی علیه السلام و پیوسته در فكر كمال مراقبت و حسن انجام تعهد اسلامی خود در برابر مقام منیع ولایت بود و همین توجه بی نظیر و بصیرت و معرفت كامل فاطمه (ع) نسبت به شئون ولایت همسر عالی مقامش نشانگر مرتبه عالی ((ولیهٔ الهی)) خود آن حضرت می باشد.

موضوع هفتم

موضوع هفتم مشترك بودن فاطمه سلام الله علیهاست با رسول اكرم (ص) در مقام ركن بودن نسبت به علی بن ابی طالب سلام الله علیه .

جابربن عبدالله چنین روایت می كند، پیامبر اكرم (ص) به علی (ع) فرمود:

((سلام علیك ابا الریحانتین ، اوصیك بریحانتی من الدنیا من قبل ان ینهد ركناك ، و الله خلیفتی علیك ، فلما مات النبی ((((صل الله علیه و اله) قال علی هذا احد الركنین الذین قال رسول الله . فلما ماتت فاطمهٔ قال هذا الركن الثانی الذی قال رسول الله))

((سلام بر تو، ای پدر دو ریحانه من ، یا علی محافظت آن دو را به تو سفارش می كنم ، قبل از آن كه هر دو ركن تو از بین برود، را بخدا می سپارم كه او نگهدارنده توست))

((جابربن عبدالله)) روایت را چنین ادامه می دهد:

((پس از رحلت پیامبر اكرم (ص)، امیرالمؤ منین فرمود: این بود یكی از آن دو ركن من ، كه رسول خدا می فرمود: و اینك منهدم

گردید، و هنگامی که فاطمه سلام الله علیها چشم از جهان فروبست ، علی (ع) فرمود:

((این بود همان رکن دومی که بقول پیامبر اکرم (ص)، امروز از دست دادم)) این حدیث را عده ای از علماء به این شرح نقل کرده اند:

((حافظ ابونعیم)) در ((حلیهٔ الاولیاء)) - ((حافظ، ابن عسا کرد)) در ((تاریخ شام))- ((حافظ محب الدین طبری)) در ((ریاض)) و ((ذخایر)) - ((امام احمدبن حنبل امام حنابله)) - ((حافظ گنجی شافعی)) در ((کفایه)) - ((ابوالمظفر سبط ابن الجوزی)) در ((تذکره)) - ((حافظ سیوطی)) در ((جامع کبیر)) و جمعی دیگر از دانشمندان و محققین .

در اینجا لازم است ، موضوع رکن بودن به علی عله السلام را دقیقا بررسی کنیم که آیا مراد از این ((رکنیت)) چیست ؟ و حقیقت این رتبه معنوی که مقام بسیار والا و بزرگی است چگونه می باشد.

آنچه مسلم است این است که در این مقام ، هر معنائی که درشان پیامبر اکرم (ص) تصور شود عینا به همان گونه و به همان ترتیب درشان حضرت صدیقه سلام الله علیها وارد است ، و به عبارت دیگر، حضرت زهرا علیها سلام در مقام ((رکنیت)) مثل و همانند پیامبر اکرم (ص)، و در این منقبت همتا و شریک و برابر با رسول خدا(ص) می باشد.

یقینا مقصد از رکن علی بودن ، این نیست که فاطمه علیها سلام ، اداره کننده امور خانواده و کدبانوی خانه و کاشانه علی (ع)، و گرداننده چرخ زندگانی و آسایش بخش او و خاندان اوست ، زیرا که اینها از وظایف حتمی هر زن مسلمان است . مهم این است و رمز عظمت زهرای اطهر(ع) اینجاست که با وجود آیه .

((الرجال قوامون علی النساء))

که موضع کلی مردان و زنان را نسبت به یکدیگر معین می نماید، پیامبر اکرم (ص) در یک مورد استثنائی ، حضرت صدیقه (ع) را رکن علی (ع) می خواند، به همانگونه که خودش را...

رسول خدا(ص) به هر معنی و مفاد، و به هر نحو و کیفیتی که رکن علی (ع) محسوب می شود، فاطمه سلام الله علیها نیز به همان ترتیب ، به همان نسق ، و به همان وضع ، رکن مساوی و همتای دیگر، در این منقبت است .

در اینجا می توان گفت که این ((رکن بودن به علی (ع)) از مقام شامخ ولایت سرچشمه می گیرد، و از شئون ولایت است که هریک از آن سه وجود مقدس ، رکن دو نفر دیگر می باشد، و این موضوع امکان پذیر نیست ، مگر اینکه فاطمه سلام الله علیها نیز در مقام ولایت همتا و همانند و برابر با پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) بوده باشد، یعنی چنان که رسول خدا(ص) رکن ولایت ، اساس اسلام ، و اصل مودتی است که خدا آنرا اجر نبوت قرار داده است ، حضرت زهرا علیهاالسلام نیز در این شئون شریک ، برابر، و همتای او است و به همین مناسبت پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

((لولم یخلق الله علی بن ابی طالب ، ما کان لفاطمهٔ کفو))

((اگر خدا علی ابن ابیطالب (ع) را نمی آفرید، فاطمه (ع) شبیه و نظیری در عالم نداشت)) در روایت دیگری آن حضرت خطاب به علی (ع) می فرماید:

((لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض))

((یا علی (ع) اگر تو نبودی ، فاطمه را بر روی زمین همانند و نظیری نبود)) مقصود پیامبر اکرم (ص) از ((کفو)) که در این روایات و احادیث دیگر، درشان حضرت زهرا(ع) بکار برده است ، چیست ؟

آیا منظور آن حضرت ، کفو در مال ، همانند در فقر و غنی ، یا همتا در خلقت ظاهری است ؟ بطور یقین نه ، بلکه مقصود، کفو و همانند در مقام ولایت ، و صفات و فضائل است .

بلی ، فاطمه علیهاسلام در شئون ولایت همتای علی (ع) است ، همانگونه که خود پیامبر اکرم (ص) چنین است .

چنان که رسول خدا(ص)، رکن ایمان ، رکن اسلام ، رکن توحید، رکن منطق و بیان ، و رکن حقیقت و شرف انسان است ، و به همان معنی و مفهوم ، حضرت زهرا(ع) و ائمه اطهار نیز رکن و اساس و اصل و پایه و بنیادند.

در زیارت مبعث ، علی علیه السلام را به عنوان (رکن بودن) چنین خطاب می کنیم :

((وصل علی عبدک و امینک الاوفی و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء))

((علی (ع) که رکن و پایه ستون و تکیه گاه جمیع اولیاء و اصفیاء می باشد، رکن و تکیه گاهش بفرمایش پیغمبر(ص) حضرت صدیقه سلام الله علیهاست .

در زیارت ششم ، حضرت امیرالمؤ منین (ع) سید الاوصیاء و رکن الاصفیا نامیده شده است و در زیارت وارث حضرت اباعبدالله الحسین (ع) چنین عرضه می داریم :

((اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المومنین))

و در زیارت عید فطر و قربان :

((اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین و معقل المؤ منین))

و در زیارت اربعین حسین علیه السلام :

((اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین ، و معقل المؤ منین))

و در زیارت جامعه کبیره :

((رساسهٔ العباد، و ارکان البلاد، و ابواب الایمان))

آری ، چهارده معصوم علیهم السلام همگی ارکان توحید و ایمان و اسلامند، و هر یک از آنان رکن است برای سایر معصومین (ع)، و حضرت صدیقه سلام الله علیها در این مقام ، نظیر و همانند و همتای رسول اکرم (ص)، رکن است برای امیرالمؤ منین سلام الله علیه حضرت صادق (ع) در این زمینه بیان روشن و واضحی فرموده اند:

((لولا ان الله عزوجل خلق امیرالمؤ منین ، لم یکن لفاطمهٔ کفو علی وجه الارض ، آدم فمن دونه))

((اگر خدای عزوجل امیرالمؤ منین (ع) را نمی آفرید، از اولین و آخرین فاطمه (ع) را بر روی زمین نظیر و همتائی وجود نداشت))

علی (ع) و فاطمه (ع)، هر دو صاحب ولایت ، هر دو دارای مقام عصمت و طهارت و هر دو از ارکان توحید و ایمانند.

امام ششم به عبارت دیگری می فرماید:

((لولا ان امیرالمؤ منین تزوجها لما کان لها کفو الی یوم القیامه علی وجه الارض ، ادم فمن دونه))

تشخیص ((رکن بودن)) و یا ((کفو وهمتا بودن)) بشری با بشر دیگر، مطلبی است که فهم انسان از درک آن عاجز و ناتوان است و تنها خدای تعالی (والله یعلم ما خلق) که از ضمائر مخلوقات خویش آگاه است ، می داند و می تواند معین کند چه کسی کفو و نظیر و همانند کیست ، و همتای هر موجودی در عالم کدام است .

لذا، اختیار فاطمه علیهاالسلام برای همسری علی علیه السلام ، یک انتخاب الهی است ، خدای تعالی خود برای زهراعلیها سلام زوجی را که کفو و همتای اوست بر می گزیند و در این عقد آسمانی ، خود خطبه می خواند، و شهود این ازدواج مقدس ، پیامبر اکرم (ص) جبرئیل و فرشتگان هستند، و باید این چنین باشد، زیرا جز خدای خالق یکتا چه کسی می داند کفو و همانند زهرا(ع) کیست ، زهرائی که همتا ندارد و هیچ بشری (جز علی (ع)) شبیه و نظیر او نیست ، و در نتیجه همین جهل و نادانی و ناتوانی بشر در شناخت مقام شامخ زهرا علیهاسلام است که می بینیم ابوبکر و عمر نیز خواستار ازدواج با فاطمه علیهاسلام می شوند، و پیامبر اکرم (ص) در جواب آنان چنین می فرماید:

فاطمه (ع) از آن خداست ، و من در این مورد هیچگونه اختیاری ندارم (الله یعلم ما - خلق)، و تنها خدا که خالق زهراست می داند کفو و همسر و زوج شایسته او کیست ، و من و دخترم اگر چه صاحب مقام ولایتیم ، ولی خدا تعالی بر من و او ولایت دارد و انتخاب و تعیین همسر فاطمه (ع) امری است خدائی .

موضوع هشتم

اشتراک حضرت صدیقه سلام الله علیهاست با پدر و همسر و فرزندانش سلام الله علیهم در مجاز بودن استثنائی آنان به ورود و توقف در مسجد اکرم (ص) در جمیع حالاتشان . مسجد پیامبر اکرم (ص) نسبت به تمام مساجد امتیاز خاص دارد، به این معنی که هر شخص جنب و نفساء و حائض می تواند به هر مسجدی وارد شود و بدون توقف از آنجا عبور کند، ولی هرگز کسی مجاز نیست در حال جنایت و حیض و نفاس از مسجدالنبی (ص) عبور نماید و این حکم علی (ع)، فاطمه (ع)، و حسنین (ع) مستثنی هستند آنان می توانند در هر حالتی از مسجدالرسول (ص) عبور کنند، و نه تنها عبور کنند، بلکه در آنجا ازدواج نمایند و یا در حال جنابت در آنجا توقف کنند، و حتی فرزندانشان در آن مکان مقدس و مطهر زاده شوند، و این امتیاز، مطلب بسیار مهم و فوق العاده و شایان دقت و بررسی است . ((حافظ سیوطی)) و ((حافظ نسائی)) از ((ابن عباس)) روایت می کنند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

((آن موسی سال ربه ان یطهر مسجده لهارون و ذریته و انی سئلت الله ان یطهر للک و لذریتک من بعدک))

حضرت رسول (ص) به امیرالمؤ منین (ع) فرمود:

((موسی (ع) از پروردگار خویش درخواست کرد که مسجدش را برای هارون و ذریه او پاک و مطهر گرداند و من نیز این مطلب را برای تو و فرزندانت از خدا خواستار شدم)) روایت دیگری به همین مضمون از امیرالمؤ منین (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((اخذ رسول الله بیدی فقال ان موسی سال ربه ان یطهر مسجده لهارون و ذریته و انی سئلت الله ان یطهر للک و لذریتک من بعدک))

این روایت را ((حافظ بزاز)) - ((حافظ هیثمی))- ((حافظ سیوطی)) - و ((حلبی)) در سیره حلبیه اش)) نقل کرده اند.

((حافظ بیهقی)) در ((سنن کبری)) از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و کل جنب من الرجال ، الا علی محمد و اهل بیته : علی و فاطمهٔ والحسن والحسین (ع)).

((آگاه باشید، بدرستیکه ورود به مسجد من برای زنان حائض و مردان جنب حرام است مگر برای من و خانواده ام علی ، فاطمه ، حسن و حسین و این روایت را جمعی دیگر از علما نیز نقل کرده اند.

((بخاری)) در ((تاریخ کبیرش)) حدیثی از ((عایشه)) نقل میکند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((لا حل المسجد لحائض و لا لجنب الا لمحمد و آل محمد))

((ورود به این مسجد (من) به زنان حائض و مردان جنب حلال نیست مگر به محمد و آل محمد)) در روایت دیگری که جامعتر از احادیث قبلی است ، ((حافظ بیهقی)) می نویسد که حضرت رسول (ص) فرمود:

((الا لا یحل هذا المسجد لجنب و لا لحائض الا الرسول الله (ص) و علی و فاطمه والحسن والحسین (ع)، الا قد بینت لکم الاسماء ان لا تضلوا))

((ای مردم آگاه باشید که ورود به این مسجد (من) برای اشخاص جنب و حائض حلال نیست مگر به رسول خدا و علی و فاطمه

وحسن و حسین ، توجه کنید که من اکنون یک یک اسامی آنان را ذکر کردم ، تا (بعد از من) دچار اشتباه و گمراهی نشوید)).

در اینجا نکته مهم این است که پیامبر اکرم (ص) با تعیین اسامی و مشخص نمودن افراد منظور، وگفتن نام پنج تن (ع) بطور وضوح ، می خواهند برای همگان کاملا روشن شود که در این مورد، مقصود از آل محمد(ص)، چه کسانی هستند، تا همانندشان نزول آیه تطهیر عده ای مغرضانه نگویند (چنانکه جمعی از علماء اهل سنت گفته اند) مراد از آل محمد(ص) زنهای پیامبرند، و یا مقصود از آل هر مردی ، خانواده اوست که در خانه اش با هم زندگی می کنند، و با این منطق و استدلال درست ، بخواهند برای افرادی یک منقبت از خود بتراشند، و فضائل مسلم آل محمد(ص) را نادیده انگارند.

((قد بینت لکم الاسماء ان لا تضلوا))

یعنی ای مردم ، خوب توجه کنید، فقط این اشخاص که من نام بردم مشمول این فضلیت هستند، و در این مورد فریقین (شیعه و سنی) هم رای و هم عقیده اند.

یک دسته ازعلماء عامه (سنی)، ضمن اینکه تصدیق می کنند در حکم مسجد النبی فقط پنج تن علیهم السلام استثناء شده اند، ولی می گویند چون علی (ع) در خانه اش به مسجد پیامبر(ص) باز می شد، لذا در هر حالتی اجازه عبور از آن مسجد را داشته است .

جواب مسئله این است که اولا حق (اجتیاز) عبور از مسجد را جایز می داند، آنهم نه برای مسجد النبی (ع)، و نه اینکه ساکن شدن و یا جنب و حائض شدن در آنجا را ثانیا در خانه عده ای از اصحاب پیغمبر همانند خانه علی (ع) به مسجد النبی باز می شد و اگر استدلال مذکور درست می بود بایستی به آنها هم حق (اجتیاز) عبور از مسجد داده می شد، در صورتیکه می بینیم ، پیامبر اکرم (ص) دستور فرمود:

تمام درهائی که به مسجد باز می شود باید مسدود گردد و ورود و خروج همه افراد به خانه ها، باید خارج از محوطه مسجد انجام پذیرد، مگر علی (ع) و اولاد علی (ع) پس از ابلاغ این فرمان الهی ، غوغائی برپا شد و عده ای بخدمت رسول خدا(ص) آمدند و تقاضا می کردند راهی بسوی مسجد داشته باشند.

حتی جناب عباس عموی پیغمبر به آن حضرت عرض کرد:

من حاضرم در خانه ام را ببندم ، ولی خواهش می کنم ، اجازه ندهید دریچه ای بسوی مسجد داشته باشم ، ولی رسول اکرم (ص) فرمود:

اختیار بسته یا باز بودن در خانه ها بسوی مسجد، بدست من نیست ، و من از جانب خدا مامور ابلاغ این حکم هستم و هرگز اجازه نمی دهم که حتی یک دریچه بجانب مسجد باز باشد، و این فضیلت مخصوص است به علی (ع) و خانواده او.

جمعی از دانشمندان اهل سنت که قائل به این خصوصیت هستند، چنین اظهار نظر می کنند:

علت این که علی (ع) و خانواده او مجازند از مسجد النبی در هر حالتی عبور، توقف و یا سکونت کنند و از سایر مردم استثناء شده اند، این است که شرایط اجرای حکم در آنان موجود نیست ، زیرا آنان پاک و مطهرند، نه جنب می شوند و نه حائض و نفساء و از این جهت است که فاطمه سلام الله علیها را طاهره مطهره نامیده اند، و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر اکرم (ص) وارد شده ، استنباط کرده اند ((قرغانی)) در ((اخبار الدول)) از ((عایشه)) چنین روایت می کند:

((اذا اقبلت فاطمه کانت مشیتها مشیهٔ رسول الله ، و کانت لا تحیض قط، لانهاخلقت من تفاحهٔ الجنهٔ))

((راه رفتن فاطمه (ع) همانند مشی رسول خدا(ص) بود، او هیچگاه مثل زنان دیگر ناپاکی ماهانه نداشت ، و این پاکیزگی از سیبی است بهشتی که مایه خلقت زهرا(ع) بوده است)).

این همان سیب بهشتی است که خدای تعالی در شب معراج به حضرت محمد(ص) هدیه فرمود، و از آن نطفه مطهر فاطمه (ع) منعقد گردید.

پیامبر اکرم (ص) همواره سینه و دست و چهره زهرا(ع) را می بوسید و می بوئید، و می فرمود:

((یا فاطمه (ع) هرگاه من مشتقاق بهشت می شوم ، از تو بوی بهشت را استشمام می کنم ، و عطر سیب بهشتی از تو بر مشامم می رسد))

((عایشه)) که خود، این فرمایشات حضرت را شنیده است ، چنین استنباط و اجتهاد می نماید که مطهر بودن فاطمه علیها سلام از ناپاکیهای ماهانه زنانه ، به سبب آن سیب بهشتی است که خمیر مایه خلقت اوست ، و از حق نمی توان گذشت که اجتهاد آن مخدره در اینجا صحیح بوده است .

((عایشه)) سخنش را چنین ادامه می دهد:

((ولقد وضعت الحسن بعد العصر، و طهرت من نفاسها فاغتسلت وصلت المغرب و لذالک سمیت الزهراء))

((هنگامی که حسن بن علی (ع) از فاطمه (ع) تولد یافت ، در همان ساعت زهرا(ع) از نفاس پاك شد، غسل کرد، و نماز مغربش را بجا آورد، و بدین جهت است که او را ((زهرا))نامیده اند.))

بلی ، هرگز معقول نیست که همانند زنان دیگر، ناپاکی حیض و نفاس فاطمه علها - سلام را از عبادت باز دارد، اومحبوبه خداست ، و باید همیشه در حال حضور بوده ، و درگاه الهی ، حتی یک ساعت از وجود زهرا(ع) نباید خالی باشد.

((وقالت ام سلمهٔ : ولدت فاطمهٔ بالحسن فلم ارلها دما، فقلت یا رسول الله انی لم ارلها دما فی حیض ولا نفاس ، فقال صلی الله علیه و اله اما علمت ان ابنتی طاهرهٔ مطهره لا یری لها دم فی طمث ولا ولادهٔ)) .

((ام سلمه می فرماید: بعد از اینکه حسن علیه السلام از فاطمه سلام الله علیها متولد گردید، هیچگونه آثار حیض و نفاس در او مشاهده نکردم ، و موضوع را از پیامبر اکرم (ص) سؤ ال کردم ، آن حضرت فرمود:

مگر نمی دانی که دخترم فاطمه (ع) پاك و پاکیزه است ، و ناپاکی حیض و نفاس از او دور است .

این حدیث را ((حافظ محب الدین طبری)) در ((ذخائر العقبی)) روایت کرده است .

((انس ابن مالک)) از مادرش چنین نقل می کند:

((قالت مارات فاطمه (ع) دما فی حیض ولا نفاس))

((من هرگز ناپاکی حیض و نفاس معمول زنانه را در فاطمه علیها سلام مشاهده نکردم))

امیرالمؤ منین سلام الله علیه می فرماید:

((سئل رسول الله (ص) ما البتول ؟ فانا سمعناك یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول ، فقال صلی الله علیه و اله : البتول ، التی لم ترحمره قط، ای لم تحض ، و ان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء))

((از پیامبر اکرم (ص) سؤ ال شد، معنای بتول چیست ، اینکه از شما شنیده ایم که مریم (ع) و فاطمه (ع) بتول بوده اند؟ رسول خدا(ص) در جواب فرمود: ((بتول)) آن زنی را می گویند که هرگز آثار حیض و نفاس معمول زنانه در او مشاهده نشود، زیرا حالت حیض شدن در دختر پیغمبران مکروه می باشد. لغت ((بتل)) در زبان عرب معنی ((انقطاع)) را میدهد، و در وجه تسمیه حضرت صدیقه سلام الله علیها بنام ((بتول)) علمای عامه (سنی) احادیث مختلف یا مطالب گوناگون نقل کرده اند، از جمله ((ابن اثیر)) چنین روایت می کند:

((سمیت فاطمه بالبتول : ((لانقطاعها نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا))

((فاطمه علیهاسلام را به سبب انقطاع او از زنان دیگر ((بتول)) گفته اند، مقام او در فضل و شرف و حب و نسب و عوالم دینی از جمله بانوان عالم جدا و متمایز است)) و در حدیث دیگر می نویسد:

((و قیل لانقطاعها عن الدنیا ای الله))

((بتول آن کسی است که دل از دنیا گسسته و به خدا دلبسته باشد)).

روایت شده است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

((یا عایشه (یاحمیر) ان فاطمه لیست کنساء الادمیین لا تعتل کما تعتلین))

((ای عایشه ، بدرستیکه فاطمه علیهاسلام همانند سایر زنان نیست و هرگز آثار حیض و نفاس در او ظاهر نمی شود))

((قال عبید الهروی فی الغریبین سمیت فاطمة بتولا لانها بتلت عن النظیر))

((عبیـد هروی)) در کتاب ((الغربین)) می نویسـد، فاطمه را از این جهت بتول می گوینـد که منقطع النظیر است ، بی مثل و مانند و بی همتاست .

حضرت باقر سلام الله علیه می فرماید:

((انما سمیت فاطمه بنت محمد ((الطاهرة)) لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث ، و ما رات قط یوما حمرة ولا نفاسا))

((بـه این جهت فـاطمه دختـر پیـامبر اکرم به (طـاهره) موسـوم شـده است که خـدا او را از جمیـع ناپاکیهـا و آلودگیهـا پـاک و منزه گردانیده است و حتی یک روز آثار حیض و نفاس در او دیده نشده است)) جمعی از دانشـمندان از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته انـد که همین پـاک و منزه بودن فـاطمه علیهاسـلام علت مجـاز بودن اوست (در همه حالاـت) در نشسـتن و برخاسـتن ، خوابیـدن و سکونت کردن در مسجد النبی .

((جسـاس)) فقیه بسـیار بزرگـوار که یکی از بزرگـان علمـای حنفی در قرن سوم است در کتـاب آیـات الاحکـام خودش چنین می فرماید:

مجاز بودن پیامبر اکرم (ص)، علی ابن ابیطالب (ع)، فاطمه (ع)، و حسنین (ع) ((در جمیع حالاتشان)) به ورود، نشستن ، خوابیدن ، و سـکونت داشتن در مسجد النبی به سبب آیه تطهیر است که درشان آنان نازل شده است ، و در نتیجه نه تنها آغوش مسجد النبی ، بلکه تمـام مساجـد، همیشه و در هر حـال ، بروی آن موجودات مقـدس بـاز است ، پنـج تن علیهم السـلام که از جمیع آلودگیها و ناپاکیها منزه و پاکیزه اند مساجد همانند خانه های آنهایند، و خدای تعالی وجود مقدسشان را در احکام مسجد استثناء کرده است و به پیـامبرش دسـتور داده است که این موضوع را به اطلاـع امتش برسانـد، و اسامی یک یک آنان را اعلام نمایـد، و هرگز کسـی به هیچ بهانه ای نمی تواند به جمع آنان (در این مورد) ملحق گردد.

موضوع نهم

اشـتراک حضـرت صـدیقه سـلام الله علیهـاست بـا امیرالمؤ منین (ع) و یـازده فرزنـد معصومش ، در محـدث بودن (شـنیدن حـدیث فرشتگان).

منصبهای الهی سه قسم است : نبوت - رسالت - و امامت (که محدث بودن ، یکی از شئون آن است).

دانشـمندان شیعه و سـنی همگی قائـل به این مطلب معتقـد به صـاحب این منصب هسـتند که بعـد از پیـامبر اکرم (ص) یقینا بشـری ((محدث))، الهام گیرنده ، و گوش فرا دهنده به حدیث فرشتگان ، باید وجود داشته باشد، انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق با فرامین الهی و مورد تصدیق تصویب خدائی است .

هم صحبت و همراز چنین فردی ، آن فرشته ای است که واسطه فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می گیرد، با کمال فرمان پذیری ، به آنها عمل می کند، و اعتقاد ما شیعیان این است که ائمه اطهار(ع) همگی محدث می باشند.

دانشـمندان سـنی نیز قائلنـد بر این که بعـد از پیامبر اکرم (ص) بشـری ((محدث)) باید وجود داشـته باشد تا فرشـتگان به او حدیث گوینـد، و از جانب خـدای تعالی راههای حق و باطل را به او نشان دهنـد، با این تفاوت که علماء عامه می گوینـد: کسـی را که هم

صحبت فرشتگان (محدث) بعد از رسول خداست خود پیامبر اکرم (ص) معین فرموده است و آن شخص ((عمر)) است !.

لیکن ما شیعیان معتقدیم که آن شخص ((محدث)) بعد از پیغمبر(ص) وجود مقدس علی سلام الله علیه است .

در اینجا چند روایت از کتب اهل سنت که در آنها به کلمه ((محدث)) اشاره شده است ذکر می کنیم .

((بخاری)) در ((صحیحش)) در مناقب ((عمربن الخطاب)) می گوید:

((قال النبی (صلی الله علیه وآله) لقد کان فی من کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان انبیاء فان یکن من امتی منهم احد فعمر.))

((پیامبر اکرم (ص) فرمود: در دوران قبل از اسلام مردانی از بنی اسرائیل ((محدث)) بوده اند، بدون اینکه از انبیا باشند، و از امت من ((عمر)) محدث می باشد)). ((مسلم)) در ((صحیحش))در فضائل ((عمر)) ، تقریبا با همین مفهوم ، از رسول خدا(ص) چنین روایت می کند:

((قد کان فی الامم قبلکم محدثون ، فان یکن فی امتی منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم))

موضوع ((محدث)) بودن یک مسئله اسلامی است نه مذهبی ، زیرا فریقین (شیعه و سنی) در این مطلب هم رای و هم سخن هستند، و طبق روایاتی که ذکر شد، و احادیث دیگر بوجود شخص ((محدث))از طرف علماء سنی نیز کاملا تصریح شده است ، ولی آنچه بسیار شایان توجه و دقت است ، این که به پایان تمام این روایات ، راویان سنی ، نام عمر بن خطاب را ملحق و اضافه نموده اند. تشخیص اینکه آیا عمر محدث است یا علی (ع)، کار بسیار سهل و آسانی است ، زیرا نمونه گفتار هر یک از آنان که در تاریخ ضبط است روشنگر این مسئله می باشد.

کسی که در بستر احتضار پیغمر(ص) به رسول خدا می گوید:

((ان الرجل لیهجر))

یعنی این مرد (مقصود پیامبر است) هذیان می گوید، گفتارش بخوبی نشان می دهد که آیا استاد او فرشته است یا شیطان ؟

کلینی رحمهٔ الله علیه در کتاب کافی مسئله را چنین عنوان می کند که فرق میان رسول ، و نبی و محدث چیست ؟ و سپس روایاتی را که روشنگر و مشخص کننده این سه منصب الهی است ، ذکر می کند.

((رسول)) کسی است که فرشته واسطه نزول وحی الهی با او سخن می گوید، و او ملک را می بیند و می شناسد، و با فرشته گفتگو می کند و این رتبه بسیار عالی است .

بعد از مقام والای رسالت ، رتبه نبوت است ، و پس از آن مقام محدث است . محدث کسی است که هنگام گفتگو با فرشتگان آنها را نمی بیند، و در این مورد روایات بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق سلام الله علیهما نقل شده است که چند حدیث برای نمونه ذکر می شود:

((ان وصیاء محمد، محدثون))

((بدرستیکه اوصیاء محمد(ص) همگی محدث بوده اند))

((الائمه علماء صادقون ، مفهمون ، محدثون))

((امامان همگی دانشمند، راستگو، دارای فهم بسیار خداداد، و محدث می باشند))

((المحدث ، یسمع الصوت ولا یری الشخص))

((محدث ، آن کسی است که صدای فرشتگان را می شنود، ولی او را نمی بیند))

((کان علی علیه السلام محدثا))

((علی علیه السلام دارای مقام محدث بودند))

از حضرت صادق سؤ ال می شود، مقصود از ((محدث)) چیست

آن حضرت فرمود:

((یاتیه ملک فینکث فی قلبه کیت کیت))

((محدث کسی است که فرشته بر او نازل می شود، و نکات وحی را بر او عرضه می دارد بدون اینکه ملک را مشاهده کند.))

روایاتی که ذکر شد از جمله احادیث مسلم و قطعی است که از ائمه اطهار(ع) وارد شده است و مقصود ما از نقل آنها، اثبات این مطلب است که روشن شود در این منصب ، در این منقبت ، حضرت صدیقه سلام الله علیها با علی (ع) و اولاد معصومین او شریک است و او نیز محدثه بوده ، چنان که امامان دوازده گانه محدث بوده اند. حضرت صادق (ع) می فرماید:

((فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله کانت محدثه و لم تکن نبیهٔ ، انما سمیت فاطمهٔ محدصهٔ ، لان الملائکهٔ تهبط من السماء کما تنادی مریم بنت عمران ، یا فاطمهٔ ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین ، یا فاطمه اقتی لبک واسجدی و ارکعی مع الراکعین فتحدثهم و یحدثونها.))

((فاطمه (ع) دختر رسول خدا(ص) محدثه بود، نه پیامبر، فاطمه ع را از این جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می شدند و با او سخن می گفتند همان گونه که با مریم بنت عمران گفتگو داشتند که یا فاطمه بدرستی که خدای تعالی ترا پاک و منزه گردانید و از تمام زنان عالم ترا برگزید))

حضرت صادق (ع) به سخن چنین ادامه می دهند.

((فقالت لهم ذات لیلهٔ الیست المفضلهٔ علی نساء العالمین مریم بنت عمران ؟ فقالوا لاـ ان مریم کانت سیدهٔ نساء عالمها و ان الله عزوجل جعلک سیدهٔ نساء عالمک و عالمها و سیدهٔ نساء الاولین و الآخرین))

((شبی حضرت صدیقه سلام الله علیها به فرشتگان هم صحبت خویش فرمود:

آیا آن زن که از جمیع زنان عالم برتر است ، مریم بنت عمران نیست ؟ جواب دادند، زیرا مریم فقط سیدهٔ زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای تعالی ترا هم در زمان مریم ، و هم در بین زنان اولین و آخرین (در تمام زمانها) بانوی بانوان جهان قرار داده است .))

این روایت را عده ای از دانشمندان نقل کرده اند، با این اختلاف که در برخی از احادیث جبرئیل را هم صحبت حضرت صدیقه سلام الله علیها ذکر کرده اند، و در بعضی از اخبار فرشتگان دیگر را.

روایات وارده در این موضوع صریحا حاکی از این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) خداوند متعال برای تسلی خاطر حضرت زهرا علیهاسلام ، فرشتگان را هم صحبت و ماءنوس او گردانید، و در این مورد حضرت صادق (ع) می فرماید:

((ان فاطمه مکنت بعد رسول الله خمسهٔ و سبعین یوما و قد کان دخلها حزن شدید علی ابیها، و کان جبرئیل یاتیها فیحسن عزاها علی ابیها، و یطیب نفسها، و یحبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها، و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمهٔ ((

((فاطمه (ع) بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) بیش از ۷۵ روز زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به اینجهت جبرئیل پی در پی به حضورش می آمد، و او را در عزای پدر سلامت باد می گفت ، و تسلی بخش خاطر غمین زهرا(ع) بود، و گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش سخن می گفت ، و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه اش وارد می گردید خبر می داد، و امیرالمؤ منین سلام الله علیه نیز آنچه جبرئیل املا می کرد همه را به رشته تحریر در می آورد، و مجموعه این سخنان است که به مصحف فاطمه موسوم گردید. روایت دیگری در کتاب کافی ، از حضرت صادق سلام الله علیه به این شرح نقل شده است :

((ان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه دخل علی فاطمهٔ من وفاته من الحزن مالا یعلمه الا اله عزول فارسل الیها ملکا یسلی منها غمها و یحدثها فاخبرت بذلک امیرالمؤ منین فقال لها اذا احسست بذلک و سمعت الصوت ، قولی لی ، فاعلمته فجعل یکتب کل ما سمعت حتی اثبت من ذلک مصحفا، قال ثم قال اما انه لیس من الحلال والحرام ولکن فیه علم ما یکون))

((هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح فرمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا(ع) را در مصیبت پدرش فرا گرفت ، جز خدای عزوجل کسی آگاه نبود به این جهت حق تعالی فرشته ای را مونس زهرا سلام الله علیها فرمود که تسلی بخش غمهای او، و هم صحبت در تنهائی او باشد.

فاطمه سلام الله علیها این مطلب را به علی علیه السلام بازگو نمود، و حضرت فرمود هر گاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد، و صدای او را شنیدی مرا خبردار کن ، و از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤ منین کاتب آنها بود، ((مصحف فاطمه (ع) فراهم آمد، که علی (ع) درباره آن فرمود:

در این مصحف مسائل شرعی از حلال و حرام مطرح نیست ، بلکه دانشی است از آنچه واقع شده و یا به وقوع خواهد پیوست .))

محدثه بودن فاطمه سلام الله علیها از مسلمات است ، به طوریکه در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است :

((السلام علیک ایتها التقیهٔ النقیه ، السلام علیک ایتها المحدثهٔ العلیمهٔ))

در نتیجه ، حضرت صدیقه سلام الله علیها در مقام محدثه بودن (هم صحبت فرشتگان بودن) با امیرالمؤ منین و یازده معصوم دیگر شریک می باشد، و احراز این مقام جز برای آنکس که ولی است امکان پذیر نیست ، و چون فاطمه سلام الله علیها ولیهٔ الله است ، در سایه مقام ولایتش ، فرشتگان با او سخن می گویند، پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین ، مقام ولایت را توام با محدث بودن ، بیان کرده اند. هر نبی بعد از خودش یک ولی را جانشین قرار داده است ، رسول خدا(ص) در این باره می فرماید:

((اولیاء بعد از من ، امیرالمؤ منین ، فاطمه ، و حسنین و اولاد معصومین آنانند و دارا بودن این مرتبه والای محدث بودن در امت رسول خدا(ص) جز برای این سیزده معصوم برای هیچ یک از افراد امت معقول نیست)) و تمام حرکت ، اطوار، گفتار و کردار حضرت صدیقه سلام الله علیها نمایانگر مقام محدثه بودن آن حضرت است .

موضوع دهم

((اشترکها مع ابیها و بعلها و بنیها فی البشارهٔ لشیعتها))

چنانکه رسول اکرم (ص) به شیعیان امیرالمؤ منین و فرزندان (معصومش) بشارت بهشت را داده است و در منقبت و عظمت مقام آنان مطالبی بیان داشته اند، نسبت به شیعیان زهرا علیهاسلام نیز عینا با ذکر مناقب مژده بهشت داده اند.

شیعه یعنی تابع و پیرو، و اقتدا کننده ، شیعه علی (ع) کسی است که از علی علیه السلام هدایت می یابد و همراه او و متمسک و دست به دامان اوست .

شیعه فاطمه علیهاسلام در اخبار عینا در ردیف شیعیان علی (ع) است . گاه پیامبر اکرم (ص) در مدح شیعیان امیرالمؤ منین (ع) سخن می گوید، و گاه در منقبت شیعیان فاطمه سلام الله علیها، و همین روش رسول خدا(ص) نشانگر این است که حضرت زهرا سلام الله علیها خود استقلال دارد و دارای کرامات و مقام والا و صاحب ولایت کبری می باشد.

اینک حدیثی از پیامبر اکرم (ص) درشان آن حضرت :

((عن جابر بن عبدالله مرفوعا، اذا کان یوم القیاهٔ تقبل ابنتی فاطمهٔ ناقهٔ من نوق الجنهٔ ، خطامها من لولو رطب ، قوائمها من الزمرد الاخضر، ذنبها من المسک الاذفر ، عیناها یاقوتتان حمراوان ، علیها قبهٔ من نور، یری ظاهرها من باطنها، و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله ، خارجها رحمهٔ الله ، علی راسها تاج من نور للتاج سبعون رکنا، کل رکن مرصع بالدر و الیاقوت یضیی کما یضیی الکوکب

الـدری فی افق السـماء علی یمینهـا سـبعون الف ملک ، و عن شـمالها سـبعون الف ملک و جبرئل آخـذ بخطام الناقـة ، ینادی با علی صوته : غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمـد(ص)، فلا یبقی یومئـذ نبی و لا رسول ولا صدیق ولا شـهید الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمة فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله فاذا، النداء من قبل الله جل جلاله ، یا حبیبتی و ابنة حبیبی ، سلینی تعطی ، واشـفعی ، فتقول : الهی و سـیدی ذریتی و شـیعتی ، و شـیعة ذریتی و محبی ، و محب ذریتی فـاذا، النـداء من قبل الله جل جلاله : این ذریة فاطمة و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها فیقبلون و قد احاط بهم ملائکة الرحمة ، فتقدمهم فاطمة ، حتی تدخلهم الجنة))

جابر بن عبدالله از رسول خدا(ص) روایت می کند که فرمود:

((هنگـامی که روز قیـامت فرا رسـد، دخترم فـاطمه سوار بر اشتری از اشتران بهشتی وارد عرصه محشـر می شود، که مهـار آن ناقه از مرواریـد درخشـان ، و چهـار پـای آن از زمرد سبز، دنبـاله اش از مشـک بهشتی ، چشـمانش از یـاقوت سـرخ ، و بر فراز آن ، قبه ای (خیمه ای) از نور، که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایـان است ، فضـای داخـل آن قبه انوار عفو الهی و خـارج آن خیمه ، پرتو رحمت خـدایی است ، و بر فرازش تاجی از نور که دارای هفتاد پایه است از در و یاقوت که همانند سـتارگان درخشان در افق آسمان نور افشانند.

از جـانب راست آن مرکب هفتاد هزار ملک ، و از طرف چپ آن هفتاد هزار فرشـته ، در حالی که جبرئیل مهار ناقه را گرفته است ، با صـدای بلنـد نـدا می کنـد: نگاه خود فرانسوی خویش گیریـد، و نظرها به پایین افکنیـد، این فاطمه دختر محمد است که عبور می کند.

در آن هنگام ، حتی پیامبران و انبیا و صـدیقین و شـهدا همگی از ادب دیـده فرو می گیرنـد، تا اینکه فاطمه (ع) عبور می کند و در مقابل عرش پروردگارش قرار می گیرد، آنگاه از جانب خدا جل جلاله ندا می شود:

از محبوبه من ، وای دختر حبیب من ، بخواه از من ، آنچه می خواهی ، تا عطابت کنم و شفاعت کن ، هر که را مایلی تا قبول فرمایم .

در جـواب عرضـه می دارد: ای خــدای مـن ، و ای مولاــی مـن ، (در بـاب) ذریـه مرا، شـیعیان مرا، پیروان ذریـه ، دوســتان مرا، و دوستداران ذریه مرا، بار دیگر از جانب حق خطاب می رسد:

کجـا هسـتند ذریه فـاطمه و پیـوران او، کجاینـد دوسـتدارانش ، و دوسـتداران ذریه او؟ در آن هنگـام جمـاعتی به پیش می آینـد، و فرشتگان رحمت آنان را از هر سوی در میان می گیرند،: و فاطمه علیهم سلام در حالی که پیشگام آنهاست همگی را همراه خود به بهشت وارد فرماید.

حضـرت صدیقه سـلام الله علیها در روز قیامت سوار بر مرکبهای متفاوت به تناسب مواقف متعدد است ، و اینکه در احادیث وارده ، مرکبهـای آن حضـرت ، متفـاوت ذکر شـده است ، و به نظر بعضـی ها نوع مرکب مورد اختلاف بوده است صـحیح نیست ، زیرا هر مرکبی که بیـان شـده است ، بـا مشـخصات معین در موقف معین بوده ، و همه اش درست جای اختلاف نیست ، و علت اختلاف در مشـخصات مرکـب ، از ایـن جهت این که هنگـامی که فـاطمه علیهم سـلام به سـوی عرش الهی سـیر می کنـد مرکب خاصـی دارد، وقتیکه از مقابـل عرش به جـانب بهشت روان است یک مرکب مخصوص دیگر، و همچنین هنگام ورود به بهشت و جولان و طیران در فضای خـدا رحمت الهی (همانند جعفر طیار) دارای مرکبهای خاص و گوناگون می باشد. در روایتی که ذکر شد، و مشـخصات یکی از مرکبهای آن حضرت بیان گردید و گفته شد که جبرئیل مهار ناقه بهشتی زهرا سلام الله علیها را در روز محشر می گیرد می توان گفت که جبرئیـل ، نماینـده خـاص خـدای لامکان ، در هر مکان و موقفی است و در برخی از آیات و روایات که جمله (خـدا آمد) بکار رفته است ، دانشمندان همه را حمل بر آمدن جبرئیل نماینده حق تبارک و تعالی نموده اند، لذا هنگام ورود فاطمه علیهم سلام به عرصه محشر، آن یکتا کنیز برگزیده خدا و بانوی و بانوان عالم از اولین و آخرین ، همین شایسته اوست که مهار مرکبش را

جبریل امین بگیرد و با افتخار ندا کند:

((غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمهٔ بنت محمد))

در یک روایت دیگر از رسول اکرم (ص) چنین نقل شده است که فرمود:

((ینادی مناد من بطنا العرش : یا اهل القیامهٔ غضوا ابصارکم ، هذه فاطمهٔ بنت محمد، تمر علی الصراط، تمر فاطمه علیه و تمر شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف))

روز قیامت منادی از عرش الهی ندا می کند:

ای اهل محشر چشمان خود فرو گیرید، این فاطمه دختر محمد(ص) است که از صراط عبور می کند، آنگاه فاطمه علیهاسلام با شیعیانش به سرعت برق از صراط می گذرند.

در حدیث دیگر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که فرمود:

((ثم یقول جبرئیل یا فاطمهٔ سلی حاجتک . فتقولین یا رب شیعتی . فیقول الله عزوجل قد غفرت لهم . فتقولین یا برب شیعهٔ ولدی . فیقول الله قد غفرت لهم . فتقولین یا رب شیعهٔ شیعتی . فیقول الله تبارک و تعالی انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنهٔ ، فعند ذلک یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین))

فتسرین ، و معک یا زهرا شیعتک و شیعهٔ ولدک و شیعهٔ امیرالمؤ منین آمن روعاتهم))

((پس آنگه جبرئیل عرض می کند: یا فاطمه هر چه می خواهی از خدای خویش طلب کن .

فاطمه (ع) عرض می کند: خدایا، شیعیان مرا دریاب .

خطاب می رسد: همه شیعیان تو را آمرزیدم .

عرضه می دارد: پروردگارا شیعه فرزندانم را نیز نجات بده .

ندا می آید: همه آنان را بخشیدم ، یا فاطمه اینک در میان اهل محشر برو و هر کسی که به تو پناهنده شود، همراه تو به بهشت وارد خواهد شد.

پیامبر اکرم (ص) سپس به سخن چنین ادامه داد:

در آن هنگام همه مردم آرزو می کنند که ای کاش ما نیز فاطمی بودیم .

یا فاطمه (ع) در چنین روزی است که شیعیان تو، پیروان اولاد تو، و شیعیان امیرالمؤ منین (ع)، در پی تو، به سلامت وارد بهشت می شوند.))

جناب ((جابر)) در یک حدیث مفصل از حضرت ((باقر))سلام الله علیه نقل می کند که فرمود:

((والله یا جبر انها ذاللک الیوم لتقط شیعتها و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الجید من الحب الردی فاذا سار شیعتها معها عند باب الجنهٔ ، یلقی الله فی قلوبهم ان التفتوا فاذا التفتوا، فیقول الله تبارک و تعالی :

یا احبائی ما التفاتکم ؟ فقد شفت فیکم فاطمهٔ بنت حبیبی فیقولون یا رب احبینا ان یعرف قدرنا فی مثل هذا الیوم فیقول الله تبارک و تعالی : یا احبائی ارجعوا، و ارجعوا و انظروا من احبکم لحب فاطمهٔ ، انظروا من اطعمکم لحب فاطمهٔ ، انظروا من احسنکم لحب فاطمه ، انظروا من سقاکم لحب فاطمه شربهٔ ، انظروا، من رد عنکم غیبه فی حب فاطمه ، خذوا بیده و ادخلوه الجنهٔ .

قال ابو جعفر: والله لا یبقی فی الناس الا شاک او کافر او منافق))

((به خدا قسم یا جابر، این است همان روزی که مادرم زهرا(ع) شیعیان خود را از میان اهل محشر جدا می کند چنان مرغی که دانه های خوب را از بد جدا می سازد و چون همراه فاطمه (ع) شیعیانش به در بهشت می رسند، خدا در قلب آنان چنین القاء می فرماید که به پشت سر خویش نگاه کنید، آنگاه به عقب سر خود نظر افکنند، از جانب خدای تعالی خطاب می شود: سبب چیست

که شما به پشت سرتان نگاه می کنید؟ من که شفاعت فاطمه دخترم حبیبم محمد(ص) را درباره شما پذیرفتم .

عرض می کنند: پروردگارا دوست می داریم قدر و منزلت ما شیعیان فاطمه در چنین روزی شناخته شود، پس از جانب خدای تعالی خطاب می شود: ای دوستان من ، برگردید، برگردید (به صحنه محشر)، نظر افکنید، (در میان آن جماعت) هر کس را که برای دوستی فاطمه (ع) شما را دوست داشته است ، هر کس را که به خاطر زهرا(ع) به شما دوستداران فاطمه اطعام کرده ، نیکی نموده ، و با جرعه آبی سیرابتان کرده و یا از غیبت شما روی گردان شده است ، دست او را بگیرید و به بهشت واردش کنید سپس حضرت ابوجعفر(ع) اضافه فرمود: به خدا سوگند از برکت محبت جده ام زهرا(ع) کسی بر جای نمی ماند، جز آنکسی که نسبت به مقام والای آل محمد(ص) تردید داشته ، و یا کافر و یا منافق باشد.

در تفسیر فرات ابن ابراهیم روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که آن حضرت فرمود:

((تدخل فاطمهٔ ابنتی الجنهٔ و ذریتها و شیعتها، و ذلک قوله تعالی : (لا یحزنهم الفزع الاکبر) و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون)، هی والله فاطمهٔ و ذریتها و شیعتها))

((دخترم فاطمه با ذریه و شیعیانش وارد بهشت می شوند، و در این مورد است که خدای تعالی می فرماید: هرگز فزع اکبر (هول و هراس بزرگ روز قیامت) آنها را غمگین نمی سازد))

آری ، فاطمه و ذریه و شیعیان او در پناه رحمت خدا، از وحشت روز محشر در امن و امان هستند و از اینجا معلوم می شود که حضرت زهرا(ع) دارای شیعه مخصوص به خود و صاحب استقلال شخصیت می باشد.

((عاصمی)) در کتاب ((زین الفتی)) در بخش ((الشراط الساعهٔ)) چنین روایت می کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((یا سلمان و الذی بعثنی بالنبوهٔ لاخدن یوم القیامهٔ بحجزهٔ جبرئیل ، و علی اخذ بحجزتی و فاطمهٔ اخذه بحجزهٔ علی ، والحسن اخذ بحجزهٔ فاطمهٔ ، والحسین اخذ بحجزهٔ الحسن و شیعتهم اخذه بحجزتهم یا سلمان این تری الله ذاهبا برسول الله ، یا سلمان این تری رسول الله ذاهبا باخیه یا سلمان ، این تری اخا رسول الله ذاهبا بزوجته ، این تری فاطمهٔ ذاهبهٔ بولدها، این تری ولد رسول الله ذاهبین بشیعتهم ؟ الی الجنهٔ ورب الکعبه یا سلمان الی الجنهٔ و رب الکعبهٔ یا سلمان ، الی الجنهٔ و رب الکعبه یا سلمان عهد عهد به جبرئیل من عند رب العالمین))

((ای صفوان)) قسم به وجود مقدسی که مرا به پیامبری مبعوث فرموده است ، در روز قیامت من دامان جبرئیل (نماینده خدای عزوجل) را می گیرم ، و علی دامان مرا، و فاطمه دامان علی را، و حسن دامان فاطمه را، و حسین دامان حسن را، و شیعیانشان دست به دامان آنها هستند، یا سلمان ، آیا گمان می کنی ، خدای تعالی پیامبرش را (پناهنده خود را) کجا می برد؟ و پیامبر برادرش علی را، و علی همسرش زهرا را، و فاطمه دو فرزندش را، و آنها شیعیانشان را کجا خواهند برد؟ سپس پیامبر اکرم (ص) سه بار تکرار فرمودند: قسم به خدای کعبه به سوی بهشت می برند، و این پیمانی است که جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان وعده داده است .

اعتراف و ایقان بر ولایت حضرت صدیقه سلام الله علیها، و اظهار تشیع و دوستی نسبت به او، در زیارت مخصوص آن حضرت نیز با این جملات بیان شده است : ((خدایا، شاهد باش ، که من از شیعیان زهرا، و از دوستان اویم ، و معتقد به ولایت آن حضرت هستم)).

با توجه به اینکه حضرت فاطمه سلام الله علیها در والاترین مناقب و برترین مقامات با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است و با در نظر گرفتن مطالبی که نسبت به مراتب عالی آن حضرت در روز قیامت بیان شد، و بشارتهائی که درباره شیعیانش از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است ، هرگز معقول نیست که صاحب این مقامات عالیه ، ولیهٔ الله نباشد.

مطالبی را که بیان شد، از اخباری که در علت نامگذاری حضرت صدیقه سلام الله علیها به اسامی ((فاطمه)) و ((بتول)) وارد شده است ، می توان استفاده کرد.

((قال رسول الله صل الله علیه واله لفاطمهٔ ، یا فاطمه تدرین لم سمیت فاطمهٔ ؟

قال علی علیه السلام ، یا رسول الله لم سمیت فاطمهٔ ؟ قال : ان الله عزوجل قد فطمها و ذریتها عن النار یوم القیامهٔ))

((پیامبر اکرم (ص) به فاطمه (ع) فرمود: آیا می دانی چرا اسم ترا فاطمه نهاده اند؟

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله خودتان بفرمائید سبب این تسمیه چیست . پیامبر اکرم (ص) فرمود: سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگهداشته است .))

((فاطمه)) اسمی است که از اسماء حق تبارك و تعالی مشتق گردیده ، و بر عرش و جنت چنین نوشته شده است : انا الفاطر و هذه فاطمه

روایت مذکور را ((محب الدین طبری)) در ((ذخائر العقبی))از ((ابن عسا کر)) نقل کرده است و اضافه می کند که این حدیث را امام علی بن موسی الرضا(ع) نیز در ((مسند)) خود ذکر کرده است .

حضرت رضا(ع) در کتاب مسندش چنین می فرماید:

((ان رسول الله قال : ان الله عزوجل فطم ابنتی فاطمه و ولدهاومن احبهم من النار فلذلک سمیت فاطمه))

((پیامبر اکرم (ص) فرمود: بدرستیکه خدای تبارك و تعالی دخترم فاطمه و فرزندانش را دو هر کسی را که آنان را دوست بدارد از آتش منقطع و دور گردانیده است واز این جهت است که او را ((فاطمه)) نامیده اند))

علاوه بر دانشمندانی که نامشان برده شد، جمعی دیگر از علماء نیز این روایت را در کتابهای خود آورده اند، از جمله ((عبیدی مالکی))در ((عمدهٔ التحقیق)) این مطلب را ذکر کرده است . ((عسقلانی))که یکی از دانشمندان بزرگ عامه است در ((مواهب اللدنیه)) بعد از نقل حدیث مذکور اضافه می نماید:

((نسائی)) که از ائمه صحاح ششگانه است از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت می کند:

((ان الله تبارك و تعالی فطم فاطمهٔ و محبیها عن النار، و سمیت بتولا ـ لا ـ نقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا، و قیل لا نقطاعها عن الدنیا الی الله تبارك و تعالی))

((بدرستیکه خدای تبارك و تعالی فاطمه و دوستانش را از آتش منقطع و دور گردانیده است ، و او را بتول نامیده اند، زیرا از نظر ایمان به دین خود و فضیلت و اصالت از تمام زنهای عصر خویش جدا و ممتاز بوده ، و دل از دنیا گسسته و به خدای خویش پیوسته است ،))

هر یك از نامهای حضرت فاطمه سلام الله علیها رمزی و سری دارد که در اخبار وارد است ، چرا فاطمه اش نامیده اند؟ چرا او را بتول گفته اند؟ و چرا اسمش را عذرا نهاده اند؟ چنان که گفته شد ((فاطمه)) و ((بتول)) در حقیقت هر دو یك معنی دارند که به فرمایش پیامبر اکرم (ص) حاکی از این است که حضرت فاطمه و فرزندانش و شیعیان او در روز قیامت از آتش منقطع و دورند.

خدا ما را نیز از شیعیان فاطمه سلام الله علیها قرار بدهد، انشاءالله .

موضوع یازدهم

اشتراك خاتون محشر فاطمه اطهر(ع) با رسول اکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) در مبدا خلقت بودن ، در خوی و سرشت ، و در شئون دیگر آفرینش .

مزیتی که محمد و آل محمد(ص) در کیفیت خلقت نسبت به عموم بشر دارند مقام ولایت آنان را ثابت می کند، زیرا بدون داشتن آن مقام شامخ دارا بودن این امتیاز مخصوص در آفرینش امکان ندارد، و از این مطلب ، افضلیت آنان بر جمیع مخلوقات استفاده می شود.

رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار صلوات الله علیهم این موضوع را مبنای استدلال برتری خودشان بر تمام انبیا و فرشتگان قرار داده اند، و با در نظر گرفتن اینکه حضرت صدیقه سلام الله علیها در این فضیلت ، ردیف و هم شان پیامبر اکرم (ص) می باشد، و با بررسی اخبار وارده در این موضوع کاملا واضح و ثابت می شود که حضرت فاطمه سلام علیها همانند معصومین دیگر از جمیع انبیا و ملائکـ افضل است ، و اگر نسبت به این مطلب در اخبار تصریحی نداشته باشیم (که تصریح داریم ،) کیفیت آفرینش ممتاز و شئون خلقت آن حضرت حاکی از مقام ولایت و برتری رتبه آن وجود مقدس بر کافه مخلوقات خداوند تبارک و تعالی (از انس و جان) می باشد و در این باره ما به بررسی چند روایت می پردازیم : روایت اول حدیثی است از ((مفصل بن عمر)) که او از حضرت صادق سلام الله علیه سؤ ال می کند که ولادت فاطمه علیهاسلام چگونه بوده است ؟ آن حضرت در ابتدای کلام می فرماید:نعم ...

گفتن کلمه نعم (بلی) در شروع سخن نشانگر عظمت موضوع و موید این است که طرح این سؤ ال ، بسیار ارزنده و قابل بحث و گفتگو است و این مطلبی است گفتنی و داستانی است شنیدنی .

نعم ، بلی چه ولادتی ، چه مولودی ... چه داستان عجیبی ...

((نعم ، ان خدیجه لما تروج بها رسول الله صلی الله علیه و اله هجرتهانسوهٔ مکه ، فکن لا یدخلن علیها ولا یسلمن علیها ولا یترکن امراهٔ تدخل علیها، فاستوحشت خدیجهٔ لذالک ، و کان جزعها و غمها حذرا علیه ، فلما حملت بفاطمهٔ کانت فاطمهٔ تحدثها من بطنها و تصبرها، و کانت تکتم ذلک من رسول الله ، فدخل رسول الله یوما فسمع خدیجه تحدث فاطمهٔ ، فقال لها یا خدیجه من تحدثین ؟ قالت الجنین الذی فی بطنی ، یحدثنی و یونسنی قال یا خدیجه هذا جبرئیل یخبرنی انها انثی ، و انها النسله الطاهرهٔ المیمونه و ان الله تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها و سیجعل من نسلها ائمهٔ و یجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه ، فلم تزل خدیجه علی ذلک الی ان حضرت ولادنها فوجهت الی نساء قریش و بنی هاشم ان تعالین لتلین منی ما تلی النساء من النساء فارسلن الیها انت عصیتینا و لم تقبلی قولنا، تزوجت محمدا یتیم آل ابیطالب فقیرا لا مال له فلسنا نجی ولا نلی من امرک شیئا فاعتمت خدیجه لذلک فبینا هی کذلک اذ دخل علیها اربع نسوهٔ سمر طوال کانهن من نساء بنی هاشم ، ففزعت منهن لما راتهن فقالت احداهن لا محزنی یا خدیجه فانا رسل ربک الیک و نحن اخواتک انا ساره ، و هذه اسیهٔ بنت مزاحم ، وهی رفیقتک فی الجنهٔ ، و هذه مریم بنت عمران ، و هذه کلثوم اخت موسی بن عمران بعثنا الله الیک لنلی منک ما تلی النساء من النساء فجلست واحدهٔ عن یمینها و اخری عن یسارها، والثالثه بین یدیها، و الرابعه من خلفها، فوضعت فاطمهٔ طاهرهٔ مطهرهٔ ، فلما سقطت الی الارض ، اشرق منها النور حتی دخل بیوتات مکهٔ و لم یبق فی شرق الارض ولا غربها موضع الااشرق فیه ذلک النور، و دخل عشر من الحور العین ، کل واحدهٔ معها طست من الجنهٔ ، و ابریق من الجنهٔ ، و فی الابریق ماء من الکوثر فتنا ولتها المراهٔ التی کانت بین یدیها فغسلها بماء الکوثر و اخرجت خرقتین بیضاوین اشد بیاضا من اللبن ، و اطیب ریحا من المسک و العنبر، فلسفتها بواحدهٔ و قنعتها بالثانیه ، ثم استنطقتها، فنطقت فاطمهٔ ، بالشهادتین و قالت اشهدان لا اله الاالله ، و ان ابی رسول الله سید الانبیاء،

و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادهٔ الاسباط، صم سلمت علیهن ، و سمت کل واحدهٔ منهن باسمها، و اقبلن یضحکن الیها و تباشرت الحورالعین ، و بشر اهل السماء بعضهم بعضا بولادهٔ فاطمه و حدث فی السماء نور زاهر لم تره الملائکه قبل ذلک و قالت النسوهٔ خذیها، طاهرهٔ مطهرهٔ زکیهٔ میمونه بورک فیها و فی نسلها، فتناولتها فرحهٔ مستبشرهٔ ، و القمتها ثدیهافدر علیها))

((بعد از آنکه خدیجه (ع) با پیامبر اکرم (ص) ازدواج کرد، زنهای مکه از او دوری جسته و دیگر به خانه او نمی آمدند و در هنگام ملاقات با خدیجه (ع) از سلام کردن به او خودداری می کردند و از ورود زنان به خانه او جلوگیری می نمودند به این جهت قلب خدیجه را غم و وحشت فراگرفت ، البته نه از ترس جان خودش بلکه برای خطری که جان پیامبراکرم تهدید می کرد.

هنگامیکه خدیجه (ع) به فاطمه علیهاسلام باردار شد، حضرت فاطمه (ع) در بطن او غفلتا رسول خدا(ص) وارد خانه شد، و سخن

گفتن فاطمه را با خدیجه بشنید، از خدیجه (ع) سؤ ال فرمود، با چه کسی سخن می گفتی ؟ عرض کرد:

این کودکی که در بطن من است ، هم صحبت من و مونس تنهائی من است .

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

ای خدیجه ، اینک جبرئیل به من خبر می دهد که این کودک ، دختر است بدرستیکه اوست اصل و ریشه نسب مبارک و پاکیزه من ، که خدای تبارک و تعالی سلسله اولاد مرا از او قرار داده است ، و از نسل اوست ائمه طاهرین و خلفای روی زمین ، بعد از انقضاء دوران وحی من .

حضرت فاطمه (ع) تا هنگام ولادتش با خدیجه سخن می گفت ، و مونس و هم صحبت مادر بود وقتی که میلادش نزدیک شد، خدیجه (همانگونه که بین سایر زنان مرسوم است) به زنان قریش و بنی هاشم پیغام داد که زمان وضع حمل من نزدیک است به نزد من آئید، و مرا در ولادت نوزادم یاری و مساعدت نمائید. ولی آنان چنین پاسخ دادند: ای خدیجه ، چون تو در امر ازدواجت گفتار ما را قبول نکردی ، و از سخنان ما سرپیچی نمودی ، و محمد، یتیم آل ابیطالب را که فقیری تهیدست است به همسری برگزیدی ما نیز به نزد تو هرگز نمی آئیم ، و در هنگام زادن ، یارو پرستارت نخواهیم بود حضرت خدیجه (ع) از جواب رد آنان سخت غمگین و آزرده خاطر شد در آن بین ، ناگهان چهار زن ، همانند زنان بنی هاشم ، به خانه جناب خدیجه وارد شدند، در حالی که خدیجه (ع) از دیدار آنان هراسان شده بود، یکی از آن چهار زن به او گفت : ای خدیجه ، غم مخور، پروردگار تو ما را برای یاری تو فرستاده است ، ما خواهران و یاوران تو هستیم ، من ، ((ساره)) هستم ، این ((آسیه)) دختر ((مزاحم)) رفیق بهشتی تو است ، این ، ((مریم)) دختر عمران ، و این ، ((کلثوم)) خواهر ((موسی بن عمران)) است ، خدا ما را برای کمک تو فرستاده است ، تا (در این حالت که هر زنی معمولا به کمک زنان دیگر نیازمند است) یارو پرستار تو باشیم .

یک نفر از آن چهار زن در سمت راست خدیجه (ع)، دومی در طرف چپ او، سومی در پیش رویش ، و چهارمی در پشت سر او (به ترتیبی که برای تولد نوزاد مرسوم است) نشستند.

فاطمه علیهاسلام پاک و پاکیزه تولد یافت ، و چون آن مولود مقدس بر زمین فرود آمد، نوری از طلعت او ساطع شد که پرتو آن در تمام خانه های مکه وارد گردید، و در شرق و غرب زمین محلی نماند که از آن نور بی بهره باشد در آن هنگام ده نفر حورالعین ، که در دست هر یک آفتابه ای بهشتی ، پر از آب کوثر و یک طشت بهشتی بود، وارد شدند و به خدمت آن بانوئی که در پیش روی حضرت خدیجه (ع) نشسته بود، تقدیم کردند، و آن بانو، حضرت فاطمه (ع) را (نه با آبهای دنیا) بلکه با آب کوثر شست و شو نمود، و سپس در میان پارچه ای که از شیر سپیدتر، و از مشک و عنبر خوشبوتر بود، پیچید و از همان پارچه ، مقنعه ای برای سر مبارک او ترتیب داد، و قبل از اینکه او سخن بگوید، فاطمه علیهاسلام چنین به سخن آغاز فرمود:

شهادت می دهم که خدائی جز ((الله)) نیست ، و اینکه پدرم پیام آور از جانب خدا و سید و سالار پیمبران است ، و اینکه همسرم سیدالاوصیاء و فرزندانم سید و سالار نوادگان رسول خدا هستند.

این کلمات نخستین سخن حضرت صدیقه سلام الله علیها، بعد از تولد اوست ، و سپس فاطمه (ع) به هر یک از آن چهار زن با ذکر نامش سلام فرمود، و آنان شاد و خندان به سلام او پاسخ گفتند.

حوران بهشتی که در آنجا حضور داشتند ولادت حضرت زهرا(ع) را به یکدیگر مبارکباد گفتند، و دامنه این شور و سرور به آسمانها کشیده شد، و اهالی آسمان هر یک در بشارت و تهنیت بر دیگران پیشی می گرفت آن نور بسیار درخشانی که در میلاد حضرت فاطمه (ع) در آسمانها حادث شد، نوری که قبل از آن هرگز فرشتگان نظیر آنرا مشاهده نکرده بودند، بشارت دهنده این مطلب بود، که عالم از طلعت این نوزاد، چراغان است ، و جهان از پرتو رحمت نور باران ...

آن چهار بانو، نوزاد را به خدمت خدیجه (ع) آوردند و گفتند:

ای خدیجه ، بگیر فرزند خود را، که پاك و پاکیزه و مطهر و مبارك است ، و برکات بی پایان الهی در وجود او، و نسل اوست .

حضرت خدیجه (ع) نوزاد را در آغوش گرفت و برای نوشیدن شیر بر سینه اش نهاد.

آنچه بیان شد، صفات و خصوصیات بشری است که ((ولی الله))باشد، و این کیفیت ولادت ، مخصوص اولیاء خداست ، و این شئون منحصر است به کسانی که دارای مقام ولایتند و اولی بنفس دیگران ...

خلق شدن از نوری که پیامبر اکرم (ص) و علی سلام الله علیه از آن نور آفریده شده اند، و به سبب همان نور نیز بر جمیع فرشتگان و جبرئیل برتری یافته اند، پیامبر اکرم (ص) خود این مطلب را تصریح می فرماید، هنگامی که پرسیده شد یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود: من

ابن عباس پسر عموی پیغمبر(ص) سؤ ال کرد چرا یا رسول الله ؟

در جواب فرمود: ((خدای تعالی مرا آفریده است (من نور مخزون مکنون فی علم الله) از نوری که جز خدا کسی از کیفیت آن آگاه نیست .

خدای تعالی کلامی فرمود که از آن نوری حاصل شد، و سپس کلام دیگری فرمود که از آن نیز نور دیگری حادث گشت ، آنگاه آن دو نور بهم پیوستند، از نور اول ارواح ماه و از نور دوم پیکرهای ما بوجود آمدند)).

پیامبر اکرم (ص) و امام سلام الله علیه در اثر همان نور است که در رحم مادر بعد از انعقاد نطفه آنان و دمیده شدن روحشان ، از همه جا با خبر هستند، بر همه جا احاطه دارند، و همه چیز را می دانند.

حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها نیز عینا چنین است ، و مراتب مذکور از خصوصیات نبوت و امامت نیست ، بلکه از شئون ولایت ، و اولی بنفس بودن بر جمیع بشر است و از برکات همان مقام است که حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها در هنگام ولادتش ، به محض اینکه بر زمین فرود می آید از همه چیز آگاه است ، دیگر تمام و کمالش به بزرگی و کوچکی سن او وابسته نیست ، همانگونه که در ولادت پیامبر اکرم (ص) بر شانه مبارکش کلمات : و تمت کلمهٔ ربک صدقا و عدلا نقش می بندد، حضرت زهرا(ع) نیز در نخستین لحظات میلادش از نبوت پدرش (که هنوز منشور نگردیده ، و ابلاغ نشده ، و بیعتی انجام نیافته است) خبر می دهد، و به یکتائی خدا و رسالت محمد(ص) شهادت می دهد، علم او در روز ولادتش با دانش او در هنگام شهادتش هیچ فرقی ندارد، از همه چیز آگاه است ، به اوضاع جهان بیناست ، از تمام قضایا خبردار است ، اسامی فرشتگان نامهای حورالعین و اهل جنت ، اسم دشمنانش ، - اسامی تمام انبیا را می داند، از اولین و آخرین چیزی بر او پوشیده نیست ، او در بطن مادر و در روز ولادتش دارای همان علم خدادادی بوده است که پدرش و امیرالمؤ منین واجد آن بوده اند، در نتیجه جای هیچگونه اشکال نیست اگر در میلادش شهادت به رسالت محمد(ص) می دهد چنان که علی بن ابیطالب (ع) در هنگام ولادتش قرآن تلاوت می فرماید. تمام اینها از شئون ولایت سرچشمه می گیرد، و در اثر آن نور مبارکی است که مایه آفرینش او بوده است ، نوری که ((محزون و مکنون فی علم الله)) است ، و جز خدا کسی از کیفیت آن آگاه نیست نوری که مانند آئینه ای تمام نما، همه عوالم ملکوت در آن منعکس است .

نوری که در برابر لوح محفوظ و لوح محو و اثباتی که ملك حامل اوست ، و در مقابل اسرافیل و دیگر فرشتگان ، و روبروی جمیع عوالم خلقت از ابتداء تا انتها قرار گرفته است و با احاطه علمی همه چیز را بی کم و کاست در بردارد، نوری که پیامبر اکرم (ص) درباره اش می فرماید: آنگاه که خدای تعالی آن نور را آفرید، به سه بخش تقسیمش فرمود، و از آن سه قسمت من و، علی ، و فاطمه بوجود آمدیم .

((عمار)) می گوید:

((شهدت علی بن ابیطالب قد ولج علی فاطمهٔ ، فلماابصرت به نادت : ادن لا حدثك بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن الی یوم

القیامهٔ ، حین تقوم الساعه ، قال عمار: فرایت امیرالمؤ منین علیه السلام یرجع القهقری فرجعت برجوعه اذ دخل علی النبی ، فقال له ادن یا اباالحسن ، فدنا، فلما اطمئن به المجلس ، قال له یا علی تحدثنی ام احدثک ؟، قال امیرالمؤ منین سلام الله علیه : الحدیث منک احسن یا رسول الله فقال : کانی بک قد دخلت علی فاطمه ، و قالت لک کیت و کیت فرجعت فقال علی علیه السلام بلی ، فقال علی : نور فاطمهٔ من نورنا؟ فقال اولا۔ تعلم ؟ فسجد علی شکرا الله تعالی قال عمار: فخرج امیرالمؤ منین ، و خرجت بخروجه فولج علی فاطمه و ولجت معه ، فقالت یا امیرالمؤ منین کانک رجعت الی ابی فاخبرته بما قلته لک ، قال کان کذالک یا فاطمهٔ فقالت اعلم یا اباالحسن : ان الله تعالی خلق نوری و کان یسبح الله جل جلاله ، ثم اودعه بشجرهٔ من شجر الجنه ، فاضائت ، فلما دخل ابی الجنه اوحی الله الیه الهاما ان اقتطف الثمر من تلک الشجرهٔ و...ها فی لهواتک ففعل ، فاودعنی الله سبحانه طلب ابی ، ثم اودعنی خدیجه بنت خویلد فوضعتنی ، و انا من ذللک النور، اعلم ما کان و ما یکون و ما لم یکن ، یا اباالحسن ، المومن ینظر بنورالله))

امیرالمؤ منین (ع) از نزد زهرا(ع) به حضور پیامبر اکرم (ص) شتافت ، و به محض ورود او، رسول خدا(ص) فرمود:

یا اباالحسن ، نزدیکتر بیا، و چون علی (ع) جلوس نمود، پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: یا علی ، من داستان را بازگو کنم ، یا که تو خود می گوئی ؟

امیرالمؤ منین سلام الله علیه عرض کرد: اگر شما لب به سخن بگشائید، نیکوتر و زیباتر است . پیامبر اکرم (ص) فرمود: گوئی من همراه تو بودم که بر حضرت صدیقه زهرا (سلام الله علیها) وارد شدی ، و او چنین و چنان گفت ، و تو از آنجا (به نزد من) بازگشتی و مطلب را با من در میان گذاشتی .

علی علیه السلام عرض کرد: بلی ، یا رسول الله ، و سپس افزود: آیا نور فاطمه از نور ماست ؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: مگر این (موضوع) را نمی دانی ؟، آنگاه علی (ع) سجده شکر بجای آورد. طرز سوال و جواب ، نشان می دهد که این پرسش و پاسخ فقط برای تفهیم موضوع به دیگران است (آیا نور فاطمه از نور ماست - آری ، مگر تو خود نمی دانی ؟) در اینجا ندانستن مطرح نیست ، و علی (ع) نمی گوید نه نمی دانم ، بلکه همانطوریکه گفته شد این گفت و شنود برای تشریح موضوع ، جهت آگاهی دیگران است و بس . ((عمار)) می گوید: امیرالمؤ منین (ع) از حضور پیامبر اکرم (ص) به سوی خانه فاطمه (ع) روان شد، و من نیز همراه او وارد خانه زهرا علیهاسلام شدم .

حضرت فاطمه (ع) عرض کرد: یا امیرالمؤ منین ، از اینجا به حضور پدرم بر گشتی و آنچه را که من به تو گفته بودم به آن حضرت بازگو نمودی .

علی (ع) فرمود: بلی ، اینچنین بود یا فاطمه .

حضرت زهرا(ع) عرض کرد: یا اباالحسن ، هنگامی که خدای تعالی ، نور (وجود) مرا آفرید، این نور پیوسته خدا را تسبیح و ستایش می کرد، سپس پروردگار آنرا به درختی از درختهای بهشتی امانت داد، و این نور همواره پرتو افکن و روشنائی بخش بود، تا اینکه پدرم به بهشت وارد گردید، و از جانب خدا به او الهام شد، که از میوه آن درخت بر گیرد، در آن هنگام ، نور مرا خدای سبحان به صلب پدرم ، و بعدا به رحم خدیجه بنت خویلد(ع) منتقل فرمود، تا اینکه از او متولد شدم ، من از همان نورم ، و از آنچه در گذشته واقع شده است و یا در آینده واقع خواهد شد ، و از آنچه هرگز واقع شدنی نیست با خبرم ، یا اباالحسن ، مومن با نور خدائی نظاره می کند.

در این حدیث که به کیفیت خلقت ائمه اطهار و حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها اشاره شده است ، نشان می دهد که نور چهارده معصوم علیهم السلام نور واحد است ، و دانش خداداد آنها نیز از همین نور سرچشمه می گیرد، نوری که نزد خدای تبارک و تعالی مخزون و مکنون است و جز او کسی از کیفیت آن آگاه نیست ، و علم اولین و آخرین در آن نور منعکس است .

روایت دیگری نیز از حضرت رسول اکرم (ص) در این زمینه نقل شده است که می فرماید:

((لما خلق الله الجنهٔ ، خلقها من نور وجهه ثم اخذ ذلک النور فقذفه ، اصابنی ثلث النور، و اصاب فاطمهٔ ثلث النور، و اصاب علیا و اهل بیته ثلث النور، فمن اصابه ذلک النور، اهتدی الی ولایهٔ آل محمد(ص)، و من لم یصبه من ذلک النور، ضل عن ولایهٔ آل محمد(ص)))

((آنگاه که خدای متعال بهشت را از نور جمالش آفرید، آن نور را باپس گرفت و ثلث آن را بر وجود من افکند، ثلث دیگرش را بر فاطمه ، و ثلث آخرین را بر علی و اولاد علی .

بر هر کس پرتوی از آن نور افکنده شود به ولایت آل محمد(ص) راه یابد، و هر کس از آن نور بی بهره ماند، دور از ولایت آل محمد(ص) به گمراهی و تباهی افتد. بر هر یک از شیعیان نیز شعاعی از این نور تابیده است ، که درباره آنان ، فرموده اند: شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا شعیعیان ما از ته مانده خمیر مایه خلقت ما آفریده شده اند.

پیامبر اکرم (ص) در توصیف نور مذکور، آنرا با تعبیرات مختلف ، نور وجدالله ، نور عظمه الله ، نورالجلال و نورالکمال نامیده است و سپس چنین به سخن ادامه می دهد: نور، مخزون ، مکننون ، فی علم الله – نوری است پوشیده و پنهان در علم خدائی . همانطور که بیان شد این نور به سه قسمت (مساوی) تقسیم شده است که از یک قسمت آن محمد بن عبدالله (ص)، از یک ثلثش فاطمه (ع)، و از یک سوم دیگرش علی (ع) و اولاد علی (ع) آفریده شده اند، همانند میوه ای که به طور مساوی بین سه نفر تقسیم شود، بهره هر یک از سه نفر بدون کم و زیاد با دیگران برابر بوده است .

آنچه پیامبر اکرم (ص)، به اقتضای خلقتش از آن نور مبارک ، (در شئون آفرینش ، در عالم اظله ، در عالم الست ، در عالم ارواح ، در عالم جنین ، در این جهان ، در قبر، در برزخ ، در حشر، و در جنت) دارد، صدیقه زهرا سلام الله علیها و امیرالمؤ منین (ع) و اولاد معصومش ، ادرا می باشند، در تمام عوالمی که آنها سیر کرده اند همه یک نسق ، و به یک وضع ، و به یک ردیف بوده است .

به عنوان مثال ، اگر در هنگام ولادت پیامبر اکرم (ص)، از نور او جمیع خانه های مکه و تمام عوالم بالا و پائین روشن می شود، و فرشتگان ولادت او را بشارت می دهند، (به اقتضای آفرینش از همان نور مقدسی که بیان شد) در میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها نیز این چنین است . آن نور خدائی ، سرچشمه علم و تقوی ، زهد و صفا، رحمت و عظمت ، و سیر در عوالم معنوی است .

اینکه در روایات مختلف ، خلقت چهارده معصوم علیهم السلام ، دو هزار سال ، ده هزار سال ، شانزده سال ، و یا بیست هزار سال قبل از آفرینش بشر نقل شده است هدف اصلی اعلام این مطلب بوده است که همه بدانند این چهارده تن (ع) قبل از خلقت فرشتگان و آدمیان آفریده شده اند، نه اینکه تعداد دقیق سنوات مذکور اراده شده باشد. آنها نور واحدند، که همردیف و یکنواخت ، تمام عوالم معنوی را با هم سیر کرده اند، و همین یک منقبت و اخبار یاد شده در این موضوع ایجاب می کند که حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها همانند پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و اولاد معصومش ، صاحب ولایت کبری بوده باشد.

موضوع دوازدهم

موضوع دوازدهم در حقیقت ، تابع و حاصل موضوع یازدهم است ، و کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم علیهم السلام ، ایجاب می کند که در تمام شئون ولایت نیز ردیف یکدیگر باشند لذا اثرات بغض و یا محبت ، اطاعت و یا عصیان نسبت به هر معصومی ، برابر و یکسان با آثار و داد و یا عناد، سر پیچی و یا پیروی نسبت به هر یک از معصومین دیگر می باشد.

اخبار وارده در این موضوع بسیار زیاد و فوق العاده است ، و شیعه و سنی همگی به این روایات معتقد بوده و به صحبت آنها اعتراف دارند، در اینجا چند روایت از این دسته اخبار برای نمونه نقل می شود:

((اخذ الرسول الاکرم صلی الله علیه وآله بید الحسن والحسین فقال : من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی

یوم القیامهٔ))

((رسول خدا(ص) دست حسنین را گرفت و فرمود: هر کس مرا، و این دو فرزند مرا، و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، روز قیامت با من همدرجه خواهد بود.))

هم درجه بودن با پیامبر اکرم (ص) مطلبی است که جا دارد به طور تفضیل درباره آن بحث و بررسی بعمل آید تا کاملا موضوع بر همگان روشن گردد.

آیا چگونه امکان دارد کسی در روز قیامت با رسول خدا(ص) هم درجه باشد؟

مگر بشری می تواند به درجه رفیع و بی نظیر پیامبر اکرم (ص) نائل شود؟

آیا چطور ممکن است که انسانی به درجه والای دسترسی پیدا کند؟ در این کلام حضرت رسول (ص) یک سر مگو، ویا یک راز گفتنی نهفته است و آن عبارت از این است که آن حضرت می خواهد بگوید، هر کس مرا و عترت مرا دوست بدارد به درجه مؤ منین به ولایت نائل شده است ، و با من در ردیف مولایان ، و در صف معتقدین به ولایت قرار دارد، اگرچه در این صف و در این درجه ، هر فردی دارای رتبه متفاوت و مخصوص به خود می باشد، چنان که موحدان و افراد با ایمان را در روز قیامت درجات متفاوت بیشماری است ، مؤ منین به ولایت را نیز به تعداد افرادشان درجاتی است ولی در عین حال همه آنان ، در صف موحدین ، در صف معتقدین ، و در درجه مومنین به ولایت به محمد بن عبدالله (ص)، هم صف ، هم ردیف ، هم دین ، و هم درجه اند (و یا به عبارت دیگر، ممکن است عده ای به درجه شهادت نائل آیند ولی رتبه و مقام معنوی هر یک با دیگری متفاوت بوده ، و تنها در مرتبه شهادت همه با نسبت های مختلف ، مشترک باشند و با حفظ مراتب و مقامات مخصوص به خود، یکدیگر هم صف و همردیف).

باید توجه داشت که درجات معنوی به تعداد افراد بشر متفاوت است ، مثلا جمیع موحدین اگر چه به (درجهٔ التوحید) نائل شده ، و با یکدیگر در این موضوع نزدیک و هم درجه اند، لیکن خود این درجه ، انبیا دارد، اوصیا دارد، علما دارد، شهدا دارد، مخلصون دارد، که هر یک را مقام و مرتبه بسیار متفاوت و مخصوص به خود است ، و تنها در موحدین بودن با هم مشترکند، و عینا همین گونه است ((درجهٔ الولایت)) و ((درجهٔ المحبت))

روایت مورد بحث را عده ای از علماء سنی در کتابهای خود نقل کرده اند که از جمله آنان : ((احمد بن حنبل)) امام حنابله در ((مسند)) - ((ترمذی)) در ((جامع صحیح)) که یکی از صحاص ششگانه است - ((خطیب بغدادی)) در تاریخش - ((ابن عساکر)) در تاریخش - ((جزری)) در ((اسنی المطالب)) - ((ابن اثیر))در ((اسدالغابه)) - ((ابوالمظفر)) در ((تذکره)) - ((محب الدین طبری)) در ((ریاض)) و ((ذخایر)) - ((ابن حجر)) در ((تهذیب)) و ((صواعق)).

ابن حجر در تشریح حدیث مذکور می فرماید:

((لیس المراد بالمعیهٔ هنا، المعیهٔ من حیث المقام ، بل من جهت رفع الحجاب))

این دانشمند سنی بسیار نیکو مطلب را درک نموده است که می گوید: ((در اینجا که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هر کس مرا و علی (ع) و زهرا(ع) و دو فرزندم (حسن و حسین) را دوست بدارد با من در روز قیامت هم درجه است ، مبادا چنین به نظر آید که مقصود هم مقام بودن با رسول خداست ، بلکه مراد این است که چون هر مسلمان با ایمانی به علی (ع) و اولاد علی (ع) محبت داشته باشد، خدای تعالی او را به جوار رحمتش نزدیک می فرماید، و در مرکز لطف و احسانش قرار می دهد، و پردهاه بر داشته می شود، در این مقام رفع حجاب ، و بی پرده در محضر حق تبارک و تعالی قرار گرفتن ، با پیامبر اکرم (ص) هم صف و همراه است .

((ابن حجر)) آنگاه به سخن چنین ادامه می دهد:

((نظیره فی قوله تعالی : فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقن و الشهداء والصالحین ، و حسن اولئک رفیقا))

((چنانکه خدای تعالی می فرماید: مسلمانان مؤ من ، با انبیاء و صدیقین ، و شهداء و صالحین که خدا نعمتهای خویش را به آنان اعطا فرموده است ، همگام و همراهند، و چه رفقای ((نیکویی)) و کاملا ـ روشن است که در این آیه یکسان بودن مقامات مطرح نیست بلکه مراد برابر بودن همه اهل ایمان است در معرض فیض ، و در جلو گاه رحمت ، و بی پرده در محضر لطف و مرحمت خدا قرار گرفتن . و گرنه هر یک از انبیاء صدیقین ، شهداء، علماء، صالحین ، ابرار، اخیار، و مخلصون را مقامی خاص و جداگانه ، و درجه و مرتبه ای مخصوص به خود پنج تن به طور یکسان در آن مشترکند، و هرگز کسی را به آن مقام والا راه نیست .

روایات دیگری در این مورد علماء سنی و شیعه نقل کرده اند که برخی از آنها ذکر می شود:

حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید:

((من احب هولاء یعنی الحسن والحسین و فاطمة و علیا فقد احبنی و من ابغضهم فقد ابغضنی))

((هر کس اینان (یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام) را دوست بدارد، مرا دوست داشته است ، و کسی که با اینها دشمنی کند، با من خصومت کرده است .

و درباره حضرت صدیقه زهرا علیهم سلام می فرماید:

((من آذاها فقد آذانی ، و من آذانی فقد آذی الله)) و ذلک قوله تعالی : ((((ان الذین یودون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة))

((هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده است ، و هر مرا اذیت کند (گوئی) خدا را آزرده است)) چنان که خدای تعالی می فرماید: همانا، آن کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است (از رحمت خود دور فرموده است)، که با توجه به فرمایش پیامبر اکرم (ص) آزار خدا و رسولش برابر با ایذاء حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیهاست .

روایاتی که نقل شد و احادیثی که از قول پیامبر اکرم (ص) در این موضوع بیان می شود، همه آنها عبارات کتب عامه است که شیعه و سنی در صحت آنها متفق القول هستند:

((فاطمة بضعة منی ، من اغضبها اغضبنی))

((فاطمه (ع) پاره تن من است ، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است))

((فاطمة بضعة منی ، یوذینی ما آذاها، و یغضبنی ما اغضبها))

((فاطمه پاره تن من است ، آنچه فاطمه را بیازارد، مرا نیز آزرده می سازد، و آنچه فاطمه را به خشم آورد، مرا هم غضبناک می کند.))

((فاطمة بضعة منی ، یقبضنی ما یقبضها، یبسطنی ما یبسطها))

((فاطمه پاره تن من است ، آنچه او را دلگیر کند مرا گرفته خاطر می سازد، و آنچه او را مسرور گرداند، مرا شاد می نماید))

((فاطمة بضعد منی یوذینی ما آذاها، و ینصبنی ما انصبها))

((فامطه پاره تن من است ، آنچه او را آزرده کند مرا می آزارد، و آنچه او را به زحمت اندازد مرا دچار مشقت می نماید.))

روایات بسیاری از پیامبر اکرم (ص) با مفهوم تقریبا همانند احادیث مذکور، ولی با عبارات مختلف ، علماء فریقین (شیعه و سنی) نقل کرده اند که چند نمونه از آنها را در اینجا یاد آورد می شویم :

((فاطمة بضعة منی ، یسعفنی ما یسعفها))

((فاطمة شجنة منی ، یبسطنی ما یبسطها، و یقبضنی ما یقبضها))

((فاطمة مضعة منی ، من آذاها فقد آذاتی))

((فاطمهٔ مضعهٔ منی ، یقبضنی ما قبضها، و یبسطنی ما بسطها))

((فاطمهٔ مضعهٔ منی ، یسرنی ما یسرها))

هـدف و منظور مـا از نقـل این احـادیث شـریف در منقبت حضـرت صـدیقه زهرا سـلام الله علیها، این است که بر همگان ثابت شود موضوع محبت و یاری آن حضرت ، و یا بغض و دشمنی و اذیت او، عینا همانند محبت و دوستی با پیامبر اکرم (ص) و یا عدوات و عنـاد نسـبت به مقام نبوت است و اعتقاد داشـتن به این مطلب ، هرگز منحصـر به یک مـذهب خاص نیست ، بلکه این موضوع کاملا اسلامی و کلی است ، بدون تردید از معتقدات تمام مسلمین جهان است .

لذا ما در اینجا نام عده ای از دانشمندان سنی که روایات مذکور را در طول چهارده قرن در کتابهای خویش ثبت کرده اند، نقل می کنیم :

ابن ابی ملیکه متوفای ۱۱۷ هجری - قمری - ابن دینـار مکی ، متوفـای ۱۲۵ هجری - لیث بن سـعد مصری متوفای ۱۷۵ ه -.ق - ابو محمـد بن عینیه متوفای ۱۹۸ - ابوالنظر بغـدادی متوفای ۲۰۵ هجری - احمـد بن یونس یربوعی متوفـای ۲۲۷ هجری - حـافظ ابوالید طیالسی متوفای ۲۲۷ هجری - ابوالمعمر هذلی متوفای ۳۳۶ هجری - فتیبه بن سعید ثقفی متوفای ۲۴۰ هجری عیسی بن حماد مصری متوفای ۲۴۸ هجری - احمد امام حنابله متوفای ۲۴۱ هجری - حافظ بخاری (ابوعبدالله) صاحب صحیح معروف متوفای ۲۵۶ هجری - حافظ مسـلم در صـحیحش (که یکی از صحاح سته است) متوفای ۲۶۱ هجری - حافظ ابوعبدالله بن ماجه در سـننش (که یکی از صحاح سـته است) متوفای ۲۷۳ هجری - حافظ ابودواد سیسـتانی در سـننش (که یکی از صـحاح سته است) متوفای ۲۷۵ هجری - حافظ ابو عیسـی ترمذی در صـحیح (که یکی از صحاح ششگانه است) متوفای ۲۷۵ هجری - حکیم ابوعبـدالله ترمذی متوفای ۲۸۵ هجری - حـافظ ابوعبـدالرحمن نسـائی (که یکی از صـحاح ششـگانه است) متوفای ۳۰۳ هجری - ابوالفرج اصـفنهانی متوفـای ۳۰۳ هجری - حـاکم ابوعبـدالله نیسابوری متوفای ۴۰۵ هجری - حافظ ابونعیم اصـفهانی متوفای ۴۳۰ هجری حافـظ ابوبکر بیهقی متوفای ۴۵۸ هجری - ابو ذکریـا خطیب تبریزی متوفـای ۵۰۲ هجری - حافـظ ابوالقاسم بغوی متوفای ۵۱۰ هجری - قاضـی ابوالفضل قاضی ابوالعیاط متوفای ۵۴۴ هجری - اخطب خوارزمی متوفای ۵۶۸ هجری - حافـظ ابوالقاسم ابن عساکر متوفای ۵۷۱ هجری - ابوالقاسم سهیلی متوفای ۵۸۱ هجری - ابن ابی الحدید معتزلی متوفای ۵۸۶ هجری - ابوالفرج ابن جوزی متوفای ۵۹۷ هجری - ابن اثیر متوفای ۶۳۰ - ابوسـالم ابن طلحه شـافعی متوفای ۶۵۲ هجری - سـبط ابن جوزی حنفی متوفـای ۶۵۴ هجری - حـافظ گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هجری - حافظ محب الدین طبری متوفای ۶۹۴ هجری - حافظ عدلی اندلسی متوفای ۶۹۹ هجری - حافظ ذهبی شافعی متوفای ۷۴۷ هجری - قاضـی ایجی معروف متوفای ۷۵۶ هجری - جمال الـدین زرندی متوفای ۷۵۰ هجری - ابوسـعادت یافعی متوفای ۷۶۸ هجری - حـافظ زین الـدین عراقی متوفـای ۸۰۶ هجری - حـافظ معزالـدین هیثمی متوفـای ۸۰۷ هجری - حـافظ ابن حجر عسـقلانی متوفای ۸۵۲ هجری - حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ هجری - حافظ ابوالعباس قسطلانی متوفای ۹۲۳ هجری - حافظ قاضی دیار بکری متوفای ۹۶۶ هجری - ابن حجر هیثمی متوفـای ۹۷۴ هجری - زین الـدین مناوی متوفای ۱۰۳۱ هجری - و عده کثیری از علمای عامه (سنی) در قرن ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ تا امروز.

چون این مطلب مورد بحث ، در نزد علمای عامه نیز بسیار حائز اهمیت است و با این روایات شریفه که ذکر صریح استدلال و ثابت کرده انـد که هر کس نسبت به حضـرت زهرا(ع) محبت نداشـته ، و یا به نحوی از انحاء آو را آزرده باشـد، کافر است . لذا ما این موضوع را عمیقا مورد بررسی قرار می دهیم :

گاهی مطلب را معتقدین یک مذهب عنوان می کنند، و گاهی موضوعی صددرصد عمومی و اسلامی است و با توجه به مدارک و اسـنادی که از دانشـمندان فریقین (شـیعه و سـنی) نقل شد کاملا ثابت می شود که این مطلب اسـلامی است : که هر کس حضـرت صدیقه زهرا سلام الله علیها را آزار اذیت نماید و آن حضرت از او دل آزرده و ناخشنود باشد، کافی است .

روایتی است فوق العاده مهم و حیرت انگیز از پیامبر اکرم (ص) که از آن حضرت فرمود: ((ان تبارك و تعالی یغضب لغضب فاطمه ، و یرضی لرضاها))

((همانا، خداوند تبارك و تعالی غضب می کند هنگامی که فاطمه (ع) به خشم آید، و راضی می شود آنگاه که او راضی و خشنود گردد))

و در روایت دیگر به فاطمه علیهالسلام فرمود:

((ان الله یغضب لغضبك ، و یرضا لرضاك))

((یا فاطمه ، خدا با غضب تو غضب می كند، و با رضای تو راضی می گردد))

این دو روایت عجیب را عده زیادی از دانشمندان عامه (سنی) نقل کرده اند که از جمله آنهایند:

ابوموسی ابن المثنی متوفای ۲۵۲ هجری - ابن ابی عاصم متوفای ۲۸۷ هجری - ابویعلی مسلم متوفای ۳۰۷ هجری - حافظ ابوالقاسم طبرانی متوفای ۳۶۰ هجری - حافظ ابوحاکم نیسابوری متوفای ۴۰۵ هجری - حافظ ابوسعید خرگوشی متوفای ۴۰۶ هجری - حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هجری - حافظ ابوالقاسم ابن عساکر متوفای ۵۷۱ هجری - ابوالمظفر سبط ابن جوزی متوفای ۶۵۴ - حافظ ابوالعباس طبری متوفای ۶۹۴ هجری - حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هجری - حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی متوفای ۹۷۴ هجری - حافظ ابوعبدالله زرقانی مالکی متوفای ۱۱۲۲ هجری - ابوالعرفان صبان متوفای ۱۲۰۶ هجری - بدخشانی (صاحب مفتاح الجنات) متوفای قرن ۱۳ و عده ای دیگر...

با توجه به اینکه هر بشر حالات مختلفی دارد، و در هر ساعت دستخوش تحولات گوناگون است ، معقول نیست که بشری در تمام لحظات زندگانی ، با وجود انهمه دگرگونیها، همیشه و همه جا مورد توجه خدا بوده ، و رضایتش رضای خدا، غضبش خشم خدا، مسرتش خشنودی خدا، محبتش حب خدا، و دشمنی با او دشمنی با خدا باشد، و بر هر کس به چشم حقارت نگاه کند خدا نیز با نظر حقارت بر او بنگرد، مگر اینکه صاحب مقام ولایت (مطلقه) بوده باشد، و به اعتبار همان مقام که عینا پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) نیز دارا هستند، تنها این موضوع امکان پذیر می باشد.

و با عدم توجه به شئون ولایت است که حضرات عامه (سنیها) می گویند پیامبر اکرم نیز همانند سایر مردم دشنام و ناسزا می گوید، خشمناك می شود و... و بالاخره سخن را تا بجائی می رسانند که در بستر مرگ خطاب به آن حضرت می گویند، ((ان الرجل لیهجر...)) ((این مرد هذیان می گوید...)) فاطمه سلام الله علیها وجود مقدسی است که پیامبر اکرم (ص) یک عمر او را به تمام امتش معرفی کرده ، و مقامات معنویش را بیان فرموده است .

چنان که گفته شد کاملا- روشن و مبرهن است آن بشری که محبتش محبت خدا، اطاعتش اطاعت خدا، رضایتش رضایت خدا، مخالفتش مخالفت خدا، سنحطش سنحط خدا، غضبش غضب خداست ، لازمه اش این است که باید صاحب مقام شامخ ولایت (مطلقه) باشد، و در نتیجه ، هر کس به صاحب ولایت ایمان نیاورد و محبتش را در دل نداشته باشد، کافر است ، و این مطلبی است که علمای عامه نیز به آن ایمان و اعتقاد دارند که در اینجا نقل بعضی از عبارات آنان مفید و ضروری است :

((ابوالقاسم سهیلی)) متوفای سال ۵۸۱ هجری در کتاب ((الروض الانف)) در جلد دوم صفحه ۱۹۶ می فرماید:

((ان ابا لبابه رفاعهٔ بن عبدالمنذر ربط نفسه فس توبه ... و ان فاطمه ارادت حله حین نزلت توبته ، فقال ابا لبابه قد اقسمت ان لا یحلنی الا رسول الله ، فقال رسول الله ان فاطمه مضعهٔ منی ، صلی الله علیه و علی فاطمهٔ ، فهذا حدیث یدل علی ان من سبها فقد کفر، و من صلی علیها فقد صلی علی ابیها))

هنگامی که ((رفاعه)) از گناهی که مرتکب شده بود توبه کرد، خودش را به چوب توبه محکم ببست و سوگند خورد هرگز آن بند را نگشاید مگر اینکه محمد بن عبدالله (ص) بدست خود آنرا باز فرماید، و این را نشان قبول شدن توبه خود قرار داده بود، تا

اینکه آیه قبول شدن توبه او از جانب پروردگار نازل شد و در آن هنگام حضرت فاطمه (ع) اراده فرمود آن بندها را بگشاید، و لی ابالبابه گفت : کسی جز پیامبر اکرم (ص) نباید مرا از بند رها نماید، زیرا من به این امر سوگند یاد کرده ام ، و چون این سخن به گوش پیامبر اکرم (ص) رسید، حضرت فرمود: ((همانا، فاطمه پاره تن من است ، درود خدا بر او و بر فاطمه باد.

سپس راوی حدیث چنین نتیجه می گیرد: ((که این حدیث دلالت دارد بر اینکه هر کس فاطمه (ع) را دشنام دهد کافر می شود، و هر کس بر او صلوات فرستد، برابر است با صلوات بر پدرش رسول خدا(ص))) در کیفیت صلوات و سلام بر او و زیارتش ، اخباری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که همه نشانگر این است که حضرت زهرا(ع) همانند رسول خدا(ص) در این مطلب کاملا استقلال داشته و صلوات و زیاراتی مخصوص به خود دارد.

این روایت را ((ابن حجر)) نیز در شرح کتاب ((جامع صغیر))نقل کرده است ، و اجالبتر اینکه ((زین الدین مناوی)) صاحب کتاب ((کنوزالدقایق)) ضمن بیان این حدیث چنین نتیجه می گیرد:

(با توجه به استدلال ((ابوالقاسم سهیلی)) در شرح حدیث شریف ((فاطمه بضعه منی)) که می گوید: ((هر کس فاطمه (ص) را دشنام دهد، چون این عمل مشعر بر بغض او نسبت به آن حضرت است ، خدا چنین کسی را دشمن می دارد، و هر کس را که خدا دشمن بدارد یقینا کافر است ، لذا ناسزا گفتن به حضرت زهرا(ع) را موجب کفر می داند، و همین دلالت دارد بر اینکه : فاطمه (ع) از شیخین (ابوبکر و عمر) افضل است !!!؟؟؟...)

((شریف سمهودی)) که یکی از بزرگان عامه است در ادامه تشریح آن حدیث می فرماید:

((و معلوم ان اولادها بضعهٔ منها فیکونون بواسطتها بضعهٔ منه و من ثم لم رات ام الفضل فی النوم ان بضعهٔ منه وضعت فی حجرها، اولها رسول الله بان تلد فاطمه غلاما، فیوضع فی حجرها، فکل من یشاهد الان من ذریتها، بضعهٔ من تلک البضعهٔ ، و ان تعددت الوسائط، و من تامل ذلک انبعث فی قلبه داعی الاجلال لهم ، و تجنب بغضهم علی ای حال کانوا علیه))

((و کاملا روشن است که نه تنها فاطمه (ع) پاره تن پیامبر(ص) است ، بلکه اولاد او چون بضعه فاطمه (ع)اند، آنان نیز به واسطه زهرا(ع) پاره تن پیامبر(ص) محسوب می شوند))

اکنون نیز در هر کجا ذریه پیامبر(ص) مشاهده شود، پاره تن رسول خداست ، اگر چه شما واسطه بسیار زیاد شد، لذا هر کس این موضوع را بدقت بررسی کند، در قلب خویش نسبت به آل محمد(ص) احساس محبت می نماید، و از دشمنی نسبت به آنان در هر حال دوری می جوید.

((ابن حجر)) می فرماید:

((و فیه تحریم اذی من یتادی المصطفی بتاذیه ، فکل من وقع منه فی حق فاطمهٔ شی فتاذت به ، فالنبی یتاذی بشهادهٔ هذالخبر، ولا شی اعظم من ادخال الاذی علیها من قبل ولدها، و لهذا عرف بالاستقراء معالجهٔ من نعاطی ذالک بالعقوبهٔ فی الدنیا و لعذاب الاخرهٔ اشد))

((حارم است آزار و اذیت فاطمه (علیهالسلام)، زیرا هر چیزی که او را آزرده خاطر کند، پیامبر ص را دل آزرده می نماید، و آنچه رسول خدا را بیازارد، (در حقیقت) خدا را اذیت کرده است .))

((ابن حجر)) در پایان سخن چنین نتیجه می گیرد: آنچه تاریخ گذشته به ما گوشزد می کند این است که جزای کس که زهرا(ع) را بیازارد، گرفتاری دنیاست ، و البته عذاب او در آخرت شدیدتر خواهد بود)). ناسزا گفتن به حضرت صدیقه سلام الله علیها، برابر است با دشنام به پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و در نتیجه مساوی است با دشنام به حضرت حق تبارک تعالی ، چنان که رسول خدا(ص) درباره علی (ع) می فرماید:

((لا تسبوا علیا، من سب علیا فقد سبنی ، و من سبنی فقد سب الله))

((به علی (ع) دشنام ندهید، هر کس به او دشنام دهد در حقیقت مرا ناسزا گفت است ، و هر کس به من دشنام دهد، همانا به خدا بد زبانی کرده است))

((لا تبغضوا علی ، من اغضب علیا فقد اغضبنی ، و من اغضبنی فقد اغضب الله))

((علی (ع) را خشمگین مسازید، که هر کس او را به خشم آورد همانا مرا غضبناک کرده است ، و هر کس مرا خشمگین کند در حقیقت خدا را به خشم آورده است))

((و من احبه فقد احبنی ، و من احبنی فقد احب الله))

((هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد، در حقیقت به من مهر ورزیده است ، و هر کس محبت مرا در دل داشته باشد، همانا خدا را دوست داشته است))

این فرمایشات پیامبر اکرم (ص) و نظایر آنها درباره امیرالمؤ منین (ع) بیان داشته اند، تنها شایسته آن وجود مقدسی است که دارای مقام شامخ ولایت باشد، و مراتب مذکور از شئون مخصوص آن مرتبه والاست .

روایات بسیار از قول پیامبر اکرم (ص) در منقبت حضرت زهرا سلام الله علیها، عینا با همین مضامین در کتب معتبر (شیعه و سنی) نقل شده است که نشان می دهد آن حضرت در جمیع احکام و شئون ولایت با رسول خدا(ص) و امیرالمؤ منین (ع) شریک است ، لذا علما چنین فتوی می دهند که هر کس به پیامبر اکرم (ص)، یا امیرالمؤ منین (ع)، یا فاطمه زهرا(ع) دشنام دهد واجب القتل می شود، و دانشمندان عامه می فرمایند: هم کافر است ، و هم واجب القتل . پروردگارا، به حق محمد و آل محمد، ما را از نظر لطف فاطمه زهرا سلام الله علیها دور مکن ، و (پرتو) ولایت او را در قلب ما جایگزین فرما، و با اعتقاد به این مقام ولایت عمر ما را بپایان برسان .

موضوع سیزدهم

اشتراک فاطمه زهرا سلام الله علیها با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و حسنین علیهم السلام در مقامات و درجای که مخصوص و منحصر است به پنج تن آل عبا.

و با دقت در این دسته روایات کاملا روشن می شود که آنان را مقام و مرکزیت خاصی است ، و هرگز هیچ بشری را به آن درجات والا راه نیست .

((زیدبن ارقم)) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت خطاب به امیرالمؤ منین (ع) فرمود:

((انت یا علی معی ، فی قصری فی الجنهٔ مع فاطمهٔ ابنتی ، ثم تلی : اخوانا علی سرر متقابلین))

((یا علی تو و دخترم فاطمه در بهشت در قصر من همنشین من هستید، سپس پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمود: برادران بر تختهای بهشتی روبروی هم می نشینند)) این روایت را ((محب الدین طبری))در کتاب ((ریاض)) - ((ابن مغازلی)) در ((مناقب)) - ((حمیونی)) در ((فرائد)) - ((ابن با کثیر)) در ((وسیلهٔ المآل)) - و ((عاصمی)) در ((زین الفتی))، ((احمد ابن حنبل)) در ((مناقب)) نقل کرده اند.

حدیث دیگری امیرالمؤ منین (ع) مرفوعا از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند که رسول اکرم (ص) فرمود:

((فی الجنهٔ درجهٔ تدعی ((الوسیله)) ، فاذا سالتم الله ، فسلوا لی ((الوسیله))، قالوا یا رسول الله ، من یسکن معک فیها، قال : علی ، و فاطمهٔ والحسن والحسین))

((در بهشت درجه ای است به نام ((الوسیله)) هر گاه بخواهید در هنگام دعا چیزی برای من از خدا بطلبید، مقام ((وسیله)) را مسئلت نمائید، گفتند یا رسول الله چه کسانی در این درجه (مخصوص) با شما همنشین هستند، فرمود: علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن

(ع) و حسین (ع).))

این حدیث از دانشمندان عامه (سنی) نیز در کتب خود ذکر نموده اند، از جمله ((سیوطی)) در کتاب ((جامع الکبیر)) از ((حافظ ابن مردویه)) نقل کرده است . ما شیعیان نیز در زیارت پیامبر اکرم (ص) چنین عرض می کنیم :

((اللهم اعطه الدرجهٔ الرفیعهٔ ، وآته الوسیلهٔ من الجنهٔ))

چنان که گفته شد ((درجهٔ الوسیله)) که والاترین درجات بهشتی است ، مخصوص و منحصر است به پنج تن ، و هرگز بشری را به آن رتبه اعلی راه نیست ، ((درجهٔ الوسیله)) برتر از درجات جمیع انبیاء اوصیاء، اولیاء، و علماء و مخلصون است .

امیرالمؤ منین (ع) چنین روایت می کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((انا، و فاطمهٔ ، و علی ، والحسن ، والحسین ، فی مکان واحد یوم القیامهٔ))

((روز قیامت من و فاطمه و علی ، حسن و حسین ، دارای مقام و منزلت واحدی هستیم))

آری ، اینان در تمام عوالم خلقت مقام و منزلتشان یکی است ، در عالم نور، در عالم ذر، در عالم اظله ، در محشر، در عوالم سفلی و علوی ، ملکی و ملکوتی ، در غیب و شهود، خلاصه در تمام مسیر آفرینش ، از آغاز تا پایان ، همه جا با هم ، همردیف و هم شان و هم مقامند. از علماء عامه (سنی) که حدیث مذکور را نقل کرده اند عبارتند از:

((احمد بن حنبل)) در ((مسند)) - ((حافظ محب الدین طبری)) در ((ریاض النضره)) - روایت دیگری که حضرت عامه (سنی) نیز نسبت به آن اهمیت بسیار قائل شده اند عبارت از این است : روزی رسول اکرم (ص) وارد خانه علی (ع) شد، و امیرالمؤ منین (ع) را در حال استراحت مشاهده کرد، و خطاب به حضرت زهرا(ع) چنین فرمود:

((انی و ایاک ، و هذین الحسنین و هذالراقد (یعنی النائم)، یوم القیامهٔ فی مکان واحد))

((همانا، من و تو (یا زهرا) و حسن و حسین ، و این شخص که در اینجا آرمیده است ، روز قیامت همه در یکجا خواهیم بود))

راویان این حدیث عبارتند از: ((احمد ابن حنبل)) در ((مسند)) - ((حافظ ابن عساکر)) - ((محب الدین طبری)) - ((حاکم حسکانی)).

((حاکم نیشابوری)) اسناد این روایت را بررسی و صحت آنرا تاءیید نموده است ، ما نیز مدارک این حدیث شریف را کاملا رسیدگی کردیم ، تردیدی در صحت آن نیست ، و مسلما از فرمایشات پیامبر اکرم (ص) می باشد.

((عبدالله بن قیس)) از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

((انا و علی ، و فاطمهٔ ، والحسن ، والحسین ، یوم القیامهٔ فی قبهٔ تحت العرش))

((جایگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین ، روز قیامت در قبه ای است که زیر عرش قرار دارد))

از این روایت چنین معلوم می شود که والاترین مقامات که ((وسیله)) نا دارد، در پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است ، و هرگز کسی را به آنجا راه نیست . آری ، پایتخت عالم ، فقط جایگاه پنج تن است ، آنجا که نشانگر عظمت و جلال ، و جلوگاه نور جمال و جلال کبریائی است .

چنان که گفته شد، این انوار پنجگانه ، در جمیع منازل خلقت ، و در تمام شئون ولایت همه جا همراه و همگام و همتایند، و در ابتدا و انتها، در عالم اظله ، در عالم ذر، در عالم ارواح و اشباح ، در دنیا و برزخ ، در حشر و نشر، خلاصه تا روز قیامت ، از یکدیگر جدا نبوده ، در کنار هم ، در جمیع مراحل و در تمام ملکات و فضائل بطور یکسان سهیمند.

موضوع چهاردهم

منقبت چهاردهم مقام رکوب (سواره بودن) در روز قیامت ، در بهشت ، و در هنگام سیر در مواقف دیگر است ، که حضرت زهرا

سلام الله علیها با پـدر بزرگوارش و امیرالمؤ منین (ع) و حسـنین (ع) اشتراك دارد، و هیچ زنی در عالم ، از اولین و آخرین ، دارای این مقام نیست ، فاطمه علیهالسـلام در این رتبه نیز بین بانوان جهان بی همتاست ، تنها اوست که سواره وارد عرصه محشـر می شود، فرق او با زنهای دیگر، بلکه با جمیع انبیاء و مرسلین است . ((بریده)) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((یبعث الله ناقهٔ صالـح ، فیشـرب من لبنها هو و من آمن به من قومه ولی حوض کما بین عـدن الی عمان ، اکوابه عـدد نجوم السـماء فیستقی الانبیاء))

((خدای تعالی ناقه حضـرت صالح (ع) را در روز رسـتاخیز بر می انگیزد، پس حضـرت صالح (ع) و ایمان آورندگان به او از شـیر آن شتر می نوشـند و سـیراب می شوند، لیکن مرا حوضـی است به پهنای عدن و تا عمان ، که تعداد جامهای آن به شـمار سـتارگان آسمانی است ، و من ، انبیا را سیراب می کنم))

و در ادامه سخن پیامبر اکرم چنین می فرماید:

((و یبعث الله صالحا علی ناقته ، قال معاذ: یا رسول الله ، و انت علی العضـباء؟ قال لا، انا علی البراق ، خصنی الله به من بین الانبیاء... و قال : فاطمهٔ ابنتی علی العضباء))

خدای تعالی ((در روز حشـر، صالح (ع) را سوار بر ناقه اش بر می انگیزد، ((معاذ)) از پیامبر اکرم (ص) پرسید یا رسول الله آیا شما نیز سـوار بر (شـتر) عضـباء به محشـر وارد می شویـد، آن حضـرت در جواب فرمود: نه ، مرکـب اختصاصـی من ((براق)) است ، که خدای تعالی مرا در میان انبیاء به این مرکب مخصوص گردانیده است ، و ((عضباء))مرکب مخصوص دخترم فاطمه (ع) است .))

این روایت را ((حافظ ابن عساکر)) در تاریخش ذکر کرده است و علماء شـیعه نیز آن را نقل کرده انـد. ((عضـباء)) نام شتری اسـت که هر وقت علی علیه السـلام از جـانب پیـامبر اکرم (ص) برای تبلیـغ اسـلام مـاءموریت داشت بر آن سـوار می شـد، چنـانکه جهت قرائت سوره برائت (توبه) در برابر کفاره نیز علی (ع) بر این مرکب مخصوص سوار بود.

((کثیر ابن مره حضرمی)) گوید، از حضرت رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود:

((حوضـی اشـرب منه یوم القیامهٔ و من آمن بی ، و من استسـقانی من الانبیاء و تبعث ناقهٔ ثمود الصالح ، فیحتلبها فیشـرب من لبنها هو والذین آمنوا معه من قومه ثم یرکبها من عند قره ، حتی توافی به المحشـر، فقال معاذ: اذا ترکب العضـباء یا رسول الله ، قال لا، ترکبها ابنتی زهراء و انا علی البراق ، اختصصت به من دون الانبیاء))

((در روز قیـامت مرا حوضـی است که من و هر کس که به من ایمـان آورده است از آن سـیراب می شـویم ، و از پیـامبران نیز آنکه بخواهـد سـیراب می گردد، در آن روز، نـاقه ثمود برای صالـح (ع) برانگیخته می شود، صالـح (ع) و آنان که از قومش به او ایمان آورده اند از شیر آن شتر می نوشند، سپس صالح (ع) در کنار قبرش بر آن ناقه سوار می شود و به صحنه محشر می آید.

((معاذ)) عرض کر: یا رسول الله آیا در آن هنگام شـما هم برشتر ((عضـباء)) سوار می شویـد؟ فرمود: نه ، ((عضـباء)) مرکـب دخترم فاطمه است ، و مرکب من ((براق)) است که در میان انبیاء به آن اختصاص یافته ام .

((ابوهریره)) می گوید شنیدم از پیامبر اکرم (ص) که فرمود:

((تبعث الانبیاء یوم القیامهٔ علی الدواب و یبعث صالح علی ناقته ، و ابعث علی البراق))

((و تبعث فاطمهٔ امامی علی العضباء، و یبعث ابنی فاطمه الحسن والحسین علی ناقتین .))

((و علی ابن ابیطالب علی ناقتی))

((در روز قیامت انبیاء(ع) سوار بر مرکبها هسـتند، و صالح (ع) سوار با ناقه اش مبعوث می شود، و من نیز بر ((براق)) و فاطمه (ع) در پیشـاپیش مـن بر ((عضــباء)) و دو فرزنـد فـاطمه ، حسـن (ع) و حسـین (ع) بر دو نـاقه دیگر، و علی ابـن ابیطـالب (ع) بر نـاقه مخصوص من ، همگی سوار مبعوث می شویم)).

مرکب انبیاء (چنان که را روایات استفاده می شود) از مرکبهای عمومی بهشتی است نه اختصاصی ، و با توجه به روایت قبل ، که پیامبر اکرم (ص) می فرماید سواره مبعوث شدن در روز قیامت بین انبیاء(ع) مخصوص من است ، در حشر سواره بودن بعد از آن حضرت ، مخصوص امیرالمؤ منین (ع) و فاطمه (ع) و حسنین سلام الله علیهما می باشد.

در تمام مواقف ، آنجا که از مسیر پنج تن سخن رفته است ، ردیف و ترتیب حرکت چنین است : فاطمه (ع) از همه جلوتر، و رسول خدا(ص) پشتر سر فاطمه (ع)، و امیرالمؤ منین (ع) بعد از پیامبر اکرم (ص)، حسنین پشت سر آنان هستند، حتی ورود پنج تن علیهم السلام به بهشت نیز به همین ترتیب است .

دانشمندانی که این روایت ((ابوهریره)) را نقل کرده اند عبارتند از: ((محب الذین طبری)) در ((ذخایر العقبی)) - ((حاکم))در ((مستدرک)) که صحت آنرا بررسی و تاءیید کرده است - ((ابن عساکر)) در تاریخش - ((خطیب)) در تاریخش - ((سیوطی)) ضمن نقل این حدیث از ((ابوالشیخ)) و ((حاکم)) و ((خطیب)) و ((ابن عساکر)) چنین نتیجه می گیرد که این روایت آن احادیثی را که از طریق شیعه درباره پیشگام بودن فاطمه (ع) در هنگام سیر پنج تن نقل شده است ، تاءیید می کند، ((حافظ سیوطی)) با ذکر اسناد و مدارک در کتاب ((جمع الجوامع))آورده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

((اول شخص یدخل الجنه فاطمهٔ بنت محمد))

((اولی کسی که به بهشت وارد می شود فاطمه دختر محمد(ص) است))

و در حدیث دیگر:

((ان اول من یدخل الجنهٔ : انا، و علی ، وفاطمهٔ ، والحسن والحسین))

((ما پنج تن قبل از همه کس به بهشت وارد می شویم))

از این دسته اخبار، و احادیث دیگری که در این موضوع از پیامبر اکرم (ص) وارد است ، معلوم می شود که فاطمه علیهاالسلام دارای مرکبهائی است مخصوص به خود، که گاهی از نور، گاهی از یاقوت ، و گاهی از زمرد است ، و یکی از مرکبهای آن حضرت نیز ((عضباء)) است .

فاطمه سلام الله علیها هنگام سیر در مواقف متعدد، مرکبهای مختلفی دارد، موقع ورود به محشر، هنگام داخل شدن به بهشت ، وقت سیر در جنت ، و مراحل دیگر در موقفی سوار بر مرکب مخصوص می باشد، و اینکه در احادیثمرکبهای آن حضرت را متنوع ذکر کرده اند، به سبب همین تعداد مواقف و منازل است . این منقبت فاطمه سلام الله علیها که در میان جمیع زنان ، از اولین و آخرین ، تنها بانوئی است که سوار بر مرکب محشور دارد، خود برهان روشن و قاطعی است که آن حضرت دارای مقام شامخ ولایت بوده ، و از شئون همین رتبه والاست که جمیع زنان عالم در محشر پیاده اند، و او که ولیهٔ الله است ، سوار بر مرکب مخصوص به خود.

موضوع پانزدهم

اشاره

دلیل دیگری که ((ولیهٔ الله)) بودن حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها را اثبات می کند، استقلال اوست در موضوع صلوات فرستادن بر آن حضرت و کیفیت زیارتش ، که همانند صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و حسنین (ع) و زیارات آنان است ، یعنی همانگونه که به صلوات بر آن چهار وجود مقدس و زیارتشان امر شده است ، نسبت به حضرت زهرا(ع) نیز در این موارد، همگان مامور، و ماجورند.

فاطمه علیهاالسلام که مشمول آیه تطهیر و از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) یعنی آل محمد(ص) است کیفیت صلوات بر او را رسول

خدا(ص) بصراحت چنین بیان داشته است :

((لا تصلوا علی صلوة بتراء، ان تصلوا علی و تکستوا عن آلی))

((بر من صلوات بریده شده (ناقص) نفرستید، سول شد یا رسول الله (ص) صلوات بریده شده چیست ؟)) ((فرمود: اینکه بر من صلوات بفرستید ولی در باره ((آل من)) ساکت باشید.))

صلواتی که شامل علی ، فاطمه و حسنین علیهم السلام نباشد، مقطوع و بریده ، و مورد قبول خدا و رسولش نمی باشد، لذا حضرت صدیقه زهراعلیه السلام همردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین با ایمان جهان (از شیعه و سنی) هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنجگانه بر او درود می فرستند، و او در این مقام ، همتای محمد بن عبدالله (ص)، و علی (ع)، و حسنین (ع) است و همین لزوم صلوات بر فاطمه علیهاالسلام در هنگام اقامه نماز، یک منقبت و فضیلت ساده نیست ، بلکه نشانگر مرتبه اعلی و منصب والای آن حضرت است که اینچنین در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است ، و بدون تردید باید فاطمه (ع) خود ((ولیهٔ الله))و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا همردیف و همتای اولیاء خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مومنین جهان در هر زمان و مکان باشد.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

((من صلی علیک یا فاطمهٔ غفرالله له والحقه حیث کنت من الجنهٔ))

((یا فاطمه هر کس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او در گذرد، و او را در بهشت به من ملحق گرداند.)) چنان که در موضوعهای قبلی مشروحا بیان شد، مقصود از تعبیرات (همدرجه شدن با رسول الله (ص)) یا (ملحق شدن به پیامبر اکرم در بهشت) و یا (همسایه بودن با آن حضرت) که در روایات مکرر بکار رفته است ، جمع شدن جمیع مؤ منین در مرتبه (درجهٔ الایمان) است که جامع تمام آن کسانی است که با عقاید درست ، و با ایمان به آنچه از رسول خدا(ص) به ما رسیده است ، از جهان رفته اند. در آن درجه همه مؤ منین یکسانند و در کنار هم ، ولی جای هیچگونه تردیدی نیست که مراتب و درجات دیگر که شمار آنها برابر تعداد افراد بشر و بسیار متفاوت است ، کاملا محفوظ بوده ، و مقام هر کس مخصوص به خود او می باشد.

حضرت رسول اکرم (ص) در حدیثی یکی از فضائل حضرت فاطمه (ع) را چنین بیان می فرماید:

((اتانی الروح ، قال ان فاطمهٔ اذا قبضت و دفنت یسئلها الملکان فی قبرها، من ربک ؟))

((فتقول الله ربی ، فیقولان فمن نبیک ؟، فتقول ابی ، فیقولان فمن ولیک ؟، فتقول هذا))

((القائم علی شفیر قبری علی ابن ابیطالب ، الا و ازیدکم من فضلها))

((جبرئیل (روح) آمد به نزد من و گفت : هنگامی که فاطمه (ع) قبض روح می شود و دفن می گردد، دو ملک در قبر از او سؤ ال می کنند: پروردگار تو کیست ؟، می فرماید (الله) پروردگار من است . سپس می پرسند پیامبرت کیست ؟، در پاسخ می فرماید: پدرم . آنگاه سؤ ال می کنند: ولی تو کیست ؟ در جواب می گوید: علی بن ابیطالب (ع)، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است .

پیامبر اکرم (ص) در پایان سخن می فرماید: آیا باز هم فضائل دیگر زهرا(ع) را بیان کنم ؟

شاید پیامبر اکرم (ص) می خواهد بدینوسیله تذکر دهد که فاطمه (ع) تنها کسی است در عالم ، که پدرش ((رسول الله و همسرش ((ولی الله)) است ،))

در یک روایت دیگر پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

((ان الله قد و کل بها رعیلا من الملائکه ، یحفظونها من بین یدیها و من خلفها و عن یمینها و عن شمالها و هم معها حیاتها، و عند قبرها و عند موتها یکثرون الصلوهٔ علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها، فمن زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی ، و من زار فاطمهٔ

فکانما زارنی ، و من زار علی ابن ابیطالب فکانما زار فاطمه ، و من زار الحسن و الحسین فکانما زار علینا، و من زار ذریتهما فکانما زارهما))

((همانا، خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه (ع) گماشته است ، تا از چهار طرف نگهبان او باشند، و این ملائک در حال حیات ، و هنگام مرگ او، و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند، و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اوست (یعنی در منطق ملائک و لسان فرشتگان ، صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و حسنین (ع) همواره بایـد با صلوات بر فاطمه علیهاسلام توام باشد، و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و همردیف آن چهار وجود مقدس دیگر می باشد) سپس پیامبر اکرم (ص) چنین به سخن ادامه می دهد:

هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است ، و کسی که فاطمه (ع) را زیارت کند، گوئی مرا زیارت نموده است ، و هر کس علی ابن ابیطالب (ع) را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است ، و آن کسی که زیارت کند ذریهٔ آنان را، همانند زیارت خود آنهاست ، لذا زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) را در شهر ری ، بازیارت حسین بن علی (ع) در کربلا همانند دانسته اند، و این مطلب را علماء عامه (سنی) هم عنوان کرده اند، مخصوصا موضوع صلوات بر فاطمه سلام الله علیها را.

چنان که ((سهیلی)) در کتاب ((روض الانف)) در ذیل مطلبی می نویسد:

((و من صلی علیها فقد صلی علی ابیها))

((هر کس بر فاطمه (ع) صلوات فرستد، در حقیقت بر پدر او صلوات فرستاده است)) و از این حدیث نیز ولیهٔ الله بودن حضرت زهرا سلام الله علیها استنباط می شود.

نتیجه و خلاصه آنچه در پانزده موضوع بیان داشتیم ، چهل منقبت و یا چهل مطلب است که بسیاری از آنها از شئون ولایت و از خصوصیات ولی الله است ، و اینکه حضرت صدیقه زهرا سلام علیها در این چهل منقبت با پدر و همسر و فرزندانش سهیم و شریک و همسان و کاملا برابر با آنها می باشد، خود حاکی از مقام والای ((ولیهٔ الهی)) آن حضرت است حاصل گفتار و نتیجه بحث ما، همین چهل منقبت است که به ترتیب و بطور اختصار یک به یک اشاره می کنیم :

منقبت اول

((خلقتها قبل الناس ،شان ابیها و بعلها و بنیها، و هم انوار یسبحون الله و یقد سوته و یهللونه و یکبرونه))

آفرینش زهرا سلام الله علیها قبل از خلقت دیگران ، همانند پدر و همسر و فرزندانش ، آن انوار مقدسی که پیش از آفرینش کلیه عوالم علوی و سفلی ، و خلقت بشر، در پیشگاه عرش عظمت حق تبارک و تعالی ، در حال تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر خدای یکتا بوده ، و در عبادت استاد و آموزگار جبرئیل و سایر فرشتگان بوده اند.

منقبت دوم

((خلقها من نور عظمهٔ الله تبارک و تعالی ، وهی ثلث النور المقسوم بینها و بین ابیها و بعلها))

آفرینش زهرا علیها سلام از نور عظمت حضرت حق تبارک و تعالی ،

همان نور واحدی که حضرت رسول اکرم (ص) و علی ابن ابیطالب (ع) نیز از آن آفریده شده اند، و مایه خلقت فاطمه علیها سلام یک سوم همان نور بوده است . و هو نور مخزون مکنون فی علی الله .

نروی نهفته در خزینه علم خدای ، نور قدس ، نور جلال ، نور کمال ، و نور کبریائی الهی .

منقبت سوم

((علیتها فی خلقه السماء والارض ، و الجنهٔ النار، و العرش و الکرسی والملائکه و الانس و الجن ،شان ابیها و بعلها و بنیها))
فاطمه علیها سلام ، همتای پدر و همسر و فرزندانش ، سبب آفرینش آسمانها و زمین ، بهشت و دوزخ ، عرش و کرسی و فرشتگان ، و انس و جن بوده است .
وجود مقدس زهرا سلام علیها، یکی از پنج تن است ، همان کسانی که علت آفرینش جهان ، و آدم و آدمیان بوده اند اگر آنها نبودند انبیاء و اولیاء صدیقین و شهداء ملك و ملکوت زمینها و آسمانها، نار و نور، بهشت و دوزخ ، و سایر مخلوقات جهان بوجود نمی آمدند، اگر حضرت زهراسلام علیها نبود، اثری از آدم و اولاد آدم نبود، اگر او نبود موسی (ع) و عیسی (ع) و نوح (ع) و ابراهیم (ع) آفریده نمی شدند، اگر او نبود از اسلام و خداشناسی و توحید خبری نبود.

منقبت چهارم

((تسمیتها من عند رب العزهٔ شان ابیها و بعلها و بنیها))
نامگذاری زهرا علیهاسلام است از طرف خداوند متعال همانند اسم گذاری محمد(ص)، و علی و حسن و حسین علیهم السلام ، و همین مطلب دلالت دارد برای اینکه این پنج نفر از خود هیچگونه اختیاری ندارند، و تمام امورشان حتی انتخاب نامشان مربوط به خدای تعالی بوده و به کسی در مورد آنان اجازه دخالت داده نشده است .
حضرت محمد بن عبدالله (ص) هرگز مجاز نیست که از جانب خدا فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نامگذاری کند، همچنین در اسم گذاری علی ابن ابیطالب که مولود کعبه و خانه زاد، خداست ، پیامبر گرامی (ص) و ابوطالب را اختیاری نیست .

منقبت پنجم

((اشتقاق اسمها من اسماء الله تبارك و تعالی ،شان ابیها و بعلها و بنیها))
((نام فاطمه (ع) از اسمائی خدای تبارك و تعالی مشتق شده است ،
همانند نام پدر و همسر و فرزندانش))

منقبت ششم

((توسل الانبیا بها و باسمائهاشان ابیها و بعلها و بنیها))
تسول انبیاء است به فاطمه علیهاسلام و نامهای او، همتای پدر و همسر و فرزندانش ، و تمسك به اوست که وسیله نجات انبیاء و اوصیاء و سایر افراد بشر از مشکلات بوده است .
((من امن بها فقد نجی و من لم یومن بها فقد هللك))
((هر کس که به او ایمان آورد، همانا رستگار شد، و هر کس به او اعتقاد نداشت به تحقیق هلاك گردید))

منقبت هفتم

((کتابه اسمها علی ساق العرش وابواب الجنهٔ لدهٔ ابیها و بعلها و بنیها))
نام فاطمه علیهاسلام ، همردیف پدر و همسر و فرزندانش ، بر ساق عرش و درهای بهشت نوشته شده است .
شگفتا...! این چه مقام والائی است که با وجود انبیاء اوصیاء مخلصون ، و فرشتگان مقرب نام هیچ موجودی بر عرش الهی ، آن پایتخت عظمت و جلال خدائی نگاشته شده است ، مگر اسامی مقدس پنج تن ، که زینت بخش تمام مراکز معنوی ، و عالی ترین منازل اخروی است .

منقبت هشتم

((کونها شبحا عن یمنهٔ العرش و صورهٔ فی الجنه ، ردف اشباح ابیها و بعلها و بنیها و صورهم))
((وجود شبح زهراسلام علیها در راستای عرش الهی ، و تصویرش در بهشت ، همردیف اشباح و تصاویر پدر و همسر و فرزندانش))
خدای تعالی ، نه تنها اسامی مقدس پنج تن زا زینت بخش عوالم بالا قرار داده است بلکه با اشباح و تصاویر نورانی آنان ، عرش عظمت خویش و بهشت رحمتش را مزین فرموده ، و یمین عرش برین را میمنتی بیشتر بخشیده است .
لذا آدم علیه السلام هنگامیکه به عرش نظر می افکند، اشباح پنج ترین را می بیند، و چون به بهشت روی می آورد، تصاویر زیبای آنان را مشاهده می کند، و به هر جا که می نگرد آثار جلال و جمال آن ارکان خلقت منظر چشمان اوست .

منقبت نهم

((اشتراکها فی الاهتداء، والاقتداء، و التمسک بها، ردف ابیها و بعلها و بنیها))
هر فرد مسلمان و مؤ منی که با محمدبن عبدالله (ص) بیعت کرده ، و به او ایمان آورده ، و رسالت و اطاعتش را پذیرفته ، و آن حضرت را پیام آور از جانب خدای خود می داند، و پیشوایانش علی (ع) و اولاد علی (ع) هستند، ناگزیر حضرت زهراسلام علیها ((ولیه)) او، رهنمای او، و مرجع او، و در مشکلات ((همانند پدر و همسر و فرزندانش) دستاویز و پناهگاه اوست .

منقبت دهم

((اشتراکها فی العصمهٔ ، و دخولها فی آیهٔ التطهیر))
اشتراک فاطمه علیهاسلام با پیامبراکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و حسین (ع) در مقام عصمت و طهارت ، که او نیز عصمت الله و مورد خطاب آیه تطهیر می باشد.

منقبت یازدهم

((کونها من الامانهٔ المعروضهٔ علی السموات و الارض و الجبال))
ان امانیت که از جانب خدای تعالی بر آسمانها و زمین کوهها عرضه شد، و آنها زیر بار آن امانت وزین (و مسئولیت سنگین) نرفته ، و از قبولش امتناع نمودند ولی بشر آنرا پذیرا شد، همانا ولایت پنج تن علیهم السلام بوده است ، و وجود مقدس زهراسلام الله علیها ولیهٔ الله و جزء امانت معروضه می باشد.

منقبت دوازدهم

((اشتراکها مع رسول الله فی الرکنیهٔ لعلی ابن ابیطالب))
فـاطمه علیهـا سـلام ، در مقـام رکن بودن نسـبت به امیرالمؤ منین علیه السـلام بـا پیامبر اکرم (ص) همسان و همتا بوده است ، و این منقبت منحصـر است به رسول خدا(ص) و صدیقه زهرا(ع) و مقصود از (رکنیت) در ذیل روایات مربوطه اش به طور تفصـیل بیان گردید.

منقبت سیزدهم

((اشتراکها فی تطهیر مسجد رسول الله لها نظیر ابیها و بعلها و بنیها))
اشتراک فاطمه سـلام الله علیها با پدر و همسـر و فرزندانش در مجاز بودن به ورود به مسجد پیغمبراکرم (ص) و پاک بودنش در هر زمان و در هر حال .

منقبت چهاردهم

((کونها محدثهٔ کالائمهٔ ، امیر المؤ منین و اولاده))
(محدثه) بودن فاطمه علیهاسـلام است ، به این معنی که فرشتگان با او سخن می گفتند، و این مقام شئون امیرالمؤ منین (ع) و یازده اولاد معصوم اوست ، و با وجود اینکه حضرت زهرا(ع) منصب امامت نداشت ، هم صحبت ملائکه بوده است .

منقبت پانزدهم

((اشتراکها مع امیرالمؤ منین و اولاده فی التبشیر بشیعتها و محبیها))
چنانکه رسول اکرم (ص) به شـیعیان و دوسـتان امیر المؤ منین (ع) و یازده اولادش ، مژده رسـتگاری داده است ، در موارد بسیار به شیعیـان و محبـان فـاطمه علیهاسـلام نیز بشارت نجات و رهائی از عـذاب داده است ، و این خود از شـئون مخصوص صاحبان ولایت است .

منقبت شانزدهم

((رکوبها یوم القایمهٔ کبایها و بعلها و بنیها))
سواره محشور شدن زهرا علیهاسلام ، همانند پدر و همسر و فرزندانش .

منقبت هفدهم

رسول اکرم (ص) می فرمایـد: در روز قیـامت من دست به دامـان جبرئیـل می شوم (گویـا مقصود پیامبر(ص) این باشـد که جبرئیل نماینـده خـدای متعـال است و من متمسک به دامان رحمت الهی هسـتم)، سـپس در ادامه سـخن چنین می فرمایـد: دخترم زهرا(ع) دست به دامان من ، و علی ابن ابیطالب متمسک به فاطمه علیهاسلام است ، و یازده فرزندش دست به دامان علی (ع) هستند.

منقبت هجدهم

((كانت تحدث امها و هى فى بطنها، و تصبرها))
سخن گفتن فاطمه علیهاسلام با مادرش ، آنگاه که در رحم مادر بود، و او را به شکیبائی دعوت می فرمود، و این خود از نشانه های مقام ولایت می باشد.

منقبت نوزدهم

((تكلمها بالشهاد تين حين الولادة و بذكر امير المؤ منين و اولاده الاسباط كاالائمة))
حضرت صدیقه زهراسلام الله علیها نیز همانند امیرالمؤ منین (ع) و فرزندان معصومش ، در هنگام ولادت لب به شهادتین گشوده است ، و این خود از شئون مخصوص صاحبان ولایت است .

منقبت بیستم

((اشتراكها مع ابيها و بعلها و بنيها فى العلم بما كان و ما يكون و ما لم يكن الى يوم القيامة))
اشتراک فاطمه علیهاسلام با پدر و همسر و فرزندانش در علم به آنچه در گذشته واقع شده است و آنچه در آینده بوقوع خواهد پیوست ، و آنچه تا روز قیامت واقع شدنی نیست و این دانش نیز مخصوص اولیاء خداست و دارا بودن چنین علمی از نشانه های مقام ولایت می باشد.

منقبت بیست و یکم

((ولادتها طاهرة مطهرة زكية ، ميمونة تقية ، كما يعتقد فى الائمة الاطهار))
فاطمه علیهاسلام همانند ائمه اطهار(ع) مبارک و با طهارت و پاک و پاکیزه از مادر تولد یافته است .

منقبت بیست و دوم

((نموها فى اليوم و الشهر مثل ما جاء فى نمو الائمة الاطهار))
رشد حضرت صدیقه زهرا علیها السلام ، همسان با ائمه اطهار(ع) در هر ماه به قدر یکماه ، و در هر ماه به اندازه یکسال .
ممکن است در اینجا مقصود نمو معنوی و روحی باشد نه رشد جسمانی ، در هر حال و به هر معنای که درباره ائمه اطهار علیهم السلام متصور است عینا در فاطمه علیهاسلام نیز آن چنان است .

منقبت بیست و سوم

((دخول نورها حين ولدت بيوتات مكه كولاده ابيها))
هنگام ولادت فاطمه علیهاسلام نور او تمام خانه های مکه ، شرق و غرب را فرا گرفت چنان که در تولد پیامبر اکرم (ص) نیز تمام جهان از نور مبارکش روشن شد، گوئی با نور افشانی این موجود مقدس ، خدای تعالی به اهل آسمان و زمین ، به فرشتگان و تمام مخلوقات اعلام می فرماید: اینک تولد یافت ، آن ، بشری که نور جهانیان از اوست ، و سبب خلقت علمیان و علت آفرینش تمام مخلوقات بوده است ، آن وجود مقدسی که باعث شد موجودات از ظلمات عدم به عالم نور ظهور چشم گشایند و به لباس آفرینش

مزین گردند.

منقبت بیست و چهارم

((تبشیر اهل السماء بعضهم فعضا کما فی رسول الله و الائمه))

در آن هنگام که حضـرت زهراسلام الله علیها از جانب خدیجه علیهاسلام ولادت یافت ، فرشتگان میلاد او را به یکدیگر بشارت می دادند و تهنیت می گفتند، چنانکه در تولد پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار نیز ملائک مقدم مبارکشان را به یکدیگر مژده می دادند، و باید این چنین باشد، زیرا فاطمه علیهاسـلام یکی از اسباب آفرینش و علت العلل بوده است ، و فرشتگان نیز همانند سایر موجودات در سایه خلقت او و از یمن وجودش آفریده شده اند.

منقبت بیست و پنجم

((فی وجوب حبها کحب بعلها و بینها اجرا للرسالهٔ الخاتمه))

حب فاطمه علیهاسـلام همانند حب همسـر و فرزندان معصومش (که اجر رسالت خاتم الانبیاء است) بر همگان واجب است حتی به رسول خدا(ص).

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: خدای تعالی مرا به دوستی این چهار نفر فرمان داده است : علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع).

البته وجوب دوستی و محبت آنان نه به انی جهت است که آن چهار نفر داماد و دختر و فرزندان پیامبرند بلکه رسول خدا نیز همانند سایر بندگان مؤ من ، باید معتقد و معترف به مقام ولایت فاطمه علیهاسلام بوده و به این امر شهادت دهد.

منقبت بیست و ششم

((اشتراکها مع ابیها و بعلها و بنیها فی درجهٔ الوسیلهٔ فی الجنهٔ))

اشتراک زهراسـلام الله علیها و همردیف و همدرجه بودن اوست ، با پدر و همسر و فرزندانش در قبد الوسیله یا درجهٔ الوسیله بهشت ، آنجا که پایتخت (عظمت) حضـرت حق تبارک و تعالی است وجز پنج تن علیهم السـلام از انبیاء و مرسـیلن و صالحین و فرشتگان مقرب کسی را به آن مقام والا راه نیست .

منقبت بیست و هفتم

((اشتراکها مع ابیها و بعلها و بنیها یوم القیامهٔ فی قبهٔ تحت العرش))

اشتراک فاطمه علیهاسـلام با پدر و همسر و فرزندانش در قبه ای از نور که زیر عرش بر پا می شود و جز پنج تن علیهم السلام کسی را به آن رتبه والا راه نیست ، و این مقام غیر از ((درجه الوسیه)) است که قبلا بیان شد.

منقبت بیست و هشتم

((فی الدخول الی الجنهٔ قبل الناس مع ابیها و بعلها و بنیها و هی قبل الجمیع))

ورود پنج تن علیهم السلام به بهشت قبل از همه ، درحالی که فاطمه علیهاسلام در پیشاپیش پدر و همسر و فرزندانش ، نخستین کسی است که وارد بهشت می شود.

منقبت بیست و نهم

((فی انها من الکمات التی تلقیهاآدم بها ابراهیم ربه))

فاطمه علیهاسلام یکی از کلماتی است که حضرت آدم (ع) فراگرفت ، و حضرت ابراهیم نیز با همان کلمات امتحان شد، یعنی با کلمات : محمد، علی ، فاطمه ، حسن ، و حسین علیهم السلام .

منقبت سی ام

((دخولها فی ایهٔ المباهلهٔ بین ابنائنا و انفسنا))

فاطمه علیهاسلام یکی از افرادی است که آیه مباهله درشان آنها نازل شده است و آن وجود مقدس ، بین چهار معصوم قرار گرفته است یعنی انفسنا محمد(ص) و علی (ع) و ابنائنا حسن (ع) و حسین (ع)))

منقبت سی و یکم

((وحدتها مع رسول الله و علی و بنیه فی حکم الحب و البعض والولاء و العداء و فی حکم السلم و الحرب و فی السب والاذی))

سنی و شیعه و این موضوع متفق القول و هم عقیده هستند: احکامی که در اسلام در مورد محبت و یا عاوت ، صلح و یا جنگ ، دشنام دادن و اذیت کردن نسبت به پیامبر اکرم (ص) جاری است ، عینا نسبت به زهرا اسلام الله علیها نیز معتبر و واجب الاجر است ، یعنی اگر کسی نسبت به رسول خدا(ص) دشمنی ورزد و یا آن حضرت را بیازارد، و یا دشنام دهد چنان که مجازاتش حد زدن بر او و یا کشتن او، و یا موجب کفر اوست ، عینا در این موارد حضرت زهرا (ع) با پیامبر اکرم (ص) یکسان و برابر است .

منقبت سی و دوم

((فی کفویتها مع علی فی الملکات و النفسانیات ن ولو لم یخلق علی لم یکن لها کفو من آدم و من دونه))

همتا بودن فاطمه علیهاسلام با علی علیه السلام در صفات و ارزشهای معنوی .

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: اگر فاطمه (ع) آفریده نمی شد، هرگز برای علی (ع) همتائی وجود نداشت ، همچنین اگر علی (ع) خلق نمی شد، فاطمه را در جهان نظیر و مانندی نبود، سپس برای روشن شدن مطلب ، و رفع این اشتباه احتمالی که مبادا تصور شود مقصود پیامبر اکرم (ص) این بوده است : دیگران که خواستار همسری با فاطمه (ع) شدند، کفو و هم شان او نبودند، رسول خدا (ص) تصریح می فرمایند، نه تنها فاطمه (ع) را در زمان حاضر جز علی (ع) نظیر و مانندی نیست ، بلکه از آدم و اولاد آدم (یعنی انبیاء ((جز پیامبر اسلام)) اوصیاء، اولیاء، صدیقون ، علماء و حکماء) هرگز کسی همتای زهرا(ع) نیست ، و تنها علی (ع) است که کفو و همانند اوست ، علی (ع) که چون فاطمه (ع) بی نظیر است ، و بشری در ملکات فاضله و مقامات عالیه برابر او نیست و این دو وجود مقدس در این منقبت بطور یکسان شریکند.

اگر بجز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم (ص) تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد) همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا(ع) بر جمیع انبیاء (جز پدر بزرگوارش)، کافی بود.

منقبت سی و سوم

((کفر من ابغض فاطمه کابیها و بعلها))
حکماء ودانشـمندان چنین فتوی داده اند که هر کس پیامبر اکرم (ص) و یا علی (ع) را دشـمن بدارد کافر است ، فاطمه علیهاسلام نیز در این مورد با پدر و همسـرش شـریک است و مشـمول این حکم می شود، آیا چگونه ممکن است بشـری صاحب مقاوم ولایت نباشد، و دشمنی با او موجب کفر گردد؟

منقبت سی و چهارم

((فی الامر بالتوسل الیها کابیها و بعلها و بنیها فی الحوائج و عند کل مسئلهٔ و الامر بحبها والصلوهٔ علیها و زیارتها))
چنـانکه پیـامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) و فرزنـدان معصوم او ملجـا و مرجع توسل جمیع انبیاء بوده انـد، بشـر از آدم تا خاتم مامور به توسل به حضرت صدیقه زهرا علیهاسلام بوده است .
از همان وقتی که آدم علیه السـلام آفریـده شد، و برای اسـتجابت دعا و رفع مشـکلاتش توسل به پنج تن علیهم السـلام و شـفیع قرار دادن آنها در پیشگاه پروردگار بی همتا توسط جبرئیل به او آموخته شد تکلیف بنی آدم روشن گردید.
انسـان که در جهـانی پر از شدائـد و مشـکلات قـدم می نهـد، دنیـائی که دائما در آغوش امواج بلا و گرداب حوادث عظیمه است ، رحمت بی کران الهی ایجاب می کند که دست آویزهای محکم و عروهٔ الوثقای ناگسـتنی در اختیار این بشـر سرگردان قرار دهد تا در مسیر نـاهموار زنـدگانیش ، امیـد گاهی خداپسـند، و پناهگاهی دور از گزنـد داشـته باشـد و با توسل و تمسک و چنگ زدن به ریسمان رحمت واسعه الهی ، فرزندان آدم نیز همانند حضرت آدم (ع) به ساحل نجات دست یابند.
اکنون بـا قلبی سـرشار از خلوص ، و امیـدوار (همـانگونه که خداونـد یکتا به پیامبرانش راه نجات را نشان داده است و به آنها طریق دعای خداپسند را آموخته است) ما نیز به درگاه ((الله)) روی نیاز می آوریم ، و وجود مقدس آبرومند زهرا(ع) را شفیع و راه گشا و واسطه فیض خدائی قرار می دهیم و عرضه می داریم : یا فاطمهٔ اغیثینی ، یا فاطمهٔ اغیثینی ...
چنان که به صـلوات بر پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار(ع) و زیارت آنان به عنوان یک فرمان الهی و امر اسلامی دستور داده است ، عینا به صلوات بر فاطمه علیهالسلام و زیارتش تصریح و تاکید گردیده است .

منقبت سی و پنجم

((دخولها فی فضل سورهٔ هل اتی ، مع بعلها و بنیها))
فاطمه زهرا سلام الله علیها همسان با امیرالمؤ منین و حسنین علیهم السلام در فضیلت سوره ((هلی اتی)) شریک و سهیم است .

منقبت سی و ششم

((عرفانها رسل الیها عند ولادتها والتسلیم علیها باسمائها))
فاطمه علیهالسـلام در هنگام ولادتش حورالعین و بانوان عالیمقامی را که از جانب خدای متعال به نزد آن حضرت ارسال شده بودند که کاملا می شناخت ، و قبل از سلام و احوالپرسی با ذکر نام ، یک یک آنان را مخاطب قرار داد:
((یا ساره السلام علیک ، یا مریم السلام علیک ...))

از این مطلب معلوم می شود که ملاقات و آشنائی زهرا(ع) با آنان بی سابقه نبوده ، و آن وجود مقدس قبلا عوالمی را طی کرده است که در مسیر ملکوتی خویش آن فرستادگان آسمانی را دیده و شناخته است ، و باید اینچنین باشد، زیرا مقام شامخ ولایت ایجاب می کند که هر ولی الله (یا ولیهٔ الله) شیعیان خود را (با آگاهی خدادادش) یک یک بشناسد.

منقبت سی و هفتم

((اطلاع الله علی الارض و اختیارها علی نساء العالمین کاطلاعه علی الارض و اختیار ابیها و بعلمها و ولدها الائمهٔ))

پیامبر اکرم (ص) با کمال صراحت می فرماید: خدای تبارک و تعالی یک بار بر زمین نظر افکند و از اولین و آخرین مرا برگزید، و دفعه دوم علی (ع) را، و در سومین نظر، اولاد معصوم او را، و در چهارمین بار زهرا(ع) را از میان جمیع زنان عالم و از اولین و آخرین انتخاب فرمود.

پس همانگونه که پیامبر اکرم (ص) مصطفی است ، و چنان که علی (ع) مرتضی است ، و همان سان که حسن (ع) و حسین (ع) برگزیده و مختارند، زهرا سلام الله علیها (همتای آنان) مصطفاهٔ ، مرتضاهٔ ، مختاره برگزیده خداوند تبارک و تعالی است .

منقبت سی و هشتم

((کونها شفیعهٔ کبری یوم القیامهٔ لشیعتها و محبیها کابیها و بعلها و بنیها))

بزرگترین مقام شفاعت را در روز قیامت حضرت صدیقه سلام الله علیها همسان با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤ منین (ع) حائز می باشد، بلکه می توان گفت آن حضرت را در این رتبه و مقام امتیازاتی است مخصوص به خود و بی نظیر.

بزرگداشت تشریف فرمائی او به محشر و پیشگاه عرش الهی به نحوی است که تمام توجهات بسوی آن وجود مقدس معطوف خواهد شد، و امام سلام الله علیه در این باره می فرماید: مقام شامخ حضرت صدیقه زهرا(ع) در روز قیامت چنان است که حتی از نظر یک نفر هم پنهان نمی ماند.

منقبت سی و نهم :

((یعرف الله قدرها کما یعرف قدر ابیها و بعلها و بنیها یوم القیامهٔ))

در روز قیامت از نور بر پا می شود که پیامبر اکرم (ص) بر آن جلوس می نماید، در حالی که جبرئیل و انبیاء و اولیاء گرد آمده اند خداوند تبارک و تعالی مقام و منزلت زهرا سلام الله علیها و پدر و همسر و فرزندان معصومش را به اهل محشر معرفی می فرماید، و هنگام ورود فاطمه علیهاالسلام به صحنه محشر از جانب حضرت حق تبارک و تعالی ندا می شود:

((یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه))

ای اهل محشر نگاهتان را فرو افکنید، تا فاطمه (ع) عبور نماید....

منقبت چهلم :

((فی افضلیتها علی الملائکهٔ والجن والانس کابیها و بعلها وبنیها))

چنانکه برتری رسول اکرم (ص) بر انبیا و مرسلین و ملائکه ، با تفحص و تحقیق در روایات معتبر، ثابت شده است ، به همان طریق

افضلیت زهرا سلام الله علیها نیز بر جمیع مخلوقات از انس و جن و ملک ، منصوص و مسلم است .

این چهل منقبت فاطمه علیهالسلام ، خلاصه پانزده موضوع این کتاب است ، که با آیات قرآن ، و روایات معتبر مربوطه و با ذکر اسناد بسیار مدارک اطمینان بخش ، آنها را قبلا به طور بیان کرده بودیم .

اگر بخواهیم با قلبی حقیقت جو، منصفانه قضاوت نمائیم ، یقینا در می یابیم ، که این چهل منقبت از شئون مخصوص صاحبان ولایت ، و لازم و ملزوم یکدیگرند، مناقبی که مبنای آنها آیات انکار ناپذیر کلام الله ، و گفتار معصومین دل آگاه است . بشری که خداوند یکتا او را به اقتضای حکمتش از ابتداء خلقت جهان تا برچیده شدن بساط آن ، در کنار سفره رحمت خویش نشانده ، و او را در مراحل مختلف و مواقف بسیار سیر داده است ، منزلت والای این بانوی بانوان و خاتون دو جهان ، در عالم اظله اش ، در عالم میثاقش ، در عالم خلقتش ، در عالم علوی و سفلی اش ، در عالم رحم مادرش ، در ولادت و روز قیامت و محشرش ، در ورود به جنتش ، همه و همه ، حاکی از مقام اعلای ((ولیة الله)) اوست .

هرگز معقول نیست که موجودی دارای مقام ولایت کبری نباشد، ولی علت آفرینش بوده ، و اعتقاد به قدر و مرتبه خداداد او از شرایط ایمان بشمار آید و وجود مقدسش با پیامبر اکرم (ص) در مناقب چهل گانه مذکور بطور همسان شریک و سهیم باشد.

اما قسمت دوم مناقب زهرا سلام الله علیها، احادیثی است که مربوط و مخصوص است به خود آن حضرت ، درباره مکارم الاخلاقش ، زهدش ، عبادتش ، ایثارش ، پرورش فرزندانش شوهرداریش ، نگاهداری از پدرش ، و کمالات و فضایل بی شمار دیگرش ، که در کتب شیعه و سنی مسطور است ، که در اینجا مورد بحث و بررسی ما نیست .

خداوند تعالی بحق محمد و آل محمد(ص) ما را در سایه ولایت حضرت صدیقه زهرا علیهالسلام محشور نماید، و دستمان را از دامان ولای این خاتون دو جهان کوتاه نفرماید، و از مؤ منین به رسول اکرم (ع) و اولاد معصومش قرار دهد، خدا پدر شما را نیز بیامرزد، و انشاءالله عزیزتان بدارد، که شما باب این بحث را گشودید.

الحمدلله رب العالمین

آئینه ایزد نما حضرت فاطمه زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: آئینه ایزد نما حضرت فاطمه زهرا (س)/محمد رضا ربانی.

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع : حضرت فاطمه زهرا (س)

مقدمه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

الحمدالله علی جماله و جلاله و الصلوه و السلام علی محمد و آله . به استحضار عموم اهل ایمان و محبان اهل بیت عصمت و معادن حکمت می رساند کتاب حاضر تحت عنوان (آئینه ایزد نما فاطمه زهرا سلام الله علیها) که به منظور توسل و بذل عنایت حضرت فاطمه زهرا مرآت تام اسماء و صفات خدای یکتا مرقوم شده است ، بحمدالله مشمول لطف و عنایت آن حضرت واقع و حاجت

مورد نظر برآورده گردید . امید آنکه خداوند متعال به حق محمد و آل ، حاجات مشروعه جمیع حاجتمندان را با توسل به آن مظهر جمال و جلال ذات ذوالجلال روا و مرضای عموم مسلمین و مؤ منین و محبین این خاندان جلیل را عاجلا شفا و سعادت دنیا و آخرت ما را در پناه آن ملیکه ملك و ملکوت تامین و تضمین بفرماید و ما را در حشر اکبر مشمول شفاعت آن ولیه الله شفیعه محشر آن ولیه الله شفیعه محشر فاطمه زهرای اطهر دختر والاگهر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد

و سایه دخت حضرت ختمی مرتبت را در نظامین و نشاتین دنیا و آخرت بر سر قاطبه اهل اسلام و ایمان بالاخص ملت ایران مستدام بدارد .

آنچه لازم به تذکر است این است که این کتاب در عین اینکه در مقام معرفی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد ، متضمن بیان حقایق و لطائف و اشارات و اسرار بسیاری نیز است که مطلوب عشاق حقایق است .

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست

انتظار می رود از خوانندگان محترم که با دقت نظر و توجه تام به نکات آن عنایت فرمایند و سراسر این رساله را مورد مطالعه قرار دهند . ناگفته نماند نظر به اینکه حالت کسالت و بیماری این نگارنده اجازه بیشتری برای دقت در تصحیح اغلاط چاپی آن را به اینجانب نداده است ، لذا تشکر و التماس دعا از خواننده مکرم تقاضا می نماید که از تصحیح آن دریغ نفرمایند ، امید است عندالله ماءجور باشند .

واسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تهران - الاحقر محمدرضا الربانی

سر آغاز

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

الحمدالله رب العالمین و الصلوه و السلام علی من کان نبینا و آدم بین الماء و الطین محمد اشرف الاولین و الاخرین و خاتم السفراء و المرسلین و علی آله الطاهرین و عترته المعصومین سیما علی الجوهره القدسیه فی تعین الانسیه صوره نفس الکلیه جواد العالم العقلیه بضعه الحقیقه النبویه مطلع الانوار العلویه عین عیون الاسرار الفاطمیه المنجیه محبیها عن النار ثمره شجره الیقین سیده نساء العالمین المعروفه بالقدر المجهوله بالقبر قره عین الرسوال الزهرا البتول علیها الصلوه والسلام :

جوهر القدس من الکنز الخفی

بدت فاءبدت عالیات الاحرف

و قد تجلی من سماء العظمه

من عالم الاسماء اسمی کلمه

بل هی ام الکلمات الحکمه

فی غیب ذاتها نکات مبهمه

ام ائمه العقول الغربل

ام ابیها و هو علته العلل

روح النبی فی عظیم المنزلته

و فی الکفاء کفو من لا کفوله

تمثلت رقیقته الوجود

لطیفه جلت عن الشهود

تطورت فی افضل الاطوار

نتیجه الادوار والاکوار

تصورت حقیقه الکمال

بصوره بدیعته الجمال

فانها الحوراء فی النزول

و فی الصعود محور العقول

فانها قطب رحی الوجود

فی قوسی النزول و الصعود

و لیس فی محیط تلکه الدائره

مدارها الاعظم الا الطاهره

مصونه عن کل رسم و سمه

مرموزه فی الصحف المکرمه

صدیقه لا مثلها صدیقه

تفرغ بالصدق عن الحقیقته

بدا بذالک الوجود الزهرا

سر ظهور الحق فی المظاهر

هی البتول الطهر و العذراء

کمریم الطهر و لا سواء

فانها سیده النساء

و مریم الکبری بلاخفاء

فی افق المجد هی الزهراء

للشمس من زهرتها الضیاء

بل هی نور عالم الانوار

و مطلع الشموس و الاقمار

رضیعه الوحی من الجلیل

حلیفه محکم التنزیل

مفطومه من زلل الهواء

معصومه عن و صمه الخطاء

معربه بالستر و الحیاء

عن غیب ذات باری الاشیاء

راضیه بکل ما قضی القضاء

بما یضیق عنه واسع الفضاء

زکیه من وصمه القیود

فهی غنیه عن الحدود

یا قبله الارواح و العقول

و کعبه الشهود والوصول

یادره العصمه والو لایه

من صدف الحکمه و العنایه

تهنیته سیدالرسل بها

لک الهنایا سید الوجود

فی نشئات الغیب و الشهود

بمن تعالی شهاءنها عن مثل

کیف و لا تکرار فی التجلی

لک الهنا یا سید البریه

با عظم المواهب السنیه

اتاک طاووس ریاض القدس

بنفحه من نفحات الانس

من جنه الصفات و الاسماء

جلت عن المدیح و الثناء

این اشعار در ربار که به برخی از آن اقتصار ورزیدیم ناظم آن نابغته الدهر فیلسوف الزمن و فقیه الامه مرحوم آیت الله العضمی حاج شیخ محمد حسین اصفحانی قدس سره السبحانی مشتهر بعلامه کمپانی است که این بزرگوار از اساتید مرحوم آیتین علمین آقای خوئی و آقای میلانی اعلی الله مقامها به شمار می رود .

این علم ربانی را تاءلیفات و تصنیفات بسیاری است که از جمله حاشیه ای بر کفایه الاصول مرحوم آیت الله الکبری آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رحمه الله علیه و نیز کتاب تحفه الحکیم که منظومه ایست در حکمت متعالیه و رسائل دیگر که درود بر روح پرفتوحش باد .

اشراق اول

اشراق اول : در بیان اینکه وجود مقدس حضرت فاطمه زهرا ص مختار و برگزیده پروردگار از میان قاطبه بانوان جهان است

مقدمه

شکی نیست که خدای حکیم را در نظام وجود اعم از نظام تکوین و نظام تشریع مختارات و منتخبات و برگزیده هائی است که همه بر طبق حکمت و مصلحت و مبانی نفس الامریه است و همه بر ملاک فضیلت و شرافت است و رعایت انتخاب فالاشرف و افضل فالافضل در تعین و تحقق آنها گردیده است و این قانون حکیمانه در تمام نظام وجود و ایجاد و در کل نظام تکوین و تشریع جاری است و نظام اتقن کیانی از نظام

احسن اسمائی ربانی سرچشمه گرفته است .

فالكل من نظامه الكيانى

ينشاء من نظامه الربانى

مختارات و منتخبات الهى در نظام احسن اقتن و در ميان مخلوقات اعم از مبدعات و منشاءت و مخترعات چه در نظام تكوين و چه در نظام تشريع بسيار و بيرون از حد و شمار است و براى رعايت اختصار به برخى از آن مختارات اشاره مى شود .

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اسماء خود ، اسم (((على))) است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان صفات خود ، صفت رحمت است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان عقول ، عقل اول است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان نفوس ، نفس كليه الهيه است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان ملائك (مهيمين) است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان ممالك هستى ، كشور بهشت است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اشربه بهشتى ، شراب تسنيم است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان انهار بهشتى ، نهر كوثر است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان احجار ، حجرالاسود است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان بيوت سماوى ، بيت المعمور است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان بيوت ارضى ، كعبه معظمه است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان مراكب سماوى ، براق است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان كواكب ، شمس است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان صور ، صورت انسانيه است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اعضاء انسانى ، قلب است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان ارادات ، نيت است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان خلقها (خلق عظيم) است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اعداد ، تسعه و تسعين است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان طرق و سبل ، صراط مستقيم است مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اعمال ، فرائض است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان احوال ، مقام رضا است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اديان ، دين اسلام است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اركان ، دين نماز است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان نواميس ، شريعت محمديه است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان فضائل ، ايمان است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان معارف معرفه الله است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اصول اعتقاديه ، اصل توحيد است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اثنيه ، صلوات است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان اذكار (لا اله الا الله) است

مختار و بر گزيده پرورد گار از ميان كتب آسمانى ، قرآن است

مختار و برگزیده پروردگار از میان سور قرآنیه ، سوره یاسین است

مختار و برگزیده پروردگار از میان قصار المفصل ، سوره توحید است

مختار و برگزیده پروردگار از میان آیات قرآنیه آیه الکرسی است مختار و برگزیده پروردگار از میان شهور ، شهر رمضان است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ایام اسبوع ، یوم الجمعه است

مختار و برگزیده پروردگار از میان لیالی ، لیله القدر است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اوقات ، وقت سحر است

مختار و برگزیده پروردگار از میان قرون ، قرن نبی الختمی (ص) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اعصار ، عصر ظهور المهدی (عج) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان انبیاء ، حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاء است

مختار و برگزیده پروردگار از میان خلفا و اوصیاء انبیاء و مرسلین ، خلفاء و اوصیاء حضرت خاتم النبین است که عدد آنها دوازده نفر و اول ایشان حضرت امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب و آخر ایشان ولی عصر بقیه الله حضرت مهدی حجه بن الحسن العسکری صلوات علیهم است . الذی بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض والسماء

مختار و برگزیده پروردگار از میان نساء و بانوان جهان ، ملکه ملک و ملکوت ام الائمه دختر والا گهر پیغمبر خاتم (ص) حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین است .

در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان

زیباترین بدیعی کآمد ز فیض سبحان

زیباترین اشیاء فرخترین اعیان

از هر چه هست پیدا وز هر چه هست پنهان

از مرغها هزار است وز فصلها بهار است

از عضوهاست دیده وز عرقهاست شریان

از طیبهاست عنبر وز زیبهاست افسر

وز نهرهاست کوثر وز نوعهاست انسان

از سنگها دل دوست وز عیشها غم اوست

وز تیغهاست ابر و وز دشنه هاست مژگان

از عقلهاست اول وز نفسهاست قدسی

وز نغمه هاست قرآن وز خلقهاست احسان

از پیکهاست جبریل وز مژده هاست بعثت

از اصلهاست توحید وز فضلهاست ایمان

از شهرها مدینه وز انبیاء محمد(ص)

وز شاخه هاست طوبی وز باغهاست رضوان

از اولیاست حیدر مثلش نزاد مادر

باشد کلام ناطق یا روح و جان قرآن

از بانوان علم زهراست برگزیده

زان سیده نساء است اندر جهان امکان

او منبع فضائل او مجمع محاسن

او مخزن فیوضات مجلای ذات یزدان

او مادر ائمه او کوثر محمد (ص)

اعطائی الهی آمدبه نص قرآن

(ربانی) ارشفیعت زهرا بود به محضر

این از عنایت اوست با جمله محبان

یا فاطمه الزهرا یا بنت محمد (ص) یا قره عین الرسول یا سیدتنا و مولاتنا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی جاجاتنا یا وجیه عندالله اشفعی لنا عندالله .

اشراق دوم

اشراق دوم : بیان نسب ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

بس در رفعت شاءن و مقام والای نسبی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها ، که دخت اول شخص عالم امکان است و اثر روحانی و جسمانی حضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء همان اثر صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین . فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر کسی است که در نظام وجود از غیب و شهود بالادست او در مرتبه و مقام کسی نیست ، مگر ذات واجب الوجود . او دختر شخصی است که اشرف الاولین والاخرین و رحمه للعالمین و خاتم الانبیاء و المرسلین است : بتصریح نص قرآن لقوله تعالی (و ما ارسلناک الارحمه للعالمین)

آیه ۱۰۷ سوره انبیاء و نیز (و لکن رسول الله و خاتم النبین)

از آیه ۴۰ سوره احزاب : بزرگان از اکابر و اعاظم عرفای شامخین در تعریف خاتم گفته اند (الخاتم من ختم المراتب باسرها و بلغ نهایته الکمال)

زین سبب خاتم شده است او که بجود

مثل او نی بود و نی خواهند بود

حق مر او را برگزید از این و آن

رحمه للعالمینش کرد از آن

مظهر عشق حق و مجبوب حق

برده از کروبیان جمله سبق

براهین عقلیه و نقلیه این واقعیت را ثابت نموده که سکه تعین ام التعین ختمی جمعی کمالی منحصرا بنام آن حضرت زده شده و خدای حکیم آن بزرگوار را بر تبه خاتمیت سرافراز و او را از میان کل ماسوا برگزیده و مقام شامخ خاتمیت را به آن حضرت عطا و مرحمت نموده است :

هر ماده ای که قابل این گوهر گرانمایه نیست آیا نمی بینی که خدای جهان آفرین که بر کلک او بیکران آفرین از بسیاری از جماد اندکی را نبات و از بسیاری از نبات اندکی را حیوان و از بسیاری از حیوان اندکی را انسان نمود ؟ یعنی نباتی که در طریق وجود خود حیوان است و حیوانی که در صراط وجود خود انسان است و از بسیاری اناس اندکی را عاقل و از بسیاری عقلاء اندکی را مسلم و از بسیاری مسلمین اندکی را مومن و از مؤ منین اندکی را عابد و از عابدین اندکی را زاهد و از زاهدین اندکی را عالم و از

عالمین انـدکی را فقیه و از فقها انـدکی را حکیم و از حکما اندکی را عارف و از عرفاء اندکی را ولی و از اولیاء اندکی را عارف و از عرفاء اندکی را اولوالعزم و از اولوالعزم یکی را خاتم آفرید پس در نظام کل اشـرف مخلوقات و افضل مصـنوعات حضـرت خاتم النبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء است که فاتح است در قوس نزول و خاتم است در قوس صعود :

ای کائنات را بوجود تو افتخار

ای بیش ز آفرینش و کم ز آفریدگار

(تو فاتح وجود و تو هم خاتم وجود

ختم کمال در تو نموده است کردگار)

(عالم ز فیض هستی تو پدیدار آمده

پس کائنات را بوجود تو افتخار)

مـا ضـمن رسـاله (جلوه ربانی در اثبات خاتمیت) علاوه بر آیات قرآنیه و اخبار و احادیث و خطب صادره از مقام عصـمت و معادن حکمت نیز از طریق برهان : ده برهان و دلیل عقلی بر اثبات خاتمیت نبی اکرم و رسول خاتم حضـرت محمد مصـطفی صلی الله علیه و آله و سلم اقامه نموده ایم که فهرست آن براهین به قرار زیل است :

برهان اول از طریق لزوم مظهر جامع

برهان دوم از طریق لزوم انتهای سیر صعودی

برهان سوم از طریق لزوم تکمیل فیض الهی

برهان چهارم از طریق تطابق نظامین

برهان پنجم از طریق اسفار اربعه

برهان ششم از طریق قاعده امکان اشرف

برهان هفتم از طریق قاده امکان اخس

برهان هشتم از طرق برهان لزوم قانون تام و اتم آسمانی

برهان نهم از طریق برهان لزوم رابط بین خالق و مخلوق

برهان دهم از طریق قاعده وجوب لطف بطریق اولی ، چه خاتم مکمل دائر نبوت و سفارت الهیه است :

بیـان این براهین دهگـانه مشـروحا در کتـاب جلوه ربـانی در اثبـات خـاتمیت منـدرج است کتاب نامبرده که با خط مولف است عینا عکس برداری و در ایران و خارجه منتشـر شده است و چند نسخه از آن نزد مولف موجود است که در صورت مراجعه به طالبان آن اهداء می گردد :

لمولفه

هزار بینه دارم که در نظام وجود

کسی به مرتبه ختم انبیا نرسد

ز صد هزار پیمبر که در جهان آمد

کسی به منزلت و فضل مصطفی نرسد

به حسن معنی و صورت مثال او نبود

تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

محمد (ص) است که او را ستود ذات ودود
ز حق ثنا به کسی جز به یار ما نرسد
خدا و جمله ملائکك ثنای او گویند
دعای ما به سما جز که با ثنا نرسد
شفیع جمله خلایق به روز محضر اوست
کسی به رتبه احمد (ص) ز ما سوا نرسد
چه اوست مظهر جامع که خاتمیت را
جز او به لیاقت ز ما سوا نرسد
مراست دست به دامان این چنین یاری
که از ازل و ابد کس به یار ما نرسد

این حدیث شریف از خود حضرت ختمی مرتبت منقول است که فرموده ما خلق الله خلقا افضل منی و در حدیث معتبر دیگر آمده که حضرت ولی الله اعظم علی علیه السلام از پیغمبر خاتم صل الله علیه و آله و سلم پرسید یا رسول الله فانت افضل او جبریل حضرت در جواب فرمود یا علی ان الله فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبین و المرسلین والفضل بعدی لک یا علی والائمه من بعدك این حدیث نورانی را علامه محقق ملامحسن فیض کاشانی از شیخ صدوق رضوان الله علیهما در کتاب علم الیقین خود نقل نموده است .

مادر حضرت فاطمه زهرا ع

هویت بانوی عظمی علیا مکرمه خدیجه کبری مادر حضرت زهرا(ع)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مادرش یگانه بانوی عظیمه الشان و المرتبه جناب علیا مکرمه مجلله خدیجه کبری علیها التحیه و الثناء است

این مخدره محترمه معظمه سلام الله علیها اول زنی است که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با او ازدواج نموده است و ولادتش در سنه شصت و هشت قبل الهجره بوده این بانوی معظمه دارای مقام سیادت و ریاست و حشمت و دارای مال و ثروت بسیار بوده است دارای مقام عفت اخلاق حمیده بوده و اوصاف جمیله را واجد بوده و بس در مقام سخاتوت و فداکاریش که تمام اموال و ثروت خود را به رایگان برای اعلاء کلمه توحید و ترویج اسلام مطلقا در اختیار تام شوهرش پیغمبر عالی مقام گذاشت .

شرافت و عظمت شئون حضرت خدیجه کبری نسبا و حسبا و ایمانا و اخلاقا در تاریخ اسلام از ناحیه مورخین ثبت و ظبط است بطوریکه ما را بی نیاز از بیان آن می نماید . جناب خدیجه کبری علیها سلام اول کسی است در میان بانوان که به خاتم پیغمبران ایمان آورد و دعوت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علی آلاف التحیه والثناء را پذیرفت و مشرفه به دین مبین اسلام گردید . حضرت علیا مکرمه خدیجه کبری علیها التحیه والثناء از بانوان برگزیده خداس است همین بس در مقامش که هرگاه جبرئیل امین فرشته وحی اهی بر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) نازل می گردید ، سلام خدا بر حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها پیامش بود .

جبرئیل هر وقت شرفیاب محضر انور پیغمبر اکرم (ص) می شد عرض می کرد خدا می فرماید سلام مرا به جناب خدیجه برسانید و بآن بانوی عظمی بگوئید ما برای او در بهشت قصری مجلل و زیبا مطابق شاءن او مهیا و آماده نموده ایم : و نیز در کتاب بحار مجلسی (ره) نقل شده ان جبرئیل علیه السلام اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال : اقرء خدیجه من ربها السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : یا خدیجه هذا جبرئیل یقرئک من ربک السلام قالت خدیجه : الله السلام و منه السلام و الیه السلام .

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها شوهرش وجود مقدس قطب ارائک توحید ، سلطان العارفین و رئیس الموحدین و امیرالمومنین و امام المتقین ولی الله اعظم حضرت علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه است

حضرت علی مرتضی علیه السلام دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است و تمام شئون ولایت و علامات و امتیازات امامت را واجد است .

حضرت علی مرتضی علیه السلام دارای نفس کلیه الهیه است همان نفسی که مورد خطاب است در آیه شریفه پایان سوره فجر (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعنی الی ربک راضیه مرضیه فادخلنی فی عبادی و ادخلی جنتی : آیه ۳۰ سوره الفجر .

حضرت علی مرتضی علیه السلام اعلم الناس است ، احکم الناس است ، اقتی الناس است ، احلم الناس است ، اشجع الناس است اسخی الناس است ، اعبد الناس است :

حضرت علی مرتضی علیه السلام در تمام شئون ولایت کلیه مطلقه با حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) شریک است الا اینکه نبوت ختمیه مختص رسول الله صلی الله علیه و آله است چنانکه در حدیث شریف منزلت ، تصریح به این واقعیت شده است : قال رسوال الله (ص) مخاطبا لعلی المرتضی (ع) (انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لان نبی بعدی) این حدیث مورد اتفاق عامه و خاصه است حضرت ختمی مرتبت خطاب به حضرت امیر اهل ایمان ، علی مرتضی فرموده تو از من در تمام شئون بمنزله هارونی از موسی ، مگر اینکه نبوت به من ختم شده است و بعد از من پیغمبری نیست :

جمله (و لا نبی بعدی) از لسان پیغمبر اکرم (ص) علاوه بر اینکه سند محکمی است بر خاتمیت آن حضرت ، نیز مثبت ولایت کلیه مطلقه حضرت علی مرتضی (ع) می باشد . چون موسی و هارون سلام الله علیهما در تمام شئون کمالیه با هم مشارکت داشته اند و همین معنی برای خاتم انبیاء محمد مصطفی و علی مرتضی صلوات الله علیهما در جمیع شوون ولایت کلیه مطلقه ثابت است و استثناء نشده مگر نبوت که اختصاص به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد .

لمولفه

(لا نبی بعدی) از فخر بشر

خود دلیل خاتمیت در اثر

(انت منی گفت تا دانی عمل (ع)

بعد او باشد خلایق را ولی

گفت تعریضی او در این سند

عین تصریح است بر اهل خرد

اعلام مقام ولایت کلیه مطلقه علویه تصریحا در این آیه مبارکه است لقوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون) آیه ۵۵ سوره مائده .

این آیه مبارکه به اتفاق مفسرین عامه و خاصه در شاءن علی علیه السلام نازل شده است ، چه آن حضرت بوده که در حال رکوع زکوه و صدقه داده است .

ولی در آیه مذکوره به معنای متصرف مطلق و صاحب اختیار و حاکم مطلق است نه به معنای دوست چه اگر به معنای دوست گرفته شود اساسا معنی غلط است . علاوه با شمول کلی و سریانی خطاب (کم) در آیه مرقومه که جمیع خلق را در بردارد ، لازم آید که بنابراین معنی العیاذ بالله خدا و رسول خدا و امیرالمومنین علی (ع) دوست فاسقین و فاجرین و کافرین و منافقین و مشرکین هم باشند و حال آنکه آنها بری و بیزارند از اینها ، تا چه رسد که دوست این گروه فاسد باشند . پس عقل صحیح ، این معنی را باطل و غلط می داند و مخالف در محکمه عقل و وجدان محکوم است و باید به حکم برهان ، تسلیم آن معنایی بشود که

ما اشاره نمودیم . یعنی متصرف مطلق و صاحب اختیار مطلق در کل عالم امکان ، نه در گوشه جهان و جزئی از آن و این معنای ولایت تکوینیه و ولایت کلیه مطلقه است (فانهم) ممکن است کسی بگوید ولایت ولی بمعنای تصرف درست و مرد تصدیق اما کلیه و مطلقه را از کجا استنباط و استفاده نمائیم ، در جواب می گوئیم آنرا هم از خود همین آیه مبارکه ، مگر انما ولیکم الله این ولایت مطلقه و کلیه نیست ، البته این ولایت کلی است اگر چنانچه انکار نمائی العیاذ بالله ولایت و تصرف خدا را در عالم محدود کرده و خدا را نشناخته ای و عقل تو را محکوم می کند . عقل و برهان می گوید تصرف خدا کلی و نامحدود است نه جزئی و مقید . آیا می توانی بگوئی خدا نسبت به آسمان ولایت دارد و العیاذ بالله ولایت در زمین ندارد و یا در عوالم عالیه ولایت و تصرف و حکومت دارد ، اما در عوالم سافله دیگر این ولایت و تصرف را ندارد ؟ !

پس به حکم عقل و برهان می بایست قبول کنی که خدای قادر متعال ، متصرف مطلق و صاحب اختیار مطلق و حاکم مطلق در نظام کل است و دارای ولایت کلیه مطلقه ذاتیه اصلیه است و همین معنی در ولایت ، برای رسوال خدا حضرت حتمی مرتبت محمد (ص) و برای حضرت علی مرتضی (ع) که آیه مبارکه مذکوره در شاءن آن حضرت نازل گردیه است ، ثابت و محقق و مبرهن است ، به حکم اینکه معطوف در حکم معطوف علیه است اما فرق و تفاوت ولایت کلیه الهیه حضرت احدیت ، با ولایت کلیه مطلقه حضرت ختمی مرتبت و دوازده نفر خلفاء و اوصیای آنحضرت که همه مصداق اولوالامر و همه واجد مقام ولایت کلیه مطلقه می باشند این است که ولایت خدا ذاتی و اصلی است و ولایت ایشان ضللی است و آنان مظهر ولی مطلق هستند و به عبارت دیگر ولایت کلیه مطلقه ایشان یعنی رسول الله و خلفای آن حضرت که اول آنها حضرت علی مرتضی و آخر آنها حضرت بقیه الله مهدی ولی عصر (عج) به اذن الله است که از این اذن مراد اذن تکونی است خذ و اغتنم .

مولف را نسبت به معنای ولایت و شئون ولایت ضمن رسائلی که در اثبات ولایت و امامت دوازده نفر خلفاء و اوصیاء حضرت ختمی مرتبت (ص) نگاشته است ، بیان تفصیلی است و بایست به آن رسائل مراجعه شود . در این مقام فقط خواستیم شوهر عالی مقام فاطمه زهرا (س) را که حضرت علی مرتضی صاحب مقام ولایت کلیه مطلقه است معرفی نمائیم و نظر به بیان شئون ولایتی علی علیه السلام نداشتیم . زیرا هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد و اما بس در مقام عظمت و رفعت شاءن ولاتی علی علیه السلام نداشتیم . زیرا هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد و اما بس در مقام عظمت و رفعت شاءن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ، که اگر خدای علی اعلی وجود مرتضی را خلق نمی کرد ، برای این بانوی بی همتا ، کفوی در صفحه جهان هستی نبود تار روز قیامت .

چنانچه در روایت معتبر تصریح به این حقیقت شده است :

قال الله عزوجل لو لم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه

(ولنعم ماقیل)

حق چو ندید همسرش در همه ممکنات از آن

واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد

علی مرتضی علیه السلام مظهر اسماء حسنی و مجلای صفات الوهی است . علی مرتضی مثل اعلای الهی است . خدای یکتا مثل نارد ، اما مثل اعلا دارد و له المثل الاعلی پیغمبر اکرم خطاب به علی مرتضی فرمود : (و انت المثل الاعلی) : یعنی علی جان مصداق مثل اعلای کبریائی فی الواقع تو هستی .

و لنعم ما قال الاستادنا العارف (الهی قمشه ای) ، رضوان الله تعالی علیه :

چو شمع آفرینش را بر افروخت

به آدم علم الاسماء بیاموخت

میان شاهدان بزم شاهی

که مستند از می وحی الهی

محمد (ص) را نخست افکند مستی

ز جام عشق صهبای الستی

پس آنگه او چو سرمستان پر شور

به اشراقی جهان را کرد پر نور

چو قرآن دفتری از عشق بگشاد

به دانش عالمی را کرد دلشاد

بر آن دفتر که شهر علم غیب است

در دانش (((علی))) بی هیچ ریب است

امیر اهل ایمان سر سبحان

وزیر مصطفی سلطان امکان

قوای عقل کلی را سپهدار

نظام آسمانی را نگهدار

شه آزادگان مقصود عالم

بت کروبیان زاولاد آدم

جمالش رونق بتها شکسته

جلالش بر ملائک راه بسته

گر آن ماه از جهان خلق کم بود

جهانی در شبستان عدم بود

نبود آن خواجه گر این کارگه را

نبودی بنده ای زیبنده شه را

به عالم خواست ذات لایزالی

نماید ز آئینه امکان مثالی

علی گردید تمثال جمالش

وز آن آئینه پیدا شد مثالش

ز (لله المثل) بشناس وی را

منزه دان ز مثل آن شمس وفی را

امام اهل ایمان مرتضی را

شناسد هر که بشناسد خدا را

بر او اشراق گردد نور یزدان

چو بر ختم رسولان فیض سبحان

اشراق سوم

اشراق سوم : بیان ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

قبل از اینکه محور ولادت ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و چگونگی آن مطابق اخبار و احادیث صادره از مقام عصمت در این قسمت بپردازیم لازم است بدوا به منشاء تکون آن حضرت اشارت بنمائیم :

روی عن الصادقین صلوات الله علیهما : و کان مبدء حمل خدیجه علیهاالسلام عنها بها ان النبی صلی الله علیه و آله لما عرج به الی السماء اکل من ثمار الجنه فحولها الله تعالی ما فی ظهره فلما هبط الی الارض واقع خدیجه فحملت بفاطمه علیهاالسلام ففاطمه حوراء انسیه و کلما النبی (ص) الی رائحه الجنه کان یشمها فیجد منها رائحه الجنه الحدیث .

وایضا : عن عایشه : قال رسوالله صلی الله علیه و آله لما اسری بی الی السماء ادخلت الجنه فوقعت علی شجره من اشجار الجنه لم ار فی الجنه احسن منها و لا ابیض منها ورقا و لا اطیب ثمره فتناولت ثمره من اثمارها فاکلتها : فصارت نطفه فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجه فحملت بفاطمه رضی الله عنها فاذاانا اشتقت الی ریح الجنه شممت ریح فاطمه :

(از کتاب الدرالمنثور ج ۵ ص ۲۱۸ سوره اسری)

مضموناین دو روایت معتبر با هم یکی است و مثبت آن است که تکون نطفه در طلب حضرت ختمی مرتبت از ثمره اشجار جنت منشاءت گرفته و پس از معراج آن بزرگوار و هبوطش بزمین با مواقع با حضرت خدیجه علیهاالسلام ، موجب حمل آن بانوی مکرمه به وجود فاطمه زهرای اطهر(س) دختر والا گهر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم گردیده است و به همین جهت بوده است که آن حضرت بوی بهشت را از دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها استشمام می نموده است و او را انسیه حورا نامیده است .

انسیه حورا سبب اصل اقامت

اصلی که ببالید بدو نخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت

گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

در باغ نبی طوبی افراخته قامت

در ساحت بستان ولی سر و لب جو

بیان کیفیت تولید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

از مفضل بن عمر روایت شده است که گفته از حضرت کاشف حقایق امام صادق علیه السلام سوال کردم چگونه بوده ولادت حضرت فاطمه علیهاالسلام : امام صادق صلوات الله علیه فرمود چون خدیجه اختیار مزاوجت با حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله نموده ، زنان مکه از عداوتی که با آن حضرت داشتند از خدیجه هجرت نموده و دور او را واگذاشتند بطوریکه بر او سلام نمی کردند و نمی گذاشتند زنی نزد او برود . پس خدیجه را بدین سبب وحشت گرفت :

فلما حملت بفاطمه علیهاالسلام صارت تحدثها فی بطنها و تصبرها و کانت خدیجه تکتم ذالک عن رسول الله (ص) فدخل یوما و سمع خدیجه تحدث فاطمه فقال لها یا خدیجه من یحدثک : قالت الجنین الذی فی بطنی یحدثنی و یونسنی فقال لها هذا جبرئیل یبشرنی انها انثی و آنها النسمته الطاهره المیمونه و ان الله تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها و سیجعل من نسلها ائمته فی الامته یجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه .

چون حضرت خدیجه (ع) بوجود حضرت فاطمه (ع) حامله شد ، فاطمه (س) در شکم با او سخن می گفت و مونس او بود و او را امر بصبر می فرمود خدیجه (س) این حالت را از حضرت ختمی مرتبت کتمان نموده و پنهان می داشت ، پس روزی حضرت پیغمبر اکرم (ص) داخل خانه شد و شنید که خدیجه (س) سخن می گوید . فرمود : خدیجه شما با کسی صحبت می کنی و با که

سخن میگوئی ؟ خدیجه (س) عرض کرد با فرزندی که در بطن من است . او با من سخن می گوید و مونس من می باشد . حضرت فرمود به خدیجه اینک جبرئیل است و به من بشارت می دهد که این فرزند دختر است و اوست نسل طاهر با میمنت و برکت ، و ذات باری تعالی نسل مرا از او بوجود خواهد آورد و از نسل او امامان و پیشوایان دین در امت من پدید آیند و بعد از انقضاء وحی تشریعی خداوند ایشان را حجه خود در ارض عالم امکان قرار می دهد (و زمین را هیچگاه از وجود آنان خالی نمی گذارد) .

باری دارد که پیوسته خدیجه (ع) در این حالت بود تا آنکه هنگام ولادت حضرت فاطمه سلام الله علیها نزدیک گردید و در خود احساس موقع زائیدن نمود . بدین جهت بسوی زنان قریش و نساء بنی هاشم قاصدی فرستاد که نزد او حاضر شوند . ایشان در جواب او پیام فرستادند نظر به اینکه گفته ما را نپذیرفتی و بر خلاف میل ما با محمد یتیم ابوطالب که فقیر و فاقد مال و ثروت است تزویج نموده زن او گردیدی ، بدین سبب ما به خانه تو نمی آئیم و متوجه امور تو نمی شویم .

دارد که چون خدیجه پیغام ایشان را شنید بسیار غمگین و اندوهناک گردید :

فبینا هی کذالک اذدخل علیها اربع نسوه طوال کانهن من نساء بنی هاشم ففزعت منهن فقالت لها احداهن لا تحزنی یا خدیجه فانارسل ربک الیک و نحن اخواتک : انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنته و هذه مریم بنت عمران و هذه صفراء او صفورا بنت شعیب بعثنا الله تعالی الیک لنلی من امرک ماتلی النساء من النساء : حضرت خدیجه علیهاالسلام در این حالت ناگاه دید چهار زن بلند بالا نزد او حاضر شده و گفتند ما رسولان پروردگار تو هستیم و بسوی تو آمده ایم ای خدیجه و خود را معرفی نمودند اولی گفت منم ساره زوجه ابراهیم خلیل : و این (دومی) آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو خواهد بود در بهشت و این (سومی) مریم دختر عمران است و این (چهارمی) صفورا دختر شعیب است حقتعالی ما را فرستاده است که در وقت زادن نزد تو باشیم و تو را بر این حالت معاونت نمائیم :

فجلست واحده عن یمینها والاخری عن یسارها والثالثه من بین یدیها و الرابعه من خلفهاء فوضعت خدیجته فاطمه علیهاالسلام طاهره مطهره فلما سقطت الی الارض اشرق منها النور حتی دخل بیوتات مکته و لم یبق فی شرق الارض و لا غربها موضع الا اشرق فیه ذالک النور :

پس آنگاه یکی از بانوان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ و سومی در پیش روی او و چهارمی در پشت سرش قرار گرفتند .

پس حضرت فاطمه سلام الله علیها پاک و پاکیزه به دنیا آمد و چون متولد گردید و تجلی کرد در زمین نور او ساطع گردید بطوریکه خانه های مکه را روشن گرداید و اشراق و تجلی نور او شرق و غرب جهان و سراسر عالم را فرا گرفت و موضعی نماند مگر آنکه از آن نور روشن شد .

دارد که ده نفر از حورالعین به آن خانه در آمدند و هر یک ابریقی و طشتی از بهشت در دست داشتند و ابریقها مملو بود از آب کوثر . پس آن زنی که در پیش روی خدیجه بود فاطمه را برداشت و به آب کوثر شستشو داد و جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود و آنگاه حضرت فاطمه را در یک جامه از آن پیچید و جامه دیگر را مقنعه او گردانید پس او را به سخن در آورد :

فنطقت فاطمه علیهاالسلام بشهاده (ان لا اله الا الله) و ان ابی رسول الله (ص) سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ان ولدی سید الاسباط) . سپس بر هر یک از آن بانوان سلام کرد و هر یک را بنام ایشان خواند . پس آن بانوان اظهار شادی کردند و حوریان بهشتی خندان شدند و اهل بهشت را بشار دادند به ولادت حضرت فاطمه علیهاالسلام سیده نساء اهل جنت و سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین و در آسمان نوری درخشید که پیشتر از آن ملائک و فرشتگان چنان نوری مشاهده نکرده بودند . فلذالک سمیت

الزهراء علیهاالسلام :

پس آن بانوان مقدسه بخدیجه مکرمه خطاب نموده گفتند بگیر این دختر والا گهر را که طاهره و مطهره و زکیه و با برکت است ذات اقدس حقتعالی و مبدء اعلی برکت داده او را و نسل او را پس خدیجه علیهاالسلام در کمال خوشحالی و شادی سینه خود را در دهان او گذاشت : و دارد که حضرت فاطمه سلام الله علیها در هر روزی آنقدر نمود می کرد که اطفال دیگر در یک ماه نمو می کنند و در هر ماهی آنقدر نمو می کرد که اطفال دیگر در ظرف یکسال : صلوات و دورد خدا بر حضرت فاطمه زهرا (س) و بر پدر حضرت فاطمه زهرا (س) و بر شوهر حضرت فاطمه زهرا (س) و بر فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س) ازلا و ابدا و سرمدا .

ولدت حضرت الفاطمهٔ الزهرا سلام الله علیهما فی جمادی الاخره یوم العشرین منها بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه و آله بخمس سنین :

تاریخ معتبر ولادت با سعادت و با برکت ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه لاهوتی صفات ، دختر ولا گهر و کوثر اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله را در بیستم جمادی الاخر سنه پنجم بعد از بعث پیامبر (ص) ضبط کرده است .

مرحوم علامه ربانی الشیخ مهدی المازندرانی نیکو سروده است : (از کوکب الدری)

یا حبذا من لیلته المیلاد

اللیلته العشرین من جمادی

میلاد بنت المصطفی الرسول (ص)

صدیقه طاهره بتول

سیده انسیه حوراء

فاطمه زکیه زهراء

یا لیله سربها محمد (ص)

اذ ولدت بنت النبی احمد(ص)

میلاد هاد سر قلوب البشر

لانها شفیعه فی المحشر

وقرت العیون من ابناها

کذاک قرت عین من والاها

خدیجه بمکه ملیکه

کانت علی العریش والاریکه

حقت لها لو فخرت مدی الزمن

ببنتها ام الحسین و الحسن (ع)

نور الاله قد ضحی و اشوق

غصن النبی قد علا و اوراق

و اشرقت مکه بالانوار

و طیبه کذاک بالازهار

بکل الافاق ضیائها ضحی

انار اطباق السموات العلی

و نورها قد کان قندیل الضیاء

معلقا فی ساق عرش الکبریاء

الحق حکیم ربانی حکیم صفای اصفهانی در نعمت ملکه ملك و ملکوت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها عالی سروده است :

ای گوهر یکدانه بریز از خم لاهوت

در ساغر بلور صفا سوده یاقوت

مرغ ملکوتی است زجاجی که دهد قوت

قوت جبروتی است که در خطه ناسوت

نوشم می مدح گهر نه یم فرتوت

صدیقه کبری صدف یازده لولو

مرآت خدا عالمه نکته توحید

کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید

آن جلوه که بالذات برون است ز تحدید

مولود محمد (ص) که بدان نادره تابید

ذات احدی کرده پدید این سه موالید

زین چار زن حامل و آن هفت تن شو

بلای مکان فوق زمان ذات ممجد

کز نقص زمانی و مکانی است مجرد

فرزند نبی جفت ولی طاق موید

طاق حرم عصمت او قصر مشید

آن شافعه کان رائحه کز خلد مخلد

جویند و نیابند بجز خاك در او

انسیه حورا سبب اصل اقامت

اصلی که ببالید بدو نخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت

گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

در باغ نبی طوبی افراخته قامت

در ساحت بستان ولی سر و لب جو

سر سند کل اثر صادر اول

نه عقل در یک اثر پاك معطل

نفس فلك پیر در این مرحله مختل

برتر بودش پایه ز موهوم و مخیل

بالاتر از این چاره خشیجان بهی بل

صد مرحله والاتر از این گنبد نه تو

هر گک نشنیدیم خدا را بودی ام

ای ام الوهیه وی در تو خرد گم

باز آی که ما مردم افروخته انجم

بر دیده نشانیمت بر دیده مردم

دل بی تو به جان آمد بنمای تبسم

تا بشکفد از خاك گل و خندد خیرو

اوصاف خدا در تو هویداست کما هی

علم تو محیط است بمعلوم الهی

ذاتت متناهی صفتت نامتناهی

سر تا قدمت آئینه طلعت شاهی

خورشید گهی تافت بمه گاه بماهی

با گرد سمند تو نیاراست تکاپو

خورشید چو رویت به سما و به سمک نیست

چون روی تو پیداست که خورشید فلك نیست

از عشق تو در سینه عشاق تو شك نیست

شور لب شیرین تو در کان نمک نیست

ای زاده انسان که بخوبیت ملك نیست

از عشق تو بر پاست بکونین هیاهو

من با تو بتوحید دلی یکدله دارم

از عشق تو بر گردن جان سلسله دارم

من قطره که از بحر فزون حوصله دارم

از بهر عنایات تو چشم صله دارم

من عشق تو را پیشرو قافله دارم

تا بار گشایم به فنای حرم هو

ای پای تو پهلو زده خورشید سما را

بر فرق من خسته بسایان کف پا را

ای دست خدا دست صفا گیر خدا را

از دیده بیننده میناز (صفا) را

ای آنکه بود از مدد دست تو ما را

آرام تن و قوت دل و قوت بازو

ای ذات خدا را رخ نیکوی تو مرآت

فانی به تو فعل و اثر و وصف در آن ذات

نفی من درویش بود پیش تو اثبات

بر درگه حق ای تو شهنشاه خرابات

حاجات مرا ای تو بر آرنده حاجات

بسرای که از درد بود حشمت دارو

در هر صفتی اعظم اسماء الهی

اندر فلک قدرت نبود چو تو ماهی

عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی

محتاج از در الطاف نگاهی

نه غیر تو حصنی و ملاذی و پناهی

یا فاطمه الزهرا انا بک نشکو

اشراق چهارم

اشراق چهارم : بیان اسماء و القاب و کنیه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

ابن بابویه بسند معتبر از یونس به ظبیان روایت کرده است که حضرت صادق کاشف حقایق علیه الصلوه و السلام فرموده که حضرت فاطمه سلام الله علیها را نه اسم است نزد خدای عزوجل الفاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و المحدثه و الزهراء) . آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود که آیا می دانی که چیست تفسیر فاطمه (ع) یونس عرض نمود خبر بده مرا از معنی آن ای سید من . حضرت فرمود فطمت من الشر یعنی بریده شده است از کل بدیها . سپس فرمود که اگر امیرالمؤ منین علی علیه السلام تزویج نمی نمود او را کفوی و نظیری نبود او را بر روی زمین تا روز قیامت . نه آدم و نه آنها که بعد از او بودند (از کتاب بحار و غیره) این حدیث شریف نورانی برهان ساطع و دلیل قاطع است بر اینکه حضرت امیرالمومنین و سید الاولیاء معلم الملک و الملکوت ولی الله اعظم علی مرتضی علیه آلاف التحیه و الثناء از جمیع انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان بعد از حضرت ختمی مرتبت عقل کل خاتم الانبیاء والرسل ، مرتبه اش افضل و اشرف و ارفع می باشد و نیز برهان ساطع و روشنی است بر افضلیت و اشرفیت و ارفعیت ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از پدر خاتم انبیا حضرت محمد مصطفی و بعد از شوهرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهما از کل انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان و همچنین از قاطبه ماسوا علی الاطلاق

.

ولنعم ما قیل :

حق چو ندیده همسرش در همه ممکنات از آن

واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد

ذات اقدس حق تعالی و مبدء اعلی از عنایتی که به حضرت فاطمه (س) داشته ، اسم او را از اسم خود مشتق فرموده است .

چنانکه در روایت معتبر از قول پیغمبر آمده که قال النبی

(ص)لفاطمه شق اله لک یا فاطمه اسما من اسمائه فهو الفاطر و انت فاطمه) (از بحار ج ۴۳) این حدایث شریف نورانی برهان و دلیل ساطع است که حضرت فاطمه سلام الله علیها مظهر اسماء حسنای الهی و مجلای صفات علیای ربوبی است و این حدیث دلالت بر عصمت آن ملکه ملک و ملکوت دارد چه در علم کلام و حکمت متعالیه با براهیه عقلیه و ادله متقنه محکمه ثابت و مبرهن گردیده که خدای متعال و ذات ذی الجلال الوهی منزه و مبری از کل عیوب و نقائص است و جامع جمیع صفات کمالیه و نعوت جمالیه و جلالیه است .

بنابراین کسی که مظهر صفات و اسماء اوست می بایست به حکم عقل و برهان منزه و مبری از کل عیوب و نواقص باشد مگر نقص امکان که این از لوازم وجود ممکن الوجود است .

پس مستفاد از جمله (فطمت من الشر) در تفسیر فاطمه (ع) و اشتقاق فاطمه از اسم مبارك (فاطر) دلیل قاطع است بر اینکه حضرت فاطمه سلام الله علیها منطمه است از جمیع شرور و عیوب و نقائص و چون چنین است پس لازم است که واجد جمیع خیرات و دارای جمیع محاسن و مکارم و متصف به کل کمالات در تمام شئون بوده باشد .

و چگونه چنین نباشد و حال آنکه فاطمه (س) مظهر کل اسماء الهیه و مرآت و آئینه ذات و صفات ربوبیه است فاطمه (س) مظهر علم خداست . فاطمه (س) مظهر حلم خداست . فاطمه (س) مظهر قدرت خداست . فاطمه (س) مظهر جمال خداست . فاطمه (س) مظهر جلال خداست .

و لها جلال لیس فوق جلالها

الا جلال الله جل جلاله

و لها نوال لیس فوق نوالها

الا نوال الله عم نواله

فهم بسی رفت و نبودش طریق

عقل بسی راند و نبودش مجال

لودنت الفکره من حجبها

لا حترقت من سبحات الجلال

آری کم کسی است که بتواند به افق مقام اعلای حضرت فاطمه سلام الله علیها اکتناها معرفت حاصل نماید و کم کسی است که بتواند به مقام نورانیت حضرت فاطمه (س) را بشناسد .

زیرا در مقام معرفت آن حضرت ، عقول ذوی العقول حیاری و افهام ذوی الافهام صرعی است رفعت شاءن و عظمت مرتبه شامخه این بانوی عظمی بقدری بالا است که در حیطه ادراك نیاید .

که فاطمه (س) از نظر حقیقت باطن لیله القدر است و مگر می تواند کسی ادراك لیله القدر نماید ؟ در حدیث معتبر از لسان کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام چنین نقل شده که فرموده است انا انزلناه فی الیله القدر : اللیلیه فاطمه و القدر (الله) فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك لیله القدر و انما سمیت (فاطمه) لان الخلق فطموا عن معرفتها (از بحار علامه مجلسی ج ۴۳ (ص)۶۵)

ارباب عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرض علم و حکمت را محور این حدیث شریف نسبت به تشابه و مضاهات لیله القدر با وجود حضرت فاطمه سلام الله علیها توجیهاتی است .

از جمله آنکه همانطوری که معرفت اکتناهی بکنه ذات الوهی برای احدی میسور نیست ، معرفت اکتناهی بکنه ذات فاطمه لاهوتی صفات نیز برای احدی امکان پذیر نیست و همانطوریکه حقیقت لیله القدر و منزلت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بر خلق مجهول است .

و همانطوریکه در شاءن لیله القدر در قرآن آمده فیها یفرق کل امر حکیم آیه ۴ – سوره دخان ، نیز وجود حضرت فاطمه سلام الله علیها از جهت اینکه اسوه و الگو است برای مردم پس در واقع میزان تفریق حق از باطل است .

و نیز همانطوریکه لیله القدر ظرف است از برای آیات و سو قرآنی به حکم انا انزلناه فی لیله القدر آیه ۱سوره القدر چه قرآن در لیله قدر نازل شده است همین طور وجود فاطمه سلام الله علیها وعاء و ظرف است برای آیات نورانیه وجودیه ائمه اطهار و مظاهر تامه

اسماء و صفات پروردگار که همه نسل و ذریه آن بزرگوار یعنی فاطمه سلام الله علیها می باشند . زیرا صدف وجود فاطمه زهرا ظرف وجود همه امامان و وعاء گوهرهای ائمه اطهار علیهم السلام است و اوست که ام الائمه است و هر امام خود کلام الله ناطق و هر یک آیه کبرای الهی هستند که از صقع ربوبی در ظرف لیله القدر فاطمی تجلی و ظهور نموده و به عبارت دیگر نازل شده اند . مضافا به اینکه مصحفی نورانی محتوی جمیع حقایق الهی بر حضرت فاطمه (س) نازل گردید که جمیع علوم و اسرار از ازل تا ابد در آن صحیف مبارکه منطوی است و آن مصحف همیشه مورد استفاده ائمه معصومین علیهم السلام بوده و الساعه آن صحیفه شریفه نزد حضرت ولی عصر مهدی ارواحناله الفداء موجود است .

و از جمله تشابه لیله القدر لیله مخصوصه تجلیات خاصه الهیه باسماء لطفیه و فیوضات و برکات و اشراقات ربانیه است و در لیله القدر است که ادعیه و حاجات بندگان در دربار الوهی باجابت می رسد ، نیز با توسل بندگان و مخلوقات با ایمان به ذیل عنایت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها که لیله القدر معنوی و ظرف تتجلی رحمت رحیمیه ربانی است و در واقع باب رحمت واسع و مظهر الله و وجیه عندالله است و مصداق خیر من الف شهر و مصداق کوثر اعطائی الهی و منبع خیر کثیر نامتناهی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله است ، حاجات حاجتمندان بوسیله و وساطت حضرت فاطمه زهرا (س) نزد خدا روا و دردهای دردمندان شفا یابد و لیتوسل به خاندان عصمت و ولایت و زیارت آنان عارفا بحقهم شرط اساسی آن است کما قال الصادق علیه الصلوه و السلام : نحن و الله الاسماء الحسنی (التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا کاشف حقایق الذی انکشف له الملک و الملکوت فرمود : مائیم اسماء حسنای الهی عمل بندان نزد خداوند سبحان مورد قبول واقع نمی شود مگر به معرفت ما . (به مقام نورانیت)

و قیل عن لسانهم صلوات الله علیهم :

ما جام جهان نمای ذاتیم

ما مظهر جمله صفاتیم

ما نسخه نامه الهیم

ما گنج طلسم کائناتیم

هم مظهر واجب الوجودیم

هم معنی جان ممکناتیم

هر چند که مجمل دو کونیم

تفصیل جمیع مجملاتیم

برتر ز مکان و در مکانیم

بیرون ز جهات و در تجهاتیم

ما هادی جمله علومیم

کشاف جمیع مشکلاتیم

بیمار و ضعیف را شفائیم

محبوس و نحیف را نجاتیم

گو مرده بیا که روح بخشیم

گو تشنه بیا که ما فراتیم

ای درد کشیده دوا جوی

از ما مگذر که ما دواتیم

مولف توصیه اکید می کند خوانندگان محترم را که همیشه در مقام حاجت مشروعه - هر چه باشد - از خواندن دعای توسل که در کتاب مفاتیح الجنان قمی و سایر کتب ادعیه معتبر است غفلت ننمایند . زیرا اثر اجابت آن سریع و بسیار مفید و بارها برای نگارنده به تجربه رسیده است و این دعای نورانی سریع الاجابه از توسل به حضرت ختمی مرتبت پیغمبر رحمت شروع و به دوازدهمین نیر برج امامت و ولایت حضرت خاتم الاوصیاء ولی عصر ختم می گردد و توسل به حضرت فاطمه سلام الله علیها در آن دعلا مندرج است .

بااین عبارت یا فاطمه الزهرا یا بنت محمد یا قره عین الرسول یا سیدتنا و مولاتنا انان توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیه عندالله اشفعی لنا عندالله .

صدیقه کبری گهر درج رسالت

ام النجبا واسطه العقد جلالت

بر چرخ الوهیت خورشید عدالت

اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت

یک مظهر لاعوتی در یازده حالت

یک حجت یزدانی با یازده برهان

نورش ازلی بود ز انوار الهی

در جلوه گری بود به آثار الهی

گردید عیان از رخش اسرار الهی

دو دیده او دیده بیدار الهی

در باغ هدی شاخه پربار الهی

شاخی که بیاراید از او میوه عرفان

ای مظهر حق آینه با یازده مظهر

ای پیکر نورانی وی روح مظهر

ای دختر پیغمبر وی همسر حیدر

ای چهره زیبای تو آرایش محشر

ای فاطمه ای آئینه حضرت داور

ای هیکل توحید و ای آیت سبحان

باری حضرت فاطمه سلام الله علیها را نامهای دیگری است مانند صدیقه و مبارکه و محدثه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و زهراء که تسمیه آن حضرت به این اسماء شریفه همه من جانبت الله سبحانه و تعالی و به تعیین خداوند متعال است ، کما صرح فی الروایه المذکوره قوله علیه السلام : لفاطمه تسعه اسماء عند الله عزوجل الحدیث .

و اما اسماء و القاب کثیره و بسیار برای آن بزرگوار است که بعضی منوص و برخی غیر منوص است و ز آن جمله است برخی از القاب شریفه ای که در نعت حضرت فاطمه زهرا سلام الله در قالب نظم ریخته و سروده شده و الحق عالی است و آن اشعار در ربار از این قرار است

القاب بنت المصطفی کثیره

نظمت منها نبذه یسیره

نفسی فداها و فدا ابیها

و بعلها الولی مع بنیها

سیده انسیه حوراء

نوریه حانبه عذراء

کریمه رحیمه شهیده

عفیفه قانعه رشیده

شریفه حبیبه محترمه

صابره سلیمه مکرمه

صفیه عالمه علیمه

معصومه مغصوبه مظلومه

میمونه منظوره محتشمه

جمیله جلیله معظمه

حامله البلوی بغیر شکوی

حلیفه العباده و التقوی

حبیبه الله و بنت الصفوه

رکن الدی و آیه النبوه

شفیعه العصاه ام الخیر

تفاحه الجنه و المطهره

سیده النساء بنت المصطفی

صفوه ربها و موطن الهدی

قره عین المصطفی و بضعه

مهجه قلبه کذا بقیه

فهیمه عقیله حکیمه

مهجه قلبه کذا بقیه

فهیمه عقیله حکیمه

محزونه مکروبه حکیمه

عابده زاهده قوامه

با کیه صابره صوامه

عطوفه روفه حنانه

البره الشفیقه الانانه

والده السبطین دوحه النبی

نور سماوی و زوجه الوصی

بدر تمام غره غراء

روح ابیها دره بیضاء

واسطه قلاده الوجود

دره بحر الشرف و الجود

ولیه الله و سر الله

امینه الوحی و عین الله

مکینه فی عالم اسماء

جمال الاباء شرف الابناء

دره بحر العلم و الکمال

جوهره العزه و الجلال

قطب رحی المخاخر السنیه

مجموعه الماثر العلیه

مشکاه نور الله و الزجاجه

کعبه الامال لاهل الحاجه

لیله قدر لیله مبارکه

ابنه من صلت به الملائکه

قرار قلب امها المعظمه

عالیته المحل سر العظمه

مکسوره الضلع رضیض الصدر

مغصوبته الحق خفی القبر

هذه الابیات النورانیه من الجنه العاصمه .

قال المحقق الربانی ملا محمد باقر صاحب الخصائص الفاطمیه :

سبحانک اللهم یا فاطر السماوات العلی و فالق الحب و النوی انت الذی فطرت اسما من اسمک و اشتققته من نورک فوهبت اسمک بنورک حتی یکون هو المظهر لظهورک فجعلت ذالک الاسم جرثومه لجمله اسمائک و ذالک النور ارومه لسیده امائک و نادیت فی الملاء الاعلی : انا الفاطر و هی فاطمه و بنورها ظهرت الاشیاء من الفاتحه الی الخاتمه فاسمها اسمک و نورها نورک و ظهورها ظهورک و لا اله غیرک و کل کمال ظلک و کل وجود ظل وجودک فلما فطرت فطمتها عن الکدورات البشریته و اختصصتها بالخصائص الفاطمیه مفطومه عن الرعونات العنصریه و نزهتها عن جمیع النقائص مجموعه من الخصائل المرضیه بحیث عجزت العقول عن ادراکها و الناس فطموا عن کنه معرفتها فدعا الاملاک فی الافلاک بالنوریه السماویه و بفاطمه المنصوره ام السبطین و اکبر حجج الله ع لی الخافقین ریحانه سدره المنتهی و کلمه التقوی و العروه الوثقی و سر الله ارمضی و السعیده العظمی و المریم الکبری و الصلوه الوسطی و الانسیه الحوراء التی بمعرفتها دارت القرون الاولی : و کیف احصی ثناها و ان فضائلها لا تحصی و فواضلها لا تقصی : البتول العذراء و الحره البیضاء ام الیها و سیده شیعتها و بنیها ملکته الانبیاء الصدیقه فاطمه الزهراء سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها .

برای حضرت فاطمه علیهاالسلام کنیه های متعدده ای است و از آن جمله است ام الفضائل ، ام العلوم ، ام الکتاب ، الم الخیره و ام

الاسماء زیرا آن حضرت مظهر اسماء حسنی الهی است .

در هر صفتی مظهر اسماء الهی

اندر فلك قدرت نبود چو تو ماهی

و از القاب و کنبه های آن حضرت است ام الحسن ، ام الحسین ، ام المحسن ، ام الئمه و ام ابیها چه آن حضرت مقوم و مربی جهت مقام روحانبت حضرت ختمی مرتبیت است و بیان تشریح این مطلب مهم محتاج به تحقیق نیر عرشی است و مولف این تحقیقت را ضمن همین رساله نموده است .

اشراق پنجم

اشراق پنجم : در بیان تحقیق نیر عرشی محور ام ابیها

در صدور این کلام معجز نظام از لسان مبارك حضرت خیر الانام پیغمبر عالی مقام و تعبیر آن بزرگوار درباره دختر والا گهرش ملکه ملك و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به (ام ابیها) جای هیچ شك و تردید نیست . مخصوصا که از ناحیه عامه و خاصه این گفته روایت شده است . ولی فهم این نکته مهم در وسع ادراك همه کس نیست ، مگر برای راسخون فی الحکمته والعرفان

خواهی گفت چگونه می شود دختری مادر پدر باشد ؟

مسلم است که این گفته پیغمبر اکرم درباره دخترش (ام ابیها) محض اظهار و ابراز محبت نبوده تا از گفته های عرفیه تعبیر شود و نیز از باب عطوفت و مهربانی به دخترش این تعبیر از آن حضرت سزاوار نیست که بگوید مادرم و نمی شود گفت که پیغمبر (ص) در مقام احترام با تعبیر به این کلام درباره دخترش چنین فرمایشی نموده است ، زیرا هر چند بسیار مورد احترام پدر باشد مادر پدر یا به منزله مادر نخواهد گردید .

پس گفتن پیغمبر خاتم به دخترش (ام ابیها) را نمی شود از این تعارفات تلقی نمود و حمل بر این احساسات عرفیه کرد و از طرفی العیاذ بالله نمی توان آنرا گزاف و مجاز توهم و تصور نمود ، زیرا ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد (ص) که مجسمه عصمت است و اعلی مرتبه عصمت را اقوالا و احوالا واخلاقا و افعالا در تمام شئون واجد است ، منزه است از اینکه گزاف بگوید . بلکه شبهه ای نیست که این کلام معجز نظام در تعبیر (ام ابیها) بیان حقیقت و عین واقعیت است که از لسان آن حضرت نسبت به دخترش حضرت فاطمه سلام الله علیها صادر شده است و تحقیق این حقیقت و واقعیت از نظر نگارنده این است :

(تحقیق عرشی محور بیان (ام ابیها) از نظر مولف)

باید دانست همین طور که برای حق مقامی است که آنرا (احدیت) نامند و این مقام مطلق و نهان بودن صفات و اسماء الهیه و اسرار آنها و نهان بودن اسرار عالم تکوین و تکلیف است ، و بعد از آن مقام الوهیت و (احدیت) که آن مرحله کثرت اسمائیه و صفاتیه است و در این مرحله ظهور حقایق به نحور تفصیل است ، به نحوی که محرم ظهور و اظهار به جز خاصان دربار و مقربان درگاه الهی کسی نیست ، بعد از این مقام ظهور حق است به اشراق و تجلی فعلی که آنرا وجود منبسط خوانند - که عرش استواء مقام صادر اول و عقل کل و حقیقت محمدیه است - همچنین مقام ولایت کلیه مطلقه که اقرب به حق از آن چیزی نیست ، دارای سه مرتبه از ظهور است :

اول مقام غیب که جمیع شئون ولایت و خواص و برکات آن در آن مقام غیب مستکن و مستجن است و آن طور وجودی حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد (ص) است که رشته های منفصله از آن حضرت از حضرت علی مرتضی علیه السلام گرفته تا حضرت حجت مهدی علیه السلام همه در غیب وجود آنجناب

موجود و محجوب از مشاهده اغیار بودند تمام اوصاف کمالیه دوازده امام علیهم السلام از علی (ع) با همه سخنان درر بارش و با همه علوم و کمالاتش تا وصی دوازدهم مهدی (ع) با همه علوم و کمالاتشان بنحو اجمال و بساطت در پرده غیب نبی اکرم و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم متحقق و مستور بود .

مقام دوم از طور ولایت بروز آن است در هویات مبارکه ائمه علیهم السلام که تفصیل همان مقام اول است چنانکه پیدا است که تفصیل علوم و بسط سخن در مراحل توحید و علوم ماوراء الطبیعه و حل مشکلات و تعلیم اخلاق فاضله ، از حضرت علی مرتضی علیه السلام که شروع شد ، مخزن آن حضرت رسول خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود . لیکن در مرتبه احدیت و غیب و تعالیم و ظهورات ائمه اطهار بعد از حضرت امام علی علیه السلام از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری و بعدا حضرت حجت مهدی ولی دهر و امام عصر صلوات الله علیهم اجمعین به همین منوال که مبسوطا همه آنان نظیر کثرت اسمائیه بطور متعدد ظاهر و شعب علوم و حکمت و فضایل و کمالات از هر یک جداگانه به عالم وجود فیضان نمود .

مقام سوم مرحله ظهور ولایت است بصورت تصرف و تجلی فعلی و تکوین باذن الله تعالی در همه کائنات که مقام صنع است و بدیهی اسصت که به عنوان خلافت الهیه منظور است نه به عنوان استقلال و این مقام مرتبه ظهور مشیت است همچنانیکه وجود منبسط مقام فعل و مرتبه مشیت است :

تا اینجا معلوم شد که مقام ولایت کلیه مطلقه به مظهریت حق دارالی شئون و مراتب ثلاثه الهیه (از احدیت و احدیت و مقام تجلی فعلی می باشد .)

و نیز معلوم شد که ولایت یک مقام اجمال دارد و یک مقام تفصیل اما مقام اجمال از طور ولایت که مظهر مرتبه (احدیت و غیب) است مخزن آن حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد صل الله علیه و آله است و مقام تفصیل از طور ولایت بروز آن است در هویات مبارکه ائمه اطهار علیهم السلام که تفصیل همان مقام اول است .

حال پس از این مقدمه عرفانیه می گوئیم شبهه ای نیست که منشاء بروز و ظهرو تفصیلی مقام ولایت کلیه مطلقه همانا حضرت فاطمه دختر حضرت خاتم انبیاء صلوت الله و سلامه علیهما است که این بی بی عالم علت بروز ولایت از بطن اجمال به ظهور تفصیلی در مرتبه وجود ائمه اطهار گردیده است در حقیقت مقوم جهت ولایت و روحانیت پدرش خاتم انبیاء شده و جهت ولایت و روحانیت پدرش را در مقام بسط و ظهور جلوگر ساخته است .

بیان مطلب

بیان مطلب به لسان واضح تر نیز محتاج چند مقدمه دیگر است . مقدمه اول : آنکه ام که به فارسی آنرا مادر گویند به لحاظ آنست که محل تربیت ماده ولد و پروراندن تا حدی که از عالم قوه به فعلیت برسد می باشد و چون ولد از تربیت ام متولد و متکون می گردد ، از این جهت است که به مادر (ام) اطاق می شود و لذا شیر دادن و حضانت شرط امیت نمی باشد بلکه پروراندن در رحم شرط امیت است .

مقدمه دوم : مراد از (اب) در حدیث مبارک مقام ظهور تفصیلی جنبه ولایت و روحانیت حضرت حتمی مرتبت (ص) است . و شکی نیست در اینکه این نحوه و این طور از وجود حضرت رسول اکرم (ص) که مقام ظهور تفصیلی ولایت و روحانیت آن حضرت است متحقق نگردد ، مگر به وجود ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین چه آنکه در بدو دعوت حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان رحلت آن بزرگوار بواسطه کمی وقت و کثرت ابتلائات به جنگها و محاربات و امثال آن مقدور آن حضرت نگردید که مقام ولایت کلیه و روحانیت کامله خود را به بیان ارد و احکام اسماء و صفات و آنها که مقتضیات اسمائند و اسرار مقام ولایت را کلا و طرا و تفصیلا نمایان و اظهار فرماید . ولیکن ائمه اطهار علیهم السلام به نحو مبسوط و به تفصیل این

مرتبه را یعنی مقام تفصیل ولایت و روحانیت حضرت ختمیه را به مقام بسط و ظهور تفصیلی جلوه دادند ، چنانکه اخبار و احادیث صادره از مقام عصمت و مخازن علم و حکمت شاهد و برهان این قسمت است . مخصوصا اخبار صادره از امامین همامین حضرت باقر العلوم و حضرت صادق کاشف حقایق علیهم الصلوه و السلام در بیان شرح اسماء و صفات حق تعالی و رموز اسرار و دقایق توحید که در کتاب اصول کافی کلینی و توحید صدوق و احتجاج طبرسی و غیره ثبت و ظبط است و هم آثار مرویه از حضرت رضا علیه السلام در همین مقام که مقام بسط و تفصیل ظهور ولایت است و در کتب معتبره منقول است نیز شاهد قوی و برهان محکم بر اسن مطلب است که بیان نمودیم تا برسد به دوره رجعت ائمه اطهار که ظهور کامل مقام ولایت کلیه مطلقه و دولت و حکومت کلی آنها متصل می شود به افق عالم آخرت :

باش تا صبح دولتش بدمد

کاین هنوز از نسائم سحر است

(لکل اناس دولته یرقبونها

و دولتنا فی آخر الدهر یظهر

این بیت منسوب است به حضرت امام صادق علیه السلام .

مقدمه سوم : نظر به دو مقدمه قبل ، هرگاه کسی بگوید که ائمه اطهار علیهم السلام وجود تفصیلی حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و اله و سلم هستند (به اعتبار جهت روحانیت) نه به لحاظ مقام جسمانیت ، درست و صحیح گفته است . زیرا حقیقت ولادت ثانویه روحانیت حضرت رسول اکرم (ص)از بطن اجمال بطور تفصیلی در مرتبه ائمه اطهار علیهم السلام حاصل شده است .

پس از تمهید این سه مقدمه ، حال می گوئیم حضرت فاطمه سلام الله علیها (ام ابیها) یعنی مادر حضرت رسول (ص)است به شرط رعالیت دو امر یکی آنکه مراد از حضرت رسول مقام روحانیت آن حضرت است و دوم آنکه مادر بودن حضرت فاطمه زهراء (ع)برای پدرش به لحاظ وجود تفصیلی روحانیت حضرت رسول (ص) که قبل از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و تولد او دارا بوده است .

پس نتیجه این شد که مراد از (ام ابیها) این است که حضرت رسول خاتم (ص)مولود روحانی تفصیلی دخترش محسوب می گردد . زیرا دخترش فاطمه (ع)مادر ائمه اطهار (ع)می باشد و ائمه علیهم السلام وجود روحانی تفصیلی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و به عبارت اخری : ولادت ثانویه روحانیه حضرت رسول خاتم (ص)از بطن دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است .

بالجمله

الفاطمه متولده جسما من ابیها و اما ابوها فهو متولد روحا و تفصیلا من بنتها (لا جسما و لا اجمالا) . خذ هذا التحقیق النیر العرشی و اغتنم :

للحکیم المتاله و العارف الصمدانی میرزا محمود القمی رضوان الله تعالی علیه (المتخلص بالرضوان) : فی نعت الفاطمه الزهرا سلام الله علیها

ای مهین بانوی بیت الحرم غیب قدم

سر ناموس رسول مدنی خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت

وی تو بانوی همه ملک عرب تا به عجم

ای تو آن گوهر یکتا که به یکتائی تو

مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم
دختر اینگونه به صلب ازلیت نایاب
گوهر اینگونه ندارد ابدیت به رحم
نه به پشت قدماین نقش و نه در بطن حدوث
پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم
مطلع شمس جمال و افق ماه جلال
مشرق سر وجود و ملک خلق شیم
چادر عفتت از بافته نور خدا
پرده عصمتت از اقمشه شهر قدم
بطن در بطن همه لامعه نور خدا
صلب در صلب همه بارقه علم و کرم
جلوه در جلوه همه مظهر انوار خدا
پرده در پرده همه سر جلال اعظم
مام در مام همه صاحب جاه و حشمت
باب در باب همه قبله حاجات امم
دوده در دوده همه مظهر انوار خدا
پشت در پشت همه معدن الطاف و نعم
پدران تو همه یکه سواران وجود
مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم
پسران تو بزرگان همه کون و مکان
ابن در ابن همه شمس ضحی بدر ظلم
معنی سوره قدری و ظهور طه
بضعه حضرت یاسین و به قرآن توام
این چنین نسخه دگر نسخه نویس ایجاد
نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم
روحت از روح رسول و تنت از جوهر قدس
در سراپای تو پا و سرا حمد مدغم
همسرت حیدر و زان فخر کنی بر حوا
پدرت احمد و زان فخر کنی بر آدم
خجل از سبحه و سجاده زهدت یحیی
بنده قدس تو عیسی و کنیزت مریم
ای که بر خاک درت ملک و ملک سجده کنان
پی تعظیم درت پشت کند گردون خم

بندگان تو ز آسیب قیامت آزاد
دوستی تو جراحات گنه را مرهم
(راه باز است ز کوی تو به سرچشمه فیض
چون توئی کوثر و هم منبع فیض عالم)
شمئه فضل تو را ناطقه ام باشد لال
پاره فضل تو را نطق مجرد ابکم
چشم تا چشم خدا بین نشود می نشود
با تو ای محرم اسرار الهی محرم
چون تو دیدی که جهان لایق ماوای تو نیست
کردی عجل بوفاتی طلب از باب کرم
گرچه من تجربه کردم که حقیقت دانان
همه در نقمت و در رنج و عذابند و الم
بر خلاف عادت این تجربه (رضوان) می خواه
تا که صدیقه نجاتت دهد از دست نقم
قطره ای ریز ز ابر کرمت بر (رضوان)
پیش یک قطره ز جودو کرمت عمان نم

اشراق ششم

قسمت اول

اشراق ششم : بیان اینکه وجود فاطمه زهرا س مصداق کوثر اعطائی خدا به خاتم انبیاءاست
بسم الله الرحمن الرحیم
انا اعطیناک الکوثر ، فصل لربک و انحر ، ان شانئک هوالابتر .
ذات اقدس حضرت احدیت جلت عظمته خطاب به حبیبش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیه و الثناء می فرماید : ما که مالک الملک و الملکوت و صاحب العز و الجبروت هستیم به تو که مختار و برگزیده ما از کل ماسوا هستی کوثر عطا فرمودیم .
کوثر یعنی چه ؟
کوثر به معنای خیر کثیر است و در این مقام که مقام تفضل و عنایت ذات الوهی است به حضرت ختمی مرتبت ، شامل است جمیع خیرات نامتناهیه و تمام مواهب و فیوضات الهیه و کلیه عطایا و آلاء و نعم ربانیه را علی الاطلاق اعم از مواهب و عطایای لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه و اعم از نعم دنیویه و برزخیه و اخرویه و اعم از نعم غیبیه و شهودیه و اعم از نعم ظاهریه و باطنیه و از نعم آفاقیه و انفسیه و نعم امریه و خلقیه از عرشیه و فرشیه بطوریکه هیچ خیر و نعمتی و کمالی و فضیلتی در اقلیم هستی و دار وجود از غیب و شهود نیست ، مگر اینکه همه در تحت حیطه کوثر اعطائی الهی به حبیبش خاتم النبیاء و سرور اصفیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء واقع و قرار گرفته است : حال با توجه به این معنی که اشاره شد نسبت به کلمه (کوثر) به

معنای خیر کثیر شبهه ای نیست که سایر معانی در تفاسیر عامه و خاصه همه از مصادیق همین خیر کثیر است نه معنای استقلالی ، تا مورد اشکال برخی از مفسرین واقع شود .

و بر این اساس نه توهم اختلاف معانی کوثر لازم آید و نه مورد برای خواستن مدرک و دلیل برای معانی متعدد لازم آید و نه کوثر محتوای خود را از نظر معنای خیر کثیر بی نهایت از دست می دهد و نه معنای آن محدود می گردد ، چه مصادیق کوثر به معنای خیر کثیر نامتناهی است و دلیل و برهان برای اثبات آن مصادیق ، خود کوثر است که اعطاء الهی به شخص پیغمبر است و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء) چنانکه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید و کان فضل الله علیک عظیما ۸ آیه ۱۳ سوره نساء .

پس شکی و تردیدی در این واقعیت نیست در صورتیکه خداوند متعال از دنیا تعبیر به متاع قلیل فرموده است ، مسلم و محقق و ثابت و محرز است خیر کثیر اعطائی و فضل عظیم حق تعالی بی نهایت است . پس مصادیق کوثر اعطائی به حضرت ختمی مرتبت از حیطه احصاء و شمار خارج است چون نامتناهی است .

کتاب فضل پیمبر تمام نتوان کرد

اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار

کسی که دم زند از فضل بی نهایت او

چو مرغکی است که از بحر تر کند منقار

اینک به مصداق آیه شریفه قرآنیه و لو ان ما فی الارض من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعه ابحر ما نفذت کلمات الله) آیه ۲۷ سوره لقمان و قال امام الهادی علیه السلام نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی (احتجاج طبرسی (ص)۲۳۳)

نگارنده اعتراف و اذعان دارد که فضائل اهل بیت عصمت و معادن حکمت که در راءس آنها حضرت ختمی مرتبت است ، قابل احصاء نیست و تنها می خواهیم به شمه ای از مصادیق کوثر اشاره اجمالی بنمائیم و برای نمونه به عنوان برداشت قطره ای از دریای بی کران ، به ذکر تعدادی از آن مصادیق - با کمال معذرت از حضرت ختمی مرتبت - به قدر وسع ادراک خود بپردازیم . ما یدرک کله لا یترک کله

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

یان اجمالی و مختصر محور از مصادیق کوثر

از مصادیق کوثر و خیر کثیر نامتناهی اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیه و الثناء آنکه در عالم احدیت مطلقه او را واجد مقام فناء مطلق در هو هویت حق قرار داد و او را متحقق به اسم (هو) گردانید و به همین جهت دعوت آن حضرت را به (قل هو الله احد) (الله الصمد) که اعلی مرتبه توحید است قرار داد از مصایدق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم لاهوت و عالم اسماء و صفات و را مظهر اتم مقام الوهیت و مجلای اکمل اسم اعظم خود قرار داد . پس ظهورات جمیع اسماءۀ الهیه و تمام صفات ربوبیه در احاطه وجود آن حضرت است از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم جبروت اعلی و عالم عقول و ملائکه مجرده قدسیه ، او را صدر نشین مجلس تعقلات و رئیس عقول مجرده قرار داد . پس جمیع عقول طولیه و عرضیه همه در حیطه عقل کلی محمدی (ص)قرار گرفته است از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آ نکه در عالم ملکوت اعلی او را صدر نشین انوار اسپهبدیه و نفوس کلیه قرار داد . پس جمیع نفوس و ارواح ، در حیطه نفس کلیه الهیه و روح اعظم محمدی (ص)قرار گرفته است .

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم مثال اکبر آن سرور را دارای بهترین صور بهیه قرار داده است

. پس جمیع صور مثالیه و ملکوتیه در تحت صورت مثالیه ملکوتیه آن حضرت قرار گرفته است .

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم ناسوت و نشانه طبیعت او را دارای لطیفترین اجسام مادیه و اعدل امزجه قرار داده ، پس جمیع اجسام در حیطه جسم لطیف شریف نورانی آن حضرت قرار گرفته است .

از مصادیق ککوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم هستی و اقلیم وجود از غیب و شهود ، وجود او را اشرف مافی الوجود قرار داده است .

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اطائی الهی به آن حضرت آنکه در نظام خلقت او را صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین قرار داد و جهان امکان را به طفیل وجود آن حضرت آفریده به حکم حدیث شریف قدسی لولاک لما خلقت الافلاک و افلاک در اینجا کنایه از عالم امکان است ، یعنی من از غایت محبتی که به تو دارم به طفیل وجود تو عالم امکان را خلق نمودم . معنای دیگر که تحقیق پدرم مرحوم آیت الله شیخ محمد کاظم مجتهد ربانی جامع علوم معقول و منقول بود این است که (اگر نه وجود تو می بود از حیث اشریفیت که واسطه فیض گردید بین واجب و ممکن ، خلقت افلاک ممکن نبود .)

(توئی شاه و همه افلاک خیلند

همه عالم تو را یکسر طفیلند)

و لعنعم ما قال العالم الربانی الشیخ محمد حسین الغروی الاصفهانی (ره) :

اشرق کالشمس بغیر حاجب

من مشرق الوجوب نور الواجب

اومن سماء عالم الاسماء

نور المحمدیه البیضاء

لقد تجلی مبدء المبادی

من مصدر الوجود و الایجاد

من امره الماضی علی الاشیاء

او علمه الفعلی و القضائی

رقیقه المشیمه الفعلیه

او الحقیقه المحمدیه

او نفس نفس النفس الرحمانی

بصورت بدیعته المعانی

او فیضه المقدس الاطلاقی

فاض علی الانفس و الآفاق

او انه حقیقه المثانی

و عند اهل الحق حق ثانی

لا بل هو الحق فمن رآه

فقد رای الحق فما اجلاه

اذا مقتضی الفناء فی الشهود

عینیه الشاهد و المشهود

هو التجلی التام و المجلی الاتم

و مالک الحدوث سلطان القدم

ابوالعقول و النفوس و البشر

و قوه القوی و صوری الصور

و لوح الالواح مجامع الحکم

او قلم الاقلام او اعلی القلم

اصل الاصول فهو عله العلل

عقل العقول فهو اول الاول

حقیقه الحقایق الکلیه

و جوهر الجواهر العلویه

وجوده جمع جوامع الکلم

و الجوهر الفرد الذی لا ینقسم

عرش الهویه المحمدیه

مقامه المحمود بالختمیه

هو العزیز و الشدید فی القوی

و الملک الذی علی العرش استوی

کل وجود هو من وجوده

فکل موجود رهین جوده

و عالم الابداع من ظهوره

و نشاته التکوین ظل نوره

بل هو روح عالم الارواح

و جاعل الارواح و الاشباح

محمد له من المحامد

ما جل عن احصاء ای حامد

کل نبی هو تحت رایه

کل ولی هو فی ولایه

و هو شفیع الکل فی القیامه

علیه تاج هذه الکرامه

فاتحه الوجود خاتم الرسل

جل عن الثناء ما شئت فقل

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه او را مظهریت مقام صمدیت خود قرار داد . پس در واقع و در حقیقت آن حضرت مظهر بسیط الحقیقه و کل الکمالات الذاتیه و الصفاتیه و الفعلیه الهیه است .

لمولفه

احمد آمد مظهر کل الکمال

احمد آمد مظهر کل الجمال

دعوت احمد به (الله الصمد)

چونکه بود او مظهر فرد صمد

زان محمد خاتم آمد در وجود

مثل او نی بود و نی خواهند بود

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد (ص)مظهر ذات احد

از مصادیق کوثر و خیر کوثر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه وجود او را رحمت برای تمام عالمیان و نعمت برای تمام جهانیان قرار داد . کما اشار الیه نص الکتاب الالهی لقوله تعالی (و ما ارسلناك الا رحمه للعالمین

آیه ۱۰۷ سوره انبیاء عالمین جمع است و شمولش سریا نیست که تمان عوالم امکانی را شامل است . چه حقیقت محمدیه مظهر رحمت واسعه الهیه است و خداوند منان فرموده است و رحمتی وسعت کلشی ء آیه ۵۶ سوره اعراف .

پس به حکم این مظهریت برای رحمت واسعه الهیه و رحمتش کلی و انبساطی و محیط به جمیع عوالم است و این آیه مبارکه بهترین برهان است بر اینکه حقیقت محمدیه (ص)صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین است ، در قوس نزول و خاتم النبیین است در قوس صعود . چه اگر چنین نباشد وجودش نسبت بمن سبق و من لحق رحمت نخواهد بود و حال آنکه فرمود و ما ارسلناك الا رحمه للعالمین

پس ثابت و مبرهن است که وجود آنحضرت رحمت برای جمیع عوالم است .

لمولفه

رحمه للعالمینش خوانده حق

رحمتش با من سبق با من لحق

صادر اول وی است اندر نظام

جمله عالم بدو دارد قوام

مظهر رحمت شده اندر جهان

عالم و آدم طفیل او بدان

شد وجودش رحمتا للعالمین

خاتم پیغمبران و مرسلین

حق مر او را برگزید از این و آن

رحمه للعالمینش کرد از آن

این عطای کوثر ربانی است

شکر آن (صل) سپس قربانی است

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی پروردگار به آنحضرت آنکه مقام خاتمین در نبوت را منحصرا به آن بزرگوار عطا فرمود کما

اشار الیه نص الکتاب الالهی و ما کان محمـد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیی علیما آیه ۴۰ سوره احزاب :

کلمه مبارك (خاتم) در این آیه شریفه هم بفتح تا وهم بکسر تا قرائت گردیده است اما خاتم بفتح تا بمعنای ما یختم به می باشد یعنی سلسله جلیله انبیاء و رسل باو ختم گردیده است و سند نبوت و رسالت و سفارت الهیه بوجود او یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) مهر گردیده شده است :

خاتم بکسر تا یعنی ختم کننده انبیاء و رسل است و نبوت و رسالت بآنحضرت سمت اختتام یافت و مهر گردید و دیگر بعد از آن بزرگوار نبی و رسولی نیست :

شکی نیست که مهر در خاتمه سند زده می شود که اعلام و علامت ختم و پایان سند است یعنی مطلب از هر جهت و هر بابت تمام و تکمیل گردیده و سند کامل است و آنچه باید نگارش یابد مرقوم گردید و این مهر علامت و نشانه اعتبار و خاتمه سند است و مسلم است بعد از ختم سند و اختتام آن و زدن مهر هر چه نوشته شود زاید و باطل و از درجه اعتبار ساقط است و به هیچوجه سندیت ندارد :

ذات احدیت جلت عظمته به حکمت بالغه خود دائره نبوت را به حضرت ختمی مرتبت عقل کل هادی سبل محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء ختم فرمود و سند نبوت و رسالت را تکمیل و به متهای درجه کمال صعودی رسانید و دیگر محال و غیر ممکن است که بعد از آن حضرت نبی و رسولی بفرستد زیرا تجلی حقتعالی و مبدء اعلی تکرار پذیر نیست به حکم قاعده مسلمه برهانیه لا تکرار فی التجلی چه تکرار در تجلی لازمه اش تکرار در متجلی است و متجلی خدای واحد فردانی است . که ثانی بردار نیست پس خاتم که مظهر اسم جامع است دوم بردار نیست فثبت المطلوب که وجود خاتم نبوت در نظام خلقت و کشور هستی یکی است و منحصر به فرد است و دیگر محال و ممتنع است که بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد (ص)خدای متعال موجودی به این جامعیت و کمال ایجاد نماید تا چه رسد به اینکه در نظام تشریع پس از آن حضرت ، نبی و رسولی و سفیری بسوی خلق و عباد الی یوم القیامه و المعاد بفرستد .

بنابراین ثابت و مبرهن است که خدای حکیم منحصرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رتبه خاتمیت سرافراز و خاتمیت را به آنحضرت عطا نموده است .

خاتم کسی است که جمیع کمالات به او ختم و مرتبه نهائی هر کمالی را به نحو اعلی و اتم واجد و خاتم کل کمال انسانی و جامع کل جمال و جلال ربانی و دارای خلافت مطلقه ذات سبحانی و اشرف از کل ماسوا باشد و فوق مرتبه و مقام او مرتبه ای نباشد ، مگر مرتبه احدیت محضه جلت عظمته و مصداق خاتم منحصرا پیغمبر اسلام حضرت خیر الانام عقل کل و سید الرسل شخص محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء می باشد و بس :

لمولفه

پس محمد (ص)خاتم آمد در مقام

نیست کس ما فوق او اندر نظام

از عنایات خدای ذوالجلال

ختم گردیده به آن حضرت کمال

ز آن شرایع نسخ شد با دین او

که نباشد بهتر از آئین او

شرع او ثابت الی یوم القیام

حکمش ایضا در حلال و در حرام

بشنو از برهان و قرآن این کلام

شد به او ختم نبوت والسلام

این عطای کوثر ربانی است

شکر آن صل سپس قربانی است

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد (ص)مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه او را مبعوث بر کل خلایق و تمام جهانیان گردانید و آن حضرت را به عنوان سفیر اظم و رسول خاتم برای کافه ناس و جمیع اهل عالم فرستاده است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (تبارک الذی نزل القرآن علی عبده لیکون للعالمین نذیرا) آیه ۱ سوره فرقان و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیر او نذیرا آیه ۲۷ از سوره سبا : قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا آیه ۲۵۸ سوره اعراف و آیات دیگر این آیات مبارکات صریحا دلالت دارد بر اینکه نبوت و رسالت و سفارت حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله عمومی و کلی و مربوط به تمام عالمیان است بدون استثناء پس تصور نشود که آن حضرت مبعوث است بر قومی دون قومی و بر ملتی دون ملتی و بر امتی دون امتی ، بلکه باید دانست که آن حضرت به عنوان رسالت مطلقه بر کلیه اقوام و ملل و امم مبعوث گردیده و خدای منان او را با عنوان منصب عالی نبوت ختمیه برای کل مردم جهان بلکه برای کل انس و جان فرستاده است .

لِمولّفه

او امین وحی و تنزیل خداست

او سفیر حق محمد مصطفی است

او بشیر است و نذیر عالمین

خاتم پیغمبران و مرسلین

او حبیب حق و هادی سبل

مظهر اعظم بود آن عقل کل

او شفیع خلق اندر یوم دین

او شفیع اولین و آخرین

دولت ذات خدای سرمدی

ثابت و جاوید دین احمدی

این عطای کوثر ربانی است

شکر آن (صل) سپس قربانی است

جان ربانی ثناگو تا ابد

بر محمد (ص) مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت اعطاء مقام ولایت کلیه مطلقه است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون آیه ۵۵ سوره مائده ولی در این آیه مبارکه به معنای متصرف و صاحب اختیار و حاکم مطلق در نظام کل است و بیان آن سابقا به تفصیل بیان گردید و گفتیم این ولایت کلیه

مطلقه نسبت به خدا بالذات و بالاصالته است و نسبت به رسول الله و علی مرتضی که آیه در شاءن آن حضرت نازل شده به عنوان مظهریت از ولی مطلق که ذات خداوند متعال است می باشد .

ولایت در عرف اهل معرفت و کرسی نشینان عرض علم و حکمت عبارت است از اتصال شهودی به عالم لاهوت و اطلاع بر حقایق الهیه و اسماء و صفات ربانیه و لوازم آن از اعیان ثابته و دانستن آثار و خواص عین ثابت هر ممکنی از ممکنات و هر موجودی از موجودات به نحو شهود با حق تصرف در کل عوالم و جمیع کائنات و نشئات اعم از عوالم جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه علی الاطلاق .

ولایت دارای مراتب و درجاتی است که از اعلی مرتبه آن تعبیر می شود به ولایت کلیه مطلقه شمسیه و از مراتب مادون تعبیر می شود بولایت جزئیه و مقیده و قمریه و نجمیه . (ولایت کلیه مطلقه) معیت و احاطه دارد بر سایر ولایات به نحو معیت و احاطه کل بر جزء و مطلق بر مقید و اشراق معنوی دارد بر سایر ولایات .

ولایت کلیه مطلقه شمسیه ، اختصاص دارد به حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) و اوصیاء قدیسین آن حضرت و همانطوریکه در عالم حس و حاس و محسوس ، آقمار و نجوم کسب نور از شمس می نمایند ، همین طور در عالم معنی و باطن نیز اقمار و نجوم انبیاء و اوصیاء همه از شمس ولایت کلیه مطلقه استضائه و استناره و استشراق می نمایند .

و لعنعم ما قیل عن لسانهم علیهم السلام

اختران پرتو مشکوه دل انور ما

دل ما مظهر کل کل همگی مظهر ما

نه همین اهل زمین را همه اللهیم

نه فلک در دورانند به دور سر ما

بر ما پیر خرد طفل دبیرستانیست

فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما

چشمه خضر بود تشنه شراب ما را

آتش طور شراری بود از مجمر ما

ماه گر نور و ضیاء کسب نمود از خورشید

خور بود مکتسب از شعشعه اختر ما

خسرو ملک ولایت به حقیقت مائیم

کله از فقر به تارک ز فنا افسر ما

از مصادیق کوثر و خیر کثر اعطائی الهی به آن حضرت مقام شفاعت کبری است که این مقام ارفع و اعلای در شفاعت را ذات اقدس احدیت جلت عظمته به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و علی آله افضل التحیه و الثناء اختصاص داده و آن حضرت را شفیع الشفاء قرار داده است .

شفاعت یکی از مسائل مهمه اعتقادیه است و ایمان به آن از ضروریات دین مقدس اسلام است و این مسئله شفاعت از غوامض علوم ماوراء الطبیعه است . مولف محور این مسئله غامضه تحقیق عمیقانه از نظر قرآن و برهان و عرفان نموده و بیان آن در سایر رسائل ما مشروحا مندرج است . و باید دانست که بطور کلی آن حضرت را سه شفاعت است . اول شفاعت آن حضرت وساطت اوست تکوینا برای نظام ایجاد که واسطه فیض الهی است برای خلقت ممکنات به حکم لولاک لما خلقت الافلاک شفاعت دوم آن حضرت وساطت اوست تشریعا برای سعادت بشر و رهنمائی خلق را به صراط مستقیم حق در تمام شئون اعتقادی و اخلاقی و افعالی

به حکم (انک اتهدی الی صراط المستقیم) آیه ۵۲ سوره شوری .

شفاعت سوم آن حضـرت وساطت آن بزرگوار است در آخرت و نشـئه قیامت کبری برای عاصیان امت به حکم (و لسوف یعطیک ربک فترضی) آیه ۵ سوره الضحی .

مولوی معنوی عالی گفته است

او شفیع این جهان و آن جهان

این جهان در دین و آنجا در جنان

این جهان گوید که تو ره شان نما

آن جهان گوید که تو شه شان نما

پیشه اش اندر بروز و در کمون

اهد قومی اهنم لا یعلمون

فتح گشته از دم او هر دو باب

دعوت او در دو عالم مستجاب

(این عطای کوثر ربانی است

شکر آن صل سپس قربانی است)

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد (ص)مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضـرت آنکه اعلی مرتبه علم لدنی و اشـراقی از مخزن لاهوتی صـمدی خود به آن بزرگـوار افـاضه نمـود و آمـوخت کـه بـا اینکـه آن حضـرت امی درس نخوانـده بـود و نزد احـدی کسب علم و دانش نکرده بـود ، معذالک واجد علوم اولین و آخرین گردید و به مصداق (علمه شدید القوی)

آیه ۵ سوره النجم - یعنی به الله . و نیز به مصـداق (و علمـک مـا لم تکن تعلم و کـان فضل الله علیك عظیما) آیه ۱۱۳ سوره نساء و مصـداق (و انک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم) آیه ۶ سوره نحل . حضـرتش عالم به تمام حقایق الهیه و اسرار وجودیه کماهی کشفا و شهودا گردید .

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز هر مدرس شد

ای امی داننده هر علم کماهی

در فقر الی الله زده سکه شاهی

فرقت ز فر افسر لولاک مباهی

در عالم قدست نبود هیچ تناهی

با آن همه تشریف عنایات الهی

در عالم تجرید چو تو نیست مجرد

قسمت دوم

از مصـادیق کوثر و خیر کثیر الهی بآنحضـرت نوری است که ذات ذی الجلاـل و الاـکرام در قلب مبـارک حبیب خود حضـرت خیر

الانام پیغمبر والامقام اشراق فرموده است . چنانکه در روایت معتبر که مورد اتفاق عامه و خاصه است . این حدیث شریف از کاشف حقایق حضرت امام صادیق علیه اسلام نقل شده که در تاءویل آیه مبارکه انا اعطیناک الکوثر فرموده است (انا اعطیناک نوراء فی قلبک دلک علی و قطعک عما سوای) یعنی ما نوری در قلب تو ایجاد و اشراق و اعطا نمودیم که این نور تو را دلالت و رهنمائی نمود بسوی ما و تو را از ماسوای ما منقطع و به ما آشنا ساخت زیرا در اثر تجلی این نور الهی تو ما را به حقیقت شناختی و دانستی که من صمدم و کل الوجود و کل الخیر و کل الکمال و کل الجمال و کل الجلال و آگاه شدی که جز من حقیقتی و واقعیتی نیست و غیر از من هر چه هست باطل الذات است ، لذا من را اختیار نمودی و از غیر من بکلی منقطع شدی . این نور نه تنها تو را از ماسوی الله بکلی منقطع ساخت . بکله تو را از وجود خودت منقطع ساخت که در مقام فناء فی الله خود را هم ندیدی .

چه حسن اعظم یکتای ایزد

بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دریدند

ز الله ماسوی الله را ندیدند

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی آنکه به آن حضرت حکمت و علم به حقایق اشیاء عطا فرمود و به اسم حکیم مطلق بر آن حضرت تجلی کرد . پس حضرت ختمی مرتبت مظهر حکیم مطلق است . (و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا) از آیه ۲۶۹ سوره بقره .

حکمت در نظر اهل معرفت علم به حقایق اشیاء است کماهی و ریشه و اساس همه اشیاء ، حقایق الهیه و نظام اسماء و صفات ربانیه است . و ما می توانیم در تعریف حکمت بگوئیم (الحکمه هی العلم و المعرفه بحقایق الاهیه و نظام الاسماء و الصفات الربانیه و لوازمها من الاعیان الثابته و ظهور دولها و حکومتها و سر مدا و دهرا و زمانا .

پس هر کس اطلاع کامل بر حقایق الهیه داشته باشد . او حکیم و دانا به حقایق اشیاء است و چنین کسی حکیم و عارف بذات و صفات و افعال الوهی خواهد بود .

دانا به حقایق اشیاء کیست

آنکس که شناخت مبدء اعلی را

و مصداق اتم و اکمل آن حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) است که خدا به عنایت خود اعلی مراتب حکمت را به آن حضرت عطا نموده اعم از حکمت قرآنی و حکمت ایمانی و حکمت برهانی و حکمت وجدانی و حکمت الهی و حکمت ریاضی و حکمت طبیعی و حکمت سیاسی و حکمت علمی و حکمت عملی و بالجمله جمیع اقسام حکمت ، که ذات احدیت جلت عظمته به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله در دانشگاه لاهوتی صمدی خود و در مدر(س) علمک ما لم تکن تعلم) از آیه ۱۳ سوره نساء و مکتب (علمه شدید القوی) آیه ۵ سوره النجم (یعنی به الله) بدون واسطه جبرئیل به آن بزرگوار تعلیم داده است . بطوریکه هیچ مجهولی برای او نیست ، چه او مظهر حکیم مطلق و مظهر علیم مطلق است و خدا او را به عنوان معلم حکمت به حوزه آدمیت مبعوث و بعثت او را بر اهل ایمان منت نهاده است . (لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانو من قبل لفی ضلال مبین) آیه ۱۶۴ سوره آل عمران . ذات احدیت ، قرآن نازل بر حضرت ختمی مرتبت را کتاب حکمت و قرآن حکیم نامیده است . کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (یس و القرآن الحکیم) آیه یک سوره مبارکه یس . شعار قرآن که کتاب حکمت است (تبیانا لکل شی ء) است (قال الله تعالی و نزلناه علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء) آیه ۸۹ سوره نحل .

برو گر عاقلی زین حکمت آموز

به نور حکمت آن جان بیفروز

سخن بشنو ز وحی آسمانی

که مرجان راست عمر جاودانی

چو قرآن بحر بی پایان عرفان

یکی گنجینه شایان عرفان

سخن سنجی که علمه البیان است

گهر آویز گوش عقل و جان است

به پیش حکمت قرآن احمد (ص)

که زد بر مهزن اسرار سرمد

میار افسانه اشراق و مشاء

که شب بود این جهان و قوم اعشاء

به غیر از علم قرآن هر چه گویند

شبان تیره در بیراهه پویند

کتاب سر لاریبی است قرآن

ظهور شاهد غیبی است قرآن

کتاب علم ربانی است قرآن

ظهور سر سبحانی است قرآن

کتاب عشق قرآن است در یاب

صحیفه سر سبحان است دریاب

(مفادش جمله عرفان است دریاب

کلامش جمله برهان است دریاب)

(تمامش حکمت و اعجاز عقلی

ز حق نازل شده بر عقل کلی)

(نباشد معجزی بهتر ز حکمت

لذا جاوید باشد تا قیامت)

(تو (ربانی) از این حکمت بیاموز)

بنور حکمت آن جان بیفروز

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله (قرآن) است . قرآن ظهور علمی الهی و تجلی کلامی ربانی است که بر قلب نورانی آن حضرت اشراق شده است .

این کتاب علم و حکمت از صقع الوهی و سماء احدیت جلت عظمته ، بر آن حضرت نازل گردیده است به حکم (و انزال الله علیک الکتاب و الحکمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما) آیه ۱۱۳ سوره نساء

ذات مقدس الوهی این کتاب آسمانی را که مظهر اسم جامع است و خاتم کتب آسمانی می باشد ، برهان بینه و سند خاتمیت آن حضرت قرار داده است .

این قرآن معجزه عقلیه باقیه دائمیه و ابدیه محمدیه (ص)است . با اینکه ذات ذی الجلال و الاکرام الوهی به جمیع پیغمبران عظام معجزه و آبت و بینه عطا فرموده است ، ولی به هیچیک از آنان معجزه بقیه عطاء ننموده است . بلکه معجزه باقیه عقلیه برهانیه را که قرآن است اختصاص به خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیه افضل التحیه و الثناء داده است و به همین جهت دولت و حکومت قران تا قیامت باقی و احکام آن در تمام شئون ثابت و استوار خواهد بود .

قرآن با حفظ و حراست خدای سبحان از زیاده و نقصان و از تغیر و تبدل در جمیع ازمان مصون و محفوظ و خدا خود حافظ و نگهبان آن می باشد . کما قال الله عزوجل فی کتابه (ان نحن نزلناه الذکر و انا له لحافظون) آیه ۹ سوره حجر .

و لنعم ما قال العارف الالهی جلال الدین محمد فی کتاب المثنوی المعنوی

مصطفی (ص)را وعده کرد الطاف حق

گرد بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجرت را حافظم

بیش و کم کن را ز قرآن را فضم

کس نتاند بیش و کم کردن از او

تو به از من حافظی دیگر مجو

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبت قهر من شد قهر تو

چاکرانت شهره ها گیرند و جاه

دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

تا قیامت باقیش دارم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

ای رسول ما تو جادو نیستی

صادقی هم خرقه موسیستی

هست قرآن مر تو را همچون عصا

کفرها را در کشد چون اژدها

تو اگر در زیر خاکی خفته ای

چون عصایش دان تو آنچه گفته ای

تن بخفته نور جان در آسمان

بهر پیکار تو زه کرده کمان

آنچنان کرد و از آن افزون که گفت

او بخفت و بخت و اقبالش نخفت

(دولت آن مظهر ذات احد

ثابت و جاوید باشد تا ابد)

(جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد)

از مصـادیق کوثر و خیر کثیر اعطـائی الهی به حضـرت ختمی مرتبت محمـد صـلی الله علیه و آله آنکه اعلی مرتبه عرفان و معرفت به توحیـد را به آن بزرگوار عطـا فرموده است به حکم سوره مبارکه (قل هو الله احـد . الله الصـمد لم یلـد و لم یولـد و لم یکن له کفوا احد) .

بـا اینکه تمـام انبیاء و رسل و جمیع سـفراء الهی همه عارف بالله و همه واجـد معرفت توحیـدی بوده انـد ، و نیز با اینکه همه پیامبران دعوتشان به توحید و یگانه پرستی بوده است ، کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون) آیه ۲۵ سوره انبیاء ، اما چون توحید را مراتبی است هیچ یک از پیغمبران نتوانسته اند به این مرتبه اعلی و اشمخ از توحیـد دعوت کنند . زیرا مرتبه آنان در عرفان توحیدی در این مرتبه اعلی و اشـمخ نبوده است . مضافا به اینکه اقوام و امـم آنان قابلیت ادراک و استعداد فهم این مرتبه عالیه را در معرفت به توحید نداشته اند :

پس دعوت به مقام احدیت و صـمدیت ، مختص حضـرت ختمی مرتبت است ، که خود مظهر مقام احدیت و مجلای مقام صمدیت است و امت آن حضرت لیاقت و شایستگی این درس اعلای عرفان و توحید را داشته اند .

قـال السـجاد علیه السـلام (ان الله عزوجـل علم انه سـیکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احـد الحـدیث از اصول کافی کلینی .

این سوره مبـارکه که محتوی اعلی مرتبه درس توحیـد است ، دارای اسـامی و القاب بسـیار است و از آن جمله است سوره المعرفه . سوره الاـس و الاسـاس ، سوره التوحیـد و الاخلاـ(ص)و سوره الجمـال و الجلاـل سوره النجات و سوره الامان و سوره النور و سوره النسبته و سوره الصمد .

مولف وجه تسـمیه این سوره مبارکه را نسـبت به هر یک از اسایم و القاب تفصـیلا توضـیح داده و تمام اقسام توحید را از توحید در احـدیت و توحیـد در الهیت و توحیـد در صـمدیت و توحیـد در صانعیت و توحیـد ذاتی و توحیـد صـفاتی و توحید افعالی و توحید آثاری و توحید در اصل وجود ، با برهان و منطق اسـتدلال محکم عقلی در کتاب (توحید ربانی) که در تفسـیر سوره مبارکه توحید نگاشته است ، مندرج و مسطور بخش اول کتاب مزبور به طبع رسیده و منتشر شده است .

لمولفه

سوره التوحید و الاخلا(ص)خوان

تا که بشناسی خداوند جهان

قل هو الله احد الله صمد

درس توحید است در نزد خرد

هست الله ذات آن کله الوجود

هست الله ذات یکتای ودود

هست الله ذات آن کل الکمال

هست الله ذات آن کل الجمال

چون مبری باشد از اجز او حد

وصفش آمد قل هو الله احد

چون محیط است بر همه کون و مکان

وحدتش را وحدت جمعی بدان

او وجود مطلق است و او احد

او غنی مطلق است او صمد

نیست هستی حقیقی غیر حق

ما سوی لا شی ء و باشد شی ء حق

شی ء و فی ء است هر چه بینی در جهان

لم یکن کفوا احد او را بدان

مخزن کل الکمال آمد صمد

منبع کل الکمال آمد صمد

رو صمد بشناس و او را بنده باش

بنده اصنام و این بتها مباش

عبد ربانی منم یکتا شناس

اس ایمانم بدین باشد اساس

از ازل گفتم احد هو یا احد

تا ابد گویم صمد هو یا صمد

عشق آن ذات صمد دین من است

طاعت او فرض و آئین من است

از مصادیق کوثر و خیر کثر اعطائی الهی نهری است در جنت که ذات احدیت آن را به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله مرحمت فرموده است .

روی عن عبدالله بن عباس انه فسر الکوثر بالخیر الکثیر فقال سعیدبن جبیر ان اناسا یقولون هو نهر فی الجنه فقال هو من الخیر الکثیر . این عبس که خود یکی از مفسرین و از شاگردان امیرالمؤ منین علی علیه اسلام ، است او کوثر را به خیر کثیر تفسیر کرده است . سعیدبن جبیر به او گفت مردم می گوینـد کوثر نهری است در بهشت که خدا آن را به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم عطا نموده است . ابن عباس مرد عالم و دانشمندی بود در جواب او گفت آن نهر بهشتی خود یکی از مصادیق خیر کثیر اعطائی الهی است به آن حضرت .

از این بیان محکم البنیان ابن عباس در جواب سعیدبن جبیر ، به خوبی استفاده می شود که کوثر فقط یک معنی بیشتر نـدارد و آن معنی عبارت است از خیر کثیر ، بنابراین تمام آن معانی دیگر برای تفسیر کوثر همه از مصادیق همین خیر کثیر است .

روایت فوق الذکر در تفسیر عامه و خاصه از طریق سنی و شیعه هر دو نقل گردیده است .

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آنحضرت انشراح صدر است .

چنانکه نص صریح قرآن تصریح به این واقعیت نموده است کما قال الله تعالی مخاطبا لحبیبه محمد صلوات الله علیه (الم نشرح لک صدرک) آیه ۱ سوره انشراح

بیان شاءن نزول سوره مبارکه کوثر

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی نسل کثیر و ذریه فراوان است که اعطاء آن به لطف و عنایت ذات اقدس احدیت به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله از وجود حضرت فاطمه زهرا سلام الله الیها دختر آن حضرت این کثرت نسل و ذریه بسیار نشاءت گرفته است . چنانکه آیه اخیره در سوره مبارکه کوثر برهان این حقیقت و شاهد این واقعیت است ، زیرا در شاءن نزول سوره کوثر مفسرین اتفاق دارنـد بر اینکه این سوره مبارکه وقتی بر پیغمبر اکرم (ص)نازل گردیـد که پسران حضرت خاتم

الانبیاء علیه آلاف التحیه و الثناء بنام قاسم و عبدالله رحلت نموده و از دار دنیا رتفه بودند و دشمنان و حسودان و مخالفان پیغمبر خاتم (ص)از مرگ دو پسر آن زرگوار اظهار مسرت و شادی نمودند و گفتند این شخص یعنی پیغمبر اکرم (ص) ابتر و بلاعقب است و نسل او قطع شد و دیگر اثری از او باقی نخواهد ماند .

فقدان پسران خردسال پیغمبر خاتم و شما ، و زخم زبان دشمنان آن بزرگوار که او را ابتر خواندند ، موجب ناراحتی و افسردگی حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) گردید . لذا در این موقع ذات اقدس حق جل و علا برای تسلی خواتر خاتم النبیاء علیه و آله افضل التحیه و الثناء سوره مبارکه کوثر را به لطف و عنایت بر آن حضرت نازل فرمود و به جیبش حضرت ختمی مرتبت محمد مژده و بشارت داد که ما به تو کوثر یعنی خیر کثیر بی نهایت عطا و مرحمت فرمودیم و از جمله عطایای ما به تو نسل کثیر و ذریه فراوان است که از وجود حضرت فاطمه دختر والاگهر تو به تو خواهیم داد .

(و اینک نسل پربرکت و ذریه آن حضرت است که به اعجاز قرآن مشهود و تحقق یافته است) پس در برابر اعطاء کوثر و این خیر بی نهایت و به شکرانه این نعمت برای پروردگارت نماز بگذار و برای او نحر و قربانی کن که محققا دشمن بدگوی تو ابتر و مقطوع النسل و بلاعقب است :

و اما نسل تو و ذریه تو بکثرت و عزت و سیادت باقی است و آثار روحانی و جسمانی تو از قرآن و عترت تا افق آخرت ثابت و جاوید و شرف دنیا و آخرت و سیادت و نشاتین ملک و ملکوت از آن تو است :

لمولفه

مژده دادش ذات یکتای ودود

کای تو ما را مقصد از کل وجود

لطف ما داده به تو خیر کثیر

آن عطای کوثر است ای بی نظیر

کوثر اعطائی ما ای حبیب

خیر بیرون از شمار است و حسیب

چیست کوثر آن وجود فاطمه (ع)

نسل تو جاوید و ثابت دائمه

ما تو را دادیم که کوثر ای رسول (ص)

دخت تو صدیقه زهرای بتول

منبع خیر کثیر این کوثر است

که بقای نسل تو زین گوهر است

دولت تو تا ابد پاینده است

دشمنت را قهر من کوبنده است

ای نبی خاتم عالی مقام

تا قیامت دین تو دارد قوام

کوری چشم حسودان تا ابد

حافظ دین تو الله الصمد

(باز باش ای باب رحمت تا ابد

بار گاه ما له کفوا احد)

دولت ذریه ات جاوید باد

تو بدن اعطاء کوثر باش شاد

این شرافت در نظامین وجود

خاص تو کرده خداوند ودود

شکر ایزد را که بنمودت عطا

دولت جاوید اندر دو سرا

کوثر اعطائی این خیر کثیر

بر تو لازم شکر آن ای بی نظیر

شکر این کوثر فصل و انحر است

دشمنت خود بی اثر او ابتر است

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

سایه قرآن و عترت مستدام

بر سر ما دائما در دو نظام

ذات اقدس احدیت دختری بحضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و اله بنام فاطمه زهرا سلام الله علیها عطا فرمود که آن بانوی عظمی و ملکه دو سرا ام لائمه علیهم السلام است و ذریه پیغمبر خاتم از وجود این دختر والاگهر تا قیامت کبری باقی است و این است نسل کثیر محمدی (ص)و ذریه بسیار که بوعده پروردگار از آن بزرگوار باقی و پایدار است و این است کثرت نسل و ذریه بی شمار که اختصاص بآنحضرت دارد .

کثرت نسل و ذریه بسیار اختصاص بحضرت ختمی مرتبت دارد

حال ممکن است کسی بگوید که چه طور این کثرت نسل و ذریه بسیار خصیصه آن بزرگوار است که دیگر از پیغمبران دارای نسل فراوان بوده اند ؟

جواب این اشکال با شناختن حقیقت محمدیه (ص)که صادر اول است مندفع است زیرا برهانا عقلا و نقلا ثابت و مبرهن است که آنحضرت صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین است و در واقع آدم اول است لقوله (ص) (انا آدم الاول) یعنی منم آدم لاهوتی جبروتی : و قیل عن لسانه (ص)

و انی و ان کنت بن آدم صورتا

فلی فیه معنی شاهد بابوتی

گر بصورت من ز آدم زاده ام

من به معنی جد جد افتاده اءم

پس در واقع عالم وجود نسل کثیر و ولیده وجودی ذی جود حضرت ختمی مرتبت و دختر گرامیش ملکه ملك و ملکوت عصمت کبری حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیهما می باشد این است کوثر حقیقی منبع خیر کثیر واقعی و اعطاء فضل بی نهایت حضرت احدیت جلت عظمته بحضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که عالم و آدم همه ذریه اویند و بهمین جهت است که فرموده (اول ما خلق الله نوری) و شکی نیست که پیغمبر اکرم و دختر گرامیش فاطمه نور واحدند و خلقت

آنها بر کل ماسوا علی الاطلاق سبقت سرمدی دارد و نیز تقدم شرفی و رتبه ای و دهری بر جمیع موجودات و مخلوقات دارند .

آنچه اول شد پدید از جیب غیب

بود نور پاك او بی هیچ ریب

بعد از آن نور مطلق زد علم

گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یك علم از نور پاکش عالم است

یك علم ذریت است و آدم است

همچو شبنم آمدند از بحر جود

آفرینش از طفیلش در وجود

جمله عالم از شعاع ذات اوست

نسل او باشند و ذریات اوست

جمله از فیض عطای کوثر است

فیض رحمان و عطای داور است

آفرین بر لطف خلاق مبین

کرده این اعطا به ختم المرسلین

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

جان بقربان گرامی دخترش

فاطمه زهرا و دخت اطهرش

کز عنایات خدای اکبرش

خاص احمد کرده او این کوثرش

دست ما دامان صاحب کوثرش

کاو بود شافع به روز محشرش

سایه پیغمبر عالی مقام

بر سر ما در دو عالم مستدام

اشراق هفتم

قسمت اول

اشراق هفتم : در بیان تسبیح حضرت فاطمه الزهرا س با تحقیق نیر عرشی محور جملاتآن

تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها عبارت است از ذکری مخصو(ص)که پدر بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت آن اذکار درربار را به او آموخته و بدختر والاگهرش عطا فرموده است

این ذکر متضمن تکبیر و تحمید و تسبیح پروردگار است و مجموعا صد عدد است : بدین نحو که ذیلا بیان می شود :

سی و چهار مرتبه گفتن (الله اکبر)

سی و سه مرتبه گفتن (الحمدلله)

سی و سه مرتبه گفتن (سبحان الله)

لـذت و ثواب این تسبیـح در فهم و معرفت به آن حاصل و عائـد تسبیـح گوینـده می گردد هر چه درجه معرفت عالی تر است ثواب آنهم بیشتر است در هر عبادت معرفت لازم است چه عبادت فرع معرفت است

دانی که چیست لذت با عارفان نشستن

سمع خدا کشودن صورت خدا شنیدن

از جاهلان مپرسید اسرار حق شناسی

کاین فرقه را نباشد عشق بحق رسیدن

تحصیل معرفت کن تا بندگی بدانی

کاین بوده قصد خالق از بنده آفریدن

بگذار هر چه داری در رهن علم و حکمت

کاخر زیان نه بینی زین کیمیا خریدن

الله اکبر می گوئیم : الله یعنی چه ؟ الله اسم ذات حق تعالی و مبدء اعلی است

الله یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و نعوت و اسماء و الفعلیه بالذات و الاصالته

الله : آن ذاتی است که مستجمع جمیع اسماء لطفیه و اسماء قهریه و اسمساء تنزیهیه و تشبیهیه است

الله : آن ذاتی است که کل الکمال و کل الجمال و کل الجلال و کل الوجود است

الله : آن ذاتی است که کل البهاء و کل الحسن و کل الخیر است :

الله : آن ذاتی است که کل العلم و کل القدره و کل الحیوه است :

الله : آن ذاتی است که واجب الوجود بالذات است :

الله : آن ذاتی است که واجب من جمیع الجهات و الحیثیات است

الله : آن ذاتی است که آن ذاتی است که واجب العلم واجب القدره و واجل الحیوه است

الله : آن ذاتی است که صرف الوجود و صرف کل کمال وجود است

الله : آن ذاتی است که صرف العلم است و صرف القدره و صرف الحیوه است

الله : آن ذاتی است که در مقام الهیت شریک ندارد

الله : آن ذاتی است که در مقام احدیت شریک ندارد :

الله : آن ذاتی است که در مقام فردانیت و وحدانیت شریک ندارد :

الله : آن ذاتی است که که در مقام صمیدیت و شئون صمدیت شریک ندارد

الله : آن ذاتی است که در وجوب وجود شریک ندارد :

الله : آن ذاتی است که در حقیقت وجود ندارد

الله : آن ذاتی است که در اصل وجود شریک ندارد

الله : آن ذاتی است که واجد مقام جمیعت اطلاقیه است

الله : آن وجودی است که دارای وحدت حقه حقیقیه است

الله : آن ذاتی است که علت موجده جمیع اشیاء است

الله : آن ذاتی است که خالق و صانع جمیع اشیاء است

الله : آن ذاتی است که مربی کل اشیاء و موجودات است

الله : آن ذاتی است که مبدء المبادی و علت العلل است

الله : آن ذاتی است که غایت الغایات و نهایته النهایات است

الله هو الـذی اله الخلق عن درک مـائیته و الاحـاطه بکیفیته مـائیت اینجـا مـاهیت است و مراد از ماهیت در اینجا یعنی (ما به هو هو لا مایقال فی جواب ما هو) زیرا ذات حق بسیط است و انیت صرفه و وجود محض است بدون ماهیت که او صمد است :

بیان معنای الوهیت و اقسام توحیـد در کتاب توحیـد ربانی ، تفسیر سوره مبارکه توحیـد به تفصیـل با براهین عقلیه و نقلیه گردیده و بلطف خدا بطبع رسیده است و در اینمقام بفهرست آن محور کلمه (الله) اشاره شد

(حکیم سعدی گوید)

جهان متفق بر الهیتش

خرد ماند در کنه ماهییتش

بشر ماورای جلالش نیافت

بصر منتهای جمالش نیافت

نه بر ذاتبش پرده مرغ وهم

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

نه ادراک در کنه ذاتبش رسد

نه فکرت به غور صفاتبش رسد

توان در فصاحت به سحبان رسید

نه در کنه بیچون سبحان رسید

که خاصان در این ره فر(ص)رانده اند

به (لا احصی) از تک فرو مانده اند

نه هر جای مرکب توان تاختن

که جائی سپر باید انداختن

وگر سالکی محرم راز گشت

به بندند بر وی در بازگشت

کسی را در این بزم ساغر دهند

که داروی بی هوشیش در دهند

بنـابراین عقول جمیع ذوی العقول و افهـام جمیع ذوی الافهام را نه تنها به ادراک کنه ذات و صـفات خـدای متعال راهی نیست بلکه همه در این وادی حیران و سـرگردانند و جز اعـتراف به عجز خود چـاره ای دیگر ندارنـد و این اعتراف و اقرار خلاـصه می شود در ذکر (الله اکبر) : که به بیان آن ذیلا اشاره اجمالی و مختصر می شود :

(الله اکبر : (بیان مختصر محور معنای (الله اکبر)) :

الله اکبر یعنی اکبر من ان یوصف : خـدا بزرگتر از آن است که بوصف در آیـد زیرا هر چه بوهم و فکر و عقـل ما آیـد حق متعال و

ذات ذوالجلال اجل از آن است و مافوق آن است پس چگونه می خواهد بوصف در آید .

بیان مطلب

نظر باینکه ما متنهی هستیم و حقتعالی نامتناهی است : ما محدودیم و حق جل و علا نامحدود : ما محاطیم و حق تعالی محیط :

وجود ما مشوب است به ماهیت و عدم و حق وجود صرف است و از ماهیت و ضوب عدم معری است :

پس چگونه ممکن و میسر است که متناهی ادراک نامتناهی و محدود ادراک نامحدود و وجود مشوب ادراک صرف الوجود را کما هو حقه نماید مضافا به اینکه ما ادراک اتصال خود را بجمیع عوالم نامتناهی نمی کنیم و تا ادراک اتصال خود را بجمیع عوالم ننمائیم عظمت و کبریائی ذات الوهی را در مرتبه فاعلیت او نخواهیم نمود پس چگونه برای ما عظمت ذات کبریاء ذوالجلال ادراک خواهد شد پس بالبرهان (الله اکبر) یعنی (اکبر من یوصف) و این کلم معجز نظام از کاشف حقایق مولانا الصادق علیه الصلوه و السلام است که در معنای (الله اکبر) فرموده است :

چنانچه در کتاب توحید صدوق باب ۴۵ در معنای الله اکبر از آنحضرت نقل شده است :

عن ابی عبدالله علیه السلام قال : قال رجل عنده الله اکبر ، فقال الله اکبر من ای شی ء فقال من کل شی ء فقال ابو عبد الله علیه اسلام : حددته فقال الرجل کیف اقول : فقال علیه السلام قل (الله اکبر من ان یوصف :)

از حضرت ابی عبدالله که مراد حضرت امام صادق علیه اسلام است نقل شده در کتاب مزبور که یکنفر در محضر امام علیه اسلام کلمه (الله اکبر) که تکبیر است بر زبان جاری کرد

حضرت از او سوال فرمود با این تکبیر خدای متعال را از کدام شی و چه چیز بزرگتر می پنداری آن مرد عرض کرد (من کل شی ء) من خدا را از کل اشیاء و از همه چیز بزرگتر می دانم : حضرت فرمود تو با این گفته ات که مورد اعتقاد تو است ذات کبریائی الوهی را تحدید نمودی تو خیال و تصور می کنی اشیاء و موجودات بزرگی در عالم وجود دارند ولی بالمقایسه با آنها خدا را از همه آنها و از کل اشیاء اکبر و بزرگتر می پنداری و حال اینکه این تصور تو غلط و باطل است بلکه در واقع کفر و شرک است زیرا در قبال خدا اشیاء و موجودات هیچ رسمیت و استقلالی ندارند تا خدای یکتا از کل آن اشیاء اکبر و برزگتر تصور گردد .

عرض کرد پس چکونه (الله اکبر) را معنی کنم تا تحدید که لازمه اش این فساد در اعتقاد است لازم نیاید و با اعتقادی صحیح و درست خدا را بشناسیم و چه بگویم که موحد واقعی باشم . حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه السلام فرمود قل الله اکبر یعنی)اکبر من ان یوصف) : یعنی خدا بزرگتر از آن است که بوصف در آید بعبارت دیگر عظمت و کبریائی ذات الوهی قابل توصیف نیست :

و نیز در همان کتاب توحید صدوق باب ۴۵ حدیث دیگری در معنای (الله اکبر) از امام صادق کاشف حقایق روایت شده که واضحتر و بهتر نقاب از چهره حق و حقیقت برداشته شده و عالیترین درس عرفان و توحید به اهل ایمان داده شده است

حضرت ابو عبدالله یعنی امام صادق علیه الصلوه و السلام در جواب شخص دیگر که گفت : (((الله اکبر من کل شی ء) فقال علیه السلام ثم شی فیکون الله اکبر منه) : فقلت ما هو فقال (ع) (الله اکبر من ان یوصف) :

مفاد کلام معجز نظام امام علیه السلام که فرمود (و کان ثم شی ء فیکون الله اکبر منه) این است که اساسا چیزی فی حیال حق و در قبال او نیست تا بگوئی خدا از آن شی ء بزرگتر است چه ماسوی الله عنوان (لاشی ء) دارند .

بنابراین اشیاء و موجودات در قبال هویت حق همه لا شی ء محضند و از خود هویتی ندارند بلکه استحقاق حمل وجود و موجود ندارند چه همه باطل الذاتند چنانچه لبید که سر مست رحیق وحدت و تربیت شده کمتب قرآن است در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مترنم باین بیت گردید

الا کل شی ما خلا الله باطل

و کل نعیم ال محالته زائل

دارد که برای حضرت خاتم انبیا از گفته لبیـد شاعر سراینده این بیت اهتزاز ملکوتی و حال وجـدی حاصل گردید و فرمود (اصدق شعر قال به العرب و او را مورد تحسین و آفرین قرار داد :

ریشه این واقعیت و حقیقت که جز خـدا هیـچ چیز رسـمیت و اصالت وجودی نـدارد منطق وحی و نص قرآن است که فرموده است (ذالـک بان الله هو الحق و ان ما یـدعونه من دونه هو الباطل و ان الله هو العلی الکبیر) ایه ۶۲ سوره حـج فقل بقوه البرهان و القرآن و العرفان : – لا هویته الا هویته و ما سواه علی الاطلاق اعدام و اباطیل :

حکیم سعدی شیرازی گفته است :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست

بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقیقت شناس

ولی خورده گیرند اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند

بنی آدم و دیو و دد کیستند

پسندیده پرسیدی ای هوشمند

بگویم جوابت گر آید پسند

که هامون و دریا و کوه و فلک

پری آدمی زاد و دیو و ملک

همه هر چه هستند ازان کم ترند

که با هستی اش نام هستی برند

عظیم است پیش تو دریا به موج

بلند است خورشید گردون به اوج

ولی اهل صورت کجا پی برند

که ارباب معنی به ملکی درند

که گر آفتاب است به ذره نیست

وگر هفت دریاست یک قطره نیست

چو سلطان عزت علم بر کشد

جهان سر به جیب جهان در کشد

یعنی چون سلطان عزت به احـدیت قهاریه تجلی فرمایـد خط بطلان روی تمام ماسوا کشـیده شود و چشم وحدت بین دیاری را غیر حق نه بیند و معلوم شود

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

(((الحمدلله)))

الحمـدلله : یعنی حمد مختص خدا است و هیچ کس غیر از خدا مسـتحق حمد و لایق سـتایش و سـزاوار ثناء نمی باشد : زیرا حمد و

ثناء در ازاء کمال و فضیلت است و اصل کمالات و فضائل همه از خدا است .

چه وجود ذاتی مختص اوست و نیز کمالات وجودی از علم و قدرت و حیات و اراده و غیرها همه بالذات و بالاصالته مختص اوست : و هر کمال و فضیلتی که در ماسواء است پرتوی از شعشعه جمال ربانی و رشحه ای از کمال و ظل و سایه ای از فروغ حضرت سبحانی است و اشیاء و موجودات از خود هیچ کمال و فضیلتی ندارند تا سزاوار حمد و ثنا باشند پس از این جهت است که مستحق حمد و ثناء منحصرا ذات کل الکمال صمدی الوهی است و لذا فرمود (الحمدلله) که لام (لله) لام اختصاص است و الف و لام (الحمد) را اگر استفراقی بدانیم یعنی کل الحمد و اگر جنسی بگیریم یعی طبیعت حمد مختص خدا است زیرا کامل مطلق بالذات و بالاصالته خدا است :

و اگر حمد و ثناء و تعظیم به جهت برائت از نقص باشد نیز حمد مختص خدا است زیرا موجودی که مبرای و منزه از جمیع نقائص باشد منحصرا خدا است که وجود محض است و از خلط با عدم مبری است و نور صرف است و از شوب با ظلمت معری است و هیچ موجودی غیر از خدا مبری و منزه از کل نواقص و عیوب نمی باشد که مشوب به هیچ عدمی و ظلمتی و نقصی نباشد زیرا ممکن الوجود اگر فرضا برائت از هر نقص داشته باشد ولی برائت از نقص امکان و تعلق بغیر نخواهد داشت و الا ـ ممکن الوجود بالذات نخواهد بود و حال آنکه ممکن الوجود فقر صرفت است .

پس ثابت و مبرهن است که مستحقق حمد و سزاوار ثنا و تعظیم از این جهت هم ذات یکتای صمدی الوهی است و بس : (یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید) آیه ۱۶ سوره فاطر :

و همانطوریکه محمودیتها و ثناها مختص خدا است و عائد به اوست کما فی الحدیث (الیه یرجع عواقب الثناء) همین طور حامدیت هر حامدی برای هر محمودی نیز مرجعش خدا است و عائد به او است و مخصو(ص)اوست کما اینکه بحول و قوه اوست چون هستی بخش اوست و نعمت از آن اسو است و منعم حقیقی و واهب کل نعم و بخشنده کل کمالات و فیوضات و برکات علی الاطلاق او است : پس از این لحاظ هم که حمد و شکر در برابر نعمت باشد نیز مستحق حمد و شکر بالحقیقته جز خدا کسی نیست چه او هست متفرد بالانعام و او است جواد مطلق که جود و بخشش او بر سبیل فیض و عنایت است به بجهت عوض و غرض زیرا کامل مطلق را غرض زائد بر ذات نیست :

فالحمد کل لله و منه و الیه : و در دعا می خوانیم (اللهم لک الحمد سرمدا ابدا لا انقطاع له و لا نفاد له و لک ینبغی و الیک ینتهی) : از عادی عشرات در مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه :

(للحکیم المتاله الحاج ملاهادی السبزواری قدس الله سره السبحانی)

محامد من ای حامد بدت

ظاهرها لای محمود ثبت

فقی الحقیقته الیه آئل

اذ لله فواضل فضائل

فالحمد کل الحمد مخصو(ص)به

بل کل حامدیته بحوله

یا واهب العقل لک الحامد

الی جنابک انتهی المقاصد

بنور وجهه استنار کل شی ء

و عند نور وجهن سواره فی ء

یا من هو اختفی لفرط نوره

الظاهر الباطن فی ظهوره

و لنعم ما قیل :

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی همتاستی

واحد و یکتاپرستی هم خالق اشیاستی

در حقیقت ماسوائی نبود اندر ماسوا

کل شی ء هالک الا وجهه پیداستی

داخل فی کل شی ء خارج عن کل شی ء

وز ظهور خویش هم پیدا و ناپیداستی

اوست دارا و مراتب از وجود واحد است

کل موجودات راگر اسفل و اعلاستی

عکس و عاکس و ظل و ذی ظل متحد نبود یقین

کی توان گفتن که شمس و پرتوش یکتاستی

نسبت واجب به ممکن نسبت شمس است و ضوء

نی به مانند بنا و نسبت بناستی

ذات ممکن با صفاتش گرچه غیر از واجب است

از قبیل فی و شی نی رشح دریاستی

کثرت اندر وحدت است و وحدت اندر کثر تیست

این در آن پنهان بود و آن اندرین پیداستی

حق حق است و خلق خلق و اول از ثانی بری

ثانی از اول معری نزد هر داناستی

در توهم هرچه اید نیست واجب ممکن است

(کل ما میز تموا) شاهد بر این دعواستی

بیت اخیر متخذ است از کلام معجز نظام حضرت باقر العلوم علیه اسلام می باشد که فرموده است (کل ما میز تموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق لکم مصنوع مثلکم مردود الیکم) :

(هر چه اندیشی پذیرای فنا است

آنکه اندر وهم ناید او خدا است) :

((سبحانه الله)))

در کتاب شریف توحید صدوق در باب ۴۴ در معنی (سبحان الله) چنین نقل شده است که از حضرت امیر المؤ منین و سلطان العارفین رئیس الموحدین مولی الموالی علی بی ابیطالب علیه الصلوه و السلام سئوال شد با اباالحسن (ما تفسیر سبحان الله) قال علیه السلام (هو تعظیم جلال الله عزوجل و تنزیهه عما قال فیه کل مشرک فاذا قالها العبد صلی علیه کل ملک : از ولی الله اعظم علی علیه السلام از معنی و تفسیر (سبحان الله) سئوال گردید ولی ذوالجلال فرمود (سبحان الله) در مقام تعظیم و تنزیه ذات خداوند متعال استعمال می شود و هرگاه عبد قائل به این کلمه شود و سبحان الله بر زبان جاری سازد کل ملائک و همه فرشتگان بر آن عبد و بنده

خدا صلوات فرستند :

و نیز در همان کتاب توحید در همین باب ۴۴ حدیث دیگر از هشام جوالیقی نقل شده که گفته است از حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه السلام سئوال کردم از قول خدای عزوجل (سبحان الله) چه قصد می شود از آن حضرت فرمود (سبحان الله) دلالت دارد بر تنزیه خدا که خدای متعال منزه و مبری است از هر عیب و نقص :

ناگفته نماند بنا بر قرائت مشهور در تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ترتیب گفتن آن اول گفتن (الله) اکبر و بعد گفتن (الحمدلله) و سپس ذکر (سبحان الله) است .

نگارنده گوید شاید گفتن (سبحان الله) در آخر این اذکار اعتذار بنده است در نزد پروردگار و پیشگاه الوهی که مبادا ذکر و تسبیح او نواقصی داشته باشد لفظا یا معنا لذا بگفتن (سبحان الله) تنزیه می کند حق را از گفتن آن نواقص و یا خطرات اوهامی که در اثنای تکبیر یا حمد عارض او می شود چه تسبیح در واقع عبارتست از سلب جمیع نواقص :

بار خدایا مهیمنی و مدبر

وز همه عیبی منزهی و مبری

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کروبیان عالم بالا

قال سید الساجدین و زین العابدین مولانا علی بن الحسین فی مناجاته (الهی قصرت الالسن عن بلوغ ثنائک کما یلق بجلالک) از مفاتیح قمی حکیم سنائی گوید

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی

نروم جز به همان راه که توئم راهنمائی

همه درگاه تو جویم همه از فیض تو پویم

همه توحید تو گویم که بتوحید سزائی

تو رحیمی تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی

تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیائی

لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی

لمولفه

تو سزاوار ستایش صفتت رحمت و بخشش

تو مربی همه عالم تو خداوند جهانی

همه علمی همه قدرت همه حلمی همه حکمت

همه فیضی و کمالی همه نوری و بهائی

احدی تو صمدی تو غنی از یار وزیری

بری از شبه و نظیری متفرد به بقائی

همه تکبیر تو گویم همه تحمید تو گویم

همه تسبیح تو گویم که به تحمید سزائی

قسمت دوم

تکبیر گفتن (الله اکبر) : تحمید گفتن (الحمدلله) : تسبیح گفتن ففاطمه زهرا سلام الله علیها بعدد سابق الذکر نامیده شده است . تعلیم این اذکار از ناحیه پدر بزرگوار بدخترش فاطمه زهرا است و در واقع عطیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به آن حضرت است مداومت امت را بر این تسبیح که یادگار حضرت فاطمه زهرا دختر والاگهر پیغمبر خاتم حضرت محمد مصطفی علیهما آلاف التحیته و الثنا است فضیلت و ثواب بسیار برای آن در اخبار صادره از مقام عصمت و معادن حکمت علیهم السلام وارد است که به شمه از آن اجمالا اشاره می شود :

بیان فضیلت تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها

احادیث معتبره صادره از مقام عصمت و معادن حکمت نسبت به فضیلت تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر والاگهر پیغمبر حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء بسیار است :

و ما در این مقام اکتفاء می کنیم بذکر چند حدیث مختصر تیمنا و تبرکا باشد که با دانستن فضیلت آن قدر این اذکار در ربار یادگار دختر پیغمبر بزرگوار موجب مداومت آن بعد از هر نماز در پیشگاه پروردگار باشد و بدین وسیله خدا را بسیار یاد کرده و به آیه کریمه (و اذکر و الله ذکرا کثیرا) عمل نموده باشیم : و از آن جمله است حدیث اول : قال رسول الله (ص)لبنته فاطمه الزهرا (ع) یا فاطمته اعطیک ما هو خیر لک من الدنیا بما فیه تکبرین الله بعد کل صلاه اربعا و ثلاثین تکبیرتا و تتحمدین الله ثلاثا و ثلاثین تحمیدتا و تسبحین الله ثلاثا و ثلاثین تسبیحتا ثم تتحتمین ذالک بالله الا الله و ذالک خیر لک من الذی اردت و من الدنیا و ما فیها فلزمت صلوات الله علیها هذا التسبیح بعد کل صلواه و نسبت الیها : البحار ج ۸۵

فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدخترش حضرت فاطمه علیهاالسلام

ای فاطمه من عطا می کنم تو را چیزی که آن چیز بهتر است از دنیا و آنچه در آن است و آن چیز عبارت از گفتن بعد از هر نماز سی و چار مرتبه تکبیر (الله اکبر) و سی و سه مرتبه تحمید (الحمدلله) و سیو سه مرتبه تسبیح (سبحان الله) و ختم کن آنرا بذکر تهلیل (لا-اله الا-الله) و این تسبیح بهتر است از برای تو از آنچه اراده داری بوصول آن و نیز بهتر است از دنیا و آنچه در آن است پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها طبق دستور پدر بزرگوار مداومت باین اذکار فرمود لذا این تسبیح بآن حضرت نسبت داده شده است : چنانچه مشهور شده به تسبیح الزهرا سلام الله علیها خداوند توفیق مداومت گفتن این اذکار در ربار را بعد از هر نماز بقاطبه مسلمین و مومنین علی الاطلاق عطا فرماید .

و نیز از جمله احادیثی که در فضیلت تسبیح الزهرا ع نقل شده همانا احادیث نورانیه است که محدث قمی رضوان الله تعالی آنرا در مفاتیح آورده است .

از امام پنجم مولانا امام محمد باقر علوم اولین و آخرین علیه الصلوه والسلام روایت شده که فرموده است عبادت کرده نشده است ذات اقدس الوهی به چیزی که افضل و بهتر از تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها باشد و اگر چیزی بهتر می بود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بدختر گرامیش فاطمه علیهاالسلام عطا می فرمود :

و نیز بسند معتبر آنحضرت مروی است که هر که تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدای غفار او را بیامرزد و آن بر زبان صداست و در میزان عمل هزار و شیطان را دور می کند و خدا را خوشنود می گرداند و نیز بسندهای صحیح از حضرت امام صادق کاشف حقایق صلوات الله و سلامه علیه منقول است که هر که بعد از نماز تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام را بگوید پیش از آنکه پاها را الز هیئت نماز بگرداند آمرزیده شود و بهشت بر او واجب گردد .

و در حدیق معتر دیگر از آن حضرت روایت شده که فرموده است تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها را بعد از هر نماز خواندن بهتر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز نگذارد در هر روزی : و نیز از آن حضرت منقول است که فرموده ما امر می کنیم کودکان خود را به تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام چنانچه امر می کنیم ایشان را به به نماز پس آنرا ترک مکن که هر که داومت نماید بر آنن شقی و بدبخت نمی شود .

باری احادیث در فضیلت تسبیح الزهرا (ع)زیاده از آن است که در این رساله مختصره ایراد توان کرد :

و کیفیت آن بنابر اشهر آن است که سی و چهار مرتبه (الله اکبر) و سی و سه مرتبه (الحمدالله) و سیو سیه مرتبه (سبحان الله) بگوید و مجموعا عدد آن صد است و نباید آنرا کم و زیاد نمود چه در اذکار و تسبیحات اسراری نفهته است که هر کسی را آگهی به آن نیست و همان به که ما بدان متعبد باشیم و چون و چرا نمائیم : زیرا از نتیجه مطلوبه دور می مانیم : مخصوصا که اگر در تعداد آن دستوری از لسان معصوم صادر شده باشد مثلا اگر بما بگویند سر صد قدم گنجی است پنهان شده و شما باید صد قدم بردارید تا به آن گنج برسید بدیهی است ما نمی توانیم یک قدم جلو و یا دنبال برداریم چه در غیر این صورت بگنج نمی رسیم پس در اذکار وارده و تعداد آن بهر چه دستور داده شده باید عمل نمائیم :

خداوند توفیق اذکار الهی از تکبیرات و تحمیدات و تسبیحات را بما و کافه خداپرستان عطا و مرحمت فرماید مخصصوصا مداومت بر تسبیح حضرت زهر سلام الله علیها را که اعطائی و یادگار حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است بدختر والاگهرش فاطمه الزهرا (ع)و نظر به اینکه این خاندان جلیل توجهشان بمعنویات است نه بمادیات لذا بهترین عطیه و هدیه پیغمبر اکرم اکرم بدخترش فاطمه این عطیه و موهبت الهیه می باشد که نزد فاطمه علیهاالسلام ارزش آن بالاتر از تمام عالم ملک و ملکوت است آیا چیزی بهتر و بالاتر و نفیستر از ذکر تسبیح جلال و تحمید جمال و تکبیر کمال خدای متعال هست نه بخدا قسم چیزی برای انسان بهتر و با فضیلت تر از ایمان و محبت خدا و معرفت بخدا و ذکر تسبیح او نیست : الذ لذات معنوی و روحی و ذکر الله است و در مناجات زینت الهیون و اسوه ربانیون سید سجاد علیه السلام آمده است :

الهی استغفرک من کل لذه بغیر ذکرک و من کل شغل بغیر طاعتک الهی انت قلت و و قولک الحق : یا ایها الذین آنوا اذکر و الله ذکرا کثیرا (و سبحوه بکره و اصیلا) (مفاتیح الجنان محدث قمی)

علامه ربانی ملامحسن فیض کاشانی گوید :

بجز از ذکر یار استغفرالله

ز بود مستعار استغفر الله

زبان کان تو بذکر دوست نبود

ز شرش الحذر استغفر الله

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه ای گوید :

از هر چه جز عشق رخت ای یار توبه

وز هر سخن جز ذکرت ای دلدار توبه

تا جان بود کوشیم در راه وصالت

کز هر چه غیر از لذت دیدار توبه

صد لن ترانی گوئی از ره بر نگردیم

ما و وصالت دیگر از هر کار توبه

در باغ عالم از نظر بر سنبل و گل

با یار سنبل موی گل رخسار توبه

هستی ما خار گلستان وجود است

با رویت ای گل آفرین از خار توبه

تا جلوه حسنت در این گلزار دیدیم

کردیم از خار و گل این دار توبه

از هر نظر جز بر رخت استغفر الله

وز هر عمل جز طاعتت صد بار توبه

با خلق احسان با خدا تسلیم و اخلاص

زین هر دو بگذشتی ز هر کردار توبه

جز عاشقی از هر گناهی چون الهی

کردیم بر درگاهت ای غفار توبه

(دستور خاتم انبیا (ص)بدخترش فاطمه زهرا (ع)قبل از خواب)

عن فاطمه الزهرا صلوات الله علیها قالت : دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قد افترشت فراشی للنوم فقال یا فاطمه لا تنامی الا و قد عملت اربعته : ختمت القرآن و جعلت الانبیاء شفعائک و ارضیت المومنین عن نفسک و حجبت و اعتمرت : قال هذا و اخذ فی الصلاه فصبرت حتی اتم صلاته : قلت یا رسول الله امرت باربعته لا اقدر علیها فی هذا الحال فتبسم صلی الله علیه و قال اذا قراءت قل هو الله احد ثلاث مرات فکانک ختمت القرآن و اذا صلیت علی و علی الانبیاء قبلی کنا شفعانک یوم القیامته و اذا استغفرت للمومنین رضوا کلهم عنک و اذا قلت سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا لله اکبر فقد حججت و اعتمرت : از (خلاصه الاذکار) :

این حدیث شریف نورانی تا از ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه لاهوتی صفات نقل شده است که فرموده هنگامیکه بستر خوابم را گسترده بودم پدر بزرگوارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر من وارد شده و سپس چنین به من دستور فرمود ای فاطمه دختر والا گهرم سر به بستر خواب مگذار مگر اینکه این چهار عمل را انجام بدهی نخست اینکه یکدوره قرآن ختم نمائی دوم اینکه انبیاء و پیغمبران را شفیع خود قرار بدهی سوم اسنکه اهل ایمان از خود راضی و خوشنود سازی چهارم اینکه یک حج و عمره انجام بدهی :

پدر بزرگوارم این اعمال چهارگانه را بمن دستور داد و امر فرمود و بنماز مشغول گردید من در حال فکر که چگونه برایم میسر است این فرمان پدرم را اجرا کنم با اینکه کار بسیار مشکلی است پس صبر و تامل نمودم تا پدر بزرگوارم نمازش را به اتمام رسانید آنگاه عرض کردم یا رسول الله شما چنین دستوری به من دادید که انجام آن در نظرم دشوار می آید و من با این وقت کم قدرت و توان انجام این چهار عمل مورد دستور شما ندارم :

پس در این حال پدرم تبسم فرمد و خندید و آنگاه بمن چنین فرمود تو اگر سوره مبارکه (((قل هو الله احد))) را سه مرتبه قرآئت نمائی مثل این است که یک ختم قرآن انجام داده ای و اگر بر من و بر پیغمبران قبل از من صلوات بفرستی ما در روز قیامت کبری همه شفعا تو هستیم و اگر برای اهل ایمان استغفار و طلب آمرزش از پروردگار بنمائی همه آنان از تو رضایتمند و خرسند خواهند شد و اگر این اذکار دربار را بر زبان خود جاری سازی و بگوئی (سبحان الله و الحمدلله لا اله الا الله و اله اکبر مثل این است که عمل حج و عمره را انجام داده ای :

مولف گوید الحق چه دسترو نفیس و گرانبهائی حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه آلاف التحیته والثناء بدختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها عطا و مرحمت فرموده است : چهار عمل باین سهل و ایسانی اما اینقدر ثواب و پاداش بسیار در

قبال این دستور منظور و به انجام دهنده آن عطا می شود :

و این نیست مگر از جهت اهمیت محتوای این اعمال چهار گانه پس باید دانست و باید فهمید چرا قرائت سه مرتبه سوره توحید برابر یکدوره ختم قرآن است شبهه نیست که معرفته الله اعلی المعارف است و این سوره مبارکه محتوی عالیترین درس عرفان و معرفت در شناختن حق تعالی است چه شناسنامه کامل خدا است و این سوره مبارکه است که محتوی اعلی مرتبه توحید است و اختصاص دارد بدانشگاه عالی و نهایی خاتم انبیا و سرور اصفیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء : و مختص امت عالی رتبه آنحضرت است : هیچ یک از انبیا و رسل سالفه نتوانسته اند باین مرتبه عالیه از توحید دعوت نمایند بدو جهت یکی آنکه مرتبه آنان مقتضی این دعوت در افق اعلی نبوده است چه هر پیغمبری را مقام و مرتبه و موقفی است که واقف در آن مقام و مرتبه مخصو(ص)به خود است بطوری که نمی تواند در مقام دعوت بخلق از موطن و موقف عرفان خاص خود تجاوز نماید و جهت آنکه اقوام و امم ایشان استعداد و قابلیت ادراک و فهم این مرتبه عالیه را در توحید نداشته اند

ولی مرتبه خاتمیت مقتضی ایت دعوت بوده چه حضرت ختمی مرتبت واجد این مرتبه است که مظهریت مقام احدیت و صمدیت را داراست و این مقام و مرتبه مختص آن حضرت است لذا دعوت بموقف و موطن عرفان خود نموده است و موید این نکته همانا کلام معجز نظام امام سجاد زین العابدین زینت الهیون است قال السجاد علیه السلام (ان الله قل هو الله عزوجل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد و الایات من سوره الحدید الی قوله (و هو علیم بذات الصدور) فمن رام ورائ ذلک فقد هلک : اصول کافی : مفاد کلام امام سجاد علیه السلام این است که ذات خدای متعال در ازل می دانست که در آخر الزمان اقوامی متعمق و متفکر که دارای فکر دقیق و عمیق در فهم معارف الهیه و حقایق ربانیه و آیات قرآنیه هستند بوجود می آیند بدین جهت (قل هو الله احد) و آیات اول سوره حدید را نازل فرمود و هر کس غیر از این جوید هلاک است زیرا برای خداشناسی و توحید حقتعالی ملاک عرفان واقعی و میزان حقیقی محتوای سوره توحید و آیات مبارکات اول سوره حدید است پس باید بر آن تکیه کرد و از اقوال و افکاری که مخالف آن است و آدمی را بضلالت و هلاکت و صراط غیر مستقیم توحید سوق می دهد پرهیز نمود زیرا وراء مسلک توحید نیست مگر کفر و شرکت و تعطیل و تشبیه و اباطیل و بس در اهمیت محتوای سوره توحید که حضرت باقر شکافنده علوم اولین و آخرین پنجمین نیر برج ولایت و امامت علیه السلام فرموده است (لو وجدت لعلمی الذی اتانی الله عزوجل حملته لنشرت التوحید و الاسلام و الایمان و الدین و الشرایع من الصمد) : توحید صدوق :

یعنی اگر من بیابم از برای علمی که خدای عزوجل بمن عطا و افاضه فرموده حاملانی را که می توان فهم آنرا داشته باشند هر آینه تمام حقایق توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از کلمه مبارکه (الصمد) نشر می دهم از کلام معجز نظام امام باقر علم النبین چنین مستفاد می گردد که مخزن تمام حقایق الهیه مقام صمدی الوهی است :

(لمولفه)

گفت با قرآن امام پنجمین

آن شکافنده علوم اولین و آخرین

گربیابم حاملی اندر جهان

بهر حمل علم خویش اینک در زمان

می دهم نشر علوم اولین و آخرین

از صمد جمله شرایع علم دین

داد مفتاحی بدستم زین کلید

شرح آن در آتیه دارم امید

گر مرا توفیق باشد از خدا

شامل حالم شود لطف خدا

شئون الصمد من تا ابد

گر بگویم از صمد گیرم مدد

لطف آن یار صمد یار من است

ذکر آن فرد صمد کار من است

ما را محور تفسیر سوره مبارکه توحید رساله ایست بنام (توحید ربانی) که ضمن اشراق چهلم آن به برخی از معانی و شئون صمدیت اشاره اجمالی نموده ائیم و بحمدالله بخش اول این کتاب به چاپ رسیده است و امید است بخشهای دیگر آن در آتیه نزدیکی بطبع برسد و در دسترس علاقه مندان و عشق حقایق قرآن و معارف ربانیه قرار گیرد انشاء الله :

و نیز فرستادن صلوات قبل از خواب که مورد دستور پیغمبر اکرم بدخترش می باشد حائز اهمیت بسیار و فضیلت بی شمار و فوائدی است که از جمله آن فوائد موضوع شفاعت در قیامت است و حضرت ختمی مرتبت فقط متذکر همین قسمت گردیده اند وگرنه مطابق مستفاد از اخبار صادره از مقام عصمت

صلوات بر محمد و آل محمد معادل با تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب استجابت دعا می باشد

صلوات بر محمد و آل محمد موجب حصول رضای حقتعالی است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب آمرزش گناهان است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب محو گناهان است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب راحتی جان کندن است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب ایمنی از عذاب دنیوی است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب ایمنی از عذاب اخروی است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب ثقل میزان یوم القیامه است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب نورانیت صراط آخرت است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب نجات از دورخ و عذاب آن است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب دخول در دارالسلام و جنت است صلوات بر محمد و آل محمد موجب ایمنی از هول قیامت است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب محشوریت با محمد و آل محمد است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب وجوب شفاعت است

آنچه اشاره شد نمونه ائیست ماءخوذ از اخبار (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) : ما را رساله ائیست تحت عنوان (صلوات ربانی)

از نظر قرآن و برهان و عرفان اکه بحمدالله بچاپ رسیده است این رساله مختصره سر وجوب صلوات با ده وجه استدلالی و اینکه ثمره صلوات هم عائد امت و هم عائد حضرت ختمی مرتبت می شود با تحقیق برهانی گردیده و اینکه صلوات فرستادن با صوت جلی دستور خود رسول الله است و ما آنرا صلوات عرضی نام گذارده ائیم لقوله (ص) (ارفعوا اصواتکم بالصلوه علی فانها مذهب النفاق) : اصول کافی :

نام احمد کیمیای جان بود

جان احمد ما را جان بود

نام او آرد شما را اتفاق

می برد از جانتان زنگک نفاق

نام احمد صیقل هر دل بود

زینت هر بزم و هر محفل بود

(ارفعوا اصواتکم) با این درود

عرضی آوا خوشتر آمد این سرود

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

و بـا اسـتغفار برای اهـل ایمـان رضـایت و خوشـنودی آنـان حاصـل و با ذکر تسبیـح و تحمیـد و تهلیل و تکبیر و گفتن سـبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر بثواب عمل یک حج و عمره نائل می گردد .

از خداونـد متعـال توفیق انجـام این اعمـال چهارگانه مورد دسـتور حضـرت خاتم محمـد مصـطفی صـلی الله علیه و آله را بـدخترش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را قبل از خواب برای خود و قاطبه اهل ایمان و معرفت مسئلت دارم :

اشراق هشتم

قسمت اول

اشراق هشتم : (بیان اشرفیت و افضلیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ازکل نساء عالمین :)

هر چند در جهان هستی نساء و بانوان با شـرافت و با فضـیلت وجود داشته اند مانند حضرت مریم و حضرت هاجر و حضرت حورا و مانند آنها ولی هیچ یک از آنان در شـرافت و فضیلت و کرامت بدرجه و مرتبه حضرت فاطمه زهرای اطهر سلام الله علیها نمی رسند .

زیرا شـرافت و فضیلت یا نسبی و یا حسبی و یا قائم بشخص و صفات ملکوتی خود انسان است و حضرت فاطمه (ع) در تمام مراحل جهات مزبور گوی سبقت را از قاطبه نساء عالمین من الاولین و الاخرین ربوده است :

و چگونه چنین نباشـد و حـل آنکه روحانیت او مقام نفس کلیه الهیه است : و نیز حضـرت فاطمه زهرا دختر اول شـخص عالم امکان است : فاطمه زهرا سلام الله علیها صادره نخستین و اولین جلوه رب العالمین است .

خـدای متعال نور فاطمه زهرا را قبل از عالم و آدم آفریده است و نور او و پدرش و شوهرش نور واحد است چنانچه در روایت معتبر آمده است .

ان الله تفرد فی وحـدانیته ثم تکلم بکلمته (ای اجـاد بجود و اشـرق بشـروق) فصـارت نورا ثم خلق من ذالـک النور محمـدا و علیـا و فاطمته :

پس در واقع حقیقت محمـدیه و حقیقت علویه و حقیقت فاطمیه هر سه از نور واحـد خلق شـده انـد و برهان امکان اشـرف که قاعده عقلیه ائیست برهان اشرفیت صادر نخستین است :

و نیز برهان دیگر بر اشـرفیت و افضـلیت حضرت فاطمه رهرای اطهر دختر والاگهر پیغمبر پیغمبر خاتم از باب قاعده تشاکل معلول با

علت و اثر بـا موثر باشـد بحکم (کل یعمل علی شاکلته) و مفاد (الولـد سـر ابیه) و این برهان در کمال قوت است چه آنچه در والد است ظهورو بروزش در روح ولد و خون ولداست :

و شکی نیست که حضـرت ختمی مرتبت عقل کل محمد مصـطفی علیه و آله و افضل التحیته و الثناء افضل و اشـرف از کل ماسوی الله است و نیزولـد هم که از هر حیث مشابه با آب است پس بدیهی است که مشابه اکمل – اکمل از غیر اکمل خواهد بود : بنابراین قادعـده : حضـرت فـاطمه زهرا سـلام الله علیهـا که خلقـا و خلقـا از هر جهت و هر بـاب شـباهت تامه به حضـرت ختمی مرتبت پـدر بزرگوارش دارد اشـرف و افضل از تمام نساء عالمین اولاد غیراکمل و مشابه غیر اکملنـد ولی حضـرت فاطمه زهرا (ع) ولد اکمل و مشـابه اکمـل و اشـرف مـا فی الوجود است و بحکم مشـابه الاکمـل اکمـل اکملیت و اشـرفیت و افضـلیت آن حضـرت از قاطبه نساء عـالمین من الاـولین و الاـخرین ثـابت و مبرهن و محرزاست و این قاعـده کلیه برهـانیه درتمام اولاد فاطمه زهرا یعنی ائمه اطهار (ع) ساری و جاری است که اشرفیت و افضلیت آنها ازتمام خلایق ثابت و محرزاست عقلا و نقلا :

و نیز در تائید و تثبیت اشرفیت و افضلیت حضرت خیر النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها از کل نساء جهان واینکه او مختار و برگزیده خـدا است از میـان نسـاء عالمین همانا روایتی است که از لسان حضـرت ختمی مرتبت محمـد صـلیالله علیه و آله صادر شـده است و بسـیار قابل اهمیت است قال رسول الله (ص) لعلی (ع) : ان الله عزوجل اشـرف علی الدنیا فاختارنی منها علی رجال العالمین ثم اطلع الثـالثه فختـار الاـئمته من ولـدک علی رجـال العـالمین ثم اطلع الرابعته فاختـار فاطمه علی نساء العالمین : (عن کتاب فاطمته الزهرا(ع)للعلامه الامینی) (ص)۴۳ طبع امیر کبیر :

و ایضـا عن النـبی الختمی (ص) فی حـدیث طویـل : علی سـاق العرش مکتوب (لاـ اله الاـ الله) محمـد رسول الله و علی و فـاطمته و الحسن و الحسین خیر خلق الله : فقال جبرئیل یارب فانی اسئلک بحقهم علیک لجعلتنی خادمهم قال الله تعالی قد جعلت فجبرئیل علیه السلام خادمنا : (عن کتاببحر المعارف للعاف الصمد انی ملا عبد الصمد الهمدانی که صفحه ۴۲۸) :

مستفاد از این حدیث شریف نورانی این است که حضرت ختمی مرتبت محمد پیغمبرخاتم و حضرت ولی الله الاعظم علی و حضرت ملکه ملـک و ملکوت ولیته الله العظمی فاطمته الزهرا (ع) و دو فرزنـد دلبنـد آنها امامین همامین حضـرت امام حسن و حضـرت امام حسـین علیهم الصلوه و السـلام اشرف خلق الله و بهترین خلق الله در ارض عالم امکان هستند و جبرئیل خود از خدای متعال خواست که افتحار خـدمت و خادمیت دربار این بزرگواران را داشـته باشـد و خـدای متعال درخواست جبرئیل را پـذیرفت ملک مقرب دربار خود را خدامتگذار آنها قرار داد .

(گواهی پیغمبر (ص) درباره دختر والاگهر فاطمه زهرای اطهر (ع)) :

فی حـدیث طویـل عن النبی الختمی صـلی الله علیه و آله : و امـا ابنتی فاطمته سـلام الله علیها فانها سسـیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هیبضـعته منی و هی نور عینی و هی ثمره فوادی و هی روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیته : متی قامت فیمحرابها بین یـدی ربها جل جلاله زهر نورها لملائکته السـماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول الله عزوجل یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمته سـیده امائی قائمته بین یـدی ترتعد فرائصـها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشـهد کم انی قد آمنت شـیعتها من النار : از مالی صدوق

در حدیث طویلی از حضـرت نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت شده که درباره دختر والاگهرش فاطمه زهرای اطهر سلام الله علیها چنین بیانی فرموده است :

و امـا دختر من فـاطمه سـیدهنساء عـالمین من الاـولین والاخرین است همانا این دختر گرامی پاره تن من است و اونور چشم من و او میوه دل من است و او روح من است که میان دو پهلوی من است : فاطمه انسیه حورا است هرگاه درمحراب عبادت درپیشگاه رب با عظمت وجلال خود می ایستد نور او می درخشـد از برای ملائکه عالم علوی همچنانیکه می درخشـد نور کواکب برای اهل زمین :

ذات اقدس الوهی میفرماید بملائکه و فرشتگان ای فرشته گان دربار من بنگرید بسوی فاطمه ومنظره نماز و عبادت او را در برابرسلطان عظمت ما که چگونه لرزه بر اندامش افتاده و با توجه قلب خود اقبال بعبادت من نموده است :

من شما را شاهد و گواه میگیرم که شیعیان حضرت از آتش دوزخ در قیامت ایمن خواهند بود (و آنان روی دوزخ نخواهند دید چه تمام شیعیان و محبان آنحضرت همه اهل جنت ابد مدت باشند) ونیز در حدیث معتبر دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است : فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین و آنهالتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکته مریم : فیقولون یا فاطمته (ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین) :

از بحار مجلسی : یعنی فاطمه سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین است هرگاه در محراب خود می ایستد پس سلام می کنند هفتاد هزارملک از ملائکه مقربین و ندا می کنند او را بمانند آنچه ملائکه مریم را ندا نمودند پس مقاله شان خطاب بحضرت فاطمه این است :

ای فاطمه : بدرستی که ذات الوهی تو را برگزیده و مطهر قرار داده و بر تمام نساء و بانون عالمین برتری داده است :

نا گفته نماند که اصطفای علیها سلام مربوط بعالم و زمان دوران خود او بوده است فقط ولی اصطفای ملکه ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها مربوط بعالم و زمان دوران خود نیست بلکه آنحضرت مصطفاه و برگزیده خدای متعال است از جمیع نساء عالمین من الاولین و الاخرین :

در تائید وتثبیت این واقعیت سند معتبر روایتی است که ازقول کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه الصلوه والسلام نقل گردیده : عن محمدبن سنان عن المفضل قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی عن قول رسول الله (ص) فی فاطمته آنها(سیده نساء العالمین) اهی سیده عالمها : (فقال ذاک لمریم کانت سیده عالمها) : و فاطمته سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین مفضل گوید محضر امام صادق علیه السلام از حضرتش سئوال کردم اینکه حضرت رسول الله درباره فاطمه فرموده که او سیده نساء عالمین است آیا آنحضرت سیده عالم خودش است ؟ امام فرمود این مربوط بمریم است که سیده نساء عالم خوداست ولی حضرت فاطمه سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین است (نظر باینکه سیادت حضرت فاطمه شمولش کلی استو نسبت به تمام عوالم است) اما حضرت مریم سیده نساء و بانوان عالم خودو دوران حیات خود اوست و اینجا تفاوت در سیادت و اصطفا و فضیلت از زمین تاآسمان است بکله بعقیده نگارنده جای مقایسه در سیادت مریم با فاطمه نیست : چه

مریم علیهاالسلام از نظر نسب دختر عمران است ولی فاطمه سلام الله دختر اول شخص عالم امکان در رتبه است که پدرش عقل کل خاتم الانبیاء والرسل است : دیگر آنکه مریم علیهاالسلام هر چند دارای مقام طهارت است ولی فاطمه طاهر و مطهره از تمام ارجاس است و نسبت بمریم ملائکه گواهی بطهارتش داده اند امانسبت بحضرت فاطمه ذات الوهی خود گواهی بطهارت او داده است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) آیه ۳۳ سوره احزاب و شکی نیست که فاطمه (ع) مصداق اهل البیت است و این آیه مبارکه درباره اهل البیت عصمت نازل شده است و اراده خدا هم در این مقام اراده تکونیه است که تخلف از مراد ندارد و این آیه مثبت مقام عصمت حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز می باشد و اگر چنانچه ظرف وجود مریم علیهاالسلام فقط یک عیسی علیه السلام پرورانده ولی صدف در ربار وجود فاطمه زهرا سلام الله علیها جواهر و گوهرهای ائمه اطهار پدیدار گردیدند که هر یک باذن الله عیسی آفرینند و عیسی (ع) ولایتش جزئیه و مقید است اما ولایت ائمه اطهار علیهم السلام ولایت کلیه مطلقه است :

اگر عیسی علیه السلام موید بتائید روح القدس بوده است لقوله تعالی (وایدناه بروح القد(س) حافظ قرآن گوید :

(فیض روح القدس اربار مدد فرماید :

دگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد)

اما فرزند فاطمه زهرا حضرت امام حسن عسگری (ع)یازدهمین نیر برج امامت می فرماید (روح القدس فی جنان الصاغوره ذاق من حدائقنا الباکوره) از دستخط شریف و نورانی آنحضرت متخذ است مدرک این جمله مذبوره از کتاب بحار النوار علامه مجلسی : و نیز کتاب علامه فیض کاشانی است اگر فضیلت و مقام مریم علیهاالسلام دراین است که برایش مائده آسمانی آمده است در فضیلت و مقام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نه تنها آمدن مائده آسمانی سهل است که برای کنیزش فضه نیز مائده آسمانی نازل می شده است بنابراین مقام مریم کجامقام فاطمه کجا .

(میان ماه من با ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است :)

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تابگویم وصف آن رشک ملک :

و عن الحسن بن زیاد العطار قال قلت لابی عبدالله (ع)قول رسول الله (ص) فاطمته سیده نساء اهل الجنته اسیده نساء عالمها : قال علیه السلام : ذاک مریم (و فاطمته سیده نساء اهل الجنته من الاولین و آلاخرین) : راوی میگوید پرسیدم از حضرت فاطمه که سیده اهل الجنته است آی در منطقه و جهان خودش چنین است امام علیه السلام فرمود است مربوط بمریم است : چه حضرت فاطمه سیده اهل الجنته است من الاولین والاخرین : (از کتاب عوالم ج ۱۱) فاین مریم قیاسها مع الفاطمته الزهرا سلام الله علیها که در واقع قیاس مع الفارق است چه مریم فقط اما آنکه سیادت در دنیا و آخرت و در جنت ابدمدت و در ملک و ملکوت و در تمام عوالم علی الاطلاق نسبت بجمیع نساء عالمین من الاولین و الاخرین بدون استثناء واجد و دار است او منحصرا حضرت فاطمه زهرا است که اشرفیت و افضیلت و برتری آن بانوی عظمی و ملکه دو سرا بعد از پدرش حضرت محمد خاتم انبیاء و بعد از شوهرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهم از کل ماسوی علی الاطلاق عقلا و نقلا ثابت و مبرهن است وجای هیچ شک و شبهه نیست : و هر کس غیر از این بگوید او قاصر در شناخت حضرت فاطمه است و چنین کس فاطمه زهرا سلام الله علیها را بمقام نورانیت نشناخته است : خداوند ما را عارف بحق فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و فرزندان او یعنی ائمه اطهار علیهم الصلوه والسلام بفرماید زیرا عمده معرفت بمقام نورانیت ایشان است (و من عرفهم عرف الله) و من احبهم فقد احب الله و من اطاعهم فقط اطاع الله) :

قال الصادق علیهم السلام : نحن و الله الاسماء الحسنی التی لایقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا : و قالو علیهم السلام بنا عرف الله : ای بمظهریتنا لجمیع اسمائه و صفاته .

حضرت امام صادق کاشف حقایق الذی انکشف له الملک و الملکوت فرمود (مائیم اسماء حسنای الهی و مظاهر تامه صفات علیای الوهی عمل و عبادت عباد و بندگان نزد پروردگار عالمیان مورد قبول و پذیرش واقع نمی شد مگر بمعرفت ما خاندان عصمت (اهل بیت طهارت) (چه روح و جان عبادت ولایت است آنهم فقط ولایت کلیه مطلقه سلسله جلیله محمد و آل محمد که شامل چهارده معصوم است) زیرا ایشانند که مجالی و مظاهر کامله اسماء حسنی و صفات علیای خدایند ذات صمدی الوهی بتمام اسماء و صفات خود در این هیاکل توحید تجلی و ظهور نموده و آنان را بالفعل مظاهر اسماء خود قرار داده است : آری ایشانند که مظاهر تامه علم خدایند و مظاهر تامه حلم خدایند و مظاهر تامه قدرت خدایند و ایشانند که مظاهر تامه جمال و جلال حقند و همین طور مظاهر سایر اسماء الهیه و صفات ربانیه : و قیل عن لسانهم علیهم السلام :

(ما جام جهان نمای ذاتیم

ما مظهر جمله صفاتیم)

(ما نسخه نامه الهیم

ما گنج طلسم کائناتیم)

(هم مظهر واجب الوجودیم
هم معنی جام ممکناتیم)
(هر چند که مجمل دو کونیم
تفصیل جمیع مجملاتیم)
(برتر زم مکان و در مکانیم
بیرون ز جهات و در جهاتیم)
(ما هادی جمله علومیم
کشاف جمیع مشکلاتیم)
(بیمار و ضعیف را شفائیم
محبوس و نحیف را نجاتیم)
(گو مرده بیا که روح بخشیم
گو تشنه بیا که ما فراتیم)
(ای درد کشیده دوا جری
از ما مگذر که ما دواتیم)

در زیارت جامعه کبیره که بلاشک از لسان معجزه بیان دهمین نیر برج امامت و اختر فروزان ولایت حضرت امام علی النقی الهادی صلوات الله و سلامه علیه صادر شده است در برخی از فرازهای آن آمده است :

موالی لا احصی ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم وانتم نور الاخیار و هداه الابرار وحجج الجبار بکم فتح الله و بکم یختم الله یعنی شماسلسله جلیله موالی من هستید صفات کمالیه شما بیرون از حیطه احصاء و شمار است و ثنای شما از عهده احدی ساخته نیست و بکنه مدح و توصیف شما نتوانم رسید .

شمائید نور جان خوبان جهان و شمائید هدایت کنندگان نکوکاران و شمائید حجت های مقتدر خدای جبار و بوجود شما آفریدگار افتتاح ایجاد و آفرینش نمود و در فراز دیگر این زیارت کامله جامعه عرشیه آمده است .

(و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس الخ) مولف را نسبت باین جملات توجیهات بسیاری است که ضمن ترجمه و تفسیر این کلمات نورانی در بیان تفصیلی زیارت جامعه در جزوه مربوط بحضرت امام دهم علیه السلام به تحقیق عرشی و عرفانی آن اشاره نموده ائیم و یکی از آن توجیهات این است که روح اعظم ولایتی و نفس کلیه و الهیه احاطه و معیت قیومیه ظلیه دارد بر جمیع ارواح و نفوس و بر تمام اجسام و اجساد و نیز ابدان و آثار و قبور آنان همین احاطه را دارد لذا در هر جا آنها را سلام نمائیم جواب سلام ما را رد نموده و سئوال ما را پاسخ می دهند و اجسام و اجساد و قبور ایشان محکوم بحکم ارواح و نفوس آنان است و در حقیقت آنها جان جان عالمیانند : و لنعم ما قیل : خطاب بهر یک از ارواح آنها

روح جان و جان جان ای جان توئی
عقل و جان خلق را سلطان توئی
جمله ارواح در تدبیر تست
سجده اشباح از تاثیر تست
عقل جمله واله و حیران تست
کل موجوات در فرمان تست

صد هزاران بحر و ماهی در وجود
سجده آری پیش آن دریای جود

و نیز در زیارت جامعه کبیره آمده است :

بابی انتم و امی و نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالاتکم تمت الکلمته و عظمت النعمته و ائتلفت الفرقه و بموالاتکم تقبل الطاعته المفترضته و لکم الموده الواجبته و الدرجات الرفیعته و المقام المحمود عندالله عزوجل و الجاه العظیم و الشان الکبیر و الشفاعته المقبولته : پدر و مادر جانم فدای شما که بلحاظ ولایت شما خدا معالم دین و معارف ربانیه را بحد کمال نهائی رسانید و حقایق الهیه دینیه را بما تعلیم داد و هر آنچه از امور دنیوی ما فاسد بود اصلاح نمود و بواسطه موالات شما کلمه تامه توحید و معارف الهیه به اعلی مرتبه رسید و نعمت عظمای دین حق بخلق عطا گردید و تفرقه در امت مبدل بالفت و اتحاد گشت و بواسطه ولایت شما طاعت فریضه خلق مورد قبول خدا واقع می گردد خداوند محبت و دوستی شما را بر بندگان خود واجب نمود خداوند بشما درجات رفیعه و مقامات و منزلت عالیه داد و مقام محمود نزد خدای عزوجل مخصو(ص)شماست و شما را نزد خدا جاه و عزت بزرگ و عظیم و شان و مرتبه بزرگ می باشد و مقام شفاعت مقبوله را عندالله دارید (چه شما دارای مقام ولایت کلیه مطلقه هستید و در مقام قرب بخلق و تحقق اقرب الی الله می باشید) و در فراز آخر از این زیارت آمده است :

(اللهم انی لو وجدت شفعاء اقرب الیک من محمد و اهل بیته الاخیار الائمته الابرار لجعلتهم شفعائی فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک اسئلک ان تدخلنی فی جملته العارفین بهم و بحقهم و فی زمره المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل) : از کتاب مفاتیح الجنان قمی :

الها پروردگارا من اگر شفیعانی از حیث قرب و منزلت بتو نزدیکتر از حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) و آل اطهارش که همه اخیار و ابرار و مقربان دربار تو هستند در صفحه جهان هستی و نظام حق پرستی می یافتم هر آینه آنها را بدرگاه تو شفیع خود قرار می دادم ولی دانستم که هیچ کس مقربتر و محبوبتر و شریفتر از ایشان در ملک وجود از غیب و شهود در نزد تو نیست :

لذا تو را قسم می دهم بحق آنه که آنرا تو بر خود لازم گردانیدی و از تو درخواست می کنم که مرا داخل در جمله عارفین بمقام نورانیت آنان و شناسا بحق ایشان نموده و در زمره رحمت شدگان به شفاعت آنها قرار دهی که توئی ارحم الراحمین و صلوات و درود و تحیت بی نهایت بر ایشان باد ازلا و ابدا و سرمدا و حسبنا الله و نعم الوکیل :

فاطمه زهرا سلام الله علیها از یاران مباهله است

در قصه مباهله که قرآن به آن اشاره فرموده است لقوله تعالی (فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالو ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنته الله علی الکاذبین : آیه ۶۱ سوره آل عمران :

مطابق روایات معتبره منقوله از طرق عامه و خاصه مراد از ابنائنا حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و مراد از نسائنا حضرت فاطمه زهرا دختر پیغمبر و مراد از انفسنا حضرت امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب صلوت الله علیهم اجمعین می باشد دارد که در یوم مقرر برای مباهله : حضرات نصاری که این جماعت یعنی اهل بیت پیغمبر با خود حضرت محمد (ص) را مشاهده کردند و دیدند پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم محبوب ترین و عزیزترین کسان خود را برای شرکت در امر مباهله با خود آورده است از مباهله صرف نظر نموده و از حضرت رسول خاتم (ص) درخواست کردند از مباهله صرف نظر فرماید چرا چنین درخواستی نمودند چون به حقانیت حضرت ختمی مرتبت که او محبوبترین کسان خود را آورده برای مباهله و اگر او بحقانیت خود اطمینان و ایقان نمی داشت حاضر نبود عزیزترین کسان خود را در معرض مباهله قرار دهد پس بدین جهت بحقانیت آنحضرت یقین حاصل نموده و جرئت نکردند مباهله نمایند و حاضر شدند جزیه بدهند و بعدا هم اسلام آورده و به دین مبین اسلام تشرف حاصل نمودند در تفسیر صافی تالیف علامه فیض کاشانی آمده است فقال اسقفهم یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سالو الله ان یزیل جبلا من

مکانه لازاله فلاتباهلوا فتهلکوا فاذغنو الرسل الله و بذلو الجزیته الخ :

اسقف رهبر جماعت نصاری گفت ای مردم مبادا مباهله عملی شود زیرا من رویهای شعشعانی (و چهره های نورانی و درخشانی) را می بینم که اگر خدای متعال سئوال کنند که جبال عظیمی را از جای خود بکند هر آینه عملی می شود :

پس اگر کـار بمبـاهله منجر شود جملگی هلاـک می شویـد و یـک نصـرانی در صـفحه زمین باقی نخواهـد مانـد این بود که کار به پرداخت جزیه و مصـالحه بر حسب تقاضـای نصـارانی نجران خـاتمه یـافت : و در کتب عـامه از عـایشه نقـل کرده انـد که گفت در روزیکه حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم برای مباهله بیرون آمد کسائی پوشـیده بود پس امام حسن و امام حسـین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام را زیر عبا داخل کرد و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) آیه ۳۳ سوره احزاب :

بنابر آنچه نگاشتیم حضـرت فاطمه زهرا سلام الله علیها هم از اصحاب کساء است و هم از یاران مباهله است مطابق روایات منقوله از عامه و خاصه :

در کتاب ینابیع الموده دارد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لو علم الله تعالی ان فی الارض عبادا اکرم من علی و فاطمته و الحسن و الحسین لامرنی ان اباهل بهم و لکن امرنی بالمباهلته مع هولاء و هم افضل الخلق فغلبت بهم النصاری :

رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود اگر خدای عزوجل می دانست که در وجه الارض بندگانی گرامی تر و بهتر از علی و فاطمه و حسن و حسـین وجود دارد نزد او هر آینه امر می کرد مرا که در مباهله بمعیت ایشان با جماعت افضل الخلق عنـدالله هسـتند لذا بوسـیله معیت ایشان حضرات نصاری مغلوب گردیدند : این حدیث شریف برهان است که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از گرامی ترین و بهترین خلق الله عنـدالله است و آنان مقربترین و محبوبترین مخلوقین در نزد خدای می باشـند و بهمین جهت است که اطاعت ایشان اطاعت از خداست و نافرمانی آنان عصـیان امر خداست و دوستی خداست و دشـمنی با ایشان دشمنی با خداست و هر کس چنـگ بـدامان آنـان بزنـد چنـگ بـذیل عنایت خـدا زده است و باین مضامین در زیارت جامعه کبیره تصـریح شـده است (من اطاعکم فقد اطاع الله من عصاکم فقد عصی الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم قد اعتصم بالله :

و سر مطلب این است که ایشان همه فانی فی الله می باشند : و لنعم ما قیل

گفت نوح ای سرکشان من من نیم

من ز جان مردم بجانان باقیم

چونکه مردم از خواص بوالبشر

حق مرا شد سمع و ادراک و بصر

چونکه من من نیستم ایندم زهوست

پیش این دم هر که دمزد کافر او است

(حدیث شریف کساء) (با حذف سلسله روات و اسناد مربوط بلحاظ رعایت اختصار)

عن جابر عبدالله الانصاری انه قال

سمعت فاطمته الزهرا بنت رسول الله صـلی الله علیهما آنها قالت دخل علی ابی رسول الله (ص) فی بعض الایام فقال السـلام علیک یا فـاطمته فقلت و علیـک السـلام یـا ابتاه فی انی لاجـد فی بـدنی ضـعفا فقلت له اعیـذک بالله یا ابتاه من الضـعف فقال یا فاطمته ایتینی بالکسـاء الیمـانی و غطینی به فاتیته و غطیته به و صـرت انظر الیه فاذا یتلالاء کانه البـدر فی لیلته تمامه و کماله : فما کانت الا ساعته و اذا بولـدی الحسن علیه السـلام قد اقبل فقال السـلام علیک یا ماه فقلت و علیک السـلام یا قره عینی و ثمره فوادی فقال لی یا اماه انی اشم عندک رائحته طیبته کانها رائحته جدی رسول الله صل الله علیه و آله فقلت نعم یا ولدی ان جدک تحت الکساء فاقبل الحسن (ع

) نحو الكساء و قال السلام عليک يا جداه يا رسول الله اتاذن لى ان ادخل معک تحت الكساء فقال عليك السلام يا و ولدى و صاحب حوضى قد اذنت لک فدخل معه تحت الكساء : فما كانت الا ساعته فاذا بولدى الحسين عليه السلام قد اقبل و قال السلام عليك يا اماه فقلت و عليك السلام يا قره عينى و ثمره فوادى فقال لى يا اماه انى اشم عندك رائحته طيبته كانها رائحته جدى رسول الله صلى عليه و آله : فقلت نعم يا بنى ان جدك و اخاك تحت الكساء فدنا الحسين الحسن عليه السلام نحو الكساء و قال السلام عليك يا جداه يا من اختاره الله اتاذن لى ان اكون معكما تحت هذا الكساء فقال و عليك السلام يا ولدى و يا شافع امتى قد اذنت لک فدخل معهما تحت الكساء فاقبل عند ذالک ابوالحسن على بن ابيطالب (ع)و قال : السلام عليك يا فاطمته يا بنت رسول الله صلى الله عليه و اله فقلت و عليك السلام يا ابالحسن و يا اميرالمؤ منين فقال يا فاطمته انى اشم عندك رائحته طيبته كانها رائحته احى و ابن عمى رسول الله صلى الله عليه و اله فقلت نعم ها هو مع ولديک تحت الكساء فاقبل على نحو الكساء و قال له و عليك السلام يا اخى و خليفتى و صاحب لوائى فى المحضر نعم قد اذنت لك فدخل على تحت الكساء : ثم اتيت نحو الكساء و قلت السلام عليك يا ابتاه يا رسول الله اتاذن لى ان اكون معكم تحت الكساء قال لى و عليك السلام يا بنتى و يا بضعتى قد اذنت لك فد خلت معهم : فلما اكتملنا و اجتمعنا جميعا تحت الكساء فاخذ ابى رسول الله بطرفى الكساء و اومى بيده اليمنى الى السماء و قال اللهم ان هولاء اهل بيتى و خاصتى و حامتى لحمهم لحمى و دمهم دمى يولمنى ما يولمهم و يحزننى ما يحزنهم انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم و محب لمن احبهم و انهم منى و انا منهم فاجعل صلواتک و بركاتک و رحمتک و غفرانک و رضوانک على و عليهم و اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا :

فقال الله عزوجل يا ملائكتى و يا سكان سماواتى انى ما خلقت سماء مبنيته و لا ارضا مدحيته و لا قمرا منيرا و لا شمسا مضيئته و لا فلكا يدور و لا فلكا يسرى و لا بحرا يجرى الا لمحبته هولاء الخمسته الذين هم تحت الكساء فقال الامين جبرئيل يا رب و من تحت الكساء :

فقال الله عزوجل هم اهل بيت النبوه و معدن الرسالته (هم فاطمته و ابوها بعلها و بنوها) : فقال جبرئيل يا رب اتاذن لى ان اهبط الى الارض لاكون معهم سادسا فقال الله عزوجل قد اذنت لک فهبط الامين جبرئيل و قال لابى السلام عليك يا رسول الله : العلى الاعلى يقرئك السلام و يخصك بالتحيته و الاكرام و يقول لک و عزتى و جلالى انى ما خلقت سماء مبنيته و لا ارضا مدحيته و لا قمرا منيرا و لا شمسا مضيئته و لا فلكا يدور و لا بحرا يجرى و لا فلكا يسرى الا لا جلكم و محبتكم و قد اذن لى ان ادخل معكم فهل تاذن لى انت يا رسول الله : فقال ابى و عليك السلام يا امين وحى الله نعم قد اذنت لک فدخل جبرئيل معنا تحت الكساء فقال جبرئيل لا بى ان الله قد اوحى اليكم يقول (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا) :

فقال على يا رسول الله اخبرنى ما لجلوسنا هذا تحت الكساء من الفضل عند الله فقال صلى الله عليه و آله و الذى بعثنى بالحق نبيا و اصطفانى بالرسالته نجيا ما ذكر خبرنا هذا فى محفل من محافل اهل الارض و فيه جمع من شيعتنا و محبينا الا و نزلت عليهم الرحمته و حفت بهم الملائكته و استغفرت لهم الى ان يتفرقوا : فقال على (ع)اذا و الله فزنا و فاز شيعتنا و رب الكعبته :

فقال ابى ثانيا يا على و الذى بعثنى بالحق نبيا و اصطفانى بالرسالته نجيا ما ذكر خبرنا هاذا فى محفل اهل الارض و فيه جمع من شيعتنا و محبينا و فيهم مهموم الا و فرج الله همه و لا مغموم الا و كشف الله غمه و لا طالب حاجته فقال على اذا ولله فزنا و سعدنا و كذالک شيعتنا فازوا و سعدوا فى الدنيا و الاخره و رب الكعبته :

در نظر اهل عرفان و معرفت و كرسى نشينان عرش علم و حكمت حديث شريف كساء متضمن نكات و اسرار بسيار و محتوى اشارات و لطائف و حقايق بى شمار است .

(نهفته معنى نازک بسى است در خط يار

تو فهم آن نكنى اى اديب من دانم)

نکته اول آنکه هر یک از داخلین تحت الکساء استشمام رائحه طیبه و جود حضرت ختمی مرتبت (ع) می نموده اند و این رائحه طیبه لازمه وجود آنحضرت بوده است که همیشه نسیم عطر و بوی خوش از پیکر و بدن پیغمبر می وزید بدون اینکه آن بزرگوار از خارج استعمال عطر کرده باشد در اخبار آمده است که هرگاه آنحضرت از کوچه ای عبور می نمود و می فهمیدند که حضرت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از آن محله و گذر عبور فرموده است : این نسیم عطر خوش بوی وزان از نظر ظاهر است وگرنه از حیث باطن وجود ذی جود آن پیغمبر رحم که رحمتا للعالمین است جهان امکان و تمام عوالم را به نسیم رحمت و رایحه طیبه علم و حکمت خود معطر ساخته است :

نکته دیگر اینکه معرفی ذات اقدس حضرت احدیت جلت عظمته این خاندان جلیل عصمت و نبوت را بملکوتیان و ملائکه اعلی علیین و کاخ نشینان عرشی خود بوده که بدانید ای گروه ملائک و ای ساکنین سماوات و عوالم عالیه غرض نهائی و مقصد اساسی از خلقت و ایجاد تمام موجودات از مبدعات و منشات و مکنونات و از خلقت و زمین از افلاک و شموس و اقمار از بر و بحر و آنچه در قلمرو هستی و پهن دشت آفرینش است جهت خواطر همین پنج نفر خاک نشینان واقع در تحت الکساء بوده است :

(نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون

گر نبودی بزمین خاک نشینانی چند)

و نکته مهمتر آنکه در قبال سئوال از خداوند متعال (یا رب و من تحت الکساء) خدایا ایشان که عالم امکان و سراسر نظام ایجاد و خلقت را بجهت محبت به آنان آفریده ای و آنچه در قلمرو هستی و پهن دشت آفرینش است همه را بطفیل وجود آنان خلق کرده ای ایشان را بما معرفی فرما تا ما بمقام نورانیت معرفت و شناسائی به هویت آنان حاصل نمائیم :

جواب از صقع الوهی و پیشگاه عزو جلال ربوبی صادر و پاسخ بملائک و ساکنین عوالم عالیه چنین داده شد هم اهل بیت النبوه و معدن الرساله : هم فاطمته و ابوها و بعلها و بنوها : ایشان که نظام تکوین و تشریع طفیل وجود آنان می باشد (ایشان فاطمه اند و پدر بزرگوار فاطمه ایشان فاطمه اند و شهوهر عالی مقام ایشان فاطمه اند و فرزندان کرام فاطمته : (سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها ، و بینها) :

قابل توجه اینکه در مقام معرفی اصحاب کساء محور فاطمه (ع)است

(فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی

فاطمه عالمه از حق بخفی و به جلی)

(فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی

فاطمه عالیه ای کش نبد از زوج علی (ع))

(فرد و بی مثل بد آنگونه که حی متعال)

(ای تو را آسیه و مریم و هاجر حوا

خادمه در پی کسب شرف و شان به سزا)

(در مدیح تو همین بس بود ای سر خدا

کابتدا نام تو فرمود ز اصحاب کساء)

(از خداوند ملائک چو نمودند سئوال)

(با چنین جاه و شرف ای شده مات تو عقول

قصد آزار تو کردند چرا قوم جهول)

(آن سفارش که بحق تو همی کرد رسول (ص)

رفتشان سر بسر از یاد و نمودند قبول)

رفتنشان سر بسراز یاد و نمودند قبول)

(بهر خود قهر خدا خشم نبی سوء مآل)

بیان سر اینکه چرا خدای عزوجل در مقام معرفی اصحاب کساء فاطمه علیهاالسلام را محور قرار داده است :

بـا اینکه دانسـتن این سـرماننـد سـایر اسـرار الهی در دسترس فهم و ادراک همه کس نیست مگر کسـانیکه سـر سپرده مقـام نبوت و ولایت و سـرمست صهبای عرفان و معرفت از میکده قرآن و عترت و تعلیم یافته مکتب اهل بیت عصمت و طهارت و معادن عرفان و حکمت محمد و آل اطهار (ع) او که در حقیقت خز ان علم ذات احدیت جلت عظمته هسـتند و اگر مکتب ولایت کلیه مطلقه الهیه و دانشـگاه لاهوتی آنها نبود اسـرار و حقایق نسبت بعلوم ماوراء الطبیعه به هیچوجه برای بشر قابل ادراک نبود و بشر نمی توانست به عقل خود بآن برسد .

(از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد)

قسمت دوم

اینک شرفیاب می شویم محضر انور حضرت باقر علیه الصلوه و السلام که شکافنده علوم اولین و آخرین است به بینیم نسبت به اصل شجره طیبه رسـالت و عنصـر نبـوت که اس اسـاس اسـلام و شـریعت محمـدیه (ص) است چه بیـانی فرمـوده است : از کتـاب مجمع البحرین فی اللغه مـاده (شـجر)ملاـحظه شود قـال الباقر علیه السـلام : الشـجره الطیبته رسول الله صـلی الله علیه و آله و فرعها علی علیه السـلام و عنصـر الشـجره فاطمته علیهاالسـلام و ثمرتها اولادها و اغصانها و اوراقها شـیعتها : حضـرت امام باقر علیه السلام در این بیان نورانی خود اصل شـجره رسالت و عنصـر نبوت را فاطمه زهرا سـلام الله علیها معرفی می نمایـد و این کلام معجز نظام کاشف از آن است که اساس اسـلام محور وجود فاطمه دختر والاگهر پیغمبر خاتم صـلی الله علیه و آله و سلم برقرار و بقا و دوام قرآن و دین باین عنصـر ثـابت و اسـتوار است زیرا حضـرت فـاطمه ام الائمته الاطهار بل ام ابیها است به بیانی که سابقا تحت عنوان (تحقیق نیر عرشـی محور ام ابیها)

نمودیم : پس بجـاست که در مقـام معرفی خـدا در حـدیث شـریف کسـاء محور فاطمه زهرای اطهر باشـد زیرا فاطمه است که مقوم جهت روحانیت حضـرت ختمی مرتبت و منشا ظهور تفصـیلی ولایت کلیه مطلقه آنحضـرت است و فاطمه است که مقصد اصـلی در نظام خلقت است .

حدیث السکاء نظما للسید الاجل محمد بن العالمته السید مهدی القزوینی الحلی النجفی رضوان الله تعالی علیهما)

(روت لنا فاطمته خیر النساء (ع)

حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء)

(تقول ان سید الانام (ص)

قد جائنی یوما من الایام)

(فقال لی ان اری بدنی

ضعفا اراه الیوم قد انحلنی)

(قومی علی بالکسا الیمانی

و فیه غطینی بلا توانی)

(قالت فجبته و قد لبیته

مسرعته و بالکسا غطینه)

(و کنت ارنو وجهه کالبدر

فی اربع بعد لیال عشر)

(فما مضی الا یسیر من زمن

حتی اتی ابو محمد الحسن (ع))

(فقال یا اماه انی اجد

رائحته طیبته اعتقد)

(بانها رائحته النبی

اخی الوصی المرتضی علی (ع)

(قلت نعم ها هو ذا تحت الکساء

مدثر به مغطی و اکتسی)

(فجاء نحوه ابنه مسلما

مستاذنا قال له ادخل مکرما)

(فما مضی الا القلیل الا

جاء الحسین السبط مستقلا)

(فقال یا ام اشم عندک

رائحته کانها المسک الذکی)

(و حق من اولاک منه شرفا

اظنها ریح النبی المصطفی (ص))

(قلت نعم تحت الکساء هذا

بجنبه اخوک فیه لاذا)

((فاقبل السبط له مستاذنا

مسلما قال له ادخل معنا)

(و ما مضی من ساعته الا و قد

جاء ابوهما الغضنفر الاسد)

(ابوالائمته الهداه النجباء

المرتضی رابع اصحاب الکساء)

(فقال یا سیده النساء

و من بها زوجت فی السماء)

(انی اشم فی حماک رائحته

کانها الورد الندی فائحته)

(یحکی شذاها عرف سید البشر

و خیر من لبی و طاف و اعتمر)

(قلت نعم تحت الکساء التحفا

و ضم شبلیک و فیه اکتتفا

فجاء یستاذن منه سائلا

منه الدخول قال فادخل عاجلا

قالت فحبت نحوهم مسلمته

قال ادخلی محبوبته مکرمته

فعندما بهم اضاء الموضع

و کلهم تحت الکساء اجتمعوا

نادی اله الخلق جل و علا

یسمع املاک السماوات العلی)

اقسم بالعزه و الجلال

و بار تفاعی فوق کل عالی

ما من سما رفعتها مبنیته

و لیس ارض فی الثری مدحیه

و لا خلقت قمرا منیرا

کلا و لا شمسا اضائت نورا

و لیس بحر فی المیاه یجری

کلا و لا فلک البحار تسری

الا لا جل من هم تحت الکساء

من لم یکن امرهم ملتبسا

قال الامین قلت یا رب و من

تحت الکسا بحقهم لنا ابن

فقال لی هم معدن الرسالته

و مهبط التنزیل و الجلالته

و قال : هم فاطمته و بعلها

و المصطفی و الحسنان نسلها)

(فقلت یا رباه هل تاذن لی

ان اهبط الارض لذاک المنزل)

(فاغتدی تحت الکساء سادسا

کما جعلت خادما و حارسا)

(قال نعم فجائهم مسلما

مسلما یتلوا علیهم انما)

(یقول : ان الله خصکم بها
معجزه لمن غذا منتها)
(اقرا کم رب العلا سلامه
و خصکم بغایت الکرامته)
(و هو یقول معلنا و مفهما
املاکه الغر بما تقدما)
قال علی : قلت یا حبیبی
املاکه الغر بما تقدما)
(قال النبی و الذی اصطفانی
و خصنی بالوحی و اجتبانی)
(ما ان جری ذکر لهذا الخبر
فی محفل الاشیاع خیر معشر
الا و انزل الاله الرحمته
و فیهم حفت جنود جمته)
من الملائک الذین صدقوا
تحرسهم فی الدهر ما تفرقوا
کلا و لا طالب حاجته یری
قضائها علیه قد تعسرا
الا قضی الله الکریم حاجته
و انزل الرضوان فضلا ساحته
کلا و لیس فیهم مغموم
الا و عنه کشفت هموم
قال علی نحن و الاحباب
اشیاعنا الذین قدما طابوا
فزنا بما نلنا و رب الکعبته
فلیشکرن کل فرد ربه

قسمت سوم

الحق علامه عالیقدر اعمال هنرمندی نموده که عین متن حدیث شریف کساء را در قالب نظم ریخته و بدون اینکه تصرفی در عبارات آن نماید آنرا برشته نظم در آورده است روحش شاد و درود بر روان پاکش باد خدایش او را با اهل بیت عصمت صلوات علیهم محشور فرماید :

ترجمه تحت اللفظی این ابیات عالیات که مضمون حدیث شریف نورانی سابق الذکر است)

این روایت معتبر مشهور محور حدیث کساء از لسان حضرت فاطمه سلام الله علیها که بهترین بانوان در جهان هستی و نظام حق

پرستی است شرف صدور یافته و بما رسیده است و در صحت آن نزد اهل معرفت شک و تردیدی نیست فاطمه (ع) سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین این چنین فرموده است :

روزی از روزها حضرت خیر الانام پدر عالی مقام نزد من آمد و فرمود من در بدن خود احساس ضعفی می کنم بر خیز و کساء یمانی را برایم بیاور و من را در آن بپوشان من هم امر او را سریعا اجابت نموده حضرتش را در آن کساء پوشانیدم و در این موقع به چهره نورانی او نظاره کردم مانند ماه شب چهارده می درخشید .

اندکی از این واقعه نگذشت که ابو محمد حسن (ع)طالع شد و گفت مادرم بوی خوشی استشمام می نمایم (احساس می کنم بوی معطر روح بخش حضرت نبی اکرم جدم خاتم انبیاء برادر وصی خود حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهما باشد .

گفتم آری پسرم قضیه آنچنان است که تو احساس نموده ای اینک جدت حضرت ختمی مرتبت خود را زیر کساء پوشانیده است :

آنگاه بسوی آنحضرت رفته و سلام عرضه داشته و اجازه خواست زیر کساء برود و جدش باو فرمود با احترام و مکرمت داخل شو .

پس اندکی نگذشت که حسین ع سبط رسول الله (ص) مستقلا آمد و گفت مادرم بوی خوشی مانند مشک پاکیزه شده نزد تو استشمام می کنم و قسم بحق آن کسی که شرافت خود را بتو عطا فرموده این بوی نبی ختمی پیغمبر برگزیده خداست گفتم آری فرزندم چنین است اینک برادرت حسن هم در کنار آن بزرگوار است در اینموقع حسین هم رو بجناب کساء آورده و با کسب اجازه و سلام بر جد امجدش در زیر کساء داخل و شرفیاب محضر انور آنحضرت گردید .

سپس چیزی نگذشت که پدر آن دو بزرگوار شیر شجاع حضرت اسدالله علی مرتضی (ع)از راه رسید آنکه ابو ائمه و هدایت کننده و برگزیده خدا و چهارمین نفر از اصحاب کساء است آنگاه خطاب بملکه ملک و ملکوت حضرت زهرا نموده و گفت ای سیده نساء عالمین و ای کسی که در آسمان با او ازدواج نموده ام

اینک من بوئی بشمامم می وزد که گویا گل تازه ائیست که از بوی خوشش مرا سرمست نموده و بایست بوی خوش وجود مفخر عالمیان سید البشر بهترین کسی که تلبیه گفته و عمره بجا آورده است بوده باشد (این نسیم خوش بوی وزان حاکی از وجود اوست که جهانی را به نسیم علم و حکمت خود معطر ساخته است) .

گفتم آری علی جان چنین است که تو می گوئی بلی حضرتش در زیر کساء آرمیده و دو شبل مرتضی شیر بچه گان حضرتت را در بغل خویش بلطف و عنایت در بر گرفته است سپس جلو آمده از حضرت ختمی مرتبت اذن ورود گرفت و با سرعت مشرف بزیارت آن بزرگوار شده و داخل در تحت کسا گردید :

پنجمین کس از اصحاب کساء حضرت فاطمه زهیرای اطهر دختر والاـ گهر پیغمبر خاتم است که فرمود من هم بسوی آنان رفته با تقدیم عرض سلام بر پدر فرمود من هم بسوی آنان رفته با تقدیم عرض سلام بر پدرم فرمود داخل شو دختر عزیزم که تو بسیار محترم و گرامی هستی :

چون بوسیله آن انوار خمسه که همه مظاهر تامه الله نورند آن موضع نورانی شد و همگی در زیر کساء جمع و اجتماع آل عبا در آن جایگاه برقرار شد آنگاه از صنع الوهی جل و علا ندای لاهوتی مآب بسمع قاطبه املاک سموات و کاخ نشینان ملکوت اعلی رسید و ندا در داد

من که خداوند عالم و آفریننده عالم و آدم خالق و جمیع مخلوقات هستم سوگند یاد می کنم و قسم می خورم که بعزت و جلال و کبریائی و ارتفاع مقم علیای صمدی الوهی خودم که فوق آن مقم و مرتبه ای در رفعت متصور نیست همانا هیچ آسمانی و زمینی و هیچ ماه تابان و قمر منیری و هیچ منظومه شمسی و خورشید نور فشانی و هیچ بحری و دریائی و هیچ فلک و فلکی و بالجمله هیچ مخلوق و موجودی اعم از مبدعات و منشات و مخترعات و مکونات علی الاطلاق را نیافریدم مگر جهت خاطر همین کسانی که در تحت کساء قرار دارند جبرئیل ملک مقرب دربار الهی عرض کرد پروردگارا چه کسانی در زیر کسایند تو را بحق آنان قسم می

دهم که هویت ایشان را برای من بیان و آنان را بمن معرفی فرما :

ذات اقدس حق تعالی و مبدء اعلی در جواب جبرئیل فرمود (((هم اهل بین النبوه و معدن الرساله (هم فاطمته و ابوها و بعلها و بنوها) :

جبرئیل ایشان که نظام کل طفیل وجود آنان می باشد ایشان خاندان جلیل نبوت و معدن رسالت و گنجینه های علم و حکمت هستند فاطمه اند و پدر فاطمه ایشان فاطمه اند و شوهر فاطمه ایشان فاطمه اند و فرزندان فاطمه :

جبرئیل عرضه داشت پروردگارا آیا مرا اجازت و رخصت می دهی که بروم بسوی زمین نزد ایشان در خدمت آنان ششمین نفر در تحت کساء باشم خداوند متعال فرمود آری برو و شرفیاب شو بمحضر ایشان و با ابلاغ سلام من بر ایشان آیه شریفه تطهیر را بر آنان تلاوت نما جبرئیل فرمان الوهی و رب جلیل را امتثال و سلام خداوند متعال را ابلاغ نموده آیه (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آیه ۳۳ سوره احزاب : را ره آورد خود حسب الامر پروردگار قرار داده و عرض نمود ذات اقدس الوهی شما را به این تطهیر از تمام ارجاس اختصاص داده است و کرامت را مختص شما قرار داده و این از فضل عظیم بی نهایت ذات احدیت جلت عظمته می باشد ك این درجه عالیه را مخصوصا بشما عطا و افاضه فرموده است :

سپس حضرت ولی الله اعظم مرتضی (ع)از حضرت رسول خاتم محمد مصطفی (ص) سئوال کرد و عرض نمود ای جبیب من بفرما جلوس و نشستین ما در اینجا چه بهره و فائده بر آن مترتب است و نفعش بحال امت و شیعیان ما چیست . حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سوگند بکسی که مرا برتبه نبوت ختمیه برگزید و بوحی اخص الخاصی در مقام قرب او ادنی مخصو(ص)ساخته و مرا از میان کل ماسوی در نظام هستی منتخب و مختار خود قرار داده است که فوائد بسیار و بهره های بی شمار از این جلوس ما در این موضع عائد و نصیب دوستان و شعیان ما می شود :

از جمله اینکه یاد این ماجرا و خبر نافع اثر در هر مجلس و محفل که از ناحیه شیعیان و پیروان ما مطرح شود و بمیان اید خداوند متعال و ذات ذی الجلال و الاکرام رحمت خاصه رحمیه خود را نازل و جنودی ربانی از سپاه و لشکریان خود از ملائك و فرشتگان الهی که قوای پخش رحمت و فیض پروردگارند بطور دسته جمعی محور آنان جمع و اطراف آنان را می گیرند

و برکات ما را بر آنا نازل و فیض و رحمت ما را بر آنان اشراق و متجلی می سازند و پیوسته آن فرشته گان و مامورین انتظام الهی از آنان حراست و حفاظت و نگهبانی می نمایند تا هنگامی که از آن مجلس نورانی متفرق و پراکنده شوند .

نه تنها همین است که از فوائد بلکه تشکیل مجلس و محفل ذکر حدیث کسائ موجب رفع غموم و کشف هموم و برطرف شدن اندوه آنان گردد .

و نیز از جمله فواد ذکر حدیث کساء در مجالس و محافل آن است که جاجت حاجتمندان اداء و نیاز نیازمندان روا و گرفتاری ها ئیکه در نظر دشوار است بلطف و عنایت پروردگار مرتفع شده ارباب حاجت مشمول فضل خدا گردیده رضوان و خوشنودی خود را شامل حال ایشان کند و بهتر از این فائده ای متصور نیست . پس از بیان خاتم پیغمبران در رابطه حدیث شریف کسا و ذکر فوائد آن امیر اهل ایمان علی علیه السلام گفت شکر بی نهایت خدایرا که ما و پیروان واقعی ما را نائل باین فیض خاص و نعمت عظمی گردانید و این سعادت را به شیعیان ما عطا نموده و بایست در قبال این نعمت و سعادت و رستگاری شاکر و سپاس گذار پروردگار خود بوده باشیم .

(شئون کمالیه و فضائل حضرت فاطمه سلام الله علیها از حیطه احصاء خارج است :)

شکی نیست که شئون کمالیه و فضائل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بی نهایت است و بهمین جهت است که از حیطه احصاء و شماره بیرون است و کافی است برای اثبات این واقعیت اسماء و القاب آنحضرت زیرا از آن جهت که بانوی بانوان بهشتی ما فی الوجود و بزرگترین زنان از حیث مقام و مرتبه و رفعت شان می باشد سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین نامیده شده است :

و از آن جهت که مظهر رحمت رحیمیه الهیه است (رحیمه) نامیده شده است .

و از آن جهت که مختار و برگزیده خداست (صفیه) نامیده شده است

و از آن جهت که دارای شرافت نسبی و حسبی و شخصی است (شریفه) نامیده شد است .

و از آن جهت که مظهر جمال ذات کل الجمال الوهی است (جمیله) نامیده شده است .

و از آن جهت که او انسان فرشته خواست (انسیه حوراء)

نامیده شده است .

و از آن جهت که آنحضرت در نهایت کمال عقلانی و روحی و جسمی است .

او را (رشیده) نامیده اند .

و از آن جهت که آنحضرت دارای اعلی مرتبه عصمت است (معصومه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت در منتهی درجه پاکدامنی است (عفیفه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آنحضرت در اعلی مرتبه عطوفت و مهربانی است (عطوفته) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت در اعلی مرتبه رافت و دلسوزی است (روفه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آنحضرت حبیبه الله و محبوب خداست لذا (حبیبه الله) نامیده شده است .

و از آن جهت که حضرت وجودش موجب بقای دین اسلام است (بقیه النبوه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت وجودش منشاء خیر کثیر است (کوثر محمدی) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت روحش و خونش از روح و خون نبی است بضعه رسول الله است .

و از آن جهت که آن حضرت رکن اساسی دین و هدایت است (رکن الهدی) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت صادر نخستین و دره صدف آفرنیش است دره بیضاء است .

و از آن جهت که آن حضرت تارک دنیا و مافیها است (زاهد) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت دائما به پرستش خدای یکتا اشتغال داشته (عابد) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت همیشه مستغرق در شهود شروق نور حق بوده است . (عارفه و شاهده) نامیده شده است :

شیخ الرئیس رئیس الحکماء بوعلی سینا در نمط عارفین در کتاب اشارات در تعریف زاهد و عابد و عارف چنین گفته است : المعرض عن متاع الـدنیا و طیباتها یخص باسم الزاهـد : المواظب علی نفل العبادات من القیام و الصـیام و نحو هما یخص باسم العابد المنصـرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیما لشروق نور الحق فی سره یخص باسم العارف . بنابراین حضرت فاطمه علیهاالسلام هم زاهـده و هم عابـده و هم عـارفه است و نیز از آن جهت که آن حضـرت خاتون دنیا و آخرت و ملکه ملك و ملکوت است (ملیکه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت مفطومه از هر شر و بدی و آراسته بهر خیر و خوبی بوده (فاطمه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضـرت در تمام گفتارش صادق و راسـتگو و نیز آنچه پدر بزرگوارش حضـرت ختمی مرتبت از صقع الوهی آورده از هر جهت مورد تصدیق او بوده است (صدیقه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضـرت همیشه با فرشـتگان هم صحبت و ملائکه از عوالم علوی بر او نازل و مکالمه با آنان داشته است بدین سبب (محدثه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت از هر جهت و هر بابت راضی و خوشنود بقضاء الهی بوده است (راضیه) نامیده شده است

و از آن جهت که آن حضـرت تمـام افعال و اعمـال و کردار و رفتـارش بتمام جهات مورد رضایت و خوشـنودی پروردگارش بوده

(مرضیه) نامیده شده است

و از آن جهت که آن حضـرت مربی و مقوم جنبه روحانیت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) پدر بزرگوارش می باشد و ولادت ثانویه روحانیه حضرت رسول اکرم (ص) از بطن اجمال بطور تفضیل در مرتبه وجود ائمه اطهار (ع) اظهار و تحقق یافته است لذا (ام ابیها) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن ح□...jنور وجودش مظهر (الله نور است و سراسر آفاق عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ناسوت را این نور فرا گرفته است و در واقع جهان هستی را منور و روشن ساخته است لذا وجود مقدسش (زهرا) نامیده شده است .

و تمـام این شـئون کمـالیه و فضائل نامتناهی حضـرت فاطمه زهرا سـلام الله علیها بر اساس برهان و عرفان و اسـناد و مـدارک محکم اسـتوار است و نظر بـاینکه بنـای مـا بر اختصـار است و این گفتار عنوان نمونه وذره ای از خروار و قطره ای از بحار و دریای کمال و فضائـل آن مظهر کـل الجمـال و الجلاـل است بهمین مقـدار مجمـل و مختصـرا اکتفا نمودیم و در عین حال از وجود خود حضـرت فاطم...زهرای اطهر دختر والاگهر پیغمبر خاتم معذرت خواسته و از آن مظهر رحمت واسعه الهیه امید و عفو و بخشش داریم .

حضرت فاطمه زهرا سلام علیها شفیعه محشر است

شکی نیست که امر شـفاعت در نشـانه دنیـا و آخرت بـاذن الله است و مراد اذن تکوینی است که با اعمال قوه ولایتی تحقق پـذیرد و اساسا شـفاعت باذن خـداست و اینکه در اخبار و روایات معتبره صادره از مقام عصـمت بما رسـیده است که حضـرت فاطمه زهرای اطهر دختر پیغمبر در محشـر شفاعت می کند که حضرت فاطمه زهرای اطهر دختر پیغمبر در محشر شفاعت می کند بلحاظ آن است که آنحضرت دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است و حق همه گونه تصرف و اختیار مطلق باذن الله دارد :

ولایت کلیه مطلقه حضـرت فاطمه سلام الله علیها در نزد اهل معرفت بحق آن حضرت ثابت و مبرهن است و به همان براهین و دلائل عقلیـه و نقلیـه کـه اثبـات ولاـیت کلیـه مطلقه حضـرت ختمی مرتبت و خلفـاء آنحضـرت گردیـده است نیز ولاـیت حضـرت فـاطمه علیهاالسـلام بر کرسـی اثبـات نهاده شـده است چه همه نوز واحدنـد مضافا به اینکه حضـرت امام صادق کاشف حقایق علیه السـلام فرموده است که ما حجتیم بر شـما و جمیع خلایق جهان و مادر ما حضـرت فاطمه زهرا سلام علیها حجت است بر ما و از کلام معجز نظام امام همام علیه السـلام مسـتفاد می شود که حضـرت فاطمه ام الائمه در تمام شـئون ولایت با آنها شرکت دارد و همان طوریکه حضرت ختمی مرتبت و اوصیای قدیسین آنحضرت در قیامت از امت اسلامیه و شیعیان و محبان خود شفاعت می نمایند نیز حضرت فاطمه (ع) شفاعت می فرماید .

(((لمولفه)))

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مرات خدا و فی الواقع آئینه ایزدنما است

(کیست زهرا آئینه ایزد نما

کیست زهرا آئینه ذات خدا)

کیست زهرا مظهر کل الجمال

کیست زهرا مظهر کل الجلال)

(کیست زهرا مظهر کل الکمال

آئینه حسن جمال ذوالجلال)

(کیست زهرا آئینه ذات ودود

مظهر و مجلای حی لا یموت)

(کیست زهرا عاشق ذات خدا

مظهر اسماء و اوصاف خدا)

(کیست زهرا دخت احمد مصطفی (ص)

مظهر کل الکمال کبریاء

(کیست زهرا شوهر او مرتضی (ع)

کفو بی مانند ش ز جمله ماسوی)

(گر نبودی خلق حیدر تا ابد

لم تکن للفاطمه کفوا احد)

(کیست زهراام بابایش رسول

مانده در تعبیر آن جمله عقول)

(کیست زهراکوثر اعطای رب

ککش عطا فرمود این کوثر به اب)

(کیست زهرامادر یازده گهر

آن امامان بحق فخر بشر

(کیست زهر پنجم از آل عبا

محور تعریف اصحاب کسا)

(فاطمه هم عارف است و عابد است

تارک دنیا بدی چون زاهد است)

(آنکه بد مستغرق بحر وصال

غرق بد اندر شهود آن جمال)

(آنکه او مستغرق عشق خداست

کی نظر او را به جمله ماسوا است)

(عصمت او مورد رشک ملک

پا زده بر ماسوی و بر فلک)

(او ندارد اعتنائی بر فدک

آن فدک از بهر تو کرده محک)

(بی نیاز از دنیی و عقباستی

در مقام قرب او ادناستی)

(راستی او فاطمه زهراستی

ثروت او (علم الاسما) ستی)

(شافعه در محشر کبراستی

حشمت او عرصه عقباستی)

(در قیامت جلوه او را به بین

جلوه زهرا به بین در یوم دین)

(دختر پیغمبر عالیمقام

سایه تو بر سر ما مستدام)

(جان (ربانی) ثناگوی تو باد

تا قیامت یا که تا یوم التناد)

عن النبی الختمی صلی اللع علیه و آله قال : ان الله تعالی اذا بعث الخلایق من الاولین و الاخرین نادی ربنا من تحت عرشه : یا معشر الخلایق غضو ابصارکم لتجوز فاطمته بنت محمد سیده نساء العالمین علی الصراط فتغض الخلایق ککلهم ابصارهم فتجوز فاطمته علی الصراط لا یبقی احد فی القیامته الا غض بصره عنها الا محمد و علی و الحسن و الحسین و الطاهرین من اولادهم فانهم اولادها فاذا دخلت الجنته الحدیث .

در کتاب بحار علامه مجلسی از حضرت نبی اکرم و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرموده در حشر کلی که خدا خلق اولین و آخرین را مبعوث و بعرصه محشر می آورد منادی پروردگار ما از تحت العرش ندا می کند خطاب به قاطبه خلایق که اینک حضرت فاطمه دختر پیغمبر خاتم که سیده نساء عالمین است می خواهد بر صراط بگذرد و عبور فرماید بنابراین لازم بر شما است که عموما (غضوا ابصارکم) و باقی نماند احدی مگر اینکه چشم خود را از رویت و شهود آن ملکه ملک و ملکوت به بندد مگر حضرت محمد و علی و امام حسن و امام حسین و اولاد طاهرین آنان چه ایشان اولاد حضرت فاطمه اند پس با این حشمت و جلال زهرای اطهر علیهاالسلام داخل بهشت می شود و عموم محبان آن سیده نساء عالمین با چنگ زدن بدامن کساء حضرتش رهسپار جنت شوند و بدین وسیله از آتش دوزخ نجات یابند :

(اللهم اجعلنا من شیعتها و محبیها و اجعلنا من المشمولین لشفاعتها یوم القیامته آمین .

(اهمیت مقام محبین حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

فی حدیث طویل قال ابو جعفر علیه الصلوه و السلام : (و الله یا جابر آنها ذالك الیوم (یعنی یوم القیامه الکبری) لتلتقط شیعتها و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الردی فاذا صار شیعتها معها عند باب الجنته یلقی الله فی قلوبهم ان یلتفقوا فاذا التفقوا فیقول الله عزوجل یا احبائی ما التفاتکم و قد شفعت فیکم فاطمته بنت حبیبی : فیقولون یا رب احببنا ان یعرف قدرنا فی هذا الیوم : فیقول الله یا احبائی ارجعوا و انظروا من احبکم لحب فاطمته : انظروا من سقاکم شربته فی حب فاطمته انظروا من رد عنکم غیبته فی حب فاطمته : خذوا بیده و ادخلوا الجنته : قال ابو جعفر علیه السلام و الله لا ـ یبقی فی الناس الاشاك او کافر او منافق الحدیث (از کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی ره در ضمن حدیثی طولانی صادر از لسان حضرت امام باقر شکافنده علوم اولین و آخرین این چنین نقل شده است که حضرتش فرموده قسم بخدا ای جابر در روز قیامت و محشر کبری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مانند پرنده ای که دانه را از بد جدا می سازد آنحضرت (با شناختی که از شیعیان و محبان خود دارد آنان را (بلطف و عنایت از میان خلق در صحنه محشر برگرفته و از دوزخ نجات می دهد .

هنگامیکه شیعیانش با آن حضرت نزدیك درب بهشت می رسند خداوند بدلها و قلوب آنان القا می کند که برگردید و توجه و التفات کنید همینکه برگشته و توجه می کنند حق تعالی می فرماید ای دوستان من چرا برگشته اید با اینکه من در بین شما فاطمه دختر حبیبم را شفیعه شما دوستانم تعیین کرده ام می گویند پروردگارا دوست داریم در چنین روزی قدر و منزلت ما شناخته گردد . آنگاه حق تعالی می فرماید برگردید و به بینید چه کسی شما را بخاطر حب و دوستی فاطمه دوست داشته است بنگرید چه کسی شما را بخاطر حب و دوستی فاطمه اطعام کرده است و لباس پوشانیده است به بینید چه کسی شما را به خاطر حب و دوستی فاطمه یك بار به شربتی سیرآب نموده است نظر کنید چه کسی غیبتی را از شما بلحاظ حب و دوستی فاطمه برگردانده است شما موظف هستید دست ایشان را گرفته آنان داخل در بهشت نمائید : آنگاه دارد که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند در بین

مردم کسی نماند مگر آن که شاك و یا کافر و یا منافق باشد وگرنه باقی همه شان اجماعا داخل در بهشت می شوند : واقعا چه قدر مایه سعادت و خوشبختی است که انسان نامش در عداد شیعیان و محبان ملکه ملك و ملکوت حضرت فاطمه زهرا صلوات علیها و علی ابیها و بعلها و بینها در این جهان ثبت گردد تا در نشانه آخرت و جهان ابد مدت مشمول شفاعت زهراء اطهر دختر والاگهر پیغمبر که شفیعه محشر است و از شیعیان و محبان خود شفاعت می فرماید واقع گردد : اللهم اجعلنا من شیعتها و محبیها . آمین :

(لمولفه الربانی)

فردا که هر کسی به شفیعی زند دست

مائیم دست دامن معصومه فاطمه

هر کس به دل محبت زهرای مطهر است

اندر پناه فاطمه در روز محشر است

زهرا شفیعه است و شفاعت کند ز ما

علم الیقین مراست بلکه شهودی بماجرا

یا رب بحق فاطمه آن کوثر رسول

بنما شفاعت حضرت زهرا مرا شمول

تا سایه عنایت زهرا است بر سرم

کی بیم و ترس مراست ز صحرای محشرم

(ربانی) از ازل ز محبان فاطمه (ع)

در محشرش بشفاعت زهرا است خاتمه

اشراق نهم

قسمت اول

اشراق نهم : بیان ازدواج حضرت فاطمه زهراء با حضرت علی مرتضی ولی الله اعظمعلیهما الصلوه والسلام

در اخبار آمده که نسبت بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مظهر جمال رب متعال که در حسب و نسب و فضائل و کمالات شخصی شهره ملك و ملکوت بود و بحد بلوغ رسیده بود برای خواستگاری آن نابغه روزگار اشخا(ص)بزرگی از حضرات مهاجر و انصار محضر انور پیامبر بزرگوار شرفیاب شده خواستار ازدواج با دختر والاگهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شدند ولی از آنجا که حضرت ختمی مرتبت جز با اراده و مشیت ذات احدیت مبادرت به هیچ کاری نمی کند . تقاضای خواستگاران را نپذیرفت و دست رد بر سینه آنان زده و فرمود من در انجام این کار منتظر امر و فرمان پروردگارم هستم تا فرمان خدا چه باشد و چه دستوری بدهد من بفرمانش عمل خواهم کرد و دخترم فاطمه را باو تزویج خواهم نمود .

دارد که حضرت نبی خاتم منتظر امر الهی بود که جبرئیل حامل وحی بر آنحضرت نازل گردید و پس از ابلاغ سلام خدا به آن حضرت گفت ذات احدیت می فرماید لو لم اخلق علیا لها لما کان لفاطمه ابنتك کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه :

یعنی اگر من علی مرتضی را نیافریده بودم برای دخترت فاطمه بر روی زمین از آدم و بعد از او تا قیامت کفو و همتائی نبود : از بحار الانوار محدث عالیقدر مجلسی : و لنعم ما قیل :

حق چو ندید همسرش در همه ممکنات از آن

واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد)

جبرئیل عرض کرد خدمت حضرت ختمی مرتبت که خداوند متعال امر فرموده که دخترت فاطمه را به ازدواج حضرت علی مرتضی در آوری زیرا احدی در نظام وجود از غیب و شهود لیاقت و شایستگی همسری با او را جز علی علیه السلام ندارد بلکه آنکه کفویت در تمام شئون کمالیه با فاطمه (س) دارد منحصرا علی (ع)است لذا حسب الامر و فرمان صادر از صقع الوهی پیغمبر اکرم (ص) فاطمه (ع)دخترش را بعنوان همسری بعلی (ع) داد (و این ازدواج مبارکباد) .

پس ولایت این ازدواج با خدا بود و خطبه خوان عقد ازدواج جبرئیل و ندا کننده میکائیل و دعوت کننده اسرافیل و پخش کننده نقل و شیرینی و حلویات ملکوتی عزرائیل (که این چهار نفر حاملین عرش ربوبی) هستند و شهود این واقعه مبارکه ملائکه عوالم عالیه و سافله بوده است :

و ضمنا دستور از صقع ربوبی صادر گردید که شجره طوبی میوه های خود را نثار نماید درخت طوبی هم به نثار در ابیض و سفید و یاقوت احمر و سرخ و زبرجد اخضر و سبز و لولو تازه پرداخت و حور العین آنها را جمع نموده و بیکدیگر هدیه میدادند این گفتار درر بار از کتاب بحار الانوار علامه مجلسی متخذ است :

و نیز در روایت دیگر از جابربن عبدالله نقل شده است که هنگامیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا (س) را بامیر اهل ایمان علی مرتضی (ع)تزویج فرمود ذات اقدس حقتعالی و مبدء اعلی از فوق العرش خود آندو بزرگوار را با یکدیگر تزویج نموده و جبرئیل خطبه خوان و میکائیل به معیت هفتاد هزار فرشته شهود عقد بوده اند : از بحار مجلسی :

مطابق مستفاد از اخبار معتبره عقد ازدواج فاطمه زهرا با علی مرتضی (ع)با چندین خطبه واقع گردیده که بعضی سماوی و بعضی ارضی و برخی در عرش و برخی در فرش انجام گرفته است که ما بلحاظ رعایت اختصار بیکی از آن خطب تبرکا در این مقام اکتفاء می نمائیم : در حدیث طویلی آمده است :

اوحی الله الی الامین جبرئیل ان ارق منبر الکرامه فرقی حتی استوی علی المنبر و اقفا فقال خطیبا : الحمدالله الذی خلق الارواح و فلق الاصباح و صور علی عرشه خمسه الاشباح محی الاموات

جامع الشتات و مخرج النبات و منزل البرکات باری الانام و منشی الغمام لا تشتبه علیه الاصوات و لا تخفی علیه اللغات لا تاخذه نوم لا نسیان و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له :

و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علی بن ابیطالب خلیفته نبیه و اشهدوا یا ملائکته المقربین و الملائکته الراکعین و الملائکته المسبحین و جمیع اهل السماوات و الارضین بانی زوجت سیده نساء العالمین بنت محمد الامین فاطمه الزهراء بعلی بن ابی طالب سیده الوصین الا ان لها بامر رب العالمین خمس الدنیا ارضها و سمائها و برها و بحرها و جبالها و سهلها و اوحی الله تعالی الیهم انی قد زوجت ولی و وصی رسولی علیا ابن ابی طالب بسیده نساء العالمین فاطمه الزهراء : (از جنبه العاصمه صفحه ۱۰۰)

مفاد این حدیث شریف نورانی این است که ذات اقدس الوهی بملک مقرب دربار خود وحی نمود که بر منبر عرشی کرامت قرار گیرد و با خواندن خطبه ای تزویج حضرت فاطمه (ع)را بحضرت ولی الله اعظم علی علیه السلام اعلام نماید .

لذا جبرئیل در خطبه اش چنین گفت حمد و سپاس خداوندی را که خالق ارواح و فالق اصباح و مصور صور پنجگانه اشباح و محیی اموات و جامع الشتات و گرد آورنده پراکنده ها و بیرون آورنده نبات و گیاهان و نازل کننده برکات و هستی بخش انان و مردمان و پدید آوردنده قمام و ابرهااست .

آن خدائی که اصوات بر او مشتبه و لغات بر او پوشیده و مخفی نشود و او را خواب و فراموشی فرا نگیرد .

و شهادت و گواهی میدهم بیگانگی و یکتائی او باینکه جز او خدائی نیست و شریکی در کشور هستی برای او نیست و نیز شهادت و گواهی میدهم که حضرت ختمی مرتبت محمد بنده مقرب و رسول او است و نیز شهادت و گواهی می دهم که حضرت علی بن

ابی طالب (ع) خلیفه و جانشین نبی اکرم (ص) است :
شما ای فرشتگان مقرب دربار ربوبی و ای ملائکه راکعین و مسبحین و شما ای جمیع ساکنین سماوات و ارضین همه تان شاهد و گواه باشید که من بانوی زنان جهانیان و سیده نساء عالمین که دختر والاگهر حضرت خاتم النبین که مشتهر به محمد امین می باشد حضرت ملکه ملک و ملکوت علیا مکرمه فاطمه زهرا را بحضرت علی بن ابیطالب سید و سالار اوصیاء تزویج نمودم آگاه باشید و بدانید که حسب الامر حضرت رب العالمین خمس دنیا اعم از زمین و آسمان و بر و بحر و جبال و دشت به او متعلق است و از آن اوست .
و ذات اقدس ذوالجلال و الاکرام به آنان وحی فرمود که من که مالك الملك و الملکوت و صاحب العز و الجبرئتم اینك من ولی و وصی رسولم علی ابن ابیطالب را بسیده نساء عالمین فاطمه زهرا تزویج کردم .
وقوع عقد نکاح و ازدواج ملکه دو سرا و سیده نساء عالمین حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها با سلطان العارفین و امیرالمؤ منین ولی الله الاعظم علی مرتضی علیه السلام در زمین
و نیز از حضرت رسول الله خاتم انبیاء محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء نقل شده است که فرمود فرشته ای از صقع ربوبی و پیشگاه الوهی نزد من آمد و گفت یا محمد ان الله یقرا علیك السلام و یقول انی قد زوجت ابنتك من علی ابن ابی طالب فی الملاء االاعلی فزوجها منه فی الارض ای محمد بدرستیکه ذات قدوسی جهات الوهی بتو سلام می رساند و می فرماید من که خدایم و صاحب ولایت کلیه مطلقه ام دختر والاگهر تو فاطمه زهرا را د ملاء اعلی در بین کاخ نشینان عرشی و ملکوتیان به عقد ازدواج امیر اهل ایمان علی بن ابی طالب در آوردم و برای او تزویج کردم اینك تو هم او را در زمین به عقد زوجیت دائمیه علی مرتضی در آور .
مطابق نقل روایات معتبره و احادیث متواتره مراسم عقد ازدواج ملکه ملك و ملکوت فاطمه لاهوتی صفات قبل از اینکه در زمین برگذار شود بفاصله چهل یوم پیشتر در عالم بالا و آسمان الوهی تحقق یافته و سپس بفرمان ربوبی در عالم سفلی این مراسم بموقع اجرا گذارده شده و انجام یافته است .
و خلاصه مطلب در این رابطه برابر روایات وارده این است : حسب الامر الهی و فرمان ربوبی نسبت به تزویج فاطمه علیهماالسلام پیغمبر اکرم (ص)دستور بعلی (ع)داد بمسجد رفته مردم را احضار و جریان امر را بآنان اعلام نماید علی مرتضی (ع)با حال فرح و شادی روانه بطرف مسجد گردید در بین راه ابوبکر و عمر با علی روبر و شده و علی را مسرور و شادمان ملاقات نموده سبب شادی از وی پرسیدند علی (ع)فرمود پیغمبر اکرم (ص) با ازدواج من و فاطمه (ع)موافقت فرموده و به : خبر داده که خدا خود مراسم ازدواج فیما بین من و فاطمه را در آسمان و عرش اعلی اجرا نموده است و اینك حضرت رسول الله به دنبال من وارد مسجد خواهد شد تا این مطلب را در حضور مردم به آنان ابلاغ فرماید آن دو نفر که بر جریان امر متحضر شدند ابراز فرح و خوشحالی نموده با من بمسجد آمدند .
آنگاه طولی نکشید که رسل الله در حالیکه چهره مبارکش از شادی و سرور می درخشید وارد مسجد گردید و نظر کرد دید مسجد مملو از جمعیت شده است بلافاصله بالای منبر قرار گرفته و سر پا ایستاده خطبه عرشیه ای مفصلا ایراد فرمود و سپس ماموریت خود را به استحضار مردم حاضر در مسجد رسانید .
فرمود مردم بدانید و آگاه باشید خداوند متعال ذات اقدس ذوالجلال و الاکرام به من امر کرده و دستور داده که فاطمه دختر گرامی خود را به علی بن ابیطالب (ع)تزویج نمایم حقتعالی خود در عالم بالا و آسمان الوهی آندو را به عقد ازدواج یکدیگر در آورده و فرشتگان را شاهد و گواه گرفته و به من دستور داده و امر فرموده است که او را در زمین بعلی تزویج نمایم و اینك من شما را بر این مطلب شاهد و گواه می گیرم (ثم جلس و قال قم یا علی و اخطب لنفسک) . بعد از خواندن خطبه اش از منبر پائین آمده و

نشست و آنگاه بعلی فرمود برخیز با علی و برای خود خطبه بخوان علی هم حسب الامر پیغمبر اکرم (ص) از جای برخاسته و بخطبه خواندن پرداخت و پس از حمد و سپاس الهی و شکر نعم نامتناهی و درود بر حضرت خاتم انبیا و سرور اصفیاء محمد مصطفی (ص) فرمود ان النکاح مما امر الله تعالی به و اذن فیه و مجلسنا هـذا مما قضاه الله تعالی و رضیه و هـذا محمـدبن عبدالله رسول الله (ص) زوجنی ابنته فاطمه به صداق اربعتمائته درهم و دینار و قد رضیت بذالک فاسلوه و اشهدوا . فقال المسلمون زوجته یا رسول الله . قال نعم قال المسلمون بارک الله لهما و علیهما و جمع شـملهمها یعنی محقق و مسلم است که نکاح از جمله چیزهایی است که خداوند متعال دستور داده و در نظام تشریع آنرا تجویز و اجازه نسبت باین سنت سنیه صادر فرموده است .

و مجلس ما اکنون از مجالسی است که قضاء الهی تشکیل آنرا خواسته و رضایت بانجام مراسم آن مرحمت و عنایت فرموده است . این حضـرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صـلی علیه و آله است که دختر گرامیش حضـرت فاطمه را به عقد مزاوجت و زناشوئی من در آورده است بصداق و مهریه ای که عبارت از چهارصد درهم و دیناری باشد و من از این وصـلت و ازدواج بی نهایت راضـی و خوشنود و خوشحالم شما مراتب مذکوره را از آن حضرت سئوال و پرسش کنید و بر این واقعیت شهادت و گواهی دهید .

مسـلمانان حاضـر در آن محفل اجماعا از حضرت نبی اکرم پرسیدند یا رسول الله آیا شما حضرت فاطمه را به عقد مزاوجت حضرت علی مرتضـی در آوردی حضرت فرمود بلی آن جماعت همگی گفتند خداوند برای آن دو این ازدواج را مبارک فرماید و امورشان را به سامن برساند (این مضامین بر سبیل اجمال و اختصار از کتاب دلائل الامامته طبری متخذ است .)

در بیان شب زفاف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

در کتاب امالی شـیخ علیه الرحمه در حدیثی آمده چون شب زفاف فاطمه ع فرا رسـید حضـرت پیغمبر اکرم صـلی علیه و آله و سلم شتر شـهباء خود را در حالیکه آنرا مجهز بر و پوشـی نموده بود آورده و بـدخترش فاطمه فرمود بر ناقه نامبرده سوار شود پیغمبر زمام مهار ناقه را بدست سـلمان داد و خود حضـرتش از پشت سـر ناقه را می راند در بین راه صدای افتادن چیزی را شـنید مشاهده فرمود دید جبرائیل و میکائیل با گروه بسیاری از فرشـتگان هبوط به زمین نمودند پس پیغمبر از سـر فرود آنان بزمین پرسید چه باعث شده که شـما بزمین فرود آمدیـد عرض نمودنـد آمـدیم تـا بعنـوان همراهی عروس عـالیه مقـام را به خـانه دامـاد عالیقـدر حضت علی بن ابیطـالب به بریم آنگـاه جبرائیـل و میکائیـل با جمع ملائک و فرشـتگان با خاتم پیغمبران حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله تکبیر گویان بخانه امیر اهل ایمان علی مرتضی علیه السلام آمدند و از آن زمان تکبیر گفتن در عروسی ها رایج و مرسوم گردیده است .

و نیز در کتاب تاریخ بغداد از ابن عباس روایت شده که گفته است در شب عروسـی علیا مکرمه حضرت فاطمه علیهاالسلام موقعیکه او را به خـانه حضـرت علی مرتضـی علیه السـلام می برنـد . حضـرت رسول الله صـلوات الله علیه در جلو و جبرئیل در طرف چپ و هفتاد هزار فرشـته پشت سـرش تسبیح گویان حرکت و تا طلوع فجر به تسبیح و تقدیس رب متعال اشـتغال داشـتند (در شب عروسی حضرت ملکه ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها در حالیکه عروس عالیه مقام را بخانه شوهرش حضرت علی بن ابیطالب می بردند شش زن رجز خوانی نمودند .

دارد که اول آنان ام السلمه بود که چنین سرود :

سرن بعون الله یا جاراتی

و اشکرنه فی کل حالات

و اذکرن ما انعم رب العلی

من کشف مکروه و آفات

و سرن مع خیر نساء الوری

تفدی بعمات و خالات

یا بنت من فضله ذو العلی

بالوحی منه و الرسالات

بارك لنا و احفظ محبیها غدا

حر اللضلی یا قاضی الحاجات

واها لهذا العیش واها واها

دوم ام هانی بود که چنین سرود

ان اباها سید الانام

و امها ملیکته الایام

و بعلها قسوره الا جام

و کاسر الاوثان و الاصنام

واها لهذا لعیش واها واها)

سیم فاطمه بنت زبیرابن عبدالمطلب بود که چنین سرود

واها ثم واها واها

لواننا نلنا المنی نلناها

ان اباها و ابا اها

قد بلغا فی المجد غایتاها

واها لهذا العیش واها واها

چهار حفصه بود که در رجز خود چنین سرود

یا اخوتی انظرن مصباح الدجی

و من بها الناس کلا التجا

لوم لم یکن للمصطفی وصیه

لیس لها فی الدهر کفویر تحبی

واها لهذا العیش واها واها

در بعضی نسخ آمده که حفصه چنین سروده است

فاطمه خیر نساء البشر

و من لها وجه کوجه المقر

فضلك الله علی کل الوری

بفضل من خص بای الزمر

زوجك الله فتی فا ضلا

اعنی علیا خی من فی الحضر

فسرن جاراتی بها آنها

کریمته بنت عظیم الخطر

واها لهذا العیش واها واها

پنجم عایشه بود که در رجز خود چنین سرود ان اباها کان خیر الناس

و امها ملیکته الاجناس

و عمها الحمزه العباس

و بعلها ذوالشده و الباس

(و اها لهذا العیش و اها واها)

ششم ام ایمن بود که در رجز خود چنین سرود طوبی لها سیده النساء

ان اباها خیر انبیاء

و بعلها سید اوصیا

طوبی لاهل الارض و السماء

(و اها لهذاالعیش واها واها)

دارد که هنگام سرودن این اشعار در ربار بانوان اول هر بیت را تکرار می نمودند و تکبیر گویان وارد خانه گردیدند .

و در خبر آمده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی مرتضی داماد بزرگوار خود را احضار و سپس دختر والاگهرش فاطمه را فرا خواند آنگاه دست او را گرفته در دست علی علیه السلام گذارده فرمود بارك الله فی ابنته رسول الله) یعنی خداوند متعال برکت و خیر به تو در دختر رسول خدا قرار دهد .

و در خبر دیگر آمده حضرت ، دست فاطمه را در دست علی گذارده و قال یا اباالحسن هذه ودیعته اله و ودیعته رسوله عندك یعنی ای ابوالحسن این ودیعه و امانت خدا و رسول اوست در نزد تو و در خبر دیگر آمده که حضرت رسول الله فرمود (مرحبا ببحرین یلتقیان و نجمین یقترنان یعنی خوش آمدند دو دریائی که با یکدیگر بهم اتصال و ملاقات حاصل کرده و دو ستاره ای که قرین یکدیگر شده اند (بحار الانوار)

در این مقام مناسب دیدم اشعار در ربار ذیل را که از اختر طوسی است و الحق عالی است ذکر نمایم :

این شنیدستم که روزی خواجه والاتبار

احمد مختار یکتا گوهر درج فخار

بود مشغول عبادت در سرای خویشتن

با دلی خالی ز حب عالم بی اعتبار

ناگهان جبرئیل از دربار دادار جلیل

گشت نازل پیش آن مهر سپهر اقتدار

گفت یا احمد ترا بادا بشارت کز کرم

مالك دنیا و عقبی حضرت پروردگار

عقد زهرا و لی را بست در عرش مجید

پیش از آن کان امر اندر فرش یابد اشتهار

گفت من تزویج بنمودم کنیز خویش را

با گرامی بنده خود قاسم فرودوس و نار

در زمین اکنون تو هم ای آسمان مکرمت

مجلسی آورد فراهم خوشتر از دار القرار

نور را با نور کن تزویج با صد اهتمام
تا که گردد معنی نو علی نور آشکار
این بشارت را نبی چون از بشیر حق شنید
روی او بشکفت چون گل از نسیم نو بهار
ابن عم خود علی را خواند پیش خویش
ز آنکه در هر کار بودش مستشیر و مستشار
مجلسی آراست مانند بهشت جاودان
ونداران مجلس که خالی بود از عیب و عوار
ابنیاء بنشسته از هر سو ردیف اندر ردیف
اولیا استاده از هر سو قطار اندر قطار
آدم و حوا از عشرت چون غلام و چون کنیز
حیدر و صدیقه را گشته ز جان خدمتگذار
موسی از یکسو بکف بگرفته ابریق بلور
عیسی از یکسو یکف بگرفته طشت زرنگار
یکطرف یعقوب با صد شوق می پاشید آب
یکطرف ایوب با صد شوق می افروخت نار
نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و شعیب
لوط و اسماعیل و هود و صالح پرهیزکار
هر یکی در پیش روی حضرت خیر البشر
از پی اظهار خدمت کرده شغلی اختیار
در فلکها اختران از شور آن فرخنده سور
با سرور و عیش شادی گشته از هر سو بکار
در چنین مجلس که وصفش را شنیدی مصطفی (ص)
از پی صرف طعام و آبهای خوشگوار
خطبه عرا بخواند و بست با صد خرمی
عقد مهر و ماه را چون حکم یزدان استوار
ز آن سپس بنمود آن شاهنشه کون و مکان
حضرت صدیقه را بر ناقه شبها سوار
ز آن همایون ناقه فرخنده پی با صد سرور
داشت سلمان از پی فخریه بر دوشش مهار
بود جبریلش بصد عزت روان اندر یمین
بود میکالش بصد شوکت روان اندر یسار
با دل خرم عقیل و حمزه و جعفر ز پی

تیغها بگرفته بر کف با هزاران اقتدار
دختران پاک عبدالمطلب خرد و بزرگ
تهنیت گویان بدند اندر قفایش رهسپار
عترت عبدالمناف از وجد آن خرم زفاف
با زنان مصطفی بودند شاد و شادخوار
حور و غلان و ملک از هر طرف با صد شعف
گرد او صف بسته بودندی هزار اندر هزار
با چنین عزت بیاوردند آن صدیقه را
تا در دولت سرای والدهشت و چهار
دست هزار را نبی بگرفت و در دست علی
داد و آنکه دادشان در حجله شادی قرار
شاد شد خورشید گردون نبوت را روان
زهره زهرا چو آمد مشتری را در کنار

عن ابی ایوب الانصاری قال ان النبی (ص) مرض فاتته فاطمه سلام الله علیها و بکت فقال یا فاطمه ان لکرامته الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما ان الله تعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعته فاختارنی منهم فجعلنی نبیا مرسلا ثم اطلع اطلاعته فاختار منهم بعلک فاوحی الی ان ازوجه ایاک و اتخذه وصیا یا فاطمه منا خیر الانبیاء و هو ابوک و منا خیر االاوصیاء و هو بعلک و منا خیر الشهداء و هو حمزه علم ابیک و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنته حیث شاء و هو جعفر ابن عم ابیک و منا سبطا هذه الامته و سیدی شباب اهل الجنته الحسن و الحسین و هما ابناک والذی نفسی بیده منا مهدی هذه الامته و هو ولدک (از ینابیع الموده صفحه ۴۳۶)

این حدیث نورانی معتبر در کتاب منتخب الاثر و هم در ینابیع الموده مندرج است از ابو ایوب انصاری روایت شده که هنگامیکه مریض شد حضرت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه دختر والاگهرش بعیادت پدر بزرگوار آمده و بر عارضه بیماری آنحضرت گریست .

حضرت ختمی مرتبت بدختر گرامیش فرمود بلحاظ کرامت و ارزش و رفعت مقام و احترامی که ذات احدیت عنایته بتو داشته بدین جهت تو را بزوجیت و همسری کسی در آورد که در اسلام از دیگران اقدم و اسبق و جلوتر و از حیث علم و عرفان و دانش مقامش از همه خلایق بالاتر و بیشتر است و آن علی مرتضی است .

همانا ذات قدوسی جهات الوهی توجه و عنایت و تجلی خاصی بر اهل ارض عالم امکان فرمود و از میان کل ماسوا مرا اختیار کرد و برگزید و مقام نبوت ختمیه و رسالت مطلقه را به من عنایت و عطا کرد سپس تجلی دیگر فرمود باهل ارض و از میان همه آنان شوهر عالیقدر تو را که شخص علی مرتضی است مختار و برگزیده خود قرار داد و به من وحی فرمود تا تو را به عقد ازدواج او درآورم و او را وصی خود قرار دهم دخترم فاطمه بدان که خیر الانبیاء که از تمام انان اشرف و افضل و مقام و مرتبه اش از همه عالیتر و بهتر است از ما است و آنکس منحصرا پدر تو می باشد (تو چنین پدری داری) که اشرف ما فی الوجود در تمام عوالم غیب و شهود است .)

و بعد از پدرت از حیث اشرفیت و افضلیت بهترین اوصیا در نظام کل از ما است و او منحصرا شوهر عالیمرتبه تو شخص علی مرتضی است .

و نیز بهترین و شریفترین شهیدان از ما است و آن بزرگوار حمزه عموی پدرت می باشد و از ما است کسی که خداوند متعال دو بال ملکوتی باو عطا فرموده است که بوسیله آن در بهشت بهرجا خواهد در طیران است و آن بزرگوار جعفر پسر عموی پدرت می باشد .

و نیز از ما است دو سبط این امت و دو سید و آقای جوانان اهل جهت و آن دو بزرگوار دو فرزند دلبند تو می باشند که حسن و حسین نام دارند . آنگاه فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده منا مهدی هذه الامته و هو من ولدك : قسم و سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت مطلقه اوست که از ما است مهدی این امت و آن بزرگوار از فرزندان معصومین تو می باشد .

آنکه کند نور وی آخر ظهور

ساحت دنیاست ورا کوه طور

دست شریعت بقدومش بلند

پست شود هر چه بود ناپسند

مهدی موعود شه بی نظیر

عیسی و خضریش ندیم و وزیر

وارث اوصاف همه انبیاء

معدن اوصاف همه اولیاء

در این مقام نسبت بمدح بانوی ملك و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها و فرزندان گرامیش قصیده طیبه از استاد عالیمقام حجه الاسلام علام قمقام عارف سبحانی آیته الله حکیم الهی قمشه ای مرحوم حاج شیح مهدی اعلی الله مقامه الشریف بخاطر رسید که ذکر آن را اینجا مناسب دیدم و آن اشعار در ربار این است .

به برج معرفت گردون درخشان اختری دارد

به جیب خود سپهر عشق تابان گوهری دارد

به باغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد

که آن گلبن هزاران باغ گل در هر پری دارد

به بستان ولایت تازه سرو قامتی یابی

که آن قامت چو غوغای قیامت محشری دارد

به چشم از کحل ادراک حقایق سرمه بینش

بگوش از گوشوار علم و ایمان گوهری دارد

فلك ز آن حلقه گیسوی مشکین چنبری گیرد

ملك ز آن نرگس شهلای رضوان ساغری دارد

از آن مشکین گیسو لیلته القدر آیتی باشد

وز آن خندان لب لعل آب حیوان مظهری دارد

زمین هر محفل از اشراق رویش شاهدی بیند

فلك هر جانب از انوار حسنش اختری دارد

جحیم از قهر او بر دشمنانش شعله افروزد

بهشت از لطف او بر دوستانش کوثری دارد

وقارش بر قد و بالای عصمت زیوری بندد

شکوهش بر سر از سلطان عزت افسری دارد

به براز اطلس زیبای جنت حله دیبا

به سر از فاق لولاک نبوت معجری دارد

در آفاق حقیقت اخترش را بهترین طالع

که چون شاه ولایت شام وصلش همسری دارد

سزد گر آفتاب و مه ز مهرش رخ بیفروزد

که در جیب فلک رفعت شبیر و شبری دارد

امیر دین از آن برج ولای آسمان رفعت

به از مه یازده تابنده مهر انوری دارد

حسن خلق و حسین افسر علی قدر و محمد فر

که او چون شاه صادق ماه مذهب جعفری دارد

دگر موسی کاظم پس علی فرزند دلبندش

که در ملک رضا آن والی حق کشوری دارد

دگر سلطان تقوی خسرو یکتا تقی دیگر

نقی پاک جان آن کو حسن فر عسکری دارد

دگر غوث زمان قطب جهان آن معنی قرآن

امام انس و جان قائم ولی داوری دارد

بلی دخت پیغمبر طهر اطهر شافع محشر

به طالع یازده رخشنده ماه و اختری دارد

ز غوغای قیامت کی هراسد شیعه پاکش

که چونان عصمت کبری شفیع محشری دارد

عجب نبود (الهی) را گر ایمن باشد از دوزخ

که از مهرش دلی روشن چو مهر خاوری دارد

قسمت دوم

بیان اینکه مودت و محبت نسبت بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها علامت کمال ایمان و موجب سعادت دنیا و آخرت و بسیار و بی نهایت قابل اهمیت است .

قال الله تعالی : قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی آیه ۲۳ سوره شوری .

بگو ای پیغمبر گرامی من اجر و مزدی از شما در برابر رسالت خود جز مودت و محبت آنان که به من قرابت دارند نمی طلبم .

منظور حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله از ذوی القربی و نزدیکان خود همانا در درجه اولی حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا و دو فرزند این دو بزرگوار می باشند چنانکه در روایات معتبره نقل شده (لمانزلت هذه الایته : قل لا اسئلکم علیه اجرا

الا المودة فی القربی قالو یا رسول الله : من قرابتک : من هولاء الذین وجبت علینا مودتهم . قال : علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام) و قالها ثلاثا . دارد که هنگامیکه آیه شریفه مزبوره نازل شد اصحاب عرض کردند یا رسول الله خویشاوندان و اقرباء شما که مودت و محبت آنها بر ما فرض و واجب است کیانند ؟ پیغمبر اکرم فرمود آنها علی و فاطمه و دو فرزند آن دو هستند و این جمله را سه بار تکرار فرمود : از احقاق الحق جلد ۳ ص ۲ و نیز از حضرت امام چهارم علی بن الحسین علیهماالسلام نقل شده که هنگامیکه امیر اهل ایمان علی علیه السلام به شهادت رسید حسن بن علی علیهماالسلام در میان خطبه ای خواند که بخشی از آن این بود :

انا من اهل البیت افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی فرمود من از خاندانی هستم که خداوند تبارک و تعالی مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و به پیامبرش فرموده قل لا اسئلکم الایه منظور مائیم و مقصود خدا را اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است .

این حدیث در مستدرک الصحیحین جلد ۳ صفحه ۱۷۲ و در ذخایر محب الدین طبری صفحه ۱۳۷ و در صواعق ابن حجر صفحه ۱۰۱ نقل شده است .

و نیز در کتاب نفس المهموم محدث قمی دارد که وقتی حضرت علی بن الحسین (ع) را به اسارت آوردند و بر دروازه دمشق نگهداشتن پیر مردی شامی نزد آنحضرت آمد و بر اسارت آن بزرگوار و سایر اسراء اظهار شادی نمود و شکر خدا کرد حضرت سید سجاد (ع) که سخن آن پیرمرد غافل را شنید وی را خواست و بدو فرمود ای شیخ تو که بر اسیری ما شکر کردی ما را شناختی ؟ آیا تو در قرآن این آیت را نخوانده ای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی یعنی من از شما مزد رسالت نخواهم مگر خویشاوندان و نزدیکان مرا دوست دارید پیرمرد گفت خوانده ام امام علیه السلام فرمود ما همانهائیم که این آیه در حق ما نازل شده است و چند آیه دیگر در این رابطه از ناحیه آنحضرت از آن پیرمرد سئوال شد و جواب داد که تمام آیات را که فرموده اید تلاوت نموده ام آیا این آیات در مورد شماست و شما همانها هستید که در آیات نامبرده اشارت به آن گردیده است فرمود آری فورا آن پیرمرد معذرت خواست و از جسارت نسبت باهل بیت عصمت که عدم شناخت او باعث شده بود توبه کرد و از کشندگان دشمنان آل محمد (ص)در نزد خدا بیزاری جست و معلوم شد که تبلیغات دشمن امر را بر او مشتبه ساخته است .

در این مورد اشعاری استاد حکیم الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه در کتاب نغمه حسینی سروده است که ذکر ان در این مقام مناسب است .

مردی از آن خاک که ویرانه باد
چشم چو بر فوج اسیران گشاد
گفت سپاس ایزد سبوح را
آنکه عطا کرد به تن روح را
کز شر و آشوب شما گمرهان
لطف حق آسود خلیفه جهان
زین عباد این سخن اصغا نمود
گفت که ای شیخ بباید زدود
از دل تو زنگ خطا و غلط
تا که ز قرآن شنوی چند خط
خوانده ای ای شیخ ز قرآن حق

آیه (لا اسئلکم) در ورق

آیه تطهیر و خمس خوانده ای

از چه در آئین به غلط مانده ای

ما بخدا مقصد این آیتیم

آل پیغمبر علم ملتیم

ما بخدا خویش رسول اللهیم

معدن علمیم و ز وحی آگهیم

ما بخدا صاحب سر حقیم

والی ملکیم و شه مطلقیم

ما که در این سلسله ذلتیم

سبط رسول و شرف ملتیم

هادی خلقیم بنص رسول

حجت حقیم بحسن قبول

شیخ کز او صحبت قرآن شنید

شد خجل انگشت بدندان گزید

گفت عجب در غلط افتاده ایم

بر سر باطل عبث استاده ائیم

وای به من وای بر آئین من

وای بر این مهر من و کین من

گفت عجب کرده یزید ابن دون

در بر ما قصه دین واژگون

سخت پشیمان شد و فریاد کرد

لعن بر آن مظهر بیداد کرد

گفت که بیزارم از این روزگار

وز عمل زشت یزید الفرار

کرد تبری ز یزید کفور

روی دل آورد برب غفور

اشك همی ریخت که ای ذوالجلال

زارم و بیزارم از این بدسکال

لعن ابد باد بر این دیوخو

باد بدان شاه ستمگر تفو

بودمی از جهل ز دین بی خبر

ذوالکرما از گنهم در گذر

یا رب از این پس به یزید جهول

دشمنم و دوست به آل رسول

دامن سجاد گرفت از ادب

گفت که ای مظهر الطاف رب

بر من نادان خطاکار بخش

زشتی این پیر دل افکار بخش

تو به ام از لطف و کرامت پذیر

ای به دو عالم تو مرا دستگیر

خسرو سجاد بدان شیخ راد

گفت خدایار و رسول از تو شاد

توبه ات ای شیخ شد قبول

حشر تو با عترت پاک رسول

مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی از کتاب (شواهد التنزیل) حاکم حکانی که از محدثین و مفسرین معروف اهل سنت است از (ابی امامه باهلی) چنین نقل می نماید حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و انا و علی (ع) من شجرهٔ واحدهٔ فانا اصلها و علی (ع) فرعها و فاطمه (ع) لقاحها و الحسن و الحسین (ع) ثمارها و اشیاعنا اوراقها الی ان قال (ص)لو ان عبدالله بین الصفا و المروه الف عام : ثم الف عام : ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی ثم لم یدرک محبتنا کبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا (قل اسئلکم علیه اجرا الخ

حضرت نبی اکرم (ص)فرمود ذات حقتعالی و مبدء اعلی سلسله انبیا راا از اشجار مختلفی آفرید ولی من و علی (ع) را شجره واحده خلق فرمود من اصل آن شجره ام و علی فرع و شاخه آن فاطمه (ع) موجب باروری آن است و حسن و حسین (ع)میوه ها و ثمره آن و شیعیان ما اوراق و برگهای آنند تا آنجا که فرمود اگر کسی خدا را بین صفا و مروره هزار سال و سپس هزار سال و بعد از آن نیز کهنه و پوسیده گردد اما حب و عشق ما را نداشته باشد خدا او را بصور در آتش افکند سپس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود (قل لا اسئلکم الیه اجرا الموده فی القربی) آیه ۲۳ سوره شوری

قال الز محشری فی تفسیر المسمی بالکشاف : آنها لما نزلت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی) قیل یا رسول الله من قرابتک هولاء الذین وجبت علینا مودتهم . قال : علی و فاطمه و ابناهما : و قال (ص) یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم :

من مات علی حب آل محمد مات شهیدا : الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات عل حب حب آل محمد مات تائبا : الا و من مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان .

الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنته ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنته کما تزف العروس الی بیت زوجها .

الاـ و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنته الاـ و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکته الرحمه الاـ و من مات علی حب آل محمد مات علی السنته و الجماعته الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامته مکتوب بین عینیه آیس من رحمته الله .

الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا : الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحته الجنته : الکشاف ج ۳ (ص)۴۶۷ .

زمخشری که از اعاظم مفسرین است در تفسیر خود بنام کشاف چنین گوید هنگامیکه این آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا

الموده فی القری ، نازل شد گفته گردید ای رسول خدا خویشاوندان تو که مودت و محبت به آنها بر ما واجب شده چه کسانی می باشند فرمود علی و فاطمه و دو فرزندان آنها هستند . آنگاه فرمود .

هر کس بر محبت ال محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است (یعنی مقام و درجه شهید را داراست) .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود آمرزیده شده و بخشوده از دنیا رفته است .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود مؤ من کامل الایمان از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود ملک الموت (یعنی فرشته مرگ او را بشارت و مژده به بهشت می دهد و نیز دو فرشته دیگر که ماموران سئول در قبر همین بشارت را به او می دهند)

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود او را با عزت و احترام و اکرام بسوی بهشت می برند آن چنانکه تازه عروس را به خانه داماد برند .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود در قبر او دو در بسوی بهشت بروی او گشوده می شود .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برودخدا قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار میدهد

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود بر طبق سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود روز قیامت در حالی وارد عرصه می شود که در پیشانی او نوشته شده (مایوس از رحمت خدا) .

آگاه باشید هر کس بر دشمنی و بغض آل محمد (ص) از دنیا رود کافر از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس با عداوت و دشمنی بر آل محمد (ص) از دنیا برود هرگز رائحه و بوی بهشت را استشمام نخواهد نمود .

جالب توجه اینکه فخر رازی که از اکابر مفسرین اهل تسنن است بعد از ذکر این حدیث شریف نورانی که صاحب تفسیر کشاف آن را بصورت ارسال مسلم ذکر نموده است اضافه میکند که آل محمد صلی اله علیه و آله کسانی هستند که بازگشت امرشان به اوست کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آنها آل محمد محسوب می شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با حضرت رسول الله داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتره است بنابراین لازم است که آنها را آل

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم بدانیم .

آنگاه میگوید بنابراین ثابت و مسلم و محرز است که این چهار تن ذوی القربی پیغمبر خاتم هستند و بایست از احترام فوق العاده برخوردار باشند فخر رازی دلائلی بر اثبات این مسئله دارد و میگوید شک و شبهه ای نیست که پیغمبر اکرم (ص) بسیار فاطمه را دوست میداشت و درباره او فرمود فاطمه بضعته منی یوذینی مایوذیها فاطمه پاره تن من است آنکه او را آزار دهد مرا آزار داده و اذیت نموده است و نیز با احادیث متواتره صادر از لسان رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت و محقق شده که آنحضرت علی مرتضی و حسن و حسین را دوست میداشته پس محبت آنها بر تمام امت واجب است و به آیاتی چند از قرآن اشاره میکند و نتیجه میگیرد که مودت و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بر کافه مسلمین و اهل ایمان واجب است این بود خلاصه از گفتار فخر رازی در تفسیرش مجلد ۲۷/صفحه ۱۶۵/۱۶۶

مولف گوید اینکه این همه در آیات قرآنیه و احادیث معتبره تاکید بر مودت و محبت شده مخصوصا درباره خاندان عصمت و معادن حکمت و آل اطهار حضرت محمد صلوات الله علیهم فائده و نفع این مودت و محبت بحال خود امت است وگرنه پیغمبر اسلام اجر و مزدی برای رسالت خود از امت انتظار ندارد و نیازی هم بدان ندارد بلکه این مودت و محبت به نفع و سود امت است و اثبات کننده ولایت است که توام با توحید است و در واقع محبت اهل بیت عصمت محبت بخداست چنانکه اطاعت از ایشان اطاعت

از خداست و در اشراقات سابق باین واقعیت تصریح نمودیم که (حب محبوب خدا حب خدا است) .
پس بر ما است که مظهر حب خـدا شویم و از محبت بخلق خدا دریغ نداریم بالاخص محبت آنها که بنص قرآن بر ما واجب است و این محبت است که مکمل ایمان و دین ما است و نفعش در نظام ملکی و ملکوتی عائد خودمان می شود .
اللهم اجعلنا من المحجبین بمحمد حبیبک خاتم النبیین و رحمه للعالمین و محبی آله الطاهرین و عترته المعصومین سیما فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها) . آمین .

اشراق دهم

قسمت اول

اشراق دهم : بیان میزان انسانیت و آدمیت
مقدمتا باید دانست که کلمه میزان در لغت بر مایوزن به الشـی و بر وسیله سنجش اطلاق می شود و نظر باینکه در عرف اهل معرفت الفاظ موضوعند از برای معانی عامه پس وسـیله سـنجش اعم از این است که از جنس و سـنخ مادیات و جسـمانیات باشد یا از سـنخ روحانیـات و معنویات باشـد و همین طور شـی موزون اعم است از اینکه جسـمانی و مادی باشـد یا روحانی و معنوی ملکی باشـد یا ملکوتی جبروتی باشد یا لاهوتی از سـنخ و جنس مادیات باشد یا مجردات از اعیان ذوات باشد یا از صفات و ملکات در هر صورت بایست میزان و شـی موزون سـنخیتی و مجانستی و مناسـبتی با یکدیگر داشـته باشد و باید دانست که میزان کل شـی بحسبه و وسیله سنجش هر چیز را تناسب با شی موزون شرط است که باید رعایت شود .
مثلا برای اجسام ثقیله در مقام سنجش ترازوهای خاصی معین شده مانند قپان و غیره و بر همین مقیاس است سنجش اجسام خفیفه و ظریفه و چنان نیست که تمام اجسام دارای یک میزان باشند .
فی المثال برای سنجش درجه حرارت میزانی است که آنرا میزان الحراره نامند برای سنجش فشار خون که در چه درجه است میزانی اسـت کـه مشاهـده می نمائیـد برای سـنجش نغـم و اصـوات و مطلـق آوازهـا و آهنگهـا (میزان علـم موسـیقی است) که واضـح آن فیثاغورث حکیم و شاید از انبیاء باشد .
نقل عن فیثاغورث انه عرج بصـفاء نفسه و ضـیاء قلبه الی عالم الملکوت فسـمع حفیف الا ملاک و دمـدمته الافلاک ثم رجع و رتب علیها علم الموسیقی . ملا محمد جلال الدین عارف معروف در کتاب مثنوی گوید :
پس حکیمان گفته اند این لحنها
از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است این که خلق
می نوازندش به طنبور و بحلق
ناله سرنا و تهدید دهل
چیزکی ماند بدان ناقور کل
مؤ منان گویند کآثار بهشت
نغز گردانید هر آواز زشت
ما هم اجزاء آدٔ م بوده ائیم
در بهشت آن لحنها بشنوده ایم

گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
یادمان آید آز آنها اندکی
لیک چون آمیخت با خاک کرب
کی دهد این زیر و این بم آن طرب
انسان بالفطره و بالطبع از صوت خوش لذت می برد و حال وجد و ابتهاج برایش رخ می دهد .
میزان برای سنجش اخبار و احادیث صحت و سقم کتاب الله قرآن است .
میزان برای سنجش اشعار علم عروض و قواعد آن است . میزان برای سنجش اافکا از حیث خطا و صواب علم منطق و قواعد آن است .
میزان برای سنجش علوم عقلیه علم حکمت و فن فلسفه است .
میزان سنجش معارف ربانیه سنجش معارف ربانیه و شناخت نظام اسمائیه و لوازم آن از اعیان ثاابته و شناخت مظاهر اسماء الهیه سرمدا و دهرا و زمانا علم شریف عرفان و حکمت متعالیه است که ریاست و سیادت بر سایر علوم و فنون دارد و اوحدی از اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت در ازمنه و اعصار یافت می شوند در وجه الارض که واجد این علم شریف بوده باشند و اگر هم یافت شوند کنتر حاضرند که این علم را بکسی بیاموزند مگر تشخیص دهند که اهلیت برای آموختن اسرار و رموز این علم اعلی برای اهلش دریغ نخواهند داشت بلکه فرض و واجب است که تشنگان شراب معرفت و عشاق حقایق را بقدر ظرفیت او از صهبای عرفان سیراب نمایند و دستور هم همین است .
قال سید العابدین و زین العارفین مولانا علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیه
انی لا کتم من علمی جواهره
کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
قد تقدم فی هذا ابوالحسن
الی الحسین و وصی قبله الحسنا
یاا رب جوهر علم لو ابوح به
لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
و لا ستحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یاتونه حسنا
حافظ قرآن لسان الغیب گوید :
با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
تا بی خبر بمیرد در عین خودپرستی
علمی که بشر را آدم میکند و او را انسان واقعی می سازد منحصرا علم عرفان است علم حکمت قرآنی است (نه حکمت یونانی) . و من یوتی الحکمته فقد اوتی خیرا کثیرا آیه ۲۶۹ سوره بقره .
اساس و ریشه علم حکمت و عرفان در واقع قرآن است حکمای متاهلین و عرفای شامخین همه شاگردان تربیت شده مکتب قرآن و سر سپرده اهل بیت عصمت و معادن علیهم السلام می باشند .
برو گر عاقلی زین حکمت آموز
بنور حکمت آان جان بیفروز

سخن بشنو ز وحی آسمانی
که مرجانراست عمر جاودانی
چو قرآن بحر بی پاین عرفان
یکی گنجینه شایان عرفان
سخن سنجی که علمه البیان است
گهر آویز گوش عقل و جان است
به پیش حکمت قرآن احمد (ص)
که زد بر مخزن اسرار سرمد
میار اافسانه اشراق و مشاء
که شب بود این جهان و قوم اعشاء
به غیر از علم قرآن هر چه گویند
شبان تیره در بیراهه پویند
کتاب سر لا ریبی است قرآن
ظهور شاهد غیبی است قرآن
(کتاب علم ربانی است قرآن
ظهور سر سجانی است قرآن
کتاب عشق قران است دریاب
صحیفه سر رحمان است دریاب
(مفادش جمله عرفان است دریاب
کلامش جمله برهان است دریاب)
(تمامش حکمت و اعجاز عقلی
ز حق نازل شده بر عقل کلی)
تو (ربانی) از این حکمت بیاموز
بنور حکمت آن جان بیفروز

حال پس از دانستن این مقدمه و بیان امثله برای شناخت موازین و انواع و اقسام آن که بنحو اختصار اشاره شد باید بدانیم و بشناسیم آن میزانی که وسیله سنجش ایمان و اعتقادات و صفات و ذوات و برای سنجش اخلاقیات و ملکات جمیله و حسنه و اعمال خالصانه است کدام است : تمام مقصود و منظور ما از تمهید این مقدمات شناختن همین میزان است که د دنیا و آخرت ما را سرو کار و شنااخت باا این چنین میزانی است زیرا ایمان و اعتقاد و صفات و اخلاق و افعال انسان را در یوم قیامت کبری با همین میزان می سنجند .

این میزان در نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت انسان کامل است انسان کاامل میزان حق است . انسان کامل میزان علوم حقه است . انسان کامل میزان اعتقادات حقه است . انسان کامل میان ایمان است . انسان کامل میزان عقول کامله است . انسان کامل میزان ارواح طیبه است انسان کامل میزان نفوس طاهر انسان کامل میزان اخلاق جمیله است انسان کامل میزان صفات و ملکات حسنه است . انسان کامل میزان اعمال است .

انسان کامل در عرف اخبار و احادیث عبارت است از نبی و وصی نبی و شامل است تمام انبیاء و رسل و اوصیای قدیسین آنان را .
چنانکه در قران (آیه ۴۶ سوره نساء) و نضع الموازین القسط لیوم القیامته
از حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه الصلوه والسلام منقول است که فرمود هم الانبیاء و الاوصیاء از تفسیر صافی علامه فیض کاشانی . (ره)
پس میزان قسط و عدل برای هر امتی همانا نبی آن امت و وصی نبی آن امت است و نظر باینکه انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان در مرتبه و درجه همه یکسان نیستند بلکه دارای تفاوت مراتب و تفاضل درجات هستند که افضل فالافضل دارند کما اشار الیه نص الکتاب الالهی تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات آیه ۲۵۳ سوره بقره
و عقلا و نقلا ثابت و مبرهن است که اکمل الموازین و اشرف اوصیاء قدیسین آنحضرت خاتم النبین محمد مصطفی و پس از آن حضرت اوصیاء قدیسین آنحضرت که اول آآنها حضرت امیرالمومنین ولی الله اعظم مرتضی و آخر آنها حضرت مهدی حجته بن الحسن العسکری ولی عصر روحی و ارواح العالمین لهم الفداء همه موازین حقه تامه اند .
بنابراین بعقول کامله ایشان سنجیده می شود عقول کامله و بعلوم حقه ایشان سنجیده می شود علوم حقه و بعرفان کامل و معرفت تامه ایشان سنجیده می شود افکار و آراء حقه و بایمان و عقائد حقه ایشان سنجیده می شود ایمان و عقاید حقه و باخلاق جمیله و خصال حسنه ایشان می سنجند اخلاق حسنه و ملکات پسندیده و بصفات الهوتیه و ملکوتیه ایشان می سنجند صفات ربانیه و ملکوتیه آدمیه و آنسانیه را بالجمله ایشانند موازین حقه الهیه کما قالوا علیهم السلام نحن الموازین پس در واقع اصل الموازین و اشرف الموازین و اکمل الموازین ایشانند و باقی انبیاء و اوصیاء همه فروغ آنها و اشعه ایشان محسوبند .
و باید دانست که میزان بودن انسان کامل از این جهت که او عالمی است موازی عالم کبیر (بحکم تطابق عالمین) زیرا نیست چیزی در عالم ملك و ملکوت و جبروت که در او نباشد یعنی در انسان کامل و فیه انطوی العالم الاکبر بلکه او متن است و عالم کبیر شرح اوست و او رتق است و عالم کبیر فتق اوست و اولف است و عالم ککبیر نشر اوست و او نجمل است و عالم کبیر تفصیل اوست .
و چون اجمال و تفصیل و متن و شرح تباین عزلی ندارند که انفسکم فی النفوس و ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و اجسامکم فی الاجسام را مصداقند .
پس بنابراین بهشت و مراتب بهشت تفصیل لطف و مظهر مهر اوست و دوزخ و درکات آن ظهور تفصیلی قهر اوست و صراط مستقیم یوم الدین تجسم صراط مستقیم دین اوست و میزان یوم القیامته صورت عدل اوست و التجاء تمام انبیاء و اولیاء و اوصیاء و امم در ضلل لواء او در روز قیامت کبری و عرصه محشر اکبر حکایتی از مقام جمعیت اطلاقیه و احاطه دین او و اشارتی باحاطه ولایت کلیه مطلقه اوست و لذا در قیامت کبری جمیع خلق اولین و آخرین در تحت لواء او می باشند لقومه (ص) آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه .
پس بحکم تطابق عالم صغیر و عالم کبیر و بحکم تطابق نظام تشریع و تکوین می توانیم جمع بین موازین صوری و معنوی و موازین جسمانی و روحانی و موازین آفاقی و انفسی و موازین ملکی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی بنمائیم و ایمان کامل و اعتقاد محکم و متقن مطابق برهان و عقل و نقل بموازین حقه الهیه داشته باشیم با حفظ مراتب عوالم و نشات و با حفظ شئون موازین در هر نشائه از نشآت و هر عالمی چه عالم معنی و چه عالم صورت .
حال پس از تمهید این مقدمات و شناختن و دانستن و فهمیدن اینکه موازین کامله الهیه اناسی کامله اند بحکم (نحن الموازین) و انسان کامل علوی فرموده (انا المیزان) و در زیارت حضرتش آمده است (السلام علیك یا میزان الاعمال) و نظر باینکه میزان بودن برای اعمال مسبوق بمبادی و مقدمات علمیه و فکریه است پس حکمت و عرفان و توحید و ایمان و اعتقاد و اخلاق علی الاطلاق .

مظهر حق است ذات پاک او

زوبجو حق را ز غیر او مجو

قرآن در سوره اعراف آیه ۸ : میفرمایـد و الوزن یومئـذ الحق در روز قیامت حق وزنه است و آدمیان را با حق می سـنجند . اکنون بر ماست که بحکم وزنو بالقسطـاس المستقیم آیه ۸۲ سوره شـعرا و بحکم دسـتور وارده در روایت معتبر (زنوا قبل ان توزنوا) هنوز که در دار دنیا هستیم اعمال خود را در تمام شئون اعتقادا ، ایمانا ، اخلاقا ، افعالا با میزان و ترازوی حق بسنجیم و ببینیم وزنه ما با حق و حقیقت هم طراز است و از جنس و سـنخ حق و حقیقت است که در آن صورت دارای فلاـح و رسـتگاری خواهیم بود و اگر بـا حق مناسـبتی و سـنخیتی نداشته باشیم بدون شک در خسران و زیان جبران ناپذیری خواهیم بود که پناه می بریم بخا از این خسارتی که بر خود وارد و از این ظلمی که ما خود بسوء اختیار خود بخود نموده ائیم .

گفتیم میزان حق علی علیه السـلام است چنانچه خودش فرموده انا المیزان . حال ما بایست اعمال خود را با اعمال آنحضـرت بسنجیم و ببینیم چه تشابهی و تناسبی با این میزان حق نما داریم . السلام علیک یا میزان الاعمال .

تو ترازوی ااحد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

فیوزن الاسـلام المسـلمین بـا سـلامه علیه السـلام لانه اول المسـلمین و یوزون ایمان المومنین بایمانه علیه السـلام لانه امیرالمومنین . و یوزن توحید الموحدین بتوحیده علیه السلام لانه سلطان الموحدین

و یوزن عرفان العارفین بعرفانه علیه السلام لانه رئیس العارفین

و یوزن قرب الاولیاء و القربین بقربه علیه السلام لانه اقرب المقربین برب العالمین

و یوزن محبته المحبین بمحبته علیه السلام لانه احب المحجبین باله العالمین

و یورن تقوی المتقین بتقواه علیه السلام لانه امام المتقین و اتقی المتقین

و یوزن زهد الزاهدین بزهده علیه السلام لانه ازهد الزاهدین

و یوزن عباده العابدین بعبادته علیه السلام لانه اعبد العابدین .

و یوزن جهاد المجاهدین بجهاده علیه السلام لانه اجهد المجاهدین .

و یوزن عمل المخلصین به علمه لانه علیه السلام اخلص المخلصین فی جمیع اعماله .

پس آن اسـلام ناب علی مرتضی است که ملاک حقیقت اسلام است و آن توحید حقیقی و یکتاپرستی خلص علی مرتضی است که ملاک حقیقت توحید و یگانه پرستی است و آ ایمان و ایقان برهانی و عیانی و شـهودی علی مرتضـی است که ملاک حقیقت ایمان است و آن علم و عرفـان است و آن قرب تخلقی و تحققی حقیقی و معنوی علی مرتضـی است که ملاـک حقیقت قرب بخـداست و آن محبت و عشق حقیقی علی مرتضـی است که ملاـک حب و عشق خـالص بخـدای یکتـا است و آن تقوای در درجه اعلاـای علی مرتضـی است که ملاک حقیقت تقوی است و آن اعلادرجه زهد علی مرتضی است که ملاک حقیقت تقوی است و آن اعلا درجه زهـد علی مرتضـی است که ملاـک حقیقت زهـد و اعراض از متـاع دنیـا است و آن عبـادت خـالص علی مرتضـی است که ملاـک حقیقت عبودیت است و عبادت احرار است و آن جهاد فی سبیل الله علی مرتضی است که اعلا مرتبه جهاد اصغر و جهاد اکبر است . و آن ملاـک حقیقت جهاد است و علی علیه السـلام دارای هر دو جهاد بوده است اینجاست که بر ما لازم است که ما اعمال خود را با اعمال علی مرتضی علیه الصلوه و السلام

که میزان حق است وزنه بزنیم و بسنجیم به بینیم چه طور است آیا مطابقت با اعمال آنحضرت دارد آیا مشابهت با اعمال آنجناب دارد یا ندارد . بدیهی است مطابقت تامه و مشابهت کامله منظور نیست زیرا ما هرگز تطابق و تشابه با آن بزرگوار نخواهیم داشت اعمال علی علیه السلام کجا اعمال ما کجا ما طرف مقایسه با آنحضرت نیستیم بلکه همین قدر شباهتی ولو بعنوان ضلل و ذی ضل که او خورشید و ما سایه او دریا و ما قطره اویم و مانم باز کافی است و خوب است باز ما روسفید خواهیم بود باز برای اعمال ما وزنه و ارزشی قائل خواهند بود اما وای بر حال ما که اعمال ما هیچ مطابقت و مشابهتی با اعمال آنحضرت نداشته باشد دیگر در این صورت اعمال ما با اعمال آنحضرت تباین داشته باشد بلکه بر ضد اعمال آن بزرگوار بوده و بکلی از میزان حق منقطع خواهیم بود و خدا نکند که اعمال ما ضد اعمال علی علیه السلام باشد چه در آن صورت کتاب عمل ما کتاب فجار است ان کتاب الفجار لفی سجین آیه ۷ سوره مطففین . ولی اگر اعمال ما طوری باشد که با اعمال علی علیه السلام تطابق داشته ولو بعنوان نم و یم یا قطره و دریا باز امید این هست که ما در عداد ابرار باشیم و کتاب اعمال ما جزو ابرار است ان کتاب الابرار لفی علیین آیه ۱۸ سوره مطففین .

حالا بیائید ای مسلمین و مؤ منین همین جا اعمال خود را به سنجیم قبل از اینکه ما را پای میزان قیامت و آخرت آرند و بحکم زنوا قبل ان توزنوا به بینیم ما چه کاره ائیم و تا چه حدی با میزان حق که علی مرتضی علیه السلام تطابق و تشابه داریم من تشبه بقوم فهو منهم .

اول سنجش راجع به اعتقاد و عقیده است که اول اعتقاد شخص را با اعتقاد امام او می سنجند به بینیم اعتقاد ما با اعتقاد علی علیه السلام چه مناسبتی دارد .

اول به بینیم حضرت علی مرتضی الصلوه و السلام عقیده اش درباره مبدء چه بوده است .

البته آنحضرت مبدء و علت موجده عالم را خدای یکتا میدانسته که الله خالق کل شی و خدا را واحد بوحدت حقه حقیقیه میدانسته وحدتی که برایش ثانی تصور ندارد چه خدا صرف الوجود است و قاعده برهانیه است که صرف الوجود لایتثنی و لا یتکرر .

علی مرتضی علیه السلام است که در مورد وحدت خدا میگوید هو واحد لا بتاویل عدد . آیا ما قائل بوحدت حقه صرفه هستیم که علی میفرماید یا العیاذ بالله قائل و معتقد بوحدت عددیه هستیم که کفر و شرک است .

حضرات نصاری قائل بوحدت عددیه شدند که قرآن آنان را تکفیر نمود و فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثه آیه ۷۳ سوره مائده

پس اگر از شما به پرسند توحید یعنی چه مگو یعنی خدا یکی و دو تا نیست چه این خود قول بوحدت عددی است که کفر است بلکه بگو خدا یکی است که دوم بردار نیست و ثانی برابرش تصور ندارد .

این سخن را ترجمه پهناوری گفته آید در مقام دیگری .

علی مرتضی علیه السلام کسی است که اعتقادش در مورد صفات کمالیه خدا این است که صفات کمالیه الهیه عین ذات اوست یعنی عالم است بنفس ذات قادر است حی است بنفس ذات الی آخر الصفات .

پس اعتقاد ما نسبت بصفات خدا بایست مطابق با اعتقاد امام ما حضرت علی مرتضی باشد که میزان است برای اعتقاد ما و این عقیده است که مطابق برهان و نص قرآن است و هو بکل شی علیم آیه ۱۰۱ سوره انعام و هو علی کل شی قدیر (آیه ۲ سوره حدید)

و هر کس اعتقادش غیر از این است که صفات خدا را عین ذات او نمیداند بکله یا زائد بر ذات میداند یا به نیابت صفات از ذات قائل است آنکس از صراط مستقیم توحیدی منحرف است .

علی مرتضی علیه السلام آن کسی است که معیت قیومیه خدا را با کل اشیاء میداند بحکم نص قرآن و هو معکم اینما کنتم آیه ۴ سوره حدید

و علی مرتضی است که میفرماید داخل فی الاشیاء لا بالمماز جته و خارج عن الاشیاء لا بالمباینه . نهج البلاغه .

یعنی حقتعالی داخل است در اشیاء باحاطه قیومیه سرمدیه و اضافه اشراقیه نوریه وجودیه کمالیه لا بالممازجته یعنی نه بطور امتزاج اجزاء مرکبات که هر یک از آنها در عرض دیگری قرار گرفته و نسبت هر یک بدیگری نسبت شی است به شی . و نیز خدا خارج است از اشیاء یعنی خارج است از حدود اشیاء و نواقص آنها بما هی ممکنات لا بما هی مستشرقات بنور الحق بالاضافته الاشراقیه . لا بالمباینه . یعنی نه بطور مباینت عزلیه زیرا این خروج شی از شی نیست تا مباینت عزلیه باشد بکله مانند خروج شی است از فی و خروج ضل است از ذی ضلل و بعبارت دیگر مانند خروج عاکس است از عکس .

للحکیم المتاله السبزواری الحاج ملا هادی قدس سره

ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست

گر بحرم ور بدیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال

نیست بر آن رخ نقاب نیست بر آن مغز پوست

با همه پنهانی اش هست در اعیان عیان

با همه بی رنگیش در همه زو رنگ و بوست

باز در این انجمن یوسف سیمین بدن

آینه خانه جهان او به همه روبروست

جامه دران گل از آن نعره زنان بلبلان

غنچه به پیچد بخود خون بدلش تو بتوست

پرده حجازی بساز یا بعراقی نواز

غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگوست

دم چو فرو رفت هاست هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه هر نفسی های و هوست

آن علی مرتضی علیه السلام است که درباره اثبات خدا و اثبات توحید خدا چنین با منطق عقلی و برهانی و عرفانی استدلال میفرماید .

قال علی علیه السلام : دلیله آیاته وجوده اثباته معرفته توحیده . توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بیونه صفته لا بینونته عزلته . (از احتجاج طبرسی .

(دلیله آیاته .) یعنی دلیل و رهنمای بسوی خدا همانا آیات اوست آیات اعم است از آیات آفاقیه و آیات انفسیه سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق آیه ۵۳ سوره فصلت .

منطق وحی تمام موجودات و قاطبه مخلوقات را اعم از مبدعات و منشات و مخترعات و مکونات علی الاطلاق همه را ایات خدا و علامات و جلوات حقتعالی معرفی می نماید قرآن میفرماید (و من آیاته خلق السماوات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذالک لایات للعالمین آیه ۲۲ سوره روم .

(این همه آیات روشن این همه خلق بدیع

کور چشمی کاو نه بیند کردگار خویش را)

هر یک از آیات الهیه در نظام صنع پروردگار دلیل فردانیت و برهان وحدانیت اوست زیر دو چیز مماثل که از هر جهت و هر بابت

مثل و مانند دیگری باشد در دار وجود نیست ممکن است دو چیز مشابه باشد اما مشابهت غیر از موضوع مماثلت است و بطوری این موضوع شهودی و عیانی است که هیچ کس نمی تواند انکار این موضوع راا بنماید و نیز احدی نمی تواند با تجسس در بروبحر و با تفحص در زمین و آسمان و با سیر در آفاق ملك و ملکوت و جبروت و با در نور دیدن عالم هستی دو چیز مماثل از هر جهت و هر بابت بیابد و پیدا کند زیرا امکان ندارد وجودش تا برسد باینکه یافت شود یا نشود

مثلا۔ دو انسان مماثل من جمیع الجهات یافت نخواهد شد دو حیوان مماثل یافت نخواهد شد دو نبات مماثل دو جماد مماثل من جمیع الجهات یافت نخواهد شد دو مرغ مماثل دو ماهی مماثل از هر جهت و هر بابت یافت نخواهد شد و نیز دو پشه و دو زنبور و دو گل و دو بلبل مماثل از هر جهت و هر بابت یافت نخواهد شد .

دو صورت مماثل و دو صوت مماثل نداریم دو انگشت مماثل که خطوطش از هر جهت مثل یکدیگر باشد نیست و لذا هیچ کس نمی تواند اثر انگشت خود را انکار نماید زیرا چشم مسلح با ذره بین تشخیص می دهد و این موضوع خود امری است شهودی و عجیب این است که در یك شخص که چند انگشت دارد و هر یك از انگشتان او دارای چند بند است در هر بندی نقشی و خطوطی است که آن نقوش و خطوط در سایر بندهای انگشت او مثلش نیست و نیز در یك درخت و در یك چمن و یا در یك گل با هزاران برگ روی هر یك نقشی است که در سایر درختها و برگها حتی برگهای خودش آن نقش و علامت تکرار نشده است و این موضوع در سراسر موجودات و کل اشیاء علی الاطلاق امری شهودی و عیانی و وجدانی است که دو چیز مماثل در تمام جهان آفرینش نیست و یافت نمی شود .

حال ممکن است بگوئی عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود اگر دو چیز مماثل از هر جهت در نظام صنع و خلقت یافت نشود دلیل نیست که وجود ندارد شاید دو چیز مماثل موجود باشد منتهی ما آنرا نیافته و دست رسی به آن شهودا پیدا نکرده ائیم .

میگویم اساسا وجود دو چیز مماثل من جمیع الجهات ممتنع الوجود است و محال و غیر ممکن است که وجود پیدا کند و سر این مطلب برهانا این است که تکرار در تجلی الهی نیست حکمای متالهین و عرفای شامخین میگویند لا تکرار فی التجلی زیرا تکرار در تجلی لازمه اش تکرار در متجلی است و متجی خدای یکتای فردانی است و این محال است در حقتعالی چه حق تکررپذیر نیست و بدین لحاظ در تمام موجودات و قاطبه اشیاء که همه مجلای حقند تکرار نباشد و البته تکرار که نباشد بدیهی است که مثلی وجود ندارد چه مظهریت لیس کمثله شی اقتضا دارد که هیچ یك از اشیا مثلی و مماثلی نداشته باشند در واقع صانع نظام هستی در جهاان صنع و خلقت هر مصنوعی از مصنوعات و هر مخلوقی از مخلوقات خود از اعم از مبدعات و مخترعات و منشات و مکونات علی الاطلاق آیت وحدانیت و دلیل فردانیت خود قرار داده است و بهمین جهت است که گفته شده :

و فی کل شی له آیته

دلیل علی انه واحد

همه هستند از مه تابماهی

بوحدانیت ذاتش گواهی

(وجوده اثباته)

یعنی وجود و هستی ذات خدا خود مثبت وجود و هستی اوست او خود بهترین برهان و شاهد بر وجود خود است پس نیازی نیست که از خارج بادله و براهین استدلال بر اثبات وجود حق بشود چه حقتعالی و مبدؤ اعلی که وجودش اظهر من کل ظاهر و ابهر من کل با هر و اعرف من کل معروف و اکشف من کل مکشوف ااست نیاز بمعرف و شاهد و دلیل بر اثبات وجود خود ندارم . اولم یکف بربك انه علی کل شی شهید آیه ۵۴ سوره فصلت .

و بهمین جهت است که سلطان العارفین علی علیه السلام در دعای صباح بدین نغمه مترنم است یا من دل علی ذاته بذاته

معرفته توحیده :

یعنی معرفت و شناختن خدا همان توحید و یگانه دانستن اوست زیرا کسی که شناخت خدا را بعنوان صرف الوجود و صرف کل کمال وجود می داند که صرف الوجود تکررپذیر نیست لان صرف الشی لا یتثنی و لا یتکرر واقع محض دو نخواهد بود حق در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان علم و حکمت بسیط الحقیقه و کل الکمالات الذاتیه و الصفاتیه و الفعلیه است و تمام کمال و تحصل است و تمام مراتب کمال و فعلیت را دار است و تمام کمالات و شئون وجود از علم و قدرت و حیوه و نوریت و خیریت و بهاء و جمال و جلال او هر یک علیحده دلیل و برهان بر وحدانیت او هستند که او صمد است و دوم در قبال ذات صمدی تصور و فرض ندارد .

توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونته صفته لا بینونته عزلته .

یعنی توحید حق آن است که حق را بطوری بشناسی که متمیز و جداا از ماسوی بشود بطوریکه هیچ مشارکی برای ااو تصور نشود و این در صورتی است که ذات مقدس او را بصرف الوجود و تمام الکمال بشناسی زیرا این معناست که برای او مشارکی متصور نمی باشد چه صرف الوجود ثانی ندارد .

آنگاه این تمیز تمییزی نیست که حق تعالی مباین بتمام ذات با خلق باشد بنحو تباین عزلی بلکه این تباین بنقص و کمال است این است که فرمود حکم التمییز بینونته صفته لا- بینونته عزلته که مراد از بینونت صفتی است و وصفی بینونت بنقص و کمال است نه بنحو تباین بتمام ذات که آنرا عزلی گویند .

این یک بیان برای تفسیر کلام معجز نظام مولی علی مرتضی علیه الصلاهٔ و السلام

ولی مافوق این که بیان نیر عرضی و عرفانی می باشد این است که تمیز بعنوان اصالت و ظلیت باشد بنحویکه از برای هویات امکانیه حقیقتی بجز پرتو جمال احدیت چیزی باقی نماند و وجودات اشیاء بمنزله ربط محض بدون اینکه شی ء له الربط باشد بعبارت دیگر اشیاء فی حیال حق نیستند بلکه عنوان ظل و عکس و فی ء دارند .

و از همین جهت است که عارف بالله قائل بوحدت وجود می باشد چه شی ء دیگر استحقاق حمل وجود و موجود ندارد مگر بعنوان اینکه وجهی از وجود حق و شاءنی از شئون مقام جمعیت احدیت کبرای الوهیه می باشد پس بنابراین موجود بالذات و بالاستقلال منحصر بحق متعال است و بس الا موجود بالذات سوی الله چه ماسوی آن ذوالجلال همه در حکم اعدام می باشند (عارف قیومی جلال الدین محمد مشتهر به ملای رومی در این مقام گوید)

ما چو نائیم و نوا در ما زتست

ما چو کوهیم و صدا از ما ز تست

ما چو جنگیم و تو زخمه می زنی

زاری از ما نی تو زاری می کنی

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات

برد و مات ما ز تست ایخوش صفات

ما که باشیم ای تو ما را جان جان

تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم هائیم و هستی ها نما

تو وجود مطلق و هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دم بدم

حمله پیدا و ناپیداست باد

جان فدای آنکه ناپیداست باد

ما که ائیم اندر جهان پیچ پیچ

چو الف کز خود ندارد هیچ هیچ

قسمت دوم

علی مرتضی علیه الصلاهٔ و السلام میزان است از حیث عبادت

زیرا عبادت آنحضرت از روس اخلاص بوده است او عارفانه و عاشقانه خدا را پرستش می نموده است چنان نبوده که عبادتش از خوف و ترس از جهنم و دوزخ باشد مانند فرمانبری برده گان از ترس مولا و یا عبادتش برای طمع بهشت و لذات جسمانی از حور و قصور و اطعمه و اشربه آن که این عبادت عاری از اخلاص است و در واقع مانند فرمانبری اجراء و مزدوران است که بشرط اجرت انجام وظیفه می نمایند و بدیهی است که اینگونه عبادات خالی از خلوص است چه قصد قربت در آن نیست و چه بسا که این نحوه از عبادات مورد قبول پروردگار نباشد .

تو بندگی چو غلامان بشرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند

پس تنها آن عبادتی مقبول درگاه الوهی و مورد پذیرش حضرت ربوبی است که به نیت قرب بخدا و بجهت حب بوصال او و لقاء جمال ربانی بوده است و از خدا جز خدا و قرب خدا چیز دیگر نخواهد و خدا را مستحق پرستش بداند و خالصا و مخلصا او را عبادت نماید .

(ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی)

(گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را)

(خلاف حقیقت بود کاولیاء

تمنا کنند از خدا جز خدا)

(از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی است کلی کاستن)

قال الصادق علیه الصلاهٔ و السلام : ان العباد ثلثه قوم عبدوا الله عزوجل خوفا فتلك عبادهٔ العبید . قوم عبدوالله عزوجل طلب الثواب فتلك عبادهٔ الاجراء . قوم عبدوالله عزوجل حبا له فتلك عبادهٔ الاحرار و هی افضل العبادهٔ . از اصول کافی کلینی .

و آن علی مرتضی علیه السلام است که عبادتش خالصالوجه الله است چنانکه نغمه اش در پیشگاه معبود خود این است . (الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک .)

آری علی مرتضی علیه السلام میزان عبادت و عبودیت واقعی است و بایست از آنحضرت مقام خلوص و اخلاص در عبادت خدا را آموخت این طرز بندگی و پرستش خدای یکتا است در غیر این صورت بهر قصدی باشد هواپرستی است نه خداپرستی .

تو اگر هواپرستی همه زحمت است زحمت

ز هوا اگر گذشتی همه رحمت است رحمت

بکنار باغ بگذر بنگر بچشم حق بین

بکمال صنع باری همه آیت است آیت

ز چهل گذشت عمرت نشدی ز جهل خالی

که بکوی حق چه داری همه غفلت است غفلت

تو اگر خداپرستی همه کار بندگی کن

که زبان و حرف خالی همه صحبت است صحبت

علی مرتضی علیه الصلوه و السلام میزان ایمان است .

ایمان بمعنای ایقان است و یقین را مراتب و درجاتی است :

مرتبه اولی مقام علیم الیقین است . مرتبه ثانیه مقام عین الیقین است مرتبه ثالثه مقام حق الیقین است . مرتبه رابعه مقام برد الیقین است .

طریق وصول بعلم الیقین برهان و دلیل است .

طریق وصول بحق الیقین فناء و استهلاک در مفنی فیه است .

طریق وصول بمقام بردالیقین تمکین بعد التلوین و بقاء بعد الفناء است .

قال امیرالمؤ منین علی علیه السلام طوبی لمن بوشر ببرد الیقین از غرر و در آمدی

علی مرتضی علیه السلام خود واجد اعلی مرتبه این مراتب اربعه بوده است امیر اهل ایمان و ایقان است که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا .

(گر حجاب از میان بردارند - بر یقین اندکی نیفزاید) .

علی مرتضی علیه السلام در مقام ایمان شهودی و عیانی بوده است .

آن علی مرتضی است که میفرماید انا لم اعبد ربا لم اره یعنی خدا را تا نه بینم عبادت نمیکنم البته مرادش دیده حسی و چشم سر نیست بلکه دیده فو آدی و بچشم دل است لذا می فرماید :

لم تره العیون بمشاهده الاعیان و لکن رائته القلوب بحقایق الایمان) .

الحق هاتف عارف اصفحانی نیکو سروده است .

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

هر چه داری اگر به عشق دهی

کافرم گر جوی زیان بینی

جان گدازی اگر به آتش عشق

عشق را کیمیای جان بینی

از مضیق جهات در گذری

وسعت ملک لامکان بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی

و آنچه نادیده چشمت آن بینی

تا بجائی رساندت که یکی

از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

علی مرتضی علیه السلام میزان تقوی است .

تقوی را مراتب و درجاتی است چنانکه حکیم متاله حاجی ملاهادی سبزواری در کتاب منظومه اش در حکمت عملی گفته است .

و کمراتب التوب مراتب التقی

من حرمته او حل او غیر اللقاء

علی علیه السلام واجد تمام مراتب تقوی بوده و مخصوصا اعلی درجه آن را دار بوده است که آن تقوی از غیر لقاء الله جل جلاله است .

علی علیه السلام خود اتقی المتقین است در اوصاف و مقامات متقین در قرآن ایات بسیاری است و نیز علی علیه السلام را در وصف متقین خطبه شریفه ائیست که در قبال سئوال و تقاضای همام از امام علیه السلام بیان فرموده است (نهج البلاغه) همام عرض کرد یا امیرالمؤ منین (صف لی المتقین) .

استاد عالیمقام حکیم الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه تمام خطبه را بلسان نثر و نظم ترجمه نموده است . در مطلع سئوال همام برخی از اشعار درربار این است .

بگو اوصاف مرغان چمن را

که بگسستند از هم دام تن را

که چون در آشیان جان پریدند

که چون در کوی جانان آرمیدند

که چون بر وصل دلبر دل سپردند

در این تاریک شب مهتاب جستند

که چون از غیر جانان دل بریدند

که چون در کوی دلبر آرمیدند

(که جام عشق ایشان کرد لبریز

که جز یار از همه کردند پرهیز)

که آنان را به اوصاف کمالی

نمود آرایش نیکو خصالی

که آنان را حریف نفس دون کرد

چنین خونخواری دشمن را زبون کرد

که آنان را جمال یار بنمود

هزاران پرده ز آن رخسار بگشود

که آنان را نشان زان بی نشان داد

دو چشمی در فراقش خونفشان داد

که آنان را محبت در دل افکند

بجان جز مهر جانان گفت مپسند

که آنان را به استادی و رادی

بعلم عشق بخشید اوستادی

قسمت سوم

علی مرتضی علیه الصلوه و السلام میزان است از حیث جهاد .

علی علیه السلام مجاهد فی سبیل الله است چه آن حضرت هم جهادش با دشمن خارجی و بیرونی و هم جهادش با دشمن داخلی و درونی و هر دو خالصا لوجه الله و برای خوشنودی و رضای الهی بوده است و در هر دو صورت اخلاص در عمل داشته است .

و الحق عارف ربانی جلال الدین محمد بلخی خراسانی مشهور بملای رومی را در کتاب مثنوی معنوی اشعار در رباری است که ناظر بجهاد آن حضرت است با نفس کهه این جهاد را جهاد اکبر نامند و بمورد است در این مقام ذکر آن .

ملا گوید :

از علی (ع)آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

دز غزا پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خیو انداخت بر روی علی (ع)

افتخار هر نبی و هر ولی

او خیو انداخت بر روئی که ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان شمشیر انداخت آن علی (ع)

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

وز نمود عفو و رحم بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراشتی

از چه افکندی مرا بگذشتی

در شجاعت شیر ربانیستی

در مروت خود که داند کیستی

باز گو دانم که این اسرار هوست

ز آنکه بی شمشیر کشتن کار اوست

صانع بی آلت و بی جارحه

واهب این هدیه های رائحه

صد هزاران روح بخشد هوش را

که خبر نبود دو چشم و گوش را

راز بگشا ای علی مرتضی (ع)

ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

بازگو ای باز عرض خوش شکار

تا چه دیدی این زمان از کردگار

چشم تو ادراک غیب آموخته

چشمهای حاضران بردوخته

ای علی که جمله عقل و دیده ای

شمه ای واگو از آنچه دیده ای

تیغ حلمت جانها را چاک کرد

آب علمت خاک ما را پاک کرد

یا تو و اگر آنچه عقلت یافته است

یا بگویم آنچه بر من تافته است

از تو بر من تاخت چون داری نهان

میفشانی نور چون بر بی زبان

لیک اگر در گفت آید قرص ماه

شبروان را زودتر آرد براه

ماه بی گفتن چو باشد رهنما

چون بگوید شد ضیا اندر ضیا

چون تو بابی آن مدینه علم را

چون شعائی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسند از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کفوا احد

باز گو ای باز عنقا گیر شاه

ای سپاه اشکن بخودنی با سپاه

در محل قهر این رحمت ز چیست

اژدها را دست دادن کار کیست

گفت من تیغ از پی حق میزنم

بنده حقم نه مامور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا

فعل من بر دین من باشد گوا

من چو تیغم و آن زننده آفتاب

ما رمیت از رمیت در حراب

زخت خود را من زره برداشتم

غیر حق را من عدم انگاشتم

من چو تیغم پر گهرهای وصال

زنده گردانم نه کشته در قتال

سایه ام من کدخدایم آفتاب

حاجبم من نیستم او را حجاب

خون نپوشد گوهر تیغ مرا

باد از جا کی برد میغ مرا

که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد

کوه را کی در رباید تند باد

باد خشم و باد شهوت باد آز

برد او را که نبود او اهل راز

کوهم و هستی من بنیاد اوست

ور شوم چون کاه بادم باد اوست

جز بیاد او نه جنبد میل من

نیست جز عشق احد سر خیل من

تیغ حلمم گردن خشمم زده است

خشم حق بر من چو رحمت آمده است

غرق نورم گرچه سقفم شد خراب

روضه گشتم گرچه هستم بوتراب

چون در آمد علتی اندر غزا

تیغ را دیدم نهان کردن سزا

تا احب الله آید نام من

تا که ابغض لله آید کام من

تا که اعطالله آید جود من

تا که امسک لله آید بود من

بخل من لله عطالله و بس

جمله لله ام نیم من آن کس

و آنچه لله میکنم تقلید نیست

نیست تخییل و گمان جز دید نیست

ز اجتهاد وز تحری رسته ام

آستین بر دامن حق بسته ام

بیش از این با خلق گفتن روی نیست

بحز را گنجای اندر جوی نیست

پست میگویم به اندازه عقول

عیب نبود این بود کار رسول

گفت امیرالمومنین با آن جوان

که به نگام نبرد ای پهلوان

چون خدو انداختی بر روی من

نفس جنبید و تبه شد خوی من

نیم بهر حق شد و نیمی هوا

شرکت اندز کار حق نبود روا

گبر این بشنید نوری شد پدید

در دل او تا که زنارش برید

گفت من تخم جفا میکاشتم

من تو را نوعی دگر پنداشتم

تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

عرضه کن بر من شهادت را که من

من تو را دیدم سرافراز ز من

او به تیغ حلم چندین خلق را

واخرید از تیغ چندین حلق را

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر

بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

حال که معلوم شد برای سنجش اعمال و اخلاص در آن میزان علی مرتضی علیه السلام است بر عموم مسلمانان و اهل ایمان است که اعمال خود را در تمام شئون کمالیه انسانیه از اعتقاد و ایمان و اخلاق و افعال و اعمال با این میزان حق سنجیده و اعمال

آنحضـرت را سر مشق علمی و عمل خود قرار داده و آن بزرگوار را میزان و اسوه شناخته از هر جهت و هر بابت تبعیت و پیروی آن حضرت را بر خود فرض و لازم الاتیان بدانند .

و در این صورت است که مصداق واقعی شیعه علی علیه السلام بوده و در عداد حزب الله و انصار دین الله و از مقربین حق محسوب و اوصاف علامات شیعه بودن را دارا و واجد مقام شامخ و رفیعی در بهشت بوده و از شراب تنسیم بهره و نصیبی بقدر مرتبه و درجه معرفت توحیدی و ولایت خواهد بود .

قـال علامـته الربـانی ملاـ محسن الفیض الکاشـانی قـدس الله سـره السـبحانی فی بعض کتبه نقلا عن کتب العامه عن رجل قال لکعب الاحبار ما تقول فی شـیعته علی بن ابی طالب هذه الشـیعته فقال انی اجد صـفتهم فی کتاب الله المنزل انهم حزب الله و انصار دینه الی ان قال و هم المقربون الابرار یشـربون من الرحیق المختوم و تلک عین یقال لها تسنیم لا یشرب منها غیر هم فان تسنیما عین وهبها الله لفاطمته بنت محمـد صـلی الله علیه و آله زوجته علی علیهماالسـلام یخرج من تحت قائمته العرش و کل عین تسـیل الی اسـفل الجنان فانها عین تسـنم الی علیین یشـرب منها خاصـته اهل الجنته و هم شـیعته علی علیه السـلام و احبائه و تلک قول الله عزوجل (یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک و فی ذالک فلتینا فس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون سوره مطفیین آیه ۲۵ الی ۲۸

علامه ربانی و محقق صـمدانی ملا محسن فیض کاشانی فـدس سـره در برخی از کتب نفیسه خود از کتب عامه نقل میکند از رجلی که سئوال نمود از کعب الاحبار چه میگوئی در حق شیعه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام . کعب الاحبار در جواب او گفت من یافتم وصف و صفت ایشان را در کتاب الله المنزل که ایشان مصداق حزب الله و انصار دین الله می باشند الی ان قال و ایشان مصداق مقربین و ابرارند که می نوشـند در بهشت از شـراب رحیق مختوم و آن چشـمه ائیست که بآن تسـنیم گفته می شود و غیر از شـعییان علی علیه اسـلام کسـی حق ندارد از آن شـراب بخورد و این تسـنیم چشـمه ائست که آنرا بخشیده و عطا فرموده ذات اقدس خداوند متعال بحضـرت فاطمه (ع) دختر حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله زوجه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و این چشمه تسنیم خروجش از تحت قائمته العرش الوهی است و در افق اعلاست

هر چشـمه در بهشت شـرابش سـیلان دارد بسمت اسفل و پایین بهشت مگر چشمه شراب تسنیم که مسیرش رو ببالا است و سیلانش بعالم اعلی علیین است . و این شـراب تسـنیم مختص خاصان از اهل بهشت است که ایشان همان شـیعیان و محبان علی مرتضـی علیه السلام می باشند .

و ناظر باین است قول خـدای عزوجل که فرموده ساقیان میکـده بهشتی به آنها شـراب سـر بمهو نوشاننـد که بمشک مهر کرده اند و عاقلان بر این نعمت و شادمانی ابـدی باید به شوق و رغبت بکوشـند ترکیب طبع این شـراب ناب از عالم بالاست از سرچشـمه ائیکه منحصرا مقربان الهی از آن شراب می نوشند : رزقنا الله و ایاکم انشاءالله

قال الباقر علیه السلام تسنیم اشرف اهل الجنته یشر به محمد صلی الله علیه و آله صرفا و یمزج لاصحاب الیمین و سایر اهل الجنته . از کتاب نفیس علم الیقین علامه ملا محسن فیض کاشانی . (ره) حضرت امام محمد باقر علیه السلام که شکافنده علوم اولین و آخرین است در تعریف و توصیف شراب تسنیم فرموده است :

شراب تسنیم شریفترین و برترین و عالیترین شرابهای اهل بهشت است .

این شـراب تسـنیمی صـرف و خالص و نابش مخصوص عقل کل خاتم الانبیاء و الرسل حضـرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است . (البته حضـرات ائمه اطهار دوازده امام معصوم اوصـیاء قدسـین آنحضـرت هم از این شراب ناب سهم دارند ولی دیگران سهم ندراند آنحضرت هم از این شراب ناب سهم دارند ولی دیگران سهم ندارند بلکه ممزوجش را با صحاب یمین و ابرار میدهند .

تحقیق عرشی

در نزد اهـل عرفـان و معرفت و کرسـی نشـینان عرش علم و حکمت چشـمه تسـنیم صورت تجسم علم حقیقی خـالص توحیـد اخص

خالص الخواصی است یعنی علم خالص حقیقی است با علی مرتبه توحید و مراتب اسمائیه و صفاتیه الهیه از جمالیه و از لطفیه و قهریه که اعلی مرتبه کمالیه آن در عقل کلی است که حقیقت محمدیه است چه بعد از حضرت احدیت جلت عظمته اشرف موجودات علی الاطلاق عقل کل است که صاور نخستین و اولین جلوه رب العالمین است .

آنطوریکه این حقیقت مقدسه بعمق حقایق میرسد دیگران نمی رسند البته ائمه اطهار (ع) در مقام نورانیت نیز نور واحدند و آنها نیز به اعماق حقایق میرسند .

حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد صلی الله علیه و آله در تمام عمرش بکنه مقام عقلش با کسی حرف نزده است و سخن نگفته است .

و فی الجمع روی ان رسول الله (ص) ما کلم الناس بکنه عقله قط بلحاظ اینکه علوم حقیقیه لایق هر مزاجی نیست (مثل غذائی که به بچه نمی توان داد) پس این علم حقیقی که مخصوص عقل کل است از عالم معنی است و چون در آخرت هر معنائی صورتی دارد لذا این شراب تسنیم که صورت آن معنای خالص و علم حقیقی است مخصوص حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی است لذا همانطوریکه روح پیغمبر خاتم ادراک آن علم خالص حقیقی را در دنیا میکرد در آخرت جسم شریف پیغمبر هم از این شراب تسنیم که صورت همان علم حقیقی است بهره ور است و مخصوص پیغمبر اکرم و عترت قدیسین آنحضرت است .

شراب تسنیم که از عرش جاری شد بزمین بهشت نمی رسد همین طور علم حقیقی الهی که از صقع ربوبی تزلزل کند بزمین اجسام نمی رسد بلکه مخصوص روح کامل محمدی و ارواح طیبه عترت قدیسین آنحضرت است صلوات الله و سلامه علیهم ازلا و ابدا و سرمدا .

(لطیفته ذوقیته)

در کتاب حافظ (قدسی ، عزلی بنظر این بنده نگارنده رسید که مطلعش این است :

خوش آمد گل وزآن خوشتر نباشد

که در دستت بجز ساغر نباشد

(بیا ای شیخ در خمخانه ما

شرابی خور که در کوثر نباشد)

ممکن است در نظر بعضی این بیت باعث تعجب باشد باینکه آن چه شرابی است که در کوثر موجود نباشد . ولی با توجه به تعریف و توصیف شراب تسنیم که اشرف اشربه بهشت است رفع تعجب از این بیت می شود بشرط اینکه بگوئیم لسان الغیب حافظ قرآن این بیت را از لسان خود نگفته بلکه از لسان حضرت ختمی مرتبت و عترت قدیسین آن حضرت بدین نغمه مترنم و این بیت را از زبان معجز بیان آنان سروده است و در این صورت شبهه ای نیست که این گفته عین واقع و بیان حقیقت است چه شراب تسنیم بهتر و عالیتر از شراب کوثر است و جز این لطیفه ذوقیه توجیهی که رفع تعجب از این بیت بنماید توجیه دیگر بنظر نمی رسد خذو اغتم .

سه چشمه دیگر در بهشت است که مخصوص سابقین و مقربین که عبادالله حقیق هستند می باشد .

یکی چشمه شربت زنجبیل و دوم چشمه شربت کافور و سوم چشمه شراب طهور است چنانکه در سوره انسان این آیات ثلاث ناظر به آن است .

الاولی قوله تعالی : و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا به عینا فیها تسمی سلسبیلا . آیه ۱۷ و ۱۸ .

الثالثه و سقاهم ربه شرابا طهورا . آیه ۲۱ .

در آیه اولی فرموده آنجا شرابی که طبعش چون زنجبیل گرم و عطر آگین است بآنها بنوشانند در آنجا چشمه ایست که سلسبیلش نامند .

و در آیه ثانیه فرموده که ابرار و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبع آن چون کافور است از سرچشمه گوارائی که بندگان خاص خدا می نوشند که باختیار خودشان هر کجا خواهند جاری می شود .

و در آیه ثالثه فرموده خدایشان بآنها شراب طهور بنوشاند . حال باید دانست که چرا اهل بهشت را در ابتداء ورود به بهشت به برخی شراب زنجبیل و به بعضی شربت کافور و به سلسله دیگر شراب طهور نوشانند .

اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش و حکمت گفته اند نظر به اینکه این اشربه مطابق مزاج روح و حالات روحی انسانی آماده و مهیا شده است و مواد جسمانیه آخرت با جهات روحیه معنویه مرتبط و ممزوج است پس بدین تغذیه در بهشت مناسب مزاج روح است .

لذا چون مقربین اهل محبت الهین هستند و مزاج محبت گرم است . مناسب با گرمی است پس بدین جهت بآنها شربت زنجبیلی دهند تا مشاکل حال و ملایم مذاق ایشان باشد .

بده ساقی شراب سلسبیلی

بطبع آتش آب زنجبیلی

که آن می را مزاج عشق یار است

که در جانها از آن صهبا شرار است

اما دوم چون مقربین دارای مقام رضا و تسلیم هستند و طبیعت رضا و تسلیم برودت و سکون و طمانینه است و اهل رضا بارد و ساکنند ملایم مذاق ایشان کافور است که سرد و خنک است .

بده ساقی ممی کافور ما را

خنک ساز این دل پر شور ما را

شرابی ده ز کافور جمالش

که تا آرام گیرد از وصالش

اما سوم چون مقربین محبت خالص بخدا دارند و حب دنیا و عقبی را از دل خود بیرون کرده اند و فقط حب و عشق خدا را در دل دارند که در واقع مطهر از ماسوای خداوند هستند پس مزاج روح ایشان تناسب دارد که بایشان شراب طهور بنوشانند چنانکه حضرت امام صادق کاشف حقایق فرمود که (یطهر هم عن کل شی سوالله . از حقایق مجمع البیان طبرسی .

می صرف وحدت کسی نوش کرد

که دنیا و عقبی فراموش کرد

بسودای جانان بجان مشتعل

بذکر حبیب از جهان مشتغل

چنان فتنه بر حسن صورت نگار

که با حسن صورت ندارند کار

بیاد حق از خلق بگریخته

چنا مست ساقی که می ریخته

نشاید به دارو دوا کردشان

که کس مطلع نیست بر دردشان

الست از ازل همچنانشان بگوش

بفریاد (قالوا بلی) در خروش

ناگفته نمانـد که سوره هل اتی که آنرا سوره انسان نیز نامیـده انـد باتفاق و سـنی در حق اهل بیت عصـمت علیهم السـلام نازل شده است .

مقدمه اش این است که حسـنین علیهماالسـلام مریض شدند علی علیه السلام حسب الامر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نذر کرد که اگر شـفا یابنـد سه روز روزه بـدارد و فاطمه و فضه هم نذر کردند چون شـفا یافتند همه روزه بگرفتند شب اول فقیری شـب دوم یتیمی شب سوم اسیری بر در خانه آمـد آنها سـبقت جسـتند در اطعام گـدا بر دیگران و غـذایشان را بگدا دادند و خود به آب افطار کردنـد و شب دوم و سوم ک...یتیم و اسـیری آمد در خانه باز سـهام خود را که مقداری نان جو بود و برای افطار هر سه شـب نانشان را بانها دادند و در آن سه شب سـبقت جسـتند و حرارت محبت خدا را بخرج دادند و در سه روز گرسنگی صبر کردند و هر سه شب به آب افطار کردنـد لـذا آیه نازل شـد ما در عوض این اطعام شـربت زنجبیلی بآنها عطا کردیم و چون صبر کردنـد این سـه روز در مقابل این عمل ما هم به آنها شربت کافور عطا فرمودیم

و خداونـد متعـال اعمـال آنهـا را که خالصا لوجه الله بود مورد مـدح قرار داد و آیه نازل شـد یوفون بالنـذر و یخافون یوما کان شره مسـتطیرا . و یطعمون الطعام علی حبه مسـکینا و یتیما و اسیرا . انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزا و لا شکورا آیه ۷ الی ۹ سوره انسان .

(فی الانهار الاربعته فی الجنته)

قال الله تعالی : مثل الجنته التی و عدالمتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمره لذه للشاربین و انهار من عسل مصفی از سوره محمد آیه ۱۵ .

در بهشت چهـار نهر دیگر است که خـدای متعـال آن را به متقین وعـده داده است و به تناسب حال آنان انهار جاریه را آماده و مهیا فرموده است یکی آب خالص و دیگری شیر خالص و یکی عسل مصفی و دیگری خمر است یعنی شراب ناب .

اما آب راجع بمردم عوام است که فقط محسوسات و متخیلات و معانی جزئیه را درک مینمایند و اما شـیر راجع به طبقه بالاتر اسـت که مقداری از معقولات و معانی کلیه را ادراک می نمایند ولی غوامض و اسرار عالم حقایق را درک نمی نمایند .

و اما عسل راجع به طبقه علیا از مردم که دانا که محققین در علوم و حقایق هستند که بحقیقت مقام انسانیت رسیده اند .

و امـا خمر راجع به اهل توحیـد خاص الخواصـی است که سرمست از تجلیات حق و بمقام فناء فی الله رسـیده انـد و اثر خمر بهشتی سکر از غیر حق است لذه للشاربین است بلذه مخصوصه شاربین . و الحق عالی گفته است عارف ربانی ملای رومی :

ای ساقی جان پر کن آن ساغر پیشین را

آن راهزن دلرا آن راهبر دین را

آن می که ز دل خیزد با روح بیامیزد

مخمور کند جوشش مر چشم خدا بین را

آن باده انگوری مر امت عیسی را

وین باده منصوری مر امت یاسین را

خمهاست از آن باده خمهاست از این باده

تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را

آن باده بجز یکدم دلرا نکند خرم

هرگز نکشد غم را هرگز نکشد کین را

یکقطره از این ساغر جان تو کند چون زر

جانم بفدا بادا این ساغر زرین را

این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد

کو آنکه بر اندازد او بستر و بالین را

تحقیق نیر عرشی

گفته شد این چهار نهر بزرگ مطابق آیات مبارکه مذکوره یکی نهر آب خالص و یک نهر شیریکه لم یتغیر طعمه و یک نهر عسل مصفی و یک نهر دیگر خمر بهشتی است .

حال می خواهیم با بیان علمی واضحتری محور مناسبات این چهار نهر و چهار چشمه تحقیق و به اسرار آن اشاره ای بنمائیم .

اولا ـ بایـد دانست که عـالم آخرت و بهشت مثل عالم دنیا نیست که تناسب یا غیر تناسب در خوردن اشـربه آن رعایت نشود خوردن اشـربه بدون تناسب مزاج در آخرت محال است بلکه تمام خوردنی ها و آشامیدنی های اخروی و بهشتی روی مناسـبات و اخلاقیات و سلسله علل است که نمی تواند غیر این باشد .

امـا آب . آب خـالص در بهشت اولا ـ آب مـاده حیات است در مکونات لکن آب دنیا حیات ابـدی نمی بخشـد آب دنیا خیلی دوام بدهد درخت و اشـجار را یکسال یا بیشتر و یا کمتر است لکن ماء بهشتی که (ماء غیر آسن) است حیات ابدی دارد بلکه همیشـگی است بـدن هر بهشتی و هر آخرتی سرشـته از خـاک همین دنیـا است برای اینکه در طریقه حقه ای که ما داریم قائل بمعاد جسـمانی هستیم چه همین خاک را بر میدارنـد و بتکامل میرسانند و مولف را رساله مسـتقله ائیست (در اثبات معاد روحانی و جسـمانی از نظر قرآن و برهـان و عرفـان) پس اصـل بـدن بهشتی از خـاک این عالم است ولی خاک این عالم هر چه باشـد و هر چه در تحت قوای طبیعی باقی باشد همیشـگی نیست مگر سـر دیگری داشته باشد پس باید آب بهشتی بخورد و آب بهشت بریشه این بدن برسد تا این بـدن را الی الابـد نگهـدارد پس فرق این آب بهشتی بـا آبهـای دنیـا همین که آب دنیوی حیـات ابـدی نمی بخشـد ولی آب بهشتی حیات ابدی و سرمدی می بخشد و الی الابد زنده و پاینده نگه میدارد .

این است که چون آب مقدم بر همه اشـیاء است لذا این آب بهشتی در اول انهار ذکر شد من ماء غیر آسن که این اثر حیاتی را دارد .

اما نهر از لبن که شـیر خالص و پاکیزه است علت طبیعی او این است که انسان اگر چه در دنیا بزرگ شده و از شیر باز شده است اما نسـبت بعالم آخرت طفل تازه است و تربیت و تکامل لازم دارد و همانطوریکه از رحم مادر که بدنیا آمد شـیر لازم داشت اینجا هم که متولد در آخرت شد و آمد بفضای آخرت شیر لازم دارد لذا باید شیر تناول کند .

اما عسل که نهر من عسل مصفی چون مؤ من و اهل ایمان ذائقه اش در دنیا همیشه بذکر الهی شیرین بوده است .

حضـرت سید سجاد علیه السلام در دعای خود در پیشگاه الهی عرض میکرد الهی اذقنی من حلاوه ذکرک یعنی خدایا بمن حلاوت و شیرینی ذکر خود را بچشان .

پس چون ذائقه مؤ من بحلاوت ذکر خـدا مانوس است و در آخرت هر معنائی بصورت مجسم می شود لـذا این حلاوت معنوی باید در آخرت برگردد و منقلب شود بحلاوت صوری و جسمی و از باب تطابق معنی با صورت و تطابق باطن با ظاهر .

اما خمر اثر خمر بهشتی این است که انسان را از غیر خـدا غافل میکنـد بعکس خمر دنیوی که انسان را از خـدا غافل میکرد اما خمر اخروی سکر عن غیر الله می آورد و انسان را از غیر خدا منقطع میکند . مؤ من حقیقی و موحد واقعی در دنیا یک سکر معنوی داشته است لـذا مخصوص اوست شـراب خاص اخروی لـذا فرمود وانهار من خمره لـذه للشاربین کـدام لـذت بالاتر از این لـذت است این است که این بیان را نه در آب فرمود و نه در شیر و نه در عسل بلکه فقط در خمر بخصوص فرمود لذه للشاربین چون این لذت است

که ارزش دارد که از خود بی خود می شود حتی چنان بی خود می شود که خدا ملک میفرستد چرا شما از نعم بهشتی ملتذ نمی شوید و لذت نمی برید .

عرض میکنند خدایا لذت وجه کریم تو ما را از هر لذتی بی نیاز کرد (که چه خوب گفت حافظ قرآن .

(سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض

به هوای سر کوی تو برفت از یادم)

و سقا هم ربهم شرابا طهورا)

ساقی اسن شراب خود ذات پروردگار است

و لذا فرمود و سقاهم ربهم شرابا طهورا . مخصوصا پروردگار شان این شراب طهرو را بآن سرمستان صهبای وحدت و باده نوشان می عشق و محبت مینوشاند .

رزقنا الله و ایاکم انشاء الله . تفصیل این حقایق در کتاب شراب ربانی که رساله مستقله است تحت عنوان (شراب ربانی) مندرج است و آنچه دراین مقام بر قلم نگارنده جاری و نگاشته شد بمناسبت شراب تسنیم بود که منبع و سرچشمه آن را ذات اقدس الوهی موهبتا و عنایتا بحضرت فاطمه زهرا (س) دختر حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) بخشیده و عطا فرموده و گفتیم شراب تسنیم اشرف اشربه بهشتی است و سری است در این هبه الهیه که لا یعلمها الا الراسخون فی الحکمته و المعرفته . از این جا بیشتر می توان به عظمت و رفعت مقام و مرتبه فاطمه زهرا سلام الله علیها که ام الائمه بلکه ام ابیهاست آشنا گردید و آن ملکه ملک و ملکت را بمقام نورانیت شناخت وشناختن فاطمه لاهوتی صفات کار آسانی نیست همانطوریکه معرفت اکتناهی بذات صمدی الوهی برای احدی میسر نیست فاطمه مظهر احدیت و صمدیت است و در حقیقت مرات ذات و صفات خدا وآئینه ایزد نماست .

پس در آئینه جمال و جلال فاطمه زهرا سلام الله علیها می توان شهود ذات ذوالجلال و صفات کمالیه خداوند متعال را نمود چنانکه در آئینه وجود پدر بزرگوار فاطمه که حضرت محمد مصطفی است می توان مظهر اعظم و مجلای اتم ذات و صفات پروردگار را رویت نمود چنانکه خودش فرمود و من رانی فقد رای الحق

(کسی کاو بیند آن زیبا شمائل

بدیدار خدا گردیده نائل)

(نه من گویم که آن میر مصدق

بگفتار من رانی قد رای الحق)

اشراق یازدهم

قسمت اول

اشراق یازدهم : بیان اینکه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان و اسوه و قدوهوالگوی قاطبه نسوان و بانوان جهان است تا قیامت و افق آخرت

اسوه نسوان بعالم فاطمه

آن بمحضر دادرس بر ما همه

آن مهین دخت بنی فخر بشر

همسر حیدر ولی دادگر

جوهر جان رسول موتمن
در حقیقت کاشف سر و علن
عقل کل را ثانی آمد در جهان
سر این مطلب اگر خواهی بدان
در حدیث آمد که خلاق مجید
پیش از آدم نور وی را آفرید
چون خدیجه همسر ختم رسل
از دل و جان دستیار عقل کل
هر چه بودش در جهان مال و منال
داد در راه خدای ذوالجلال
در عوض دادش خداوند قدیر
رمز کوثر معنی خیر کثیر
دختری دادش که از قدر و جلال
باشد او مرات ذات ذوالجلال
آنکه آمد نامش از حق فاطمه
فاطمه آن عرش حق را قائمه
فاطمه بر یازده گوهر صدف
همسر والای سلطان نجف
فاطمه نام و بتول او را لقب
آفرینش را وجود وی سبب
فاطمه آن مظهر پروردگار
فاطمه کفو ولی کردگار
رو بخوان (ام ابیها) در خطاب
وصفش از قول رسول مستطاب
سینه اش گنجینه اسرار حق
در جهان گفتار او گفتار حق
(از صفا تویسرکانی)

ذات اقدس احدیت جلت عظمته حضرت ختمی مرتبت عقل کل خاتم الانبیاء و الرسل محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء را بعنوان اسوه و میزان در قرآن معرفی فرموده است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنته آیه ۲۱ سوره احزاب . و همانطوریکه آنحضرت اسوه و میزان است برای اعمال امت اسلامیه نیز اوصیاء قدیسین آن بزرگوار یعنی ائمه اطهار که دوازده نفرند و اول ایشان حضرت امیرالمؤ منین ولی الله اعظم علی مرتضی و آخر ایشان قطب عالم امکان ولی عصر حضرت مهدی الذی بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء همه در جهان اسلام موازین معرفی شده اند لقولهم نحن الموازین و از آنجا که حکمت الهی و عنایت حقتعالی به بندگان خود اقتضاء نموده که برای اعمال رجال مسلمان در ایمان و اعتقاد

و اخلاق و رفتار و کردار آنان در تمام شئون کمالیه موازینی وجود داشته باشد نیز برای اعمال نسوان و بانوان اسلامی اسوه و میزانی لازم و ضروری است و آن اسوره و میزان در تمام شئون کمالیه انسانیه علی الاطلاق وجود سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین و لیته الله حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بینها می باشد .

چنانکه در روایت آمده که حضرت نبی اکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرموده است دخترم بتو بشارت و مژده میدهم که خداوند متعال تو را بعوان زن ممتاز و اسوه و الگوی همه زنان جهانیان بر گزیده است از بحار الانوار محدث مجلسی ج ۴۳ ص ۳۶.

پس بنابراین شبه نیست که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان و اسوه و الگوی جمیع نسوان و بانوان عالمیان است تا قیامت کبری و افق آخرت . و بر عموم زنان مسلمان لازم است که از آن حضرت تبعیت و پیروی نمایند و اعمال آن حضرت را در تمام شئون اعتقادی و ایمانی و اخلقی و افعالی و آنچه دین مبین اسلام مقرر فرموده و دستور داااده علما و عملا رفتار نموده از هر جهت و هر بابت او را میزان و اسوه و الگوی خود قرار دهند در آن صورت است که سعادت نظام ملکی و ملکوتی خود را تامین و تضمین و در بهشت با حضرت فاطمه زهراء سیده نساء اهل الجنته محشور و قرین و همنشین ملکه ملك و ملکوت فاطمه لاهوتی صفات واقع خواهند گردید چه خدای مهربان با وجود سیده نساء عالمیان اتمام حجت بر کافه نساء قاطبه بانوان اسلامی تا افق آخرت فرموده است و بهمین جهت است که در قیامت اعمال نساء مسلمین و مؤ منین را با اعمال حضرت فاطمه زهرا دختر والاگهر حضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می سنجند چنانچه اعمال رجال را با اعمال حضرت ولی ذوالجلال علی مرتضی علیه السلام می سنجند که علی میزان حق است برای رجال و فاطمه بحکم زنوا قبل ان توزنوا هنوز که در همین جهان هستند خود را در همین نشانه خود راا بسازد و آدم شود بالفعل و آدم شدن و انسان واقعی گشتن جز از طریق معرفت و تقوی امکان پذیر نیست .

فعلیکم بالتقوی و میزان التقوی و لنعم ما قال :

از هوای نفس تقوی جو کمال این است
با قوای عقل شوری کن کمال این است و بس
زندگی را جاودان خواهی براه دوست باش
زنده دل از عشق مولی کن کمال این است و بس
جوهر فرد است جان مفروش بر نقد جهان
با خدای فرد سودا ککن کمال این است و بس
از جمال جان حجاب خودپرستی دور ساز
حسن خویش آنگه تماشا کن کمال این است و بس
دین و دل چون خاکیان بر خاك بازی تا بکی
دیده زین پستی به بالا کن کمال این است و بس
(خواهی ار لسان شوی اول تو میزان را به بین
از خدا تعلیم اسما کن کمال این است و بس)
(بانوان زهراست (ع)میزان نیک او را بنگرید
در عمل پیرو شوید او را کمال این است و بس)
(چون علی و فاطمه میزان اعمال تواند

خویش را در پای میزان بین کمال این است و بس)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان و اسوه و الگوی قاطبه نسوان جهانیان و سرمشق عمی و عملی آنان است د تمام شئون کمالیه انسانیه تا قیامت کبری

فاطمه علیهاالسلام میزان است از حیث اعتقاد بمبدء و معاد زیرا آنحضرت بحکم انا لله و انا الیه راجعون مبدء عالم را خدا و سیر نهائی مخلوقات را منتهی بسوی خدا میداند کما اشار الیه نص الکتاب الالهی ان الی ربک الرجعی آیه ۸ سوره العلق و ان الی ربک المنتهی آیه ۴۲ سوره النجم

فاطمه زهرا درس معرفت توحیدی و یکتاشناسی را در محضر پدر بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی آموخته و عالیترین درس توحید که محتوای سوره مبارکه توحید است از پدرش تعلیم گرفته و در واقع احد شناس و صمد شناس گردیده است و مافوق سوره توحید در خداشناسی درسی نیست .

پس فاطمه زهرا سلام الله علیها بایست میزان خداشناسی برای عموم بانوان جهان باشد چه شناختن خدا بر هر چیز مقدم است اول الدین معرفته از نهج البلاغه فاطمه زهرا علیهاالسلام میزان است از حیث ایمان و ایقان چه آنحضرت اعلی مرتبه ایمان و ایقان را از علم الیقین و حق الیقین و برد الیقین و اجد است پس شایسته است که میزان ایمان برای قاطبه نسوان در جهان باشد و بر عموم بانوان لازم و واجب است که درس ایمان را از آنحضرت بیاموزند .

فاطمه زهرا علیهاالسلام میزان است از حیث عبادت . از آنجا که حضرتش همیشه مستغرق در بحار احدیت بوده تمام اعمال آن بزرگوار عبادت پروردگار بحساب می آید ولی عبادت فاطمه سلام الله علیها در خصوص نماز و خضوع و خشوعش در پیشگاه معبود خود و شب زنده داری های آن یگانه عابده و عارفه دوران بحد اعلی از حیطه وصف خارج است و در بیان نمی گنجد همین بس که از حسن بصری روایت شده است :

ما کان فی هذه الامته اعبد من فاطمته کانت تقوم حتی تتورم قدماها بحار الانوار محدث مجلسی مجلد ۴۳ صفحه ۸۴.

یعنی در میان امت اسلامیه هیچ کس از فاطمه عبادت کننده تر وجود نداشت زیرا حضرت فاطمه علیهاالسلام آنقدر بنماز و عبادت می پرداخت که قدمهای مبارکش از کثرت عبادت متورم شده بود .

واقعا عبادت آنحضرت عالیترین میزان و سرمشق عملی است برای بانوان جهان چه آن بی بی و ملکه دو جهان تمام کارهایش عبادت و اطاعت از خدا و برای رضای خدا بوده است و شایسته است که آن بانوی عظمی میزان و الگوی عموم نسوان در عبادت باشد و بر همه بانوان لازم است که نحوه عبادت را در پرستش خدای یگانه در تمام شئون عبادت از آنحضرت بیاموزند .

در مورد عبادت حضرت فاطمه (ع)و حس نوع دوستی و خیر خواهی بندگان خدا از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران خردسالیش نقل شده که فرموده من شبهای متوالی پیوسته ناظر عبادت و شب زنده داری حضرت مادرم فاطمه (ع) بودم میدیدم او را که یا در حال قیام است یا در حال رکوع است یا در حال سجده و از نماز که فارغ می شود در محراب عبادت به مناجات و دعا می پردازد و همه اش درباره مردم دعای خیر می کند از مادرم سئوال نمودم مادرم چرا نخست ما را که فرزندانت هستیم دعا نفرمودی جواب داد یا بنی الجار ثم الدار . فرزندم اول همسایه بعد خانه این در واقع درس ایثار است که حضرت فاطمه سلام الله علیها به مسلمانان داده است مسلمانان باید همیشه رعایت خیر خواهی دیگران را نماید نه اینکه همیشه بفکر خیر شخصی خود و عشیره خویش بوده و از غم و درد دیگران بی خبر و بحل مستمندان و مستضعفان در رفع حاجت و نیاز آنان نپردازد و الحق نیکو گفته است حکیم سعدی علیه الرحمه

بنی آدم اعضای یک دیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

فاطمه زهرا سلام علیها میزان است از حیث جود و سخاوت زیرا آنحضرت هم جود و سخاوت علمی دارد و هم جود و سخاوت مالی دارد و هم جود و سخاوت جانی .

آن درم دادن سخی را لایق است

جان سپردن خود سخای عاشق است

نان دهی از بهر حق نانت دهند

جان دهی از بهر حق جانت دهند .

فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث صداقت حضرت فاطمه (ع) جز بصداقت و راستی تکلم نمی فرمود و بدین لحاظ است که صدیقه نامیده شده است همین بس که عایشه دختر ابوبکر در مورد صدق لهجه آن بزرگوار بارها گفته است ما رایت احدا کان اصدق لهجته منها الا ان یکون الذی ولدها یعنی من هیچ کس را راستگوتر از حضرت فاطمه (ع) ندیدم مگر پدر او حضرت رسول اکرم (ص) و البته باید چنین باشد چه فاطمه این صفت و خصلت نیکو را از پدرش ارث برده که اصدق الصادقین است و مصداق انک لعلی خلق عظیم است آیه ۴ سوره القلم پس لسان او لسان الله است و دارای مقام عصمت است و خدای متعال در وصف لسان او فرموده و ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی سوره النجم آیه ۴-۳

آنکه معصوم آمد و پاک از غلط

او سروش جان وحی آمد فقط

فانی از خود گشته و زنده برب

ز آن بود اسرار حقش بر دو لب

ز آن کلام او کلام حق شده است

کآتش اندر دودمان خود زده است

چون محمد (ص) مظهر الله شد

از جهان غیب حق آگاه شد

آنچه فرماید نباشد از هوا

کشف لاهوت است و الهام خدا

گرچه قرآن از لب پیغمبر است

هر که گوید نگفت او کافر است

گرچه فرقان از لب آن دلرباست

نامه حق است و گفتار خداست

و صدیقه ، در لغت صیغه مبالغه است یعنی بسیار راستگو است صدیق کسی است که هیچگاه دروغ نگفته باشد و پیوسته گفتار او مصدق کردار او باشد . صدیق بودن بسیار مقام عالی و والائی است .

ذات اقدس رب العالمین در قرآن صدیقین را در ردیف انبیاء و مرسلین توصیف فرموده است لقوله و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئك و رفیقا آیه ۶۹ سوره مبارکه نساء .

یعنی آنانکه خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانیکه خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی پیغمبران و صدیقان و شهیدان

و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چقدر نیکو و رفیقان خوبی هستند . شکی نیست که حضرت فاطمه سلام الله علیها مصداق صدیقه بودن است و واجد مقام عصمت است زیرا آن بانوی معظمه معصومه بتمام شئون فانی فی الحق بوده است یعنی وجودش فانی در وجود حق و علمش فانی در علم حق و قدرتش فانی در قدرت حق و ارداه اش فانی در اراده حق و مشیتش فانی در مشیت حقتعالی بوده است و چنین کس در قبال اراده و مشیت حق تعالی از خود اراده و مشیتی ندارد و او نمی خواهد مگر آنچه می خواهد و ما تشاون الا ان یشاء الله آیه ۲۹ سوره تکویر . پس بالبداهه تحقق عصیان در مورد او به هیچ وجه من الوجوه راه ندارد چه معصیت یعنی خلاف اراده تشریعی الهی اراده نمودن و کاری را انجام دادن و فرض این است که او اراده اش فانی و مستهلك در اراده خدا است پس بدون شبهه چنین کس مبری و منزه از هرگونه خطاء و عصیان و انحراف و لغزش است و مصداق آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آیه ۳۳ سوره احزاب می باشد .

مضافا باینکه فاطمه زهراء صدیقه کبری سلام الله علیها با اتصال تام بمبادی عالیه در مقام کشف تام لاهوتی و علم شهودی حضوری و احاطی به تمام حقایق بوده و به عواقب امور دنیوی و برزخی و اخروی محیط و بصیر و آگاه بود و مخصوصا باقوه ملکوتیه و لاهوتیه آنحضرت که قوی ترین رادع هر خطا و معصیت است اساسا تصور هوای نفسانی و عصیان در ساحت مقدسه زهرای اطهر دختر والاگهر پیغمبر خاتم حضرت محمد مصطفی بضعه رسول الله صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها راه ندارد پس بنابراین فاطمه از هر جهت و هر بابت صدیقه و معصومه است .

بر عموم بانوان و نساء مسلمات لازم است آنحضرت را تبعیت و پیروی نموده حضرت صدیقه را در گفتار و رفتار و تمام اعمال میزان و اسوه و الگوی خود قرار دهند .

و لنعم ما قیل

زهرا (ع)گل گلستان عصمت

آن میوه بوستان عصمت

آن پرده نشین پرده ناز

نامی کن دودمان عصمت

رویش که نشانه از او خلد

خورشید در آسمان عصمت

جمسش که لطیفتر ز جانها

بر جسم بود روان عصمت

هر جا بزمین قدم گذارد

پیداست از او نشان عصمت

فرخنده همای اوج عفت

پرورده آشیان عصمت

مادر بعفاف او نزاده

یک دختر معصومه در جهان عصمت

چون او ننهاد هیچ زن پا

بر پله نردبان عصمت

مانده او برون نیامد

از پرده امتحان عصمت

ناموش خداست آری آری

اندر کف او عنان عصمت

اشعار در ربار ذیل الذکر رار مروج الاسلام (شفیق) سروده است .

ای در درج حیا و آیت عظمی

بضعه خیر الوری و مریم کبری

فاطمه ام الائمه دخت محمد (ص)

بهر تو ایجاد گشته سبعه آباء

ام کتاب ام فضل ام علومی

ام ابیهات خواند خواج اسرا

نام تو صدیقه و بتول و زکیه

طاهره منصوره و محدثه عذرا

راضیه مرضیه و تقیه و نقیه

همسر حیدر علی عالی و اعلا

عالم امکان زنور روی تو روشن

خوانده شدی زین سبب به زهره زهرا

بهر محبت نعیم گشته فراهم

بهر عدویت حجیم گشته مهیا

مادر گیتی نزاده همچو تو دختر

خادمه درگه تو ساره و حوا

نور خدائی و عصمت الله مطلق

مادر دو مریمی و مام دو عیسی

احمد ثانی توئی و دخت نبوت

معدن عفت توئی و کوثر معطی

نطق مرا (لم یلد) به بسته وگرنه

خواند میت دخت خالق یکتا

من ز کجا و نعت و مدح تو گفتن

ذره کجا پی برد به ساحت بیضاء

لیک همین نکته در جلالت و قدرت

بس بود از بهر شخص عاقل دانا

اینکه نبوت ببابت حضرت خاتم

ختم شد از حکمت خدای تعالی

(باز تو داری کتاب وحی الهی

گشته در او درج علم جمله اشیاء)

چون سخن اینجا رسید جف قم شد

بگذرم و گویم ای حبیبه طه

لیله قدری و قدر تو مجهول

قدر تو نشناختند مردم دنیا

این بیت آره است به مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فی کتاب بصائر الدرجات : عن ابی عبدالله علیه السلام (ان عندنا لمصحف فاطمه علیهاالسلام و ما یدریهم ما مصحف فاطمه قال : مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات و الله ما فیه من قرآنکم حرف واحد انما هو شی املاها الله و اوحی الیها . قال قلت هذا و الله العلم : در کتاب بصائر الدرجات . در حدیث طولانی . از حضرت صادق کاشف حقایق علیه الصلوه والسلام روایت شده که آنحضرت فرموده در نزد ما مصحف حضرت فاطمه علیهاالسلام است و مردم چه میدانند مصحف فاطمه (ع) چیست .

مصحفی است که سه برابر قرآن است به خدا قسم که از قرآن شما یك حرف در آن نیست آن چیزی است که ذات احدیت آنرا املا و وحی کرده است بحضرت فاطمه (ع) . راوی میگوید گفتم بخدا سوگند این است علم لدنی و موهبتی الهی .

علمی که حقیقت است درسی نبود

درسی نبود هر آنچه درستیه بود

صد خانه پر از کتاب سودی ندهد

الاکه کتابخانه در سینه بود .

قسمت دوم

و نیز در کتاب دلائل الامامه طبری صفحه ۲۷ و ۲۸

عن ابی بصیر قال : سئلت ابا جعفر محمدبن علی علیهما الصلوه و السلام عن مصحف فاطمه علیهاالسلام . فقال انزل علیها بعد موت ابیها قلت ففیه شی ء من القرآن فقال ما فیه شی من القرآن . قلت فصفه لی قال . له دفتان من زبرجدتین علی طول الورق و عرضه حمراوین قلت . جعلت فصف لی ورقه قال ورقه من در ابیض قیل له کن فکان قلت جعلت فداک فما فیه .

قال علیه السلام فیه خبر ما کان و خبر ما یکون الی یوم القیامته و فیه خبر سماء سماء و عدد ما فی السماوات من الملائکته و غیر ذالک و عدد کل من خلق الله مرسلا و غیر مرسل و اسمائهم و اسماء من ارسل الیهم و اسماء من کذب و من اجاب و اسماء جمیع من خلق الله من المومنین و الکافرین من الاولین و آلاخرین و اسماء البلدان و صفته کل بلد فی شرق الارض و غربها و عدد ما فیها من المومنین و عدد ما فیها من الکافرین و صفته کل من کذب و صفته القرون الاولی و قصصهم و من ولی من الطواغیت و مده ملکهم و عددهم و اسماء الائمه و صفتهم و ما یملک کل واحد و صفته کبرائهم و جمیع من تردد فی الادوار .

قلت جعلت فداک و کم الادوار : قال خمسون الف عام و هی سبعته ادوار فیه اسماء هولاء و هولاء و فیه علم القرآن کما انزل و علم التوارت کما انزلت و علم الانجیل کما انزل و علم الزبور و عد کل شجره و مدره فی جمیع البلاد

قال ابوجعفر علیه السلام و لما اراد الله تعالی ان ینزل علیها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان یحملوه فینزلون به علیها و ذالک فی لیله الجمعه من الثلث الثانی من اللیل فهبطوا به و هی قائمه تصلی .

فماز الوا قیاما حتی قعدت و لما فرغت من صلاتها سلموا علیها و قالوا السلام الله یقرئک السلام : و وضعوا المصحف فی حجرها .

فقالت لله السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسل الله السلام ثم عرجوا الی السماء . فمازالت من بعد صلاه الفجرالی زوال

الشمس تقراه حتی اتت الی آخره و لقد کانت علیهاالسلام مفروضه الطاعته علی جمیع من خلق الله من الجن و الانس و الطیر و الوحس و الانبیاء و الملائکه .

قلت جعلت فداک فلمن صار ذالک المصحف بعد مضیها ، قال دفعته الی امیرالمؤ منین علیه السلام فلما مضی صار الی الحسن ثم الی الحسین علیهماالسلام ثم عندا هلم حتی یدفعوه الی صاحب هذالامر . قلت ان هزا لعلم کثیرا قال یا ابا محمد ان هذا لذی و صفته لک لفی ورقین من اوله و ما وصفت لک بعد ما فی الورقه الثانیه و لا تکلمت بحرف منه ابوبصیر گوید از حضرت امام محمد باقر شکافنده علوم اولین و اخرین علیه السلام در مورد مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها سئوال نمودم حضرت فرمود این مصحف محتوی مطالب و نکاتی است که بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت پدرش بر حضرت فاطمه (ع)نازل شده است .

عرض نمودم آیا از قرآن چیزی در مصحف هست : حضرت فرمود نه چیزی از قران در آن نیست . گفتم آن را برایم توصیف فرما . فرمود آن دارای دو جلد از جنس زبرجد احمر است و به اندازه طول و عرض یک برگ می باشد عرض نمودم فدایت شوم توصیف فرما ورقه وبرگ آنرا که از چیست ، فرمود از در سفید که با گفتن کلمه کن موجود شده است .

عرض نمودم فدایت شوم ممکن است بفرمائید چه چیز در ان نگاشته شده است .

فرمود محتوی اخبار و چیزهائی که در ازل بوده و تا ابد و روز قیامت کبری خواهد بود و اخبار هر یک از آسمانها و شماره آنچه در سماوات و عوالم عالیه است از ملائک و فرشتگان و غیر ذالک وعدد هر یک از خلق الله و پیامبران مرسل و غیر مرسل و اسماء ایشان و اسماء اقوام و اممی که سفراء الهی بسوی آنان فرستاده شده اند واسماء آنان که پیامبران را تکذیب کرده و یا به ایشان گرویده اند و دعوت آنان را اجابت نموده اند و اسماء تمام مؤ منان و کافرین از آغاز خلقت تا پایان آفرینش و اسامی شهرها و خصوصیات و صفت هر بلدی چه در مشرق و چه در غرب جهان و عدد مؤ منین در هر شهر و کافرین در هر شهر و صفات و خصوصیات کل کسانی که تکذیب کرده اند و صفات و خصوصیات اهل قرون اولی و پیشینیان و قصص و داستانهای مربوطه به آنان و اسامی طاغوتیانی که بقدرت رسیده اند و حکومت کرده اند و مدت حکومت و دوران فرمانروائی هر یک از آن طواغیت و زمامداری آنان با مشخصات هر یک از ایشان و تمام روی دادهای واقعه در ادوار و نقل و انتقالاتی که انجام گرفته و همه در آن مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مندرج است .

گفتم فدایت شوم مقدار آن ادوار چند دوره است . فرمود پنجاه هزار سال و آن عبادت از هفت دوره است .

در آن مصحف فاطمه علیهاالسلام است اسامی و نامهای جمیع ما خق الله و مدت آجال آن ها و صفات اهل بهشت و عدد کسانی داخل بهشت می شوند و عدد اهل ناز و جهنمیان و اسماء هر یک از این دو گروه بهشتی و دوزخی .

و نیز در همان مصحف است علم قرآن به همان گونه که نازل شده است و علم تورات به همان گونه که نازل شده است و علم انجیل بهمان گونه که نازل شده است و علم زبور به همان نحو که نازل گردیده است .

و در آن مصحف عدد کل اشجار و درختان و عدد مدر و سنگریزه های هر شهر و دیار مندرج است . (و خلاصه چیزی نیست در قلمرو هستی و وجود از غیب و شهود مگر آنکه در آن مصحف ثبت است) .

آنگاه حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود چون اراده الهی و مشیت خداوند بر نزول این مصحف بر حضرت فاطمه علیهاالسلام تعلق گرفت نخست دستور از صقع الوهی صادر شد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آن مصحف را برداشته و نازل شوند بمحضر فاطمه زهرا سلام الله علیها .

وقوع این نزول در لیله جمعه از ثلث ثانی از شب بود هنگامیکه این سه ملک مقرب الوهی حامل آن مصحف خدمت حضرت فاطمه رسیدند آن حضرت در محراب خود به نماز ایستاده بود آن فرشتگان سرپا ایستاده تا اینکه حضرت نشست و بعد از اینکه از نماز فراغت حاصل نمود آنان بر حضرتش سلام کردند و گفتند ذات اقدس حق تعالی بتو سلام میرساند و سپس آن مصحف را در

درمان آن حضرت با احترام گذرادند .

حضرت فاطمه فرمود سلام مختص خداست و سلام از سوی خدای است و سلام بسوی خداست و نیز سلام بر شما ای سفراء و رسل الهی .

پس از انجام این ماموریت آن فرشتگان بسوی آسمان عروج نمودند . حضرت فاطمه بعد از نماز صبح تا زوال شمس پیوسته بمطالعه آن صحیفه شریفه مشغول بود تا اینکه بآخر آن مصحف رسید .

به تحقیق حضرت فاطمه واجب الطاعته است و اطاعت آن حضرت بر جن و انس و بر طیر و وحش و بر تمام ملائک و جمیع خلایق علی الاطلاق واجب و لازم است .

راوی عرض کرد فدایت شوم بفرمائید آن مصحف بعد از حضرت فاطمه به چه کسی انتقال یافت .

امام باقر علیه السلام فرمود حضرت فاطمه آن مصحف را به امیرالمومنین علی علیه السلام داد و حضرت علی مرتضی آن مصحف را بحضرت امام حسن مجتبی و سپس آن مصحف به امام حسین (ع) منتقل و بعد آن مصحف نزد اهلش باقی ماند تا اینکه به صاحب این امر واگذار کند .

راوی میگوید عرض کردم واقعا این علم بسیار قابل اهمیت است چه تمام محتوای آن اسرار آفرینش است . حضرت فرمود ای ابا محمد آنچه را که من از این مصحف برای تو توصیف نمودم در دو ورق اول آن بود و من آنچه در ورق دوم بود برای تو بیان ننمودم حتی یک حرف از آن را برای تو نگفتم . (معلوم می شود حضرت استعداد ادراک بیش از آن را در راوی که ابوبصیر است ندیده است) .

مصحف حضرت فاطمه علیهاالسلام که علم ازل و ابد و حقایق و وقایع گذشته و آینده تا قیامت در آن منطوی است یکی از منابع و مصادر علوم اهل بیت عصمت و معادن حکمت علیهم السلام است این مصحف در این عصر و در این زمان بدون شک نزد حضرت بقیه الله خاتم الاوصیاء مهدی ولی عصر ارواحنا اله الفداء می باشد و اوست که صاحب امر است علامه مجلسی روایتی در کتاب بحار نقل کرده است از حضرت امام صادق علیه السلام که فرموده است در مورد حضرت فاطمه سلام الله علیها (هی الصدیقته الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی .

قرون اولی دوران تمام انبیاء و اوصیاء و امم آنان حتی قرن خاتم انبیاء که خیر القرون است شامل می باشد خداوند متعال هیچ یک از انبیا و رسل را مبعوث نفرمود مگر اینکه آنها به فضائل و کمالات حضرت فاطمه و محبت او اقرار کنند .

مطابق براهین عقلیه و نقلیه افضلیت و اشرفیت حضرت صدیقه کبری بعد از پدرش حضرت محمد مصطفی و شوهرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهم ثابت و مبرهن و مسلم است کافی است در تائید این مطلب حدیث شریف منقول از حضرت امام صادق علیه السلام لقوله لولا ـ ان الله تعالی خلق امیرالمؤ منین علیه السلام لم یکن لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه . از بحار الانوار مجلسی ج ۴۳

حضرت امام صادق کاشف حقایق فرمود اگر ذات اقدس خداوند متعال وجود ولی ذوالجلال علی مرتضی امیر اهل ایمان را نیافریده بود در صفحه ارض عالم امکان برای فایمه زهرا کفوی وجود نداشت .

للعالم الربانی و الحکیم الصمدانی آیت الله حاج شیخ محمد حسین الاصفحانی مشتهر به کمپانی در ثناء و نعت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها .

ناطقه مرا مگر روح قدس مدد کند

تا که ثنای حضرت سیده نساء کند

وهم باوج قدس ناموس اله کی رسد

فهم که معت بانوی خلوت کبریا کند
فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه
چشم دل ار نظاره در مبدء و منتهی کند
صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل
وهم چگونه وصفت آئینه حق نما کند
مطلع نور ایزدی مبدء فیض سرمدی
جلوه او حکایت از خاتم انبیاء کند
بسمله صحیفه فضل و کمال معرفت
بلکه گهی تجلی از نقطه تحت (با) کند
دائره وجود را نقطه ملتقی بود
بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند
عین معارف و حکم بحر مکارم و کرم
گاه سخا محیط را قطره بی بهاکند
لیله قدر اولیاء نور نهار اصفیاء
صبح جمال او طلوع از افق علا کند
بضعه سید بشر ام ائمه غرر
کیست جز او که همسری باشه لافتی کند
وحس نبوتش نسب جود و سخاوتش حسب
قصه ای از سخاوتش سوره (هل اتی) کند
دامن کبریای او دسترس خیال نی
پایه قدر او بسی پایه بزیر پا کند
لوح قدر بدست او کلک قضا به شست او
تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
عصمت او حجاب او عفت او نقاب او
سر قدم حدیث از ان سترو از آن حیا کند
نفحه قدس بوی او جذبه انس خوی او
منطق او خبر ز (ما ینطق عن هوی) کند
قبله خلق روی او کعبع عشق کوی او
چشم امید سوی او تا به که اعتنا کند
(مفتقرا) متاب رو از در او به هیچ سو
ز آنکه مس وجود را فضه او طلا کند

قسمت سوم

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عرفان و معرفت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عدل و عدالت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عفاف و عفت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث شهامت و شجاعت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث همت و مناعت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث حلم و متانت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث احسان و عطوفت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث مهر و شفقت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث رضا بقضاء خدا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث رجاء و اثق بخدا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث خشیت و خوف از خدا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث توکل و اتکا بخدا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث اشتیاق بلقا خدا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عشق و علاقه بخدا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث اشتیاق بموت

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث بی اعتنائی بزینت دنیا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث جهان بینی

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث امور خانه داری

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث امور شوهرداری

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث اخلاق جمیله و صفات کمالیه انسانیه چه آنحضرت انسان کامل است و مکتب او مکتب انسان سازی است .

ابعاد و شئون کمالیه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیطه حصر خارج است و آنچه بعنوان میزان بودن آنحضرت اشاره شد هر یک از آن فرازها را شواهدی است که بیان آن مشروحا از وسع این رساله بیرون است (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل)

از جمله آن ابعاد میزان بودن آن ملکه ملک و ملکوت است برای نسوان و بانوان مسلمان جهان از جنبه مادری و تربیت اولاد زیرا آنحضرت فرزندانی تربیت نمود مانند امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم که هر یک موجب ابقای دین و حافظ کیان قرآن و نگهبان اسلام و مروج آئین و شریعت و سنت حضرت خیر الانام بودند .

آن فرزندش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که دست پرورده آغوش عصمت و تربیت شده دامن فاطمه و شیر خورده مکتب وحی و تنزیل و در عین خود دارای مقام ولایت کلیه مطلقه و مظهر عالم السر و الخفیات است

امام حسن مجتبی علیه السلام دومین نیر برج ولایت و اختر فروزان امامت اطرافیان خود را که محور او بودند همه را می شناخت و میدانست که آنها برای نصرت دین خدا و یاری آن محضرت حاضر بمبارزه و جنگ با دشمن دین نیستند میدانست که آن ها مردم خیانتکاری هستند مضافا باینکه میدید سر لشکرهایش هر شب دارند بلشکر دشمن دین یعنی معاویه بن ابی سفیان ملحق می شوند و هیچیک از آنها اهل وفا نمی باشند و اگر چنانچه حضرتش بمبارزه و جنگ پردازد در اولین مرحله خون یک عده شیعه بخاک

ریخته می شود .

و از طرفی معاویه پیشنهاد صلح نموده است و قراردادی در میان گذارده که ظاهرا به نفع اسلام و مسلمین است گرچه حضرت میدانست که پیشنهاد مصالحه بر اساس مکر و خدعه و سیاست شیطانی است .

و معاویه نیرنگ باز کسی نیست که بر طبق قرارداد عمل کند .

اما امام علیه السلام مصلحت نظام کل را در حفظ و بقای اسلام جز کنار آمدن با معاویه و مصالحه با او غیر این ندید لذا ناچار بمصالحه پرداخت و این خدمت بزرگی بود که آنحضرت برای حفظ دین در زمان خود نمود (حسن از صلح شد دین را نگهبان)

در این مقام مناسب دیدم عین کلام امام حسن علیه السلام را در حکمت و سر مصالحه اش ذکر نمایم در کتاب احتجاج طبرسی که از کتب معتبره است چنین روایت شده است :

لما صالح الحسن ابن علی بن ابی طالب علیهماالسلام معاویته ابن ابی سفیان علیهما العنته دخل علیه الناس فلامه بعضهم علی بیعته .

قال علیه السلام و یحکم ما تدرون و ما عملت والله للذی عملت لشیعتی خیر مما طلعت علیه الشمس او غربت الا تعلمون انی امامکم و مفترض الطاعته علیمکك و احد سیدی شباب اهل الجنته بنص من رسول الله (ص) علی .

اما علمتم ان الخضر لما خرق السفینه و اقام الجدار و قتل الغلام کان ذالک سخطا لموسی بن عمران اذ خفی علیه وجه الحکمته فی ذالک و کان ذالک عندالله حکمته و صوابا الحدیث .

چون حضرت امام حسن مجتبی فرزند حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما با معاویه بن ابی سفیان لعنته الله علیهما مصالحه کرد مردم آنحضرت را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند (که چرا با او صلح نمودی) حضرت فرمود وای بر شما شما نمی دانید من چه ککار خیری انجام داده ، بخدا قسم آنچه من انجام داده ام نفع آن بهتر و بیشتر است از آنچه آفتاب جهان تاب بر آن اشراق دارد و می تابد آیا شما نمیدانید که من امام معصوم و واجب الطاعه شما هستم و یکی از سیدان اهل بهشت می باشم مطابق نص روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله :

آیا شما نمیدانید که آنچه خضر انجام داد از سوراخ کردن کشتی و بپا داشتن آن دیوار و کشتن آن غلام و این کارهای خضر موجب سخط و غضب موسی بن عمران گردید و حال آنکه انجام این امور عین صواب و حکمت بود عندالله تعالی تا آخر کلام آن بزرگوار در این مورد : مفاد بیان حضرت امام مجتبی علیه السلام این است که این کار را من به نفع اسلام انجام دادم و مقتضای حکمت الهی همین بود که من طبق آن عمل کردم بنابراین جای اعتراض بر عمل امام معصوم که حجت خدا است و اراده و مشیت او فانی در اراده و مشیت حقتعالی است نیست و کسی را این اجازه نیست که چون و چرا در امور مربوطه بمقام ولایت کلیه مطلقه نموده و بر افعال او اعتراض نماید و یا العیاذ بالله او را مورد ملامت قرار دهد چه اعتراض بر امام معصوم اعتراض بر خدای حکیم است امام مظهر خدائی است که (لا یسئل عما یفعل) آیه ۲۳ سوره انبیاء

زیرا خدا آنقدر کارش حکیمانه است که جای پرسش از او نیست . فافهم امام مظهر علم خداست امام مظهر حلم خداست امام مظهر قدرت خداست امام مظهر اراده و مشیت خدا است و ما تشاون الا ان یشاء الله آیه ۲۹ سوره تکویر

ظهور حلم حق سبط پیغمبر (ص)

سرور جان زهرای مطهر (ع)

علی را وارث او رنگ شاهی

حسن آئینه حسن الهی

شهی کز حلم او گاه تصور

خرد غرق است در بحر تحیر

به ساحل کس رسیدی کشتن دین
نه لنگر بودیش آن حلم و تمکین
توانائی که گر گشتی مصمم
دمی بر همزدی اوضاع عالم
زمین را آسمان کردی به ایما
بر آوردی ثری را بر ثریا
بدان قدرت ز دشمن هر چه دیدی
تحمل کردی و بر جان خریدی
به خصم ار صلح پاس دین بود
که پاس دین به عهد وی چنین بود
حسن از صلح شد دین را نگهبان
حسین از جنگ رونق داد بر آن
دو دستند این دو از حلم و شهامت
گرفته رایت دین تا قیامت
مر این دو ملک دین را شهریارند
به عرش پاک یزدان گوشوارند
حسن را درد و محنت از برادر
اگر افزون نباشد نیست کمتر
جراحاتی که از شمشیر و خنجر
شهید کربلا را بد به پیکر
حسن را بر جگر بودی بس افزون
ز تیر طعنه آن مردم دون
به جز نعش حسن نعشی بدوران
نگشت از بعد کشتن تیرباران

فرزند دیگری که تربیت شده دامن عصمت فاطمه زهرا سلام الله علیهما می باشد او شاه لب تشنگان سرور و سالار شهیدان سلطان عشق امام الکونین حضرت امام حسین علیه السلام است .

آن حسینی که سبط الرحمته و فطیم النبوه و ربیب العصمه است .

آن حسینی که دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است آن حسینی که سومین نیر برج ولایت و امامت است .

آن حسینی که محیی دین و زنده کننده اسلام و مبقی قرآن است آن حسینی که درس عرفان و معرفت در دعای عرفه بما آموخته است .

آن حسینی که درس ایمان و تقوی درس همت و عزت و شرافت و حمیت و غیرت و درس وفا و نصرت دین خدا را در صحنه کربلا بما آموخته است .

آن حسینی که درس محبت و عشق بازی با خدا و فداکاری در راه خدا برای حفظ دین خدا بما آموخته تا آنجا که جان خود و

فرزندان خود را در راه وصال و لقای دوست باخته و فدا کرده است و به نغمه ترکت الخلق طرآ فی هواکا مترنم آمده است .

حسین ابن علی آن مظهر عشق

که شد مشتق همی از مصدر عشق

براه عشق حق جان را فدا کرد

گذشت از اکبر و از اصغر عشق

چو شد غرق یم عشق الهی

بشد سیراب هم از خنجر عشق

زمین کربلا عرش خدا شد

چو شد مدفون آنجا پیکر عشق

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که به رادمردان و باهمتان و آنها که دارای عزت نفس و مناعت طبع بوده اند اشاره می کند و در راس همه نام امام حسین علیه السلام را می برد عبارت ابن ابی الحدید این است .

سید اهل الاباء الذی علم الناس الحمیته و الموت تحت ضلال السیوف هو ابو عبدالله الحسین ابن علی (ع) الذی قد عرض علیه الامان و اصحابه فانف من الذل . یعنی سید و آقا و رئیس اهل اباء و سرور همه رادمردان و آزادمنشان او که گوی سبقت را در مقام همت الی از همه عالمیان ربوده و او که درس حمیت و غیرت و شرافت وعزت بتمام جهانیان آموخت او که مرگ و شهادت را سعادت و زندگی با ستمکاران را ذلت و نکبت دانست او که به او و اصحاب و یارانش پیشنهاد امان دادند نپذیرفت و حاضر نشد زیر بار ذلت برود آن آقای بزرگوار همانا حضرت ابی عبدالله الحسین شیر بچه حیدر کرار فرزند حضرت علی مرتضی است .

از این به بعد عین کلام امام حسین علیه السلام را که در کربلا روز عاشورا ندا در داد و به تمام جهانیان اعلام کرد که من هرگز ذلیل نمی شوم این جمله حضرت را ضمن عبارت خود می آورد بیان امام علیه السلام این است الا ان الدعی بن الدعی قدر کزبین اثنتین الذلته و السلته هیهات منااالذلته یا بی الله ذالک لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیته و نفوس ابیته من ان توثر طاعته اللئام علی مصارع الکرام . از کتاب لهوف .

مردم عالم بدانید و تمام جهانیان همه آگاه باشید ناکس فرومایه زنازاده پسر زنازاده عبیدالله بن زیاد به من پیشنهاد امان داده و مرا بین دو امر مخیر ساخته است که یکی از این دو امر را انتخاب نمایم یا تن بکشتن بدهم و یا تسلیم شوم ولی من هرگز ذلیل نمی شوم نه خدا راضی است بذلت ما و نه رسول او و نه آنها که اهل ایمانند و نه دامنهائیکه که مرا پرورش داده و تربیت نموده اند دامن پاکی که مرا پرورده و تربیت کرده اباء و اجتناب دارد که دست پرورده او ذلت را اختیار کند خاندان شرف و عزت ذلیل نخواهند شد .

من که در دامن فاطمه زهرای اطهر دختر والاگهر پیغمبر پرورش یافته ام کجا حاضرم تن بذلت بدهم هیهات منااالذلته

مردم آزادی خواه تن بخواری نمیدهند واطاعت مردم پست را نپذیرند این درسی است که امام حسین علیه السلام به عموم مسلمین و تمام ملل اسلامی میدهد که مسلمان نباید هرگز ذلیل و تسلیم بیگانه شود .

این درس هیهات منااالذلته بحمدالله در عصر ما در نظام جمهوری اسلامی در ایران مرکز شیعیان غیور و با همت برهبری حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه عملی گردید و ملت با ایمان ایران به تبعیت از آن نابغه دهر و مظهر شرف خود را از زیر بار ذلت و استعمار و استثمار بیگانگان با نهضت و قیام خود نجات دادند و پیروز گردیدند این درس امام حسین علیه السلام بایست پیوسته نصب العین باشد اگر مسلمانان جهان سرمشق از ایرانیان بگیرند و از درس امام حسین علیه السلام پیروی نمایند این درس آزادگی است درس حریت است درس شرافت است درس عزت است درس سیادت است . خداوند توفیق عمل به آن را بتمام ملل اسلامی

عنایت فرماید و مسلمین را در سایه تعالیم عالیه امام حسین علیه السلام سرافراز و آقای جهانیان گرداند امام حسین است که اسلام را زنده کرد و به تمام جهانیان درس عزت و شرف آموخت . دو فرزند دلبند دیگر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها یکی حضرت زینب کبری و دیگری ام کلثوم علیهماالسلام می باشند که هر دو تربیت یافته دامن عصمت زهرای اطهرند .

این هر دو نفر دختران ملکه ملک هر دو همسفر با برادر بزرگوارشان امام حسین (ع)از مدینه تا کربلا بودند و در نهضت و قیام حضرتش شرکت داشتند و بعد از شهادت آن حضرت دنباله رسالت سالار شهیدان را گرفته ادامه دهنده مقصد برادر که احیای دین و ابقای اسلام بود از هدف آنحضرت پیوسته تعقیب نمودند و چون بکوفه و شام رهسپار شدند خطبه های این دو خواهر والاگهر مانند بمب اتم کاخ ابن زیاد و یزید را لرزاند مخصوصا خطبه قهرمان کربلا زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید پلید و مرکز حکومت او زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید پلید و مرکز حکومت او زینب کبری دخت رشید و شجاع فاطمه زهرا (س) دربار یزید ملعون ازل و ابد را متزلزل ساخت . (مولف را نسبت به عظمت حضرت طینب علیهاالسلام رساله مستقله ایست) .

زینب در آن خطبه کوبنده اش داد سخن داد و در پایان خطبه اش یزید را مخاطب ساخته چنین فرمود فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک فوالله انک لا تمحو ذکرنا و لا تمیت و حینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها و هل رایک الا فند و ایامک الا ـ عدد و جمعک الا بدد یوم یناد المناد الا لعنته الله علی الظالمین فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لاخرنا بالشهاده و الرحمته و نسئل الله ان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و یحسن علینا الخلافته انه رحیم و دود و حسبنا الله و نغم الوکیل

ای یزید آنچه می توانی مکر و فریب خود را به کار زن و آنچه می توانی سعی و کوشش کن اما بخدا سوگند که تو نمی توانی نام ما را از بین ببری (ثبت است بر جریده عالم دوام ما) .

یزیدا تو نمی توانی اشراق وحی ما را که تجلی خداست خاموش گردانی بدین وسیله به آرزوی دلت که محو نور قرآن است برسی یزیدا تو نمی توانی این ننگ و عار را از دامن خود پاک نمائی یزیدا آگاه باش که رای و اندیشه تو بسیار ضعیف است و دودمان زندگیت بزودی سپری میگردد و جمع تو پراکنده می شود روزی که منادی الهی ندا در دهد که لعنت ازل و ابد بر ستمکاران باد .

حمد و ستایش پروردگار جهانیان را که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت قرار داد و پایان آنرا به شهادت و رحمت ختم فرمود ما از صقع الوهیت مسئلت می نمائیم و از خداوند متعال می خواهیم که ثواب و رحمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل فرماید و اجر و مزد آنان را افزون سازد و خلافت و جانشینی ما را حسن و نیکو قرار دهد که او رحیم مطلق و مهربانست و ما را خدا کافی است که او نیکو وکیلی است .

زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید در مجلسی که لشکری و کشوری و شخصیتهای دیگری حضور دارند این بانوی عظمی در نهایت شهامت و با کمال جرئت در حالیکه اسیر است در حالیکه بازویش بریسمان بسته است با اینحال با منطق معجز آسا خطابه اش سحر یزید پلید را باطل و او را رسوا کرد و او را مورد توبیخ قرار داد فرمود ای فرزند طلقاء اگرچه وضع روزگار مرا در شرائطی قرار داده که با تو سخن بگویم اما من تو را کوچک می شمرم و مورد سرزنش بسیار و توبیخ فراوان میدانم تو جنایت بزرگی مرتکب شدی و ننگی ابدی بر دامن خود زدی و خود را تا قیامت مورد لعنت قرار دادی .

آری زینب کبری تربیت شده مکتب مادر بزرگوارش فاطمه زهرا است این شهامت این شجاعت این لسان معجزه آسا همه را از مادرش ارث برده او مظهر مادرش زهرای اطهر است و باید چنین باشد مگر حضرت فاطمه زهرا نبود که در مقام احتجاج با ابوبکر خلیفه غاصب او را مورد توبیخ قرار داد و منطق کوبنده فاطمه زهرا او را رسوا کرد پس از آنچنان مادری چنین دختری بوجود آمدن جای تعجب نیست آری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست که در دامن عصمتش امام حسن مجتبی و امام حسین شهید کربلا و زینب کبری و ام کلثوم تربیت و پرورش یافته اند و شیر از پستان چنان مادری مکیده اند و هر یک به نحوی دین خدا را نصرت و

یاری نموده اند چنانچه سابقا اشاره شد

(حسن از صلح شد دین را نگهبان

حسین از جنگ رونق داد بر آن)

همین طور دو دختر حضرت فاطمه زهرا حضرت زینب وام کلثوم هر یک بنوبه خود خدمت خود را به اسلام و قرآن و حفظ وبقای دین خدا نمودند و تمام این خدمات انجام شده از حضرت فاطمه زهرا نشات گرفته چه او است که سرچشمه فیض الهی و کوثر محمدی و مصداق خیر کثیر نامتناهی است و اوست که مخزن علم و حکمت و منبع کل کمالات و فضائل است و اوست که مخزن علم و حکمت و منبع کل کمالات و فضائل و اوست که محرم حرم خاص اسرار الوهی است صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها ازلا و ابدا و سرمدا .

در این مقام مناسب دیدم اشعار در ربار ذیل را ذکر نمایم .

ای حرم خاص خداوندگار

دست خداوند ترا پرده دار

مهر جبین زهره زهرا توئی

روشنی ماه و ثریا توئی

از همه نسوان جهان برتری

آن همگان دیگر و تو دیگر

ام اب و بضعه خیر الانام

مادر دو رهبر صلح و قیام

همسر محبوب امیر عرب

خلقت پیدا و نهان را سبب

خوانده خدا عصمت کبری ترا

گفته نبی ام ابیها ترا

ابن و ابت تاج سر عالمند

نسل تو سادات بنی آدمند

مادر تو اشرف زنهاستی

دختر تو زینب کبراستی

چیست حیا ریشه دامان تو

کیست ادب بنده فرمان تو

پاک بود دامنت از هر گناه

آیه تطهیر ز قرآن گواه

عالمه و نابغه روزگار

عارفه و عابده کردگار

مانده ز علم تو علی در شگفت

آنکه کمالش همه عالم گرفت

شرم و ادب از ادبت شرمسار

گوش تو را عقل و خرد گوشوار

رشته تو رشته نظم جهان

سینه تو مخزن راز نهان

وقت خوشت وقت مناجات تست

شاد پیمبر ز ملاقات تست

کس نبرد راه به سامان تو

جز پدر و شوهر و یزدان تو

هم ز پی عرض ادب گاه گاه

یافته جبرئیل در آن خانه راه

خانه تو گلشن مهر و وفا

مکتب تو مکتب صدق و صفا

نیست عجب گر به چنین مکتبی

تربیت آموخته چون زینبی (ع)

اشراق دوازدهم

قسمت اول

اشراق دوازدهم : خطبه غراء حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در مسجد مدینه

روی عبدالله بن الحسن علیه السلام باسناده عن آبائه علیهم السلام انه لما اجمع ابوبکر علی منع فاطمه علیهاالسلام فدک و بلغها ذالک لاثت خمارها علی راسها و اشتملت بجلبابها و اقبلت فی لمته من حفدتها و نساء قومها تطاذیولها ما تخرم مشیتها مشیته رسول الله صلی الله علیه و آله حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین والانصار و غیر هم فنیطت دونها ملاء ه فجلست ثم انت انته اجهش القوم لها بالبکاء فارتج المجلس ثم امهلت هنیته حتی اذا سکن نشیج القوم و هدات فورتهم .

افتتحت الکلام بحمدالله و الثناء علیه و الصلوه علی رسول الله ابیها (ص) . فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکوا عادت فی کلامها فقالت علیهاالسلام الحمدلله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوغ آلا اسداها و تمام منن و الاها . جم عن الاحصاء عددها و نائی عن الجزاء امدها و تفاوت عن الادراک ابدها و ندبهم لا ستزادتها بالشکر لا تصالها و استحمد الی الخلایق باجز الها و ثنی بالندب الی امثالها .

و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کلمته جعل الاخلاص تاویلها و ضمن القلوب موصولها و لها و انار فی الفکر معقولها . المتنع من الابصار روئیته و من الالسن صفته و من الوهام کیفیته . ابتدع الاشیاء لا من شی کان قبلها و انشاها بلا احتذاء امثلته امتثلها کونها بقدرته و ذراها بمشیته من غیر حاجته منه الا تکوینها و لا فائده له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهارا لقدرته و تعبدا لبریته و اعزازا لدعوته ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصیه ذیاده لعباده عن نقمته و حیاشته منه الی جنته .

عبدالله بن حسن علیهماالسلام باسناد خود از پدران بزرگوارش روایت نموده که چون ابوبکر بر منع فدک ملک متصرفی فاطمه

علیهاالسلام عزم و تصمیم گرفت و دستور داد که دست آنحضرت را از ملکی که پدرش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدخترش فاطمه زهرای اطهر (س) بخشیده است کوتاه نمایند .

این خبر به سمع مبارک ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها رسید و او غرض سیاسی پسر ابوقحافه ابوبکر را میدانست لذا آن بی بی عالم برای احقان حق خود خود و برای محکوم کردن ابوبکر که کرسی خلافت را غصب نموده و حکومتش بر خلاف قانون است و شایستگی و لیاقت خلافت ندارد ، مخصوصا برای ابطال حکومت وقت وظیفه شرعی و قانونی خود را در این دانست که خود رسما در مقام احتجاج با ابوبکر بر آید لذا نخست حضرتش مقنعه و سرپوش خویش را بر سر افکند و خود را در چادر عفت و عصمت طبق دستور شریعت پیچیده و مجتمعا با گروهی از بانوان اقوام و خویشاوندانش در حالی که خدمتگذاران در خدمت آنحضرت بودند بجانب مسجد براه افتاد و چنان با وقار و سکینه راه میرفت که گوئی مشی او عینا راه رفتن پدرش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا اینکه فاطمه سلام الله علیها وارد مسجد شد در این موقع ابوبکر در مسجد نشسته بود و گروهی از مهاجرین و انصار بر گردش جمع شده بودند .

آنگاه برای دور ماندن حضرت فاطمه علیهماالسلام از دیدگاه نامحرمان و حضار در مسجد مخصوصا بی درنگ پرده ای در مسجد آویخته شد و حضرت فاطمه با زنان همراهش همه در پس آن پرده آویخته قرار گرفتند .

در ابتدا حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام صدای خود را به ناله ای دلخراش و سوزناک بلند کرد بر اثر این ناله مسجد لرزید و حاضرین همه بگریه افتادند سپس لختی سکوت نمود تا مجلس حال آرامش بخود گرفت و فریادها و همهمه ها به سکوت گرائید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که خود را با حمد و ستایش خداوند متعال و درود بر حضرت رسول الله پدر بزرگوارش آغاز نمود بار دیگر ناله ها و امواج ناله ها و ضجه ها و نعره ها به اوج خود رسید (بطوریکه فریاد و شیون زن و مرد قابل جلوگیری نبود دختر گرامی خاتم الانبیاء (ص) که دید مردم از گریه و ناله آرام نمی گیرند با ولایت مطلقه خود امر به سکوت داد نفسها در سینه حبس شد و حال آرامش در مردم قرار گرفت آنگاه دختر والاگهر پیغمبر (ص) بدین گونه به سخنرانی و کلام معجز نظام خود ادامه داد .

فقالت علیهاالسلام : الحمدلله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم الخ . خدای متعال را در قبال آنچه بما انعام فرمود و ارزانی داشت سپاسگذار و شاکرم و ثنا و حمد و شکر او را مینمایم هر چند در برابر نعمتهای نامتناهی و عطایای فراوان او که از حیطه احصاء و شمار بیرون است در توان هیچکس نیست که از عهده حمد و شکرش بدر اید (جز اینکه اعتراف بعجز خود از شکر و ثنای او به نماید)

نعمتت بار خدایا ز عدد افزون است

شکر انعام تو هرگز نکند شکر گذار

شکر بی نهایت و سپاس و ستایش ذات کل الکمالی را که با الهامات خود درس شکر گذاری و سپاس گوئی بما آموخت و ما را موضف بحمد و ثنای خود فرمود .

(آن خدای یکتاست که سزاوار حمد و ثناء است و بس و هیچ کس غیر از خدا استحقاق ثناو ستایش ندارد زیرا حمد و ثناء در اذاء کمال و عدم نقص است و شکر در برابر نعمت است .)

و آن خداست که بالذات و بالاصاله مستجمع جمیع کمالات است و آن خدا است که از هرگونه نقص و عیب منزه و مبری است و آن خداست که صاحب هر نعمت و بخشنده هر نعمت است پس اختصاص حمد و ثناء و سپاس و شکر به برهان عقلی برای ذات بی همتای الوهی ثابت و مسلم و محقق است و کلام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در این خطبه عرشیه متکی به برهان است .)

آنگاه در تعقیب حمد و شکر خود نسبت بذات الوهی نیز در مقام اقرار به یگانگی ذات احدیت جلت عظمته . دختر حضرت ختمی

مرتبت چنین می فرماید :

و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ گواهی میدهم که خدائی و معبودی جز او نیست و این کلمه را با اخلاص در توحید بر زبان خود جاری می نمایم (آری دختر والاگهر پیغمبر خاتم که تربیت شده مکتب قرآن و تعلیم یافته درس توحید و معرفت ذات احدیت در دانشگاه لاهوتی وحی است با گواهی دادن باینکه لا اله الا الله وحده لا شریک له ، میخواهد در خطبه اش آنهم در مسجد که جمعیت بسیاری حضور دارند در عین اینکه برای احتجاج تشریف آورده و اولین مرتبه ایست که با ابوبکر بمحاجه برخواسته به عموم حضار درس توحید بیاموزد و تعالیم عالیه قرآن را محور معرفه الله و توحید پیاده فرماید تا بدانند که ذات الوهی حقیقتی است که ثانی بردار نیست و فرض ثانی برای او محال است چه اوست که فی الواقع در مقام الوهیت شریک ندارد در مقام احدیت شریک ندارد در مقام صمدیت شریک ندارد در مقام توحید شریک ندارد در وجود شریک ندارد در مقام توحید در کمالات وجود شریک ندارد و چون چنین حقیقت و واقعیتی است که در معبودیت هم شریک ندارد فلا اله و لا معبود سوی الله خلاصه تمام این گفتار در کلام در ربار حضرت فاطمه سلام الله علیها منطوی است و تشیح و توضیح اقسام توحید در کتاب توحید ربانی که مولف آنرا در تفسیر سوره مبارکه توحید از نظر قرآن و برهان و عرفان نگاشته و بحمدالله بطبع رسیده مندرج است باری بروم سر کلام معجز نظام ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه علیها الصلوه و السلام که فرمود و ضمن القلوب موصولها و انار فی الفکر معقولها . المتنع من الابصار رویته و من الالسن صفته و من الاوهام کیفیته الخ .

و محصول اخلاص در توحید بالفطره در قلوب و نهاد کافه مخلوقات است چه همه مشتاق وصال کمال مطلق بوده چنانکه آثار آن در افکار و عقول پرتو افکن شده است .

(شورش عشق در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست)

(شکی نیست که انسان بالفطره مشتاق خداست زیرا بالفطره طالب کمال است آنهم کمال مطلق و مصداق آن جز خدا کسی نیست .)

آنگاه فرمود الممتغ من الابصار روئیته و من الالسن صفته و من الاوهام کیفیته . خدائی را سپاسگذارم که دیدگان یارای دیدنش را ندارند .

(شبهه نیست که رویت خدا بدیده حسی و چشم سر میسر نیست چه ما (جان و روح مجرد خود را با اینکه جلوه ربانی است) نمی توانیم بدیده حسی رویت نمائیم پس چگونه می توان خدائی که مجرد صرف و صرف التجرد

است رویت نمایئم این امری است محال و ممتنع) .

(دیده حسی زبون آفتاب

دیده ربانئی جوی و بیاب)

(حضرت موسی علیه السلام از زبان قوم خود گفت رب ارنی انظر الیک جواب آمد(لن ترانی) سوره اعراف آیه ۱۴۳ و اما اینکه مقام ولایت کلیه مطلقه علویه علیه آلاف الثناء و التحیه فرمود (انا لم اعبد ربا لم اره) مقصود علی علیه السلام رویت قلبی و فوادی است نه رویت بصری چنانکه خود حضرتش میفرماید (لم تره العیون بمشاهده الاعیان و لکن راته القلوب بحقایق الایمان)

(احتجاج طبرسی)

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر باقلیم عشق رو آری

همه آفاق گلستان بینی

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

هر چه داری اگر به عشق دهی

کافرم گر جوی زیان بینی

جان گدازی اگر به آتش عشق

عشق را کیمیای جان بینی

از مضیق جهات در گذری

وسعت ملك لا مكان بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی

و آنچه نادیده چشمت آن بینی

تا به جائی رساندت که یکی

از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

(وحده لا اله الا هو)

و نیز فرموده حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها من خدائی را بیگانگی می شناسم و سپاسگذارم و شاکرم خدایی که زبانها از توصیف او قاصر و عاجزن و اوهام و عقول جمیع خلایق از درك کیفیت او فرو مانده و حیرانند (و هیچکس نمی تواند معرفت و شناسائی بکنه ذات و صفات او حاصل نماید .)

(چه این مقامی است که طایر عقل کل از وصول بذروه اعلای آن اظهار عجز نموده و به نغمه (ما عرفناك حق معرفتك) معترف و مترنم آمده است .

(جهان متفق بر الهیش

خرد ماند در کنه ماهیتش)

(بشر ماورای جلالش نیافت

بصر منتهای جمالش نیافت

نه بر اوج ذاتش رسد دست وهم

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم)

نه ادراك در کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

توان در فصاحت به سحبان رسید

نه در کنه بیچون سبحان رسید

فرمود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها : ابتدع الاشیاء لا من شی الخ خدائیکه اشیاء و موجودات را (لا من شی) آفرید یعنی بدون

ماده و مده که در لسان اصطلاح آنرا ایجاد ابداعی گویند .

در نظر ارباب معرفت افعال الهی از حیث تقسیم کلی بر سه قسم است . بدین نحو اول مبدعات دوم منشات سوم مکونات . اما مبدعات عبارتند از آنها که مسبوق بماده و مده نمی باشند . و اما منشآت عبارتند از آنها که مسبوقند بماده دون المده اما مکونات عبارتند از آنها که مسبوق بماده و مده هر دو می باشند مفاد کلام معجز نظام حضرت فاطمه علیهاالسلام که تمام بر مبانی حکمیه و عرفانیه و قواعد فلسفیه و برهانیه استوار است این است که خداوند متعال نظام خلقت و آفرینش را از کتم عدم بعرصه ایجاد و بعبارت ساده از نیستی به هستی در آورد و بهمان علم عنائی بدون سابقه قبلی (لا من شی) بدون ماده ایجاد ابداعی فرمود و قدرت مطلقه و اراده سنیه و مشیت الهیه موجب ایجاد و تکوین اشیاء و قاطبه موجودات در نظام صنع الهی گردید بی آنکه بایجاد جهان و آفرینش آن حاجت و نیازی داشته باشد و یا در صورتگری و نقشبندی آنها فائده ای منظور آن غنی مطلق باشد بلکه غرض حق تعالی و مبدء اعلی از آفرینش این بود که خواست حکمتش را تحقق بخشد و فیاضیت خود را آشکار سازد .

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

خدای متعال خواست خلق خودرا بمعرفت و به اطاعت و عبودیت خویش رهنمون گرداند . (قرآن در حکمت و سر خلقت بعبودیت خلق تصریح فرموده لقوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون آیه ۵۶ سوره الذاریات و در دیث شریف قدسی آمده کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

للعارف الجامی

در آن خلوت که هستی بی نشان بود

بکنج نیستی عالم نهان بود

وجودی بود از قید دوئی دور

ز گفتگوی مائی و توئی دور

وجودی مطلق از قید مظاهر

بنور خویشتن بر خویش ظاهر

دلارا شاهدی در حجله غیب

مبرا دامنش از تهمت عیب

نه با آئینه رویش در میانه

نه زلفش را کشیده دست شانه

صبا از طره اش نگسسته تاری

ندیده چشمش از سرمه غباری

نه گشته با گلش همسایه سنبل

نه بسته سبزه اش پیرایه گل

رخش ساده ز هر خطی و خالی

ندیده هیچ چشمی زو خیالی)

نوای دلبری با خویش می ساخت

قمار عاشقی با خویش می باخت

ولی ز آنجا که حکم خوب روئی است

ز پرده رو در تندخوئی است

پری رو تاب متسوری ندارد

چو بندی در ز روزن سر بر آرد

چو هر جا هست حسن اینش تقاضاست

نخستین جنبش از حسن ازل خاست

برون زد خیمه ز اقلیم تقدس

تجلی کرد در آفاق و انفس

ز هر آئینه کان بنمود روئی

به هر جا خاست از وی گفتگوئی

از آن یک لمعه بر ملک و ملک تافت

ملک سر گشته خود را چون فلک یافت

همه سبوحیان سبوح گویان

شدند از بی خودی سبوح جویان

ز غواصان این بحر فلک فلک

بر آید غلغل سبحان ذی الملک

از آن لمعه فروغی بر گل افتاد

ز گل شوری بجان بلبل افتاد

رخ خود شمع ز آن آتش برافروخت

به هر کاشانه صد پروانه را سوخت

به هر پرده که بینی پرده گی اوست

قضا جنبان هر دل بردگی اوست

دلی ککان عاشق خوبان دلجوست

اگر داند و گرنه عاشق اوست

توئی آئینه هم آئینه آرا

توئی پوشیده و هم آشکارا

چو نیکو بنگری آئینه هم اوست

نه تنها گنج هم گنجینه هم اوست

خمش کاین قصه پایانی ندارد

زبانی و زبانی دانی ندارد

همان بهتر که اندر عشق پیچیم

که بی این گفتگو هیچیم هیچیم .

ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصیته ذیاده لعباده عن نقمته و حیاشته منه الی جنته .

سپس خداوند حکیم و عادل در قبال اطاعت از او ثواب و اجر قرار داد و بر معصیت و نافرمانی از او برای آنها عقاب و کیفر مقرر فرمود تا بدین وسیله بندگان را از خشم و عذاب خود رهانیده و بسوی جنت و بهشت که مظهر رحمت او می باشد سوق دهد .

آنگاه در خطبه عرشیه و عرفانیه خود که متضمن اسرار و حکم بسیار است چنین در فشانی فرمود به عظمت شخصیت پدرش حضرت ختمی مرتبت محمد و اسرار بعثت آنحضرت اشارت می فرماید .

و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله اختاره و انتجبه قبل ان ارسله و سماه قبل ان اجتباه و اصطفاه قبل ان ابتعثه اذ الخلایق بالغیب مکنونته و بستر الاهاویل مصونته . و بنهایته العدم مقرونته علما من الله تعاالی بمائیل الامور و احاطته بحوادث الدهور و معرفته بمواقع المقدور .

گواهی و شهادت میدهم که پدر بزرگوارم حضرت محمد بنده و عبد مقرب خدا و رسول الله و سفیر اعظم اوست و گواهی میدهم که او مختار و برگزیده خداست از میان خلق اولین و آخرین و این انتخاب و اختیار و برگزیدگی از صقع ربوبی قبل از ارسال و فرستادن او بعنوان پیامبری بسوی خلق برای هدایت آنان بوده است .

(عرفا گفته اند القابل من فیضه الاقدس معلوم می شود گزینش و مختاریت خدا او را در حضرت اسمائیه بوده که او را برگزیده و انتخاب نمود . از میان کل ماسوی و این گزینش در آن هنگام بوده که جمیع خلایق و کافه اشیاء در حجاب غیب مستور و در پس پرده اوهام مکنون و پوشیده و هووز قدم در عرصه ایجاد نگذاشته بودند لقوله (ص) کنت نبیا و آدم بین الماء والطین .

بودم آنروز من از طایفه باده کشان

که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

این انتخاب از علم ازلی احاطی الهی به مال و عواقب امور و احاطه علمیه استیعابیه و حضوریه الهیه بحوادث دهور و معرفت او بمواقع مقدور نشات گرفت . زیرا خدای متعال علم بازل و ابد داشت پس او میدانست چه کسی شایستگی برگزیدگی او را از میان خلایق دارد و همان را منتخب و مهتار و برگزیده خود قرار داد (العطیات علی مقدار القابلیات)

و آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را آنچه لایق بود داد

آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام به سر بعثت پدرش حضرت رسول خاتم (ص) و دوران و زمان قبل از بعثت آن بزرگوار مطالبی در خطبه اش ایراد میفرماید که بدین قرار است : قالت سلام الله علیها :

ابتعثه الله تعالی اتماما لامره و عزیمته علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه فرای الامم فرقا فی ادیانها عکفا علی نیرآنهاعابده لا و ثانها منکره لله مع عرفانها فانار الله بمحمد صلی الله علیه و آله ظلمها و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن االبصار غممها و قام فی الناس بالهدایته و انقذهم من الغوایته و بصرهم من العمایته و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم .

ذات اقدس الویه حضرت رسول اکرم و نبی خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر انگیخت تا با بعثت آنحضرت امر خود را کامل و به اتمام رساند و حکم خود را اجرا کند و اراده حکیمانه خود را نسبت به آنچه مقدر ساخته به انجام رساند .

(در هنگام بعثت رسول خاتم مشاهده می شد که جمیع امم در عالم فرقه و تمام ملل و نحل همه متفرق و متشتت گشته هر گروه و دسته ای آئینی و دینی را پذیرا گردیده اند . گروهی آتش پرستی و گروهی به بت پرستی گرائیده اند دسته ای عاکف و معتکف و ملازم آتشکده ها و گروهی پرستنده و عابد اصنام و بتها گوناگون بودند و منکر خدائی بودند (که بحکم فطرت او را می شناختند) (پس در چنین زمانی و دورانی که ظلمت جهل و نادانی سراسر جهان و گیتی را فرا گرفته بود خداوند متعال بنور حضرت محمد و ضیاء آفتاب جهان تاب مقام خاتمیت بلطف خود در پرتو پدرم خاتم انبیاء و سرور اصفیا پیغمبر برگزیده خود شبستان تاریک اندیشه بشر را روشن و بنور توحید و یکتاپرستی منور ساخت و دلها را از تیره گی کفر و شرك و عناد و نفاق رهانید و ابرهای سیاه

و تیره و تار را از جلوی ابصار و دیدگان آنان برطرف ساخت .)

(قیام فرمود حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله بفرمان ذات اقدس احدیت جلت عظمته در میان مردم بجهت هدایت آنان و نجات دادن ایشان از ضلالت و گمراهی و بینا کردن آنها از نابینائی و کور دلی و جامعه بشریت را بدین قویم و محکم که دین مبین اسلام است رهنمون شده و بصراط مستقیم حق در تمام شئون اعتقادی و اخلاقی و افعالی که صراط الله و راه راست می باشد دعوت نماید) کما اشار الیه نص الکتاب الالهی لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمته و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین آیه ۱۶۴ سوره آل عمران ذات احدیت هنگامی حضرت ختمی مرتبت را بمیان جهان بشریت مبعوث گردانید که بشریت در نهایت ضلالت و گمراهی آشکار بود .

مردماز حیث جهالت در آخرین نقطه نزول در سیر قهقرائی و انحطاط اخلاقی بوده و انسانیت هویت معنوی خود را از دست داده و روح انسانیت بکلی از جهان آدمیت سلب گردیده و سبعیت جای گزین آن شده بود .

در آن زمان در سراسر جهان که در قلمرو بشر بود کفر و نفاق و شرک و هواپرستی جای گزین خداپرستی و یکتاپرستی بود مردم در آن زمان دارای مذاهب باطله و مسلکهای متشتته و معتقدات غلط بودن آتش فتنه و فساد و آشوب و ظلم و جور و تعدی سراسر گیتی را فرا گرفته بود .

بالجمله آن زمان یعنی قبل از بعثت حضرت ختمی مرتبت زمان فترت رسل و تفرق سبل و انحراف ملل و اختلاف دول و نیران ضلال مشتعل و مردم به امور باطله مشتغل بودند در آن زمان و دوران که شغل عرب عبادت اوثان و کار عجم تعظیم نیران و سعی ترک تخریب بلاد و تعذیب عباد بود و در آن عصر و زمان که عمل هند عبادت بقر و سجود و حجر و یهود بر جحود و نصاری حیاری و سایر فرق در بوادی ضلال و جمهور امم در اودیه خیال بودند و خلاصه در عصر و زمانی که مردم جهان محتاج ترین زمانها بودند بوجود نبی و رهبری که آنان را بصراط مستقیم هدایت کند و آنها را از گمراهی نجات بخشد فهل یلیق بحکمه الملک الحق المبین ان لا- یرسل رحمته للعالمین و لا یبعث من یجدد امر الدین و هل ظهر احد یصلح لهذا لشان و یوسس هذا البنیان الا محمد بن عبدالله خاتم النبین و سیدالمرسلین و اشرف الاولین و آلاخرین الذی کان نبیا و آدم بین الماء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و عترته الطیبین الطاهرین المعصومین :

پس شایسته و سزاوار بود که ذات احدیت برای نجات بشریت از ظلمت جهلت و به منظور هدایت کافه خلق و جهان انسانیت یگانه معلم و مربی نهائی عقل کل هادی سبل و استاد نهائی و عالی رتبه علم توحید و معارف ربانیه و آموزگار نهائی حکمت علمیه و عملیه ایمانیه و مکمل مکارم اخلاق انسانیه و بنیان گذار قسط و عدالت و دعوت کننده به حق و حقیقت پیغمبر رحمت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء را بعنوان سراج منیر و چراغ نور افکن جهان بسوی خلق بفرستند تا با اشراق نور نبوت و ضیاء خاتمیت و تابش نور دانش و حکمت عالم را منور و روشن سازد چنانکه خطاب به حبیبش خاتم انبیاء و سرور اصفیا در قران حکیم چنین فرموده است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله و سراجا منیرا (آیه ۴۶ سوره احزاب)

(زهی شاهنشه اورنگ لولاک

یگانه علت ایجاد افلاک

نبی ابطحی عبد موید

حبیب حق ابوالقاسم محمد (ص)

شد او موصوف و بس از بی قرینی

به وصف رحمه للعالمینی

فصاحت بنده در سفتن وی
ملاحت خوشه چینی خرمن وی
کرم شرمنده طبع کریمش
دو عالم غرق در لطف عمیمش
دمی کادم میان ماء و طین بود
نبوت جان احمد را قرین بود
کسی کاو بیند آن زیبا شمائل
بدیدار خدا گردید مایل
نه : گویم که آن میر مصدق
بگفتار من رانی قدرای الحق
بعالم این مثل را اشتهار است
که نتوان گفت از یک گل بهار است
خلاف اینکه در عین زمستان
که خارستان بدی یکسر گلستان
بهار آورد آن یک گل جهان را
بهاری کان نمی بیند خزان را
بدین معنی که بودی از جهالت
همه عالم پر از کفر و ضلالت
بنا بر ظلم و جور و شور و شر بود
ز شب روز خلایق تیره تر بود
شد آن خورشید ایمان پرتو افکن
به اشراقی جهان را کرد روشن
در این کون مجازی تا مکان داشت
دمادم اهد قومی بر زبان داشت
اگر از او در دندان شکستند
اگر پیشانیش از کینه خستند
اگر نشنید از آن قوم سیه روز
سخنهای غم افزای روان سوز
بهر صبح و مسا از بهر امت
طلب از حق نکرد الا که رحمت
نه حد هر نبی در عالم این است
که حد رحمته للعالمین است
محمد کافرینش هست خاکش

هزاران آفرین بر جان پاکش

قسمت دوم

ثم قبضه الله الیه قبض رافته و اختیـار و رغبته و ایثـار فمحمـد صـلی الله علیه و آله فی راحته عن تعب هـذه الـدار قـد حف بالملائکته الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاوره الملک الجبار صـلی الله علی ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیته و السلام علیه و رحمته الله و برکاته .

آنگاه حضـرت احدیت جلت عظمته روح مقدس حضـرت ختمی مرتبت را برافت و مهربانی و رغبت بقرب خود قبض و اختیار نمود و آخرت را برای او برگزیـد و او را از تعب و رنج این جهان دل آسوده و راحت ساخت و فرشـتگان مقرب خود را بر او گماشت تا با رضا و خوشنودی پروردگار ملک جبار و رب غفار وصول و قرب یافت .

صلوات و درود و تحیت و رحمت بی نهایت از صقع احدیت بر روح پرفتوح پدرم حضرت محمد که او پیامبر خدا و امین وحی او و برگزیده و منتخب از میان جمیع خلق او بود .

(محمد کافرینش هست خاکش

هزاران آفرین بر جان پاکش)

ثم التفتت الی اهـل المجلس و قالت : انتم عباد الله نصب امره و نهیه و حملته دینه و وحیه و امناء الله علی انفسـمک و بلغائه الی الامم و زعمتم حق له فیکم و عهـد قـدمه الیکم و بقیته اسـتخلفها علیکم کتـاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضـیاء اللامع بینته بصائره منکشفته سرائره متجلیته ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد الی الرضوان اتباعه مود الی النجاه استماعه به تنال حجج الله المنوره و عزائمه المفسره و محارمه المخدره و بیناته الجالیته و براهینه الکافیته و فضائله المندوبته و رخصه الموهوبتهو شرائعه المکتوبته .

حضرت فاطمه (ع)سپس التفات و توجهی بحضار مجلس فرموده و این چنین به سخنان خود ادامه داد ای مردم شما ای بندگان خدا شمـا محـل اوامر و نواهی پروردگار و حامل دین و وحی او هستیـد و شـما امینان خـدا بر نفس و جان خود و شـما پیام آور او بسوی آمتها هستید .

حقی کاز سوی خـدا بر عهـده داریـد و پیمانی را که با او بسـته اید پذیرفته اید و آنچه کرا که پیغمبر خدا پس از خود در میان شـما بـاقی گـذارده کتـاب الله الناطق و قرآن صادق می باشـد کتابی که نور آن ساطع و شـعاع او فروزان و لامع و درخشان می باشـد این قرآن دلائلش واضح و روشن و سرائرش منکشف و هویدا و ظواهرش متجلی و نورافکن و ابتاع و پیروانش پرافتخار و مورد رشک و غبطه مردم جهان واقع شده اند .

قرآن کتابی است که تابعین خود را به بهشت رضوان رهنمون است اسـتماع قرآن و عمل بآن که منطق وحی است موجب رستگاری و سـعادت در نشـائه دنیـا و آخرت است در پرتو قرآن دلیلهای روشن الهی را می توان شـهود نمود و آیات او را توان دیـد و تفسیر احکـام را از حلاـل و حرام و اسـرار آنرا ادراک نمود و بقوانین الهیه و براهین کـافیه و فضـیلتهای منـدوبه و رخصت های موهوبه در نظام تشریع الهی می توان دست یافت .

تنبیه ارشادی

مسـلمین سراسـر جهان بایـد افتخار و مباهات بوجود حضـرت ختمی مرتبت محمد پیغمبر بزرگوار که مختار و برگزیده پروردگار از میان جمیع پیامبران است به نمایند و شـکر نعمت بعثت آنحضرت را که ذات اقدس احدیت جلت عظمته به آنان ارزانی داشته بجای آورند و سپاس گذار باشند .

چنین پیغمـبری بـا این عظمت و شـرافت و بزرگی شـان و مرتبت بسوی ایشـان فرسـتاده و بعثت آنحضـرت را بر اهـل ایمـان و حوزه

انسانیت و جهان آدمین منت گذارده است و باید قدر این پیامبر عظیم الشان را دانسته از مسلک و قرآن و سنت و شریعت و آئین آن حضر تبعیت نمایند .

وظیفه مسلمین و مؤ منین است که همیشه از آنحضرت و اوصیاء قدیسین او که واجد مقام ولایت کلیه مطلقه اند و سمت اولی الامری دارند اطاعت نموده سر بر خط آنها که صراط الله و صراط مستقیم الهی است نهاده و از صراط حق منحرف نشوند تا سعادت دنیا و آخرت و خوشبختی و فیروزی و فوز و فلاح و رستگاری در نظامین و نشاتین ملک و ملکوت از هر جهت و هر بابت نصیب و بهره آنان گردد .

این فرمانی است که از صقع الوهی صادر شده و این راهی است مستقیم در تمام شئون که ذات اقدس ربوبی اطاعت و تبعیت و پیروی آنرا بما دستور داده است و به این توصیه ائیست که پیغمبر اکرم و نبی خاتم (ص) سفارش آن را بما فرموده است و مخصوصا نص صریح کتاب آسمانی قرآن مجید و روایت معتبر مورد اتفاق عامه اطیعو الله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم آیه ۵۹ سوره نساء ونیز قال الله تعالی : و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعو السبل فتفرق بکم عن سبیله آیه ۱۵۳ سوره انعام .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا) (حدیث معتبر نبوی مورد اتفاق عامه و خاصه

پیغمبر اکرم (ص) فرمود من دو چیز گرانبها در میان شا امتم باقی می گذارم و آن عبارت است از کتاب خدا قرآن و دیگری عترت معصومین من مادامیکه شما مسلمین و مؤ منین متمسک باین دو چیز باشید هرگز گمراه نخواهید شد .

(سایه قرآن و عترت بر سر قاطبه مسلمین مستدام باد)

صد شکر که ایزدمان بنواخت بفضل خویش

تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحا را

بر عالمیان نازیم از پیروی قرآن

کز ساحت دین بردیم ما سبقت اعلا را

گر راه خدا جوئی این راه حقیقت رو

از دست مهل جانا این عروه وثقی را

قرآن که بهمین گوهر از قلزم توحید است

روشن کند از نورش یکتائی یکتا را

این در یتیم آمد چون در صف صرافان

بشکست بهای آن مقدار گهرها را

انجیل و اوستا چون ذرات نظام شمس

خورشید بود قرآن نبود خبر اعمی را

با روشنی خورشید از شمع مدد جستن

جز راه سفه نبود مر عاقل بینا را

ما تابع قرآنیم هر بر سر این خوانیم

ما باده کش قرآن از خم زده صهبا را

با عترت و با قرآن بستیم سر پیمان

هرگز ندهیم از دست این عروه وثقی را

سرمست شراب عشق از میکده عترت

بر طره آن جانان آویخته جانها را

جز پیروی از قرآن جز عترت و آنجانان

راهی به سعادت نیست این نشائه و عقبی را

فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من الشراك و الصلوه تنریها لکم عن الکبر و الزکاه تزکیه للنفس و نماء فی الرزق و الصیام تثبتا للاخلاص و الحج تشییدا للدین و العدل تنسیفا للقلوب و طاعتنا نظاما للملته و اما متنا امانا من الفرقته و الجهاد عزا للاسلام و ذلا لاهل الکفر و النفاق و الصبر معونته علی استیجاب الاجر و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر مصلحته للعامه و برا الولدین وقایته من السخط وصلته الارحام منماه للعدد و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعریضا للمغفره و توفیته المکائیل و الموازین تغییرا للبخس والنهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس و اجتناب القذف حجابا عن اللعنته و ترک السرقته ایجابا للعفته و حرم الله الشرک اخلاصا له بالربوبیه . فاتقوالله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اطیعو الله فیما امرکم به و نهاکم عنه فانه انما یخشی الله من عباده العلماء :

در این قسمت از خطبه شریفه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به بیان برخی از احکام و حکمت و فلسفه آن اشاره می فرماید .

خداوند متعال ایمان را برای تطهیر شما از لوث شرك و کفر و زدودن هرگونه پلیدی قرار داد و نماز را برای تنزیه دلهای شما از کبر و نخوت و غرور و هواپرستی و خودپرستی در نظام تشیع قرار داد و زکات را برای تزکیه نفس و مال و جان و افزایش رزق و روزی مقرر فرمود و روزه را برای تثبیت اخلاص بندگان در عمل مقرر فرمود (چه روزه عملی است سری و خلوص محض را در بر دارد . لذا در حدیث آمده الصوم لی و انا اجزی به یعنی روزه برای من است و من خود جزای روزه دار هستم .

خداوند حج را برای تشیید و تحکیم مبانی دین مقرر نمود و عدالت را برای ارتباط و تالیف قلوب و نظم و انتظام مقرر فرمود چنانکه اطاعت و پیروی ما را باعث نظام و انتظام ملت اسلامیه و امامت و پیشوائی ما را مانع تفرقه و جدائی مسلمین از یکدیگر مقرر نمود خداوند جهاد را موجب عزت اسلام و مسلمین و سبب ذلت و خواری کفار و منافقین قرار داد و صبر را موجب استحقاق اجر و پاداش و امر بمعروف و نهی از منکر را برای مصالح عامه مردم و احسان و نیکی بپدر و مادر را سبب جلوگیری از غضب و خشم پروردگار قرار داد و صله ارحام را برای زیادی عدد و کثرت نفوس مسلمین و افزایش جمیع و پیوستگی با یکدیگر مقرر فرمود و قصاص را برای حفظ خونهای مردم وایفای به نذر را موجب مغفرت و آمرزش الهی و تمام پیمودن کیلها و موازین را مانع از کم فروشی و حفظ اموال از نقص و زیان قرار داد و نهی از می خوارگی و شرب خمر را برای تنزیه و پاکی از پلیدیها و دوری از رجس و مفاسد بسیاری که از نوشیدن شراب باعث می شود حکم بحرمت و اجتناب از آن فرموده است (و به همین جهت است که (ام الخبائث) نامیده شده است .

و اجتناب از قذف را بر مصونیت از لعنت و ترک سرقت و دزدی را برای حصول عفت و امنیت و ترک شرك را برای اخلاص در عبودیت پروردگار قرار داد خداوند شرك را حرام نمود تا بندگان او از روی اخلاص و خلوص بعبودیت او پردازند و با توحید خالص خدا را پرستش نموده خود را از شرك جلی و خفی رهائی بخشند و بنده مخلص خدا باشند . آنگاه مردم را به تقوی و پرهیزگاری سفارش نموده میفرماید : فاتقوالله حق تقاته الخ پس از خدا بترسید و راه تقوا و پرهیزگاری را در مرتبه اعلای آن چنانچه شایسته و حق تقوی است پیش گیرید در این صورت است که بمسلمانی واقعی با مردن روبرو و بلقاء الله نائل خواهید شد .

ای مردم خدای متعال را نسبت به آنچه فرمان داده و امر فرموده مطیع و فرمانبر باشید و نسبت به آنچه از آن شما را نهی نموده احتراز نمائید زیرا تنها علمای ربانین و دانشمندان واقعی هستند که از حق تعالی ترس و هراس دارند کما قال الله تعالی (انما یخشی الله من عباده العلماء) آیه ۲۸ سوره فاطر

ثم قالت (ع)نایها الناس اعملوا انی فاطمه و ابی محمد صلی الله علیه و آله اقول عودا و بدوا و لا اقول ما اقول غلطا و لا افعل ما افعل شططا (لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیمک بالمومنین روف رحیم ، آیه ۱۲۸ سوره توبه .

فان تغزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم و اخا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و اله .

فبلغ الرسالته صادعا بالنذاره مائلا عن مدجته المشرکین ضاربا ثبجهم اخذ باکظامهم داعیا الی سبیل ربه بالحکمته الموعظته الحسنته یکسر الاصنام و ینکت الهام حتی انهزم الجمع و ولو الدبر حتی تفری اللیل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه و نطق ز عیم الدین و خرست شقاشق الشیاطین و طاح و شیظ النفاق و انحلت عقد الکفر و الشقاق و فهتم بکلمته الاخلاص فی نفر من البیض الخما(ص) و کنتم علی شفا حفره من النار . مذقته الشارب و نهزه الطامع و قبسته العجلان و موطی الاقدام تشربون الطرق و تقتاتون الورق اذلته خاسئین تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم فانقذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله : بعد اللتیا و التی و بعد ان منی ببهم الرجال و ذوبان العرب و مزده اهل الکتاب کلما اوقد و نارا للحرب اطفاها الله اونجم قرن للشیطان و فغرت فاعزه من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها فلا ینکفی حتی یطاصما خها باخمصه و یخمد لهبها بسیفه مکدودا فی ذات الله مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله سید اولیائه مشمرا ناصحا مجدا کادحا و انتم فی رفاهیته من العیش و ادعون فاکهون آمنون تتربصون بناالدوائر و تتوکفون الاخبار و تنکصون عند النزال و تفروق عند القتال .

فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه و ماوی اصفیائه ظهر فیکم حسیکته النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم فالفاکم لدعوته مستجیبین و للغره فیه ملاحظین ثم استنهضکم فوجدکم خفافا و احمشکم فالفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم و اوردتم غیر شربکم هذا و العهد قریب و الکلم رحیب و الجرح لما یندمل .

و الرسول لما یقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنه ال فی الفتنته سقطواو ان جهنم لمحیطته بالکافرین فهیهات منکم و کیف بکم و انی توفکون .

سپس فرمود ایها الناس بدانید که من فاطمه ام و پدر بزرگوارم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آنچه در آغاز سخن خود گفته در پایان هم همان سخن را می گویم و آنچه را می گویم حساب شده است من بر خلاف واقع و حقیقت سخن نرانم و آنچه می گویم بر اساس حق و حقیقت است .

همانا رسول و پیغمبری از جنس شما برای هدایت خلق آمد که عزیز و بزرگوار است این پیغمبر نوع پرور نابمسامانی و پریشانی و جهل و نادانی شما بر او سخت و دشوار می نمود و بر آسایش و نجات شما از فلاکت و مشکلات بسیار حریص و بمومنین روف و مهربان است (چه پیغمبر ختمی مرتبت مظهر رحمت رحمانیه و رحیمیه الهیه است بحکم نص قرآن)

شما اگر این رسول عظیم الشان را نیک بشناسید خواهید دید که او پدر من است نه پدر زنان شما و تصدیق خواهید نمود که او برادر پسر عم من نه برادر مردان شما چه پرافتخار است این نسب درود و رحمت نامتناهی الهی بر او و الش باد این پیغمبر عالیقدر رسالت خود را به مردم ابلاغ نمود و آنان را از عذاب خداوند حسب الامر الهی برحذر ساخت و با مشرکین بمبارزه و معارضه پرداخت و شمشیر بر گردن آنان نهاده و حلقوم آنها را به سختی در هم فشرد!

او مردم را با برهان و حکمت و موعظه حسنه و اندرز سودمند و نیکو براه خدا رهنمون بود بتهای بت پرستان در هم شکست و نیکو براه خدا رهنمون بود بتهای بت پرستان در هم شکست و روسای مشرکین را قلع و قمع نموده (خرطوم آنان را بخاک مالید) و جمع آنها را از هم گسیخت تا اینکه ظلمت شب تار زدوده شد و صبح درخشنده توحید و ایمان دمید و درخشید و برقع و نقاب از چهره حق و حقیقت بیک سو افکنده گردید و زبان و نطق زعیم و پیشوای دین بگفتار حق باز شد و زبان مخالفان مسلک توحید و عربده کشان پیروان شیاطین لال و بخاموشی گرائید و تاج نفاق بر زمین فروافتاد گره های کفر و شقاق و نفاق از هم گسسته گشت تا زبان

شما به کلمه توحید و اخلاص و اقرار به لا اله الا الله گویا شد .

در حالیکه شما گروهی اندک بودید و از ناداری و فقر و تهی دستی رویتان سفید و رنگتان پریده و شکمهایتان بر پشت چسبیده بود شما در آن دوران و در آن روزگار بر کنار دوزخی از اتش بودیـد و از کمی نفرات و قلت عدد همچون جرعه برای تشنه و یا چون لقمه برای گرسنه و شکاری برای هر درنده بودید و در واقع چنان ذلیل و خار بودید که پایمال هر رهگذری می شدید و همانا شما بودیـد که از آب گندیـده و ناگوار می نوشـیدید و شـما بودیـد که از پوست جانور و مردار سد جوع میگردید و شـما بودید که در نهـایت درجه بـدبختی و مـذلت و پستی به زنـدگی خود ادامه میدادیـد و همیشه در بیم و هراس بودیـد که کـدام دسـته متخـاصم و متهاجم شما را زودتر بربایند و اسیر خود گردانند .

ولی خداونـد رحمان به برکت وجود خاتم پیغمبران حضـرت محمد پدر بزرگوار شـما را از نابسامانی و دشواری و بدبختی و مذلت نجات بخشـید و شـما را وقتی رهائی و آسودگی بخشـید که با مصائب بسیار دست بگریبان و مانند گوئی در دست شبحعان عرب و گرگـان بیابان سـرگردان و در کف سـر کشان و مردان اهل کتاب زبون و خوار بودیـد و آنها هر دم آتش جنگ بر می افروختنـد و خداونـد متعال به سـبب پـدرم آن آتش فتنه را خاموش می فرمود و هرگاه سـتاره وسوسه و شاخ شـیطان نمایان می گشت و فتنه ای برپا می گردید و یا مشـرکی دهان بیاوه گوئی می گشود آن بزرگوار برادرش علی مرتضـی ان حیدر کرار غیر فرار و آن شیر عرصه شجاعت و شـهامت را در دهان و کام آنان می افکند علی علیه السلام هم بفرمان پدرم تا آنزمان که با صمصام بران و ذوالفقار خود مغز و سـر مخالفان را نکوبـد و بینی آنان را بخاک مـذلت نمالـد و آتش فتنه را خاموش نکند دست از پیکار بر نمی داشت و ترک امر پیغمبر نمی نمود تا دفع آنها را نکند .

و آن قهرمـان صـفحه امکـان امیر اهـل ایمـان شوهر من علی مرتضـی بود ، که اتش فتنه فسـاد جنگ را به تیغ بی دریغ خود فرو می نشانید و در راه رضای خدا خود را به تعجب و رنج می انداخت تا شـما در امان و راحت باشید و از خدا و رسول خدا اطاعت نمائید او علی مرتضـی شوهر من بود که برای خوشنودی پروردگار واطاعت امر پیغمبر بزرگوار اهتمام تمام داشت و قرب برسول الله داشته و از همه بالاتر آنکه او سـید آولیا بود او بود که دامن همت را در اطاعت خدا و اجرای حق به کسر بالازده و خیرخواه خلایق بود او بود که در نصـیحت مردم و پند و اندرز موعظت آنان سعی و کوشش فراوان مبذول داشت تا شما در آسایش و خوشی و عیش بسر برید و در مهد ایمنی بیاسائید و متنعم به نعمت امنیت باشید .

امـا بـالعکس شـما مردم منافق پیوسـته برای ما خانـدان نبوت انتظار بلاها و فتنه ها داشتیـد و منتظر اخبار وحشت انگیز و دهشت آمیز بودید چون اعلام جن......می شـد خود را کنار می کشـیدید و پهلو تهی می نمودیـد و به هنگام جنگ و کارزار عقب گرد میکردید و در میدان نبرد و در صحنه جنگ با دشمن فرار را برقرار اختیار می نمودید .

چون خداوند متعال سـران جاودان پیغمبران خود را برای حبیب و پیغمبر خود حضـرت محمد مصطفی پدر بزرگوار برگزید و اختیار فرمود و آرامگـاه و مـاوای اصـفیایش را برای او پسـندید و انتخـاب نمود و منزلگاه او ساخت کینه های درونی و دوروئی شـما مردم منافق ظاهر و آشـکار و پرده دین دریده گردید هر گمراهی مدعی و هر جاه طلبی بجولان در آمده شیطان صفت با مکر و تزویر سر از کمین گاه خود به در آورد و مرکب جهالت در میدان بطالت دوانید و شـما مردم منافق خو را بسوی خود فرا خواند چه او شـما را می شـناخت لـذا شـما را آماده دعوت و منتظر فریب خویش یافت شـما هم در پی مقصـد شوم او دویدیـد و به اسانی در دام فریبش خزیدید و سـریعا بسوی او گرویدید آتش انتقام را در دلهاتان برافروخت و این کار ناشایسـته موجب این گردید که شما بر غیر شتر خود داغ نهید و در غیر آبشخور خود بغیر حق وارد شوید .

با آنکه از عهـد و قرار فیمابین رسول الله و شـما چیزی نمیگـذشت (شـما مرتکب این عمل باطل گردیدیـد و این کار شـما در حالی ب...Ṣکه هنوز چنـد روزی از رحلت پیغمبرتـان نگذشـته بود و سوز سـینه مـا خـاموش و جراحت دل مـا التیـام نیـافته و جسـد مطهر

آنحضرت دفن نگردیده بود شما مردم به بهانه برنخاستن فتنه حق را از مسیر خود خارج نمودید و حال اینکه شما بدست خود فتنه و شر ایجاد کردید و خود در دام فتنه گرفتار آمیدید و سقوط نمودید و جهنم را که مجسمه قهر و غضب خدا است برای خود آماده ساختید پس آگاه باشید که دوزخ ماوای فتنه انگیزان و کافران است و محققا محیط بر کافرین است .

هیهات شما کجا و فتنه خوابانـدن کجا بنگرید شیطان شما را به کجا می کشاند و بکجا سوق میدهد و انی توفکون . و هذا کتاب الله بین اظهرکم اموره ظاهره و احکامه زاهره و اعلامه باهره و زواجره لائحته و اوامره واضحته و قد خلفتموه و راء ظهورکم ارغبته عنه تریدون ام بغیره تحکمون (بس للظالمین بدلا) ایه ۵۰ کهف

و من یبتع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین) آیه ۸۵ آل عمران - ثم لم تلبثوا الاریث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها ثم اخذتم تورون و قدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء انوار الدین الجلی و اهماد سنن النبی اصفی تسرون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء و نصبر منکم علی مثل حز المدی و وخز السنان فی الحشا و انتم تزعمون الا ارث لنا افحکم الجاهلیته تبغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون افلا تعلمون)

بلی تجلی لکم کالشمس الضیاحیته انی ابنته ایها المسلمون االغلب علی ارثیه یابن ابی قحافته افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی . (((لقد جئت شیافریا) افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهور کم اذیقول (و ورث سلیمان داود) سوره نمل آیه ۱۶ . و قال فیما اقتص من خبر یحی بن زکریا (ع) اذ قال رب وهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل بعقوب) آیه ۴۶ سوره مریم

و قال (والو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله) آیه ۷۵ سوره انفال .

و قال (یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین) آیه ۱۱ سوره نساء

و قال و ان ترک خیر الوصیه للو الدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین) آیه ۱۸۰ بقره - و زعمتم الا- حظوه لی و لا ارث من ابی لا- رحم بیننا افخصکم الله بایته اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوار ثان و لست انا و ابی من اهل ملته واحده ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی فذونکها مخطومته مرحولته تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیامته و عند الساعته ما تخسرون و لا ینفعکم اذ تندمون و لکل نباء مستقر و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه و عذاب مقیم

فرمود ای مردم اینکه این کتاب خدا است که در برابر چشم شماست مشاهده می کنید قرآن همه امورش ظاهر و هویدا و تمام احکامش روشن و فروزان و همه نشانه هایش آشکارا و همه اوامر و نواهی آن واضح و در تمام شئون نورانی و رهنما است .

اما شما دستورات آنرا با این وصف درخشانی که دارد متاءسفانه پشت سر افکنده اید و به احکام آن عمل نمیکنید ایا از کتاب خدا روی بر تافته و از آن اعرض می کنید و تسلیم بحکومت قرآن که منطق وحی خدا است نمی شوید و می خواهید حاکمی غیر از قرآن بگیرید که در میان شما داوری نماید پس بد بدلی در قبال کتاب خدا برای خود انتخاب نموده و شما ستمکارید .

خدا میفرماید هر کس دینی غیر از اسلام و حاکمی غیر از قرآن انتخاب کند در پیشگاه الهی هرگز پذیرفته نخواهد بود و او در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود .

ای مردم شما بعد از رحلت پیغمبر ختمی مرتبت حق را که خلافت از آنحضرت است غصب نمودید و مانع شدید که حق بمستحق له برسد و بدون توقف بغصب حق شروع کردید و بدعت ها در دین نهادید و صدای شیطان گمراه کننده را اجابت نمودید و به پیروی از او نور دین را خاموش کردید و تضییع حق کردید .

شما هستید که سنتهای پیغمبر اکرم را محو نمودید و در پس پرده بمکر و حیله و تزویر آثار و ماثر دین مبین اسلام را باین زودی فراموش ساختید و بدعتهای عصر و دوران جهاهلیت از نو شایع و رایج نمودید شما خوشحالید که کینه ها ئیکه از رسول اکرم (ص) در دل داشتند درباره خانواده اش بکار بردید در حالیکه نبی اکرم بود که شما را از شقاوت بسعادت رسانید و ما هم بر ضررها و

فتنه و فساد و غصب شما مانند کسی که با کارد و نیزه پوست او را پاره کنند و چاره نداشته باشد صبر و تتحمل میکنیم تا در پیشگاه حق و عدالت پروردگار وارد شویم .

شما گمان میکنید من از پدرم ارث نمی برم چه گمان باطل که بر خلاف نص صریح قرآن است . آیا شما میگوئید من از پدرم ارث نمی برم این حکم را از دوران جاهلیت گرفته اید .

ای مردم چه کس از خداوند بهتر و محکمتر حکم و قضاوت می کند اما برای آنان است که ایقان به آخرت دارند ایا شما نمی دانید که آخرتی و حسابی و کتابی است .

ای مردم مانند آفتاب و روشنی آن بر همه مشهود است که من یگانه دختر پیغمبر خاتم هستم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر من است .

ای گروه مسلمین ایا سزاوار است جاه طلبان بر من غلبه نمایند و حق مرا به برند و شما ار من حمایت نکنید ؟

(یابن ابی قحافه افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی ، ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت ارث به بری و من از پدرت ارث نبرم عجب افتراء بزرگی بر خدا بسته ای و چه نسبتی بقرآن می دهی . چه نسبت ناروائی آیا با علم بحکم قرآن و دانستن احکام ارث از روی عمد و از سر عناد کتاب خدا را ترک و به پشت سر انداخته و بر طبق آن عمل نمی کنی در حالیکه قرآن در باب ارث بآیاتی چند تصریح نموده است و از آن جمله فرموده سلیمان از پدرش داود ارث برد و نیز آنجا که حکایت یحی فرزند زکریا را بازگو می کند می فرماید پروردگارا مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما که وارث من و خاندان یعقوب باشد . و نیز می فرماید بحکم خدا اولو الرحام و خویشاوندان رحمی بعضی بر بعضی در باب ارث تقدم دارند و سزاوار ترند بحق خود .

و نیز فرموده خداوند شما را درباره اولاد و فرزندانتان وصیت و سفارش می کند به نیکی و مقرر میفرمید که سهم الارث یک پسر برابر بهره دو دختر است .

و نیز میفرماید بر شما واجب است که نزدیک مردن خود وصیت کنید از برای والدین و خویشاوندان و بدیده انصاف سفارش و به نیکی وصیت کنید واین شایسته متقین و پرهیزگاران است .

آیا شما بخیال باطل خود چنین پنداشته اید که من از پدرم هیچ بهره و نصیبی ندارم واز پدرم ارث نمی برم یا میگوئید هیچ قرابتی و خویشاوندی میان ما وجود ندارد .

آی خداوند آیه ای بدین گونه فرستاده که مرا از فرزندی پدرم خارج کنید و مرا از ارث پدرم ممنوع و محروم سازید .

یا انکه میگوید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند آی من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم که از این جهت از ارث پدرم منع می کنید .

یا آنکه دعوی آن دارید که از پدرم و پسر عمم علی علیهما الصلوه و السلام به خاص و عام قرآن داناتر هستید یا اساسا بمبدء و معاد و بما انزل الله ایمان و اعتقاد ندارید اگر اینطور است مرکب خلافت را با تمام وسائل بدون معارض بگیر و تصاحب کن تا در روز محشر در پیشگاه خدای دادگر از تو دادخواهی کنم اما بدان که حضرت محمد (ص) دادخواه و خداوند حاکم و داور است و عده گاه من و تو در پیشگاه الهی در قیامت و یوم الحشر است در آن ساعت است که گمراهان خواهند دید که زیان کرده اند و با خسران جبران ناپذیر روبرو هستند و ندامت و پشیمانی برای شما نفعی و سودی و فایده ای در آنروز رستخیز نخواهد داشت .

که برای هر خبر زمانی مقرر و وقتی معین است و بزودی خواهند دانست که چه کسی بعذابی که خوارش می سازد گرفتار می آید و چه عذاب جاوید بر سر او فرود می آید و دامنگیر او می شود .

ثم رمت (ع) بطرفها نحو الانصار) فقالت علیهاالسلام یا معشر الفتیه و اعضاد الملته و حصنته الاسلام ما هذه الغمیزه فی حقی و السنته

عن ظلامتی اما کان رسول الله صلی الله علیه و آله ابی یقول المرء یحفظ فی ولده .
سرعان ما احدثتم و عجلان ذااهالته و لکم طاقته بما احاول و قوه علی ما اطلب و ازاول اتقولون مات محمد صلی الله علیه و آله فخطب جلیل استوسع وهیه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الارض لغیبته و کسفت النجوم لمصیبته و اکدت الامال و خشعت الجبال و اضیع الحریم و ازیلت الحرمته عند مماته فتلک و الله الناز لته الکبری و المصیبته العظمی لا مثلها نازلته و لا بائقته عاجلته اعلن بها کتاب الله جل ثناوئه فی افنیتکم فی ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوتا والحانا و لقبله ما حل بانبیاء الله و رسله حکم فصل و قضاء حتم . (و ما محمد الارسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئا و سیجزی الله الشاکرین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران .
سپس حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها رو بطرف انصار نمود و بآنان چنین فرمود ای گروه جوانان و ای بازوان توانمند ملت و ای یاوران اسلام و حافظین حدود احکام قرآن و پایگاه های دین چه سستی و سهل انگاری است در شما که در حق من روا میدارید با اینکه میدانید چه ظلم و ستمی بر من شده است . آیا پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله نفرمود احترام و بزرگداشت مرد بایست در مورد اولاد و فرزندانش هم رعایت شود و احترام بفرزند احترام به پدر اوست اما شما چه زود دین و آئین خدا را تغییر دادید و فراموش نمودید و بدعتها پدید آوردید و اوضاع را واژگون گردید و از راه راست منحرف و به بیراهه گام نهادید و آنچه پدرم درباره من سافرش نموده بود بر خلاف آن رفتار کردید و با چه عجله و سرعتی از فرزند دلبند رسول خدا دست کشیدید و در این هنگامه بیدادگری و ستمکاری او را تنها و مظلوم بحال خود گذاردید با آنکه شما را قدرت و توانائی بر حمایت من هست و شما می توانید اقدام بیاری من و احقاق حق بنمائید .
آیا شما میگوئید پیغمبر خدا حضرت محمد (ص) از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد بنابراین دست از یاری فرزندش کشیده حاضر بدفاع از او و احقاق حق فرزند او نمی باشید اری مرگ پیغمبر ضربه هولناک و فاجعه عظیمی بود که بر پیکر اسلام فرود آمد بر اثر رحلت آنحضرت اوضاع بکلی عوض گردید زمین تاریک و ظلمانی و اختران و نجوم نقاب کسوف بر چهره کشیدند و امیدها تبدیل بیاس و ناامیدی و کوهها خاشع و متزلزل و حریم افراد شکسته و احرامات و گرامیداشتها پایمال گردید بخدا سوگند وفات آنحضرت حادثه بزرگ و مصیبت نازله کبری و بزرگی بود که مانندش نه در ازل بوده و نه در ابد خواهد آمد (چه پیغمبری که وجودش رحمت از برای تمام عالمیان و نعمت از برای تمام جهان بود از این عالم رخت بربست و بجوار رحمت حق عند ملیک مقتدر شتافت و بلقاء الله پیوست .)
آیا این فقدان رسول الله (ص) بایست باعث پشت کردن شما نسبت بدین خدا گردد این مزدن نه تنها برای خاتم انبیاء بلکه برای جمیع سفراء الهی بوده است و شما در قرآن که هر صبح و شام آنرا تلاوت می کنید خدا از این فاجعه خبر داده است و این حکم حتمی و قضای حتمی الهی است .
خدا میفرماید و ما محمد الارسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیاء و سیجزی الله الشاکرین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران
یعنی و محمد (ص) نیست مگر پیغمبری از جانب خدا که پیش از او پیغمبرانی بودند و از این جهان در گذشتند آیا اگر او نیز بمیرد یا کشته شود شما بدین و جاهلیت خود باز میگردید پس هر کس بازگشت کند و از دین خدا برگردد بخدا ضرری نخواهد رسانید بلکه خود را بزیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام ثابت و پایدار ماند البته خدا جزای نیک بشکر گذاران عطا خواهد کرد .
آنگاه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها طایفه اوس و خزرج را بنام مادرشان قبیله مخاطب ساخته و فرمود : ایها بنی قبیله اهضم تراث ابی و انتم بمرای منی و مسمع و منتدی و مجمع تلبسکم الدعوه و تشملکم الخبره و انتم ذوالعدد و العدد و العده و الاداه و

القوه و عندکم السلاح و الجنته توافیکم الدعوه فلا تجیبون و تاتیکم الصرخته فلا تغیثون و انتم موصوفون و بالکفاح معروفون بالخیر و الصلاح و النخبته التی انتخبت و الخیره التی اخیرت قاتلتم العرب و تحملتم الکد و التعب و ناطحتم الامم و کافحتم البهیم فلا نبرح اوتبرحون نامرکم فتاتمرون حتی اذا دارت بنارحی الاسلام و در حلب الایام و خضعت نعره الشرك و سکنت فوره الافکك و خمدت نیران الکفر و هدات دعوه الهرج و استوسق نظام الدین فانی جرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و اشرکتم بعد الایمان (الا۔ تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بداوکم اول مره اتخشوهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤ منین آیه ۱۳ سوره توبه الا قد اری ان قد اخلدتم الی الخفض و ابعدتم من هو احق بالبسط و القبض و خلوتم بالدعته و بخوتم من الضیق بالسعته و فمججتم ما وعیتم (و دسعتم الذی تسوغتم فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله غنی حمید) ایه ۸ سوره ابراهیم الا۔ و قد قلت ما قلت علی معرفته منی بالخذلته التی خامرتکم و الغدره التی استشعرتها قلوبکم و لکنها فیضه النفس و نفثته الغیظ و خور القناء و بثه الصدور و تقدمه الحجته فدو نکموها فاحتقبوها دبرد الظهر نقبته الخف باقیته العار موسومته تعضب الله و شنار الابد موصولته بنار الله الموقده التی تطلع علی الافئده فبعین الله ما تفعلون و سیعلم الذین ضللموا ای منقلب . ینقلبون و انا ابنته نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فاعملموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون .

فاطمه زهرا علیهاالسلام در مقام استمداد طایفه بنی قیله را مخاطب ساخته و چنین فرموده است : ای پسران قیله (ای قبیله های اوس و خزرج) آیا سزاوار است که بظلم و ستم ارث مرا تصاحب کنند و حق مرا پایمال نمایند و شما حاضر و ناظر اعمال ظالمانه و غاصبانه آنها باشید و دادخواهی مرا بشنوید و ساکت بمانید با اینکه همه شما بر مظلومیت من مطلع و مستحضر هستید در عین اینکه شما همه تان صاحب افراد و اعداد واسباب و ادوات جنگ و قوه و نیرو و سپر واسلحه می باشید .

من شما را بیاری اجرای حکم قرآن می خوانم اما میدانم شما مرا اجابت نمی کنید و با آکه ناله مرا می شنوید بفریاد من نمی رسید . در صورتیکه شما بشجاعت و دلاوری و مردانگی موصوف و به نیکوئی معروف هستید شما اشراف و برگزیدگان مردم مسلمان بودید که به فضیلت برگزیده شدید و بخوبی ها شهرت یافتید .

شما بودید که با قبایل گمراه عرب کارزارها و نبردها نمودید و رنج و تعب و محنت فراوان را تحمل کردید و سرافراز از میدان نبرد بیرون آمدید شما بودید که پیوسته در راه همگام ما و سر بر فرمان ما داشتید تا اینکه آسیای اسلام بر محور وجود ما بگردش در آمد و شیر در پستان مادر روزگار رو بفزونی نهاد و نعره شرك در گلو خفه شد و فوران گناه و فساد و دروغ بیارمید و فروکش کرد و آتش کفر افسرده و خامد و خاموش گردید و دعوت هرج و فتنه و بی نظمی ساکن و متوقف ماند و دین و آئین الهی نظم و انتظام یافت .

اکنون چه باعث شده است شما را که پس از آن احوال باز بحیرانی و سرگردانی دچار شده حقایق را پس از هویدا و آشکار شدن مکتوم و پنهان میدارید شما را چه موجب شده است که باین زودی نقض عهد نموده و بعقب بازگشته و به شرك و بی دینی گرائیده اید . چرا با مردمی که پیمانهای خود را شکستند و پس از قبول اسلام و ایمان راه کفر و شرك را پیشه خود ساختند و همت و اهتمام و کوشش و پافشاری در اخراج و بیرون راندن رسول اکرم (ص) نمودند و بر ضد شما و دشمن از هر جهت بودند نمی جنگید و پیکار نمی کنید اینها در آغاز از خود شما شروع کرده اند ای از آنها می ترسید و حال آنکه سزاوارتر آن است که فقط از خدا به ترسید اگر به او ایمان و ایقان دارید .

مردم آگاه باشید شما دارید در مسیر ناحق قدم بر میدارید چه شما با این اعمال باطل خود را در لغزش و اشتباه گرفتار شده اید .
شما آن کسی را به باید و شایستگی در قبض و بسط امور جامعه دارد و احق بمنصب خلافت است و خلافت الهیه حق مسلم اوست از خود دور ساخته اید و با راحتی و اسایش طلبی خلوت گزیده اید و از سعادت پشت کرده رو بشقاوت آورده اید شما هستید که معارف الهیه ار که وسیله پدرم و پسر عمم آموخته و فرا گرفته اید از دل بیرون ریختید و بهمان داب جاهلیت و عادت دیرینه خود

که کفر و شرک است بازگشت نمودید . ای مردم بدانید اگر شما و همه اهل عالم بکفر و شرک گرائید خدا غنی و بی نیاز است و در خور ستایش است

(گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد)

مردم من آنچه وظیفه بیان و ابلاغ و اتمام حجت بود بشما گفتم در عین اینکه میدانم گفتار من در شما تاثیری نخواهد بخشید چه شما مردمی خیانت پیشه و در چنگال زبونی گرفتارید و چنان نیست که دلهای شما مستشعر بر این حقایق و واقعیات نباشد . اما

(بر سیه دل چه سود خواندن وعظ

نرود میخ آهنی در سنگ)

میدانستم که کناره گرفتن شما از ما با گوشت و پوست شما آمیخته و احساس کردم که مکر و فریب و وسوسه بدلهای شما رسوخ کرده و سراسر وجود شما را فرا گرفته است و گفتارم در شما مردم منافق خو بلااثر است .)

ولی چه کنم که دلی پرخون دارم و دردها و الم ها و اندوهها در سینه ام جمع شده است خواستم تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای کسی باقی نماند :

اکنون که جریان چنین است این مرکب خلافت را بگیرید و بناحق غصب کنید و هرگز رهایش مسازید اما بدانید و آگاه باشید پشت این شتر مجروح و زخم است داغ ننگ و رسوایی ابدی همراه اوست و شما را آسوده نخواهد گذارد

(توان بحلق فرو بردن و استخوان درشت

ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف)

شما با آتش قهر و غضب و خشم خدا روبرو هستند و آخر الامر شما را خشم خدا بیازارد (آتشی که هر دم فروزد و مجسمه قهر خداست و دل و جان را بسوزد .)

آنچه می کنید در نزد خدا حاضر است و ستمکاران به زودی در می یابند که به چه مکانی باز می گردد .

و انا انبته نذیر لکم من دختر پیامبری هستم که سمت و عنوان نذیر داشت و شما را از عذاب الهی بر حذر می داشت . حال شما آنچه در توان دارید انجام دهید ما نیز آنچه وظیفه خود می دانیم بدان عمل

می کنیم شما منتظر نتیجه عمل خود باشید و ما نیز منبظر داوری حق خواهیم بود فانتظروا انا منتظرون

فاجابها ابوبکر عبدالله بن عثمان

فقال یا ابیه رسول الله لقد کان ابوک بالمومنین عطوفا کریما رؤ فا رحیما و علی الکافرین عذابا الیما و عقابا عظیما فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء و اخالبعلک دون الاخلا اثره علی کل حمیم و ساعده فی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید و لا یبغضکم ال کل شتی فانتم عترهٔ رسول الله (ص) الطیبون وا الخیرهٔ النساء و ابیته خیر الانبیاء صادقته فی قولک سابقته فی و فور عقلک . غیر مردودهٔ عن حقک و لا مصدودهٔ عن صدقک و والله ما عدوت رای رسول الله ولا عملت الا باذنه .

انی سمعت رسول الله (ص) یقول (نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضته و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتاب و الحکمته و العلم و النبوهٔ و ما کان لنا من طعمته فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه .

و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجادلون المردهٔ ثم الفجار و ذالک با جماع من المسلمین لم اتفرد به و حدی و لم استبد بما کان الرای فیه عندی و هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا نزوی عنک و لا ندخر دونک و انت سیدهٔ امته ابیک و الشجرهٔ الطیبه لبنیک لا یدفع مالک من فضلک و لا بوضع من فرعک و اصلک و حکمک نافذ فیما ملکت یدای فهل ترین ان اخالف فی ذالک اباک صلی الله علیه و آله .

(ابوبکر بداد خواهی فاطمه زهرا سلام الله علیهما چنین پاسخ داد)

ای دختر پیغمبر اکرم و رسول خاتم پدرت نسبت به ۹ اهل ایمان عطوف و کریم و مهربان و بود و نسبت به کافران مظهر قهر خدا و عذاب دردناك و عقاب عظیم الهی اگر در نسبت آنحضرت دقت نماییم آن بزرگوار را پدر تو می دانیم نه پدر زنان و بانوان دیگر و نیز او را برادر شوهر تو می شناسیم نه برادر مردان دیگر و ما می دانیم که پیغمبر اکرم علی را از همه خویشاوندان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور و جز سعادتمندان شما را دوست ندارد و جز شقاوتمندان و بدکاران شما دشمن نگیرد شما عترت پاك و پاکیزه رسول خدا و برگزیدگان خدا از خلق جهان می باشید و شمایید که بهر خیر و صلاح و فلاح راهبر ما و بسوی جنت و بهشت ما را رهنمایید .

و تو ای برگزیده بانوان جهان و ای دختر بهترین پیغمبران در گفتارت راست می گویی و در عقل و وفور دانش و بینش بر همه مقدم هستی و هرگز از حقت بر کنار نخواهی بود و در راستی و درستی گفتارت شك و تردیدی نیست .

اما بخدا سوگند من از رای رسول الله تجاوز نکردم و آنچه کردم بر خصت و جواز و اذن او بود من خود از رسول الله شنیدم که می فرمود ما گروه پیغمبران دیناری و درهمی و خانه و مزرعه ای به ارث نمی گذاریم ارث ما پیغمبران همان کتاب و حکمت و علم نبوت است و آنچه طعمه و وسیله ارتزاق داریم در اختیار ولی امر است که بعد از ما برای خود حکم می کند .

و در موضوع فدك که تو در طلب آن هستی رای ما این است که منافع صرف تهیه اسبان و اسلحه جنگ گردد تا مسلمانان با کفار بمقابله پردازند و بر آنها در مقام جهاد و مجادله و مبارزه فایق آیند و مردم بدکار و فاجر را دفع نمایند .

و این امر رای از من تنها نیست بلکه مسلمین بر این امر اجماع کردند و من برای خود مستبد و خودسر نیستیم و این کیفیت حال من بود .

و این مال و آنچه دارم اینک در اختیار تو می گذارم و از تو دریغ ندارم و برای دیگری ذخیره و انباشته نکرده ایم .

تو سیده و خاتون امت پدرت می باشی و شجره طیبه فرزندان خود هستی کسی انکار فضل و فضیلت تو را ندارد و از اصل و فرع تو کسی نمی داند مرتبه ای بزداید حکم تو در این اموال شخصی من نافذ است آیا تو خود روا میداری که در این باب خلاف حکم پدر بزرگوارت عمل نمایم .

(حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهما به ابوبکر پاسخ می دهد .)

فقالت علیهاالسلام : سبحان الله ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله عن کتاب الله صادفا و لا لا حکامه مخالفابل کان بتبع اثره و یقفو سوره افتجمعون الی العذر اعتلالا علیه بالزور و هذا بعد ود فاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته . هذا کتاب الله حکما عدلا و ناطقا فصلا یقول (برثنی و یرث من آل یعقوب و ورث سلیمان داود . فبین عزوجل فیما وزع علیه من الاقساط و شرع من الفرایض والمیراث و اباح من حظ الذکران و الاناث ما ازاح علته المبطلین و ازال التظنی و الشبهات فی الغبرین کلا بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون . آیه ۱۸ سوره یوسف .

حضرت فاطمه علیهماالسلام فرمود (سبحان الله) هیچگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از کتاب خدا قرآن روی گردان نبود و هرگز بر خلاف احکام قرآن حکمی نمی فرمود بلکه پیوسته اثر قرآن را تبعیت و پیروی مینمود و ابدا مخالف قرآن سخنی نمی گفت (مگر می شود کسیکه خود آورنده قرآن مجری احکام آن است بر خلاف منطق وحی از خود چیزی بگوید که مطابق نص صریح قرآن نباشد (زهی تصور باطل زهی خیال محال) این شمائید که بر اساس غدر و مکر و فریب و حیله و تزویر اجماع می کنید و بر خلاف حکم قرآن خبر جعل می نمائید و آنرا ناقض حکم قرآن قرار میدهید و با این درو و افترا این حیله که شما پس از رحلت آنحضرت دسیسه قرار داده اید شبیه به همان حیله است که در زمان حیات پدرم برای هلاکت آنحضرت مرتکب شدید اینکه کتاب خدا حاکم و ناطق بالحق و فاصل بین حق و باطل است . قرآن میفرماید قانون ارث از جانب خدا تشریع و این نظامنامه

از طرف خدا تعیین گردیده است چنانکه می فرماید و ارث من و خاندان یعقوب باشد و صریحا می فرماید سلیمان از داود و فرزندان یعقوب از یعقوب ارث بردند و آنچه که مربوط به سهم الارث هر یک از وراث اعم از ذکور و اناث است با بیان روشن مقرر و معین فرموده است تا جای بهانه گیری برای پیروان باطل و گمان شبهه برای احدی باقی نماند .

پس ای ابوبکر چنین نیست که تو میگوئی و نسبت دروغ بپدرم میدهی این خلاف نص صریح قرآن است بلکه تمایلات نفسانی شما این را بوجود آورد و این خبر را جعل نموده و برای شما زینت داده است .

اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خدا را در این باره باید به مدد و یاری طلبید .

(فقال ابوبکر :) صدق الله و رسوله و صدقت ابنته انت معدن الحکمته و موطن الهدی و الرحمه و رکن الدین و عین الحجه لا ابعد صوابک و لا انکر خطابک هولاء المسلمون بینی و بینک قلدونی ما تقلدت و باتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مکابر و لا مستبد ولا متاثر و هم بذالک شهود .

ابوبکر مجددا بپاسخ داد و گفت آری خدا و رسولش راست گفته اند و دخت پیامبرش هم نیز گفتارش راست می باشد .

تو ای دختر پیغمبر مرتبت معدن و کنز حکمت و موطن هدایت و رحمت هستی . تو رکن و ستون دین و سرچشمه حیات و حجت هستی گفتارت راست میدانم و خطابه تو را انکار نمی کنم .

اینکه این مسلمانان هستند که این قلاده را بر گردن من انداخته ان آنچه را که من تصرف نموده ام باتفاق ایشان و آراء آنها بوده است من در مقام مکابره با کسی نبوده ام و کاری به تنهائی انجام نداده ام و ایشان خود شهود گفتار مننذ .

(فالتفتت فاطمه علیهاالسلام الی الناس

قسمت سوم

و قالت معاشر الناس المسرعته الی قبل الباطل المعضیته علی الفعل القبیح الخاسر افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها کلا بل ران علی قلوبکم ما اساتم من اعمالکم فاخذ بسمعکم و ابصارکم و لبئس ما تاولتم و ساء به ما اشرتم و شر مامنه اعتضتم لتجدن و الله محمله ثقیلاـ و غبه و بیلا اذ کشف الغطاء و بان ماورائه الضراء و بدالکم من ربکم ما لم تکونوا تحتسبون و خسر هنالک المبطلون سوره غافر آیه ۷۸ .

پس از اتمام گفتار ابوبکر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها خطاب به حضار مسجد چنین فرمود : ای مردم که برای شنیدن سخنان بیهوده بسرعت رو بباطل می روید و از کردار زشت و قبیح و زیانبار چشم بر هم می نهید .

آیا تدبر در قرآن نمی کنید که قرآن چگونه حکم فرموده یا قفل و مهر باطله بر دلهای شما زده اند بکله اعمال زشت شما پرده بر دلهای شما کشیده و صفحه دلهایتان را تیره کرده و این تیره گی گوشهای شما را کر و چشمهای شما را کور نموده است .

شما آیات قرآن را بد تاویل نمودید و اشاره ناپسند کردید و به بدراهی رهنمون شدید و قرآن را به بد خبری معاوضه و تبدیل گردید .

بخدا سوگند تحمل این بار برای شما بسیار سنگین و ثقیل و عاقبتی مالامال از وزر و وبال در پیش دارد آنگاه که پرده ها برکنار رود خسران و زیان جبران ناپذیر این امر برای شما آکار گردد و در آنوقت است که به بطلان کارتان آگهی حاصل خواهید کرد سپس رو بقبر رسول الله نمود و با ابیاتی چند حکایت از حال خود فرمود که ما از ذکر آن صرف نظر نمودیم .

چند روزیست که پیغمبر والای کریم

رخت بسته ز جهان جانب جنات نعیم

شده با رحلت او عالم اسلام یتیم

هر که را می نگری قلب وی از غصه دونیم

هر کجا میگذری ناله و غوغا باشد

گرد محنت برخ یثرب و بطحا باشد

خاصه امروز که گوئی غم و رنج دگر است

مسجد ختم رسل مرکز آشوب و شر است

بر سر منبر بوبکر و به نزدش عمر است

هر که از مسجدیان بینی چشمش به در است

گوئیا منتظر آمدن فاطمه اند

که سوی در نگران منتظران آن همه اند

آری از راه رسد نور دل خیر بشر

بهترین بانوی اسلام علی را همسر

اشک در دیده وی حلقه زنان همچو گهر

بگرفته است بکف دست دو فرخنده پسر

همچنین دخترکی ما لقا در بر اوست

آری آن زینب کبری بود و دختر اوست

گوئیا میدهدش طرز سخن گفتن یاد

گویدش دختر کم داد سخن باید داد

ویژه در بزم یزید بتر از صد شداد

داد خود گیر و مرو هیچ به زیر بیداد

غیر نامی نبود فرق پلید است پلید

هست امروز ابوبکر و به فرداست یزید

بر زنان گرچه جهاد است در اسلام حرام

لیک هنگام دفاعند به مردان همگام

در دفاع حق خود باید گردن اقدام

نیست رهبانیت و عزلت اندر اسلام

مرد و زن خرد و کلان در ره آئین و هدف

چون من و تو همه را باید جان اندر کف

آری اسلام که تا قلب اروپا رفتی

سبب آن بود که یک تن نه براحت خفتی

هر مسلمانی شمشیر بکف بگرفتی

ترک جان در ره ناموس شریعت گفتی

هر مجاهد به روی پرچم خود بنوشت

مصطفی گفته که در سایه تیغ است بهشت

الغرض فاطمه نزدیک به منبر گردد
سر بکوبکر به تعظیم و ادب بر گردد
نظرش جانب آندخت پیمبر گردد
خواهد اندر بر صدیقه سخنور گردد
که امان هیچ نخواهد دهدش دخت رسول
به سخن آید و فرماید کای خصم جهول
تو نه آنی که از آن پیش که آید پدرم
بت پرستیدی و بودی پی دینار و درم
پدرم با کمک همسر فرخنده فرم
پاک از لوق بتان کرد همه بیت و حرم
تا که امروز تو از نعمت اسلام چنین
گرچه اندر خور تو نیست شدی صدر نشین
عرب آنروز که خود نعمت اسلام نداشت
در جهان مدنیت ابدا نام نداشت
وز سر جهل و ستم لحظه آرام نداشت
در ره علم و ادب هیچ زمان گام نداشت
اگر امروز چنین دولت سر مد دارد
همه از پرتو تعلیم محمد (ص) دارد
این محمد نه مگر هست گرامی پدرم
که شد از دست من و خاک الم شد بسرم
آب غسلش نشدی خشک که خون شد جگرم
بشکستید ز کین پهلو با ضرب درم
عمر از امر تو سوزاند در خانه من
قنفذش کرد سیه پشت من و شانه من
گر بگوئی ز رسل ارث نمان بجهان
(لا نهورث) که بود جعل نمائی عنوان
برو ای بی خبر از حکم خدا قرآن خوان
که ز داود برد ارث سلیمان بجهان
گرچه از عهد پدر بد فدکم اندر دست
که نه ارث است مرا ملک فک موهوبه است
شاهد ار خواهی این پادشه مردانست
هم حسینم چو حسن آگه از این دستانست
همچنین شاهد من یک دو تن از نسوانست

گرچه بالاتر از این شاهد من قرآن است
پاکس و صدق مرآیه تطهیر گواست
تو چه گوئی که گواه من دل خسته خداست
گفت و آنقدر دلیل آورد آن دخت رسول
که شد عاجز بجوابش و سپس کرد قبول
لیک ننموده ز روی حیل و مکر و قبول
هیچ دانی ز چه ننمود قبول او ز بتول
دید بی ملک فدک نام علی (ع) بر فلک است
غصب حقش نشود تا که بدستش فدک است
آری این قاعده و رسم ستمکارانست
که تهی خواهند از مردم با همت دست
وز همین راه بر این طایفه بدهند شکست
یار دون همت و پست است بلی دنیی پست
بی سبب نیست که گردید قرین زر با زور
زور گویند به نیروی زر این قوم جسور
لیک با این همه حق می شود آخر پیروز
قدرت باطل آری نبود جز دو سه روز
چهره روشن حق گردد عالم افروز
(خوشدلا) ناله مظلوم بود ظالم سوز
نه مهین فاطمه روز عدوی خود شب کرد
روز را شب به یزید وصف او زینب کرد
ای مسلمانان امروز شما از زن و مرد
پیروی باید تان از علی و زهرا کرد
علی آن بود که با ظلم و ستم کرد نبرد
فاطمه نیز چو خود زینب کبری پرورد
تا که با عون حسینش صف خصمان شکنند
مشت ها دست بهم داده و سندان شکنند
هست در خاتمه اظهار چنین نکته ضرور
که رسول عربی مظهر رحمان غفور
داد آزادی زن را بجهانی دستور
اندران عصر که دختر بشدی زنده بگور
لیک آزادی اسلام بدی ربانی
نی که آزادی بی دینی و شهوت رانی

اشراق سیزدهم

قسمت اول

اشراق سیزدهم : در بیان تنبیه انذاری و تنبیه ایقاظی

(تنبیه انذاری)

قالت فاطمه علیهاالسلام (و انا ابنته نذیر لکم)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در مقام معرف و بیان شناسنامه خود فرمود (و انا ابنته نذیر لکم) یعنی من دختر پیغمبری هستم که خداوند او را بعنوان نذیر از برای شما مردم بلکه برای تمام عالمیان و جمیع جهانیان فرستاد چنانکه نص صریح قرآن میفرماید (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا) آیه ۱ سوره فرقان .

بزرگوار آن پاک خداوندیست که فرقان را بر عبد مقرب خودنازل فرمود تا برای اهل عالم و جمیع جهانیان نذیر و ترساننده باشد و مردم را از عذاب و قهر الهی بر حذر سازد و نیز به پیغمبرش فرمود (و قل انی انا النذیر المبین) آیه ۸۹ سوره الحجر . اکنون نکته بسیار مورد توجه و قابل اهمیت در این مقام این است که دختر پیغمبر اکرم خود را در مقام معرفی (بنت النذیر) می نامد و از میان آن همه اسماء و القاب و عناوینی که پدر بزرگوارش دارد فقط باسم (نذیر) در برابر خلیفه غاصب و جماعت وابسته به او مطرح و گوشزد آن مردم غافل از یوم العذاب و روز جزا می نماید با اینکه پدرش را نامها و القاب و عناوین بسیار است مانند رسول و شاهد و مبشر و هادی و بشیر و داعی و قاضی و حاکم و آمروناهی و صادع و کریم و رحیم ورفیع و حافظ و جاهد و خاتم النبیین و رحمه العالمین و صاحب الخلق العظیم و صاحب الحجه و البرهان و صاحب الدین و الکتاب و الفرقان و صاحب الحوض و الکوثر و صاحب الفضل و العطاء و صاحب الجود و السخاء و صاحب مقام قاب قوسین و اوادنی و صاحب اللوا ، یوم القیامه الکبری و صاحب الضیاء و النور و البهاء و صاحب الحکمته و العرفان و صاحب الشریعته الکامله و صاحب الملته الحنیفیه و صاحب صراط مستقیم و الطریقه المرضیه و صاحب الحق و البیان و صاحب الکرم و الاحسان و صاحب التاج و المغفر و صاحب الخطبته و المنبر و صاحب الحسب الاطهر و صاحب النسب الاشهر محمد خیر البشر .

حبیب الله عبدالله خیره الله صفی الله عبدالرحمان عبدالرحیم عبدالحلیم عبدالکریم عبدالحکیم عبدالجواد عبدالحق عبدالوهاب عبدالغفار عبدالجبار عبدالفتاح عبدالصمد عبدالاحد عبدالجمیل عبدالجلیل عبدالقادر عبدالقاهر عبدالرفیع عبدالمهیمن و قس علی ذالک لمظهریه لجمیع و من الطفیه و القهریه لقوله صلی الله علیه و آله (و من را نی فقد رای الحق) (و اوتیت جوامع الکلم)

جامع ذات و صفات عالم و آدم بکل

احمد یعنی این مجموع عالم این بود

اسم اعظم را جز این مظهر نباشد در جهان

بگذر از مظهر که عین اسم اعظم این بود

فاتح باب شفاعت خاتم ختم رسل

آنکه فتح و ختم شد او را مسلم این بود

آخر سابق که نحن الاخرون السابقون

آنکه در کل آمد و بر کل مقدم این بود

ونیز از اسماء و القاب و عناوین آنحضرت است مؤ من و امین و مکین و مبین و مبلغ و مرسل و مبعوث و منصور و نور و رحمت و شافع و مشفع و مجتبی و مصطفی و یاسین و طه و احمد و محمود و محمد و سایر اسماء و القاب بسیار دیگر که در قرآن و تورات و

انجیل و زبور و صحف انبیاء سلف بآن تصریح شده است (و تو خود حدیث بخوان از این مجمل)
و منظور ما این نکته است که چرا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر والاگهر خاتم انبیاء از میان آنهمه اسماء و القاب پدرش خود را (و انا بنت النذیر) معرفی فرموده است و حال آنکه می توانست بگوید و انا ابنته محمد المطفی خاتم النبین و رحمه للعالمین و مانند آن از اسماء و عناوین دیگر آنحضرت .
معلوم می شود انتخاب آن بی بی عالم دختر پیغمبر خاتم در تصریح باسم نذیر مخصوصا تنبیه و بیدار باشی میخواهد به آن جماعت در خواب غفلت رفته که از یوم الدین و روز جزا فراموش کرده و حب ریاست و همی دو روزه دنیوی آنان را غافل از خدای دادگر و روز محشر نموده و بهمین جهت است که به غصب حق دیگران پرداخته و مرکب خویش را در راه باطل تاخته و از خدا و رسول خدا و گفتار پیغمبر (نذیر) بکلی فراموش و پرده غفلت در گوش نموده به آنچه دلشان میخواهد روانه شده اند و بسوء اختیار راه دوزخ را در پیش گرفته اند واقعا اگر در نظام تشریع انذار و ترساندن از خدا و روز جزا و ایمان و اعتقاد بمعاد نبود اساسا دین و احککام دین ضمانت اجرائی نداشت چه تمام ظلمها و ستمها که از بشر فسادگر سر می زند مولود بی ایمانی و عدم اعتقاد بیوم المعاد است و کسی که مؤ من و معتقد بیوم الدین و نعوت یوم الدین باشد هیچ وقت از راه حق و صراط مستقیم دین منحرف نمی گردد بلکه پیوسته گفتار و انذار پیغمبر بزرگوار اسلام را که پروردگار آنحضرت را بعنوان (نذیر ومنذر) بسوی کافه ناس فرستاده است و پیغمبر هم با سمت منذریت و نذیریت یوم الدین و نعوت آنرا بخلق اعلام نموده است نصب العین خود قرار داده از وظیفه ای که نسبت به تبعیت از صراط حق دارد غفلت نمی ورزد و در این صورت است که انسان با ایمان سعادت نظام ملکی و ملکوتی خود را تامین و تضمین خواهد نمود و در غیر این صورت خسر الدنیا والاخره گردیده خود را از سعادت محروم و بزیان جبران ناپذیر دچار و به عذاب ابدی گرفتار خواهد نمود .
قال الله تعالی : (و العصر ان الانسان لفی خسر الاالذین آمنوا و عملو الصالحات و تواصوا بالحق و تواصو بالصبر) قرآن سوره العصر
اکنون که حضرت فاطمه زهار سلام الله علیها خود را دختر (پیغمبر نذیر) معرفی فرموده است مناسب است انذار پدر بزرگوارش را در باب یوم الدین و نعوت و شئون یوم الدین بطور فهرست تذکر داده و بنحو اختصار ذیلا اشاره نمائیم تا تنبیه و بیدار باشی باشد برای آنانکه در خواب غفلت آرمیده و بکلی از یوم الدین و روز جزا و یم المعاد و روز واپسین که در پیش دارند غافلند و از آتیه و روز ندامت و حسرت و خسارت ابد مدت خویش خبر ندارند و گوئی چنین کسان خدا و مرگ را بکلی فراموش کرده اند اما روزی از خواب غفلت بیدار شوند که خود را با خسران و زیان ناپذیر و عذاب جهنم روبرو ببینند . (اعاذنا الله من سوء اعمالنا) .
(یوم الدین و نعوت آن)
نعوت یوم الدین عبارت است یوم القیامه و یوم الحسره و یوم الندامته و یوم المحاسبته و یوم المسائلته و یوم المسابقته و یوم الناقشته و یوم المنافسته و یوم الزلزلته و یوم الدمدمته و یوم الصاعقته و یوم الواقعته و یوم القارعته و یوم الراجفته و یوم الرادفته و یوم الغاشیته و یوم الداهیته و یوم الازفته و یوم الحاقته و یوم الطالمته و یوم الصاخته و یوم التلاق و یوم الفراق و یوم المساق و یوم القصاص و یوم التناد و یوم الحساب و یوم المآب و یوم العذاب و یوم الفرار و یوم القرار و یوم اللقاء و یوم البقاء و یوم القضاء و یوم الجزاء و یوم البلاء و یوم البکاء و یوم الحشر و یوم الوعید و یوم العرض و یوم الوزن و یوم الحق و یوم الحکم و یوم الفصل و یوم الجمع و یوم البعث و یوم الفتح و یوم الخزی و یوم عظیم و یوم عقیم و یوم عسیر و یوم الیقین و یوم النشور و یوم المصیر و یوم النفخته و یوم الصیحته و یوم الرجفته و یوم الزجته و یوم الزجره و یوم السکره و یوم الفزع و یوم الجزع و یوم المنتهی و یوم المائی و یوم المیقات و یوم المیعاد و یوم الجزع و یوم المنتهی و یوم المائی و یوم المیقات و یوم المیعاد و یوم المرصاد و یوم القلق و یوم العرق و یوم الافتقار و یوم الانکدار و یوم الانتشار و یوم الانشقاق و یوم الوقوف و یوم الخروج و یوم الخلود و یوم التغابن و یوم عبوس و یوم معلوم و یوم موعود و یوم مشهود و یوم لاریب فیه و یوم تبلی السرائر و یوم لاتجزی نفس عن نفس شیئا و یوم تشخص فیه الابصار و

یوم لاـ یغنی مولی عن مولی شیئا و یوم لاـ تملک نفس لنفس شیئا و یوم یـدعون الی نـار جهنم دعـا و یوم یسحبون فی النـار علی وجوههم و یوم تقلب وجوههم فی النار و یوم لا یجزی والد عن ولده و یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و یوم لا ینطقون و لا یوذن لهم فیعتـذرون یوم لاـ مردله من الله یوم هم بـارزون یوم علی النار یفتنون یوم لا ینفع مال و لا بنون یوم لا تنفع الظالمین معـذر تهم و هم اللعنته و لهم سوء الدار یوم تردد العاذیر و تبلی السـرائر و تطهر الضمائر و تکشف الاستار یوم تخشع فیه الابصار و تسکن الصوات و یفل فیه الالتفات و تبرز الخفیات و تطهر الخفیات یوم یساق العباد و معهم الاشـهاد و یشـیب الصـغیر و یکسر الکبیر فیومئذ و ضعت الموازین و نشـرت الـدواوین و برزت الجحیم و اغلی الحمیم و زفرت النـار و ئیس الکفـار و سـعرت النیران و تغیرت الالوان و خرس للسان و نطقت جوارح الانسان فیا ایها لانسان ماغرک بربک الکریکم حیث اغلقت الابواب و ارخیت السـتور و اسـتترت عن الخلایق فقارفت الفجور فماذا تفعل و قد شـهدت علیک جوارحک فالواریل کل الویل لنا معاشـر الغافلین یرسل الله لنا سـید المرسـلین و ینزل علیه الکتـاب المبین و یخبر نا بهـده الصـفات من نعوت یوم الـدین ثم یعرفنا و یقول اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلته معرضون ما یـاءتیهم من ذکر ربهم محـدث الاـ اسـتمعوه و هم یلعبون لاهیته فلوبهم ثم یعرفنا قرب القیامته فیقول افترب الساعته و انشق القمر انهم یرونه یعیدا و نراه قریبا و مایدریک لعل الساعته تکون قریبا ثم یکون احسن احوالنا ان نتخذ دراسـته هذا القرآن عملا فلا نتدبر معانیه و لاـننطر فی کثره اوصـاف هـذا الیوم و اسـامیه و لاـ نسـتعد للتخلص من دواهیه فنعوذ بالله من هـذه الغفلته ان لم یـدار کنا الله بواسع رحمته .

و لنعم ما قال الاستاد الحکیم الا لهی القمشه ای

از خواب خوش بردار سر دوری منزل را به بین

تاریکی ره را نگر دزد قوافل را به بین

ره دور و من بی حوصله پای دلم پر آبله

ذردان امیر قافله مشکل مسائل را به بین

کشتی به گرداب خطر امواج دریا پر شرر

وین ناخدای بی خبر گم کرده ساحل را به بین

مرگ است مرغ تیز پر نشسته بر هر بام و در

وین خیره خلق بی بصبر مغرور و غافل را به بین

غافل مباش از ماه خود وز دلبر آگاه خود

یاری طلب از شاه خود و آن لطف عاجل را به بین

از باده لاهوتیان سر مست شو وفت سحر

چنگ و دف قدوسیان غوغای محفل را به بین

در کویش ای اه سحر دلها می گذر

آنجا بر افشان بال و پر مرغان بسمل را به بین

یکشب اگر یابی نشان در محفلی ز آن بی نشان

بر شمع وصلش جان فشان پروانه دلرا به بین

آواره حسن رخش پر کرد گوش عالمی

باز این کران چون خران افتاده در گل را به بین

آوازه حسن رخش پر کرد چون خران افتاده در گل را به بین

و نیز در غزل دیگر گفته است :

از سر خود بینی و هوا گذر ای جان

وز طمع و کینه و حسد حذر ای جان

عمر به عفلت گذشت تو به ای دل

زاد رهی جوی و توشه سفر ای جان

یار غریز این سراچه جای بقا نیست

کس نکند جایگه بر هگذر ای جان

بال و بر افشان به گلستان تجرد

هیچ بر این خاکدان مکن نظر ای جان

میوه آن میبری بباغ (الهی)

هز چه نشانی نهال خیر و شر ای جان

این خطبه عرشیه عرا که مطابق مدارک معتبره از لسان معجز بیان ملکه ملك علیا مکرمه صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها صادر و دفعتا آنرا انشاء فرموده متضمن اسرار و حقایق و لطائف بسیاری که به برخی از آن ذیلا اشاره می شود .

۱ حمد و سپاس الهی و شکر نعم نامتناهی خداوند متعال با منطق و استدلال .

۲ بیان توحید و یگانگی خداوند متعال و ایجاد ابداعی او نظام احسن اتقن را

۳ بیان اثبات نبوت و لزوم ارسال رسل و انزال کتب آسمانی با منطق استدلال .

۴ خدمت حضرت ختمی مرتبت محمد مخلوق مختار و برگزیده پروردگار به جهان انسانیت

۵ هدایت و رهنمائی پیغمبر خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم را بصراط مستقیم .

۶ اهمیت بعثت حضرت ختمی مرتبت محمد از حیث بیان تعالیم عالیه و تزکیه نفوس بشر و متخلق نمودن آنان باخلاق جمیله و آموختن حکمت علمیه و عملیه به آنان

۷ اشارتی بدوران جاهلیت و سیر قهقرائی بشریت که در ضلالت و گمراهی بوده است .

۸ خدمتی که دینمبین اسلام قرآن در انسان سازی بشر نموده است .

۹تاءسف بر اینکه بیم آن است که بشریت با عدم تبعیت از قرآن و عترت راه دوران جاهلیت و ضلالت خود را پیش گیرد و از سعادت دور شده خسرالدنیا و الاخره گردد .

۱۰ احتجاج حضرت بر علیه حکومت تحمیلی و انحراف مردم از راه راست و (غفلت آنان نسبت به توصیه حضرت رسول اکرم درباره عترتش)

(تنبیه ایقاظی)

مقصد اساسی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از ایراد این خطبه شریفه عرشیه علاوه بر محکومیت خلیفه غاصب در تجاوز او بحریم ولایت و غصب کرسی خلافت باعدم لیاقت او در جانشینی حضرت ختمی مرتبت همانا تنبیه غافلین و مردم گول خورده در تشکیل شورای شوم سقیفه بوده که خواسته خلق را از خواب غفلت بیدار سازد .

فاطمه زهرا سلام علیهاالسلام دید که مردم عنوان (همج الرعاع یمیلون علی کل ریح) بخود گرفته و عقل و خرد خود را از دست داده و کورکورانه در راه باطل قدم گذارده و گوش خود را ببانگ و نغمه شیطانی فرا داشته و راه جهنم را مالا در پیش گرفته اند لذا خواست با خطبه خود چشم و گوش عقل مردم را باا‌ز کند و با آنها گوشزد نماید که ای مردم غافل بیدار باشید هشیار باشید

دین بازیچه نیست شما چرا مقداری محور امر خلافت تفکر و تعقل نمی نمائید مگر شما بشورا پیغمبر خدا را تعیین کرده اید که امروز میخواهید جانشین برای او معین کنید شما باید به بینید منطق وحی در این مقام چه میفرماید مگر نه این است که خداوند متعال صریحا در قرآن فرموده است (انی جاعل فی الارض خلیفه) از آیه ۳۰ سوره بقره پس جعل خلیفه لازمه ذات خداست .

مگر نه این است که خلیفته الله کسی است که بایست دارای صفات مستخلف عنه باشد مظهر علم خدا باشد مظهر قدرت خدا باشد مظهر تمام اسماء حسنی و صفات علیای الوهی باشد مگر نه این است که خلیفته الله باید دارای مقام عصمت باشد مگر نه این است که آدم ظالم نایل بمقام خلافت الهیه نمی شود بحکم (لا ینال عهدی الظالمین ایه ۱۲۴ سوره البقره

بنابراین چگونه کسی که واجد این امتیازات و مشخصات و علامات نیست سمت خلیفته اللهی و امامت و پیشوائی باو داده شود .

مضافا باینکه هیچکس غیر از خدای متعال حق تعیین خلیفه او را ندارد آن خداست که مقام خلافت و نبوت و امامت و رسالت را بهر کس لایق و شایسته بداند عطا و افاضه میفرماید (الله علم حیث یجعل رسالته) آیه ۱۲۴ سوره انعام

خدای حکیم در ازل علی مرتضی را بعنوان خلیفه خود بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی برگزیده و اختیار کرده بود و یوم الغدیر روز اعلام خلافت الهیه آنحضرت بود لذا بحکم نص قرآن فرمان الوهی صادر شد و بخاتم انبیاء امر شد خلافت حضرت علی مرتضی را بعد از خود بخلق اعلام و دستور صادره از صقع ربوبی را بمردم ابلاغ نماید کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس آیه ۶۷ سوره المائده

حضرت خاتم انبیاء حسب الامر خداوند متعال ولی ذی الجلال و خلیفه خدا را اعنی حضرت علی مرتضی علیه السلام را بمردم معرفی فرمود و پس از خطبه عرشیه خود در یوم الغدیر و بیان اوصاف و شئون کمالیه آنحضرت صریحا اعلام نمود (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) و حضار و عموم شنوندگان گفتار در ربار آن بزرگوار را شنیدند که از جمله آنان شخین ابوبکر و عمر بودند همه این مقام اعطائی الهی را بحضرت ولی الله اعظم خلیفه و جانشین پیغمبر خاتم یعنی حضرت علی بن ابیطالب در یوم الغدیر روز نصب خلافت مطلقه علویه بجانشین پیغمبر اکرم تهنیت و تبریک گفتند که شرح و تفصیل این قضیه در تفاسیر معتبره و من جمله در تفسیر صافی تالیف علامه و محققصمدانی ملا محسن فیض کاشانی قدس الله سره السبحانی مسطور و مندرج است و در آنروز بود که ایه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی) آیه ۳ سوره مائده نازل شد و در این مقام اشعار در رباری از شیخ الرئیس قاجار مرا بخاطر است که بذکر برخی از اشعار شیخ عالیمقدار اقتصار می ورزد .

حق گفت به پیغمبر خوش دار وفا را

در عالم ذرات که خواندیم شما را

گفتیم الستی و شنیدیم بلی را

یک عالم ذر دگر امروز بیارا

باخلق بیا تازه کن آن عهد خدا را

ای سید کل فخر رسل احمد مختار

همچون ذکریا ز تکلم چه کنی صوم

بی رمز بما انزل تبلیغ کن ایم قوم

بر خوان همی خطبه عرشیه میرهیز تو از لوم

بیدار کن این مردم خوابیده تو را نوم

بردار علی را و بفرمای که الیوم

اکملت لکم دینکم ای زمره انصار

او رنگ جهازی ساخت سلطان حجازی

وز عرش فرا شد سر منبر بفرازی

برخواند یکی خطبه تازی بدرازی

برداشت علی را ز سر مهر نوازی

گفت این سر شیر است مگیرید ببازی

خود این اسدالله بود این حیدر کرار

آنگاه علی راز وفا گشت طلب خواه

این نکته عیان شد که بنی مهر و ولی ماه

بگفت چو پیغمبر بازوی یدالله

بگزید چو پیغمبر خود جامه بر شاه

برداشت علی را بمقام و رفعناه

چونان که برفعت شد از حیطه پندار

قسمت دوم

قرآن در سوره مائده آیه ۵۵ میفرماید (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون) این آیه مبارکه باتفاق عامه و خاصه در آن ولی الله اعظم امیرالمؤ منین علی علیه السلام نازل شده است پس بحکم نص صریح قرآن ات اقدس حقتعالی ولی مطلق است و چون معطوف در حکم معطوف علیه است همین ولایت کلیه مطلقه را رسول الله و علی مرتضی دار می باشند منتهی فرق و تفاوت باین است که ولایت خدا ذاتی و اصلی است و اما ولایت رسول الله و ولایت امیرالمومنین علی ظلی است و بعنوان مظهریت از ولی مطلق است و بعبارت دیگر باذن الله است که اذن تکوینی است و ولی در این آیه شریفه بمعنای حاکم و صاحب اختیار و متصرف مطلق است نه بمعنای دوست چه اگر بمعنای دوست باشدلازم آید که العیاذ بالله که خدا و رسول خدا و امیرالمؤ منین علی بنابراین معنی دوست فاسقین و فاجرین و کافرین و منافقین و مشرکین باشند و حال اینکه آنها بری و بیزارند از اینها تا چه رسد که دوست اینها باشند بنابراین دلالت آیه شریفه مرقومه بر ولایت کلیه مطلقه امیرالمؤ منین علی علیه السلام ثابت و مسلم و ممحقق و محرز است فافهم .

آری حضرت علی مرتضی علیه افضل التحیته و الثناء است که اعلم الناس و احکم الناس و احلم الناس و التقی الناس و اعبدالناس و اجهد الناس و اشجع الناس و اسخی الناس است . علی مرتضی است که مظهر تام و اتم اسماء و صفات خداست علی مرتضی است که مثل اعلای ذات و اسماء و صفات و افعال الوهی است علی مرتضی است که مرات جمال و جلال کبریائی است این بزرگوار بجعل الهی و نصب الله بامرالله بعد از حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی علیه آلاف التحیته و الثناء که نبوت بانحضرت ختم گردیده است بلاشک ولی الله من جانب الله و خلیفه الله است .

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه نیکو سروده است .

آئینه حسن اعظم ایزد

الا شه دین علی اعلی نیست

مولی است بر اهل دل پس از احمد

هر کس نه غلام اوست مولی نیست

فرمان ولایتش خرد داند

ای مردم باخرد بشورا نیست

آهنك غدیر و تاج بخشیدن

جز قول شه سریر اسری نیست

محبوب وی و یگانه مقصودش

جز ایزد پاک فرد یکتا نیست

قرآن که بهمین کتاب توحید است

جز شرح جمال آن دل آرا نیست

آیا با این وصف جا دارد که خلیفه غاصب ظالم واقعه غدیریه را نادیده و کان لم یکن پندارد و با بی جیائی و بی شرمی صرفا روی مقام پرستی و هوای نفس شورای شوم سقیفه را تشکیل داده و غاصبانه حق را از ید مستحق له خارج نموده بر خلاف قرآن و گفتار رسول اکرم حق ولی ذوالجلال علی علیه السلام را پایمال نماید .

مقصد اصلی ملکه ملك و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها از قیام خود و آمدن بمسجد مرکز عمومی مردم در حضور مردم و جمع کثیر از مهاجرین و انصار و سایر حضار و ایراد آن خطبه غرا آتشین و کوبنده همانا ابطال سحر کار گردانان شورای سقیفه و احقاق حق خلیفه بر حق ولی ذی الجلال شوهرش حضرت علی مرتضی بود و در واقع خواست مردم را از خواب غفلت بیدار سازد و با آن اتمام حجت فرماید و راجع به حق ذوی القربای پیغمبر و موضوع غصب فدك ملك متصرفی خودش که خلیفه غاصب آنرا از ید او خارج و تصرف عدوانی نموده و بدین وسیله خواسته علی علیه السلام را از جهت اقتصادی تضعیف نماید البته تعقیب حق لازم و ضروری است و گرنه فاطمه زهرا چه اعتنا بفدك و چه اعتنا بفلك دارد چه او ماسوالله را پشت سر انداخته و مستغرق در حب و شهود حق متعال و عاشق محبوب لایزال و معشوق و معبود خود ذات احدی صمدی الوهی بوده است .

او ذات کبرائی در نظرش بزرگ و غیر خدا در نزد او لاشی و ناچیز بوده است . امیرالمومنین علی علیه السلام در توصیف متقین فرموده است (عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم) نهج البلاغه خطبه همام استاد عالیمقام حکیم الهی قمشه ای در کتاب نغمه الهی این جمله را بلسان نظم تفسیر نموده است و الحق عالی سروده است .

چوآنان را جلال شاره ذوالمجد

عیان شد در دل آگاه پر وجد

جهان دیدند خاك درگه شاه

فشاندند آستین بر ما سوی الله

بچشم دل نه دل عرش الهی

بحیرت در جمال کبریائی

به تعظیم جلالش از سر وجد

همه در نغمه سبحان ذی المجد

هر آن دل روشن از نور الهی است

بچشمش هر دو عالم خاك راهی است

ز چشم شاه بین غوفای امکان

بظلمات عدم رخ کرد پنهان

چو بیند چشمی ان خورشید جانرا

نه بیند ذره ای هر دو جهان را

در آن دریا که عالم زان سبوئی است

کجا این قطره ها را آبروئی است

چو حسن اعظم یکتای ایزد

بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دریدند

ز الله ما سوی الله را ندیدند

(الهی را الهی دیده بگشای

دلش با نقش یاد خود بیارای

بمهر خویش روشن کن روانش

بیاد دوست گلشن ساز جانش

که بر چشم خدا بینش مسلم

شود خاکی شکوه هر دو عالم

فاطمه زهرا (ع) که اتقی المتقین و اعلی مرتبه تقوی را واجد است و در مقام عصمت مقام و درجه اش از ملائکه مهیمین و فرشتگان مقربین عالیتر است استغراق آنحضرت در بحار احدیت و شهود جمال صمدیت باو مجال توجه بما سوی الله نمی دهد و چه نیکو گفته سپهر کاشانی رحمه الله علیه :

صدف گوهر شبیر و شبر

جف حیدر سلیل پیغمبر

دختر مصطفی اگرچه زن است

شیر مردان چو زنش نیم تن است

زن اگر چند نیم مردانند

بر او مرد نیم زن دانند

همتش ز اختران برشته کند

عصمتش بانگ بر فرشته زند

در جهان بود و از جهانش لیک

جز به یزدان نبد سلام علیک

از جهان دیده بر جهان داور

دو جهانش چو خاک و خاکستر

آنکه رست از جهان فدک چه کند

وانکه رست از جهت فلک چه کند

(این فدک بهر تو محک کرده)

تعقیب از ملک فدک احتجاجا بالتبع بود وگرنه منظور اصلی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دفاع از اسلام و حریم ولایت بود

که دید دارند بمرز خلافت الهیه که حق ولی الله اعظم علی علیه السلام جانشین بر حق حضرت رسول اکرم تجاوز نموده و بر کرسی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غاصبانه نشستنه انـد و ارند بدعت در دین و آئین اسلام میگذارند و احکام اسلام و قرآن را پایمال مینمایند و به اسم اسلام دارند ریشه اسلام و ارکان دین را منهدم و نابود می سازند .

حال چگون روا است که حضرت فاطمه (ع) در برابر این تجاوزها و تعدی ها و ظلمها سکوت نمایـد آیا با این وضع اسف بار و شهود این وقایع شوم شرربار می شود سکوت اختیار نمود نه هرگز اسلام چنین سکوتی را برای انسان مسلمان با ایمان تجویز نمیکند اینجا جای قیام است جای استیضاح دولت غاصب است جای رسوا نمودن متجاوز است . متجاوز هر که باشد استثنا ندارد لـذا حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام سکوت را بر خود روا ندید بلکه بر علیه متجاوز بحریم اسلام و قرآن قیام کرد و مخصوصا بمرکز عمومی مسلمانان به مسجد آمد و سخنرانی کوبنده ای فرمود و با خطبه غرایش خلیفه غاصب و اتباع او را افشا نمود .

آری این اولین درس و تعلیمی است که دختر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) بعد از رحلت پدرش که دید دین بخطر افتاده و اسلام ملعبه و بازیچه فرصت طلبان و هواپرستان واقع گردیده است یعنی ای مسلمین جهان اسلام در هر عصر و زمان به نصرت و یاری شما نیاز دارد خصوصا در موقع و زمانیکه بمقدسات دین و آئین اسلام تجاوز شود بر شما است که قیام نمائید و بهیچوجه سکوت و انزوا اختیار نکنید بنابراین مسلمین در هر جائیکه در روی کره زمین هستند موضفند این درس قیام را سر مشق عملی خود قرار دهند فاطمه علیهاالسلام اسو ه است درس فاطمه زهرا اختصاص بزمانی دون زمانی و مکانی دون مکانی ندارد بلکه در تمام ازمان و اعصار این درس لازم الاجرا می باشد و بقاء و حفظ دین و آئین اسلام در همین تعلیم است .

از آن خطابه که زهرا بمسجد انشا کرد

قیامتی ز سخنهای خویش بر پا کرد

پی دفاع امام زمان خود زهرا

به مسجد آمد و احقاق حق مولا کرد

ز پشت پرده عصمت چنان سخن میگفت

که پرده از عمل زشت خصم بالا کرد

پس از ستایش یزدان و نعمت پیغمبر

اشاره بر همه مردمان آنجا کرد

به آن جماعت حیران خطاب کرد و بگفت

چه گفته ای که از آن مشت مشرکین وا کرد

مگر که گوش شما ای گروه نشنیده

سفارشی که پیمبر به حرمت ما کرد

مگر نه او به بشر داده درس آزادی

رژیم بردگی و ظلم و جور الغا کرد

مگر نه آنکه نبی بر هدایت مردم

شنید و دید بسی ناسزا مدار کرد

مگر نه آنکه علی را نبی بروز غدیر

معرفی بخلافت به امر یکتا کرد

نه از کسی طمع اجرت رسالت داشت

نه از کسی درمی خواهش و تقاضا کرد

شنیده ام که بجای نبی گرفته قرار

کسی که نی ز خدا و رسول پروا کرد

چگونه جا بسر منبر نبی دارد

کسی که قول نبی را شنید و حاشا کرد

قدم بجای نبی با کدام جرئت زد

کسی که حکم خدا را بعکس اجرا کرد

بجان مردم مسجد ز گفته آتش زد

روان سرشک ندامت ز چشم آنها کرد

نقاب حیله و تزویر را ز هم بدرید

منافقین دو رو را به دهر رسوا کرد

سزد که زینت تاریخ هر ملل گردد

که مشت اهل ریا را زنی چنین رو کرد

کسی سعادت دنیا و آخرت دارد

که پیروی بجهان گفته های زهرا کرد

ندانم آنکه چه دید از جفای این امت

که مرگ خود بجوانی ز حق تمنا کرد

سزاست عبرت خلق جهان شود (خسرو)

همان خطابه که زهرا به مسجد انشا کرد

اسناد و مدارک خطبه غرا ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که در کتب معتبره اعم از عامه و خاصه نقل شده همه برهان و دلیل است بر اینکه این خطبه عرشیه صادر از لسان معجز بیان حضرت فاطمه دختر والاگهر حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی علیهما الاف التحیه و الثناء می باشد و از جمله آن مدارک است .

۱- کتاب احتجاج طبرسی تالیف طبرسی صفحه ۱۴۷ ج ۱

۲- کتاب بحار الانوار تالیف مجلسی صفحه ۱۵۸ ج ۴۳

۱- کتاب مناقب تالیف ابن شهر آشوب صفحه ۲۰۶ ج ۲

۴- کتاب معانی الاخبار تالیف شیخ صدوق صفحه ۳۵۴

۵- کتاب طرائف تالیف سیدبن طاووس صفحه ۲۶۳

۶- کتاب المراجعات تالیف سید شرف الدین صفحه ۱۰۳

۷- کتاب دلائل لامامه تالیف طبری صفحه ۴۰ و ۴۱

۸- کتاب امالی تالیف شیخ مفید صفحه ۲۵

۹-کتاب تبصره العوام تالیف سید مرتضی صفحه ۴۴۰

۱۰-(((کتاب مستدرک الوسائل تالیف محدث نوری صفحه ۱۵۴ ج ۳

۱۱- کتاب شرح ابن الحدید تالیف ابن ابی الحدید صفحه ۲۳۶ ج ۱۶

۱۲- کتاب تذکر الخواص تالیف سبط بین جوزی صفحه ۱۷۹

۱۳- کتاب مسند احمد تالیف احمدبن جنبل صفحه ۶۰ ج ۱

۱۴- کتاب مطالب السئوال تالیف ابن طلحه شافعی صفحه ۱۱

۱۵- تفسیر کشاف تالیف ز مخشری مجلد اول ذیل آیه ذوی القربی

و دهها کتاب دیگراز ناحیه حضرات عامه و خاصه

و اگر هم هیچ مدرکی و سندی از ناحیه فریقین بر نقل این خطبه شریفه از آن بانوی عظمی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ارائه نمی شد و ما بودیم و همین گفتار منسوب به آن ملکه جهان باز عقل صحیح وجدانا حککم میکرد که این کلمات در ربار جز از لسان منبع حکمت ربانیه و مخزن اسرار صمدانیه امکان صدور نارد زیرا بشر عادی در هر مرتبه ای از علم و دانش باشد هرگز نمی تواند انشاء چنین گفتاری را به نماید انسان عادی کجا قادر بانشاء چنین خطبه ای که در نهایت فصاحت و بلاغت است خواهد بود . خطبه ای که محتوی این همه دقایق و حقایق و لطائف بسیار بود . خطبه ایکه مضامین محکم و متقن آن عقول ذوی العقول و افهام ذوی الفهام را حیاری و متحیر ساخته است . خطبه ایکه در نظر اهل معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت در حقیقت دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است .

بنابراین خطبه علمیه و عرفانیه عرشیه خود معرف و شاهد گوینده خود است و بحکم (برهان لم) که پی بردن از موثر به اثر است مثبت آن است که این خطبه شریفه صادر از لسان عصمت و تربیت شده مکتب وحی و نبوت و ولایت است . این خطبه از لسان کسی شرف صدور یافته که خود دارای مقام ولایت است . و آن ولیته الله حضرت صدیقه کبری بضعه رسول الله کفو و همتای علی مرتضی ملکه ملك و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها است و خلاصه تجلی کلامی دختر عقل کل حضرت خاتم انبیاء و الرسل محمد مصطفی برگزیده خدا از کل ماسوا است صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بینها .

اشراق چهاردهم

قسمت اول

اشراق چهاردهم : این اشراق محتوی شش مطلب است

۱- سبب گریه و خنده حضرت فاطمه زهرای اطهر در محضر پیغمبر صلوات الله علیهما

۲- سبب مرگ و شهادت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها :

۳- وصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بحضرت علی مرتضی علیه السلام

۴- تغسیل و تکفین و تدفین فاطمه زهرا و سیله شوهرش علی مرتضی در شب

۵- خطاب علی مرتضی بقبر رسول الله بعد از دفن فاطمه زهراء سلام الله علیها

۶- مخفی بودن قبر فاطمه زهرا سلام الله علیها و نظرات محققین نسبت بمحل دفن آنحضرت

بیان مطلب اول

در کتب معتبره آمده است که نزدیك رحلت حضرت ختمی مرتبت در حالیکه پیغمبر اکرم عازم سفر آخرت شده می خواست روح عرشیش بفضای دلگشای نشائه ملکوت وعالم لاهوت پرواز و بلقاء الله واصل شود دخترش فاطمه زهرای اطهر در محضر پدر اندوه در بغل گرفته بر چهره انور پدر می نگریست و از چشمانش اشك می ریخت و بشعری که ابوطالب درباره پدر بزرگوارش خاتم انبیاء سروده بود مترنم بود و میگفت .

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمته لارامل

یعنی آن چهره مشعشعی که بوجهه او باران رحمت از ابر درخواست می شود آن مظهر لطف و رحمتی که ملجاء و پناه یتیمان و نگهبان بیوه زنان می باشد صدای دلنو از بضعه رسول الله بگوش بابای مهربانش رسید فرمود دختر عزیزم و پاره تنم بجای این شعر این آیه را از قرآن بخوان :

(و ما محمد الا ـ رسول قد خلت من قبله الرسل آفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئا و سینجری الله الشاکرین ، آیه ۱۴۴ سوره ال عمران

یعنی نیست حضرت محمد مگر پیغمبری از جانب خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان در گذشتند اگر او نیز بمرگ یا شهادت در گذرد شما باز بدین جاهلیت خود باز خواهید گشت پس هر کس به آئین گذشتگان خود باز گردد هرگز بخدا زیانی نخواهد رسانید بلکه خو را بزیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و بر اسلام پایدار ماند البته خداوند جزای نیك به شکر گزاران عطا خواهد کرد .

در این هنگام پیامب عالیمقام بدخترش فرمود نزدیکتر بیا فاطمه کاملا سرش را نزدیك پدر آورد آنگاه لحظاتی با آهستگی با یکدیگر سخن گفتند وقتی سخن پیغمبر خاتم خاتمه یافت گریه فاطمه شدت گرفت و سخت گریست و اشك از چشمانش جاری گردید پیغمبر اکرم مجددا او را به نزدیك خود خواست و بگوش دخترش چیزی فرمود که فاطمه قیافه اش از افسردگی بخرسندی مبدل گشت بطوریکه متبسم شده با خوشحالی و نشاط خندید .

حاضران محور پیغمبر مشاده کرده این دو حالت متصاد را از گریه و خنده از فاطمه دختر پیغمبر مشاهده کرده و لی سرش را نفهمیده و تعجب کردند لذا از فاطمه خواستند آنان را از این دو حالت متضاد مطلع و آگاه سازد اما فاطمه حاضر نشد سرش را بیان فرماید و خودداری نمود پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت بر اثر اصرار عایشه که میخواست از حقیقت امر آگاه شود حضرت فاطمه این سر را فاش فرمود لذا خطاب بعایشه نموده

فرمود حال که اصرار زیاد داری که از حقیقت این موضوع مستحضر و آگاه گردی من بتو واقع و حقیقت را میگویم علت اینکه در نخستین بار که پدر بزرگوارم مرا نزدیك خود خواند مرا از حیات خود مایوس ساخت و فرمود دخترم من از این بیماری بهبودی نخواهم یافت این خبر موجب شد که من گریه شدید نمودم و ناراحت گردیدم .

اما بار دیگر که مرا نزدیك خود خواست خبر خوشی به من داد که باعث انبساط و خوشحالی من گردید و مرا مسرور گردانید پدرم به من فرمود دخترم ناراحت و غمگین مباش زیرا تو اول کسی هستی که به همین زودی به من ملحق میشوی و بشارت و مژده مرگ مرا به من داد این بشارت چون نزد من لذت بخش بود لذا تبسم نموده خندیدم .

حال جای آن است که ما بدانیم با اینکه اکثر مردم از شنیدن خبر مرگ کراهت دارند و آرزو دارند عمر طولانی داشته و در دنیا باقی بمانند و زدود نمیرند اما دختر پیغمبر در عین اینکه جوان است و دارای چهار فرزند است چرا از مژده مرگش خوشحال و دارای نشاط و انبساط میگردد بلی باید دانست که آنان که جان خود را شناختند و دانستند که مرغ باغ ملکوتند و اشیان آنها ماورای این خطه خاك و عالم ناسوتست و آنان که مشتاق لقاء الله و وصال حق متعال هستند حسابشان از دیگران جداست .

حضرت رئیس العارفین امیرالمؤ منین علی علیه السلام در خطبه همام در وصف متقین فرمود (لولا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفته عین .) نهج البلاغه . اگر اجل مقدر الهی پای بندشان نبود طرفته العینی روح در بدنشان نمی زیست (عارف بالله الهی قمشه ای رحمه الله علیه فرموده است)

گر آنان را زمان وصل محبوب

نبودی در فضای عشق مکتوب

نبود آن شاهبازان را قفس جای

که شاهان را بزندان نیست ماوای

چو سیمرغ از فضای تنگ کونین

برون جستند در یک طرفته العین

بزندان تنگدل آن بی گناهی است

که بیرون جایگاهش قصر شاهی است

بر آن مرغ آمد این خاکی قفس تنگ

که بیند باغ جان فرسنگ فرسنگ

چو آن مرغان جان بینند یاران

به گلزار جنان خوش چون هزاران

چه گلزاری سرای انس با یار

وز آنجانه رقیب آگه نه اغیار

همه مشتاق پروازند از این دام

کجا در دام تن گیرند ارام

بجان مشتاق دیدار نگارند

بچشم شوق گریان ز انتظارند

همه غمگین ز هجران حبیبند

همه بر وصل دلبر بی شکیبند

همه ایام و سال و مه شمارند

که روز وصل جانان جان سپارند

در صوتیکه وصف متقین چنین باشد که نمی خواهند طرفته العینی جانشان در این قفس تن در این نشائه دنیا محبوس و زندانی باشد چگونه فاطمه زهرا سلام الله علیها که اتغی المتقین است حاضر است در این دنیای دنی و پست زیست نماید این است که از مژده مرگ خود آنهم از لسان مبارک پدری که لسان او لسان الله است و مخبر صادق است شاد و خرسند میشود البته شاد می شود و بشاش میگردد . (الموت تحفته المومن) حدیث

(ای خوش آندام که از این دم بر هم

مرغ جان چند بود در قفسی)

مخصوصا با ایمان و ایقان عیانی و شهودی که فاطمه زهرا (ع) به نشانه عقبی دارد او میداند عالم آخرت و بهشت ابد مدت دار السرور است جهان امن و امان است با انتقال انسان با ایمان بان جهان از این محنت کده جهان طبیعت و نشائه غم و الم و کردت رهائی یابد و بجهانی میرود که وطن اصلی او است بجائی میرود که از آنجا آمده است . (حب الوطن من الایمان) (حدیث) الحق حافظ قرآن در این مورد نیکو سروده است

مرغ دلم طایری است قدسی و عرش اشیان

از قفس تن ملول سیر شده زین جهان

از در این خاکدان چون بپرد مرغ ما

باز نشیمن کند بر سر آن آشیان

چون بپرد مرغ ما سدره بود جای او

تکیه گه باز ما کنگره عرش دان

سایه دولت فتد بر سر عالم بسی

گر بزند مرغ ما بال و پری در جهان

در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ

ککان وی آن معدن است جان وی از لا مکان

عالم علوی بود جلوه گه مرغ ما

آب خور او بود گلشن باغ جنان

چون دم وحدت زنی حافظ شوریده دل

خامه توحید کش بر ورق انس و جان

پس بدین جهت بود که فاطمه زهرا سلام الله علیها از خبر مرگ قریب الوقوع خویش و پیوستن بپدر بزرگوارش حبیب الله خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء بسیار مسرور و خوشحال گردید و دانست که بزودی خطاب الوهی بحکم (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) آیه ۳۰ سوره الفجر درباره او از صقع ربوبی صادر و دعوت حق را لبیک گفته بجنت الشهود و اللقاء حق متعال و وصال بهشت روی یار و پروردگار خود نائل می شود .

باز آی وز یار حسن بی حدبین

آن شاهد مطلق مجرد بین

وز هر چه بغیر یار دل بگسل

و آنگه رخ آن بهشت سرمد بین

بگشای بباغ ارجعی شهپر

یک شعشعه از جمال احمد بین

(سبب مرگ و شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال و کان سبب و فاتها ان قنفذا مولی الرجل لکزها بنعل السیف بامره فاسقطت محسنا و مرضت من ذالک مرضا شدیدا و لم تدع احدا ممن اذاها یدخل علیها . از دلائل الامامه طبری صفحه ۴۵

از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام روایت شده که امام صادق کاشف حقایق فرموده است علت و سبب وفات آنحضرت آن بود که قنفد غلام آن مرد بامر و دستور وی بوسیله غلاف شمشیر ضرباتی زد که بر اثر آن محسن را سقط نمود و بدین جهت بی سختی مریض گردید و به هیچ کس از آزار کنندگان خود اجازه عیادت نداد .

و قریب به همین مضمون در سبب وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در کتاب بیت الاحزان صفحه ۱۶۰ از محدث قمی نقل گردیده است .

آنچه مسلم و محرز است دختر پیغمبر حضرت فاطمه زهرا اطهر باجل خود و مرگ طبیعی وفات ننموده است بکله سبب مرگ آنحضرت همان است که از لسان امام صادق کاشف حقایق نقل شده است و آن همان اذیتها ئیکه دشمن ستمکار بر آن بزرگوار

نموده علت شـهادت آن یادگـار و اثر والاگهر پیامبر گردیـده است عجیب است با اینکه بارها پیغمبر اکرم فرموده فاطمه پاره تن من است و ازار و اذیت او ازار من است و ازار من آزار بخداست اما این مردم منافق و ظالم ابدا رعایت سـفارش و گفتار آن بزرگوار را دربار ه دخترش نکردند بکله آنچه توانستند بفاطمه زهرا و عصمت کبری (ع)ظلم و ستم کردند حق او و شوهرش را غصب نمودند بضـرب غلاف شمشـیر ضـربه بر حضـرتش وارد و محسن ششـماهه در شـکمش را سـقط نموده و سـیلی بر صورت نازنین انور دختر پیغمبر زده رخساره اش را با ضـرب سـیلی نیلی و آزرده نمودند و چه بی احترامی و جسارتهای دیگر که قلم از شـرح آن شـرم دارد باید بفاطمه گفت یا فاطمه الزهرا خدا بتو صبر و اجر مرحمت نماید .

ای مه برج حیا و عصمت کبری

بانوی حوران خلد حضرت زهرا (ع)

قدر تو مجهول ماند و قبر تو مخفی

حق تو مغصوب گشت چشم تو عبرا

محسن ششماهه تو چون بزمین خورد

طفل خود از بر فکند مادر عیسی

روز قیامت بس است بهر شفاعت

محسن و اصغر به نزد خالق یکتا

در زیارتش می خوانیم (المغصوبته حقها المکسوره ضلعها الممنوعته ارثها المظلوم بعلها المقتول ولدها)

پس از بیان گفتار که باختصار به آن اشاره شد سبب وفات حضـرت فاطمه زهرا سـلام الله علیها دانسته گردید و حضـرتش در حالی که جوان بود از دنیا رفت و این بانوی عظمی نخستین شهید در راه اسلام و قرآن و ولایت است .

صلوات و درود بی نهایت ازلا و ابدا و سرمدا بر آن حضرت و پدرش و شوهرش و اولاد اطهارش باد .

وصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

نقـل فی کتب المعتبره : ان فـاطمه الزهرا سـلام الله علیهـا لم تزل بعـد وفـات ابیها (ص) مهمومته مغمومته محزونته مکروبته باکیته ثم مرضت مرضا شدیدا فی مرضـها اربعین لیلته الی ان توفیت صـلوات الله علیها فلما نعیت الیها نفسها دعت ام ایمن و اسماء بنت عمیس و وجهت خلفت علی (ع) فاحضرته فقالت یابن عم انه قد نعیت الی نفسی و اننی لا اری ما بی الا اننی لا حقته بابی ساعته بعد ساعته و انا اوصـیک باشـیاء فی قلبی قال لها علی (ع)اوصـینی بما احببت یا بنت رسول الله فجلس عند راسـها و اخرج من کان فی البیت ثم قالت یابت عم ماا عهـدتنی کاذبته و لاا خائنته و لا خالفتک منذعا شـرتنی فقال (ع)معاذالله انت اعلم بالله و ابر و اتقی و اکرم و اشـد خوفا من الله من ان اوبخک بما خالفتنی و قد عز علی مفارقتک و فقدک الا انه امر لا بد منه و الله لقد جددت علی مصیبته رسول الله (ص) و قد عظمت و فاتک و فقدک فانالله و انا الیه راجعون من مصـیبته ما افجعها و المها و امضـها و احزنها هذه مصیبه لا عزاء عنها و رزیته لا خلف لها .

ثم بکیاا معا ساعته و اخـذ علی راسـها و ضـمها الی صـدره ثم قال اوصـینی بما شـئت فانک تجدیننی و فیا امضـی کل ما امرتنی به و اخترا امرک علی امری ثم قالت جزاک الله عنی خیر الجزاء یابن عم .

اوصیک اولا ان تتزوج بعدی بابنته اختی امامته فانها تکون لولدی مثلی فان الرجال لابد لهم من النساء

ثم قالت اوصیک یابن عم ان تتخذلی نعشا فقد رایت الملائکته صوروا صورته فقال لها صفیه لی فوصفته فاتخذه لها

ثم قالت اوصیک ان لا یشهد احد جنازتی من هولاء الذین ضلمونی و لا تترک ان یصلی علی منهم و ادفنی فی اللیل هدات العیون و نامت الابصار

مطابق آنچه در کتب معتبره نقل گردیده حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از وفات پدر بزرگوارش پیوسته غمناك و افسرده محزون و پژمرده و گریان و نالان بوده و مبتلا به بیماری سختی گردیده و تا بچهل روز در بستر مرض افتاده بوده تا سرانجام دیده از جهان فانی فرو بسته و بدار بقا پیوسته است .

حضرت فاطمه علیهاالسلام هنگامیکه در خود احساس رحلت فرمود ام ایمن و اسماء بنت عمیس را صدا زد و دنبال حضرت علی مرتضی شوهرش فرستاد و به حضرتش عرضه داشت ای پسر عمویم من خود را در حال عزیمت و ارتحال می بینم و این بیماری مرا ملحق بپدر بزرگوارم می نماید و هر لحظه بانتظار فرا رسیدن مرگ می باشم اینکه آنچه را در دل دارم تو را به ان چیزها وصیت و سفارش می نمایم آنگاه وجود مقدس علی مرتضی علیه السلام فرمود ای دختر رسول الله (ص) به هر چه میخواهی و انجام دادن آنرا دوست داری وصیت فرما تا من نسبت بوصیت تو عمل نموده و آنرا انجام دهم .

آنگاه حضرت کنار بستر همسرش فاطمه (ع) نشست و آنانکه در خانه بودند بیرون نمود و خانه را از اغیار خلوت فرمود سپس در حالیکه اشك از چشمانش جاری بود آمادگی خود را برای شنیدن وصایای همسر عزیزش اعلام نمود .

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعلی مرتضی (ع)شوهر بزرگوارش عرض کرد پسر عمو جان مطلب اول این است که در این مدت که با هم معاشرت و زندگی کردیم من هرگز به شما دروغ نگفتم و خیانتی نکردم و در سراسر زندگی با تو مخالفت و نافرمانی نداشتم در عین حال اگر از من قصوری سر زده و رنجی بدل گرفته ای مرا حلال کن . علی علیه السلام با چشم اشکبار فرمود معاذالله بخدا پناه می برم تو داناتر و نیکوتر و پرهیزکارتر و بزرگوارتر و خدا ترس تر از آنی که از تو کوچکترین خطا و لغزشی سر زده باشد و من تو را بخاطر خلافی مورد سرزنش و نکوهش قرار دهم همسر عزیزم جدائی و فقدان تو برای من بسیار سخت و دشوار است .

اما چه کنم که چاره ای ندارم بخدا قسم که مصیبت رسول الله بر من تجدید گردید . رحلت و در گذشت تو بس بزرگ و فقدان تو بس امری است عظیم (انا لله و انا الیه راجعون) چه مصیبت دردناك و تلخ و ناگواری است بخدا سوگند که این مصیبت را تسلائی نیست و این کمبود را جانشینی وجود ندارد و هیچ چیزی نمیتواند تسلی بخش دل من باشد بعد مدتی علی و فاطمه با هم گریه نمودند و ناله سر دادند .

آنگاه علی علیه السلام سر فاطمه را به سینه خود چسبانید و گفت عزیزم به هر چه خواهی وصیت نما که طبق آن عمل خواهم نمود و خواسته تو را بر کار خود ترجیح می دهم سپس حضرت فاطمه بعلی فرمود خدااوند بتو از من پاداش خیر عنایت فرماید .

پسر عمو جانم نخستین وصیت من این است که بعد از رحلت من با دختر خواهرم (امامه) ازدواج کنی زیرا او مانند خودم نسبت بفرزندانم مهربان است و مردان را در زندگی زن لازم است .

سپس وصیت من به شما این است که برای حمل جنازهام تابوتی تهیه نمائید آن طور که شکل آن را فرشتگان ترسیم نموده اند علی فرمود آنرا برایم توصیف کن و فاطمه (س) بیان فرمود و آن حضرت عینا بدستورش عمل نمود و تابوت مورد توصیف را تهیه نمود (نظر حضرت فاطمه (س) این بود که حجم بدنش حتی بعد از مردنش آشکار نباشد .)

و نیز سومین وصیتم این است که شبانه که همه چشمها در خواب است مرا دفن کن چه میل ندارم اشخاصی که در حق من ظلم کرده اند در تشییع جنازه ام شرکت نمایند و نگذار احدی از آنان بر جسد من نماز بخوانند .

وجود مقدس امیرالمؤ منین علی علیه السلام بوصایای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها گوش داد و دستورات او را بعد از وفاتش انجام داد .

قسمت دوم

(وصیت نامه کتبی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

بسم الله الرحمن الرحیم

هـذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله اوصت و هی تشـهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنه حق و النار حق و ان السـاعته آتیته لا ـ ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور یا علی انا فاطمه بنت محمـد (ص) زوجنی الله منک لا کون لک فی الـدنیا و الا ـ خره انت اولی بی من غیری حنطنی و غسـلنی و کفنی باللیل وصل ولـدی السـلام الی یوم القیامه . از بحار الانوار جلـد ۴۳ صفحه ۲۱۴

بنام خداوند بخشنده مهربان

این وصـیت نامه دختر رسول خـداست در حالی وصـیت می کنـد که شـهادت میدهد خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد (ص) بنـده و رسول اوست و بهشت حق است و آتش جهنم حق است و روز قیامت که هیـچ شـکی در آن نیست فرا خواهد رسـید و ذات الوهی جمیع مردگان را از قبور برانگیزاند و زنده گرداند و همه را وارد محشر فرماید .

ای علی من فاطمه دختر حضـرت محمد هستم خدا مرا به ازدواج تو در آورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم و تو از دیگران بر من سزاوارتری . علی جـان حنوط و غسـل و کفن کردن مرا در شب به انجـام رسان و شب بر من نماز بگـذار و شب مرا دفن کن و هیچ کس را اطلاع نده اینک با شما وداع میکنم و بر فرزندانم تا روز قیامت سلام و درود میفرستم .

کیفیت رحلت وفات حضـرت فاطمه زهرا سـلام الله علیها فاطمه زهرا دخت گرامی حضـرت خاتم انبیا محمد مصـطفی علیهما آلاف التحیه و الثناء که از هنگام بشارت پـدر بزرگوارش به او که تو بهمین زودی می میری و به من ملحق می شوی بعـد از رحلت پدرش با اشتیاق فراوان فاطمه جوان به انتظار مرگ خود بود و پیوسـته به نغمه (الهی عجل وفاتی سریعا) مترنم و گوئی زبان حالش این بود :

ساقی بیا و شادی جان بخشم
صهبای عشق ده دو سه پیمانم
مرگ است گنج و شادی و بنماید
بیرون ز کنج کلبه احزانم
مرگ است راحت دل رنجورم
مرگ است چاره غم هجرانم
مرگ است کاروان که بمصر آرد
از چاه طبع شاهد کنعانم
مرگ است نو بهار و پدید آرد
صد رنگ گل بطرف گلستانم
مرگ است پیک عالم جان کز لطف
آید ز کوی حضرت جانانم
مرگا تو ابر لطفی و بر من بار
تا گرد عم ز چهره بر افشانم
من خسته مرگ خضر مبارک پی
من تشنه مرگ چشمه حیوانم

در ملك تن اسیرم و زندانی

مرگا رهان ز سختی زندانم

ساقی چو چشم یار كند مستم

یار از جمال واله و حیرانم

(جریان وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

اسماء بنت عمیس جریان وفات فاطمه زهرا سلام الله علیها را چنین تعریف می نماید هنگامیكه رحلت حضرت فاطمه نزدیك گردید به من فرمود :

جبرئیل در موقع رحلت پدر بزرگوارم مقداری كافور برایش آورد پدرم آنرا سه قسمت فرمود یك قسمت را برای خودش برداشت یك قسمت را بعلی علیه السلام اختصاص داد و قسمت سوم را بمن داد

من قسمت خود را در فلان جا نهاده ام و اینك بدان نیاز دارم شما آنرا برایم حاضر نما اسماء حسب الامر فاطمه زهرا كافور را حاضر كرد آنگاه خودش را شستشو داد و وضو گرفت و با اسماء دستور داد لباسهای نمازم را حاضر ساز و بوی خوش برایم بیاور اسماء لباسها را حاضر كرد آنگاه پوشیده و بوی خوش استعمال نمود و رو بقبله در بسترش خوابید و با سماء فرمود من استراحت میكنم تو ساعتی صبر كن پس مرا صدا كن اگر جوابت را نشنیدی بدان كه من از دنیا رفته و مرده ام آنگاه علی علیه السلام را زود از رحلت من خبر كن .

قال الراوی فانتظرتها اسماء هنیئه ثم نادتها فلم تجبها فنادت یا بنت محمد المصطفی یا بنت من كان من ربه قاب قوسین او ادنی فلم تجبها فكشفت الثوب عن وجبها فاذابها قد فارقت الدنیا فوقعت علیها تقبلها و هی تقول یا فاطمته اذا قدمت علی ابیك رسول الله فاقرئیه عن اسماء بنتعمیس السلام ثم شقت اسماء جیبها و خرجت فتلقیها الحسن و الحسین علیهماالسلام فقالا این امناه فسكت فدخلا البیت فاذا هی ممتده فحركها الحسین علیه السلام فاذا هی میته فقال یا اخاه آجرك الله فی الوالده فوقع علیها الحسن (ع)یقبلها مره و یقول یا اماه كلمینی قبل ان یفارق روحی بدنی قالت و اقبل الحسین (ع)یقبل رجلیها و یقول یا اماه انا ابنك الحسین كلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت .

قالت لهما اسماء یا ابنی رسو الله (ع)انطلقا الی ابیكما علی علیه السلام فاخبراه بموت امكما فخرجا ینادیان یا محمداه یا احمداه الیوم جددلنا موتك اذ ماتت امنا ثم اخبرا علیا علیه السلام و هو فی المسجد فغشی علیه حتی رش علیه الماء ثم افاق و كان علیه السلام یقول بمن العزاء یا بنت محمد كنت بك اتعزی ففیم العزاء من بعدك .

راوی گوید اسماء لحظه ای حضرت فاطمه سلام الله علیها را بحال خویش واگذار نمود سپس آنحضرت را ندا كرد اما جوابی نشنید صدا زد ای دختر حضرت محمد مصطفی ای دختر كسی كه در مقام قرب به پروردگار بقرب قوسین اوادنی رسید ولی جوابی نداد چون جامه را از روی صورت حضرتش برداشت مشاهده كرد كه از دنیا مفارقت نموده است خود را بروی حضرت انداخت و در حالتیكه او را می بوسید گفت ای فاطمه آن هنگام كه پدر بزرگوارت را ملاقات نمودی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت ابلاغ كن آنگاه گریبان چاك زد و از خانه بیرون آمد حسنین (ع) به او رسیده از حال مادر پرسیدند او ساكت شد و پاسخی نداد آنان وارد خانه شده دیدند حضرت مادر دراز كشیده حسین (ع)حضرت را تكان داد دید رحلت نموده است رحلت مادر را به برادرش حسن (ع)تسلیت گفت فرمود ای برادر خداوند تو را در مصیبت مادر اجر و پاداش بدهد .

حسن (ع) خود را بر روی مادر انداخت و او را می بوسید وی گفت ای مادر با من تكلم نما قبل از اینكه روح از بدنم جدا شود حسین جلو آمد و پاهای حضرت را می بوسید و میگفت مادر من پسرت حسینم با من سخن بگو پیش از آنكه قلبم منفجر شود و بمیرم .

آنگاه اسماء به حسنین (ع)گفت ای فرزندان رسول الله بروید نزد پدرتان علی (ع) و او را از مرگ مادر مستحضر نمائید آن دو بزرگوار از منزل بجانب مسجد روانه شدند و صداشان به یا محمداه و یا احمداه بلند شده بود تا بمسجد رسیدند صحابه باستقبال ایشان دویدند سبب گریه و ناله از آنان پرسیدند گفتند مادر ما از دنیا مفارقت کرده چون امیرالمؤ منین علی علیه السلام این خبر وحشت اثر را شنید بر روی افتاد و غش کرد و از هوش رفت و با پاشیدن اب ر آنحضرت بهوش آمد و چنین گفت این دختر حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) من بعد از تو خود را به که تسلی دهم .

من هرگاه غمها و مصائب جهان بمن رو می آورد تو وسیله دلداریم بودی اما بعد از تو چه کسی موجب دلداری و تسلیت من خواهد گردید (گوئی زبان حال علی با فاطمه علیهماالسلام این بوده است :)

بعد پیغمبر ز اشرار عرب

آنچه دیدم ظلم و طغیان و غضب

بودم از هر ابتلا بی واهمه

شادکام از وصل تو ای فاطمه

گر بخون دامان دل آلوده بود

چون تو بودی خاطرم آسوده بود

چون تو بندی از جهان بار سفر

در فراقت بگذر آبم ز سر

ای انیس و مونس دیرینه ام

داغ خود چون می نهی بر سینه ام

از چه ترک آشنائی کرده ائی

وز علی فکر جدائی کرده ائی

وجود مقدس امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از رحلت حضرت فاطمه سلام الله علیه بشدت ناراحت شد و گریه و ناله اش بلند شد و در فراق آنحضرت این اشعار را سرود :

لکل اجتماع منخلیلین فرقته

و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل

یعنی هر اجتماعی از دو دوست آخر بجدائی منتهی می شود و هر مصیبتی که غیر از جدائی و مرگ است اندك است و رفتن فاطمه بعد از حضرت ختمی مرتبت پیش من دلیل است بر آنکه هیچ دوستی باقی نمی ماند و در روایت معتبر دارد که چون علی علیه السلام را در هفت پارچه کفن کرد و پیش از آنکه بند کفن را به بندد .

نادی یا امکلثوم یا زینب یا فضه یا حسن یا حسین هلموا و تزودوا من امکم الزهرا فهذا الفراق و اللقاء فی الجنته .

فاقبل الحسنان (ع) یقولان و الحسرتا لا تنطفی من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا الزهرا اذا لقیت جدنا فاقرئیه من السلام و قولی له انا بقینا بعدك یتیمین فی دار الدنیا .

فقال امیرالمومنین (ع) اشهد آنهاحنت و انت و مدت یدیها و وضمتهما الی صدرها ملیا و اذا بها تف من السماء ینادی یا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقدابکیا و الله ملائکته السماء فرفعهما عنها و عقد الرداء علیها و صلی علیها و معه الحسن و الحسین و عقیل و عمار و

سلمان و المقداد و ابوذر و دفنها فی بیتها .

و لما وضعها فی اللحد قال بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و علی ملته رسول الله محمدبن عبدالله سلمتک ایتها الصدیقته الی من هو اول بک منی و رضیت لک بما رضی الله لک ثم قرء (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری) سوره طه آیه ۵۵ حسین بیائید و از مادر تان بهره بگیرید که نگام فراق و جدائی رسیده و دیدار و ملاقات فاطمه به بهشت افتاد در این موقع بود که حسنین (دو قره العین) زهرا جلو آمده و میگفتند آه و واحسرتا که بمصیبتی بزرگ روبرو شدیم و بفقدان جدمان حضرت محمد مصطفی و مادرمان فاطمه زهرا مبتلا شدیم مادر جان هنگامیکه جدمان را ملاقات نمودی سلام ما را برسان و به آن بزرگوار بگو ما بعد از تو در دار دنیا یتیم گردیدیم .

امیر اهل ایمان علی علیه السلام میفرماید من شهادت و گواهی میدهم که در آن هنگام فریاد و ناله فاطمه زهرا بلند شد و دستهای خود را دراز نمود و دو نور چشمانش حسن و حسین در بغل گرفت و آهسته آنان را بر سینه خو چسبانید در این موقع سروش غیبی و هاتف آسمانی ندا در داد ای ابوالحسن حسنین را از روی سینه مادرشان فاطمه بردار بخدا سوگند این منطره ملائکه سماوی را بگریه انداخته است .

حضرت آنها را از روی سینه مادر مهربان بلند نموده بند کفن را بست و بر آن حضرت نماز خواند و با علی سایرین بر فاطمه نماز خواند ند و آنان حسن و حسین و عقیل و عمار و سلمان و مقداد و ابوذر بودند که در نماز بر آنحضرت شرکت داشتند آنگاه علی علیه السلام او را در خانه اش دفن فرمود .

و چون حضرتش را در لحد نهاد فرمود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و علی ملته رسول اله محمد بن عبدالله . ای فاطمه صدیقه من تو را به کسی تسلیم کردم که از من اولی و شایسته تر است برای تو و به آنچه مورد رضای الهی است من همان را برایت پسندیدم و بعد این آیه مبارکه را قرائت فرمود (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخربحکم تاره اخری)

و در حدیث معتبر دیگر در بحار الانوار علامه مجلسی روایت شده است و لما صاربها الی القبر المبارک (خرجت ید فتناولتها و انصرف) یعنی هنگامیکه بدن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سرازیر قبر مبارک گردید دستی از قبر بیرون آمد و او را گرفته و بازگشت نمود .

نظریه این نگارنده محمدرضا ربانی اسن است که آن ید رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است که پاره تن خود فاطمه را از علی تحویل گرفته است آری آن دست مبارک حضرت رسول اکرم بوده است .

و نیز در حدیث آمده که علی علیه السلام صورت هفت یا چهل قبر در بقیع ساحت و لما عرف الشیوخ دفنها و فی البقیع قبور جدد اشکل علیهم الامر فقالو هاتوا من نساء المسلمین من ینبش هذه القبور لنخرجها و نصلی علیها فبلغ ذالک امیرالمؤ منین علیه السلام فخرج مغضبا علیه قباله الاصفر الذی یلبسه عند الکریهه و یده ذوالفقار و هو بقسم بالله لئن حول من القبور حجر لیضعن السیف فیهم . فتلقاه عمر و معه اصحابه فقال له مالک و الله یا ابا الحسن لننبشن قبرها و نصلی علیها .

فاخذ امیر الموالمنین بمجامع ثوبه و ضرب به الارض و قال له یا ابن السودا اما حقی فترکته مخافته ان یرتد الناس عن دینهم و اما قبر فاطمه فو الذی نفسی بیده لئن حول منه حجر لا سقین الارض من دمائکم و جاء ابوبکر و اقسم علیه برسول الله ان یترکه فخلی عنه و تفرق الناس

چون شیخ و بزرگان مدینه مستحضر شدند بر جریان واقعه که حضرت امیرالمومین علی علیه السلام شبانه جسد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را دفن فرموده و قبور تازه ای در قبرستان بقیع ایجاد شده و تشخیص قبر حضرت فاطمه بر آنان دشوار گردیده گفتند بایست عده ای از زنان مسلمانان نبش این قبرها را بنمایند تا با بیرون آوردن جسد فاطمه ما بر آن بدن نماز بخوانیم .

این خبر به امیرالمؤ منین علی علیه السلام رسید و فورا برای جلوگیری از نقشه آنان در حالیکه آن مظهر قهر و غضب الوهی بسیار

غضبناك و خشمگین شده بود لباس زردی که در شرائط ناگوار و دشوار آنرا بر تن می پوشید و مخصوصا ذوالفقار را بدست یداللهی خویش گرفته و از منزل خود بیرون آمده و سوگند یاد کرد فرمود قسم بذات قهار الوهی که اگر دست بیکی از این قبور بزنید و یک سنگ از آنرا جابجا نمائید هر آینه شمشیر در بین شما خواهم نهاد .

عمر و عده ای یارانش به او رسیده گفتند ای ابوالحسن چرا این کار انجام دادی ؟ بخدا قسم ما قبرش را نبش می کنیم و بر او نماز میخوانیم :

در این هنگام حضرت امیر از جا جست و گریبان عمر را گرفته او را بر زمین کوبید گفت ای پسر زن سیاه اینکه دیدی من از حق خود دشت برداشتم بدان جهت بود که مردم مرتد نگردند و از دینشان برنگردند (یعنی مصلحت اسلام و وحدت مسلمین را رعایت نمودم) ولی در مورد قبر و اراده شومی که نموده اید بخدائی که جانم در دست اوست اگر سنگی از آن تحول یابد من زمین را از خون شما سیراب می کنم .

ابوبکر با کمال عجز و لابه جلو آمد و آن حضرت را برسول الله سوگند داد که دست از عمر بردارد حضرت امیر هم تقاضای ابوبکر را پذیرفت و عمر را بحال خود رها نمود و مردم هم متفرق و پراکنده گردیدند .

مولف گوید کافی است برای رسوائی غاصبین حق فاطمه و آن مردمی که ظلم در حق دختر پیغمبر نموده اند همینکه حضرت فاطم وصیت فرمود ه که علی علیه السلام شب جسد او را دفن نمایند این کار بتمام اهل عالم اعلام میکند که فاطمه زهرا سلام الله علیها از : عده شناخته شده بیزاری جسته و راضی نشده که در تشییع جنازه اش شرکت نمایند و یا بر حضرتش نماز بخوانند چه حضرتش از آنها اذیت و آزار دیده نه فاطمه اذیت و آزار دیده که آنها که او را اذیت کرده رسول خدا را آزار و اریت نموده و در نتیجه خدا را آزار کرده و کفر و شرك و ظلم خود را بر کرسی اثبات نهاده اند .

روایت شده ان امیرالمؤ منین علیه السلام قام بعد دفنها فحول وجهه الی قبر رسول الله صلی الله علیه و اله ثم قال السلام علیك یا رسول الله عنی و عن ابنتك و زائرتك النازلته فی جوارك و البائته فی الثری ببقعتك و المختار لله لها سرعته اللحقاق بك . الی ان قال (ع)

و ستنبئك ابنتك بتظافر امتك علی هضمها فاحفها السئوال و استخبرها الحال فك من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بثه سبیلا و ستقول و یحكم الله و هو خیر الحاكمین (از نهج البلاغه

در روایت معتبر آمده که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از دفن جسد حضرت فاطمه سلام الله علیها متوجه قبر حضرت رسول الله شد و عرض کرد سلام بر تو ای رسول خدا از من و از جانب دختر عزیزت که بزیارت تو آ.....Řاست و در جوار تو و بقعه تو خوابیده است خداوند او را در میان اهلبیت اختیار کرد که زودتر بتو ملحق گردد تا آنجا که عرض نمود .

یا رسول الله دخترت بر آنچه از ناحیه امت از ظلم و ستم و غصب حق واقع شده همه را بشما گزارش میدهد کیفیت حال را از خودش بپرس چه بسیار غمها که در سینه او روی هم نشسته بود که بکسی اظهار نمی نمود و بزودی همه را بعرض شما خواهد رسانید و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است .

و اما در تاریخ رحلت و وفات حضرت فاطمه (س)

روایت اشهر سیزدهم جمادی الاولی و روایت اصح سوم جمادی الثانیه سال ۱۱ هجری است که بنا بر اول ۷۵ روز و بنا بر روایت ثانیه ۹۵ روز بعد از رسول الله زندگی نموده است .

مخفی بودن قبر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

اگرچه موضع قبر و محل دفن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها برای ائمه اطهار آشکار است و لی بر حسب حکم واسراری که در کار بوده موظف باظهار و افشاء آن نبوده اند مخصوصا که خود حضرت فاطمه (س) در توصیه و سفارشات خود بر اخفاء محل

دفن خود اصرار داشته است .

اما در عین حال اهل تحقیق از آن صرف نظر ننموده بلکه کنجکاوی بسیار داشته اند که بر محل دفن آن بزرگوار اطلاع حاصل نمایند در نتیجه با قرائن و امارات به سه نقطه بعنوان محل دفن حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلوات الله علیهما ظن قوی پیدا کرده اند .

اول روضه رسول الله پدر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها .

دوم خانه خود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها .

سوم در بقیع که مدفن و موضع قبر آنحضرت از این سه نقطه خارج نیست در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده قال ابوجعفر الطوسی الاصوب آنهامدفونته فی دارها او فی الروضته یوید قوله النبی صلی الله علیه و آله (بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنته شیخ طوسی رحمه الله علیه گفته است قول اصوب و صحیح تر در مورد قبر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها این است که آنحضرت در خانه خودش یا در روضه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دفن شده است و موید و شاهد این قول خدیثیاست که از حضرت رسول الله نقل گردیده که فرموده است بین قبر من و منبرم روضه و باغی است از باغهای بهشت .

علامه مجلسی رحمه الله علیه در کتاب بحار الانوار از ابن بابویه نقل نموده که گفته نزد من به صحت رسیده که جسد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در بیت خودش مدفون نمودند و بعد از آنکه بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر فاطمه علیهاالسلام در مسجد واقع و جز مسجد شد . صاحب کشف الغمه می نویسد مشهور آن است که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در بقیع دفن کردند

در نظر نگارنده قول باینکه جسد حضرت فاطمه زهرا پاره تن حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی علیها افضل التحیه و الثناء در روضه منوره پدرش دفن گردیده است اصح و اصوب از تمام اقوال است و شاهد و موید این نظریه آن است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در روضه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت فاطمه علیهاالسلام نماز خواند و سپس پیغمبر را مخاطب ساخت و فرمود سلام من و دخترت که در جوارت قرار گرفت بر تو باد یا رسول الله و اینکه دستی از قبر مبارك بیرون آمد و فاطمه را در برگرفت و مسلم است که آن دست مبارك پیغمبر پدر بزرگوار فاطمه زهرای اطهر بوده است .

و نیز دارد که از حضرت مولانا علی بن محمد الهادی علیه الصلوه و السلام کتبا سوال شده است در این مورد وسائل می پر سد اگر صلاح میدانید محل بیت مادرتان حضرت فاطمه زهرا را بفرمائید و خبر دهید اهی فی طیبته او کما یقول الناس فی البقیع ؟

فکتب هی مع جدی صلوات الله علیه و آله

آیا در طیبه است یعنی در مدینه منوره یا همانطور که بین مردم مشهور است که میگوین در بقیع است حضرت امام هادی دهمین نیر برج امامت و ولایت در پاسخ مرقوم فرمود و نوشت آن حضرت با جدم رسول الله صلوات الله علیه و اله می باشد و این فرمایش حضرت تایید و شاهد دیگری است بر نظریه ما که بگوئیم حضرت فاطمه زهرا با پدر بزرگوارش حضرت رسول الله می باشد و هو المطلوب .

در عین حال وظیفه ما شیعیان و محبان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها این است که در تمام اماکن نامبرده آنحضرت را زیارت نمائیم و در مقام زیارت بگوئیم :

السلام علیك یا سیده نساء العالمین

السلام علیك یا والده الحجج علی الناس اجمعین

السلام علیك ایتها المظلومته الممنوعته حقها

السلام علیك یا بنت رسول الله . السلام علیك یا بنت نبی الله

السلام علیک یا بنت حبیب الله . السلام علیک یا بنت خلیل الله

السلام علیک یا ینت صفی الله السلام علیک یا بنت امین الله

السلام علیک یا بنت خیر خلق الله السلام علیک یا بنت افضل انبیاء الله و رسله و ملائکته .

السلام علیک یا بنت خیر البریه السلام علیک یا سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین

السلام علیک یا زوجته ولی الله و خیر خلقه بعد رسول الله السلام علیک یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه

السلام علیک یا ام المومنین السلام علیک یا ایتها الصایقه الشهیده

السلام علیک ایتها الرضیه المرضیه

السلام علیک ایتها الفاضله الزکیه السلام علیک ایتها الحوراء الانسیه .

السلام علیک ایتها التقیه النقیه السلام علیک ایتها المحدثه العلیمه

السلام علیک ایتها المعصومه المظلومه

السلام علیک ایتها المضطهده المقهوره

السلام علیک یا فاطمه بنت محمد رسول الله و رحمه الله و برکاته :

(صلی الله علیک و علی روحک وبدنک اشهد انک مضیت علی بینه من ربک و ان من سرک فقد سر رسول الله صلی الله علیه و آله و من جفاک فقد جفا رسول الله صلی الله علیه و آله و من اذاک اذی رسول الله صلی الله علیه و اله و من وصلک فقد وصل رسول الله صلی الله علیه و آله و من قطعک فقد قطع رسول الله صلی الله علیه و آله لانک بضعه منه و روحه الذی بین جنبیه : اشهد الله و رسله وملائکه انی راض عمن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرء ممن تبرئت منه موال لمن والیت معاد لمن عادیت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت و کفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا از کتاب مفاتیح الجنان

مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه

اینکه بـا اعتراف بـاین که بیـان فضائل و کمالات نامتناهیه حضـرت فاطمه زهرا سـلام الله علیها از حیطه احصاء خارج است و احـدی نمی تواند از عهده بیان نعت و مدح این بانوی عظیمته الشان برآید جز اینکه اقرار به عجز خود نماید

کتاب فضل فاطمه هرگز تمام نتوان کرد

اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار

کسی که دم زند از فضل بی نهایت او

چو مرغکی است که از بحرتر کند منقار

فـاطمه زهرا انسـانی است ملکوتی و جبروتی و لاهوتی صـفات و اوست که میزان تام انسانیت و الگوی کامل آدمیت است و اوسـت که ام ابیها وام الائمه است به بیانی که نمودیم و باید بسیار قدر بدانید

اکنون چون حال مزاجی این حقیر سراپا تقصیر بیش از این باینجانب اجازه تحریر نمیدهد لذا بااعتذار و معذرت خواهی از آن ملیکه ملک و ملکوت اتمه این کتاب را با توسل به ذیل عنایت آنحضرت اعلام می نماید .

یـا فـاطمه الزهرا یا بنت محمـد یا قره عین الرسول یا سـید تناوومولاتنا توجهنا و استشـفعنا بک الی الله و قـدمناک بین یـدی حاجاتنا یا وجیهه عندالله اشفعی لنا عند الله

یورش به خانه وحی!

اشاره

اخیراً یک فرد ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام در منطقه سیستان و بلوچستان مقاله ای درباره دخت گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله)نوشته و نام آن را «افسانه شهادت فاطمه زهرا(علیها السلام)» گذارده است. در این مقاله پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، خواسته است شهادت و بی حرمتی را که درباره آن حضرت انجام گرفته، منکر شود.

از آنجا که بخشی از این مقاله، تحریف روشن تاریخ اسلام است، ما را بر آن داشت که به گوشه ای از این تحریف و بیان بخشی از این حقایق بپردازیم تا ثابت شود شهادت بانوی اسلام یک واقعیّت انکارناپذیر تاریخی است و اگر آنها چنین بحثی را آغاز نکرده بودند، ما در این شرایط، آن را دنبال نمی کردیم.

موضوع سخن ما را در این مقاله، امور یاد شده در زیر تشکیل می دهد:

۱ـ عصمت حضرت زهرا(علیها السلام) در لسان پیامبر(صلی الله علیه وآله).

۲ـ احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت.

۳ـ هتک حرمت خانه آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.

به امید آن که با تشریح این نقاط سه گانه، نویسنده مقاله، در برابر حقیقت سر تسلیم فرود آورد. و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد، و به جبران کار خود بپردازد.

این نکته حائز اهمّیت است که تمام مطالب این کتابچه از منابع معروف اهل سنّت گرفته شده است.

۱ـ عصمت زهرا(علیها السلام) در لسان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

دخت گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مقام والایی برخوردار بود، سخنان رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) در حقّ دخترش حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می باشد. آنجا که درباره او چنین می فرماید:

«فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن أغضبها أغضبنی».(۱)

«فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد بسان این است که مرا خشمگین کرده است».

ناگفته پیدا است که خشم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مایه اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنان شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

(وَ الّذین یُؤْذُونَ رَسُول اللّه لَهُم عَذابٌ أَلیم)(توبه / ۶۱).

«آنان که رسول خدا را آزار دهند، برای آنان عذاب دردناکی است».

چه دلیلی استوارتر بر عصمت او که در حدیث دیگری رضای وی در گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) مایه رضای خدا، و خشم او مایه خشم خدا معرّفی گردیده است، می فرماید:

«یا فاطمهُ انّ اللّه یغضبُ لِغضبک و یَرضی لرضاک».(۲)

«دخترم فاطمه!، خدا با خشم تو، خشمگین، و با خشنودی تو، خشنود می شود».

به خاطر چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است، و پیامبر در حق او چنین فرموده:

«یا فاطمهُ! ألا ترضین أن تکونَ سیدهَ نساء العالمین، و سیدهَ نساءِ هذه الأُمّهٔ و سیدهٔ نساء المؤمنین».(۳)

«دخترم فاطمه! آیا به این کرامتی که خدا به تو داده راضی نمی شوی که تو، سرور زنان جهان و سرور زنان این امّت و سرور زنان با ایمان باشی».

۲ـ احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنّت

محـدثان یادآور می شوند، وقتی آیه مبارکه (فی بُیُوت أَذِنَ اللّه أنْ ترفعَ وَ یُذکَر فیها اسْمه)(۴) بر پیامبر فرود آمـد، پیامبر این آیه را در مسجد تلاوت کرد، در این هنگام شخصی برخاست و گفت:

ای رسول گرامی مقصود از این بیوت با این اهمّیّت چیست؟

پیامبر فرمود:

خانه های پیامبران!

در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه علی و فاطمه(علیهما السلام) اشاره می کرد، گفت:

آیا این خانه از همان خانه ها است؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در پاسخ گفت:

بلی از برجسته ترین آنها است.(۵)

پیـامبر گرامی(صـلی الله علیه وآله) مـدت نُه ماه به در خانه دخترش می آمـد، بر او و همسر عزیزش سـلام می کرد و این آیه را می خواند: (إِنَّما یُرید اللّه لیذهبَ عَنْکُمُ الرِّجْس أَهل البَیت و یُطهّرکُمْ تَطهیراً)(احزاب / ۳۳).(۶)

خانه ای که مرکز نور الهی است و خدا به ترفیع آن امر فرموده از احترام بسیار بالایی برخوردار می باشد.

آری، خانه ای که اصـحاب کسا را در بر می گیرد و خـدا از آن با جلالت و عظمت یاد می کنـد، بایـد مورد احترام قاطبه مسـلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر(صـلی الله علیه وآله) تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟ چگونه احترام آن خانه را شکستند، و خودشان صریحاً به آن اعتراف دارند؟ این حرمت شکنان چه کسانی بودند، و هدفشان چه بود؟

۳ـ هتک حرمت خانه آن حضرت!

اشاره

آری، بـا این سـفارش هـای مؤکّـد، متأسـفانه برخی حرمت آن را نادیـده گرفته، و به هتک آن پرداختنـد، و این مسأله ای نیست که بتوان بر آن پرده پوشی کرد.

مـا در این مورد نصوصـی را از کتب اهـل سـنت نقـل می نمـاییم، تـا روشن شود که مسأله هتک حرمت خانه زهرا(علیها السـلام) و رویـدادهای بعـدی، یـک امر تـاریخی مسـلّم است نه یک افسانه!! و با اینکه در عصـر خلفا سانسور فوق العاده ای نسبت به نگارش فضایـل و منـاقب در کـار بـود ولی به حکم اینکه (حقیقت شـیء نگهبـان آن است) این حقیقت تـاریخی به طـور زنـده در کتابهـای تـاریخی و حـدیثی محفوظ مانـده است و مـا در نقـل مـدارک، ترتیب زمـانی را از قرنهـای نخسـتین در نظر می گیریم، تـا برسـد به نویسندگان عصر حاضر.

۱. ابن ابی شیبه و کتاب «المصنَّف»

ابوبکر ابن ابی شیبه (۱۵۹-۲۳۵) مؤلف کتاب المصنَّف به سندی صحیح چنین نقل می کند:

انّه حین بویـع لأبی بکر بعـد رسـول اللّه(صـلی الله علیه وآله) کـان علی و الزبیر یـدخلان علی فاطمـهٔ بنت رسـول اللّه، فیشاورونهـا و یرتجعون فی أمرهم.

فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمهٔ، فقال: یا بنت رسول اللّه(صـلی الله علیه وآله) و اللّه ما أحد أحبَّ إلینا من

أبيك و ما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، و أيم اللّه ما ذاک بمانعی إن اجتمع هؤلاء النفر عندک أن امرتهم أن يحرق عليهم البيت.

قال: فلما خرج عمر جاؤوها، فقالت: تعلمون انّ عمر قد

جاءَنی، و قد حلف باللّه لئن عدتم ليُحرقنّ عليكم البيت، و أيم اللّه لَيمضين لما حلف عليه.

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره می پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا، محبوبترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو؛ ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی(علیه السلام)و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر(علیها السلام) به علی(علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد!(۷)

یادآور شدیم که این رویداد در کتاب «المصنف» با سند صحیح نقل شده است.

۲. بلاذری و کتاب «انساب الاشراف»

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، این رویداد تاریخی را در کتاب «انساب الاشراف» به نحو یاد شده در زیر نقل می کند.

انّ أبابكر أرسل إلى علىّ يريد البيعة فلم يبايع، فجاء عمر و معه فتيلة! فتلقته فاطمة على الباب.

فقالت فاطمة: يابن الخطاب، أتراک محرقاً علىّ بابى؟ قال: نعم، و ذلک أقوى فيما جاء به أبوک...(۸).

ابوبکر به دنبال علی(علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی(علیه السلام) از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد، و با فاطمه در مقابل باب خانه روبرو شد، فاطمه گفت: ای فرزند خطاب، می بینم در صدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!!

۳. ابن قتیبه و کتاب «الإمامة و السیاسة»

مورّخ شهیر عبداللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پرکار حوزه تاریخ اسلامی است، مؤلّف کتاب «تأویل مختلف الحدیث»، و «ادب الکاتب» و... (۹). وی در کتاب «الإمامة و السیاسة» چنین می نویسد:

انّ أبابكر رضى اللّه عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بيعته عند على كرم اللّه وجهه فبعث إليهم عمر فجاء فناداهم و هم فى دار على، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب و قال: والّذى نفس عمر بيده لتخرجن أو لاحرقنها على من فيها، فقيل له: يا أبا حفص انّ فيها فاطمة فقال، و إن!!(۱۰)

ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سربرتافتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی(علیه السلام)آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند در این موقع عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید یا خانه را بر سرتان آتش می زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!!

ابن قتیبه دنباله این داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است، او می گوید:

ثمّ قام عمر فمشى معه جماعة حتى أتوا فاطمة فدقّوا الباب فلمّا سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها يا أبتاه رسول اللّه ماذا لقينا

بعدك من ابن الخطاب، و ابن أبی قحافة فلما سمع القوم صوتها و بكائها انصرفوا. و بقی عمر و معه قوم فأخرجوا علیاً فمضوا به إلی أبی بكر فقالوا له بایع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ فقالوا: إذاً و اللّه الّذی لا إله إلاّ هو نضرب عنقك...!(۱۱)

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند، در خانه را زدند، هنگامی كه فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا پس از تو چه مصیبت هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید، وقتی مردم كه همراه عمر بودند صدای زهرا و گریه او را شنیدند برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند، نزد ابی بكر بردند و به او گفتند، بیعت كن، علی(علیه السلام)گفت: اگر بیعت نكنم چه می شود؟ گفتند: به خدایی كه جز او خدایی نیست، گردن تو را می زنیم...

مسلّماً این بخش از تاریخ برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار می باشد و لذا برخی بر آن صدد آمدند كه در نسبت كتاب به ابن قتیبه تردید كنند، در حالی كه ابن ابی الحدید استاد فن تاریخ این كتاب را از آثار او می داند و پیوسته از آن مطالبی نقل می كند، متأسفانه این كتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و بخشی از مطالب آن به هنگام چاپ از آن حذف شده است در حالی كه همان مطالب در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است.

«زركلی» در اعلام این كتاب را از آثار ابن قتیبه می داند سپس می افزاید: كه برخی از علما در این نسبت نظری دارند. یعنی شك و تردید را به دیگران نسبت می دهد نه به خویش، همچنان كه الیاس سركیس(۱۲) این كتاب را از آثار ابن قتیبه می داند.

۴. طبری و تاریخ او

محمّد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود رویداد قصد هتك حرمت خانه وحی را چنین بیان می كند:

أتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین، فقال و اللّه لاحرقن علیكم أو لتخرجنّ إلی البیعة، فخرج علیه الزّبیر مصلتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من یده، فوثبوا علیه فأخذوه.(۱۳)

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی كه گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان كرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می كشم مگر اینكه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی كه شمشیر كشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

این بخش از تاریخ حاكی از آن است كه اخذ بیعت برای خلیفه با تهدید و ارعاب صورت می پذیرفت حالا این نوع بیعت چه ارزشی دارد؟ خواننده باید خود داوری نماید.

۵. ابن عبد ربه و كتاب «العقد الفرید»

شهاب الدین احمد معروف به «ابن عبد ربه اندلسی» مؤلف كتاب «العقد الفرید» متوفای (۴۶۳ هـ) در كتاب خود بحثی مشروح درباره تاریخ سقیفه آورده و تحت عنوان كسانی كه از بیعت ابی بكر تخلف جستند چنین می نویسد:

فأمّا علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمة حتی بعثت إلیهم أبوبكر، عمر بن الخطاب لیُخرجهم من بیت فاطمة و قال له: إن أبوا فقاتِلهم، فاقبل بقبس من نار أن یُضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمة فقال: یا ابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا؟! قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیه الأُمّة!:(۱۴)

علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند كه ابوبكر عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون كند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند، با آنان نبرد كن! و در این موقع عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را بسوزاند، در این موقع با فاطمه روبرو شد. دختر پیامبر گفت: ای فرزند خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی، او در پاسخ گفت: بلی مگر این كه در آنچه امّت وارد شدند، شما نیز وارد شوید!

تا اینجا بخشی که در آن به تصمیم به هتک حرمت تصریح شده است پایان پذیرفت، اکنون به دنبال بخش دوم که حاکی از جامه عمل پوشاندن به این نیّت شوم است، می پردازیم!

مبادا این تصویر پیش آید که آنها مقصودشان ارعاب و تهدید بود تا علی(علیه السلام) و یارانش را مجبور به بیعت کنند، و قصد عملی ساختن چنین تهدیدی نداشتند.

دنباله این گفتار نشان می دهد که آنها دست به این جنایت بزرگ زدند!

یورش انجام یافت!

در این جا سخنان آن گروه که فقط به سوء نیت خلیفه و یاران او اشاره کردند به پایان رسید، گروهی که نخواستند و یا نتوانستند دنباله فاجعه را به طور روشن منعکس کنند، در حالی که برخی، به اصل فاجعه یعنی یورش به خانه و... اشاره نموده و تا حدّی نقاب از چهره حقیقت برافکندند، اینک در اینجا به مدارک یورش و هتک حرمت اشاره می نماییم: (در این بخش نیز در نقل مصادر غالباً ترتیب زمانی را در نظر می گیریم).

۶. ابو عبید و کتاب «الاموال»

ابو عبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب خود به نام «الأموال» که مورد اعتماد فقیهان اسلام است نقل می کند:

عبدالرّحمن بن عوف می گوید: که من در بیماری ابوبکر برای عیادت او وارد خانه او شدم پس از گفتگوی زیاد به من گفت: آرزو می کنم ای کاش سه چیز را که انجام داده ام، انجام نمی دادم، همچنان که آرزو می کنم ای کاش سه چیز را که انجام نداده ام، انجام می دادم. همچنین آرزو می کنم سه چیز را از پیامبر سؤال می کردم.

امّا آن سه چیزی که انجام داده ام و آرزو می کنم که ای کاش انجام نمی دادم عبارتند از:

۱. «وددت انّی لم أکشف بیت فاطمهٔ و ترکته و ان اغلق علی الحرب».(۱۵)

ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه را نمی گشودم و آن را به حال خود وامی گذاشتم هرچند برای جنگ بسته شده بود.

ابو عبید هنگامی که به اینجا می رسد به جای جمله: «لم أکشف بیت فاطمهٔ و ترکته...» می گوید: کذا و کذا. و اضافه می کند که من مایل به ذکر آن نیستم!.

ولی هرگاه «ابو عبید» روی تعصّب مذهبی یا علّت دیگر از نقل حقیقت سرباز زده است ;محقّقان کتاب «الاموال» در پاورقی می گویند: جمله های حذف شده در کتاب «میزان الاعتدال» (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است، افزون بر آن، «طبرانی» در «معجم» خود و «ابن عبدربه» در «عقد الفرید» و افراد دیگر جمله های حذف شده را آورده اند.(دقت کنید!)

۷. طبرانی و معجم کبیر

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) که ذهبی در «میزان الاعتدال» در حقّ او می گوید: فرد معتبری است(۱۶). در کتاب «المعجم الکبیر» که کراراً چاپ شده است، آنجا که درباره

ابوبکر و خطبه ها و وفات او سخن می گوید، یادآور می شود:

ابوبکر به هنگام مرگ، اموری را تمنا کرد.

ای کاش سه چیز را انجام نمی دادم.

ای کاش سه چیز را انجام می دادم.

ای کاش سه چیز را از رسول خدا سؤال می کردم.

درباره آن سه چیزی که انجام داده و آروز کرد که ای کاش انجام نمی داد، چنین می گوید:

أمّا الثلاث اللائی وددت أنی لم أفعلهنّ، فوددت انّی لم أکن أکشف بیت فاطمهٔ و ترکته.(۱۷)

آن سه چیزی که آرزو می کنم که ای کاش انجام نمی دادم، آرزو می کنم که هتک حرمت خانه فاطمه نمی کردم و آن را به حال خود واگذار می کردم!

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که تهدیدهای عمر تحقّق یافت.

۸. ابن عبد ربه و «عقد الفرید»

ابن عبد ربه اندلسی مؤلّف کتاب «العقد الفرید» (متوفای ۴۶۳ هـ) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند:

من در بیماری ابی بکر بر او وارد شدم تا از او عیادت کنم، او گفت: آرزو می کنم که ای کاش سه چیز را انجام نمی دادم و یکی از آن سه چیز این است:

وودت انّی لم أکشف بیت فاطمهٔ عن شی و إن کانوا اغلقوه علی الحرب.(۱۸)

ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم هرچند آنان برای نبرد درِ خانه را بسته بودند.

و نیز اسامی و عبارات و شخصیت هایی که این بخش از گفتار خلیفه را نقل کرده اند خواهد آمد.

۹. سخن نَظّام در کتاب «الوافی بالوفیات»

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) که به خاطر زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظّام معروف شده است در کتابهای متعددی، واقعه بعد از حضور در خانه فاطمه(علیها السلام) را نقل می کند. او می گوید:

انّ عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتی ألقت المحسن من بطنها.(۱۹)

عمر در روز اخذ بیعت برای ابی بکر بر شکم فاطمه زد، او فرزندی که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، سقط کرد!!(دقت کنید).

۱۰. مبرد در کتاب «کامل»

محمّد بن یزید بن عبدالأکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب، و نویسنده معروف و صاحب آثار گران سنگ، در کتاب «الکامل» خود، از عبدالرّحمن بن عوف داستان آرزوهای خلیفه را می نویسد، و چنین یادآور می شود:

وددت انّی لم أکن کشفت عن بیت فاطمهٔ و ترکته ولو أغلق علی الحرب.(۲۰)

آرزو می کردم ای کاش بیت فاطمه را نمی گشودم و آن را رها می نمودم هرچند برای جنگ بسته باشد.

۱۱. مسعودی و «مروج الذهب»

مسعودی «متوفای ۳۲۵) در مروج الذهب می نویسد:

آنگاه که ابوبکر درحال احتضار چنین گفت: سه چیز انجام دادم و تمنا می کردم که ای کاش انجام نمی دادم یکی از آن سه چیز:

فوددت انّی لم أکن فتشت بیت فاطمهٔ و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً!(۲۱)

آرزو می کردم که ای کاش هتک حرمت خانه زهرا را نمی کردم و در این مورد سخن زیادی گفت!!

مسعودی با اینکه نسبت به اهل بیت گرایش های نسبتاً خوبی دارد ;ولی باز اینجا از بازگویی سخن خلیفه خودداری کرده و با کنایه

رد شده است، البتّه خدا می داند و بندگان خدا هم اجمالاً می دانند!

۱۲. ابن أبی دارم در کتاب «میزان الاعتدال»

«احمـد بن محمّد» معروف به «ابن ابی دارم»، محدث کوفی (متوفای سال ۳۵۷)، کسی که محمّد بن أحمد بن حماد کوفی درباره او می گوید: «کان مستقیم الأمر، عامهٔ دهره»: او در سراسر عمر خود پوینده راه راست بود.

با توجه به این موقعیت نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده شد:

انّ عمر رفس فاطمهٔ حتی أسقطت بمحسن.

عمر لگدی بر فاطمه زد و او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد! (۲۲) (دقت کنید)

۱۳. عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علی»

وی هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است و ما به نقل یکی بسنده می کنیم:

«و الّذی نفس عمر بیده، لیَخرجنَّ أو لأحرقنّها علی من فیها...»!

قالت له طائفهٔ خافت اللّه، و رعت الرسول فی عقبه:

«یا أبا حفص، إنّ فیها فاطمهٔ...»!

فصاح لایبالی: «و إن...»!

و اقترب و قرع الباب، ثمّ ضربه و اقتحمه...

و بداله علیّ...

و رنّ حینذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار... فان هی الا طنین استغاثهٔ...(۲۳)

قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید بیرون بیایید یا خانه را بر ساکنانش آتش می زنم.

عده ای که از خدا می ترسیدند و رعایت منزلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را پس از او می کردند، گفتند:

«اباحفص، فاطمه در این خانه است».

بی پروا فریاد زد: «باشد!!».

نزدیك شد، در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.

علی(علیه السلام) پیدا شد...

طنین صدای زهرا در نزدیکی مدخل خانه بلند شد... این ناله استغاثه او بود...!».

این بحث را با حدیث دیگری از «مقاتل ابن عطیّهٔ» در کتاب الامامهٔ و السیاسهٔ پایان می دهیم (هرچند هنوز ناگفته ها بسیار است!)

او در این کتاب چنین می نویسد:

ان ابـابکر بعـد مـا اخـذ البیعـهٔ لنفسه من النـاس بالارهـاب و السـیف و القوّهٔ ارسل عمر، و قنفـذاً و جماعـهٔ الی دار علیّ و فاطمه(علیه السلام) و جمع عمر الحطب علی دار فاطمه و احرق باب الدار!...(۲۴)

«هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه(علیها السلام) فرستاد، و عمر هیزم جمع کرد و درِ خانه را آتش زد...

و در ذیل این روایت تعبیرات دیگری است که قلم از بیان آن عاجز است.

نتیجه: آیا با این همه مدارك روشن که عموماً از منابع خودشان نقل شده است باز هم می گویند «افسانه شهادت...!»

انصاف کجاست؟!

به یقین هر کس این بحث کوتاه و مستند به مدارک روشن

رابخوانـد می فهمـد بعـد از رحلت رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) چه غوغـائی برپـا شـد، و برای نیـل به حکومت و خلافت چه ها کردنـد، و این اتمـام حجّت الهیّه برای همه آزادانـدیشان دور از تعصّب است، چرا که ما از خودمان چیزی ننوشتیم، هرچه نوشتیم از منابع مورد قبول خود آنهاست.

و السلام

خردادماه ۱۳۸۰

پی نوشتها

۱. فتح الباری در شرح صحیح بخاری: ۷/۸۴ و نیز بخاری این را در بخش علامات نبوت، جلـد ۶، ص ۴۹۱، و در اواخر مغازی جلد ۸، ص ۱۱۰ آورده است.

۲. مسـتدرک حاکم: ۳/۱۵۴ ;مجمع الزوائـد: ۹/۲۰۳ و حـاکم در کتـاب مسـتدرک احادیثی می آورد که جامع شـرایطی باشـند که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته اند.

۳. مستدرک حاکم: ۳/۱۵۶.

۴. (نور خدا) در خانه هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود.

۵. قرأ رسول اللّه هذه الآیة (فی بیوت أذن اللّه أن ترفع و یذکر فیها اسـمه» فقام إلیه رجل: فقال: أی بیوت هذه یا رسول اللّه(صـلی الله علیه وآله)؟ قـال: بیوت الأنبیـاء، فقام إلیه أبوبکر، فقال: یا رسول اللّه(صـلی الله علیه وآله): أ هـذا البیت منها، ـ مشـیراً إلی بیت علی و فاطمة(علیهما السلام) ـ قال: نعم، من أفاضلها (الدر المنثور: ۶/۲۰۳ ;تفسیر سوره نور، روح المعانی: ۱۸/۱۷۴).

۶. در المنثور: ۶/۶۰۶.

۷. مصنف ابن ابی شیبه: ۸/۵۷۲، کتاب المغازی.

۸. انساب الأشراف: ۱/۵۸۶ طبع دار معارف، قاهره.

۹. الاعلام زرکلی: ۴/۱۳۷.

۱۰. الامامة و السیاسة: ۱۲، چاپ مکتبة تجاریة کبری، مصر.

۱۱. الامامة و السیاسیة، ص ۱۳.

۱۲. معجم المطبوعات العربیة: ۱/۲۱۲.

۱۳. تاریخ طبری: ۲/۴۴۳، چاپ بیروت.

۱۴. عقد الفرید: ۴/۹۳، چاپ مکتبة هلال.

۱۵. الأموال: پاورقی ۴، چاپ نشر کلیات ازهریة، الأموال، ۱۴۴، بیروت و نیز ابن عبد ربه در عقد الفرید: ۴/۹۳ نقل کرده است چنان که خواهد آمد.

۱۶. میزان الاعتدال: ۲/۱۹۵.

۱۷. معجم کبیر طبرانی: ۱/۶۲، شماره حدیث ۳۴، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

۱۸. عقد الفرید: ۴/۹۳، چاپ مکتبة الهلال.

۱۹. الوافی بالوفیـات: ۶/۱۷، شـماره ۲۴۴۴ ;ملـل و نحل شهرسـتانی: ۱/۵۷، چـاپ دار المعرفـة، بیروت. و در ترجمـه نظـام به کتـاب

«بحوث فی الملل و النحل»: ۳/۲۴۸–۲۵۵ مراجعه شود.

۲۰. شرح نهج البلاغه: ۲/۴۶ و ۴۷، چاپ مصر.

۲۱. مروج الذهب: ۲/۳۰۱، چاپ دار اندلس، بیروت.

۲۲. میزان الاعتدال: ۳/۴۵۹.

۲۳. عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب: ۴/۲۷۶–۲۷۷.

۲۴. کتاب الامامهٔ و الخلافهٔ، ص ۱۶۰ و ۱۶۱، تألیف مقاتل بن عطیّهٔ که با مقدّمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بیروت، مؤسّسهٔ البلاغ.

فاطمه علیها سلام الگوی حیات زیبا

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبسی محمدجواد، - ۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه علیهاالسلام الگوی حیات زیبا/ محمدجواد مروجی طبسی مشخصات نشر : قم محمدجواد مروجی طبسی ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۴۳

شابک : ۹۶۴-۳۷۱-۰۵۷-۲۷۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۳۷۱-۰۵۷-۲۷۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : پشت جلد به‌انگلیسی = Mohammad Javad Moraveji Tabasi. Fateme (S. A.); The model of beautiful life .olguye hayate Ziba

یادداشت : کتابنامه ص [۱۳۹] - ۱۴۳؛ همچنین به‌صورت زیرنویس موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- فضایل رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ط۲ف۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۳۷۶۲

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

در نظام هستی و عالم خلقت آنقدر مسایل اسرارآمیز وجود دارد که یقینا بشر ، با همه اطلاعاتی که از جهان دارد ، هرگز به ژرفای آن پی نخواهد برد .

از جمله آن مسایل وجود چهارده معصوم است که خداوند آنها را به عنوان هدیه و نعمت بر انسان ارزانی داشته است و در بین این چهارده معصوم یک زن به نام فاطمه علیهاالسلام نیز قرار داده است .

راستی این چه سری است که در بین چهارده معصوم یک زن وجود دارد که یازده امام از نسل اویند !

و راستی فاطمه کیست ؟ !

فاطمه علیهاالسلام الگوی معرفت الله است . . .

صفات و اسماء الهی ، در فاطمه این جلوه ذات اقدس حق نمود و ظهور تام یافته است ؛

فاطمه علیهاالسلام اسوه حیات زیباست . . .

فاطمه انسان کامل است و الگویی است برای تکامل . . .

فاطمه علیهاالسلام نه فقط هدایت گری است در مسیر کمال بلکه به مقصد رساننده است ؛ چرا که دارای فضایلی است که انبیا آنها را داشته اند . . . دارای فضایل رسول الله است و به فرموده برخی از بزرگان : فاطمه علیهاالسلام اگر مرد بود ، پیامبر بود . . .

راستی فاطمه علیهاالسلام را با چه کسی باید مقایسه کرد ؟

با انبیا ، که برتر از انبیاست . . .

فاطمه علیهاالسلام را می بایست تنها با خاتم انبیا و تنها باید با دیگر معصومین قیاس کرد و بس .

فاطمه علیهاالسلام کیست که در هنگام نماز در پیشگاه معبود ، خدا به وجودش افتخار می کند و چه گوهر ناشناخته ایست که رضا و خشم خود را در رضا و خشم وی می داند !

فاطمه علیهاالسلام لیلهٔ القدر است و شناخت فاطمه علیهاالسلام در شناخت لیلهٔ القدر است .

در این بانوی بزرگ چه اسراری نهفته است که چنین جایگاهی در نزد خداوند دارد ؟

آری . . . بدون شک از شناخت مقام عصمت و ولایت فاطمه علیهاالسلام عاجزیم ! تنها به اندازه توان خود به گردآوری احادیثی چند پیرامون زندگانی و شخصیت او پرداخته ایم ، که به نام نامی یازده فرزندش در یازده بخش تنظیم گردیده و بدین وسیله تقدیم خوانندگان گرامی می شود .

به امید آن که فردای قیامت مشمول شفاعت حضرتش شویم . . .

قم حوزه علمیه

محمد جواد مروجی طبسی

۲۳/۶/۱۳۸۰

میلاد نور

مدت ها بود که زنان عرب از خدیجه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر ازدواج با آن حضرت ، فاصله گرفته بودند .

هاله ای از غم و اندوه او را گرفته بود و در خانه هیچ مونسی نداشت تا در نبود پیامبر صلی الله علیه و آله با او انس بگیرد که ناگه سکوت مطلق شکسته شده و جنین با مادر خود سخن گفته و دلداریش می دهد . این بماند که در این مدت با مادر خود چه می گفت و چه می شنید زیرا تاریخ به درستی از این گفتگوهای اسرارآمیز پرده بر نداشته چرا که مادر مؤ منان آن را در هاله ای از ابهام گذارد . راستی این جنین کیست و حقیقت او چیست که ماهها با مادر سخن می گوید و او آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله کتمان می کند .

نوشته اند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد شنید که خدیجه با کسی سخن می گوید ! از روی تعجب پرسید : ای خدیجه ! با که سخن می گویی ؟ !

گفت : با این جنین که در شکم دارم ، اوست که با من سخن می گوید و مایه انس من شده است .

پیامبر فرمود : ای خدیجه بدان این جبرئیل است که به من می گوید : این جنین دختر است و خداوند نسل مرا از او قرار داده و از نسلش امامانی به عنوان جانشین من معین خواهد کرد . (۱)

آری ؛ جهان در انتظار مقدم عالی ترین نمونه زن بود که تاکنون به خود ندیده بود ، که با میلادش برای زنان عالم هستی ، الگو و

اسوه قرار گیرد .

و اینک . . . نزدیک زایمان خدیجه شده ، از زنان عرب درخواست کمک کرد ، اما آنها از روی کینه و دشمنی که با وی داشتند پاسخ منفی دادند و از هر گونه کمک امتناع ورزیدند .

او در این فکر بود که چه کند و چه کسی در این مشکل به کمکش می شتابد . . . ناگهان حضور چهار زن بلند بالای سیاه چهره را که گویا از زنان بنی هاشم بوده باشند ، در خانه احساس نمود .

خدیجه از دیدن آنها لرزه بر اندامش افتاد چرا که تا کنون آنها را ندیده بود . . . یکی از آنها گفت : ای خدیجه ! غم مخور؛ چرا که ما فرستادگان پروردگار تو می باشیم ما خواهران تو هستیم . من ساره و این آسیه دختر مزاحم و آن مریم و آن یکی کلثم خواهر موسی بن عمران است . خدای ما را فرستاد تا در امر زایمان تو را یاری نماییم .

این چهار زن در طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر خدیجه قرار گرفتند ، لحظاتی چند این مولود با سعادت قدم به عرصه گیتی نهاد . . . آن مولود فاطمه بود . . . او بدنیا آمد تا زمین را نورانی کند ، پس از آن که آسمانها را از نور خود منور ساخته بود .

از این روی به هنگام ولادت فاطمه نوری از وجودش پدیدار شد که تمام خانه های مکه را در هاله ای از نور فرو برد و در شرق و غرب عالم هستی جایی نبود که نور فاطمه در آن جا نتابیده باشد .

فاطمه علیهاالسلام را با کوثر شستشو داده و در دو پارچه سفید پیچیده و از او خواستند تا سخن گوید .

فاطمه به اراده پروردگار ، لب به سخن گشوده و رسالت و پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و امامت یازده فرزندش را گواهی داد . (۲)

مورخان سال روز میلاد با سعادت فاطمه را بیستم ماه جمادی امثالی سال پنجم بعثت نگاشته اند .

مرحوم مفید درباره این روز مبارک می نویسد : روز بیستم ماه جمادی الاخر روزی است که فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد گردید و آن روزی است که همه ساله شادی و سرور مؤ منین تجدید می شود ، از این روی مستحب است که در روز میلاد فاطمه علیهاالسلام کارهای نیک انجام پذیرد و صدقه به فقراء و مساکین داده شود . (۳)

شخصیت فاطمه از دیدگاه پیامبر

شاءن و منزلت فاطمه زهرا علیهاالسلام را همین بس که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره اش زیباترین سخنان را بیان فرموده که درباره هیچ یک از زنان عالم چنین چیزی نفرموده حتی درباره همسر و سایر دختران خود .

اینک از میان دهها روایتی که درباره این شخصیت بی نظیر نقل گردیده به چند روایت بسنده کرده سپس به نکاتی در این جهت اشاره ای خواهیم داشت :

۱- فاطمه علیهاالسلام پاره تن پیامبر

بخاری در صحیح خود از ولید از ابن عیینه از عمر بن دینار از ابی ملیکه از مسور بن مخرمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : فاطمهٔ بضعهٔ منی فمن اءغضبها اءغضبنی ؛ فاطمه علیهاالسلام پاره تن من است هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است . (۴)

۲- فاطمه علیهاالسلام قلب پیامبر

حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از تفسیر ثعلبی از مجاهد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روزی آن حضرت از خانه بیرون آمد و در حالی که دست فاطمه علیهاالسلام را گرفته بود ، چنین فرمود : هر که این را می شناسد که شناخته است و هر که وی را نمی شناسد بداند : این فاطمه علیهاالسلام دختر محمد است و او پاره تن من می باشد ، او قلب من است که در بین دو پهلوی

من قرار گرفته است ؛ پس هر که او را آزار دهد مرا آزار داده و هر که مرا آزار دهد خدای را آزار داده است . (۵)

۳- فاطمه علیهاالسلام تار موی پیامبر

جابر بن عبدالله گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : فاطمه علیهاالسلام شعرهٔ منی ؛ فمن آذی شعرهٔ منی ، فقد آذانی فقد آذی الله و من آذی الله لعنه الله ملاء السموات و الارض . (۶)

فاطمه علیهاالسلام تار موی من است و هر که به تاری از موهای من آزار برساند مرا آزار رسانده و هر که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده است و هر که خدا را آزار برساند ، خداوند به اندازه آسمان ها و زمین او را لعنت خواهد کرد .

۴- فاطمه نور چشم پیامبر

ابن فتال نیشابوری ضمن حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که به علی علیه السلام فرمود : یا علی ، آن فاطمه علیهاالسلام بضعهٔ منی و هی نور عینی و ثمرهٔ فؤ ادی . علی جان ؛ فاطمه علیهاالسلام پاره تن من و نور چشم و میوه دلم می باشد . (۷)

۵- فاطمه علیهاالسلام مایه سرور پیامبر

امام حسین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود : فاطمه علیهاالسلام بهجهٔ قلبی وابناها ثمرهٔ فؤ ادی و بعلها نور بصری ؛ فاطمه علیهاالسلام مایه سرور و خوشحالی من می باشد ، همچنین دو فرزندش میوه دلم و همسرش نور چشمم می باشد . (۸)

۶- فاطمه برتر از آسمانها و زمین

و در حدیثی دیگر درباره خلقت فاطمه علیهاالسلام فرمود : پس خداوند از نور دخترم فاطمه علیهاالسلام آسمان ها و زمین را آفرید ، پس آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه علیهاالسلام است و نور دخترم فاطمه علیهاالسلام از نور پروردگار است و دخترم فاطمه علیهاالسلام برتر از آسمانها و زمین است . (۹)

۷- فاطمه برگزیده خداوند

خطیب بغدادی ضمن اشاره به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت چنین روایت کرده که فرمود : همان شبی که مرا به آسمان بردند دیدم که بر درب بهشت چنین نوشته بود : لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی حبیب الله ، و الحسن و الحسین صفوهٔ الله ، فاطمه علیهاالسلام خیرهٔ الله و علی باغضهم لعنه الله (۱۰)

۸- فاطمه یکی از حجت های خدا

طبری در بشارهٔ المصطفی به سند خود از امام زین از پدرش از امیر مؤ منان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : اءنا و علی و فاطمه علیهاالسلام و الحسن و الحسین و تسعهٔ من ولد الحسین حجج الله علی اعداءنا اعداءالله و اءولیاءنا اءولیاءالله ؛ من و علی و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین و نه فرزند از فرزندان حسین حجت های خداوند بر بندگان او هستیم ، دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند . (۱۱)

۹- فاطمه بهترین زنان اءمت

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود : بهترین زنان امتم فاطمه علیهاالسلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است (۱۲)

۱۰- برترین زنان اولین و آخرین

و در روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده چنین آمده : مردان عالم در زمان من علی است و برترین زنان اولین و آخرین فاطمه علیهاالسلام است . (۱۳)

۱۱- اگر تمام خوبی ها مجسم شود

هم چنین درباره شخصیت بی مانند فاطمه علیهاالسلام فرمود : ولو کان الحسن شخصا لکان فاطمه علیهاالسلام بل هی اعظم ؛اگر تمام خوبی ها و فضایل اخلاقی مجسم شود ، شایسته است که فاطمه علیهاالسلام باشد؛ بلکه فاطمه علیهاالسلام والاتر از همه آنها می باشد . (۱۴)

۱۲- فاطمه مریم کبری است

و از جمله بیانات و سفارش هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار به علی داشت این بود؛ علی جان ؛ فاطمه علیهاالسلام امانت خدا و رسولش در نزد تو می باشد ، پس از این امانت خوب نگهداری کن و می دانم که چنین خواهی کرد ، بدان که او مریم کبری است . (۱۵)

۱۳- عزیزترین مردم نزد پیامبر

شیخ طوسی به سند خود از عبدالله بن حارث بن نوفل نقل کرده که گفت از سعد بن مالک شنیدم که می گفت : از رسول خدا شنیدم که می فرمود : فاطمه علیهاالسلام بضعهٔ منی من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی ، فاطمه علیهاالسلام اعز البریهٔ علی ؛ فاطمه علیهاالسلام پاره تن من است هر که او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر که او را آزار دهد مرا آزار داده فاطمه علیهاالسلام عزیزترین مردم نزد من می باشد . (۱۶)

۱۴- محبوب ترین مردم

علامه مجلسی از برخی کتابهای مناقب به سند خود از اسامه نقل کرده که گفت : روزی در مسجد به علی و عباس گذر کردم در حالی که به بحث نشسته بودند ، چون مرا دیدند از من خواستند که از پیامبر صلی الله علیه و آله برای شان اجازه ملاقات بگیرم .

گوید : به رسول خدا عرض کردم : این علی و عباس هستند که اجازه ملاقات می خواهند .

حضرت فرمود : آیا می دانی چه چیزی آنها را به این جا آورده است ؟

گفتم : به خدا سوگند که نمی دانم .

فرمود : اما من می دانم برای چه به این جا آمده اند و سپس اجازه ورود به آنها داد .

پس آن دو وارد شده و پس از سلام و ادای احترام در محضرش نشسته و اظهار داشتند ای رسول خدا کدام یک از افراد خانواده ات در نزد تو محبوب تر هستند ؟ پیامبر پاسخ داد : فاطمه . (۱۷)

اما نکاتی که از روایات گذشته به دست می آید به چند نکته خلاصه می شود : ۱ . پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله عنایت ویژه ای بر تبیین شخصیت فاطمه علیهاالسلام و معرفی او و جایگاه والایش داشتند بدین جهت با بردن فاطمه علیهاالسلام در جمع صحابه و گرفتن دست او به معرفی دختر خود پرداخته ، و او را پاره تن و قلب و تار موی و نور چشم و میوه دل خود دانسته که این مسئله بسیار مهم و قابل مطالعه است .

۲ . از روایات گذشته و ده ها روایت دیگر به دست می آید که فاطمه علیهاالسلام برتر از زنان تمام زنان عالم خلقت می باشد و هیچ یک از آنها در فضیلت و بلندی مرتبه به او نمی رسند ، حتی مریم مادر حضرت عیسی ، و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله در شاءن و مقام فاطمه بهترین پاسخ برای یاوه گویی برخی از ناآگاهان و یا غرض ورزان به مقام والای فاطمه علیهاالسلام است که گاهی از روی ناآگاهی و یا غرض ورزی می گویند ، فاطمه علیهاالسلام همانند یکی از زنان عادی است .

بسی جای تعجب است مگر زنان عادی در زمان پیامبر نبودند ؟ پس چرا این سخنان ارزشمند را درباره یکی از آنها نفرمود و چرا آن همه بر شخصیت فاطمه علیهاالسلام تکیه کرد .

۳ . هیچ گاه از سفارش نسبت به فاطمه علیهاالسلام دریغ نورزیده و پیوسته امت اسلامی را به احترام از وی و رعایت حق او فرا می

خواند .

۴ . نکته پنجم این است که هر جا سخن از فاطمه علیهاالسلام به میان می آورد مسلمانان را به دوستی او و اهلبیت محترمش فرا خوانده و از دشمنی با آنها سخت بر حذر می داشت .

فاطمه و ازدواج با علی

فاطمه و ازدواج با علی

آن روزی که فاطمه علیهاالسلام به همراه علی و سایر فاطمیات مکه را به قصد مدینه ترک گفته و وارد مدینه شد ، درخواست های مکرری از پیامبر صلی الله علیه و آله شده و خواستگاران فراوانی برای وی آمدند ، اما آن حضرت همه آن ها را رد کرد .

ابن شهراشوب می نویسد : ابوبکر و عمر هر یک چند مرتبه از پیامبر صلی الله علیه و آله در خواست ازدواج با فاطمه علیهاالسلام دخت پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را رد می کرد . (۱۸)

روزی آن دو به نزد عبدالرحمن بن عوف که مردی ثروتمند بود ، رفته و اظهار داشتند اموال و ثروت تو از همه قریشیان بیشتر است و اگر چنان چه به خواستگاری دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بروی بر مال و ثروت و آبرویت افزوده خواهد شد ! او نیز به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت تا چنین درخواستی از او بنماید اما باز هم مورد اعتراض قرار گرفت . (۱۹)

نوشته اند : او ضمن خواستگاری از فاطمه علیهاالسلام مهر زیادی را مطرح کرد ، اما پیامبر صلی الله علیه و آله سخت عصبانی شده و به نشانه اعتراض بر این سخن ، سنگ ریزه ای را برداشته ناگهان همان سنگ در دستش شروع به گفتن تسبیح کرد ، سپس آن سنگ را در دامان خود انداخت که در دم تبدیل به در و مرجان شد . (۲۰)

تلاش یاران و خواستگاری علی علیه السلام

برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از سخنان آن حضرت در مورد فاطمه علیهاالسلام که اختیارش در دست پروردگار می باشد ، چنین دریافتند که شاید نظر پیامبر صلی الله علیه و آله به علی باشد ، و علت این که علی دست به این کار نزده ممکن است فقر و تنگدستی بوده باشد .

از این رو ابوبکر به نزد سعد بن معاذ رفته و اظهار داشت آیا دوست دارید تا به نزد علی رفته و از او در خواست کنیم تا از فاطمه علیهاالسلام خواستگاری کند و اگر چنان چه دستش خالی بود او را کمک کنیم ؟ با اظهار موافقت سعد و استقبال از این پیشنهاد هر سه به سراغ علی رفته و او را در باغ یکی از انصار در حال کشیدن آب از چاه یافتند .

چون نگاه علی علیه السلام به آن ها افتاد از روی تعجب پرسید : خبر تازه ای هست ؟ برای چه به این جا آمده اید ؟ ابوبکر گفت : ای ابوالحسن هیچ خصلت خوبی نیست مگر آن که در تو بوده باشد و جایگاه خودت را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از ما می دانی ؟ مقصود ما از آمدن به سوی تو این است که می بینیم اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری دخت پیامبر صلی الله علیه آله خدمت آن حضرت رفته اند ، اما پاسخ رد شنیده اند و می گوید اختیار فاطمه علیهاالسلام در دست خدایش می باشد . علی جان چرا به نزد او نمی روی و فاطمه علیهاالسلام را خواستگاری نمی کنی امید این است که خداوند فاطمه علیهاالسلام را برای تو نگه داشته باشد .

گوید : چشمان علی پر از اشک شد و فرمود : ای ابوبکر مرا به یاد چیزی انداختی که تا کنون در فکر آن نبودم ؛ بخدا قسم ، من فاطمه علیهاالسلام را می خواهم و من کسی نیستم که از مثل فاطمه دخت پیامبر صرف نظر کنم و هیچ چیز جز تنگدستی تا کنون

مانع این کار نشده و آن گاه دست از کشیدن آب برداشته ، به طرف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد .

خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیهاالسلام

علی به طرف حجره ام سلمه که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز در آن جا بود رفته ، درب را کوبید . پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود : علی علیه السلام آمده است ، درب را باز کن تا وارد شود . امام علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد گشته و پس از سلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله در حالیکه سر خود را به پایین انداخته بود ، لحظاتی نشست و همانند کسی که برای کاری آمده ولی شرم از اظهار آن را دارد ، به زمین خیره شده چیزی نمی گوید .

ام سلمه گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که در قلب علی علیه السلام چه گذشته و چه می گذرد . از این رو فرمود : ای ابوالحسن گویا می بینم برای کاری آمده ای ! هر چه می خواهی بگو که برایت انجام خواهم داد .

علی علیه السلام فرمود : پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا ، تو خود بهتر می دانی که خودت مرا از عمویت ابو طالب و از خانه فاطمه بنت اسد گرفتی در حالی که من کودکی بیش نبودم ، مرا به غذای روحیت تغذیه کردی و به آدابت تاءدیب نمودی و در نزد من از نظر شفقت و مهربانی از پدر و مادرم برتر بودی ، خداوند مرا بر دست تو هدایت فرمود . . . اینک دوست دارم حال که خداوند بازوی مرا به وسیله تو محکم گردانیده ، خانه و زندگی و همسری داشته باشم که در کنارش آرامش داشته باشم .

و من بدین جهت این جا آمده ام تا فاطمه علیهاالسلام را از تو خواستگاری کنم . آیا او را به من تزویج می کنی ؟ ام سلمه گوید : دیدم که چهره پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار شادمان گشته و تبسمی در چهره علی کرد . . . (۲۱)

شیخ طوسی در امالی از علی علیه السلام روایت کرده وقتی که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله سابقه و قرابت و خویشی خود را گفتم حضرت فرمود ، یا علی ؛ راست گفتی ، تو برتر از آن هستی که ذکر شود .

گوید : عرض کردم ای رسول خدا آیا فاطمه علیهاالسلام را به من تزویج می کنی ؟ پیامبر پاسخ داد : پیش از تو دیگران آمدند و من به او پیشنهاد دادم اما در هر مرتبه نشان از رضایت در چهره او ندیدم لیک اندکی تو صبر کن تا به نزد او رفته و بازگردم .

سپس از جای برخاسته و بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد ، حضرت زهرا علیهاالسلام به احترام پدر از جای برخاسته و عبا از دوش پیامبر گرفته و نعلین از پایش در آورد . آنگاه مقداری آب وضو آورده و دست و پای پیامبر را شستشو داده و در محضرش نشست .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : فاطمه علیهاالسلام جان ، عرض کرد لبیک لبیک ای رسول خدا ؟ پیامبر فرمود : علی بن ابی طالب را که خوب می شناسی ، از نظر سوابق و خویشی و تقدم در اسلام و . . . من از خداوند خواسته ام که پروردگارم تو را به بهترین بندگان خود تزویج کند . . . حال علی آمده و تو را از من خواستگاری کرده است . نظر تو چیست ؟ فاطمه علیهاالسلام سکوت کرده و در چهره اش آثار رضایت پیدا شد .

اینجا بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جای بر خاسته و در حالی که می فرمود : الله اکبر ! سکوت فاطمه علیهاالسلام نشانه رضایت اوست ، از نزد او بیرون رفت . (۲۲)

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله جواب رد می داد

در این که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواستگاران فاطمه علیهاالسلام پاسخ منفی می داد عللی برای آن گفته شده است :

۱)در ابتدای ورود فاطمه علیهاالسلام به مدینه هنوز او به حد تکلیف شرعی نرسیده بود ، زیرا با در نظر گرفتن این که وی در سال پنجم (۲۳) بعثت به دنیا آمده است و پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳ سال که از بعثت گذشت به مدینه هجرت فرمود فاطمه علیهاالسلام در آن سال ۸ سال داشت ؛ بدین جهت پیامبر خواستگاران را رد می کرده چون فاطمه علیهاالسلام به حد بلوغ نرسیده

بود . (۲۴)

۲)و در برخی روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ خواستگاران اظهار می داشت : من همانند شما بشر هستم و از شما زن گرفته و زن می دهم ، مگر فاطمه علیهاالسلام را که اختیارش در دست پروردگار است . (۲۵)

۳)چون خواستگاران همشاءن فاطمه علیهاالسلام نبودند ، چنان چه علامه مجلسی از عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : یا علی علیه السلام بزرگانی از قریش درباره فاطمه علیهاالسلام به من گله کردند که ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی بر ما دریغ نموده اما او را به علی علیه السلام تزویج کردی . من به آنها گفتم : به خدا سوگند این من نبودم که از شما جلوگیری کرده و به علی تزویج کرده باشم بلکه این خداوند بود که دستور به چنین کاری داده است .

این جا بود که جبرئیل بر من نازل گشته و گفت : ای محمد خدای جل و علا می گوید اگر علی را خلقت نکرده بودم هرگز برای دخترت فاطمه علیهاالسلام همشاءنی روی زمین پیدا نمی شد ، از آدم گرفته تا سایر مردم . (۲۶)

و در گفتگویی که آن حضرت با ام اءیمن داشت باز پیامبر روی همشاءن بودن علی علیه السلام تکیه کرده و فرمود : اءما و الله . یا ام اءیمن لقد زوجتها کفوا شریفا وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین . ای ام اءیمن آگاه باش که من دخترم فاطمه علیهاالسلام را به کفو و همشاءن شرافتمندی شوهر دادم که در دنیا و آخرت صاحب جاه و مقام و منزلتی بوده و از مقربین است . (۲۷)

تعیین مهریه

پس از خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیهاالسلام و پذیرفتن وی و استقبال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این وصلت فرمود : اگر فاطمه علیهاالسلام را به تو تزویج کنم چه چیزی را صداق او خواهی کرد ؟ علی گفت یا رسول الله : شمشیر و اسب و زره و شترم را مهر او خواهم نمود .

پیامبر فرمود : اما شتر و شمشیر و اسب را نگه دار ، زیرا تو رزمنده هستی و از این سه چیز بی نیاز نمی باشی ، و اما زره را چندان نیازی به آن نداری و فقط همان را به عنوان مهریه برای فاطمه علیهاالسلام قرار ده . (۲۸)

سپس به علی فرمود : ای ابالحسن حال بر خیز و زره خود را به فروش رسانده و پول آن را نزد من بیاور تا آن چه را که مناسب حال شماست تهیه کنم .

امام علی علیه السلام گوید : بدین منظور از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمده و زره را به چهار درهم سیاه هجری (۲۹)به عثمان بن عفان فروختم ، وقتی که زره تحویل او داده و پولش را گرفتم ، عثمان ضمن برگرداندن زره گفت : ای ابوالحسن تو به این زره سزاوارتر از من هستی .

عرض کردم : آری ، او گفت : این زره را من به تو هدیه کردم . علی گوید : پس زره و پولش را برداشته و در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادم . (۳۰)

مقدار مهریه فاطمه علیهاالسلام زهرا

در بین مورخان اختلاف هست که مقدار مهریه فاطمه چقدر بوده است ؛ زیرا برخی آورده اند که فقط زره بوده (۳۱)و برخی دیگر علاوه بر زره به چند چیز دیگر اشاره نموده اند و دسته سوم مبلغ مهریه فاطمه علیهاالسلام را به سکه نقره رایج آن زمان گفته اند .

اینک به خلاصه و بررسی این نظریات می پردازیم :

الف) زره حطمیه (۳۲)

امام صادق علیه السلام فرمود : زوج رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام فاطمه علیهاالسلام علی درع له حطمیه تسوی ثلاثین درهما ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را به یک زره حطمیه که ارزش آن به ۳۰ درهم می رسید تزویج کرد . (۳۳)

ب) زره و چند چیز دیگر

و در روایت دیگری مهریه فاطمه علیهاالسلام را علاوه بر یک زره ، یک زیر انداز پوستی و یک پیراهن کهنه که از جنس برد بود می دانند . چنان چه عبدالله بن یعفور از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : ان علیا تزوج فاطمه علیهاالسلام علی جرد برد ، و درع و فراش کان من اهاب کبش . (۳۴)

ج) پول نقد

دسته سوم مبلغی از سکه نقره رایج آن زمان را به عنوان مهریه مطرح کرده اند و نسبت به این مقدار باز سه روایت مختلف نقل شده : امام حسین علیه السلام فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله را به چهارصد و هشتاد درهم به علی تزویج کرد . (۳۵)

هم چنین روایت شده است که چهارصد مثقال نقره بوده و گفته شده پانصد درهم بوده است . (۳۶)

توضیح و بررسی

ظاهرا در این تردیدی نباشد که مهر فاطمه علیهاالسلام از پانصد درهم فراتر نرفته است ، حال یا این پانصد درهم نقره ، پول زره بوده است و یا حاصل مجموع پول زره و چند چیز دیگری که همراه زره به عنوان مهر فاطمه علیهاالسلام قرار گرفت . از این روی اگر چه ظاهرا اختلاف در پول نقد شده است ، اما این قابل توجیه می باشد . زیرا اگر فقط قیمت زره را در نظر بگیریم ممکن است اشکال شود که قیمت زره چهارصد درهم و یا زیر پانصد درهم بوده است . اما با در نظر گرفتن چند چیز دیگر که برد کهنه و زیر انداز بوده باشد ، برابر با پانصد درهم خواهد بود .

علامه مجلسی ضمن یادآوری روایت چهارصد و هشتاد درهم ، و چهارصد مثقال نقره ، و پانصد درهم صحیح تر است و سبب این اختلاف روایت جابر جعفی از امام باقر است که فرمود : کان صداق فاطمه علیهاالسلام برد حبرهٔ و اهاب کبش علی عرار . و روی عن الصادق علیه السلام قال : کان صداق فاطمه علیهاالسلام درع حطمیهٔ و اهاب کبش او جدی ؛ مهریه فاطمه علیهاالسلام پیراهنی بود از کتان بافت یمن و پوستی دباغی نشده و گیاهی خوشبو . هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که صداق فاطمه علیهاالسلام زره حطمیه و پوست دباغی نشده گوسفند یا شتر بود . (۳۷) و دلیل آن که مهر حضرت فاطمه علیهاالسلام از پانصد درهم فراتر نرفته است همانا سیره و روش معصومین بویژه پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله این بود که بر اساس پانصد درهم که به مهر السنهٔ معروف گشت عمل می کردند .

امام جواد علیه السلام به هنگام خطبه و خواستگاری از ام الفضل دختر ماءمون مهر جده اش فاطمه علیهاالسلام را که پانصد درهم بود ، معین کرد . (۳۸) مرحوم صدوق می نویسد : اگر خواستی ازدواج کنی پس بنگر مهری که قرار می دهی از پانصد درهم بیشتر نشود که همان مهر السنهٔ باشد و بر همین مقدار پیامبر صلی الله علیه و آله با همسران خویش ازدواج کرد و بر همین اساس و پایه دختران خود را به شوهر داد ، بدین جهت مهر السنهٔ مبلغ پانصد درهم گشت . . . (۳۹) ممکن است گفته شود با توجه به روایت امام صادق علیه السلام که گفته بود : ارزش زره ۳۰ درهم بوده چگونه با ۴۰۰ درهم سازش دارد ؟ پاسخ می دهیم ؛ اولا در همه روایات به چنین چیزی اشاره نشده که ارزش زره ۳۰ درهم بوده است و با این ممکن است زره به همان مقداری که عثمان خریداری کرد ، ارزش داشته باشد .

و ثانیا ممکن است آن زره قیمتش بیش از ۳۰ درهم نبوده اما عثمان آن را به جهاتی به چند برابر خریده است .

در اینجا علامه مجلسی ضمن بیانی در جمع بین این روایات فرموده : ممکن است بین این روایات به چند وجه جمع کنیم : اول آن که بگوییم زره جزء مهر بوده ، نه تمام مهر .

دوم آن که شاید مراد حضرت این باشد که آن زره امروز بود ، ۳۰ درهم بیشتر ارزش نداشت ، گر چه در آن زمان بهایش بیش از این بوده است .

سوم آن که بگوییم قیمت زره همان ۳۰ درهم بوده است اما حضرت علی آن را به پانصد درهم فروخت .

و چهارم این که برخی از اخبار و احادیث حمل بر تقیه شده است . (۴۰)

تاءمین و تهیه جهیزیه

پس از فروش زره توسط علی علیه السلام و فراهم شدن مهریه فاطمه علیهاالسلام پیامبر صلی الله علیه و آله به چند نفر دستور داد تا لوازم خانه علی و فاطمه علیهاالسلام را خریداری کنند .

امام صادق علیه السلام می فرماید : حضرت مقدار ۳۳۶ یا ۶۶ درهم را جهت تاءمین لوازم منزل فاطمه علیهاالسلام به ام ایمن سپرد تا خریداری کند و مقدار دیگری را به اسماء بنت عمیس داد تا عطر خریداری کند و مقدار دیگری را به نزد ام سلمه سپرد تا برای طعام ولیمه عروسی فاطمه علیهاالسلام مصرف شود . (۴۱) هم چنین شیخ طوسی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت بلال را فراخوانده دست برد و مبلغی از همان پول را گرفته ، به او سپرد و فرمود : برای فاطمه علیهاالسلام عطر خریداری کن و مقدار دیگری را به ابوبکر داد و فرمود : برای فاطمه علیهاالسلام آن چه را که مناسب حال او می بینی از لباس و اثاث خانه خریداری کن ، سپس عمار و برخی دیگر از یاران خود را به دنبالش فرستاده تا به کمک او بشتابند .

پس آن ها هر چه می خواستند خریداری کنند نخست بر او عرضه کرده اگر مصلحت می دانست همان را خریداری می کردند . (۴۲)

صورت جهیزیه فاطمه علیهاالسلام

و آن چه که این چند نفر به عنوان جهیزیه برای فاطمه خریداری کردند ، عبارت بود از : ۱ . یک قواره پیراهن به قیمت هفت درهم .

۲ . یک عدد روسری بزرگ به قیمت چهار درهم .

۳ . یک حوله سیاه خیبری .

۴ . یک تخت خواب که با برگ درخت خرما بافته شده بود .

۵ . دو عدد تشک کتانی از کتان های مصری که درون یکی از آن ها لیف خرما و در درون دیگری پشم گوسفند پر شده بود .

۶ . چهار عدد بالش از پوست میش مکه که از گیاه خوشبویی به نام اذخر پر شده بود .

۷ . یک تخت پرده پشمی .

۸ . یک قطعه حصیر .

۹یک عدد دستاس .

۱۰ . یک عدد طشت مسی برای شستن لباس .

۱۱ . یک عدد مشک چرمی برای کشیدن آب از چاه .

۱۲ . یک بادیه بزرگ برای دوشیدن شیر .

۱۳ . یک ظرف چرمی برای آب .

۱۴ . یک آفتابه گلی لعابی شده .

۱۵ . یک سبوی گلی سبز .

۱۶ . دو عدد کوزه سفالین .

۱۷ . یک قطعه پوست چرمی

۱۸ . یک چادر از پارچه های بافت قطر . (۴۳)

مراسم ازدواج فاطمه علیهاالسلام

یک ماه از ماجرای عقد علی و فاطمه علیهاالسلام می گذشت تا اینکه جعفر و عقیل (۴۴) و بنابر نقل شیخ طوسی ، همسران پیامبر به علی گفتند که در صورت تمایل از آن حضرت بخواهند تا مراسم عروسی را به راه اندازند .

و با اعلام موافقت از سوی علی و رفت و آمد ام اءیمن به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ، نخست ام اءیمن در محضر رسول خدا چنین گفت : ای رسول خدا اگر خدیجه زنده بود امروز در مراسم جشن و عروسی فاطمه علیهاالسلام چشمش روشن می گشت ، این علی است که همسرش را می خواهد .

پس چشم فاطمه علیهاالسلام را به وسیله همسرش روشن بنما و هر دو را جمع نموده و چشم ما را هم به این کار روشن گردان .

پیامبر در پاسخ فرمود : چرا خود علی چنین در خواستی از من نکرده ، چرا که توقع ما از او چنین بود . . . (۴۵) ام اءیمن گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : حال به دنبال علی رفته و او را به نزد من بیاور .

به دنبال فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی علی رفته دیدم که او در انتظار من است ، تا مرا دید پرسید : ای ام ایمن چه کردی ؟ عرض کردم : پیامبر صلی الله علیه و آله در انتظار توست .

علی فرمود : من همان وقت بر خاسته بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که از شرم و حیا از رسول خدا سر به زیر انداخته بودم ، در محضرش نشستم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا دوست داری که همسرت به نزد تو بیاید ؟ من در حالی که سرم پایین بود گفتم : آری پدر و مادرم به فدایت .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من امشب یا فردا شب این کار را انجام خواهم داد . (۴۶)

پس به امیر مؤ منان فرمود : یا علی منزلی را آماده کن تا فاطمه علیهاالسلام را به آن جا منتقل کنی .

علی فرمود : یا رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ منزلی یافت نمی شود مگر منزل حارثهٔ بن نعمان .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : به خدا سوگند ما دیگر از حارثهٔ خجالت می کشیم زیرا بیشتر خانه هایش را از او گرفته ایم . این سخن که به گوش حارثهٔ رسید خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ، عرضه داشت : یا رسول الله صلی الله علیه و آله من و اموالم در اختیار خدا و رسولش هستیم . . . پس فاطمه علیهاالسلام را در شب عروسی در خانه حارثهٔ بن نعمان اسکان داد .

آراستن فاطمه علیهاالسلام

این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به زنان کرد و گفت : چه کسی در این جا حضور دارد ؟ ام سلمه گفت : یا رسول الله صلی الله علیه و آله من هستم و این زینب و این فلان و فلان در این جا نشسته اند .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : برای دخترم و پسر عمویم حجره ای در یکی از خانه ها مهیا کنید .

ام سلمه گفت : در کدام حجره ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : در حجره خودت ، آن گاه دستور فرمود : تا فاطمه علیهاالسلام را برای مراسم عروسی زینت نموده و آرایش دهند . (۴۷)

پس زنان در خانه ام سلمه به چنین کاری مشغول شده و فاطمه علیهاالسلام را برای شب عروسی آماده کردند . (۴۸)

ولیمه عروسی علی و فاطمه علیهاالسلام

سپس به علی فرمود : علی جان ، برای مراسم عروسی غذای خوبی آماده کن و آن گاه فرمود : گوشت و نان از ما باشد و خرما و روغن از تو . (۴۹)

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که چنین دیدند هر یک به توان خود در مراسم جشن علی و فاطمه علیهاالسلام شرکت کرده و هدیه ای برای علی آوردند .

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که گندم را آسیاب کرده و نان بپزند ، و به علی فرمود تا گاو و گوسفند را سر ببرد و خود به کندن پوست آن ها اقدام فرمود .

هنگامی که غذا آماده گردید ، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا شخصی از بالای بام خانه فریاد برآورد که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کنید .

مسلمانان به دعوت آن حضرت به مسجد آمده و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و به برکت وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله در مراسم بیش از چهار هزار نفر از مرد و زن مدینه و در چند نوبت از ولیمه عروسی علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام غذا خوردند . (۵۰)

آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز ظرفها را پر از غذا می کرد و بوسیله عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عقبه به خانه های بی سرپرستان و ضعفا و بینوایان از مسلمانان و از هم پیمانان می فرستاد و در آن روز خانه ای نماند که از غذای عروسی فاطمه علیهاالسلام به آن جا نرفته باشد . (۵۱)

از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله تا خانه علی علیه السلام

روز اول ماه ذیحجه سال دوم هجرت (۵۲) روز بسیار مبارکی بوده چرا که در حقیقت روز شادی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بوده است . روزی که در شب آن ، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را به خانه علی فرستاد .

مورخین درباره کیفیت بردن فاطمه علیهاالسلام نوشته اند : شب که فرا رسید پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان فرمود : بغله شهبایم را بیاور و پس از آماده شدن ، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را بر مرکب خود سوار کرده تا به خانه علی ببرد .

پس سلمان افسار مرکب را در دست گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت سر او قرار گرته بود ، هم چنان که به راه خود ادامه می دادند ناگهان از پشت سر ، سر و صدایی به گوشش رسید ، نگاه کرد دید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند که به همراه گروهی از فرشتگان به زمین فرود آمده اند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای جبرئیل ! برای چه نازل شده اید ؟ در پاسخ گفت : ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ایم تا فاطمه علیهاالسلام را به خانه علی ببریم ، پس جبرئیل تکبیر گفت و میکائیل نیز تکبیر گفت و اسرافیل چنین کرد و سایر فرشتگان به دنبال این سه فرشته تکبیر سر دادند و به دنبال آنها پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفته و در آخر سلمان فارسی آوای تکبیر را سر داد و از آنها پس در مراسم عروسی و بردن عروس به خانه شوهر تکبیر گفتن سنت شد . (۵۳)

هم چنین نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار دستور داد تا به همراه فاطمه

علیهاالسلام بوده و شادی کنان رجز بخوانند و تکبیر بگویند و سخنی که مورد رضای خدا نیست بر زبان جاری نسازند .
جابر گوید : پس فاطمه علیهاالسلام را بر شهبای خود سوار کرده و سلمان افسار آن را به دست گرفته و گرداگرد فاطمه علیهاالسلام هفتاد هزار حوریه در حرکت بودند .
از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و حمزه ، عقیل و جعفر و سایر اهل بیت نیز در پشت سر فاطمه علیهاالسلام در حالی که شمشیرهای خود را کشیده بودند ، به راه افتادند و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دیگر زنان در پیشاپیش کاروان شادی حرکت کرده و ام سلمه و حفصه و معاذه مادر سعد سروده ای می خواندند و در سایر زنان با تکرار مصراع اول شادی خود را اظهار می کردند و سپس تکبیر سر می دادند تا این که داخل علی شدند . (۵۴)

دست فاطمه علیهاالسلام در دست علی علیه السلام

در این که پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار در کجا دست فاطمه علیهاالسلام را در دست علی قرار داد در بین مورخان اختلاف هست برخی آن را در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در برخی دیگر آن را در مسجد می دانند .
شیخ طوسی روایت کرده همین که آفتاب غروب کرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود : دخترم را بیاور . او فاطمه علیهاالسلام را به محضر پیامبر آورد در حالی که از شرم و حیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه های لباسش به زمین کشیده و عرق از پیشانیش سرازیر بود ، در برابر آن حضرت قرار گرفت . رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور علی نقاب از چهره فاطمه علیهاالسلام برداشته و دست فاطمه علیهاالسلام را گرفته و در دست علی قرار داد و فرمود : بارك الله فی ابنهٔ رسول الله ، یا علی نعم الزوجهٔ فاطمه علیهاالسلام و یا فاطمه علیهاالسلام نعم البعل علی ؛ خدای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تو مبارك گرداند ، علی جان فاطمه علیهاالسلام بسیار همسر خوبی است ، ای فاطمه علیهاالسلام علی شوهر بسیار خوبی است . (۵۵)
اما ابن شهراشوب آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بردن فاطمه علیهاالسلام به خانه علی خود به مسجد رفته و نخست علی را فراخواند و سپس فاطمه علیهاالسلام را در آن گاه دو دست دخترش را در دست علی گذاشت . . . (۵۶)

دعای ویژه برای فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام

و سر انجام آن شب پیش از آن . که خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام را ترك كند ، چند دعای ویژه در حق آن دو نموده که هرگز شخص دیگری را در این دعا شریك نساخت از جمله این که فرمود : خدایا این دو بهترین بندگان تو در نزد من هستند ، خدایا ، تو آن ها را دوست داشته باش و فرزندان را بر آن ها مبارك گردان و نگهبانی از سوی خود بر آن ها بگمار و از شر شیطان رجیم نسبت به این دو و فرزندانشان به تو پناه می برم . (۵۷)
اسماء اضافه می کند پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن حال ملاحظه کردم که پیوسته برای هر دو دعا می کرد که هیچ کس دیگری را با آن ها شرکت نمی داد ، او پیوسته دعا می کرد تا وارد حجره خود شد . (۵۸)

چشم اندازی به خانه فاطمه

چشم اندازی به خانه فاطمه

در مدینه منوره ؛ شهر پیامبر ، تنها یك خانه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عشق می ورزید و اهلش را به شدت دوست می داشت . در و دیوار و فضای این خانه از معنویت و نورانیتی خاص ، حکایت داشت .

این خانه روز و شب محل نزول و عروج فرشتگان الهی بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به این خانه احترام می گذاشت که بدون اجازه وارد آن نمی گردید ، هر صبح و شام به آن جا می رفت و پس از کوبیدن در آن ، با صدای بلند بر اهلش سلام می داد .

هنگام خارج شدن از شهر ، آخرین نقطه توقفش در مدینه بود و پس از مراجعت ، اول به سراغ همان خانه می رفت .

آن خانه خانه فاطمه علیهاالسلام بود که این بخش به وصف آن خواهد پرداخت .

ویژگی های خانه فاطمه علیهاالسلام

۱- موقعیت جغرافیایی

این خانه در طرف شرق مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ، هم ردیف دیگر حجره های رسول خدا صلی الله علیه و آله و در وسط آن ها قرار داشت . به گفته نویسنده مدینه شناسی : با توجه به دیگر گفته های ثبت شده ، مسلم است که خانه فاطمه علیهاالسلام بین مربع قبر و ستون تهجد بوده است . (۵۹)

مردی به عبدالله بن عمر گفت : درباره علی بن ابی طالب علیه السلام برایم سخن بگو .

عبدالله گفت : اگر می خواهی بدانی که مقام و منزلت علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه اندازه بود ، پس نظر کن به خانه اش نسبت به خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله ، سپس با دست خود به خانه علی و فاطمه علیهاالسلام اشاره کرد و گفت : این خانه اوست که در وسط خانه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته است . (۶۰)

۲- مساحت خانه فاطمه علیهاالسلام

بتنونی در الرحلهٔ الحجازیهٔ می نویسد : طول خانه فاطمه علیهاالسلام از طرف جنوب ۵/۱۴ ، از طرف شمال ۱۴ متر و از طرف شرق ۵/۷ متر می باشد . (۶۱)

۳- اهدایی خدا و رسول

پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله از همان ابتدای ورود به مدینه در فکر احداث چنین حجره ای برای حضرت فاطمه علیهاالسلام بود . بدین جهت که حجره هایی را در طرف شرق مسجد برای همسران خود احداث کرد ، برای فاطمه علیهاالسلام این حجره را ساخت .

ام سلمه در روایتی که درباره عروسی حضرت فاطمه علیهاالسلام است می گوید : . . . آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دختر خود ، فاطمه علیهاالسلام و همچنین علی علیه السلام را در پیش خود خواند و دست علی علیه السلام را در دست راست و دست فاطمه علیهاالسلام را در دست چپ گرفت و به سینه خود گذارد و در میان دو چشم آن دو را بوسه زد . آن گاه به علی علیه السلام فرمود : علی جان ! خوب همسری داری و به فاطمه علیهاالسلام فرمود ای فاطمه ! تو هم خوب همسری داری . سپس از جای برخاسته و پیشاپیش آن دو راه افتاد تا این که آن دو را به خانه ای که از پیش برای آن ها ساخته بود ، وارد کرد .

سپس هنگام خروج از خانه ، در حالی که دستگیره در را گرفته بود ، فرمود : طهر کما الله و طهر نسلکم . . . خداوند شما و نسلتان را پاک گرداند . (۶۲)

۴- راهی به بیرون جز از مسجد نداشت

از دیگر ویژ گی های این خانه این بود که هیچ گونه راهی به بیرون جز از طریق مسجد نداشت . بدون شک در این کار عنایتی بود . شاید راز این عمل برای مسلمانان آشکار نگردید .

سید محمد باقر نجفی می نویسد : همگی مورخان اذعان دارند که خانه علی در دیگری جز آنچه که به سوی مسجد باز می شد ،

نداشت . (۶۳)

۵- خانه رفیع و پر نور

از دیگر ویژگی های این خانه این است که همانند دیگر مساجد و خانه های پیامبران ، از نورانیت و جلال و شکوه خاصی برخوردار و از خانه هایی بود که قرآن مجید درباره آن ها فرمود :

فی بیوت اذان الله ترفع و یذکر فیها اسمه (۶۴)؛ در خانه هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت)آنها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود .

در روایتی که در ذیل آیه فوق آمده است ، انس از بریده نقل می کند : هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت می کرد ، مردی از جای برخاست و گفت : مقصود از این خانه ها کدام خانه هاست ؟

پیامبر فرمود : خانه های پیامبران . ابوبکر گفت : یا رسول الله ! هذا البیت منها و اءشار الی بیت علی و فاطمه علیهاالسلام . قال نعم و اءفضلها ؛ در حالی که با دست خود به خانه علی و فاطمه علیهاالسلام اشاره می کرد گفت : آیا این خانه از جمله آن خانه ها است ؟ حضرت فرمود : آری . بلکه اءفضل از همه آن ها است . (۶۵)

۶- محل نماز و عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله

خانه فاطمه علیهاالسلام استراحت گاه موقت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دیدار از یگانه گهرش بوده ، جای جای این خانه قدمگاه ، محل نشستن ، محل عبادت و سجده گاه وجود مقدس نبی اکرم بود .

حضرت علی علیه السلام فرمود : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار ما آمد ، ما نیز حریره ای (۶۶) برایش آماده کردیم و ام ایمن هم ظرفی از ماست ، کره و مقداری خرما به ما هدیه کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست ، وضو ساخت ، به سوی قبله ایستاد و مدتی دعا کرد . آن گاه با چشمانی پر از اشک ، سر به سجده گذارد .

هیبت و عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع شد که علت گریه اش را بپرسم . فرزندم حسن ، از جای جست و گفت : پدر جان ! کارهایی را دیدم انجام دادی که پیش از این انجام نداده بودی . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : فرزندم من امروز با دیدن شما آن قدر خوشحال شدم که پیش از این ، چنین شادمانی به من دست نداده بود . اینک جبرئیل آمد و به من خبر داد که همه شما کشته خواهید شد و محل دفن شما هم دور از یکدیگر خواهد بود .

با شنیدن این خبر برای شما دعا کردم .

امام حسین علیه السلام عرض کرد : ای رسول الله ! با این وصف که قبرهای ما از هم جدا می باشد ، پس چه کسی به زیارت قبور ما می آید ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : گروهی از امتم که کمک و صله مرا دوست می دارند . پس در روز قیامت به زیارت این دسته خواهم رفت و بازوانشان را گرفته و آن ها را از گرفتاری ها و سختی های روز قیامت نجات خواهم داد . (۶۷)

۷- زادگاه امام حسن و امام حسین علیه السلام

تردیدی نیست که زادگاه امام حسن ، امام حسین ، زینب کبری و ام کلثوم : در این خانه است اما نسبت به سایر امامان : بعید به نظر می رسد که زادگاهشان در خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام بوده باشد ، زیرا در زمان عبدالملک بن مروان که حسن بن حسن علیه السلام در آن جا سکونت داشت ، او را از خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام بیرون نمودند و خانه را به بهانه توسعه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ویران کردند . (۶۸)

همچنین بعید است که امام زین العابدین علیه السلام هم در آن جا دیده به جهان گشوده باشد ، زیرا آن حضرت در سال (۳۸ هجری . قمری) به دنیا آمد و پدرش امام حسین علیه السلام ، در آن سال همراه حضرت علی علیه السلام در کوفه بود . بنابراین به

نظر می رسد که امام سجاد علیه السلام در کوفه به دنیا آمده باشد اما چنین سخنی را کسی نگفته است .

بنابراین احتمال ها که حضرت امام سجاد علیه السلام در سال (۳۴ ، ۳۵ یا ۳۶هجری . ق)به دنیا آمده باشد ، می توان گفت حضرت در مدینه به دنیا آمده اما باز هم بعید است که در خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام بوده است ، زیرا امام حسین علیه السلام در آن وقت در خانه حضرت فاطمه زندگی نمی کرد .

۸- محل رفت و آمد فرشتگان

امام باقر علیه السلام فرمود : خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام بخشی از حجره پیامبر صلی الله علیه و آله است و سقف آن خانه ، عرش پروردگار می باشد . محل فرود وحی و رفت و آمد فرشتگانی است که هر صبح و شام و هر ساعت و لحظه ، با آوردن پیام در حال آمد و شد هستند . آن جا خانه ای است که هرگز رفت و آمد فرشتگان در آن ، پایانی ندارد . گروهی فرود می آیند و گروه دیگر بالا می روند . پروردگار عالمیان پرده را از آسمان ها برای حضرت ابراهیم علیه السلام کنار زد و به نور باصره اش قوت بخشید ، تا نگاهش به عرش افتاد . همچنین خداوند به دید چشم محمد ، علی ، فاطمه ، حسن ، حسین : قدرت بیشتری داد؛ و آن ها عرش پروردگار را از خانه های خود می دیدند و هرگز سقفی برای خانه هایشان جز عرش پروردگار نمی دیدند . . . . (۶۹)

آری بسیاری از آیات الهی به وسیله ، امین وحی در همین خانه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت . جریان حدیث کسا و آمدن جبرئیل نیز در همین خانه بود . (۷۰)

۹ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله براهل خانه

پس از آن که آیه واءمر اهلک بالصلاهٔ و اصطبر علیها (۷۱)بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت ، آن حضرت چهل روز (۷۲) ، شش ماه(۷۳) ، هشت ماه (۷۴) یا نه ماه (۷۵)در هر صبح و شام به سوی خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام می رفت و دستگیره در خانه را می گرفت و پس از سلام بر اهل آن خانه ، به دستور آیه عمل می نمود و می فرمود : الصلاهٔ یرحمکم الله(۷۶) و سپس این آیه را تلاوت می فرمود : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهرکم تطهیرا . (۷۷)

ابو الحمراء می گوید : چهل روز پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که هر روز صبح به طرف در خانه علی و فاطمه علیهاالسلام می آمد و دستگیره در را می گرفت و می فرمود : السلام علیکم اهل البیت و رحمهٔ الله و برکاته . الصلاهٔ یرحمکم الله . انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۷۸)

قندوزی حنفی پس از ذکر این حدیث می گوید : این حدیث از ۳۰۰نفر از صحابه و یاران پیامبر روایت شده است . (۷۹)

۱۰- بسته شدن در خانه ها جز خانه فاطمه علیهاالسلام

یاران رسول خدا آن گاه که می بینند در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام به مسجد باز می شود ، هر یک از خانه خود دری به مسجد باز می کنند . دیری نگذشت که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که تمام درها باید بسته شود جز در خانه علی علیه السلام . موج اعتراض بالا گرفت اما پیامبر صلی الله علیه و آله قاطعانه بر موضوع پافشاری کرد و تمام درها ، حتی پنجره ها را ، جز در خانه علی علیه السلام بست .

زید بن ارقم می گوید : برخی از یاران از حضرت خواستند که اجازه دهد ، درها همچنان باز بماند . پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود :

به من دستور داده شد که درها ، جز در خانه علی علیه السلام را ببندم . حال می بینم که برخی از شما سخن گفته اید اما این را بدانید که سوگند به خدا ! این من نبودم که در خانه ای را بسته یا باز کرده باشم ، بلکه دستوری بود که من از آن پیروی کردم . (۸۰)

حدیث یاد شده از احادیث مسلم شیعه و سنی است و تا کنون کسی بر صحت آن اشکال نگرفته جز ابن الجوزی که آن را در

ردیف احادیث موضوعه و ساخته رافضی ها خوانده است اما ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری در رد گفته ابن الجوزی اظهار می دارد :

اءخطاء فی ذلک شنیعا فانه سلک فی ذلک رد الاءحادیث الصحیحهٔ بتو همه المعارضهٔ ؛ وی خطای زشتی را در این کتاب مرتکب شده است ، زیرا به بهانه تعارض ، بسیاری از احادیث صحیح را رد کرده است . (۸۱)

۱۱- احترام ویژه امامان

گر چه در زمان معصومین علیهم السلام به ویژه از اواخر زمان امام سجاد علیه السلام به بعد ، خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام را به بهانه توسعه مسجد ویران کردند اما جایگاه خانه معلوم و مشخص بود و مردم بدون هیچ تقیه ای ، نسبت به خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام احترام ویژه ای قائل بودند .

امام جواد علیه السلام هر روز مقارن اذان ظهر ، نخست به زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله می رفت ، سپس به طرف خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام می رفت و کفش های خود را بیرون می آورد و وارد خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام می گشت و در آن جا نماز می گذارد . (۸۲)

نگاهی دیگر

نگاه دیگری که به این خانه می افکنیم ، حیرتمان بیشتر می شود . چرا که در این خانه هرگز از زخارف دنیا و تجمل گرایی چیزی یافت نمی شود ، خانه ای بسیار ساده ، نه فرش قابل ذکری دارد و نه وسائل گران قیمت . اشتباه نشود ، خیال نکنید که حضرت علی علیه السلام فقیر بود و تهی دست ، آورده اند که از دسترنج خود هزار بنده را آزاد کرد ، بلکه این خانواده نمی خواستند غیر از زندگی زاهدانه راه دیگری را در پیش گیرند ، بدین جهت آنچه داشتند یا وقف فقرا و تهیدستان می کردند یا به دیگران می دادند و خود در نهایت ساده زیستی زندگی می کردند . (۸۳)

اینک نیم نگاهی به وسائل این خانه که در حقیقت همان جهیزیه حضرت فاطمه علیهاالسلام بود و در آن چند سال هیچ به آن اضافه نگشته بود خواهیم داشت .

در این خانه علاوه بر چوبی که حضرت علی علیه السلام به دو طرف اطاق جهت آویزان کردن لباس نصب کرده بود ، یک پوست گوسفند که در کف اطاق انداخته ، یک بالش که داخلش را از لیف خرما پر کرده بود چیز دیگری جز جهیزیه حضرت فاطمه علیهاالسلام نبود . (که صورت جهیزیه پیش از این ، در بحث مراسم ازدواج از نظرتان گذشت)

سرنوشت خانه فاطمه علیهاالسلام

متاءسفانه ، این خانه و ساکنانش پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مورد بی مهری امت قرار گرفت و دست خوش حوادث ناگواری شد .

خانه ای که در و دیوارش بوی رسول الله صلی الله علیه و آله از آن به مشام می رسید و زمین و محرابش یادآور سجده های طولانی یگانه یادگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود نه تنها فقط در آن خانه را بستند و بر خلاف سفارش آن حضرت مردم را از فیض برکات آن خانه و اهلش محروم ساختند ، بلکه برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام مورد هجوم ناجوانمردانه عده ای کینه توز و فرصت طلب قرار گرفت و سرانجام در زمان عبدالملك بن مروان ، به بهانه توسعه مسجد ، ساکنان آن را بیرون کردند و در خانه را ویران ساختند .

تعجب این جا است که آن ها با مشاهده آن همه عطوفت و مهرورزی ها و احترام فوق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اهل

بیت خود به ویژه نسبت به فاطمه علیهاالسلام چگونه مردان کینه توز و فرصت طلب را جهت بیعت گرفتن از علی علیه السلام روانه خانه فاطمه علیهاالسلام ساختند . آنان مگر حضرت فاطمه علیهاالسلام را نمی شناختند که با بردن آتش (۸۴)هم در خانه را سوزاندند(۸۵) و شکستند(۸۶) ، هم پهلو(۸۷)و حرمت صاحب خانه را . (۸۸)

در این خانه که آن را هاله ای از غم و مظلومیت فرا گرفته ، دو قبر مجهول و گمشده و یک محراب قرار دارد . قبر اول ، قبر محسن پنجمین فرزند حضرت علی و فاطمه علیهاالسلام است و گویا در پای در خانه دفن گودید . قبر دوم احتمالا قبر فاطمه علیهاالسلام و یک محراب که برای همگان قابل رؤ یت است و روزی این محراب محل نماز ، سجده و دعای حضرت فاطمه علیهاالسلام زهرا علیهاالسلام بود .

جای بسی تعجب است که آن خانه ای که در زمان عبدالملک بن مروان به بهانه توسعه مسجد پیامبر خراب می شود ، امروزه در محاصره نرده های آهنین قرار گرفته است .

فاطمه اسوه حیات زیبا

فاطمه اسوه حیات زیبا

انسانهای پاک سرشت در پی یک زندگی پاک و حیات طیب هستند که زیباترین نماد آن را می توان در زندگانی رهبران دینی جستجو کرد .

فاطمه ، از آن مربیان و معلمان اخلاق است که بشر می تواند زندگی او را به عنوان بهترین الگو برای رفتار و معاشرت خود قرار دهد .

آن چه در پیش رو دارید اشاره ای است کوتاه و گذرا از ایمان ، عبادت ترس از خدا و روز قیامت و اخلاق و روش معاشرت او که به اختصار از آن یاد می شود .

۱-تهجد و عبادت

پیشتاز میدان عبادت و بندگی خدا

در این نه سالی که فاطمه علیهاالسلام در خانه علی بود اگر چه برای او یک دوران پر خاطره به حساب آمد ، اما هرگز او را از هدف اصلی یعنی رسیدن به معبود و معشوق خود باز نداشت .

او همانند پدرش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جزو پیشتازان میدان عبادت و بندگی خدا بود و به گفته حسن بصری : لم یکن فی هذه الاءمهٔ اءزهد و لا اءعبد من فاطمه علیهاالسلام ؛ در این امت عابدتر از فاطمه علیهاالسلام و زاهد تر از او نداریم ! (۸۹)

و همو گوید : وی آن قدر نماز می خواند و خدا را عبادت می کرد که دو پای مبارکش ورم می کرد . پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله این حالت تحسین آمیز و اعجاب برانگیز فاطمه علیهاالسلام را در اشکال مختلف بیان می داشت :

الف) وجود فاطمه علیهاالسلام مملو از ایمان است

ابن شهرآشوب از محمد بن علی بن الحسین روایت کرده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله سلمان را برای رساندن پیامی به خانه فاطمه فرستاد سلمان گوید : پس از درنگی کوتاه پشت در خانه فاطمه علیهاالسلام به وی سلام گفتم . پس صدای فاطمه

علیهاالسلام را از داخل خانه شنیدم که قرآن می خواند و در فضای بیرون ، دستاس در حال چرخیدن بود . گوید : به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتم و ماجرا به او گزارش کردم آن حضرت تبسمی کرد و فرمود : یا سلمان ، ان ابنتی فاطمه علیهاالسلام ملاء الله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها . . . ای سلمان ! خداوند قلب و اعضا و جوارح دخترم فاطمه علیهاالسلام را تا فرق سرش سرشار از ایمان کرده ، دخترم خود را در اطاعت و عبادت خدا قرار داده و خداوند فرشته ای را به نام زوقابیل جبرئیل فرستاده تا به جای او دستاس را بگرداند . (۹۰)

ب) سلام فرشتگان به فاطمه علیهاالسلام

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : و اما دخترم فاطمه ، پس او سیده زنان عالمیان از اولین و آخرین است . هنگامی که در محراب عبادت ایستد ، هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقربین بر او سلام گفته و همان ندایی را که به مریم می گفتند به فاطمه علیهاالسلام می گویند ، که : ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین . (۹۱)

ج) منزلت خداوندی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از عظمت فاطمه علیهاالسلام و از چگونگی عبادت و تهجد و راز و نیازش باز چنین پرده برداشته و ندای خداوند به فرشتگان را این چنین بیان می کند : یا ملائکتی انظروا الی اءمتی فاطمه علیهاالسلام سیدهٔ امائی ، قائمهٔ بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی و قد اءقبلت بقلبها علی عبادتی و اءشهدکم اءنی قد اءمنت شیعتها من النار ؛ فرشتگانم به فاطمه علیهاالسلام بنگرید که چگونه در مقابل من ایستاده و از ترس من اعضای بدنش می لرزد و من قلبش را به عبادت خودم مشغول کرده ام ، شاهد باشید که من دوستان و شیعیان او را از آتش جهنم ایمن کردم . (۹۲)

۲–ترس از روز قیامت

حضرت زهرا علیهاالسلام به شدت از روز قیامت و سختی آن نگران بود و از پدر بزرگوارش درباره چگونگی زنده شدن و احوال روز قیامت سؤ الات بسیاری می نمود .

علامه مجلسی می نویسد هنگامی که آیه و ان جهنم لموعدهم اءجمعین لها سبعهٔ اءبواب لکل باب منهم جزء مقسوم (۹۳) بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت آن حضرت بشدت گریست و یارانش نیز بر اثر گریه آن حضرت گریستند اما کسی نمی دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله چرا می گرید ، و جبرئیل چه چیزی را بر او نازل کرده که باعث گریه فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و از طرفی هیچ کس یارای سخن گفتن با آن را حضرت نداشت . یاران چون می دانستند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهش به فاطمه علیهاالسلام می افتد شاد می گردد ، یکی از اصحاب به خانه فاطمه رفت تا وی را از این ماجرا و گریه پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر سازد ، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر برآشفت و در حالی که خود را به یک چادر کهنه که دوازده جای آن را با لیف خرما وصله کرده بود پوشانیده ، خانه را به قصد مسجد و دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله ترک گفت . همین که سلمان فارسی چشمش به چادر فاطمه افتاد گریست و گفت واحزناه . . . بر تن دختران قیصر و کسری لباسهای سندس و ابریشم می باشد اما دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط یک چادر پشمینه کهنه داشته باشد ! !

هنگامی که فاطمه علیهاالسلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد ، با دیدن آن حالت از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست پدر را آرام کند بدین جهت گفت : ای رسول خدا سلمان از لباسی که من دارم شگفت زده شده است و آن خدایی که تو را به

پیامبری برانگیخت پنج سال است که با علی علیه السلام زندگی می کنم و جز پوست گوسفندی که روزها علف شترمان را روی آن می ریزیم و شبها زیرانداز ما می باشد چیز دیگری نداریم ، سپس فرمود : پدر جان جانم فدایت باد چه چیز تو را به گریه درآورده است ؟ !

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فاطمه علیهاالسلام آن چه را که جبرئیل بر او نازل کرده بود بر دخترش تلاوت کرد .

فاطمه علیهاالسلام از شدت ترس و وحشت با صورت بر زمین افتاد در حالی که می فرمود : وای پس وای پس وای ، وای بر کسی که وارد دوزخ شود .

سلمان که چنین دید از وحشت گفت : ای کاش گوسفندی بودم که گوشت مرا می خوردند و پوست مرا پاره پاره می کردند و هرگز نامی از آتش جهنم نمی شنیدم .

ابوذر گفت : ای کاش مادرم نازا بود و مرا نمی زایید که نام آتش را بشنوم .

مقداد می گفت : ای کاش پرنده ای بودم که بر من حساب و کتاب و عقابی نبودم و نام آتش را نمی شنیدم ، علی علیه السلام نی فرمود : ای کاش مادرم مرا نمی زایید و نام آتش را نمی شنیدم ، پس دست بر سر می گذاشت و می گفت : وای از دوری راه و کمی توشه در سفر آخرت . (۹۴)

۳-انس با قرآن کریم

توجه ویژه حضرت زهرا به قرآن کریم در طول زندگی خود درس دیگری را به شیفتگان این کتاب آسمانی می دهد . گاهی اوقات که امام علی علیه السلام از مسجد به منزل می آمد ملاحظه می کرد ، همان آیاتی که لحظاتی قبل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بر زبان فاطمه علیهاالسلام جاری است ، با کمال تعجب می پرسید این آیات از چه راهی به شما رسیده است در حالی که لحظاتی بیش نیست که این آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ؟ !

فاطمه علیهاالسلام در پاسخ می فرمود : فرزندت حسن آنها را برایم تلاوت کرده است . (۹۵)

و در روایت دیگری آمده است که حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود : حبب الی من دنیاکم تلاوة کتاب الله و النظر فی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و الانفاق فی سبیل الله ؛ سه چیز از دنیای شما را دوست دارم : تلاوت قرآن کریم ، نگاه به چهره مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و انفاق در راه خدا . (۹۶)

و پیش از این گذشت که وقتی سلمان فارسی جهت رساندن پیامی از پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیهاالسلام رفته بود ، صدای قرآن خواندن فاطمه علیهاالسلام را از درون خانه شنیده و برای پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش داد . (۹۷)

۴- دعا برای دیگران

حضرت فاطمه علیهاالسلام چگونه سخن گفتن با خدا و چگونه دعا کردن را به آیندگان آموخت ، او همیشه دعا می کرد و همه چیز از خدا می خواست اما نه برای خود ، فاطمه علیهاالسلام حتی در دعا کردن نیز ایثار می کرد و همه را بر خود مقدم می داشت .

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود : مادرم فاطمه علیهاالسلام را در شب جمعه ای دیدم که پیوسته در حال رکوع و سجود بود تا این که صبح دمید و شنیدم که مؤ منین و مؤ منات را نام می برد و بسیار برای آنان دعا می کرد ، اما ندیدم حتی یکبار برای خودش دعا کند ، از روی تعجب گفتم : مادر ، چرا برای خودت دعا نمی کنی و از خدا چیزی نمی خواهی ، همان گونه که برای دیگران دعا می کنی ؟ !

مادرم در پاسخ فرمود : یا بنی الجار ثم الدار ، فرزندم اول باید همسایه را در نظر گرفت . (۹۸)

۵- احترام فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله

بر پیامبر نازل گشت ، حضرت فاطمه علیهاالسلام پدر را یا رسول الله خطاب می کرد .
امام حسین علیه السلام از مادرش فاطمه زهرا نقل می کند که فرمود :
از آن روزی که این آیه بر پیامبر نازل گشت ، هیبت آن حضرت مانع شد که او را پدر خطاب کنم ، از اینرو می گفتم : یا رسول الله . چون پیامبر این برنامه را از من مشاهده کرد ، فرمود : دخترم ! این آیه در باره تو و اهل بیت تو نازل نگشته است ، زیرا تو از من هستی و من از تو می باشم ، بلکه این آیه درباره اهل جفا و متکبران نازل گشته که احترام مرا نگه نمی دارند . دخترم ! تو مرا با همان کلمه پدر خطاب کن که برای آرامش قلب من بهتر و به خوشنودی خداوند نزدیک تر است . سپس پیشانی مرا بوسید و مقداری از آب دهان خود به من مالید که از آن پس هرگز نیاز به عطر پیدا نکردم . (۹۹)
شیخ مفید به نمونه دیگری از احترام فاطمه علیهاالسلام به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند که در بخش خواستگاری از فاطمه علیهاالسلام بیان شد .

۶- سبقت در اسلام

حضرت زهرا علیهاالسلام به پیروی از سنت حسنه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار اهمیت می داد .
در حدیث آمده است که شخصی گفت : بر حضرت فاطمه وارد شدم تا مرا دید سلام کرد و در این امر نیکو بر من پیشی گرفت ، سپس فرمود : چه چیز تو را به این جا آورده است ؟
عرض کردم : به جهت بدست آوردن خیر و برکت .
فاطمه علیهاالسلام فرمود : پدرم مرا خبر داد که هر کس سه روز بر من و یا پدرم درآید و سلام کند ، خداوند بهشت را بر او واجب می گرداند . (۱۰۰)

۷- تحمل سختی های زندگی

در روزهای نخست شکل گیری حکومت اسلامی در مدینه ، مشکلات فراوان و طاقت فرسایی بر مسلمانان وارد شد . بسیاری از مهاجرین و انصار با تنگدستی روزگار می گذراندند ، به یقین با وجود این حالت رقت بار که برای حفظ اسلام و پیروی از پیامبر پیش آمده بود هرگز برای انسانهای با تقوا و دین دار قابل قبول نبود که خود در بهترین شرایط زندگی کنند و دیگر مسلمانان را به حال خود رها سازند .
بدین جهت حضرت زهرا علیهاالسلام که از نزدیک شاهد این مسائل بود چگونه می توانست چیزی بگوید در حالی که علی نیز یکی از همان تهی دستان بود که همانند سایر مسلمانان زندگی می کرد و اگر هم بر چیزی دست می یافت ، دیگران را بر خود مقدم می داشت .
تا چند سال وضع به همین منوال سپری شد ، علی و فاطمه زیراندازی به جز یک پوست گوسفند که روی آن می خوابیدند نداشتند ، با این حال فاطمه علیهاالسلام صبر کرد و سختی های زندگی را به خاطر خدا و پدر و شوهر خویش تحمل کرد پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن با خبر بودن از وضع معیشتی علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام پیوسته دختر خود را به صبر و شکیبایی در برابر مشکلات زندگی فرامی خواند .
انس گوید : روزی فاطمه علیهاالسلام خدمت پدر آمده ، عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله من و پسر عمویم زیراندازی

جز یک پوست گوسفند نداریم ، که شبها ما از آن استفاده نی کنیم و روزها علف شترمان را روی آن پهن می نماییم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : دخترم صبر کن زیرا موسی بن عمران علیه السلام ده سال از روزهای زندگی خود را سپری کرد در حالی که چیزی جز یک عبای قطوانیه نداشت . (۱۰۱)

همچنین نقل شده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به دعوت ابوایوب به منزل او رفتند ، حضرت مقداری از گوشت را بر داشت و در قرص نانی گذارده به ابوایوب فرمود : این را به خانه فاطمه علیهاالسلام برسان ؛ زیرا چند روز است که از چنین غذایی استفاده نکرده است . (۱۰۲)

جابر انصاری گوید : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله چشمش به فاطمه افتاد در حالی که عبایی از پشم شتر بر سر افکنده و با دو دست خود آرد می کرد ، و فرزند خود را نیز شیر می داد . پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدن این منظره متاءثر شده و در حالی که اشک بر گونه هایش جاری بود ، فرمود : دخترم پیش از شیرینی آخرت تلخی دنیا را بچش .

فاطمه علیهاالسلام عرض کرد : یا رسول الله صلی الله علیه و آله خداوند را در برابر نعمتهایش ستایش می کنم و بر نعمتهای ظاهری اش شکر گزارم . (۱۰۳)

۸- پاسخ به پرسش های مذهبی

حضرت فاطمه علیهاالسلام به عنوان یک مبلغه دین از توان بالایی برخوردار بود .

از نظر علم جز با امام معصوم هرگز قابل مقایسه نیست و از نظر اخلاق و برخوردها باید وی را با پدر بزرگوارش مقایسه کرد . آن حضرت روش برخورد با مردم و به خصوص کسانی که در حوزه دین ابهاماتی داشتند ، از پدرش یاد گرفته بود .

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود : زنی نزد حضرت فاطمه شرفیاب شد و گفت : من مادر ضعیفی دارم که در مورد نماز دچار اشتباهی گردیده و مرا نزد شما فرستاده تا از شما مشکل او را سؤ ال کنم . حضرت فاطمه جواب مسئله او را داد . وی بار دوم و سوم آمد و پرسید و پاسخ گرفت و این عمل تا ده بار تکرار شد و باز هم فاطمه زهرا علیهاالسلام جواب سؤ ال او را بیان کرد . آن زن از این همه رفت و آمدهای پی در پی شرمنده شد و گفت : بیش از این شما را به زحمت نمی اندازم و دیگر سؤ ال نمی کنم .

صدیقه طاهره فرمود باز هم بیا و هر چه سؤ ال داری بپرس سپس ادامه داد اگر کسی را روزی اجیر نمایند که بار سنگینی را تا ارتفاعی بالا ببرد ولی در مقابل بعنوان اجر و مزد به وی صد هزار دینار طلا بدهند آیا در مقابل چنین اجرتی این بار سنگین برایش دشوار خواهد بود ؟ آن زن پاسخ داد : نه .

حضرت فرمود : هر مسئله ای که پاسخ می دهم خداوند بیش از فاصله بین زمین و عرش که پر از لؤ لؤ و جواهر شده باشد به من پاداش می دهد . پس مسلم است که تو هر قدر سؤ ال کنی برای من هیچ گونه ناراحتی ایجاد نخواهد کرد . از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : روز قیامت که علمای شیعیان ما محشور می گردند به میزان دانش شان به آنان خلعت های گرانبهایی داده می شود و میزان خلعت ها با میزان تلاشی که برای ارشاد بندگان خدا نموده مناسبت دارد تا جایی که به یکی از آنان هزار زیور از نور هدیه می دهند .

آن گاه منادی از سوی پروردگار ندا می دهد : ای کسانی که ایتام آل محمد را سرپرستی کردید و ای آنان که در هنگام نبود پدران این ایتام که ائمه اطهار باشند آنان را محافظت و مراقبت می کردید ، اینان همان شاگردان شمایند ، همان یتیمانی که سرپرستی و نگهبانی شان نمودید و با علوم خود ، آنان را شاداب و با طراوت کردید ، پس آنان به مقدار علمی که به شاگردان خود داده اید ، از سوی خدا به آنان خلعت دهید ، پس آنان به شاگردان خویش به مقدار درسی که به آنها در دنیا داده بودند خلعت می دهند حتی برخی از این شاگردان نیز به شاگردان خود خلعت می دهند و از سوی خدای تبارک و تعالی امر می شود که

به معلمان ، دو برابر آن چه به شاگردان خود خلعت داده اند خلعت داده شود .

پس حضـرت فاطمه علیهاالسـلام فرمود : یک نخ از این خلعت های آخرتی از آن چه که خورشـید یک میلیون بر آن بتابد با ارزش تر است . (۱۰۴)

۹- التزام به تعهدهای اخلاقی

بسیاری از انسان ها در موقع تبیین برخی از ارزش ها و طرفداری از آن ، خوب سخن می گویند ، اما نوبت به مرحله عمل می رسد ، معلوم می شود که همه اش حرف بوده و بس . امـا این اصل ارزشـی یعنی تطابق گفتار و کردار در زنـدگی معلمان اخلاقی همچون فاطمه علیهاالسلام جایگاه بسیار مهم و ویژه ای دارد .

گویند : وقتی که قرار شد پیامبر صلی الله علیه و آله یک اسیر زن را به فاطمه هبه کند تا در کارهای خانه او را کمک نماید ، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از اسرای ساحل بحر را خانه دخترش فرستاد و سفارش فرمود : تا با او مدارا شود .

هنگامی که فاطمه علیهاالسـلام این سـفارش را از پدر شـنید ، به پدر گفت : ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله ! کارهای خانه یک روز بـا مـن باشـد و یـک روز بـا او و در مرحلـه عمـل نیز چنین کرده و تـا آخر بـدان پـای بنـد بـود . سـلمان گویـد : روزی فـاطمه علیهاالسـلام نشسـته بود : و در برابرش دستاس گذارده بود ، و جو آرد می کرد و دست های آن حضرت زخمی شده بود ، از سوی دیگر حسـین علیه السـلام در گـوشه خـانه از گرسـنگی به خود می پیچیـد ، عرض کردم : ای دختـر رسول الله صـلی الله علیه و آله ! دستهایت زخم شده است . چرا بعضی کارها را به فضه واگذار نمی کنی ؟ !

فرمود : پـدرم به من سـفارش کرده که کارهـای خـانه یـک روز بـا من باشـد و یک روز به عهـده او ، و دیروز نوبت او بوده است .

سلمان گوید : عرض کردم . . . اجازه دهید یا جو را آرد کنم و یا حسین علیه السلام را آرام نمایم ؟

فرمود : من به آرام کردن حسـین علیه السـلام شایسـته ترم ، تو جو را آرد کن . مقـداری از جو را آرد کردم تا این که صـدای اقامه پیامبر صـلی الله علیه و آله به گوش رسـید ، در نماز جماعت پیامبر صـلی الله علیه و آله شرکت نمودم و پس از نماز ، ماجرا را برای علی نقل کردم .

حضرت گریان به خانه رفت اما مدتی نگذشت که شاد و خندان به مسجد برگشت . پیامبر صلی الله علیه و آله جریان را از علی علیه السـلام پرسـید ، در جواب فرمود : بر فاطمه علیهاالسـلام وارد شدم دیدم به پشت خوابیده و حسـین هم روی سینه اش به خواب رفته است و آسیاب و هم بدون آن که کسی آن را بگرداند می چرخد .

رسول خـدا فرمود : مگر نمی دانی در روی زمین فرشـتگانی است که در حـال گردش انـد و تـا روز قیامت ، محمـد و آل محمـد را خدمت می کنند . (۱۰۵)

روشن است که فـاطمه علیهاالسـلام از اول می تـوانست چنین قراری را نگـذارد و اگر گـذاشت ، گـاهی بخـاطر رسیدگی بیشـتر به فرزندان و یا در حالات ویژه به تعهد خود عمل نکند و یا درخواست کمک بنماید ، چرا که او نه سوگند یاد کرده بود و نه از لحاظ شرعی ملزم به رعایت چنین تعهـدی بوده ؛ زیرا این مسئله فقط یک تعهد اخلاقی بود ، اما می بینیم که حضـرت هرگز این این عهد را نشکست و تا آخر به آن پای بند بود .

۱۰- خوشحالی از کم شدن بار مسئولیت

آورده انـد روزی علی و فـاطمه علیهاالسـلام به خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمـده درخواست کرده تـا برنامه زنـدگی و خدمات در خانه را برای هر یک معین بفرماید .

پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را به خدمت در درون خانه گماشت و آن چه مربوط به بیرون از خانه بود به علی واگذار کرد . فاطمه که از این تقسیم صحیح و حساب شده بسیار خوشحال گشته بود ، گفت : فلا یعلم ما داخلنی من السسرور الا الله باکفائی رسول الله صلی الله علیه و آله تحمل رقاب الرجال ؛ فقط خدا می داند ، چقدر خرسندم از این که می بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از کارهایی که فقط از عهده مردان بر می آید معاف داشت . (۱۰۶)

نا گفته نماند این تقسیم بدان معنا نبود که دیگر علی در منزل دست به هیچ کاری نزند و یا فاطمه علیهاالسلام در کارهایی که مربوط به تاءمین معاش و زندگی است به علی علیه السلام کمک نکند ، بلکه بر اساس برخی از روایات ، هم علی علیه السلام در خانه به کمک زهرا علیهاالسلام می شتافت و گاهی خانه را جارو می زد و گاهی فاطمه برای تاءمین معاش به کمک علی علیه السلام می شتافت و در مقابل ریسیدن پشم برای مردم ، قدری جو می گرفت و از آن نانی تهیه می کرد .

۱۱- خدمت بی منت

در طول سالی که فاطمه علیهاالسلام در خانه علی علیه السلام بود با داشتن چهار فرزند خردسال (جز در سال های آخر که خادمه ای برای آن حضرت معین شد) تمام کارهای خانه را خودش انجام می داد . فاطمه علیهاالسلام علاوه بر بچه داری خود از چاه آب می کشید و جو آسیاب می کرد ، اما اظهار خستگی نکرده ، و هرگز به خاطر چنین کارهایی بر شوهر منت نگذاشت و یا از کار کردن در خانه استنکاف نکرد و از زیر بار مسئولیت شانه خالی ننمود .

فاطمه علیهاالسلام آن محبوبه خدا و پیامبری است که امیرمؤ منان علیه السلام درباره فضایل و سجایای اخلاقی اش به مردی از بنی سعد فرمود : آیا مایلی مطلبی را از خودم و از فاطمه علیهاالسلام برای تو بگویم ، او محبوبترین و عزیزترین خلق در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود . او آنقدر با مشک آب از چاه کشید تا آن که در سینه اش اثر گذاشت و آن قدر با دستاس آرد کرد ، تا آن که هر دو دستش سفت و سخت شد ، و آن قدر خانه را نظافت کرد ، تا آن که پیراهنش غبار آلود شد ، و آن قدر آتش در زیر دیگ روشن کرد که لباسش سیاه رنگ گردید و این کارهای دشوار به وی آسیب فراوان وارد می آورد . روزی به فاطمه علیهاالسلام گفتم : چه خوب است نزد پدرت رفته و از آن حضرت بخواهی که خدمتگزاری برایت معین نماید تا این خدمات را انجام دهد فاطمه علیهاالسلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت ولی گروهی در نزد آن حضرت نشسته بودند ، لذا از گفتن حاجتش خودداری کرد و برگشت . (۱۰۷)

فاطمه الگوی حیا و عفاف

فاطمه الگوی حیا و عفاف

تا کنون به نام و تاریخچه بسیاری از زنان در جهان اسلام و یا حتی جهان بشریت برخورد کرده ایم ، اما موفقیت هر یک از آن ها در یک جهت و بسیار محدود بوده و در مقایسه با یکدیگر ، مشاهده می کنیم هیچ کدام جامع تمام صفات و کمالات اخلاقی و علمی نبوده اند . اما دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام خود به تنهایی جامع تمام صفات انسانی و کمالات اخلاقی است ، چرا که به شهادت پدر بزرگوار و اولاد طاهرینش ، آیینه تمام نمای رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پاره تن او و حجت بر اوصیایش بوده است .

سیره و روش فاطمه علیهاالسلام بزرگترین درس برای همگان است که تطبیق و پیاده کردن آن ، سعادت و کامیابی را در پی خواهد داشت .

فاطمه علیهاالسـلام مجسـمه زهد ، پارسایی ، اخلاق و بزرگواری ، اخلاص و ایثار ، حجب و حیا عفت و پاکدامنی و صدها خصـلت خوب انسانی بوده است که در این درنگ کوتاه به نشانه هایی از حیا و عفت این بانوی کرامت و فضیلت می پردازیم :

فاطمه علیهاالسلام معدن حجب و حیا

زندگی افتخارآمیز فاطمه علیهاالسلام پر از این نشانه ها است و آن ها گواهند که وی چقدر با حجب و حیا بوده و به این امر اهمیت می داده است .

فاطمه علیهاالسـلام نه فقط در مسائل دنیوی از حریم حیا پاسداری می کرد ، بلکه حتی پس از مرگ خود حاضر نبود بدن پیچیده به کفنش در مقابل دیدگان نامحرم قرار گیرد و یا در آخرت همانند دیگر انسانها با بدن برهنه وارد صـحنه قیامت و محشـر کبری شود و تا این دو امر برایش تضمین نشد از اضطراب و دلهره بیرون نیامده و مرگ برایش گوارا نبود .

گفتگوی فاطمه علیهاالسلام و درخواست از اسماء

در صـدر اسـلام چنین رسم بود ، هنگـامی که مرد یـا زنی از دنیـا می رفت ، پس از غسل و کفن ، او را روی تخته ای قرار داده و با کشیدن پارچه روی میت او را تا محل دفن تشیع می کردند .

این منظره که برای فاطمه علیهاالسـلام بسیار زشت و زننده بود ، به هیچ وجه حاضر نبود ، که پس از مرگش این گونه حمل گردد ، چرا که هیکل زن اگر چه پوشیده بود ، اما کاملا پیدا بود .

بـدین جهت در اواخر عمرش بـا گفتگـویی که بـا اسـماء داشت ، این مسـئله را مطرح کرده و فرمود : ای اسـماء؛ من زشت می دارم آنچه را که با جنازه زنان انجام می دهنـد که فقط پارچه ای به روی زن می کشـند؛ اسـماء گفت : من در حبشه چیزی دیدم و مایلم شبیه آن را برای شـما نشان دهم . آن گاه چند چوب تر و تازه درخت خرما را طلبیده و آنها را خم نموده و پارچه ای برویش کشید . فـاطمه علیهاالسـلام از این کـار بسـیار شاد شـد و فرمود : چقـدر خوب و زیبا است . (۱۰۸) چرا کـه زن از مرد شـناخته نمی شـود . (۱۰۹)

اسماء گوید : فاطمه علیهاالسلام با دیدن این نعش ، خنده بر لبانش ظاهر شد چهره اش خندان نشد مگر همان وقت . (۱۱۰)

و در نهـایت بـا تحسـین این کـار از اسـماء خواسـتند که شبیه آن را برای او درست کننـد ، سـپس فرمود : مرا مسـتور و پنهـان کن ، خداوند تو را از آتش جهنم مستور کند . (۱۱۱)

نمونه ای دیگر از حیای فاطمه

فاطمه علیهاالسـلام پرسشـهای زیادی از پدر داشتند و از جمله آن ها نحوه برانگیخته شدن انسانها در روز قیامت بود ، چرا که فاطمه علیهاالسلام از روز قیامت هول عظیمی در دل داشت .

گوید : روزی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم : آیا اهل دنیا روز قیامت برهنه اند ؟

فرمود : آری ای دخترم .

گفتم : آیا من هم برهنه ام ؟

فرمود : آری شما هم ولی آن جا کسی به کسی توجه ندارد .

گفتم : وا سواءتاه ، یومئذ من الله عزوجل ؛ چقدر جای شـرمندگی است ، آن روز در مقابل خدای متعال . هنوز از محضر پدر بیرون نرفته بودم ، که فرمود : اکنون ، جبرئیل آمـده به من می گویـد : ای محمـد به فاطمه سـلام برسان ، و بگو به جهت حیا و شـرمت از

خدا پروردگار وعده فرمود : که او را در روز قیامت به دو لباس از نور بپوشاند . (۱۱۲)

فاطمه علیهاالسلام مظهر عفاف و حجاب

مسئله دوم این است که فاطمه علیهاالسلام بهترین مظهر عفت و پوشش زنان مسلمان است ؛ زیرا با توجه به این که فاطمه علیهاالسلام آن بانویی نبود که کاملا با خارج از خانه قطع رابطه کرده باشد؛ چون تاریخ گواه است که وی دعوت دیگر زنان را می پذیرفته ، هم چنین جهت تهیه وسائل روزمره به ویژه در روزهایی که حضرت علی علیه السلام حضور نداشتند بیرون می رفته ، مرتب به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد می کرده ، در جنگ احد ، به همراه دیگر زنان به مداوای زخمهای پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته ، و در فتح مکه و حجهٔ الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پس از شهادت حمزه پیوسته به احد می رفته ، و گاه برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را به همراه آن حضرت به حضور می پذیرفته ، اما با این حال باز هم بر مسئله عفاف و حجاب زن سخت تکیه می کرده است .

فاطمه علیهاالسلام در پی آن بود که زن به کرامت انسانی اش پی ببرد ، و خود را فدای امیال و هوسهای دیگران نکند ، فاطمه می خواست که دامان زن مسلمان و هر آزاداندیش را از هر گونه فساد اخلاق و روابط نامشروع و ضد ارزشهای دینی پاک نگه دارد .

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود : ما روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ، فرمود به من خبر دهید چه چیز برای زنان بهتر است ؟

هیچکدام نتوانست جواب حضرت را بگویند و برخواسته پراکنده شدند .

من به نزد فاطمه علیهاالسلام آمدم و سؤ ال را برای او نقل کردم و در ضمن گفتم که هیچیک از ما جواب رسول خدا را نمی دانستیم ، حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود من جواب سؤ ال را می دانم سپس فرمود : بهترین چیز برای زن این است که هیچ مردی او را نبیند و او هم هیچ مردی را نبیند .

من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و گفتم یا رسول الله بهترین چیز برای زن این است که هیچ مردی او را نبیند و او هم هیچ مردی را نبیند .

حضرت با تعجب فرمود : شما که قبلا این جا حاضر بودید و چیزی نگفتید ، پس این جواب را از کجا آوردی ؟ !

گفتم از فاطمه .

پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن تعجب از دخترش فاطمه ، فرمود : براستی که فاطمه پاره تن من است . (۱۱۳)

نا گفته نماند که این حدیث را هر یک به گونه ای معنی کرده اند که برخی از آن ها چندان صحیح بنظر نمی رسد ، مثلا برخی معتقدند که مراد فاطمه علیهاالسلام این است که زن نگاه شهوت آلود به مرد نکند . و همچنین به زن چنین نگاهی نکند .

در پاسخ باید گفت : این گونه نگاه کردن برای زن و مرد حرام است نه این که بهتر آن است که چنین نگاهی نکند .

و با این بیان حدیث را چه جور معنی کنیم ، آیا مقصود فاطمه این است که زن هرگز از خانه بیرون نرود ، که این معنی هم صحیح نیست ، زیرا نه تنها این امر امکان ندارد و عملی نیست ، بلکه با خطی مشی و سیره خود فاطمه مخالف است . زیرا عرض شد خود فاطمه علیهاالسلام رفت و آمد داشته .

پس منظور حضرت از این جمله چیست ؟

بنظر می رسد که حضرت زهرا علیهاالسلام تکیه اش بر این بوده که زن تا می تواند از حضور غیر ضروری خود بکاهد و در صورت حضور ، از اختلاطهای نامشروع و گفت و شنودهای غیر اخلاقی پرهیز کند .

درسی دیگر از فاطمه علیهاالسلام

آورده اند که روزی فردی نابینا از فاطمه اجازه ورود خواست ، حضرت زهرا علیهاالسلام خود را از او پنهان کرد ، پیامبر که در آن جا حاضر بودند پرسیدند : دخترم چرا خود را از او پنهان کردی در حالی که او تو را نمی بیند ؟
عرض کرد : درست است که او مرا نمی بیند اما من که او را می بینم ، علاوه بر این که این مرد نابینا بو را استشمام می کند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی . (۱۱۴)

سیمای فاطمه در روز قیامت

سیمای فاطمه در روز قیامت

چهره مقدس و ملکوتی فاطمه زهرا علیهاالسلام در تاریخ اسلام آن قدر تابناک و روشن است که چندان به تحقیق و بررسی نیاز ندارد؛ اما با توجه به ایام شهادت (۱۱۵) آن بزرگوار شایسته است اندکی درباره فضایل حضرتش گفتگو کنیم . بر این اساس به سراغ روایات نورانی معصومان می رویم تا با مقام و جایگاه آن حضرت در قیامت آشنا شویم .

کیفیت برانگیخته شدن

برانگیخته شدن و رستاخیز از لحظات بسیار سخت و وحشتناک آینده بشر است ، زمانی که معصومان همواره بدان می اندیشیده و گاه از خوف آن بیهوش می شدند .
فاطمه علیهاالسلام نیز چنین بود و بیشتر بدین زمان می اندیشید ، فکر زنده شدن ، عریان بودن انسان ها در قیامت ، عرضه شدن به محضر عدل الهی و . . . او را در اندوه فرو می برد .
امیر مؤ منان علی علیه السلام می فرماید : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد شد و او را اندوهناک یافت .
فرمود : دخترم ! چرا اندوهگینی ؟
فاطمه علیهاالسلام پاسخ داد : پدر جان یاد قیامت و برهنه محشور شدن مردم در آن روز رنجم می دهد .
پیامبر فرمود : آری دخترم ! آن روز ، روز بزرگی است ، اما جبرئیل از سوی خداوند برایم خبر آورد من اولین کسی هستم که بر انگیخته می شوم ، سپس ابراهیم و آنگاه همسرت علی بن اءبی طالب علیه السلام پس از آن خداوند جبرئیل را همراه هفتاد هزار فرشته به سوی تو می فرستد . وی هفت گنبد از نور بر فراز آرامگاهت بر قرار می سازد . آنگاه اسرافیل لباس های بهشتی برایت می آورد و تو آن ها را می پوشی .
فرشته دیگری به نام زوقائیل مرکبی از نور برایت می آورد که مهارش از مروارید درخشان و جهازش از طلا . تو بر آن مرکب سوار می شوی و زوقائیل آن را هدایت می کند .
در این حال هفتاد هزار فرشته با پرچمهای تسبیح پیشاپیش تو راه می سپارند . اندکی که رفتی ، هفتاد هزار حور العین در حالی که شادمانند و دیدارت را به یکدیگر بشارت می دهند ، به استقبالت می شتابند ، به دست هر یک از حوریان منقلی از نور است که بوی عود از آن بر می خیزد . . . آن ها در طرف راستت قرار گرفته همراهت حرکت می کنند هنگامی که به همان اندازه از آرامگاهت دور شدی ، مریم دختر عمران همراه هفتاد هزار حور العین به استقبالت می آید و بر تو سلام می گوید ، آن ها سمت چپ قرار می گیرند و همراهت حرکت می کنند . آن گاه مادرت خدیجه ، اولین زنی که به خدا و رسول او ایمان آورد ، همراه هفتاد هزار فرشته که پرچمهای تکبیر در دست دارند ، به استقبالت می آیند ، وقتی به جمع انسانها نزدیک شدی ، حوا با هفتاد هزار حور العین به همراه آسیه دختر مزاحم نزدت می آید ، و با تو رهسپار می شود .

حضور فاطمه علیهاالسلام در میان مردم

فاطمه جان ، هنگامی که به وسط جمعیت حاضر در قیامت می رسی ، کسی از زیر عرش پروردگار به گونه ای که تمام مردم صدایش را بشنوند ، فریاد می زند : چشمها را فرو پوشانید و نظرها را پایین تا افکنید تا صدیقه فاطمه ، دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش عبور کنند .

پس در آن هنگام هیچ کس جز ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی طالب علیه السلام و . . . به تو نگاه نمی کنند . (۱۱۶)

جابر بن عبدالله انصاری نیز در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله این حضور را چنین توصیف می کند :

روز قیامت دخترم فاطمه علیهاالسلام بر مرکبی از مرکبهای بهشت وارد عرصه محشر می شود ، مهار آن مرکب از مروارید درخشان چهار پایش از زمرد سبز ، دنباله اش از مشک بهشتی و چشمانش از یاقوت سرخ است و بر آن گنبدی از نور قرار دارد که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است ، فضای داخل آن گنبد ، انوار عفو الهی و خارج آن پرتو رحمت خدایی است ، بر فرازش تاجی از نور دیده می شود ، که هفتاد پایه از در و یاقوت دارد که همانند ستارگان درخشان ، نور می افشاند .

در هر یک از دو سمت راست و چپ آن مرکب هفتاد هزار فرشته به چشم می خورد .

جبرئیل مهار آن را در دست دارد و با صدای بلند ندا می کند : نگاه خود فراسوی خویش گیرد و نظرها را پایین افکنید ، این فاطمه علیهاالسلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است که عبور می کند .

در این هنگام ، حتی پیامبران و انبیا و صدیقین و شهدا همگی از ادب دیده فرو می گیرند تا فاطمه علیهاالسلام عبور می کند ، و در مقابل عرش پروردگار قرار می گیرد . (۱۱۷)

منبری از نور برای فاطمه علیهاالسلام

در ادامه گفتگوی با دختر گرامی اش درباره چگونگی حضور وی در عرصه قیامت ، چنین می خوانیم :

سپس منبری از نور برایت بر قرار می سازند ، که هفت پله دارد و بین هر پله ای تا پله دیگر صفتهایی از فرشتگان قرار گرفته اند ، که در دستشان پرچمهای نور است . همچنین در طرف چپ و راست منبر ، حور العین صف می کشند ، آن گاه بر بالای منبر قرار می گیری ، جبرئیل می آید و می گوید : ای فاطمه ! آن چه دوست داری از خدا بخواه . . . . (۱۱۸)

شکایت در دادگاه عدل الهی

اولین درخواست فاطمه علیهاالسلام در روز قیامت ، پس از عبور از برابر خلق شکایت از ستمگران است . جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند :

هنگامی که فاطمه علیهاالسلام در مقابل عرش پروردگار قرار می گیرد خود را از مرکب به زیر انداخته اظهار می دارد : الهی و سیدی ، میان من و کسی که مرا آزرده و بر من ستم روا داشته داوری کن ، خدایا بین من و قاتل فرزندم حکم کن . (۱۱۹)

بر اساس روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : دخترم فاطمه در حالی که پیراهن های خونین در دست دارد وارد ، محشر می شود پایه ای از پایه های عرش را در دست می گیرد و می گوید : یا عدل یا جبار اءحکم بینی و بین قاتل ولدی ؛ ای خدای عادل و غالب ، بین من و قاتل فرزندم داوری کن . قال فیحکم لابنتی و رب الکعبه ؛ به خدای کعبه سوگند به شکایت دخترم رسیدگی می شود و حکم الهی صادر می گردد . (۱۲۰)

دیدار حسن و حسین

دومین خواسته فاطمه علیهاالسلام در روز قیامت از خداوند چنین است : خدایا حسن و حسین را به من بنمایان . در این لحظه امام حسن و امام حسین به سوی فاطمه علیهاالسلام می روند در حالی که از رگهای بریده حسین علیه السلام خون فوران می کند . (۱۲۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : هنگامی که گفته می شود وارد بهشت شو ، می گوید : هرگز وارد نمی شوم تا بدانم پس از من با فرزندانم چه کرده اند !

به وی گفته می شود : به وسط قیامت نگاه کن . پس بدان سمت می نگرد و فرزندانش حسین علیه السلام را می نگرد که ایستاده و سر در بدن ندارد ، دخت پیامبر ناله و فریاد سر می دهد .

فرشتگان نیز (با دیدن این منظره) ناله و فریاد بر می آورند . (۱۲۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید : حسسین بن علی علیه السلام در حالی که سر مقدسش را در دست دارد می آید ، فاطمه علیهاالسلام با دیدن این منظره ناله ای جانسوز سر می دهد ، در این لحظه هیچ فرشته مقرب و پیامبر صلی الله علیه و آله مرسل و بنده مؤ منی نیست مگر آن که به حال او می گرید . (۱۲۳)

در این موقعیت خداوند به خشم آمده به نام هبهب که هزار سال در آن دمیده شده تا سیاه گشته و هیچ آسودگی در آن راه نمی یابد و هیچ اندوهی از آن جا بیرون نمی رود ، دستور می دهد کشندگان حسین بن علی علیه السلام را بر گیر و جمع کن . . . آتش به فرمان پروردگار عمل کرده ، همه آن ها را بر می چیند . (۱۲۴)

شفاعت برای دوستان اهلبیت

سومین درخواست فاطمه علیهاالسلام در روز قیامت از پروردگار شفاعت از دوستاσو پیروان اهل بیت است که مورد قبول حق قرار می گیرد و دوستان و پیروانش را مورد شفاعت قرار می دهد .

امام باقر علیه السلام می فرماید : هنگامی که فاطمه علیهاالسلام به در بهشت می رسد ، به پشت سرش می نگرد ، ندا می رسد ، ای دختر حبیب ! اینک دستور داده ام به بهشت بروی ، نگران چه هستی ؟

فاطمه علیهاالسلام جواب می دهد : ای پروردگار؛ دوست دارم در چنین روزی با پذیرش شفاعتم مقام و منزلتم معلوم شود . ندا می رسد : ای دختر حبیبم برگرد و در این مردم بنگر وهر که در قلبش دوستی تو یا یکی از فرزندانت نهفته است داخل بهشت کن . (۱۲۵)

امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید : در روز قیامت بر پیشانی هر فردی ، مؤ من یا کافر نوشته شده است . پس به یکی از محبان اهل بیت که گناهانش زیاد است دستور داده می شود به جهنم برده شود ، در آن هنگام فاطمه علیهاالسلام میان دو چشمش را می خواند که نوشته شده است دوست دار اهل بیت ، پس به خدا عرضه می دارد : الهی و سیدی ؛ تو مرا فاطمه علیهاالسلام نامیدی و دوستان و فرزندانم را به وسیله من از آتش دور ساختی و وعده تو حق است .

ندا می رسد؛ فاطمه علیهاالسلام راست گفتی ؛ من تو را فاطمه نامیدم ، و به وسیله تو دوستان و پیروانت و دوستان فرزندانت و پیروانشان را از آتش دور گردانیدم .

وعده من حق است و هرگز تخلف نمی کنم . این که می بینی بنده ام را به دوزخ می برند ، بدین جهت بود که درباره اش شفاعت کنی و شفاعتت را بپذیدم تا فرشتگان ، پیامبران ، رسولان و همه مردم از منزلت و مقامت آگاهی یابند .

حال بنگر دست هر که را که بر پیشانی اش مؤ من نوشته شده بگیر و به بهشت ببر(۱۲۶)

شفاعت دوستان فاطمه علیهاالسلام از دیگران

عظمت و مقام حضرت فاطمه در روز قیامت چنان است که خداوند به خاطر فاطمه علیهاالسلام به دوستان آن حضرت نیز مقام شفاعت می دهد .

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود : جابر؛ به خدا سوگند ، فاطمه علیها جا با شفاعت خود در آن روز شیعیان و دوستان را از میان اهل محشر جدا می سازد؛ چنان که کبوتر دانه خوب را از بد جدا می کند . هنگامی که شیعیان فاطمه علیهاالسلام همراه وی به در بهشت می رسند ، خداوند در دلشان می افکند که به پشت سر بنگرند . وقتی که چنین کنند ، ندا می رسد : دوستان من اکنون که شفاعت فاطمه علیهاالسلام را در حق شما پذیرفتم ، نگران چه هستید ؟

آنان عرضه می دارند : پروردگارا؛ ما نیز دوست داریم در چنین روزی مقام و منزلت ما برای دیگران آشکار شود .

ندا می رسد : دوستانم برگردید و هر که را به خاطر دوستی فاطمه علیهاالسلام شما را دوست داشت و نیز هر که به خاطر محبت فاطمه علیهاالسلام به شما غذا ، لباس ، یا آب داده و یا غیبتی را از شما دور گردانیده همراه خود وارد بهشت کنید . (۱۲۷)

به سوی بهشت

فاطمه علیهاالسلام پس از شفاعت از دوستان و فرزندانش و رسیدگی به شکایتش در دادگاه عدل الهی به فرمان خدا ، با جلال و شکوه خاصی وارد بهشت می شود .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید : روز قیامت دخترم فاطمه علیهاالسلام در حالی که لباس های اهدایی خداوند را که با آب حیات آمیخته شده پوشیده ، محشور می شود و همه مردم از مشاهده این کرامت تعجب می کنند . آنگاه لباسی از لباس های بهشت بر وی پوشانده می شود . بر هزار حله بهشتی برای او با خط سبز نوشته شده است : دختر پیامبر را به بهترین شکل ممکن و کامل ترین هیبت و تمام ترین کرامت و بیشترین بهره وارد بهشت سازید .

پس فاطمه علیهاالسلام را به فرمان پروردگار در کمال عظمت و شکوه ، در حالی که پیرامونش هفتاد هزار کنیز قرار گرفته ، به بهشت می برند . (۱۲۸)

استقبال حوریان بهشتی

رسول خدا به فاطمه علیهاالسلام فرمود : هنگامی که به در بهشت می رسی ، دوازده هزار حوریه ، که تا کنون به ملاقات کسی نرفته و نخواهند رفت در حالی که مشعل های نورانی به دست دارند و بر شترانی از نور که جهازهایشان از طلای زرد و یاقوت سرخ و مهارهایشان از لؤ لؤ و مروارید درخشان است سوارند ، به استقبالت می شتابند .

پس وقتی داخل بهشت شدی ، بهشتیان به یکدیگر ورودت را بشارت خواهند داد و برای شیعیانت سفره هایی از گوهر ، (۱۲۹) که بر پایه هایی از نور بر قرار ساخته اند ، آماده می سازند و در حالی که هنوز سایر مردم گرفتار حساب رسی اند ، آنان از غذاهای بهشتی می خورند . (۱۳۰)

اولین سخن فاطمه علیهاالسلام در بهشت

سلمان فارسی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است : هنگامی که فاطمه علیهاالسلام داخل بهشت می شود و در آن چه خداوند برایش مهیا کرده می بیند ، این آیه را تلاوت می کند :

بسم الله الرحمن الرحیم الحمـد لله الـذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شـکور الذی اءحلنا وار المقامهٔ من فضـله ؛ سـتایش و سـپاس ویژه خـدایی است که انـدوهمان را زدود . بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و پاداش دهنده است ، پروردگاری که در سایه بخشـش خود ما را به بهشت و اقامتگاه همیشگی مان فرود آورد . ما در آن جا با رنج و ملالی روبرو نمی شویم . (۱۳۱)

نورانی شدن بهشت از نور فاطمه

ابن شـهراشوب می نویسد : در بسیاری از کتابها ، از جمله کشف ثعلبی و فضایل ابوالسعادات ، در معنای این آیه لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا . (۱۳۲)

و نمی بینند در بهشت نه آفتاب و نه سرمایی را . آورده اند که ابن عباس گفت : چنانکه بهشتیان در بهشت هستند ، ناگاه نوری می بینند که باغهای بهشت را نورانی کرد . اهل بهشت اظهار می دارند : خدایا تو در کتابی که بر پیامبرت فرستادی ، فرمودی : لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا ، بهشتیان در بهشت خورشیدی نخواهند دید .

نـدا می رسـد : این نور آفتاب و ماه نیست ، بلکه علی و فاطمه علیهاالسـلام از چیزی تعجب کرده خندیدند و از نور آن دو ، بهشـت روشن گردید . (۱۳۳)

زیارت انبیا از فاطمه علیهاالسلام در بهشت

آنگاه که همه انبیا و اولیای خدا وارد بهشت شدند ، آهنگ دیدار دختر پیامبر می کنند .

رسول خدا به فاطمه علیهاالسلام فرمود : هرگاه اولیای خدا در بهشت مستقر گردیدند ، از آدم گرفته تا سایر انبیا همه به دیدارت می شتابند . (۱۳۴)

عنایات خداوند به فاطمه علیهاالسلام در بهشت

۱- خانه های بهشتی

پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود : هنگامی که مرا به معراج بردنـد و داخل بهشت شـدم ، به قصـر فاطمه علیهاالسـلام رسـیدم ، درون آن هفتاد قصـر بود که تمام در و دیوار و اتاقهایش از دانه های مروارید سـرخ ساخته شده ، همه آنها به یک شکل زینت داده شده بود . (۱۳۵)

۲- همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله

پیـامبر به علی فرمود : یـا علی تو و دخترم فـاطمه علیهاالسـلام در بهشت در قصـر من همنشـین من هستیـد . سـپس این آیه را تلاوت فرمود : برادران بهشتی روبروی هم می نشینند . (۱۳۶)

۳- درجه وسیله

رسول خدا فرمود : ان فی الجنهٔ درجهٔ تدعی الوسیلهٔ فاذا ساءلتم الله فاساءلوا لی الوسیلهٔ .

قالوا یا رسول الله من یسکن معک فیها ؟

قال علی علیه السلام و فاطمهٔ علیهاالسلام و الحسن علیه السلام و الحسین علیه السلام . (۱۳۷)
در بهشت درجه ای به نام وسیله است . هر گاه خواستید هنگام دعا ، چیزی برایم بخواهید ، مقام وسیله را از خداوند خواستار شوید .
گفتند : یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسانی در این درجه (مخصوص) با شما همنشین خواهند بود ؟
فرمود : علی علیه السلام ، فاطمه علیهاالسلام ، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام .
علامه امینی در منقبت ۲۶ می نویسد : از مناقب حضرت زهرا علیهاالسلام همراه بودن او با پدر و همسر و فرزندانش در درجه وسیله است . آن جا پایتخت عظمت حضرت حق ، تبارک و تعالی است و جز پنج تن هیچ یک از انبیا و اولیا و مرسلین و صالحان و فرشتگان مقرب کسی بدان راه نمی یابد . (۱۳۸)

۴- سکونت در حظیرهٔ القدس

سیوطی در مسند می نویسد : ان فاطمه علیهاالسلام و علیا علیه السلام و الحسن و الحسین فی حظیرهٔ القدس فی قبهٔ بیضاء سقفها عرش الرحمن ؛ فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام و حسن و حسین در جایگاهی بهشتی به نام حظیرهٔ القدس در زیر گنبدی سفید به سر می برند ، که سقف آن عرش پروردگار است . (۱۳۹)
همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : در قیامت جایگاه من و علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین سرایی زیر عرش پروردگار است . (۱۴۰)
نویسنده خصایص فاطمه علیهاالسلام ضمن مفصل درباره حظیرهٔ القدس می نویسد :
در بهشت والاترین جایگاه ها حظیرهٔ القدس است . (۱۴۱)

۵- بخشیدن چشمه تسنیم به فاطمه علیهاالسلام

طبری از همام بن ابی علی چنین نقل می کند : به کعب الحبر گفتم : نظرت درباره شیعیان علی بن ابی طالب چیست ؟
گفت : ای همام من اوصافشان را در کتاب خدا می یابم ، اینان پیروان خدا و پیامبرش و یاران دین او و پیروان ولیش شمرده می شوند . اینان بندگان ویژه خدا و برگزیدگان اویند . خدا آنها را برای دینش برگزید و برای بهشت خویش آفرید .
جایگاه شان در فردوس اعلای بهشت در خیمه ای که از اتاقهایی از مروارید درخشان دارد زندگی می کنند ، آنان از مقربین ابرارند و سرانجام از جام رحیق مختوم می نوشند .
رحیق مختوم چشمه ای است که به آن تنسیم گفته می شود و هیچ کس جز آنها از آن چشمه استفاده نخواهند کرد . تنسیم چشمه ای است که خداوند آن را به فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بخشید و از پای ستون خیمه فاطمه جاری می شود . آب آن چشمه چنان گوارا است که به سردی کافور و طعم زنجفیل و عطر مشک شباهت دارد . (۱۴۲)

فاطمه و نقل حدیث از پیامبر

فاطمه و نقل حدیث از پیامبر

موقعیت ممتاز حضرت زهرا علیهاالسلام این فرصت را به حضرتش داد تا معارف اسلامی را بدون واسطه از پدر بزرگوارش فراگیرد

، آن معارفی که جز او و فرزندانش کسی دیگر به کنه و عمق آن نرسید . از حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی شامل مطالب اخلاقی ، اجتماعی ، اعتقادی ، تفسیری ، از قبیل احترام به همسر ، رعایت حقوق همسایگان و مطالبی دیگر پیرامون فضائل علی علیه السلام و شیعیان و پیروان آن حضرت ، برخی از پیشگویی ها ، برخی از دعاها ، موقع استجابت دعا و . . . رسیده است . آری واقعا جای تاءسف است که امت از این گوهر ناشناخته پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ استفاده نکرده ، به جای آن که از طریق این بانوی با عظمت به مسائل مهم جامعه زنان دست یافته و دری های زیبا و شیرینی را نسبت به راه و روش زندگی از دو لب مبارکش بشنوند ، به غیر از خون دل دادن به حضرتش کار دیگری نکردند .

فاطمه علیهاالسلام مخزن اسرار پیامبر

حارثة بن قدامه از سلمان از عمار از حضرت فاطمه علیهاالسلام مطلبی را نقل کرده که نشان می دهد که سینه زهرا علیهاالسلام در بردارنده چه علوم و اسراری از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که امیر مؤ منان علیه السلام را به حیرت در آورده بود .

روایت شده است روزی عمار به سلمان فارسی گفت : آیا می خواهی چیز عجیبی را از فاطمه علیهاالسلام برایت نقل کنم ؟

سلمان گفت : گفتم آری ، نقل کن . ای عمار ! او گفت : روزی علی علیه السلام را دیدم که بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد . تا چشم فاطمه علیهاالسلام به علی علیه السلام افتاد ، فریاد زد : علی جان ! نزدیک شو تا درباره آنچه که گذشته و آنچه خواهد شد و آنچه که اتفاق نمی افتد تا روز قیامت برایت بگویم .

عمار گفت : دیدم که امیر مؤ منان آرام آرام به عقب برگشت و من هم با برگشتن علی علیه السلام به عقب برگشتم . آن حضرت آمد تا بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : یا اباالحسن ! پیش بیا . همین که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست ، فرمود : تو مرا خبر می دهی یا من تو را خبر دهم ؟

علی علیه السلام فرمود : شنیدن حدیث از شما بهتر است ای رسول خدا . حضرت فرمود : بر فاطمه علیهاالسلام داخل شدی و به تو چنین و چنان گفت و همان دم برگشتی . علی علیه السلام فرمود : آیا نور فاطمه علیهاالسلام از نور ما است ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا نمی دانی ؟ پس علی علیه السلام به سجده افتاده خدا را شکر کرد . عمار گفت : پس امیر مؤ منان علیه السلام از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شده و بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد و من همراهش وارد شدم . فاطمه علیهاالسلام فرمود : گویا خدمت پدرم رفتی و آنچه را که به تو گفته بودم ، به عرضش رساندی .

فرمود : آری ، فاطمه جان . فاطمه علیهاالسلام فرمود : بدان ای اباالحسن ! خداوند نور مرا خلق کرد در حالی که او را تسبیح می گفت و این نور را به درختی از درختان بهشت سپرد و این درخت بر اثر نور من نورافشانی می کرد تا این که پدرم در وقت معراج ، وارد بهشت شد ، خداوند همان وقت بر دل پدرم انداخت تا میوه ای از همان درخت بچیند و تناول کند ، سپس این نور را به مادرم سپرد که مرا به دنیا آورد و من از همان نور می باشم . . . . (۱۴۳)

اهتمام فاطمه علیهاالسلام نسبت به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله

از برخورد حضرت فاطمه علیهاالسلام نسبت به حفظ و نگهداری احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بر می آید که وی به احادیث و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از هر چیز اهمیت می داد تا جائی که برای لحظاتی یکی از همان احادیث را در کنار خود ندید ، سخت برآشفته و از خادمه خود خواست تا هر چه زودتر آن را پیدا نموده و حاضر سازد .

شقیق بن سلمه از ابن مسعود نقل کرده است : مردی به حضور فاطمه علیهاالسلام رسید . گفت : ای دختر رسول خدا ! آیا از پیامبر

صلی الله علیه و آله چیزی نزد شما مانده است که به من مرحمت کنید ، حضرت به خدمتکار خود فرمود : آن جریده را بیاور . خدمتکار به جست و جوی پرداخت ولی آن را پیدا نکرد .

حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود : وای بر تو ، آن جریده نزد من با حسن و حسین برابری می کند . خدمتکار پس از جست و جوی بسیار آن را در ظرف خاکروبه انداخته است . و در این جریده چنین نوشته بود :

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود : لیس من المؤ منین من لم یاءمن جاره بوائقه و من کان یؤ من بالله و الیوم الاخر فلا یؤ ذی جاره و من کان یؤ من بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او یسکت . ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و یبغض الفاحش العنید البزاء السائل الملحف . ان الحیاء من الایمان والایمان فی الجنهٔ ؛ از مؤ منین نیست کسی که همسایه از آزار وی در امان نباشد ، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن خوب بگوید وگرنه ساکت باشد . خدای متعال اهل خیر بردبار عفیف را دوست می دارد و شخص بد زبان و سست و لجوج را دشمن می دارد . حیا از ایمان است و صاحب ایمان در بهشت است و فحش از زشت گفتار و زشت گفتار هم در آتش است . (۱۴۴)

چرا از فاطمه احادیث کمی بر جای مانده ؟

این امر ممکن است چند جهت داشته باشد . یکی این که ایشان نمی توانستند همانند سایر معصومین علیهم السلام آزادانه به نقل حدیث بپردازند . بدین جهت احادیث نقل شده از ایشان کم می باشد ولی این احتمال به دو جهت صحیح نیست . زیرا اولا راویان مرد از حضرتش روایت کرده اند و ثانیا مگر روایت فقط به مردان منحصر بوده و زنان حق روایت نداشته اند .

علت دیگر : همان ظلم آشکاری است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت آن حضرت شد ، بزرگترین مانع از نشر و گسترش احادیث اهل بیت علیهم السلام علی الخصوص فاطمه زهرا علیهاالسلام بود تا آنجا که آن هایی هم که از او روایتی شنیده بودند ، به خاطر ترس و وحشتی که حاکم بود ، از نقل آن ها خودداری کرده ، در سینه های خود پنهان کردند .

ابوهریره در این رابطه می گوید : تا زمانی که عمر زنده بود ، ما جراءت نداشتیم یک حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنیم (۱۴۵) .

و ممکن است چون بسیاری از این احادیث در فضل اهل بیت علیهم السلام خاصه علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده ، آن ها را شنیده اند اما از روی دشمنی و کینه ای که با اهل بیت و علی علیهم السلام داشتند ، از بیان آن احادیث خودداری کردند .

راویان حدیث از حضرت فاطمه علیهاالسلام

عده نسبتا زیادی از حضرت زهرا علیهاالسلام حدیث نقل کرده اند که علاوه بر امیرمؤ منان ، امام حسن ، امام حسین ، حضرت زینب و ام کلثوم افراد زیر به نقل حدیث از حضرتش پرداخته اند :

۱-سلمان فارسی ۲-ابوذر غفاری ۳-جابر بن عبدالله انصاری ۴-عبدالله بن مسعود ۵- یحیی بن جعده ۶-حکم بن ابی نعیم ۷-عمرو بن الشرید ۸-حذیفهٔ بن الیمان ۹-ربعی بن حراش ۱۰-انس بن مالک ۱۱-ابوسعید خدری ۱۲-ابن ابی ملیکه ۱۳-ابو ایوب انصاری ۱۴-ابو هریره ۱۵-بشیر بن زید ۱۶- سهل بن سعد انصاری ۱۷-شبیب بن ابی رافع ۱۸-عباس بن عبدالمطلب ۱۹-عبدالله بن عباس ۲۰-عوانهٔ بن الحکم ۲۱-قاسم بن ابی سعید خدری ۲۲-هشام بن محمد ۲۳-زینب دختر ابو رافع ۲۴-عایشه ۲۵-ام سلمه ۲۶-اسماء بنت عمیس ۲۷-سلمی رافع و غیر از این ها که می توان به روایات این عده در دلائل الامامه ، بشارهٔ المصطفی ، امالی شیخ طوسی ، کفایه الاثر ، مسند فاطمه علیهاالسلام و ده ها کتاب دیگر دست یافت .

گلایه ای از مسند نویسان و سخنی با احمد

بـا توجه به شـمار قابل توجه راویان حـدیث از حضـرت زهرا علیهاالسـلام این گلایه را از همه مسـند نویسان به ویژه احمـد بن حنبل داریم که چرا نسبت به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آن همه بی توجهی کرده اند .
اما سـخنی که بـا احمـد داریم این است که اگر مـا به جلـد شـشم مسـند نگـاهی بیفکنیم ، خواهیم دیـد که وی از عایشه در حـدود دویست و پنجاه و سه صـفحه حدیث نقل کرده ولی از حضـرت فاطمه علیهاالسـلام حدود یک صفحه و نیم که جمعا ده حدیث می شود نقل کرده است که حدیث اول و دوم و هشتم به یک مضمون اشاره شده ، منتهی با این تفاوت که یکی را به صورت مجمل و دیگری با تفصیل بیشتری آورده است .
حـال این سؤ ال ما این است آیا عایشه تا موقع رحلت آن حضرت نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بیشتر بوده یا حضـرت فاطمه علیهاالسلام . مگر به قول مورخین عامه ، حضرت زهرا پنج سال پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا نیامده است ؟ و آیا مگر همسری عـایشه با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در مـدینه صورت نگرفته است ؟ حـداقل هجـده سال (۱۴۶) حضرت فاطمه علیهاالسـلام در کنـار پـدر بوده است . سؤ ال دیگر مـا این است که آیـا در این هجـده سال ، سالی یک حـدیث هم حضرت فاطمه علیهاالسلام از پدر روایت نکرده که حداقل هجده روایت از دوران مکه و مدینه برای فاطمه علیهاالسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شود ؟ ما اگر حضور ده ساله پیامبر صـلی الله علیه و آله را در مدینه حساب کنیم ، حضور و درک محضـر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله توسـط فـاطمه علیهاالسـلام بیشـتر می باشـد یـا عـایشه ؟ بـا توجه به این که پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـا حضـرت فـاطمه علیهاالسلام بیشتر همدم و همراز بوده ، حضرت فاطمه علیهاالسلام می باید بیشتر روایت داشته باشد یا عایشه ؟
آیا ملاقات پیامبر صـلی الله علیه و آله با حضـرت فاطمه علیهاالسـلام بیشتر بوده یا با عایشه که از هر چنـد شب یک شب نزد او بوده است ؟
از نویسـنده مسند احمد باید پرسید : مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در این مدت نه سال به خانه زهرا علیهاالسلام رفت و آمد نداشته ؟ آیـا به هنگـام ملاقـات کاملاـ سـکوت می کرده تـا بگوئیم فقـط نه یـا ده روایت از پـدرش نقل کرده است ؟ آیا چنین چیزی باور کردنی اسـت . آیـا بـه هنگـام میلاـد امـام حسـن ، امـام حسـین و حضـرت زینـب کـبری ، آن حضـرت جهت تبریـک به خـانه زهرا علیهاالسلام نرفته و چیزی بفرموده که وی آن ها را ضبط کند . آیا به هنگام رحلت و روزهای بیماری ، فاطمه علیهاالسلام به عیادت پدر نرفته ۹ و هیچ حدیث و روایتی از او نقل نکرده ؟ آیا این ظلم آشکار از یک عالم حدیث شناس بخشودنی است ؟

مسند است یا کتاب فضایل ؟

اما سخنی که با سیوطی (متوفای ۹۱۱هجری . ق) داریم این است که وی مسـندی برای حضرت فاطمه علیهاالسلام جمع کرده است که خواننده در ابتدا فکر می کند ، وی دویست و هشـتاد و چهار حدیث از احادیثی را که حضرت فاطمه علیهاالسلام نقل کرده ، در این کتاب آورده است . اما بعد روشن می شود که چنین خبری نیست ، زیرا از نام گذاری خود کتاب مشـخص است که مؤ لف بین روایاتی که حضـرت فاطمه علیهاالسلام نقل کرده و بین روایاتی که در فضل و مقام حضرت علیهاالسلام فاطمه علیهاالسلام نقل شده ، جمع کرده است و نام آن را مسند گذاشته است .
و از دویست و هشـتاد و چهار شماره ای که در مقابل احادیث زده شده ، فقط سی و چهار حدیث را حضرت فاطمه علیهاالسلام نقل کرده که دو حـدیث از آن هـا بـا دیگری اشتراک در نقـل دارد و با این بیان به نظر می رسـد اگر نام کتاب احادیث فی فضل فاطمه علیهاالسـلام می گذاشت ، بهتر بود . زیرا چیزی که در آن بسیار کم به چشم می خورد ، مسند فاطمه علیهاالسلام است . ثالثا از سی و چهار حـدیث یاد شـده ، دو روایت سه بار تکرار شـده و هفت حـدیث دو بار تکرار گشـته است که با حـذف احادیث مکرر فقط

بیست و چهار حدیث باقی می ماند .

و بقیه احادیث نقل شـده ، جز یک حدیث که از تیغ محقق کتاب جان سالم به در برده ، به نظر آقای فواز احمد زمرلی محقق کتاب مسند فاطمهٔ سیوطی ، یا ضعیف هستند یا مجهول یا مرفوع یا مرسل و سرانجام برای هر کدام عیبی تراشیده که در نتیجه به نظر ایشان از حضرت فاطمه علیهاالسلام هیچ حدیث صحیحی از پدرش نرسیده است . آیا بی انصافی بیش از این قابل تصور است .

گسترش فرهنگ کوثر به وسیله معصومین علیهم السلام

اگر چه دشـمنان اهل بیت : دست به تلاش وسیع و گسترده ای زدند تا جلوی گسترش فرهنگ کوثر را بگیرند و متاءسفانه در برخی زمینه هـا نیز موفق گردیدنـد و در برخی کتاب های حـدیثی اثر منفی خود را گـذارد اما امامان معصوم : با جـدیت تمام تا حـدودی توانسـتند مانع گسترش این کار شوند . از این رو مشاهده می کنیم که مطالب فراوانی از زبان فاطمه علیهاالسـلام به وسیله هر یک از آن هـا به دست مـا رسـیده است و آن چه را که دشـمن در پی از بین بردن یـا تضـعیف آن هـا بود ، اهل بیت احیا کردنـد و مطالب گوناگونی از قبیل مناقب ، فضائل ، روش زندگی ، سیره و سنت و رفتار حضرت فاطمه علیهاالسلام در زندگی نه ساله اش ، برخورد و گفت و گوهـای وی بـا پیـامبر صـلی الله علیه و آله در بسـیاری از مسائـل اخلاـقی ، اجتمـاعی ، معنوی و ده ها موضوع دیگر را به عنوان میراث اصـیل حضـرت فاطمه علیهاالسـلام برای آیندگان به یادگار گذاشتند که در کتاب ها و منابع دست اول شیعه فراوان به چشم می خورد ، بـدین جهت بایـد احـادیث حضـرت فاطمه علیهاالسـلام را از لابلای گفته های امامان معصوم به دست آورده و از اندیشه های والایش بهره برد .

بررسی حوادث هجوم به خانه فاطمه

بررسی حوادث هجوم به خانه فاطمه

در این که پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسـلام خانه فاطمه مورد هجوم برخی از خـدا بی خبران قرار گرفت جای هیـچ گونه شک و تردیدی نمی باشد چرا که به شـهادت مورخان شیعه و سـنی این کار صورت گرفته و در این راستا به فاطمه زهرا علیهاالسلام نه تنها بی احترامی و اهانت شد بلکه به تنها یادگار پیامبر آسیب های فراوانی وارد گردید .

اینک همراه ما باشید تا به این واقعیت پی ببرید :

پیشگویی پیامبر درباره فاطمه

پیامبر صـلی الله علیه و آله این مسـئله را پیش از رحلت در چنـد نوبت پیشـگویی کرده و تاءثر عمیق خود را پیشاپیش اظهار داشـته ، چنان چه صدوق به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند :

روزی من و فاطمه و حسن و حسـین در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که یک مرتبه نگاهی به ما افکنده گریه اش گرفت .

گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا گریه می کنی ؟

فرمود : برای آنچه که پس از من بر شما وارد می شود ، گریستم .

عرض کردم بر سر ما چه خواهد آمد ؟

فرمود : گریه ام برای آن ضربتی است که بر فرق تو خواهند زد و بر آن سیلی که به صورت زهرا می زنند . . . (۱۴۷)

و در حدیث دیگر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام احتضار سخت به گریه افتاد که محاسن شریفش تر شد . علت گریه

را از حضرتش پرسیدند .

فرمود : گریه ام بر آنست که می بینم اشـرار امتم پس از من بـا اهل بیت من چه بی حرمتی ها می کننـد . گویا می بینم که به دخترم فاطمه ظلم شده در حالی که فریاد می زند ای پدر ، ای پدر که هیچ یک از امتم به فریاد او نمی رسد . . . (۱۴۸)

ممکن است برخی ناآگاهان چنین فکر کنند که هرگز چنین بی حرمتی نبوده است ، زیرا فاطمه علیهاالسـلام آنقدر نزد صـحابه عزیز بوده که احدی به خود چنین جرئتی نمی داده تا به ساحت مقدسش اهانتی روا داشته باشد .

در پاسخ می گوییم که به چند دلیل اهانت صورت گرفته است :

اولا : اگر اهانتی نکرده بودند پس چرا از علی علیه السلام خواستند تا ترتیب ملاقات با حضرت زهرا را برای آن ها فراهم کرده تا از فاطمه علیهاالسلام معذرت خواهی کنند . (۱۴۹)

و ثانیـا : اگر آزار و اذیت نـداده بودنـد پس چرا ابوبکر در آخر عمر بیماری مرگ ، پیوسـته می گفت : و لیتنی لم افتش بیت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ادخله الرجال و لو کان اغلق علی حرب (۱۵۰) و یا این که می گفت : فلیتنی ترکت بیت علی و ان کان اءعلن الحرب و خلاصه این دو نقل تاریخی این است که : ای کاش به سـراغ خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام نمی رفتم و به خانه اش داخل نشـده و مردان را وارد نمی کردم گر چه درب آن خانه را برای جنگ بر وی من بسـته بودنـد . آیا اگر بی حرمتی نسبت به فاطمه علیهاالسلام انجام نداده بود این گونه آشکارا و بی پرده اظهار پشیمانی می کرد ؟

چرا به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم آوردند ؟

این بی حرمتی به خانه وحی می توانـد علل گوناگونی داشـته باشد ، اما مهمترین علت و انگیزه ای که آن ها را وادار به چنین کاری کرد مسـئله گرفتن بیعت از علی علیه السلام بود ، که اگر این کار را نمی کردند ، بسا در آینده برای خودشان ایجاد مشکل می کرد .

و این مسـئله به روشـنی دلالت دارد ، اگر نگوییم هدف آنان به انزوا کشاندن اهل بیت از صـحنه سیاست و خلافت اسلامی بود . به این که نه تنها حق ادعای خلافت و رهبری مسـلمین را ندارد بلکه به عنوان یک مسلمان باید با خلیفه مسلمین بیعت کند و شاید این مسئله مهمتر از اصل بیعت کردن بود ، زیرا در همان زمان بسیاری از مردم همانند سعد بن عبادهٔ و دیگران بیعت نکردند ، اما نه تنها به خانه شان هجوم نشـد ، بلکه مورد اعتراض هم قرار نگرفتند . این جاست که باید عده ای اعرابی و خشونت طلب و بدور از عاطفه و اخلاق اسلامی همانند مغیرهٔ بن شعبهٔ را پیدا کرده و از آن ها در جهت شکستن حریم اهل بیت استفاده کرد .

آغاز ماجرا

عمر بن ابی المقدام از پدرش از جدش نقل کرده که گفت :

در سـقیفه بنی ساعدهٔ در طرف راست ابوبکر نشسـته بودم و مردم با او بیعت می کردند ، در این جا عمر بن الخطاب به او رو کرد و گفت : در صورتی که علی علیه السـلام با تو بیعت نکند ، هیچ کاری از پیش نبرده ایم ، کسـی را به سراغ علی فرستاده و دستور ده تا بیاید و با تو بیعت کند .

ابوبکر به قنفذ دستور داد تا به خانه علی علیه السلام رفته و او را برای بیعت فرا خواند .

قنفـذ به در خانه علی علیه السـلام آمـده گفت : اءعجب خلیفـهٔ رسول الله صـلی الله علیه و آله . علی فرمود : لاءسـرع ما کـذبتم علی رسول الله صلی الله علیه و آله ما خلف رسول الله صلی الله علیه و آله اءحدا غیری ؟

به ندای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ گوی . علی علیه السلام فرمود : چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ

گفتید . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ خلیفه و جانشینی غیر از من قرار نداده است !
قنفذ برگشته و سخن علی علیه السلام را به ابوبکر گزارش داد .
ابوبکر گفت ، به نزد او رفته بگو : ابوبکر تو را خوانده و می گوید : بیا و بیعت کن زیرا تو فردی از مسلمانان هستی .
علی علیه السلام این بار در پاسخ فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده تا پس از او از منزل خارج نشوم مگر کتاب خدای را جمع بنمایم . . . (۱۵۱)
علامه طبرسی می نویسد : هنگامی که علی علیه السلام به قنفذ اجازه ورود به خانه را نداد ، وی به مسجد برگشته ، اظهار داشت : لم یاءذن لنا .
عمر گفت : اگر به شما اجازه داد که چه بهتر و اگر اجازه نداد ، بدون اذن و اجازه علی علیه السلام وارد خانه او شوید .
بار دیگر به سوی خانه فاطمه علیهاالسلام رفته و اجازه ورود خواستند ، فاطمه علیهاالسلام فریاد زد : اجازه نمی دهم وارد شوید . در این جا کسانی که همراه قنفذ بودند برگشتند و او هم چنان پشت در خانه فاطمه علیهاالسلام ماند ، آنان به نزد عمر آمده و گفتند : فاطمه علیهاالسلام اجازه نداد ، در این جا عمر به خشم آمده ، گفت : ما لنا و للنساء؛ ما را با زنان چه کار است ، سپس به گروهی که در اطرافش بودند دستور داد تا مقداری هیزم همراه خود برداشته و خود نیز مقداری هیزم برداشته و در اطراف منزل فاطمه قرار گرفتند . و در آن منزل علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و فرزندانشان بودند .
این جا بود که عمر فریاد برآورد به گونه ای که علی بشنود و گفت : برای بیعت با خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می آیی یا خانه ات را بر تو بسوزانم . . . (۱۵۲)

و این بار فاطمه سخن گفت

مورخین نوشته اند : وقتی که فاطمه صدای عمر را شنید خود به پشت درب آمده و فرمود : مردمی بدتر از شما سراغ ندارم ، جنازه رسول خدا را در نزد ما رها کرده ، خود رفتید و امر خلافت را بین خود تمام کردید ، و هیچ حقی را برای ما در نظر نگرفتید ، گویا از سخن پیامبر در روز غدیر خبری ندارید .
سوگند به خدا در آن روز پیامبر ولایت را برای علی بیان داشت تا امید شما را قطع نموده و دستتان را از خلافت کوتاه کند . . . (۱۵۳)
سپس با صدای بلند پدر را مخاطب قرار داده ، فرمود : یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما ذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة ؛ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه مصیبتهایی پس از تو از سوی فرزند خطاب و فرزند ابی قحافه دیدیم . (۱۵۴)
ناله جان سوز فاطمه علیهاالسلام و اظهار شکایت او از برخورد غیر منطقی و نفرت آمیز عده عرب جاهلی و از خدا بی خبر بسیاری از مسلمانان را به شدت متاءثر کرده و بنا بر نقل ابن قتیبهٔ برگشتند ، در حالی که به شدت می گریستند(۱۵۵) و برخی دیگر از شدت ترس سکوت کرده زیرا با شکستن سکوت و دفاع از اهل بیت ، زیر دست و پای جلادان از بین می رفتند .
بدین جهت جز عده ای که خود را آماده کرده بودند ، بقیه به خاطر رعب و وحشت و یا به جهات دیگر علی علیه السلام را تنها گذارده و فاصله گرفته بودند .
آری هرگز این ناله ها در دل های سخت تر از سنگ برخی ، کوچکترین اثری نداشته ، و لحظه به لحظه آتش کینه های آنان شعله ور شده و برای دست یابی به علی علیه السلام گام های بعدی را به اجرا گذاردند .

تعداد مهاجمین

شاید این سؤ ال در ذهن بسیاری باشد که آیا در این ماجرای تاءسف بار و غم انگیز فرد به خصوصی شرکت کرده و یا عده ای در این هجوم شرکت داشته اند .

پاسخ می دهیم قبلاـ گفته شد که ابوبکر در پایان عمر از روی پشیمانی می گفت : ای کاش به خانه فاطمه علیهاالسلام حمله نمی کردم و مردان را به داخل خانه فاطمه علیهاالسلام جهت بیعت گرفتن از علی علیه السلام نمی فرستادم . و این سخن گویای این مطلب است که مهاجم یک نفر نبوده است .

در این جا تاریخ نگاران برخی به نام چند نفر اشاره کردند و برخی دیگر به حمله دست جمعی اشاره نمودند ، مثلا ابن واضح اخباری می نویسد : فاءتوا فی جماعة حتی هجموا الدار ؛ پس آنان به همراه جماعتی آمده و به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم آوردند . (۱۵۶)

هم چنین ابن قتیبة می نویسد : پس عمر از جای برخاسته ، به همراه گروهی به خانه فاطمه علیهاالسلام آمد . (۱۵۷) فیض کاشانی هم آورده است که : عمر ، گروهی از طلقا و آزاد شدگان و منافقین را به همراه خود به منزل امیرمؤ منان آورد . . . (۱۵۸)

و از گفته های گذشته چنین بر می آید که : این کار به تنهایی صورت نگرفته بلکه عمر به پشتیبانی عده که همراه او بودند دست به چنین کاری زد .

شیخ مفید رحمة الله نام این عده را علاوه بر قنفذ چنین بر شمرده است :

۱-ابوبکر ۲-عمر ۳- عثمان ۴- خالد بن ولید ۵- مغیرة بن شعبه ۶- ابو عبید جراح ۷- سالم مولای ابو حذیفة ۸- عمر بن ابی المقدام (۱۵۹) .

ابو الاءسود نام اسید بن خضیر و سلمة بن سلامة بن وقش را در شمار مهاجمین به خانه فاطمه علیهاالسلام قرار داده است . (۱۶۰)

و در نقل دیگری برخی نام ثابت بن قیس و عبدالرحمن بن عوف و محمد بن مسلمة را به این تعداد افزوده اند . (۱۶۱)

آیا درب خانه فاطمه علیهاالسلام را سوزاندند

برخی با انکار مسئله احراق درب خانه فاطمه علیهاالسلام سعی در محو حقایق تاریخی دارند ، اما غافل از این که مسئله سوزاندن درب خانه علاوه بر منابع شیعه در کتابهای اهل سنت نیز اشاره شده است .

ابن قتیبة می نویسد : فدعا بالحطب و قال : و الذی نفس عمر بیده اءتخرجن اءو لاءحرقنها علی من فیها فقیل له یا ابا حفض ان فیها فاطمه علیهاالسلام فقال : و ان ؛ پس عمر دستور داد تا هیزم بیاورند و گفت : قسم به آن کسی که جان عمر در دست اوست بیرون می آیید یا خانه را با آن که در او هست بسوزانم ، به او گفتند : ای پدر حفص در این خانه فاطمه علیهاالسلام است ! گفت : گرچه او هم باشد . (۱۶۲)

ابن عبد ربه اندلسی با انصاف بیشتری که در این جهت به خرج داده ، بردن آتش به در خانه فاطمه علیهاالسلام را مطرح کرده و می نویسد : پس عمر با شعله ای از آتش به سوی خانه علی علیه السلام رفته تا خانه را بر آن ها بسوزاند که فاطمه علیهاالسلام با آن ها روبرو گشته و گفت : ای ابن خطاب آمده ای که خانه ما را بسوزانی ؟ !

گفت : آری ، یا این که داخل شوید بر آن چه که دیگران داخل شدند (بیعت کنید) . (۱۶۳)

سوزاندن درب خانه در منابع شیعه

و در منابع کهن شیعه به این مسئله به روشنی اشاره شده که به گفته چند نفر از آن ها بسنده می کنیم :

۱-علی بن حسین المسعودی می نویسد : . . . فهجموا علیه داره و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها ؛ پس آنان به خانه علی حمله

برده و درب خانه اش را به آتش کشیده و به زور وی را از خانه بیرون کشیدند . (۱۶۴)

۲-سلیم بن قیس از امیرمؤ منان ضمن بیاناتی چنین گوید : فاءحرق الباب ثم دفعه عمر؛ پس عمر در را سوزاند و با لگد آن را باز کرد . (۱۶۵)

۳-و دیلمی در ارشاد القلوب ، در بخشی از گفتگویی که علی ابن ابی طالب با عمر چنین آورده است که : گویا می بینم دستور داده می شود . . . آن آتشی را که بر در خانه ام روشن کرده اید تا من و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام کلثوم را بسوزانید ، بیاورند و شما دو نفر را بوسیله همان آتش می سوزاند . . . (۱۶۶)

و امام صادق علیه السلام ضمن بیاناتی به مفضل بن عمر می فرماید : و هیچ روزی همانند محنت و مصیبت ما در کربلا نمی باشد ، اگر چه روز سقیفه و آتش روشن کردن بر درب خانه امیرمؤ منان علیه السلام و امام حسن و امام حسین و فاطمه علیهاالسلام و زینب و ام کلثوم و فضه و کشتن محسن بوسیله لگد مهم تر و سخت تر است . (۱۶۷)

و در نقل دیگری حضرت به مفضل بن عمر فرمود : هم چنین زدن سلمان فارسی و آتش روشن کردن بر درب خانه امیرمؤ منان علیه السلام و امام حسن و امام حسین ، تا آنها را بوسیله آتش بسوزانند و زدن به بازوی فاطمه و تازیانه و لگد زدن به شکم او و اسقاط محسنش . (۱۶۸)

آیا فاطمه هم آسیب دید ؟

آسیب های حضرت زهرا علیهاالسلام

و از دیگر مسائل مهمی که در ماجرای شکستن حریم اهل بیت مطرح است ، این که بسیاری می پرسند : آیا واقعا در ماجرای حمله به خانه فاطمه علیهاالسلام به دخت پیامبر صلی الله علیه و آله آسیب رسید ؟

پاسخ می دهیم بدون شک حضرت زهرا علیهاالسلام در این ماجرا آسیب های فراوانی دید و در این راستا به چند جای بدن مبارکش آسیب وارد شد :

الف) فشار بین در و دیوار

اولین آسیبی که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در این ماجرا متحمل شد ، این بود که فاطمه علیهاالسلام گمان نمی کرد که آنان بدون اجازه به خانه اش وارد شوند ، بدین جهت با قرار گرفتن در پشت درب بسته با آنان به گفتگو پرداخت .

فیض کاشانی می نویسد : فاختبت فاطمه علیهاالسلام وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب و الحائط ؛ پس فاطمه آمده و پشت درب خانه پنهان گشت ، عمر درب خانه را به شدت باز نموده و فاطمه علیهاالسلام را بین درب و دیوار فشار داد . (۱۶۹)

و مسعودی نیز جمله و ضغطوا سیدهٔ النساء بالباب ، (۱۷۰) و هم چنین صدوق در ذیل حدیث یا علی علیه السلام لک کنز فی الجنهٔ آورده است که از برخی از مشایخ و بزرگان که می گفتند : این گنج همان محسن فرزند اوست و این همان سقطی است که به هنگام فشار بین در و دیوار بر فاطمه ، بوقوع پیوست . (۱۷۱)

ب) شکسته شدن پهلوی فاطمه علیهاالسلام

علامه طبرسی ضمن اشاره به اصل جریان به مسئله شکسته شدن پهلوی فاطمه علیهاالسلام اشاره می کند و می نویسد : و حالت

فاطمه علیهاالسـلام بین زوجها و بینهم عند باب البیت . . . فاءرسل اءبوبکر الی قنفذ اضربها ، فاءلجاءها الی عضادة بیتها فدفعها فکسر ضلعا من جنبها ؛ (وقتی که خواسـتند علی را بیرون ببرند) فاطمه علیهاالسـلام کنار درب خانه مانع از بردن شوهر خود شد . . . ابوبکر کسی را نزد قنفذ فرستاده که فاطمه علیهاالسلام را بزن تا دست از علی بردارد این جا بود که قنفذ فاطمه علیهاالسلام را به دستگیره و تیزی درب خانه فشار داده و دنده ای از پهلویش را شکست . (۱۷۲)

ج) سیلی خوردن فاطمه علیهاالسلام

مسئله سومی که در منابع شیعه به آن اشاره شده جریان اسائه ادب به فاطمه علیهاالسـلام و سـیلی زدن به آن حضرت می باشد ، که پیامبر صـلی الله علیه و آله در یک پیشگویی از این مسئله پرده برداشته و به علی علیه السلام فرمود : گریه ام برای آن سیلی است که به صورت فاطمه علیهاالسلام زده خواهد شد . . . (۱۷۳)

د) آسیب دیدن بازوی فاطمه علیهاالسلام

این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت و یا پنهان کرد که بازوی شریف فاطمه علیهاالسلام مجروح گردیده به گونه ای که تا واپسین لحظات زندگی وی را می آزارد ، حال چه کسی این کار را انجام داد ، به روایات نگاهی می افکنیم :

امام صادق علیه السـلام ضمن بیان شرح ماجرای آتش زدن درب خانه فاطمه علیهاالسلام به مفضل می فرماید : . . . و زدن به بازوی صدیقه کبری بوسیله تازیانه . (۱۷۴)

سلیم بن قیس در شرح این ماجرا می نویسد : وقتی که فریاد فاطمه علیهاالسلام بلند شد که می گفت : یا ابتاه ، یا رسول الله صلی الله علیه و آله . عمر بن خطاب با نیامی که شمشیر در آن بود به پهلوی فاطمه زد .

فریـاد فـاطمه که بلنـد شـد ، بار دیگر به بازوی فاطمه علیهاالسـلام زد . (۱۷۵) و در نقـل مرحوم طبرسـی گـذشت ، هنگامی که می خواسـتند علی علیه السـلام را به زور از خانه بیرون ببرنـد ، فاطمه علیهاالسـلام مانع شـده و نمی گذاشت او را ببرند ، قنفذ برای جدا کردن فاطمه از علی علیه السـلام دست به تازیانه برده و به شدت به بازوی فاطمه زهرا علیهاالسلام زد به گونه ای که اثر آن تازیانه (تا آخرین لحظه) بر بازویش وجود داشت . (۱۷۶)

ه) سقط جنین

بیشتر مورخان شـیعه و برخی از سـنی ها بر این عقیده هستند که فاطمه زهرا علیهاالسلام پنج فرزند داشت : که پنجمین آن ها پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله بزرگوار اسـلام در قضایای حمله به خانه فاطمه علیهاالسـلام سـقط گردید . حال برای رسیدگی به این مسـئله که آیا فاطمه علیهاالسـلام سقط کرده یا نه و آیا این سقط بدون سبب بوده یا در اثر ضربت ، باید به کتابهای شیعه و سنی نظری افکند ، تا به عمق این فاجعه و چگونگی مسئله آگاه شویم .

علیرغم این که در بسـیاری از کتابهـای اهـل سـنت اشاره به وجود چنین فرزنـدی نشـده است ، ابن الصـباغ مالکی (۱۷۷) و سـبط بن الجوزی(۱۷۸) و محب الـدین طبری (۱۷۹) اشـاره به پسـر سومی به نـام محسن دارنـد ، اما می گوینـد وی در دوران کودکی از دنیا رفته است ! ! و برخی دیگر ، رحلت این فرزند را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند . (۱۸۰)

در اینجا ابن الصـباغ مالکی ضمن اشاره به چنین فرزندی از فاطمه سقط شده ، این مسئله را به شیعه نسبت داده و می نویسد : در بین فرزندان علی فرزندی به نام محسن است که برادر حسن و حسین می باشد ، شیعیان آورده اند که وی سقط شده است . (۱۸۱)

آری اگر چه ابن الصباغ اشاره گذارایی در این جهت دارد ، اما دیگر به این نپرداخته که این سقط به چه صورت بوده است . آیا به حال طبیعی بوده و یا در اثر ضربه ای که بر فاطمه وارد آمده سقط گردیده است .

ولی ابن شهراشوب از معارف ابن قتیبه نقل کرده که : ان محسنا فسد من زخم قنفذ العدوی . (۱۸۲)

گر چه این مطلب فعلاـ در معارف قتیبی وجود ندارد اما از نقل ابن شهراشوب می توان با جرئت گفت که نسخه معارف در زمان های بعد دچار حذف شده است .

بررسی جریان سقط در منابع شیعه

و اما جریان سقط جنین ، تا آن جا که در منابع شیعه ملاحظه شده اگر نگوئیم که اتفاق در نقل دارند ، در بیشتر آن ها آمده است . چنان چه در کتاب سلم بن قیس و اثبات الوصیه و امالی صدوق و احتجاج طبرسی و الصراط المستقیم و ده ها کتاب دیگر به نقل آن پرداخته شده است .

با این تفاوت که برخی به طور کلی مطرح کرده و برخی دیگر به تشریح ماجرا پرداخته اند .

اینک به چند نمونه اشاره می نماییم

ابن شهراشوب به نقل ماجرا پرداخته و از امام صادق روایت کرده که به مفضل فرمود : و کشته شدن محسن به وسیله لگد عظیم تر و تلخ تر است . (۱۸۳)

همچنین امام حسن مجتبی علیه السلام در گفتگویی که با معاویه داشته ، هنگامی که به مغیرهٔ بن شعبه رسید به ذکر همین ماجرای تلخ پرداخته و می فرماید : این تو بودی که فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را کتک زدی تا خون آلودش کردی و در اثر همان ضربت سقط کرد . بدان که تو این کار را نکردی مگر برای اهانت به رسول خدا و مخالفت با امر او . . . (۱۸۴)

علامه بیاضی ضمن نقل این ماجرا می نویسد : و بین شیعه اشتهار یافته که فاطمه را بین درب و دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط کرد در حالی که همه کس می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده بود : فاطمهٔ بضعهٔ منی من آذاها فقد آذانی . (۱۸۵)

آری این حادثه تلخ در بین شیعه از آنچنان اشتهاری برخوردار است که جزو مسلمات شمرده شده است .

و آنچه بر اشتهار آن می افزاید ، این که عبدالکریم شهرستانی در کتاب خود همین مسئله را به عنوان طعن بر نظام نقل کرده و چنین می گوید : وی معتقد بوده که عمر در روز بیعت گرفتن (از علی) ضربتی بر شکم فاطمه زد که در اثر همان ضربت سقط جنین کرد و او در همان روز فریاد می زد خانه فاطمه را با آن که در او هست بسوزانید و در خانه به جز علی و فاطمه و حسن و حسین شخص دیگری وجود نداشت . (۱۸۶)

آری شهرستانی مجبور است که برای لوث کردن این ماجرای مهم تاریخی چنین بگوید و نظام را متهم به شیعه بودن نماید ، والا او چه ارتباطی به شیعه دارد ، زیرا کسی است که فرقه نظامیه به وی نسبت داده می شود . (۱۸۷)

و خلاصه این که با استناد به منابع شیعه و سنی ، به دون شک حمله به خانه فاطمه صورت گرفته و آسیب رساندن به یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله امری قطعی بوده خواه اهل سنت به آن اشاره کرده و یا از ذکر آن خودداری کرده باشند .

چند پرسش و پاسخ

سؤ ال اول : آیا به موقع حمله شخص دیگری در خانه بوده است ؟

در پاسخ می گوییم که ممکن است برخی به طرفداری از مهاجمین بگویند ، علت هجوم به خانه فاطمه برای این بوده تا بر آن عده از مهاجرین و انصاری که به نشانه اعتراض به خلافت ابوبکر و حمایت از علی علیه السلام در خانه وی تحصن کرده بودند ، دست یابند .

آنان می خواستند زبیر و عباس را برای بیعت به مسجد ببرند ، بدین جهت به خانه فاطمه حمله کردند .

می گوییم این سخن نادرست است ، و هدف آنان جز اهل بیت فرد دیگری نبوده است . زیرا در آن موقعیت حساس کسی غیر از اهل بیت در خانه نبوده و اگر هم حضور داشته ، مورد نظر آنان نبوده است . و بسیاری از مورخین ، به نام احدی اشاره نکرده اند .

در ثانی چرا به موقع آمدن اظهار نداشتند که ما به دنبال عباس و زبیر و سعد بن عبادهٔ آمده ایم و در صورت دستیابی به این افراد با شما هیچ کاری نداریم در حالی که هرگز به چنین مسئله ای اشاره ننموده اند .

و سوم این که اگر هدف شان آن چند نفر بود ، پس چرا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بردند ؟

چهارم : اگر هدف شان آن چند نفر بود ، چرا به فاطمه آسیب رساندند ؟

و پنجم آن که اگر کسی غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و فرزندانشان در خانه بود ، چرا به مقابله با مهاجمین نپرداخت و چرا به هنگام دیدن آن صحنه دلخراش به دفاع از صاحب خانه مبادرت نورزید ؟ و یا حداقل به دفاع از خود نپرداخت .

و آخر آن که نظام گفت : به موقع هجوم به خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام کسی جز اهل بیت در خانه وجود نداشت . (۱۸۸)

سؤ ال دوم : برخورد علی با مهاجمین چه بوده است ؟

در برخی تواریخ به این مسئله به گونه ای پرداخته شده است ، گویا علی علیه السلام در موقع هجوم دشمنان هیچ عکس العملی از خود نشان نداده ، اما باید گفت واقعیت امر غیر از این است که برخی آورده اند که حضرت بدون هیچ عکس العملی تسلیم خواسته آنان شد .

چرا که هیچ عقل سلیمی باور نمی کند مردی که پشت جنگاوران عرب را به زمین زده و آن ها را نابود ساخت ، حال در برابر عده ای فرومایه مطلقا سکوت کرده و هیچ واکنشی از خود نشان ندهد .

به نظر میرسد این جزو محالات است : فردی هر چند هم ناتوان باشد ، ببیند که عده ای به خانه اش هجوم برده و زن و فرزندش را مورد ضرب و شتم قرار می دهند ، اما هرگز از جایش تکان نخورده و دفاع نکند ، چه رسد به غیرت امیرمؤ منان علیه السلام .

واقعیت امر این است که حضرت علی علیه السلام با مشاهده این جریان ، فورا از جای برخاسته و یقه عمر را گرفته او را به زمین زده ، و آن چنان به بینی و گردنش کوبید ، و اراده کشتن او را نمود ، که در همان حال به یاد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد . این جا بود که عمر را مخاطب قرار داده ، فرمود : قسم به خدایی که محمد را به پیامبری ارج نهاده است ؛ ای پسر صهاك ! اگر نبود که کتابی از طرف خدا گذشته و عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته ام می فهمیدی که تو نمی توانستی داخل خانه من شوی . (۱۸۹)

علامه مجلسی می افزاید : با فریاد و استغاثه عمر در زیر دست و پای امیرمؤ منان عده دیگری به خانه علی ریخته و خالد بن ولید شمشیر کشیده و علی را مورد حمله قرار داد ، اما حضرت بر او حمله کرد که وی از رعب و وحشت ، علی علیه السلام را سوگند داد تا از او دست بردارد . در این هنگام تنی چند از یاران علی علیه السلام با خبر شده و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و بریده اسلمی داخل خانه شده ، به کمك علی علیه السلام شتافتند ، چیزی نمانده بود که یك زد و خورد و خونریزی سختی در خانه علی علیه السلام رخ دهد اما ظاهرا از این که دست به یك حرکت کوبنده علیه مهاجمین نزدند به اشاره امیرمؤ منان بوده است سرانجام

امیرمؤ منان را برای بیعت از خانه بیرون برده و مردم به دنبال او راه افتادند . (۱۹۰)

سؤال سوم : سزای عاملان این جنایت هولناک چیست ؟

از دیگر مباحث مهمی که قابل مطالعه و بحث و بررسی است ، این که واقعا اگر دادگاهی برای رسیدگی به این جنایت هولناك تشکیل شود رئیس دادگاه عدل اسلامی چه حکمی خواهد داد ؟

آیا کسی چنین حقی دارد که برای بیعت از یك مسلمان درب خانه اش را سوزانده و سپس با شکستن آن به خانه هجوم برده و به همسر برده و به همسر او آزار رسانده و به دست و بازو و پهلویش آسیب رسانده و وی را بین درب و دیوار فشار دهد تا در آستانه مرگ قرار گیرد ؟

بگذریم که خانه فاطمه ، محل نزول وحی و محل رفت آمد پیامبر و نشست و برخواست و نماز او و محل فرود ملائکهٔ الله بوده که هرگز حرمتش کمتر از مسجد نیست ، و هرگز پیامبر بدون اجازه وارد آن نمی گشته و شکستن حرمتش نیز جایز نبوده ، چگونه حریم خانه مسلمانی بخاطر امتناع از بیعت شکسته می شود و بدون اجازه به خانه اش حمله شده و به روی زن و فرزندش اسلحه می کشند ؟

آیا مرتکب چنین جنایت هوناکی که این بی حرمتی را نسبت به یکی از خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده ، نباید مورد تنبیه قرار گیرد ؟

هم چنین می پرسیم : تعرض به زن غیر محارب که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در جبهه ممنوع است ، آیا هجوم به خانه اش صحیح و جایز است ؟

آیا ترساندن زن باردار و زدن به پهلوی او از روی عمد تا مرز سقط جنین جرم به حساب نمی آید ؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار اسلام در آن وقت در قید حیات بودند و این آسیبها را می دیدند سکوت می کردند ؟ و اعمالشان را تاءیید می کردند ؟ و آیا خون کسانی که باعث قتل محسن فرزند فاطمه علیهاالسلام شدند را مباح نمی نمود ؟

چنان چه خون هبار بن ابی الاءسود را در روز فتح مکه مباح کرد ، چرا که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بوسیله نیزه ای ترسانده و در اثر آن ترس سقط جنین کرده بود .

ابن ابی الحدید درباره داستان هبار چنین نقل می کند : این خبر را بر استادم ابو جعفر نقیب قرائت کردم ، او گفت : اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خون هبار را بخاطر ترساندن زینب و سقط جنین او حلال شمرد ، ظاهر حال چنین است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود ، خون آن کسی که فاطمه را ترسانده که در اثر آن سقط کرده حلال می شمرد . گوید به استادم : عرض کردم : آیا این سخن را از تو روایت کنم : که گروهی می گویند ، فاطمه ترسانده شده و در اثر آن محسن را سقط کرده است ؟

او گفت : این مطلب را از من نه روایت کن و نه بطلانش را از من روایت کن ؛ زیرا من در این جهت بخاطر تعارض اخبار توقف دارم . (۱۹۱)

دفاع جانانه از حریم ولایت

دفاع جانانه از حریم ولایت

زندگی هجده ساله تنها یادگار پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله پر از افتخارات منحصر به فرد است که در زندگی بانوی دیگری هرگز چنین افتخاراتی مشاهده نشده است .

فاطمه علیهاالسلام آن شخصیت ممتازی است که در تمام میدان های علمی و اخلاقی و عبادی و اجتماعی و سیاسی جزو پیشتازان بلکه در صدر زنان عالم خلقت بوده است .

پنج سال از سن شریف و بزرگوارش نگذشته بود که با فریاد کشیدن علیه مشرکان و کافران مکه به حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت .

پیوسته از پدر حمایت و دفاع کرد ، بویژه در همان سالهایی که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با کفار قریش به جنگ برخاسته بود که تاریخ هرگز آن خاطرات را از یاد نمی برد .

او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین پشتیبان و مدافع ولایت و رهبری امیرمؤ منان علیه السلام بود و در مدت کوتاهی که پس از پدر زنده بود ، هرگز آرام ننشست و به شیوه های گوناگون پیام مظلومیت علی بن ابی طالب را به آیندگان منتقل کرد و در این راستا آسیب های فراوانی را متحمل شد که از نظرتان گذشت .

اینک به گوشه ای از این دفاع مقدس که در چند فراز تنظیم گردیده اشاره ای خواهیم داشت :

۱- نقل روایت درباره جانشینی علی علیه السلام

بسیاری از مسلمانان پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام ، به خاطر ترس و وحشتی که از دستگاه حاکم داشتند ، حقایق زیادی را کتمان کردند گویا هرگز آنها را از پیامبر نشنیده اند .

اما فاطمه علیهاالسلام نه تنها به خود اجازه چنین کاری نداد بلکه شجاعانه و به بهانه های مختلف حقایق را پیرامون ولایت و امامت علی بن ابی طالب اظهار کرد و آنچه را که در این خصوص از پیامبر شنیده بود برای مردم بازگو نمود .

او در پاسخ محمود بن لبید که پرسیده بود راز پیامبر صلی الله علیه و آله در موقع رحلت با تو چه بود ؟

فرمود : خدا را گواه می گیرم که شنیدم او پیامبر می فرمود : علی خیر من اخلفه فیکم ؛ علی بهترین فردی است که او را پس از خودم در بین شما قرار می دهم و او امام و جانشین من است . و همچنین دو فرزندش و نه فرزند از نسل حسین علیه السلام که اگر از آن ها پیروی کنید خواهید دید آن ها هدایت گر و هدایت یافته هستند و اگر با آنان مخالفت کردید تا روز قیامت در بین شما امت اختلاف خواهد بود . (۱۹۲)

۲- یاد آوری ماجرای غدیر خم

مهمترین سند ولایت امیرمؤ منان علی علیه السلام همان جریان فراموش نشدنی روز غدیر خم بود که رسول خدا ، علی را به امر پروردگار در برابر چشمان ده ها هزار نفر به خلافت و جانشینی پس از خود نصب فرمود . فاطمه زهرا علیهاالسلام که خود شاهد اعلام جانشینی علی از سوی پیامبر بود ، روی همین ماجرا اصرار و پافشاری می کرد .

محمود بن لبید از جمله کسانی است که سخن فاطمه علیهاالسلام را ضمن ملاقاتی با وی در کنار قبر حمزه برای ما نقل کرده است ، او می گوید : روزی فاطمه علیهاالسلام را در کنار قبر حمزه سیدالشهدا دیدم که به شدت می گریست ، کمی صبر کردم تا آرام گرفت ، از او پرسیدم : ای سیده من ! می خواهم از شما چیزی بپرسم که پیوسته فکر مرا به خود مشغول داشته است .

فاطمه علیهاالسلام فرمود : بپرس .

گفتم : آیا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رحلت خود سخنی در مورد جانشینی و امامت علی علیه السلام فرموده است ؟

فاطمه علیهاالسلام فرمود : واعجباه ! ! ! اءنسیتم یوم غدیر خم ؟ ؛ بسی جای تعجب است ! آیا روز غدیر خم را به فراموشی سپرده اید ؟

محمود بن لبید گوید : در تاءیید سخن حضرت فاطمه عرض کردم : آری ! بیاد دارم و مطلب همان است که شما می فرمایید . (۱۹۳)

۳- گام در گام علی علیه السلام در مجالس انصار

حمایت فاطمه علیهاالسلام هرگز به نقل حدیث و روایت درباره شخصیت والای علی علیه السلام و تکیه کردن بر امامت و جانشینی او خلاصه نمی شد ، بلکه آن یکی از شیوه های بود که فاطمه علیهاالسلام در دفاع از حریم ولایت در پیش گرفته بود .

شیوه دیگر این که فاطمه علیهاالسلام همراه امام خود به مجالس انصار می رفت ، تا شاید آنان را از خواب غفلت بیدار کرده و حق علی علیه السلام را بازستاند .

ابن قتیبه مورخ بزرگ می نویسد : علی فاطمه را سوار بر مرکب می کرد و همراه خود شبانه به مجالس انصار می برد تا به دفاع از حق علی علیه السلام پرداخته و از آنان یاری بطلبد اما انصار در پاسخ می گفتند : ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ! ما با اینان بیعت کردیم و اگر شوهر و عمو زاده تو زودتر به نزد ما می آمد ، هرگز به سراغ شخص دیگری نمی رفتیم .

حضرت علیهاالسلام در پاسخ می فرمود : آیا سزاوار بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن نکرده در خانه اش رها می ساختیم و بخاطر این موضوع با مردم به نزاع می پرداختیم ؟ ! (۱۹۴)

۴- فریاد بر حریم شکنان

فاطمه علیهاالسلام در برابر عده ای حرمت شکن که به حریم خانه اش حمله ور شده بودند تا به خیال خود علی علیه السلام را به زور شمشیر از خانه بیرون کشیده ، برای بیعت به مسجد ببرند ، آن چنان فریاد زد و از عمق جان ناله کشید که قلب هر بیننده را جریحه دار ساخت . صحنه غریبی بود و منظره عجیبی ، علی علیه السلام تنهای تنها مانده بود ، با یک مدافع آن هم فاطمه .

راستی او چه کاری می توانست انجام دهد ، خود را از شر آنها حفظ کند ، یا فرزندان خردسالش را آرام نماید یا از امام خویش دفاع بنماید ؟ و مانع بردنش شود ؟

فاطمه که این وضعیت نگران کننده برایش غیر قابل تحمل بود ، یک مرتبه فریاد زد و از آن ها خواست تا از خانه بیرون روند و گفت : در غیر این صورت آن ها را نفرین خواهد کرد .

فاطمه علیهاالسلام فریاد زد : سوگند به خدا ، از خانه بیرون می روید یا این که موهای خود را پریشان کرده ، به درگاه خدا شکایت کنم و نفرین تان بنمایم ؟ (۱۹۵)

۵- دفاع از علی علیه السلام و شلاق قنفذ

آه و ناله فاطمه بر دل آن مردم حرمت شکن هیچ اثری نکرد ، آنان همچنان بر بردن ولی خدا به مسجد اصرار می ورزیدند و فاطمه علیهاالسلام به سختی جلوگیری می کرد و می فرمود : به خدا سوگند هرگز نمی گذارم که پسر عمویم را از روی ظلم از خانه بیرون بکشید . . . چه زود سفارش پیامبر خدا را در باره ما اهل بیت فراموش کردید و از خدا نترسیدید . . در حالی که به شما سفارش کرده بود ، از ما پیروی نموده و ما را دوست داشته باشید و به ریسمان ما چنگ بزنید . . .

فاطمه همچنان از ولی خدا دفاع می کرد و علی را محکم گرفته بود که به وسیله شلاق قنفذ او را از علی جدا کردند . (۱۹۶)

۶- حفاظت از جان امام

علی را کشان کشان به سوی مسجد بردند ، اما مگر فاطمه دست از حمایت امام خود برداشت ؟ او بلافاصله بدنبال ولی خدا به راه افتاد و در پی او تمام زنان بنی هاشم حرکت کردند .

فاطمه آمد و خود را به نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رساند ، بار دیگر آن ها را مخاطب قرار داد و فرمود : عمو زاده ام را آزاد کنید ، به خدایی که پدرم را به حق فرستاد ، اگر آزادش نکنید ، موهای خودم را پریشان می کنم ، پیراهن پیامبر را بر سرم می گذارم و به سوی پروردگارم فریاد می کشم ، چرا که نه صالح پیامبر در نزد خدا از پدرم عزیزتر بود و نه شترش عزیزتر از من ، و نه بچه اش از فرزندانم . (۱۹۷)

آری این فاطمه بود که دست و صورت و پهلوی خود را سپر امام خویش قرار داد و آن گونه از علی بن ابی طالب علیه السلام دفاع کرد که حاضر بود در این راه کشته شود اما به امامش آسیبی نرسد ، او به دنبال علی راه افتاد تا نقشه قتل او را خنثی کند ، او پیراهن رسول خدا را بر سر گذارد و آماده نفرین کردن بود تا دست از جان ولی خدا بر دارند .

۷- سکوت فاطمه علیهاالسلام برای حفظ اسلام

همچنانکه فاطمه به همراه حسنین ، تود را به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می کرد تا به وسیله یک نفرین ، مدینه زیر و رو شود ، علی موقعیت بسیار دشوار را در یافته به سلمان فرمود :

ای سلمان دختر پیامبر را دریاب ، چرا که می بینم دو پهلوی مدینه دهان باز کرده است ، به خدا سوگند اگر نفرین کند به کسی در مدینه مهلت داده نمی شود و بیم آن می رود شهر مدینه و هر چه در آن هست به زمین فرو رود .

سلمان گوید به فرمان امیرمؤ منان علیه السلام به سرعت خود را به فاطمه علیهاالسلام رسانده عرض کردم ، ای دختر پیامبر ! خدای تبارک و تعالی پدرت را به عنوان رحمت برای امت فرستاد به خانه ات برگرد .

فاطمه علیهاالسلام فرمود : ای سلمان ! دیگر صبرم لبریز شده ، مرا رها کن تا به سوی قبر پدرم بروم و آن جا فریاد بزنم و به خدا شکایت کنم .

سلمان گوید گفتم علی علیه السلام مرا به سوی تو فرستاده و به شما دستور برگشت داده است .

فاطمه علیهاالسلام فرمود : حال که علی دستور داده گوش می کنم و فرمان می برم و بدین ترتیب حضرت به خانه برگشت . (۱۹۸)

آری فاطمه علیهاالسلام به خانه برگشت تا به دیگران بفهماند که اگر قیام او در برابر حریم شکنان برای حفظ و دفاع از ولایت و ولی خدا بود ، سکوتش نیز به خاطر فرمان امام و حفظ اسلام بود .

۸- رد بیعت ابوبکر

از موارد دیگر حمایت فاطمه علیهاالسلام از ولایت این بود تا وقتی که زنده بود ، هرگز با خلیفه اول بیعت نکرد و نه تنها بیعت نکرد بلکه با او هم چنان در حال خشم و غضب و قهر بود تا این که از دنیا رفت . حال سؤ ال ما این است که چرا فاطمه با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که روایات زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که : من مات و لیس له امام فموتته موتهٔ جاهلیهٔ . (۱۹۹)

آیا فاطمه علیهاالسلام العیاذ بالله بوسیله بیعت نکردن با ابوبکر به مرگ جاهلی از دنیا رفته و یا حقیقتا ابوبکر امام نبوده تا فاطمه به مفاد این روایت ملزم به بیعت با او باشد و یا حدیث قابل استناد نیست ؟

در پاسخ می گوییم : شکی نیست که فاطمه علیهاالسلام با ابوبکر بیعت نکرد و نه تنها در ملاقاتی که آنان با فاطمه علیهاالسلام داشتند ، حضرت زهرا علیهاالسلام از آن دو روی گردانید ، بلکه فرمود : اگر پدرم را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم

کرد و در پایان همین ملاقات بود که فرمود : به خدا سوگند در هر نماز تو را نفرین می کنم . (۲۰۰)

و گویاتر از همه ادله و شواهد این که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح آمده که زهرای مرضیه از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر خشمناک بود . (۲۰۱)

از جهت دیگر حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه آن قدر صحتش روشن است که نیازی به بررسی اسناد ندارد ، چرا که این حدیث را شیعه و سنی به اتفاق نقل نموده اند و این حدیث با اسناد فراوان و با تعبیرهای مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده مثلا :

طیالسی در مسند از ابن عمر نقل کرده که : من مات بغیر امام مات میتهٔ جاهلیهٔ . (۲۰۲)

و همچنین به تعبیرهای دیگری از قبیل : من مات و لا طاعهٔ علیه مات میتهٔ . . (۲۰۳) من مات و لیس له امام . . (۲۰۴) من مات و لا بیعهٔ علیه . . . (۲۰۵) و من مات لیس علیه امام فمیتتهٔ میتهٔ جاهلیه . . (۲۰۶) در کتاب های اهل سنت فراوان به چشم می خورد .

و در منابع شیعه نیز مرحوم کلینی قریب به یقین مضمون از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود : من مات و لیس علیه امام فمیتته ، فقلت قال ذلک رسول الله ؟ فقال ای و الله قد قال .

قلت : فکل من مات و لیس له امام ، فمیتته جاهلیه ؟ ! قال : نعم . هر که بمیرد و پیشوایی نداشته باشد ، به مردن جاهلیت مرده است ، عرض کردم این سخن پیامبر است ؟

فرمود : آری به خدا او فرموده است .

عرض کردم پس هر که بمیرد و پیشوایی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است ؟ !

فرمود : آری . (۲۰۷)

و با در نظر گرفتن دو مسئله مسلم فوق : علت عدم بیعت فاطمه با ابوبکر کاملا روشن می گردد که او هرگز امام نبوده ، تا فاطمه اقدام به چنین کاری کند .

۹- انتقاد شددید از زنان مهاجر و انصار

و این بار نوبت زنان است که فاطمه علیهاالسلام می باید از آن ها سخت انتقاد کند ، چرا که آنان نیز در ضایع کردن حقوق اهل بیت و نادیده گرفتن سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله بویژه کوتاهی در حق امیر مؤ منان علیه السلام سهم بسزایی داشتند . آنان با سکوت خود بر کارهای خلاف شوهران خود صحه گذاشتند ، و این کار که مورد خشم فاطمه علیهاالسلام قرار گرفته بود ، در عیادتی که زنان مهاجر و انصار از او داشتند ، ضمن خطبه ای طولانی به آنان گوشزد کرد .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرده : زمانی که بیماری فاطمه شدت یافت عده ای از زنان مهاجرین و انصار به نزد وی رفته ، گفتند : ای دختر رسول خدا چگونه ای ؟

فاطمه علیهاالسلام فرمود : به خدا سوگند شب را به صبح رساندم در حالی که از دنیای شما ناخشنود ، و از مردان شما خشمگین و ناراحت هستم . وای بر آن ها چگونه خلافت را از پایگاه استوار رسالت و از پایه های نبوت و از محل نزول جبرئیل امین و از کسی که حاذق و آگاه به امور دین و دنیا است منحرف کردند و دور ساختند ؟ !

آگاه باشید این همان خسران آشکار است ! چه شده که اینان از ابوالحسن انتقام گرفتند و به علت استواری قدم های او و بر روی باطل و از بین بردن آن و به خاطر تسلیم ناپذیری اش در راه خدا بود که چنین کردند ، به خدا سوگند اگر زمام امری که رسول خدا به علی سپرده بود دست بر می داشتند ، آن حضرت مهار شتر رهبری و خلافت را کاملا در دست می گرفت و به راحتی و آسانی آنان را رهبری می کرد ، به طوری که بر شتر خلافت نه جراحتی در بینی اش ایجاد می شد و نه اضطراب و ناآرامی بر سوار

کارش دست می داد .

آنان را به سرچشمه ای زلال جوشان و وسیع می رساند ، تشنگی را برطرف می کرد ، در آب غوطه ور شده و شراره تشنگی و گرسنگی را خاموش می نمود . . . (۲۰۸)

آنچه بیان شد گوشه ای بود از دفاع فاطمه زهرا علیهاالسلام از ولایت و رهبری علی بن ابی طالب علیه السلام ، اما سخن در این باره فراوان است و درد دل بسیار که خود به آن ها آگاهترید .

حال سؤ ال ما این است اگر مولا در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای غدیر خم به معنای دوستی و محبت بود و نه به معنای ولایت و خلافت و سرپرستی امت ، چرا فاطمه علیهاالسلام به ماجرای غدیر استدلال کرده و چرا خود را به این همه دردسر و مشقت انداخته و تا سر حد جان از حریم ولایت دفاع می کند . مگر ولایت به معنای دوستی آن همه مشکل آفرین بوده است ؟ مگر امت اسلامی نمی دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله اهلبیت را دوست داشته و مسلمانان را به این دوستی فرا می خوانده ؟ !

مگر قرآن مجید مردم را به محبت و دوستی اهل بیت پس از نزول آیه قل لا اءسئلکم علیه اءجرا الا المودهٔ فی القربی(۲۰۹) موظف نکرده بود ؟

پس چه لزومی داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر سه روز مردم را در آن بیابان سوزان نگه داشته و خطبه بخواند و مردم را برای دوستی اهل بیت فرا بخواند .

وانگهی آیه الیوم اءکملت لکم دینکم و اءتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا(۲۱۰) چه هدفی را دنبال می کرد و چه چیزی در روز غدیر کامل شد که پیش از این هنوز گفته نشده بود ؟ آیا دوستی بود که قبلا آیه اش نازل گردیده بود ؟ !

هم چنین مگر مسلمانان در آن روز به علی علیه السلام تبریک نگفتند ، مگر در آن روز عمر نگفت :

بخ لک یابن اءبی طالب اءصبحت مولای و مولی کل مسلم . (۲۱۱)

و اگر مولا به معنای دوستی و محبت بود ، دیگر چه نیازی داشت که عمر بن الخطاب به او تبریک بگوید : خوشا به حال تو ای پسر ابو طالب که امروز مولای من و هر مسلمانی شدی .

آری این تبریک بخاطر سمت جدید علی علیه السلام بود که در روز غدیر خم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه و جانشین آن حضرت اعلام شده بود . و فاطمه علیهاالسلام دقیقا از همین موضع جانانه دفاع کرده و بر آن ایستادگی نمود .

شهادت حضرت فاطمه

شهادت حضرت فاطمه

بدون شک فاطمه علیهاالسلام به مرگ خدایی از دنیا نرفته است ، چرا که قضایای حمله به خانه او ، و وارد آمدن آسیب های فراوان بر دست و پهلو و سینه و جنین ، ادامه زندگی را بر او بسیار دشوار کرد .

و در این مدت کوته پیوسته از صدمات وارده رنج می برد ، و سرانجام در اثر همان آسیب ها به شهادت رسید . اینک جهت اثبات شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام نگاهی به شواهد و دلائل موجود می پردازیم .

ناگفته نماند که از امام حسن علیهاالسلام مجتبی و امام صادق و امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند : ما منا الا مسموم اءو شهید(۲۱۲) و شک نیست که فاطمه علیهاالسلام جزو منا می باشند .

افزون بر این که روایات صریح و روشنی بر شهادت حضرت فاطمه داریم که معصومین روی این جهت تکیه کرده اند .

۱-پیامبر پیش از رحلت خود در یک پیشگویی به علی فرمود : پس فاطمه اولین کسی است که به من ملحق خواهد شد ، در حالی

که حزن و اندوه او را فراگرفته ، حق او را غصب کرده و وی را کشته اند بر من وارد خواهد شد . (۲۱۳)

۲-پس از شهادت فاطمه ، مدتی امیر مؤ منان از یاران فاصله گرفته و از خانه بیرون نرفت . برخی از یاران و دوستان علی علیه السلام که این وضعیت برای آن ها گران آمده بود از عمار یاسر خواستند تا به خانه علی رفته و از او بخواهد تا از دوستان فاصله نگیرد .

عمار برای رساندن پیام ، به خانه حضرت علی رفته و از وی خواست تا از خانه بیرون بیاید .

حضرت در پاسخ فرمود : بدان ای عمار ! این فقید و از دست رفته ، دختر رسول خدا دار فانی را وداع گفت در حالی که مظلوم بود و حق او غصب شده و شهید از دنیا رفت . سپس از جای برخاسته در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود خانه را ترک گفت . . (۲۱۴) .

۳-سلیم بن قیس از علی نقل کرده وقتی که ابوبکر به قنفذ پیام فرستاد که اگر فاطمه مانع شد او را بزن پس او را برای آن که دست از علی بردارد به طرف دسته درب خانه اش فشار داده و یک دنده از پهلویش را شکست و جنین او را سقط کرد ، و پس از آن ماجرا در بستر بیماری بود تا این که در اثر همان صدمات ، شهید از دنیا رفت . (۲۱۵)

۴-امام حسین علیه السلام از محمد بن عمار بن یاسر از پدرش عمار حدیثی نقل کرده و در پایان همان حدیث ، عمار ضمن باز گو کردن ماجرای پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و هجوم به خانه فاطمه می گوید : وقتی که پیامبر به لقاء الله شتافت ، و گذشت آنچه که گذشت به هنگام ورود به خانه فاطمه و بیرون آوردن پسر عموی او ، از دست آن مرد به فاطمه آنچنان آسیب رسید که فرزند خود را سقط کرد و همان جریان باعث بیماری و وفات وی بود . (۲۱۶)

۵-همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : علت وفات فاطمه علیهاالسلام این بود که قنفذ غلام عمر به دستور وی با غلاف شمشیر به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله زد که در اثر همان زدن محسن سقط گردید و در پی این سقط جنین سخت بیمار گشت . . . (۲۱۷)

۶-علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود : ان فاطمه علیهاالسلام صدیقهٔ شهیدهٔ . (۲۱۸)

و بزرگان ما همانند شیخ مفید و دیگران بر این عقیده هستند که وی شهید از دار دنیا رفته است . وی در کتاب فقهی خود به نام المقنعهٔ در زیارت حضرت فاطمه علیهاالسلام چنین آورده است : هرگاه به مدینه رفتی . . . به روضه داخل شو و آن جا بایست و فاطمه علیهاالسلام را زیارت کن که او همان جا دفن گردیده ، پس هرگاه خواستی او را زیارت کنی به سوی قبله بایست و بگو . . . :

السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله ، السلام علیک و علی بنتک الصدیقهٔ الطاهرهٔ ، السلام علیک یا فاطمه علیهاالسلام بنت رسول لله صلی الله علیه و آله ، السلام علیک ایتها البتول الشهیدهٔ الطاهرهٔ ، لعن الله من ظلمک و منعک حقک و دفعک عن ارثک و لعن الله من کذبک . (۲۱۹)

و علامه مجلسی در مرآهٔ العقول ذیل روایت کلینی در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود : ان فاطمه صدیقهٔ شهیدهٔ می فرماید : و این خبر دلالت دارد که فاطمه علیهاالسلام شهید شده است و این مسئله از متواترات است . . . (۲۲۰)

سال روز شهادت

و اما سال روز رحلت جانگداز فاطمه علیهاالسلام اگر چه در بین مورخین اختلاف نظر هست به گونه ای که برخی اقوال را به هجده نظر رسانده اند . (۲۲۱)

اما مختار از بین این گفته ها فقط دو قول است و نظر بزرگان نیز بر همین دو گفته استوار است .

قول اول هفتاد و پنج روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر گرفته شده و برگرفته از روایتی است که به نظر علامه

مجلسی صحیحه است از امام محمد باقر نقل شده ؛ فرمود : وی هفتاد و پنج روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار از دنیا رفته است . (۲۲۲)

قول دوم نود و پنج روز است ، چنان چه مرحوم اربلی از امام محمد باقر علیه السلام همین قول را نقل کرده (۲۲۳) و ابو الفرج اصفهانی نیز از امام محمد باقر علیه السلام گذشت سه ماه را از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده (۲۲۴) که قول پیامبر صلی الله علیه و آله را تاءیید می کند .

در این جا علامه مجلسی ضمن صحیحه خواندن روایت هفتاد و پنج روز فرموده : تطبیق دادن بین ولادت و وفات و عمر شریف فاطمه علیهاالسلام کار بسیار دشواری است ؛ زیرا اگر رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز ۲۸ صفر باشد باید وفات فاطمه در اواسط جمادی الاءولی باشد و اگر به گفته اهل تسنن در دوازدهم ربیع الاءول پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نموده باشد ، می بایست وفات آن حضرت و در اواخر جمادی الاءولی صورت پذیرفته باشد و آن چه که ابو الفرج اصفهانی نقل کرده که فاطمه علیهاالسلام سه ماه پس از پدرش زنده ماند؛ ممکن است با قول مشهور که حضرت در سوم جمادی الثانی از دنیا رفته است ، منطبق شود ، و خبر اءبو بصیر از امام صادق بر همین قول است ، البته اگر بگوییم که روزهای زیادی را امام بخاطر ناچیز بودنش ذکر نفرموده است . (۲۲۵)

و شیخ مفید در تاءیید نظر دوم می فرماید روز سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجرت سال روز رحلت حضرت فاطمه علیهاالسلام زهرا می باشد و این همان روزی است که در همه سال غم و اندوه مؤ منین تجدید می شود . (۲۲۶)

این بود خلاصه ای از زندگی پاره تن مصطفی و همسر علی مرتضی که به طور اشاره و گذرا تقدیم خوانندگان شد؛ امید است خوانندگان عزیز ما را از کم و کاستی ها و یا ناهماهنگی های موجود در این چکیده عفو فرموده و اگر بر نکته ای دست یافتند ، ما را بهرمند سازند .

والله الموفق و المعین

پایان کتاب

پی نوشتها

۱تا۱۲۰

۱- الخرایج و الجرایج ، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲- همان

۳-مسار الشیعه ، ص ۳۱

۴- صحیح بخاری ج ۲، ص ۳۰۲، حلیة الاءولیاء، ج ۲، ص ۴۰، تهذیب التهذیب ، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

۵- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۰.

۶- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۰.

۷- روضة الواعظین ، ص ۱۵۰.

۸- مقتل الحسین خوارزمی ، ج ۱، ص ۵۹.

۹- بحارالاءنور، ج ۱۵، ص ۱۰.

۱۰- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹.

۱۱- بشارهٔ المصطفی ، ص ۲۴.

۱۲- احقاق الحق ، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

۱۳- همان ، ج ۲۵، ص ۳۷.

۱۴- مقتل الحسین خوارزمی ، ج ۱، ص ۶۰.

۱۵- فاطمهٔ الزهراء، ص ۵۸.

۱۶- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۳.

۱۷- همان ، ص ۶۸، ذخایر العقبی ص ، ۳۵.

۱۸- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۴۵.

۱۹- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۰.

۲۰- همان ، ص ۱۰۸.

۲۱- مناقب خوارزمی ، ص ۲۴۷، کشف الغمهٔ ، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲۲- امالی طوسی ، ص ۳۹.

۲۳- تاریخ الاءئمهٔ ، ص ۶.

۲۴- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲۵- بحار الاءنوار، ج ۴۳،ص ۱۴۵ به نقل از کافی .

۲۶- همان ، ج ۴۳، ص ۹۲.

۲۷- همان ، ص ۱۰۵.

۲۸- کشف الغمهٔ ، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲۹- هجر یکی از روستاهای اطراف شهر مدینه است .(معجم البلدان ، ج ۵، ص ۳۹۳.

۳۰- کشف الغمهٔ ، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳۱- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۸.

۳۲- به این علت زره حطمیه گفته می شود چون هر شمشیری که با آن برخورد می کرد شکسته می شد و این زره به طائفه ای از عبدالقیس که به آنان حطمهٔ به حارث گفته می شد و شغل آنها درست کردن زره بود نسبت داده شده است . (مجمع البحرین ، ص ۴۶۷)

۳۳- کافی ، ج ۵، ص ۳۷۷.

۳۴- همان .

۳۵- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۲، مناقب ابن مغازلی ، ص ۳۵۰.

۳۶- همان .

۳۷- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۲.

۳۸- احتجاج طبرسی ، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳۹- المقنع ، ص ۹۹.

۴۰- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ۱۴۳.

۴۱- کشف الغمهٔ ، ج ۱، ص ۳۷۹.

۴۲- امالی طوسی ، ص ۴۰، مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۲۵۲.

۴۳- زندگانی حضرت فاطمه ، ص ۵۶.

۴۴- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۵۳.

۴۵- امالی طوسی ، ص ۴۰.

۴۶- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

۴۷- امالی طوسی ، ص ۴۰، بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۹۵.

۴۸- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۴.

۴۹- امالی طوسی ، ص ۴۲.

۵۰- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۵۳.

۵۱- دلائل الامامه ، ص ۲۱.

۵۲- در این که روز عروسی فاطمه علیهاالسلام در چه روزی بوده است چهار قول است :۱چند روز از شوال گذشته .۲اول ماه ذیحجه . ۳ششم ماه ذیحجه . ۴ ۲۱ماه محرم سال سوم هجرت . رجوع شود به بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ۹۷ و۱۴۱.

۵۳- کشف الغمه ، ج ۱، ص ۳۶۸.

۵۴- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۵.

۵۵- اخلاق حضرت فاطمه ، ص ۸۰.

۵۶- بحارالاءنوار ج ۴۳، ص ۱۳۲.

۵۷- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۵۵.

۵۸- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۲.

۵۹- مدینه شناسی ، ص ۷۳.

۶۰- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶۱- الرحلهٔ الحجازیهٔ ، ص ۳۲۷.

۶۲- مناقب خوارزمی ، ص ۲۴۷.

۶۳- مدینه شناسی ، ص ۱۱۹ و فرات کوفی ،ص ۱۱۵.

۶۴- سوره نور، آیه ۳۶.

۶۵- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۱۴ و مجمع البحرین ،ص ۱۳۸.

۶۶- غذای است که با آزد وشیر یا روغن می پزند.فرهنگ جدید، ص ۹۱.

۶۷- بشارهٔ المصطفی ، ص ۱۹۵؛ عوالم العلوم و المعارف ، ج ۷، ص ۱۲۳و کامل الزیارهٔ ، ص ۵۸.

۶۸- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶۹- همان .

۷۰- سند حدیث شریف کساء، ص ۶.

۷۱- سوره طه ، آیه ۱۳۲.

۷۲- امالی طوسی ، ص ۲۵۱.

۷۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۴.

۷۴- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۳.

۷۵- ینابیع المودهٔ ، ص ۱۷۴ و مناقب خوارزمی ، ص ۲۳.

۷۶- امالی طوسی ، ص ۲۵۱.

۷۷- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۳.

۷۸- ینابیع المودهٔ ، ص ۱۷۴.

۷۹- همان .

۸۰- ذخایر العقبی ، ص ۷۷.

۸۱- مدینه شناسی ، ص ۱۱۷.

۸۲- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.

۸۳- همان ، ص ۵۴.

۸۴- العقدالفرید، ج ۵، ص ۱۳ و الامامهٔ و السیاسهٔ ، ص ۲۰.

۸۵- اثبات الوصیهٔ ، ص ۱۲۴.

۸۶- تفسیرعیاشی ، ج ۲، ص ۶۷.

۸۷- اثبات الوصیهٔ ، ص ۱۲۴.

۸۸- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

۸۹- ربیع الاءبرار، ج ۲، ص ۱۰۴.

۹۰- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۳۸.

۹۱- امالی صدوق ، ص ۴۳۷.

۹۲- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

۹۳- سوره حجر، آیه ۴۴.

۹۴- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۸.

۹۵- مناقب آل ابی طالب ، ج ۴، ص ۸.

۹۶- باخلاق حضرت فاطمه ، ص ۱۷.

۹۷- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۳۸.

۹۸- علل الشرایع ، ص ۲۱۵.

۹۹- بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

۱۰۰- اخلاق فاطمه ، ص ۶۲.

۱۰۱- احقاق الحق ، ج ۱۰، ص ۴۰۰.

۱۰۲- همان .

۱۰۳- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۷۱.

۱۰۴- اخلاق فاطمه ، ص ۱۰۶، بحار الاءنوار، ج ۲، ص ۳.

۱۰۵- الخرایج و الجرایح ، ج ۲، ص ۵۳۰

۱۰۶- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۱۰۷- اخلاق فاطمه ، ص ۳۶، ذخائر العقبی ، ص ۵۰.

۱۰۸- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹.

۱۰۹- همان .

۱۱۰- همان .

۱۱۱- همان ، ص ۲۱۳.

۱۱۲- اخلاق حضرت فاطمه ، ص ۱۰۹.

۱۱۳- کشف الغمة ، ج ۲، ص ۹۲.

۱۱۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱ به نقل از نوادر راوندی .

۱۱۵- این مقاله در آستانه شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام در مجله کوثر شماره ۳۰ به چاپ رسیده است .

۱۱۶- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵.

۱۱۷- فاطمة الزهرا، ص ۷۴، امالی صدوق ، ص ۱۶.

۱۱۸- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵.

۱۱۹- امالی صدوق ، ص ۱۶.

۱۲۰- مناقب علی بن ابی طالب ، ص ۶۳.

۱۲۱تا۲۲۶

۱۲۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۰.

۱۲۲- همان ، ص ۲۲۱.

۱۲۳- همان .

۱۲۴- همان ، ص ۲۲۲.

۱۲۵- تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۴.

۱۲۶- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

۱۲۷- تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۴.

۱۲۸- ذخائر العقبی ، ص ۴۸.

۱۲۹- کنایه از غذاهایی بسیار خوب است .

۱۳۰- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۷.

۱۳۱- القطرة ، ص ۱۹۲، و آیه در سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۴.

۱۳۲- سوره انسان ، آیه ۱۳.

۱۳۳- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۲۹.

۱۳۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۷.

۱۳۵- همان ، ص ۷۶.

۱۳۶- فاطمة الزهراء، ص ۹۹.

۱۳۷- همان .

۱۳۸- همان ، ص ۱۱۳.

۱۳۹- مسند فاطمة ، ص ۴۵، کفایة الطالب ، ص ۳۱۱، بشارة المصطفی ، ص ۴۸.

۱۴۰- فاطمة الزهراء، ص ۱۰۰.

۱۴۱- خصایص فاطمه ، ص ۳۴۱.

۱۴۲- بشارة المصطفی ، ص ۵۰.

۱۴۳- عیدن المعجزات ، ص ۵۴ و بحار، ج ۴۳، ص ۸.

۱۴۴- اخلاق حضرت فاطمه ، ص ۵۸؛ مسند فاطمه زهرا علیهاالسلام ، ص ۵۸۵؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۲۹ و دلائل الامامة ، ص ۱.

۱۴۵- الغدیر، ج ۶، ص ۲۹۵.

۱۴۶- بنا به قول کلبی که فاطمه علیها السلام در سن سی و پنج سالگی از دنیا رفته ، باید گفت : حدود بیست و پنج سال در مکه در خدمت پدر بوده است . ذخائرالعقبی ، ص ۵۲.

۱۴۷- امالی صدوق ، ص ۱۱۸، مناقب آل ابی طالب ، ج ۲، ص ۲۰۹.

۱۴۸- نوادرالاءخبار، ص ۱۶۲، بشارة المصطفی ، ص ۱۹۸.

۱۴۹- الامامة والسیاسة ، ج ۱، ص ۲۰، الدرالثمین ، ص ۵۱.

۱۵۰- تاریخ یعقوبی ، ج ۲، ص ۱۳۷.

۱۵۱- اختصاص مفید، ص ۱۸۸.

۱۵۲- احتجاج طبرسی ، ج ۱، ص ۱۰۸.

۱۵۳- احتجاج ، ج ۱، ص ۱۰۵.

۱۵۴- الاءمامة والسیاسة ، ص ۱۹.

۱۵۵- همان ، ص ۲۰.

۱۵۶- تاریخ یعقوبی ، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۵۷- الامامة والسیاسة ، ص ۲۰.

۱۵۸- نوادرالاءخبار، ص ۱۸۳.

۱۵۹- اختصاص مفید، ص ۱۸۱.

۱۶۰- بحارالاءنوار، ج ۸، ص ۵۹.

۱۶۱- همان .

۱۶۲- الامامة والسیاسة ، ص ۱۹.

۱۶۳- عقدالفرید، ج ۵، ص ۱۳.

۱۶۴- اثبات الوصیة ، ص ۱۲۴.

۱۶۵- سلیم بن قیس ، ج ۲، ص ۲۵، بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷.

۱۶۶- ارشادالقلوب ، ج ۲، ص ۷۸، الکوکب الدری ، ص ۱۹۱.

۱۶۷- بهجة قلب المصطفی ، ص ۵۳۲.

۱۶۸- بحار، ج ۵۳، ص ۱۴.

۱۶۹- نوادرالاءخبار، ص ۱۸۳.

۱۷۰- اثبات الوصیهٔ ، ص ۱۲۴.

۱۷۱- معانی الاءخبار، ص ۲۰۶.

۱۷۲- احتجاج طبرسی ، ج ۱، ص ۱۰۸، سلیم بن قیس ، ص ۴۰.

۱۷۳- امالی طوسی ، ص ۱۱۸ و مناقب آل ابی طالب ، ج ۲، ص ۲۰۹.

۱۷۴- بحارالاءنوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

۱۷۵- همان ، ج ۸، ص ۵۸ و حق الیقین ، ص ۱۶۴.

۱۷۶- احتجاج ، ج ۱، ص ۱۰۸.

۱۷۷- الفصول المهمهٔ ، ص ۱۲۴.

۱۷۸- تذکرهٔ الخواص ، ص ۵۷ و ۲۸۸.

۱۷۹- ذخائرالعقبی ، ص ۱۵۵.

۱۸۰- نیل الاءوطار، ج ۴، ص ۱۵۱، فتح الباری ، ج ۳، ص ۱۲۴.

۱۸۱- الفصول االمهمهٔ ، ص ۱۲۴.

۱۸۲- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۱۳۳.

۱۸۳- احتجاج ، ج ۱، ص ۱۰۸.

۱۸۴- بحارالاءنوار، ج ۴۴، ص ۸۳.

۱۸۵- الصراط المستقیم ، ج ۳، ص ۱۲.

۱۸۶- الملل والنحل ، ص ۵۹ و الوافی بالوفیات ، ج ۶، ص ۱۷.

۱۸۷- همان .

۱۸۸- الملل و النحل ، ص ۵۹.

۱۸۹- اسرار آل محمد، ص ۳۳.

۱۹۰- بحار الاءنوار، ج ۸ (چاپ سنگی)، ص ۵۶.

۱۹۱- شرح نهج البلاغه ، ج ۱۴، ص ۱۹۲ و بحار الاءنوار، ج ۲۳، ص ۴۱.

۱۹۲- کفایهٔ الاءثر، ص ۱۹۸.

۱۹۳- همان .

۱۹۴- الاءمامهٔ والسیاسهٔ ، ج ۱، ص ۱۹.

۱۹۵- بشارهٔ المصطفی ، ص ۱۹۸.

۱۹۶-نوادر الاءخبار، ص ۱۸۳.

۱۹۷- احتجاج طبرسی ، ج ۱، ص ۱۱۳.

۱۹۸- اختصاص مفید، ۱۸۱.

۱۹۹- بحار الاءنوار، ج ۲۳، ص ۴۱، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۵۰، کشف الاءستار، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲۰۰- الامامهٔ و السیاسهٔ ، ص ۲۰.

۲۰۱- صحیح مسلم ، ج ۲، ص ۴۳، صحیح بخاری ، ج ۳، ص ۵۵، تاریخ طبری ، ج ۲، ص ۲۳۶، شرح نهج البلاغه ، ج ۴، ص ۱۸.

۲۰۲- مسند طیالسی ، ص ۱۲۵۹.

۲۰۳- تاریخ بخاری ، ج ۶، ص ۴۴۵، مسند ابن ابی شیبه ، ج ۱۵، ص ۳۸.

۲۰۴- صحیح ابن حبان ، ج ۷، ص ۴۹ مسند اءحمد، ج ۳، ص ۴۴۶ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۳، مسند زید، ص ۴۲۲.

۲۰۵- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴.

۲۰۶- المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۵۰، کشف الاءستار، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲۰۷- الکافی ، ج ۱، ص ۳۷۶، محاسن برقی ، ج ۱، ص ۱۵۳، تفسیر عیاشی ، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲۰۸- شرح نهج البلاغه ، ج ۱۶، ص ۲۳۳، فریاد فاطمه ، ص ۴۳.

۲۰۹- سوره شوری ، آیه ۲۳.

۲۱۰- سوره مائده ، آیه ۳.

۲۱۱- آیات الغدیر، ص ۲۶۲ به نقل از تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲۱۲- حیاة الامام الحسن العسکری ، ص ۴۲۵.

۲۱۳- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، بشارة المصطفی ، ص ۱۹۹، اءمالی الصدوق ، ص ۱۰۱.

۲۱۴- الکوکب الدری ، ص ۲۵۰.

۲۱۵- احتجاج طبرسی ، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲۱۶- دلائل الامامة ، ص ۲۶.

۲۱۷- همان ، ص ۴۵.

۲۱۸- الکافی ، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲۱۹- المقنعة ، ص ۷۱.

۲۲۰- مرآة العقول ، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲۲۱- رجوع شود به وفات الصدیقة الزهراء، ص ۱۱۴.

۲۲۲- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

۲۲۳- کشف الغمة ، ج ، ص ، بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹.

۲۲۴- مقاتل الطالبین ، ص ۳۱، فتح الباری ، ج ۷، ص ۳۹۷، تهذیب التهذیب ، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

۲۲۵- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵.

۲۲۶- مسارالشیعة ، ص ۶۶، مصباح کفعمی ، ص ۵۱۱.

فاطمه (س) گلواژه آفرینش

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرتضوی ضیاآ، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه علیهماالسلام گلواژه آفرینش ضیاآ مرتضوی وضعیت ویراست : [ویرایش]۲

مشخصات نشر : تهران حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ص ۱۷۶

فروست : (مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۱۲۹: کتابهای مجله پیام زن۸)
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : این کتاب قبلا تحت عنوان گل‌واژه آفرینش سه اربعین پیرامون شخصیت حضرت فاطمه ع جایگاه و حقوق زن وظایف همسری منتشر گردیده است یادداشت : پشت جلد به‌انگلیسی .Ziya Mortazavi .Fatema (S. A.) Colwace -ye Afarinesh
یادداشت : چاپ هشتم ۱۳۸۰ ۸۰۰۰ ریال :۰-۹۲۴-۴۲۴-۹۶۴ ISBN
یادداشت : کتابنامه ص [۱۷۳] - ۱۷۶
موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- احادیث موضوع : زنان -- مسائل اجتماعی و اخلاقی -- احادیث موضوع : زنان (همسر)
موضوع : زنان -- وضع حقوقی و قوانین (فقه
شناسه افزوده : حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات رده بندی کنگره : BP۲۷/۲۸/گ۸ ۱۳۷۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۲۱۶۵۸

مقدمه‌ای بر چاپ هفتم با ویرایش جدید

پیامبر اکرم (ص) :
من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها فی امر دینهم ، بعثه‌یوم القیامهٔ فقیها عالما . «بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۱۵۶» .
آنچه پیش روی دارید ، مجموعه‌ای است از روایات که در سه زمینه «شخصیت‌حضرت فاطمه (س) » ، «زن ، جایگاه و مسؤولیت ، و «خانواده و مسؤولیتها» در قالب‌سه «چهل حدیث گزینش شده است . مجموعه‌ای که به همراه ترجمه روایات وپاره‌ای توضیحات تلاش می‌کند چهره‌ای هر چند اجمالی را از سه موضوع یاد شده درسخنان اهل‌بیت (ع) نشان دهد . در این مجموعه که از منابع روایی شیعه و سنی گردآمده تلاش شده است‌حتی‌الامکان روایات مورد نظر به گونه‌ای منسجم ، گزینش‌شود و تنظیم گردد و با افزودن پاره‌ای توضیحات ، خواننده در دستیابی به پیام‌روایات و نتیجه گیری ، همراهی شود . آوردن عناوین و سرفصلها نیز می‌تواند به‌شکلی گزیده‌تر ، پیام اصلی این روایات را برساند .
کاری از این دست ، چه بسا در نگاه برخی ، امری آسان آید ، اما آنان که با منابع‌روایی و کار بازگو کردن آنها برای عموم ، انس دارند ، می‌دانند که گزینش و پردازش‌روایات امری است دشوار و ظریف ، بویژه اگر در محدوده موضوعاتی باشد که‌دیدگاههای مختلف را به سوی خود جلب کرده است . موضوع زن و خانواده در این‌مجموعه ، از همین دست است . از این روی ، گزینش اولیه حدود دو سوم روایات این‌مجموعه ، با همکاری جمعی از دوستان محترم در واحد خواهران دفتر تبلیغات‌اسلامی صورت گرفت .
چاپهای اولیه این کتاب ، نخست‌با عنوان «گلواژه آفرینش تقدیم علاقه‌مندان‌شد و ناشر محترم در چاپ ششم ، عنوان مناسب «فاطمه (س) ، گلواژه آفرینش راجایگزین نام اولیه نمود . آنچه اینک در هفتمین چاپ ارائه می‌شود همراه با تجدیدنظری کلی و ویرایشی دوباره است که برخی اصلاحات و افزوده‌ها را نیز در بر دارد . در بازنویسی دوباره این مجموعه ، افزون بر اصلاحات عمده در عبارات و پاره‌ای‌اصلاحات در محتوا ، برخی روایات نیز جایگزین یا تکمیل شده است . آنچه درمدخل بخش نخست آمده نگاهی است‌به روایات بخش نخست کتاب که اختصاص‌به شخصیت‌بانوی بزرگ اسلام ، حضرت فاطمه (س) دارد . و آنچه در این چاپ ، درپایان کتاب به عنوان ضمیمه آمده ، پژوهشی کوتاه در باره تاریخ ولادت آن‌حضرت (س) است که می‌تواند برای علاقه‌مندان این دست مباحث مفید افتد .

در اینجا لازم است از سرکار خانم عذرا انصاری و حجج اسلام ، آقایان محمودآخوندی ، عبدالرحمن انصاری ، احمد بحرینی ، حسین محمدی و محمود مشایخی که‌در گزینش اولیه بیشتر روایات بذل همت نموده و همراهی کردند صمیمانه‌سپاسگزاری کنم .

قم - سیدضیاء مرتضوی

مهرماه ۱۳۷۷

شخصیت‌حضرت فاطمه (س)

از کرانه کوثر

فاطمه ! ای گلواژه آفرینش !

کجا زبان ما را رسد که وصف تو گوییم و کجا به اندیشه ما آید که ذکرتو آریم ، و کجا توان قلم بود که نقش حسن تو نویسد و کدام آینه است‌که درخشش نور تو را بتاباند .

فاطمه ! ای بزرگ‌بانو !

ای نام تو ، جامع کمالات که گویای عصمت آتش‌سوز توست . ای آن که‌دامنت ، رسالت‌سردار توحید را پرورد . ای آن که مهر رخت ، خورشید فروزان مریم و آسیه و خدیجه را فزونتر است ;چرا که‌جهان بانوان را تو سروری . ای آن که شهد شهادت سوزانت را ازچشمه صداقت و اخلاص چشیده‌ای . ای آن که بر گرده گیتی ، دوریحانه مصطفی (ص) را مادری ، پس نقش‌آفرین کربلای ۶۱ تویی ;آری‌تویی . ای آنکه بر در بهشت ، نامت نقش بسته است ، تو مظهر خشم‌خدایی ، تو جلوه‌گاه رضای حقی .

و تو ای نامت ، زینت‌آرای آستانه بهشت ، تو چه دیدی ؟ چه کشیدی که‌جز خدای ، خبر ندارد ! آن فرشته که تسلیت‌بخش دل آزرده و به‌غم‌نشسته‌ات بود ، چه می‌گفت ؟ چگونه تسلیت می‌داد ؟

فاطمه ! ای دختر رسالت !

ای به حق واصل ! ای ناجی شانه‌های در بند بردگی ! همه می‌گفتند : این‌دختر رسول خداست ، او فرزند رهبر ماست . ولی تو یادگار همسرت‌را از گردنت‌باز می‌کنی ، و گردنی را با بهای آن آزاد می‌سازی ، چرا که‌مایه مسرت قلب پیامبر است .

فاطمه ! ای زایر قبر شهیدان !

تو گلواژه شهادتی . تو بهشتیان را جلوداری . تو مظهر حیایی . چه کسی‌را رسد که فردای قیامت در مسیرت سر بر آرد . ای خلایق ! سر فرودآرید ! چشم فرو بندید که حیا می‌آید . پس چگونه بود که همین دیروز ، آری آن روز که در سوگ بودی ، تو را حرمت نداشتند ؟ چه کسی درخانه توحید را پاس نداشت ؟ چه کسی جمع بهشتیان را پریشان کرد ؟ تو را پدر ، «شافعه خواند چرا که بانوان بهشتی به شفاعت تو دربهشت‌خانه گزینند .

فاطمه ! ای واژه خوشبختی !

تو واژه خوشبختی را معنا بخشیدی . تو توحید را خانه‌داری کردی . دستی که چرخ هدایت را می‌گرداند ، همو آسیای کوچک خانه‌خویش را برای پخت گرده نانی می‌چرخاند . شاهدش دست پینه‌بسته‌و تاول‌زده است . همو که در کنار خندق برای پدر ، گرده نانی می‌برد ، وهمو که شمشیر مجاهد مردی چون علی مرتضی (ع) را می‌شوید ، و همو که در دفاع از ولایت و فدک که مظهر افشای دوزخیان و دشمنان‌سامری‌نسب بود ، به خطابه می‌نشیند ، آری ، همو غنچه دامن خویش‌را به سینه می‌چسباند تا از گریه باز ایستد و مهر مادر بچشد .

فاطمه ! ای امابیها !

تو پاره تن پـدر بودی . تو را می‌بوسـید و تو نیز می‌بوسـیدی . می‌بویید ، به‌جای خویش می‌نشاند ، آخرین وداعش با تو بود و اولین خیر مقدم ازتو . چرا تو عزیزترین مردم برایش بودی ؟ آیا چون فقط دخترش بودی ! او که دختران دیگر نیز داشت . تو را از بهشـت گرفته بود و دامنت‌جایگـاه شـکوفه‌های سـرخ ولاـیت کبرای حق بود . تو جوابگوی پرسشـی‌بودی که دیگران مانـده بودنـد . بازو و پهلویت ، نشان از مرزبانی حریم‌ولایت و امامت دارد .

فاطمه ! ای پاره وجود مصطفی !

در کنار خندق بر تو چه گذشت ؟ برای پدر چه آورده بودی ؟ خودت گفتی :

«نانی است که برای فرزندم پخته‌ام ;تکه‌ای از آن را برای شما آوردم .

پاسخ پدر با دل تو چه کرد ؟

«ای دخترم ! بدان که این اولین غذایی است که بعد از سه روز در کام پدرت‌جای می گیرد» .

فاطمه ! ای گلبانگ ولایت !

تا تو می‌خروشـیدی و تا بر منافقان بانگ برمی‌آوردی ، کسی را یارای‌سلطه بر ولی خدا نبود . تو «امابیها»ی پدر و همچون او ، رکن همسـربودی ، و چـه زود ایـن دو اسـتوانه ولی (ع) فرو ریخـت . خوانـده‌ایم کـه توبعـد از پـدر ، تبسـم را از میـان بردی . تـو دیگر نخندیدی ;خنده که هیچ ، حتی تبسمی ننمودی ;جز یک تبسم پرمعنا ! برای چه بود ؟ مگر آنگاه‌که شبه‌تابوت ساخته دست دوست وفادارت «اسماء» را دیدی ، کدام‌آرزویت را جامه عمل‌یافته می‌دیدی ؟

شایـد پیکرت را در آن ، مصـون از دیـده بیگـانه می‌دیـدی که بر این حسن‌قضـا لبخنـد می‌زدی . مگر در آن دل شب ، چنـد نفر به مشایعت‌بـدن‌پاکت می‌آمدند ؟ و شاید هم لحظه «لحاق موعود را در ذهنت‌نقش‌بسـته می‌دیدی . تو نظاره‌گر چه عالمی بودی که بر آن لبخندمی‌زدی . نیک می‌دانیم که تو پایان غم هجران پدر را و لقای‌پروردگارت را در آن می‌دیدی .

تو از پیراهن پـدر چه می‌بوییـدی که مـدهوش می‌افتادی . تو یاد صـدای‌مؤذن پـدر کردی ;مگر آن صدا یادآور چه خاطراتی بود ؟ بلال که‌دیگر بنای اذان گفتن نداشت ، ولی چه کند که پاره تن مصـطفی (ص) خواسـته است . پس چرا این صدا در گوش مؤذن پیچید که : بلال ! ادامه‌نده ، که فاطمه (ع) جان داد !

فاطمه ! ای راز سر به مهر !

تو مگر یگانه یادگار اشـرف کاینات نبودی ؟ چرا کسـی نباید از درد توآگاه باشد ؟ گویا تو با این سـکوت ، با عالمی سخن داری ;سخن از ظلم‌نفاق‌پیشـگان ;سـخنی در سـکوت ;سـکوت شـبهای علی (ع) که پرسـتاریت‌می‌کرد ;سکوت غسل شب و دفن شب و پنهانی قبر . تو با علی (ع) که‌سرور سینه‌اش بودی ، چه رازی ، چه سری ، چه عهدی داشتی که باگونه‌های تر ، مقابل قبر مصطفی (ص) از قلت‌شکیبایی خود ، در غم‌فراقت‌سخن می گوید ؟

راستی ای جلوه‌گاه صبر و رضا ! مگر آن روز که نشان قهرمانی را به‌بازویت گرفتی ، به علی (ع) نگفتی که چه گـذشت ؟ مگر به او نگفته بودی که استخوان پهلو ، ضربه دیده است ؟ های ! خلایقی که در قیامت ، درمعبر عبور فاطمه (ع) سر به زیر و چشم بر هم می‌نهید ، آیا می‌نگرید که‌سامری‌مسلکان ، بر بازوی فرزند «و ما رمیت اذ رمیت ، ولکن اللهرمی چه فرود می‌آورند ؟ آیا می‌شـنوید ناله جانسوز فرزند «و ماینطق عن الهوی ، ان هو الا وحی یوحی را که چه سان میان در ودیوار کمک می‌طلبد ؟

فاطمه ! ای کوثر حیات !

حیات تو ، شهادت تو ، قبر تو ، همه و همه ، افشاگر خط سامری‌صفتان‌است .

ای مقتدای ما ! خط سـرخ شـهادت را ملت ما ، که امامشان آنان رافرزندان معنوی کوثر تو خواند ، از تو و گلهای دامنت گرفته‌اند . نیـک‌می‌دانیم که حضـور تو در صـحنه محشـر ، محشـر دیگر است . آنگـاه که‌قـایمه عرش را به دست می گیری و داوری خون گل

کربلایت راخواهانی .

به خدای کعبه سوگند که حق از آن تو است ، و بهشت در انتظارت . آنک دلمان به حضور تو خوش است ;ما را دریاب .

نامگذاری

۱ . پیامبر اکرم (ص) :

انی سمیت ابنتی «فاطمهٔ لان الله عز و جل فطمها و فطم من‌احبها من النار (۱;) .

من دخترم را «فاطمه نامیدم زیرا خدای عز و جل او و کسی را که‌دوستدار او باشد از آتش جدا و دور کرده است .

۲ . امام صادق (ع) :

کانت کنیهٔ فاطمهٔ بنت رسول الله (ص) ام ابیها (۲;) .

کنیه فاطمه دختر رسول خدا (ص) «ام ابیها» بود .

در میان عرب رسم است که علاوه بر نام و لقب ، از «کنیه نیز برای‌تکریم و احترام به شخص استفاده می‌شود و این کار بیشتر با اضافه نمودن‌کلمه «اب یا «ام به نام نخستین فرزند ، صورت می گیرد ، ولی در اینجافاطمه (س) با کنیه «مادر پدر» که نشان دهنده عظمت و نقش آن حضرت دربقا و توسعه رسالت پدر بزرگوارش است‌خطاب می‌شود .

برترین بانو

۳ . مفضل بن‌عمر :

قلت لابی‌عبدالله (ع) : اخبرنی عن قول رسول الله (ص) فی فاطمهٔ انها سیدهٔ نساء العالمین ا هی سیدهٔ نساء عالمها ؟

فقال : ذاک لمریم ، کانت‌سیدهٔ نساء عالمها ، و فاطمهٔ سیدهٔ نساءالعالمین من الاولین و الآخرین (۳;) .

در باره این گفته رسول خدا (ص) که «فاطمه ، بانوی بزرگ زنان عالم‌است به امام صادق (ع) عرض کردم : آیا او بانوی بانوان عصر خوداست ؟

فرمود : این برای مریم است که بزرگ بانوی دوران خود بود . فاطمه‌بانوی بانوان همه روزگاران ، از ابتدا تا انتها است .

۴ . پیامبر اکرم (ص) هنگامی که در بیماری وفاتش ، بی‌تابی فاطمه (ع) رامشاهده کرد فرمود :

یا فاطمهٔ ! الا ترضین ان تکونی سیدهٔ نساء العالمین و سیدهٔنساء هذه الامهٔ و سیدهٔ نساء المؤمنین ؟ (۴;) .

ای فاطمه ! آیا خشنود نیستی که تو برترین بانوی جهان ، و برترین‌بانوی این امت ، و برترین بانو در میان مؤمنان باشی ؟

در این زمینه روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده‌است . آنچه به زهرای مرضیه (ع) این مقام و جایگاه را می‌دهد اتصاف به‌ملکات فاضله و علم و ایمان و تقوا و در یک کلمه ، معرفت‌به خداوندتعالی و مقام عصمت است .

سرفصل صداقت و شهادت

۵ . امام کاظم (ع) :

ان فاطمهٔ (ع) صدیقهٔ شهیدهٔ (۵;) .

همانا فاطمه (ع) ، صدیقه‌ای شهید است .

پنجه آفرینش و برگزیدگان توحید

۶ . پیامبر اکرم (ص) :

الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیهما و امهماافضل نساء اهل الارض (۶;) .

حسن و حسین بعد از من و پدرشان ، بهترین مردم روی زمین هستندو مادرشان فاطمه ، برترین زنان اهل زمین است .

۷ . پیامبر اکرم (ص) :

لیلهٔ عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنهٔ مکتوبا «لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی حب الله و الحسن و الحسین صفوهٔ الله ، فاطمهٔ خیرهٔالله ، علی باغضهم لعنهٔ الله (۷;) .

شبی که به آسمان عروج داده شدم دیدم بر در بهشت نوشته است : «لا اله الاالله ، محمد رسول خدا ، علی محبوب خدا ، حسن و حسین برگزیده خدا ، و فاطمه‌انتخاب شده خداوند است و لعنت‌خداوند بر آن کس باد که بغض آنان را داشته‌باشد .

محور خشم و خشنودی خداوند

۸ . علی (ع) : رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود :

ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک (۸;) .

همانا خداوند به خشم تو خشم می‌کند و به خشنودی تو خشنودمی‌شود .

روایات در زمینه محوریت‌خشم و خشنودی حضرت فاطمه (ع) ازطریق منابع شیعی و سنی بسیار است (۹) . روشن است کسی که جز خدا را درعالم نمی‌بیند و در برابر او تسلیم مطلق است و اراده‌ای جز اراده خداوندندارد ، قهرا رضای او رضای حق و خشم او خشم حق خواهد بود و او انسان‌کاملی است که رفتار و کردار او ، امام و اسوه و حجت‌خلق خداخواهد گشت .

سبزی زهرا (س) و دشمنی بنی‌امیه

حضرت فاطمه (س) محور خشنودی و خشم خداوند است . پاره وجودمصطفی (ص) و سرور بانوان عالم است ، اما دشمنان اهل‌بیت (ع) حتی از اینکه خرفه که نوعی سبزی خودرو و مورد علاقه حضرت فاطمه (س) بود و به‌نام آن بزرگوار شهرت یافته بود ، یادآور نام و خاطره حضرت زهرا (س) باشد نگران بودند و از سر دشمنی و کینه ، تلاش کردند نام آن را برگردانند تاهمین اندک نیز نام و شخصیت اهل‌بیت (ع) بویژه فاطمه زهرا (س) را درخاطره‌ها زنده نکند ، و این کاری بود که بنی‌امیه کردند و از تغییر نام یک‌سبزی نیز فروگذاری ننمودند . این واقعیت دردآوری است که در روایت‌بعدی آمده است .

۹ . فرات بن‌احنف : از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرماید :

لیس علی وجه الارض بقلهٔ اشرف و لا انفع من الفرفخ و هوبقلهٔ فاطمهٔ (ع) . ثم قال : لعن الله بنی‌امیهٔ ، هم سموها بقلهٔ الحمقاءبغضا لنا و عداوهٔ لفاطمهٔ (ع (;) ۱۰) .

بر روی زمین ، سبزی‌ای شریفتر و سودمندتر از خرفه نیست ، و این‌سبزی فاطمه (ع) است .

سپس فرمود :

خدا لعنت کند بنی‌امیه را ! آنها از سر کینه با ما و به خاطر دشمنی بافاطمه (ع) آن را «سبزی نادان نامیدند .

هدیه مادر

۱۰ . حماد بن‌عثمان : از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرماید :

تظهر زنادقهٔ سنهٔ ثمانیهٔ و عشرین و مائهٔ و ذلک لانی نظرت‌فی مصحف فاطمهٔ .

قال : فقلت : و ما مصحف فاطمهٔ ؟

فقال : ان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه (ص) دخل علی فاطمهٔمن وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز و جل ، فارسل الیهاملکا یسلی عنها غمها و یحدثها ، فشکت ذلک الی‌امیرالمؤمنین (ع) فقال لها : اذا احسست‌بذلک و سمعت الصوت ، قولی لی . فاعلمته فجعل یکتب کل ما سمع حتی اثبت من ذلک‌مصحفا .

قال : ثم قال : اما انه لیس من الحلال و الحرام ، و لکن فیه علم‌ما یکون (۱۱;) .

در سال ۱۲۸ عده‌ای ملحد آشکار خواهند شد و این پیش‌بینی را درمصحف فاطمه دیدم .

حماد می‌گوید : گفتم : مصحف فاطمه چیست ؟

فرمود : هنگامی که رسول خدا (ص) وفات یافت‌حزن فاطمه به قدری‌بود که جز خدا کسی از آن آگاه نیست ، لذا خدای متعال فرشته‌ای رافرستاد تا او را تسلی دهد و با او گفتگو کند ;فاطمه (ع) جریان را برای‌امیرالمؤمنین (ع) اظهار کرد ;حضرت (ع) به او فرمود : هر گاه حضورفرشته را احساس کردی و صدایی شنیدی ، به من بگو . فاطمه (ع) نیز اورا باخبر ساخت و علی (ع) اقدام به نوشتن آنچه می‌شنید نمود تا اینکه‌به این طریق مصحفی را پدید آورد .

حماد بن‌عثمان می‌گوید : سپس حضرت صادق (ع) فرمود : آگاه باش که‌در این مصحف مسایل حلال و حرام وجود ندارد بلکه در آن اخبارآینده است .

در روایات زیادی ، موضوع مصحف حضرت زهرا (ع) مطرح شده است‌و امامان (ع) در موارد متعددی ، مستند فرمایشهای خود را همین مصحف‌شمرده‌اند ، و ظاهرا این کتاب شریف ، دست‌به دست در خانواده‌اهل‌بیت (ع) می‌گشته و تنها در اختیار آن بزرگواران بوده است .

سودای فاطمه (ع)

۱۱ . امام رضا (ع) به واسطه پدران بزرگوار خویش از امام سجاد (ع) نقل‌می‌کند :

حدثتنی اسماء بنت‌عمیس ، قالت : کنت عند فاطمهٔ جدتک اذدخل رسول‌الله (ص) و فی عنقها قلادهٔ من ذهب کان علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) اشتراها له (۱۲) من فیء له ;فقال النبی (ص) : لا- یغرنک‌الناس ان یقولوا «بنت محمد» و علیک لباس الجبابرهٔ ! فقطعتهاو باعتها و اشترت بها رقبهٔ فاعتقتها فسر رسول‌الله (ص) بذلک (۱۳;) .

اسماء بنت عمیس برایم نقل کرد که در حضور جده‌ات فاطمه (ع) بودم‌که رسول خدا (ص) داخل شد ;در حالی که گردنبندی طلا-یی که علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع) از سهمیه خود برای فاطمه (ع) خریده بود ، در گردنش‌بود . پیامبر (ص) به او فرمود : مبادا مردم با این گفته که «دختر محمداست تو را مغرور سازند اما بر تن تو لباس زورمندان باشد . ازاین‌رو فاطمه (ع) آن را از گردنش جدا کرد و فروخت و با آن ، بنده‌ای‌را خریده و آزاد کرد ، و رسول خدا (ص) نیز به خاطر این کار شادمان‌گشت .

گلواژه در گلزار شهیدان

۱۲ . امام صادق (ع) :

ان فاطمهٔ (ع) کانت تاتی قبور الشهداء فی کل غداهٔ سبت فتاتی‌قبر حمزهٔ و تترحم علیه و تستغفر له (۱۴;) .

فاطمه (ع) هر صبح شنبه ، به زیارت قبور شهدا [در احد] می‌آمد وکنار قبر حمزه قرار می‌گرفت و برای او طلب رحمت و مغفرت‌می‌نمود .

نکته قابل توجه اینکه ، حضرت (س) ضمن اینکه ادای احترام به شهدا وحضور در کنار قبرشان و یادآوری جانفشانی آنان را هیچ

گـاه فراموش‌نمی‌کنـد و در کنـار قبر حمزه سیدالشـهدا به دعـا می‌نشـیند ، ولی در عین حـال ، زمـان منـاسبی را انتخاب می‌کنـد که می‌تـوان آن را جزء خلوت‌ترین روزهـای‌هفته دانست چرا که در روزهـایی چون پنجشـنبه یـا جمعه ، دیگران نیز درکنـار قبور شـهدا حضور می‌یابنـد . نـاگفته پیـداست این درسـی برای همه بـانوان‌پیرو او است که در عین ایفـای وظـایف اجتمـاعی ، در حفـظ شؤون اسلامی‌تلاش کنند .

جلودار بهشتیان

۱۳ . پیامبر اکرم (ص) :

اول شخص یدخل الجنهٔ فاطمهٔ (س (;) ۱۵) .

نخستین فردی که داخل بهشت می‌شود فاطمه (س) است .

سر فرود آرید که «او» می‌گذرد

۱۴ . عایشه از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند :

اذا کان یوم القیامهٔ نادی مناد یا معشر الخلائق ! طاطؤوارؤوسکم حتی تجوز فاطمهٔ بنت‌محمد (ص (;) ۱۶) .

در هنگامه قیامت ، منادی‌ای ، ندا می‌دهد : ای انبوه مردمان ! سرهایتان‌را به زیر اندازید تا فاطمه دختر محمد (ص) بگذرد .

همین موضوع را در روایت‌بعدی ، به گونه‌ای مشروح‌تر می‌خوانیم :

۱۵ . پیامبر اکرم (ص) :

اذا کان یوم القیامهٔ نادی مناد من بطنان العرش : یا اهل الجمع ! نکسوا رؤوسـکم و غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمهٔ بنت‌محمد (ص) علی الصراط . فتمر مع سبعین الف جاریهٔ من الحور العین کمرالبرق (;۱۷) .

به هنگامه قیامت ، منادی‌ای از میان عرش صـدا می‌زنـد که ای‌اجتماع‌کنندگان ! سـرهایتان را به زیر اندازید و چشـمانتان را ببندیدتا فاطمه دختر محمد (ص) از صراط عبور کند .

آنگاه حضرت (س) به همراه هفتاد هزار کنیز از حوریان بهشتی ، به‌سرعت‌برق می‌گذرد .

فردای محشر نیز به حرمت عبور صدیقه کبرا (ع) سرهای خلایق به‌زیر می‌افتد و پلکها بر هم ;ولی چگونه بود که جمعی حرمت او را پاس‌نداشـتند و به جای تعزیت و تسلیت‌سوگ پدر ، بر سـینه و پهلویش‌نشانه‌هایی از در سوخته خانه‌اش را نقش بستند ! «تبت‌یدا ابی‌لهب و تب ! » .

بانوی بانوان و شفاعت زنان

۱۶ . پیامبر اکرم (ص) در ضمن روایتی :

. . . فایما امراهٔ صلت فی الیوم و اللیلهٔ خمس صلوات و صامت‌شهر رمضان و حجت‌بیت الله الحرام ، و زکت مالها و اطاعت‌زوجها ، و والت علیا بعدی ، دخلت الجنهٔ بشفاعهٔ ابنتی فاطمهٔ ، و انها لسیدهٔ نساء العالمین (; . . . ۱۸) .

«هر زنی که در شـبانه‌روز ، نمازهـای پنجگـانه را به جـای آورد ، ماه‌رمضـان را روزه بـدارد ، حـج‌خانه خـدا را [اگر توانایی داشت] گزارد ، زکات مالش را بپردازد ، از شوهرش اطاعت کند ، و بعد از من ، ولایت‌و حکومت علی را بپذیرد ، به شفاعت دخترم فاطمه ، وارد بهشت‌خواهد شد و همانا فاطمه ، سرور زنان عالم است .

همـان گونه که در روایـات متعـدد دیگر نیز آمـده ، ارزش ادای نماز وروزه و حـج و سایر واجبات عملی ، مبتنی بر پـذیرش ولایت

اهل‌بیت (ع) است و شفاعت نیز بر اساس ادای این وظایف است اما با ولایت که درحقیقت ، روح و جان اعمال است ;همان که حضرت فاطمه (ع) نیز به خاطرآن به شهادت رسید ، چرا که مدافع حریم و حرمت آن بود . او که محورخشم و خشنودی خداوند است و او که پاره تن پیامبر (ص) است و او که سیده زنان عالم است ، فردای قیامت نیز اعمال صالح به شفاعت او است‌که راهگشای بهشتیان خواهد بود .

فقط علی (ع) همسان فاطمه (س) بود

۱۷ . امام صادق (ع) :

لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین (ع) لفاطمهٔ ما کان‌لها کفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه (۱۹;) .

اگر خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین (ع) را برای فاطمه خلق نکرده‌بود ، برای او بر روی زمین ، از آدم گرفته تا دیگران ، همتایی وجود نداشت .

فاطمه (س) که سلاله توحیدمدارانی چون ابراهیم خلیل (ع) است ، و اوکه دامنش جایگاه پرورش اولیای دین و ضامن بقای رسالت پدربزرگوارش است ، همسر و همتایی جز شیر بیشه توحید ، امیرالمؤمنین (ع) نخواهد داشت و این چنین است که ازدواجش نیز به امر حق‌تعالی است;چنان که در روایت‌بعدی آمده است .

ماموریت الهی

۱۸ . پیامبر اکرم (ص) :

ما زوجت فاطمهٔ الا [بعد] ما امرنی الله عز و جل بتزویجها (۲۰;) .

فاطمه را شوهر ندادم مگر پس از آنکه خدای عز و جل مرا ماموربشوهر دادن او کرد .

و این چنین بود که خداوند ، نخست او را در عالم اعلا به همسری‌علی (ع) در آورد و آنگاه در زمین تحقق یافت .

پیوند در عرش

۱۹ . پیامبر اکرم (ص) :

اتانی ملک فقال یا محمد ! ان الله یقرا علیک السلام و یقول‌لک : انی قد زوجت فاطمهٔ ابنتک من علی بن‌ابی‌طالب فی الملاالاعلی ، فزوجها منه فی الارض (; ۲۱) .

فرشته‌ای نزد من آمد و گفت : خداوند بر تو سلام می‌فرستد ومی گوید : من دخترت فاطمه را در عالم بالا ، به همسری علی‌ابن‌ابی‌طالب در آوردم ;تو نیز در زمین او را به همسری او در آور .

گلواژه خوشبختی

۲۰ . روزی پیامبر (ص) بعد از ازدواج علی (ع) و فاطمه (س) به خانه آنان‌رفت و از علی (ع) پرسید :

کیف وجدت اهلک ؟

قال : نعم العون علی طاعهٔ الله .;

همسرت را چگونه یافتی ؟

عرض کرد : بهترین یاور برای اطاعت‌خداوند .

سپس همین پرسش را از فاطمه (س) کرد . فاطمه (س) عرض کرد :

خیر بعل (;۲۲) .

آن را بهترین شوهر یافتم .

چه زیباست که امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به پرسش پیامبر (ص) همه‌خوبیها و مکارم همسرش را در این جمله کوتاه ، ولی بسیار گویا بیان می کندو او را بهترین یار و یاور در ادای وظیفه و اطاعت‌خدای تبارك و تعالی‌معرفی می کند . زیرا ملاکی که به زندگی آن دو بزرگوار معنا می‌بخشد وآنان ازدواج خود را در سایه آن ، موفق می‌دانند ، همکاری و همراهی درطاعت الهی است و بس .

خانه‌داری خانه توحید

۲۱ . زهری ، از راویان و عالمان اهل سنت :

لقد طحنت فاطمهٔ بنت‌رسول‌الله (ص) حتی مجلت‌یدها و ربی واثر قطب الرحی فی یدها (;۲۳) .

فاطمه ، دختر رسول خدا (ص) آن قدر دستاس کرد که دستش تاول زد وجای چوب آسیاب در دستش بالا آمد و پینه بست .

غنچه می‌پرورد

۲۲ . انس بن‌مالك : بلال در نماز صبح تاخیر کرد و از آن باز ماند . پیامبر (ص) به او فرمود :

ما حبسك ؟

فقال : مررت بفاطمهٔ[ع] و هی تطحن و الصبی یبکی ، فقلت لها : ان شئت کفیتك الرحی و کفیتنی الصبی ، و ان شئت کفیتك‌الصبی و کفیتنی الرحی .

فقالت : «انا ارفق بابنی منك . فذاك حبسنی .

قال : فرحمتها رحمك الله (;۲۴) .

چه چیز مانع آمدنت‌شد ؟

عرض کرد : به فاطمه (ع) برخوردم که در حال دستاس کردن بود وپسربچه‌اش گریه می کرد . به او گفتم : اگر بخواهی من به جای شماعهده‌دار دستاس کردن می‌شوم و شما عهده‌دار بچه ، و اگر هم بخواهی‌من بچه را نگه می‌دارم و شما دستاس کن .

فاطمه فرمود : «من از تو به پسرم مهربانتر و مناسبترم . این کار ، مرااز نماز اول وقت‌باز داشت .

پیامبر (ص) فرمود : پس تو به فاطمه (ع) مهربانی کردی ، خداوند تو رارحمت کند .

حضرت زهرا (س) همه سعی خویش را در فراهم نمودن محیط طاعت‌و بندگی خود ، شوهر و فرزندانش ، به کار می‌بندد و در تقسیم کاری که‌پیامبر (ص) برای آن دو بزرگوار کرده و کارهای داخل خانه را به او ، وکارهای بیرون را به علی (ع) واگذار کرده بود ، به خوبی در انجام دادن آن‌تلاش می کرد و آن را مغایر مقام معنوی و علمی و موقعیت اجتماعی خودنمی‌دانست ;بلکه آن را یکی از زمینه‌های تحقق رضایت‌حق تعالی‌می‌شمرد و تاول زدن دستهای مبارکش نیز ، مانعی برای تلاش داخل خانه‌نبود . او به بچه‌داری و تربیت فرزندانش عشق می‌ورزید . لذا حتی برای چندلحظه نیز راضی به ترك آن نیست و در آن چند لحظه نیز ، کار آسیاب کردن‌را به بلال وا می گذارد و خود به آرام کردن فرزند و رسیدگی به اومی‌پردازد .

کنار باغبان توحید

۲۳ . عایشه نقل می کند :

و کـانت (فاطمـهٔ) اذا دخلـت علی النـبی (ص) قـام الیهـا فقبلهـا واجلسـها فی مجلسه ، و کـان النـبی (ص) اذا دخـل علیهـا قـامت منمجلسها فقبلته و اجلسته فی مجلسها (;۲۵) .

زمانی که فاطمه (ع) بر پیامبر (ص) وارد می‌شـد ، پیامبر (ص) به سوی اومی‌رفت و او را می‌بوسـید و در جای خود می‌نشاند ، و آنگاه که‌پیامبر (ص) وارد بر او می‌شد ، از جایش برمی‌خاست و پیامبر (ص) رامی‌بوسید و در جای خویش می‌نشاند .

۲۴ . ثوبان ، بنده آزاد شده پیامبر (ص) :

کان رسول‌الله (ص) اذا سافر کان آخر عهده بانسان من اهله‌فاطمهٔ (ع) و اول من یدخل علیه اذا قدم فاطمهٔ (ع (;) ۲۶) .

رسول خـدا (ص) آنگـاه که به مسافرت می‌رفت ، آخرین شخصـی را که ازخانواده‌اش می‌دیـد و وداع می‌کرد فاطمه (ع) بود ، و آنگاه که‌برمی‌گشت ، بر اولین کسی که وارد می‌شد فاطمه (ع) بود .

سرور سینه سردار توحید

۲۵ . پیامبر اکرم (ص) :

فاطمهٔ بضعهٔ منی . من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی . فاطمهٔ اعز الناس علی (;۲۷) .

فاطمه پاره وجود من است . هر کس او را شاد کنـد مرا شاد کرده و هرکس به او بدی کند به من بدی کرده است . فاطمه عزیزترین مردم‌برای من است .

روشن است محبتی که پیـامبر (ص) به فـاطمه (ع) داشت و احترام خاصـی‌که برای او قایـل بود تنهـا بـدان جهت نبود که او دختر اوسـت چرا که‌پیـامبر (ص) دخـتران دیگری هم داشت ;بلکه به جهت ویژگیهـایی بـود که‌زهرا (ع) را از سـایر زنـان عـالم ممتـاز می‌کرد . از روایات متعددی که در این‌باره در کتابهای شـیعه و سنی وجود دارد استفاده می‌شود که پیامبر اکرم (ص) به مناسبتهای مختلف و در موارد متعدد ، حقیقت مذکور را بیان می‌فرموده‌است . روایت‌بعدی یکی دیگر از این موارد است .

پاره وجود مصطفی (ص)

۲۶ . انس بن‌مالک :

قال رسول‌الله (ص) : ما خیر للنساء ؟ فلم ندر ما نقول ؟ فسارعلی (ع) الی فاطمهٔ فاخبرها بذلک . فقالت : فهلا قلت له : خیر لهن‌ان لا یرین الرجال و لا یرونهن !

فرجع فاخبره بذلک .

فقال له : من علمک هذا ؟

قال : فاطمهٔ .

قال : انها بضعهٔ منی (;۲۸) .

رسول خـدا (ص) فرمود : چه چیزی برای بـانوان بهتر است ؟ مـا نـدانستیم‌چه بگوییم . علی پیش فـاطمه رفت و او را از این جریـان باخبر کرد .

فاطمه گفت : پس چرا به پیامبر نگفتی : برای آنان این بهتر است که‌نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را !

علی بازگشت و این پاسخ را به عرض پیامبر (ص) رساند .

رسول خدا (ص) فرمود : چه کسی این پاسخ را به تو یاد داد ؟

عرض کرد : فاطمه .

فرمود : او پاره وجود من است .

شنیدن جواب پرسش پیامبر (ص) از زبان مبارک حضرت فاطمه (س) ، به‌عنوان اینکه یکی از زنان است تاثیر خاصی در بانوان خواهد داشت وبدیهی است که منظور ، دست کشیدن از وظایف و مسؤولیتهای جتماعی نیست‌بلکه بیان یک واقعیت است که هر چه حد و مرز بین زن و مرد درزندگی و جامعه رعایت‌شود بیشتر به مصلحت‌بانوان است .

عشق در کنار خندق

۲۷ . علی (ع) :

کنا مع النبی (ص) فی حفر الخندق ، اذ جاءته فاطمهٔ (س) بکسرهٔ من‌خبز فرفعتها الیه ، فقال : ما هذه یا فاطمهٔ ؟

قالت : من قرص اختبزته ;جئتک منه بهذه الکسرهٔ .

فقال : یا بنیهٔ ! اما انها لاول طعام دخل فم ابیک منذ ثلاث (۲۹;) .

ما به همراه پیامبر (ص) در جریان حفر خندق بودیم که فاطمه (س) باتکه نانی پیش پیامبر (ص) آمد و آن را به خدمت او برد .

پیامبر (ص) فرمود : این چیست ، فاطمه ؟

عرض کرد : از گرده نانی است که برای دو فرزندم پختم ;این تکه آنرا برای شما آوردم .

پیامبر (ص) فرمود : دختر عزیزم ! هان ، این اولین غذایی است که بعد ازسه روز وارد دهان پدرت می‌شود .

این جریان در حالی که شدت علاقه حضرت فاطمه (س) را به پیامبر (ص) می‌رساند ، گویای اوج فداکاری و تحمل دشواریها در صدر اسلام ، توسطمسلمانان بویژه پیامبر اکرم (ص) برای دستیابی به اهداف الهی و حفظحکومت اسلامی است . آنان در شرایط دشوار جنگ خندق ، با شکمهای گرسنه ، قسمتهای قابل نفوذ مدینه را حفر می‌کنند تا مرکز رسالت و امامت‌از تعرض دشمن محفوظ بماند . در خانه فاطمه (ع) نیز توشه آن قدر کم است‌که تنها امکان پختن یک نان برای چند نفر فراهم شده است و آن بزرگوار ، توانسته بخشی از آن را تقدیم پیامبر (ص) کند ، در حالی که آن حضرت (ص) درسه روز گذشته غذایی نخورده است .

همین علاقه است که زهرا (ع) را حتی قبل از رحلت پیامبر (ص) در غم‌فراق آینده به گریه می‌اندازد . وایت‌بعدی گویای همین واقعیت است .

اشک در انتظار فراق

۲۸ . عبدالله بن‌عباس :

لما حضرت رسول الله (ص) الوفاهٔ حتی بلت دموعه لحیته ، فقیل‌له : یا رسول الله ! ما یبکیک ؟

فقال : ابکی لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی ، کانی‌بفاطمهٔ بنتی و قد ظلمت‌بعدی و هی تنادی یا ابتاه ! فلا یعینهااحد من امتی .

فسمعت ذلک فاطمهٔ (ع) فبکت .

فقال رسول الله (ص) : لا تبکین یا بنیهٔ !

فقالت : لست ابکی لما یصنع بی من بعدک ، و لکنی ابکی‌لفراقک یا رسول الله !

فقال لها : ابشری یا بنت محمد بسرعهٔ اللحاق بی ، فانک اول من‌یلحق بی من اهل بیتی (۳۰;) .

زمانی که رحلت رسول خدا (ص) نزدیک شد ، آن حضرت (ص) آن قدرگریه کرد که اشکهایش محاسن او را تر کرد . به آن

حضرت (ص) عرض‌شد : ای رسول خدا ! چه چیز مایه گریه شماست ؟

فرمود : برای فرزندانم و آنچه که اشرار امتم ، بعد از من ، بر آنها روامی‌دارند گریه می کنم . گویا دخترم فاطمه را می‌بینم که بعد از من براو ستم می‌شود و او صدا می‌زند : «پدرجان ! ولی هیچ کس از امتم اورا کمک نمی کند .

فاطمه (ع) این را شنید ، و شروع به گریه کرد .

رسول خدا (ص) فرمود : دخترم ! گریه نکن .

عرض کرد : من به خاطر رفتاری که بعد از شما با من می‌شود گریه‌نمی کنم ، بلکه به علت غم فراق شما ای رسول خدا گریه می کنم .

حضرت (ص) به او فرمود : مژده باد تو را ای دختر محمد که بزودی به‌من ملحق خواهی شد ، چرا که تو اولین کسی از اهل‌بیتم هستی که به‌من می‌پیوندی .

پرهیز از نفرین

۲۹ . امام باقر (ع) و امام صادق (ع) :

ان فاطمهٔ (ع) لما کان من امرهم ما کان ، اخذت بتلابیب عمرفجذبته الیها ثم قالت :

اما والله یا ابن‌الخطاب ! لولا انی اکره ان یصیب البلاء من‌لا ذنب له لعلمت انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابهٔ (۳۱;) .

وقتی شد آنچه شد ، فاطمه گریبان عمر را گرفت و کشید و فرمود : هان ، به خدا سوگند ای پسر خطاب ! اگر من کراهت نمی‌داشتم که‌افراد بی گناه دچار بلا شوند می‌فهمیدی که من خدای را سوگندمی‌دادم ، آن گاه او را در اجابت دعایم ، پرشتاب می‌یافتم .

آنچه بر اساس این روایت ، حضرت فاطمه (س) را از نفرین کردن درباره آنان که به او ستم کردند باز می‌دارد این است که با نزول بلا ، افرادبی گناه نیز گرفتار آیند . از این‌رو در روایت دیگری که شرح آمدن‌حضرت (س) به مسجد ، پس از کشاندن علی (ع) به آنجا را بیان می کند آمده‌است که فاطمه (س) در حالی که پیراهن پیامبر (ص) را بر سر گرفته بود وکودکانش را به همراه داشت ، تهدید کرد که اگر علی (ع) را رها نکنند موهای‌خویش را پریشان خواهد ساخت . (۳۲) و در سخن دیگری از امام باقر (ع) آمده‌است :

و الله لو نشرت شعرها ماتوا طرا (۳۳;) .

به خدا سوگند ، اگر موهای خویش را آشکار و پریشان می‌ساخت‌همه آنان می‌مردند .

استوانه ولایت

۳۰ . امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش ، امام باقر (ع) و آن حضرت (ع) ازجابر بن‌عبدالله انصاری نقل می کند :

سمعت رسول‌الله (ص) یقول لعلی بن‌ابی‌طالب قبل موته بثلاث : «سلام علیک یا ابا الریحانتین ! اوصیک بریحانتی من الدنیا ، فعن قلیل ینهد رکناک و الله خلیفتی علیک . » فلما قبض‌رسول‌الله (ص) قال علی (ع) : هذا احد رکنی الذی قال لی‌رسول‌الله (ص) . فلما ماتت فاطمهٔ (ع) قال علی (ع) : هذا الرکن الثانی‌الذی قال رسول‌الله (ص) (;) ۳۴) .

از رسول خدا (ص) سه روز پیش از رحلتش ، شنیدم به علی‌ابن‌ابی‌طالب می‌فرماید : «سلام بر تو باد ای پدر دو گل خوشبو ! تو رابه دو گل خوشبویم از دنیا (امام حسن (ع) و امام حسین (ع)) سفارش‌می کنم ;چرا که بزودی هر دو رکن تو فرو خواهد ریخت و خداوندعوض دهنده تو است . »

پس از آن ، موقعی که رسول خدا (ص) رحلت کرد علی (ع) فرمود : این‌یکی از دو رکن من بود که رسول خدا (ص) به من فرمود . و وقتی‌فاطمه (ع) رحلت کرد ، علی (ع) فرمود : این ، رکن دومی بود که رسول‌خدا (ص) فرمود .

در سوگ پدر

۳۲ . امام صادق (ع) :

عاشت فاطمهٔ بعد رسول الله (ص) خمسهٔ و سبعین یوما لم ترکاشرهٔ و لا ضاحکهٔ ;تاتی قبور الشهداء فی کل جمعهٔ مرتین : الاثنین و الخمیس فتقول (ع) : هاهنا کان رسول الله و ههنا کان‌المشرکون (۳۵;) .

فاطمه (ع) بعد از رسول خدا (ص) هفتاد و پنج روز زندگی کرد ;درحالی که در حال لبخند یا خنده دیده نشد . هفته‌ای دو بار ، یکی‌دوشنبه و دیگری پنجشنبه ، به زیارت قبور شهدا [در احد] می‌آمد ومی‌گفت : اینجا رسول خدا (ص) بود و آنجا مشرکان قرار داشتند .

چنان که یادآور شدیم در تاریخ شهادت حضرت فاطمه (ع) اختلاف‌است ، ولی آنچه بیشتر شهرت دارد همان ۷۵ یا ۹۵ روز است که در برخی‌روایات نیز آمده است . (۳۶) نکته دیگر آنکه ، در روایت‌سی و پنجم خواهدآمد که صدیقه طاهره (ع) بعد از رحلت پدر بزرگوار خود تنها یک بارلبخند زد . دیگر آنکه ، در این روایت ، روزهای دوشنبه و پنجشنبه نام برده‌شده است که حضرت (ع) به زیارت قبور شهدا می‌رفت و این با آنچه درروایت‌سیزدهم گذشت ، منافاتی ندارد چرا که آن حدیث می‌تواند ناظر به‌قبل از رحلت رسول خدا (ص) باشد ;در حالی که ظاهر این حدیث ، مربوطبه بعد از رحلت آن حضرت (ص) است .

اذان ناتمام

۳۳ . شیخ‌صدوق :

روی [انه] لما قبض النبی (ص) امتنع بلال من الاذان ، قال : لااؤذن لاحد بعد رسول الله (ص) . و ان فاطمهٔ (ع) قالت ذات یوم : انی اشتهی ان اسمع صوت مؤذن ابی (ص) بالاذان ، فبلغ ذلک‌بلالا ـ ;فاخذ فی الاذان . فلما قال : «الله اکبر ، الله اکبر» ذکرت اباهاعلیه‌السلام و ایامه ، فلم تتمالک من البکاء . فلما بلغ الی قوله : «اشهد ان محمدا رسول‌الله شهقت فاطمهٔ (ع) و سقطت لوجهها‌و غشی علیها . فقال الناس لبلال : امسک یا بلال ! فقد فارقت‌ابنهٔ رسول الله (ص) الدنیا و ظنوا انها قد ماتت . فقطع اذانه و لم‌یتمه فافاقت فاطمهٔ (ع) و سالته ان یتم الاذان ، فلم یفعل و قال‌لها : یا سیدهٔ النسوان ! انی اخشی علیک مما تنزلینه بنفسک اذاسمعت صوتی بالاذان . فاعفته عن ذلک (۳۷;) .

نقل شده است وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد ، بلال از اذان گفتن امتناع‌جست و گفت : بعد از رسول خدا (ص) برای هیچ کس اذان نمی‌گویم . ولی یک روز فاطمه (ع) فرمود : علاقه دارم صدای مؤذن پدرم (ص) رادر اذان بشنوم . این خبر به بلال رسید . لذا شروع به اذان گفتن کرد ، ولی هنگامی که گفت : «الله اکبر ، الله اکبر» ، فاطمه (ع) به یاد پدر ودوران او افتاد ، و نتوانست از گریه خودداری کند . و زمانی که به‌جمله : «اشهد ان محمدا رسول الله رسید ، فاطمه (ع) فریادی زد و به‌روی افتاد و بیهوش شد . مردم به بلال گفتند : ای بلال ! دست نگهدارچرا که دختر رسول خدا (ص) از دنیا رفت . و گمان کردند که فاطمه (ع) رحلت کرده است . لذا بلال اذانش را قطع کرده و ناتمام گذاشت ;تااینکه فاطمه (ع) به هوش آمد و از بلال خواست که اذان را کامل کند ، اما بلال ادامه نداد و به حضرت (ع) عرض کرد : ای سرور بانوان ! من ازآنچه شما با شنیدن صدای اذان من بر خود می‌آوری ، بر شما می‌ترسم . لذا حضرت (ع) او را معاف داشت .

پیراهن یوسف

۳۴ . علی (ع) :
غسلت النبی (ص) فی قمیصه : فکانت فاطمهٔ تقول : ارنی القمیص . فاذا شمته غشی علیها ، فلما رایت ذلک غیبته (۳۸;) .
پیامبر (ص) را در پیراهنش غسل دادم . به همین جهت فاطمه می گفت : پیراهن را به من نشان بده ، و هنگامی که آن را می‌بویید بیهوش می‌شد . من هم وقتی این را دیدم آن را پنهان کردم .

دیگر خنده ، هرگز ! جز یک تبسم

۳۵ . ام جعفر بنت‌محمد بن‌جعفر :
ان فاطمهٔ بنت رسول‌الله (ص) قالت : یا اسماء ! انی قد استقبحت مایصنع بالنساء . ان یطرح علی المراهٔ الثوب فیصفها ، فقالت اسماء : یا ابنهٔ رسول الله ! الا اریک شیئا رایته بالحبشهٔ ؟ فدعت‌بجرائد رطبهٔ فحنتها ثم طرحت علیها ثوبا . فقالت فاطمهٔ : مااحسن هذا و اجمله ! تعرف به المراهٔ من الرجل . فاذا مت انافاغسلینی انت و علی و لا یدخل علی احد . فلما توفیت غسلهاعلی و اسماء رضی‌الله تعالی عنهم (۳۹;) .
فاطمه به اسماء بنت عمیس فرمود : ای اسماء ! من این را که نسبت‌به‌بانوان انجام می‌شود و [در مراسم بعد از مرگ تنها] پارچه‌ای روی‌جنازه زن می‌اندازند و در نتیجه پوشش لازم را ندارد و جسد نمایان‌است ، ناروا شمرده و نمی‌پسندم . اسماء گفت : ای دختر رسول خدا ! آیا چیزی را که در سرزمین حبشه دیدم به شما نشان دهم ؟ پس ازآن ، اسماء چوبهای‌تری را فراهم ساخت ، آنها را خم کرد ، سپس‌پارچه‌ای روی آنها انداخت [و تابوتی ساخت] . فاطمه فرمود : چقدراین خوب و زیباست ! چرا که به واسطه آن ، زن از مرد باز شناخته‌می‌شود (در نتیجه ، سبت‌به شؤون جنازه زن رعایت لازم صورت‌خواهد گرفت) . پس آنگاه که من جان سپردم ، تو و علی مرا غسل‌دهید و هیچ کس دیگر بر من وارد نشود . زمانی که رحلت کرد ، علی‌و اسماء او را غسل دادند .
همین مضمون را دولابی ، از محدثان اهل سنت ، ذکر نموده و سپس‌افزوده است :
و ما رئیت متبسمهٔ - یعنی بعد النبی (ص) - الا یومئذ (۴۰;) .
بعد از پیامبر اکرم (ص) هیچ گاه با تبسم دیده نشد مگر آن روز که‌اسماء آن تابوت را ساخت و نشان او داد» .
چه بسیار غم‌انگیز و دلخراش است که یگانه دختر پیامبر اکرم (ص) ، تنها لبخندی که بعد از رحلت پدر خود می‌زند هنگامی است که نگاهش به‌شبه تابوت خویش می‌افتد ! گویا به یاد نزدیکی آن روز موعود می‌افتد . ازطرف دیگر ، خیالش آسوده می گردد که بعد از رحلتش ، نگاه بیگانه‌ای بر او ، هر چند از روی پارچه ، نخواهد افتاد ، با اینکه طبق وصیتش مراسم خاک‌سپاری ، مخفیانه انجام خواهد شد و تعداد انگشت‌شماری چون علی (ع) وسلمان و مقداد شرکت‌خواهند کرد ;با این همه ، نگران نحوه تشییع جنازه وحفظ حرمت‌شؤون اسلامی خویش است و تنها با دیدن نمونه تابوتی که‌امکان محافظت کامل او را دارد آرامش می گیرد . در روایت دیگری از امام‌صادق (ع) آمده است که اسماء تختی را آورد ، آن را وارونه کرد و ترکه‌هایی‌از درخت‌خرما را به پایه‌های آن بست و پارچه‌ای روی آن افکند و به‌حضرت (س) نشان داد . (۴۱) .

گلواژه پرپر می‌شود

۳۶ . امام سجاد (ع) از پدر بزرگوار خویش ، سیدالشهدا (ع) :
لما مرضت فاطمهٔ بنت رسول‌الله (ص) وصت الی علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع) ان یکتم امرها و یخفی خبرها و لا یؤذن احدابمرضها .

ففعل ذلک و کان یمرضـها بنفسه و تعینه علی ذلک‌اسـماء بنت‌عمیس رحمها الله ، علی استسـرار بذلک کما وصت‌به . فلما حضرتها الوفـاة وصت امیرالمؤمنین (ع) ان یتولی امرهـا ، ویـدفنها لیلاـ و یعفی قبرهـا ، فتولی ذلـک امیرالمؤمنین (ع) و دفنها وعفی موضـع قبرهـا . فلما نفض یـده من تراب القبر ، هاج به الحزن‌فارسل دموعه علی خـدیه و حول وجهه الی قبر رسول الله (ص) فقال : السـلام علیـک یا رسول‌الله ، السـلام علیک من ابنتک وحبیبتک ، و قرة عینک و زائرتک ، والبائتـة فی الثری ببقیعک ، المختارالله لها سـرعة اللحاق بک ، قل یا رسول‌الله عن صفیتک‌صبری ، و ضعف عن سیدة‌النساء تجلدی ، الا ان فی التاسی لی‌بسنتک ، و الحزن الذی حل فی لفراقـک ، موضع التعزی ، و لقدوسـدتک فی ملحود قبرک ، بعـد ان فاضت نفسک علی‌صـدری ، و غمضـتک بیـدی ، و تولیت امرک بنفسی .

نعم و فی کتـاب الله انعم القبـول ، انـا لله و انـا الیه راجعـون ، قـداسترجعت الودیعـة ، و اخـذت الرهینـة ، و اختلست الزهراء ، فمـااقبح الخضراء و الغبراء !

یا رسول‌الله ! اما حزنی فسرمد ، و اما لیلی فمسهـد ، لا یبرح‌الحزن من قلبی او یختارالله لی دارک التی فیها انت مقیم ، کمدمقیـح ، و هم مهیج ، سـرعان ما فرق [الله] بیننا ، و الی الله اشـکو ، و سـتنبئک ابنتک بتظاهر امتک علی ، و علی هضمها حقهافاستخبرها الحال ، فکم من غلیل معتلج‌بصدرها لم تجد الی بثه‌سبیلا ، و ستقول ، و یحکم الله و هو خیر الحاکمین .

سلاـم علیک یا رسول‌الله سـلام مودع لاسـئم و لا قال ، فان‌انصـرف فلا عن ملالـة ، و ان اقم فلا عن سوء ظنی بما وعـد الله‌الصابرین . الصبر ایمن و اجمل و لولا غلبة المستولین علینا ، لجعلت المقام عند قبرک لزاما ، و التلبث عنده معکوفا ، ولاعولت اعوال الثکلی علی جلیل الرزیة . فبعین الله تدفن بنتک‌سرا ، و یهتضم حقها قهرا و یمنع ارثها جهرا ، و لم یطل العهد ، ولم یخلق منک الذکر ، فالی الله یا رسول‌الله المشتکی ، و فیک‌اجمل العزاء ، فصلوات الله علیها و علیک و رحمة الله و برکاته (۴۲;) .

موقعی که فـاطمه دختر رسول خـدا (ص) بیمار شـد به علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع) وصـیت کرد که موضوع را سربسـته بـدارد و خبر آن راپنهان کند و هیچ کس را از بیماری او مطلع نسازد . حضرت (ع) این کاررا کرد و خودش پرستاری فاطمه (ع) می‌نمود و اسماء بنت عمیس – که‌خدا رحمتش کند – نیز او را مخفیانه همان گونه که فاطمه (ع) وصیت‌کرده بود کمک می کرد .

هنگـامی که رحلتش نزدیـک شـد به امیرالمـؤمنین (ع) سـفارش کرد که‌عهـده‌دار مراسم غسـل و کفن و دفن شود و او را شـبانه به خاک سپاردو قبر او را پوشیده بدارد ، لذا امیرالمؤمنین (ع) عهده‌دار آن شد و او رابه خاک سپرد و آثار محل قبرش را محو کرد . مـوقعی کـه دسـتش را ازخـاک قـبر تکانـد ، حزن و انـدوه بـه او فشـار آورد و پریشـان کرده و به‌جوشـش آورد و اشـکهایش را بر گونه‌هایش جاری ساخت و چهره‌اش‌را به طرف قبر رسول خدا (ص) نمود و عرض کرد : سلام بر تو ای‌رسول خدا ! سلام بر تو از جـانب دخـترت و محبوبت ، و نور چشـمت‌و دیدارکننـده‌ات ، آن کسـی که در بقیع تو (۴۳) ، در خـاک خفتـه است ، وخـداوند پیوسـتن سریع به تو را برای او برگزیده است . ای رسول خدا ! صبرم در غم فقدان دختر برگزیده‌ات کم شد ، و طاقتم به خاطرسرور زنان ، ضـعیف گشت . منتها آنچه موجب تسلیت‌خاطر است ، تاسـی من از سـنت تو و بار انـدوهی است که در غم فراق تو وجودم رادر بر گرفت . چرا که من خود ، تو را در شـکاف قبر نهادم ، پس ازآنکه جانت‌بر سـینه‌ام روان شد و چشـمانت را با دست‌خویش بستم‌و خودم عهده‌دار کار به خاک‌سپاری‌ات شدم .

آری ، دلنشـین‌ترین پـذیرش ، در کتاب خـدا آمده است : انا لله و انا الیه‌راجعون . [اینک] امانت‌باز گردانده شد و گرو ، پس گرفته شد ، وشکوفه یکباره ربوده شد و چه زشت است‌سبزه و زمین .

ای رسول خـدا ! انـدوهم بی‌پایان است ، و شـبم در بیداری است ;اندوه‌از قلبم نخواهد رفت تا اینکه خداوند همان خانه‌ای را که تو در آن‌سـاکنی برای من برگزینـد . دلشـستگی‌ای چرک‌آور ، و انـدوهی خشم‌آورو آتش‌افروز . در میـان مـا چه زود جـدایی افتـاد ! شکایت‌به خـدامی‌برم ، و دخترت از همداسـتانی امتت علیه من و برای ضایع کردن‌حق او ، تو را خبر خواهد داد ;حال و وضـعیت را

از او بپرس . چه‌بسیار عقده‌هایی ;در سینه‌اش به تلاطم آمد اما راهی برای گشودن آن‌نیافت که خواهد گفت . و خداوند داوری می کند و او بهترین داوراست .

سلام بر تو ای رسول خدا ! سلام وداع کننده‌ای که نه خسته شده استو نه روی گردان . پس ، اگر برمی گردم نه به خاطر خستگی است ، واگر بمانم نه به خاطر بدگمانی به وعده‌ای که خداوند به صابران داده‌است . صبر بهتر و زیباتر است . و اگر نبود تسلط آنان که بر ما چیره‌شده‌اند ، خود را ملازم قبر تو می‌داشتم و ماندن کنار آن را پیشه خودمی‌ساختم و چون مادری که داغ مصیبتی بزرگ دیده ، شیون می کردم . در برابر چشم خدا ، دخترت پنهانی به خاک سپرده می‌شود ، و حق اوبه زور ضایع می‌شود ، و آشکارا از ارثش باز داشته می‌شود ;در حالی که هنوز چیزی نگذشته و یاد تو فراموش نشده است . پس شکوه را به‌خدا می‌برم ای رسول خدا ، و تویی مایه زیباترین تسلیت‌خاطر . درود خدا ، و رحمت و برکاتش بر فاطمه و بر تو باد .

همین مضمون را مرحوم کلینی با اندکی تفاوت از همین راوی ولی ازامام حسین (ع) نقل کرده است . (۴۴) .

صدیقه را صدیق غسل می‌دهد

۳۷ . مفضل بن‌عمر :

قلت لابی‌عبدالله (ع) : جعلت فداک ، من غسل فاطمهٔ ؟

قال : ذاک امیرالمؤمنین . و کانی استعظمت ذلک من قوله .

فقال : کانک ضقت‌بما اخبرتک به ؟

قلت : قد کان ذاک جعلت فداک .

قال : فقال : لا تضیقن فانها صدیقهٔ و لم یکن یغسلها الا صدیق ;اما علمت ان مریم لم یغسلها الا عیسی (;۴۵) .

«به امام صادق (ع) عرض کردم : فدایت گردم ، چه کسی فاطمه را غسل‌داد ؟

فرمود : غسل دهنده ، امیرالمؤمنین بود .

مفضل می گوید : گویا من این امر را دشوار یافتم و برایم سنگین آمد ، لذا حضرت فرمود : گویا از آنچه که خبر دادم بر تو گران آمد ؟

عرض کردم : بله چنین بود ، فدایت‌شوم .

فرمود : هرگز دچار کم‌ظرفیتی نشو ، چرا که فاطمه صدیقه‌ای بود که‌تنها «انسانی صدیق او را غسل می‌دهد . آیا ندانستی که مریم را کسی‌جز عیسی غسل نداد ؟

ظاهرا منشا تعجب مفضل ، این مساله مورد بحث در فقه است که آیامرد را زن و زن را مرد ، اختیارا و یا اضطرارا می‌تواند غسل دهد یا نه ؟

ظهور خشم و قهر مقدس

۳۸ . اصبغ بن نباته :

سئل امیرالمؤمنین علی بن‌ابی‌طالب (ع) عن علهٔ دفنه لفاطمهٔ بنت‌رسول الله (ص) لیلا ;فقال : انها کانت‌ساخطهٔ علی قوم کرهت‌حضورهم جنازتها و حرام علی من یتولاهم ان یصلی علی احدمن ولدها (;۴۶) .

از امیرالمؤمنین (ع) در باره علت دفن شبانه فاطمه دختر رسول‌خدا (ص) به دست او سؤال شد ، فرمود : [به خاطر اینکه فاطمه (س)] ازدست گروهی ناراضی و خشمناک بود و از حضور آنها در تشییع‌جنازه‌اش رضایت نداشت . و بر هر کس که ولایت و

دوستی آن گروه‌را داشته باشد حرام است که بر احدی از فرزندان فاطمه (ع) نمازبگزارد .

در محکمه عدل با نقش خون

۳۹ . امام رضا (ع) از پدران خویش (ع) :

قال رسول الله (ص) : تحشر ابنتی فاطمهٔ (ع) یوم القیامهٔ ومعها ثیاب مصبوغهٔ بالدم ، تتعلق بقائمهٔ من قوائم العرش فتقول : یا عدل ! احکم بینی و بین قاتل ولدی (ولدی) .

قال رسول‌الله (ص) : فیحکم لابنتی و رب الکعبهٔ و ان الله عزو جل یغضب لغضب فاطمهٔ و یرضی لرضاها (۴۷;) .

رسول خدا (ص) فرمود : دخترم فاطمه در روز قیامت‌با لباسهایی‌رنگین به خون ، محشور می‌گردد و به پایه‌ای از پایه‌های عرش دست‌می‌گیرد و می‌گوید : ای خدای عادل ! میان من و قاتل فرزندم (فرزندانم) داوری کن .

رسول خدا (ص) سپس فرمود : به خدای کعبه سوگند که خداوندبه نفع دخترم داوری می‌کند ، و همانا خدای عز و جل به خاطرغضب فاطمه خشم می‌گیرد و به خشنودی او خشنود می‌گردد .

و بهشت‌به انتظار است

۴۰ . پیامبر اکرم (ص) :

اشتاقت الجنهٔ الی اربع من النساء : مریم بنت عمران ، و آسیهٔبنت مزاحم ، زوجهٔ فرعون و هی زوجهٔ النبی (ص) فی الجنهٔ وخدیجهٔ بنت‌خویلد زوجهٔ النبی (ص) فی الدنیا و الآخرهٔ و فاطمهٔبنت محمد (ص) . (۴۸) .

بهشت مشتاق چهار نفر از زنان است : مریم دختر عمران ، آسیه‌دختر مزاحم همسر فرعون که در بهشت همسر پیامبر (ص) است ، خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر (ص) ، و فاطمه دختر محمد (ص) .

پی‌نوشتها

۱) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۲ .

۲) الاستیعاب ، ج۲ ، ص۷۵۲ .

۳) معانی الاخبار ، ص۱۰۷ .

۴) مستدرک الصحیحین ، ج۲ ، ص۴۹۸ .

۵) کافی ، ج۱ ، ص۴۵۸ .

۶) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۹ .

۷) تاریخ بغداد ، ج۱ ، ص۲۵۹ .

۸) کنزالعمال ، ج۷ ، ص۱۱۱ .

۹) آنچه نقل شد به نقل از یکی از منابع حدیثی اهل سنت است . در منابع شیعی می‌توان به این سخن‌پیامبر اکرم (ص) اشاره کرد : ان الله لیغضب لغضب فاطمهٔ و یرضی لرضاها . «بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۹ . »

۱۰) کافی ، ج۶ ، ص۳۶۷ .

۱۱) کافی ، ج۱ ، ص ۲۴۰ ;بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص ۸۰ .

۱۲) ظاهرا «لها» صحیح است ، هر چند به شکل «له نیز می‌توان توجیه نمود .

۱۳) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۲۶ .

۱۴) همان ، ص۹۰ ، به نقل از تهذیب‌الاحکام .

۱۵) میزان الاعتدال ، ج۲ ، ص ۱۳۱ .

۱۶) تاریخ بغداد ، ج۸ ، ص۱۴۱ .

۱۷) الصواعق المحرقهٔ ، ص ۱۹۰ .

۱۸) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۲۴ .

۱۹) کافی ، ج۱ ، ص۴۶۱ .

۲۰) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۰۴ .

۲۱) ذخائر العقبی ، ص۳۱ .

۲۲) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۱۷ .

۲۳) حلیهٔ‌الاولیاء و طبقات الاصفیاء ، ج۲ ، ص۴۱ .

۲۴) مسند احمد ، ج۳ ، ص ۱۵۰ .

۲۵) صحیح ترمذی ، ج۲ ، ص۳۱۹ .

۲۶) مسند احمد ، ج۵ ، ص۲۷۵ .

۲۷) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۲۳ .

۲۸) حلیهٔ‌الاولیاء و طبقات‌الاصفیاء ، ج۲ ، ص۴۰ .

۲۹) ذخائر العقبی ، ص۴۷ .

۳۰) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۵۶ .

۳۱) کافی ، ج ۱ ، ص ۴۶۰ .

۳۲) مرآهٔ العقول ، ج۵ ، ص۳۴۳ و نیز همین مضمون : کافی ، ج۸ ، ص۲۳۸ .

۳۳) کافی ، ج۸ ، ص۲۳۸ .

۳۴) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۷۳ .

۳۵) همان ، ص۱۹۵ ، به نقل از کافی .

۳۶) از جمله نک : کافی ، ج۱ ، صص۵۷ - ۵۸ ، و بحارالانوار ، ج۴۳ ، صص۶ - ۹ و ۲۱۲ - ۲۱۷ . و نیز نگاه‌کن : ضمیمه کتاب با عنوان «تاریخ ولادت حضرت فاطمه (س) » .

۳۷) من لا یحضره الفقیه ، ج۱ ، ص۲۹۷ ;و بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۵۷ .

۳۸) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۱۵۷ .

۳۹) حلیهٔ‌الاولیاء و طبقات‌الاصفیاء ، ج۲ ، ص۴۳ .

۴۰) ذخائرالعقبی ، ص۵۳ .

۴۱) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۲۱۳ .

۴۲) همان ، و نیز نک : کافی ، ج۱ ، صص۴۵۸ - ۴۵۹ .

۴۳) در روایت مرحوم کلینی به جای کلمه «بقیع «بقعه آمده است که به معنای آرامگاه و مرقدخواهد بود .

۴۴) کافی ، ج۱ ، ص۴۵۸ - ۴۵۹ .

۴۵) کافی ، ج ۱ ، ص ۴۵۹ ، و نیز بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۰۶ .

۴۶) بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۰۹ .

۴۷) همان ، ص ۲۲۰ .

۴۸) همان ، ص ۵۳ .

زنان ، جایگاه و حقوق

مقدمه

بخش دوم این مجموعه ، به احادیثی در باره جایگاه زن و خاستگاه‌اجتماعی او اختصاص یافته است و نخست روایاتی در زمینه ارزش فرزنددختر و مبارزه اسلام با افکار جاهلی در این خصوص ، بازگو می‌شود . ذکراین روایات ، از دو نظر برای ما قابل توجه است ، یکی تاکید بر بطلان این‌تفکر جاهلی که هنوز رسوبات آن در گوشه و کنار مشاهده می‌شود ;یعنی‌تفاوت گذاشتن میان فرزند دختر و پسر ، و دیگر اینکه نشان‌دهنده تلاش‌جدی و پی گیر اسلام و اولیای عظیم‌الشان آن در دفاع از ارزشهای انسانی‌زن ، و طرد فرهنگ منحط دوران جاهلی است . اسلام کوشش کرده است‌این واقعیت در جامعه تثبیت‌شود که داشتن فرزند دختر یک ارزش است ونه ضد ارزش ، و زن و مرد از نظر حقیقت انسانی دارای یک منزلت هستندو تفاوتی میان آن دو نیست .

بهترین فرزندانتان

۱ . پیامبر اکرم (ص) :

خیر اولادکم البنات (۱;) .

دختران ، بهترین فرزندان شما هستند .

خوش‌قدمی زن

۲ . پیامبر اکرم (ص) :

من المراۀ ان یکون بکرها جاریۀ (۲;) .

از میمنت و خوش‌قدمی زن ، این است که اولین فرزندش دختر باشد .

دختر ، چه خوب فرزندی است !

۳ . پیامبر اکرم (ص) :

نعم الولد ، البنات ;ملطفات مجهزات ، مؤنسات ، مبارکات ، مفلیات (۳;) .

دختران چه فرزندان خوبی هستند ! چرا که گرم و با لطافتند ، آماده‌به خدمتند ، انس گیر و با الفتند ، با برکتند ، و پاکیزه‌اند .

نعمت‌یا حسنه

۴ . امام صادق (ع) :

البنات حسنات و البنون نعمۀ و انما یثاب علی الحسنات ویسال عن النعمۀ (۴;) .

دختران ، حسنه و نیکی‌اند ، و پسران ، نعمتند . و همانا بر حسنات‌ثواب و پاداش داده می‌شود ولی از نعمت‌سؤال و

بازخواست‌می گردد .

یکی از جنبه‌های حسنه بودن دختران ، خود وجود آنان و بها دادن به‌آنهاست ، چرا که مبارزه‌ای عملی با فرهنگ جاهلی است . از جانب دیگرحسنه شمردن آنها این توهم غلط را نفی می کند که آنان سربار زندگی‌اند ، بااین گمان که این فرزندان پسر هستند که می‌توانند باری را از دوش پدر ومادر بردارند . در روایت‌بعدی ، بهشت ، پاداش کسانی معرفی شده است که‌دارای فرزند دخترند . واضح است که صرف داشتن فرزند دختر نمی‌تواندچنین پاداشی را به دنبال داشته باشد بلکه در یک فضای اسلامی و در یک‌زندگی سالم با شرایط مورد توجه اسلام ، چنین ارزشهایی نیز معنا پیدامی‌کند و داشتن فرزند دختر و حضور او یک ارزش به شمار خواهد رفت .

در مسیر بهشت

۵ . پیامبر اکرم (ص) :

من عال ثلاث بنات او ثلاث اخوات وجبت له الجنهٔ .

قیل : یا رسول الله ! واثنتین ؟

قال : واثنتین .

قیل : یا رسول الله ! و واحدهٔ ؟

قال : و واحدهٔ (;۵) .

کسی که سه دختر یا سه خواهر را سرپرستی کند ;بهشت‌بر اوواجب گردد .

گفته شد : ای رسول خدا ! دو تا نیز ؟

فرمود : دو تا نیز .

گفته شد : ای رسول خدا ! یکی نیز ؟

فرمود : یکی نیز .

مبارزه با یک پدیده فرهنگی غلط در جامعه که سالها ریشه دوانده وزدودن آثار آن ، طبیعی است که نیازمند سالها تلاش و کار مستمر فرهنگی‌و علمی است . و چندان جای شگفتی نیست که هنوز در میان جامعه‌اسلامی و اصحاب پیامبر اکرم (ص) و حتی یاران امامان (ع) کسانی باشند که‌رگه‌هایی از فرهنگ غلط دوران جاهلیت در باره زن و دختر درباورهایشان جای داشته باشد و آثار آن در گوشه و کنار ، میان گفتار و کردارشان ظاهر گردد . روایات بعدی نشان دهنده این واقعیت است .

گل خوشبو

۶ . این مژده به پیامبر اکرم (ص) داده شد که دارای دختری شده است . حضرت (ص) به چهره اصحابش نگاه کرد و آثار کراهت و ناخشنودی را درآنها مشاهده نمود ;فرمود :

ما لکم ! ریحانهٔ اشمها و رزقها علی الله عز و جل . و کان (ص) ابابنات (;۶) .

شما را چه می‌شود ! گیاه خوشبویی است که آن را می‌بویم و روزی اوهم ، بر عهده خداوند عز و جل است . و حضرت (ص) پدر چندین‌دختر بود .

۷ . جارود بن‌منذر :

قال لی ابوعبدالله (ع) : بلغنی انه ولد لک ابنهٔ فتسخطها ;و ماعلیک منها ؟ ریحانهٔ تشمها و قد کفیت رزقها ، و کان رسول‌الله (ص)

ابا بنات . (۷) .

حضرت صادق (ع) به من فرمود : به من خبر رسیده که دارای دختری‌شده‌ای ، اما برای آن ناراحت و خشمناکی ;چه ضرری به تو دارد ؟ گیاه خوشبویی است که آن را می‌بویی و روزی‌اش هم که به عهده تونیست ;رسول خدا (ص) پدر چندین دختر بود .

از همین روایات می‌توان به درجه بی‌مهری و تحقیر زن و دختر دردوران ظهور اسلام از همین روایات پی برد چرا که بعد از حدود یک قرناز پیدایش اسلام و مبارزه علیه ظلمی که در حق زنان می‌رفت ، هنوز نیزآثار آن حتی در میان برخی مؤمنانی که با معارف اهل‌بیت (ع) نیز آشنایی‌داشتند مشاهده می‌شد . طبیعی است که در چنین بینشی ، آن مادری نیز که‌چنین فرزند مغضوبی را به دنیا آورد مورد سرزنش و تحقیر باشد . روایت‌بعدی گویای همین امر است .

به من خیانت کرده !

۸ . یکی از اصحاب امام صادق (ع) :

تزوجت‌بالمدینهٔ فقال لی ابوعبدالله (ع) : کیف رایت ؟

فقلت : ما رای رجل من خیر فی امراهٔ الا و قد رایته فیها ، ولکن خانتنی .

فقال : و ما هو ؟

قلت : ولدت جاریهٔ !

فقال : لعلک کرهتها ;ان الله عز و جل یقول : «آباؤکم و ابناؤکم‌لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا (۸ (;) »۹) .

در مدینه ازدواج کردم . پس از آن ، امام صادق (ع) از من در باره‌همسرم پرسید : او را چگونه دیدی ؟

عرض کردم : هیچ مردی ، خیری را در زنی ندید مگر اینکه من آن رادر همسرم دیدم ، اما به من خیانت کرد !

حضرت (ع) فرمود : چه خیانتی ؟

عرض کردم : دختری زایید !

حضرت (ع) فرمود : شاید تو این دختر را خوش نداری [ولی بدان که]خداوند عز و جل می‌فرماید :

«پدرانتان و فرزندانتان ، شماها نمی‌دانید کدام یک از آنان برای شماسودمندترند» .

این گونه برخوردها ناشی از ضعف ایمان و غفلت از ارزشهای انسانیو اسلامی است ، و همان گونه که در وایت‌بعدی آمده این خدای متعال‌است که به هر کس بخواهد پسر می‌دهد و به هر کس بخواهد دختری‌بخشد ;چنان که می‌فرماید :

«یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور» . (۱۰) .

انتخاب خداوند تعالی

۹ . حسین بن‌سعید :

ولد لرجل من اصحابنا جاریهٔ فدخل علی ابی‌عبدالله (ع) فرآه‌متسخطا ، فقال له : ارایت لو ان الله اوحی الیک ان اختار لک‌او تختار لنفسک ، ما کنت تقول ؟

قال : کنت اقول : یا رب ! تختار لی .

قال : فان الله عز و جل قد اختار لک . . . (۱۱) .

مردی از اصحاب ما دارای فرزند دختری شد . پس از آن به خدمت‌امام صادق (ع) رسید ;حضرت (ع) او را خشمناک دید ;به او فرمود : بگوببینم ، اگر خداوند به تو وحی می‌کرد که من برای تو انتخاب کنم یاتو برای خودت انتخاب می کنی ، چه می گفتی ؟

عرض کرد : می گفتم : ای پروردگار ! تو برایم انتخاب کن .

حضرت (ع) فرمود : خوب ، خدای عز و جل برای تو [دختر را]برگزیده است . . . .

ارزش‌گذاری قرآن

۱۰ . هنگامی که اسـماء بنت‌عمیس ، به همراه شوهرش ، جعفرابن‌ابی‌طالب از حبشه برگشت ، وارد بر زنان پیامبر اکرم (ص) شد و گفت :

هل فینا شیء من القرآن ؟

قلن : لا .

فاتت رسول الله فقالت : یا رسول الله ! ان النساء لفی خیبهٔ وخسار !

فقال : و مم ذلک ؟

قـالت : لانـهن لاـ یـذکرن بخیر کما یـذکر الرجال . فانزل الله «انالمسـلمین والمسـلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین والقانتات و الصـادقین و الصادقـات و الصـابرین و الصـابرات والخاشـعین و الخاشـعات و المتصـدقین و المتصـدقات و الصـائمین والصائمـات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات اعد الله لهم مغفرهٔ و اجرا عظیما (۱۲ (;) »۱۳) .

آیا چیزی از آیات قرآن در باره ما نازل شده ؟

گفتند : نه .

لذا اسماء به محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ! زنان در ناکامی و خسارتند !

پیامبر (ص) فرمود : به چه خاطر ؟ عرض کرد : زیرا آن گونه که مردان‌به خوبی و خیر یاد می‌شوند ، از آنان یاد نمی‌شود .

پس از آن بود که خداوند این آیه را نازل فرمود :

«همانـا مردان مسـلمان و زنـان مسـلمان ، و مردان مؤمن و زنـان مؤمن ، و مردان اطـاعت‌پیشه خـاضع و زنـان اطـاعت‌پیشه خاضع ، و مردان‌راسـتگو و زنـان راسـتگو ، و مردان بردبـار و زنـان بردبـار ، و مردان‌بـاخشوع و زنـان بـاخشوع ، و مردان صدقه‌دهنـده و زنـان صدقه‌دهنـده ، و مردان روزه‌دار و زنـان روزه‌دار ، و مردان خـودنگه‌دار ، و زنـان‌خودنگه‌دار ، و مردانی که فراوان به یـاد خداینـد و زنان این گونه ، خداوند برای آنان مغفرت و پاداشی بزرگ را آماده کرده است .

ملاحظه می‌شود که زن و مرد در پیشـگاه خداونـد تعالی در اوصاف‌سـتوده و ارزشـهای انسانی یکساننـد و ملاک برتری ، عبارت از فضایل واعمال شایسته‌ای است که هر کدام دارا هستند و بر همین اساس است که درروایت‌بعدی ، ارزش یک زن ، بیشتر از هزار مرد به شمار رفته است .

بهتر از هزار مرد ناصالح

۱۱ . امام صادق (ع) :

الامراهٔ الصالحهٔ خیر من الف رجل غیر صالح (۱۴;) .

زن صالح ، به از هزار مرد ناصالح است .

نشانه ایمان

۱۲ . پیامبر اکرم (ص) :

کلما ازداد العبد ایمانا ازداد حبا للنساء (۱۵;) .

بنده هر چه ایمانش را فزونی دهد ، محبتش بر بانوان بیشتر خواهدشد .

محبوب انبیا (ع)

۱۳ . امام صادق (ع) :

من اخلاق الانبیاء حب النساء (۱۶;) .

محبت‌به زنان از اخلاق انبیا است .

بیشترین خیر

۱۴ . امام صادق (ع) :

اکثر الخیر فی النساء (۱۷;) .

بیشترین خیر و خوبی در زنان است .

در تاکید بر این سخن شریف ، مناسب می‌نماید پاسخ امام صادق (ع) به‌پرسش فضیل را بازگو کنیم . او می‌گوید : به امام (ع) عرض کردم : مردم سخنی‌می‌گویند و آن اینکه بیشتر اهل آتش در روز قیامت ، زنان هستند ! امام (ع) دررد این حرف به پاسخی نقضی استناد جستند و فرمودند : این چه سخن‌بیجایی است ؟ ! در حالی که یک مرد در آخرت ، گاه با هزار نفر از زنان دنیادر کاخی از در یک پارچه ازدواج می‌کند !

قلت له : شیء یقوله الناس : ان اکثر اهل النار یوم القیامهٔ النساء . قال : و انی ذلک ؟ ! و قد یتزوج الرجل فی الآخرهٔ الفا من نساء الدنیا فی قصرمن درهٔ واحدهٔ . (۱۸) .

مصونیت اجتماعی

۱۵ . امام صادق (ع) :

قال رسول الله (ص) : لا حرمهٔ لنساء اهل الذمهٔ ان ینظر الی‌شعورهن و ایدیهن (۱۹;) .

به نقل از رسول خدا (ص) : نگاه کردن به موها و دستان زنان اهل ذمه‌مانعی ندارد .

مساله حرمت نگاه به زنان نامحرم تنها ناشی از این نیست که شخص‌ناظر دچار مفسده و انحراف می‌شود بلکه یک دلیل مهم آن احترامی است‌که زن مسلمان دارد و باید از دیده بیگانه مصونیت داشته باشد ;حتی اگرنگاه عادی باشد . از این‌رو زنان غیرمسلمان که حتی به عنوان اهل ذمه درجامعه اسلامی زندگی می‌کنند چنین حرمتی را دارا نیستند و نگاه به مواضع‌عادی بدن آنان حرمتی ندارد . البته این احتمال نیز هست که چون زنان‌غیر مسلمان معمولاـ احساس وظیفه‌ای در پوشاندن سر و دست نمی‌کنند ، نگاه معمولی به آنان منعی ندارد . ولی به هر حال مصونیتی که زن مسلمان‌از این جهت دارد حاکی از احترام و حرمتی است که اسلام برای او قایل‌شده است ، تا جایی که حتی چشم دوختن به او ، از پشت‌سر نیز موردنکوهش قرار می‌گیرد . به روایت‌بعدی توجه کنید .

حرمت‌بدار !

۱۶ . ابوبصیر به امام صادق (ع) :

الرجل تمر به المراة فينظر الى خلفها .

قال : ايسر احدكم ان ينظر الى اهله و ذات قرابته ؟

قلت : لا .

قال : فارض للناس ما ترضاه لنفسك (۲۰;) .

زن از کنار مرد عبور می‌کند و مرد به پشت‌سر او نگاه می‌دوزد ، (چگونه است ؟)

امام (ع) فرمود : آیا کسی از شما را خوش می‌آید که به پشت‌سرخانواده و نزدیکانش نگاه دوخته شود ؟

عرض کردم : نه .

فرمود : پس آنچه را برای خودت می‌پسندی برای مردم بپسند .

سفارش شدگان

۱۷ . پیامبر اکرم (ص) :

اوصانی جبرئيل بالمراة حتی ظننت انه لاينبغی طلاقها الا من‌فاحشهٔ مبينهٔ (۲۱;) .

جبرئیل ، آن قدر در باره زن ، به من سفارش کرد که گمان کردم طلاق‌زن سزاوار نیست مگر در جایی که آشکارا مرتکب فحشا گردد .

۱۸ . پیامبر اکرم (ص) :

استوصوا بالنساء خيرا فانهن عندکم عوان (۲۲;) .

سفارش مرا در باره نیکی کردن به زنان بپذیرید چرا که آنان نزد شمااسیرند .

روایات متعددی در زمینه احسان و احترام به زنان وجود دارد که ازگنجایش این مجموعه بیرون است . (۲۳) توجه به نیازهای مادی و معنوی‌بانوان و عفو و گذشت و سعه صدر در باره آنان ، مسایلی است که درروایات بعدی نیز شاهد تاکید بر آنها خواهیم بود .

وقت ویژه

۱۹ . ابو سعيد خدری :

جاءت امراة الی رسول‌الله (ص) فقالت : يا رسول‌الله ! ذهب الرجال‌بحديثک فاجعل لنا من نفسک يوما ناتيک فيه تعلمنا مماعلمک الله .

قال : اجتمعن يوم کذا فی موضع کذا و کذا . فاجتمعن فاتاهن‌النبی (ص) فعلمهن مما علمه الله (۲۴;) .

زنی به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ! مردان همه سخن شما را نصیب خود کرده و بردند ، پس برای ما نیزاز جانب خود ، روزی را قرار ده که در آن روز به حضور شما برسیم‌تا از آنچه خداوند به شما آموخته است‌به ما تعلیم دهی .

حضرت (ص) فرمود : فلان روز ، در فلان جا اجتماع کنید . آنان نیز درآنجا در وقت مقرر گرد آمدند و پیامبر اکرم (ص) نزد آنان رفت و ازآنچه خداوند به او تعلیم داده بود به آنان آموخت .

در میدان جنگ

۲۰ . امام باقر (ع) و امام صادق (ع) :

ان رسول‌الله (ص) خرج بالنساء فی الحرب حتی یداوین الجرحی ، و لم یقسم لهن من الفیء و لکنه نفلهن (;۲۵) .

رسول خدا (ص) زنان را در جنگ به همراه برد تا زخمیان را مداواکنند ، و از غنایم جنگ ، سهمیه‌ای برای آنان قرار نداد ولی به عنوان‌بخشش و هبه ، سهمی به آنان داد .

استفاده از سهمیه غنایم به صورت مقرر ، منوط به حضور مستقیم درصحنه نبرد است و این وظیفه مردان است ، اما این مانع از آن نبود که پیامبراکرم (ص) از زحمات زنان در کمک به سربازان اسلام ، قدردانی عملی کند . عنایت ویژه‌ای که اولیای عظیم‌الشان اسلام بویژه پیامبر اکرم (ص) ، به‌ارج‌گذاری مقام زن دارند شامل جنبه‌های گوناگونی می‌شود که در این‌روایات به گوشه‌هایی از آنها اشاره می‌شود . روایت‌بعدی نیز مؤید همین‌امر است .

مادر پاکدامن

۲۱ . امام صادق (ع) :

طوبی لمن کانت امه عفیفة (;۲۶) .

خوشبخت کسی است که مادرش پاکدامن باشد .

جلوه‌گاه صبر

۲۲ . امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش :

ان الله تبارک و تعالی جعل للمراة صبر عشرة رجال ، فاذاحملت زادها قوة عشرة رجال اخری (;۲۷) .

خدای تبارک و تعالی برای زن ، صبر و تحمل ده مرد را قرار داده‌است و آنگاه که زن ، باردار می‌شود خداوند نیروی ده مرد دیگر را به‌آن می‌افزاید .

پاداش مرزداری و شهادت

۲۳ . امیرالمؤمنین (ع) :

ذکر رسول‌الله (ص) الجهاد ، فقالت امراة لرسول‌الله (ص) : یارسول‌الله ! فما للنساء من هذا شیء ؟

فقال : بلی ، للمراة ما بین حملها الی وضعها الی فطامها من الاجرکالمرابط فی سبیل الله ، فان هلکت فیما بین ذلک کان لها مثل‌منزلة الشهید (;۲۸) .

رسول خدا (ص) در باره جهاد سخن گفت . زنی به رسول خدا (ص) عرض‌کرد : ای رسول خدا ! پس برای زنان از این جهاد بهره‌ای نیست ؟

فرمود : بلی ;برای زن در فاصله بارداری تا وضع حمل و بعد از شیرگرفتن طفل ، پاداشی همانند پاداش مجاهدی است که در مرز ، در راه‌خدا به مرزبانی مشغول است ، و اگر در این فاصله جان بدهد برای اوپاداشی همانند مقام و منزلت‌شهید خواهد بود .

نکته قابل توجه آنکه ، پیامبر (ص) پرورش طفل در دوران بارداری وبعد از آن را همانند مرزبانی از حدود و ثغور اسلامی شمرده است و جان‌دادن در آن میان را چون شهادت در راه خدا ;چرا که او نیز وظیفه پرورش‌فرزندان اسلام و حفظ قدرت جامعه اسلامی در سایه وجود فرزندانی‌صالح را به عهده دارد و زن در این راه ، ممکن است تا سر حد جان دادن نیزبه پیش رود .

شیرمادر

۲۴ . پیامبر اکرم (ص) :

لیس للصبی لبن خیر من لبن امه (;۲۹) .

برای فرزند ، شیری بهتر از شیر مادرش نیست .

گرچه مفاد این سخن شریف ، بیشتر ناظر به مصلحت فرزند است که‌مناسب‌ترین شیر برای او شیرمادر است ، ولی می‌تواند حاکی از احترام وتجلیلی باشد که اسلام برای مادر قایل است که فرزندش را خود شیر بدهد ، و پدر نیز توجه داشته باشد که شیر مادر از هر غذای دیگر ، حتی از شیرمادران دیگر ، مفیدتر است ، و این خود یک نوع احساس نیاز به همسر رادر شوهر ایجاد خواهد نمود .

روایت‌بعدی ، فلسفه یکی از تفاوتهای حقوقی میان زن و مرد رابیان می‌کند .

مرد در خدمت همسر

۲۵ . حضرت رضا (ع) در بخشی از پاسخهای خویش به پرسشهای‌محمد بن‌سنان در زمینه علل و فلسفه احکام نوشت :

و علهٔ اعطاء النساء نصف ما یعطی الرجل من المیراث ، لان‌المراهٔ اذا تزوجت اخذت و الرجل یعطی فلذلک وفر علی‌الرجال ، و علهٔ اخری فی اعطاء الذکر مثلی ما یعطی الانثی ، لان‌الانثی فی عیال الذکر ان احتاجت و علیه ان یعولها و علیه نفقتهاو لیس علی المراهٔ ان تعول الرجل و لا تؤخذ بنفقته اذا احتاج ، فوفر الله علی الرجال لذلک و ذلک قول الله عز و جل : «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بماانفقوا من اموالهم (۳۰ (;) » ۳۱) .

علت پرداخت نصف مقدار میراث مردان به زنان ، این است که زن‌هنگام ازدواج می‌گیرد و مرد می‌پردازد و لذا میراث برای مردان‌زیادتر شده است ، علت دیگر پرداخت دو برابر سهم زن به مرد ، این‌است که زن اگر نیاز داشته باشد تحت‌سرپرستی مرد است وسرپرستی و هزینه او بر عهده مرد است ;در حالی که بر زن چنین‌وظیفه‌ای نیست که مرد را اداره کند و از او در صورتی که مرد نیازنیز داشته باشد خرجی گرفته نمی‌شود .

پس بدین خاطر است که خداوند برای مرد سهم بیشتری قرار داده‌است ، و این همان سخن خداوند عزوجل است که :

«مردان سرپرست و عهده‌دار زنانند ، به خاطر آنچه که خداوندبعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده است و نیز به علت‌هزینه‌هایی که مردان از اموال خویش می‌پردازند . »

روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد . (۳۲) .

پاسداری ارزشها ، صیانت جمال

۲۶ . امیرالمؤمنین (ع) :

صیانهٔ المراهٔ انعم لحالها و ادوم لجمالها (;۳۳) .

صیانت و نگهداری زن ، به حالش مفیدتر و جمالش را پردوام‌تراست .

زکات زیبایی

۲۷ . امیرالمؤمنین (ع) :

زکاهٔ الجمال ، العفاف (;۳۴) .

زكات زيبايي و جمال ، پاكدامني است .

رسم آزادگان

۲۸ . اميرالمؤمنين (ع) :

ان الحياء و العفة من خلائق الايمان و انهما لسجية الاحرار وشيمة الابرار (۳۵;) .

همانا حيا و عفت ، از آداب و صفات ايمان است ، و آن دو از خلق وخوى آزادگان و رسم نيكان است .

حيا و پاكدامنى ، نشانه آزادگى و جوانمردى و لازمه ايمان است ومردان و زنان ، همه نيازمند آنند ولى خداوند متعال به بانوان به خاطرساختار وجودى و جايگاهى كه در جامعه دارند حيا و آزرم بيشترى‌عنايت فرموده است و از اين جهت ، مسؤوليت‌بيشترى را بر دوش‌مى‌كشند . حيا و عفت‌براى همه امرى نيك و لازم است اما براى آنان‌لازمتر است . حيا نشانه آزادگى است و مردان و زنان آزاده آنانند كه‌پاكدامن و باحيا باشند ، و اگر حريت‌به معناى واقعى كلمه وجود داشته‌باشد صفات نيكوى ديگر نيز وجود خواهد داشت . زنان و مردان مسلمان ومتعهد ، آزادى را در صفاتى مى‌جويند كه در روايت‌بعدى بر آنها تاكيد شده‌است .

حيا و آزادى

۲۹ . امام صادق (ع) :

خمس خصال من لم‌تكن فيه خصلة منها فليس فيه كثير مستمتع ، اولها : الوفاء ، و الثانية : التدبير ، و الثالثة : الحياء ، و الرابعة : حسن الخلق ، و الخامسة - و هى تجمع هذه الخصال : - الحرية (۳۶;) .

پنج‌خصلت است كه اگر كسى يكى از آنها را نيز نداشته باشد ، در اوبهره‌مندى چندانى نيست . اول از آنها وفادارى است . دوم ، تدبير;سوم ، حيا ، چهارم ، حسن خلق ، و پنجم كه جامع اين خصلتهاست ، آزادگى است .

خصلتهاى نيك

۳۰ . اميرالمؤمنين (ع) :

خيار خصال النساء شرار خصال الرجال : الزهو و الجبن والبخل . فاذا كانت المراة مزهوة لم تمكن من نفسها ، و اذا كانت‌بخيلة حفظت مالها و مال بعلها ، و اذا كانت جبانة فرقت من كل‌شى‏ء يعرض لها (۳۷;) .

بهترين خصال زنان ، بدترين خصلتهاى مردان است و آنها عبارتند از : كبر و ترس و بخل ، زيرا زمانى كه زن (در برابر بيگانه) متكبر وگردن‌فراز باشد خويش را رام نخواهد كرد ، و آنگاه كه بخيل باشدمال خود و شوهرش را حفظ خواهد نمود ، و هنگامى كه كم‌جرات‌بود [خطر نخواهد كرد و] از هر چيزى كه براى او پيش آيد نگران‌خواهد شد و پرهيز خواهد نمود .

از اين روايت‌شريف ، اين اصل را بايد استفاده كنيم كه نبايد به زن ومرد از نظر ساختار وجودى در پذيرش مسؤوليتها و وظايف در تمام ابعادبه يك ديد نگاه شود بلكه چه بسا صفتى براى مرد به عنوان يك نقطه‌ضعف و عيب محسوب شود ولى براى زن نقطه‌اى مثبت و امرى با ارزش به‌شمار رود ، همين خصلت ترس براى مردان به خاطر وظيفه‌اى كه در حفظحقوق خود و خانواده و اجتماع دارند امرى ناپسند است اما زنان به خاطرمحدوديتهاى بيشترى كه در دفاع از خود دارند و از طرف ديگر ، بيشترمورد طمع و هجوم افكار ناپاكان قرار مى‌گيرند نياز به احساس نگرانى وخطر گريزى و خوف مواجه شدن با زمينه‌هاى هجوم و دست‌برد به خويش‌را دارند تا احتياط بيشترى نموده و از افتادن در دامهايى كه امكان گريزبراى آنان نيست مصون باشند ، و اين امر منافاتى با اداى مسؤوليتهاى‌اجتماعى ندارد . در زمينه بخل و تكبر نيز به همين بيان ;البته تشخيص‌موارد مطلوبيت اين صفات از موارد ديگر ، كار

مشکلی نیست .

بیرون از خانه

۳۱ . امام صادق (ع) :

لا ینبغی للمراهٔ ان تجمر ثوبها اذا خرجت [من بیتها (;[۳۸) .

هنگامی که زن از خانه‌اش خارج می‌شود سزاوار نیست که لباسش راخوشبو کند .

از زن و مرد مسلمان ، رعایت مسایل بسیاری به عنوان امور احتیاطی‌خواسته شده است ، چرا که عدم توجه به آنها احتمال گرفتار آمدن به گناه یاارتکاب گناه بالاتر را افزایش می‌دهد . این تذکرها ، در حقیقت زنگ‌خطرهایی است که هشیاری مرد و زن مسلمان را می‌طلبد و بی‌توجهی به‌آنها و در واقع نزدیک شدن به دانه‌های اطراف دام ، خطر افتادن در آن را به‌دنبال دارد . روایات بعدی نیز در همین موضوع قرار می گیرد .

بوی خوش برای بیگانه !

۳۲ . پیامبر اکرم (ص) :

ایما امراهٔ تطیبت لغیر زوجها لم تقبل منها صلاهٔ حتی تغتسل من‌طیبها کغسلها من جنابتها (;۳۹) .

«هر زنی که خود را برای غیر شوهرش خوشبو کند هیچ نمازی از اوپذیرفته نمی‌شود تا همان گونه که به خاطر جنابت غسل می کند ، برای این بوی خوش نیز غسل کند . (۴۰) .

پوشش مناسب

۳۳ . امیرالمؤمنین علی (ع) :

کنت قاعدا فی البقیع مع رسول الله (ص) فی یوم دجن و مطر اذمرت امراهٔ علی حمار ، فهوت ید الحمار فی وهدهٔ فسقطت المراهٔفاعرض النبی (ص) بوجهه .

قالوا : یا رسول‌الله ! انها متسرولهٔ .

قال : اللهم اغفر للمتسرولات - ثلاثا . یا ایها الناس ! اتخذواالسراویلات فانها من استر ثیابکم و حصنوا بها نساءکم اذاخرجن (;۴۱) .

در روزی تار و بارانی به همراه رسول خدا (ص) در بقیع نشسته بودم‌که زنی سوار بر درازگوشی عبور کرد . ست‌حیوان ، داخل گودالی‌افتاد و زن به زمین خورد . لذا پیامبر (ص) چهره‌اش را برگرداند .

عرض کردند : ای رسول خدا ! آن زن شلوار پوشیده است .

پیامبر اکرم (ص) سه بار گفت : «خدایا ! زنانی که از شلوار استفاده‌می کنند را مورد مغفرت قرار ده . [سپس فرمود :] ای مردم ! از شلواراستفاده کنید چرا که از پوشاننده‌ترین لباسهای شما است ، و با آن ، زنانتان را هنگامی که از خانه خارج می‌شوند مصونیت‌بخشید» .

روشن است که ملاک ، استفاده از لباسهایی است که تناسب بیشتری باحجاب و صیانت‌بانوان دارد ، تحریک‌آمیز نیست و با عرف زنان باحجاب‌همخوانی بیشتری دارد . بنابراین ، شامل هر نوع شلوار نمی‌شود . در همین‌خصوص ، حدیث‌بعدی نیز می‌تواند نشان‌دهنده ترغیب اسلام به حفظحدود و شؤون زن و مرد ، و رعایت دوراندیشی و احتیاط باشد ;البته اینهاهمه اقداماتی احتیاطی است که زمینه انحرافات احتمالی را از میان‌می‌برد .

لباسهای تحریک آمیز

۳۴ . «سعیدهٔ و «منهٔ خواهران محمد بن‌ابی‌عمیر :

دخلنا علی ابی‌عبدالله (ع) فقلنا : تعود المراهٔ اخاها ؟

قال : نعم .

قلنا : تصافحه ؟

قال : من وراء الثوب .

قالت احداهما : ان اختی هذه تعود اخوتها .

قال : اذا عدت اخوتک فلا تلبسی المصبغهٔ (۴۲;) .

بر امام صادق (ع) وارد شدیم و عرض کردیم : آیا زن به دیدار برادرانش‌می‌رود ؟

فرمود : بلی .

عرض کردیم : آیا به او دست می‌دهد ؟

فرمود : از پشت لباس .

یکی از آن دو گفت : این خواهر من به دیدار برادرانش می‌رود .

فرمود : آنگاه که به دیدن برادرانت رفتی ، لباس رنگارنگ [وتحریک‌آمیز] نپوش .

در کوچه و خیابان

۳۵ . امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) :

لیس للنساء من سروات الطریق شیء ، و لکنها تمشی فی جانب‌الحائط و الطریق (۴۳;) .

زنان از میان مسیر عبور نکنند ، بلکه در کنار دیوار و راه حرکت‌کنند .

بر جای او ننشین !

۳۶ . پیامبر اکرم (ص) :

اذا جلست المراهٔ مجلسا فقامت عنه فلا یجلس فی مجلسها احدحتی یبرد (۴۴;) .

هنگامی که زن در جایی نشست ، بعد از آنکه از آنجا برخاست کسی‌در جای او ننشیند تا اینکه گرمی آن از بین برود .

حفظ حریم

۳۷ . پیامبر اکرم (ص) :

من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیت فی موضع یسمع‌نفسه امراهٔ لیست له بمحرمهٔ (۴۵;) .

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد ، در جای خلوتی که زنی‌نامحرم ، صدای نفس او را می‌شنود ، نماند .

به شش سالگی که رسید

۳۸ . امام صادق (ع) :

اذا بلغت الجاریهٔ ست‌سنین فلا ینبغی لک ان تقبلها (۴۶;) .

وقتی که دختر به سن شش سالگی رسید سزاوار نیست که او راببوسی .

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و از آنها استفاده می‌شودکه نامحرم نباید دختری که به سن شش سالگی رسیده است را ببوسد . چنان که بر دوش گرفتن و در دامن نشاندن آنان نیز ، برای افراد بیگانه‌نکوهش شده است .

نگاه به بیگانه

۳۹ . پیامبر اکرم (ص) :

اشتد غضب الله علی امراهٔ ذات بعل ملاءت عینها من غیر زوجها او غیر ذی محرم منها ، فانها ان فعلت ذلک احبط الله عز و جل کل عمل عملته . فان اوطات فراشه غیره کان حقاعلی الله ان یحرقها بالنار بعد ان یعذبها فی قبره (۴۷;) .

خشم خداوند بر آن زن شوهرداری که دیده‌اش را به غیر همسرش یانامحرمی بدوزد شدید است ، چرا که اگر چنین کند خداوند همه‌اعمالی را که انجام داده است‌بی‌نتیجه خواهد گذاشت ، و اگربیگانه‌ای را به بستر شوهرش راه دهد ، بر خداوند است که او راعلاوه بر عذاب کردن در قبر ، با آتش بسوزاند .

ای غیرتمندان !

۴۰ . امام صادق (ع) به نقل از امیرالمؤمنین (ع) :

یا اهل العراق ! نبئت ان نساءکم یدافعن الرجال فی الطریق ، اماتستحون ؟

ای اهل عراق باخبر شدم که زنان شما در راه با مردان برخوردمی‌کنند ، آیا شرم نمی‌کنید ؟

مرحوم کلینی می گوید : در حدیث دیگری آمده است که حضرت‌فرمود :

اما تستحیون و لا تغارون ؟ ! نساءکم یخرجن الی الاسواق ویزاحمن العلوج (۴۸;) .

آیا حیا نمی‌کنید و به غیرت نمی‌آیید ؟ ! زنانتان به بازارها وفروشگاهها می‌روند و با افراد بی ایمان و لاابالی برخورد می کنند ؟

پی‌نوشتها

۱) مستدرک الوسائل ، ج۱۵ ، ص۱۱۶ .

۲) همان ، ص۱۱۱ .

۳) وسائل الشیعه ، ج۱۵ ، ص۱۰۰ .

۴) همان ، ص۱۰۴ .

۵) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۸۲ ، و وسائل الشیعه ، ج۱۵ ، ص۱۰۵ .

۶) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۸۱ .

۷) وسائل الشیعه ، ج۱۵ ، ص۱۰۲ .

۸) سوره نساء (۴) ، آیه۱۱ .

۹) وسائل الشیعه ، ج۱۵ ، ص۱۰۱ .

۱۰) سوره شوری (۴۲) ، آیه ۴۹ ، «به هر کس بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هر کس بخواهد فرزندان‌پسر می‌بخشد» .

۱۱) وسائل الشیعه ، ج۱۵ ، ص۱۰۲ .

۱۲) سوره احزاب (۳۳) ، آیه ۳۵ .

۱۳) مجمع البیان ، ج۸ ، ص۳۵۸ .

۱۴) وسائل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۲۳ .

۱۵) بحارالانوار ، ج۱۰۳ ، ص۲۲۸ .

۱۶) کافی ، ج۵ ، ص ۳۲۰ .

۱۷) وسایل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۱ .

۱۸) من لایحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۶۸ .

۱۹) همان ، ص۱۴۹ .

۲۰) همان ، ص۱۴۵ . و نیز به همین مضمون : مستدرک الوسایل ، ج۱۴ ، ص۲۷۳ .

۲۱) همان ، ص۱۲۱ .

۲۲) مستدرک الوسایل ، ج۱۴ ، ص۲۵۱ و نیز ص۲۵۳ .

۲۳) از جمله : وسایل الشیعه ، ج۱۴ ، صص ۱۲۱ - ۱۲۲ .

۲۴) میزان الحکمهٔ ، ج۹ ، ص۹۷ .

۲۵) بحارالانوار ، ج۱۹ ، ص۱۸۴ .

۲۶) همان ، ج ۵ ، ص ۲۸۵ .

۲۷) همان ، ج ۱۰۳ ، ص ۲۴۱ .

۲۸) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۵۶۱ .

۲۹) بحارالانوار ، ج۱۰۳ ، ص۳۲۳ .

۳۰) سوره نساء (۴) ، آیه ۳۴ .

۳۱) علل الشرایع ، ص ۵۷۰ .

۳۲) نک : علل الشرایع ، ص ۵۷۰ - ۵۷۱ .

۳۳) مستدرک الوسایل ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۵ .

۳۴) همان .

۳۵) غرر الحکم و درر الکلم ترجمه و شرح خوانساری ، ج۲ ، ص۵۸۴ .

۳۶) بحارالانوار ، ج۷۴ ، ص۱۷۵ .

۳۷) نهج‌البلاغه ، ص۵۰۹ ، حکمت ۲۳۴ .

۳۸) کافی ، ج۵ ، ص۵۱۹ ;من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص ۴۴۰ .

۳۹) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص ۴۴۰ ;کافی ، ج۵ ، ص۵۰۷ .

۴۰) تشبیه در اینجا می‌تواند ناظر به اصل لزوم این کار باشد . چه اینکه می‌تواند مربوط به تشابه درشستن تمام بدن باشد . نک : مرآهٔ العقول ، ج۲۰ ، ص۳۱۹ .

۴۱) تنبیه الخواطر ، ج۲ ، ص۷۸ ;مستدرک الوسائل ، ج۳ ، ص۲۴۳ .

۴۲) وسائل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۵۲ .

۴۳) همان ، ص۱۳۲ .

۴۴) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۶۷ .

۴۵) تنبیه الخواطر ، ج۲ ، ص۹۱ .

۴۶) وسائل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۷۱ .

۴۷) همان ، ص۱۷۲ .

۴۸) همان ، ص۱۷۶ .

خانواده و مسؤولیتها

پیوند پاکیزگی

ترک ازدواج !

۱ . پیامبر اکرم (ص) :

من سره ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیلقه بزوجهٔ و من ترک‌التزویج مخافهٔ العیلهٔ فقد اساء الظن بالله عز و جل (۱;) .

هر کس شادمان می‌شود به اینکه خداوند را در حال پاکی و پاکیزگی .

[معنوی] ملاقات کند ، پس خدای را به همراه زوجه‌ای ملاقات کند ، و کسی که ازدواج را به خاطر ترس از خرجی زندگی رها کند ، درحقیقت‌به خدای عز و جل بدگمان شده است .

برخورداری از نعمت همسر ، می‌تواند محیط مساعدی را در زندگی‌انسان ، در جهت کسب طهارت معنوی و دوری از انحرافات ایجاد کند . انسانی که برای تامین سعادت ابدی و حیات جاوید تلاش می‌کند باید بداندکه همسری مناسب ، همسفر خوبی برای او خواهد بود . توجه به ملاکهای‌اصلی و ارزشی در گزینش همسر ، می‌تواند انسان را در دستیابی به همسری‌مناسب یاری کند ، و این نکته‌ای است که در روایت‌بعدی به آن توجه شده‌است .

کدام یک ؟ دین یا مال و زیبایی

۲ . امام صادق (ع) :

اذا تزوج الرجل المراهٔ لمالها او جمالها لم یرزق ذلک ، فان تزوجهالدینها رزقه الله عز و جل جمالها و مالها (۲;) .

هنگامی که مرد ، زن را به خاطر ثروت یا زیبایی‌اش به ازدواج‌درآورد به هدفش نخواهد رسید ، ولی اگر با او به انگیزه دین وایمانش ازدواج کرد ، خدای عز و جل ، هم زیبایی و هم ثروت او راروزی‌اش ، خواهد نمود .

انسانی که با انگیزه صحیح ، این سنت اسلامی را انجام می‌دهد ، از یک‌طرف زمینه مناسبی را در جهت رشد معنوی خویش فراهم کرده است ، و ازجانب دیگر ، درهای رزق و فضل الهی را به روی خود گشوده است . و این‌علاوه بر آنکه مفاد روایات متعددی است ، به صراحت مورد تاکید قرآن‌نیز واقع شده است ;آنجا که می‌فرماید : «و انکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و اللهواسع علیم . (۳) .

مفاد آیه این است که «زنان و مردان بی‌همسر و نیز بردگان و کنیزانی‌که شایستگی ازدواج یافته‌اند را همسر دهید ، اگر هم تنگدست‌باشندخداوند از فضل خودش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت . خداوند ، هم وسعت‌دارد و هم می‌داند» .

از سوی دیگر ، از ارزشمندترین ساختارهای اجتماعی در اسلام ، بنیان‌خانواده است که اگر بر اساس صحیح و در چارچوب ارزشهای دینی شکل‌گرفته باشد همان گونه که در روایت‌بعدی آمده ، دوست داشتنی‌ترین بنا درپیشگاه خداوند است .

بنیان محبوب

۳ . امام باقر (ع) :
قال رسول الله (ص) : ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله تعالی من‌التزویج (;۴) .
از نظر اسلام ، در پیشگاه خداوند تعالی ، هیچ بنایی ، محبوبتر ازازدواج بنا نشده است .
از این‌رو در احادیث چندی ، از ترک ازدواج و زندگی مجرد ، نکوهش‌شده است و حتی کسانی که به عمد ، راه تنهایی زیستن را پیشه می‌کنندنفرین شده‌اند . (۵) .

امانات الهی

بهترین شما
۴ . پیامبر اکرم (ص) :
خیرکم ، خیرکم لنسائه و انا خیرکم لنسائی (;۶) .
بهترین شما مردی است که با زنان خود خوشرفتارتر باشد و من ازهمه شما نسبت‌به همسرانم خوشرفتارترم .

سفارش شدگان

۵ . پیامبر اکرم (ص) :
ما زال جبرئیل یوصینی فی امر النساء حتی ظننت انه سیحرم‌طلاقهن (;۷) .
جبرئیل ، همواره به من سفارش زنان را می‌نمود تا آنجا که گمان‌کردم ، خداوند بزودی طلاق دادن آنان را حرام خواهد کرد .
آنگاه که همسر برای مرد ، در حکم امانتی الهی است ، طبیعی است که‌بهترین مردان در این خصوص کسانی خواهند بود که برای این ودیعه‌های‌الهی بهتر باشند و پیامبر اکرم (ص) با همه مسؤولیتهایی که مقام امامت ورسالت‌بر دوش او می‌گذاشت و با وجود تعداد همسرانی که به خاطرمصلحت اسلام اختیار کرده بود و اختلافی که آن همسران از نظر اخلاق وسن داشتند ، به گونه‌ای با آنها رفتار می‌کرد که در سراسر عمر زناشویی حتی‌یک بار نیز نتوانستند بر پیامبر اکرم (ص) خرده‌گیری کنند و این خود یکی ازامتحانات الهی برای رسول اکرم (ص) بود .
در فرهنگ جاهلی ، از آنجا که زن به مثابه مال شخصی مرد پنداشته‌می‌شد و مرد برای خود این حق را قایل بود که با همسر خود هر گونه که‌خواست رفتار کند و او را هر چند بناحق ، مورد اذیت و آزار قرار دهد ، دراسلام برای دفاع از حقوق زن عنایت‌خاصی شده است ;از جمله به روایت‌ذیل توجه شود .

یک سیلی ، هفتاد سیلی

۶ . پیامبر اکرم (ص) :
. . . فای رجل لطم امراته لطمهٔ ، امرالله عز و جل مالک ، خازن النیران فیلطمه علی حر وجهه سبعین لطمهٔ فی نار جهنم (; . . . ۸) .
هر مردی که یک سیلی به صورت همسرش بزند ، خدای عز و جل به مالک که مامور دوزخ است ، دستور می‌دهد در آتش جهنم ، هفتادسیلی به گونه او بزند .

گشایش بر اسیران

۷. امام موسی بن جعفر (ع) :

عیال الرجل اسراؤه ، فمن انعم الله علیه نعمهٔ فلیوسع علی‌اسرائه ، فان لم یفعل اوشک ان تزول تلک النعمهٔ (۹;) .

خانواده مرد ، اسیران او هستند . لذا هر کس که خداوند بر او نعمتی‌ارزانی داشت ، بر اسرای خودش وسعت و گشایش دهد و الا اگر این‌کار را نکرد ، آن نعمت در شرف نابودی قرار خواهد گرفت .

مساله آسان گرفتن زندگی بر همسر و فرزند را در روایات متعددی‌می‌خوانیم . اینکه در اینجا همسر و فرزندان ، همانند اسیران شمرده شده‌انداز این جهت است که آنان راه به جایی ندارند و چشم نیاز و دیده انتظار به‌دست مرد گشوده‌اند . از سوی دیگر ، یک اسیر ، تنها نیاز به امور مادی ندارد . برخورد مناسب و اظهار عطوفت ، بهترین هدیه برای او است . لذا درروایت دیگری ، همین امر به صورت کلی آمده است که در پیشگاه خداوند ، محبوبترین بندگان ، آنانند که رفتارشان با خانواده‌شان که اسیران آنانندبهتر باشد . (۱۰) روایات بعدی نیز در همین زمینه است .

در کنار همسرت بنشین

۸. پیامبر اکرم (ص) :

جلوس المرء عند عیاله احب الی الله تعالی من اعتکاف فی‌مسجدی هذا (۱۱;) .

در پیشگاه خداوند تعالی ، نشستن مرد در کنار همسر خود ، ازاعتکاف در این مسجد من ، محبوبتر است .

ارزش اعتکاف و ثواب ماندن در مسجد پیامبر (ص) چیزی است که هرمسلمانی آرزوی دستیابی به آن را دارد . اگر به فضیلتی که اعتکاف در مسجدآن حضرت (ص) دارد توجه شود ، آن وقت‌به ارزش بالای انس و الفت ونشستن مرد در کنار همسر خود ، بیشتر پی خواهیم برد . این نیاز طبیعی زن‌است که همسرش ، ساعاتی را در کنار او باشد ، با او هم‌صحبت‌شود ، به سخن‌او گوش کند ، و کارهای روزمره ، او را از این مهم باز ندارد . خود مرد نیزچنین نیازی را دارد . و این عنایت و اهتمام بالای اسلام به تحکیم مناسبات‌زن و شوهر و تقویت روابط عاطفی آنان را می‌رساند که حضور در خانه ونشستن در کنار همسر را در پیشگاه خداوند از اعتکاف در مسجدالنبی (ص) دوست‌داشتنی‌تر به شمار می‌آورد . و این چنین است که در سخن دیگری ازپیامبر بزرگوار اسلام (ص) آمده است «مردی که لقمه در دهان همسر خودمی‌گذارد دارای اجر و ثواب است . » (۱۲) و یا گفته حضرت (ص) که دمت‌به‌خانواده را تنها کار انسان «صدیق یا «شهید» یا مردی که خداوند خواسته‌است‌خیر دنیا و آخرت را به او برساند می‌شمارد :

لا یخدم العیال الا صدیق او شهید او رجل یرید الله به خیر الدنیا والآخرهٔ . (۱۳) .

اول برای دخترت

۹. پیامبر اکرم (ص) :

من دخل السوق فاشتری تحفهٔ فحملها الی عیاله کان کحامل‌صدقهٔ الی قوم محاویج و لیبدا بالاناث قبل الذکور (۱۴;) .

مردی که داخل بازار شود و تحفه‌ای بخرد و آن را برای خانواده‌اش‌ببرد ، ثوابش برابر کسی است که صدقه‌ای را به قومی نیازمند برساند . و (هنگام خرید یا تقسیم) نخست از دختران شروع کند .

عنایت‌خاصی که در اینجا حتی در هدیه دادن به دختران شده حاکی‌از اوج توجه و احترامی است که اسلام برای آنان قایل است ، و از طرف‌دیگر ، نشان‌دهنده زمینه بیشتری است که فرزندان دختر در جلب عطوفت‌و مهربانی دارند .

برای تقویت رشته‌های زندگی مشترک زن و مرد و ایجاد حس اعتمادبه نفس در زن و دلگرمی بیشتر به زندگی ، توجه خاصی نیز به روابط‌عاطفی میان آن دو شده است . حدیث‌بعدی مؤید این معناست .

تو را دوست دارم

۱۰ . پیامبر اکرم (ص) :

قول الرجل للمراة «انی احبک لا یذهب من قلبها ابدا (;۱۵) .

این گفته مرد به همسرش که «من تو را دوست دارم هیچ‌گاه از قلب‌زن بیرون نمی‌رود .

آراستگی و زینت

۱۱ . امام باقر (ع) :

لاینبغی للمراة ان تعطل نفسها و لو ان تعلق فی عنقها قلادة ولاینبغی ان تدع یدها من الخضاب و لو ان تمسحها مسحابالحناء و ان کان مسنة (;۱۶) .

برای زن (در رسیدگی به وضع ظاهر خود) سزاوار نیست که به خودو سر و وضعش نرسد هر چند به اینکه گردنبندی را به خود بیاویزد ، و سزاوار نیست که دستش را بی‌رنگ رها کند هر چند به اینکه‌مختصر حنایی بگذارد ;گرچه سالخورده باشد .
بی‌شک موضوع یاد شده ، یک نیاز طبیعی برای زن و مرد است و دراین روایات ، همان گونه که به مساله هزینه و ایجاد گشایش در زندگی و نیزاظهار محبت علنی توجه شده است‌بر این نیاز طبیعی نیز که در روابط زن وشوهر نقش خاصی دارد تاکید شده است . همین امر پسندیده در صورتی که‌خارج از حدود خانه و برای بیگانه انجام شود حرام است و آثار سوء خودرا در جامعه و بویژه در محیط خانواده و روابط زن و شوهر خواهدداشت . این امر پسندیده ، عینا برای مردان نیز سفارش شده و علت آن نیزروشن است . البته نکته دیگری که در همین زمینه باید مورد توجه قرارگیرد موضوع لزوم تمایز میان زن و مرد در وضع ظاهری و لباس و امثال آن‌است . و این همان نکته‌ای است که در سخن فاطمه دختر امیرالمؤمنین‌علی (ع) به روایت عروة بن‌عبدالله آمده است . او می‌گوید : وارد بر فاطمه‌دختر علی بن‌ابی‌طالب (ع) شدم در حالی که پیرزنی سالخورده شده بود وگردنبندی در گردنش بود و دو النگو در دستش . لذا گفت : برای زنان‌ناخوشایند و مکروه است که خود را شبیه مردان سازند . (۱۷) .

مردان نیز زینت کنند

۱۲ . حسن بن جهم :

رایت ابالحسن (ع) اختضب ، فقلت : جعلت فداک ! اختضبت ؟ !

فقال : نعم ، ان التهیة مما یزید فی عفة النساء ، و لقد ترک النساءالعفة بترک ازواجهن التهیة . ثم قال : ایسرک ان تراها علی‌ماتراک علیه اذا کنت علی غیر تهیة ؟

قلت : لا .

قال : فهو ذاک . ثم قال : من اخلاق الانبیاء ، التنظف و التطیب وحلق الشعر و کثره الطروقة (;۱۸) .

حضرت امام رضا (ع) (۱۹) را دیدم که موهای خود را رنگ کرده است . عرض کردم : فدایت‌شوم ! خضاب گذاشته‌ای ؟ !

فرمود : بله ، چرا که آراستن خود از جمله چیزهایی است که موجب‌افزایش پاکدامنی زنان می گردد ;و زنان ، عفت و پاکدامنی را به این‌علت رها کردند که شوهرانشان آراستن خویش را ترک نم........Ș. سپس فرمود : آیا تو خوش داری که همسرت را به همان شکلی ببینی‌که تو را در حال ژولیدگی و عدم رسیدگی به سر و وضع می بیند ؟

عرض کردم : نه .

فرمود : پس این ، همان است . سپس فرمود : نظافت و استعمال بوی‌خوش و اصلاح سر و آمیزش زیاد از اخلاق انبیاست . »

مسؤولیت مشترک

هم تو ، هم او

۱۳ . پیامبر اکرم (ص) :

. . . فلکم علیهن حق و لهن علیکم حق ، و من حقکم علیهن انلا۔یوطؤوا فرشکم و لا۔ یعصینکم فی معروف . فاذا فعلن ذلکفلهن رزقهن و کسوتهن بالمعروف و لا تضربوهن (؛ ۲۰) .

. . . برای شما مردان ، بر زنان حقی است و برای آنان نیز بر شما حقی . و از جمله حقوق شما بر آنان ، این است که رابطه نامشروع با بیگانه‌برقرار نکنند و در موارد لزوم اطاعت ، از شما سرپیچی نکنند . پس‌آنگاه که این حقوق را ادا کردند ، حق خرجی و لباس در حد متعارف‌و معمول را دارا هستند و (نیز از جمله حقوق اینکه) آنان را نزنید .

روشن است که زن و مرد ، هر یک در روابط زناشویی و زندگی‌مشترک دارای حقوقی هستند و در حدیث فوق به قسمتی از آن اشاره شده‌است و این گونه نیست که یک طرف ، همیشه خود را طلبکار و دیگری رابدهکار بداند ؛بلکه روابط بر اساس حقوق متقابل است و تنها با این‌احساس است که جو مساعدی برای تحقق صفا و صمیمیت و همکاری به‌وجود خواهد آمد .

حفظ چارچوب زندگی و ارزشها

۱۴ . امام صادق (ع) :

قال رسول الله (ص) : من اطاع امراته اکبه الله علی وجهه فی النار .

قیل : و ما تلک الطاعهٔ ؟

قال : تطلب الیه (منه - کافی) الذهاب الی الحمامات و العرسات والعیدات و النائحات (النیاحات - کافی) و الثیاب الرقاقفیجیبها ؛ (۲۱) .

کسی که از زنش اطاعت نماید ، خداوند او را به صورت ، در آتش‌اندازد .

گفته شد : آن طاعت چیست ؟

فرمود : اینکه زن خواهان رفتن به حمامهای عمومی و عروسیها ومراسم عید و جشنها و سوگواریها و یا پوشیدن لباسهای نازک وبدن‌نما باشد و او نیز می‌پذیرد . »

مدیریت زندگی توسط مرد و مسؤولیتهای ناشی از آن ، از نقطه نظرشرعی ، این حق را به او می دهد که محدودیتهایی را در خصوص خروج‌همسر خویش از خانه ایجاد کند و همسرش موظف باشد بدون موافقت‌قبلی او اقدام به خروج از خانه نکند . البته روشن است که این حق ، به‌گونه‌ای مطلق و خودخواهانه نیست .

برخی اجتماعات ، زمینه مساعدتری برای فساد و گناه فراهم می‌نمایدو این امر در گذشته نسبت‌به برخی مکانها همچون حمامها و مجالس ختم‌زنانه شدت بیشتری داشته است . مرد علاوه بر اینکه خود باید نسبت‌به‌آلوده شدن و گرفتار آمدن در ورطه گناه ، فردی خویشتن‌دار باشد ، درخصوص خانواده بویژه همسر خود نیز مسؤولیت دارد . چنان که قرآن‌کریم می فرماید : «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودهاالناس و الحجارهٔ . (۲۲) .

مرد به عنوان کسی که بار زندگی را بر دوش می‌کشد و مسؤولیت اصلی‌بر عهده او می‌باشد نباید به گونه‌ای رفتار کند که تدبیر و مدیریت زندگی‌اساسا از دست او خارج شود و در زندگی تبدیل به فردی بی‌اختیار و بدون‌اراده گردد . او نمی‌تواند و نباید از

مسؤولیت و وظیفه دشواری که در زندگی‌مشترک بر عهده دارد شانه خالی کند . لذا در سخنی از امیرالمؤمنین (ع) آن‌مردی که تدبیر کار خویش را به زنی واگذار کرده مورد لعن قرار گرفته‌است . (۲۳) .

کدام بهتر است ؟

۱۵ . امام صادق (ع) :

ان رجلا من الانصار علی عهد رسول الله (ص) خرج فی بعض‌حوائجه و عهد الی امراته عهدا الا تخرج من بیتها حتی یقدم . قال : و ان اباها مرض فبعثت المراة الی رسول الله (ص) فقالت : ان‌زوجی خرج و عهد الی ان لا اخرج من بیتی حتی یقدم و انابی مریض فتامرنی ان اعوده ؟

فقال : لا ، اجلسی فی بیتک و اطیعی زوجک .

قال : فمات فبعثت الیه ، فقالت : یا رسول‌الله ! ان ابی قد مات‌فتامرنی ان اصلی علیه ؟

فقال : لا ، اجلسی فی بیتک و اطیعی زوجک . قال : فدفن الرجل‌فبعثت الیها رسول‌الله (ص) : ان الله عز و جل قد غفرلک ولابیک بطاعتک لزوجک (;۲۴) .

مردی از انصار در زمان رسول خدا (ص) به خاطر کاری ، به مسافرت‌رفت و به همسرش سفارش کرد که از خانه خارج نشود تا اوبرگردد . پدر این زن مریض شد ، لذا زن خدمت رسول خدا (ص) پیغام‌فرستاد که شوهرم به مسافرت رفته و به من سفارش کرده است تاموقع برگشتش ، از خانه‌ام خارج نگردم ولی پدرم مریض است ;اجازه‌می‌دهید که او را عیادت کنم ؟

پیامبر (ص) جواب فرستاد : نه ، در خانه‌ات بنشین و مطیع همسرت‌باش .

تا اینکه پدرش مرد ;دوباره پیغام فرستاد : ای رسول خدا ! پدرم مرده‌است ، آیا دستور می فرمایید که بر او نماز بخوانم ؟

حضرت (ص) جواب فرستاد : نه ، در خانه‌ات بنشین و مطیع شوهرت‌باش .

پس از آن ، پدرش به خاک سپرده شد . (این بار) پیامبر اکرم (ص) برای‌زن پیغام فرستاد که خداوند عز و جل تو را و پدرت را به علت‌اطاعت تو از همسر ، مشمول مغفرت قرار داد .

نعمت‌بعد از اسلام

۱۶ . پیامبر اکرم (ص) :

ما استفاد امرء مسلم فائدهٔ بعد الاسلام افضل من زوجهٔمسلمهٔ تسره اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب‌عنها فی نفسها و ماله (;۲۵) .

مرد مسلمان بعد از اسلام ، بهره‌ای برتر از همسری مسلمان نبرده‌است . همسری که وقتی به او می نگرد مایه مسرت او است ، و آنگاه‌که به او دستوری می دهد اطاعت می کند ، و در غیاب شوهر ، حافظناموس خود و اموال شوهر است .

مرد نیکوکار

۱۷ . اسحاق بن‌عمار :

قلت لابی‌عبدالله (ع) : ما حق المراة علی زوجها الذی اذا فعله کان‌محسنا ؟

قال : یشبعها و یکسوها و ان جهلت غفرلها .

و قال ابوعبدالله (ع) : کانت امراة عند ابی (ع) تؤذیه فیغفرلها (;۲۶) .

به امام صادق (ع) عرض کردم : حق زن بر شوهرش چیست ، که اگر آن‌را انجام دهد انسان نیکوکاری خواهد بود ؟

فرمود : خوراک و پوشاک او را تامین کند و اگر از سر جهل مرتکب‌خطایی شد از او در گذرد .

باز فرمود : پدرم زنی داشت که او را اذیت می کرد ، ولی پدرم او رامی‌بخشید .

خیری از تو ندیدم !

۱۸ . امام صادق (ع) :

ایما امرأة قالت لزوجها : ما رایت قط من وجهک خیرا فقدحبط عملها (۲۷;) .

هر زنی به همسرش بگوید : «من از روی تو خیری ندیدم عملش‌ضایع و حبط خواهد شد .

در ضمن چند روایت گذشته ، به برخی از حقوق متقابل زن و شوهراشاره شد ;از جمله خارج نشدن از خانه بدون اجازه شوهر ، حفظ آبرو واموال شوهر در غیاب او ، تامین خوراک و پوشاک و قهرا مسکن زن ، چشم‌پوشی از اشتباهات او و بالاخره در روایت فوق به این نکته توجه داده‌شده است که زن نباید زحمات شوهرش را در نیکی به او و برآوردن‌نیازهای او نادیده بگیرد و با گفتن جملاتی دلسرد کننده که حاکی از عدم‌قدردانی از زحمات شوهر است ، موجب سردی روابط میان خود وهمسرش شود که چه بسا پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد .

چند روایت‌بعدی ، گویای برخی از صفات زنان شایسته است .

کارگزار خداوند

۱۹ . امام رضا (ع) از امیرالمؤمنین (ع) :

خیر نسائکم ، الخمس .

قیل : یا امیرالمؤمنین ! و ما الخمس ؟

قال : الهینة ، اللینة ، المؤاتیة ، التی اذا غضب زوجها لم تکتحل‌بغمض حتی یرضی ، و اذا غاب عنها زوجها حفظته فی غیبته ، فتلک عامل من عمال الله و عامل الله لا یخیب (۲۸;) .

بهترین زنان شما دارای پنج صفت هستند .

گفته شد : ای امیر مؤمنان ! آن پنج صفت کدام است ؟

فرمود : سبکبار و کم‌صداق ، نرم‌خو و خوش‌رفتار ، مطیع و موافق ، آنگاه که همسرش خشم گیرد ، خواب به چشمش نرود تا از او راضی گردد . و در غیاب شوهرش حافظ او باشد .

چنین زنی ، کارگزاری از کارگزاران خداوند است و کارگزار خداوندنیز دچار ناکامی و خسران نخواهد شد .

او را نیازار !

۲۰ . پیامبر اکرم (ص) :

ایما امرأة آذت زوجها بلسانها لم یقبل الله منه صرفا و لا عدلاو لا حسنة من عملها حتی ترضیه و ان صامت نهارها و قامت لیلها (۲۹;) .

هر زنی که شوهرش را با زبان بیازارد ، خداوند ، هیچ توبه و کفاره‌ای‌را از او نمی پذیرد و هیچ کار نیکش را قبول نمی کند تا وقتی که‌شوهرش را راضی کند ، گرچه زن ، روز خود را روزه بدارد و شب رابه عبادت گذراند .

روشن است که برای پـذیرش تـوبه و قبـولی اعمـال نیـک ، زمینه‌هاییلازم است و موانـع زیـادی وجود دارد که از جمله آنهـا عـدم رضـایت‌شوهراست . البته اگر زن به وظیفه خویش عمـل کرده است و بـا این حـال ، مرد به‌هر دلیلی و نوعـا به خـاطر منافع شخصـی خویش ، اظهار عدم رضایت ازهمسـر خود بکند او مسؤولیتی ندارد ، ولی اگر زن با کلمات خود ، موجب‌آزار و ناراحتی همسـرش شـده است و در عین حال حاضـر به کسب رضایت‌او نیست ، طبیعی است که اعمال نیك او نیز بر جای بمانـد . روایت‌بعدی نیزناظر به همین نکته است .

کسب خشنودی او

۲۱ . پیامبر اکرم (ص) :

خیر نسائکم ، التی ان غضبت او غضب تقول لزوجها : یدی فی‌یدك ، لا اکتحل عینی بغمض حتی ترضی عنی (۳۰;) .

بهترین زنان شما ، زنی است که وقتی خشمگین گردد و یا همسرش براو خشم گیرد ، به شوهرش بگوید :

دستم را در دست تو می گذارم و خواب را به چشمم راه نمی دهم تاوقتی که از من راضی شوی .

این بسیار مهم است که اگر کدورت و عصبانیتی نیز پیش آمد ، هر یك‌سعی نکند به دیگری نشان دهد که به او نیازی ندارد بلکه سعی در جبران‌کوتـاهی و تقصیر خود کنـد و طرف مقابل نیز آن را به عنوان نقطه ضـعف‌دیگری تلقی نکنـد ، بلکه حمل بر روحیه گذشت و عدم لجاجت و گرمی‌بخشیدن دوباره به زندگی مشترك که هر دو از آن بهره‌مند می شوند نماید .

جهاد بانوان

۲۲ . علی (ع) :

جهاد المراة حسن التبعل (۳۱;) .

جهاد زن ، خوب شوهرداری کردن است .

یـك زن آگـاه و وظیفه‌شـناس ، اگر بتوانـد درون خـانه خود ، محیط‌مساعـدی را برای رشـد و کمـال خود و شوهر و بویژه فرزنـدان خویش فراهم‌کند تاثیر مثبت و بسیار مؤثر آن در اصـلاح جامعه و اخلاق و تربیت آحادآن ، بر کسـی پوشـیده نیست . در حقیقت ، زن ، شـرکت مستقیم در فعال نمودن‌سایر نیروهای سازنـده جامعه دارد و نقش عمده‌ای را در گرمی بخشـیدن به‌مجاهدان در میدان نـبرد ایفـا می کنـد . از سوی دیگر ، حـدیث فوق کـه تفصـیل‌آن را در روایت‌بعـدی خـواهیم خوانـد ، گویـای اهمیت وظیفه خانه‌داری‌است چرا که آن را به مثابه جهاد می‌داند .

جهاد واقعی

۲۳ . اسماء بنت‌یزید که از زنان انصار بود به محضر پیامبر (ص) که مین‌اصحابش بود ، رسید و عرض کرد :

پدر و مادرم فدایت ! من فرسـتاده زنان به سوی شـما هستـم . جانم فدای‌شـما ! بدان که هیچ زنی در شـرق و غرب نیست که جریان آمـدن مرا به‌حضور شـما بشـنود مگر اینکه هم‌عقیـده من است . پرسـش من این است که‌خداونـد تو را بحق ، به سوی مردان و زنان فرسـتاد و مـا به تـو و به‌پروردگـارت که تو را فرسـتاد ایمـان آوردیم و مـا گروه زنـان محصور ومحـدود ، نشسـته در خـانه و وسـیله برآوردن خواسـته‌های شـماهاییم ، و بارفرزندانتان را بر دوش می کشـیم و شما جماعت مردان ، با شرکت درنمازجمعه و جماعت و عیادت بیماران و حضور در تشییع‌جنازه‌ها و انجام‌دادن مداوم مراسم حج و از همه برتر ، با امکان حضور در جهاد در راه‌خدا ، بر ما برتری داده شده‌اید . از طرف دیگر ، وقتی کسـی از شماها به سفرحج‌یا عمره می‌رود و یا برای حفظ مرزها خارج می‌شود ، اموالتان

رابرایتان نگهداری می کنیم و لباسهایتان را می‌بافیم و اولادتان را تربیت‌می کنیم . پس ای رسول خدا ! از نظر اجر و پاداش چه مشارکتی با شماداریم ؟

پیامبر اکرم (ص) چهره خویش را به طرف اصحابش نمود و فرمود :

هل سمعتم مقالهٔ قط احسن من مسالتها من امر دینها من هذه ؟

فقالوا : یا رسول‌الله ! ما ظننا ان امراهٔ تهتدی الی مثل هذا !

فالتفت النبی (ص) الیها ثم قال لها : انصرفی ایتها المراهٔ و اعلمی‌من خلفك من النساء ان حسن تبعل احدا کن لزوجها و طلبهامرضاته و اتباعها موافقته یعدل ذلك کله . فادبرت المراهٔ وهی تهلل و تکبر استبشارا (۳۲;) .

آیا تاکنون گفتاری بهتر از پرسش این بانو که در باره امر دینش‌پرسید ، شنیده‌اید ؟

عرض کردند : ای رسول خدا ! ما گمان نمی کردیم زنی به چنین چیزی‌دست‌یابد !

آنگاه پیامبر (ص) رو به طرف آن زن گرداند و به او فرمود :

ای زن ! برگرد و به سایر زنانی که از سوی آنان آمده‌ای اعلام کن که‌خوش‌رفتاری یکی از شماها با شوهر و جویای رضایت او شدن ودنبال کردن موافقت او ، با همه آن فضایل و اعمال مردان برابری‌می کند .

آن زن برگشت در حالی که از خوشحالی و بشارت یافتن ، تهلیل وتکبیر بر زبان داشت .

مرحوم علامه طباطبایی از این حدیث ، نکات چندی را استفاده کرده‌است که به اختصار به آنها اشاره می‌شود :

۱ . از امثال این قضایا روشن می‌شود که زنان با اینکه بیشتر به اموداخلی منزل مشغولند ، اما از نظر مراجعه به ولی امر و کوشش در جهت‌حل پاره‌ای مشکلات خویش منعی نداشته‌اند .

۲ . آنچه بیشتر در زندگی زن ، مورد پسند اسلام است این است که‌وظیفه مهم خانه‌داری را فراموش نکند ، و این توصیه پیامبر (ص) گرچه‌واجب نبود لکن در یک محیط سالم و مذهبی ، همین دستور استحبابی‌حافظ این خواسته اسلامی بود .

۳ . زنان با اینکه از فضیلت امثال جهاد ، به عللی که روشن است‌محرومند اما اسلام این محرومیتها را با مزایا و ارزشهای دیگری که بسی‌افتخارآمیز است جبران کرده است . (۳۳) .

حدیث‌بعدی می‌تواند تفسیری بر این وظیفه باشد .

از بهترین بانوان

۲۴ . پیامبر اکرم (ص) :

ان من خیر نسائکم ;الولود ، الستیرهٔ ، العفیفهٔ ، العزیزهٔ فی اهلها ، الذلیلهٔ مع بعلها ، الحصان مع غیره ، التی تسمع له و تطیع امره‌و اذا خلا بها بذلت ما اراد منها (۳۴;) .

همانا از بهترین زنان شما زنی است که زیاد بچه‌دار شود ، شوهردوست و محجوب و پاکدامن باشد ، در میان خویشانش عزیزباشد ولی با شوهرش رام و تسلیم باشد ، خودش را از بیگانه محفوظ‌بدارد ، نسبت‌به همسرش حرف‌شنوی و اطاعت داشته باشد ، و درخلوت شوهر ، از انجام خواسته او مضایقه نکند .

زن قیمت ندارد !

۲۶ . امام صادق (ع) :

لیس للمراهٔ خطر ، لا لصالحتهن و لا لطالحتهن ;اما صالحتهن‌فلیس خطرها الذهب و الفضهٔ . و اما طالحتهن فلیس التراب‌خطرها ،

التراب خیر منها (۳۵;) .

برای زن ، ارزش و معادلی نیست ;نه برای صالح آنان و نه برای‌ناصالح آنان . اما خوب آنان در مقابل ارزشش ، طلا- و نقره برابری‌نمی کند چرا که بهتر از طلا و نقره است ، و اما ناصالح آنها ، خاك نیزقیمت و بهای او نیست ، چرا که خاك بهتر از او است .

این حدیث‌شریف می‌تواند بعنوان جمع‌بندی احادیث این قسمت‌باشد و نشان‌دهنده این است که ارزش انسانی زن ، امری معنوی است که باملاکهای مادی نمی‌توان ارزشیابی نمود و طبیعی است نوعا هر عنصری که‌بیشتر می‌تواند در جامعه نقش مثبت و ارزشمند داشته باشد ، نقش تخریبی‌زیادتری نیز می‌تواند دارا باشد .

در راه تفاهم

مدارا کن !

۲۷ . امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) :

و من صبر علی خلق امراة سیئة الخلق واحتسب فی ذلك الاجراعطاه الله ثواب الشاکرین (۳۶;) .

مردی که بر اخلاق همسری بداخلاق صبر کند و آن را تحمل نمایدو آن را به حساب اجر الهی بگذارد ، خداوند پاداش شکرگزاران را به‌او خواهد داد .

پستی و بلندیهای زندگی و روابط مشترك زن و شوهر ، نیاز مبرمی به‌اصل «مدارا و تفاهم دارد . مرد که عهده‌دار مدیریت زندگی مشترك است‌شدیدا به این اصل نیازمند است ، و این بستگی به سعه صدر و روح گذشت وفداکاری او دارد . البته برای ایجاد حسن تفاهم ، نیاز به عناصر چندی است‌که در ضمن روایات این بخش ، به آنها پرداخته خواهد شد ;بعضی مربوطبه مرد و قسمتی نیز مرتبط به زن و پاره‌ای نیز مشترك میان آن دو است .

مسؤولیت روابط حسنه

۲۸ . امام صادق (ع) :

رحم الله عبدا احسن فیما بینه و بین زوجته ، فان الله عز و جل‌قد ملکه ناصیتها و جعله القیم علیها (۳۷;) .

خدا رحمت کند مردی را که میان خود و همسرش را اصلاح نماید ، زیرا خداوند اختیارش را در دست او گذاشته و او را قیم و سرپرست‌زن نموده است .

این روایت ، اشاره است‌به آیه شریفه «الرجال قوامون علی النساء بمافضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم (۳۸) که اجمالا نوعی‌قیمومت را برای مردان در فضای روابط همسری و خانوادگی قرار داده‌است . اینکه چارچوب و خاستگاه این سرپرستی چیست ، و مشخصا در چه‌مسایلی مصداق می‌یابد ، موضوعی است که در تفسیر و مباحث فقهی بایدپی گرفت .

تقسیم کار

۲۹ . امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) :

تقاضی علی و فاطمة الی رسول‌الله (ص) فی الخدمة ، فقضی علی‌فاطمة بخدمة ما دون الباب و قضی علی علی بما خلفه . قال : فقالت فاطمة : فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی‌رسول‌الله تحمل رقاب الرجال (۳۹;) .

علی و فاطمه در مورد کارهای خانه از رسول خدا (ص) تقاضای‌دستورالعمل کردند . حضرت (ص) کارهای داخل خانه را به

عهده‌فاطمه گذاشت و کار بیرون را بر عهده علی .

پس از آن فاطمه فرمود : خدا می‌داند چقدر از اینکه رسول خدا باردوش مردان را از من گرداند خوشحال شدم .

حضرت فاطمه (س) این را مایه خوشحالی خود می‌داند که مسؤولیت‌مواجه‌شدن و هم‌صحبت‌شدن با مردان بیگانه در خارج از خانه را بر عهده‌ندارد . احتمالات دیگری نیز در این جمله داده شده است ;از جمله اینکه‌مسرت‌خاطر او به این علت است که رسول خدا (ص) او را در قبول‌مسؤولیت همسان و همانند مردان قرار داده است و کارهای داخل را به اوواگذار نموده است .

در جایگاه واقعی

۳۰ . علی (ع) خطاب به فرزندش امام حسن (ع) :

. . . و لا تملك المراة من امرها ما جاوز نفسها ;فان المراة ریحانهٔو لیست‌بقهرمانهٔ و لا تعد بکرامتها نفسها و لا تطمعها فی ان‌تشفع لغیرها (;۴۰) .

زن را در آنچه مربوط به او نیست صاحب اختیار مگردان ، زیرا زن‌چون گیاهی خوشبو است ، و نه کارفرما و مسؤول خرج و خرید ، ودر گرامی داشتن او از آنچه مربوط به او است تجاوز مکن و او را به‌طمع نینداز که شفاعت دیگری کند .

زن درخت‌ستبری نیست که آسیب‌پذیر نباشد . باید جایگاه واقعی اورا در زندگی شناخت چرا که افراط و تفریط نسبت‌به او ، آفاتی را به دنبال‌دارد . او بیش از هر چیز نیاز به مهربانی و عطوفت دارد ، حتی بسیاری‌مواقع ، رفتار عطوفت‌آمیز در او بیشتر تاثیر دارد تا استدلال ، چه رسد به‌خشونت !

یک زن برابر هزار مرد !

۳۱ . امام صادق (ع) :

الامراهٔ الصالحهٔ خیر من الف رجل غیر صالح و ایما امراهٔخدمت زوجها سبعهٔ ایام اغلق الله عنها سبعهٔ ابواب النار وفتح لها ثمانیهٔ ابواب الجنهٔ ، تدخل من ایها شاءت (;۴۱) .

زن شایسته از هزار مرد ناشایست‌بهتر است ;و هر زنی که هفت‌روز به شوهرش خدمت کند ، خداوند درهای هفتگانه آتش را به‌روی او می‌بندد و هشت در بهشت را برای او می گشاید و او از هردری که بخواهد ، وارد می‌شود .

کارگزار الهی

۳۲ . امام صادق (ع) :

خیر نسائکم ، الطیبهٔ الریح ، الطیبهٔ الطبیخ ، التی اذا انفقت انفقت‌بمعروف و ان امسکت امسکت‌بمعروف . فتلك عامل من عمال‌الله و عامل الله لا یخیب و لا یندم (;۴۲) .

بهترین زنان شما ، زن خوشبو و با دست‌پخت‌خوب است آن زنی که‌اگر انفاق (خرج) کند به نیکی انفاق (خرج) کند و اگر انفاق (خرج) نکند نیز به نیکی نکند . پس این زن عاملی از کارگزاران خداونداست و کارگزار خدا نه ناکام و نا امید می‌شود و نه پشیمان .

یک لیوان آب

۳۳ . امام صادق (ع) :

ما من امراۀ تسقی زوجها شربۀ من ماء الا کان خیرا لها من‌عبادۀ سنۀ ، صیام نهارها و قیام لیلها و یبنی الله لها بکل شربۀتسقی زوجها مدینۀ فی الجنۀ و غفرلها ستین خطیئۀ (;۴۳) .

هیچ زنی نیست که جرعه‌ای آب به همسرش بدهد مگر اینکه این‌کار برای او از عبادت یک سال که روزهایش روزه باشد و شبهایش‌به عبادت بایستد بهتر است ، و خداوند به پاداش هر جرعه آبی که‌به همسرش می‌دهد ، برای او در بهشت‌شهری می‌سازد و شصت‌خطااز خطاهای او را می‌بخشد .

اگر زن به خدمات و کارهایی که داخل منزل برای شوهر و فرزندانش‌می‌کند با این بینش بنگرد که به واسطه آنها می‌تواند کسب رضای خدای‌متعال نماید و خانه ، زمینه‌ای است‌برای اظهار بندگی و عبودیت‌بیشتر ، واز جانب دیگر ، شوهر نیز به واقع این را بپذیرد که نوع زحماتی که همسرش‌در خانه متحمل می‌شود مسؤولیتی الزامی برای او نیست ، قدم بسیار بزرگی‌در راه حسن‌تفاهم برداشته شده است . در جهت تاکید بیشتر بر این عنصراساسی ، به حدیث دیگری در همین زمینه توجه شود .

مرحمت الهی و زحمات زن

۳۴ . امام صادق (ع) :

سالت ام‌سلمۀ رسول‌الله (ص) عن فضل النساء فی خدمۀازواجهن فقال : ایما امراۀ رفعت من بیت زوجها شیئا من‌موضع الی موضع ترید به صلاحا الا نظر الله الیها و من نظرالله الیه لم‌یعذبه .

فقالت ام سلمۀ رضی الله عنها : زدنی فی النساء المساکین من‌الثواب بابی انت و امی .

فقال (ص) : یا ام‌سلمۀ ! ان المراۀ اذا حملت کان لها من الاجر کمن‌جاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله عز و جل ، فاذا وضعت قیل لها : قد غفر لک ذنبک فاستانفی العمل . فاذا ارضعت فلها بکل‌رضعۀ تحریر رقبۀ من ولد اسماعیل (;۴۴) .

ام‌سلمه در باره ارزش زنان در خدمتگزاری به همسرانشان ازپیامبر (ص) پرسید ;حضرت (ص) فرمود :

هر زنی که در خانه شوهرش ، چیزی را با هدف خیر و صلاح ، ازجایی برداشته به جای دیگر بگذارد ، خداوند به او توجه و نظرمی‌کند ، و هر کس که خداوند به او توجه کند عذابش نخواهد کرد .

ام‌سلمه گفت : پدر و مادرم فدایت ! در باره ثواب و پاداش زنان‌بیچاره ، بیشتر برایم باز گو کن .

حضرت (ص) فرمود : ای ام‌سلمه ! همانا زن هنگامی که باردار می‌شوداجری همانند اجر کسی که با جان و مالش در راه خدای عز و جل‌جهاد کرده است‌خواهد داشت . و آنگاه که وضع حمل کرد ، به او گفته می‌شود : گناهت‌بخشیده شد ، پس عمل را از سر گیر . و آنگاه که‌شیر می‌دهد ، در مقابل هر بار شیر دادن ، پاداش آزاد نمودن یک بنده‌از فرزندان اسماعیل را خواهد داشت .

در تنگنا قرار نده !

۳۵ . پیامبر اکرم (ص) :

الا و ایما امراۀ لم‌ترفق بزوجها و حملته علی ما لایقدر علیه و مالایطیق لم‌تقبل منها حسنۀ و تلقی الله و هو علیها غضبان (;۴۵) .

آگاه باشید هر زنی که با شوهر خود مدارا نکند و او را به چیزی وادارد که قدرت و توان آن را ندارد ، هیچ کار نیکی از او قبول نخواهدشد و در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که خداوند بر اوخشمناک است .

در نظر گرفتن موقعیت‌شوهر و وضعیت درآمد او و نیازهای ضروری‌زندگی توسط زن ، نقش مفیدی در ایجاد تفاهم میان آن دو خواهد داشت . نمونه بعدی را از زندگی صمیمانه و افتخارآمیز امیرالمؤمنین علی (ع) وفاطمه زهرا (ع) می‌خوانیم .

در آنجا که توحید حاکم است

۳۶ . امام باقر (ع) :

ان فاطمهٔ (ع) ضـمنت لعلی (ع) عمل البیت و العجین و الخبز و قم‌البیت ، و ضـمن لها علی (ع) ما کان خلف الباب : نقل الحطب و ان‌یجیء بالطعام . فقال لها یوما : یا فاطمهٔ ! هل عندک شیء ؟

قالت : و الذی عظم حقک ، ما کان عندنا منذ ثلاثهٔ ایام شیءنقریک به .

قال : افلا اخبرتنی ؟

قالت کان رسول الله (ص) نهانی ان اسالک شیئا فقال : لاتسالین‌ابن‌عمک شیئا ;ان جاءک بشیء عفو و الا فلا تسالیه (; . . . ۴۶) .

فاطمه (ع) کار منزل و خمیر کردن و نان پختن و نظافت‌خانه را برای‌علی (ع) به عهـده گرفت ، و علی (ع) نیز کارهای خارج از منزل را برای‌او به عهـده گرفت ;کارهـایی چـون آوردن هیزم و خـوراکی . پس از آن‌روزی به او فرمـود : ای فـاطمه ! آیـا در خـانه چیزی داری ؟

فرمود : سوگند به آنکه حق تو را عظمت‌بخشید ، از سه روز قبل‌چیزی نزد ما نبوده که تو را با آن پذیرایی کنیم .

فرمود : پس چرا به من خبر ندادی ؟

فرمـود : رسول خـدا (ص) مرا بـاز داشـته بود که از تو چیزی درخواست‌کنم ، چرا که او فرمود : از پسـرعمویت چیزی درخواسـت نمی‌کنی ، اگرچیزی برایت آورد که فضل و بخششی است و اگر نیاورد ، از اودرخواست نکن . . . .

روشن است که تامین مخارج زن و فرزنـد بر عهـده مرد است ، ولی چه‌زیباست که زن نیز به شـرایط همسـرش ، بخوبی توجه کند ، زیرا برای مردی‌که همسری وظیفه‌شناس و دلسوز به حال خانواده‌اش است ، القای این امرکه اینها وظیفه تو است و چاره‌ای جز انجام دادن آنها نداری ، نوعا ناگوار ومضـر به صفا و دلگرمی میان آن دو است . زن می‌تواند با احساس همدردی باهمسرش ، بسیاری از نگرانیها و ناراحتیهای او را کاهش دهد . به روایت‌بعدی در این زمینه توجه کنید .

این هم از کارگزاران خداوند است

۳۷ . شیخ صدوق :

جاء رجل الی رسول الله (ص) فقال : ان زوجهٔ لی اذا دخلت تلقتنیو اذا خرجت‌شـیعتنی و اذا راتنی مهموما قالت لی : و مایهمک ؟ ان کنت تهتم لرزقک فقد تکفل لک به غیرک و ان‌کنت تهتهم لامر آخرتک فزادک الله هما .

فقال رسول الله (ص) : ان لله عمالا و هذه من عماله . لها نصف اجرشهید (;۴۷) .

مردی به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : من همسـری دارم‌که وقتی داخل منزل می‌شوم به استقبال من می‌آید و آنگاه که خارج‌می‌گردم ، مرا مشایعت می‌کنـد و هنگامی که مرا غمگین می‌بیند به من‌می‌گوید : چه چیز باعث ناراحتی تو است ؟ اگر به علت‌خرجی ودرآمـدت نگرانی ، که خداونـد تامین آن را به عهـده گرفته است ، و اگراندوهت‌به خاطر امر آخرتت هست ، خداوند این اهتمام و غمت راافزون کند .

پیـامبر اکرم (ص) فرمود : برای خداونـد کـارگزارانی است ، و این زن جزءکـارگزاران او است . برای او نصف پاداش یک شـهید است .

همسـری که سـعی در کاستن نگرانیهای شوهرش در امور مادی دارد وبالعکس ، در امور معنوی و اخروی ، جویای اهتمام و نگرانی بیشتر همسـرخود است ، بواقع عـاملی از کارگزاران الهی است ، ولی توقع اینکه همه زنان ، از چنین روحیه‌ای در حـد بالا برخوردار باشند موجب بروز مشکلاتی درزندگی خواهد شد و به طور کلی ، توجه به ظرفیت و کشش افراد در پذیرش‌حق و مسؤولیت‌پذیری

، امری لازم است . روایت‌بعدی گرچه ممکن است‌برای برخی گران آید ولی گویای همین واقعیت است .

باید تحمل کرد

۳۸ . امام صادق (ع) :

ان ابراهیم (ع) شکا الی الله عز و جل ما یلقی من سوء خلق سارهٔ ، فاوحی الله تعالی الیه انما مثل المراهٔ مثل الضلع المعوج ، ان اقمته کسرته و ان ترکته استمتعت‌به ;اصبر علیها (۴۸;) .

حضرت ابراهیم (ع) از بداخلاقی همسرش ساره به خداوند عز و جل‌شکوه برد . خداوند تعالی به او وحی کرد که مثال زن ، مثال استخوان‌کج دنده است که اگر آن را راست کنی شکانده‌ای ;ولی اگر آن را رها کنی از آن استفاده می کنی . از این‌رو نسبت‌به او صبر پیشه کن .

مرحوم شیخ صدوق نزدیک به همین مضمون را آورده است‌با این‌اضافه :

قلت : من قال هذا ؟

فغضب . ثم قال : هذا والله قول رسول الله (ص) (;) ۴۹) .

شخص راوی می گوید : عرض کردم : چه کسی این را گفته ؟ !

حضرت (ع) از این گفته ناراحت‌شد . سپس فرمود : «به خدا سوگند این‌گفته رسول خدا (ص) است ! » .

مفاد این روایت که در برخی روایات مشابه نیز آمده است نکته‌راهگشا و بااهمیتی را در زندگی زناشویی یادآور می‌شود و آن اینکه مردنباید همواره تلاش کند که همسرش نیز در همه امور مانند او باشد . هرکدام شرایط و علایق و عادات خاص خود را دارند . توقع اینکه زن ، عیناهمان را بخواهد که شوهر می‌خواهد و همان طور باشد که همسرش‌می‌پسندد ، توقعی بیجا و مایه زحمت و درد سر است . نباید در همه‌جزئیات زندگی و رفتار و اخلاق زن دخالت کرد . در بسیاری از موارد بایداو را به حال خود گذاشت و از دخالت‌بیجا در امور مربوط به زن پرهیزکرد . بنابراین تشبیه به «دنده کج به معنای کاستن از کرامت انسانی زن‌نیست ، چرا که استخوان دنده چنان که در خود روایت نیز اشاره شده بایدبه همین شکل باشد ، بلکه به این منظور است که باید واقعیت و ظرفیت اورا در نظر گرفت و بیش از کشش و توان او توقع نداشت .

روایاتی که در تفسیر آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارهٔ (۵۰) وارد شده تاکیدی است‌بر موضوع‌فوق ، از جمله حدیث‌بعدی .

اگر گوش نکردند

۳۹ . شیخ صدوق :

سئل الصادق (ع) عن قول الله عز و جل : «قوا انفسکم و اهلیکم نارا» کیف نقیهن ؟

قال : تامرونهن و تنهونهن .

قیل له : انا نامرهن و ننهاهن فلا یقبلن .

قال : اذا امرتموهن و نهیتموهن فقد قضیتم ما علیکم (۵۱;) .

از امام صادق (ع) در باره این فرمایش خدای عز و جل «خودتان وبستگانتان را از آتشی که آتش‌گیره آن ، بدنهای مردم و سنگهاست‌نگه دارید» سؤال شد که چگونه آنها را از آتش نگه داریم ؟

فرمود : آنان را امر و نهی کنید .

به حضرت گفته شد : ما آنها را امر و نهی می کنیم ولی نمی‌پذیرند .

فرمود : هنگامی که شما آنها را امر و نهی کردید وظیفه‌ای را که برعهده‌تان است انجام داده‌اید .

در پایان این بخش ، به حدیثی در زمینه صبر و تحمل زن و شوهر ، نسبت‌به یکدیگر توجه می کنیم ;بدان امید که این مجموعه بتواند گامی درجهت تحکیم پیوندهای مشترک میان آن دو باشد .

تحمل یکدیگر

۴۰ . پیامبر اکرم (ص) :

من صبر علی سوء خلق امراته اعطاه الله من الاجر ما اعطاه‌داود (ع) علی بلائه ، و من صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاهامثل ثواب آسیهٔ بنت مزاحم (;۵۲) .

مردی که بر بداخلاقی زنش صبر و بردباری کند ، خداوند پاداشی راکه به داود (ع) به خاطر تحمل بلا و سختی عطا کرد به او می‌دهد ، وزنی که بر بداخلاقی شوهرش شکیبایی به خرج دهد ، خداوندهمانند پاداش آسیه دختر مزاحم را (که یکی از چهار زن مشهور وبزرگ جهان توحید است) به او خواهد داد .

قم - پاییز ۱۳۶۸ .

پی‌نوشتها

۱) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۳۸۵ .

۲) همان ، ص۳۹۲ .

۳) سوره نور (۲۴) ، آیه ۳۲ .

۴) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۳۸۳ .

۵) از جمله : من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۳۸۴ به بعد و نیز : مستدرک الوسائل ، ج۱۴ ، صص۱۵۴ -۱۵۶ .

۶) من لایحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۴۴۳ . و نیز : وافی ، ج۲۲ ، ص۷۸۹ .

۷) مستدرک الوسائل ، ج۱۴ ، ص۲۵۰ .

۸) همان ، .

۹) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۵۵۶ .

۱۰) نک : من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۵۵۵ ، و وسائل‌الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۲۲ «قال رسول الله (ص) : عیال‌الرجل اسراؤه و احب العباد الی الله عز و جل احسنهم صنعا الی اسرائه .

۱۱) تنبیه الخواطر ، ج۲ ، ص۱۲۲ .

۱۲) ان الرجل لیؤجر فی رفع اللقمهٔ الی فی امراته . المحجهٔالبیضاء ، ج۳ ، ص۷۰ .

۱۳) بحارالانوار ، ج۱۰۴ ، ص۱۳۲ .

۱۴) وسائل الشیعه ، ج۱۵ ، ص۲۲۷ .

۱۵) همان ، ج۱۴ ، ص۱۰ .

۱۶) همان ، ص۱۱۸ .

۱۷) امالی مفید ، ص۹۴ ، ح۳ ، و نیز : مستدرک الوسائل ، ج۱۴ ، ص۲۴۹ ، «عروهٔ بن‌عبدالله بن‌بشیر الجعفی ، قال : دخلت علی

فاطمهٔ بنت علی بن‌ابی‌طالب (ع) ، و هی عجوز کبیرهٔ و فی خرز ، و فی یدها مسکتان ، فقالت : یکره للنساء ان یتشبهن بالرجال . . . . »

۱۸) کافی ، ج۵ ، ص۵۶۷ ، و نیز ، وسائل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۸۳ .

۱۹) این احتمال نیز می رود که منظور ، حضرت امام کاظم (ع) باشد .

۲۰) بحارالانوار ، ج۱۰۳ ، ص۲۴۵ .

۲۱) وسائل الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۱۳۰ . و کافی ، ج ۵ ، ص ۵۱۷ با حذف کلمه «فیجیبها» .

۲۲) سوره تحریم (۶۶) ، آیه۶ . در باره این آیه رجوع کن به حدیث ۳۹ ، از همین بخش .

۲۳) وسائل‌الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۳۱ ، «کل امرء تدبره امرا فهو ملعون .

۲۴) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۴۲ .

۲۵) وسائل‌الشیعه ، ج۱۴ ، ص۲۳ .

۲۶) همان ، ص۱۲۱ .

۲۷) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۴۰ .

۲۸) کافی‌ج۵ ، ، ص۳۲۵ .

۲۹) بحارالانوار ، ج۱۰۳ ، ص۲۴۴ .

۳۰) همان ، ص۲۳۹ .

۳۱) همان ، ج۱۰۳ ، ص۲۵۲ .

۳۲) المیزان فی تفسیر القرآن ، ج۴ ، ص ۳۵۰ ، و نیز : الدر المنثور ، ج۲ ، ص۱۵۳ .

۳۳) نک : المیزان ، ج۴ ، ص۳۵۱ ، ذیل تفسیر آیه ۳۲ – ۳۵ سوره نساء .

۳۴) بحارالانوار ، ج۱۰۳ ، ص۲۳۹ .

۳۵) همان ، ص۲۳۶ .

۳۶) وسائل‌الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۲۴ .

۳۷) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۴۳ ، و نیز : وسائل الشیعه ، ج۴ ، ص۱۲۲ .

۳۸) سوره نساء (۴) ، آیه ۳۴ .

۳۹) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۸۱ .

۴۰) نهج‌البلاغه ، نامه ۳۱ ، ص۴۰۵ .

۴۱) وسائل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۲۳ .

۴۲) همان ، ص۱۵ .

۴۳) همان ، ص۱۲۳ .

۴۴) بحارلانوار ، ج۱۰۳ ، ص۲۵۱ .

۴۵) همان ، ص۲۴۴ .

۴۶) تفسیر عیاشی ، ج۱ ، ص۱۷۱ . کلمه «لاتسالین را می‌توان به صورت «لاتسالین خواند که تاکید درنهی است . آنچه در متن آمد به صورت مضارع منفی می‌باشد .

۴۷) وسائل الشیعه ، ج۱۴ ، ص۱۷ .

۴۸) کافی ، ج۵ ، ص۵۱۳ .

۴۹) من لا یحضره الفقیه ، ج۳ ، ص ۴۴۰ .

۵۰) سوره تحریم (۶۶) ، آیه ۶ .

۵۱) من لاـ یحضـره الفقیه ، ج۳ ، ص۴۴۲ ، ضـمنا مرحـوم کلینی سه روایت دیگر در همین زمینه آورده‌است . نـک : کـافی ، ج۵ ، ص۱۲ .

۵۲) بحارالانوار ، ج۱۰۳ ، ص۲۴۷ .

مروری بر تاریخ ولادت صدیقه کبرا ، فاطمه زهرا (س)

مقدمه

آنچه می‌خوانید پژوهشـی است کوتاه در باره تاریخ ولادت حضـرت‌صدیقه طاهره ، حضرت فاطمه علیهاالسلام که سالها پیش انجام شده است‌و اینک با اصـلاحاتی اندک تقدیم می‌شود . روشن است که این موضوع ، پژوهشی بیش از این می‌طلبد ، اما همین مقدار می‌تواند تصویری کلی از این‌مساله به دست دهد .

این مقاله تلاش می‌کند بررسـی کوتاهی در باره تاریخ ولادت آن‌حضرت (س) و در نتیجه سن ازدواج و مدت عمر شریفش داشته باشد . گرچه‌شخصـیت‌بانوی بزرگی چون فاطمه زهرا (س) و تبیین آن متکی بر صـحت وسقم نتایج این گونه مباحث نیست ، ولی نشان دادن واقعیات علمی ، حتی اگرهیـچ اثر مسـتقیم عملی نیز نداشـته باشـد ، امری مطلوب است . اعمال خاص وادعیه ویژه‌ای که معمولا در تعظیم چنین مناسـبتهایی وارد شده است ، ولزوم وحدت رویه جامعه اسلامی در بزرگداشت و تجدید عهد با اولیای‌دین (ع) ، تاکیدی است‌بر مفید بودن این دست مباحث .

از میان هزاران شاهد گویایی که بر مظلومیت اهل‌بیت (ع) گواهی‌می‌دهد ، همین اختلاف نظرهایی است که در باره تاریخ ولادت و رحلت ومدت امامت و عمر آن بزرگواران بر جای مانده است . این ، نه یعنی‌نادیده انگاشـتن تلاشـهای طاقت‌فرسای علمای متعهد و مورخان دلسوزی‌که خود از این رهگـذر ، دلی پردرد دارند ، بلکه اشاره به ظلم تاریخ وتاریخ‌پردازانی است که یک نگاه اجمالی به تالیفاتشان نشان می‌دهدچگونه در وصف حاکمان جور و عمال آنان و خصوصیات زندگی شخصی‌بسیاری کسان که حتی برخی از آنان ارزش نام بردن نیز ندارند ، به تفصـیل‌قلم‌فرسایی کرده‌اند و در تطهیر دسـتگاه ستم آنان ، سخنها رانده‌اند و تاریخ‌را بر مذاق ستمکـاران نوشـته‌اند ، ولی از مظلومـان تاریـخ و بویژه از بزرگان‌شـیعه یـا سـخنی نگفته‌انـد و یـا به اشـارت رفته‌انـد و یا خائنانه و یا جاهلانـه‌دست‌به تحریف چهره آنـان آلوده‌انـد . اینجـاست که دسـتهای پیـدا و نهان‌سـلطه را در محو یـاد و فکر و منطق و حـتی نـام بزرگان شـیعه بویژه امامان‌معصوم (ع) در گوشه گوشه تاریخ به خوبی می‌توان دید . وقتی چهره‌ای چون‌امیرالمؤمنین (ع) که بعد از پیـامبر اکرم (ص) اولین انسان کامل و زنـدگی اوپرجاذبه‌ترین قطعه تاریـخ است ، قبر مبارکش سالهای سال از دیـدگان عموم‌به جز خواصـی چند ، مخفی باشد و آوردن نام او بر زبان جرمی نابخشودنی‌به شـمار آید تا جایی که کسـی چون ابوالحسن بصری که خود در نظرحکومت وقت ، قرب و منزلتی نیز داشت ، بگویـد که مـا به علی (ع) بـا کنیه ابوزینب (پـدر زینب) اشاره می‌کردیم . یعنی از بردن نام حضرت باک‌داشتند ، و وقتی پاره تن پیامبر (ص) با آن منزلت و مقامی که نزد پدر خویش‌داشت و فاصله رحلت پـدر بزرگوارش تا شـهادت او به صـد روز نیزنمی‌رسد ، حتی در مورد محل خاکسـپاری‌اش ، نظری قاطع نمی‌توان داد ، آن‌وقت در مورد سایر حضـرات ائمه (ع) مطلب پرواضـح خواهـد بود . اگر نبودفداکاری و تلاش همه جانبه عالمان و راویان و فقیهان شـیعه ، امروز ما جزاندکی از زوایای زندگی امامان شیعه (ع) و بزرگان اهل‌بیت (ع) نمی‌دانستیم .

تلاش حاکمان جور و واعظان دربار و تاریخ‌نویسان قلم بمزد ، در ازمیان بردن نقش و نام و یاد اهل‌بیت (ع) را ، از این جمله علی (ع) به خوبی‌می‌توان دریافت :

کل حقـد حقـدته قریش علی رسول الله (ص) اظهرته فی وسیظهرها فی ولـدی من بعدی . ما لی و لقریش ؟ ! انما وترتهم‌بامر الله و امر رسوله ، افهذا جزاء من اطاع الله و رسوله ان‌کانوا مسلمین ؟ ! (۱) .

همه کینه‌ای را که قریش نسبت‌به رسول خدا (ص) داشت در باره من‌آشکار ساخت و آن را بعد از من ، به فرزندانم نشان خواهد داد . مرابـا قریش چه کـار ! من فقـط به دسـتور خـدا و پیـامبرش از اینـان انتقام‌گرفته و برخورد کردم . آیا اگر اینان مسـلمانند ، این پاداش کسی است‌که اطاعت‌خدا و پیامبرش را نموده است ؟ !

و یا سخن دیگر امیرالمؤمنین (ع) که پیامبر (ص) حتی اگر فرزند پسری نیزبعد از خود داشت ، حکومت را به او نمی‌دادند ، چون از پیامبر اکرم (ص) دل‌خوشی نداشتند و در صدد محو چهره او و اهل‌بیتش بودند . (۲) .

این در حالی بود که آنان برای وصول به اهداف شوم خویش حد ومرزی نمی‌شـناختند و حتی از افترا بستن به رسول خدا (ص) و جعل حدیث وساختن چهره‌ای دلخواه برای خود یا ناصالحانی که تامین کننده خواست‌آنان بودند دریغ نمی‌کردند .

اختلاف گفته‌ها در تاریخ ولادت

اختلاف نظری که در باره مدت عمر حضـرت فاطمه (س) وجود داردبیشتر ناشـی از اختلاف در تاریخ ولادت آن حضـرت (س) است ;زیرا هرچنـددر خصـوص تاریـخ دقیق شـهادت حضـرت (س) نیز نظریـات چنـدی ابراز گردیـده ولی فاصـله‌ای که میـان این نظریات است ، چنـدان نیست و حداقل واکثر آن به یک سال نمی‌رسد (حداکثر ۸ ماه و حداقل ۴۵ روز) ، ولی‌اختلاف‌آرا در سال تولد آن حضـرت (س) زیاد است و فاصله حداقل و اکثرآن به حدود ۱۷ سال می‌رسد ! یعنی حداقل سنی که برای حضرت (س) هنگام‌رحلت ذکر شده ۱۸ سال و حداکثر ۳۵ سال است .

این گفته‌ها با محور قرار دادن تاریـخ بعثت پیامبر (ص) در سن ۴۰سالگی و ۱۳ سال قبل از هجرت ، به دو بخش تقسیم می‌گردد . عده‌ای ولادت‌حضرت (س) را پیش از مبعث می‌دانند و دسته‌ای بعد از آن .

دسته اول : پیش از بعثت

حـداکثر تـاریخی که در این بخش از نظرها ، یعنی ولادت فاطمه (س) ، پیش از بعثت ، وجود دارد ، ۱۲ سال است (۳) که بدین ترتیب ، عمر حضـرت (س) به ۳۵ سال می‌رسد ! بعضـی آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسـته‌اند (۴) که‌بنابراین ، سن حضـرت (س) هنگـام شـهادت ۳۰ سـال خواهـد شـد ، و عـده‌ای دیگررحلـت آن حضـرت (س) را در ۲۹ سـالگی یعنی ۶ سال پیش از بعثت‌شمرده‌اند . (۵) برخی نیز تصریح به ۵/۲۸ سال کرده‌انـد که البته قابل جمع با۲۹ سال و ۲۸ سـال است . برخی نیز ۲۵ سال را ذکر کرده‌اند . (۶) .

ولی آنچه که در میـان مورخـان اهل سـنت ، بیشتر شـهرت دارد سال‌پنجم قبل از مبعث است . چنان که عـده‌ای نیز همین نظریه را با تصریح به‌همزمانی آن با سال تجدید بنای کعبه یعنی سال پنجم پیش از مبعث‌نموده‌اند . (۷) .

بر طبق این قول ، فاطمه (س) هنگام شهادت ۲۸ سال بوده است . برخی‌نیز سن ۲۷ سال را ذکر کرده‌اند . (۸) .

دسته دوم : بعد از بعثت

این بخش از نظرها ، ولادت فاطمه (س) را مربوط به بعد مبعث‌دانسته‌اند ، و تقریبا در این دسته ، سه گفته وجود دارد :

سال نخست‌بعثت

این گفته عـده‌ای است که سال نخست‌بعثت را سال تولد قرار داده‌اند (۹) و هر چند بعضی آن را در ۴۱ سالگی سن شریف رسول خـدا (ص) نوشـته‌اندولی ظـاهرا منظورشـان همان سال اول بعثت است . چون برخی اینان‌تصـریح کرده‌انـد که در راس ۴۱ سالگی بوده است و لـذا خود نتیجه گرفته‌انـدکه بر این اساس ، سن حضـرت فاطمه (ع) هنگام رحلت ۲۳ سـال بوده است . البته ما در میان صاحب‌نظران شیعه کسی که این قول را پذیرفته باشدنیافتیم .

سال دوم بعثت

گفته دوم که طرفداران بزرگی چون شـیخ‌مفید دارد ، ولادت را در ۲۰جمادی‌الآخره سال دوم بعثت می‌داند . چنان که مرحوم سید بن‌طاووس به‌نقل از کتاب حـدائق الریاض شـیخ مفید آورده است . (۱۰) و نیز خود شـیخ مفیددر رساله مسار الشـیعه به این مطلب تصریح کرده است :

و فی الیوم العشـرین منه ، سـنهٔ اثنتین من المبعث ، کان مولدالسـیدهٔ (مولاتنا خ . ل) الزهراء فاطمهٔ بنت رسول‌الله (علیهماالسـلام) و هو یوم شریف یتجدد فیه سرور المؤمنین‌و یستحب فیه التطوع بالخیرات و الصدقهٔ علی المساکین (۱۱;) .

ولادت حضـرت فـاطمه زهرا ، دختـر رسـول خـدا کـه سـلام بر آنهـا بـاد ، در روز بیسـتم از ایـن مـاه (جمادی‌الاـخر) از سـال دوم مبعث‌بوده‌است . و آن روز شـریفی است که خوشـحالی مؤمنان تجدید می‌شود ودر این روز انجام دادن خیرات و پرداخت صدقه به تنگدستان‌مستحب است .

کفعمی نیز در کتـاب مصـباح خود ، همین گفته را ترجیـح داده است وگفته سوم را که خواهـد آمـد بـا تعبیر « گفته شـده بیان کرده است . (۱۲) .

شیخ طوسی در ضمن بیان مناسبتهای ماه جمادی‌الاخر این عبارت راآورده است :

فی الیوم العشـرین من جمـادی الآـخرهٔ سـنهٔ اثنـتین من المبعث ، کان‌مولـد فـاطمه (ع) فی بعض الروایـات ، و فی روایـهٔ اخری سـنهٔ خمس‌من المبعث و العامهٔ تروی ان مولدها قبل المبعث لخمس سنین (۱۳;) .

ولادت فاطمه (ع) بر اساس برخی روایات ، روز ۲۰ ماه جمادی‌الآخره‌از سال دوم مبعث آمده ، و در روایتی دیگر ، سال پنجم ذکر شده است‌و اهل سنت روایت می‌کنند که ولادت حضرت (س) ۵ سال پیش ازمبعث‌بوده است .

مرحوم شیخ‌عباس قمی ، این قول را ظاهرا نظر اکثر علمای شیعه‌می‌داند . (۱۴) .

بنابراین ، تنها شـیخ مفیـد است که با جزم ، به این قول تصـریح کرده است ، که بر اساس آن ، حضـرت فاطمه (س) در ۲۱ سالگی رحلت فرموده است .

سال پنجم بعثت

گفته سوم که به نظر می‌رسـد مشـهور میـان علمای شیعه است ، (البته‌برخی از علمای اهل سـنت نیز قایل به آن شده‌انـد (۱۵)) و روایات چندی نیز برآن دلالت دارد ، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت می‌داند . (۱۶) .

در میان معتقدان به این نظر ، از شخصـیتهایی چون ابن‌ابی‌الثلج‌بغدادی ، متوفای ۳۲۵ هجری (۱۷) ، مرحوم کلینی ، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ ، محمـدابن‌جریر طبری امـامی ، صـاحب کتـاب دلائـل الامامهٔ ، ابن‌شـهر آشوب درکتـاب المنـاقب ، علاـمه طبرسـی در کتاب تاج‌المواليد (۱۸) و شیخ بهایی در کتاب‌توضیح المقاصد (۱۹) می‌توان نام برد .

در نتیجه بیشتر مورخان اهل سنت ، تاریخ ولادت را قبل از بعثت‌می‌دانند ولی مصادر شیعی آن را مربوط به بعد از آن دانسته‌اند و در هر دودسته ، سال پنجم قبل از مبعث‌یا بعد از آن ، از شهرت بیشتری برخورداراست .

ارزیابی گفته‌ها

آنچه گذشت اشاره‌ای اجمالی به نظرهای مطرح شده در باره تاریخ‌ولادت فاطمه (س) بود . اما اینکه کدام یک از گفته‌های یادشده به واقع‌نزدیکتر است پرسشی است که در این بخش به اجمال به آن می‌پردازیم .

ابتدا باید روشن شود که آیا ولادت ، قبل از مبعث‌بوده است چنان که‌مفاد نظریات دسته اول بود ، یا بعد از آن ؟

چنان که ملاحظه شد کسانی از اهل سنت که در این زمینه سخن گفته‌اند جز معدودی از آنان ، معتقدند وقوع آن قبل از بعثت‌بوده است . برخی نویسندگان شیعه نیز این قول را ترجیح داده و در تایید آن به این‌مساله فقهی اشاره کرده‌اند که حد اکثر سن بارداری زنان ۵۰ سالگی است واگر تاریخ ولادت را مربوط به بعد از مبعث‌بدانیم ، در آن برهه ، سن‌حضرت خدیجه (س) به حدود ۶۰ سال می‌رسیده است .

اینکه علت این اتفاق نظر در میان بیشتر مورخان اهل سنت چه بوده‌است و چرا تاریخ ولادت را قبل از بعثت می‌دانند ؟ خود مساله‌ای است‌قابل بحث . آیا صرفا یک نقل تاریخی است که آنان بازگو کرده‌اند ، یااستنباطی است که مثلا با توجه به همین فرع فقهی داشته‌اند ؟ به هر روی ، این دسته از گفته‌ها را نمی‌توان تصدیق کرد زیرا :

نخست اینکه ، اختلاف و تناقضی که بین آنهاست موجب ضعف آنهامی‌شود .

دوم اینکه ، به مصداق «اهل‌البیت ادری بما فی البیت ، طبیعت چنین‌قضایایی ایجاب می‌کند که گفته فرزندان و نزدیکان خود فاطمه (س) ملاک‌قرار گیرد ، و چنان که خواهد آمد مفاد روایات وارده از اهل‌بیت (ع) غیر ازاین است .

سوم اینکه ، در موارد متعددی از متون تاریخی و روایی گزارش شده‌است که حداقل ، بعضی از فرزندان خدیجه (س) ، بعد از مبعث متولدشده‌اند (۲۰) و می‌دانیم که حضرت زهرا (س) ، آخرین فرزند خدیجه (س) بوده‌است .

البته برخی مورخان اهل سنت ، رقیه را کوچکترین آنها شمرده‌اند ، ولی مؤلف تاریخ الخمیس ، در ضمن دلیلی که می‌آورد ولادت رقیه را قبل ازام‌کلثوم می‌داند ، در نتیجه حضرت زهرا (ع) آخرین فرزند خواهد بود ، چون‌ولادت ام‌کلثوم قبل از آن حضرت (س) بوده است . چنان که ابن‌عبدالبر نیزهمین را در کتاب استیعاب در شرح حال خدیجه (س) آورده است .

البته در اینکه زینب و رقیه و ام‌کلثوم ، واقعا دختران پیامبر (ص) بوده‌اند یا بزرگ شده در خانه حضرت (ص) ، برخی بحث و مناقشه کرده‌اند واینک ما را با آن کاری نیست . (۲۱) .

چهارم اینکه ، برخی از علمای اهل سنت نیز چنان که گذشت ، تاریخ‌آن را بعد از مبعث می‌دانند .

پنجم اینکه ، این موضوع را بسیاری از محدثان و مورخان سنی نیزآورده‌اند که انعقاد بارداری حضرت خدیجه (س) بعد از آن بود که پیامبراکرم (ص) در معراج از میوه بهشتی میل نمود . (۲۲) لذا نویسنده تاریخ الخمیس‌بعد از ذکر پاره‌ای از این روایات می‌گوید : مقتضای آنها این است که ولادت‌فاطمه (س) بعد از بعثت‌بوده است ، زیرا معراج بعد از بعثت واقع شده است .

برخی چنان که اشاره شد ، به استناد نظریه فقهی کسانی چون شهیدآیت‌الله صدر که حداکثر سن بارداری را برای عموم زنان ، بدون تفاوت‌میان قرشی و غیر قرشی ، ۵۰ سال دانسته است (۲۳) سال پنجم قبل از مبعث راترجیح داده‌اند ، ولی این نیز تنها می‌تواند یک استنباط ظنی باشد ، زیراگرچه عده‌ای از فقهای شیعه همین نظریه فقهی را در باب حد اکثر ابتدای‌زمان یائسگی قایلند ، ولی اکثریت فقها این مبدا را برای زنان قرشی ۶۰سالگی می‌دانند .

علاوه اینکه ، این اشکال در صورتی است که بپذیریم حضرت‌خدیجه (س) در ۴۰ یا ۴۵ سالگی با رسول خدا (ص) ازدواج

کرده است;چنان که مشهور نیز همان ۴۰ سالگی است ، و الا این استبعاد به کلی مرتفع‌خواهد شد ، زیرا گفته‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و برخی‌سنین ۲۵ ، ۲۸ ، ۳۰ و ۳۵ سالگی را سن ازدواج خدیجه (س) شمرده‌اند . (۲۴) .

اینها همه در صورتی است که نخواهیم حضرت خدیجه (س) را به‌عنوان استثنا ذکر کنیم و الا تنها برای رفع استبعاد امکان بارداری در چنین‌سنینی ، یادآور می‌شویم که قرآن کریم بعد از اینکه به همسر ابراهیم (ع) بشارت ولادت اسحق (ع) و یعقوب (ع) فرزند اسحق (ع) را می‌دهد ، از زبان وی که از روی تعجب سخن می‌گفت ، نقل می‌کند که :

قالت‌یا ویلتی ا الد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا (۲۵;) .

گفت : ای وای ! آیا من دارای فرزند می‌شوم در حالی که پیرم و این‌شوهرم نیز مسن است !

البته باز تکرار می‌کنیم این را تنها برای رفع استبعاد آوریم .

بنابراین ، این دسته از گفته‌ها که محورشان ولادت پیش از مبعث‌بود ، قابل پذیرش نیست و باید آن را ناشی از اشتباه در محاسبه و یا نقل و یا توهم‌انطباق با یک فرع فقهی و یا علل دیگری دانست ، و آنچه صحیح به نظرمی‌رسد و تقریبا مورد اتفاق بین مورخان و محدثان شیعه است ، ولادت‌بعد از مبعث است که سه احتمال در مورد آن ذکر شد ;سال اول ، سال دوم وسال پنجم .

ارزیابی گفته‌های بخش دوم

سال اول بعثت :

این گفته ، افزون بر اینکه برخلاف مفاد برخی روایات است که ازاهل‌بیت (ع) وارد شده است و در ادامه خواهیم آورد ، مخالف آن دسته ازروایاتی است که تاکید دارد حضرت خدیجه (س) پس از اینکه پیامبر (ص) درمعراج میوه بهشتی خورد ، باردار شد .

توضیح اینکه ، هر چند در تعیین دقیق‌سالی که پیامبر (ص) به معراج رفت اختلاف نظر وجود دارد ولی تقریبا میان‌علمای اسلام اتفاق نظر وجود دارد که معراج ، بعد از مبعث‌بوده است وکمترین سالی که ذکر شده سال دوم بعثت (۱۵ ماه بعد از بعثت) است . (۲۶) .

سال دوم بعثت :

وجه مشترک این نظر با گفته سوم در این است که هر دو تصریح دارندکه روز ولادت ۲۰ جمادی‌الآخره بوده است ، و فقط اختلاف ، در سال‌ولادت است . از این‌رو با توجه به اینکه در گفته‌های گذشته تا آنجا که‌مجال بررسی بود نفیا یا اثباتا ، اشاره‌ای به روز ولادت نشده است ، می‌توان‌با اطمینان گفت که ولادت حضرت فاطمه (س) در ۲۰ جمادی‌الآخره بوده‌است و اختلاف نظری که میان نظر دوم و سوم وجود دارد فقط از نظر سال‌تولد است .

این گفته نیز هر چند شخصیت‌بزرگی چون شیخ‌مفید و برخی علمای‌دیگر شیعه ، چنان که گفته شد ، قایلند و منابعی که تاریخ معراج را سال دوم‌بعثت ذکر می‌کند ، می‌تواند شاهدی بر صدق آن باشد ولی با این حال قابل‌پذیرش نیست ، زیرا :

نخست اینکه ، مدرک و مستند آن ذکر نشده است . البته شیخ طوسی درکتاب مصباح المتهجد ، آن را برخاسته از پاره‌ای روایات می‌داند ولی آن‌روایات را ذکر نکرده است .

دوم اینکه ، بسیاری از بزرگان شیعه ، حتی پیش از مرحوم مفید ، همانند مرحوم کلینی و عالم معاصر وی ، مرحوم ابن‌ابی‌الثلج‌بغدادی ، آن رانپذیرفته و گفته سوم را پذیرفته‌اند .

سوم اینکه ، برخلاف ادعای شیخ طوسی که گفته سوم را تنها مستند به‌یک روایت می‌داند ، چنان که خواهد آمد ، حداقل در سه روایت ، تصریح‌به گفته سوم شده است ، و به نظر می‌رسد عمده دلیل در این بحث ، همین‌روایات است که ظاهرا معارض قابل اعتمادی ندارند . البته ابی‌الفرج‌اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین چنان که اشاره شد نظریه ۵ سال پیش ازبعثت را نیز به امام صادق

(ع) نسبت داده است ولی نقـل وی از نظر موازین‌صحت‌سـند ، چنـدان قابـل اعتمـاد نیست ، بویژه که روایـاتی حتی با سندصـحیح داریم که با آن معارض است .

چهارم اینکه ، تاریخ معراج نیز چنان که گذشت مورد اختلاف است . علاوه اینکه ، صـریح پاره‌ای از روایات است که پیامبر اکرم (ص) دو بارمعراج داشته‌اند و آیات نخست‌سوره «والنجم نیز چنان که مرحوم علامه‌طباطبایی گفته (۲۷) مؤید آن است .

پیشتر آوردیم که یکی از علمای سـنی نیز همین گفته سوم را پـذیرفته‌است . البته با این اسـتنباط که آن را تطبیق با سال تجدید بنای کعبه نموده‌است در حالی که تجدید بنا ، مربوط به پیش از مبعث است .

سال پنجم بعثت :

بـا توجه به ارزیـابی گفته‌هـای پیشـین ، اینـک می‌توانیم به گونه‌ای‌روشـنتر ، سـال پنجم بعثت را ، همان گونه که از شـهرت بیشتری نیزبرخوردار است ، به عنوان سال ولادت حضـرت فاطمه (س) ذکر کنیم . و این‌نظریه علاوه بر شواهدی که پیشتر آوردیم ، مستند به روایـات قابل اعتمادی‌است که از خانـدان پیامبر (ص) رسیـده است . این روایات تا آنجا که درحوصـله این بررسی بوده از این قرار است :

۱ . در بخشـی از حـدیث مفصلـی کـه مرحـوم کلینی بـا سـند صـحیح به نقل‌سـعید بن‌مسیب از امـام سـجاد (ع) آورده ، این چنین می‌خوانیم :

فقلت لعلی بن‌الحسـین (ع) : فمتی زوج رسول‌الله (ص) فاطمـهٔ من‌علی (ع) ؟ فقـال : بالمدینـهٔ بعـد الهجرهٔ بسـنهٔ و کان لها یؤمئذ تسع‌سنین (۲۸;) .

به علی بن‌الحسـین (ع) عرض کـردم : چه وقـتی رسـول خـدا (ص) فـاطمه رابه همسـری علی (ع) درآورد ؟ حضـرت فرمود : در مدینه ، یک سال بعداز هجرت ، و آن زمان ، فاطمه ۹ ساله بود .

۲ . مرحوم کلینی در روایت دیگری با سند معتبری از حبیب سجستانی‌آورده است :

سمعت اباجعفر (ع) یقول : ولدت فاطمهٔ بنت‌محمد (ص) بعد مبعث‌رسول‌الله خمس سـنین و توفیت و لها ثمان عشرهٔ سنهٔ و خمسهٔ وسبعون یوما (۲۹;) .

از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرماید : فاطمه دختر محمد (ص) ۵ سال‌بعد از مبعث رسول خدا متولد شد و در حالی وفات کرد که ۱۸ سال‌و ۷۵ روز داشت .

۳ . محمد بن‌جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامهٔ خود با سندمتصلی از امام صادق (ع) اینگونه نقل می‌کند :

. . . ولـدت فاطمـهٔ فی جمـادی الآخرهٔ ، الیوم العشـرین منهـا ، سـنهٔخمس و اربعین من مولـد النبی (ص) فاقامت‌بمکـهٔ ثمـان سـنین وبالمدینـهٔ عشـر سـنین و بعـد وفـات ابیها خمسا و سـبعین یوما وقبضت فی جمادی الآخرهٔ ، یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه ، سـنهٔاحدی عشرهٔ من الهجرهٔ (۳۰;) .

فاطمه در ۲۰ جمادی‌الآخـره سال ۴۵ ولادت پیامبر (ص) متولـد شـد و۸ سـال در مکه و ۱۰ سال در مـدینه اقامت داشت و بعـد از وفات‌پدرش ۷۵ روز زنده بود . و در سه‌شنبه ، ۳ جمادی‌الآخره سال ۱۱هجرت رحلت کرد .

چنـانکه ملاحظه می‌شود ، در این روایت ملاک تعیین تاریخ ولادت ، سن مبارک پیامبر اکرم (ص) قرار داده شـده است و لـذا از این جهت احتمال‌تصـحیف یـا اسـقاط در آن نمی‌رود ، ولی ذیـل روایت که تاریخ وفات‌حضـرت (س) را بیـان می‌کنـد ، ظاهرا با صـدر روایت در تعارض است ، و این‌خود شاهد خوبی بر این مدعاست که تشابه خطی میان «سـبعین و«تسـعین ، باعث این اختلاف شده است که آیا شـهادت حضـرت فاطمه (س) ۷۵ روز بعـد از وفـات پیامبر (ص) بوده است و یا چنان که برخی روایات‌صـحیح دلالت دارد ۹۵ روز ؟

تعارض صدر و ذیل روایت از این جهت است که ذیل آن ، وفات‌حضرت (س) را همانند روایات دیگر ، در ۳ جمادی‌الآخر می‌داند ، در حالی که فاصله ۲۸ صفر که بنا بر مشهور ، روز رحلت پیامبر (ص) بوده است ، تا این‌تاریخ به ۹۵ روز می‌رسد . و این البته خود بررسی مستقلی را می‌طلبد .

در نتیجه ولادت صدیقه طاهره ، فاطمه زهرا (س) روز جمعه ، ۲۰جمادی‌الآخره سال پنجم بعثت‌بوده است ، و سن آن بزرگوار ، هنگام ازدواج۹ سال ، و مدت عمر شریفش بنا بر اینکه در ۳ جمادی‌الآخره سال ۱۱هجرت به شهادت رسیده باشد (چنانکه همین گفته نیز به نظر صحیح‌می‌رسد) طبق محاسبه تقریبا ۱۸ سال ، ۱۷ روز کم بوده است ;هرچند باذیل روایت دوم ، انطباق ندارد .

کتابنامه

انساب الاشراف ، احمد بن‌یحیی بن‌جابر «بلاذری ، قرن سوم ، تحقیق محمدباقر محمودی ، چاپ اول ، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ، ۱۳۹۴ه . ق .

الاستیعاب ، یوسف بن‌عبدالله «ابن‌عبدالبر» ، مطبعة دائرةالمعارف ، حیدرآباد ، ۱۳۳۶ه .

الاقبال بالاعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة ، علی بن‌موسی بن‌جعفر بن‌طاووس ، م۶۶۴ق ، تحقیق جواد قیومی اصفهانی ، چاپ اول ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، ۱۴۱۶ق ، قم .

الامالی ، محمد بن‌محمد بن‌نعمان «شیخ مفید» ، م ۴۱۳ق ، تحقیق حسین استاد ولی و علی‌اکبرغفاری ، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة ، ۱۴۰۳ق ، قم .

بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار ، محمدباقر مجلسی ، م ۱۱۱۱ق ، چاپ سوم ، مؤسسة الوفاء ، بیروت ، ۱۴۰۳ق .

البدء و التاریخ ، ابن‌زید احمد بن‌سهل‌المطهر بن‌ظاهر المقدسی ، م ۳۵۵ه دار صادر ، ۱۹۸۸م ، بیروت .

تاج المواليد فی موالید الائمة و وفیاتهم ، ابوعلی فضل بن‌حسن طبرسی ، م ۵۴۸ق ، ضمن‌مجموعه نفیسه ، چاپ اول ، مکتبه بصیرتی ، قم ، بی‌تا .

تاریخ الائمه (ع) ، ابن‌ابی‌الثلج‌بغدادی ، م۳۲۵ق ، ضمن مجموعه نفیسه ، چاپ اول ، مکتبه‌بصیرتی ، قم ، بی‌تا .

تاریخ بغداد ، احمد بن‌علی «خطیب بغدادی ، م ۴۶۳ه . دارالکتاب العربی ، بیروت ، بی‌تا .

تاریخ الخمیس ، حسین بن‌محمد بن‌حسن «الدیار بکری ، م ۹۸۲ه ، مصر ، ۱۳۸۲ه ، مصر ، ۱۳۸۲ه .

تفسیر عیاشی ، محمد بن‌مسعود بن‌عیاش «عیاشی ، قرن سوم ، تحقیق سیدهاشم رسولی‌محلاتی ، انتشارات علمیه اسلامیة ، تهران ، بی‌تا .

تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) ، ابولحسین ورام بن‌ابی‌فراس المالکی الاشتری ، م۶۰۵ه ، دارالصعب و دارالتعارف ، بیروت .

توضیح المقاصد ، محمد بن‌الحسین عاملی «شیخ بهایی ، م ۱۰۳۰ق ، ضمن مجموعه نفیسه ، چاپ اول ، مکتبه بصیرتی ، قم ، بی‌تا .

حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء ، حافظ ابی‌نعیم احمد بن‌عبدالله اصفهانی ، م ۴۳۰ه . ق ، چاپ‌پنجم ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ۱۴۰۷ه . ق .

الخصال ، محمد بن‌علی بن‌حسین بن‌بابویه «صدوق ، م ۳۸۱ق ، تحقیق علی‌اکبر غفاری ، مکتبةالصدوق ، ۱۳۸۹ق ، تهران .

الدر المنثور فی التفسیر بالماثور ، جلال‌الدین عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر «سیوطی ، افست درچاپخانه اسلامی ، تهران ، ۱۳۷۷ه . ق .

دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الاحکام ، قاضی ابوحنیفه ، نعمان‌بن‌محمد تمیمی ، م ۳۶۳ق ، تحقیق آصف بن‌علی‌اصغر فیضی ، دارالمعارف ، ۱۳۸۳ق ، قاهره .

ذخائر العقبی ، حافظ احمد بن‌عبدالله «المحب الطبری ، مکتبة حسام‌الدین قدسی ، مصر ، ۱۳۵۶ه . ق .

شرح غررالحکم و دررالکلم ، جمال‌الدین محمد خوانساری ، تحقیق جلال‌الدین حسینی‌ارموی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶ش .

شرح نهج‌البلاغه ، عبدالحمید بن‌ابی‌الحدید ، م ۶۵۵/۶۵۶ق ، تحقیق محمـد ابوالفضل ابراهیم ، چاپ اول ، دار احیاء الکتب العربیهٔ ، ۱۳۷۸ق ، مصر .

صحیح ترمذی ، محمد بن‌عیسی ترمذی ، مطبعهٔ بولاق ، مصر ، ۱۲۹۲ه .

الصحیح من سیرهٔ النبی‌الاعظم (ص) ، جعفر مرتضی‌العاملی ، چاپ اول ، نشر مؤلف ، ۱۴۰۳ه . ق ، قم .

الصواعق المحرقهٔ ، احمد بن‌حجر هیثمی ، م ۹۷۴ه ، مکتبهٔ القاهره ، چاپ دوم قاهره ، ۱۳۸۵ه .

علل الشرایع ، محمد بن‌علی بن‌حسین بن‌بابویه «صدوق ، م ۳۸۱ق ، المکتبهٔ الحیدریهٔ ، ۱۳۸۵ق ، نجف .

الفتاوی الواضحهٔ ، سیدمحمدباقر صدر ، م ۱۳۵۸ش ، چاپ سوم ، دارالکتاب اللبنانی ، ودارالکتاب المصری ، ۱۹۷۷ م ، بیروت .

کافی ، محمد بن‌یعقوب کلینی ، م ۳۲۸/۳۲۹ه . ق ، چاپ سوم ، دارالکتب الاسلامیهٔ ، تهران ، ۱۳۸۸ه . ق .

کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال ، علاءالدین حسام‌الدین «متقی هندی ، مؤسسهٔالرسالهٔ ، بیروت ۱۴۰۹ق .

لسان المیزان ، احمد بن‌علی بن‌حجر عسقلانی ، م ۸۵۷ه ، منشورات اعلمی ، بیروت ، بی‌تا .

مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن ، ابوعلی فضل بن‌حسن طبرسی ، م ۵۴۸ه . تحقیق سیدهاشم‌رسولی محلاتی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۳۷۹ه . ق ، ۱۳۳۹ش .

مسار الشـیعهٔ فی مختصـر تواریخ الشریعهٔ ، محمد بن‌محمد بن‌نعمان «شیخ‌مفید» م ۴۱۳ه . ق ، چاپ اول ، کنگره جهانی بزرگداشـت هزارمین سال وفات شیخ‌مفید ، قم ، ۱۴۱۳ه . ق .

مستدرک الصحیحین ، محمد بن‌عبدالله بن‌محمد «حاکم نیشابوری ، م ۴۰۵ه ، دارالمعرفهٔ ، بیروت ، بی‌تا .

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، میرزاحسین نوری طبرسی ، م ۱۳۲۰ه . ق ، چاپ‌اول ، مؤسـسهٔ آل البیت (ع) لاحیاء التراث ، ۱۴۰۷ه . ق ، قم .

مسند ، احمد بن‌محمد بن‌حنبل ، م ۲۱۴ه ، دارالفکر ، بی‌جا ، بی‌تا .

مشکل الآثار ، احمد بن‌محمد مصری «طحاوی ، مطبعهٔ مجلس دائرهٔ المعارف النظامیه ، حیدرآباد ، ۱۳۳۳ه .

معانی الاخبار ، محمد بن‌علی بن‌الحسین بن‌بابویه «صدوق ، م۳۸۱ه . ق ، تحقیق علی‌اکبرغفاری ، دارالمعرفهٔ ، بیروت ، ۱۳۹۹ه . ق .

مقاتل الطالبیین ، ابوالفرج علی بن‌الحسین بن‌محمد اصفهانی ، م ۳۵۶ه . ق ، تحقیق سیداحمدصقر ، دارالمعرفهٔ ، بیروت ، بی‌تا .

مقتل‌الحسین (ع) ، موفق بن‌احمد «خوارزمی م ۵۶۸ه . ق ، تحقیق محمد سماوی ، مکتبهٔ المفید ، قم ، بی‌تا .

من لا یحضره الفقیه ، محمد بن‌علی بن‌الحسین بن‌بابویه «صدوق م ۳۸۱ه . ق ، تحقیق علی‌اکبرغفاری ، چاپ دوم ، منشورات جماعهٔ المدرسین فی الحوزهٔ العلمیهٔ ، قم ، بی‌تا .

منتهی‌الآمال ، شیخ‌عباس قمی ، م ۱۳۵۹ه ، کانون انتشار ، تهران بی‌تا .

میزان الاعتدال ، محمد بن‌احمد «ذهبی ، مطبعهٔ السعادهٔ ، مصر ، ۱۳۲۵ه .

میزان الحکمهٔ ، محمد محمدی‌ری‌شهری ، چاپ اول ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، ۱۳۶۲ش ، قم .

المیزان فی تفسیر القرآن ، سیدمحمدحسین طباطبایی ، م ۱۳۶۰ش ، چاپ سوم ، موسسهٔالاعلمی للمطبوعات ، ۱۳۹۳ق ، بیروت .

نهج‌البلاغه ، محمد بن‌حسین موسوی ، م ۴۰۴ه ، تحقیق صبحی صالح ، مرکز بررسیهای اسلامی ، ۱۳۹۵ق ، قم .

الوافی ، محمدمحسن فیض کاشانی ، م ۱۰۹۱ه ؛ چاپ اول ، مرکز تحقیقات علمی و دینی امام‌امیرالمؤمنین (ع) ، اصفهان ، ۱۳۷۳ش .

وسائل‌الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ ، محمد بن‌حسن «حر عاملی م ۱۱۰۴ق ، تحقیق‌عبدالرحیم ربانی شیرازی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، بی‌تا .

پی‌نوشتها

۱) شرح نهج‌البلاغه ، ج ۲۰ ، ص۳۲۸ .

۲) همان ، ص۲۹۸ .

۳) تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۸ ، و ذخائرالعقبی ، ص۵۲ .

۴) همان .

۵) از جمله : مقتل‌الحسین ، ج ۱ ، ص۸۳ ، و تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۸ ، و ذخائرالعقبی ، ص۵۲ .

۶) مشکل الآثار ، ج ۱ ، ص۴۷ .

۷) تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۷ ، و ذخائرالعقبی ، ص۵۲ ، و مقاتل‌الطالبیین ، ص۴۸ .

۸) مقتل‌الحسین ، ج ۱ ، ص۸۳ .

۹) از جمله نک : تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۷ ، و ذخائرالعقبی ، ص۵۲ ، بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۸ .

۱۰) اقبال‌الاعمال ، ج۳ ، ص ۱۶۲ .

۱۱) مسار الشیعه ، ص۵۴ .

۱۲) بحارالانوار ، ج۴۳ ، ص۹ .

۱۳) همان .

۱۴) منتهی‌الآمال ، ج ۱ ، ص۱۶۸ ، باب دوم .

۱۵) نک : تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۸ ، و ذخائرالعقبی ، ص۵۲ .

۱۶) نک : بحارالانوار ، ج۴۳ ، صص۶ - ۱۰ .

۱۷) تاریخ‌الائمه ، ضمن مجموعه نفیسه ، ص۶ .

۱۸) تاج‌المَوالید ، ضمن مجموعه نفیسه ، ص۹۷ .

۱۹) توضیح‌المقاصد ، ضمن مجموعه نفیسه ، ص۵۲۶ .

۲۰) نک : البدء و التاریخ ، ج۵ ، ص۱۶ ، و تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۲ .

۲۱) نک : الصحیح من سیرهٔ‌النبی ، ج۴ ، ص۲۸ .

۲۲) نک : بحارالانوار ، ج۴۳ ، صص۳ - ۶ ، و نیز : تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۷۷ ، و ذخائرالعقبی ، ص۳۶ ، ولسان‌المیزان ، ج ۱ ، ص۱۳۴ .

۲۳) الفتاوی الواضحه ، ج ۱ ، ص۱۳۸ .

۲۴) نک : الصحیح من سیرهٔ‌النبی ، ج ۱ ، ص۱۲۶ ، و بحارالانوار ، ج۱۶ ، صص ۱۲ و ۱۹ ، و تاریخ‌الخمیس ، ج ۱ ، ص۲۶۴ .

۲۵) سوره هود ، آیه ۷۲ .

۲۶) نک : الصحیح من سیرهٔ‌النبی ، ج ۱ ، صص۲۶۹ - ۲۷۰ ، و نیز بحارالانوار ، ج۱۸ ، صص۳۰۲ ، ۳۱۹ ، ۳۸۰و ۳۸۱ .

۲۷) نک : المیزان فی تفسیر القرآن ، ج۱۳ ، ص۳۱ .

۲۸) کافی ، ج۸ ، ص ۳۴۰ .

۲۹) همان ، ج ۱ ، ص ۴۵۷ – ۴۵۸ .

۳۰) بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۹ .

سیره فاطمی

إنا أعطیناک الکوثر

سخن پیرامون کوثر می باشد . تنها اسمی که در قرآن به صراحت اشاره به نام خانم صدیقه کبری دارد ، کوثر است؛ زیرا در قرآن نه نام زهرا آمده است و نه نام فاطمه و به صورت غیر مستقیم نامهای بسیاری از خانم در قرآن آمده است اما تنها نامی که اشاره مستقیم به خانم دارد نام کوثر است که جامع جمیع همه اسامی می باشد

کوثر ، الخیر الکثیر

کوثر معانی بسیاری را در بر می گیرد , لذا ابتدا در معانی کوثر در تفاسیر صحبت می کنیم

در تفسیر القمی (ج ۲ ص : ۴۴۵) آمده است : الکوثر , نهر فی الجنه اعطی الله محمدا عوضا عن ابنه ابراهیم ۱

کوثر نهری است در بهشت که خدا آن را به پیامبرش به جای ابراهیم پسرش که از دنیا رفت عطا کرد

در تفسیر کنز الدقائق (ج۱۴ ص ۴۶۰) داریم : الکوثر الخیر المفرط الکثیر من العلم و العمل و الشرف الدارین و قیل هو نهر فی الجنه

کوثر خیر کثیری است از علم و عمل و شرف دو سرا و نهری در بهشت

معانی کوثر در تفسیر الصافی (ج ۵ ص ۳۸۲) بدین صورت آمده است : الخیر المفرط الکثیر فسّر بالعلم و العمل و النبوه و الکتاب و بشرف الدارین و بالذریه الطیبه

در اینجا کوثر به علم و عمل و نبوت و قرآن و ذریه طیبه هم اطلاق شده است

در تفسیر التبیان (ج ۱۰ ص ۴۱۷) داریم : الشیئ الذی من شانه الکثره و الکوثر الخیر الکثیر و هو حوض النبی الذی یکثر الناس علیه یوم القیامهْ ۲

کوثر یعنی خیر کثیر و حوض نبی

در تفسیر المیزان (ج ۲۰ ص ۵۲۱) آمده است : الکوثر بر وزن فوعل , الشیئ الذی من شانه الکثره و الخیر الکثیر

علامه طباطبا یی در ذیل معانی لفظ کوثر در جایی دیگر می فرماید : هو الخیر الکثیر و نهر فی الجنه و حوض النبی و اولاده و اصحابه و اشیاعه الی یوم القیامه و علماء امته و النبوه و تفسیر القرآن و الاسلام و التوحید و العلم و الحکمه و المقام المحمود و نور قلبه . . . که می گوید ۲۶ معنا در مورد کوثر بیان شده است

در جایی دیگر هم آورده است : الکوثر ولد فاطمه و ذریته

همچنین در تفسیر مجمع البیان (ج۱۰ ص ۷۰۲) می خوانیم : الکوثر بر وزن فوعل الخیر الکثیر

کوثر ، خیر مطلق

در اصول فقه ، قانونی است به نام عموم و خصوص , یعنی یک عبارت یا لفظی جمیع عبارات و الفاظ دیگر را در بر می گیرد و آن

می شود عام و بقیه عبارات می شود خاص و رابطه آن دو عبارات می شود رابطه عموم به خصوص

حال یکی از این الفاظی که برای معنی کوثر به کار بردیم عام است و بقیه الفاظ را از نظر معنایی در بر می گیرد و آن لفظ خیر کثیر است که همه تفاسیر نام برده شده این لفظ را در معنای کوثر به کار برده اند

یعنی کوثر به معنای خیر مطلق است و الف و لام , الخیر الف و لام شمول است که همه خیرات را در بر می گیرد و الکوثر با الف و لام یعنی الخیر الکثیر که بر وزن فوعل است , خیری که مطلق است و همه خیرات را در بر می گیرد

پس در اولین معنای کوثر به دو واژه رسیدیم یک خیر و یکی کثیر

مسانید روایات

(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ

قال الکوثر نهر فی الجنهٔ أعطی الله محمدا عوضا عن ابنه إبراهیم ، قال دخل رسول الله (ص) المسجد و فیه عمرو بن العاص و الحکم بن أبی العاص قال عمرو یا أبا الأبتر و کان الرجل فی الجاهلیهٔ إذا لم یکن له ولد سمی أبتر ، ثم قال عمرو إنی لأشنأ محمدا أی أبغضه فأنزل الله علی رسوله (ص) إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ إلی قوله إِنَّ شانِئَکَ أی مبغضک عمرو بن العاص هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی لا دین له و لا نسب

بحارالأنوار ۸ ۱۳۵ باب ۲۳- الجنهٔ و نعیمها رزقنا الله و

بحارالأنوار ۱۷ ۲۰۹ باب ۱- إعجاز أم المعجزات القرآن الک

تفسیرالقمی ۲ ۴۴۵ (۱۰۸) سورهٔ الکوثر مکیهٔ آیاتها ثلاث

(۲)

قیل هو حوض النبی (ص) الذی یکثر الناس علیه یوم القیامهٔ و قیل الکوثر الخیر الکثیر و قیل هو النبوهٔ و الکتاب و قیل هو القرآن و قیل هو کثرهٔ الأشیاع و الأتباع و قیل هو کثرهٔ النسل و الذریهٔ و قیل هو الشفاعهٔ رووه عن الصادق (ع) و اللفظ محتمل للکل فیجب أن یحمل علی جمیع ما ذکر من الأقوال فقد أعطاه الله سبحانه الخیر الکثیر فی الدنیا و وعده الخیر الکثیر فی الآخرهٔ

بحارالأنوار ۱۶ ۳۱۱ باب ۱۱- فضائله و خصائصه ص و ما امتن

کوثر ، سرچشمه ولایت

کوثر یک معنایش حوض کوثر است و و ماء معین ولایت است و آن عذب فراتی است که در عالم الست در وجودمان ریخته شده است و معنای دیگر آن مشکات فاطمی است که انوار السموات و الارض از مشکات فاطمی ساطع شده است و معنای دیگر ام الائمه و الابرار است و معنای دیگر کوثر نهر ولایت است یعنی سر چشمه ولایت, که انشاء الله در مباحث کوثر به این معانی می پردازیم

ریشه یابی خیر و روح کوثر

کوثر عدد ابجدش ۷۲۶ است و در روح کوثر و اولین بسط آن به ۸۱۶ می رسیم که اگر ۸۱۶ را قبض دهیم ۸۱۰ می شود که عدد ابجد خیر است , پس روح کوثر خیر است که با یک بسط و یک قبض از ابجد کوثر که ۷۲۶ است به ابجد خیر که ۸۱۰ است می رسیم

خیر البریه چه کسانی هستند ؟

در سوره مبارکه بینه آیه ۷ داریم : اولئك هم خیر البریه ۱ ؛ آنان بهترین بندگانند
در تفسیر درُالمنثور سیوطی که یکی از متعصبین سنی ها است در وصف بهشتیان آمده که آنها خیر البریه هستند
نقل می کنند پیامبر اکرم با امیر المومنین در مسجد نشسته بودند یکی از مسلمانان بلند شد و آیه اولئك هم خیر البریه را خواند , پیامبر اکرم اشاره به مولا کردند و فرمودند : ان هذا و شیعته هم خیر البریه
که گفتیم معنای خیر خانم صدیقه کبری است که از کوثر زاییده شده است
در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۱۰ آمده است : کنتم خیر امه اخرجت ۲ للناس شما بهترین امتی هستید که خارج شدید , باز هم لفظ خیر پشت امت است و شنا سنامه امت خیر است

مهدی مادری است

همچنین در سوره مبارکه هود آیه ۸۶ می خوانیم : بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین ۳
اسم خاص ارباب عالم امکان حضرت حجه ابن الحسن المهدی در قرآن بقیه الله است و شناسنامه او خیر لکم است و این است که در عالم عشق می گویند مهدی مادری است که این مطلب یکی از تفاسیر این آیه است

ولایت فاطمی خاص تر از ولایت حیدری است

فاطمه مختص حصن ولایت است , ولی در حصن ولایت هم باز ولایت فاطمه خاصتر می شود , یعنی اول باید مومن شویم و بعد وارد خیر می شویم , خیر حلقه اش تنگ تر از حصن ولایت است و حلقه ولایت فاطمی تنگ تر از ولایت حیدری است , ولایت فاطمی نه محبت فاطمی زیرا محبت فاطمی عامتر از محبت حیدری است اما ولایت او خاصتر است و این ها بطن در بطن است

نحن أصل کل خیر

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم : ان ذُکر الخیر کنتم اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه . ۴
اگر خیر نام برده شود شما اهل بیت اصل و فرع و معدن و پناهگاه و اول و آخر آن خیر هستید , خیر مطلق عالم شما اهل بیت هستید
نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و من البر التوحید و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشه . ۵
هر خیری که در عالم است ما اهل بیت اصل و ریشه آن هستیم و خیر به سبب ما تعریف می شود و از فروع ما همه نیکیها سرچشمه میگیرند و . . . و اصل هر شری دشمنان ما هستند و همه قبایح از فروع آنان است

مسانید روایات

۱{ تفسیر فرات بن إبراهیم } أَحْمَدُ بْنُ عِیسَى بْنِ هَارُونَ مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ النَّبِیُّ (ص) قَالَ قَدْ أَتَاكُمْ أَخِی ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ وَ رَبِّ هَذَا الْبَیْتِ إِنَّ هَذَا وَ شِیعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ أَوَّلُكُمْ إِیمَاناً بِاللَّهِ وَ أَقْوَمُكُمْ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَقْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ أَقْسَمُكُم بِالسَّوِیَّةِ وَ أَعْدَلُكُمْ فِی الرَّعِیَّةِ وَ أَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِیَّةً قَالَ جَابِرٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآیَةَ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ قَالَ جَابِرٌ فَكَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ (ع) إِذَا أَقْبَلَ قَالَ أَصْحَابُهُ قَدْ

أَتَاكُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ (ص)

بحارالأنوار ۳۵ ۳۴۵ باب ۱۳- أنه (ع) المؤمن و الإيمان و ال

بحارالأنوار ۳۵ ۳۴۶ باب ۱۳- أنه (ع) المؤمن و الإيمان و ال

بحارالأنوار ۳۸ ۵ باب ۵۶- أنه صلوات الله عليه الوصى و

بحارالأنوار ۶۵ ۱۳۳ باب ۱۸- الصفح عن الشيعة و شفاعة أئم

الأمالي‌للطوسی ۲۵۱ [۹] المجلس التاسع فيه بقية أحاديث

بشارةالمصطفی ۹۱ بشارة المصطفی لشيعة المرتضی . . . . .

بشارةالمصطفی ۱۲۲ بشارة المصطفی لشيعة المرتضی . . . . .

بشارةالمصطفی ۱۹۲ بشارة المصطفی لشيعة المرتضی . . . . .

تأويل‌الآيات ۸۰۳ سورة لم يكن . . . . . ص : ۷۹۹

تفسيرفرات ۵۸۵ و من سورة البينة . . . . . ص : ۵۸۳

شواهدالتنزيل ۲ ۴۶۷ و من سورة لم يكن . . . . . ص : ۴۵۹

كشف‌الغمة ۱ ۱۵۲ فی بيان أنه ع أفضل الأصحاب . . . . . ص

كشف‌الغمة ۱ ۳۹۷ فصل فی ذكر مناقب شتی و أحاديث متفرق

۲{ تفسير العياشی } عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَيْرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

قَالَ يَعْنِی الْأُمَّةَ الَّتِی وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ فَهُمُ الْأُمَّةُ الَّتِی بَعَثَ اللَّهُ فِيهَا وَ مِنْهَا وَ إِلَيْهَا وَ هُمُ الْأُمَّةُ الْوُسْطَی وَ هُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

{ المناقب لابن شهرآشوب } أَبُو حَمْزَةَ عَنِ الْبَاقِرِ (ع) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

قَالَ نَحْنُ هُمْ

{ المناقب لابن شهرآشوب } قَرَأَ الْبَاقِرُ (ع) أَنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بِالْأَلِفِ إِلَی آخِرِ الْآيَةِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ وَ مَا عَنَی بِهَا إِلَّا مُحَمَّداً ص وَ عَلِيّاً وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

بحارالأنوار ۲۴ ۱۵۳ باب ۴۶- أنهم عليهم السلام خير أمة و

بحارالأنوار ۲۴ ۱۵۵ باب ۴۶- أنهم عليهم السلام خير أمة و

بحارالأنوار ۲۴ ۱۵۵ باب ۴۶- أنهم عليهم السلام خير أمة و

المناقب ۴ ۲ فصل فی المقدمات . . . . . ص : ۲

المناقب ۴ ۱۳۰ فصل فی المقدمات . . . . . ص : ۱۲۹

۳مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوَرِیُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمَّی اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا يَتَسَمَّی بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

و عن أبی جعفر (ع) قال القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوی له الأرض و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله دينه علی الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقی علی وجه الأرض خراب إلا عمر و ينزل روح الله عيسی ابن مريم فيصلی خلفه قال الراوی فقلت له يا ابن رسول الله و متی يخرج قائمكم قال إذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اكتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول و استخف الناس بالرياء و ارتكاب

الزنـاء و أكل الربا و اتقى الأشـرار مخالفـة ألسـنتهم و خرج السـفيانى من الشام و اليمانى من اليمن خسف بالبيـداء و قتل غلام من آل محمـد بين الركن و المقـام اسـمه محمـد بن الحسن النفس الزكيـة و جاءت صيحة من السـماء بأن الحق معه و مع شـيعته فعنـد ذلك خروج قائمنا فإذا خرج أسـند ظهره إلى الكعبـة و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثة عشـر رجلا فأول ما ينطق به هذه الآية بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثم يقول أنـا بقيـة الله و خليفته و حجته عليكم فلا‌ يسـلم عليه مسـلم إلا قال السـلام عليك يا بقيـة الله فى الأرض فإذا اجتمع له العقـد عشـرة آلاف رجل فلا يبقى فى الأرض معبود من دون الله من صـنم إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعـد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به

الكافى ١ ٤١١ باب نادر . . . . . ص : ٤١١

وسائل‌الشيعة ١٤ ٦٠٠ ١٠٦- باب أنه لا يجوز أن يخاطب أحد ب

بحارالأنوار ٥٢ ٣٧٣ باب ٢٧- سيره و أخلاقه و عدد أصحابه

إعلام‌الورى ٤٦٣ الفصل الثالث فى ذكر نبذ من سيرته عن

تأويل‌الآيات ١٩١ سورة الأعراف و ما فيها من الآيات فى

تفسيرفرات ١٩٣ و من سورة هود . . . . . ص : ١٨٣

كشف‌الغمة ٢ ٥٣٤ الفصل الثالث فى ذكر نبذ من سيرته عن

كمال‌الدين ١ ٣٣٠ ٣٢- باب ما أخبر به أبو جعفر محمد بن

٤فَمَا أَحْلَى أَسْمَاءَكُم وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُم وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُم وَ أَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدَكُمْ كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمُ التَّقْوَى وَ فِعْلُكُمُ الْخَيْرُ وَ عَادَتُكُمُ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ وَ شَأْنُكُمُ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ رَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أُحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرُفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي بِمُوَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمُوَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَ ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَ بِمُوَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَقَامُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّأْنُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

الفقيه ٢ ٦١٥ زيارة جامعة لجميع الأئمة ع . . . . . ص

التهذيب ٦ ٩٩ ٤٦- باب زيارة جامعة لسائر المشاهد ع

مستدرک . . . ١٠ ٤٢٣ ٨٦- باب نوادر ما يتعلق بأبواب المزا

بحارالأنوار ٩٩ ١٣١ باب ٨- الزيارات الجامعة التى يزار ب

بحارالأنوار ٩٩ ١٥٤ باب ٨- الزيارات الجامعة التى يزار ب

البلدالأمين ٣٠٢ ذو الحجة . . . . . ص : ٢٨٩

عيون‌أخبار ٢ ٢٧٦ زيارة أخرى جامعة للرضا على بن موسى

٥عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُّدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمُ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدِّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الزِّنَا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا

الکافی ۸ ۲۴۲ حدیث القباب . . . . . ص : ۲۳۱

وسائل الشیعهٔ ۲۷ ۷۰ ۷- باب وجوب الرجوع فی جمیع الأحکام

بحار الأنوار ۲۴ ۳۰۳ باب ۶۶- أنهم الصلاهٔ و الزکاهٔ و الحج

تأویل الآیات ۲۲ مقدمهٔ المؤلف . . . . . ص : ۲۰

معرفت فاطمی نامحدود است

لذت بهشتی ، معرفت فاطمه

کسی در این عالم به معرفت فاطمه نمی تواند برسد و ما هرگز در این عالم به کنه معرفت فاطمه نخواهیم رسید و به اصل حقیقت او دست نمی یابیم و لذت بهشتی این است که حجب معرفت فاطمه در دنیا برداشته می شود و در بهشت بدون حجب می توانیم فاطمه را بشناسیم و معرفت فاطمه در بهشت هم نا محدود است و در بهشت هم کل یوم هو فی شأن است . ۱

نورانیت بهشت ، لبخند علی و فاطمه

مرحوم علامه میر جهانی رحمه الله علیه در کتاب جنه العاصمه خود _که از نسخ خطی می باشد ومعمولا از احادیث سّر نقل می کنند_ روایت می کند

بینما اهل الجنه فی نعیمهم اذ سطع لهم نور فظنوه شمسا فقالوا ربنا یقول لایرون فیها شمسا ولا زمهریرا و یقول رضوان هذه فاطمه و علی ضحکا فاشرقت الجنان من نور ضحکهما . ۲

زمانی که بهشتیان در بهشتهاشان متنعمند ناگاه نوری ساطع می شود که گمان می کنند آفتاب است پس می گویند پروردگار ما گفت در بهشت آفتاب را نمی بینید رضوان خازن بهشت گفت , فاطمه و علی خندیدند و بهشتها از نور خنده آنها روشن شد

از خودشناسی تا معرفت فاطمی چندان راه نیست

فاطمه کیست ؟ آیا ما خودمان را شناخته ایم که فاطمه را بشناسیم . ما اگر خودمان را بشناسیم خدایمان را شناخته ایم , من عرف نفسه فقد عرف ربه ۳ و در وجود خودمان اثر خدا می بینیم , و نفخت فیه من روحی ۴ ، در وجود خودت اثر خدا می بینی

دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی

حضرت مولا می فرمایند

و تحسب أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأکبر ۵

هم درد در وجودت هویداست و هم درمان نزد خودت می باشد

آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه مثلی است برای وجود ما انسانها و هر نبی و وصی که در طول تاریخ آمد مخاطب کلامش ما انسانها بوده ایم , وجود ما از عوالم مختلف جسم ، روح ، نفس و سر و . . . تشکیل شده است

آیا خود را شناخته ایم ؟

چرا فضائل خانم را نمی توانیم حمل کنیم ؟

زیرا خودمان را نشناخته ایم و اگر فاطمه را شناختیم خودمان را شناخته ایم و اگر خودمان را شناختیم فاطمه را شناخته ایم و این همان ایمان و عمل صالح است که با هم رابطه مستقیم دارد

فاطمه ، تفاحه الفردوس ۶

بعد از بعثت پیامبر ، بزرگترین اتفاقی که در حیات جسمانی پیامبر رخ داد معراج ۷ پیامبر بود زمانی که پیامبر به معراج رفت بر اریکه ای تکیه زده بود که برای او تحفه ای از بهشت آوردند که آن تحفه سیب بود و چنان رائحه ای داشت که وجود نازنین پیامبر را به تعجب وا داشت و بر تمامی روائح بهشتی غلبه کرده بود به او گفتند این سیب نطفه فاطمه است و پیامبر نیمی از آن سیب را همانجا تناول کرد

...یا محمد ! چهل روز روزه دار باش تا

به پیامبری که نور آسمانها و زمین است و از یکی از انوارش عرش آفریده شد ۸ از جانب ذات اقدس الهی امر شد باید چهل شب بیدار و به عبادت مشغول باشی و از خدیجه فاصله بگیری و چهل روز روزه دار باشی تا نطفه فاطمه را در وجودت قرار دهم و بعد از چهل شب به محض اینکه اذان مغرب شد و خورشید غروب کرد جبرئیل بر پیامبر نازل شد که ای محمد اول وقت نماز نخوان و نطفه فاطمه را منعقد کن , این مراحل همه و همه مقدمات است تا جسمانیت فاطمه به وجود آید .

مرج البحرین یلتقیان ۹ , و در این جا زهره و مشتری قرین هم شدند نطفه فاطمه منعقد شد؛ فاطمه أی که

« انها لیست کنساء الآدمیین انها حوراء انسیه » ۱۰

فاطمه در قالب بشر است

فاطمه حوریه ای است در قالب جسم انسی , فاطمه انسان نیست او در قالب انسانیت ظهور کرده است

ناتوانی ما در بیان معرفت فاطمه آغاز معرفت اوست

اینکه در مورد فاطمه هیچ نتوانیم بگوییم اول معرفت او است او حوراء انسیه است

فاطمه ، بهشت محمد

بعد پیامبر به آن ملعونه دختر اولی ملعون می فرمایند : فکلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه ۱۱ , هرگاه مشتاق بهشت می شوم فاطمه ام را می بویم از او بوی بهشت به مشامم می رسد

بهشت محمد که از یکی از انوار او عرش خلق شده است نه بهشت ما خاکیان , بهشت محمد که نور آسمانها و زمین است فاطمه است

مسانید روایات

۱الرحمن / ۲۹ یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْن

۲قال ابن عباس فبینا أهل الجنهٔ فی الجنهٔ إذ رأوا ضوء کضوء الشمس و قد أشرقت الجنان بها فیقول أهل الجنهٔ یا رضوان قال ربنا عز و جل لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً فیقول لهم رضوان لیست هذه بشمس و لا قمر و لکن هذه فاطمهٔ و علی ضحکا ضحکا أشرقت الجنان من نور ضحکهما

بناءالمقالهٔ ۲۳۹ بناء المقالهٔ الفاطمیهٔ فی نقض الرسال

العمدهٔ ۳۴۹ فی فنون شتی . . . . . ص : ۳۲۲

۳قَالَ النَّبِیُّ ص مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَیْکَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا یَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ

بحار الأنوار ۲ ۳۲ باب ۹- استعمال العلم و الإخلاص فی ط

بحار الأنوار ۵۷ ۳۲۴ باب ۴۱- بدء خلق الإنسان فی الرحم إل

بحار الأنوار ۵۸ ۹۰ تذییل و تفصیل فی بیان أقوال الحکماء

بحار الأنوار ۵۸ ۹۹ خاتمهٔ . . . . . ص : ۹۹

بحار الأنوار ۶۶ ۲۹۲ باب ۳۷- صفات خیار العباد و أولیاء ا

بحار الأنوار ۹۲ ۴۵۶ الصحیفهٔ الرابعهٔ صحیفهٔ المعرفهٔ . . . . .

شرح نهج‌البلاغهٔ ۲۰ ۲۹۲ الحکم المنسوبهٔ . . . . . ص : ۲۵۳

الصراط المستقیم ۱ ۱۵۶ الباب السابع فی شیء مما ورد فی فضائ

عوالی‌اللآلی ۴ ۱۰۲ الجملهٔ الثانیهٔ فی الأحادیث المتعلقهٔ

غرر الحکم ۲۳۲ معرفهٔ النفس و علائمه . . . . . ص : ۲۳۲

متشابه‌القرآن ۱ ۴۴ فصل . . . . . ص : ۴۴

مصباح الشریعهٔ ۱۳ الباب الخامس فی العلم . . . . . ص : ۱۳

۴ ـعن محمد بن مسلم عن أبی جعفر ع قال سألته عن قول الله « وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ» قال روح خلقها الله فنفخ فی آدم منها

- عن محمد بن أورمهٔ عن أبی جعفر الأحول عن أبی عبد الله (ع) قال سألته عن الروح التی فی آدم قوله « فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»

قال هذه روح مخلوقهٔ لله ، و الروح التی فی عیسی ابن مریم مخلوقهٔ لله

- عن أبی بصیر عن أبی عبد الله ع فی قوله « فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»

قال خلق خلقا و خلق روحا ، ثم أمر الملک فنفخ فیه و لیست بالتی نقصت من الله شیئا ، هی من قدرته تبارک و تعالی

تفسیرالعیاشی ۲ ۲۴۱ (۱۵) من سورهٔ الحجر . . . . . ص : ۲۳۹

تفسیرالعیاشی ۲ ۲۴۱ (۱۵) من سورهٔ الحجر . . . . . ص : ۲۳۹

تفسیرالعیاشی ۲ ۲۴۱ (۱۵) من سورهٔ الحجر . . . . . ص : ۲۳۹

تفسیرالقمی ۱ ۳۵ معانی الحیاهٔ . . . . . ص : ۳۵

۵دواؤک فیک و ما تشعر و داؤک منک و ما تنظر

و تحسب أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأکبر

و أنت الکتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمر

دیوانعلی ۱۷۵ بیان جامعیت حقیقت انسانی . . . . .

۶وَ صَلِّ عَلَی الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ الصِّدِّیقَةِ الْمَعْصُومَةِ التَّقِیَّةِ النَّقِیَّةِ الرَّضِیَّةِ الْمَرْضِیَّةِ الزَّکِیَّةِ الرَّشِیدَةِ الْمَظْلُومَةِ الْمَقْهُورَةِ الْمَغْصُوبَةِ حَقُّهَا الْمَمْنُوعَةِ إِرْثُهَا الْمَکْسُورِ ضِلْعُهَا الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَضْعَةِ لَحْمِهِ وَ صَمِیمِ قَلْبِهِ وَ فِلْذَةِ کَبِدِهِ وَ النُّخْبَةِ مِنْکَ لَهُ وَ التُّحْفَةِ خَصَصْتَ بِهَا وَصِیَّهُ وَ حَبِیبَةِ الْمُصْطَفَی وَ قَرِینَةِ الْمُرْتَضَی وَ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ وَ مُبَشِّرَةِ الْأَوْلِیَاءِ حَلِیفَةِ الْوَرَعِ وَ الزُّهْدِ وَ تُفَّاحَةِ الْفِرْدَوْسِ وَ الْخُلْدِ الَّتِی شَرَّفْتَ مَوْلِدَهَا بِنِسَاءِ الْجَنَّةِ وَ سَلَلْتَ مِنْهَا أَنْوَارَ الْأَئِمَّةِ وَ أَرْخَیْتَ دُونَهَا حِجَابَ النُّبُوَّةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهَا صَلَاةً تَزِیدُ فِی مَحَلِّهَا عِنْدَکَ وَ شَرَفِهَا لَدَیْکَ وَ مَنْزِلَتِهَا مِنْ رِضَاکَ وَ بَلِّغْهَا مِنَّا تَحِیَّةً وَ سَلَاماً وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ فِی حُبِّهَا فَضْلًا وَ إِحْسَاناً وَ رَحْمَةً وَ غُفْرَاناً إِنَّکَ ذُو الْعَفْوِ الْکَرِیمِ ثُمَّ تُصَلِّی صَلَاةَ الزِّیَارَةِ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُصَلِّیَ صَلَاتَهَا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهَا فَافْعَلْ وَ هِیَ رَکْعَتَانِ تَقْرَأُ فِی کُلِّ

رَكْعَةٍ الْحَمْدَ مَرَّةً وَ سِتِّينَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ وَ إِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ بِالْحَمْدِ وَ سُورَةِ الْإِخْلَاصِ وَ الْحَمْدِ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

بحارالأنوار ۹۷ ۱۹۹ باب ۵- زیارة فاطمة صلوات الله علیها

الإقبال ۶۲۴ فصل فیما نذکره من تعظیم هذا الیوم

۷وَ رُوِيَ . . . فَنَادَاهُ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ عَنْ خَدِيجَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ كَانَ لَهَا مُحِبّاً وَ بِهَا وَامِقاً قَالَ فَأَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ تِلْكَ بَعَثَ إِلَى خَدِيجَةَ بِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ قَالَ قُلْ لَهَا يَا خَدِيجَةُ لَا تَظُنِّي أَنَّ انْقِطَاعِي عَنْكِ [هِجْرَةٌ] وَ لَا قِلًى وَ لَكِنْ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي بِذَلِكَ لتنفذ [لِيُنْفِذَ] أَمْرَهُ فَلَا تَظُنِّي يَا خَدِيجَةُ إِلَّا خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُبَاهِي بِكِ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلَّ يَوْمٍ مِرَاراً فَإِذَا جَنَّكِ اللَّيْلُ فَأَجِيفِي الْبَابَ وَ خُذِي مَضْجَعَكِ مِنْ فِرَاشِكِ فَإِنِّي فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فَجَعَلَتْ خَدِيجَةُ تَحْزَنُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِرَاراً لِفَقْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا كَانَ فِي كَمَالِ الْأَرْبَعِينَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَتَأَهَّبَ لِتَحِيَّتِهِ وَ تُحْفَتِهِ قَالَ النَّبِيُّ ص يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَا تُحْفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَا تَحِيَّتُهُ . . . ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ص لِيُصَلِّيَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ الصَّلَاةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيْكَ فِي وَقْتِكَ حَتَّى تَأْتِيَ إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ فَتُوَاقِعَهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ آلَى عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَخْلُقَ مِنْ صُلْبِكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فَوَثَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ قَالَتْ خَدِيجَةُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ كُنْتُ قَدْ أَلِفْتُ الْوَحْدَةَ فَكَانَ إِذَا جَنَّنِي اللَّيْلُ غَطَّيْتُ رَأْسِي وَ أَسْجَفْتُ سِتْرِي وَ غَلَّقْتُ بَابِي وَ صَلَّيْتُ وِرْدِي وَ أَطْفَأْتُ مِصْبَاحِي وَ أَوَيْتُ إِلَى فِرَاشِي فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ أَكُنْ بِالنَّائِمَةِ وَ لَا بِالْمُنْتَبِهَةِ إِذْ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَرَعَ الْبَابَ فَنَادَيْتُ مَنْ هَذَا الَّذِي يَقْرَعُ حَلْقَةً لَا يَقْرَعُهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ ص قَالَتْ خَدِيجَةُ فَنَادَى النَّبِيُّ ص بِعُذُوبَةِ كَلَامِهِ وَ حَلَاوَةِ مَنْطِقِهِ افْتَحِي يَا خَدِيجَةُ فَإِنِّي مُحَمَّدٌ قَالَتْ خَدِيجَةُ فَقُمْتُ فَرِحَةً مُسْتَبْشِرَةً بِالنَّبِيِّ ص وَ فَتَحْتُ الْبَابَ وَ دَخَلَ النَّبِيُّ الْمَنْزِلَ وَ كَانَ ص إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ دَعَا بِالْإِنَاءِ فَتَطَهَّرَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ يُوجِزُ فِيهِمَا ثُمَّ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يَدْعُ بِالْإِنَاءِ وَ لَمْ يَتَأَهَّبْ بِالصَّلَاةِ غَيْرَ أَنَّهُ أَخَذَ بِعَضُدِي وَ أَقْعَدَنِي عَلَى فِرَاشِهِ وَ دَاعَبَنِي وَ مَازَحَنِي وَ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مَا يَكُونُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ بَعْلِهَا فَلَا وَ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ وَ أَنْبَعَ الْمَاءَ مَا تَبَاعَدَ عَنِّي النَّبِيُّ ص حَتَّى حَسِسْتُ بِثِقْلِ فَاطِمَةَ فِي بَطْنِي

بحارالأنوار ۱۶ ۷۸ باب ۵- تزوجه ص بخدیجة رضی الله عنها

العددالقویة ۲۱۹ نبذة من أحوال الصدیقة الطاهرة ع و ک

کشف‌الغمة ۱ ۵۴۲ ذکر إمامته و بیعته ع . . . . . ص : ۵۳۱

۸فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَدْوَ خَلْقِنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُوراً ثُمَّ تَكَلَّمَ كَلِمَةً ثَانِيَةً فَكَانَتْ رُوحاً فَمَزَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ اعْتَدَلَا فَخَلَقَنِي وَ عَلِيّاً مِنْهُمَا ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِي نُورَ الْعَرْشِ فَأَنَا أَجَلُّ مِنَ الْعَرْشِ

بحار الأنوار ۴۳ ۱۷ باب ۲- أسمائها و بعض فضائلها ع . . . .

إرشاد القلوب ۲ ۴۰۳ باب فیه بعض قضایاه ع فی الحد و فی

۹الرحمن / ۱۹ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ

۱۰

] معانی الأخبار [ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ ع قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَيْسَتْ هِيَ إِنْسِيَّةً فَقَالَ فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ

بحارالأنوار ۴۳ ۴ باب ۱- ولادتها و حلیتها و شمائلها ص

معانی‌الأخبار ۳۹۶ باب نوادر المعانی . . . . . ص : ۳۷۹

۱۱

] تفسير فرات بن إبراهيم [بِإِسْنَادِهِ عَنْ حُذَيْفَةَ الْيَمَانِيِّ قَالَ دَخَلَتْ عَائِشَةُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ هُوَ يُقَبِّلُ فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تُقَبِّلُهَا وَ هِيَ ذَاتُ بَعْلٍ فَقَالَ لَهَا وَ سَاقَ حَدِيثَ الْمِعْرَاجِ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ جَبْرَئِيلُ ع بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ وَ أَنَا مَسْرُورٌ فَإِذَا أَنَا بِشَجَرَةٍ مِنْ نُورٍ مُكَلَّلَةٍ بِالنُّورِ فِي أَصْلِهَا مَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا بِتُفَّاحٍ لَمْ أَرَ تُفَّاحاً هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ فَأَخَذْتُ وَاحِدَةً فَفَلَقْتُهَا فَخَرَجَتْ عَلَيَّ مِنْهَا حَوْرَاءُ كَانَ أَشْفَارُهَا مَقَادِيمُ أَجْنِحَةِ النُّسُورِ فَقُلْتُ لِمَنْ أَنْتِ فَبَكَتْ وَ قَالَتْ لِابْنِكَ الْمَقْتُولِ ظُلْماً الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا بِرُطَبٍ أَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَأَخَذْتُ رُطَبَةً فَأَكَلْتُهَا وَ أَنَا أَشْتَهِيهَا فَتَحَوَّلَتِ الرُّطَبَةُ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَإِذَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ (س)

بحار الأنوار ۸ ۱۹۰ باب ۲۳- الجنة و نعيمها رزقنا الله و

بحار الأنوار ۳۷ ۸۱ باب ۵۰- مناقب أصحاب الكساء و فضلهم

بحار الأنوار ۴۳ ۴۲ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

تفسيرفرات ۷۵ ۵۳- و من السورة التي تذكر فيها البق

كشف‌الغمة ۱ ۴۵۹ فاطمة ع . . . . . ص : ۴۴۹

المناقب ۳ ۳۳۴ فصل في حب النبي إياها . . . . . ص ۳۱

تا کی می خواهیم بگوییم

فاطمه خانمی است که خوب همسر داری می کرد و فاطمه خانمی است که خوب فرزند داری می کرد و خوب خانه داری می کرد ؟ ! همین حالا هم خیلی از خانمهای ما این اوصاف را دارند

. . . هرکسی نمی تواند حمل کند

همانگونه که مظاهر فحشا فساد زیاد شده است در میکده هم باز شده است و معارف اهل بیت همم راحت گفته می شود و هر کسی معارف عشقی را نمی تواند هضم کند زیرا این معارف سنگین است و حمل ولایت مشکل است . إن أ مرنا صعب مستصعب ۱ . فاطمه ام الأئمه و الأبرار است . إنها ليست كنساء الأدميين

اسرار ماههای حرام

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ ۲

تعداد ماههای سال دوازده است و از میان دوازده ماه سال چهار ماه حرام داریم , روایت داریم دوازده ماه یعنی دوازده امام و چهار ماه حرام منظور چهار علی است که در میان دوازده امام چهار امام نامشان علی می باشد , ۳ علی اول , علی ابن الحسین و علی ابن موسی الرضا و علی ابن محمد الهادی

میان دوازده امام چهار امام هم شاخص فاطمی دارند که سِر آن در معنای کوثر است تنها حرفی که در نام کوثر نقاط درآن به ظهور رسیده است حرف "ث" است که چهار امام از دوازده امام حرف ث در نامشان متجلی شده است , امام ثانی , امام حسن مجتبی امام ثالث , امام حسین که دو حرف ث در نامش ظاهر شده هم اول و هم آخر که می شود میکده حسین امام ثامن , علی ابن موسی الرضا و امام ثانی عشر , که در این جا بقیه الله خیر لکم معنا می یابد که مهدی مادری است و شاخصه فاطمی دارد

ساغر هشتم چو گرفتم به دست از می توحید شدم مست مست

اشتراک حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت صدیقه

ما همه طفیلی وجود اربابمان علی ابن موسـی الرضا هستیم و خاک پای کبوترهای در خانه اش می باشـیم , حضـرت علی ابن موسی الرضا با خانمـان چند اشتراک دارند که

پیامبر در مورد علی ابن موسی الرضا فرمودند : ستدفن بضعه منی بخراسان . ۴

و در مورد حضرت خانم هم فرمودند : فاطمه بضعه منی . ۵

سلطان آل رسول

در میـان اهل بیت حضـرت علی ابن موسـی الرضا یک خصـلتی دارد وآن این است که چهارامامی که شاخصه علوی دارنـد و چهار امـامی که شـاخصه فاطمی دارنـد در امام رضا مشترک است او هم حرف ث کوثر فاطمی را دارد و هم نامش علی است برای همین در میان اهل بیت او فقط سلطان است , السلطان ابا الحسن علی ابن موسی الرضا , ظهور فاطمه و علی در امام رضا است

قله قاف ولایت

عدد ابجد سلطان ۱۸۱ است که برابر است با عدد ابجد قاف که ۱۸۱ است یعنی قله قاف ولایت علی ابن موسی الرضا است . ۶
برای همین است که می گویند اگر امام رضا را قبول داشته باشیم همه اهل بیت را قبول داریم و می گویند زیارت امام رضا افضل زیارات است حتی از زیارت حضرت ابا عبد الله هم افضل است . ۷

شمس عصمت و شمس الشموس

اشتراک دیگر خانم صـدیقه کبری با علی ابن موسـی الرضا این است که امیر عالم در خطبه طارق ۸ فرمودند : فهم الکواکب العلویه و الانوار العلویه المشرقه من شمس العصمه الفاطمیه

ائمه دوازده گانه انوار حیدری و علوی هستند و منبعشان شمس عصمت فاطمی است و مرکز مشکاتشان فاطمه است

و در اوصـاف علی ابن موسـی الرضـا می گوییم : السـلام علیک یا شـمس الشـموس و انیس النفوس یا ابا الحسن یا علی ابن موسـی الرضا المرتضی ۹ حضـرت خانم شـمس عصـمت است که انوار علوی از آن ساطع می شود وعلی ابن موسی الرضا شمس الشموس است

طوس ، طور سینا

طور سینا می شود طوس که هر کس می خواهد موسایی شود باید به طوس برود تا نور خدا را ببیند

مسانید روایات

۱وَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَالِطُوا النَّاسَ بِمَا یَعْرِفُونَ وَ دَعُوهُمْ مِمَّا یُنْکِرُونَ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَی أَنْفُسِکُمْ وَ عَلَیْنَا إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ

مستدرک . . . ۱۲ ۲۹۶ ۲۳- باب تحریم إذاعة الحق مع الخوف ب

بحارالأنوار ۲ ۷۱ باب ۱۳- النهی عن کتمان العلم و الخی
بحارالأنوار ۲ ۱۸۳ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۲ ۱۸۴ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۲ ۱۹۱ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۲ ۱۹۵ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۲ ۱۹۶ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۲ ۱۹۶ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۲ ۱۹۷ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
بحارالأنوار ۱۰ ۱۰۲ باب ۷- ما علمه صلوات الله علیه من أ
بحارالأنوار ۲۵ ۳۴۷ فذلکة . . . . . ص : ۳۴۶
بحارالأنوار ۲۶ ۲۷۳ باب ۶- تفضیلهم ع علی الأنبیاء و علی
بحارالأنوار ۵۳ ۶۸ باب ۲۹- الرجعة . . . . . ص : ۳۹
بحارالأنوار ۵۳ ۸۱ باب ۲۹- الرجعة . . . . . ص : ۳۹
بحارالأنوار ۶۴ ۲۴۹ باب ۱۲- شدة ابتلاء المؤمن و علته و
بصائرالدرجات ۲۶ ۱۲- باب فی أئمة آل محمد ص أن أمرهم
بصائرالدرجات ۲۶ ۱۲- باب فی أئمة آل محمد ص أن أمرهم
بصائرالدرجات ۲۶ تتمة باب أن أمرهم صعب مستصعب . . . . .
بصائرالدرجات ۲۷ تتمة باب أن أمرهم صعب مستصعب . . . . .
بصائرالدرجات ۲۸ تتمة باب أن أمرهم صعب مستصعب . . . . .
تفسیرفرات ۴۲۷ و من سورة الحجرات . . . . . ص : ۴۲۵
الخرائج ۲ ۷۹۳ الباب السادس عشر فی نوادر المعجزات
الخصال ۲ ۶۲۴ علم أمیر المؤمنین ع أصحابه فی مجلس
شرح‌نهج‌البلاغة ۶ ۱۲۸ ۷۰- و من کلام له ع فی ذم أهل العراق
شرح‌نهج‌البلاغة ۱۳ ۱۰۵ ۲۳۵- و من خطبة له ع . . . . . ص : ۱۰۱
غررالحکم ۱۱۵ فی فضائلهم . . . . . ص : ۱۱۵
کتاب‌سلیم . . . ۵۶۱ المقدمة . . . . . ص : ۵۵۵
معانی‌الأخبار ۴۰۷ باب نوادر المعانی . . . . . ص : ۳۷۹

۲]التوبة / ۳۶ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها . . . اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقین

۳] الغیبة للشیخ الطوسی [وَ رَوَی جَابِرٌ الْجُعْفِیُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ تَأْوِیلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ قَالَ فَتَنَفَّسَ سَیِّدِیَ الصُّعَدَاءَ ثُمَّ قَالَ یَا جَابِرُ أَمَّا السَّنَةُ فَهِیَ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ ص وَ شُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فَهُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَیَّ وَ إِلَی ابْنِی جَعْفَرٍ وَ ابْنِهِ مُوسَی وَ ابْنِهِ عَلِیٍّ وَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ ابْنِهِ عَلِیٍّ وَ إِلَی ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ إِلَی ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِی الْمَهْدِیِّ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً حُجَجُ اللَّهِ فِی خَلْقِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَی وَحْیِهِ وَ عِلْمِهِ وَ الْأَرْبَعَةُ الْحُرُمُ الَّذِینَ هُمُ الدِّینُ الْقَیِّمُ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ یَخْرُجُونَ بِاسْمٍ وَاحِدٍ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ أَبِی عَلِیُّ بْنُ

الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَالْإِقْرَارُ بِهَؤُلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ أَيْ قُولُوا بِهِمْ جَمِيعاً تَهْتَدُوا

بحارالأنوار ۲۴ ۲۴۰ باب ۶۰- تأويل الأيام و الشهور بالأئ

بحارالأنوار ۲۴ ۲۴۲ باب ۶۰- تأويل الأيام و الشهور بالأئ

بحارالأنوار ۲۴ ۲۴۳ باب ۶۰- تأويل الأيام و الشهور بالأئ

بحارالأنوار ۳۶ ۳۹۳ باب ۴۵- نصوص الباقر صلوات الله عليه

بحارالأنوار ۳۶ ۴۰۰ باب ۴۶- ما ورد من النصوص عن الصادق

بحارالأنوار ۴۷ ۱۴۱ باب ۵- معجزاته و استجابة دعواته و م

بحارالأنوار ۵۱ ۱۴۰ باب ۵- ما روى عن الباقر صلوات الله

تأويل‌الآيات ۲۰۹ سورة براءة و ما فيها من الآيات في ا

تأويل‌الآيات ۲۰۹ سورة براءة و ما فيها من الآيات في ا

غيبةالطوسي ۱۴۹ و أخبار المعمرين من العرب و العجم م

غيبةالنعماني ۸۶ ۴- باب ما روى في أن الأئمة اثنا عشر

غيبةالنعماني ۸۷ ۴- باب ما روى في أن الأئمة اثنا عشر

المناقب ۱ ۲۸۴ فصل في الآيات المنزلة فيهم ع . . . . .

المناقب ۱ ۳۰۷ فصل في النكت و الإشارات . . . . .

۴وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّي بِخُرَاسَانَ مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَّسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَرْبَهُ وَ لَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ

الفقيه ۲ ۵۸۳ باب ثواب زيارة النبي و الأئمة صلوات

وسائل‌الشيعة ۱۴ ۵۵۳ ۸۲- باب استحباب زيارة قبر الرضا ع

وسائل‌الشيعة ۱۴ ۵۵۵ ۸۲- باب استحباب زيارة قبر الرضا ع

بحارالأنوار ۹۹ ۳۳ باب ۴- فضل زيارة إمام الإنس و الجن

الأمالي‌للصدوق ۱۱۹ المجلس الخامس و العشرون . . . . . ص

جامع‌الأخبار ۲۹ الفصل الرابع عشر في زيارة علي بن مو

روضةالواعظين ۱ ۲۳۴ فصل في ذكر وفاته ع . . . . . ص : ۲۲۹

۵وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ

بحارالأنوار ۲۹ ۳۳۷ الأولى . . . . . ص : ۳۳۵

بحارالأنوار ۳۰ ۳۴۷ [۲۰] باب . . . . . ص : ۱۴۵

بحارالأنوار ۳۰ ۳۵۳ [۲۰] باب . . . . . ص : ۱۴۵

بحارالأنوار ۳۷ ۶۶ باب ۵۰- مناقب أصحاب الكساء و فضلهم

بحارالأنوار ۴۳ ۳۹ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحارالأنوار ۴۳ ۵۴ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحارالأنوار ۴۳ ۷۶ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحارالأنوار ۴۳ ۸۰ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحارالأنوار ۴۳ ۱۷۰ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكائ

بحارالأنوار ۴۳ ۱۹۹ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكائ

بحارالأنوار ۴۳ ۲۰۱ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكائ

بحارالأنوار ۴۳ ۲۰۳ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكائ

بحارالأنوار ۶۷ ۲ باب ۳۹- العدالة و الخصال التي من كا

إرشادالقلوب ۲ ۲۳۱ الجزء الثاني في فضائل و مناقب أمير

الأماليللصدوق ۱۰۲ المجلس الثاني و العشرون . . . . . ص

شرح‌نهج‌البلاغة ۱۶ ۲۷۳ الفصل الثالث في أن فدك هل صح كونها

الصراط المستقيم ۱ ۱۷۰ الفصل الخامس . . . . . ص : ۱۷۰

الصراط المستقيم ۲ ۱۱۸ ۳- فصل . . . . . ص : ۱۱۲

الصراط المستقيم ۳ ۱۲ النوع الثاني في عمر . . . . . ص : ۳

علل‌الشرائع ۱ ۱۸۵ ۱۴۹- باب العلة التي من أجلها دفنت ف

كتاب‌سليم . . . ۸۶۸ الحديث الثامن و الأربعون . . . . . ص

كشف‌الغمة ۱ ۴۶۶ فاطمة ع . . . . . ص : ۴۴۹

كفاية‌الأثر ۶۲ باب ما جاء عن جابر بن عبد الله الأن

المناقب ۳ ۳۳۲ فصل في حب النبي إياها . . . . . ص : ۳۱

۶أمالي الطوسي و القمي و مسند أبي الفتح الحفار و ابن شبل الوكيل روى علي بن بلال عن الرضا ع عن آبائه ع عن النبي عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل ع عن اللوح عن القلم قال يقول الله تعالى ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي قال الرضا بشروطها و أنا من شروطها

المناقب ۳ ۱۰۱ فصل في أنه الرضوان و الإحسان و الجن

۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَكِّيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ الْمَازِنِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ كَسَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ حَجَّةً قَالَ نَعَمْ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ رُبَّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ مَنْ زَارَهُ وَ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ

الكافي ۴ ۵۸۵ باب فضل زيارة أبي الحسن الرضا ع . . .

التهذيب ۶ ۸۴ ۳۴- باب فضل زيارته ع . . . . . ص : ۸۴

وسائل‌الشيعة ۱۴ ۵۶۴ ۸۶- باب استحباب اختيار زيارة الرضا

وسائل‌الشيعة ۱۴ ۵۶۵ ۸۷- باب استحباب اختيار زيارة الرضا

مستدرک . . . ۱۰ ۳۵۷ ۶۶- باب استحباب اختيار زيارة الرضا

بحارالأنوار ۹۹ ۳۵ باب ۴- فضل زيارة إمام الإنس و الجن

بحارالأنوار ۹۹ ۴۱ باب ۴- فضل زيارة إمام الإنس و الجن

الأماليللصدوق ۱۲۰ المجلس الخامس و العشرون . . . . . ص

جامع‌الأخبار ۳۰ الفصل الرابع عشر في زيارة علي بن مو

روضة‌الواعظين ۱ ۲۳۴ فصل في ذكر وفاته ع . . . . . ص : ۲۲۹

عيون‌أخبار ۲ ۲۵۹ ۶۶- باب في ذكر ثواب زيارة الإمام عل

کامل‌الزیارات ۳۰۷ الباب الحادی و المائة ثواب زیارة أب

۸فَهُمُ الْكَوَاكِبُ الْعُلْوِيَّةُ وَ الْأَنْوَارُ الْعَلَوِيَّةُ الْمُشْرِقَةُ مِنْ شَمْسِ الْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ فِی سَمَاءِ الْعَظَمَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَ الْأَغْصَانُ النَّبَوِيَّةُ النَّابِتَةُ فِی دَوْحَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَ الْأَسْرَارُ الْإِلَهِيَّةُ الْمُودَعَةُ فِی الْهَيَاكِلِ الْبَشَرِيَّةِ وَ الذُّرِّيَّةُ الزَّكِيَّةُ وَ الْعِتْرَةُ الْهَاشِمِيَّةُ الْهَادِيَةُ الْمَهْدِيَّةُ

بحارالأنوار ۲۵ ۱۷۴ باب ۴- جامع فی صفات الإمام و شرائط

۹اللهم و صل علی الإمام المعصوم و السید المظلوم و الشهید المسموم و البدر بین النجوم شمس الشموس و أنیس النفوس المدفون بأرض طوس الرضا المرتضی و السیف المنتضی العادل فی القضاء الإمام أبی الحسن الثانی علی بن موسی الرضا

صباح‌الکفعمی ۷۱۹ خطبة العیدین . . . . . ص : ۷۱۱

الگوی مهدی (عج) فاطمه است

بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین

حضرت بقیه الله امام ثانی عشر است و آخرین امامی است که در آ ن تجلی فاطمه صورت گرفته است

نقل است که حضرت بقیه الله در توقیعشان فرمودند : و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه ۱

و در قرآن آمده است : لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه ۲

الگوی همه عالم محمد است و الگوی مهدی, فاطمه است و می فرماید در دختر (فی ابنه رسول الله) رسول خدا برای من اسوه ای نیکو است

فاطمه حجت خدا بر اهل بیت

همان گونه که حضرت عسگری فرمودند : نحن حجه الله علی العباد و امنا فاطمه حجه الله علینا , ما حجت خدا بر مردمیم و فاطمه حجت خدا بر ما اهل بیت است . فاطمه لیست کنساء الأدمیین

خیر العمل بر فاطمه

ملعون ولد الزنای ثانی در یکی از بدعت های خود حی علی خیر العمل را از اذان برداشت و به جای آن گذاشت , الصلاه خیر من النوم , و به این علت حی علی خیر العمل را برداشت که در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع در تفسیر آن آمده : أتدری ما تفسیر حی علی خیر العمل ؟ دعاک الی بر فاطمه و ولدها ۳ , بهترین عمل محبت به فاطمه و فرزندان او است

حی علی خیر العمل مقدمه نماز است یعنی به امید برّ فاطمه ۴ وارد نماز یعنی معراج می شویم , یعنی با برّ فاطمه به معراج می رویم

فاطمه کجا در نماز آمده است ؟

حضرت مولا در خطبه نورانیت ۵ فرمودند : اولنا محمد (محمد بن عبدالله) اوسطنا محمد (محمد بن علی) آخرنا محمد (محمد بن الحسن المهدی) و کلنا محمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی چه ؟

در اللهم صل علی محمد همه اهل بیت گفته می شوند زیرا خودشان فرمودند کلنا محمد . و آل محمد کوثر فاطمه هستند و هر کس از کوثر فاطمه زائیده شده باشد و محب فاطمه است شامل صلوات نماز ما می شود و این بطن صلوات است نه ظاهر آن

مناع للخیر کیست ؟

در قرآن دو جـا لفظ منّاع للخیر آمـده است یکی سوره قلم و یکی سوره قاف , یعنی منع کننـده خیر که بر وزن فعّال است یعنی شـر مطلق در عالم الست معرفی شده است و قضایای در و دیوار و کوچه همه و همه ظهور آن اتفاقات الست است

افضل از روضه عبودیتی نیست

بزرگترین معنای عبودیت در روضه محقق می شود زیرا سر عبودیت در ولایت است و ظهور ولایت در مصائب فاطمه و حسین است که میدان ولایت است ، جائی است که ولایت عرضه شد و اولین قربانی ولایت فاطمه بود

ملاک سنجش عمل ، ولایت است

نزد علامه امینی رحمه الله علیه آمدنـد و به او گفتند شـما با این کتابی که نوشـته اید حسابرسـی اعمالتان بسـیار راحت است و دیگر مشـکلی نداریـد علامه امینی گفت این حرفها چیست که می زنید؛ در روز قیامت هر کسـی کاری که در راه ولایت کرده است باید عرضه کند؛ وقتی فاطمه اولین شـهید ولایت است و وقتی در میدان می گوید برای ولایت سینه ام را دادم ، صورتم را دادم و محسنم را دادم من دیگر حرفی برای گفتن ندارم

آنگـاه که خـانم وارد صـحرای محشـر می شود و جـاءَ رَبّک وَ المَلِک صَـفاً صَـفا ۶ نـدا می آیـد غضّوا ابصارکم ۷ , ای نامحرمـان چشمانتان را فرو خوابانید ناموس الهی وارد صحرای محشر می شود

...در راه ولایت خاک شو تا

اگر در راه ولاـیت خـاک شـدی و هیـچ بـودن خودت را فهمیـدی آنگـاه علی برایت ابوتراب می شود . علاـمه طباطبـائی (ره) می فرماید

من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا بود

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت

از سمک تا به سمایش کشش لیلا بود

محسن فاطمه کیست ؟

فـاطمه در حسن و حسـین و محسن منتشر شـد , محسن کیست , قبر محسن کجـاست ؟ مناع للخیر که بود ؟ خـدا گفت حالا که ای فاطمه جانم محسـنت را کشـتند تا روز قیامت هر کـدام از فرزنـدانت که بیایند نامشان را محسن می گذارم , محسن یعنی کسـی که مادرش فاطمه است و در کوثر فاطمی است . محسن قبر ندارد همان طور که فاطمه قبرش معلوم نیست

مناع للخیر ، دومی ملعون است

جلد های ۲۹ , ۳۰ , ۳۱ بحار الانوار جلدهای مطاعن بحار است که در مورد اولی و دومی و سومی ملعون می باشد و در زمان علامه مجلسی این مجلدات به صورت پنهانی چاپ می شد ولی الأن به برکت انقلاب این سه جلد در حد عموم تکثیر شده است

در جلد ۳۰ بحار الانوار آمده است : المناع الثانی . . . هو معتد مریب ۸

در سوره مبارکه قلم آیه ۱۲ می خوانیم : وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَميمٍ (۱۱) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثيمٍ (۱۲) عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنيمٍ (۱۳) ۹

در اوصاف دومی ملعون است که او قسم خورنده پست است و عیب جوی خبر چین است و طغیانگر گناهکار است و کافر ولد الزنا است

فاطمه ودیعه الهی

و حال در قضایای در و دیوار ظهور خیر مطلق در مقابل شر مطلق است و این دو با هم روبرو شدند . همان خیری که ان فاطمه لیست کنساء الآدميين . إنها حوراء إنسيه . وقتی برای حمل جسم فاطمه ، پیامبر باید چهل روز روزه بگیرد ، پس لطافت را ببین . زمانیکه رحلت پیغمبرنزدیک شد . . . دست فاطمه اش را گرفت و به مدت طولانی به سینه اش چسباند و . . . سپس دست علی را گرفت و دست فاطمه اش دردست او قرار داد و فرمود : هذه وديعه الله و وديعه رسوله ۱۰ . علی جان این امانت مرا نگهدار

مسانید روایات

۱التَّوْقِيعُ الَّذِي خَرَجَ فِيمَنِ ارْتَابَ فِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ج ، [الإحتجاج عَنِ الشَّيْخِ الْمُوَثَّقِ أَبِي عُمَرَ الْعَامِرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ تَشَاجَرَ ابْنُ أَبِي غَانِمٍ الْقَزْوِينِيُّ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشِّيعَةِ فِي الْخَلَفِ فَذَكَرَ ابْنُ أَبِي غَانِمٍ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ (ع) مَضَى وَ لَا خَلَفَ لَهُ ثُمَّ إِنَّهُمْ كَتَبُوا فِي ذَلِكَ كِتَاباً وَ أَنْفَذُوهُ إِلَى النَّاحِيَةِ وَ أَعْلَمُوا بِمَا تَشَاجَرُوا فِيهِ فَوَرَدَ جَوَابُ كِتَابِهِمْ بِخَطِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ وَهَبَ لَنَا وَ لَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَ . . . مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ الظَّالِمِ الْغَاصِبِ وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ وَ سَيُرَدَّى الْجَاهِلُ رِدَاءَ عَمَلِهِ وَ سَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَ الْأَسْوَاءِ وَ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ فَإِنَّهُ وَلِيُّ ذَلِكَ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَ كَانَ لَنَا وَ لَكُمْ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً

بحارالأنوار ۵۳ ۱۷۸ باب ۳۱- ما خرج من توقيعاته ع . . . . .

الاحتجاج ۲ ۴۶۶ احتجاج الحجة القائم المنتظر المهدی

غيبةالطوسی ۲۸۵ ۴- فصل . . . . . ص : ۲۸۱

منتخب‌الأنوار ۱۱۸ الفصل التاسع فی ذکر توقيعاته علی يد

۲الأحزاب / ۲۱ لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرا

۳- مَعَانِي الْأَخْبَارِ ، وَ الْعِلَلُ ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عِيسَى بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ أَ تَدْرِي مَا تَفْسِيرُ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ دَعَاكَ إِلَى الْبِرِّ أَ تَدْرِي بِرَّ مَنْ قُلْتُ لَا قَالَ دَعَاكَ إِلَى بِرِّ فَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا

بحارالأنوار ۸۱ ۱۴۱ باب ۱۳- الأذان و الإقامة و فضلهما و

علل‌الشرائع ۲ ۳۶۸ ۸۹- باب نوادر علل الصلاة . . . . . ص

معانی‌الأخبار ۴۲ باب معنی حروف الأذان و الإقامة . . .

۴] المناقب لابن شهرآشوب [سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ مَعْنَى حَيَّ عَلَى خَيْرِالْعَمَلِ فَقَالَ خَيْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ الْوَلَايَةُ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ خَيْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا

مستدرك . . . ۴ ۷۰ ۳۷- باب نوادر ما يتعلق بأبواب الأذا

بحارالأنوار ۴۳ ۴۴ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحارالأنوار ۸۱ ۱۳۴ باب ۱۳- الأذان و الإقامة و فضلهما و

التوحید ۲۴۱ ۳۴- باب تفسیر حروف الأذان و الإقامة

فلاح‌السائل ۱۴۸ الفصل الثامن عشر فیما نذکره من صفة

معانی‌الأخبار ۴۱ باب معنی حروف الأذان و الإقامة . . . .

المناقب ۳ ۳۲۶ فصل فی منزلتها عند الله تعالی . . . . .

۵يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ ع أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَوْلَادِي ع يَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَ أَرَادُوا لِأَنَّا كُلَّنَا وَاحِدٌ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ

بحارالأنوار ۲۵ ۳۶۳ باب ۱۲- أنه جری لهم من الفضل و الطا

بحارالأنوار ۲۶ ۳ باب ۱۴- نادر فی معرفتهم صلوات الله

بحارالأنوار ۲۶ ۵ باب ۱۴- نادر فی معرفتهم صلوات الله

بحارالأنوار ۲۶ ۱۶ باب ۱۴- نادر فی معرفتهم صلوات الله

بحارالأنوار ۳۶ ۳۹۹ باب ۴۶- ما ورد من النصوص عن الصادق

غیبةالنعمانی ۸۵ ۴- باب ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر

۶الفجر / ۲۲ وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

۷] تفسیر فرات بن إبراهيم [عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ مُعَنْعَناً عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَى قَصْرِهَا فَتَأْتِي فَاطِمَةُ ع ابْنَتِي عَلَيْهَا رَيْطَتَانِ خَضْرَاوَانِ حَوَالَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتِ الْحَسَنَ قَائِماً وَ الْحُسَيْنَ نَائِماً مَقْطُوعَ الرَّأْس

بحارالأنوار ۴۳ ۲۲۴ باب ۸- تظلمها صلوات الله علیها فی ا

بحارالأنوار ۴۳ ۲۲۵ باب ۸- تظلمها صلوات الله علیها فی ا

بحارالأنوار ۶۵ ۵۹ باب ۱۵- فضائل الشیعة . . . . . ص : ۱

إرشادالقلوب ۲ ۲۳۲ الجزء الثانی فی فضائل و مناقب أمیر

الأمالی‌للصدوق ۱۷ المجلس الخامس . . . . . ص : ۱۶

الأمالی‌للمفید ۱۳۰ المجلس الخامس عشر مجلس یوم السبت ال

بشارةالمصطفی ۱۸ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی . . . . .

تأویل‌الآیات ۴۷۲ سورة الملائکة و ما فیها من الآیات ف

تأویل‌الآیات ۵۹۹ سورة الطور و ما فیها من الآیات فی ا

تفسیرالإمام ۴۳۲ [ما کان مثل آیة إبراهیم ع . . . . . ص

تفسیرفرات ۲۶۹ و من سورة الأنبیاء . . . . . ص : ۲۶۳

تفسیرفرات ۴۳۷ و من سورة ق . . . . . ص : ۴۳۵

ثواب‌الأعمال ۲۱۹ عقاب من قتل الحسین ع . . . . . ص : ۲۱۶

دلائل‌الإمامة ۵۰ أخبار فی مناقبها ع . . . . . ص : ۴۸

روضةالواعظين ۱ ۱۴۸ مجلس فى ذكر مناقب فاطمة ع . . . . . ص

شرح‌نهج‌البلاغة ۹ ۱۹۳ فصل فى ترجمة عائشة و ذكر طرف من أخب

صحيفةالرضا ۶۳ متن الصحيفة . . . . . ص : ۳۹

الصراط المستقيم ۱ ۱۷۱ الفصل الخامس . . . . . ص : ۱۷۰

عيون‌أخبار ۲ ۳۲ ۳۱- باب فيما جاء عن الرضا ع من الأخ

الفضائل ۱۰ المقدمة . . . . . ص : ۱

كشف‌الغمة ۱ ۴۵۰ فاطمة ع . . . . . ص : ۴۴۹

كشف‌الغمة ۱ ۴۵۷ فاطمة ع . . . . . ص : ۴۴۹

كشف‌الغمة ۱ ۵۰۶ ذكر وفاتها و ما قبل ذلك من ذكر مرضه

المناقب ۳ ۳۲۶ فصل فى منزلتها عند الله تعالى . .

۸مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ ، قَالَ الْمَنَّاعُ الثَّانِي ، وَ الْخَيْرُ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حُقُوقُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام . وَ لَمَّا كَتَبَ الْأَوَّلُ كِتَابَ فَدَكَ بِرَدِّهَا عَلَى فَاطِمَةَ مَنَعَهُ الثَّانِي ، فَهُوَ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ

بحارالأنوار ۲۹ ۱۱۳ ۱۱- باب نزول الآيات فى أمر فدك و قص

بحارالأنوار ۳۰ ۱۵۸ [۲۰] باب . . . . . ص : ۱۴۵

تفسيرالقمى ۲ ۳۲۶ درجة النبى ص و على ع فى المحشر

۹وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ . قَالَ الحَلَّافُ الثَّانِي ، حَلَفَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ لَا يَنْكُثُ عَهْداً . هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ قَالَ كَانَ يَنِمُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَهْمِزُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ . قَوْلُهُ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ قَالَ الْخَيْرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . مُعْتَدٍ . . أَيْ قَالَ ، اعْتَدَى عَلَيْهِ . قَوْلُهُ عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ قَالَ الْعُتُلُّ عَظِيمُ الْكُفْرِ ، وَ الزَّنِيمُ الدَّعِي

بحارالأنوار ۳۰ ۱۶۵ [۲۰] باب . . . . . ص : ۱۴۵

بحارالأنوار ۳۰ ۲۵۸ [۲۰] باب . . . . . ص : ۱۴۵

تأويل‌الآيات ۶۸۶ سورة ن و ما فيها من الآيات فى الأئمة الهداة . . . . ص : ۶۸۵

تأويل‌الآيات ۶۸۷ سورة ن و ما فيها من الآيات فى الأئمة الهداة . . . . ص : ۶۸۵

تفسيرالقمى ۲ ۳۸۰ ۶۸- سورة القلم مكية آياتها اثنتان و خمسون ۵۲ . . . . .

۱۰

- وَ بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عِيسَى الضَّرِيرِ عَنِ الْكَاظِمِ ع قَالَ قُلْتُ لِأَبِي فَمَا كَانَ بَعْدَ خُرُوجِ الْمَلَائِكَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَقَالَ ثُمَّ دَعَا عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع وَ قَالَ لِمَنْ فِي بَيْتِهِ اخْرُجُوا عَنِّي وَ قَالَ لِأُمِّ سَلَمَةَ كُونِي عَلَى الْبَابِ فَلَا يَقْرَبْهُ أَحَدٌ فَفَعَلَتْ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ادْنُ مِنِّي فَدَنَا مِنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِ فَاطِمَةَ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ طَوِيلًا وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بِيَدِهِ الْأُخْرَى فَلَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْكَلَامَ غَلَبَتْهُ عَبْرَتُهُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْكَلَامِ فَبَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيداً وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع لِبُكَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص . . . وَ أَكَبَّتْ عَلَى وَجْهِهِ فَقَبَّلَتْهُ وَ أَكَبَّ عَلَيْهِ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ص إِلَيْهِمْ وَ يَدُهَا فِي يَدِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذِهِ وَدِيعَةُ اللَّهِ وَ وَدِيعَةُ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ عِنْدَكَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِي فِيهَا وَ إِنَّكَ لَفَاعِلُهُ يَا عَلِيُّ هَذِهِ وَ اللَّهِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ هَذِهِ وَ اللَّهِ مَرْيَمُ الْكُبْرَى أَمَا وَ اللَّهِ مَا بَلَغَتْ نَفْسِي هَذَا الْمَوْضِعَ حَتَّى سَأَلْتُ اللَّهَ لَهَا وَ لَكُمْ فَأَعْطَانِي مَا سَأَلْتُهُ

بحارالأنوار ۲۲ ۴۸۴ باب ۱- وصيته ص عند قرب وفاته و فيه

الصراط المستقيم ۲ ۹۲ ۱۷- فصل . . . . . ص : ۸۸

كرامات الفاطمیهٔ(معجزات فاطمه زهرا(س) بعدازشهادت بضمیمه سوگنامه فاطمه زهرا (س))

نویسنده:علی میرخلف زاده

مقدمه

اشاره

شكر و سپاس ، سزای پروردگـاری است كه مـا را با مصابیـح هـدایت ارشاد فرمود ، و از اشـعه انوار اولیای الهی ، قلوب ما را منوّر گردانید ، و پیوسته بیان و حالات و حركات و وجنات ما را از خدمت به قرآن و عترت و اهل بیت رسول اللّه (ص) قرار داد .
و درود و سـلام بی حد بر پیامبر گرامیش محمد مصـطفی (ص) و اهل بیت اطهارش ، علی الخصوص بر دختر پهلو شكسـته اش كه در مصیبت و غم و اندوهش جگر عالمی را داغدار و جگر سوز و عزادار كرده و تا به حال كسی نتوانسته اندكی از غم و مصیبتهای وارده بر آن جگر گوشه رسول اللّه (ص) را درك و از اعماق جگر بسوزد و فریاد زند . . . ؟ !
تا به حال هیچ هنرمند عارفی نتوانسته اندكی از اندوه و غم جگر سوز علی (ع) را در مواجهه با بی بی فاطمه (سلام اللّه علیها) میان در و دیوار ، و گاهِ شستن صورت نیلی ، و بازوی كبود شده ، مرثیه بسُراید .
تـا به حـال هیـچ نویسـنده چیره دستی توان آن را نداشـته كه مصـائب و یك آه علی (ع) را در مصـیبت و عزاداری زهرا (سـلام اللّه علیها) روی صـفحات ترسیم نماید . و هر نویسنده تلاشگر و محقق فرزانه ای كه قلم به دست گرفته ، در محدوده معلومات و قدرت علمی خود به نگـارش حوادث وارده بعـد از رسول اللّه (ص) پرداخته و برجسـته ترین تـابلو و زیباترین سـر لوحه اثر خود را ترسـیم نموده ، و كتاب خود را با یك دنیا عذر و تقصیر به پیشگاه این بانوی نمونه اسلام تقدیم نموده است .
تعـداد آثار ارزشـمندی كه محققان بزرگ و مؤ لفان سترگ در پیرامون زنـدگی و اخلاق آن مظلومه پهلو شكسـته سـیلی خورده به رشـته تحریر در آورده انـد ، بیرون از شـمار است . و نـام آنهـا در این صـفحات نمی گنجـد ، و برخی از این محققـان به همه ابعـاد زندگی این بازوی كبود شده تاریخ اشاره كرده اند . این حقیر سـر تا پا تقصیر هم یكسری داستانهای واقعی افرادی كه به آن بی بی در سـختیها و بیماری های صـعب العلاج و مشـكلات ، متوسل و متمسّك شـده انـد و نتیجه مثبت عایـدشان گردیـده ، جمع و به نام كرامـات الفاطمیـهٔ (سـلام اللّـه علیهـا) گذاشـته ام تـا دلهـای مردم بـه معرفت دختـر رسـول اللّه (ص) روشن و محكم تر گردد و در گرفتاریها متمسك به این بانوی دو سرا گردند .
در پایان از خداوند متعال خواسـتار سـلامتی و سـعادت و توفیق و پایداری و رستگاری و آخر و عاقبت بخیری دوستان و خوانندگانِ ولاـیی و خودمان را دارم و این كتاب را به پیشـگاه تنها فرزنـد بانوی نمونه اسـلام (یعنی حجّهٔ بن الحسن العسـكری روحی و ارواح العالمین له الفداء) تقدیم می نمایم ان شاء اللّه مورد قبول حق و آن بی بی و فرزند دلبندش واقع گردد . و ثواب آن را به روح برادر شهیدم شیخ احمد میر خلف زاده نثار می كنم .
شهریور هزار سیصد و هفتاد و چهار علی میر خلف زاده

(۱) نماز استغاثه به حضرت زهرا (س)

قلبم سـیاه شـده بود هرچه از آیات قرآن را می خوانـدم آرامتر می شدم . ولی خوب نمی شدم ، محبوبیتی بین مردم داشـتم ؛ زیرا به مردم تواضع می كردم كه مرا دوست بدارنـد و بیشتر احترامم كنند ، به همه سـلام می كردم ، به خاطر اینكه آنها را خجالت بدهم ، كه بعـدا آنهـا سـبقت به سـلام بگیرنـد ، اگر یكی از مریـدان دو زانو در مقابلم نمی نشـست ، در دل ناراحت می شـدم . وقتی وارد

مجلس می شدم و مردم به خاطر ورودم صلوات می فرستادند ، خوشحال می شدم .

یک روز وارد مجلسی شدم ، جمعیت چند هزار نفری که برای دیدن من جمع شده بودند همه از جا برخواستند و صلوات فرستادند و من در ضمن چند کلمه ای برای مردم حرف زدم . گفتم : برادران ! شما که این گونه به من اظهار محبّت می کنید ، شاید نفس من خوشش بیاید و حال آنکه من لیاقت این همه محبت را ندارم . اینجا معلوم بود که مردم به زبان حال و قال می گفتند: ببین چه آقای خوبی است ، چقدر شکسته نفسی می کند . خیلی خوشم آمده بود . ولی وقتی به منزل رفتم و خوب به عمق مطلب فکر کردم ، متوجه شدم که خود این شکسته نفسی من به خاطر هوای نفس بوده است .

ضمنا مطلب قابل توجّه این بود که : وقتی از پشت میز سخنرانی در آن مجلس به میان مردم آمدم ، پیر مرد دهاتی نورانی پیش من آمد و به من گفت : شما نباید آن قدر ضعیف باشید که از ابراز احساسات مردم تغییر حال پیدا کنید و نفستان خوشش بیاید و یا اگر به شما بی اعتنایی کردند ، ناراحت شوید . شرح صدر داشته باشید و به این مسایل اهمیّت ندهید .

من در آن مجلس از بس از اظهار محبّت مردم و احترامات آنان مست خوشحالی شده بودم ، نفهمیدم این پیر مرد چه می گوید . ولی وقتی در منزل فکر می کردم ، متوجّه شدم که او مرا متنبّه کرده ، و به من فهمانده است که اگر بر فرض هم من راست بگویم و از این احترامات خوشم نیاید ، تازه شرح صدر نداشته ام و ضعیف بوده ام . اینجا بود که من می خواستم منفجر شوم ، دیوانه شده بودم ، با خود می گفتم پس من کی از آن سیاهی ها ، به خصوص از جاه طلبی و ریاست طلبی نجات پیدا می کنم ؟ ! گریه زیادی کردم و سپس چون بیشتر از این نمی توانستم از وسایل عادی استفاده کنم ، دست به وسایل معنوی زدم .

ناگهان به فکرم رسید که نماز استغاثه به حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) را بخوانم و از آن مخدّره و ملکه جهان هستی ، درخواست رفع این بلا ـ و مرض روحی را بنمایم . این نماز را با همان آدابی که در باب دوّم کتاب باقیات الصالحات (در نمازهای مستحبی) مفاتیح الجنان است خواندم .

یعنی دو رکعت نماز به نیّت استغاثه به حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) خواندم . و بعد از نماز سه مرتبه اللّه اکبر گفتم ، و سپس سر به سجده گذاشتم و صد مرتبه گفتم : یا مولاتی یا فاطمهٔ اغیثینی (یعنی : ای مولای من ! ای فاطمه زهرا ! مرا از شرّ این دشمن پناه ده) بعد طرف راست صورتم را به زمین گذاشتم و همان جلمه را صد مرتبه و باز طرف چپ صورتم را به زمین گذاشتم و همان جمله را صد مرتبه گفتم و باز سر به سجده گذاشتم و همان جمله را صد مرتبه گفتم ، هنوز سر از مهر بر نداشته بودم که آثار لطف حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا امّ الائمه (سلام اللّه علیها) ظاهر شد و مرا از آن سیاهی یعنی صفت ریاست طلبی نجات داد و بعدا که به قلبم مراجعه نمودم و دهها مرتبه خود را امتحان نمودم بحمداللّه اثری از آن صفت در خود ندیدم .

لازم به تذکّر است که : بعضی از مردم گمان کرده اند شفای امراض روحی اهمیتش کمتر از شفای مرضهای جسمی است ، لذا اگر گفته شود که : فلان کور به برکت حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) شفا یافت . از نظر آنها شگفت انگیزتر از آن است که گفته شود ، فلان شخص ریاست طلب به برکت آن حضرت (سلام اللّه علیها) شفا یافت . و حال آنکه اهمیت و ارزش هر چیزی مربوط به نتیجه و فایده آن چیز است . مثلا اگر وقتی یک کور شفا پیدا می کند ، حد اکثر فایده اش این است که چند سالی بسیار محدود که می خواهد در دنیا زندگی کند ، دارای چشم می باشد ولی وقتی از دنیا رفت دیگر بین کور و بینا فرقی نمی باشد . و فایده آن بینایی همین جا تمام شده است . امّا یک شخص حسود اگر شفا پیدا کند ، از بدبختی همیشگی نجات پیدا کرده ؛ زیرا صفات روحی همانند خود روح ، همیشه با او هست برعکس صفات بدنی که مثل خود بدن برای مدّت موقّتی باقی می ماند .

بنابراین ، امراض روحی با امراض جسمی به هیچ وجه قابل مقایسه نیست ؛ زیرا زندگی دنیا در مقابل زندگی آخرت صِفر است . (۱)

مقبول حق نباشد

بی مهر او عبادت

حُبّش بود سعادت

بغضش بود شقاوت

روز جزا به دست

زهرا بود شفاعت

وارد شود به محشر

با عزّت و جلالت (۲)

(۲) کمالات واقعی

وقتی من مراحل سیر و سلوک را طی نمودم ، و صفات رذیله را از خود دور کردم ، و مراحل توبه و استقامت و صراط مستقیم و محبت و جهاد با نفس و عبودیت را پیمودم ، و بالا خره محبّت دنیا را از دل بیرون کردم ، و بلکه از دنیا کنده شدم و می توانستم در راه خدا از همه چیز بگذرم ، و از آن به بعد به وظیفه ام عمل می کردم و دیگر هیچگونه تقلّب و خیانت ، ریا و دروغ در وجودم نبود ، بخل و حسد به کلّی از دلم رفته بود ، نوع دوست بودم و هیچگاه به فکر ریا و تفاخر مردم نبودم ، بلکه خود را خادم مردم می دانستم ، حقّ می گفتم ، و حق می شنیدم ، و بالا خره خیلی از اخلاقیات و صفات بدم برطرف شده بود .

در این موقع و در این حال ، یک شب با آنکه در اتاق تاریکی نشسته بودم و با خدای خودم انسی داشتم ، اشک می ریختم ، و با او گرم راز و نیاز بودم ، ناگهان نمی دانم چه شد ، آیا در این بین به خواب رفته بودم ، یا از خود بی خود شده و یا به عالم معنویّت وارد شده بودم ، و بالا خره در آن حال دیدم اتاقم پر از نور شد ، نه آنکه فکر کنید از این نورهای مادّی مثلا مانند: چراغهای هزار شمعی و یا مثل آنکه خورشید وارد اتاق شده باشد ، نه ، نوری بود که از اینها روشنتر ، ولی لطیف . یعنی با آنکه من از تاریکی مطلق ناگهان وارد این روشنایی شدید شده بودم ، ابدا چشمم ناراحت نشد و بلکه چشمم منوّرتر شد .

و بالا خره بهتر این است که خصوصیّات بعضی از چیزها شرح داده نشود؛ چون به قلم شرحش ممکن نیست و (تا نبینی ندانی) .

بالا خره در وسط این نور شبحی که درست تشخیص نمی دادم که او کیست و او چیست ، ولی با کمال آرامش و تسلّط به نفس او را دیدم و با زبان دل (که تا اهل دل نشوی آن زبان را نمی فهمی) این گفتگوها انجام شد .

از او پرسیدم : شما که هستید ؟

فرمود: من فاطمه زهرا ، دختر رسول گرامی اسلامم .

گفتم : شما مادر من هستید ، من از فرزندان شمایم ، آیا می پسندید که من برای رسیدن به کمالات این همه رنج بکشم و از دیدگانم این همه اشک جاری گردد ؟

با همان زبان فرمود: هرکس از فرزندان ما و یا از شیعیان ما دلش را از محبت دنیا فارغ کند و ما را بشناسد و بداند ، از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود ؟ به کمالات واقعی خواهد رسید و تو درست است که محبّت دنیا را ترک کرده ای و صفات رذیله را از خود دور نموده ای ولی شرط دوّم که شناختن نور مقدس امام است هنوز انجام نداده ای قال رسول اللّه (ص): من مات و لایعرف امامه مات میتهٔ جاهلیّهٔ .

گفتم : آن هم به دست شماست ، باید آنها خودشان را به من معرّفی کنند تا آنها را بشناسم .

فرمود: به فرزندم بقیهٔ اللّه حضرت مهدی (ع) دستور می دهم تو را راهنمایی کند .

این را فرمود و دیگر آن جمال الهی و ملکوتی را در آن شب ندیدم ، ولی خوشحال بودم که به من وعده خوبی داده اند و بالا خره

با هر فشاری که بوده با هر عجز و ناله ای که بود خود را مورد لطف ملکه جهان هستی قرار داده بودم .

امّا چندین ماه در این انتظار جانم به لبم آمد ، آه که چقدر انتظار معشوق ناراحت کننده است ، نه آنکه فکر کنید می خواهم بگویم : هزار وعده خوبان یکی وفا نکرد نه ، من با این شعر مخالفم ، وعده خوبان همه اش وفا می کند ، دیر یا زودش هم به مصلحت است ، جریان من هم به مصلحتم بود ، خودم بهتر می دانم . آنچه را که از مصلحت این تاءخیر می توانم بگویم این است که من قدردان معشوق و محبوبم شدم ، وقتی به او رسیدم او را از جانم بهتر دوست داشتم و لحظه ای از او غفلت نمی کردم ، امّا اگر همان روزهای اول به من آن معارف را لطف می کردند شاید زیاد قدردان تر بودم .

به هر حال در این مدّت خیلی رنجور شدم ولی نمی خواستم چیزی بگویم که مرا مطرود کننده و یا خلاف ادب باشد . صبر می کردم ، امّا چه صبر کشنده ای ، شبها در همان ساعتی که آن نور مقدس را دیده بودم ، در همان اتاق تاریک می نشستم و همان اذکار و اوراد و تضرّع و زاری را می کردم خبری نمی شد . تا آنکه یک شب از بس گریه کرده بودم و بی حال شده بودم بی ادبانه با حضرت فاطمه اطهر (سلام اللّه علیها) گفتم : آخر چرا شما کم لطف شده اید ، به جان خوتان قسم اگر بدانم فرزندتان حضرت بقیهٔ اللّه (ارواحنا فداه) سر قلّه دماوند است ، و من با هر زحمت که شده زنده به آنجا می رسم همین الا ن حرکت می کنم و به محضرش مشرّف می شوم ودرسی که مرا به آن وعده فرموده اید از او می گیرم و بر می گردم . امّا چه کنم که جای او را نمی دانم ، من دیگر طاقت ندارم و دیگر هم عرضی ندارم . امّا او که محبوبه ام بود عزیزتر از جانم بود ، این بی ادبی مرا به حساب نیاورد و در آن شب دست مرا به دست عزیز عزیزان و سرور سروران و تنها نماینده الهی حضرت بقیهٔ اللّه (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) داد و مرا به او سپرد و رفت و من از محضر حضرت بقیهٔ اللّه (ارواحنا فداء) معرفت ائمه اطهار (علیهم السلام) را تعلیم گرفتم . (۳)

زهرا که از فروغش
عالم ضیاء گرفته
دین نبی زفیضش
نشو و نما گرفته
مریم ز مکتب او
درس حیا گرفته
جشنی به عرش اعلا
بهرش خدا گرفته (۴)

(۳) آش حضرت فاطمه (س)

مرحوم سید جلیل و علامه بزرگوار حضرت آیهٔ اللّه العظمی حاج سید مهدی بحر العلوم رضوان اللّه تعالی علیه فرمودند: در عالم رؤ یا دیدم که در مدینه مشرفه بودم و مرا جناب پیغمبر (ص) احضار نمود . داخل حجره مقدسه شدم ، دیدم ، جناب پیامبر(ص) در صدر مجلس قرار گرفته و حسنین وحضرت فاطمه (علیهم السلام) در حاشیه مجلس قرار دارند و آقا حضرت علی (ع) سرپا ایستاده است .

به دست بوسی رسول خدا (ص) مشرف شدم ، مرا مخاطب به خطاب مرحبا بولدی نموده و کمال محبت و مهربانی را در باره من مبذول داشت ، مساءله ای چند سؤ ال نمودم . فرمودند: از امام زمان خود سؤ ال کن . پس صاحب الامر را حاضر نمودند و مسایل خود را سؤ ال نمودم .

پس رو به بی بی دوعالم فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) نموده ، فرمودند: خذی ولدك : پسرت را دریاب . آنگاه حضرت فاطمه (سلام اللّه علیها) دست مرا گرفت ، به حجره خود برد و از من رویش را نمی گرفت گویا صورت مبارکش الحال در نظرم هست ، پس حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) برای من آش آورد که همه حبوبات در آن بود تناول کردم و در نهایت شوق از خواب بیدار شدم . چنان شرح صدری برایم پیدا شد که هرچه بعد از آن در کُتب مشاهده می کردم به یک مرتبه حفظ می نمودم و به این مقام رسیدم .

بعد از آن همیشه طالب آن آش بودم تا روزی از مادرم سؤ ال کردم که آش به این صفت دیده ای ؟ گفت : بلی در عجم (ایران) متعارف است که اینطور آشی را می پزند و از همه حبوبات داخلش می کنند و آن آش به نام فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) نام گذاری شده . (۵)

با سینه ای وسیعتر از عالم وجود

با واژه ای عمیقتر از معنی سجود

خوانم ثنای فاطمه محبوبه خدای

آرم سرنیاز بر آن آستان فرود

گویم بر او سلام که وقت نزول وحی

چندان سلام داده بر او خالق وَدُود

گویم بر او درود که فرمود مصطفی

بخشند خداش هر که فرستد براو درود(۶)

(۴) رهایی از مرگ

جناب آیـهٔ اللّه حاج میرزا محمد رضا فقیه کرمانی پس از مراجعت به کرمان بنای مخالفت و مبارزه را با فرقه ضالّه شیخیّه را گذارد و یک کتاب بی نقطه علمی در ردّ آنان نوشت .

یک وقتی از مرحوم حاج سیّد یحیی واعظ یزدی برای تبلیغ و مبارزه بر علیه شیخی های کرمان دعوت کرد و آن مرحوم ، آن فرقه ضالّه را رسوا نمود . و مردم را به انحراف آنان متوجه ساخت ، شیخیها تصمیم قتل سیّد یحیی را گرفتندو با نقشه عجیبی از ایشان دعوت کردند که برای منبر به فلان منزل تشریف ببرند .

ایشان را برداشتند و به باغی در خارج از شهر بردند . سید در باغ احساس خطر کرد و دید در دام مرگ افتاده است ، و کسی هم از وضع او با خبر نیست . توسّلی به حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) پیدا می کند و نماز استغاثه به آن حضرت را می خواند ومشغول خواندن یا مولاتی یا فاطمهٔ اغیثینی بوده ، که دشمنان آماده می شوند او را قطعه قطعه کنند ، که یک مرتبه صدای تکبیر و فریاد مسلمانها بلند شده آن باغ را محاصره می نمایند و از دیوار به درون باغ ریخته و حساب شیخی ها را رسیده و سید را رها می نمایند ، و با احترام به همراه مرحوم حاج میرزا محمد رضا کرمانی به شهر و منزل آوردند ! از آیهٔ اللّه کرمانی سؤ ال کردند که شما از کجا دانستید که سید یحیی در معرض مرگ و گرفتاری است ؟

فرمود: خوابیده بودم ، در عالم خواب حضرت طاهره ، فاطمه زهرارادیدم فرمودند: شیخ محمد رضا فوراً خودت را به پسرم سید یحیی برسان او را نجات بده که اگر دیر کنی او کشته خواهد شد . (۷)

فاطمه خواندیمش از روز الست

رنگ اخلاصش به دلها صیقل است

فاطر ارض و سماوات است او

مصدر قاضی حاجات است او

ساکنان درگه عز و جلال

همصدا باذات حق در این مقال

ای محمّد(ص) مصطفی بر تو نوید

کوکب رخشنده عصمت دمید(۸)

(۵) قفل باز شد

سید جلیل القدر آقا سیّد علی تقی کشـمیری فرزند صاحب کرامات باهره حاج سید مرتضی کشمیری فرمود: از فاضل محترم جناب آقـا سـید عبـاس لاـری شـنیدم که فرمود: در اوقـات تحصـیل علوم دینیّه در نجف اشـرف روزی در ماه مبارک رمضان طرف عصـر افطاری تهیه کرده و در حجره گذاشتم و در حجره را قفل کرده و به خیال اینکه کلید در جیبم هست ، رفتم ، که پس از نماز مغرب و عشا بیایم ، تا اینکه نماز را خوانـدم و به مـدرسه آمـدم ، خواسـتم در حجره را باز کنم ، دیـدم کلید در جیبم نیست هرچه تفحص کردم کلید را پیدا نکردم . به واسطه شدّت گرسنی و نیافتن کلید سخت ناراحت بودم . از مدرسه بیرون آمده متحیّرانه در مسیر خود تـا حرم قـدم می زدم و به زمین نگاه می کردم ، ناگاه مرحوم سـید مرتضـی کشـمیری را دیـدم . علت ناراحتیم را پرسـید ، مطلب را عرض کردم . با من به مدرسه آمد و فرمود: می گویند نام مادر موسی (ع) را اگر کسی بداند و به فقل بسته بخواند آن قفل باز می گردد آیا جـده ما فاطمه زهرا (سـلام اللّه علیها) کمتر از او است ؟ پس دست در قفل نهاد و فرمود: یا فاطمـهٔ الزهرا یک وقت دیـدم قفل باز شد . (۹)

ای بضعه پیغمبر ای قائمه داور

ای شافعه محشر ای فاطمهٔ الزهرا(ع)

تو حجت یزدانی تو مام امامانی

تو موجد امکانی عالم زتو شد بر پا

در برج شرف ماهی در ملک حیا شاهی

تو عصمت اللهی اصل شجر طه

در قدر منیعی تو در امر مطیعی تو

مدفون به بقیعی تو ای قائله ات لعیا

تو خطبه غرایی تو ام ابیهایی

صدیقه کبرایی محبوب دل مولا(۱۰)

(۶) رؤ یای صادقه

در سال ۱۳۲۵ شمسـی ، شب سوم جماد الثانی ، در عالم رؤ یا می دیدم وارد خانه ای تاریک شدم ، اما در آن خانه تاریک شـمعی روشن است . نزدیـک رفتم دیـدم تنهـا صورت علی بن ابی طالب (ع) است آهسـته آهسـته گریه می کنـد و اشـکها روی صورتش غلتان است و به یک چیزی مشغول است ، خوب که نگاه کردم دیـدم نیمی از بـدن فاطمه زهرا (سـلام اللّه علیها) که روی تخته ای خوابانـده اند مشاهده می شود و علی (ع) مشـغول غسل دادن بود . وقتی غسل و کفن را تمام کرد ، صدا زد: فرزندان زهرا بیایید با

مادرتان وداع کنید .

جمعی از فرزندان آن حضرت در آن تاریکی دور بدن فاطمه (سلام اللّه علیها) جمع شده بودند ولی آنها دیده نمی شدند . فراموش نمی کنم که خود من فریاد می زدم : ای مادر پهلو شکسته . علی (ع) آن حضرت را در کنار همان خانه دفن کرد ، از خواب بیدار شدم .

من در آن وقت هنوز مدینه مشرف نشده بودم ، ولی در سال ۱۳۴۶ که برای اولین بار مشرف شدم و وارد حرم مطهر پیامبر اکرم (ص) گردیدم ، قبری در همان محلی که در خواب دیده بودم وجود داشت . با خودم گفتم ، خوب است سؤ ال کنم ببینم که آیا این قبر به نام آن حضرت معروف است یا خیر ؟ وقتی از افراد مطلع سؤ ال کردم ، معلوم شد که آن قبر مقدس جز به نام فاطمه (علیهاالسلام) شناخته نشده است . (۱۱)

کسی دیده میان خانه خویش

زنی از شوهر خود رو بگیرد

کسی دیده به گاه را رفتن

جوانی دست بر پهلو بگیرد

کسی دیده زنی در نوجوانی

به آه و ناله و غم خوبگیرد

و اگر خواهد که بر خیزد زبستر

بنالد دست بر زانو بگیرد

کسی دیده مریضی مرگ خود را

برای درد خود دارو بگیرد

کسی دیده ز بهر حفظ رهبر

سپر یک زن رخ و باز و بگیرد

چرا باید که یک رخسار نیلی

ز حیدر آن همه نیرو بگیرد

چوآتش سوخت درب خانه اش را

ز زهرا باید آبرو بگیرد(۱۲)

(۷) شفای درد

جناب حاجی علی اکبر سروری تهرانی فرمود: خاله علویه ای داشتم که عابده و برکتی برای فامیل ما بود و در شداید به او پناهنده می شدیم و از دعای او گرفتاری هایمان بر طرف می شد ! یک وقتی آن مخدره به درد دل مبتلا می گردد و به چند دکتر و بیمارستان مراجعه می کند فایده نمی کند .

این زن ، مجلس روضه زنانه می گرفت . این دفعه به حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) متوسّل می شود و اهل مجلس را هم طعام می دهد .

همان شب حضرت صدیقه زهرا(علیهاالسلام) را در خواب می بیند که به خانه اش تشریف آورده اند . به حضرتش عرضه می دارد که : ای بانوی دو عالم کلبه ما محقر است . و اینکه روز گذشته از شما دعوت نکردم ، چون خود را قابل ندانستم .

حضرت زهرا (علیهاالسلام) فرموده بود: ما خود آمدیم و حاضر بودیم و الحال می خواهیم درد و دوایت را نشانت دهیم .

پس کف دست مبارک خود را محاذی صورتش می گیرند و می فرمایند: به کف دستم نگاه کن . نگاه می کند و تمام اندرون خود را در آن کف دست مبارک می بیند از آن جمله رحم خود را می بیند ، که چرک زیادی در آن است .

حضرت فرموده بود: درد تو از رحم است ، و به فلان دکتر مراجعه کن خوب می شوی ! فردا به همان دکتری که فرموده بود مراجعه می کند و دردش را می گوید و به فاصله کمی درد بر طرف می گردد . (۱۳)

فاطمه ناموس کبرای خداست

عترت اللّه است کی ازاو جداست

ماهمه امشب گدایان توایم

خوانده و ناخوانده مهمان توایم

دیر گاهی شد که بردر مانده ایم

خسته پا و خسته جان درمانده ایم

یک نظر بر ما فکن ای نور جان

پیش نه پای شفاعت در میان

دردمندانیم و در مان پیش توست

مستمندانیم و احسان کیش توست

دست حاجات است از هر سودراز

کارساز کار محتاجان بساز(۱۴)

(۸) تذکّر شش چیز

در چند سال قبل خانم محترمه علویه ای که مداومت بر نماز جماعت مسجد جامع داشت به بنده گفت : مدّتهاست که برای نجاتم به جدّه ام صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) متوسل شده ام تا اینکه شب گذشته در عالم رؤ یا آن حضرت رادیدم عرض کردم : بی بی ما زنان چه کنیم که اهل نجات باشیم ؟

فرمود: شما زنان به شش چیز مواظبت کنید تا اهل نجات شوید . و من غفلت کردم از اینکه بپرسم آن شش چیز چیست ؟ و از خواب بیدار شدم حالا تو بگو آن شش چیز کدام است ؟

بنده به نظرم رسید که در قرآن مجید آخر سوره ممتحنه وظایف زنان و شروط پذیرفته شدن بیعت آنها با رسول خدا(ص) را بیان فرموده است پس به آیه ۱۲ از سوره مزبور مراجعه نمودم و شمردم دیدم شش چیز است که به آن علویه تذکر دادم که قطعا مراد حضرت صدیقه کبری (علیهاالسلام) همین شش چیز است و برای اینکه زنان مسلمان وظایف خود را بدانند آیه مزبور با مختصر ترجمه ای نقل می گردد:

یـا اَیُّهَا النَّبِیُّ اذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی اَنْ لایُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئا وَلایَسْرِقْنَ وَ لایَزْنینَ وَ لایَقْتُلْنَ اَوْلادَهُنَّ و لایاءْتینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرینَهُ بَیْنَ اَیْدیهِنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَ لایَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ . (۱۵)

یعنی : ای پیغمبر ! وقتی که زنان مؤ منه پیش می آیند و می خواهند با تو عهد کنند ، شش چیز را به آنها تذکّر بده که ترک نکنند:

اوّل آنکه : برای خدا هیچ چیز را شریک قرار ندهد . (یعنی در ذات و صفات و افعال و عبادت به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره مرحوم دستغیب شیرازی است) .

دوّم : و لا یسرقن : از مال شوهران و غیر ایشان دزدی نکنید .

سوّم : و لا یزنین : زنا نکنند .

چهارم : فرزنـدان خود را نکُشـند (کُشـتن سـقط جنین ، بلکه ماده تکوین بچه یعنی نطفه و علقه و مضـغه که سـقط آنها هم حرام و موجب دیه است) .

پنجم : بهتان و دروغی از پیش خود نبافند و بر کسی نبندند ، مانند اینکه زنی بچه ای را از سر راه بردارد و بگوید: آن را زاییده ام و فرزندم هست و مانند اینها . و اینکه زنان پاکدامن را قذف کند ، و بهتان زنا بر آنها ببندد . و بطور کلی هر بهتانی را باید ترک کند .

ششم : و ای محمد در هر چه به آن فرمان دهی مانند نماز ، روزه ، حج ، زکات و مانند لزوم اطاعت از شوهر و پرهیز از نظر و لمس با اجنبی و غیره تو را مخالفت نکنند .

فبایعهن : یعنی پس با این زنان بر شرطهائی که گفته شد بیعت کن و بر ایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است (۱۶) .

ای زنور چهره ات تابنده ماه و مشتری

خیره چشم اختران گنبد نیلو فری

آفتاب برج عصمت گوهر درج عفاف

شمع بزم آفرینش مهد فضل و سروری

آیت عصمت زخلاق ازل برفاطمه

ختم شد چون برمحمد (ص)آیت پیغمبری

قدراین یکدانه گوهر رانمی دانست و بس

آری آری قدر گوهر را که داند گوهری

همسر پاکش علی اعلی که اوست

در ره ترویج ایمان مصطفی را یاوری (۱۷)

(۹) شفای مریضها

مرحوم سید جلیل و فاضل نبیل جناب آقای سید حسین برقی واعظ ، ساکن قم چنین مرقوم داشته اند: آقای قاسم عبد الحسینی پلیس موزه آسـتانه مقدس حضرت معصومه (علیهاالسلام) که در سنه ۱۳۴۸ به خدمت مشـغول بود برای اینجانب حکایت کرد: در زمانی که متفقین محمولات خود را از راه جنوب به شوروی می بردند و در ایران بودند من در راه آهن خدمت می کردم ، در اثر تصادف با کامیون سـنگ کشـی یک پای من زیر چرخ کامیون رفت و مرا به بیمارستان فاطمی شهرستان قم بردند و زیر نظر دکتر مدرسی و دکتر سـیفی معالجه می نمودم ، پایم ورم کرده و به انـدازه یک متکا بزرگ شـده بود و مـدّت پنجاه شـبانه روز از شـدّت درد حتی یـک لحظه خواب به چشـمم نرفت و دائمـا از شـدّت درد نـاله و فریاد می کردم . امکان نـداشت کسـی دست به پایم بگـذارد؛ زیرا آنچنان درد می گرفت که بی اختیار می شدم و تمام اتاق و سالن را صدای فریاد فرا می گرفت .

در خلال این مدت به حضـرت زهرا و حضـرت زینب و حضـرت معصومه (علیهاالسلام) متوسّل بودم ، و مادرم بسیاری از اوقات به حرم حضرت معصومه (علیهاالسلام) می رفت و توسل پیدا می کرد .

یـک بچه در حـدود سـیزده الی چهـارده سـال هم که در اثر اصابت گلوله زخمی شـده بود و مثل من روی تختخواب پهلوی من در

طرف راست بستری بود و فاصله او با من در حدود یک متر بود و در اثر جراحات و فرو رفتن گلوله زخم تبدیل به خوره و جذام شده بود و دکترها از او مأ یوس بودند و چند روز در حال احتضار بود و گاهی صدای خیلی ضعیفی از او شنیده می شد و هر وقت پرستارها می آمدند می پرسیدند تمام نکرده است ؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند .

شب پنجاهم مقداری مواد سمی برای خود کشی تهیه کردم و زیر متکای خود گذاشتم و تصمیم گرفتم که اگر امشب بهبود نیافتم خود کشی کنم چون طاقتم تمام شده بود . مادرم برای دیدنم آمد به او گفتم : اگر امشب شفای مرا از حضرت گرفتی فبها ، و الاّ صبح جنازه مرا روی تختخواب خواهی دید و این جمله را جدی گفتم و تصمیم قطعی بود ، مادرم غروب به طرف حرم مطهر رفت .

همان شب مختصری چشمانم را خواب گرفت . در عالم رؤ یا دیدم سه زن مجلله از در باغ (در سالن) وارد اتاق من که همان بچه هم پهلوی من روی تخت خوابیده بود شدند . یکی از زنها پیدا بود شخصیت او بیشتر است و چنین فهمیدم اولی حضرت زهرا (علیهاالسلام) و دوّمی حضرت زنیب (علیهاالسلام) و سوّمی حضرت معصومه (علیهاالسلام) هستند .

حضرت زهرا(علیهاالسلام) جلو ، حضرت زینب پشت سر و حضرت معصومه ردیف سوم مستقیم به طرف تخت همان بچه آمدند . و هر سه پهلوی هم جلو تخت ایستادند حضرت زهرا(علیهاالسلام) به آن بچه فرمودند: بلند شو . گفت : نمی توانم . حضرت فرمود: بلند شو . گفت : نمی توانم . فرمودند: تو خوب شدی . در عالم خواب دیدم بچه بلند شد و نشست .

من انتظار داشتم به من هم توجهی بفرمایند ولی بر خلاف انتظار حتی به سوی تخت من توجهی نفرمودند ، در این اثنا از خواب پریدم و با خود فکر کردم معلوم می شود آن بانوان مجلله به من عنایتی نداشتند . دست کردم زیر متکا و سمی که تهیه کرده بودم بردارم و بخورم با خود فکر کردم ممکن است چون در اتاق ما قدم نهاده اند از برکت قدوم آنها من هم شفا یافته ام دستم را روی پایم نهادم دیدم درد نمی کند ، آهسته پایم را حرکت دادم ، دیدم حرکت می کند . فهمیدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام .

صبح شد ، پرستارها آمدند و گفتند: بچه در چه حال است ؟ به این خیال که مرده است .

گفتم : بچه خوب شده . گفتند: چه می گویی ؟ گفتم : حتما خوب شده . بچه خواب بود ، گفتم : بیدارش نکنید . تا اینکه خودش بیدار شد ، دکترها آمدند ، هیچ اثری از زخم در پایش نبود ، گویا ابدا زخمی در بدن نداشته ، اما هنوز از جریان کار من خبر ندارند . پرستار آمد ، باند و پنبه را طبق معمول از روی پای من بردارد و تجدید پانسمان کند چون ورم پایم تمام شده بود فاصله ای بین پنبه ها و پایم بود گویا اصلا زخم و جراحتی نداشته .

مادرم از حرم آمد ، چشمانش از زیادی گریه ورم کرده بود . پرسید: حالت چطور است ؟ نخواستم بگویم شفایافتم ، زیرا ممکن بود از فرح زیادی سکته کند ، گفتم : بهتر هستم برو عصایی بیاور ، و با عصا برویم به منزل (البتّه این کارم مصنوعی بود) به منزل رفتیم ، بعدا جریان را نقل کردم . و امّا در بیمارستان پس از شفایافتن من و آن بچه غوغایی از جمعیت و پرستارها و دکترها بود زبان از شرح آن عاجز است صدای گریه و صلوات تمام فضای اتاق و سالن را پر کرده بود . (۱۸)

عفت آموز بشر فاطمه زهرای بتول

گوهر گنج نبوت گل بستان رسول (ص)

با طلوع رخ بهتر زمهش گفت رسول

اختر بخت مرا نیست دگر بیم افول

هر که مشمول عنایات اللهی گردد

همه کارش رسد از دولت تقوا به حصول

یک زن و شامل او این همه لطف ازلی

بیش از او کیست دگر رحمت حق را مشمول (۱۹)

(۱۰) شفای درد شدید

جناب آقای شیخ عبدالنبی انصاری دارابی از فضلای حوزه علمیه قم قضایای عجیبی دارند ، که برای نمونه یکی از آنها را در اینجا از نوشته های خود ایشان نقل می کنم .

مدّت یک سال بود که دچار کسالت شدید سر درد و سرگیجه شده بودم و در شیراز سه مرتبه و در قم پنج مرتبه و در تهران سه مرتبه به دکترهای متعدّدی مراجعه و داروها و آمپول های فراوانی مصرف نمودم ، ولی تمام اینها فقط گاهی مسکّن بود ، و دوباره کسالت عود می کرد . تا اینکه یکی از شبها در عین ناراحتی برای نماز جماعت به سختی به مسجد آیت اللّه بهجت که یکی از علمای برجسته و از اتقیای زمان است رفتم . در بین نماز حالم خیلی بد بود به طوری که یکی از رفقا فهمید و پرسید فلانی مثل اینکه خیلی ناراحت هستی ؟ گفتم : مدّت یک سال است که این چنین هستم و هرچه هم به دکتر مراجعه نموده ام و دارو مصرف کرده ام هیچ تاءثیری نداشته ، آن آقا که خود از فضلا و متّقین بود فرمود: ما دکترهای بسیار خوبی داریم به آنها مراجعه کنید . فورا فهمیدم و ایشان اضافه فرمود که : به حضرت زهرا(علیهاالسلام) متوسّل شوید که حتما شفا پیدا می کنید .

حرف ایشان خیلی در من اثر کرد و تصمیم گرفتم متوسل شوم ، آمدم در خیابان با همان حالت ناراحتی با یکی دیگر از فضلا برخورد کردم که او هم حقیر را تحریص بر توسل نمود . سپس به حرم حضرت معصومه (علیهاالسلام) رفتم و بعد به منزل و در گوشه ای تنها شروع به تضرع و توسل و گریه نمودم و حضرت زهرا(علیهاالسلام) را واسطه قرار دادم و بعد خوابیدم .

شب از نیمه گذشته بود در عالم خواب دیدم مجلسی برقرار شد و چند نفر از سادات در آن مجلس شرکت داشتند و یکی از آنها بلند شد و برای بنده دعایی کرد .

صبح از خواب بیدار شدم سرم را تکان دادم دیدم هیچ آثاری از سر درد و سرگیجه ندارم . ذوق کردم و فورا با حالت نشاط و خوشحالی که مدتی بود محروم بودم رفقا را دیدم و عده ای را دعوت کردم و مجلس روضه ای در منزل برقرار نمودم و انشاء اللّه تا پایان عمر این روضه ماهانه خانگی را خواهم داشت و اکنون که حدود هشت ماه از این جریان می گذرد الحمد للّه حالم بسیار خوب و توفیقاتم چندین برابر شده و با کمال امیدواری اشتغال به درس و تبلیغ داشته و دارم . (۲۰)

از افلاک حقایق زهره حلم و حیا زهرا
به بحر عصمت حق گوهر صدق و صفا زهرا
یگانه بانوی دین ، فخر نسوان بنی آدم
فروزان شمع بزم محفل آل عبا زهرا
بتول طاهره خیر النساء انسیه حوراء
مهین ام الائمه بنت خیر الانبیاء زهرا
زپیش آورد غمهای جهان از گردش اختر
برای حق به هر امر قضا بودی رضا زهرا(۲۱)

(۱۱) مرض صعب العلاج

در حدود بیست سال قبل عیالم به مرض صعب العلاجی گرفتار شد ، به اطبا مراجعه کردیم ، مرض ریوی تشخیص داده شد ، برای نتیجه بهتری به متخصص مربوطه مراجعه کردم ، بعد از معاینه دقیق و عکسبرداری ، کسالت را فوق العاده و صعب العلاج دانسته و

نسخه و دارو بی اثر بود و از علاج آن به کلی ماءیوس شدیم . روزها را بی اندازه مضطرب و ناراحت می گذراندیم ، ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) زده و نماز حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را که در کتب ادعیه ماءثور است خواندم (و آن نماز این است :

دو رکعت مثل نماز صبح است که بعد از سلام سه مرتبه تکبیر و بعدا تسبیح مشهور حضرت زهرا(علیهاالسلام) ، سپس پیشانی روی مُهر گذاشته و صد مرتبه می گویی یا مولاتی ی ا فاطِمَةُ اَغیثینی بعد طرف راست صورت بر مُهر گذاشته صد مرتبه ذکر مذکور بعد پیشانی روی مُهر گذاشته صد مرتبه ، بعد طرف چپ یکصد مرتبه ذکر مذکور ، بعد پیشانی روی مهر یکصد و ده مرتبه همان ذکر که جمعا پانصد و ده مرتبه ذکر گفته می شود .

بعد به وسیله حضرت زهرا(علیهاالسلام) به خدا عرض حاجت شود انشاء اللّه حاجات بر آورده خواهد شد .

بنابر این ، چنین نمازی خواندم) بعد از پایان اذکار در حالی که متاءثر و ناراحت و دلشکسته بودم در همان حال سجده خوابیدم در خواب حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را به بالین مریضه ام دیدم که عطف مرحمت می فرمودند دفعتا از خواب بیدار شده و یاءسم مبدّل به امید شد و از آن روز به بعد حالت بهبودی به او دست داد و بالنتیجه پس از چند روز سلامتی کامل را دریافت .

برای معاینه و اطمینان خاطر ، او را نزد طبیب بردم او بعد از معاینه و دقت کامل ، با تعجب گفت : کسالتی در او نمی بینم . آری چنین است که در زیارت جامعه می خوانیم ما خاب من تمسک بکم و آمن من لجاءالیکم . (۲۲)

ای در درج حیا و آیت عظمی

بضعه خیر الوری و مریم کبری

فاطمه ام الائمه دخت محمد(ص)

بهر تو ایجاد گشته سبعه آباء

ام کتاب ، ام فضل و ام علومی

ام ابیهات خوانده خواجه السری

راضیهٔ مرضیه و تقیّه نقیّه

همسر حیدر علیّ عالی اعلاء

نام تو صدیقه و بتول و زکیه

طاهره منصوره و محدثه عذرا

(۱۲) خدا را به زهرا(س) قسم داد

یک عده از مردم عازم حج بودند ، زنی را به همین منظور در قافله دیدند که خیلی ضعیف و ناتوان به نظر می رسید و بر شتری لاغر سوار بود ، مردم چون مرکب او را بی اندازه لاغر و ضعیف دیدند وی را از مسافرت با چنین مرکبی منع کردند . ولی زن مزبور به گفته آنان توجهی نکرد تا اینکه شتر او در بین راه مرد و او از کاروان باز ماند . شخصی او را مورد ملامت و توبیخ قرار داده و گفت : چرا از مردم نشنیدی تا به چنین روزی گرفتار شدی ؟ ! او در این حال با قلبی شکسته متوجه حضرت حق شد و سر به سوی آسمان بلند کرده ، در مقام مناجات و عرض حاجت برآمد . در این حال دیدند که شخصی از طریقی آمد و مهار شتری را به دست گرفته و به نزد وی آمده و او را به سوار شدن تکلیف کرد ، او هم سوار شد و به قافله رسید . در هنگام طواف از او پرسیدند که : تو کیستی و به خدا چه گفتی که فوری نتیجه گرفتی ؟

گفت : من شهره دختر فضه کنیز حضرت زهرا(علیهاالسلام) هستم چون مرکبم مُرد ، در حال اضطرار ، با خدا در تماس شدم و خدا

را به مقـام و حرمت حضـرت فـاطمه (علیهاالسـلام) قسم دادم روی همین اصـل خـدا بر من عنایت کرد و نخواست که از قافله عقب مانده و از اعمال حج محروم باشم . (۲۳)

عالم امکان زنور روی تو روشن

خوانده شدی زین سبب به زهره زهرا

بهر محبت نعیم گشته فراهم

بهر عدویت جحیم گشته مهیا

با مژه روبند حورخاك رهت را

بهر تبرك برند جانب بالا

مادر گیتی نزاده همچو تو دختر

خادمه درگه تو ساره و حوا

نور خدایی و عصمت اللّه مطلق

مادر دو مریمی و مام دو عیسی

(۱۳) سفارش برای مادر

مرحوم حسـام الواعظین که از وعاظ خوب اصـفهان بود این داسـتان را نقل می کرد: موقعی که والـده ام از دنیا رفت و می خواسـتم ایشـان را دفن کنم . خـود من بنـد کفن مـادر را بـاز کردم وسـرش را روی خـاك گذاشـتم . مهر مـادری و دیگر خـاطرات فراموش نشدنی که از وجود نازنینش داشتم مرا واداشت تا در آن دم متوسل به حضرت زهرا(علیهاالسلام) گردم .

حضورشان عرض کردم : بی بی جان ! مادرم را که از خدمتگزاران امام حسین (ع) است ، به شما می سپارم ، از او پذیرایی کنید ، ضمنا یادم آمد که در شبهای محرّم ، در اصفهان معمولا دیر به منزل می رفتم و موقعی که به منزل می رسیدم ، می دیدم خانم والده ، دم در نشسته بـود و به من می گفت : چرا اینقـدر دیر آمـدی ؟ من عرض می کردم : منبـر داشـتم ، دیر شـد . و ایشـان می فرمود: شـوخی کردم ، مـن هـم چـون برای امـام حسـین (ع) نمی تـوانم کـاری انجـام دهـم می آیـم منتظر تـو می نشـینم ، شایـد حضـرت زهرا(علیهاالسلام) مرا جزو کنیزان خود قبول فرماید .

به هر حال جریان دفن خانم والده تمام شد . چند روزی بعد یکی از همسایگان به نزد من آمد و گفت : مادرتان را دیشب به خواب دیدم بسیار شاد و راحت بود و فرمود: به پسـرم بگو سفارشـی را که کرده بودی نتیجه عالی داشت و حضـرت زهرا(علیهاالسلام) از من کمال پذیرایی را فرمود . (۲۴)

هرکه مهر فاطمه در دل ندارد دین ندارد

دین و ایمان غیر حُبّ فاطمه امکان ندارد

بی ولای فاطمه صوم وصل وۀ ارزش ندارد

خصم زهرا جای غیر از دوزخ و نیران ندارد

هرکه دارد حُبّ زهرا گوییا در بزم ما

بی صفای فاطمه درد کسی درمان ندارد

حق زهرا و ابیها بَعلها یا رب بنیها

صاحب ما را رسان کس طاقت هجران ندارد(۲۵)

(۱۴) در حال نزع

یکی از دوستان گفت : در موقعی که مادرم در حال نزع و جان دادن بود ، ناگهان زبان به گفتار گشود و گفت : السّلام علیكِ یا فاطمهٔ الزهرا . بانوانی که در اتاق دور بستر بودند ، گفتند: کسی اینجا نیست ، مادرم گفت : حضرت صدیقه اطهر(علیهاالسلام) اینجا تشریف دارند مگر شما نمی بینید . (۲۶)

دُرّ دریای نبی زهرای اطهر فاطمه
آنکه شد اُمِّ اَبی زهرای اطهر فاطمه
مظهر ذات خداوند کریم ذوالعطا
ای نبی را کوکبی زهرای اطهر فاطمه
از عطوفت بی مثال و از کرم بی انتها
در برحق اقربی زهرای اطهر فاطمه
در جهان اُمُّ الائِمّه محور ارض و سما
رکنی اندر مذهبی زهرای اطهرفاطمه
بر محبان رحمتی بر عاصیانت شافعی
خود نیاسودی شبی زهرای اطهر فاطمه
از همان ضرب لگد بشکسته پهلوی ترا
وه چه بی تاب و تبی زهرای اطهر فاطمه
با همان مسمارِ در ششماه طفلت کشته شد
هی صدا کردی ابی زهرای اطهر فاطمه
ای کریمی نکته کوته کن که شد ماتم بپا
کن روا هر مطلبی زهرای اطهر فاطمه

(۱۵) رسیدگی به فرزندان زهرا (س)

یکی از رفقای مؤ من گفت : دوستی دارم که در خیابان سیروس مغازه دارد وی این حکایت را برایم نقل کرد و گفت :
روزی برایم خبر آوردند که یکی از آقایان سادات با زن و بچه اش در منزل یک کلیمی اتاقی گرفته و وضعشان خوب نیست من به اتفاق دوستی از آنها دیدن کردم . دیدم در اتاقی نمناك ، بدون فرش و وضع نامرتّب و حالی زار و نزار است ؛ پرسیدم : چرا در منزل مسلمانان اتاق نگرفتید ؟ گفتند: به ما ندادند . از آنجا برگشتم و تا قبل از غروب وسایل خوراك و فرش و بخاری آنها را فراهم کردم و وقتی که اتاقشان گرم شد و خاطر جمع شدم کسری دیگری ندارند به منزل رفتم . نیمه های شب پیغمبر اکرم (ص) ، حضرت فاطمه زهرا صدیقه طاهره (علیهاالسلام) آقا علی و حسنین (صلوات اللّه علیهم اجمعین) را در خواب دیدم .
حضرت صدیقه کبری (علیهاالسلام) رو به پیامبر فرمود: این شخص به امور فرزندان من رسیدگی کرد ، دعایی در حقش بکنید . پیغمبر اکرم (ص) رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود: یا حسین دعایش کن . آقا امام حسین (ع) دعا کرد و فرمود: خدایا ! او را بیامرز .
پیامبر فرمود: این دعا کم است باز هم دعا کن . امام حسین (ع) فرمود: خدایا ! زیارت مرا نصیبش کن .

از خواب بیدار و بسیار خوشحال شدم . در آن ایام ویزای عراق نمی دادند . صبح روز بعد یکی از افسران شهربانی را که با من دوست بود ، دیدم گفت : فلانی کجایی که دربه در عقبت می گردم . می خواهم برایت یک ویزای عراق بگیرم ، بروی کربلا. گفتم : مطلب از چه قرار است ؟ گفت : همان کسی که به تو وعده زیارت را داد او به من امر فرمود: برایت پاسپورت بگیرم . و گرفت و روز بعد به من داد و من از برکت خدمت به فرزند حضرت زهرا(علیهاالسلام) و دعای آن حضرت در آن سال موفق به زیارت امام حسین (ع) شدم . (۲۷)

آن نور ازل که زهره زهرا شد

زان نور بپا جهان و ما فیها شد

از فاطمه و هم پدر و شوهر او

با دو پسرش کون و مکان پیدا شد(۲۸)

(۱۶) گریه حضرت زهرا (س)

سید جلیل و بزرگوار حاج سیّد حسین رضوی (حفظه اللّه) نقل نمود:

یکی از موثقین بحرین حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) را در عالم رؤ یا دید که حضرت در میان جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه برای فرزند شهیدش حضرت ابا عبداللّه الحسین (ع) می کند و این بیت شعر را می فرمود:

واحسینا وا اذبیحا من قفا

واحسینا واغسیلا بالدّما

وای بر حسینم وای بر کشته ای که سرش را از پشت سر از بدنش جدا کردند ، وای بر حسینم که غسلش با خون بود .

گوید: از خواب بیدار شدم در حالی که گریه می کردم و آن بیت شعر را بر زبان می خواندم . (۲۹)

بانوی عصمت و جلال خداست

مظهر لطف بی مثال خداست

گنج پنهان و لیلهٔ القدر است

محرم راز لایزال خداست

نور خورشید و مه زنور رخش

مشرق شمس لا محال خداست

بانوی بانوان هر دو جهان

مظهر مهر بی زوال خداست

دخت احمد(ص) پیمبر خاتم

محرم عهد لاینال خداست

(۱۷) ذکر وداع

یکی از وعاظ مشهور بزرگوار فرمود: مرحوم حاج ملّا علی قزوینی واعظ معروف (که خدایش رحمت کند) فرمود: در قزوین عدّه ای از بچه ها هیئتی تشکیل داده بودند و تکیه ای بسته بودند و آمدند پیش من که امشب شب عاشوراست ، شما بیایید در حسینیه ما و روضه بخوانید .

برنامه کارم در شب عاشورا خیلی زیاد بود و من وعده ای را که به بچه ها داده بودم بکلی فراموش کردم و تقریبا ساعت یازده به منزل رفتم ، شام خوردم و خوابیدم ، تازه چشمم گرم خواب شده بود که حضرت بی بی عالم زهرا(علیهاالسلام) را به خواب دیدم . حضرت فرمود: آملّا علی به بچه ها قول دادی بروی به حسینیه و نرفتی آنها منتظرند .

سراسیمه از خواب برخاستم ، لباسهایم را پوشیدم و پیش آنها رفتم ، دیدم بچه ها منتظر نشسته اند ، عدّه ای چرت می زدند ، و عدّه ای هم کشیک می کشیدند و چراغها همه روشن بود از آنها عذر خواستم و پس از روضه به آنها قول دادم که دوشنبه دیگر هم به حسینیه آنها خواهم آمد . (۳۰)

این اشک که بر عزایت پیداست

در روز جزا مشتری او زهراست

دری است گران بهاحقیرش مشمار

یک قطره او به محشر دریادریاست

(۱۸) سه دینار

مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی از آن واعظها و روضه خوانهای با اخلاص و با تقوا و راستگو و معروف تهران بود . می گوید: یک روز آمدم حرم آقا امام حسین (ع) ، حرم خلوت بود ، هیچ کس بالای سر حضرت نبود ، نشستم مشغول زیارت خواندن شدم ، همینطور که داشتم زیارت می خواندم ، یک وقت دیدم یک آذربایجانی یا تبریزی (من فراموش کردم) آمد و پهلوی ضریح حضرت روی زمین نشست با زبان ترکی خودش با آقا امام حسین (ع) داشت صحبت و درد دل می کرد . من هم ترکی بلد بودم و می فهمیدم چی دارد می گوید: دیدم دارد می گوید: یا امام حسین آقاجان من پولهایم تمام شده مصرفم خلاص گردیده و پولهایی را که آورده بودم تمام شده ، نمی خواهم از رُفقایم قرض کنم و زیر بار منّت آنها بروم ، آقا من به سه دینار احتیاج دارم سه دینار برایم بس است (در آن وقت ۳ دینار خیلی بوده) شما این سه دینار را به من بدهید که ما به وطنمان برگردیم ، یا اللّه زود سه دینار رد کن بیاد .

با خودم گفتم : این چطوری با آقا صحبت می کند ، مثل اینکه آقا را دارد می بیند . من داشتم همینطور او را مشاهده می کردم که چکار می کند ، یک وقت خانمی آمد پهلویش یک چیزی به او گفت : به ترکی گفت نه نمی خواهم .

بعد دیدم یک مرتبه دارد توی سر و صورت خود می زند . از جای خود بلند شد و از حرم بیرون رفت . گفتم : چه شد ، این خانم که بود ، این پول را گرفت یا نه ؟ من هم زیارت را رها کردم و دنبالش دویدم از ایوان طلا و در صحن دستش را گرفتم ، گفتم : قارداش (برادر) بیا قصه چه بود ، چکار کردی ؟

دیدم چشمهایش پر از اشک و منقلب است ، به ترکی گفت : من سه دینار از امام حسین (ع) می خواستم ، گرفتم دستش را باز کرد ، به من نشان داد . گفتم : چطور گرفتی ؟ گفت : تو دیدی و گوش می کردی ؟ گفتم : بله نگاه می کردم و گوش می دادم . گفت : شنیدی به آقا گفتم : سه دینار بده ؟ آن خانم را دیدی آمد نزد من ؟ گفتم : بله کی بود ؟

گفت : این خانم آمد فرمود: چکار داری ؟ چه می خواهی از حسین ؟ گفتم : سه دینار می خواهم . فرمود: بیا این سه دینار را از من بگیر . گفتم : نه نمی خواهم ، اگر من می خواستم از تو بگیرم از رُفقایم می گرفتم . من از خود حسین می خواهم .

فرمود: به تو می گویم بگیر من مادرش فاطمه زهرا هستم ، من اول ردش کردم وقتی گفت : من مادرش فاطمه هستم ، گفتم : بی بی جان اگر شما مادرش فاطمه هستی ، پس چرا قدت خمیده است ، من از منبری ها و روضه خوانها شنیده ام که مادر امام حسین (ع) فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) جوان هیجده ساله بود ، چرا پس اینطوری هستی ؟ یک وقت فرمود: پول را بگیر برو آخه مگر

نمی دانی زدند پهلویم را شکستند . (۳۱)

کای حبیب ما دل آزرده مدار

برتو دختی شد عطا گوهر تبار

هدیه او سوره کوثر کنم

جاودان نسل تو زین دختر کنم

فاطمه سرچشمه انوار ماست

بحر عزت زای گوهر بار ماست

او زلال چشمه سار سرمداست

نقطه پرگار آل احمد(ص) است (۳۲)

(۱۹) مادر و فرزند سالم

یکی از بزرگـان و خطبـای بزرگوار از یک خطیب توانای تهران نقل می کرد: هر روز صـبحگاهان یکی از متـدیّنین مرا از خانه ام با ماشـین سوار می کرد و برای اقامه عزاداری به خانه اش می برد . یک روز در وقت اذان صبح پلیسی به ما گفت : من چند روز است که شما را زیر نظر دارم این آقا را در این موقع به کجا می برید و چه نقشه ای پیاده می کنید ؟

صاحب مجلس گفت : ما این آقا را به منزل خود برای اقامه نماز جماعت می بریم و سـپس به نام حضـرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) ده روز روضه می خواند و اگر مایلید شما هم بیایید برویم تا از نزدیک صدق کلام ما را مشاهده کنید .

پاسـبان چون نـام مقـدسه حضـرت زهرا (علیهاالسـلام) را شـنید ، دیـدم اشک از دیـدگانش جاری شـد و با دست اشاره کرد بروید وروی زمین نشست .

صبـح روز بعـد آمـد درب خـانه و به ما گفت : ای آقایان ! حضـرت زهرا(علیهاالسـلام) دیروز به من عنایت فرمود . گفتیم چطور ؟ گفت : دیروز نزدیک زاییدن همسـرم بود ، حالش خیلی بد بود ، دیشب پزشـکان مربوطه پس از شورای پزشکی گفتند: یا بچه باید با دسـتگاه قطعه قطعه شود و مادرش سالم بمانـد و یا خطر مرگ متوجه مادر گردد و بچه سالم به دست آید و چون شـما شوهر این خانم هستی هر کدام را که مایل هستی ، انجام دهیم .

من گفتم : هیـچ نظریه ای نـدارم و با حال اشک آلود از مریضـخانه بیرون و سراسـیمه سـر پست خدمتم آمدم و چون دیروز شـما را دیـدم و نام حضـرت زهرا (سـلام اللّه علیها) را بردید ، خیلی منقلب شدم و از خود بی خود گردیدم و با حال گریه و تضـرع گفتم : زهرا جان کمکم کن . من یک پلیس بیش نیستم درست است گنه کارم ، ولی به شما علاقه دارم ، یاریم کنید آخه من با این برنامه چکنم ، اگر فرزندم بمیرد ، مادرش داغ دار می شود و ناراحت و گریان می گردد و اگر بچه زنده بماند ، فرزند بی شیر را چه کنم و بچه مـادر می خواهـد ، چه کنم ؟ اشک و گریه زیادی کردم و متوسل به بی بی فاطمه (سـلام اللّه علیها) شـدم و حالی در وجودم پدید آمد که گفتنی نیست . ساعت هشت ، وقتی به مریضخانه برگشتم ، دیدم همسایگان مرا نوید می دهند و قنداقه پسری را به من دادنـد . و از مـادرش پرسـیدم ، گفت : در اول اذان صـبح خوابم برد و حضـرت زهرا (سـلام اللّه علیها) را مشاهـده کردم که فرمود: ناراحت نباش خوب می شوی و فرزندت هم پسر است تقاضا داریم که نام او را محسن نگذارید . (۳۳)

پناه عالمی درگاه زهراست

بشر حیران ز قدر و جاه زهراست

صراط او ، صرا المستقیم است

که راه رستگاری ، راه زهراست

تمام نور خورشید نبوت

نمایان از جمال ماه زهراست

علی ، در شاهراه عشق و توحید

هماره همدم و همراه زهراست

شرف ، این بس امیرالمومنین را

که مهرش در دل آگاه زهراست

به هرجا ، شمع دانش ، می دهد نور

زنور علم دانشگاه زهراست

(۲۰) آمده ام مسلمان شوم

یکی از ذاکرین مشهد حکایت کرد: نزد حضرت آیهٔ اللّه العظمی حاج سید محمد هادی میلانی (رضوان اللّه تعالی علیه) مرجع عالیقدر شیعیان بودم . ناگهان مرد و زنی وارد شدند و گفتند: ما قصد تشرف به اسلام را داریم .

حضرت آیهٔ اللّه سبب گرایش آنان را به اسلام پرسید ، مرد عرض کرد: ما از کشور آلمان آمده ایم و اینها زن و فرزندان من هستند . این دختر من بطوری استخوانهای پهلویش شکست که پزشکان عاجز از مداوای او شدند و پس از هزینه های فراوانی گفتند: باید پهلوی او را عمل کرد ، ولی خطرناک است ، دخترم حاضر نشد و گفت : در بستر مرض بمیرم بهتر از زیر عمل است . او را به خانه آوردیم ، یک خدمتکار ایرانی داریم به نام بی بی ، یک روز دخترم او را صدازد ، همینطوری که داشت برای او درد دل و صحبت می کرد ، گفت : بی بی این درد واقعا بد دردی است حاضرم مبلغ دوازده میلیون را که اندوخته ام با هشت میلیون دیگر از برادر و پدرم بگیرم و این بیست میلیون را به دکتری بدهم که مرا صحیح و سالم کند . ولی فکر نکنم دکتری پیدا شود که بتواند مرا خوب کند . و من ناکام و جوان مرگ و با دلی پر غصه از دنیا می روم و شروع کرد به گریه و ناله کردن .

آن بی بی گفت : ای خانم ! من یک دکتر و پزشک سراغ دارم .

گفت : این مبلغ را به او می دهم .

گفتم : پول مال خودت باشد و بدان من سیّده هستم و جده من فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است که او هم پهلویش شکسته بود و اگر می خواهی خوب شوی با حال ، و اشک ریزان بگو: ای فاطمه پهلو شکسته .

دخترم گریه اش گرفت و شروع کرد به گفتن ای فاطمه پهلو شکسته ، آن بی بی هم رفت گوشه خانه و با گریه می گفت : ای فاطمه زهرا ! من یک بیمار آلمانی آوردم در خانه ات من هم آمدم توی حیاط و با حال اشک آلود می گفتم : یا فاطمه پهلو شکسته .

همه در شور و حال عجیبی بودیم که ناگهان دخترم صدا زد پدر بیا ! ما هراسان آمدیم نزد دخترم ، دیدیم که کاملا شفا یافته .

گفت : الا ن یک بانوی مجلله ای آمد و بر پهلوی من دستی کشید و فرمود: خوب می شوی ! گفتم شما که هستید ؟

فرمود: من همان کسی هستم که الا ن مرا می خواندید؛ من فاطمه پهلو شکسته هستم .

و ای آیهٔ اللّه ما آمده ایم مسلمان شویم . (۳۴)

هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی شود

همتاکسی به عصمت کبری نمی شود

ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست

اسلام ، جز به فیض تو ، احیا نمی شود

هرچند دختران دگرداشت مصطفی

هر دختری که اُمّ ابیها نمی شود

منّت زخلقت تو خدا بر نبی نهاد

ای گوهری که مثل تو پیدا نمی شود

بعد از تو ای شکوفه زیبای احمدی

لبهای من ، به خنده دگر وا نمی شود(۳۵)

(۲۱) به برکت زهرا (س) شیعه شدند

یکی از واعظان عالیقدر تهران بر فراز منبر می فرمود: تاجری از تجار تهران نقل کرد: هر سال به مکه معظمه می رفتم و در مدینه طیبه در منزل یک خیاط سکونت می گزیدم و روزها درب دکان او می نشستم . یک روز گفتم : ای میزبان من سالیان زیادی است که در مدینه بر شما وارد می شوم و شما هم در تهران بر من مهمان می شوی ، سؤ الی دارم که دوست دارم جواب آن را به من بدهی .

گفت : بگو . گفتم : در این مدینه تمام قبور بزرگان دین هرکدام مشخص و معیّن است ولی بفرمایید که قبر حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) کجاست ؟ آن خیاط تا این حرف را شنید دست بر روی پیشانی خود گذاشت و به فکر فرو رفت .

حاجی گفت : ترس تمام وجودم را گرفت فورا به منزل مراجعت و وسایل را برداشته به سوی تهران حرکت کردم و خود را به عجله به تهران رساندم .

پس از چند روزی که در حجره تجارتخانه بودم ناگهان دیدم آن حاجی خیاط وارد شد و سلام کرد و به من گفت : ترسیدی و از مدینه فرار کردی ؟ گفتم : حقیقت مطلب همین است که می گویی . گفت : ای حاج احمد ! بدان به واسطه مخفی بودن قبر حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) من و جمع زیادی شیعه شدیم ، زیرا شما که آن روز رفتید ، من نزد قضات رفتم و چنین سؤ الی کردم . آنان به اختلاف سخن راندند . آخر الامر نزد قاضی القضات حجاز رفته و از او پرسیدم که : یک شیعه چنین چیزی را از من پرسید . گفت : قبر فاطمه زهرامخفی است . گفتم : چرا ؟ گفت : چون خودش وصیت نموده بود . سؤ ال کردم به چه واسطه ؟ گفت : چون عده ای از بس او را اذیت و آزار دادند به همسرش وصیت کرد مرا شبانه دفن نما که دشمنان در تشییع جنازه و نماز بر من حاضر نشوند .

خلاصه ، تحقیقات زیادی کردم و مظلومیت آن بی بی بر من ثابت شد . لذا به واسطه مخفی بودن قبرش شیعه شدیم . (۳۶)

جهان روشن از نور ایمان زهرا

که جان جهان باد قربان زهرا

بود امتداد شُعاع پیمبر

که تابد هنوز از گریبان زهرا

حسین و حسن سروران بهشتند

که ملک بهشت است از آن زهرا

هم اومیزبان است به رضوان رحمت

ولی دیگرانند مهمان زهرا

(۲۲) حافظه

یکی از شیعیان حافظه اش کم بود تا اینکه شنید اگر کسی به بی بی دوعالم فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) متوسّل شود حاجتش روا می گردد . خیلی کوشش کرد و توسلات فراوانی را به عمل آورد و ختم ها ودعاها کرد ، تا اینکه یک شب در عالم رؤ یا به محضر مقدّس بی بی دو عالم فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) در عالم رؤ یا که پشت در یک پرده می باشد و به آن مرد خطاب فرمود: ای مرد ! چه حاجتی داری ؟ عرض کرد: بی بی جان ! راجع به کمی حافظه ام به شما شکایت می کنم و رفع آن را از حضرتت خواهانم .

حضرت صدیقه طاهره (سلام اللّه علیها) فرمود: بعد از این با آب سرد وضو نگیر ، زیرا پیشانی تو متاءلم است و باعث می شود که حافظه تو کم گردد . از خواب بیدار شد و به دستور حضرت عمل نمود و خوب گردید .

عالم شده نورانی از نور تو یا زهرا

شد ارض و سما پرشور از شور تو یا زهرا

ای دختر پیغمبر انسیّه حورایی

باید که زجان خوانیم منشور تو یا زهرا

ای سیده نسوان ای جان همه جانان

ماییم ز جان و دل مشکور تو یا زهرا

ای عالمه دوران ای نادره ایمان

گردیده جهان روشن از نور تو یا زهرا

محبوبه حقی تو مظلومه دهری تو

ما جیره خور خوانت ماءجور تو یا زهرا(۳۷)

(۲۳) ختم

یکی از مدحان خوب و امام زمانی که بنده سالهاست او را می شناسم و هیئتی به نام یابن الحسن ((ع)) و کاروانهایی به سوی جمکران با رفقایش درست کرده برای من نقل کرد: سه حاجت داشتم که یکی از آنها زیات روی خود امام زمان ((ع)) بود از این رو تصمیم گرفتم چهل شب چهار شنبه به مسجد جمکران بروم و به ساحت مقدسش توسل کنم تا حضرت بذل عنایت فرماید و توجه نماید .

به هر وضعی که بود چهل شب چهار شنبه به مسجد جمکران مشرف شدم ولی متاءسفانه خبری نشد . شب چهار شنبه چهلم تا صبح آنجا ماندم ولی کسی را ندیدم دل شکسته برگشتم . هفته چهل و یکم خبری نشد . هفته چهل و دوم نیز خبری نشد . هفته چهل و سوم نیز خبری نشد . هفته چهل و چهارم بود که خیلی ناراحت و پریشان بودم داخل مسجد شدم خطاب به امام زمان (عجل اللّه فرجه) عرض کردم : آقا ! شما پسر حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) هستید من پسر کیستم ؟ ! شما درِ خانه خدا آبرو دارید من ندارم اصلا من چه هستم که چنین انتظاری از تو حجّت خدا دارم ای آقا ! ببخشید ، مرا این آخوندها به طمع انداختند که هرکس چهل شب چهار شنبه مسجد جمکران برود امام زمان (ع) را می بیند این بود که اِسائه ادب کردم و خواستم شما را ببینم حال که لیاقت چنین فیضی را ندارم دیگر نمی آیم .

سوار اتوبوس شدم و به طرف اصفهان برگشتم ، هنوز اذان صبح نشده بود که رانند به پلیس راه اصفهان رسید و خواست دفترچه اش را ساعت بزند که من بیدار شدم و متوجّه شدم که خداوند متعال حاجتم را روا کرده حالتی برایم پیش آمد که تاکنون چنین نشده بودم دیدم از همان اتوبوس ، با شخصی به نام رحمان در سبزه میدان اصفهان پیاده شدیم و به طراف امام زاده اسماعیل (ع) به راه افتادیم ، وارد حیاط امام زاده شدیم دیدم یک روحانی سید جلیل القدری بالای منبر نشسته و عده ای مردم دور او نشسته اند ، آنها را موعظه می کند .

با خود گفتم : من دیگر گوش به حرف این آخوندها نمی دهم و پای منبرشان نمی روم . خواستم از در دوم امام زاده خارج شوم و دنبال کار خویش بروم که ناگهان احساس کردم روی پشت بام امام زاده هستم یکی از پیامبران آنجا به خاک سپرده شده که پنج بقعه او به پشت بام راه داشت از پنجره وارد شدم و آنجا ایوانی داشت تا خواستم بپرم به طرف پایین که یک وقت دیدم بین زمین و آسمان ایستاده ام و اصلا وزنی ندارم و مثل پرکاه سبک هستم . متحیر ماندم چه کنم ، دیدم کنار ایوان بالای بقعه سید بسیار نورانی و جلیل القدری با کمال وقار و متانت نشسته و دست مبارکش را روی زانو گذاشته و تسبیح در دست دارد و مشغول ذکر است . من نگاه تندی به او کردم ولی دیدم او با مهربانی به من نگاه می کند بعد دست مبارکش را به طرف من اشاره نمود و با تندی فرمود: این حرفها یعنی چه ؟ هرکس ختم مادر ما حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) را یک مرتبه بردارد ۲۰ کیلومتر وارد بهشت می شود . در ضمن آن آقا رحمان هم به آقا گفت : آقا جواز ، جواز . آقا سر مبارک را به علامت اینکه درست می شود پایین انداخت .

از آن حالت که نه خواب بود و نه بیداری به هوش آمدم و شروع به گریه کردم . تا به حال به آن امام زاده نرفته بودم که وقتی این خواب را دیدم بعد که رفتم مشاهده کردم دیدم هرچه در آن عالم دیدم درست است . و مدّتها می گشتم که خدایا ! این ختم بی بی زهرا (سلام اللّه علیها) چیست که آن را انجام دهم ؟ پیدا نکردم تا اینکه یکی از روحانیون اصفهان به نام حاج آقا منصور زاده را دیدم و جریان را نقل کردم ، فرمود: این ختم دو رکعت نماز است و ۵۳۰ مرتبه بگو اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی فاطِمَةَ وَ اَبیها وَبَعْلِها وَ بَنیها بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ .

گفتم : آقای منصور زاده ! از کجا مطئمن شوم که این همان ختم است ؟ ایشان فرمود: چون شخصی از تهران ۴۰ سال شبهای چهار شنبه به مسجد جمکران مشرف می شد و خود امام زمان به او این ختم را تعلیم فرمود است . (۳۸)

در صبر و شکیبایی تو اول دنیایی

یا فاطمهٔ الزّهرا تو مظهر تقوایی

ام الحسنینی تو هم زوجه شیر حق

هم شافعه محشر هم عصمت کبرایی

ای دخت رسول حق محبوبه یزدانی

مشمول عنایات و دُر دانه یکتایی

مکنونه حقّی تو هم ممتحن حقی

مشهوره در عالم در زهدی وتقوایی

جانها به فدای تو کردی تو فدا جان را

از بهر امام خود در یکه و تنهایی

از میخ در و مثمار شد سینه تو سوراخ

کردی تو فداکاری تا حدّ توانائی (۳۹)

(۲۴) ترا بجان مادرت

در یزد مرد صالـح و بـا تقوایی زنـدگی می کرد ، بر خلاف خود برادری داشت که اهل فسق و فجور و بـدنهاد بود و آن مرد صالح همواره از عمل برادر خود در رنـج و شـکنجه و آزار بود . و گاهی از اوقات مردم نزد او می آمدنـد و از اذیّت و آزار برادرش به او شکـایت می کردنـد به وی می گفتنـد: برادر تو فلاـن کس راآزار داده و یا با فلان کس نزاع و جـدال نموده . و چون هر روز رفتار بـدی از او بروز می کرداز این جهت مردم آن مرد صالح بیچاره را مؤ اخذه و ملامت می کردند . تا اینکه آن مرد صالح اراده زیات مشـهد مقـدس حضـرت رضا (ع) را نمود . تدارک راه وتوشه شد . و با کاروانی به راه افتاد ، جماعتی جهت مشایعت و بدرقه زوار حضرت رضا (ع) آمدند .

مرد فـاسق هم یابوی خود سوار شـد و با مشایعت کننـده ها آمـد تا آنکه اهل مشایعت بر گشـتند ، لیکن آن برادر از مراجعت امتناع نمود و گفت : من فرد بسیار معصیت کاری هستم ، من هم می خواهم به زیارت حضرت رضا(ع) بروم بلکه به شفاعت آن حضرت خداوند از من عفو و بخشش فرماید .

مرد صالح به جهت خوف اذیت و آزار خود ، در برگردانیدن او ابرام و اصـرار زیادی کرد ، لیکن موفق نشد و مرد فاسق گفت : من با تو کاری ندارم یا بوی خود را سوار و با زوّار می روم .

مرد صالح علاجی ندید و سکوت کرد ، و تن به قضا نمود .

چند وقتی نگذشـته بود که باز به اقتضای طبیعت خود ، در بین مسافرین بنای شـرارت و بد رفتاری را با برادر خود و سایر زوار آغاز نمود و هر روز با یکی مجادله می کرد و دیگران رااذیت و آزار می نمود و مردم پشت سـر یکـدیگر نزد آن برادر صالح می آمدند و شـکایت می کردند و آن بیچاره را آسوده نمی گذاشـتند ، تا اینکه آن مرد فاسق در یکی از منازل مریض شد و رفته رفته مرضش شدیدتر شد تا در نیشابور یا منازل نزدیک مشهد وفات کرد .

مرد صالـح بـدن برادر را غسل داد ، کفن کرد و نماز بر جسـدش گزارد ، آنگاه آن را به نمـد پیچید و بریابوی خودش بار کرد و با خـود به مشـهد حمـل نمود و پس از طواف دادن او به دور قبـر مطهر رضوی (ع) دفن کرد . لیکن در امر او متفکّر بود که بر او چه خواهد گذشت و با آن اعمال چگونه با او رفتار خواهد شد ؟ ! و بسیار خواهان بود او را در خواب ببیند و از او در این باب تحقیق و بررسی نماید .

تا آنکه دو سه روزی از دفن او گـذشت ، برادر خود را در خواب دیـد که حالش بسـیار جالب و خوب است . گفت : برادر ! تو که در دنیا فلان بودی چطور به این مقام رسـیدی ؟ گفت : ای برادر ! بدان که امر مرگ وعقاب آن بسـیار سـخت است و اگر شـفاعت این پسـر زهرا (سـلام اللّه علیهـا) نبود ، من تـا حـال هلاـک بودم بـدان ای برادر که چون مرا قبض روح نمودنـد ، من خودم را یک پـارچه آتش دیـدم ، بسـترم آتش ، فراشم آتش ، فضـای منزل هم پر از آتش شـد و من هرچه فریـاد می زدم سـوختم سـوختم شـما حاضـرین مرا می دیدیـد ولی اعتنایی نمی کردیـد . تا آنکه تابوت آورده و مرا داخل آن گذاشتیـد دیـدم آن تابوت منقلب به آتش شـد و من فریـاد می زدم سوختم سوختم کسـی ملتفت من نمی گردیـد . تا آنکه مرا بردیـد و برهنه کردیـد و بالای تخته ای از برای غسل دادن گذاشتیـد . ناگهان دیـدم که تخته هم منقلب به آتش شد هر قدر فریاد می زدم کسـی به من توجه نمی کرد ، پس من با خود گفتم : چون بر من آب بریزند شاید از آتش آسوده شوم ؛ لیکن چون لباس از بدنم در آوردند ظرف آب را پر کردند بر بدنم ریختنـد دیـدم که آب هم آتش شـد ، من وقتی این چنین مشاهـده کردم صدا زدم که بر من رحم کنید و این آتش سوزان را بر من نریزید ، کسی نشنید تا آنکه مرا شسته و برداشتند و روی کفن گذاشتند ، کرباس کفن هم آتش شد . سپس مرا در نمد پیچیدند آن هم آتش ، تابوت هم آتش تا اینکه مرا بر یابو بار کردنـد . همینطور در آتش بودم و می سوختم و در اثنای راه هر یک از زائرین به

من بر می خورد من به او استغاثه می نمودم ولی اعتنایی از هیچ یک نمی دیدم ، تا اینکه داخل مشهد رضوی شدیم و تابوت مرا برداشتند و از برای طواف به جانب حرم حضرت بردند چون به در حرم مطهر رسیدند ناگهان آتش نا پدید شد و من خودم را آسوده و به حال اول دیدم و تابوت و کفن و سایر منضمات را بر حال اول دیدم . مرا داخل حرم مطهر کردند دیدم که صاحب حرم ، حضرت رضا (ع) بر بالای قبر مطهر خود ایستاده و سر مبارک خود را به زیر انداخته و ابدا اعتنایی به من ندارد . مرا یک دور طواف دادند . چون به بالای سر ضریح مقدس رسیدم پیر مردی را ایستاده دیدم متوجّه به سوی من گردید و فرمود: به امام ، پسر زهرا (سلام اللّه علیها) استغاثه کن تا تو را شفاعت نماید و از این عقوبت برهاند .

چون این سخن را شنیدم متوجه به آن حضرت گردیدم و عرض کردم فدایت شوم مرا دریاب . باز آن حضرت به من اعتنایی نفرمود . بار دیگر مرا به طرف بالای سر مطهر عبور دادند آن مرد اول ، فرمود: استغاثه کن به پسر فاطمه (سلام اللّه علیها) . گفتم : چه کنم که جواب مرا نمی فرماید ؟ فرمود: اگر از حرم خارج شوی باز همان عذاب و آتش است و دیگر علاجی نداری . گفتم : چه باید کرد که آن حضرت توجه نماید و شفاعت کند ؟ فرمود: به مادرش فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) آن حضرت را قسم بده و آن معصومه را شفیعه خود کن ؛ زیرا به مادرش زهرا خیلی علاقه دارد . چون این سخن را شنیدم شروع به گریه کردم و عرض کردم فدایت شوم ، تو را به حق مادرت فاطمه زهرا صدیقه مظلومه (علیهاالسلام) قسم می دهم که به من رحم کن و منّت بگذار و مرا ماءیوس نفرما و بر من احسان کن و از در خانه خود مرا مران .

تا حضرت اسم بی بی زهرا (سلام اللّه علیها) را شنید یک نگاهی به من کرد و مانند کسی که گریه راه گلویش را بسته باشد فرمود: اگرچه جای شفاعت از برای ما نگذاشته ای ولی چه کنم که ما را به حق مادرم زهرا قسم دادی . سپس دستهای مبارک خود را به سوی آسمان برداشت و لبهای خود را حرکت داد . گویا زبان به شفاعت گشود . چون مرا بیرون آوردند دیگر آن آتش را ندیدم و از عذاب آسوده شدم . در دنیا و آخرت اگر می خواهید امورتان اصلاح گردد اهل بیت را به مادرشان زهرا قسم بدهید تا کارهایتان آسان شود . (۴۰)

بر افلاک حقایق زهره حلم و حیا زهرا

به بحر عصمت حق گوهر صدق و صفا زهرا

یگانه بانوی دین فخر نسوان بنی آدم

فروزان شمع بزم محفل آل عبا زهرا

بتول طاهره خیر النساء انسیه حوراء

مهین ام الائمه بنت خیر الانبیا زهرا

غمام فضل و کوه حلم و بحر علم و دانایی

سپهر عقل را بدرالدجی شمس الضحی زهرا

زکیّه بضعه ختم رسل صدیقه مطلق

خبیر سرّ ما اوحی به امر مصطفی زهرا

غرض در خلقت زن بود حق را در وجود او

وگرنه بود دررتبت نبوت را سزازهرا

توسل جوی بر خاتون محشر از صفای دل

که خوش چیده است اسباب شفاعت در جزازهرا

(۲۵) شفاعت حضرت

یکی از علمای بزرگوار می فرمود: یک روز در شهر دمشق سوار ماشینی شدم که به حرم حضرت زینب (سلام اللّه علیها) بروم ، جوانی کنار من نشسته بود که از قیافه اش پیدا بود خیلی دوست دارد با من حرف بزند ولی تردید داشت که آیا من می توانم با او عربی صحبت کنم یا نه .

من به خاطر آنکه او را برای حرف زدن راحت کنم به عربی از او احوال پرسیدم ، او خیلی خوشحال شد و گفت : سیّدنا مساءلهٔ .

گفتم : بپرس ؟ گفت : پدرم اسمش عمر و جدّم اسمش خطّاب بود طبعا پدرم را وقتی می خواستند اسم ببرند می گفتند: عمر خطاب .

او سال گذشته از دنیا رفت ، شبی من او را در عالم خواب دیدم که به خاطر انحراف عقیده و اعمال زشتش سخت در عذاب است .

او به من گفت : فرزندم ! من اسم تو را محمد گذاشتم تو فردا به فلان محل می روی پیرمردی که نامش محمّد است با تو ملاقات می کند و تو را به حقایقی آگاه می سازد؛ از مذهب و دین او پیروی کن که شاید به این وسیله خدای تعالی مرا هم از این عذاب نجات بدهد .

من خیلی به حال پدرم گریه کردم و با همان حال از خواب بیدار شدم .

صبح آن روز به همان محلّی که پدرم گفته بود رفتم و خدمت آن مرد بزرگ که روحانی عالیقدری بود ، رسیدم .

او به من مذهب شیعه را تعلیم داد و سپس مرا وادار به یادگرفتن مسایل اخلاقی نمود . و خیلی برای من زحمت کشید ، متاءسفانه حالا چند روز است که آن استاد هم به رحمت خدا رفته من از شما می خواهم که مرا راهنمایی کنید که چه کنم تا استاد و پدرم را در خواب ببینم و از حال آنها آگاه شوم ؟

من به او دعایی را که مرحوم نوری رحمهٔ اللّه علیه در کتاب جنّهٔ الماءوی نقل می کند و همچنین در بحارالانوار(۴۱) آمده است تعلیم دادم و از او خواستم که فردا شب باز او را در صحن مطّهر حضرت زینب (علیهاالسلام) ببینم تا برای من نقل کند که خوابی دیده یا آنکه موفّق به آن نشده است .

ضمناً می دانم که شما دوست دارید قبل از آنکه تتمّه قضیّه را نقل کنم دعایی را که به او تعلیم دادم برای شما بنویسم تا شما هم از آن استفاده نمایید . بسیار خوب ولی شرطش این است که ان شاءاللّه اگر موفق به زیارت هر یک از ائمه اطهار (علیهم السلام) در خواب شدید و پس از بیدار شدن با نشاط مخصوص به خودش حال دعا پیدا کردید مرا هم دعا بفرمایید .

سیّد بن طاووس در کتاب فلاح السائل از ائمّه اطهار(علیهم السلام) نقل می کند که :

اگر بخواهی کسی را که از دنیا رفته در خواب ببینی با طهارت یعنی با وضو و یا با غسل به خواب و به طرف دست راست بخواب و تسبیح حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) را بگو سپس این دعا را بخوان :

اَللّهُمَّ اَنْتَ الْحَیُّ الَّذی لایُوصَفُ وَ الایمانُ یُعْرَفُ مِنْهُ ، مِنْکَ بَدَاَتِ الاْشْیاءُ وَ اِلَیْکَ تَعُودُ فَما اقبلَ منها کُنْتَ مَلْجاهُ و مَنْجاهُ وَ ما اَدْبَرَ مِنها لَمْیَکُنْ لَهُ مَلْجَاء وَ لامَنْجا مِنْکَ اِلاّ اِلَیْکَ فَاَسْئَلُکَ بِلا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ وَ اَسْاءَلُکَ بِبِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّد (ص) سَیّد النَّبِیّینَ وَ بِحَقِّ عَلِی خَیْرِالْوَصِیّینَ وَ بِحَقّ فاطِمَهَٔ سَیِّدَهِٔ نِساءِ الْعالَمینَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ الَّذینَ جَعَلْتَهُما سَیِّدَی شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِٔ اَجْمَعینَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ اَنْ تُرِیَنی مَیّتی فِی الْحالِ الَّتی هُوَ فیها

بالاخره این دعا را به او تعلیم دادم او رفت و فردا شب برگشت و گفت : دیشب من تا صبح خوابی ندیدم ولی صبح که نماز را خواندم و خوابیدم پدرم را در حال بدی دیدم . او از من تقاضا می کرد که برای نجاتش حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) را واسطه قرار دهم ، او به من گفت :

من در اینجا فهمیده ام که شفاعت حضرت زهرا (علیهاالسلام) از همه مؤ ثرتر است ، از آن حضرت از طرف من عذر بخواه ، زیرا

من در دنیا محبّت دشمنان او را در دل داشته ام .

من به او گفتم : استادی که معرّفی کرده بودی از دنیا رفته او را در آنجا دیده ای ؟

گفت : نه او را در جایی که ما هستیم نمی آورند . (۴۲)

ای در درج حیا و آیت عظمی

بضعه خیر الوری و مریم کبری

فاطمه ام الائمه دخت محمد(ص)

بهر تو ایجاد گشته سبعه اباء

ام کتاب ام فضل ام علومی

ام ابیهات خوانده خواجه اسری

راضیه مرضیه و تقیّه نقیه

همسر حیدر علی عالی اعلا

نام تو صدیقه و بتول و زکیه

طاهره منصوره و محدثه عذرا

عالم امکان ز نور روی تو روشن

خوانده شدی زین سبب به زهره زهرا(۴۳)

(۲۶) من خانه می خواهم

حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین جناب آقای مجتبی بلوچیان در کتاب شریف خود به نام بازار مکافات نوشته اند: در حدود سال ۱۳۶۸ هجری شمسی از جهت مسکن تحت فشار بودم تا جایی که مجبور شدم همسر و فرزندانم را به روستایی نزدیکی دماوند ببرم و خود در حجره طلبگی مدرسه سکنی گزینم . چندین ماه گذشت و من مشغول خواندن درس و تدریس بودم و آخر هفته فقط شبی را در کنار خانواده ام می رفتم و آن هم چون شبهای جمعه جلسه ای در تهران داشتم مجبور بودم به خاطر آن جلسه زن و فرزند را ترک نموده به تهران بیایم . لذا وضع اسفباری برایم پیش آمده بود گاهی عصر جمعه که می خواستم از نزد خانواده ام بیایم بچه ها به من می چسبیدند و گریه می کردند که بابا تو را به خدا نرو . و همسرم هم گریه می کرد ولی من چاره ای نداشتم و باید برای درس بر می گشتم و لذا خود نیز گاهی با دل داغدار و دیده اشکبار از آنها جدا می شدم و گاهی به خداوند متعال عرض می کردم : خداوندا ! خودت از خزانه غیب کرمی فرما .

حتّی شبی دو بچه ام را به حجره آوردم و شب را پیش خودم خواباندم و بعضی از افراد این مسایل را می دیدند اما خوب چاره ای نبود . تا اینکه در ایام دوم فاطمیّه (علیهاالسلام) یعنی سوم جمادی الثانی قرار گرفتم و روز قبلش پس از اتمام درس به همان روستا رفتم شب را نزد آنها بودم ولی صبح که اتفاقا مدرسه ما هم تعطیل بود ولی طبق معمول که در وفیات همیشه در آنجا اقامه عزا می شد ، تصمیم مراجعت به مدرسه گرفتم که با ناراحتی خانواده ام مواجه شدم آنها گفتند: امروز تعطیل است چرا نمی خواهی پیش ما باشی ؟

گفتم : امروز دلم می خواهد درعزای حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) شرکت کنم و از حضرت یک خانه بگیرم . تا این سخن را گفتم ، همسرم که تاکنون ناراحتی زیادی کشیده بود راضی شد و گفت : حال که می خواهی از حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) خانه بگیری مخالفتی ندارم تازه خوشحال هم هستم .

من برگشتم اما چون راه دور بود تا به مدرسه رسیدم هنگام سینه زنی بود من هم در حلقه طلاب نشستم و به سینه زدن مشغول گردیدم در همان آن به حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) عرض کردم : بی بی جان ! خانم ! من از شما یک خانه می خواهم . شما که مشکلات ما را می دانی . و خلاصه آن مجلس تمام شد . درست نمی دانم ۱۰ یا ۱۲ روز گذشت یا بیشتر و یا کمتر ولی مطمئنم که بیست روز از هنگام توسل من نمی گذشت که روزی سر درس بودم و مشغول تدریس ، کسی آمد و به من گفت : استاد حاج آقا مجتهدی با شما کار دارند . گفتم : دارم تدریس می کنم ، ایشان رفت و دوباره آمد ، فرمودند: با شما کار دارند و گفتند: تدریس را رها کنید . من درس را رها کردم و به همراه ایشان از مدرسه بیرون آمدیم هوا بسیار سرد بود و برف هم از آسمان می بارید با ایشان در بین کوچه می رفتیم و من دقیقا نمی دانستم که ایشان با من چه کاری دارند . تااینکه درون کوچه ای رسیدیم و درب منزل نوسازی توقف کردند که دارای سه طبقه بود کلید انداختند و به اتفاق داخل منزل شدیم و گفتند: طبقه دوم و سوم این منزل مال مدرسه و وقف طلاب است و مرا به طبقه دوم بردند و در را باز کردند ومنزلی دیدم که حتی تصورش را هم نمی توانستم بکنم و کلید آن را در اختیار من گذاشتند و فرمودند: این خانه در اختیار شماست . فردا می توانید آیینه و شمعدانتان را بیاورید .

در حالی که خدا را گواه می گیرم من اصلا راجع به منزل با احدی جز همسرم صحبت نکرده بودم که می خواهم از حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) خانه ای بگیرم اما الطاف آنها عمیم است و تا حال که سال ۱۳۷۱ می باشد و این کتاب را می نویسم در همان منزل سکنی داریم این از برکات توسل به حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) است . (۴۴)

ای افتخار عالم هستی لقای تو

پاینده چون بقای حقیقت بقای تو

اسلام سر فراز به ایمانت از نخست

خورشید پرتوی زفروزنده رأ ی تو

من هیچ کس دگر نشناسم به روزگار

بانوی خاندان فضیلت سوای تو

الحق که هرچه فخر و شرف بود در جهان

می خواست خاص شخص توباشدخدای تو

فرزند مصطفائی و زهرای پاکدل

ای مصطفا بی تو همه محو صفای تو

مانند شمع سوختی و اشک ریختی

جانسوز همچو ناله نمی شد نوای تو

آتش زدند دوزخیان چون در بهشت

آتش گرفت جان جهان از برای تو

برحال تو اگر درو دیوار ناله کرد

نبود عجب که بود عجب ماجرای تو

(۲۷) به یاد پهلوی شکسته

بَشّار یکی از اصحاب با وفای آقا امام صادق (ع) است ، می گوید: رفتم خانه امام صادق (ع) دیدم حضرت دارد رطب تازه می خورد ، حضرت فرمود: بشّار بیا رطب بخور . گفتم : آقا نمی خورم . فرمود: میل کن . گفتم : آقا بغض راه گلویم را گرفته ناراحتم

نمی توانم بخورم . فرمود: چرا ؟ گفتم : آقا من داشتم می آمدم یک پیر زنی از این شیعه ها پایش لیز خورد یک وری و با پهلو به زمین خورد ، تا به زمین افتاد ، به ظالمین به جدّه ات زهرا (علیهاالسلام) لعنت کرد . نوکران حکومتی شنیدند ، او را گرفتند ، می زدند و می بردند . امام صادق (ع) ناراحت شد . آن وقت حضرت کوفه بود ، فرمود: بشّار بلند شو برویم مسجد سهله برایش دعاکنیم .

بشار می گوید: امام صادق (ع) آمد مسجد کوفه و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد؛ فرمود: برو آزادش کردند دارد می آید . گفت : آمدم دیدم آزادش کرده اند ، دارد می آید . گفتم : من رفتم به آقا گفتم و آقا دعا کرد . بیا به عنوان تشکر برویم نزد آقا ، آمد خدمت آقا سلام کرد ، حضرت جواب داد و فرمود: ای زن ! چرا وقتی به زمین خوردی به ظالمین جدّه ما فاطمه لعنت کردی ؟ گفت : آقا برای این که وقتی به زمین خوردم پهلویم درد آمد ، من به یاد مادرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) افتادم .

ای سیّدها مادرتان شب ها نمی خوابید ، آنقدر از این درد پهلو ناله می کرد ، آنقدر از این درد سینه ناله می کرد ، سینه زهرا چرا ؟ مرحوم آیهٔ اللّه کمپانی ، مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی استاد آیت اللّه العظمی میلانی (رضوان اللّه تعالی علیهما) این شعر را بخوانم ترجمه کنم غوغا کرده می گوید:

و لستُ ادری خبر المسمارِ

سَلْ صَدْرَها خزینهٔ الاسرارِ

برای این که این شعر را بفهمید من این مقدمه را باید بگویم : درهای خانه های سابق یک لنگه در بود مثل درهای بعضی از باغها که هنوز هم هست ، چهار تا تخته پهلوی هم می گذاشتند یک در بوده این را می بستند و باز می کردند . مثل حالا درها دو لنگه دری و چهار لنگه دری نبوده ، در خانه علی (ع) یک لنگه بوده فاطمه ما پشت در بوده ، امام صادق (ع) می گوید: این طرفی که مادر ما ایستاده بود در دو تا میخ داشته مرحوم حاج شیخ می گوید: وَ لَسْتُ اَدْری خَبَرَ المِسمارِ .

می گوید: من چه می دانم قصه میخ در چه بوده می گوید اگر می خواهی بفهمی برو از سینه فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) بپرس سَلْ صدرها خزینهٔ الاسرار . (۴۵)

هر که ندارد به دل محبت زهرا

دیده خود پوشد از شفاعت زهرا

هاجر و حوّا صفیه ساره و مریم

فضه صفت مفتخر به خدمت زهرا

به به از این منزلت که آمده برتو

ز آنچه تصور کنی فضیلت زهرا

آه که با این جلال با و جه و شرافت

بود فزون از جهان مصیبت زهرا

آری خود اختفای مدفن پاکش

شاهد عالی بود ز غربت زهرا

پهلویش از ضرب در شکست و دریغا

گشت از آن آشکار رحلت زهرا

پهلوی زهرا شکست و قلب پیمبر

پشت علی شوی یا فتوت زهرا

بازویش از ضرب تازیانه سیه شد

آه از آن درد بی نهایت زهرا(۴۶)

(۲۸) حسن (ع) فرزندم است

یک نفر از منبری های مهم تهران مرحوم شیخ علی اکبر تبریزی بود ، خیلی منبری خوبی بود ، دو خوبی داشت :
اوّلا: یک آدم رشیدی بود ، ثانیاً: آدم متدیّن و عالی بود . حاج شیخ علی اکبر تبریزی ، آن چند سال که من نجف بودم ایام فاطمیّه به عراق می آمد . فاطمیه اول را کربلا منبر می رفت فاطمیه دوم نجف ، من از خودش شنیدم می گفت : من جوان بودم تبریز منبر می رفتم ، ماه رمضان تا شب ۲۷ ماه رمضان پیش نیامد ، ما شبی نامی از آقا امام حسن (ع) ببریم غرضی هم نداشتم ، زمینه حرف جور نشد . گفت : همان شب ۲۷ رفتم خانه ، خوابیدم در عالم رؤ یا به محضر مقدس بی بی فاطمه (سلام اللّه علیها) مشرف شدم ، (خوشا به حال نوکری که خائن نباشد و اربابش دوستش داشته باشد ، خدایا آیا می شود به ما هم لطف کنی ، ما هم طوری زندگی کنیم که آل محمد (علیهم السلام) ما را بخواهند ؟ خدایا می شود طوری برنامه مان را درست کنی چهار روزی که زنده هستیم اربابمان امام زمان (ع) ما را بخواهد) .
گفت : همان شب پس از تشرّف به محضر مقدس بی بی فاطمه (علیهاالسلام) سلام کردم ، حضرت کدرانه جوابم داد . گفتم : بی بی جان من از آن نوکرهای بی ادب نیستم ، اسائه ادبی خیال نمی کنم از من سر زده باشد که از من کدر شده باشید ، چرا این طور جواب مرا می دهید ؟
حضرت فرمود: حاج شیخ ! مگر حسن (ع) پسر من نیست ؟ (فهمیدم کار از کجاست) چرا یادی از حسنم نمی کنید ؟ حسنم غریب است ، حسنم مظلوم است . (۴۷)

به دل از سوز عشقت آتشی برپاست یا زهرا

به دامان از غم هجر تو اخترهاست یازهرا

غم و سوزی که از مظلومیت بنشسته بردلها

چو نام دلنشینت تاابد برجاست یا زهرا

به یاد خوردن سیلی و آن بشکسته پهلویت

به دل بار غمی افزون تر از دنیاست یا زهرا

اگرچون گل شدی پرپر خزان گشته بهارانت

علی هم بی شکیب و خسته و تنهاست یا زهرا

ندارد روز و شب بی تو ، نه هم گامی نه آرامی

غم و رنج فزون از چهره اش پیداست یازهرا

(۲۹) بچه سید

در شرح قصیده ابی فراس از کتاب درالنظیم از احمد حنبل که یکی از علمای چهار مذهب سنّیان است نقل کرده که می گوید: شبی مردی را دیدم که پرده کعبه را گرفته بود و به درگاه خدا گریه و زاری می کرد پیش رفتم و گفتم : برادر ! به تو چه رسیده که اینطور گریه و زاری می کنی ؟ گفت : من یکی از بنّاهای منصور دوانقی بودم ، امر عجیبی برای من اتّفاق افتاده به تو می گویم به شرط اینکه آن را به کسی نگویی . گفتم : خدا شاهد است تا تو زنده ای به کسی نمی گویم .

گفت : شبی منصور مرا طلبیـد و شـصت نفر از اولاد علی (ع) را به من تسـلیم کرد و گفت : امشب تا صـبح نشده است باید اینها را میـان دیوارهـا بگـذاری . من هم پنجـاه و نه نفر آنهـا را بـا کمـال ترس میـان دیوار گذاشـتم . یـک پسـری بـاقی مانـد که هنوز خط عارضـش ندمیـده و گیسوان بلنـدی داشت و نوری در صورتش ظـاهر بود همین که خواسـتم او را زیر دیوار بگـذارم دیـدم مثـل ابر بهاری گریه می کند و مضـطرب است . سبب را پرسیدم ؟ گفتم : چرا اینطور گریه می کنی ؟ گفت : به خدا برای خودم گریه نمی کنم ، گریه ام برای مـادر پیرم است که مخـالفت او را کردم . مـدّت یـک سـال بود مرا در خانه حبس کرده بود از ترس اینکه مبادا دشـمنها مرا بگیرنـد . هر وقت می خوابیـد دست به گردنم می انداخت ، اگر برمی خاسـتم او هم بر می خاست ، اگر می خوابیدم او هم می خوابیـد ، ولی خواب نمی رفت . دیروز مادرم پیش من نبود از خانه بیرون آمـدم نوکرهای خلیفه مرا گرفتنـد و آوردند پیش منصور ، الحـال تو مرا میـان دیوار می گـذاری . مـادرم از من خبر نـدارد ، نمی دانـد من کجا رفته ام ، می ترسم از غصه من هلاک شود . پرسیدم : مادر تو غیر از تو هم فرزندی دارد ؟ گفت : نه به خدا .

با خود گفتم ، ای نفس ! وای بر تو ، برای مال دنیا خود را به عـذاب آخرت گرفتار می کنی ، به خـدا قسم خـدمتی برای خـدا به او می کنم . سپس رفتم پیش پسرم و قصه آن سید را به او گفتم : بعد گفتم : ای فرزند آیا راضی می شوی تو را عوض این سید علوی زیر دیوار بگذارم و روزنه ای برای نفس کشیدنت درست کنم و فردا شب بیایم تو را بیرون آورم ؟

گفت : بلی پس گیسوان آن سـید را بریدم و صورتش را هم سـیاه کردم و لباس کهنه ای به او پوشانیدم ، مثل بچه بناها . بعد پسـرم را میان دیوار گذاشـتم و نزدیک صبح که شد آن بچه سـید را برداشـتم با خودم آوردم به منزل . در بین راه با خود فکر می کردم ، اگر منصور بر این امر مطلع شود و اگر زوجه ام بفهمد پسرش را زیر دیوار گذارده ام چه کنم . در این اثنا به منزل رسیدم از ترس و نگرانی وسـط خـانه افتـادم و بیهوش شـدم . ناگهـان صـدای در خـانه بلنـد شـد من بیشتر وحشت کردم ، گفتم : خلیفه مطلع شـده و فرستاده مرا ببرند و به قتل برسانند .

کنیزم رفت پشت در ، صـدا زد . پشت در کیست ؟ فرمود: من فاطمه زهرا دختر پیغمبرم بگو به مولایت پسـر ما را بیاورد و فرزندش را بگیرد . من بی اختیـار برخاسـتم و رفتم در خـانه . گفتم : خـانم چه می فرمـایی ؟ فرمـود: ایهـا الشـیخ صـنعت معروفـا للّه و ان اللّه لایضیع اجر المحسنین فرمود: ای مرد ! کار خوب کردی ، خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند فرزند ما را بیاور و فرزندت را بگیر . نگاه کردم دیدم فرزندم صـحیح و سالم است . او را گرفتم و آن بچه سـید را آوردم و تحویل دادم و به آن خانم رو کردم و همان وقت تـوبه کردم و آمـدم به اینجـا همینکه منصور فهمیـده بود که من فرار کرده ام فرسـتاده بود تمـام اموال مرا تصـرف کرده بودند امیدوارم که خدا توبه مرا قبول کند . (۴۸)

زن مگو نور خدای ذوالجلال

کافرینش را بدی اصل کمال

زینت خلد برین و زیب عرش

کی زبان دارد به تعریفش مجال

دخت احمد همسر مولا علی

قدروالایش برون از هر خیال

معدن عصمت ، امامت را اساس

بحر عفّت جمله نیکی را جمال

لیلهٔ القدر و مبارک کوثر است

ام خاتم را چسان توصیف حال

فاطمه صدیقه زهرا بتول

یک جهان معناست در هریک سؤ ال

(۳۰) در همه منازل با کاروان

در مقتل شیخ حسن آل عصفور نقل شده است که : زجر ابن قیس در یکی از منازل شام دید ، شتر سکینه عقب افتاده و آن مظلومه گریه می کند و می گوید: یا ابتاه این انت و نحن سبایا این انت و نحن علی الاقتاب و العاریات

یعنی : پدر جان ! کجایی که ما را اسیر کردند و بر شتران بی روپوش سوار کردند .

زجر ابن قیس پیش رفت و گفت : ای سکینه ! چرا گریه می کنی ؟ گریه آن مظلومه شدّت گرفت . آن ظالم بی رحم عوض آنکه آن بچه را دلداری دهد ، پیش رفت و نیزه ای به پهلوی سکینه زد و آن مظلومه را از شتر به روی زمین انداخت و شتر را برداشت و رفت ، و کانت زینب (علیهاالسلام) بنت علی من کثرهٔ البکاء نائمهٔ زینب (علیهاالسلام) از بس گریه کرده بود میان محمل خوابش برده بود در خواب برادرش حسین (ع) را دید ، که حضرت فرمود: ای خواهر خوب یتیم داری می کنی ! !

زینب (علیهاالسلام) بی اختیار از خواب بیدار شد و صدا زد: یا سکینه یا بنت اخی این انت . ای سکینه ! ای دختر برادر ! کجایی ؟ جواب نشنید ، زینب (علیهاالسلام) پیاده شد و برگشت از دنبال قافله ، یک مرتبه یک سیاهی به نظرش رسید ، پیش رفت و دید خانمی است که سر سکینه را به دامن گرفته . فقالت : یا زینب اهکذا تحرس الایتام اهکذا تسمع وصیهٔ اخیک الحسین فرمود: ای زینب ! این طوری یتیمان برادرت حسین (ع) را پرستاری می کنی ؟ این قسم به وصیت برادرت عمل می کنی ؟

زینب (علیهاالسلام) می فرماید: صدای او به گوشم آشنا آمد نگاه کردم دیدم مادرم فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) است . گفتم : مادر ! شما که همراه ما نبودی چرا لباس سیاه پوشیده ای ؟

فرمود: زینب جان ! من در همه منازل با شما بودم .

بلی بی بی زهرا (سلام اللّه علیها) همه جا با اهل بیت بود حتی چنانچه دیر راهب گفت : وقتی که وارد حجره شدم ، دیدم نور از آن صندوق بالا می رود ، ناگاه صدای زنی را شنیدم که صدا می زد ای غریب مادر ای شهید مادر . . . . (۴۹)

دُخت رسول و این همه خونین جگر چرا ؟

فلک نجات و غرقه به موج خطر چرا ؟

در مدّتی قلیل بسی درد وداغ دید

یک مادر جوان و خمیده کمر چرا ؟

مسجد کنار خانه و زهرا به درد و رنج

می رفت بر زیارت قبر پدر چرا ؟

با داعی صحابی خیر البَشَر بگو

چندین جفا به دختر خیر البشر چرا ؟ (۵۰)

(۳۱) محبّت زهرا (س)

سیّد جلیل القدر و عالم بزرگوار مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم کسی که بارها خدمت حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم حجهٔ بن الحسن (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) مشرف شده ، فرمود:

شبی در عالم رؤ یا کسی به من فرمود: فردا صبح به مسجد حنانه برو مردی را آنجا می بینی ، به او بگو ما خون بغداد را شستیم و تو

به دکان خود باز گرد و مشغول کار خود شو .

از خواب بیدار شده و یک عده از طلّاب را برداشته و به مسجد حنانه رفتیم ، کسی را در آنجا ندیدم جز یک نفر که در گوشه ای از مسجد خواب بود ، قدری می خوابید و قدری بیدار می شد . مثل کسی که وحشت دارد ، چون صدای همهمه ما به گوشش خورد سر برداشته و پا به فرار گذاشت ، به خیال اینکه اینجا صحراست . ولی وقتی که خوب نگاه کرد ، دید یک مشت از اهل علم و محترمین اطرافش هستند .

علامه بحرالعلوم می فرماید: ای مرد ! برخیز به بغداد برو سر دکان و مشغول کسب و کار خود شو ، زیرا خون بغداد را شستند و ترسی نداشته باش .

آن مرد گفت : اینجا کجاست ؟ گفتند: نجف اشرف مسجد حنانه .

علامه بحر العلوم فرمود: تو کیستی و خون بغداد چه بوده ؟ گفت : ای سید بزرگوار ! همین قدر بدانید که نجات من فقط از کرامت جده شما فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) است .

من یک نفر قهوه چی در کنار شط بغداد چای فروشم ، یک روز صبح هنوز آفتاب نزده بود یک نفر از این مأ موران عثمانی ، کلاه سرخ بر سر ، و خنجری که دسته آن مرصّع و دانه نشان بود ، بر کمر بسته و شکم بزرگی هم داشت ، وقتی که روی تخت قهوه خانه که مشرف به شط بود نشست به من گفت : قهوه بیار . فنجانی قهوه برایش بردم . وقتی آشامید به بی بی عالم فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) ناسزا گفت : من باور نکردم ، با خود گفتم غلط شنیدم . دو باره فنجانی قهوه برایش بردم باز شنیدم ناسزا گفت . آتش به قلبم افتاد عقل از سرم پرید و چشمانم تاریک شد و هنوز کسی داخل قهوه خانه ام نشده بود نزد آن ملعون رفتم و با ادب و روی باز گفتم : یا افندی خنجر مرصّعی داری کارِ کجاست ؟

گفت : کار فلانجا .

گفتم : بده ببینم ، چون خنجر به دستم رسید ، چنان بر شکم او زدم که تا سینه اش درید و او را از بالای تخت به شط انداخته و پا به فرار گذاشتم ؛ چون یقین داشتم اگر بمانم خون آن ملعون تمام آن شط را آلوده می کند . و تا رمق داشتم میان نخلستانها می دویدم و نمی دانستم به کجا می روم و خود را در نخلستانها پنهان کردم که از خستگی خوابم برد ، دیگر از خود خبر نداشتم و حالا خودم را اینجا می بینم .

حضرت علامه بحر العلوم او را پس از نوازش روانه بغداد کرد . (۵۱)

گر نگاهی به ما کند زهرا

دردها را دوا کند زهرا

بر دل و جان ما صفا بخشد

گر نگاهی به ما کند زهرا

کم مخواه از عطای بسیارش

که آنچه خواهی عطا کند زهرا

نه عجب گر به شأ ن او گویند

خاک را کیمیا کند زهرا

این مقام کنیز او باشد

تا دگر خود چها کند زهرا

از کمال عبادت و طاعت

حکم بر ما سوی کند زهرا(۵۲)

(۳۲) صدای ناله حضرت

حضرت آیهٔ اللّه خزعلی فرمودند: آقای حسان که از شعرای بنام است که چندین کتاب شعری هم دارد می گفت : در اوج ناراحتی و بیماری مرحوم آیهٔ اللّه امینی صاحب کتاب شریف الغدیر که شیفته و دلداده خاندان پیغمبر اکرم (ص) بود ، عرض کردم : آیا تا به حال برای شما معلوم نشده که قبر حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) در کجاست و در چه نقطه ای باید ایشان را زیارت کرد ؟

می گوید: مرحوم حضرت آیهٔ اللّه علامه امینی لحظاتی را سکوت کردند و بعد فرمودند: هر وقت به مدینه می رفتم ، صدای ناله و ضجه جانگاه و جانسوز حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) به گوشم می رسید ، تو داری از قبرش صحبت می کنی ، در حالی که هنوز ناله حضرت در مدینه طنین افکن است . (۵۳)

در راه تو گر بلا ببارد بر ما

ما را چه غم است که لطف تو شامل ماست

ما دیده گشوده ایم بر معرفت

ای دفتر ما به شاءن تو عاقل ماست

آن کس که ندارد ز ولای تو نشان

گر عالم دهر است ولی جاهل ماست

ما دست گدایی به ولای تو زدیم

در حشر یقین عطای تو حاصل ماست

(۳۳) راه توسل

حضرت آیهٔ اللّه خزعلی فرمودند: یکی از دوستان مرا به منزل خودش دعوت کرد ، بعد از صرف ناهار برای استراحت به اتاقی رفتم دیدم که عکس امام راحل در زیر پا قرار می گیرد ، احترام کردم و جای دیگری را برای استراحت انتخاب نمودم . گفتم : منِ طلبه نباید نسبت به این مجاهد بزرگ بی احترامی کنم .

این بعد از ظهر روز شنبه بود ، شب یکشنبه در تهران در عالم خواب دیدم که حضرت امام دستها را بلند کرده و خدا را به نام مقدّس حضرت زهرا سه مرتبه قسم می دهد بدینگونه : الهی بفاطمهٔ الزهراء ، بفاطمهٔ الزهراء ، بفاطمهٔ الزهراء با دو دست لرزان کشیده بسوی آسمان .

بعد که بیدار شدم استنباط کردم که آن ادب و احترامی را که به ساحت مقدّس فرزند زهرا(علیهاالسلام) انجام دادم ، ایشان هم راه توسّل را از طریق حضرت زهرا(علیهاالسلام) به من نشان دادند و به من یاد دادند که حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای برآوردن حاجات ، بهترین وسیله است . (۵۴)

ای نام تو از نام خدا ، یا زهرا

ذکر تو شفای دردها ، یا زهرا

از بهر خدا به دوستان کن نظری

حاجات همه روا نما ، یا زهرا

هستیم به زندان بلا و دشمن

ما را ز بلا رها نما یا زهرا

ما جمله گرفتار و فقیرو بیمار

از حق به طلب چاره ما ، یا زهرا

تو شافعه محشر و ما غرق گناه

بخشای گناه جمله را ، یا زهرا

(۳۴) توسل به حضرت زهرا (س)

حضرت حجهٔ الاسلام و السلمین جناب حاج آقای رازی (که خدا ان شاءاللّه ایشان را شفاء عنایت فرماید) در گنجینه دانشمندان (۵۵) از مرحوم حجهٔ الاسلام آخوند ملّاعباس سیبویه یزدی نقل می کند که فرمود:

پسر عمویی به نام حاج شیخ علی داشتم که از علما و روحانیون یزد بود . یک سال آن مرحوم با چند نفر از دوستان یزدی برای تشرّف به حج به کربلا مشرّف شده و به منزل ما وارد شدند و پس از چند روز به مکّه عزیمت نمودند . من بعد از انجام مراسم حج ، انتظار مراجعت پسرعمویم را داشتم ولی مدّتها گذشت و خبری نشد . خیال کردم که از مکّه برگشته و به یزد رفته است . تا اینکه روزی در حرم مطهّر حضرت سیّدالشهداء (ع) به دوستان و رفقای او برخوردم و از آنان جویای احوال او شدم ولی آنها جواب صریح به من ندادند ، اصرار کردم مگر چه شده اگر فوت کرده است بگویید .

گفتند: واقع قضیّه این است که روزی حاج شیخ علی به عزم طواف مستحبی و زیارت خانه خدا ، از منزل بیرون رفت و دیگر نیامد؛ ما هر چه و در باره او تجسّس و تحقیق کردیم از او خبری به دست نیاوردیم ، ماءیوس شده حرکت نمودیم و اینک اثاثیه او را با خود به یزد می بریم که به خانواده اش تحویل دهیم . احتمال می دهیم که اهل سنّت او را هلاک کرده باشند .

من از شنیدن این خبر بسیار متاءثّر شدم . تا اینکه بعد از چندسال روزی دیدم در منزل را می زنند . در را باز کردم ، دیدم پسر عمویم است . بسیار تعجّب کردم و پس از معانقه و روبوسی گفتم : فلانی کجا بودی و از کجا می آیی ؟

گفت : همین الا ن از یزد می آیم .

گفتم : اینطوری که نقل کردند ، تو در مکّه گم شده بودی ، چطور از یزد می آیی ؟

گفت : پسر عمو ، دستور بده قلیان را حاضر کنند تا رفع خستگی کنم ، شرح حال خودم را برای شما خواهم گفت .

بعد از صرف قلیان و استراحت ، گفت : آری روزی پس از انجام مراسم حجّ از منزل بیرون آمدم و به مسجدالحرام مشرّف شدم ، طواف کرده و نماز طواف خواندم و به منزل بازگشتم ، در راه ، مردی را با ریش تراشیده و سبیلهای بلند دیدم که با لباس افندیها ایستاده بود ، تا مرا دید قدری به صورت من نگاه کرد و بعد جلو آمد و گفت : تو شیخ علی یزدی نیستی ؟ گفتم : چرا .

گفت : سلام علیکم ، اهلاً و مرحبا ، و دست به گردن من انداخت و مرا بوسید و دعوت کرد که به منزلش بروم . با آنکه وی را نمی شناختم ، با اصرار مرا به خانه خود برد و هر چه به او گفتم : شما کیستید ، من شما را به جا نمی آورم ، گفت : خواهی شناخت ، مرا فراموش کرده ای ، من از دوستان و رفقای شما هستم .

خلاصه ظهر شد . خواستم بیایم ، نگذاشت . گفت : همه جای مکّه حرم است ، همین جا نماز بخوان . و برایم ناهار آورد و من هر چه گفتم رفقایم نگران و ناراحت می شوند ، گفت : چه نگرانی ؟ اینجا حرم امن خدا است .

خلاصه شب شد و نگذاشت من بیایم . بعد از نماز عشا دیدم افراد مختلفی به آن منزل می آیند تا جماعتی شدند و آن شخص شروع کرد به بد گفتن و مذمت کردن شیعه ها ، گفت : این شیعه ها با شیخین میانه خوبی ندارند ، مخصوصاً با خلیفه دوّم ، و اینها شبی را در ماه ربیع الاوّل به نام عیدالزهرا دارند که مراسمی را در آن شب انجام می دهند و از وی برائت و تبرّی می جویند ، و این

هم یکی از آنهاست . و اشاره به من کرد . و چند مذمت از شیعه و آنها را بر علیه من تحریک نمود که همه آنها بر من خشمناک شده و بر قتل من هماهنگ شدند .

من هر چه گفته های او را انکار کردم ، او بر اصرار خود افزود و در آخر گفت : شیخ علی ! مدرسه مصلّی یزد یادت رفته ؟ ! تا این جمله را گفت ، به خاطرم آمد که در زمان طلبگی در مدرسه مصلّی همسایه ای به نام شیخ جابر کردستانی داشتم که او سنّی بود و از ما تقیّه می کرد و در شب مذکور که طلبه ها جلسه جشن داشتند او به حجره خود می رفت و در را به روی خود می بست ، ولی بعضی از طلبه ها می رفتند و در حجره او را باز می کردند و او را می آوردند و در مقابل او شوخی می کردند و بعضی از حرفها را می زدند و او چون تنها بود سکوت و تحمّل می کرد .

گفتم : تو شیخ جابر نیستی ؟ گفت : چرا شیخ جابرم ! گفتم : تو که می دانی ، من با آنها موافق نبودم .

گفت : بلی ، امّا چون شیعه و رافضی هستی ، ما امشب از تو انتقام خواهیم گرفت . هر چه التماس کردم و گفتم : خدا می فرماید: و من دخله کان آمناً گفت : جرم شما بزرگ است و تو ماءمون نیستی .

گفتم : خدا می فرماید: و ان احد من المشرکین استجارک فاجره . . . گفت : شما از مشرکین بدتر هستید ! خلاصه ، دیدم مشغول مذاکره در باره کیفیّت قتل و کشتن من هستند .

به شیخ جابر گفتم : حالا که چنین است ، پس بگذار من دو رکعت نماز بخوانم . گفت : بخوان .

گفتم : در اینجا ، با توطئه چینی شما برای قتل من ، حضور قلب ندارم .

گفت : هر کجا می خواهی بخوان که راه فراری نیست .

آمدم توی حیاط کوچک منزل ، دو رکعت نماز استغاثه به حضرت زهرا صدیقه کبری (سلام اللّه علیها) خواندم و بعد از نماز و تسبیح به سجده رفتم و چهار صد و ده مرتبه یا مولاتی یا فاطمةُ اغیثینی گفتم و التماس کردم که راضی نباشید من در این بلد غربت به دست دشمنان شما به وضع فجیع کشته شوم و اهل و عیالم در یزد چشم انتظار بمانند .

در این حال روزنه امیدی به قلبم باز شد ، به فکرم رسید بالای بام منزل رفته خود را به کوچه بیندازم و به دست آنها کشته نشوم و شاید مولایم امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب (ع) با دست یداللهی خود ، مرا بگیرد که مصدوم و زخمی نشوم .

پس فوراً از پله ها بالا رفتم که نقشه خود را عملی کنم . به لب بام آمدم . بامهای مکّه اطرافش قریب یک متر حریم و دیواری دارد که مانع سقوط اطفال و افراد است . دیدم این بام اطرافش دیوار ندارد . شب مهتابی بود . نگاهی به اطراف انداختم ، دیدم گویا شهر مکّه نیست ، زیرا مکه شهری کوهستانی بوده و اطرافش محصور به کوههای ابوقبیس و حرا و نور است ، ولی اینجا فقط در جنوبش رشته کوهی نمایان است ، که شبیه به کوه طرز جان یزد است .

لب بام منزل آمدم که ببینم ناصبی ها چه می کنند ؟ با کمال تعجب دیدم اینجا منزل خودم در یزد می باشد ! گفتم : عجب ! خواب می بینم ؟ ! من مکّه بودم و اینجا یزد و خانه خودم است .

پس آهسته بچه ها و عیالم را که در اتاق بودند صدا زدم .

آنها ترسیدند و به هم گفتند: صدای بابا می آید .

عیالم به آنها می گفت : بابایتان مکّه است ، چند ماه دیگر می آید . پس آرام آنها را صدا زدم و گفتم : نترسید ، من خودم هستم ، بیایید در بام را باز کنید . بچه ها دویدند و در را باز کردند . همه مات و مبهوت بودند .

گفتم : خدا را شکر نمایید که مرا به برکت توسل به حضرت فاطمه زهرا (علیهاالسلام) از کشته شدن نجات داد و به یک طرفهٔ العین مرا از مکّه به یزد آورد ، سپس مشروح جریان را برای آنها نقل کردم . (۵۶)

فضل زهرا را بشر کی می توان احصا کند

قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند

گر قلم گردد همه اشجار و دریاها مداد

ور خدا ارض و سما را دفتری بیضا کند

در نوشتن جنّ و انس و حاملین عرش و فرش

عاجزند الاّ که حق توصیف از زهرا کند(۵۷)

(۳۵) احترام به اسم زهرا(س)

محبّت حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) و در نتیجه تشرف و ملاقات با حضرت بقیه اللّه (روحی فداه) بسیار مؤ ثر است ؛ زیرا تمام ائمه اطهار (علیهم السلام) که در رأ س مصادر کارند به آن حضرت فوق العاده علاقه دارند و نسبت به آن مخدره کمال احترام را قائلند .

و در روایات بسیاری محبّت حضرت صدّیقه کبری (علیهاالسلام) توصیه شده و آن را اکسیر تمام امراض روحی می دانند .

در این زمینه جریانی نقل شده که بسیار پر اهمیت است :

در زمان مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی شخصی با لباسی مندرس و کوله پشتی وارد مدرسه خان شیراز می شود و از خادم مدرسه اتاقی می خواهد . خادم به او می گوید: باید از متصدی مدرسه که آن وقت شخصی به نام سیّد رنگرز بوده درخواست اتاق بکنی .

لذا آن شخص به متصدّی مدرسه مراجعه می کند و درخواست اتاق می کند . او در جواب می گوید: اینجا مدرسه است و تنها به طلاّب علوم دینیّه حجره می دهیم .

آن شخص می گوید: این را می دانم ولی در عین حال از شما اتاق می خواهم که چند روزی در اینجا بمانم .

متصدی مدرسه ناخود آگاه دستور می دهد که به او اتاقی بدهند تا او در رفاه باشد . آن شخص وارد اتاق می شود و در را به روی خود می بندد و با کسی رفت و آمد نمی کند .

خادم مدرسه طبق معمول ، شبها در مدرسه را قفل می کند ولی همه روزه صبح که از خواب برمی خیزد می بیند در باز است .

بالا خره متحیّر می شود و قضیّه را به متصدّی مدرسه می گوید . او به خادم مدرسه دستور می دهد امشب در را قفل کن و کلید را نزد من بیاور تا ببینم چه کسی هر شب در را باز می کند و از مدرسه بیرون می رود . صبح باز هم می بیند ، در مدرسه باز است و کسی از مدرسه بیرون رفته است .

آنها به خاطر اینکه این اتفاق از شبی که آن شخص به مدرسه آمده افتاده است به او ظنین می شوند و متصدّی مدرسه با خود می گوید:

حتماً در کار او سرّی است ولی موضوع را نزد خود مخفی نگه می دارد و روزها می رود نزد آن شخص و به او اظهار علاقه می کند و از او می خواهد که لباسهایش را به او بدهد تا آنها را بشویند و با طلاّب رفت و آمد کند ، ولی او از همه اینها ابا می کند و می گوید: من به کسی احتیاج ندارم .

مدّتی بر این منوال می گذرد تا اینکه یک شب مرحوم آقای حاج شیخ محمّد حسین محلاّتی (جدّ مرحوم آیهٔ اللّه حاج شیخ بهاءالدین محلاّتی) و متصدّی مدرسه را به حجره خود دعوت می کند و به آنها می گوید: چون عمر من به آخر رسیده قصه ای دارم برای شما نقل می کنم و خواهش دارم مرا در محلّ خوبی دفن کنید .

اسم من عبدالغفّار و مشهور به مشهدی جونی اهل خوی و سرباز هستم . من وقتی در ارتش خدمت سربازی را می گذراندم روزی

افسر فرمانده ما که سنّی بود به حضرت فاطمه زهرا ، (سلام اللّه علیها) جسارت کرد من هم از خود بی خود شدم و چون کنار دست من کـاردی بود و من و او تنهـا بودیم آن کـارد را برداشـتم و او را کشـتم و از خوی فرار کردم و از مرز گذشـتم و به کربلاـ رفتم ، مـدّتی در آنجا ماندم سـپس در نجف اشـرف و بعد مدتها در کاظمین و سامراء بودم ، روزی به فکر افتادم که به ایران برگردم و در مشـهد کنار قبرمطهّر حضـرت علیّ بن موسی الرضا(ع) بقیه عمر را بمانم . ولی در راه به شیراز رسیدم و در این مدرسه اتاقی گرفتم و حالا مشاهده می کنید که مدّتی است در اینجا هستم ، و از طرف بی بی عالم زهرا (سلام اللّه علیها) عنایات زیادی به من شده من جمله این که آخرهای شب وقتی برای تهجّد برمی خواستم می دیدم قفل و در مدرسه برای من باز می شود و من در این مدّت می رفتم در کنار کوه قبله و نماز صبح را پشت سر حضرت ولی عصر (عج اللّه تعالی فرجه الشریف) می خواندم و من بر اهل این شهر خیلی متاءسف بودم که چرا از این همه جمعیّت فقط پنج نفر برای نماز پشت سر امام زمان (ع) حاضر می شوند .

مرحوم حاج شیخ محمّد حسین محلّاتی و متصدی مدرسه به او می گوینـد ان شاءاللّه بلا دور است و شـما حالا زنـده می مانید ، بخصوص سنی هم ندارید . او در جواب می گوید: نه غیر ممکن است که فرمایشات امام حضرت ولی عصر (روحی فداه) صحیح نباشد همین امروز به من فرمودند که : تو امشب از دنیا می روی .

بالا خره وصیتهایش را می کند ملافه ای روی خودش می کشد و می خوابد و بیش از لحظه ای نمی کشد که از دنیا می رود .

فردای آن روز مرحوم آقای حاج شیخ محمّد حسین محلّاتی به علمای شیراز جریان را می گوید و مرحوم آقای حاج شیخ مهدی کجوری و خود مرحوم محلّاتی اعلام می کنند که باید شهر تعطیل شود و با تجلیل فراوان مردم از او تشیع کنند .

بالا خره او را در قبرستان دارالسلّام شیراز ، طرف شرقی چهار طاق دفن می نمایند و الا ن قبر آن بزرگوار مورد توجه خواص مردم شیراز است و حتّی از او حاجت می خواهند و مکرّر علما و مراجع تقلید مثل مرحوم آیهٔ اللّه محلّاتی به زیارت قبر او می رفتند و می روند ، قبر او در قبرستان شیراز معروف به قبر سرباز یا قبر توپچی است و این مقام به سبب احترام به حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) می باشد . (۵۸)

نادرهٔ الکون روح پاک پیمبر
شافعهٔ الحشر سرّ خالق اکبر
قلزم جود و عطا حبیبه یزدان
زینت عرش خدا ولیّه داور
فاطمهٔ الطهربنت احمد مرسل
واسطهٔ الفیض جفت ساقی کوثر
صفوت حق صاحب مقام ولایت
مطلع انوار یازده دُر و گوهر
فاتحه علم و حلم و نسل محمّد
جامعه زهد و قدس و طهر مطهّر
دور زده قرنها به معرفت او
در همه طور و کور ز اوّل و آخر(۵۹)

(۳۶) کیفر ناسزا گفتن

اُزری یکی از شعرای متعصب شیعه بود ، یک روز از بازار بغداد می گذشت ، شنید یکی از اهل تسنّن به حضرت زهرا (علیهاالسلام

) ناسزا گفت .

خیلی ناراحت شد . در همانجا خواست او را به کیفر برساند .

با خود گفت : باید این شخص را زجرکُش کرد؛ دنبالش رفت تا آنکه آن شخص به دکانش رسید و درِ مغازه اش را خواست باز کند آقای اُزری لبهایش را در گوش آن شخص گذاشت و گفت : بر پیشوایانت آن سه نفر لعنت .

آن شخص خیلی ناراحت شد . ولی چون دید جناب آقای اُزری خنجری بسته که دمش خونی است ، به خود پیچید و تحمل کرد . اُزری رفت .

و آن شخص تا صبح ناراحت بسر برد .

علی الصباح باز جناب آقای اُزری به درِ مغازه آن شخص آمد و همان کلمات را دوباره گفت ، و تا چهل روز می آمد درِ مغازه و لعن می کرد و می رفت .

آخرالا مر آن شخص رفت به خلیفه شکایت کرد ، خلیفه دو نفر معتمد را دنبال او فرستاد . و گفت : بروند برای صدق گفتارش خبر واقعه را بیاورند .

شب اُزری در عالم خواب دید که به محضرمقدس بی بی حضرت فاطمه (علیهاالسلام) مشرّف شده و حضرت به او فرمودند:

یاشیخ غَیِّر کلامک : ای شیخ ! حرفت را عوض کن .

ازری از این بیان و صحبت تعجب کرد ، ولی به رسم هر روز ادامه داد وقتی که به دکان رسید دید پرده ای در وسط دکان آویزان کرده ، ناگهان به جای کلمات هر روز گفت : چهار صد دینار مرا چرا نمی دهی ؟

آن شخص گفت : حرف هر روزت را بزن . اُزری گفت : مدتی است همین را می گویم تو شرم نداری .

دو نفر نماینده های خلیفه از پشت پرده بیرون آمدند و گفتند: تو می خواهی به این بهانه مال مردم را بخوری ، و او را با خود آوردند ، وجه را گرفتند و به اُزری دادند .

دوباره صبح زود آمد توی بازار و در مغازه همان شخص و گفت : بر فلانت لعنت .

آن شخص هم گفت : صدهزار بار لعنت .

ازری گفت : چرا اول بار نگفتی ؟

گفت : دیدم دفاع من در این مدت جز ضرر و ناراحتی چیز دیگری نداشت ، فهمیدم که آنها ناحق هستند .

ای فاطمه ای ولی اعظم

ای سیده زنان عالم

ای زهره آسمان رحمت

ای نیره جهان مظلم

ای سرّ خدای حیّ دانا

ای گشته بکاخ قدس محرم

از نور تو شد شموس روشن

از حرمت تو فلک شده خم

هر فضل و کمال بوده و هست

در منقبت تو گشته مدغم

(۳۷) یا زهرا

سر لشکری خدمت یکی از علمای مشهد می رسد و بعد از عرض ارادت و اظهار محبّت به آل پیغمبر(ص) می گوید:

من متصدی انبار اسلحه خراسانم ، یک ماه قبل متوجّه شدم که پنج قبضه اسلحه از انبار به سرقت رفته و چند روز دیگر هم بناست بازرسان از مرکز برای سرکشی بیایند و پس از بازجویی با نبودن اسلحه قطعا مرا اعدام یا به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم می کنند .

لذا چند شب بعد از خدمت ، می رفتم پشت سرباز خانه دره کوهی بود ، میان آن دره کوه تا صبح گریه می کردم و به امام عصر (عجل اللّه تعالی فرجه) استغاثه می نمودم .

تا اینکه شبی از بس گریه کرده بودم و فرجی نشده بود با عصبانیت و چشم گریان صدا زدم ، یا فاطمهٔ الزهرا پسرت به دادم نمی رسد گوش به حرفم نمی دهد ، شاید به حرف شما گوش دهد ، به ایشان بفرما به داد من بیچاره برسد و جان مرا حفظ کند . و آن شب را به خانه نیامدم و روی ماسه های دره کوه خوابیدم .

در عالم خواب حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) را دیدم ، فرمود: به فرزندم گفتم کار تو را اصلاح کند ، می روی خیابان تهران سرنبش قهوه خانه کوچکی است به آنجا مراجعه کن .

از خواب بیدار شدم ، صبح زود خود را به قهوخانه رساندم ، دیدم قهوخانه بسیار کوچکی است ، و پیرمردی کتری روی چراغ گذارده و چای چراغی درست کرده و به مردم می دهد ، چون وضع او را دیدم خجالت کشیدم خود را معرفی کنم ، بعد از ساعتی در کنار خیابان ایستادم ناچار نزدیک رفته به او سلام کردم ، گفتم : من فلانی هستم این روزها کسی از من سراغ نگرفته .

فرمود: چرا امروز دو روز است ، سیّد جوانی می آید و سراغ شما را می گیرد ، امروز تاکنون نیامده ولی احتمال دارد امروز هم به سراغ شما بیاید . من از خوشحالی می خواستم جان بدهم ، تا ظهر توی قهوه خانه نشستم ، خبری نشد .

به قلبم خطور کرد که آقا مأ مور است بداد تو برسد لیکن میل ندارد صورت تو را ببیند و تو جمال او را زیارت کنی . از قهوخانه بیرون آمدم و کاغذی گرفته با چشم گریان نوشتم :

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَولایَ یا حُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْکَرِی بِاَبِی اَنْتَ وَ اُمّی وَ نَفْسی لَکَ الْفِدا اَغِثْنی وَ فَرِّجْ کَرْبی بِحَقِّ اُمِّکَ فاطمهٔ (علیهاالسلام) .

نامه را در پاکت گذاشتم و به آن شخص قهوه چی دادم و گفتم : اگر آن آقا آمد ، این پاکت را حضورشان تقدیم کن و جواب آن را بگیر ، تا من برگردم .

از قهوه خانه بیرون آمدم . خواستم به حرم مشرف شوم ، دیدم حالی ندارم ، با خود گفتم : روبروی قهوه خانه می ایستم و به قهوه خانه نگاه می کنم اگر آقایم آمد جمال او را زیارت می نمایم ، امّا هرچه ایستادم کسی را ندیدم که به سمت قهوه خانه برود .

پس از یک ساعت باز آمدم درب قهوه خانه و از آقا سراغ گرفتم ، آن مرد گفت : همین ساعت آمدند ، سراغ شما را گرفتند ، من کاغذ شما را به ایشان دادم چیزی نوشته پس دادند .

پاکت را گرفته روی چشمم گذاردم و باز کردم ، دیدم زیر نامه نوشته : پنج قبضه اسلحه مسروقه شما را در پارچه فلان رنگ پیچیده اند و آخر همان دره که شبها گریه می کردی کنار فلان سنگ در زیر شن و ماسه پنهان کرده اند و چون شبها آنجا می رفتی نتوانسته اند ببرند ، و لیکن امشب اگر خود را نرسانی و آنها را برنداری ، قصد دارند به هر وسیله که باشد ببرند . و امضا نموده بود (المهدی المنتظر) .

کاغذ را بوسیدم و در جیب گذاشته به هر وسیله ای بود نزدیک عصر خود را به دره کوه رسانیدم ، کنار همان سنگ اسلحه ها را از زیر ماسه بیرون آوردم و بردم تحویل دادم و جان مرا حضرت خرید و از آن روز تصمیم گرفتم هر چه بتوانم به تقوا و عبادت

بکوشم تا شاید به زیارت جمال دل آرای آن جناب نایل شوم ولی صد افسوس که هنوز باین سعادت عظمی موفق نشده ام .

ای قبله مقبلان عالم

ای روح جهان و جان و عالم

ای سیده نساء جنت

وی مهتر بانوان عالم

ای علت خلقت خلایق

معلول تو انس و جان عالم

احمد ز تو افتخار دارد

بر جمله پیمبران عالم

در دهر نزاد هم نزاید

دختر چو تو مادران عالم

از مثل تو زن سزد به مردان

نازند همه زنان عالم

(۳۸) مهندس سنی

یکی از علماء (که راضی نیست اسمش برده شود) فرمود: مرحوم شیخ عبدالزهرا کعبی رضوان اللّه تعالی علیه که از منبری های معروف بود می فرمود:

در آن ایّام محرمی که در بحرین منبر می رفتم ، یک روز از کنار خیابانی می گذشتم ، جوانی با من برخورد کرد و دستم را بوسید ، بعد متوجّه شدم این جوان مهندس و سنّی است ، از من درخواست کرد و عرض نمود که : آشیخ عبدالزهرا ! ما شب تاسوعا یک مجلس روضه داریم از شما دعوت می کنم تشریف بیاورید و روضه بخوانید .

گفتم : وقت ندارم کار دارم ، مجلسهایم زیاد است و نمی رسم یک وقت دیدم منقلب شده اشک از چشمهایش جاری شد و گفت : اگر نیایی شکایتت را به فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) می کنم .

من منقلب شدم و گفتم : اشکالی ندارد ، آدرس منزلت را به من بده ، بعد از اینکه مجالسم تمام شد خودم را به آنجا می رسانم .

شب تاسوعا فرار رسید حرکت کردم وارد منزل مهندس سنی شدم ، جمعیتی نشسته بودند از علمای شیعه و سنی و جمعیت عظیمی بودند . وقتی که رفتم طرف منبر ، تا پایم را روی پله اول منبر گذاشتم ، این جوان مهندس سنی جمله ای گفت که دل مرا آتش زد و مرا منقلب نمود ، گفت : شیخ عبدالزهرا ! وقتی بالای منبر رفتی روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) را بخوان .

گفتم : نمی شود جوان ، مجلس اقتضاء نمی کند !

گفت : مجلس مال من است ، منبر مال من است ؛ آیا اجازه ندارم ، روضه خوانی بکنم برای حضرت زهرا(سلام اللّه علیها) ؟ !

رفتم بالای منبر شروع کردم به روضه ، یک وقت متوجّه شدم صدای شکستن چیزی می آید ، همین که نگاه کردم ، دیدم این آقای مهندس استکانها را دارد به سر و صورت می زند و صدا می زند یا فاطمهٔ الزهرا ! منقلب شدم و مردم هم منقلب شدند تا اینکه مجلس تمام شد ، از منبر پایین آمدم ، مرا به اتاق پذیرایی راهنمایی کردند ، وارد اتاق پذیرایی شدم سر سفره نشستم .

مهندس سنی رو کرد به من و علمای سنی و گفت : آقایان علماء و شیخ عبدالزهرا کعبی ! من مدتی است که شیعه حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) شدم اگر اجازه بفرمایید برایتان داستانی دارم بگویم .

یک روز در اداره سر کار بودم ، تلفن به صدا در آمد ، گوشی تلفن را برداشتم ، همسرم گفت : سریع بیا که بچه دارد می میرد . فوراً خود را به منزل رساندم ، دیدم بچه در حال تب و تاب است ، درهمی در میان گلوی بچه افتاده است . ما این در و آن در زدیم و خلاصه به هر طریقی بود بچه را به لندن بردیم و وارد بیمارستان شده و بچه را به اتاق عمل بردند .

من میان سالن بیمارستان قدم می زدم مضطرب و پریشان و افسرده بودم ، یک دفعه یادم آمد که شیعه ها می گفتند: حضرت زهرای مرضیه باب الحوائج است . سیم دلم را وصل کردم ، متوجّه قبرستان بقیع شدم ، عرض کردم : بی بی جان ! اگر فرزندم را خوب کنی ، نامش را حسین می گذارم . (در همین حال در میان مجلس صدا زد پسرم حسین بیا ، پسرش وارد مجلس شد)

عرض کردم : بی بی جان ! قول می دهم شیعه شوم و برایت روضه خوانی کنم . در حال اضطراب بودم که یک دفعه دیدم تمام دکترها و پرستارها سراسیمه به طرف من آمدند ، صورتشان سرخ شده .

گفتم : چه خبر است ! بچه ام چه شده !

گفتند: آقای مهندس در خانه حضرت مسیح رفتی ؟

گفتم : نه مگر چه شده ؟

گفتند: معجزه شده بچه ات از دست رفته بود با حال معجزه بچه ات بلند شد .

گفتم : در خانه زهرای پهلو شکسته رفتم .

ای که مهر تو بود مایه ایمان زهرا

وی تو در پیکر شرع نبوی جان زهرا

وصف تو قابل ادراک عقول ما نیست

عالمی مانده به توصیف تو حیران زهرا

جز علی (ع) و پدرت قدر تو را کس نشناخت

شب قدری و بود قدر تو پنهان زهرا

دشمن و دوست به شأ ن تو سخنها گفتند

بحر فضل تو کجا یافته پایان زهرا

صادق آل محمد(ص) به مقامت فرمود:

حجت اللّه تویی بهر امامان زهرا

(۳۹)داستان پرونده

یکی از دوستان داستانی را برایم نقل فرمود که قبلاً از علمای مشهد شنیده بودم ولی ایشان به طور صحیح تری روی برگه نوشته و به بنده دادند و آن داستان این است :

یکی از قضات دادگستری مشهد می گفت : شبی در خواب موفّق به زیارت بی بی دو عالم زهرای اطهر (علیهاالسلام) شدم .

حضرت فرمودند: فردا که به محل کارت (به دادگستری مشهد) رفتی ، فلان پرونده با فلان شماره و فلان اسم ، باید تبرئه بشود و آزاد گردد ، از خواب بیدار شده و مضطرب و نگران بودم ، خدایا ! این چه خوابی بود که من دیدم .

صبح که به دادگستری رفتم ، لابلای پرونده ها را که می گشتم یک وقت چشمم به پرونده ای که بی بی دو عالم فاطمه زهرا (علیهاالسلام) شماره اش را توی خواب به من فرموده بود افتاد . پرونده را در آوردم ، باز کردم ، دیدم مو نمی زند ، اسم همان اسم ، شناسنامه همان شناسنامه امّا پرونده عجیب و غریبی است این پرونده ، پرونده کسی است که چندین بار زندان رفته ، چندین

خلاف داشته و آخرین گناهش هم کشتن دو نفر است .

دادگاه حکم اعدامش را صادر کرده و به تأ یید دیوان عالی کشور رسیده و منتظر رسیدن زمان اجرای حکم هستند ، تعجّب کردم که چطور بی بی دو عالم دستور تبرئه چنین آدمی را صادر فرمودند .

دستور دادم متّهم را به دادگاه آوردند ، سؤ الاتی از او کردم ، جریان قتل را پرسیدم ، راست است ؟

گفت : بله .

گفتم : اقرار می کنی ؟

گفت : آره ، اقرار می کنم ؛ امّا جناب قاضی بدان من اینها را به ناحق نکشتم . . . و شروع کرد به تعریف کردن ، گفت :

یک روز با چند تا از دوستان ناباب همسفر شدم ، در طی راهی که می رفتیم ، توی دل بیابان به یک دختر بی پناهی برخورد کردیم ، بیابان و کسی هم نیست ، ما هم چند تا جوان آلوده ، معلوم است با چشم بد نگاهش کردیم ، یک وقت آن دختر شروع کرد به لرزیدن و گریه کردن ، امّا هیچ تأ ثیری در ما نداشت .

فقط یک جمله گفت که بدنم را لرزاند و منقلبم کرد و موهای بدنم راست شد ، گفت : ای جوانها ! من سیّده ام من از اولاد زهرا (سلام اللّه علیها) هستم بیایید به خاطر مادرم فاطمه دامنم را آلوده نکنید .

تا این جمله را شنیدم جلوی دوستانم را گرفتم ، گفتم : زود رهایش کنید ، دوستانم ناراحت شدند و گفتند: باز یک لقمه چرب و نرم برای ما پیدا شد و آقا خشکه مقدسیش گل کرد .

گفتم : این حرفها را بگذارید کنار ، به خدا از این لحظه این دختر مثل خواهر من است . اگر بخواهید دست از پا خطا کنید با من طرف هستید ، امّا هرچه کردم ، زیر بار نرفتند و حرفهایم تأ ثیر نداشت ، من هم مجبور شدم با دشنه ای که داشتم به آنها حمله ور شدم و آنها را از پا درآوردم ، دختر را سوار ماشین کردم ، بردم در خانه اش رساندم ، امّا بعد دستگیر شدم و در دادگاه اقرار کردم . دادگاه هم حکم اعدام مرا صادر کرد .

همینکه حرف به اینجا رسید جریان خواب دیشب را برایش گفتم ، گفتم : به خدا قسم خود بی بی فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) دستور آزادیت را صادر کردند .

دستش را گرفتم با پرونده اش پیش دادستان بردم و جریان را برای دادستان تعریف کردم . پرونده را مجدداً به دیوان عالی فرستاد و دستور داد فعلا اجرای حکم را به تأ خیر بیندازید ، پس از مدّتی نامه از دیوان عالی برگشت ، دیدم دستور داده اند که بلافاصله آزادش کنید .

(ای گنهکار ، نکند دست از حضرت فاطمه (سلام اللّه علیها) برداری ، مبادا جای دیگری بروی) ، همین که آن جوان گنه کار و متّهم آزادی خود را شنید ، صورت روی خاک گذاشت و گفت : زهراجان به خدا قسم دیگر توبه کردم . ای زهراجان ! من گرچه گنهکار و بد هستم ولی آزاده تو هستم .

بگو به عقل که مرآت کبریا زهراست

یگانه همسر و هم شأ ن مرتضی زهراست

وجود آل محمد از اوست در عالم

مه سپهر درخشان مصطفی زهراست

به چشم دل نگری گر به دهر می بینی

که گوهر صدف بحر انبیا زهراست

به آسمان ولایت علی است شمس هدی

ولیک ماه فروزان آن سما زهراست

(۴۰) حفظ آبروی

در آن روزهایی که اصفهان بودم در مسجد شیخ بهایی امام جماعت بودم ، یک روز دوستان با هم هماهنگ شدند و گفتند: ما امروز ظهر برای ناهار می خواهیم به منزل شما بیاییم و اسرار زیاد کردند . من خجالت کشیدم بگویم ، نه ، گفتم : اشکالی ندارد ، تشریف بیاورید ، منزل متعلق به امام زمان (عجل اللّه تعالی فرجه) است و بنده هم یکی از خدمتگزاران آن حضرتم .

نماز تمام شد و آمدم طرف خانه دیدم دوستانم پشت سر من دارند می آیند ، دست کردم توی جیبهایم دیدم خالی است و پولی ندارم ، آمدیم منزل ، آنها را به اتاق بالا راهنمایی کردم ، خودم آمدم نزد خانواده و گفتم : مهمان داریم .

خانواده گفتند: ما چیزی در خانه نداریم ، من خیلی منقلب و ناراحت شدم ، که اَلا ن دوستانم آمده اند و ما هم چیزی نداریم و جیبهایمان هم خالی است ، خدایا چه کار کنم ؟

یک وقت به خود آمدم و گفتم : امروز باید در خانه بی بی دو عالم زهرای مرضیه (علیهاالسلام) بروم ، متوسّل شدم به حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) و دو رکعت نماز خواندم و در قنوت نماز گفتم : یا فاطمهٔ الزهرا اغیثینی زهرا جان کمکم کن و آبرویم را حفظ کن .

نمازم که تمام شد ، یک وقت صدای در بلند شد ، بلند شدم رفتم در خانه ، دیدم رئیس شورای محل آمده در خانه و یک زنبیل دستش است . سلام و احوالپرسی کردیم بعد با من دست داد ، من هم دست دادم یک وقت احساس کردم پولی در دست من گذاشت و زنبیل را هم به من داد ، گفتم : اینها چیست : گفت : اینها نذری حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) است . یک روضه حضرت زهرا (علیهاالسلام) برایمان بخوان بعد خداحافظی کرد و رفت .

نگاه کردم دیدم هزار تومان کف دستم گذاشته ، فوراً رفتم درب مغازه بریانی و ده دست بریان گرفتم ، آمدم خانه و آبرویم حفظ شد . یا زهرا .

تا قبله من خاک کوی زهراست

مرغ دلم در جستجوی زهراست

آب بقا آب وضوی زهراست

عطر بهشت از عطر روی زهراست

من جلوه ای از تار و پود اویم

پروانه شمع وجود اویم

سوگنامه فاطمه زهرا

(۱) فاطمه پاره تن من

حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) در گفتار و سخن ، شبیه ترین مردم به رسول اللّه (ص) بود اخلاق و عادات او مانند رسول اللّه (ص) بود . راه رفتن و کردارش همانند آن حضرت بود . هرگاه حضرت زهرا (علیهاالسلام) بر پیغمبر وارد می شد رسول اللّه (ص) به او مرحبا می گفت و دست او را می بوسید و او را در جای خود می نشانید .

و هر وقت آن حضرت بر فاطمه (سلام اللّه علیها) وارد می شد فاطمه (علیهاالسلام) بر می خواست و مرحبا گفت و دست پدر را

می بوسید .

رسول خدا (ص) خیلی فاطمه (علیهاالسلام) را می بوسید و هر وقت مشتاق بوی بهشت می شد او را می بویید و همیشه می فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که به او بدی کند به من بدی کرده . اما یا رسول اللّه کجا بودی ببینی با زهرایت چه کردند . وقتی که عمر فهمید حضرت زهرا پشت در بوده چنان در را به پهلوی آن مخدره دو جهان فشار داد که صدای ناله آن حضرت از پشت در بلند شد .

فَنادَتْ یا اَبَتاهُ یا رَسُولَ اللّه اَهکَذا کانَ یَفْعَلُ بِحَبیبَتِکَ وَ اِبْنَتِکَ ثُمَّ نادَتْ یا فِضَّةُ خُذینی فَقَدْ قُتِلَ وَ اللّه ما فی اَحْشائی مِنَ الْحَمْلِ .

پس فریاد زد: ای پدر یا رسول اللّه ببین با حبیبه و دوست و دخترت چه کردند ؟ ! ! سپس ناله ای زد و فرمود: ای فضه ! مرا دریاب به خدا کشته شد آن حملی را که من در شکم داشتم . (۶۰)

من نگویم حال زهرا از من مضطر بپرسید

لیک گویم از در پر خون و میخ در بپرسید

من نگویم بوده فضّه غافل از احوال زارش

لیک گویم حال محسن باید از مادر بپرسید

من نگویم ارغوان بوده تنش از تازیانه

لیک گویم ضرب دست قنفذ کافر بپرسید

من نگویم زد عمر سیلی به رویش از ره کین

لیک گویم ز انخساف آن مه انور بپرسید

من نگویم شب چراشدفاطمه درخاک پنهان

لیک گویم مدفنش از حیدر صفدر بپرسید

تا بگوید خواست آن کانون عصمت تاقیامت

چشم نامحرم نبیند قبر او دیگر نپرسید

(۲) درب نیمه سوخته

نگذاشتند آب غسل پیغمبر (ص) خشک بشود عمر با عده ای که دور و برش بودند دستور داد تا هیزم آوردند و خودش با آنها کمک می کرد ، هیزم را اطراف منزل علی و فاطمه و فرزندانش (علیهم السلام) قرار دادند بعد عمر با صدای بلند (به طوری که هر که در خانه هست بفهمد) گفت : یا علی ! به خدا قسم اگر از خانه بیرون نیایی و با خلیفه رسول خدا ابی بکر بیعت نکنی ، خودت و خانواده ات را آتش می زنم .

حضرت زهرا(علیهاالسلام) فرمود: ای عمر ما با تو کاری نداریم .

عمر گفت : در را باز کن وگرنه خانه را با خودتان آتش می زنم .

حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) فرمود: مگر از خدا نمی ترسی و می خواهی به خانه ام داخل بشوی .

کلمات مستدل و در عین حال ، سوزناک حضرت در عمر تاءثیری نکرد و عمر از کار خود منصرف نشد و آتش خواست و در خانه را آتش زد وبا فشار ، در نیم سوخته را بر روی بی بی هُل داد . که حضرت ناله ای زد: یا رسول اللّه . . . !

علامه مجلسی می فرماید: وقتی در خانه آتش گرفت ، امام حسین پنج ساله بود و ناظر این جریانات بود که یک وقت عمر لگدی به در نیم سوخته زد ، حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) پشت در بود در کنده شد و حضرت زیر در افتاد و صدا زد ای پدر ای رسول

خدا ! آقا امام حسین (ع) وقتی این منظره اسفبار را مشاهده فرمود ، دوان دوان آمد خدمت پدر و صدا زد: پدر جان ! بلند شو مادرمان را کشتند ! ! ! (۶۱)

برسر کنم خاك عزای زهرا

یا آنکه گریم از برای زهرا

مانند طفلانش زغم پریشان

خانه به خانه در هوای زهرا

بر گو چرا شیر خدا نگرید

چون کودکان از ماجرای زهرا

صاحب عزا شد زینب جگرخون

هرجا چو مرغی بانوای زهرا

زهرا به خاك و ما همه به صد غم

بر سر زنان اندر هوای زهرا

دارم امید ، دیگر ، ستم نبیند

هر دل به غم شد مبتلای زهرا

از حق طلب کن در مدینه روزی

بوسه زنی بر خاك پای زهرا

(۳) زهرا (س) و دفاع از علی (ع)

ریسمان و طنابی به گردن آقا علی (ع) انداختند . علی (ع) را روی زمین کشاندند . بی بی دو عالم جلو آمد و خود را بین آقا علی (ع) و آنها انداخت و فرمود: نمی گذارم بروید؛ دست علی (ع) را گرفت و مانع از رفتن شد . هرکاری کردند که علی (ع) را از دست زهرا (علیهاالسلام) بیرون آورند ، دیدند فایده ندارد . آخ بمیرم یک وقت قنفذ ملعون چنان با تازیانه به بازوی بی بی زد که بی بی در اثر آن ضربات غش کرد (که تا بعد از مرگ زهرا (سلام اللّه علیها) همچون بازوبندی در بازوی حضرت باقی بود) بعد آقا علی (ع) را با زور کشان کشان نزد ابوبکر آوردند در حالی که عمر با شمشیر بالای سر آقا ایستاده بود و خالد بن ولید و ابوعبیده و سالم غلام حذیفه و معاذ و مغیره و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگران اطراف ابوبکر را گرفته بودند و همه مسلح بودند ، عمر از جا بلند شد و رو به ابوبکر (که روی منبر پیغمبر (ص) را اشغال کرده بود) کرد و گفت : چرا نشسته ای در حالی که با تو مخالفت می کند ، اگر بیعت نمی کند دستور بده تا گردنش را بزنم ! ! ! آقا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) این بچه های علی (ع) خرد سال هستند ایستاده اند دارند نگاه می کنند که با پدر و مادرشان چکار می کنند تا این حرف را از آن ملعون شنیدند ، شروع به گریه و ناله کردند . بچه قلبش رقیق است ، دارند پدرش را تهدید به قتل می کنند مادرشان را هم که کشتند . چکار کنند رو به قبر جد بزرگوارشان کردند و با ناله و فریاد صدا زدند: یا جداه یا رسول اللّه ! ببین با مادر ما چه کردند ! ببین با پدر ما چه می کنند ! یا جداه ! ما بی یار و یاور را ببین . . . یا جداه ! ببین بدن اهل بیت تو را چطور لرزاند ! ! ! (۶۲)

یا فاطمه بعد از نبی ، غمخانه شد کاشانه ات

چون شمع گریان سوختی ای عالمی پروانه ات

چون خصم دون شد جمله ور ، خود آمدی درپشت در

زین رَه کُند شرمی مگر ، آن دشمن دیوانه ات

با ناله ای خیر النّساء گفتی که ای فضّه بیا

آندم که افتادی زپا ، در آستان خانه ات

گشتی تو قربان علی ، در حفظ جان آن ولی

کردی دفاع مشکلی ، با محسن دُر دانه ات

آزرده و دامن کشان ، رفتی و جسمت درفشان

قبر نهانت یک نشان از مرگ مظلومانه ات

(۴) نامه عمر

عمر در نامه ای که برای معاویه نوشته بود برخورد خود را با حضرت فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) چنین بیان کرد:

به فاطمه که پشت در بود گفتم : اگر علی از خانه برای بیعت بیرون نیاید هیزم زیادی به اینجا می آورم و آتشی برپا می کنم و خانه را با اهلش می سوزانم و یا اینکه علی را برای بیعت به سوی مسجد می کشانم .

آنگاه تازیانه قنفذ را گرفتم و فاطمه را با آن زدم و به خالد بن ولید گفتم : تو و مردان دیگر هیزم بیاورید و به فاطمه گفتم : خانه را به آتش می کشم . . . هماندم دستش را از در بیرون آورد تا مرا از ورود به خانه باز دارد ، من او را دور کرده و با شدّت در را فشار دادم و با تازیانه بر دستهای او زدم ، تا در را رها کند . از شدّت درد تازیانه ، ناله کرد و گریست . ناله او به قدری جانکاه و جگر سوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آنجا منصرف گردم ولی به یاد کینه های علی و حرص او بر کشتن مشرکان افتادم . . . با پای خودم لگد بر در زدم ، ولی او همچنان در را محکم نگه داشته بود که باز نشود ، وقتی که لگد بر در زدم صدای ناله فاطمه را شنیدم که گمان کردم این ناله مدینه را زیرورو کرد .

در آن حال فاطمه می گفت : ای پدر جان ! ای رسول خدا ! بنگر که چگونه با حبیبه و دختر تو رفتار می شود آه ای فضه ! بیا و مرا دریاب به خدا فرزندم که در رحم من بود کشته شد .

در عین حال در را فشار دادم در باز شد . وقتی وارد خانه شدم ، فاطمه با همان حال رو بروی من ایستاد ، ولی شدّت خشم من به طوری بود که گویی پرده ای در برابر چشمم افتاده است چنان سیلی روی روپوش به صورتش زدم که به زمین افتاد . . . . (۶۳)

چو فضه دید زهرا رفته از هوش

بغل بگشود وبگرفتش در آغوش

رخی کو طعنه زد برماه گردون

ز سیلی دید آن رخ گشته گلگون

بدید از ظلم ابناء زمانه

سیه بازو شده از تازیانه

عرق بر چهره اش چون دُر نشسته

در و دیوار پهلویش شکسته

بناگه فضه شد اندر تلاطم

ز وحشت کرد دست وپای خودگم

بگفت ای وای محسن کشته گشته

به خون دل تنش آغشته گشته

(۵) اذان گفتن بلال

یک روز بی بی دو عالم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها صدا زد: علی جان ! مدّتی است که من صدای بلال را نشنیده ام . علی جان هر روز بلال اذان می گفت ، بابام پا می شد ، وضو می گرفت : من می رفتم برای او عبا و عصا می آوردم ، علی جان بابام مرده ، چرا بلال اذان نمی گوید ؟ ! (امان از دختر چقدر بابا را دوست است) .

امیرالمؤ منین (ع) فرمود: زهرا جان ! همین امروز به مسجد می روم و به بلال می گویم اذان بگوید .

آمد طرف مسجد ، بلال را پیدا کرد . فرمود: بلال ! دختر پیغمبر (ص) می خواهد برایش اذان بگویی . بلال عرض کرد: من عهد کردم که بعد از پیغمبر بالای مناره نروم و اذان نگویم ، من نمی توانم جای خالی پیغمبر را ببینم امّا چکار کنم می فرمایید دختر پیامبر می خواهد چشم . به فاطمه بفرمایید امروز ظهر اذان می گویم . امیرالمؤ منین (ع) آمدند منزل و فرمودند: فاطمه جان ! بلال قول داده امروز اذان بگوید .

بی بی صدا زد: فضه بستر من را ببر جلوی در اتاق ، در اتاق را باز بگذار ، من صدای بلال را بشنوم . من یک سؤ الی دارم می گویم سیّدها مادر شما هیجده ساله ، جوان بوده . چرا به فضه می گوید ، بسترم را ببر جلوی در ، چرا خودش نبرد ؟

بگویم آخر سیّدها مادرتان پهلویش شکسته بود . بی بی در بستر افتاده بود . زوال ظهر . بلال رفت بالای ماءذنه صدایش را بلند کرد: اللّه اکبر ، اللّه اکبر ، صدای ناله زهرا بلند شد . صدای بلال بلند شد اشهد ان لا اله الا اللّه صدای ناله بی بی بلندتر شد .

آی مصیبت وقتی شد که بلال گفت : اشهد انّ محمدا رسول اللّه . . . چطور شد ؟

یک وقت دیدند در منزل باز شد علی (ع) دارد می دود دیدند دارد می دود به طرف مسجد ، رسید پای مناره داد زد بلال بس است بلال اذان نگو ، گفت : آقا خودت فرمودی اذان بگویم ، حالا چرا نگویم ؟ صدا زد: بلال ! فاطمه غش کرد .

حالا که مجلس حال خوش پیدا کرده بگذار این کلمه را هم بگویم : زهرا جان ! بلال رفته بالای مناره اذان می گوید ، اسم بابایت را به عظمت می برد یاد پدرت می افتی غش می کنی آی من بمیرم برای دختری که چهل منزل سر بریده بابایش را بردند دختر تماشا می کند . آی حسین جان . (۶۴)

الهی رفت از دنیا چو باب تاجدار من
جهان بیت الحزن شد بر من و رفته قرار من
بجای تسلیت امت زده آتش به سامانم
شکسته پهلویم از کین فغان و ناله کارِ من
دلم خون شد زهجران پیمبر رسید سوزم
ببین سوز دل و آه و دو چشم اشکبار من
زمرگ خاتم پیغمبران یا رب کنم شیون
ولی دشمن کند شادی برای شام تار من
زدرد تازیانه بازویم کرده ورم یارب
زضرب سیلی دشمن شده نیلی عذار من

(۶) بچه ها در آغوش مادر

آقا امیرالمؤ منین (ع) آمـد میان صـحن خانه یک مغتسل درست کرد ، بدن فاطمه اش را روی مغتسل گذاشت ، اسـماء بنت عمیس آب می ریزد ، علی (ع) بدن زهرا (سلام اللّه علیها) را غسل می دهد . این چهار تا بچّه ها هم ایستاده اند و مادر مادر می کنند .
اسـماء بنت عمیس می گویـد: علی (ع) بـدن فاطمه (سـلام اللّه علیها) را کفن کرد ، همین که خواست بنـدهای کفن را ببندد و سـر فاطمه (سـلام اللّه علیها) را در کفن کنـد ، وقتی نگاه کردم ، دیدم که این بچه ها دارند بال بال می زنند این بچه های زهرا دارند از مادر ناامید می شوند . آقا امیرالمؤ منین (ع) فرمود: ای بچه ها بیائید یک دفعه دیگر مادرتان را ببینید .
علی (ع) می فرمایـد: به آن خـدایی که جان علی در یـد قـدرت اوست ، تا گفتم : بچّه ها بیاییـد ، یک دفعه دیگر مادرتان را ببینید دیـدم که زهرا بغل خودش را باز کرد و حسـین خودش را در بغل گرفت . یا زهرا یا زهرا یا زهرا این آقازاده ها خود را بر بدن مادر انداختنـد و صدای گریه آنها بلند شد ، با آن ناله های جانسوز و شیون ، صدا می زدند واحسـرتاه . . . آه چه حسـرت و اندوهی که خاموش شدنی نیست از فقد و نبودن جدّمان رسول اللّه (ص) و مادرمان زهرا (علیهاالسلام) ، ای مادر ! وقتی رفتی آنجا و جدّ ما را دیـدی به او بگو که بعـد از تو مـا را بی مادر کردنـد . ما یتیم شـدیم . اینجا صـدای شـیون آقا امام حسن و امام حسـین و ام کلثوم و زینب قلب مـادر مهربـان را تکـان داد . امـا نه مختصـر ، بلکه به انـدازه ای که دسـتهای زهرا (سـلام اللّه علیها) از کفن بیرون آمـد و فرزندان خود را مدّتی به سینه چسبانید . . . .
آقا علی (ع) فرمود: خدا را گواه می گیرم که ناله زهرا از میان کفن بلند شد و دو دستهای خود را به گردن حسنین در آورد و آنها را محکم به سـینه خود چسـبانید که ناگهان صدای هاتفی را شنیدم که می گفت : یا علی ! آنها را از روی سینه مادر بردار چون که از این منظره ملائکه آسمانها به گریه در آمدند !

جدا کن از تن بیجان مادر کودکانش را
که لرزان عرش رحمن و ملائک جمله گریان شد
حسن بنهاده صورت بر رخ مادر کند افغان
حسین را اشک دیده از فراقش تا به دامان شد
نهاده زینب مظلومه صورت بر کف پایش
سرشک دیده اش جاری تنش چون بیدلرزان شد
بگوید مادرم تاج سرم سویم تماشا کن
ببین در کوچکی اندر برم رخت یتیمان شد
زعمرخویشتن سیرم نخواهم زندگی دیگر
چو می دانم نصیب من غم و اندوه دوران شد(۶۵)

(۷) هفت نفر دنبال جنازه

ای مردها شـما هر روز این وقتها دنبال کسب و کارهایتان بودید شما خواهران هم در منزل بودید مگر امروز چه خبره ؟ این همه زن و مرد آمدید در مجلس حضرت زهرا (علیهاالسلام) دور هم جمع شدید می خواهبد چه بگویید ؟
می خواهیم بگوییم ما خبر نداشتیم دیشب بدن زهرا را علی مخفیانه دفن کرده ، آمدیم تشییع جنازه فاطمه (سلام اللّه علیها) ، آمدیم بدن زهرا را برداریم . . . دنبال جنازه زهرا (سلام اللّه علیها) باشیم .
آه جنازه زهرا را چند نفر تشییع کردند ؟ ! هفت نفر . سـلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمّار ، علی ، حسن و حسـین (علیه السلام) جنازه را برداشـته اند دارند می برند طرف بقیع ، هی علی صدا می زند: حسـنم آرام گریه کن بابا ، حسـینم آرام گریه کن بابا ، مردم نفهمند

داریم جنازه زهرا را می بریم . (اما شماها امروز بلند بلند گریه کنید) .

یک وقت علی (ع) دیـد از آخر بقیع یک صدای ناله ای می آید ، صدا زد: حسـنم بابا برو ببین این کیه ساکتش کن ، مردم خبردار نشونـد ، یـک وقت برگشت ، صـدا زد: بابا خواهرم زینبِ ، آه داره دنبال جنازه مادر می آیـد ، آه جنازه را آورد ، توی بقیع . قبری کنـد ، بمیرم ، بـدن فاطمه اش را توی قبر خوابانـد . مرحوم شـیخ صدوق ابن بابویه می گوید: علی (ع) وقتی بدن فاطمه (سـلام اللّه علیها) را توی قبر گـذاشت نتوانست روی قبر زهرا (سـلام اللّه علیها) را بپوشانـد ، از میان قبر ، بیرون آمد ، آه یک کنار ایسـتاد ، دو رکعت نماز خواند . بعد سـرش را به طرف آسمان بلند کرد و صدا زد: خدا صبرم بده . خدا ببین بدن فاطمه ام را توی قبر گذاشتم ، خـدا صبرم بـده . اللّه ، اللّه ، اللّه ، اللّه ، بِگَم . . . روی قبر را پوشاند بچه ها خودشان را روی قبر مادر انداختند ، آه ، مادر ، مادر می کننـد . آه ، حسن (ع) را از روی قبر بر می دارد ، حسین (ع) خودش را روی قبر می اندازد ، حسین را بلند می کند حسن خودش را روی قبر می اندازه ، اللّه ، اللّه ، اللّه ، یک وقت زینب رسید سر قبر مادر ، مادر مادر می کند اما در عین حال سلمان و مقداد و ابوذر حسن و حسین (علیه السـلام) را بردند ، زینب (علیهاالسلام) را با هر زبانی بود علی (ع) ساکتش کرد و با کمال محبت به طرف خـانه آورد ، آه ، من بمیرم برای آن بچه هـایی که آمدنـد میـان گودال قتلگاه ، آی زن و مرد بمیرم برای آن بچه ای که آمد کنار بدن پاره پاره برای باباش گریه کند ، یک وقت دیدند صدا می زند بابا دارند کتکم می زنند . . . آی حسین . . . (۶۶)

از هجر رویت ای مه من بی قرارم امشب

برروی خاک قبرت سر می گذارم امشب

راحت شدی زدنیا ماندم غریب و تنها

چون مرغ پر شکسته دراین دیارم امشب

از من مکن شکایت جانا به نزد بابت

افزون شود خجالت زان تاجدارم امشب

بیند چو جای سیلی گشته زکینه نیلی

دیگر مگو شکسته ، پهلوی زارم امشب

هرگه روم به خانه گیرد حسین بهانه

از ناله های زینب من دل ندارم امشب

(۸) گریه بچه های زهرا (س)

شبها که می شد ، امیرمؤ منان علی (ع) سفره ای در خانه زهرا (علیهاالسلام) پهن می کرد و هرچه در خانه بود می آورد توی سفره می گـذاشت و می آمـد سـر سـفره می نشـست ، صدا می زد حسـنم بیا بابا ، حسـینم بیا بابا ، کلثومم بیا بابا ، زینبم بیا بابا ، بچه های زهرا (علیهاالسـلام) می آمدند و سر سفره می نشستند ، یک وقت می دیدند جای مادر خالی است صدای گریه بچه ها بلند می شد از دور سـفره کنـار می آمدنـد . آقـا علی (ع) هر کاری می کرد بچه ها را ساکت کنـد نمی توانست یک وقت می دیدنـد خود آقا علی (ع) سرش را به دیوار می گذاشته ، های ، های ، گریه کند .

گاهی شـبها که می شد علی (ع) هرکاری می کرد بچه ها را ساکت کند نمی شد با سر و پای برهنه می آمد سر قبر زهرا (سلام اللّه علیها) گریه می کرد و صدا می زد: زهراجان ! بلند شو جواب بچه هایت را بده . (۶۷)

بالین تو بنشسته ام با دیده گریان

یافاطمه کار علی شد ناله و افغان

از کودکانت می کند زینب پرستاری

او خانه داری می کند با گریه و زاری

گیرد بهانه گر حسن گاهی حسین تو

کلثوم باشد در عزای شور و شین تو

بر عهد خود زهرا نمودی بس وفاداری

بهر امام و دین حق کردی فداکاری

با سینه مجروح خود کردی مرا یاری

با پهلوی بشکسته ات کردی تو دینداری

برگو چه سازم بعد تو با این یتیمانت

می سوزم از بهر تو و این چشم گریانت

بنما محبت دیده گریان خود واکن

با شوهر مظلوم خود قدری مدارا کن

(۹) گریه ائمه بر زهرا (س)

در ذیل آیه شریفه وَ اِذَ الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ بِاءَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ در بعضی از تفاسیر نقل شده که او محسن فاطمه (علیهاالسلام) است .

و مفضّل بن عمر از حضرت صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

در روز قیامت خدیجه و فاطمه بنت اسد محسن را به روی دست می گیرند و وارد محشر می شوند و خداوند ، اول مطالبه حق او را از ظالمینش می کند .

بعد از نقل این روایت حضرت به قدری گریه کرد که محاسن شریفش تر شد و فرمود: لاقرت عینٌ لا تبکی عند هذا الذکر . یعنی : روشن و بینا نباشد چشمی که از شنیدن این مصیبت گریان نشود .

از اخبار وارده استفاده می شود که مصیبت های وارده بر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) بر ائمّه هدی (علیهم السلام) خیلی سخت بوده .

چنانچه نقل شده : یک روز حضرت رضا (ع) دیدند نور دیده اش حضرت جواد (ع) (در سنّ طفولیّت) دستهای خودش را روی زمین گذاشته و متحیّرانه به طرف آسمان نگاه می کند و اشک می ریزد حضرت او را در بر گرفته و سبب گریه اش را سؤ ال نمودند ؟

حضرت جواد (ع) عرض کرد: یک وقت متوجّه مصایب مادرم زهرا (سلام اللّه علیها) شدم و ناخودآگاه گریه ام گرفت .

و همچنین در کتب اخبار نقل شده که : حضرت باقر (ع) در مرض موت خود ، متوسّل به زهرا (سلام اللّه علیها) شد و در مصایب وارده بر آن بی بی اشک می ریخت .

و نیز شیخ طوسی (رحمهٔ اللّه علیه) از ابن عباس نقل می کند که : در مرض رحلت حضرت رسول (ص) دیدم آن حضرت خیلی متاءثّر بود و اشک می ریخت . وقتی علّت گریه آن حضرت را سؤ ال کردم فرمودند: برای فرزندانم گریه می کنم چون از امت به آنها خیلی جفا می رسد و گویا می بینم دخترم زهرا را که مورد شکنجه واقع شده و صدا می زند یا ابتاه و کسی به داد او نمی رسد (۶۸) .

حضرت فاطمه و دیده خونبار چرا

آشنا پهلوی او با نوک مسمار چرا

بانویی را که به آغوش نبی جایش بود

بی سبب دوخته بین در و دیوار چرا

کرده دشمن ز جفا صورت او را نیلی

چهره ای را که بود مظهر عفار چرا

باب امید همه عالمیان سوخته شد

آتش کین زده بر قلب ده و چار چرا(۶۹)

(۱۰) بیت الاحزان

بعد از رحلت رسول اللّه (ص) ، چند روزی که بی بی فاطمه (علیهاالسلام) زنده بود هیچکس او را شاد و خندان و بشاش ندید؛ روز و شب با خاطر غم انگیز با صدای بلند گریه می کرد ، که مردم مدینه از صدای گریه حضرت ناراحت می شدند ، تا اینکه از بزرگان و مشایخ مدینه آمدند و خدمت آقا امیرالمؤ منین (ع) جمع شدند و گفتند:

یا ابالحسن گریه زهرا ما را اذیّت می کند ، ما ناراحت هستیم به فاطمه بگوئید یا شب گریه کند و روزها را آرام بگیرد ، یا روزها گریه کند و شبها آرام بگیرد .

چون گریه فاطمه از صبح تا شب و از شب تا صبح تمامی ندارد . نه شب خواب راحتی داریم و نه روز آرامش ، از فاطمه خواهش کنید ، یا شب و یا روز گریه کند .

آقا امیرالمؤ منین (ع) گفته های مردم را به بی بی زهرا (علیهاالسلام) رسانید ، بی بی فرمود: من بین این مردم خیلی کم هستم و به همین زودیها از میان آنها خواهم رفت و در فراق پدر و از درد و مصیبتهای وارده آنقدر گریه می کنم تا به او ملحق شوم .

آقا امیرالمؤ منین (ع) در بقیع خانه ای درست کرد و آن را بیت الاحزان نامید و بی بی عالم (علیهاالسلام) هر روز صبح دست امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را می گرفت و می آمد بقیع توی بیت الاحزان می نشست و از فراق باباش پیغمبر و پهلوی شکسته و صورت سیلی خورده و بازوی کبود شده و محسن سقط شده اش گریه و ناله می کرد . (۷۰)

اشک زهرا ز غمی تلخ حکایت می کرد

با پدر ز اُمّت بی مهر شکایت می کرد

نه ز درد خود و شوهر که پریشانی او

از غم غربت اسلام حکایت می کرد

شهر از گریه او شکوه گذارد زیرا

گریه فاطمه در شهر سرایت می کرد

آه از آن روز بلا خیز که در خانه وحی

خصم را آنچه توان بود جنایت می کرد

(۱۱) گریه کنندگان عالم

آقا امام صادق (ع) فرمود:

پنج نفر در دنیا خیلی زیاد گریه کردند ، که معروف و مشهور شدند به گریه کنندگان دنیا .

اوّل : حضـرت آدم (ع) . دوم : حضـرت یعقوب (ع) . سوم : حضرت یوسف (ع) . چهارم : حضرت ام الائمّه فاطمه زهرا سلام اللّه علیها . پنجم : حضرت علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) .

امّا اوّل : حضرت آدم (ع) وقتی که از بهشت بیرون آمد ، بقدری گریه کرد ، که بر روی صورتش دو شیار مانند نهر درست شد .

امّا دوم : حضرت یعقوب (ع) وقتی که حضرت یوسف را گم کرد ، آنقدر گریه کرد که نابینا شد .

امّا سوّم : حضرت یوسف (ع) است که بعد از مفارقت و جدایی از پدر بقدری گریه کرد که اهل زندان از گریه او اذیّت و ناراحت شدند و به آن حضرت گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش ، یا روز گریه کن و شب ساکت باش .

امّا چهارم : حضـرت فاطمه زهرا(علیهاالسـلام) است که بعـد از مصـیبتهای وارده و وفات و رحلت باباش پیغمبر(ص) بقـدری گریه کرد که مردم مـدینه صـدایشان درآمـد و آمدنـد محضـر مقـدس آقا علی (ع) شـکایت کردند که یا علی ، به زهرا بگو: که صدای گریه ات همه ما را اذیت می کند .

بی بی هم به مقبره شهدای اُحد می رفت و آنچه می خواست گریه می کرد بعد به مدینه مشرف می شدند .

پنجم : آقا امام سجّاد (ع) است که آب می دید ، غذا می دید بیاد باباش امام حسین (ع) می افتاد . (۷۱)

غمین مباش پسر عم ز آه و زاری من

که آه و زاری من نیست اختیاری من

بسوخت خرمن هستی من ز هجر پدر

خوشم که دیده من کرد آبیاری من

ز سر اشک می رسید از من مهجور

که اشک دیده بود جای آب جاری من

غم زمانه و سیل سرشک و ناله و آه

همیشه نیمه شبها نمود یاری من

دل شکسته و پهلو شکسته ، رخ نیلی

بجای تسلیت این بد بسوگواری من

ز تازیانه ببازو مراست بازوبند

ز امت پدر این بود یادگاری من

دلم ضعیف وملامتگرانم ازچپ وراست

به تیغ طعنه نمک پاش زخم کاری من

(۱۲) پیراهن پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)

بی بی عالم بعـد از پـدر بزرگوارش هفتاد و پنـج روز در این دنیا بود و در این مـدت کسـی آن حضـرت را شاد و خندان ندید تا به شهادت رسید .

آقا امیر المؤ منین (ع) فرمود: آقا حضـرت پیغمبر(ص) یک پیراهنی داشت که آن حضرت را در همین پیراهن غسل دادم و بعد آن پیراهن را پنهان کردم ، از آن روز به بعد فاطمه سراغ آن پیراهن را می گرفت .

وقتی پیراهن را به او نشان دادم ، یک وقت دیـدم آن پیراهن را گرفت و هی بوئیـد و بعـد با صـدای بلنـد گریه کرد و بیهوش شـد . (۷۲)

ای فاطمه چو شرح غمت ، باز گو کنم
دیدار خاک پاک تو را آرزو کنم
شمعی به دست گیرم و گردم به کوی تو
با آب دیده کوی تو را شست و شو کنم
سنگین غمی است ، درد علی رنج فاطمه
خود را چگونه با غمشان ، رو برو کنم

(۱۳) وصیت

بعد از آن همه مصیبتهایی که بی بی فاطمه (علیهاالسلام) متحمل شد ، و چهل روز به بستر افتاد (و از درد پهلو و صورت کبود شده از سیلی و بازوی ورم کرده از ضربت تازیانه و سقط شدن فرزندش محسن (ع) ناله ها داشت) احساس کرد که شهادتش نزدیک شده .

ام ایمن و اسماء بنت عمیس را صدا زد که بیایند ، وقتی که آمدند ، فرمود: بروید بگوئید آقا امیرالمؤ منین (ع) بیاید .

آمدند ، آقا را صدا زدند و آقا تشریف آوردند و فرمودند: فاطمه جان در چه حالی هستید ، چه فرمایشی داشتید ؟

بی بی فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: پسر عموی عزیزم دارم می میرم و گمان می کنم به همین زودی ها میخواهم به پدرم ملحق بشوم ، می خواهم درد دل و وصیت بکنم .

آقا علی فرمود: ای فرزند رسول خدا ، ای دختر پیغمبر چه وصیتی دارید ؟ !

صدا زد: یا علی از وقتی که بخانه شما آمدم و باهم معاشرت داشتیم ، آیا تا بحال از من دروغی دیده یا شنیده اید ؟ آیا تا بحال از من خیانتی مشاهده کرده اید ؟ آیا تا بحال با دستورهای شما مخالفتی کرده ام ؟ آیا تابحال از من بدی دیده اید ؟

آقا امیرالمؤ منین (ع) فرمود: پناه بخدا می برم فاطمه جان شما بهترین زنان عالم هستید از همه جهت ، از نظر خدا پرستی ، نیکوکاری ، تقوی ، بزرگواری ، علم ، عمل . من از شما هیچ بدی ندیدم ، زهرا جان این حرفها چیست که میزنی ؟ ! جدائی از شما و دوری از شما خیلی بر من سخت است .

بخدا قسم دوباره مصیبتهای رسول اللّه را برای من تازه کردی . من نمی توانم دوری شما را ببینم ، خیلی بر من سخت و گران و ناگوار است .

بعد فرمود: انا للّه و انا الیه راجعون . . . چه مصیبت فجیع ودردناک و غم آوری است . بخدا این مصیبت تسلیت ناپذیر و غیر قابل جبران است .

یک وقت آقا امیرالمؤ منین و بی بی فاطمه (علیه السلام) باهم به گریه افتادند و یک ساعتی کنارهم گریه می کردند . آقا سر بی بی را بسینه چسبانید و فرمود: فاطمه جان هرچه می خواهی بگو ، من در خدمت هستم .

بی بی فرمود: خدا جزای خیرت بدهد . ای پسر عموجان .

یا علی اگر مُردم دختر خواهرم زینب را به مادری بچه هام انتخاب کن ، چون او مثل من برای بچه ها مادری می کند و برای بچه های یتیم مهربان است ، نمی خواهم بچه هام وقتی بی مادر شدند احساس بی مادری کنند .

یا علی نمی خواهم آن کسانیکه به من ظلم و ستم کردند و حق مرا خوردند و پهلویم را سوراخ کردند و شکستند و محسنم را سقط کردند و بر من تازیانه زدند پشت جنازه ام حاضر شوند ، زیرا آنها دشمن من و خدا و رسول خدا(ص) هستند .

یا علی نگذار احدی از آنها یا اتباع آنها بر من نماز بخوانند و تشییع جنازه ام کنند . . . .

یا علی شب مرا غسل بده و شب کفن کن و شب نماز بر من بخوان و شب دفنم کن . . . در آن وقتی که تمام دیده ها و چشمها بخواب رفته . (۷۳)

از گلستان توحید آتش زبانه می زد
گل گشته بود پرپر بلبل ترانه می زد
در گلشن ولایت یک نو شکفته گل بود
گرمی گذاشت گلچین این گل جوانه می زد
من ایستاده بودم دیدم که مادرم را
قاتل گهی به کوچه گه بین خانه می زد
گاهی به پشت وپهلو گاهی به دست و بازو
گاهی به چشم و صورت گاهی به شانه می زد
گردیده بود قنفذ همدست با مغیره
این با غلاف شمشیر او تازیانه می زد
با چشم خویش دیدم مظلومیِ پدر را
از ناله ای که مادر در آستانه می زد
وقتی که باغ می سوخت صیّاد بی مروّت
مرغ شکسته پر را در آشیانه می زد
مردم به خواب بودند مادر ز هوش می رفت
بابا به صورتش آب ز اشک شبانه می زد

(۱۴) مادر من حسنتم

یک روز صدا زد اسماء یکمقدار برایم آب بیاور ، می خواهم وضو بگیرم .

اسماء می گوید: رفتم آب آوردم ، بی بی وضو گرفت (بنا بر روایت غسل کرد) مُشک و عَنبر و عطر آوردم ، بی بی خودش را به بهترین لباسهای نو آراست ، و بهترین عطرها را زد ، بعد فرمود:

ای اسماء ، وقتی که بابام پیغمبر می خواست رحلت کند ، جبرئیل از بهشت برای بابام پیغمبر چهل درهم کافور آورد . پیغمبر آن را سه قسمتش کرد ، یک مقدار خودش و یک مقدار برای امیرالمؤ منین و یک مقدار برای من گذاشت ، آن کافور را هم بیار بالای سرم بگذار که مرا با آن حنوط کنند .

بعد دیدم پاهای مبارک را رو به قبله کرد و خوابید و یک پارچه روی خودش کشید و بعد فرمود: اسماء یک ساعت صبر کن ، بعد از آن مرا صدا بزن ، اگر جوابت را ندادم ، آقا امیر المؤ منین را صدابزن ، چون به پدرم ملحق می شوم .

اسماء می گوید: یک ساعت صبر کردم ، بعد آمدم سر بالین بی بی ، هرچه صدازدم ، فاطمه جان ، صدایی نشنیدم . وقتی پارچه را از روی مبارکش برداشتم ، دیدم مرغ روحش بریاض جنات پرواز کرده است . روی بدن بی بی افتادم آنقدر آن حضرت را بوسه باران کردم . و بعد گفتم : فاطمه جان وقتی پدرت رسول اللّه را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان .

در این اثناء آقا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) وارد منزل شدند ، دیدند بستر مادرشان پهن است و مادر خوابیده ، فرمودند: اسماء مادر ما هیچوقت در این موقع نمی خوابید ؟ اسماء گفت : مادر شما نخوابیده مادر شما به ملاقات پروردگار رفته ، بدیدن جدّ

شما رفته . یک وقت آقا امام حسن خودش را روی بدن مادر انداخت ، صورت مادرش را می بوسید و می فرمود: ای مادر ، با من آخه حرفی بزن ، مادر من حسنتم . . . مادر ، مادر ، مادر . . . آقا امام حسین خودش را روی پاهای مادر انداخت ، پای مادر را بوسه می زد ، صدا می زد ، ای مادر من حسین توام ، چرا با من حرف نمی زنی ؟ چرا دست روی سرم نمی کشی ؟ مادر دلم داره پاره می شود ، مادر دارم میمیرم آخه با من حرفی بزن . . .

روز عاشورا هم دختر امام حسین ، خودش را روی بدن بی سر باباش حسین (ع) انداخت صدازد بابا . . . (۷۴)

دیگر نمی آید صدای گریه هایت

شب تا سحرگه اشک می ریزم برایت

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

بنشسته بر مزار تو چون گل لاله

دخترک شیرین زبان چار ساله

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا(۲)

بی روی ماهت خانه ام جلوه ندارد

دیگر کسی از گریه ات شکوه ندارد

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا(۲)

فاطمه جان ازمصطفی (ص)شرمنده باشم

تو مرده باشی و ولی من زنده باشم

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا(۲)

شب ها نخوابیدی اگر از درد پهلو

بلکه نیارمیده ای از رنج بازو

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا(۲)

برخیز و زینب را ببین با حال خسته

بر روی سجاده تو غمگین نشسته

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا(۲)

مهدی بیا بحق خون پاک زهرا

این قبر پنهان شده را کن آشکارا

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا(۲)

(۱۵) گریه اولاد زهرا سلام الله علیها

وقتی که حضرت زهرا(علیهاالسلام) بشهادت رسیدند ، در همان وقت آقا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) وارد منزل شدند ، دیدند اسماء بنت عمیس گریبان چاک است و بسر و سینه میزند و از بیت بیرون آمد .

صدا زدند اسماء مادر ما کجاست ؟ اسماء ساکت شد ، اما نمی تواند قرار بگیرد ، طاقت حرف زدن ندارد ، آقازاده ها دویدند توی بیت مادرشان ، دیدند مادرشان خوابیده امام حسین آمد کنار بستر مادرش ، مادر را حرکت می دهد ، صدا می زند ، مادر ، مادر . دید جواب نمی آید ، رو کرد به برادرش امام حسن فرمود: دادش خدا صبرت بدهد ، مثل اینکه ما بی مادر شدیم . . .

امام حسن خودش را روی بدن مادر انداخت ، امام حسین خود را روی پاهای مادر انداخت ، هی مادر مادر می کنند .

اسماء گفت : ای جگر گوشه های رسول اللّه بلند شوید ، بروید پدرتان را خبردار کنید . . . این بچه های زهرا سلام اللّ ه علیها چطور خودشان را به مسجد رساندند ، من نمی دانم ، تا به مسجد رسیدند یک وقت صدای گریه شان بلند شد ، اصحاب پریدند بیرون ، چه خبر است چه شده ؟ چرا گریه می کنید ، مگر جای جدّتان پیغمبر را خالی دیدید ؟ !

یک وقت صدا زدند: نه آخر مادرمان را از دست دادیم . . . .

تا آقا امیرالمؤ منین (ع) این خبر وحشت اثر را شنید ، برو افتاد و غش کرد . آب آوردند روی صورت علی (ع) ریختند ، آقا حال آمد صدا زد: زهراجان ، فاطمه جان ،

لِکُلِّ اجْتماعِ مِنْ خَلیلَینِ فِرْقَةٌ
فَکُلُّ الّذی دُونَ الفِراقِ قلیلٌ

توی هر گروه و دسته و جمعی دوتا دوست باهم باشند آخرش از هم جدا می شوند و هر مصیبتی که مصیبت نیست ، مصیبت و غم آن موقعی است که بخواهند از هم جدا شوند یا مرگ بین آنها را تفرقه بیندازد . فاطمه جان بعد از وفات پیغمبر متوجّه شدم که هیچ دوستی باقی نمی ماند . . .

خبر شهادت بی بی توی مدینه پخش و منتشر شد ، مردم همه گریه می کردند ، صدای گریه و شیون از همه خانه های مدینه بگوش می رسید ، همه طرف خانه بی بی می آمدند ، زنان بنی هاشم درخانه بی بی جمع شده بودند ، از صدای گریه و شیون مدینه بلرزه درآمده .

مردم فوج فوج دارند می آیند خانه علی (ع) ، به علی (ع) تسلیت می گویند ، آقا امیرالمؤ مین (ع) نشسته ، امام حسن وامام حسین (علیه السلام) جلوی بابا نشسته اند ، دارند گریه می کنند ، مادر ، مادر می کنند ، مردم از گریه این آقازاده گریه و ناله و فریاد می زدند .

ام کلثوم ، زینب صغری آمده سر قبر رسول اللّه فریاد می زند ، گریه می کند ، ناله می کند ، صدا می زند یا اَبَتاه یا رَسُولَ اللّه امروز مصیبت شما دوباره تازه شده . . . (۷۵)

بابا جون مادر ما از بچه هاش رو میگیره
نمی دونم چی شده دستا شو به پهلو میگیره
از همون روز که درخونمو نو آتیش زدند
به دل مادر ما زخم و زبون و نیش زدند
دیگه اون روز تا حالا از گریه آروم نمیشه
میخوام آرومش کنم جون بابا روم نمی شه

یه روز دیدم گل خون نشسته روی پیرهنش

مگه سینه اش چی شده که خون میآید هی ازتنش

اونکه اون روزا منو بروی زانوش می نشوند

نمی دونم دیشب چرا نمازشو نشسته خوند

اونکه از داغ باباش قد بلندش خمیده

من خودم حالیم میشه چه قدر مصیبت کشیده

یه چیزی میخوام بگم بابا خجالت می کشم

به داداش حرف نزنی هرچی دارم راست میگم

نکنه مرگ داداش کوچولو از ضرب دره

نکنه سینه مادر جای نیش خنجره

نکنه گوشه چشم مادرم نیلی باشه

نکنه تو صورتش کبودی سیلی باشه

یک بخچه بسته داره میگه که توش یک پیراهنه

ببرش به کربلا بگو حسین تنش کنه

نکنه مادر ما داره وصیت میکنه

آخر این روزا منو همش نصیحت میکنه

کربلائی که میگه جای شهیدان منه

اون کجاست که گفتنش قلبم آتیش می زنه

(۱۶) هیجان اشک

خاکها را روی قبر زهرا(علیهاالسلام) ریخت ، بعد مقداری آب روی قبر ریختند ، دیدند آقا امیرالمؤ منین (ع) کنار قبر بی بی نشسته ، دیگه آقا طاقت نداره بلند بشه ، آخ بمیرم ! یک وقت دیدند آقا علی (ع) با چشم گریان و دل محزون و بریان آرام آرام اشک می ریزد .

حزن و اندوه نهانش بهیجان درآمده و قطره های اشکش روی صورت افسرده اش روانه شدند . آقا صورت اشک آلوده را روی قبر بی بی گذاشت ، همه اصحاب محرمانه علی (ع) و بچه های یتیم و بی مادر مخصوصا امام حسین (ع) اگرچه شش ساله بود ، آقا دستگاه گیرندگیش قوی است ، حافظه کودک تند و تیز است ، دارند نگاه به لبهای باباشون علی (ع) می کنند که آقا چه می گوید: یک وقت متوجه شدند که آقا می فرماید:

نَفْسی عَلی زَفَراتِها مَحْبُوسَةٌ

یا لَیْتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ

لاخَیْرَ بَعْدَکِ فِی الْحَیواةِ وَاِنَّما

اَبْکی مَخافَةَ اَنْ تَطُولَ حَیاتِی

چه کنم از غم تو مرغ روح ونفس و جانم در قفسه سینه ام حبس و زندانی شده ، سینه ای که صندوق اسرار و راز است ولی گاهی از ضبط عاجز می شود ، و دلش می خواهد اگر شده با روح و جانش آنها را بیرون بریزد و جان بسر آید (یعنی بغض راه گلویم را

گرفته می خواهم گریه کنم ، ناله کنم ، داد بزنم ، فریاد کنم می خواهم جان بدهم از غمت ، دارم می میرم . . . .)
فاطمه جان دیگه بعد از تو خیری توی این دنیا نیست ، دیگه زندگی را نمی خواهم ، دیگه بعد از تو زندگی برایم معنا ندارد ، اگر هم زندگی می کردم چون تو بودی زندگی برایم پُربار بود به عشق تو زنده بودم ، نه خیال کنی از مرگ فراری هستم و ترس دارم ، نه ، بعکس گریه من بخاطر اینستکه می ترسم بعد از تو زندگی من طول بکشد ، (دیگه بعد از تو زندگی بدردم نمی خورد ، ای کاش می مردم . . .)(۷۶)

آن شب که دفن کرد علی (ع) بی صدا تو را
خون گریه کرد چشم خدا در عزا تو را
در گوش چاه ، گوهر نجوا نمی شکست
ای آشنای درد ، علی داشت تا تو را
ای مادر پدر ! غمش از دست برده بود
همراه خود نداشت اگر مصطفی تو را
ناموس دردهای علی بوده ای چو اشک
پیدا نخواست غیرت شیر خدا تو را
یک عمر در گلوی تو بغض استخوان شکست
در سایه داشت گر چه علی چون هما تو را
خم کرد ای یگانه سپیدار باغ وحی
این هیجده بهار پر از ما جرا تو را
دفن شبانه تو که با خواهش تو بود
فریاد روشنی است ز چندین جفا تو را

(۱۷) صبر بر مصائب

آقا امام صادق (ع) فرمود: وقتی مادر ما فاطمه (علیهاالسلام) در حال احتضار بود ، چشم باز کرد ، دید آقا امیرالمؤ منین (ع) کنار بسترش نشسته ، گریه اش گرفت .
حضرت فرمود: زهرا جان سرورم ، عزیزم چرا گریه می کنی ؟ !
بی بی زهرا(علیهاالسلام) فرمود: گریه ام برای آن مصیبتها و محنتها و جفاهایی است که بعد از من می بینی .
حالا وجود مقدس حضرت علی (ع) کنار قبر زهرا(علیهاالسلام) نشسته ، حَرفهای بی بی یادش آمده و گریه می کند و ناله می زند و می فرماید: صَبَرْتُ وَفِی الْعَیْنِ قَذی وَفِی الْحَلْقِ شَجا . . .
فاطمه جان ، چنان در مصائب و سختی های زمان صبر کردم که مثل کسی شدم که در چشمش خاکروبه ریختند و استخوان توی گلویش گیرکرده و راه نفس کشیدنش را گرفته . . .
اگر بزرگواری در هرجای کشور اسلامی باشد و بشنود جمعی بخانه زنی ریختند و خلخال و دست بند از دست و گوشواره از گوشش بکشند و او هر چه استغاثه و فریاد بزند و کمک بخواهد بفریادش نرسند ، لَوْ ماتَ مُؤ مِنٌ دُونَ ذلِکَ اَسفا ما کانَ عِنْدی مَلُوما بَلْ کانَ بارّا مُحْسِنا . . . .
اگر از شنیدن این موضوع جان بده و از غصه بمیره پیش من ملامت نمی شه ، بلکه کار خوب و شایسته ای انجام داده (یعنی من

داشتم از غصه زهرا(علیهاالسلام) دق می کردم ، داشتم می مُردم ، جلوی خودم و بچه هام زن و همسر و مادر بچه ها را کتک زدند ، هرچه داد می زد و فریاد می زد این ناکس های بی دین به کمک نیامدند .)

اگر در حضور چنین شخص با غیرتی سیلی بصورت عیالش بزنند یا او را میان در و دیوار چنان فشار بدهند ، که بچه شش ماهه اش سقط شود ، چی دیگر از او می ماند . . .

وقتی که عیال جوان او را شهید کردند ، در دل شب آن را بخاک بسپارند که کسی نفهمه . . .

آخ بمیرم برایت علی جان ما از شنیدنش داریم دق می کنیم . . . .

آقا امیرالمؤ منین (ع) کنار قبر عزیزش نشسته نمی تواند آزاد و بلند گریه کند ، مجبور است آرام آرام اشک بریزد . . . (۷۷)

ای دوست از فراق تو جانم بلب رسید
بردامنم خون دل از دیدگان چکید
با مهر همسری چو تو ای فاطمه بدهر
نه گوش کسی شنیده و نه دیده ای بدید
کاشانه ام ز رفتنت ای یار با وفا
ویرانه گشت و قامت سروم ز غم خمید
بینم چو کودکان یتیمت به گردهم
سر گرم ندبه اند شوم از عمر نا امید
با آه آتشین من ای کاش مرغ جان
پر میزدی و از قفس سینه می پرید
تنها نه از غم تو علی ریخت اشک غم
هر کس شنید پیرهن صبر خود درید

(۱۸) تشییع جنازه

عمار یاسر می گوید:

ما هفت نفر بودیم که در تشییع جنازه حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) شرکت داشتیم ، وقتی که از دفن بی بی زهرا(علیهاالسلام) فارق شدیم و به خانه آمدیم ، آفتاب طلوع کرده بود ، در بین راه رفتن به منزل ، ابابکر و عمر با من برخورد کردند و گفتند: کجا بودی و به کجا می روی ، برگرد می خواهیم برویم جنازه زهرا را برداریم .

من گفتم ما حسب وصیّت بی بی جنازه را شب بخاک سپردیم .

عمر خیلی ناراحت شد . آمد جلو و چند سیلی محکمی به صورت من زد .

گفتم : چرا می زنی من که تقصیری نداشتم ، آن بی بی را می کُشید و بعد می خواهید به جنازه اش نماز بخوانید .

بخدا قسم ، اسماء دیشب که آب بدست علی (ع) می داد تا زهرا (علیهاالسلام) را غسل بدهد ، گفت : دیدم هنوز از پهلوی زهرا (علیهاالسلام) خونابه می آید . . . وای ، وای ، وای . . . . (۷۸)

بتاب ای مه تو بر کاشانه من
که تاریک است امشب خانه من
بتاب ای مه که بینم روی نیلی

بشویم در دل شب جای سیلی

بتاب ای مه که تا با قلب خسته

دهم من غسل پهلوی شکسته

بتاب ای مه که شویم من شبانه

ز اشک دیده جای تازیانه

بتاب ای مه که تا کلثوم و زینب

نبینند روی مادر در دل شب

بتاب ای مه حسن مادر ندارد

حسین من کسی بر سر ندارد

پی نوشتها

۱- در محضر استاد، ج ۱، ص ۴۶.

۲- گلشن ولایت ، ص ۸۵.

۳- در محضر استاد، ج ۲، ص ۱۱.

۴- گلشن ولایت ، ص ۸۵.

۵- مردان علم در میدان عمل ، ج ۱، ص ۳۷۵.

۶- جلوه های رسالت ، ۱۲۰.

۷- مردان علم در میدان عمل ، ج ۱، ص ۳۹۶ .

۸- مریم اشرفی .

۹- داستانهای شگفت ، ص ۱۷۳.

۱۰- اسحق شهنازی .

۱۱- انوار زهرا (س)، ص ۹.

۱۲- در رثای نور، ص ۴۷.

۱۳- داستانهای شگفت ، ص ۱۰۵.

۱۴- فاطمه زهرا، ص ۴.

۱۵- سوره ممتحنه ، آیه ۱۲.

۱۶- داستانهای شگفت ، ص ۱۶۹.

۱۷- دکتر قاسم رسا.

۱۸- داستانهای شگفت ، ص ۲۱۵.

۱۹- دکتر ناظر زاده کرمانی .

۲۰- داستانهای شگفت ، ص ۲۴۷.

۲۱- (آصف).

۲۲- توسلات راه امیدواران ، ص ۱۱۳.

۲۳- توسلات ، ص ۹۸.

۲۴- معراج اولیاء، ص ۶۹.

۲۵- ارمغان انقلاب ، ص ۷۹.

۲۶- معراج اولیاء، ص ۶۹.

۲۷- معراج اولیاء، ص ۶۲.

۲۸- دیوان مقدم ، ص ۲۵۷.

۲۹- کرامات الحسینیه ، ص ۱۴.

۳۰- معراج الاولیاء، ص ۶۰.

۳۱- کرامات الحسینیه ، ص ۱۴۶.

۳۲- مریم اشرفی

۳۳- زندگانی خاندان پیغمبر(ص)، ص ۱۵۲.

۳۴- زندگانی خاندان پیغمبر(ص).

۳۵- خلوتگر راز، ص ۱۲۶.

۳۶- زندگانی خاندانی پیغمبر(ص)، ص ۱۵۵.

۳۷- نغمه های عاشق ، ص ۴۶.

۳۸- یکی از رفقا.

۳۹- نغمه های عاشق ، ص ۵۳.

۴۰- کرامات الرضویه ، ۲۲۰.

۴۱- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۹.

۴۲- ملاقات با امام زمان ، ج ۲، ص ۲۱۳.

۴۳- شکوفه های ولایت ، ص ۵۴.

۴۴- بازار مکافات عمل ، ص ۱۴۵.

۴۵- نغمه هائی از بلبل بوستان حضرت مهدی (عج)، ج ۳، ۱۴۶.

۴۶- شکوفه های ولایت ، ۵۴.

۴۷- نغمه بلبل بوستان مهدی (عج)، ج ۳، ۱۹۸.

۴۸- ثمرات الحیواهٔ ، ج ۳ ص ۴۹۴.

۴۹- ثمرات الحیواهٔ ، ج ۳.

۵۰- جلوه های رسالت ، ص ۷۴.

۵۱- کیفر کردار، ج ۷، ص ۷۲.

۵۲- جلوه های رسالت ، ص ۱۴۶.

۵۳- شنبه ماه شعبان ۱۴۱۸ قم مدرسه امام حسین (ع).

۵۴- شنبه ما ه شعبان ۱۴۱۸ قم مدرسه امام حسین (ع) .

۵۵- ج ۲، ص ۳۴۲.

۵۶- کرامات صالحین و چهره درخشان قمربنی هاشم ابوالفضل العباس ، ص ۳۰۱.

۵۷- مرحوم میرجهانی رضوان اللّه علیه .

۵۸- ملاقات با امام زمان ج ۲، ص ۲۹۸.

۵۹- مرحوم میرجهانی .

۶۰- انوار البهیه ، ص ۳۸ و منهاج البیان ، ص ۲۷۰.

۶۱- اسرار آل محمد، ص ۳۳.

۶۲- اسرار آل محمد، ۳۵.

۶۳- دلائل الامامه طبری ، ج ۲ بحار، ط قدیم ، ج ۸، ص ۲۲۲. سوگنامه ، ص ۲۷. بیت الاحزان ، ص ۹۶ و۹۷.

۶۴- نغمه هایی از بوستان ... ص ۲۴۶. جلاء العیون ، ج ۱، ص ۲۰۰.

۶۵- نغمه هائی از بوستان ...، ج ۱، ص ۱۲۶. انوار البهیه ۴۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۵۱. منهاج البیان ۲۲۵.

۶۶- نوار مرحوم کافی (ره)، منتهی الا مال ، ج ۱ ص ۱۶۰، جلاء العیون ، ص ۲۴۴.

۶۷- نوار مرحوم کافی (ره).

۶۸- منهاج الدموع ، ص ۲۴۳.

۶۹- نوای عشق حسینی ، ص ۱۵۲.

۷۰- ناسخ التواریخ : ج ۱، ص ۱۹۵ .

۷۱- جلاء العیون : ۱/۲۰۰.

۷۲- جلاء العیون : ۱/۱۹۹، ناسخ التواریخ : ۱/۱۷۱ .

۷۳- منتهی الا مال : ۱ / ۱۵۸ انوارالبهیه : ۴۰.

۷۴- منتهی الا مال : ۱/۱۵۸، جلاء العیون : ۱/۲۳۶، انوار البهیه : ۴۲، بحار الانوار: ۱۸/۷۱.

۷۵- جلاء العیون : ۱/۲۳۸ ۲۴۳، منتهی الا مال : ۱/۱۶۰، بحارالانوار: ۱۸/۲۸۱.

۷۶- ناسخ : ۱/۲۳۲ .

۷۷- منهاج البیان : ۵۰۶.

۷۸- مهاج البیان ۵۰۷.

الگوی برتر

مشخصات کتاب

نام کتاب: الگوی برتر

مؤلف: علی اصغر رضوانی

صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تاریخ نشر: زمستان ۱۳۸۶

نوبت چاپ: اوّل

چاپ: اسوه

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۴۰۰ تومان

شابک: ۵ - ۱۳۱ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱

قم - صندوق پستی: ۶۱۷

پیشگفتار

از آیات قرآن کریم و همچنین روایات فریقین استفاده می‌شود که اهل بیت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله از مقام عصمت برخوردار بوده و از هر گونه گناه صغیره و کبیره و اشتباه و نسیان و سهو در امان اند، و در نتیجه چنین افرادی الگوهای صحیح در جامعه بوده و سنت قولی و فعلی و تقریری آن‌ها برای عموم مردم حجت است و وظیفه فرد فرد جامعه است تا از آن‌ها الگوگیری کنند.

یکی از اهل بیت‌علیهم السلام که معصوم بوده و سنت او حجت است حضرت زهراعلیها السلام می‌باشد؛ زیرا آیات و روایاتی که بر عصمت آن‌ها استفاده می‌شود شامل آن حضرت نیز می‌باشد، و لذا همان‌گونه که امامان اهل بیت‌علیهم السلام را به عنوان مرجع دینی و علمی معرفی می‌کنیم و سنّتشان برای عموم مسلمین حجت است جا دارد که سیره زندگانی حضرت زهراعلیها السلام را مورد بررسی قرار داده تا مردم خصوصاً بانوان با الگو قرار دادن آن بانو و پیروی کردن از آن حضرت در دنیا و آخرت سعادتمند شوند.

علی اصغر رضوانی

آثار بررسی مسائل تاریخی

اشاره

برخی می‌گویند: بحث از مسائل تاریخی صدر اسلام و صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله و سیره و روش آن‌ها و اختلافاتی که بین آنان بوده نه تنها بی‌فایده است بلکه باعث ایجاد کینه و اختلاف و نزاع و مشاجره بین مسلمانان خواهد شد. ولی به نظر می‌رسد که این چنین نخواهد بود؛ زیرا بحث از سیره و زندگانی افرادی معصوم همچون حضرت زهراعلیها السلام دارای آثار و برکاتی است که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - تفکر کردن

خداوند متعال می‌فرماید: «فاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ»؛(۱) «این داستان‌ها را [برای آن‌ها] بازگو کن، شاید بیندیشند [و بیدار

شوند].»

۲ – عبرت گرفتن

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ»؛(۲) «در سـر گذشت آن‌هـا درس عبرتی برای صاحبان اندیشـه بود».

و نیز می‌فرماید: «فاعْتَبِرُوا یاأُولِی الْأَبْصَرِ»؛(۳) «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم».

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «من کثر اعتباره قلّ عثاره»؛(۴) «کسی که زیاد عبرت بگیرد لغزشش کم است.»

و نیز نقل شـده که فرمود: «ایّ بنیّ! انّی و ان لم اکن عمّرت عمر من کان قبلی فقـد نظرت فی اعمالهم و فکّرت فی اخبارهم و سـرت فی آثـارهم حتی عـدت کأحـدهم بل کأنّی بما انتهی الیّ من امورهم قـد عمرت مع اولهم الی آخرهم»؛(۵) «فرزنـدم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، امّا در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام و در آنچه از آنان به جای مانـده رفته و دیده‌ام که گویی همچون یکی از آنان شدم بلکه با آگاهی از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با اولین تا آخرین آنان زندگی کرده‌ام.»

و نیز نقل شده که فرمود: «من اعتبر ابصـر، و من ابصر فهم، و من فهم علم»؛(۶) «هر که عبرت گرفت بینا شـد و آن که بینا شد فهمید و آن که فهمید دانش ورزید.»

و نیز فرمود: «الاعتبار یقود الی الرشد»؛(۷) «عبرت گرفتن، انسان را به سوی رشد می‌کشاند».

۳ – تقویت قلوب

یکی دیگر از آثار بررسی سیره بزرگان، تقویت قلوب هنگام شداید و تنهایی‌هاست.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَآءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ ...»؛(۸) «ما از هر یک از سرگذشت‌های انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم.»

۴ – الگوگیری از بزرگان

یکی از آثـار بحـث از سیره بزرگـان الگـو گرفتن از آنـان است. امتیـاز ادیـان الهی آن است که هنگـام برنـامه دادن و همراه بـا آن الگوهـایی از انسان‌هـای کامل به جامعه عرضه می‌کننـد که یکی از آنان شـخص پیامبرصـلی الله علیه وآله و بعـد از او افرادی مؤمنِ واقعی به پیامبر است. خداونـد متعال درباره پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله می‌فرماید: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَن کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْأَخِرَ»؛(۹) «مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند.»

و دربـاره حضـرت ابراهیم‌علیه السـلام و مؤمنان واقعی به او می‌فرمایـد: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ ...»؛(۱۰) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت.»

بحث از بزرگـان صـدر اسـلام در حقیقت بحث از الگوهـاست و این‌که چه کسـی را بایـد در زنـدگی خـود الگـو قرار دهیم، و اگر صحـابه را مورد جرح و تعـدیل قرار می‌دهیم در حقیقت به جهت یافتن الگوهای معصوم و صـحیح و بی‌اشـتباه برای اقتـدای به آنان است، و یا در این حدّ که کدامین یک از آنان بیشتر مطیع پیامبرصـلی الله علیه وآله بوده و به دستورات او گوش فرا می‌دادند تا او را الگوی خود قرار دهیم.

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛(۱۱) «آیا کسی که هـدایت به سوی حق می‌کنـد برای پیروی شایسـته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شـما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!».

۵ – نهی از منکر

بحث از بزرگان صـحابه و جرح و تعدیل آن‌ها و بررسی وقایع تاریخی صدر اسلام در حقیقت مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر است، به این معنـا که مـا اگر از تاریـخ صـحابه و همراهـان پیامبرصـلی الله علیه وآله بحث می‌کنیم به جهت این است که ثابت کنیم کـدامین یک از آن‌ها خوب بوده‌انـد که وظیفه همه مردم پیروی از آن‌هاست و کـدامین فرد بـد بوده که باید همه از او دوری کنیم.

۶ – زمینه‌سازی برای وحدت

ما معتقـدیم که این گونه بحث‌ها اگر علمی محض و بـدون در نظر گرفتن تعصب باشـد به طور حتم می‌توانـد در راسـتای وحدت و انسجام سیاسی و حقیقی باشد؛ زیرا منشأ همه اختلافات مسائلی است تاریخی که در صدر اسلام اتفاق افتاده است و لذا بر ماست که آن‌ها را ریشه‌یابی کرده و حق را روشن نماییم تا مسأله وحدت اسلامی را به طور ریشه‌ای حل کنیم.

۷ – ریشه‌یابی مشکلات و چاره‌جویی برای آن‌ها

دکـتر عبـدالرحمن کیـالی یکی از دانشـمندان حلب سوریه در تقریـظ خود بر کتـاب «الغـدیر» علامـه امینی می‌نویسـد: «... انّ العـالم الاسـلامی الـذی لایزال فی حاجـهٔ ماسـهٔ الی مثل هذه الدراسات، یهمّه و لا شک ان یعلم تطور الحکم قبل الاسـلام و بعده و أسباب الأحداث التی رافقت قضیـهٔ الخلافهٔ و الخلفاء و ما جری فی ایّامهم... و لماذا بدأ الاختلافات بعد وفاهٔ الرسول الأعظم و أبعد بنوهاشم عن حقّهم؟ و یهّمه ان یعلم ما هی بواعث الانحطاط و الانحلال فی المسلمین حتی اصبحوا علی ما هم علیه؟ و ما هی الطرق المؤدیّهٔ الی وحدهٔ کلمتهم و نهضـتهم دینیاً و سیاسـیاً و اقتصادیاً و ادبیاً و علمیاً؟ ام یجب البحث و العمل و الانصـراف الی التحری و الاستقراء بتجرّد و نزاهـهٔ؟ حتی یمکن الاسـتنباط و التحقّق من العلـل و اسـتخراج الأسـباب...»؛(۱۲) «... جامعه اسـلامی همیشه احتیاج شدیـد و مبرمی به این گونه بحث‌ها دارد. برای او مهم است که بدانـد چگونه حکومت، قبل از اسـلام و بعـد از آن تحول پیـدا کرده است، و عواملی که در تغییر موضوع خلافـت و خلفا و اتفاقات آن زمان تأثیر داشـته است... چرا بعـد از وفات پیامبر اعظم‌صـلی الله علیه وآله اختلاف شـروع شـد و در نتیجه بنی‌هاشم از حق خود محروم شدنـد؟ و نیز برای جامعه مهم است بدانـد که عوامل انحطاط و انحلال در مسـلمانان چه بوده که به این وضع موجود گرفتـار شده‌انـد؟ و راه‌هـای رسـیدن به وحـدت کلمه آن‌هـا و نهضت دینی، سیاسـی، اقتصادی، ادبی و علمی آنان چیست؟ یا این‌که واجب است تا کوشـش و کار شود و جسـتجو و کاوش علمی بـدون تعصب گردد تا این‌که استنباط و دسترسی به عوامل و انگیزه‌ها حاصل شود ...».

۸ – احیای دین با نکوداشت بزرگان

گرچه مردم در جلساتی که به نام حضرت زهراعلیها السلام و سایر امامان برپا می‌شود به عشق آن حضرات شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش فرا دادن به معارف اسلامی و مسایل دینی اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، نسبت به این گونه امور آگاه شده و معرفت پیدا می‌کنند، همان اموری که هدف اصلی از زحمات و پذیرفتن مصائب آن بزرگواران بوده است.

۹ – ارتباط عاطفی امت با اولیا

یکی از راه‌های اساسی و مهم در توجیه مسایل عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود مردم است، گرچه نباید از محکم کردن این مسائل با مبانی عقلی غافل باشم.

تذکر دادن مردم به وقایع صدر اسلام و مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً حضرت زهراعلیها السلام می‌تواند تأثیر به سزایی در تزریق دین و تعالیم اخلاقی به عموم جامعه داشته باشد.

حجّیت سنت فاطمه زهراعلیها السلام

توضیح

از برخی آیات و روایات استفاده می‌شود که سنت قولی، فعلی و تقریری حضرت زهراعلیها السلام همانند دیگر معصومان حجت است. اینک به برخی از این ادلّه اشاره می‌کنیم؛

آیات و حجیت سنت حضرت زهراعلیها السلام

۱ – آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛(۱۳) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

شأن نزول آیه فوق – همان‌گونه که در جای خود به اثبات رسیده – پنج تن آل عبا یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله و امام علی و حسن و حسین و فاطمه زهراعلیهم السلام است.

الف و لام کلمه «الرجس» برای استغراق است و شامل هر نوع پلیدی و قذارت می‌شود که از آن جمله سهو و نسیان و اشتباه است و در مقابل آن خداوند اراده کرده که همه انواع طهارت برای اهل بیت از آن جمله حضرت زهراعلیها السلام باشد، که لازمه آن عصمت و حجیت سنت آنان است.

۲ – آیه «اهل الذکر»

خداوند متعال می‌فرماید: «...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ»؛(۱۴) «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.»

در قرآن کریم کلمه «ذکر» به دو معنا به کار رفته است؛

الف) پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله:

خداوند متعال می‌فرماید: «...فاتَّقُوا اللَّهَ يأُولِى الْأَلْبَبِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ ...»؛(۱۵) «پس از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! [زیرا] خداوند چیزی که مایه تذکّر است بر شما نازل کرده است. رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند.»

ب) قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛(۱۶) «و ما این ذکر [= قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به

سوی مردم نازل شده است برای آن‌ها روشن سازی.»

و نیز می‌فرماید: «إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛(۱۷) «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم.»

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله «ذکر» است؛ زیرا مردم را به حقایق قرآن کریم و فطرتشان تذکر می‌دهد.

کلمه «اهل» از «آل» گرفته شده که به معنای رجوع است، و اهلِ ذکر کسانی هستند که به لحاظ مادی و معنوی به قرآن و پیامبرصلی الله علیه وآله انتساب و ارتباط دارند و آن‌ها کسانی غیر از اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم‌علیهم السلام نمی‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَّکْنُونٍ * لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛(۱۸) «که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

ضمیر در «لَا یَمَسُّهُ» بنابر نظر فخر رازی - که حق هم همین است - به «کِتابٍ مَکْنُونٍ» باز می‌گردد که مراد از آن لوح محفوظ یا علم ازلی الهی است که تنزیل آن همین قرآن کریم است، و مقصود از «مسّ» و «طهارت» در این آیه مسّ و طهارت معنوی است. نتیجه این‌که: «مطهرون» کسانی هستند که به حقیقت قرآن رسیده و آن را مسّ کرده‌اند، و در نتیجه آنچه از قرآن فهمیده و می‌گویند برای ما حجت است.

مطابق آیه «تطهیر»، اهل بیت‌علیهم السلام کسانی هستند که به اعلی درجه طهارت ظاهری و باطنی رسیده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛(۱۹) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

مطابق روایات صحیح السند مقصود از اهل بیت‌علیهم السلام در این آیه، پنج تن آل عباست که یکی از آن‌ها حضرت زهراعلیها السلام می‌باشد.

۳ – آیه «علم الکتاب»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»؛(۲۰) «آن‌ها که کافر شدند می‌گویند": تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

کلمه «عنده» که خبر است و مقدم شده، افاده حصر می‌کند، از این‌جا معلوم می‌شود، افرادی هستند که علم تمام کتاب تنها نزد آن‌هاست؛ زیرا مطابق آنچه در علم اصول آمده، مصدر مضاف، مفید عموم است. و الف و لام در «الکتاب» برای عهد است که در ظاهر به قرآن کریم بازمی‌گردد.

با ضمیمه کردن این آیه به دو آیه دیگر که قبلاً ذکر شد پی به حجیت سنت حضرت زهراعلیها السلام می‌بریم.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛(۲۱) «که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

و نیز می‌فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛(۲۲) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۴ – آیه «اعتصام»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛(۲۳) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

حبل و ریسمان خدا چیزی است که انسان را به طور حتم به خدا رسانده و به حق و حقیقت راهنمایی می کند و آن چیزی غیر از قرآن و کسی غیر از معصوم نیست.

الف) خداوند متعال درباره قرآن کریم می‌فرماید: «لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ»؛(۲۴) «هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.»

ب) و درباره اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛ (۲۵) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دورکند و کاملاً شما را پاک سازد.»

نتیجه این‌که: حضرت زهراعلیها السلام مصداق «حبل اللَّه» در آیه فوق است که تمسک به ذیل عنایت او واجب می‌باشد.

۵ – آیه «اوتوا العلم»

خداوند متعال می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»؛(۲۶) «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد.»

در این‌که مقصود از علم در «أُوتُوا الْعِلْمَ» کیست دو احتمال است؛

الف) مقصود از آن علم قرآن است

خداوند متعال می‌فرماید: «... قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»؛(۲۷) «... بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

و با ضمیمه کردن این دو آیه به آیات ۷۷-۷۹ از سوره واقعه و آیه «تطهیر» و حدیث کساء پی به حجیت سنت حضرت زهراعلیها السلام می‌بریم.

ب) مقصود از آن علم الیقین است

در این صورت با ضمیمه کردن آیه فوق به دو دسته آیه دیگر پی به حجیت حضرت زهراعلیها السلام می‌بریم؛

اول: آیات ضرورت عصمت امام:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قالَ لَا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛(۲۸) «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود": من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. "ابراهیم عرض کرد": از دودمان من [نیز امامانی قرار بده"!] خداوند فرمود": پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد. ["و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند].»

دوم: آیاتی که منشأ عصمت را علم به حقایق امور می‌داند:

خداوند متعال از قول حضرت یوسف‌علیه السلام می‌فرماید: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَأَکُن مِّنَ الْجهِلِینَ»؛(۲۹) «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه این‌ها مرا بسوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.»

۶ – آیه «اصطفاء»

خداوند متعال می‌فرماید: «... ثُمَّ أَوْرَثْنا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا»؛(۳۰) «سپس این کتاب [آسمانی را به گروهی از بندگان

برگزیده خود به میراث دادیم.»

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال علم قرآن را نزد افرادی برگزیده به ودیعه و ارث گذاشته است که خلیفه و جانشینان واقعی خدا در روی زمین‌اند.

با ضمیمه کردن آیات ۷۷-۷۹ از سوره واقعه و آیه «تطهیر» به آیه فوق به نتیجه حجیت سنت حضرت زهراعلیها السلام می‌رسیم.

۷ - آیه «مودت»

خداوند متعال می‌فرماید: «قُل لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ؛(۳۱) «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم .»

شکی نیست که «ذوی القربی» پیامبرصلی الله علیه وآله همان اهل بیت و عترت اوست، که به طور حتم شامل فاطمه زهراعلیها السلام می‌شود.

در آیه فوق امر به مودت آنان شده است. و می‌توان از دو طریق استفاده حجیت سنت حضرت زهراعلیها السلام از این آیه نمود؛

الف) مودّت به معنای محبت همراه با اطاعت

برخی از متخصصین علم لغت می‌گویند: مودّت به معنای محبت همراه با اطاعت است، و در این صورت، امر به مودّت مطلق ذوی القربی، تنها با عصمت آنان سازگاری دارد.

ب) امر به محبت مطلق، مستلزم امامت است

از آن‌جا که محبت زیاد اطاعت را به دنبال دارد، لذا امر به محبت مطلق، مستلزم اطاعت مطلق است که مخصوص امام معصوم می‌باشد و در نتیجه حضرت زهراعلیها السلام، معصومه است.

روایات و حجیت سنت حضرت زهراعلیها السلام

اشاره

از برخی روایات که در کتب شیعه و اهل سنت آمده استفاده می‌شود که سنت قولی و تقریری و فعلی حضرت زهراعلیها السلام همانند دیگر معصومین حجت است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - حدیث «ثقلین»

ترمذی و دیگران از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که فرمود: «ایها الناس! قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا؛ کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی»؛(۳۲) «ای مردم! من در میان شما چیزهایی قرار داده‌ام که اگر به آن‌ها تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترتم؛ اهل بیتم.»

از این حدیث استفاده می‌شود که عترت و اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله که به پیروی از آن‌ها اشاره شده افراد معصوم‌اند همان‌گونه که قرآن از مقام عصمت برخوردار است، و ما به این مطلب در کتاب «مرجعیت دینی اهل‌بیت‌علیهم السلام و پاسخ به شبهات» به طور مفصل پرداخته‌ایم.

با ضمیمه کردن آیه «تطهیر» به این حدیث استفاده می‌شود که یکی از مصادیق عترت معصوم پیامبرصلی الله علیه وآله که امر به

تمسک و اطاعت او شده حضرت زهراعلیها السلام است، و در نتیجه سنت او برای ما حجت می‌باشد.

۲ – حدیث «سفینه»

ابوذر از پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «مثل اهل بیتی مثل سـفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»؛(۳۳) «مثل اهل بیتم همانند کشتی نوح است هرکس بر آن سوار شود نجات یافته و هر کس از آن تخلف کند غرق شود.»
می‌دانیم که مقصود از اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله مطابق آیه «تطهیر» و روایات ذیل آن، و آیه «مباهله» و روایات ذیل آن، پنج تن آل عباست.
طبری به سـندش از امّ‌سـلمه نقل کرده که گفت: «رسول خداصـلی الله علیه وآله، علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را جمع کرد و آن‌ها را زیر پارچه‌ای قرار داد، آن‌گاه عرض کرد: پروردگارا! اینان اهل من هستند...».(۳۴)
و نیز مسـلم به سـندش از سـعد بن ابی‌وقاص نقل کرده که گفت: «... هنگامی که این آیه نازل شد: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنا وَأَبْنَآءَکُمْ ...»، رسول خداصـلی الله علیه وآله، علی و فـاطمه و حسن و حسـین‌علیهم السـلام را خواست و عرض کرد: بـار خـدایا! اینان اهل من هستند».(۳۵)

۳ – حدیث «امان»

حاکم نیشابوری به سـند صحیح از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «النجوم امان لأهل السماء و اهل بیتی امان لأمتی من الإختلاف، فاذا خالفتها قبیلـهٔ من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛(۳۶) «سـتارگان منشأ امان برای اهل آسمان اند و اهل بیتم مایه امـان برای امتم از اختلاف می‌باشـند و اگر قبیله‌ای از عرب با آنان مخالفت کنـد بین خودشان اختلاف خواهـد افتاد و در نتیجه جزء حزب شیطان خواهند شد.»
این حدیث را نیز هنگامی که ضـمیمه آیه «تطهیر» و آیه «مباهله» نماییم پی می‌بریم که یکی از اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله که منشأ امـان امت از اختلاف‌انـد در صورتی که مردم به آن‌هـا تمسک کننـد، حضـرت زهراعلیها السـلام می‌باشـد، و می‌دانیم که آیه تطهیر و آیه مباهله درباره پنج تن آل عبا و از آن جمله حضرت زهراعلیها السلام است.

۴ – حدیث «غضب فاطمه‌علیها السلام»

رسول خداصـلی الله علیه وآله در حق فاطمه زهراعلیها السـلام فرمود: «یا فاطمهٔ! انّ اللّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»؛(۳۷) «ای فاطمه! همانا خداوند به غضب تو غضب می‌کند و به رضایت تو راضی می‌شود.»
حاکم نیشابوری و ابن حجر هیثمی بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت آن نموده‌اند.(۳۸)
حال اگر در تمام مواردی که حضـرت زهراعلیها السـلام غضب کرده یا راضـی شـده خداوند نیز غضب کرده و راضـی خواهد بود، این، دلیل بر عصمت حضرت از هر گونه اشتباه و سهو است.

درس‌هایی از سیره حضرت زهراعلیها السلام

اشاره

از آنجا که حضرت زهراعلیها السلام معصومه بوده و برای جامعه اسلامی الگو است لذا سیره او می‌تواند برای انسان‌های حقیقت طلب، آموزنده باشد.

الف) سیره فاطمی قبل از ازدواج

۱ – انس با غریب

صدوق به سندش از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: «قلت لابی عبداللَّه الصادق‌علیه السلام: کیف کان ولادهٔ فاطمهٔعلیها السلام؟ فقال: نعم، انّ خدیجهٔعلیه السلام لمّا تزوج بها رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله هجرتها نسوهٔ مکهٔ، فکنّ لا یدخلن علیها و لا یسلّمن علیها و لا‌یترکن امرأهٔ تدخل علیها، فاستوحشت خدیجهٔ لذلک، و کان جزعها و غمّها حذراً علیه‌علیه السلام، فلمّا حملت بفاطمهٔعلیها السلام کانت تحدّثها من بطنها و تصبّرها، و کانت تکتم ذلک من رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله، فدخل رسول اللَّه یوماً فسمع خدیجهٔ تحدث فاطمهٔعلیها السلام. فقال لها: یا خدیجهٔ! من تحدّثین؟ قالت: الجنین الذی فی بطنی یحدّثنی و یؤنسنی. قال: یا خدیجهٔ! هذا جبرئیل یبشّرنی انّها أنثی و انّها النسلهٔ الطاهرهٔ المیمونهٔ، و انّ اللَّه تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها و سیجعل من نسلها ائمهٔ و یجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه»؛(۳۹) «به امام صادق‌علیه السلام عرض کردم: تولد فاطمه‌علیها السلام چگونه بود؟ حضرت فرمود: آری، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله با خدیجه ازدواج کرد زنان مکه از حضرت خدیجه کناره‌گیری نموده و به او سر نمی‌زدند و به او سلام نمی‌کرده و به هیچ زنی اجازه نمی‌دادند که با او معاشرت داشته باشد. البته اندوه او برای پیامبرصلی الله علیه وآله بود که مبادا به ایشان آسیبی برسد. هنگامی که حضرت خدیجه‌علیها السلام حضرت فاطمه‌علیها السلام را باردار شد او در رحم با حضرت خدیجه سخن می‌گفت و مادر را دلداری می‌داد و به شکیبایی توصیه می‌کرد. و حضرت خدیجه این موضوع را از رسول خداصلی الله علیه وآله پنهان می‌داشت تا آن که روزی آن حضرت نزد خدیجه‌علیها السلام آمد و شنید که او با کسی سخن می‌گوید، به او فرمود: ای خدیجه! با چه کسی سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: با این بچه‌ای که در رحم دارم، او با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای خدیجه! اینک جبرئیل مرا بشارت می‌دهد که این کودک، دختر و نسلی پاک و مبارک است، خدای متعال مقدّر نموده است که نسل من از طریق او باشد و از ایشان فرزندانی به وجود خواهند آمد که پیشوایان‌اند، و پس از انقطاع وحی، خلیفه خدا در روی زمین به شمار می‌آیند ...».

۲ – دفاع از رسول خداصلی الله علیه وآله

عبداللَّه بن مسعود می‌گوید: «بینا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله ذات یوم قائماً یصلّی بمکهٔ و اناس من قریش فی حلقهٔ فیهم ابوجهل بن هشام، فقال: ما یمنع احدکم ان یأتی الجزور التی نحرها آل فلان فیأخذ سلاها ثمّ یأتی به حتی اذا سجد وضعه علی ظهره. قال عبداللَّه: فانبعث اشقی القوم و انا انظر الیه فجاء به حتی وضعه علی ظهره. قال عبداللَّه: لو کانت لی یومئذ منعهٔ لمنعته. و جاءت فاطمهٔعلیها السلام و هی یومئذ صبیّهٔ حتی أماطته عن ظهر ابیها ثم جاءت حتی قامت علی رؤوسهم فاوسعتهم شتماً. قال: فواللَّه! لقد رأیت بعضهم یضحک حتی انّه لیطرح نفسه علی صاحبه من الضحک...»؛(۴۰) «روزی رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده، در مکه مشغول نماز بود و جماعتی از قریش در میان آن‌ها ابوجهل بن هشام قرار داشت. ابوجهل گفت: چه چیز یکی از شما را مانع شده که به کشتارگاه فلان قوم رفته و شکنبه شتری را بیاورد و هنگامی که محمدصلی الله علیه وآله به سجده رفته بر روی کمر او بگذارد. عبداللَّه می‌گوید: بدترین آن قوم برخاست در حالی که من او را می‌دیدم و رفت و شکنبه‌ای را برداشته و بر روی کمر رسول خداصلی الله علیه وآله گذاشت. عبداللَّه می‌گوید: اگر در آن روز من قدرتی داشتم از این کار جلوگیری می‌کردم.

فاطمه‌علیها السلام آمد در حالی که در آن روز کودک بود و آن کثافات را از پشت پدر کنار زد، سپس در برابر آنان ایستاد و همه را دشنام داد. عبداللّه بن مسعود می‌گوید، به خدا سوگند! برخی را دیدم به حدی می‌خندیدند که از شدت خنده روی هم می‌افتادند...».

ب) سیره فاطمی بعد از ازدواج در حیات پدر

سیره فاطمی بعد از ازدواج در حیات پدر

حضرت زهراعلیها السلام در زمان پدرش مصداق بارز انسان کامل بود و لذا سیره او می‌تواند الگو برای دیگران باشد. اینک به بخشی از سیره حضرت اشاره می‌کنیم:

۱ - ایثار و از خود گذشتگی

اول: ایثار در مال

فاطمه زهراعلیها السلام مظهر ایثار و از خود گذشتگی بود. هنگامی که سه روز پشت سر هم فقیر و مسکین و یتیم به درب خانه او آمد و از اهل خانه تقاضای کمک نمود حضرت از جمله کسانی بود که قرص نان خود را به آنان ایثار کرد، و به همین جهت خداوند متعال در شأن‌شان آیه‌ای نازل کرد: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً * إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُوراً»؛(۴۱) «و غذای [خود] را با این‌که به آن علاقه [و نیاز] دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند [و می‌گویند:] ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»

مرد گرسنه‌ای در مسجد مدینه برخاست و گفت: ای مسلمانان! از گرسنگی به تنگ آمده‌ام، مرا مهمان کنید. پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی این مرد را امشب مهمان می‌کند؟ حضرت علی‌علیه السلام عرض کرد: من ای رسول خداصلی الله علیه وآله! کمی بعد حضرت‌علیه السلام وارد منزل شد و از فاطمه زهراعلیها السلام پرسید: آیا غذایی در منزل داریم؟ مهمان گرسنه‌ای را آورده‌ام. حضرت زهراعلیها السلام ایثارگرانه عرض کرد: «ما عندنا الاّ قوت الصبیهٔ و لکنّا نؤثر به ضیفنا»؛(۴۲) «در خانه ما غذایی نیست مگر به اندازه خوراک این دختر بچه ولی ما امشب ایثار می‌نماییم و همین مقدار غذا را به او می‌دهیم.»

دوم: ایثار و از خودگذشتگی در دعا

از امام حسن‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «رأیت امّی فاطمهٔعلیها السلام قامت فی محرابها لیلهٔ جمعتها فلم تزل راکعهٔ ساجدهٔ حتی اتضح عمود الصبح، و سمعتها تدعو للمؤمنین و للمؤمنات و تسمّیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء، فقلت لها: یا امّاه! لِمَ لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟ فقالت: یا بنیّ! الجار ثم الدار»؛(۴۳) «مادرم فاطمه زهراعلیها السلام را مشاهده کردم که شب جمعه‌اش در محراب عبادتش ایستاده و تمام وقت در حال رکوع و سجود بود تا آن‌که سفیدی صبح روشن شد، از او می‌شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعا می‌کرد و نام آنان را می‌برد و برایشان بسیار دعا می‌نمود ولی هیچ گونه دعا برای خود نمی‌کرد. به او عرض کردم: ای مادرم! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی همان‌گونه که برای دیگران دعا می‌نمایی؟ حضرت فرمود: ای فرزندم! اول همسایه، سپس اهل خانه.»

۲ - جواز سخن گفتن با نامحرمی همچون سلمان

حضرت زهراعلیها السلام گرچه می‌فرماید: بهترین حالت برای زن آن است که با مرد نامحرم سخن نگوید ولی هنگامی که با افرادی همچون سلمان که از اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله در قداست و تقدس و نفس کشی است مواجه می‌شود با او در برخی موارد سخن می گوید، و تقاضای کمک کردن به او در خانه را از سلمان رد نمی‌نماید، و حتی مطابق برخی از روایات، سلمان به جایی رسیده است که شتربان فاطمه زهراعلیها السلام به خانه بخت در شب زفاف است.

۳ – نشر احادیث رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله سیره حضرت زهراعلیها السلام، نقل حدیث و میراث علمی پدرش رسول خداست. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می کنیم؛

شیخ طوسی به سندش از حضرت زهراعلیها السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من تختّم بالعقیق لم یزل یری خیراً»؛(۴۴) «هر کس انگشتر عقیق به دست کند همیشه خیر خواهد دید.»

طبری به سندش از حضرت زهراعلیها السلام نقل کرده که فرمود: «قال لی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: یا حبیبهٔ أبیها کل مسکر حرام و کل مسکر خمر»؛(۴۵) «ای محبوب پدر! هر مست کننده‌ای حرام و هر مست کننده‌ای خمر است».

و نیز به سندش از حضرت زهراعلیها السلام نقل کرده که فرمود: «خیارکم الینکم مناکبه و أکرمهم لنسائهم»؛(۴۶) «بهترین شما کسی است که شانه‌هایش نرم‌تر برای شما باشد و همسرش را بیشتر تکریم نماید.»

و نیز نقل شده که فرمود: «من اصعد الی اللَّه خالص عبادته اهبط اللَّه عزوجل الیه افضل مصلحته»؛(۴۷) «کسی که عبادت‌های خالصانه خود را به سوی خداوند فرستد پروردگار بزرگ‌ترین مصلحت او را به سویش فرو خواهد فرستاد.»

۴ – عبادت خدا

حضرت زهراعلیها السلام با آن عبادت‌ها و مناجاتی که داشته هرگز حالت عجب به خود نگرفته است.

صدوق به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «و امّا ابنتی فاطمهٔ فهی سیّدهٔ نساء العالمین من الأولین و الآخرین، و انّها لتقوم فی محرابها فیسلّم علیها سبعون الف ملك من الملائکهٔ المقرّبین و ینادونها بما نادت به الملائکهٔ مریم فیقولون: یا فاطمهٔ! انّ اللَّه اصطفاك و طهّرك و اصطفاك علی نساء العالمین ...»؛(۴۸) «و امّا دخترم فاطمه! او بهترین زنان عالم از اولین و آخرین است. او هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستاد هفتاد هزار ملك از ملائکه مقرب بر او درود فرستاده و به آنچه مریم را خطاب می کردند ندا می‌دهند و می گویند: ای فاطمه! همانا خداوند تو را برگزیده و پاك کرده و بر زنان عالم تو را برتری داده است».

۵ – تلاوت قرآن

از حضرت زهراعلیها السلام نقل شده که فرمود: «حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث: تلاوهٔ کتاب اللَّه و النظر فی وجه رسول اللَّه و الانفاق فی سبیل اللَّه»؛(۴۹) «از دنیای شما سه چیز نزد من خوب جلوه کرده است؛ تلاوت کتاب خدا، و نگاه به صورت رسول خدا و انفاق در راه خدا.»

نقل شده: «بعث رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله سلماناً الی فاطمهٔعلیها السلام قال: فوقفت بالباب وقفهٔ حتی سلمت، فسمعت فاطمهٔ تقرأ القرآن من جوّا و تدور الرحی فی برّا ما عندها انیس ...»؛(۵۰) «رسول خداصلی الله علیه وآله سلمان را نزد فاطمه‌علیها السلام فرستاد.

او می گوید: لحظه‌ای کنار درب خانه توقف کردم و سپس سلام نمودم، شنیدم که فاطمه در اتاق قرآن می‌خواند و آسیاب در حیات به خودی خود می‌چرخید و مونسی نزد او نیست...».

۶ – تعظیم پدر

ابن مغازلی به سندش از حضرت زهراعلیها السلام نقل کرده که فرمود: «لمّا نزلت علی النبی‌صلی الله علیه وآله: «لَا تَجْعَلُوا دُعَآءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَآءِ بَعْضِكُم بَعْضاً» قالت فاطمهٔ: فتهیّبت النبیّ‌صلی الله علیه وآله ان اقول له یا ابهٔ، فجعلت اقول له: یا رسول اللّه، فأقبل علیّ فقال لی: یا بنیّهٔ! لم تنزل فیک و لا فی أهلک من قبل، انت منّی و انا منک، و انّما نزلت فی اهل الجفاء و البذخ و الکبر، قولی: یا ابهٔ، فانّه احبّ للقلب و أرضی للربّ، ثم قبّل النبیّ‌صلی الله علیه وآله جبهتی ...»؛(۵۱) «چون بر پیامبرصلی الله علیه وآله این آیه نازل شد": صدا زدن و خواندن پیامبرصلی الله علیه وآله را در بین خود همانند صدا زدن یکدیگر قرار ندهید "فاطمه‌علیها السلام فرمود: هیبت پیامبرصلی الله علیه وآله مرا مانع شد تا به او بگویم: ای پدرم، و لذا به او عرض می‌کردم: ای رسول خدا! حضرت رو به من کرد و فرمود: ای دخترم! این آیه در حق تو و اهل بیتت از قبل نازل نشده است، تو از من و من از تو هستم، بلکه این آیه در حق اهل جفا و سرکشان و متکبران نازل شده است. تو بگو: ای پدرم؛ زیرا این گونه خطاب خوش‌تر برای قلب من و مورد رضایت پروردگار است. آنگاه پیامبرصلی الله علیه وآله پیشانی مرا بوسید ...».

۷ – کمک به پدر

از امیرالمؤمنین‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «کنّا مع النبیّ‌صلی الله علیه وآله فی حفر الخندق، اذ جاءت فاطمهٔ‌علیها السلام و معها کسیرهٔ من خبز، فدفعتها الی النبی‌صلی الله علیه وآله. فقال النبی‌صلی الله علیه وآله: ما هذه الکسیرهٔ؟ قالت: خبزته قرصاً للحسن و الحسین‌علیهما السلام، جئتک منه بهذه الکسیرهٔ. فقال النبی‌صلی الله علیه وآله: یا فاطمهٔ! أما انّه اوّل طعام دخل جوف ابیک منذ ثلاث»؛(۵۲) «ما همراه پیامبرصلی الله علیه وآله هنگام حفر خندق بودیم که فاطمه‌علیها السلام در حالی که تکه نانی به دستش بود آمد و آن را تقدیم به پیامبرصلی الله علیه وآله نمود. حضرت فرمود: این تکه نان چیست؟ حضرت زهراعلیها السلام عرض کرد: آن قرص نان را برای حسن و حسین‌علیهما السلام پخته بودم و این قسمت را برای شما آوردم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای فاطمه! آگاه باش! این اولین غذایی است که بعد از سه روز داخل شکم پدرت شده است.»

ابن شهر آشوب به سندش از عبداللّه بن الحسن نقل کرده که گفت: «دخل رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله علی فاطمهٔ، فقدّمت له کسرهٔ یابسهٔ من خبز شعیر فافطر علیها ثم قال: یا بنیّهٔ! هذا اوّل خبز اکل ابوک منذ ثلاثهٔ ایّام. فجعلت فاطمهٔ تبکی و رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یمسح وجهها بیده»؛(۵۳) «رسول خداصلی الله علیه وآله وارد بر فاطمه‌علیها السلام شد. حضرت تکه نانی پخته شده از جو، خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله گذاشت و حضرت با آن افطار نمود، سپس فرمود: ای دخترم! این اولین نانی است که پدرت بعد از سه روز خورده است. فاطمه شروع به گریه کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله با دستش صورت او را پاک می‌کرد».

۸ – بیان احکام

از امام عسکری‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «حضرت امرأهٔ عند الصدیقهٔ فاطمهٔ الزهراءعلیها السلام فقالت: انّ لی والدهٔ ضعیفهٔ و قد لبس علیها فی امر صلواتها شیء و قد بعثنی الیک اسألک، فأجابتها فاطمهٔ‌علیها السلام عن ذلک، فثنّت فأجابت، ثم ثلّثت الی ان عشّرت اجابت، ثم خجلت من الکثرهٔ، فقالت: لا اشقّ علیک یا ابنهٔ رسول اللّه. قالت فاطمهٔ: هاتی و سلی عمّا بدالک، ارأیت من

اکتری یوماً بصعد الی سطح بجمل ثقیل و کراه مائهٔ الف دینار یثقل علیه؟ قالت: لا، فقالت: أکتریت انا لکل مسألهٔ بأکثر من ملء ما بین الثری الی العرش لؤلؤاً فاحری ان لا یثقل علیّ. سمعت ابی‌صلی الله علیه وآله یقول: انّ علماء شیعتنا یحشرون... یخلع علی الواحد منهم الف حلّهٔ من نور، ثم ینادی منادی ربّنا عزوجل: ایّها الکافلون لایتام آل محمّد! الناعشوم لهم عند انقطاعهم عن آبائهم الذین هم ائمتهم، هؤلاء تلامذتکم و الأیتام الذین کفلتموهم و نعشتموهم فاخلعوا علیهم خلع العلوم فی الدنیا، فیخلعون علی کل واحد من اولئک الأیتام علی قدر ما اخذوا عنهم من العلوم ...»؛(۵۴) «زنی به نزد خانم صدیقه فاطمه زهراعلیها السلام آمد و عرض کرد: مادر ضعیفی دارم که چیزی درباره نماز برای او مشتبه شده است، و لذا مرا به سوی شما فرستاده تا آن را بپرسم. حضرت جواب آن را داد. او سؤال دومی کرد که حضرت نیز جواب داد. همچنین سؤال سوم تا ده سؤال نمود و حضرت همه آن‌ها راجواب داد: آن زن از کثرت سؤال خجالت کشید و عرض کرد: زحمت بر شما نباشد ای دختر رسول خدا؟! حضرت فرمود: بیا و هر چه می‌خواهی بپرس. به من بگو: اگر کسی را اجیر کنند تا در مقابل صد هزار دینار سنگ بزرگی را به جایی حمل کند او چه می‌کند آیا احساس ناراحتی می‌کند؟ او در جواب گفت: هرگز. حضرت فرمود: به من در ازای هر سؤال که می‌کنی و جواب می‌دهم به اندازه ما بین زمین تا عرش الهی لؤلؤ داده می‌شود، لذا طبیعی است که بر من سنگین نباشد. از پدرم شنیدم که می‌فرمود: همانا علمای شیعیان ما روز قیامت محشور می‌شوند و بر یکی از آن‌ها هزار حلّه از نور آویزان می‌گردد. آن‌گاه منادی پروردگار ما – عزّوجلّ ندا می‌دهد: ای کسانی که متکفل یتیمان آل محمد بودید! ای کسانی که سطح علمی آنان را هنگام جدا شدن از پدرانشان که همان امامانشان بودند بالا بردید، آن‌ها شاگردان شما و یتیمانی بودند که شما آنان را کفایت کرده و سطح علمی آن‌ها را بالا بردید، پس بر آن‌ها زیورهای علوم دنیای آویزان کنید. در آن هنگام به مقدار آنچه مردم از علوم آن‌ها استفاده کرده بودند به آن‌ها زیور داده می‌شود...».

کافی به سندش از زراره نقل کرده که گفت: «سألت اباجعفرعلیه السلام عن قضاء الحائض الصلاهٔ ثم تقضی الصوم؟ قال: لیس علیها ان تقضی الصلاهٔ و علیها ان تقضی صوم شهر رمضان. ثم اقبل علی و قال: انّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله کان یأمر بذلک فاطمهٔعلیها السلام و کانت تأمر بذلک المؤمنات»؛(۵۵) «از امام باقرعلیه السلام درباره قضای نماز و روزه حائض سؤال کردم؟ حضرت فرمود: لازم نیست که نمازهای خود را قضا کند ولی بر عهده اوست که روزه‌هایش را قضا نماید. آن‌گاه رو به من کرد و فرمود: همانا رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه‌علیها السلام را به این کار امر می‌نمود و حضرت نیز به زنان مؤمنه ابلاغ می‌نمود.»

۹ – صدق در گفتار

حاکم نیشابوری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «ما رأیت احداً کان اصدق لهجهٔ من فاطمهٔ الّا ان یکون الذی ولدهاصلی الله علیه وآله»؛(۵۶) «من کسی را در گفتار از فاطمه راستگوتر نیافتم به جز کسی که او را به دنیا آورد یعنی پدرش».

۱۰ – مقدم داشتن متدیّن بر پول‌دار

حضرت زهراعلیها السلام با این‌که خواستگارهای پولداری همچون عثمان را داشت ولی پیامبرصلی الله علیه وآله همه را رد کرد و چون حضرت زهراعلیها السلام اهل کمال و معنویات بود تنها او را به هم کفو ایشان که حضرت علی‌علیه السلام بود به تزویج درآورد.

مجلسی به سندش از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قال لی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: یا علی! لقد عاتبنی رجال من قریش فی امر فاطمهٔ و قالوا: خطبناها الیک فمنعتنا و زوجت علیاً، فقلت لهم: و اللّه ما انا منعتکم و زوّجته، بل اللّه منعکم و زوّجه...»؛

(۵۷) «رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: ای علی! مرا مردانی از قریش در امر فاطمه سرزنش کردند و گفتند: فاطمه را به تو تزویج کردم و دست رد به آنان زدم. من به آنان گفتم: به خدا سوگند! من شما را از این خواسته منع نکردم و به تزویج علی درنیاوردم بلکه خدا شما را منع کرده و به تزویج او درآورد...».

۱۱ – مهریه را خرج جهازیه کنیم

مجلسی‌رحمه الله به سندش از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «... قال علی‌علیه السلام: قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: قم فبع الدرع. فقمت فبعته و اخذت الثمن و دخلت علی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله، فسکبت الدراهم فی حجره، فلم یسألنی کم هی و لا انا أخبرته، ثم قبض قبضهٔ و دعا بلالاً فاعطاه فقال ابتع لفاطمهٔ طیباً، ثم قبض رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله من الدراهم بکلتا یدیه فاعطاه ابابکر و قال: ابتع لفاطمهٔ مایصلحها من ثیاب و اثاث البیت واردفه بعمار بن یاسر و بعدّهٔ من اصحابه...»؛(۵۸) «... علی‌علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که حضرت به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش. من برخاسته و زرهم را فروختم و پول آن را گرفته و بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم و پول‌ها در دامان آن حضرت ریختم. حضرت نپرسید که چه مقدار است و من نیز به او خبر ندادم. آن‌گاه حضرت دست برد و قبضه‌ای از پول برداشت و بلال را خواست و پول را به او داد و فرمود: برای فاطمه عطر تهیه کن. و نیز با دو دست خود مقداری پول برداشت و به ابوبکر داد و فرمود: برای فاطمه آنچه در شأن اوست از لباس و اثاثیه منزل تهیه کن. و همراه او عمار بن یاسر و تعدادی از اصحابش را فرستاد...».

۱۲ – مقدار خرید لوازم آرایش عروس

از سیره حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله و حضرت زهراعلیها السلام استفاده می‌شود که مقدار خرید لوازم آرایش آن حضرت تنها لباس زیبا و استعمال بوی خوش بوده است. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در مرتبه اوّل به بلال فرمود: این مقدار پول را بگیر و عطر تهیه کن.

۱۳ – مدّت عقد تا عروسی

از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «... قال علی‌علیه السلام: فأقمت بعد ذلک شهراً اصلّی مع رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و أرجع الی منزلی و لا اذکر شیئاً من امر فاطمهٔعلیها السلام، ثم قلن ازواج رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: الانطلب لک من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله دخول فاطمهٔ علیک؟ فقلت: افعلن. فدخلن علیه. فقالت ام ایمن: یا رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله! لو انّ خدیجهٔ باقیهٔ لقرّت عینها بزفاف فاطمهٔ و انّ علیاً یرید اهله، فقرّ عین فاطمهٔ ببعلها و اجمع شملها و قرّ عیوننا بذلک. فقال: فما بال علی لایطلب منی زوجته، فقد کنّا نتوقّع ذلک منه؟ قال علی: فقلت: الحیاء یمنعنی یا رسول اللّه.
فالتفت الی النساء فقال: من ههنا؟ فقال امّسلمهٔ: انا امّسلمهٔ، و هذه زینب، و هذه فلانهٔ و فلانهٔ. فقال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: هیئوا لابنتی و ابن عمّی فی حجری بیتاً. فقالت امّسلمهٔ: فی ایّ حجرهٔ یا رسول اللّه؟ فقال رسول اللّه: فی حجرتک. و امر نساء ان یزیّن و یصلحن من شأنها...»؛(۵۹) «... حضرت علی‌علیه السلام فرمود: من بعد از عقد یک ماه صبر کرده و با رسول خداصلی الله علیه وآله نماز می‌خواندم و به منزلم بازمی‌گشتم و چیزی درباره امر فاطمه می‌خواندم و به منزلم بازمی‌گشتم و چیزی درباره امر فاطمه‌علیها السلام به حضرت‌صلی الله علیه وآله نمی‌گفتم، تا این‌که همسران پیامبرصلی الله علیه وآله گفتند: آیا نمی‌خواهی تا برای تو از رسول خداصلی الله علیه وآله بخواهیم که فاطمه بر تو وارد شود؟ من گفتم: درخواست کنید. آنان بر حضرت وارد شدند.

امایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه زنده بود چشمانش به زفاف فاطمه بینا می‌شد و این علی است که همسرش را می‌خواهد پس چشم فاطمه را به همسرش بینا کن و بین آن دو را جمع کن و چشمان ما را به این کار روشن گردان.

حضرت فرمود: چه شده علی را که از من تقاضای همسرش را نمی‌کند؟! علی‌علیه السلام فرمود: من گفتم: حیاء مرا از این درخواست مانع شده ای رسول خدا!

آن‌گاه به زنان توجه کرد و فرمود: چه کسی این جاست؟ امّسلمه گفت: من امّسلمه، و این زینب، و این فلانه و فلانه.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: در حجره من برای دخترم و پسرعمویم اتاقی آماده کنید.

ام سلمه گفت: در کدامین حجره ای رسول خدا؟

حضرت فرمود: در حجره تو. آنگاه زنانش را دستور داد تا آنچه در شأن حضرت زهراعلیها السلام است او را زینت داده و اصلاح نمایند...».

۱۴ – تقسیم ولیمه عروسی

از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «... قال علی: ثم قال لی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: یا علی! اصنع لأهلک طعاماً فاضلًا، ثم قال: من عندنا اللحم و الخبز و علیک التمر و السمن. فاشتریت تمراً و سمناً، فحسر رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله عن ذراعه و جعل یشدخ التمر فی السمن حتی اتخذه حیساً و بعث الینا کبشاً سمیناً فذبح، و خبز لنا خبر کثیر...»؛(۶۰) «... علی‌علیه السلام فرمود: آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: ای علی! برای اهل بیت خود غذای زیادی تهیه کن. و فرمود: از جانب ما گوشت و نان بر تو باشد که خرما و شیر و روغن آماده کنی. من خرما و روغن خریدم. رسول خدا آستین خود را بالا زد و خرما را با روغن مخلوط نمود تا این‌که شیرینی حیس آماده شد. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز برای ما گوسفند چاقی را فرستاد که سر بریده شد و نان زیادی هم پخته شد...».

۱۵ – دعوت مسجدی‌ها برای خوردن ولیمه عروسی

از حضرت علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «ثم قال لی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: ادع من احببت. فأتیت المسجد و هو مشحن بالصحابهٔ، فأحییت ان أشخص قوماً و ادع قوماً، ثم صعدت علی ربوهٔ هناک و نادیت: أجیبوا الی ولیمهٔ فاطمهٔ. فاقبل الناس ارسالاً. فاستحییت من کثرهٔ الناس و قلهٔ الطعام، فعلم رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله ما تداخلنی فقال: یا علی! انّی سأدعوا اللّه بالبرکهٔ...»؛(۶۱) «رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: هر کس را می‌خواهی دعوت کن. من به مسجد آمدم در حالی که پر از صحابه بود، و خجالت کشیدم که برخی را دعوت کنم و برخی را دعوت نکنم، لذا بالای بلندی رفتم و ندا دادم: ای مردم! همگی به ولیمه [عروسی فاطمه دعوت هستید. مردم همگی آمدند. من از کثرت جمعیت و کمی غذا خجالت کشیدم. رسول خداصلی الله علیه وآله چون از این حالت من باخبر شد فرمود: ای علی! من از خدا می‌خواهم که برکت دهد...».

۱۶ – غذای عروس و داماد جدا باشد

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «... ثم اخذ صحفهٔ و جعل فیها طعاماً و قال: هذا لفاطمهٔ و بعلها...»؛(۶۲) «... آنگاه بشقابی خواست و در آن غذا گذاشت و فرمود: این سهم فاطمه و شوهرش باشد...».

۱۷ – وداع پدر با دختر

از امـام صادق‌علیه السـلام نقل شـده که فرمود: «... حتی اذا انصـرفت الشـمس للغروب قال رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله: یا امّسـلمهٔ! هلمّی فاطمـهٔ، فانطلقت فاتت بها و هی تسـحب أذیالها و قد تصـبّبت عرقاً حیاءً من رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله، فعثرت، فقال رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله: أقالک اللَّه العثرهٔ فی الدنیا و الآخرهٔ فلمّا وقفت بین یدیه کشف الرداء عن وجهها حتی رآها علی‌علیه السـلام، ثم اخـذ یـدها فوضـعها فی یـد علی، و قال: بارک اللَّه لک فی ابنـهٔ رسول اللَّه یا علی، نعم الزوجـهٔ فاطمهٔ، و یا فاطمهٔ نعم البعل علی، انطلقا الی منزلکما...»؛(۶۳) «... چون خورشـید غروب کرد رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: ای امّسـلمه! فاطمه را حاضر کن. او رفـت و حضـرت را آورد در حـالی که دامن خـود را بـا خـود می‌کشـید و به جهت خجـالت از رسـول خداصـلی الله علیه وآله عرق می‌ریخت، که ناگهان پایش لغزید. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند تو را در دنیا و آخرت از لغزش نجات دهد.
چون حضرت زهراعلیها السلام در مقابل پیامبرصلی الله علیه وآله ایستاد حضرت رداء را از صورت فاطمه برداشت تا این که حضرت علی‌علیه السـلام او را دید. آنگاه پیامبرصلی الله علیه وآله دست فاطمه را گرفت و در دست علی گذاشت و فرمود: خداوند برای تو، دختر رسول خدا را مبارک گرداند ای علی! خوب زنی است فاطمه، و ای فاطمه! خوب شوهری است علی، به منزلتان بروید...».

۱۸ – ملاطفت به همسر به جهت جبران تهیدستی

رسول خداصـلی الله علیه وآله هنگامی که از دخترش فاطمه‌علیها السلام شنید که زنان قریش به جهت ازدواج او با حضرت علی‌علیه السـلام و فقر او، حضرت را سرزنش می‌کنند به حضرت علی‌علیه السلام فرمود: «ادخل بیتک و الطف بزوجتک و ارفق بها ...»؛(۶۴) «وارد خانه شود و به همسرت لطف و مدارا نما...».

۱۹ – بی‌توجهی به سرزنش مردم

اگر داماد خوبی پیدا کردیم که از مال دنیا چیز چندانی ندارد، دختر خود را به او دهیم گرچه مردم ما را سرزنش و ملامت می‌کنند. و لـذا پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله حضـرت زهراعلیهـا السـلام را به ازدواج حضـرت علی‌علیه السـلام درآورد گرچه زنان قریش، حضرت زهراعلیها السلام را بر این کار سرزنش نمودند.

۲۰ – لذت بردن از کار در خانه

مجلسـی به سـندش از امام باقرعلیه السـلام نقل کرده که فرمود: «تقاضـی علیّ و فاطمهٔ الی رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله فی الخدمهٔ، فقضی علی فاطمهٔ بخدمهٔ ما دون الباب، و قضی علی علیّ بما خلفه. قال: فقالت فاطمهٔ: فلا یعلم ما داخلنی من السرور الاّ اللَّه بإکفائی رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله تحمّـل رقاب الرجال»؛(۶۵) «در مورد خـدمت در امور زنـدگی علی و فاطمه‌علیهمـا السـلام نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله رفتنـد تا برایشان حکم نمایـد. حضـرت برای فاطمه‌علیها السـلام حکم به خدمت در خانه نمود و بر علی‌علیه السـلام حکم به خدمت بیرون منزل کرد. فاطمه‌علیها السـلام فرمود: کسـی به جز خدا نمی‌داند که چه قدر از این که رسول خدا مرا متکفل امور مردان کرد خوشحال شدم.»

۲۱ – التزام به تعهدات اخلاقی

راوندی نقل کرده که سلمان فرمود: «کانت فاطمةعلیها السلام جالسةً قدّامها رحی تطحن بها الشعیر و علی عمود الرحی دم سائل، و الحسین فی ناحیة الدار یتضوّر من الجوع، فقلت: یا بنت رسول اللّه! دبرت کفّاك و هذه فضّة، فقالت: أوصانی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله ان تكون الخدمة لها یوماً، فكان امس یوم خدمتها ...»؛(۶۶) «فاطمه نشسته بود و در مقابل او آسیایی بود که در آن جو را آسیاب می‌کرد و از عمود آسیاب خون جاری بود و حسین‌علیه السلام نیز در گوشه‌ای از حیات منزل از گرسنگی شیون می‌کرد. عرض کردم: ای دختر رسول خدا! دستانت متورم شده در حالی که فضه هست؟! حضرت فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله مرا وصیت کرده که او یک روز در میان، در امر خانه خدمت کند، و دیروز نوبت او بوده است...».

۲۲ – دستور پدر به اطاعت دخترش از شوهر

نقل شده که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله به حضرت زهراعلیها السلام فرمود: «... یا بنیّة! انّ اللّه عزّوجلّ اطلع الی الأرض اطلاعة فاختار من اهلها رجلین، فجعل احدهما اباك و الآخر بعلك. یا بنیّة! نعم الزوج زوجك لا تعصی له امراً...»؛(۶۷) «... ای دخترم! همانا خدای عزّوجلّ توجهی به زمین کرد و از اهالی آن، دو مرد را برگزید، یکی از آن دو پدرت و دیگر شوهرت می‌باشد. ای دخترم! همسرت خوب همسری است و هرگز در هیچ دستوری او را نافرمانی مکن...».

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که فرمود: «... و لاشفیع للمرأة أنجح عند ربّها من رضا زوجها. و لمّا ماتت فاطمةعلیها السلام قام علیها امیرالمؤمنین‌علیه السلام و قال: اللّهم انّی راض عن ابنة نبیّك...»؛(۶۸) «... هیچ شفیعی برای زن مؤثرتر نزد پروردگارش از رضایت همسرش نیست. چون فاطمه‌علیها السلام از دنیا رحلت نمود امیرالمؤمنین‌علیه السلام برخاست و عرض کرد: بارخدایا! من از دختر پیامبرت راضی هستم...».

۲۳ – سفارش پدر به دخترش در مورد درخواست از شوهر

از حضرت زهراعلیها السلام نقل شده که خطاب به حضرت علی‌علیه السلام عرض کرد: «کان رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله نهانی ان اسألك شیئاً. فقال‌صلی الله علیه وآله: لاتسألی ابن عمّك شیئاً، ان جاءك بشی عفواً و الاّ فلاتسألیه»؛(۶۹) «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا نهی کرده که از تو چیزی بخواهم، و فرموده: از پسرعمویت چیزی درخواست مکن؛ اگر چیزی برای تو آورد که هیچ وگرنه از او تقاضا مکن.»

۲۴ – کمک به همسر در امور خانه

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «دخل علینا رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و فاطمةعلیها السلام جالسة عند القدر و انا أنقی العدس. قال: یا اباالحسن! قلت: لبیك یا رسول اللّه! قال: اسمع منّی، و ما اقول الاّ من امر ربّی: ما من رجل یعین امرأته فی بیتها الاّ كان له بكلّ شعرة علی بدنه عبادة سنة، صیام نهارها و قیام لیلها...»؛(۷۰) «رسول خداصلی الله علیه وآله بر ما وارد شد در حالی که فاطمه‌علیها السلام در کنار دیگ نشسته و من عدس پاك می‌کردم. حضرت فرمود: ای ابوالحسن! عرض کردم: لبیك ای رسول خدا! حضرت فرمود: از من بشنو و بدان که هر چه می‌گویم از جانب پروردگار من است، هر کس همسرش را در خانه کمک کند خداوند به تعداد هر مویی که در بدن اوست ثواب عبادت یک سال را می‌دهد که روزها روزه‌دار و شب‌ها زنده‌دار باشد...».

۲۵ – دلسوز فرزندان

محمّـد بن اسـحاق می‌گوید: «انّه لمّا رکز عمرو رمحه علی خیمهٔ النبی‌صـلی الله علیه وآله و قال: یا محمد! أبرز... الی ان قال؛ فی کل ذلک یقوم علی‌علیه السـلام لیبارزه، فیأمره النبی‌صـلی الله علیه وآله بالجلوس لمکان بکاء فاطمهٔعلیها السلام علیه من جراحاته فی یوم احد و قولها: ما اسـرع ان یأتم الحسن و الحسـین‌علیهما السـلام باقتحامه الهلکات. فنزل جبرئیل‌علیه السلام فامره عن اللّه تعالی ان یأمر علیاًعلیه السـلام بمبارزته. فقال النبی‌صـلی الله علیه وآله: یا علی! ادن منّی، و عمّمه بعمامته و اعطاه سیفه و قال: امض لشأنک. ثم قال: اللّهم أعنه. فلمّا توجّه الیه قال النبی‌صـلی الله علیه وآله: خرج الایمان سائره الی الکفر سائره»؛(۷۱) «چون عمرو بن عبدود نیزه خود را بر خیمه پیامبرصـلی الله علیه وآله فرو برد گفت: ای محمّد! بیا و مبارزه کن... تا این‌که می‌گوید: در هر بار علی‌علیه السلام به مبارزه او برمی‌خـاست ولی پیامبرصـلی الله علیـه وآلـه او را دسـتور بـه نشسـتن می‌داد؛ زیرا فاطمه‌علیهـا السـلام به جهت جراحـات حضـرت علی‌علیه السـلام در روز احـد گریه می‌کرد و می‌گفت: بـا این گونه حمله‌هـا چه زود حسن و حسـین یـتیم خواهنـد شـد. جبرئیـل بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد و از جانب خداوند به او ابلاغ کرد که علی‌علیه السلام را دستور به مبارزه دهد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای علی! نزدیـک من بیـا، آن‌گـاه عمـامه او را بست و شمشـیرش را به دست او سپرد و فرمود: برای کـاری که در پیش داری حرکت کن. سپس فرمـود: بـار خـدایا! او را یـاری کن. چون حضـرت به سوی جنـگ حرکت نمود پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: تمام ایمان به سوی تمام کفر حرکت کرد».

۲۶ – هنگام وارد شدن بر خانه دخترش اذن بگیرد

رسول خداصـلی الله علیه وآله درب خانه دخترش فاطمه‌علیها السـلام را کوبید و فرمود: «السـلام علیکم، أأدخل»؛ «درود بر شـما، آیا اجازه می‌دهید تا داخل شوم.» حضرت زهراعلیها السلام عرض کرد: «علیک السلام یا رسول اللّه! أدخل یا رسول اللّه»؛(۷۲) «درود بر تو ای رسول خدا، داخل شو ای فرستاده خدا.»

۲۷ – به یاد قیامت بودن

رسـول خداصـلی الله علیـه وآله روزی حضـرت زهراعلیهـا السـلام را غمگین دیـد، پرسـید: حزن و انـدوه تـو برای چیست؟ حضـرت زهراعلیها السلام عرض کرد: «یا ابهٔ! ذکرت المحشر و وقوف الناس عراهٔ یوم القیامهٔ»؛(۷۳) «ای پدرم! یادی از محشر و توقف مردم با حالت برهنه در روز قیامت کردم»

ج) سیره فاطمی بعد از وفات پدر

۱ – عزاداری برای پدر

از امـام علی‌علیـه السـلام نقـل شـده که فرمـود: «غسّـلت النبی‌صـلی الله علیه وآله فی قمیصه فکـانت فاطمـهٔعلیها السـلام تقـول: أرنی القمیص، فاذا شـمّته غشی علیها. فلمّا رأیت ذلک غیبته»؛(۷۴) «من پیامبرصـلی الله علیه وآله را در لباسش شستم. فاطمه می‌فرمود: آن لباس را به من نشان ده، و چون بوی آن را استشمام نمود غش کرد. و چون از او چنین مشاهده کردم آن لباس را مخفی نمودم».

۲ – جواز سخن گفتن زن با نامحرم به جهت دفاع از حق

با آن‌که از حضـرت زهراعلیها السلام رسیده که بهترین حالت برای زن آن است که نه او مرد نامحرم را ببیند و نه نامحرم او را، ولی

هنگامی که حضرت‌علیها السلام در جامعه انحراف مشاهده می‌کند و می‌بیند که حق شوهرش حضرت علی‌علیه السلام ضایع شده است از خانه بیرون می‌آید و در ملأ عام برای مردم سخن می‌گوید.

۳ – دستور ندادن به شوهر

در مناظره حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر در مورد امایمن آمده است: «فجاءت بامّایمن»، یعنی امایمن را آورد، ولی درباره حضرت علی‌علیه السلام آمده است، «فجاء علی»، یعنی حضرت علی‌علیه السلام به جهت گواهی آمد. از این اختلاف در تعبیر استفاده می‌شود که حضرت زهراعلیها السلام به شوهرش خصوصاً آن‌که امام اوست، دستور نداده تا نزد ابوبکر گواهی دهد؛ زیرا او خودش وظیفه خود را می‌داند.

۴ – پوشیدن مقنعه هنگام بیرون رفتن

هنگامی که حضرت زهراعلیها السلام خواست به مسجد رود تا با ابوبکر و مردم سخن بگوید مقنعه خود را به سر می‌کند.
در روایت آمده است: «انّه لمّا اجمع ابوبکر و عمر علی منع فاطمهٔعلیها السلام فدکاً و بلغها ذلک لاثت خمارها علی رأسها»؛(۷۵) «چون ابوبکر و عمر قصد کردند که فاطمه‌علیها السلام را از فدک محروم سازند و خبر آن به حضرت رسید مقنعه خود را بر سر نمود».
طبرسی به سندش از ابوجعفر نقل کرده که فرمود: «فاطمهٔ سیدهٔ نساء اهل الجنهٔ، و ما کان خمارها الاّ هکذا؛ و اومأ بیده الی وسط عضده»؛(۷۶) «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، و مقنعه او این چنین بود، حضرت اشاره تا وسط بازوی خود کرد.»

۵ – چادر را به خود پیچیدن

هنگام حرکت حضرت زهراعلیها السلام به سوی مسجد به جهت خواندن خطبه چنین آمده است: «و اشتملت بجلبابها»؛(۷۷) «و چادر و سرتاسری را بر خود پیچید.»

۶ – بلند گرفتن چادر

حضرت‌علیها السلام چادر خود را بلند می‌گیرد تا روی پاهایش را بگیرد؛ «تطأ ذیولها»؛(۷۸) «پایین چادر را زیر پا می‌گذاشت.»

۷ – خودنما نشود

در بین زنان کمک‌کار و اقوام خود حرکت می‌کند تا نشان داده نشود: «و اقبلت فی لمّهٔ من حفدتها و نساء قومها»؛(۷۹) «و در میان جماعتی از کمک‌کاران و زنان قومش آمد.»

۸ – تجدید عهد با پدر

او بعد از وفات پدرش هرگز او را فراموش نمی‌کند و حتی هنگامی که بلال از شام به مدینه می‌آید از او می‌خواهد تا به یاد پدرش یک بار دیگر اذان بگوید تا تجدید عهدی با پدرش رسول خداصلی الله علیه وآله نماید.

۹ – گرفتن حق خود

او هنگامی که دید مدعیان جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله از اوّلیات اسلام بی‌خبرند و حق مسلّم او را در مورد نحله فدک انکار می‌کنند، در عین آن که معروف به زهد و ایثار و از خودگذشتگی است ولی اغماض در این مورد را تقویت دستگاه باطل می‌داند و لذا از راه‌های مختلف درصدد احقاق حق خود برمی‌آید تا بر مردم اثبات کند که این افراد لیاقت جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله را ندارند.

۱۰ – همّ و غم را از شوهر دور کنیم

از سیره حضرت زهراعلیها السلام استفاده می‌شود که زن باید طوری با شوهر خود رفتار کند که هم و غم را از شوهرش بیرون نماید. لذا از حضرت علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «و لقد کنت انظر الیها فتکشف عنّی الغموم و الأحزان بنظری الیها»؛(۸۰) «من به او نگاه می‌کردم و با این نگاه غم‌ها و حزن‌ها از من دور می‌شد.»
زن نباید طوری عمل کند که مرد و شوهرش که وارد خانه می‌شود تازه غم‌ها را بر سر او بریزد.

۱۱ – باعث غضب شوهر نشوید

زن نباید شوهرش را به غضب و خشم درآورد؛ و لذا حضرت علی‌علیه السلام درباره همسرش حضرت زهراعلیها السلام می‌فرماید: «... و لا اغضبتنی ...»؛(۸۱) «... هرگز مرا به غضب نیاورد ...».

۱۲ – همسر خوب را ناراحت نکنیم

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «فواللَّه! ما اغضبتها و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها اللَّه عزّوجلّ، و لا اغضبتنی و لا عصت لی امراً، و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنّی الهموم و الأحزان»؛(۸۲) «به خدا سوگند! من فاطمه را به غضب نیاورده و بر هیچ کاری وادار نکردم تا این‌که خداوند عزّوجلّ جان او را گرفت، و او نیز من را به غضب نیاورد و از هیچ دستور من سرپیچی نکرد. من به او می‌نگریستم وبه واسطه آن نگرانی‌ها وحزن‌های من از بین می‌رفت».

۱۳ – نافرمانی شوهر ممنوع

زن نباید از دستورات شوهرش نافرمانی کند؛ و لذا حضرت علی‌علیه السلام درباره حضرت زهراعلیها السلام می‌فرماید: «... و لا عصت لی امراً»؛(۸۳) «... او هرگز نافرمانی من را نکرد ...». و نیز از حضرت زهراعلیها السلام روایت شده که هنگام شهادت به شوهرش حضرت علی‌علیه السلام فرمود: «یابن عمّ! ما عهدتنی کاذبهً و لا خائنهً و لا خالفتك منذ عاشرتنی»؛(۸۴) «ای فرزند عمو! مرا هرگز دروغگو و خائن نیافتی و از زمانی که با من زندگی کردی من تو را نافرمانی نکردم.»

۱۴ – با اذن شوهر از خانه بیرون روید

حضرت زهراعلیها السلام خانمی است که حتی برای گرفتن حق خود با اذن شوهرش از منزل خارج می‌شود.

از امـام بـاقرعلیه السـلام روایت شـده که فرمود: «قال علی‌علیه السـلام لفاطمـۀعلیها السـلام: «انطلقی فاطلبی میراثك من ابیك رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فجاءت الی ابی‌بکر فقالت...»؛(۸۵) «علی‌علیه السلام به فاطمه‌علیها السلام فرمود: برو و ارث پدرت رسول خدا را طلب کن. فاطمه نزد ابوبکر آمد و فرمود: ...».

۱۵ – فداکاری برای شوهر و امام خود

حضـرت زهراعلیها السلام به حدی فداکار شوهرش و امامش می‌باشد که هنگام آمدن مخالفان به طرف خانه او و درخواست بیرون آمـدن حضـرت علی‌علیه السـلام، خـود به پشت در می‌آیـد تـا کسـی متعرض حضـرت نشـود و در همین هنگـام است که خودش و فرزندش را فدای شوهر و امامش می‌نماید.

حضـرت زهراعلیهـا السـلام هنگام هجوم به خانه‌اش فرمود: «ایها الضالّون المکـذبون! ماذا تقولون؟ و ایّ شـیء تریـدون؟»؛(۸۶) «ای گمراهان و دروغگویان! چه می‌گویید و چه می‌خواهید.»

و هنگـام بردن حضـرت علی‌علیـه السـلام بـه طرف مسـجد فرمـود: «واللَّه لا ـ ادعکـم تجرّون ابن عمّی ظلمـاً»؛(۸۷) «سوگنـد به خدا، نمی‌گذارم پسر عموی مرا ظالمانه به سوی مسجد، کشان کشان ببرید.»

و هنگامی که امام علی‌علیه السـلام را به زور به مسـجد بردنـد حضـرت زهراعلیها السـلام وارد مسـجد شد و صدا داد: «خلّوا عن ابن عمّی...»؛(۸۸) «رها کنید پسر عمویم را ...».

و آن‌گاه که دید حضرت علی‌علیه السلام را با شمشیر به جهت بیعت گرفتن تهدید می‌کنند خطاب به ابوبکر فرمود: «یا ابابکر! اترید ان ترملنی من زوجی؟! واللَّه لئن لم تکف عنه لأنشرنّ شعری و لأشقنّ جیبی و لآتینّ قبر أبی»؛(۸۹) «ای ابوبکر! آیا می‌خواهی مرا بی شوهر کنی؟ سوگنـد به خـدا! اگر دست از سـر او برنـداری موی سرم را پریشـان می‌کنم و گریبان چاک زده کنار قبر پـدرم رسول خداصلی الله علیه وآله می‌روم.»

حضـرت زهراعلیها السـلام که دید به سـخنانش ترتیب اثر نمی‌دهند نگاه به سـلمان کرده و فرمود: «یا سـلمان! یریدون قتل علیّ و ما علی علیّ صـبر، فـدعنی حتی آتی قبر ابی فانشـرنّ شـعری و اشق جیبی و اصـیح الی ربی»؛(۹۰) «ای سـلمان! آن‌ها قصـد جان علی را دارند و من در شهادت او نمی‌توانم صبر کنم، بگذار تا کنار قبر پدرم بروم و موهایم را پریشان نمایم، گریبان چاک زده و به درگاه خدا ناله سردهم.»

و نیز فرمود: «ویلهم یا سـلمان! یریدون ان یؤتموا ولدیّ الحسـنین فواللَّه یا سلمان! لا اخلّی عن باب المسجد حتی اری ابن عمّی سالماً بعینی»؛(۹۱) «وای بر آنان ای سلمان! آن‌ها می‌خواهند دو فرزند من حسن و حسین‌علیهما السلام را یتیم و بی‌سرپرست نمایند به خدا سوگند ای سلمان! از درب مسجد پا بیرون نمی‌گذارم تا آن که پسر عموی خود را با چشم خود سالم ببینم.»

پس از لحظاتی چند که در میان سـکوت و اندوه و شـگفتی حاضـران، مهاجمین دست از امام کشـیدند و حضرت تنها و مظلومانه از مسـجد بیرون آمـده و راه خـانه را در پیش گرفت، حضـرت زهراعلیها السـلام به شوهر معصوم خود نگریسـته و عرض کرد: «روحی لروحـك الفـداء و نفسـی لنفسك الوقاء یا اباالحسن! ان کنت فی خیر کنت معك و ان کنت فی شـرّ کنت معك»؛(۹۲) «جانم فدای جان تو، و روحم سپر بلاهای جان تو ای ابوالحسن! همواره با تو خواهم بود و اگر در سختی باشی باز هم با تو خواهم بود.»

۱۶ – تسلیم شوهر بودن

او به حدی تسـلیم شوهرش می‌باشد که وقتی ابوبکر و عمر هنگام قرار گرفتن در بستر بیماری به عیادت او می‌آیند و حضرت راضی

به ملاقات با او نمی‌شود هنگامی که حضرت علی‌علیه السلام را واسطه قرار می‌دهند، به او می گوید: «البیت بیتک و الحرهٔ امتک»؛ «خانه، خانه تو، و منِ آزاد کنیز توام.»

۱۷ – دعا برای شیعیان

اسماء می گوید: در لحظه‌های پایانی زندگی حضرت زهراعلیها السلام متوجه شدم که چنین دعا می کند: «الهی و سیدی اسألک بالذین اصطفیتهم و ببکاء ولدیّ فی مفارقتی، ان تغفر لعصاهٔ شیعتی و شیعهٔ ذریتی»؛(۹۳) «بار خدایا ای مولای من! از تو می‌خواهم به حق کسانی که آنان را برگزیدی و به گریه فرزندانم در فراق من، این که گناه کاران از شیعیان من و شیعیان ذریه او را ببخشی.»

۱۸ – همیشه بوی خوش استعمال کنید

حضرت زهراعلیها السلام هنگام شهادت خطاب به اسماء می‌فرماید: «... هاتی طیبی الذی اتطیّب به...»؛(۹۴) «... عطری را که همیشه از آن استفاده می کردم برایم حاضر کن...».

۱۹ – لباس مخصوص برای نماز

و نیز حضرت زهراعلیها السلام خطاب به اسماء، هنگام شهادتش می‌فرماید: «... وهاتی ثیابی التی اصلّی فیها، اجلسی عند رأسی فاذا جاء وقت الصلاهٔ فاقیمینی، فان قمت و الاّ فأرسلی الی علیّ»؛(۹۵) «... لباسم را که در آن نماز می گذارم برایم حاضر کن، و بر بالین سرم بنشین و چون وقت نماز شد مرا صدا بزن، اگر برخاستم که هیچ وگرنه کسی به سوی علی بفرست...».

۲۰ – گریه بر مظلوم

فاطمه زهراعلیها السلام در لحظه‌های غمبار احتضار خویش به شدت گریست. امام علی‌علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: «أبکی لما تلقی بعدی»؛(۹۶) «به خاطر آنچه که پس از من به تو خواهد رسید می گریم.»

۲۱ – اوج عفت و حجاب

اسماء می گوید: حضرت زهراعلیها السلام در روزهای آخر عمرش به من فرمود: «انّی قد استقبحت ما یصنع بالنساء، انّه یطرح علی المرأهٔ الثوب فیصفها لمن رأی، فلاتحملنی علی سریر ظاهر، استرنی سترک اللّه من النار»؛(۹۷) «من بسیار زشت می‌دانم که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تابوت سرباز گذاشته و بر روی آن پارچه‌ای می‌افکنند که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می‌دهد. مرا بر روی تابوت آنچنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم بازدارد.»

و به حضرت علی‌علیه السلام عرض کرد: «اوصیک یابن عمّ! ان تتّخذ لی نعشاً، فقد رأیت الملائکهٔ صوّروا صورته»؛(۹۸) «وصیت می کنم شما را ای پسر عمو که برای من تابوتی درست کنی، همان گونه که ملائکه شکل آن را به من نشان دادند.»

توسل به فاطمه زهراعلیها السلام

توضیح

از برخی آیات همراه با روایاتی که در ذیل آن‌ها آمده استفاده می‌شود که حضرت زهراعلیها السلام همانند دیگر معصومین‌علیهم السلام واسطه فیض الهی بوده و باید به او توسل نمود؛

۱ – آیه مباهله

خداوند متعال خطاب به پیامبرش‌صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»؛(۹۹) «هر گاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح به تو رسیده، [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله هنگامی که حضرت علی و زهرا و حسن و حسین‌علیهم السلام را برای مباهله با مسیحیان نجران آورد، فرمود: «اذا أنا دعوت فأمّنوا»؛ «چون من دعا کردم شما آمین بگویید.»

این جمله دلالت دارد که دعای حضرت زهراعلیها السلام همراه با دیگران در برآورده شدن حاجت پیامبرصلی الله علیه وآله تأثیر دارد.(۱۰۰)

۲ – آیه پذیرش توبه حضرت آدم‌علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ»؛(۱۰۱) «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ [و با آن‌ها توبه کرد.]و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

سیوطی و دیگران به سند خود از امام علی‌علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «سألت النبی‌صلی الله علیه وآله عن قول اللّه: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ» فقال: انّ اللّه اهبط آدم بالهند و حواء بجدّة... حتی بعث اللّه الیه جبرئیل و قال: یا آدم! ألم اخلقک بیدیّ؟ الم انفخ فیک من روحی؟ ألم أسجد لک ملائکتی؟ الم أزوّجک حواء أمتی؟ قال: بلی، قال: فما هذا البکاء؟ قال: و مایمنعنی من البکاء؟ و قد اخرجت من جوار الرحمن. قال: فعلیک بهؤلاء الکلمات، فانّ اللّه قابل توبتک و غافر ذنبک، قل": اللّهم انّی اسألک بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا انت، عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی، انّک انت الغفور الرحیم، "فهؤلاء الکلمات التی تلقّی آدم»؛(۱۰۲) «از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره قول خداوند": پس تلقی کرد آدم از پروردگارش کلماتی را و خداوند توبه او را پذیرفت، "سؤال کردم؟ حضرت فرمود: همانا خداوند آدم را به سوی هند و حوا را به جده فرستاد... تا این‌که خداوند جبرئیل را نزد او فرستاد و گفت: ای آدم! آیا من تو را به دست [قدرتم نیافریدم؟ آیا از روحم در تو ندمیدم؟ آیا دستور ندادم که ملائکه‌ام بر تو سجده کنند؟ آیا حوا کنیزم را به ازدواج تو درنیاوردم؟ آدم عرض کرد: آری. جبرئیل گفت: پس این گریه چیست؟ آدم گفت: چه چیز مرا از گریه باز می‌دارد در حالی که از جوار خدای رحمان رانده شدم؟ جبرئیل گفت: بر تو باد به قرائت این کلمات تا خداوند توبه تو را قبول کرده و گناهت را بیامرزد. بگو: بار خدایا! همانا از تو می‌خواهم به حق محمد و آل محمد، منزهی تو، خدایی جز تو نیست، کار بدی کردم و به خود ظلم نمودم، مرا بیامرز؛ زیرا تو آمرزنده مهربانی.»

فاطمه زهراعلیها السلام مادر پدرش

اشاره

خداوند متعال اگر برای همسران پیامبرصلی الله علیه وآله تعبیر به «امّ‌المؤمنین» کرده آنجا که می‌فرماید: «وَأَزْوَاجُهُ أَمَّهتُهُمْ»؛(۱۰۳) «و همسران او مادران مؤمنین‌اند.» ولی این تعبیر قابل تقیید است؛

۱ - در آیات دیگر وجه شبه این تشبیه مشخص شده که حرمت ازدواج است آنجا که می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهتُكُمْ»؛(۱۰۴) «حرام شده است بر شما، مادرانتان.»

۲ - در آیه دیگری نیز این مقام، مقید و مشروط به تقوا شده آنجا که می‌فرماید: «يانِسَآءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ ...»؛(۱۰۵) «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید.»

و لذا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يانِسَآءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضعَفْ لَها الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»؛(۱۰۶) «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود.»

ولی خداوند متعال در قرآن کریم به طور مطلق حضرت زهراعلیها السلام را مدح و تمجید نموده است، همان‌گونه که در آیات گذشته به آن‌ها اشاره شد.

وانگهی اگر زنان پیامبرصلی الله علیه وآله امّ‌المؤمنین‌اند فاطمه زهراعلیها السلام «امّ ابیها» است همان‌گونه که در مصادر شیعه و سنّی یکی از القاب حضرت زهراعلیها السلام «امّ ابیها» ذکر شده است.

دکتر محمّد عبده یمانی می‌نویسد: «و من خصائصها - رضی اللَّه عنها - انّها تکنّی بأمّ أبیها؛ لأنّها قامت برعایة ابیها و خدمته بعد وفاة امّها خدیجة. و کان یحبّها حبّاً جماً، یکثر من زیارتها و یجلس عندها و یلاعب اولادها، و کان اذا اراد غزواً لا یخرج من المدینة حتی یکون آخر عهده رؤیتها، فاذا عاد من سفره بدأ بالمسجد فصلّی رکعتین، ثم یذهب الی بیت فاطمة یزورها و یؤنسها ثم یخرج من عندها الی بیوت ازواجه»؛(۱۰۷) «و از خصوصیات حضرت زهراعلیها السلام این است که کنیه‌اش "امّ‌ابیها "است؛ زیرا متکفل امر پدرش و خدمت به او بعد از وفات مادرش خدیجه بود. پیامبرصلی الله علیه وآله او را بسیار دوست می‌داشت و بسیار به زیارت او می‌رفت و نزد او می‌نشست و با فرزندان او بازی می‌کرد. و چون می‌خواست به جنگ رود آخرین کسی که او را می‌دید حضرت زهراعلیها السلام بود. و چون از سفر بازمی‌گشت به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند، آن‌گاه به خانه فاطمه می‌رفت و او را زیارت می‌نمود و با او انس می‌گرفت، سپس از آنجا بیرون آمده و به اتاق‌های همسرانش می‌رفت.»

استاد توفیق ابوعلم وکیل اول دادگستری مصر می‌نویسد: «لقد بلغ من حبّ الرسول‌صلی الله علیه وآله لابنته فاطمة انّه کان یکنّیها ب(امّ ابیها)، انّه الیتم یجعل من الطفل یحنّ الی انثی تحنو علیه بدل امه، فقد توفیت آمنة بنت وهب امّ النبی‌صلی الله علیه وآله و هو طفل صغیر، فتعلق قلبه حینذاک بفاطمة بنت اسد امّ علی‌علیه السلام، لقد کان ینادیها: یا امّاه. و عندما توفیت حزن علیها حزناً شدیداً و سمع یقول: ماتت امّی، و رزق‌صلی الله علیه وآله فاطمة، و کلّما رآها ذکر فاطمة بنت اسد و تسلّی بابنته عنها، و قد کنّاها ب(ام ابیها)، و لم یکن الرسول‌صلی الله علیه وآله بالذی تدفعه العاطفة الی اضفاء سمات علی اشخاص لیسوا جدیرین بها او مدح افراداً بعبارات تکون اقرب الی الخیال من الواقع؛ انّه الرسول الصادق الأمین، و کفی فیه فخراً قوله عزّ من قائل: «وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ». أحبّ الزهراء ایّما حبّ و کانت جدیرة بهذا الحبّ، قال عنها": فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی، "و قال ایضاً": فاطمة بضعة منّی یؤذینی من آذاها و یسرّنی من سرها، "و فی روایة اخری": انّما فاطمة بضعة منّی یؤذینی من آذاها و ینصبنی و انصبها "و حقّ لها ان تنفرد بهذا اللقب، فهی بضعة النبی حقاً، اشبهته خُلقا و منطقاً، و واکبت رسالته منذ البدء فوعت من ذلک کثیراً. ثم استمرت تسند الامتداد الطبیعی للرسالة فی ظلّ الامامة تسنده بکل ما أوتیت من حول و طول. و حق لها ان تکون سیدة نساء العالمین و البتول العذراء و الطاهرة الزکیة ...»؛(۱۰۸) «آن قدر پیامبرصلی الله علیه وآله دخترش فاطمه را دوست می‌داشت که همیشه او را "امّ‌ابیها" کنیه داده بود. طفلی که از مادر یتیم می‌شود و به زنی پناه می‌برد تا به جای مادرش بر او مهربانی کند. آمنه دختر وهب مادر پیامبرصلی الله علیه وآله زمانی از دنیا رحلت نمود که پیامبرصلی الله علیه وآله طفل صغیر بود، بعد از آن، حضرت‌صلی الله علیه وآله

دلش به فاطمه دختر اسد، مادر امیرالمؤمنین‌علیه السلام خوش بود و او را مادر صدا می‌کرد. و چون فاطمه دختر اسد از دنیا رحلت نمود بر او بسیار محزون شد و شنیده شد که حضرت می‌فرمود: مادرم از دنیا رحلت کرد. آنجا بود که خداوند جل جلاله، فاطمه‌علیها السلام را به او روزی فرمود. و چون او را می‌دید یاد فاطمه بنت اسد می‌افتاد و دیدن دخترش او را تسلّی می‌داد. و لذا حضرت دخترش را به" امّابیها "کنیه داد. و پیامبرصلی الله علیه وآله این گونه نبود که به جهات عاطفی اسم‌هایی را برای اشخاص قرار دهد که استحقاق آن را نداشتند، یا افرادی را به عباراتی مدح کند که به خیال نزدیک‌تر باشد تا واقع؛ زیرا او رسول راستگو و امین بود. و در افتخار او همین بس که خداوند عزیز فرمود": و تو بر اخلاق بزرگ هستی. "او زهرا را بسیار دوست می‌داشت و او به حق سزاوار این محبت بود پیامبرصلی الله علیه وآله در حق او فرمود: فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به خشم درآورد به طور حتم مرا به خشم درآورده است. و نیز فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس او را خشنود سازد مرا خشنود ساخته است. و در روایتی دیگر فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است؛ هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. و او سزاوار این لقب اختصاصی است؛ زیرا او به حق پاره تن پیامبرصلی الله علیه وآله است و هم شبیه‌ترین افراد به رسول اللَّه از جهت خلق و خوی و گفتار بود و از ابتدا رسالت او را دنبال رَوی کرده و از آن، بسیار دربرگرفته است، و او تکیه‌گاه امتداد طبیعی رسالت در سایه امامت است که تمام آنچه را به حضرت داده شده داراست. و به حق او سرور زنان عالمیان و بتول عذراء و طاهره و پاکیزه است ...».

محمود شبلی می‌گوید: «قالوا: کانت اکرم اهله علیه، و کانت اشبه الناس به کلاماً و حدیثاً... و کانت اذا مشت کانت مشیتها مشیهٔ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله، و لذلک کانت تکنی امّابیها. و جاء فی" اسد الغابهٔ؛ "و کانت فاطمهٔ تکنّی ام ابیها، و کانت احبّ الناس الی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله ...»؛(۱۰۹) «گفته‌اند که فاطمه از همه بیشتر پدرش را تکریم می‌نمود، و شبیه‌ترین مردم به حضرت در گفتار و حدیث بود... و چون راه می‌رفت راه رفتنش به مانند رسول خداصلی الله علیه وآله بود. و لذا او را امّابیها نامیدند. در کتاب" اسد الغابهٔ "آمده که فاطمه را امّابیها کنیه داده‌اند؛ زیرا او محبوب‌ترین مردم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بود ...».

نمونه‌هایی از مادری فاطمه زهرا نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله

الف) مادری برای پیامبرصلی الله علیه وآله در مکه

مسلم به سندش از ابوحازم نقل کرده: «انّه سمع سهل بن سعد یسأل عن جرح رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یوم أحد؟ فقال: جرح وجه رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و کسرت رباعیته و هشمت البیضهٔ علی رأسه. فکانت فاطمهٔ بنت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله تغسل الدم، و کان علی بن ابی طالب‌علیه السلام یسکب علیها بالمجن. فلما رأت فاطمهٔ انّ الماء لایزید الدم الّا کثرهٔ اخذت قطعهٔ حصیر فاحرقته حتی صار رماداً ثم الصقته بالجرح فاستمسک الدم»؛(۱۱۰) «او شنید که سهل بن سعد از جراحت رسول خداصلی الله علیه وآله در روز احد سؤال می‌کند؟ او گفت: صورت رسول خداصلی الله علیه وآله مجروح و دندان او شکسته و کلاه خود بر سر او شکسته شد. فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله خون را از حضرت می‌شست و علی بن ابی طالب‌علیه السلام با کلاه خود بر او آب می‌ریخت. چون فاطمه دید که آب، خون را زیادتر می‌کند قطعه حصیری برداشت و آن را آتش زد تا خاکستر شود آنگاه خاکستر را به محلّ جراحت چسبانید، و در آن هنگام بود که توانست خون را قطع کند.»

ابن ابی الحدید از واقدی نقل کرده: «خرجت فاطمهٔعلیها السلام فی نساء و قد رأت الذی بوجه ابیهاصلی الله علیه وآله فاعتنقته و جعلت تمسح الدم عن وجهه و رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقول: اشتد غضب اللَّه علی قوم دمّوا وجه رسوله ...»؛(۱۱۱) «فاطمه‌علیها

السلام با جماعتی از زن‌ها بیرون آمد در حالی که مشاهده کرد چگونه صورت پدرش خون آلود است، پدر را در بغل گرفت و شروع به پاک کردن خون از صورت حضرت کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: غضب خدا شدید شد بر قومی که صورت رسولش را خون‌آلود کردند ...».

ب) مادری برای پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه

ابوایوب انصاری می‌گوید: «انّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله مرض مرضهٔ فأتته فاطمهٔعلیها السلام تعوده و هو ناقه من مرضه، فلمّا رأت ما برسول اللّه‌صلی الله علیه وآله من الجهد و الضعف خنقتها العبرهٔ حتی جرت دمعتها علی خدّها، فقال النبی‌صلی الله علیه وآله لها: یا فاطمهٔ! انّ اللّه جلّ ذکره اطلع الی الارض اطلاعهٔ فاختار منها بعلک، فأحی الیّ فأنکحته، اما علمت یا فاطمهٔ! انّ لکرامهٔ اللّه ایّاک زوّجک اقدمهم سلماً واعظمهم حلماً و اکثرهم علماً. قال: فسرّت بذلک فاطمهٔعلیها السلام و استبشرت بما قال لها رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله ...»؛(۱۱۲) «رسول خداصلی الله علیه وآله مریض شده بود، فاطمه‌علیها السلام به عیادت او آمد در حالی که حضرت تازه از مریضی بیرون آمده بود و بدنش ضعیف بود. چون در چهره رسول خداصلی الله علیه وآله آثار مریضی و ضعف مشاهده کرد گریه گلویش را فشرد به حدّی که اشک‌هایش بر گونه‌اش جاری گشت. پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: ای فاطمه! خداوند - جل ذکره - نظری بر زمین کرد و از میان آن شوهرت را برگزید و به من وحی نمود تا او را به ازدواج تو در آورم، آیا ندانستی ای فاطمه! همانا به جهت کرامت خدا به تو بود که تو را به ازدواج کسی درآورد که در اسلام بر همه پیش‌تر و در حلم از همه بزرگ‌تر و در علم از همه بیشتر بود. ابوایوب می‌گوید: فاطمه‌علیها السلام به این مطلب و آن بشارتی که رسول خداصلی الله علیه وآله به او داد مسرور شد ...».

نور فاطمه‌علیها السلام، منشأ تحوّل مذهبی

قصه فدک و مناظره حضرت زهراعلیها السلام و احتجاج او یکی از عوامل استبصار و تحول مذهبی در اهل سنت به حساب می‌آید. یکی از این گونه افراد عبدالمنعم حسن مستبصر سودانی است، او در تأثرش نسبت به خطبه فدکیه حضرت زهراعلیها السلام می‌گوید: «نفذت هذه الکلمات کالسهم الی اعماقی، ثم فتحت جرحاً لا اظنّه یندمل بسهولهٔ و یسر، غالبت دموعی و حاولت منعها من الانحدار ما استطعت، و لکنّها انهمرت و کانّها تصرّ ان تغسل عار التاریخ فی قلبی، فکان التصمیم للرحیل عبر محطات التاریخ للتعرف علی مأساهٔ الأمهٔ، و تلک کانت هی البدایهٔ لتحدید هویهٔ السیر و الانتقال عبر فضاء المعتقدات و التاریخ و المیل مع الدلیل ...»؛(۱۱۳) «این سخنان همچون تیری در اعماق وجودم تأثیر گذاشت، آن‌گاه جراحتی را باز نمود که گمان نمی‌کنم به این آسانی بسته شود. جراحتی که بر اشک‌هایم غلبه نمود و درصدد برآمدم تا حدّ استطاعتم از ریختن آن جلوگیری کنم، ولی نتوانستم از آن جلوگیری نمایم و لذا اشک‌هایم سرازیر شد و گویا اصرار داشت تا ننگ تاریخ را در قلبم بشوید. او تصمیم داشت تا با خطوط تاریخ حرکت کند تا از مصائب امت آگاه شود، و این شروع ماهیت حرکت و انتقال از فضای اعتقادات تاریخ و میل با دلیل است ...».

او بعد از گوش فرا دادن به خطبه فدکیه می‌گوید: «تدفّق شعاع کلماتها الی اعماق وجدانی و اتضح لی انّ مثل هذه الکلمات لا‌تخرج من شخص عادی حتی و لو کان عالماً مفوهاً درس آلاف السنین، بل هی فی حدّ ذاتها معجزهٔ، کلمات بلیغهٔ ...، عبارات رصینهٔ، حجج دامغهٔ، و تعبیر قوی ... ترکت نفسی لها و استمعت الیها بکلّ کیانی، و عندما بلغت خطبتها الکلمات التی بدأت هذا الفصل لم اتمالک نفسی و زاد انهمار دموعی. و تعجبت من هذه الکلمات القویهٔ الموجههٔ الی خلیفهٔ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله، و مما زاد فی حیرتی انّها من ابنهٔ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله، فماذا حدث؟ و لماذا... و کیف؟! و مع من کان الحق، و قبل کلّ هذا هل هذا الاختلاف حدث حقیقهٔ؟ و فی الواقع لم اکن اعلم صدق هذه الخطبهٔ، و لکن اهتزّت مشاعری حینها و قرّرت الخوض فی

غمار البحث بجدیّهٔ مع اوّل دمعهٔ نزلت من آماقی ...»؛(۱۱۴) «شعاع کلمات حضرت زهراعلیها السلام در اعماق وجدانم تأثیر گذاشت و برای من واضح شد که مثل این سخنان از شخص عادی صادر نمی‌شود گرچه عالمی باشد که هزاران سال درس خوانده باشد، بلکه این کلمات به نوبه خود معجزه است، کلماتی بلیغ ... عباراتی محکم، و حجت‌هایی قانع کننده و تعبیری قوی ... تمام وجودم را در اختیار آن گذاشته و تمام حواسم را به شنیدن آن جلب کردم، و چون خطبه‌اش به کلماتی رسید که من به آن‌ها این فصل را شروع کردم نتوانستم خودم را نگه دارم، لذا گریه‌ام زیاد شد، و از این سخنان قوی که متوجه خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله شده تعجب نمودم. و چیزی که حیرتم را زیاد کرد این بود که این سخنان از دختر رسول خداصلی الله علیه وآله صادر می‌شد، چه اتفاقی افتاده است؟ و چرا و چگونه؟! و حق با چه کسی است؟ و قبل از هر چیز آیا حقیقتاً این اختلاف واقع شده است؟ در حقیقت من قبل از آن، علم به صدق این خطبه نداشتم، ولی تمام وجودم در آن وقت به لرزه درآمد و با اوّلین اشکی که از دیدگانم بیرون آمد قرار گذاشتم تا به طور جدّی وارد بحث شوم ...».

فاطمه زهراعلیها السلام در کلام دیگران

۱ - ابونعیم اصفهانی می‌نویسد: «و من ناسکات الأصفیاء و صفیّات الأنقیاء فاطمهٔعلیها السلام السیدهٔ البتول، البضعهٔ الشبیههٔ بالرسول، کانت عن الدنیا و متعتها عازفهٔ، و بغوامض عیوب الدنیا و آفاتها عارفهٔ»؛(۱۱۵) «از افراد برگزیده اهل عبادت و منتخبان پاک، فاطمه‌علیها السلام است، کسی که برتر زن‌ها و از هر عیبی منقطع و پاره تن رسول خدا و شبیه به رسول است. کسی که از دنیا و متاع آن بریده و نسبت به عیوب دنیا و آفت‌های آن آشنا بود.»

۲ - عباس محمود عقاد، نویسنده مصری می‌نویسد: «فی کل دین صورهٔ الأنوثهٔ الکاملهٔ المقدسهٔ یتخشع بتقدیسها المؤمنون، کأنّما هی آیهٔ اللّه فیما خلق من ذکر و انثی؛ فاذا تقدست فی المسیحیهٔ صورهٔ مریم العذراء ففی الاسلام لا ـ جرم تتقدّس صورهٔ فاطمهٔ البتول»؛(۱۱۶) «در هر دینی نمونه زن کامل و مقدسی وجود دارد که با تقدیس او مؤمنان خاشع می‌شوند، گویا او نشانه خدا در میان مرد و زن از مخلوقات است، و اگر در مسیحیت صورت مریم عذراء تقدیس می‌شود، لاـجرم در اسلام صورت فاطمه بتول تقدیس می‌گردد».

۳ - دکتر علی ابراهیم حسن می‌نویسد: «و حیاهٔ فاطمهٔ هی صفحهٔ فذّهٔ من صفحات التاریخ نلمس فیها الوان العظمهٔ، فهی لست کبلقیس او کلیو بطرهٔ، استمدّت کل منهما عظمتها من عرش کبیر و ثروهٔ طائلهٔ و جمال نادر. و هی لست کعایشهٔ نالت شهرتها لما اتصفت به من جرأهٔ جعلتها تقود الجیوش و تتحدی الرجال، ولکنّا امام شخصیهٔ استطاعت ان تخرج الی العالم و حولها هالهٔ من الحکمهٔ و الجلال، حکمهٔ لیس مرجعها الکتب و الفلاسفهٔ و العلماء و انّما تجارب الدهر الملئ بالتقلّبات و المفاجآت، و جلال لیس مستمداً من مُلک او ثراء، و انّما من صمیم النفس ...»؛(۱۱۷) «زندگانی فاطمه صفحه‌ای پاک از صفحات تاریخ است که در آن رنگ‌هایی از عظمت را لمس می‌نماییم، او همانند بلقیس یا لیو بطره نیست که عظمت خود را از تاج و تخت بزرگ و ثروت فراوان و زیبایی بی‌نظیر به دست آورده باشد، و نیز همانند عایشه نیست که شهرتش را از جرأتی به دست آورده که لشکری را رهبری کند و مردان را به دنبال خود نماید، ولی ما در مقابل شخصیتی قرار داریم که توانسته بر عالم ظهور کند در حالی که اطراف او را هاله‌ای از حکمت و جلال فرا گرفته است، حکمتی که بازگشت آن، به کتاب‌ها و فلاسفه و علما نیست، بلکه تجربه‌های روزگاری است که مملوّ از زیر و زبرها و اتفاقات است. جلالی که از پادشاهی و ثروت به دست نیامده بلکه از باطن نفس اوست ...».

۴ - توفیق ابوعلم نویسنده مصری و وکیل اول دادگستری مصر درباره حضرت زهراعلیها السلام می‌نویسد: «... و انّی انحنی اجلالاً بین یدیک سیدی، یا بضعهٔ النبی. و طأطاهٔ للرأس تجاه مقامک الشامخ یا امّالحسنین. ایّ قلم یرقی لیکتب عنک و ایّ ریشهٔ تدقّ حتی تستطیع ان تصوّرک کما انت. قالوا عنک: انّک وتر فی غمد. و قالوا: انّک نداء الملایین. و قالوا: انّک شهاب النبوهٔ الثاقب. و قالوا:

انک انثی فی القمّـۀ. انت یا سیدتی الجلیلۀ بنت النبوۀ البکر. انت ربیبۀ الوحی، انت ام ابیک، انت امّ للرسول فی رسالته لا فی ولادته. انت یا سیدتی زعیمۀ اهل البیت. و یقول الشاعر:

هم النور نور اللّٰه جل جلاله

هم التین و الزیتون و الشفع و الوتر»(۱۱۸) «... و همانا ای سرور من در مقابل عظمت تو تواضع می‌کنم، ای پاره تن پیامبرصلی الله علیه وآله! سر من در مقابل مقام شامخ تو فرود آمده است ای مادر حسن و حسین‌علیهما السلام. کدامین قلم می‌تواند درباره تو مطلب بنویسد و کدامین پر می‌تواند نازک گردد تا بتواند آن گونه که هستی تو را به تصویر کشاند. درباره تو گفته‌اند: تو نمونه‌ای هستی در غلاف ـ□ـو گفته‌اند: همانا تو صدای میلیون‌ها انسانی، و گفته‌اند: همانا تو شهاب درخشان نبوتی، و گفته‌اند: تو در میان زنان نمونه‌ای. تو ای سرور من خانم جلیله و دختر پیامبر عصمتی. تو در دامان وحی پرورش یافته‌ای، تو مادر پدرت می‌باشی، تو مادر رسول در رسالتش هستی نه در ولادتش. تو ای سرور من زعیم اهل بیتی. شاعر درباره شما خاندان می‌گوید: آنان نورند، نور خدای جل جلاله، آنان انجیر و زیتون و شفع و وتر قرآن‌اند».

۵ - دکتر محمود عکام نویسنده سنّی می‌گوید: «... و السیدۀ فاطمۀ لم تعش زمناً دون زمن، بل تمتدّ مع کل الزمن، امتداد ابیها المصطفی‌صلی الله علیه وآله؛ لأنّها البضعۀ و الأم و المحتوی و المنجب، فلیتنی کنت معها فانصرها، و شعوری هذا قائم معی الآن لیتحوّل الی اتباع و اقتداء، و سیمتدّ الی المستقبل وصیۀ لکلّ المسلمین من اجل المتابعۀ علی الطریق و بذل الجهود لتحدید و تثبیت نقاط الالقاء و الوحدۀ. و ایّنا ینکر دور وحدۀ الولاء فی الاتحاد و الإخاء؟ ان لم نقل انّه الأسّ الأکبر»؛(۱۱۹) «... خانم فاطمه کسی نیست که در زمان خاصی زندگی کرده باشد بلکه او همراه با زمان و در همه زمان‌ها بوده است، همراه پدرش در طول تاریخ اسلام؛ زیرا او پاره تن و مادر و دربردارنده و انتخاب شده رسول خداصلی الله علیه وآله بود، ای کاش با او بودم و او را یاری می‌کردم، و شعورم الآن همراه من است تا مرا به پیروی و اقتدای به او متحوّل سازد و زود است که تا آینده به عنوان وصیتی برای تمام مسلمانان امتداد یابد که این راه را، پیروی کرده و کوشش خود را به کار بسته تا به نقطه ملاقات و وحدت، تثبیت و مشخص گردد، و کدامیک از ما می‌تواند موقعیت وحدت ولاء را در اتحاد و برادری انکار کند اگر نگوییم که این عمل بزرگ‌ترین اساس است».

او نیز می‌گوید: «... علی اقدامک تنحنی الهامات اجلالاً و لذکراک تختال الأکوان حلالاً، وددت لو تغد و العیون محابر فتکتب بالدموع عبائر و تلوّن بالبریق مآثر و تسطر بالجفون بعض ما تنطوی علیه منّی السرائر. یا مشکاۀ صدرت عنها الأنوار، و یا سرّۀ تجمّعت فیها الأسرار، و یا درّۀ سمت، فکانت واسطۀ عِقد بیت الأطهار الأبرار. یا فاطمۀ! و السرّ فیک کبیر، و الفطام لذیک یعنی الکثیر ...»؛(۱۲۰) «... سرها بر قدم‌های تو به جهت تجلیل خم می‌شود و به یاد تو عالم‌ها به فکر فرو می‌روند، دوست داشتم که چشم‌ها مرکب می‌بودند و با اشک‌ها عبارت‌ها نوشته می‌شدند و اثرهای رنگارنگ پدید می‌آمدند و با موژه‌های پلک‌ها برخی از اسرار او پدیدار گشت، ای کیسه‌ای که اسرار در تو نهفته است، ای درّ درخشان و حلقه وصل بین پاکان و نیکان. ای فاطمه! اسرار در وجودت بزرگ است و کسی که نزد تو علم بیاموزد به خیر کثیر نائل شده است ...».

محمود شبلی درباره حضرت زهراعلیها السلام می‌نویسد: «... ایّ سماء تظلّنی، و ایّ ارض تقلّنی، ان لم اکتب عنها، ما هی اهله؟! فکیف و انا لااستطیع بل مستحیل ان استطیع أن اکتب عن بنت رسول اللّٰه، ما ینبغی ان یکتب عنهاعلیها السلام؟! و کیف استطیع ان اکتب عن التی ابوها النبی و زوجها علی و هی ام الحسنین، اجتمع لها من الشرف ما لم و لن یجتمع لأحد من النساء. او کیف استطیع ان اقترب من قدسها، تلک التی کانت احبّ شیئ الی رسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله؟!

سیدۀ نساء العالمین، سیدۀ نساء اهل الجنۀ، فاطمۀ بضعۀ منّی. اشبه الناس برسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله، التی کانت اذا دخلت علیه‌صلی الله علیه وآله قام الیها فقبّلها و اجلسها فی مجلسه!! قم، توضّأ قبل أن تقرأ عنها، و أستغفر لی و لک فانّک بالواد المقدس

طوی»؛(۱۲۱) «... کدامین آسمان بر سرم سایه می‌افکند و کدامین زمین مرا دربرمی گیرد اگر از فاطمه چیزی ننویسم، و مستحق چه چیزی هستم؟ پس چگونه، در حالی که من طاقت ندارم بلکه محال است که طاقت بیاورم تا از دختر رسول خدا آنچه را که سزاوار اوست بنویسم. چگونه تاب و توان دارم تا از کسی بنویسم که پدرش پیامبر خداصلی الله علیه وآله و همسرش علی و مادر حسنین است. برای او کمالاتی جمع شده که برای احدی از زنان جمع نشده و نخواهد شد، یا چگونه توان پیدا کنم تا به مقام قدس او نزدیک شوم، شخصیتی که محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بود؟!

سرور زنان عالم، سرور زنان اهل بهشت، فاطمه پاره تن رسول خدا. شبیه‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله کسی که هر گاه فاطمه بر او وارد می‌شد حضرت به سوی او حرکت کرده و دستانش را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند. برخیز، و پیش از آن که بخواهی درباره او چیزی را بخوانی وضو بساز، من برای خود و شما از خداوند طلب مغفرت می کنم؛ زیرا تو در وادی مقدس گام برداشته‌ای».

ولایت حضرت زهراعلیها السلام

اشاره

از مجموعه ادله استفاده می‌شود که حضرت زهراعلیها السلام بر مردم و نسبت به اموال عامه مسلمانان ولایت داشته است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»؛(۱۲۲) «و حقّ نزدیکان را بپرداز».

شکی نیست که فاطمه زهراعلیها السلام از ذوی القربی پیامبرصلی الله علیه وآله بلکه مصداق بارز آن می‌باشد.

در آیات دیگر مصادیق اموالی را که ذوی القربی مالک آن‌ها بوده و بر آن‌ها ولایت از جانب خداوند دارند اشاره شده است؛

۱ - موارد انفال و فیء

خداوند متعال می‌فرماید: «وَما أَفَآءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكابٍ وَلكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَن يَشَآءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَّآ أَفَآءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى وَالْيَتامَى وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَآءِ مِنكُمْ»؛(۱۲۳) «و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده [و بخشیده چیزی است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید،] نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلّط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز تواناست. آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا [این اموال عظیم در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.»

انفال همان فیء است که ولایت و ملکیت تصرف در آن را خداوند به عهده خود و رسول و ذوی القربای رسولش قرار داده است.

و مقصود از انفال و فیء - آن گونه که در کتب فقه آمده - عبارت است از عموم منابع طبیعی که در بلاد مسلمین وجود دارد، و آن هر زمینی است که اهالی آن کوچ کرده یا بدون جنگ آن را تحویل مسلمانان داده‌اند یا خراب شده و اهالی آن کوچ کرده‌اند، و قله‌های کوه‌ها و درّه‌ها و نی‌زارها و زمین‌های مواتی که بدون صاحب است، و معادن و میراث کسی که وارثی ندارد و غنائمی که بدون اذن امام از راه جنگ به دست آمده و بسیاری دیگر از اموال که ذوی القربای معصوم پیامبرصلی الله علیه وآله بر آن‌ها ولایت و سلطه دارند که از آن جمله حضرت زهراعلیها السلام است.

۲ - خمس

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ للَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتامَی وَالْمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إن کُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ ...»؛(۱۲۴) «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان در راه‌ماندگان [از آن‌ها] است، اگر به خدا ایمان آورده‌اید...».

در مورد خمس، چه در موارد غنائم جنگی و مطلق درآمد انسان از تجارت و صنعت و زراعت و آنچه از معدن و گنج و غواصی استخراج می‌شود و موارد دیگر که خمس به آن‌ها تعلق می‌گیرد، یک سهم از شش سهم آن برای ذوی القربی است که حضرت زهراعلیها السلام مصداق بارز آن است و لذا بر این گونه اموال نیز ولایت تصرف دارد.

امارت، منحصر به دوازده نفر

توضیح

گرچه حضرت زهراعلیها السلام امامت و رهبری و ولایت دارند همان‌گونه که از مجموعه ادله استفاده شد ولی امارت که زمامداری و حاکمیت بالفعل است برای دوازده امام می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُواالرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»؛(۱۲۵) «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را.»

برای تشخیص مصداق «أُولِی الْأَمْرِ» در آیه فوق و این که دوازده نفر از ذریه معصوم پیامبرصلی الله علیه وآله است می‌توان به سه روایت صحیح السند مراجعه کرد؛

۱ – حدیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیراً... کلّهم من قریش»؛(۱۲۶) «بعد از من دوازده امیر خواهد بود... تمام آن‌ها از قریش‌اند.»

۲ – حدیث ثقلین

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «یا ایها الناس انّی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا: کتاب اللَّه و عترتی اهل بیتی»؛(۱۲۷) «ای مردم! در بین شما چیزهایی قرار دادم که اگر آن‌ها را اخذ کنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم.»

۳ – حدیث غدیر

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛(۱۲۸) «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست.»

پاسخ به شبهات

اشاره

بعد از بررسی سیره حضرت زهراعلیها السلام اینک به پاسخ شبهات می‌پردازیم:

۱ – اعتراض به حزن حضرت زهراعلیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهراعلیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدّی در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این‌که او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمّت برای او به حساب نمی‌آورند، با این‌که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این‌که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه این‌که حزن ابوبکر بدون شکّ کامل‌تر از حزن فاطمه است».(۱۲۹)

پاسخ

اوّلاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در غار به او فرمود: «لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا»؛(۱۳۰) «غم مخور، خدا با ماست.»

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛(۱۳۱) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبرصلی الله علیه وآله نیز چنین می‌کرده است.

انس بن مالک از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «إنّ العين تدمع والقلب يحزن ولانقول إلّا مايرضى ربّنا، وإنّا لفراقك يا إبراهيم لمحزونون»؛(۱۳۲) «همانا چشم می‌گرید، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.»

چرا ابن تیمیه به پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض نمی‌کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!

بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبداللَّه بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود.(۱۳۳)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قنت رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله شهراً حين قتل القرّآء، فما رأيت رسول اللَّه حزن حزناً قطّ أشدّ منه»؛(۱۳۴) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی‌گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبرصلی الله علیه وآله به این شدّت ناراحت شده باشد.»

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه‌نشین کردن خلیفه به حق رسول خداصلی الله علیه وآله؛ یعنی حضرت علی‌علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهراعلیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبداللَّه بن حارث می‌گوید: «مكثت فاطمة بعد النبيّ‌صلى الله عليه وآله ستّة أشهر وهي تذوب»؛(۱۳۵) «فاطمه‌علیها السلام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش‌ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدّت آب می‌شد.»

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی، بر پیامبرصلی الله علیه وآله نوحه‌سرایی نیز کرده است.

او می‌گوید: «بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان‌حضرت گذاشت و دو دستش را به دوگیجگاه او، آن‌گاه فریاد برآورد:«وا نبيّاه، وا خليلاه، وا صفيّاه»؛ «آه ای نبیّ خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا.»(۱۳۶)

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبهٔ فلیذکر مصیبته بی فإنّها من أعظم المصائب»؛(۱۳۷) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است.»

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می گفتند: «ثلاثهٔ أحزنتنی حتّی أبکتنی: فراق محمّدصلی الله علیه وآله...»؛(۱۳۸) «سه چیز مرا به حدّی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمّدصلی الله علیه وآله ...».

حزن در فراق و دوری پیامبرصلی الله علیه وآله به حدّی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بود نیز متأثر شد.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز جمعه می‌ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می‌داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می‌دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده‌اید. او برای حضرت، منبر سه پلّه‌ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می‌نشست. چون پیامبرصلی الله علیه وآله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدّی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را دربرگرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «والّذی نفسی بیده لو لم التزمه مازال هکذا حتی تقوم الساعهٔ حزناً علی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را دربرنگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن‌گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲ – اعتراض به شکوه حضرت زهراعلیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلّی‌رحمه الله می گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهراعلیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن‌که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه‌علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد...».(۱۳۹)

پاسخ

اوّلاً: این موضوع که حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است.

بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه‌علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خداصلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن‌نگفت.و بعداز پیامبرصلی الله علیه وآله شش‌ماه زندگی کرد. و چون‌وفات‌یافت شوهرش‌شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد.(۱۴۰)

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم‌هایی که به آنان روا می‌شد به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه برده و به او شکوه می کردند.

ابوداوود از خولهٔ بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظهار داد. به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می‌نمود و می‌فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این‌که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها»؛(۱۴۱) «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید.»(۱۴۲)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شکایت می‌آوردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ – شکوه حضرت زهراعلیها السلام از خدمت در منزل.(۱۴۳)

۲ – شکوه یکی از صحابه درباره قحطی.(۱۴۴)

۳ – شکوه صحابه از گرانی قیمت‌ها.(۱۴۵)

۴ – شکوه صحابه از فقر و تنگدستی.(۱۴۶)

۵ – شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات.(۱۴۷)

۶ – شکوه جریر از این‌که نمی‌تواند بر اسب بنشیند.(۱۴۸)

۷ – شکوه حذیفه.(۱۴۹)

۸ – شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید.(۱۵۰)

۹ – شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب.(۱۵۱)

۱۰ – شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود.(۱۵۲)

۱۱ – شکوه صحابه از ظلم مشرکین.(۱۵۳)

۱۲ – شکوه یکی از صحابه در مورد تخیّلات در نماز.(۱۵۴)

۱۳ – شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان.(۱۵۵)

۱۴ – شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی.(۱۵۶)

۱۵ – شکوه امیرالمونین‌علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبرصلی الله علیه وآله.(۱۵۷)

۱۶ – شکوه بهائم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله.(۱۵۸)

۳ – اعتراض به قهر کردن حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می گوید: «قهرکردن و کنار کشیدن فاطمه با صدّیق کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمّت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک‌تر است تا این‌که مدح باشد».(۱۵۹)

او در جایی دیگر می گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا فاطمهٔ! إنّ اللّه یغضب لغضبک ویرضی لرضاک»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد».(۱۶۰)

پاسخ

اوّلاً ـ موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهراعلیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی‌صلی الله علیه وآله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود. مگر فاطمه‌علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه‌ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهراعلیها السلام دارد.

ثانیاً: حدیث: «یا فاطمهٔ! إنّ اللّه یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

۱ – ابن ابی عاصم.(۱۶۱)

۲ – حاکم نیشابوری.(۱۶۲)

۳ – ابوالقاسم طبرانی.(۱۶۳)

۴ – دولابی.(۱۶۴)

۵ – ابن عساکر دمشقی.(۱۶۵)

۶ – محبّ‌الدین طبری.(۱۶۶)

۷ – ابن حجر هیثمی.(۱۶۷)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حَسَن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر حدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این‌که نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد...».(۱۶۸) و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است».(۱۶۹)

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند».(۱۷۰)

و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختارهٔ» نقل کرده است، با التزام به این‌که احادیثی که نقل می‌کند همگی موثّقند.

وانگهی ذهبی متّهم به تشدّد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت‌علیهم السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن‌که مشاهده کرده که ذهبی او را متّهم به گفتاری کرده که او از آن مبرّا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم».(۱۷۱)

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابهٔ» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده‌اند.

رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبرصلی الله علیه وآله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامساً: معنای جمله «کائناً من کان» هر کس می‌خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهراعلیها السلام و اظهار عداوت به او نیست.

سادساً: گرچه جمله: «یا فاطمهٔ! إنّ اللّه یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» در صحاح ستّه نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن أغضبها اغضبنی»؛(۱۷۲) «فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد مرا به غضب درآورده است.»

می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت غضب دخترش فاطمه‌علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً»؛(۱۷۳) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.»

۴ – اعتراض بر حضرت زهراعلیها السلام به جهت وصیّت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می‌گوید: «و همچنین آنچه را که حلّی نقل کرده که فاطمه وصیّت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگزارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد...».(۱۷۴)

پاسخ

حضرت زهراعلیها السلام بی‌جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطّلع کردن مردم از بی‌عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبرصلی الله علیه وآله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سرّ این وصیّت آگاه شوند پی به عدم مشروعیّت خلافت و بی‌عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حقّ مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهراعلیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او فرمود: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی من أغضبها فقد أغضبنی»؛(۱۷۵) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.»

کسی که این‌گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبرصلی الله علیه وآله نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهراعلیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی‌نمود.

نتیجه این‌که: حضرت زهراعلیها السلام با این وصیّتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد... .

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این‌که حضرت زهراعلیها السلام به توسط حضرت علی‌علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهراعلیها السلام اشکال و ایراد می‌کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلّمات است.

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خداصلی الله علیه وآله از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده، بازخواهد... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان ننمود.(۱۷۶)

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر و وفات او می گوید: «... علی‌علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه‌علیها السلام را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد».(۱۷۷)
یعقوبی نقل می کند: «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد».(۱۷۸)
ابن ابی الحدید می گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه‌علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند».(۱۷۹)
استاد توفیق ابوعلم نقل می کند: «فاطمه زهراعلیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن‌که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود...».(۱۸۰)

۵ - مصحف فاطمه زهراعلیها السلام چیست؟

اشاره

در روایات اهل بیت‌علیهم السلام سخن از مصحفی به میان آمده که منسوب به حضرت زهراعلیها السلام است؛ برای نمونه «محمد بن مسلم» از امام صادق‌علیه السلام نقل می کند: «... فاطمه مصحفی از خود باقی گذاشته که قرآن نیست».(۱۸۱)
این گونه روایات در مصادر حدیثی شیعه سبب شد که برخی از مغرضان یا نادانان، شیعه را متّهم سازند به این که قرآنی غیر از قرآن متداول در بین مسلمین دارند، زیرا لفظ مصحف مختص به قرآن کریم است و مصحف فاطمه؛ یعنی قرآنِ فاطمه.
در برخی دیگر از روایات چنین آمده است: «آن [مصحف فاطمه مثل قرآن شما و سه برابر آن است». لذا می گویند: شیعه معتقد است که قرآن موجود، قرآنِ اصلی نیست و مقدار زیادی از آن حذف شده است، در حالی که به مجموع احادیث توجه نکرده‌اند، زیرا خود اهل بیت‌علیهم السلام در ذیل روایات «مصحف فاطمه‌علیها السلام» به این نکته تصریح دارند که این مصحف قرآن نیست و حتی مشتمل بر یک آیه قرآن هم نمی‌باشد.
به هر تقدیر، با وجود این سوء برداشت‌ها، ناچاریم به طور مختصر حقیقت مطلب را روشن سازیم:

معنای کلمه مصحف

مصحف در لغت به معنای مجموعه‌ای است از نوشته‌های یک کاغذ، یا مجموعه اوراقی که در یک جلد، جای دهند.
جوهری می‌نویسد: «المصحف: هو الجامع للصحف المکتوبهٔ بین الدفتین».(۱۸۲) مصحف عبارت است از چیزی که جمع کننده نامه‌هایی است که بین دو جلد نوشته شده است. در نتیجه لفظ مصحف در لغت عرب شامل مطلق کتاب جلد شده است و اختصاص به قرآن ندارد.

کلمه مصحف بعد از نزول قرآن

بی‌تردید لفظ مصحف بعد از نزول قرآن استعمال زیادی داشته، به طوری که در قرآن مشهور شده است. ولی این بدان معنا نیست که معنای لغوی آن الغا شده، بلکه در معانی دیگری - غیر از قرآن - نیز استعمال شده است.

لفظ مصحف در قرآن و احادیث

با مراجعه به قرآن کریم پی می‌بریم که لفظ مصحف به معنای قرآن، در آن استعمال نشده است، با آن که اسامی فراوانی بر آن اطلاق شده که برخی به بیش از پنجاه اسم رسانده‌اند.

هم چنین با مراجعه به احادیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله لفظ مصحف را به عنوان علم بر قرآن اطلاق نکرده است.

در تاریخ آمده است: اولین مرتبه‌ای که این لفظ بر کتاب خداوند اطلاق شد در عصر خلافت ابوبکر بوده است.

سیوطی نقل می‌کند: «لمّا جمع ابوبکر القرآن قال سمّوه، فقال بعضهم: سمّوه انجیلاً فکرهوه. و قال بعضهم: سمّوه السفر فکرهوه من یهود. فقال ابن مسعود: رأیت بالحبشة کتاباً یدعونه المصحف فسمّوه به».(۱۸۳)

هنگامی که ابوبکر قرآن را جمع آوری کرد، دستور داد که برای آن نام گذاری کنند: برخی آن را «انجیل» نامیدند، که او راضی نشد. گروهی دیگر او را «سفر» نامیدند که به جهت یهود راضی نشد. امّا ابن مسعود گفت: من در حبشه کتابی را دیدم که آن را مصحف می‌نامیدند، اسم قرآن را «مصحف» نامید.

دکتر امتیاز احمد در کتاب دلائل التوثیق المبکر للسنة و الحدیث می‌نویسد: «لفظ مصحف در خصوص قرآن استعمال نشده، بلکه در بسیاری از موارد به معنای کتاب به کار رفته است؛ آن گاه برای آن شواهدی اقامه کرده است.»(۱۸۴)

دکتر ناصر الدین اسد می‌نوسد: «در بسیاری از موارد بر نوشته جمع آوری شده لفظ مصحف را اطلاق می‌کنند که مقصودشان مطلق کتاب است، نه قرآن به تنهایی.»(۱۸۵)

استاد بکر بن عبداللّه در کتاب معرفة النسخ و الصحیفة الحدیثیة می‌نویسد: «لفظ مصحف از جمله اصطلاح هایی است که به انواع نوشته هایی اشاره دارد که در آنها سنت تدوین شده است.»(۱۸۶)

نویسنده مصحف فاطمه کیست؟

از مجموع روایات استفاده می‌شود که کاتب و نویسنده مصحف فاطمه‌علیها السلام، علی بن ابی طالب‌علیه السلام بوده است.

حماد بن عثمان در مورد مصحف فاطمه‌علیها السلام از امام صادق‌علیه السلام سؤال نمود. حضرت در جواب فرمود: امیرالمؤمنین‌علیه السلام هرچه را می‌شنید می‌نوشت تا آن که تبدیل به مصحفی شد.(۱۸۷)

ابوعبیده نیز از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «... علی‌علیه السلام آن را می‌نوشت و این همان مصحف فاطمه است.»(۱۸۸)

علی بن أبی حمزه از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «.. نزد ما مصحف فاطمه‌علیها السلام و خطّ علی‌علیه السلام است».

املا کننده کیست؟

از برخی روایات استفاده می‌شود که املا کننده خداوند است. ابوبصیر از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «همانا نزد ما مصحف فاطمه است و چه چیز آنان را به مصحف فاطمه آگاه کرده است؟... همانا آن مکتوبی است که خداوند آن را املا کرده و به حضرتش وحی نموده است.»(۱۸۹)

در بعضی از روایات آمده است که املا کننده فرشته بوده است.(۱۹۰) هم چنین از برخی دیگر استفاده می‌شود که املاـ کننده جبرئیل بوده است.(۱۹۱) در دسته‌ای از روایات، املا کننده رسول خداصلی الله علیه وآله معرفی شده است.(۱۹۲)

با جمع روایات به این معنا می‌رسیم که خداوند آن را از طریق فرشته عام یا خاصش به پیامبرصلی الله علیه وآله ابلاغ می‌کرد و پیامبرصلی الله علیه وآله به حضرت زهراعلیها السلام قرائت می‌نمود و امیرالمؤمنین‌علیه السلام نیز آن را می‌نوشت. و نیز بخشی از آن مستقیماً به توسّط جبرئیل بر حضرت زهراعلیها السلام نازل شده است.

سرّ انتساب این مصحف به حضرت زهراعلیها السلام، با وجود آن که کتابت به دست حضرت امیرالمؤمنین بوده، آن است که الهام مطالب مصحف و خطابه‌های آن متوجه حضرت زهراعلیها السلام بوده است.

مصحف فاطمه‌علیها السلام، کتابی تاریخی

آنچه به طور قطع در مورد مصحف حضرت فاطمه‌علیها السلام نفی شده دو امر است:

۱ - قرآن

در کثیری از روایات که در آن از مصحف فاطمه سخن به میان آمده است، به صراحت به این نکته اشاره دارد که آن نه تنها قرآن نیست، بلکه آیه‌ای از آیات قرآن نیز در آن نیامده است.

محمد بن مسلم از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند: فاطمه مصحفی را باقی گذاشت که قرآن نیست.(۱۹۳)

علی بن ابی حمزه از عبد صالح‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: مصحف فاطمه نزد ماست که در آن آیه‌ای از آیات قرآن نیست.(۱۹۴)

۲ - احکام شرع

نه تنها در مصحف فاطمه‌علیها السلام آیات قرآن وجود ندارد، بلکه از هر گونه احکام حلال و حرام نیز خالی است.

امام صادق‌علیه السلام فرمود: «.. آگاه باش که در مصحف فاطمه هیچ حکمی از حلال و حرام نیست...».(۱۹۵)

برخی از محتویات مصحف فاطمه‌علیها السلام

در هیچ روایتی به همه محتوای مصحف فاطمه‌علیها السلام اشاره نشده است، ولی از مجموع روایات برخی از محتویات استفاده می‌شود:

۱ - مقام پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله

ابوعبیده از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند: فاطمه بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بود. در این ایام به جهت دوری از پدرش به شدت ناراحت بود. جبرئیل همواره بر او نازل می‌شد و در عزای پدرش او را تعزیت داده و از او دلجویی می‌نمود و نیز خبر از پدرش و جلالت و مقام او می‌داد... علی‌علیه السلام آنها را می‌نوشت و این است مصحف فاطمه.(۱۹۶)

۲ - آینده ذریه زهراعلیها السلام

در همان روایت صحیح آمده است: «... و خبر می‌داد او را به آنچه بعد از وی بر ذریّه‌اش وارد می‌شود».

۳ - علم حوادث

در حدیثی از امام صادق‌علیه السلام منقول است که فرمود: «و امّا مصحف فاطمه، در آن اموری است که در آینده اتفاق خواهد افتاد.»(۱۹۷)

هم چنین در حدیث حمّاد بن عثمان از امام صادق‌علیه السلام وارد است که حضرت فرمود: «... آگاه باش! در آن - مصحف فاطمه - حلال و حرام نیست، بلکه در آن علم به اموری است که در آینده اتفاق می‌افتد.»(۱۹۸)

۴ – اسماء انبیا و اوصیا

در روایتی از امام‌علیه السلام وارد شده که فرمود: «هیچ نبی یا وصیّی نیست مگر آنکه نامش در کتابی است که نزد من است؛ یعنی مصحف فاطمه».(۱۹۹)

۵ – اسماء ملوک و پدرانشان

در روایت سابق از امام صادق‌علیه السلام چنین آمده است: «و اما مصحف فاطمه در آن علم به امور آینده است، اسامی کسانی است که تا روز قیامت حکومت می‌کنند.»(۲۰۰)

در حدیثی دیگر اشاره به اسم آنان و اسم پدرانشان شده است.(۲۰۱)

۶ – وصیت فاطمه‌علیها السلام

سلیمان بن خالد از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مصحف فاطمه را بیرون آورید، زیرا در آن وصیت فاطمه است».(۲۰۲)

۶ – فدک چیست و چرا حضرت زهراعلیها السلام آن را پی‌گیری کرده است؟

فدک چیست و چرا حضرت زهراعلیها السلام آن را پی‌گیری کرده است؟

شیعه اعتقاد دارد که فدک ملک خاص رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و حضرت آن را در زمان حیاتش به دخترش فاطمه زهراعلیها السلام بخشیده است و خلفا بعد از وفات پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله آن را به زور از حضرت زهراعلیها السلام گرفته و غصب کرده‌اند. برخی از اهل سنت، همانند ابن تیمیه و دیگران این موضوع را انکار می‌کنند. ابن تیمیه می گوید: «شنیده نشده که فاطمه ادعا کند پیامبرصلی الله علیه وآله فدک را به او عطا کرده است و کسی نیز بر آن شهادت نداده است.»(۲۰۳)

از همین رو، با توجه به اهمیّت موضوع، این بحث به صورت جدی بررسی شود.

موقعیّت جغرافیایی فدک

حموی در معجم البلدان می گوید: «فدک دهی است در حجاز که فاصله آن تا مدینه دو یا سه روز راه است. ساکنان آن سرزمین از ابتدای تاریخ یهودیان بوده‌اند».(۲۰۴)

بلاذری می‌نویسد: «ساکنان آن [فدک طایفه‌ای از یهود است که تا سال هفتم هجرت در آن جا مستقر بودند؛ تا آن که خداوند ترس و رعب در قلب‌های اهالی آن انداخت. از همین رو حاضر شدند تا با رسول خداصلی الله علیه وآله بر نصف آن – و طبق برخی از روایات بر کلّ آن – صلح کنند».(۲۰۵)

ابن ابی الحدید می گوید: گروهی از اهل خیبر در آن جا باقی مانده، تحصّن کردند و از رسول خداصلی الله علیه وآله تقاضا کردند که جانشان محفوظ بماند. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت. اهل فدک که از این توافق خبردار شدند، آنان نیز این توافق را پذیرفتند. سرزمین فدک به دلیل آن که با صلح به دست آمد، ملک خاص پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفت، زیرا لشکر آن را با جنگ و قتال و به زور اشغال نکردند».(۲۰۶)

طبری می گوید: «بعد از آن که یهود خیبر با رسول خداصلی الله علیه وآله – به دلیل ترسی که خداوند در دلشان انداخت – مصالحه کردند. یهود منطقه فدک نیز کسی را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند تا با آن حضرت بر نصف فدک مصالحه نمایند حضرت مصالحه را پذیرفت و آن جا ملک خاص رسول خداصلی الله علیه وآله شد، چون لشکر آن را با جنگ و قتال تصرف

نکردند».(۲۰۷)

علامه قزوینی می‌نویسد: «آنچه از کتاب‌های معتبر استفاده می‌شود این است که فدک از جمله قریه هایی است که به زور و جنگ گرفته نشد و رسول خداصلی الله علیه وآله آن را به تنهایی گرفت، لذا ملک خاص پیامبرصلی الله علیه وآله است و داخل در غنایم مسلمانان نیست این مطلب مورد اجماع امّت اسلامی است و هیچ یک از علما در آن اختلاف نکرده است».(۲۰۸)

سیّد بن طاووس می‌فرماید: «عواید فدک را در نصاب اول، هر سال ۲۴ هزار دینار و در نصاب دوّم هفتاد هزار دینار تخمین می‌زدند».(۲۰۹)

از برخی روایات استفاده می‌شود عمر نیز معتقد بود که فدک ملک خاص رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است.

سمهودی و دیگران نقل می‌کنند که عمر درباره فدک گفت: «من در این موضوع با شما سخن می‌گویم: همانا خداوند اختصاص داد رسولش را به این فیء و به کسی دیگر عطا نفرمود...لذا این فیء (فدک) ملک خاص رسول خداصلی الله علیه وآله است...».(۲۱۰)

از این عبارت استفاده می‌شود عمر معتقد بود که فدک از جمله املاک شخصی رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است. در نتیجه باید بعد از او به وارثش زهرای اطهرعلیها السلام، منتقل می‌شود.

فدک در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید: «وَما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَلا رِکابٍ وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ. ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ القُری فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی القُرْبی وَالیَتامی وَالمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ»؛(۲۱۱) «آنچه خدا از اموال آنان به غنیمت داد متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید ولکن خدا رسولانش را بر هر که بخواهد مسلّط می‌گرداند و خدا بر هر چیز تواناست. و آنچه خدا از اموال کافران آن دیار به رسول خود غنیمت داد متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول (ائمه) و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است. این حکم برای آن است که غنایم، دولت توانگران را نیفزاید».

فیء مشتق از «فاء یفیئ» به معنای رجوع است و مقصود از آن، غنیمتی است که پیامبرصلی الله علیه وآله در زمان حیاتش بدون جنگ و اسب و رکاب به آن دست‌رسی پیدا کرده و متعلق به آن حضرت‌صلی الله علیه وآله بوده و بعد از حیاتش برای ذوی القربی است. آنان (ذوی القربی) حقّ هر گونه تصرفی را در آن دارند و آن هرگز داخل بیت المال مسلمین نشده و به مسلمین باز نمی‌گردد.

فخر رازی ذیل آیه شریفه فوق می‌گوید: «صحابه از رسول خداصلی الله علیه وآله خواستند که فیئ‌را بین مردم تقسیم کند؛ همان گونه که غنیمت را تقسیم کرد. خداوند در این آیه فرق بین فیئ‌و غنیمت را بیان کرد. در غنیمت از آنجا که مردم در تحصیل آن با جنگ و قتال شریکند، لذا بین همه جنگ جویان تقسیم می‌شود، اما در تحصیل فیئ کسی دخالتی ندارد، لذا ملک خاص رسول خداصلی الله علیه وآله قرار می‌گیرد و امر آن نیز به دست خود حضرت است و به هر کس که بخواهد می‌بخشد».(۲۱۲)

علامه طباطبائی‌رحمه الله می‌فرماید: مقصود از «فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ» یعنی این که فیء مختصّ به خداوند و رسول است و در هر چیزی که رسول صلاح بداند مصرف می‌کند و نیز می‌تواند برای خود نگه دارد. و مقصود از«ذِی القُرْبی قرابت رسول است؛ همان گونه که در روایات ائمه اهل بیت‌علیهم السلام وارد شده است...».(۲۱۳)

فدک در تاریخ

شهید صدررحمه الله می‌فرماید: «فدک بعد از آن که وارد تاریخ اسلام شد، در ابتدا ملک رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت، زیرا بـا تـاخت و تاز اسبان و جنگ و قتال به دست نیامـده بود. پیامبرصلی الله علیه وآله آن را به دخترش زهراعلیها السلام تقدیم نمود و تا هنگام وفات آن حضرت نزد دخترش بود و ابوبکر – به تعبیر صاحب الصواعق المحرقه – آن را به زور از دست حضرت زهراعلیها السلام گرفت.(۲۱۴) و از مصادر مالی عمومی مسلمین و از ثروت‌های دولت آن روز قرار گرفت. هنگامی که حکومت به دست عمر بن عبدالعزیز رسید، او فدک را به ورثه رسول خداصلی الله علیه وآله باز گرداند».(۲۱۵)

علی‌علیه السلام در دوران خلافتش فدک را به اهل بیت‌علیهم السلام باز نگرداند. امام کاظم‌علیه السلام در علت برنگرداندن آن به اهل بیت‌علیهم السلام می‌فرماید: «زیرا ما اهل بیت نمی‌خواهیم که کسی غیر از خدا حقوق از دست رفته ما را باز پس گیرد و حق ما را از ظالمان بستاند. ما اولیای مؤمنان، به نفع آنان حکم می‌کنیم و حقوقشان را از ظالمان باز پس می‌گیریم، ولی برای خود این کار را نمی‌کنیم.»(۲۱۶)

امام صادق‌علیه السلام نیز در این مورد می‌فرماید: «زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدا وارد شدند، خداوند مظلوم را ثواب داد و ظالم را عقوبت کرد. خداوند کراهت دارد چیزی را برگرداند که بر غاصب آن عقاب کرده و بر کسی که از او غضب شده، ثواب داده است».(۲۱۷)

امّا هنگامی که معاویه، خود را به عنوان خلیفه بر مسلمانان تحمیل کرد، این حقّ پایمال شده را بیش از پیش به بازی گرفت و به حکم هوای نفس خویش آن را به سه بخش تقسیم کرد: سهمی به مروان حکم، بخشی به عمرو بن عاص و ثلث دیگر را به فرزند خود یزید واگذار نمود. بدین شکل فدک مدّتی دست به دست می‌گشت، تا این که در حکومت مروان حکم تمامی آن به اختیار وی درآمد و بعد از وی در دست عمر بن عبد العزیز قرار گرفت. او با رسیدن به خلافت فدک را به فرزندان فاطمه‌علیها السلام برگرداند...(۲۱۸)

هنگامی که یزید بن عبدالملک به حکومت رسید آن را از اولاد فاطمه‌علیها السلام باز پس گرفت و در دست بنی مروان بود تا دولت آنان منقرض شد.(۲۱۹) نوبت به عباسیان که رسید، ابوالعباس سفّاح با قیام خود و به چنگ آوردن خلافت، فدک را به عبداللّه بن علی بن ابی طالب سپرد. بعد از وی، ابو جعفر منصور، آن را در زمان خلافتش از بنی الحسن باز پس گرفت، اما پس از مدتی مهدی پسر منصور برای چندمین بار به خاندان فاطمیین باز گرداند و دوباره موسی پسر مهدی از دستشان باز ستاند.(۲۲۰) از این پس، همواره فدک در دست عباسیان بود، تا این که نوبت به مأمون رسید. او در سال دویست و ده هجری، آن را به فاطمیان باز گرداند...(۲۲۱) امّا هنگامی که متوکّل عباسی به خلافت رسید، فدک را از فاطمیان گرفت و به عبداللّه بن عمر بازیار بخشید. آن روز فدک یازده نخله داشت که به دست مبارک پیامبرصلی الله علیه وآله کاشته شده بود. عبداللّه بن عمر بازیار مردی به نام بشران بن امّیه ثقفی را به مدینه فرستاد. بشران آن نخل‌ها را برید و پس از بازگشت فلج شد.(۲۲۲)

دفع یک شبهه

یاقوت حموی صاحب معجم البلدان در بحث از فدک و نیز ابن منظور افریقی در مادّه «فدک» می‌گویند: «علی و عباس در مورد فدک با یکدیگر نزاع داشتند. علی‌علیه السلام می‌فرمود: پیامبرصلی الله علیه وآله فدک را در زمان حیاتش به فاطمه‌علیها السلام بخشید، ولی عباس از این امر ابا می‌کرد و می‌گفت: فدک ملک رسول خداست، لذا من وارث آن هستم. نزاع را به نزد عمر آوردند. او از حکم بین آن دو امتناع کرد و گفت: خود بهتر می‌دانید، من آن را به هر دوی شما تسلیم می‌کنم.»(۲۲۳)

از سخنان این دو استفاده می‌شود عمر فدک را به علی‌علیه السلام و عباس رد کرده است، ولی با تحقیق در قضیه پی خواهیم برد که

آنچه مورد نزاع این دو نفر بود و عمر به آنها رد کرد، همان صدقه پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه بوده که از آن به «حوائط سبعه» تعبیر می‌شده است، نه فدک و بر این مطلب شواهدی می‌توان اقامه کرد:

۱ - اختلاف بین امام علی‌علیه السلام و عباس طبق نقل اهل سنت، در اختصاصات پیامبرصلی الله علیه وآله، از اموال بنی نضیر بوده است.(۲۲۴)

۲ - برخی از روایات به طور صریح دلالت دارد بر این که ابوبکر و عمر فدک و اموال خیبر را گرفته و به هیچ کس ندادند و تنها عمر صدقه رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه را به علی‌علیه السلام و عباس باز گرداند.

مسلم نقل می‌کند: «فاطمه، بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله از ابوبکر خواست که ارث خود را - که رسول خداصلی الله علیه وآله به جای گذاشته و از فیئ است - به او بدهد. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله چیزی را به ارث نگذاشته و هر چه هست، صدقه می‌باشد فاطمه‌علیها السلام نصیب خود را از خیبر و فدک و صدقه حضرت در مدینه خواست. ابوبکر از آن مانع شد...اما صدقه پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه را - که از آن به «حوائط سبعه» تعبیر می‌کنند - به علی و عباس مسترد کرد ولی عمر خیبر و فدک را نگاه داشت و گفت: این دو صدقه رسول خدا است که باید بعد از وی به ولّی امر مسلمین مسترد گردد...».(۲۲۵)

فضل بن روز بهان هم این مطلب را تأیید می‌کند که آنچه از ناحیه عمر به علی‌علیه السلام و عباس بازگشت همان سهم بنی نضیر بوده است.(۲۲۶)

۳ - برخی از مؤرخان می‌گویند: عثمان فدک را به مروان بن حکم داد، اما در تاریخ ذکر نشده که عثمان آن را از اهل بیت گرفته و به مروان داده است. در نتیجه باید فدک از ابوبکر و عمر به او منتقل شده باشد.

دعاوی فاطمه‌علیها السلام

اشاره

از تاریخ استفاده می‌شود که حضرت زهراعلیها السلام در ادعای به حق خود در امر فدک و گرفتن آن از ابوبکر از سه راه وارد شد، تا بلکه بتواند غاصب را مجاب کرده حقّ خود را بگیرد که مع الاسف به دلیل عنادشان هیچ یک از سه راه جواب نداد و آنان حقّ مسلّم حضرت زهراعلیها السلام در فدک را غصب کرده و به آن حضرت مسترد نکردند:

۱ - ادعای نحله و بخشش؛

۲ - ادعای ارث؛

۳ - ادعای ذوی القربی.

۱ - فدک نحله فاطمه‌علیها السلام

روایات اهل سنت به طور صریح دلالت دارد که پیامبرصلی الله علیه وآله فدک را در زمان حیاتش به فاطمه زهراعلیها السلام بخشیده است.

سیوطی در درّ المنثور از ابی سعید خدری نقل می‌کند که فرمود: «هنگامی که آیه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» بر پیامبرصلی الله علیه

وآله نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه را خواند و فدك را به او عطا فرمود.»(۲۲۷)

ابن ابی الحدید به سند خود از علی بن ابی طالب‌علیه السلام نقل می کند: فاطمه به نزد ابوبکر آمد و فرمود: «همانا پدرم فدك را به من عطا کرد و علی و أمّ ایمن نیز بر آن شهادت می‌دهند. ابوبکر گفت: تو در این باره غیر از حقّ نمی گویی. آن گاه دستور داد تا صحیفه‌ای از پوست آوردند و در آن نوشت تا فدك را به فاطمه زهراعلیها السلام مسترد دارند. از نزد ابوبکر که خارج شد، در بین راه به عمر برخورد کرد. از او سؤال نمود: از کجا می‌آیی؟ حضرت‌علیها السلام جریان را برایش تعریف کرد. عمر نوشته را گرفت و نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا تو این نامه را به فاطمه داده‌ای؟ گفت: آری. عمر گفت: علی در شهادتش نفع خود را در نظر دارد و امّ ایمن هم که زن است، لذا آب دهان در نامه انداخت و نوشته را پاك کرد و سپس آن را پاره نمود.(۲۲۸)

از این داستان استفاده می‌شود ابوبکر نحله بودن فدك برای حضرت زهراعلیها السلام را قبول داشته است، ولی ادعای عمر مبنی بر این که علی در شهادتش منافع شخصی خود را ملاحظه می کند دروغ محض است و با روایتی که از رسول خداصلی الله علیه وآله در شأن آن حضرت‌علیه السلام رسیده سازگاری ندارد، زیرا علی‌علیه السلام به طور حتم از جمله اصحاب کساء است که خداوند در شأن آنان آیه تطهیر و عصمت نازل کرده است.(۲۲۹) علی‌علیه السلام کسی است که با قرآن و قرآن نیز با او است،(۲۳۰) لذا کسی حقّ ندارد بر او اشکال بگیرد. او به نصّ آیه مباهله، نفس رسول خداصلی الله علیه وآله است؛(۲۳۱) از همین رو در فضایل و کمالات با او مساوی است.

اگر کسی در دفاع از عمر بن خطاب بگوید که آیه شهادت: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ»(۲۳۲) دلالت دارد بر لزوم شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن که در مورد ادعای حضرت زهرا سلام اللّه علیها وجود نداشته؛ از همین رو عمر آن را قبول نکرده است.

در جواب گوییم: آیه اگر عموم دارد، باید آن را تخصیص زد، به غیر مواردی که با نصّ از آیه خارج شده است؛ زیرا آیات و روایات فراوان دلالت بر عصمت علی‌علیه السلام و فاطمه‌علیها السلام از هرگونه گناه و اشتباه و خطا و نسیان دارد.

تاریخ از این که پیامبرصلی الله علیه وآله حجره‌هایش را به زن‌های خود بخشیده، ساکت است و قرآن به صراحت دلالت دارد که حجره‌های پیامبرصلی الله علیه وآله ملك خود حضرت بوده است؛ آن جا که می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»؛(۲۳۳) «ای مؤمنین داخل حجره‌های پیامبرصلی الله علیه وآله بدون اذن آن حضرت نشوید». حال چگونه ابوبکر ادعای زنان پیامبرصلی الله علیه وآله در مالك بودن حجره‌های پیامبرصلی الله علیه وآله را تصدیق می کند، ولی ادعای حضرت زهراعلیها السلام را در نحله بودن فدك با این که علی‌علیه السلام و امّ‌ایمن را نیز شاهد گرفت، نمی‌پذیرد؟!

۲ – ادعای ارث

توضیح

فاطمه زهراعلیها السلام بعد از آن که دید از این راه – ادعای نحله – نمی‌تواند حق خود را ازآنان پس بگیرد، راه دیگری را در پیش گرفت.

ابن ابی الحدید از ابی‌بکر جوهری نقل می کند: «هنگامی که خبر به فاطمه‌علیها السلام رسید که ابوبکر عزم کرده تا او را از ارثش محروم سازد، مقنعه خود را بر سر کرد و در میان جماعتی از قومش در مسجد بر ابوبکر وارد شد و در ضمن خطبه خود فرمود: «آیا شما با این پندارتان که برای من ارثی نیست، حکم جاهلیّت را می‌طلبید؟...».(۲۳۴)

حلبی در سیره خود نقل می کند: «فاطمه زهراعلیها السلام به ابوبکر فرمود: چه کسی از تو ارث می‌برد؟ گفت: اهل و اولادم.

حضـرت فرمود: پس چرا من از پـدرم ارث نبرم؟! ابوبکر گفت: از رسول خـدا شـنیدم که می‌فرمود: مـا ارث نمی گـذاریم. فاطمه از سخن ابوبکر غضبناک شد و او را تا هنگام وفاتش ترک نمود».(۲۳۵)

همو نقـل می کنـد: فـاطمه دختـر رسول خداصـلی الله علیه وآله نزد ابوبکر آمـد. او بالاـی منبر بود و فـاطمه خطـاب به او فرمود: «ای ابابکر! آیا در کتاب خـدا است که دخترت از تو ارث ببرد، ولی من از پدرم ارث نبرم؟» ابابکر از این سـخن ناراحت شد و گریست. آن گاه از منبر پایین آمـد و نامه‌ای نوشت و فـدک را به حضـرت تحویل داد. در این هنگام عمر وارد شد و خطاب به ابوبکر گفت: از کجا این گونه بر مسلمانان انفاق می کنی؟ آن گاه نامه را گرفت و پاره کرد.(۲۳۶)

ارث انبیا در قرآن

خداونـد متعال از قول زکریاعلیه السـلام می‌فرمایـد: «وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً»؛(۲۳۷) «و همانـا من از این وارثـان کنونی بیمنـاکم [مبـادا که پس از من در مال و مقامم خلف صالـح نباشـند و راه باطل پویند] زوجه من هم نازا و عقیم است تو از لطف خاص خود فرزند و جانشین صالحی به من عطا فرما که او وارث من و آل یعقوب باشد و تو ای خدا، او را وارثی پسندیده و صالح گردان».

هم چنین از قـول حضـرت زکریـاعلیه السـلام می‌فرمایـد: «رَبِّ لاـ تَـذَرْنِی فَرْداً وَأَنْتَ خَیْرُ الـوارِثِینَ»؛(۲۳۸) «بـار پروردگـارا! مرا تنها مگذار، زیرا تو بهترین وارث اهل عالمی».

ونیز می‌فرماید: «وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُودَ»؛(۲۳۹) «سلیمان از داود ارث برد».

مقصود از ارث در این آیات، ارث مال است نه علم و معرفت، به جهت:

الف) موافقت با لغت و عرف

لفـظ میراث و ارث، هر گـاه در لغـت و عرف استعمال شـود، مراد از آن مـال است نه ارث علم و معرفت. اگر در عرف گفته شـود: فلاـن شـخص وارث فلاـنی است؛ یعنی وارث او در مـال است، نه علم؛ مگر آن که قرینه‌ای بر خلاـف آن آورده شود که مقصود از آن علم باشد؛ مثل قول خداوند متعال: «وأَوْرَثْنا بَنِی إِسْرائِیلَ الکِتابَ»(۲۴۰) یا آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنا الکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا»(۲۴۱) یا حدیث «العلماء ورثة الأنبیاء».

حال اگر سؤال و خواسته حضرت زکریاعلیه السلام از خداوند، وارث در علم بود، باید این گونه سؤال می‌نمود: «یرثنی فی علمی و یرث من آل یعقوب النبوة» زیرا مجاز گویی بدون قرینه جایز نیست. خصوصاً در کلام حضـرت قرینه‌ای است که دلالت دارد بر این که، مراد حضـرت ارث در مال بوده است، زیرا او به خداونـد متعال عرض می کند: «وَ إِنِّی خِفْتُ المَوالِیَ مِنْ وَرائِی»(۲۴۲) و مقصود از «موالی» پسـر عموهایش است و حضـرت زکریاعلیه السـلام از آنان خوف داشـته که در اموالش تصرف کنند و آنها را در خلاف شرع مصـرف نمایند. از همین رو، ظاهر آیه دلالت دارد بر این که سؤال و خواسته حضرت از خداوند، ذریه و نسل بوده تا بعد از او اموالش را به دست گرفته و در راه صواب مصرف کنند.

فخر رازی در مورد هر دو آیه می گویـد: مقصود از میراث، وراثت مال است و این، قول ابن عباس، حسن و ضـحاک است و قول به وراثت نبّوت را تنها از ابی صالح نقل کرده است.(۲۴۳)

ب) موافقت با فهم ظاهر

صحابه و غیر صحابه از حدیث: «ما ترکناه صدقة» ارث در مال را فهمیده‌اند، نه ارث در علم و تنها ناقل آن خود ابوبکر است.

ج) موافقت با عقل

علم و نبوت و معرفت، از جمله صـفاتی نیست که بتوانـد انسـان آنها را به ارث بگـذارد، اصـلاً آنها ارث‌پـذیر نیسـتند، و گرنه، لازم

می‌آید که همه اولاد حضرت آدم‌علیه السلام عالم و پیامبر باشند، زیرا خداوند می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها»؛(۲۴۴) «به آدم همه اسم‌ها را تعلیم داد».

هم چنین لازم می‌آید اولاد پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله همه عالم و پیامبر باشند، در حالی که این طور نیست.

د) موافقت با شرع

محمّد بن جریر طبری در تفسیر خود از قتاده نقل می‌کند: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگامی که این آیه را قرائت می‌کرد: «وَ إِنِّی خِفْتُ المَوالِیَ» می‌فرمود: «خدا رحمت کند زکریا را که هیچ ورثه‌ای از خود به جای نگذاشت.»(۲۴۵)

از حسن روایت شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خدا رحمت کند برادرم زکریّا را که ورثه مال نداشت، آن زمانی که از خدا فرزندی خواست و می‌گفت: «فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ».(۲۴۶)

فخر رازی در تفسیر آیه: «وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» می‌گوید: در آیه اختلاف است. حسن آن را به ارث در مال معنا کرده است، زیرا نبوت عطایی است که ابتدائاً داده می‌شود، نه این که به ارث گذاشته شود.»(۲۴۷)

زمخشری در ذیل آیه شریفه: (إِذ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالعَشِیِّ الصافِناتُ الجِیادُ»(۲۴۸) می‌گوید: روایت شده که سلیمان با اهل دمشق و نصیبین جنگ نمود و به هزار اسب دسترسی پیدا کرد. برخی گفته‌اند آن هزار اسب را از پدرش به ارث برده بود و پدرش آنها را از عمالقه به دست آورد.(۲۴۹)

بیضاوی نیز در انوار التنزیل ذیل آیه فوق این قول را نقل کرده است. بغوی در تفسیر معالم التنزیل در ذیل آیه شریفه: «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» از حسن نقل می‌کند که مقصود از «یَرِثُنِی» ارث در مال است.

ه.) موافقت با قرائن موجود

الف) حضرت زکریاعلیه السلام از خداوند می‌خواهد که ولیّی که به او می‌دهد «رضی» باشد؛ یعنی مورد رضایت او و بندگانش باشد. این تعبیر با ارث در مال سازگاری دارد، نه ارث در علم و نبوت، زیرا اگر سؤال و خواسته حضرت، وارث در علم و نبوت بود، قطعاً «رضیّ» و مرضیّ خدا بودن در آن نهفته است. به دلیل این که اگر کسی درخواست وارث نبوت و علم می‌کند، به طور قطع او غیر مرضیّ نخواهد بود و اشتراط مرضّی بودن بر خداوند معنا نخواهد داشت. این مثل آن است که کسی از خدا بخواهد تا برایش پیامبری بفرستد به شرط این که کامل، بالغ و عاقل باشد و این، بر خلاف آن صورتی است که ارث را در مال فرض کنیم.

ب) خداوند متعال می‌فرماید: «وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» مراد از آن، ارث در مال یا اعم از مال و جاه و ملک است؛ همان گونه که فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید. زیرا خداوند متعال درباره سلیمان‌علیه السلام می‌فرماید: «وَأُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیءٍ»؛(۲۵۰) «و به ما از هر گونه نعمتی عطا شد».

هرگز آیه مختص به علم و نبوت نیست، زیرا سلیمان در زمان حیات داود بر بنی اسرائیل نبی بود و احتیاج به این نداشت که علم و نبوت را از پدرش به ارث برد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ وَکُلّاً آتَیْنا حُکْماً وَعِلْماً»؛(۲۵۱) «و ما [قضاوت به سلیمان آموختیم و به هر یک [از سلیمان و داود] مقام حکمرانی و دانش عطا کردیم».

از این آیه استفاده می‌شود که هر دو در یک زمان نبی بوده‌اند.

و) اطلاق آیات ارث

خداوند متعال می‌فرماید: « لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً»؛(۲۵۲) «برای فرزندان پسر، سهمی از ترکه ابوین و خویشان است و برای فرزندان دختر، سهمی از ترکه ابوین و خویشان، چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس از آن [در کتاب حقّ معین گردیده است».

و نیز می‌فرماید: « یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ»؛(۲۵۳) «حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو

برابر دختران ارث برند».

علمای امّت اجماع کرده‌اند بر این که آیات قرآن عموم دارد و از آن جمله است عموم ارث و نمی‌توان از عموم آن رفع ید کرد مگر با دلیل قطعی، نه مثل حدیثی که تنها راوی آن از میان صحابه، ابوبکر است که از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده: انبیا مالی به ارث نمی‌گذارند؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این که انبیای دیگر از قبیل: زکریا و داود مال به ارث گذاشته‌اند و ابوبکر، نزد امام علی‌علیه السلام و فاطمه‌علیها السلام و عباس متهم است. از همین رو، شهادت و نقل خبر او مورد قبول نیست.

حدیث از طریق امامیه

حدیث ارث نگذاشتن انبیا در برخی کتاب‌های شیعه امامیه نیز وارد شده است. صاحب معالم در مقدمه کتاب خود به سندش از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «...و انّ العلماء ورثة الانبیاء و انّ الانبیاء لم یورّثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورّثوا العلم...»؛(۲۵۴) «و همانا علما وارثان انبیایند و انبیا، درهم و دینار به ارث نگذاشتند...».

در جواب این حدیث می‌گوییم

۱ - این حدیث ذیل ندارد؛ یعنی آنچه در برخی از مصادر اهل سنت از ابوبکر نقل می‌کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه فهو صدقة» ذیل حدیث یعنی: «ما ترکناه فهو صدقة» در این جا نیامده است.

۲ - امام خمینی‌رحمه الله در مورد این حدیث می‌فرماید: «انبیاءعلیهم السلام به حسب این مقام روحانیت، مالک درهم و دینار و متوجّه به عالم ملک و شئون ملکیه نبودند وارث آنها به حسب این مقام، غیر از علم و معارف چیز دیگر نبوده است؛ گر چه به حسب ولادت ملکی و شئون دنیوی دارای تمام حیثیّات بشریّه بودند. «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»(۲۵۵) «بگو من بشری مانند شما هستم». و وارث آنها به حسب این مقام، علما نبودند، بلکه اولاد جسمانی خودشان بودند؛ وارث آنها به حسب مقام جسمانیّت ممکن است درهم و دینار باشد.

و این حدیث شریف دلالت واضح دارد بلکه صراحت دارد در وراثت روحانیه، به طوری که ذکر شد. و مقصود رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله از حدیثی که منسوب به آن سرور است که «نحن معاشر الأنبیاء لانورّث» بر فرض صحّت، معلوم است همین بوده که به حسب شأن نبّوت و وراثت روحانی، ارث مال و منال نمی‌گذاریم، بلکه ارث ما علم است. چنانچه واضح است. والسلام».(۲۵۶)

۳ - ادعای سهم ذوی القربی (خمس)

یکی از راه‌های دیگری که حضرت زهراعلیها السلام برای گرفتن حقّ به غصب رفته خود به کار گرفت، ادعای سهم «ذی القربی» بود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید:

«مردم می‌پندارند که نزاع فاطمه با ابابکر تنها در دو امر بوده است: یکی میراث و دیگری نحله و بخشش. ولی در حدیثی یافتم که حضرت در امر سوّمی نیز با ابوبکر به نزاع برخاسته است که همان سهم ذی القربی است. ولی ابوبکر از این راه هم حاضر نشد که فدک را به حضرت فاطمه‌علیها السلام باز گرداند.»(۲۵۷)

مقصود از ادعای سهم «ذی القربی» آن است که حضرت زهراعلیها السلام ادعای سوّمی بر ابوبکر نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أ نَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ»؛(۲۵۸) «ای مؤمنان بدانید که

هرچه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن خاص خدا، رسول، خویشان او، یتیمان، فقیران و در راه ماندگان است».

در این آیه شریفه خداوند متعال برای ذوی القربای پیامبرصلی الله علیه وآله خمس فرض کرده است، لذا حضرت زهراعلیها السلام از این راه نیز بر ابوبکر احتجاج کرد تا حقّ خود را از وی بگیرد، ولی او موافقت نکرد.

ابن ابی الحدید به سند خود از انس نقل می‌کند که فاطمه‌علیها السلام نزد ابوبکر آمد و خطاب به او فرمود: تو خود می‌دانی که چگونه ما را از صدقات محروم ساختی و نیز ما را از فیئ‌که قرآن آن را سهم ذوی القربی قرار داده، منع کردی؟ آن گاه این آیه را قرائت نمود: «وَاعْلَمُوا أ نَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی .(۲۵۹)

اهداف حضرت زهرا در گرفتن فدک

همان گونه که گفته شد، حضرت زهراعلیها السلام با شدّت تمام در گرفتن فدک از ابوبکر و عمر سعی نمود و از آنجا که او معصوم است و اشتباه نمی‌کند باید ملاحظه کنیم که چرا حضرت این همه در گرفتن فدک - که حقّ مسلّم او بود - اصرار نموده است؟ آیا این مسئله تنها جنبه مالی داشته یا جهات دیگری نیز حضرت در این مطالبه در نظر گرفته است؟

با تأمل می‌توان به مجموعه‌ای از اهداف پی برد که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - حضرت در صدد بازگرداندن حقّ مسلّم به غصب رفته خود بود و این برای هر انسانی که به او ظلم شده امری طبیعی است که در مطالبه حقّ خود از راه‌های مشروع آن نهایت کوشش خود را به کار بندد.

۲ - حزب حاکم بر تمام حقوق سیاسی و اقتصادی بنی هاشم استیلا پیدا کرده و تمام امتیازهای مادی و معنوی را از آنها قطع کرده بود؛ از همین رو حضرت در صدد بود که یک منبع درآمدی برای آنان در نظر داشته باشد.

۳ - هدف حضرت زهراعلیها السلام از اصرار این بود که راه را برای مطالبه حقّ به تاراج رفته شوهرش - امامت - هموار کند. حقیقت مطلب این است که فدک، هم پای خلافت به پیش می‌رفت و آن رمزی برای خلافت و امامت اسلامی بود که هر کس آن را به دست می‌گرفت، امامت و خلافت را صاحب بود. حضرت زهراعلیها السلام با تأکید فراوانی که در پس گرفتن آن از ابوبکر داشت، در واقع در صدد تثبیت و هموار کردن خلافت برای شوهرش علی‌علیه السلام بوده است.

از این جاست که امام کاظم‌علیه السلام - بعد از آن که هارون الرشید اصرار کرد که فدک را از او پس بگیرد - فرمود: من آن را پس نمی‌گیرم مگر با حدودش. هارون گفت: حدودش چه مقدار است؟ حضرت فرمود: حدّ اول آن عدن، حدّ دوّم سمرقند، حدّ سوّم آفریقا و حدّ چهارم آن کناره دریای روم و ارمنستان است. هارون گفت: پس برای ما چیزی باقی نمی‌ماند؟... .(۲۶۰)

از این حدیث استفاده می‌شود فدک تعبیر دیگر از خلافت اسلامی بوده است، لذا حضرت زهراعلیها السلام آن‌را مقدمه وزمینه لازم‌برای رسیدن حضرت علی‌علیه السلام به خلافت قرار داده است.

۴ - با اصراری که حضرت زهراعلیها السلام و پی گیری قضیه - آن هم در ملأعام - دارند، این نکته را نیز می‌خواهند به مردم بفهمانند که‌ای مردم! این کسی که حکومت به حقّ علی بن ابی طالب‌علیه السلام را غصب کرده و ادعا می‌کند که خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله برمسلمین است، کسی نیست که به حقّ بر شما حکومت می‌کند و اصلاً شایستگی این مقام را ندارد، زیرا اوّلیات دستورات اسلامی را زیر پا گذاشته و به آن عمل نمی‌کند؛ حال چگونه می‌تواند خلیفه مسلمین باشد؟

۵ - از آنجا که مردم می‌دانستند فدک ملک خاص رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و آن حضرت به دخترش فاطمه زهراعلیها السلام بخشیده است، اگر فاطمه‌علیها السلام آن را از ابوبکر مطالبه نمی‌کرد، در حقیقت تأیید حکومت و کمک بر گناه و غصب بود از جهتی تقویت بنیه مالی دستگاه حاکم محسوب می‌شد؛ از همین رو حضرت‌علیها السلام صلاح را بر این دیدند که حقشان را دنبال کرده و از ابوبکر مطالبه کنند. در واقع نوعی مبارزه منفی با دستگاه خلافت انجام دادند.

شهید صدر رحمه اللّه می‌فرماید: «منازعه فدک قیامی علیه اساس حکومت است، و فریاد آسمان‌گیری که فاطمه‌علیها السلام

خواست به وسیله آن، سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم فروشکند.

برای اثبات این معنا، کافی است به خطبه‌ای که حضرت زهراعلیها السلام در مسجد النبی رویاروی خلیفه و در حضور جمعیّت انبوهی از مهاجرین و انصار، ایراد فرمود نگاهی بیفکنیم. در این خطبه، بیشتر سخن در مدح علی‌علیه السلام و ستایش موضع‌گیری‌های اسلامی و جاودانه او و اثبات حقّ اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله است؛ آن جا که می گوید: «آنها وسیله رسیدن انسان‌ها به خداوند، و خاصان و پاکان اویند و گواهان غیب الهی و میراث بران خلافت و حکومت پیامبرانند.»

و در ضمن سرزنش و نکوهش مسلمانان، هشدار می‌دهد که: آنان به نگون بختی در افتاده‌اند و ناشایستی را به خطا و بی‌تدبیری برگزیده و به آیین گذشتگان خود باز پس گشته‌اند، و به قصد آب به آبشخور دیگران دست یازیده‌اند و امر مهّم خلافت را به نا اهل سپرده و با این کارها به فتنه عظیمی فرو افتاده‌اند...».

«چگونه رهبری امّت را، از پایگاه رسالت و قواعد استوار نبوّت و مهبط روح الامین دور ساختند و آن را از دست آگاهان دنیا و دین باز گرفتند؟ باید بدانند که این کار زیانی آشکار است...».

سپس می‌فرماید: «ظّن غالب بر این است که حضرت زهراعلیها السلام می‌توانست در میان پیروان پدرش و یاران برگزیده وی - که هیچ گونه تردیدی در صداقت او نداشتند - کسی را پیدا کند و به همراه علی‌علیه السلام بیّنه لازم را در اثبات مدعای خود اقامه نماید، امّا می‌دانیم که او هرگز چنین نکرد. آیا این کار به ما نشان نمی‌دهد که هدف والای فاطمه‌علیها السلام- که قدرت طلبان به خوبی آن را می‌شناختند - اثبات میراث و مال پدری نبود، بلکه وی در محو آثار سقیفه همت گماشت و در رسیدن به این مقصود، نه با اقامه بیّنه در باب فدک، بلکه با افشای گمراهی و خطا کاری مردم، با ارائه شواهد زنده‌ای بیّنه را در پیشگاه تمامی ملّت اقامه نمود. آری این بود آن امری که در طول مبارزات، هدف اصلی حضرت زهراعلیها السلام را تشکیل می‌داد».(۲۶۱)

مراحل قیام و مبارزه حضرت زهراعلیها السلام

مبارزه حضرت زهراعلیها السلام با دستگاه خلافت در چند مرحله بود:

۱ - کسی را به نزد ابوبکر فرستاد که در مسائل میراث با او بحث کند و حقوقش را مطالبه نماید. این اوّلین گامی بود که حضرت برداشت و مقدمه‌ای شد که خود مستقیماً به این کار اقدام کند؛

۲ - در اجتماع خاص رو در روی خلیفه ایستاد و با او مقابله کرد و از راه‌های مختلف به دفاع از خود پرداخت و حقّش را مطالبه کرد؛

۳ - خطبه‌ای در مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله در دهمین روز رحلت پیامبر ایراد فرمود؛

۴ - هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذر خواهی به دیدار او آمده بودند، در آن جا نارضایتی خود را از آن دو ابراز نمود و خشم خدا و رسول را از آنان اظهار داشت؛

۵ - هنگامی که زنان مهاجر و انصار به دیدارش آمدند برای آنان سخنرانی کرد؛

۶ - به شوهرش علی‌علیه السلام وصیت کرد که هیچ‌کس از آنان در مراسم تجهیز و تدفین حاضر نشوند و این دلیل بر ناخشنودی او از آنان بود.

۷ - شکایت از حضرت علی‌علیه السلام به جهت خواستگاری از دختر ابی جهل!!

اشاره

از تهمت‌های ناروایی که به اهل‌بیت‌علیهم السلام به ویژه علی بن ابی طالب‌علیه السلام زده‌اندقصه ساختگی خواستگاری امام

علی‌علیه السلام از دختر ابی‌جهل در زمان حیات فاطمه زهراعلیها السلام است. اهل سنت می‌گویند که علی‌علیه السلام دست به این اقدام زد، ولی با مخالفت شدید رسول خداصلی الله علیه وآله روبه‌رو شد و از قصد خود صرف نظر کرد. اما این داستان هرگز با مقام عصمت علی‌علیه السلام و ارادت پیامبرصلی الله علیه وآله و فاطمه زهراعلیها السلام به حضرت علی‌علیه السلام سازگاری ندارد، از همین‌رو جا دارد که اصل داستان را بررسی کنیم.

روایات عامه

با مراجعه به کتاب‌های حدیثی پی می‌بریم تنها علمای عامه این حدیث را در متون حدیثی خود ذکر کرده‌اند و از آن در مصادر حدیثی شیعه اثری نیست. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - بخاری از قتیبه از لیث از ابن ابی‌ملیکه از مسور بن مخرمه نقل می‌کند که گفت: از رسول خدصلی الله علیه وآله شنیدم که بر بالای منبر می‌فرمود: «همانا بنی هاشم بن مغیره اذن گرفتند تا این‌که دخترشان را به نکاح علی بن ابی طالب در آورند، من اذن نمی‌دهم، این جمله را سه بار تکرار کرد مگر این‌که فرزند ابی طالب بخواهد دخترم را طلاق دهد؛ آن‌گاه با دختر آنان ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است، بی‌تاب می‌کند مرا هر آنچه او را بی‌تاب کند و آزار می‌دهد مرا هر آنچه او را اذیت کند».(۲۶۲)

۲ - هم‌چنین از ابی الیمان از شعیب از زهری از علی بن حسین از مسور بن مخرمه نقل می‌کند که علی‌علیه السلام از دختر ابی‌جهل خواستگاری کرد. فاطمه از این موضوع با خبر شد، خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: قوم تو گمان می‌کنند که به‌خاطر دخترانت غضبناک نمی‌شوی، در حالی که این علی است که دختر ابی جهل را به نکاح خود در آورده است؛ آن‌گاه رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از ادای شهادتین فرمود: «... همانا فاطمه پاره تن من است و من از ناراحتی او کراهت دارم. به خدا سوگند که دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک مرد، جمع نمی‌شود.(۲۶۳)»

۳ - همو از ابی الولید از لیث از ابن ابی ملیکه از مسور بن مخرمه زهری نقل می‌کند که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «همانا بنی مغیره اذن گرفتند تا این‌که دخترشان را به نکاح علی در آوردند، ولی من اجازه نمی‌دهم.(۲۶۴)»

این حدیث با سندها و مضامین مختلف در کتاب‌های حدیثی عامه نقل شده است.

مناقشات

این حدیث از جهت‌های مختلف - سند و دلالت - اشکال دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - اشکال‌های سندی

اشکال‌های سندی

این حدیث در همه کتاب‌های حدیثی عامه به ده نفر منتهی می‌گردد که عبارتند از: مسور بن مخرمه، عبد اللَّه بن عباس، علی بن حسین، عبد اللَّه بن زبیر، عروهٔ ابن زبیر، محمّد بن علی، سوید بن غفله، عامر شعبی، ابن ابی ملیکه و مردی از اهل مکّه.

الف) ابن عباس

در حدیث ابن عباس «عبید اللَّه بن تمام» واقع شده که طبق نصّ هیثمی در مجمع الزوائد ضعیف است. ابن حجر این حدیث را در ترجمه عبید اللَّه بن تمام از منکرات او برشمرده؛ آن‌گاه می‌گوید: دار قطنی و ابوحاتم و ابوزرعه و دیگران او را تضعیف کرده‌اند. ابوحاتم می‌گوید: او احادیث منکره نقل می‌کند. ساجی می‌گوید: او بسیار دروغگو است و حدیث منکر نقل می‌کند.(۲۶۵)

ب) علی بن الحسین‌علیه السلام

ابن حجر عسقلانی آن‌را نقل کرده و بویصری در حاشیه آن می‌گوید: این حدیث را حارث با سند منقطع و ضعیف نقل کرده است،

زیرا در سند آن علی بن زید بن جدعان آمده که ضعیف است.

ج) عبد اللَّه بن زبیر

ابن حجر احتمال می‌دهد که عبد اللَّه بن زبیر این حدیث را از «مسور» شنیده و آن‌را مرسلًا نقل کرده باشد.(۲۶۶) به‌هر حال اگر به واسطه مسور نقل می‌کند به شرح حال او خواهیم پرداخت که مشکل دارد و چنانچه بی‌واسطه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می‌کند احتمالی بعید است، زیرا وی هنگام وفات پیامبرصلی الله علیه وآله ده ساله بوده، و وضع او نیز معلوم است، زیرا او معروف به بغض و عداوت و دشمنی با علی‌علیه السلام و اهل‌بیت‌علیهم السلام وحتّی شخص پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله می‌باشد.

د) عروهٔ بن زبیر

حدیث عروه را تنها ابوداود به سندش از زهری از عروه نقل می‌کند و سندش مرسل است، زیرا عروهٔ بن زبیر در عهد و خلافت عمر به سال ۱۹ هجری متولد شد. هم چنین او مشهور به بغض و دشمنی با امیرالمؤمنین‌علیه السلام است. حتی یکی از بهترین شاگردانش، زهری تصریح کرده که وی در دشمنی با علی‌علیه السلام حدیث جعل می‌کرد.

معمر می‌گوید: زهری دو حدیث از عروه از عایشه در مورد علی‌علیه السلام داشت. روزی از آن‌دو سؤال کردم، گفت: با این دو حدیث چکار داری؟ خدا به آن‌دو آگاه‌تر است، ما آن‌دو را به بنی‌هاشم اتهام بستیم.(۲۶۷)

حتّی فرزند او «یحیی» به این خصلت پدرش اعتراف کرد و گفت: هرگاه پدرم یادی از علی می‌کرد، او را ناسزا می‌گفت.(۲۶۸) در حالی که پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن تو نیست، مگر منافق.»

ه) محمد بن علی

حدیث وی تنها در کتاب الفضائل احمد بن حنبل از عمرو بن دینار آمده است که محقق آن در حاشیه کتاب می‌گوید: حدیث مرسل است، زیرا او سندی برای آن ذکر نکرده است. دیگر این‌که، عمرو بن دینار مطابق نصّ رجالیین از محمّد بن علی روایت نشنیده است.(۲۶۹) همچنین به طور حتم محمّد بن علی از صحابه نبوده، لذا روایت او از جهاتی مرسل است.

و) سوید بن غفله

حدیث او را تنها حاکم نیشابوری از احمد نقل کرده است، ولی ذهبی در تلخیص آن می‌گوید: حدیث مرسل است، زیرا «سوید» پیامبرصلی الله علیه وآله را درک نکرده است. او بعد از دفن پیامبرصلی الله علیه وآله وارد مدینه شد.

ز) عامر شعبی

حدیث او را عبدالرزاق بن همام نقل کرده است، در حالی که وی در سال ششم از خلافت عمر بن خطاب متولّد شده و بعد از سده اول از دار دنیا رفته است.(۲۷۰) از همین‌رو حدیث از این جهت ارسال دارد. ممکن است از سوید بن غفله نقل کرده باشد که آن نیز ارسال دارد. با قطع نظر از ارسال حدیث، شعبی از جمله کسانی است که بسیار حدیث جعلی به اهل‌بیت‌علیهم السلام نسبت می‌داد؛ تا جایی که ابن حجر بدین جهت او را تضعیف کرده است.(۲۷۱)»

همچنین در این حدیث راوی از شعبی، «زکریا بن ابی زائده» است که علمای رجال او را ضعیف و اهل تدلیس شمرده‌اند.(۲۷۲) گذشته از اینها، شعبی از قاضیان و ندیمان سلاطین جور همانند عبد الملک بن مروان و دیگر دشمنان اهل‌بیت‌علیهم السلام بوده است.(۲۷۳)

ح) ابن ابی ملیکه

حدیث به سه طریق نقل شده مذکور است: در یک طریق «مسور بن مخرمه» واقع است که شرح حال او خواهد آمد. در طریق دیگر، عبد اللَّه بن زبیر و در طریقی نیز مرسلًا آن‌را نقل می‌کند.

ط) مردی از اهل مکه

این سند را، احمد در الفضائل و حاکم نیشابوری به‌واسطه ابی حنظله نقل کرده‌اند:
اوّلاً: در سند آن اضطراب است، زیرا یک بار ابوحنظله از رجل مکّی نقل می‌کند و بار دیگر ابوحنظله - همان مرد مکی - از علی۷ مباشرتاً نقل می‌کند.
ثانیاً: ابوحنظله و مردی از اهل مکّه هر دو مجهولند. ذهبی بعد از نقل حدیث آن‌را «مرسل» شمرده است.
ثالثاً: در تنها سند آن یزید بن هارون در اول سند است که رجالیین اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند.(۲۷۴)
ی) مِسور بن مخرمه
تنها طریقی که همه صاحبان صحاح بر آن اتفاق کرده‌اند، طریق مسور است. روایات اهل سنت از مسور به علی بن الحسین‌علیه السلام و عبداللَّه بن عبیداللَّه بن ابی ملیکه باز می‌گردد و راوی از امام سجادعلیه السلام تنها محمّد بن شهاب زهری و راوی از ابن ابی ملیکه نیز، لیث بن سعد و ایّوب بن ابی تمیمه سختیانی است.
«ابن ابی ملیکه» کسی است که او را قاضیِ عبداللَّه بن زبیر و مؤذن او برشمرده‌اند؛(۲۷۵) در آن ایامی که ابن زبیر در مکه و برخی از شهرهای حجاز و عراق دولت تشکیل داد. عبداللَّه بن زبیری که معروف به دشمنی اهل‌بیت بود.
امّا زهری که بیشتر روایات از او نقل شده، کسی است که از منحرفین امیرالمؤمنین و اهل‌بیت طاهرین‌علیهم السلام شمرده شده است.
ابن ابی الحدید از محمّد بن شیبه نقل می‌کند: در مسجد مدینه حاضر بودم و دیدم زهری و عروهٔ بن الزبیر نشسته بودند و یاد علی می‌کردند؛ آن‌گاه هردو به علی‌علیه السلام ناسزا گفتند.(۲۷۶)
وی از جمله کسانی است که سابق به اسلام بودن علی‌علیه السلام را نیز انکار می‌نمود و زید بن حارثه را اولین مسلمان می‌دانست.(۲۷۷)
هم‌چنین وی از جمله کارکنان بنی‌امیّه و پایه‌های سلطنت بنی‌امیه محسوب می‌شد، تا جایی که علما و زهّاد و حتی ابن معین او را بر این کار سرزنش نمودند.(۲۷۸)
با این موقعیّت آیا می‌توان حدیث زهری را در تنقیص امام علی‌علیه السلام پذیرفت؟ امّا در مورد مسور بن مخرمه می‌توان گفت:
اولاً: او کسی بود که دائماً با ابن الزبیر همراه بود.
ثانیاً: هیچ‌گاه یادی از معاویه نمی‌کرد، مگر آن‌که بر او درود می‌فرستاد.
ثالثاً: از خوارج بود.(۲۷۹)
رابعاً: ولادت او دوسال بعد از هجرت است، حال چگونه این حدیث را از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده است؟.

۲ - اشکال‌های دلالی و متنی

با قطع نظر از اشکال‌های سندی که در این حدیث وجود دارد، از جهت دلالی و متنی نیز حدیث قابل مناقشات فراوانی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:
۱ - مسور بن مخرمه می‌گوید: من در حالی که محتلم بودم، این حدیث را از پیامبرصلی الله علیه وآله که بالای منبر بود، شنیدم. این خود سبب وهن روایت است، زیرا چگونه ممکن است شخصی در حال احتلام وارد مسجد شده و گوش به سخنان پیامبرصلی الله علیه وآله دهد. این نیست مگر سهل‌انگاری او به دستورهای شرع.
۲ - مسور، قصه خواستگاری را هنگامی که از علی بن الحسین‌علیه السلام شمشیر طلب می‌کند نقل کرده که این قرینه نامفهومی بوده، بلکه ممکن است حمل بر غرض ورزی شود.

۳ – حدیث به الفاظ و معانی مختلف نقل شده است، به حدّی که شارحان حدیث نتوانسته‌اند برای آن وجه معقولی در جمع این الفاظ مختلف بیان کنند که این خود سبب وهن و ضعف روایت است.

۴ – طبق روایات فراوان، خداوند متعال نکاحِ علی و فاطمه‌علیهما السلام را انتخاب کرده است.(۲۸۰) واضح است که خداوند برای فاطمه همسری بر نمی‌گزیند که او را اذیت کند.

۵ – چگونه ممکن است که بین علی و فاطمه‌علیهما السلام خصومت و اختلاف باشد، در حالی که علی‌علیه السلام به حدّی از علم رسیده بود که پیامبرصلی الله علیه وآله در حقّ او فرمود: «من شهر علم هستم و علی درب آن.»

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: من از مسور بن مخرمه، راوی این حدیث از پیامبرصلی الله علیه وآله تعجب می‌کنم که چگونه در تعصّب مبالغه نموده و ملاحظه مقام و منزلت علی بن الحسین‌علیه السلام را نکرده است و این افترا را به او نسبت داده است.

۶ – مرحوم قزوینی درکتاب الامامهٔ الکبری در جواب این احادیث می‌گوید: «بر فرضِ صحت این احادیث، نقصی بر علی‌علیه السلام وارد نیست، زیرا قرآن و روایات، تعدد همسران را اجازه داده است و تنها جمع بین فاطمه‌علیها السلام ودیگری حکم خاصی بوده که رسول خداصلی الله علیه وآله آن را ابلاغ کرده، در حالی که علی‌علیه السلام آن را تا آن وقت نمی‌دانسته و بعد از اطلاع، دستور پیامبرصلی الله علیه وآله را امتثال کرده است. از همین رو هیچ عتاب و سرزنش متوجه امام علی‌علیه السلام نیست. آری، سرزنش و عتاب بر کسی است که بعد از آن‌که از پیامبرصلی الله علیه وآله شنید: «فاطمه پاره تن من است، بی‌تاب می‌کند مرا، آنچه فاطمه را بی‌تاب می‌کند و آزار می‌دهد مرا آنچه فاطمه را اذیت می‌کند»، بر فاطمه ظلم کرده و او را اذیّت نمود؛ تا آن‌که در حالی که بر او غضبناك بود از دنیا رحلت نمود.(۲۸۱)

۷ – در مناظره‌ای که بین عمر بن خطاب و ابن عباس اتفاق افتاد، چنین آمده است: «ابن عباس به عمر گفت: صاحب ما کسی است که تو او را خوب می‌شناسی. به خدا سوگند! او چیزی را تغییر و تبدیل نکرده و هرگز رسول خداصلی الله علیه وآله را درایام مصاحبتش به غضب در نیاورده است. عمر گفت: حتّی در خواستگاری از دختر ابی‌جهل که می‌خواست با داشتن فاطمه، او را به همسری خود در آورد؟

ابن عباس گفت: خداوند درباره معصیت حضرت آدم‌علیه السلام می‌فرماید: «وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»؛(۲۸۲) ما عزمی در او نیافتیم. صاحب ما – علی‌علیه السلام – نیز قصدی بر ناراحت کردن رسول خداصلی الله علیه وآله نداشت، ولی نوعی از مسائلی است که در ذهن آدمی خطور می‌کند و انسان بر دفع آنها از ذهن خود قدرت ندارد. چه بسا از فقیه در دین خدا و عالم به امر خدا حادث شود، ولی به مجرّد آن‌که متنبّه و آگاه شد رجوع نموده و توبه می‌کند».(۲۸۳)

ابن ابی الحدید از استاد منصف خود ابو جعفر نقیب محمّد بن ابی زید نقل می‌کند: او معتقد است عمر این تهمت را در میان مردم پخش کرد که پیامبرصلی الله علیه وآله در این قضیه از علی‌علیه السلام غضبناك شده است. او می‌گوید: «عمر، به جهت خواستگاری علی‌علیه السلام از دختر ابی‌جهل ناراحت شد و بر علی عیب گرفت و این‌گونه وانمود کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله از این عمل ناخرسند است....(۲۸۴)

۸ – در برخی از روایات اهل سنّت آمده که پیامبرصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام امر کرد تا دخترش فاطمه‌علیها السلام را طلاق دهد، اگر ابن می‌خواهدبا دختر ابی جهل ازدواج کند، با آن‌که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در خطبه خود می‌گوید: «من هرگز حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی‌کنم».

بدیهی است خداوند متعال طلاق را به دست مرد قرار داده و هرگز زن و پدرش حقّ طلاق گرفتن ندارند.

از طرفی دیگر، در این روایت پیامبرصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را منع می‌کند از ازدواج دوّم با آن‌که خلاف نصّ قرآن است که می‌توان تا چهار زن دائمی داشت. بر فرض که در زمان حیات فاطمه زهراعلیها السلام به‌طور خصوص ازدواج دوّم بر حضرت

علی‌علیه السلام حرام باشد؛ این، از دو حال خارج نیست: یا در آن وقت حکم به علی‌علیه السلام نرسیده بود که این‌گونه آشکارا بر ضدّ علی‌علیه السلام سخن گفتن و تهدید کردن معنا نداشت و اگر حکم به او رسیده بود، چگونه می‌شود که علیّ‌علیه السلام اقدام بر کار حرامی کرده باشد، در حالی که طبق نصّ آیه تطهیر او از هر رجس و پلیدی معصوم است.

آیا علی‌علیه السلام به اندازه بنی‌مغیره ادب و احترام برای پیامبرصلی الله علیه وآله قائل نبوده، تا از آن‌حضرت در خواستگاری دختر ابی جهل از پیامبرصلی الله علیه وآله اذن و اجازه بگیرد؛ همان‌گونه که بنی مغیره اجازه گرفت؟

چرا پیامبرصلی الله علیه وآله با علی‌علیه السلام مخفیانه راجع به این موضوع صحبت نکرد و از او نخواست که از این امر صرف نظر کند؟ یا از او خواست، ولی از آن‌جا که علی‌علیه السلام نپذیرفت مجبور به افشای آن شد تا مردم بر ضدّ علی‌علیه السلام اقدام کنند؟(۲۸۵) اینها همه ابهام‌ها و سؤال هایی است که‌شاید در این زمینه به ذهن خطور کند که قطعاً با عصمت علی‌علیه السلام سازگاری ندارد.

۹ - سید مرتضی‌رحمه الله می گوید: «اگر این قضیه صحت داشت، به‌طور حتم دشمنان علی‌علیه السلام از بنی‌امیه و پیروانشان، از این فرصت استفاده کرده بر ضدّ علی‌علیه السلام آن‌را ترویج می کردند، در حالی که ندید کسی از بنی امیه و دشمنان اهل بیت‌علیهم السلام این قصه را بر ضدّ علی‌علیه السلام به کار برند.(۲۸۶)»

۱۰ - چگونه پیامبرصلی الله علیه وآله از دختر ابی جهل به «بنت عدوّ اللَّه» تعبیر می کند، در حالی که می‌دانیم در اسلام جایز نیست اگر کسی پدر یا مادرش بدکاره باشد، او را به پدر و مادرش با القاب بد نسبت داد، چرا پیامبرصلی الله علیه وآله چنین تعبیری به کار برده است؟

سیّد مرتضی این حدیث را ساخته و پرداخته «کرابیسی بغدادی» - مصاحب شافعی - می‌داند. شخصی که به نصب و عداوت اهل بیت‌علیهم السلام و انحرافش از امیرالمؤمنین‌علیه السلام معروف بوده است.(۲۸۷)

۸ - علت انتساب فرزندان حضرت زهراعلیها السلام به پیامبرصلی الله علیه وآله

همان‌گونه که در روایات مشاهده می کنیم امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نسبت داده شده‌اند با این‌که از دخترش حضرت زهراعلیها السلام متولد شده است و فرزند دختر فرزند شوهرش می‌باشد.

پاسخ

از آن جا که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و امام علی‌علیه السلام طبق آیه مباهله «وَأَنفُسَنا وَأَنفُسَکُمْ» و حدیث نور: «خلقت انا و علیّ من نور واحد» از یک شجره و حقیقت نوری‌اند، لذا فرزندان حضرت علی‌علیه السلام فرزندان حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله نیز به حساب می‌آیند. و اگر فرزندان دیگر حضرت علی‌علیه السلام چنین نبوده‌اند بدان جهت است که تنها هنگام انعقاد نطفه امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام حالت معنوی خاصی بر حضرت علی‌علیه السلام حاکم بوده، که در آن حال، نفس رسول خداصلی الله علیه وآله به حساب می‌آمده است، همان‌گونه که هنگام انعقاد نطفه حضرت زهراعلیها السلام، پیامبرصلی الله علیه وآله در شرایط خاص معنوی بوده است.

۹ - موضوع جواب سلام ندادن امام علی‌علیه السلام به رسول خداصلی الله علیه وآله

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «غدا علینا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و نحن فی لفاعنا فقال: السلام علیکم، فسکتنا و استحیینا لمکاننا، ثم قال: السلام علیکم فسکتنا...»؛(۲۸۸) «صبح هنگامی رسول خداصلی الله علیه وآله بر ما وارد شد در حالی که مشغول استراحت بودیم، حضرت بر ما سلام کرد ما ساکت شدیم و به خاطر وضعیت خود خجالت کشیدیم. باز حضرت سلام نمود

ما ساکت شدیم ...».

پاسخ

اولاً: مجلسی این حدیث را از کتاب «علل الشرایع» صدوق نقل کرده است، و در سند آن ابی‌الورد بن تمامه، سفیان حریری، احمد بن حسن قطان، حسن بن علی بن الحسین السکری و حکم بن أسلم قرار دارد که همگی مجهول‌اند.

ثانیاً: در عرف عرب سلام از پشت در را اذن دخول به حساب می‌آوردند، و آن بدین نحو بوده که اگر کسی سه بار سلام می‌کرد و صاحب خانه او را جواب می‌داد، این جواب در حقیقت اذن دخول برای او بود، ولی از آن‌جا که امام علی‌علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام در وضعیت خاصی بودند که آمادگی برای پذیرایی و دخول حضرت رسول را نداشتند، لذا جواب سلام او را ندادند تا دلالت بر عدم اذن دخول کند. و بدین جهت در ذیل این روایت چنین آمده است: «... فخشینا ان لم نرد علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلک یسلم ثلاثاً فان أذن له و الاّ انصرف فقلت: و علیك السلام یا رسول اللّه ادخل...»؛ «... ما ترسیدیم که اگر جواب او را ندهیم حضرت برگردد؛ زیرا قبلاًـ نیز چنین اتفاقی افتاده بود، حضرت سه بار سلام می‌کرد اگر به او اذن داده می‌شد داخل می‌شد وگرنه بازمی‌گشت. من گفتم: بر شما درود باد ای رسول خدا! داخل شوید...».

و معلوم است که جواب سلام استیذانی واجب نیست.

شاهد این مطلب این‌که نسایی در کتاب «السنن الکبری» از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کانت لی منزلة من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لم تکن لأحد من الخلائق، فکنت آتیه کل سحر فأقول: السلام علیك یا نبی اللّه، فان تنحنح انصرف الی اهلی و الاّ دخلت علیه»؛(۲۸۹) «برای من جایگاهی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بود که برای هیچ یک از مردم نبود؛ من هر سحری نزد او می‌آمدم و می‌گفتم: درود بر تو ای رسول خدا! اگر صدایی می‌کردند به سوی اهلم بازمی‌گشتم وگرنه داخل بر او می‌شدم.»

محقق کتاب می‌گوید: راویان سند این حدیث همگی ثقه‌اند به جز عبداللّه که صدوق است.

این معنا درباره عمر بن خطاب نیز نقل شده است؛

مسلم در صحیح خود از ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: «کنّا فی مجلس عند ابی بن کعب فاتی ابو موسی الأشعری ؤŘ□......Ş؛حتی وقف فقال: انشدکم اللّه! هل سمع احد منکم رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یقول: الاستئذان ثلاث، فان اذن لك و الاّ فارجع. قال ابی: و ما ذاك؟ قال: استأذنت علی عمر بن خطاب امس ثلاث مرات فلم یؤذن لی فرجعت، ثم جئته الیوم فدخلت علیه فاخبرته انّی جئت فسلمت ثلاثاً ثم انصرفت. قال: قد سمعناك و نحن حینئذ علی شغل ...»؛(۲۹۰) «ما در مجلسی نزد ابی بن کعب بودیم که ابوموسی اشعری در حالی که غضبناك بود وارد شد و ایستاد و گفت: شما را به خدا سوگند، آیا کسی از شما از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده که می‌فرمود: طلب اجازه سه بار است، پس اگر برای تو اذن داد وارد شو وگرنه برگرد. پدرم گفت: این چگونه است؟ گفت: من دیروز سه بار از عمر بن خطاب اذن گرفتم ولی او اذن نداد و من برگشتم، سپس امروز آمدم و بر او وارد شدم و به او خبر دادم که من قبلاً آمدم و سه بار سلام دادم و بازگشتم. عمر گفت: صدایت را شنیدیم ولی ما در آن هنگام مشغول کاری بودیم ...».

۱۰ – اصلاح نمودن پیامبرصلی الله علیه وآله بین حضرت علی و حضرت فاطمه‌علیهما السلام!!

در «بحارالأنوار» قصه‌ای نقل شده که در آن اشاره به اصلاح پیامبرصلی الله علیه وآله بین حضرت علی و حضرت زهراعلیهما السلام شده است، و در آن آمده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا اباالحسن! ایاك و غضب فاطمة؛ فانّ الملائکة تغضب لغضبها و ترضی لرضاها»؛(۲۹۱) «ای ابوالحسن! از به غضب درآوردن فاطمه بپرهیز؛ زیرا ملائکه به غضب او غضبناك شده و به رضایت او راضی می‌شوند.»

پاسخ

اولاً: مجلسی این حدیث را از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده و او به تصریح خودش آن را از «العقد الفرید» ابن عبد ربّه اندلسی آورده است و در سند آن عبداللّه بن زبیر و معاویهٔ بن ابوسفیان است که هر دو از دشمنان امیرالمؤمنین‌علیه السلام به حساب می آیند.

ثانیاً: ابن شهر آشوب بعد از نقل این روایت عبارتی را از شیخ صدوق آورده که در آن آمده است: «هذا غیر معتمد؛ لأنّهما منزهان عن ان یحتاجا ان یصلح بینهما رسول اللّه»؛(۲۹۲) «این روایت مورد اعتماد نیست؛ زیرا آن دو منزه‌اند از آن که محتاج به مصالحه رسول خداصلی الله علیه وآله باشند.»

۱۱ – موضوع شکایت حضرت زهراعلیها السلام از حضرت علی‌علیه السلام!!

مجلسی‌رحمه الله در «بحارالأنوار» قصه‌ای نقل کرده که در آن چنین آمده است: «وضعت خمارها علی رأسها ترید النبی تشکو الیه علیاً»؛(۲۹۳) «مقنعه خود را بر سر کرد تا نزد رسول خداصلی الله علیه وآله از علی شکایت کند.»

پاسخ

اولاً: در سند این حدیث شریک بن عبداللّه وجود دارد که امام صادق‌علیه السلام او را نفرین کرده است.(۲۹۴)

ثانیاً: در سند آن لیث بن ابی سلیم است که اهل سنت او را مضطرب الحدیث می‌دانند.(۲۹۵)

ثالثاً: در سند آن تعدادی افراد مجهول وجود دارد، و لذا نمی‌توان این روایت را از حیث سند قبول نمود.

رابعاً: این حدیث با مقام عصمت امام علی‌علیه السلام و سیره او با حضرت زهراعلیها السلام سازگاری ندارد.

۱۲ – توجیه کلامی از حضرت زهراعلیها السلام

شیخ صدوق به سندش از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لمّا ان حملت فاطمهٔعلیها السلام بالحسین‌علیه السلام قال لها رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: انّ اللّه عزّوجلّ قد وهب لک غلاماً اسمه الحسین، تقتله امّتی.

قالت: فلا حاجهٔ لی فیه ،

فقال: انّ اللّه عزّوجلّ قد وعدنی فیه عدهٔ ،

قالت: و ما وعدک؟

قال: وعدنی ان یجعل الامامهٔ من بعده فی ولده.

فقالت: رضیت»؛(۲۹۶) «چون فاطمه‌علیها السلام به حسین‌علیه السلام باردار شد رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: همانا خداوند عزّوجلّ به تو فرزندی بخشیده که اسم آن حسین است، و امتم او را به قتل می‌رسانند. حضرت عرض کرد: پس من احتیاجی به آن ندارم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همانا خداوند عزّوجلّ در او به من وعده‌ای داده است. فاطمه زهراعلیها السلام عرض کرد: به چه چیز تو را وعده داده است؟ حضرت فرمود: مرا وعده داده که امامت بعد از من را در اولاد او قرار دهد. حضرت فاطمه‌علیها السلام فرمود: راضی شدم.»

اشکال شده که جمله «لا حاجهٔ لی فیه» چه معنایی دارد؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال به چند نکته اشاره می کنیم:

۱ – امام حسین‌علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام – مطابق روایات – نورهایی بوده‌اند که قبل از خلقت حضرت آدم‌علیه السلام

آفریده شدند، و نیز هنگامی که امام حسین‌علیه السلام در شکم مادر بود با او سخن می گفت.

۲ – مقام و شأن حضرت زهراعلیها السلام بالاتر از آن بوده که هدیه الهی را رد کند.

۳ – از دخترش زینب کبری‌علیهما السلام رسیده که به ابن زیاد فرمود: «رضا اللَّه رضانا اهل البیت»؛ «رضایت خدا همان رضایت ما اهل بیت است.»

۴ – در این روایت سبب کشته شدن امام حسین‌علیه السلام و این‌که شهادت او باعث حفظ دین می‌شود ذکر نشده است. ولی همین که به او خبر غیبی رسید که شهادت او منشأ برکات و آثار خواهد شد لذا به ولادت او راضی گشت.

۴ – ممکن است که معنای جمله «فلا حاجهٔ لی فیه» سؤال از حکمت آفریده شدن او باشد که اگر قرار است که کشته شود پس چرا آفریده می‌شود.

۵ – و ممکن است که مقصود از عبارت سؤال باشد؛ یعنی در حقیقت سؤال می کند که با کشته شدنش حاجتی از حوایج مرا برآورده نمی کند؟ که در جواب می‌فرماید: آری، به ازای شهادت او که قلب تو را می‌سوزاند خداوند امامت را در ذریه تو قرار می‌دهد که ارزش الهی و معنوی است.

۱۳ – ازدواج امام علی‌علیه السلام در حیات حضرت زهراعلیها السلام

در حدیثی از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «حرّم اللَّه النساء علی علیّ مادامت فاطمهٔ حیهٔ؛ لانّها طاهرهٔ لا تحیض»؛(۲۹۷) «خداوند مادامی که فاطمه زنده بود زنان را برای علی حرام نموده بود؛ زیرا فاطمه طاهره‌ای است که حیض نمی‌شد.»

ولی در روایات آمده که حضرت علی‌صلی الله علیه وآله سهمش را از کنیزان به اسارت آمده در برخی از جنگ‌ها برداشت... (۲۹۸).

پاسخ

اولاً: در روایت دوم اشاره نشده که حضرت جاریه را وطی کرده باشد.

ثانیاً: ممکن است که این دو دسته روایت را بر فرض صحت سندهای دسته دوم این گونه جمع کنیم که مقصود از دسته اول از روایات تحریم ازدواج دائم با زنان حرّه است، و لذا شامل استمتاع از کنیزان نمی‌شود.

۱۴ – موضوع شفاعت انبیا برای حضرت زهراعلیها السلام

در روایتی از حضرت زهراعلیها السلام نقل شده که فرمود: «دخل علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و قد افترشت فراشی للنوم، فقال لی: یا فاطمهٔ! لاتنامی الاّ و قد علمت اربعهٔ: ختمت القرآن، و جعلت الأنبیاء شفعاؤک و ارضیت المؤمنین عن نفسک و حججت و اعتمرت ...»؛(۲۹۹) «رسول خداصلی الله علیه وآله بر من وارد شد در حالی که رختخوابم را برای خواب گسترده بودم، حضرت به من فرمود: ای فاطمه! نخواب تا چهار عمل به جای آوری؛ قرآن را ختم نمایی و انبیا را شفیعان خود کنی و مؤمنان را از خود راضی نمایی و حج و عمره به جای آوری ...».

چگونه می‌توان گفت که پیامبران شفیع حضرت زهراعلیها السلام باشند؟

پاسخ

اولاً: بر فرض صحت سند روایت می‌توان گفت که این حدیث به جهت تعلیم بر مردم وارد شده تا از این طریق به برکات آن برسند.

ثانیاً: در این حدیث گرچه خطاب متوجه حضرت زهراعلیها السلام شده است ولی هدف از آن تثبیت حکم در عالم اعتبار است تا هر کس شرایط آن را داردمشمول آن گردد، گرچه حضرت زهراعلیها السلام به جهت کمالی که دارد احتیاجی به آن ندارد.

ثالثاً: شفاعت درجاتی دارد که یک درجه آن به جهت برون رفت از گناه است و درجه دیگر آن به جهت ترفیع درجات می‌باشد که از راه ارتباط معنوی با پیامبرانی چون حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌توان به این درجه دست یافت.

۱۵ – بررسی حدیث «لولاک»

حدیثی است مشهور درباره علت غائی خلقت بودن وجود نازنین رسول خدا و امام علی و حضرت زهراعلیهم السلام و آن این‌که در حدیث قدسی آمده است: «لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علی لما خلقتك و لولا فاطمة لما خلقتکما»؛ «اگر تو - ای محمدصلی الله علیه وآله - نبودی افلاک را خلق نکرده بودم و اگر علی نبود تو را خلق نکرده بودم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نکرده بودم.»

در این حدیث از سه جهت اشکال شده است؛

۱ – اشکال ادبی

۲ – اشکال سندی

۳ – اشکال متنی

اینک به بررسی این اشکالات پرداخته و به آن‌ها پاسخ می‌دهیم.

۱ – اشکال ادبی

برخی اشکال کرده‌اند که این جمله بر خلاف قواعد ادبیات عرب است؛ زیرا کلمه «لولا» طبق قاعده باید بر ضمیر منفصل داخل شود نه متصل؛ یعنی باید گفته شود «لولا انت»، نه «لولاک».

پاسخ

اولاً: هر چند قاعده کلی آن است که کلمه «لولا» بر ضمیر منفصل داخل شود ولی در برخی موارد به جهت رعایت سجع کلام و یا جهات دیگر بر خلاف قاعده نیز می‌آید.

ثانیاً: صدر حدیث که مربوط به پیامبرصلی الله علیه وآله است در بسیاری از مصادر حدیثی شیعه و سنی با همین تعبیر «لولاک» آمده است.(۳۰۰)

۲ – اشکال سندی

برخی می گویند: حدیث «لولاک» با اضافه حضرت علی و فاطمه‌علیهما السلام دارای سند معتبری نیست.

پاسخ

مرحوم حاج سید حسن میرجهانی در کتاب «جنّة العاصمة» می‌فرماید: «در زمانی که در نجف اشرف مقیم بودم روزی در منزل مرحوم علامه شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب «ابصار العین» نظرم به کتابی مخطوط افتاد به نام «کشف اللئالی» تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوهاب بن عرندس حلی که یکی از بزرگان شیعه است از علمای قرن نهم، قریب سیصد صفحه، به خط شیخ احمد تونی. در ضمن این که مشغول دیدن عناوین کتاب بودم نگاهم به حدیثی افتاد که آقایان بدون ذکر سند مکرر نقل می کنند که بعضی آن را از احادیث موضوعه می‌دانند و در آن کتاب حدیث را مسنداً نقل نموده بودند و آن حدیث این است": فی کشف اللئالی لصالح بن عبدالوهاب بن العرندس انّه روی عن الشیخ ابراهیم بن الحسن الوراق، عن الشیخ علی بن هلال الجزائری، عن الشیخ احمد بن ففهد الحلّی، عن الشیخ زین الدین علی بن الحسن الخازن الحائری، عن الشیخ ابی عبداللَّه محمّد بن مکی الشهید، بطرقه المتصلة الی ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن باویه القمی، بطریقه الی جابر بن عبداللَّه الأنصاری عن رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله عن اللَّه تبارک و تعالی انّه قال: یا احمد! لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکما، ثم

قال جابر: هذا من الاسرار التی امرنا رسول اللّهصلی الله علیه وآله بکتمانه الاّـعن اهله"؛ "در کتاب کشف اللئالی از صالح بن عبدالوهاب بن عرندس، این‌که او از شیخ ابراهیم بن حسن وراق، و او از شیخ علی بن هلال جزائری و او از شیخ احمد بن فهد حلّی، و او از شیخ زین الدین علی بن حسن خازن حائری و او از شیخ ابی‌عبداللّه محمّد بن مکی شهید به طرق متصلش به ابی‌جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی و او به طریقش به جابر بن عبداللّه انصاری از رسول خداصلی الله علیه وآله و او از خدای تبارک و تعالی نقل کرده که فرمود: ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را خلق نکرده بودم و اگر علی نبود تو را خلق نکرده بودم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نکرده بودم. آنگاه جابر گفت: این، از اسراری است که رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر به کتمان آن مگر از اهلش نموده است»."

او در ادامه می گوید: مؤلف کتاب «کشف اللئالی» از علمای قرن نهم هجری بود و او یکی از مؤلفین علمای شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده است: «کان عالماً ناسکاً ورعاً ادیباً شاعراً و مات سنهٔ ۸۴۰ و قبره فی حلهٔ محلهٔ حیفا و مزاره یتبرک به، و سلسلهٔ الرواهٔ فی هذا الحدیث کلّهم عدل امامی و من کبار المشیخهٔ، فسند الحدیث فی غایهٔ الاتقان»؛ «او مردی عالم، عبادت کار، باتقوا، ادیب و شاعر بود و در سال ۸۴۰ وفات یافت و قبرش در حله، در محله حیفاست و مزارش مورد تبرک قرار می گیرد. و سلسله راویان در این حدیث همگی عادل، امامی و از بزرگان علمای حدیث‌اند. پس سند حدیث در نهایت محکمی است.»

آنگاه می گوید: «آنچه در اینجا مقتضی بحث است در رابطه با مفهوم حدیث می‌باشد، نسبت به جمله دوم و سوم بیشتر مغزها تحمل آن را ندارند، لذا چه بسا انکار می کنند و حدیث از حیث دلالت در غایت متانت است؛ زیرا این سه بزرگوار از اعضای رئیسه هستند و فاطمه زهراعلیها السلام مجمع البحرین دریای نبوت و امامت و مجمع النورین، نور نبوت و نور امامت است و ذوات مقدسه محمد و علی و فاطمه‌علیهم السلام هر سه قائم به یکدیگر است که اگر هر کدام از آن‌ها نبودند دیگری هم نبود. برای تقریب به ذهن، مثلاً شخص تام الخلقه مرکب از اعضا و جوارح داخلیه و خارجیه که بعضی از اجزا و اعضای آن خادمه و بعضی مخدومه و در اجزای مخدومه هم بعضی از آن‌ها رئیسه‌اند که قوام و بقای سایر اعضا بواسطه آن‌هاست که اگر آن‌ها نباشند باقی آن‌ها هیچ کدام نخواهد بود، و قوام اعضای رئیسه هم هر کدام از آن‌ها به یکدیگر است. مثلاً اعضای رئیسه در بدن هر شخص عبارت است از دماغ (مغز) که به منزله پیغمبر است در بدن و قلب که به منزله امام است در آن، و جگر که مجمع البحرین آن دو است. پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود و اگر جگر نبود که منشأ رسانیدن خون به قلب و از آن به دماغ و سایر اعضا است نبود نه دماغ بود و نه قلب، جای تردید و اشکال باقی نمی‌ماند.

پس دیگر جای اشکال باقی نمی‌ماند که کسی بگوید این حدیث دلالت بر افضلیت حضرت زهراعلیها السلام از پدر و شوهرش می‌باشد. و لذا در حدیثی است مشهور و مستفیض که فریقین نقل می کنند از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله که فرمود: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی»؛ «فاطمه پاره تن من است.» و هم‌چنین فرموده باشند: «فاطمهٔ روحی التی بین جنبیّ»، و حضرت را روح خود خوانده بر سبیل حقیقت نه مجاز. و قول قاضی عضدی صاحب «مواقف» که گفته این کلام پیامبرصلی الله علیه وآله از باب مبالغه و کثرت محبت بوده نسبت به آن حضرت بر وجه مجاز قابل قبول نیست».(۳۰۱)

۳ – اشکال متن

و نیز اشکال شده که از متن این حدیث استفاده می‌شود که حضرت زهراعلیها السلام از حضرت علی و پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برتر و افضل است.

پاسخ

شرح این حدیث به نحوی که تمام جوانب آن روشن گردد را از سه جهت مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم؛

الف) شرح جمله اوّل

جمله اول این حدیث یعنی «لولاک لما خلقت الافلاک» را با بیانات و براهین مختلف می‌توان تقریر کرده و توضیح داد.

بیان اول: برهان مظهر جامع

عرفا می‌گویند: «هویت مطلقه خداوند چون در مقام ظهور، احکام وحدت بر آن غلبه دارد لذا کثرت نه تنها مقهور بلکه محو می‌گردد.

عوالم سه‌گانه عقلی، مثالی و طبیعی که ره‌آورد ظهور عینی لوازم اسما و صفات هستند با اظهار احکام متکثّره خود در تفاصیل عینی و متفرقات فعلی، احکام وحدت حقیقی را مخفی و پوشیده می‌دارند. پس حق گرچه در مقام ظهورات ذاتی وحدت قاهره و در ظهورات متکثره فعلی تعینات خاصّه را اظهار می‌دارد لکن آن وحدت بدون کثرت و این کثرت بدون وحدت است. از این رو برای ارائه ذاتی که در این دو مقام به نحو تفصیل و وحدت ظهور کرده است مظهر کاملی را که واجد جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و مشتمل بر جمیع حقایق سرّی از اسمای ذاتی و اسمای صفاتی و فعلی باشد طلب می‌نماید، و این مظهر همان انسان کامل است که در شخص رسول خداصلی الله علیه وآله تجلی کرده است. نتیجه این‌که: چون در وحدت ذاتی مجالی برای اسمای تفصیلی نیست؛ زیرا که تفصیل نحوه‌ای از کثرت است و هر گونه کثرتی در آنجا مقهور است و در مظاهر تفصیلی که در عالم خارج ظاهر می‌شوند احکام کثرت غالب بر وحدت و احکام آن است، یعنی وحدت ذاتی در این مظاهر ظهوری ندارد. پس فرمان الهی مقتضی صورتی اعتدالی است که در آن وحدت ذاتی و یا کثرت امکانی بر یکدیگر غلبه نداشته باشند تا آن‌که بتواند برای حق مظهری از جهت اسمای تفصیلیه و وحدت حقیقیه آن باشد، و آن صورت اعتدال که از عدالت کبرا برخوردار است همان انسان کامل است که احاطه بر جمیع مراتب مطلقه ذاتی و مقیده کونی دارد و از یک سو به واحدیّت که در دایره عالم الوهیت و فوق آن است مرتبط است و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته است ...».(۳۰۲)

به بیانی دیگر: اگر جهت وحدت عالم نبود، کثرت تحقق نمی‌یافت؛ زیرا سنخیت علت و معلول اقتضا می‌کند که میان علت نخستین جهان که واحد من جمیع الجهات می‌باشد و هیچ جهت تکثر در او نیست و میان معلولات عالم که متکثرات و متخلفات می‌باشند یک جهت وحدتی تحقق داشته باشد که از جهتی ارتباط با وحدت کل و از جهتی تناسب با عالم کثرت داشته باشد و این امر فقط در عالم نفس متحقق است. «نفس» یک موجود دو لبه است که در ذات از عالم ماده و محصول ماده و در مقام نعلیت و کنال از عالم تجرد است. نه هر نفسی بلکه آن هم نفس کاملی که متکثرات را تحت نفوذ بگیرد اگر نفس پیامبرصلی الله علیه وآله نبود جهت وحدت عالم تحقق نمی‌یافت و در نتیجه کثرات نیز تحقق نمی‌یافتند.

سیّد حیدر آملی در کتاب «جامع الأسرار» در شرح این حدیث می‌گوید: «لولا جهة الوحدة ما تحققت الکثرة»؛(۳۰۳) «یعنی اگر جهت وحدت نبود کثرت تحقق نمی‌یافت.»

و نیز می‌گوید: «عین اللّه هو الانسان الکامل ینظر اللّه تعالی بنظره الی العالم کما قال: لولاک ...»؛(۳۰۴) «چشم خدا همان انسان کامل است که خداوند متعال با نگاه او به جهان می‌نگرد همان‌گونه که فرمود: لولاک...».

بیان دوم: برهان علت غایی

حکما و فلاسفه در حکمت متعالیه می‌گویند: «در قوس صعود از هیولی تا وجود محض، هر مرتبه عالی، غایت و ثمره برای مرتبه دانی و پایین‌تر است».(۳۰۵)

و نیز ثابت شده که نتیجه، علت فاعلیت فاعل است، یعنی علت غایی، مؤخر در وجود و مقدم در تصور است و غایت نیز به وجود علمیش مبدأ برای فاعلیت فاعل می‌باشد.(۳۰۶)

بنابراین، هر گاه در عالم خلقت، انسانی نباشد خلقت حیوان و وجود او لغو است و همچنین اگر حیوان نباشد خلقت گیاهان لغو می‌باشدو همچنین...

وانگهی هر فردی از افراد انسان ولو در صورت با افراد دیگر از انسان‌ها شبیه و همگی از افراد نوع واحد منطقی می‌باشند ولی در واقع و نفس الامر با یکدیگر اختلاف دارند. و لذا در روایات آمده است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الانسان معادن کمعادن الذهب و الفضهٔ»؛(۳۰۷) «[جوهر] انسان به مانند طلا و نقره با یکدیگر متفاوت‌اند.»

بنابراین، نسبت انسان کامل به بقیه افراد انسان به مانند نسبت انسان است به افراد دیگر حیوان. و لذا می‌توان گفت که خلقت انسان تکویناً برای انسان کامل که در مرحله اوّل، وجود انبیا است می‌باشد.

بیان سوّم: برهان واسطه فیض

عرفا و فلاسفه می‌گویند: فیض خداوند - به شکل عام - به دو قسم تقسیم می‌شود؛ یکی فیض خلق و تکوین و دیگری فیض هدایت و تشریع.

آنان می‌گویند: این عالم، بر اساس اسباب و مسببات است؛ زیرا بین عالم ربوبی و عالم ماده و طبیعت سنخیت وجودندارد و لذا خداوند متعال عقل اوّل که همان حقیقت محمدیه است را آفرید تا واسطه فیض تکوین و تشریع باشد.

ابوعلی سینا در این باره می‌گوید: «و من فاز مع ذلک بالخواص النبویهٔ کاد یصیر رباً انسانیاً... و کاد ان تفوض الیه عباد اللَّه... و هو سلطان العالم الأرضی و خلیفهٔ اللَّه فیه»؛(۳۰۸) «و هر کس علاوه بر آنچه امام و خلیفه گفته شد دارای خواص پیامبری باشد چنین کسی رب النوع انسان تواند بود... و امور بندگان خدا به دست او سپرده تواند شد و اوست فرمانروای جهان خاکی و هم او خلیفهٔ اللَّه است در زمین.»

ب) شرح جمله دوم

در شرح جمله دوم: «و لولا علی لما خلقتک» می‌گوییم: معنای این جمله آن است که اگر امامت علی‌صلی الله علیه وآله نبود، نبوت تو پدیدار نمی‌آمد؛ زیرا امامت مکمل و متمم نبوت و رسالت است.

از امتیازات ادیان الهی و پیامبران تدریج در بیان احکام است؛ به این نحو که در ابتدا احکام در کتاب‌های آسمانی به صورت کلّی ذکر می‌شود و بر پیامبران ارسال می‌گردد، و در مرحله دوم از آنان خواسته می‌شود تا احکام آن شریعت را در محدوده‌ای خاص تبیین نمایند، و در مرحله آخر به آن‌ها دستور داده می‌شود که متمم‌ها و مکمّل‌ها را به اوصیا و امامان بعد از خود واگذار کرده تا از این راه بیان احکام الهی به نحو احسن و اتم کامل گردد. و بدین جهت است که ضرورت امامت معصوم بعد از انبیا خصوصاً انبیایی اولی‌العزم ثابت می‌گردد. همان‌گونه که در آیه اکمال به آن اشاره شده است؛ آنجا که بعد از واقعه غدیر خداوند متعال می‌فرماید: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَمَ دِیناً»؛(۳۰۹) «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین [جاودان شما پذیرفتم.»

ج) بیان جمله سوم

در شرح جمله سوم: «و لولا ـ فاطمهٔ لما خلقتکما» می‌گوییم: فاطمه زهراعلیها السلام مادر امامان است و او پل ارتباطی بین نبوت و امامت می‌باشد. خداوند متعال اراده کرده تا امامان و اوصیای پیامبرش در ذریه او قرار گیرند ذریه‌ای طیب و طاهر و بی‌نقص و معصوم، و ذریه او تنها از نسل حضرت زهراعلیها السلام که معصومه است خواهد بود.

وانگهی در هر دین و آیینی الگوهایی از جنس مرد و زن ارائه شده که معصوم‌اند تا مردم با اقتدای به آن‌ها به حق و حقیقت رهنمون گردند. اگر در آیین مسیحیت حضرت عیسی‌علیه السلام الگوی مردان و حضرت مریم‌علیها السلام الگوی زنان است، در آیین اسلام پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله اولین الگو برای مردان و حضرت زهراعلیها السلام تنها الگو برای زنان امت اسلامی است.

خدیجه‌علیها السلام، مادر فاطمه زهراعلیها السلام

توضیح

با مراجعه به تاریخ همسران پیامبرصلی الله علیه وآله پی می‌بریم که حضرت خدیجه‌علیها السلام بهترین همسر پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است، همان زنی که خداوند به واسطه او به پیامبرصلی الله علیه وآله دختری را عنایت فرمود که تا روز قیامت ذریّه و نسل حضرت به واسطه او باقی است.

اسلام خدیجه

مسلم به سند خود از عایشه نقل کرده که گفت: روزی حسد مرا گرفت و به حضرت عرض کردم: مگر این خدیجه جز یک عجوزه‌ای است؟! خداوند به تو بهتر از او را داده است. عایشه می‌گوید: چنان پیامبرصلی الله علیه وآله از این حرف ناراحت شد که موی جلوی سرش بلند شد، آن‌گاه فرمود: به خدا سوگند! خداوند بهتر از او را به من عطا نفرموده است. او هنگامی که همه مردم کافر بودند به من ایمان آورد، و هنگامی که همه مرا تکذیب می‌کردند مرا تصدیق نمود، و هنگامی که همه مرا از مال محروم می‌کردند با من مواسات نمود، و هنگامی که خداوند مرا از فرزنددار شدن از زنان دیگر محروم ساخت، از او به من فرزند عطا فرمود. عایشه می‌گوید: با خودم گفتم که به خدا سوگند دیگر خدیجه را به بدی یاد نمی‌کنم.(۳۱۰)

انفاق خدیجه

واقدی می‌گوید: «خدیجه دارای شرف و مال بسیاری بود. مال التجاره خود را به شام می‌فرستاد، و قافله او به مقدار قافله عموم قریش به حساب می‌آمد...».(۳۱۱)

در سال ششم بعثت که قریش، رسول خدا و بنی هاشم را در شعب ابوطالب به محاصره اقتصادی و اجتماعی درآوردند، خدیجه در تمام طول سه سال محاصره در خدمت همسر عزیزش بود. او با استفاده از دارایی و نفوذ خویش در میان قریش، به یاری محاصره شدگان شتافت و به اندازه‌ای از مال خود بخشید که خودش به سختی و احتیاج افتاد.(۳۱۲)

بلاذری می‌گوید: «عباس بن عبدالمطّلب از شعب ابوطالب بیرون شد تا طعامی بخرد، ولی ابوجهل او را بازداشت. خدیجه کسی را نزد زمعهٔ بن اسود فرستاد و شکایت ابوجهل را نزد ذمعه کرد. ذمعه او را از این کار برحذر داشت. و ابوجهل نیز دست از این کار برداشت. و هر از چند گاهی هم حکیم بن حزام بن خویلد (برادرزاده خدیجه) شتری با بار می‌آورد و در شعب ابوطالب رها می‌ساخت تا به دست خدیجه برسد».(۳۱۳)

محبوبه پیامبرصلی الله علیه وآله

حضرت خدیجه‌علیها السلام با وجود آن‌که سنّش پانزده سال از پیامبر بیشتر بود.(۳۱۴) ولی حضرت شدیداً به او محبّت می‌ورزید و او را دوست می‌داشت تا جایی که مورد حسد دیگران همچون عایشه واقع شد.

مسلم به سندش از عایشه نقل می‌کند که گفت: بر هیچ یک از همسران رسول خداصلی الله علیه وآله همانند خدیجه حسرت نمی‌بردم... حضرت زیاد نام او را می‌برد. چه بسا حضرت گوسفندی را قطعه قطعه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد.(۳۱۵)

عایشه می‌گوید: «روزی رسول خداصلی الله علیه وآله را به غضب درآوردم و با تصغیر کلمه خدیجه، او را مسخره کردم. حضرت مرا از این کار منع کرد و فرمود: خداوند به من محبّت خدیجه را روزی کرده است».(۳۱۶)

بهترین زنان عالم

بخاری به سند خود از حضرت علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین زنان از بنی اسرائیل، مریم دختر عمران و بهترین زنان این امّت، خدیجه دختر خویلد است».(۳۱۷)

ابوهریره و انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که فرمود: «بهترین زنان عالم، مریم، آسیه (دختر مزاحم)، خدیجه و فاطمه‌اند».(۳۱۸)

عروه می گوید: عایشه به فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: آیا تو را بشارت دهم؟ از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمّد، خدیجه دختر خویلد، و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون».(۳۱۹)

موقعیّت خدیجه

خدیجه از بهترین زنان قریش از حیث شرف بود، از حیث مال از همه ثروتمندتر و از حیث جمال از همه زیباتر بود. در عصر جاهلیت او را به لقب «طاهره»(۳۲۰) و «بزرگ قریش» صدا می‌زدند. تمام قوم بر این حرص داشتند که قدرتی داشته باشند تا بتوانند به او نزدیک شوند.(۳۲۱)

بزرگان قریش با پیشنهاد و بذل اموال فراوان به خواستگاری او رفتند ولی همه را رد نمود که از آن جمله عقبهٔ بن ابی معیط، صلت بن ابی یهاب، ابوجهل و ابوسفیان بودند، ولی در آن میان خودش پیشنهاد ازدواج با رسول خداصلی الله علیه وآله را داد؛ زیرا در او اخلاق کریمه و شرف نفس و سجایای اخلاقی را مشاهده نموده بود.

درود خدا بر خدیجه

بخاری و مسلم و دیگران از ابوهریره نقل کرده‌اند که جبرئیل بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: «ای محمّد! این خدیجه است که به نزد تو آمده، از جانب پروردگارش سلام او را برسان و او را بشارت به خانه‌ای در بهشت بده...».(۳۲۲)

فاطمه مظلومه‌علیها السلام

اشاره

بعد از وفات رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله اتفاقات ناگواری پیش آمد که در آن مردم به کلّی موقعیت رسول خداصلی الله علیه وآله و جایگاه اهل بیتش؛ خصوصاً تنها فرزند باقی مانده‌اش را به کلّی فراموش کردند. تا پدر فاطمه‌علیها السلام زنده بود، حضرت عزیز بود، ولی از همان روزهای اول بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله به جای آن‌که بیایند و به دختر پیامبرصلی الله علیه وآله تسلیت بگویند، چنان ظلم و تعدّی بر او نمودند که تا روزگار باقی است آن ظلم‌ها در صفحات تاریک تاریخ ثبت بوده و هرگز پاک نخواهد شد، و در حقیقت سندی زنده بر مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام بوده و از طرفی سند محکمی دیگر بر بطلان خلافت غاصبان خواهد بود. اینک به برخی از این مظالم که در تاریخ ثبت شده و تا کنون نتوانسته‌اند آن را محو کنند اشاره می کنیم:

۱ – هجوم به خانه فاطمه‌علیها السلام

یکی از ظلم‌هایی که در حقّ حضرت زهراعلیها السلام شد، مسئله هجوم به خانه حضرت بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله

برای گرفتن بیعت بود. این خبر را نه تنها منابع تاریخی شیعه، بلکه منابع اهل سنت نیز به آن اشاره کرده‌اند، اینک به برخی از روایات آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ – ابوبکر هنگام مرگش گفت: «وددت انّی لم اکشف بیت فاطمهٔ»؛ «ای کاش، حرمت خانه فاطمه را نمی‌شکستم و در خانه‌اش را نمی‌گشودم».

این حدیث را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

– ابن قتیبه.(۳۲۳)

– یعقوبی.(۳۲۴)

– طبری.(۳۲۵)

– ابن عبدالبر.(۳۲۶)

– مسعودی.(۳۲۷)

– طبرانی.(۳۲۸)

– جوهری.(۳۲۹)

– ابن عساکر دمشقی.(۳۳۰)

– ابن ابی الحدید.(۳۳۱)

– ذهبی.(۳۳۲)

– هیثمی.(۳۳۳)

– ابن حجر.(۳۳۴)

– سیوطی.(۳۳۵)

– متقی هندی.(۳۳۶)

و....

۲ – یعقوبی می‌نویسد: «وبلغ ابابکر وعمر انّ جماعهٔ من المهاجرین والانصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی‌طالب فی منزل فاطمهٔ بنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فأتوا فی جماعهٔ حتی هجموا الدار وخرج علیّ ومعه السیف، فلقیه عمر، فصارعه عمر، فصرعه وکسر سیفه ودخلوا الدار. فخرجت فاطمهٔ فقالت: واللّه لتخرجنّ او لأکشفنّ شعری ولأعجنّ الی اللّه. فخرجوا وخرج من کان فی الدار...»؛(۳۳۷) «به ابوبکر و عمر خبر رسید که گروهی از مهاجران و انصار در منزل فاطمه‌علیها السلام دختر رسول خداصلی الله علیه وآله گرد علی بن ابی طالب جمع شده‌اند. آن دو با گروهی به منزل (آن حضرت) هجوم آوردند. علی‌علیه السلام با شمشیرش بیرون آمد و با عمر روبه‌رو گشت. عمر با او درگیر شد...

آن‌گاه به خانه او وارد شدند. فاطمه خارج شد و فرمود: بیرون روید وگرنه به خدا سوگند موهایم را پریشان کرده و به خدا شِ‌کوه (نفرین) می‌کنم. به ناچار همگی خارج شدند...».

۳ – ابن ابی الحدید می‌گوید: «... عمر با جماعتی آمد... به خانه هجوم آوردند، فاطمه فریاد کشید...».(۳۳۸)

۴ – او همچنین نقل می‌کند: «وکان خارج البیت مع خالد جمع کثیر من الناس، ارسلهم ابوبکر رِدْءاً لهما، ثمّ دخل عمر فقال لعلیّ: قم فبایع. فتلکّأ واحتبس، فاخذ بیده وقال: قم، فابی ان یقوم فحمله ودفعه کما دفع الزبیر، ثمّ امسکهما خالد وساقهما عمر ومن معه سوقاً عنیفاً واجتمع الناس ینظرون وامتلأت شوارع المدینهٔ بالرجال ورأت فاطمهٔ ما صنع عمر فصرخت وولولت...»؛(۳۳۹) «... بیرون از خانه، جماعت زیادی با خالد بودند. ابوبکر آن‌ها را برای تقویت آن دو (خالد و عمر) فرستاده بود. آن‌گاه عمر وارد شد و به

علی‌علیه السلام گفت: برخیز. علی‌علیه السلام درنگ کرده، امتناع ورزید. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز. علی‌علیه السلام خودداری کرد. عمر او را بلند نمود و مانند زبیر او را بیرون کشید. خالد آن دو را با طناب بست. عمر و همراهانش، آن دو را با شدت می‌کشیدند. مردم جمع شده بودند و می‌گریستند. کوچه‌های مدینه پر از جمعیت شده بود. فاطمه‌علیها السلام چون اعمال عمر را دید فریاد برآورد و شیون سر داد...».

۵ - او همچنین نقل می‌کند: «... جز علی‌علیه السلام کسی از بیعت خودداری نکرد و به خانه فاطمه‌علیها السلام پناه جست. (آن‌ها هم) اطرافش را گرفته، به زور او را از خانه بیرون کشیدند».

۶ - ابوالفداء می‌گوید: «انّ ابابکر بعث عمر بن الخطّاب الی علیّ ومن معه لیخرجهم من بیت فاطمهٔ - رضی اللَّه عنها - وقال: ان ابو علیك فقاتلهم»؛(۳۴۰) «ابوبکر، عمر بن خطّاب را فرستاد تا علی‌علیه السلام و کسانی را که گرد او جمع شده بودند از منزل فاطمه بیرون آورد، و به او چنین گفت: اگر نپذیرفت با آن‌ها بجنگ».

۷ - ابن شحنه در تاریخ خود نقل می‌کند: «...انّ عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه، فلقیته فاطمهٔ فقال: ادخلوا فیما دخلت فیه الأمّهٔ»؛(۳۴۱) «... عمر آمد، خانه علی‌علیه السلام را با همه کسانی که در آن بودند به آتش بکشد، فاطمه او را دید. عمر گفت: چیزی را که همه امت پذیرفتند پذیرا باشید».

۸ - بلاذری نقل می‌کند: «بعث ابوبکر عمر بن الخطّاب الی علیّ‌علیه السلام حین قعد عن بیعته وقال: ائتنی به بأعنف العنف. فلمّا اتاه جری بینهما، فقال له علیّ: احلب حلباً لك شطره، واللَّه ما حرصك علی امارته الیوم الّا لیؤمّرك غداً»؛(۳۴۲) «ابوبکر، عمر بن خطّاب را به سوی علی‌علیه السلام فرستاد، چون از بیعت با او سر باز زده بود، و به او گفت: بی هیچ ملاحظه و نرمش و با کمال خشونت علی را بیاور. چون او را آورد میان علی‌علیه السلام و عمر مشاجره درگرفت.

علی‌علیه السلام به او فرمود: تا می‌توانی بدوش، تو هم سهم می‌بری. به خدا سوگند! اشتیاق تو به ولایت و سرپرستی ابوبکر، فقط به سبب این است که فردا تو را امیر سازد».

۹ - و نیز به سند دیگر از سلیمان تیمی و ابن عون نقل کرده که گفت: «ابوبکر برای بیعت، کسی را به سراغ علی‌علیه السلام فرستاد ولی آن حضرت بیعت نکرد. عمر با قبضه‌ای از آتش آمد. حضرت فاطمه‌علیها السلام او را بر در خانه مشاهده کرد، و به او فرمود: می‌خواهی در خانه را بر روی من آتش زنی؟ گفت: آری...».(۳۴۳)

بررسی سند حدیث

- بلاذری؛ از مورّخین معروف اهل سنت است که او و کتابش را بسیار مدح کرده‌اند.

- مدائنی که از راویان این خبر است، یحیی بن معین او را با تعبیر (ثقه، ثقه، ثقه) نهایت تمجید را نموده است.

و طبرانی او را صدوق معرفی کرده است.(۳۴۴)

- مسلمهٔ بن محارب زیادی؛ ابن حبّان او را در «الثقات» آورده است. و بخاری نیز در «تاریخ الکبیر» از او روایت نقل کرده و درباره او سکوت اختیار کرده است، که این به نوبه خود دلالت بر وثاقت او نزد بخاری دارد.(۳۴۵)

- سلیمان بن طرخان تیمی؛ وی کسی است که احمد بن حنبل، یحیی بن معین، نسائی، عجلی و ابن سعد او را توثیق کرده‌اند.(۳۴۶)

- عبداللَّه بن عون بصری؛ او از رجال صحاح سته بوده و ذهبی، ابن سعد، و عثمان بن سعید او را توثیق نموده‌اند.(۳۴۷)

۱۰ - عبدالفتاح عبدالمقصود از نویسندگان مصری می‌نویسد: «وهل علی ألسنهٔ الناس عقال یمنعها ان تروی قصهٔ حطب، امر بها ابن الخطّاب، فاحاط بدار فاطمهٔ فیها علیّ وصحبه؟...»؛ «مگر بر دهان‌های مردم قفل و بند است که داستان هیزمی را بازگو نکنند که به دستور عمر به دور خانه فاطمه ریخته شد در حالی که در آن خانه علی و اصحاب او بود...».

۲ - تهدید به آتش زدن خانه!!

عمر بن خطّاب نه تنها به خانه حضرت زهراعلیها السلام هجوم برد و باعث اذیت و آزار آن حضرت و اهل بیتش گردید، بلکه اهل خانه را نیز تهدید به آتش زدن خانه با هر کس که در آن است نمود. اینک به چند حدیث در این زمینه اشاره می کنیم:

۱ – بلاذری و دیگران از ابن عون نقل کرده‌اند: «انّ ابابکر ارسل الی علیّ‌علیه السلام یرید البیعهٔ، فلم یبایع. فجاء عمر ومعه فتیلهٔ، فتلقته فاطمهٔ علی الباب. فقالت فاطمهٔ: یابن الخطّاب! اتراک محرقاً علیّ بابی؟ قال: نعم، وذلک اقوی فیما جاء به ابوک»؛(۳۴۸) «... ابوبکر افرادی را به سراغ علی‌علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی او بیعت نکرد. عمر با مشعلی از آتش آمد. فاطمه او را نزد درب خانه دید. به او فرمود:ای فرزند خطّاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه‌ام می‌بینم؟ گفت: آری، این بهترین کار برای تقویت دین پدر توست».

۲ – ابن ابی شیبه و دیگران از اسلم نقل کرده‌اند: «انّه حین بویع لأبی بکر بعد رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله کان علیّ والزبیر یدخلان علی فاطمهٔ بنت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم. فلمّا بلغ ذلک عمر بن الخطّاب خرج حتی دخل علی فاطمهٔ فقال: یا بنت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله! واللَّه ما من احد احبّ الینا من ابیک وما من احد احبّ الینا بعد ابیک منک وایم اللَّه ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان آمرنهم ان یحرق علیهم البیت...»؛(۳۴۹) «چون پس از رسول خداصلی الله علیه وآله با ابوبکر بیعت شد، علی‌علیه السلام و زبیر نزد فاطمه‌علیها السلام دختر رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و با او مشورت و در کارهایشان به او مراجعه نمودند. وقتی عمر از این ماجرا باخبر شد حرکت کرد و به خانه فاطمه‌علیها السلام رسید و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! هیچ کس نزد ما از پدرت محبوب‌تر نیست و هیچ کس بعد از پدرت از تو محبوب‌تر نزد ما نیست. با این حال به خدا سوگند! این مطلب مرا از این کار باز نخواهد داشت که دستور دهم خانه را بر این افرادی که نزد تو جمعند، آتش زنند...».

بررسی سند حدیث

– ابوبکر عبداللَّه بن محمّد بن عثمان عبسی کوفی معروف به «ابن ابی شیبه» (۱۵۹–۲۳۵)؛ او کسی است که احمد بن حنبل او را صدوق دانسته و عجلی و ذهبی او را ثقه معرّفی کرده‌اند.(۳۵۰)

در سند ابن ابی شیبه افرادی از رجال به این ترتیب قرار دارند:

– محمّد بن بشر؛ همان فرافصهٔ بن مختار عبدی است. او از رجال صحاح سته بوده و ابن معین و یعقوب بن شیبه و محمّد بن سعد و... او را توثیق کرده‌اند.(۳۵۱)

– عبیداللَّه بن عمر بن حفص بن عاصم؛ او به تصریح نسائی، ابوزرعه، ابوحاتم، ابن معین و دیگران ثقه است.(۳۵۲)

– زید بن اسلم عدوی، ابوأسامه؛ او از رجال صحاح سته بوده و برخی نیز او را توثیق نموده‌اند.(۳۵۳)

– اسلم عدوی عمری؛ او نیز از رجال صحاح سته بوده و به تصریح عجلی، ابوزرعه، یعقوب بن شیبه و دیگران ثقه بوده است. نووی می گوید: حفّاظ بر توثیقش اتفاق نظر دارند.(۳۵۴)

۳ – مسعودی نقل می کند: «لمّا تأخروا عن بیعهٔ ابی‌بکر فانّه احضر الحطب لیحرق علیهم الدار»؛(۳۵۵) «... چون بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، عمر بن خطّاب هیزمی فراهم ساخت تا خانه را به رویشان آتش زند».

۴ – ابن قتیبه نقل کرده: «انّ ابابکر تفقّد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علی‌علیه السلام فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی‌دار علی‌علیه السلام فابوا ان یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والّذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لأحرقنّها علی من فیها. فقیل له: یا اباحفص! انّ فیها فاطمهٔ؟! فقال وان»؛(۳۵۶) «ابوبکر، جویای کسانی شد که از بیعت او سرباز زده، نزد علی‌علیه السلام بودند. عمر را به سراغشان فرستاد. عمر آنان را که در خانه علی‌علیه السلام بودند فرا خواند. ولی آنان از بیرون آمدن امتناع ورزیدند. عمر هیزم خواست و

گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست! خارج می‌شوید یا خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم. به او گفتند: ای ابافحص! فاطمه در آن است! گفت: گرچه فاطمه باشد».

۵ – طبری به سندش از زیاد بن کلیب نقل می‌کند: «اتی عمر بن الخطّاب منزل علیّ‌علیه السلام وفیه طلحهٔ والزبیر ورجال من المهاجرین. فقال: واللّٰه لأحرقنّ علیکم او لتخرجنّ الی البیعهٔ. فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف، فعثر فسقط السیف من یده، فوثبوا علیه فاخذوه»(۳۵۷)؛ «عمر بن خطّاب به خانه علی‌علیه السلام آمد، در آن خانه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین بودند. عمر گفت: به خدا سوگند! بر شما آتش می‌افکنم یا برای بیعت باید خارج شوید! در پاسخ او، زبیر با شمشیری کشیده بیرون آمد، لیکن پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد. بر سرش حمله کرده او را گرفتند».

بررسی سند حدیث

– محمّد بن جریر طبری؛ او کسی است که بسیاری از علمای اهل سنت توثیقش کرده‌اند.(۳۵۸)

– محمّد بن حمید بن حبّان رازی؛ ذهبی او را علامه بزرگ، و ابن معین و طیالسی او را ثقه معرفی کرده‌اند.(۳۵۹)

– جریر بن عبدالحمید بن قرط؛ او از رجال صحاح ستّه بوده و نسائی، عجلی، عبدالرحمن بن ابوحاتم او را توثیق کرده‌اند. ابوالقاسم لالکائی می‌گوید: اجماع بر وثاقت اوست.(۳۶۰)

– مغیرهٔ بن مقسم؛ عجلی، نسائی، ابن ابی حاتم، ذهبی و برخی دیگر او را توثیق کرده‌اند.(۳۶۱)

– زیاد بن کُلیب تمیمی کوفی؛ او از رجال مسلم، ابوداوود، ترمذی و نسائی است. عجلی، نسائی و ابن حجر او را توقیق کرده و عده‌ای دیگر او را تمجید نموده‌اند.(۳۶۲)

۶ – ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «فاتاهم عمر لیحرق علیهم البیت، فخرج الیه الزبیر بالسیف وخرجت فاطمهٔعلیها السلام تبکی وتصیح، فنهنهت من الناس»؛(۳۶۳) «... عمر آمد تا خانه را بر آنان آتش زند. زبیر با شمشیرش بیرون آمد. فاطمه‌علیها السلام گریان و فریادکنان بیرون آمد و از مردم شکوه سر داد».

۷ – شهرستانی در ترجمه «نظّام» نقل کرده که گفت: «وکان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها، وما کان فی الدار غیر علیّ وفاطمهٔ والحسن والحسین»؛(۳۶۴) «... عمر فریاد می‌زد: خانه را بر هر که در آن است به آتش کشید، با آن که در خانه، کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین‌علیهم السلام نبود».

۸ – ابی الفداء نقل می‌کند: «انّ ابابکر بعث عمر بن الخطّاب الی علیّ ومن معه لیخرجهم من بیت فاطمهٔ – رضی اللّٰه عنها – وقال: ان ابوا علیک فقاتلهم فاقبل عمر بشیء من نار علی ان یضرم الدار، فلقیته فاطمهٔ – رضی اللّٰه عنها – وقالت: الی این یابن الخطّاب!؟ أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فیما دخل فیه الأمهٔ...»؛(۳۶۵) «ابوبکر، عمر بن خطّاب را به سراغ علی‌علیه السلام و کسانی که با او بودند فرستاد تا آن‌ها را از خانه فاطمه بیرون سازد و به او گفت: اگر نپذیرفتند با آن‌ها بجنگ!! عمر با پاره‌ای آتش راهی شد تا خانه را آتش زند. فاطمه او را دید و فرمود: به کجا می‌روی ای پسر خطّاب!؟ آیا آمده‌ای خانه ما را آتش بزنی؟ گفت: آری، مگر آن‌که با امّت هماهنگ شوید و با ابوبکر بیعت کنید...».

۹ – ابوجعفر نقیب در ردّ جوینی می‌گوید: «فکیف صار هتک ستر عائشهٔ من الکبائر الّتی یجب معها التخلید فی النار والبرائهٔ من فاعله ومن اوکد عری الایمان وصار کشف بیت فاطمهٔ والدخول علیها منزلها وجمع حطب ببابها وتهدّدها بالتحریق من اوکد عری الدین...»؛(۳۶۶) «پس چگونه است که هتک عایشه از گناهان کبیره گشته، فاعل آن مخلّد در آتش و تبرّی و بیزاری از عامل آن از مؤکّدترین پایه‌های ایمان شمرده می‌شود، ولی هتک حرمت خانه فاطمه‌علیها السلام و ورود به آن و انباشتن هیزم نزد در آن و تهدید به آتش زدنش از مؤکّدترین پایه‌های ایمان نیست؟!».

۳ – سوزاندن!!

مقاتل بن عطیه نقل می کند: «انّ ابابکر بعد ما اخذ البیعهٔ لنفسه من الناس بالارهاب والسیف والقوهٔ ارسل عمر وقنفذاً وجماعهٔ الی‌دار علیّ وفاطمهٔعلیهما السلام وجمع عمر الحطب علی دار فاطمهٔ واحرق باب الدار، ولمّا جاءت فاطمهٔ خلف الباب لتردّ عمر واصحابه، عصر عمر فاطمهٔ خلف الباب حتی اسقطت جنینها ونبت مسمار الباب فی صدرها وسقطت مریضهٔ حتی ماتت»؛(۳۶۷) «پس از آن‌که ابوبکر با زور و تهدید برای خودش بیعت از مردم گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی منزل علی و فاطمه‌علیهما السلام فرستاد. عمر نزد در خانه فاطمه هیزم‌هایی را گرد آورد و در را سوزاند. چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند، عمر فاطمه را پشت در چنان فشار داد که جنین او سقط شد. میخ، در سینه‌اش فرو نشست و فاطمه مجروح بر زمین افتاد و همواره چنین بود تا از دنیا رحلت نمود».

این عمل از عمر بن خطّاب با دختر رسول خداصلی الله علیه وآله هیچ بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا او کسی بود که در عصر جاهلیت تعدادی از دختران خود را زنده به گور کرده بود.

امام نووی می گوید: «روی انّ عمر قال: یا رسول اللَّه! انّی وأدت فی الجاهلیهٔ. فقال: اعتق رقبهٔ عن کل موؤدهٔ»(۳۶۸)؛ «روایت شده که عمر گفت: ای رسول خدا! من در جاهلیت دخترانم را زنده به گور کرده‌ام؟ حضرت فرمود: به جای هر دختری که زنده به گور کرده‌ای، یک بنده آزاد کن».

۴ – سقط جنین!!

۱ – جوینی به سندش از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «... و امّا ابنتی فاطمهٔ... و انّی لمّا رأیتها ذکرت مایصنع بها بعدی، کأنّی بها و قد دخل الذلّ بیتها... و کسر جنبها و أسقطت جنینها... و خلّد فی نارک من ضرب جنینها حتی القت ولدها، فتقول الملائکهٔ عند ذلک آمین»؛(۳۶۹) «... دخترم فاطمه... چون او را می‌بینم به یاد چیزهایی می‌افتم که پس از من بر او روا می‌دارند، گویا او را می‌بینم که ذلّت به خانه‌اش وارد، پهلویش شکسته، جنین او سقط شده است... [بار خدایا] کسی را که به پهلوی او زد آن چنان که فرزندش را سقط کرد، در آتش جاودان ساز. در این حال است که ملائکه می گویند: آمین».

۲ – شهرستانی در شرح حال نظّام می گوید: «انّ عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتی القت الجنین من بطنها، وکان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها وما کان فی الدار غیر علیّ وفاطمهٔ والحسن والحسین»؛(۳۷۰) «روز بیعت، عمر به شکم فاطمه چنان ضربه‌ای زد که جنین از شکم افتاد. او فریاد می کشید که خانه را با هر که در آن است بسوزانید، با آن‌که در آن خانه جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر نبود».

۳ – ابن ابی الحدید می گوید: «انّه حین قرأ علی شیخه ابی‌جعفر النقیب قصهٔ زینب وهبّار الأسود فقال النقیب: اذا کان رسول اللَّه اباح دم هبّار بن الاسود؛ لأنّه روّع زینب فالقت ذا بطنها، فظهر الحال لو کان حیّاً لأباح دم من روّع فاطمهٔ حتّی القت ذا بطنها»؛(۳۷۱) «چون بر استاد خود ابوجعفر نقیب، ماجرای زینب و هبّار اسود را نقل کردم، نقیب گفت: اگر رسول خداصلی الله علیه وآله خون هبّار اسود را به سبب این که زینب را ترساند و سبب سقط جنین او شد، مباح کرد، بسیار روشن است که اگر پیامبرصلی الله علیه وآله زنده بود خون آن که فاطمه را چنان ترساند که فرزندش سقط گردید نیز مباح اعلام می کرد».

۴ – ذهبی در شرح حال احمد بن محمّد بن سری بن یحیی بن ابی دارم، چنین آورده است: «محمّد بن احمد بن حمّاد کوفی حافظ پس از آن‌که تاریخ وفات او را ذکر می کند، چنین می گوید: او همواره در راه راست قدم می گذاشت، لیکن در آخر عمرش بیشترین چیزی که بر او خوانده می‌شد مطاعن بود. روزی نزد او بودم که مردی برایش چنین روایت می کرد: عمر چنان با لگد به سینه فاطمه زد که محسن را سقط کرد».(۳۷۲)

۵ – مقاتل بن عطیه می‌گوید: «چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند، او فاطمه را پشت در چنان فشار داد که جنینش سقط شد و میخ در به سینه‌اش نشست».(۳۷۳)

۶ – ابن قتیبه نقل می‌کند: «انّ محسناً فسد من زخم قنفذ العدوی»؛(۳۷۴) «محسن از فشار شدید قنفذ عدوی سقط شد».

۷ – صفدی می‌گوید: «انّ عمر ضرب بطن فاطمهٔعلیها السلام یوم البیعهٔ حتی القت المحسن من بطنها»؛(۳۷۵) «همانا عمر در روز بیعت چنان بر شکم فاطمه زد که محسن را از شکمش سقط کرد».

۸ – حموئی نیز به سند خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی فرمود: «... اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها، و اذلّ من اذلّها، و خلّد فی النار من ضرب جنبها حتی القت ولدها، فتقول الملائکهٔ عند ذلک: آمین»؛(۳۷۶) «... بار خدایا! هر کس بر او [فاطمه ظلم کرد او را از رحمت خود دور کن، و هر کس او را خوار کرد ذلیل گردان. و در آتش جهنم خالد گردان، هر کس را که بر پهلوی او زد تا فرزندش را سقط نمود. ملائکه در این موقع است که می‌گویند: آمین».

۹ – مسعودی می‌گوید: «وضغطوا سیّدهٔ النساء بالباب حتی اسقطت محسّناً»؛(۳۷۷) «بهترین زن‌ها را پشت در چنان فشار دادند که فرزندش محسن را سقط نمود».

۵ – بازوی ورم کرده!!

ابن سعد به سند خود از سلمی نقل می‌کند که گفت: «مرضت فاطمهٔ بنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله عندنا، فلمّا کان الیوم الّذی توفّیت فیه خرج علیّ، قالت لی: یا أمه، اسکبی لی غسلاً. فسکبت لها فاغتسلت کأحسن ما کانت تغتسل. ثمّ قالت: ائتینی بثیابی الجُدد، فاتیتها بها فلبستها. ثمّ قالت: اجعلی فراشی وسط البیت. فجعلته فاضطجعت علیه واستقبلت القبلهٔ ثمّ قالت لی: یا امّهٔ! انّی مقبوضهٔ الساعهٔ وقد اغتسلت، فلا یکشفنّ احد لی کتفاً. قالت: فماتت، فجاء علیّ فاخبرته فقال: لا واللّه، لا یکشف لها أحد کتفاً...»؛(۳۷۸) «فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله دوران بیماری خود را نزد ما گذراند. چون روز وفاتش فرا رسید، نزد من آمد و فرمود: ای مادر! آب بریز تا غسل کنم. من آب ریختم، ایشان به بهترین وجه خود را غسل داد. سپس فرمود: لباس دیگر برایم بیاور، آوردم، آن‌ها را پوشید. آن‌گاه فرمود: بسترم را در وسط خانه بگذار. آن‌گاه رو به قبله بر روی آن به پشت آرمید و فرمود: ای مادر! من اکنون جان می‌دهم، غسل کرده‌ام، مبادا کسی شانه‌ام را هویدا سازد!!

سلمی می‌گوید: حضرت از دنیا رفت. علی‌علیه السلام آمد. به او خبر دادم. وی گفت: به خدا سوگند! کسی شانه‌اش را هویدا نخواهد کرد...».

۶ – شکستن پهلو!!

حموئی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «... و کأنّی بها و قد دخل الذلّ بیتها... و کسر جنینها...اللّهم العن من ظلمها... و خلّد فی نارک من ضرب جنبها...»؛(۳۷۹) «گویا او را می‌بینم در حالی که ذلّت به خانه‌اش وارد شده... پهلویش شکسته است... خدایا! هر کس به او ستم روا داشت، لعنت نما... و هر کس که به پهلویش زد در آتش جاودان ساز...».

ابراهیم بن محمّد حمویی از شیوخ ذهبی به حساب می‌آید،(۳۸۰) و بغدادی در کتاب «ایضاح المکنون» نقل می‌کند که جوینی (حموئی) از کتابش «فرائد السمطین» سال ۷۱۶ فارغ شد.(۳۸۱)

۷ – کتک خوردن فاطمه‌علیها السلام!!

اسفراینی در کتاب خود، چون از نظّام سخن می‌گوید، چنین آورده است: «وطعن فی الفاروق عمر وزعم انّه شک یوم الحدیبیّة فی دینه وشک یوم وفاة النبیّ‌صلی الله علیه وآله وانّه کان فیمن نفرّ بالنبیّ‌صلی الله علیه وآله لیلة العقبة وانّه ضرب فاطمة...»؛(۳۸۲) «نظّام بر عمر طعن وارد کرده و پنداشته است که او فقط روز صلح حدیبیه در دین شک کرد. در حالی که روز وفات پیامبرصلی الله علیه وآله نیز به خود تردید راه داد. و از کسانی بود که هنگام بازگشت از تبوک در عقبه شتر پیامبرصلی الله علیه وآله را رم داد. و فاطمه را کتک زد و عترت را از ارث خود محروم ساخت...».

شرح حال نظّام

نظّام از بزرگان و رؤسای معتزله به حساب می‌آید.

ابن حجر می‌گوید: «ابراهیم بن سیّار (معروف به نظّام) از رؤسای معتزله است. او شاعری ادیب و بلیغ بوده و کتاب‌های بسیاری در خطّ اعتزال نوشته است».(۳۸۳)

۸ – غضب فاطمه‌علیها السلام بر ابوبکر!!

از روایات صحیح السند استفاده می‌شود که حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر به جهاتی غضبناک بود تا از دنیا رفت؛

۱ – بخاری در باب «خمس» در مسئله میراث حضرت از فدک نقل می‌کند: «فغضبت فاطمة بنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرته حتی توفّیت»؛(۳۸۴) «فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله غضبناک شد، و با ابوبکر قهر نمود، و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود».

۲ – او همچنین در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «انّ فاطمةعلیها السلام بنت النبیّ‌صلی الله علیه وآله ارسلت الی ابی‌بکر تسأله میراثها من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله ممّا افاء اللّه علیه بالمدینة وفدک وما بقی من خمس خیبر. فقال ابوبکر: انّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله قال: لانورث ما ترکنا صدقة... فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئاً. فوجدت فاطمة علی ابی‌بکر فهجرته فلم تکلّمه حتی توفّیت»؛(۳۸۵) «فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خداصلی الله علیه وآله که همان فییء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بر او فرستد. ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم، آنچه هست همه صدقه می‌باشد. تا این که می گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت».

۳ – احمد بن حنبل به سند خود از عایشه نقل کرده: فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از وفات پدرش، از ابوبکر درخواست میراثش را از فییء نمود. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، هر چه ترک کرده‌ایم صدقه است. فاطمه – علیها السلام – غضب نمود و با ابوبکر قهر کرد و این قهر تا هنگام وفاتش ادامه داشت.(۳۸۶)

عبدالفتاح عبدالمقصود می‌نویسد: «من باور ندارم که میراث فدک به تنهایی تا این اندازه خشم فاطمه را بر ابوبکر برانگیخته باشد... اگر ابوبکر گمان برده که فاطمه برای این مال ناچیز از او آزرده شده، جواب فاطمه به ابوبکر این گمان را از میان می‌برد، چه در این جواب کمترین اشاره‌ای به این موضوع نکرده است؛ زیرا آن چنان که من می‌بینم در حریم طبع و خلق فاطمه، علاقه و محبتی به مال نبود...».(۳۸۷)

این خشم تنها از ابوبکر نبوده بلکه حضرت از عمر نیز خشمناک بوده است.

بلاذری می‌نویسد: «وانّ علیاً دفن فاطمة لیلاً... ولم یعلم ابوبکر وعمر بموتها»؛(۳۸۸) «همانا علی، فاطمه را شبانه دفن نمود... و ابوبکر و عمر از مرگ وی آگاه نشدند».

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «والصحیح عندی انّها ماتت وهی واجدة علی ابی‌بکر وعمر وانّها اوصت الّایصلّیا علیها...»؛(۳۸۹) «صحیح

نزد من آن است که فـاطمه از دنیـا رفت در حالی که بر ابوبکر و عمر غضـبناک بود وصـیت نمود که ابوبکر و عمر بر جنازه او نماز نخوانند...».

۹ – وصیت به دفن شبانه!!

فاطمه زهراعلیها السـلام حتی برای بعد از شـهادتش نیز با دسـتگاه خلافت به ناحقّ، مبارزه خود را ادامه داد. لذا وصیت کرد تا شبانه به خاک سپرده شود تا کسانی که به او ظلم کردند در تشییع جنازه‌اش شرکت نجویند.

۱ – بخـاری به سـندش از عایشه نقل کرده که گفت: «انّ فاطمـهٔعلیها السـلام بنت النبی‌صـلی الله علیه وآله ارسـلت الی ابی‌بکر تسأله میراثهـا من رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله ممّـا أفـاء اللَّه علیه بالمدینـهٔ وفـدک وممّـا بقی من خمس خیبر... فـابی ابوبکر ان یـدفع الی فاطمـهٔعلیها السـلام منها شـیئاً. فوجـدت فاطمهٔ علی ابی‌بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلّمه حتی توفّیت. وعاشت بعد النبی‌صـلی الله علیه وآله ستّهٔ اشهر. فلمّا توفّیت دفنها زوجها علیّ‌علیه السلام لیلاً ولم یؤذن بها ابابکر»؛(۳۹۰) «فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرسـتاد تا میراث خود از رسول خداصـلی الله علیه وآله از فییء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده، باز خواهـد... ابوبکر از دادن چیزی از این امور امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد و تا هنگام وفاتش با او سـخن نگفت. بعد از پیامبرصـلی الله علیه وآله شـش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود، شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلام ننمود».

۲ – ابن ابی الحدیـد در شـرح خود بر نهـج البلاـغه نقـل می‌کنـد: «انّ علیاً والحسن والحسـین‌علیهم السـلام دفنوها لیلاً وغیّبوا قبرها»؛(۳۹۱) «علی و حسن و حسین‌علیهم السلام فاطمه را شبانه دفن کرده، قبرش را نیز مخفی نمودند».

۳ – یعقوبی نقل می‌کنـد: «... واوصت علیاً زوجها ان یغسّـلها... ودفنت لیلاً، ولم یحضـرها احـد الّا سـلمان وابوذر وقیل: عمّار»؛(۳۹۲) «... فاطمه بر شوهرش علیّ وصیت نمود تا او را غسل داده... و شبانه او را دفن نمایند. و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع او حاضر نشد».

۴ – ابن ابی شیبه به سند خود از عروه نقل می‌کند: «انّ علیاً دفن فاطمهٔ لیلاً»؛(۳۹۳) «علی، فاطمه را شبانه دفن نمود».

۵ – ابی فلاح حنبلی می‌گوید: «وغسّل فاطمهٔ اسماء بنت عمیس وعلیّ ودفنها لیلاً»؛(۳۹۴) «اسماء دختر عمیس و علی، فاطمه را غسل داده، شبانه او را دفن کردند».

۶ – حلبی از واقدی نقل کرده که گفت: «وثبت عندنا انّ علیاً – کرّم اللَّه وجهه – دفنها رضـی اللَّه عنها لیلاً وصـلّی علیها ومعه العباس والفضل رضی اللَّه عنهم ولم یعلموا احداً»؛(۳۹۵) «نزد ما به اثبات رسـیده که علی – کرّم اللَّه وجهه – فاطمه را شـبانه دفن نمود، و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد، و هرگز کسی را اعلام ننمود».

۷ – بلاذری در تاریخ خود آورده است: «انّ فاطمهٔعلیها السـلام لم تر متبسّـمهٔ بعد وفاهٔ النبی‌صلی الله علیه وآله ولم یعلم ابوبکر وعمر بموتها»؛(۳۹۶) «فاطمه‌علیهـا السـلام بعـد از وفـات پیامبرصـلی الله علیه وآله هرگز متبسّم دیـده نشـد، و ابوبکر و عمر از فوتش آگـاه نشدند».

۸ – ابن ابی الحدیـد می‌گویـد: «والصـحیح عندی انّها ماتت وهی واجدهٔ علی ابی‌بکر وعمر، وانّها اوصت ان لا یصـلّیا علیها...»؛ «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه – علیها السلام – از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند».(۳۹۷)

۹ – اسـتاد توفیق ابوعلم نقـل می‌کنـد: فـاطمه زهراعلیهـا السـلام سه وصـیت کرد، یکی از آن‌ها این بود: کسانی که بر آن‌ها غضـب کرده، در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند، و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود.(۳۹۸)

۱۰ – ابوبکر جوهری نقل می کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه – علیها السلام – رسید، بر امیرالمؤمنین‌علیه السلام وصیت کرد که هر گاه از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن، و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مکن...».(۳۹۹)

۱۱ – ابن قتیبه می گوید: «... فاطمه – علیها السلام – قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید. و وصیت کرد که شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه‌اش حاضر نگردد. لذا شبانه دفن شد».(۴۰۰)

۱۲ – مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت‌علیها السلام می گوید: «... علی‌علیه السلام خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد».(۴۰۱)

۱۰ – شهادت فاطمه‌علیها السلام!!

توضیح

۱ – حموینی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله روزی نشسته بود که حسن‌علیه السلام وارد شد. حضرت که او را دید، گریان شد... آن‌گاه فاطمه‌علیها السلام وارد شد. حضرت که او را دید، گریست و فرمود: «الیّ الیّ یا بنیّه فاطمهٔ! فأجلسها بین یدیه... فقال‌صلی الله علیه وآله... فتکون اوّل من یلحقنی من اهل بیتی، فتقدم علیّ محزونهٔ مکروبهٔ مغمومهٔ مغصوبهٔ مقتولهٔ...»؛(۴۰۲) «ای دختر جانم فاطمه! نزد من آی، نزد من آی. آن‌گاه او را نزد خود نشاند... سپس فرمود:... از اهل بیتم تو اول کسی هستی که به من ملحق خواهی شد. نزدم می‌آیی در حالی که محزون، ناراحت، غمدیده، حقّت غصب شده و شهید شده‌ای...».

۲ – مقاتل بن عطیه می گوید: «ولمّا جائت فاطمهٔ خلف الباب لتردّ عمر واصحابه عصر عمر فاطمهٔ خلف الباب حتی اسقطت جنینها ونبت مسمار الباب فی صدرها وسقطت مریضهٔ حتی ماتت»؛(۴۰۳) «چون فاطمه‌علیها السلام پشت در آمد تا عمر و یارانش را بازدارد، عمر فاطمه را پشت در چنان فشرد که جنینش را سقط نمود و میخ به سینه‌اش فرو رفت و به بستر بیماری افتاد تا این که از دنیا رحلت نمود».

آرزوی ابوبکر!!

طبرانی به سند صحیح از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که گفت: وارد بر ابوبکر بن ابی قحافه شدم تا در مرضی که با آن از دنیا رفت او را عیادت نمایم. بر او سلام نموده، از او سؤال کردم که چگونه صبح کردی؟ او نشست و گفت: صبح کردم در حالی که حالم خوب است. آن‌گاه گفت: «اما انّی لا ـ آسی علی شیء الّا علی ثلاث فعلتهن، وددت انّی لم افعلهنّ،... فوددت انّی لم اکن اکشف بیت فاطمهٔ وترکته وان اغلق علی الحرب...»؛(۴۰۴) «... آگاه باش! من به جز سه کاری که انجام داده‌ام، بر هیچ چیز دیگر تأسف نمی‌خورم، دوست داشتم که آن‌ها را انجام نمی‌دادم... یکی این که: دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی کردم و آن را رها می‌نمودم اگرچه در خانه را می‌بستند و با من اعلان جنگ می‌دادند...».

بررسی سند حدیث

– طبرانی؛ وی از محدّثین بنام و مورد اعتماد اهل سنت است.(۴۰۵)

– سعید بن کُثیر بن عُفیر مصری؛ ذهبی او را توثیق کرده، و ابوحاتم او را صدوق معرفی کرده است، و یحیی بن معین او را تمجید

نموده است.(۴۰۶)

– عَلوان بن داود بجلی؛ ابن حبان او را در «الثقات» آورده است.(۴۰۷)

– صالح بن کَیسان، ابومحمّد؛ احمد بن حنبل او را تعریف کرده و یعقوب، ابن ابی حاتم، نسائی، ابن خراش و دیگران او را توثیق نموده‌اند.(۴۰۸)

– حمید بن عبدالرحمن قرشی؛ عجلی، ابوزرعه، ابن خراش و واقدی او را توثیق کرده‌اند.(۴۰۹) او همچنین از رجال صحیحین به شمار می‌آید.

اینان افرادی بودند که در سلسله سند حدیث طبرانی آمده‌اند.

عقوبت آزار حضرت زهراعلیها السلام

از مجموع روایات و کتاب‌های تاریخی به دست آمد که حضرت زهراعلیها السلام از ابوبکر و عمر ناراضی بوده و به جهت کارهای ناشایستی که در حقّ او روا داشتند بر آنان غضبناک نیز بوده است.

مطابق روایاتی که قبلاً اشاره شد، خداوند به غضب فاطمه‌علیها السلام غضبناک می‌شود. و در قرآن آمده است « وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَدْ هَوی ؛(۴۱۰) «و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند».

و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است».

خداوند متعال می‌فرماید: « إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً»؛(۴۱۱) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است».

و نیز می‌فرماید: « الَّذینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ»؛(۴۱۲) «و آن‌ها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند».

عظمت خانه فاطمه‌علیها السلام

انس بن مالک و بریده نقل کرده‌اند: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله آیه « فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ»؛(۴۱۳) «در خانه‌هایی که خداوند اذن داده تا بلند مرتبه گردد و در آن‌ها نام خداوند برده شود.» را قرائت کرد، شخصی بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا! اینان کدامین خانه‌اند؟ فرمود: خانه‌های انبیا. ابوبکر جلو آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا خانه علیّ و فاطمه(علیهما السلام) از این قبیل خانه‌ها است؟ حضرت فرمود: آری، بلکه از بهترین آن‌ها است.(۴۱۴)

طبری به سندش از ابی الحمراء نقل کرده که گفت: من تا شش ماه در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه بودم، حضرت را در طول این مدت مشاهده می‌کردم که هنگام طلوع فجر به کنار خانه علی و فاطمه‌علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: «نماز، نماز! « إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».(۴۱۵)

زید بن ارقم می‌گوید: «عده‌ای از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله درهای خانه خود را به سوی مسجد باز کرده بودند. رسول خداصلی الله علیه وآله روزی فرمود: همه این درها را ببندند به جز در خانه علی. مردم در این موضوع سخن گفتند. رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد، و پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: «امّا بعد؛ همانا به بستن درها جز در خانه علی از جانب خود امر نکردم... من به این کار امر شدم و از آن متابعت کردم».(۴۱۶)

فاطمه زهراعلیها السلام در کتب اهل سنت

فضایل و مناقب حضـرت فاطمه‌علیها السـلام بی حدّ و حصر است، و ما در این‌جا به برخی از آن‌ها که در کتاب‌های اهل سنت آمده اشاره خواهیم کرد:

۱ – پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «انّ فاطمهٔ بضـعهٔ منّی فصلّی اللَّه علیّ و علی فاطمهٔ»؛(۴۱۷) «همانـا فاطمه پاره تن من است، پس درود خدا بر من و بر فاطمه».

۲ – بخـاری و مسـلم به سـند خود از فاطمه‌علیهـا السـلام نقـل کرده‌انـد که پیامبرصـلی الله علیه وآله خطاب به من فرمود: «یا فاطمـهٔ! الاترضین ان تکونی سیدهٔ نساء العالمین»؛(۴۱۸) «ای فاطمه! آیا راضی نمی‌شوی که بهترین زنان اهل عالم باشی».

۳ – ترمـذی به سـندش از ابن زبیر نقـل کرده که رسـول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «انّمـا فاطمـهٔ بضـعهٔ منّی، یؤذینی مـا آذاهـا و ینصبنی ما انصبها»؛(۴۱۹) «همانا فاطمه پاره تن من است، هر آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده و هر آنچه او را به زحمت اندازد مرا به زحمت انداخته است».

۴ – حاکم به سـند صـحیح از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «اذا کان یوم القیمهٔ نادی منادٍ من وراء الحجاب: یا اهـل الجمع! غُضوا أبصـارکم عن فاطمـهٔ بنت محمّـدعلیها السـلام حتّی تمرّ»؛(۴۲۰) «هنگـامی که روز قیـامت فرا می‌رسـد منـادی از ماورای حجاب‌ها ندا می‌دهد: ای اهل جماعت! چشمان خود را از فاطمه دختر پیامبر ببندید تا او عبور کند».

۵ – بخـاری به سـند خود از مسور از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «فاطمـهٔ بضـعهٔ منّی فمن أغضـبها اغضـبنی»؛ (۴۲۱) «فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به غضب درآورد مرا خشمناک کرده است».

۶ – حاکم به سـند صـحیح از حذیفه نقل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «نزل ملک من السماء فاستأذن اللَّه أن یسلّم علیّ لم ینزل قبلها، فبشّرنی انّ فاطمهٔ سیدهٔ نساء اهل الجنّهٔ»؛(۴۲۲) «فرشته‌ای از آسمان فرود آمد، و از جانب خداوند اذن گرفت تا بر من سلام کند، او مرا بشارت داد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است».

۷ – رسول خداصـلی الله علیه وآله خطاب به حضرت فاطمه‌علیها السلام فرمود: «یا فاطمهٔ! انّ اللَّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»؛ (۴۲۳) «ای فاطمه! همانا خداوند به غضب تو غضبناک و با رضایت تو خوشنود می گردد».

۸ – طبرانی به سـند موثّق از ابن مسـعود نقل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «انّ اللَّه امرنی أن أزوّج فاطمهٔ من علیّ»؛ (۴۲۴) «همانا خداوند مرا امر کرده تا فاطمه را به تزویج علی درآورم».

۹ – حاکم نیشابوری به سـند صـحیح نقل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه‌علیها السـلام فرمود: «فداکِ أبی و امّی»؛(۴۲۵) «پدر و مادرم به فدای تو باد».

۱۰ – پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «احبّ أهلی الیّ فاطمه»؛(۴۲۶) «محبوب‌ترین اهلم نزد من، فاطمه است».

۱۱ – پیامبرصـلی الله علیه وآله درباره حضـرت زهراعلیها السلام فرمود: «اذا انا اشتقت الی رائحهٔ الجنهٔ شممت ریح فاطمهٔ. یا حمیراء! انّ فاطمـهٔ لیست کنساء الآدمیین»؛(۴۲۷) «هر گـاه من اشتیـاق به بوی بهشت پیـدا می‌کنم بوی فاطمه را استشـمام می‌کنم. ای حمیراء! همانا فاطمه همانند زنان مردم نیست».

۱۲ – عایشه می‌گویـد: «من کسـی را از حیث کلام و گفتار، شبیه‌تر به رسول خداصـلی الله علیه وآله از فاطمه ندیـدم. هر گاه که بر رسول خداصـلی الله علیه وآله وارد می‌شـد حضـرت به اسـتقبال او می‌آمد و دست زهرا را می‌بوسـید و به او خوش آمد می‌گفت. و دست او را گرفته و در جایگاه خود می‌نشاند».(۴۲۸)

۱۳ – و نیز از عایشه نقل شده که گفت: «من برتر از فاطمه – غیر از پدرش – ندیدم».(۴۲۹)

۱۴ – ترمـذی به سـند خود از جابر بن عبـداللَّه نقل می‌کنـد: در حجـهٔ الوداع، روز عرفه رسول خداصـلی الله علیه وآله را دیدم که بر

شتری سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که حضرت می‌فرمود: «یا أیّها الناس! قد ترکت فیکم ما إن اخذتم به لن تضلّوا: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی»؛(۴۳۰) «ای مردم! در میان شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم».

تحریف حقایق تاریخی!!

هرکس به تاریخ و حوادث آن گذری کند، بی شک به این نتیجه می‌رسد که بسیاری از حوادث تاریخی و روایات، تغییر و تحوّل پیدا کرده است.

شاهد این امر وجود تألیفات گوناگون درباره جعل کنندگان احادیث و اهل تحریف و دسّ است. آنان با تاریخ و روایات آن چنان جنایاتی را انجام دادند که چشم انسان گریان می‌شود؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که دستگاه حکومت ظالم نیز از آنان پشتیبانی کرده و در راستای اهداف شومشان مساعدت می کردند.

حاکمان جور درصدد تبرئه خلفا و امیران در خطّ خود بودند، و لذا با تشکیل گروهی خاص درصدد تحریف حقایق تاریخی برآمده و دستور می‌دادند تا کتاب‌ها را بر طبق مصالح و منافع خود تدوین و تألیف نمایند.

در این میان چه احادیثی از فضایل اهل بیت‌علیهم السلام که از میان برداشته شد و از لابه‌لای کتاب‌ها حذف گردید! و چه بسیار از مطاعن خلفا و امیران که از میان کتاب‌ها محو شد!

ابن عدی در شرح حال عبدالرزاق بن همّام صنعانی که از شیوخ بخاری به حساب می آید، می‌نویسد: «برای او احادیث بسیاری در صنف‌های مختلف است. ثقات و امامان مسلمین نزد او رفته و از او حدیث نوشته‌اند، و مشکلی در حدیث او نیافته‌اند، جز این‌که او را به تشیّع نسبت داده‌اند. او احادیثی را در فضایل اهل بیت‌علیهم السلام نقل می‌کند که احدی از ثقات با او در این احادیث موافقت نکرده‌اند. و این بزرگ‌ترین چیزی است که به او نسبت داده‌اند. و نیز از او روایاتی در مطاعن دیگران نقل کرده که من آن‌ها را در این کتابم نقل نمی‌کنم. و امّا از حیث صدق، امید است که راست باشد...».(۴۳۱)

او همچنین در شرح حال عبدالرحمن بن یوسف بن خراش نقل می‌کند که او دو جلد کتابی را که در مطاعن شیخین - ابوبکر و عمر - تصنیف کرده بود، نزد بندار برد، او هم به مصنّف آن، دو هزار درهم جایزه داد. ابن عدی می گوید: «امیدوارم که او تعمّد بر کذب نداشته باشد».(۴۳۲)

این دو جلد کتاب کجاست؟ ما از آن خبر نداریم! ابن خراش از علمای اهل سنت و از جمله کسانی است که آرای او در جرح و تعدیل مورد توجه علمای اهل سنت است.

سوزاندن احادیث!!

ذهبی از عایشه نقل می‌کند که گفت: پدرم پانصد حدیث از رسول خداصلی الله علیه وآله جمع نمود. یک شب تا به صبح در رختخواب خود زیاد می‌غلطید. ناراحت شدم. به او گفتم: آیا به جهت بیماری می‌غلطی؟ یا خبر ناگواری به تو رسیده است؟ صبح که شد به من خطاب کرد و گفت: ای دخترکم! احادیثی را که نزد تو است بیاور. نزد او آوردم و مشاهده کردم که آتشی را طلب نموده و همه آن‌ها را سوزاند».(۴۳۳)

ابن سعد در ترجمه قاسم بن محمّد بن ابوبکر نقل می‌کند که فرمود: «احادیث در عصر عمر بن خطّاب زیاد شد. او مردم را قسم داد تا آن‌ها را نزدش حاضر کنند. همین که حاضر نمودند، دستور داد تا همه را به آتش کشند...».(۴۳۴)

در میان این گونه احادیث چه حقایق تاریخی و فضایل اهل بیت‌علیهم السلام و مطاعن خلفا بوده، خدا می‌داند.

احمد بن حنبل می گوید: «ابوعوانه - صاحب صحیح - کتابی را تألیف کرده و در آن عیب‌ها و بلاهای اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله را جمع کرده است. سلّام بن ابی مطیع به نزد او آمد و گفت: ای اباعوانه! آن کتاب را به من بده. هنگامی که کتاب را گرفت آن را به آتش کشید».(۴۳۵)

آن‌گاه از عبدالرحمن بن مهدی نقل می‌کند که گفت: من در کتاب ابی عوانه نظر کردم، و من از آن به خدا پناه می‌برم.(۴۳۶)

ذهبی در ترجمه ابراهیم بن حکم بن زهیر کوفی از ابوحاتم درباره او نقل می‌کند که گفت: «در مطاعن معاویه روایاتی نقل کرده است، و ما آنچه را که در این باره نوشته بود پاره کردیم».(۴۳۷)

نکته‌ای که قابل توجه است، این‌که: علمای رجال اهل سنّت، در شرح حال برخی از رجال احادیث صحاح سته نقل کرده‌اند که آنان ابوبکر و عمر را دشنام می‌دادند!! و این مطلب در ترجمه اسماعیل بن عبدالرحمن سدّی،(۴۳۸) تلید بن سلیمان،(۴۳۹) جعفر بن سلیمان ضبعی،(۴۴۰) و بسیاری دیگر می‌توان مشاهده کرد.

چرا این افراد عمر و ابوبکر را دشنام می‌دادند؟ مگر آن دو چه کرده بودند که حتّی بزرگان اهل سنت نیز آن دو را سبّ و شتم نموده‌اند؟!

افراد دیگری را نیز می‌توان نام برد که از رجال صحاح سته بوده‌اند و در عین حال در کتاب‌های رجال اهل سنت آن‌ها را رافضی دانسته‌اند، و درباره برخی نیز گفته‌اند که دشنام دهنده ابوبکر و عمر بوده‌اند. اینک به برخی دیگر از این افراد که توثیق نیز شده‌اند، اشاره می‌کنیم و برای بررسی بیشتر، خوانندگان را به کتاب‌های رجال و تراجم اهل سنت در ترجمه و شرح حال هریک از آنان ارجاع می‌دهیم:

۱ - بکیر بن عبداللَّه طائی معروف به ضخم.

۲ - جُمیع بن عمیر.

۳ - حارث بن عبداللَّه همدانی.

۴ - حمران بن اعین.

۵ - دینار بن عمر اسدی.

۶ - زیاد بن منذر.

۷ - سعد بن طریف کوفی.

۸ - سلیمان بن قَرْم نحوی.

۹ - عبّاد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی.

۱۰ - عبداللَّه بن عبدالقدوس رازی.

۱۱ - عبداللَّه بن صالح هروی.

۱۲ - عبدالملک بن أعین کوفی.

۱۳ - عبیداللَّه بن موسی.

۱۴ - عثمان بن عمیر بجلی کوفی.

۱۵ - علی بن زید تیمی بصری.

۱۶ - عمّار بن رزیق کوفی.

۱۷ - عمرو بن ثابت بکری.

۱۸ – عمرو بن حماد قنّاد.

۱۹ – عمرو بن عبداللَّه بن عبید کوفی.

۲۰ – غالب بن هذیل کوفی.

۲۱ – محمّد بن راشد خزاعی.

۲۲ – موسی بن قیس حضرمی.

۲۳ – میناء بن ابی میناء قرشی.

۲۴ – ناصح بن عبداللَّه کوفی.

۲۵ – نفیع بن حارث کوفی.

۲۶ – هارون بن سعد عجلی.

۲۷ – هاشم بن برید کوفی.

۲۸ – وکیع بن جرّاح.

۲۹ – یونس بن حبّاب أسیدی.

۳۰ – ابوحمزه ثمالی.

۳۱ – ابوعبداللَّه بجلی.

صحیحین و نقل برخی از احادیث صحیح السند

کسی نمی‌تواند بر ما ایراد بگیرد که اگر مسئله ظلم به حضرت زهراعلیها السلام واقعیت داشت، پس چرا در صحیح بخاری و مسلم نیامده است؟ زیرا در جواب این اشکال می گوییم:

اولاً: به تصریح خود متخصّصین از اهل سنت این طور نیست که این دو نفر تمام احادیث صحیح السند را آورده‌اند و هر حدیثی را که نقل نکرده‌اند از اعتبار سندی برخوردار نبوده است.

ابن الصلاح می‌گوید: «این دو نفر (بخاری و مسلم) تمام احادیث صحیح السند را در صحیح خود نیاورده‌اند و هرگز چنین التزامی را هم نداده‌اند. از بخاری نقل شده که گفت: «من در کتاب خود (الجامع) احادیث صحیح السند را نقل کردم و چه بسیار احادیث صحیح السند که به جهت طولانی شدن، نیاوردم».

و نیز از مسلم نقل می کند که گفته است: «تمام احادیثی که نزد من صحیح بوده در کتابم نیاوردم؛ بلکه تنها احادیثی را نقل کرده‌ام که اجماع محدّثین بر آن نقل است».(۴۴۱)

از بخاری نقل شده که گفت: «من صد هزار حدیث صحیح السند حفظ کردم». این در حالی است که احادیث موجود در کتاب صحیح خود با مکرراتش ۷۲۷۵ حدیث است.(۴۴۲)

نووی نیز می گوید: «بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح السند را نقل نکرده‌اند و هرگز چنین التزامی هم از خود نداده‌اند».(۴۴۳)

تهانوی می‌نویسد: «حدیث صحیح منحصر در صحیح بخاری و مسلم نیست، بلکه در غیر این دو کتاب نیز حدیث صحیح یافت می‌شود».(۴۴۴)

ثانیاً: از آنجا که نقل این گونه احادیث منجر به بی اعتباری رؤسای مدرسه خلفا می‌شده، لذا از نقل آن‌ها صرف نظر کرده‌اند.

فهرست کتاب‌های انتشارات مسجد مقدّس جمکران

بخش اول

دعا و نیایش و نماز

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱آداب و اعمال زیارتگاه در سوریه

حسین احمدی قمی

۷۰۰۰

۲ادعیه و زیارات امام زمان‌علیه السلام

واحد پژوهش

۲۰۰۰

۳ارتباط با خدا

واحد تحقیقات

۶۵۰۰

۴از خدا چه بخواهیم

احمد سعیدی

۵۰۰۰

۵اهمیت اذان و اقامه

محمد محمدی اشتهاردی

۶۰۰۰

۶اهمیت نماز جمعه و آداب آن از دیدگاه امام علی‌علیه السلام

مفید فیاضی

۳۰۰۰

۷ترجمه حدیث عنوان بصری

واحد پژوهش

۱۰۰۰

۸ختم سوره‌های یس و واقعه

واحد پژوهش انتشارات

۵۰۰۰

۹دستوراتی از قرآن

احمد سعیدی

۲۸۰۰۰

۱۰

ربیع الاسابیع

علّامه مجلسی

۲۵۰۰۰

۱۱

زیارت ناحیه مقدّسه

واحد تحقیقات

۴۵۰۰

۱۲

فضیلت خواندن سوره‌های قرآن(مشکاهٔالانوار)

علامه مجلسی(ره)

۱۵۰۰۰

۱۳

گنجینه نور و برکت

حسینی اردکانی(ره)

۴۵۰۰

۱۴

نماز شب

واحد پژوهش انتشارات

۱۰۰۰

۱۵

هدیه احمدیه

میرزا احمد آشتیانی

۱۲۰۰

۱۶

هدیه احمدیه

میرزا احمد آشتیانی

۳۵۰۰

تاریخ مسجد مقدّس جمکران

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۷

آئینه اسرار حدیث بنای مسجد مقدّس جمکران

حسین کریمی قمی

۶۰۰۰

۱۸

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی)

واحد تحقیقات

۵۰۰۰

۱۹

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی)

واحد تحقیقات

۲۵۰۰

۲۰

مسجد مقدس جمکران تجلّیگاه صاحب الزمان‌علیه السلام

سید جعفر میرعظیمی

۱۵۰۰۰

پیامبرصلی الله علیه وآله

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۱

اوصاف الرسول (اسامی و القاب)

احمد سعیدی

۱۶۰۰۰

۲۲

پیامبراعظم‌صلی الله علیه وآله و تروریسم و خشونت‌طلبی

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰

۲۳

پیامبراعظم‌صلی الله علیه وآله و جهاد و برده‌داری

علی اصغر رضوانی

۲۰۰۰

۲۴

پیامبراعظم‌صلی الله علیه وآله و حقوق‌اقلیت‌ها و ارتداد

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۲۵

پیامبراعظم‌صلی الله علیه وآله و حقوق زن

علی اصغر رضوانی

۴۵۰۰

۲۶

پیامبراعظم‌صلی الله علیه وآله و صلح‌طلبی

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰

۲۷

تاریخ پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم (دو جلد)

عباس صفایی حائری

۶۵۰۰۰

۲۸

چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله

احمد سعیدی

۴۵۰۰

۲۹

حکومت بر دل‌ها اولین و آخرین خطبه پیامبرصلی الله علیه وآله

شفیعی مازندرانی

۶۰۰۰

۳۰

راه و رسم زندگی در کلام پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله

خیراللّه سلیم زاده

۵۰۰۰

۳۱

روزشمار تاریخ پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله

احمد سعیدی

۱۰۰۰۰

۳۲

محمد رسول اللَّه

واحد پژوهش

۴۰۰۰

امام علی و حضرت زهراعلیهما السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۳۳

امامت و ولایت حضرت علی‌علیه السلام

سیّد محسن کمالی تقوی

۱۵۰۰۰

۳۴

با اولین امام در آخرین پیام

حسین ایرانی

۳۵۰۰

۳۵

تاریخ امیرالمؤمنین‌علیه السلام (دو جلد)

عباس صفایی حائری

۹۰۰۰۰

۳۶

علی‌علیه السلام مروارید ولایت

واحد تحقیقات

۲۵۰۰

بخش دوم

۳۷

حکومت و رهبری از منظر نهج البلاغه

محمّد سلمانی کیاسری

۱۰۰۰۰

۳۸

فدک ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام

سیّد محمد واحدی

۱۳۰۰۰

۳۹

مام فضیلت‌ها

عباس اسماعیلی یزدی

۳۰۰۰۰

امام حسین‌علیه السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۴۰

از زلال ولایت

واحد تحقیقات

۱۶۰۰۰

۴۱

تاریخ سید الشهداءعلیه السلام

عباس صفایی حائری

۵۵۰۰۰

۴۲

حکمت‌های جاوید

محمّد حسین فهیم‌نیا

۱۳۰۰۰

۴۳

خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

عباس حسینی جوهری

۴۸۰۰۰

۴۴

در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

شیخ عباس قمی / کوه کمره‌ای

۵۸۰۰۰

۴۵

دلشده در حسرت دیدار دوست

زهرا قزلقاشی

۳۵۰۰

۴۶

رسول ترک (آزادشده امام حسین‌علیه السلام)

محمد حسن سیف اللهی

۱۲۰۰۰

۴۷

سحاب رحمت

عباس اسماعیلی یزدی

۶۳۰۰۰

۴۸

عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی

سید خلیل حسینی

۲۲۰۰۰

۴۹

منشور نینوا

مجید حیدری فر

۴۸۰۰۰

۵۰

نهج الکرامهٔ

محمد رضا اکبری

۲۰۰۰۰

۵۱

یاران باوفا و شهیدان بی‌همتا

واحد فرهنگی مسجد جمکران

۳۵۰۰

اهل بیت‌علیهم السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۵۲

آخرین خورشید پیدا

واحد تحقیقات

۶۵۰۰

۵۳

امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان

سهراب علوی

۸۵۰۰

۵۴

پرچمدار نینوا

محمد محمدی اشتهاردی

۱۶۰۰۰

۵۵

پیشوایان معصوم (زندگینامه چهارده معصوم)

آیت اللَّه سیّد محسن خرازی

۴۵۰۰۰

۵۶

دفاع از حریم امامت و ولایت(مختصرشب‌های‌پیشاور)

کریم شنی

۱۰۰۰۰

۵۷

شرح زیارت جامعه کبیره(ترجمه الشموس الطالعهٔ)

محمد حسین نائیجی

۵۸۰۰۰

۵۸

عمه سادات

سیّد ابوالقاسم حمیدی

۶۵۰۰

۵۹

کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

حسن بیاتانی

۴۵۰۰

۶۰

ماه مدینه

واحد پژوهش

۴۰۰۰

۶۱

ویژگی‌های حضرت زینب‌علیها السلام

سید نورالدین جزائری

۲۵۰۰۰

امام مهدی‌علیه السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۶۲

آخرین پناه

محمود ترحمی

۶۰۰۰

۶۳

آن آشنا آمد

مسلم پور وهاب

۳۰۰۰

۶۴

آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)

واحد پژوهش انتشارات

۱۵۰۰۰

۶۵

ارتباط معنوی با حضرت مهدی‌علیه السلام

حسین گنجی

۱۵۰۰۰

۶۶

از غروب‌عاشورای‌حسینی تاطلوع ظهورحضرت‌مهدی‌علیه السلام

حسین احمدی قمی

۸۵۰۰

۶۷

امامت، غیبت، ظهور

واحد پژوهش انتشارات

۶۵۰۰

۶۸

امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

علم‌الهدی / واحد تحقیقات

۵۰۰۰

۶۹

امام مهدی درکلام امام علی‌علیهما السلام(چهل حدیث)

سید صادق سید نژاد

۲۰۰۰

۷۰

امید آخر

حسن محمودی

۵۰۰۰

۷۱

انتظار از دیدگاه روایات اهل بیت‌علیهم السلام

سکینه طاووسی

۱۳۰۰۰

بخش سوم

۷۲

انتظار بهار و باران

واحد تحقیقات

۳۰۰۰

۷۳

انتظار چیست؟ منتظر کیست؟

واحد پژوهش

۴۰۰۰

۷۴

انتظار و انسان معاصر

عزیز اللّٰه حیدری

۴۰۰۰

۷۵

اوصاف المهدی (اسامی و القاب)

احمد سعیدی

۱۵۰۰۰

۷۶

اولین‌های مهدویت

محمد خامه‌یار

۴۵۰۰

۷۷

او هرجا که هست مرا دوست دارد

مرتضی محیطی

۳۰۰۰

۷۸

بامداد بشریت

محمد جواد مروّجی طبسی

۱۱۰۰۰

۷۹

پایان انتظار

مسلم پور وهاب

۵۵۰۰

۸۰

پرچم هدایت

محمد رضا اکبری

۱۳۰۰۰

۸۱

تشرف یافتگان (دفتر اوّل)

میرزا حسین طبرسی نوری

۷۵۰۰

۸۲

تشرف یافتگان (دفتر دوم)

میرزا حسین طبرسی نوری

۹۰۰۰

۸۳

تشرف یافتگان (دفتر سوم)

میرزا حسین طبرسی نوری

۷۰۰۰

۸۴

تشرف یافتگان (دفتر چهارم)

میرزا حسین طبرسی نوری

۷۰۰۰

۸۵

تکالیف بندگان نسبت به امام زمان‌علیه السلام

موسوی‌اصفهانی/حائری‌قزوینی

۲۴۰۰۰

۸۶

ترجمه کتاب الغیبهٔ شیخ طوسی

شیخ طوسی/ مجتبی عزیزی

۵۸۰۰۰

۸۷

تمنای وصال

سیّد غلام رضا حسینی

۳۵۰۰

۸۸

جزیره خوشبختی

مسلم پور وهاب

۳۰۰۰

۸۹

جلوه‌های پنهانی امام عصرعلیه السلام

حسین علی‌پور

۹۵۰۰

۹۰

چگونگی‌دعابرای تعجیل فرج‌امام‌عصرعلیه السلام

موسوی‌اصفهانی/حائری‌قزوینی

۶۰۰۰

۹۱

چگونه امام زمان‌علیه السلام را یاری کنیم؟

سیّد مهدی حائری قزوینی

۶۰۰۰

۹۲

حضرت مهدی‌علیه السلام فروغ تابان ولایت

محمد محمدی اشتهاردی

۲۱۰۰۰

۹۳

خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

رضا استادی

۱۲۰۰۰

۹۴

خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار)

محمد علی مجاهدی (پروانه)

۱۶۰۰۰

۹۵

دارالسلام

شیخ محمود عراقی میثمی

۳۵۰۰۰

۹۶

داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام

حسن ارشاد

۲۰۰۰۰

۹۷

داغ شقایق (مجموعه اشعار)

علی مهدوی

۸۵۰۰

۹۸

در آسمان عشق

مسلم پور وهاب

۳۵۰۰

۹۹

در جستجوی نور

صافی، سبحانی، کورانی

۴۵۰۰

۱۰۰

ذخیره خدا

اسماء خواجه‌زاده

۲۵۰۰

۱۰۱

ذکر نور در حضور مشتاقان ظهور

مفید فیاضی

۲۴۰۰۰

۱۰۲

زمان و مکان دعابرای حضرت صاحب‌الزمان‌علیه السلام

موسوی‌اصفهانی/حائری‌قزوینی

۹۰۰۰

۱۰۳

سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

واحد پژوهش

۴۰۰۰

۱۰۴

سرود سرخ انار

الهه بهشتی

۵۰۰۰

۱۰۵

سقا خود تشنه دیدار

طهورا حیدری

۲۰۰۰

۱۰۶

سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی

دکتر عبد اللهی

۱۵۵۰۰

۱۰۷

سیمای جهان در عصر امام زمان‌علیه السلام

محمّد امینی گلستانی

۹۵۰۰۰

۱۰۸

سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی

محمد علی مجاهدی (پروانه)

۱۸۵۰۰

۱۰۹

شرح چهل حدیث حضرت مهدی‌علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۷۰۰۰

۱۱۰

شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی‌علیه السلام

موسوی‌اصفهانی/حائری‌قزوینی

۵۰۰۰

بخش چهارم

۱۱۱

صبح فرا می‌رسد

مؤسسه فرهنگی توحید

۶۰۰۰

۱۱۲

صفای دل

زهرا برقی

۶۵۰۰

۱۱۳

ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام از دیدگاه ادیان

سید اسد اللّه هاشمی شهیدی

۳۸۰۰۰

۱۱۴

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان

علی اکبر نهاوندی

۴۲۰۰۰۰

۱۱۵

عریضه نویسی

سید صادق سید نژاد

۸۰۰۰

۱۱۶

عطر سیب

حامد حجتی

۳۵۰۰

۱۱۷

عطر یاس

مسلم پور وهاب

۷۵۰۰

۱۱۸

علی‌علیه السلام و پایان تاریخ

سید مجید فلسفیان

۱۱۰۰۰

۱۱۹

فریادرس

حسن محمودی

۵۵۰۰

۱۲۰

فوز اکبر

محمد باقر فقیه ایمانی

۹۰۰۰

۱۲۱

کرامات المهدی‌علیه السلام

واحد تحقیقات

۵۵۰۰

۱۲۲

کرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام

واحد تحقیقات

۱۰۰۰۰

۱۲۳

کلمات قصار امام زمان‌علیه السلام

محمّد تقی اکبر نژاد

۹۰۰۰

۱۲۴

کمال الدین و تمام النعمهٔ (دو جلد)

شیخ صدوق (ره)

۱۰۰۰۰۰

۱۲۵

گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

علی اصغر یونسیان

۳۰۰۰۰

۱۲۶

گفتمان مهدویت

آیت اللَّه صافی گلپایگانی

۱۵۰۰۰

۱۲۷

گوهرهای ناب در کلام امام زمان‌علیه السلام

محمّدرحمتی‌شهرضا/حسین‌احمدی‌قمی

۲۸۰۰۰

۱۲۸

مسافر گمشده

مسلم پور وهاب

۲۰۰۰

۱۲۹

مفرد مذکر غائب (نمایشنامه)

علی مؤذنی

۵۰۰۰

۱۳۰

مکیال المکارم (دو جلد)

موسوی اصفهانی/حائری‌قزوینی

۷۲۰۰۰

۱۳۱

منجی موعود از منظر نهج البلاغه

حسین ایرانی

۴۰۰۰

۱۳۲

مهدی‌علیه السلام تجسم امید و نجات

عزیز اللَّه حیدری

۱۰۰۰۰

۱۳۳

مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی

العمیدی / محبوب القلوب

۱۸۰۰۰

۱۳۴

مهدی‌موعوددرکلام پیامبرمحمود

احمد سعیدی

۵۰۰۰

۱۳۵

مهدی موعودعلیه السلام (دو جلد)

علامه مجلسی / ارومیه‌ای

۱۲۰۰۰۰

۱۳۶

مهربان‌تر از مادر

حسن محمودی

۵۰۰۰

۱۳۷

مهر بیکران

محمد حسن شاه‌آبادی

۹۰۰۰

۱۳۸

میثاق منتظران «۱» شرح زیارت آل یاسین سیّد مهدی حائری قزوینی

۸۰۰۰

۱۳۹

میثاق منتظران«۲» شرح زیارت آل یاسین

سیّد مهدی حائری قزوینی

۱۰۰۰۰

۱۴۰

ناپیدا ولی با ما (فارسی) ویژه دانش‌آموزان

واحد تحقیقات

۳۰۰۰

۱۴۱

نامه‌های جوانان به امام زمان‌علیه السلام

محمّد تقی اکبر نژاد

۶۰۰۰

۱۴۲

نامه‌های دختران به امام زمان‌علیه السلام

محمّد تقی اکبر نژاد

۶۰۰۰

۱۴۳

نامه‌های نوجوانان به امام زمان‌علیه السلام

محمّد تقی اکبر نژاد

۵۰۰۰

۱۴۴

نتیجه دعا برای فرج حضرت مهدی‌علیه السلام

موسوی‌اصفهانی/حائری‌قزوینی

۱۷۰۰۰

۱۴۵

نجم الثاقب (دو جلدی)

میرزا حسین نوری(ره)

۷۵۰۰۰

۱۴۶

نشانه‌های ظهور او

محمد خادمی شیرازی

۱۶۰۰۰

۱۴۷

نشانه‌های یار و چکامه انتظار

مهدی علیزاده

۶۰۰۰

۱۴۸

نشانه‌هایی از مهدی‌علیه السلام

احمد سعیدی

۱۰۰۰۰

۱۴۹

نیاز جهان به امام زمان‌علیه السلام

محمّد مولوی

۵۰۰۰

۱۵۰

و آن‌که دیرتر آمد

الهه بهشتی

۴۵۰۰

۱۵۱

وظایف منتظران

واحد تحقیقات

۲۵۰۰

بخش پنجم

۱۵۲

وعده دیدار

محمود ترحّمی

۶۰۰۰

۱۵۳

ویژگی‌های امام زمان‌علیه السلام

موسوی‌اصفهانی/حائری‌قزوینی

۲۸۰۰۰

۱۵۴

هزار و یک نکته پیرامون امام‌زمان‌علیه السلام

محمد رحمتی شهرضا

۴۵۰۰۰

۱۵۵

همراه با مهدی منتظر

مهدی فتلاوی / بیژن کرمی

۹۰۰۰

۱۵۶

یا اباصالح

مسلم پور وهاب

۲۰۰۰

۱۵۷

یاد مهدی‌علیه السلام

محمد خادمی شیرازی

۲۲۰۰۰

۱۵۸

یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

حامد حجتی

۳۰۰۰۰

پاسخ به شبهات

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۵۹

اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۴۵۰۰۰

۱۶۰

امام‌شناسی و پاسخ به شبهات (قرآن)

علی اصغر رضوانی

۴۸۰۰۰

۱۶۱

امام‌شناسی و پاسخ به شبهات (حدیث)

علی اصغر رضوانی

۵۵۰۰۰

۱۶۲

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰۰

۱۶۳

سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰۰

۱۶۴

غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۲۰۰۰۰

۱۶۵

مرجعیت دینی‌اهل‌بیت‌علیهم السلام و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۴۱۰۰۰

۱۶۶

موعودشناسی و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۴۷۰۰۰

۱۶۷

نگاهی به مسیحیت و پاسخ‌به‌شبهات

علی اصغر رضوانی

۲۰۰۰۰

۱۶۸

واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۲۲۵۰۰

۱۶۹

اهل بیت‌علیهم السلام از دیدگاه اهل سنّت

علی اصغر رضوانی

۱۱۰۰۰

سلسله مباحث مهدویت

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۷۰

اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی‌علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۱۷۱

امامت در سنین کودکی

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۱۷۲

امامت و غیبت

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۷۳

بررسی دعای ندبه

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۱۷۴

تولد حضرت مهدی‌علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۷۰۰۰

۱۷۵

حکومت حضرت مهدی‌علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۴۰۰۰

۱۷۶

دفاع از مهدویت

علی اصغر رضوانی

۶۵۰۰

۱۷۷

دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۷۸

علایم ظهور

علی اصغر رضوانی

۶۰۰۰

۱۷۹

غیبت صغری

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۸۰

غیبت کبری

علی اصغر رضوانی

۷۵۰۰

۱۸۱

فلسفه حکومت عدل جهانی

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۱۸۲

قرآن و ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۸۳

منجی از دیدگاه ادیان

علی اصغر رضوانی

۶۵۰۰

۱۸۴

مهدویت و جهانی‌سازی

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۱۸۵

نظریه‌پردازی درباره آینده جهان

علی اصغر رضوانی

۷۰۰۰

۱۸۶

وجود امام مهدی‌علیه السلام از منظرقرآن و حدیث

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۸۷

وجود امام مهدی‌علیه السلام در پرتو عقل

علی اصغر رضوانی

۶۰۰۰

۱۸۸

وظایف ما در عصر غیبت

علی اصغر رضوانی

۶۵۰۰

بخش ششم

۱۸۹

هنگامه ظهور

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

سلسله مباحث شناخت وهابیت

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۹۰

ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

علی اصغر رضوانی

۱۲۰۰۰

۱۹۱

برپایی مراسم جشن و عزا

علی اصغر رضوانی

۷۵۰۰

۱۹۲

توسل از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰

۱۹۳

خدا از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۹۴

زیارت قبور از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

۱۱۰۰۰

۱۹۵

شناخت سلفی‌ها (وهابیان)

علی اصغر رضوانی

۷۵۰۰

۱۹۶

فتنه وهابیت

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۱۹۷

مبانی اعتقادی وهابیان

علی اصغر رضوانی

۱۲۰۰۰

۱۹۸

موارد شرک از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

۷۵۰۰

کودکان

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۹۹

آشنایی با چهارده معصوم(۱ و ۲)

سیّد حمید رضا موسوی

۸۰۰۰

۲۰۰

آموزش وضو و نماز (کودکان/مصور)

حسین احمدی قمی

۶۵۰۰

۲۰۱

بهتر از بهار

شمسی وفایی

۴۰۰۰

۲۰۲

مجموعه‌زندگی‌چهارده‌معصوم(حضرت محمدصلی الله علیه وآله)

واحد پژوهش

۷۰۰۰

۲۰۳

مجموعه‌زندگی‌چهارده‌معصوم(امام علی‌علیه السلام)

واحد پژوهش

۷۰۰۰

۲۰۴

مجموعه‌زندگی‌چهارده‌معصوم(حضرت‌زهراعلیها السلام)

واحد پژوهش

۷۰۰۰

۲۰۵

مجموعه‌زندگی‌چهارده‌معصوم(امام حسن‌علیه السلام)

واحد پژوهش

۶۵۰۰

۲۰۶

مجموعه‌زندگی‌چهارده‌معصوم(امام حسین‌علیه السلام)

واحد پژوهش

۶۵۰۰

غدیر

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۰۷

اتحاد ملی انسجام اسلامی در پرتو آموزه‌های غدیر

علی اصغر رضوانی

۹۰۰۰

۲۰۸

غدیر در گذر تاریخ

علی تقوی دهکلانی

۶۵۰۰

۲۰۹

غدیر حقیقتی بر گونه تاریخ

رضا فرهادیان

۶۰۰۰

۲۱۰

ندای ولایت در اولین کنگره غدیر

بنیاد بین المللی غدیر

۳۵۰۰

۲۱۱

ندای ولایت در دومین کنگره غدیر

بنیاد بین المللی غدیر

۵۰۰۰

اخلاقی، تربیتی

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۱۲

آثار گناه در زندگی و راه جبران

علی اکبر صمدی

۲۰۰۰۰

۲۱۳

اخلاق عملی

آیت اللّٰه مهدوی کنی

۲۰۰۰۰

۲۱۴

حلیهٔ المتقین

محمد باقر مجلسی

۴۰۰۰۰

۲۱۵

درس‌هایی از طبیعت

محمّد رضا اکبری

۶۰۰۰

۲۱۶

عبرت‌های ماندگار

محمد رضا اکبری

۹۰۰۰

۲۱۷

فرهنگ اخلاق

عباس اسماعیلی یزدی

۳۸۰۰۰

۲۱۸

فرهنگ تربیت

عباس اسماعیلی یزدی

۳۰۰۰۰

۲۱۹

فرهنگ صفات

عباس اسماعیلی یزدی

۵۰۰۰۰

۲۲۰

قصه‌های تربیتی

محمّد رضا اکبری

۹۰۰۰

۲۲۱

مبانی تربیت و شاخصه‌های‌مهم‌دربرنامه‌ریزی‌مدارس

رضا فرهادیان

۵۰۰۰

۲۲۲

معلم محبوب شرایط مقبول‌مدرسه مطلوب

رضا فرهادیان

۴۰۰۰

شرح حال

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

بخش هفتم

۲۲۳

آقا شیخ مرتضای زاهد

محمد حسن سیف اللهی

۱۵۰۰۰

۲۲۴

بدر مشعشع در احوال موسی مبرقع

محدث نوری

۴۰۰۰

۲۲۵

تولدی نو (نقد مسیحیت)

علی الشیخ/سید مسلم مدنی

۱۴۰۰۰

۲۲۶

روزنه‌هایی از عالم غیب

آیت اللَّه سید محسن خرّازی

۲۵۰۰۰

۲۲۷

سیاحت غرب

آقانجفی قوچانی

۱۰۰۰۰

کتاب‌های دیگر

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۲۸

اسرار مناسک حجّ

محمّد تقی اکبر نژاد

۱۲۰۰۰

۲۲۹

دین و آزادی

محمّد حسین فهیم‌نیا

۲۲۰۰۰

۲۳۰

رجعت یا حیات دوباره

احمد علی طاهری ورسی

۱۵۰۰۰

۲۳۱

عالم ذر

محمّد رضا اکبری

۱۵۰۰۰

۲۳۲

فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها

علیرضا صدری

۳۰۰۰۰

۲۳۳

مدینه فاضله درپرتو امر به معروف ونهی از منکر

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۲۳۴

منازل الآخرهٔ (زندگی پس از مرگ)

شیخ عباس قمی(ره)

۱۵۰۰۰

پوسترهای نمایشگاهی

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۳۵

مجموعه نمایشگاهی صبح امید

انتشارات

۱۵۰۰۰۰

۲۳۶

مجموعه نمایشگاهی صبح امید

انتشارات

۷۵۰۰۰

۲۳۷

مجموعه نمایشگاهی اشک خون

انتشارات

۱۵۰۰۰۰

۲۳۸

مجموعه نمایشگاهی اشک خون

انتشارات

۷۵۰۰۰

کتاب‌های به زبان دیگر

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۳۹

امامت اور غیبت (اردو)

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰۰

۲۴۰

امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه‌علیهم السلام(روسی)

آلمات آبسالیکوف

۵۰۰۰

۲۴۱

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (اردو)

واحد تحقیقات

۲۰۰۰

۲۴۲

تاریخچه مسجد مقدس جمکران(انگلیسی)

واحد تحقیقات

۲۰۰۰

۲۴۳

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (عربی)

واحد تحقیقات

۲۰۰۰

۲۴۴

در انتظار منجی (روسی)

آلمات آبسالیکوف

۵۰۰۰

۲۴۵

شمس وراء السحاب (عربی) رمان

جمال محمّد صالح

۱۲۰۰۰

۲۴۶

عقد الدرر (عربی)

المقدّس الشافعی/نظری منفرد

۳۲۰۰۰

۲۴۷

غدیرخم (آذری لاتین)

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۲۴۸

غدیرخم (روسی)

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۲۴۹

موسوعه توقیعات الامام المهدیعلیه السلام(عربی)

محمّد تقی اکبر نژاد

۳۰۰۰۰

۲۵۰

مهدی منتظرعلیه السلام (ترکی استانبولی)

جوادخراسانی/محمودآعاجار

۳۰۰۰۰

۲۵۱

منتخب الادعیه و الزیارات (عربی)

حسین احمدی قمی

۴۰۰۰

۲۵۲

ناپیدا ولی با ما(صبح امید) (اردو)

واحد تحقیقات

۸۰۰۰

۲۵۳

ناپیدا ولی با ما (انگلیسی)

واحد تحقیقات

۴۰۰۰

۲۵۴

ناپیدا ولی با ما (بنگالا)

واحد پژوهش انتشارات

۲۰۰۰

۲۵۵

ناپیدا ولی با ما (ترکی استانبولی)

واحد پژوهش انتشارات

۲۵۰۰

۲۵۶

ناپیدا ولی با ما (عربی)

واحد تحقیقات

۳۰۰۰

۲۵۷

واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات(تاجیک)

علی اصغررضوانی/قاسم اف

۲۰۰۰۰

۲۵۸

ینابیع الحکمهٔ (عربی / پنج جلد)

عباس اسماعیلی یزدی

۲۰۰۰۰۰

کتاب‌های این انتشارات بدون هزینه پستی به آدرس شما ارسال می گردد.

قم – مسجد مقدس جمکران: صندوق پستی: ۶۱۷ تلفن: ۷۲۵۳۷۰۰ نمابر: ۷۲۵۳۳۴۰ – ۰۲۵۱

شماره حساب: بانک ملت، قم شعبه جمکران، کد ۵/۸۷۸۵، جاری ۳/۵۰۰

بانک رفاه کارگران، قم شعبه آذر، کد ۸۲۲، جاری ۳۰۰۹۳۹

پی نوشت ها

۱ تا ۱۵۰

۱) سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۲) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۳) سوره حشر، آیه ۲.

۴) شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۱۷.

۵) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۶) همان، حکمت ۲۰۸.

۷) شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹۱.

۸) سوره هود، آیه ۱۲۰.

۹) سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱۰) سوره ممتحنه، آیه ۴.

۱۱) سوره یونس، آیه ۳۵.

۱۲) الغدیر، ج صفر، ص ۳۳۹و۳۴۰.

۱۳) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۱۴) سوره انبیا، آیه ۷ ؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

۱۵) سوره طلاق، آیات ۱۰و۱۱.

۱۶) سوره نحل، آیه ۴۴.

۱۷) سوره حجر، آیه ۹.

۱۸) سوره واقعه، آیات ۷۷ – ۷۹.

۱۹) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲۰)]. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲۱) سوره واقعه، آیات ۷۷–۷۹.

۲۲) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲۳) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲۴) سوره فصلت، آیه ۴۲.

۲۵) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲۶) سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۲۷) سوره رعد، آیه ۴۳.

۲۸) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲۹) سوره یوسف، آیه ۳۳.

۳۰) سوره فاطر، آیه ۳۲.

۳۱) سوره شوری، آیه ۲۳.

۳۲) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳۳) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳۴) جامع البیان، ج ۲۲، ص ۸.

۳۵) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۳۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و... .

۳۸) مجمع الفوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

۳۹) عوالم العلوم، فاطمه زهراعلیها السلام، ج ۱، ص ۵۵.

۴۰) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۹ ؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۸.

۴۱) سوره انسان، آیات ۸و۹.

۴۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۴۳) همان، ج ۴۳، ص ۸۱.

۴۴) امالی طوسی، ص ۳۱۱.

۴۵) دلائل الامامهٔ، ص ۳.

۴۶) همان، ص ۷.

۴۷) بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۴۸) امالی صدوق، ص ۴۳۷ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴.

۴۹) اخلاق حضرت فاطمه‌علیها السلام، ص ۱۷.

۵۰) مناقب آل ابی طالب‌علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۱۶.

۵۱) مناقب الامام علی بن ابی طالب‌علیهم السلام، ص ۳۶۵.

۵۲) بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵، ح ۲۸.

۵۳) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۳ .

۵۴) بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳.

۵۵) کافی، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۳.

۵۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰.

۵۷) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

۵۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴.

۵۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۵.

۶۰) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۵.

۶۱) پیشین، ص ۹۵و۹۶.

۶۲) همان، ص ۹۶.

۶۳) همان، ص ۹۶.

۶۴) همان، ۱۳۳ .

۶۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۶۶) الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۳ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸.

۶۷) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

۶۸) بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۶.

۶۹) بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷ ؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۶، ص ۱۱۱.

۷۰) بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲، ح ۱.

۷۱) بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۸۹.

۷۲) بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳۷۹.

۷۳) بحارالأنوار، ج ۸، ص ۵۳، ح ۶۳.

۷۴) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷ .

۷۵) احتجاج طبرسی، بخش احتجاجات فاطمه زهراعلیها السلام، ص ۱۳۱ – ۱۳۲ .

۷۶) مکارم اخلاق، طبرسی، ص ۹۳.

۷۷) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۷۸) همان.

۷۹) همان.

۸۰) مناقب خوارزمی، ص ۳۵۳.

۸۱) همان.

۸۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.

۸۳) همان.

۸۴) همان، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

۸۵) پیشین، ج ۲۹، ص ۲۰۷ .

۸۶) همان، ج ۳۰، ص ۲۹۳.

۸۷) بیت الاحزان، شیخ عباس قمی، ص ۱۱۷.

۸۸) بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۶.

۸۹) تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۶۷ .

۹۰) بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۸ .

۹۱) عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۰۶.

۹۲) کوکب الدریّ، ج ۱، ص ۱۹۶، حائری مازندرانی.

۹۳) ذخائر العقبی، ص ۵۳.

۹۴) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۲.

۹۵) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۲.

۹۶) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

۹۷) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶ ؛ ذخائر العقبی، ص ۵۳.

۹۸) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.

۹۹) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۱۰۰) کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹ و... .

۱۰۱) سوره بقره، آیه ۳۷.

۱۰۲) فردوس الأخبار، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۴۲۸۸ ؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰؛ کنزالعمال، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۴۲۳۷ و... .

۱۰۳) سوره احزاب، آیه ۶.

۱۰۴) سوره نساء، آیه ۲۳.

۱۰۵) سوره احزاب، آیه ۳۲.

۱۰۶) سوره احزاب، آیه ۳۰.

۱۰۷) انّها فاطمة الزهراء، ص ۳۳۳و۳۳۴.

۱۰۸) فاطمة الزهراء، توفیق ابوعلم، ص ۹-۱۱.

۱۰۹) حیاة فاطمة، محمود شبلی، ص ۳۶۳.

۱۱۰) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸، ح ۱۰۱.

۱۱۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۳۵.

۱۱۲) پیشین، ص ۹۸.

۱۱۳) بنور فاطمةعلیها السلام اهتدیت، عبدالمنعم حسن.

۱۱۴) پیشین.

۱۱۵) حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۹.

۱۱۶) فاطمة الزهراء و الفاطمیون.

۱۱۷) فاطمة الزهراء، دخیل، ص ۱۷۱، به نقل از او.

۱۱۸) فاطمة الزهراءعلیها السلام، توفیق ابوعلم، ص ۸ و ۹.

۱۱۹) الزهراءعلیها السلام بین الثناء و الولاء، ص ۱۴و۱۵.

۱۲۰) پیشین، ص ۱۹.

۱۲۱) حیاة فاطمةعلیها السلام، ص ۷و۸.

۱۲۲) سوره اسراء، آیه ۲۶.

۱۲۳) سوره حشر، آیات ۶و۷.

۱۲۴) سوره انفال، آیه ۴۱.

۱۲۵) سوره نساء، آیه ۵۹.

۱۲۶) صحیح بخاری، کتاب الاستخلاف، ح ۷۲۲۲.

۱۲۷) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۴

۱۲۸) همان، ص ۲۹۷، ح ۳۷۹۷.

۱۲۹) منهاج السنهٔ، ابن تیمیه، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۱۳۰) سوره توبه، آیه ۴۰.

۱۳۱) سوره یونس، آیه ۶۲.

۱۳۲) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

۱۳۳) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصیبهٔ یعرف فیه الحزن؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۱۳۴) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۴.

۱۳۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.

۱۳۶) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱.

۱۳۷) سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۲ .

۱۳۸) صحیح ابن خزیمهٔ، ج ۳، ص ۱۴۰.

۱۳۹) منهاج السنهٔ، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۱۴۰) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۱۴۱) سوره مجادله، آیه ۱.

۱۴۲) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶.

۱۴۳) صحیح بخاری، ج۳، ص۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص۱۳۶.

۱۴۴) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۵.

۱۴۵) صحیح ابن حبّان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.

۱۴۶) مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.

۱۴۷) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰و۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.

۱۴۸) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.

۱۴۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.

۱۵۰) صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.

۱۵۱ تا ۳۰۰

۱۵۱) الترغیب و الترهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰.

۱۵۲) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷.

۱۵۳) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.

۱۵۴) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.

۱۵۵) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.

۱۵۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.

۱۵۷) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۹۹.

۱۵۸) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.

۱۵۹) منهاج السنهٔ، ج ۴، ص ۲۴۴.

۱۶۰) همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۱۶۱) الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.

۱۶۲) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۱۶۳) المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۱۶۴) الذریّهٔ الطاهرهٔ، ج ۱، ص ۱۲۰.

۱۶۵) تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.

۱۶۶) ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.

۱۶۷) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

۱۶۸) الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.

۱۶۹) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱.

۱۷۰) سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.

۱۷۱) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.

۱۷۲) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.

۱۷۳) سوره احزاب، آیه ۵۷.

۱۷۴) منهاج السنهٔ، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۱۷۵) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.

۱۷۶) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۱۷۷) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۱۷۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۱۷۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

۱۸۰) اهل البیتعلیهم السلام، توفیق ابوعلم، ص ۱۸۴.

۱۸۱) بصائر الدرجات، ص ۱۵۵، ح ۱۴.

۱۸۲) صحاح‌اللغهٔ، ج۴، ص۱۳۸۴؛ تاج‌العروس، ج۶، ص ۱۶۱، لسان‌العرب، ج۹، ص۱۸۶ و...

۱۸۳) الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.

۱۸۴) دلائل التوثیق المبکر للسنهٔ و الحدیث، ترجمهٔ الدکتور عبدالمعطی، ص ۲۶۸.

۱۸۵) مصادر الشعر الجاهلی، ص ۱۳۹.

۱۸۶) معرفهٔ النسخ، ص ۲۸.

۱۸۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

۱۸۸) همان، ص ۲۴۱، ح ۵.

۱۸۹) بصائر الدرجات، ص ۱۵۲، ح ۳.

۱۹۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۲.

۱۹۱) همان، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵.

۱۹۲) بصائر الدرجات، ص ۱۵۷، ح ۱.

۱۹۳) همان، ص ۱۵۵، ح ۱۴.

۱۹۴) همان، ص ۱۵۴، ح ۸.

۱۹۵) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

۱۹۶) همان، ص ۲۴۱، ح ۵.

۱۹۷) بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

۱۹۸) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

۱۹۹) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

۲۰۰) همان، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

۲۰۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۸.

۲۰۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۴.

۲۰۳) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲۰۴) یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲۰۵) فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۲ - ۴۶.

۲۰۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۲۰۷) تاریخ طبری.

۲۰۸) فدک، ص ۲۹.

۲۰۹) کشف المحجه، ص ۹۴.

۲۱۰) سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۵۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

۲۱۱) حشر (۵۹) آیات ۶ و ۷.

۲۱۲) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

۲۱۳) المیزان، ذیل آیه شریفه.

۲۱۴) هیتمی، المحرقه؛ صواعق ص ۳۸.

۲۱۵) فدک در تاریخ، ص ۳۵ و ۳۶.

۲۱۶) علل الشرایع، باب العلل التی من اجلها ترک علی فدکاء

۲۱۷) همان.

۲۱۸) شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶، ص ۲۷۸.

۲۱۹) همان، ص ۲۱۶.

۲۲۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.

۲۲۱) بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۶ و ۴۷.

۲۲۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

۲۲۳) معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸، لسان العرب، ماده فدک.

۲۲۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۲۲۱؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲۲۵) صحیح مسلم، باب قول النّبی «لانورث ما ترکناه صدقهٔ»از کتاب الجهاد، صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب فرض الخمس و مسند احمد، ج ۱، ص ۹ و ۶.

۲۲۶) دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۳.

۲۲۷) در المنثور، ج۴، ص ۱۷۷، میزان الاعتدال، ج۲، ص۲۲۸، کنز العمال، ج۲، ص۱۵۸.

۲۲۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۴.

۲۲۹) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲۳۰) صواعق المحرقه، ص ۷۶.

۲۳۱) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱.

۲۳۲) بقره (۲) آیه ۲۸۲.

۲۳۳) احزاب (۳۳) آیه ۵۳.

۲۳۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱.

۲۳۵) سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲۳۶) همان، ص ۳۹۱.

۲۳۷) مریم (۱۹) آیه ۶.

۲۳۸) انبیا (۲۱) آیه ۸۹.

۲۳۹) نمل (۲۷) آیه ۱۶.

۲۴۰) غافر (۴۰) آیه ۵۳.

۲۴۱) فاطر (۳۵) آیه ۳۲.

۲۴۲) مریم (۱۹) آیه ۵.

۲۴۳) تفسیر فخر رازی، ذیل هر دو آیه.

۲۴۴) بقره (۲) آیه ۳۱.

۲۴۵) تفسیر طبری، ج ۱۶، ص ۴۸.

۲۴۶) همان.

۲۴۷) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

۲۴۸) ص (۲۸) آیه ۳۱.

۲۴۹) تفسیر کشاف، ذیل آیه.

۲۵۰) نمل (۲۷) آیه ۱۶.

۲۵۱) انبیا (۲۱) آیه ۷۹.

۲۵۲) نسا (۴) آیه ۷.

۲۵۳) همان، آیه ۱۱.

۲۵۴) معالم الاصول، ص ۶ – ۸.

۲۵۵) کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

۲۵۶) چهل حدیث، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۲۵۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۳۰.

۲۵۸) انفال (۸) آیه ۴۱.

۲۵۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

۲۶۰) سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۷ (به نقل از ربیع الابرار زمخشری).

۲۶۱) فدک در تاریخ، ص ۵۸ – ۶۰.

۲۶۲) صحیح البخاری با شرح ابن حجر، ج ۹، ص ۲۶۸.

۲۶۳) همان، ج ۸، ص ۱۵۲.

۲۶۴) همان.

۲۶۵) لسان المیزان، ج ۴، ص ۹۷.

۲۶۶) فتح الباری، ج ۷، ص ۶۸.

۲۶۷) شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۶۴.

۲۶۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲۶۹) تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۷.

۲۷۰) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۹۵.

۲۷۱) الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲۷۲) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲۷۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲۷۴) تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۲۲.

۲۷۵) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸۶۲.

۲۷۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲۷۷) استیعاب، ترجمه زید بن حارثه.

۲۷۸) تهذیب التهذیب، ترجمه اعمش، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲۷۹) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۱ – ۳۹۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

۲۸۰) ا.ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲ و صواعق المحرقه، ص ۸۴.

۲۸۱) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷ – ۷۸؛ کتاب المغازی، باب غزوهٔ خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۸۰، کتاب الجهاد والسیر، باب قول النّبی «لانورث...».

۲۸۲) طه (۲۰) آیه ۱۱۵.

۲۸۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۱؛ منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۹ و حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۲۴۹.

۲۸۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۸.

۲۸۵) تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲۸۶) همان،ج۲، ص ۲۷۹؛ تنزیه الانبیا، ص ۱۶۹.

۲۸۷) تنزیه الانبیا، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴ – ۶۵.

۲۸۸) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲ .

۲۸۹) السنن الکبری، نسایی، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۱۳۷ .

۲۹۰) صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷۸ .

۲۹۱) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۲ .

۲۹۲) المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲۹۳) بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۰۷ .

۲۹۴) معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۱.

۲۹۵) تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۸.

۲۹۶) اکمال الدین، ص ۴۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۰.

۲۹۷) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۶.

۲۹۸) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱.

۲۹۹) الباقیات الصالحات، باب ۶، ارم ۱۸.

۳۰۰) بحارالأنوار، ج ۵۷، ص ۱۹ ؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵ ؛ شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۴ و... .

۳۰۱ تا ۴۴۴

۳۰۱) الجنة العاصمة، میرجهانی،

۳۰۲) ر.ک: تمهید القواعد، ابن ترکه، ص ۱۷۲، با شرح آن «تحریر تمهید القواعد»، آیت اللّه جوادی آملی.

۳۰۳) جامع الأسرار، ص ۷۰۶.

۳۰۴) همان، ص ۳۸۱.

۳۰۵) ر.ک: مبحث علت غایی در کتاب فلسفه.

۳۰۶) ر.ک: مبحث علت و معلول، فصل ارتباط علت فاعلی با علت غایی.

۳۰۷) بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۶۵، ح ۵۱.

۳۰۸) الشفاء، بوعلی، پایان مبحث الهیات.

۳۰۹) سوره مائده، آیه ۳.

۳۱۰) صحیح مسلم، باب فضائل خدیجه، ح ۲۴۳۷.

۳۱۱) السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳۱۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.

۳۱۳) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۵؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳۱۴) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳۱۵) صحیح مسلم، حدیث ۴۳۵، باب فضائل خدیجه.

۳۱۶) همان، ح ۲۴۳۵.

۳۱۷) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۷.

۳۱۸) کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۴۵.

۳۱۹) نور الابصار، ص ۴۰.

۳۲۰) الاصابهٔ، ج ۴، ص ۲۸۱؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳۲۱) البدایهٔ، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳۲۲) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۷و۴۸؛ صحیح مسلم، باب مناقب خدیجه.

۳۲۳) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۶.

۳۲۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۳۲۵) تاریخ الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۴۳۰، وقایع سال ۱۳ هجری.

۳۲۶) عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳۲۷) مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴.

۳۲۸) المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲.

۳۲۹) السقیفهٔ، ص ۴۰.

۳۳۰) تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۷۴۹.

۳۳۱) شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶ و ج ۶، ص ۵۱.

۳۳۲) تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۷و۱۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸، شرح حال علوان بن داود بجلی.

۳۳۳) مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳.

۳۳۴) لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹.

۳۳۵) الجوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۰۵۹.

۳۳۶) کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱و۶۳۲.

۳۳۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳۳۸) شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۷.

۳۳۹) همان، ص ۴۹.

۳۴۰) تاریخ ابی الفداء، ص ۱۶۵.

۳۴۱) تاریخ ابن شحنه در حاشیه کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۴.

۳۴۲) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳۴۳) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

۳۴۴) تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰.

۳۴۵) قواعد فی علوم الحدیث، ص ۳۸۵و۴۰۳.

۳۴۶) تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۷۶، رقم ۳۴۱.

۳۴۷) همان، ج ۵، ص ۳۰۳.

۳۴۸) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷.

۳۴۹) المصنّف، ج ۸، ص ۵۷۲؛ المغازی، ح ۱۸۸۹۱، ج ۸، ص ۵۷۲؛ الاستیعاب در حاشیه الاصابهٔ، ج ۲، ص ۲۵۴؛ الوافی بالوفیات،

ج ۱۷، ص ۳۱۱؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ مسند فاطمه‌علیها السلام، سیوطی، ص ۳۶.

۳۵۰) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۹۰، رقم ۴۵۴۹.

۳۵۱) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۶۴، رقم ۹۰.

۳۵۲) همان.

۳۵۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۱۶، رقم ۱۵۳.

۳۵۴) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۳، رقم ۵۰۱؛ الجرح و التعدیل، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳۵۵) مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۸۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

۳۵۶) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ السقیفهٔ و الخلافهٔ، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۴.

۳۵۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ .

۳۵۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۳۵۹) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۱۱.

۳۶۰) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۶۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۹.

۳۶۱) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۰، رقم ۵.

۳۶۲) الکاشف، ج ۱، ص ۲۶۱، رقم ۱۷۲۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۲۹، رقم ۶۹۸.

۳۶۳) جوهری، السقیفهٔ، ص ۵۳ .

۳۶۴) الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۳۶۵) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳۶۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۶و۱۷.

۳۶۷) الامامهٔ و الخلافهٔ، مقاتل، ص ۱۶۰و۱۶۱، باب کفارهٔ القتل.

۳۶۸) المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۱۸۷ و ۱۸۹، طبع دارالفکر .

۳۶۹) فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴و۳۵.

۳۷۰) الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۳۷۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۳۷۲) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸.

۳۷۳) الامامهٔ و الخلافهٔ، ص ۱۶۰.

۳۷۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۳، به نقل از کتاب المعارف.

۳۷۵) الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳۷۶) فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۵.

۳۷۷) اثبات الوصیهٔ، ص ۱۴۳.

۳۷۸) الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۷.

۳۷۹) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۴و۳۶.

۳۸۰) معجم شیوخ الذهبی، ص ۱۲۵، رقم ۱۵۶.

۳۸۱) ایضاح المکنون، ج ۴، ص ۱۸۲.

۳۸۲) الفَرق بین الفِرَق، ص ۱۴۷.

۳۸۳) لسان المیزان، ج ۱، ص ۹۶.

۳۸۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲ .

۳۸۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲، ح ۷۰۴.

۳۸۶) مسند احمد.

۳۸۷) الامام علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳۸۸) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳۸۹) شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۶۰.

۳۹۰) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰.

۳۹۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

۳۹۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳۹۳) المصنّف، ج ۳، ص ۲۲۶.

۳۹۴) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۵.

۳۹۵) السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳۹۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰، به نقل از بلاذری.

۳۹۷) همان، ج ۶، ص ۵۰.

۳۹۸) اهل البیت‌علیهم السلام، توفیق ابوعلم، ص ۱۸۴.

۳۹۹) السقیفة و فدک، ص ۱۴۵.

۴۰۰) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۰.

۴۰۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۴۰۲) فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴-۳۶.

۴۰۳) الامامة و الخلافة، ص ۱۶۰و۱۶۱.

۴۰۴) المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲، رقم ۴۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، عهد خلفا، ص ۱۱۷.

۴۰۵) تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۹۱۲.

۴۰۶) تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۶.

۴۰۷) الثقات، ج ۸، ص ۵۲۶.

۴۰۸) تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۹۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴۰۹) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۵؛ الثقات، ج ۶، ص ۱۴۶.

۴۱۰) سوره طه، آیه ۸۱.

۴۱۱) سوره احزاب، ص ۵۷.

۴۱۲) سوره توبه، آیه ۶۱.

۴۱۳) سوره نور، آیه ۳۶.

۴۱۴) درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴.

۴۱۵) تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۵۸۹؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۷.

۴۱۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۵.

۴۱۷) الروض الانف، ج ۶، ص ۳۲۸.

۴۱۸) فتح الباری، ج ۷، ص ۱۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۳.

۴۱۹) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰، ح ۳۹۶۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵.

۴۲۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳.

۴۲۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.

۴۲۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱.

۴۲۳) همان، ص ۱۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

۴۲۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ح ۳۷۷۵۳.

۴۲۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶.

۴۲۶) تحفة الاحوذی در شرح صحیح ترمذی، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴۲۷) المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۴۲۸) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۵۸، ح ۴۱۰۱.

۴۲۹) المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۴۹، ح ۲۷۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۴۳۰) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

۴۳۱) الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۵۴۵.

۴۳۲) همان، ج ۵، ص ۵۱۹.

۴۳۳) تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴۳۴) الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۸.

۴۳۵) کتاب العلل و الرجال، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۶۰.

۴۳۶) همان، ج ۳، ص ۹۲، چاپ جدید.

۴۳۷) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷.

۴۳۸) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۴.

۴۳۹) تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۲۲.

۴۴۰) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۲و۸۳.

۴۴۱) علوم الحدیث، ابن الصلاح، ص ۱۹و۲۰.

۴۴۲) همان.

۴۴۳) تدریب الراوی، ج ۱، ص ۷۵، به نقل از نووی.

۴۴۴) قواعد فی علوم الحدیث، ص ۶۳.

بر خانه حضرت فاطمه (س)چه گذشت؟

نویسنده :سید ابوالحسن حسینی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

فاطِمَةُ بَضْعَةُ مِنّی فَمَنْ اَغْضَبَها اَغْضَبَنی .

۱ ـ صحیح بخاری جلد ۵ ، باب فضائل صحابه ، ص ۳۶ ، و جلد ۷ کتاب النکاح ، ص ۴۷ چاپ مصر.

۲ ـ صحیح مسلم جلد ۷ ، باب فضائل صحابه ، ص ۱۴۰ چاپ مصر.

۳ ـ سنن ترمذی ، جلد ۵ ، ص ۳۵۹ چاپ مصر.

۴ ـ سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ، کتاب النکاح ، باب ۵۶ چاپ مصر.

۵ ـ سنن ابی داوود جلد ۱ ، کتاب النکاح ، ص ۴۷۸ ، چاپ مصر.

۶ ـ مسند احمد ، جلد ۴ ، ص ۵ ، ص ۳۲۶ چاپ مصر

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت .

فَهَجَرَتْ اَبابَکر ... فَلَمْ تَزَلْ مُهاجِرَةً لَهُ حتی تَوُفّیَتْ .

فَغَضَبَتْ فاطِمَةُ رَضیَ اللّهُ عَنْها وَ هَجَرَتْهُ فَلَمْ تُکَلِمْهُ حَتی ماتَتْ

۱ـ صحیح بخاری ، ج ۴ ، کتاب فضل الجهاد و السیر ، باب الخمس ، ص ۹۶ و جلد ۵ باب غزوة خیبر ، ص ۱۷۷ و جلد ۸ کتاب الفرائض ، ص ۱۸۵ چاپ مصر.

۲ ـ صحیح مسلم جلد ۵ کتاب جهاد و السیر ، باب قول النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ما ترکنا فهو صدقه ، ص ۱۵۴ .

۳ ـ السنن الکبری بیهقی ، کتاب قسم الفیٔ و الغنیمه جلد ۶ ص ۳۰۰ چاپ هند .

۴ ـ سنن ترمذی ج ۴ ، کتاب السیر ، باب ۴۴ شماره حدیث ۱۶۰۹ چاپ مصر .

۵ ـ مسند احمد ج ۱ ، ص ۶ و ۹ چاپ مصر

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت.

حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر خدا از اصولی است که قرآن به آن دعوت می کند، و یادآور می شود که علاقه ما به خدا و پیامبر (ص) باید بالاتر از مهر ما نسبت به پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان باشد(۱). و در آیه ای دیگر مودت «ذی القربی» را پاداش رسالت تلقی می کند و می فرماید :

قُلْ لا اَسْئَلکُمْ عَلَیْهِ اَجْرَاً اِلاّ الْمَوَدَةَ فِی الْقُرْبی (۲)

بگو من پاداشی جز مودت ذی القربی نمی خواهم.

در لسان قرآن ، خانه وحی و خانه های وابسته به آن از همان احترامی برخوردارند که مساجد و خانه های خدا از آن برخوردار می باشند، مساجد در فقه اسلامی ، برای خود موضوعی است که احکام خاصی دارند، بیوت پیامبران و باالاخص بیت پیامبر گرامی و بیوت وابسته در برخی از احکام با مساجد یکسانند.

قرآن در باره خانه های پیامبران چنین می فرماید:

فی بُیُوت اَذِنَ اللّهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَااسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِ وَ الْاَصال

خانه هایی که خدا به ترفیع و تکریم و بردن نامش در آن، فرمان داده است ، و مردان خدا را در آن صبح و عصر تسبیح می گویند. مقصود از این بیوت به تصریح پیامبر گرامی (ص) مساجد نیست بلکه خانه های پیامبران است . و فرمان به ترفیع خواه ظاهری باشد خواه معنوی حرمت بیوت پیامبران را فریضه لازم می داند.

جلالدین سیوطی (۸۴۸ ـ ۹۱۱) در تفسیر خود به سندی از انس بن مالك نقل می کند وقتی که پیامبر خدا آیه « فی بیوت اذن الله » را تلاوت فرمود مردی برخواست و گفت مقصود از «بیوت» که خدا به ترفیع آن فرمان داده است چیست؟

پیامبر خدا فرمود « بیوت الانبیاء » خانه های پیامبران است ، سپس ابوبکر برخواست و در حالی که به خانه علی و فاطمه اشاره می کرد گفت: این خانه از همین بیوت است؟ پیامبر فرمود: از برترین و بارزترین آنها است.

تکریم بیوت پیامبران و بالاخص بیوت پیامبر گرامی ، به زمان خود اختصاص نـدارد بلکه مسلمانان در طول زمان باید در حفاظت و صیانت و مرمت و بازسازی آنها بکوشند، و با گرامی داشتن این آثار ، به اصالتها و نشانها بقاء و پایداری بخشند.

جای تأسف است که امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی این اصل را نادیـده گرفته و شئون او را درباره خاندانش و بیت مسکونی فرزنـدانش رعایت نکردنـد، و بی حرمتی را نسبت به برخی از بیوت او روا داشتند ، و این کار نکوهیده برای یک محقق تاریخ پوشیده نیست ، تا آنجا که متعصب ترین نویسنده معاصر « ابوالحسن ندوی » در برخی از آثار خود به این نکته توجه نموده و می گوید : پس از درگذشت پیامبر با فرزندان او رفتار درست انجام نگرفت.

کتابی که هم اکنون در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار می گیرد، به تحلیل گوشه ای از این وقایع پرداخته است. و اسناد بی حرمتی به خانه وحی را از مصادر تاریخی گرد آورده ، و در آن داوری نموده است.

هر گاه نگارش تاریخ و تحلیل وقایع با رعایت موازین اخلاقی و آداب اسلامی صورت پذیرد ، مایه بینایی امت اسلامی می گردد، آنگاه بر وحدت اسلامی کمك می کنـد، و از بـد بینی گروهی نسبت به گروه دیگر می کاهـد، و روشن می شود که حساسیت گروهی نسبت به وقایع صدر اسلام بی دلیل نبوده ، و این گروه برای خود دلایل قاطع دارند، دلایلی که در کتابهای خود آنها وارده شده است .

امیـد است این اثر علمی و تاریخی که به خامه دانشند محترم جناب آقای حاج سید ابوالحسن حسینی نگارش یافته و به گردآوری مدارك و مصادر این واقعه پرداخته است گامی مؤثر ، در عقب زدن پرده ها از چهره حقایق تاریخی باشد.

« رَزَقَنَا اللّهُ تُوحیدَ الْکَلِمَهْ ، کَما رَزَقَنَا کَلِمَهَ التّوحید »

قم ـ مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)

جعفر سبحانی

۲۶/۱/۱۳۷۵ برابر ۲۵ شوال ۱۴۱۶

مقدّمه در انگیزه تحقیق

بعضـی از نویسندگان و متفکران اهل سنّت و شیعه که طرفدار تقریب مذاهب اسلامی اند بر این باورند که مطرح کردن حوادث و وقایع تلخ و ناگواری که پس از سقیفه بنی ساعده از سوی دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت مخصوصاً آنچه که نسبت به دختر گرامیش حضـرت فاطمه زهرا (س) انجام گردیده مخالف با وحدت و تقریب پیروان مذاهب اسلامی است، و اینها شیعه را در نقل این حوادث متفرّد می داننـد و صـحّت این حوادث را مورد شك و تردید و حتّی انکار قرار می دهند، و از این جهت در آثار و نوشته هایشان وقتی که به این بخش از تاریخ اسلام می رسند تلاش می کننـد نقـاط مثبتی در انتخاب خلیفه پیـدا کننـد و بیعت

مهـاجرين و انصـار بـا وى ، جلوگيرى از ايجـاد اختلاـف داخلى، جنگ با مرتـدين و ادامه كار پيامبر (صـلى الله عليه وآله وسـلم)در گسترش اسلام را مهمّ جلوه دهند و از بيان نقاط منفى و اسفبار و ظلم و ستم داخلى خوددارى مى كنند.

البته در آثار و نوشـته هاى گذشتگان از اهل سنّت گرچه فكر وحدت و تقريب حاكم نبوده است ولى آنها نيز به بهانه اينكه نقل اين حوادث تلـخ و ناگوار و اسـفبار يك نوع جسارت و طعن و نقد در بزرگان اسـلام و ياران نزديك پيامبر(صـلى الله عليه وآله وسـلم) است به صورت هاى گوناگون با آن برخورد شده است.

در پاره اى از موارد استغاثه و شكايت از ستمها و ظلمهاى دستگاه خلافت را براى پرهيز از تكفير و تفسيق صحابه تأويل كرده اند، و عدّه اى نيز مسائل را به نفع دستگاه خلافت به گونه اى طراحى كرده اند كه تو گويى غير از اين اتفاق نيفتاده است.

اينها حوادث اسـفبار و ناگوارى را كه دسـتگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت روا داشـته است يا اصـلاً طرح نكرده اند و يا با نقل احـاديث ضـدّ و نقيض مسأله را لوث نموده انـد، و دسـته ديگر آنها را نقل كرده انـد و احياناً نيز پـذيرفته انـد ولى آنها را ناچيز و از صغائر شـمرده اند و از اين جهت قَدح و مذّمتى را متوجه رجال خلافت نمى دانند و گروهى نيز آنها را از كارهاى مهّم و شـگرف و تحسين برانگيز خلفا دانسته و در اشعارى آن را ستوده اند.

برخورد متنـاقض و متفـاوت بـا اين حوادث موجب اين شـد كه برخى از متفكرين به اين حوادث به ديـده شك و ترديـد بنگرنـد، و مـدارك و منابع آنها را ضـعيف و غيرقابل اعتماد بشـمارند و درنتيجه طرح آنها را منافى با وحـدت و اخوّت و برادرى و همبسـتگى اسلامى بدانند.

تحقيق در مسـأله ايجاب مى كنـد كه ما اين حوادث را با توجه به منابع و مـدارك طرفين رسيدگى كنيم و ببينيم تا كجا در نقل اين حوادث بين طرفين اتفاق نظر وجود دارد و در منابع هر دو طرف آمده و در كجا شيعه متفرّد در نقل است و چرا آنها از نقل حوادث بعدى خوددارى كرده اند؟

ما به جهت گستردگى حوادث و وقايع ناگوار اين برهه از تاريخ اسلام تنها به بررسى برخى از آنها مى پردازيم كه عبارتند از:

۱ ـ آيا راست است كه پس از جريان سـقيفه بنى ساعده مأموران خليفه براى اخذ بيعت از حضرت اميرالمؤمنين على (عليه السلام) به خانه او هجوم بردنـد و اهل خانه را تهديد كردند كه در صورت خوددارى از بيعت و بيرون نيآمدن، خانه را با اهلش آتش مى زنند و در اين مورد تا كجا پيش رفتند؟

۲ ـ آيا راست است كه دختر گرامى رسول خـدا در ممانعت از ورود مهاجمين به خانه آسـيب ديـد تا جايى كه فرزندى كه در رحم داشت ساقط كرد؟ و آيا او را بين در و ديوار قرار دادند و آيا به او سيلى زدند و...؟

۳ ـ آيا راست است كه مأمورين خلافت به خانه امام ريختند و امام را با سـر و وضع نامطلوب و دلخراش (همانند بردن شتر سركش) براى اخذ بيعت به مسجد بردند؟

۴ ـ آيا راست است كه خليفه اوّل در آخرين لحظات زندگى اظهار ندامت و پشيمانى شديد مى كرد؟ و آرزو مى نمود كه اى كاش سه چيز را انجـام نمى داد، كه يكى از آنهـااين بود : اى كاش احترام خانه فاطمه را حفظ مى كرد و فرمان حمله به آن را صادر نمى كرد و ...!

مى توان گفت كه مسائل يادشـده در صورت اثبات، بخشـى از يك سلسـله جريانات ناگوارى است كه درواپسـين روزهاى زنـدگى پيامبر اسلام شروع شد و تا پايان زندگى دختر گراميش حضرت فاطمه (س) ادامه يافت و جا دارد كه به اين حوادث فهرستوار اشاره شود گرچه فرصت بحث و بررسى و ورود در آنها نمى باشد، و اين حوادث تلخ و ناگوار عبارتند از:

تخلّف عدّه اى از صـحابه كبار از شـركت در جيش اسامهٔ بن زيد، جلوگيرى از آوردن صـحيفه و قلم، انكار خليفه دوّم مرگ پيامبر را، ناديده گرفتن داسـتان غدير و شـركت در سـقيفه بنى ساعده و انتخاب خليفه، ريختن به خانه اميرالمؤمنين (عليه السلام)براى اخذ

بیعت از متحصنین خانه، بردن حضرت علی (علیه السلام) به مسجد با وضع نامطلوب ، صدمه و آسیب رساندن به حضرت فاطمه، تهدیدن نمودن امیرالمؤمنین به قتل در صورت امتناع از بیعت، غصب فدک و خطبه خواندن حضرت فاطمه (س) در مسجد، خشم گرفتن حضرت فاطمه (س) به ابوبکر و عمر تا آخر عمر و سفارش به دفن شبانه و مخفیانه و ... .

این حوادث و حوادث دیگر که قبل و بعد از جریانات مورد بحث اتفاق افتاده اند، بررسی آنها از عهده ما خارج است، و علاقمندان باید به کتب مربوطه مراجعه کنند.

بدیهی است که طرح این مباحث به انگیزه دامن زدن به اختلافات تاریخی گذشته و زنده نمودن مناقشات شیعه و سنّی نیست بلکه منظور و انگیزه تحقیق در این مسأله، کشف واقعیّت است.

در پایان این نکته یادآوری می شود که نویسنده همه مدارک و مآخذ این رساله را از کتابخانه های متعدد از نزدیک مشاهده کرده است. البته از کتابهای دیگر در این زمینه راهنمایی گرفته ولی به آدرس آنها اکتفا نکرده است مگر یک دو مورد که دسترسی به اصل کتاب نبوده و به نقل قول از کتاب معتبر دیگر اکتفا شده که در متن بحث به آن اشاره گردیده است.

این نوشتار را تقدیم می کنیم به همه متفکران و اندیشمندانی که در راه وحدت و تقریب مذاهب اسلامی گام بر می دارند و عزت و سربلندی و یکپارچگی مسلمانان جهان را ایده و آرمان شان قرار داده اند.

کسانی که آرمان مقدسشان از علم و آگاهی به مبانی دینی و واقعیتهای تاریخی نشأت می گیرد.

وحدتی که مصلحان بزرگی چون امام خمینی (ره) ، امام شرف الدین (ره) و علامه امینی (ره) منادی آن بودند.

این همان آرمان مقدسی است که امام موحدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در سراسر زندگی افتخارآمیز خود در راه آن کوشید. آن راه نورانی پر رهرو باد.

فصل اوّل : هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه

هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه۱

اکنون موضوع اوّل یعنی هجوم آوردن مأمورین خلافت به خانه امیرالمؤمنین(علیه السلام) جهت بردن ایشان برای بیعت و تهدید کردن به آتش زدن خانه با اهل آن در صورت خودداری از بیعت را مورد بررسی قرار می دهیم.

این مسأله در منابع معتبر اهل سنّت و شیعه آمده و از قدیمی ترین کتب تاریخی اهل سنّت گرفته تا تألیفات دانشمندان معاصر با تفاوت مختصری نقل شده است، البته نسبت ناقلین در بین قدماء بیش از متأخرین است.

ولی قبل از آنکه به نقل اقوال دانشمندان اهل سنت در این زمینه بپردازیم ناگزیریم این نکته را یادآور شویم.

و آن اینکه دانشمندان تراجم و فهرست نویسان برای بعضی از قدما تألیفاتی را ذکر می کنند که امروزه ما به آنها دسترسی نداریم و این آثار در اثر حوادث روزگار از بین رفته است و اکنون همه آثار قدما را در دست نداریم و تنها از طریق کتابهای موجود می توانیم به نام آن کتب و احیاناً به برخی از مطالب آنها دسترسی پیدا کنیم. یا می بینیم که بعضی از نویسندگان چیزهایی را از کتب قدما نقل می کنند که ما فعلاً از آنها اثری در آن کتب نمی یابیم و ممکن است تصرّفی در آن کتابها صورت گرفته باشد.

و این مسأله امر تحقیق را مشکل کرده است به عنوان نمونه :

الف : عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ ، عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸ و صلاح الدین خلیل الصفدی متوفای ۷۶۴ هنگام بحث از عقاید ابراهیم بن سیّار معروف به نظّام متوفای ۲۳۱ یکی از اعاظم شیوخ معتزله و استاد جاهظ می نویسند : « پیامبر بر خلافت علی بن ابی طالب(علیه السلام)تصریح نمود و به گونه ای که بر کسی مشتبه نشود آن را اظهار کرد ولی عمر آن را کتمان کرده و در

سقیفه متولی بیعت برای ابوبکر شد... تا اینکه می گویند: که او معتقد بود عمر چنان فاطمه(س) را زد که فرزندش (محسن) سقط شد و فریاد می کشید که خانه را با اهل آن آتش زنید در حالی که در خانه نبود مگر علی، فاطمه، حسن و حسین ... (۳).

متأسفانه با تتبعی که کردیم مستقیماً به عقاید نظّام دسترسی پیدا نکردیم.

ب: علامه حلی متوفای ۷۲۶ ، علامه شیخ حرالعاملی متوفای ۱۱۰۴ و قاضی نورالله التستری المستشهد ۱۰۱۹ مسأله تهدید عمر به آتش زدن خانه را از واقدی ـ محمدبن عمربن الواقد ـ متوفای ۲۰۶ نقل می کنندالبته ایشان نگفته اند این مطلب در کدام یک از کتب واقدی است.

ج: همچنین علامه حلّی و شیخ حرالعاملی و قاضی نورالله تستری از کتاب غرر ابن خذابه نیز همین مطلب را نقل می کنند.

ولی متأسفانه نتوانستیم به چنین کتابی دست پیدا کنیم.

د: علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ از بلاذری نقل می کند که عمر حضرت فاطمه (س) را بین در و دیوار قرار داد به گونه ای که محسن بر اثر ضربه از بین رفت.(۴)

ولی ما این مطلب را در انساب الاشراف چاپهای فعلی نیافتیم.

هـ: حافظ گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ و رشیدالدین ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ از معارف ابن قتیبه نقل می کنند که محسن بر اثر ضربه قنفذ درگذشت.

در صورتی که در المعارف چاپهای فعلی چیزی در این موضوع دیده نمی شود.

(مرحوم علامه امینی (ره) در الغدیر جلد ۲ صفحه ۶۵ با ذکر نمونه ای تحریف در نسخه های المعارف را اثبات کرده اند.)

پس از بیان این نکته اینک با رعایت ترتیب تاریخی به آوردن برخی از منابع و مدارک اهل سنت که به آنها دسترسی داشته ایم می پردازیم.

۱ ـ عبدالله بن محمد بن ابی شیبه متوفای ۲۳۵ در المصنف فی الاحادیث و الآثار از زیدبن اسلم از پدرش نقل می کند : « وقتی که برای ابوبکر پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت گرفته شد علی (علیه السلام) و زبیر به خانه فاطمه (س) تردد داشتند و در امورشان با هم مشورت می کردند هنگامی که این خبر به عمر رسید بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا به خدا قسم کسی از مردم نزد من محبوبتراز پدرت نبوده و اکنون کسی از مردم محبوبتر از شما نیست ولی به خدا قسم این مانع نمی شود اگر بار دیگر این گروه در اینجا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند وقتی که عمر خارج شد فاطمه نزد آنان رفت و گفت که عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید ، آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند.(۵)»

۲ ـ احمد بن یحیی معروف به بلاذری متوفّای سنه ۲۷۹ می نویسد:

ابوبکر به سراغ علی(علیه السلام) برای بیعت فرستاد، و علی امتناع نمود پس عمر آمد و با او شعله ای از آتش بود، و فاطمه(س) در درِحجره با او روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمدی خانه ام را بسوزانی؟ گفت: آری، چون این مهمترین چیزی است که پدر تو آورده است...

۳ ـ امام المورّخین محمّد بن جریر طبری متوفای سنه ۳۱۰ در تاریخ معروفش چنین می نویسد:

اتی عُمر بن الخطّاب منزل علی وفیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: «واللّهِ لَاُحرِقَنَّ عَلَيْكُمْ او لَتَخرجُنَّ اِلی الْبَیعهْ».

عمر به منزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین بودند عمر گفت: «به خدا قسم یا خانه را بر شما آتش می زنم و یا اینکه بیرون می آیید و بیعت می کنید».

طبری در روایت دیگری از خلیفه دوّم نقل می کند که پس از رحلت پیامبر، علی و زبیر و یارانشان از بیعت خودداری کردند و همه

انصار نیز امتناع ورزیدند ولی همه مهاجرین برای تعیین خلیفه نزد ابوبکر اجتماع کردند.(۶) (وی بیان نمی کند که از مخالفین چگونه بیعت گرفته اند).

ایشان همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «کسی از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد مگر مرتّد و یا کسی که نزدیك بود مرتّد شود، و کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری نکرد».

و همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «علی در خانه اش نشسته بود و به او خبر رسید که ابوبکر در مسجد برای بیعت نشسته است، علی با عجله ای که داشت تنها با پیراهن تنش بدون ازار و ردا وارد مسجد شد تا مبادا در امر بیعت تأخیری داشته باشد و سپس بیعت کرد و کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد تا لباس او را از خانه بیاورند».

در حالی که او در نقل دیگر از زهری آورده است که علی و بنی هاشم (همگی اشان) تا شش ماه (رحلت فاطمه زهرا«س») با ابوبکر بیعت نکردند.

طبری بدون اینکه برای این روایات متناقض چاره ای بیندیشد به مطالب بعدی منتقل می شود.

۴ ـ ابن عبدربّه مؤلف العقد الفرید متوفّای سنه ۳۲۸ می نویسد:

امّا علی و عباس بن عبدالمطلب و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند و به عمر گفت که اگر از بیرون آمدن امتناع کردند با آنها قتال کن پس عمر با آتش به در خانه فاطمه آمد تا خانه را همراه با آنها بسوزاند که فاطمه با عمر روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امّت داخل شدند... .

ابن عبدربّه چیزی برخلاف آن نقل نمی کند.

دکتر سید جعفر شهیدی پس از نقل عباراتی از بلاذری و ابن عبدربه می گوید:

اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم کتاب ابن عبدربّه اندلسی (عِقد الفرید) و انساب الاشراف بلاذری را در پیش چشم دارم، داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می کنم، بسیار بعید و بلکه ناممکن می نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته های سیاسی موافق آنان ساخته باشند، چه دوستداران شیعه در سده های نخستین اسلام نیرویی نداشته و در اقلّیت بسر می برده اند، چنانکه می بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی رود. در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست، ملایم تر یا سخت تر، دیده می شود.

در این جا قبل از پرداختن به سایر منابع اهل سنّت به نقل کلام مورّخ معروف مسعودی می پردازیم گر چه بسیاری او را شیعه می دانند ولی چون اهل سنّت کتابش را معتبر می شمرند به نقل اقوال او می پردازیم.

۵ ـ ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی متوفای سنه ۳۴۶ در مروج الذهب می نویسد:

که عروهٔ بن زبیر برای برادرش ـ عبدالله بن زبیر ـ در ماجرای بین او با بنی هاشم و محمد حنیفه و محاصره نمودنشان در شعب و جمع آوری هیزم برای سوزاندن آنها عذر می آورد و می گفت: او می خواست بدینوسیله آنها را بترساند تا در بیعت و اطاعت او درآیند ;زیرا که آنها ـ بنی هاشم ـ پیش از این نیز از بیعت امتناع ورزیده بودند. بعد می گوید: این (امتناع آنها در گذشته) جای ذکرش این جا نیست و ما این خبر را در کتابی به نام حدائق الاذهان که در مناقب و فضائل اهل بیت تألیف نمودیم، آورده ایم.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در نقل از مسعودی این داستان را روشن تر ذکر می کند، و ایشان عذر عروهٔ بن زبیر از برادرش عبداللّه بن زبیر را چنین می نویسد:

او خواست که وحدت کلمه از بین نرود و مسلمین اختلاف نکنند و بنی هاشم در بیعت آیند، تا وحدت کلمه حاصل شود. چنانچه عمر بن خطاب چنین عمل کرد با بنی هاشم، هنگامی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند ;زیرا عمر هیزم فراهم نمود تا خانه را با

اهل آن بسوزاند.

معلوم نیست آیا چیزی در نقل ابن ابی الحدید افزوده شده است، و یا اینکه از تاریخ مسعودی در چاپهای بعدی چیزی را حذف کرده اند؟

۶ـ ابن عبدالبرالنمری القرطبی متوفّای سنه ۴۶۳ در الاستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب می گوید:

هنگامی که با ابوبکر بیعت شد علی و زبیر بر فاطمه (س) وارد شدند و درکارشان با او مشورت کردند، آنان به همدیگر مراجعه می نمودند. این خبر به عمر رسید و عمر بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا هیچ کس محبوبتر از پدرت در نزد من نیست و بعد از او کسی محبوبتر از شما نزد من نیست. به من خبر رسید که این عدّه بر تو وارد می شوند و اگر دوباره به من خبر برسد چنین و چنان می کنم. سپس وی خارج شد، و فاطمه بر آنها وارد شد و گفت که عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره نزد من برگردید چنین و چنان می کند و به خدا قسم که وی به گفته خود عمل می کند پس در کارتان بنگرید و دیگر به اینجا برنگردید...

.

مؤلف چیزی در جهت خلاف آن نقل نمی کند.

البته مؤلف برای حفظ آبروی خلیفه به جای « لَأُحْرِقَنَّ عَلَیْکُمْ اَولَتَخْرُجُنَّ اِلی الْبَیْعَهٔ»(۷) لَاَفعَلّنَ وَ لَأَ فْعَلّنَ » آورده است.

۷ـ عمادالدین اسماعیل بن علی ابو الفداء(۸) مؤلف کتاب المختصر فی اخبار البشر متوفّای سنه ۷۳۲ می نویسد:

سپس ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی علی و افرادی که با او بودند فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون کند، و به او گفت اگر از آمدن امتناع ورزیدند با آنها جنگ کن، سپس عمر با مقداری آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و فاطمه با او روبرو شد و گفت ای پسر خطاب کجا می روی، آیا آمدی خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه درآئید در چیزی که همه امّت درآمدند.

مؤلف روایتی بر خلاف آن نقل نمی کند.

در مورد عدم انعکاس این قضیّه در « الکامل فی التاریخ » از ابن اثیر ;و البدایهٔ و النهایهٔ از ابن کثیر ;و تاریخ المبتداء والخبر از ابن خلدون نکته ای است که در تحت عنوان پاسخ به یک سؤال به آن اشاره خواهیم کرد.

۸ـ علامه محمد بن محمد بن شحنه متوفای ۸۱۵ در این مورد می نویسد: «سپس عمر به در خانه علی آمد تا خانه را با اهل آن بسوزاند ناگاه با فاطمه(س) مواجه گردید عمر گفت مگر درآیید در چیزی که همه امت درآمدند.

در بیشتر این عبارات چنانچه ملاحظه می کنید ابوبکر به عمر گفت در صورت امتناع متحصّنین از بیرون آمدن با آنها بجنگد. و عمر با پاره ای آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و سوگند یاد کرد که در صورت بیرون نیآمدن خانه را با اهلش بسوزاند.

۹ـ ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغهٔ، متوفّای ۶۵۶ از احمد بن عبدالعزیز الجوهری مؤلف کتاب «السقیفه» نقل می کند:

وقتی که با ابوبکر بیعت شد، زبیر و مقداد با جماعتی از مردم پیش علی به خانه فاطمه رفت و آمد می کردند و در امورشان باهم مشورت می نمودند و عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا کسی از مردم پیش من محبوبتر از رسول خدا نبوده و اکنون کسی از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست ولی قسم به خدا این مانع نمی شود که دستور دهم این خانه را همراه این گروه آتش زنند، وقتی که عمر برگشت فاطمه نزد آنها رفت و گفت که عمر نزد من آمد و قسم یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شمابسوزاند وبه خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید آنها دیگر برنگشتند و با ابوبکر بیعت کردند.

ابن ابی الحدید درباره جوهری می گوید، او از رجال حدیث و از ثقات مورد اعتماد است.

در نقل دیگر ابوبکر جوهری از عمر بن شبّه و ... نقل می کند که عمر به خانه فاطمه (س) آمد و گفت: وَالَّذی نَفْسی بِیَدِه لَتَخْرُجُنَ

اِلی الْبَیْعَةِ اَوْ لاَحْرِقَنَّ الْبَیْت عَلَیْکَمْ.

همچنین ابوبکر جوهری مؤلف کتاب السقیفه در روایت دیگر نقل می کند: که سعدبن ابی وقّاص و مقداد بن اسود نیز در خانه فاطمه با آنان ـ که در روایت سابق نامشان آمد یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)و زبیر و گروهی از بنی هاشم ـ اجتماع کرده بودند تا با علی (علیه السلام)بیعت کنند، پس عمر به سوی آنها آمد تا خانه را با آنها بسوزاند.

ایشان این مطالب را در ذیل خطبه شصت و شش نهج البلاغه نیز ذکر می کند.

این اظهارات هم عقیده ابن ابی الحدید در این قضیه است و هم نظر ابوبکر جوهری که از او نقل کرده است.

۱۰ ـ مؤلّف کنزالعّمال متوفّای ۹۷۵ از اسلم نقل می کند که عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و ... و گفت به خدا قسم احترام تو نزد من مانع نمی شود که امر کنم گروهی را که نزد تو اجتماع کردند با خانه بسوزانند و بعد روایت را مثل نقل ابن ابی الحدید از جوهری به پایان می برد.

از میان نویسندگان معاصر اهل سنّت بعضی ها به این حقیقت تلخ اشاره کرده اند گرچه اکثر آنها می کوشند که این مطالب را در آثارشان ذکر نکنند و تلاش می کنند که خلافت خلفاء را با شکل حکومت مردم بر مردم و یا اصل مشاوره توجیه کنند. بدیهی است که ریختن مأموران خلافت به خانه مخالفین و تهدید به آتش زدن و کشاندن متحصّنان به مسجد و وادار نمودن آنها به بیعت و کتک زدن و اهانت کردن و تهدید به قتل، مخالف با روح دموکراسی است، از این جهت اینها را در آثار و تألیفاتشان ذکر نمی کنند.(۹) ولی با این همه برخی از ایشان نتوانستند از دیدن حقیقت چشم بپوشند، و خلاف آن را بنویسند.

اینک ما سخنان بعضی از آنان را در این مسأله ذکر می کنیم.

۱۱ ـ نویسنده معروف و معاصر مصری عباس محمود العقّاد متوفای ۱۳۸۳ در کتاب عبقریهٔ عمر می نویسد:

گروهی شدت عمل عمر در دعوت علی برای بیعت با ابوبکر را زیاد پنداشته اند، چنانچه در بعضی از روایاتیکه صحت آنها ترجیح دارد آمده است. و خلاصه آن روایات چنین است: که عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران بودند. پس گفت بخدا سوگند یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت بیرون بیآیید. پس زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و شمشیر از دستش افتاد بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند.

گروهی این شدت عمل را زیاد پنداشته اند. و آن را نوعی ستم از سوی عمر در حق علی و دورکردن بنی هاشم از خلافت شمرده اند.

۱۲ ـ عمر رضا کحّاله مؤلف اعلام النساء می نویسد:

پس ابوبکر عمر را به سوی آنها ـ افرادی که از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانه فاطمه متحّصن شده بودند ـ فرستاد. عمر از بیرون خانه آنها را صدا کرد، امّا آنها از خارج شدن خودداری کردند عمر هیزم طلبید و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می آیید و یا خانه را همراه با اهلش می سوزانم. به او گفتند: ای اباحفص در خانه فاطمه است گفت: گر چه فاطمه در خانه باشد.

البته مدرک عمررضا در این قضیه کتاب الامامهٔ والسیاسهٔ منسوب به ابن قتیبه دینوری است. ای کاش وی به منابع بیشمار اهل سنت که در این باب وجود دارد مراجعه می کرد و به کتاب الامامهٔ و السیاسهٔ که در مورد آن حرفهایی زده اند اکتفا نمی کرد.

۱۳ ـ نویسنده معروف مصری عبدالفتّاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در این مورد می نویسد.

هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه۲

... و با این پیش بینی ها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه

فاطمه رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که پسر عموی رسول خدا را چه بخواهد و چه نخواهد به آنچه تاحال نپذیرفته وادار نماید، مردم حدسها می زدند، دسته ایی می گفتند تنها در برابر دم شمشیر سراطاعت خم می کند... و گروهی پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می شود... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشتند... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو ننمایند چه با این دستور زاده خطاب دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره نمودند تا بدین وسیله قانع سازد یا بی مهابا بتازد؟ ...

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهان پیش آمد مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت... این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی (علیه السلام) روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا در میان درب آشکار شد، چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته و آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانیش گرفتگی غضب هویدا بود.

عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش چون موج از میان رفت همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل درب بُهْت زده ایستادند ;زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا دیدند، سرها از شرمندگی و حیاء به زیر آمد و چشمها پوشیده شد دیگر تاب از دلها رفت همینکه دیدند فاطمه مانند سایه حرکت نمود و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها یکسره متوجّه او گردید، ناله اش بلند شد و باران اشک سرازیر گشت و با سوزجگر پی درپی پدرش را صدا می زد:

بابا ای رسول خدا ... گویا از تکان این صدا زمین زیرپای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد، باز زهرا نزدیکتر رفت و با آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می نمود:

بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه به سر ما آمد!؟

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد... .

۱۴ ـ همچنین استاد توفیق ابوعلم در کتاب «اهل البیت» زیر عنوان موضع گیری امام علی بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی روایتی را که ما از طبری نقل کردیم در کتابش می آورد، و می گوید عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین متحصّن بودند، عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت خارج شوید... .

در نقل دیگر می نویسد که عمر به علّی گفت: اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه ات را می سوزانم. علی (علیه السلام) گفت: آیا آن را می سوزانی درحالی که دختر رسول خدا در آن است؟ گفت: آری، آن را آتش می زنم گرچه دختر رسول خدا در آن باشد. سپس وی شعر شاعر نیل حافظ ابراهیم را (که بعداً می آید) شاهد می آورد... .

البّته بعضی از نویسندگان اهل سنّت که این موضوع را در آثارشان ذکر کرده اند این عمل را لغزشی از سوی دستگاه خلافت شمرده اند و با تلاش فراوان می کوشند که این عمل را توجیه کنند، تا به مقام عدالت و اجتهاد صحابه آسیبی وارد نشود و آن را از گناهان قابل آمرزش قلمداد می کنند.

ابن ابی الحدید در این مورد می گوید:

فاطمه زهرا (س) در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رفت و او وصیّت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند و این نزد اصحاب ما از اموری است که صدورش از آن دو قابل اغماض است، و سزاوار این بود که احترام او و حرمت منزل او را نگاه می

داشتند ولی آنها از پیدا شدن اختلاف و تفرقه ترسیدند و به آن چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند.

ولی جای تأسّف است که برخی از نویسندگان و شعرای اهل سنّت آن را به عنوان مفاخر خلیفه دوّم می شمارند. شاعر معروف معاصر محمد حافظ ابراهیم مصری که در سال ۱۳۵۱ هـ‍ق درگذشته است در قصیده عمریّه خود به مدح خلیفه دوّم برخاسته و او را به جهت این عمل ستوده است.

و قولة لعلیّ قالَها عُمرُاکرِمْ بسامِعها اَعْظِم بملْقیها

حَرَّقتُ دارک لاأُبْقی علیک بها ان لم تُبایِع وَبِنْتُ المصطفی فیها

ماکان غَیْرُ اَبی حَفْص یَفُوهُ بها اَمامَ فارسِ عدنان وَحامیها

به یاد بیآور سخنی را که عمر به علی گفت: چه ارجمند شنونده ای و چه بزرگ گوینده ای!

وی گفت: اگر بیعت نکنی خانه تو را می سوزانم و اجازه نمی دهم در آنجا بمانی هرچند دختر پیامبر برگزیده خدا در آن باشد.

این سخن را جز عمر کس دیگر نمی توانست بگوید آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبان آن .

آیا سوزانـدن خانه دختر رسول خدا به منظور اخذ آراء بیشتر برای ابوبکر از افتخارات شـمرده می شود که این شاعر آن را از مفاخر خلیفه دوّم می شمارد؟

شارح قصـیده عمریه «دمیاطی» در شـرح بیت دوّم می گویـد: اینکه دختر پیامبر برگزیده خدا در این خانه جای دارد علی را از گزند عمر برکنار نمیدارد. و سپس روایت ابن جریر طبری: آمـدن عمر به در خانه فاطمه و جمله معروفش وَاللّهِ لأُحْرِقَنَّ عَلَیْکُمْ اَولَتَخْرُجُنَّ الی البیعهْ و ... را ذکر می کند.

پس در مورد مسأله اوّل یعنی آمـدن مأمورین خلافت به در خانه امیرالمؤمنین و تهدید کردن آنها به سوزاندن خانه و قسم یاد کردن و امور دیگر، از نظر مدارک اهل سـنّت شـکّی باقی نمی ماند گرچه بعضـی ها با ذکر روایات متناقض می کوشـند که قضیّه را لوث کننـد و خوانندگان را در شک و تردید بین روایات متناقض قرار می دهند ولی برخی دیگر قضـیّه را به صورت قطعی ذکر کرده اند و سپس در مقام توجیه عمل خلیفه برآمده اند.

در مـدارک و منـابعی که ذکر کردیم هیـچ سـخنی از ابن قتیبه دینوری و کتاب منسوب به او الامامهْ و السـیاسهْ نیست تا گاهی ایراد گرفته شود که استناد این کتاب به او تمام نیست(۱۰) و گاهی نیز بگویند:

تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات الامامهْ و السیاسهْ آشکارا به چشم می خورد و به احتمال این روایات نتیجه تضّاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشـمیان پدید آمده است و گرنه فاطمه و علی (علیه السـلام) با ایمان تر و منزّه تر و خردمنـدتر از آن بـوده انـد کـه برخلاـف مصالـح مسـلمانان بپـا خیزنـد و عمر بزرگـتر و خـوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه دست یازد.

انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه

از نظر مـدارک و منابع شـیعه چنانچه خواهد آمد، مراحل بعدی این مسأله ـ یعنی: ریختن به خانه و بردن حضـرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با وضع نامطلوب و جسارت آمیز و آسیب رساندن به حضرت فاطمه (س) ـ به خوبی اثبات می شود، و قهراً مرحله اول را نیز دربرخواهد داشت و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

ولی بعضـی از مـدارک شـیعی در احتجاج با اهل سـنّت تنها به ذکر مرحله اول که مورد قبول آنان است اکتفاء کرده انـد، و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقاله تنها به فهرست این منابع و ذکر آدرس اکتفاء می کنیم.

۱ ـ کتاب الجمل، از شیخ مفید، متوفّای سنه ۴۱۳، ص ۱۱۷ .

۲ ـ امالی، از شیخ مفید، مجلس ششم، ص ۳۰.

۳ ـ الشافی ، سید مرتضی ، جلد ۴ صفحه ۱۱۹

۴ ـ تقریب المعارف فی الکلام ، شیخ تقی الدین ابی الصلاح حلبی متوفای ۴۴۷ صفحه ۱۶۷ .

۵ ـ تلخیص الشافی از شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی، متوفّای ۴۶۰، ج۳، ص۷۶.

۶ ـ در المسترشد از محمدبن جریر طبری امامی ، معاصر شیخ طوسی در صفحه ۳۷۳ و همچنین صفحه ۳۷۸ از واقدی این مطلب نقل شده است.

۷ ـ الطرائف فی معرفهٔ مذاهب الطوائف، از علی بن جعفربن موسی بن طاووس، ص ۶۶ (روایت طبری و ابن عبدربّه و واقدی و ابن جبیر و ... را نقل نموده است.)

۸ ـ نهج الحق و کشف الصدق، از ابن مطهّر حلّی، متوفّای سنه ۷۲۶، ص ۲۷۰.

۹ ـ در نفحات اللاهوت محقق کرکی متوفای ۹۴۰ صفحه ۷۸ مسأله حاضر کردن آتش برای سوزاندن خانه آمده است.

۱۰ ـ محدّث بزرگ و مؤلف وسائل الشیعه محمّد بن حسن الحرّ العاملی در اثبات الهداهٔ بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۲۸۱ (روایت آمدن عمر و تهدید به احراق را از قول سیّد از طرائف، در تحت شماره های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ نقل نموده و آن را تلّقی به قبول کرده است.)

۱۱ ـ بحارالانوار، از علاّمه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۰.

۱۲ ـ حق الیقین فی معرفهٔ اصول الدین، سیّد عبدالله شبّر متوفّای ۱۲۴۲ ص۱۸۷.

۱۳ ـ الفصول المهمّه، از امام سید شرف الدین الموسوی، ص ۴۲.

۱۴ ـ الغدیر، از علامه شیخ عبدالحسین امینی، ج ۷، ص ۷۷ تا ۸۶ و ج ۳، ص ۱۰۳ با استناد از مدارک اهل سنّت.

۱۵ ـ زندگانی حضرت فاطمه (س)، از دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰۹.

۱۶ ـ دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۰ در ترجمه ابوبکر، مقاله آقای هادی عالم زاده.

فصل دوّم : ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)

ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)۱

گفته می شود که دختر گرامی پیامبر هنگام جلوگیری از ورود مهاجمین به خانه صدمه و آسیب دید به طوری که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد، و از آن پس همواره بیمار، و در رنج و اندوه بسر می برد تا رحلت کرد. این موضوع از نظر مدارک و منابع شیعی به آسانی قابل اثبات است و به عنوان یک امر مسلّم تلّقی می گردد. این مسأله هم در آثار قدماء و متقدمین از علمای شیعه و هم در آثار متأخرین آنها منعکس گردیده است.

نه تنها شیعه بلکه برخی از اهل سنّت نیز بدان اشارت نموده اند، ولی چنانچه بیان داشتیم بسیاری از آنان در همان مرحله اوّل توقف نموده و قدمی جلوتر ننهاده اند و از ذکر حوادث بعدی سکوت کرده اند، ولی چنانچه به زودی خواهد آمد نتیجه بحث این سه فصل حکایت از وقوع این حادثه هولناک و دلخراش و اسفبار دارد.

برای تحقیق در مسأله بحث را در دو بخش مطرح می کنیم:

۱ ـ انعکاس این قضیه در مدارک شیعی و احیاناً در برخی از منابع سنّی.

۲ ـ علّت عدم انعکاس این قضیه در اکثر منابع سنّی.

اما در قسمت اوّل نخست به نقل سخنان برخی از بزرگان شیعه می پردازیم و سپس گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنّت را ذکر می کنیم.

در آثار و تألیفات بزرگان شیعه چه متقدّمین و چه متأخّرین، و چه محدّثین و چه متکلّمین و ... این قضیّه اسفبار منعکس شده است.

۱ ـ نصربن مزاحم مِنْقری کوفی مورّخ شیعی متوفّای سنه ۲۱۲ در کتاب صفیّن می آورد، وقتی که معاویه شریعه فرات را برای بار دوّم بر روی سپاه عراق بست، مردی از طایفه سَکون از اهل شام به نام سلیل بن عمرو، در ضمن اشعاری معاویه را بر ادامه ممانعت آب تحریک و تشجیع نمود، معاویه پاسخ داد حق با شماست ولیکن عمروعاص نمی گذارد (یا چنین نظری دارد) و می گوید:

آنها را از آب مانع مشو، چون علی کسی نیست که خودش تشنه بماند و ترا سیراب ببیند در حالی که افسار اسبها در دست او و سپاه اوست و به فرات نظر می افکند مگر آنکه یا از فرات سیراب شود و یا کشته شود و تو می دانی که او شجاع و بی باک است و با او مردم عراق و حجاز هستند و من و تو شنیده ایم که او می گفت:

ای کاش! چهل مرد می داشتم و سپس قضیه ای را یاد کرد، ای کاش! در روزی که خانه فاطمه را تفتیش می کردند چهل مرد می داشتم.

۲ـ محمدبن یعقوب کلینی متوفّای ۳۲۹ در اصول کافی در باب مولد الزهراء حدیث دوّم به سند صحیح از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند:

«اِنَّ فاطمةَ صِدّیقةٌ شهیدةٌ وَاِنَّ بناتَ الانبیاء لایطمثن».

مولی محمد صالح مازندرانی متوفّای ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۱ در شرح واژه شهید می گوید : شهید به کسی گویند که در میدان جنگ به عنوان انجام وظیفه کشته شود سپس معنای آن توسعه یافت و به هر کسیکه مظلومانه کشته شود ، مثل فاطمه (س) اطلاق می شود زیرا او را در حالیکه فرزندی در شکم داشت در به پهلوی او زدند و فرزندش سقط شد و به سبب آن از دنیا رفت اما وجه تسمیه (این افراد و حضرت فاطمه (علیه السلام)) به شهید این است که خداوند و فرشتگان، بهشت را برای او شهادت می دهند. و یا اینکه او پس از مردن به حیات متصف می شود مثل اینکه او حاضر و ناظر و نمرده است و یا اینکه مقام و منزلتی را که خدا برایش فراهم نموده مشاهده می کند.

علاّمه مجلسی متوفّای ۱۱۱۱ در مورد سند حدیث می فرماید: صَحیحٌ.

و در شرح این حدیث می فرماید:

این خبر دلالت می کند بر اینکه فاطمه صلوات اللّه علیها شهیده است، و این از متواترات می باشد و سبب شهادت آن حضرت این بود که آنها پس از آنکه خلافت را غصب کردند و بیشتر مردم با آنها بیعت کردند به سراغ امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرستادند تا برای بیعت حاضر شود، امام از آمدن امتناع کرد عمر عده ای را مأمور کرد تا خانه را با اهلش بسوزاند و خواستند به زور وارد خانه شوند ولی فاطمه (س) آنها را از ورود به خانه مانع شد، قنفذ غلام عمر در را به شکم فاطمه(س) زد که پهلوی او شکست و جنینی که در رحم داشت و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نام او را محسن نهاده بود ساقط شد، و به همین جهت مریض شد و در این مرض رحلت فرمود.

مجلسی سپس به ذکر روایاتی در تأیید سخن فوق از علمای اهل سنّت و شیعه می پردازد.

۳ ـ شیخ جلیل اقدم صدوق متوفّای سنه ۳۸۱ هـق روایت مفصّلی از ابن عباس از رسول گرامی اسلام در فضیلت فاطمه زهرا (س) نقل می کند. تا اینکه می گوید رسول خدا فرمود: «هرگاه فاطمه را می نگرم به یادم می آید ستم و ظلمی که بعد از من به او روا خواهند داشت. و گویا با فاطمه حاضرم و می نگرم که خواری وارد خانه او می شود و هتک حرمت او می گردد و حق او را غصب می نمایند و او را از ارثش محروم می کنند و پهلوی او را می شکنند و جنین او را سِقط می کنند و او فریاد می کشد که یا محمّداه

و استغاثه می کند ولی کسی به فریاد او نمی رسد و همواره پس از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست... .

همچنین در مجلس بیست هشتم، حدیث دوم با سند معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت پیامبر نشسته بودیم ناگاه آن حضرت به سوی ما نظر افکند و گریست گفتم سبب گریه چیست یا رسول الله ؟

فرمود: گریه ام برای آن چیزی است که بعداز من به شما روا خواهند داشت.

پرسیدم آن چیست ؟

فرمود : برای ضربتی که به فرق تو خواهد رسید و آن سیلی که بر روی زهرا خواهند نواخت و زخمی که بر ران حسن خواهند زد و او را به زهر مسموم کنند و از کشتن حسین.

چون این خبر را شنیدند همه گریان شدند.

همچنین شیخ صدوق در معنای سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین(علیه السلام): «یا علّی لک کنزٌ فِی الجنّة وَاَنْتَ ذُوقرنیها» پس از معنا نمودن کنز و مختار خودش (کلید نعمت های بهشت) می گوید: از بعضی از اساتیدم شنیدم که می گفت منظور از این کنز فرزندش محسن است، همانیکه حضرت فاطمه به علّت قرار گرفتن بین در و دیوار او را ساقط کرد... .

صدوق بدون آنکه در پیرامون این معنی اظهار نظر کند وارد بیان معنای ذوالقرنین می شود.

۴ ـ در کتاب اختصاص منسوب به شیخ مفید، جسارت و هتک احترام و صدمه دیدن حضرت فاطمه (س) در مسأله فدک ذکر شده است.

البته ایشان در داستان سقیفه می گوید مأمورین خلیفه به در خانه امیرالمؤمنین آمدند و فاطمه (س) در را بر روی آنها بست و عمر با لگد در را شکست و مأمورین به خانه ریختند و امام(علیه السلام) را به زور به مسجد بردند. در این جا سخنی از زدن فاطمه زهرا (س) نیست، ولی در داستان فدک می گوید ابوبکر قباله فدک را به فاطمه داد و فاطمه (س) خارج شد و در راه به عمر برخوردکرد، عمر پرسید آن چیست که با تو است؟

گفت: سند فدک است که ابوبکر به من داد، گفت: آن را به من بده. فاطمه (س) خودداری نمود. عمر چنان با لگد او را زد که فاطمه محسن را که به آن حامله بود، سِقط کرد و چنان سیلی به او زد که گوشواره از گوش او شکست و قباله را گرفت و پاره کرد...

کتاب شناس بزرگ شیعه، شیخ آغابزرگ طهرانی در الذریعهٔ اختصاص را از تصنیفات شیخ مفید می داند و می افزاید شیخ مفید اختصاصش را از اختصاص شیخ ابی علی احمد بن الحسین معاصر شیخ صدوق استخراج کرده است و از اختصاص شیخ ابی علی اثری در دست نیست، ولی مؤلّف کشف الحجب گفته : می گویند مؤلف اختصاص فردی به نام جعفربن الحسین است، ولی از ظاهر سیاق برمی آید که این کتاب از تألیفات شیخ مفید است .

مؤلف الذریعه در تأیید نظریه مؤلف کشف الحجب می گوید : جعفربن الحسین متوفّای ۳۴۰ می باشد و نجاشی در شرح حال او ضمن برشمردن تألیفات وی اختصاص را ذکر نکرده است. و سپس می گوید: ظاهراً شیخ مفید کتاب اختصاص را از یکی از این دو کتاب استخراج کرده است.

اخیراً بعضی از محققین استناد این کتاب به شیخ مفید را ناتمام دانسته اند، به آن مراجعه شود .

۵ ـ مسعودی مؤلف مروج الذهب در اثبات الوصیّهٔ در داستان سقیفه می نویسد:

مأمورین خلیفه به سوی منزل امام روی آوردند و به خانه امام هجوم بردند و در خانه را سوزاندند و امام (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون بردند و فاطمه سیده زنان عالم را بین در و دیوار قرار دادند تا جایی که فرزندی که در رحم داشت افتاد، و امام را وادار

به بیعت کردند امام خودداری کرد گفتند: اگر بیعت نکنی ترا می کشیم و ... .

کتاب شناس بزرگ شیعه، مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی بدون نقل هیچ خلافی این کتاب را از ایشان می داند. همچنین نجاشی در رجال، علاّمه حلّی در الخلاصهٔ، شهید ثانی در حاشیه بر خلاصه علاّمه، مجلسی در مدارک بحار، ابوعلی حائری در منتهی المقال، خوانساری در روضات الجنّات، محدّث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل ج ۳، ص ۳۱۰ ، ممقانی در تنقیح المقال ، کتبی در فوات الوفیات و کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها و... همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند.

۶ ـ سید مرتضی علم الهدی متوفای ۴۳۶ می گوید: قاضی عبدالجبار معتزلی مسأله زدن عمر حضرت فاطمه را انکار می کند و از ابوعلی (جبّائی) نقل می کند که خبر نقل شده از جعفربن محمد (علیه السلام) در زدن عمر حقیقت ندارد بلکه روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو خلیفه اظهار دوستی می کرد.

سید مرتضی در این مقام می گوید: استناد قاضی عبدالجبّار به انکار ابوعلی در این قصه و ادعای دوستی امام صادق نسبت به آن دو خلیفه اشکالاتی دارد ؛اول اینکه انکار ابوعلی بدون دلیل است و چگونه ابوعلی این روایت را رد نکند در صورتی که به عقیده او خلافت حق آنان ـ ابوبکرو عمر ـ بود و آنان بخشی از حقوقشان را دریافت کردند و به لطف و تأیید الهی نزدیک بودند و در دینداری می کوشیدند و اگر او این عقاید تحقیق ناشده را از قلبش بیرون می کرد، آنوقت معنای این روایت را می فهمید و دست کم در درستی و بطلان آن شک می کرد ... و سپس سید ادعای اظهار دوستی امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو را رد می کند و روایت آن را جعلی و ساختگی می داند ... .

۷ ـ شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی متوفّای ۴۶۰ در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می گوید:

«وَاللّهِ ما بایَعَ عَلّی(علیه السلام) حتّیٌ رأی الدّخانَ قد دَخَلَ بیته».

به خدا قسم علی(علیه السلام) بیعت نکرد تااینکه دید که دود وارد خانه اش گردید.

طبق این روایت مسأله در حد تهدید به احراق نبوده است بلکه آن را عملی ساختند و در خانه را آتش زدند و درِ سوخته را با لگد پا از جا درآوردند و به خانه ریختند و...

هچنین وی در این مورد می نویسد:

از چیزهایی که بر خلیفه اول عیب گرفته اند و عملش را مورد انکار قرار داده اند زدن آنهاست فاطمه زهرا (س) را. و روایت شده که آنها او را با تازیانه زدند و مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه (س) را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سِقْط کرد و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلاخلاف است، و مأمورین خلیفه خواستند که خانه را بر او بسوزانند هنگامی که گروهی بدان پناه بردند و از بیعت امتناع ورزیدند و کسی نمی تواند خبر مربوط به واقعه را انکار کند ؛زیرا خبر این قضیه را قبلاً از بلاذری و غیر او نقل کردیم و روایات ـ شیعه در این قضیّه مستفیضه است و در آن اختلافی ندارند(۱۱).

۸ ـ متکلم بزرگ قرن ششم عبدالجلیل قزوینی مؤلف کتاب « النقض » در رد «بعض فضائح الروافض » می نویسد:

آنچه (مؤلف) گفته است : و گویند عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را محسن نام نهاده بود.

جواب آن است که این خبری است درست و بر این وجه نقل کرده اند، و در کتابهای شیعی و سنی مذکور و مسطور است . امّا خبر مصطفی(صلی الله علیه وآله وسلم)است که « انَّمَا الْاَعَمالُ بِالنّیات » اگر غرض عمر آن باشد که علی (علیه السلام)بیرون آید و بیعت کند بر ابوبکر به خلافت و غرضش نه آن باشد که کودک در شکم فاطمه (س) سقط شود چه یمکن که نداند که فاطمه در پس در ایستاده است اگر چنین باشد آن را قتل خطاء گویند. و اگر عمداً کرده باشد هم نه معصوم است چه یمکن که خود بداند که فاطمه(س) در پس در ایستاده است حکم خدا راست در آن ، نه ما را و شما را. در این نقل بیش از این نتوان گفتن.

۹ ـ همچنین خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و متکلّم و دانشمند نجومی متوفّای سنه ۶۷۲، در تجرید الاعتقاد، این حادثه ناگوار را آورده است. روشن است که مطالب و محتویات یک کتاب کلامی و عقیـدتی که عقائـد و نقطه نظرهای دینی یک مذهب و مکتب را بازگو می کند نمی تواند متکّی و مبتنی بر یک سـری روایات ضعیف باشد، بلکه این عقیده اکثریت قاطع دانشمندان شیعه در این مورد است.

خواجه در بحث امامت از تجریدالاعتقاد در صلاحیت نداشتن غیر حضرت امیر(علیه السلام) برای امامت، در مورد ابوبکر می گوید: ابوبکر را در خـانه رسول خـدا دفن کردنـد که در زمـان حیـات از دخول آن ممنوع بود و هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السـلام) از بیعت بـا ابوبکر خودداری کرد گروهی را به خـانه آن حضـرت فرسـتاد و آتش در خـانه افکندنـد، با آنکه دختر گرامی رسول خـدا فاطمه (س) و حسن و حسین علیهماالسلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند و حسنین وقتی که او را در جایگاه رسول خدا دیدند بر او اعتراض کردند، و در آخر عمر حسرت می خورد که چرا با خانه فاطمه (س) بی حرمتی کرد.

۱۰ ـ علامه حلّی متوفّای ۷۲۶ ، در کشف المراد در توضیح این قسمت می گوید :

اینها انتقادات دیگری است در مورد ابوبکر، او در خانه رسول خدا به خاک سپرده شد در صورتی که در حیات رسول خدا از ورود به آن خانه بدون اذن او نهی شده بود، و وقتی که امیرالمؤمنین (علیه السـلام) از بیعت امتناع کرد گروهی را به خانه او فرستاد و آنها آتش در خـانه افکندنـد، در حـالی که سـاکنین خـانه فـاطمه (س) و حسـنین و جمعی از بنی هاشم بودنـد، و علی(علیه السـلام) را با جماعتی به جبر از خانه بیرون کشیدند و زبیر که با آنها بود شمشیرش را گرفتند و شکستند و ضربتی به فاطمه (س) رسید که از آن ضربت جنینی را که در رحم داشت و پیامبر او را محسن نام نهاده بود سِقط کرد و ... .

ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص۲

۱۱ ـ فاضل مقـداد متوفّای ۸۲۶ ، در شـرح باب حادی عشـر در ذیل کلام علامه حلی :«وَالاَدِلَّةُ فی ذلِکَ لاتُحْصـی کثرةً»(۱۲)، شش دلیل بر این امر می آورد و در دلیل پنجم می گوید:

آن حضـرت ادّعای امامت فرمود ... چون دید کسـی او را یاری نمی کند در خانه نشـست و مشغول جمع آوری قرآن شد و چون او را به جهت بیعت طلبیدند، امتناع کرد تا آنکه دَرِ خانه او را آتش زدند و او را به جبر و قهر بیرون کشیدند ...

شارح دیگر باب حادی عشر ابن مخدوم حسینی متوفّای سنه ۹۷۶ ، در مفتاح الباب در شرح این سخن علاّمه می گوید:

ادّعای امامت آن حضـرت در کتابهای سـیره مشـهور است و حتّی در آنها آمـده هنگامی که امام مخالفت مخالفین و اصـرار آنها در مخالفت با خویشتن را دیـد و دانست، در خانه اش نشـست و به جمع آوری کتاب خـدا مشغول شد و او را برای بیعت طلبیدند و او خودداری نمود تا در خانه اش آتش افکندند و او را به زور بیرون کشیدند.

۱۲ ـ همچنین علی بن یونس عاملی متوفّای ۸۷۷ می گوید :

و منها ؛ما رواه البلاذری و اشـتهر فی الشـیعه اَنَّهُ حَصـرَ فاطِمَـةِ فِی البابْ حَتی اَسْـقَطَتْ مُحْسِـناً مَعَ عِلْمِ کُلِ اَحـد بِقولِ اَبیها لَها : فاطِمَةُ بَضْعَةُ مِنّی مَنْ آذاها فَقَدْ آذانی .

از آن جمله چیزی است که بلاذری نقل کرده و میان شیعه مشـهور است که عمر حضـرت فاطمه را پشت در محصور کرد به طوری که محسن را سـقط کرد با اینکه همه می دانند پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرمود : فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزورده است.

البته در چاپهـای فعلی کتـاب بلاـذری (انسـاب الاشـراف) چنین خبری در آن دیـده نمی شود و ممکن است با توجه به پراکنـدگی مجلدات این کتاب در گذشته، تصرّفی در آن انجام گرفته باشد.

غیر از موارد یاد شده در مدارک و منابع دیگر شیعی، نیز این موضوع عنوان شده است اگر چه در اعتبار برخی از این منابع حرفهایی زده اند، و در استناد آنها به مؤلّفین اتّفاق نظر وجود ندارد. ما تنها فهرست این منابع را نقل می کنیم و از ذکر اقوال مؤلّفین خودداری می کنیم.

۱ ـ کتاب سلیم بن قیس متوفّای حدود سنه ۹۰ هجری، حدیث چهارم ص ۳۷ نقل نموده است.

۲ ـ التفسیر ، تألیف محدث جلیل محمدبن مسعودبن عیاش ، معاصر ثقهٔ الاسلام کلینی ، در جلد ۲ صفحه ۶۷ ، مسأله آمدن عمر با گروهی به در خانه حضرت فاطمه ، شکستن در خانه ، ریختن مهاجمین به خانه ، و بردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملبّباً آمده است. در مورد اتقام و احکام تفسیر ارزشمند عیاشی به کتاب چهل مقاله از آیت الله رضا استادی ، مقاله « تفسیر عیاشی و مؤلف آن » مراجعه شود.

۳ ـ دلائل الامامهٔ، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، معاصر شیخ طوسی (متوفّای ۴۶۰) و نجاشی (متوفّای ۴۵۰) و او متأخّر از ابن جریر عامی است و سید ابن طاووس و سید هاشم توبلی بسیار از او نقل کرده اند.

ایشان در ص ۴۵، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می نویسد:

علّت وفات حضرت فاطمه این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر) به دستور او با غلاف شمشیر او را زد به گونه ای که آن حضرت فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد و به سبب آن سخت مریض شد.

این روایت از حیث سند معتبر و قابل اعتماد می باشد.

این نقل با دیگر نقل هایی که این امر را به عمر نسبت می دهد منافات ندارد ;زیرا چنانچه در این نقل آمده ممکن است که عمر دستور داده باشد و قنفذ اجرا کرده باشد از این جهت فعل را می توان به هر یکشان نسبت داد.

۴ ـ الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی از اعلام قرن پنجم در احتجاج امام حسن مجتبی با جماعتی از مخالفین از جمله مغیرهٔ بن شعبهٔ ص ۴۱۳ این مسأله را نقل کرده است.

۵ ـ در کامل بهائی ، تألیف حسن بن علی بن محمد مشهور به عمادالدین طبری ، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ، نیز آسیب دیدن آن بانوی بزرگوار از سوی مهاجمین و شهادت محسن در ج ۱ ، ص۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ آمده است.

۶ ـ ارشاد القلوب الی الصواب، للشیخ الجلیل ابی محمد الحسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی، از معاصرین فخر المحققّین فرزند علاّمه حلّی متوفّای ۷۷۱ نیز این مطلب را متعرّض شده است.

۷ ـ در نفحات اللاهوت از محقق کرکی ، صفحه ۱۳۰ ، تهدید به آتش زدن خانه و فراهم کردن هیزم و از بین رفتن محسن آمده است.

۸ ـ غایهٔ المرام فی حجهٔ الخصام از محدّث بزرگوار سید هاشم بحرانی در باب ۵۶، ص ۵۵۹ این موضوع را از سُلیم آورده است.

۹ ـ علاّمه مجلسی نیز در بحارالانوار این حادثه ناگوار را ذکر می کند.

۱۰ ـ در بحرالمعارف از شیخ عبدالصمد همدانی ، متوفّای ۱۲۱۶ قمری نیز این مطلب آمده است.

علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه

حکیم الهی ملاّمحسن فیض کاشانی متوفّای ۱۰۹۱ در علم الیقین در فصل بیستم در این مورد می نویسد:

سپس عمر عده ای از طلقاء و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند یا علی از خانه بیرون بیا که خلیفه رسول خدا ترا می خواند، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند.

پس هیزم آوردند و در پای در نهادند و آتش تهیه کردند تا در خانه را بسوزانند و عمر فریاد کشید و گفت: به خدا قسم اگر در را

باز نکنید آن را آتش می زنم و همین که فاطمه (س) دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند حرکت کرد و در را گشود. همین که در را گشود جمعیّت او را به عقب راندند و فاطمه (س) بین در و دیوار واقع شد و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و درحالی که او را بر زمین می کشاندند به سوی مسجد بردند، فاطمه (س) بین آنها و همسرش حائل شد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که پسرعمویم را به زور به مسجد ببرید... جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند، عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه (س) را بزند، قنفذ پست و پهلوی فاطمه را به تازیانه گرفت تا زهرا (س) از حال برفت و اثر آن در جسم شریفش پیدا شد و این ضربت بیشترین تأثیر را در افتادن جنین او که پیامبر او را محسن نام نهاده بود، داشته است و... .

البته مرحوم فیض این بخش از علم الیقین (یعنی از فصل ۶ باب ۱۴ تا اول فصل ۲۵ از همین باب) را از کتاب « التهاب نیران الاحزان » نقل می کند ولی از بیوگرافی مؤلف این کتاب اطلاعی در دست نیست. منتهی اعتماد فیض بر این کتاب و نقل فصلهایی از آن می تواند بیانگر نظر وی در این قضیه باشد(۱۳).

همچنین محدّث قمی حاج شیخ عباس در بیت الاحزان در موارد زیادی این مسأله را خاطر نشان کرده است، و به تألیف ایشان در این موضوع، بیت الاحزان مراجعه شود.

همچنین سید عبدالرزاق الموسوی المقرم متوفّای ۱۳۹۱ در صفحات ۶۱ و ۷۸ و ... کتاب « وفاة الصدیقة الزهرا(علیه السلام) » این مسأله را یادآور شده است.

بنابر این مسأله از نظر روائی و کلامی و تاریخی مورد اتفاق علماء شیعه است. شأن یک محقّق و پژوهشگر تاریخ آن است که با توجه به مدارک و منابعی که در دست دارد به تحقیق و بررسی بپردازد چه اینکه تاریخ یک علم نقلی است، همانند فقه و تفسیر و ... ما نمی توانیم به صِرْف بعید دانستن این امر از طرف دست اندرکاران خلافت به تاریخ سازی بپردازیم، و این همه منابع و مدارک را نادیده بگیریم و اگر این امر را دیگران قبول ندارند لااقل این عقیده شیعه است.

نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام

در اینجا مناسب است که نگاهی نیز به زیارتنامه های آن حضرت بیندازیم، برای آن حضرت چند زیارتنامه ذکر کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود. یکی همان زیارتنامه معروفی است که با جمله ؛اَلسلامُ عَلَیْکِ یا مُمْتَحَنَةُ امتَحَنَکِ الّذی خَلَقَکِ قَبْلَ ان یَخْلُقَکِ ... .

این زیارتنامه دارای سند است، و شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی و بعدیها نیز آن را ذکر نموده اند.

در این زیارتنامه کوتاه و مختصر جملاتی دالّ بر شهادت و یا شکستن پهلو و... وجود ندارد، و گویا این زیارتنامه به نظر شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه نرسیده و از این جهت آن را نیاورده است.

دیگر زیارتنامه مختصری است که شیخ مفید در کتاب المزار می آورد و بخشی از آن چنین است : اَلسّلامُ عَلَیْکَ یا رَسولَ اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم)اَلسّلام عَلی اِبْنَتِکَ الصّدیقةِ الطاهِرَة اَلسّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَةُ یا سیدَةُ نِساءِالعالَمین، ایتّها البَتؤول الشَّهیّدة اَلطاهِرَة ، لَعَنَ اللّهُ مانِعَکِ اِرثَکِ و دافِعَکِ عَنْ حقّک ... .

کفعمی در بلدالامین و مجلسی در بحارالانوار نیز آن را آورده اند.

در زیارتنامه سوّم که شیخ طوسی می فرماید اصحاب ما آن را در مقام زیارت آن حضرت می خوانند این جملات آمده است اَلسُّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسولِ اللّه ... اَلسَّلامَ عَلَیْکِ اَیَّتُها الصِدیقَّةُ الشَهیْدَة ... اَلسَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُها المُضْطَهَدَةُ المَقْهُورَة...

شیخ طوسی این زیارت را از شیخ صدوق گرفته است و متن آن از منشأت خود صدوق است. صدوق می گوید پس از آنکه پشت به قبله و روی به جانب بیت فاطمه نمودم چنین گفتم: السلام علیک ... و در پایان می افزاید: من در احادیث زیارتنامه ای برای

حضرت فاطمه نیافتم، پس می پسندم برای مراجعه کننده به کتابم آنچه را که برای خودم می پسندم.

در زیارتنامه چهارم که مجلسی و دیگران آن را از سید بن طاووس از کتاب مصباح الزائر او نقل می کنند در فرازی از آن چنین آمده است :

... اَلسَّلامُ عَلَی الْبَتُولةِ الشَّهیدَةِ ... اَلسَّلامُ عَلَیْكِ ایَّتُهَاالمُمْتَحَنَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ ایَّتُهَا المَظْلُومَةُ الصّابِرَةُ لَعَنَ اللّهُ مَنْ مَنَعَكِ حَقَّكِ وَ دَفَعَكِ عَن اِرْثِكْ وَ لَعَنَ اللّهُ مَنْ ظَلَمَكِ وَ أعْنَتَكِ وَ غَصَّصَكِ بِرِیْقِكِ وَ أَدْخَلَ الذُّلَ بَیْتَكِ ...

در این زیارتها شهیدهٔ را به معنای گواه و الگو گرفتن و آن را همانند بتول ، راضیه ، مرضیه از القاب آن حضرت قرار دادن خلاف ظاهر است.زیرا شهید به معنای کسی که در میدان جنگ و یا مظلومانه کشته شود در لسان پیامبر و ائمه (علیه السلام) بکار رفته ، و در صدر اسلام یک اصطلاح رایجی بوده است.

بنابراین اطلاق شهیدهٔ به آن حضرت به این معنا است که آن حضرت مظلومانه به خاطر آسیبی که به او رسیده بود وفات کرد. وانگهی ما در میان اسماء و القابی که از زبان پیامبر اسلام و ائمه اطهار برای آن بانوی بزرگوار ذکر شده لقبی به نام شهیدهٔ (به معنای شاهد و الگو) نمی یابیم ، تا بگوییم شهیدهٔ به همین معنا در زیارت نامه ها منظور است ، بلکه این لقب نیز مثل صابرهٔ ، ممتحنهٔ ، مظلومهٔ و مضطهدهٔ و ... به خاطر آسیب مهاجمین به آن حضرت ، که منتهی به رحلت او گردید بعداً به او داده شده است.

در زیارتنامه پنجم که مرحوم مجلسی و محدّث قمی آن را از سیّد بن طاووس متوفّای ۶۶۴ نقل نموده اند جملاتی به صورت صریح بر شکستن پهلو و کشتن فرزندش محسن و غصب کردن حق وی دلالت می کند.

... وَ صَلِّ عَلَی الْبَتولِ الطاهِرَةْ، الصِدیْقَةِ المَعْصُومَهْ، التَقیّةِ النَّقیَّهْ، الرَضیّةِ المَرْضیَّهْ، الزَکیَّةِ الرَشیْدَهْ، المَظْلُومَةِ الْمَقْهُورَهْ، المَغصوبَةِ حَقُّها المَمْنُوعَةِ اِرْثُها، المَكْسُورَةِ ضِلْعُها، المَظْلُومِ بَعْلُها المَقْتُولِ وَلَدُها

البتّه علامه مجلسی تصریح می کند که سند این زیارت به نظرش نرسیده است، ولی اکثر محدّثین شیعه این زیارت را در کتاب دعا و زیاراتشان آورده اند.

این حاکی از آن است که محتوی این زیارت مورد قبول و باور علمای شیعه بوده است و اگر این ظلم و ستمها بر آن حضرت واقع نشده بود خواندن این زیارتنامه با توجّه به اینکه زیارت یک عمل عبادی است مشروع و جایز نمی بود.

درنتیجه از نظر علمای شیعه، مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نمی یابد بلکه مأمورین خلیفه به خانه ریختند و در این رهگذر به فاطمه زهرا (س) آسیب و صدمه رسانیدند به گونه ای که فرزندی را که در رحم داشت، ساقط کرد، و از صدمات آن به بستر مریضی افتاد و در آن کسالت رحلت کرد.

به تصریح مرحوم شیخ الطائفه در تلخیص الشافی این مسأله نزد شیعه معروف و بلاخلاف است.

انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنّت

چنانچه قبلًا بیان نمودیم بیشتر علمای اهل سنّت این مرحله از تاریخ را مسکوت گذاشته و مسأله را درحدّ تهدید به احراق پایان برده اند، و تهدید به احراق و حتّی تأکید نمودن این تهدید به سوگند را به انگیزه حفظ وحدت مسلمین و بیعت با خلیفه، امری ناچیز می دانند و آن را عیبی برای خلافت به حساب نمی آورند.

ولی با این همه، بعضی از علما و دانشمندان اهل سنّت به این مرحله نیز تصریح کرده اند و از بعضی دیگر به طور ضمنی این قضیه فهمیده می شود.

قاضی عبدالجبار معتزلی ، متوفّای ۴۱۵ در این مورد می گوید :

معلومٌ اَنَّ عَلیّاً(علیه السلام) لما امْتَنِعَ عَنِ البَیعةِ هَجمُوا عَلی دارِ فاطِمةَ (س).

روشن است ، هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت خودداری کرد مأمورین خلیفه به خانه فاطمه ریختند(۱۴).

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: من در نزد استاد خود ابوجعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می خواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا کرده بود و او را به گونه ای ترساند که فرزندی از او سِقط شد و به این سبب رسول خدا در روز فتح مکّه خون او را هدر کرد، و می افزاید:

چون این حدیث را بر نقیب خواندم، وی گفت: هرگاه رسول خدا خون هبار را به جهت ترساندن زینب هدر کرد ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیات بود، نسبت به خون کسی که فاطمه را ترساند و فرزند او را هلاک گرداند، نیز چنین می کرد ابن ابی الحدید می گوید:

به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن را سِقط کردند نقیب گفت: آن را از من نقل نکن و خلاف آن را نیز از من نقل نکن که من در این امر به خاطر وجود اخبار متعارض متوقّف هستم.

چنانچه از عقائدش به دست می آید(۱۵) شیعه زیدی است و فرقه زیدیه در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی موافق اهل سنت هستند.

و جای این سؤال است که اخبار دال بر سقط محسن چه شده است تا به جهت تعارض با اخبار مخالف موجب توقف نقیب در این مسأله شده است. چون در کتب فعلی اهل سنت روایات اندکی بر سقط محسن دیده می شود.

همچنین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی از اعلام قرن هفتم و هشتم، عین حدیثی را که ما از امالی شیخ صدوق نقل کردیم در فرائدالسمطین با ذکر سند آورده و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می کنیم چون با نقل مرحوم شیخ صدوق هیچ اختلافی ندارد.

همچنین سابقاً بیان داشتیم که شهرستانی در الملل و النحل و صفدی در الوافی بالوفیات، و عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق در نقل عقائد نظّام اهانت عمر به حضرت فاطمه و ضربه زدن به آن حضرت و از بین رفتن محسن را جزو آن عقاید شمرده است.

محمدبن طلحه شافعی متوفّای ۶۵۲ می نویسد:

اَمّا مُحْسِن فَدَرَجَ سِقْطاً ، محسن به علت سقط شدن از بین رفته است(۱۶).

شاعر توانا و ادیب بزرگ جهان عرب ، عبدالمسیح انطاکی مسیحی ، متوفّای ۱۳۴۱ قمری در « القصیدهٔ العلویهٔ المبارکهٔ » ، پاورقی صفحه ۲۰۴ ، علت وفات حضرت فاطمه را چنین می نویسد:

چند امر در سلامت فاطمه زهرا(س) تأثیر داشت ; ۱ ـ رحلت جانگداز پدر بزرگوارش . ۲ ـ غصب خلافت از همسرش . ۳ ـ خشونتی که از عمربن الخطاب بر او رفت.

همچنین عمر ابوالنصر، نویسنده معاصر مصری ، مسأله هجوم عمر به خانه حضرت فاطمه(س) و وادار کردن علی به بیعت با ابوبکر را ذکر می کند وی در مورد محسن می نویسد:

مورخین در وجود او اختلاف دارند اگر چه یعقوبی و مسعودی و غیر آنان بر وجود او تأکید می ورزند.

مؤلف کتاب الارشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد می گوید:

که فاطمه پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است. شاید به خاطر ناراحتی و اضطراب زیاد کودک را سقط کرده است(۱۷).

همچنین عباس محمود العقاد در وفات حضرت فاطمه می نویسد:

زهرا به بیماری فرسایشگر قابل توصیفی مبتلا نبوده است زیرا یکی از ویژگیهای عرب توانایی زیاد آنان در توصیف است ، اطرافیان زهرا و اهل خانه او از قدرتمندترین عرب در بیان سلامت و مریضی افراد بودند، و ما در کلام آنان که شکوه های او را بازگو می

کنند به بیماریهایی بر نمی خوریم که انسانی را در عنفوان جوانی از بین ببرد، آنچه از کلامشان به دست ما رسیده علت وفات وی نقاهت ، ضعف و اندوه است و بر اینها رنج و بیماری تولد زودرس را نیز باید افزود هر گاه درست باشد که او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است چنانچه در بعضی از اخبار مشاهده می شود(۱۸).

محسن در کتب دانسمندان شیعی و سنی

علت مرگ او سخنان متفاوتی ابزار داشته اند و طبق مدارك شیعی او بر اثر وارد آمدن ضربه ای بر شکم فاطمه(س) سقط شده است چنانچه بعضی از نویسندگان اهل سنّت نیز مثل نظّام، محمد بن طلحه شافعی ، جوینی مؤلّف فرائد السمطین و ابن قتیبهٔ در المعارف بنا به اظهارات دیگران نیز همین را آورده اند.(۱۹) البّته بعضی دیگر بدون اینکه اشاره ای به تاریخ تولد و در گذشت او بکنند به صورت خیلی مبهم گفته اند: او در کودکی درگذشت.

چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم رشید الدین محمدبن علی معروف به ابن شهرآشوب متوفّای ۵۸۸ در مناقب حضرت فاطمه (س) در فصل حلیتها و تاریخها می نویسد:

و فی معارف القتیبی: اِنَّ مُحْسِناً فَسَد مِنْ زَخْمِ قُنْفُذِ العَدَوی.

محسن به علّت ضربه قنفذ درگذشت.

نه تنها ابن شهر آشوب چنین چیزی را می گوید بلکه حافظ گنجی شافعی المقتول ۶۵۸ در کفایهٔ الطالب می نویسد:

ابوعبدالله شیخ مفید بر جمهور افزوده و گفته است ; فاطمه (س) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پسری را سِقط کرد که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) او را محسن نامیده بود، و این چیزی است که کسی از مورخین غیر از ابن قتیبه آن را ذکر نکرده است.

ولی متأسفانه در «المعارف» موجود، چاپ دوّم، ناشر دارالمعارف مصر ص ۲۱۱، چنین آمده است:

و اما محسّن بن علی فهلك و هو صغیرٌ.

این نوع از تحریف حقایق اعتبار بسیاری از کتب را زیر سؤال برده است.

علاّمه محقق سیدجعفر مرتضی العاملی، در کتاب دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام در مقاله « اِعْرِف الکتب المحرّفهٔ » حدود بیست و هفت مورد از این نوع تحریفها را متذکر شده، به آن مراجعه شود.

با توجه به نظر دانشمندان شیعه در کشته شدن محسن، محدثین اهل سنت خواسته اند بین این دو قضیه جمع کنند: یکی خبر مشهور بین مسلمین در اینکه نسبت و منزلت امیرالمؤمنین با پیامبر ، همان مقام و منزلت هارون به حضرت موسی است و نام پسران علی (علیه السلام) نام پسران هارون است و دیگر تبرئه خلیفه و مأمورین او از آسیب رساندن به فاطمه(س) و سقط محسن. از این جهت محدثین اهل سنت عموماً نوشته اند که محسن در حیات پیامبر متولد شد و پیامبر نام او را محسن نهاد ;و او در کودکی درگذشت.

محدثین اهل سنت معمولاً هنگامی که به محسن اشاره می کنند از هانی ابن هانی از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کنند که گفت : وقتی که حسن متولد شد نام او را حرب نهادم و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود نام او حسن است، و همین که حسین متولد شد نام او را حرب نهادم پیامبر از نام او پرسید و او را حسین نامید. وقتی که محسن متولد شد او را حرب نامیدم و پیامبر پس از پرسش از نام او ، او را محسن نامید و سپس فرمود آنها را به نام فرزندان هارون نامیده ام : شبّر ، شبیر ، مشبّر .

ولی نمی توان گفت که محسن در حیات پیامبر متولد شده است زیرا محدثین این روایت را از ـ یونس یا اسرائیل ـ از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین نقل می کنند و این روایت علاوه بر اینکه بعضی از رجال آن مجهول و ضعیف هستند با روایات دیگری که محدثین اهل سنت از سلمان فارسی و عکرمه در این مورد آورده اند تعارض دارد. و از حیث دلالت هم خالی از اشکال

نیست. زیرا بر طبق مدارک شیعه(۲۰) و برخی از مدارک اهل سنت در قضیه نام گزاری حسنین ، هیچ وقت با وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) امیرالمؤمنین به خود اجازه نمی داد که در نام گذاری بر پیامبر سبقت بگیرد، و ادب اسلامی و عرف رایج آن روز بر این بود که بزرگ خانواده بر نوزاد اسم می نهاد. بر فرض حضرت علی یک بار در نام گزاری بر پیامبر سبقت گرفته و با عدم رضایت پیامبر روبرو شده باشد ، آیا می توان تصور کرد که وی بار دوم و سوم نیز به چنین امری مبادرت کرده باشد؟.

جا دارد بگوییم این روایت را آنان برای تبرئه خلیفه از سقط جنین در مسأله تهاجم به خانه حضرت فاطمه ساخته اند، و بگذریم از اینکه در کیفیت وفات محسن بین خود عامه اختلاف است، و افرادی مثل نظام (به نقل از بغدادی ، شهرستانی و صفدی) و بلاذری (به نقل از الصراط المستقیم) و ابن قتیبه دینوری (به نقل از حافظ گنجی) و جوینی و محمدبن طلحه شافعی و عقاد و... همان عقیده شیعه را دارند که محسن به جهت آسیب دیدن حضرت فاطمه از بین رفت.

بر طبق روایات شیعه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین فرزند حضرت فاطمه را پیش از تولد محسن نام نهاده بود.

مرحوم علامه تستری در بعضی از روایات شیعه در رابطه با این مسأله توضیحی دارند و می گویند: جهت پاره ای از اغراض بعضی از روات عامی حدیث چیزهایی را برآن افزوده اند.

ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی

یکی از بهترین مؤیّدات بر ارتکاب عمل و شکستن حرمت و حریم خانه حضرت فاطمه (س) اظهار تأسّف و پشیمانی شدید خلیفه در آخرین لحظات زندگی است و این بهترین شاهد است که مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نیافته بلکه چنانچه بیان داشته ایم مأمورین او به خانه ریختند و حرمت و حریم خانه را شکستند.

مسأله ندامت و پشیمانی ابوبکر نسبت به اموری که در دوران خلافت دو ساله خود مرتکب شد، در کتب معتبر اهل سنّت و شیعه آمده است، و نخستین چیزی را که از آن اظهار ندامت و پشیمانی شدید می کند کشف و تفتیش خانه فاطمه(س) است.

ما در این جا به بعضی از مدارک آن اشاره می کنیم.

۱ ـ ابوعبید متوفّای ۲۲۴ در کتاب الاموال همین تأسف را نقل می نماید، منتهی وی به جای اینکه نقل کند ای کاش! خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم نوشته:

فوددت انی لم اکن فعلت کذاوکذا ـ لخلهٔ ذکرها ـ قال ابوعبید: لا اُرید ذکرها. ای کاش چنین و چنان نمی کردم و علّت این کنایه گویی را خود ابوعبید چنین می گوید که دلم نمی خواهد آن را یادآوری کنم.

مرحوم امینی می فرماید ایشان این تحریف را به خاطر حفظ آبروی خلیفه مرتکب شده است، ولی افسوس که دیگران در این باره با او همکاری ننموده و خیانت او در سپرده های تاریخ آشکار شده است.

۲ ـ ابن قتیبهٔ دینوری متوفّای ۲۷۶ ، تحت عنوان مرض ابی بکر دارد:

فَلَیْتَنی ترکتُ بیتَ علّی و ان کان اعَلْنَ] ظ:اغلق[علی الحرب ... .

ای کاش! که خانه علی (علیه السلام) را رها می کردم، اگر چه با من اعلان جنگ کرده باشد.

۳ـ همچنین در تاریخ یعقوبی آمده است ... و لیتنی لم افتّش بیتَ فاطمهٔ بنت رسول اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم) و اُدْخِلْه الرجال، و لوکان اغلق علی حرب...

ای کاش خانه فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی کردم و مردان را به آن راه نمی دادم اگر چه آن را برای جنگ بسته باشند ... .

۴ ـ محمد بن جریر طبری از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند:

ابوبکر گفت: ... من بر چیزی از دنیا تأسّف نمی خورم مگر اینکه دوست داشتم سه کار را که انجام داده ام، نکرده بودم، و سه کار را به جا نیاوردم انجام می دادم، و ای کاش در پیرامون سه مسأله از پیامبر می پرسیدم ... ولی آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم:

«فَوَدَدْتُ انّی لَمْ اَکْشِفْ بَیْتَ فاطمهٔ عن شیء و ان کانوا قد اَغْلَقوا عَلَی الحرب..».

«ای کاش خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم ;هرچند در آن را برای جنگ بسته باشند».

۵ ـ ابن عبدربه اندلسی مؤلّف عقدالفرید در باب «استخلاف ابی بکر لعمر» دارد.

... فَوَدَدْتُ انی لم اکشف بیت فاطمهَ عن شئی و ان کانوا اغلقوه علی الحرب.

ای کاش! خانه فاطمه را مورد تعرّض قرار نمی دادم، اگر چه آن را برای جنگ با من بسته باشند.

۶ ـ مسعودی مؤلف مروج الذهب می نویسد:

فَوَدِدْتُ اَنّی لم اکن فَتَّشْتُ بیتَ فاطمهٔ، و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً ... .

ای کاش! که خانه فاطمه را تفتیش و بازرسی نمی کردم، و در این باب سخن بسیار گفت.

۷ ـ همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی متوفّای ۴۱۵ این مطلب را آورده است.

۸ ـ ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز الجوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند، که ابوبکر گفت:

لَیْتَنی لم اَکْشِفْ بیت فاطمهٔ و لواعلنَ] ظ:اغلق [علی الحرب.

ای کاش! خانه فاطمه را نمی گشودم و وارسی نمی کردم، گرچه بر ضدّ من اعلان جنگ کرده باشند.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری و مبرّد همه این داستان و ندامت از نُه چیز را ذکر می کند که اولین آنها همان گشودن در خانه فاطمه (س) است.

۹ ـ محمدبن احمدبن عثمان ذهبی متوفّای ۷۴۸ در میزان الاعتدال در عنوان « عُلْوان بن داوُد البجلی » از عقیلی حدیث مسندی را از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که ابوبکر گفت: انی لااسی علی شیء اِلاّـ علی ثلاث وَدَدْتُ انّی لم اَفْعلهُنَّ... وَدَدْتُ اَنّی لَم اَکْشِفْ بیت فاطمهٔ و ترکته و ان اُغْلِقَ عَلَی الحرب ...

ذهبی همین مطلب را در تاریخش و در شرح حال ابوبکر نیز آورده است.

۱۰ـ ابن حجر عسقلانی متوفّای ۸۵۲ در لسان المیزان می نویسد: که ابوبکر در دم مرگ می گفت: انی لااسی علی شیء الاـعلی ثلاث وَدِدْت انّی لم اَفْعلهُنَّ وَدِدْتُ انّی لم اکشِفْ بیت فاطمهٔ و ترکتُهُ و ان اُغلِق علی الحرب .

۱۱ ـ علاء الدین علی متقی هندی، متوفی ۹۷۵ در کنزالعمال می نویسد:

...فَوَدَدْتُ انی لم اکن اَکْشف بیت فاطمهٔ و ترکته و ان کانوا غلّقوه علی الحرب.

ای کاش! تفتیش نمی کردم خانه فاطمه (س) را و آن را به حال خود رها می کردم گرچه آن را برای جنگ بسته باشند.

در این جا از نقل سخنان دانشمندان شیعه در مورد ندامت ابوبکر به جهت طولانی شدن بحث خودداری می شود.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که ندامت و پشیمانی خلیفه در آخرین لحظات زندگی برای این نبوده که افرادی را به در خانه حضرت امیرالمؤمنین فرستاد تا آنها را برای بیعت با خلیفه بخوانند و در صورت امتناع از آمدن آنها را فقط تهدید به آتش زدن خانه نمایند و کار در همین جا خاتمه یافته باشد، بلکه ندامت خلیفه برای این بوده که دستور شکستن حریم خانه را داد و مردان اجنبی و مهاجم را به آن خانه راه داد، و حرمت و حریم خانه را شکست و آن گروه آن فجایع را به بار آوردند و امام (علیه السلام) را با آن وضع نامطلوب به مسجد بردند و سایر وقایع و حوادث ناگواری که بعضی را قبلاً اثبات کردیم و بعضی بعداً خواهدآمد.

علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنّت

اما اینکه چرا این حوادث تلخ و ناگوار در تألیفات اکثر اهل سنّت انعکاس نیافته و حتی در بعضی از کتب تاریخی آنان مرحله اوّل هم ذکر نشده است کلاً دو چیز را می توان گفت ;ما ابتداء به بیان این دو عامل می پردازیم و سپس به قسمتی از سخنان آنها در این مورد اشاره می نماییم.

۱ ـ یکی از چیزهایی که اکثر دانشمندان اهل سنّت مخصوصاً متقدّمین از آنها در مورد صحابه پیامبر معتقدند، مسأله عدالت صحابه و اجتهاد آنهاست، آنها همه اصحاب پیامبر را عادل و مجتهد می دانند و آنها افرادی چون عمرو بن عاص، معاویهٔ بن ابی سفیان، خالد بن ولید، عبدالرحمن ابن ملجم، مغیرهٔ بن شعبه، و حتی یزید بن معاویه (با اینکه صحابی نیست) و همه صحابه را چه آنهایی که در کنار علّی بن ابیطالب بودند و چه آنهایی که با او جنگیدند و چه آنهایی که عزلت گزیدند و ... همه و همه را عادل و مجتهد می دانند، بر اساس این طرز تفّکر بسیاری از نویسندگان اهل سنّت از ذکر حوادثی که عدالت صحابه را زیر سؤال می برد خودداری می کنند. حادثه یورش به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ریختن در خانه و آسیب رساندن به دخت گرامی رسول خدا و ... حادثه کوچکی نیست، تا از یک سو این حادثه تلخ و ناگوار را در آثارشان بیآورند و از سوی دیگر حادثه آفرینان را افرادی عادل و مجتهد و بر حق معرّفی کنند، ازین جهت عدّه ای ترجیح داده اند که در برابر مسائل و حوادثی که عدالت آنها را زیر سؤال می برد ساکت بمانند.

ما در رساله ای تحت عنوان مبانی مذاهب اسلامی در تشخیص سنت، این مسأله را به طور مشروح مورد بررسی قرار داده ایم، ازین جهت در این جا وارد این بحث نمی شویم.

۲ ـ عامل دیگر این امر خلع سلاح نمودن شیعه است آنها دیدند نقل این حوادث موجب می شود که شیعیان آنان از این امر به عنوان حربه ای برنّده بر حقانیّت مسلک و مرام خویش و ابطال مرام اهل سنت استفاده کنند. از این رو برای خلع سلاح مخالفین از نقل آن خودداری می کنند و گاهی در چاپهای بعدی آثار پیشینیان دست به تحریفاتی می زنند.

از این جهت سید مرتضی علم الهدی در الشافی و شیخ الطائفه در تلخیص الشافی پس از نقل خبر بلاذری درآمدن عمر با آتش به در خانه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و برخورد با فاطمه، و گفتگوی آن حضرت با او: آیا آمده ای که خانه ام را بر من بسوزانی و ...؟ می گوید:

این خبر را شیعه از طروق متعدد روایت کرده است، و جا داشت که محدثین اهل سنّت نیز آن را نقل بکنند. آنها درگذشته این احادیث را با طیب نفس نقل می کردند ولی بعدها دیدند که نقل این مطالب بر ضررشان تمام می شود، پس از نقل آن خودداری کردند.

سخن سید مرتضی و شیخ طوسی بیانگر این واقعیت است که نویسندگان اهل سنّت هر چه بیشتر با حوادث ناگوار صدر اسلام فاصله می گرفتند کمتر آن حوادث مسأله آفرین را در تألیفاتشان می آوردند تا حربه ای به دست مخالفینشان ندهند، و عدّه ای بر این امر یعنی نیآوردن حوادث تلخ و رفتار و اعمال زشت عده ای از صحابه پیامبر، و پیدا کردن نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه و مهم جلوه دادن آن تعمّد داشته اند تا مبادا مقام و موقعیّت خلفا زیر سؤال برود.

امام المورّخین محمد بن جریر طبری، در حوادث سال سی ام، در شرح حال ابوذر و ماجرای او با معاویهٔ می نویسد:

در علّت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهای زیادی گفته اند، که نقل بیشتر آنها را دوست ندارم، ولی کسانی که معاویه را معذور دانسته اند در این مورد داستانی را ذکر کرده اند که سرّی برایم از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعسی نوشت و ... .

وی از نگارش حقایقی که به کرامت خلیفه سوّم و معاویه برمی خورد خودداری می کند و از ایراد آن کراهت دارد.

سپس داستانی را که برخی در مقام معذرت خواهی از رفتار معاویه و تبرئه و بی گناه شمردن خلیفه ساخته اند ذکر کرده است، در حالی که این قصّه ساختگی برخلاف تاریخ صحیح و حدیث مسلّم است.

مرحوم علاّمه امینی رجال این داستان ساختگی را افرادی کذّاب و وضّاع و مجهول و ضعیف و متّهم به زندقه و ... معرفی می کند.

ابن اثیر جزری به پیروی از طبری می گوید:

در علّت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهایی گفته اند: از دشنام دادن معاویه او را، و تهدید کردن به قتل و فرستادنش از شام به مدینه بر شتر برهنه، و تبعید شدن ابوذر از مدینه به صورت خیلی زشت که نقل آن درست نیست و اگر هم واقعیّت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست، و آن اینکه حق امام است که رعیّتش را ادب کند و غیر ازین از عذرها، نه اینکه این امور وسیله طعن و انتقاد بر خلیفه قرار گیرند. و من از نقل آنها خودداری کردم.

مرحوم علامه امینی در این جا بحثی دارد تحت عنوان «جنایهٔ التاریخ» و نمونه های بسیاری ازین حق کشی ها را آورده است.

خط مشی طبری الگوی مورّخین بعدی قرار گرفت. آنها نیز که مدرکشان تاریخ طبری بود از آوردن حقایق به بهانه اینکه موجب عیبجویی در کبار صحابه خواهد شد طفره رفتند و در مقابل به نقل روایات ساختگی پرداختند.

ابن اثیر در مقدّمه الکامل می گوید:

من در این کتاب چیزهایی را آورده ام که در یک کتاب نیآمده است... از تاریخ طبری تألیف ابوجعفر طبری آغاز نمودم ؛زیرا آن کتابی است که همگان بر آن اعتماد می کنند و هنگام اختلاف مورد مراجعه قرار می گیرد... و هنگامی که از تاریخ طبری فراغت یافتم به مطالعه کتب مشهور تاریخی دیگر پرداختم و به آنچه از طبری نقل کردم و در آن نبود از آن کتب اضافه کردم و همه چیز را در جایش قرار دادم، مگر چیزهایی که مربوط به یاران پیامبر می شد که بر نقل طبری چیزی اضافه نکردم مگر در حدّ توضیح بیشتر و یا اسم افراد و یا چیزی که موجب انتقاد و طعن بر یکی از یاران پیامبر نباشد. و در بین مورّخین فقط به طبری اعتماد نمودم؛ زیرا او از جهت استحکام کار و جامعّیت علم و صحت و صدق عقیده پیشوای همگان است، و تازه از تواریخ مشهور دیگر از آنهایی نقل کردم که صدق منقولات و صحّت مندرجات آنها محرز بوده است.

همچنین ابن کثیر، پس از پایان بردن سرگذشت صحابه در ردّه و فتوحات و جنگها و فتنه ها و حوادث می گوید:

این خلاصه آن چیزی است که ابن جریر طبری از ائمه تاریخ ذکر کرده است و در آن چیزی از اخبار ساختگی و جعلی که اهل هوی یعنی شیعه و غیر شیعه علیه صحابه ساخته اند نیست.

همچنین ابن خلدون پس از داستان صلح امام حسن و افتادن خلافت در دست معاویهٔ می گوید:

این پایان کلام است در خلافت اسلامی و آنچه که در آن اتفاق افتاد از ارتداد و فتوحات و جنگها سپس پیدا شدن اتفاق و یکپارچگی، اصول و کلیات آن را به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری نقل کرده ام ؛زیرا تاریخ طبری موثّق ترین کتاب در این باب است و از انتقاداتی که موجب شبهه و اشکال در نیکان و صالحان صحابه می شود به دور است و چه بسیار در کلام مورخّین اخباری یافت می شود که انتقاد و عیبجویی به نیکان صحابه است، پس نباید کتاب را به آن روایات سیاه کرد.

همچنین مورّخین دیگر، که اولین و موثّقترین مدرک آنها در بررسیهای تاریخی، تاریخ طبری بوده است.

یکی از کسانی که طبری بسیار از او روایت می کند سیف بن عمر است و اخبار و روایات بسیاری از عصر رسول خدا و سقیفه و بیعت ابی بکر و جنگهای ردّه و فتوحات و جنگ جمل از او نقل شده است، در حالی که دانشمندان رجال درباره او چنین گفته اند.

ضعیف، متروک الحدیث، لیس بشیء، کذّاب، کان یضع الحدیث، اتهم بالزندقه.

در ضمن از این اظهارات نکته عدم انعکاس تهدید به احراق در این سه کتاب تاریخی هم روشن می شود.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است گفته شود که مسأله ریختن به خانه فاطمه (س) و اهانت به آن حضرت و بردن امام به جبر به مسجد اگر واقعیت می داشت حتماً در کتب تاریخی و حدیثی همه دانشمندان اهل سنّت انعکاس می یافت چنانچه داستان غدیر و حدیث ثقلین و منزلت در کتب آنان آمده است ;امّا داستان احراق و اهانت به دختر پیامبر را چنانچه دانسته شد اهل سنّت جز اندکی، انکار می کنند و فقط برخی از ایشان آن را در حدّ تهدید ذکر نموده اند.

در پاسخ این سؤال می گوییم;

اوّلاً ـ چنانچه از سخنان طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و دیگران دانسته می شود نوعاً علمای اهل سنّت از نقل مسائل و وقایعی که در آن عدالت صحابه زیر سؤال برود خودداری می کنند، حالا چه رسد که دامن زنندگان این وقایع ناگوار دستگاه خلافت و شخص خلیفه باشد و افرادی که بر آنها این ستمها و ظلمها رفته، خاندان پیامبر و دختر و داماد و عزیزان او باشند یعنی همان افرادی که دهها روایت در فضائل و مناقب آنها در کتب همین نویسندگان آمده است. پس نقل این حوادث به منزله تقبیح عمل خلیفه و خلافکاری اوست. ازین جهت بعضی ها مثل ابن ابی الحدید که قسمتهایی از آن را آورده اند آن را به عنوان گناه، منتهی گناه بخشودنی مطرح کرده اند که اگر از دستگاه خلافت صادر نمی شد بهتر بود.(۲۱) و بعضی دیگر چون ابن کثیر این را حق خلیفه دانسته اند، که افرادی از رعیّتش را ـ مخصوصاً اگر زن باشد ـ از حقّ محروم کند.

تازه این افراد رفتار و کارهای خلاف عدالت و تقوایی که از دیگران ـ غیر از خلفاء ـ صادر شده است را حمل بر اجتهاد آنها نموده اند تا به عدالت آنها اشکالی وارد نشود، اینها افرادی چون خالد بن ولید، عمرو بن عاص ، معاویهٔ بن ابی سفیان ، ابوالغادیه قاتل عمار یاسر و حتی عبدالرحمن بن ملجم و یزید بن معاویه و همه صحابه چه آنهایی که در رکاب علی (علیه السلام) جنگیدند و چه آنهایی که با او وارد جنگ شدند و یا بی طرف بودند و ... همه را عادل می دانند و کارهای خلاف عدالت و تقوای آنها را حمل بر اجتهاد و تشخیص آنها می کنند و آنها را در انجام این کارهای زشت و ناروا مستحق پاداش نیز می دانند ;زیرا برای مجتهد مخطیء یک پاداش وجود دارد.

چنانچه بیان داشتیم ما این عقیده ـ عدالت و اجتهاد صحابه ـ را در رساله ای به طور مشروح ابطال نمودیم و در اینجا وارد آن نمی شویم.

ثانیاً: نقل حوادث و وقایع بستگی فراوانی دارد به تعداد شاهدان و ناظران عینی آن حوادث، داستان غدیر و یا ثقلین و ... در بین هزاران نفر مطرح گردید و به همین نسبت ناقلین آنها نیز زیادند، و اگر گروهی از نقل آن امتناع کنند باز عده زیادی هستند که آن را نقل کنند. این به خلاف مسأله ریختن به خانه و اهانت به دختر رسول خدا که تعداد شاهدان عینی این حادثه اندکند، چرا که این حادثه ای بود ناگهانی و بدون اطلاع قبلی ، و شاید اکثر شاهدان آن همان مهاجمین بودند که از سوی ابوبکر برای این کار فرستاده شدند و آنان هم داعی بر نقل خلافکاریهایشان نداشتند. پس این مسأله با داستان غدیر و حدیث منزلت قابل مقایسه نیست، و به همین جهت کمتر نقل شده است، ازین جهت در کیفیّت این امر و اینکه این اهانت از سوی عمر بوده یا قنفذ یا مغیره، اختلاف دیده می شود ولی همه این روایات متفقند که این امر واقع شده است.

ثالثاً: درست است که نویسندگان اهل سنت داستان غدیر و یا ثقلین و یا احادیث دیگری را که شیعه از آنها استفاده تنصیص بر امامت امیرالمؤمنین را می نماید نقل کرده اند، اما در دلالت آنها تشکیک نموده و الفاظ حدیث را تأویل می برند تا استفاده این معنی از آن نشود، ولی تأویل ماجرای ریختن به خانه ، یا صدمه زدن به دختر پیامبر امری است بسیار مشکل، از این جهت مصلحت را در آن دیدند که از آن دم نزنند تا در تأویل و توجیه آن گرفتار نیایند.

رابعاً: ناپسندی و زشتی درگیر شدن دستگاه خلافت برای اخذ بیعت با خاندان رسالت و هتک احترام به ساحت دخت گرامی پیامبر

(صلی الله علیه وآله وسلم) با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اهانت به زنان حتی در زمان جاهلیت امری قبیح و زشت شمرده می شد، و مایه ننگ و عیب اهانت کنندگان و نسل آنها به حساب می آمد. زشتی و قباحت این عمل در زن باردار و بی دفاع به مراتب بیشتر بوده است.

وَ اِنْ کانَ الرّجلُ لیتناوَلُ المرأهَ فِی الجاهلیّهْ بِالفَهْرِ اَوِ الْهِراوَهْ فَیُعَیَّرُ بِها وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ

به درستی که هر گاه مردی در زمان جاهلیت به روی زنی دست بلند می کرد و سنگ کوچک و یا چوبی به او می زد همین باعث ننگ او و فرزندان او می شد.

حالا چه رسد به اینکه بانویی که با مأمورین خلیفه روبرو شد دختر رسول خدا باشد، کسی که فضائل و مناقب او در گوشها طنین انداز است، و رضای او رضای رسول خدا و خشم او با خشم رسول خدا برابری می کند. زیرا حرکت ایذایی و بی حرمتی به رسول اللّه اختصاص به حیات او ندارد بلکه بعد از رحلت او نیز باید از کارهایی که موجب ایذاء و اذّیت او می شود و او را به خشم می آورد خودداری کرد.

...و ما کان لکم اَنْ تؤْذُوا رسولَ اللّه وَلا ان تنکحوا اَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبداً، اِنَّ ذلِکم کانَ عِنداللّهِ عِظیماً.

شما حقّ ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا عظیم است.

اِنَّ الذین یُؤذُونَ اللّهَ ورَسُولَه لعنهم اللّه فی الدُّنیا و الاخرهْ وَاعدَّلهم عذاباً مُهیناً.

آنها که خدا و پیامبرش را اذّیت می کنند خدا آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد و برای آنها عذابی خوارکننده است.

حالاـ نقل حوادث ناگوار و هتک احترام به ساحت دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در کتب اهل سنّت چه چیزی را برای مرتکبین آن عمل باقی می گذارد؟ و آیا می توان از چنین بیعتی دفاع کرد برای آن مشروعیّت قائل شد؟ ...

دانشمندان اهل سنّت که خود را در این اشکالات گرفتار دیدند ناچار شدند که یکی را به دست فراموشی بسپارند و در غیراین صورت به قول سنایی غزنوی:

مرمرا باور نمی آید زروی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیامبر داشتن

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امام کافرم گر می تواند کفش قنبر داشتن

از حضرت فاطمه نزدیکتر به رسول خدا چه کسی است؟ آیا این اهانت ها و آمدن به در خانه و تهدید به سوزاندن خانه با اهلش که هیچ جای انکار ندارد و ریختن در خانه و آسیب رساندن به زهرا (س) از نظر دانشمندان شیعه و بردن حضرت علی (علیه السلام) با آن وضع نامطلوب و تهدید به قتل و ... آیا این اعمال مخالفت صددرصد با نصّ آیه محکمه «قل لااسئلکُمْ عَلیهِ اَجْراً اِلاَّ المَوّدهَ فِی القربی»(۲۲) نیست؟

در پایان این فصل مناسبت داشت مظالمی که بر حضرت زهرا (س) رفته است از: هتک حرمت و اهانت به آن حضرت و سقط فرزندش و... از نظر ادبیات شعری نیز مورد بررسی قرار گیرد و قسمتی از اشعار شعرای عرب زبان و فارسی سرا نیز مطرح گردد. شعرای بزرگی چون علاءالدین حلّی از علما و شعرای قرن هشتم و معاصر شهید اوّل ، شیخ صالح کواز حلی ، آیهْ اللّه شیخ محمد حسین اصفهانی (محقق کمپانی) ، آیت الله سید صدرالدین صدر، و کعبی، و سید صالح حلّی از شاگردان آخوند خراسانی و دیگرانی که این حادثه ناگوار را در اشعارشان آورده اند، ولی برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می شود.

نتیجه مباحث این بخش این می شود که ریختن مهاجمین به خانه امیرالؤمنین (علیه السلام) مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است . اما در مورد هتک حرمت و اهانت به ساحت دخت گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با توجه به تصریحات دانشمندان شیعه و

زیارتنـامه های آن حضـرت و داسـتان چگونگی وفات محسن و اظهارات بعضـی از بزرگان اهل سـنت با اطمینان می توان گفت که این امر نیز واقع شده است. اما سـکوت و وارد نشدن بعضـی از دانشـمندان شیعه در این باب به خاطر موقعیت خاص زمانی و مکانی آنان بوده است.

شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

چنانچه دانسته شـد عموم دانشـمندان و نویسـندگان شـیعه از قـدما و متأخرین یکی از عوامل وفات حضـرت فاطمه (علیه السلام) را صدمه و آسیبی می دانند که از سوی مهاجمین به آن حضرت رسیده بود. تنها دو تن از بزرگان علماء شیعه در این قضیه نظر قاطعی نداده اند. یکی شیخ مفید و دیگری علی بن عیسی اربلی است که جا دارد در تألیفات آنان تأمّل بیشتری داشته باشیم.
اگر در انتساب کتاب اختصاص به شـیخ مفیـد تردید کنیم و همچنین واژه شـهیدهٔ در زیارتنامه کتاب المزار را به معنای یاد شده اش نگیریم، بایـد گفت وی در این قضـیه نظر قاطعی نـداده است. زیرا وی در کتاب ارشاد در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعرض جریـان سـقیفه و کیفیت بیعت گرفتن از آن حضـرت و حوادث تلـخ و ناگواری که بر خانـدان پیغمبر رفته است نمی شود، بلکه وی پس از ذکر رحلت رسول الله بلافاصـله وارد مناقب امام (علیه السلام) از قضاوتها و کلمات و ... می شود. البته وی در تعداد فرزندان امام(علیه السلام) می گوید : از شـیعه کسانی معتقدند که حضـرت فاطمه (علیه السلام) پس از پیامبر فرزندی به نام محسن را سِقط کرد ، و طبق نظر این طایفه تعداد فرزندان آن حضرت بیست و هشت تن می شود والله اعلم و احکم .
شیخ مفید در اینجا بدون هیچ نقدی، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام) را به پایان می برد.
همچنین وی در «تصـحیح الاعتقـاد» متعرض چگـونگی رحلت پیـامبر و دوازده امـام شـده است. امّـا نسبت به حضـرت فـاطمه (علیه السلام) اظهار نظری نکرده است.
در آثار و تألیفات دیگر وی چیزی در این مورد نیافتیم.
اما علی بن عیسـی اربلی وی چنانچه از مقـدمه کتابش اسـتفاده می شود بنا نداشت که همه حوادث و مصائبی که بر اهل بیت رسول خدا روا داشته اند را ذکر کند بلکه هدفش تنها ذکر مناقب و مفاخر اهل بیت بوده است.
از این جهت در بخش زنـدگی امیرالمـؤمنین (علیه السـلام) از حوادث دوران ۲۵ ساله زنـدگی آن حضـرت چیزی نمی گوید. و در بخش زنـدگی حضـرت فـاطمه نیز پس از بیـان فضائـل آن حضـرت وارد کلمات وی می شود و اشاره ای نسبت به ریختن مأموران ابوبکر به خانه و تهدیـد به آتش زدن و... که از مسـلمات تاریـخ است نمی کنـد. بـدیهی است که ذکر نکردن را نمی توان دلیل بر قائل نبودن گرفت.
وانگهی بـا اینکه اربلی در پـاره ای از وقایع تاریخی تشـکیک می کنـد مثلاً وی در اینکه مأمون حضـرت رضا (علیه السـلام) را زهر داده باشد تشکیک می کند.
ولی در مسأله اولاد امیرالمؤمنین همان کلام شیخ مفید را نقل می کند بدون اینکه این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار دهد.
ما در کتاب کشف الغمه به دهها مورد بر خورده ایم که وی پس از نام خلفا و بعضـی از بزرگان اهل سـنت عبارت « رضی الله عنه » را قرار می دهد. چنین کاری از یک عالم شـیعی در شـرایط عادی بسیار بعید می باشد و احتمال دارد که وی به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی از بیان پاره ای از حقایق معذور بوده است.

فصل سوّم : بردن امام با وضع نامطلوب

اشاره

مسأله ریختن به خانه آن حضرت و بردن وی با وضع نامطلوب ، و اجبار آن حضرت به بیعت، نیز در مدارك شیعی و سنّی آمده و به راحتی قابل اثبات است. اکنون به بیان بعضی از منابع و مدارك این فصل می پردازیم :

۱ ـ معتبرترین مدرك در این مسأله نهج البلاغه است که مورد قبول همه دانشمندان شیعه و محققین اهل سنت می باشد.

امام (علیه السلام) در بخشی از نامه بیست و هشتم نهج البلاغهٔ در پاسخ معاویه آورده است:

وَ قُلْتَ اِنّی کُنْتُ اُقادُ کما یُقادُ الْجمل المخشوش حَتّی اُبایعَ ...

گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند تا بیعت کنم.

برای توضیح این قسمت لازم است که به اصل نامه معاویه به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز اشاره ای داشته باشیم.

ابن عبدربه متوفّای ۳۲۸ . احمدبن علی قلقشندی متوفّای ۸۲۱ . همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نامه ۲۸ نهج البلاغه نامه معاویه به امام(علیه السلام) را نقل می کنند که معاویه در بخشی از نامه به منظور تنقیص و پایین آوردن مقام امام می نویسد:

وَ ما مِنْ هولاءِ الاّمَنْ بَغَیْتَ عَلَیْهِ وَ تَلَکَّأت فی بیْعَتِهِ حَتی حُمِلْتَ اِلَیْهِ قَهْرَاً تُساقُ بِخَزائِمِ الاِقْتِسارْ کَما یُساقُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشْ (۲۳).

یعنی تو بر هر یک از خلفای پیشین دشمنی ورزیدی و از بیعت با آنان امتناع کردی تا آن که تو را همانند شتر افسار زده برای بیعت حاضر کردند.

این جمله دشمن حکایت از بیعت تحمیلی امام(علیه السلام) با هر یک از سه خلیفه پیشین دارد ، ولی نمونه بارز این بیعت تحمیلی و بردن امام با وضع نامطلوب در مورد بیعت با ابوبکر بوده است.

از این جهت ما نخست به معنای « جمل مخشوش » و سپس به ریختن مأموران خلیفه به خانه و بردن امام (علیه السلام) می پردازیم.

لغویین در معنای «خِشاش» گفته اند:

الخشاش: عُوَیْد یُجْعَلُ فی اَنْفِ الْبَعیر یُشَدُّ بِهِ الزمامُ لِیکونَ اَسْرَعَ لاِنقیاده.

چوب کوچکی که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به آن محکم می بندند تا رام کردن شتر سریع تر صورت گیرد.

ابن ابی الحدید در موارد متعددی از شرح نهج البلاغه تصریح می کند که فرستادگان خلیفه به زور وارد خانه شدند و امام را به گونه زننده ای برای بیعت به مسجد بردند.

او این حادثه ناگوار را از ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

در یک جا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسنادش از لیث بن سعد نقل می کند که علّی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید. پس او را ملبّیاً(۲۴) ـ یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و او را می کشاندند ـ از خانه بیرون آوردند و او را به سرعت می بردند و او به مسلمانها می گفت برای چه گردن کسی را می زنید که جهت اختلاف تأخیر نکرده بلکه برای حاجتی ـ جمع قرآن یا تجهیز بدن پیامبر ـ تأخیر کرده است پس بر هیچ دسته ای از مسلمانان نمی گذشت مگر اینکه به او گفته می شد برو بیعت کن.

در نقل دیگر جوهری از ابوالاسود می گوید: ... که عمر با گروهی به خانه فاطمه (س) هجوم آورد ... پس عمر آن دو ـ علی و زبیر ـ را از خانه خارج کرد و آنها را به مسجد می راند تا بیعت کردند ...

جوهری در نقل دیگر از شعبی می گوید: که ابوبکر خالد را طلبید و عمر و خالد را به سوی علی فرستاد، و خالد بیرون خانه ایستاد و عمر داخل شد ... عمر زبیر را از خانه بیرون کشید و به دست خالد داد و ابوبکر جمع کثیری را برای یاری آن دو فرستاد. عمر مجدداً داخل خانه شد و به علی گفت برخیز و بیعت کن، علی سرش را پایین انداخت و از جایش تکان نخورد. پس عمر دست علی را گرفت و گفت برخیز. علی امتناع کرد. پس او را از جایش بلند کرد و به جلو راند. زبیر را نیز جلو راند... سپس عمر و یارانش آنها را با خشونت و درشتی به مسجد بردند...

ابن ابی الحدید در مورد جوهری می گوید: او از رجال حدیث و از ثقات مورد اطمینان است.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید می گوید:

اما خودداری علی(علیه السلام) از بیعت تا اینکه به خانه اش ریختند و او را به زور بیرون آوردند، این را محدّثین و اهل سیره نقل نموده اند و ماهم در این باب اقوال جوهری را ذکر نمودیم.

در همین جا ابن ابی الحدید برخی از حوادث ناگواری را که شیعه در این مورد ذکر می کند مثل زدن حضرت فاطمه (س) با تازیانه و باقی ماندن اثر آن تا هنگام مرگ و قرار گرفتنش بین در و دیوار و افتادن محسن و طناب انداختن به گردن علی (علیه السلام) و کشاندن به سوی مسجد و ... را قبول ندارد و می گوید اینها چیزهایی است که شیعه به نقل آن متفرّد است، و پیش اصحاب ما واقعیت ندارد و اهل حدیث آن را نقل نکرده اند.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۲۶ داستان سقیفه را پیش می کشد و می گوید: روایات در این باب اختلاف دارد، پس آن چیزی که شیعه می گوید، و گروهی از محدّثین نیز بسیاری از آن را نقل کرده اند این است که علی (علیه السلام) از بیعت سرباز زد تا اینکه او را به زور از خانه بیرون کردند... همگی آنها یعنی زبیر و سایر متخّلفین از بیعت را برای بیعت بردند و کسی از بیعت امتناع نکرد مگر علی (علیه السلام)به تنهایی ;زیرا او به خانه فاطمه (س) پناه برد، پس آنها شرم کردند از اینکه او را به زور از خانه بیرون بکشند، و فاطمه (س) کنار در ایستاد و صدایش را به مهاجمین رساند. پس آنها پراکنده شدند و دانستند که علی به تنهایی ضرری نمی رساند. پس رهایش کردند. و گفته می شود که آنها او را با دیگران از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند تا بیعت کند...

.

معلوم نیست چرا ابن ابی الحدید با اینکه نامه بیست و هشتم نهج البلاغهٔ را قبول دارد، و با وجود این اظهارات، شیعه را در نقل همه این جریانات تلخ و ناگوار متفرّد می داند.

۲ ـ فضل بن شاذان نیشابوری از اصحاب ائمه متأخر (علیه السلام) متوفّای ۲۶۰ از اهل سنت نقل می کند:

آن دو ـ ابوبکر و عمر ـ به سراغ علی (علیه السلام) فرستادند هنگامی که او را متلبباً حاضر کردند به او گفتند بیعت کن ، گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید ؟ گفتند تو را می کشیم ...

۳ ـ بلاذری در روایتی از ابن عباس نقل می کند :

بَعَثَ اَبُوبَكرْ عُمَرَبن الخَطابْ اِلی عَلی رَضی اللّه عَنْهُم حيْنَ قَعَدَ عَنْ بيْعَتِهِ وَ قالَ اِئتِنیْ بِهِ بِاَعْنَفِ الْعُنُفْ ...

ابوبکر عمر را در پی علی (علیه السلام) فرستاد هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، به عمر گفت: علی را با خشن ترین وجه و شدیدترین حالت نزد من بیاور ...

آنان که در نزد اهل سنت به رقت قلب و مهربانی و دل رحمی معروف بودند چنین دستوری را دادند، پس حساب افرادی که به خشونت و تند خویی و قساوت قلب معروف بوده اند واضح است.

۴ ـ یعقوبی متوفّای ۲۸۴ هـق در این مورد می گوید:

ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر رسول خدا فراهم گشته اند پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آور شدند علی (علیه السلام) بیرون آمد (ظاهراً باید زبیر باشد و عبارت ابن ابی الحدید از جوهری آن را در مورد زبیر دانسته است) و شمشیری حمایل داشت. عمر با او برخورد کرد و با او درگیر شد و شمشیرش را شکست. و جمعیت به خانه ریختند. پس فاطمه (س) بیرون آمد و گفت به خدا قسم باید بیرون روید و گرنه سرم را برهنه می کنم و نزد خدا ناله و زاری می کنم. پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند سپس یکی پس از دیگری بیعت می کردند ولیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی چهل روز بیعت نکرد.

۵ ـ محمدبن مسعود عیاشی معاصر ثقهٔ الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می کند:

عمر به اتفاق گروهی به در خانه فاطمه (علیه السلام) آمد و همین که فاطمه (علیه السلام) آنها را دید در را بر روی آنان بست و تصور نمی کرد آنان بدون اجازه وارد خانه شوند، پس عمر با لگد در را شکست و آن گروه به خانه ریختند و علی(علیه السلام)را ملبباً از خانه بیرون آوردند ...

۶ ـ شیخ صدوق در ابواب دوازده گانه کتاب خصال می نویسد که خلاصه اش چنین است :

دوازده تن از مهاجر و انصار برای احتجاج با ابوبکر در مسأله خلافت به عنوان نظرخواهی به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدند. امیرالمؤمنین ضمن نهی آنان از شدت عمل و هشدار نسبت به جنگ داخلی و وضعیتی که رجال خلافت برای او پیش آورده بودند، فرمودند اگر شما شدت عمل به خرج دهید ، آنان شمشیرهایشان را از غلاف بیرون می کشند و آماده پیکار می شوند همان گونه که مرا برای بیعت مجبور کردند و پیراهنم را در گردنم جمع کردند و به زور به مسجد بردند و گفتند بیعت کن ، و گرنه تو را می کشیم ...

البته علامه تستری در الاخبار الدخیلهٔ ج ۱ ص ۲۷ توضیحی در این باب دارند که به آن مراجعه شود.

۷ ـ در اختصاص منسوب به شیخ مفید با ذکر سند از امام صادق(علیه السلام)نقل شده است: وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین را ملّبباً حاضر کردند (یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و می کشاندند) تا بیعت کند. سلمان گفت: آیا با چنین شخصی چنین عمل می کنند؟ به خدا سوگند اگر وی خدا را بخواند آسمان را بر زمین خراب می کند.

همچنین وی در داستان سقیفه بنی ساعده نیز ریختن مهاجمین به خانه و شکستن در خانه را ذکر می کند و می گوید: فدخلوا علی علیّ(علیه السلام)و اَخْرجوُهُ ملّبباً.

بر علی وارد شدند و او را ملّبباً از خانه بیرون آوردند.

۸ ـ سید مرتضی با ذکر سند از عدی بن حاتم طائی نقل می کند که می گفت :

ما رَحِمْتُ اَحَداً رَحْمَتی عَلیّاً(علیه السلام) حین اُتِیَ بِهِ مُلَبّیاً (۲۵) یعنی : به حال هیچ کسی ، چون حال علی ترحم نکردم و دلم نسوخت، هنگامی که او را ملبباً برای بیعت حاضر کرده بودند.

۹ ـ شیخ تقی الدین ابی الصلاح الحلبی ، متوفّای ۴۴۷ می نویسد:

آنان آتش برای سوزاندن خانه امام آورده بودند و بدون اجازه به خانه اش ریختند و او را ملبباً برای بیعت به مسجد بردند ، و بدین وسیله همسر و دختران و حامیان او از بنی هاشم و غیر از بی هاشم را از خانه هایشان خارج کردند و شمشیرشان را برهنه کردند و امام (علیه السلام) را در صورت امتناع از بیعت تهدید به قتل کردند با اینکه هیچ یک این کارها را با سعدبن عباده و خباب منذر و سایر متخلفین از بیعت انجام نداده بودند.

۱۰ ـ شیخ الطائفه نیز روایت علی بن حاتم در حاضر کردن امیر المؤمنین به صورت ملبباً را در تلخیص الشافی ذکر می کند.

۱۱ – محمدبن جریر طبری امامی ، معاصر شیخ طوسی در «المسترشد » می نویسد:

اهل سنت از کجا می گویند که امام علی (علیه السلام) خلافت را از راه مسالمت آمیز و تبلیغ زبانی درخواست نکرده بود ، در صورتی که همه مردم می دانند که او شش ماه در خانه نشست (از بیعت با ابوبکر خودداری کرد) پس گاهی او را ملبباً از خانه بیرون می آوردند و گاهی مدارا می کرد و گاهی به او می گفتند بیعت کن. او می گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ می گفتند گردنت زده شود.

۱۲ ـ محقق حلّی نجم الدین ابوالقاسم جعفربن الحسن بن سعید ، مؤلف شرایع الاسلام ، متوفّای ۶۸۶ می نویسد:

از جمله دلیلی که اهل سنت برای خلافت ابوبکر آورده اند این است که صحابه و از جمله امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) او را به

عنوان خلیفه خطاب می کردند.

ایشان در پاسخ می گوید : بر فرض صحت این قضیه، امام (علیه السلام) در حال تقیه بود، و چاره ای جز آن نداشت چگونه ؟! در حالی که او را به زور از خانه اش بیرون آوردند و جبراً برای بیعت بردند، پس از آنکه گفتند اگر بیرون نیایی خانه ات را با تو می سوزانیم .

۱۳ـ علامه حلّی در کشف المراد پس از نقل هجوم مهاجمین به خانه امیرالمؤمنین و آتش زدن خانه می نویسد: وَاَخْرَجُوا علیّاً (علیه السلام)کرهاً. علی(علیه السلام) را به زور از خانه بیرون آوردند.

و همین مطلب را در باب حاد یعشر نیز ذکر می کند.

۱۴ـ حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی در این مورد می گوید: پس آنها بر سر امام ریختند در حالی که وی روی فرش نشسته بود. بر او هجوم آوردند و او را درحالی که به زمین می کشاندند از خانه بیرون آوردند و پیراهنش را به گردنش جمع کردند و به سوی مسجد کشاندند... تا پیش ابوبکر بردند...

۱۵ـ عمر رضا کحّاله در اعلام النساء در شرح حال حضرت فاطمه (س) آنچه را که ابن قتیبه دینوری در الامامة و السیاسة در این مورد آورده را با تفاوت اندکی نقل کرده، و خطبه آن حضرت در مقام احتجاج با ابوبکر را نیز آورده است.

از جمله اینکه : جمعیت از ناله حضرت زهرا و استغاثه اش به رسول اللّه(صلی الله علیه وآله وسلم)از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می گریستند و نزدیک بود دلهایشان پاره شود... پراکنده شدند، و فقط عمر با گروهی باقی ماند. پس علی را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن. گفت: من بیعت نمی کنم. گفتند قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید؟

عمر گفت: اما بنده خدا درست و اما برادر رسول خدا خیر. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در موردش صادر نمی کنی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه (س) در کنارش است او را به چیزی وادار نمی کنم. پس علی (علیه السلام) به طرف قبر رسول اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم)رفت در حالی که با صدا گریه می کرد و می گفت پسر مادرم این قوم مرا خوار کردند و در فشار قرار دادند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. و علی بیعت نکرد تا آنکه فاطمه (س) رحلت نمود.

۱۶ـ علاّمه امینی در الغدیر تحت عنوان بی پایگی گزینش خلیفه از آغاز کار می نویسد: چشمان تاریخ می بیند: که پیکره پاکی و بزرگواری ـ امیرالمؤمنین ـ را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود به سوی خود می کشند و می برند. با درشتی می رانند. مردم گرد آمده اند و می نگرند و به او می گویند بیعت کن. می گوید اگر بیعت نکنم چه می شود؟ پاسخ می دهند در آن هنگام به همان خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. می فرماید در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

همچنین می بیند برادر پیامبر برگزیده خدا ـ علی ـ به قبر رسول خدا پناه برده، فریاد می کند: برادر، این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند.

۱۷ـ محمد جواد مغنیه در فلسفة التوحید و الولایة می نویسد :

از دشمنی های قریش نسبت به علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)غصب فدک بود ... همه اینها و بیشتر از اینها را مرتکب شدند ولی باز هم در مورد علی (علیه السلام) به سکوت و بی طرفی از سوی او راضی نشدند بلکه بر او هجوم آوردند تا او را بر خضوع و تسلیم در برابر ابوبکر وا دارند. و بر اثر این هجوم بر خانه فاطمه پاره تن پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شد آنچه واقع شد.

آنچه نقل شد نشانگر این واقعیت است که امام هرگز با میل و اختیار خودش با خلیفه بیعت نکرد، و اینگونه نبوده است که در

فردای سـقیفه هنگـامی کـه خلیفه برای بیعت مردم بـا او بالای منبر پیـامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) قرار گرفت از تخلّـف علی و گروهی بپرسد و پیکی به خانه او بفرستد و امام نیز فوراً در مسجد حاضر شود و با معذرت خواهی در تأخیر با خلیفه بیعت کند. یا با تهدیـد عمر به سوزانـدن خانه، امام (علیه السـلام) از خانه بیرون آیـد سـپس او را برای بیعت به مسـجد ببرنـد و او با گله از مشورت نکردن با او در امر خلافت با آنها بیعت کند.

بلکه چنـانچه گفتیم، فرسـتادگان خلیفه پس از اجرای مأموریتشان در مرحله اوّل و دوّم امام را ملبباً از خانه بیرون آوردنـد، آنگاه در حالیکه عـده ای امام را از جلو می کشاندنـد و گروهی هم از پشت سر او را به جلو می راندنـد به سوی مسـجد بردنـد. ولی امام در برابر تهدیدات آنها ایسـتادگی کرد. و به عقیده محقّقین اهل سنّت تا مدت ششماه (یعنی پس از رحلت فاطمه زهرا (س) به نظر اهل سنّت) حاضر به بیعت نشد.

امام (علیه السـلام) با تکیه بر شایستگی ذاتی خویش برای خلافت و وجود نصّ از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ، در برابر دستگاه خلافـت ایسـتادگی می کرد. ولی از طرف دیگر نداشـتن یـاران کـافی برای گرفتن خلافت ، ارتـداد قبایل اطراف مـدینه از اسـلام و پاسخ ندادن سـران انصار به استمداد و کمک خواهی امام (علیه السلام)، عواملی بودند که امام (علیه السلام)را به بیعت با آنها وادار کرد.

بعضی از عوامل بیعت امام (علیه السلام) با خلفای پیشین

از طرفی گـذشت زمان به نفع دسـتگاه خلافت و تثبیت پایه های حکومت و به زیان خانـدان رسالت بود، و در این شـرایط نهضت و قیام امام برای گرفتن حق خویش در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاداسلامی نبود ، از این جهت پس از مدتی مقاومت بخـاطر مصالـح دیگر ناچـار بـه بیعـت بـا آنـان شـد. ولی ایـن بیعـت کردن را نمی تـوان دلیـل بر مشـروّعیت خلافـت خلفـاء از دید امیرالمـؤمنین دانست چنـانچه صـلح امـام حسن (علیه السـلام) و بیعت او بـا معاویـهٔ را نمی توان دلیـل بر مشـروعیّت خلافـت معـاویه دانست، بلکه امام بنابر مصالحی با حکومت خلفای قبل از خودش موافقت و بیعت نموده است.

اینک برخی از عوامل این بیعت ناخواسته و تحمیلی را ذکر می کنیم؛

۱ـ نداشتن یاران برای گرفتن خلافت .

امام در یکی از سخنرانیهای خود علت آنرا نداشتن یاران و از بین رفتن اهل بیت نزدیک خویش معرّفی می کند:

فنظرتُ فاذا لیس لی مُعینٌ اِلاّ اَهْلُ بیتی فَضَـنِنْتُ بهم عَنِ الموت و اَغْضَـیتُ عَلَی الْقذی و شَـرِبْتُ عَلَی الشَّجی وَصَبَرْتُ عَلی اَخْذِالکَظْمَ وَعَلی اَمَرَّ مِنْ طعم العَلْقم.

پس از رحلت پیامبر در کار خویش اندیشـدم، در برابر صف آرایی قریش جز اهل بیت خود یار و یاوری ندیـدم. پس به مرگ آنها راضـی نشدم و چشـمی را که در آن خاشاک رفته بود فروبسـتم و با گلویی که اسـتخوان در آن گیر کرده بود نوشیدم و برگرفتگی راه نفس و بر حوادث تلخ تر از زهر صبر کردم.

شارحین نهج البلاغه در ذیل این خطبه، این سخن را از امام نقل می کنند: لَوْ وَجَدْتُ اربعینَ ذَوی عَزْم مِنْهُم لَنا هَضْتُ القوم.

اگر چهل مرد مصمم می داشتم برای گرفتن حقّم قیام می کردم.

۲ـ ارتداد قبایل عرب از اسلام

در نامه ای که امام به مصریان می نویسد علّت قیام نکردن و بیعت کردن با ابوبکر را ارتداد قبائل عرب ذکر می کند.

...فلمّا مَضـی (علیه السـلام) تنازع المسلمون الامر من بعده: فواللهِ ما کان یُلْقی فی رُوعی وَلایخطر بِبالی ان العرب تُزْعِجُ هذا الامرَ مِنْ بعده (صـلی الله علیه وآله وسـلم) عن اهلِ بیته، و لااَنَّهم مُنَحُّوه عَنّی مِن بعده، فما راعَنی اِلاّ انثیال الناسِ علی فُلان یبایعونه، فامسـکت

یَدی حتی رأیتُ راجعهٔ الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی مَحق دین محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)، فخشیتُ انْ لَم اَنْصُرِ الاسلامَ و اَهله اَری فیه ثَلْماً او هَدْماً تکونُ المصیبةُ به عَلیّ اعظم من فوت ولایتکم التّی هِیَ متاعُ ایّام قلائل، یزول منها ما کان کما یزول السَّراب او کما ینقشّع السحاب فنهضت فی تلك الاحداث حتّی زاحَ الباطلُ و زهق واطَمَانَ الدینُ وتَنَهْنَه.

همین که پیامبر رحلت کرد مسلمانان در امر خلافت و جانشینی او اختلاف کردند، به خدا قسم من هرگز فکر نمی کردم که عرب خلافت را از خاندان پیامبر بگرداند ـ و در جای دیگر قرار دهد ـ و مرا از آن دور سازد، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می کردند، دست نگه داشتم و از بیعت کردن خودداری کردم. تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمّد را نابود سازند در اینجا بود که ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر است از حکومت چند روزه ای که به زودی مانند سراب از بین می رود، پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آنکه باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت.

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه پس از نقل این قسمت از نامه امام داستانی را از تاریخ طبری نقل می کند که خلاصه اش چنین است.

پس از رحلت رسول خدا قبائل اسد و غطفان و ثعلبه و قیس و گروهی از بنی کنانه در اطراف مدینه اجتماع کردند و نمایندگانی به سوی ابوبکر فرستادند و از او درخواست کردند که آنها را از پرداخت زکات معاف دارد. ابوبکر در جواب گفت که این قبایل اگر از ریسمانی که با آنها پای شتر را می بندند از من دریغ کنند با آنها خواهم جنگید. و نمایندگان قبائل پاسخ را به مردمشان رساندند و در ضمن آنها را از ضعف مسلمین و کمی جمعیت آنان آگاه کردند و آنان را برای حمله به مدینه به طمع انداختند. ابوبکر و مسلمانان از قضیه مطلع شدند و ابوبکر مسلمانان را مخاطب قرار داد که نمایندگان آنها جمعیت اندك شما را دیدند و منتظر شبیخون آنها باشید، فاصله شما با آنها زیاد نیست و از ما توقعاتی داشته اند که نپذیرفتیم پس آماده مقابله باشید. پس علی به تنهایی حرکت کرد و حراست یکی از گذرگاههای مدینه را به عهده گرفت و طلحه ، زبیر ، عبدالله بن مسعود و گروهی از مسلمانان گذرگاههای دیگر مدینه را در اختیار گرفتند و چیزی نگذشت که نخستین گروه دشمن به قصد شبیخون به سوی مدینه روی آوردند که با مسلمانان مواجه شدند ... تا اینکه دارد مسلمانان پس از مدتی دشمنان را شکست دادند و با پیروزی به مدینه بازگشتند.

ابن ابی الحدید پس از نقل این داستان می گوید: این قصه قیام امام در ایام خلافت ابوبکر است که در این نامه به آن اشاره کرده است . مثل اینکه این سخن امام پاسخ به سخن گوینده ای است که تصور می کرد که امام بخاطر ابوبکر حرکت کرده و به فرمان او جنگید. امام عذرشان را در این قیام بیان کردند و فرمودند موضوع چنان نیست که او گمان کرده است بلکه قیام او از باب دفع ضرر از جان و دین بوده و این امری است واجب چه اینکه برای مردم امام و پیشوایی باشد یا نباشد.

حقیقت نیز همین است ، امام به خاطر مصلحت اسلام که مهمتر و با ارزش تر از نرسیدن به خلافت است به یاری اسلام و مسلمین شتافت و در مقام نظرخواهی خلفا از ایشان، کمال اخلاص و خیرخواهی را از خود نشان می داد. چرا که مصلحت اسلام و مسلمین در کار بود نه مصلحت افراد. پس این حمایت ها و خیرخواهی های امام نسبت به مصالح اسلام و مسلمین را نمی توان دلیل بر رضایت امام از خلافت خلفادانست . ما این مسأله را در جزوه ای تحت عنوان «نظریه تفکیك خلافت از امامت» مورد بررسی قرار داده و به همان بسنده می کنیم.

۳ ـ عُقده های درونی قریش

در مواردی امام (علیه السلام) غصب خلافت را به عوامل و عقده های درونی قریش نسبت به خودش می داند.

امام در پاسخ سائل، که در بحبوحه جنگ صفین پرسیده بود: چگونه قریش شما را از مقام خلافت که از همه سزاوارتر بودید کنار زدند؟ فرمود: ... فَاِنَّها کانت اثرةً شَحَّتْ عَلَیْها نفوسُ قوم وَسَخَتْ عنهانفوسُ اخرین وَالحکَمَ اللّه واَالمَعْودُ الیه القیامةُ.

رهبری امّت و خلافت از آن ما بود، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست.

از طرفی جامعه اسلامی در آن ایّام سخت دچار اختلاف داخلی و دودستگی شده بود اختلاف مهاجرین با انصار در سقیفه ، قریش با بنی هاشم وجود منافقین و ارتداد بعضی از قبایل عرب ... در یک چنین جوّی، یک جنگ داخلی و خونریزی کوچک چه بسا موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می شد، و در چنین شرایطی اگر امام (صلی الله علیه وآله وسلم) برای گرفتن حقّش به قوّه قهریه متوسّل می شد چه بسا این سر از جنگ داخلی بزرگ و ارتداد افراد به جاهلیت و شکاف در وحدت مسلمین درمی آورد، ازین جهت امام صبر و بردباری را پیش گرفتند و با شرایطی که برایش پیش آورده بودند ساختند.

این فرازها و فرازهای دیگر دلالت دارند که امام پس از یأس و نومیدی از گرفتن حق، و نداشتن یاور، و ارتداد بعضی از قبائل عرب و اختلافات داخلی و وجود منافقین و جدید الاسلامها و ... ناچار به بیعت با خلیفه شد.

سؤالی از دانشمندان اهل سنت

در این جا سؤالی از دانشمندان اهل سنّت در ریختن به خانه امام و بردن امام با آن وضع نامطلوب داریم، و آن اینکه فرض می کنیم که خلافت یک امری انتخابی بود، و از پیامبر در این مورد هیچ نصّی در مورد هیچ کس نرسیده بود، و این امر را به انتخاب امّت واگذار نموده بود.

ولی آیا لازم نبود که یاران پیامبر برای انتخاب خلیفه به رهنمودهای قرآن عمل کنند؟ آیا از تعالیم اسلام این نیست که هیچ مسلمان نباید به خانه کسی وارد شود مگر اینکه قبلاً اذن بگیرد و اگر صاحب خانه از پذیرش مهمان معذرت خواست عذر او را بپذیرد و بدون اینکه برنجد از همانجا برگردد.

«یا ایّها الذین امَنوا لاتدخلو بیوتاً غیر بیوتکم حتّی تستأنسوا وَتسلّموا عَلی اَهْلِها ... وَانْ قیل لکم ارجعوا فارجعوا هوازکی لکم ...»

قرآن مجید گذشته از این دستور اخلاقی، برای خانه ای را که در آن هر صبح و شام نام خدا برده می شود و او را پرستش می کنند، احترام خاصی قائل است و خداوند به تعظیم و تکریم آن خانه فرمان داده است.

«فی بَیوت اَذِنَ اللّهُ اَنْ تُرْفعَ وَیُذْکَر فیها اَسْمُهُ یُسَبِّحُ له فیها بالغدّو و الاصالِ».

(چراغ پرفروغ توحید) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده است دیوارهای آن را بالا ببرند (یا آن را تعظیم و تکریم کنند) خانه هایی که در هر صبح و شام نام خدا برده می شود و خداوند در آن تقدیس می شود.

بعضی از مفسّران مقصود از این بیوت را مساجد و یا بیوت انبیاء دانسته اند ولی دلیلی بر این انحصار نیست.

چه اینکه بر طبق روایاتی از شیعه و اهل سنّت خانه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)و فاطمه (س) از برترین آنهاست.

در روایتی از امام محمّد باقر (علیه السلام) وارد شده است که فرموده اند:

«هی بیوتُ الانبیاء وَبَیْتُ علیّ (علیه السلام) مِنْها».

همچنین در کتب اهل سنّت از چندین طریق نقل شده که وقتی که پیامبر این آیه را قرائت فرمود.

شخصی از آن حضرت پرسید: منظور چه بیوتی است؟

فرمود: بیوت الانبیاء.

ابوبکر پرسید: این خانه (و اشاره به خانه فاطمه (س) و علی (علیه السلام)کرد) نیز از آن جمله است؟

پیامبر فرمود: نَعم، مِنْ افاضلِها. آری! این از برترین آنهاست.

آیا این از تعظیم و تکریم است که خانه ای را که رسول گرامی اسلام آن را از بهترین و برترین مصداق آن بیان کرده حمله برند و درِ آن را بشکند و به زور در آن وارد شوند و ساکن آن خانه را به صورت بسیار نامطلوب و زننده به مسجد ببرند؟

اگر بگویند که این خانه محّل اجتماع مخالفین خلافت شده بود و اهل خانه تصمیم به امتناع از بیعت داشته اند و رهبر مسلمین حق دارد افرادی را که از بیعت سرباز می زنند و برخلاف مسلمین قدم برمی دارند، اقداماتی علیه آنها بکند.

این عذر قابل قبول نیست، آتش زدن خانه بر حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) و حسنین چه عذری می تواند از برای رجال خلافت باشد؟ و اجتماع در بیت فاطمه (س) زمانی مخالفت با مسلمین و خارق اجماع شمرده می شود که قبلاً اجماعی صورت گرفته باشد و افرادی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر متحصنین در بیت فاطمه (س) داخل در آن شده باشند، و خارج بودن شخصیّتی چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رجال بنی هاشم از اجماع دیگر چه چیزی از اجماع باقی می گذارد؟(۲۶) زیرا بناست که خلیفه به اجماع امّت انتخاب شود تا خلافتش مشروعیّت یابد و قبل از اجماع و بیعت رجال اجماع، چه مشروعیّتی و چه خلافتی؟ تا فرمانش در شکستن حرمت خانه و تهدید مخالفین مشروع باشد.

نتیجه مباحث گذشته

نتیجه ای که از مباحث یاد شده می گیریم اینکه، ابوبکر پس از تشکیل سقیفه بنی ساعده برای تحکیم و تثبیت خلافت به سراغ متخلّفین از بیعت فرستاد، و در رأس کسانی که از بیعت با او خودداری کرده و در مسجد جهت بیعت حاضر نشده بود امیرالمؤمنین علّی بن ابیطالب و تنی چند از صحابه پیامبر چون زبیر و سلمان و عمار بودند، ابوبکر گروهی را به در خانه امیرالمؤمنین جهت دعوت برای بیعت فرستاد، و تأکید کرد که در صورت امتناع از آمدن با آنها بجنگند، در اجرای این فرمان به همان گونه ای که ذکر کردیم این گروه با در بسته مواجه شدند و عمر نخست تهدید به آتش زدن خانه نمود و به دنبال باز شدن در ، یا آتش زدن و یا شکستن آن با گروهی وارد خانه شد و به دختر پیامبر در این حادثه آسیب رساندند به گونه ای که دختر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله وسلم) فرزند سِقْط کرد. سپس امام(علیه السلام) را با وضع زننده و بسیار نامطلوب از خانه بیرون آوردند و به زور به مسجد بردند ... .

این مطالب به همانگونه ای که بررسی کردیم با صرف نظر از جزئیات آن، از نظر تاریخی قابل اثبات است.

گرچه برخی از قسمتها و بخشهای این حادثه ناگوار در بعضی از متون اهل سنّت نیآمده است، یا برخی از نویسندگان در بعضی از مسائل توقف کرده و سکوت تعمّدی را بر نقل ترجیح دادند، ولی با نقل گوشه های دیگر حادثه عملاً اصل ماجرا را تأیید کرده اند، و جای ابهام و ایراد برای کسی باقی نمی ماند.

گرچه این حادثه در برخی از کتب مشکوک چون الامامهٔ و السیاسهٔ و... نیز آمده است ولی چنانچه مشاهده شد ما این حادثه را از دهها کتاب دیگر که هم رجالشان و هم مأخذشان غیر از رجال و مآخذ ابن قتیبه است نیز نقل کرده ایم.

یک کتاب مشکوک تنها در مسائل و حوادثی که در نقل آنها متفّرد است زیر سؤال قرار می گیرد، نه در مسائل و حوادثی که دهها کتاب دیگر نیز آن را نقل نموده اند، وگرنه باید همه مطالب کتب دیگر به بهانه اینکه در یک کتاب مشکوک نیز آمده است دور ریخته شود.

منابع و مآخذ

۲ (الف)

۱ ـ اثبات الوصیه ، علی بن الحسین المسعودی ، چاپ نجف.

۲ ـ اثبات الهداهٔ باالنصوص و المعجزات ، شیخ حرالعاملی .

۳ ـ الاحتجاج ، علی بن ابی طالب طبرسی ، تحیق سید محمد باقر خرسان ، چاپ نجف.

۴ ـ احقاق الحق ، قاضی نورالله تستری .

۵ ـ الاخبار الدخیله ، علامه شیخ محمد تقی تستری .

۶ ـ الارشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد ، شیخ مفید ، ناشر کنگره شیخ مفید.

۷ ـ ارشاد القلوب ، حسن بن ابی الحسن دیلمی .

۸ ـ الاستیعاب ، ابن عبدالبر القرطبی .

۹ ـ اسدلغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه ، ابن اثیر جزری .

۱۰ ـ اصول کافی ، محمدبن یعقوب کلینی ، تصحیح علی اکبر غفاری .

۱۱ ـ الاعلام ، خیرالدین الزرکلی چاپ نهم بیروت .

۱۲ ـ اعلام النساء ، عمررضا کحاله .

۱۳ ـ اقبال الاعمال ، سیدبن طاووس .

۱۴ ـ امالی الصدوق ، محمد بن علی بن الحسین القمی ، چاپ پنجم بیروت .

۱۵ ـ امالی الشیخ المفید ، چاپ ایران.

۱۶ ـ الامام علی بن ابی طالب ، عبد المقصود عبد الفتاح ، چاپ بیروت

۱۷ ـ الامامهٔ و السیاسه ، ابن قتیبه دینوری ، چاپ مصر .

۱۸ ـ الاموال ، ابو عبید ، تصحیح محمد خلیل هراس ، چاپ مصر.

۱۹ ـ انساب الاشراف ، بلاذری ، تحقیق دکتر محمد حمید الله ، چاپ مصر.

۲۰ ـ اهل البیت ، توفیق ابو علم ، چاپ مصر.

۲۱ ـ الایضاح ، فضل بن شاذان نیشابوری ، تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی .

۲ (ب)

۲۲ ـ الباب الحادی عشر ، علامه حلی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۲۳ ـ بحارالانوار ، علامه مجلسی .

۲۴ ـ بحر المعارف ، عبدالصمد همدانی ، انتشارات بیدار .

۲۵ ـ البدایهٔ و النهایه ، ابن کثیر شامی ، چاپ بیروت ۱۹۶۶ .

۲۶ ـ البلد الامین ، شیخ ابراهیم کفعمی .

۲۷ ـ بیت الحزان ، محدث قمی .

۲ (ت)

۲۸ ـ تاریخ ابن خلدون ، دارالفکر بیروت ۱۹۸۸ .

۲۹ ـ تاریخ الاسلام ، محمد بن احمدبن عثمان ذهبی .

۳۰ ـ تاریخ ابن عساکر ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .

۳۱ ـ تارخ الخمیس ، حسین بن محمد دیاربکری ، بیروت .

۳۲ ـ تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، بیروت چاپ پنجم .

۳۳ ـ تاریخ یعقوبی ، ابن واضح یعقوبی ، بیروت ۱۳۷۹ .

۳۴ ـ تجرید الاعتقاد ، خواجه نصیرالدین طوسی ، تحقیق محد جواد حسینی جلالی .

۳۵ ـ تصحیح الاعتقاد ، شیخ مفید .

۳۶ ـ تطهیر الاعراق ، ابن حجر هیثمی .

۳۷ ـ تفسیر روح المعانی ، سید محمود آلوسی بغدادی ، ایران .

۳۸ ـ التفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود بن عیاش ، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی .

۳۹ ـ تقریب المعارف ، ابی الصلاح الحلبی ، تحقیق رضا استادی .

۴۰ ـ تلخیص الشافی ، شیخ طوسی ، تحقیق سید حسین بحرالعلوم .

۴۱ ـ تنبیه الاشراف ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۸ .

۴۲ ـ تهذیب الاحکام ، شیخ طوسی ، دارالکتب الاسلامیه ، ایران .

۲ (ج)

۴۳ ـ جلأ العیون ، سید عبدالله شبّر ، تصحیح سید احمد حسینی .

۴۴ ـ کتاب الجمل ، شیخ مفید ، تحقیق سید علی میر شفیعی .

۲ (ح)

۴۵ ـ حق الیقین ، سید عبدالله شبّر ، انتشارات عابدی ایران .

۲ (چ)

۴۶ ـ چهل مقاله ، آیت الله رضا استادی ، ۱۴۱۳ .

۲ (خ)

۴۷ ـ خصال ، شیخ صدوق ، علی اکبر غفاری

۲ (د)

۴۸ ـ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام ، علامه جعفر مرتضی العاملی .

۴۹ ـ الدّر المنثور ، جلال الدین سیوطی ، بیروت ۱۴۰۰ .

۵۰ ـ دلایل الامامه ، محمد بن جریر طبری امامی ، نجف اشرف ۱۳۸۳ .

۵۱ ـ دائرهٔ المارف بزرگ اسلامی ، جمعی از نویسندگان ، تهران ۱۳۷۲ .

۲ (ذ)

۵۲ ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آغا بزرگ طهرانی ، نجف ۱۳۵۵ .

۲ (ر)

۵۳ ـ روضهٔ المناظر فی اخبار الاوایل و الاواخر ، ابن شحنه ، مصر .

۵۴ ـ ریاحین الشریعه ، ذبیح الله محلاتی ، اسلامیه ایران .

۲ (ز)

۵۵ ـ زاد المعاد ، علامه مجلسی ، اسلامیه ایران .

۵۶ ـ زندگی حضرت فاطمه (س) ، دکتر سید جعفر شهیدی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

۲ (س)

۵۷ ـ سلیم بن قیس الکوفی ، اسلامیه ، تهران .

۵۸ ـ السنن الکبری ، ابوبکر بیهقی ، حیدرآباد هند ۱۳۴۴ .

۲ (ش)

۵۹ ـ الشافی ، سید مرتضی علم الهدی ، تحقیق سید عبد الزهرا حسینی کعبی .

۶۰ ـ شرح اصول کافی ، ملاصالح مازندرانی ، با تعلیقات میرزا ابوالحسن شعرانی .

۶۱ ـ شرح اصول خمسه ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .

۶۲ ـ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، مصر ۱۳۷۸ .

۶۳ ـ شرح نهج البلاغه ، میرزا حبیب الله خویی ، ایران .

۶۴ ـ شرح باب حادی عشر ، فاضل مقداد ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۶۵ ـ شواهد التنزیل ، حاکم حسکانی ، تحقیق محمدباقر محمودی ، بیروت.

۲ (ص)

۶۶ ـ صبح الاعشی ، احمد بن علی القلقشندی .

۶۷ ـ صحیح مسلم ، مسلم بن حجاج ، چاپ مصر .

۶۸ ـ صحیح بخاری ، محمد بن اسماعیل بخاری .

۶۹ ـ الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم ، علی بن یونس العاملی ، تحقیق محمد باقر بهبودی .

۷۰ ـ الصواعق المحرقه ، ابن حجر هیتمی ، مصر ۱۳۸۵ .

۲ (ط)

۷۱ ـ الطرائف فی معرفهٔ مذاهب الطوائف ، علی بن موسی بن طاووس ، ایران ۱۴۰۰ .

۲ (ع)

۷۲ ـ عبقریهٔ العمر ، عباس محمود العقاد ، بیروت .

۷۳ ـ عقد الفرید ، ابن عبد ربه ، بیروت ۱۴۰۴ .

۷۴ ـ علل الشرایع ، شیخ صدوق ، نجف اشرف ۱۳۸۵ .

۷۵ ـ علم الیقین ، ملا محسن فیض کاشانی ، انتشارات بیدار ۱۴۰۰ .

۲ (غ)

۷۶ ـ غایهٔ المرام ، سید هاشم بحرانی ، بیروت .

۷۷ ـ الغدیر ، علامه شیخ عبد الحسین امینی ، بیروت .

۲ (ف)

۷۸ ـ فاطمهٔ الزهرا (س) ، عباس محمود العقاد ، بیروت .

۷۹ ـ فاطمهٔ الزهرا (س) بهجهٔ قلب المصطفی ، احمد رحمانی همدانی ، ایران .

۸۰ ـ فاطمه بنت محمد (ص) ، عمر ابوالنصر ، بیروت .

۸۱ ـ فرائد السمطین ، شیخ الاسلام جوینی ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت.

۸۲ ـ فروع کافی ، ثقهٔ الاسلام کلینی ، تصحیح علی اکبر غفاری .

۸۳ـ الفرق بین الفرق ، عبدالقاهر بغدادی ، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید ، مصر .

۸۴ـ الفصل ، ابن حزم اندلسی .

۸۵ـ الفصول المهمه ، امام شرف الدین العاملی ، نجف اشرف ۱۳۸۷ .

۸۶ـ فلسفهٔ التوحید و الولایه ، محمد جواد مغنیه ، ایران .

۲ (ق)

۸۷ـ قاموس الرجال ، علامه شیخ محمد تقی تستری ، ایران .

۸۸ـ قاموس المحیط ، فیروز آبادی ، دمشق سوریه .

۸۹ـ القصیدهٔ العلویهٔ المبارکه ، عبد المسیح انطاکی .

۲ (ک)

۹۰ـ الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر جزری ، بیروت ۱۳۸۵ .

۹۱ـ کامل بهائی ، حسن بن علی عماد الدین طبری .

۹۲ـ کشف الغمه فی معرفهٔ الائمه ، علی بن عیسی اربلی ، تصحیح سید ابراهیم میانجی .

۹۳ـ کشف المراد ، علامه حلّی ، تصحیح آیت الله حسن زاده آملی .

۹۴ـ کنز العمال ، متقی هندی ، مؤسسهٔ الرساله ، بیروت .

۹۵ـ کفایهٔ الطالب ، گنجی شافعی .

۲ (ل)

۹۶ـ لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، حیدرآباد هند .

۲ (م)

۹۷ـ مجموعه مقالات فارسی ، شیخ مفید و کتاب اختصاص ، سید محمد جواد شبیری .

۹۸ـ المحجهٔ البیضاء ، ملا محسن فیض کاشانی ، علی اکبر غفاری .

۹۹ـ المحلّی ، ابن حزم اندلسی ، بیروت ۱۳۵۲ .

۱۰۰ـ المختصر فی اخبار البشر ، عماد الدین اسماعیل ابو الفداء ، بیروت .

۱۰۱ـ مرآهٔ العقول فی شرح اخبار آل الرسول ، علامه مجلسی ، ایران .

۱۰۲ـ مروج الذهب ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۵ .

۱۰۳ـ کتاب المزار ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .

۱۰۴ـ مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، بیروت .

۱۰۵ـ مسند احمد ، احمد بن حنبل ، بیروت ۱۳۸۹ .

۱۰۶ـ مسند فاطمهٔ الزهراء ، شیخ عزیز الله عطاردی ، ۱۴۱۲ .

۱۰۷ـ المسترشد ، محمد بن جریر امامی ، تحقیق احمد محمودی ، ۱۴۱۵ .

۱۰۸ـ المسلک فی اصول الدین ، محقق حلّی ، تحقیق رضا استادی .

۱۰۹ـ مصباح الزائر ، سید ابن طاووس .

۱۱۰ـ المصنّف ، ابن ابی شیبه ، بیروت .

۱۱۱ـ المطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعی .

۱۱۲ ـ المعارف ، ابن قتیبه دینوری ، دکتر عایشه ثروت ، مصر .

۱۱۳ ـ معالم المدرستین ، علامه مرتضی عسگری .

۱۱۴ ـ معانی الاخبار ، شیخ صدوق ، علی اکبر غفاری .

۱۱۵ ـ المغنی ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .

۱۱۶ ـ مفاتیح الجنان ، محدث قمی .

۱۱۷ ـ مفتاح الباب ، ابن مخدوم حسینی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۱۱۸ ـ کتاب المقنعه ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .

۱۱۹ ـ الملل و النحل ، عبد الکریم شهرستانی ، محمد سید کیلانی ، مصر .

۱۲۰ ـ مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب مازندرانی ، نجف .

۱۲۱ ـ من لایحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، اسلامیه ایران .

۱۲۲ ـ المنهاج السنه ، ابو العباس احمد بن عبد الحلیم (ابن تیمیه) .

۱۲۳ ـ میزان الاعتدال ، ذهبی ، مصر .

۲ (ن)

۱۲۴ ـ النقض ، عبد الجلیل قزوینی .

۱۲۵ ـ نفحات اللاهوت ، عبد العالی محقق کرکی .

۱۲۶ ـ نهج الحق و کشف الصدق علامه حلّی ، تصحیح عین الله الحسنی الارموی .

۱۲۷ ـ نور الثقلین ، عبدعلی حویزی ، تصحیح رسولی محلاتی .

۱۲۸ ـ نور الابصار ، شیخ مؤمن الشبلنجی ، بیروت .

۱۲۹ ـ نهج البلاغه ، الشریف رضی .

۲ (و)

۱۳۰ ـ الوافی ، ملا محسن فیض کاشانی ، ایران .

۱۳۱ ـ وسائل الشیعه ، شیخ حرّ العاملی ، اسلامیه ایران .

۱۳۲ ـ وقعهٔ صفین ، نصربن مزاحم المنقری ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون ، مصر .

۱۳۳ ـ وفاهٔ الصدیقهٔ الزهراء ، سید عبد الرزاق الموسوی المقرم .

۲ (ی)

۱۳۴ ـ یادنامه طبری ، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .

پاورقی

۱ـ ـ سوره توبه آیه ۲۴ .

۲ـ ـ سوره شوری ، آیه ۲۳ .

۳ـ ـ الملل و النحل ، شهرستانی ، جلد ۱ صفحه ۵۷ .

۴ـ ـ المصنف ، ابن ابی شیبه ، جلد ۸ صفحه ۵۷۲ چاپ بیروت.

۵ـ ـ همان ، ج ۲ ، ۴۴۶ چاپ پنجم بیروت.

۶- ـ تاریخ طبری، ج ۲ ، ص ۴۴۳.

۷- ـ الاعلام ـ خیر الدین الزرکلی ج ۱، ص ۳۱۹.

۸- ـ ما این سیاست را دقیقاً در داستان غدیر می بینیم که هر چه زمان می گذرد و با تاریخ وقوع حادثه بیشتر فاصله می شود تعداد دانشمندان اهل سنّت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می شود، حدیث غدیر، که صد و ده صحابه و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنّت آن را نقل نموده اند، از بین نویسندگان فراوان اهل سنّت در قرن چهاردهم تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده اند، الغدیر ج ۱، ص ۱۴ الی ص ۱۵۱.

۹- ـ المعارف ـ مقدمهٔ التحقیق ص ۵۶، از دکتر ثروت عکاشهٔ.

۱۰- ـ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ سوّم.

۱۱ – ـ الباب الحادی عشر، للعلاّمهٔ الحلّی، ص ۴۷، تحقیق دکتر مهدی محقّق.

۱۲ – ـ المحجهٔ البیضاء فی تهذیب الاحیاء ، ج ۱ ص ۲۳۱ . الذریعه ، ج ۲ ص ۲۷۸ .

۱۳ – ـ شرح الاصول الخمسه ، ص ۷۵۶ چاپ مصر.

۱۴ – ـ شرح نهج البلاغه حدیدی ، ج ۱۰ ص ۲۲۵ و ۲۲۶ ; ج ۱۳ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ .

۱۵ – ـ مطالب السئول فی مناقب آل الرسول ، ص ۹ .

۱۶ – ـ فاطمهٔ (س) بنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ، ص ۱۱۸ و ۱۰۰ .

۱۷ – ـ فاطمهٔ الزهرا (س) ، ص ۶۸ ، عباس محمود العقاد و همچنین مراجعه شود به عبقریهٔ عمر ، ص ۱۵۷ .

۱۸ – ـ فروع کافی ج ۶، ص ۱۸ ـ معانی الاخبار ص ۲۰۵ ـ امالی الصدوق مجلس ۲۴ ، ص ۱۰۰ ـ خصال ص ۶۳۴ ـ اختصاص ص ۱۸۵ و ۱۸۶ ـ تلخیص الشّافی ج ۳ ، ص ۱۵۶ ـ دلائل الامامهٔ ص ۴۵ ـ اثبات الوصیّهٔ ص ۱۲۲ کشف المراد ص ۳۷۶ ـ النقض ص ۲۱۷ ـ کامل بهایی ج ۱، ص ۳۰۹ ـ الصراط المستقیم ج ۳ ، ص ۱۲ ـ بحارالانوار ج ۴۳، ص ۱۷۰ ـ مرات العقول ج ۵ ، ص ۳۱۸ ـ فرائدالسمطین ج ۲ ، ص ۳۵ .

۱۹ – ـ علل الشرایع ج ۱ باب ۱۱۶ ص ۱۳۸ . امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۶ . معانی الاخبار ص ۵۸ . امالی طوسی ج ۱ جزء ۱۳ ص ۳۷۷ . تاریخ ابن عساکر ، امام حسین ص ۱۹ . ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۲ .

۲۰ – ـ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

۲۱ – ـ سوره شوری، آیه / ۲۳.

۲۲ – ـ عقد الفرید ج ۴ ، ص ۳۳۵ . شرح نهج البلاغه حدیدی ج ۱۵ ، ص ۱۸۵ . صبح الاعشی ج ۱ ص ۲۲۸ .

۲۳ – ـ یقال : لبّب فلانٌ فلاناً : اخذ بتلبیبه ای جمع ثیابه عند صدره و نهره ثم جرّه.

۲۴ – ـ الشافی ، سید مرتضی ج ۳ ص ۲۴۴ .

۲۵ – ـ به تلخیص الشافی، شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی، ج ۳، ص ۱۵۶ مراجعه شود.

نگاهی به مقام حضرت فاطمه (س)

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سربلندی و سرفرازی او در امتحانات الهی می‌شود ، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامهٔ عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد .

در این خصوص ، دست‌یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاهٔ حساس و ویژهٔ آن‌ها در حیات انسانی ، ضروری احساس می‌شود .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان ، در راستای اهداف الهی خود ، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانهٔ دانشمند محقّق حضرت استاد حسین انصاریان ، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظّم له ، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگانِ معارف سراسر نور ائمه اطهار : را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن ، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله : و سیراب گشتن از این چشمهٔ پرفیض باز نموده است .

امید که با عنایات خاص اهل‌بیت عصمت و طهارت : بیش از بیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدّس سیراب گردیم .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا ابی‌القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین

هر موجودی چهار وجود دارد

کسانی که در فلسفهٔ الهی و در عرفان مثبت کار کرده و کارکشته شده‌اند و متخصّص فن شناخته شده‌اند ، برای هر موجودی در این عالم ، چهار وجود قایلند . آنان برای گفتار و مطلب خود در این بحث ، فقط به یک حقیقت مثل می زنند و آن ، کتاب خدا قرآن مجید است . البته ، آن‌ها بحث خود را به صورت کلی مطرح نموده و بیشتر آن‌ها هم مثالی را برای آن ذکر نکرده‌اند ؛ چون فکر می‌کردند چنین مسأله‌ای ، برای همه مردم ، مسألهٔ روشن و واضحی باشد .

چهار وجود برای قرآن مجید

قرآن مجید ، دارای چهار وجود است ؛ یعنی دارای چهار جلوه هستی می‌باشد .

یک وجود قرآن ، وجود کتبی قرآن است که عبارت می‌باشد از مجموعهٔ سی جزء قرآن که با قلم بر صفحه نوشته می‌شود ؛ همین قرآنی که به فرمودهٔ شیخ صدوق ، بین دو جلد ، در سی جزء ، در صد و بیست حزب ، در شش هزار و ششصد و چند آیه ، در اختیار ماست . این قرآن ، با قرآن زمان پیغمبر (ص) یک نقطه هم اختلاف ندارد . ترتیب این قرآن همان ترتیب زمان پیغمبر (ص) می‌باشد . آیاتش هم بی‌کم و زیاد ، آیات زمان پیغمبر (ص) است . (۱)

در یک کلمه ، اگر این گونه نبود ، حجت خدا بر بندگانش کامل نبود و ناقص بود و خدا هم حجت ناقص ندارد . در همه چیز و در هر کجا ، حجت پروردگار عالم ، کامل ، تمام و جامع است . برای این که به قول خود قرآن ، تا فردای قیامت ، کسی به خداوند نگوید : اگر راهنمایی کرده بودی ، و اگر گفته بودی ، من عمل می‌کردم . از کجا معلوم می‌شود که من عمل نمی‌کردم . خود پروردگار می گوید ، من این هدایت را کامل و جامع فرستادم که روز قیامت کسی بر خدا حجت نداشته باشد : «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللَّهُ عَزيزاً حَكيماً» .(۲) این وجود وجود کتبی قرآن هست .

وجود دوم قرآن ، وجود لفظی است . وجود لفظی قرآن ، عبارت است از آیاتی که انسان از روی صفحهٔ کاغذ یا از صفحه ذهنش ، بر زبان جاری می کند : «ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» . (۳)

همان وقتی که داریم یک خطبه را ، یک صفحه کاغذ را ، یک«ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» را بر زبان جاری می کنیم ؛ یعنی آیه را تلفّظ می‌نمایم و آن را می‌خوانیم . در این‌جا ، پیغمبر اکرم (ص) ، به خوانندگان قرآن ، یک سفارش بسیار بسیار مهم دارد که

خوانندگان قرآن باید این سفارش پیغمبر (ص) را حتماً عمل کنند . آن سفارش این است که شما باید هنگام خواندن قرآن ، «طَهِّرُوا اَفْوَاهَكُمْ . »(۴) : با دهان و زبان پاک ، قرآن را بخوانید . با دهان یهودی‌مسلک ، با زبان مسیحی‌مسلک ، با زبان لائیک‌مسلک ، با زبان آلوده به حرام ، با دهان آلوده به گفته‌های باطل ، یاوه ، سب ، ناسزا و فحش ، قرآن را نخوانید . این قرآن ، دارای پاک‌ترین آیات ، پاک‌ترین کتاب و پاک‌ترین حکمت است که باید در دهان‌های پاک جاری بشود ؛ یعنی اگر کسی بخواهد قاری مورد قبول خدا باشد ، همیشه پاک می‌ماند ؛ دهانش ؛ زبانش ؛ بدنش ؛ جسمش ؛ پوستش ؛ گوشش . قرآن کریم ، حریم علم پروردگار است . ورود به این حریم ، باید با پاکی انجام بگیرد : «لَايَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ . »(۵) برخی از مفسران می گویند : فعل : «لَايَمَسُّهُ» ، معنای امری دارد ؛ یعنی کسی که پاک نیست حق ندارد با قرآن تماس بگیرد ؛ لذا دیده می‌شود حضرت زهرا (س) بعد از مرگ پیغمبر ، یکبار هم ، نه هنگام باز بودن پنجره ، و نه با باز کردن پنجره ، اگر بسته بود ، نخواسته که صدای اذان‌گویان حکومت زمان خودش را بشنود ؛ مستمع نشد .

ما یک استماع داریم و یک سماع . یک وقت ، صدا به گوش می‌خورد ، ولی آدم اصلاً توجّهی به آن صدا ندارد . حتّی به صدای الفاظ هم متوجّه نیست تا چه برسد به معانی آن‌ها .

صبح ، ظهر و شب ، کنار مسجد پیغمبر که خانهٔ حضرت زهرا (س) در آن‌جا بود ، اذان می گفتند و ایشان نشنید ؛ چون نمی‌خواست بشنود . در این نود و پنج روز ، فقط یکبار به درخواست خودش ، بلال اذان گفت که آن هم نیمه‌کاره ماند ؛ چون این زبان ، این گلو و این بدن ، این روح را صد در صد پاک می‌دانست . او می گفت : «الله اکبر» از این گلو و زبان ، شنیدنی است ، ولی نسبت به بقیهٔ «الله اکبر»ها باید درِ گوش را گرفت و نباید شنید :

زیبقم.*در گوش کن تا نشنوم

یا درم بگشای تا بیرون روم (۶)

وقتی ابلیس به عیسی بن مریم (ع) گفت : یک «لا اله الا الله» بگو . گفت : نمی گویم . گفت : مگر این شعار توحید نیست ؟ گفت : چرا . گفت : پس چرا نمی گویی . عیسی (ع) گفت : برای این که تو می گویی ، من نمی گویم ؛

پاورقی

*. زیبق؛ یعنی سیماب(فلزی مایع)، جیوه

چون گفتار تو و درخواست تو ، توأم با آلودگی است و هدف ناشایستی از آن داری که وقتی به من می گویی ، آن را بگو . من نمی گویم ؛ « لا ـ اله اله الله ای که تو می گویی ، با هر آلودگی‌ای می‌سازد و این « لا ـ اله اله الله ای که ما می گوییم ، با هر پاکی‌ای می‌سازد . این که چه کسی آن را اظهار می‌نماید ، فرق می کند . (۷)

به هر حال ، این وجود دوم است .

پس یک وجود قرآن ، وجود کتبی آن است و یک وجود دیگر آن ، وجود لفظی .

امّا وجود سوم قرآن ، وجود ذهنی است . حفظ قرآن ، گاهی با یک قرآن روی کاغذ است و گاهی با یک قرآن بر روی زبان ، و گاهی هم با یک قرآن در حافظه ، حافظ قرآن است . آن قرآن هم قرآن است ، ولی وجود ذهنی قرآن .

وجود چهارم کتاب خدا ، وجود عینی آن است . «عین» ؛ یعنی وجود حقیقی ؛ به عبارت دیگر ؛ یعنی وجودی که همهٔ آثار شیء ، از این وجود ظهور می کند .

حالا ـ این پرسش مطرح می‌شود که وجود عینی قرآن کدامیک از این قرآن‌های گفته شده است . این قرآن‌هایی که آن را تلاوت می کنیم ، قرآن کتبی است . قرآن‌های موجود در ذهن حافظان هم که وجود ذهنی آن است . قرآنی نیز که بر روی زبان جاری می‌شود ، قرآن لفظی است . پس آن قرآن عینی کدام است ؟

قرآن عینی و حقیقی فقط در وجود انسان کامل

قرآن عینی و قرآن حقیقی را فقط باید در وجود انسان کامل ببینید . ما یک مقدار قرآن حفظ هستیم و قاری قرآن هم می‌باشیم و چند جور هم قرآن چاپی در خانه‌هایمان داریم ، اما ما قرآن عینی نیستیم . قرآن عینی فقط در وجود انسان کامل قابل مشاهده است ؛ یعنی آن انسانی که از ابتدای ورود به تکلیف یا بندگی خدا تا لحظهٔ خروج از دنیا ، در ایمان ، اخلاق و عمل از نظر قرآن کم نداشت . این سخن ، تعریف قرآن عینی است .

ارزش این قرآن عینی ، برای کسی قابل درک نیست ؛ علتش هم این است که عقل‌های ما محدود بوده و دنیا هم محدود است . ما اگر بخواهیم چیزی را عظیم‌تر از این دنیا ببینیم ، این‌جا نمی‌توانیم آن را ببینیم ؛ چون این‌جا گنجایش آن را ندارد و ما را باید در یک عالم دیگری ببرند که در آن عالم ، حقیقت انسان کامل قابل ظهور باشد و بعد به اولین و آخرین انسان‌ها بگویند ، اگر می‌خواهی آن انسان کاملی را ببینی که مصداق عینی قرآن بوده ، الان آن برای تو قابل دیدن و قابل تماشاست ؛ آن هم نه با چشم سر ؛ بلکه با چشم عقلی که به عین الله وصل است ؛ چون اگر آن چشم قلب هم وصل به چشم خدا نباشد ، آن انسان کامل هم با کمالاتش برای تو قابل مشاهده و قابل دیدن نخواهد بود .

فاطمه علیها السلام ، از مصادیق واقعی آیات قرآن

حالا ما باید برای درک این وجود عینی ، به سراغ یک انسان کامل یا به تعبیری ، قرآن عینی و مصداقی برویم . من برای شما چند آیه قرائت می‌کنم و بعد طبق خود قرآن و روایات ، دنبال مصداق این آیات می‌گردم . خیلی راحت هم این مصداق قابل پیدا کردن است ؛ چرا که تاریخ اسلام از زمان بعثت پیغمبر تا الان که ما این‌جا نشسته‌ایم ، تقریباً به صورت روشن در اختیار ماست و ما در کلّ امت ، یکی از انسان‌های کاملی را که می‌توانیم بگوییم از مصادیق واقعی آیات قرآن است ، حضرت فاطمه (س) است . در این بخش هم قرآن فقط یک مصداق دارد و دو تا مصداق ندارد . شما هیچ دلیلی را هم نمی‌توانید پیدا کنید که در این بخش خاص ، قرآن دو مصداق داشته باشد . در این بخش ، یک انسان کامل ، بیش‌تر وجود ندارد و بقیهٔ انسان‌ها ما دون این انسان و زیر مجموعهٔ او در کمالات و فضایل هستند و آن ، وجود مبارک فاطمهٔ زهرا (س) است که در زنان جهانیان ، تنها انسان کاملی که مصداق آیات قرآن می‌باشد ، اوست . مریم کبری (س) ، خدیجه کبری (س) ، زینب کبری (س) و هر زنی که در دایرهٔ انسان کامل بودن می‌باشد ، ما دون ایشان است و او مصداق اتم ، اجمع ، اکمل *، اکتع.مجموعهٔ آیات قرآن مجید در جنس زنان ، بوده و دومی و هم‌وزن دیگری ندارد .

این مطالبی که می‌گویم ، دلیل قرآنی همراه آنان است ، نه این که به عنوان یک روحانی شیعه ، برای مستمع شیعه ، عظمتی را بسازم و القا بکنم . عظمت‌سازی بدون دلیل قرآنی و روایتی ، کار نادرستی است . لطف مسأله ، این

پاورقی

*. همگی.

است که ما از چهارچوب قرآن و روایات برای معرفی این عزیزان بیرون نرفته و از خودمان چیزی را نسازیم ؛ چون اگر از چهارچوب قرآن و روایات ، آن‌ها را به کنار ببریم ، یا دربارهٔ آن‌ها دچار افراط می‌شویم یا دچار تفریط ؛ چنان که آن‌هایی که دچار تفریط شدند ، صدیقهٔ طاهره را تا جایی پایین آورده‌اند که در حقّ او فقط می‌گویند حضرت زهرا (س) زنی بزرگوار ، همسرِ علی بن ابی‌طالب و انسانی پاک است و قابل این است که الگو باشد . این ها در جادهٔ تفریطند ، و آن‌هایی که مقام‌سازی می‌کنند ، آن هم مقام الوهیت و ربوبیت برای آن حضرت ، آنان نیز در جادهٔ افراطند ؛ چرا که قرآن می‌گوید : «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ . »(۸) : هیچ

چیزی در این عالم ، در هیچ چیزی ، مانند خدا نیست . بنا براین ، بهترین راه شناخت ، آیات قرآن و روایاتند که نه افراط دارند و نه تفریط . قرآن کلام عدل است ؛ قرآن کلام حق است . البته ، آیاتی که مصداق اکتع و اکملش این انسان کامل در جنس زنان است ، کم نیست . من برای نمونه چند آیه آن را می‌خوانم ، شاید هم بعضی از این آیات برای‌تان تازگی داشته باشد . فکر نکنید که می‌خواهم به سراغ آیهٔ تطهیر و آیهٔ مباهله و آیات سورهٔ دهر بروم که این آیات را صدها بار شنیده‌اید . آنها در جای خودش معلوم و روشن است ؛ بلکه باید دربارهٔ این آیه که می‌گویم و آثارش ، دقت کنید .

فاطمه (س) بلد طیّبهٔ است

یک کاری که خداوند متعال برای نزدیک کردن حقایق به ذهن مخاطبش در قرآن کرد ، مثل زدن است . در همهٔ زمینه‌ها ، زمینه‌های علمی ، طبیعی ، فلسفی ، عرفانی ، انسانی و اخلاقی ، خداوند مثل زده است ، همه . این مثل‌ها در قرآن مجید هست : «وَ تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ»(۹) : ما این مثل‌ها را برای شناخت شما می‌زنیم تا شما را به حقیقت نزدیک کنیم و شما راحت‌تر با مَثَل به عمق حقیقت برسید .

ببینید این آیه چه می‌گوید : «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ . . . »(۱۰) . نمی‌گوید : «وَ الْبَلَدُ» . سرزمین خالی را نمی‌گوید ؛ بلکه سرزمین را مقیّد به کلمهٔ طیّب می‌کند . حالا شما همین

لغت طیّب را با مشتقاتش در قرآن بگیرید : «وَ الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ» (۱۱) ، «أَذْهَبْتُمْ طَیِّبَاتِکُمْ»(۱۲) ، «طِبْتُمْ» (۱۳). «طیّب» ، این لغت یعنی چه ؟ کلمهٔ «طیّب» ؛ یعنی پاکِ نابی که هیچ آلودگی با او گره ندارد ؛ «طیب» مقابل «خبیث» است ؛ چون در آیه بعد هم کلمهٔ «خبیث» را آورده و رو در روی «طیّب» قرار داده است . این رو در رویی ، در خیلی چیزها هست : نور و ظلمت ، حق و باطل ، ابلیس و خدا ، حرام و حلال ، حیات و مرگ . این‌ها همه با هم تقابل دارند . تقابل دارند ، یعنی چه ؟ یعنی این که هیچ کدام با یک‌دیگر هیچ نسبتی ندارند . طیّب یک داستانی دارد و خبیث هم یک داستانی دیگر ؛ هم‌چنین نور یک داستانی دارد و ظلمت یک داستان دیگر . شما به اندازهٔ یک سر سوزن ظلمت را در نور پیدا نمیکنی . یک سر سوزن نور را هم در ظلمت پیدا نخواهی کرد . اصلاً این دو تا با هم تقابل دارند ؛ نه صفت ابلیس در خدا هست و نه صفت خدا در ابلیس .

«وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ» : زمین پاک ، «یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه»(۱۴) ، خیلی آیهٔ عجیبی است . «طیّب» ، « اذن رب» ، « نبات» ؛ یعنی تا دست خدا در بلد طیّب در کار نباشد ، بلد طیّب آثاری را ظهور نمی‌دهد .

دست خدا وقتی در بلد طیّب بیاید ، چه دستی است ؟ دست قدرت ، دست علم ، دست رحمت ، دست کرامت ، دست احسان ، دست فضل . این‌ها دست خداست .

«وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه . »(۱۵) دربارهٔ آیه باز دقت بفرمایید . « بلد» با قید « طیّب» ، با قید «اذن رب» و «خروج و سر در آوردن آثار این بلد طیّب» است ، ولی با دست اندرکار بودن دست خدا که همان دست صفات خداست .

وجود مقدّس حضرت زهرا (س) ، بلد طیّب است ؛ کسی که در این بلد طیّب دانه پاشید ، پیغمبر اسلام (ص) بود . دیگر ، باغبانی ، نمونهٔ او نیست . یک انسان کامل آمد دانه‌های قرآن را ، آیات توحید را ، علم را ، معرفت را ، اصالت را ، شرافت را ، اخلاق را ، عمل صالح را در این زمین پاشید . او فقط این دانه‌ها را پاشید . باغبان این دانه‌ها ، ربّ فاطمه (س) بود . خداوند متعال با جلوهٔ ربوبیتش ، تمام کاشته‌های پیغمبر (ص) را از این سرزمین بیرون آورد .

تعریف جامع و مانع از فاطمه (س)

پس حالا زهرا (س) را با این مقدمه چگونه باید معنا کرد ، با این جمله باید تعریف کرد . این جمله را دقت بکنید ! این شکل از

تعریف را می گوینـد ، جـامع افراد و مـانع اغیـار . این تعریف ، یـک تعریف منطقی است که یـک عـالِم در این عـالَم به این تعریف نسبت به حضـرت زهرا (س) ، راه وارد کردن ایراد را اصـلًا نـدارد . ما به هر کس هم که ایراد بر این تعریف داشـته باشد ، با قرآن جواب می گوییم ، و یا فقط با روایات خودشان . این تعریف ، مانع اغیار و جامع افراد است ؛ یک تعریف علمی و منطقی : حضـرت زهرا (س) ؛ یعنی انسـانی که جـامع تمـام کمالات ملکی و ملکوتی و فاقـد تمام عیب‌ها و نقص‌ها . او مصـداق عینی این آیه است . شمـا هر چه حقیقت معنوی در این عـالم می‌بینیـد ، از ایشـان ظهور کرده و هر چه نعمت اخروی است ، فردای قیامت در کنار ایشان بروز می کند . این را از جهت اخرویش ، ساده تر معنا کنم .

فاطمه (س) ، حبیبـهٔ حق است که این در روایات ما وارد شـده است که دارای معانی عمیقی است که کمتر به آن توجه شـده است . در قیامت بنابر روایات اصیل‌مان ، پروردگار عالم به حضرت زهرا (س) خطاب می کند : «یا حبیبتی ! » .(۱۶)* .این عکس آن جملهٔ دعای کمیل است . در دعای کمیل ، امیرمؤمنان (ع) به خدا می گوید :

*. بخشـی دیگر از متن مورد نظر روایت که امـام باقر علیه السـلام آن را از جابر بن عبـد الله انصاری نقل می کنـد، چنین است : «قال رسول الله (ص): إذا کان یوم القیامـهٔ تقبل ابنتی فاطمـهٔ....فإذا النـداء من قبل الله جلّ جلاله : یا حبیبتی و ابنهٔ حبیبی! سـلینی تعطی ، و اشفعی تشفعی، فوعزتی و جلالی لاجازنی ظلم ظالم. فتقول: إلهی و سیدی! ذریتی و شیعتی و شیعهٔ ذریتی ، و محبی و محبی ذریتی. فـإذا النـداء من قبـل الله جـلّ جلاله: أین ذریـهٔ فاطمـهٔ و شـیعتها و محبّوها و محبو ذریتها؟ فیقبلون و قـد أحاط بهم ملائکـهٔ الرحمـهٔ ، فتقدّمهم فاطمهٔ حتی تدخلهم الجنهٔ.»

«حبیب» ؛ می گویـد : «یَا حَبِیبَ قُلُوبِ الصَّادِقِینَ ! » . در قیامت خدا به زهرا (س) می گوید : ای حبیبهٔ من . این عکس آن جمله اسـت پیش خـدا چه چیزی ارزش دارد ؟ این قیـافه ، این بـدن ، وزن بـدن ؟ نخیر ، آنچه پیش پروردگار ارزش دارد ، فقط واقعیات وجود انسان است که رنگ بی‌نهایتش در خودش می‌باشـد ؛ چون عبـدی را متصل به خودش در صـفات ، در فعل ، در اخلاق می‌بیند ، او می‌شود محبوب پروردگـار : «یـا حبیبتی ! » : حبیبـهٔ من ! تمـام درهـای بهشت بر روی تو باز است ، از هر دری می‌خواهی وارد شو . انگار ، خدا به زهرا (س) می‌خواهد بگوید ، این هشت بهشت ملک تو است . برو دختر با عظمت پیغمبر (ص) ! او به امر الله حرکت می کنـد . وقتی که بر دمِ درِ بهشت است (حالا ـ این دری که می گویم ، درِ اصـطلاحی نیست ؛ این در ، مقام و مرتبه است) وقتی به آن‌جا می‌رسد ، برمی گردد به طرف محشر و می‌ایستد .

حبیب با محبوبش گفت و گو می کند : دختر پیغمبر ! همهٔ درها که اکنون بر روی تو باز است ، پس چرا نرفتی ؟

حضرت زهرا (س) می گوید : خدایا ! من دلِ تنها رفتن به آن جا را ندارم ؛ یعنی اگر بروم ، خوش نیستم .

خدا می گوید : پس با چه کسی می‌خواهی بروی ؟

می گوید : خدایا ! با هر که در دنیا از نظر قلب ، عمل و چشم ، با ما در ارتباط بوده ؛ قلبش محبّ ما بوده ، چشـمش گریان برای من و بچه‌هایم بوده ، عملش هم در حدّ خودش هماهنگ با من بوده است .

خطاب می‌رسد : من عددی برایت نمی گذارم ، هر کسی را می‌خواهی صدا کن .

آن وقت ، میلیون‌ها نفر با یک ندای ای پیروان ما و محبین ما و گریه‌کنندگان بر ما ! من منتظر شما هستم که با شما به بهشت بروم ؛ بیایید ! و همهٔ آن‌ها راه می‌افتند .

اگر بگوییـد : پس دادگاه‌هـای مـا چه می‌شود ؟ می گویم : گریه‌کن ، عاشق و فرد عامل که دادگاه فوق‌العاده‌ای ندارنـد . دادگاهی شـدن را هم به شـما می‌بخشند . چون مگر شـما آلوده به گناهان کبیره‌ایـد که نگه‌تان دارنـد ، یا آلوده به ربا ، شـراب ، قمار ، ظلم بوده‌ایـد ، و یـا حق را ناحق کرده‌ایـد که شـما را نگه دارنـد ؟ ما لغزش داریم ، امّا این لغزش‌ها کم است ؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان (ع) در خطبـهٔ متقین در وصف آنان می گویـد : «قَلِیلاً ذلَلُهُ»(۱۷) ، و اصـلاً با رحمت و کرم خـدا سازگار نیست که برای یک لغزش

کم بگوید ، فرد را نگهش دارید ؛ زنجیرش کنید ؛ برایش دادگاه تشکیل بدهید . در دنیا دادگاه‌ها این کار را نمی‌کنند ؛ به طرفین دعوا می‌گویند ، بروید از هم بگذرید ، آن وقت خدا برای لغزشِ کم ، سختگیری می‌کند ؟ !

فقط گریهٔ خالی مُحبّی ، عاملی و گریه‌کننده‌ای ، خارِ لغزش‌ها را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند .

آن وقت همه راه می‌افتند . وقتی همه نزدیک بهشت آمدند ، فاطمهٔ زهرا (س) می گوید ، شما وارد شوید ، من تا نفر آخرتان در بهشت نرود ، خودم نمی‌آیم ؛ یعنی شما در بهشت مهمانِ آثار آنهایی هستید که در وجودتان ظهور کرده ؛ یعنی هر کس از این امت در بهشت برود ، سر سفرهٔ علی ، فاطمه ، حسن و حسین : نشسته است ، نگوید متعلّق به خودم است . اگر آن‌ها نبودند ، ما نه به خدا راه داشتیم ، نه به بهشت . این هشت رکعت نمازی را

هم که امروز به ما اجازه دادند بخوانیم والله قسم ، به خاطر گل روی فاطمه (س) به ما اجازه دادند ، ما خواندیم . این نماز ما هم متعلّق به گل روی زهرا (س) بود . آن روزهٔ ماهٔ رمضان ما هم متعلّق به اهل‌بیت : است . آن حج ما هم متعلّق به اهل‌بیت : است . این اشک چشمان ما هم متعلّق به اهل‌بیت : است . ما چیزی از خودمان نداریم ، آن‌ها را در دنیا به ما کریمانه می‌پردازند و فردای قیامت هم به صورت بهشت همین پرداخت‌ها ظهور می کند .

آنچه گفته شد ، معنای بلد طیّب بود : «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه»(۱۸) . باغبانی مثل خاتم انبیاء (ص) دانه‌های ملکوتی را به صورت قرآن در زهرا (س) قرار داد . خداوند این دانه‌ها را با علم ، رحمت ، کرم ، لطف ، فضل و احسانش شکافت . چه گل‌هایی ، و چه محصولاتی ، از شکافته شدن این دانه‌ها به وجود آمد . تمام نمازهای زهرا (س) و روزه‌های زهرا (س) همین : «یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه» (۱۹). بود . نبات‌ها و روییدنی‌ها

گوناگون بود و یکی از روییدنی‌های وجود این بلد طیب ، حسن ، حسین و زینب کبری : است . این‌ها درخت این زمینند . آن‌جا هم خدا باز مثل می‌زند : «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّماءِ» . (۲۰)

برای این که قوت بین دو زمین پاک را بتوانید اندازه بگیرید ، باز باید به قرآن مراجعه کنید . حضرت مریم (س) هم بلد طیّب بود . فقط یک عیسی (ع) از او به وجود آمد . عیسی (ع) هم هیچ فرزندی از او به وجود نیامد و در سنّ سی و سه سالگی ، او را به آسمان‌ها بردند . امّا از زهرا (س) ، نُه امام معصوم به وجود آمد . قوت زمین و قدرت زمین را ببین !

بهار علی (ع) کنار فاطمه (س)

امّا این زمین را خداوند متعال کنار بهاری مثل امیرمؤمنان (ع) قرار داد . چرا من از امیرمؤمنان (ع) تعبیر به بهار کردم ؟ همین امروز مفاتیح را بخوانید . در آخرش یک سلسله دعا است . سر صفحه ، به خط درشت نوشته است : دعا و زیارت ولی‌عصر (عج) . در زیارت‌های امام زمان (عج) ، یک جمله‌اش این است : «اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَبِیعَ الْأَنَامَ ! »(۲۱) : درود بر تو ای بهار انسان‌ها . امام زمان (عج) بالاتر است یا امیرمؤمنان (ع) ؟ پیغمبر (ص) می گوید : امیرمؤمنان (ع) ، برتر از فرزندانش است . حتی برتر از حسن و حسین (ع) : «اَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا» .(۲۲) علی (ع) ، امامِ حسن بن علی و حسین بن علی (ع) ، و حسن و حسین (ع) ، مأمومِ امیرمؤمنان (ع) هستند . وقتی امام زمان (عج) بهار انسان‌ها باشد ، البته ، این بهار بودنش را از علی (ع) گرفته است .

خزانِ بهار علی (ع)

خدا بهاری مثل علی (ع) را کنار زهرا (س) قرار داد و از نسیم این بهار است که نُه امام از این سرزمین سر بر آوردند و دنیا و آخرت را هر کدامشان به تنهایی روشن کردند . وقتی امام زین‌العابدین (ع) گلوی بریده پدر بزرگوارش را روی خاک گذاشت ، فرمود : «اَبَتَا ! اَمَّا الدُّنْیَا ، فَبَعْدُکَ مُظْلِمَةٌ ؛ فَامَّا الآخِرَةُ ، فَبِنُورَ وَجْهَکَ مُشْرِقَةٌ . » هریک از امامان ، مُشْرِقِ آخرتند و جدا کردنشان از

زندگی ، مُظْلِم زندگی هر انسان جداشونده‌ای است .

بهار فصل خیلی زیبایی است ، هوای خیلی زیبایی دارد ، نسیمش حیات‌بخش است ، بهار برای تمامی اهل دنیا زیباترین و با نشاط‌ترین و صفابخش‌ترین زمان است . هیچ بهاری در عالم ، بهار وجود علی (ع) نیست ، و به دلیل قرآن ، با شهادت زهرا (س) این بهار خزان شد . تمام گل‌های این بهار پرپر شد ، تمام گل‌ها ؛ چون گفتیم زهرا (س) انسان کاملی است و به دلیل آیات و روایات ، تعریف منطقی برای او آوردیم ؛ جامع همهٔ کمالات و فاقد همهٔ عیب‌ها . پس می‌شود گفت ، امروز همهٔ گل‌های حیات علی (ع) ریخت ؛ تمام شاخه‌های سبز آن ، خشک شد . به این خاطر ، او به کنار بدنش برگشت و گفت : «لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ . . . » (۲۳). زندگی دنیوی زهرا (س) دیگر تمام شد ؛ دیگر کسی علی (ع) را سر حال نخواهد دید . در نهج‌البلاغه است و سید رضی (ره) آن را نقل کرده که علی (ع) رو به قبر پیغمبر (ص) گفت : من زهرا (س) را دفن کردم ، ولی یا رسول‌الله ! تا شب نوزدهٔ رمضانی که شمشیر را بر فرق من بزنند و تا آن زمان ، سی سال طول می‌کشد ، من با این که امام معصومم ، همیشه اندوهگین هستم ، و دیگر ، شب بی گریه‌ای برایم نخواهد بود ، و من در تمام عمرم ، مقداری از شبم را بیدار می‌مانم و گریه می‌کنم . (۲۴)

در این جا ، به سبک روضه‌خوان‌های قدیم می‌خواهم چند بیت شعر بخوانم . حضرت علی (ع) به مردم مدینه نگفت که برای زهرا (س) گریه کنید . آن‌ها ارزش آن را نداشتند و گریه‌هایشان هم نجس بود ، بلکه خود کنار قبر ، رو به آسمان‌ها کرد و گفت :

بر احوالم ببار ای ابر ! اشک از آسمان امشب
که من با دست خود کردم گُلم در گِل نهان امشب
حسن گریان ، حسین نالان ، پریشان زینبَیْن از غم
چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب
زمین ! با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن
که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب .

پاورقی

۱. شیخ صدوق، اعتقادات، تحقیق عصام عبدالسید، ص۳۳.

۲. نساء: ۱۶۵.

۳. بقره: ۱.

۴. مستدرک الوسائل، محقّق نوری، تحقیق مؤسسهٔ آل‌البیت ، ج۱، ص۳۶۸.

۵. واقعه: ۷۹.

۶. سعدی.

۷. إحیاء علوم الدین، جلد۸، ص۵۳.

۸. شوری: ۱۱.

۹. حشر: ۲۱.

۱۰. اعراف:۵۸.

۱۱. نور: ۲۶.

۱۲. احقاف: ۲۰.

۱۳. زمر: ۷۳.

۱۴. اعراف:۵۸.

۱۵. اعراف: ۵۸.

۱۶. شیخ صدوق، أمالی، تحقیق مؤسسهٔ بعثت، ص۶۹

۱۷. نهج‌البلاغه، ص۱۹۹، خطبهٔ حضرت در وصف متّقین و مؤمنان.

۱۸. اعراف:۵۸.

۱۹. اعراف:۵۸.

۲۰. ابراهیم: ۲۴.

۲۱. ص۸۷۵.

۲۲. عیون اخبار الرضا(ع)، ج۱، ص۲۶

۲۳. بحارالانوار، علامهٔ مجلسی، ج۴۲، ص.۲۱۳

۲۴. نهج‌البلاغه، ص۲۳۸، کلام ۱۹۳.

فاطمهٔ الزهراء سلام الله علیها

اشاره

فی یوم الجمعهٔ ، وفی العشرین من شهر جمادی الثانی ، خمس سنوات بعد بعثهٔ النبیّ .

تحت سماء الحجاز ، وفی أحضان جبال مکّهٔ الصخریهٔ..

أمام عیون الکعبهٔ ، فی بیت الوحی ، فی ساحهٔ یرشّها النور المتدفّق من فم النبی الإلهی ، بتلاوهٔ القرآن..

فی بیتٍ هو مختلف الملائکهٔ حیث تزوره دائماً..

هناک.. حیث تتلاحم الأرض بالسماء ، علی وقع صلاهٔ النبی لیلاً ونهاراً ، وصوت تلاوته الملکوتی فی أعماق اللیل..

فی بیتٍ هو أمل المستضعفین.. ومنقذ المحرومین.. وملجأ الأسری..

فی بیت محمدٍ وخدیجهٔ ، فتحت ولیدهٔ الوحی عینیها علی الدنیا..

أضحی بیت رسول الله بولادهٔ فاطمهٔ أکثر حناناً وعطفاً فی ضجیج الأوجاع والتحدّیات العنیفهٔ التی کان یواجهها النبی الکریم فی تلک المرحلهٔ الحاسمهٔ فی مکهٔ..

کانت فاطمهٔ کنسیم مُهدی ، یمسح برفق علی وجنات الوالدین المتعبهٔ ، لیلاً ونهاراً..

یُسکِّن أوجاع الأیام الشاقّهٔ التی تمرّ بها الرسالهٔ..

کم هو مثیر ، أن تکون لمثل هـذه البنت من الکرامـهٔ ، بحیث تبعث الهـدوء والسـکینهٔ فی قلب سید الکائنات ، الرسول الأعظم حیث یقول فی حقها : هی بَضعهٌ منّی ، وهی قلبی وروح التی بین جنبی .

ولیس هـذا عجیباً فی حق فاطمـهٔ ، وذلک لأنها من أولئک العظام الـذین قال الله تعالی فی کتابه الکریم فیهم : إِنّمَا یُرِیـدُ اللهُ لِیُـذْهِبَ عَنکـُمُ الرّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهّرَکُمْ تَطْهِیـراً .

إن فاطمـهٔ یتلخّص فیها وجود النبی الأعظم لأن فیها جمیع الکمالات الإنسانیـهٔ وملکات الفضائل النفسانیـهٔ ، وهی الحوراء الإنسـیهٔ التی حوت العفّهٔ والعصمهٔ والعلم ، وأوتیت البلاغهٔ والحکمهٔ وفصل الخطاب..

فهی نور الحق و مکنون النبوّهٔ ، وعَبَق الرسالهٔ..

إنها سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين..

وإذا كان ينبغى أن يخصَّص للمرأة يومٌ ، فلا يوم أسمى وأكثر فخراً من اليوم السعيد لولادة فاطمة الزهراء .

وتزامناً مع ذكرى ميلادها العظيم فى كل عام نعيش ذكرى مولد ابنها البارّ ، قائد الثورة الإسلامية فى إيران ومؤسّس جمهوريتها ، وذلك الإمام المجاهد الذى اقتدى بنهج أمّه الزهراء ونضالها حتى أعاد للإسلام عزّه ومجده..

وبهذه المناسبتين النيرتين فقد ارتأت شؤون الثقافة والتعليم فى مكتب الإمام الخامنئى فى سورية أن تضع بين أيدى القرّاء الكرام؛ من المؤمنين والمؤمنات ، دراسة موجزة وإطلالة مشرقة على حياة الزهراء ومناقبها وفضائلها ، فاخترنا كتاب مولد فاطمة الذى طبع سابقاً وقد لقى استقبالاً من قبل النخبة من الناس فقررنا إعادة طبعه بحلّة جديدة ولذا بعد إدخال بعض التصحيحات وإضافة بعض المعلومات ارتأينا أن ندوّنه فى كتابين؛ الأول فاطمة الزهراء وليدة الوحى والرسالة إعداد لجنة التحقيق والتأليف والكتاب الثانى مولد فاطمة تأليف الشيخ الصدوق فيصير بذلك كلاهما فى مجلد واحد.

سائلين المولى سبحانه أن ينفع به المسلمين عامة ، والله من وراء القصد..

شؤون الثقافة والتعليم

فى مكتب الإمام الخامنئى سورية

۲۰/ جمادى الثانية/ ۱۴۲۶هـ .ق

المصادف لذكرى ولادة فاطمة الزهراء سلام الله عليها

وحفيدها الإمام الخمينى قدس سره

الكتاب الأول : فاطمة الزهراءوليدة الوحى والرسالة

وليدة الأسرة المباركة

ولدت السيدة فاطمة فى بيتٍ غنيٍّ عن التعريف حتى نذكر حياة كل من والديها النبى الأكرم والسيدة خديجة ، لذا سنكتفى بما قاله سبط ابن الجوزى تكريم وإجلال الرسول لخديجة : فى تذكرته : كان رسول الله يودها ويحترمها ويشاورها فى أموره كلها ، وكانت وزير صدق ، وهى أول امرأة آمنت به ، ولم تتزوج فى حياتها أحداً... وفى حق خديجة قال النبى : وخير نساء أمّتى خديجة بنت خويلد .

ونقل سبط ابن الجوزى أيضاً فى فضيلة خديجة أيضاً :

عن الصحيحين أن عائشة قالت : ما غِرت من أحد من نساء رسول الله ما غرت من خديجة ، وما رأيتها قط ، ولكن كان رسول الله يكثر ذكرها ، وربما ذبح الشاة فيقطع أعضاءها ويبعث بها إلى صدائق خديجة. فأقول : كأنه لم يكن فى الدنيا امرأة إلا خديجة؟

فيقول : إنها كانت ، وكان لى منها الأولاد.

وفى رواية أخرى عن عائشة قالت : فأدركتنى الغيرة يوماً فقلت : وهل كانت إلا عجوزاً قد أخلف الله لك خيراً منها.

قالت : فغضب حتى اهتزّ مقدم شعره وقال : والله ما أخلف لى خيراً منها ، لقد آمنت بى إذ كفر الناس ، وصدّقتنى إذ كذّبنى الناس ، وأنفقتنى مالها إذ حرمنى الناس ، ورزقنى الله أولادها إذ حرمنى أولاد الناس.

قالت : فقلت فى نفسى والله لا أذكرها بسوء أبداً .

فى تلك الأجواء من البهجة والسعادة والاحترام المتبادل وُلِدَت الزهراء ؛ فأبوها أشرف الخلائق ، وسيد الرسل ، وخاتم الأنبياء ، وحبيب الله ، وهو الذى كان يتمتّع بالخُلُق السّامى حتى أثنى عليه القرآن الكريم فقال سبحانه وتعالى : وَإِنّكَ لَعَلَىَ خُلُقٍ عَظِيمٍ وأمّها

كانت سيدة قومها ذات الشرف السامى والنسب الرفيع ، والجمال الزاهر ، والمال الوفير ، والعقل الموزون ، والشخصية المميّزة ، فهى سيدة قومها...

نعم السيدة الزهراء كانت وليدة من هكذا أمٍّ وأبٍ فهى من دوحة النبوّة ، ومن ذلك الشرف والعز والعظمة.

السيدة فاطمة حوراء إنسية :

عن الإمام الرضاع قال : قال النبى لما عرج بى إلى السماء أخذ بيدى جبرئيل وأدخلنى الجنة فناولنى من رطبها فأكلته ، فتحوّل ذلك نطفة فى صلبى فلمّا هبطت واقعت خديجة ، فحملت بفاطمة ، ففاطمة حوراء إنسية ، فكلّما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتى فاطمة .

وفى الروض الفائق لشعيب المصرى :

روى بعض الرواة الأجلّاء أن خديجة الكبرى تمنّت يوماً من الأيام على سيد الأنام النبى أن تنظر إلى بعض فاكهة الجنة ، فأتى جبرئيل إلى نبى الرحمة بتفّاحتين من الجنة وقال : يا محمد يقول لك من جعل لكلّ شىء قدراً كُلْ واحدةً وأطعِم الأخرى لخديجة الكبرى ، واغشها ، فإنى خالق منكما فاطمة الزهراء ، ففعل المختار ما أشار به الأمين وأمر.. إلى أن قال : فكان المختار كلّما اشتاق إلى الجنة ونعيمها قبّل فاطمة وشمّ طيب نسيمها ، فيقول حين يستنشق نسمتها القدسيّة : إن فاطمة حوراء إنسية .

نقول : هذه الرواية وعشرات فى مضمونها وردت فى أمّهات المصادر وكتب التاريخ تؤكد أن نطفة الزهراء انعقدت من فاكهة الجنة ، وإن الجليل سبحانه وتعالى شاء أن تكون الزهراء حوراء أنسية كما أشار إلى ذلك النبى ، لذا وجدنا من الأهمية بمكان أن نشير إلى جملة من المؤرخين وإلى بعض المصادر التى ذهبت إلى ذكر هذا المعنى ، المتّحد فى ذاك المضمون وبألفاظ متقارب منهم :

الخطيب البغدادى فى تاريخه الجزء الخامس ص٨٧.

الخطيب الخوارزمى فى فضل الحسين ص٦٣.

الحافظ الذهبى فى ميزان الاعتدال الجزء الأول ص٣٨.

الحافظ العسقلانى فى لسان الميزان الجزء الخامس ص ١٦٠.

العلامة محب الدين الطبرى فى ذخائر العقبى ص٤٣.

إذاً : لقد روى هؤلاء الأعلام خبر فاكهة الجنة وانعقاد نطفة الزهراء منها ، وبطرق عديدة ، ورواتها كلّ من : عائشة ، وابن عباس ، وسعيد بن مالك ، وعمر بن الخطاب.

متى ولدت أم الأئمة فاطمة؟

تفيد الأخبار من طرقنا الخاصة أنها ولدت بعد البعثة بخمس سنوات ، وفى بعض الأخبار أنها ولدت بعد المعراج مباشرة وسنة المعراج الأول للنبى كانت فى السنة الثالثة من البعثة وقيل فى السنة الثانية.

وحسب عدة من النصوص أن النبى عرج به إلى السماء أكثر من مرة لذا تتأكد تلك الروايات القائلة بولادة فاطمة فى السنة الخامسة بعد البعثة وهى السنة التى عرج بها النبى إلى السماء وأكل من فاكهة الجنة .

أما يوم ولادتها فإنه كان يوم الجمعة فى العشرين من جمادى الآخرة ، وإذاً فهى قد أقامت مع أبيها بمكة ثمانى سنين ، ثم هاجرت مع الفواطم إلى المدينة المنورة ، وعلى هذا التحديد ثلّة كبيرة من علماء الأمة وكبار المؤرخين منهم :

الشيخ الكلينى فى كتابه الكافى.

ابن شهر آشوب فى مناقب آل أبى طالب رض .

الشیخ المفید کما فی إقبال الأعمال وحدائق الریاض.

الشیخ الکفعمی فی المصباح وهکذا الشیخ الطوسی.

الطبری فی دلائل الإمامهٔ؛ کما هو المروی عن الإمام الصادق.

الشیخ المجلسی فی بحار الأنوار الجزء ۴۳.

وعلیه تأکّد لنا أن ولادهٔ الزهراء کانت بعد المعراج مباشرهٔ ، وهذا یعنی أنها ولدت بعد البعثهٔ المبارکهٔ بخمس سنین ، وغیر هذا القول ضعیف لا یقوم علی دلیل لأن قبل المبعث لم یکن معراج ولا إسراء.

فاطمهٔ.. فداها أبوها

روی الصدوق؟ فی أمالیه ، بسنده عن محمد بن قیس قال : کان النبی إذا قدم من سفر بدأ بفاطمهٔ ، فدخل علیها فأطال عندها المکث ، وقد خرج مرَّهٔ فی سفر فصنعت فاطمهٔ مسکتین من ورق ، وقلادهٔ وقرطین ، وستراً لباب البیت لقدوم أبیها وزوجها؟.

فلمّا قدم رسول الله دخل علیها فوقف أصحابه علی الباب ، لا یدرون یقفون أو ینصرفون لطول مکثه عندها ، فخرج علیهم رسول الله وقد عرف الغضب فی وجهه حتی جلس عند المنبر ، فظنّت فاطمهٔ أنه إنّما فعل ذلک رسول الله لما رأی من المسکتین والقلادهٔ والقرطین والستر ، فنزعت قلادتها وقرطیها ومسکتیها ، ونزعت الستر ، فبعثت به إلی رسول الله وقالت للرسول :

قل له تقرأ علیک ابنتک السلام ، وتقول اجعل هذا فی سبیل الله ، فلمّا أتاه قال : فعلت ! فداها أبوها – ثلاث مرات – لیست الدنیا من محمد ولا من آل محمد ، ولو کانت الدنیا تعدل عند الله من الخیر جناح بعوضهٔ ما أسقی فیها کافراً شربهٔ ما.

ثم قام فدخل علیها .

محبهٔ فاطمهٔ وشفاعتها

عن الصحابی الجلیل جابر بن عبد الله الأنصاری قال : قلت لأبی جعفر الباقر : جعلت فداک یا بن رسول الله حدّثنی بحدیث فضل جدتک فاطمهٔ ، إذا أنا حدّثت به الشیعهٔ فرحوا بذلک.

فقال أبو جعفر : حدّثنی أبی عن جدّی عن رسول الله قال :

إذا کان یوم القیامهٔ تُنصب للأنبیاء والرسل منابر من نور ، فیکون منبری أعلی من منابرهم یوم القیامهٔ.

ثم یقول : اخطب ، فأخطب بخطبهٔ لم یسمع أحد من الأنبیاء والرسل بمثلها.

ثم ینصب للأوصیاء منابر من نور ، وینصب لوصیّی علی بن أبی طالب فی أوساطهم منبر ، فیکون منبره أعلی من منابرهم.

ثم یقول : یا علی اخطب ، فیخطب بخطبهٔ لم یسمع أحد من الأوصیاء بمثلها.

ثم ینصب لأولاد الأنبیاء والمرسلین منابر من نور ، فیکون لابنی وسبطی وریحانتی أیام حیاتی منبر من نور ، ثم یقال لهما اخطبا ، فیخطبان بخطبتین لم یسمع أحد من أولاد الأنبیاء والمرسلین بمثلها.

ثم ینادی المنادی وهو جبریل : أین فاطمهٔ بنت محمد؟ فتقوم ، إلی أن قال : فیقول الله تبارک وتعالی : یا أهل الجمع لمن الکرم الیوم؟

فیقول : محمد وعلی والحسن والحسین : لله الواحد القهار.

فیقول الله تعالی : یا أهل الجمع إنی قد جعلتُ الکرم لمحمد وعلی وفاطمهٔ والحسن والحسین.

یا أهل الجمع : طأطؤا الرؤوس ، وغضّوا الأبصار ، فإن هذه فاطمهٔ تسیر إلی الجنهٔ ، فیأتیها جبرئیل بناقهٔ من نوق الجنّهٔ ، مدبّجهٔ الجنبین ، خطامها من اللؤلؤ الرطب ، علیها رحل من المرجان فتناخ بین یدیها ، فترکبها ، فیبعث الله مائهٔ ألف ملک لیسیروا عن یمینها ، ویبعث

إليها مائة ألف ملك ليسيروا عن يسارها ، ويبعث إليها مائة ألف ملك يحملونها على أجنحتهم ، حتى يصيروا على باب الجنة ، فإذا صارت عند باب الجنة تلتفت ، فيقول الله يا بنت حبيبى ما التفاتك ، وقد أمرتُ بك إلى جنّتى؟

فتقول : يا رب أحببت أن يُعرف قدرى فى مثل هذا اليوم.

فيقول الله : يا بنت حبيبى ! ارجعى فانظرى من كان فى قلبه حبٌ لكِ أو لأحد من ذريتك ، خُذى بيده فأدخليه الجنة.

قال أبو جعفر الباقر : والله يا جابر ، إنها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها ومحبّيها ، كما يلتقط الطير الحبّ الجيد من الحبّ الردىء ، فإذا صار شيعتها معها عند باب الجنة يلقى الله فى قلوبهم أن يلتفتوا ، فإذا التفتوا يقول الله تعالى : يا أحبّائى ما التفاتكم ، وقد شفّعت فيكم فاطمة بنت حبيبى؟

فيقولون : يا رب أحببنا أن يعرف قدرنا فى مثل هذا اليوم.

فيقول الله يا أحبّائى :

ارجعوا وانظروا من أحبّكم لحب فاطمة.

انظروا من أطعمكم لحب فاطمة.

انظروا من سقاكم شربة ماء لحب فاطمة.

انظروا من ردّ عنكم غيبة فى حب فاطمة.

فخذوا بيده وأدخلوه الجنة .

منزلة فاطمة عند رسول الله

روى جابر بن عبد الله الأنصارى قال : قال رسول الله فى مرضه الذى قبض فيه ، لفاطمة :

بأبى أنتِ وأمى ! أرسلى إلى بعلك فادعيه لى.

فقالت فاطمة للحسن أو للحسين : انطلق إلى أبيك فقل : يدعوك جدّى.

فانطلق إليه الحسين فدعاه ، فأقبل على بن أبى طالب حتى دخل على رسول الله وفاطمة عنده وهى تقول :

وا كرباه لكربك يا أبتاه !

فقال رسول الله : لا كرب على أبيك بعد اليوم يا فاطمة ، ولكن قولى كما قال أبوك على إبراهيم : تدمع العينان ، وقد يوجع القلب ، ولا نقول ما يسخط الرب ، وإنّا بك يا إبراهيم لمحزونون.

وروى أن النبى دعا علياً وفاطمة والحسن والحسين وقال لمن فى بيته : أخرجوا عنى.

وقال لأم سلمة : كونى على الباب فلا يقربه أحد.

ثم قال لعلى : أُدنُ منّى ، فدنا فأخذ بيد فاطمة فوضعها على صدره طويلاً وأخذ بيد على بيده الأخرى ، فلما أراد رسول الله الكلام غلبته عبرته ، فلم يقدر على الكلام ، فبكت فاطمة بكاءً شديداً وبكى على والحسن والحسين؟ لبكاء رسول الله.

فقالت فاطمة : يا رسول الله قد قطّعت قلبى ، وأحرقت كبدى لبكائك يا سيد النبيين من الأولين والآخرين ، ويا أمين ربه ورسوله ، ويا حبيبه ونبيه.

مَنْ لِوُلدى بعدك؟

ولذُلٍّ ينزل بى بعدك؟

مَنْ لعلىّ أخيك وناصر الدين؟

مَنْ لوحى الله وأمره؟

ثم بكت وأكبّت على وجهه فقبّلته ، واكبّ عليه على والحسن والحسين فرفع رأسه إليهم ، ويد فاطمة فى يده فوضعها فى يد على

وقال له : يا أبا ا لحسن وديعة الله ووديعة رسوله محمد عندك فاحفظ الله واحفظني فيها ، وإنك لفاعل هذا.

يا على هذه والله سيدة نساء أهل الجنة من الأولين والآخرين ، هذه والله مريم الكبرى .

أما والله ما بلغت نفسى هذا الموضع حتى سألت الله لهم ولكم فأعطانى ما سألته.

يا على أنفذ ما أمرتك به فاطمة ، فقد أمرتها بأشياء أمر بها جبرئيل.

واعلم يا على إنى راضٍ عمّن رضيت عنه ابنتى فاطمة ، وكذلك ربّى وملائكته.

يا على : ويل لِمَنْ ظلمها ، ويل لِمَنْ انبزها حقها ، وويل لمن هتك حرمتها.

ثم ضمَّ فاطمة إليه وقبّل رأسها وقال : فداك أبوك يا فاطمة .

عصمة فاطمة الزهراء

عن أم سلمة قالت : فى بيتى نزلت إِنّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهّرَكُمْ تَطْهِيراً فجاءت فاطمة ببرمة فيها ثريد فقال لها : ادعى زوجك وحسناً وحسيناً فدعتهم ، فبينما هم يأكلون إذ نزلت هذه الآية فغشاهم بكساء خيبرى كان عليه فقال :

اللّهم هؤلاء أهل بيتى وخاصّتى فاذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيرا قالها ثلاث مرات .

وعن عائشة بنت أبى بكر قالت : خرج رسول الله غداة غدٍ وعليه مرط مرحل من شعر أسود ، فجاء الحسن فأدخله ، ثم جاء الحسين فأدخلهُ ثم جاءت فاطمة فأدخلها ، ثم جاء على فأدخله ، ثم قال : إِنّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهّرَكُمْ تَطْهِيراً .

نقول : لقد نزلت فى حق فاطمة وأبيها وبعلها وبنيها آيات عديدة ، استدل بها المفسرون والمؤرخون من أصحاب الفقه وأرباب المذاهب ، على عصمة هؤلاء الخمسة الأطهار ، ونحن توخينا الاختصار وتركنا البحث للقارئ النبيه ، إذ هناك العشرات من المصادر ينبغى مراجعتها.

من فضائل فاطمة ومناقبها

رُوى عن جابر بن عبد الله قال : إن رسول الله أقام أياماً ولم يُطعم طعاماً حتى شقّ ذلك عليه ، فطاف فى ديار أزواجه فلم يصب عند إحداهن شيئاً فأتى فاطمة فقال : يا بنية هل عندك شيء آكله ، فإنى جائع؟

قالت : لا والله بنفسى أنت وأخى.

فلمّا خرج عنها بعثت جارية لها رغيفين وبضعة لحم فأخذته ووضعته تحت جفنة وغطّت عليها وقالت : والله لأوثرن بها رسول الله على نفسى وغيرى وكانوا محتاجين إلى شبعة طعام ، فبعثت حسناً أو حسيناً إلى رسول الله فرجع إليها فقالت : قد أتانا الله بشيء فخبأته لك فقال : هلمّى على يا بنية فكشفت الجفنة فإذا هى مملوءة خبزاً ولحماً ، فلما نظرت إليه : بهتتْ وعرفت أنه من عند الله فحمدت الله وصلّت على نبيه أبيها وقدّمته إليه فلمّا رآه حمد الله وقال : من أين لك هذا؟

قالت : هُوَ مِنْ عِندِ اللهِ إنّ اللّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

فبعث رسول الله إلى على فدعاه وأحضره وأكل رسول الله وعلى وفاطمة والحسن والحسين وجميع أزواج النبى حتى شبعوا.

قالت فاطمة : وبقيت الجفنة كما هى فأوسعت منها على جميع جيرانى جعل الله فيها بركة وخيراً كثيراً .

نقول : ليهنئك الله يا ابنة محمد حيث أجراك الله سبحانه مجرى مريم بنت عمران إذْ كُلّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقاً. قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنّىَ لَكِ هَـَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللهِ .

بل أنت يا أم الهداة أعلى وأزكى وأطهر ، فكم لك من آيات باهرات وكرامات ساطعات؟ !

وهل يغيب عن الأذهان ما قال فيكِ النبى الأكرم؟ ! فمما قاله؛ كما هو عن ابن عباس قال : إن رسول الله كان جالساً ذات يوم وعنده

علی وفاطمهٔ والحسن والحسین فقال : اللهم إنک تعلم أن هؤلاء أهل بیتی وأکرم الناس علی فأحبب من أحبهم ، وأبغض من أبغضهم ، ووال من والاهم ، وعاد من عاداهم ، وأعن من أعانهم ، واجعلهم مطهّرین من کل رجس ، معصومین من کل ذنب ، وأیدهم بروح القدس منک.

ثم قال یا علی أنت إمام أمتی وخلیفتی علیها بعدی ، وأنت قائد المؤمنین إلی الجنهٔ وکأنی ، أنظر إلی ابنتی فاطمهٔ قد أقبلت یوم القیامهٔ علی نجیب من نور عن یمینها سبعون ألف ملک ، وعن یسارها سبعون ألف ملک ، وبین یدیها سبعون ألف ملک ، وخلفها سبعون ألف ملک ، تقود مؤمنات أمتی إلی الجنهٔ.

فقیل یا رسول الله هی سیدهٔ نساء عالمها؟

فقال : ذاک لمریم بنت عمران ، فأما ابنتی فاطمهٔ فهی سیدهٔ نساء العالمین من الأولین والآخرین وإنها لتقوم فی محرابها فیسلّم علیها سبعون ألف ملک من الملائکهٔ المقرّبین وینادونها بما نادت به الملائکهٔ مریم فیقولون یا فاطمهٔ : إن الله اصطفاک وطهّرک واصطفاک علی نساء العالمین .

وفی المناقب روی أبو علی الصولی فی أخبار فاطمهٔ وأبو السعادات فی فضائل العشرهٔ بالإسناد عن أبی ذر الغفاری قال : بعثنی النبی أدعو علیاً فأتیت بیته ونادیته فلم یجبنی فأخبرت النبی فقال : عد إلیه فإنه فی البیت ودخلت علیه فرأیت الرحی تطحن ولا أحد عندها.

فقلت لعلی : إن النبی یدعوک فخرج متّشحاً حتی أتی النبی فأخبرت النبی بما رأیت فقال : یا أبا ذر لا تعجب فإن لله ملائکهٔ سیّاحون فی الأرض موکّلون بمعونهٔ آل محمد .

وعن الحسن البصری وابن إسحاق عن عمار ومیمونهٔ أن کلیهما قالا : وجدت فاطمهٔ نائمهٔ والرحی تدور فأخبرت رسول الله بذلک فقال : إن الله علم ضعف أمته فأوحی إلی الرحی أن تدور فدارت .

من تراث الزهراء

لقد کانت الزهراء ربیبهٔ العلم والتقی وکان حظّها منهما وفیراً ، ویدلّنا علی شیء من ذلک بعض ما أثر عنها من الأحادیث التی روتها عن رسول الله بالمباشرهٔ فی الأحکام والآداب والأخلاق وفضائل أهل البیت ، وقد جُمع فی ما سُمّی بـ مسند فاطمهٔ الزهراء لعدّهٔ مؤلفین ، أولهم السیوطی المتوفّی عام ۹۱۱هـ ، والثانی للسید حسین شیخ الإسلامی التویسرکانی ، وقد جمع فیه ۶۲۰ حدیثاً مما نُقل عن الزهراء عن رسول الله أو ممّا یرتبط بها صلوات الله علیها مع رسول الله وغیرها من الکتب.

ولیس بغریب أن تکون السیدهٔ فاطمهٔ قد جمعت قسماً مما سمعته منه ومن زوجها فی التشریع والأخلاق والآداب وما سیحدث فی مستقبل الزمان من الأحداث والتقلبات ، وقد ورث الأئمهٔ من أبنائها فی جملهٔ ما ورثوه عنها هذا التراث الخالد الذی اشتهر بمصحف فاطمهٔ وهو الآن عند ولدها الإمام المهدی المصلح العالمی المنتظر.

وهذا الکتاب هو عبارهٔ عن وعاء یشتمل علی ما کان وما یکون من وقائع تاریخیهٔ والأحادیث التی سمعتها الزهراء من أبیها رسول الله.

وقد أخبر بهذا الکتاب الإمام الصادق حیث یقول : إنّ عندی مصحف فاطمهٔ ما أزعم أن فیه قرآناً ، وفیه ما یحتاجه الناس إلینا ولا نحتاجه إلی أحدٍ .

نماذج مختارهٔ من مسند فاطمهٔ

اهتمامها بالعلم

عن ابن مسعود قال : جاء رجل إلی فاطمهٔ فقال : یابنهٔ رسول الله هل ترک رسول الله عندک شیئاً تطرفینیه؟ فقالت : یا جاریهٔ هات

تلك الحريرة ، فطلبتها فلم تجدها.

فقالت : ويحك أُطلبيها فإنّها تعدل عندى حسناً وحسيناً ، فطلبتها فإذا هى قد قممتها فى قمامتها ، فإذا فيها ، قال محمد النبى : ليس من المؤمنين من لم يأمن جاره بوائقه ، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذى جاره ، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو يسكت ، إن الله يحبُّ الخيّر الحليم المتعفّف ، ويبغض الفاحش الضنين السّئال المحلف ، إنَ الحياء من الإيمان ، والإيمان فى الجنّة ، وإنَّ الفحش من البذاء ، والبذاء فى النار .

التعريف بأهل البيت

؟ عن أبى الطفيل ، عن أبى ذر رحمه الله ، قال : سمعت فاطمة تقول : سألت أبى عن قول الله تبارك وتعالى : وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ .

قال : هم الأئمة بعدى : علىٌّ وسبطاى وتسعة من صلب الحسين ، هم رجال الأعراف ، لا يدخل الجنّة إلا من يعرفهم ويعرفونه ، ولا يدخل النار إلا من أنكرهم وينكرونه ، لا يُعرف الله إلا بسبيل معرفتهم.

؟ عن سهل بن سعد الأنصارى قال : سألت فاطمة بنت رسول الله عن الأئمة فقالت : كان رسول الله يقول لعلىّ : يا علىُّ أنت الإمام والخليفة بعدى ، وأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضيت فابنك الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى الحسن فابنك الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى الحسين فابنه علىُّ بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى علىُّ فابنه محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنه جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى جعفر فابنه موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى موسى فابنه علىٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى علىٌّ فابنه محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنه علىٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى علىٌّ فابنه الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى الحسن فالقائم المهدىُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، يفتح الله تعالى به مشارق الأرض ومغاربها ، فهم أئمة الحق وألسنة الصدق ، منصور من نصرهم ، مخذول من خذلهم .

أهمية الصلاة

عن سيدة النساء فاطمة ابنة سيد الأنبياء صلوات الله عليهم أنها سألت أباها محمدا فقالت : يا أبتاه ما لمن تهاون بصلاته من الرجال والنساء؟

قال : يا فاطمة من تهاون بصلاته من الرجال والنساء ابتلاه الله بخمس عشرة خصلة؛ ستّ منها فى دار الدنيا ، وثلاث عند موته ، وثلاث فى قبره ، وثلاث فى القيامة إذا خرج من قبره.

أما اللواتى تصيبه فى دار الدنيا : فالأولى يرفع الله البركة من عمره ، ويرفع الله البركة من رزقه ، ويمحو الله عز وجل سيماء الصالحين من وجهه ، وكلّ عمل يعمله لا يؤجر عليه ، ولا يرتفع دعاؤه إلى السماء ، والسادسة ليس له حظّ فى دعاء الصالحين.

وأما اللواتى تصيبه عند موته : فأوَّلهنَّ أن يموت ذليلًا ، والثانية يموت جائعاً ، والثالثة يموت عطشاً ، فلو سقى من أنهار الدنيا لم يرو عطشه.

وأما اللواتى تصيبه فى قبره : فأوَّلهنَّ يوكِّل الله به ملكاً يزعجه فى قبره ، والثانية يضيّق عليه قبره ، والثالثة تكون الظلمة فى قبره.

وأما اللواتى تصيبه يوم القيامة إذا خرج من قبره : فأولهنَّ أن يوكل الله به ملكاً يسحبه على وجهه والخلائق ينظرون إليه ، والثانية يحاسب حساباً شديداً ، والثالثة لا ينظر الله إليه ولا يزكّيه وله عذاب أليم .

الأخلاق والآداب

عن زيد بن على ، عن آبائه ، عن فاطمة ابنة النبى ؟ قالت :
سمعت النبى يقول : إنَّ فى الجمعة لساعةً لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله عز وجل فيها خيراً إلا أعطاه ، فقالت : فقلت : يا رسول الله أيُّ ساعة هى؟
قال : إذا تدلّى نصف عين الشمس للغروب ، قال : وكانت فاطمة تقول لغلامها : أصعد على السطح ، فإن رأيت نصف عين الشمس قد تدلّى للغروب فأعلمنى حتى أدعو .
عن الزهراء قالت : دخل علىَّ رسول الله وقد افترشت فراشى للنوم ، فقال : يا فاطمة لا تنامى إلا وقد عملت بأربعة : ختمت القرآن ، وجعلت الأنبياء شفعاءك ، وأرضيت المؤمنين عن نفسك ، وحججت واعتمرت ، قال هذا وأخذ فى الصلاة ، فصبرت حتى أتم صلاته ، قلت : يا رسول الله إنك أمرت بأربعة لا أقدر عليها فى هذا الحال ! فتبسّم وقال : إذا قرأت قل هو الله أحد ثلاث مرات فكأنّك ختمت القرآن ، وإذا صلّيت علىَّ وعلى الأنبياء قبلى كُنّا شفعاءك يوم القيامة ، وإذا استغفرت للمؤمنين رضوا كلُّهم عنك ، وإذا قلت : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر فقد حججت واعتمرت .

إسرار النبى لها صلوات عليهما

عن عائشة قالت : أقبلت فاطمة تمشى كأن مشيتها مشية رسول الله فقال : مرحباً بابنتى ، ثمَّ أجلسها عن يمينه أو عن شماله ، ثم إنه أسرَّ إليها حديثاً ، فبكت ، فقلت لها : استخصَّك رسول الله حديثه ثمَّ تبكين؟ ثم إنَّه أسرَّ إليها حديثاً فضحكت ، فقلت : ما رأيت كاليوم فرحاً أقرب من حزن ، فسألتها عمّا قال : فقالت : ما كنت لأفشى سرَّ رسول الله ، حتى إذا قبض النبى سألتها ، فقالت : إنه أسرَّ إلىَّ فقال : إن جبرئيل كان يعارضنى بالقرآن فى كل عام مرَّةً ، وإنه عارضنى به العام مرتين ، ولا أراه إلا قد حضر أجلى ، وإنك أول أهل بيتى لحوقاً بى ، ونعم السلف أنا لك ، فبكيت لذلك ، ثمَّ قال : ألا ترضين أن تكونى سيدة نساء هذه الأمة ، أو نساء المؤمنين ، قالت : فضحكت لذلك .

نماذج من أدعيتها

تقديم

كانت إذا جنّ الليل تقوم فى محرابها صافّةً قدميها منقطعةً إلى ربّها مصلّيةً مناجيةً متهجدةً تدعو الله سبحانه بلسان الخائف الذليل المنقطع ، وتقول فى دعائها :
اللهم إنى أسألك قوةً فى عبادتك ، وتبصّيراً فى كتابك ، وفهماً فى حكمك ، اللهمّ صلّ على محمد وآل محمد ، ولا تجعل القرآن بنا ماحلًا ، والصراط زائلًا ومحمداً عنا مولّياً.

ومن دعائها أيضاً

۱– اللهم اجعل أول يومى هذا فلاحاً ، وأوسطه صلاحاً ، وأخره نجاحاً ، اللهم صلّ على محمد وآل محمد ، واجعلنا ممن أناب إليك فقبلته ، وتوكّل عليك فكفيته ، وتضرّع إليك فرحمته.
۲– اللهم إنى أسألك الهدى والتقى والعفاف والغنى ، والعمل بما تحبّ وترضى إنى أسألك من قوتك لضعفنا ، ومن غناك لفقرنا

وفاقتنا ، ومن حلمک وعلمک لجهلنا ، اللهم صل علی محمد وآل محمد ، وأعنّا علی شکرک وذکرک وطاعتک وعبادتک یا أرحم الراحمین.

۳- دعاء النور المعروف باسمها

بسم الله النور ، بسم الله نور النور ، بسم الله الـذی هو مـدبّر الأمور ، بسم الله الـذی خلق النور من النور ، الحمـد لله الـذی خلق النور من النور ، وأنزل النور علی الطور ، فی کتاب مسطور ، فی رق منشور ، بقدر مقدور ، علی نبیّ محبور ، الحمد لله الذی هو بالعزّ مذکور ، وبالفخر مشهور ، وعلی السرّا ء والضرّاء مشکور ، وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .

خطبهٔ السیدهٔ الزهراء فی مسجد النبی

ومن أهمّ تراث السیدهٔ الزهراء خطبتهـا الأولی التی ألقتهـا فی مسجد أبیها رسول الله n بین المهاجرین والأنصار فقـد روی أصـحاب الحـدیث لما منعت فاطمـهٔ فدکاً لاثت خِمارها ، وخرجت فی حشد من نسائها ولُمّهٔ من قومها تجرّ أدراعها ملابسـها ما تخرم من مِشـیهٔ رسول الله شیئاً ، حتی دخلت علی أبی بکر فی مسجد أبیها وهو فی حشد من المهاجرین والأنصار.

ثم أسبلت بینها وبینهم سَجْفاً سِترّاً ثم أنّت أنّهً أجهش القوم بالبکاء ! فلما سکنت فورتهم قالت :

الحمـد لله علی ما أنعم ، وله الشُّکر علی ما ألهم ، والثناء بما قدّم مِن عموم نِعَم ابتدأها ، وسُبوغِ آلاء أسْداها ، وتَمام مِنَن أوْلاها ، جَمَّ عن الاِحصاء عـددُها ، ونأی عن الجزاءِ أمَـدُها ، وتفاوَتَ عَنِ الاِدْراک أَبَـدُها ، وَنَـدَبَهُمْ لاستزادَتِها بالشُـکرِ لاتّصالها ، وَاسْـتحْمَدَ إلی الخلائِقِ بإجزالها ، وثنی بالنـدب إلی أمثالها ، وأشـهد أن لا إله إلاّ الله وحـده لا شـریک له ، کلمـهً جَعَلَ الاِخلاصَ تأویلَها ، وَضَـمَّنَ القلوبَ مَوْصولَها ، وأنارَ فی التفکُّرِ معقولَها .

الممتنعُ من الأبصار رؤیَتُه ، ومن الألسُنِ صـفَتُه ، ومن الأوْهامِ کیفیّتُهُ ، ابتـدع الأشیاء لا من شـیء کان قَبْلها ، وأنشأها بلا احتـذاءِ أمْثِلَهٔ امتَثَلهـا ، کَوَّنها بقـدرته ، وذَرَأَها بمشِیَّتِهِ ، من غیر حاجـهٔ منه إلی تکوینها ، ولا فائـدهٔ له فی تصویرها ، إلاّ تثبیتاً لحکمته ، وتنبیهاً علی طـاعته ، وإظهـاراً لقـدرته وتعبُّداً لبریّته وإعزازاً لـدعوته ، ثمّ جعـل الثواب علی طاعته ، ووضع العقاب علی معصـیته ، ذِیادهٔ لعباده عن نقمته ، وحیاشهٔ لهم إلی جنّته .

وأشهد أنّ أبی محمّداً عبده ورسوله اختاره قبل أن أرسله ، وسمّاه قبل أن اجتباه ، واصطفاه قبل أن ابتعثه ، إذ الخلائق بالغیب مکنونهٔ ، وبِستر الأهاویل مصونـهٔ ، وبنهایـهٔ العـدم مقرونـهٔ ، علماً من الله تعالی بمآیل الأمور ، وإحاطهً بحوادث الدهور ، ومعرفهً بمواقع الاُمور ، ابتعثه الله إتمامـاً لأـمره ، وعزیمـهً علی إمضـاء حکمه ، وإنفـاذاً لمقـادیر حتمه ، فرأی الأمم فِرَقاً فی أدیانها ، عُکَّفاً علی نیرانها ، عابـدهً لأوثانها ، منکرهً لله مع عِرفانِها .

فَأَنـارَ اللهُ بـأبی محمّـد ظُلَمَها ، وکَشَفَ عن القلوب بُهَمَه ، وجَلی عن الأبصارِ غُمَمَها ، وقام فی النّاس بالهدایـهٔ ، فأنقـذهم من الغوایـهٔ ، وبَصّرَهُم من العَمایهٔ ، وهَداهُم إلی الدین القویم ، ودعاهم إلی الطریق المستقیم .

ثمّ قبضه الله إلیه قبض رأفـهٔ واختیار ، ورغبـهٔ وإیثار ، فمحمّد من تعب هذه الدار فی راحهٔ ، قد حُفَّ بالملائکهٔ الأبرار ، ورضوانِ الربّ الغفّار ، ومجاورهٔ الملک الجبّار ، صلّی الله علی أبی نبیّه ، وأمینه ، وخیرته من الخلق وصفیّه ، والسّلام علیه ورحمهٔ الله وبرکاته».

ثمّ التفتت إلی أهل المجلس وقالت : «أنتم عِبادَ الله نصب أمرِه ونهیِه ، وحَمَلَهُ دینهِ وَوَحْیِهِ ، واُمناء الله علی أنفسکم ، وبُلَغاؤه إلی الاُمم ، زعیمُ حق له فیکم ، وعهدٌ قدّمه إلیکم ، وبقیّهٌ استخلفها علیکم ، کتاب الله الناطق ، والقرآن الصادق ، والنور الساطع ، والضیاء اللامع ، بیّنهً بصائره ، منکشـفهً سرائره ، منجلیهٔ ظواهره ، مغتَبِطَهً به أشیاعُه ، قائداً إلی الرضوان اتّباعه ، مؤدّ إلی النّجاهٔ استماعُه ، بِهِ تُنال حججُ اللهِ المُنَوَّرَهْ ، وعزائِمُهُ المُفَسَّرَهُ ، ومحارِمُه المحذّرهٔ ، وبیّناتُه الجالیهٔ ، وبراهینُه الکافیهٔ ، وفضائله المندوبهٔ ، ورُخَصُه الموهوبهٔ ، وشـرائعهُ المکتوبهٔ .

فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك ، والصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر ، والزكاة تزكيةً للنفس ، ونماءً في الرزق ، والصيام تثبيتاً للإخلاص ، والحج تشييداً للدين ، والعدل : تنسيقاً للقلوب ، وطاعتنا نظاماً للملّة ، وإمامتنا أماناً للفرقة ، والجهاد عزّاً للإسلام ، والصبّر معونة على التسيجاب الأجر ، والأمر بالمعروف مصلحة للعامة ، وبرّ الوالدين وقاية من السخط ، وصلة الأرحام منسأة في العمر ومنماة للعدد ، والقصاص حقناً للدماء ، والوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة ، وتوفية المكاييل والموازين تغييراً للبخس ، والنهي عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس ، واجتناب القذف حجاباً عن اللعنة ، وترك السرقة إيجاباً للعفّة ، وحرّم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية.

فاتّقوا الله حقّ تقاته ، ولا تموتنّ إلّا وأنتم مسلمون ، وأطيعوا الله فيما أمركم به ونهاكم عنه ، فإنّه إنّما يخشى اللّه من عباده العلماء .

ثم قالت : أيّها الناس اعلموا أنّي فاطمة وأبي محمد ، أقول عوداً وبدواً ، ولا أقول ما أقول غلطاً ، ولا أفعل ما أفعل شططاً لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رّحِيمٌ فإن تَعْزوهُ وتعرفوه تَجِدوه أبي دون نسائكم ، وأخا ابنِ عَمّي دون رجالِكم ، وَلَنِعْمَ المعزّى إليه ، فبلّغ الرسالة صادعاً بالنذارة مائلاً عن مَدْرَجَةِ المشركين ، ضارباً ثَبَجَهُم آخِذاً بأكظامِهِم داعياً إلى سبيلِ ربِّهِ بالحكمةِ والموعظةِ الحسنة ، يَجِفُ الأصنامَ وَينكُثُ الهام ، حتّى انهزم الجمع وولّوا الدبر ، حتّى تَفَرّى اللّيلُ عن صُبْحِه ، وأسْفَرَ الحَقُّ عن مَحْضِه ، ونَطَقَ زعيمُ الدّين ، وخَرَسَت شَقاشِقُ الشَياطين ، وطاح وشيظُ النِفاقِ ، وانْحَلَّتْ عُقَدُ الكفرِ والشِقاق ، وفُهْتُم بكلمةِ الإخلاص في نَفَر من البيض الخِماصِ وكنتم على شَفا حُفرة من النار ، مِذقَةَ الشارِب ونهزَة الطامع ، وقَبَسَةَ العَجْلان ، ومَوْطِئَ الأقدام تشْرَبونَ الطَرَق ، وتَقتْاتونَ القِدّ أذِلّة خاسئين ، تخافون أن يتخطّفكم النّاسُ مِن حَوْلِكم ، فأنقذكم الله تبارك وتعالى بمحمد ، بعد اللتيا والّتي ، وبعد أن مُنِي بِبُهْمِ الرجال وذؤبانِ العَرَب ، ومَرَدَةِ أهلِ الكتاب ، كلّما أوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله ، أو نَجَمَ قَرْنُ الشيطان ، أو فَغَرَتْ فاغِرةٌ من المشركين قَذَفَ أخاهُ في لَهواتِها ، فلا يَنكَفِئ حَتّى يَطأَ جَناحَها بأَخْمصِه ، ويُخْمِدَ لَهَبَها بِسَيْفِه ، مَكدوداً في ذاتِ الله ، مجتهداً في أمر الله ، قريباً من رسول الله ، سيّداً في أولياء الله ، مشمِّراً ناصحاً ، مُجِدّاً كادِحاً ، لا تأخُذهُ في الله لومةُ لائم ، وأنتم في رفاهيّةِ من العيش ، وادِعون فاكِهون آمِنون ، تَتَرَبَّصوَن بِنا الدوائرَ وتَتَوكَّفونَ الأخبْارَ وتَنْكِصونَ عِنْدَ النِزالِ ، وتَفِرّونَ مِنَ القِتال .

فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه ومأوى أصفيائه ظهر فيكم حسكة النِفاق ، وسمُلَ جِلبابُ الدين ، ونَطَقَ كاظِمُ الغاوين ، وَنَبَغَ خامِلُ الأَقَلّينَ ، وهَدَرَ فَنيقُ المُبطِلين ، فَخَطَرَ في عَرَصاتِكم ، وَأطْلَعَ الشَيْطانُ رأسَه مِن مَغرِزِه هاتِفاً بِكُم فَأَلْفاكُم لِدَعْوَتِهِ مُستَجيبين ، ولِلغِرَّةِ فيه ملاحِظينَ ، ثمّ اسْتَنْهَضَكُم فَوَجَدَكُم خِفافاً ، وأحْشَمَكُم فَألفاكم غِضاباً ، فَوَسَمْتُم غَيْرَ إبِلِكُم ، وَوَرَدْتُم غَيْرَ مَشْرَبِكُم ، هذا والعهدُ قَريبٌ ، والكَلْمُ رَحيبٌ ، والجُرْحُ لمّا يَنْدَمِلْ ، والرّسولُ لَمّا يُقْبَرْ ، إبتداراً زَعَمْتُم خَوْفَ الفِتْنَةِ ألا في الفِتْنَةِ سَقَطوا وإنّ جَهَنّم لَمُحيطَةٌ بالكافرين .

فهيهات منكم ، وكيف بكم ، وأنى تؤفكون ، وكتاب الله بين أطهركم ، أموره ظاهرة ، وأحكامه زاهرة ، وأعلامه باهرة ، وزواجره لايحة ، وأوامره واضحة ، وقد خلفتموه وراء ظهوركم ، أرغبة عنه تريدون؟ أم بغيره تحكمون؟ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الاَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

ثم لم تلبثوا إلّا ريث أن تسكُن نفرتها ، ويَسلُس قِيادُها ، ثمّ أخذتُم تُورونَ وَقْدَتَها ، وتُهَيِّجونَ جَمْرَتَها ، وتَستَجيبونَ لِهتافِ الشيطانِ الغَويّ ، وإطفاءِ أنوارِ الدّينِ الجَليّ ، وإهمالِ سُنَنِ النَبيّ الصَفِيّ صلى الله عليه وآله ، تَشْرَبونَ حَسْواً في ارتِغاء وَتَمْشوُن لأهلِهِ وَوُلْدِهِ في الخَمَرَةِ والضَرّاء ونصبر منكم على مِثْلِ حَزِّ المُدى وَوَخْزِ السِنان في الحَشا ، وأنتم الآنَ تَزْعَمون : أن لا إرْثَ لَنا ، أفَحُكْمَ الجاهِلِيَّةِ تَبْغونَ ؟ ومَن أحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكماً لِقَوْمٍ يوقِنون ! أفلا تعلمون ؟ ! بلى قد تَجلّى لكم كالشمسِ الضاحِيَةِ : أنّي ابنَتُهُ ، أيُّها المسلمون أأُغْلَبُ على إرْثي ؟.

.. أفعلى عمد تركتم كتاب الله ونبذتموه وراء ظهوركم؟ إذ يقول : وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ، وقال فيما اقتَصَّ مِن خَبَرِ يَحيى بنِ زَكَرِيّا إذ قال : فَهَبْ لي مِن لَدُنْكَ وَلِيّاً * يَرِثُني وَيَرِثُ مِن آلِ يَعْقوبَ وقال : وأُولو الأرحامِ بَعْضُهُم أولى بِبَعْضٍ في كتابِ اللهِ وقال : يُوصيكُمُ

اللهُ فی أوْلادِكُم لِلذّكَرِ مثلُ حظِّ الأُنثَيين وقال : إن ترَكَ خَيْراً الوَصِيَّةُ للوالِدَيْنِ والأقرَبينَ بالمَعروفِ حَقّاً على المتّقين .
فَدونَكَها مخْطومَةً مرحولةً تلقاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ ، فَنِعْم الحَكَمُ اللهُ ، والزَعيمُ مُحَمَّدٌ ، والمَوْعِدُ القِيامَةُ ، وَعِنْدَ السّاعةِ يَخْسَرُ المُبْطِلونَ ، ولا ينفَعُكُم إذ تَنْدمونَ ، ولِكُلِّ نَبأ مُسْتَقرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمونَ مَن يَأتيهِ عذابٌ يُخزيه وَيَحِلُّ عليه عَذابٌ مُقيمٌ» .
ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت :
يا معشر النقيبةِ وأعْضادَ المِلَّةِ وحَضَنَةَ الاِسلام ، ما هذِهِ الغَميزَةُ فی حَقّی والسِنَةُ عَن ظُلامَتی ؟ أما كانَ رَسولُ اللهصلی الله علیه وآله أبی يقول : « المرءُ يُحفَظُ فی وُلْدِهِ » ؟ سَرْعانَ مَا أحْدَثْتُم ، وَعَجْلانَ ذا إهالَة ولَكُم طَاقَةٌ بما اُحاوِلُ ، وَقُوَّةٌ على ما أطْلُبُ واُزاوِلُ ، أتقولونَ ماتَ محمّد ؟ فَخَطْبٌ جَليلٌ اسْتَوسَعَ وَهْنُه وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ وَاظْلَمَّتِ الأرْضُ لِغَيْبَتِهِ ، وكُسِفَتِ الشَمسُ وَالقَمَرُ ، وانْتَثَرَتِ النجومُ لِمُصيبَتِهِ ، وأكْدَتِ الآمالُ ، وَخَشَعَتِ الجِبالُ ، واُضيعَ الحَريمُ ، واُزيلَتِ الحُرْمَةُ عِنْدَ مماتِهِ ، فَتِلكَ وَاللهِ النازلةُ الكُبْرى ، والمُصيبَةُ العُظمى ، لامِثْلُها نازِلَةٌ ، ولا بائِقَةٌ عاجِلَة ، أعْلَنَ بها كتابُ اللهِ جَلَّ ثَناؤه فی أفْنِيَتِكُمْ ، وَلِقَبْلِهِ ما حَلَّ بأنبياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ حُكْمٌ فَصْلٌ ، وقَضاءٌ حَتْمٌ : وما مُحمَّدٌ إلّا رَسولٌ قد خَلَتْ مِن قَبلِهِ الرُسُلُ أفإنْ ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبْتُم على أعْقابِكُم وَمَنْ يَنْقَلِبُ عَلى عَقِبَيْهِ فلنَ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَسَيَجزی اللهُ الشاكرينَ .
إيهاً بنی قيلة أأُهْضَمُ تُراث أبی؟ وأنتم بِمرَأیً منّی ومَسْمَع ، ومُنْتَدیً ومَجْمَع ، تُلْبِسُكُمُ الدَعْوَةُ ، وتشملكم الحيَرَةُ ، وأنتم ذوو العدد والعُدّة ، والأداة والقوّة ، وعندكم السلاح والجُنَّة ، توافيكم الدَعْوَةُ فلا تجيبون ، وتأتيكُمُ الصَرْخَةُ فلا تغيثونَ ، وأنتم مَوْصوفونَ بالْكِفاح ، مَعروفونَ بِالخَيْرِ والصَلاح ، والنُخْبَةُ الّتی انْتُخِبَتْ ، والخيرةُ التی اختيرت لنا أهْلَ البَيْتِ ، قاتَلْتُمُ العَرَبَ ، وتَحَمَّلْتُم الكَدَّ وَالتَعَبَ ، وناطَحْتُم الاُمَمَ وكافَحْتُم البُهَمَ ، لا نَبْرَحُ أو تَبْرَحون ، نأمُرُكم فَتَأْتَمِرونَ حتّى إذا دارَتْ بِنا رَحى الإسلام ، ودَرَّ حَلَبُ الأيام ، وَخَضَعَتْ ثَغْرَةُ الشِرك ، وَسَكَنَتْ فَوْرَةُ الإفك ، وَخَمَدَتْ نيرانُ الكُفْرِ ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةُ الهَرَجِ ، وَاسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّين ، فأنّی حزتم بعد البيان ؟ وأسررْتم بعد الاِعْلانِ؟ ونَكَصْتُم بَعْدَ الْإقدام؟ وأشْرَكتم بعد الإيمانِ؟.
بؤساً لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم ، وهموا بإخراج الرسول ، وهم بدأوكم أوّل مرّة ، أتخشونهم فالله أحقُّ أن تخشوه إن كنتم مؤمنين ، ألا وقد أرى أن قد أخذتم إلى الخفض وأبعَدْتُم مَن هو أحقُّ بالبَسطِ والقَبض ، وخَلَوْتُم بالدَعَة ونَجَوْتُم بالضّيق من السعة ، فَمَجَجْتُم ما وَعَيْتُم ، ودَسَعْتُم الذی تَسَوَّغْتُم فإن تكفروا أنتم ومَن فی الأرض جَميعاً فإنّ الله لغنیٌّ حَميدٌ
ألا وقد قلت ما قلت هذا على معرفة منی بالجذلة الّتی خامَرَتْكُم والغَدْرَةِ التی استشْعَرَتْها قلوبُكُم ، ولكنّها فَيْضَةُ النَفْسِ ونَفْثَةُ الغَيْظ ، وخَوَرُ القَناة وَبثَّةُ الصَدْر وتَقْدِمَةُ الحُجَّةِ ، فَدونكموها فاحتَقِبوها دَبَرَةَ الظَهر ، نَقِبَةَ الخُفِّ باقيةَ العارِ ، موسومَةً بِغَضَبِ الجَبّار وشنارِ الأَبَدِ ، موصولةً بنارِ الله الموقَدة ، الّتی تطّلع على الأفئدة ، فبِعَيْنِ اللهِ ما تَفْعَلونَ وَسَيَعْلَمْ الّذِينَ ظَلَمُوا أیّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ وأنا ابنةُ نَذير لكم بَين يَدَی عذاب شديد فاعملوا إنّا عامِلونَ ، وانتظِروا إنّا منتَظِرونَ».
ثُمَّ التفتت فاطمة إلى الناس وقالت :
«معاشِرَ المسلمين المسرِعَةَ إلى قيلِ الباطلِ ، المُغْضِيَةَ على الفعلِ القبيحِ الخاسِرِ ، أفلا تتدبّرونَ القُرْآن أم على قلوب أقفالها؟ كلّا بل ران على قلوبكم ما أسأتم من أعمالكم. فأُخذ بسَمْعِكُم وأبصارِكُم ولبئس ما تَأَوَّلْتُم ، وساء ما به أَشَرْتُم ، وشرّ ما منهُ اغتَصَبْتُم ، لَتَجِدُنَّ واللهِ مَحْمِلَه ثَقيلا ، وَغِبَّهُ وَبيلا ، إذا كُشِفَ لكُمُ الغِطاءُ وبانَ ما وراءَه الضَرّاءُ ، وبَدا لَكُم مِن ربّكم ما لم تكونوا تحتَسِبون وخَسِرَ هُنالِكَ المُبطِلونَ
ثم عطفت على قبر النبیّ وقالت :
قد كان بعدك أنباءٌ وهنبثة
إنا فقدناك فقد الأرض وابلها
وكلُّ أهل له قُربیً ومنزِلَةٌ

أبدت رجالٌ لنا نجوى صدورهم
تَجَهَّمَتْنا رجالٌ واستُخِفّ بنا
وكنت بدراً ونوراً يستضاء به
وكان جبريلُ بالآياتِ يُؤْنِسُنا
فَلَيْتَ قبلَكَ كانَ المَوْتُ صادَفنا
لو كنت شاهِدَها لم تكثُرِ الخُطَبُ
وأختلّ قومك فاشهدهم ولا تغبُ
عِندَ الإله على الأدنين مُقترِبُ
لما مضيت وحالت دونك الترب
لمّا فُقِدْتَ وَكُلُّ الأرْضِ مُغْتَصَبُ
عليك ينزل من ذى العزّة الكتب
فَقَدْ فُقِدْتَ وَكُلُّ الخَيْرِ مُحْتَجبُ
لمّا مَضَيْتَ وحالتْ دونك الكتب

أنهت الزهراء خطابها وقد أوضحت فيه الحقّ بأجلى صورة ، وذكرت فضائل الخليفة الحقيقى فى الإسلام وكمالاته المطلوبة.

دفاع اُم سلمة عن حقّ الزهراء

بعد خطبة الزهراء فى المسجد ، قالت اُمّ سلمة رض حين ما سمعت ما جرى لفاطمة : أَلِمثلِ فاطمة بنت رسول الله صصص يقال هذا القول ؟ هى والله الحوراء بين الإنس ، والنَفس للنفس ، رُبّيت فى حجور الأتقياء ، وتناولتها أيدى الملائكة ، ونمت فى حجور الطاهرات ، ونشأت خيرة نشأة ، وربيت خير مربى ، أتزعمون أنّ رسول الله حرّم عليها ميراثه ولم يُعلمها ؟ وقد قال الله تعالى : وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ أفأنذرها وخالفت مطلبه ؟ وهى خيرة النسوان وأُم سادة الشبان ، وعديلة مريم ، تمّت بأبيها رسالات ربّه ، فوالله لقد كان يشفق عليها من الحرّ والقرّ ، ويوسدها يمينه ويلحفها بشماله ، رويداً ورسول الله بمرأى منكم ، وعلى الله تردون واهاً لكم ، فسوف تعلمون.

قيل : فحرمت من عطاءها تلك السنة .

الكتاب الثانى : مولد فاطمة الأربعون حديثاً

تقديم

برواية الشيخ أبى جعفر الصدوق القمى. نزيل الرى ، المتوفى فى ۳۸۱هـق

مستخرج من كتاب كشف الغمة فى معرفة الأئمة للأربلى م ۶۹۳هـ وكتاب المناقب فى آل أبى طالب للشيخ محمد بن على الحلبى الساروى المعروف بابن شهرآشوب م۵۸۸هـ

استخراج الأحاديث : العلامة الشيخ محمد هادى اليوسفى الغروى

إعداد وتنظيم : لجنة التحقيق والتأليف

المؤلِّف والمؤلَّف

نكتفى هنا فى التعريف بالمؤلِّف بما جاء فى أول أصل رتبة ـ من الأصول الأربعة فى علم الرجال : فهرست أسماء مصنفى الشيعة المعروف برجال النجاشى ، للشيخ أحمد بن على النجاشى م.۴۵ فقال :

محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى نزيل الرى ، شيخنا وفقيهنا ووجه الطائفة بخراسان. ورد بغداد سنة ۳۵۵هـ وسمع منه شيوخ الطائفة وهو حدث السن. وله كتب كثيرة ثم عدّ كتبه وعدّ منها : كتاب مولد فاطمة .

وعدّوة من كتبه مفقودة منها هذا الكتاب مولد فاطمة وإنما يحتوى كتاب كشف الغمة فى معرفة الأئمة للإربلى م۶۹۳هـ على أكبر عدد من أخباره ، وبعض أخباره جاء فى مناقب آل أبى طالب لابن شهر آشوب م ۵۸۸ هـ ، وقد اخترنا أربعين حديثاً مما جاء فى هذين الكتابين فى حقّ فاطمة الزهراء برواية الشيخ الصدوق ، إحياءً لكتابه مولد فاطمة.

والله ولى التوفيق..

لجنة التحقيق والتأليف

كتاب مولد فاطمةوفضائلها وتزويجها وظلامتها ووفاتها ومحشرها

قال الشيخ على بن عيسى للإربليم۶۹۳هـ فى المجلد الثانى من كتابه القيّم كشف الغمة فى معرفة الأئمة ، الذى فرغ من تأليفه سنة ۶۸۷هـ أى قبل وفاته بست سنين كما فى ۳ : ۳۴۳. قال – بعد أن ذكر الكتاب – :

وأنا أذكر على عادتى ما يسوغ ذكره ، وإن كان مما نقله الجمهور نبّهت عليه ، جرياً على طريقتى فيه ، وبالله التوفيق.

مولد فاطمة الأربعون حديثاً

الحديث الأول

روى الصدوق حديثاً مرفوعاً إلى جابر بن عبد الله الأنصارى قال : سمعت رسول الله يقول :

إن الله عز وجل خلقنى وخلق علياً وفاطمة والحسن والحسين من نور ، فعصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا ، فسبّحنا فسبّحوا ، وقدّسنا فقدّسوا ، وهلّلنا فهلّلوا ، ومجّدنا فمجّدوا ، ووحّدنا فوحّدوا ، ثم خلق السموات والأرضين ، وخلق الملائكة ، فمكثت الملائكة مئة عام لا تعرف تسبيحاً ولا تقديساً ، فسبّحنا فسبّحت شيعتنا فسبّحت الملائكة ، وقدّسنا فقدّست شيعتنا فقدست الملائكة ، وهلّلنا فهلّلت شيعتنا فهلّلت الملائكة ، ومجّدنا فمجّدت شيعتنا فمجدت الملائكة ، ووحّدنا فوحّدت شيعتنا فوحّدت الملائكة ، فنحن الموحدون حيث لا موحد غيرنا.

وحقيقة الله عز وجل كما اختصنا واختص شيعتنا أن ينزلنا وشيعتنا فى أعلى عليين. إن الله اصطفانا واصفطى شيعتنا من قبل أن نكون أجساماً ، فدعانا فأجبناه فغفر لشيعتنا من قبل أن نستغفر الله تعالى.

الحديث الثانى

روى الصدوق عن على قال : سمعت رسول الله يقول : إن الله تبارك وتعالى خلقنى وعلياً وفاطمة والحسن والحسين من نور واحد.

الحديث الثالث

عن حذيفة ابن اليمان قال : دخلت عائشة على النبى وهو يقبّل فاطمة صلوات الله عليها فقالت له : يا رسول الله ، أتقبلها وهى ذات بعل؟ !

فقال لها : أما والله لو علمت ودی لها إذاً لازددت لها حباً : أنه لما عُرج بی إلی السماء ، فصرت إلی السماء الرابعة؛ أذن جبرئیل وأقام میکائیل ، ثم قال لی : أُدنُ ، فقلت : أدنوا وأنت بحضرتی؟ ! فقال لی : نعم ، إن الله فضل أنبیاءه المرسلین علی ملائکته المقربین ، وفضلک أنت خاصة ، فدنوت فصلیت بأهل السماء الرابعة.

فلما صلیت وصرت إلی السماء السادسة ، إذا أنا بملک من نور علی سریر من نور ، عن یمینه صف من الملائکة ، وعن یساره صف من الملائکة ، فسلمت فرد علی السلام وهو متکئ ! فأوحی الله عز وجل إلیه : أیها الملک؛ سلم علیک حبیبی وخیرتی من خلقی فرددت السلام علیه وأنت متکئ؟ ! وعزتی وجلالی لتقومن ولتسلمن علیه ، ولا تقعدن إلی یوم القیامة ! فوثب الملک یعانقنی وهو یقول : ما أکرمک علی رب العالمین یا محمد ! .

فلما صرت إلی الحجب نودیت : آمَنَ الرّسُولُ بِمَآ أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِن رّبّهِ .

فألهمت فقلت : وَالْمُؤْمِنُونَ کُلّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلآئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ، ثم أخذ جبرئیل بیدی فأدخلنی الجنة وأنا مسرور ، فإذا أنا بشجرة من نور مکللة بالنور وفی أصلها ملکان یطویان الحلی والحلل إلی یوم القیامة.

ثم تقدمت أمامی فإذا أنا بقصر من لؤلؤة بیضاء لا صدع فیها ولا وصل ، فقلت : حبیبی جبرئیل ، لمن هذا القصر؟ قال : لابنک الحسن.

ثم تقدمت أمامی فإذا أنا بتفاح لم أر تفاحاً هو أعظم منه ، فأخذت تفاحة ففلقتها فإذا أنا بحوراء کأن أجفانها مقادیم أجنحة النسور ، فقلت : لمن أنتِ؟ فبکت ثم قالت : أنا لابنک المقتول ظلماً الحسین بن علی.

ثم تقدمت أمامی فإذا أنا برطب ألین من الزبد الزلال ، وأحلی من العسل فأکلت رطبة منها وأنا أشتهیها فتحولت الرطبة نطفة فی صلبی ، فلما هبطت إلی الأرض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة. ففاطمة حوراء إنسیة فإذا اشتقت إلی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة صلی الله علیها وعلی أبیها وبعلها.

الحدیث الرابع

عن ابن عباس قال : دخلت عائشة علی النبی وهو یقبل فاطمة صلوات الله علیها فقالت له :

یا رسول الله ، أتقبلها وهی ذات بعل؟ !

فقال لها : أما والله لو علمت ودی لازددت لها حباً : إنه لما عرج بی إلی السماء فصرت إلی السماء الرابعة ، أذن جبرئیل وأقام میکائیل ثم قال لی : أُدنُ.

فقلت : أدنوا وأنت بحضرتی؟

فقال لی : نعم ، إن الله فضّل أنبیاءه المرسلین علی ملائکته المقربین وفضّلک أنت خاصة ، فدنوت فصلیت بأهل السماء الرابعة ، ثم التفت عن یمینی فإذا أنا بإبراهیم فی روضة من ریاض الجنة وقد اکتنفها جماعة من الملائکة.

ثم إنی صرت إلی السماء الخامسة ومنها إلی السادسة فنودیت : یا محمد ، نعم الأب أبوک إبراهیم ، ونعم الأخ أخوک علی.

فلما صرت إلی الحجب أخذ جبرئیل بیدی فأدخلنی الجنة ، فإذا أنا بشجرة من نور فی أصلها ملکان یطویان الحلل والحلی. فقلت : حبیبی جبرئیل ، لمن هذه الشجرة؟ فقال : هذه لأخیک علی بن أبی طالب ، وهذان الملکان یطویان له الحلی والحلل إلی یوم القیامة.

ثم تقدمت أمامی فإذا برطب الین من الزبد وأطیب رائحة من المسک وأحلی من العسل ، فأخذت رطبة فأکلتها ، فتحولت الرطبة نطفة فی صلبی ، فلما أن هبطت علی الأرض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة؛ ففاطمة حوراء إنسیة ، فإذا اشتقت إلی الجنة شممت رائحة فاطمة .

الحديث الخامس

روى عن أسماء بنت عميس قال : قد كنت شهدت فاطمة وقد ولدت بعض أولادها فلم أر لها دماً ، فقال لى رسول الله : إن فاطمة خلقت حورية فى صورة إنسية .

الحديث السادس

روى عن أبى عبد الله أنه قال : لفاطمة تسع أسماء عند الله عز وجل :
فاطمة ، والصديقة ، والمباركة ، والطاهرة ، والزكية ، والرضية ، والمرضية ، والمحدثة ، والزهراء. قال : وسميت فاطمة لأنها فطمت من الشر ، ولولا على لما كان لها كفؤ فى الأرض .

الحديث السابع

عن أبى جعفر : لما ولدت فاطمة أوحى الله تبارك وتعالى إلى ملك فأنطلق به لسان محمد فسماها فاطمة ثم قال : إنى فطمت بالعلم ، وفطمتك من الطمث.
ثم قال أبو جعفر : والله لقد فطمها الله تبارك وتعالى بالعلم وعن الطمث فى الميثاق.

الحديث الثامن

فى رواية أخرى عن أبى هريرة قال : إنما سميت فاطمة لأن الله عز وجل فطم من أحبّها من النار .

الحديث التاسع

عن جعفر بن محمد عن آبائه : قال رسول الله لفاطمة : يا فاطمة أتدرين لماذا سميت فاطمة؟ !
فقال على : يا رسول الله لم سميت؟ قال : لأنها فطمت هى وشيعتها من النار .

الحديث العاشر

عن أبى جعفر قال : لفاطمة وقفة على باب جهنم فإذا كان يوم القيامة كتب بين عينى كل رجل مؤمن أو كافر ، فيؤمر بمحب قد كثرت ذنوبه إلى النار ، فتقرأ فاطمة بين عينيه محباً ، فتقول : إلهى وسيدى ، سميتنى فاطمة ، وفطمت بى من تولانى وتولى ذريتى من النار ، ووعدك الحق وأنت لا تخلف الميعاد ! .
فيقول الله عز وجل : صدقت يا فاطمة ، إنى سميتك فاطمة وفطمت بك من أحبك وتولاك وأحب ذريتك وتولاهم من النار ، ووعدى الحق ، وأنا لا أخلف الميعاد. وإنما أمرت بعبدى هذا فى النار لتشفعى فيه فأشفعك ، فيتبين لملائكتى وأنبيائى ورسلى وأهل الموقف موقعك منى ومكانك عندى ، فمن قرأت بين عينيه مؤمناً أو محباً فخذى بيده وأدخليه الجنة .

الحديث الحادى عشر

عن علی : سئل النبی : ما البتول؟ فإنا سمعناک – یا رسول الله – تقول : إن مریم بتول وفاطمهٔ بتول. فقال : البتول التی لم تر حمرهٔ قط. أی : لم تحض ، فإن الحیض مکروه فی بنات الأنبیاء

الحدیث الثانی عشر

روی فی تسمیتها الزهراء سئل أبو جعفر : لم سمیت الزهراء زهراء؟
قال : لأن الله تعالی خلقها من نور عظمته ، فلما أشرقت أضاءت السموات والأرض بنورها ، وغشیت أبصار الملائکهٔ ، وخرت الملائکهٔ لله ساجدین وقالوا : إلهنا وسیدنا؛ ما هذا النور؟ فأوحی الله إلیهم : هذا نور من نوری ، أسکنته فی سمائی ، وخلقته من عظمتی ، أخرجه من صلب نبی من أنبیائی. أفضله علی جمیع الأنبیاء. وأخرج من ذلک النور أئمهٔ یقومون بأمری ویهدون إلی حقی ، واجعلهم خلفائی فی أرضی بعد انقضاء وحیی .

الحدیث الثالث عشر

روی عن علی قال : قال رسول الله لفاطمهٔ : یا بنیهٔ ، إن الله أشرف علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین ، ثم اطلع ثانیهٔ فاختار زوجک بعدی علی رجال العالمین ، ثم اطلع ثالثهٔ فاختارک علی نساء العالمین ، ثم اطلع الرابعهٔ فاختار ابنیک علی شباب العالمین.

الحدیث الرابع عشر

روی عن ابن عباس قال : سألت النبی عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب علیه؟
قال : سأله بحق محمد وعلی وفاطمهٔ والحسن والحسین إلا تبت علی فتاب علیه.

الحدیث الخامس عشر

روی أن النبی قال : اشتاقت الجنهٔ إلی أربع من النساء : مریم بنت عمران ، وآسیهٔ بنت مزاحم زوجهٔ فرعون ، وهی زوجهٔ النبی فی الجنهٔ ، وخدیجهٔ بنت خویلد زوجهٔ النبی فی الدنیا والآخرهٔ ، وفاطمهٔ بنت محمد .

الحدیث السادس عشر

روی عن علی قال : کنا عند رسول الله فقال : أخبرونی : أی شیء خیر للنساء؟ فعیینا بذلک کلنا حتی تفرقنا ، فرجعت إلی فاطمهٔ فأخبرتها الذی قال لنا رسول الله أنه لیس أحد منا علم ولا عرفه.
فقالت : ولکنی أعرفه؛ خیر للنساء أن لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال.
فرجعت إلی رسول الله فقلت : یا رسول الله سألت أی شیء خیر للنساء. خیر لهن أن لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال.
فقال : لم تعلم وأنت عندی فمن أخبرک؟
قلت : فاطمهٔ. فأعجب ذلک رسول الله وقال : إن فاطمهٔ بضعهٔ منی .

الحدیث السابع عشر

روى عن مجاهـد قال : قال النبى وهو أخـذ بيـد فاطمهٔ فقال : من عرف هذه فقد عرفها ، ومن لم يعرفها فهى فاطمهٔ بنت محمد ، وهى بضعهٔ منى ، وهى قلبى وروحى التى بين جنبى ، فمن آذاها فقد أذانى ، ومن آذانى فقد آذى الله.

الحديث الثامن عشر

روى عن جعفر بن محمد قال : قال رسول الله : إن الله ليغضب لغضب فاطمهٔ ويرضى لرضاه.

الحديث التاسع عشر

روى أنه قيـل له : يا بن رسول الله ، بلغنا أنك قلت : قال رسول الله : إن الله ليغضب لغضب فاطمـهٔ ويرضـى لرضاها؟ قال : فما تنكرون من هذا؟ فوالله إن الله ليغضب لغضب عبده المؤمن ويرضى لرضاه.

الحديث العشرون

عن جابر بن عبد الله الأنصارى قال : قال رسول الله إن فاطمهٔ شعرهٔ منى ، فمن آذى شعرهٔ منها فقد آذانى ، ومن آذانى فقد آذى الله ، ومن آذى الله لعنه ملأ السموات والأرض.

الحديث الحادى والعشرون

روى عن جعفر بن محمد عن أبيه ، وعن على بن الحسين ، وعن فاطمهٔ الصغرى ، عن الحسين بن على ، عن أخيه الحسن بن على بن أبى طالب قال : رأيت أمى فاطمـهٔ قامت فى محرابها ليلـهٔ جمعـهٔ ، فلم تزل راكعهٔ وساجدهٔ حتى انفجر عمود الصـبح ، وسـمعتها تدعو للمؤمنين والمؤمنـات وتسـميهم وتكثر الـدعاء لهم ولاـ تـدعو لنفسـها بشـىء ، فقلت لهـا : يـا أمـاه؛ لم لا تـدعين لنفسك كما تـدعين لغيرك؟ فقالت : يا بنى الجار ثم الدار .

الحديث الثانى والعشرون

عن الحسن أيضاً قال : كانت فاطمهٔ إذا دعت تدعو للمؤمنين والمؤمنات ، ولا تدعو لنفسها ، فقيل لها ، فقالت : الجار ثم الدار .

الحديث الثالث والعشرون

روى عن سليمان قال : لما قرأ محمد بن أبى بكر : وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رّسُولٍ وَلَا نَبِىّ قال : ولا محدث ، فقلت له : وهل تحدث الملائكـهٔ إلاـ الأنبياء؟ فقال : إن مريم لم تكن نبيَّهً وكانت محدَّثَـهٔ ، وأم موسـى بن عمران كانت محدَّثـهٔ ولم تكن نبيـهٔ ، وسارهٔ امرأهٔ إبراهيم قـد عاينت الملائكـهٔ فبشـروها بإسـحاق ومن وراء إسـحاق يعقوب ، ولم تكن نبيه ، وفاطمـهٔ بنت رسول الله كانت محدَّثـهٔ ولم تكن نبيهٔ .

الحديث الرابع والعشرون

روى عن أبى سعيد الخدرى قال : أصبح على ذات يوم فقال : يا فاطمة ، عندك شىء تغذينيه؟

قالت : لا والذى أكرم أبى بالنبوة ، وأكرمك بالوصية ، ما أصبح اليوم عندى شىء أغذيكه ، وما كان عندى شىء منذ يومين إلا شىء كنت أوثرك به على نفسى وعلى ابنى هذين حسن وحسين ! .

فقال على : يا فاطمة إلا كنت أعلمتنى فأبغيكم شيئاً؟

فقالت : يا أبا الحسن ، إنى لأستحىّ من إلهى أن تكلف نفسك ما لا تقدر عليه فخرج على من عند فاطمة واثقاً بالله حسن الظن به عز وجل ، فاستقرض ديناراً فأخذه ليشترى لعياله ما يصلحهم ، فعرض له المقداد بن الأسود فى يوم شديد الحر قد لوحته الشمس من فوقه وآذته من تحته ، فلما رآه على أنكر شأنه فقال له : يا مقداد؛ ما أزعجك هذه الساعة من رحلك؟

فقال : يا أبا الحسن خل سبيلى ولا تسألنى عما وارى.

قال : يا أخى ، لا يسعنى أن تجاوزنى حتى أعلم علمك.

فقال : يا أبا الحسن ، رغبت إلى الله عز وجل وإليك أن تخلى سبيلى ولا تكشفنى عن حالى.

فقال : يا أخى ، إنه لا يسعك أن تكتمنى حالك.

فقال : يا أبا الحسن؛ أما إذا أبيت ، فوالذى أكرم محمداً بالنبوة وأكرمك بالوجه ما أزعجنى من رحلى إلا الجهد ، وقد تركت عيالى جياعاً ، فلما سمعت بكاءهم لم تحملنى الأرض ، فخرجت مهموماً راكباً رأسى. هذه حالى وقصتى.

فانهملت عينا على بالبكاء حتى بلّت دموعه لحيته فقال : أحلف بالذى حلفت به ما أزعجنى إلا الذى أزعجك ، وقد اقترضت ديناراً فهاكه فقد آثرتك على نفسى. فدفع الدينار إليه ورجع حتى دخل المسجد فصلى الظهر والعصر والمغرب.

فلما قضى رسول الله المغرب مرّ بعلى وهو فى الصف الأول ، فغمزه برجله ، فقام على فلحقه من باب المسجد ، فسلم عليه ، فرد رسول الله وقال : يا أبا الحسن ، هل عندك شىء تعشينا ، فنميل معك؟ فمكث مطرقاً لا يحير جواباً حياءً من رسول الله وقد عرف ما كان من أمر الدينار من أين أخذه وأين وجهه بوحى من الله إلى نبيه ، وأمره أن يتعشى عند على تلك الليلة.

فلما نظر إلى سكوته قال : يا أبا ا لحسن ما لك لا تقول لا فأنصرف ، أو نعم فأمضى معك؟

فقال : حياءً أو تكرماً فاذهب بنا.

فأخذ رسول الله بيد على فانطلقا حتى دخلا على فاطمة وهى فى مصلاها ، قد قضت صلاتها وخلفها جفنة تفور دخاناً بخاراً.

فلما سمعت كلام رسول الله خرجت من مصلاها فسلمت عليه ، وكانت أعزّ الناس عليه ، فرد السلام ومسح بيديه على رأسها وقال لها : يا بنتاه؛ كيف أمسيت رحمك الله؟ قالت : بخير. قال : عشينا رحمك الله وقد فعل.

فأخذت الجفنة فوضعتها بين يدى رسول الله وعلى؟ ، فلما نظر على إلى الطعام وشم ريحه رمى فاطمة ببصره رمياً شحيحاً ، فقالت له : سبحان الله؛ ما أشح نظرك وأشده ، هل أذنبت فيما بينى وبينك ذنباً استوجبت به منك السخط؟

فقال : وإى ذنب أعظم من ذنب أصبتيه؟ أليس عهدى بك اليوم الماضى وأنت تحلفين بالله مجتهدة : ما طعمت طعاماً منذ يومين؟ !

قال : فنظرت إلى السماء وقالت : إلهى يعلم ما فى سمائه وأرضه أنى لم أقل إلا حقاً.

فقال لها : يا فاطمة ، أنى لك هذا الطعام الذى لم أنظر إلى مثل لونه ولم أشم مثل رائحته قط ولم آكل أطيب منه؟ !

قال : فوضع رسول الله كفه الطيبة المباركة بين كتفى على فغمزها ثم قال : يا على ، هذا بدل عن دينارك ، فهذا جزاء دينارك من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير حساب.

ثم استعبر النبى باكياً ثم قال : الحمد لله الذى أبى لكما أن تخرجا من الدنيا حتى يجريك يا على مجرى زكريا ، ويجرى فاطمة مجرى مريم بنت عمران .

الحديث الخامس والعشرون

عن موسى بن جعفر عن آبائه قال : إن رسول الله دخل على ابنته فاطمة وإن فى عنقها قلادة ، فأعرض عنها فقطعتها ورمت بها إليه. فقال لها رسول الله : أنت منى يا فاطمة. ثم جاء سائل فناوله القلادة. ثم قال : اشتد غضب الله على من أهراق دمى وآذانى فى عترتى .

الحديث السادس والعشرون

روى أن عائشة ذكرت فاطمة فقالت : ما رأيت أحداً أصدق منها إلا أباها.

الحديث السابع والعشرون

عن أم سلمة أم المؤمنين رضى الله عنها قالت : كانت فاطمة بنت رسول الله أشبه الناس شبهاً ووجهاً برسول الله .

الحديث الثامن والعشرون

روى عن على عن فاطمة قالت : قال لى رسول الله : يا فاطمة ، من صلى عليك غفر الله له وألحقه بى حيث كنت من الجنة.

الحديث التاسع والعشرون

روى عن أبى عبد الله قال : لولا أن الله تبارك وتعالى خلق أمير المؤمنين لفاطمة ما كان لها كفؤ على وجه الأرض آدم فمن دونه .

الحديث الثلاثون

روى عن جابر بن عبد الله قال : لما زوج رسول الله فاطمة من على قال : كان الله تعالى مزوجه من فوق عرشه ، وكان جبرئيل الخاطب ، وميكائيل وإسرافيل فى سبعين ألفاً من الملائكة شهوداً. وأوحى الله إلى شجرة طوبى : أن انثرى ما فيك من الدر والياقوت واللؤلؤ ، وأوحى الله إلى الحور العين : أن التقطنه. فهن يتهادين بينهن إلى يوم القيامة ، فرحاً بتزويج فاطماً علياً.

الحديث الحادى والثلاثون

عن شرحبيل بن سعيد الأنصارى قال : دخل رسول الله على فاطمة فى صبيحة عرسها بقدح فيه لبن ، فقال لها : اشربى فداك أبوك ! ثم قال لعلى : اشرب فداك ابن عمك ! .

الحديث الثانى والثلاثون

وعنه قال : لما كان صبيحة العرس أصابت فاطمة رعدة ، فقال لها رسول الله : زوجتك سيداً فى الدنيا ، وإنه فى الآخرة لمن الصالحين.

الحديث الثالث والثلاثون

روى ابن بابويه مرفوعاً إلى أبى سعيد الخدرى قال :

لما نزلت : فَآتِ ذَا الْقُرْبَىَ حَقّهُ قال رسول الله : يا فاطمهٔ لک فدک. وفى روايهٔ أخرى عن أبى سعيد ، مثله.

الحديث الرابع والثلاثون

عن على بن الحسين بن على بن أبى طالب قال : أقطع رسول الله فاطمهٔ فدكاً.

الحديث الخامس والثلاثون

روى أنها بقيت بعد أبيها أربعين صباحاً ولما حضرتها الوفاهٔ قالت لأسماء : إن جبرئيل أتى النبى لما حضرته الوفاهٔ ، بكافور من الجنهٔ ، فقسمها ثلاثاً : ثلث لنفسه ، وثلث لعلى ، وثلث لى ، وكان أربعين درهماً. فقالت : يا أسماء ، ايتنى ببقيهٔ حنوط والدى من موضع كذا وكذا فضعيه عند رأسى فجاءت به فوضعته ، ثم تسجّت تغط بثوبها وقالت : انتظرينى هنيهٔ ثم ادعينى ، فإن إجبتك وإلا فاعلمى أنى قد قدمت على أبى.

فانتظرتها هنيهٔ ثم نادتها فلم تجبها ، فنادت : يا بنت المصطفى ، يا بنت أكرم من حملته النساء ، يا بنت خير من وطئ الحصى ، يا بنت من كان من ربه قاب قوسين أو أدنى. قال فلم تجبها : فكشفت الثوب عن وجهها فإذا بها قد فارقت روحها الدنيا ، فوقعت عليها تقبلها وهى تقول : يا فاطمهٔ إذا قدمت على أبيك رسول الله فاقرأيه عن أسماء بنت عميس السلام.

فبينا هى كذلك إذ دخل الحسن والحسين فقالا : يا أسماء ، ما ينيم أُمنا فى هذه الساعهٔ قالت : يا بنى رسول الله ، ليست أمكما نائمهٔ بل قد فارقت الدنيا ! .

فوقع عليها الحسن يقبلها ويقول : يا أماه ، كلمينى قبل أن تفارق روحى بدنى ، وأقبل الحسين يقبل رجلها ويقول : يا أماه ، أنا ابنک الحسين كلمينى قبل أن ينصدع ينشق قلبى فأموت ! .

فقالت لهما أسماء يا بنى رسول الله ، انطلقا إلى أبيكما على فأخبراه بموت أمكما ، فخرجا حتى إذا كانا قرب المسجد رفعا أصواتهما بالبكاء ، فابتدرهم جميع الصحابهٔ ! فقالوا : يا بنى رسول الله لا ـ أبكى الله أعينكما ما يبكيكما؟ لعلكما نظرتما إلى موقف جدكما فبكيتما شوقاً إليه؟

فقالا : أوليس قد ماتت أمنا فاطمهٔ؟ ! .

قال : فوقع على على وجهه ! يقول : يا بنت محمد بمن العزاء؟ كنت بک أتعزى ففيم العزاء من بعدک؟ ثم قال :

لكل اجتماع من خليلين فرقهٔ

وإن افتقادى فاطماً بعد أحمد

وكل الذى دون الفراق قليل

دليل على أن لا يدوم خليل

ثم قال على : يا أسماء ، غسليها وحنطيها وكفنيها ! .

قال : فغسلوها وكفنوها وحنطوها؟

وصلوا عليها ليلاً ، ودفنوها بالبقيع. وماتت بعد العصر.

قال ابن بابويه : جاء هذا الخبر هكذا بالبقيع والصحيح عندى أنها دفنت فى بيتها ، فلما زاد بنو أمية فى المسجد صارت فى المسجد.

الحديث السادس والثلاثون

وروى ابن بابويه مرفوعاً إلى الحسن بن على : أن علياً غسل فاطمة.

الحديث السابع والثلاثون

عن على : أنه صلى على فاطمة فكبر عليها خمساً ودفنها ليلًا.

الحديث الثامن والثلاثون

روى أبو عبد الله قال : قال رسول الله : إذا كان يوم القيامة نادى مناد من قبل العرش. يا معشر الخلائق ، غضوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت رسول الله فتكون أول من يكسى.

الحديث التاسع والثلاثون

عن النبى : لفاطمة فى الجنة بيت من قصب لا أذى فيه ولا نصب ، بين مريم وآسية.

الحديث الأربعون

عن محمد بن الحنفية قال : سمعت أمير المؤمنين يقول : دخلت يوماً منزلى فإذا رسول الله جالس ، والحسن عن يمينه والحسين عن يساره ، وفاطمة بين يديه ، وهو يقول : يا حسن ويا حسين ، إنتما كفتا الميزان ، وفاطمة لسانه ، ولا تعدل الكفتان إلا باللسان ، ولا يقوم اللسان إلا على الكفتين. أنتما الإمامان ، ولأمكما الشفاعة.

ثم التفت إلى فقال : يا أبا الحسن ، أنت توفى المؤمنين أجورهم ، وتقسم الجنة بينهم وبين شيعتك.

فهرس المصادر

القرآن الكريم.

۱- أصول الكافى / الكلينى.

۲- الإقبال ، للسيد ابن طووس.

۳- أمالى الشيخ الصدوق.

۴- علل الشرائع / الشيخ الصدوق.

۵- الخرائج / المسعودى.

۶- رجال النجاشى.

۷- المناقب فى آل أبى طالب / ابن شهر آشوب.

۸- كشف الغمة فى معرفة الأئمة / اللإربلى.

۹- تذكرة الخواص / سبط ابن الجوزى.

۱۰- بحار الأنوار / العلامة المجلسى.

۱۱- تاريخ بغداد / الخطيب البغدادى.

۱۲- فضائل الحسین / الخطیب الخوارزمی.
۱۳- میزان الاعتدال / الحافظ الذهبی.
۱۴- نظم درر السمطین / العلامهٔ الزرندی
۱۵- لسان المیزان / الحافظ العسقلانی.
۱۶- ذخائر العقبی / العلامهٔ محب الدین الطبری.
۱۷- ینابیع المودهٔ / العلامهٔ القندوزی الشافعی.
۱۸- المصباح / الشیخ الکفعمی.
۱۹- معرفهٔ الرجال / الشیخ الطوسی.
۲۰- فاطمهٔ سیدهٔ نساء العالمین/ المجمع العالمی لأهل البیت.

خطبه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها

مشخصات کتاب

نام کتاب: خطبه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها
مترجم: آیهٔ اللَّه العظمی مکارم شیرازی
صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی
ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۷
نوبت چاپ: چهارم
چاپ: پرستش
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
قیمت: ۳۵۰ تومان
شابک: ۱ - ۱۰۰ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران
تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱
صندوق پستی: قم - ۶۱۷

پیشگفتار

این کتاب در ایام شهادت حضرت زهرا سلام اللَّه علیها به عنوان متن مسابقه بزرگ «حفظ خطبه حضرت زهرا سلام اللّه علیها همراه با مفاهیم کلمات نورانی آن حضرت» تهیه ومنتشر گردید و با توجه به استقبال گسترده طلاب علوم دینی پس از بازبینی و

اصلاحاتی برای دومین مرتبه در تیراژ بالاتری چاپ و منتشر می گردد.

از خوانندگان گرامی درخواست می کنیم پیش از مطالعه، نکات ذیل را ملاحظه فرمایند:

۱. این نوشتار به خطبه تاریخی حضرت زهرا سلام اللَّه علیها پرداخته است. خطبه معروفی که علاوه بر مباحث اعتقادی و تبیین جایگاه قرآن، پیامبر صلی اللَّه علیها و آله و اهل بیت علیهم السلام حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی اللَّه علیها و آله را بررسی نموده و از جامعیت ویژه‌ای برخوردار است و در واقع خطبه‌های حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه را تداعی می کند.

۲. ترجمه خطبه از کتاب ارزشمند «زهرا سلام اللَّه علیها، برترین بانوی جهان» حضرت آیهٔ اللَّه العظمی مکارم شیرازی که علاوه بر تشریح زندگانی و فضایل حضرت زهرا سلام اللَّه علیها به شرح و ترجمه خطبه آن حضرت با بیانی زیبا و شیوا پرداخته، نقل شده است.

۳. در چاپ اوّل بخش «واژه‌شناسی» که از کتاب «شرح خطبه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها» نوشته آیهٔ اللَّه سیّد عزالدین زنجانی» بهره گرفته‌ایم به صورت مستقل در پایان جزوه آمده بود. با پیشنهاد دوستان در چاپ دوم واژه‌های هر صفحه در همان صفحه درج شده است. امید است این تلاش مورد عنایت حضرت زهرا سلام اللَّه علیها قرار گیرد و گام کوچکی در راه ایجاد انس با متون روایی اهل بیت علیهم السلام باشد.

با توجه به استقبال و مراجعات مکرر تصمیم به چاپ مجدد آن گرفتیم از همه عزیزان که ما را یاری نمودند کمال تشکر و امتنان را داریم.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

عظمت و اهمیت خطبه

هرچه بیشتر خطبه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها مورد مطالعه قرار می گیرد، عظمت و اهمیت خطبه بیشتر روشن می گرددو خوانندگان محترم با مطالعه خطبه این مطلب را تصدیق خواهند نمود. لذا با توجه به ظرفیت نوشته به ذکر دو مطلب مستند در مورد عظمت و اهمیت خطبه در قالب دو عنوان اکتفا می کنیم.

۱. تعلیم خطبه:

راوی می گوید: خطبه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها را نزد «زید» فرزند «امام سجاد» علیه السلام خواندم و گفتم: برخی گمان می کنند خطبه کلام حضرت زهرا سلام اللَّه علیها نیست بلکه کلام «ابی العیناء» است. در پاسخ گفت: این خطبه را بزرگان آل ابوطالب از پدرانشان نقل نموده و آن را به فرزندانشان یاد می‌دادند. پدرم خطبه را از جدم نقل و سند آن را به حضرت زهرا سلام اللَّه علیها رسانید و بزرگان شیعه آن را نقل نموده و مطالعه می کردند قبل از آنکه «جد ابی‌العیناء» متولد گردد.(۱)

۲. حفظ خطبه

«علّامه سیّد شرف الدین» در کتاب «المراجعات» می‌نویسد: حضرت زهرا سلام اللَّه علیها دارای حجج بالغه‌ای است و دو خطبه آن حضرت در مورد ولایت مشهور است.

اهل بیت علیهم السلام فرزندانشان را به حفظ این دو خطبه وا می‌داشتند آن سان که به حفظ قرآن وا می‌داشتند.(۲)

اسناد و مدارک خطبه

این خطبه از خطبه‌هایی است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنّت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده‌اند. برخی از منابع شیعه و

اهل سنّت که خطبه را به صورت کامل یا بخش‌هایی از آن را نقل نموده‌اند عبارتند از:

۱ - شرح «نهج البلاغه» اثر «ابن ابی الحدید معتزلی».

۲ - «کشف الغمه» اثر «علی بن عیسی اربلی».

۳ - «مروج الذهب» اثر «مسعودی».

۴ - «شافی» اثر «سیّد مرتضی».

۵ - «علل الشرایع» اثر «صدوق».

۶ - «طرائف» اثر «سید بن طاووس».

۷ - «احتجاج» اثر «مرحوم طبرسی».

و ... .

متن خطبه حضرت زهرا سلام اللّه علیها

قسمت اول

بِسم اللّه الرَّحمن الرَّحیم

أَلْحَمْدُ للّهِ عَلی مٰا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی مٰا أَلْهَمَ، وَ الثَّناءُ بِمٰا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَهٰا، وَ سُبُوغِ(۳) آلاٰءٍ(۴) أَسْدٰاهٰا(۵)، وَ تَمامِ مِنَنٍ(۶) وَالاٰهٰا!

جَمَّ(۷) عَنِ الْإِحْصٰاءِ عَدَدُهٰا، وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ أَمَدُهٰا، وَ تَفٰاوَتَ عَنِ الْإِدراکِ أَبَدُهٰا وَ نَدَبَهُمْ(۸)، لِاسْتِزٰادَتِهٰا بِالشُّکْرِ لِاتِّصالِهٰا، وَ اسْتَحْمَدَ إِلَی الْخَلاٰئِقِ بِإِجْزالِهٰا، وَ ثَنّی بِالنَّدْبِ اِلی أَمْثالِهٰا.

وَ أَشْهَدُ أنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، کَلِمَةٌ جَعَلَ الْإِخْلاصَ تَاوِیلَهٰا، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهٰا، وَ أَنارَ فِی الْفِکَرِ مَعْقُولَهٰا.

خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می گویم، و بر توفیقاتش شکر می کنم، و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می‌خوانم.

بر نعمت‌های گسترده‌ای که از آغاز به ما داده.

و بر مواهب بی‌حسابی که به ما احسان فرموده.

و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته. نعمت‌هایی که از شماره و احصاء بیرون است.

و به خاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست.

و انتهای آن از ادراک انسان‌ها خارج است.

بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فراخوانده.

و خلایق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده.

و آنان را برای به دست آوردن همانند آنها تشویق فرموده.

و من شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. بی‌مثال است، و شریک و مانند ندارد.

این سخنی است که روح آن اخلاص است، و قلوب مشتاقان با آن گره خورده، و آثار آن در افکار پرتوافکن شده.

اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصارِ رُؤیَتُهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ کَیْفِیَّتُهُ.

اِبْتَدَعَ(۹) الاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْءٍ کانَ قَبْلَها، وَ أَنْشَأَها بِلا احْتِذاءِ(۱۰) اَمْثِلَةٍ امْتَثَلَها.

کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ، وَ ذَرَأَها(۱۱) بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوِینِها، وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فِی تَصْوِیرِها اِلّا تَثْبِیتاً لِحِکْمَتِهِ، وَ تَنْبِیهاً عَلی طاعَتِهِ، وَ

إظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعَبُّداً لِبَرِيَّتِهِ، وَ اِعْزَازاً(۱۲) لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً(۱۳) لَهُم اِلَى جَنَّتِهِ.

خدایی که رؤیتش با چشم‌ها غیر ممکن است، و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدسش برای عقل و اندیشه‌ها ممتنع است.

موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی‌آنکه چیزی پیش از آن وجود داشته باشد.

و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن‌که الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد.

آنها را به قدرتش تکوین نمود، و به اراده‌اش خلق کرد، بی آن‌که به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فایده‌ای از صورت‌بندی آنها عاید ذات پاکش شود.

جز این‌که می‌خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد. مردم را به اطاعتش دعوت کند.

قدرت بی‌پایان خود را از این دریچه نشان دهد.

خلایق را به عبودیت خود رهنمون گردد.

و دعوت پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریع قوت بخشد.

سپس برای اطاعتش پاداش‌ها مقرر فرموده، و برای معصیتش کیفرها.

تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد، و به سوی باغ‌های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِى مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، إخْتَارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَن اجْتَبَلَهُ(۱۴)، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَن ابْتَعَثَهُ(۱۵)، إذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ(۱۶)، وَ بِسَتْرِ الْأَهَاوِيلِ(۱۷) مَصُونَةٌ(۱۸)، وَ بِنِهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ.

عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمائِلِ [بِمآلِ(۱۹)] الْأُمُورِ، وَ إحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ(۲۰)، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ.

إبْتَعَثَهُ اللَّهُ اتْمَاماً لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَ إنْفَاذاً لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ.

فَرَأَىَ الْأُمَمَ فُرَقَاً(۲۱) فِى أَدْيَانِهَا، عُكَّفَاً(۲۲) عَلَى نِيرَانِهَا، [وَ] عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا(۲۳)، مُنْكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صلی اللّه علیه و آله بنده و فرستاده اوست، پیش از آن‌که او را بفرستد، برگزید؛ و پیش از آن‌که او را بیافریند، برای این مقام نامزد فرمود؛ و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود.

در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند، و در پشت پرده‌های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سرحدّ عدم مقرون بودند.

این به خاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدرات را به خوبی می‌دانست.

او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند، و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی‌اش را نفوذ بخشد.

هنگامی که مبعوث شد، امّت‌ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده‌ای را برگزیده‌اند؛ گروهی برگرد آتش طواف می‌کنند، و گروهی در برابر بت‌ها سر تعظیم فرود آورده‌اند، و با این‌که با قلب خود خدا را شناخته‌اند، او را انکار می‌کنند.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] ظُلَمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَهَا(۲۴)، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا.(۲۵)

وَ قَامَ فِى النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوَايَةِ(۲۶)، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ(۲۷)، وَهَدَاهُمْ إلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ إيْثَارٍ، فَمُحَمَّدٌ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ [مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِى رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ(۲۸) بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ.

قسمت دوم

صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِى، نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيِّهِ وَ خِيَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّه ، وَ السَّلَامُ عَلَيْه وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خداوند به نور محمّد صلی اللَّه علیه و آله ظلمت‌ها را برچید، و پرده‌های ظلمت را از دل‌ها کنار زد، و ابرهای تیره و تار را از مقابل چشم‌ها برطرف ساخت.

او برای هدایت مردم قیام کرد، و آنها را از گمراهی و غوایت رهایی بخشید، و چشم‌هایشان را بینا ساخت، و به آئین محکم و پا برجای اسلام رهنمون گشت، و آنها را به راه راست دعوت فرمود.

سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان، و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار دارد.

درود خدا بر پدرم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امین وحی، و برگزیده او از میان خلایق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش.

ثُمَّ الْتَفَتَتْ عَلَيْهَا السَّلامُ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ نُصْبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَةُ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ، وَ أُمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلَغَاؤُهُ(۲۹) إِلَى الْأُمَمِ.

وَ زَعِيمُ حَقٍّ لَهُ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ.

قسمت سوم

وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ،(۳۰) وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ،(۳۱) بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُتَجَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُغْتَبِطَةٌ(۳۲) بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ إِتِّبَاعُهُ، مُؤَدٍ(۳۳) إِلَى النَّجَاةِ اسْتِماعُهُ.

سپس رو به اهل مجلس کرد و مسؤولیت سنگین مهاجران و انصار را برشمرد و فرمود:

شما ای بندگان خدا! مسؤولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید، و نمایندگان خدا بر خویشتن، و مبلغان او به سوی امّت‌ها می‌باشید.

پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست و آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده کتاب اللَّه ناطق، و قرآن صادق و نور آشکار و روشنایی پرفروغ اوست.

کتابی که دلایلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور، و پیروانش پرافتخار.

کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می‌خواند، و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می‌کند.

بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ، وَ فَضَائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرَايِعُهُ [شَرَائِعُهُ] الْمَكْتُوبَةُ.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ، وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ تَثْبِيتاً لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً(۳۴) لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَ امَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ [لِلْفُرقَةِ]، وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِيجَابِ الْأَجْرِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ.

از طریق آن به دلایل روشن الهی می‌توان نایل گشت، و تفسیر واجبات او را دریافت، و شرح محرمات را در آن خواند، و براهین روشن و کافی را بررسی کرد، و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است در آن مکتوب یافت.

قسمت چهارم

سپس افزود:

خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده.

و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور. «زکات» را موجب تزکیه نفس و نمو روزی.

«روزه» را عامل تثبیت اخلاص.

«حج» را وسیله تقویت آئین اسلام.

«عدالت» را مایه هماهنگی دل‌ها.

«اطاعت» ما را باعث نظام ملّت اسلام.

و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی.

«جهاد» را موجب عزت اسلام.

«صبر و شکیبایی» را وسیله‌ای برای جلب پاداش حق.

«امر به معروف» را وسیله‌ای برای اصلاح توده‌های مردم.

وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَةً مِنَ السُّخْطِ، وَ صِلَةَ الْاَرْحام مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصاصَ حَقْناً(۳۵) لِلدِّماءِ، وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِیضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِیَةَ الْمَکاییلِ وَ الْمَوازِینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ(۳۶)، وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ(۳۷) حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْکَ السَّرِقَةِ إیجاباً لِلْعِفَّةِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ إِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ.

فَ «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لاتَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(۳۸)(۳۹)*، وَ اطِیعُوا اللَّهَ فِیما أَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ».(۴۰)*

«نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا.

«صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت.

«قصاص» را وسیله حفظ نفوس.

«وفاء به نذر» را موجب آمرزش.

«جلوگیری از کم‌فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها.

«نهی از شراب‌خواری» را سبب پاکسازی از پلیدی‌ها.

«پرهیز از تهمت و نسبت‌های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار.

«ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس.

قسمت پنجم

و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق. اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و «آن‌چنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید».

خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید - و راه علم و آگاهی را پیش گیرید - چرا که:

«از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می‌ترسند و احساس مسؤولیت می‌کنند».

ثُمَّ قالَتْ: أَیُّهَا النَّاسُ! اعْلَمُوا أَنِّی فاطِمَةُ، وَ أَبِی مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ، أَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، وَ لا أَقُولُ ما أَقُولُ غَلَطاً، وَ لا أَفْعَلُ ما أَفْعَلُ شَطَطاً.(۴۱)

«لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ(۴۲) حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤفٌ رَحِیمٌ»(۴۳)*

فَإِنْ تَعْزُوهُ(۴۴) وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِی دُونَ نِسائِکُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّی دُونَ رِجالِکُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ إِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. فَبَلَّغَ

بِالرِّسَالَةِ صَادِعاً(۴۵) بِالنِّذَارَةِ، مَائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ(۴۶) الْمُشْرِكِینَ، ضَارِباً ثَبَجَهُمْ(۴۷)، آخِذاًبِأَكْظَامِهِمْ(۴۸)،

سپس فرمود: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام! و پدرم محمد است، که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد.

آنچه می گـویم آغـاز و انجـامش یکی است - و هرگز ضـدّ و نقیض در آن راه نـدارد - و آنچه را می گـویم غلـط نمی گویم، و در اعمالم راه خطا نمی‌پویم.

«به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است».

هرگاه نسب او را بجویید می‌بینید او پدر من بوده است، نه پدر زنان شـما! و برادر پسر عموی من بوده است، نه برادر مردان شـما! و چه پرافتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد!

آری او آمـد و رسـالت خـویش را بـه خـوبی انجـام داد، و مردم را بـه روشـنی انـذار کرد، از طریقـه مشـرکان روی برتـافت و برگردن‌هایشان کوبید، و گلویشان را فشرد - تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند.

دَاعِیاً إِلَی سَبِیلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.

یَكْسِرُ الْأصْنَامَ، وَ یَنْكُتُ(۴۹) الْهَامَ، حَتَّی انْهَزَمَ(۵۰) الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَ(۵۱)، حَتَّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ(۵۲)، وَأَسْفَرَ(۵۳) الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِیمُ الـدِّینِ، وَ خَرِسَتْ شَقَاشِقُ(۵۴) الشَّیَاطِینِ، وَ طَاحَ(۵۵) وَشِیظُ(۵۶) النِّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشِّقَاقِ، وَ فُهْتُمْ(۵۷) بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِی نَفَرٍ(۵۸) مِنَ الْبِیضِ(۵۹) الْخِمَاصِ.(۶۰)

او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می کرد.

بت‌ها را درهم می‌شکست، و مغزهای متکبران را می کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد، و تاریکی‌ها برطرف گشت، صبح فرا رسید، و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن درآمد، و زمزمه‌های شیاطین خاموش گشت.

افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره‌های کفر و اختلاف گشوده شد، و شما زبان به کلمه اخلاص (لا اله الا اللّه) گشودید، در حالی که گروهی اندک و تُهیدست بیش نبودید!

وَ كُنْتُمْ عَلی شَـفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُذْقَـةَ(۶۱) الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةَ(۶۲) الطَّامِعِ، وَ قَبْسَةَ(۶۳) الْعَجْلَانِ، وَ مَوْطِئَ(۶۴) الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرَقَ(۶۵)، وَ تَقْتَاتُونَ(۶۶) الْوَرَقَ، أَذِلَّةً خَاسِئِینَ، تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ. فَأنْقَذَكُمُ(۶۷) اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ اللَّتَیَّا وَ الَّتِی، بَعْدَ أَنْ مُنِیَ(۶۸) بِبُهَمِ الرِّجَالِ وَ ذُؤْبَانِ الْعَرَبِ(۶۹) وَ مَرَدَةِ(۷۰) أَهْلِ الْكِتَابِ، كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ(۷۱) قَرْنٌ(۷۲) لِلشَّیْطَانِ.

آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، و از کمی نفرات همچون جرعه‌ای برای شخص تشنه، و یا لقمه‌ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می‌رود، بودید، و زیر دست و پاها لِه می‌شدید!

در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! ذلیل و خوار بودید، و پیوسته از این می‌ترسیدید که دشمنان زورمند شما را بِرُبایند و ببلعند!

امّا خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمّد که درود خدا بر او و خاندانش باد بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او بـا شـجاعان درگیر شـد، و بـا گرگ‌هـای عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه درافکنـد، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد.

قسمت ششم

و هرگاه شاخ شیطان نمایان می گشت

أوْ فَغَرَتْ(۷۳) فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ(۷۴) اخاهُ فِی لَهَوَاتِهَا، فَلَا یَنْكَفِئُ(۷۵) حَتَّى یَطَأَ(۷۶) صِمَاخَهَا بِأخْمَصِهِ(۷۷)، وَ یُخْمِدَ(۷۸) لَهَبَهَا(۷۹) بِسَيْفِهِ، مَكْدُوداً(۸۰) فِی ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فِی أمْرِ اللَّهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّداً فِی أوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً(۸۱) نَاصِحَاً، مُجِدّاً كَادِحاً(۸۲) وَ أنْتُمْ فِی رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وَادِعُونَ(۸۳) فَاكِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ(۸۴) بِنَا الدَّوَائِرَ(۸۵) وَتَتَوَكَّفُونَ(۸۶) الْأخْبَارَ، وَ تَنْكُصُونَ(۸۷) عِنْدَ النِّزَالِ(۸۸)، وَ تَفِرُّونَ عِنْدَ الْقِتَالِ.

و فتنه‌های مشرکان دهان می‌گشود، پدرم برادرش علی علیه السلام را در کام آنها می‌افکند، و آنها را به وسیله او سرکوب می‌نمود، و او هرگز از این مأموریت‌های خطرناک باز نمی‌گشت مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می‌کرد و بینی آنها را به خاک می‌مالید!

[او (علی علیه السلام) در راه خشنودی خدا متحمل رنج و سختی گردید، و در راه انجام دستورات الهی تلاش می‌نمود و به رسول خدا صلی اللّه علیه و اله نزدیک و سیّد و سالار اولیای خدا بود. او همیشه آماده (فعالیت) و خیرخواه مردم بود و با جدّیت و زحمت تلاش می‌نمود و این در حالی بود که شما در رفاه و خوشگذرانی، آسایش، نعمت و امنیت به سر می‌بردید و انتظار می‌کشیدید که برای ما (اهل‌بیت علیهم السلام) حوادث ناگوار پیش آید و توقع شنیدن اخبار (بد درباره ما) داشتید و هنگام جنگ عقب‌نشینی می‌کردید. و از نبرد فرار می‌کردید.]

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَارَ أنْبِيَائِهِ، وَ مَأْوَى أصْفِيَائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ(۸۹) النِّفَاقِ، وَ سَمَلَ(۹۰) جِلْبَابُ(۹۱) الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ(۹۲) الْغَاوِينَ(۹۳)، وَ نَبَغَ(۹۴) خَامِلُ(۹۵) الْأقَلِّينَ، وَ هَدَرَ فَنِيقُ(۹۶) الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ(۹۷) فِی عَرَصَاتِكُمْ(۹۸)، وَ أطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَاسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ(۹۹) هَاتِفاً بِكُمْ، فَألْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغِرَّةِ(۱۰۰) فِيهِ مُلَاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافاً، وَ احْمَشَكُمْ فَألْفَاكُمْ غِضَاباً،

امّا هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید، و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه‌های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت، گمراهان به صدا در آمدند و گمنامان فراموش شده سربلند کردند، نعره‌های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند.

شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود، و شما را آماده‌پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش!

سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت! شعله‌های خشم و انتقام را در دل‌های شما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت.

فَوَسَمْتُمْ(۱۰۱) غَيْرَ ابِلِكُمْ، وَ أوْرَدْتُمْ غَيْرَ شِرْبِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ(۱۰۲) رَحِيبٌ(۱۰۳)، وَ الْجُرْحُ(۱۰۴) لَمَّا يَنْدَمِلْ(۱۰۵)، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرْ.

إبْتِدَاراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ «ألا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ»(۱۰۶)*، فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ أنَّى تُوفَكُونَ؟ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أظْهُرِكُمْ، أمُورُهُ زَاهِرَةٌ [ظَاهِرَةٌ(۱۰۷)]، وَأعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ(۱۰۸)، وَزَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ، وَ أوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، ارَغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً.

«وَ مَنْ يَبْتَغِ(۱۰۹) غَيْرَ الْإسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ».(۱۱۰)*

و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید، – و به سراغ چیزی رفتید که از آن شما نبود و در آن حقی نداشتید و سرانجام به غصب حکومت پرداختید.

در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم‌های مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته، و حتی هنوز پیامبر صلی اللّه علیه و آله به خاک سپرده نشده بود.

بهانه شما این بود که «می‌ترسیم فتنه‌ای برپا شود!»، و چه فتنه‌ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد. چه دور است این کارها ازشما! راستی چه می‌کنید؟ و به کجا می‌روید؟

با این‌که کتاب خدا – قرآن – در میان شماست، همه چیزش پرنور، نشانه‌هایش درخشنده، نواهی‌اش آشکار، اوامرش واضح، امّا شما آن را پشت سرافکندید!

آیا از آن روی برتافته‌اید؟ یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند.

«و هر کس آئینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است».

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا(۱۱۱) إِلَّا رَيْثَ [إِلَى رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُهَا، وَ يَسْلَسَ(۱۱۲) قِيَادُهَا(۱۱۳)، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ(۱۱۴) وَ قْدَتَهَا(۱۱۵) وَ تُهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا(۱۱۶)، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهِتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِي، وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِي، وَ إِخْمَادِ سُنَنِ النَّبِي الصَّفِي.

تُسِرُّونَ حَسْوَاً فِي ارْتِغَاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمَرِ وَ الضَّرَّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ(۱۱۷) الْمُدَى ۱۱۸)، وَ وَخْزِ(۱۱۹) السِّنَانِ فِي الْحَشَا.

وَ أَنْتُمُ الْآنَ تَزْعَمُونَ أَلَّا إِرْثَ لَنَا؟

قسمت هفتم

آری، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد، و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه‌ها را برافروختید، و شعله‌های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، و به خاموش ساختن انوار تابان آئین حق و از میان بردن سنّت‌های پیامبر پاک الهی پرداختید.

به بهانه گرفتن کف – از روی شیر – آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید.

ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می‌زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد! عجب این‌که شما چنین می‌پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده و ما از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله ارث نمی‌بریم!

أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ؟ «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(۱۲۰)* أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي ابْنَتُهُ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَأُغْلَبُ عَلَى إِرْثِيهْ؟ يَا ابْنَ ابِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيًّا(۱۲۱).

أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ».*(۱۲۲)(۱۲۳)

وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ*(۱۲۴)(۱۲۵)، وَ قَالَ: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ»*.(۱۲۶)(۱۲۷)

وَ قَالَ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ».*(۱۲۸)

آیا از حکم جاهلیت پیروی می‌کنید؟ «چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟»

آیا شما این مسایل را نمی‌دانید؟ آری می‌دانید، و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم.

شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود؛

ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده! آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی!

آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سر افکندید؟ در حالی که می‌فرماید: «و سلیمان وارث داود شد».

و در داستان یحیی بن زکریا می‌گوید: «(خداوندا!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد».

و نیز می‌فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند».

و نیز می گوید: «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد».

وَ قَالَ: «إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ»(۱۲۹)*

وَ زَعَمْتُمْ أَلَّا حَظْوَةَ(۱۳۰) لِی وَ لَا اِرثُ مِنْ أَبِی؟ وَ لَا رَحِمَ بَیْنَنَا؟ أَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِی؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَیْنِ لَا یَتَوَارَثَانِ؟ أَوَ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِی مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِی وَ ابْنِ عَمِّی؟

و نیز فرموده: «(اگر کسی مالی از خود بگذارد) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند، این حقی است بر پرهیزکاران».

شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟!

آیا خداوند آیه‌ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟

یا می گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی‌برند، و من با پدرم یک مذهب نداریم؟

یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاه‌ترید؟

فَدُونَکَهَا(۱۳۱) مَخْطُومَةً(۱۳۲) مَرْحُولَةً(۱۳۳)، تَلْقَاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ، وَ الزَّعِیمُ مُحَمَّدٌ [صَلَّی الله عَلَیْهِ وَآلِهِ ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیَامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا یَنْفَعُکُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ، «وَلِکُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ»*(۱۳۴)(۱۳۵) «مَنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ»*(۱۳۶)

قسمت هشتم

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا(۱۳۷) نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ:

یَا مَعْشَرَ الْفِتْیَةِ (النَّقِیبَةِ(۱۳۸)) وَ أَعْضَادَ(۱۳۹) الْمِلَّةِ، وَ حَضَنَةَ(۱۴۰) الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْغَمِیزَةُ(۱۴۱) فِی حَقِّی؟ وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِی؟

حال که چنین است پس بگیر آن - ارث مرا - که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره‌برداری است و بر آن سوار شو.

ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کند و بازخواست می‌نماییم و در آن روز چه جالب است که داور خداست، و مدعی تو محمّد صلی اللّه علیه و آله، و موعد داوری، رستاخیز، و در آن روز باطلان زیان خواهند دید، امّا پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت! بدانید: «هر چیزی - که خداوند به شما داده سرانجام - قرارگاهی دارد - و در موعد خود انجام می گیرد - و به زودی خواهید دانست» «به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد»!

سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان! و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافلی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می‌دهید؟!

أَمَا کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ أَبِی یَقُولُ: «الْمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وُلْدِهِ»؟

سَرْعَانَ(۱۴۲) مَا أَحْدَثْتُمْ، وَ عَجْلَانَ ذَا إِهَالَةٍ(۱۴۳)، وَ لَکُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلَی مَا أَطْلُبُ وَ أُزَاوِلُ.

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وآلِهِ؟ فَخَطْبٌ(۱۴۴) جَلِیلٌ اسْتَوْسَعَ(۱۴۵) وَهْنُهُ(۱۴۶)، وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ(۱۴۷)، وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصِیبَتِهِ، وَ أَکْدَتِ الْآمَالُ(۱۴۸)، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَ أُضِیعَ الْحَرِیمُ، وَأُزِیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ.

آیا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پدرم نمی‌فرمود: احترام هر کس را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟ چه زود اوضاع را دگرگون ساختید، و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانایی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می گویم در اختیار شماست.

آیا می گوییـد: محمّد صـلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت - و با مُردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشـی سپرده شوند و سنتش پایمال گردد؟ - .

آری مرگ او مصـیبت و ضـربه دردناکی بر جهان اسلام بود. فاجعه سنگینی است که بر همه غبار غم فروریخت، و شکافش هر روز آشـکارتر، و گسسـتگی آن دامنه‌دارتر، و وسعتش فزون‌تر می گردد، زمین از غیبت او تاریک، و ستارگان برای مصیبتش بی‌فروغ و امیدها به یاس مبدل گشت، کوه‌ها متزلزل گردید احترام افراد پایمال شد و با مرگ او حرمتی باقی نماند!

قسمت نهم

فَتِلْکَ وَ اللَّهِ النَّازِلَهُ الْکُبْرَی وَ الْمُصِیبَهُ الْعُظْمَی

لَامِثْلُهَا نَازِلَهٌ، وَ لَا بَائِقَهٌ(۱۴۹) عَاجِلَهٌ، أَعْلَنَ بِهَا کِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِی أَفْنِیَتِکُمْ وَ فِی مُمْسَاکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ، هُتَافاً(۱۵۰) وَ صُرَاخاً(۱۵۱)، وَ تِلَاوَهً وَ أَلْحَاناً، وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حُکْمٌ فَصْلٌ، وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ.

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ».*(۱۵۲)

به خدا سوگند این حادثه‌ای است عظیم و مصیبتی است بزرگ و ضایعه‌ای است جبران ناپذیر.

ولی فراموش نکنید اگر پیامبر (صـلی اللَّه علیه و آله) رفت قرآن مجید قبلًا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسـته در خانه‌های شماست، و صبح و شام با صدای بلند و فریاد و - یا - آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می‌شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبرو شده بودند چرا که مرگ فرمان تخلف‌ناپذیر الهی است.

آری قرآن صـریحاً گفته بود: «محمّد صـلی اللَّه علیه و آله فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یـا کشـته شـود شـما به عقب برمی‌گردیـد؟ (و اسـلام را رهـا کرده به دوران جـاهلیت و کفر بـازگشت خواهیـد نمود؟) و هرکس به عقب بـازگردد هرگز به خداونـد ضـرری نمی‌زنـد و خداونـد به زودی شاکران (و اسـتقامت کننـدگان) را پاداش خواهد داد».

إِیْهاً(۱۵۳) بَنِی قَیْلَهَ! أَأُهْضَمُ(۱۵۴) تُرَاثَ أَبِیَ وَأَنْتُمْ بِمَرْأیً مِنِّی وَ مَسْمَعٍ، وَ مُنْتَدیً(۱۵۵) وَ مَجْمَعٍ؟

تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَهُ وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَهُ وَ أَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّهِ، وَ الْأَدَاهِ وَ الْقُوَّهِ، وَ عِنْدَکُمُ السِّلَاحُ وَ الْجُنَّهُ، تُوَافِیکُمُ الدَّعْوَهُ فَلَا تُجِیبُونَ، وَ تَاتِیکُمُ الصَّرْخَهُ فَلَا تُغِیثُونَ [تُعِینُونَ ، وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفَاحِ(۱۵۶)، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلَاحِ، وَ النُّخْبَهُ الَّتِی انْتُخِبَتْ، وَ الْخِیَرَهُ الَّتِی اخْتِیرَتْ.

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ نَاطَحْتُمُ الْأُمَمَ، وَ کَافَحْتُمُ الْبُهَمَ(۱۵۷)، لَا نَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ،

عجبـا! «ای فرزنـدان قیله» (قیله زن با شخصـیت و شـرافتمندی است بود که نسب قبایل انصار به او منتهی می گردد) آیا ارث من باید پایمـال گردد و شـما آشـکارا می‌بینیـد و می‌شـنوید، و در جلسات و مجمع شـما این معنی گفته می‌شود و اخبارش به خوبی به شـما می‌رسـد و بـاز هم خـاموش نشسـته‌اید؟ بـا این‌که دارای نفرات کـافی و تجهیزات ونیروی وسـیع و سـلاح و سپر هستیـد، دعوت مرا می‌شـنوید و لبیـک نمی گوییـد؟ و فریـاد من در میـان شـما طنین‌افکن است و به فریـاد نمی‌رسـید؟ با اینکه شـما در شـجاعت زبانزد می‌باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبایل هستید.

با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج‌ها و محنت‌ها را تحمل نمودید، شاخ‌های گردنکشان را در هم شکستید، و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شـما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید، و در خط ما قرار داشتید، دستورات ما را گردن می‌نهادید و سر بر فرمان ما داشتید،

حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ(۱۵۸) حَلَبُ(۱۵۹) الْأَيَّامِ، وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ(۱۶۰) الشِّرْكِ ، وَ سَكَنَتْ فَوْرَةُ(۱۶۱) الْإِفْكِ، وَ خَمَدَتْ(۱۶۲) نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَ هَدَأَتْ(۱۶۳) دَعْوَةُ الْهَرْجِ(۱۶۴)، وَ اسْتَوْثَقَ(۱۶۵)[اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَنَّى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ؟ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟ وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟

«أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُوكُمْ اوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»*.(۱۶۶)

تا آسياى اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شير در پستان مادر روزگار فزونى گرفت، نعره‌هاى شرك در گلوها خفه شد و شعله‌هاى دروغ فرو نشست، آتش كفر خاموش گشت، و دعوت به پراكندگى متوقف شد و نظام دين محكم گشت.

پس چرا بعد از آن همه بيانات قرآن و پيامبر صلى اللّه عليه و آله امروز حيران مانده‌ايد؟ چرا حقايق را بعد از آشكار شدن مكتوم مى‌داريد و پيمان‌هاى خود را شكسته‌ايد، و بعد از ايمان راه شرك پيش گرفته‌ايد؟

«آيا با گروهى كه پيمان‌هاى خود را شكستند و تصميم به اخراج پيامبر صلى اللّه عليه و آله گرفته‌اند پيكار نمى‌كنيد؟ در حالى كه آنها نخستين بار (پيكار با شما را) آغاز كردند، آيا از آنها مى‌ترسيد؟ با اين‌كه خداوند سزاوارتر است كه از او بترسيد، اگر مؤمن هستيد».

أَلَا قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ(۱۶۷)، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، قَدْ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ(۱۶۸) وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ(۱۶۹) مَا وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذِى تَسَوَّغْتُمْ.(۱۷۰)

فَ «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».*(۱۷۱)

قسمت دهم

أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّى بِالْخَذْلَةِ الَّتِى خَامَرَتْكُمْ وَ الْغَدْرَةِ الَّتِى اسْتَشْعَرَتْهَا قُلُوبُكُمْ، وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ(۱۷۲) الْغَيْضِ [الْغَيْظِ]، وَ خَوْرُ(۱۷۳) الْقَنَاةِ(۱۷۴) وَ بَثَّةُ(۱۷۵) الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ.

آگاه باشيد من چنين مى‌بينم كه شما رو به راحتى گذارده‌ايد، و عافيت طلب شده‌ايد، كسى را كه از همه براى زعامت و اداره امور مسلمين شايسته‌تر بود دور ساختيد، و به تن‌پرورى و آسايش در گوشه خلوت تن داديد، و از فشار و تنگناى مسؤوليت‌ها به وسعت بى‌تفاوتى روى آورديد.

آرى آنچه را از ايمان و آگاهى در درون داشتيد بيرون افكنديد، و آب گوارايى را كه نوشيده بوديد به سختى از گلو برآورديد! امّا فراموش نكنيد خداوند مى‌فرمايد: «اگر شما و همه مردم روى زمين كافر شويد (به خدا زيانى نمى‌رسد، چرا كه) خداوند بى‌نياز و شايسته ستايش است».

بدانيد و آگاه باشيد من آنچه را بايد بگويم، گفتم، با اين‌كه به خوبى مى‌دانم ترك يارى حق با گوشت و پوست شما آميخته، و عهدشكنى قلب شما را فراگرفته است ولى چون قلبم از اندوه پُر بود - و احساس مسؤوليت شديدى مى‌كردم - كمى از غم‌هاى درونى‌ام بيرون ريخت، و اندوهى كه در سينه‌ام موج مى‌زد خارج شد، تا با شما اتمام حجّت كنم و عذرى براى احدى باقى نماند.

فَدُونَكُمُوهَا فَاحْتَقِبُوهَا(۱۷۶) دَبِرَةَ(۱۷۷) الظَّهْرِ، نَقِيبَةَ [نَقِبَةَ(۱۷۸)] الْخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ(۱۷۹) مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللَّهِ وَ شَنَارِ(۱۸۰) الْأَبَدِ، مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ.

فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ. «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».*(۱۸۱)

وَ أَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا «إِنَّا عامِلُونَ*(۱۸۲)(۱۸۳) وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ».*(۱۸۴)(۱۸۵)

اكنون كه چنين است اين مركب خلافت و آن فدك، همه از آن شما، محكم بچسبيد و رها نكنيد ولى بدانيد اين مركبى نيست كه

بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید: پشتش زخم، و کف پایش شکافته است! داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوایی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل‌ها سربرمی‌کشد خواهد پیوست!

فراموش نکنید آنچه را انجام می‌دهید در برابر خداست.

«آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!»

و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، «آنچه از دست شما بر می‌آید انجام دهید، ما هم انجام می‌دهیم؛ و انتظار بکشید، ما هم منتظریم!».

پی نوشت ها

۱) بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۵، بلاغات النساء، ص ۲۳.

۲) المراجعات، ص ۳۹۲.

۳) وسیع و فراخ در محاورات فصیح می‌گویند: «ذرع سابغ»؛ زره رسا، نه دراز و نه کوتاه.

۴) جمع «الی» نعمت.

۵) إسداء» عطا، بخشیدن.

۶) جمع «منّت»، نعمت‌های گران‌قدر.

۷) زیاد.

۸) ندب» دعوت نمودن.

۹) ابتداع» بدون مثال و نقشه قبلی، اختراع.

۱۰) پیروی کردن.

۱۱) از ماده «ذَرَأ» آفرید.

۱۲) گرامی داشتن و ارجمند داشتن.

۱۳) اگر شکاری را به طرف کسی برانند می‌گویند: حُشتُ عَلَیهِ الصّیدّ: شکار را به سوی او راندم.

۱۴) او را آفرید.

۱۵) او را مبعوث داشت.

۱۶) مستور.

۱۷) جمع «اهوال» حوادث ترس‌آور.

۱۸) محفوظ.

۱۹) جمع «مآل»، عاقبت و آخر کار.

۲۰) جمع «دهر» روزگاران دراز.

۲۱) فرق»: جمع فرقه، گروها.

۲۲) جمع «عاکف»، ملازمان.

۲۳) جمع «وثن»، بت‌ها.

۲۴) جمع «بهمهٔ» مسائل مشکل و پیچیده و حیرت‌زا.

۲۵) تحیر و راه نیافتن.

۲۶) گمراهی، ضد رشد.

۲۷) کوری و گمراهی.

۲۸) فراگرفته شد.

۲۹) جمع «بلیغ»، رسانندگان پیام یا خبر.

۳۰) نور ساطع» نور برآمده همراه با درخشندگی است.

۳۱) اسم فاعل از «لمعان» روشن شدن و درخشیدن.

۳۲) آرزو بردن به حال کسی بدون آن که زوال آن را از وی بخواهد، در مقابل حسد که زوال آن را آرزو می‌کند.

۳۳) ایصال، رساندن.

۳۴) نظم و ترتیب دادن.

۳۵) نگهداری و بازداشتن خون از ریختن.

۳۶) نقص و کم دادن.

۳۷) انداختن شیء.

۳۸) سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۳۹)

۴۰) سوره فاطر،آیه ۲۸.

۴۱) دوری و تجاوز از حق.

۴۲) آنچه موجب مشقت و دشواری شما باشد.

۴۳) سوره توبه: آیه ۱۲۹.

۴۴) نسبت او را بررسی کنید.

۴۵) از «صدع» آشکار کردن، شکافتن، به جای آوردن فرمان.

۴۶) راه، محله، مرکز.

۴۷) وسط هر چیز و عمده آن، میان پشت و کتف.

۴۸) جمع «کظم» ، گلو، دهان، راه تنفس.

۴۹) از «نکت» به رو انداختن و به سر درافکندن را می‌گویند.

۵۰) انهزام» شکست خوردن.

۵۱) پشت گرداندند، کنایه از شکست.

۵۲) شب صبح را شکافت.

۵۳) روشن شد.

۵۴) جمع «شقشقه» آنچه شتر مست از دهان بیرون کند، کنایه از سخنوری.

۵۵) هلاک شد.

۵۶) مردمان پست و فرومایه.

۵۷) به زبان آوردید.

۵۸) مردم (کمتر از ده نفر).

۵۹) جمع «ابیض» سفید پوستان.

۶۰) جمع «اخمص» گرسنگان.

۶۱) آب اندك.

۶۲) فرصت.

۶۳) شعله کوچك آتش.

۶۴) لگد کوب.

۶۵) گنداب، آب آمیخته با بول شتر.

۶۶) از «قوت» به معنای غذا یعنی آذوقه خود قرار می‌دادید.

۶۷) پوست بز دباغی نشده.

۶۸) گرفتار شد.

۶۹) سرکردگان عرب.

۷۰) جمع «مارد» طغیان‌گران و سرکشان.

۷۱) آشکار شد، «نَجْم» آشکار شدن و روییدن گیاه‌ها.

۷۲) شاخ.

۷۳) گشوده شد «فغرت فاغرة»: دهانی گشوده شد.

۷۴) فعل ماضی از قَذف: انداخت.

۷۵) بر نمی‌گشت، دست بردار نبود.

۷۶) مضارع از مصدر «وطیء» لگدکوب می‌کرد.

۷۷) فرورفتگی کف پا.

۷۸) إخماد»: خاموش کردن.

۷۹) شعله آتش.

۸۰) رنج‌پذیر، رنج‌بر.

۸۱) اسم فاعل «شمّر» أزارَهُ عن ساقه: بالا زد پیراهن خود را از ساق پا.

۸۲) رنجبر، زحمت‌کش

۸۳) جمع «وادع» آسوده خیالان، تن آسایان.

۸۴) انتظار می‌کشیدید.

۸۵) جمع دایره، حوادث نامطلوب.

۸۶) توقع داشتید.

۸۷) از آن خیری که به طرف آن رفته بودید بر می‌گشتید.

۸۸) رویارویی دو طرف در جنگ.

۸۹) خار، کینه و عدوات در دل.

۹۰) پوشیده شد.

۹۱) روپوش.

۹۲) ساکت، خاموش.

۹۳) گمراهان، «کاظم الغاوین» گمراهان خاموش.

۹۴) ظاهر شد.

۹۵) ساقط، زبون، گمنام.

۹۶) رئیس ارجمند.

۹۷) خطر، دم جنبانیدن حیوان و به راست و چپ زدن آن.

۹۸) ساحت‌ها.

۹۹) جای خزیدن.

۱۰۰) خدعه.

۱۰۱) از «وسم» اثر داغ کردن حیوان با آتش.

۱۰۲) جراحت و زخم.

۱۰۳) وسیع، گشاد.

۱۰۴) زخم.

۱۰۵) جراحت، هنوز بهبودی نیافته.

۱۰۶) سوره توبه: آیه ۴۹.

۱۰۷) از «زهر» درخشان، فروزان.

۱۰۸) نور چهره و غالب.

۱۰۹) طلب کند.

۱۱۰) سوره آل عمران: آیه ۸۵.

۱۱۱) درنگ نکردید، از «لبث» درنگ نمودن.

۱۱۲) آسان شود.

۱۱۳) ریسمانی که با آن حیوانی را بکشند.

۱۱۴) آتش جنگ را روشن کردید.

۱۱۵) بر وزن «تمرهٔ» شعله.

۱۱۶) قطعه شعله‌ور شده از آتش.

۱۱۷) بریدن.

۱۱۸) جمع «مدیه» کارد تیز.

۱۱۹) با تیر و نیزه زدن امّا نه به قدری که بشکافد.

۱۲۰) سوره مائده : آیه ۵۰.

۱۲۱) تهمت بزرگ و عجیب.

۱۲۲) سوره نمل: آیه ۱۶.

۱۲۳)

۱۲۴) سوره مریم: آیه ۵ و ۶.

۱۲۵)

۱۲۶) سوره انفال: آیه ۷۵

۱۲۷)

۱۲۸) سوره نساء: آیه ۱۱.

۱۲۹) سوره بقره : آیه ۱۸۰.

۱۳۰) محبوبیت و منزلت.

۱۳۱) اسم فعل به معنای امر، بگیر مرکب و شتر خلافت را.

۱۳۲) مهار شد.

۱۳۳) افسار زده و جُل شده (آماده).

۱۳۴) سوره انعام : آیه ۶۷.

۱۳۵)

۱۳۶) سوره هود : آیه ۳۹.

۱۳۷) چشم یا نگاه.

۱۳۸) از «نقب» شاهد قوم که گفته او مورد قبول طایفه خود باشد، چهره‌های با نفوذ و شناخته شده.

۱۳۹) جمع عضد، نصرت و بازو.

۱۴۰) جمع «حاضن» حافظ و نگه دارنده.

۱۴۱) سستی در عمل و نادانی در عقل.

۱۴۲) اسم فعل به معنای «سرع» و «عجل» یعنی چه با سرعت و با شتاب.

۱۴۳) پی و مانند آن است که ذوب شود.

۱۴۴) امر عظیم.

۱۴۵) از «وسعت» ، گشاد شد.

۱۴۶) لباسی که پوسیده و پاره شده باشد.

۱۴۷) شکاف.

۱۴۸) خیرش تمام و منقطع شده.

۱۴۹) شرو بلا.

۱۵۰) آواز بلند.

۱۵۱) صدای بلند.

۱۵۲) سوره آل عمران : آیه ۱۴۴.

۱۵۳) اسم فعل به معنی امر، به کسی که ادامه گفتار و یا عملی را از کسی دیگر بخواهد «ایه» گفته می‌شود.

۱۵۴) از «هضم» شکستن، ظلم کردن، بازداشتن ، نقص.

۱۵۵) مجلس و محل مشورت.

۱۵۶) بدون زره و سپر به استقبال دشمن رفتن.

۱۵۷) جمع «بهمهٔ» مجهولی که شناخته نشود، قهرمان.

۱۵۸) جریان و کثرت.

۱۵۹) شیر دوشیده شده.

۱۶۰) در این جا خضوع گردنکشان.

۱۶۱) هیجان.

۱۶۲) شعله‌های آتش فرو نشست.

۱۶۳) آرامش پیدا کرد.

۱۶۴) فتنه.

۱۶۵) نظم یافت.

۱۶۶) سوره توبه: آیه ۱۳.

۱۶۷) آسایش زندگی.

۱۶۸) راحت و آرامش.

۱۶۹) «مَجّ» ریختن.

۱۷۰) از «ساغ الشراب» به سهولت و آسانی نوشیدید.

۱۷۱) سوره ابراهیم: آیه ۸.

۱۷۲) نفثه المصدور: آه کشیدن از درد سینه.

۱۷۳) ضعف و سستی.

۱۷۴) نیزه.

۱۷۵) نشر و اظهار، غمی که انسان توانایی کتمان آن را ندارد و اظهار می کند.

۱۷۶) از «حقب» ریسمانی که با آن رحل را به شکم شتر می‌بندند و آماده سوار شدن می‌شود.

۱۷۷) زخمی که در پشت شتر و یا هر مرکبی باشد.

۱۷۸) نازک شدن پشت پای شتر.

۱۷۹) عیبی که در معرض زوال نباشد.

۱۸۰) عیب و عار.

۱۸۱) سوره شعراء : آیه ۲۲۷.

۱۸۲) سوره شعراء: آیه ۲۲۷.

۱۸۳)

۱۸۴) سوره هود: آیه ۱۲۲ – ۱۲۱.

۱۸۵)

مام فضیلت‌ها

مشخصات کتاب

مام فضیلت‌ها

زندگانی، فضایل، شهادت

حضرت فاطمه زهراعلیها السلام

نام کتاب: مام فضیلت‌ها

مؤلف: شیخ عباس اسماعیلی یزدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

تاریخ نشر: بهار ۱۳۸۵

نوبت چاپ: اوّل

چاپ: اسوه

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۰ - ۷۴ - ۸۴۸۴ - ۹۶۴

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱

قم - صندوق پستی: ۶۱۷

بانوان گرامی!

برای پاسداری از کیان مذهب، قداست و پاکی و رسیدن به سعادت و کمال واقعی انسانی، با نصب العین قرار دادن آیینه‌ی حق‌نمای اُسوه هدایت‌گر، دُردانه آفرینش، مام فضیلت‌ها، مشعل‌دار حرمت ارزش‌های انسانی، سکان‌دار کشتی شفاعت، فاطمه زهرا علیها السلام، گام‌های استوارِ خود را بر فرق ابلیس‌های انسان نما و خودباختگان از خدا بی‌خبر فرود آورید، و مردانه در میدان جهاد اکبر به ستیز با هواهای نفسانی بپاخیزید، که خدای بزرگ با شماست.

سخن ناشر

بدون شک فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و الگوهای ناب اخلاقی و رفتاری آن بزرگواران - که زندگی سرشار از نور حضرت زهرا علیها السلام نمونه‌ای از آن فرهنگ غنی است - راه‌گشای رشد فرهنگی جامعه اسلامی ما می‌باشد.

مجموعه حاضر در راستای پاسخ به این نیاز حیاتی و خدمت ناچیزی به مشتاقان فرهنگ ناب و الگوهای بی‌بدیل اهل بیت علیهم السلام انتشار یافته است. امید است خشنودی حضرت بقیّهٔ اللّه الأعظم - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - را فراهم آورده باشد.

از مؤلف ارجمند و تولیت محترم مسجد و عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام همراهی و پشتیبانی می‌کنند کمال تشکر را داریم.

انتشارات مسجد مقدس جمکران

پیشگفتار

بسم اللّه الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی‌پایان بر آفریدگار جهانیان؛ درود فراوان بر خاتم پیام‌آوران و پیشوایان معصوم انس و جان، خصوصاً بر مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف منجی انسان‌ها؛ و سلام جاودانه بر بانوی بانوان فاطمه زهرا.

دلباختگان لقای حقیقت و شیفتگان کشف واقعیت و سالکان وادی ایمن بر این باورند که اوج گرفتن به آسمان رفیع شرف و بزرگواری و دستیابی به قله‌های مرتفع کرامت‌های انسانی جز در پرتو نمونه آرمانی پیاده شده‌ای که دارای رفتار، گفتار و اندیشه‌ای صد در صد منطبق با ارزش‌ها باشد امکان‌پذیر نخواهد بود.

بی‌شک رسیدن به کمال واقعی مستلزم ترسیم هدفی است متناسب با استعدادهای ذاتی انسان و معرفی الگویی شایسته که مظهر انسانیت انسان باشد، و لذا ارائه الگو از ضروری‌ترین برنامه‌های مکتب فرهنگی و تربیتی اسلام است.

امروزه تأثیر الگو و نقش حیرت‌آور آن در جهت دادن به اندیشه، رفتار و گفتار انسان‌ها بر هیچ‌کس پوشیده نیست و همین اثرگذاری شگفت‌انگیز است که سیاست‌بازان و دنیاخواهانِ فضیلت ستیز را - که در راستای سیراب کردن عطش حیوانی پایان ناپذیر خویش از هیچ جنایتی فروگذار نیستند با تبلیغات سهمگین - به الگو سازی و ارائه نمونه‌های جذاب و فریبنده؛ خصوصاً برای جوانان و خیل عظیم بانوان وا می‌دارد و از این راه گروه گروه از شهروندان ناآگاه را از صراط مستقیم باز داشته و به کام هوس‌های نامشروع و شیطانی سوق می‌دهد.

نیاز بیش از حدّ انسان‌های فضیلت‌خواه و ولایت پیشگان امت اسلامی به آگاهی از ابعاد گوناگون برجسته‌ترین الگوهای انسانی از یک سو و جریانات خطرناک و تأسف باری که امروزه در پهنه گیتی شاهد آن هستیم از سوی دیگر ایجاب می‌کند که محققان، اندیشمندان، صاحبان قلم و همه کسانی که از چشمه زلال این نمونه‌های بی‌بدیل فضیلت و بزرگواری توشه برداشته‌اند به پا خاسته، سرمایه‌ها و استعدادهای خویش را در اختیار جوامع انسانی قرار داده، به گوشه‌ای از این نیاز حیاتی پاسخ مثبت دهند.

آشنایی با کمالات، امتیازات و ویژگی‌های این چهره‌های تابناک انسانیت در حقیقت، آگاهی از جایگاه رفیع انسان در نگرش اسلام است، همچنان‌که شناخت ویژگی‌های شگفت‌آفرین، کمالات بی‌نظیر و ابعاد حیرت‌انگیز انسانی، فرهنگی، اخلاقی، فردی و اجتماعی برجسته‌ترین و برترین الگوی بی‌همتای بانوان جهان - از آغاز تا پایان - در واقع، شناخت منزلت ارزشمند و مقام بلندِ زن در فرهنگ اسلامی است.

سخن از زندگی شرافتمندانه، آیین صحیح همسرداری و جایگاه حقیقی زن بدون توجه به زندگی مام فضیلت‌ها فاطمه زهرا علیها السلام حرکتی ناتمام و تلاشی بی‌ثمر است.

برای پاسداری از هویت، کرامت، حرمت، شرافت و حقوق بانوان راهی جز ورق زدن کتاب شخصیت شکوهمند بانوی بانوان دخت سرفراز خاتم پیام‌آوران صدّیقه طاهره علیها السلام نخواهد بود.

حضرت فاطمه علیها السلام دریای ژرف حقیقت، مظهر بی‌بدیل جامعیت، کتاب جاودانه کمال و فضیلت، سینه سینای اسرار قرآن و عترت، تجلیگاه عرش، نشان دانش و حکمت، نمونه کامل انسانیت، نماد حیا و عفت، و الگوی همیشه جاوید بانوان عالم خلقت است.

او شخصیتی بی‌همتاست که کران تا کران وجود مبارکش لبریز از ایمان و یقین و اقیانوس قلب نازنینش سرشار از نور، بینش، حکمت و معرفت است.

انسان هر اندازه در آسمان کمال و معنویت بیشتر اوج می‌گیرد و هر قدر در دریای معرفت با حقایق جهان هستی بهتر و عمیق‌تر آشنا می‌شود، جلالت، شکوه و عظمت زهرایِ بتول برای او آشکارتر می‌گردد. امّا آنچه از فضایل، کمالات و شخصیت والای دخت گرانمایه خاتم پیامبران تا کنون شناخته و یا گفته شده، تنها قطره‌ای از دریا و نمی از یم بی‌کرانه اوست.

با این همه بسیار شگفت‌آور است که امروز پس از گذشت قرن‌ها از طلوع آن خورشید تابناک و مبارک - در حالی که تشنه کامان زلال حقیقت، جرعه‌نوشان چشمه فضیلت، فرهیختگان عالم معرفت و فرزانگان طریق معنویت در برابر آن همه شکوه و عظمت و کمال و فضیلت واله و حیرانند - حسودان کینه‌توز و کج‌اندیشان دین فروش به پیروی از پیشینیان حقیقت ستیز و بد طینت خود، شخصیت والای آن عصمت کبری شفیعه محشر را مورد حملات ناجوانمردانه و تبلیغات خباثت‌بار خویش قرار داده، برای منحرف ساختن افراد ضعیف و ناآگاه از صراط مستقیم و خاموش نمودن نور حقیقت از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند!

گرچه روایاتی که از طریق اهل سنت در فضایل آن بانوی سرافراز وارد شده، کمتر از احادیث شیعی نیست، لیکن در خلال مطالبی هم که در پوشش نقل فضیلت وارد شده، نکاتی به چشم می‌خورد که از نیّات شوم برخی حسودان کینه‌توز خبر می‌دهد!

راستی این همه خباثت و دشمنی از چیست؟ و سرچشمه این عداوت‌ها و کینه‌توزی‌ها در کجاست؟

آن شقاوت پیشگان تیره دل که قادر نبودند ساحتِ ملکوتی و مطهّر پرچمدار فضیلت‌ها، پیشوای موحّدان، مظلوم مظلومان، حضرت امیر مؤمنان علی صلوات اللّه علیه را به طور صریح و بی‌واسطه مورد هجوم تهمت‌های ناروا قرار دهند، آتش کینه و حسادت خود را با پاسخ مثبت به درخواست طاغیان و ستمگران زمان از طریق جعل روایات کذب و دروغ‌پردازی‌های ناروا علیه آن بانوی یگانه شعله‌ور ساخته، در صدد انتقام از وی برآمدند، به این پندار که از این راه به نیت شوم خود دست می‌یابند، غافل از اینکه خورشید حقیقت برای همیشه پشت ابرهای تیره پنهان نمانده، و نور خدا هرگز خاموش نخواهد شد، و اینان خود را رسوا می‌کنند و البته هیچ گاه به هدف پلید و ناروای خویش نائل نخواهند شد.

در عین حال باید اعتراف کرد که متأسفانه اذهان بسیاری از کسانی که از معرفت شایسته برخوردار نیستند مورد اصابت ترکش‌های زهرآگین این حملات نامیمون قرار گرفته، و شخصیت اقدس آن بضعه رسول در هاله‌ای از ابهام پنهان گشته و منزلت بلند آن بانوی بزرگوار آن چنان که باید و شاید برای همگان روشن و شناخته نشده است.

اینک ای وجدان‌های بیدار! ای مدعیان اسلام! ای دوست‌داران رسول اللّه صلی الله علیه وآله! و شما ای جوانان که هنوز ندای فطرت و فروغ اندیشه و انصاف از دل‌ها و سینه‌هایتان خاموش نگشته! آیا سزاوار نیست تا لحظه‌ای به فرمان وجدان خویش پاسخ مثبت داده و اندیشه خدادادی را به کار گرفته، در صدد جستجوی حقایق و کشف واقعیات برآییم و منصفانه به گوشه‌ای از ستم‌هایی که پیشینیان ما بر آن بانوی مظلومه روا داشته‌اند اعتراف کنیم؟ به هوش باشیم که پیروی از تعصّبات جاهلی پدرانمان را بر تبعیت از حق و حقیقت بر نگزینیم و سعادت ابدی را به خسران و حسرت سرمدی مبدّل سازیم!

پس از انتشار کتاب «سحاب رحمت» پیوسته دوستان اصرار می‌ورزیدند تا با تهیه رساله‌ای در زمینه زندگانی دخت گرانمایه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله گوشه‌ای از ابعاد زندگانی و فضایل و کمالات آن بانوی سرافراز را به رشته تحریر درآورم، لیکن حقیر خود را فاقد بضاعت در خور این کار شایسته می‌دیده و می‌بینم. تا آنکه پس از توسلات فراوان سرانجام خداوند متعال به لطف و کرم خویش این توفیق را به این بی‌بضاعت عطا فرمود تا نمی از این اقیانوس بی‌کران را توشه راه خود قرار دهم، که گفته‌اند: آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید.

اینک کتاب حاضر با نام «مام فضیلت‌ها» در اختیار علاقمندان و دوستان اهل‌بیت عصمت علیهم السلام قرار می‌گیرد. امید است همگان در پرتو توجهات پروردگار متعال و فرج بقیّهٔ اللّه الاعظم حجهٔ بن الحسن العسکری عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف از عنایات بی‌دریغ آن بانوی گرانمایه بهره‌مند گردند.

عید سعید غدیر ۱۴۲۶

عباس اسماعیلی

بخش اوّل:میلاد

زاد روز

حضـرت صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام در روز بیستم جمادی الثانی جهان را به نور وجودش روشن نمود. البته در سال تولّد آن بانوی بزرگوار اختلاف است؛ عالمان و محدثان شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم علیهم السلام، سال پنجم بعثت، و برخی سال دوّم بعثت را برگزیده‌اند!(۱) گروهی از محدثان و مورخان اهل سنت نیز تولد آن بانو را پس از بعثت نقل نموده‌اند.(۲)

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«فـاطمه دختر محمـد صـلی الله علیه وآله پنـج سـال بعـد از بعثت به دنیـا آمـد؛ و چون از دنیا رفت، هیجـده سال و هفتاد و پنـج روز داشت.»(۳)

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند:

«حضرت فاطمه علیها السلام روز بیستم جمادی الثانی (سال پنجم بعثت)، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله چهل و پنج ساله بود، به دنیا آمـد. هشت سال در مکه و ده سال در مدینه و هفتاد و پنج روز بعد از وفات پدر گرامی‌اش زندگی کرد، و در روز سه شـنبه سوم جمادی الثانی سال ۱۱ هجری از دنیا رفت.» (۴)

بسیاری از مورّخان اهل سنّت، میلاد آن بانو را پنـج سال پیش از بعثت نقل کرده‌اند، امّا گفتار آنان با روایات اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله سازگار نیست. در این باره بایـد به اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه وآله مراجعه کرد؛ زیرا «أَهْلُ الْبَیْتِ أَدْری بِما فِی الْبَیْتِ؛ اهل خانه از دیگران به آنچه در منزل است آگاه‌ترند.»

به نظر می‌رسـد برای پاک کردن ننگ از دامن افرادی که در شـهادت دختر گرامی پیامبر صـلی الله علیه وآله نقش داشـتند (۵) قولِ «پنـج سـال پیش از بعثت» را ساخته‌انـد. از این رو، بـا آن‌که سال تولّـد و شـهادت اهل بیت علیهم السـلام در روایات کمتر به چشـم می‌خورد، امام باقر و امام صادق علیهما السلام، دو فرزند بزرگوار فاطمه زهرا علیها السلام اصرار دارند که مادرشان پنج سال بعد از بعثت متولّد شده و هنگام شهادت، هیجده ساله بوده است؛ تا آیندگان به فکر افتند که چرا ایشان در هیجده سالگی، بدون هیچ‌گونه بیماری، از دنیا رفتنـد! وانگهی روایات فراوانی که از شـیعه و سـنی نقل شده، (۶) همه نشـانه این حقیقت است که نطفه پـاک بانوی گرامی اسـلام از عصاره میوه‌ها و غـذاهای بهشتی بوده است؛ لذا ولادت ایشان باید پس از بعثت باشد، چون معراج و سـیر آسـمانی رسول خدا صلی الله علیه وآله و نزول جبرئیل و میکائیل پس از بعثت بوده است.

بنـا بر این، یکی از انگیزه‌هـای کسـانی که ولاـدت آن‌حضـرت را سال‌ها پیش از بعثت عنوان کرده‌انـد، این بوده است که این گروه روایات را مردّد ساخته و این امتیاز بزرگ آن بانوی گرامی را به دست فراموشی سپارند.

کسانی که می‌گویند تولد آن بانو پنج سال پیش از بعثت بوده است، سال تولد را همزمان با سالی دانسـته‌اند که قریش خانه کعبه را تجدیـد بنـا می‌کردنـد؛ و این، بـا اکثر اقوالی که در مورد سن پیـامبر هنگـام تجدیـد بنای کعبه به دست قریش گفته شـده قابل جمع نیست.

در این‌که آن‌حضـرت هنگـام بنـای کعبه چنـد سـال داشـتند، اختلاـف است. برخی از مورخـان عـامه ۳۵ و بعضـی ۲۵ سـال را ذکر کرده‌اند. البته چند قول دیگر هم وجود دارد. عده‌ای نیز همانند علامه حلّی در کتاب «تذکره» سـی سال را نقل نموده‌اند. (۷) در این صورت، جمع بین پنج سال پیش از بعثت و بنای کعبه ممکن نیست.

به هر حال، با عنایت به سـخن پیامبر صـلی الله علیه وآله که در جواب خواستگاران فرمودند: «دخترم هنوز کوچک است»، ساختگی بودنِ این دیـدگاه روشن می‌شود؛ چرا که اگر چنین بود سن مبـارک فـاطمه در آن ایّام نوزده سال می‌شود که اطلاق کوچک بودن به آن صحیح نیست.

وراثت

دانشـمندان بر این باورنـد که انسـان بسیاری از صـفات و ویژگی‌هـای پـدر و مادر خود را از آنان به ارث می‌برد، و پـدر و مادر در شخصیّت فرزند نقشی مؤثّر داشته، و بر رشد و تکامل یا سقوط و بدبختی او اثر می گذارند.(۸)

بجاست که در زندگی سراسر افتخار پدر و مادر آن بانوی بزرگوار تأمل شود تا برخی از ابعاد عظمت و شکوه شخصیّت آن‌حضرت روشن گردد.

به دلیـل گستردگی بحث، تنهـا به این نکته اکتفـا می‌کنیم که در عـالم هستی، از نظر وراثت، بـانویی بـا حضـرت فـاطمه زهرا علیها السلام برابر نبوده و نخواهد بود.

پـدر بزرگوارش عصـاره عـالم خلقت، برترین، پاک‌ترین، با شـرافت‌ترین مخلوق آفریـدگار جهان، خاتم پیامبران و سالار رسولان و برگزیـده انسان‌ها حضـرت محمّـد صـلی الله علیه وآله است؛ همان انسان کامل و برتری که خداوند تمام موجودات را به یُمن وجود شریف او آفرید و به وسیله آن‌حضرت انسان‌ها را هدایت و رستگار نمود.

ای مصحف آیات الهی رویت

وی سلسله اهل ولایت مویت

سرچشمه زندگی لب دلجویت

محراب نماز عارفان ابرویت

پیامبر صـلی الله علیه وآله آن چنان شخصیت والا و بزرگواری است که بحث پیرامون حضرتش از عهده ما خارج است و با این چند سطر نمی‌توان پیرامون مقام والایش سخن گفت، همچنان‌که اقیانوس‌ها را هیچ‌گاه نمی‌توان با ظرف کوچکی پیمانه نمود.

ید بیضا دم عیسی رخ زیبا داری

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

حضرت خدیجه علیها السلام

مادر بزرگوارش حضـرت خدیجه کبرا علیها السلام است، وی بانویی بی‌نظیر و مهربان، سمبل فداکاری، مقاومت و شکیبایی و مظهر کمالات انسانی است. بدون شک زندگی سراسـر افتخار این بانوی بزرگ و امتیازات و ارزش‌های والای او می‌تواند برای همگان به ویژه برای بانوان مسلمان آموزنده باشد. از این رو اشاره‌ای به زندگی پرافتخارش ضروری است.

حضـرت خدیجه علیها السـلام نخستین همسـر پیامبر صلی الله علیه وآله و اولین بانویی بود که به آن‌حضرت گروید و در راه اعتلای توحید و اسلام از بذل جان، مال و ثروت، و آبروی خود دریغ نکرد.

آن بانوی فداکار در همان روزهای نخستین طلوع اسـلام مسـلمان شد و حدود ۲۵ سال همسـر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بود و در این مدت همواره یار نیرومند، ایثارگر و مونسـی مهربان برای آن‌حضرت بود، پیوسته مراقب حال آن بزرگوار بوده و آثار روحی و زخم‌هـای درونی مخالفت‌هـا و آزار دشـمنان را از دل و چهره مبـارک آن‌حضـرت می‌زدود و موجبـات دل‌گرمی دل همیشه گرمِ حضرتش را فراهم می‌نمود.

آن بانوی فرزانه در میان خانـدانی اصـیل و شـرافتمند می‌زیست و خاندانش از شخصـیت‌های برجسـته عصـر خود و از تبار حضـرت اسـماعیل و ابراهیم خلیل علیهما السلام بودند. چه آن‌که او دختر خویلد و پنجمین فرزند قصی بن کلاب، جد چهارم پیامبر صلی الله علیه وآله و با چهار واسطه دختر عموی آن‌حضرت می‌باشد و از طرف مادر نیز به اجداد آن‌حضرت می‌رسید.

حضـرت خدیجه علیها السـلام که از ثروتمندان بی‌نظیر عصر خود بود، (۹) تمام ثروت و دارایی خویش را به همسـرش بخشـید تا به هر صورتی که می‌خواهـد در آن تصـرف نمایـد و آن‌حضـرت نیز همه ثروت همسـرش را در راه پیشبرد اسـلام و رسـیدگی به امور مسـتمندان انفاق نمود و بدون شک سـرمایه عظیم آن بانوی فداکار در پیشـرفت اسلام نقش اساسی داشت. به همین جهت است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«ما نَفَعَنِی مالٌ قَطُّ مِثْلَ ما نَفَعَنِی مالُ خَدِیجَهٔ».(۱۰)

«هرگز ثروتی همچون ثروت خدیجه به من سود نبخشید».

اساساً اسـلام پس از جاذبه و معنویت خود تنها با شـجاعت و شـهامت و شمشـیر حضـرت علی علیه السلام و دارایی و ثروت حضرت خدیجه علیها السلام بر پای ایستاد.

«ما قامَ الإسْلامُ اِلّا بِسَیْفِ عَلِیٍ وَ ثَرْوَهِٔ خَدِیجَهٔ».(۱۱)

«اسلام جز با شمشیر حضرت علی علیه السلام و ثروت خدیجه علیها السلام بر پا نگردید.»

یکی از ماجراهای بسـیار دردناک و جانسوز که در سال هفتم هجرت اتفاق افتاد، محاصره شدید پیامبر صلی الله علیه وآله و یاران او در شـعب ابی‌طـالب بود که آن بزرگواران در گرمـای داغ در آن بیابان خشک بی‌آب و علف، بـدون هیـچ‌گونه وسایل، گرسـنگی شدیـد و تشـنگی طـاقت فرسـا و آزار و اذیت‌ها را تحمل نمودنـد. در آن درّه سوزان فشار گرسـنگی به حـدّی بود که صـدای گریه کودکـان بنی‌هـاشم از پشت کوه ابوقبیس تـا کنـار کعبه به گوش طواف کننـدگان می‌رسـید و اگر مخفیانه به آن بزرگواران غـذای اندکی نمی‌رسید بسا از شدّت گرسنگی از برگ گیاهان استفاده می‌کردند.

از آنجایی که حضـرت خدیجه علیها السلام بانویی مهربان و فداکار بود در فراز و نشیب‌ها و دورانی که اسلام در حال شکل گرفتن و قدرت یافتن بود علاوه بر بخشش مال و ثروت، جان و آبروی خود را فدای همسرش می‌کرد.

هنگام محاصـره پیامبر صـلی الله علیه وآله از عمر حضـرت خدیجه علیها السـلام بیش از شـصت سال می‌گذشت و آن بانو در سنینی نبود که تحمل رنـج و سـختی بر او آسان باشـد و از کسانی نبود که در زنـدگی با تنگی معیشت و محرومیت‌ها خو گرفته باشـد؛ در عین حال، سـختی‌ها، رنج‌ها و ناگواری‌هایی را که در اثر محاصره از طرف قریش تحمیل می‌شد با ابوطالب – عموی پیامبر صلی الله علیه وآله – و فرزندش حضرت علی علیه السلام تا سر حدّ مرگ تحمل نمودند.

سختی محاصـره به جایی رسـید که حضـرت ابوطالب و حضرت خدیجه برای حفظ پیامبر صلی الله علیه وآله و اسلام آنچه دارایی و ثروت داشتند همه را به مصرف رساندند.(۱۲) و چون هر لحظه احتمال می‌رفت از بالای کوه سـنگ بزرگی به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله پرتاب گردد و یا با شبیخون به آن بزرگوار هجوم برده شود، حضـرت ابوطالب شب و روز در فکر نگهبانی پیامبر صلی الله علیه وآله بود و غالباً فرزنـدش حضـرت علی علیه السـلام را در بستر او، و آن‌حضـرت را در جای دیگر می‌خوابانیدنـد، تا از آسـیب کفار و مشرکان مصون بماند.

بعـد از جریـان شـعبِ ابی‌طـالب و محاصـره شدیـد بـا آن همه فشارها و سـختی‌ها و آزارهای جسـمی و روحی، حضـرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهما السلام با فاصله اندکی از دنیا رفتند و در حقیقت به شهادت رسیدند.

بنا بر مشـهور حضـرت خدیجه علیها السلام در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت در ۶۵ سالگی از دنیا رفت.(۱۳) پیامبر صلی الله علیه وآله از رحلت او و عموی گرامی‌اش حضرت ابوطالب بسیار ناراحت و غمگین شد و آن سال را «عام الحزن» و سال اندوه نامید و به نقل علامه مجلسی رحمه الله آن‌حضرت خانه‌نشین شد و کمتر از خانه بیرون می‌آمد.(۱۴)

همراهی و مساعدت و همگامی این بانوی بزرگ با پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله در طول زندگی مشترک اعجاب‌انگیز و بهت‌آور بود و به همین دلیل است که آن‌حضـرت پس از رحلت آن بانوی فداکار او را فراوان یاد می‌کرد و در فقدان جنابش باران اشک از

دیدگانش فرو می‌بارید.(۱۵)

روایات فراوانی - از شیعه و سنی - پیرامون شخصیت والا و کمالات ملکوتی و ایمان آن بانوی گرانمایه نقل شده است (۱۶) که برخی از آن‌ها آورده می‌شود؛ از آن جمله:

۱ - شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که برترین زنان گیتی؛ مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، حضرت خدیجه علیها السلام، و حضرت فاطمه علیها السلام هستند.(۱۷)

۲ - و نیز از آن‌حضرت روایت نموده‌اند که برترین بانوان بهشتی؛ حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیهما السلام، مریم دختر عمران و آسیه همسر فرعون می‌باشند.(۱۸)

۳ - خداوند از بانوان، چهار نفر را برگزید که عبارتند از؛ حضرت مریم، آسیه همسر فرعون، حضرت خدیجه علیها السلام، و حضرت فاطمه علیها السلام. (۱۹)

۴ - بهشت مشتاق چهار زن خواهد بود: مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیهما السلام. (۲۰)

۵ - سرور و سالار بانوان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه، خدیجه و حضرت فاطمه علیها السلام. (۲۱)

۶ - از مردان، بسیاری به حدّ کمال رسیدند و اما از بانوان به آخرین مرحله کمال نرسیدند مگر چهار زن؛ آسیه، مریم، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیهما السلام. (۲۲)

۷ - پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: در شب معراج به جبرئیل گفتم: آیا حاجتی داری؟ فرمود: از جانب خداوند و از طرف من به حضرت خدیجه سلام برسان...(۲۳)

جبرئیل حضور پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و جویای حضرت خدیجه علیها السلام شد و او را نیافت، عرض کرد: هنگامی که حضرت خدیجه آمد به او خبر بده که پروردگار به او سلام می‌رساند.(۲۴)

۸ - برترین افتخار برای آن بانوی یگانه و سکان‌دار کشتی فضیلت‌ها آن است که دامن شرف و قداستش در بر گیرنده ناموس عصمت، و آغوش بزرگوارش پرورش دهنده گوهر تابناک و صدف گرانبار پاکی و کرامت، حضرت صدّیقه کبرا فاطمه زهرا علیها السلام است. آری اوست مفتخرترین بانوی دهر که مادر سالار بانوان و جدّه عظیم الشأن یازده امام راستین و پیشوای معصوم، و هم اوست سرافرازترین بانویی که خدای جهان آفرین، بی‌بدیل‌ترین داماد روزگار حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای او برگزید.

جریان خلقت

روح انسان از عالم ماده و ناسوت نیست، بلکه از نشئه امر و عالم ملکوت است؛ ولی بدن مولود همین نشئه و از عالم ماده گرفته شده است. به این معنا که از آنچه در این عالم استفاده کرده‌ایم، بدن شکل می‌گیرد و رشد و نمو می‌یابد.

از سوی دیگر، بدن مرکوب روح است و روح همانند سواره‌ای خواهد بود که به بدن تعلق دارد. روح نگهبان بدن است و بی‌اندازه به آن علاقه دارد، تا آنجا که آن دو را یکی می‌نگرند و تمام توجّهشان به بدن است.

بدن حضرات معصومان علیهم السلام همانند بدن ما دارای اعراض دنیوی‌اند؛ به خوراک و خواب احتیاج دارند، بیمار می‌شوند، از دنیا می‌روند، گاه شاد و گاهی غمناک‌اند؛ ولی از سنخ بدن ما نیستند. ماده اولیّه بدن ایشان، مولود این عالم نیست، بلکه حقیقت جوهریه آن از نشئه دیگر و عالم ملکوت یعنی از عالمی است که روح ما از آن عالم می‌باشد، و بذر اولیّه و ماده اصلی آن از عالم ملکوت است؛ (۲۵) زیرا باید بین روح و جسد و بین سواره و مرکب، تناسب باشد. اسب قوی و تیز رو همچون رخش باید که بتواند

تن رستم کشد. لذا بدن آن بزرگواران در رتبه روح ماست. روح، لطیف و نورانی و روحانی است و از آثار ملکوت؛ یعنی حیات واقعی و همیشگی، دانایی و توانایی واقعی برخوردار است.

وقتی بدن‌های آن بزرگواران از عالم ملکوت و علیین باشد، همانند روح ما لطیف، نورانی و روحانی است و آثار روح را دارد.

در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

«وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ.»

«پیکرتان در میان پیکرها و ارواح شما در میان ارواح و نفس‌هایتان در میان نفوس است.»

معنای این عبارت این نیست که جسم شما میان اجسام و... است؛ همان‌طور که می‌گوییم فلانی در خانه است، بلکه از قبیل «نور در چراغ» خواهد بود، که نور داخل چراغ نیست، بلکه محیط بر چراغ است. بنا بر این، منظور این است که بدن‌های آن بزرگواران، محیط و قیّوم بدن‌هاست، و ارواح ایشان، محیط و قیّوم ارواح دیگران. از این رو، خلقت و چگونگی ولادتشان از دیگران ممتاز بوده است، چنان‌که در روایات فراوانی به آن اشاره شده است.(۲۶)

روح آن بزرگواران نیز از سنخ ارواح ما نیست، بلکه بالاتر، لطیف‌تر، تواناتر، داناتر و نورانی‌تر است، و اساساً قابل مقایسه با ارواح دیگران نیست؛ لذا از جانب خداوند متعال صاحب ولایت کلیّه مطلقه الهیّه هستند؛ در عالم، نفوذ و بر دیگران قیومیّت و احاطه کامل دارند، و خداوند آن بزرگواران را لایق مقام امامت و پیشوایی بر مردم دانسته است.

می‌توان گفت: صرف نظر از قدرت الهی و معجزه، بسیاری از امتیازات و کارهای خارق العاده آنان، از قبیل طیّ الارض، عبور از اجسام بدون مانع شدن هیولا و جسم، و سخن گفتن در رحم مادر، به دلیل قدرت بدنی و روحی آن بزرگواران بوده است. مثلاً در عالم رؤیا، ما نیز در یک آن، شهرهایی را سیر می‌کنیم، کارهایی را انجام می‌دهیم که در بیداری برایمان ممکن نیست؛ زیرا در خواب، روح انسان از قفس تن خارج می‌شود و برای او مزاحمتی نیست و آدمی قدرت بیشتری دارا می‌شود.

در عین حال، خلقت حضرت فاطمه علیها السلام در میان سایر معصومان علیهم السلام از ویژگی‌هایی برخوردار بوده است. نورانیت بدنی و روحی آن بزرگوار به گونه‌ای است که ملائکه هنگام مشاهده به سجده می‌افتادند.

جابر جعفی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: چرا فاطمه علیها السلام را زهرا نامیده‌اند؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«زیرا خدای بزرگ آن بانو را از نور عظمت خویش آفرید؛ و هنگامی که نورش درخشیدن گرفت، آسمان‌ها و زمین با نور آن‌حضرت روشن شدند و چشمان ملائکه خیره شد و خدا را سجده نمودند و گفتند: بار الها! این چه نوری است؟ خداوند وحی فرستاد که این نور از نور من است...»(۲۷)

نور بدنی حضرت فاطمه علیها السلام آن‌چنان قوی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله از جنبه مُلکی و بدنی به فزع و وحشت افتاد.(۲۸)

ماده بدنی آن بانو نیز از سایر معصومان علیهم السلام ممتاز بود؛ به گونه‌ای که در یک نوبت به این عالم تنزل داده نشد؛ زیرا این عالم استعداد و قابلیت آن را نداشت که یکباره به این نشئه آورده شود؛ لذا در مراحل متعدد به این عالم تنزل داده شد.

در مرحله نخست، پیامبر صلی الله علیه وآله را برای گرفتن ماده بدنی آن بانوی بزرگوار بالا بردند تا در کنار درخت طوبی در وعاء وجود پیامبر صلی الله علیه وآله وارد نمودند.

امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه علیها السلام را زیاد می‌بوسید. این کار برای عایشه گران آمد. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمودند:

«ای عایشه! هنگامی که مرا در سفر معراج به آسمان‌ها بردند، به بهشت وارد شدم. جبرئیل مرا کنار درخت طوبی برد و از میوه آن به من داد. من آن را خوردم و آن میوه در وجودم به نطفه تبدیل شد. هنگامی که فرود آمدم، با خدیجه همبستر شدم و او به دخترم

فاطمه بارور شد. هرگاه فاطمه را می‌بوسم، بوی درخت طوبی را استشمام می‌کنم.» (۲۹)

در مرحله دیگر، جبرئیل سیب بهشتی به آن‌حضرت داد تا بخورد. امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و از پدرش امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«... جبرئیل برایم سیبی آورد... و فرمود: ای محمد! این سیب را بخور، گفتم: ای حبیب من! آیا هدیه پروردگارم را بخورم؟ جبرئیل پاسخ داد: آری، مأموری که آن را بخوری. چون آن سیب را دو قسمت کردم تا بخورم، نوری از آن ساطع گردید که به فزع و وحشت افتادم. (۳۰) جبرئیل گفت: آن را بخور. این نور به «منصوره» تعلق دارد. گفتم: منصوره کیست؟ گفت: دختری است که از صلب تو به وجود خواهد آمد و نام وی در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است...» (۳۱)

در مرحله پایانی، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مأموریت می‌یابد که از همسرش دوری گزیند. روزی آن‌حضرت با عده‌ای در ابطح نشسته بودند. ناگاه جبرئیل به صورت اصلی خود فرود آمد و گفت: ای محمّد! خداوند بلند مرتبه بر تو درود می‌فرستد و دستور می‌دهد که چهل شبانه روز از همسرت خدیجه دوری گزینی.

آن‌حضرت چهل شبانه روز، روزها به روزه‌داری و شب‌ها به عبادت مشغول بود. پیامبر صلی الله علیه وآله به وسیله عمّار برای حضرت خدیجه پیام فرستاد که چنین مپندار که دوری گزینی از تو به سبب بی‌توجهی و کدورت است، بلکه پروردگارم مرا به این کار فرمان داده است.

از این رو، جز نیکی و خیر مپندار که خداوند هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان گرانمایه‌اش مباهات می‌کند و من نیز در خانه فاطمه بنت اسد هستم.

هنگامی که چهلمین روز فرا رسید، فرشته وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرود آمد و گفت: ای محمّد! خدای بلند مرتبه بر تو درود می‌فرستد و فرمان می‌دهد که خویشتن را برای دریافت تحیّت و ارمغان او آماده سازی.

آن‌حضرت آماده بود که میکائیل فرود آمد و طبقی که بر روی آن روپوشی از دیبا بود، در برابرش گذاشت. جبرئیل پیش آمد و گفت: ای محمّد! پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که امشب با این غذا افطار نمایی.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«روش آن‌حضرت این بود که هرگاه می‌خواست افطار نماید، به من دستور می‌داد که درِ خانه را باز گذارم تا هر کس میل به افطار دارد، بتواند افطار کند؛ اما آن شب مرا بر درِ خانه نشاند تا کسی وارد نشود، و فرمود: این طعام بر غیر من حرام است.»

حضرت چون سرپوش را از روی طبق برداشت، خوشه‌ای از خرما و انگور در آن بود. از آن سیر میل فرمود و آب گوارا نوشید و خواست تا به نماز (مستحبی) مشغول شود که جبرئیل گفت: اینک نماز بر شما ممنوع است تا به سرای حضرت خدیجه بروید؛ چرا که خداوند به ذات پاکش سوگند یاد کرد که امشب از شما نسل پاک و پاکیزه پدید آورد. پیامبر صلی الله علیه وآله به خانه خدیجه تشریف آورد.

حضرت خدیجه می‌گوید: با تنهایی خو گرفته بودم. هنگامی که شب فرا می‌رسید، پس از نماز و بستن درِ خانه، در بستر می‌خوابیدم. آن شب هنوز میان خواب و بیداری بودم که درِ خانه به صدا درآمد. صدا زدم: کیست در را می‌کوبد؟

پیامبر صلی الله علیه وآله با نوای دلنشین و شیرینش فرمود: خدیجه! منم محمد، در را باز کن. در اوج شادمانی از آمدن آن‌حضرت، برخاستم و در را گشودم و ایشان وارد شد.

روش آن‌حضرت این بود که پس از ورود، وضو می‌ساخت، دو رکعت نماز می‌خواند و به بستر می‌رفت، اما آن شب آماده نماز نشد، بلکه با من هم‌بستر گردید. به خدایی که آسمان بلند را برافراشت و آب را از زمین جوشانید، آن شب هنوز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از کنارم دور نشده بود که سنگینی وجود و حضور گرانمایه دخترم فاطمه را در وجود خود حسّ نمودم.(۳۲)

حدیث یاد شده، نکاتی مهم را در بر دارد که از عظمت این مأموریت حکایت می کند؛ از جمله:

ریاضت چهل شبانه روز با احیای شب‌ها و روزه‌داری در روزها و عزلت از خلق و کناره گیری از همسرش حضرت خدیجه علیها السلام.

جلوه جبرئیل به صورت اصلی، که در دو جای دیگر تحقّق پذیرفته است: در روز مبعث در غار حرا، و در شب معراج.

آمدنِ میکائیل با آن تشریفات ویژه، از سندس، آفتابه، دستمال بهشتی، و آوردنِ غذای بهشتی برای افطار آن‌حضرت و حرمت آن برای دیگران.

رها کردن نماز مستحبی در آن شب و تعجیل در این امر مهم و اجرای فرمان الهی.

ظاهر شدن اثر حمل در همان لحظات اولیه، بر خلاف عادت زنان، که روشنگر این حقیقت است که نطفه آن بانوی بزرگوار، حیاتی دیگر داشته است.

این همه، گویای عظمت و جلال و مقام والای خاتون دو سرا حضرت فاطمه علیها السلام است. البته باید چنین باشد؛ زیرا نور یازده تن از حجج الهی در وعاء وجودی آن‌حضرت قرار می گیرد و عالم هستی با وجود ایشان حیات واقعی می‌یابد.

مونس مادر

بسیاری از دانشمندان و محدّثان شیعه و برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند که هنگام بارداری حضرت خدیجه علیها السلام، حضرت فاطمه علیها السلام در رحم با مادر سخن می گفت و در تنهایی یار و غمخوارش بود.

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله با حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، زنان مکه از حضرت خدیجه کناره گیری نمودند، به او سلام نمی کردند و به هیچ زنی اجازه نمی‌دادند که با او معاشرت داشته باشد. این برخورد آنان، موجب اندوه حضرت خدیجه علیها السلام شد. البته اندوهگینی او برای پیامبر صلی الله علیه وآله بود که مبادا به ایشان آسیبی برسد.

هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام حضرت فاطمه علیها السلام را باردار شد، حضرت فاطمه علیها السلام در رحم با او سخن می گفت و مادر را دلداری می‌داد و به شکیبایی توصیه می کرد.

حضرت خدیجه این موضوع را از رسول خدا صلی الله علیه وآله پنهان می‌داشت، تا آن که روزی آن‌حضرت نزد خدیجه علیها السلام آمد و شنید که او با کسی سخن می گوید. به او فرمود: ای خدیجه! با چه کسی سخن می گویی؟ پاسخ داد: با این بچه‌ای که در رحم دارم. او با من سخن می گوید و مونس تنهایی من است.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای خدیجه! اینک جبرئیل مرا بشارت می‌دهد که این کودک، دختر و نسلی (انسانی) پاک و مبارک است. خدای متعال مقدّر نموده است که نسل من از طریق او باشد، و از ایشان فرزندانی به وجود خواهند آمد که پیشوایان‌اند و پس از انقطاع وحی، خلیفه خدا در زمین به شمار می‌آیند.

حضرت خدیجه همیشه در همین حال بود تا این که هنگام وضع حمل وی فرا رسید...» (۳۳)

چنان که گفته شد، صرف نظر از قدرت الهی و معجزه، این گونه مسائل از معصومان علیهم السلام بعید نیست؛ زیرا ابدان و ارواح شریف آن بزرگواران، از امتیاز ویژه برخوردار است؛ حتی بدن‌های ایشان تواناییِ ارواح دیگران را دارد.

چگونگی ولادت

روز بیستم جمادی الثانی، وجود صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از مشرق دامان پاک ملکه عرب، حضرت خدیجه علیها

السلام، در شهر مکه طلوع کرد و دنیای تاریک و ظلمانی را به نور جمال خویش روشن ساخت.

امام صادق علیه السلام در دنباله حدیث به مفضل فرمودند:

«مدتی از این ماجرا گذشت، تا هنگام وضع حمل حضرت فاطمه شد. حضرت خدیجه پیکی نزد زنان قریش و بنی‌هاشم فرستاد و از آنان خواست تا به خانه او آینـد و هنگام ولادت فرزنـدش، او را کمک دهنـد؛ ولی آنان پیغام دادند: تو به سخن ما گوش ندادی و همسرِ محمد را برگزیدی که یتیم و فقیر بود، ما نیز به یاری‌ات نخواهیم آمد. حضرت خدیجه از این پیام غمگین شد.

در همین هنگام بود که چهار بانوی گندم‌گونِ خوش‌قامت، همانند زنان بنی‌هاشم، بر وی وارد شدند. حضـرت خدیجه علیها السلام از دیـدن آنـان نگران شـد؛ یکی از آنهـا به سـخن آمـد و فرمود: ای خـدیجه! محزون نبـاش که پروردگـار مـا را فرسـتاده است و ما خواهران تو هستیم. من ساره (همسر حضـرت ابراهیم)، و این یک آسـیه (همسر فرعون) است که همدم تو در بهشت خواهد بود، و آن دیگر مریم دختر عمران، و دیگری کلثوم خواهر موسـی بن عمران است. خـدای متعال ما را فرسـتاده تا تو را در زایمان فرزنـدت یاری کنیم...

هنگامی که به دنیا آمد، نوری از او ساطع گردید که خانه‌های مکه را فرا گرفت و در شرق و غرب عالم جایی نماند مگر این‌که در آن تابید.

آن‌گـاه ده تن از حوریـان بهشتی که هر کـدامشان طشت و ظرفی لبریز از آب کوثر بـا خود داشـتند، وارد شدنـد. آن بـانویی که در برابرش بود، نوزاد را (که پاك و پاکیزه بود) با آب کوثر شست. سپس او را در دو حوله سفید و خوشبو پیچید و از او خواست که سخن بگوید. حضرت فاطمه علیها السلام زبان گشود و فرمود:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ اللَّهُ، وَ أَنَّ أَبِی رَسُولُ اللَّهِ سَیِّدُ الْأَنْبِیاءِ وَ أَنَّ بَعْلِی سَیِّدُ الْأَوْصِیاءِ، وَ وُلْدِی سادَةُ الْأَسْباطِ.»

«گواهی می‌دهم که معبودی جز خـدای یکتـا نیست، و پـدرم رسول خـدا برترین پیامبران، و همسـرم سالار اوصـیا است، و فرزنـدانم سرور نوادگان‌اند»

آن‌گـاه رو به زنـان نمود و هر کـدام را بـا نـام و نشـان سـلام داد. آنـان شـاد و خنـدان گردیدنـد، حور العین به هم بشارت دادنـد و آسـمانیان تولـدش را به یکدیگر تبریك گفتند، و در آسـمان نوری درخشان پرتو افکند که فرشـتگان تا آن روز ندیده بودند. زنان نوزاد را به حضرت خدیجه دادند و گفتند:

هان ای خدیجه! کودك پاك و پاکیزه و مبارك را برگیر که خداوند او و نسلش را پر برکت ساخته است.

حضرت خدیجه علیها السلام با شادمانی کودك خویش را در آغوش گرفت و به او شیر داد.

حضـرت فـاطمه (رشـد فوق العـاده‌ای داشت؛ به گونه‌ای که) در هر روز، به انـدازه یـک ماه، و در هر ماه به انـدازه یك سال، رشـد می‌کرد. (۳۴)

برخی از اهل سنّت نوشته‌اند: هرگاه خداوند به حضرت خدیجه فرزندی عطا می‌کرد، او را به دایه‌ای شایسته می‌سپرد تا شیرش دهد، امّا هنگامی که حضرت فاطمه ولادت یافت، خودش به او شیر داد و پرستاری او را به عهده گرفت.(۳۵)

امروز عالمی ز تجّلی منوّر است

میلاد با سعادت زهرای اطهر است

مولود پاکی آمده از غیب در شهود

کز او وجود هفت أب و چار مادر است

نور خدا و فرشت تتق می‌کشد به عرش

روشن به روی فاطمه چشم پیمبر است

در وصف او گر «امّ ابیها» شنیده‌ای

این خود یک از فضایل آن پاک گوهر است

هر مادر آورد پسر از اوست مفتخر

بالیده مام گیتی از این نیک اختر است

احمد وجود پاک او را روح خویش خواند

با آن‌که خود به مرتبه روح مصوّر است

دانند اگر چه خلق جهان ثقل اصغرش

من دارم این عقیده که او ثقل اکبر است

تنها نه دختر است رسول خدای را

کز رتبه بر ولیّ خدا نیز همسر است

حاکیست از وقایع ما کان و ما یکون

متن صحیفه‌اش که به قرآن برابر است

در حیرتم چه مدح سرایم به حضرتی

کو را مدیح خوان زشرف ذات داور است

او هست عصمت اللّه وچندان شگفت نیست

کز چشم خلق تربت پاکش مستّر است

ای آفتاب برج شرف کافتاب چرخ

در آسمان قدر تو از ذرّه کمتر است

ربط رسالت است و ولایت حیات تو

بل این‌دو را وجود تو بنّا و مصدر است

هستند گوشوار دو دلبند تو به عرش

بی‌شک دل تو عرش‌خداوند اکبر است

جن و بشر برای شفاعت به نزد حق

چشم امیدشان به‌تو در روز محشر است

بر آستان توست ز جان ملتجی «صغیر»

عمریست کحل دیده او خاک‌این در است

نامگذاری

توضیح

نام و نامگذاری بسیار با اهمیت است. نامی که برای فرزند انتخاب می گردد، تا لحظه مرگ شریک زندگی اوست، و به لحاظ دارا بودن پیام فرهنگی، بر فرد و جامعه اثر می گذارد.(۳۶)

آفریدگار جهان، پس از آفرینش حضرت آدم و حوا، برای آنان نام برگزید، «همه نام‌ها را به حضرت آدم آموخت».(۳۷)

پس از آن، بارها برای افراد برگزیده‌اش نام انتخاب کرد و این کار خطیر را به عهده پدر و مادرشان نگذاشت.
قرآن در باره حضرت یحیی می گوید:
«یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا»(۳۸)
«ای زکریا! ما تو را به داشتن پسری مژده می‌دهیم که نامش یحیی است و پیش از آن همنامی برایش قرار ندادیم».
از روایات استفاده می‌شود که خداوند، نام حضرت محمّد صلی الله علیه وآله و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را برگزید. در باره حضرت فاطمه علیها السلام نیز چنین بود. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:
«چون حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد، خدای بزرگ به فرشته‌ای وحی فرستاد که خدمت حضرت محمد روانه شود و به او بگوید که دخترش را فاطمه نام گذارد؛ (۳۹) لذا آن‌حضرت نام او را فاطمه نهاد...».(۴۰)
در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به دخترش فرمود:
«وَ شُقَّ لَکِ یا فاطِمَةُ! اِسْماً مِنْ أَسْمائِهِ؛ فَهُوَ الْفاطِرُ وَ أَنْتِ فاطِمَةُ.»(۴۱)
«فاطمه جان! خداوند نام تو را از نام خود برگرفت؛ خداوند فاطر و تو فاطمه هستی.»
در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام در بارگاه خداوند دارای نُه نام است: فاطمه، صدّیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، راضیّه، مرضیّه، مُحدّثه و زهرا...(۴۲)
حضرت فاطمه علیها السلام همانند همسر بزرگوارش به تناسب شخصیت والا ـ و ابعاد گوناگون وجودی‌اش، نام‌ها، لقب‌ها و کنیه‌هایی متعدد دارد، (۴۳) و هر کدام اشاره به فضیلت و بُعدی از شخصیت آن بانوی بزرگوار است. در اینجا شایسته است به برخی از آنها اشاره شود:

فاطمه

اشاره

فاطمه از واژه «فطم»، به معنای بریدن و جدا کردن چیزی از دیگری، برگرفته شده است. گفته می‌شود: «فَطَمَ الْمُرْضِعُ الرَّضِیعَ؛ مادر بچه‌اش را از شیر باز داشت و جدا نمود.» «فطم» هم به معنی لازم آمده است و هم متعدی.
قبلاً زنان متعددی به این نام مفتخر شده بودند، (۴۴) امّا خداوند سبحان بنا بر ادله‌ای، که در روایات بدان‌ها اشاره شده است، (۴۵) صدّیقه طاهره علیها السلام را به این نام نیکو برگزید؛ از جمله:

۱ – نجات از آتش دوزخ

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:
«آیا می‌دانی چرا به این نام نامگذاری شده‌ای؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: چرا ای رسول خدا؟! فرمودند:
لِأَنَّها فُطِمَتْ هِیَ وَ شِیْعَتُها مِنَ النّارِ (۴۶)
زیرا او و پیروانش از آتش دوزخ نگاه داشته شده‌اند.»
امام هادی از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إِنَّما سُمِّيَتْ اِبْنَتِي فاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَها وَ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّها مِنَ النَّارِ.»(۴۷)

«دخترم به این دلیل فاطمه نامیده شد که خدای بزرگ، او و دوستدارانش را از آتش دوزخ در امان داشت.»

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که:

«حضرت فاطمه علیها السلام بر درِ دوزخ توقف خواهد نمود. روز قیامت میان چشمان هر کس نوشته می‌شود که کافر است یا مؤمن. آن‌گاه به دوستدار فاطمه به دلیل گناهانش امر می‌شود که داخل دوزخ گردد. هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام میان دو چشم وی را می‌خواند که از دوستان است، می‌گوید:

خدای من! سالار من! مرا فاطمه نامیدی و وعده دادی که به وسیله من هر کس مرا و ذریه‌ام را دوست دارد، از آتش نجات دهی. بار خدایا! وعده تو حق است و تویی که وعده‌هایت تخلف نمی‌پذیرد.

خدای بزرگ می‌فرماید: ای فاطمه! راست می‌گویی، من تو را بدین نام نامگذاری کردم. دوستانت و دوستان ذریه‌ات را به خاطر تو از آتش دوزخ نجات می‌دهم. وعده من حق است و خلف وعده نخواهم کرد. بدین منظور دستور دادم او را به دوزخ ببرند که تو او را شفاعت نمایی و من شفاعت تو را بپذیرم تا مقام و منزلتی که نزد من داری برای ملائکه و پیامبران و اهل محشر معلوم گردد. اکنون دست هر کس را که میان دو چشم او مؤمن خواندی، بگیر و داخل بهشت نما.» (۴۸)

۲ – ناشناخته بودن آن بانو

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«... إِنَّما سُمِّيَتْ فاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِها.»(۴۹)

«(آن بانو) بدان دلیل فاطمه نامیده شد، که خلق از شناخت او برگرفته شده‌اند (و نمی‌توانند به حقیقت آن‌حضرت برسند).»

در روایتی دیگر جبرئیل می‌فرماید:

«... سُمِّيَتْ فاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ فُطِمَتْ شِيْعَتُها مِنَ النَّارِ وَ فُطِمَتْ أَعْداءُها عَنْ حُبِّها.»(۵۰)

«او را در زمین فاطمه نامیده‌اند؛ زیرا شیعیانش را از دوزخ نگاه می‌دارد و دشمنانش از محبت او باز داشته شده‌اند.»

محرومیت از محبّت جز در موارد نادر، نتیجه طبیعی فقدان معرفت است.

۳ – امتیاز آن بزرگوار از دیگران

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«چون حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد، خدای بزرگ به فرشته‌ای وحی فرستاد که خدمت حضرت محمد صلی الله علیه وآله روانه شود و به او بگوید دخترش را فاطمه نام گذارد؛ لذا آن‌حضرت نامش را فاطمه نهاد.» (۵۱)

سپس فرمودند:

«تو را از دیگران به وسیله علم از جهل جدا کردم، و تو را به خاطر پاکی از بدی‌ها جدا نمودم.»

در ادامه امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«وَ اللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ بِالْمِيثاقِ.»

«سوگند به خدا که خداوند در عالم میثاق آن بانو را به وسیله علم از جهل و بدی‌ها و اخلاق مذموم پاک و پاکیزه نمود.» (۵۲)

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«سُمِّيَتْ فاطِمَةَ لِإنْقِطاعِها عَنْ نِساءِ زَمانِها فَضْلًا وَ دِيناً وَ حَسَباً.»(۵۳)

«بدان رو فاطمه نامیده شد که از بانوان زمان خود به دلیل برتری و دین و حسب، ممتاز و جدا بود.»

در روایتی دیگر آمده است:

«فاطمه نامیده شد به سبب ممتاز بودنش از ۹ فاطمه معروف.» (۵۴)

زیرا آنان در کفر متولد شدند و حضرت فاطمه علیها السلام در اسلام.

۴ – جدایی از ناپسندها

امام صادق علیه السلام به راوی می‌فرمایند:

«آیا می‌دانی مفهوم فاطمه چیست؟ عرض کرد: سالارم! مرا آگاه سازید. فرمودند: فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ؛ (۵۵) وی از بدی‌ها جدا شده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

«سُمِّيَتْ فاطِمَةَ لِفَطْمِها عَنِ الدُّنْيا وَ لَذّاتِها وَ شَهَواتِها.»(۵۶)

«بدان رو فاطمه نامیده شد که از دنیا و لذات و شهوات آن جداست».

مخفی نماند که این نام نزد پیشوایان معصوم علیهم السلام احترامی ویژه داشت؛ تا آن‌جا که امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمودند:

«اینک که نام دخترت را فاطمه نهادی، به او ناسزا نگو، نفرینش نکن، او را کتک نزن.» (۵۷)

صدّیقه

این واژه، صیغه مبالغه و به مفهوم بسیار راستگو می‌باشد. در تفسیر آن گفته‌اند: صدّیقه کسی است که همواره راست می‌گوید و راستگویی سیره همیشگی اوست و هرگز دروغ از او سر نمی‌زند.(۵۸)

عده‌ای نیز گفته‌اند: «صدّیق» کسی است که (در راستگویی در اوج کمال است و) رفتار و کردار او گفتارش را تصدیق می‌نماید.(۵۹)

برخی هم چنین تفسیر کرده‌اند: کسی که گفتار و عقیده و اندیشه‌اش راست باشد و راستگویی خویش را با رفتار درست ثابت نماید.(۶۰)

علامه مجلسی می‌گوید: «صدّیقه» مبالغه در راستگویی و باور نمودن است؛ یعنی حضرت فاطمه علیها السلام به بالاترین مرحله باور و تصدیق پر کشیده و آنچه را پدر بزرگوارش از جانب خدا آورد، تصدیق نمود، و مدام در گفتارش راستی پیشه ساخت، و کردارش گفتار او را تصدیق می‌نمود؛ و همین، معنای عصمت است.(۶۱) از این رو، آن مرحوم در جلاء العیون «صدّیقه» را به «معصومه» ترجمه کرده است.

از آیات قرآنی این گونه فهمیده می‌شود که مقام «صدّیق» چنان والاست که خداوند صدّیقان را هم ردیف پیامبران، شهیدان راه حق، صالحان و مؤمنان واقعی قرار داده است.(۶۲)

فاطمه زهرا علیها السلام بانوی بزرگواری است که تشعشع راستی و درستی در سراسر زندگی‌اش جلوه گر است؛ لذا پدر بزرگوارش

به فرمان خداوند نام او را «صدّیقه» برگزیده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«... وَ هِیَ الصِّدِّیقَةُ الْکُبْری وَ عَلی مَعْرِفَتِها دارَتِ الْقُرُونُ الْاُولی »(۶۳)

«حضرت فاطمه صدّیقه کبراست، و قرون پیشین بر محور شناخت و معرفت او دور می‌زد.»

همچنین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

«همانا فاطمه علیها السلام صدّیقه شهیده بود...» (۶۴)

فاطمه زهرا علیها السلام لؤلؤ نورانی نبوّت و نماد راستی و درستی بود؛ به طوری که دوست و دشمن به آن گواهی داده‌اند. شیعه و سنی از عایشه روایت کرده‌اند:

«ما رَأَیْتُ أَصْدَق مِنها إلاَّ أَباها.»(۶۵)

«از فاطمه راستگوتر جز پدرش ندیده‌ام.»

حضرت فاطمه علیها السلام در ظاهر و باطن صدّیقه بود؛ وجودش، فهمش، علمش و عبودیتش، تمام شئون مادی و معنوی او گواه صدّیقه بودن است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«سه نعمت گرانبها به تو ارزانی شده که به هیچ کس، حتی به من داده نشده است: پدر زنی همانند من به تو ارزانی شده است، در حالی که من مثل پدر زن تو را ندارم. به تو همسر گرانقدری چون دخترم «صدّیقه» ارزانی شده است که به من چنین موهبتی عطا نشده است. و فرزندانی چون «حسن» و «حسین» به تو داده شده است که به من عطا نشده است.

«وَ لکِنَّکُمْ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکُمْ»

«ولی شما از من و من از شما هستم.» (۶۶)

مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت گردم! چه کسی پیکر حضرت فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ در پاسخ فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام.

گویی این مطلب بر من گران آمد. از این رو آن بزرگوار فرمودند:

«گویا این واقعیت بر تو گران آمد؟ عرض کردم: آری، فدایت گردم! فرمودند: نباید بر تو گران آید؛ چرا که فاطمه «صدّیقه» بود و جز «صدّیق» کسی را نشاید که او را غسل دهد. آیا نمی‌دانی که حضرت مریم را کسی جز حضرت عیسی غسل نداد؟! (۶۷)

مبارکه

از واژه «برکت» و به معنای نموّ و افزایش، نیک‌بختی، ثبات و پا برجایی است.

آفریدگار جهان، انواع برکات را در وجود آن‌حضرت نهاد؛ او را «اُمّ البرکات»، سرچشمه خیرات و معدن علم و فضل و کمال قرار داد، و امور دنیوی و اخروی را در مجرای وجودی او نهاد، و از منبع وجودش رحمت و فیض را به ماسوا رسانید. همه خیرات و برکات را از شجره مبارکه طیبه او به ثمر رسانید. او را چشمه‌سار خوبی‌ها و «اُمّ أبیها» و مادر پیشوایان معصوم برگزید و تاج کوثر را بر سر مبارکش نهاد و نسل پر افتخار پیامبرش را از او آفرید.

چه برکتی برتر و بالاتر از این‌که تمام سادات از نسل اویند و در میان ایشان، علاوه بر پیشوایان معصوم علیهم السلام، هزاران شخصیت برجسته، فرهیخته، فرزانه و نابغه روزگار وجود دارد.

آری بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین خاندانی که می‌توان در سلسله دودمان بشری نام برد، نسل حضرت فاطمه علیها السلام است.

طاهره

از واژه «طهر» و به معنای پاکی است.
حضرت را طاهره نامیده‌اند به دلیل ملکه عصمت و پاکی از آلودگی و نقص و رذایل اخلاقی و معاصی.
امام باقر از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل نموده است که فرمودند:
«حضـرت فاطمه را به خاطر پاکی و پاکیزگی‌اش از هر آلودگی و پلیـدی و زشتی، «طاهره» نامیده‌اند؛ و آن بانو هرگز عادت زنانه و نفاس ندید.» (۶۸)
ایشان دارای طهارت ذاتی و صوری و معنوی است. آیه تطهیر (۶۹) گواه این مطلب است.

زکیّه

در فرهنگ عرب «تزکیه» به معنای رشد و نمو و نیز پاکی و پاکیزگی به کار می‌رود.
این نام نشانه آن است که این بانوی بزرگوار، به کمالات و خیرات و ارزش‌های اخلاقی آراسته، و از همه بدی‌ها پیراسته است.

راضیه

از برترین درجـات ایمان آن است که آدمی در اوج آگاهی و عشق، در همه فراز و نشـیب‌های زنـدگی، از تـدبیر و تقـدیر حکیمانه آفریـدگار و آنچه برایش مقـدّر نموده، راضـی باشـد. و مقـام رضـای کامـل جز برای معصومان علیهم السـلام و پیروان واقعی آنان، حاصل نمی‌شود. این نام نشانه این حقیقت است که مام پیشوایان، در همه مراحل زنـدگی از تـدبیرها و تقـدیرات الهی خشـنود بوده است.
آن‌حضـرت که دارای نفس مطمئنّه بود، در همه فراز و نشیب‌ها و ناگواری‌هایی که برایش رخ می‌داد، راضـی بود و در راه عمل به وظـایف و اثبات ولایت مطلقه علوی، انواع مشـکلات، فقرها، دشـمنی‌ها، شـکنجه‌ها و آزارها را به جان خریـد، و خـدای را ملاقات کرد، در حالی که او از خدا راضی بود و خداوند از او. (۷۰)

مرضیه

خداونـد هنگـامی از بنـده‌ای خشـنود است که به تمـام و کمال، مطیع او باشـد و سـر تسـلیم فرود آورد؛ گفتارش اسـتوار و کردارش شایسـته باشـد، همـواره در راه درسـتکاری، عـدالت‌خواهی و پایـداری و مردانگی گـام بردارد؛ و در بنـدگی یگـانه باشـد. البتـه این ویژگی‌ها نیز به طور کامل تنها به معصومان علیهم السلام و مؤمنان واقعی اختصاص دارد.
لقب «مرضـیه» از «راضـیه» اشـرف و اقوا می‌باشـد؛ زیرا راضـیه کسـی است که از مقدرات الهی، کمال خشـنودی را داشـته باشد، امّا مرضیه کسی است که پروردگار از او خشنود باشد؛ آن رضایت از بنده است و این رضایت از آفریدگار.
این نـام، گواه آن است که دخت خاتم پیام‌آوران به این مقام والا دست یافته بود و به گونه‌ای می‌زیست که همواره پروردگارش از او خشنود بود.
فاطمه علیها السـلام از نظر گفتار و رفتار، و عبادت و بنـدگی، موجبات خشـنودی خداونـد و رسول گرامی اسـلام و همسـرش علیهم السـلام را فراهم آورد، و فرشـتگان همیشه از جانب آفریدگار به او سلام و درود می‌فرستادند، و از این راه خشنودی خداوند را ابراز

می کردند.

مُحدَّثه

«محدَّثه» به کسی گفته می‌شود که ملائکه با او سخن گویند. در روایات چنین آمده است که «محدّث» آواز فرشته را می‌شنود، گرچه او را نبیند.(۷۱) این مقام، بعد از مقام نبوت و امامت، از بالاترین مقامات است.

آیا ملائکه با کسی جز پیامبران الهی سخن می گویند؟ و آیا جز آنان، دیگری هم می‌تواند فرشتگان را بنگرد؟

قرآن برخی را معرفی می کند که ملائکه با آنان سخن گفته‌اند:

* حضرت مریم. (۷۲)
* مادر حضرت موسی.(۷۳)
* همسر حضرت ابراهیم.(۷۴)
* ذوالقرنین.(۷۵)

پس از دقت در آیات، پذیرش این حقیقت که حضرت فاطمه علیها السلام «محدّثه» بوده است، دشوار به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مقام ایشان از حضرت مریم و ساره کمتر نبوده است.

در روایات فراوانی آمده است که خداوند فرشتگانی می‌فرستاد تا با حضرت فاطمه علیها السلام سخن گویند و با ایشان مأنوس شوند؛ به ویژه پس از درگذشت پدر بزرگوارش که نزدش می‌آمدند تا او را در سوگ پدر دلداری دهند. «مصحف فاطمه» (۷۶) نیز گواهی دیگر بر این مطلب است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«حضرت فاطمه را بدان رو «محدّثه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده، و با او گفت و گو می کردند؛ آن گونه که با حضرت مریم سخن می گفتند، و همان‌گونه که مریم را ندا دادند، به فاطمه نیز گفتند:

«یا فاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ.»

ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاکیزه‌ات ساخت و تو را بر زنان گیتی برگزید

... پس فاطمه با ملائکه حدیث می کرد و ایشان با فاطمه...» (۷۷)

زهرا

از واژه «زهر» به معنای روشنی و درخشندگی و صفاست. «زهرا» بعد از نام «فاطمه» مشهورترین لقب آن بانوی گرامی است که ائمّه علیهم السلام در روایات و زیارات و دعاها از آن یاد نموده‌اند.

جابر جعفی به امام صادق علیه السلام می گوید: چرا حضرت فاطمه را زهرا نامیده‌اند؟ فرمودند:

«زیرا خدای بزرگ آن بانو را از نور عظمت خویش آفرید، و هنگامی که نورش درخشیدن گرفت، آسمان‌ها و زمین به نورش روشن شدند و چشمان ملائکه خیره شد، خدای را سجده نموده، عرض کردند: بار الها! این چه نوری است؟ خداوند وحی فرستاد که این نور از نور من است، او را در آسمان ساکن نمودم و از عظمت خودم او را آفریدم، و او را از صلب برترین پیامبران به وجود آوردم. از این نور، ائمه و پیشوایان را به وجود آوردم که به امرم قیام نمایند و (مردم را) به حق من (و دینم) هدایت کنند، و پس از انقطاع وحی، آنان را در زمین، خلفا و جانشینان خود قرار می‌دهم.» (۷۸)

در روایتی دیگر، از آن‌حضرت در باره این نام مبارک سؤال شد، در پاسخ فرمودند:

«هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستاد، نور جمالش اهل آسمان‌ها را روشن می‌ساخت؛ همان‌گونه که ستارگان بر زمینیان می‌درخشند». (۷۹)

ابوهاشم جعفری نیز از امام عسکری علیه السلام از علت نام زهرا علیها السلام سؤال کرد، در پاسخ فرمودند:

«چهره تابان وی برای امیر مؤمنان علیه السلام در آغاز بامداد بسان خورشید هنگام چاشت نور افشانی می‌کرد، و هنگام ظهر مانند ماه تابان، و وقت غروب همانند ستاره درخشنده بود.» (۸۰)

روایات در باره نور فاطمه علیها السلام فراوان است و از آنها چنین فهمیده می‌شود که تجلیات گوناگونی داشته است؛ گاهی در ساق عرش نمایان، و گاه در آسمان، و زمانی هم در بهشت در نظر آدم و حوا به صورت زیبا جلوه نموده، و گاه ظلمت را از پیش روی ملائکه برطرف ساخته است؛ نظیر این روایت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«... آن‌گاه که خداوند اراده فرمود ملائکه را آزمایش نماید، ابری تاریک برایشان فرستاد، به طوری که نتوانستند یکدیگر را بنگرند. ملائکه گفتند: الها! سالار ما! از آن روزی که ما را آفریدی، هرگز چنین ندیده‌ایم. تو را به این نورها سوگند که این ظلمت را از ما برطرف ساز.

در این حال، خداوند نور فاطمه زهرا را آفرید و آن را مانند قندیل بر کنار عرش آویخت. پس آسمان‌ها و طبقات هفت‌گانه زمین درخشید و نور باران شد. به این دلیل فاطمه را زهرا نامیده‌اند. ملائکه، خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمودند که خداوند به ایشان فرمود: به عزّت و جلالم که پاداش تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت برای دوستان فاطمه و پدر و شوهر و فرزندانش قرار خواهم داد...» (۸۱)

از برخی روایات استفاده می‌شود که نور محمّدی و نور علوی و نور فاطمی علیهم السلام نخستین آفرینش حضرت حقّ بوده‌اند.(۸۲)

بتول

به معنای منقطع و جدا از دیگران است.

حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض کردند: مکرّر از شما شنیده‌ایم که حضرت مریم و حضرت فاطمه، «بتول» نامیده شده‌اند؛ این به چه معناست؟ در پاسخ فرمودند:

«بتول به بانویی گفته می‌شود که هرگز خون ندیده است؛ چرا که عادت ماهانه در دختران پیامبران ناپسند است.» (۸۳)

روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که بانوی گرامی اسلام هرگز عادت ماهانه و نیز نفاس ندیده است.(۸۴) آیه تطهیر، گواهی دیگر بر این مطلب است.

اراده آفریدگار جهان این بود که حضرت فاطمه علیها السلام به این عوارض و مشکلات جسمی و روحی آلوده نشود. او را پاك و پاکیزه ساخت و اینها را از وجود مقدسش دور کرد. (۸۵)

شماری از اهل سنت می‌گویند: حضرت مریم را به دلیل دوری از مردان و ترك ازدواج «بتول» نامیده‌اند، و حضرت فاطمه را به دلیل آن‌که از زنان زمان خویش، از نظر فضیلت و دین و حسب، جدا بود و همتا نداشت؛ و یا از آن رو که از دنیا منقطع گشته و به خدای یگانه روی آورده بود، بتول نامیده‌اند.(۸۶)

به نظر می‌رسد اینان در صدد بوده‌اند که فضیلتی را انکار کنند، ولی ناخواسته فضیلت برتری را ثابت کرده‌اند.

حوراء إنسیّه

از نام‌های مشهور حضرت فاطمه که در روایات شیعه و سنی آمده است، و به معنای حوریه انسان‌نما می‌باشد.

نطفه پاک و پاکیزه حضرت زهرا علیها السلام ارمغان آسمانی و از عصاره غذای بهشتی بود؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها دختر گرانمایه خود را «حوراء انسیّه» یا «حوراء آدمیه» خطاب می‌فرمودند.(۸۷)

ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

«وَ هِیَ بَضْعَةٌ مِنّی، وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی، وَ هِیَ ثَمَرَةُ فُؤادِی، وَ هِیَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیّ، وَ هِیَ الْحَوْراءُ الْإنْسِیَّةُ.»(۸۸)

«فاطمه پاره تنم است؛ او نور چشم من، میوه قلبم و جان من است که در وجود من است؛ وی حوریه‌ای است در چهره انسان.»

امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«خداوند نور فاطمه را پیش از آفرینش زمین و آسمان آفرید. برخی گفتند: ای پیامبرا! پس فاطمه از سنخ انسان‌ها نیست؟ فرمودند: فاطمه «حوراء انسیّه» است. گفتند: چگونه وی حوراء انسیه است؟

در پاسخ فرمودند: خدای بزرگ، پیش از آفرینش حضرت آدم، در عالم ارواح، فاطمه را از نور خویش آفرید. هنگامی که آدم را آفرید، وی را به او نشان داد...

هنگامی که خداوند اراده کرد فاطمه را از صلب من خارج کند، آن نور را در سیب بهشتی قرار داد و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد...

و عرض کرد: ای محمد! این تحفه‌ای است که خداوند بزرگ آن را از بهشت برای تو فرستاده است. من آن را گرفتم و بر سینه نهادم.

جبرئیل عرض کرد: ای محمد! خدای با عظمت می‌فرماید که این سیب را بخور. هنگامی که تکه‌ای از آن را کندم، نوری از آن ساطع گردید که به فزع افتادم. جبرئیل عرض کرد: چرا آن را نمی‌خوری؟ بخور و نترس؛ زیرا آنچه دیدی، نور بانویی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده می‌شود...» (۸۹)

اُمّ ابیها (۹۰)

از کنیه‌های حضرت فاطمه علیها السلام که شیعه و سنی روایت کرده‌اند، و به معنای مادرِ پدر است.(۹۱)

امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت می کند که فرمودند:

«إنَّ فاطِمَةَ علیها السلام کانَتْ تُکَنّی أُمُّ أَبِیها.»(۹۲)

«به راستی که کنیه حضرت فاطمه «اُمّ ابیها» بوده است.»

«اُم» در لغت معانی فراوانی دارد؛ از جمله: «مادر»، «اصل و ریشه»، «مقصود و هدف»، «عظیم الشأن»، که همه به یک معنا بر می گردد.

برخی از دلیل‌های انتخاب کنیه «اُم ابیها» برای حضرت فاطمه علیها السلام عبارتند از:

۱ - حضرت فاطمه علیها السلام حاصل عمر پدر و میوه اصلی درخت نبوت بود. مقصد اعلا و غرض نهایی پدر نیز از وی به وجود آمد. با وجود حضرت زهرا، دین و ولایت تولدی دوباره یافت و حیات اسلام مدیون او بود. می‌توان گفت که حضرت زهرا علیها السلام هدف اصلی و علت غایی رسالت و ادامه نبوت است.

۲ - حضرت فاطمه علیها السلام دارای مقام ولایت کلیّه و حدّ وسط میان مرتبه رسالت و ولایت و صاحب رتبه جمع الجمعی، حلقه اتصال بین رسول و ولیّ و مادر ائمه دین و منشأ تمام خیرات و برکات در عالم مُلک و ملکوت است. همه آثار نبوت و ولایت از

این بانو ظاهر شد. اگر آن‌حضرت وجود نداشت رسالت و ولایت تحقّق نمی‌یافت.

۳ – حضرت فاطمه علیها السلام سبب خلقت پدر بود؛ چنان‌که در حدیث قدسی آمده است:

«لَولا فاطِمَةُ لَما خَلَقْتُکُما.»

«اگر فاطمه نبود، شما دو نفر (حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام) را نمی‌آفریدم».

۴ – اشاره به وحدت روحی میان پدر و دختر است.

۵ – بیانگر شدت علاقه و محبت است. البته علاقه پیامبر اسلام به دخترش، مانند علاقه مادر و فرزند بود، نه علاقه پدر و فرزند.

به نظر می‌رسد که مقام ارجمند و والای دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین اقتضا می‌کرد که پدر بزرگوارش همه وجوه یاد شده را مدّ نظر داشته باشد و او را به کنیه «اُم أبیها» مفتخر سازد. البته دلیل‌های دیگری نیز برای این نامگذاری وجود دارد که عقل ناقص بشر از دستیابی به آنها ناتوان است.

اُمّ العلوم

بدین معنا که آن‌حضرت از تمام علوم آگاه بود و به گذشته و حال و آینده احاطه کامل داشت. و ممکن است به این معنا باشد که همه علوم از وی، که همسر امیر مؤمنان و مادر ائمه دین بود، سرچشمه گرفته است.

اُمّ الفضائل

آن بانوی سرافراز، جامع همه کمالات و فضایل نفسانی، باطنی، ظاهری، تکوینی و تشریعی بود؛ از این رو، «اُمّ الفضایل» زیبنده اوست.

این کنیه از «اُم العلوم» جامع‌تر است؛ زیرا «علم» تنها یکی از فضایل به شمار می‌آید.

بخش دوّم:ازدواج و سیمای فاطمه علیها السلام در خانه

ازدواج و سیمای فاطمه علیها السلام در خانه

بانوی گرامی اسلام در خانه وحی، کنار پدری بسان حضرت محمد صلی الله علیه وآله خاتم پیام‌آوران و مادری همچون حضرت خدیجه علیها السلام رشد و نموّ یافت. پدر بزرگوارش علوم الهی و معارف ربّانی و حقایق آسمانی را به او می‌آموخت و مادرش راه و رسم زندگانی و شیوه تربیت را. این پدر و مادر بی‌نظیر، برترین محبت‌ها را نثار آن‌حضرت می‌کردند.

فاطمه علیها السلام در پنجمین بهار زندگی، با فاجعه‌ای بزرگ و غمبار؛ یعنی رحلت جانسوز مادرش حضرت خدیجه علیها السلام، رو به رو گردید، امّا شکیبایی‌اش همگان را حیران ساخت.

خواستگاران

سال‌ها یکی پس از دیگری می‌گذشت، در حالی که از نظر رشد و نموّ هر ماهش بلکه هر روزش بسان سال‌هایی برای دیگران بود. هم از رشد و کمال جسمی برخوردار می‌شد و هم از نظر روحی و معنوی مشمول عنایات و موهبت‌های الهی قرار می‌گرفت. همین امتیازات فراوان، او را از هر بانویی برتر و سرافرازتر می‌ساخت؛ به طوری که هنوز نُه بهار از عمر خویش را پشت سر نگذاشته بود که اشراف قریش و بزرگ‌مردان مهاجر و انصار به طمع افتاده، نزد پیامبر به خواستگاری او شتافتند؛ ولی آن‌حضرت از همه آنان

عذرخواهی کرده، فرمودند: در این باره منتظر فرمان خدا خواهم بود.

از جمله خواستگاران که شیعه و سنی نام برده‌اند، ابوبکر و عمر بودند. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که از طرف خداوند به چنین کاری مأذون نبودند، به آن دو اظهار داشتند:

«در این باره در انتظار فرمان خدا هستم».

طبق برخی نقل‌ها، آن‌حضرت چنین عذر آوردند که دخترم هنوز کوچک است.(۹۳)

ثروتمند معروف، عبدالرحمان بن عوف، از دیگر خواستگاران بود. وی بر اثر کوته فکری، می‌پنداشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز مانند آنان است که همه مسائل را از نگاه مادی می‌نگرند؛ لذا گفت: می‌روم و فاطمه را خواستگاری می کنم. به گمانم او را به من تزویج نماید؛ زیرا من فردی ثروتمندم و رسول خدا صلی الله علیه وآله تهیدست، و در این موقعیت به مال من احتیاج دارد تا خود را بی‌نیاز گرداند. وی در حالی که لباس‌های قیمتی به تن کرده بود، بر آن‌حضرت وارد شد و چنین گفت: ای رسول خدا! اگر فاطمه را به همسری من درآوری حاضرم فلان مقدار شتر، گوسفند، غلام، کنیز، طلا و نقره مَهرش کنم.(۹۴)

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از ناراحتی مشتی سنگ‌ریزه به طرف او پاشید. بنا بر نقل ابن شهرآشوب، آن سنگ‌ریزه‌ها به صورت لؤلؤ و مرجان درآمد.(۹۵)

حضرت با این کار به او فهماند که به این گونه چیزها نیاز ندارد، و مسأله ازدواج فاطمه علیها السلام با دیگر ازدواج‌ها فرق دارد و تنها به دستور خدای متعال انجام می‌پذیرد.(۹۶)

آن بزرگوار نخواست در برابر تقاضا و اصرار آنان دفعتاً پاسخ منفی دهد و به صراحت اظهار دارد که دخت گرانمایه‌اش در سطح بالاتر و والاتری است و او را تنها برای جوانمردی که همتا و هم‌شأن اوست نگاه داشته است.

آنان که از همسری با حضرت فاطمه علیها السلام نومید شده بودند، با سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس، به گفت و گو پرداختند و دریافتند که جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی همسری با دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را ندارد. از این رو، دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام شتافتند. سرانجام او را در باغ یکی از انصار یافتند که مشغول زراعت بود. آنان رو به حضرت کردند و گفتند: اشراف قریش از دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواستگاری کرده‌اند، ولی پیامبر فرموده که کار فاطمه به فرمان خدا سامان می‌یابد. بی‌شک اگر شما با آن سوابق درخشان و فضایلی که دارید خواستگاری کنید پاسخ مثبت خواهید شنید.(۹۷)

خواستگاری حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام نخست دو رکعت نماز به جای آورد. آن‌گاه راه خانه پیامبر صلی الله علیه وآله را در پیش گرفت. بعد از اجازه از ایشان و عرض ادب به پیشگاه آن بزرگوار، نشست؛ اما حیا و عظمت پیامبر مانع شد که سخنی بگوید؛ لذا سر به زیر افکند و سکوت را برگزید.

پیامبر صلی الله علیه وآله سکوت را شکسته، فرمودند:

«گویا برای خواستگاری دخترم آمده‌ای؟

حضرت علی علیه السلام پس از برشمردن الطاف بی‌دریغ پیامبر صلی الله علیه وآله و اشاره به سوابق درخشان خویش، پاسخ داد: آری.»(۹۸)

طبق روایتی، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی جان! واقعیت این است که پیش از شما بسیاری به خواستگاری دخترم فاطمه آمده‌اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام، اما آثار ناخرسندی و عدم موافقت را در سیمای او دیده‌ام.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله نزد دختر فرزانه‌اش آمد، تقاضای امیرالمؤمنین علیه السلام را بازگو نمود و گفتار خویش را چنین آغاز کرد: علی، فرزند ابوطالب، از کسانی است که فضیلت و مقامش در اسلام بر ما روشن است. من از خدا خواسته بودم که تو را به عقد بهترین آفریده خود درآورد. اکنون او به خواستگاری تو آمده است، در این باره چه می‌فرمایی؟

حضرت زهرا علیها السلام با سکوت و چهره گشاده خود ابراز خشنودی کرد و رسول اکرم صلی الله علیه وآله از جای برخاست و فرمود:

«اَللَّهُ أَكْبَرُ، سُكُوتُها إِقْرارُها»

«خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف آید. سکوتش نشانه رضای اوست.» (۹۹)

به دنبال آن جبرئیل نازل شد و دستور انجام دادن این ازدواج فرخنده و مبارک را از طرف پروردگار سبحان ابلاغ کرد.(۱۰۰)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به این ازدواج میمون بشارت داد و فرمود:

«یا أَبَا الْحَسَن! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ زَوَّجَكَها فِی السَّماءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُزَوِّجَكَ فِی الْأَرْضِ.»(۱۰۱)

«بشارت باد تو را ای ابا الحسن! پیش از آن‌که من فاطمه را در زمین به همسری تو درآورم، خدای بزرگ او را در آسمان برای تو تزویج نموده است.»

همتایی و هم‌شأنی

کمالات بانوی گران ارج اسلام، حضرت فاطمه علیها السلام، آن قدر بالا و والاست که هرچه گفته شود، قطره‌ای از اقیانوس خواهد بود؛ زیرا او داناترین، کامل‌ترین و برترین بانوی جهان هستی است. بنا بر این، جای شگفتی نیست که هر کس از او خواستگاری کرد، پدر بزرگوارش عذر آورد؛ اما هنگامی که انسان کامل، سالار پرهیزگاران، پیشوای عارفان، امیر مؤمنان علی علیه السلام خواستگاری نمود، نه تنها موافقت خویش، که رضای خدای بزرگ و دختر فرزانه‌اش را نیز اعلان داشت.

همان‌گونه که روایات شیعه و سنی به صراحت دلالت دارند، این کار مهم به فرمان پروردگار منوط بود، و اگر آفریدگار جهان حضرت علی علیه السلام را نمی‌آفرید، برای حضرت فاطمه علیها السلام همتا و هم‌شأنی وجود نداشت.(۱۰۲) چنان‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند:

«لَوْلا عَلِیٌّ لَمْ یَكُنْ لِفاطِمَةَ كُفْوٌ.»(۱۰۳)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند:

«اگر امیر مؤمنان علیه السلام حضرت فاطمه را به همسریِ خود در نمی‌آورد، هرگز در زمین برایش همتا و همشأنی، از آدم به بعد، تا روز رستاخیز، یافت نمی‌شد.» (۱۰۴)

آری، هر دو دارای ولایت کلیّه مطلقه الهی و مقام عصمت و طهارت باطنی و ظاهری‌اند، و از ارکان توحید و ایمان به شمار می‌آیند، و شایستگی همسری یکدیگر را دارند.(۱۰۵) و لذا همسریِ حضرت فاطمه علیها السلام برای حضرت علی علیه السلام انتخاب الهی بود و آفریدگار جهان آن دو را برای یکدیگر برگزید.

عالم صدف است و فاطمه گوهر اوست

گیتی عرض است و این گهر جوهر اوست

در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق

احمد پدر است و مرتضی شوهر اوست

مَهر و هزینه عروسی

ازدواج حضـرت علی و فـاطمه علیهما السلام الگوی جاودانه همه قرن‌ها و نسل‌هاست. پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله با امیر مؤمنان علیه السلام در این باره به گفت و گو نشست و فرمود:

«آیا چیزی از مال دنیا برای ازدواج در اختیار شما هست؟

حضـرت علی علیه السـلام پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت! امورم بر شـما پوشـیده نیست؛ در حال حاضر ثروتم تنها یک شمشیر، یک زره و شتری برای کسب و کار است.

رسول خدا صـلی الله علیه وآله فرمودند: اما شمشـیرت که به آن نیازمندی تا در راه خدا جهاد نموده، دشمنان را سرِ جایشان بنشانی. اما شترت، که وسیله کار و درآمد توست؛ ولی با پول زرهت که آن را مهریه ازدواج قرار دهی خشنودم.»

امیر مؤمنان به دسـتور آن‌حضرت زره خود را به ۴۸۰ - و به روایتی ۴۰۰ - درهم فروخت و پول آن را خـدمت آن بزرگوار آورد تا بخشی از مهر باشد. به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله، با آن برخی اثاث منزل و سایر لوازم عقد و عروسی خریده شد.(۱۰۶)

بنا بر روایات در ظاهر مَهر فاطمه زهرا علیها السلام پانصد درهم بوده است.(۱۰۷)

البته قول دیگری نیز نقل شده، که قابل اعتماد نیست، و ظاهراً با پول فروش زره اشتباه شده است.

بـدین سان، پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله دختر نمونه خویش را با همین سادگی به عقد سالار مؤمنان و امیر فضایل درآورد؛ و این درس را به انسان‌هـا آموخت که نیـک‌بختی و سـرفرازی و امنیت خانوادگی، در پرتو ثروت، تجمل، اسـراف و تبـذیر، تأمین نخواهد گشت. زَرق و برق دنیا نیز تکامل و سعادت را به ارمغان نمی‌آورد. چه بسیار خانوده‌هایی که از همه گونه امکانات برخوردارند، اما احساسی جز احساس زندگی در دوزخ ندارند.

معنای پذیرش این مَهر اندک از سوی اسوه بانوان، آن نیست که منزلت و کرامت و شرافت او به بوته فراموشی سپرده شده است؛ چه آنکه، پروردگار بی‌همتا حرمت و کرامت آن‌حضرت را در دنیا و آخرت، با برترین پاداش‌ها جبران می‌نماید.

روایاتی که در این باره وارد شده، شنیدنی است؛ از آن جمله:

شخصـی به پیامبر صـلی الله علیه وآله عرض کرد: ما مهر فاطمه در زمین را دانستیم، اما مهر او در آسـمان چه اندازه است؟ حضـرت فرمودند:

«از آنچه به کارت می‌آید بپرس، و آنچه را به کارت نمی‌آید، واگذار.

گفت: ای رسول خدا! به کار می‌آید. (و اصرار نمود) پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند:

مَهر فـاطمه علیها السـلام در آسـمان، یک پنجم زمین است. هر کس از روی بغض و عـداوت به فاطمه علیها السـلام و فرزنـدانش بر روی زمین راه برود، تا روز رستاخیز بر او حرام خواهد بود.» (۱۰۸)

مرحوم اربلی و دیگران، از اهل سنت روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ زَوَّجَکَ فاطِمَةَ وَ جَعَلَ صِداقَهَا الْأَرْضَ. فَمَنْ مَشَی عَلَیْها مُبْغِضاً لَکَ [لَها] مَشی حَراماً.»(۱۰۹)

«به راستی خداوند فاطمه (علیها السـلام) را به تو تزویج نمود و زمین را مهر او قرار داد. و لذا هر کس تو را [فاطمه را] دشمن دارد و بر روی زمین راه برود، بر او حرام خواهد بود.»

در روایتی دیگر از اهل سـنت آمده است: وقتی دختر گرامی پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله شنید که پدر بزرگوارش او را به ازدواج حضـرت علی علیه السـلام در آورده و مهر او را درهم قرار داده است، به پـدر عرض کرد: فرق من و دیگر دختران چیست؟ از شـما تقاضا می‌کنم که این مهرِ دنیوی را بازگردانی و از خدای متعال بخواهی که مهر مرا شفاعت گناهکاران امت شما قرار دهد.

در این هنگام، (فرشته وحی) جبرئیل فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن نوشته شده بود:

«جَعَلَ اللَّهُ مَهْرَ فاطِمَةَ الزَّهْراء شَفاعَةَ الْمُذْنِبِینَ مِنْ أُمَّةِ أَبِیها.»

«خداوند مهر حضرت فاطمه زهرا را شفاعت گناهکارانِ امت پدرش قرار داد.»

حضرت فاطمه علیها السلام هنگام مرگ وصیت کرد که آن سند آسمانی را درون کفن، روی سینه‌اش قرار دهند، و فرمود:

«هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را به دست می‌گیرم و طبق آن از گناهکارانِ امت پدرم شفاعت می‌نمایم.» (۱۱۰)

در روایات شیعه و سنی چنین آمده است:

«برای گرامی‌داشت این پیوند مقدس، محفل عقد با شکوهی در آسمان‌ها برگزار گردید و تمام فرشتگان به فرمان خداوند گرد آمدند. جایگاهی از نور نصب شد و به درختان بهشتی فرمان رسید تا زر و زیور و جواهر بر فرشتگان نثار کنند.» (۱۱۱)

متأسفانه این پیوند خجسته، حسادت و کینه برخی افراد را برانگیخت؛ به‌گونه‌ای که گاه بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت فاطمه علیها السلام خُرده می‌گرفتند و موجبات ناخرسندی آنان را فراهم می‌ساختند.

روزی حضرت فاطمه علیها السلام با دیده گریان پیش پدر بزرگوارش آمد. آن‌حضرت فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ خداوند چشمانت را نگریاند. پاسخ داد: به عده‌ای از زنان قریش عبور نمودم، چون مرا دیدند، به من و همسرم سخنان ناروا نسبت دادند و گفتند: محمّد (صلی الله علیه وآله) دخترش را به همسریِ فردی درآورده که تهیدست‌ترین قریش است...(۱۱۲)

امام صادق علیه السلام دلداری رسول خدا صلی الله علیه وآله را این‌گونه نقل می‌کند که به دختر گرامی‌اش فرمود:

«سوگند به خدا اگر در میان اهل بیتم کسی نیکوتر و برتر از علی سراغ داشتم، او را به همسری‌ات انتخاب می‌کردم. در این کار، من پیش‌گام نبودم، بلکه خداوند تو را به همسری علی درآورد و مَهرت را یک پنجم دنیا قرار داد، تا زمانی که آسمان و زمین بر پاست».(۱۱۳)

شگفت آن‌که همان حسودان و فتنه‌انگیزان برای طرح نقشه‌های خود به سراغ حضرت علی علیه السلام آمده، می‌گفتند: تو معدن فضل و دانایی و شجاع‌ترین فرد هستی، چگونه بانویی تهیدست را برگزیده‌ای؟! اگر دختر ما را انتخاب می‌کردی، از خانه ما تا خانه‌ات شتران صف می‌کشیدند و بار همگی جهاز بود.(۱۱۴)

امیر مؤمنان علیه السلام که از نقشه‌های شوم آنان کاملاً آگاه بود، با پاسخ قاطع خود، رسواشان می‌ساخت.

آری، تبهکاران آن‌گاه که در زندگی شکست می‌خورند و عقده‌های حقارت در سینه‌هایشان انباشته می‌گردد، برای کم کردن دردهای درونی خویش، به این یاوه‌گویی‌ها روی می‌آورند.

شگفت‌تر آن‌که چون از حضرت امیر و حضرت فاطمه علیها السلام مأیوس شدند، سراغ رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتند. امام رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمودند:

«یا علی! در باره ازدواج فاطمه علیها السلام مردانی از قریش مرا سرزنش کردند که ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی نپذیرفتی و او را به همسری علی در آوردی.

در پاسخ گفتم: سوگند به خدا، من نبودم که خواستگاری شما را رد کردم، بلکه خداوند آن را نپذیرفت و او را برای حضرت علی انتخاب کرد. جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ می‌فرماید: اگر علی را نمی‌آفریدم، از آدم به بعد، همتا و کفوی که شایسته فاطمه باشد، یافت نمی‌شد.» (۱۱۵)

مراسم عروسی

میان مراسم عقد و عروسی مدتی فاصله افتاد، امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله خجالت می‌کشید. حضرت محمد

صلی الله علیه وآله نیز به خاطر شکوه و عظمت دختر گرامی‌اش مصلحت نمی‌دید که پیشگام گردد؛ تا این‌که شماری از یاران صلاح را در آن دیدند که خدمت امام علی علیه السلام شرفیاب شوند و قضیه را بازگو کنند.

و لذا عقیل نزد امیر مؤمنان علیه السلام رفت و گفت: برادر! چرا برای عروسی اقدام نمی‌کنی؟ فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شرم دارم. عقیل موضوع را پی‌گرفت و تصمیم بر آن شد که با هم نزد پیامبر صلی الله علیه وآله روند.

در راه، به اُم ایمن برخوردند. او از آنان خواست که اجازه دهند انجام دادن این کار را به عهده گیرد. آن‌گاه نزد همسر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و مطلب را در میان نهاد و همراه دیگر همسران به محضر آن بزرگوار مشرف شدند و عرض کردند: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدای شما باد، برای کاری مهم آمده‌ایم که اگر حضرت خدیجه علیها السلام بود، چشمانش روشن می‌گشت.

آن‌حضرت با شنیدن نام حضرت خدیجه، گریست و فرمود: کجا همانند او پیدا می‌شود؟! او مرا تصدیق نمود آن‌گاه که همگان تکذیب کردند و در راه دین خدا مرا یاری کرد و با ثروتش به من مدد رساند. خداوند به من فرمان داد تا او را به خانه‌ای از زمرّد در بهشت بشارت دهم که در آن رنجی نخواهد بود...

در ادامه، همسر آن‌حضرت عرض کرد: این علی است که در دنیا برادر، و از نظر نسب پسر عموی شماست. تقاضا دارد که همسرش را به خانه او روانه سازید، تا با هم زندگی نمایند و جدایی ایشان برطرف گردد.

آن‌حضرت فرمود: چرا خود علی اظهار نمی‌کند. پاسخ داد: حیای ایشان مانع شده است که از شما درخواست نماید...

آن‌گاه که حضرت علی علیه السلام خواسته‌اش را مطرح ساخت، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: به خواست خداوند همین امشب، یا شب آینده همسرت در خانه‌ات خواهد بود. حضرت علی علیه السلام خوشحال شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به همسرانش دستور داد که مقدمات جشن عروسی را فراهم آورند.(۱۱۶)

برای پذیرایی دعوت شدگان، غذایی تهیه کردند و امیر مؤمنان علیه السلام به مسجد رفت و همگان را برای شام دعوت نمود. با آن‌که غذا کم بود خداوند به آن برکت عطا فرمود؛ به گونه‌ای که همگان سیر شدند و پس از صرف شام، به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله مهمانان ظرف‌ها را پر کردند و برای همسرانشان بردند. و ظرفی نیز برای عروس و داماد فرستادند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمان داد تا دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار همراه فاطمه علیها السلام برای رفتن به خانه شوهر روان شوند و ابراز شادمانی کنند و از کلمات لهو و حرکات لعب و چیزهایی که خدا راضی نیست، بپرهیزند.(۱۱۷)

در روایات اهل سنت آمده است: در شب عروسی، هنگام بردن حضرت فاطمه علیها السلام به خانه همسرش، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیشاپیش، جبرئیل در سمت راست، میکائیل در سمت چپ، و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می‌کردند. فرشتگان نیز تا بامداد تسبیح و تقدیس الهی به جای می‌آوردند.(۱۱۸)

آری، آسمانیان و ملکوتیان، زمینیان و ناسوتیان در این مراسم پر شکوه شرکت کردند. هیچ کس سراغ ندارد که دختری با این شکوه و جلال و مجد و عظمت به خانه شوهر رود. این، از آن روست که آفریدگار جهان چنین اراده فرموده است که مراسم عروسی دختر خاتم پیامبران از هر نظر ممتاز باشد.

در روزگاران ظهور فرزند عزیزش مهدی موعود - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - و روز عظیم رستاخیز هم نور فاطمی بیشتر جلوه‌گر می‌شود و مقام و منزلت حضرت زهرا علیها السلام، بر همگان آشکار می‌گردد.

واقعیت این است که این پیوند بی‌نظیر آن‌هم در خانه وحی، با این‌همه شکوه و جلال از سوی آسمانیان به همین سادگی تنظیم نگردیده، بلکه این حرمت و کرامت از نگرش عمیقانه و حکیمانه‌ای سرچشمه گرفته، و بیانگر این است که بانوی بانوان از امتیازات شگرفی در برون و درون برخوردار بوده است. برای نمونه خوب است به این ایثار بی‌نظیرش آن‌هم در شب زفاف توجه شود؛

اهل سنت روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای شب عروسی دخترش پیراهنی تهیه کرد؛ زیرا پیش از آن، حضرت

زهرا علیها السلام پیراهن کهنه و وصله‌دار می‌پوشید. در همان شب، بینوایی درِ خانه نبوت آمد و لباسی درخواست کرد. حضرت فاطمه علیها السلام خواست آن پیراهن کهنه را به سائل دهد، که یاد این آیه افتاد:

«لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»(۱۱۹)

اینجا بود که پیراهن عروسی را از تن درآورد و به سائل داد.

هنگامی که خواستند عروس را به خانه شوهر ببرند، جبرئیل فرود آمد و پس از رساندن درود خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: خداوند به فاطمه سلام می‌رساند و به همراه من ارمغانی از لباس‌های بهشتی، که از دیبای سبز می‌باشد، برای او فرستاده است...(۱۲۰)

برخی در ادامه چنین آورده‌اند که فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: بامدادان، رسول اکرم صلی الله علیه وآله به حجره من تشریف آورده، فرمودند: چرا لباس نو را نپوشیدی؟ گفتم: آن را صدقه دادم. پدرم فرمودند: اگر لباس کهنه را می‌دادی برای شوهرت بهتر بود. گفتم: در این کار به شما اقتدا نمودم؛ هنگامی که مادرم حضرت خدیجه خدمت شما شرفیاب شد، هر چه داشت همه را در راه شما بخشید، تا آن‌که تهیدستی نزد شما آمد و شما پیراهن خود را به او دادی و خود را با حصیر پوشاندی...

آن‌گاه پدرم فرمودند: جبرئیل فرود آمده است و به تو سلام می‌رساند و (از جانب خداوند) می‌فرماید: هر چه فاطمه می‌خواهد، درخواست کند و او را بشارت بده که دوستش دارم. به پدرم عرض کردم:

«شَغَلَتْنِی عَنِ الْمَسْأَلَهِ لَذَّهُ خِدْمَتِهِ لا حاجَهَ لِی غَیْرَ لِقاءِ رَبِّیَ الْکَرِیم فِی دارِ السَّلام.»

«لذت خدمت پروردگار مرا از درخواست باز داشته است. جز لقای پروردگار کریم در دار السلام، درخواستی ندارم.»(۱۲۱)

به هر حال بانوان، حضرت فاطمه علیها السلام را با احترام فراوان به خانه شوهرش بردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را فراخواند و پس از آن، حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و دستش را گرفت و در دست حضرت علی نهاد و فرمود:

«خداوند دختر رسول خدا را بر تو مبارک سازد.»(۱۲۲)

به روایت دیگر، میان چشمانشان را بوسید و به علی علیه السلام فرمود:

«علی جان! فاطمه نیکوترین همسر برای توست. و به فاطمه علیها السلام فرمود: علی نیکوترین شوهر برای توست.»

سپس در حق آن دو بزرگوار و نسل شریفشان دعای خیر نمود.(۱۲۳)

بنا بر روایتی دیگر فرمود:

«یا ابَا الْحَسَن! هَذِه وَدِیعَهُ اللَّهِ وَ وَدِیعَهُ رَسُولِهِ عِنْدَکَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِی فِیها»

«ای ابا الحسن! این [= فاطمه امانت خدا و رسول نزد توست. پس، با نگهداری از او، از خدا و رسول نگهداری کن.»(۱۲۴)

به دستور آن‌حضرت، همه زنان بیرون رفتند. تنها اسما ماند. پیامبر صلی الله علیه وآله دلیل ماندن او را جویا شد. عرض کرد: هنگام رحلت حضرت خدیجه علیها السلام در محضرش بودم. آن بانو می‌گریست. عرض کردم: چرا گریه می‌کنید با آن‌که سالار بانوان عالم و همسر پیامبرید و حضرتش مژده بهشت به شما داده است؟!

حضرت خدیجه فرمود: برای مردنم گریه نمی‌کنم، بلکه برای دخترم می‌گریم. هر دختری در شب زفاف نیازمند بانویی از نزدیکان و محرمان است که اسرار خود را به او بازگو کند تا یاری‌اش نماید. در حال حاضر دخترم فاطمه کودک است. بیم آن دارم در شب زفاف کسی را نداشته باشد که او را یاری دهد.

عرض کردم: سرورم! با خدای خود عهد می‌نمایم که اگر تا آن زمان زنده بودم، او را یاری کنم. اینک برای این‌که به پیمان خود وفا نمایم، در اینجا می‌مانم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله از شنیدن این قضیه گریان شد و به او اجازه داد که در خانه بماند.(۱۲۵)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله خواست از حجله بیرون رود، حضرت فاطمه علیها السلام برخاست و دامان پدر را گرفت و گریست. آن‌حضرت او را دلداری داد و فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟! تو را به ازدواج بردبارترین و داناترین مردم درآوردم.(۱۲۶)

شیعه و سنی به اتفاق نقل کرده‌اند که روز پس از عروسی، بامدادان، رسول خدا صلی الله علیه وآله با ظرفی از شیر تشریف آورد و آن را به دست فاطمه داد و فرمود:

«اِشْرِبی، فِداكِ اَبُوكِ.»

«بیاشام، پدرت به فدایت!»

و به دست حضرت علی علیه السلام داد و فرمود:

«اِشْرِبْ، فِداکَ ابْنُ عَمِّکَ».

«بیاشام، پسر عمویت به فدایت!»(۱۲۷)

آن‌گاه از حضرت علی علیه السلام پرسید: همسرت را چگونه دیدی؟ پاسخ داد: نیکو یاوری است برای اطاعت خدا. و همین سؤال را از حضرت فاطمه علیها السلام نمود. پاسخ داد: نیکو شوهری است.

سپس آن‌حضرت در باره ایشان این‌گونه دعا فرمود:

«بار الها! آنان را از پراکندگی و پریشانی بِرَهان؛ دل‌هایشان را به یکدیگر الفت ده؛ این دو و تبارشان را از وارثان بهشت قرار ده؛ نسلی پاك و پاکیزه و با برکت روزی‌شان گردان، به نسل و تبارشان برکت ده، آنان را پیشوایانی قرار ده که مردم را به فرمانبرداری تو راهبری کنند و به آنچه تو را خشنود سازد فرمان دهند».(۱۲۸)

در خانه امامت

سرانجام، بانوی بانوان و مام پیشوایان راستین، از بیت رفیع نبوت به خانه پرشکوه امامت گام نهاد، و با آغاز زندگی مشترك، همنشین سالار مؤمنان و امیر فضیلت‌ها شد، و همسر گرامی خود را در کار دین و دنیا، با کمال بردباری و تحمل رنج، یاری نمود.

زندگی آن‌گاه موجب نیك‌بختی و سعادت خواهد بود که بر اساس هماهنگی و مهر و محبّت پی‌ریزی گردد و اعضای خانواده همدیگر را درك نموده، حرمت هم را پاس دارند.

حضرت فاطمه علیها السلام بیش از هر کسی، شوهرش را می‌شناخت و او را صاحب ولایت کُبرا می‌دانست، و آن‌گونه که شایسته او بود، احترام می‌گزارد و حرمتش را پاس می‌داشت.

امیر مؤمنان نیز همسر خود را سالار زنان گیتی و پرتویی از نور رسول خدا صلی الله علیه وآله و مجموعه‌ای از فضیلت‌ها می‌دانست و او را از جان و دل دوست می‌داشت، و آن‌گونه که سزاوار ایشان بود، احترام می‌گزارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب به دخت گرامی‌اش می‌فرمایند:

«... سوگند به خدا، از خیرخواهی در حق تو کوتاهی نکرده‌ام. تو را به عقد پیشبازترین فرد از نظر گرایش به اسلام، و داناترین و بردبارترین آنان درآورده‌ام.

دخترم! خدای بزرگ توجهی به زمین نمود و دو نفر را برگزید؛ یکی را پدر تو و دیگری را همسر تو قرار داد.

دخترم! همسر تو نیکو شوهری است. مبادا از وی نافرمانی کنی.»

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را صدا زد. حضرتش پاسخ داد: لبّیک ای رسول خدا! پیامبر صلی الله

علیه وآله فرمودند:

«داخل حجره خود شو و در باره همسرت مهربانی و مدارا کن؛ زیرا فاطمه پاره تن من است. آنچه او را ناراحت سازد، مرا ناراحت می‌سازد، و آنچه او را خوشحال کند، مرا خوشحال می‌کند، شما را به عنوان امانت به خدا می‌سپارم تابه جای من نگهبان شما باشد.»

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«به خدا سوگند که هرگز فاطمه را خشمناک نکردم و او را بر کاری ناراحت نساختم تا از دنیا رفت. او نیز هرگز مرا خشمناک نساخت و در هیچ کاری از من نافرمانی نکرد. و به گونه‌ای بود که هرگاه به او می‌نگریستم، غم‌هایم زدوده می‌شد...» (۱۲۹)

چنان مهر و صفا و معنویت و نورانیتی بر زندگی آن دو حکم‌فرما بود که نه تهیدستی می‌توانست آن را تیره سازد، و نه رخدادهای تکان‌دهنده، توانِ پریشان‌کردن آن را داشت.

همین جوّ معنوی، منشأ خیرات و برکاتی شد که در وصف نمی‌آید.

به میمنت این پیوند آسمانی، خداوند به آن بزرگواران نسلی سرفراز و چشمه‌سار برکات ارزانی داشت.

نسل سرفراز

نخستین مطلبی که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد آن است که خداوند متعال - به برکت این ازدواج - به پیامبرش نسل سرفر.......ارزانی خواهد کرد که در طول تاریخ به یادگار بمانند و این از برترین ثمرات با ارزش آن بیت شریف امامت و ولایت بود.

برخی به دلیل ناآگاهی و یا انگیزه‌های سیاسی، حاضر نیستند این واقعیت را بپذیرند که نسل حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام، همان نسل پُر افتخار رسول خداست؛ زیرا سلسله نسب، هم از طرف پدر پیش می‌رود و هم از طرف مادر. نوه‌های پسری و دختری، هر دو، ذرّیه و فرزندان انسان محسوب می‌گردند.

روزی هفتمین پیشوای معصوم، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، بر هارون خلیفه عباسی، وارد شد. هارون ضمن سؤالات خود به آن‌حضرت گفت:

چگونه به مردم اجازه می‌دهید که شما را به فرزندان رسول خدا (ص) نسبت دهند، در صورتی که شما فرزندان علی هستید و انسان به پدرش منسوب می‌گردد، و فاطمه جز ظرفی برای فرزندش نبوده، و پیامبر تنها جدّ مادریِ شماست؟!

آن‌حضرت در پاسخ فرمودند:

«هارون! اگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به این جهان باز گردد و از دخترت خواستگاری نماید، به آن‌حضرت پاسخ مثبت خواهی داد؟ گفت: سبحان اللَّه! چرا پاسخ مثبت ندهم؛ بلکه بر همه جهانیان هم فخر و مباهات می‌کنم.

امام فرمودند: اما نه پیامبر صلی الله علیه وآله از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من به آن بزرگوار پاسخ مثبت می‌دهم.»

هارون گفت: چرا؟ حضرت فرمودند: به این دلیل که من فرزند او هستم، و تو فرزند او نیستی.

هارون پرسید: چگونه شما خویشتن را ذرّیه و نسل پیامبر می‌شمارید، در حالی که آن‌حضرت از خود پسری بر جای ننهاد، و نسل انسان از طرف فرزندان پسری او خواهد بود، و شما فرزندان دختری پیامبرید؟!

وی با اصرار از آن‌حضرت درخواست نمود تا از قرآن پاسخ دهد.

امام موسی کاظم علیه السلام این آیات را تلاوت فرمودند:

«وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ».(۱۳۰)

امام فرمودند:

«پدر عیسی چه کسی بود؟ هارون گفت: عیسی پدر نداشت».

آن‌حضرت فرمودند:

«خداونـد در این آیه عیسـی را از طریق مـادرش به ذریّه و نسـل پیامبران (=ابراهیم) پیونـد می‌زنـد، ما نیز از طریق مادرمان حضـرت فاطمه علیها السلام ذریّه و نسل پیامبریم.»

آن‌گاه امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت فرمودند:

«فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَـنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ».(۱۳۱)

سپس فرمودند:

«هیـچ کس ادعا نکرده است که پیامبر صـلی الله علیه وآله هنگام مباهله به دسـتور پروردگار، کسـی جز علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسـین علیهم السـلام را در زیر کسـا داخـل نموده باشـد؛ و منظور از «ابناءنـا» حسن و حسـین، و «نساءنـا» حضـرت فاطمه، و «أنفسـنا» حضـرت علی است. (خداونـد در این آیه، حسن و حسـین را پسـران رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله معرفی نموده است).» (۱۳۲)

عامر شـعبی گوید: شبی حجّاج (خونخوار و ستمگر معروف)، پیکی را به‌سوی من فرستاد و مرا فراخواند. من از ترس وضو ساختم و پس از وصـیت به دربار او رفتم، که با سـفره‌ای چرمی و شمشـیری برهنه رو به رو شدم. پس از سـلام، به من گفت: نگران مباش، تا فردا ظهر در امانی؛ و دستور داد مرد سال خورده‌ای را که در غُل و زنجیر بود، آوردند و در برابرش نشاندند.

حجّاج گفت: این شـخص می‌گویـد که «حسن» و «حسـین» فرزنـدان پیامبرنـد. اینک بایـد دلیلی قانع کننـده از قرآن بیاورد، و گرنه گردنش را بـا شمشـیر جـدا می‌کنم. گفتم: شایسـته است نخست این کنـد و زنجیر را از او برگیریـد، یا دلیل خواهـد آورد و یا نه، و شمشیر تو غل و زنجیر را نمی‌برد.

حجاج پـذیرفت و دسـتور داد غـل و زنجیر او را گشودنـد. من خوب نگـاه کردم، دیـدم آن پیر مرد «سـعید بن جـبیر» است. بر خود لرزیدم و گفتم: چگونه می‌تواند از قرآن دلیل بیاورد.

حجاج گفت: دلیل خویش را از قرآن بیاور، و گرنه تو را می‌کشم. سعید این آیات را قرائت نمود:

«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ...».(۱۳۳)

و ساکت شد و به حجاج گفت: آیه بعد را بخوان.

حجاج خواند:

«وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ...».(۱۳۴)

سعید پرسید: چرا خداوند در اینجا (در شمار فرزندان ابراهیم) نام عیسی را می‌برد؟ حجاج گفت: چون او از نسل ابراهیم است.

سعیـد فرمود: اگر حضـرت عیسـی که پـدر نـدارد و با فاصـله‌ای بسـیار، فرزند دختری ابراهیم است، از نسل او به شـمار می‌رود، چرا «حسن» و «حسین» با آن‌که به پیامبر نزدیک‌ترند، از نسل و ذریّه او به حساب نیایند؟!

حجاج ضمن آزادی او دستور داد، ده هزار دینار به او دهند و به خانه‌اش ببرند.

شعبی گوید: بامداد با خود گفتم: نزد این پیر بروم و معانی قرآن را از او بیاموزم؛ زیرا او از قرآن آگاهی دارد. به سـراغش رفتم، اما وی در مسجد بود. او را دیـدم که دینارهـای شب گذشـته را در بسـته‌های ده دینـاری قرار می‌دهـد و به محرومـان انفـاق می‌کنـد و می‌فرماید: اینها همه به برکت دو بزرگوار امام حسن و امام حسین علیهما السلام است... (۱۳۵)

شگفت آن‌که بسیاری از دانشمندانِ بنام اهل سنت به این حقیقت اعتراف دارند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از نسل پاک و پاکیزه رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند؛ از جمله:

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر این‌که «حسن» و «حسین» از ذریّه پیامبرند؛ زیرا خداوند حضرت عیسی را از ذریّه ابراهیم شمرده است، با آن‌که از طرف مادر به آن‌حضرت پیوند دارد.(۱۳۶)

نویسنده المنار، که مانند فخر رازی متعصّب است، بعد از نقل کلام او می‌گوید: در این باره، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) حدیثی در صحیح بخاری (۱۳۷) نقل شده است که به امام حسن اشاره کرده، فرمودند:

«إِنَّ ابْنِی هَذا سَیِّدٌ»

«این پسرم، سرور و سالار است.»

در حالی که نزد عرب (جاهلی) لفظ «ابن» بر دختر زاده اطلاق نمی‌شد...

سپس ادامه می‌دهد که به همین دلیل، مردم اولاد فاطمه را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می‌دانستند.(۱۳۸)

ابن ابی‌الحدید، از علمای بزرگ اهل سنت، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ممکن است «حسن» و «حسین» و فرزندان آن دو بزرگوار را پسران رسول خدا (ص) و نسل آن‌حضرت به حساب آورد؟ آن‌گاه پاسخ داده، چهار دلیل می‌آورد:

نخستین دلیل: خداوند در آیه مباهله، آنان را پسران پیامبر برشمرده است؛ چرا که منظور از «أبناءنا» حسن و حسین است.

دومین دلیل: اگر کسی وصیت نماید مالی را به فرزند فلانی بدهید، اولاد دختریِ او را نیز شامل می‌شود.

سومین دلیل: در آیه «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ... وَ یَحْیی وَ عِیسی خداوند حضرت عیسی را ذریّه ابراهیم دانسته است. (با آن‌که حضرت عیسی پدر نداشت و نوه دختری او بود.)

چهارمین دلیل: لغت شناسان متفق‌اند که فرزند دختری، از نسل انسان است و ذریّه او به حساب می‌آید...(۱۳۹)

بسیاری از دانشمندان اهل سنت اعتراف دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هنگام مباهله، تنها حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را با خود بردند، (۱۴۰) و به طور قطع، منظور از «أبناءنا» در آیه شریفه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

مرحوم قاضی نور اللّه شوشتری می‌فرماید: مفسران شیعه و سنی اتفاق دارند که مراد از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.(۱۴۱)

مرحوم آیهٔ اللّه مرعشی نجفی نیز در پاورقی، حدود شصت نفر از حدیث شناسان و مفسران و مورخان معروف اهل سنت را نام می‌برد که معتقدند منظور از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.(۱۴۲)

به علاوه دانشمندان مشهور اهل سنت روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت دارد امام حسن و امام حسین علیهما السلام ذریّه رسول خدا صلی الله علیه وآله و از نسل آن‌حضرت هستند؛ (۱۴۳) از جمله: این روایت مشهور که پیامبر (ص) فرموده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذُرِیَّهَ کُلِّ نَبِیٍّ فِی صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِیَّتِی فِی صُلْبِ عَلِیٍّ».(۱۴۴)

«به راستی خدای بزرگ نسل هر پیامبری را در صلب خودش قرار داد و نسل مرا در صلب علی.»

طبق آنچه گفته آمد، مخالفت با این مسأله که فرزندان دختری پیامبر صلی الله علیه وآله ذریّه او به شمار می‌آیند، از تعصب یا افکار جاهلی و یا سیاسی‌کاری نشأت می‌گیرد.

ساده زیستی

بانوی بزرگ اسلام، میوه فضیلت‌ها و ثمره عظمت‌ها بود. سینه‌ای پُربار و دلی آکنده از عشق و ایمان داشت و مادر شکیبایی به

شمار می‌آمد. ایشان به ثروتی اندك و امکاناتی ناچیز قناعت کرد و راه مواسات و ایثار را برگزید.

آن‌حضرت حدود نُه سال در خانه ولایت و امامت زیست، و زندگی سراسر افتخارش با امیر فضیلت‌ها و کمالات، در پارسایی و سادگی، از خاتم پیام‌آوران الگو گرفته بود، و تاریخ هرگز چنین چهره‌ای به خود ندیده و نخواهد دید.

این ازدواج با شکوه، در سال‌های نخست هجرت اتفاق افتاد، و چون آغاز پیشرفت اسلام بود، حضرت علی علیه السلام پیوسته در حال آماده‌باش و جنگ با مشرکان به سر می‌برد، و اگر درآمدی به دست می‌آورد، تهیدستان را مقدم می‌داشت؛ لذا فاطمه اطهر علیها السلام برای اداره امور خانه، با دشواری‌های بسیار رو به رو می‌شد، و چه روزها که خود و بچه‌هایش با گرسنگی به سر می‌بردند، اما اگر خوراك و پوشاکی به دستشان می‌رسید، به دیگران می‌دادند. آنان انسانیت، فضیلت و معنویت را بر زر و زیور و خوشی‌های زودگذر مقدم می‌داشتند. اینك بایسته است نمونه‌هایی از این دست، آورده شود:

ابوسعید خدری آورده است که روزی حضرت علی علیه السلام گرسنه بود. به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: آیا غذایی در خانه هست؟ فرمود: نه، سوگند به خدایی که پدرم را به رسالت و شما را به جانشینی او برگزید، دو روز است غذایی نداریم، و اگر چیزی یافت می‌شد، شما را بر خود و فرزندانم حسن و حسین مقدم می‌داشتم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: فاطمه جان! چرا به من اطلاع ندادی تا چیزی فراهم آورم؟ پاسخ داد: از خدای خویش شرم می‌کنم که شما را به کاری وادارم که توان آن را نداشته باشی.(۱۴۵)

امام علی علیه السلام با اطمینان به خدا از خانه بیرون رفت و دیناری را قرض گرفت و برای خرید نیاز خانواده‌اش به راه افتاد که مقداد را دید که در هوای بسیار گرم از خانه‌اش بیرون آمده و حرارت خورشید رنگ چهره او را دگرگون و پاهایش را آزرده است.

آن‌حضرت شگفت زده شد و گفت: چرا در این وقت بیرون آمدی؟ عرض کرد: یا ابا الحسن! دست از من بردار و چیزی مپرس. فرمود: برادرم! نمی‌توانم از کنارت بگذرم، بی آن‌که از حالت با خبر شوم. عرض کرد: برای خدا دست از من بردار و حالم مپرس. حضرت فرمود: برادرم! نمی‌توانی مشکلت را از من پنهان سازی. مقداد عرض کرد: اینك که اصرار می‌ورزی، به خدایی که محمّد صلی الله علیه وآله را به رسالت و تو را به جانشینی او برگزید، چیزی جز سختی زندگی و گرسنگی خانواده‌ام مرا از خانه بیرون نیاورده است. چون گریه آنان مرا آزرده، با اندوه و سرگردانی بیرون آمده‌ام.

آن‌حضرت گریست، به گونه‌ای که محاسن شریفش اشك آلود گشت و فرمود: سوگند به آن خدایی که تو سوگند یاد کردی، مرا نیز همان چیز از خانه بیرون ساخت. اینك دیناری را قرض نموده‌ام، اما تو را بر خود مقدم می‌دارم. آن را به مقداد داد و به سوی مسجد حرکت کرد. نماز ظهر و عصر و سپس نماز مغرب را به جای آورد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله با عبور از صف اوّل، پای آن‌حضرت را فشرد. آن دو بزرگوار، کنار درب مسجد به هم رسیدند. حضرت علی علیه السلام سلام کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پس از جواب فرمود: آیا ممکن است شام را میهمان شما باشم؟ حضرت علی علیه السلام در حالی که شرم داشت، متحیرانه سر به زیر انداخت و سکوت کرد. او خوب می‌دانست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از حال او و انفاق و ایثارش با خبر است. خدای بزرگ هم به پیامبر خود پیام فرستاد که شام را در خانه حضرت علی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چرا پاسخ مثبت یا منفی نمی‌دهی؟ حضرت علی علیه السلام با شرمندگی آن‌حضرت را دعوت نمود.

به هر حال، آن دو بزرگوار با هم بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدند. هنوز آن بانو در عبادتگاه خویش بوده، نمازش را به جای می‌آورد. ظرفی از غذا هم در کنارش قرار داشت. وقتی صدای پدر را شنید، از جای برخاست و سلام کرد. آن‌حضرت به او –

که محبوت‌ترین افراد در نظرش بود - پاسخ داد و دست محبت بر سرش کشید و فرمود: دخترم! چگونه روز را شب آوردی؟ [عرض کرد: به خیر و نیکی.] فرمود: شام را بیاور. حضرت فاطمه علیها السلام ظرف غذا را در برابر آن دو بزرگوار نهاد...

حضرت علی علیه السلام فرمود: این غذا را از کجا آوردی؟ تا کنون غذایی به این خوش رنگی و خوش‌بویی و خوش‌مزگی ندیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه وآله دست مبارکش را بر شانه حضرت علی نهاد و فرمود: علی جان! این در برابر دیناری است که تو در راه خدا انفاق کردی...(۱۴۶)

هنگامی که آیه:

«وَ إِنَّ جَهَنَّم لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ا لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ».(۱۴۷)

نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله به شدت گریست. اصحاب و یاران نیز از گریه آن بزرگوار به گریه افتادند؛ اما به خود جرئت نمی‌دادند که از علت آن سؤال نمایند. روش آن‌حضرت چنین بود که هرگاه دخترش فاطمه علیها السلام را می‌دید، شاد می‌گشت؛ لذا سلمان به درِ خانه حضرت فاطمه علیها السلام آمد تا او را از جریان با خبر سازد.

بانوی بانوان، مقداری جو را با دست مبارك آسیاب می‌کرد و این آیه را تلاوت می‌نمود:

«وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى .(۱۴۸)

حضرت سلمان داستان گریه پیامبر را به اطلاع فاطمه علیها السلام رساند. حضرت فاطمه علیها السلام با شنیدن این خبر، چادر خود را که کهنه و وصله‌دار بود، پوشید و عازم حرکت شد. سلمان از دیدن این منظره گریست و گفت: دختران پادشاهان ایران و روم، لباس‌های گران قیمت دیبا و حریر می‌پوشند، ولی چادر دختر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله این گونه است!

حضرت فاطمه علیها السلام بعد از ملاقات با پدر گرامی‌اش فرمود: سلمان از لباس من شگفت‌زده شده است. سوگند به خدایی که شما را به حق مبعوث نموده، پنج سال است که من و همسرم چیزی نداریم جز پوست گوسفندی که روزها برای شترمان روی آن علف می‌ریزیم و شب‌ها آن را فرش خود قرار می‌دهیم. متکای ما نیز از جنس پوست است که درون آن را با لیف خرما پر کرده‌ایم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: ای سلمان! دخترم فاطمه، از گروه «سابقین» و سبقت‌گیرندگان بارگاه الهی است.

آن‌گاه حضرت فاطمه علیها السلام از علت گریه پدر گرامی‌اش پرسید. آن‌حضرت فرمود: جبرئیل این دو آیه را نازل نمود. حضرت فاطمه علیها السلام با شنیدن آیات، (صیحه‌ای زد و) با صورت به زمین افتاد و فرمود: وای! وای بر کسی که وارد دوزخ گردد.

هنگامی که حضرت سلمان آیات را شنید فرمود: کاش گوسفندی بودم و خانواده‌ام گوشت مرا می‌خوردند و پوستم را پاره می‌کردند، ولی قصه دوزخ را نمی‌شنیدم.

ابوذر نیز فرمود: کاش از مادر متولد نشده بودم و داستان دوزخ را نمی‌شنیدم.

مقداد هم فرمود: کاش پرنده‌ای بودم و در بیابان‌ها می‌زیستم و از حساب و عقاب آزاد بودم و از آتش دوزخ چیزی نمی‌شنیدم.

حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: کاش درندگان مرا پاره می‌کردند و از مادر متولد نشده بودم و قصه دوزخ را نمی‌شنیدم. آن‌گاه دست خود را بر سر نهاد و باران اشك از دیدگان فرو بارید و فرمود:

«وا بُعْدَ سَفَراهُ! وا قِلَّةَ زاداهُ»

«وای از دوریِ سفر آخرت! وای از اندك بودن توشه راه!

آنان که در این سفر وارد آتش می‌شوند، بسان بیمارانی هستند که از آنها عیادت نمی‌شود؛ مجروحانی هستند که زخم‌هایشان مداوا نمی‌گردد؛ و اسیرانی هستند که دوران اسارت آنان پایان نمی‌پذیرد. خوراك و آشامیدنی آنان از آتش است و در میان طبقات دوزخ زیر و رو می‌گردند. پیش از آن، لباس‌های نرم می‌پوشیدند ولی اکنون لباس‌های آتشین بر تن می‌کنند. در دنیا با همسران خود هم‌آغوش بودند اما اکنون با شیطان‌ها!»(۱۴۹)

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را دید که لباسی از پشم شتر بر تن دارد و با دستاس، آرد تهیه می کند [وبا دست دیگر، کودک خود را شیر می‌دهد.] آن‌حضرت از دیدن این منظره گریست و فرمود:

«یا فاطِمَةُ! اِصْبِری عَلی مَرارَةِ الدُّنْیا لِنِعَمِ الْآخِرَةِ غَداً.»

«فاطمه جان! بر تلخی و سختی دنیا شکیبا باش تا شیرینی نعمت‌های سرای آخرت را دریابی.»

در این هنگام بود که آیه پنجم سوره ضحی فرود آمد:

«وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی .

«به زودی پروردگارت (آن قدر) به تو عطا خواهد کرد تا خرسند گردی.»(۱۵۰)

تقسیم کار

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در دامان وحی تربیت یافته و نماد عفت و حیا بود، از برخورد با نامحرمان به شدت اجتناب نموده، و کوشش داشت خود را از دید بیگانگان بپوشاند؛ لذا از کارهایی که به نوعی موجب ارتباط با نامحرمان می‌شد، پرهیز می کرد.

از سویی انتخاب بانوان برای کارهای درون خانه، به آنان فرصت بیشتری می‌دهد تا به مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه خود، یعنی تربیت فرزند، دست‌یابند. از سوی دیگر، زن و مرد با تقسیم کارها می‌توانند محیطی پر از مهر و صفا را فراهم کنند، و انجام دادن کارهای داخل و خارج منزل را متناسب با توانشان به‌عهده گیرند.

اینجاست که امیر مؤمنان علی علیه السلام و بانوی بانوان فاطمه زهرا علیها السلام در باره تقسیم کارهای منزل، از رسول خدا صلی الله علیه وآله استمداد جُستند. آن‌حضرت کارهای داخل منزل را به حضرت فاطمه علیها السلام و امور مربوط به بیرون خانه را به امیر مؤمنان علیه السلام واگذاشتند. حضرت فاطمه علیها السلام خرسندی خود را چنین ابراز داشتند:

«فَلایَعْلَمُ ما دَخَلَنِی مِنَ السُّرُورِ اِلاَّ اللَّهُ بِإِکْفائِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله تَحَمُّلَ أَرْقابِ الرِّجالِ.» (۱۵۱)

«جز خداوند کسی نمی‌داند که من چقدر خوشحال شدم از این‌که پدرم مرا از انجام دادن کارهای بیرون خانه و سر و کار داشتن با مردان معاف ساخت.»

از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است:

«حضرت فاطمه علیها السلام کارهای خانه، خمیر کردن و پختن نان، و جاروب نمودن را به عهده گرفت. در مقابل حضرت علی علیه السلام کارهای بیرون خانه را عهده‌دار شد.» (۱۵۲)

حضرت صادق علیه السلام نیز در باره تقسیم کار می‌فرمایند:

«امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته هیزم فراهم می کرد، و کشیدن آب از چاه و جاروب نمودن را شخصاً عهده‌دار بود، و حضرت فاطمه علیها السلام همواره به کار آسیاب آرد و خمیر کردن و پختن نان می‌پرداخت.» (۱۵۳)

زندگی فاطمه علیها السلام در خانه امیر مؤمنان علیه السلام لبریز از پارسایی و شایستگی و سادگی بود؛ به طوری که دوست و دشمن اعتراف دارند.

روزی حضرت علی علیه السلام به مردی از بنی‌سعد فرمود:

«می‌خواهی از زندگی مشترک خویش با حضرت فاطمه علیها السلام برایت سخن گویم؟ او که در حقیقت محبوب‌ترین انسان‌ها در نظر پیامبر صلی الله علیه وآله به شمار می‌رفت، در خانه من بود. در عین حال، آن‌قدر مشک آب بر دوش کشید که اثر آن در سینه مبارکش به جای ماند، و از آسیاب آن‌قدر استفاده نمود که دست‌های او آبله کرد. به قدری خانه را جاروب نمود که لباس‌هایش

غبار آلود گشته، و آن‌قدر زیر دیگ غذا آتش افروخت که اثر این کار در لباس‌هایش دیده می‌شد. او به سبب این کارها، رنج و زحمت بسیاری را به جان می‌خرید.

از این رو به او گفتم: بجاست نزد پدرت بروی و از او خدمت‌کاری بخواهی تا از سختی و رنج این کارها آسوده گردی. حضرت فاطمه علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و دید گروهی با آن بزرگوار مشغول گفت و گویند. خجالت کشیده، باز گشت. آن‌حضرت دریافت که فاطمه علیها السلام برای کاری نزد او رفته است.

فردای آن روز، هنوز در بستر خواب بودیم که پیامبر صلی الله علیه وآله به خانه ما آمد و پس از سلام... فرمود:

دیروز کاری داشتی که نزد من آمدی؟ من جریان فاطمه علیها السلام را بازگو کردم... و از او خواستم برای رها شدن از فشار کار، از شما خدمت‌کاری درخواست کند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا به شما چیزی بیاموزم که برایتان از هر خدمت‌کاری بهتر باشد؟ هرگاه خواستید بخوابید ۳۳ بار «سبحان اللَّه» و ۳۳ بار «الحمد للَّه» و ۳۴ بار «اللَّه أکبر» بگویید.

فاطمه علیها السلام سر بلند کرد و سه بار فرمود: از خدا و رسول خشنودم.»(۱۵۴)

بخش سوّم:فضایل، کمالات و ویژگی‌های اخلاقی

اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام برترین بانوی عصرها، الگوی برجسته نسل‌ها، چشمه‌سار دانش و بینش، گنجینه معرفت و آگاهی، یادگار رسول گرامی و مام پیشوایان نور، بانویی است که تشعشع فضیلت، شهامت، صداقت، قداست و همه خوبی‌ها و نیکی‌ها و ارزش‌های والا در وجودش جلوه‌گر است و آیینه تمام نمای پدر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه وآله و شوهر گرامی‌اش حضرت علی علیه السلام به شمار می‌آید.

در حدیث قدسی، خداوند به رسول گرامی‌اش می‌فرماید:

«یا اَحْمَد! لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْأفْلاکَ؛ وَ لَوْلا عَلِیٌّ لَما خَلَقْتُکَ؛ وَ لَوْلا فاطِمَةُ لَما خَلَقْتُکُما.»(۱۵۵)

«ای احمد! اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم؛ و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم؛ و اگر فاطمه نبود شما را نمی آفریدم.»

جابر در ادامه می‌افزاید: این حدیث از جمله اسرار است که رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور فرمود از همگان، جز آنان که اهلیت آن را دارند، کتمان شود.

امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند:

«نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَیْنا.» (۱۵۶)

«ما ائمه حجت‌های خدا بر مردمانیم، و جدّه ما حضرت فاطمه حجت خدا بر ماست.»

آری، وجود گران‌مایه آن حضرت، آن‌چنان اوج گرفته که به پُرفرازترین قلّه کمال پر کشیده و در کران تا کران جان پاکش، روشنی و نورانیّت احساس می‌شد.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حالی که دست فاطمه علیها السلام را گرفته بود از خانه بیرون آمد و فرمود:

«مَنْ عَرَفَ هذِهِ فَقَدْ عَرَفَها، وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْها فَهِیَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ هِیَ بَضْعَةٌ مِنِّی، وَ هِیَ قَلْبِیَ الَّذِی بَیْنَ جَنْبَیّ. فَمَنْ آذاها فَقَدْ آذانِی، وَ مَنْ آذانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ.» (۱۵۷)

«هر کس این بانو را می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس نمی‌شناسد بداند که او فاطمه دختر محمد (ص) است. او پاره تن من، و

قلب من است که در درونم قرار دارد. هر کس او را بیازارد مرا آزرده، و آن که مرا بیازارد، خدای را آزرده است.»

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«... وَ هِیَ الصِّدِّیقَةُ الْکُبْری وَ عَلی مَعْرِفَتِها دارَتِ الْقُرُونُ الْاُولی »(۱۵۸)

«حضرت فاطمه صدّیقه کبراست، و عصرها و قرون پیشین بر محور معرفت و شناخت او دور می‌زده است.»

بدین معنا که از حضرت آدم به بعد همه انبیا و اوصیای آنان، به معرفت و شناسایی حضرت فاطمه علیها السلام مأمور بودند، و معرفت آن بانو، مناط و مدار دین آنان بوده، و سعادت اُمّتشان بر محور شناسایی و دوستی او و بیزاری از دشمنانش می‌چرخیده است. همان گونه که در روایات آمده است که انبیای الهی ملزم به قبول ولایت شوی گرامی‌اش حضرت علی علیه السلام شدند، و درجات آنان به اندازه شناسایی و قبول ولایت آن‌حضرت بود.

برخی از بزرگان احتمال داده‌اند که منظور از «قرون اُولی» عوالم اولیه باشد، که از آن به عالم ملکوت و عالم اشباح و ارواح و عالم ذر تعبیر شده است، و در عوالم مختلف، همگان موظف به قبول ولایت فاطمه علیها السلام شده‌اند و درجات آنان، به معرفت و شناسایی آن بانوی نمونه بستگی داشته است.

همچنین ضمن روایت دیگری می‌فرماید:

«إِنَّما سُمِّیَتْ فاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِها.»(۱۵۹)

«آن‌حضرت، فاطمه نامیده شد؛ زیرا مردم از معرفت او بریده شده‌اند. (و نمی‌توانند به کُنه عظمت و حقیقت آن بانوی بزرگوار برسند و حضرتش را درک نمایند).»

بی‌شک فاطمه زهرا علیها السلام مظهر کمالات و نماد فضیلت‌هاست، و ترسیم موقعیت والا و ممتاز او، از دشوارترین مسائل است، بلکه از قلمرو و توانایی قلم و بیان و بررسی فراتر می‌باشد و آنچه درباره‌اش ثبت شود اندک و قطره‌ای از اقیانوس وجودی او خواهد بود. و لیکن عباراتی در این باره گلچین شده است تا پذیرش این همه عظمت برای آن بانو، بر خردها دشوار نگردد.

سیمای فاطمه علیها السلام در قرآن

۱ – سوره «هل أتی»

همه محدّثان و مفسران شیعه و حدود چهل نفر از بزرگان و مفسران اهل سنت، نقل کرده‌اند که این سوره در شأن حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله با عده‌ای از یاران به عیادت آن دو رفتند، پیامبر صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام فرمودند: خوب است برای شفای فرزندانت نذری نمایید.

حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام، و نیز فضّه به پیروی از آنان، نذر کردند که در صورت بهبود دو فرزندشان، سه روز روزه بگیرند. پس از اندکی، آن دو بزرگوار بهبود یافتند؛ لذا حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام و فضّه – و امام حسن و امام حسین علیهما السلام به تأسی از آنان – همگی سه روز روزه گرفتند.

امیر مؤمنان علیه السلام در وضعیت دشواری به سر می‌بردند. مقداری جو قرض نموده، به خانه آوردند. حضرت فاطمه علیها السلام با ثلث آن برای افطار نان آماده کرد. هنگام افطار بی‌نوایی در خانه آمد و کمک خواست. همگی ایثار نمودند و تمام نان‌های خویش را به او داده، با آب افطار کردند.

دومین روز را روزه گرفتند. حضرت زهرا علیها السلام با ثلث دیگر نان پخت. هنگام افطار فرا رسید. ناگهان یتیمی از راه رسید و

تقاضای کمک نمود. آنان نیز ایثار کردند و نان‌های خود را به او دادند و با آب افطار نمودند.

روز سوم را نیز روزه گرفتند و حضرت فاطمه علیها السلام با ثلث باقی مانده، نان تهیه کرد. هنگام افطار، اسیری در خانه آمد و درخواست کمک نمود. باز همگی ایثار کردند و نان‌هایشان را به او دادند و برای سومین روز پیاپی با آب افطار کردند.

بامداد آن روز، امیر مؤمنان علیه السلام همراه دو نور دیده‌اش، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب گشتند، در حالی که آثار گرسنگی و ضعف در چهره آنان نمودار شده بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراه آنان به خانه فاطمه علیها السلام تشریف آورد. آن بانو در حال عبادت بود و از شدّت گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده و دیدگانش به گودی نشسته بود. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ناراحت شد و گریست. در همین هنگام، جبرئیل فرود آمد و سوره مبارکه «هل أتی» را بر ایشان تلاوت نمود.(۱۶۰)

آنچه آورده شد، قدر مشترک روایات منقول در این باره است.

برخی معتقدند که این روایات متواتر است؛ به گونه‌ای که مطلب یاد شده در اشعار، حتی شعر معروفِ شافعی، نیز آمده است.(۱۶۱)

شگفت آن‌که با آن همه روایات که در شأن نزول سوره «هل أتی» در باره این بزرگواران وارد شده و اکثر مفسران اهل سنت پذیرفته‌اند، برخی ناآگاهان متعصّب - که هرگاه به فضایل امیر فرزانگان حضرت علی علیه السلام و همسر گرامی‌اش حضرت فاطمه علیها السلام می‌رسند حساسیت نشان می‌دهند در اینجا نیز - با اشکال تراشی‌های بی‌جا، خباثت درونی خود را اظهار نموده‌اند.

۲ – سوره قدر

امام صادق علیه السلام در تفسیر و تأویل آیه:

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ»(۱۶۲)

می‌فرمایند:

«منظور از «لیلة» حضرت فاطمه و مراد از «قدر» خداوند است.»

و در ادامه می‌فرمایند:

«فَمَنْ عَرَفَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِها، فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّما سُمِّیَتْ فاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِها.»(۱۶۳)

«هر کس حضرت فاطمه را به حقیقت بشناسد، در واقع شب قدر را درک نموده است؛ و بدان دلیل فاطمه نامیده شد که خلق از شناخت و معرفت ایشان برگرفته شده‌اند. (و نمی‌توانند به کُنه و حقیقت حضرتش برسند.)»

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خواب دیدند بوزینه‌ها بر منبرش بالا می‌روند. در برخی روایات آمده است که بنی‌امیه بر منبرش بالا می‌روند و مردم را گمراه نموده، به جاهلیت بر می‌گردانند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از این خواب ناراحت شدند، به طوری که تا زنده بودند کسی حضرتش را خندان ندید.

جبرئیل از آسمان برای دلداری آن بزرگوار فرود آمد و سوره مبارکه قدر را نازل کرد که ناراحت نباش، شب قدر از هزار ماه - که مدت سلطنت بنی‌امیه بود (۱۶۴) - برتر است.(۱۶۵)

یعنی: ای پیامبر! ناراحت نباش، در عوض، لیلة القدر را که حضرت فاطمه علیها السلام باشد به تو عطا کردیم، و یازده پیشوای معصوم از او متولد خواهند شد.

لیلة القدر عارفان زهراست

نور دل‌های دوستان زهراست

در مقام ولیّهٔ اللهی

والی ملک کن فکان زهراست

چشم دل باز کن که تا بینی

همه جا حاضر و عیان زهراست

آن که شد از فروغ رخسارش

خلقت روضه جنان زهراست

چون نبی رکن حیدر کرّار

چون علی بحر بی‌کران، زهراست

آن همایی که از شرف او را

قاف قرب است آشیان زهراست

در جهان قدر او نشد ظاهر

همچنان قبر او نهان زهراست

روح در عضوهای پیکر دین

به کتاب خدا روان زهراست

نازم از قدر او که در محشر

دستگیر پیمبران زهراست

آن که جز احمد و ائمه و حق

کس نیابد از او نشان زهراست

«ملتجی» آن‌که بین او و خدا

حاجبی نیست در میان زهراست

۳ – سوره کوثر

آفریدگار جهان در وجود گرانمایه حضرت فاطمه علیها السلام انواع کمالات و برکات را قرار داد. از همه برتر، نسل پرافتخار پیامبر صلی الله علیه وآله را از او آفرید، و در قرآن کریم از او به «کوثر» یاد کرد.

مفسران در تفسیر آیه شریفه «إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ» دیدگاه‌هایی دارند. پیش از شروع بحث، بایسته است دو نکته یادآوری گردد:

الف – شأن نزول سوره

هنگامی که پسران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از دنیا رفتند، شماری از مشرکان به آن‌حضرت «ابتر» (= بدون نسل) می گفتند. خداوند این سوره مبارکه را نازل فرمود.

نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مسجد الحرام بیرون می‌رفت، در راه با عاص بن وائل، که از سران قریش بود، ملاقات نمود و با هم سخن گفتند. گروهی از بزرگان قریش در مسجد نشسته بودند. چون عاص داخل مسجد شد، به او گفتند: با چه کسی صحبت می کردی؟ گفت با این مرد ابتر! زیرا عبد اللّه، پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و خدیجه علیها السلام از دنیا رفته بود، و هر کس پسر نداشت، او را ابتر می‌نامیدند. قریش نیز آن‌حضرت را به خاطر فوت فرزندش، ابتر می گفتند. از این رو، خداوند سوره مبارکه کوثر را نازل فرمود. (۱۶۶)

در نقـل دیگر از اهـل سـنت آمـده است که چون «قاسم» فرزنـد آن‌حضـرت در مکه از دنیا رفت، پیامبر در پی جنازه او به عاص بن وائل و پسرش عمرو برخورد. عاص به آن‌حضرت، ابتر گفت. خداوند آیه شریفه «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» را نازل نمود.(۱۶۷)

در روایت دیگری آمـده است که خداونـد به رسول خدا صـلی الله علیه وآله «قاسم» و سـپس «زینب»، بعد از آن «عبد اللَّه»، به دنبال آن «اُم کلثوم»، بعد «حضرت فاطمه» و سرانجام «رقیه» را عطا کرد.

نخسـت قـاسم سـپس عبـد اللَّه از دنیـا رفتنـد. عـاص گفت: نسـل رسـول خـدا منقطع گردیـد و ابـتر است. خداونـد این آیه را نـازل نمود.(۱۶۸)

البته به غیر از عاص و فرزند ناخلفش عمرو، افراد دیگری نیز به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابتر گفته‌اند. (۱۶۹)

ب : – معنای کوثر

«کوثر» از واژه کثرت گرفته شده و به معنای خیر فراوان است. برخی نیز آن را خیری بی‌اندازه فراوان معنا کرده‌اند.

خداونـد متعـال در مقـام منّت گـذاری و یـادآوری نعمت‌هایش به پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله می‌فرمایـد: «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ»؛ یعنی ما به تو کوثر و خیر فراوان عطا نمودیم.

شماری معتقدند: منظور از کوثر، نهری است در بهشت. برخی گفته‌اند مراد «شـفاعت» است. مفسـران شـیعه و بعضی مفسران از اهل سنت، به کثرت فرزندان و ذریّه، که همه آنان از نسل پاک فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمده‌اند، اشاره کرده و مصداق «کوثر» را فاطمه دانسته‌اند. فخر رازی، از روی غرض‌ورزی، پانزده قول را در تفسیر «کوثر» نقل نموده است که بیشتر آنها بدون دلیل‌اند.

عالمان شـیعه، روشن‌ترین مصـداق کوثر را وجود مبارک حضـرت فاطمه علیها السـلام دانسـته‌اند؛ چرا که با توجّه به شأن نزول آیه، خیر کثیر همان وجود گران‌قدر حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد که نسل و دودمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را منتشر ساخته و آن‌قدر فزونی یافته که از شماره بیرون است و تا روز رستاخیز ادامه دارد.

جالب آن‌که فخر رازی با آن تعصبی که دارد، می‌گوید: قول سوم در معنای کوثر نسل فراوان است و این سوره رد بر کسانی اسـت که نداشـتن فرزنـد پسـر را بر پیـامبر صـلی الله علیه وآله خرده می‌گرفتنـد. بنـا بر این، معنای سوره این است که خداونـد به او نسـلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند.

وی در ادامه می‌گوید: بنگر چه اندازه از اهل بیت پیامبر را شـهید کردند، در عین حال، جهان مملو از آنان است. این در حالی است که از بنی‌امیه کسـی باقی نمانده است... بنگر چقدر از عالمان و بزرگان در میان ایشان است؛ مانند حضـرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا و نفس زکیّه.(۱۷۰)

علامه طباطبایی در این باره چنین نگاشته است:

در تفسیر «کوثر» اختلاف کرده‌انـد؛ برخی آن را به خیر فراوان، بعضـی نهری در بهشت، و عده‌ای اولاد و ذریّه پیامبر صـلی الله علیه وآله... تفسیر کرده‌اند. قائلان به دیدگاه اول و دوم به بعضـی روایات اسـتدلال نموده‌اند، ولی سایر اقوال هیچ دلیلی بر مدعای خود ندارند.

نظر به این‌که در آخر سوره فرموده است:

«إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «دشمنان تو ابترند»

و با در نظر گرفتن معنای «ابتر» که مقطوع النسل می‌باشد، و این‌که جمله از باب قصـر قلب است، چنین استفاده می‌شود که منظور از کوثر، تنهـا و تنهـا زیـادی نسل و ذریّه‌ای است که خداونـد به پیامبر گرامی صـلی الله علیه وآله ارزانی داشـته، و برکتی است که در نسل مبارک آن جناب نهاده است.

یـا این‌که مقصود از «کوثر» خیر فراوان است و کثرت نسل و ذریه از مصادیق روشن و فرد کامل آن است. و اگر زیادی نسل و ذریه

به استقلال، یا به طور ضمنی (مصداق روشن و فرد کامل) منظور نبود، آوردن جمله «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» بی‌فایده بود؛ زیرا کلمه «إنّ» علاوه بر معنای تحقیق، تعلیل را نیز می‌رساند، و معنا ندارد که بفرماید: ما به تو کوثر دادیم، چون دشمن تو مقطوع‌النسل یا بی‌خیر است.

روایات بسیاری هم وارد شده است که سوره در پاسخ کسی نازل شده که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتر می‌گفته است. این زخم زبان، هنگامی بود که «قاسم» و «عبد اللّه»، پسران آن‌حضرت از دنیا رفته بودند.

با این بیان، روشن می‌شود که سخن کسی که می‌گوید: منظور از «ابتر» بریدگی از مردم یا انقطاع از خیر بوده و خداوند در گفتارش می‌فرماید: «او ابتر است»، کاملاً نادرست می‌باشد.

به علاوه جمله «إِنَّا أَعْطَیْناکَ» در مقام منت نهادن است، لذا به لفظ متکلّم مع الغیر (جمع) آمده است؛ یعنی ما به تو عطا کردیم، که بر عظمت دلالت می‌کند، و از آنجا که منظور دلداری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، جمله را با «إنّا» تأکید نموده و واژه «أعطینا» را که ظهور در تملیک و ملکیت دارد، به کار برده است.

این جمله دلالت دارد بر این‌که فرزندان فاطمه علیها السلام ذریّه رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. و این خود، از خبرهای غیبی قرآن کریم است؛ زیرا خداوند بعد از درگذشت آن‌حضرت، چنان برکتی در نسل حضرتش قرار داد که در همه عالم، هیچ نسلی مثل آن دیده نمی‌شود، با آن همه بلاها و گرفتاری‌هایی که بر ذریّه آن‌حضرت روا داشتند و گروه گروه از آنان را کشتند.

از سیاق و ظاهر جمله «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ» که حرف «ف» بر سر آن آمده است استفاده می‌شود که نماز و نحر که بر جمله «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» متفرع شده‌اند، از باب شکر نعمت (زیادی ذریه) است؛ و چنین معنا می‌دهد: حال که بر تو منت نهادیم و کوثر را به تو عطا نمودیم، این نعمت بزرگ را با نماز و نحر شکرگزاری کن. (۱۷۱)

فشرده بحث این‌که به چند دلیل، منظور از «کوثر» تنها و تنها حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است:

۱ – ملاحظه شأن نزول سوره: گرچه امروز پسرانت از دنیا رفته‌اند و عیب‌جویان تو را نکوهش می‌کنند، خاطر آسوده دار که ما «فاطمه» را به تو ارزانی داشتیم. او در شمارش یک تن است، اما در حقیقت بسیار، و به زودی از او نسل و دودمانی سرفراز پدیدار خواهیم ساخت.

۲ – تأمل در صدر سوره «إِنَّا أَعْطَیْناکَ» که خداوند با تأکید آن‌حضرت را مخاطب قرار داده است و در مقام منّت و ذکر نعمت‌هایش، ایشان را خوشدل می‌سازد.

۳ – معنای «کوثر» که خیر فراوان یا خیر بی‌اندازه فراوان است، تنها با حضرت فاطمه علیها السلام و اعطای ذریّه و نسل فراوان مناسبت دارد.

۴ – آیه «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ» همان‌گونه که توضیح داده شد، با هیچ یک از معانی دیگر تناسب ندارد.

۵ – از ذیل سوره «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» استفاده می‌شود که منظور از «کوثر» تنها حضرت فاطمه علیها السلام و ذریه و نسل آن‌حضرت است. با این معنا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از ابتر بودن بری می‌گردد.

اگر کسی با این همه دلیل، باز عناد ورزد و آنها را نپذیرد، می‌گوییم: مصداقِ روشن و فرد اعلا و اکمل خیر کثیر، حضرت فاطمه علیها السلام است.

سیوطی که از عالمان اهل سنت است، از بخاری، ابن جریر، و حاکم، از طریق ابی‌بشر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس چنین روایت می‌کند:

«کوثر» آن خیری است که خداوند متعال به رسول خدا صلی الله علیه وآله عطا فرمود.»

ابوبشر می‌گوید: به سعید بن جبیر گفتم: جمعی می‌پندارند که «کوثر» نام نهری است در بهشت. پاسخ داد:

«نهری هم که در بهشت است، از خیرهایی است که خداوند به ایشان ارزانی داشته است.» (۱۷۲)

ممکن است گفته شود: چرا در روایات غالباً به «نهر کوثر در بهشت» تفسیر شده است؟ در جواب می گوییم:

اوّلاً- سند این روایات ضعیف است. با توجّه به این که راویان این احادیث افرادی همچون ابوهریره و انس بوده‌اند و سران قوم نیز پیوسته در پوشاندن حقایق و دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله می کوشیده‌اند، به نظر می‌رسد این روایات جعلی باشد. اینان با جعل این گونه روایات خواستند اذهان مسلمانان را به چیز دیگری سوق بدهند تا در اعتلای باطل کوتاهی نکرده باشند؛ ولی ندانستند که:

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ».(۱۷۳)

ثانیاً: از آنجا که این روایات با ظاهر آیات تناسب ندارند، در حقیقت مخالف قرآن محسوب می گردند، و جعلی بودن آنها بیشتر تقویت می‌شود.

ثالثاً: اثبات یک چیز، نفی چیز دیگر نمی کند. چه اشکال دارد که مراد از کوثر در دنیا حضرت فاطمه علیها السلام و ذریه پاک و پاکیزه او باشد و در سرای آخرت نهر کوثر یا شفاعت؟

البته با این معنا، مصداق «کوثر» منحصر به حضرت فاطمه علیها السلام نیست؛ به ویژه با توجه به این که غالب افراد از درک حقایق و معارف دستشان کوتاه است و بسیاری هم در صدد بودند که حق و حقیقت را انکار کنند، چه بسا اگر در روایات از حضرت فاطمه علیها السلام ذکری به میان می‌آمد، این گوساله‌های سامری مخالفت می کردند یا بعدها منکر می‌شدند؛ لذا مصداق ناقص بیان شده است.

رابعاً: با مراجعه به روایات روشن می‌شود که جز دو یا سه حدیث، بقیه به «کوثر» در سوره ارتباط ندارند، بلکه ابتدائاً در مقام بیان خصوصیات نهر کوثر در بهشت بوده‌اند، نه بیان معنای کوثر در این سوره.

طبق آنچه گفته آمد، منظور از «کوثر» در این سوره، حضرت فاطمه علیها السلام است. و اگر کسی این را نپذیرد، دست کم باید قبول کند که آن‌حضرت مصداق روشن‌تر و اعلا و اکمل برای «کوثر» است.

اعجاز سوره کوثر

اشاره

در تمام قرآن، سوره‌ای کوچک‌تر از سوره کوثر نیست، ولی خیر و برکتش از همه افزون‌تر است. و همچنین از نظر اعجاز، گویاترین و آشکارترین سوره به شمار می‌آید.

این سوره سه پیشگویی بزرگ دارد:

۱ – اعطای خیر کثیر به پیامبر صلی الله علیه وآله که آن‌را نوید می‌دهد .

۲ – خبر می‌دهد که آن‌حضرت بلا عقب و مقطوع النسل نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت.

۳ – خبر می‌دهد که دشمنان آن‌حضرت ابترند.

خداوند به پیامبرش نسلی سرافراز ارزانی کرد که در طول تاریخ به یادگار بمانند. با آن‌که دشمنان خاندان رسالت سعی بسیار کردند که نسل خود را فراوان کنند، ولی دیری نگذشت با همه امکاناتی که داشتند، تار و مار شده و برای همیشه در زباله‌دان تاریخ مدفون شدند؛ و از طوایفی همچون امویان و عباسیان که با آنان به مقابله برخاسته بودند، اثری باقی نمانده است.

در مقابل، هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به شهادت رسید، تنها دو پسر و دو دختر از او باقی ماند، و پس از اندک زمانی دشمنان و حکومت‌ها در صدد آزار و اذیت خاندان وحی و رسالت برآمدند و با ظالمانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها با آنان به مقابله برخاستند. کشتارها و خون‌ریزی‌ها ادامه یافت و حادثه غمبار عاشورا و دیگر رخدادهای تکان‌دهنده پدید آمد، شهادت زید و یارانش و واقعه «فخ» که همه و همه به آواره شدن علویان و کشتن شدن ایشان منجر شد.

با همه جنایت‌ها و خون‌ریزی‌های امویان، عباسیان، صلاح الدین ایوبی و دیگر ستمکاران، نسل پاک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ادامه یافت و امروزه ده‌ها میلیون علوی و سید در سراسر جهان وجود دارند. (۱۷۴) کدام معجزه بالاتر از این؟

گفتنی است علاوه بر پیشوایان معصوم علیهم السلام، هزاران شخصیت برجسته، دانشمند، فرزانه، نخبه و نابغه در میان دودمان پیامبر وجود دارند.

آری، خداوند به پیامبرش چشمه‌سار برکات (= کوثر) را عطا کرد، که تا روز رستاخیز، مُلکیان و ملکوتیان از آثار و فیوضش بهره‌مند می‌شوند.

۴ – آیه مباهله

این آیه شریفه، به رخدادی بزرگ و تاریخی اشاره دارد که خلاصه آن از این قرار است:

گروهی از مسیحیان نجران، به سرپرستی سه نفر، و نیز دو چهره مشهور یهودیان به مدینه وارد شدند و به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسیدند تا در باره حضرت عیسی و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله تحقیق نمایند.

بعد از مذاکراتی که صورت گرفت، نمایندگان نجران قانع نشدند. فرشته وحی فرود آمد و آن‌حضرت را مأمور ساخت تا با کسانی که با او به مجادله و محاجّه بر می‌خیزند و زیر بار حق نمی‌روند به مباهله برخیزد؛ و آیه مباهله را خواند:

«فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ».(۱۷۵)

«هر کس پس از آگاهی که در این باره به تو رسید، باز با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا ما فرزندان و زنان و نفس‌های خود را فراخوانیم و شما نیز فرزندان و زنان و نفس‌هایتان را فراخوانید، آن‌گاه مباهله و نفرین کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

طرفین برای روشن شدن حقانیت و درستی دیدگاه خود، قرار گذاشتند که فردا برای مباهله آماده شوند.

سران نجران و روحانی بزرگشان پیش از آن‌که با پیامبر صلی الله علیه وآله رو به رو شوند، گفتند: بنگرید اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید که به حق است، و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید که در ادعایش صادق نیست.

بامداد فرا رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام در کنارش و امام حسین علیه السلام در آغوشش، و دست امام حسن علیه السلام در دستش، و فاطمه علیها السلام به دنبالش بود، به سوی میعادگاه روان شد. و از این برگزیدگان خدا خواست که در هنگام دعا آمین بگویند.

سران نجران، هنگامی که با چهره‌های نورانی آنان مواجه شدند، از تصمیم خویش پشیمان گردیدند. به چهره یکدیگر نگاه کردند و از این‌که آن‌حضرت جگرگوشه‌های معصوم و بی‌گناه و یگانه دختر خود را به صحنه مباهله آورده است، انگشت تعجب به دهان گرفتند. آنان دریافتند که او به حق است و به دعای خود اعتقاد راسخ دارد، وگرنه عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی‌دهد.

طبق نقل فخر رازی، اسقف بزرگ نجران گفت: بـه هـوش باشـید، چهره‌هـایی را کـه می‌بینـم اگر از خـدای بزرگ بخواهنـد که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جای بکند، فوراً کنده خواهند شد. از این رو، دست به مباهله نزنید که نابود می‌شوید و در روی زمین، یک مسیحی باقی نمی‌ماند.

همه محـدثان و مفسـران بر این باورنـد که پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله در روز مباهله، از مردان، امیر مؤمنان علی علیه السـلام و از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و از میان بانوان تنها دخترش فاطمه علیها السلام را همراه داشت.

آیه مبـاهله حـاکی از آن است که همراهـان آن‌حضـرت در این آیه، امـام حسن و امـام حسـین علیهمـا السـلام به عنوان فرزنـدان، و حضرت فاطمه علیها السلام یگانه زن منتسب به خاندان او، و حضرت علی علیه السلام جان شریفش معرفی شده است.

جالب توجه آن‌که غالب مورخان، مفسران و محدثان اهل سنت، تصریح کرده‌اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است و آن‌حضرت تنها همین چهار نفر را با خود به میعادگاه برد.(۱۷۶)

قاضـی نور اللّه شوشتری می‌فرماید: همه مفسـران شیعه و سنی اتفاق دارند که مراد از «أبناءنا» در آیه مزبور، امام حسن و امام حسین، «نساءنا» حضرت فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» حضرت علی علیه السلام است.

آیهٔ اللّه مرعشـی نیز در پاورقی حدود شـصت نفر از حدیث شـناسان و مفسران و مورخان معروف اهل سنت را نام می‌برد، که برخی از آنان عبارتند از:

طنطاوی در تفسیر (ج ۲، ص ۱۲۰)؛ ابن اثیر در جامع الاصول (ج ۹، ص ۴۷۰)؛ ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص (ص ۱۷)؛ ابونعیم در دلائل النبوهٔ (ص ۲۹۷)؛ واحدی نیشابوری در اسباب النزول (ص ۷۴)؛ ابن صباغ در الفصول المهمهٔ (ص ۱۰۸) و... (۱۷۷)

زمخشری در تفسیر کشاف، و دیگران می‌نویسند: این آیه قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت آن بزرگواران را ثابت می‌کند.

قندوزی حنفی از پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله روایت کرده است که اگر خدا می‌دانست که در روی زمین بندگانی گران‌مایه‌تر از حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین وجود دارند، به من دستور می‌داد تا آنان را با خود ببرم. اما تنها فرمان داده شد که با اینان به مباهله بروم.

همین دلیل است بر این‌که ایشان از تمام انسان‌ها برترند.(۱۷۸)

با این همه روایات و اعترافاتِ اکثر محدثان و مفسران نامدار اهل سنت، دیگر جای شک باقی نمی‌ماند.

شگفت آن‌که برخی نادانان و بـد انـدیشان و کینه توزان، هر جا به فضـیلتی از آن بزرگواران بر می‌خورند، بی‌درنگ می گویند: این روایات همگی از طریق شیعه است. گو این‌که خداوند حتی چشمان ظاهریشان را کور کرده است. آنان نه تنها منکر فضایل پیامبر و اهل بیت او شده، بلکه در تمام کتب معتبر خودشان، حتی صحاح، تردید کرده‌اند.

۵ – آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».(۱۷۹)

«خداوند می‌خواهد تنها از شما اهل بیت (پیامبر) رجس و پلیدی را بزداید و شما را پاک و پاکیزه سازد.»

اراده خداونـد بزرگ بر این قرار گرفته است که اهـل بیت علیهم السـلام را از هرگـونه رجس و پلیـدی، حـتی فکر آلوده و نسـیان و لغزش و همه چیزهـایی که بـا پاکی و قـداست ناسازگار است و آنچه برای انسان نقص به شـمار می‌آیـد پاک سازد. این همان مقام والای عصمت است.(۱۸۰)

این آیه در بر دارنده شکوه و عظمت و ارزش‌هایی والا برای خاندان رسالت است. همه دانشمندان و مفسران شیعه و اهل سنت، جز

شماری ناچیز، معتقدند این آیه شامل حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌شود. حتی کسانی که آیه را مخصوص این بزرگواران ندانسته‌اند، همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز مشمول آیه تطهیر انگاشته‌اند.

اما پندار برخی اهل سنت که آیه مبارکه را شامل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله هم دانسته‌اند نادرست است؛ زیرا انبوه روایات رسیده در این باره، به روشنی گویای آن است که آیه به این پنج بزرگوار اختصاص دارد. حتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیش از نزول آیه، به هیچ یک از همسرانش اجازه نداد زیر «کسا» وارد شوند و جزءِ اهل البیت قرار گیرند.

علامه امینی می‌نویسد: در شأن نزول آیه، روایاتی متواتر وجود دارد که همگی بیانگر آن است که «آیه تطهیر» در خانه ام سلمه نازل شده است؛ و در آن هنگام رسول اکرم صلی الله علیه وآله، حضرت صدّیقه، امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین علیهم السلام حضور داشته‌اند. جناب ام سلمه خودش از رسول اکرم صلی الله علیه وآله تقاضا کرد که من نیز در جمع شما داخل شوم؛ حضرت او را نهی کرد و فرمود: نه، تو داخل نشو، «وَ أَنْتِ فِی خَیْرٍ» چون این آیه مخصوص ما پنج تن است...

از صحابه تقریباً سیصد نفر دیگر نیز این روایت را همین‌گونه نقل کرده‌اند و گفته‌اند محل نزول آیه، خانه ام‌سلمه بوده است...(۱۸۱)

نیز روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در طول شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از خانه خارج می‌شد، به درب خانه حضرت فاطمه علیها السلام رفته، می‌فرمود:

«اَلصَّلاةُ، یا أَهْلَ الْبَیْت! إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.»

«هنگام نماز است ای اهل بیت...(و آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمود)»(۱۸۲)

از مجموع روایات بسیاری که در باره حدیث شریف کسا وارد شده است استفاده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را فراخواند، یا پیش او تشریف آوردند، و آن‌حضرت عبایی بر آنان افکند و فرمود:

بار الها! اینان اهل بیت و خاندان من‌اند؛ رجس و پلیدی و آلودگی را از ایشان دور فرما.»

در این هنگام فرشته وحی فرود آمد و این آیه را نازل کرد.(۱۸۳)

محدثان و دانشمندانی که آیه تطهیر را ویژه امیر مؤمنان علی و حضرت صدّیقه طاهره و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دانسته‌اند، فراوان‌اند تا آنجا که در کتاب «احقاق الحقّ» حدود هشتاد منبع از اهل سنت معرفی شده است. البته منابع شیعه در این باره از هزار هم می‌گذرد.(۱۸۴)

از علامه امینی هم نقل شد که این روایات را بیش از سیصد نفر از صحابه نقل کرده‌اند.

به علاوه، همان‌گونه که اشاره شد آیه شریفه دلالت بر عصمت می‌کند و همسران پیامبر صلی الله علیه وآله نه تنها عصمت نداشتند بلکه هیچ کس چنین ادعایی هم در باره آنها نکرده است، به ویژه آن‌که برخی از آنان در طول زندگانی خود کارهایی ناپسند انجام داده‌اند؛ نظیر قیام علیه امام وقت (جنگ جمل) که سبب خونریزی فراوان گردید، و این هرگز با مقام عصمت سازگار نیست.

تنها عکرمه از اهل سنت می‌گوید: این آیه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله را شامل می‌شود؛ به دلیل سیاق آیه، که آیه قبل و بعد از آن به همسران آن‌حضرت مربوط است. و عده‌ای نیز از او پیروی کرده‌اند.

امّا اوّلاً: عالمان تفسیر و حدیث و رجال شیعه و اهل سنت همگی معتقدند که سند عکرمه اعتبار ندارد.

ثانیاً: استدلال به «سیاق آیه» صحیح نیست؛ زیرا ضمایر آیه تطهیر، همه مذکر و ویژه مردان است، و ضمایر قبل و بعد از آن همه مؤنث‌اند. بنا بر این، سیاق آیه تطهیر که در وسط قرار گرفته، تغییر کرده است. در نتیجه، نمی‌توان آن را شامل همسران پیامبر دانست.(۱۸۵)

حدیث کساء معروف

اشاره

علاوه بر آنچه در باره آیه تطهیر و احادیث مربوط به گردآمدن آن پنج بزرگوار در زیر عبا، در منابع شیعه و سنی نقل شده، روایت طولانی دیگری وجود دارد که به حدیث «کسا» شهرت یافته است. و محدّث بحرانی آن را در کتاب «عوالم حضرت فاطمه علیها السلام» با سند معتبر نقل کرده است و بیشتر راویان این حدیث از علمای بزرگ هستند.(۱۸۶)

خواندن متن حدیث شریف در محافل و مجالس به منظور رفع ناگواری‌ها، حل مشکلات، اجابت دعا و درخواست خیر و برکت و رحمت از پیشگاه خدای بزرگ از دیر زمان میان بزرگان و اهل معنا رواج داشته و مجرّب است. البته مهم، دقت در مضامین عالی و نورانی این حدیث شریف است که به مناسبت بحث در باره فضیلت‌ها، تنها به ترجمه بخشی از آن بسنده می‌شود:

خدای بزرگ به فرشتگان فرمود: ای فرشتگان! و ای آسمانیان!

«... إِنِّی ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِیَّةً وَ لا أَرْضاً مَدْحِیَّةً وَ لا قَمَراً مُنِیراً وَ لا شَمْساً مُضِیئَةً وَ لا فَلَکاً یَدُورُ وَ لا بَحْراً یَجْرِی وَ لا فُلْکاً یَسْرِی اِلّا فِی مَحَبَّةِ هؤُلاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِینَهُمْ تَحْتَ الْکِساءِ.»

«من هرگز آسمانی برافراشته، زمینی گسترده، ماهی درخشنده، خورشیدی نور افشان، فلکی گردان، دریایی جاری و کشتی‌ای سیر کننده را پدید نیاوردم و نیافریدم مگر برای دوستی این پنج شخصیت که در زیر کسا (عبا) هستند.»

جبرئیل عرض کرد: پروردگارا ! اینان چه کسانی هستند که در زیر عبا قرار دارند؟ خداوند پاسخ داد:

«... هُمْ أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ هُمْ فاطِمَةُ وَ أَبُوها وَ بَعْلُها وَ بَنُوها...»

«اینان خاندان نبوت و گنجینه (و مرکز) رسالت‌اند: فاطمه و پدرش و همسرش و دو پسرش.»

به نظر می‌رسد مهم‌ترین فضیلت و کمال برای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله محور قرار گرفتن در این حدیث شریف و دیگر جاهاست، و خداوند متعال در مقام معرفی این پنج بزرگوار، بانوی بانوان را محور قرار داده است.

۶ – آیه نور

خداوند می‌فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ...».(۱۸۷)

«خدا نورِ آسمان‌ها و زمین است. مثال (و وصف) نور او همانند چراغ‌دانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد که آن چراغ در حبابی قرار گیرد؛ حبابی شفّاف و درخشنده؛ همچون اختری فروزان...»

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که منظور از «مشکاة» (= چراغدان) حضرت فاطمه علیها السلام است، و دو «مصباح» (= چراغ) دو نور دیده‌اش امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند. نیز منظور از الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ (= حبابی شفاف و درخشنده همچون ستاره‌ای فروزان) حضرت فاطمه علیها السلام است که در میان زنان گیتی بسان اختری نور افشان خواهد بود.(۱۸۸)

طبق این آیه، خداوند نور آسمان‌ها و زمین است که روشن و روشنگر همه آن‌ها است. سپس برای بیان وصف نور آفریدگار، مثالی زیبا و دقیق آورده شده است: نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در محفظه و حبابی شفاف و درخشنده قرار گرفته باشد.

در قدیم، برای محفوظ ماندن چراغ از مزاحمت باد و طوفان و بیشتر شدن شعاع نورش، آن را درون شیشه‌ای می‌نهادند. خداوند

می‌خواهد فردی اعلا از انوار مقدس خودش را معرفی کند که طبق روایات، نور پر فروغ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. این نور خداونـدی همانند چراغ‌دانی است که در حبابی شـفاف و درخشـنده نهاده شده است. منظور از دو چراغ در آیه نیز امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

در این مثال، نکته‌هایی ظریف نهفته است؛ از جمله: نور حضـرت زهرا علیها السلام به چراغدان تشبیه شده است؛ زیرا چراغدان جای چراغ است، و کانون نور ولایت حضـرت زهرا علیها السلام می‌باشد. نیز چراغ بر پایه چراغدان استوار است و چراغدان نگه‌دار چراغ می‌باشـد؛ یعنی چراغ ولایـت و نور امـامت بر حضـرت زهرا، قـائم و اسـتوار است و آن بـانو قیّوم و نگه‌دارنـده نور امـامت و ولایـت محسوب می‌شود.

بنا بر این، حضرت فاطمه علیها السلام همان‌گونه که امّ‌الائمه است، از نظر نورانیت نیز ابوالائمه می‌باشد.

نکته دیگر این‌که زجاجه (حباب) محفظه‌ای است که چراغ را از بادها حفظ می‌کند. حضرت زهرا علیها السلام نیز حافظ انوار ولایت و ائمه علیهم السلام است، و اگر ایشان نبود، نه تنها نور فرزندانش، بلکه نور حضرت علی علیه السلام نیز خاموش شده بود. حضـرت فـاطمه علیها السـلام میوه فضـیلت‌ها و ثمره عظمت‌ها و نور پر فروغ الهی بود که در تمام فراز و نشیب‌ها از همسـرش دفاع کرد، حتی در راه اعتلای کلمه ولایت، از جانش گذشت. تنها او بود که بعد از درگذشت پدر گرامی‌اش، مانع تضییع حقوق شوی گرانقـدرش امیر مؤمنان علیه السـلام گردیـد و در مسجد پـدر بزرگوارش حضور یافت و حقوق پایمال شـده خود و همسـرش را با منطق و استدلال مطالبه نمود و در برابر غاصبانِ حق شوهرش ایستاد و حقانیت و مظلومیت او را برای همه اثبات کرد.

گرچه سـخن در اینجا بسـیار است لکن همین چنـد سـطر برای جوینـدگان راه حقّ و حقیقت کافی است. امید آن‌که روزنه‌ای باشـد برای آن دسـته از روایاتی که در زمینه نور درخشان و پرتو افکن آن بانوی بانوان است. پیشتر نیز اشاره شد که خداوند حضـرتش را مقام محوریت عطا فرمود.

۷ – آیهٔ الکبری

خداوند می‌فرماید:

«کَلَّا وَ الْقَمَرِ ا وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ ا وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ ا إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ».(۱۸۹)

«این چنین نیست (که می‌پندارنـد)، سوگند به ماه، سوگند به شامگاه هنگامی که پشت نماید، سوگند به بامداد چون آشـکار گردد، که آن از مسائل بزرگ است.»

خداونـد به سه چیز مهم سوگنـد یاد می‌نمایـد تا مطلبی مهم را گوشـزد کنـد: سوگند به ماه که از نظر آفرینش، گردش منظم، نور و زیبـایی و تغییرات تـدریجی مهـم است؛ سوگنـد به شب هنگـامی که دامن بر چینـد، که خـاموش و آرام‌بخش، و هنگـام راز و نیـاز عاشقانه با حضرت حق است؛ (۱۹۰) و سوگند به صبح روشن، که پایان تاریکی، زیبا و دل‌انگیز، و هنگام کوشش است.

پـدر مفسـران، بزرگ قمیّون و اسـتادِ مرحوم کلینی، علی بن ابراهیم در تفسـیر گران‌سـنگ خود از پنجمین پیشوای نور، صاحب علم خدا، حضـرت باقر علیه السـلام در باره بطن و تفسـیر «إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ» چنین روایت کرده که منظور، حضـرت فاطمه علیها السـلام است.(۱۹۱)

آنچه خداوند به آن سوگند می‌خورد، عظیم است و آنچه برای آن سوگند یاد می‌کند بسیار بزرگ و بی‌اندازه مهم. از سوی دیگر، گـاه افراد عـادی در صـدد برمی‌آینـد از شخصـی تعریف و تمجیـد نماینـد و گـاه پیـامبر یـا امـام – که صـرف نظر از وحی، اقیانوس بی‌کرانه دانش و بینش او به گسـترده تاریـخ فرهنگ‌هـا مـوج می‌زنـد – کسـی را می‌سـتاید. امـا آنجـا که عقل‌هـا حیران، انـدیشه‌ها سرگردان، ودستیابی همگان به قلّه پرافتخارش کوتاه هست: آفریدگار کهکشان‌ها و آسمان بلند و برافراشته، آفریدگاری که ابراهیم

و موسی و عیسی و سالار پیام‌آوران را مبعوث نموده، می‌خواهد شخصیتی را معرفی کند که از دیدگاه خودش بزرگ است.

آری، آفریدگار جهان، پدید آورنده ملک و ملکوت، و مربی حضرت محمد صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: فاطمه علیها السلام بزرگ است.

همسرش که لسان اوست در معرفی خود می‌فرماید:

«ما لِلَّهِ آیَةٌ أَکْبَر مِنّی.»(۱۹۲)

«خداوند هیچ نشانه‌ای بزرگ‌تر از من ندارد.»

و در اینجا خداوند می‌فرماید:

«إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ»

بی‌دلیل نیست که پدر گرامی‌اش می‌فرماید:

«فِداکِ أَبُوکِ.»(۱۹۳)

«پدرت به قربانت.»

و سالار شهیدان، نور چشم اولیا، هنگام معرفی خود می‌فرماید:

«أنَا بْنُ فاطِمَةَ الزَّهراء.»

۸ – بحرین (دو دریا)

خداوند می‌فرماید:

«مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ ا بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ... ا یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ».(۱۹۴)

«دو دریا را کنار هم قرار داد که با هم برخورد کنند. میان آن دو برزخ و حدّ فاصلی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند... از آن دو دریا مروارید و مرجان بر می‌آید.»

مفسران در تفسیر «بحرین» دیدگاه‌هایی گوناگون دارند؛ برخی گفته‌اند رودخانه شیرین به دریاها و اقیانوس‌ها می‌ریزد و معمولاً دریایی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می‌دهند و آب شور را به عقب می‌رانند و به دلیل تفاوت درجه غلظت، به هم آمیخته نمی‌شوند.

سخن یاد شده، پذیرفتنی نیست؛ زیرا اوّلاً: تعبیر به دو دریا شده، نه رودخانه و دریا. ثانیاً: شور و شیرین که در آیه‌ای دیگر آمده است به این آیه ربطی ندارد. ثالثاً: از آن دو دریا، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید، و این دو، در رودخانه یافت نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات مزبور می‌فرمایند:

«مراد از دو دریا، حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام است که دو دریای بی‌کران و ژرفاند و هیچ یک بر دیگری غلبه نمی‌کند، و از این دو دریا، لؤلؤ و مرجان، یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، بیرون آمده است.»(۱۹۵)

اهل سنت نیز همین معنا را از برخی صحابه نقل کرده و در ادامه آورده‌اند: منظور از برزخ میان این دو دریا حضرت محمّد صلی الله علیه وآله است.(۱۹۶)

آری، سالار فرزانگان و امیر مؤمنان علیه السلام و همسر گرانمایه‌اش فاطمه علیها السلام دو دریای بی‌کران نور، علم، بینش، ایمان، فضیلت، شهامت، جلال و عظمت هستند که دوست و دشمن را شگفت‌زده و مبهوت ساخته‌اند.

۹ – آیه مودّت

خداوند می‌فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى .(۱۹۷)

«بگو (ای پیامبر!) من از شما برای رسالت خویش هیچ پاداشی نمی‌خواهم جز مودّت و دوستی نزدیکانم.»

در روایاتی فراوان، از شیعه و سنی، چنین نقل شده که منظور از «قربی» (= نزدیکان پیامبر خدا) حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. (۱۹۸)

فخر رازی، از دانشمندان بزرگ اهل سنت، ذیل این آیه می‌نویسد:

زمخشری در کشاف (ج ۴، ص ۲۲۰) از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که آن‌حضرت فرمود:

«أَلا وَمَنْ ماتَ عَلى حُبِ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ شَهِيداً...»

بعد از نقل این حدیث طولانی، ادامه می‌دهد: آل‌محمد کسانی‌اند که امرشان به پیامبر صلی الله علیه وآله واگذار می‌شود. کسانی که ارتباطشان به آن‌حضرت بیشتر و کامل‌تر باشد، «آل» محسوب می‌شوند، و شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکم‌ترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این، از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است. بنا بر این، لازم است که آنان را «آل پیامبر» بدانیم.

آن گاه می‌افزاید: در مفهوم «آل» اختلاف کرده‌اند؛ بعضی خویشاوندان نزدیک پیامبر را «آل» می‌دانند و برخی امت پیامبر را. در هر صورت «آل» شامل آن چهار نفر می‌شود؛ زیرا اگر آن را بر معنای اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنان هستند و اگر بر معنای دوم حمل کنیم، باز هم خویشاوندان نزدیک آن‌حضرت آلِ او محسوب می‌شوند و این چهار نفر را شامل می‌شود. اما این‌که آیا غیر آنان نیز «آل» هستند یا نه، محل اختلاف است.

سپس از صاحب کشّاف چنین نقل می‌کند: هنگامی که آیه مودّت نازل شد، گفتند: ای رسول خدا! نزدیکان تو کیانند که مودّتشان بر ما واجب و لازم است؟ فرمودند: علی و فاطمه و دو فرزندشان.

و در ادامه آورده است: ادله‌ای گوناگون بر این مسأله دلالت دارند:

۱ – جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى

۲ – شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه علیها السلام را دوست داشت و در باره او فرمود:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي يُؤْذِينِي ما يُؤذِيها.»

«فاطمه پاره تن من است؛ آنچه او را آزار دهد، مرا آزار داده است.»

و با احادیث متواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می‌داشت. از این رو، دوستی آنان بر تمام امت واجب و لازم است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«... وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».(۱۹۹)

«از او پیروی کنید تا هدایت گردید.»

«... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ».(۲۰۰)

«کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید (از عذاب و کیفر الهی) بترسند.»

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».(۲۰۱)

«بگو (ای پیامبر!) اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی نمایید تا خدا شما را دوست بدارد.»

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...».(۲۰۲)

«زندگی رسول خدا برای شما الگو و سرمشقی نیکو است».

۳ – دعا برای «آل» افتخاری بزرگ است؛ لذا این دعا در پایان تشهد نماز قرار گرفته است:

«اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ.»(۲۰۳)

و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر «آل» وارد نشده است.

بنا بر این، همه ادله یاد شده نشان می‌دهد که محبّت آل‌محمد واجب و لازم است.

فخررازی در پایان، اشعار معروف شافعی را یادآور می‌شود:

یا راكِباً قِفْ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مِنی

وَ اهْتِفْ بِساكِنِ خِيفِها وَ النَّاهِضِ

سَحَراً إذا فاضَ الْحَجِيجُ إلی مِنی

فَيْضاً كَما نَظَمَ الْفُراتُ الْفائِضُ

إنْ كانَ رَفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمّدٍ

فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلانِ إنّی رافِضِیٌّ!

* ای سواره‌ای که عازم حج هستی! در محصّب (نزدیک جمرات و مسجد خیف)، بایست. آن‌گاه فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادت یا در حال حرکت‌اند.

* فریاد بزن هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می‌شوند.

* فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل‌محمد موجب «رفض» می‌گردد، جن و انس گواهی دهند که من رافضی (= شیعه) هستم! (۲۰۴)

برای پرهیز از طولانی شدن کلام، از آیات دیگر صرف نظر می‌شود و به تناسب آیه مودّت، در باره دوستی حضرت فاطمه علیها السلام بحث را ادامه می‌دهیم.

دوستی حضرت فاطمه علیها السلام

تلاش و عبادت و جهاد با نفس، برای کسی که از جام عشق و محبت سیراب نگشته، بی‌ثمر نیست؛ هرچند دشوار و خستگی آور است و ارکان همت آدمی نیز در این مسیر غالباً سست و بی‌تحرک است. امّا آن‌گاه که آدمی جرعه‌ای از شراب طهور محبت خداوند و عشق اولیای او را بنوشد، همه درهای رحمت و توفیق به رویش گشوده می‌شود و با کمال نشاط و شوق و توانایی، به عبادت، تلاش و سیر و سلوک روی می‌آورد.

کوی جانان را که صد کوه و بیابان در ره است

رفتم از راه دل و دیدم که ره یک گام بود

از سوی دیگر، علاقه به اولیای خدا، شعاع و فرع بر عشق و محبت اوست، و نیل به کمال و دست‌یابی به رستگاری ابدی تنها از طریق آنان امکان‌پذیر است، و اگر کسی طالب کیمیای واقعی است، باید در راه محبت اهل بیت رسول خدا علیهم السلام ثابت‌قدم باشد.

گر در سرت هوای وصال است حافظا

باید که خاک درگه اهل هنر شوی

و همین‌هاست که عالمانِ دین‌شناس و ره‌رفتگانِ وادی ایمن با عنایتی ویژه به آن اهتمام می‌ورزیدند و چنین معتقد بودند که هر کس بخواهد به مقاماتی نایل آید، جز از راه دوستی آن بزرگواران امکان‌پذیر نیست.(۲۰۵)

از همین جا به راز و رمز پاداش شگفت‌آوری که در روایات بر محبت و دوستی آل‌رسول علیهم السلام مترتّب گردیده،

پی‌می‌بریم.(۲۰۶)

بی‌حکمت نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به سلمان فرمودند:

«یا سَلْمانُ ! مَنْ أَحَبَّ فاطِمَةَ ابْنَتِی فَهُوَ فِی الْجَنَّةِ مَعِی، وَ مَنْ أَبْغَضَ ها فَهُوَ فِی النّارِ. یا سَلْمانُ ! حُبُّ فاطِمَةَ یَنْفَعُ فِی مِأَةِ مَواطِنَ؛ أَیْسَرُ تِلْکَ الْمَواطِنَ الْمَوْتُ، وَ الْقَبْرُ، وَ الْمِیزانُ، وَ الْمَحْشَرُ، وَ الصِّراطُ، وَ الْمُحاسَبَةُ.»

«ای سلمان! هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، در بهشت با من خواهد بود، و هر که او را دشمن دارد، در آتش دوزخ قرار گیرد.

ای سلمان! دوستی فاطمه در صد موقف به کار آید که آسان‌ترین آنها عبارت است از: هنگام مردن، در قبر، نزد میزان، در محشر، (هنگام عبور از) صراط و در وقت حساب.»

آن‌حضرت در ادامه فرمودند:

«کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او خشنودم، و هر کس من از او راضی باشم، خداوند از او خشنود است. آن‌که فاطمه بر او خشمناک شود، من بر او خشم نمایم، و هر کس من بر او غضبناک شوم، خداوند بر او خشم نماید.

ای سلمان! وای بر کسی که به او و همسرش امیر مؤمنان ستم روا دارد. وای بر کسی که به ذریّه و شیعیانش ستم نماید.» (۲۰۷)

آری، او انسان برتر و سکان‌دار کشتی شفاعت است که به سبب دوستی او، گروه گروه رستگار شده، در روز دشوار رستاخیز از هول و وحشت رهایی یافته، وارد بهشت می‌شوند.

و به دلیل انحراف از شناخت او و اجتناب از مهر و دوستی‌اش، فوج فوج از صراط مستقیم منحرف می‌گردند و به وادی نابودی سقوط می‌نمایند و در روز رستاخیز به سوی آتش دوزخ سوق داده می‌شوند.

امام زاده واجب التعظیم، علی بن جعفر از برادر خویش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارش از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بود، فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنِی وَ أَحَبَّ هذَیْنِ وَ أَباهُما وَ أُمَّهُما کانَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَوْمَ الْقِیامَةِ.»(۲۰۸)

«هر کس من و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز رستاخیز هم رتبه من است.»

امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که جابر به امام باقر علیه السلام عرض نمود:

«ای فرزند پیامبر! روایتی در فضل جدّه گرانمایه‌ات فاطمه علیها السلام برایم بفرمایید که هرگاه آن را برای شیعیان بازگو کنم، شادمان شوند.

امام باقر به نقل از پدران گرانمایه‌اش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نمود که آن حضرت فرمودند:

روز رستاخیز برای پیام‌آوران و رسولان، منبرهایی از نور بر پا می‌گردد. در آن میان منبر من برترین منبرها خواهد بود...

از پی آن جبرئیل ندا می‌دهد که فاطمه دختر محمد (ص) کجاست؟... آن‌گاه فرشته وحی مرکبی از مرکب‌های بهشتی که به انواع زیورها آراسته و مهارش از لؤلؤ و زین آن از مرجان است می‌آورد و آن مرکب در برابر حضرت فاطمه علیها السلام زانو می‌زند. آن بانوی گرانمایه سوار آن می‌شود، یک صد هزار فرشته در سمت راست، و یک صد هزار فرشته در سمت چپ، گسیل می‌دارد و یک صد هزار فرشته آن بانو را بر بال‌های خویش سوار کنند و حرکت دهند تا حضرتش را (با این شکوه) به بهشت برسانند.

هنگامی که به در بهشت می‌رسد می‌ایستد و پشت سر خویش می‌نگرد، از جانب خداوند ندا می‌رسد: برای چه ایستاده‌ای، که دستور داده‌ام تو را به بهشت ببرند؟ پاسخ می‌دهد: پروردگارا! دوست دارم در چنین روزی قدر و منزلتم شناخته شود. از بارگاه الهی ندا می‌رسد: هان ای دخت حبیب من! باز گرد و بنگر هر کس در قلبش دوستی تو یا دوستی یکی از فرزندان توست برگیر و او را وارد بهشت ساز.

امام باقر علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: ای جابر! به خدا سوگند، که آن روز (مادرم) حضرت فاطمه علیها السلام شیعیان و دوستاران خویشتن را بسان پرنده‌ای که دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد بر می‌چیند، (در یک لحظه) بر می‌گزیند.

هنگامی که آنها بر در بهشت می‌رسند خداوند بر دل‌های شیعیان و رهروان الهام می‌کند که بایستید و به پشت سر خویش نظاره کنید که چنین می‌کنند. در این هنگام از جانب خداوند ندا می‌رسد که ای دوستانم! چرا ایستاده‌اید؟ مگر نه این‌که فاطمه دخت حبیب من شما را شفاعت کرده است؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارا! دوست داریم در این روز قدر و منزلت ما شناخته شود. از جانب خدا ندا می‌رسد: دوستانم! بنگرید هر کس شما را در برابر ارادت و محبت شما به فاطمه دوست می‌داشت، بنگرید که چه کسی به شما به خاطر دوستی فاطمه اطعام می‌کرد، و به خاطر دوستی او لباس می‌پوشانید، و به خاطر دوستی او شربتی آب می‌نوشانید و چه کسی به خاطر دوستی فاطمه، غیبتِ غیبت کننده را از شما رد می‌کرد، اینک دست همه اینان را برگیرید و به همراه خود وارد بهشت سازید...»(۲۰۹)

از مرحوم آیهٔ اللّه ملاعلی معصومی همدانی قدس سره که از شاگردان برجسته آیهٔ اللّه حاج شیخ عبد الکریم حایری بودند، نقل شده که می‌فرمود: در عالم رؤیا عالم زاهد متقی مرحوم آیهٔ اللّه شیخ ابوالقاسم قمی قدس سره را دیدم. ایشان فرمود: وقتی از دنیا رفتم دو ملک - یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ من - ایستادند. یکی فرمود: خوشا به حالت که مظلمه مردم در گردنت نیست و دیگری فرمود: خوشا به حالت که حضرت فاطمه علیها السلام را دوست می‌داری.

فاطمه زهرا علیها السلام در آیینه‌ی رسالت

حضرت فاطمه علیها السلام محبوب‌ترین بانو در پیشگاه الهی و رسول گرامی اسلام بود و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیش از هر کس او را دوست می‌داشت و محترم می‌شمرد. اما نه بسان دوست داشتن دیگر پدران - که تنها بر اساس عواطف پدری است - بلکه دوست داشتنی پر معنا و پیام‌آور.

حضرت فاطمه علیها السلام به دلیل بهره‌مندی از فضایل و کمالات و امتیازات، از سایر زنان جهان برتر بود. از این رو، پدر گرامی‌اش در هر فرصتی او را تکریم می‌کرد و به عظمت از ایشان یاد می‌نمود تا شخصیت والای او را به همگان در همه عصرها بشناساند. این در حالی بود که آن بزرگوار دختران دیگری نیز داشت؛ اما این‌گونه اظهار محبت و تعظیم و اکرام برای هیچ یک از آنان دیده و شنیده نشده است.

اینک به بخشی از ابراز محبت‌های پیامبر، که بیانگر شخصیت بی‌نظیر و موقعیت والای آن بانوی فرزانه است، اشاره می‌گردد:

۱ - محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر اسلام، آن بانوی گرانمایه و همسر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بود.(۲۱۰)

۲ - بارها به فاطمه علیها السلام فرمودند:

«فِداکِ أَبُوکِ.»(۲۱۱)

«پدرت به قربانت.»

یا این‌که می‌فرمودند:

«فِداکِ أَبی وَ أُمّی.»(۲۱۲)

«پدر و مادرم به قربانت»

۳ - همیشه دخت گرانمایه خود را می‌بوسید؛ به طوری که تا زیر گلو و میان دو چشمش را نمی‌بوسید نمی‌خوابید. نیز هنگامی که بر ایشان وارد می‌شد، او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشانید. همچنین هرگاه پیامبر از سفر باز می‌گشت، نخست به سراغ فاطمه می‌رفت و او را می‌بوسید.(۲۱۳)

۴ – امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

«هنگامی که آیه:

«لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً».(۲۱۴)

فرود آمد، من نیز همانند دیگران، پدرم رسول خدا را با عنوان «یا رسول اللّه» صدا می‌زدم؛ ولی پدرم که مایل بود به او بگویم: «ای پدر!» چندین مرتبه به من پاسخ نداد. آن گاه فرمود:

فاطمه جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیست؛

«أَنْتِ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکِ» «تو از من هستی و من از تو».

این آیه در باره عناصر ستم پیشه و خشن و گستاخ قریش که تکبر می‌ورزند نازل شده است. از این رو، تو مرا با عنوان «پدر» صدا بزن که قلبم را زنده‌تر و پروردگارم را خشنودتر می‌سازد.» (۲۱۵)

۵ – شخصی از حسین بن روح، نایب خاص امام زمان – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – پرسید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دارای چند دختر بودند؟ فرمود: چهار دختر. پرسید: کدامین آنان برتر بود؟ پاسخ داد: حضرت فاطمه علیها السلام. پرسید: با این که از همه کوچک‌تر و مصاحبتش با پیامبر کمتر بود، چرا برتر بود؟ پاسخ داد: به دلیل دو موهبت و ویژگی که خداوند به او ارزانی داشت. سؤال کرد: آن دو موهبت چیست؟ فرمود: نخست آن که او وارث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. دوم آن که نسل آن‌حضرت از او به وجود آمد. خداوند این امتیازها را تنها به دلیل اخلاص (و پاکی دل) به او ارزانی داشت. (۲۱۶)

۶ – در روایات فراوانی از شیعه و سنی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی مَنْ آذاها فَقَدْ آذانِی.» (۲۱۷)

«فاطمه پاره وجود من است؛ هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است.»

این روایات با تعبیرهای گوناگون، همگی گواه پیوند عمیق و ناگسستنی بین این پدر و دختر است.

برترین بانوی گیتی

روایاتی فراوان از شیعه و سنی رسیده است که همگی دارای این پیام‌اند: «فاطمه زهرا علیها السلام برترین بانوان جهان است.» اینک به برخی از آنها که از کتب اهل سنت گزینش شده‌اند، اشاره می گردد:

۱ – پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

«خَیْرُ نِساءِ الْعالَمِینَ أَرْبَعٌ: مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْران وَ آسِیَةُ بِنْتُ مُزاحِم وَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِد وَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد صلی الله علیه وآله .»(۲۱۸)

«برترین بانوان گیتی چهار نفرند: مریم، آسیه، حضرت خدیجه، و حضرت فاطمه علیها السلام.»

۲ – و نیز فرموده‌اند:

«أفضلُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِد وَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد وَ آسِیَةُ بِنْتُ مُزاحِم وَ مَرْیَمُ بْنَتُ عِمْران، رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُنَّ أَجْمَعِین.»(۲۱۹)

«برترین بانوان اهل بهشت: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) و مریم دختر عمران اند.»

۳ – و نیز فرموده‌اند:

«فاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»(۲۲۰)

«فاطمه علیها السلام سالار زنان بهشت و امام حسن و امام حسین سالار جوانان بهشت‌اند.»

۴ – همچنین فرموده‌اند:

«کَمُلَ مِنَ الرِّجالِ کَثِیرٌ وَ لَمْ یَکْمُلْ مِنَ النِّساءِ اِلّا مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْران، وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزاحِم إِمْرَءَهُ فِرعَون وَ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیلِد وَ فاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّد (ص).» (۲۲۱)

«بسیاری از مردان به (اوج) کمال رسیده‌اند، ولی از بانوان تنها مریم و آسیه همسر فرعون و خدیجه و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله به (اوج) کمال نایل آمده‌اند.»

البته در میان این بانوان، بدون شک حضرت فاطمه علیها السلام از همگی آنان برتر است.

ضمن سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام چنین آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَی الدُّنْیا فَاخْتارَنی مِنْها عَلی رِجالِ الْعالَمِینَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّانِیَهَ فَاخْتارَکَ عَلی رِجالِ الْعالَمِینَ بَعْدِی، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّالِثَهَ فَاخْتارَ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ عَلی رِجالِ الْعالَمِینَ بَعْدَکَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الرّابِعَهَ فَاخْتارَ فاطِمَهَ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ.»(۲۲۲)

«به راستی خداوند به دنیا توجه نمود و از میان مردان گیتی مرا برگزید؛ بار دیگر توجه نمود و پس از من از میان مردان جهان تو را برگزید؛ دیگر بار پس از تو از مردان گیتی امامان از فرزندان تو را برگزید؛ چهارمین بار نظر کرد و از میان زنان گیتی فاطمه را برگزید.»

مفضل می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله با خبر سازید که در باره حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: «او سالار زنان گیتی است.» آیا منظور سالار زنان عصر خود اوست؟ پاسخ داد:

«این مربوط به حضرت مریم است که سالار زنان عصر خود بود، ولی حضرت فاطمه سالار زنان گیتی از اوّلین تا آخرین است.» (۲۲۳)

آری روایاتی که به صراحت بیانگر این واقعیت‌اند که حضرت فاطمه علیها السلام بر سایر زنان گیتی برتری دارد، فراوان و متواترند، و ده‌ها دانشمند و حدیث شناس شیعه و سنی در کتاب‌های معتبر خود آنها را نقل کرده‌اند.(۲۲۴)

افزون بر روایات، با مقایسه آیاتی که مربوط به آن بانوی گرانمایه است و آیاتی که در باره بانوان نمونه و شایسته دیگر، نظیر حضرت مریم و آسیه است، روشن می‌گردد که حضرت فاطمه علیها السلام در پیشگاه الهی تا چه اندازه موقعیتی ممتاز و ویژه دارد.

حال با این همه مجد و عظمت و شکوه، آیا سزاوار نبود که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را بیش از دیگران دوست بدارد و تکریم نماید؟ آیا سزاوار بود پس از رحلتش، بیدادگران امت آن همه ستم و آزار در حقّ او روا دارند؟

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود

کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود

اتحاد وجودی

کمال و نقص هر موجودی، به طور مستقیم به بود و نبودِ کامل اعضای تشکیل دهنده آن مربوط است، و هیچ موجودی کامل نیست مگر هنگامی که فرد فرد اعضایش به طور کامل آن را همراهی نماید همچنان‌که فقدان کمترین عضو از اعضای آن، به مثابه ناتمامی و نقصی است که در آن موجود پدیدار می‌گردد.

اینک بنگر منزلت و شکوه بانوی بانوان و ناقه‌سوار پیشتاز بهشتیان را که به منزله پاره تن کامل‌ترین انسان‌ها و روح و جان رسول خدا صلی الله علیه وآله است که جدایی افکندن میان آن بزرگوار و دختر گرامی‌اش امکان‌پذیر نیست.

دانشمندان و حدیث شناسان شیعه و سنی روایاتی فراوان در این باره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که برخی از آنها یادآوری می‌شود:

۱ - «فاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنّی مَنْ سَرَّها فَقَدْ سَرَّنی وَ مَنْ ساءَها فَقَدْ ساءَنِی.»(۲۲۵)

«فاطمه پاره وجود من است. هر کس او را شاد نماید، مرا مسرور نموده، و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت ساخته است.»

۲ – روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از خانه بیرون آمد و در حالی که دست مبارک فاطمه علیها السلام را گرفته بود، فرمود: «هر کس این بانو را می‌شناسد که شناخته، و هر کس او را نمی‌شناسد، بدانـد که او فاطمه دختر محمـد است. او پاره وجود من و قلب (و روح) من است که در درونم قرار دارد.

هر کس او را آزار دهد، مرا اذیت نموده، و آن‌که مرا آزار دهد، خدا را اذیت کرده است.» (۲۲۶)

آن دو بزرگوار بسان یک روح در دو کالبدند که جدایی افکندن میان آنان، در واقع، جدا ساختن روح و جسم است.

۳ – «إِنَّ فاطِمَةَ شَجْنَةٌ مِنّی یُؤْذِینِی ما آذاها وَ یَسُرُّنِی ما سَرَّها (۲۲۷) وَ إِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَیَغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ یَرْضی لِرِضاها.»(۲۲۸)

«به راستی فاطمه شاخه‌ای از درخت وجودی من است. آنچه او را آزرده سازد، مرا آزرده می‌کند، و آنچه باعث شادمانی او شود، مرا شادمان می‌نماید، همانا خداوند متعال به خشم فاطمه غضب می‌کند و به خشنودی او خشنود می‌گردد.»

نکته مهم آن‌که در این حدیث شریف نمی‌فرماید: «هنگامی که فاطمه علیها السلام غضب می‌نماید خدا خشم می‌کند» بلکه می‌فرماید: «خداوند با خشم فاطمه غضب می‌نماید». اگر حضرت فاطمه علیها السلام از گناه، لغزش، خطا، هوا و هوس مصون نبود، رضا و غضب او، رضا و غضب خداوند نمی‌شد. این بالاترین مقام عصمت است؛ زیرا رضا و غضب هرگاه از حدّ حیوانی و عقلانی بگذرد، به مرحله الهیّت می‌رسد، و در آن مرحله، رضا و خشم او رضا و خشم خداوند می‌شود.

بنا بر این، آن بانو دارای درجه‌ای از عصمت بود که حتی حضرت عیسی و موسی و ابراهیم علیهم السلام به آن نرسیده بودند.(۲۲۹)

۴ – «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یُؤْذِینِی ما آذاها وَ یَنْصِبُنِی ما أَنْصَبَها.»(۲۳۰)

«فاطمه پاره تن من است. آنچه او را بیازارد، مرا آزرده سازد، و آنچه او را به زحمت اندازد باعث دشواری من گردد.»

نظایر این روایات را ده‌ها دانشمند و حدیث شناس معروف شیعه و سنی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند که به حد تواتر می‌رسند. برای طولانی نشدن بحث، از نقل همه آن‌ها خودداری می‌شود.(۲۳۱) تنها علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدیر و کتاب فاطمة الزهراء علیها السلام (۲۳۲) حدود شصت نفر از بزرگان و حدیث شناسان و مفسران و تاریخ نویسان سنی را نام می‌برد. ایشان بعد از نقل برخی از این احادیث و نام بردن شماری از علمای سنی که آنها را در کتاب‌های خود آورده‌اند، می‌نویسند:

«مطلب مورد بحث نزد علمای اهل سنت نیز بسیار حائز اهمیت است، و به این روایات که ذکر شد، به طور صریح استدلال نموده و ثابت کرده‌اند که هر کس به حضرت زهرا علیها السلام محبت نداشته یا به نحوی او را آزرده باشد، کافر است؛ لذا ما این موضوع را عمیقاً بررسی می‌کنیم:

گاهی مطلبی را فقط معتقدان به مذهبی عنوان می‌کنند ولی گاهی موضوعی، صد در صد عمومی و اسلامی است. با توجه به مدارک و اسنادی که از دانشمندان شیعه و سنی نقل شد، کاملاً ثابت می‌شود این یک مطلب اسلامی است که هر کس حضرت صدّیقه زهرا سلام اللَّه علیها را آزار دهد و آن‌حضرت از او دل‌آزرده و ناخشنود شود، کافر است.

روایتی است فوق العاده مهم و حیرت‌انگیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یَغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ یَرْضی لِرِضاها.»

«همانا خداوند متعال به خشم فاطمه علیها السلام غضب می‌کند و به خشنودی او خشنود می‌گردد.»

در روایتی دیگر، به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِکِ وَ یَرْضی لِرِضاکِ.»

«ای فاطمه! خداوند با خشم تو خشم می‌نماید، و با خشنودی تو خشنود می‌گردد.»

این دو روایت عجیب را شماری بسیار از دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند...

با توجه به این که هر انسانی حالاتی مختلف دارد و در هر ساعت، دستخوش تحولاتی گوناگون است، از این رو معقول نیست که کسی در تمام لحظات زندگانی با وجود آن همه دگرگونی‌ها، همیشه و همه جا مورد توجه خدا باشد و رضایتش رضای خدا، و غضبش خشم خدا، مسرّتش خشنودی خدا، محبتش دوستی خدا، و دشمنی با او دشمنی با خدا باشد، و بر هر کس به چشم حقارت نگاه کند خدا نیز با نظر حقارت بر او بنگرد؛ مگر این که آن شخص صاحب مقام ولایت مطلقه بوده باشد؛ و همان مقامی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علیه السلام دارا بودند داشته باشد. تنها در این صورت، این موضوع معقول به نظر می‌رسد.

عدم توجه به شئون ولایت موجب شده است که سنی‌ها معتقد باشند:

«پیامبر اکرم نیز همانند سایر مردم دشنام و ناسزا می‌گوید و خشمناک می‌شود.»

... و بالاخره سخن را به جایی رساندند که وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله در بستر مرگ بود به او گفتند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر»؛ «این مرد هذیان می‌گوید.»

حضرت فاطمه علیها السلام وجود مقدسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا آخر عمر او را به تمام امتش معرفی نمود و مقامات معنوی‌اش را بیان فرمود.

چنان که گفته شد، کاملاً روشن و مبرهن است آن بشری که محبتش محبت خدا، اطاعتش اطاعت خدا، رضایتش خشنودی خدا، مخالفتش نافرمانی خدا، سخطش سخط خدا، غضبش خشم خداست، باید صاحب مقام شامخ ولایت مطلقه باشد. در نتیجه، هر کس به صاحب ولایت ایمان نیاورد و محبتش را در دل نداشته باشد، کافر است. این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز به آن ایمان و اعتقاد دارند. در اینجا نقل بعضی از عبارات آنان مفید و ضروری است...».(۲۳۳)

بخاری، از حدیث شناسان متعصب اهل سنت، در کتاب صحیح خود چنین روایت می‌کند:

«بعد از وفات رسول خدا، حضرت فاطمه نزد ابوبکر آمد و از او ارث پدرش را درخواست کرد. ابوبکر گفت: پیامبر فرمود:

«لا نُوَرِّثْ، ما تَرَكْناهُ صَدَقَةٌ.»

«ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ هرچه بگذاریم صدقه است».

حضرت فاطمه خشمگین شد و از او دوری گزید و پیوسته به همین حال بود تا از دنیا رفت.» (۲۳۴)

بخاری همین روایت را در باب غزوه خیبر نقل نموده و در ادامه آورده است:

«ابوبکر به درخواست حضرت فاطمه اعتنا نکرد. حضرت فاطمه از وی ناراحت شد و از او دوری جست تا از دنیا رفت. آن‌حضرت بعد از پیامبر شش ماه زنده بود. چون از دنیا رفت، شوهرش علی شبانه او را دفن نمود و بر او نماز گزارد؛ زیرا زهرا وصیت نمود که او را در شب دفن نماید و ابوبکر را با خبر نسازد.» (۲۳۵)

حال با توجه به این روایات و آیه شریفه:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً».(۲۳۶)

اصحاب سقیفه چه پاسخی خواهند داشت؟ و شما خوانندگان منصف، پس از نگرشی ژرف، چگونه داوری می‌کنید؟!

عصمت کُبرا

عصمت؛ مصونیت و محفوظ بودن است. منظور از معصوم، شخص با عظمتی است که در اثرِ داشتن کمالات نفسانی، از خطا، اشتباه، لغزش و گناه در امان باشد. البته عصمت همانند سایر ملکات نفسانی، درجاتی دارد که خاتم پیام‌آوران صلی الله علیه وآله و

جانشینان و دختر گرانمایه‌اش علیهم السلام از بالاترین درجات آن برخوردارند.

عالمان شیعه متفق‌اند که حضرت فاطمه علیها السلام دارای ملکه عصمت بوده و «عصمت کبرا» از القاب آن حضرت است، اما برخی منکر این حقیقت‌اند.

گرچه برای ما دنبال کردن این بحث دشوار است؛ چه آن‌که حضرت فاطمه علیها السلام دارای مقام ولایت کلیه الهیه و مظهر تمام اسما و صفات پروردگار است، و در اقیانوس بی‌کرانه وجودی او، فضایل و کمالات چنان موج می‌زند که نه تنها مانند پدر و شوهرش از مقام عصمت برخوردار است، بلکه عـŘآفرین است؛ یعنی هر کس بتواند از دریای معرفت و محبت او جرعه‌ای بنوشد، می‌تواند به درجه‌ای از عصمت نایل آید. اکنون برای اتمام حجت بر منکران فضایل آن بانوی کرامت، به برخی آیات و روایات در باره عصمت آن‌حضرت اشاره می‌گردد:

۱ - آشکارترین آیه بر وجود عصمت فاطمه زهرا علیها السلام آیه تطهیر است که اراده خدای بزرگ و آفریدگار گیتی به طهارت ظاهری و باطنی این پنج بزرگوار تعلق گرفته است.(۲۳۷)

چنان که اشاره شد، «رجس» در گناه خلاصه نمی‌شود، و این بزرگواران از هر گونه نقصی، پاک و پاکیزه‌اند. آنان نه تنها گناه نمی‌کردند و افکارشان آلوده نبود، بلکه از نسیان، خطا، لغزش و سایر چیزهایی که برای انسان نقص به شمار می‌آید و با پاکی و قداست سازگار نیست، مصون بودند.

در زیارت جامعه کبیره چنین آمده است:

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً»

«خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ نمود، و از فتنه‌ها و انحرافات در امان داشت، و از آلودگی‌ها پاک ساخت، و پلیدی را از شما دور کرد و شما را کاملاً پاک و پاکیزه گردانید.»

پیشوایان معصوم علیهم السلام برای اثبات عصمت، به همین آیه شریفه استدلال می‌کردند. امیر مؤمنان علیه السلام برای ردّ گفتار ابوبکر - که از صدّیقه کبرا علیها السلام درخواست گواه برای فدک کرد - و اثبات عصمت همسر سرفرازش به همین آیه استدلال کرده، فرمودند:

«تو شهادت و گواه خداوند را رد کردی و شهادت دیگران را پذیرفتی. خداوند بزرگ به طهارت و عصمت این بانو گواهی داده است. هرگاه گواه خداوند را رد کنی و گواهی دیگر را بپذیری، نزد خداوند از کافران به شمار آیی.» (۲۳۸)

حال دیگر جای شک در عصمت آن بانوی فرزانه برای بد اندیشان باقی نمی‌ماند، مگر کسی که تاریکی تعصبات جاهلی وجود او را فرا گرفته و چشمان بصیرتش کور و از درک حقایق عاجز باشد.

۲ - پیش‌تر اشاره شد که مراد از «نساءنا» در آیه مباهله، فاطمه زهرا علیها السلام است. و باید توجه داشت که مباهله کاری عادی نیست و با افراد عادی نمی‌توان دست به مباهله زد و طرف مقابل را مغلوب و رسوا ساخت؛ به ویژه آن‌که کفر و اسلام به مقابله با یکدیگر برخاسته، سرنوشت اسلام به این مباهله گره خورده بود. اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در این قضیه پیروز نمی‌شد، برای همیشه اسلام نابود می‌گشت. بنا بر این، بایست کسانی برای این مباهله حاضر می‌شدند که از جانب پروردگار انتخاب شده باشند و از نظر شایستگی بسان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشند (و لذا از امیرمؤمنان علیه السلام به «أنفسنا» تعبیر شده است). از این رو، لیاقت حضور در این مباهله، امری است خطیر و فراتر از عصمت.

گفتنی است اکثر آیاتی که برای اثبات فضایل بانوی گرامی اسلام آورده شده، برای عصمت ایشان نیز می‌تواند دلیل باشد؛ اما به منظور طولانی نشدن بحث، از توضیح و تفصیل در این باره خودداری می‌شود.

۳ - شماری از روایات، آن بانوی فرزانه را همتا و کفوِ حضرت علی علیه السلام معرفی می‌نماید که برخی از آنها پیش‌تر آورده

شد؛ از جمله:

«اگر حضرت علی علیه السلام آفریده نمی‌شد، برای حضرت فاطمه علیها السلام همتا و کفوی وجود نداشت.»

در تعبیری دیگر چنین آمده است:

«اگر حضرت علی علیه السلام همسر آن بانو نمی‌شد، تا روز رستاخیز در زمین برایش کفو و همتایی از آدم به بعد یافت نمی‌شد.» اگر کسی معصوم نباشد، چگونه ممکن است همتا و همشأن حضرت علی علیه السلام باشد که با ادله محکم، معصوم بوده است؟ با توجه به این‌که در حدیث اخیر، فاطمه علیها السلام از همه انبیا علیهم السلام برتر دانسته شده، آیا معقول است که انبیا معصوم باشند و کسی که از آن بزرگوار برتر و بالاتر است معصوم نباشد؟!(۲۳۹)

۴ – روایاتی که اثبات می‌نماید رضا و خشم فاطمه، رضا و خشم خداوند است نیز بر عصمت آن‌حضرت دلالت می‌کند. چنان که گفته شد، بشر حالاتی مختلف دارد و در هر لحظه دستخوش تحولات گوناگون می‌شود، و معقول نیست که آدمی در تمام لحظات زندگی، خشنودی‌اش خشنودی خدا و خشم او خشم خدا باشد؛ مگر این‌که دارای ملکه عصمت و صاحب مقام ولایت کلیه الهیه باشد و در تمام حالات، از خطا، نسیان، لغزش و گناه مصون باشد. این امر، مقامی بالاتر و فراتر از عصمت انبیا را برای حضرت فاطمه علیها السلام اثبات می‌نماید، که عقل بشر از درک آن عاجز است.

۵ – روایات فراوان و متواتری که شیعه و سنی در بخش فضایل و مناقب و نیز روایات متواتری که در قسمت خلقت و نور وجودی آن بانوی گرانمایه آورده‌اند، بیانگر این مطلب است که دختر فرزانه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارای مقام شامخ ولایت عُظماست، و همان ملاک‌ها و معیارهای والایی که در پدر بزرگوار و شوهر گرامی‌اش وجود داشت، در او نیز به خوبی مشاهده می‌شود، و آن بانو برترین و والاترین مقام عصمت را دارا بود. حال آیا معقول است کسی که وجود او منشأ خلقت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و علی مرتضاست و از این آب و خاک نیست و نور وجودی‌اش از شعاع نور پر فروغ الهی است و ناقه سوار پیشتاز بهشتیان است، از حضرت حق نافرمانی نماید؟!

۶ – روایاتی فراوان، آن بانوی گرامی را از همه انبیا – جز پدر گرامی‌اش – و از فرشتگان الهی برتر و والاتر معرفی می‌نماید. آیا امکان دارد کسی با عصیان و لغزش و خطا، از انبیا و ملائکه که همگی با برهان قاطع معصوم‌اند، برتر و بالاتر باشد؟! آیا سزاوار است گهواره جنبان کودکانشان؛ یعنی ملائکه، معصوم باشند ولی خود ایشان معصوم نباشند؟!(۲۴۰)

۷ – روایات بی‌شماری نیز از شیعه در این باره نقل شده و عصمت آن بانوی سرافراز را اثبات می‌نماید. (۲۴۱) هرچند مخالفان، این روایات را نمی‌پذیرند و از قبول آنها خودداری می‌کنند.

از مسائل بهت‌انگیز و شگفت‌آور آن‌که بسیاری از مخالفان، با این روشنی و آشکاری حاضر به پذیرش و اعتراف به این واقعیت نبودند که بانوی بانوان که در اوج کمال و شرافت است از ملکه عصمت حتی مرتبه نازله‌اش برخوردار است. آنان این حقیقت روشن را به خاطر انگیزه جاهلی و تعصبات مذهبی و سرپوش گذاشتن به اعمال ننگین بیدادگران و جاه‌طلبان، منکر شده‌اند!

و چه بسیارند دنیا طلبان که در اثر حسد و کینه‌ای که به اهل بیت پیامبر خدا علیهم السلام دارند، ناجوانمردانه حقوقشان را پایمال نموده، فضیلت‌ها و مناقب و مقامات آن بزرگواران را منکر شده، تا چشمه وجودشان را از درخشش و جوشش باز دارند و شگفت‌آورتر آن‌که در موارد فراوانی، فضایل آن بزرگوار را به دیگران نسبت داده‌اند غافل از این‌که نور الهی هرگز خاموش شدنی نیست.

اما شما ای پژوهشگران حق جو! اگر به دیده انصاف به روایاتی که شخصیت والای آن بانو را ترسیم می‌نماید بنگرید، هرگز سخنان ساختگی و بی‌اساسی که دست‌های خیانت و تعصب و جهل، آنها را ساخته و پرداخته و زبان‌های کینه و دشمنیِ دروغ‌سازان، آنها را گفته و بافته است، شما را گمراه نمی‌سازد.

مُصحَف فاطمه علیها السلام

از بالاـترین و والاـترین مقامات و امتیازات حضرت زهرا علیها السلام، فرود آمدن فرشتگان و آوردن گنجینه‌های علوم نخستین و واپسین برای اوست که از آن به «مصحف» تعبیر شده، و از نظر اهمیت و ویژگی، بسان وحی برای پیامبران الهی است.(۲۴۲)

ابوبصیر گوید: به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم: قربانت گردم، از شما سؤالی دارم. آیا در اینجا کسی (نا محرم) هست که سخنم را بشنود؟ آن‌حضرت، پس از بالا زدن پرده اتاق فرمودند: هر چه می‌خواهی بپرس. گفتم: قربانت شوم، شیعیان شما روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام هزار باب علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شد... سوگند به خدا علم (کامل) این است!

آن‌حضرت ساعتی تأمل کرده، فرمودند: آن علم است، ولی علم (کامل) نیست. آن‌گاه فرمودند:

«... به راستی مصحف حضرت فاطمه نزد ماست. مردم چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست؟

عرض کردم: مصحف فاطمه چیست؟

فرمودند:

مصحفی است سه برابر قرآن که در دست شماست...» (۲۴۳)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«... حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر، چنان غم و اندوه داشت که جز خداوند بزرگ کسی اندازه‌اش را نمی‌دانست. از این رو، فرشته‌ای فرو فرستاد که او را دلداری دهد و با ایشان سخن گوید. حضرت فاطمه علیها السلام جریان را به امیر مؤمنان علیه السلام گزارش داد. آن‌حضرت فرمودند: هر گاه آمدنِ فرشته را احساس نمودی و صدایش را شنیدی، به من بگو. حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی علیه السلام را از آمدنِ فرشته با خبر می‌ساخت و امیر مؤمنان علیه السلام هر چه می‌شنید، می‌نوشت، تا مصحفی پدید آمد... در آن مصحف، چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه در آن، آگاهی از روی دادهای آینده است. (۲۴۴)

در روایتی دیگر از آن‌حضرت آمده است:

«... حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ۷۵ روز در این جهان زندگی نمود و از سوگ پدر سخت اندوه‌زده بود؛ لذا مدام جبرئیل فرود می‌آمد و ضمن تسلیت و دلداری به آن بانو، او را از پدر و جایگاه ایشان و روی دادهایی که پس از او در باره ذریّه‌اش رخ خواهد داد، با خبر می‌ساخت و حضرت علی علیه السلام آن‌ها را می‌نوشت. و همین، «مصحف فاطمه» است. (۲۴۵)

روشن است که برای آفریدگار هستی بخش دشوار نیست که سرور زنان گیتی را از همه رویدادها و حوادثی که اتفاق می‌افتد، آگاهی بخشد. و او بر هر کاری تواناست.

دانش گسترده

پیش‌تر اشاره شد که حضرت زهرا علیها السلام در مقام محدّثه و هم صحبت شدن با فرشتگان، با امیر مؤمنان علیه السلام و یازده معصوم دیگر شریک است. احراز این مقام، جز برای ولیّ، امکان‌پذیر نیست. چون آن بانو ولیّهٔ اللَّه است، در سایه مقام ولایتش فرشتگان الهی با او سخن می‌گفتند و بسیاری از حقایق و علوم آسمانی و حوادث و روی دادهای آینده را برایش بازگو می‌کردند.

افزون بر دانش و آگاهی گسترده که خداوند به آن بانوی سرفراز الهام می‌فرمود یا فرشتگان بر قلب مطهرش فرود می‌آوردند، علوم ربّانی و معارف آسمانی را از سرچشمه وحی و دریای بی‌کران؛ یعنی پدر بزرگوارش، فرا می‌گرفت؛ زیرا فاطمه و شوهرش

نزدیک‌ترین انسان‌ها به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودند و رابطه آن دو با رسول اللَّه، مانند رابطه بدن با روح بود. از این رو، آن آموزگار الهی، درهای علوم ربّانی را برایشان می‌گشود و آنان را به معارف آسمانی و برترین ارزش‌های انسانی، رهنمون می‌ساخت.

بنا بر این، دانش آن بانو الهامی و افاضه‌ای از حضرت حقّ و برگرفته از سرچشمه وحی الهی بوده است، و علم فاطمه علیها السلام همان علم علی، و علم علی و فاطمه و فرزندان معصومشان از علم پیامبر، و دانش پیامبر برگرفته از دانش الهی است.

از حضرت سلمان نقل شده است که عمّار به من گفت: آیا می‌خواهی چیزی شگفت‌آور را برایت نقل کنم؟ گفتم: ای عمّار! نقل کن. گفت:

«من گواه بودم که روزی علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر فاطمه علیها السلام وارد شد. هنگامی که چشمان فاطمه علیها السلام بر آن‌حضرت افتاد، فرمود:

«اُدْنُ لِاُحَدِّثُکَ بِما کانَ وَ بِما هُوَ کائِنٌ وَ بِما لَمْ یَکُنْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ...»

نزدیک بیا تا به تو بگویم که (در جهان هستی) چه بوده و چه هست و تا روز رستاخیز چه خواهد شد...» (۲۴۶)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِیّاً وَ زَوْجَتَهُ وَ أَبْناءَهُ حُجَجَ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ وَ هُمْ أَبْوابُ الْعِلْمِ فِی أُمَّتِی، مَنِ اهْتَدی بِهِمْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم.»(۲۴۷)

«به راستی خداوند حضرت علی و همسرش فاطمه و فرزندان او را حجت‌های خویش بر بندگانش قرار داد. آنان دروازه‌های دانش در میان امت من هستند. هر کس هدایت و رستگاری را از آنان بجوید، به راه راست رهنمون می‌گردد.»

بهترین نمونه و گواه بر علم بی‌کران حضرت فاطمه علیها السلام همان خطبه‌ها و احادیثی است که از ایشان به یادگار مانده است؛ (۲۴۸) به ویژه خطبه پر محتوا و تاریخ ساز او که در مسجد پدرش، در احتجاج با خلیفه اول ایراد کرد. خطبه‌ای که می‌توان بند بند آن را با فقرات خطبه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه مقایسه نمود. بی‌دلیل نیست که آن بانو را «امّ العلوم» و «امّ الفضائل» لقب داده‌اند.

متأسفانه حوادث غمبار و وضعیت حساس بعد از پدر بزرگوارش و زندگی کوتاه آن بانو، ما را از علوم و حقایق و معارف بلند ایشان محروم کرد. اگر بیش از این می‌زیست و فرصت کافی و آزادی لازم را در اختیار داشت، بی‌شک جهان را از دانش واقعی و معارف الهی لبریز می‌ساخت. با این همه، جای شگفت است که برخی معاندان مطالبی را بیان می‌کنند که جز آبرو ریزی برای خودشان، ثمره‌ای در بر ندارد.

زهد حضرت زهرا علیها السلام

زندگی سراسر افتخار حضرت فاطمه علیها السلام، همانند شوهر گرامی‌اش، در زهد و بی‌رغبتی به ارزش‌های مادی و دنیای زودگذر تبلور یافته بود.(۲۴۹)

آن بانوی گرامی در زهد و بی‌رغبتی به امور مادی از پدر بزرگوارش خاتم پیام‌آوران و شوهر سرافرازش امیر مؤمنان الگو گرفته بود.

سراسر زندگی پرفراز و نشیبش، گواهی صادق بر زهد اوست، تا آنجا که دوست و دشمن به آن شهادت داده‌اند. اینک نمونه‌هایی را که پیش از این نیز به برخی از آنها اشاره شده، یادآور می‌شویم:

شیوه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین بود که هرگاه از سفر باز می‌گشت، نخست به خانه حضرت فاطمه علیها السلام وارد می‌شد و مدتی طولانی در کنارش می‌ماند.(۲۵۰)

در یکی از سفرها حضرت فاطمه علیها السلام از غنایمی که سهم شوهرش علی علیه السلام بود، دو دستبند نقره و گلوبند و دو گوشواره و پرده‌ای برای در خانه - برای تشریف فرمایی پدر و همسرش - تهیه ساخت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از سفر بازگشت و مثل همیشه نخست به خانه فاطمه علیها السلام رفت، اصحاب و یاران در بیرون خانه منتظر بودند، چون آن‌حضرت بسیار مکث می‌نمود. اما آن روز پیامبر بی‌درنگ از خانه بیرون آمد و با ناراحتی (به مسجد رفت و) کنار منبر نشست.

حضرت فاطمه علیها السلام پنداشت که تهیه این‌ها پسندِ خاطر پدرش نیست؛ لذا همه را (به وسیله امام حسن و امام حسین علیهما السلام) نزد آن‌حضرت فرستاد و فرمود: دختر شما سلام می‌رساند و می‌گوید: همه را در راه خدا انفاق کنید.

چون فرستادگان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شدند و جریان را به عرض ایشان رسانیدند، آن‌حضرت سه مرتبه فرمود: پدرش به قربانش. دنیا زیبنده محمد و آل‌محمد نیست. اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت، جرعه آبی به کافر نمی‌داد.

آن‌گاه برخاست و به منزل حضرت فاطمه علیها السلام رفت.(۲۵۱)

آری، ثروت و زرق و برق دنیا در نظر آن بانو حقیر جلوه می‌کرد، و ایشان به امکاناتی ناچیز و خوراک و پوشاکی اندک قناعت می‌نمود، و اگر درآمدی به‌دست می‌آمد، تهیدستان را بر خود مقدم می‌داشت.

جابر بن عبد اللّه می‌گوید:

«روزی نماز عصر را با رسول خدا صلی الله علیه وآله خواندیم. پس از نماز، آن‌حضرت در محراب نشست و مردم بر گردش حلقه زدند. ناگاه سالخورده‌ای از مهاجرین عرب به مسجد وارد شد. لباسی کهنه و پاره بر تن داشت و بر اثر پیری و ناتوانی، توان کنترل خویش را نداشت. آن‌حضرت از حالش جویا شد. عرض کرد: سخت گرسنه‌ام، سیرم نمایید؛ لباس ندارم مرا بپوشانید؛ تهیدستم مرا بی‌نیاز سازید.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم، اما از آنجا که «هر کس دیگری را به کاری نیک راهنمایی کند، بسان انجام دهنده آن است» تو را به خانه کسی رهنمون می‌کنم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند و خدا را بر خویش مقدم می‌دارد. اینک به خانه دخترم فاطمه برو؛ و به بلال دستور داد او را راهنمایی کند.

صحرا نشین همراه بلال به راه افتاد. هنگامی که به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رسید، با صدای رسا ندا داد: سلام بر شما خاندان رسالت! و بر شما که سرایتان جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل فرودِ جبرئیل امین و نزول قرآن از نزد پروردگار عالمیان است. آن بانو پاسخ او را داد و پرسید: تو کیستی؟ گفت: مرد سالخورده‌ای هستم که به محضر پدرت، سرور انسان‌ها، مشرف شدم. اینک برهنه و گرسنه‌ام، به من کمک کنید.

آن هنگام، سومین روزی بود که حضرت فاطمه و حضرت علی و رسول خدا علیهم السلام غذایی نخورده بودند، و این جریان را رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌دانستند...

آن بانوی بانوان گردن‌بندی را که در گردن داشت - که هدیه فاطمه دختر عمویش حمزه سید الشهداء بود - به صحرا نشین داد و فرمود: بگیر و بفروش. امید است خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی کند.

مرد سالخورده آن را گرفت و به مسجد باز گشت؛ در حالی که پیامبر هنوز در حلقه یاران نشسته بود. پیر مرد جریان را به عرض رسانید. آن بزرگوار گریست و فرمود: چگونه خدا به تو خیر ندهد (و گره از کار تو نگشاید) در حالی که آن را فاطمه دختر محمد، سرور بانوان به تو بخشیده است.

عمّار یاسر عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید این گردن‌بند را بخرم؟... (و به اجازه پیامبر آن را خرید).

به هر حال، عمّار گردن‌بند را از آن مرد گرفت و با مشک عطرآگین ساخت و در برد یمانی پیچید و به غلام خویش - که نامش

«سهم» و از غنایم خیبر بود - سپرد و گفت: این را به پیامبر خدا تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت آن‌حضرت باش.
غلام آن را نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آورد و پیام عمّار را به عرض ایشان رساند. آن‌حضرت فرمود: نزد دخترم فاطمه برو و گردن‌بند را به او تقدیم دار و خودت نیز در خدمت او باش.
غلام گردن‌بند را نزد حضرت فاطمه علیها السلام برد و پیام آن‌حضرت را رسانید. آن بانوی گرامی گردن‌بند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت.
غلام از این جریان خندید. حضرت فاطمه علیها السلام از علت خنده‌اش سؤال کرد. پاسخ داد: برکت فراوان این گردن‌بند مرا به خنده افکند که گرسنه‌ای را سیر نمود، برهنه‌ای را پوشانید، و تهیدستی را بی‌نیاز ساخت، بنده‌ای را آزاد نمود و در آخر به صاحبش بازگشت.» (۲۵۲)
روزی حضرت فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله تقاضای انگشتری نمود. آن‌حضرت فرمود: نمی‌خواهی تو را به بهتر از آن آگاهی دهم؟ پس از نماز شب، خواسته‌ات را از خداه بخواه، برآورده می‌شود.
حضرت زهرا طبق دستور پدر عمل نمود. چنین ندا آمد: ای فاطمه! آنچه می‌خواهی زیر سجاده‌ات است. سجاده را کنار زد، انگشتری گرانبها از یاقوت یافت. آن را با خوشحالی در دست کرد. شب بعد در عالم خواب دید که در بهشت است؛ در مقابل سه قصر زیبا که در بهشت مانندش را ندیده بود. آن بانو پرسید: این قصرها از کیست؟ پاسخ دادند: برای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله است. با خوشحالی داخل یکی از آن قصرها شد. در آنجا تختی را دید که تنها سه پایه داشت. فاطمه علیها السلام پرسید: چرا سه پایه دارد؟ پاسخ دادند: صاحبش از خداوند انگشتری تقاضا نموده است. از این رو، یکی از پایه‌ها به صورت انگشتری برای او درآمده است.
بامداد خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شد و جریان را نقل کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:
«ای خاندان عبدالمطلب! دنیا زیبنده شما نیست. برای شما تنها سرای جاودانه آخرت است. وعده‌گاه شما بهشت خواهد بود. چه می‌کنید با دنیا که آن فریبنده‌ای گذرا بیش نیست».
آن‌گاه دستور داد که دخترش آن انگشتری را زیر سجاده بگذارد. او نیز همین کار را کرد. چون بر روی سجاده‌اش خوابش برد، در عالم خواب دید که داخل همان قصر بهشتی شده است، اما این بار تخت چهار پایه دارد. وقتی از علت این امر سؤال کرد، پاسخ دادند: صاحبش انگشتری را پس فرستاد و پایه‌های تختش کامل شد.(۲۵۳)

شکیبایی و استقامت

زندگی، دریای متلاطم و حیرت انگیزی است که پی در پی با امواج حوادث زیر و رو می‌شود. در نظام آفرینش، انسان بلکه هر پدیده‌ای، از نخستین روزی که جامه هستی می‌پوشد، تا هنگامی که به اوج کمال خود می‌رسد، در دامان مبارزه با مشکلات پرورش می‌یابد.
در این میان، اولیای الهی در پرتو ایمانی استوار و اراده‌ای پولادین و روحی مطمئن و آرام، امواج سهمگین دشواری‌ها را درهم می‌شکنند؛ چه آن‌که خوب می‌دانند اینجا سرای جاودانه نیست؛ زوال نعمت‌ها و روی آوردن بلاها همه زودگذر و به اراده حکیمانه الهی خواهد بود. همه از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.
روزگار به گردش خویش ادامه می‌داد و حکمت آفریدگار گیتی بر آن قرار گرفته بود که زندگی دخت گرانمایه پیامبرش از آغاز تا پایان، به رنج‌ها و مشکلات فراوان آمیخته باشد. در مقابل، آن بانوی فرزانه با گام‌های استوار و استقامت بی‌نظیر، و روح مطمئن و آرام، و تسلیم بی‌مثالش، آنها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌نهاد، و نه تنها با آغوش باز سختی‌ها را به جان می‌خرید، بلکه

همواره سپاسگزار پروردگار بود.

دختر پیامبر در مشکلات و رخدادهای ناگوار، همواره در کنار پدر بزرگوارش بود. آن‌گاه که دشمن خاکستر بر سر و رویش می‌ریخت، با چشمانی گریان آن‌ها را از سیمای پدر می‌زدود، و در آن هنگام که یکی از مشرکان در حال سجده با بچه‌دان شتری به آن‌حضرت جسارت نمود، پیش رفت و با دستان کوچک خویش لباس پدر را پاک کرد و بر آن گمراهان لعن فرستاد و عمل زشتشان را محکوم ساخت.

هنوز چند سالی از عمر شریفش سپری نشده بود که ناگهان با رحلت جانسوز مادر گرانمایه‌اش حضرت خدیجه رو به رو شد؛ فاجعه‌ای که غم و رنج آن برای همیشه بر زندگی‌اش سایه افکند و هیچ چیز نتوانست آن را جبران نماید، ولی چنان پایداری کرد که شکیبایی به شگفت آمد!

آن‌گاه که آتش جنگ اُحد افروخته شد و منافقینِ سپاه پدر بزرگوارش پا به فرار گذاشتند و شیطان فریاد برآورد که «محمد» کشته شد، فاطمه زهرا علیها السلام، با تنی چند از زنان به سرعت به طرف احد شتافتند و هنگامی که پدر عزیز خود را با دندانی شکسته و پیشانی‌ای مجروح مشاهده کرد، با کمک همسرش امیر مؤمنان علیه السلام صورت پدر را شست و شو داد و زخم‌هایش را بست و با ابراز محبت خویش، پدر را دلداری داد.

در جنگ احزاب که مدینه در محاصره دشمن قرار داشت، و به هنگام فتح مکه و... آن بانوی مهربان در کنار پدر بزرگوارش بود و بخشی از نیازهای او را تأمین می‌کرد.

از مشکلات و گرفتاری‌هایی که بی‌اندازه حضرت زهرا علیها السلام را ناراحت می‌کرد، کینه و حسد برخی همسران پدر بزرگوارش بود؛ به طوری که گاه پرخاشگرانه بر سرش فریاد می‌کشیدند. این کینه‌ها و حسدها سال‌ها ادامه داشت؛ تا آن‌جا که منشأ بسیاری از حوادث ناگوار گشت.

در خانه همسرش، علاوه بر دشواری‌های بی‌شمار، از نظر خوراک و پوشاک و سایر لوازم زندگی، در نهایت سختی به سر می‌برد؛ حتی روزهای متمادی گرسنه بود و به همسر مهربانش نیز اظهار نمی‌کرد. در عین حال، در سختی‌ها یار و یاور آن‌حضرت بود. با فداکاری و ابراز محبت، شوهرش را دلداری می‌داد؛ به گونه‌ای که هرگاه چهره نورانی‌اش را مشاهده می‌کرد، غم‌هایش زدوده می‌شد.

آن‌گاه که پدر بزرگوارش رحلت نمود و بیدادگران با او و همسرش سرِ ستیز داشتند، با همه مصیبت‌های طاقت‌فرسا، در مقابل غاصبان حق همسرش، به تنهایی ایستاد و لحظه‌ای از حمایت او دریغ نداشت و عاقبت جان شریفش را فدای او ساخت.

در سراسر عمر کوتاهش که با سخت‌ترین و هراس انگیزترین حالات سپری می‌شد، گام به گام همراه همسرش بود و او را حمایت می‌کرد و در کران تا کران وجودش، پایداری و خشنودی موج می‌زد.

عبادت و بندگی

حضرت فاطمه علیها السلام در عبادت خدا - به مفهوم کامل و ابعاد گوناگونش - الگوی تمام عصرها شد. همه لحظات زندگی پرافتخارش نه تنها عبادت خدا، بلکه مستغرق در ذات اقدس الهی بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ضمن حدیثی می‌فرمایند:

«اما دخترم فاطمه؛ سرور بانوان عصرها، از نخستین تا واپسین است. او پاره وجودِ من، نور دیدگان و میوه قلبم است. او جان من است که میان سینه‌ام قرار دارد. وی حوریه‌ای است در چهره انسان.

هرگاه در پرستشگاه خویش در برابر پروردگارش می‌ایستد، نور وجودش فرشتگان آسمان را روشن می‌سازد؛ همان‌گونه که

ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند. خدای بزرگ به فرشتگان می‌فرماید: هان ای فرشتگان من! به بنده‌ام فاطمه، سالار بندگانم، بنگرید که در برابرم ایستاده است و از خوف و خشیت بر خود می‌لرزد و با همه وجود به پرستش من روی آورده است. اینک شما را گواه می‌گیرم که پیروانش را از آتش دوزخ در امان قرار می‌دهم.» (۲۵۴)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل کرده است که امام حسن علیه السلام فرمودند:

«شب جمعه‌ای، مادرم فاطمه علیها السلام را در محراب عبادت خویش دیدم که تا سپیده صبح، مدام به رکوع و سجود گذرانید. شنیدم که مردان و زنان مؤمن را با نام و نشان، فراوان دعا می‌کرد ولی برای خود دعا نکرد.

عرض کردم: مادر جان! چرا همان‌گونه که همه را دعا می‌کنی، برای خویش دعا نمی‌کنی؟ پاسخ داد: فرزندم!

«اَلْجار ثُمَّ الدّار» «نخست همسایه، آن‌گاه اهل خانه.» (۲۵۵)

سالار بانوان گیتی علیها السلام با آن‌که خود به تدبیر امور خانه و فرزندانش می‌پرداخت، مدام با نماز، قرآن، دعا و مناجات مأنوس بود؛ به طوری که دشمن سرشناس او، حسن بصری درباره‌اش می‌گوید:

در میان امت، هیچ کس عابدتر از حضرت فاطمه نبود. به اندازه‌ای به عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد.(۲۵۶)

بانوی بانوان هنگام عبادت، با تمام وجود غرق در عظمت حضرت حق گشته و از خود بی‌خود می‌شد، به گونه‌ای که در خداوند مستغرق، و از همه چیز غافل می‌گشت. از همین رو، آفریدگار جهان فرشته‌ای را می‌فرستاد تا گهواره فرزندش را بجنباند و کودکش را آرام سازد.(۲۵۷)

فاطمه علیها السلام و پوشش بانوان

برای حفظ و حراست آدمی از آثار سوء گرایش‌های منفی و انحرافات اخلاقی و بی‌بند و باری، به محیطی امن و دور از تحریکات نیاز است.

هزاران رخداد ناگوار بر اثر بی‌بند و باری، بی‌حجابی و بد حجابی، و اختلاط زنان و مردان پدید می‌آید، و خیانت‌های خانوادگی، سقط جنین و دیگر تبهکاری‌ها را در پی دارد.

اسلام برای پاسداری از ارزش‌های والای انسانی و مهار غریزه جنسی و حفظ کرامت زن، پوشش شایسته را پیشنهاد کرده، و بی‌عفتی، بی‌حجابی و بد حجابی را به شدت نکوهیده است.

اولیای اسلام با گفتار و رفتارشان مسلمانان را به عفت، خویشتن‌داری، حیا و حجاب دعوت نموده و آنان را از آثار عظیم و معنوی این امور با خبر ساخته‌اند. از این میان، بانوی بانوان و برترین و برجسته‌ترین الگوی زنان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از نظر پوشش و عفت، سرآمد زنان است، و نقش کار ساز و تحول‌آفرین او در رشد و تعالی بانوان امت، افتخارآمیز و بی‌نظیر است.

سخن گفتن از عفت و پوشش حضرت فاطمه علیها السلام، در حقیقت سخن از عفاف و حجاب زن در نگرش اسلام است، تا بدین وسیله روشن شود که این دین آسمانی تا چه اندازه به شخصیت زن توجه دارد.

حضرت فاطمه علیها السلام نماد عفت و پاکدامنی است و در کران تا کران زندگی‌اش قداست و پاکی و عفاف جلوه‌گر بود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودیم. آن‌حضرت این سؤال را مطرح نمودند که بهترین و شایسته‌ترین چیز برای زنان چیست. همگی در پاسخ آن درماندند. چون متفرق شدیم، نزد حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و جریان را گفتم. ایشان فرمود:

«خَیْرٌ لِلنِّساءِ أَنْ لا یَرَیْنَ الرِّجالَ وَ لا یَراهُنَّ الرِّجالُ»

«نیکوترین چیز برای بانوان آن است که مردان بیگانه را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند».

آن گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله باز گشتم و پاسخ فاطمه را بیان نمودم.

آن‌حضرت فرمودند: پاسخ را از چه کسی دریافتی؟ عرض کردم: از فاطمه علیها السلام. ایشان با شگفتی فرمودند: به راستی که او پاره وجود من است.»(۲۵۸)

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«مرد نابینایی اجازه گرفت و وارد منزل شد. حضرت فاطمه علیها السلام خود را از او پوشانید. رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند: او که نابیناست، چرا خود را پوشاندی؟ پاسخ داد: او نمی‌بیند، اما من که وی را می‌نگرم؛ (افزون بر این) حس بویایی که دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: گواهی می‌دهم که تو پاره وجود منی.»(۲۵۹)

ذهبی از علمای اهل سنت، آورده است که حضرت علی علیه السلام به همسرش فاطمه علیها السلام فرمود:

«فاطمه جان! نیکوترین چیز برای زن چیست؟ پاسخ داد: او مردها را نبیند و آنان او را نبینند.»

حضرت علی علیه السلام همیشه می‌فرمود:

«أَلا تَسْتَحْيُونَ! أَلا تُغارُونَ! يَتْرُكُ أَحَدُكُمْ امْرَءَتَهُ تَخْرُجُ بِيْنَ الرِّجالِ تَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْها».(۲۶۰)

«آیا حیا نمی‌کنید؟ آیا غیرت نمی‌ورزید که همسر خود را رها می‌کنید بیرون می‌رود در میان مردها؛ او به مردان (بیگانه) نگاه می‌کند و آنان او را می‌نگرند.»

از جمله وصیت‌های حضرت فاطمه علیها السلام این بود:

«ای پسر عمو! سفارش می‌کنم برایم تابوتی تهیه نما، همان‌گونه که فرشتگان شکل آن را به من نشان داده‌اند.» (۲۶۱)

از امام صادق علیه السلام در باره نخستین کسی که برای او تابوت ساختند، سؤال شد، فرمودند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.(۲۶۲)

و نیز فرمودند: نخستین کسی که در اسلام برای او تابوت قرار داده شد، حضرت فاطمه علیها السلام بود.

پس از ابراز ناراحتی از این‌که جنازه‌اش را روی تابوتی سرباز می‌گذارند که حجم بدن معلوم می‌گردد، اسما گفت: در سرزمین حبشه برای جنازه تابوتی می‌سازند که بدن آنان را می‌پوشاند. آن گاه با چوب و شاخه درخت آن را ساخت. حضرت فاطمه علیها السلام با خوشحالی فرمود: ای اسما! برایم تابوتی مثل این تهیه کن تا مرا بپوشاند، که خداوند تو را از آتش دوزخ بپوشاند.(۲۶۳)

بنا بر نقلی چون تابوت را دید، از خوشحالی لبخندی زند که پس از فوت پدر بزرگوارش این تنها لبخندی بود که بر لب‌های مبارکش نشست و فرمود: این تابوت چه زیبا و نیکوست که زن و مرد بودن جنازه مشخص نمی‌شود.(۲۶۴)

چنان که پیش از این گذشت، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: چقدر خوشحال شدم از این‌که پدرم مرا از کار بیرون خانه معاف داشت تا با مردها سر و کار نداشته باشم.(۲۶۵)

به نظر می‌رسد که دو چیز سبب شهادت آن بانوی فرزانه شد: دفاع از حریم ولایت علوی، و دیگر؛ پاسداری از حریم عفت و حجاب. گواه آن‌که وقتی بیدادگران و ریاست طلبان به خانه‌اش هجوم آوردند، آن‌حضرت پشت در پنهان گشت تا نا محرمان او را نبینند، و آن ستمگر با فشار در، دختر گرامی پیامبر و فرزندش محسن را به شهادت رساند.

با توجه به مطالبی که بیان شد، این سؤال پیش می‌آید که چگونه حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد علیه خلفا می‌شورد، و یا شبانه با همسرش بر در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رود، و یا فریاد می‌زند که اگر دست از علی علیه السلام بر ندارید شما را نفرین می‌کنم، و در حضور بیدادگران خطبه می‌خواند؟

در پاسخ می گوییم: نبایـد این‌هـا را بر تنـاقض گویی حمـل کرد؛ زیرا ملاـک قرب به خـدا اطـاعت است، و اطاعت در موقعیت‌های مختلف و ضـرورت‌های متفاوت و با افراد گوناگون یکسان نیست. بلی، آن‌جا که ضرورتی در کار نیست، نمی‌توان و نباید با مردان برخوردی داشت. امـا آنجا که حقّ بزرگ‌تری؛ همچون حقّ ولایت و حفظ جان ولیّ و بالمآل حفظ دین – که جزئی از آن عفاف و حجاب می‌باشد – در میان است، جز این گونه برخورد چاره‌ای نیست.

دختـر گرامی‌اش عصـمت صـغری، حضـرت زینب کبرا علیهـا السـلام نیز بر همین شـیوه مشـی نمود و به اذن ولیّ برای حفـظ دین و ولایت حرکت کرد.

البته این بـدان معنا نیست که هر کس به دل‌خواه خود کاری انجام دهـد و پای معصومی را در میان آورد، و یا با سـلیقه‌ای که دارد، احکام الهی را با رأی و اجتهاد خود توجیه نماید، یا این‌که از فرهنگ بیگانگان اثر پذیرد و از سر حق بگذرد.

مائده آسمانی

در این باره روایاتی بسـیار از دانشـمندان شـیعه و سـنی نقل شـده است که بعضـی از آنها پیش‌تر اشاره شد، و برخی از آنها در اینجا آورده می‌شود:

جابر بن عبد اللَّه می گوید:

«چنـد روز رسول خـدا صـلی الله علیه وآله غذایی نخورده بود. از این رو، تحمل گرسـنگی برایش دشوار گردید. به خانه هر یک از همسران که تشریف برد، چیزی نیافت. به خانه حضرت فاطمه آمد و فرمود: دخترم! نزد تو خوراکی یافت می‌شود؟ عرض کرد: نه به خدا! جان من و برادرت علی به فدایت باد!

هنگـامی کـه آن‌حضـرت بیرون رفت، کنیزی دو قرص نـان و مقـداری گـوشت برای آن بـانوی گرامی آورد. حضـرت فـاطمه علیها السـلام پـدر گرامی‌اش را بر خود و دیگران مقـدم داشت؛ آنها را در ظرفی قرار داد و روی آن را پوشانیـد و دو نور دیـدگانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را فرستاد تا پیامبر را بازگردانند.

وقتی که پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله آمـد، آن ظرف را برداشت، دیـد پر از نان و گوشت است. با شـگفتی دریافت که از جانب خدای متعال است...

پس از این‌که نبی مکرّم اسـلام صـلی الله علیه وآله و حضـرت علی علیه السـلام و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام غذا خوردنـد، بـاز هم آن ظرف پر از غـذا بود. سـپس آن را در میـان همسایگـان توزیع کرد. به راستی که خداونـد در آن برکت و خیر فراوانی قرار داده بود.» (۲۶۶)

زمخشـری از اهـل سـنت، نظیر همین روایت را در کشـاف (در قضـیه حضـرت زکریا و مریم) نقل نموده، و در ادامه آورده است که پیامبر صلی الله علیه وآله (خطاب به حضرت زهرا علیها السلام) فرمود:

«أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ».(۲۶۷)

آن‌حضرت فرمود:

«سپاس خدای را که تو را بسان مریم، سرور زنان بنی‌اسرائیل قرار داد...» (۲۶۸)

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«حضـرت فاطمه علیها السـلام تعهد داد که تمام کارهای داخل منزل؛ از قبیل خمیر کردن، نان پختن و نظافت منزل را انجام دهد. در مقابل همسرش حضرت علی علیه السلام کارهای خارج از منزل؛ مانند تهیه هیزم و خوراک را به عهده گرفت.

روزی حضرت علی علیه السلام به همسرش فاطمه علیها السلام فرمود: در خانه چیزی داری؟ پاسخ داد: سوگند به خدایی که حق تو

را بزرگ قرار داده، سه روز است که چیزی نداریم. آن‌حضرت فرمود: چرا به من خبر ندادی؟

پاسخ داد: پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا نهی نمود از این‌که چیزی از شما درخواست نمایم؛ و فرمود: اگر همسرت چیزی برایت آورد، بپذیر وگرنه هرگز از او چیزی درخواست مکن.

حضرت علی علیه السلام از خانه خارج شد و در بین راه دیناری را قرض نمود تا طعامی برای خانه فراهم آورد... هنگامی که به خانه باز گشت، مشاهده نمود که پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته و فاطمه علیها السلام در عبادتگاه خویش مشغول نماز است و ظرفی سر پوشیده نیز در کنارشان قرار دارد.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از فراغت از نماز، آن ظرف را که پر از نان و گوشت بود، جلو کشید.

علی علیه السلام فرمود: فاطمه جان! این غذا از کجاست؟ پاسخ داد: از جانب خدا آمده است که خداوند هر کس را بخواهد، روزی بی‌شمار می‌دهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ادامه فرمودند: تو بسان زکریا هستی، هنگامی که بر حضرت مریم وارد شد، در عبادتگاهش غذایی مشاهده نمود. «از او پرسید: که از کجا برای تو آمده است؟ فرمود: از جانب خداست، که خداوند هر کس را بخواهد روزیِ بی‌شمار می‌دهد.»(۲۶۹)

مدت یک ماه از آن غذا می‌خوردند و تمام نمی‌شد. آن ظرف، همان است که حضرت قائم - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - از آن غذا خواهد خورد و هم اکنون نزد ما موجود است.» (۲۷۰)

حضرت فاطمه علیها السلام بیمار بود. امیر مؤمنان علیه السلام به خانه تشریف آورد. سر مطهرش را به دامن گرفت و فرمود: چه چیز میل داری؟ بعد از اصرار، آن بانو عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم؛ زیرا پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از همسرت هرگز چیزی مخواه، مبادا خجالت بکشد. آن‌حضرت فرمود: به حق من، آنچه میل داری درخواست کن. عرض کرد: اگر اناری باشد نیکوست.

آن‌حضرت بیرون آمد، بعد از تهیه انار، شخص نابینا و بیمار و غریبی را مشاهده نمود که از شدت درد می‌نالید. حضرت بر بالین او نشست. از حالش پرسید. او نیز درخواست انار نمود. حضرت آن غریب ناتوان را مقدم داشت و انار را به او خورانید و رهسپار خانه شد؛ ولی از ورود به خانه خجالت می‌کشید. از بیرون مشاهده نمود طبق اناری در مقابل همسرش قرار دارد.

هنگام ورود، از جریانِ آن جویا شد. فاطمه علیها السلام عرض کرد: هنگامی که تشریف بردید، مدتی نگذشت که درِ خانه را کوبیدند. چون فضّه پشت در رفت، شخصی این طبق انار را آورد و فرمود: این از طرف امیر مؤمنان علیه السلام برای حضرت فاطمه است.(۲۷۱)

شکوه فاطمه علیها السلام در روز رستاخیز

افزون بر همه این مقامات و موقعیت ممتازِ بانوی بانوان، آفریدگار گیتی و پروردگار مهربان، شکوه و عظمت وصف‌ناپذیر او را در سرای دیگر و روز رستاخیز آشکار خواهد ساخت؛ روزی که تمام انسان‌ها از آرامگاه‌هایشان برانگیخته شده، به سوی محشر رهسپار خواهند گشت.

آری، در آن روز دهشتناک و بهت‌آور که حتی پیام‌آوران الهی فریاد «وانفساه» بر می‌کشند، دخت سرفراز خاتم پیام‌آوران صلی الله علیه وآله با شکوه و عظمتی ممتاز وارد محشر می‌شود و فرشتگان الهی صف کشیده، او را همراهی می‌کنند.

در این باره، روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که برای طولانی نشدن بحث، تنها به نقل برخی از آنها اکتفا می‌شود؛ البته شماری نیز پیش‌تر آورده شد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد، خداوند همه بندگان از اولین و آخرین را، در یک مکان جمع می‌نماید. آن‌گاه منادی ندا می‌دهد: دیدگانتان را بر هم نهید، و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله از صراط عبور نماید.

مردم دیدگان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است، تشریف می‌آورد و هفتاد هزار فرشته آن بانوی گرامی را مشایعت می‌نمایند...» (۲۷۲)

و در روایت ابن عباس چنین آمده که حضرت فاطمه علیها السلام نخستین کسی است که دوازده هزار حوریه از بهشت فردوس او را استقبال خواهند کرد، که هرگز کسی را استقبال نکرده و نخواهند کرد...(۲۷۳)

امام باقر علیه السلام از جابر انصاری روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده‌اند:

«هنگامی که روز رستاخیز فرا می‌رسد، دخترم فاطمه در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است... قبّه‌ای از نور بر پشت آن ناقه نصب شده که اندرون آن از بیرون آشکار، درون آن حاوی عفو پروردگار، و برون آن رحمت خداوند است.

آن بانو تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد رکن است. هر رکنی از آن با دُرّ و یاقوت مرصّع است که نظیر ستاره‌ای درخشان می‌درخشد.

در طرف راست و چپ، هر کدام هفتاد هزار فرشته خواهد بود. جبرئیل مهار ناقه را گرفته، با صدای بلند فریاد می‌زند: دیدگانتان را ببندید تا فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه وآله عبور نماید. در آن روز هیچ پیامبر و رسول و صدّیق و شهیدی نیست جز آن‌که دیدگان خویشتن را می‌بندد تا آن‌که آن بانوی سرافراز عبور می‌نماید و در مقابل عرش الهی قرار می‌گیرد...» (۲۷۴)

البته این‌که از خلایق درخواست می‌شود چشمان خود را ببندند، به دلیل نامحرم بودنشان نیست؛ زیرا اوّلاً در آن عالم تکلیف نیست، ثانیاً بسیاری از آنها با حضرت فاطمه علیها السلام محرم‌اند، مانند سادات و بسیاری از انبیا و اوصیا، بلکه به اندازه‌ای نور آن بانو احاطه نموده که دیدگان را خیره ساخته و هیچ کس، حتی پیام‌آوران، قدرت دیدنِ آن را ندارند، چرا که در آن عالم آن بانوی سرافراز بدون پرده و حجب متجلّی می‌شود و نور وجودی‌اش سراسر محشر را فرا می‌گیرد.

طبق نقل اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

«هنگامی که روز رستاخیز می‌رسد و بندگان در مقابل خداوند قرار می‌گیرند، نداگری از ورای حجاب ندا می‌دهد که ای مردم!

«غُضُّوا أَبْصارَكُمْ، وَ نَكِّسُوا رُؤُوسَكُمْ فَإِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ (ص) تَجُوزُ عَلَى الصِّراطِ».

دیدگانتان را ببندید، و سرهای خود را به زیر افکنید که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله از صراط عبور می‌نماید.»(۲۷۵)

حضرت فاطمه علیها السلام و شفاعت

از جمله مسائل روشن در قرآن و احادیث، مسأله «شفاعت» است. (۲۷۶) بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی، شفاعت اولیای او در دنیا و آخرت است که آدمی بر اثر داشتن زمینه‌ای مساعد و برخورداری از لیاقت درونی، ارکان ایمان و اعتقاد خویش را که بر اثر طوفان سهمگین گناه درهم شکسته است، بازسازی نماید، یا کاستی‌های درونی و ضعف‌های اخلاقی و کمبودهای عملی را مرتفع سازد و موجباتی فراهم آورد که از موقعیتی نامطلوب، به وسیله ارتباط با شفیع خود، در وضعی بهتر قرار گیرد و یا از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود نماید.

شفاعت در دنیا آغاز می‌گردد و در سرای آخرت به ثمر می‌رسد. به عبارت دیگر، بذر شفاعت را باید در دنیا کاشت و در آخرت برداشت نمود.

از مقامات بالاـ و والای خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله و جانشینان معصوم و دخت سرافرازش در روز رستاخیز، شفاعت است.

روایات فراوانی در منابع مورد قبول شیعه و سنی موجود است که مقام شفاعت را برای این بزرگواران اثبات می‌نماید. در این مبحث تنها به برخی از آنهایی اشاره می‌شود که به مقام شفاعت سینه سینای اسرار الهی، لؤلؤ نورانی رسول گرامی، سالار بانوان امت، حضرت فاطمه علیها السلام تصریح شده است.

امام باقر علیه السلام از جابر انصاری روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده‌اند:

«هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد، دخترم فاطمه در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است...

آن بانوی سرافراز عبور می‌نماید تا در مقابل عرش الهی قرار می گیرد. از آن مرکب فرود می‌آید و عرض می کند: بار الها! سرور و سالارم! بین من و آن افرادی که در حق من ستم روا داشتند و نیز فرزند مرا شهید نموده‌اند قضاوت کن.

از جانب خداوند ندا می‌رسد: ای حبیبه‌ام! ای فرزند حبیبم! از من درخواست نما تا به تو عطا نمایم. در باره هر کس می‌خواهی شفاعت نما، تا من بپذیرم. به عزّت و جلالم سوگند که امروز ظلم و ستم هیچ ستمگری از نظرم محو نخواهد شد.

آن گاه عرض می کند: بار الها! سرور و سالارم! نسل من، دوستداران و رهروان راهم، پیروان و دوستداران نسل من و دوستِ دوستداران فرزندانم را مورد عنایت قرار ده.

آن گاه است که از بارگاه الهی ندا می‌رسد: کجایند فرزندان و نسل فاطمه و رهروان راهش و دوستداران او و دوستِ دوستداران نسل او؟ آنان در حالی که فرشتگانِ رحمت آنها را در بر گرفته‌اند، می‌آیند و حضرت فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنان همگی به بهشت وارد می‌شوند.»(۲۷۷)

در روایت امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فاطمه علیها السلام وارد شد، مشاهده نمود که حضرت فاطمه علیها السلام محزون است.

فرمود: دخترم! چرا محزونی؟ عرض کرد: به یاد محشر و وقوف مردم افتادم...

آن گاه جبرئیل علیه السلام عرض می کند: فاطمه جان! خواسته‌ات را درخواست کن. تو عرض می کنی: پروردگارا! شیعیان و رهروان راهم. خدای بزرگ در پاسخ می‌فرماید: بدون شک آنها را مورد عفو قرار دادم...

تو عرض می کنی: پروردگارا! دوستانِ راهروان راهم. خداوند در پاسخ می‌فرماید: برو، هر کس به تو اعتصام ورزد و دست به دامن تو شود، با تو در بهشت خواهد بود.

«فَعِنْدَ ذلِکَ یَوَدُّ الْخَلائِقُ أَنَّهُمْ کانُوا فاطِمِیِّینَ»

«در آن روز، عموم خلایق آرزو می کنند؛ ای کاش از فاطمیون بودند!...»(۲۷۸)

آری، روح‌هایِ پر کشیده و بزرگ‌تر از هستی، هرگز به فکر خویشتن نیستند؛ بلکه پیوسته به یاد دیگران‌اند و برای رنج‌هایشان می‌سوزند؛ لذا سکان‌دار کشتی شفاعت، حضرت فاطمه علیها السلام، آن پر کشیده از تمام هستی در هنگام ازدواج به پدر بزرگوارش عرض می کند: فرق من و دیگر دختران چیست؟ از شما تقاضا می کنم که این مَهر دنیوی را بازگردانی و از خدای متعال بخواهی که مهر مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد. در حین گفت و گو، فرشته وحی جبرئیل، فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن نوشته شده بود:

«خداوند مَهر حضرت فاطمه زهرا را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد...».(۲۷۹)

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام تشریف داشتند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

«... گویا دخترم فاطمه علیها السلام را می‌نگرم که در روز رستاخیز بر ناقه‌ای از نور سوار است. در طرف راست، چپ، پیش رو و دنبالش، از هر طرف هفتاد هزار فرشته قرار دارند و او بانوان امتم را به بهشت راهنمایی می کند.

هر بانویی که نماز واجب پنج گانه را به جای آورد، ماه مبارک رمضان را روزه بگیرد، (و در صورت استطاعت) حج خانه خدا به جای آورد، زکات مالش را بپردازد، از همسرش اطاعت نمایـد، پس از من علی را دوست دارد و سرپرست خود بداند، به شفاعت دخترم فاطمه علیها السلام به بهشت وارد می‌شود؛ زیرا او سرور و سالار زنان گیتی است.

سؤال شد: یا رسول اللّه! آیا او سالار بانوان عصر خویش است؟ فرمودنـد: حضرت مریم چنین بود؛ اما دخترم فاطمه علیها السلام سالار زنان جهان از نخستین تا واپسین است.

هنگامی که به محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرّب به او سلام می‌کننـد و او را بسان مریم مورد خطاب قرار داده، می‌گویند: ای فاطمه! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ...»(۲۸۰)

پیشتاز بهشتیان

یکی از ویژگی‌ها و امتیازات والای حضرت فاطمه علیها السلام آن است که پیش از همگان وارد بهشت می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

«أَوَّلُ شَخْصٍ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ فاطِمَة».(۲۸۱)

«نخستین فردی که وارد بهشت می‌شود، حضرت فاطمه است.» در روایتی دیگر، آن‌حضرت می‌فرمایند:

«أَوَّلُ شَخْصٍ یَدْخُلُ عَلَیَّ الْجَنَّةَ فاطِمَة...».(۲۸۲)

«نخستین فردی که در بهشت بر من وارد می‌شود، فاطمه است.»

به هر حال، این برترین مقامات است و بهشت‌برین مشتاق چنین کسی است؛ زیرا آن بانو از نظر تقوا، فضیلت و سایر کمالات مقام نخستین را دارد. از این رو، افتتاح بهشت به دست ایشان و پدر بزرگوار و شوی گرانقدر و دو نور دیدگانش امام حسن و امام حسین علیهم السلام خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ.»(۲۸۳)

«نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، من و علی و فاطمه و حسن و حسین خواهیم بود.»

شما ای خوانندگان حق‌جو و عدالت خواه و منصف! ملاحظه کنید با این همه فضایل و کمالات، چگونه برخی مدعیان اسلام، حریم حرمتش را در زندگی رعایت نکردند، و با قساوت، انواع رنج‌ها و مصیبت‌ها را به او چشاندند و حقِ او و شوی گرامی‌اش را پایمال نمودند.

آری، دریغ و دردا! نه حرمت آن بانو را پاس داشتند، و نه عظمت پدر گرامی‌اش را، و نه حرمت خدا و آیات قرآن را. آنان همه آیات و روایات را در باره آن فرزانه عصرها و نسل‌ها به فراموشی سپردنـد، به خانه‌اش هجوم آوردنـد و او را با انواع شکنجه‌ها آزردند.

بی‌شک، آفریدگار جهان در روز رستاخیز، آنان را رسوا می‌گردانـد و کیفر کردار ننگینشان را افزون می‌نمایـد. و به عذاب‌های دردناک گرفتار می‌سازد که خداوند در کمین ستمکاران است.

بخش چهارم:رنجها و رویدادهای ناگوار

اشاره

پیش از شروع این بخش، ضرورت دارد به مسائلی به طور گذرا اشاره شود:

جانشینی حضرت علی علیه السلام

از نخستین روز دعوت علنی رسول خدا صلی الله علیه وآله تا لحظات واپسین عمر آن‌حضرت، در جاهای گوناگون و به مناسبت‌های مختلف، به صورت مستقیم و نیز با بیان فضایل، مسأله جانشینی و خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام مطرح گشت و صدها آیه و روایت در این باره وارد شد؛ به طوری که در اسلام، بعد از توحید و معاد، هیچ مسأله‌ای این‌گونه مورد توجه قرار نگرفت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آغاز دعوت آشکار خود، از جانب پروردگار متعال مأمور می‌شود که همراه با دعوت نزدیکان خود به اسلام، مسأله جانشینی خویش را مطرح نماید؛ لذا آن‌حضرت ضیافتی را ترتیب می‌دهد، و در جمع نزدیکان، بعد از سخنانی سه مرتبه می‌فرمایند:

«فَأَیُّکُمْ یُوازِرُنِی عَلی هذَا الْأَمْرِ عَلی أَنْ یَکُونَ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِیکُمْ».

«کدام یک از شما پشتیبان من خواهید بود تا برادر و وصیّ و جانشین من میان شما باشد.»

تنها حضرت علی علیه السلام اظهار آمادگی کرد، و پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إِنَّ هذا أَخِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی عَلَیْکُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِیعُوهُ».

«این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست؛ به سخنان او گوش دهید و از او پیروی نمایید.» (۲۸۴)

اعلان وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام در آغاز رسالت، گویای آن است که منصب رسالت و خلافت و امامت از هم جدا نیستند و اساس هر دو را یک شالوده تشکیل می‌دهد. این دو مقام بسان حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل‌اند و از هم جدا نمی‌شوند.

در مراحل بعد، آیاتی فراوان از قبیل آیه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ» (۲۸۵) و آیه «تطهیر» و آیه «مباهله» و آیه «مودّت» (۲۸۶) و احادیثی بی‌شمار و غالباً در حدّ تواتر، از شیعه و سنی نقل شده است؛ نظیر حدیث «ثقلین»، (۲۸۷) حدیث «خلفائی اثنی عشر»، (۲۸۸) حدیث «منزلت»، (۲۸۹) حدیث «أنا مدینهٔ العلم و علیّ بابها»، (۲۹۰) حدیث «الحقّ مع علیّ و علیّ مع الحقّ»، (۲۹۱) حدیث کسا، (۲۹۲) حدیث «إنّ علیّاً منّی...»، (۲۹۳) حدیث «علیّ أخو رسول اللَّه صلی الله علیه وآله». (۲۹۴) تا می‌رسد به واقعه غدیر که هفتاد روز پیش از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به وقوع پیوست. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای آخرین دفعه به حج مشرف می‌شوند و بعد از انجام دادن اعمال، آیه «تبلیغ» (۲۹۵) نازل می‌شود و آن‌حضرت با شدت و تأکید مأمور می‌گردد که مولا امیر مؤمنان علیه السلام را به مردم معرفی نماید.

آن بزرگوار در سرزمین غدیر آن‌جایی که حجاج از یکدیگر جدا می‌شوند، در حضور صد هزار نفر، در آن هوای گرم و سوزان، حضرت علی علیه السلام را برای رهبری و امامت امت اسلامی نصب فرمود، و آیه:

«اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً».(۲۹۶)

نازل شد و دین همراه ولی شد و به اکمال و اتمام رسید. (۲۹۷)

شگفت‌آورتر این‌که سید علی همدانی از اهل سنت در کتاب «مودهٔ القربی» روایت می‌کند از «ابی‌حمراء» خادم رسول خدا، که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بر عایشه وارد شد و به او فرمود:

«اُدْعِی لِی سَیِّدَ الْعَرَبِ».

«سالار عرب را بگو نزد من آید».

عایشه پدرش ابوبکر را خواست تا نزد آن‌حضرت آید. چون آمد او را نپذیرفت. نزد حفصه آمد و فرمود: سالار عرب را بگو نزد من آید. او نیز پدرش عمر را خواست، ولی آن‌حضرت وی را نپذیرفت. نزد همسرش ام سلمه تشریف آورد و فرمود: سالار عرب را بگو نزد من آید. ام سلمه (که به مرام همسرش آگاهی داشت)، حضرت علی علیه السلام را خواست تا نزد آن‌حضرت آمد.

آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ابوحمراء، خادم خود، فرمود: برو صد نفر از قریش، هشتاد نفر از عرب، شصت نفر از عجم و چهل نفر از حبشه نزد من حاضر نما. چون حاضر شدند، فرمود: صحیفه و نامه‌ای از پوست نزدم آورید. چون آوردند آن دویست و هشتاد نفر (از اقوام مختلف) را – بسان صف نماز جماعت – به صف کشیده، فرمود:

«ای مردم! آیا خداوند اولی و سزاوارتر به من از جانم نیست که مرا (به دستوراتی مفتخر ساخته و به من) امر و نهی‌هایی داده و من بر او هیچ‌گونه امر و نهیی ندارم؟ عرض کردند: آری، ای رسول خدا!

سپس فرمود: آیا من سزاوارتر و صاحب اختیارتر به شما از جانتان نیستم که شما را به امر و نهی‌هایی دستور دادم و شما بر من هیچ‌گونه امر و نهیی ندارید؟ عرض کردند: آری.

فرمود: هر کس خدا و رسول مولای اوست، این علی مولای او خواهد بود که (بسان خدا و رسول) شما را به امر و نهی‌هایی دستور می‌دهد و شما بر او هیچ‌گونه امر و نهیی ندارید...

آن‌گاه فرمود: یا علی! این نامه را بگیر و نزد خود نگاه‌دار...» (۲۹۸)

انکار ولایت و امامت

از شگفت آورترین و بهت آورترین جریانات روزگار اسلام، این است که با آن همه تأکیدها و سفارش‌ها، برخی با طرح‌ها و نقشه‌های حساب شده در صدد برآمدند تا این حق مسلم علوی و خلافت و وصایت حضرتش را که از آفتاب روشن‌تر و آشکارتر بود انکار نمایند؛ و با آن‌که خود در غدیر خم با آن‌حضرت بیعت نموده، در جبهه مخالفین قرار گیرند و با یک سلسله فعالیت‌های مخفی، پس از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، حکومت و خلافت را قبضه نمایند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای خنثی کردن فعالیت و نقشه آنان، اصرار ورزیدند که سران آنان در سپاه اسامه شرکت نمایند و در مدینه نباشند؛ ولی بازیگران صحنه سیاست برای اجرای نقشه‌های خود، از شرکت در سپاه اسامه خودداری کردند.

همچنین آن‌حضرت که از حرکات و فعالیت‌های برخی از دختران آنان با خبر بود، با آن‌که تب شدید داشت، وارد مسجد شد و در کنار منبر ایستاد و با صدایی بلند، به طوری که از بیرون مسجد هم شنیده می‌شد، فرمود:

«ای مردم! آتش (فتنه) برافروخته شده و فتنه بسان پاره‌های شب تاریک روی آورده و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضدّ من ندارید. همانا من حلال نکردم مگر آنچه را قرآن حلال نموده، و حرام ننمودم مگر آنچه را قرآن حرام نموده است.» (۲۹۹)

این عبارت از نگرانی شدید آن‌حضرت حکایت می‌کرد. در عین حال، برای پیشگیری از انحراف مسأله خلافت از محور اصلی خود، تصمیم گرفت سندی زنده در باره خلافت به یادگار بگذارد؛ لذا دستور فرمود:

کاغذ و دواتی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده است – و طبق برخی روایات، پیامبر هذیان می‌گوید – قرآن در اختیار شماست، کتاب خدا برای ما کافی است.(۳۰۰)

به گفته شیعه و سنی، بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه وآله، برخی منکر فوت آن‌حضرت شده، تا مانع خلافت حضرت علی علیه السلام شوند و چون متوجه شدند که زمینه آماده است و می‌توان خلافت را به چنگ آورد، بلافاصله نقشه را تغییر داده، هنگامی که حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام به دفن و تجهیز آن‌حضرت می‌پرداختند، و مردم مشغول عزاداری بودند، با

نقشه‌های از پیش طراحی شـده بی‌درنگ خود را به سـقیفه رساندنـد و تمام سـفارش‌های پیامبر خدا صـلی الله علیه وآله در باره اهل بیت و حضرت علی علیه السلام و هشدارهای مدام آن بزرگوار را به فراموشی سپرده، خلافت را از محور اصلی خود منحرف ساخته و زمینه را برای حکومت‌های طاغوتی و استبدادی فراهم آوردنـد. در نتیجه چراغ هـدایت خاموش شـد و تاریکی و ظلمت گمراهی همه جا را فراگرفت، و در طول تاریخ اسلام، هزاران رنج و گرفتاری را برای مسلمانان پدید آورد.
و آنان که به خوبی می‌دانسـتند چه عواملی باعث پیشـرفت مکتب اهل بیت علیهم السـلام و نفوذ آنان است - نظیر پای‌بندی خاندان رسـالت به دین و حقیقت، و یـاران قوی و توانمنـد، و برخورداری از امکانـات اقتصـادی - در گام‌های بعـدی با سم‌پاشـی‌ها و جعل احادیث و خـدشه‌دار کردن اهل بیت، نابودی یاران توانمنـد، و گرفتن فـدک، در صدد نابودی آن بزرگواران برآمدند، و دست کم توانسـتند مردم را از اطراف آنـان پراکنـده کننـد. و در همان روزهای نخستین، پیشوای پرهیزگاران، امیر مؤمنان علی علیه السـلام را خانه‌نشین کردند و سال‌ها محرومیت را برای امت اسلامی به ارمغان آوردند.

عوامل خانه‌نشینی حضرت علی علیه السلام

توضیح

امیرمؤمنان علیه السـلام به عللی شـکیبایی را پیشه ساخته، و از احقاق حق خود صرف‌نظر نمودند. اینک به صورت گذرا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - نو پا بودن اسلام

ایمان واقعی هنوز در قلوب بسیاری از مردم راه نیافته بود، چه آن‌که ایمان غالب افراد سطحی است و تا زمانی به دین پایبند هستند که بـا دنیـای آنان تضادّی نداشـته باشـد. برخی نیز به تسـلیم شـدن علاقه نداشـتند، ولی بیم و هراس آنان را فرا گرفته بود و جز این چاره‌ای نداشـتند. شـماری هم برای کسب فضـیلت بیشتر و رسـیدن به برخی مقامات، مسلمان می‌شدند. در هر صورت عدم شناخت کافی از قرآن و اسـلام و حتی شخصـیت والای پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله، زمینه را برای انحراف عـده‌ای فراهم می‌کرد که اگر فرصت می‌یافتند، وضع موجود را وارونه می‌کردند.

۲ - کمبود یاران

بی‌شـک این خودِ مردمانـد که سـرنوشت خویش را ورق زده، موجبات هـدایت و رسـتگاری یا گمراهی و سـقوط را برای خودشان فراهم می‌سازنـد؛ یا خواهان حق و عدالت و رسـتگاری‌اند و به دنبال پیشوایان راستین می‌روند، و یا به حق و حقیقت پشت کرده، نه تنها موجبات سقوط و گمراهی خود را فراهم می‌آوردند بلکه زمینه‌ساز حکومت‌های طاغوتی و استبدادی نیز می‌شوند.
پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله از نخستین روزهـای دعوت خویش، تا واپسـین لحظات عمر شـریفش بر ولایت علی علیه السـلام و نشان دادن شایسـتگی‌های او اصـرار ورزید و سـفارش‌هایی نموده و هیچ جایی برای نگرانی باقی نگذاشت؛ اما غالب افراد که طالب دنیا بودند و با هر بادی می‌لرزیدند، از اطراف سالار پیشوایان، امیر مؤمنان علی علیه السلام، پراکنده گشتند و راه را از چاه نشناختند و از صـراط مستقیم منحرف شدند. عده‌ای از صالحان نیز در جنگ‌های مختلف در رکاب خاتم پیام‌آوران به شهادت رسیده بودند؛ و لـذا مولا علی علیه السـلام تنها ماند و هیچ کس از او دفاع نکرد. شـماری اندک هم که همراه او بودند، از بیم بیدادگران خاموش

نشستند و کاری از پیش نبردند.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«... سوگند به خدا، اگر حضرت حمزه و جعفر در جریان آن دو حاضر بودند، به مقصود خود نمی‌رسیدند، و اگر حضرت حمزه و جعفر آن دو نفر را (بدان حال) مشاهده می‌کردند آن دو را می‌کشتند (و نمی‌گذاشتند حضرت علی علیه السلام خانه‌نشین شود)»(۳۰۱)

ابوهیثم می‌گوید: حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه خطاب به مردم فرمودند:

«... به خدا اگر برای من یاورانی به تعداد یاران طالوت یا اهل بدر بود، شما را با شمشیر به حق بر می‌گرداندم...».

سپس از مسجد خارج شد و از محل نگهداری گوسفندانی، که حدود ۳۰ رأس بودند، عبور کرد و فرمود:

«سوگند به خدا، اگر به اندازه این گوسفندان، مردان خیرخواهِ خدا و رسولش داشتم ابوبکر را از حکومت خلع می‌کردم.»

چون شب فرا رسید، ۳۶۰ نفر با آن‌حضرت بیعت کردند که تا حدّ جان همراهی نمایند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«فردا لباس رزم پوشیده، در فلان موضع حاضر شوید، که هیچ کس همراهی نکرد جز ابوذر، مقداد، حذیفة بن یمان و عمّار یاسر، و در آخر، حضرت سلمان تشریف آورد...» (۳۰۲)

شگفت آن‌که امثال ابن‌عباس هم صحنه را خالی کردند و عملاً به مخالفان پیوستند.

شیخ قمیون، مرحوم علی بن ابراهیم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که بعد از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علیه السلام وارد مسجد شد، در حالی که مردم اجتماع کرده بودند، آن‌حضرت این آیه را با صدای بلند قرائت فرمود:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ».(۳۰۳)

ابن عباس عرض کرد: ای ابا الحسن! چرا (در حضور مسلمانان) این آیه (مربوط به کفار) را تلاوت می‌کنید؟ فرمود: آیه‌ای از قرآن را خواندم.

عرض کرد: لابد برای امری قرائت نمودید؟ فرمود: آری، خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».(۳۰۴)

آیا گواهی می‌دهی که رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر را جانشین خود نمود؟ عرض کرد: از آن‌حضرت نشنیدم که غیر شما کسی را جانشین خود قرار دهد. آن‌حضرت فرمود: پس چرا با من بیعت نکردی؟ پاسخ داد: مردم اطراف ابوبکر اجتماع کردند (و با او بیعت کردند) من هم همراه مردم شدم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: نظیر بنی‌اسرائیل که (در غیاب حضرت موسی) دنبال گوساله سامری رفتند (و از حضرت هارون، جانشین او پیروی نکردند) خداوند بدین وسیله شما را آزمایش نمود. آن‌گاه این آیه را (۳۰۵) تلاوت نمود:

«اینان (منافقان) بسان کسی هستند که آتشی افروخته است، و چون پیرامون خود را روشن نمود، خدا نورشان را خاموش و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان می‌کند. آنها کر، گنگ، و کورند. بنا براین (هیچ‌گاه از راه خطا) باز نمی‌گردند .».(۳۰۶)

پس از ماجرای سقیفه و بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد برای بیعت، آن‌حضرت سر به آسمان بلند کردند و فرمودند:

«بار الها! تو خود می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه وآله به من فرمودند: اگر بیست نفر یاور داشتی، جهاد کن؛ و این همان گفته تو در قرآن است:

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ».(۳۰۷)

بار الها! بیست نفر هم پیدا نشد. و آیه را سه مرتبه تکرار نمود. آن‌گاه به خانه بازگشت.» (۳۰۸)

۳ – کینه‌ها و حسدها

از همان آغاز پیدایش اسلام و با سفارش‌های مکرر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در باره مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام تا جریان غدیر و اعلام علنی ولایت و سرپرستی آن‌حضرت، سینه‌ها و دل‌های سرشار از تاریکی قریش، از کینه و حسادت به حضرت علی علیه السلام و خاندان رسالت مملو گردید.

همچنین تصمیم سران مکه به کشتن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و فرمان آن‌حضرت به امیر مؤمنان علیه السلام مبنی بر خوابیدن در رختخواب آن جناب و نظایر آن، زمینه را برای دشمنی و حسد با اهل بیت علیهم السلام فراهم ساخت.

از همه مهم‌تر، شرکت حضرت علی علیه السلام در جنگ‌ها و ابراز شهامت‌ها و شجاعت‌ها و کشته شدن سران قریش به دست آن بزرگوار بود که آتش کینه و دشمنی را در دل‌های آنان شعله‌ورتر کرد.

تنها در جنگ بدر، از هفتاد نفر کشته آنها، ۳۶ نفر به دست حضرت علی علیه السلام کشته شدند؛ از جمله افراد سرشناسی مثل عُتبه، شیبه، ولید بن عتبه، حنظلهٔ بن ابی‌سفیان و ابوجهل. و در جنگ احد نیز علمدار مشرکین، طلحهٔ بن ابی‌طلحهٔ، و برادرش مصعب به دست توانای آن‌حضرت هلاک شدند.

ردّ خواستگاری افراد مختلف برای ازدواج با بانوی بانوان، حضرت فاطمه علیها السلام، صدور معجزه‌های فراوان در جاهای مختلف از حضرت علی علیه السلام، محبوبیت آن‌حضرت نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و فضایل بی‌حساب او، مانند سبقت در اسلام، فتح خیبر، جریان مباهله، حدیث منزلت، بستن همه درها جز باب آن‌حضرت، نزول آیاتی بی‌شمار در شأن آن جناب، همه و همه، شعله‌های خشم، کینه و حسد را در سینه‌های قریش و بدخواهان بیش از پیش برافروخت. از این رو، دنبال فرصت می‌گشتند تا آنها را بروز دهند.

عواملی از این دست، زمینه را برای غصب خلافت و وقوع حوادث ناگوار برای خاندان رسالت و غصب فدک و اهانت به ساحت مقدس حضرت فاطمه علیها السلام فراهم آورد. پس از گذشت چند ساعت از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله دست حجت خدا را به ظاهر از ولایت و سرپرستی امت کوتاه کردند و حکومت جهانی اسلام را غاصبانه از خاندان عصمت علیهم السلام خارج ساختند. و امت فدایی دیروز، بدون کوچک‌ترین عکس العملی، به آسانی از کنار این حوادث گذشتند؛ به طوری که آن‌حضرت می‌فرمایند:

«... چون دیدم که به غیر از اهل بیت خود یاوری ندارم، راضی نشدم که آنان کشته گردند؛ و چشمی را که خاشاک در آن رفته بود، بر هم نهادم و با استخوانی که گلویم را گرفته بود، آشامیدم؛ و بر گرفتن راه نفس (از بسیاری غم و اندوه) و بر حوادث تلخ‌تر از طعم عَلْقم (= گیاهی بسیار تلخ) شکیبایی نمودم...» (۳۰۹)

اگر این زمینه‌ها نبود، چگونه جرئت می‌کردند ریسمان به گردن حبل اللّه المتین بیندازند و او را به جبر برای بیعت به مسجد ببرند؟ چگونه می‌توانستند خلیفه و حجت خدا و پسر عمّ مصطفی و همسر بتول عذرا را ۲۵ سال خانه‌نشین کنند و هیچ کس چیزی نگوید؟ «اُم سلمه هم که برآشفت، در آن سال سهمیه‌اش را از بیت المال قطع کردند.» (۳۱۰)

شخصی از حضرت علی علیه السلام سؤال نمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله پسری بالغ و رشید داشت، آیا پس از درگذشت آن‌حضرت عرب‌ها تسلیم امر وی می‌شدند (و می‌گذاشتند او به خلافت برسد)؟ در پاسخ فرمود:

«هرگز! بلکه اگر کاری غیر از آنچه من کردم، انجام می‌داد، او را می‌کشتند... اگر قریش اسم رسول خدا را وسیله‌ای برای ریاست دنیوی و نردبانی برای رسیدن به قدرت نمی‌دانستند، پس از درگذشت آن بزرگوار حتی یک روز هم خدا را عبادت و پرستش نمی‌کردند.» (۳۱۱)

بنا بر این، با سرعت به سقیفه روی آورده و با ابوبکر بیعت کردند. عمر همیشه می گفت:

«کانَتْ بَیْعَةُ أَبِی بَکْر فَلْتَةً وَقَی اللَّهُ الْمُسْلِمِینَ شَرَّها وَ مَنْ أَتی (أَوْ دَعاکُمْ إلی مِثْلَها فَاقْتُلُوهُ».(۳۱۲)

«بیعت با ابوبکر شتابزده و ناگهانی بود، و خداوند مسلمانان را از شرّ آن حفظ نمود، و هر کس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل نماید، او را بکشید.»

تا آنجا که حتی ابوبکر و عمر و عایشه در دفن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شرکت نداشتند.(۳۱۳)

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند:

«همانند این روز سراغ ندارم، هیچ اجتماعی را بدتر از این اجتماع سراغ ندارم. جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله را نزد ما رها کردید (و به جانب سقیفه شتافتید) و بی‌مشورت ما بین خود هر چه خواستید انجام دادید (و حق مسلّم ما را به ما باز نگرداندید).» (۳۱۴)

آن گاه برای ادامه حکومت خود و از میان برداشتن موانع و خاموش کردن اعتراضات، گامها برداشتند؛ از جمله:

۱ - ایجاد رعب و وحشت. عده‌ای را با تهدید به کشتن و ضرب و شتم، از صحنه خارج می کردند؛ مثلاً اهل سنت می‌نویسند:

قبیله «بنی‌اسلم» پس از وارد شدن به مدینه، چنان در کوچه‌های آن جمع شدند که کوچه‌ها گنجایش آنان را نداشت و عمر می گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم، به پیروزی یقین پیدا کردم.(۳۱۵)

ابن اثیر می‌نویسد:

«وَ جائَتْ أَسْلَمُ فَبایَعَتْ، فَقَوِیَ اَبُوبَکْرُ بِهِمْ وَ بایَعَ النَّاسُ بَعْدُ».(۳۱۶)

«قبیله بنی‌اسلم آمدند و بیعت نمودند. پس ابوبکر قوی شد و آن گاه مردم با او بیعت کردند.»

شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

«گروهی از اعراب صحرانشین برای تهیه آذوقه و خواربار وارد مدینه شدند؛ اما مردم مدینه به علت درگذشت پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان اعتنا نکردند. آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند.

آن گاه عمر آنها را طلبید و گفت: در ازایِ بیعت با خلیفه، آنچه نیاز دارید بدون عوض، برگیرید و به سوی مردم درآیید و آنها را گرد آورده وادار به بیعت کنید، و هر که امتناع نمود، گردن بزنید».

راوی گوید: سوگند به خدا، دیدم که آن قبیله بیابانی در همان لحظه کمربندها را محکم کردند و دستارها را بر گردن حمایل نمودند و با چوب به سوی مردم حمله کرده، با آن محکم مردم را می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌نمودند.(۳۱۷)

شمشیر زبیر را شکستند (و بر سینه‌اش نشستند).(۳۱۸) به سلمان حمله‌ور شدند که حضرت علی علیه السلام به فریادش رسید (۳۱۹).

حُباب بن منذر، آن صحابی بزرگ با آن همه سوابق درخشان، به جرم این که در سقیفه در برابر ابوبکر شمشیر کشیده و خلافتش را نپذیرفته بود، در همان جا ا و را گرفتند و لگدکوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند. (۳۲۰)

سعد بن عباده، بزرگ قبیله خزرج را به دلیل بیعت نکردن، تهدیدش کردند و شبانه او را در تاریکی با تیری کشتند و اعلان کردند که او را جن کشته است، و از زبان آنها برایش شعر هم سرودند. (۳۲۱) در حالی که همگی از پیش شنیده بودند که عمر در سقیفه فریاد زد: سعد را بکشید خدا او را بکشد.(۳۲۲)

می گویند: ابوحنیفه از «مؤمن طاق» پرسید: اگر خلافت حق حضرت علی علیه السلام بود، چرا با آن که قوی و شجاع بود، آن را مطالبه نکرد؟ در پاسخ گفت: ترسید او را جن بکشد. (۳۲۳)

بسیاری از افراد بی گناه را به جرم نپرداختن زکات کشتند.

بد نیست جریان کشتن مالک بن نویره، صحابی پیامبر، و همبستر شدن با همسرش توسط خالد را ملاحظه فرمایید.(۳۲۴)

کار را به جایی رساندند که تصمیم گرفتند صدّیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام را بکشند. مشروح این بحث خواهد آمد.
نیز چندین بار تصمیم گرفتند حضرت علی علیه السلام را ترور کنند که موفق نشدند؛ از جمله هنگام بیعت که چندین بار تکرار نمود: اگر بیعت نکنم، چه می‌کنید؟ گفتند: تو را می‌کشیم. این در حالی بود که عمر و خالد و قنفذ، شمشیرها را برای کشتن آماده کرده و در کنارش ایستاده بودند.
بعدها نیز خالد را مأمور کردند که هنگام سلام آخر نماز ابوبکر، آن‌حضرت را ترور کند که ابوبکر از این کار به هراس افتاد و پشیمان شد و در حال نماز گفت:
«یا خالِد! لا تَفْعَلْ ما أَمَرْتُکَ بِهِ».
«ای خالد! آنچه به تو دستور دادم، اجرا نکن.»(۳۲۵)
این‌که آن‌حضرت توانست از سیاست ترور جان سالم به در برد، به علت تقیه شدیدی بود که بر اساس سفارش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در پیش گرفته بود. (۳۲۶) لذا به عبادت و زراعت روی آورد، و در مشکلات و مسائل، امت اسلامی را یاری می‌کرد.
ابن ابی‌الحدید از استاد خود می‌پرسد: چگونه حضرت علی در مدتی طولانی توانست از کشته شدن جان سالم به در برد؟ پاسخ داد: اگر تسلیم نمی‌گشت کشته می‌شد. او خود را از حضور بازداشت و به عبادت و نماز و قرآن روی آورد و از روش گذشته خود دست برداشت و شمشیرش را به کناری گذاشت...(۳۲۷)
۲ - تطمیع و خریدن مردم با پول؛ تا آنجا که اهل سنت نقل می‌کنند: هنگامی که ابوبکر بر سر کار آمد، پولی در میان زنان مهاجر و انصار تقسیم کرد. در این میان، مقداری را برای زنی از قبیله بنی‌عدیّ بردند. آن زن پرسید: این پول برای چیست؟ گفتند: پولی است که ابوبکر برای زنان داده (و سهمی نیز به تو رسیده است). آن زن گفت:
«أَتُراشُونَنِی عَنْ دِینِی؟...»
«می‌خواهید در امر دین به من رشوه بدهید؟ به خدا سوگند، هرگز از او چیزی نخواهم پذیرفت. آن را به ابوبکر برگردانید.» (۳۲۸)
۳ - گرفتن فدک از دست بانوی بانوان، دختر سرافراز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله؛ آنان خوب می‌دانستند که زیر بنای حکومت، اقتصاد است، و اگر زر و سیم در کار نباشد، مردم پراکنده می‌شوند و حکومت از هم می‌پاشد؛ لذا در نخستین روزهایی که به قدرت رسیدند، با جعل یک روایت، فدک را - که بسان ذوالفقار بود - از دست مظلومه تاریخ گرفتند. آنان با جعل این روایت، هم قدرت اقتصادی را از اهل بیت سلب نمودند، و هم مردم را در برابر آنان قرار دادند.
این، همان سیاست یک بام و دو هواست که در دنیای کنونی رایج است. از یک سو فدک را از دست بانوی گرامی اسلام و اهل بیت می‌گیرند و از سوی دیگر، اموال بیت المال را در میان مردم، به ویژه افراد سرشناس و بانوان تقسیم می‌کنند، تا از این راه، مردم را از اطراف اهل بیت پراکنده سازند و به سوی خود جلب کنند.

فدک

فدک روستایی آباد و حاصل‌خیز بود که حدود ۱۴۰ کیلومتر تا شهر مدینه فاصله داشت و شامل دو قسمت مزروعی و نخلستان می‌شد، و آن را حوائط و باغ‌های هفتگانه می‌نامیدند و در هر سال، درآمد فراوانی را نصیب یهودیان ساکن در آنجا می‌ساخت.
در سال هفتم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه وآله همزمان با جنگ خیبر، برای دفع فتنه‌ها، سفیری پیش سران یهودیِ ساکن فدک فرستاد تا تکلیف خود را روشن کنند؛ یا مسلمان شوند و یا با دادنِ جزیه جان و مالشان محفوظ بماند.
سران یهود که از رفتنِ مسلمانان به جنگ خیبر آگاهی یافته بودند، چند روزی از پاسخ دادن طفره رفتند؛ تا هنگامی که خبر پیروزی مسلمانان و فتح قلعه‌های محکم خیبر به آنها رسید. ترس و وحشت فراوان آنها را فراگرفت و صلح و تسلیم را بر نبرد

مسلحانه ترجیح دادند، و با آن‌که اسلام را نپذیرفتند، حاضر شدند نیمی از سرزمین‌ها و باغ‌های خود را – و بنا بر برخی نقل‌ها، همه آنها را – به پیامبر اسلام واگذار کنند تا در زیر لوای اسلام زندگی نمایند.

البته اموال و سرزمین‌هایی که در اسلام به وسیله جنگ و قدرت نظامی از دشمن به دست می‌آمد غنیمت نامیده می‌شد و به موجب آیه ۴۱ سوره انفال و روایات شیعه و سنی، جز یک پنجم آن (خمس)، به همه مسلمانان تعلق داشت. در مقابل، اموال و سرزمین‌هایی که بدون جنگ و خون‌ریزی و درگیری مسلحانه فتح می‌شد و صاحبان آن‌ها خودشان آنجا را واگذار می‌کردند، «فیء» نامیده می‌شد و به موجب آیات ۶ و ۷ سوره حشر و روایات فراوان شیعه و سنی، (۳۲۹) به شخص پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تعلق داشت و اختیارش با آن بزرگوار بود تا نیازمندی‌های خود و نزدیکانش را آبرومندانه برطرف سازد. بنا بر این، چون فدک بدون جنگ و درگیری به دست آمد، بنا به دستور پروردگار سبحان از آنِ رسول خدا و اختیارش به دست آن بزرگوار بود.(۳۳۰)

فدک در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود تا این‌که آیه شریفه:

«وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ».(۳۳۱)

نازل گردید. پیامبر اسلام فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به وی واگذار کرد. آن‌گاه بزرگان و سرشناسان از اصحاب خود را حاضر نمود، و در حضور آنان فدک و باغ‌های آن را تسلیم فاطمه علیها السلام نمود، و در نامه‌ای به عنوان وثیقه نوشت که فدک با همه منافع آن به حضرت فاطمه و فرزندان او، حسن و حسین علیهم السلام اختصاص دارد.

در این‌که منظور از «ذا القربی» حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان اوست و آیه در حق آن بزرگواران نازل شده، میان دانشمندان و محدثان و مفسران اسلام، از شیعه و سنی اتفاق نظر وجود دارد.(۳۳۲)

اما در باره این‌که پیامبر فدک را هنگام نزول این آیه به دختر گرامی‌اش بخشید، میان شیعه اتفاق است و بسیاری از بزرگان و دانشمندان سنی نیز با آن موافق‌اند، که تنها به مدارک آنها اشاره می‌شود:

حاکم حسکانی، از بزرگان اهل سنت در قرن پنجم، به هفت طریق روایت نموده است:

لَمّا نَزَلَتْ «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ» دَعا رَسُولُ اللّه (ص) فاطِمَةَ فَأَعْطاها فَدَکاً»(۳۳۳)

«هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد، پیامبر خدا (ص) حضرت فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید.»

نظیر آن را برخی دیگر از محدثان و عالمان سنی نقل کرده‌اند.(۳۳۴)

روزی مأمون برای پاسخ به شکایات، بر کرسی مخصوص نشست. نخستین نامه‌ای که به دست او رسید از شخصی بود که خود را مدافع حضرت فاطمه علیها السلام معرفی می‌کرد. مأمون پس از خواندن نامه گریست و گفت: مدافع آن بانو کیست؟ پیرمردی برخاست و خود را مدافع او معرفی نمود...

سرانجام مأمون خود را محکوم دید و به رئیس دیوان دستور داد نامه‌ای بنویسد و فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند...(۳۳۵)

مأمون وقتی خواست فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند، به عبد اللّه بن موسی – یکی از محدّثان معروف – نامه‌ای نوشت و از او راهنمایی خواست. او این حدیث را خواند که هنگامی که آیه «ذَاالْقُرْبی نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فدک را به دخترش بخشید. مأمون فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام باز گردانید.(۳۳۶)

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌اش به فرماندار بصره عثمان بن حنیف، می‌نویسد:

«بَلی کَانَتْ فِی أَیْدِینَا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَیْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِینَ وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ».(۳۳۷)

«آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، تنها فدك در دست ما بود، كه گروهی بر آن بخل ورزیدند، و گروهی دیگر، (روی مصالحی) سخاوتمندانه از آن گذشتند. راستی كه خداوند نیكو داوری است.»
معنای این جمله این است كه فدك در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله در اختیار آن بزرگوار بوده است. حال با تصریح به این مطلب چگونه می‌توان در صدق آن تردید كرد؟!

فدک بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله

قسمت اول

از تصریحات محدثان، مفسران و مورخان، این واقعیت به روشنی ثابت می‌شود كه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش فدك را به دختر گرامی‌اش بخشید، ایشان نیز آن را تصرف نمود و اختیارش را به دست گرفت؛ اما پس از رحلت جانسوز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، هنگامی كه ابوبكر بر اریكه قدرت تكیه زد، در دهمین روز حكومت خود برای عرض تسلیت به اهل بیت و دختر گرانمایه آن‌حضرت و ادای مزد رسالت، دستور داد كارگران آن بانو را بیرون كنند و فدك را مصادره نمود!
عمر می‌گوید: هنگامی كه پیامبر از دنیا رفت، نزد علی بن ابی‌طالب رفتیم و از ایشان در باره اموال باقی مانده پیامبر سؤال كردیم. آن‌حضرت فرمود: اموال پیامبر برای ما خواهد بود. گفتیم: خیبر چطور؟ فرمود: برای ماست. گفتیم: فدك چگونه؟ فرمود: برای ما خواهد بود. گفتیم: این امور تحقق نخواهد پذیرفت مگر آن‌كه با قیچی گردن‌های ما را جدا كنی.(۳۳۸)
شیخ قمیین علی بن ابراهیم، با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌كند كه آن‌حضرت فرمودند: هنگامی كه با ابوبكر بیعت شد (و بر مسند قدرت نشست) و بر مهاجرین و انصار فائق آمد، گروهی را به فدك گسیل كرد و وكیل حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج نمود. (۳۳۹)
بررسی پرونده فدك به خوبی ثابت می‌كند كه گرفتن آن از دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و بازداری از حق مشروع آن بانو، جریانی سیاسی بود، و قضیه روشن‌تر از آن بود كه برای حاكم وقت پنهان بماند.
آنان خوب می‌دانستند در روزگار نخستین اسلام، اگر با شمشیر و ذوالفقار حضرت علی علیه السلام و ثروت حضرت خدیجه علیها السلام بود كه اسلام پیشرفت نمود، امروز فدك، ذوالفقاری است برای علی علیه السلام و ادامه ولایت و امامت او؛ لذا در آغاز كار، زمانی كه پایه‌های حكومت خود را محكم نمودند و مهاجرین و دیگر مخالفان را سركوب كردند، بلافاصله كارگران حضرت فاطمه علیها السلام را از فدك اخراج، و دستور مصادره آن را دادند.
ابن ابی‌الحدید، از بزرگان اهل سنت، به علی بن نقی یكی از دانشمندان شیعه، می‌گوید: فدك آن چنان وسعت نداشت، و سرزمینِ به این كوچكی كه جز چند درخت خرما بیشتر در آنجا نبود، اینقدر ارزش نداشت كه مخالفان حضرت فاطمه در آن طمع ورزند. (او می‌خواست با كم ارزش جلوه دادن فدك افكار فرزانگان را منحرف سازد و بیدادگران تاریخ را تبرئه نماید.)
وی در پاسخ فرمود: تو در این پندار اشتباه می‌كنی؛ زیرا شمار نخل‌های آنجا از درختان خرمای كنونیِ (شهر بزرگ) كوفه كمتر نبود. به طور مسلّم، بازداشتن خاندان پیامبر از این سرزمین حاصل‌خیز برای این بود كه مبادا امیر مؤمنان علیه السلام از درآمد آنجا برای مبارزه با دستگاه خلافت كمك بگیرد. از این رو، نه تنها حضرت فاطمه علیها السلام را از فدك محروم ساختند، بلكه همه بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب را از حقوق مشروع خود - یعنی خمس غنائمی كه در زمان خلفا به‌دست می‌آوردند - باز داشتند (و راه را برای حكومت بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز هموار نمودند).
بی‌تردید جمعیتی كه باید دنبال زندگی و امرار معاش بروند و با كمال نیازمندی به سر برند، هرگز اندیشه مبارزه با وضع موجود را

در سر نمی‌پرورانند.(۳۴۰)

بی‌دلیل نیست که دانشمندان اهل سنت، این کارِ حاکمان را امضا نمایند. آنان نه تنها از گذشتگان و پدران خود پیروی می‌کنند بلکه خوب می‌دانند که اگر بپذیرند خلفا به ناحق دختر گرامی پیامبر را از حق مسلّمش محروم ساختند، در حقیقت، پذیرفتن جانشینیِ خلفا زیر سؤال می‌رود.

راستی اگر انتخاب خلفا از جانب خدا و رسول نباشد، و کردارشان با یگانه یادگار رسول خدا نیز این‌چنین باشد، چگونه آنان را بر خود مقدم دارند و فرمانشان را مطاع دانند؟! پس چه بهتر که چراغ عقل و وجدان خود را خاموش کنند و چشمان خود را ببندند و سر خود را از زیر برف بیرون نیاورند، تا از اطراف خود هیچ گونه اطلاعی نداشته باشند، و با جملاتی از این قبیل، خود را آسوده سازند که: «آنان بر ما امیرند» و «مجتهدند، و اگر خطایی کنند بخشوده می‌شوند.»

نیز ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: از علی بن فارقی استاد مدرسه بغداد پرسیدم: آیا دختر پیامبر در ادعای خود راستگو بود؟ و آیا خلیفه او را راستگو می‌دانست؟ در پاسخ گفت: آری. گفتم: پس چرا خلیفه حقّ مسلّم او را در اختیارش نگذاشت؟

استاد که همیشه با وقار بود، لبخندی زد و گفت: اگر خلیفه ادعای حضرت فاطمه را می‌پذیرفت، فردا می‌آمد حق غصب شده همسرش را مطالبه می‌نمود، و خلیفه ناچار بود خلافت را به حضرت علی برگرداند؛ زیرا او را راستگو می‌دانست. اما خلیفه برای این‌که راه تقاضاها را ببندد، او را از حق مسلّمش ممنوع ساخت.(۳۴۱)

حلبی که از مورّخان مشهور اهل سنت است، به گونه‌ای دیگر جریان را توجیه می‌نماید و می‌نویسد:

ابوبکر نامه فدك را برای حضرت فاطمه نوشته بود. ناگهان عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟ گفت: سندی است که برای فاطمه نوشته‌ام، در باره میراث پدرش. عمر گفت: اگر فدك را رد کنی، از کجا مخارج مسلمانان را تأمین خواهی کرد؟ در حالی که عرب‌ها به جنگ تو روی آورده‌اند. آن‌گاه سند را گرفت و پاره کرد.(۳۴۲)

حال از او سؤال می‌شود: آیا به حکم قرآن و سنت، جایز است به بهانه مخارج مسلمانان و هزینه جنگ، اموال دیگران را غصب نمود؟!

چرا بی‌درنگ اموال دختر سرافراز پیامبر خدا را مصادره و غصب نمود و نه تنها دیگر مسلمانان را معاف داشت، بلکه آنان را تحت پوشش عطایای خلیفه قرار داد؟! وانگهی چرا دیروز خلیفه اول با استناد به حدیث:

«إِنَّا مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ».

دستور مصادره فدک را داد، و امروز خلیفه دیگر مصلحت را در چیز دیگری می‌بیند؟ آیا حلبی و دیگران برای این گونه پرسش‌ها پاسخی دارند؟!

واقعیت این است که با وجود اسناد و مدارک خدشه‌ناپذیر، روشن است که فدک حق مسلم حضرت فاطمه علیها السلام به شمار می‌آمد، و مصادره آن، کاری غاصبانه و زورمدارانه و دارای انگیزه‌های سیاسی بود؛ از جمله:

الف – فدک در دست فاطمه علیها السلام و در اختیار آن بانو بود؛ خصوصاً با صراحت گفتار پیشوای راست‌گویان و امیر متقیان و سالار مؤمنان علی علیه السلام که فرمودند:

«بَلَی کَانَتْ فِی أَیْدِینَا فَدَکٌ»

همین در دست داشتن و تصرّف نشانه مالکیت است. با این حال، برخلاف تمام موازین قضایی اسلام و غیر اسلام، دستگاه خلافت، کارگران را بیرون کرد و از آن بانوی بانوان گواه طلبید؛ در صورتی که در هیچ جای دنیا از «ذو الید» و مسلّط بر مال، گواه نمی‌خواهند.

ب – دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از مصادره فدک، از آنها درخواست کرد که آن را به او برگردانند. چگونه سخن

بانویی را که آیه تطهیر در شأن او نازل شده است و خداوند به عصمت او گواهی می‌دهد، رد نمودند و ادعایش را نپذیرفتند؟
ج - روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در زمان حیات خود، فدک را به دختر گرامی‌اش بخشید. آنان با چه جرئتی عمل آن‌حضرت را نادیده گرفتند و آن را مصادره کردند؟! آیا دست‌درازی به هدیه و بخشش خاتم پیام‌آوران، با هر دستاویزی، کاری ظالمانه و غاصبانه نیست؟!
د - فرض می کنیم این بخشش در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله صورت نگرفت، لابد «فدک» (که قطعاً جزء اموال آن‌حضرت بود) بعد از درگذشت آن بزرگوار جزء «ما ترک» و اموال باقی مانده او محسوب می گشت. چرا بر خلاف آیات قرآن و روایات مسلّم، با جعل یک حدیث، یگانه وارث پیامبر را از ارث خویش محروم ساختند؟(۳۴۳)
به هر حال، بانوی بانوان از جهات مختلفی لازم دید در مقابل آنها عکس العمل نشان داده، حقوق پایمال شده خویش را درخواست نماید. در حقیقت، با این کار خلافت و حقوق از دست رفته همسر گرانمایه‌اش حضرت علی علیه السلام را نیز مطالبه کرد.
راستی، با آن بلندیِ روح و شکوه معنوی و مقام والا که دنیا و ارزش‌های مادی آن را در نظرش از بال مگسی بی‌ارزش‌تر ساخته بود، راز پافشاری او چیزی جز دفاع از ولایت می‌تواند باشد؟
صدّیقه طاهره علیها السلام اگر در برابر مخالفان ایستاد و برای حق از دست رفته خویش تلاش کرد، قطعاً برای آب، درخت و پول نبود، بلکه به منظور رسوایی حاکمان غاصب و براندازی حکومت مستبد، و بر پایی و استقرار حکومت علوی بود؛ (۳۴۴) زیرا آن‌حضرت به خوبی می‌دانست که آنان در نظر دارند با غصب فدک، خاندان وحی و رسالت را از نظر اقتصادی و امکانات زندگی دچار ضعف و ناتوانی سازند. در نتیجه، نه تنها مردم از اطراف آنان پراکنده می‌شدند، بلکه رو در رویشان قرار می گرفتند.
از سوی دیگر، وجود فدک و درآمد سالانه آن - که تا هفتاد هزار دینار (۳۴۵) نقل شده است - در دست غاصبان، موجب می‌شد که هر روز پایه‌های حکومتِ آنان محکم‌تر و بر قدرتشان افزوده گردد. در نتیجه، ارکان هدایت، دیانت و عدالت، روز به روز سست‌تر شود.
اگر فاطمه علیها السلام در برابر مخالفان می‌ایستد، نه فقط حق از دست رفته خویش را می‌طلبد، بلکه می‌خواهد باطل رسوا شود و منطق زور و مخالف قرآن و سنت سرکوب گردد.
این‌ها و جز این‌ها حضرت فاطمه علیها السلام را بر آن داشت که با آن‌که نماد پارسایی و تبلور ارزش‌های معنوی بود، حقوق پایمال شده خویش؛ از جمله «فدک» را مطالبه کند و در مقابل مخالفان قد برافرازد.
در نخستین گام، بنا به گفته بزرگان و محدثان اهل سنت، دختر پیامبر صلی الله علیه وآله کسی را نزد ابوبکر فرستاد و فدک و باقی مانده خمس خیبر را مطالبه کرد.
ابوبکر گفت: پیامبر فرمود:
«لا نُوَرِّثْ ما تَرَكْناهُ صَدَقَةٌ إِنَّما يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هذَا الْمالِ...»
و سرانجام چیزی به فاطمه علیها السلام نداد و آن بانو از وی ناراحت شد؛ و تا زنده بود از او دوری جست و با او سخن نگفت...(۳۴۶)

در برخی روایاتِ اهل سنت آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و فدک را به عنوان ملک شخصی خود از او درخواست نمود. ابوبکر از آن بانوی گرامی شاهد خواست. حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن را به عنوان گواه نزد او برد، ولی گواهانش را نپذیرفت.
فخر رازی و دیگران می‌نویسند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، حضرت فاطمه ادعا نمود که پیامبر صلی الله علیه وآله فدک را به او بخشیده است. ابوبکر گفت: تو چه در حال تهیدستی و چه در حال بی‌نیازی، نزد من عزیز و محبوب هستی؛

اما من به درستی و صحت گفتار تو تردید دارم و نمی‌توانم به نفع تو حکم نمایم. امّ ایمن و یکی از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله به نفع فاطمه گواهی دادند. ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت... و در برخی نقل‌ها، نام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام به عنوان شاهد آمده است.(۳۴۷)

در نقلی دیگر آمده است: چون حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و در باره فدک با او سخن گفت، ابوبکر گریست و گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت دینار و درهمی به ارث نگذاشته و خودش فرموده است پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذارند.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: رسول خدا فدک را به من بخشیده است. ابوبکر گفت: چه کسی این مطلب را گواهی می‌دهد؟ حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن آمدند و گواهی دادند. از آن سو، عمر و عبدالرحمان بن عوف هم آمدند و گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه وآله درآمد فدک را تقسیم می‌کرد.

ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! هم تو راست می‌گویی، هم علی و امّ ایمن و هم عمر و عبدالرحمان. همگی راست می‌گویید...(۳۴۸)

قسمت دوم

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد (و بر مسند قدرت نشست) و بر مهاجرین و انصار فایق آمد، گروهی را به فدک گسیل کرد و وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج نمود.

حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمدند و فرمودند: چرا مرا از ارث پدرم بازداشتی و وکیل مرا از فدک بیرون راندی، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آن را به فرمان خدا به من واگذار نمود؟!

ابوبکر پاسخ داد: گواهانت را بیاور. پس امّ ایمن برای گواهی آمد و گفت: ای ابوبکر! تا گفتار پیامبر خدا را در مورد خویشتن یادآوری نکنم، گواهی نخواهم داد.

آن‌گاه افزود: تو را به خدا سوگند که آیا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نفرمودند: «امّ ایمن از بانوان بهشت است»؟ ابوبکر گفت: آری، می‌دانم. امایمن گفت: اینک گواهی می‌دهم: چون خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله وحی فرمود: «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ» آن‌حضرت برای عمل کردن به فرمان خدا، فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید. سپس حضرت علی علیه السلام تشریف آورد و همین گونه گواهی داد.

از این رو، ابوبکر نامه‌ای نوشت و فدک را به حضرت فاطمه بازگردانید و نامه را به آن بانو داد. ناگاه عمر وارد شد و از ابوبکر پرسید: این نامه چیست؟ ابوبکر پاسخ داد: فاطمه ادعا می‌کند که فدک از آنِ اوست و امّ ایمن و علی نیز گواهی داده‌اند. من نامه‌ای در این باره به او دادم. عمر نامه را برگرفت، آب دهان افکند و آن را پاره کرد».(۳۴۹)

حضرت فاطمه علیها السلام گریان و غمگین از آنجا خارج شد. حضرت علی علیه السلام از پی ابوبکر به مسجد رفت و همان‌گونه که در حلقه گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود، به او فرمود: چرا فاطمه را از ارث پدری‌اش باز می‌داری، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان حیات خود او را مالکِ آن کرده بود؟ ابوبکر گفت: فدک از غنایم و فیء مسلمانان است. اگر فاطمه گواهانی بیاورد که پیامبر آن را به او بخشیده است، (به او می‌دهم) و گرنه در آن هیچ حقی نخواهد داشت.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! در مورد ما خاندان رسالت، برخلاف قانون خدا و مقررات اسلامی داوری می‌کنی؟ ابوبکر پاسخ داد: نه. آن‌حضرت فرمود: اگر در دست مسلمانی چیزی باشد و من مدعی آن شوم از کدام طرف گواه می‌خواهی؟ پاسخ داد: از شما گواهی می‌خواهم که مدعی هستی. آن حضرت فرمود: هر گاه در دست من چیزی باشد و مسلمانان مدعی آن

شونـد، از من که مال در دستم هست گواه می‌طلبی؟! (با این بیان، حضرت فاطمه چه گناهی داشت که) با وجود در اختیار داشتن فدک از زمان پیامبر تا کنون، از او شاهد می‌خواهی و از دیگران شاهد نمی‌طلبی؟! ابوبکر ساکت شد.

آن‌گاه عمر گفت: بس کن که ما توان ایستادگی در برابر منطق و استدلال تو را نداریم. اگر می‌توانی گواهانی عادل بیاور، و گرنه از فیء و غنایم مسلمانان محسوب می‌شود و تو و فاطمه در آن حقّی نخواهید داشت.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: ای ابوبکر! آیا قرآن را می‌خوانی؟ پاسخ داد: آری. فرمودند: این آیه در مورد چه کسانی نازل شده است:

«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؟

آیا در باره ما نازل شده است یا دیگران؟ ابوبکر پاسخ داد: البته که در باره شما فرود آمده است. فرمود: بر این اساس، اگر برخی گواهی دهند که حضرت فاطمه کاری ناپسند انجام داده، شما با او چگونه برخورد خواهی کرد؟ ابوبکر گفت: مانند دیگر مسلمانان. آن‌حضرت فرمودند: در آن صورت کافر شده‌ای. پرسید: چرا؟ فرمود: بدان دلیل که گواهی خداوند بر پاکی و پاکیزگی او را وانهاده و رد نموده‌ای و گواهی دروغین بندگان گناهکار او را پذیرفته‌ای؛ همان گونه که فرمان خدا و رسول را در باره فدک - که به حضرت فاطمه بخشیده است - وانهاده‌ای و شهادت اعرابی و بیابانی را که بر پشت خود بول می‌کند می‌پذیری و چنین می‌پنداری که جزء غنایم و اموال مسلمانان است؛ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده‌اند:

«اَلْبَيِّنَةُ عَلى مَنِ ادَّعى وَ الْيَمِينُ عَلى مَنِ ادَّعى عَلَيْهِ»

«بر مدعی است که اقامه گواه نماید، و بر عهده انکار کننده، سوگند خواهد بود.»

درست در همین جا بود که سر و صدا بلند شد و مردم به بگو مگو پرداختند. برخی می‌گریستند و می‌گفتند: به خدا علی راست می‌گوید. حضرت علی علیه السلام به خانه برگشت...(۳۵۰)

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرمایند:

«هنگامی که ابوبکر بر مسند قدرت نشست، عمر به او گفت: مردم بنده دنیا هستند و جز دنیا خواسته‌ای ندارند؛ لذا علی و خاندانش را از خمس و فیء و فدک باز دار. چون پیروانش آگاهی یافتند به خاطر علاقه به دنیا علی را رها کرده، به سوی تو روی می‌آورند. ابوبکر سخن او را پذیرفت و اموال آنان را گرفت. آن‌گاه پیکی به میان مردم گسیل داشت که هر کس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله طلبی دارد، یا وعده‌ای گرفته، پیش من آید تا آن را ادا نمایم.

جابر بن عبد اللّه و جریر نزد او آمدند و ادعای آنان را پذیرفت.

حضرت فاطمه علیها السلام به دستور همسرش علی علیه السلام نزد ابوبکر آمد و فدک، خمس و فیء را مطالبه کرد؛ اما ابوبکر درخواست گواه نمود. فاطمه علیها السلام به قرآن استدلال کرد و آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» را تلاوت نمود و فرمود: من و فرزندانم نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه وآله هستیم؛ لذا فدک را به ما بخشید...

عمر گفت: بر ادعای خود گواه حاضر نما. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: شما ادعای جابر و جریر را بی آن‌که از آنان گواه بخواهید پذیرفتید؛ حال آن‌که گواه من در قرآن و کلام خداوند است...

سرانجام حضرت فاطمه، حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امّ ایمن و اسما همسر ابوبکر را حاضر کرد و همگی گواهی دادند، ولی گواهی آنان را نپذیرفتند...

حضرت علی علیه السلام فرمود: فاطمه پاره وجود پیامبر است. هر کس او را بیازارد پیامبر خدا را آزرده، و هر کس او را دروغگو شمارد، پیامبر خدا را دروغگو شمرده است. اما امام حسن و امام حسین؛ اینان که فرزندان پیامبر و سالار جوانان بهشت‌اند، هر کس آنان را دروغگو شمارد پیامبر خدا را دروغگو پنداشته است؛ چرا که بهشتیان همه راستگویند.

اما من؛ رسول خدا درباره‌ام فرمودند:

«أَنْتَ مِنّی وَ أَنَا مِنْکَ، وَ أَنْتَ أَخِی فِی الـدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ، وَ الرّادُّ عَلَیْکَ هُوَ الرّادُّ عَلَیَّ، وَ مَنْ أَطاعَکَ فَقَـدْ أَطاعَنِی، وَ مَنْ عَصاکَ فَقَدْ عَصانِی».

«تو از من هستی و من از تو، تو در دنیا و آخرت برادرم خواهی بود، هر کس تو را رد نمایـد و نپذیرد، مرا نپذیرفته، و هر کس از تو پیروی نماید، مرا پیروی نموده، و هر کس از تو نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.»

اما امّ ایمن؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله او را به بهشت وعده داد و برای اسما و نسل او نیز دعا فرمود.

عمر گفت: آری، شـما همان‌گونه هستید که خود را وصف نمودید. اما گواهی کسانی که به سود خویش گواهی می‌دهند، پذیرفته نیست. حضـرت علی علیه السلام فرمودند: اگر ما همان‌گونه هستیم که گفته شد، و شما هم می‌دانید و انکار نمی‌کنید، با این وصف گواهی ما و گواهی رسول خدا پذیرفته نمی‌شود. پس دیگر باید به خدا پناه برد. إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون...».(۳۵۱)

بنا به ضـرورت در ادامه بحث، سؤالاتی به اختصار مطرح می‌شود و از اهل سـنت می‌خواهیم به دور از تعصبات مذهبی آنها را پاسخ دهند:

۱ - پیش‌تر آورده شد که فدک در تصـرف حضـرت فاطمه علیها السلام بود. حال چگونه و با چه جرئتی آن را مصادره کردند و از صاحب ید درخواست شاهد و گواه نمودند؟

۲ - چگونه گفتار و ادعای کسی را که آیه تطهیر در شأن او نازل شده و خداوند به عصمت و پاکی او گواهی داده بود، رد کردند؟ آیا در باره صدّیقه طاهره که رمز آفرینش گیتی و سالار زنان عالم و پاره وجود پیامبر است، می‌توان احتمال دروغگویی داد؟

وانگهی، مگر اهل سـنت، حتی خودِ ابوبکر و دخترش عایشه، به راسـتگویی فاطمه علیها السـلام گواهی نداده‌انـد؟ آیا این روایت از عایشه نقل نشد که می‌گفت:

«من احدی را بعد از پیامبر (ص) راستگوتر از فاطمه سراغ ندارم»؟(۳۵۲)

مگر این حدیث نزد مسـلمانان قابل انکار است که رسول خدا صـلی الله علیه وآله آن بانو را سالار زنان گیتی معرفی نموده است؛ به طوری که از همه بانوان عالم، حتی حضرت مریم، از نظر پاکی، قداست، پرهیزگاری و سایر فضایل، برتر معرفی شده است؟

آیـا رسول خـدا صـلی الله علیه وآله او را پـاره تن وجود خود معرفی نکردنـد و نفرمودنـد: «هر کس او را بیـازارد مرا آزرده است»؟ (۳۵۳)

۳ - چگونه ابوبکر شـهادت صـدیق امت، اعلم و اتقای مسـلمین، پیشوای مؤمنان و سالار پرهیزگاران را رد نمود؟ مگر در روز غدیر پیامبر صـلی الله علیه وآله از جانب خداوند او را جانشـین خود معرفی نکرد؟ آیا خداوند در آیه تطهیر به عصـمت و پاکی او گواهی نـداده است؟ مگر پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله در موارد فراوانی او را وصـی، وزیر، برادر و جـانِ خود معرفی نکرد؟ آیا از پیامبر روایت نشده که علی با حق و حق با علی است؟ مگر شما ای اهل سنت! او را خلیفه چهارم نمی‌دانید؟

وانگهی، آیا مقام حضـرت فاطمه علیها السـلام و شوی گرانقدرش حضـرت علی علیه السـلام نزد ابوبکر کمتر از جابر انصاری است (۳۵۴) که از جـابر گـواهی نمی‌خواهـد، ولی از آن بزرگـوار درخـواست گواه می‌نمایـد، و چون حضـرت علی علیه السـلام گواهی می‌دهد شهادتش را رد می‌کند؟

آیا مقام و شخصیت حضرت علی علیه السلام از خزیمهٔ بن ثابت کمتر بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شهادت او را به جای دو شهادت پذیرفت و او را «ذو الشهادتین» خواند؟ (۳۵۵)

۴ - بر فرض که فـدک از فـاطمه علیهـا السـلام نبود، آیـا از ابوبکر درخواست نکرد که آن را به او بدهـد؟ حال چگونه در دسـتگاه خلافت تقاضای دیگران پذیرفته می‌شود، ولی درخواست بانوی بانوان و پاره وجود پیامبر و نور چشم آن‌حضـرت پذیرفته نمی‌شود؟

(۳۵۶)

۵ - همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بر فرض که بخشش فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله صورت نگرفت؛ اما شیعه و سنی فدك را جزء اموال پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌دانند. بنا بر این، بعد از وفات، جزء ما ترک و اموال موروثی آن‌حضرت محسوب می‌گردد. چرا بر خلاف آیات قرآن و روایات مسلّم، با جعل حدیث: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ» (۳۵۷) یگانه وارث پیامبر را از ارث مسلّم خویش محروم ساختند؟

ابوبکر، نخستین کسی بود که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل نمود.

حتی بزرگان اهل سنت نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند.(۳۵۸) تا آنجا که ابن‌حجر تنها بودن او را در نقل این حدیث، گواه بر اعلمیتش گرفته است.(۳۵۹)

این حدیث، صرف نظر از این‌که ممکن است معنای دیگری داشته باشد، (۳۶۰)

خبر واحد و برخلاف آیات قرآن است. از این رو، باید آن را کنار بگذاریم.

شگفت آن‌که حضرت فاطمه علیها السلام به خلیفه فرمودند: آیا تو از پیامبر ارث می‌بری یا خاندان پیامبر؟ خلیفه پاسخ داد: خاندانش از او ارث می‌برند.

ابن ابی‌الحدید در توجیه این مطلب بازمانده و می‌گوید: این کلام از خلیفه عجیب است (۳۶۱) به علاوه اگر این حدیث صحیح باشد باید از زمان حضرت آدم تا زمان خاتم پیامبران، این حکم معروف و مشهور باشد؛ زیرا امری است برخلاف عادت و می‌بایست آن را نقل نمایند.

وانگهی، اگر اموال پیامبر صدقه بود، لازم بود آن‌حضرت در حضور مسلمانان اعتراف نماید و به خاندان خود اعلان کند تا در آنها تصرف نکنند.

اگر اموال باقی مانده پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صدقه است، چرا ابوبکر را در خانه آن‌حضرت دفن نمودند؟ شگفت آن‌که عایشه خود را مالك حجره پیامبر می‌دانست؛ لذا هنگامی که خواستند جنازه امام حسن علیه السلام را در آن دفن نمایند، عایشه و بنی‌امیه مانع شدند و عایشه گفت: خانه خانه من است، و به کسی اجازه نمی‌دهم که در اینجا دفن شود.(۳۶۲)

و بالاخره اگر فدك از مسلمانان بود و این حدیث صحیح شمرده می‌شد، چرا عمر و برخی از خلفا آن را به فرزندان حضرت فاطمه رد نمودند؟ که شرح آن خواهد آمد.

۶ - چنان که نقل شد، حضرت فاطمه علیها السلام، پس از مصادره فدك، از ابوبکر ناراحت شد، و تا زنده بود از او دوری جست و با وی سخن نگفت. حال با توجه به روایات فراوانی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده‌اند: هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده، و هر کس مرا آزرده سازد، خدا را آزرده است» و یا فرموده‌اند: «خداوند با خشم فاطمه غضب می‌نماید» و نیز با توجه به آیه ۵۷ از سوره احزاب، اهل سنت چه پاسخی خواهند داد؟

۷ - با بررسی روایات اهل سنت روشن می‌شود که خلیفه عقیده خاصی ندارد، و در مواقع مختلف، عقایدی گوناگون ابراز داشته است؛ از جمله: «فدك مال پیامبر صلی الله علیه وآله نبود» «فدك مال پیامبر صلی الله علیه وآله بود، ولی فرموده‌اند بعد از من مال مسلمانان خواهد بود» «فدك از پیامبر است، اما آن‌حضرت ارثی باقی نمی‌گذارد، هر آنچه باقی گذاشته، صدقه است».

همچنین گاهی شهادت حضرت علی و دیگران را نمی پذیرد و گاه می‌گوید: ای دختر پیامبر! هم تو و علی و ام‌ایمن، و هم عمر و عبدالرحمان، همگی راست می‌گویید. نیز خلیفه اول سند مالکیت حضرت فاطمه را امضا می‌نماید، ولی خلیفه دوم آن را پاره می‌کند. اگر فدك از حضرت فاطمه علیها السلام است، چگونه آن را مصادره می‌نمایید و گواهی می‌طلبید و عمر سند آن را پاره می‌کند و اگر از فاطمه علیها السلام نیست، چرا سند ملکیت آن را می‌نویسد و تصمیم می‌گیرد آن را برگرداند؟ در مقابل این همه

اختلافات و تناقض گویی‌ها چه باید کرد؟

خطبه جاودانه

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام مشاهده نمود که گروه حاکم، حاضر نیستند حق مسلّم او (فدک) را باز گردانند و گواهان شایسته و نمونه بشری را نیز با بهانه تراشی رد کردند، ناگزیر تصمیم گرفت که حقوق پایمال شده خویش را از راه دیگری مطالبه کند؛ لذا به مسجد پدرش تشریف برد تا در برابر مردم، حجت را اتمام نموده، مظلومیت خویش را بر همگان اثبات نماید.

همان‌گونه که برترین مکان را برای تظلّم خواهی برگزید، زمان حضور در مسجد را نیز مناسب‌ترین وقت انتخاب نمود که مسجد از یاران پدرش، مهاجر و انصار، پُر بود.

آن بانوی شایسته، در حالی که گروهی از زنان وی را همراهی می‌کردند، وارد مسجد شد. پرده‌ای نصب گردید تا آن بزرگوار از دید نامحرمان محفوظ بماند. آن‌گاه خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت و سرشار از حقایق، معنویت، مستدل، شورانگیز، شگفت‌آور و معجزه‌آسا ایراد فرمود که از هر نظر مانند نداشت.

در آغاز خطبه، آن‌حضرت گریست و ناله نمود. مردم نیز منقلب و گریان شدند. سپس مدتی سکوت کرد تا ناله مردم آرام گیرد. آن گاه خواست سخن را آغاز نماید. دیگر بار صدای ناله‌ها بلند شد. حضرت سکوت نمود تا مردم آرام گرفتند. سپس سخن را آغاز فرمود، که تنها بخش‌هایی از آن آورده می‌شود:

«خداوند را بر نعمت‌های (بی‌کران) او ستایش نموده، بر آنچه الهام فرموده سپاس می‌گزارم... و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و شریکی ندارد. (این) سخنی است که تأویل (و روح) آن را اخلاص قرار داد...

و گواهی می‌دهم که پدرم حضرت محمد (ص) بنده و فرستاده اوست. پیش از آن‌که (برای نجات و هدایت مردم) او را بفرستد، برگزید و پیش از آن‌که او را بیافریند (برای این مقام)، انتخاب نمود...

او را پیام‌آور برانگیخت تا امرش را تمام و کامل نماید، و تصمیم قطعی گرفت بر این‌که حکم خویش را جاری و مقدّرات حتمی خود را نفوذ بخشد.

امت‌ها را مشاهده نمود که آیین‌های پراکنده‌ای برگزیده‌اند؛ گروهی در برابر آتش، کرنش و دسته‌ای بت، پرستش می‌کردند، و با آن‌که خداوند را (در پرتو فطرت خویش) می‌شناختند او را انکار می‌کردند. (در چنین اوضاعی) خداوند در پرتو نور محمد صلی الله علیه وآله تاریکی‌ها را برطرف و پرده‌های جهل و نادانی را از دل‌ها زدود و ابرهای تیره و تار اشتباه و سرگردانی را از جلوی چشم‌ها برداشت و برای هدایت مردم به پا خاست و آنان را از گمراهی نجات بخشید...

خداوند ایمان را سبب پاک سازی شما از شرک، و نماز را وسیله پاک ساختن شما از (آفت) غرور و تکبر، و زکات را باعث تزکیه نفس و افزون شدن روزی‌تان، و روزه را عاملی برای استواری اخلاص، و حج را وسیله‌ای برای استوار ساختن بنیان دین، و عدالت را موجب انتظام و انسجام دل‌ها قرار داد.(۳۶۳)

فرمانبرداری از ما خاندان رسالت را باعث نظام ملت، و امامت و پیشوایی ما را عاملی برای در امان ماندن از پراکندگی‌ها، و جهاد را وسیله‌ای برای عزّت و سربلندی اسلام مقرر فرمود...

«پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او گران آمده، به ارشاد و هدایت شما حریص، و با مؤمنان دلسوز و مهربان بود.»(۳۶۴)

هرگاه نسب او را بجویید، خواهید دید که او پدر من است، نه پدر زنان شما، و برادرِ عمو زاده‌ام امیر مؤمنان است، نه برادر مردان شما. راستی که این انتساب، عزّت آفرین و پر افتخار است. درود خدا بر او و خاندانش باد.

پیامبر رسالت خویش را در اندرز و بیم دادن، به خوبی به پایان برد. از راه و رسم مشرکان روی برتافت و بر گردن آنان شمشیر عدالت را فرود آورد. گلوی زور مداران را فشرد و با زبان حکمت و اندرزِ نیکو، مردم را به راه خداوند فرا خواند. بت‌ها را درهم شکست و بر مغز سرکردگان ستم و متکبران کوبید تا پراکنده و نابود شده، تاریکی‌ها(ی شرک و جهل) برطرف شد و سپیده دم (نجات) فرا رسید و حق آشکار گردید. زعیم و پیشوای دین به سخن آمد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید. پیروان نفاق نابود گشته و گره‌های کفر و اختلاف و دشمنی گشوده شد و شما در میان افرادی پاک و سپید چهره و اهل تقوا کلمه اخلاص را بر زبان جاری کردید...

تا آن‌که خداوند در آن موقعیت وحشتناک، شما را به برکت حضرت محمد صلی الله علیه وآله نجات بخشید. او با شجاعان روزگار و گرگان خونخوار عرب و سرکشان حق ستیز، از اهل کتاب، سخت درگیر شد، و هرگاه آتشی برای جنگ روشن کردند، خداوند آن را خاموش نمود، و هرگاه شاخی (سرکرده‌ای) از شیاطین نمایان گشت، یا اژدهایی از مشرکان دهان گشود، پدرم، برادرش علی علیه السلام را در کام آنها افکنده، آنان را سرکوب ساخت. او هرگز از این مأموریت‌های خطرناک باز نمی‌گشت جز آن‌که سرهای دشمنان را (با شهامت) پایمال می‌کرد و آتشِ آتش‌افروزان را با شمشیر خود خاموش می‌ساخت.

وی در هر تلاش و جهادی رنج‌ها را به جان می‌خرید و در انجام دادن فرمان الهی نهایت کوشش را داشت. او از همه کس به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزدیک‌تر و سالار اولیای الهی بود. وی کوشا، خیرخواه، جدّی و پر تلاش بود، اما شما در آن موقعیت، در آسایش و رفاه زندگی می‌کردید...

شما که مرکب خلافت را گرفتید، به این مقدار درنگ نکردید تا رام گردد، بلکه آتش فتنه‌ها را دامن زدید و شعله‌های آن را برافروختید و ندای شیطان اغواگر را پاسخ گفتید و برای خاموش ساختن انوار دین و از میان برداشتن سنت‌های پیامبر همت گماشتید... و ما نیز بسان کسی که تیزیِ کارد بر گلو و نوک نیزه بر دل او نشسته، شکیبایی می‌نماییم.

شگفت آن‌که می‌پندارید برای ما ارثی نیست. «آیا به راستی احکام زمان جاهلیت را می‌خواهند؟ برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟» (۳۶۵)

آیا شما این حقایق را نمی‌دانید؟ چرا می‌دانید! بسان آفتاب برای شما روشن است که من دختر پیامبرم. هان ای مسلمانان! آیا زیبنده است که من از ارث پدر خود محروم شوم؟!

دختر گرامی پیامبر، در ادامه، خطاب به ابوبکر چنین فرمودند:

هان ای پسر ابی‌قحافه! آیا در قرآن و کتاب خداوند آمده است که تو از پدرت ارث ببری، اما من از پدرم ارث نبرم؟! راستی که افترا و دروغ رسوایی آورده‌ای. آیا آگاهانه و عمداً کتاب خدا را ترک نموده و آن را پشت سر افکنده‌ای که می‌فرماید:

«وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ».(۳۶۶)

و نیز قرآن در سرگذشت زکریا دعای او را این چنین ترسیم می‌کند که فرمود:

«فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا ا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ».(۳۶۷)

و در قرآن آمده است:

«وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ».(۳۶۸)

و نیز می‌فرماید:

«یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ».(۳۶۹)

و خداوند می‌فرماید:

«إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ».(۳۷۰)

با این آیات، چنین می‌پندارید که من از پدرم بهره‌ای ندارم و از او ارثی نمی‌برم و خویشاوندی میان من و او نیست؟! آیا خداوند آیه‌ای مخصوص شما فرو فرستاد که پدرم مرا از آن خارج ساخت؟! یا این‌که می‌گویید دو ملت و پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم از یک ملت نیستیم و یک دین و آیین نداریم؟! یا این‌که می‌پندارید از پدرم رسول خدا و عمو زاده‌ام حضرت علی به عام و خاصّ قرآن آگاه‌ترید؟!

اینک که چنین است، این تو و این هم فدك و ارث من که بسان مرکبی آماده بر آن بنشین، اما بدان که در روز محشر و قیامت تو را دیدار خواهد کرد و در آن روز خداوند چه نیکو داور و حضرت محمد (ص) چه نیکو زعیم (و دادخواه) و قیامت چه جالب وعده گاهی است. آ گاه است که باطل گرایان و بیهوده کاران زیان کارند، اما پشیمانی برای شما سودی نخواهد داشت.

سپس آیه ۶۷ از سوره انعام و آیه ۳۹ از سوره هود و زمر را تلاوت فرمودند.

آن‌گاه روی سخن را متوجه گروه انصار ساخته، فرمودند:

ای جوان مردان! ای بازوان ملت! ای یاران و سنگرهای محکم اسلام! آخر این چه سستی و سهل‌انگاری است که در باره گرفتن حق من از خود نشان می‌دهید؟ آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی‌فرمود: باید حرمت و احترام هر کس را در مورد فرزندانش رعایت نمود؟

چه زود شرایط را دگرگون و نامطلوب ساختید، و چه شتابان به بیراهه رفتید (و از سنت‌ها و احکام دین دست برداشتید) با آن‌که نیروی کافی برای دفاع از من و احقاق حقم را دارید و توانایی عمل به خواسته من در شما هست...

هان ای فرزندان اوس و خزرج! آیا در مورد میراث پدرم، مظلوم واقع شوم و شما می‌نگرید و می‌شنوید و در حضور و مجمع شما از حق خود مرا محروم می‌کنند؟ دعوت من به همه شما رسید و همگی از ماجرا و وضع من اطلاع دارید، اما مرا یاری نمی‌کنید، با آن‌که همه گونه آمادگی و ساز و برگ و لوازم جنگی، حتی شمشیر و سپر، دارید. ندای دادخواهی و ناله مظلومیت من به گوش شما می‌رسد، ولی پاسخم را نمی‌دهید و مرا یاری نمی‌کنید...

«چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر نمودند کارزار نمی‌کنید، در حالی که آنان نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز نمودند؟ آیا از آنان می‌ترسید، با آن‌که اگر مؤمنید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید؟» (۳۷۱)

آری، شما را چنین می‌نگرم که به خوشی و راحتی خو گرفته‌اید و شخصیت والا و با کفایتی را که در اداره امور و رفع گرفتاری‌ها از همه سزاوارتر است کنار زده و به تنبلی و آسایش و تن پروری در گوشه‌ای خلوت تن داده‌اید...

اما این سخن‌ها به دلیل لبریز شدن جان و بیرون افکندن خشم درونی و اندوهی است که در سینه‌ام موج می‌زند. ضمناً با این سخنان با شما اتمام حجت نمودم. اکنون که حق را روشن ساختم، این شما و این مرکب خلافت؛ آن را بگیرید، اما به هوش باشید که پشتش زخم خورده و پایش شکاف برداشته و ننگ و عار آن همیشه بر دامن شما می‌ماند و نشان از خشم خدا و رسوایی ابدی را با خود دارد، و سرانجام به آتش خشم خدا که تا اعماق دل نیز نفوذ می‌کند خواهد پیوست...».

دختر سرافراز پیامبر، پس از افشاگری و ایراد خطبه معجزه آسای خویش، خود را روی قبر منور پدر افکند و اشعاری را با سوز و شور خواند که بنا بر نقل «کشف الغمه» طوفانی از اشك و ناله از زن و مرد برخاست که تا آن روز دیده نشده بود.

آن‌گاه بانوی بانوان به خانه خویش بازگشت، در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام در انتظار طلوع خورشید جهان افروزش بود.

هنگامی که به خانه خود وارد شد، به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«ای فرزند ابوطالب! چون است که بسان کودکی که در رحم مادر است، پرده نشینی را برگزیدی و در سرای اتّهام زمین‌گیر شده‌ای؟ تو مدام شهپرهای بازهای شکاری را در هم می‌شکستی، اما اینك پرهای مرغك ناتوان به تو خیانت ورزیده است.

این [= ابوبکر] فرزند ابی‌قحافه است که بخشش و هدیه پدرم و مخارج زندگی فرزندانم را به ستم و زور از من ربوده و آشکارا با

من به دشمنی برخاسته است و در گفتار با من کینه‌توزی می‌کند، تا آنجا که انصار دست از یاریِ من شسته و مهاجران از من بریده و مردم نیز از یاری من چشم پوشیده‌اند؛ نه کسی از حقوقم دفاع می‌کند و نه شخصی در برابر ستم ایستادگی می‌نماید... کاش پیش از این (ستمدیدگی و طغیانگری اینان) از دنیا رفته بودم.

علی جان! از این‌که با شما این گونه سخن گفتم، از بارگاه خداوند عذر می‌خواهم...»

آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«وای بر تو نیست، بلکه وای بر دشمن توست... و خداوند در برابر آنچه از تو برده‌اند، برتر از آن را برایت فراهم ساخته است. از این رو، شکیبایی پیشه‌ساز و به خدا واگذار».

در این هنگام حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«حَسْبِیَ اللَّهُ.» «خدای مرا بسنده است و به او وامی گذارم».

و مهر سکوت بر لب مبارک نهاده و دیگر چیزی نفرمودند.(۳۷۲)

سخنان بانوی بانوان، مردم را منقلب نمود؛ به طوری که طوفانی از اشک و ناله و فریاد از زن و مرد برخاست که تا آن روز چنین دیده نشده بود. آنان زبان به اعتراض گشودند و به تدریج سر و صدا علیه خلیفه و اعمال او به گوش می‌رسید. ابوبکر بعد از گفت و گو با عمر بر منبر رفت و سخنانی بر زبان آورد که آدمی از نقل آنها شرم می‌نماید؛ اما به ناچار چند سطر را می‌آوریم:

«ای مردم! این چه بلوایی است که به دنبال هر صدا و گفتاری که بلند می‌شود گوش می‌سپارید و بدان دل می‌دهید؟ این آرزوها و خواسته‌ها کجا در عصر پیامبر وجود داشت؟ اینک هر کس شنیده یا دیده، بیاید و بازگوید. او همانند روباهی است که شاهدش دم او است... فتنه و هرج و مرج را پس از فرسودگی‌اش باز گردانید!!... اگر بخواهم، می‌گویم، اما اگر از من دست بدارند و کاری به کارم نداشته باشند، ساکت خواهم بود. در این باره، از زنان و ناتوانان کمک می‌گیرند...

آگاه باشید که من دست و زبان خویش را به روی کسی که مستحق کیفر نباشد نمی‌گشایم».

پس از این سخنان (تهدیدآمیز و جسارت‌ها و اهانت‌های تکان دهنده به پیشوای پرهیزگاران و امیر مؤمنان، برادر و وصی و داماد و امین و فدایی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و دختر سرافرازش) از منبر به زیر آمد.(۳۷۳)

شگفت آن‌که همگان از ترس و تهدید خلیفه، لب فرو بستند. تنها همسر گرامی خاتم پیامبران، امّ سلمه هنگامی که از این جسارت‌ها آگاه شد، سخت برآشفت و سرش را از خانه بیرون آورد و فرمود: آیا در باره شخصیت والایی چون حضرت فاطمه علیها السلام، چنین سخن می‌گویید؟ او حوریه‌ای در میان انسان‌هاست که در دامان پیامبر پرورش یافته و بر روی دست‌های ملائکه، دست به دست گشته و در دامان بانوان پاک و پاکیزه رشد نموده و به برترین شخصیت‌ها و تربیت‌ها نایل آمده است.

آیا می‌پندارید که رسول خدا میراث خود را بر او تحریم نموده، اما به خود او اعلان نکرده، با آن‌که قرآن می‌فرماید:

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ».(۳۷۴)

یا این‌که بر این پندارید که مطلب را به او رسانده، اما او (نافرمانی پدر نموده و) مطالبه ارث می‌کند؟ با آن‌که حضرت فاطمه علیها السلام برترین بانوان گیتی و مام پُر فضیلت دو سالار جوانان بهشت و همتای حضرت مریم و پدرش خاتم پیامبران است.

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله او را از سرما و گرما مراقبت می‌کرد، و دست راستش را زیر سر او و دست چپش را پوشش او می‌ساخت.

هان! آهسته‌تر که رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر دیدگان شماست و رفتار شما را می‌نگرد و به زودی بر خداوند وارد خواهید شد و خواهید دانست که کیفر کردارتان چگونه خواهد بود.

امّ سلمه به دلیل این حق گویی و دفاع از دختر پیامبر، از حقوق سالانه خویش محروم گشت، و به دستور خلیفه، آن سال چیزی از

حقوقش را نپرداختند.(۳۷۵)

امیر مؤمنان علیه السلام نامه‌ای کوبنده برای ابوبکر فرستاد که بخشی از آن چنین است:

«امواج آشوب و فتنه‌ها را با سینه‌های کشتی‌های نجات شکافتند، و تاج‌های فخر فروشی متکبران را با محدود کردن افراد حیله گر فرو گذاشتند، و از پرتو نور (پیامبر) روشنی گرفتند (ولی در پایان کار) میراث (اهل بیت و) پاکان و نیکان را میان خود تقسیم نمودند، و بار گناهان را - بر اثر ربودن بخشش و عطای پیامبر مختار صلی الله علیه وآله - به دوش کشیدند. گویا می‌نگرم بسان شتری چشم بسته که به دور آسیاب می‌گردد، در وادی گمراهی سرگردان گام بر می‌دارید.

سوگند به خدا! اگر - به آنچه شما به آن آگاهی ندارید - مأذون بودم، سرهای شما را مانند درو کردن محصول، با داس‌های برنده و تیز از تن جدا می‌کردم و فرق دلیران شما را می‌شکافتم؛ به گونه‌ای که چشمان شما مجروح می‌گشت؛ و چنان فرصت را از شما می‌گرفتم که به وحشت می‌افتادید. شما نیک می‌دانید که درهم شکننده صفوف لشکرها بودم...

اگر از حق سخن بگویم، می‌گویید حسادت می‌ورزد و اگر ساکت بنشینم، خواهید گفت: از مرگ بیمناک است...

آهسته‌تر! زود باشد که گرفتگی و غبار ابرها از جلوی شما برطرف گردد و آثار شوم کردارتان را بنگرید و دانه‌های تلخی را که کاشته‌اید به صورت سمّ کشنده درو نمایید که داوری خداوند، دشمنی و دادخواهی پیامبر و وعده‌گاه قیامت کافی است. خداوند تنها شما را از رحمت خویش دور سازد و تنها شما را به هلاکت رساند. و السلام علی من اتبع الهدی». (۳۷۶)

سردار بدر و خیبر و سالار مؤمنان حضرت علی علیه السلام، تا آنجا که امکان داشت، از فرصت‌های پیش آمده شایسته‌ترین بهره‌ها را گرفت، تا اولاً حقوق پایمال شده خود و همسرش را بر همه مؤمنان و حق جویان ثابت کند، و ثانیاً بر افراد اتمام حجت نماید و خیرخواهانه به آنها هشدار دهد و از گمراهی‌ها آگاهشان سازد. افزون بر این‌ها بدون شک، این حقایق در تاریخ ثبت خواهد شد، تا عصرها و نسل‌هایی که از آن پس خواهند آمد، آنچه را روی داده بنگرند و پیشوایان حق و عدالت را از بیدادگران و سردمداران باطل باز شناسند.

از این رو، امیر مؤمنان علیه السلام برای روشنگری و اتمام حجت بر همگان، حضرت فاطمه علیها السلام را بر مرکب می‌نشاند و همراه دو فرزند ارجمندش به درِ خانه مهاجر و انصار می‌برد و از آنها می‌خواست که از او پشتیبانی کنند. آنها در پاسخ می‌گفتند: بیعت ما با ابوبکر انجام شد و کار از کار گذشت. اگر پیش از این می‌آمدید، به شما پاسخ مثبت می‌دادیم.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ آنها می‌فرمودند:

«آیا من جنازه رسول خدا را در خانه‌اش رها کنم و آن را دفن نکرده بگذارم و به سوی شما بیایم و با مردم در باره حکومت به جای پیامبر صلی الله علیه وآله منازعه کنم؟»

و حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمودند:

«بر ابو الحسن علی علیه السلام لازم و سزاوار بود که تجهیز پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله را انجام دهد، ولی مهاجر و انصار کاری کردند که خداوند آنها را بازخواست و مجازات خواهد کرد.» (۳۷۷)

امام صادق علیه السلام (در ادامه) می‌فرمایند:

«سرانجام روزی حضرت فاطمه علیها السلام به در خانه معاذ بن جبل آمد، به او فرمود: ای معاذ!»

«إِنّی قَدْ جِئْتُکَ مُسْتَنْصِرَةً» (۳۷۸)

«آمده‌ام (تا در برابر ستم و بیدادگری) تو را به یاری خویش فرا خوانم و از تو کمک بطلبم.»

تو با پیامبر بیعت نموده‌ای که او و نسل و ذریه‌اش را یاری نمایی و مانند دفاع نمودن از خود و ذریه‌ات از حقوق آنها دفاع نمایی و ستم و ناراحتی را از آنان برطرف سازی. اینک ابوبکر فدک را مصادره و غصب نموده و کارگزار مرا از آنجا بیرون رانده است.

معاذ عرض کرد: آیا جز من دیگران نیز هستند که شما را یاری نمایند؟ آن بانوی گرامی فرمود: نه، هیچ کس مرا پاسخ مثبت نداد. معاذ عرض کرد: پس با یاریِ من چه کاری ساخته است؟ (و پاسخ منفی داد).

در این هنگام که حضرت فاطمه علیها السلام بیرون می‌رفت، فرزند معاذ به خانه رسید و از پدرش پرسید: دختر پیامبر برای چه آمده بود؟ پاسخ داد: آمده بود تا ضد ابوبکر از من کمک بخواهد؛ چون فدک را از او گرفته است. پسرش گفت: چه پاسخی به آن‌حضرت دادی؟ گفت: از من کاری ساخته نبود. پسرش گفت: به یاری او برنخاستی؟ پاسخ داد: آری. پسرش گفت: پس از آن به تو چه فرمود؟ معاذ گفت: فرمود:... دیگر تا روز قیامت و هنگامه دیدار با رسول خدا صلی الله علیه وآله با تو سخن نخواهم گفت. پسرش نیز گفت: پدرا! سوگند به خدا! من نیز با تو سخن نخواهم گفت تا بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شوم.

امام صادق علیه السلام چنین ادامه می‌دهند:

«حضرت فاطمه علیها السلام به خانه بازگشتند. همسرش حضرت علی علیه السلام به ایشان فرمودند: هنگامی که ابوبکر تنها باشد، خودت نزد او برو؛ زیرا او (به ظاهر) از عمر نرم‌تر است. به او بگو که تو ادعا می‌کنی من جانشین پیامبرم؛ به فرض که فدک از تو باشد، وقتی من آن را درخواست کنم، لازم است آن را به من برگردانی.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و چنین سخنانی را بازگو کرد، ابوبکر گفت: راست گفتی. و کاغذی درخواست کرد و در آن نوشت که فدک را به حضرت فاطمه برگردانند. حضرت فاطمه علیها السلام بیرون آمد، در حالی که آن نامه را در دست داشت. در راه با عمر ملاقات نمود. او از جریان نامه پرسید. (۳۷۹)

آن‌حضرت فرمودند: نامه‌ای از ابوبکر در باره فدک است. عمر گفت: آن را به من بده. آن‌حضرت امتناع نمود. عمر با پای خود به آن‌حضرت جسارت نمود، که بر اثر آن لگد، فرزندش حضرت محسن علیه السلام سقط گردید. آن‌گاه عمر سیلی‌ای به گونه بانوی بانوان نواخت که گوشواره‌اش از شدّت آن سیلی شکست. سپس نامه را گرفت و پاره کرد.

دختر گرانمایه پیامبر بر اثر این جسارت ۷۵ روز بیمار شد. آن‌گاه از دنیا رفت...».(۳۸۰)

روزی که به کوچه خصم راهم بگرفت
ابر سیهی چهره ماهم بگرفت
با دست به دنبال حسن می‌گشتم
سیلی عدو برق نگاهم بگرفت

فدک در عصر خلفا

بعد از ابوبکر نیز فدک در کشاکش گرایش‌ها و سیاست‌هایی متضاد قرار گرفت، و هر خلیفه‌ای به سلیقه خود با آن رفتار کرد؛ مثلاً برخی مورخان مانند سمهودی نقل کرده‌اند که عمر آن را به حضرت علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر واگذار نمود. (۳۸۱) گرچه عده‌ای از محققان، نظیر مرحوم مظفر (۳۸۲) بر این باورند: عمر که خود عامل مصادره بوده، تنها باغ‌های اطراف مدینه را بازگرداند، اما فدک در تصرف او بود. خصوصاً در روایات اهل سنت تصریح شده که عمر صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه را به حضرت علی و عباس تحویل داد، ولی خیبر و فدک را خود تصرف نمود.(۳۸۳)

عثمان فدک را به پسر عمو و دامادش مروان بن حکم بخشید. (۳۸۴) معاویه فدک را میان سه نفر: مروان، عمرو بن عثمان، و فرزندش یزید، تقسیم کرد. (۳۸۵) و در زمان مروان، همه سهام در اختیار خود او قرار گرفت.(۳۸۶)

نخستین کسی که فدک را به خاندان حضرت زهرا علیها السلام تحویل داد، عمر بن عبدالعزیز بود. (۳۸۷)

اما هنگامی که یزید بن عبدالملک به قدرت رسید، آن را از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام پس گرفت و همچنان در دست

بنی‌مروان و بنی‌امیه بود تا این‌که حکومت به دست عباسیان منتقل گردید.

در دوران خلافت بنی‌عباس، سفّاح آن را به عبد اللّه بن حسن واگذار نمود. پس از او منصور دوانیقی آن را باز پس گرفت، ولی فرزندش مهدی آن را به اولاد زهرا علیها السلام بازگردانید. پس از وی، موسی و هارون آن را از دست آنها گرفتند تا آن‌که نوبت به مأمون رسید. او طی تشریفاتی فدک را به اولاد حضرت زهرا واگذار نمود.(۳۸۸)

پس از فوت مأمون، باز اوضاع دگرگون شد. گاه آن را از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام می‌گرفتند، و گاهی به آنها باز می‌گرداندند.

لحظات غم‌انگیز

پیش‌تر اشاره شد که بعد از شهادت جانسوز پیامبر صلی الله علیه وآله هنگامی که متوجه شدند زمینه برای غصب خلافت آماده است و حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام مشغول دفن و تجهیز رسول خدا صلی الله علیه وآله و مردم سرگرم سوگواری آن حضرت‌اند، با رفتن به سقیفه، اوضاع را دگرگون کرده، با نقشه‌های از پیش طراحی شده آرای عده‌ای شناخته شده را به نفع خود جلب نمودند؛ و برای استحکام پایه‌های حکومت خود، در صدد برآمدند که مخالفان را ساکت نمایند.

اینان سفارش‌های مکرّر رسول خدا صلی الله علیه وآله از آغاز پیدایش اسلام تا جریان غدیر و اعلام علنی امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام، همه را از یاد بردند. نخست سراغ آن‌حضرت رفته، آنچه از کینه‌ها و حسدها در دل داشتند، ابراز نمودند، و با همراهی شماری اوباش، به خانه وحی هجوم آوردند، و با آتش زدن درِ خانه و جسارت به بانوی بانوان، دختر سرافراز پیامبر، و ایجاد رعب و وحشت، حضرت علی علیه السلام را برای بیعت از خانه بیرون بردند.(۳۸۹)

هجوم به خانه وحی

قسمت اول

هنگامی که حضرت علی علیه السلام بی‌وفایی مردم را دریافت و دانست که از یاری‌اش سرپیچی کرده‌اند، خانه نشینی را برگزید. عمر به ابوبکر گفت: چرا برای علی پیام نمی‌فرستی تا با تو بیعت کند. ابوبکر - که در ظاهر، از عمر نرمش بیشتری داشت و در کارها بیش از او دقت می‌کرد - گفت: چه کسی را بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می‌فرستیم؛ زیرا مردی خشن و سخت و بی‌مهر است. او از آزاد شدگان و از دودمان بنی‌عدی بن کعب است.

ابوبکر قنفذ را همراه گروهی به سوی خانه امیر مؤمنان روانه کرد. آنان اجازه خواستند، ولی آن‌حضرت اجازه نداد. قنفذ و همراهانش نزد ابوبکر و عمر - که در مسجد با مردم نشسته بودند - باز گشتند و گفتند: به ما اجازه نداد. عمر گفت: دوباره بروید. اگر اجازه نداد، بدون اجازه داخل شوید. آنان برگشتند و اجازه خواستند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: نمی‌گذارم بدون اجازه وارد خانه‌ام شوید. بار دیگر باز گشتند؛ ولی قنفذ آنجا ماند و آنان جریان را بازگو کردند. عمر خشمگین شد و گفت: ما را با زنان چه کار؟! و به اطرافیان دستور داد تا هیزم آوردند، و خود به کمک آنان هیزم‌ها را کنار خانه حضرت علی و فاطمه و فرزندانش علیهم السلام آوردند.

آن‌گاه عمر با آوازی بلند - به طوری که حضرت علی و فاطمه شنیدند - فریاد زد: سوگند به خدا، یا علی! باید از خانه بیرون آیی و با خلیفه بیعت کنی، و گرنه بر تو آتش افروزم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: ای عمر! ما را با تو چه کار؟! عمر گفت: در را باز کن، و گرنه خانه را با خودتان آتش می‌زنم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

از خـدا نمی‌ترسـی که به خانه‌ام وارد می‌شوی؟ عمر از کار خود شـرم نکرد و آتش خواست و با آن درِ خانه را به آتش کشـید و با فشار به در، وارد خانه شد.

حضرت فاطمه علیها السلام جلو آمد و فریاد زد: بابا، رسول خدا!

عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی سالار زنان گیتی زد، که ناله‌اش بلند شد: بابا، رسول خدا!

عمر دگر بار تازیانه خود را بلنـد نمود و بر بازوی مبارک آن بانوی گرامی زد که ناله‌اش بلنـد شد: یا رسول اللَّه! ابوبکر و عمر پس از تو چه بد رفتاری کردند.

با مشاهده این جریان! حضرت علی علیه السلام از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را بر زمین کوبید، به طوری که گردن و بینی او مجروح شد؛ و خواست او را بکشد که سفارش و گفتارهای رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره شکیبایی را به یاد آورده، فرمود: ای پسر صـحّاک! سوگنـد به خـدایی که حضـرت محمد صـلی الله علیه وآله را به پیامبری ارج نهاد، اگر کتاب و حکم خدا سبقت نگرفته بود و پیمانی که رسولش گرفته بود در میان نبود، می‌فهمیدی که نمی‌توانی داخل خانه من شوی.

در اینجـا عمر کسـی را فرسـتاد و از مردم درخواستِ یاری کرد. مردم به خانه حضـرت علی علیه السـلام هجوم آوردنـد. امیر مؤمنان علیه السـلام دست به شمشـیر برد. قنفذ از ترس آن‌که مبادا آن‌حضرت با شمشیر خارج شود، نزد ابوبکر بازگشت. آنان از دلاوری‌ها و صلابت و شدت آن‌حضرت نیک باخبر بودند.

ابوبکر به قنفـذ دسـتور داد که برگردد، و به او گفت: اگر علی بیرون نیامـد سر سـختانه وارد شویـد، و اگر مانع شد، خانه را با آنان آتش بزنید.

قنفذ برگشت و با همراهانش با سرسختی، بدون اجازه، وارد خانه شدند. حضرت علی علیه السلام دست به شمشیر برد که آنها پیش دستی کرده، به طرف آن‌حضـرت هجوم آوردنـد، و چون تعـدادشان زیاد بود، شمشـیر را گرفتنـد و عده‌ای شمشـیر به دست اطراف آن‌حضرت را محاصره کرده و ریسمان به گردن «حبل اللَّه المتین» انداختند.

حضرت فاطمه علیها السلام جلو آمد و خواست کنار در مانع شود و نگذارد آن‌حضرت را بیرون برند.

«فَضَرَبَها قُنْفُذُ بِالسَّوْطِ فَماتَتْ حِیْنَ ماتَتْ وَ إنَّ فِی عَضُدِها کَمِثْلِ الدُّمْلَجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ».

«قنفـذ چنان تازیانه بر بازوی (جگرگوشه و پاره وجود پیامبر صـلی الله علیه وآله) حضـرت فاطمه زد که بر اثر آن از دنیا رفت و پس از شهادت، آثار آن بسان بازوبندی در بازوی مبارک ایشان نمایان بود».(۳۹۰)

آن‌گاه حضرت علی علیه السلام را با زور و کشان‌کشان برای بیعت نزد ابوبکر بردند...(۳۹۱)

... پس از بـازگشتِ قنفـذ، ابوبکر، عمر، عثمـان، خالـد بن ولیـد، مغیره، ابوعبیـده جراح، سالم غلام ابی‌حـذیفه و قنفـذ از جا حرکت کرده، به سوی خانه حضـرت علی علیه السلام به راه افتادند. نزدیک خانه که رسیدند، دیدند حضرت فاطمه علیها السلام درِ خانه را بسته است. - آن بانو می‌پنداشت که بی‌اجازه وارد نمی‌شوند - عمر با پایش به در، که از چوب خرما بود، لگد زد و آن را شکست. سپس وارد خانه شدند و حضرت علی را (برای بیعت) بیرون بردند...(۳۹۲)

در حدیث معراج، خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«... اما دخترت، به او سـتم کننـد و او را از حقش محروم سازند و حقی که تو برایش قرار می‌دهی غصب نمایند، در حالی که حامله است او را بزننـد، بـدون اجازه از او، در حریم و منزلش وارد شوند، او را خوار و ذلیل سازند. و کسـی نیست او را یاری نموده، از او دفاع کند. و بر اثر ضربات و کتک، بچه‌اش سقط شود و از دنیا برود.

پیـامبر صـلی الله علیه وآله فرمـود: «إنّا للَّه و إنّا إلیه راجعـون» این امـور را پـذیرفتم و تسـلیم تـو هسـتم و توفیـق شـکیبایی از درگـاه توست...»(۳۹۳)

آری، فاطمه زهرا علیها السلام در آن موقعیت وصف‌ناپذیر – و در برابر این زورمداری و حق کشی و بیدادگری از مردمی که دیروز در صف‌های طولانی به پدر بزرگوارش اقتدا می‌کردند – یاری خواست، اما نه کسی به فریادِ یاری‌خواهی‌اش پاسخ مثبت داد، و نه کسی به کمک او شتافت.

عالم بزرگوار و محدث گرانقدر، فیض کاشانی، آورده است که عمر برخی آزادشدگان و منافقان را گرد آورد و با آنان به خانه امیر مؤمنان و سالار مظلومان علیه السلام رهسپار شدند. دیدند درِ خانه بسته است. فریاد زدند: ای علی! از خانه بیرون بیا که خلیفه تو را می‌طلبد. کسی در را باز نکرد. آنان هیزم آوردند و کنار در خانه گذاشتند تا خانه را آتش بزنند. عمر فریاد زد: سوگند به خدا، اگر در را باز نکنید، خانه را به آتش می‌کشم.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام متوجه شد می‌خواهند خانه‌اش را آتش بزنند، در را گشود. جمعیت، بی‌آن‌که مهلت بدهند که خود را از دید نامحرمان بپوشاند، با فشار وارد شدند. حضرت فاطمه علیها السلام برای آن‌که در برابر نامحرمان نباشد، به پشت در رفت. عمر در را فشار داد که آن بانوی بانوان و جگر گوشه خاتم پیامبران بین در و دیوار قرار گرفت. آن‌گاه عمر و همراهانش اطراف امیر مؤمنان علیه السلام را گرفته، به او حمله‌ور شدند. دامانش را چنگ‌زده، به زور و کشان‌کشان به طرف مسجد بردند. حضرت فاطمه علیها السلام بین آنان و همسر مظلومش قرار گرفت و فرمود: سوگند به خدا نمی‌گذارم او را از روی ستم ببرید. وای بر شما! چه زود به خدا و رسولش خیانت ورزیدید...

عمر به پسر عمویش قنفذ دستور داد که با تازیانه او را بزند، که با تازیانه به پشت و پهلوی حبیبه خدا فاطمه زهرا علیها السلام چندان زد که آثار آن در بدن مبارکش پدیدار شد. همین ضربات، قوی‌ترین اثر را در سقط جنین آن بانو داشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نام مبارک آن کودک سقط شده را «محسن» نهاده بود...(۳۹۴)

مؤلف «ارشاد القلوب» می‌نویسد: حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«هیزم بسیار به در خانه ما آوردند تا خانه و اهلش را بسوزانند. من در پشت در ایستاده بودم. مهاجمین را به خدا و رسولش سوگند می‌دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری نمایند. عمر تازیانه را از دست قنفذ، غلام ابوبکر گرفت و به بازویم زد که اثر آن مانند بازوبند باقی ماند. آن‌گاه لگد به در زد و در را به طرف من فشار داد.

در این هنگام، به صورت به زمین افتادم، در حالی که فرزند در رحم داشتم، آتش زبانه می‌کشید و صورتم را می‌سوزانید. او با دستش مرا می‌زد، به گونه‌ای که گوشواره‌ام قطع و پراکنده شد. در این حالت درد زایمان مرا فرا گرفت و محسنم بی‌گناه سقط و شهید شد.»(۳۹۵)

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود
کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود؟
طور سینای تجلّی مشعلی از نور بود
سینه سینای عصمت مُشتعل از نار بود
آن‌که کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی
از کجا پهلوی او را تاب آن آزار بود
گردش گردون دون بین کز جفای سامری
نقطه پرگار وحدت مرکز مسمار بود
ناله بانو زد اندر خرمن هستی شرر
گویی اندر طور غم چون نخل آتش‌بار بود

صورتی نیلی شد از سیلی که چون نیل سیاه

روی گیتی زین مصیبت تا قیامت تار بود

شهریاری شد به بندِ بنده‌ای از بندگان

آن‌که جبرئیل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه، بانو با نَوائی جان‌گداز

تا توانائی به تن، تا قوّت رفتار بود

گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد

لیک پای همتش بر گنبد دوّار بود

دست بانو گر چه از دامان شه کوتاه شد

لیک برگردون بلند از دست آن گمراه شد(۳۹۶) * * *

من ندانم حال زهرا، از دل مضطر بپرسید

یا که از دیوار خون آلود و از در بپرسید

محسنش شد سقط، اما در کجا افتاد جسمش

من ندانم، مگر از آستان در بپرسید

آستانِ در خجل گردیده، خون افشان بگفتا

حال طفل بی‌گنه، باید که از مادر بپرسید

گفتمش از زیر پیراهن چرا شب داد غسلش

گفت باید ز اشک چشم ساقی کوثر بپرسید

گفتم آثاری به جا مانده از فدک، گفت که باید

از کبودیِّ رخ صدّیقه اطهر بپرسید

بوده زینب در همه احوال با او من چگویم

شرح حال مادرش، باید از آن دختر بپرسید

* * *

می‌سوخت در و فاطمه پشت در بود

اما دل او زشعله سوزان‌تر بود

بر فاطمه فضّه بود نزدیک اما

نزدیک‌تر از کنیز میخ در بود

* * *

زهرا که شهیده گشت بی‌جرم و گناه

شد از غم او دل دو عالم پُرآه

ناموس خدا کجا و سیلی خوردن

لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه

* * *

یک ضربه روز خندق کز شصت حیدر است

ز افعال نیک جن و بشر پربهاتر است

آن سیلی‌ای که صورت زهرا کبود کرد

از جرم جن و انس گناهش بیشتر است

* * *

به پیش باغبان گل را جفا کاری نمی‌چیند

مگر چشم عدو چشمان مولا را نمی‌بیند

به پیش دیده طفلی نخورده مادری سیلی

مگر دشمن، حسن را همره زهرا نمی‌بیند

* * *

طبیبا! مادرت از درد پهلو می‌کند فریاد

ز تو غمدیده مادر، انتظار مرهمی دارد

بیا ای غمگسارم! مردم انصار را برگو

چه باعث شد که زهرا این قدر عمر کمی دارد؟

* * *

منظومه عشق هستی از کار افتاد

پرگار خدا پرستی از کار افتاد

از بوسه تازیانه بر دست بتول

یک لحظه تمام هستی از کار افتاد

* * *

قسمت دوم

پیشوای راست‌گویان، امام صادق علیه السلام، ضمن حدیثی طولانی، به مفضل می‌فرمایند:

«... عمر گفت: یا علی! برای آنچه مسلمین بدان اجتماع نموده‌اند، از خانه بیرون بیا، وگرنه تو را می‌کشیم. فضّه فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام مشغول (جمع آوری قرآن) است اگر انصاف دهید، حق با اوست. آنان برای آتش زدن خانه امیر مؤمنان، فاطمه، امام حسن، امام حسین، زینب و ام کلثوم و فضّه علیهم السلام هیزم بر درِ خانه فراهم آوردند.

حضرت فاطمه علیها السلام پشت در به آنان خطاب کرد: وای بر تو ای عمر! این چه جرأتی است بر خدا و رسولش؟ تصمیم داری نسل پاک پیامبر را براندازی و نور خدا را خاموش نمایی، در حالی که خداوند نورش را تمام و کامل خواهد نمود...

قنفذ دستش را برای گشودنِ در دراز نمود، و عمر با تازیانه چنان بر بازوی آن‌حضرت نواخت که بسان اثر بازوبند سیاه گردید و با پایش به در کوبید که به شکم فاطمه علیها السلام اصابت کرد و محسن شش‌ماهه‌اش سقط و شهید گردید. آن‌گاه عمر و قنفذ و خالد بن ولید، به درون خانه هجوم آوردند. آن بانوی مظلوم، بلند بلند گریه و ناله می‌کرد و می‌فرمود: وای پدرم! وای رسول خدا! دخترت فاطمه را تکذیب می‌کنند، او را می‌زنند و بچه در شکمش را شهید می‌نمایند...»

باران اشک بر محاسن امام صادق علیه السلام جاری شد، آن‌گاه فرمود:

«روشن نگردد چشمان کسی که این مصیبت‌ها را یاد کند ولی گریان نشود.»

مفضل نیز گریه شدیدی نمود و پرسید: مولا و سرورم! پاداش این گریه‌ها چیست؟ فرمود:

«آن‌قدر فراوان است که به شمار نیاید.

آن‌گاه عرض کرد: مولا و سرورم! در باره «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۳۹۷) چه می‌فرمایید؟ فرمودند: ای مفضل! سوگند به خدا! «موؤدة» و مقتول حضرت محسن است؛ زیرا مقتول در این آیه تنها از ما خاندان است، و هر کس جز این گوید، او را تکذیب نمایید...»(۳۹۸)

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم که آن‌حضرت به ما توجه نموده، گریست. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: برای آنچه پس از من با شما انجام می‌دهند. عرض کردم: آنها چیست؟ فرمودند: گریه‌ام از ضربتی است که بر فرق تو فرود آوردند و از سیلی‌ای که بر گونه فاطمه زنند...»(۳۹۹)

ابن عباس روایتی طولانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که گوشه‌ای از ستم‌های اهل بیت علیهم السلام در آن ترسیم شده است:

«... اما دخترم فاطمه؛ او سالار بانوان گیتی از اولین و آخرین است. او پاره وجود من، نور دیدگانم، میوه دلم و روح من است...

گویا می‌نگرم که ذلّت و خواری به خانه‌اش راه یابد، حرمتش هتك شود، حقّش را غصب نمایند، از ارث خود منع گردد، پهلویش شکسته و طفلش سقط شود، فریاد برآورد: وامحمدا! اما کسی او را پاسخ ندهد.استغاثه نماید، ولی کسی به فریادش نرسد. پیوسته پس از من محزون، پریشان و گریان باشد. گاهی قطع وحی از خانه‌اش را به یاد آورد و گاه مفارقت و جدایی مرا...

آن‌گاه که بیماریِ او آغاز گردد، خداوند حضرت مریم را برای پرستاری و انس با او بفرستد. اینجاست که می‌گوید: پروردگارا! دلتنگ شده‌ام و از اهل دنیا خسته‌ام، مرا به پدرم ملحق نما. و خداوند او را به من ملحق سازد. وی نخستین فرد از خاندانم باشد که به من ملحق گردد، و اندوه‌زده، پریشان، غمناك، با حقّی غصب شده و شهید، بر من وارد خواهد شد.

در آن حال می‌گویم: خداوندا! لعن کن افرادی را که بر او ستم روا داشته‌اند، و کیفر ده آن‌که حقوقش را غصب نموده، و خوار و ذلیل نما هر کس او را خوار کرده است، و در دوزخ جاودانه کن آن‌که به پهلویش زد تا فرزندش سقط گردید. و ملائکه و فرشتگان آمین گویند...»(۴۰۰)

امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ مغیرة بن شعبه (همان کسی که به حضرت علی علیه السلام تهمت‌های ناروا زده بود) می‌فرمایند:

«اما تو ای مغیره! دشمن خدا، مخالف قرآن و تکذیب کننده پیامبر صلی الله علیه وآله هستی... تو آن چنان فاطمه دختر رسول خدا را زدی که به خون خویش آغشته گشت، و فرزندش را سقط نمودی. تمام این کردارها را برای خوار کردن پیامبر و مخالفت با او و هتك حرمتش انجام دادی، با آن‌که آن‌حضرت در باره آن بانو فرمودند: تو ای فاطمه! سید و سالار بانوان بهشتی هستی.

ای مغیره! خداوند تو را به دوزخ افکند و سنگینیِ گناه گفتار دروغینت را به گردنت نهد...».(۴۰۱)

خلیفه دوم عمر به معاویه نامه‌ای نوشته‌است که گزیده‌ای از آن آورده می‌شود:

هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان و یارانش و اسارت اهل بیت او به مدینه رسید، در خانه ام سلمه و خانه‌های مهاجر و انصار سوگواری بر پا شد. عبداللّه فرزند عمر، فریاد کنان از خانه بیرون آمد. سیلی به صورت می‌زد و گریبان چاك کرده، می‌گفت: ای گروه بنی‌هاشم! ای قریش! ای مهاجر و انصار! این‌گونه با خاندان پیامبر رفتار می‌شود و شما زنده هستید. قرار نگیرم تا نزد یزید روم.

شبانه از مـدینه خارج شـد. از هر شـهری که می‌گـذشت، فریاد می‌زد و مردم را از یزید بیزار می‌نمود. کارهای او را به یزید گزارش دادند.

عبد اللّه وارد دمشق شد، در حالی که گروهی او را همراهی می‌کردند. یزید تنها به او اجازه داد تا وارد قصرش شود. او داخل شد و فریاد می‌زد و خطاب به یزیـد می‌گفت: کاری انجام دادی که ترک و روم نکردنـد. از مقام خود دست بردار. یزید او را بغل کرد، و پس از خوش آمد گویی، گفت: خشمت را فرو نه و به سخنم گوش کن. در باره پدرت عمر چه می‌گویی؟ آیا پدرت امر شام را به پـدرم معـاویه واگـذار نکرد و به آن راضـی نبود؟ عبـد اللّه تصـدیق کرد. یزیـد او را به خزینه‌ای برد و صـندوقی را باز کرد. در آن، نامه‌ای سربسـته بود. نامه را گشود و گفت: این خط پـدر توست؟ گفت: آری. آن را گرفت و خوانـد. بعـد از بسیاری از گفتارهای ناروا، در آن چنین آمده بود:

به خانه علی رفتم – البته پیش از این، در باره اخراج او با دیگران مشورت کرده بودم – خالـد، قنفذ، و برخی خواص دوسـتانم با من بودند. درِ خانه را به شدّت کوبیدم. فضّه پشت در آمد. بعد از تهدید، فاطمه پشت در آمد و فرمود: از ما چه می‌خواهید؟ گفتم: چرا پسـر عمویت نیامـد؟ پاسخ داد: طغیان و سـتم تو بود که مرا از خانه بیرون آورد و حجت بر تو تمام است. گفتم: این حرف‌ها را رها کن و به علی بگو از خـانه بیرون آیـد، وگر نه هیزم فراوانی اینجـا آورم و آتش برافروزم و خانه و اهلش را بسوزانم. و با آن‌که علی را برای بیعت به سوی مسجد می‌بردم، تازیانه را از قنفذ گرفتم و با آن فاطمه را زدم.

به خالد گفتم: تو و مروان و دیگران بار هیزم بیاورید. و به فاطمه گفتم: خانه را به آتش می‌کشم. او با دو دستش خواست مانع شود که داخـل شوم، من او را دور نموده، و بـا شـدت در را فشـار دادم و بـا تازیانه بر دست‌های او زدم تا در را رها کنـد. از شـدّت درد تازیـانه، نـاله کرد و گریست. گریه و نـاله‌اش چنـان جـانسوز بود که نزدیـک بود دلم نرم شـده، منصـرف شوم، به یاد کینه‌های علی افتـادم... و بـا پـای خود لگـد بر در زدم، ولی او همچنان پشت در بود. هنگامی که لگـد بر در زدم، صـدای ناله فاطمه را شـنیدم که پنداشتم این ناله مدینه را زیر و رو نمود. در آن حال فرمود:

«یا أَبَتاهُ یا رَسُولَ اللّهِ! هکَذا یُفْعَلُ بِحَبِیبَتِکَ وَ ابْنَتِکَ، آه! یا فِضَّةُ! إِلَیْکِ فَخُذِینِی فَقَدْ وَ اللّهِ قُتِلَ ما فِی أَحْشائِی مِنْ حَمْلٍ».

«بابا رسول اللّه! بنگر با حبیبه و دختر تو این چنین رفتار می‌شود. آه! ای فضّه! مرا دریاب. سوگند به خدا فرزندی که در رحم داشـتم کشته شد.»

دریـافتم که فـاطمه در اثر درد زایمـان پشت در به دیوار تکیه داده است. در را به شـدت فشـار دادم، در باز شـد. چون وارد شـدم با همـان حـال رو به روی من ایسـتاد، ولی از شـدت خشم چنـان سـیلی بر روی روپوش و مقنعه او زدم که به زمین افتاد و گوشواره از گوش او جدا شـد...(۴۰۲)

قسمت سوم

در روایت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام می‌فرمایند:

«... این (= فـاطمه) امـانت خـدا و امـانت رسول نزد توست، که در حقیقت، نگهـداری آن نگهـداری خـدا و رسول است و تو آن را رعایت خواهی نمود. یا علی ! او سالار بانوان بهشت از اولین تا آخرین است... من از کسـی راضی و خشنودم که فاطمه از او راضی باشد، و همچنین پروردگار و فرشتگان او چنین باشند.

وای بر کسـی که به او سـتم روا دارد. وای بر آن‌که حق او را بگیرد و غصب نماید. وای بر کسـی که هتک حرمت او نماید. وای بر آن‌که درِ خانه‌اش را بسوزاند، وای بر فردی که همسرش را بیازارد. وای بر کسی که او را دشمن بدارد و با او مبارزه نماید.

بار الها! من از ایشان بیزار و آنان از من بیزارند...»(۴۰۳)

در زیارت آن بانوی مظلوم آمده است:

«السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ»(۴۰۴)

و مرحوم کلینی به سند صحیح از جناب علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«إنَّ فاطِمَةَ علیها السلام صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ...»(۴۰۵)

«همانا حضرت فاطمه علیها السلام صدّیقه و شهیده است.»

عالم بزرگوار و حدیث شناس بی‌نظیر علامه مجلسی، در ذیل حدیث می‌فرماید:

این حدیث دلالت دارد که حضرت فاطمه (را شهید کرده‌اند و) شهید از دنیا رفته است، و این، از متواترات است (که قابل خدشه نیست). آن‌گاه نحوه شهادت آن بانو را از شیعه و سنی ترسیم می‌نماید.(۴۰۶)

بسیاری از عالمان و حدیث شناسان، در طول تاریخ، ستم‌های وارد بر آن‌حضرت را در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ مثلاً عالم فرزانه، خواجه نصیر الدین طوسی می‌نویسد:

«هنگامی که حضرت علی علیه السلام از بیعت امتناع نمود، ابوبکر افرادی را به خانه او فرستاد و آن را به آتش کشیدند، در حالی که حضرت فاطمه علیها السلام و گروهی از بنی‌هاشم در آن خانه بودند. و در پایان از کردار خود پشیمان شد».

عالم بزرگوار و فرهیخته زمان‌ها علامه حلی، در شرح عبارت ایشان چنین آورده است:

«هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از بیعت امتناع نمود، ابوبکر افرادی را به خانه او فرستاد و خانه را به آتش کشیدند، در حالی که حضرت فاطمه و گروهی از بنی‌هاشم در آن خانه بودند. و حضرت علی علیه السلام را با اکراه برای بیعت بیرون بردند... و حضرت فاطمه را زدند که طفلش حضرت محسن سقط شد... و هنگام مرگ چنین گفت: کاش خانه فاطمه را رها کرده، و هتک حرمت او نمی‌نمودم».(۴۰۷)

اسوه عارفان، عالم بزرگوار مرحوم سید بن طاووس، به فرزندش می‌فرماید:

«... تنها به این امور (از تخلف لشکر اسامه و غصب خلافت و...) اکتفا نکرد. عمر را به درِ خانه پدرت حضرت علی و مادرت حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد، در حالی که عباس عموی پیامبر و گروهی از بنی‌هاشم در آن جا حاضر و مشغول سوگواری بودند. عمر دستور داد اگر برای بیعت حاضر نشدند، آنان را با آتش بسوزانند، چنان‌که صاحب کتاب العقد الفرید، (۴۰۸) و گروهی دیگر که در نقل روایات متهم نیستند، این مطلب را آورده‌اند.

چنین کاری را هیچ کس، نه در سلسله انبیا و اوصیا و نه در سلسله زمامداران و پادشاهان - که به قساوت قلب و ستم معروفند - حتی پادشاهان کافر انجام نداده‌اند. بدین صورت که هر کس از بیعت با آنان تخلف ورزید و متابعت نکرد، علاوه بر تهدید به کشتن و زدن، آنان را به آتش بکشند.

فرزندم! هرگز شنیده نشده و به ما نرسیده که پیامبر یا پادشاهی مردم را از تهیدستی و ذلت و زیان نجات دهد و آنان را به سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کند و در پرتو او شهرها فتح شود، سپس آن پیامبر یا زمامدار از دنیا برود و تنها یک دختر از او باقی بماند و در باره او بگوید: او سالار بانوان دو جهان است و دو کودک کمتر از هفت سال داشته باشد و جزای آن پیامبر یا زمامدار را این گونه بدهند که گروهی را بفرستند که آن یگانه دختر و دو کودکش را که به منزله روح و قلب او هستند، بسوزانند...».(۴۰۹)

گفتار عالم بی‌نظیر، سید مرتضی، را در کتاب الشافی، جلد ۴ ملاحظه فرمایید.

خوشبختانه ابن ابی‌الحدید، عالم سنی، در شرح خود، جلد ۱۶، برخی از آنها را نقل نموده است. نیز به گفتار فقیه بی‌نظیر، حدیث شناس وارسته، عالم بزرگوار، شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی مراجعه شود.

اسوه پارسایان، محقق و مقدس اردبیلی می‌نویسد:

«از مطاعن عمر – که با همه طعن‌ها برابر است –: دستور داد خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بسوزانند، در حالی که می‌دانستند حضرت فاطمه علیها السلام پشت در است. نیز دستور داد آن بانو را بزنند. و عمر در به شکم آن بانو زد و قنفذ تازیانه بر کتف مبارک او زد که به سبب آن فرزندش سقط شد و اثر آن مدتی ماند، و به همان سبب، بیمار شده، از دنیا رفت...

برخی در صدد پاسخگویی برآمده‌اند، نظیر ملا علی قوشچی که پاسخ‌های او پوچ (و سطحی) است».(۴۱۰)

عالم فرهیخته، محقق فرزانه، شیخ مفید، گرچه در محیط مخالفان بود و نمی‌توانست به طور آشکار مطالب را بیان کند، ولی بسیاری از نکات را در لابلای کتاب‌های خود گوشزد نموده است. ایشان علاوه بر مطالبی که در کتاب «جمل» و جز آن آورده است، در ارشاد می‌نویسد:

«در میان شیعه کسانی هستند که می‌گویند: همانا حضرت فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله پسرش را سقط کرد، که هنگام حاملگی، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله او را محسن نامید».(۴۱۱)

عالم وارسته، حدیث شناس بزرگوار، مرحوم مجلسی اول می‌نویسد:

«در روایت صحیح از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش امام موسی بن جعفر علیهما السلام، آمده است که فرمودند:

«همانا فاطمه علیها السلام صدّیقه و شهیده است...»

شهادت آن بانو – صلوات اللّٰه علیها – از ضربت عمر با درِ خانه بر شکم آن بانو بود، آن‌گاه که خواستند امیر مؤمنان علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر ببرند. نیز زدنِ قنفذ با تازیانه بر آن بانو که به اذن عمر بود، که جریان آن نزد شیعه و سنی مشهور و در کتاب سلیم بن قیس مفصل آمده است. بر اثر این زدن، حضرت محسن سقط شد و شیخ مفید آن را در ارشاد نقل نموده است».(۴۱۲)

فرزند بزرگوارش حدیث شناس بی‌نظیر علامه مجلسی، می‌آورد:

«از روایات شیعه و اهل سنت که مورد اتفاق است، استفاده می‌شود که عمر به دستور ابوبکر – یا به رضایت او – برای آتش زدن خانه حضرت فاطمه علیها السلام همت گمارد، در حالی که امیر مؤمنان و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در خانه بودند. نیز آن بزرگواران را تهدید نمود و آزار و اذیت کرد، با آن‌که بلندی شأن آنان نزد خدا و رسول را کسی انکار نمی‌کند، مگر کسی که از اسلام خارج شده باشد.

در احادیث فراوان شیعه، بلکه احادیث اهل سنت، چنین آمده است که عمر حضرت فاطمه علیها السلام را ترساند، تا آن‌که بچه‌اش سقط شد. و در روایات متواتر شیعه و اهل سنت آمده که آزار حضرت فاطمه و حضرت علی علیهما السلام آزار رسول خداست. خداوند هم می‌فرماید:

«همانا کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.» (۴۱۳)...».(۴۱۴)

محقق فرهیخته، سید شرف الدین عاملی، می‌فرماید:

«تَهْدِیدُهُمْ عَلِیّاً بِالتَّحْرِیقِ ثابِتٌ بِالتَّواتُرِ الْقَطْعِی».

«به تواتر قطعی ثابت است که حضرت علی علیه السلام را به سوزانیدن تهدید کردند.»

آن‌گاه برخی گفتار عالمان سنی را می‌آورد.(۴۱۵)

برخی بزرگان و حدیث شناسان برجسته، نظیر مرحوم کلینی و استاد بزرگوارش علی بن ابراهیم و شیخ المحدثین مرحوم صدوق روایت‌هایی در این باره از آنها آورده‌اند.

عالم نستوه، دانشمند فرزانه، آیهٔ اللّٰه شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) می‌فرماید:

أَيُضْرَمُ النَّارُ بِباب دارها
وَ آيَةُ النُّورِ عَلى مَنارها
وَ بابُها بابُ نَبيّ الرَّحْمَةِ
وَ بابُ أَبْوابِ نجاةِ الْاُمَّةِ
بَلْ بابُها بابُ الْعَلِيِّ الْأَعْلى
فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ قَدْ تَجَلّى
مَا اكْتَسَبُوا بِالنَّارِ غَيْرَ الْعارِ
وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابُ النَّارِ
لكِنَّ كَسْرَ الْضِلْعِ لَيْسَ يَنْجَبِر
اِلّا بِصَمْصام عَزِيز مُقْتَدِر
إذْ رَضَّ تِلْكَ الْأَضْلُعِ الزَّكِيَّةِ
رَزِيَّةٌ لا مِثْلُها رَزِيَّةٌ

* * *

وَ لَسْتُ أَدْرِى خَبَرَ الْمِسْمارِ
سَلْ صَدْرَها خَزانَةَ الْأَسْرار
وَ فِي جَنِينِ الْمَجْدِ ما يُدْمَى الْحَشا
وَ هَلْ لَهُمْ اِخْفاءُ أَمْرٍ قَدْ فَشى
وَ الْبابُ وَ الْجِدارُ وَ الدِّماءُ
شُهُودُ صِدْقٍ ما بِهِ خِفاء

* * *

تَاللَّهِ يَنْبَغِى لَها تَبْكِى دَماً
ما دامَتِ الْأَرْضُ وَ دارَتِ السَّماء

گفتار عالمان اهل سنت

خوانندگان گرامی نپندارند که تنها عالمان و حدیث شناسان شیعه این ستم‌ها را در کتاب‌های خود آورده‌اند، بلکه بزرگانی از اهل سنت نیز اعتراف نموده‌اند؛ گرچه غالباً مطالب را به طور اشاره و ناقص ترسیم کرده‌اند (۴۱۶)؛ از جمله:

مقاتل بن عطیّه (م: ۵۰۵ ق) از عالمان حنفی، در مجلس مناظره و بحث میان عالمان شیعه و اهل سنت، از حسین بن علوی نقل می‌کند که ابوبکر بعد از آن‌که با زور شمشیر و تهدید از مردم بیعت گرفت، عمر، قنفذ، خالد بن ولید، ابوعبیده جراح و عده‌ای دیگر را به درِ خانه حضرت علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر دستور داد هیزم آوردند و درِ خانه فاطمه علیها السلام را آتش زد. - خانه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله جلوی درِ آن می‌ایستاد و می‌فرمود: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ» گاهی آن‌قدر می‌ایستاد تا اذن ورود داده می‌شد - و هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به درِ خانه آمد تا عمر و همراهانش را رد کند، عمر آن‌چنان آن بانوی گرامی را بین در و دیوار سخت فشار داد که طفلش سقط شد و میخ در خانه به سینه مبارکش فرو رفت و صدای ناله‌اش بلند شد:

«بابا رسول خدا! بنگر که پس از شما از دست عمر و ابوبکر چه ستم‌هایی بر ما وارد می‌آید».

عمر نگاهی به اطرافیان خود کرد و گفت: فاطمه را بزنید. همراهانش هجوم آورده، آن‌قدر حبیبه رسول خدا و پاره وجود او را زدند که جسم مبارکش غرق خون شد و در بستر بیماری افتاد و سخت بیمار و محزون گردید و پس از اندك زمانی به دست عمر شهید شد. (۴۱۷)

شهرستانی، که تعصب او و عنادش به خاندان رسالت بر کسی پوشیده نیست، در ترجمه ابراهیم بن سیّار، معروف به نظام، از او چنین نقل می‌کند:

عمر هنگام بیعت آن‌قدر به پهلوی فاطمه زد تا محسنش را سقط نمود. عمر پیوسته فریاد می‌زد که خانه را با هر که در آن است آتش بزنید. و در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) کسی نبود.(۴۱۸)

نیز صلاح الدین خلیل صفدی، در ترجمه همین نظام آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با نص صریح، علی را به جانشینی پس از خود تعیین کرد؛ ولی عمر به خاطر ابوبکر آن را کتمان نمود و عمر آن‌چنان فاطمه را زد که فرزندش محسن ساقط شد. (۴۱۹)

شگفت آن‌که صفدی همین موضوع را طعن بر نظام گرفته است؛ اما مطلب روشن‌تر از آن است که بتوان آن را مخفی نمود.

ابن قتیبه (م: ۳۲۲ یا ۲۷۶ ق) می‌نویسد:

ابوبکر در باره کسانی که بیعت نکردند به جستجو پرداخت و آنان را در خانه علی یافت. عمر را نزد آنان فرستاد. او به خانه علی آمد و فریاد زد که برای بیعت بیرون آیید. آنان امتناع ورزیدند. عمر درخواست هیزم کرد و گفت: سوگند به خدا، باید بیرون آیید، و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم.

به عمر گفتند: حضرت فاطمه در خانه است. گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. ناگزیر همه بیرون آمدند، جز علی...

عمر با گروهی به درِ خانه فاطمه آمدند. در را کوبیدند. هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند فرمود:

«بابا رسول خدا! پس از تو از عمر و ابوبکر چه ستم‌هایی بر ما وارد آمد».

چون مردم صدای ناله و گریه فاطمه را شنیدند، متفرّق شدند، و آن‌چنان ناراحت بودند که نزدیك بود دل‌هایشان از غم و اندوه از هم بپاشد و جگرهایشان پاره شود. ولی عمر با گروهی باقی ماندند و علی را از خانه بیرون آوردند...

عمر به ابوبکر گفت: ما را نزد فاطمه ببر که ما او را خشمگین کرده‌ایم...

فاطمه فرمودند: خدا و فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا خشنود نساختید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کردم، از شما به آن‌حضرت شکایت می‌کنم...

فاطمه به ابوبکر فرمودند: بعد از هر نمازی که می‌خوانم، تو را نفرین می‌کنم...(۴۲۰)

طبری (م: ۳۱۰ ق) می‌نویسد: عمر به منزل علی آمد، طلحه، زبیر و عده‌ای دیگر از مهاجران در خانه علی بودند. عمر گفت: به خدا اگر خارج نشوید، برای بیعت، خانه را آتش می‌زنم...(۴۲۱)

مسعودی، که از علمای قرن چهارم است و شیعه و سنی او را قبول دارند (و برخی او را شیعه می‌دانند) در باب خلافت ابوبکر و عمر می‌نویسد:

به خانه حضرت علی سرازیر شدند. پس هجوم آوردند و درِ خانه را به آتش کشیدند و با اکراه و فشار او را از خانه بیرون آوردند و سالار زنان را کنار در، آن‌چنان فشار دادند که فرزندش محسن سقط شد.(۴۲۲)

دانشمند معروف اهل سنت، ابن ابی‌الحدید، می‌نویسد:

اما حدیث هجوم آوردن به خانه حضرت فاطمه، پیش از این آورده شد، ظاهراً نزد من، آنچه را سید مرتضی و شیعه روایت

کرده‌اند، صحیح است، ولی نه همه پندار آنها، بلکه برخی از آنها واقع شده است.(۴۲۳)

در جایی دیگر می‌نویسد:

... عمر با عده‌ای به درِ خانه فاطمه آمد و گفت: سوگند به خدا، اگر برای بیعت بیرون نیایید، خانه را با شما به آتش می‌کشم... عمر و همراهان، علی و زبیر را با اکراه و اجبار به سوی مسجد بردند. مردم از هر سو اجتماع کرده، تماشا می‌نمودند؛ به طوری که کوچه‌های مدینه پر از جمعیت شد. حضرت که این گونه رفتار عمر را مشاهده کرد، با فریاد و فغان میان جمعیت آمد. زن‌های بنی‌هاشم و دیگر زنان، اطراف او را گرفتند. آن‌گاه حضرت فاطمه در کنار خانه ایستاد و فریاد زد: ای ابوبکر! چقدر زود بر اهل بیت رسول خدا یورش بردید و جسارت کردید. به خدا دیگر با عمر سخن نگویم تا خدای را ملاقات نمایم...

ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌نویسد:

نزد من صحیح آن است که حضرت فاطمه هنگامی که از دنیا رفت، در دلش از ابوبکر و عمر ناراحت و خشمگین بود، لذا وصیت کرد که آنان در نماز بر او شرکت نکنند...(۴۲۴)

آن‌گاه (عذر بدتر از گناه آورده) می‌گوید: گناه ابوبکر و عمر صغیره و کوچک بود، و نزد اصحاب ما از امور بخشوده شده است؛ گرچه بهتر این بود که ابوبکر و عمر به حضرت فاطمه احترام می‌کردند و به مقام ارجمندش توجه می‌نمودند...(۴۲۵)

این دانشمند سنی، بعد از نقل این جریانات، گفتار عمر در باره پیامبر خدا - که معصوم است و جز وحی سخنی ندارد - را نقل می‌کند؛ و آن این‌که پیامبر هذیان می‌گوید. در پایان اضافه می‌کند که این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند و همه محدثین بر آن اتفاق دارند.(۴۲۶)

همچنین می‌نویسد:

چون ابوبکر بر منبر نشست، حضرت علی و زبیر و عده‌ای از بنی‌هاشم در خانه حضرت فاطمه بودند. عمر نزد آنان آمد و گفت: به خدا اگر برای بیعت بیرون نیایید، خانه را با شما آتش می‌زنم...(۴۲۷)

نیز روایت می‌کند که ابوبکر هنگامی که از دنیا می‌رفت، چنین می‌گفت: سه عمل انجام داده‌ام که ای کاش انجام نمی‌دادم: نخست: دوست داشتم هتك حرمت خانه فاطمه را نمی‌کردم و درِ خانه را نمی‌گشودم...(۴۲۸)

نیز می‌گوید: اما حدیثِ آتش زدن و جریانات نظیر آن از امور رسوا کننده، و این‌که حضرت علی را گرفتند و با عمامه‌اش او را به مسجد بردند و مردم اطراف او بودند، امری بعید است که تنها شیعه نقل کرده؛ گرچه گروهی از حدیث‌شناسان هم نظیر آن را روایت نموده‌اند و به زودی آنها را نقل می‌کنیم.(۴۲۹)

شگفت آن‌که همو می‌نویسد:

مورّخان آورده‌اند: هنگامی که پیامبر (ص) دامادش ابوعاص را که در جنگ بدر اسیر شده بود آزاد نمود، از او پیمان گرفت که زینب دختر آن‌حضرت را رها کند. چون وارد مکه شد و جریان را به همسرش زینب گفت، او هم آماده مسافرت به مدینه شد. قریش چون با خبر شدند که دختر پیامبر (ص) به راحتی از میان آنها رفته است، خشمگین شدند و به سرعت در محل «ذی طُوی سر راه او را گرفتند. نخست هبار بن اسود، (نوه عبدالمطلب) پیش آمد و با نیزه خود زینب را که حامله بود ترساند و به وحشت انداخت. زینب بر اثر ترس، بچه‌اش سقط شد. از این رو، پیامبر خدا (ص) ریختن خون هبار را مباح نمودند.

ابن ابی‌الحدید گوید: این خبر را بر استادم ابوجعفر نقیب خواندم. گفت: هرگاه رسول خدا (ص) ریختن خون هبار را به خاطر ترساندن زینب و سقط نمودن طفلش مباح شمارد، کاملاً روشن می‌شود که اگر آن‌حضرت زنده بود، بی‌شك ریختنِ خون کسی که حضرت فاطمه را ترسانید و بچه‌اش را سقط نمود مباح و جایز می‌شمرد.

به استادم گفتم: این را از تو روایت کنم که می‌گویند: حضرت فاطمه ترسانیده شد و محسن او سقط گردید؟ پاسخ داد: صحت و

بطلان آن را از قول من روایت نکن، چون در این باره متوقفم و نظری ندارم.(۴۳۰)

گویا ترس او را فرا گرفت و از اظهار حق خودداری نمود. چه خوب بود شهامت به خرج می‌داد و آشکارا جریان را افشا می‌کرد. گرچه انسان بصیر و آگاه واقعیت را به خوبی در می‌یابد.

نیز آورده است که حضرت فاطمه به ابوبکر فرمودند:

سوگند به خدا، بعد از این هرگز با تو سخن نمی‌گویم. ابوبکر گفت: به خدا من هرگز از تو دوری نمی‌کنم. حضرت فاطمه فرمودند: سوگند به خدا تو را نفرین می‌کنم. ابوبکر گفت: به خدا تو را دعا می‌کنم.

هنگامی که حضرت فاطمه در بستر مرگ قرار گرفت، وصیت نمود که ابوبکر بر جنازه او نماز نخواند. از این رو، شبانه او را دفن کردند و عباس عموی پیامبر بر جنازه‌اش نماز خواند. فاصله میان رحلت پدرش و وفات او ۷۲ شب بود.(۴۳۱)

ابن عبد ربّه اندلسی مالکی می‌نویسد:

گروهی که از بیعت با ابوبکر اجتناب کردند، علی بن ابی‌طالب، عباس، زبیر و سعد بن عباده بودند؛ اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند، تا آن‌که ابوبکر، عمر را به سوی آنان فرستاد که ایشان را بیرون آورد، و به عمر فرمان داد که اگر بیرون نیامدند با آنان جنگ نما.

عمر پاره آتشی آورد که خانه را با ایشان بسوزاند. فاطمه فرمود: ای پسرِ خطاب! آیا آمده‌ای خانه مرا بسوزانی؟! عمر پاسخ داد: آری، مگر به آنچه مردم به آن اجتماع کرده‌اند همراه شوید.(۴۳۲)

محمد حسین هیکل، از وزرای اسبق مصر، در کتاب خود داستان اختلافات را ذکر نموده است؛ از جمله می‌گوید: گروهی در خانه فاطمه بودند. عمر به منزل علی آمد و گفت: اگر برای بیعت بیرون نیایید، خانه و شما را به آتش می‌کشم... فاطمه از دنیا رفت، در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمناک و ناراحت بود.(۴۳۳)

عمر رضا کحاله، در ترجمه حضرت فاطمه، گفتار ابن قتیبه، و ابن ابی الحدید و ابن عبد ربّه را با اضافاتی نقل نموده است.(۴۳۴)

بالاخره دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود مصری در کتاب خود عباراتی بهت‌انگیز آورده که از شیعیان نیز تندتر است.(۴۳۵)

نیز از آنها روایاتی در این باره نقل شده، نظیر روایت فرائد السمطین (ج ۲، ص ۳۴، ح ۳۷۱) که پیش‌تر آورده شد و بیانگر بسیاری از ستم‌های وارد شده بر آن بانو است.

مرحوم محلاتی در این باره ۳۸ نفر از عالمان و حدیث شناسان سنی را نام برده است.(۴۳۶) به کتاب‌هایی نظیر الغدیر، شبهای پیشاور، ظُلامات فاطمهٔ الزهراء نیز مراجعه گردد.

در پایان، به دو روایت که بسیاری از حدیث‌شناسان اهل سنت نقل کرده‌اند اشاره می‌شود:

۱ - ابوبکر در بستر مرگ چنین گفت: من در دنیا از چیزی تأسف نمی‌خورم جز سه عمل را که کاش انجام نمی‌دادم:... دوست داشتم هتک حرمت خانه فاطمه را نمی‌کردم و درِ خانه را نمی‌گشودم...(۴۳۷)

۲ - بعد از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، هنگام دفن آن بانو، حضرت علی علیه السلام گفتاری دارند که گواهی بر رنج‌ها و ستم‌های وارد شده بر آن بانوست، که بسیاری از دانشمندان سنی آن را شرح نموده‌اند.(۴۳۸)

بخش پنجم:در آستانه شهادت

در آستانه شهادت

بی‌شک، حضرت فاطمه علیها السلام، از بیدادگری‌ها و ستم‌ها، تجاوز به حریم دین و ولایت، خانه‌نشینیِ امیر مؤمنان علیه السلام و

داغ جانکاه پدر بزرگوارش، سخت آزرده شد؛ به طوری که دنیا با همه گستردگی‌اش بر او تنگ گشت و در بستر بیماری و شهادت افتاد.

امواج دردها، مصیبت‌ها و رنج‌ها پیکر مبارکش را ذوب می‌ساخت و شادابی جوانی را از وجود او بر می‌گرفت. و رفته رفته رنج و بیماری او شدت گرفته، وضعیت او رو به وخامت نهاد. سرانجام خورشید جهان افروزش به سوی مغرب رفت و در هنگامی که فقط هیجده بهار از عمر شریفش می‌گذشت، به پدر بزرگوارش ملحق شد.

اینک گوشه‌ای از این ماجرای غم‌انگیز، با آه و ناله، قلم شکسته، جوهر اشکِ دیده، و دلی سوخته از مرغی بال و پر شکسته، ترسیم می‌گردد؛ تا از این رهگذر، تسلیتی به ساحت اقدس و دل داغدار بقیّهٔ اللَّه الاعظم - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف - عرض نموده و توشه‌ای برای عرصه محشر و آخرت خویش ذخیره سازیم.

چه سان گویم که با زهرا چه کردند

به خورشید جهان آرا چه کردند

چه سان گویم که زهرا خورد سیلی

ز سیلی چِهر ماهش گشت نیلی

چه سان گویم صف بیگانه او

زدند آتش به درب خانه او

چه سان گویم که پهلویش شکستند

به روی او درِ امّید بستند

چه سان گویم به دل تا چند غم داشت

چرا بازوی آن بانو ورم داشت

چه سان گویم به محبوب یگانه

چرا زد دشمن دون تازیانه

باران اشک و آه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفتند، مرد و زن متأثر شدند و گریستند. این مصیبت برای همه، به ویژه خاندان رسالت جانسوز بود. در آن میان بیش از دیگران، حضرت فاطمه علیها السلام ناراحت بود، به طوری که لحظه به لحظه اندوهش تازه می‌شد و گریه‌اش شدت می‌یافت و هیچ گاه سوز دلش آرام نمی‌گرفت.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«افرادی که فراوان می‌گریستند، پنج نفر بودند: حضرت آدم، حضرت یعقوب، حضرت یوسف، حضرت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه وآله، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام.

... اما حضرت فاطمه علیها السلام چندان بر رسول خدا صلی الله علیه وآله گریست که مردم مدینه ناراحت شدند و به حضرتش عرض کردند: از بسیاری گریه‌ات ما را آزرده کردی. آن‌حضرت به قبرستان شهدا(ی اُحد) تشریف می‌برد و آنچه می‌خواست می‌گریست، سپس به مدینه باز می‌گشت...»(۴۳۹)

دخت گرانمایه پیامبر، در سوگ پدر بزرگوارش و حقّ غصب شده شوی گرانقدرش و تجاوز به حریم دین و ولایت، چنان می‌گریست که مردم سست عنصر و بیدادگر از خدا بی‌خبر در خویشتن احساس نا آرامی و اضطراب می‌کردند.

در روایت آمده است که آن بانوی فرزانه بعد از رحلت پدر بزرگوارش هفت روز از خانه بیرون نیامد. روز هشتم برای زیارت قبر پدر از خانه خارج شد و با گریه و آه و ناله به طرف قبر مطهر پدر رهسپار شد... از شدت گریه، چشم‌های مبارکش چیزی را نمی‌دید. چون نگاهش به قبر پدر افتاد، از شدت ناله و گریه و زاری بی‌هوش بر زمین افتاد. زنان مدینه به سوی او شتافتند، آب به صورتش پاشیدند، تا آن‌که به هوش آمد. آن‌گاه خطاب به پدر بزرگوارش فرمود:

«توانم رفت، طاقتم به سرآمد، دشمنم شماتت کرد، غم و اندوهِ فراوان مرا می‌کشد. پدر جان! تنها، حیران و بی‌کس باقی ماندم، صدایم گرفت، کمرم شکست، زندگی‌ام ناگوار و روزگارم تیره و تار گردید...».

آن‌گاه به خانه آمد و شب و روز گریه و زاری می‌کرد. نه اشکش پایانی داشت و نه آه و ناله‌اش.

بزرگان مدینه گرد آمدند و به سوی امیر مؤمنان علیه السلام شتافتند و عرض کردند: فاطمه علیها السلام شب و روز گریان است و گریه‌های او هم استراحت و خواب شب را از ما ربوده و هم آرامش انجام کارهای روزانه را. از او بخواهید که یا شب سوگواری نماید یا روز. (۴۴۰) حضرت نزد آن بانوی گرامی آمد که نه گریه امانش می‌داد و نه تسلیت در او اثر می‌کرد، ولی چون آن‌حضرت را مشاهده نمود، به تدریج آرام شد و امیر مؤمنان علیه السلام پیام آنان را رسانید.

بانوی بانوان فرمود:

«ای ابا الحسن! زندگی و درنگ من اندک خواهد بود، و به زودی از میان آنان می‌روم. سوگند به خدا، نه شب‌ها از گریه آرام خواهم گرفت و نه روزها، تا به پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله بپیوندم».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آنچه می‌خواهی همان را انجام بده. به همین دلیل آن‌حضرت خارج از شهر مدینه، کنار بقیع، سایه‌بانی ساخت که آن را «بیت الاحزان» نامیدند.(۴۴۱) آن بانو هر بامداد دست دو کودک خود، حسن و حسین علیهما السلام را می‌گرفت و به سوی بیت الاحزان می‌رفت و تا غروب می‌گریست و سوگواری می‌نمود. چون غروب می‌شد، امیر مؤمنان علیه السلام به آنجا می‌رفت و او را به خانه باز می‌گرداند...(۴۴۲)

از علامه سید باقر هندی (م: ۱۳۲۹ ق) حکایت شده است که او شب عید غدیر، در عالم خواب، حضرت صاحب الامر امام زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه - را دید که محزون و غمگین است. عرض کرد: سرور و سالارم! با آن‌که همه مردم در عید غدیر شاد و مسرورند، شما را محزون می‌نگرم؟ پاسخ فرمود: حزن و اندوه مادرم را به یاد آوردم. سپس فرمودند:

لا تَرانِی اتَّخَذْتُ لا وَ عَلاها

بَعْدَ بَیْتِ الْاَحْزانِ بَیْتَ سُرُورٍ

* به جایگاه بلندش [= حضرت فاطمه علیها السلام] سوگند، نمی‌بینی مرا که پس از بیت الاحزان خانه شادی بگیرم.

هنگامی که آن مرحوم از خواب بیدار می‌شود، در باره غدیر و آنچه برای حضرت زهرا علیها السلام پس از پدر بزرگوارش رخ داده است، قصیده‌ای می‌سراید که مطلع آن چنین است:

کُلُّ غَدْرٍ وَقَوْلِ إفْکٍ وَ زُور

هُوَ فَرْعُ مَنْ جَحَدَ نَصَّ الْغَدِیر(۴۴۳) * * *

مرا به مردم شهر مدینه کاری نیست

دلم گرفته و این گریه اختیاری نیست

بگو به خلق که زهرا گذشت از دنیا

همین چند روز دیگر هست میهمان شما

* * *

مکن منع دلم می‌میرم آخر

دلم زین زندگانی سیر آخر

بگو با مردم شهر مدینه

چه می‌خواهید از این زار حزینه

اگر این است اینجا جای من نیست

روم صحرا و آنجا می‌کنم زیست

* * *

خداوندا نمی‌دانم چرا زهرا نمی‌خوابد

سحر از نیمه هم بگذشت چرا زهرا نمی‌خوابد

سپیده دم شد و بینم در آه و افغان است

رحیم من کریم من چرا زهرا نمی‌خوابد

ز سوز سینه و پهلوست که او پیوسته می‌گرید

بمیرم، روز روشن هم چرا زهرا نمی‌خوابد

* * *

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«حضرت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله زندگی نمود. در این مدت، هیچ کس او را خوشحال ندید...»(۴۴۴)

سالار بانوان گیتی که به عمق فاجعه رحلت جانسوز پدر بزرگوارش آگاه بود و بیش از هر کس قدر و منزلت وصف‌ناپذیر او را می‌دانست، اثر گذاری این مصیبت بر قلب مبارکش عمیق‌تر و تکان‌دهنده‌تر بود. از این رو، امواج غم و اندوه در سینه مبارکش موج می‌زد و با سرودن اشعاری در سوگ پدر، خود را تسلّی می‌داد؛ از جمله می‌فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصائِبٌ لَوْ أَنَّها

صُبَّتْ عَلَى الْأَيّامِ صِرْنَ لَيالِيا

قَدْ كُنْتُ ذاتَ حِمىً بِظِلِّ مُحَمَّدٍ

لا أَخْشى مِنْ ضَيْمٍ وَكانَ جِمالَيا

فَالْيَوْمَ أَخْضَعُ لِلذَّلِيلِ وَ أَتَّقِي

ضَيْمِي وَ أَدْفَعُ ظالِمِي بردائِيا

فَإذا بَكَتْ قُمرِيَّةٌ فِي لَيْلِها

شَجَناً عَلى غُصْنٍ بَكَيْتُ صَباحِيا

فَلَأَجْعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَكَ مُؤنِسِي

وَ لَأَجْعَلَنَّ الدَّمْعَ فِيكَ وَشاحِيا(۴۴۵)

* آن چنان ناگواری‌ها و باران غم و اندوه بر جانم ریخته که اگر آنها بر روزها وارد شوند، بسان شب تاریک می‌گردد.

* من در سایه حمایت حضرت محمد صلی الله علیه وآله بودم و از هیچ ستم و بیدادی هراس نداشتم.

* اینک در برابر ناکسان به ناگزیر سر فرود می‌آورم و از تندباد ستم و بیداد، تنها لباس و چادرم مرا حمایت می‌کند.

* قمری شبانگاه بر شاخساران ناله کند و بگرید و من صبحگاهان می گریم. (زیرا روزهایم بسان شب تار است).

* پس از تو، اندوه و غمت را مونسم قرار دهم، و گوهر اشک بر تو، زیور و گلوبندم باشد.

قَلَّ صَبْرِی وَ بانَ عَنِّی عَزائِی

بَعْدَ فَقْدِی لِخاتَمِ الْأنْبِیاء

عَیْن! یا عَیْنُ! أُسْکُبِی الدَّمْعَ سَحّاً

وَیْکِ لا تَبْخَلِی بِفَیْضِ الدِّماء

یا رَسُولَ الْإلهِ یا خِیَرَةَ اللَّهِ

وَ کَهْفِ الْأیْتام وَ الضُّعَفاء

قَدْ بَکَتْکَ الْجِبالُ وَ الْوَحْشُ جَمْعاً

وَ الطَّیْرُ وَ الْأرْضُ بَعْدَ بَکْیِ السَّماء(۴۴۶)

* پس از رحلت تو، ای واپسین پیامبر! شکیبایی‌ام اندک شد، و (آثار اندوه و) سوگواریم آشکار گشت.

* چشم! هان ای چشم! پیاپی باران اشک ببار، وای بر تو اگر از فرو باریدن خون (بر این مصیبت) بخل ورزی.

* ای پیامبر خدا! ای برترین برگزیده او! ای پناه یتیمان و ناتوانان.

* کوه‌ها، حیوانات بیابان، پرندگان و زمین، آسمان‌ها، همه و همه برتو گریستند.

روایت شده است که حضرت زهرا علیها السلام بعد از پدر بزرگوارش پیوسته سر خود را می‌بست. جسمش لاغر شده، و قوّت و توان خود را از دست داده بود. چشمانی گریان و قلبی سوخته داشت. ساعت به ساعت بی‌هوش می‌شد و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌فرمود: جدّ شما که پیوسته شما را گرامی می‌داشت و شما را در آغوش می گرفت کجاست؟ آن کس که از همه مردم بیشتر به شما مهربان بود و نمی گذاشت روی زمین راه بروید کجاست؟ افسوس که هرگز جدّ شما را نخواهم دید که درِ خانه مرا باز نماید و شما را به دوش خود بگیرد، در صورتی که پیوسته این عمل را انجام می‌داد.(۴۴۷)

محمود بن لبید آورده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام به قبرستان شهدای احد می آمد و نزد قبر عمویش حمزه توقف می کرد و باران اشک می‌بارید.

روزی کنار قبر حضرت حمزه رفتم، فاطمه علیها السلام در آنجا می گریست. او را به خود واگذاشتم تا آرام گرفت. به حضورش مشرف شدم. بعد از سلام، عرض کردم: ای سالار بانوان! سوگند به خدا، با این (سوز و گداز و) گریه‌های تو بندهای دلم پاره پاره شد. فرمودند: ای اباعمر! سزاوار است چنین گریه کنم. چه آن‌که برترینِ پدران، رسول خدا صلی الله علیه وآله را از دست داده‌ام. آه! چقدر مشتاق دیدار پدر هستم. و این شعر را خواند:

إذا ماتَ یَوماً مَیِّتٌ قَلَّ ذِکْرُهُ

وَ ذِکْرُ أَبِی مُنْذُ ماتَ وَ اللَّهِ أَکْثَرُ

* هرگاه شخصی از دنیا برود، به تدریج یاد او کم می‌شود، ولی سوگند به خدا! از آن روزی که پدرم از دنیا رفت، یاد او بیشتر شده است...(۴۴۸)

انسان دردمندی که از جامعه سخت آزرده شده و هر چه برای نجات و نیک بختی افراد تلاش می کند به جایی نمی‌رسد، حتی دوستانی هم ندارد که با آنان الفت گیرد، بدون شک از جامعه کناره می گیرد. از همین رهگذر است که بانوی بانوان از مردم برید و به پاس پر شرافت‌ترین و عزیزترین انسان‌ها، - پدر بزرگوارش خاتم پیام‌آوران - به سوگ نشست.

به علاوه، به یاد می‌آورد که به مرزهای ولایت تجاوز شده و همسر سرافرازش را خانه‌نشین کرده و حکومت را که حق مسلم اوست

از او گرفته‌اند؛ لذا استراحت و آسایش از او سلب شد و شب و روز گریان بود.

امام صادق علیه السـلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که در لحظات واپسین و هنگامی که فوت حضـرت فاطمه علیها السلام نزدیک شـد، اشـک از چشـمانش جاری شـد. امیر مؤمنـان علیه السـلام از وی سؤال نمود: سالارم! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای رخ‌دادها و ستم‌هایی که پس از من خواهی دید. آن‌حضرت فرمود: (عزیزم!) گریان مباش؛

«إنَّ ذلِکَ لَصَغِیرٌ عِنْدِی فِی ذاتِ اللَّه».

«سوگند به خدا، این مصائب برایم در محضر خدا کوچک و ناچیز است».(۴۴۹)

من فاطمه‌ام که غم ز جان سیرم کرد

بیداد ستمگران زمین‌گیرم کرد

بیهوده نشد سفید موی سرِ من

چون خانه نشینی علی پیرم کرد

* * *

من علی‌ام که خدا قبله نما خواند مرا

جز خدا و نبی و فاطمه نشناخت مرا

من که یکباره درِ قلعه خیبر کندم

داغ زهرا به خدا از نفس انداخت مرا

بر اثر صـدمات وارد شـده بر آن‌حضـرت، در بستر بیمـاری افتـاده بود. ناگواری‌ها توانش را ربوده و سـتم بیـدادگران آن چنان او را آزرده بـود که دنیـا بـا همه گسـتردگی‌اش بر او تنـگ گشـته، برای شـهادت و پرواز به ملکـوت، لحظه شـماری می‌کرد. و بـا آن‌که معصومه بود و در دامـان وحی پرورش یـافته، و از کوه‌های اسـتوار، اسـتقامتش افزون‌تر بود، از خداونـد درخواست نمود که او را از این جهان به سرای همیشگی ببرد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«به راستی فاطمه دختر پیامبر خـدا پس از پـدر بزرگوارش شـصت روز زنـدگی کرد. سـپس بیمار شد و به تدریج بیماری‌اش شدّت یافت و دست نیایش به بارگاه خدا بر می‌داشت و عرض می‌کرد:

«یا حَیُّ یا قَیُّومُ، بِرَحْمَتِکَ أَسْتَغِیثُ، فَأَغِثْنِی، اَللّهُمَّ زَحْزِحْنِی عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ وَ أَلْحِقْنِی بِأَبِی مُحَمَّد صلی الله علیه وآله»

«هان ای خـدای حیّ و قیّوم! من به رحمت تو پناه آورده‌ام. مرا پناه بده و دریاب. بار الها! مرا از آتش دور ساز و در بهشت درآور و به پدرم محمد صلی الله علیه وآله ملحق ساز.»

و هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام به او می‌فرمود:

«خدای تو را عافیت بخشد و عمری طولانی به تو ارزانی دارد.»

می‌فرمود:

«یا اباالحسن! لحظات پیوستن به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چقدر نزدیک است...»(۴۵۰)

و گاه بعد از ترسیم رخ‌دادهای پس از پیامبر صلی الله علیه وآله و غربت دین و قرآن می‌فرمود:

یا إلهِی عَجِّل وَفاتِی سَرِیعاً

فَلَقَدْ تَنَغَّضَتِ الْحَیاةُ یا مَولایَ(۴۵۱)

* الها! بی‌درنگ مرگ مرا برسان، که بی‌گمان زندگی ناگوار شده است.

پیش‌تر نیز آورده شد که می‌فرمود:

«پروردگارا! دلتنگ شده‌ام و از اهل دنیا خسته‌ام، مرا به پدرم ملحق نما.» (۴۵۲)

دریغ که آن صدمات و بیدادگری‌ها، آن‌چنان نشاط و توان را در جوانی از او می‌رباید که این گونه نیایش می‌نماید، و آرزو دارد که زودتر به پدر بزرگوارش ملحق شود!

الهی من دلی پر خون ز جور دشمنان دارم
چو بلبل در نوا آه و فغان روز و شبان دارم
مرا با خلق کاری نیست، کز من شکوه سر کردند
دلم تنگ است می‌گریم، به دل غم‌ها نهان دارم
همی می‌نالم و می‌گریم و می‌سوزم و سازم
گه از درد و گه از داغ و گه از هجران فغان دارم
الهی پهلویم بشکست از در، محسنم کشتند
به دل این داغ تا محشر، ز ظلم دشمنان دارم
منم زهرا، گُل دامان پیغمبر، چنین خوارم
پریشان روزگاری از جفای امّتان دارم
ز عمرم سیرم و دل بَر کَنم چون از عزیزانم
کشم آه از جگر هر دم نظر بر کودکان دارم
الهی هر جوانی در زندگانی حسرتی دارد
ولی من آرزوی مرگ در دار جهان دارم
نه تنها از مصیبت‌ها نمایم شیون اندر روز
به شب از درد پهلو تا سحرگه الأمان دارم
شبی در خواب دیدم باب خود، فرمود: یا زهرا!
مخور غم نور دیده، انتظارت در جنان دارم

اذانی ناتمام

بلال بن ریاح حبشی، مؤذن و خزانه دار بیت المال پیامبر صلی الله علیه وآله و از سابقین در اسلام به شمار می‌آمد، و در جنگ بدر، احد و خندق و دیگر جاها نیز در کنار آن‌حضرت بود.

پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، از اذان گفتن و بیعت با ابوبکر سر باز زد. عمر او را سرزنش نمود و گفت: آیا پاداش ابوبکر که تو را آزاد کرد و از شکنجه‌های مشرکین رهایی بخشید، این بود که با او بیعت نکنی؟ بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا برای خدا آزاد کرده برای خدا نیز از من دست بردارد، و اگر برای چیز دیگری بوده، من در خدمت او هستم، ولی هرگز با او بیعت نمی‌کنم؛ زیرا من با کسی که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را جانشین خویش قرار نداده بیعت نخواهم کرد، و بیعت آن کسی را که جانشین خود قرار داده، تا روز قیامت در گردن ما هست. عمر پس از دشنام دادن به او، گفت: حال که چنین است، حق نداری در مدینه بمانی، و باید به جای دیگر بروی. و به شام تبعید شد. (۴۵۳)

در عین حال، بلال دو بار پذیرفت که اذان بگوید:

۱ – روایت شده است که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله (و پیش از تبعید به شام، بلال از گفتن اذان خودداری نمود و فرمود: بعد از آن، دیگر اذان نخواهم گفت.) روزی حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: دوست دارم که صدای اذانِ مؤذّن پدرم را بشنوم. بلال طبق خواهش آن‌حضرت، برای اذان گفتن بر بام مسجد رفت. هنگامی که «اللَّه أکبر» گفت، فاطمه علیها السلام به یاد پدر و زمان او افتاد و نتوانست از گریه خودداری کند. آن‌گاه که «أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه» گفت، آه و ناله فاطمه علیها السلام بلند شد. بی‌هوش بر زمین افتاد.

مردم به بلال گفتند: از ادامه اذان خودداری کن که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت. آنان پنداشتند که آن‌حضرت جان داده است. بلال اذان خود را ناتمام گذاشت و ادامه نداد.(۴۵۴)

۲ – پس از آن‌که به شام تبعید شد، مدتی گذشت تا آن‌که شبی رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دید که فرمودند: بلال! این چه ستمی است که بر ما روا می‌داری؟ آیا هنوز وقت آن نرسیده که ما را زیارت کنی؟ بلال از خواب بیدار شد، در حالی که اندوه زده بود. دمشق را به مقصد مدینه ترک نمود.

آن گاه که به مدینه رسید، به حرم پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و خود را بر قبر آن‌حضرت انداخت و گریه کرد. هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در کنار قبر دید، آنها را بوسید و به سینه‌اش چسبانید. آن دو بزرگوار فرمودند: بلال! دوست داریم که در سحر اذان بگویی، بلال هم پذیرفت. بامداد به بام مسجد رفت و مشغول اذان شد، چون «اللَّه أکبر» گفت، مدینه تکان خورد (مردم به یاد رسول خدا صلی الله علیه وآله و دوران او افتادند) و آن‌گاه که «أشهد أن لا اله الا اللَّه» گفت، مدینه بیشتر تکان خورد و چون «أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه» به زبان جاری کرد زنان از خانه‌هایشان بیرون دویدند و فریاد ناله و گریه مردم بلند شد که روزی چنین نالان و گریان دیده نشدند.(۴۵۵)

در بستر بیماری

پس از آن رویدادهای تلخ و ناگوار و امواج رنج‌ها و مصیبت‌ها، حضرت فاطمه علیها السلام در بستر بیماری افتاد و روز به روز شدّت بیماری او افزوده می‌شد. وی در برابر رویدادها سفارش نمود کسی از حالش با خبر نشود؛ زیرا در این شرایط حساس حتی از دیدن افراد احساس رنج و ناراحتی می‌کرد.

امام سجاد علیه السلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام دخت یگانه رسول خدا صلی الله علیه وآله در بستر بیماری افتاد، به حضرت علی علیه السلام وصیت نمود که بیماری او را محرمانه بدارد و کسی را از جریان او آگاه نسازد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز چنین کرد و خودش از او پرستاری می‌کرد و اسما بنت عمیس در این کار او را یاری می‌نمود و او نیز بیماری آن بانوی گرانمایه را پوشیده می‌داشت...»(۴۵۶)

عیادت امّ سلمه

به تدریج خبر رنجش و آزردگی دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به گوش همگان رسید و مردم اندک اندک به حقایق امور آگاه شدند. از سوی دیگر بستری شدن آن‌حضرت و بیرون نیامدن از خانه، گروهی را بر آن داشت تا جویای علت شوند. در نتیجه، معلوم شد که بانوی سرافراز اسلام، بر اثر شدت رنج و بیماری بستری هستند؛ لذا عده‌ای بر آن شدند که از آن بانوی فرزانه عیادت نمایند؛ برخی به عنوان تسلّای خاطر و عده‌ای هم خواستند از این رهگذر، بر عملکرد زشت خویش پوششی بیفکنند.

یکی از کسانی که به عنوان تسلی خاطر از آن بانوی گرامی عیادت نمود، همسر گرامی پیامبر، امّ سلمه بود.(۴۵۷)

امّ سلمه هنگام عیادت، از حال آن‌حضرت پرسید. پاسخ دادند:

«شب تیره را با دو اندوه جانکاه و غم فراوان به صبح آوردم: غروب خورشید جهان افروز رسالت، ستم و بیدادی که به جانشین او روا داشتند.

به خدا سوگند، پرده حرمتِ جانشین پیامبر را هتک نموده، مقام امامت و ولایتش را - بر خلاف فرمان خداوند در قرآن و تأویلی که پیامبر صلی الله علیه وآله از آن فرمود - از کفش برگرفتند. آنان انگیزه‌ای نداشتند جز کینه‌هایی که از جنگ بدر و اُحد و انتقام‌هایی که در دل‌های نفاق پیشه آنها باقی مانده بود.

پس از رحلت پدرم، تیر آنها به هدف خورد، کینه‌های انباشته و پنهانشان بروز کرد و با دستیاری مفسدان، به دشمنی با ما برخاستند و یکباره کمند ایمان را بریدند و به رسالت پیامبر و جانشینی امیر مؤمنان پشت پا زدند، پس از آن‌که منافع دنیای فریبای خود را حفظ کردند. آنها به یاری طلبیِ همسرم علی توجه نکردند؛ چرا که پدران آنها را در جنگ‌ها و در گیری‌ها به قتل رسانده بود.»(۴۵۸)

عیادت زنان مهاجر و انصار

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام بر اثر رنج‌ها و صدمات وارد شده، بستری بود و واپسین روزهای زندگی خود را سپری می‌کرد، گروهی از زنان مهاجر و انصار به خانه‌اش آمده، از او عیادت نمودند. آن‌گاه که در کنارش نشسته، از حالش پرسیدند، آن‌حضرت سخنانی را ایراد فرمودند که بسیاری از حدیث شناسان شیعه و اهل سنت با اختلافی اندک آنها را روایت نموده‌اند. حضرتش پس از حمد و ستایش پروردگار متعال و درود بر پدر گرانقدرش فرمودند:

«به خدا سوگند، شب (تیره) را به صبح آوردم، در حالی که از دنیای (ظالمانه) شما بیزارم و از مردان شما (به سبب عملکردشان) خشمگین و آنها را دشمن می‌دارم. اینان را آزمودم و به دور افکندم، و از آنچه انجام دادند ناخشنود شدم.

راستی، چه زشت است کندی شمشیر شکسته‌ها (در برابر ستم و بیدادگری) و چه بد است به شوخی گرفتن (سرنوشت دین و جامعه) پس از تلاش و جدّیت (در راه آنها) و سر بر سنگ زدن و (کار بی‌حاصل نمودن و آن‌گاه) شکاف برداشتن نیزه‌ها (و در برابر بیداد تسلیم شدن) و انحراف اندیشه و تدبیر پراکنده و لغزش از ناحیه هوا و هوس‌ها، و چه بد چیزی برای خود از پیش فرستادند که خداوند بر آنان خشم نمود و در عذاب او جاودان خواهند بود...

وای بر آنان! چگونه جانشین پیامبر را از کوه‌های استوار رسالت و بنیان‌های تزلزل‌ناپذیر نبوت و مهبط و سرای وحی و آگاهانیدنِ به شئون دین و دنیا دور ساختند؟ به هوش باشید که این زیانی آشکار و جبران‌ناپذیر است.

راستی، اینان از امیر مؤمنان چه ناراحتی و ایرادی داشتند؟ آری، به خدا سوگند، بر شمشیر زدن، پایداری و مردانگی‌های او و جسارتش در برابر مرگ در میدان‌های پیکار عیب می‌گرفتند...

به خدا سوگند، اگر مردان شما زمام مرکب خلافت - که رسول خدا صلی الله علیه وآله به دست با کفایت او سپرده بود - و تنظیم امور را به کف او می‌سپردند و شهامت دفاع از او را داشتند، می‌دیدند که مردم را به نرمی و راحتی به راه می‌آورد و به سر منزل مقصود هدایت می‌کرد؛ به طوری که نه مرکب خسته و فرسوده می‌گردید و نه سواره خسته و آزرده می‌شد. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه زلال و گوارای رستگاری رهبری می‌کرد...

بدون شک، اگر او زمام امور را به دست می‌گرفت، هرگز از دنیا بهره‌ای نمی‌گرفت جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسنگان، و برای خود جز اندکی به اندازه نیاز چیزی بر نمی‌داشت. آن‌گاه بود که دنیا پرست از پارسا، و راستگو و راست کردار از دروغ پرداز برای همیشه شناخته می‌شد.

(بـه راسـتی اگر چنیـن کرده بودنـد) «و اگر مردم شـهرها و آبادی‌هـا ایمـان آورده، پرهیزگـاری را پیشه خـود می‌ساختنـد، بی‌تردید (درهـای) برکات آسـمان و زمین را برایشان می‌گشودیم؛ ولی آنان (آیات ما را) تکـذیب نمودنـد. پس ما نیز به کیفر دسـتاوردشان (گریبان) آنان را گرفتیم.» (۴۵۹) اما...

... ای کاش می‌دانستم که اینان به کدامین سند استناد جستند، و به کدامین پشتوانه اعتماد نمودند، و به چه ریسمان و دستاویزی چنگ زدند، و به کدامین نسل و خاندانی پیش‌قدم شده، استیلا جستند... اینان پیشتازان را رها کرده، به دنبال پس‌ماندگان رفتند، و بـه جـای شاه‌پرهـا برای پرواز، روی پرهـای کوچـک و نـاتوان نشســتند، و سـر را رهـا کرده دم را اختیـار نمودنـد. بینیِ گروهی که می‌پندارند با این اعمال کار خوبی انجام می‌دهند، به خاک مذلت مالیده باد.

«به هوش باشید که اینان فسادگرانند اما خود نمی‌فهمند.» (۴۶۰)

وای بر آنان! «آیا کسی که به حق راهبری می‌کند سزاوار پیروی است یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آن‌که خود هدایت شود؟ شما را چه شده و چگونه داوری می‌کنید؟!» (۴۶۱)

به جـان خودم سوگنـد، این (روی کـار آوردن بیـدادگران) باردار، و نطفه شوم (این تبه‌کاری‌ها)، بسـته شـده؛ در انتظار آثار شوم و مولود ناپـاک آن باشـید. آن‌گـاه است که به جـای شیر، خون و سمّ کشـنده بدوشـید، و آنجـاست که باطل‌گرایـان، گرفتـار زیـانی جبران‌ناپـذیر خواهنـد شـد و آینـدگان، فرجامِ کاری را که سـردمدارانشان پایه‌گـذار آن بودنـد در خواهنـد یافت و آثار شوم آن را خواهند دید. اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید، ولی برای آزمون و فتنه‌هایی که در پیش دارید آماده شوید.

شما را به شمشیرهای برنـده و هرج و مرج فراگیرنـده و دیکتاتوری و اسـتبداد بیـدادگران خونخوار بشارت باد؛ اسـتبدادی که به نام دین، ثروت‌هـا و دسترنـج‌های شـما را تصـاحب کننـد و مقـداری ناچیز به شـما بدهنـد و جمع شـما را با شمشـیر (خود کامگی) درو نمایند.

دریغ و افسوس بر شـما! کارتان به کجا خواهـد انجامیـد، در حالی که حقایق بر شـما نهان مانده، از آن بی‌خبرید؟! آیا ممکن اسـت شما را (به حق و حقیقت) مجبور سازم، در حالی که خودتان آن را خوش ندارید؟» (۴۶۲)

بنگریـد که حضـرت زهرا علیها السـلام در این ملاقات‌ها از رنـج‌ها و صـدمات خود صـرف‌نظر می‌کند و در این فرصت پیش آمده، انگشت روی مسائل اساسی و کلیدی می‌نهد و ضمن بیان مسأله امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، آثار شوم غصب خلافت و عملکرد زشت غاصبان را گوشزد می‌نماید.

عیادت خلفا

پس از آن مبارزات آشـکار، سیاست عدم حضور علی علیه السلام در اجتماعات و بیماری و خانه‌نشینی حضرت فاطمه علیها السلام، نه تنهـا برای حکومت زیانبـار بود، بلکه به عـاملی مؤثر برای بیـداری مردم تبـدیل شـد. گزارش رنجش شدیـد بـانوی بـانوان، دخت سرافراز پیامبر صـلی الله علیه وآله همه‌جا پخش می‌شد. در نتیجه مردم همدیگر را نکوهش و از عملکرد زمامداران و حکومت انتقاد می‌نمودنـد. کار به اینجا رسـید که زمامـداران مجبور شدند هرچه زودتر به عنوان عیادت به حضور آن بانوی گرامی بشـتابند؛ تا هم مردم را آرام کنند و هم اگر توانستند، از رنج و آزردگی شدید آن بانو بکاهند. چه آن‌که هم مردم و هم اینان خوب می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه وآله بارها و بارها فرموده‌اند:

«هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است.»

اما غافل از آن‌که سالار بانوان از نیات و نقشه‌ها با خبر است؛ لذا آن‌حضرت از پذیرش آنها خودداری کرد.

حدیث شـناسان آورده‌اند که وقتی حضرت فاطمه علیها السلام به بستر بیماری و شهادت افتاد، ابوبکر و عمر برای عیادت به درِ خانه

آن‌حضـرت آمدند، ولی آن بانو اجازه ورود نداد. ابوبکر سوگند یاد کرد تا رضایت حضـرت فاطمه علیها السلام را جلب ننماید زیر سقف و سایه نرود. عمر (دست به کـار شـد و) نزد حضـرت علی علیه السـلام آمـد و گفت: چنـد مرتبه دیگر به منظور دیـدار دختر پیامبر آمده‌ایم، اما اجازه ملاقات نداده است. اینک از شما می‌خواهیم اگر صلاح بدانید، برای ما اجازه دیدار بگیرید.

امیر مؤمنان علیه السلام درخواست آنها را خدمت همسرش بازگو نمود؛ اما فاطمه علیها السلام پاسخ داد: نه به آنان اجازه می‌دهم و نه حاضرم با آنان سخنی بگویم تا پدرم را دیدار نمایم و شکایت آن دو را به عرض او برسانم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: من برای آنان ضمانت داده‌ام.

فاطمه علیها السـلام فرمود: اکنون که ضمانت داده‌ای، مانعی ندارد؛ چرا که خانه خانه توست و بانوان باید از همسران خویش پیروی کنند و من نیز در هیچ جا با تو مخالفت نخواهم کرد.

آن‌حضـرت از خانه خارج شـد و به آنان اجازه ورود داد. هنگامی که وارد شدنـد، سـلام کردنـد؛ اما آن بانو پاسخ نداد و از آن دو روی بر گردانیـد. آنان چنـدین بار کوشـیدند که خشـنودی وی را جلب نماینـد، ولی موفق نشدند، و همان‌گونه که در بستر بیماری بـود، فرمـود: علی جـان! ایـن پـارچه را بر رویـم بیفکن. و به بـانوانی که در اطراف بسـترش بودنـد دسـتور داد چهره‌اش را از آن دو بر گردانند.(۴۶۳)

در این هنگـام ابوبکر گفت: ای دختر پیـامبر! آمـده‌ایم تا خشـنودی تو را حاصل نماییم و از خشم تو بر حـذر باشـیم. تقاضا داریم از عملکرد ما بگذری. زهرای اطهر علیها السلام فرمودند: با شما دو نفر به طور مستقیم سخن نخواهم گفت تا پدرم پیامبر را دیدار کنم و شکایت شما را نزد او برم و به او بگویم که پس از رحلتش چه بیدادی در حق من روا داشتید.

عرض کردند: ما آمده‌ایم که از تو پوزش بطلبیم و رضایت حاصل نماییم، لذا ما را ببخش و از ما درگذر و مؤاخذه نفرما.

آن‌گاه فاطمه زهرا علیها السـلام به علی علیه السـلام توجه نموده ، فرمود: علی جان! به طور مسـتقیم با آنان گفت و گو نخواهم کرد تا آن‌که از گفتار پیامبر صـلی الله علیه وآله از آنان جویا شوم. آن دو گفتند: بگو، خدا را شاهد می‌گیریم به راستی و درستی پاسـخ دهیم.

حضـرت فاطمه علیها السلام فرمود: شما را به خدا به خاطر می‌آورید که پیامبر صلی الله علیه وآله شبانگاهی شما را خواستند و چنین فرمودند:

«فاطمه پاره وجود من است، و من از او هسـتم. هر کس او را بیازارد، بی‌ترید مرا آزرده است، و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است. هر کس پس از رحلت من او را بیـازارد بسان کسـی است که در حیات من او را آزرده است، و هر کس او را در زمان حیاتم بیازارد، بسان کسی است که او را پس از رحلت من آزرده است.»

پاسخ دادند: آری، به خدا چنین گفتاری را شنیدیم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: الحمد للّه. سپس در ادامه فرمود:

«بـار خـدایا! تو را گواه می‌گیرم، و ای حاضـران! شـما نیز گواه باشـید که این دو تن هم در زمـان حیـاتم و هم در آسـتانه مرگم مرا آزردند. به خدا سوگند، با شـما دو نفر سخنی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و شکایت خویش را از ستم و بیدادی که به من روا داشتید به او برم.»

ابوبکر صـدایش به وا ویلاه بلند شد و گفت: کاش مادر مرا به دنیا نیاورده بود. اما عمر بر او آشـفت و گفت: شـگفت از مردمی که تـو را زمامـدار خـویش قرار داده‌انـد. تـو پیری خرفت هسـتی و عقـل خـود را از دست داده‌ای که از خشم زنی بی‌تـابی می‌کنی و از خشنودی او شادمان می‌گردی. چه مانعی دارد که شخصی زنی را خشمناک کند. (۴۶۴) آن‌گاه برخاستند و رفتند. (۴۶۵)

به نظر می‌رسـد که نه نیـازی به پـوزش خـواهی داشت و نه گریسـتن، و نه لازم بـود مرگ خویش را بخواهـد. بهـتر نبود که حقوق پایمال شـده دختر پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله و همسـرش را به آن بزرگواران باز می‌گردانـد؟ روند اوضاع گویای این است که

خلیفه در اندیشه ادای حقوق و کسب خشنودی آن‌حضرت نبود، بلکه بر آن بود که با وجود پافشاری بر موضع خود، مردم را ساکت کند و از اعتراضات و انتقادات بکاهد و خود را از اتهامات رهایی بخشد؛ لذا بانوی بانوان، سالار زنان گیتی، پاسخ مثبت نداد و از آنها روی گرداند؛ حتی از پاسخ سلام آنان خودداری نمود.

شگفت آن‌که در کتاب‌های معتبر اهل سنت نیز آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر ناراحت شد و تا زنده بود از او دوری کرد و با او سخن نگفت. (۴۶۶) و وصیت نمود شبانه دفن شود تا ابوبکر و عمر متوجه نشوند.(۴۶۷)

ممکن است این سؤال به ذهن آید که انگیزه نرمش ابوبکر در برخی جاها چه بود؟ خوشبختانه یکی از دانشمندان معروف و متعصب اهل سنت، ابوعثمان جاحظ بصری، همین سؤال را مطرح نموده و پاسخ آن را داده است. او می‌گوید:

اگر بپرسند که چگونه می‌توان گفت که ابوبکر به حضرت فاطمه آزار رسانید، در صورتی که هر چه فاطمه در برابر ابوبکر بیشتر خشمگین می‌شد و تندی می‌کرد، او با کمال نرمش پاسخ می‌داد؟ مثلاً حضرت فاطمه به او می‌فرمود: «سوگند به خدا از این پس هرگز با تو سخن نمی‌گویم.»

ابوبکر می‌گفت: من هرگز از تو دوری نمی‌کنم.

حضرت فاطمه به او می‌فرمود: «تو را نفرین می‌کنم».

ابوبکر در پاسخ می‌گفت: تو را دعای خیر می‌کنم...

جاحظ در پاسخ می‌گوید: نرمش و ملاطفت، دلیل بر ظالم و ستمگر نبودن و پاکی از تعدی و تجاوز و بیدادگری نیست؛ زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که ظالم و فریبکار از راه مکر و فریب (و مظلوم نمایی) وارد می‌شود. به ویژه اگر زیرک و عاقل باشد، با کلمات زیبا و واژه‌های نرم، سخن خود را مطرح می‌کند و خود را عادل و با انصاف جلوه داده، خویش را از امور پیش آمده، اندوهگین نشان می‌دهد.(۴۶۸)

آری، در عالم سیاست این گونه گفتار و کردارها فراوان است. گاهی مصلحت می‌دانند با نرمش وارد میدان شوند و گاه با خشونت؛ لذا خلیفه در برخی مواقع با نرمش و ملاطفت برخورد می‌کرد، و گاهی با دشنام و سخن تند و خشن، و نمونه آن پیش‌تر در پایان خطبه جاودانه حضرت فاطمه علیها السلام آورده شد، که از تکرار آن شرم داریم.

پیام عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

پنجمین امام نور، از پدر بزرگوارش، از عمّار یاسر، نقل فرموده است که وقتی حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شد و در آستانه شهادت قرار گرفت، عباس فرزند عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، برای عیادت به درِ خانه وی آمد. به او گفتند: بیماری‌اش شدت گرفته و حالش بحرانی است، به گونه‌ای که ملاقات او ممکن نیست.

عباس به خانه خویش باز گشت و برای حضرت علی علیه السلام پیام فرستاد که فرزند برادرم! عمویت سلام می‌رساند و می‌گوید: به خدا سوگند، غم و اندوه محبوب و نور چشم رسول خدا صلی الله علیه وآله و نور چشم من بر جانم نشسته، مرا رنج داده، توانم را ربوده است. می‌پندارم که او نخستین فرد از ما باشد که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد پیوست. او را برگزیند و سخت گرامی دارد و به بارگاه پروردگارش نزدیک سازد.

فدایت گردم! به راستی اگر او جهان را بدرود خواهد گفت، پس اجازه بده که مهاجر و انصار را گرد آورم تا هم به پاداش تشییع پیکر پاک او نایل آیند و هم باعث شکوه و عظمت دین خدا گردد.

حضرت علی علیه السلام به پیام رسان فرمودند: به عمویم سلام برسان و بگو ما مهر و محبت و پیام تو را از یاد نبریم. و از دیدگاه و مشورت تو آگاه شدیم و بر آن ارج می‌نهیم، ولی فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله همواره مظلومه و مورد ستم و بیداد

قرار گرفت، و از حقّش باز داشته شد، و از میراث پدری محروم گشت، و سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه وآله و نیز حق پیامبر و حق خدا درباره‌اش مراعات نشد. داوری خداوند و انتقامش از بیدادگران ما را بس است.

عمو جان! از شما می‌خواهم که از این خواسته چشم بپوشی؛ زیرا آن بانو وصیت کرده است که این موضوع را پوشیده بدارم.

آن‌گاه که پیام آن‌حضرت به عباس رسید، گفت: خدا برادر زاده‌ام را مورد غفران و رحمت خود قرار دهد. چه آن‌که رأی او محکم و استوار است. و برای عبدالمطلب، جز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرزندی از علی علیه السلام مبارک‌تر زاده نشد. او در میدان کرامت و بزرگواری و فضیلت‌ها پیشتاز و از همه داناتر بود، و در برابر ناگواری‌ها و فشارها شجاع‌تر، و در پیکار و جهاد با دشمنان خدا و یاری رسانی به دین، پر توان‌تر بود. او نخستین کسی است که به خدا و رسول ایمان آورد.(۴۶۹)

وصیّت‌ها

حضرت فاطمه علیها السلام بر اثر فشارها و رنج بیماری و آگاهی‌ای که از ناحیه پدر بزرگوارش داشت، خود را در آستانه شهادت می‌دید، لذا بر آن شد که وصیت‌ها، رازها و مسائل سرنوشت ساز خود را با همسرش در میان گذارد و با خیال راحت به عالم ملکوت پرواز نماید. البته بسیاری از این‌ها پوشیده ماند و از اسراری بود که به حجت خداوند، امیر مؤمنان علیه السلام سپرده شد؛ اما آنچه که ضرورت نداشت پوشیده بماند، به طور پراکنده در روایات و تواریخ نقل شده است.

هنگامی که مظلومه عالم خود را در آستانه مرگ دید، امّ ایمن و اسما بنت عمیس را خواست و فرستاد تا همسرش حضرت علی علیه السلام هم آمد. آن‌گاه فرمود:

عموزاده‌ام! مرگم فرا رسیده و به زودی به پدر خویش خواهم پیوست. از این رو، مطالبی که در دل دارم به تو وصیت می‌نمایم.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای دختر پیامبر! آنچه دوست داری بگو. آن‌گاه بر بالین همسر خود نشست و همه را از اتاق بیرون فرستاد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: عمو زاده‌ام! هیچ‌گاه در زندگی مرا دروغ‌گو و خیانت‌کار ندیدی، و از وقتی که همسرت بودم، نافرمانی تو را نکرده‌ام.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: پناه بر خدا، به خدا تو داناتر، نیکوکارتر، پرهیزگارتر، بزرگوارتر و خداترس‌تر از آنی که بخواهم تو را در مورد نافرمانی خود سرزنش کنم. (عزیزم!) دوری و جدایی تو بر من بسی گران است؛ اما چه می‌توان کرد. به خدا سوگند، داغ (جانکاه) پیامبر خدا را برای من تازه کردی. فراق و فقدان تو بر من بسی بزرگ است. «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون» آه! چه مصیبت دردناک، جانسوز و اندوه‌آوری است که به خدا جبران‌پذیر نخواهد بود.

آن دو بزرگوار ساعتی گریستند. آن‌گاه امیر سرافراز، سر مقدس همسرش را به سینه خویش چسبانیده، فرمودند: هر وصیتی داری بگو، که آنچه را فرمان دهی به انجام رسانم و خواسته تو را بر خواسته خویش ترجیح دهم.

بانوی بانوان فرمودند: عمو زاده‌ام! خدا به شما برترین پاداش‌ها را ارزانی دارد. نخستین وصیت من آن است که پس از من دختر خواهرم، امامه را برای همسری خویش برگزینی؛ چرا که او بر فرزندانم بسان مادرشان (مهربان) است و شما به ناگزیر نیاز به همسر داری...

آن‌گاه فرمود:

«أُوصیکَ أَنْ لا یَشْهَدَ أَحَدٌ جِنازَتِی مِنْ هؤلاءِ الَّذِینَ ظَلَمُونِی وَ أَخَذُوا حَقِّی. فَإِنَّهُمْ عَدُوِّی وَ عَدُوُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَ لا تَتْرُکَ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَیَّ أَحَدٌ مِنْهُم وَ لا مِنْ أَتْباعِهِم، وَ ادْفِنِی فِی اللَّیْلِ إذا هَدَأَتِ الْعُیُونُ وَ نامَتِ الْأَبْصارُ.»

«وصیت دیگرم به شما این است که مبادا کسی از ستم پیشگان که بر من ستم روا داشتند و حق مرا گرفتند، در تشییع پیکرم حاضر

شوند؛ چرا که اینان دشمن من و دشمن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند. مبادا اجازه دهی یکی از آنان یا پیروانشان بر من نماز گزارند. سفارش من این است که مرا شبانگاه وقتی که چشم‌ها به خواب رفته‌اند به خاک بسپاری.»(۴۷۰)

آن‌گاه روحش پرواز کرد...(۴۷۱)

برای پاسخ‌گویی امیرمؤمنان علیه السلام و تأکید بیشتر بر عدم حضور بیدادگران در تشییع و مراسم خاک سپاری - طبق روایتی - حضرت فاطمه علیها السلام پاره‌ای از وصایای خود را در نامه‌ای نوشته، در کنارش نهاد. آن‌گاه که از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام آن را برداشت. در آن نوشته شده بود:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم. این وصیت فاطمه دختر پیامبر خداست. گواهی می‌دهد که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد و حضرت محمد (ص) بنده و رسول او می‌باشد. بی‌تردید بهشت و دوزخ حق است و بدون شک قیامت خواهد آمد و خداوند همگان را مبعوث خواهد نمود.

علی جان! منم فاطمه دخت حضرت محمد که خداوند متعال مرا به ازدواج تو درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. شما در انجام دادن کارهایم از دیگران سزاوارتری.

«حَنِّطْنِی وَ غَسِّلْنِی وَ کَفِّنِی بِاللَّیْلِ وَ صَلِّ عَلَیَّ وَ ادْفِنِی بِاللَّیْلِ وَ لا تُعْلِمْ أَحَداً وَ أَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلی وُلْدِیَ السَّلامَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِْ.»

مراسم حنوط، غسل، کفن، نماز و خاک‌سپاری‌ام را در شب انجام ده، و هیچ کس را با خبر مکن. (۴۷۲) تو را به خدا می‌سپارم و تا روز قیامت به فرزندانم سلام می‌رسانم.»(۴۷۳)

به همسرش امیر مؤمنان علیه السلام نیز وصیت نمود: پس از آن‌که از دنیا رفتم، هیچ‌کس را آگاه مساز، مگر امّ سلمه (همسر پیامبر)، امّ ایمن و فضّه را. و از مردان، دو فرزندم (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) عباس (عموی پیامبر)، سلمان، عمّار، مقداد، ابوذر، و حذیفه را. پس از مردنم تو را حلال کردم که مرا بنگری (چه آن‌که تا زنده بود، زخم بدنش را پوشیده می‌داشت) و با کمک بانوان (یاد شده) مرا غسل بده و مرا شبانه دفن کن و هیچ کس را از قبرم آگاه مکن.(۴۷۴)

مخفی بودن قبر آن‌حضرت تا زمان ظهور فرزند دلبندش امام عصر - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف - سند مظلومیت او خواهد بود.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«پنجاه شب که از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گذشت، (شدت) بیماری حضرت فاطمه آغاز گردید، و دریافت که از دنیا خواهد رفت. از این رو، حضرت علی علیه السلام را خواست و وصیت‌های خود را با او در میان گذاشت و از آن‌حضرت پیمان گرفت که به آنها عمل نماید. امیر مؤمنان علیه السلام که سخت ناراحت و غمگین بود، پذیرفت که آن‌ها را انجام دهد.

آن‌گاه فرمود: یا ابا الحسن! پدرم در آستانه رحلت به من خبر داد که نخستین فرد از خاندانش هستم که به او می‌پیوندم، و چاره‌ای جز این نیست. از این رو، در برابر امر الهی شکیبایی پیشه ساز و بر مقدرات او خشنود باش. مرا شبانه غسل بده، کفن کن و به خاکم بسپار. و آن‌حضرت همه را انجام داد.»(۴۷۵)

در روایت دیگر - که خواهد آمد - در باره فرزندان دلبندش؛ خصوصاً سالار شهیدان ابی‌عبد اللَّه الحسین علیه السلام، سفارش نمود.(۴۷۶)

زبان حال حضرت زهرا علیها السلام

زغم بر لب رسیده جانم امشب

خوشا وصل رخ جانانم امشب

بیا بنشین کنارم ای پسر عم!

دمی از قید غم برهانم امشب

نچیدم چون گلی از زندگانی

گل روی پدر خواهانم امشب

چه محنت‌ها در این دوران کشیدم

دگر لبریز شد پیمانم امشب

اگر دیدی تو از زهرا خطایی

ببخشای از ره احسانم امشب

* * *

بسان شمع سحرگاهی، از وجود من یک نفس مانده

تماشا کن از کبوتر تو، مشت بال و پری در قفس مانده

چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.

دگر خورده تیشه بر ریشه، زدست باد خزان کنده بنیانم

اگر چندین زحمتت دادم، یک شب دیگر بر تو مهمانم

چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.

به عشق تو پشت در رفتم، کوچه‌ها دیدم، ناله‌ها کردم

تو را بیش از هر کس دیگر، در نماز شب، من دعا کردم

چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.

در این خانه نیمه عمرم را، با تو بشکفتم، با تو پژمردم

ز حالم تا با خبر نشوی، ناله‌هایم را، در گلو بردم

چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.

* * *

زبان حال امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به حضرت زهرا علیها السلام

کبوترِ من مپر ز لانه

مبر صفا را ز آشیانه

کتاب و عترت ورق ورق شد

غروب گونه رخ شفق شد

چگونه دست تو بی‌رمق شد

که موی زینب نکرده شانه

کسی چه داند چه کرده دشمن

چه گشته با تو چه کرده بامن

تو را کشانده میان کوچه

مرا نشانده به کنج خانه

تمام دردم، تویی طبیبم

مزن شراره، مبر شکیبم

جوانی امّا، چرا خمیدی؟

به خانه من، خوشی ندیدی

نشان پاداش گرفتی امّا

نشان ندادی به من نشانه

* * *

شب غم من سحر ندارد

کسی ز حالم خبر ندارد

صفای خانه! به خانه برگرد

کبوتر من! به لانه برگرد

که جوجگانت در انتظارند

جواب طفلان پدر ندارد

کسی که آتش به باغ من زد

نمک همیشه به داغ من زد

دلم نخواهد گلی ببویم

به باغ و گلشن گذر ندارد

امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل نموده که حضرت فاطمه علیها السلام هنگام احتضار به همسرش علی علیه السلام وصیت نمود:

«آن‌گاه که از دنیا رفتم، خودت مرا غسل بده، کفن کن، بر جنازه‌ام نماز بخوان و خودت در قبرم بگذار، لحد مرا بچین و خاک بر قبرم بریز. سپس بالای سر، مقابل رویم بنشین، و بسیار قرآن بخوان و دعا کن. چه آن‌که آن هنگام، ساعتی است که میّت به انس با زنده‌ها نیاز دارد. تو را به خدا می‌سپارم و در باره فرزندانم به نیکی سفارش می‌کنم.

آن‌گاه دخترش ام کلثوم را به سینه‌اش چسبانید و فرمود: وقتی که به حدّ بلوغ رسید، اثاث خانه از آنِ او باشد، و خداوند پشتیبان او باد.»(۴۷۷)

به همسر گرامی خود نیز سفارش نمود که برایش تابوتی تهیه نماید، به همان شکلی که فرشتگان آن را ترسیم نموده بودند.(۴۷۸)

نخستین کسی که در اسلام برایش تابوت قرار داده شد، حضرت فاطمه علیها السلام بود. چه آن‌که یکی از ناراحتی‌هایش این بود که جنازه‌اش را روی تابوتی سرباز گذارند که حجم بدنش معلوم گردد. از این رو، اسما عرض کرد: در سرزمین حبشه برای جنازه تابوتی می‌سازند که آن را می‌پوشاند. آن‌گاه با چوب درخت آن را ساخت. آن‌حضرت با خوشحالی فرمود: برایم تابوتی مثل این تهیه کن تا مرا بپوشاند، که خداوند تو را از آتش دوزخ بپوشاند.(۴۷۹)

بنا بر روایتی، از خوشحالی لبخندی زد که پس از رحلت پدر بزرگوارش، این تنها لبخندی بود که بر لب‌های مبارکش نشست.(۴۸۰)

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت نمود که از مال خودش به هر کدام از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و زنان بنی‌هاشم دوازده اوقیه و به امامه خواهر زاده‌اش نیز مقداری بدهند.

و از زید بن علی نیز روایت شده است که حضرت فاطمه علیها السلام از مال خود به بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب بخشید.

حضرت علی علیه السلام این کار را انجام داد و به دیگران نیز بخشید.(۴۸۱)

واپسین لحظات

شیعه و سنی از سلمی همسر ابورافع روایت کرده‌اند که گفت: در آن روزی که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت می کرد، به من فرمود: مقداری آب برایم آماده ساز. آب را آماده کردم. آن‌حضرت غسلی نیکو انجام داد و لباس‌های نوِ خود را پوشید. آن گاه فرمود: بسترم را در وسط اتاق بگستران. رو به قبله روی آن خوابید و دست خود را زیر گونه‌اش گذاشته، فرمود: اینک از دنیا می‌روم...(۴۸۲)

پس از آن که حضرت فاطمه علیها السلام وضو گرفت، به اسما فرمود: آن عطری را که استعمال می کنم و لباس‌هایی را که با آن نماز می‌خوانم، حاضر کن. آن گاه سر مبارك خود را بر زمین گذاشت و به اسما فرمود: بالای سرم بنشین. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، مرا صدا کن. اگر بلند نشدم، شخصی را به دنبال حضرت علی بفرست...

روایت شده است که هنگام شهادت به اسما فرمود: جبرئیل برای پیامبر کافوری از بهشت آورد. یك قسمت را برای خود، و قسمتی را برای حضرت علی، و ثلث آن را برای من قرار داد. آن را، که در فلان جاست، حاضر کن. آن گاه جامه و لباسش را بر سر کشید و فرمود: لحظه‌ای صبر کن. آن گاه مرا صدا بزن. اگر پاسخ تو را ندادم، بدان که از دنیا رفته‌ام و بر پدرم وارد شده‌ام.

اسما بعد از لحظاتی آن بانوی مظلومه را صدا زد، ولی پاسخی نشنید. دوباره صدا زد: ای دختر محمّد مصطفی!... اما پاسخی نشنید. پارچه را از صورت مبارکش برداشت. دید از دنیا رفته است. (۴۸۳) اسما خود را روی آن‌حضرت انداخت و او را می‌بوسید و می گفت: فاطمه جان! آن گاه که نزد پدرت رفتی سلام مرا خدمت آن‌حضرت برسان.

در همین حال، امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده، فرمودند: اسما! مادر ما در این ساعت نمی‌خوابید! پاسخ داد: مادرتان نخوابیده، بلکه از دنیا رفته است. امام حسن علیه السلام مادر را می‌بوسید و می‌فرمود: مادر جان! پیش از آن که روح از بدنم بیرون رود با من سخن بگوی. و امام حسین علیه السلام پای مادر را می‌بوسید و می‌فرمود: مادر جان! فرزند تو حسینم، با من سخن بگو، پیش از آن که قلبم شکافته شود و مرگم فرا رسد.

اسما به آن دو بزرگوار عرض کرد: نزد پدرتان بروید و او را از مرگ مادر با خبر سازید. آن دو روانه مسجد شدند. نزدیك مسجد صدای آنها به گریه بلند شد.

اصحاب عرض کردند: چرا گریانید؟ خدا چشمان شما را نگریاند. لابد نظرتان به جایگاه جدتان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله افتاده و از شدت علاقه به آن‌حضرت گریه می کنید؟ فرمودند: آیا چنین نیست که مادر ما از دنیا رفته است؟ امیر مؤمنان علیه السلام با شنیدن این خبر جانسوز به رو بر زمین افتادند...(۴۸۴)

ورقه چنین روایت می کند:

... امیر مؤمنان علیه السلام نماز ظهر را به جای آورد و به سوی منزل روانه بود. کنیزان را گریان و اندوه زده دید. پرسید: مگر چه خبر است که شما را دگرگون و ناراحت می‌نگرم؟ عرض کردند: سالار مؤمنین! همسرت زهرا را دریاب. چنین پنداریم که دیگر او را زنده نخواهی دید.

امیر مؤمنان علیه السلام بی‌درنگ به خانه آمد. همسرش را دید که در میان بستر افتاده و در حال جان دادن است. آن‌حضرت ردا و عبا را از دوش، و عمامه را از سر مبارك افکند و سر مبارك آن مظلومه را به دامن گرفت و ندا در داد: زهرا جان! ولی پاسخی نشنید. دومین بار فرمود: یا بنت محمد المصطفی! پاسخی نشنید. سومین بار فرمود: ای دختر آن کسی که زکات را در دامان گرفته نزد فقرا می‌برد! پاسخی نشنید. دگر بار فرمود: ای دختر آن کسی که ملائکه با او نماز به جای آوردند! ولی پاسخی نشنید. ناله‌اش

بلند شد:

«یا فاطِمَةُ! كَلِّمینی! فَأَنَا ابْنُ عَمِّكِ عَلِیُّ بْنُ اَبی‌طالبٍ».

«فاطمه جان! با من سخن بگو! من پسر عمویت علی هستم.»

آن مظلومه چشمان خود را به روی او باز نمود. هر دو گریستند. به آن بانوی سرافراز فرمود: تو را چه شده؟ من پسر عمویت علی هستم! پاسخ داد: اینک در آستانه مرگ می‌باشم، که از آن چاره‌ای نیست. (سفارشم این است که) ناچاری پس از من ازدواج نمایی، چون همسر اختیار نمودی، روز و شبی را با او باش و روز و شبی را هم برای فرزندانم قرار ده. همسرم! بر روی دو فرزندم فریاد مزن؛ زیرا یتیم، غریب و دل‌شکسته‌اند. دیروز جدّشان از دنیا رفت و امروز مادر را از دست می‌دهند. وای بر گروهی که آن دو را می‌کشند و با آنان دشمنی می‌ورزند. آن‌گاه اشعاری را انشا فرمود؛ از جمله:

اِبْكِنی وَ ابْكِ لِلْیَتامی وَ لا تَنْسَ

قَتیلَ الْعَدْیِ بِطَفِ‌ّالْعِراق

* اینک بر من و کودکان بی‌مادر گریه کن، و آن شهید به خون خفته در کربلا - به دست اشرار - را فراموش مکن.

آن‌حضرت فرمود: همسرم! این خبر را از کجا دریافتی، با آن‌که وحی از خاندان ما قطع شده است؟ پاسخ داد: همین ساعت در عالم خواب، محبوبم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را در قصری پر شکوه از درّ سفید زیارت کردم. چون مرا دید، فرمودند:

«هَلُمّی إِلَیَّ یا بُنَیَّةُ! فَإِنّی إِلَیْكِ مُشْتاقٌ.»

«فرزند محبوبم! به سوی من بیا که مشتاق دیدار توام.»

عرض کردم:

«وَ اللَّهِ إِنّی لَأَشَدُّ شَوْقاً مِنْکَ إِلی لِقائِکَ.»

«سوگند به خدا من به دیدار شما اشتیاق بیشتری دارم.»

پدرم در ادامه فرمودند: همین امشب نزد من خواهی بود.

گفتار پدرم راست است و به وعده خود وفا خواهد کرد. علی جان! آن‌گاه که سوره یس را قرائت نمودی، مرگم فرا می‌رسد...(۴۸۵)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام بین مغرب و عشا از دنیا رفت.

عبد اللَّه بن حسن از جدّش علیه السلام روایت می‌کند که فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هنگام احتضار، نگاه تند و عمیقی به اطراف خویش افکند و فرمود:

سلام بر جبرئیل، سلام بر پیامبر خدا. بار خدایا! مرا همراه پیامبرت - بار الها - در رضوان و جوار و خانه مهر و منزلگاه سلامت خویش جای ده.

سپس به حاضران فرمود: آنچه را می‌نگرم، شما نیز می‌بینید؟ پرسیدند: مگر چه می‌بینید؟ فرمود: اینها، انبوه موکب فرشتگان آسمان‌ها و این نیز جبرئیل، و آن هم پدرم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است که می‌فرماید: دخترم! نزد ما بیا که آنچه در پیش رو داری برای تو نیکوتر است.

و از زید بن علی روایت شده است که حضرت فاطمه علیها السلام هنگام احتضار، به جبرئیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و عزرائیل سلام کرد. حاضران حس ملائکه و صدای ظریف آنها را شنیدند و بهترین بوی خوش را نیز استشمام نمودند. (۴۸۶)

در آن شبی که بانوی بانوان از دنیا رفت، فرمود: «علیکم السلام» عمو زاده‌ام! این جبرئیل است که برای عرض سلام آمده است و می‌فرماید:

«ای محبوبه حبیب خدا و میوه دل رسول! اینک خداوند به تو سلام می‌رساند. امروز در جایگاه رفیع و بهشت به او خواهی پیوست.» آن‌گاه برگشت.

بار دوم آن بانو فرمود: «علیکم السلام» عمو زاده‌ام! این میکائیل است که همان گفتار برادرش جبرئیل را بازگو می‌کند.

سومین بار فرمود: «علیکم السلام» و چشمانش را به سختی باز نموده، فرمود: عمو زاده‌ام! سوگند به خدا این عزرائیل است که بال‌های خود را در مشرق و مغرب پهن نموده و این همان است که پدرم او را چنین وصف فرمودند.

آن‌گاه فرمود: ای دریافت کننده جان‌ها! هرچه زودتر روح مرا برگیر، امّا آزرده‌ام مساز. سپس فرمود:

«إِلَیْکَ رِبِّی لا إِلَی النَّارِ».

«پروردگارم! به سوی تو روانم، نه به سوی آتش».

آن‌گاه پلک‌ها را روی هم نهاد، دست‌ها و پاهای مبارک خویش را دراز نمود و از دنیا رفت.(۴۸۷)

بی‌درنگ خبر شهادت بانوی بانوان در شهر مدینه پخش شد. سراسر شهر را گریه‌های جانسوز مردان و زنان فرا گرفت که شهر را به لرزه درآورد، و مردم مانند روز رحلت غمبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حیرت‌زده شده، و یکپارچه به شیون و ناله برخاستند.(۴۸۸)

اهالی شهر یک صدا ناله و فریاد می‌کردند. زنان بنی‌هاشم در خانه آن مظلومه اجتماع نموده، آن‌چنان ناله و شیون سر دادند که شهر به لرزه درآمد. شیون کنان می‌گفتند: «یا سیّدتاه! یا بنت رسول اللّه! ای سالار زنان! ای دختر پیامبر خدا!»

و از پی آن انبوه مردم بسان یال اسبان، شتابان راه خانه علی علیه السلام را در پیش گرفتند. همه بر گرد امیر سرافراز، علی علیه السلام و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرد آمدند و در سوگ آن بانو هم ناله شدند و با گریه آن بزرگواران می‌گریستند.

امّ کلثوم در حالی که جامه‌ای بلند بر تن داشت و روی آن چادری انداخته بود، می‌گریست و می‌فرمود:

«یا أَبَتاهُ! یا رَسُولَ اللَّه! اَلآنَ حَقّاً فَقَدْناکَ فَقْداً لا لِقاءَ بَعْدَهُ أَبَداً»

«پدر جان! ای پیامبر خدا! گویی اکنون تو را از دست داده‌ایم که تا روز رستاخیز هیچ‌گاه دیداری نخواهد بود.»(۴۸۹)

ابوبکر و عمر به خانه حضرت علی علیه السلام آمدند و آن‌حضرت را تسلیت گفتند؛ ولی آن بزرگوار پاسخ نداد. و یادآوری کردند که برای حضور در نماز بر پیکر حضرت فاطمه علیها السلام به ما اطلاع بده. حضرت دگر بار پاسخ نداد. عمر به ابوبکر گفت: علی از شدت غم و دوری فاطمه توان پاسخ‌گویی ندارد.(۴۹۰)

هستی‌ام بودی، می‌روی تنها

رحم کن بر من، آخر ای زهرا

فاطمه جانم فاطمه جانم

از کفم رفتی، ای امید دل

زندگی بی تو، شد به من مشکل

فاطمه جانم فاطمه جانم

گشتی آسوده، آخر از غم‌ها

تو شدی راحت، من شدم تنها

فاطمه جانم فاطمه جانم

من نشانه از، میخ در جویم

می‌روم با چاه، درد دل گویم

فاطمه جانم فاطمه جانم

بغض خود پنهان، در گلو دارم

چشم زینب را، پیش رو دارم

فاطمه جانم فاطمه جانم

هستی‌ام بودی، رفتی از دستم

تو چرا رفتی، من چرا هستم

فاطمه جانم فاطمه جانم

رفتی ای زهرا، پیش پیغمبر

علی تنها، گشته تنها تر

فاطمه جانم فاطمه جانم

تو کفن پوشی، من سیه پوشم

ناله‌های تو، مانده در گوشم

فاطمه جانم فاطمه جانم

از رخ بابت، من خجل باشم

تو شدی کشته، زنده من باشم

فاطمه جانم فاطمه جانم

گریه بر طفل بی‌گنه کردم

تو کتک خوردی، من نگه کردم

فاطمه جانم فاطمه جانم

طمعه آتش، بیت داور شد

قتل فرزند و قتل مادر شد

فاطمه جانم فاطمه جانم

جابر گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله سه روز پیش از آن‌که از دنیا برود، به حضرت علی علیه السلام فرمود: «السلام علیك ابا الریحانتین» در باره دو ریحانه و گل دنیوی خود سفارش می‌نمایم. طولی نمی‌کشد که دو رکن خویش را از دست خواهی داد. [تو را به خدا می‌سپارم].

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رحلت نمود، حضرت علی علیه السلام فرمودند: این یکی از دو رکن من بود که آن‌حضرت به من خبر داد و آن‌گاه که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، فرمودند: این دومین رکنی بود که آن‌حضرت مرا از آن باخبر ساخت.(۴۹۱)

شبی غم‌بار

رفته رفته افراد زیادی اطراف خانه اجتماع کرده، ناله و شیون می‌کردند و در انتظار بیرون آمدن پیکر پاک بانوی بانوان بودند تا بر آن نماز بخوانند و او را تشییع نمایند.

ابوذر از خانه بیرون آمـد و نـدا داد: ای مردم! به خانه‌های خویش باز گردید که مراسم تشـییع و خاک‌سپاری به تأخیر افتاد. مردم با شنیدن این گفتار پراکنده شدند.

چون پاسـی از شب گـذشت و دیـدگان به خواب رفت، امیر مؤمنان با امام حسن و امام حسـین علیهم السـلام و گروهی از خواص و بنی‌هاشم بر پیکر آن مظلومه تاریخ نماز خوانده، او را دفن نمودند. (۴۹۲)

عمر به ابوبکر گفت: غرض ایشان آن است که فاطمه را پنهان دفن کنند و ما بر جنازه او حاضر نشویم.(۴۹۳)

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: فاطمه وصیت کرد او را شـبانه دفن کنند که خلیفه اول و دوم بر او نماز نخوانند، و به این وصـیت تصریح نمود و بر آن عهد و پیمان گرفت.(۴۹۴)

شبانگاه که مردمان در خواب بودند و در کوچه‌های مدینه سر و صدایی به گوش نمی‌رسید، سالار مظلومان پیکر مظلومه تاریخ را - طبق وصـیّتش - غسـل داد. (۴۹۵) در این لحظـات جـانسوز، اسـما بـانوی باوفـا، حضور داشت و آن‌حضـرت را در غسل دادن یاری می‌داد.

حضرت علی علیه السلام هنگام غسل دادن چنین نیایش فرمود:

«بار خـدایا! این بنـده تو و دختر پیامبر برگزیـده‌ات و دخت برترین آفریـدگانت است. خداوندا! دلیل روشن او را بر زبانش جاری و برهـانش را عظیـم و اسـتوار و درجـات او را برتر و بالاـتر سـاز و او را بـا پـدرش حضـرت محمـد صـلی الله علیـه وآله همنشـین قرار ده.»(۴۹۶)

راستی، این لحظه‌ای غمبار و وصف‌ناپذیر در زندگانی خاندان رسالت بود که قلم از ترسیمش ناتوان است.

در روایت ورقه آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«خود مشـغول غسـل دادن شـدم، (طبق وصـیت آن بـانو) او را در درون پیراهن، بی‌آن‌که پیراهنش را از تن بیرون آورم، غسل دادم. (۴۹۷) به خـدا سوگند، پاك و پاكیزه بود. سـپس از باقی مانده حنوط رسول خدا صـلی الله علیه وآله او را حنوط کردم و کفن بر او پوشانیدم.» (۴۹۸)

(دریای موّاج بی‌کران عواطف، آن والاترین و پر مهرترین پدر روزگاران، موجی دیگر برداشت، از این رو می‌فرمایند:)

«هنگامی که خواستم بندهای کفن را ببندم، ندا دادم:

«یا اُمَّ کُلْثُوم! یا زَیْنَب! یا سُکَیْنَهُ! یا فِضّهُ! یا حَسَن! یا حُسَیْن! هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ اُمِّکُمْ، فَهذَا الْفِراقُ، وَ اللِّقاءُ فِی الْجَنَّهِ»

ای امّ کلثوم، ای زینب، سـکینه، فضّه، ای حسن (جانم)، و ای حسـین (جانم)! بیاییـد با مادرتان وداع کنیـد و از او توشه‌ای برگیرید، که اینک لحظه جدایی است و دیگر دیدار در بهشت خواهد بود.»

(کودکان دل سوخته که بی‌تابانه در انتظار بودنـد، به سـرعت به سوی پیکر مادر آمدنـد و بسان پروانه‌ای که بر روی شـمع می‌افتـد، خویشـتن را بر روی آن نازنین بدن انداختند) امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام با آه و ناله می‌فرمودند: آه، چه شعله حسرت و انـدوهی است - برای فقـدان جـدّمان محمّـد مصـطفی صـلی الله علیه وآله و مادرمـان فـاطمه زهرا علیها السـلام - که هرگز خاموش شـدنی نیست. هان ای مادر حسن! ای مام حسـین! هنگام دیدار با جدّمان سـلام ما را به او برسان و به او بگو پس از تو در این جهان یتیم ماندیم.

(راستی منظره‌ای انـدوه‌آور و بسـیار رقت‌بار بود. آتش احساسات زبانه می‌کشـید و امواج غم و اندوه از هر سو برانگیخته شده بود.)

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنّی اُشْـهِدُ اللَّهَ أَنَّها قَدْ حَنَّتْ وَ أَنَّتْ وَ مَدَّتْ یَدَیْها وَ ضَـمَّتْهُما إِلی صَدْرِها مَلِیّاً وَ اذاً بِهاتِفٍ مِنَ السَّماءِ: یا اَبَا الْحَسَنِ! اِرْفَعْهُما فَلَقَدْ أَبْکَیا وَ اللَّهِ مَلائِکَهَ السَّمواتِ، فَقَدِ اشْتاقَ الْحَبِیبُ إِلَی الْمَحْبُوبِ...»

«خدا را گواه می‌گیرم که حضرت فاطمه درون کفن، آه و ناله‌ای جانکاه کشید و دست‌های خود را از کفن بر آورد و فرزندانش را به سینه‌اش چسبانید و مدتی ادامه داد. (این منظره تکان دهنده و حزن‌انگیز، آسمانیان را تکان داد؛ لذا) هاتفی از آسمانیان ندا در داد: علی جان! آن دو فرزند را از روی پیکر مطهر مادرشان بردار که به خدا فرشتگان آسمان را به گریه افکنده است. اینک دوست مشتاقِ محبوب خود می‌باشد. آن دو کودک را از روی سینه مادرشان بلند کردم...»(۴۹۹)

بتاب ای مه بر کاشانه من

که خاموش است امشب خانه من

بتاب ای مه که بینم روی نیلی

بشویم در دل شب جای سیلی

بتاب ای مه که من با قلب خسته

دهم من غسل پهلوی شکسته

بتاب ای مه که شویم من شبانه

ز اشک دیده جای تازیانه

بتاب ای مه که تا کلثوم و زینب

ببینند روی مادر در دل شب

بتاب ای مه حسن مادر ندارد

حسین من کسی بر سر ندارد

بتاب ای مه گلستانم خزان شد

به زیر خاک زهرای جوان شد

بتاب ای مه که زهرا از دل خاک

رود امشب برِ سلطان لولاک

* * *

بریز آب روان اسما

به جسم اطهر زهرا

بشویم من تک و تنها

ولی آهسته آهسته

بریز آب روان تا من

بشویم مخفی از دشمن

تنش از زیر پیراهن

ولی آهسته آهسته

همه خواب و علی بیدار

سرش بنهاده بر دیوار

بگرید با دلی خونبار

ولی آهسته آهسته

روم شب‌ها سراغ او
به قبر بی‌چراغ او
بگریم از فراق او
ولی آهسته آهسته
بود خون جاری ای اسما
هنوز از پهلوی زهرا
بنال از این مصیبت‌ها
ولی آهسته آهسته
ببین بشکسته پهلویش
سیه گردیده بازویش
تو خود ریز آب بررویش
ولی آهسته آهسته
حسن ای نور چشمانم!
حسین ای راحت جانم!
بنالید ای عزیزانم!
ولی آهسته آهسته

* * *

خدا داند دلم خون گریه می‌کرد
به حالم دشت و هامون گریه می‌کرد
ندیدم زخم پهلو را در آن شب
ولی دیدم کفن خون گریه می‌کرد

* * *

من سیر در آن لحظه ز جان گردیدم
تا روی کبود و جای سیلی دیدم
مُردم به خدا تا بدن فاطمه را
دادم دل شب غسل و کفن پیچیدم

* * *

تو زهرا بینی و من روی نیلی
تو صورت بینی و من جای سیلی
تو بینی از علی آه شبانه
نمی‌بینی تو جای تازیانه
تو می‌بینی علی را زار و خسته
نمی‌بینی تو پهلوی شکسته

* * *

علی چون جسم زهرا را کفن کرد

شقایق را نهان در یاسمن کرد

دو نور دیده‌اش از ره رسیدند

به زاری جانب مادر دویدند

خود افکندند بر آن جسم رنجور

عیان شد معنیِ نورٌ علی نور

بغل بگشاد و در آغوششان برد

چنان نالید کز سر هوششان برد

ایا مادر دلت از ما رمیده

چو اشک افکنده‌ای ما را ز دیده

که ای مادر یتیمانت به بر گیر

و ز آفت جوجگانت زیر پر گیر

گل و بلبل به نغمه ناله سر کرد

بغل بگشاد و گل‌هایش به بر کرد

حسین گفتا که ای صبر و قرارم

انیس و مونس شب‌های تارم

به جسم قدسیان از غم تب آمد

که نزد نعش مادر زینب آمد

* * *

مظلومه مدینه، جان داده مخفیانه

دارد به تن نشانه، از ضرب تازیانه

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

سردار بدر و خیبر، دیگر ز پا فتاده

دستی به دوش سلمان، دستی به سر نهاده

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

فرمود امام صادق، مولا و رهبر ما

با ضرب تازیانه، کشتند مادر ما

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

مقداد این سخن را از مرتضی شنیده

هنگام دفن زهرا، خون از کفن چکیده

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

مهدی بیا مدد کن، جدّ مطهّرت را

بیرون ببر ز خانه تابوت مادرت را

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

مراسم نماز و خاک‌سپاری

هنگامه خواندن نماز بر پیکر بانوی بانوان فرا رسید. فرشتگان مقرب الهی (۵۰۰) و شماری از یاران و فرزندان آن بزرگوار، به امامت امیر مؤمنان علیه السلام، بر پیکر پاک و مطهر مظلومه عالم نماز به جای آوردند.

شخصیت‌هایی چون حضرت سلمان، ابوذر، مقداد، حذیفه، عمّار، ابن‌مسعود، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله، ابن عباس، عقیل، زبیر، و بریده، و از بانوان فضّه و اسما (۵۰۱) در آن تاریکی شب با رعایت سکوت و به طور مخفیانه در مراسم نماز و خاک‌سپاری شرکت نمودند. اینان کسانی بودند که از بیعت با غاصبان حقّ دخت سرفراز پیامبر صلی الله علیه وآله و همسرش خودداری نموده، زیر بار ننگ و ذلت نرفتند و از ناحیه آن بانو مأذون بودند.

مراسم نماز در خانه آن‌حضرت برگزار شد. پس از نماز، جنازه پاک و پاکیزه صدّیقه طاهره علیها السلام را غریبانه، مظلومانه و ناشناس، شبانگاه به سوی نقطه‌ای که تا ظهور حضرت ولی عصر - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - برای افراد ناشناخته است حرکت دادند، تا به دور از چشم مردم سست عنصر و منافقان و ریاست طلبان، به خاک سپرده شود.

وَ لِأَیِ الْاُمُورِ تُدْفَنُ سِرّاً

بَضْعَةُ الْمُصْطَفی وَ یُعْفی ثَراها

فَمَضَتْ وَ هِیَ أَعْظَمُ النَّاسِ شَجْواً

فِی فَمِ الدَّهْرِ غُصَّةُ مَنْ حَواها

وَ ثَوَتْ لاتُری لَهَا النَّاسُ مَثْویً

أَیُّ قُدْسٍ یَضُمُّهُ مَثْواها (۵۰۲) در آن شب ظلمانی و غمبار، حضرت علی علیه السلام چند چوب خرما را با آتش روشن نمود تا از نور روشنایی آن استفاده نمایند. (۵۰۳) در آن میان، قبری برای آن خورشید جهان افروز آماده شده بود. (۵۰۴) با قلبی سوزان و لبریز از اندوه و غم، تابوت را به سوی آن بردند. امیر مؤمنان علیه السلام در حالی که باران اشک از گونه‌هایش جاری بود، پیکر مقدسی را که از فشار بیدادگران ذوب شده بود، در قبر نهاد و چهره نور افشانی را که پیوسته، شامگاهان و بامدادان و اوقات دیگر برای سجده در برابر خداوند به خاک می‌نهاد و مدام پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله او را بوسه باران می‌ساخت، بر روی خاک قبر نهاد و فرمود:

«های ای زمین!

«أَسْتَوْدِعَتْكِ وَدِیعَتِی، هذِهِ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ».

«اینک امانت خویشتن را به تو می‌سپارم. بدان که این دختر پیامبر خداست.»

زمین ندا در داد: علی جان! من از شما به وی مهربان‌ترم. برگرد و مغموم و محزون مباش. آن‌حضرت قبر را مسدود و با زمین

هم‌سطح نمود و آن قبر تا روز رستاخیز معلوم نخواهد شد.(۵۰۵)

روایت شده است: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام جنازه همسر مظلومه‌اش را نزدیک قبر آورد، دستی از قبر بیرون آمد و آن جنازه را بر گرفته، باز گشت.(۵۰۶)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام پیکر (مادرم) حضرت فاطمه علیها السلام را در قبر نهاد، فرمود:

«بِسمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم. بِسمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ».

و در ادامه فرمودند:

«سَلَّمْتُکِ أَیَّتُهَا الصِّدِّیقَهُ إِلی مَنْ هُوَ أَوْلی بِکِ مِنّی وَ رَضِیتُ لَکِ بِما رَضِیَ اللَّهُ تَعالی لَکِ.»

«صدّیقه‌ام! اینک تو را به کسی می‌سپارم که از خودم سزاوارتر و شایسته‌تر است. و برای تو آنچه خدای متعال بپسندد، راضی هستم.

آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمودند:

«مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَهً أُخْری .(۵۰۷)

سپس قبر را هموار نمود و مقداری آب بر آن پاشیده، کنار قبر، گریان و محزون نشست. عمویش عباس دست آن‌حضرت را گرفت و به خانه برد.»(۵۰۸)

آری، او با دلی سوزان و غمی جانکاه، زهره زهرا و خورشید فروزانش را به خاک سپرد و از کران تا کران وجودش غم و اندوه موج می‌زد و زمزمه‌هایی بر لب داشت؛ از جمله می‌فرمود:

نَفْسِی عَلی زَفَراتِها مَحْبُوسَهٌ

یا لَیْتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرات

لا خَیْرَ بَعْدَکِ فِی الْحَیاهِ وَ إِنَّما

أَبْکِی مَخافَهَ أَنْ تَطُولَ حَیاتِی(۵۰۹)

* جانم با ناله‌هایم در درونم زندانی شده است. کاش جانم با ناله‌هایم بیرون می‌آمد.

* پس از تو در زندگانی خیری نخواهد بود. تنها از این بیم دارم که مبادا زندگی‌ام پس از تو به طول انجامد.

ای دریغ و درد که مام فضیلت‌ها و سالار بانوان گیتی را در دل خاک تیره نهان ساخت.

گل همیشه بهارم چرا خزان شده‌ای؟

به زیر خاک عزیزم چرا نهان شده‌ای؟

تو زهره فلکی زیر خاک جای تو نیست

بر آر سر ز لحد خشت متّکای تو نیست

مرا ببر که مقامات عالی‌ات بینم

چه سان به خانه روم جای خالی‌ات بینم؟

* * *

بر احوالم ببار ای ابر اشک از آسمان امشب

که من با دست خود سازم گلم در گِل نهان امشب

مکن ای دیده منعام گر به جای اشک خون بارم

که می گریم من از هجران زهرای جوان امشب

حسن نالان، حسین گریان، پریشان زینبَین از غم

چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

نشینم تا سحرگه بر سر قبرت منِ دل خون

چو بلبل از فراقت سر کنم آه و فغان امشب

گرفتم آن‌که برخیزم به سوی خانه برگردم

چه گویم گر زمن خواهند مادر کودکان امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب

* * *

امیرالمؤمنین با قلب خسته

کنار تربت زهرا نشسته

غمش از اختران شب فزون است

دلش از غصه‌ها دریای خون است

بنالد همچو مرغان شباهنگ

علی از داغ زهرا با دل تنگ

بگوید ماه گردون ماهِ من کو؟

چراغ روشن همراه من کو؟

چرا در نوجوانی ناگه افسرد؟

گل عمرش نشکفته باز پژمرد؟

چرا آن نوگل باغ پیمبر

به هجده سالگی گردید پرپر

چرا باید دهم غسلت شبانه

به خاکت بسپرم شب مخفیانه

ز داغت شمع جانم شعله‌ور شد

علی سوزان ز غم پا تا به سر شد

میان شعله غم‌ها بسوزم

بُوَد این حالِ شب، آن حالِ روزم

شده کاشانه‌ام بعد تو خاموش

نیاید صوت جان بخش تو بر گوش

* * *

ای نمک انجمنم فاطمه

مام حسین و حسنم فاطمه

خیز و ببین خانه خاموشِ من

نغمه اطفال سیه‌پوش من

جای مناجات و نماز شبت

می‌شنوم زمزمه زینبت

دختر بر خاکِ غم افتاده‌ات

اُنس گرفته است به سجاده‌ات

بعد تو در پرده شام سیاه

محرم راز دل من گشته چاه

کیست شود آگه ز سوز من

میخ در و سینه ناموس من

وای من و وای من و وای من

میخ در و سینه زهرای من

وای من و وای من و وای من

خون چکد از سینه زهرای من

راستی، در آن لحظات، آن‌چنان غم و اندوه قلب مبارکش را می‌فشرد که هیچ اندیشه والایی نمی‌تواند حالت آن‌حضرت را درک کند، و هیچ قلمی نمی‌تواند آن صحنه‌های جانسوز را ترسیم نماید؛ چرا که خورشید فروزانش، فاطمه‌اش، پشتوانه‌اش، مام بی‌همتای فرزندانش، همتا و شریک بی‌نظیر زندگی‌اش و شبیه‌ترین انسان‌ها به برادرش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله غروب کرد و او در سوگ نخستین شهید از خاندان رسالت نشست، که حقوقش پایمال شد و بر اثر بیداد بیدادگران از دنیا رفت.

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که (پدرم) امیر مؤمنان علیه السلام بدن (مادر مظلومه‌ام) فاطمه را به خاک سپرد، دست خود را از غبار خاک پاک نمود».

«هاجَ بِهِ الْحُزْنُ، فَأُرْسِلَ دُمُوعُهُ عَلی خَدَّیْهِ».

«امواج غم و اندوه بر او روی آورد (و تاب و توانش را ربود و سیلاب) اشک از دیدگانش فرو بارید، که بر گونه‌هایش جاری شد».

«رو به جانب تربت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آورد و این گونه زمزمه نمود:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِن ابْنَتِکَ وَ حَبِیبَتِکَ وَ قُرَّةِ عَیْنِکَ و زَائِرَتِکَ وَ الْبَائِتَةِ فِی الثَّری بِبُقْعَتِکَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللِّحَاقِ بِکَ. قَلَّ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِیَّتِکَ صَبْرِی وَ ضَعُفَ عَنْ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلُّدِی إلَّا أَنَّ فِی التَّأَسِّی لِی بِسُنَّتِکَ وَ الْحُزْنِ الَّذِی حَلَّ بِی بِفِرَاقِکَ مَوْضِعَ التَّعَزِّی فَلَقَدْ وَسَّدْتُکَ فِی مَلْحُودَةِ قَبْرِکَ بَعْدَ أنْ فَاضَتْ نَفْسُکَ عَلی صَدْرِی وَ غَمَّضْتُکَ بِیَدِی وَ تَوَلَّیْتُ أَمْرَکَ بِنَفْسِی نَعَمْ وَ فِی کِتَابِ اللَّهِ أَنْعَمَ الْقَبُولِ إنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إلَیْهِ رَاجِعُونَ.

قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِینَةُ وَ اخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ، یَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَیْلِی فَمُسَهَّدٌ، لَا یَبْرَحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِی أوْ یَخْتَارَ اللَّهُ لِی دَارَکَ الَّتِی أَنْتَ فِیهَا مُقِیمٌ کَمَدٌ مُقَیِّحٌ وَ هَمٌّ مُهَیِّجٌ سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ إِلَی اللَّهِ أَشْکُو.

وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَیَّ وَ عَلی هَضْمِهَا حَقَّها فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَکَمْ مِنْ غَلِیلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَی بَثِّهِ سَبِیلًا وَ سَتَقُولُ وَ یَحْکُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ...»

«سلام و درود بر تو ای پیامبر خدا! سلام و درود دخترت و محبوبه‌ات، و نورِ چشمانت و زیارت کننده‌ات، بر تو باد؛ همو که در آرامگاه و در کنار تربتت در خاک آرمیده و خدایش رسیدنِ او به شما را زود برگزیده است.

هان ای رسول خدا! شکیبایی‌ام از فراق دختر برگزیده‌ات کاهش یافت و استحکام و خویشتن‌داری‌ام در سوگ سالار بانوان از دست رفت. جز آن‌که با تأسی به راه و رسم شما، همان‌گونه که در مصیبت جانگدازت شکیبایی ورزیدم، در اینجا نیز جای تسلیت باقی است. چه آن‌که من بـا دست خویش شـما را در قبر نهـادم، آن هم پس از آن‌که سرِ مبارکت در آغوشم بود جان دادی و با دسـت خویش چشـمانت را بسـتم، و خود مراسم غسل، کفن و خاک‌سپاری‌ات را برگزیـدم. آری، در کتاب خـدا برایم برترین پذیرش (و تحمّل) آمده است؛ إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون.

اینک امانت بازگردانده و گروگان تحویل داده شد، و زهرا از دسـتم ربوده گشت. از این پس آسـمان نیلگون و زمین تیره و تار در برابرم چقدر زشت جلوه می‌کند.

ای رسول خـدا! انـدوهم همیشـگی و شب‌هایم در بی‌خوابی و بی‌قراری است، و این غم و اندوه از قلبم بیرون نخواهد رفت تا آن‌که خداونـد همان سـرای همیشـگی را که در آن اقامت داری برایم برگزینـد؛ انـدوهی جگر سوز - که دل را خون می‌کند - و غصه‌ای شورانگیز دارم. چه زود میان ما جدایی افتاد. از این غم فراق به خدا شکایت می‌برم.

به زودی دخترت به شـما گزارش خواهد داد که چگونه امّت علیه من و برای پایمال ساختن حق او همدست شدند. شما حقایق را از او جویا شوید که چه بسا دردهایی در دل داشت که سینه‌اش بسان دیگ جوشان می‌جوشـید، ولی در این جا راهی برای بازگفتن و بیرون ریختن آنها نیافت، و اکنون خواهد گفت، و خدا داوری خواهد نمود، که او بهترین داوران است...»

«... وَ لَوْلا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِینَ عَلَیْنا لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ عِنْدَ قَبْرِکَ لِزَاماً وَ التَّلَبُّثَ عِنْدَهُ مَعْکُوفاً وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّکْلی عَلی جَلِیلِ الرَّزِیَّةِ...»

«و اگر بیم غلبه چیره‌شونـدگان و بیـدادگران نبود، در کنـار تربت تو می‌مانـدم و بسـان اعتکـاف شونـدگان، مانـدن در کنار او را بر می‌گزیدم و همانند مادران جوان مرده بر این مصیبت بزرگ می‌گریستم...»(۵۱۰)

امیر مؤمنان علیه السلام در فراق حبیبه خدا و دخت فرزانه پیامبر و همسر گرامی‌اش اشعاری جانسوز زمزمه نمود.(۵۱۱)

پس از دفن بانوی بانوان، امیر مؤمنان علیه السلام صورت هفت یا چهل قبر را پدید آورد تا کار بر مردم مشکل شود و تربت پاک او ناشناخته بماند.

آن شب اندوه‌بار به پایان رسـید. بامدادان مردم و حاکمان برای شـرکت در تشییع به خانه امیر مؤمنان علیه السـلام آمدند؛ اما با خبر شدنـد که دختر پیـامبر صـلی الله علیه وآله شـبانه به خـاک سپرده شـده است. از این رو، صـدای ضـجّه و نـاله مردم بلنـد شـد. مردم یکـدیگر را نکوهش می‌کردنـد که پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله تنها یک دختر به یادگار گـذاشت و بیـدادگران به گونه‌ای عمل نمودنـد که شب و روز مـدام گریه و نـاله می‌کرد، و آن‌گـاه مرگ خـویش را از خـدا خواست، و چون از دنیـا رفت، شـبانه او را به خاک سپردند و کسی را آگاه نکردند.

آنان که در برابر تدبیر حکیمانه بانوی بانوان سـخت متحیر شدند، علی علیه السـلام را بازخواست نمودند؛ ولی آن‌حضـرت در پاسخ فرمود:

«این کار طبق وصیت حضرت فاطمه علیها السلام انجام گرفته است».(۵۱۲)

عماد بن طبری می‌نویسد: چون روز شد، مردم برای به جای آوردنِ نماز بر جنازه، به طرف خانه حضرت فاطمه علیها السلام حرکت نمودنـد. مقـداد به ابوبکر برخورد، به او گفت: مـا شب گذشـته پیکر او را به خـاک سپردیم. عمر گفت: ای ابوبکر! آیا دیروز به تو هشـدار نـدادم که جنـازه را پنهـان به خـاک می‌سـپارند. مقـداد فرمود: حضـرت فـاطمه چنین وصـیت نمود تـا شـما بر جنازه او نماز نگزارید.

عمر با یورش بر او چندان بر سـر و روی مقداد زد که خسته شد. مردم که حاضر بودند، او را از دست عمر رها کردند؛ اما مقداد در برابر ایشان ایستادگی کرد و فرمود: دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی از دنیا رفت که بر اثر ضربات شمشیر و تازیانه شما

خون از پشت و پهلوی او جاری بود. من نزد شما از حضرت علی و فاطمه کوچک‌ترم.

آن‌گاه نزد حضرت علی علیه السلام آمدند. آن‌حضرت بر درِ خانه نشسته بود و اصحاب اطراف او بودند. عمر گفت: ای پسر ابوطالب! این حسد قدیم را ترک نخواهی کرد...

عقیل پاسخ او را این‌گونه آغاز کرد: به خدا شما حسد ورزترین مردم به پیامبر و خاندان او هستید. شما دیروز دختر پیامبر را کتک زدید و او در حالی از دنیا رفت که پشت و پهلویش (بر اثر ضربات شما) خون‌آلود بود و از شما راضی نبود...(۵۱۳)

در روایت دیگر چنین آمده است: وقتی مسلمانان از وفات حضرت فاطمه علیها السلام آگاه شدند، به قبرستان بقیع رفتند. در آن جا چهل قبر تازه یافتند؛ لذا قبر آن‌حضرت را پیدا نکردند. صدای ضجّه و گریه از آنها برخاست. همدیگر را سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه وآله تنها یک دختر به یادگار گذاشت؛ ولی او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد و در مراسم نماز و دفن او حاضر نشدید و قبر او را نمی‌شناسید.

سران قوم و حاکمان گفتند: بروید عده‌ای از زنان مسلمان را بیاورید که این قبرها را نبش کنند تا جنازه فاطمه را پیدا نماییم و بر او نماز بخوانیم، و پس از آن قبرش را زیارت کنیم (آنان کوشیدند تا با این نقشه شوم، تدبیر حکیمانه بانوی بانوان را بی‌اثر سازند)

امیر مؤمنان علیه السلام از این تصمیم با خبر شد. خشمگین - و از شدّت غضب چشمانش سرخ شده بود - از خانه بیرون آمد. رگ‌های گردن مبارکش پر از خون گشته بود و قبای زردی را که هنگام ناگواری‌ها می‌پوشید، پوشید و بر ذوالفقارش تکیه نمود و به قبرستان بقیع آمد و مردم را از نبش قبرها ترسانید. مردم گفتند: این علی بن ابی‌طالب است که می‌آید، و سوگند یاد نموده که اگر یک سنگ از این قبرها جا به جا شود، تا آخرین نفر شما را از دم شمشیر (ستم‌ستیزش) خواهد گذرانید.

تنها عمر بود (که هشدار امیر مؤمنان علیه السلام را جدّی نگرفت) و با اصحاب خود آن‌حضرت را ملاقات کرد و گفت: ای ابا الحسن! این چه کاری است که انجام داده‌ای؟ به خدا ما قبرها را می‌شکافیم و جنازه را بیرون آورده، بر او نماز می‌گزاریم. حضرت علی علیه السلام دامن لباس او را پیچاند و او را به زمین کوبید و خروشید:

«یَابْنَ السَّوداء! أَمّا حَقِّی فَقَدْ تَرَکْتُهُ مَخافَةَ أَنْ یَرْتَدَّ النّاسُ عَنْ دِیْنِهِم وَ أَمّا قَبْرُ فاطِمَةَ فَوَالَّذِی نَفْسُ عَلِیٍ بِیَدِهِ لَئِنْ رمْتَ وَ أَصْحابُکَ شَیْئاً مِنْ ذلِکَ لَأُسْقِیَنَّ الْأَرْضَ مِنْ دِماءِکُمْ فَإِنْ شِئْتَ فَافْعَلْ یا عُمَر!»

«ای پسر آن زن سیاه حبشیّه! من از حق (پایمال شده) خود گذشتم ،از بیم آن‌که مردم مرتد و از دین خارج گردند؛ اما در مورد نبش قبر فاطمه علیها السلام، سوگند به خدایی که جان علی در کف قدرت اوست، اگر تو و یارانت دست به آن بزنید، زمین را از خون شما سیراب خواهم ساخت. ای عمر! اگر می‌خواهی اقدام کن.»

ابوبکر پیش آمد و گفت: یا ابا الحسن! به حرمت و حق رسول خدا و به حق و حرمت خدا عمر را رها کن. ما چیزی را که خوشایند تو نباشد، انجام نمی‌دهیم.(۵۱۴)

عایشه نقل می‌کند: مراسم خاک‌سپاری فاطمه دختر رسول خدا (ص) در شب انجام گرفت. علی او را دفن نمود و ابوبکر را آگاه نساخت و نیز علی بر پیکرش نماز به جای آورد.(۵۱۵)

قبری ناشناخته

حضرت فاطمه علیها السلام از افراد سست عنصر و بیدادگران، سخت ناخشنود و خشمگین بود و برای آگاهی عصرها و نسل‌ها می‌خواست مظلومیت خود را در تاریخ به ثبت برساند، بر این اساس، اجازه نداد آنان در مراسم نماز و تشییع و خاک‌سپاری‌اش حضور یابند و مزارش شناخته شود. به همین دلیل، قبر مطهرش از آن روز تا کنون برای مسلمانان ناشناخته است. آنچه در این باره ابراز می‌شود، حدس و گمانی بیش نیست.

به علاوه، صاحب خانه به خانه آگاه‌تر است و اهل بیت علیهم السلام مدام پافشاری داشتند که قبر دختر فرزانه پیامبر صلی الله علیه وآله مخفی است و همچنان باید پنهان بماند تا سند مظلومیت آن بانو تلقّی شود. (۵۱۶)

البته روایات، مکان‌هایی نظیر خانه آن مظلومه، بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه وآله و بقیع را تأیید می‌نماید که قبر شریف حضرت فاطمه علیها السلام در آن مکان‌ها باشد، ولی به طور دقیق تعیین نشده است. (۵۱۷) مثلاً شیعه و اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که آن‌حضرت فرموده‌اند:

«ما بَیْنَ قَبْری (خ.ل. بَیْتِی) وَ مِنْبَری رَوْضَةٌ مِنْ ریاضِ الْجَنَّةِ».(۵۱۸)

«میان قبر من (خانه من) و منبرم، باغی از باغ‌های بهشت است.»

امام صادق علیه السلام نقل می‌فرمایند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: بین قبر من و منبر من، باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من بر دری از درهای بهشتی قرار دارد».

(بعد امام صادق علیه السلام بیان می‌فرمایند:)

«زیرا قبر فاطمه علیها السلام بین قبر و منبر حضرتش می‌باشد و قبر شریف فاطمه علیها السلام باغی از باغ‌های بهشت است.»(۵۱۹)

در روایت دیگر آمده است:

«دَفَنَها بِالرَّوْضَةِ.»(۵۲۰)

«آن بانوی گرامی را در روضه نبوی دفن نمود.»

احمد بن ابی‌نصر می گوید: از امام رضا علیه السلام در باره قبر حضرت فاطمه علیها السلام پرسیدم: در پاسخ فرمودند:

«دُفِنَتْ فِی بَیْتِها، فَلَمَّا زادَتْ بَنُو اُمَیَّةَ فِی الْمَسْجِدِ صارَتْ فِی الْمَسْجِدِ».(۵۲۱)

«در خانه خویش دفن شد و آن گاه که بنی‌امیه مسجد را توسعه دادند جزء مسجد قرار گرفت.»

از برخی روایات هم استفاده می‌شود که در بقیع دفن شده است. (۵۲۲) و پیش‌تر اشاره شد که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هفت یا چهل صورت قبر در بقیع پدید آورد تا قبر فاطمه علیها السلام پوشیده بماند.

بعید به نظر می‌رسد که آن بانو در خانه خویش دفن شده باشد؛ زیرا چگونه می‌توان باور کرد قبر شریف ایشان در داخل اتاق جلو چشمان فرزندان بی‌مادر و نیز حضرت علی علیه السلام باشد که کران تا کران وجود مبارکشان از احساسات و حزن و اندوه موج می‌زد و بر اثر شدت اندوه، هر لحظه ممکن بود از دنیا بروند.(۵۲۳)

همچنین بودن قبر آن‌حضرت در بقیع نیز بعید است؛ چه آن‌که تدبیر حکیمانه و ستم‌ستیز حضرت علی علیه السلام بر آن بود که قبر مخفی بماند. اگر جنازه را بیرون از مسجد می‌بردند، هر آن امکان داشت برخی با خبر شوند و راز نهفته آشکار گردد؛ لذا در نزدیکی پدر بزرگوار و محبوب همیشگی‌اش بین قبر و منبر به خاک سپرده شد.(۵۲۴) و در بقیع، صورت چهل قبر ساخت تا کاملاً پوشیده بماند، و آن گاه که فرزند دلبندش ظهور می‌نماید، قبر را بر شیفتگان آن‌حضرت آشکار سازد.

البته سزاوار است که زیارت آن بانو در هر سه محل خوانده شود. چه آن‌که اساساً بنا بر پوشاندن قبر بوده و خواهد بود و هیچ کس نمی تواند به طور جزم محلی دقیق را برای قبر ایشان معین نماید.

یا فاطمه من عقده دل وا نکردم
گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم
چشم انتظارم مهدی بیاید
تا تربتت را پیدا نماید

برخی اهل سنت برای سرپوش گذاشتن بر اعمال زمامداران و وارونه جلوه دادن حقایق، نخست در کتاب‌های خود آورده‌اند که قبر حضرت فاطمه در بقیع است، و به دنبال آن مکانی را تعیین نموده‌اند.(۵۲۵) تا حقایق بر عوام پوشیده بماند. گویا فراموش کرده‌اند که بسیاری از حدیث شناسان و تاریخ نویسان مشهور آنها خلاف آن را گفته‌اند؛ مثلاً بسیاری از بزرگان اهل سنت، نظیر بخاری آورده‌اند:

«فَلَمَّا تُوُفِّیَتْ دَفَنَها زَوْجُها عَلِیٌّ لَیْلاً وَ لَمْ یُؤْذَنْ بِها اَبْابَکر وَ صَلّی عَلَیْها عَلِیٌّ».(۵۲۶)

«هنگامی که حضرت فاطمه از دنیا رفت همسرش علی، او را شبانه دفن نمود و آن بانو اجازه نداد که ابوبکر در نماز و خاک‌سپاری او شرکت نماید. و حضرت علی بر جنازه‌اش نماز گزارد.»

با توجه به این‌که آن بانوی مظلومه اجازه نداد آنان در مراسم نماز و خاک‌سپاری شرکت کنند، و سفارش اکید نمود که کسی از قبر او آگاه نشود و حتی بر حاکمان و خلفا محل قبر مخفی بود، و عمر تهدید نمود که صورت قبرها را می‌شکافد و جنازه را بیرون می‌آورد تا محل قبر بر همگان معلوم باشد و حضرت علی علیه السلام به شدت جلوی او را گرفت و اهل بیت علیهم السلام هم بر پنهان کردن قبر پافشاری داشتند، چگونه پس از سال‌ها ناگهان محل قبر پیش عده‌ای آشکار شد؟!

به علاوه، برخی بزرگان اهل سنت تصریح نموده‌اند که قبر مخفی است، از جمله؛ حافظ نووی می‌نویسد:

«أَوْصَتْ أَنْ تُدْفَنَ لَیْلاً فَفَعَلَ ذلِکَ وَ لِذلِکَ کانَ مَوْضِعُ قَبْرِها مَکْتُوماً مَجْهُولاً لَمْ یُعْرَفْ بِالْبَتِ وَ الْیَقِین...»(۵۲۷)

«حضرت فاطمه وصیت نمود که او را شبانه دفن نمایند؛ لذا محل قبر او مکتوم و مجهول است و هیچ کس به طور جزم و یقین از آن اطلاعی ندارد...»

شیخ محمد علان می‌نویسد:

«وَ دُفِنَتْ لَیْلاً وَ تَوَلّی ذلِکَ عَلِیٌّ وَ الْعَبَّاسُ وَ أَخْفی قَبْرَها».(۵۲۸)

«شبانه دفن شد، و مراسم خاک‌سپاری‌اش به دست حضرت علی و عباس انجام گرفت، و قبر او را مخفی نگاه داشت.»

شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر حضرمی (م: ۱۰۴۷ ق) هم اعتراف دارد که در بقیع قبری منسوب به حضرت زهرا علیها السلام وجود ندارد، ولی به یک مدّعای بی‌دلیل؛ مکاشفه منقول از دیگران متمسّک شده، می‌نویسد:

گفته‌اند قبر حضرت فاطمه در بقیع است...

آن‌گاه می‌افزاید: در بقیع قبری که منسوب به آن‌حضرت باشد نیست. جز آن‌که در پیش روی عباس قبری منسوب به فاطمه است که گفته‌اند بعضی اولیا در مکاشفه از آن اطلاع یافته‌اند...(۵۲۹)

امیر مؤمنان علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام

بی‌شک، مردمانِ با فرهنگ که از عواطف و احساسات پاک انسانی برخوردارند، بر مردگان و شهیدان راه ایده و آرمان خود سوگواری می‌نمایند، تا از این راه، بر عزیز از دست رفته خود ارج نهند و میزان تأسّف و تأثر خود را ابراز نمایند. نیز خویشتن را تسلّی بخشیده، از رنج‌ها و دردهای نهفته در درون خود بکاهند.

واقعیت آن است که بانوی بانوان، سالار زنان گیتی، بیش از هر شخصیت برجسته و انسان وارسته‌ای در خور تجلیل و قدردانی و تکریم است، و شایسته است که در شهادت جانسوزش افراد به سوگ بنشینند و سیلاب اشک روان سازند. چه آن‌که فاطمه علیها السلام برترین زنان عصرها و الگوی برجسته نسل‌ها در همه ابعاد فردی، اجتماعی و فرهنگی است و مخصوص نسلی یا عصری نبوده و نخواهد بود، و شعاع نور وجودی‌اش به گستره تاریخ و فرهنگ‌ها است.

راستی، مصیبت جانگداز آن بزرگوار چنان عظیم و سهمگین است که بر کوه‌های استوار سنگینی می‌نماید، و هر کسی تاب تحمل

آن را ندارد و در دل هر فرزانه‌ای لانه کند دنیا با آن همه گسترد گی‌اش بر او تنگ می گردد.

امیر فرزانگان و سالار آزادگان و پیشوای مؤمنان علی علیه السلام که بیش از هر کس دیگر به عمق فاجعه شهادت آن بانوی مظلومه آگاه بود، در غم از دست دادن او سـخت غم‌زده و انـدوهگین گردیـد، و اثر جانگداز این مصـیبت را بیشتر حس می کرد، و مدام با سوز و گداز و ناله و گریه قرین بود، و گاه با زمزمه اشعاری، اندوه خود را ابراز می‌نمود.(۵۳۰)

هنگامی که حضـرت فاطمه علیها السـلام از دنیا رفت، در فقدان آن بانو سخت اندوه‌زده شد و مدتی طولانی از مردم کناره گرفت و خود را آشـکار نمی کرد. گروهی از مؤمنان و شیعیان راستین به یکدیگر گفتند: حضرت علی علیه السلام امام و پیشوا، ولیّ و حاکم بر ما و سالار همه مؤمنان است که از ما کناره گرفته است. جز هنگام نماز، او را نمی‌بینیم و دیگر از او حدیث نمی‌شـنویم و از فیض حضورش محروم شده‌ایم و بسان گله‌ای بی‌چوپان سر گردانیم.

عمّار را انتخاب کردنـد که خـدمت آن‌حضـرت مشـرف شود، تا شاید برای ملاقات اجازه گیرد. عمّار می گوید: پس از اجازه، وارد خانه آن بزرگوار شـدم؛ اما دیـدم آن‌حضـرت در خانه نشسـته (زانوی غم به بغل گرفته) و دو نور دیده‌اش، امام حسن و امام حسـین علیهما السلام، در کنارش نشسته‌اند و باران اشک فرو می‌بارد.

بر او سـلام کردم و ساعتی در کنارش نشستم. آن گاه پس از اجازه عرض نمودم: شما ما را در رخدادهای مصیبت‌بار به شکیبایی فرا می‌خوانید. پس این اندوه فراوان برای چیست؟

امیر سرافرازمان فرمودند:

«ای عمّـار! در سوگ چنین بانویی نشسـتن، سـخت گران است. ای عمّار! (با از دست دادن فاطمه‌ام، گویی تازه پیامبر صـلی الله علیه وآله را از دست داده‌ام؛ چرا که) پس از رحلت آن‌حضرت، فاطمه جایگزین او بود (و مایه شکیبایی و آرامش خاطرم بود) وقتی لب به سخن می گشود، گوش جانم از سخن دلنوازش پر می‌شد؛ و چون راه می‌رفت، از بزرگواری‌اش حکایت می کرد. به خدا سوگند، درد مصیبت و سوز فراق را با از دست دادن او احساس کردم.»

عمّار می گوید: از گفتار جانسوز و گریه‌های جگرسوزش گریستم...(۵۳۱)

برخی در ادامه آورده‌انـد که آن‌حضـرت فرمودنـد: ای عمّـار! گران‌تر از شـهادتِ آن محبوب خـدا این بود که هنگـام غسل دادن او دیـدم یکی از اسـتخوان‌های پهلویش شکسـته و پهلویش از ضـرب تازیانه کبود گشـته است، اما او این مطلب را از من پوشـیده بود. عمّـار! دیـدگانم بر حسن و حسـین نمی‌افتـد جز آن‌که گریه راه گلـویم را می‌بنـدد، و بر زینب نظـاره نمی کنم جز آن‌که بر او رقت می‌برم و قلبم شعله‌ور می‌شود و گریه امانم نمی‌دهد.(۵۳۲)

از هجر رویت ای مه، من بی‌قرارم امشب

بر روی خاک قبرت، سر می گذارم امشب

نخل امید ما را، این چرخ واژگون کرد

شب تا سحر به یادت، اختر شمارم امشب

بی روی خوب جانان، من زند گی نخواهم

رفته ز کف توان و صبر و قرارم امشب

هر گه روم به خانه، گیرد حسین بهانه

از ناله‌های زینب، من دل ندارم امشب

از من مکن شکایت، جانا به نزد بابت

افزون شود خجالت، زان تاجدارم امشب

راحت شدی ز دنیا، ماندم غریب و تنها

چون مرغ پر شکسته، در این دیارم امشب

تو زیر خاک رفتی، در سن نوجوانی

من مانده بی‌کس و یار، بی‌غمگسارم امشب

چون شد تو را ملاقات، با حضرت رسالت

خود عذر من بیان کن، زان تاجدارم امشب

صبرم در این مصیبت، کم شد چنان‌که دانی

خود آگهی چه‌ها شد، بر روزگارم امشب

ای ناله! تا کی و چند، در سینه‌ام بمانی

با جان ز تن برون شو، کن ختم کارم امشب

ای کاش جان در این دم، با ناله‌ام بر آید

خیلی دگر نباشم، بی روی یارم امشب

گویا ز قبر زهرا، حرفی شنیده مولا

بر خیز رَو به سوی، طفلان زارم امشب

طفلان زارم امشب، بی‌یاور و معین‌اند

بی‌مادر و پرستار، افگار و دل غمین‌اند

* * *

یک نفر نیست شود تا که شریک غم من

بس که بی‌گانه شدم چاه شده همدم من

آن‌قدر زانوی غم را به بغل می‌گیرم

که نشینند جهانی همه در ماتم من

* * *

از نخست زندگی هرگز نمی‌شد باورم

که شود این خانه روزی قتلگاه همسرم

او مرا می‌خواند و من آن روز دستم بسته بود

کاش آنجا جان من می‌شد برون از پیکرم

روز تنهایی که حتی یک نفر یارم نبود

دیدم اینجا پشت در افتاده تنها یاورم

هر چه دشمن خواست او را زد به جرم آن‌که گفت

بر ندارم دست آنجا از دفاع شوهرم

خاطرات همسر شب زنده دارم زنده ماند

می‌رسد بانگ مناجات شبش از دخترم

* * *

غریب و بی‌کس و تنها کنار خانه بنشستم

مدینه گریه کن با من که زهرا رفته از دستم

مدینه دست من واشد، اگر چه خانه‌ام بستند

تو امشب گریه کن با من بر آن دستی که بشکستند

بزن با باغبان ناله، که پرپر شد گل و لاله

غریبی مرا مردم همه با چشم خود دیدند

کنار شعله آتش گلم را با لگد چیدند

بنال از داغ آن بلبل که پرپر در قفس می‌زد

به جرم یا علی گفتن به پشت در نفس می‌زد

بزن با باغبان ناله، که پرپر شد گل و لاله

گلاب از دیده جاری بر سر سجاده کن زینب

برای مادرت زهرا عزاداری نما هر شب

بود هر شب همین نفرین به لب در کوه و صحرایم

الهی بشکند دستی که سیلی زد به زهرایم

بزن با باغبان ناله، که پرپر شد گل و لاله

* * *

خودم دیدم که آتش شعله‌ور بود

خودم دیدم که زهرا پشت در بود

خودم دیدم که زینب ایستاده

کنار مادرش با چشم‌تر بود

خودم دیدم که محسن کشته گردید

کنارش فضّه خونین جگر بود

خودم دیدم که زهرا ناله می‌کرد

خودم دیدم که دستش بر کمر بود

خودم دیدم به نور مه در آن شب

شکسته پهلویش از ضرب در بود

خودم دیدم رخ نیلی او را

که زد آتش تمام پیکرم را

خودم شستم دل شب همسرم را

به اشک دیده از جان بهترم را

* * *

دو باره شب شد و ظلمت برآمد

کنار قبر زهرا حیدر آمد

ز خانه تا حرم شاه یگانه

قدم آهسته بردارد شبانه

پس از آنی که طفلان خوابشان برد

فلک تاب از دل بی‌تابشان برد

سلام ای بانوی در خاک خفته!

درود زندگی را زود گفته

بخواب آرام ای پهلو شکسته!

علی اندر سر قبرت نشسته

بخواب آرام ای نور دو عینم!

که من چون تو پرستار حسینم

به خانه چون روم رویت نبینم

بریزم اشک و با زینب نشینم

به مسجد چون روم بینم عدو را

به یاد آرم غم سیلی او را

چه خوبست ای مرا آرام جانم!

همیشه بر سر قبرت بمانم

* * *

گرفته دل مولا، شده یکه و تنها

نهاده رخ خود را، روی تربت زهرا

توئی تاب و توانم، بیا فاطمه جانم

ز داغ تو خمیدم، ببین قد کمانم

تو ای عصای دستم، من از پا بنشستم

پس از تو در خانه، به روی همه بستم

ز هجران تو ای پاک، گریبان زده‌ام چاک

تن همچو گلت را، نهادم به دل خاک

در آن خانه خاموش، یتیمان سیه پوش

همه چادر مادر، گرفته‌اند در آغوش

* * *

پرستوی مهاجر، فدای پر و بالت

بمیرم که قفس هم کند گریه برایت

خدایا به که گویم من از جور زمانه

گلم رفته ز دستم به ضرب تازیانه

تاریخ شهادت

یکی دیگر از مظلومیت‌های فاطمه زهرا علیها السلام پنهان بودن روز شهادت اوست. مورخان و حدیث شناسان، در تاریخ شهادت و نیز در سال‌های عمر پر افتخارش آرایی گوناگون دارند، ولی دو دیدگاه مقبولِ عالمان شیعه است:

* نخست آن‌که؛ فاصله بین شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله و غروب خورشید جهان افروز حضرت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بوده است.(۵۳۳)

حدیث شناس مشهور شیعه ثقهٔ الاسلام کلینی، می‌فرماید: حضرت فاطمه علیها السلام پس از پدر بزرگوارش ۷۵ روز زنده بود و عمر شریفش هنگام شهادت ۱۸ سال و ۷۵ روز بود و در ادامه از ششمین امام نور، حضرت صادق علیه السلام، روایت می کند که حضرت فاطمه علیها السلام پس از پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه وآله ۷۵ روز زندگی کرد.(۵۳۴)

* دوم آن‌که این مدت ۹۵ روز بوده است. طبری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«... حضرت فاطمه علیها السلام روز سه شنبه سوم جمادی الثانیِ سال یازدهم هجری از دنیا رفت. علت وفاتش این بود که قنفذ، غلام عمر، به دستور او با غلاف شمشیر به آن‌حضرت زد که فرزندش حضرت محسن سقط شد. همین امر موجب بیماری شدید او گردید. و آن‌گاه که بستری شد به هیچ کس از افرادی که به او ستم روا داشتند، اجازه نداد به عیادتش بروند...»(۵۳۵)

این دیدگاه قوی‌تر است. (۵۳۶) اما سزاوار است دوستان و پیروان حضرت فاطمه علیها السلام به هر دو قول اهمیت بدهند و در این بیست روز - که به ایّام فاطمیّه مشهور است - مجالس عزاداری بر پا نموده، در سوگ سالار بانوان و مظلومه گیتی بنشینند و با فرزند گرامی‌اش حضرت مهدی - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف - هم‌ناله شوند.

سپاس خدای را که در زمان ما هر ساله در ایام فاطمیه ده‌ها هزار مجلس سوگواری برپا می گردد و مردم به عزاداری مشغول می‌شوند و گوشه‌ای از فضایل و شایستگی آن بانو و نیز دردها و رنج‌هایش را بیان می کنند.

اما غالب بزرگان اهل سنت این مدت را شش ماه گفته‌اند، که به نظر می‌رسد با طرح این فاصله زمانی می‌خواستند بیدادگری‌های زمامداران را کم‌رنگ جلوه دهند. اگر چه برخی روایات هم با این دیدگاه موافق است، ولی معلوم است که از باب تقیه صادر شده است.

یاد حضرت فاطمه علیها السلام

پیشوایان معصوم علیهم السلام به ویژه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که حضرت زهرا علیها السلام را بیش از هر کس می‌شناختند و از راز و رمز نور وجودیِ او با اطلاع بودند، از موقعیت‌ها به خوبی بهره می‌بردند و به مرزهای گسترده شخصیت الهی و معنوی او اشاره می‌کردند. از سوی دیگر، گوشه‌ای از رنج‌ها، دردها و ناگواری‌هایی را که بر وجود شریفش وارد می‌شد، برای دوستان و پیروان خود بازگو می‌نمودند و آنان را به عمق فاجعه شهادت جانگداز آن‌حضرت آگاه می‌ساختند.

پیش‌تر برخی از این روایات از خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله و دیگر معصومان علیهم السلام نقل شد و برخی نیز در اینجا آورده می‌شود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«روزی من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم. آن بزرگوار به ما توجه نموده، گریست. عرض کردم: برای چه؟ فرمودند: گریه‌ام به خاطر روی دادهایی است که پس از من بر شما وارد آورند.

عرض کردم: آنها کدام‌اند؟ پاسخ داد: گریه‌ام از ضربتی است که بر فرق تو فرود آورند، و از سیلی‌ای که بر گونه (فرزندم) فاطمه زنند، و از نیزه‌ای که بر رانِ (نور دیده‌ام) حسن فرود آورند و زهری که به او نوشانند، و از کشتنِ (فرزندم) حسین خواهد بود. پس

اهل بیت همگی گریستند...»(۵۳۷)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

«به پدرم امام صادق علیه السلام عرض کردم: مگر امیر مؤمنان علیه السلام نویسنده وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله نبود و جبرئیل و سایر فرشتگان مقرّب گواهان آن نبودند؟ حضرت مدتی سر به زیر انداخت و آن‌گاه فرمود:

چنان بود که گفتی، ولی هنگامه رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امر وصیت از جانب خداوند مُهر شده، آن را جبرئیل همراه فرشتگان امین فرود آورد. جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! دستور ده هر کس در کنارت هست جز جانشینت، بیرون رود تا او این نوشته را از ما بگیرد...

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

علی جانم! این پیمانی است که پروردگار با من کرد و این امانت و شرط او بر من است و آن را به تو رسانیدم... و از ایشان گواه گرفت و از چیزهایی که به دستور جبرئیل و فرمان خدای بزرگ، پیامبر صلی الله علیه وآله با حضرت علی شرط نمود، این بود:

ای علی! به آنچه در این وصیت است وفا کن، از دوست داشتن آن‌که خدا و رسولش را دوست دارد. و از کسانی که به خدا و رسولش دشمنی ورزند، بیزار باش. و در صورت از بین رفتن حقّت و غصب خمس از تو، و هتك حرمتت شکیبایی نما، و خشمت را فرو ببر.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز پذیرفتند.

آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از جبرئیل شنیدم به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای محمد! به علی بفهمان که به حریم او - که حریم خدا و رسول است - بی‌حرمتی شود و محاسنش را از خون تازه سرش رنگین نمایند، که فریاد زدم و به رو بر زمین افتادم، و گفتم: آری، قبول دارم و راضی هستم، اگر چه به حریم من بی‌حرمتی شود، سنت‌ها تعطیل گردد، قرآن از بین برود، خانه کعبه نابود گردد و محاسنم از خون تازه سرم رنگین شود. همواره شکیبایی کنم و به حساب خدا آورم تا بر تو وارد شوم.

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را فراخواند و آنچه را به امیر مؤمنان علیه السلام اعلام فرموده بود، به آنان نیز اعلام کرد و ایشان نیز همانند او پاسخ مثبت دادند...»(۵۳۸)

همچنین حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند:

«به پدرم امام صادق علیه السلام عرض کردم: پس از آن‌که فرشتگان از پیش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیرون رفتند، چه شد؟ فرمود: آن بزرگوار، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نزد خود خواند و به همه افرادی که آن‌جا بودند، دستور داد بیرون روند. و به امّ سلمه فرمود: بر درِ خانه بایست تا کسی وارد نشود. آن‌گاه رو به علی نموده، فرمود: نزدیك بیا. او نزدیک رفت. سپس دست فاطمه را گرفت و مدت طولانی بر روی سینه‌اش نهاد و با دست دیگرش دست علی را گرفت و خواست سخن بگوید که گریه او را امان نداد. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام نیز از آن منظره سخت به گریه افتادند...

آن‌حضرت دست فاطمه علیها السلام را در دست علی نهاد و فرمود:

«یا اَبَا الْحَسَن! هذِهِ وَدِیعَةُ اللَّهِ وَ وَدِیعَةُ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ عِنْدَکَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِی فِیها».

علی جان! این [= فاطمه] امانت خدا و رسولش محمّد، نزد توست. پس با نگهداری از او، از خدا و رسول نگهداری کن. و می‌دانم که تو آن را رعایت خواهی نمود.

علی جانم! سوگند به خدا او سالار زنان بهشت از اولین تا آخرین است. به خدا او مریم کبراست...

بدان! از کسی راضی‌ام که فاطمه از او خشنود باشد، و همچنین پروردگار و فرشتگان از او خشنود خواهند بود.

وای بر کسی که به او ستم روا دارد. وای بر کسی که حقّ او را بگیرد. وای بر کسی که هتک حرمت او نماید. وای بر کسی که درِ خانه او را بسوزاند. وای بر آن‌که همسرش را آزار دهد. وای بر کسی که از او عیب گویی کند و با او مبارزه نماید...»(۵۳۹)

رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

هر کس در زمان حیاتم فاطمه را آزار دهد، بسان کسی است که پس از مرگ من او را بیازارد، و هر کس پس از مرگم او را بیازارد، بسان کسی است که در زمان حیاتم او را آزرده است. هر کس او را بیازارد، مرا آزرده، و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. این است منظور خداوند از آیه:

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً».(۵۴۰)

«بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی (دردناک و خفت‌آور آماده ساخته است.»

یکی از یاران خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، در حالی که اندوهناک بود. حضرت فرمودند: چرا اندوه زده‌ای؟ عرض کرد: همسرم دختری آورده. فرمودند: «سنگینی او بر دوش زمین است، روزیِ او بر عهده خداوند است، از عمر تو به او نمی‌دهند و از روزیِ تو نمی‌خورد.»

وی گوید: چون آن‌حضرت چنین فرمودند، غم و اندوهم برطرف شد. آن‌گاه پرسیدند: او را چه نام نهادی؟ عرض کردم: فاطمه. فرمود: آه! آه! آه! سپس دست مبارک را به پیشانی خود نهاد و اندوهگین نشست... در ادامه فرمود:

«إذا سَمَّیْتَها فاطِمَهً فَلا تَسُبّها وَ لا تَلْعَنْها وَ لا تَضْرِبْها».

«اینک که نامش را فاطمه نهادی، او را دشنام نده، لعن و نفرین نکن و او را نزن».(۵۴۱)

بشّار مکاری می‌گوید: در شهر کوفه خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. آن‌حضرت خرما میل می‌کرد. به من فرمود: از این خرما میل کن. عرض کردم: قربانت، گوارا باد! در راه که می‌آمدم، جریانی دردناک را مشاهده کردم. فرمود: به حقّی که بر تو دارم، جلو بیا و خرما میل کن. بعد از خوردن، فرمود: اکنون بگو چه دیده‌ای؟ عرض کردم: یکی از مأموران حکومتی بر سر بانویی می‌زد و او را به زندان می‌برد.

او فریاد برآورده، به خدا و رسول استغاثه می‌کرد و کسی او را فریادرسی نمی‌کرد. امام علیه السلام پرسید: برای چه؟ عرض کردم: آن بانو لغزید و بر زمین افتاد و چنین گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ ظالِمِیکِ یا فاطِمَهُ»

«فاطمه جان! لعن و نفرین خدا بر آنان که بر تو ستم روا داشتند».

آن‌حضرت از ناراحتی، از خوردن خرما دست کشید و پیوسته می‌گریست که محاسن شریف و سینه مبارکش از اشک خیس شد و به من فرمود: برخیز با هم به مسجد سهله برویم و آزادی آن بانو را از خداوند درخواست نماییم. و یکی از یاران را فرستاد که از او خبری بیاورد.

با امام صادق علیه السلام روانه مسجد سهله شدیم. هر کدام دو رکعت نماز به جای آوردیم. امام علیه السلام بعد از دعا و سجده، فرمود: او را رها کردند. و از مسجد خارج شدیم. در راه، فرستاده آن‌حضرت از آزادیِ آن زن خبر داد و گفت: ناگهان حاکم دستور آزادی او را صادر کرد و مبلغ دویست درهم (نقره) برای او فرستاد تا از او خشنود گردد، که آن بانو در عین تهیدستی نپذیرفت.

آن‌حضرت هفت دینار (طلا) به او داد و فرمود: به خانه آن زن برو و به او تقدیم کن و از جانب من به او سلام برسان. چون آن

شخص پیام حضرت را رساند، آن زن سه مرتبه گفت: خدایا! امام صادق به من سلام می‌رساند! گفتم: آری، گریبانش را چاك زد، افتاد و غش نمود.

بعد از آن‌که به هوش آمد، هدیه آن‌حضرت را پذیرفت و گفت: از آن بزرگوار بخواه تا از خدا بخواهد که مرا ببخشد؛ زیرا کسی برای واسطه شدن نزد خدا برتر از او و پدرانش سراغ ندارم. در راه بازگشت، جریان او را نزد امام علیه السلام تعریف کردم. آن‌حضرت گریست و برایش دعا نمود...(۵۴۲)

به راستی اگر آن‌حضرت با شنیدن حادثه ناگواری که برای بانویی از دوستانش رخ داده، این‌گونه اندوهگین می‌شود، چگونه خواهد شد آن‌گاه که بر رویدادها و ناگواری‌هایی که بر مادرشان حضرت فاطمه علیها السلام نظر می‌افکنند که ستمگری سیلی بر گونه مبارك مادرشان زد که بر اثر شدت آن ضربت، گوشواره شکسته و از گوشش جدا شد؟ (۵۴۳)

در باره پنجمین امام نور حضرت باقر علیه السلام نقل کرده‌اند: هنگامی که دچار تب می‌گردید، با آب سرد خود را مداوا نموده و در بستر بیماری با صدای رسا می‌فرمودند: «یا فاطمهٔ بنت محمّد!» به گونه‌ای که صدای مبارکش بیرون از خانه شنیده می‌شد.(۵۴۴) همان‌گونه که تب در جسم لطیف حضرت اثر می‌گذاشت، پوشاندن اندوهش به خاطر ناگواری‌ها و مصائب مادر مظلومه‌اش نیز در قلب شریفش اثر گذار بود. و همان‌گونه که گرمی تب را به وسیله آب از بدن مبارکش می‌زدود، با یاد مادرش حضرت فاطمه علیها السلام از شدت اندوه سینه داغدارش می‌کاست، چنان‌که انسانِ اندوهگین با آه سوزان و نفس‌های عمیق از اندوه خود می‌کاهد؛ زیرا تأثیر مصائب و ناگواری‌های حضرت فاطمه علیها السلام در دل فرزندانش، ائمه اطهار علیهم السلام از بریدن شمشیر و کارد، دردناك‌تر و از سوزش آتش شدیدتر است. چه آن‌که در وضعیتی بودند که تقیه می‌نمودند و قدرت بر آشکار نمودن مصائب مادرشان زهرا علیها السلام را نداشتند. از این رو، هنگامی که نام حضرت فاطمه علیها السلام در حضور آنان برده می‌شد، قلب‌هایشان پر از اندوه می‌شد؛ به طوری که هر انسان زیرك و هوشیاری آثار اندوه را در چهره آنان مشاهده می‌کرد. (۵۴۵)

زکریا بن آدم می‌فرماید: در محضر امام رضا علیه السلام بودم. ناگاه امام جواد علیه السلام به حضورش آمد. در حالی که سن مبارکش از چهار سال کمتر بود. چون وارد شد، دستش را بر زمین زد و سرش را به آسمان بلند نموده، در فکر فرو رفت.

امام رضا علیه السلام به او فرمودند:

«بِنَفْسِی أَنْتَ لِمَ طالَ فِکْرُکَ؟»

«جانم به فدایت! چرا در اندیشه‌ای عمیق و طولانی فرو رفته‌ای؟»

پاسخ داد: به خاطر رویدادها و ناگواری‌هایی که بر مادرم فاطمه علیها السلام وارد آوردند. سوگند به خدا، آن دو نفری را که بر مادرم ستم روا داشتند، از گور بیرون می‌آورم و با آتش می‌سوزانم و خاکسترشان را در دریا پراکنده می‌نمایم.

امام رضا علیه السلام فرزندنش را فرا خواند و بین دو چشم مبارکش را بوسه‌باران کرده، فرمودند:

«بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی، أَنْتَ لَها»

«پدر و مادرم به فدایت! تو شایسته پیشوایی و مقام امامتی.»(۵۴۶)

توسّل

اشاره

انسان همچنان که برای رفع احتیاجات مادی خویش نیازمند یاریِ دیگران است، برای برآورده شدن خواسته‌های معنوی خود نیز – که به مراتب حسّاس‌تر و مهم‌تر از نیازهای مادی است – به یاریِ افرادی که از آگاهی و توان کافی برخوردارند احتیاج دارد. اگر

تابش نور بر پهن‌دشت گیتی به وسیله خورشید صورت می‌پذیرد، برکات معنوی و الطاف الهی نیز توسط خورشید رسالت و ولایت بر بندگان نیازمند نازل می گردد.

توسل همان تقرّب، و وسیله‌جویی برای کسب فیض از مبدأ هستی است. از آنجا که سرتاسر وجود ما را نیاز و نا آگاهی فرا گرفته و راه رسیدن به کمالات ونیز عالم واپسین طولانی است، اراده ربوبی هم بر این استوار گشته که برای راه‌یابی به رحمت و غفران بی‌دریغش و جبران کاستی‌ها و رسیدن به مقصود حقیقی، از طریق پیوند با نفوس عالیه و حضرات معصومان علیهم السلام وارد شویم و با توسل به ساحت اقدسشان به این مقصد نایل گردیم.

مفهوم توسل جز این نیست که پیروان آیین ولایت و مکتب تشیع، وجود شریف معصومان علیهم السلام را واسطه نزول برکات آسمانی قرار دهند و برای رسیدن به خواسته‌های مادی و معنوی خویش؛ به ویژه تقرّب به پیشگاه پروردگار متعال، از آن بزرگواران استمداد و استعانت جویند.

خداوند سبحان می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».(۵۴۷)

«هان ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و برای تقرّب به خدا وسیله را (که جز توسّل و تمسک به خاندان وحی نیست) برگزینید و در راه او جهاد نمایید. باشد که رستگار گردید.»(۵۴۸)

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«إِذا نَزَلَتْ بِکُمْ شِدَّهٌ فَاسْتَعِینُوا بِنا عَلَی اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها...».(۵۴۹)

«هرگاه گرفتاری و شدّتی به شما روی آورد، در پیشگاه خداوند از ما کمک بگیرید و منظور خداوند از این آیه: «برای خداوند اسماء الحسنی و نام‌های نیکوست»، همین است. پس خدای را با آنها بخوانید...»

نه تنها خاندان رسالت برای پیروان خود و امت اسلامی کشتی نجات و رابط بین خدا و امت‌اند، بلکه پیامبران بزرگ الهی نیز دست توسل به عنایات آن بزرگواران دراز می‌کردند و در مشکلات و رخدادهای ناگوار از آنان استعانت می‌جستند. روایات در این باره از شیعه و اهل سنت فراوان و به حدّ تواتر وارد شده است؛ مثلاً در باره حضرت آدم آورده‌اند که پس از ارتکاب ترک أولی، سیصد سال گریست، (۵۵۰) و به درگاه خدا دست نیاز بلند نمود. پیک وحی، جبرئیل، فرود آمد و به آن‌حضرت فرمود: خدای را به حق حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بخوان تا خداوند توبه‌ات را بپذیرد. حضرت آدم خداوند را به مقام و منزلت این پنج بزرگوار خواند، پروردگار توبه او را پذیرفت.(۵۵۱)

اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که فرمودند:

«هنگامی که خداوند حضرت آدم را آفرید و انوار مقدس حضرات پنج تن را به او نمایاند... فرمود: این پنج شخصیت از فرزندان تو هستند. اگر اینان نبودند، تو را نمی‌آفریدم. و من پنج نام از نام‌های خویش را برای آنان برگرفتم. اگر اینان نبودند، بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان، انس و جن را نمی‌آفریدم.

من «محمود» هستم و این «محمد»، و من «عالی»ام و این «علی»، من «فاطر» هستم و این «فاطمه»، من «احسان»ام و این «حسن»، من «محسن» هستم و این «حسین» است...

ای آدم! هرگاه از من حاجت و خواسته‌ای داشتی، به این پنج وجود گرانمایه توسل جو».

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ادامه فرمودند:

«نَحْنُ سَفِینَهُ النَّجاهِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِها نَجی وَ مَنْ حادَ عَنْها هَلَکَ، فَمَنْ کانَ لَهُ إِلَی اللَّهِ حاجَهٌ فَلْیَسْئَلْ بِنا أَهْلَ الْبَیْتِ».

«ما (خاندان رسالت) کشتی نجاتیم. هر کس با ما باشد و به ما نزدیک شود، نجات خواهد یافت و هر کس از ما روگردان شود و

دوری جوید، نابود گردد. از این رو، هر کس حاجت و خواسته‌ای از بارگاه خداوند دارد، باید به وسیله ما اهل بیت مسألت نماید.»(۵۵۲)

نظیر این روایات در باره حضرت ابراهیم، نوح، موسی، علیهم السلام و... نقل شده است.(۵۵۳)

آری، زندگی دریای موّاج و پر تلاطمی است که هر آن، خطر غرق شدن آدمی را تهدید می‌کند. آن‌گاه که فتنه‌ها و آشوب‌ها و مشکلات و رویدادهای ناگوار انسان را فرا می‌گیرند، تنها پناهگاه مطمئن و کشتی نجات، خاندان رسالت‌اند که خداوند بزرگ، آنان را از راه لطف و مرحمت برای رهایی و نجات خلق برگزیده است.

ممکن است موانعی نظیر گناه و آلودگی و فاصله گرفتن از معنویات و روی آوردن به مادیات، موجب شود دعاها و توسلات کمتر مؤثر واقع شود، ولی چه بسیار افراد و بزرگانی که در طول تاریخ تشیع برای دستیابی به اهداف عالی و مقامات معنوی و خواسته‌های مشروع خود، خصوصاً هنگام بروز مشکلات و روی دادهای ناگوار، به مقام نورانی آن بزرگواران متوسل شده و به خواسته‌های خود رسیده‌اند.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

در پایان، به برخی از توسلات و هدایای بانوی سرفراز حضرت فاطمه علیها السلام اشاره می‌شود:

۱ – دعای نور

سید بن طاووس از سلمان نقل کرده است که فرمود: این دعا را حضرت فاطمه علیها السلام به من آموخت، هنگام صبح و شام آن را می‌خواند و می‌فرمود: اگر می‌خواهی هرگز به تب مبتلا نشوی، بر آن مداومت کن.

سلمان در ادامه می‌فرماید: بیش از هزار مبتلا به تب در مکه و مدینه به برکت این دعا شفا یافتند. (۵۵۴)

پیش‌تر از امام باقر علیه السلام نقل شد که هنگام تب، با صدای رسا می‌فرمودند: «یا فاطمهٔ بنت محمّد!»

۲ – تسبیح حضرت زهرا علیها السلام

روایات فراوانی در فضیلت و آثار آن وارد شده است؛ به ویژه پس از نمازهای پنج‌گانه، پس از نافله‌ها و پیش از خواب. (۵۵۵)

تنها به این روایت بسنده می‌شود که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«تَسْبِیحُ فاطِمَهٔ علیها السلام فِی کُلِّ یَوْمٍ فِی دَبْرِ کُلِّ صَلاهٔ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ صَلاهِٔ أَلْف رَکْعَهٍٔ فِی کُلِّ یَوْم.»(۵۵۶)

«نزد من تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام در هر روز، پس از خواندن هر نماز، محبوب‌تر از هزار رکعت نماز خواندن در هر روز است.»

۳ – نماز استغاثه حضرت بتول علیها السلام

هزاران نفر با خواندن نماز استغاثه حضرت فاطمه علیها السلام به حوایج و خواسته‌های خود رسیده‌اند. (۵۵۷)

۴ – دعا

در ملاقات مرحوم آیهٔ اللّه نجفی مرعشی با حضرت بقیّهٔ اللّه الاعظم – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – آن بزرگوار سفارش نمودند

که برای برآورده شدن حوایج، این دعا، خصوصاً در قنوت نمازها خوانده شود:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. اللّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ فاطِمَةَ وَ أَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنیها وَ السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِیها أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لا تَفْعَلَ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِین.»(۵۵۸)

۵ – صلوات

مرحوم آیهٔ اللّه ملا علی معصومی، از علمای همدان و از شاگردان برجسته آیهٔ اللّه شیخ عبدالکریم حائری، می‌فرمودند: برای توسّل به حضرت فاطمه علیها السلام این صلوات ۵۳۰ مرتبه خوانده شود:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی فاطِمَةَ وَ أَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنِیها بِعَدَدِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ.»(۵۵۹)

پروردگارا! با تعجیل در ظهور عصاره آفرینش، بقیّهٔ اللّه الاعظم، مهدی صاحب زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف، قلب نازنین صاحبِ اندوه بی‌پایان، زهرای مرضیّه سلام اللّه علیها را مسرور فرما.

پی نوشت ها

۱ تا ۶۰

۱) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱، باب مولد حضرت زهرا علیها السلام ؛ مصباح شیخ طوسی، ص ۷۳۳ ؛ مصباح کفعمی، ص ۵۱۲ ؛ اعلام الوری، ص ۱۴۷ ؛ کشف الغمّهٔ، ج ۱، ص ۴۲۷ ؛ عوالم العلوم، حضرت زهرا علیها السلام ج ۱، ص ۴۸ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۷ و ج ۹۸، ص ۱۹۶ ؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۲۹ ؛ فیض العلام فی عمل الشهور محدث قمی، ص ۲۷۳ ؛ بیت الاحزان، ص ۴ ؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۱، ص ۵۹ ؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۵۷ ؛ جنّهٔ العاصمهٔ، ص ۴۱ ؛ روضهٔ الواعظین ج ۱، ص ۱۴۳

۲) فاطمهٔ الزهراء از ولادت تا شهادت، ص ۸۷ ؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۰ ؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۱ ؛ تاریخ الأئمه کاتب بغدادی، ص ۶

۳) کافی، ج ۱، ص ۳۸۰، باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، ح ۱۰

با توجه به ترتیب باب‌های کافی، این روایت می‌بایست در باب بعد، که در باره زندگی حضرت فاطمه علیها السلام است، آورده می‌شد. گویا اشتباهاً در این باب درج شده است.

۴) دلائل الإمامهٔ، ص ۱۰ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹، ح ۱۶

۵) زیرا طبق گفته آنان، آن مخدّره هنگام وفات، ۲۸ سال داشته است، و در این صورت، این احتمال که آن‌حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است تقویت می گردد.

۶) ر. ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۰ – ۱

۷) جنّهٔ العاصمه، ص ۴۳؛ بحارالأنوار ج ۱۵، ص ۴۱۱.

۸) ر. ک: به بحث وراثت در راه‌بردها و عوامل تربیت در کتاب «فرهنگ تربیت»

۹) در تاریخ آمده که هشتاد هزار شتر اموال تجاری او را حمل و نقل می کردند و چهار صد غلام و کنیز امور زندگی او را رسیدگی می‌نمودند و ثروت ثروتمندان در مقایسه با دارایی و ثروتش بسیار ناچیز بود.

۱۰) بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۶۳.

۱۱) مناقب خدیجهٔ الکبری از محمد بن علوی مالکی، ص ۲

و در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷، فصل نساء آمده است: «وَ کَفاها شَرَفاً فَوْقَ شَرَف أَنَّ الْإِسْلامَ لَمْ یَقُمْ اِلّاْ بِمالِها وَ سَیْفِ عَلِیّ بْنِ اَبِی‌طالِب علیه السلام کما روی متواتراً» «همین افتخار و شرافت که برترین شرافت است برای حضرت خدیجه علیها السلام بس که اسلام جز با ثروت خدیجه و شمسیر حضرت علی علیه السلام بر پا نشد، چنان‌که این مطلب به طور متواتر نقل شده است».

۱۲) بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۶.

۱۳) با آن‌که حضرت خدیجه علیها السلام نهایت مهربانی و فداکاری را برای پیامبر صلی الله علیه وآله و اسلام ابراز می‌نمود و پیوسته از سوی آن‌حضرت به او مژده بهشت داده می‌شد، در عین حال در آستانه مرگ از ترس خدا هراسان بود و از همسرش پیامبر صلی الله علیه وآله تقاضای دعا و طلب آمرزش می‌نمود، و از آن‌حضرت می‌خواست که هنگام مرگ و خاک‌سپاری او را مورد لطف خاص قرار دهد و توسط دخترش حضرت فاطمه علیها السلام تقاضا نمود که پیکرش را با یکی از لباس‌های خود کفن نماید، که آن‌حضرت تقاضای او را پذیرفت، (گرچه پس از فوت، جبرئیل با حلّه بهشتی نازل شد و عرض کرد: یا رسول اللَّه! خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: خدیجه را با این لباس بهشتی کفن نمایید.) و آن‌گاه که از دنیا رفت در قبرستان معلّای شهر مکه قبری برای او حفر نمود و پیش از دفن، خود در میان قبر خوابید تا از فشار قبر در امان باشد و پس از بیرون آمدن، آن گوهر پاک را به خاک سپرد.

۱۴) بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۱.

۱۵) در این باره روایات فراوانی نقل شده است از آن جمله:

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله نزد همسران خود بود، سخن از حضرت خدیجه علیها السلام به میان آمد، قطرات اشک از چشمان آن‌حضرت سرازیر گشت، عایشه به آن‌حضرت عرض کرد: آیا برای یک پیره زن سفید روی از بنی‌اسد باید گریست؟ آن‌حضرت فرمود: هنگامی که شما مرا تکذیب کردید او مرا تصدیق نمود، و آن‌گاه که کافر بودید او به من ایمان آورد، و برای من فرزندانی آورد در حالی که شما نازا هستید.

کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۸.

در فصل «مراسم عروسی» خواهد آمد که آن‌حضرت با شنیدن نام حضرت خدیجه علیها السلام گریست و فرمود: کجا همانند او پیدا می‌شود؟! آن‌گاه که همگان مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق نمود، و در راه دین خدا مرا یاری کرد و با ثروت و دارایی خود مدد رسانید، خداوند به من فرمان داد تا او را به خانه‌ای در بهشت از زمرّد بشارت دهم که در آن رنج و دردی نخواهد بود.

۱۶) به گفته مرحوم آیهٔ اللَّه نمازی در مستدرک سفینهٔ البحار (ج ۳، ص ۳۴) فضایل آن‌حضرت - که در ابواب مختلف روایات آمده - بیش از آن است که به شمارش آید.

۱۷) بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۳۴۵.

از اهل سنت: مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۵۹۴ ؛ ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ الاصابهٔ، ج ۸، ص ۲۶۴ ؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۳ و ۲۶۲؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱ ؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۷۱ ؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ ؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۳، ح ۳۴۴۰۴.

۱۸) بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲ و ج ۱۶، ص ۲؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۲۷ ؛ خصال، ج ۱، ص ۲۰۵، ب ۴، ح ۲۲ و ۲۳.

از اهل سنت: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۱۶؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۹۷ (ج ۳، ص ۱۶۰) ؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ ؛ ذخائر العقبی، ص ۴۲؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۷۲ ؛ الاصابهٔ، ج ۸، ص ۲۶۴ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۵ - ۱۴۳ ح ۳۴۴۰۲ تا ح ۳۴۴۱۱ ؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۲۴۶؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ص ۷۴ ؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۲۳ ؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۹۳ ؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۸۳ ؛ الدر المنثور، ج ۶، ص

۲۴۶.

۱۹) خصال، ج ۱، ص ۲۲۵، ب ۴، ح ۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲ و ج ۱۴، ص ۲۰۱.

۲۰) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۳؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۱۸؛ احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۹۹.

۲۱) عوالم، ج ۱، ص ۱۲۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۷۲ ؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۷۰، ص ۱۱۲ ؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵.

۲۲) عوالم، ج ۱، ص ۱۱۸؛ جامع البیان ابن جریر طبری، ج ۳، ص ۳۵۸.

۲۳) بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۷ و نظیر آن؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۸۲.

۲۴) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۸.

۲۵) در روایات فراوانی چنین آمده است که طینت معصومان علیهم السلام از علّیین و مقام بلند و رفیع آفریده شده است و روح آنان از عالمی بالاتر و از عالی‌ترین درجات و برترین مراتب، و ارواح مؤمنان در رتبه بدن‌های آن بزرگواران به شمار می‌آید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند (جسم و بدنِ) ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از بالاتر از آن خلق فرمود؛ و ارواح شیعیان ما را از علیین و بدن‌هایشان را از پایین‌تر از آن آفرید؛ لذا میان ما و آنان از این نظر قرابت و خویشی است و دل‌هایشان به سوی ما مشتاق است. کافی، ج ۱، ص ۳۱۹، باب خلق ابدان الأئمّه علیهم السلام ح ۱.

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: خداوند (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید. آن‌گاه آفرینش (بدن‌های) ما را از گِلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش شکل‌بندی نمود و آن نور را در آن جای‌گزین ساخت. پس ما آفریده و بشری نورانی بودیم و برای هیچ‌کس، از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ای قرار نداد. ارواح شیعیان ما را از گِل ما آفرید. (یعنی شیعیان در رتبه بدن‌های ائمه هستند). و بدنشان را از گِلی در خزانه و پوشیده پایین‌تر از گِل ما خلق نمود، و خداوند هیچ کس جز انبیا را از خلقت ایشان بهره‌ای نداد. از این رو، ما و شیعیان ما (در حقیقت) بشر و انسان (واقعی) هستیم و سایر مردم مگسان کوچک و ناتوانی‌اند (نادان و نفهم) که سزاوار دوزخ‌اند و به سوی آن می‌روند.

کافی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۲، و نظیر آن ج ۲، ص ۲، باب طینت مؤمن، ح ۱ و ۴.

۲۶) از آن جمله، روایات فراوانی دال بر این‌که ماده بدنی آنان از غذای بهشتی و آسمانی و ملکوتی است.

۲۷) علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۳، ح ۱ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام. نظایر آن نیز خواهد آمد.

۲۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷.

۲۹) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۵ (سوره رعد)؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶ ح ۶.

از اهل سنت نیز این مطلب را روایت کرده‌اند: سیوطی در الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۳ (ذیل آیه ۱ سوره اسراء)؛ طبری در ذخائر العقبی، ص ۳۶؛ خوارزمی در مقتل الحسین، ص ۶۳، ف ۵؛ قندوزی در ینابیع المودّهٔ، ص ۱۹۷.

۳۰) آن‌حضرت در رتبه مُلکی به فزع آمد، نه از جنبه ملکوتی و پیامبری.

۳۱) تفسیر فرات کوفی، ص ۳۲۱، ح ۴۳۵ (سوره روم)؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷ و نظیر آن، ص ۴ ح ۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ص ۶۴؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۹۳؛ احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۶ به نقل از ذخائر العقبی، ص ۳۶ و...

در احقاق الحقّ (ج ۱۰) نیز روایات فراوانی از اهل سنّت نقل شده که نطفه حضرت فاطمه علیها السلام از میوه‌های بهشتی بوده است.

۳۲) بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۷۸، با تلخیص اندک.

۳۳) امالی صدوق، ص ۵۹۳، م ۸۷، ح ۱؛ دلائل الإمامهٔ، ص ۸؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۴۰؛ عوالم، ج ۱، ص ۵۵.

بسیاری از بزرگان اهل سنت، سخن گفتن حضرت فاطمه علیها السلام در رحم مادر را روایت کرده‌اند؛ از جمله:

عبدالرحمان شافعی و دیگران از حضرت خدیجه روایت کرده‌اند که هنگامی که فاطمه را باردار شدم، باری سبک بود و در رحم با من سخن می گفت.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از نزههٔ المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

همین روایت را قندوزی حنفی در ینابیع المودّهٔ (ص ۱۹۸، ب ۵۶) نقل کرده است.

عزالـدین شافعی می‌افزاید که پیامبر صـلی الله علیه وآله فرمود: مژده باد ای خدیجه! که این نوزاد دختر است و خداوند از این دختر، یازده تن از جانشینان من را قرار داده است که همه پس از من و پدرشان یکی بعد از دیگری خواهند آمد.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از تجهیز الجیش، ص ۹۹.

شعیب بن سـعد مصـری می‌نویسد: وقتی مشـرکان از پیامبر صـلی الله علیه وآله خواسـتند که ماه شـکافته شود، حضرت خدیجه – در حـالی که فـاطمه را باردار بود – فرمود: نومیـد و سـرافکنده باد کسـی که حضـرت محمـد صـلی الله علیه وآله را که برترین پیامبران است، تکذیب نماید. در این هنگام، حضرت فاطمه علیها السلام در شکم مادر ندا داد: ای مادر! نگران مباش و نترس که خدا با پدر من است. هنگـامی که دوران بـارداری او به پایـان رسـید و به دنیـا گام نهاد، نور چهره‌اش فضا را نور باران ساخت. احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از الروض الفائق، ص ۲۱۴.

۳۴) امالی صدوق، ص ۵۹۳، م ۸۷، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲؛ ینابیع المودّهٔ، ص ۱۹۸؛ احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ وسیلهٔ المآل، ص ۷۷؛ نزههٔ المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳۵) احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۲۸ و ج ۱۲، ص ۱۲۸؛ البدایهٔ و النهایهٔ ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳۶) ر.ک: به بحث نام‌گذاری کتاب «فرهنگ تربیت».

۳۷) سوره بقره، آیه ۳۱.

۳۸) سوره مریم، آیه ۷.

۳۹) این جمله روایت از نسخه صحیح دیگر ترجمه گردید.

۴۰) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۲، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳، ح ۹؛ در ح ۷ نیز تصـریح شده که خداوند نام فاطمه علیها السلام را انتخاب نمود.

۴۱) معانی الأخبار، ص ۵۳، باب معانی اسماء محمد و... ح ۳، خدا در حدیث قدسی می‌فرماید: «إِنّی خَلَقْتُ فاطِمَهَ وَ شَقَقْتُ لَها اِسْماً مِنْ أَسْمائِی؛ فَهِیَ فاطِمَهٌ وَ أَنَا فاطِرُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضَ» زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عماد زاده، ص ۷۷.

۴۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ح ۱.

۴۳) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب (ج ۳، ص ۳۵۷) به نقل از ابوجعفر قمی بیست نام از آنها را بر شـمرده و خود شمار دیگری را بر آنها افزوده است. در خصائص فاطمه، ۱۳۵ لقب مطابق نام مبارک آن بانوی گرامی نام برده و تنها بیست لقب را شرح داده است. آیهٔ اللّه محلاتی نیز در ریاحین الشریعه (ج ۱، ص ۱۴) ۱۴۰ نام از آنها را یادآور شده است.

۴۴) در کتاب قاموس، می‌نویسـد: بیست نفر به نام فاطمه در زمان اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه وآله بوده‌اند؛ و این بیست نفر، غیر از فاطمه‌هـای نُه گـانه هسـتند که از جمله آنهـا فـاطمه مـادر خـدیجه کبرا و فـاطمه بنت اسـد و فـاطمه دختر زبیر و فـاطمه دختر حضرت حمزه بوده‌اند. فاطمه زهرا علیها السلام نیز نخستین زنی است که در اسلام به این نام مفتخر شد.

ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۴۱.

۴۵) برخی می گوینـد: تنها علمای اهل سـنت بیش از چهل حـدیث از سـلمان، ابن عباس و دیگر راویان از رسول خدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند. ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰.

۴۶) علل الشرایع، ج ۱ ص ۱۷۹، ح ۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ح ۱۰ و ۱۴.

۴۷) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۲؛ احقاق الحق، ج ۱۰ ص ۲۴ – ۱۶

۴۸) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ح ۱۱.

۴۹) تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶۵، ح ۵۸؛ عوالم، ج ۱، ص ۹۹؛ مناقب مغازلی، ص ۳۶۴، ح ۴۱۱.

۵۰) تفسیر فرات کوفی، ص ۳۲۱، ح ۴۳۵ (سوره روم) ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷.

۵۱) در ترجمه این قسمت، از نسخه صحیح دیگری استفاده شده است.

۵۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۲، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳، ح ۹.

۵۳)

۵۴) ۳ و – ریاحین الشریعهٔ، ج ۱ ص ۴۲.

۵۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ب ۲، ح ۱.

۵۶) ریاحین الشریعهٔ، ج ۱ ص ۴۳.

۵۷) وسائل الشیعهٔ، ج ۲۱، ص ۴۸۲، ب ۸۷ از احکام اولاد، ح ۱.

۵۸) مفردات راغب، ص ۲۷۷.

۵۹) کنز الدقائق، ج ۳، ص ۴۶۱.

۶۰) مفردات، ص ۲۷۷

۶۱ تا ۱۳۰

۶۱) مرآهٔ العقول، ج ۵، ص ۳۱۵.

۶۲) ر.ک: سوره نساء، آیه ۶۹؛ سوره حدید، آیه ۱۹؛ سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۶.

۶۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵. توضیح معنای این روایت در صفحه ۱۰۹ خواهد آمد.

۶۴) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ .

۶۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۳، نظیر آن: مقتـل خوارزمی، ص ۵۶؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰، حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱؛ ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۲؛ احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۲۵۹.

۶۶) الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۲، به نقل از الریاض النضرهٔ، ج ۲، ص ۲۰۲.

۶۷) کافی، ج ۱، ص ۳۸۲، باب مولد الزهراء، ح ۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۴، ب ۱۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶.

۶۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹، ح ۲۰.

۶۹) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۷۰) ر.ک: سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸.

۷۱) کافی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، جزء ۷ باب ۶، ح ۹؛ بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۶۷ و ۶۸.

۷۲) سوره آل‌عمران، آیه ۴۵ – ۴۲

۷۳) سوره قصص، آیه ۷.

۷۴) سوره هود، آیه ۷۳ – ۷۱ .

۷۵) سوره کهف، آیه ۸۶، که واژه «قلنا» به کار برده است.

۷۶) مطالبی است که حضرت فاطمه علیها السلام از ملائکه می‌شنید و برای حضرت علی علیه السلام نقل می‌کرد و آن حضرت آنها را یادداشت می‌نمود.

۷۷) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲، ب ۱۴۶، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۷۸ ح ۶۵.

۷۸) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۳، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۵.

۷۹) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۶.

۸۰) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۶، ح ۱۴.

۸۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷، ح ۱۶ و ج ۲۵، ص ۱۷، ح ۳۰.

۸۲) ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۵ و ۲۵.

۸۳) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱، ب ۱۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۳.

از اهل سنت: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۲۵، و ص ۳۱۰ به نقل از ارجح المطالب، ص ۲۴۱ و ۲۴۷، و نظیر آن ینابیع المودّة، ص ۲۶۰، ب ۵۶؛ مودّة القربی، ص ۱۰۳، ب ۱۱.

۸۴) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹، و ص ۲۱ و ۱۵۳؛ عوالم، ج ۱، ص ۶۸ و ۷۲ و ۷۵ و ۷۶ و ۸۳ تا ۸۶.

از اهل سنّت: ینابیع المودة، ص ۲۶۰؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۶۵ ؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۲۸؛ و نسائی در صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می‌کند که: «فاطِمَةُ حَوْراءٌ آدَمِیَّةٌ لَمْ تَحِضْ وَ لَمْ تَطْمُث».

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۰۹، به نقل از التاریخ الکبیر ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۹۱ و التدوین، ج ۲، ص ۱۲۸. و ص ۲۵ به نقل از المناقب المرتضویه، ص ۱۱۹ و مودّة القربی، ص ۱۰۳ و ارجح المطالب، ص ۲۴۱ و ۲۴۷.

و عوالم، ج ۱، ص ۸۵، به نقل از لسان المیزان ج ۳، ص ۲۳۸ و تاریخ دمشق.

۸۵) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خدای بزرگ تا هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام در این جهان می‌زیست، اختیار کردن همسر دیگری را بر حضرت علی علیه السلام حرام نمود. ابوبصیر عرض کرد: چگونه؟ فرمودند: زیرا حضرت فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه، و از عادت زنان به دور بود.

بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳، ح ۱۲.

۸۶) نهایة، ج ۱، ص ۹۵؛ منتهی الارب، ج ۱، ص ۵۲؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۲۲۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۷ ط دمشق (ج ۴، ص ۱۲۷).

۸۷) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴، ح ۲، و ص ۶، ح ۵، و ص ۷، ح ۸ و ص ۱۸، ح ۱۷؛ عوالم، ج ۱، ص ۴۳ – ۳۴.

و از اهل سنت: ذخائر العقبی، ص ۲۶؛ ینابیع المودة، ص ۱۹۴، ب ۵۶؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۹۳ و ج ۱۲، ص ۳۲۸.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۹ و ۱۰، به نقل از وسیلة المآل، ص ۷۸، و الروض الفائق، ص ۲۱۴.

۸۸) امالی صدوق، ص ۱۱۳، م ۲۴، ضمن ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

۸۹) معانی الاخبار، ص ۳۷۶ باب نوادر، ح ۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴، ح ۳.

۹۰) در فرهنگ عرب، برای تعظیم اشخاص، کنیه به کار می‌برند؛ بدین صورت که نام مردان را با «اب» و نام زنان را با «اُم» آغاز می‌کنند؛ مانند «ابوالقاسم» و «اُم الحسنین».

۹۱) مرحوم اربلی در کشف الغمهٔ (ج ۱، ص ۴۳۸)می‌فرماید: «کانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وآله یُعَظِّمُ شَأْنَها وَ یَرْفَعُ مَکانَها وَ کانَ یُکَنِّیها بِاُمِّ أَبِیها...» ؛ «مدام پیامبر صلی الله علیه وآله شأن و مقامش را ارج می‌نهاد و منزلتش را بالا می‌برد و کنیه اُم ابیها را برایش برگزید».

۹۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹، ح ۱۹؛ عوالم، ج ۱، ص ۸۹.

و در کتب اهل سنّت: مقاتل الطالبیین (ترجمهٔ الحسن بن علی علیهما السلام)، ص ۲۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۴۰، ح ۳۹۲؛ اُسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۲۰، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۹؛ تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ الاصابهٔ، ج ۸، ص ۲۶۲.

۹۳) از اهل سنّت: خصائص نسائی، ص ۱۱۴ ؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۳، ف ۲۰، ح ۳۶۴؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۵، دنباله باب ۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۵؛ محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۴۹۵.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۳۳ - ۳۲۶، به نقل از اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۱۹۹ (ج ۴، ص ۱۰۸)؛ ارجح المطالب، ص ۲۵۳ و ۴۴۰؛ فرائد السمطین، ص ۲۳ ؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۳۱۶ ط نجف؛ الروض الفائق، ص ۲۱۴.

۹۴) برخی به نقل از تذکرهٔ الخواص آورده‌اند که عبدالرحمان گفت: حاضرم صد شتر سیاه و آبی‌چشم که همگی آنها بارشان پارچه‌های کتان اعلای مصری باشد، با ده‌هزار دینار، مهرش کنم.

عثمان نیز گفت: من هم حاضرم همین مهر را بدهم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خشمناک شده، مشتی سنگ‌ریزه به طرف عبدالرحمان پاشید و فرمود: می‌پنداری بنده پول و ثروتم که با پول و ثروت خویش بر من افتخار می‌کنی؟!

۹۵) مناقب، ج ۳، ص ۳۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۸.

۹۶) ر.ک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۸۰

۹۷) مناقب خوارزمی، ص ۳۴۳، ف ۲۰، ح ۳۶۴.

۹۸) ر.ک: کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۵ و ۳۵۷.

۹۹) امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ۱۱۱.

۱۰۰) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ۱۰۲ و ۱۲۷ و ۱۲۸.

۱۰۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲۷؛ و از اهل سنت مناقب خوارزمی، ص ۳۴۶، ضمن ح ۳۶۴.

۱۰۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۷، و نظیر آن ص ۹۲، ذیل ح ۳ و ص ۹۷، ح ۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۳۷۲؛ و از اهل سنت ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۷ و ۲۳۷ و ۲۵۰.

۱۰۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱، ح ۳۷ و ص ۱۴۵، ح ۴۹.

و نظیر آن از اهل سنت مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶.

عوالم، ج ۱، ص ۳۶۸، به نقل از فردوس الأخبار، ج ۳، ص ۴۱۸، ح ۵۱۷۰ ؛ مودّهٔ القربی، ص ۵۷ و...

۱۰۴) امالی صدوق، ص ۵۹۲، م ۸۶، ذیل ح ۱۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۸، ب ۱۴۲، ذیل ح ۳؛ خصال، ج ۱، ص ۴۱۴، ب ۹، ذیل ح ۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ذیل ح ۱؛ نظیر آن کافی، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۱۰.

بزرگان معتقدند که این حدیث شریف دلالت می‌کند بر این‌که حضرت علی و فاطمه علیهما السلام از همه پیامبران حتی اولوا العزم، و اوصیای آنان جز حضرت محمد صلی الله علیه وآله برترند.

۱۰۵) اگر تزویج معصومه به غیر معصوم جایز باشد، باید روا باشد شخص فاسق، معصومه را مطیع خود سازد و او را بر خلاف رضای خداوند دستور دهد.

۱۰۶) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲۷ و ۱۳۰ و ۹۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۵۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۶ و ۳۴۹، ضمن ح ۳۶۴.

۱۰۷) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵ و ۱۱۲؛ وسائل، ج ۲۱، ص ۲۴۴، ب ۴ از ابواب مهور. پیشوایان معصوم علیهم السلام همین را سنت و سیره قرار داده‌اند که به «مَهر السنّة» مشهور شده است.

۱۰۸) مناقب، ج ۳، ص ۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۳؛ نظیر آن از اهل سنت: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۶۸، به نقل از مودة القربی، ص ۹۲ ط لاهور.

۱۰۹) کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱ و ۱۴۵.

از اهل سنت ینابیع المودة، ص ۲۳۶ و ۲۶۴، ب ۵۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ف ۱۹، ح ۳۴۵؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۶۶، ف ۵.

۱۱۰) ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۶۷

۱۱۱) ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۸۲، باب نثار الجنان الحلی و الحُلل علی الملائکة فی تزویج الزهراء علیها السلام.

۱۱۲) عوالم، ج ۱، ص ۴۸۳، ب ۲۰، ح ۱؛ نظیر آن ص ۴۸۵، ح ۳.

۱۱۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴، ضمن ح ۵ و ص ۱۴۴، ح ۴۳ و ۴۴.

۱۱۴) ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۹۲.

۱۱۵) عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۷، ب ۲۱، ح ۳ و ۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۲، ح ۳.

۱۱۶) مناقب خوارزمی، ص ۳۵۰، ف ۲۰، ضمن ح ۳۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۱۱۷) ناسخ التواریخ حضرت فاطمه علیها السلام، ص ۶۰.

۱۱۸) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۲، ف ۲۰، ح ۳۶۲؛ ینابیع المودة، ص ۱۹۷، ب ۵۶؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۱ ؛ ذخائر العقبی، ص ۳۲؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۷۴.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

۱۱۹) سوره آل عمران، آیه ۹۲. «هرگز به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید، تا این‌که از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید.»

۱۲۰) ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۴۰۱.

۱۲۱) ر.ک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۵.

۱۲۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۵.

۱۲۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۲.

۱۲۴) فاطمة الزهراء، ص ۴۸۲؛ شجره طوبی، ج ۲، ص ۵۶، م ۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴ البته در بحار این عبارت در قضایای شب عروسی آورده نشده است.

۱۲۵) کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۸.

در روایات در باره مراسم ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام، بارها نام «اسما بنت عمیس» - در کتب شیعه و سنی - آمده است. برخی اشکال کرده‌اند که اسما همسر جعفر بن ابی‌طالب بود، و پیش از آن‌که پیامبر به مدینه هجرت کند، با شوهرش به حبشه رفت و تا سال هفتم هجرت در آنجا ماند.

در جواب می‌توان گفت: احتمال دارد که هنگام ازدواج دختر پیامبر به مدینه آمده و دوباره برگشته است. شاهد این‌که: طبق روایتی، پیامبر دستور می‌دهد که زنان و مردانی همراه عروس و داماد حرکت کنند. نام «جعفر طیار» شوهر اسما، در آن میان به

چشم می‌خورد.

(فاطمه علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص ۲۲۶)

۱۲۶) کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱.

۱۲۷) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۷ و ۳۵۶؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۲۲.

۱۲۸) مناقب، ج ۳، ص ۳۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

۱۲۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

۱۳۰) سوره انعام، آیه ۸۵ – ۸۴: «و از نسل او (ابراهیم) داوود و سلیمان... (بودند) و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگانند».

۱۳۱ تا ۱۸۶

۱۳۱) سوره آل عمران، آیه ۶۱: «هر کس پس از آگاهی که در این باره به تو رسید، باز با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا ما فرزندان و زنان و نفس‌های خود را فراخوانیم و شما نیز فرزندان و زنان و نفس‌هایتان را فراخوانید، آن‌گاه مباهله و نفرین کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

۱۳۲) عیون الاخبار، ج ۱، ص ۶۹، ب ۷، ضمن ح ۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۱۲۷؛ نظیر آن از امام باقر علیه السلام: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۹، (ذیل آیه ۸۵ انعام)؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۱۳۳)

۱۳۴) ۱ و – سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۵.

۱۳۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹.

۱۳۶) تفسیر فخر رازی، ج ۱۳، ص ۶۶، ذیل آیه ۸۴ سوره انعام(المسألـة الخامسة) و ص ۵۳، چاپ اول از دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ه‍ .

۱۳۷) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۰، و ج ۸، ص ۹۹؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۴۲۹۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، ب ۱۰۸، ح ۳۸۶۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۵ و...

۱۳۸) تفسیر المنار، ج ۷، ص ۵۸۹ (سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۵).

۱۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۶، ذیل خ ۲۰۰.

۱۴۰) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۰۸، ف ۹، ح ۱۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ تفسیر جامع البیان طبری، ج ۳، ص ۲۱۲ ؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰ و ۸۱، (ذیل آیه مباهله)؛ تفسیر کشاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۸ ؛ و آلوسی و طنطاوی و... ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۴۶.

۱۴۱) احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۴۶.

۱۴۲) احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۶۲ – ۴۶

۱۴۳) مثلاً قندوزی در ینابیع المودّة، ص ۲۶۶ ب ۵۷ احادیث فراوانی با الفاظ مختلف نقل نموده است.

۱۴۴) مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ف ۱۹، ح ۳۳۹؛ ینابیع المودة، ص ۲۶۶ ب ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۴۹۵۴ ؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۳؛ مجمع الزاوئد، ج ۹، ص ۱۷۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۷۱۷.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۷، ص ۴

۱۴۵) در روایتی دیگر آمده است که پدرم فرمود: از همسرت چیزی درخواست نکن، (ممکن است در تهیه آن به زحمت افتد). بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱، ح ۳۸، و...

۱۴۶) تفسیر فرات، ص ۸۳، ح ۶۰ (ذیل آیه ۳۷ آل‌عمران)؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۹؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۲۸. این حدیث و نظیر آن را بسیاری از علمای شیعه و سنی روایت کرده‌اند. ر.ک: عوالم، ج ۱، ص ۲۱۴ و...

۱۴۷) سوره حجر، آیه ۴۳ و ۴۴: «جهنم میعادگاه همه آنهاست - هفت در دارد و برای هر دری، گروه معیّنی از آنها تقسیم شده‌اند.»

۱۴۸) سوره قصص، آیه ۶۰: «آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است.»

۱۴۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۷.

۱۵۰) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۴، ف ۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۵.

۱۵۱) وسائل الشیعهٔ، ج ۲۰، ص ۱۷۲، ب ۸۹ از مقدمات نکاح، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۱۵۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱.

۱۵۳) وسائل، ج ۲۰، ص ۲۲۲، ب ۱۲۳، ح ۳. با آن‌که حضرت فاطمه علیها السلام جاروب کردن را به عهده گرفت، لکن حضرت علی علیه السلام وی را در کار خانه یاری می‌نمود.

۱۵۴) علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶۶ ب ۸۸؛ فقیه، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۹۴۷؛ عوالم، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۲ و ج ۷۶، ص ۱۹۳ و ج ۸۵، ص ۳۲۹.

مختصر آن را اهل سنت نیز روایت کرده‌اند: حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۷۰؛ ذخائر العقبی، ص ۵۰؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۲۹، ح ۲۹۸۸ ؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۰۸، ح ۴۱۹۸۵ و ص ۴۹۹، ح ۴۱۹۷۱ و ۴۱۹۷۲ و ص ۵۰۰، ح ۴۱۹۷۴ و ص ۵۰۳، ح ۴۱۹۷۸.

۱۵۵) جنّهٔ العاصمهٔ، ص ۱۴۸. مؤلف محترم مرحوم آیهٔ اللّه میرجهانی، ذیل حدیث می‌نویسد: هنگامی که در نجف اشرف بودم، خدمت علامه شیخ محمد سماوی، مؤلف کتاب «اِبصار العین فی أنصار الحسین»، شرفیاب شدم. کتابی خطی در مقابل ایشان بود. نام آن «کشف اللئالی» تألیف عالم جلیل، شیخ صالح، فرزند عبدالوهاب حلّی، از صلحا و علمای بزرگ قرن نهم بود. کتاب او را گرفته، مشغول مطالعه شدم. ناگهان به حدیث یاد شده برخوردم که سند آن را نقل نموده است، (و همه روات، از بزرگان، ثقات و علما هستند). با اجازه ایشان، سلسله سند را استنساخ نمودم؛ سند به این گونه است:

مؤلف کشف اللئالی از شیخ ابراهیم ذرّاق، از شیخ علی بن هلال جزایری، از عالم بزرگوار احمد بن فهد حلّی، از شیخ زین الدین علی حایری، از عالم بزرگوار ابی‌عبد اللّه محمد بن مکی (شهید اوّل)، ایشان با سندهای معروف خود از محدث بزرگوار شیخ صدوق، و ایشان با سندهای معروف خود از جابر جعفی از جابر انصاری، از رسول خدا صلی الله علیه وآله از خداوند تبارک و تعالی.

۱۵۶) تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۵ (سوره جن، ذیل آیه ۳).

۱۵۷) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۸.

از اهل سنت: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۲۱۲، به نقل از الفصول المهمهٔ، ص ۱۲۸؛ نزههٔ المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸؛ نور الابصار، ص ۴۱؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۵؛ الجامع الصغیر، ص ۲۶۹؛ کنوز الحقایق، ص ۱۰۳؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۱ و ۱۸۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

۱۵۸) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵؛ عوالم، ج ۱، ص ۴۵۸.

۱۵۹) تفسیر فرات، ص ۵۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶۵.

۱۶۰) ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۳، (فصل استدلال بر امامت سبطین) به نقل از ده نفر

از بزرگان اهل سنت؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۹؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۵۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ امالی صدوق، ص ۲۵۶، م ۴۴، ح ۱۱ ؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۵۸ ؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۲.

از اهل سنت: تفسیر کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۶۷۰؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۴۴ ؛ تفسیر نیشابوری؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۹؛ تـذکرهٔ الخواص، ص ۳۲۲؛ کفایـهٔ الطالب، ص ۲۰۱؛ شـرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۱ ؛ ینابیع المودهٔ، ص ۹۳، ب ۲۲.

تنها در احقاق الحق (ج ۳، ص ۱۵۷ تا ۱۷۰) و الغدیر (ج ۳، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱) حدود ۴۰ نفر از مفسران و محدثان و بزرگان آنها را نام برده‌اند.

ر.ک: پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۱۰۱.

۱۶۱) شافعی چنین سروده است:

إلی مَ؟ إلی مَ؟ وَ حَتّی مَتی

أُعاتَبُ فِی حُبِ هَذَا الْفَتی !

وَ هَلْ زُوِّجَتْ فاطِمُ غَیْرَهُ؟

وَ فِی غَیْرِهِ هَلْ أَتی هَلْ أَتی

تا کی؟ تا کی؟ و تا چه زمانی مرا در محبت این جوانمرد سـرزنش می‌کنیـد؟! مگر فاطمه به غیر از او تزویج شد؟ مگر «هل أتی» در باره غیر او نازل شد؟

احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۱۵۸.

۱۶۲) سوره قدر، آیه ۱: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم».

۱۶۳) تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶۵؛ عوالم، ج ۱، ص ۹۹.

۱۶۴) مرحوم فیض در وافی (کتاب صوم ب ۵۹) و دیگران بعد از محاسبه فرموده‌اند که مدت سلطنت بنی‌امیه هزار ماه طول کشید، نه کمتر و نه بیشتر.

۱۶۵) ر.ک: کافی، ج ۴، ص ۱۵۹ باب لیلهٔ القدر، ح ۱۰؛ و ج ۸ (روضه)، ص ۲۲۲، ح ۲۸۰؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۱ و...

از اهل سنت: الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱ ؛ روح المعانی، ج ۳۰، ص ۱۸۸

۱۶۶) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹؛ نظیر آن تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۵.

۱۶۷) الدر المنثور، ج ۶ ص ۴۰۴.

۱۶۸) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۵۰۴؛ نهایهٔ الارب، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

۱۶۹) مجله «تراثنا»، سال هشتم، شماره ۳۰ و ۳۱ .

۱۷۰) تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۴، (القول الثالث) ذیل سوره مبارکه کوثر.

۱۷۱) تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۱.

۱۷۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۲.

۱۷۳) سـوره صف، آیه ۸: «آنها می‌خواهنـد نور خـدا را با دهان خود خاموش کننـد، لکن خداونـد نور خود را کامل و تمام خواهد کرد؛ هرچند کافران را ناخوش آید.»

۱۷۴) برخی شمار کنونی علویان و سادات را بیش از چهل میلیون دانسته‌اند.

۱۷۵) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۱۷۶) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵ ؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۰۸، ف ۹، ح ۱۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰ ؛ تفسیر جامع البیان طبری، ج ۳، ص ۲۱۲ ؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰ ؛ تفسیر کشّاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۸؛ تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۳، ص ۱۹۰ ؛ تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۲۲ ؛ الدر المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۳۸ ؛ الاصابهٔ عسقلانی، ج ۴، ص ۴۶۸ ؛ ینابیع المودّهٔ قندوزی، ص ۲۴۴، و...

۱۷۷) ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۶۲ – ۴۶ و پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۹۹.

۱۷۸) ینابیع المودهٔ، ص ۲۴۴

۱۷۹) سوره احزاب، آیه ۳۳

۱۸۰) برخی «رجس» را به گناهان یا بعضی گناهان محدود کرده‌اند، که درست نیست؛ زیرا هیچ دلیلی برای این محدودیت وجود ندارد، بلکه اطلاق «رجس» که با الف و لام جنس آمده است، هرگونه زشتی و پلیدی را شامل می‌شود. همچنین از موارد استعمال آن و نیز روایات وارد شده در تفسیر آیه، عمومیت و اطلاق استفاده می‌شود. بعلاوه ذیل آیه «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» نیز عمومیت دارد و همه گونه پاکی و پاکیزگی را شامل می‌گردد.

۱۸۱) فاطمهٔ الزهراء، از علامه امینی، ص ۱۶.

۱۸۲) از اهل سنت: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸، ذیل آیه؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸، ح ۶۳۷ و ص ۲۰ ح ۶۳۸ و ۶۳۹ و...؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۰۸ ب ۳۳.

در بعضی نقل‌ها آمده است که حضرت سه مرتبه تکرار می‌فرمود.

۱۸۳) تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۶۹، (ذیل آیه مباهله) ؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰؛ اسد الغابهٔ، ج ۲، ص ۱۲؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۰۷، ب ۳۳؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱.

۱۸۴) ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۲، ص ۵۶۲ – ۵۰۲ ؛ پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۹۸ – ۹۴.

۱۸۵) فاطمهٔ الزهراء از علامه امینی، ص ۱۸.

۱۸۶) عوالم، ج ۲، ص ۹۳۰.

شماری بی‌آن‌که تحقیق کنند، می‌پندارند این حدیث شریف سند ندارد؛ لذا اسناد حدیث به نقل از این عالم بزرگوار آورده می‌شود:

بحرانی از عالم جلیل سید هاشم بحرانی، از استادش سید ماجد بحرانی، از استادش شیخ حسن فرزند عالم معروف شهید ثانی، از استادش عالم بزرگوار مقدس اردبیلی، از استادش علی بن عبدالعالی کرکی، از شیخ علی بن هلال جزائری، از عالم بزرگوار احمد بن فهد حلّی، از استادش علی بن خازن، از شیخ ضیاءالدین علی فرزند عالم بزرگوار شهید اول، از پدر بزرگوارش شهید اول، از عالم بزرگوار فخر المحققین، از پدر بزرگوارش عالم جلیل علامه حلّی، از استاد بزرگوارش عالم معروف محقق، از استادش عالم بزرگوار ابن نما حلّی، از عالم بزرگوار ابن ادریس، از ابی‌حمزه طوسی، از عالم بزرگوار ابن شهرآشوب، از عالم بزرگوار طبرسی مؤلف کتاب «احتجاج»، از استادش حسن بن محمد طوسی از پدر بزرگوارش عالم معروف شیعه شیخ طوسی، از استاد بزرگوارش عالم معروف شیخ مفید، از استاد بزرگوارش جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از محدث بزرگوار شیخ کلینی، از استادش محدث بزرگوار علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم قمی، از ابن ابی‌نصر بزنطی، از قاسم بن یحیی جلاء کوفی، از ابی‌بصیر، از ابان بن تغلب، از صاحب اسرار ائمه جابر جعفی، از صحابی معروف جابر بن عبد اللّه انصاری، از حضرت فاطمه علیها السلام.

یادآوری می‌شود که به علت مشهور بودن متن حدیث از نقل آن صرف نظر شد.

این حدیث شریف با کیفیت یاد شده، در منابع دیگری نیز آمده است: احقاق الحقّ، ج ۲، ص ۵۵۴؛ منتخب طریحی (مؤلف کتاب

معروف مجمع البحرین)؛ غرر الاخبار و دُرر الآثار دیلمی (مؤلف کتاب ارشاد القلوب از بزرگان شیعه در قرن هشتم)؛ نهج المحجّة فی فضائل الائمة از علی تقی احسایی (از علمای قرن دوازدهم)؛ نور الآفاق شیخ محمد جواد رازی (متوفای ۱۳۵۵)؛ المجموعة سیدمهدی شیرازی (متوفای ۱۳۸۰)؛ وفاة الصدّیقة الزهراء از مقرّم (متوفای ۱۳۹۱).

برخی علما کتابی مستقل در باره این حدیث شریف نوشته و به شرح آن پرداخته‌اند. نیز برخی شعرای بزرگ، مانند عالم بزرگوار سید محمد قزوینی، فرزند عالم مشهور صاحب کرامات، سید مهدی قزوینی، آن را به نظم درآورده‌اند.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۲، ص ۵۵۷ و جزوه «سند حدیث شریف کسا» از علی اکبر مهدی‌پور.

۱۸۷ تا ۲۳۵

۱۸۷) سوره نور، آیه ۳۵.

۱۸۸) کافی، ج ۱، ص ۱۵۱ باب أنّ الائمة نور اللّه عزّوجلّ، ح ۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۳۰۸، از امام صادق علیه السلام.

اهل سنت همین حدیث شریف را از امام کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند؛ احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۴۵۸ به نقل از مناقب ابن مغازلی و...

۱۸۹) سوره مدّثر، آیه ۳۵ – ۳۲.

۱۹۰) هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یُمن دعای شب و وِرد سحری بود

۱۹۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۸.

گفتنی است از پرداختن به تفسیر این آیه و سایر آیاتی که در این بخش به آنها استدلال شده، خودداری می‌شود.

۱۹۲) بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۱ ؛ الانوار الساطعة، ج ۴، ص ۱۶۴.

۱۹۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

۱۹۴) سوره الرحمن، آیه ۲۲ – ۱۹.

۱۹۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۱.

و از اهل سنت: ینابیع المودة، ص ۱۱۸، ب ۳۹.

۱۹۶) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۴۲؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۱۳، ف ۶؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۷، ص ۱۰۷؛ ینابیع المودة، ص ۱۱۸؛ تذکرة الخواص، ص ۲۴۵، ف ۹.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۲۷۴ ؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۱

۱۹۷) سوره شوری، آیه ۲۳. البته مودّت علاوه بر محبت قلبی، اظهار دوستی را نیز در بر دارد.

۱۹۸) در کتاب احقاق الحقّ، (ج ۳، ص ۱۸ – ۲) حدود پنجاه کتاب از بزرگان، مفسران و محدثان اهل سنت نام برده، که در میان آنها عده‌ای از متعصبین آنها نیز به چشم می‌خورند، از جمله: فضائل الصحابة احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۶۹؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ الدر المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۷؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۵، ص ۳۱؛ تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۳.

همچنین علامه امینی نام ۴۵ نفر از دانشمندان و محدثان بنام سنی را آورده است.

الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۲ و ج ۲، ص ۳۰۶.

۱۹۹) سوره اعراف، آیه ۱۵۸

۲۰۰) سوره نور، آیه ۶۳

۲۰۱) سوره آل‌عمران، آیه ۳۱

۲۰۲) سوره احزاب، آیه ۲۱

۲۰۳) عامه در تشهد نماز می‌خوانند: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ‌مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی إِبْراهِیم وَ آلِ إِبْراهِیم وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ‌مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی إِبْراهِیم وَ آلِ إِبْراهِیم إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ».

کتاب «الأُمّ» از شافعی، ج ۱، ص ۱۴۰ ؛ فتح العزیز، ج ۳، ص ۵۱۵.

۲۰۴) تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۲۰۵) ر.ک: کتاب «فرهنگ اخلاق» بخش محبّت.

۲۰۶) حداقل حدیث مشهوری که اهل سنت روایت کرده‌اند ملاحظه شود:

تفسیر کشّاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تفسیر فخررازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱؛ فرهنگ اخلاق، ص ۲۶۰.

۲۰۷) بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۶.

و از اهل سنت: ینابیع المودة، ص ۲۶۳، ب ۵۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۵۹، ف ۵. ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

۲۰۸) عوالم، ج ۱، ص ۱۷۱؛ ینابیع الحکمة، ج ۲، ص ۱۶، ب ۳۱، ف ۲.

از اهل سنت: مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۵، ب ۹۲، ح ۳۸۱۶؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۰؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۰۶؛ تذکرة الخواص، ص ۲۴۴، ب ۹ و...

۲۰۹) تفسیر فرات کوفی، ص ۲۹۸، ح ۴۰۳ (سوره شعراء، آیه ۱۰۰)؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶۴

۲۱۰) عوالم، ج ۱، ص ۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۰ و ج ۴۳، ص ۲۳ و ۳۸؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۱.

اهل سنت: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۵، ح ۳۶۴۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۳۵؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۵۲۲؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۵۴؛ الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ ینابیع المودة، ص ۱۶۶ ف ۵۴، و ۱۷۲، ف ۵۵، و ص ۲۰۴ ف ۵۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۲۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۶، و ۵۷، ف ۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۷۹، ف ۶، ح ۶۳.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۸۲ - ۱۶۷ و عوالم، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲۱۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷ و ۱۳۹؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۸۳.

اهل سنت: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶، ف ۵؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۰.

۲۱۲) عوالم، ج ۱، ص ۱۸۲؛ و از اهل سنت: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲۱۳) ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۶ و ۲۵ و ۴۰ و ۴۲؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۷۵.

از اهل سنت: ذخائر العقبی، ص ۳۶ و ۴۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۴، ف ۵؛ ینابیع المودة، ص ۱۹۷، ف ۵۶؛

و احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۸۵ و ۲۵۶ - ۲۵۰ به نقل از صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ کنوز الحقایق، ص ۱۱۹؛ جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۸۶؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۷ (ج ۴، ص ۱۲۶).

۲۱۴) سوره نور، آیه ۶۳. «خطاب کردن پیامبر را در میان خودتان، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.»

۲۱۵) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۲۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲؛ عوالم، ج ۱، ص ۲۵۰ به نقل از مناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۳۶۴، ح ۴۱۱.

۲۱۶) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۷؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲۱۷) روایات در این باره متواتر است و به زودی بحث از آنها خواهد آمد.

۲۱۸) الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۴۳؛ الاصابهٔ، ج ۸، ص ۲۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۳.

و نظیر آن: تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱۱؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۷۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۲۹، ح ۴۰۸۸؛ ینابیع المودهٔ، ص ۲۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۳، ح ۳۴۴۰۴.

و احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۴۳ به نقل از وسیلهٔ المآل، ص ۸۰، و...

۲۱۹) مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰؛ ذخائر العقبی، ص ۷۲؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۷۲؛ الاصابهٔ، ج ۸، ص ۲۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۳، ح ۳۴۴۰۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۳۰۷؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۲۴۶.

و احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۵۲ به نقل از تذهیب التهذیب، ص ۱۳۴، و...

۲۲۰) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱ و نظیر آن: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵؛ اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۷۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۶، ح ۳۴۱۵۸ و ص ۱۰۲، ح ۳۴۱۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ خصائص نسائی، ص ۱۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۰، ح ۹۳؛ الصواعق المحرقهٔ، ج ۲، ص ۵۴۶؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۶۵.

احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۶۹ به نقل از جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۸۲؛ کفایهٔ الطالب، ص ۲۷۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۶۸، و...

۲۲۱) احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۰۰ به نقل از الفصول المهمهٔ، ص ۱۲۷؛ مطالب السؤول، ص ۱۰؛ تیسیر الوصول إلی جامع الاصول، ج ۲، ص ۱۵۹؛ شرح ثلاثیات مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۱.

۲۲۲) خصال، ج ۱، ص ۲۰۶، ب ۴، ح ۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷۰ و ج ۴۳، ص ۲۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۲۵ و از اهل سنت: ینابیع المودهٔ، ص ۲۴۷، ب ۵۶.

۲۲۳) معانی الاخبار، ص ۱۰۶؛ دلایل الامامهٔ، ص ۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶، ح ۲۵؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۳۳؛

۲۲۴) ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۳ و...؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۰ – ۱۱۸؛ احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۱۵ – ۲۷.

۲۲۵) امالی شیخ مفید، ص ۱۵۱، م ۳۱، ح ۲؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۴؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۳ و ۳۹؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۴.

نظیر آن از اهل سنت: الاغانی، ج ۹، ص ۳۰۱؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۴۸؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۳.

۲۲۶) کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۸.

از اهل سنت: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۲۱۲، به نقل از الفصول المهمهٔ، ج ۱، ص ۱۲۸؛ نزههٔ المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸؛ نور الابصار، ص ۴۱؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۵؛ کنوز الحقایق، ص ۱۰۳؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۷۱ و ۱۸۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

۲۲۷) در بسیاری از این روایات که از شیعه و اهل سنت نقل شده، واژه «مَن» به کار رفته است که همه امت را شامل می‌گردد؛ یعنی هر کس در هر مقامی که باشد. و در برخی روایات واژه «ما» آمده است؛ نظیر این حدیث و روایتی که پیش‌تر در بحث آیه مودّت از تفسیر فخر رازی نقل شد؛ یعنی منشأ خشم آن بانو هر چه باشد و آنچه او را بیازارد.

حال علمای اهل سنت باید پاسخ دهند که آیا غصب فدک، منشأ خشم و آزار حضرت فاطمه علیها السلام نشد؟! آیا حضرت فاطمه علیها السلام از غاصبان آن خشمناک نگشت؟!

۲۲۸) معانی الاخبار، ص ۲۸۸، باب معنی شجنهٔ، ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲۲۹) از سخنرانی دانشمند فرزانه آیة اللّه وحید خراسانی.

۲۳۰) مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۷، ح ۳۴۲۱۵؛ ینابیع المودة، ص ۱۷۲؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۷۵۸؛ نهایة ابن اثیر، ج ۵، ص ۶۲ «نصب»؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۴۸۵.

احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۸۷ به نقل از صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۷؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۵، و...

۲۳۱) ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۳، باب مناقب حضرت فاطمه علیها السلام؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۵۹ – ۱۴۳؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳ ص ۳۳۲.

و برای آشنایی با منابع اهل سنت: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۲۲۸ – ۱۸۷ و عوالم، ج ۱، ص ۱۵۹ – ۱۴۳؛ الغدیر، ج ۷، ص ۲۳۶ – ۲۳۱ و ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱؛ فاطمة الزهراء علامه امینی، ص ۹۸ – ۹۱.

۲۳۲) الغدیر، ج ۷، ص ۲۳۲ ؛ فاطمة الزهرا علیها السلام، ص ۹۳.

۲۳۳) فاطمة الزهراء، ص ۹۴.

۲۳۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲.

۲۳۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲، باب غزوه خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳، باب قول النبی (ص) «لا ـ نورث ما ترکنا فهو صدقة» ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰.

۲۳۶ تا ۲۹۵

۲۳۶) سوره احزاب، آیه ۵۷: «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.»

۲۳۷) علامه امینی می‌فرماید: اگر هیچ فضیلت دیگری در شأن زهرای اطهر علیها السلام نبود، همین آیه بس بود.

آیه تطهیر برهانی است بر این‌که حضرت صدّیقه علیها السلام معصومه است. عصمت از جمله شئون و منصب ولایت است و ما غیر از ولیّ، کسی که معصوم باشد سراغ نداریم. از ابتدای خلقت آدم تا آخر، هر کس که معصوم است، ولیّ است یا پیامبر است یا امام و یا صدّیق خواهد بود، و حضرت صدّیقه علیها السلام نیز یکی از آنان است. فاطمة الزهراء، ص ۱۹

۲۳۸) تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۲، ح ۹۳ و ص ۲۷۴، ح ۹۹ و...

۲۳۹) شیعیان با تمسک به ادله عقلی و نقلی، بر آن‌اند که انبیا و امامان علیهم السلام همگی معصوم‌اند.

۲۴۰) قرآن در باره عصمت ملائکه می‌فرماید: «لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ»؛ «از آنچه خداوند به آنان دستور داده است، سرپیچی و نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند.» (سوره تحریم، آیه ۶)

۲۴۱) نظیر روایت پیش گفته که امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام را به دلیل پاکی و پاکیزگی‌اش از هر آلودگی و پلیدی و زشتی، «طاهره» نامیده‌اند.

۲۴۲) پیش‌تر در معنای «محدَّثه» گفتیم: قرآن شماری را معرفی می‌نماید که ملائکه با آنان سخن گفته‌اند: به آیات ۴۵ – ۴۲ آل عمران و آیه ۷ قصص و آیات ۷۳ – ۷۱ هود و آیه ۸۶ کهف مراجعه شود، تا پاسخی دندان شکن برای کوردلان و بیماران روحی باشد؛ زیرا برخی با مراجعه به روایاتِ پیرامونِ «مصحف» و نظایر آن، میدانی مناسب برای سم‌پاشی و بدگویی علیه شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام یافته‌اند و گو این‌که آیاتی را که گذشت، ندیده و نفهمیده‌اند.

۲۴۳) کافی، ج ۱، ص ۱۸۵ باب صحیفه و جفر و مصحف فاطمه، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۱، ج ۳، ب ۱۴، ح ۳.

۲۴۴) کافی، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۷، ح ۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۰.

۲۴۵) کافی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۵؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۳، ح ۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۷۹

۲۴۶) عیون المعجزات، ص ۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸.

۲۴۷) از اهل سنت: شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۹.

۲۴۸) ر.ک: عوالم، ج ۲

۲۴۹) زهـد» به معنـای نداشـتن و برخوردار نبودن از امکانات دنیوی نیست، بلکه به معنای اسـیر نبودن و دل نبسـتن به امور دنیوی، و آزادی است؛ آزادی از هر آنچه رنگ تعلق پذیرد، به طوری که دادن‌ها و گرفتن‌ها، در وسعت وجود زاهد هیچ موجی ایجاد نکند. روشن است که هر اندازه خرد و آگاهی و معرفت انسان افزون گردد، ایمان او به حضـرت حق، عمیق‌تر و دلبستگی او به جهان باقی بیشتر می‌شود. بر این اساس، زاهـد بر اثر آگـاهی و معرفت، به دنیـای زودگـذر قـانع نمی‌شود، بلکه در پی جایگاه بلنـدتر، در حال پرواز به سوی هستی مطلق است.

زاهـد نمی‌گویـد دنیـا بـد است، بلکه می‌گویـد انـدک است. و به دلیل معرفت و رشـد عقلی و فکر بلنـدش، از مرحله کودکی عبور نموده، در نظرش لذت‌های زودگذر و سراب‌گونه زندگی دنیا ارزشی ندارد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«دنیا در پیشگاه خداونـد و نزد انبیا و اولیای الهی، کوچک‌تر از آن است که آنان را خوشـحال کنـد، یا از دست دادن آن، ایشان را غمگین نماید. بنا بر این، سزاوار نیست برای هیچ عالم و خردمندی که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد.»

تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۴۶، ذیل آیه ۳۶ سوره نمل.

۲۵۰) در روایـات فراوانی چنین آمـده است که هرگـاه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله قصـد سـفر داشت واپسـین کسـی را که وداع می‌کرد، حضرت فاطمه علیها السلام بود، و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه زهرا علیها السلام می‌رفت.

۲۵۱) امالی صدوق، ص ۲۳۴، م ۴۱، ح ۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰ و نظیر آن ص ۸۳.

از اهل سنت نیز نظیر آن روایت شده است.

۲۵۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۶.

۲۵۳) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۳۹، (فصل معجزات)؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴۷.

۲۵۴) امالی صدوق، ص ۱۱۳، م ۲۴، ضمن ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

۲۵۵) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱، ب ۱۴۵، ح ۱ و نظیر آن ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱ ح ۳ و ۴؛ دلائل الامامهٔ، ص ۵۶.

۲۵۶) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۷۶.

۲۵۷) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴۵.

۲۵۸) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۷، ب ۲۴ از مقدمات نکاح، ح ۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴.

نظیر آن از اهل سنت: حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ج ۹، ص ۲۰۲.

و عوالم به نقل از ارجح المطالب، ص ۲۴۴؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۸۷.

ر.ک: عوالم، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲۵۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۹۱، ح ۱۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۲۷۶.

از اهل سنت: عوالم به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸۰، ح ۴۲۸.

۲۶۰) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵۸ ؛ الکبائر ذهبی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲۶۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۲.

۲۶۲) تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹، ح ۱۸۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲.

۲۶۳) ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹ و ۲۱۲.

نظیر آن از اهل سنت: طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۸۶، ح ۳۷۷۵۶.

۲۶۴) بیت الاحزان، ص ۱۴۵؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲۶۵) وسائل الشیعهٔ، ج ۲۰، ص ۱۷۲، ب ۸۹ از مقدمات نکاح، ح ۱.

۲۶۶) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷ و ۶۸.

۲۶۷) سوره آل عمران، آیه ۳۷: «این از کجا برای تو آمده است؟ گفت: از جانب خداست، خداوند به هر کس بخواهد روزی بی‌شمار می‌دهد».

۲۶۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۸؛ تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۵۷.

۲۶۹) سوره آل عمران، آیه ۳۷

۲۷۰) تفسیر عیاشی ، ج ۱، ص ۱۷۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱ و نظیر این حدیث قبلًا نقل گردید . و از اهل سنت : ذخائر العقبی، ص ۴۶؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۹۹.

و احقاق الحقّ ، ج ۱۰، ص ۳۲۳، به نقل از کفایهٔ الطالب، ص ۲۲۳، و...

۲۷۱) ر.ک: مجالس المتقین (مرحوم شهید ثالث)، ص ۲۶۳، مجلس ۳۶؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲۷۲) امالی شیخ مفید، ص ۷۶، م ۱۵، ح ۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۷۳.

۲۷۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴.

۲۷۴) امالی صدوق، ص ۱۷، م ۵، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۹؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۸۰.

۲۷۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۹ و ص ۱۰۶، ح ۳۴۲۱۰ و ۳۴۲۱۱، و ص ۱۰۸، ح ۳۴۲۱۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۸۲ و ۱۹۹ و ۲۶۰؛ ذخائر العقبی، ص ۴۸؛ اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۲۳؛ نظم دُرر السمطین از زرندی حنفی، ص ۱۸۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۵۵۷؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۳۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۳۶؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷، با اختلاف مختصری در عبارت.

عوالم به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص ۳۵۵، ح ۴۰۴؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۸۶؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۹، ح ۳۸۰؛ اخبار الدول، ص ۸۷؛ الفصول المهمهٔ، ص ۱۲۹؛ نور الابصار، ص ۴۲، و...

و احقاق الحق به نقل از الفتح الکبیر، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وسیلهٔ المآل، ص ۹۲و...

ر.ک: عوالم، ج ۲، ص ۱۱۴۹؛ احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۵۴ – ۱۳۹ و ج ۱۹، ص ۷۰ – ۶۸.

۲۷۶) هدف ما در اینجا بررسی مسأله شفاعت نیست. در این باره به کتاب‌های تفسیر، حدیث و عقاید مراجعه شود.

۲۷۷) امالی صدوق، ص ۱۷، م ۵، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۹؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۸۰.

۲۷۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۷

۲۷۹) احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۶۷، به نقل از اخبار الدول، ص ۸۸ و... تمام حدیث پیش‌تر آورده شد.

۲۸۰) امالی صدوق، ص ۴۸۶، م ۷۳، ح ۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴. و آیه در سوره آل‌عمران، آیه ۴۲.

۲۸۱) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴۴.

و از اهل سنت: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۸، ح ۵۰۵۷؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۶.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۲۸۲) اهل سنت: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۶؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۳۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰، ح ۳۴۲۳۴.
ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۱۳۸ – ۱۳۵.
۲۸۳) فاطمهٔ الزهراء از علامه امینی رحمه الله، ص ۱۰۳.
و از اهل سنت: کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸، ح ۳۴۱۶۶؛ و نظیر آن: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۵ ؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲.
۲۸۴) این حدیث و جریان را غالب مفسران و محدثان اهل سنت نقل نموده‌اند؛ از جمله: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ ؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۳، ح ۳۶۴۱۹، و ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۱؛ السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۴۶۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۸۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰ ؛ مجمع الزوائد، ج ۸ ص ۳۰۲ و ج ۹، ص ۱۱۳.
ر.ک: الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۹، و پاورقی المراجعات چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۲۴۸.
شگفت آن‌که طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود (ج ۲، ص ۶۳) جریان را به طور مفصل نقل می‌نماید، ولی در تفسیر خود (ج ۱۹) ذیل آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» در هر دو مورد جمله «برادر و وصی و جانشین من» را حذف نموده و به جای آن «کذا و کذا» به کار برده است. ابن کثیر شامی (متوفای ۷۳۲) نیز در البدایهٔ و النهایهٔ (ج ۳، ص ۵۳) و در تفسیر خود (ج ۳، ص ۳۶۴) از او پیروی نموده است.
در این اواخر، دکتر هیکل، وزیر اسبق فرهنگ مصر، در کتاب «حیاهٔ محمد» در چاپ نخست جریان را به طور دست و پا شکسته نقل نموده و در چاپ دوم و سوم همه را حذف کرده است. و این جز تعصب مذهبی و خیانت چیز دیگری نیست که دامن‌گیر امثال طبری شده است.
۲۸۵) سوره مائده، آیه ۵۵. ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۲، ص ۳۹۹ و الغدیر، ج ۲، ص ۵۲ و پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۱۰۷.
۲۸۶) بحث در باره این سه آیه شریفه پیش‌تر گذشت.
۲۸۷) این حدیث در موارد مختلفی وارد شده و همگی این حقیقت را روشن می‌کند که پیروی از قرآن و عترت الزامی است. به گفته دانشمندان اهل سنت، حدود سیصد نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله این حدیث را نقل کرده‌اند و کمتر حدیث متواتری این‌گونه شهرت دارد.
ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۹، ص ۳۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۳؛ و رساله «حدیث الثقلین» از دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه و پاورقی «المراجعات» ص ۷۵ – ۶۶، چاپ مجمع جهانی اهل بیت.
۲۸۸) صدها روایت از طریق شیعه و سنی نقل شده است. ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۱۳، ص ۷۴ – ۱؛ اثبات الهداهٔ، ج ۱.
۲۸۹) احقاق الحقّ، ج ۵، ص ۲۳۴ – ۱۳۲؛ پاورقی المراجعات، ص ۲۷۰ – ۲۶۵.
مرحوم بحرانی در غایهٔ المرام با صد سند از دانشمندان اهل سنت نقل نموده است.
۲۹۰) احقاق الحقّ، ج ۵، ص ۵۰۰ – ۴۶۹؛ پاورقی المراجعات، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
۲۹۱) احقاق الحقّ، ج ۵، ص ۶۳۸ – ۶۲۳؛ پاورقی المراجعات، ص ۳۵۵.
۲۹۲) بحث آن پیش‌تر گذشت.
۲۹۳) احقاق الحقّ، ج ۵، ص ۳۱۷ – ۲۷۴؛ پاورقی المراجعات، ص ۳۳۱.
۲۹۴) احقاق الحقّ، ج ۴، ص ۶۹ – ۵۴؛ پاورقی المراجعات، ص ۴۵۱.
۲۹۵) سوره مائده، آیه ۶۷

۲۹۶) سوره مائده، آیه ۳

۲۹۷) حدیث غدیر را حدود ۱۱۰ صحابی روایت کرده‌اند، و از جمله احادیث متواتر است و کمتر حدیثی این‌گونه بین شیعه و سنی مشهور شده است. در این باره کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند؛ مانند کتاب گرانسنگ الغدیر، در یازده جلد، از علامه بزرگوار امینی قدس سره.

۲۹۸) فیض القدیر (از مرحوم محدث قمی)، ص ۳۹۴.

۲۹۹) السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۶۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳۰۰) این واقعه ناگوار را علاوه بر شیعه، بسیاری از محدثان و مورخان معروف اهل سنت نقل کرده‌اند:

از جمله: مسلم در صحیح خود: ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶ باب ترک الوصیّة لمن لیس له شیء.

و احمد در مسند، (بخش مسند عبد اللّٰه بن عباس) ج ۱، ص ۲۲۲ و ۳۲۴ و ۳۳۶.

و ابن سعد در طبقات، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۴.

گرچه عده‌ای گفتار عمر را نقل به معنی کرده‌اند و متن عبارتش را بازگو ننموده‌اند؛ مثلًا ابن ابی‌الحدید (در شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۵۱) نقل می‌کند که ابوبکر جوهری می‌گوید: عمر جمله‌ای گفت که معنایش این است که بیماری بر رسول خدا غالب آمده است.

بخاری نیز با الفاظ مختلفی این جریان را روایت نموده است؛ مثلًا در صحیح خود: (ج ۴، ص ۳۱، کتاب جهاد، و ج ۵، ص ۱۳۷ باب مرض النبی و وفاته) نام گوینده را نقل نمی‌کند ولی در ج ۱، ص ۳۷ و ج ۷، ص ۹ کتاب المرضی و الطب، و ج ۸، ص ۱۶۱ باب کراهیة الخلاف، گوینده را عمر معرفی می‌کند که گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده است.

البته این اختلاف و نظایر آن – خصوصاً در کتابی که بعد از قرآن مهم‌ترین کتاب آنان محسوب می‌شود – سؤال برانگیز است و از نقشه‌ای حکایت دارد که پیشینیانشان پایه‌گذاری کرده‌اند.

۳۰۱) کافی، ج ۸، (روضه) ص ۱۸۹، ح ۲۱۶.

۳۰۲) کافی، ج ۸، (روضه) ص ۳۲، ضمن ح ۵ و از اهل سنت: ر.ک: شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۴.

۳۰۳) سوره محمد صلی الله علیه وآله، آیه ۱: «آنان که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، (خداوند) اعمال آنها را تباه و نابود خواهد نمود.»

۳۰۴) سوره حشر، آیه ۷: «آنچه را رسول خدا برای شما آورد (و به آن امر فرمود)، بگیرید (و عمل کنید) و از آنچه شما را نهی نمود، باز ایستید.»

۳۰۵) سوره بقره، آیه ۱۷ و ۱۸.

۳۰۶) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۶، ح ۷.

۳۰۷) سوره انفال، آیه ۶۵.

۳۰۸) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، سوره انفال، ذیل ح ۷۶؛ اختصاص مرحوم شیخ مفید، ص ۱۸۲.

۳۰۹) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۲، خ ۲۶.

۳۱۰) دلائل الإمامة، ص ۳۹.

۳۱۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

۳۱۲) مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵، باب حدیث السقیفة؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج

۲، ص ۲۴؛ الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۹۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۶۷.

ر.ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۷ (حدیث السقیفة و خلافة ابی‌بکر).

۳۱۳) السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷.

۳۱۴) امالی شیخ مفید، ص ۳۰، م ۶، ح ۹؛ بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۲۳۲ ذیل ح ۱۷.

و از اهل سنت: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰.

۳۱۵) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۸. «إِنَّ أَسْلَمَ اَقْبَلَتْ بِجَماعَتِها حَتّی تَضایَقَ بِهِمُ السَّکَک...»

۳۱۶) کامل ابوالحسن شیبانی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳۱۷) جَمَل مرحوم شیخ مفید، ص ۱۱۹. و از اهل سنت: قسمتی از آن را ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۲۱۹) نقل کرده است.

۳۱۸) امالی شیخ مفید، ص ۳۰، م ۶، ح ۹؛ بیت الاحزان، ص ۵۹. و از اهل سنت: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸.

۳۱۹) بیت الاحزان، ص ۷۵، و ترجمه آن، ص ۱۲۳ و...

۳۲۰) ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۳ و ج ۶، ص ۸ و ۹. الغدیر، ج ۷، ص ۷۵ و پاورقی المراجعات، ص ۵۱۰ چاپ مجمع جهانی اهل بیت از عده‌ای نقل نموده‌اند.

۳۲۱) ر.ک: پاورقی المراجعات، ص ۵۱۰ همان چاپ.

۳۲۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۶۱۶.

۳۲۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳.

۳۲۴) الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱.

۳۲۵) ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۲ و ج ۱۱، ص ۴۹.

مشروح داستان را از کتاب‌های شیعه ملاحظه فرمایید.

۳۲۶) پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: «إِنْ وَجَدْتَ عَلَیْهِم أَعْواناً فَجاهِدْهُمْ وَ نابِذْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أعواناً فَبایِعْهُمْ وَ احْقِنْ دَمَکَ» «اگر یاورانی پیدا نمودی، با آنها جهاد کن و حق خود را مطالبه نما، و گرنه با آنها بیعت نموده، خون خود را حفظ نما.» بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۲۷۴

۳۲۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۱.

۳۲۸) کنز العمال، ج ۵، ص ۶۰۷، ح ۱۴۰۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۳۲۶.

۳۲۹) فخر رازی در باره «فیء» در تفسیر خود (ج ۲۹، ص ۲۸۴) می‌گوید: صحابه از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درخواست نمودند که فیء را بین آنها تقسیم نماید، همان‌گونه که غنایم را تقسیم می‌نمود؛ لذا خداوند در آیات ۶ و ۷ سوره حشر، فرق بین آن دو را این گونه بیان نمود که برای غنیمت، تحمل مشقت نموده‌اید و برای جهاد، بر مرکب سوار شدید، ولی برای فیء مشقتی در کار نبوده است. پس خداوند اختیار آن را به عهده پیامبرش گذاشته است که در هر جا که خواست مصرف نماید.

واقدی در مغازی (ج ۱، ص ۳۷۷) می‌نویسد: عمر در باره اموال طایفه بنی‌نضیر، از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال کرد: یا رسول اللَّه! آیا غنایم را تخمیس نمی‌کنید؟ آن‌حضرت فرمودند: آنچه را خدا مخصوص من قرار داده است به دیگران نخواهم داد.

بلاذری در انساب الاشراف (ج ۱، ص ۵۱۸) در ذیل آیات می‌نویسد: خداوند به مردم اعلان نمود که فیء مخصوص رسول خداست و برای دیگران نمی‌باشد.

۳۳۰) از نظر شیعه و سنی، فدک مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است. ابن هشام در السیرة النبویة (ج ۳، ص ۸۱۳) می‌نویسد: فدک مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله بود؛ زیرا مسلمانان برای فتح آن بر مرکبی سوار نشدند (و بدون مشقت و جنگ به دست آمد).

یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۴، ص ۲۷۰) «واژه فدک» می‌گوید: فدک سرزمینی است که مسلمانان برای فتح آن بر مرکبی سوار نشدند. پس مخصوص رسول خداست.

نظیر آن در فتوح البلدان (ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۰۷) و... نقل شده است.

ر.ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۴ (ذکر فدک)؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۶؛ کشاف، ج ۴، ص ۵۰۲.

۳۳۱) سوره اسراء، آیه ۲۶: «حق ذی القربی و نزدیکان را بپرداز».

۳۳۲) از اهل سنت: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۲ – ۴۳۸، ح ۴۷۳ – ۴۶۷؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ ینابیع المودة، ص ۱۱۹، ب ۳۹.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۵۴۹؛ فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۱۶۳.

در شام، هنگامی که حضرت سجاد علیه السلام خواست خود را به مرد شامی معرفی نماید، همین آیه را تلاوت فرمود. این مطلب چنان در میان مسلمانان و حتی شامیان که تحت نفوذ بنی‌امیه قرار داشتند روشن بود که آن مرد شامی تصدیق نمود.

۳۳۳) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۹.

۳۳۴) ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۷۶۷؛ ینابیع المودة، ص ۱۱۹، ب ۳۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۸؛ روح المعانی، ج ۱۵، ص ۶۲.

۳۳۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ذیل نامه ۴۵.

۳۳۶) فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۷.

۳۳۷) نهج البلاغة فیض، ص ۹۶۷، ضمن نامه ۴۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۰۸؛ صبحی صالح، ص ۴۱۷.

۳۳۸) مجمع الزوائد، (از اهل سنت) ج ۹، ص ۴۰.

۳۳۹) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵ ذیل آیه «ذوی القربی» در سوره روم. شیخ مفید رحمه الله نیز در اختصاص (ص ۱۷۸) و مرحوم طبرسی در احتجاج (ج ۱، ص ۱۱۹) نقل نموده‌اند.

مناسب است گفت و گوی دو شاعر معروف ابوالحسن و کمیت را در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۳۲) ملاحظه فرمایید.

۳۴۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶، ذیل نامه ۴۵.

۳۴۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۳۴۲) السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۴۸۸.

۳۴۳) این بحث، مجالی گسترده می‌طلبد. البته در صفحات بعد، اشاراتی دیگر خواهد آمد.

۳۴۴) مطالبه و درخواست فدک نمادی از مطالبه حقّ غصب شده خاندان رسالت بود، و به همین جهت بود، هنگامی که موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد و دید که آنچه از مردم به ظلم گرفته، باز می‌گرداند. آن حضرت فرمود: چرا آنچه از ما به ظلم و ستم گرفته شده به ما بر گردانده نمی‌شود؟ مهدی گفت: چه چیزی از شما گرفته شده است؟... (که آن حضرت ماجرای فدک را تعریف نمود).

مهدی گفت: حدود فدك را مشخص نمایید. (آن حضرت حدودی را مشخص نمود كه تقریباً تمام سرزمین‌های اسلامی را كه تحت حكومت خلفای بنی عباس بود در بر می‌گرفت.) مهدی گفت: همه اینها از شماست؟ حضرت فرمود: آری، مهدی گفت: مقدار زیادی است و در باره آن باید فكر كنم.

كافی، ج ۱، ص ۴۵۶، باب فیء و انفال، ح ۵؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۸، ح ۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۱۵۶، ح ۲۹.

۳۴۵) یعنی هفتاد هزار مثقالِ شرعی طلا، كه ۵۲۵۰۰ مثقال طلای فعلی می‌باشد.

۳۴۶) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳ باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث ما تركنا فهو صدقة؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲؛ و ج ۵، ص ۸۲ باب غزوه خیبر؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ السنن الكبری، ج ۶، ص ۳۰۰.

۳۴۷) ر.ك: تفسیر فخر رازی، ج ۲۹، ص ۲۸۴؛ الصواعق المحرقه، ج ۱، ص ۹۴؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صفحه‌های ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۹ و ۲۲۳ و ۲۶۸ و ۲۷۴.

در نقل فخر رازی، نام امیرمؤمنان علیه السلام آورده نشده است. گویا شرم دارد نام آن‌حضرت را به صراحت ببرد.

۳۴۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

۳۴۹) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵، (سوره روم، آیه ۳۸)؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

۳۵۰) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۶ ؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۱۲۸ و نظیر آن اختصاص شیخ مفید، ص ۱۷۸.

۳۵۱) بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴.

۳۵۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۳ ؛ مستدرك حاكم، ج ۳، ص ۱۶۰.

۳۵۳) پیش‌تر برخی روایات در این باره آورده شد.

۳۵۴) بزرگان اهل سنت چنین روایت می‌كنند: هنگامی كه از طرف علاء حضرمی اموالی را به مدینه آوردند، ابوبكر به مردم گفت: هر كس از پیامبر طلبی دارد، یا پیامبر به او وعده‌ای داده است، پیش ما آید و آن را بگیرد.

جابر از افرادی بود كه نزد خلیفه رفت و گفت: پیامبر به من وعده داد كه فلان مقدار به من بدهد. ابوبكر پذیرفت و سه هزار و پانصد درهم به او داد.

ابوسعید می‌گوید: هنگامی كه از طرف ابوبكر چنین خبری منتشر شد، گروهی نزد او آمدند و مبالغی را دریافت كردند. یكی از آن افراد، ابوبشر مازنی بود كه به خلیفه گفت: پیامبر (ص) به من فرمود: هر گاه مالی بر آن‌حضرت آوردند، نزد او بروم. ابوبكر به وی هزار و چهار صد درهم داد.

۳۵۵) مستدرك الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۸۲ ؛ الیقین سید بن طاووس، ص ۳۴۱.

۳۵۶ تا ۴۱۵

۳۵۶) ابن ابی‌الحدید از دانشمندان اهل سنت، می‌نویسد: چون ابوالعاص را همراه اسیران نزد پیامبر خدا (ص) آوردند، اهالی مكه برای نجات اسیران خود اموالی را می‌فرستادند. زینب دختر پیامبر (ص) نیز برای آزادی همسرش مال‌هایی را فرستاد؛ از جمله، گردن‌بند مادرش حضرت خدیجه، كه آن را در شب زفاف به او داده بود. هنگامی كه پیامبر خدا (ص) آن گردن‌بند را دید، ناراحت شد و سخت دلش به حال دخترش زینب سوخت و به مسلمانان فرمود:

اگر صلاح بدانید، اسیر زینب را رها كرده و فدیه او را برگردانید. مسلمانان پذیرفتند و عرض كردند: ای رسول خدا! جان و مالمان به فدایت! و فدیه او را برگرداندند و ابوالعاص را آزاد نمودند.

ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌گوید: هنگامی که این جریان را برای استادم ابوجعفر خواندم، گفت: آیا ابوبکر و عمر در این جریان حاضر نبودند؟ آیا تکریم و احسان به حضرت فاطمه اقتضا نمی‌کرد که فدک را به او ببخشند و دلش را شاد سازند و از مسلمانان بخواهند که فدک را ببخشند؟ آیا مقام فاطمه نزد رسول خدا از مقام خواهرش زینب کمتر بود، با آن‌که حضرت فاطمه سرور زنان گیتی بود؟ البته این بخشش در صورتی بود که ثابت نشود که فدک ملک موروثی فاطمه است و یا پیامبر آن را به او بخشیده است؟

به استادم گفتم: طبق روایتی که ابوبکر نقل کرده، فدک از حقوق مسلمانان بود، و برای ابوبکر جایز نبود که آن را از مسلمین بگیرد و به حضرت فاطمه بدهد. در پاسخ گفت: فدیه ابوالعاص نیز از حقوق مسلمانان بود و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آن را از آنها درخواست نمود.

گفتم: رسول خدا (ص) صاحب شریعت و حکم او حکم شریعت بود، ولی ابوبکر چنین نبود. گفت: آیا ابوبکر نمی‌توانست از مسلمانان بخواهد تا فدک را به حضرت فاطمه ببخشند، چنان‌که پیامبر از مسلمانان خواست که فدیه را به زینب ببخشند؟ اگر ابوبکر به مسلمانان می‌گفت: ای مسلمانان! این فاطمه دختر پیامبر شماست و این چند درخت خرما (فدک) را مطالبه می‌کند، آیا مسلمانان جواب منفی می‌دادند؟ نه، هرگز!

گفتم: قاضی القضات ابو الحسن عبدالجبّار نیز چنین معتقد بود. ابوجعفر گفت: به راستی ابوبکر و عمر از روی جوانمردی و خُلق نیک با حضرت فاطمه رفتار نکردند.

شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴ ص ۱۹۰ ذیل نامه ۹

۳۵۷) ما پیامبران ارث به جای نمی‌گذاریم. آنچه را واگذاریم، صدقه خواهد بود.»

۳۵۸) ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: اکثر روایات در این باره آن است که این حدیث را جز ابوبکر کسی نقل نکرده است. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۱

بلکه دلیل فقهای عامه بر اجماعی بودن قبول خبر واحد صحابی نیز همین روایت است. در ص ۲۲۷ همان مجلّد نیز می‌نویسید: پس از درگذشت پیامبر (ص) ابوبکر در نقل این حدیث تنها بود. فقط گفته می‌شود که مالک بن اوس نیز حدیث یاد شده را نقل نموده است. آری، برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر به صحت آن گواهی داده‌اند.

۳۵۹) الصواعق المحرقهٔ، ص ۱۹.

۳۶۰) برخی گفته‌اند ممکن است «صدقهٔ» را منصوب بخوانیم. در نتیجه معنای حدیث این گونه خواهد بود: «آنچه از صدقات پس از خود می‌گذاریم، وارثان ما در آن حقی ندارند». ولی این معنا خالی از اشکال نیست؛ زیرا جعل کننده این حدیث این معنا را منظور نداشت ثانیاً این حکم به پیامبر اختصاص ندارد و هر کس صدقاتی پس از خود بگذارد، ورّاث در آن حقی ندارند.

۳۶۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

۳۶۲) مقاتل الطالبیین، ص ۴۸؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۲۲۳، ب ۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳۶۳) برخی بر این باورند که برای عدالت تعریفی جامع‌تر و دقیق‌تر از این نیست؛ زیرا همان‌گونه که پیوند و ارتباط دانه‌های تسبیح با نخ حاصل می‌گردد و بدون آن، دانه‌ها از هم پاشیده می‌شوند، عدالت نیز در بُعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دل‌ها را به هم پیوند داده، نظم و هماهنگی در خانه و جامعه را پدید می‌آورد، و پراکندگی و درگیری و حق‌کشی را برطرف می‌سازد. در نگرش اسلامی، عدل و داد ویژه زمامداران و قاضیان نیست، بلکه بر هر مسلمانی لازم است عدالت را پیشه خود سازد و افراد در زیر سایه آن حرکت نموده، به حقوق خود نایل آیند.

۳۶۴) سوره توبه، آیه ۱۲۸

۳۶۵) سوره مائده، آیه ۵۰

۳۶۶) سوره نمل، آیه ۱۶: «سلیمان از داوود ارث برد».

۳۶۷) سوره مریم، آیه ۵ و ۶: «(پروردگارا!) از جانب خود ولیّ و جانشینی به من ببخش، که از من و خاندان یعقوب ارث برد».

۳۶۸) سوره انفال، آیه ۷۵: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (در احکامی که خدا مقرّر فرموده از بیگانگان) سزاوارترند».

۳۶۹) سوره نساء، آیه ۱۱: «خداوند در مورد فرزندانتان سفارش می‌کند که بهره و سهم پسر به اندازه سهم دو دختر است.»

۳۷۰) سوره بقره، آیه ۱۸۰: «اگر کسی مال و ثروتی به جا گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به گونه‌ای پسندیده وصیت نماید. این حقی است بر پرهیزگاران».

۳۷۱) سوره توبه، آیه ۱۳

۳۷۲) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۵۳؛ دلائل الامامهٔ، ص ۳۱؛ الشافی از مرحوم سید مرتضی، ج ۴، ص ۶۹؛ طرائف از سید بن طاووس، ص ۴۰۹، ح ۳۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۰؛ عوالم، ج ۲، ص ۶۵۲ تا ۷۴۱، ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۳۱۴.

عالم بزرگوار و محدث فرزانه، شیخ صدوق بخش‌هایی از این خطبه را در کتاب «علل الشرایع» آورده است. و بسیاری از بزرگان و حدیث شناسان معروف نیز آن را شرح نموده و اَسناد آن را بررسی کرده و پذیرفته‌اند.

و از اهل سنت: بلاغات النساء، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱ و ۲۴۹؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۸ (ج ۴، ص ۱۱۷).

و نیز نهایهٔ ابن اثیر (واژه لمه) و لسان العرب (لم) و تذکرهٔ الخواص (ص ۳۲۷، ب ۱۱)، اشاراتی به این خطبه شریف دارند و بخش‌هایی از آن را نقل نموده‌اند.

ر.ک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۳۱۱ و احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۲۹۶ و ج ۱۹، ص ۱۶۳.

۳۷۳) دلائل الامامهٔ، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

ابن ابی‌الحدید، بعد از نقل این جریان، می‌گوید: این سخنان را برای استاد خود نقیب ابویحیی بصری خواندم و از وی پرسیدم منظورش از این سخنان چه شخصی بوده و به چه کسی گوشه و کنایه زده است؟ پاسخ داد: گوشه و کنایه نبود، صریح و آشکار گفته است. گفتم: اگر صریح بود، از شما سؤال نمی‌کردم. خندید و پاسخ داد: منظورش علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. گفتم: همه را در باره حضرت علی گفته است؟ گفت: آری، و آخرین سخن را این گونه اظهار کرد: آری پسرم، مسأله سلطنت و ریاست در کار بود.

۳۷۴) سوره شعراء، آیه ۲۱۴: «خویشان نزدیکت را هشدار بده.»

۳۷۵) دلائل الامامهٔ، ص ۳۹.

۳۷۶) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۱۴۰.

۳۷۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳ و ج ۱۱، ص ۱۴.

۳۷۸) طبق بعضی نقلها، فرمودند: «إِنِّی قَدْ جِئْتُکَ مُسْتَغِیثاً بِکَ»

۳۷۹) برخی بر این باورند که ابوبکر عمر را بر سر راه فاطمه فرستاد... لذا از جریان نامه باخبر بود.

۳۸۰) اختصاص شیخ مفید، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۸۹.

فراموش نشود که در بعضی احادیث شهادت حضرت محسن و مادر مظلومه‌اش به قنفذ نسبت داده شده، در برخی به مغیره و در بعضی آمده است بر اثر ضربات عمر در کوچه – مثل این حدیث – و مشهور هم معتقدند که در خانه بین در و دیوار به شهادت

رسیدند، ولی این روایات با هم منافاتی ندارند؛ زیرا در هر کدام یکی از سبب‌های قتل ذکر شده است. مثل آن‌که چند نفر شخصی را بکشند که به هر کدام می‌توان گفت: تو قاتل هستی.

گفتنی است با این حدیث می‌توان مشکل روز شهادت را حل نمود؛ زیرا عبارت این حدیث چنین است که بعد از ۷۵ روز بیماری از دنیا رفت، نه آن‌که مدت زندگی و عمر آن‌حضرت بعد از پدر ۷۵ روز بوده است. و این‌که در برخی روایات مدت بیماری آن بانو چهل روز آمده است، با این منافات ندارد، زیرا شدّت بیماری آن حضرت چهل روز طول کشیده است.

۳۸۱) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳۸۲) دلائل الصدق، ج ۳، ص ۵۴ و ۱۴۸.

۳۸۳) جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۲۰۷؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۵۵.

۳۸۴) السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۳؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۰۰.

۳۸۵)

۳۸۶) ۵ و – الغدیر، ج ۷، ص ۱۹۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

۳۸۷) کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵.

۳۸۸) الغدیر، ج ۷، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳۸۹) اهل سنت و شیعه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که هنگام تلاوت آیه ۳۶ سوره نور: «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ» «در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده تا (قدر و منزلت آنها) رفعت یابد، و نامش در آنها یاد شود.» از آن‌حضرت پرسیدند: منظور چه خانه‌هایی است؟ پاسخ دادند: خانه‌های پیامبران. ابوبکر پرسید: این خانه – و اشاره به خانه حضرت علی و فاطمه کرد – از آنهاست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «نَعَمْ، مِنْ أَفاضِلِها» «آری، این خانه از برترین آنهاست».

الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۵۶۸؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴ ذیل همین آیه؛ و...

۳۹۰) در برخی سال‌ها عمر نصف حقوق همه کارگزارانش را به عنوان جریمه کم نمود، ولی حقوق قنفذ را به طور کامل پرداخت کرد. سلیم می‌گوید: به مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفتم. گروهی را دیدم که نشسته‌اند. جز سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی‌بکر، عمر بن ابی‌سلمه و قیس، همگی از بنی‌هاشم بودند. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: چرا عمر قنفذ را جریمه نکرد و حقوقش را تمام پرداخت؟ آن‌حضرت به اطراف خود نگاه کرد. سپس باران اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: خواست از او سپاسگزاری کند، به سبب ضربت تازیانه‌ای که به حضرت فاطمه زد؛ و هنگامی که از دنیا رفت اثر آن بر بازوی او مانند بازوبند وجود داشت.

سلیم بن قیس، ص ۱۳۴؛ بیت الاحزان، ص ۹۱.

۳۹۱) سلیم بن قیس، ص ۸۳؛ بیت الاحزان، ص ۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۸ – ۳۰۴.

۳۹۲) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷ (سوره انفال، ح ۷۶)؛ اختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۱.

۳۹۳) کامل الزیارات، ص ۳۳۲، ب ۱۰۸، ح ۱۱؛ بیت الاحزان، ص ۹۸.

۳۹۴) علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۶، ب ۱۴، ف ۲۰؛ بیت الاحزان، ص ۹۳.

در کافی روایت نموده از امام صادق از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام که فرمودند: کودکی که از شما سقط می‌شود و نامی برای او نمی‌گذارید، روز قیامت که پدرش را ملاقات کند، خواهد گفت: چرا نام مرا تعیین نکردی؟ و رسول خدا صلی الله علیه وآله محسن را پیش از تولد نام نهاده بود. بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، ح ۲۳

۳۹۵) بیت الاحزان، ص ۹۷

۳۹۶) از دیوان عالم فرهیخته و پارسای فرزانه، آیهٔ اللَّه شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)

۳۹۷) سوره تکویر، آیه ۸ و ۹: «در آن هنگام که پرسند از آن کودک زنده به گور، به کدامین گناه کشته شده است؟».

۳۹۸) بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۳.

۳۹۹) امالی صدوق، ص ۱۳۴، م ۲۸، ح ۲.

۴۰۰) امالی صدوق، ص ۱۱۳، م ۲۴، ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲ و...

۴۰۱) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۳، (احتجاج آن‌حضرت در مجلس معاویه)

۴۰۲) بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۲۸۷؛ بیت الاحزان، ص ۹۶.

۴۰۳) بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

۴۰۴) بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۵ و ۱۹۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۳؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۰؛ البلد الامین، ص ۲۷۸؛ اقبال سید بن طاووس رحمه الله ص ۶۲۴ (تک جلدی).

البته در زیاراتی که برای آن بانو نقل شده، به برخی دیگر از مصائب حضرتش اشاره شده است.

۴۰۵) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ باب مولد زهراء علیها السلام، ح ۲.

۴۰۶) مرآهٔ العقول، ج ۵، ص ۳۱۸

۴۰۷) شرح تجرید، ص ۲۹۶، مقصد ۵، مسأله ۶. ر.ک: نهج الحقّ، ص ۲۷۱

۴۰۸) العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ و چاپ مکتبهٔ ریاض، ج ۵، ص ۱۲.

۴۰۹) ترجمه کشف المحجّهٔ، ص ۱۰۱، ف ۸۸ چاپ پنجم از دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۴۱۰) حدیقهٔ الشیعه، ص ۲۶۵.

۴۱۱) ارشاد، ج ۱، ص ۳۵۶ (فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام)؛ و ر.ک: جمل، ص ۱۱۷.

۴۱۲) روضهٔ المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲

۴۱۳) سوره احزاب، آیه ۵۷

۴۱۴) بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۴۰۸

۴۱۵) المراجعات، ص ۵۱۱، م ۸۲ چاپ مجمع جهانی اهل بیت.

۴۱۶ تا ۴۹۰

۴۱۶) شگفت آن‌که بسیاری به دلیل داشتنِ روح جاهلی و تعصب، بر آن شدند که این گونه عبارات و نیز فضایل اهل بیت علیهم السلام را از کتب عالمان گذشته اهل سنت حذف نمایند، و در برخی موارد هم چنین کاری انجام داده‌اند.

۴۱۷) مؤتمر علماء بغداد، ص ۶۳، ترجمه آن ص ۱۲۳؛ اخیراً همین کتاب در لبنان، با مختصری اختلاف، به نام «الامامهٔ و الخلافهٔ» چاپ شده است. ص ۱۶۰ آن را ملاحظه فرمایید.

۴۱۸) الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۴۱۹) الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵

۴۲۰) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۲۰ (کیفیت بیعت حضرت علی علیه السلام)

۴۲۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ (باب حدیث السقیفهٔ)

۴۲۲) اثبات الوصیهٔ، ص ۱۲۴ (فی حکایهٔ السقیفهٔ). و ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴۲۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۱۶۸.

۴۲۴) پیش‌تر روایت آن از صحیح مسلم آورده شد که حضرت فاطمه آن‌گاه که از دنیا رفت، در دلش از ابوبکر و عمر ناراحت و خشمگین بود...

۴۲۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۰، ذیل خطبه ۶۶.

حال باید پرسید اگر جسارت به بانوی بانوان و سالار زنان گیتی و آزار و اذیت او و غصب اموالش و نیز غصب خلافت همسرش و جسارت و اهانت به وصی و برادر رسول خدا گناه صغیره است، پس گناه کبیره کدام است؟! وانگهی، مگر این‌ها گناه بخشوده شده است؟! هرگز خداوند ستم‌کار، غاصب و کسی که نسبت به پاره وجودی پیامبر صلی الله علیه وآله این گونه ستم روا داشته را نمی‌بخشد.

۴۲۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۱.

۴۲۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۶، ذیل خ ۲۶.

۴۲۸) همان، ص ۴۶، به طور خلاصه.

۴۲۹) همان، ص ۲۱، ذیل خ ۲۶.

۴۳۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳، ذیل نامه ۹.

۴۳۱) همان، ج ۱۶، ص ۲۱۴، ذیل نامه ۴۵. و نظیر آن ص ۲۶۳ و ۲۷۰ و ۲۸۱.

۴۳۲) العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ و چاپ مکتبهٔ ریاض، ج ۵، ص ۱۲.

۴۳۳) حیاهٔ محمد (ص)، ص ۶۲ – ۶۰، چاپ سوم.

۴۳۴) اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷ (ج ۴، ص ۱۱۴).

۴۳۵) ر.ک: المجموعهٔ الکاملهٔ الامام علی بن ابی‌طالب. و چند سطری از جلد ۱، ص ۱۹۰ آن در الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۲ نقل شده است.

۴۳۶) ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۱ تا ۲۹۲.

۴۳۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و ج ۶، ص ۵۱؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۲۴؛ المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱.

۴۳۸) نهج البلاغهٔ فیض، ص ۶۵۱، خ ۱۹۳؛ و از اهل سنت شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۵، خ ۱۹۵؛ صبحی صالح، ص ۳۱۹، خ ۲۰۲.

و نظیر آن را مرحوم کلینی در کافی (ج ۱، ص ۳۸۱، باب مولد الزهراء، ح ۳) و شیخ طوسی در امالی (ج ۱، ص ۱۰۷) و شیخ مفید در امالی (ص ۱۶۵، مجلس ۳۳، ح ۷) آورده‌اند.

۴۳۹) خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۷۲، ب ۵، ح ۱۵؛ امالی آن مرحوم، ص ۱۴۰، م ۲۹، ح ۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵.

۴۴۰) شگفت آن‌که به فاطمه زهرا علیها السلام می‌گویند: آرام گیرد. چگونه آن بانو می‌تواند آرام و قرار داشته باشد، در حالی که مصیبت پدری چون خاتم پیام‌آوران و حق کشی غاصبان، نه تنها آثار عمیقی در وجود مبارکش گذاشته و سراسر جان و روان آن بانو از احساسات و حزن و اندوه موج می‌زد، بلکه هر انسان با عاطفه و بیداری از این مصائب عظما تحت تأثیر قرار می‌گرفت، چه آنکه این ناگواری‌ها چنان عظیم و سهمگین بود که بر کوه‌های استوار سنگینی می‌کرد. به راستی کدام اشکی است که جریان نیابد و کدام اندوهی است که ادامه پیدا نکند؟! چگونه است که کوه‌ها از هم نمی‌پاشد؟! شگفتا که آب دریاها فرو نمی‌روند و زمین به

لرزه در نمی‌آید!!

۴۴۱) داخل بقیع، نزدیک قبور ائمه علیهم السلام (در شمال آن) مسجد کوچکی بوده است. این مکان در آغاز خانه کوچکی متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام و به «بیت الاحزان» شهرت داشت و محل گریه آن‌حضرت بوده است. بعدها این مسجد را ضمیمه بقیع نمودند تا آثار اهل بیت علیهم السلام نابود گردد. ر.ک: پاورقی عوالم، ج ۲، ص ۷۹۵ و...

غزالی در احیاء العلوم (ج ۱، ص ۲۶۰) آورده که مستحب است زائر هر روز پس از سلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به بقیع برود... و در مسجد حضرت فاطمه نماز بگزارد.

۴۴۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸ – ۱۷۵؛ عوالم، ج ۲، ص ۷۹۲؛ بیت الاحزان مرحوم محدّث قمی، ص ۱۳۷، ب ۴، ف ۱.

۴۴۳) وفاة الصدیقة الزهراء علیها السلام (مرحوم مقرّم)، ص ۹۷.

۴۴۴) کافی، ج ۳، ص ۲۲۸، باب زیارة القبور، ح ۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵ و نظیر آن کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۷۰ از امام باقر علیه السلام.

۴۴۵) سفینة البحار، ج ۳، ص ۳۰۲ (رثی).

۴۴۶) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

۴۴۷) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۱.

۴۴۸) بیت الاحزان، ص ۱۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۲؛ عوالم، ج ۲، ص ۷۸۳.

۴۴۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸. البته حدیث معانی بلندی دارد که عارفان وارسته به آن رسیده‌اند.

۴۵۰) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷؛ بیت الاحزان، ص ۱۴۱.

۴۵۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷، ضمن ح ۱۵.

۴۵۲) امالی صدوق، ص ۱۱۴، م ۲۴، ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.

۴۵۳) ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۶۶ (از امام صادق علیه السلام)؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۳.

۴۵۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۹۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷

۴۵۵) اُسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴۵۶) امالی شیخ مفید، ص ۱۶۴، م ۳۳، ح ۷؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۰.

هنگامی که جعفر طیّار برادر سرافراز امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ موته به افتخار شهادت نائل آمد، پیامبر صلی الله علیه وآله و یاران از شنیدن این خبر جانسوز گریستند و آن‌حضرت به سوی خانه جعفر حرکت نمود. هنگام ورود «عبد اللَّه» فرزند جعفر را فرا خواند. او را در دامن نشانید و دست مهر و محبت بر سر و روی او کشید. اسما که در آن زمان همسر جعفر بود، دریافت که برای جعفر رویداد ناگواری رخ داده است؛ لذا عرض کرد: گویا عبد اللَّه یتیم شده است؟ آن‌حضرت فرمودند: آری، در این روز جعفر به شهادت رسید. و اشک در چشمان مبارکش حلقه زد...

و در روایت امام صادق علیه السلام چنین آمده است: آن‌گاه که جعفر به شهادت رسید، پیامبر صلی الله علیه وآله (تهیه غذا برای خانواده جعفر را به همسران خویش و دیگر بانوان هاشمی واگذار نکرد، بلکه) به دختر خویش حضرت فاطمه، دستور داد که تا سه روز برای اسما غذا تهیه نماید.

بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۵۴.

لذا اسما در موقعیت‌های حساس، همواره یار و مددکار حضرت فاطمه علیها السلام بود.

۴۵۷) بـدون شک، معاشـرت و عمل‌کرد امّ سـلمه در برابر پیامبر خـدا صـلی الله علیه وآله و اهل بیت او و نیز موضع‌گیری‌هایش علیه دشـمنان خاندان رسالت، پس از آن‌حضـرت، شایسـته و تحسـین برانگیز بود. از میان همسـران آن‌حضرت، وی تنها بانویی بود که به قصد عیادت و دلداری به حضور بانوی بانوان شتافت.

۴۵۸) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۹ (فصل ظلامهٔ أهل البیت)؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶، با اندکی تغییر در ترجمه.

۴۵۹) سوره اعراف، آیه ۹۶

۴۶۰) سوره بقره، آیه ۱۲.

۴۶۱) سوره یونس، آیه ۳۵ .

۴۶۲) احتجـاج طبرسـی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ معـانی الاخبار شـیخ صـدوق، ص ۳۳۶ بـاب معنی قول فـاطمه علیها السـلام...؛ امالی شـیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸۴؛ دلائل الامامهٔ، ص ۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸؛ عوالم، ج ۲، ص ۸۱۴.

از اهل سنت: بلاغات النساء، ص ۳۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

احقاق الحقّ، ج ۱۰، ص ۳۰۷ به نقل از اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۹ (ج ۴، ص ۱۲۸).

در برخی از این نقل‌هـا در ادامه آمـده است که بعـد از این سـخنرانی، زنـان به خانه‌های خویش بازگشـتند و پیام بانوی اسـلام را به همسـران خود باز گفتند. گروهی از سرشـناسان مهاجر و انصار خدمت آن بانو رسـیده، عذرخواهانه عرض کردند: ای سالار بانوان! پیش از آن‌کـه بـا ابوبکر بیعت کنیـم اگر حضـرت علی ایـن حقیقـت را برای مـا بیـان می‌کرد، هرگز جز آن‌حضـرت را انتخـاب نمی‌کردیم. حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ داد: دور شوید! بعد از این کوتاهی کردن و گناه بزرگ، (با دروغ و بهانه‌جویی) عذر خواهی می‌کنید؛ عذر شما پذیرفته نیست.

۴۶۳) سالارم! امام زمان! سادات! فرزندان زهرا! معذرت می‌خواهم، مادرتان، بر اثر سیلی و تازیانه نه قادر بود بر روی خود پارچه‌ای بیفکند، و نه می‌توانست روی خود را بر گرداند.

۴۶۴) بنگرید هتّاکی به سالار بانوان گیتی و حبیبه خدا و پاره وجود پیامبر صلی الله علیه وآله تا چه حد بود.

۴۶۵) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵، ب ۱۴۹، ضمن ح ۲، از ششمین امام نور علیه السلام؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۲ و ۱۹۸.

و از اهل سنت: با اختلاف اندک: الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۲۰ ؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۴ (ج ۴، ص ۱۲۳).

۴۶۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲ باب فرض الخمس، و ج ۵، ص ۸۲ باب غزوه خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴ باب قول النبی لا نورث ما ترکنا فهو صدقهٔ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۰.

۴۶۷) تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۳۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

۴۶۸) رسائل، ص ۳۰۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۲۷ به نقل از عالم بزرگوار مرحوم سید مرتضی.

۴۶۹) امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹.

۴۷۰) بـا این وصـیت، میزان درد و رنـج ایشـان معلوم می‌گردد، بلکه میزان خشم و ناراحتی حضـرتش از افراد و زمامـداران آشـکار می‌شود. چه آن‌که خوب می‌دانست اینان با این عنوان که یار پیامبر صـلی الله علیه وآله هسـتند و از هر کس سزاوارترند که بر جنازه دخترش نماز بخواننـد و او را تشـییع نماینـد، قصـد دارند با این صـحنه‌سازی‌ها افکار مردم را به خود متوجه سازند و از این مراسم به نفع خود بهره‌برداری سیاسی نمایند.

آن‌حضـرت وصـیت کرد تا بر پیکر پاکش شـبانه نماز بخوانند و... تا بدین وسـیله نقشه‌های آنان نقش بر آب شود، و تنها کسانی را اجـازه حضور داد که در خـط ولـایت و امـامت گـام برداشـتند و در مقابـل حوادث ناگوار از خلیفه به حقّ، امیر مؤمنان علیه السـلام طرفداری نمودند.

۴۷۱) روضهٔ الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

۴۷۲) این که وصیت فرمود: تشییع و نماز و خاک‌سپاری در شب صورت پذیرد، برای این بود که کسانی که بر او ستم روا داشتند، در این مراسم شرکت نکنند؛ اما چرا وصیت نمود امیر مؤمنان علیه السلام او را شبانه غسل دهد؟ شاید برای این بود که همسر گرانقدرش زخم‌ها و جراحت‌های بازو و پهلویش را در تاریکی شب نبیند.

۴۷۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴ به نقل از مقتل خوارزمی، ص ۸۵، ف ۵.

۴۷۴) بیت الاحزان، ص ۱۴۹؛ دلائل الامامهٔ، ص ۴۴.

۴۷۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۱؛ بیت الاحزان، ص ۱۴۲.

۴۷۶) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

۴۷۷) بیت الاحزان، ص ۱۴۹.

۴۷۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۲.

۴۷۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲ از امام صادق علیه السلام

۴۸۰) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۴؛ بیت الاحزان، ص ۱۴۵.

در بخش «فاطمه علیها السلام و پوشش بانوان» این روایات آورده شد. ضمناً بانوانی که ادعای دوستی و پیروی از آن بانوی سرافراز دارند، خوب است که در این روایات دقت نمایند.

۴۸۱) دلائل الامامهٔ، ص ۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸، «اوقیه» مقداری از درهم و سکه نقره بوده است.

۴۸۲) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۱۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲ و ۱۸۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۶۱؛ ذخائر العقبی، ص ۵۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۱، ف ۵.

۴۸۳) احتمال دارد که آن مظلومه هنوز از دنیا نرفته، و بی‌هوش بودند. به دلیل روایت بعد که پس از آمدن همسر گرامی‌اش، در دامن آن‌حضرت از دنیا رفت، و در روایت پیش گذشت که به اسما فرمود: اگر پاسخ ندادم، همسرم علی را با خبر ساز.

۴۸۴) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵.

۴۸۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸؛ ناسخ، ص ۲۱۷.

۴۸۶) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۵۰

۴۸۷) دلائل الامامهٔ، ص ۴۴.

۴۸۸) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹.

۴۸۹) روضهٔ الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲

۴۹۰) کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱.

۴۹۱ تا ۵۵۹

۴۹۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳ و ۱۸۰ به نقل از کتاب فضائل الصحابهٔ احمد بن حنبل و حلیهٔ الاولیاء؛ و...

۴۹۲) روضهٔ الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.

۴۹۳) کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴۹۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶ ص ۲۸۱.

۴۹۵) به چند دلیل امیر مؤمنان علیه السلام خود به غسل دادن اقدام نمود:

* می‌خواست به وصیت همسرش عمل نماید.

* بدن مطهر معصوم را جز معصوم دیگر نشاید غسل بدهد.

* با این کار، می‌خواست مجد و عظمت و قداست همسرش را بیشتر روشن سازد.

۴۹۶) بیت الاحزان، ص ۱۵۳.

۴۹۷) شاید با این وصیت، می‌خواست زخم‌ها و آثار ضرب بیدادگران بر همسر باوفایش آشکار نگردد.

۴۹۸) در روایت دیگری آمده است که پس از پایان غسل، با پارچه‌ای که بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله را خشک نموده بود، آن را خشک کرد.

۴۹۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹.

۵۰۰) بیت الاحزان، ص ۱۵۴

۵۰۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ و ۱۸۳ و ۱۹۳ و ۲۰۰ و ۲۱۰.

۵۰۲) برای چه پیکر پاره تنِ پیامبرِ برگزیده، مخفیانه دفن شود و قبرش با زمین هموار گردد.

آن حضرت در حالی از دنیا رفت که در تنگنای تلخ روزگار، غم و اندوه او از همه اندوه‌های مردم بیشتر بود.

قبر او ناشناخته شد و مردم آن را ندیدند. کدام زمین مقدّسی است که قبر اورا در خود جای داده است؟

۵۰۳) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۴.

۵۰۴) همان، ص ۲۱۵.

۵۰۵) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵. ممکن است سفارش آن‌حضرت به زمین، در باره سختیِ فشار قبر باشد. و به احتمال قوی، ضربه‌هایی که بر پیکر همسرش وارد آمده بود، به خاطر آورده، دریای مواج بی‌کران عواطف آن بزرگوار موجی برداشت و سفارش نمود تا زمین با پیکر مظلومه‌اش مدارا نماید.

۵۰۶) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۴.

۵۰۷) سوره طه، آیه ۵۵: «شما را از خاک آفریدیم و به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر (به هنگامه رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آوریم».

۵۰۸) بیت الاحزان، ص ۱۵۶.

۵۰۹) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۴، ف ۵.

۵۱۰) امالی شیخ مفید، ص ۱۶۴، م ۳۳، ح ۷؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ کافی، ج ۱، ص ۲۸۱ باب مولد الزهراء، ح ۳؛ نهج البلاغهٔ فیض، ص ۶۵۱، خ ۱۹۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۵؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۳ و ۲۱۰؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۲۱ با اختلاف اندکی.

از اهل سنت: اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۲۱ (ج ۴، ص ۱۳۱)؛ نهج البلاغه صبحی، ص ۳۱۹، خطبه ۲۰۲؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۵.

۵۱۱) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۰۷ و ۱۸۴؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۵۱۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۹، ب ۱۴۹، ضمن ح ۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۵.

۵۱۳) کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۵۱۴) دلائل الامامهٔ، ص ۴۶؛ بیت الاحزان، ص ۱۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ و ۲۱۲؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۱۲ و نظیر آن اختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۰.

۵۱۵) از اهل سنت: مستدرك الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۲، و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۸۱ – ۴۷۸.

۵۱۶) مرحوم آیـهٔ اللَّه مرعشـی نجفی قـدس سـره مکرر از پـدرش سـید محمود مرعشـی (م: ۱۳۳۸ ق) نقل می کرد که پـدرم بسـیار علاقمند بود که به هر طریقی که شده محل قبر حضـرت فاطمه علیها السـلام را به دست آورد؛ لذا برای این مقصود ختمی مجرّب را انتخـاب کرد. چهـل شب بر آن مـداومت نمود. شب چهلم بعـد از انجـام دادن ختم و توسـل فراوان، استراحت کرد. در عالم رؤیا به محضـر مقـدس امـام باقر یا امام صادق علیهما السـلام (تردیـد از مرحوم مرعشـی است) مشـرف شـد. آن‌حضـرت فرمودنـد: «علیك بكريمهٔ أهل البيت» به دامن کریمه اهل بیت چنگ بزن.

ایشان تصور نمود منظور آن‌حضرت، حضرت زهرا علیها السلام است. عرض کرد: بلی، قربانت گردم. من نیز این ختم را برای همین گرفتم که محل قبر آن بزرگوار را بدانم. امام علیه السـلام فرمودند: منظور من قبر شریف حضرت معصومه علیها السلام در قم است. به دلیل مصالحی خداوند اراده فرموده است که محل قبر شـریف فاطمه زهرا علیها السلام برای همیشه از همگان مخفی باشد؛ لذا قبر حضـرت معصومه علیها السـلام را تجلیگاه قبر شـریف حضرت زهرا علیها السلام قرار داده است. اگر قرار بود قبر حضرت زهرا علیها السـلام ظاهر باشـد، هر جلال و جبروتی که برای آن قبر شـریف مقـدّر بود خداونـد متعال همان را برای قبر مطهر حضـرت معصومه علیها السلام قرار داده است.

مرحوم سید محمود مرعشی، بعد از این خواب، تصمیم می گیرد به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شود.

۵۱۷) خود همین اختلاف روایات، دلیل آن است که حضـرات معصومان علیهم السـلام می‌خواسـتند قبر حضـرت زهرا علیها السـلام مخفی بماند، و به قول معروف ردّ پا را گم کنند.

۵۱۸) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹، باب ۱۸ از مزار؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵ و ج ۱۰۰، ص ۱۹۲؛ صحيح بخارى، ج ۲، ص ۲۲۴، باب حرم المدينهٔ؛ مسـند احمد، ج ۲، ص ۲۳۶؛ موطأ، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۰ و ۱۱ ؛ سنن ترمذى، ج ۵، ص ۳۶۷، باب ما جاء فى فضل المدينهٔ؛ السنن الكبرى، نسائى، ج ۲، ص ۳۵، فضل مسجد النبى و الصلاهٔ فيه.

در صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۳ احادیث متعدد در بابی به همین نام (بين القبر و المنبر روضهٔ من رياض الجنهٔ) آورده است.

۵۱۹) وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹، ح ۵، و نظیر آن ح ۴.

۵۲۰) دلائل الامامهٔ، ص ۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱.

۵۲۱) وسائل الشيعهٔ، ج ۱۴، ص ۳۶۸، ح ۳

۵۲۲) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۵.

۵۲۳) مگر این‌که بگوییم آن حضـرت در منزلی که در محله بنی‌هـاشم بود زنـدگی می‌کردنـد زیرا امیرمؤمنان علیه السـلام دو منزل داشتند یکی کنار مسجد النبی و دیگر در محله بنی‌هاشم که طبیعتاً مسائل احراق بیت و... در آن خانه بوده است.

۵۲۴) در وصـیت امام حسن علیه السـلام چنین آمده است: جنازه‌ام را کنار قبر رسول خدا صـلی الله علیه وآله ببر تا با او تجدید عهد کنم. آن‌گاه مرا به طرف قبر مادرم برگردان. سپس مرا در بقیع دفن کن.

کافی، ج ۱، ص ۲۳۸ باب اشاره و نص بر امام حسین علیه السلام

از چیزهایی که تأیید می‌کند در روضه مقدسه دفن شده، آن است که مولا امیر مؤمنان علیه السلام به راحتی شب‌ها می‌توانست کنار تربت همسرش بیاید.

۵۲۵) شـگفت آن‌که محل قبر فاطمه مادر حضـرت علی علیه السـلام را انتخاب نموده‌انـد؛ و این نشانه نقشه‌ای ماهرانه و حساب شده است، خصوصاً عبارتی را به امام حسن علیه السـلام نسبت می‌دهنـد که فرمودنـد: مرا کنار مادرم فاطمه دفن نماییـد، در صورتی که فاطمه همسر ابوطالب هم مادر ایشان است.

۵۲۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲ و ج ۵، ص ۸۲ باب غزوه خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ مستدرک الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳؛ الاصابهٔ، ج ۸، ص ۲۶۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۶ و ج ۱۶ ص ۲۸۰، با اختلاف در عبارت نقل کرده‌اند.

۵۲۷) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۷۶.

ر.ک: تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ص ۶۱۷ (ص ۳۵۳).

۵۲۸) احقاق الحقّ، ج ۱۹، ص ۱۷۶؛ ظُلامات الزهراء علیها السلام، ص ۱۹۰، به نقل از الفتوحات الربانیّهٔ، ج ۲، ص ۵۱.

۵۲۹) وسیلهٔ المآل، ص ۹۳؛ ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۷۸.

۵۳۰) بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۴ و ۲۰۷ و ۲۱۶ و ۲۱۷؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۵۳۱) منتخب طریحی، ج ۲، ص ۳۵۶، م ۶، ب ۳.

۵۳۲) فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص ۷۷۳

۵۳۳) در برخی روایات، کمتر از این آمده است؛ نظیر چهل روز یا شصت روز، ولی همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بعضی بیانگر زمان بیماری آن‌حضرت است، و بعضی ناظر به زمان شدّت بیماری.

۵۳۴) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ باب مولد زهراء علیها السلام ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶ به نقل از خرایج.

۵۳۵) دلائل الامامهٔ، ص ۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۶۰.

۵۳۶) زیرا در این روایت به روز شهادت که سوم جمادی الثانی است تصریح شده و قابل تأویل نیست، اما ۷۵ روز قابل تأویل است: چه آن‌که به خط کوفی هفتاد و نود شبیه هم نوشته می‌شوند و ممکن است نود باشد. دیگر این‌که ممکن است منظور از ۷۵ روز، مدت بیماری آن‌حضرت باشد، همان‌طور که در روایت شیخ مفید از امام صادق علیه السلام به آن تصریح شده است. اختصاص، ص ۱۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲

مؤیّدات دیگری نیز هست؛ از جمله: در روایت علل الشرایع آمده است که حضرت علی علیه السلام برای روشنایی، چوب خرما روشن نمود. این با اوایل ماه بیشتر مناسبت دارد که نمی‌توان از نور ماه استفاده کرد.

۵۳۷) امالی صدوق، ص ۱۳۴، م ۲۸، ح ۲.

۵۳۸) کافی، ج ۱، ص ۲۲۲، باب أنّ الأئمه لم یفعلوا شیئاً الا بعهد من اللَّه، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۴۷۹.

۵۳۹) بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

۵۴۰) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶ و آیه از سوره احزاب، آیه ۵۷.

۵۴۱) وسائل الشیعهٔ، ج ۲۱، ص ۴۸۲، ب ۸۷ از احکام اولاد، ح ۱.

۵۴۲) عوالم، ج ۲، ص ۱۱۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۳۷۹، با اندکی تغییر در ترجمه.

۵۴۳) بیت الاحزان، ص ۱۰۲.

۵۴۴) کافی، ج ۸ (روضه)، ص ۱۰۹، ح ۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۱۰۲.

۵۴۵) بیت الاحزان، ص ۱۰۰.

۵۴۶) دلائل الامامهٔ، ص ۲۱۲، فصل معجزات امام جواد علیه السلام؛ بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۵۹.

۵۴۷) سوره مائده، آیه ۳۵.

۵۴۸) برخی مفهوم «وسیله» را تعمیم داده، علاوه بر توسل به حضرات معصومان علیهم السلام هر کار خیری را که سبب تقرب به

ساحت اقدس الهی شود از مصادیق آن بر شمرده‌اند، ولی با توجه به صدر و ذیل آیه که در بردارنده ایمان و عمل صالح و جهاد در راه خداست، اختصاص وسیله به توسل به خاندان وحی بسیار روشن‌تر و با بلاغت آیات قرآنی سازگارتر خواهد بود. در باره توسل به کتاب «فرهنگ اخلاق» (ص ۲۰۶ – ۱۹۰) مراجعه گردد.

۵۴۹) مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹، ب ۳۵، از دعاء، ح ۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۴، ص ۵ و ۲۲. و آیه از سوره اعراف: آیه ۱۸۰.

۵۵۰) فاطمهٔ الزهراء، علامه امینی، ص ۴۶.

۵۵۱) وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۹۸، ب ۳۷ از دعا، ح ۳ و ۴ و ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۳۸، ب ۳۵، ح ۱۵؛ ینابیع الحکمهٔ، ج ۱، ص ۱۱۵ تا ۱۲۰.

و نظیر آن از اهل سنت: الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰؛ ینابیع المودهٔ، ص ۹۷، ب ۲۴ و...

۵۵۲) فاطمهٔ الزهراء علیها السلام علامه امینی، ص ۴۰، به نقل از فرائد السمطین، و مناقب خوارزمی.

ر.ک: احقاق الحقّ، ج ۳، ص ۷۸ – ۷۶.

۵۵۳) وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۱۰۰، ب ۳۷ از دعاء، ح ۶ و ۷ و ۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۳۱۹؛ ینابیع الحکمهٔ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۷۸ – ۷۶، و...

بزرگی از مرحوم کشمیری نقل نمود: شبی در عالم خواب محدث بزرگوار، مرحوم شیخ عباس قمی، (مؤلف مفاتیح الجنان) را دیدم که می‌فرمود: جریانی از عالم برزخ برایت بگویم. گوش‌هایم را تیز نمودم که چه می‌خواهد بگوید. گفت: در عالم برزخ با چشم‌هایم دیدم که هرگاه برای ائمه معصومین علیهم السلام حاجتی پیش می‌آید که از خداوند درخواست نمایند، همگی در خانه مادرشان حضرت فاطمه علیها السلام گرد آیند. حضرت زهرا علیها السلام جلو می‌ایستد و دعا می‌فرماید و فرزندان بزرگوارش علیهم السلام آمین می‌گویند و حاجت خود را از خداوند می‌گیرند.

پیش‌تر در قسمت فضائل از امام عسکری علیه السلام آورده شد: «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ، وَ جَدَّتُنا فاطِمَهُ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْنا.» ؛ «ما ائمه حجت‌های خدا بر مردمانیم، و جدّه ما حضرت فاطمه حجت خدا بر ماست.»

۵۵۴) مهج الدعوات، ص ۷، در مفاتیح الجنان نیز آمده است.

۵۵۵) ر.ک: وسائل الشیعهٔ، ج ۶، ص ۴۳۹، ب ۷ تا ۱۱ از تعقیب، و...

۵۵۶) وسائل الشیعهٔ، ج ۶، ص ۴۴۳، ب ۹، ح ۲.

۵۵۷) برای آشنایی با کیفیّت خواندن این نماز، ر.ک: باقیات الصالحات در حاشیه مفاتیح الجنان و عوالم (ج ۲، ص ۱۱۴۵).

۵۵۸) زندگانی مرحوم آیهٔ اللّه نجفی مرعشی رحمه الله ؛ منتقم حقیقی، مرحوم عماد زاده، ص ۴۳۰.

۵۵۹) عوالم، ج ۲، ص ۱۱۴۶.

حضرت فاطمه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

حضرت فاطمه سلام الله علیها

حضرت فاطمه

نام: فاطمه علیها السلام

لقب‌های معروف: زهرا علیها السلام، صدیقه کبری

طاهره، راضیه، مرضیه، انسیه، بتول و ...

کنیه: ام ابیها

نام پدر: محمّد صلی الله علیه وآله وسلم

نام مادر: خدیجه علیها السلام

تاریخ ولادت: ۲۰ جمادی الثانی، ۵ سال بعد از بعثت

محل ولادت: مکّه

مدت عمر: ۱۸ سال

تاریخ شهادت: سوم جمادی الثانی

یا ۱۳ جمادی الثانی سال یازده هق

مرقد: محل خاکسپاری حضرت زهرا علیها السلام ناپیداست

در یکی از سه محل ۱- کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

۲- قبرستان بقیع ۳- بین منبر و قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

در مسجد النبی، زیارت می‌شود

امام صادق علیه السلام می‌گوید: خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما؛ اگر تو (ای محمّد) نبودی، موجودات را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را نمی‌آفریدم».

مونس مادر

در آن هنگام که خدیجه به خاطر ازدواج با رسول خداصلی الله علیه وآله تنها مانده بود و زنان مکّه از او کناره‌گیری می‌کردند، خداوند فرزندی پربرکت (حضرت فاطمه‌علیها السلام) را به او عطا فرمود تا روشنی چشم آن‌ها و افتخار بشریت و زنان عالم باشد.

فاطمه که در شکم مادر بود، غم‌های مادر را حس می‌کرد، لذا با وی سخن می‌گفت و او را در برابر مشکلات دلداری می‌داد.

پیامبر در این زمان به حضرت خدیجه بشارت داد که :«ای خدیجه! اینک جبرئیل مرا مژده داد که این طفل، پاک و مبارک است و فرزندان او پیشوایان مردم‌اند و پس از من خلیفه خدا در روی زمین خواهند بود».

کم‌کم، زمین خودش را آماده قدم‌های مبارک بانوی دو عالم می‌نمود. حضرت خدیجه که تولد طفلش را نزدیک می‌دید، از زنان اقوام کمک خواست تا به هنگام ولادت فرزندش او را کمک کنند، امّا آن‌ها که پیامبری همسرش را نپذیرفته بودند، دعوتش را قبول نکردند. در همین هنگام چهار بانوی خوش قامت، نزد حضرت خدیجه علیها السلام رسیده و به او گفتند: ای خدیجه! پروردگار، ما را به کمک تو فرستاده و ما خواهران تو هستیم. آن چهار بانو: مریم دختر عمران، ساره همسر حضرت ابراهیم‌علیه السلام، آسیه همسر فرعون و کلثوم خواهر حضرت موسی علیهم السلام بودند.

وقتی حضرت فاطمه به دنیا آمد، نوری از او درخشید که همه جا را فرا گرفت. آن‌گاه ده تن از حوریان بهشتی با تَشت‌های پر از آب کوثر وارد شدند. یکی از آن‌ها نوزاد را شست و در پارچه‌ای سفید و خوش بو پیچید و از او خواست که سخنی بگوید.

حضرت فاطمه زبان گشود و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و پدرم رسول خدا، برترین پیامبران و همسرم سرور جانشین پیامبران و فرزندانم، سرور نوادگان می‌باشند.

حضرت فاطمه‌علیها السلام شریک غم و همدرد رنج های پدر

حضـرت فاطمه‌علیها السـلام در حالی که دوران کودکی را می‌گذرانید، یاری غمخوار و نوازشگری مهربان برای پدر بود. رنج های پـدر را از نزدیک می‌دیـد و برای پـدر دعا می‌کرد. پنـج ساله بود که با رحلت جانسوز مادرش خدیجه روبه‌رو شد. حضـرت فاطمه حدود سه سال همراه مادر و پدرش در شـعب ابی‌طالب در محاصـره مشرکان بود، و سختی و گرسنگی و گرمای سوزان و رنج های آن سه سال را از نزدیک دید و چشید و در رنجها بزرگ شد.

در یکی از روزهـا که حضـرت فاطمه علیه السـلام در کنار کعبه بود، چشـمش به گروهی از مشـرکان افتاد که در کنار کعبه اجتماع کرده بودند. هوشمندانه کنجکاوی کرد تا بداند آن‌ها برای چه در آنجا جمع شده‌اند، دریافت که آن‌ها با هم به سه بُت «لات، عُزّی و منات» پیمان می‌بندند تا دسته جمعی به پیامبر صلی الله علیه وآله حمله کنند و او را بکشند.

حضـرت فاطمه با شـتاب نزد پدر آمد، و در حالی که اشک می‌ریخت توطئه مشـرکان را به آن حضرت گزارش داد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: دختر عزیزم، آب حاضر کن تا وضو بگیرم. حضرت فاطمه علیها السلام آب حاضر کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله وضو گرفت و سـپس به سوی مسـجد، کنار کعبه حرکت کرد. وقتی که مشـرکان آن حضرت را دیدند، گفتند: این محمّد است که می‌آید. آن‌ها با دیدن اُبهّت و چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه وآله آن چنان سر در گریبان فرو برده و درمانده شدند که هیچ یک از آن‌ها جرأت کاری بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه وآله پیدا نکردند.

الگوی انفاق

فـاطمه علیهـا السـلام یگـانه دختر پیـامبر، نه سـاله شـده بود.خواسـتگاران زیـادی از یـاران پیامبر و بزرگان عرب داشت؛ امّا خـداوند حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام را برای هم قرار داده بود.

ازدواج حضـرت علی و حضـرت فاطمه علیهما السلام نزدیک می‌شد. پیامبر صلی الله علیه وآله در عروسی دخترش زهرا علیها السلام یـک دست پیراهن نو به ایشـان داده بود تـا در شب عروسـی بپوشـد. هنگـامی که حضـرت فـاطمه علیهـا السـلام می‌خواست به خانه همسـرش برود بر سـجّاده عبادت خود نشسـته بود و با خدا مناجات می‌کرد. مسـتمندی به درب خانه حضرت فاطمه آمد و با صدای بلند گفت: از خانه نبوّت یک پیراهن کهنه می‌خواهم.

حضرت فاطمه در آن وقت دو پیراهن داشت، یکی کهنه و دیگری نو. خواست پیراهن کهنه را طبق تقاضای فقیر به او بدهد، ناگهان به یاد این آیه افتاد که می‌فرماید: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر آنچه را دوست دارید انفاق کنید».

حضرت زهراعلیها السلام با این که پیراهن نو را بیشتر دوست می‌داشت به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد.

فردای آن شب، هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه وآله پیراهن کهنه را در تن او دید، پرسـید: چرا پیراهن نو را نپوشـیده‌ای؟ حضـرت زهرا علیها السلام عرض کرد: آن را به فقیر دادم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر پیراهن نو را برای همسرت می‌پوشیدی بهتر و مناسب‌تر نبود؟

حضـرت فاطمه گفت: این روش را از شـما آموخته‌ام. در آن هنگام که مادرم خدیجه همسـر شـما گردید، همه اموال خود را در راه خدا به تهی دسـتان بخشـید، کار به جایی رسید که فقیری به در خانه شما آمد و تقاضای لباس کرد و در خانه لباسی وجود نداشت، شمـا پیراهن خـود را از تن بیرون آوردیـد و به او دادیـد، از این رو این آیه نـازل شـد: «و بیش از حـدّ انفـاق نکن تـا مورد سـرزنش قرارگیری و از کار فرو مانی».

پیـامبر صـلی الله علیه وآله که تحت تـأثیر محبّت‌ها و خلوص دخترش زهرا علیها السـلام قرار گرفته بود، قطره‌ای اشک از چشـمانش

سرازیر شد و حضرت فاطمه را به نشانه محبت، به سینه‌اش چسباند.

تقسیم کار حضرت زهرا علیها السلام با فضّه خادمه

حضرت زهرا علیها السلام کارهای خانه را طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور عادلانه بین خود و خادمه‌اش «فضّه» تقسیم کرد. یک روز حضرت فاطمه به امور خانه رسیدگی می کرد، و روز دیگر فضّه. روزی سلمان دید حضرت زهرا علیها السلام با آسیای دستی، مشغول آرد نمودن جو است. و حسین را که شیرخوار و در حال گریه بود در بغل داشت. سلمان عرض کرد: ای دختر رسول خدا! فضّه که به عنوان خدمتکار در خدمت شماست چرا از او کمک نمی گیری؟ حضرت فاطمه در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من سفارش کرد که یک روز او کار کند، یک روز من. دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من است.

عبادت حضرت زهراعلیها السلام

امام حسن علیه السلام می‌فرمایند: شب جمعه مادرم را دیدم که از بستر برخاست و به نماز ایستاد و همچنان به نماز ادامه داد تا سپیده سحر پیدا شد. به دعاهای او گوش کردم، نام زنان و مردان با ایمان را به زبان می‌آورد و برای آن‌ها بسیار دعا می کرد ولی یک بار برای خود دعا نکرد.

عرض کردم: مادرا! چرا برای خودت هیچ دعا نکردی، آن‌گونه که برای دیگران دعا کردی؟

مادرم فرمود: پسرم! اوّل همسایه، بعد خانه.

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که هرگاه مسلمانی در آن ساعت دعا کند خداوند دعایش را قبول می کند و آن هنگامی است که قرص خورشید تا نیمه غروب کرده باشد. و حضرت در آن ساعت به راز و نیاز می‌پرداخت.

تلاش‌های حضرت زهراعلیها السلامدر پشت جبهه

برای زنان، جهاد و جنگ ابتدایی با دشمن روا نیست ولی بر آنان لازم است که پشتیبان رزمندگان باشند و در پشت جبهه، کارهای مقدماتی و درمان و سایر نیازهای آنان را بر عهده بگیرند. و یاور خوبی برای رزم آوران سپاه اسلام باشند.

حضرت زهرا علیه السلام در این خصوص نیز تلاش و حضور ثمر بخشی داشت و پشتوانه‌ای توانمند برای جبهه اسلام بود. به عنوان نمونه:

۱- در جنگ اُحد که در سال سوم هجرت رخ داد، حضرت فاطمه‌علیها السلام ده سال بیشتر نداشت، پس از پایان جنگ از مدینه بیرون آمد و خود را به جبهه احد که در یک فرسخی مدینه قرار داشت رسانید. نزد پدر رفت و شوهرش علی علیه السلام را دید که چهره خون آلود پیامبر صلی الله علیه وآله را شستشو می‌دهد، فاطمه وقتی که حال پدر را دید گریه کرد و پدر را بوسید، دید جریان خون از چهره پدر قطع نمی‌شود، قطعه حصیری را سوزانید و خاکستر آن را بر جای زخم چهره پدر ریخت، در این هنگام خون بند آمد.

۲- در ماجرای جنگ خندق که در سال پنجم هجرت رخ داد مسلمانان به کندن خندق اشتغال داشتند. شخص پیامبر نیز کمک می کرد. کمبود غذا باعث شد که گاهی مسلمانان از جمله پیامبر صلی الله علیه وآله سه روز گرسنه می‌ماندند، فاطمه اندکی نان تهیه کرد و خود را به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله رسانید و عرض کرد: این مقدار نان، قسمتی از نانی است که برای فرزندانم

پخته بودم و این قسمت را برای شما آورده‌ام. پیامبر صلی الله علیه وآله نان را گرفت و فرمود: فاطمه جان، این تکه نان نخستین لقمه‌ای است که پدرت پس از سه روز گرسنگی ،به دهانش می گذارد.

توجّه حضرت زهرا علیها السلام به مسأله حجاب

یکی از راه‌هایی که موجب سعادت زنان خواهد شد مسأله حجاب است. حجاب که یک دستور الهی است باعث می‌شود تا محیط اجتماع و خانه، آرام، و باعث گرمی کانون خانواده گردد و از به هم ریختن محیط گرم خانه جلوگیری کند.

حضرت زهرا علیها السلام به مسأله حجاب بسیار اهمیت می‌داد؛ هرگز مو و بدن او را نامحرم ندید؛ با این که در صحنه‌ها حضور داشتند هرگز از حریم مقدّس حجاب و پوشش صحیح اسلامی خارج نشد.

روزی پیامبر از او پرسید: برای زن چه چیز برترین کار است؟ حضرت فاطمه پاسخ داد: نه او مرد بیگانه‌ای را ببیند و نه این که مرد بیگانه‌ای او را ببیند. پیامبر به نشانه تصدیق، او را به سینه‌اش چسبانید.

روزی مرد نابینایی اجازه خواست تا وارد خانه فاطمه گردد، حضرت فاطمه خود را از او پوشانید، پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: با این که این مرد نابیناست، چرا خود را پوشاندی؟

حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ عرض کرد: اگر او مرا نمی‌بیند، من او را می‌بینم، همچنین او بوی من را استشمام می کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله پاسخ حضرت زهراعلیها السلام را پسندید، و به نشانه تصدیق فرمود: گواهی می‌دهم که تو پاره وجود من هستی.

گردن بند با برکت

روزی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بود و اصحاب به دورش حلقه زده بودند. در این هنگام پیرمردی با لباس‌های ژولیده و حالتی رقّت بار که ضعف وپیری توانش را زدوده بود، از راه رسید. پیامبر تا چشمش به او افتاد به سویش رفت وجویای حالش شد.

آن مرد پاسخ داد: ای رسول خدا! فقیری پریشان حالم، گرسنه‌ام، مرا طعام ده، برهنه‌ام مرا بپوشان، بینوایم گرهی از کارم بگشا.

پیامبر فرمود: اکنون چیزی ندارم ولی «راهنمای خیر، چون انجام دهنده خیر است» سپس او را به منزل حضرت فاطمه راهنمایی کرد.

پیرمرد به درب خانه حضرت فاطمه علیه السلام رسید. مشکلاتش را برای حضرت فاطمه علیها السلام بیان کرد. حضرت زهرا فرمود: ما نیز اکنون در خانه چیزی جز یک گردن‌بند نداریم، سپس گردن‌بند خود را به پیرمرد فقیر داد و فرمود: این را بفروش ان شاءاللّه مشکلاتت حل شود.

مرد فقیر گردن‌بند را گرفت و به مسجد آمد و به پیامبر که همچنان در میان اصحاب نشسته بود، عرض کرد: ای پیامبر خدا! فاطمه علیها السلام این گردن‌بند را به من احسان نمود تاآن را بفروشم و به مصرف برسانم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خوشحالی گریه کرد. عمّاریاسر عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا اجازه می‌دهی من این گردن بند را بخرم ؟

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هرکس خریدارش باشد خدا از او راضی باشد. عماریاسر از پیرمرد پرسید: گردن بند را چند می‌فروشی؟

مرد بینوا پاسخ داد:به غذایی که سیرم کند، لباسی که تنم را بپوشاند ویک دینار توشه راه که مرا به خانه‌ام برساند.

عمار پاسخ داد: من این گردن‌بند را به بیست دینار طلا و غذا و لباسی و مرکبی از تو خریدم.عمّار مرد را به خانه برد، او را سیر

کرد، لباسی به او پوشاند، او را بر مرکبی سوار کرد و بیست دینار طلا هم به او داد. آن‌گاه گردن‌بند را به غلام خود داد و گفت: این را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تقدیم کن، خودت را هم به ایشان بخشیدم.

پیامبر نیز غلام وگردن بند را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید. غلام نزد حضرت فاطمه آمد و آن حضرت گردن بند را گرفت وبه غلام فرمود: من نیز تو را در راه خدا آزاد کردم.

غلام خندید. حضرت فاطمه راز خنده‌اش را پرسید.

غلام پاسخ داد: ای دختر پیامبر! برکت این گردن‌بند مرا به خنده آورد که گرسنه‌ای را سیر کرد، برهنه‌ای را پوشاند، فقیری را توانا کرد، پیاده‌ای را سوار نمود، بنده‌ای را آزاد کرد و عاقبت هم به صاحب خود برگشت.

ماجرای مباهله

در سال نهم هجری عدّه‌ای از سران مسیحیان شهر نجران که در ۹۱۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع است، همراه اسقف اعظم شهر برای مذاکره دینی و اعتقادی با رسول خدا به مدینه وارد شدند، آنان پس از بحث‌های دینی از قبول این حقیقت که عیسی‌علیه السلام بنده و فرستاده خداست سر باز زدند، زیرا آنان بر این پندار بودند که عیسی علیه السلام فرزند خداست .با این همه در برابر منطق استوار رسول خدا مُهر خاموشی بر لب زدند. فرشته وحی فرود آمد و کلام وحی را رساند؛ که ای محمّد! « هر کس با تو به مجادله برخیزد - پس از آن‌که دانش (وحی) به تو رسید - بگو بیایید ما و شما، با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم (و به درگاه خداوند دعا کنیم) تا دروغگویان را به لعنت خدا (عذاب) گرفتار سازیم».

یعنی به پیامبر امر شد تا آن‌ها را به مباهله دعوت کند. یعنی هر دو گروه به همراه عزیزترین افرادشان به صحرا بروند و در زمان معین، هر دو گروه به درگاه خداوند نیایش کنند تا خداوند بر آن‌که دروغگوست عذاب فرستد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از میان بستگان ویارانش، عزیزترین و پاک‌ترین آن‌ها را با خود همراه کرد. آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسین را در آغوش گرفت و دست مبارک حسن را به دست گرفت و به راه افتاد و پشت سرش حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام به راه افتادند. منظره معنوی و باشکوهی بود. هنگامی که به جایگاه نزدیک شدند، چشم مسیحیان به حالت پر از صفا و معنویت پیامبر و همراهان آن حضرت افتاد. بزرگشان گفت: «چهره‌هایی را مشاهده می‌کنم که اگر به درگاه الهی رو کنند این بیابان به جهنمی سوزان تبدیل خواهد شد و دامنه عذاب به سرزمین نجران کشیده می‌شود، اینان اگر از خداوند بخواهند کوهی از جا کنده می‌شود. با اینان مباهله نکنید که هلاک خواهید شد و بیم آن است که مسیحیان به تمامی نابود شوند». بدین ترتیب، تسلیم و به پرداخت جزیه راضی شدند.

دستورات تربیتی

حضرت زهرا علیها السلام هنگام میل نمودن غذا بهترین روش‌های اخلاقی ،بهداشتی،اجتماعی و...را مراعات می نمود.

مثلاً برای غذا خوردن، دستوراتی را سفارش می‌کند؛

مواردی که ضروریست که رعایت کنیم:

۱- شناخت این‌که این نعمت‌ها چگونه و از طرف چه کسی برای ما فراهم گشته است.

۲- راضی و خشنود بودن به آنچه که از طرف خدا، برای ما فراهم و مقدّر شده است.

۳- گفتن «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» هنگام غذا خوردن.

۴- شکر و سپاس از خداوند در ابتدا و پایان غذا.

مواردی که خوب است هنگام غذا خوردن انجام دهیم:

۱- شستن دست و دهان پیش از غذا.

۲- نشسته غذا بخوریم.

۳- سعی شود از آنچه جلو شخص قرار گرفته است میل نموده و دست جلو دیگران دراز نکنیم.

۴- غذا را کوچک و مناسب برداریم.

۳- غذا را خوب جویده و در بلعیدن آن عجله و شتاب نکنیم.

۴- هنگام خوردن غذا، به صورت و دست و دهان دیگران نگاه نکنیم.

شهادت حضرت زهرا

هجده سال از عمر حضرت فاطمه‌علیها السلام می گذشت. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تازه از دنیا رفته بود که گروهی دنیا پرست که مدّعی جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند، به در خانه حضرت علی علیه السلام آمدند تا از او برای تأیید خلافت خودشان بیعت بگیرند؛ امّا حضرت که می‌دانست آن‌ها هدفشان برای خدا نیست و کاری غیر حقّ را از او می‌خواهند درخواست آن‌ها را نپذیرفتند. آن‌ها نیز وقتی چنین دیدند تصمیم گرفتند با زور وارد خانه شوند. حضرت فاطمه علیها السلام به پشت در آمد و آن‌ها را از این کار منع کرد امّا آن‌ها نه تنها به حرفهای حضرت فاطمه علیها السلام توجهی نکردند بلکه برای ورود به خانه، درب خانه را آتش زدند. درب در آتش می‌سوخت و حضرت فاطمه علیها السلام پشت درب ایستاده بود و آن‌ها را نصیحت می کرد. ناگهان با لگد به در نیمه سوخته کوبیدند و حضرت فاطمه علیها السلام میان در نیمه سوز و دیوار قرار گرفت. آنجا بود که حضرت محسن که هنوز در شکم مادر بود به شهادت رسید و حضرت فاطمه‌علیها السلام نیز به شدّت مجروح شد و بعد از چند ماه بر اثر جراحات وارده به شهادت رسید.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مهدوی‌راد، محمدعلی

عنوان و نام پدیدآور : پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیهاالسلام/نویسنده محمدعلی مهدوی‌راد.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۸۴ ص ۱۹×۵/۱۹ س‌م.

شابک : ۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۷۷-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : قرآن -- جمع و گردآوری .

موضوع : مصحف فاطمه (س).

رده بندی کنگره : BP۷۲/۶/م۹پ۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۳۰۸۹

درآمد

حکایت این وجیزه

با عنوان «مصحف فاطمه علیها السلام» آشنا بودم و در ضمن نگارش «تدوین حدیث» به اجمال بدان پرداخته بودم.

به‌روزگاری توفیق الهی رفیق شد و این بنده برای انجام «عمره مفرده» به دیار دوست شدم، روزهای مدینه با بهره‌های معنوی و کشش‌ها و جذبه‌های روحانی با داغ و دریغ گذشت. آنگاه به مکه وارد شدیم حرم امن الهی؛ شب جمعه مقابل مستجار با مولی علی امیر مؤمنان هم نوا شدم تا دعای کمیل را در جمع اندکی از «دوستان صفا» و «همراهان وفا» زمزمه کنیم. سطور آغازین، چشم‌ها اشک آلود و سینه‌ها آکنده از غم بود که «آمر به معروف و ناهی از منکری» (: بخوان: آمر به منکر و ناهی از معروف) دستار سرخ و سفید بر سر، رسید: که برخیزید و ادامه ندهید، بگو مگو با او را روا ندانستیم، مکانی دیگر جستیم

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸

خلوت‌تر، تا شاید بدور از چشم آن حضرتِ گزمه و همگنانش زمزمه‌ها را ادامه دهیم؛ سوگمندانه باز از راه رسید و این بار گفتگو فراز آمد و کار به مشاجره کشید، کسی دیگر گویا از هم اینان امّا معتدل‌تر و شاید بهره‌مند از خِرد و ... آمد و با میانجیگری او کار پایان گرفت.

امّا گفتگوی من با او ادامه یافت- النهایه این بار در فضایی برادرانه و با سلامت و حرمت و احترام ... سخن به‌درازا کشید تا بالأخره گفت: چرا و به چه دلیل می‌گویید به فاطمه » [وحی می‌شده است؟ گفتم چه اشکالی دارد؟! گفت اشکال دارد؟! گفتم: پرسیدم چه اشکالی دارد؟ و بدون اینکه منتظر جواب باشم گفتم: گویا شما معتقدید که ما معتقدیم به آن حضرت، وحی می‌شد: وحی تشریعی، گفت: آری، گفتم: دروغ است، هیچ شیعه‌ای بدین باور ندارد. شیعیان معتقدند به محضر آن بزرگوار «ملک» و یا «ملائکه» بار می‌یافتند و با او سخن می‌گفتند، از این روی آن‌حضرت را «محدّثه» می‌نامیم و این مشکلی ندارد. شما هم از اینگونه موارد دارید؟ گفت: نه! گفتم چرا شما عمر بن الخطاب را «محدّث» می‌دانید و حتی برخی دیگر صحابه را ... مستندات را گفتم، آرام گرفت و گفت اینها را بنویسید و بگویید. گفتم: ده‌ها بَلْ صدها بار عالمان ما گفته‌اند، نوشته‌اند امّا کو گوش شنوا؟ ... با تأکید گفت:

بنویسید و به همه برسانید و ..

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۹

از سفر «دیار دوست» که برگشتم، مطالعه در این موضوع را که آگاهی‌های اندکی از آن داشتم گستراندم، همه روایات مربوطه را گرد آوردم، و پژوهش‌های عالمان را هم نگریستم و مقالتی رقم زدم که در آیینه پژوهش شماره ۵۷ چاپ شدو مورد استقبال قرار گرفت و عالمان بزرگی این ضعیف را به خاطر آن نواختند، آنچه اینک پیش روی شماست همان مقاله است با افزودنی‌ها و دگرگونی‌هایی ... که اینک با نیک‌اندیشی و همّت والای دوست دیرین و فرزانه‌ام حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سیّدعلی قاضی‌عسکر جامه دیگر پوشیده و نشر می‌یابد. امیدوارم سودمند افتد و این بنده را مشمول عنایات فاطمه اطهر علیها السلام و فرزندان عزیز و بزرگوارش بگرداند.

واللَّه من وراء القصد

محمّدعلی مهدوی‌راد

۲۰/ ۸/ ۸۶

مقدّمه

در زندگانی و سیره فاطمه اطهر علیها السلام از مجموعه‌ای سخن می‌رود با عنوان «مصحف فاطمه». از این عنوان و چگونگی آن در روایات بسیاری در منابع شیعی سخن رفته است. گونه گونی روایات و گاه تهافت بَل تعارض ظاهری آنها باعث شده است که داوری‌ها در چگونگی آن یک داستان نباشد. محققان و عالمان اهل سنت نیز در این باره کما بیش سخن گفته‌اند و طبق معمول چون «حقیقت را» نیافته‌اند «ره افسانه زده‌اند» و «رطب و یابس» را به‌هم بافته «راهی بدیهی نبرده‌اند» اکنون سزامند چنان می‌بینم که ابتدا به کشش‌ها و کوشش‌هایی در این زمینه اشاره کنم و آنگاه بر پایه نقل‌ها و روایات و نقد و تحلیل سندی و محتوایی احادیث در حد امکان غبار از چهره موضوع بزدایم و در پایان برخی از داوری‌های عالمان را بیاورم تا به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۲

عیار آنچه آمده است سنجیده و نقد شود و توفیق از خداوند است.

روایات مرتبط با این بحث از جمله در کهن‌ترین منابع حدیثی شیعه «بصائر الدرجات» «۱» و «کافی» «۲» آمده است. و در کافی بیشترین‌اند.

نقل‌ها را علّامه مجلسی رضوان‌اللَّه علیه در بحارالانوار آورده است. بر اساس شمارش برخی از فاضلان یادکرد علّامه مجلسی در بحارالانوار با حذف تکرارها به ۲۲ مورد می‌رسد با توجه به این‌که برخی از موارد از جمله روایتی از «مناقب» ابن شهرآشوب در بحارالانوار نیامده است. که بر روی‌هم به ۲۸ مورد می‌رسد بحارالأنوار، ج ۲۶ باب ابواب علومهم علیهم السلام، بیشترین نقل‌های مرتبط با «مصحف فاطمه علیها السلام را در خود جای داده است. در مستدرکات «عوالم العلوم» نیز روایات یاد شده گزارش شده است، محققان «عوالم» متأسفانه گاه بین روایات مرتبط با مصحف فاطمه علیها السلام و روایات «صحیفه علی علیه السلام خلط کرده‌اند. «۳» در روزگاران اخیر شاید اولّین کسی که به تفصیل به موضوع یاد شده پرداخته، علّامه عالیقدر سید محسن امین

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۳

عاملی باشد.

وی در اثر گرانقدر خود «اعیان الشیعه» بدین موضوع پرداخته و به تفصیل از چگونگی آن سخن به میان آورده و کوشیده است برخی از آن تهافت نمایی و تعارض نمایی‌هایِ روایات را حل کند. «۱» عالمان و محققان دیگری نیز به موضوع بحث پرداختند که در ضمن بحث از آنها یاد خواهد شد، اما از کسانی که به تفصیل از این موضوع یاد کرده و در جهت تنقیح آن قلم زده‌اند استاد علّامه سید جعفر مرتضی عاملی است که در «مأساة الزهراء» «۲» بدین بحث پرداخته‌اند و پس از آن در «خلْفیات کتاب مأساة الزهراء» آن بحث را پی گرفته‌اند، در هر دو مورد وی به انگیزه نقد آراء برخی از عالمان و مفسران معاصر بدین نکته و موضوع پرداخته است.

و بالاخره باید یاد کنم از بحث بسیار خوب و با تتبع بسیار در روایات نقل‌ها و اسانید روایاتِ آقا سیدهاشم هاشمی در کتاب «حوار مع فضل اللَّه حول الزهراء علیها السلام که بحثی است سودمند و با تأکید به این نکته که متأسفانه وی چون ادب نفس و مالًا ادب بحث را پاس نداشته‌اند،

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۴

پژوهش ارجمندشان از دیده‌ها بازمانده است. ای‌کاش چنین نمی‌بود. «۱» پژوهش وی گسترده‌ترین پژوهش درباره مصحف فاطمه علیها السلام، که در ضمن بحث، هم به نقد اسانید پرداخته و هم کوشیده‌اند برخی از تعارض‌نمایی‌ها را حل کنند و در نهایت

یادکردنی است کتاب بسیار خوب آقای اکرم برکات با عنوان «حقیقهٔ مصحف فاطمه عند الشیعه» که ضمن پژوهش دقیق و گسترده در ابعاد بحث به مباحث جنبی و حاشیه‌ای بسیاری نیز پرداخته‌اند و بالأخره یاد کنم از آنچه بر این قلم رفته است با عنوان «پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام» «۲» و اکنون آنچه در این مقالت و با توجه به فسحت مقال و میدان و اقتضای مجال نگاشته خواهد آمد، با توجه به تمام بحث‌ها و پژوهش‌هایی‌است که سامان یافته است و نیز با درنگریستن به آنچه عالمان و محققان و پاسداران تفکر شیعی درباره آن قلم زده‌اند که گاه لغزشی و یا لغزش‌هایی بر خامه و یا خامه‌ها رفته است (باری! ان الجواد قد یکبووا انّ الصارم قد ینبو) و الکمال لله وحده.

مصحف فاطمه علیها السلام

این عنوان در منابع و روایات بسیاری آمده است، که دست کم برخی از روایات آن دارای اسانید صحیح و استواری هستند، از این روی در اصل وجود آن هیچ‌گونه تردیدی روا نیست، و برخی تردیدها در اصل آن و یا تلقی اینکه صورت تفصیل یافته روایت و یا صحیفه دیگری است، «۱» چنانکه خواهیم دید پایه‌ای ندارد. اکنون و در آغاز بحث برخی از آن روایات را می‌آوریم:

«محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن‌رئاب، عن ابی‌عبیدهٔ قال: سأل أباعبداللّه علیه السلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال هو جلد ثور مملوء علماً، قال له: فالجامعهٔ؟ قال: تلک صحیفهٔ طولها سبعون ذراعاً فی عرض الأدیم مثل

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۶

فخد الفالج، فیها کل ما یحتاج الناس الیه، ولیس من قضیهٔ الا وهی فیها، حتی ارش الخدش. قال:

فمحصف فاطمهٔ؟! قال فسکت طویلاً ثم قال: انّکم لتبحثون عما تریدون و عما لاتریدون ان فاطمهٔ مکثت بعد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله خمسهٔ و سبعین یوماً وکانَ دخلها حزن شدید علی أبیها وکان جبرئیل علیه السلام یأتیها فیحسن عزائها علی أبیها، و یطیّب نفسها، ویخبرها عن أبیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها، وکان علی علیه السلام یکتب ذلک، فهذا مصحف فاطمه.» «۱»

«ابوعبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام درباره «جفر» پرسید. امام علیه السلام فرمود: «جفر» پوست گاوی است پر از علم. گفت جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است به درازای هفتاد ذراع و عرض یک پوست؛ مانند ران شتر فربه که تمام نیازمندی‌های مردم در آن است. همه قضایا حتی «جریمه خراش» در آن هست. گفت: مصحف فاطمه چیست؟ امام علیه السلام مدتی طولانی سکوت کرد، آن‌گاه فرمود:

شما از آنچه می‌خواهید و نمی‌خواهید، جستجو می‌کنید.

فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هفتادوپنج روز در دنیا بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت. جبرئیل می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلّی می‌داد و او را خوشدل می‌ساخت. از

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۷

احوال پدر و جایگاهش سخن می‌گفت و سرگذشت فرزندانش را پس از وی گزارش می‌کرد. و علی علیه السلام این‌ها را می‌نوشت، آن نوشته‌ها «مصحف فاطمه علیها السلام» است.»

نگاهی به سند حدیث

علامه مجلسی، حدیث بالا را با عنوان «صحیح» یاد کرده است. «۱» نگاهی گذرا به سند آن نشانگر استواری این داوری درباره سند حدیث است.

۱. محمد بن یحیی که لقبش «عطار» است، «ثقه» است. نجاشی از او با عنوان‌های «ثقه، عین، کثیرالحدیث» یاد کرده است. «۲»

۲. احمد بن محمد، که احمد بن محمد بن عیسی است، و از «ثقات». «۳»

۳. ابن‌محبوب، که یا «حسن بن محبوب» است و یا محمد بن علی بن محبوب و هردو از «ثقات» هستند. «۴»

۴. ابن‌رئاب؛ که علی بن رئاب است که شیخ طوسی درباره وی گفته است: «... هو ثقة، جلیل‌القدر». «۵»

۵. ابوعبیده، که زیاد بن عیسی، ابوعبیدة الحذّاء است. «۶»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۸

بدین‌سان روشن است که این حدیث از جمله احادیث «صحاح» است و راویان آن یکسر از ثقات و چهره‌های والای راویانِ شیعی.

این روایت نشانگر این است که جبرئیل محتوا «مصحف» را پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای تسلی دلِ پاکِ فاطمه اطهر علیها السلام املا کرده و علی علیه السلام آن را نوشته است؛ و به‌اجمال اشاره شده است که «مصحف» از جمله مشتمل بوده است بر جریان‌هایی که در میان فرزندان آن حضرت و درباره آن‌ها رخ خواهد نمود. روایات هم‌مضمون با این حدیث با اندکی کاستی و یا افزونی، فراوان است و از این روی داوری‌ها درباره آن گونه‌گون. اکنون یکی دیگر از نقل‌ها را بیاوریم:

«عن‌الحسین بن أبی‌العلاء قال: سمعت اباعبداللّٰه علیه السلام یقول ان عندی الجفر الأبیض، قال: قلت فایّ شی فیه؟ قال علیه السلام: زبورداود وتوراةموسی وانجیل عیسی وصحف ابراهیم والحلال والحرام ومصحف فاطمة ماأزعم أنفیه قرآناً. و فیه ما یحتاج الناس الینا ولا نحتاج الی احد حتی فیه الجلده ونصف الجلده وربع الجلده وأرش الخدش ....» «۱»

«حسین بن ابی‌العلاء گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۹

فرمود: همانا «جفر سفید» نزد من است. گفتم در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه. بر این باور نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد. در آن [جفر سفید] است آنچه مردم به ما نیازمندند- و ما به کسی نیازمند نیستیم- حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و یک‌چهارم تازیانه و جریمه خراش.»

این روایت‌ها و همگنان آنها، پیش از هرچیز نشانگر عظمت، جلالت و بی‌بدیلی شخصیت حضرت زهرا است.

البته شخصیت والاے و جایگاه بلند «صدیقه طاهره» در آموزه‌های کتاب و سنت، بارهای بار گزارش شده است و نصوصِ نشانگر «مکانت بی‌بدیل» آن بزرگوار، فراوان‌تر و روشن‌تر از آن است که نیازی به یادآوری و تذکار داشته باشد. با این همه از سخن ارجمند امام خمینی رحمه الله درباره شخصیت حضرت زهرا علیها السلام که با روایات «مصحف» نیز مرتبط است، نمی‌توان گذشت:

«مسئله آمدن جبرئیل برای کسی، یک مسئله ساده نیست. خیال نشود که جبرئیل برای هرکسی می‌آید و امکان دارد بیاید. این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است ... و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیا درجه اول بوده است، مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال این‌ها. بین همه‌کس نبوده است. بعد از این

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۰

هم بین کسی دیگر نشده است، حتی درباره ائمه هم من ندیده‌ام که وارد شده باشد.

این‌طور که جبرئیل به آن‌ها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا علیها السلام است که من دیده‌ام که جبرئیل به‌طور مکرر در این هفتادوپنج روز وارد می‌شده و مسائل آتیه‌ای که بر ذریّه او می‌گذشته است این مسائل را می‌گفته است و حضرت امیر هم ثبت می‌کرده است ... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند- با این که آن‌ها هم فضایل بزرگی است- این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم که برای غیر انبیا علیه السلام، آن هم نه

همه انبیا، برای طبقه بالای انبیا علیه السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه آن‌ها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراوده داشته است جبرئیل در این هفتادوچند روز، برای هیچ‌کس تاکنون واقع نشده و این از فضایلی است که از مختصات حضرت صدیقه علیها السلام است.» «۱»

کلام بلنداامام رحمه الله افزون بر جریان «مصحف» و چگونگی آن اشارتی دارند به یکی دیگر از فضایل و مناقب فاطمه اطهر علیها السلام که چون پیوند تنگاتنگ با بحث ما دارد، در پایان بحث از مصحف بدان اشاره‌ای خواهیم کرد.

مصحف فاطمه و مباحث مرتبط با آن

اکنون سخن را درباره مصحف فاطمه علیها السلام آغاز می‌کنیم

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۱

با یادآوری این نکته که درباره مصحف باید مسائل زیر روشن شود:

۱. چگونگی و چیستی آن؛

۲. املاکننده آن؛

۳. نویسنده آن؛

۴. سرنوشت آن؛

۵. اندازه و حجم آن.

واژه «مصحف» در ادب عربی

قبل از هر چیز بر این نکته تأکید کنیم که عنوان «مصحف» هرگز نباید این پندار را به وجود بیاورد که این عنوان، عنوانی است همسوی با آنچه در آن روزگاران بوده است؛ مانند مصحف عبداللّه بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف ابی‌بن کعب و ... و مآلًا کسی بر پایه برخی نقل‌ها- که پس از این خواهیم آورد- درباره آن بر طبل اتهام کهنه و بی‌اساس علیه شیعه بکوبد، که شیعه با باور به «مصحف فاطمه» به تحریف قرآن باور داشته و چنین می‌پندارد که بخشی از قرآن از میان رفته است.

باری، بر این نکته تأکید می‌کنیم که نه به لحاظ لغت و نه اصطلاح عالمان و مفسران «مصحف» عَلَم برای «قرآن کریم» نبوده است. این واژه به «قرآن» نیز اطلاق می‌شده است؛ به ویژه در روزگارانی واپسین‌تر از صدر اسلام.

«مصحف» براساس گزارش لغویان، مجموعه‌ای از

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۲

نگاشته‌های قرار گرفته در میان دو «لتِ» جلد کتاب (: مابین الدفتین) را گویند. از کهن‌ترین فرهنگ لغوی بیاوریم:

وسمی المصحف، مصحفاً لانّه اصحف. أی جعل جامعاً للصحف المکتوبهٔ بین الدّفتین. «۱»

کاربرد آن در روایات نیز نشانگر معنای لغوی آن است.

اگر به قرآن هم «مصحف» گفته شده با عنایت به این جهت بوده است. بنگرید:

عن النبی صلی الله علیه و آله: مَن قرأ القرآن فی المصحف کانت له ألفا حسنه ومَن قرأه فی غیر المصحف- فأظنّه قال- کألف حسنه. «۲»

آن‌که قرآن را در «مصحف» قرائت کند، دو هزار «حسنه» از آنِ او خواهد بود و آن‌که در غیر «مصحف» بخواند- به‌گمانم گفت- هزار «حسنه».

بر همین پایه بوده است که هر مجموعه‌ای با ویژگی یادشده را- یعنی قرار گرفتن در میان دو لتِ جلد را- مصحف می گفتند. به این نص تاریخی بنگرید:

عن أبی اسحاق الفزاری قال سألت الأوزاعی قلت: مصحف من مصاحف الروم أصبناه فی بلاده

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۳

أو غیرهم؟! «۱» ...

اوزاعی به سال ۸۸ هجری دیده به جهان گشوده و به سال ۱۵۷ هجری زندگی را بدرود گفته است. «۲» بدین‌سان این نص تاریخی نشانگر آن است که در قرن اول، این واژه مفهومی عام داشته است و به هر مجموعه یا ویژگی یادشده اطلاق می‌شده است. از ابوسعید خُدری خواستند تا «حدیث» املا کند، ننوشت و گفت:

لانکتبکم شیئاً أتجعلونه مصاحف تقرؤنها، وقد کان فیکم یحدثنا فنحفظ عنه، فاحفظوا عنا کما حفظنا نحن عن نیتکم. «۳»

«چیزی نمی‌نویسیم آیا می‌خواهید قرآن را چونان «مصاحفی» قرار دهید که می‌خوانید؟! در میان شما کسانی بودند که برای ما حدیث می گفتند و ما حفظ می کردیم، شما نیز بدان‌گونه که ما حفظ می کردیم، حفظ کنید.»

روشن است که مراد ابوسعید از واژه «مصاحف» کتاب و کتاب‌ها است و نه قرآن. و چنین است کاربرد این واژه در بیان و بنان پیشینیان از عالمان. به مثل جاحظ بر پایه تقسیمی که در تدوین کتابش روا داشته بود، می‌نویسد:

تم المصحف الاوّل، ویتلوه المصحف الثانی من

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۴

کتاب الحیوان و ... «۱»

آقای ناصرالدین الأسد در کتاب ارجمندش «مصادر الشعر الجاهلی» نوشته است:

وکانوا کذلک یطلقون علی الکتاب المجموع لفظ المصحف ویقصدون به مطلق الکتاب لا القرآن وحده ... «۲»

«بدین‌گونه آنان بر «کتاب جمع شده» لفظ مصحف را اطلاق می‌کردند و از آن، کتاب را مراد می‌کردند؛ مطلقا و نه قرآن را فقط.»

بدین‌سان اگر کسی چون آقای قصیمی به محض این‌که عنوان «مصحف» را بنگرد و در وصف آن بخواند که چندین برابر قرآن بوده است- که پس از این خواهیم آورد- و چنان بپندارد که شیعه با توجه به آن به تحریف قرآن باور دارد، بی‌گمان یا از سر جهل است و یا غرض آمیخته به مرض. «۳»

نگارنده مصحف

گفتیم که ابتدا باید از نگارنده آن، سخن گوییم، تا روشن شود که نگارنده آن مجموعه کیست. در حدیثی که پیشتر آوردیم، به‌صراحت آمده بود:

وکان علی علیه السلام یکتب ذلک ... «۱»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۶

این مضمون در روایات مختلف و با عبارت‌های گونه‌گون آمده است. امام صادق علیه السلام ضمن پاسخ از چگونگی «مصحف» فرموده‌اند:

فجعل امیرالمؤمنین یکتب کلّما سمع حتی أثبت من ذلک مصحفاً. «۱»

در روایت دیگری آمده است:

وخطّه علی علیه السلام بیده. «۲»

بـدین‌سان تمـام روایت‌هـایی که به گـونه‌ای از «مصـحف» یـاد کرده‌انـد، در این‌که «کتـابت» آن را امیرالمؤمنین به عهـده داشـته‌اند، هم‌داسـتانند. در برابر این همه یـک نقـل که فقـط ابن‌رسـتم طبری آن را گزارش کرده است، نشـانگر آن است که «مصـحف فاطمه علیها السلام» را ملائکه به گونه‌ای مکتوب برای حضرت زهرا علیها السلام آورده‌اند؛ بدین‌سان املا نشده است تا آن را مولا نگاشته باشد. در بخشی از آن آمده است:

«چون خداوند نزول آن را برای حضـرت زهرا علیها السـلام اراده فرمود، جبرئیل، میکائیل و اسـرافیل را دسـتور داد که «مصـحف» را برگیرند. بدین‌سان آنان در شب‌جمعه‌ای–

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۷

ثلث دوم از شب– فرود آمدند؛ در حالی که آن حضـرت مشـغول تهجّد بودند؛ پس از فراغت آن بزرگوار از تهجد، سـلام کردند و مصحف را در حجره نهادند ...» «۱»

چنان که روشن است، عبارت «... ووضـعوا المصحف فی حجرها ...» نشانگر آن است که خود کتاب نازل شده است نه محتوای آن، که به‌روشـنی در تعـارض بـا مضـمون روایـاتی است که پیش‌تر آوردیم. اکنون برای حـل تعـارض، یـا بایـد در مضـمون این روایت تصـرف کرده، توجیه کنیم که «نهادن مصحف در حجره» به همان معنای املا است تا با کتابت حضرت در تعارض نباشد. اما روشن است که توجیهی است ناموجّه و آمیخته به تکلّف. دو دیگر این‌که این روایت را یکسر طرد کنیم و با توجه به سند روایت، آن را از حجیت بینـدازیم. چرا که در سـند روایت جعفر بن محمـد بن مالك فزاری وجود دارد که به «فساد در مذهب»، «۲» «وضع حدیث»، «روایت از مجهولان»، «دروغگویی» «۳» و «غلوّ» متهم است، و به گفته ابن‌غضائری:

«تمام عیب‌های ضعفا در او فراهم آمده است.» «۴»

چنین است که نقد و ردّ این روایت و روی برتافتن از

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۸

آن سـزاوارتر است؛ «۱» بنـابراین روایات دیگر بر حجیت خود باقی می‌ماننـد ودر پاسخ‌به‌این‌پرسـش‌که نگارنـده «مصـحف» کیست، بدون هیچ تردیدی باید گفت «علی علیه السلام».

املاکننده مصحف

متنی که پیش‌تر آوردیم نشانگر این بود که محتوای «مصـحف» را جبرئیل املا کرده و علی علیه السـلام نوشته است. این موضوع در روایـات مختلفی که در این زمینه آمـده است یکسـان نیست. اکنون آنچه را در مجموع نقل‌هـا یـافته‌ایم، می‌آوریم تا بنگریم چگونه می‌شود بین محتوای گونه‌گون روایات جمع کرد.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۹

۱. خداوند تبارك و تعالی

در برخی روایات به‌صراحت آمده است که املاکننده خداوند است. در روایتی که ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است:

... انّما هی هو شیء املاه اللّه ... «۱»

۲. مَلَك

در برخی روایت‌هـا از مَلَکی به عنوان املاکننـده سـخن رفته است. در روایـتی که حمـاد بن عثمـان از امـام صـادق علیه السـلام نقل می‌کند، آمده است:

... فأرسل اللَّه الیها ملکاً یسلّی غمّها ویحدّثها فسکت ذلک الی امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: اذا احسست بذلک وسمعت الصوت قولی لی فأعلمته بذلک، فجعل امیرالمؤمنین علیه السلام یکتب کلما سمع حتی أسمع أثبت من ذلک مصحفاً. «۲»

این روایت به‌صراحت نشانگر این است که علی علیه السلام به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۰

هنگام املای «مَلَک»، محتوای صحیفه را در آن جمع بوده، خود می‌شنیده و می‌نگاشته است.

۳. جبرئیل

در روایاتی نیز از جبرئیل به عنوان املاکننده «مصحف» یاد شده است. «۱» در روایت ابوعبیده از امام صادق علیه السلام که عالمان آن را روایات «صحیح» تلقی کرده‌اند، آمده است:

وکانَ جبرئیل یأتیها فیحسن عزائها علی أبیها، ویطیب نفسها ویخبرها عن أبیها ومکانه، ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها وکانَ علی علیه السلام یکتب ذلک، فهذا مصحف فاطمة. «۲»

این روایت به‌صراحت املاکننده را جبرئیل تلقی می‌کند. درروایت دیگری آمده است که عمر بن یزید می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم:

الذی أملی جبرئیل علی علیه السلام أقرآن؟!

قال: لا. «۳»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۱

۴. رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله

در منابع و روایاتی از رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به عنوان املاکننده این مجموعه یاد شده است. برخی از این نقل‌ها بدین‌قرارند: از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

وعندنا مصحف فاطمه، اما واللَّه ما فیه حرف من القرآن ولکنه املاء رسول‌اللَّه و خطّ علی علیه السلام. «۱»

و نیز از آن بزرگوار نقل شده است که فرمود:

وعندنا واللَّه مصحف فاطمه مافیه آیهٔ من کتاب اللَّه وانه لأملاء رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله وخطه علی بیده. «۲»

روایت دیگری را نیز برخی از عالمان ضمن روایات «مصحف» آورده‌اند که تصریح به املای «رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله» دارد، اما گویا آن روایت با این «مصحف» پیوندی ندارد.

متن روایت چنین است:

... و انّ عندنا کتاباً املاء رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و خطّ علی،

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۲

صحیفهٔ فیها کل حلال وحرام وانکم لتأتونا بالأمر فتعرف اذا أخذتم به، وتعرف اذا ترکتموه. «۱»

به‌روشنی این‌گونه نقل‌ها نشانگر آن است که «رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله» املا فرموده‌اند و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته‌اند.

اکنون بنگریم با عناوین چهارگانه چه باید کرد: آیا می‌توان به گونه‌ای این «تعارض‌نمایی» را حل کرد یا نه؟

روشن است که بین عناوین سه‌گانه اول تعارضی نیست.

خداوند «مصحف» را به وسیله و یا به تعبیر دیگر به واسطه ملکی که همان جبرئیل باشد، املا کرده است. اما روشن است که پذیرش این‌که املاکننده جبرئیل بوده است، با باور به این‌که املاکننده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، در تعارض آشکار است. اکنون

بنگریم که چسان می‌شود این تعارض را حل کرد. نکته‌ای را که قبل از حل تعارض می‌بایـد بدان توجه داشت- و در موضوع بحث مهم است- این است‌که از روایـاتی که نشانگر این است که املاکننـده جبرئیل بوده؛ به‌سادگی نمی‌توان از آنها دست برداشت؛ چرا که از یکسوی در میان آن‌ها روایت «صـحیح السند» وجود دارد- چنان‌که پیش‌تر آوردیم- و از سوی دیگر به‌صراحت روایات آمده است که این املا و نگارش و تدوین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و در آن مدت کوتاه حیات فاطمه اطهر علیها السلام بوده

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۳

است؛ پس توجیه این‌که جبرئیل محتوای مصـحف را به پیامبر صـلی الله علیه و آله املا کرده و آن‌گاه آن حضـرت برای فاطمه علیها السلام واخوانده، توجیهی ناموجه است.

احتمالات گوناگون در حل تعارض

۱. کتابی با محتوای گوناگون

ممکن است چنان پنداشـته شود که «مصـحف» فاطمه، کتابی بوده است با محتوایی گوناگون که بخشـی از آن معارفی بوده است به املای پیامبر صـلی الله علیه و آله و بخش دیگر به املای جبرئیل. این احتمال گرچه دور نمی‌نمایـد، جز این‌که با تعابیر به کار گرفته شده در روایات، سازگاری ندارد.

ظاهر روایات نشانگر این است که مصحف یکسر املای یک نفر بوده است. نمونه‌هایی را بنگرید:

... وکانَ جبرئیل یأتیها ... و یخبرها عن أبیها و ...

فهذا مصحف فاطمه. «۱»

فأرسل الیها ملکاً یسلی عنها غمها ویحدثها ...

فجعل [ای علی یکتب کل ما سمع حتی أثبت من ذلک مصحفاً ... «۲»

کاملًا روشن است که هر دو نقل- که همگون‌هایی نیز

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۴

دارنـد- نشـانگر آن است که جبرئیـل (: ملک) آن را یکسـر املاـ کرده است؛ بـدین سان تفکیک آن به دو بخش و دو املاکننـده، خلاف ظاهر روایات است.

۲. دو گونه مصحف

علامه سید محسن امین عاملی بر این باور رفته‌اند که حضـرت را دو مصـحف بوده است. یکی به املای پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری به املای جبرئیل (: ملک). «۱» سید امین رحمه الله که این احتمال را «اولی» می‌دانند، هیچ قرینه‌ای بر «اولویت» ذکر

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۵

نمی‌کنند. اما توان گفت که احتمال سـید امین را می‌شود با توجه به این نکته که فاطمه علیها السلام را یک و یا- دقیق‌تر- دو کتاب دیگر بوده است، تقویت کرد. یکی از آنچه را یـاد شـد، حضـرت صادق علیه السـلام در ضـمن سـخن درباره تعیین وزن «درهم» که مورد اختلاف بوده، یاد کرده است. آن حضـرت در جواب پرسـش حاکم مدینه و سؤال عبداللّٰه بن حسن به گونه‌ای برخلاف آنچه مشـهور بوده پاسـخ گفته و چگونگی و چرایی آن پاسـخ را مستند کرده است به «کتـاب فـاطمه». «۱» در نقـل دیگری نیز امـام علیه السـلام از «کتاب فاطمه» یاد کرده است. «۲» به ویژه آن‌که «مصـحف» فاطمه علیها السـلام چنان‌که خواهد آمد، مشـتمل بر احکام و تشـریع نیست. و این حقیقت به گونه‌ای مؤید این است که آنچه را پیامبر صـلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام املا کرده است، غیر از مصـحف مـورد گفتگـو اسـت؛ امـا این احتمـال ضـعیف خواهـد شـد اگر بر این نکته تـوجه کنیم که در روایـات از دو گـونه

«مصحف» سخن نرفته است، از دو مجموعه مکتوب یا بیش‌تر سخن رفته است و آنچه در روایات درباره «املا» ی مصحف سخن رفته، یک نوع است بدون دوگونگی.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۶

۳. مراد از رسول اللّه جبرئیل است

این احتمال گویا پذیرفتنی‌ترین باشد. به‌ویژه اگر بدین نکته توجه کنیم که در ضمن روایتی از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام آمده است:

وخلّفت فاطمة مصحفاً ما هو قرآن، ولکنه کلام من کلاماللّهأنزل علیهااملاء رسولاللّهوخطّ علی علیه السلام. «۱»

ظاهر روایت «تنافی» را می‌نمایاند؛ چرا که جمله‌ای از آن می‌گوید: «کلام من کلام اللّه انزل علیها». این جمله نشانگر آن است که «نزول آنچه بوده برای حضرت زهرا علیها السلام بدون واسطه بوده است» و اما جمله‌ای دیگر که می‌گوید: «املاء رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله»، نمایانگر این است که املاکننده رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله است و روشن است که اگر مراد از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، این دو جمله با هم در تنافی خواهند بود؛ چرا که اگر مراد از «رسول اللّه» پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و املاکننده هم آن بزرگوار باشد، دیگر تعبیر به «أنزل علیها» استوار نخواهد بود. بدین‌سان توان گفت که مراد از «رسول‌اللّه» جبرئیل است و چون چنین شود، تنافی از آن دو جمله نیز رخت برخواهد بست. بنابراین معنای کلام حضرت صادق علیه السلام این است که:

«فاطمه علیها السلام مصحفی بر جای نهاده است که قرآن نیست.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۷

اما کلام خداوند است که بر آن بزرگوار نازل شده و جبرئیل آن را املا کرده و علی علیه السلام نوشته است.»

احتمال علامه مجلسی را با توجه به آنچه یاد شد، می‌توان تقویت کرد. یعنی پذیرفتنی است که جمله «رسول‌اللّه» منصرف است به رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله- چنان‌که سید امین بر آن تأکید کرده است- اما قرینه گذشته، برای دست برداشتن از این ظاهر و انصراف بسنده است. افزون بر این‌که تعبیر از «ملائکه» به «رسول‌اللّه» در ادب کتاب و سنت بسی شایع و رایج است:

«اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ». «۱»

«خداوند از فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و همچنین از مردم. خداوند شنوا و بیناست.»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِکَةِ رُسُلًا». «۲»

«سپاس ویژه خداوندی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است که فرشتگان را رسولانی قرار داد ...» «۳»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۸

در سوره هود (آیه ۸۱) آمده است:

«یا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ».

«گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توایم. آن‌ها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد.»

ابوبصیر از صادقین علیهما السلام نقل می‌کند:

لمّا قال جبرئیل «انا رسل ربک» قال له لوط: یا جبرئیل عجّل. «۱»

«همین که جبرئیل گفت: «ما فرستادگان پروردگار توایم» لوط گفت: هان جبرئیل شتاب کن.»

حضرت رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش، و آنان از علی علیه السلام و آن بزرگوار از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

الملائکهٔ هم رسل اللَّه. «۲»

حضرت باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام و آن امام همام از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

یا علی انی واللَّه ما احدثک الاّ ماسمعته أذنای، ووعاه قلبی، ونظره بصری ان لم‌یکن من اللَّه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۹

فمن رسوله یعنی جبرئیل علیه السلام فایاک یا علی أن تفضح سرّی. «۱»

«هان! ای علی! به خدای سوگند هر آنچه برای تو وامی گویم، آن را از خداوند با گوش‌هایم شنیده و با قلبم دریافته و با چشمانم دیده‌ام. و اگرنه از خداوند نباشد از رسولش جبرئیل دریافته‌ام؛ پس هرگز اسرار و ناپیداهای مرا فاش نکن.»

روایاتی که در آن‌ها از ملائکه و یا جبرئیل به رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله تعبیر شده باشد بسی فراوان است و آنچه آمد نمونه‌ای است اندک از بسیار. بدین‌سان احتمال علامه را استوارتر می‌دانیم که «رسول‌اللَّه» در روایت جبرئیل باشد؛ که بدین‌صورت هم تعارض از روایات رخت برمی‌بندد و روایات بسیاری که نشانگر آن بود که این حادثه پس از رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله رخ داده است به قوت خود باقی می‌ماند.

محتوای مصحف

روایات بسیاری که درباره مصحف حضرت فاطمه علیها السلام از امامان علیهم السلام گزارش شده است، به چگونگی محتوای آن نیز اشاراتی روشن و روشنگر دارند. روایات چیزهایی را نفی کرده و حقایق و مسائلی را اثبات کرده‌اند. یعنی از

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۰

یکسوی تأکید کرده‌اند که مسائلی و مباحثی در مصحف نیست، و این همه تأکید و تصریح شاید نشانگر آن باشد که در همان روزگاران نیز از واژه «مصحف» نکاتی را می‌پنداشتند و یا می کوشیدند به پندارها بدهند که ناروا بوده است و امام علیه السلام با توجه بدان جوّ، بر نفی آن تأکید کرده‌اند. از سوی دیگر محتوای آن و چگونگی محتوا را برنمایانده‌اند. اکنون به آنچه در روایات، یاد شده، نگاهی بیفکنیم:

۱. مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بر قرآن نیست

در قریب به اتفاق روایات مرتبط با مصحف، تصریح شده است که مصحف فاطمه علیها السلام به هیچ روی مشتمل بر قرآن نیست. این همه تأکید و تصریح، به پندار ما، به لحاظ همان نکته‌ای است که پیش‌تر آوردیم.

در روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام درباره مصحف نقل شده است، امام علیه السلام با تعابیر مختلف اشتمال آن را بر قرآن، نفی کرده است. در برخی آمده است:

... وعندنا مصحف فاطمه، اما واللَّه ماهو بالقرآن. «۱»

حسین بن ابی‌العلاء می گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۱

ومصحف فاطمه ما أزعم فیه «۱»

[أنه «۲»

] قرآناً

در نقل محمد بن مسلم آمده است که فرمود:

وخلقت فاطمهٔ مصحفاً ما هو قرآن. «۳»

در نقلی دیگر از امام صادق علیه السلام آن بزرگوار، با تأکید و تصریح فرموده‌اند:

وعندنا مصحف فاطمهٔ أما- واللّه- ما فیه حرف من القرآن. «۴»

و در نقلی دیگر:

ما فیه آیهٔ من القرآن. «۵»

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده‌اند که فرموده است:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۲

عندی مصحف فاطمهٔ لیس فیه شیءٌ من القرآن. «۱»

آنچه آوردیم، بخشی از روایات نشانگر نفی اشتمال «مصحف» بر قرآن بود؛ روایات دیگری نیز از این مطلب، به تأکید و تصریح سخن گفته‌اند. «۲»

اکنون بیفزاییم که با توجه به آنچه آمد و با دقت در روایات بسیاری که به‌صراحت اشتمال «مصحف فاطمه علیها السلام» را بر قرآن نفی کرده‌اند و در میان آن‌ها روایات صحاح نیز کم نیست، اگر روایتی و گزارشی برخلاف آنچه آمده، باشد، بی‌گمان اعتباری نخواهد داشت و نباید بدان وقعی نهاد. مانند این روایت:

محمد بن سلیمان دیلمی از ابوبصیر نقل می‌کند که وی از حضرت صادق علیه السلام گزارش کرده است که آن بزرگوار آیه «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ* لِلْکافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ» را بدین‌گونه تلاوت می‌کرده است:

«سأل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایهٔ علی لیس له دافع.»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۳

ثم قال هکذا هی فی مصحف فاطمهٔ. «۱»

کتابی که علامه مجلسی روایت را از آن نقل می‌کند و از آن به رمز «کنز» یاد می‌کند، کتابی است با عنوان «کنز جامع الفوائد» که علامه آن را گزیده «تأویل الآیات الطاهره» سید شرف‌الدین حسینی استرآبادی دانسته است که مؤلف یا عالمی دیگر و شاید علی بن سیف بن منصور آن را گزینش کرده باشد. «۲» نقل مجلسی گویا کوتاه شده روایتی است تقریباً مفصّل که در کافی به گونه «اضمار» آمده و مشتمل بر این بخش منقول مجلسی رحمه الله نیز هست. «۳» بخش منقول مجلسی رحمه الله را شرف‌الدین استرآبادی در ذیل تأویل آیه یادشده و به دو نقل که هردو یک نقل است و نه افزون بر آن آورده است. «۴» در تمام این نقل‌ها که سند تقریباً سیاق واحدی دارد، راوی خبر، ابوبصیر محمد بن سلیمان دیلمی است. او که گاه به «بصری» و دیگرگاه به «نصری» نام بردار شده است، «۵» براساس اظهارنظر قاطع رجالیان از غالیان

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۴

مطرود و نااستوارانی است که سخنش به هیچ روی پذیرفتنی نیست. ابن‌غضائری درباره او نوشته است:

ضعیف فی حدیثه، مرتفع فی مذهبه لایلتفت الیه. «۱»

نجاشی نوشته است:

ضعیف جداً یُعّولُ علیه فی شیء. «۲»

شیخ طوسی رحمه الله در ضمن اصحاب امام هفتم علیه السلام از او بدین‌سان یاد کرده است:

محمد بن سلیمان البصری الدیلمی، له کتاب یرمی بالغلو. «۳»

تفرشی نیز در کتاب ارجمندش نوشته است:

الدیلمی ضعیف جدّا، لایعوّل علیه فی شیء. «۴»

آیةاللّه خویی رحمه الله پس از گزارش دیدگاه‌های رجالیان، نکاتی را درباره او آورده است؛ از جمله این‌که:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۵

ان محمد بن سلیمان، هذا لایعمل بروایته لتضعیف النجاشی والشیخ الموید بتضعیف ابن الغضائری .... «۱»

بدین‌سان این روایت یکسر مطرود و مردود است.

افزون بر آنچه یاد شد، تعارضِ آن است با روایات بسیار و بعضاً «صحیح السند» که در این بحث به تکرار آن روایات آمده است.

گزیده سخن این‌که، «مصحف» فاطمه اطهر علیها السلام به هیچ روی مشتمل بر قرآن نبوده است و هیچ کلمه و حرفی از قرآن در آن وجود نداشته است؛ و نصوص روایی بسیار، در این باره چنان روشن است که هیچ‌گونه تردیدی را برنمی‌تابد. ای کاش آن‌گونه کسان که فقط با شنیدن این کلمه، چه و چها که به شیعه نسبت نداده‌اند، یکی از این روایات را می‌نگریستند «۲» و چونان عالم و مفسّر بلندآوازه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۶

مصری، آقای محمد ابوزهره بر این حقیقت خستو شده و آن را صریح گزارش می‌کردند. نامبرده در ضمن بحث از روایات تحریف و نفی هرگونه تحریف از ساحت قرآن و تصریح و تأکید بر تحریف‌ناپذیری قرآن کریم، بخشی از روایتی از کافی را که در آن ضمن سخن از چگونگی «جفر» و «جامعه» و «مصحف فاطمه علیها السلام» سخن رفته است، می‌نویسد:

«ظاهر صریح این روایت نشانگر آن است که، آنچه به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۷

وسیله جبرئیل بر فاطمه علیها السلام عرضه شده است، هرگز مشتمل بر قرآن نبوده است.» «۱»

»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۹

۲. مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بر احکام نیست

دست‌کم در یک روایت به‌صراحت آمده است که «مصحف» مشتمل بر حلال و حرام نیز نیست.

روایت چنین است:

... فجعل امیرالمؤمنین یکتب کلّما سمع حتی أثبت من ذلک مصحفاً قال: ثم قال: أما انّه لیس فیه شیء من الحلال والحرام ولکن فیه علم مایکون. «۱»

این حقیقت را از روایاتی که اشتمال آن را بر قرآن نفی می‌کند، نیز توان فهمید. چون قرآن مشتمل بر احکام است

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۰

و نفی مصحف بر اشتمال به قرآن، ضمناً نفی اشتمال آن بر احکام نیز تواند بود. اکنون دیدگاه برخی از عالمان را بیاوریم که آن را مشتمل بر «حلال و حرام» دانسته و روشن است که آن بزرگواران در این روایات و یک روایتِ صریح تأمل نکرده‌اند. محقق عالیقدر لبنانی هاشم معروف الحسنی در ضمن بحث از عناوینی چون «جفر»، «جامعه» و «مصحف فاطمه علیها السلام» و چگونگی محتوای آن‌ها نوشته است:

«روایاتی که بدین عناوین پرداخته‌اند، تصریح کرده‌اند که ... مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بوده است بر احکام و ...». «۱»

و در موردی دیگر ضمن بحث از آنچه یاد شد، نوشته‌اند:

«اما «مصحف فاطمه» مشتمل است بر بیش‌ترین احکام و اصول و بنیاد آنچه مردم بدان نیازمندند.» «۲»

محقق سختکوش و حدیث پژوه، حضرت سید محمدرضا جلالی حسینی، در ضمن بحث از سیره معصومان علیهم السلام در تدوین

حـدیث از «کتـاب فـاطمه علیها السـلام» سـخن گفته‌انـد و با تکیه بر مصادر، محتوای آن را اجمالًا شـناسانده‌اند و از جمله با تکیه بر روایتی از کافی «۳» نوشته‌اند که «چگونگی زکات نقدین را امام علیه السلام با تکیه بدان جواب

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۱

داده‌انـد» و در ادامه بحث نوشـته‌اند که «کتـاب فـاطمه» همانی است که به «مصـحف فاطمه» شـناخته می‌شود. «۱» به پنـدار ما «کتاب فاطمه علیها السلام» غیر از «مصحف فاطمه علیها السلام» است؛ بنابراین در این سخن دو مسامحه صورت گرفته است:

۱. این‌که مصحف‌فاطمه علیها السلام همان‌کتاب‌فاطمه علیها السلام نیست.

۲. این‌که مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بر احکام نیست.

علامه سـید محسن امین عاملی رحمه الله در ضـمن گزارش تفصیلی روایات مرتبط با مصحف، روایتی را نیز می‌آورد که به‌صراحت اشتمال آن بر «احکام و حلال و حرام» را نفی می‌کند. «۲» اما در ادامه بحث «مصحف فاطمه علیها السلام» را با «کتاب فاطمه» که از جمله مشـتمل بوده است بر «احکـام»، یکی تلقی می‌کنـد. پس مآلًا می‌پـذیرد که مصـحف مشـتمل بر «احکام و حلال و حرام» بوده است. «۳» علامه سید محمدحسین فضل‌اللّه نیز ضمن باور به وحدت «کتاب فاطمه» و «مصحف فاطمه» نوشته‌اند:

«ارجح اقوال این است که مصحف، مشتمل است بر حلال و حرام و ...» «۴»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۲

خطیب مشهور، روانشاد سـید محمـدکاظم قزوینی نیز در کتاب سودمندش درباره حضـرت زهرا علیها السـلام ضـمن سـخن از لقب والای حضرت یعنی «محدثه» و گزارش روایات مرتبط با «مصحف» نوشته‌اند:

«در فرجام این بحث می‌گوییم: مصـحف فاطمه زهرا کتابی بوده است ضخیم و مشتمل بر تمام احکام شرعی و فراگیر قانون عقوبات در اسلام و ....» «۱»

شگفتا که این داوری با این عنوان و تفصیل در هیچ روایتی وارد نشده است.

این داوری از سوی عالمان بیش‌تر مستند است به روایتی که کلینی رحمه الله آن را در کافی آورده است؛ بدین‌گونه:

عن الحسـین بن ابی‌العلاء قال: سـمعت اباعبداللّه یقول «ان عندی الجفر الأبیض، قال: قلت فای شیء فیه؟ قال علیه السلام زبور داود و توراهٔ موسـی و انجیـل عیسـی و صـحف ابراهیم و الحلاـل والحرام، و مصـحف فاطمه، ما أزعم أن فیه قرآناً، وفیه مایحتاج الناس الینا ولانحتاج الی احد حتی فیه الجلده ونصف الجلده وربع الجلده و أرش الخدش. «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۳

ظاهر روایت این است که امام علیه السـلام فرموده‌اند: «نزد ما «جفر» است و ... و مصـحف فاطمه علیها السلام که در آن قرآن نیست و در آن آنچه بدان نیاز داریم، وجود دارد و ما به کسی نیازی نداریم و در آن حکم تعزیر است ...»

بر این اساس «مصحف فاطمه» نیز مشتمل خواهد بود بر احکام و در این صورت در تنافی خواهد بود با روایتی که به‌صراحت اشتمال آن را بر احکام و حلال و حرام تصریح کرده است. اکنون بنگریم این تنافی را چگونه می‌توان رفع کرد. علامه مجلسی نوشته‌اند:

«شایـد تمام «ضـمیرها» در این روایت یا دو «ضـمیر» اخیر در آن به «جفر» برمی‌گردد و نه «مصـحف» بـدین‌سان از روایات تنافی رفع می‌شود.» «۱»

علامـه سـید جعفر مرتضـی بر این باورنـد که جمله «وفیه مایحتـاج النـاس الینـا» به «ما أزعم ان فیه قرآناً» عطف نشـده است تا این‌که بیانگر محتوای مصحف باشد، بلکه آن جمله معطوف به «زبور داود و تورات موسی و ...» است.

یعنی «جفر ابیض» مشـتمل است بر زبـور داود و تـورات موسـی و مصـحف فـاطمه، و در آن [جفر ابیض حلاـل و حرام است و آنچه مردمان بدان نیاز دارند. وی این تفسیر از روایت را از جمله مستند می‌کنند به روایاتی که محتوای «جفر ابیض» را گزارش کرده‌اند؛

از جمله روایتی از عنبسهٔ

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۴

ابن مصعب که در آن آمده است: جفر مشتمل است بر سلاح رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و کتاب‌هایی و مصحف فاطمه. «۱»

آقای اکرم برکات نیز که تحقیقی همه‌سویه درباره «مصحف فاطمه علیها السلام» و نیز «جفر» انجام داده‌اند، بدون هیچ تردیدی بر این باورند که ضمیر در «... وفیه مایحتاج» به «جفر» برمی‌گردد، نه مصحف و این نکته را می‌کوشند با قرائتی استوار سازند؛ از جمله:

۱. این‌که عین این مضمون در روایت دیگری آمده است. در آن روایت سخن از جفر است و اشتمال آن بر ریز و درشت احکام با همان تعابیری که در روایت مورد گفتگوی ما آمده است، و آن‌گاه از «مصحف» سخن رفته است.

۲. دیگر این‌که جفر در بیش‌ترین کاربرد آن در روایات، ظرفی است بزرگ و از جمله مشتمل بر کتاب «جامعه» که آن با این ویژگی‌ها، یعنی «... فیه مایحتاج الیه الناس ... ارش الخدش ... الجلد و ...» مکرر وصف شده است. «۲»

با توجه به آنچه آمد، توان گفت که روایت «حسین

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۵

ابن علا» به هیچ روی دلالت ندارد که «مصحف فاطمه علیها السلام» مشتمل بوده است بر حلال و حرام و احکام شرعی.

برخی از عالمان برای اشتمال «مصحف» بر احکام، به روایت طولانی دیگری نیز استناد کرده‌اند، «۱» که در آن آمده است که منصور دوانیقی از فرماندارش در مدینه می‌خواهد تا از چگونگی پرداخت زکات اموال براساس هر ۲۰۰ درهم، پنج درهم که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و در زمان وی، در هر ۲۰۰ درهم، هفت درهم مقرر شده بود، از مردم مدینه به‌ویژه از حضرت صادق علیه السلام و عبداللّه ابن الحسن بپرسند. حضرت صادق علیه السلام پاسخ می‌دهند.

عبداللّه بن الحسن چون بر آن جواب آگاهی می‌یابد، از امام علیه السلام سؤال می‌کند که این پاسخ را از کجا گرفته‌ای؟

امام علیه السلام می‌فرمایند:

قرأت فی کتاب امک فاطمه ... «۲».

برخی از عالمان از این پاسخ امام علیه السلام استفاده کرده‌اند که مراد از «کتاب فاطمه» مصحف بوده است، پس مصحف یادشده مشتمل بوده است بر احکام شرعی. «۳»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۶

به پندار ما، مراد از «کتاب» در این روایت «مصحف فاطمه» نیست. یا کتابی است مستقل چنان‌که پیش‌تر احتمال داده‌ایم و یا این‌که در این روایت اساساً سخن از فاطمه اطهر علیها السلام نیست و به قرائنی «فاطمه» ی دیگری مراد است.

احتمال این‌که «کتاب فاطمه» مجموعه‌ای باشد به جز «مصحف» فاطمه؛ احتمالی است که علامه مجلسی رحمه الله آن را آورده است. آن بزرگوار در ضمن شرح این حدیث و طرح این نکته که برخی از روایات به صراحت اشتمال مصحف فاطمه علیها السلام را بر احکام نفی کرده است. نوشته‌اند:

«احتمال دارد مراد فقدان احکام شرعی بالاصاله باشد که با وجود اخبار و احادیثی که زمینه استنباط احکام شرعی را داشته باشد، منافات ندارد، دو دیگر این‌که «کتاب فاطمه» مجموعه‌ای باشد به‌جز «مصحف فاطمه». «۱»

به‌پندار ما پذیرش این‌روایت احتمال‌اول‌را نفی می‌کند، چون آنچه در این روایت است، حکم صریح است و نه مستنبط؛ حکم بالاصاله است، نه مستخرج از روایات.

احتمال دیگری که برخی از فاضلان یاد کرده‌اند «۲» و با

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۷

توجه به قرائنی نزدیک بهواقع می‌نماید، این است که مراد از فاطمه در این روایت، فاطمه بنت‌الحسین علیه السلام مادر عبداللَّه بن حسن باشد، نه فاطمه زهرا علیها السلام. حضرت صادق علیه السلام خطاب به عبداللَّه بن حسن فرمودند: «قرأت فی کتاب امّک ...» و نفرمود «کتاب امک فاطمهٔ الزهرا» یا «کتاب جدتک الزهرا ...» ... چرا که:

۱. ممکن است آن بانوی جلیله، کتابی از پدر و یا برادر روایت می‌کرده است که در آن مسائلی از حلال و حرام بوده است و امام علیه السلام بدان اشاره کرده است.

۲. دیگر آن‌که براساس روایاتی امام حسین علیه السلام پیش از شهادت کتاب «جامعه» را نزد فاطمه، دخترش که مادر عبداللَّه بن حسن است، به امانت نهاده بود. امام علیه السلام بهواقع بدان اشاره می‌کند، و با این اشارت از یکسوی جایگاه والای آن بانوی بزرگوار را می‌نمایاند و از سوی دیگر شاید به جهات سیاسی و فضای حاکم، نمی‌خواهد بنیاد و جایگاه «جامعه» را بنمایاند.

این احتمال به ویژه با تکیه و تأکید بر وجه دوم بعید نمی‌نماید. کلینی رحمه الله دو روایت نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام در آستانه شهادت، نگاشته‌ای را به فاطمه علیها السلام سپرد و وی

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۸

آن را پس از مدتی به امام زین‌العابدین علیه السلام می‌دهد و چون از آن بزرگوار از چگونگی کتاب سؤال می‌کنند، می‌فرماید: «در آن نیازمندی‌های مردمان است؛ حتی ارش الخدش». این ویژگی دقیقاً وصفی است که مکرر برای «کتاب جامعه» در روایات آمده است.

روایاتی از این دست در بصائر الدرجات «۱» نیز آمده است. این احتمالات دست‌کم روایت را از قلمرو صراحت می‌اندازد و مفهوم آن را به‌اجمال می‌کشاند که دیگر نمی‌شود، برای اثبات مدعا بدان استناد کرد. بدین‌سان توان گفت که «مصحف فاطمه علیها السلام» مشتمل بر احکام و مسائل حلال و حرام نبوده است.

محتوای مصحف

اکنون بنگریم که آن مجموعه گرانقدر، مشتمل بر چگونه مسائلی بوده است، و پیک الهی در آن دیدارهای ملکوتی از چه حقایقی با فاطمه اطهر علیها السلام سخن می‌داشته است. پیش‌تر آوردیم که روایات در باب «مصحف فاطمه» در منابع روایی فراوان است و در بسیاری از آن‌ها چگونگی محتوای مصحف گزارش شده است؛ از جمله در حدیثی که در آغاز بحث آوردیم، یعنی «صحیحه» ابوعبیده.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۹

۱. جایگاه پدر و آینده فرزندان

در ضمن آن روایت آمده بود:

ویخبرها عن أبیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها ....

«[در این گفتگوها جبرئیل از پدر و جایگاهش و از آنچه درباره فرزندان آن حضرت در گذرگاه زمان اتفاق می‌افتد، سخن می‌گفت و گزارش می‌داد.» «۱»

۲. رویدادهایی از آینده

در ضمن برخی از روایات آمده است که در آن مجموعه از رویدادهای آینده سخن رفته است و حتی گاهی برخی از امامان علیهم السلام پیشگویی‌های خویش را بدان مستند کرده‌اند. در روایت حماد بن عیسی به نقل از حضرت صادق علیه السلام آمده است که:

... انه لیس فیه شیء من الحلال والحرام ولکن فیه علم ما یکون.

«... در آن از حلال و حرام چیزی نیست، اما مشتمل است بر آگاهی‌های آینده.» «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۰

در نقل دیگری آمده است:

ففیه ما یکون من حادث .... «۱»

چنان‌که پیش‌تر آوردیم، امامان علیهم السلام گاه در این موضوع به «مصحف» استناد کرده‌اند؛ از جمله امام صادق علیه السلام درباره ظهور و بروز جریان «زندقه» و ... «۲»

۳. یادِ پیامبران و اوصیا

از برخی نقل‌ها می‌توان دریافت که مصحف از جمله مشتمل بوده است بر یادکرد پیامبران و اوصیای آن‌ها.

ابن‌شهرآشوب آورده‌است که درباره «محمد بن عبداللّه بن حسن» از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند، امام علیه السلام فرمودند: «هیچ «نبی»، «وصی» و «ملکی» نیست جز آن‌که نامش در کتابی با عنوان «مصحف» فاطمه نزد من است و من بدان نگریستم و در ضمن آن‌ها نام «محمد بن عبداللّه» را ندیدم.» «۳»

محمد بن عبداللّه بن حسن مشهور به «نفس زکیه» مراد است که به روزگار امام صادق علیه السلام علیه حکومت بنی‌عباس قیام کرد. مردمان را برای بیعت به سویش فراخواند و

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۱

براساس برخی از روایات، «۱» امام صادق علیه السلام را نیز به بیعت دعوت کرد. امام علیه السلام او را از خیزش و رویارویی با حکومت نهی کرد، اما او نپذیرفت. بنابراین بدان روزگار کسانی بودند که برای محمد بن عبداللّه، جایگاه «وصایت» را باور داشتند و امام علیه السلام با توجه بدان فضا در جواب سؤال‌کننده، بدان‌گونه که گذشت، پاسخ داده‌اند. «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۲

۴. یادکرد حاکمان

در روایتی که پیش‌تر آوردیم از جمله آمده است که:

... و اما مصحف فاطمه ففیه مایکون من حادث، و اسماء من یملک الی أن تقوم الساعه ... «۱»

در روایت فضیل بن سکرهٔ از امام صادق علیه السلام نیز همین مضمون آمده است، نهایت امام علیه السلام در آن نقل از «کتاب فاطمه» یاد می‌کند و نه از «مصحف فاطمه» اما آهنگ کلام تقریباً همان آهنگ روایت «مناقب» است که با تکیه بر نفی نام «محمد بن عبداللّه بن حسن» جزء اوصیا بر وجود نام حاکمان تصریح شده بود. «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۳

۵. وصیت فاطمه علیها السلام

در روایات متعددی از اشتمال «مصحف فاطمه علیها السلام» بر «وصیت» آن بزرگوار یاد شده است. در ضمن روایت سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام آمده است که:

... ولیخرجوا مصحف فاطمه فان فیه وصیهٔ فاطمه علیها السلام ... «۱»

اکنون بنگریم وصیت چه می‌تواند باشد. در روایات مرتبط با فاطمه اطهر علیها السلام از دو گونه وصیت سخن رفته است. وصیتی مرتبط با چند قطعه باغ و وصیتی سیاسی درباره چگونگی برخورد حاکمیت با آن حضرت و مسائل مرتبط با مراسم تدفین و گویا مراد از وصیت همین‌ها باشد.

وصیت مربوط به باغ‌ها

در روایات متعددی آمده است که فاطمه علیها السلام مکتوبی بر جای نهاده است مشتمل بر وصیت آن بزرگوار. از جمله:

عن أبی بصیر «قال: أبوجعفر علیه السلام: الا أحدثک بوصیهٔ فاطمهٔ علیها السلام؟ قلت بَلی، فأخرج حقاً أو سَفَطاً فأخرج منه کتاباً فقرءَ [ه بسم اللّه الرحمن الرحیم: هذا ما

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۴

اوصت به فاطمه بنت محمد ... «۱»

ابوبصیر می‌گوید، حضرت باقر علیه السلام گفت: درباره وصیت فاطمه سخنی بگویم؟! گفتم: بلی. آنگاه امام پوستی بیرون و ازمیان آن کتابی برکشید که در آن نوشته بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. این است آنچه بدان وصیت کرده است دختر محمد صلی الله علیه و آله ...

محتوای این وصیت که در روایات به‌اجمال و تفصیل گزارش شده است، چگونگی «تولیت» «باغ‌های هفتگانه» است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را وقف فاطمه علیها السلام کرده بود. آن حضرت در این وصیت، تولیت آن را به علی علیه السلام و آن‌گاه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و آن‌گاه فرزند بزرگ از فرزندان اباعبداللّه الحسین علیه السلام وانهاده است. «۲»

وصیت سیاسی

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با دگرسانی صحنه سیاست و رقم

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۵

خوردن حاکمیت برخلاف آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله با تکیه بر وحی الهی رقم زده بود؛ و به «تنْ‌کشیدن جامه خلافت کسی که آن جامه بدان قامت سخت ناراست بود» فاطمه اطهر علیها السلام برای احقاق «حق خلافت» و «خلافت حق» بپا خاست و در این راه چونان وظیفه‌ای الهی بسی کوشید؛ از آن سوی حاکمان و سیاست‌آفرینانی که حاکمیت را بدان‌گونه که می‌خواستند و اندیشیده بودند، رقم زده بودند با آن «طاهره مطهره» مقابله کردند، به ستیز برخاستند، ستم روا داشتند، بر پیشاروی خانه‌اش خار و خاشاک اندودند و بر درب خانه‌ای‌که هنوز پژواک پیک وحی را به‌روشنی در خود داشت، آتش ریختند. شگفتا که بر این همه دژم‌اندیشی، سیه‌رویی و بی‌پروایی، افتخار هم کردند. فاطمه اطهر علیها السلام که دید در برابر «قوه قاهره» حکومت و منطقِ «اصالت قهر و غلبه» نمی‌تواند کاری کند، و «آب رفته بر جوی باز نمی‌گردد» و به تعبیر بیدارگر و تکان‌دهنده‌اش:

«آنان که روزگاری با عرب درافتاده بودند و رنج کارزار به جان خریده بودند و با امت‌ها به رزم برخاسته با پهلوانان نبرد کرده بودند ... اکنون میراث پدر گرامی زهرا را به تاراج می‌دیدند و خودش را ستم‌روا شده، شمشیر به نیام کرده فریاد دادخواهی زهرای اطهر را پاسخ نمی‌گفتند ... چون خواری با وجودشان سرشته و نیرنگ بر دل‌هایشان چیره

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۶

گشته بود ... «۱»»

و به تعبیر مولای متقیان امیرمؤمنان:

«می‌دید که حقی که به من رسیده و از آنِ من است به تاراج رفته، غارت می‌شود، با این همه چونان کسی که بر چشمش خاری بخلد و در گلویش استخوان گیر کند، شکیبایی پیشه کردم.» «۲»

باری چون چنین شد، زهرای اطهر علیها السلام نیز چونان همسر مظلوم و بزرگوارش «بعد اللتیا والتی» شکیبایی پیشه کرد، اما برای

این‌که آنچه را بر او روا شده است، در کانون پرسش‌ها و جستجوگری هوشمندان قرار دهد، و برای روشن شدن آنچه رخ داده بود، تدبیری اندیشید، و «وصیت» کرد؛ وصیتی هوشمندانه، انگیزاننده، جانسوز، و اندیشه‌برانگیز:

... [خطاب به علی علیه السلام اذا انامت فغسّلنی بیدك و حنّطنی وکفّنی وادفنّی لیلًا ولایشهدنی فلان و فلان ... «۳»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۷

در برخی نقل‌ها آمـده است که «ولاتؤذنن رجلین ذکرتهما» و گونه‌های دیگری نیز نقل شـده است که محتوای آن‌ها یکسان است و آن تأکیـد بر انجـام مخفیـانه و شـبانه مراسم «کفن و دفن»! و اعلاـم عملی انزجار، شـکوه و موضع خشم‌آلود از «حاکمیت» و موضع حاکمان و .... «۱»

حجم مصحف

در برخی از روایات مرتبط با مصـحف فاطمه علیها السـلام، از حجم آن نیز سـخن رفته است. در روایت ابوبصـیر که بارها در ضـمن این مبحث بدان اشاره شده است، آمده است:

وان عندنا مصحف فاطمهٔ علیها السلام و مایدریهم ما مصحف فاطمهٔ، قال: مصحف فیه مثل قرآنکم

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۹

ثلاث مرات، واللَّه مافیه من قرآنکم حرف واحد ... «۱»

در این سـخن به‌صراحت حجم آن سه برابر قرآن دانسته شده است. اکنون بیفزاییم که پرسیدنی است که آیا امام علیه السلام در این سخن در پی آن است که حجم فیزیکی آن را دقیقاً مشخص کند؟

«سه برابر» آیا چنـدی و چونی دقیق آن را نشان می‌دهـد؟ آیا در این سـخن اشارتی به محتوا و گستره دانش نهفته در آن نیست؟ این عدد کنایه از کثرت نیست؟

هیچ‌گونه قرینه و یا قراینی در روایات برای پاسخ بدین سؤال‌ها نداریم. صـراحت سخن درباره حجم آن در سنجش با قرآن به لحاظ کمی است.

مصحف چونان میراثی ماندگار در نزد امامان علیهم السلام

از نقل‌هـای فراوانی توان دریافت که مصـحف فاطمه علیها السـلام چونان میراثی در نزد امامان علیهم السـلام می‌بوده است، و امامان علیهم السـلام در هنگامه بدرود زندگی، مصـحف را به امام بعدی تحویل می‌دادند. ابوبصـیر از امام صادق علیه السـلام نقل می‌کند که فرمود:

ما مات ابوجعفر حتی قبض مصحف فاطمه علیها السلام. «۲»

پیش‌تر آوردیم که حضرت صادق علیه السلام یک آینده‌نگری

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۰

را به «مصـحف فاطمه علیها السـلام» مستند کرده بود، و در نصوص مختلفی، امامان علیهم السلام با تعبیر «عندی» و یا «عندنا»، از آن سخن گفته‌انـد که نشانگر وجود آن اثر گرانقدر چونان میراثی در محضـر امامان علیهم السـلام است. چنین است که حضـرت رضـا علیه السلام در ضمن شماره نشانه‌های امامت، از جمله فرموده‌اند: ... نزد او «جفر» و «جامعه» است و نیز «مصحف فاطمه». «۱»

بدین‌سان روشن است که اکنون آن صـفحات زرین در محضـر حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری علیه السلام است. این حقیقت در این روایت نیز به روشنی آمده است.

عبدالملک بن اعین می گوید:

أراني ابوجعفر عليه السلام بعض كتب علي عليه السلام ثم قال لي: لا تحاسبي كتب هـذه الكتب؟! قلت: أبين الرأي فيها، قال: هات، قلت: علم أن قائمكم يقوم يوماً فأحب أن يعمل بما فيها. قال: صدقت. «۲»

«حضرت باقر علیه السلام قسمتی از کتاب‌های علی علیه السلام را به من نشان داد و فرمود: امیرمؤمنان برای چه این‌ها را نوشت؟ گفتم: بسیار واضح است. فرمود: بگو. گفتم: می‌دانست که

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۱

روزی قائم شما قیام می کند؛ خواست مطابق آن‌ها عمل کند. فرمود: راست گفتی.»

علامه عالیقدر، شیعه‌شناس بزرگ، شیخ آقابزرگ تهرانی نوشته‌اند:

«مصحف فاطمه» از جمله میراث امامت نزد پیشوا و مولای ما صاحب‌الزمان علیه السلام است. این حقیقت از طرق متعدد از امامان علیهم السلام در روایات ما گزارش شده است.» «۱»

بدین‌رو «مصحف فاطمه علیها السلام» مجموعه‌ای است آکنده از حقایق الهی که به وسیله پیک ربانّی بر فاطمه اطهر علیها السلام قرائت شده و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نگاشته و پس از خود نزد فرزندان به میراث مانده است.

نگاهی به برخی داوری‌ها درباره مصحف فاطمه علیها السلام

اکنون و پیش از آن که به «تکمله» بحث بپردازیم سزامند است از برخی داوری‌های نادرست یاد کنم، با اشاره‌ای به چگونگی آنها، پرداختن به این دو داوری بدانجهت است که هر دو نویسنده دارای آوازه‌ای بلند و جایگاهی شایسته در پژوهش‌اند.

استاد ارجمند جناب آقای پروفسور مدرسی طباطبایی در کتاب بسیار ارجمند و سودمند خود «میراث مکتوب شیعه» ضمن گزارش نقل‌های مختلفِ مرتبط با مصحف که ما دراین مقاله آورده‌ایم، به نکاتی پرداخته مانند اینکه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۲

«گویا مصحف مشتمل بر احکام شرعی بوده است» یا مشتمل بر «اندیشه‌های باطنی بوده است» و ... فراتر از این‌همه به نوعی چگونگی و یا چگونگی‌های «مصحف» را چه به لحاظ فیزیکی و چه به لحاظ محتوی ساخته و پرداخته و آن را بسط داده شده نقل و یا نقل‌های کوتاهی دانسته‌اند که راویان چنان کرده‌اند و در نهایت با استناد به نویسنده‌ای معاصر!! بر این باور می‌روند که مصحف «تغییر تکاملی‌فکر وجود یک‌صحیفه به‌یک‌مصحف است و ...» «۱»

نوشته وی مشتمل بر چندین و چند داوری نادرست است اندیشه‌های باطنی یعنی چه؟! دیگر اینکه با تکیه بر یک روایت و باعدم دقت در متن آن، «مصحف» را مشتمل بر احکام دانستن و آنگاه نوشتن که احتمالًا [این روایت موضوع کتاب را بسط داده و مطالبی را که مردم برای انجام وظایف دین‌شان بدان محتاجند از جمله، جزئیات دیات اعضای‌انسانی را در آن جای می‌دهد، چه معنایی دارد! پیشتر روایت یاد شده را آوردیم و گفتیم در آن روایت [روایت حسین بن ابی العلاء] ضمیربه جفر ابیض برمی گردد نه مصحف. و از همه شگفت‌انگیزتر داوری پایانی بحث است، یعنی اینکه مصحف صورت تفصیلی حدیث جابر باشد، آوردیم که دستکم سند برخی از احادیث نشانگر اینکه این محتوی به وسیله جبرئیل املاء

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۳

شده و علی علیه السلام در محضر فاطمه علیها السلام نگاشته است، صحیح است، آنگاه چگونه می‌شود مجموعه‌ای بدانسان سترگ را تفصیل یافته «صحیفه‌ای» دانست در حد چند ورق در جهت یاد کردن امامان علیهم السلام و ... بگذریم که برخی از نقل‌های وی از احادیث نیز دقیق نیست.

دیگر یادکنم از داوری استاد بلند آوازه مغربی دکتر محمدعابد جابری، که محققی است شناخته شده و دارای آثاری بسیار و به ویژه با سمت و سویی نقّادانه و به اصطلاح روشنفکرانه. وی در جدیدترین اثرش «مدخل الی القرآن الکریم» از جمله به موضوع «تحریف قرآن» در اندیشه متفکران و عالمان شیعه پرداخته و در ضمن آن از «مصحف فاطمه علیها السلام نیز یاد کرده‌اند.

وی آورده است که: در این بحث از غالیان شیعه یاد می‌کنیم که آنان از محدوده تحریف فراتر رفته و ادّعای نبوت و تلقی وحی کرده‌اند، چرا که پیشوایان شیعه از روزگاران کهن تا امروز از غالیان و اندیشه‌های آنان بیزاری جسته‌اند، بدین سان فقط به مطالبی بسنده می‌کنیم که در مصادر رسمی شیعی موجود است از جمله مطالبی که به شیعه نسبت داده‌اند اینکه برخی از آنان به صراحت مدعی وجود «مصحفی» هستند ویژه فاطمه علیها السلام دختر رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله با عنوان «مصحف فاطمه» اما برخی از مراجع و منابع شیعی «مصحف» به معنای «قرآن» بودن آن را نفی کرده‌اند، و

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۴

می‌گویند که «مصحف فاطمه علیها السلام تفسیر برخی از احکام شرعی است به املاء رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و نگارش امام علی علیه السلام. «۱»

شگفتا حضرت استاد (با اینکه آثار وی نشان می‌دهد که برخی از منابع و آثار شیعی را دیده است)، بدون تأمل و دقت و بدون مراجعه به منابع روایی شیعی، در دو سطر چندین و چند اشتباه مرتکب شده‌اند.

۱. هیچ عالم و محدث و مفسر و فقیه شیعی، مصحف فاطمه را، مصحف قرآنی تلقی نکرده است، پس این کدام مرجع رسمی شیعی است که استاد تصریح کرده‌اند که با استناد به آنها سخن خواهند گفت.

۲. مصحف فاطمه علیها السلام هرگز مشتمل احکام شرعی و تفسیر آنها نبوده است.

۳. مصحف فاطمه علیها السلام املاء سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله! نبوده است بلکه چنانکه گذشت املاء جبرئیل است برای فاطمه علیها السلام و خط علی علیه السلام.

شگفتا استادی بلند پایه چونان دکتر جابری با آن‌همه ادّعایِ آزاداندیشی و شکستن حصارهای مسلکی و مذهبی و داعیه داری «نقد عقل عربی» و با تصریح به نوشتن بر پایه «مراجع رسمی» یک مذهب، در دو سطر چند اشتباه بزرگ مرتکب می‌شود، استاد در ادامه بحث هم درباره تحریف «گاه به میخزده و گاه به نعل» و با اینکه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۵

«البیان» آیت‌اللَّه خویی رضوان اللَّه علیه را در اختیار داشته و از بحث تحریف وی مطلب نقل کرده است، با اینهمه بحث را چنان سامان می‌دهد که گویا شیعه همچنان در بخش مهمی معتقد به تحریف است!!. برخی از نااستواری‌ها و کژنویسی‌ها درباره مصحف فاطمه علیها السلام را در ضمن مقاله آوردیم، بر آن هم یک داوری منصفانه و هوشمندانه را نیز بیفزاییم. آقای عبدالحلیم جندی در کتاب ارجمند خود الإمام جعفر الصادق علیه السلام از «مصحف فاطمه علیها السلام» یاد کرده است و پس از نقد روایتی که در آغاز بحث آوردیم نوشته‌اند: پس این مصحف به معنای اصطلاح ویژه «مصحف» که از آن کتاب الهی مراد می‌شود نیست؛ بلکه قطعاً از مدونات حدیثی آغازین شیعه است. «۱»

واکنون با «تکمله‌ای» بحث‌را به‌پایان می‌بریم. این تکمله‌را از آن‌جهت افزودیم که چگونگی‌باور شیعه درباره «مصحف فاطمه علیها السلام» از جمله پرسش از چرایی و چگونگی ارتباط ملائکه با آن بانوی اطهر را برانگیخته است.

تکمله

اکنون و در فرجام سخن درباره مصحف فاطمه علیها السلام شایسته است به یکی از «القاب» فاطمه اطهر علیها السلام که از یکسوی

به گونه‌ای با بحث ما مرتبط است، و از سوی دیگر

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۶

توجیه‌گر و تبیین کننده چرایی و چگونگی وارد شدن جبرئیل بر حضرت زهرا علیها السلام و سخن گفتن با آن بانوی اطهر، بپردازیم. از جمله القاب والای فاطمه اطهر علیها السلام لقب «محدثه» است. حضرت صادق علیه السلام درباره این «منقبت» والای آن بزرگوار فرموده است:

فاطمهٔ بنت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله کانت محدّثهٔ ولم تکن نبیّهٔ، انّما سمیت فاطمهٔ محدثهٔ لأن الملائکهٔ کانت تهبَط من السماء فتُنادیها- کما تنادی مریم بنت عمران ....

«فاطمه دختر رسول‌خدا «محدثه» بود نه پیامبر. فاطمه را از این رو «محدثه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می‌شدند و با او- همان‌گونه که با مریم بنت عمران گفت‌وگو داشتند- سخن می‌گفتند ...». «۱»

حضرت صادق علیه السلام بر پایه این روایت، از یکسوی آن حضرت را به این «منقبت والا» می‌ستاید و از سوی دیگر این عنوان را تفسیر می‌کند. این تفسیر از «محدث»، یعنی این‌که، «محدَّث»، «سخنِ پیک الهی را می‌شنود و او را نمی‌بیند» در روایات بسیاری با الفاظ مختلف آمده است؛ به مثل:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۷

المحدث الذی یسمع الصوت ولا یری شیئاً. «۱»

المحدث فهو الذی یسمع کلام الملک فیحدثه من غیر أن یراه ... «۲»

المحدث الذی یسمع کلام الملائکهٔ وحدیثهم ولا یری شیئاً بل ینقر فی أذنه و ینکت فی قلبه. «۳»

باهمین‌تصویراز «محدث» درروایات‌بسیاری امامان علیهم السلام و اوصیاء رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و حتی برخی از نیک‌کرداران پاکنهاد، مانند سلمان «محدث» دانسته شده‌اند. «۴» عالمان

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۸

اهل سنت نیز از یکسوی وجود «محدث» در فرهنگ اسلامی را پذیرفته‌اند و از سوی دیگر همین تصویری را که برای «محدث» از روایات شیعی آورده‌ایم در منابع تفسیری و روایی آورده‌اند. بنابراین عنوان «محدث»- برخلاف آنچه برخی از فاضلان اهل سنت پنداشته و یا کوشیده‌اند بر پندارها بدهند «۱»- چیزی نیست که شیعه آن را ساخته و پرداخته و پیشوایانشان را بدان ستوده باشند. باور به این عنوان در میان مذاهب اسلامی همگانی بوده و روایات و نصوص آن نیز در منابع فریقین آمده است. علامه امینی در این باره نوشته‌اند:

«دانشمندان شیعه وسنی همگی قائل به وجود «محدث» در اسلام می‌باشند و معتقدند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله یقیناً بشری «محدث» (الهام‌گیرنده و گوش فرادهنده به حدیث فرشتگان) باید وجود داشته باشد؛ انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق فرامین الهی و مورد تصدیق و تصویب خدایی است. هم صحبت و همراز چنین فردی، آن فرشته‌ای است که واسطه فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می‌گیرد با کمال فرمان‌پذیری به آن عمل می‌کند. اعتقاد شیعیان این است که ائمه اطهار همگی «محدث» می‌باشند، دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۹

از پیامبر صلی الله علیه و آله بشری محدث باید وجود داشته باشد، تا فرشتگان با او حدیث گویند و از جانب خدای تعالی راه‌های حق و باطل را به او نشان دهند.» «۱»

آوردیم که این باور در منابع فریقین آمده است.

بدین‌سان سخن عالمان اهل سنت نیز مستند است بر روایاتی چند که از جمله در صحاح آن‌ها آمده است؛ از جمله بخاری گزارش می کند:

قال النبی: لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی‌اسرائیل رجال یُکلمون مِن غیر أن یکونوا أنبیا. فإن یکن من امتی منهم احد فعمر. «۲»

همگون با این نقل را مسلم چنین آورده است:

عن النبی: قد کان فی الأسم قبلکم محدثون، فان یکن فی امتی منهم احد فانّ عمر بن الخطاب منهم. «۳»

آن‌گاه مسلم خود از قول ابن‌وهب نقل می کند که در تفسیر «محدثون» گفته است:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۰

تفسیر محدثون، ملهمون.

و قسطلانی در شرح خود بر بخاری نوشته است:

«محدثون» یعنی این‌که راستی بر زبان آن‌ها جاری می‌شود، بدون این‌که «نبی» باشند. «۱» از خطابی آورده است که: یعنی چیزی بر دل او [محدث افکنده می‌شود؛ بدان‌سان که گویا با او سخن گفته شده است ...». «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۱

قرطبی نیز در تفسیرش به مناسبت قرائتی منسوب به ابن‌عباس در تفسیر «محدث» نوشته است:

«محدث» (به فتح دال) یعنی «مُلهَم» آن‌که به درستی و راستی گمان می‌برد؛ آن‌که در جانش حق به گونه الهام و مکاشفه از ملأ اعلی القا می‌شود، یا راستی و درستی بر زبانش جاری می‌شود، یا ملائکه بدون این‌که پیامبر باشد، با او سخن می گویند یا چون سخن می گوید و اندیشه‌ای ابراز می‌دارد، درست است و استوار، که گویا آن سخن بدو عرضه شده است و در جانش از عالم ملکوت الهام شده است ... این جایگاه کرامتی است که خداوند آن را بر بندگان صالحش کرامت می کند؛ منزلتی است والا از منزلت‌های اولیای الهی.» «۱»

با توجه و تکیه به آنچه آمد و همگنان آن‌ها است که علامه امینی رحمه الله در اثر جاویدانش «الغدیر» نوشته است:

«امت اسلامی در این‌که در این امت مانند امت‌های پیشین مردمانی خواهند بود «محدَّث» یک داستانند. و بر این حقیقت آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در «صحاح» و «مسانید» فریقین وارد شده است، گواهی است روشن.» «۲»

سخن قرطبی را پیش‌تر آوردیم، که براساس تفسیر وی این جایگاه کرامتی است الهی، که خداوند آن را به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۲

نیک‌نهادان و پاک‌دلان و پیراسته‌جانان کرامت می کند. از این روی با نگاهی گذرا در منابع رجالی اهل سنت کسان بسیاری را توان یافت که «محدث» تلقی شده‌اند؛ مانند عمران بن حصین خزاعی (م ۵۲) «۱»، ابوالمعالی الصالح (م ۴۲۷) «۲» و .... با این همه آیا آن‌گونه کسان که، با تکیه به روایاتی با محتوایی که یاد شد، به شیعه نسبت‌های ناروا می‌دهند و همه‌جا می‌پراکنند که آنان بر این باورند که به امامانشان و ... وحی می‌شود. آیا از نصوص یاد شده در منابع خود خبر ندارند؟! و از مصادیقی که عالمانشان برای «محدث» برشمرده‌اند، آگاهی ندارند؟! اگر چنین باشد، آیا این‌گونه کسان می‌دانند که افترا می‌بندند؛ نه به یک تن و تنی چند از عالمان، بلکه بر جریانی ناب در تفکر اسلامی؟

علامه امینی رحمه الله پس از بحثی ارجمند در این زمینه نوشته‌اند:

«در میان این امت، مردمانی بوده‌اند «محدث»، چنان‌که در میان امت‌های پیشین بوده‌اند. امیرمؤمنان، فرزندانش پیشوایان پاک عالمان محدث بوده‌اند و پیامبر نبوده‌اند. این جایگاه ویژه آنان و ویژه منصب امامت آن‌ها نبوده و نیست، بلکه صدیقه طاهره- کریمه نبی اعظم- «محدثه»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۳

بود، سلمان فارسی «محدث» بود. باری، تمام امامان علیهم السلام از عترت طاهره محدث بودند. اما هر محدثی امام نیست، و «محدث» آگاه به اموری است که حقایق بدو براساس آنچه راه‌هایش در روایات آمده است، الهام می‌شود. این است آنچه شیعه بدان باور دارد و نه جز آن. و این است آنچه در نصوص فریقین درباره «محدث» آمده است، بدون اختلاف در میان مذاهب اسلامی و بدون این‌که شیعه در این باره سخنی برخلاف آنچه دیگران بر آن باور دارند، گفته باشد.» «۱»

علامه عالیقدر آن‌گاه از سر سوز و درد، سخنان عبداللّه قصیمی را یاد می‌کند، با تأکید بر کذب محض بودن آنچه او گفته است و آن‌گاه بحث را- چونان که در همه بحث‌ها شیوه اوست- با این آیت الهی فرجام می‌دهد: «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۴

«إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ». «۱»

دامن سخن را درباره «مصحف فاطمه علیها السلام» برمی‌چینیم، و از خداوند متعال برای فهم شخصیت والای معصومان علیهم السلام و درک ابعاد آموزه‌های آن عزیزان، و زندگی بر پایه «سنت» آنان که «صراط الهی است» توفیق می‌طلبیم.

فهرست منابع

۱. نهج البلاغه.

۲. بصائر الدرجات فی المقامات و فضائل أهل البیت علیهم السلام، للعلّامة شیخ القمیین أبی‌جعفر محمّد بن صفّار (۲۹۰ م) قدم له وعلّق علیه وصحّحه: الحاج میرزا «محسن کوچه باغی»، بی‌نا، بی‌تا.

۳. الکافی، ثقةالاسلام ابی‌جعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی رحمه الله، صحّحه وعلّق علیه علی اکبر الغفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸.

۴. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والاقوال، فی أحوال سیّدة النساء فاطمة الزهراء، (ج ۱۱) للمحدّث الکبیر المتتبع الخبیر الشیخ عبدالحی البحرانی الاصفهانی ومستدرکاتها، للسیّد محمّد باقر بن المرتضی الموسوی الموحّد الأبطحی الاصفهانی، تحقیق و نشر: مؤسسة الإمام المهدی علیه السلام، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۵.

۵. اعیان الشیعه، للعلّامة السیّد محسن الأمین، بیروت، مطبعة الانصاف، الطبعة الثالثه، بی‌تا.

۶. مأساة الزهراء علیها السلام، شبهات و ردود، سماحة العلّامة المحقّق السیّد جعفر مرتضی العاملی، بیروت، دار السیرة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷.

۷. حوار مع فضل الله حول الزهراء، السیّدهاشم الهاشمی، دار الهدی

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۶

للطباعة والنشر، بی‌جا، الطبعة الثانیة.

۸. آیینه پژوهش، ویژه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی (دو ماهنامه) مدیر مسؤول: محمّدجعفر گیلانی، سردبیر: محمّدعلی مهدوی‌راد.

۹. میراث مکتوب شیعه، از سه قرن نخستین شیعه، دکتر سیّد حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه: سیّدعلی قرائی، رسول جعفریان، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۳.

۱۰. مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، العلّامة شیخ الاسلام المولی محمّدباقر المجلسی، اخراج و مقابلة و تصحیح: السیّدهاشم الرسولی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، الطبعة الثانیة، ۱۳۹۴.

۱۱. رجال النجاشـی، الشیخ الجلیل ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن العباس، التحقیق: السیّد موسی الشبیری الزنجانی، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۰۷.

۱۲. هدایـهٔ المحدثین الی طریقهٔ المحمدین، محمد امین بن محمد علی الکاظمی، تحقیق: السـید محمد الرجایی، منشورات مکتبهٔ آیهٔ اللّٰه العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۵.

۱۳. رجال الطوسـی، شـیخ الطائفـهٔ ابی جعفر محمد بن حسن الطوسـی، حقّقه و علّق علیه و قدّم له العلامهٔ الکبیر السـید محمد صادق آل‌بحرالعلوم، المطبعهٔ و المکتبهٔ الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۸۱ ه. ق.

(:- تحقیق: جوادالقیومی، مؤسسهٔ النشر الإسلامی، قم ۱۴۱۵.

۱۴. منتهی المقال فی احوال الرجال، الرجالی الخبیر أبی علی الحائری، الشـیخ محمـد بن اسـماعیل المازنـدرانی، تحقیق: مؤسـسهٔ آل البیت لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۶.

۱۵. الفهرست، شـیخ الطائفـهٔ الإمامیـهٔ، أبی جعفر محمـد بن الحسن بن علی الطوسـی، به‌کوشـش محمود رامیـار، دانشـکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.

(:- صحّحه و علّق علیه، العلامهٔ السید محمد صادق

آل‌بحرالعلوم، المکتبهٔ الرضویهٔ، نجف، بی‌تا.

۱۶. صـحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضـرت امام خمینی قدس سـره، چاپ دوم، سازمان اسناد و مدارک انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.

۱۷. العین، لأبی عبد الرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، تحقیق:

الدکتور مهدی المخزومی، الدکتور ابراهیم السامرائی، قم، منشورات دارالهجری، ۱۴۰۵.

۱۸. الصحاح: تاج اللغه و صحاح العربیه، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبد الغفور، عطّار، قاهره، ۱۳۷۶، بیروت، دارالعلم للملائین، ۱۴۰۷.

۱۹. لسان العرب، الإمام العلّامهٔ ابن منظور، نسقه و علّق علیه: علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۰۸.

۲۰. المعجم الوسیط، ابراهیم أنیس، محمد خلف الی احمد و ... (افست) دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، الطبعهٔ الرابعهٔ، ۱۴۱۲.

۲۱. البرهان فی علوم القرآن، للإمام بدرالـدین محمـد بن عبـد اللّٰه الزرکشـی، تحقیق: الـدکتور یوسف عبـد الرحمن المرعشـلی و ... بیروت دارالمعرفهٔ، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۱۰.

۲۲. المصاحف، ابوبکر عبد اللّٰه بن ابی داود السجستانی، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ.

۲۳. الطبقات الکبری، لابن سعد، بیروت، دارصادر، بی‌تا.

۲۴. تهـذیب الکمـال فی اسـماء الرجـال، للحافظ المتقن جمـال الـدین أبی الحجـاج یوسـف المزی، حققه و ضـبط نصّه و علّق علیه، الدکتور بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسهٔ الرسالهٔ، الطبعهٔ الثانیهٔ، ۱۴۰۵.

۲۵. تقییـد العلم، ابوبکر احمـد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی، صدّره و حققه و علق علیه: یوسف العش، نشـرته دار احیاء السـنهٔ النبویهٔ، الطبعهٔ الثانیهٔ، ۱۹۴۷.

۲۶. مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیّه، ناصرالدین الأسد، بیروت، دارالجبل، الطبعهٔ السابعهٔ، ۱۹۸۸ م.

۲۷. الصراع بین الوثنیهٔ و الإسلام، عبد اللّٰه بن علی القصیمی، الطبعهٔ الثانیهٔ، دارالکتب، ۱۴۲۷ بی‌جا.

۲۸. الحیوان، أبی‌عثمان عمر وبن بحر الجاحظ، تحقیق و شرح:
عبدالسلام هارون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۹. دلائل الإمامهٔ، للمحدث الشیخ ابی جعفر محمد بن جریر بن‌رستم الطبری الصغیر من اعلام القرن الخامس الهجری، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیهٔ، مؤسسهٔ البعثهٔ، قم، ۱۴۱۳.

۳۰. الرجال، لابن الغضائری، احمد بن الحسین بن عبید اللّه بن ابراهیم ابی‌الحسین الواسطی البغدادی، تحقیق: السید محمدرضا الحسینی الجلالی، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۰.

۳۱. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواهٔ، للإمام الأکبر زعیم الحوزات العلمیهٔ، السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، طهران، الطبعهٔ الخامسهٔ، ۱۴۱۳.

۳۲. فاطمهٔ الزهراء بهجهٔ قلب المصطفی، الحاج الشیخ احمد الرحمانی الهمدانی، طهران، نشر المرضیهٔ، الطبعهٔ الثانیهٔ، ۱۳۷۲.

۳۳. بحار الأنوار الجامعهٔ لدرر أخبار أئمهٔ الأطهار، العلم العلّامهٔ الشیخ محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳.

۳۴. کتاب الوافی، للمحدث الفاضل و الحکیم العارف الکامل محمد محسن المشتهر بالفیض الکاشانی التحقیق و التصحیح: ضیاء الدین الحسینی العلّامهٔ، مکتبهٔ الإمام أمیرالمؤمنین علی علیه السلام العامّهٔ، اصفهانی.

۳۵. مصابیح الأنوار لحلّ مشکلات، لعبداللّه شبّر، تحقیق: السید علی نجل السیّد محمد، قم، مکتبهٔ بصیرتی، بی تا.

۳۶. علل الشرایع، الشیخ الصدوق، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعهٔ الأولی.

۳۷. تفسیر الثقلین، للعلّامهٔ الشیخ عبد علی بن جمعهٔ العروسی الحویزی، تحقیق: السید علی عاشور، بیروت، مؤسسهٔ التاریخ العربی،

الطبعهٔ الأولی، ۱۴۲۲.

۳۸. مستدرک سفینهٔ البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، طهران، مؤسسهٔ البعثهٔ، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۱۰.

۳۹. تأویل الآیات الظاهرهٔ فی فضائل العترهٔ الطاهرهٔ، السید شرف الدین علی الحسینی، الإستَرآبادی النجفی، تحقیق: مدرسهٔ الإمام المهدی علیه السلام، قم، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۰۷.

۴۰. نقد الرجال، الرجال المحقق، السید مصطفی بن الحسین الحسینی التفرشی، تحقیق: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۱۸.

۴۱. قاموس الرجال، العلّامهٔ المحقق آیت اللّه العظمی الشیخ محمد تقی التستری، تحقیق ونشر، مؤسسهٔ النشر الإسلامی، قم، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۱۰.

۴۲. أصول مذهب الشیعهٔ الإمامیّهٔ الإثنی عشریّهٔ، ناصربن عبداللّه بن علی الغفاری، الطبعهٔ الثانیهٔ، ۱۴۱۵.

۴۳. سلامهٔ القرآن من التحریف وتفنید الافتراءات، علی الشیعهٔ الإمامیّهٔ، الدکتور فتح‌اللّه المحمّدی، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۲.

۴۴. الإمام الصادق، حیاته وعصره، آراؤه الفقهیّه، الإمام محمّد ابوزهرهٔ، القاهرهٔ، دار الفکر العربی، ۱۴۲۵.

۴۵. الإمام زید، حیاته و عصره، آرائه الفقهیّهٔ، الإمام محمّدابوزهرهٔ، القاهرهٔ، دارالفکر العربی، ۱۴۲۵.

۴۶. رسالهٔ الإسلام، مجلّهٔ اسلامیهٔ، عالمیهٔ، تصدرعن دار التقریب بین المذاهب الإسلامیهٔ، القاهرهٔ، السنهٔ الثانیهٔ.

۴۷. مع ابی زهرهٔ فی کتاب الإمام الصادق، عبدالحی السبیتی، بی‌تا، بی‌جا.

۴۸. دفاع عن الکافی، ثامر هاشم حبیب العمیدی، مرکز الغدیر الدراسات الإسلامیهٔ، قم، ۱۴۱۶.

۴۹. دراسات فی الحدیث و المحدّثین، هاشم معروف الحسنی، بیروت،

دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الثانيه، ۱۳۹۸.

۵۰. تدوين السنة الشريفة، بدايته المبكر فى عهد الرسول و مصيرته فى عهود الخلفاء الى نهاية القرن الأوّل، السيد محمدرضا الحسينى الجلالى، قم، مكتب الاعلام الإسلامى، ۱۴۱۳

۵۱. الزهراء القدوة، آية اللَّه العظمى السيد محمّد حسين فضل اللَّه، اعداد و تنسيق، حسين أحمد الخشن، دار الملاك، ۱۴۲۱.

۵۲. فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، السيد محمد كاظم القزوينى، قم، ۱۴۱۴.

۵۳. حقيقة مصحف فاطمة عند الشيعة، اكرم بركات العاملى، بيروت، دارالصفوة، ۱۴۱۸، الطبعة الأولى.

۵۴. حقيقة الجفر عند الشيعة الإمامية عند الشيعة، اكرم بركات العاملى، بيروت، دار الصفوة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶.

۵۵. روضة الواعظين، محمد بن القتال النيسابورى، به تصحيح: حسين الأعلمى، مؤسسة الأعلمى، بيروت، بی‌تا.

۵۶. مناقب آل أبی‌طالب، أبی‌جعفر محمد بن على بن شهر آشوب السروى المازندرانى، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲.

۵۷. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، العلّامة الشيخ عبد الحسين أحمد الأمينى النجفى، تحقيق: مركز الغديرالدراسات الإسلامية، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴.

۵۸. مقاتل الطالبين، لأبى الفرج الإصفهانى، شرح و تحقيق: السيد احمد صقر، قم، منشورات الرضى (افست)، ۱۴۱۴.

۵۹. الإقبال بالأعمال الحسنية فيما يعمل مرة فى السنة، رضى‌الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تحقيق: جواد القيومى الإصفهانى، قم، المكتب الإعلامى الإسلامى، الطبعة الثانية، ۱۴۱۸.

۶۰. أنساب الأشراف، النسّابة والمؤرخ الشهير احمد بن يحيى بن جابر البلاذرى، حققه و علّق عليه، الشيخ محمد باقر المحمودى، مجمع احياء الثقافة الإسلامية، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۱۹.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۹۱

۶۱. موسوعة الإمام الصادق، باقر شريف القرشى، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳.

۶۲. الإمامة والتبصرة، الإمام أبى الحسن على بن الحسين بن موسى ابن بابويه القمى، حققه و قدّم له، السيد محمدرضا الحسينى، بيروت، مؤسسة آل‌البيت عليهم السلام، لإحياء التراث، ۱۴۰۷.

۶۳. قیام‌های شیعه در عصر عباسی، محمد کاظمی پوران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.

۶۴. سيرة رسول اللَّه واهل بيته، لجنة التأليف، مؤسسة البلاغ، المعاونية الثقافية للمجمع العالمى، لأهل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، طهران، ۱۴۱۴.

۶۵. تهذيب الأحكام، لشيخ الطائفة، أبی‌جعفر محمد بن الحسن بن على الطوسى، صحّحه و علّق عليه، على اكبر الغفارى، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۴۱۷.

۶۶. دعائم الإسلام، ابی‌حنيفة النعمان بن محمد التميمى، تحقيق:

آصف بن على اصغر فيضى، مصر، دارالمعارف، الطبعة الثانية، بی‌تا.

۶۷. معانى الأخبار، ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، تصحيح: على اكبر الغفارى، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، ۱۳۶۱.

۶۸. الأمالى، ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، قم.

۶۹. تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم والملوك) لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، بيروت، دار احياء التراث العربى، بی‌تا.

۷۰. صحيح البخارى، ابی‌عبد اللَّه محمد بن اسماعيل البخارى الجعفى، تحقيق: مصطفى ديب البغا، دمشق، دار ابن كثير، الطبعة

الرابعهٔ، ۱۴۱۰.

۷۱. صحیح مسلم، ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت، دارالفکر، الطبعهٔ الثانیهٔ،

۱۳۹۸.

۷۲. ترتیب الأمالی، (ترتیب موضوعی لأمالی المشایخ الثلاثهٔ: الصدوق و المفید و الطوسی)، تألیف: محمد جواد المحمودی، مؤسسهٔ المعارف الإسلامیهٔ، قم، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۲۰.

۷۳. الذریهٔ الطاهرهٔ النبویهٔ، أبو بشر محمد بن احمد بن حماد الدولابی، تحقیق: سعد المبارک الحسن، الکویت: الدار السلفیهٔ، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۰۷.

۷۴. فاطمه، فاطمه است، دکتر علی شریعتی، رسالت قلم، تهران، بی‌تا.

۷۵. الخصال، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی المعروف بالشیخ الصدوق، تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسهٔ النشر الإسلامی، ۱۴۰۳.

۷۶. اثبات الهداهٔ، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، قم، المطبعهٔ العلمیهٔ، بی‌تا.

۷۷. الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ، العلّامهٔ الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی‌تا.

۷۸. مدخل إلی القرآن الکریم، محمد عابد الجابری، مرکز دراسات الوحدهٔ العربیهٔ، بیروت، الطبعهٔ الأولی، ۲۰۰۶.

۷۹. الإمام جعفر الصادق، عبدالحلیم الجندی، تحقیق: احمد جاسم المالکی، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامیهٔ، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۲۴.

۸۰. الاختصاص (المنسوب الی الشیخ المفید) محمد بن محمّد بن النعمان العکبری البغدادی، صحّحه وعلّق علیه علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسهٔ النشر الإسلامی، بی‌تا.

۸۱. الأمالی، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیه، مؤسسهٔ البعثهٔ، قم، دار الثقافهٔ، ۱۴۱۴.

۸۲. اختیار معرفهٔ الرجال المعروف برجال الکشی، لشیخ الطائفهٔ الإمامیّهٔ، أبی‌جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، صحّحه وعلق

علیه، حسن المصطفوی، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸.

۸۳. الخرائج والجرائح، للفقیه المحدّث و المفسّر الکبیر، قطب الدین الراوندی، فی اعلام النبی والأئمه علیهم السلام، تحقیق و نشر، مؤسسهٔ الإمام المهدی، قم، ۱۴۰۹.

۸۴. الغیب، الشیخ الأجل ابی‌زینب محمد بن ابراهیم النعمانی، تحقیق:

علی اکبر الغفاری، مکتبهٔ الصدوق، طهران، بی‌تا.

۸۵. الأربعین، محمد باقر المجلسی، تصحیح: محمد حسن التفرشی، دارالکتب العلمیه و اسماعیلیان، قم.

۸۶. صفوهٔ الصفوهٔ، لأبی الفرج جمال الدین، عبد الرحمن بن علی بن محمد المعروف بابن الجوزی، تحقیق: محمد هارون، دارالفکر، بیروت، الطبعهٔ الأولی، ۱۴۱۳.

۸۷. مشکل الآثار، لأبی جعفر أحمد بن محمد الأزدی الحجری الطحاوی، دارصادر، بیروت، بی‌تا.

۸۸. الجامع لأحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، تحقیق: هشام سمیر البخاری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶.

۸۹. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، لأبی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد ابن الجوزی، دراسهٔ و تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۲.

۹۰. فاطمه زهراء، علّامه امینی، مقدّمه و پاورقی و تعلیقات از: محمد امینی نجفی، انتشارات استقلال، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۶.

}

بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی ابراهیم ۱۳۰۴-

عنوان و نام پدیدآور : بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام / ابراهیم امینی

مشخصات نشر : قم شفق ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری : ۲۳۷ ص.

شابک : ۸۰۰ریال ؛ ۱۲۰۰ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۱۰۰ریال (چاپ چهارم) ؛ ۳۲۵۰ریال (چاپ نهم) ؛ ۳۵۰۰ریال (چاپ دهم) ؛ ۳۵۰۰ریال (چاپ دوازدهم) ؛ ۳۵۰۰ریال (چاپ سیزدهم) ؛ ۶۵۰۰ ریال چاپ شانزدهم : ۹۶۴-۴۸۵-۰۱۲-۲ ؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ هفدهم) ؛ ۲۰۰۰۰ریال (چاپ بیست و یکم) ؛ ۲۱۰۰۰ریال (چاپ بیست و دوم ؛ ۲۳۰۰۰ ریال (چاپ بیست و سوم ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: چاپ بیست و پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۵-۰۱۲-۷ :

یادداشت : کتاب حاضر به مناسبت یادبود یکهزار و چهارصدمین سال شهادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام منتشر شده است.

یادداشت : چاپ قبلی دارالتبلیغ اسلامی ۱۳۴۹.

یادداشت : چاپ سوم.

یادداشت : چاپ چهارم ۱۳۷۲.

یادداشت : چاپ نهم و دهم و چاپ مکرر: ۱۳۷۴.

یادداشت : چاپ دوازدهم و سیزدهم: ۱۳۷۵.

یادداشت : چاپ چهاردهم ۱۳۷۶

یادداشت : چاپ شانزدهم ۱۳۷۷.

یادداشت : چاپ هفدهم ۱۳۷۸.

یادداشت : چاپ بیست و یکم و بیست و دوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ بیست و سوم: ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ بیست و پنجم : ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/الف۸ب۲ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۷۱-۵۲۳

مقدمه

بسمه تعالی کتاب بانوی نمونه اسلام در سال ۱۳۴۹ تألیف و انتشار یافت. در اثر الطاف خاص خداوندی و توجهات ویژه ی دختر گرامی رسول خدا، (ص) مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفت. به طوری که در طول این مدت، متجاوز از سی مرتبه، توسط ناشرین متعدد، چاپ و پخش شد. چنانکه قبلاً نوشته بودم پرونده کتاب برای تجدید نظر واضافات مفتوح بوده و هست، و به همین جهت چندین مرتبه مورد تجدید نظر قرار گرفت. اکنون نیز خوشوقتم که کتاب مزبور را با تجدید نظر و مطالبی جدید خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می دارم. بدین امید که در قیامت نیز مورد توجه و لطف آن حضرت قرار گیریم. ابراهیم امینی آبان ماه ۱۳۶۹

پیشگفتار

بسم اللَّه الرحمن الرحیم کسانی که با تاریخ سر و کار دارند و مقداری از عمرشان را به مطالعه ی شرح حال و بیوگرافی رجال گذشته و بانوان معروف اختصاص می دهند، ممکن است هدفهای مختلفی داشته باشند. گروهی خواندن و مطالعه ی کتابهای تاریخ را یک نوع سرگرمی می شمارند، ساعتهای فراغت خودشان را با خواندن کتابهای تاریخ می گذرانند. تاریخ می خوانند تا در ضمن گذراندن وقت و سرگرمی، مطالب و داستانهای شگفت انگیر و جالبی را یاد بگیرند و در انجمن های دوستانه با آب و تاب برای دیگران تعریف کنند. عده ی دیگری از خواندان تاریخ هدفهای عالی تر و ارزنده تری دارند. شرح حال رجال بزرگ را مطالعه می کنند تا درس زندگی بیاموزند. رمز عظمت و موفقیت اشخاص را از لابلای تاریخ بدست می آورند تا از اعمال و رفتارشان سرمشق بگیرند. علل شکست افراد و عوامل انحطاط ملتها را از درون تاریخ استخراج می نمایند تا خودشان بدانها گرفتار نشوند و اجتماعشان را از آنها برحذر دارند. همچنین کسانی که شرح حال پیغمبران بزرگ را می خوانند و زندگی ائمه اطهار و رجال دین را مورد بررسی قرار می دهند دو دسته اند. یک دسته، هدفی جز گذراندن وقت و سرگرمی ندارند. مناقب پیمبران و امامان را می خوانند تا در ضمن سرگرمی داستانهای شگفت انگیزی را یاد بگیرند و در مجالس تکرار کنند. از خواندن و شنیدن مطالب عجیب و غریب لذت می برند و به ثواب استماع فضایل و مراثی اهل بیت قناعت می کنند. دسته ی دیگر، زندگی و شرح حال برگزیدگان الهی را مطالعه می کنند تا راز عظمت و محبوبیت آنان را به دست آورند و طریق زندگی و راه و روش آنان را که همان صراط مستقیم دیانت است بشناسند و از اعمال و رفتارشان درس زندگی بیاموزند. متأسفانه اکثر کسانی که به تاریخ ائمه مراجعه می کنند از دسته ی اول هستند. اکثر کتابهای مناقب و تواریخ پیغمبران و ائمه ی اطهار نیز مناسب حال آن دسته و بر طبق مذاق آنان تهیه شده است. کتابهای مناقب پر است از مطالب شگفت انگیز و گاهی اغراق آمیز. ولی در مورد زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و طرز رفتار و گفتار و کردار آنان با اختصار برگزار شده است. هر مسلمانی درباره ی پیغمبر و هر یک از امامان چندین داستان شگفت انگیز شنیده و بیاد دارد. لیکن از برنامه های اجتماعی آنان و اعمال و کردار فردی و طرز رفتارشان با ستمکاران و خلفای وقت چندان اطلاعی ندارد. منظور نویسنده اینست که زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام را از لحاظ دوم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. به همین جهت اگر پاره ای از مناقب و داستانها از قلم افتاده، نباید مورد ایراد واقع شود، زیرا منظور اصلّی این بوده که شخصیت آن حضرت از لحاظ طرز زندگی و اخلاق و رفتار روشن شود. متأسفانه زندگی آن بانوی بزرگ تا حدی تاریک مانده و در مدارک اولیه ی اسلام مطلب زیادی ندارد. این ابهام معلول چند علت است: علت اول: دوران زندگی حضرت زهرا (علیهاالسلام) کوتاه بود و از هیجده سال تجاوز نکرد. در حدود نصف این مدت، قبل از بلوغ بود که چندان مورد توجه واقع نمی شد. از بلوغ تا مرگ هم زیاد فاصله نداشت. علت دوم: حضرت زهرا علیهاالسلام چون زن بود و اکثر دوران زندگی او در داخل خانه سپری می شد کمتر کسی می توانست به طور کامل از زندگی داخلی او اطلاع پیدا کند. علت سوم: افکار مردم آن عصر بدان پایه نبود که برای زندگی دختر پیغمبر و بانوی نمونه ی اسلام اهمیت و ارزش زیادی قائل باشند تا در حفظ جزئیات آن کوشش

نمایند. به هر حال، گرچه جزئیات زندگی و سیر و سلوک آن بانوی نمونه بطور کامل ضبط نشده، ولی نویسنده سعی کرده که از همان مقدار موجود، با تجزیه و تحلیل، شخصیت او را مجسم سازد. لذا گاهی ناچار شده از روش معمول تاریخ نگاران- اکتفا کردن به نقل متن قضایا- تجاوز نموده و به نتیجه گیری و تجزیه و تحلیل بپردازد. بانوی نمونه: اسلام برای حفظ منافع بانوان و رشد و ترقی آنان احکام و قوانین و برنامه های خاصی دارد. یکی از راههایی که می توان به وسیله ی آن، بانوی شایسته ی اسلام و آثار و نتائج درخشان تربیت اسلامی را مشاهده نمود ایسنت که بانوان صدر اسلام و تربیت یافتگان مکتب وحی را به طور کامل بشناسیم و جزئیات زندگی آنان را مورد بررسی و کنجکاوی قرار دهیم. حضرت زهرا (علیهاالسلام) بدون شک در راس تمام بانون اسلام قرار دارد. زیرا او تنها بانویی است که پدرش معصوم، شوهرش معصوم و خودش نیز معصوم بوده است. محیط پرورش و زندگی زهرا محیط عصمت و طهارت بوده است. دوران کودکی خویش را در خانه ی شخص اول اسلام یعنی پیغمبر برگزیده ای که تحت تربیت مستقیم پروردگار جهان قرار داشت، طی کرد. دوران خانه داری و بچه داری را در خانه ی دومین شخصیت ممتاز اسلام یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گذراند. در این دوران کوتاه دو پسر معصوم یعنی حسن و حسین را تربیت کرد و دو دختر شجاع و فداکار، مانند زینب و ام کلثوم، به جامعه تحویل داد. در چنین خانه ای به طور قطع می توان نتایج درخشان احکام و برنامه های اسلامی را آشکارا مشاهده نمود و بانوی شایسته و نمونه ی اسلام را پیدا کرد. روش ما: نویسندگان چند دسته اند: یک دسته تنها مطالبی را معتبر و با ارزش می دانند که در کتابها و مدارک اهل سنت موجود باشد و از نقل مطالبی که مدرک آنها منحصر به کتابهای شیعه باشد جداً امتناع می ورزند، بلکه با نظر بدبینی بدانها می نگرند. دسته ی دیگر، تنها مطالبی را معتبر می دانند که در مدارک و کتابهای شیعه موجود باشد. و از نقل هر گونه مطلبی که مدرکش منحصر به کتابهای اهل سنت باشد خودداری می نمایند. به نظر نگارنده، هر دو دسته طریق افراط و تفریط را پیموده و بدون جهت، بسیاری از حقائق را نادیده گرفته اند. زیرا در بین کتابهای اهل سنت، می توان حقائقی را یافت که در کتابهای شیعه موجود نیست و در بین کتابها و مدارک شیعه هم می توان حقائقی را پیدا کرد که در کتابهای اهل سنت یافته نمی شود. شیعیان نیز دارای کتابهایی بوده اند و بسیاری از مطالب را از طریق ائمه ی اطهار و اهل بیت پیغمبر که به عنوان مراجع علمی معرفی شده اند، دریافت داشته اند. مؤلفین شیعه از حیث زمان بر مؤلفین عامه تقدم دارند. دور از انصاف است که بعضی از نویسندگان، کتابها و مدارک شیعه را به کلی نادیده گرفته تنها به نقل مطالبی اکتفا می کنند که در کتابها و مآخذ اهل سنت یافته می شود. این افراد، بیش از حد به کتابهای اهل سنت خوشبین هستند. خیال می کنند همه ی نویسندگان آن کتابها افرادی بوده اند عاشق و شیفته حقیقت و خالی و مبرا از هر گونه تعصب، و همه ی حقائق و واقعیات را نوشته اند، پس اگر چیزی در آنها وجود داشت معلوم می شود موضوع بی اساسی است. در صورتی که این مطلب درست نیست، زیرا هر کس با کمال بی طرفی کتابهای اهل سنت را مورد دقت و بررسی قرار دهد و بین مدارک و کتابهایشان مقایسه کند بلکه چاپهای متعدد یک کتاب را در مقابل هم قرار دهد می فهمد که این همه اظهار خوشبینی و حسن ظن، بی اساس است و چنان نبوده که همه ی آنان از اعمال تعصب و غرض ورزی منزه باشند. بنابراین ما، هم از کتابهای اهل سنت استفاده نموده ایم هم از کتابها و مدارک شیعه و در پاره ای از مطالب که نویسندگان عامه بنابر مصالحی از نوشتن آنها خودداری نموده یا به طور اجمال و اشاره از آنها گذشته اند، از مدارک و کتابهای شیعه استفاده نموده ایم. ابراهیم امینی قم- حوزه علمیه شهریور ماه ۱۳۴۹

از ولادت تا ازدواج

شخصیت هر کس تا حدود زیادی، به اوضاع خانوادگی و شخصیت و اخلاق پدر و مادر و محیط نشو و نمای او بستگی دارد. پدر و مادرند که شالوده و اساس شخصیت فرزند را می ریزند و او را در قالب روحیات و اخلاق خودشان ریخته تحویل جامعه می دهند، به طوریکه می توان گفت: هر فرزندی نمونه و آیینه ی تمام نمای شخصیت پدر و مادر و طرز تربیت آنهاست. در تعریف و

توصیف پدر فاطمه علیهاالسلام احتیاجی به توضیح و شرح نیست، زیرا شخصیت فوق العاده و عظمت روحی و اخلاق پسندیده و همت عالی و فداکاری و شجاعت پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بر هیچ مسلمان بلکه بر هیچ فرد مطلعی پوشیده نیست. در عظمت آنحضرت همین بس که خدا درباره اش می فرماید: «ای محمد اخلاق تو بزرگ و شگفت آور است» (سوره ی قلم آیه ی ۴.) ما اگر بخواهیم وارد تعریف و توصیف اخلاق پدر فاطمه شویم سخن بطول می انجامد و از مقصد باز می مانیم.

مادر فاطمه

مادر فاطمه زنی بود به نام خدیجه دختر خویلد. خدیجه در یکی از خانواده های اصیل و شریف قریش به دنیا آمد و تربیت یافت. افراد خانواده اش همه دانشمند و فداکار و روحانی و حمایت کننده از خانه ی کعبه بودند.هنگامیکه «تبّع» پادشاه یمن تصمیم گرفت حجرالاسود را از مسجدالحرام به یمن منتقل کند، خویلد پدر خدیجه در مقام دفاع برخاست. بواسطه ی مبارزات و فداکاریهای او بود که «تبّع» از تصمیم خویش منصرف شد و آن سنگ مقدس را از جایش حرکت نداد. (الروض الانف ج ۱ ص ۲۱۳.) «اسد بن عبدالعزی» جد خدیجه یکی از اعضاء برجسته ی پیمان «خلف الفضول» است. پیمان مذکور را گروهی از رجال با شخصیت و عدالت خواه عرب بستند و قرار گذاشتند که از مظلومین دفاع کنند و در یاری کردن درماندگان کوشش نمایند. رسول خدا نیز در آن انجمن عضویت داشت و می فرمود: من در خانه ی «عبداللَّه بن جدعان» حاضر بودم که پیمان بسته شد و اگر مرا دعوت نمایند با کمال میل شرکت می کنم. (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۱۴۱.) «ورقهٔ بن نوفل» پسرعموی خدیجه یکی از افرادی بود که پرستش بتها را نمی پسندیدند و از مدتها قبل در صدد تحقیق و کنجکاوی بودند تا دین حق را بیابند. «در یکی از عیدها که قریش مشغول عبادت یکی از بتها بودند، چهار نفر که یکی از آنان «ورقهٔ بن نوفل» بود، جلسه ی سری تشکیل دادند و درباره ی اعمال مردم به بحث و کنجکاوی پرداختند و نظرشان بدانجا منتهی شد که مردم در عبادت بتها سخت در اشتباهند و دین حضرت ابراهیم را از دست داده اند. بتهائی را پرستش می کنند که نه می شنوند و نه می بینند و هیچ نفع و ضرری ندارند. سپس تصمیم گرفتند در بلاد متفرق شوند تا دین واقعی حضرت ابراهیم را بیابند». (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۷.) «ورقهٔ بن نوفل» پسرعموی خدیجه، همان مرد دانشمندی است که وقتی از جانب خدا به پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) وحی شد و داستان نازل شدن جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه برای تحقیق قضیه، نزد او رفت و جریان را برایش شرح داد، و از رمز آن حادثه تازه جویا شد.

و رقه پاسخ داد: با ین اوضاع که تشریح کردی جبرئیل بر محمد نازل شده و او پیغمبر خداست. از قول من به محمد بگو: در کار خود جدیت و پایداری کن. روزی دیگر «ورقه» در مسجدالحرام با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برخورد نمود و عرض کرد: آنچه را دیدی و شنیدی برای من شرح بده. پیغمبر اکرم داستان نزول فرشته را برایش بیان کرد. و رقه عرض کرد: به خدا سوگند! تو پیغمبر خدا هستی، و همان فرشته ای که بر موسی نازل شده بر تو هم نزول کرده است. آگاه باش که ترا تکذیب و اذیت خواهند نمود. از وطن تبعید می شوی و با تو جنگ خواهند کرد. اگر من تا آن زمان زنده ماندم دین خدا را یاری می کنم. سپس سر پیغمبر را بوسید و رفت. (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۲۵۳ و ۲۵۴.) از امثال این داستانها معلوم می شود که خاندان خدیجه مردمانی متفکر و کنجکاو و علاقمند به دین حضرت ابراهیم بوده اند.

بانوی بازرگان

گرچه تاریخ، جزئیات زندگی آن بانوی شریف را ضبط نکرده لیکن همان مقدار که باقی مانده می تواند شخصیت برجسته ی او را تا حدودی روشن سازد. خدیجه در آغاز جوانی، با «عتیق بن عائذ» ازدواج نمود. اما چندی نگذشت که عتیق دیده از جهان

فروبست و خدیجه را با مال و ثروت سرشار تنها گذاشت. او چندی بی شوهر ماند و بعدها با یکی از بزرگان بنی تمیم، بنام «هند بن بناس» عروسی کرد. اما هند هنوز جوان بود که از دنیا رفت و باز هم خدیجه با ثروت هنگفتی تنها ماند. یکی از نکاتی که می تواند روح بزرگ و همت عالی و حریت و استقلال نفسانی آن بانوی شریف را روشن سازد اینست که خدیجه، ثروت هنگفتی را که از شوهر اول و دومش به ارث برده بود راکد نگذاشت و در راه رباخواری که معول آن زمانها بود نیز نینداخت، بلکه آن را در راه تجارت و بازرگانی بکار بست. و افرادی درستکار را استخدام نمود و به وسیله ی آنان به تجارت پرداخت. خدیجه از راه مشروع تجارت، بر ثروتش افزوده گشت و به طوریکه نوشته اند: «هزاران شتر در دست کارکنانش بود که اطراف کشورها مانند مصر و شام و حبشه به تجارت مشغول بودند». (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۲۲.) «ابن هشام» می نویسد: «خدیجه زن شریف و ثروتمندی بود که به تجارت اشتغال داشت مردانی را اجیر کرده بود که برایش تجارت می کردند». (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۹.) ناگفته پیداست که اداره کردن یک چنان کاروان بزرگ بازرگانی آن هم در آن عصر و در جزیرةالعرب کار آسانی نبود، بویژه اگر مدیرش یک زن باشد، آنهم زمانیکه زنان از حقوق اجتماعی محروم بودند و بسیاری از مردان بی رحم دختران بی گناه را زنده بگور می کردند. پس آن بانوی بزرگ باید دارای نبوغ فوق العاده و شخصیت برجسته و استقلال نفسانی و اطلاعات کافی باشد تا بتواند آن تجارت مفصل و بزرگ را اداره کند.

بانوی مستقل

یکی از نکات برجسته و درخشان زندگی خدیجه داستان ازدواج او با پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) است. بعد از آنکه شوهر اول و دوم خدیجه وفات نمودند، یک حالت استقلال و آزادی مخصوصی در آن بانوی بزرگ پیدا شد و همانند عاقل ترین و رشیدترین مردان به تجارت می پرداخت و تن به ازدواج نمی داد. با اینکه از جهت اصالت و نجابت خانوادگی و مال و ثروت فراوان، خواستگاران زیادی داشت و حاضر بودند مهریه های سنگینی بدهند و با وی ازدواج کنند ولی او از قبول شوهر جداً امتناع می ورزید. اما نکته ی جالب اینجاست که همین خدیجه ای که حاضر نبود به هیچ قیمتی، با سران و اشراف عرب و مردان ثروتمند ازدواج کند، با کمال شوق و علاقه حاضر شد با محمد که شخص یتیم و تهیدستی بود ازدواج کند. خدیجه زنی نبود که خواستگار نداشته باشد، بلکه تاریخ خبر می دهد که خواستگاران متشخص و آبرومندی حتی از ملوك و ثروتمدان برایش می آمدند ولی به ازدواج راضی نمی شد. اما در مورد وصلت با محمد نه تنها راضی شد بلکه خودش با کمال اصرار و علاقه پیشنهاد ازدواج نمود و مهریه اش را نیز در مال خودش قرار داد، به طوری که این موضوع اسباب سخریه و سرزنش شد. با توجه بدین مطلب که زنها معمولاً به ثروت و تجملات زندگی خیلی علاقه دارند و نهایت آرزویشان اینست که شوهر ثروتمند و آبرومندی نصیبشان گردد تا در خانه اش به آرامش و تجمل و خوشگذرانی سرگرم باشند، به خوبی روشن می شود که خدیجه در مورد ازدواج، اندیشه و افکار عالیتری داشته و در انتظار شوهر فوق العاده و شخصیت برجسته ای بوده است. معلوم می شود خدیجه شوهر ثروتمند و پولدار نمی خواسته بلکه در جستجوی شخصیت برجسته ی روحانی بوده که جهانی را از گرداب بدبختی و جهالتی نجات دهد. تا ریخ به ما خبر می دهد که خدیجه از بعض دانشمندان عصر خویش شنیده بود که محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پیغمبر آخر الزمان است، و خودش بدان موضوع عقیده داشت. بعد از آن که مدتی محمد را به عنوان امین کاروان تجارت انتخاب نمود- و شاید خود این عمل یک نوع آزمایشی بوده تا بدان وسیله در پیرامون اظهارات دانشمندان آزمایش کند- و «میسره» غلام خودش را ناظر جریان سفر قرار داد، و آن غلام وقایع و حوادث شگفت آوری را از محمد برای خدیجه تعریف کرد، آن بانوی شریف و رشید، شخص مطلوب و گمشده اش را یافت. آن حضرت را احضار نمود و گفت: ای محمد من چون ترا شریف و امانتدار و خوش خلق و راستگو یافته ام، میل دارم با تو ازدواج کنم. (بحار ج ۱۶ ص ۹.) محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قضیه را با عموها و خویشانش

در میان نهاد. آنان به عنوان خواستگار نزد عموی خدیجه رفتند و مقصدشان را در ضمن خطبه ای اظهار داشتند. عموی خدیجه که یکی از دانشمندان بود خواست پاسخ دهد ولی چون نتوانست به خوبی سخن بگوید، خود خدیجه از غایت شوق با زبان فصیح، گفت: ای عمو! شما گرچه در سخن گفتن از من سزاوارترید اما از خودم بیشتر اختیارم را ندارید سپس عرض کرد: ای محمد! خود را به تو تزویج کردم و مهرم را در مال خودم قرار دادم به عمویت بفرما برای ولیمه ی عروسی شتری بکشد. (تذکرهٔ الخواص ص ۳۰۲ بحار ج ۱۶ ص ۱۴.) تا ریخ می گوید: خدیجه «ورقه» را واسطه قرار داد تا وسیله ی ازدواج با محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را فراهم سازد، هنگامیکه ورقه به او بشارت داد که محمد و خویشانش را به ازدواج راضی کردم، خدیجه به پاس این خدمت بزرگ، خلعتی به وی عطا کرد که پانصد اشرفی ارزش داشت. (بحار ج ۱۶ ص ۶۵.) و قتی محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) خواست از خانه خارج شود خدیجه عرض کرد: این خانه، خانه ی تو و من کنیز تو هستم، هر وقت خواستی به سرای خویش درآی. (سفینهٔالبحار ج ۱ ص ۳۷۹.) این ازدواج برای پیغمبر اکرم خیلی ارزش داشت، زیرا از یک طرف فقیر و تهیدست بود و به همین علت یا علل دیگر تا سن بیست و پنج سالگی نتوانست ازدواج کند. از طرف دیگر بی خانمان و تنها بود و احساس تنهایی می کرد و بوسیله ی این ازدواج مبارک، هم نیازمندیش برطرف شد و هم یار و غمگسار و مشاور خوبی پیدا کرد.

بانوی فداکار

محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و خدیجه یک کانون با صفا و گرم خانوادگی را تأسیس کردند. نخستین زنی که دعوت پیغمبر را اجابت نمود خدیجه بود. آن بانوی بزرگ تمام اموال و ثروت بی حد و حصر خویش را بدون قید و شرط در اختیار محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) قرار داد. خدیجه از آن زنان کوتاه فکری نبود که اگر اندک مال و استقلالی برای خویش دید اعتنا به شوهر نکند و مالش را از او دریغ دارد. او چون از هدف عالی پیغمبر آگاه بود و بدان عقیده داشت تمام اموالش را در اختیار آن حضرت گذاشت و گفت: هر طور صلاح میدانی در راه اشاعه و ترویج دین خدا خرج کن. هشام می گوید: «رسول خدا خدیجه را بسیار دوست میداشت و بدو احترام می گذاشت و در کارها با وی مشورت می کرد. آن بانوی رشید و روشنفکر، وزیر و مشاور خوبی برای آنحضرت بود. نخستین بانویی که به او ایمان آورد خدیجه بود، و مادامی که خدیجه زنده بود محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم همسر دیگری اختیار نکرد». (تذکرهٔ الخواص تألیف سبط بن جوزی چاپ نجف سال ۱۳۸۳ ص ۳۰۲.) حضرت پیغمبر می فرمود: «خدیجه یکی از بهترین زنان این امت است». (تذکرهٔ الخواص ص ۳۰۲.) عایشه می گوید: از بس که پیغمبر خدیجه را به خوبی یاد میکرد روزی عرض کردم: یا رسول اللَّه خدیجه پیره زنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به تو عطاء کرده است. پیغمبر خشمناک شد و فرمود: به خدا سوگند! خدا بهتر از او را به من نداده است. خدیجه هنگامی ایمان آورد که دیگران کفر می ورزیدند. مرا تصدیق نمود وقتی که دیگران تکذیبم می کردند. اموالش را به رایگان در اختیارم گذاشت وقتی که سایرین محرومم می نمودند. خدا نسل مرا در اولاد او قرار داد. عایشه می گوید: تصمیم گرفتم بعد از آن، خدیجه را به بدی یاد نکنم». (تذکرهٔ الخواص ص ۳۰۳.) در روایات وارد شده که جبرئیل هر وقت بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نازل می شد عرض می کرد: سلام خدا را به خدیجه برسان و بگو: خدا قصر زیبایی در بهشت برای تو آماده کرده است. (تذکرهٔ الخواص ص ۳۰۲.)

نخستین کانون اسلامی

نخستین خانواده ی اسلامی که در اسلام تأسیس شد خانه ی محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) و خدیجه بود. تعداد نفرات آن بیش از سه تن نبودند: محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم)، و خدیجه و علی علیه السلام. (نهج البلاغه خطبه ی قاصعه. مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸۰.) آن خانه، کانون انقلاب اسلامی و جهانی بود و وظائف بسیار سنگینی بر عهده داشت . باید با کفر و

بت پرستی مبـارزه کنـد. دین توحیـد را در جهـان بسط و اشاعه دهـد. در تمام جهان بیش از یک خانه اسـلامی وجود نـداشت ولی سربازان فداکار آن نخستین پایگاه توحید، تصـمیم داشتند دلهای جهانیان را فتح کنند و عقیده ی توحید را در جهان نفوذ دهند. آن پایگاه نیرومند، از هر جهت مجهز و مسلح بود. محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در راس آن قرار داشت که خدا درباره ی اخلاقش می گوید: «اخلاق تو عظیم و بزرگ است». (سوره ی قلم آیه ۴.) او خدیجه را بیش از حد دوست می داشت و به شخصیتش احترام می گذاشت. حتی به دوستان خدیجه هم احترام می گذاشت. انس می گوید: «گاهی هدیه ای تقدیم پیغمبر می کردند، می فرمود: به خانه ی فلان زن ببرید چون دوست خدیجه بود». (سـفینهٔ البحار ج ۱ ص ۳۸۰.) مدیر داخلی و کدبانوی آن خانه، خدیجه بود که به هـدف محمـد (صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) کاملاًـ ایمـان داشت و در راه رسـیدن به آن هـدف مقـدس، از هیچگونه کوشـش و فـداکاری دریـغ نـداشت. تمـام ثروتش را در اختیـار محمـد گـذاشت، عرض کرد: این خـانه و اموال تعلق به شـما دارد و من کنیز و خـدمتکار شـما هسـتم. در موقع گرفتاریها محمـد را دلداری می داد و در رسـیدن به هدف امیدوارش می کرد. اگر کفار شـکنجه و آزارش می دادنـد هنگامیکه داخل خانه می شـد از مهر و محبت خـدیجه برخوردار می گشت، و از آن کانون گرم نیرو می گرفت. در پیرامون مشـکلات و حوادث سـهمگین، با آن بانوی دانشـمند و رشید مشورت می کرد. (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۰.) آری فاطمه ی زهرا از چنین پدر و مادر فداکار و در چنین محیط با صفا و گرم خانوادگی به دنیا آمد.

دستور آسمانی

روزی رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم در «ابطـح» نشسـته بود، جبرئیل نازل شـد و عرض کرد: خداونـد بزرگ، بر تو سـلام فرسـتاده و می فرمایـد: چهـل شـبانه روز از خـدیجه کنـاره گیری کن و به عبادت و تهجـد مشـغول باش. پیغمبر اکرم بر طبق دسـتور خداوند حکیم، چهل روز به خانه ی خدیجه نرفت. و در آن مدت، شبها به نماز و عبادت می پرداخت و روزها روزه دار بود. توسط عمار برای خـدیجه پیغام فرسـتاد که ای بانوی عزیز، کناره گیری من از تو بـدان جهت نیست که کـدورتی داشـته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی. بلکه در این کـار از دسـتور پروردگار جهان اطاعت می کنم، و خـدا به مصالـح آگاهتر است. ای خـدیجه، تو بانوی بزرگوار هستی که خداوند، در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشـتگان خویش مباهات می کند. شبها درب خانه را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر دسـتور پروردگار عالم باش. من در این مـدت در خانه ی فاطمه دختر اسـد خواهم ماند. خدیجه بر طبق دسـتور رسول خـدا رفتـار کرد و در آن مـدت از مفـارقت همسـر محبوب خویش و انـدوه تنهایی می گریست. چون چهل روز بدین منوال سپری شد، فرشـته ی خدا فرود آمد. غذائی از بهشت آورد و عرض کرد: امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن. رسول خـدا با آن غـذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد. هنگامیکه برخاست تا آماده ی نماز و عبادت شود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی خـدا، امشب از نماز مستحبی بگـذر و به سوی خانه ی خـدیجه حرکت کن زیرا خـدا اراده نموده که از صـلب تو فرزنـد پاکیزه ای بیافرینـد. پیغمبر اکرم با شـتاب رهسـپار خانه ی خدیجه شد. خدیجه می گوید: در آن شب طبق معمول، درب خانه را بسـته و در بستر استراحت کرده بودم. ناگهان صـدای کوبیـدن در بلنـد شد. گفتم: کیست؟ که جز محمد (صـلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) کسـی سـزاوار نیست درب این خانه را بکوبد. آهنگ دلنشـین پیغمبر بگوشم رسید که فرمود: باز کن، محمد هستم. شتابان در را بازکردم. با روی گشاده وارد خانه شد. طولی نکشید که نور فاطمه علیهاالسلام از صلب پدر به رحم مادر وارد شد.

دوران آبستنی

کم کم آثار آبسـتنی در خدیجه هویدا گشت. آن بانوی شریف و فداکار از آن روز، تا حدی از غم و غصه تنهایی نجات یافت و با کودکی که در شـکم داشت انس گرفت. امـام صادق علیه السـلام می فرمایـد: هنگامی که خـدیجه با رسول خـدا ازدواج کرد زنان

مکه بـا وی قطع رابطه نمودنـد، به خـانه اش نمی رفتنـد و سـلام و علیک نمی کردنـد. مراقب بودنـد کسـی به خانه اش رفت و آمد نکند. بانوان اشراف، خدیجه را تنها گذاشتند و با او انس و الفت نمی گرفتند، و به همین جهت ناراحت و اندوهناک بود. کم کم با تنهایی خو گرفت. ولی هنگامی که به فاطمه (علیهاالسلام) آبستن شد از غم تنهایی نجات یافت و با کودکی که در شکم داشت راز و نیاز می کرد و خوشنود بود. جبرئیل برای بشارت محمـد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و خـدیجه فرود آمد و گفت: یا رسول اللَّه ! بچه ای که در رحم خـدیجه می باشـد، دختر ارجمنـدی است که نسل تو از وی بوجود خواهـد آمـد. او مادر امامان و پیشوایان دین است که بعـد از انقطـاع وحی جانشـین تو خواهنـد شـد. پیغمبر اکرم بشـارت پروردگار جهان را به خـدیجه ابلاغ نمود و بـدان نوید فرحبخش دلش را شاد گردانیـد. (دلائل الامامهٔ ص ۸.) خـدیجه ای که برای ترویج توحید و خداپرستی از همه چیزش گذشت و به هر محرومیت و فشاری تن داد، ثروت بی پایانش را وقف این هدف مقدس نمود، دوستان و رفقایش را از دست داد، محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) و هـدف بزرگ او را بر ما سوی اللَّه ترجیـح داد، وقتی از زبان رسول خـدا می شـنود که خـدا چنین سـعادت بزرگی را نصیبش کرده که پیشوایـان معصوم دین از او بوجود می آینـد، دلش لبریز شادمانی و سرور میگردد و حس فـداکاری او بیشتر تحریک می شود و با خدای خویش و طفلی که در اندرون دارد مأنوس می گردد.

ولادت فاطمه

دوران آبسـتنی سپری شـد و هنگام ولادت زهرا فرارسـید. خـدیجه در پیچ و تاب درد واقع شد. کسـی را نزد زنان قریش و دوسـتان سابقش فرسـتاد و پیغام داد: کینه های دیرینه را فراموش کنیـد و در این موقع خطرناک به فریادم برسـید و در امر زایمان یاریم کنید. طولی نکشـید که فرسـتاده ی خدیجه با چشم گریان برگشت و گفت:درب خانه ی هر کسی را کوفتم، راهم نداد و خواهش شما را نپذیرفت. همه در پاسخ گفتند: به خدیجه بگو: نصیحت ما را نپذیرفتی و بر خلاف صـلاحدید ما با یتیم تهیدستی ازدواج کردی. از این روی حاضـر نیستیم به خـانه ات بیـاییم و یـاریت کنیم. و قتی خـدیجه پیـام و زخم زبـان زنـان کینه توز را شـنید و از یـاری آنان مأیوس شد، اندوهگین گشت. از جهان ماده و مردم کینه توز چشم پوشید و به سوی خدای جهان و عالم دیگر متوجه شد. فرشتگان خـدا و حوریان بهشتی و زنان آسـمانی در آن موقع حساس به یرایش شـتافتند و از کمکهای غیبی پروردگار جهان برخوردار شـد و فاطمه عزیز یعنی اختر فرزوان آسـمان نبوت پا به عرصه ی گیتی نهاد، و با نور تابناک ولایت، شرق و غرب جهان را روشن ساخت. (دلائل الامامهٔ ص ۸. بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲ و ج ۱۶ ص ۸۰.)

تاریخ تولد

در تاریـخ تولـد فاطمه علیهاالسـلام در بین علمای اسـلام اختلاف است. لکین در بین علمای امامیه مشـهور است که آن حضـرت در روز جمعه بیسـتم مـاه جمـادی الثـانی سال پنجم بعثت تولـد یافته است. (علمای امامیه و علمای عامه در سال ولادت حضـرت فاطمه اختلاف دارنـد. اکثر علمای عامه تولـد او را قبل از بعثت می داننـد. عبدالرحمن بن جوزی در کتاب تذکره ی الخواص ص ۳۰۶ می نویسد: تاریخ نگاران نوشته اند که فاطمه ی زهرا در سالی متولد شد که قریش به ساختن مسجدالحرام مشغول بودند. یعنی پنج سال قبل از بعثت. محمد بن یوسف حنفی در کتاب «نظم درر السمطین» ص ۱۷۵ می نویسد: فاطمه در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن کعبه بودند. طبری در ذخائر العقبی ص ۵۳ از قول عباس نقل می کند که گفت: فاطمه در سالی متولد شد که قریش مغشول سـاختن خـانه ی کعبه بودنـد و در آن هنگـام پیغمبر در سن سـی و پنـج سـالگی بود. ابوالفرج در کتـاب مقاتل الطالبیین ص ۳۰ می نویسد: فاطمه قبل از بعثت در سالی که کعبه بنا می شد به دنیا آمد. مجلسـی در کتاب بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۳ می نویسد: روزی عبداللَّه بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد در حالی که کلبی نیز در مجلس حضور داشت. هشام به عبداللَّه گفت: فاطمه چند

سال عمر کرد؟ عبداللَّه در پاسخ گفت: سی سال. سپس همین سؤال را از کلبی نمود. او در جواب گفت: سی و پنج سال. هشام رو به عبداللَّه نمود و گفت: آیا سخن کلبی را شنیدی؟ اطلاعات کلبی در عالم انساب خوب است. عبداللَّه گفت: یا امیرالمؤمنین احوال مادر مرا از من بایـد پرسـید و احوال مادر کلبی را از او. اما اکثر علمای امامیه مانند ابن شـهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۵۷، کلینی در اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸، مجلسی در بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶ و حیات القلوب ج ۲ ص ۱۴۹، محدث قمی در منتهی الامال ج ۱ ص ۹۴، محمـدتقی سپهر در ناسخ التواریخ ص ۱۷، علی بن عیسـی در کشـف الغمه ج ۲ ص ۷۵، طبری در دلائل الامامـهٔ ص ۱۰ فیض کاشانی در وافی ج ۱ ص ۱۷۳، این دانشـمندان و گروه دیگری نوشـته اند که فاطمه پنج سال بعد از بعثت تولد یافت: مدرک آنـان احـادیث است که در این باره از ائمه صادر شـده است. ابوبصـیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: در بیستم ماه جمادی الثانی در هنگامی که پیغمبر چهل و پنج ساله بود به دنیا آمد. هشت سال با پدرش در مکه بود. و ده سال در مدینه با پدرش زنـدگی کرد. بعـد از پـدر بزرگوارش هفتاد و پنـج روز زنـده ماند و در روز سوم جمادی الثانی در سال یازدهم هجری وفات نمود. (دلائل الامامهٔ ص ۱۰). اما بر خواننـدگان محترم مخفی نیست که وفات حضـرت زهرا در سوم جمادی الثانی با داسـتان هفتاد و پنج روز زنـده مانـدن آن حضـرت سازگار نیست و با نود پنج روز مناسـبت تر است. لذا بعید نیست که لفظ «تسـعین» در روایت، با لفظ «سـبعین» اشـتباه شده باشد. حبیب سجستانی می گوید: از حضرت ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: فاطمه دختر محمد، پنج سال بعد از بعثت رسول خدا تولد یافت و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شـریفش گذشـته بود (اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۷). در روایتی وارد شده که فاطمه در هنگام عروسی نه ساله بود. سعید بن مسیب می گوید به حضرت علی بن الحسین عرض کردم: پیغمبر در چه سـالی فـاطمه را به علی تزویـج نمود؟ فرمود: یکسـال بعـد از هجرت، و در آن تاریـخ فـاطمه نه ساله بود (روضه کـافی چاپ نجف سال ۱۳۸۵ هجری ص ۲۸۱). در کتاب فرائد السـمطین ج ۱ ص ۸۸ می نویسـد که ابابکر و عمر از پیامبر (ص) تقاضا کردنـد که با فاطمه ازدواج کننـد در جواب فرمود: هنوز کوچک است. ولی وقتی علی بن ابی طالب خواستگاری کرد مورد قبول قرار گرفت. این حکـایت نیز بـا تولـد بعـد از بعثت سازگـارتر است، زیرا اگر قبل از بعثت تولـد یافته بود در آن زمان ۱۸ ساله بود و دختر ۱۸ ساله صغیر نیست. از امثال این احادیث استفاده می شود که تولد فاطمه بعد از بعثت رسول اکرم واقع شده است. صاحب کتاب کشف الغمهٔ روایتی نقل کرده که در خود آن حدیث تناقضـی وجود دارد: امام محمد باقر فرمود: فاطمه پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد، در همان سالی که قریش مشـغول ساختن خانه ی کعبه بودند. و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود (کشف الغمهٔ ج ۲ ص ۷۵). چنان که ملاحظه می فرمایید در خود این حدیث تناقض است. زیرا از یک طرف می گوید: فاطمه پنج سال بعد از بعثت بدنیا آمد، و در هنگام وفات هیجده ساله بود. از طرف دیگر می گوید: در هنگام تولد آن جناب، قریش مشـغول ساختن خانه ی کعبه بودند. در صورتی که این دو مطلب قابل جمع نیستند زیرا خانه ی خدا پنج سال قبل از بعثت تجدید بنا شد نه بعد از بعثت. بهر حال باید در این حدیث اشـتباهی رخ داده باشد. یا باید گفت کلمه ی «قبل البعثه» اشتباها به کلمه «بعـد البعثه» تبدیل شده یا جمله «و قریش تبنی البیت» از طرف راوی اضافه شده است. کفعمی در مصباح می نویسد: فاطمه در روز جمعه بیسـتم جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد (بحار ج ۴۳ ص ۹). چنانکه ملاحظه فرمودید در بین علمای اسلام در مورد تاریخ تولد زهرا اختلاف شدیدی وجود دارد، اما چون اهل بیت تولد آن حضـرت را پنج سال بعد از بعثت دانسـته اند قولشان بر قول تاریـخ نویسان عامه مقدم است. زیرا ائمه اطهار و اهل بیت پیغمبر و فرزندان زهرا، بهتر از دیگران از سن مادرشان خبر دارند. ممکن است کسـی بگویـد که: خدیجه در سال دهم بعثت وفات نمود و در هنگام وفات شـصت و پنج ساله بود. بنابراین، اگر فاطمه در سال پنجم بعثت تولـد یافته باشـد بایـد خـدیجه در سن پنجاه و نه سالگی آبسـتن شـده باشـد. چگونه می توان این مطلب را باور کرد؟!. ما در پاسخ به این اشـکال می توانیم دو مطلب را بگوییم: اولا: این موضوع مسلّم نیست که خدیجه در هنگام وفات شصت و پنـج ساله باشـد. بلکه بنابر قول ابن عباس باید سـنش در موقع آبسـتن شدن به فاطمه، در حدود چهل و هشت سالگی باشد. زیرا ابن

عباس می گوید خدیجه در سن بیست و هشت سالگی با پیغمبر عروسی کرد (کشف الغمهٔ ج ۲ ص ۱۳۹) و قول ابن عباس نیز بر سایرین تقدم دارد. زیرا خویشان پیغمبر بهتر از دیگران از وضع داخلی خودشان اطلاع دارند. بنابراین روایت، خدیجه در هنگام بعثت رسول خدا، چهل و سه ساله بوده و در سال پنجم بعثت که سال تولد فاطمه است در حدود چهل هشت سال عمر داشته و آبستن شدن در این سنین غیر عادی نیست. ثانیا: اگر قول ابن عباس را هم قبول نکنیم و بگوییم خدیجه در سن چهل سالگی ازدواج کرده و قاعدتا باید در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد، باز هم امر محالی نیست زیرا فقها و دانشمندان نوشته اند که زنهای قرشی تا سن شصت سالگی عادت می شوند و آبستن شدن نیز برایشان امکان دارد. خدیجه هم از طائفه قریش و مشمول این قاعده است. بعلاوه، درست است که آبستن شدن زن در این سنین نادر الوقوع است لکین در تاریخ نمونه هایی داشته و دارد: زنی به نام اکرم موسوی در «سرخون» بندرعباس دو قلو زایید. این زن ۶۵ سال دارد و شوهرش ۷۴ ساله است... یک پزشک معروف به خبرنگار اطلاعات اظهار داشت به طوری که تاریخ پزشکی نشان می دهد کم سن ترین زنی که حامله شده است فقط چهار سال و هفت ماه داشت و مسن ترین مادران جهان ۶۷ ساله بوده است. (اطلاعات ۲۸ بهمن ۱۳۵۱). یک زن ۶۶ ساله ای به نام شوشنا در اصفهان وضع حمل کرد و پسری را به دنیا آورد. یحیی شوهر این زن به خبرنگار اطلاعات گفت: هشت فرزند دارم. چهار پسر و چهار دختر. بزرگترین فرزندم ۵۰ ساله و کوچکترین آنها ۲۵ ساله است. (اطلاعات ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۱). چه مانع دارد خدیجه نیز یکی از همین افراد کمیاب باشد؟. در خاتمه لازم است بدین نکته توجه داشته باشید که اختلافی که در مورد تاریخ تولد فاطمه دیده می شود، به سن شریفش هنگام ازدواج و وفات نیز سرایت می کند. زیرا اگر تاریخ تولد را پنج سال قبل از بعثت بدانیم باید در هنگام ازدواج در حدود هیجده ساله باشد و در هنگام وفات، بیست و هشت ساله، اما اگر پنج سال بعد از بعثت متولد شده باشد، باید در هنگام عروسی در حدود نه ساله باشد و در هنگام وفات هیجده ساله.)

آرزوی پیامبر و خدیجه

یکی از اسرار آفرینش اینست که هر فردی علاقه دارد دارای فرزندی باشد تا او را بر حسب دلخواه تربیت کند و به یادگار بگذارد. انسان فرزندش را از بقایای وجود خودش محسوب می دارد و با فرارسیدن مرگ، وجودش را خاتمه یافته نمی داند، اما شخص بی فرزند، دوران زندگی و حیات خودش را کوتاه و با فرارسیدن مرگ، خاتمه یافته می پندارد، شاید دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله، نسل انسان را از انقراض و نابودی محفوظ بدارد. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) و خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند. خدیجه ای که برای ترویج خداپرستی و نجات بشریت از هیچگونه فداکاری دریغ نداشت، و برای پیشبرد هدف مقدس پیغمبر اکرم از مال و خویشان و دوستانش چشم پوشید، و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم خواسته های محمد گشت، حتما علاقه داشت از محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرزندی پیدا کند که از دین اسلام حمایت نماید و در بسط و ترویج آن و به ثمر رساندن هدف عالی محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کوشش کند. پیغمبر اکرم می دانست که مرگ برای بشر حتمی است، و در مدت محدود و کوتاه زندگی، نمی تواند هدف بزرگ خویش را کاملا اجرا کند و جهان بشریت را از گرداب گمراهی نجات دهد. پیغمبر به خوبی می دانست که باید بعد از او افرادی باشند تا در تعقیب هدفش جدیت و کوشش نمایند. و طبعا دلش می خواست که آن افراد فداکار، از نسل خودش بوجود آیند. محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) و خدیجه چنین آرزویی را داشتند، اما متاسفانه پسرانی که قبلا از آنان بوجود آمده بودند و به نام عبداللَّه و قاسم نامیده شدند، در کودکی وفات کردند. به همان مقدار که پیغمبر و خدیجه از آن مرگ ناگوار، اندوهگین شدند دشمنانشان شادمان و خشنود گشتند و بدان وسیله، نسل محمد را منقرض شده پنداشتند. گاهی آن حضرت را به عنوان «ابتر» یعنی بی فرزند می خواندند. هنگامی که عبداللَّه وفات کرد «عاص بن وائل» به جای آن که محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را در مرگ فرزندش تسلیت گوید، در مجامع عمومی آن حضرت را ابتر و

بی فرزند می خواند و می گفت: بعد از آن که محمد بمیرد اثری از وی باقی نخواهد ماند و با زخم زبان،دل پیغمبر و خدیجه را مجروح می نمود. (سیره ی ابن هشام ج ۲ ص ۳۴. تفسیر جوامع الجامع تالیف طبرسی ۵۲۹.)

کوثر

اما خدا به پیغمبر بشارت داد که خیرات و خوبیهای زیادی به تو عطا خواهیم نمود. در پاسخ دشمنان سوره «کوثر» را فرستاد و فرمود: «ای محمد! ما کوثر را به تو دادیم. پس برای خدا نماز بگزار و قربانی کن. بدرستی که دشمن تو ابتر و بی فرزند خواهد شد نه تو». (سوره ی کوثر.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) یقین داشت وعده های خدا تخلف بردار نیست و نسل پاک و با برکتی از او بوجود خواهد آمد که سرچشمه و منشأ تمام خوبی های جهان خواهد شد. هنگامی وعده ی خدا جامه ی عمل پوشید که زهرای اطهر به دنیا آمد، و از فروغ نور ولایت افق گیتی روشن شد. وقتی به رسول خدا بشات رسید که خدا به خدیجه نوزاد دختری عطا کرد، دلش از بشارت غرق شادمانی و سرور شد و از دختردار شدن نه تنها غمگین نشد بلکه بدان وسیله دلش مطمئن و آرام گشت و آثار نوید پروردگار جان را مشاهده نمود. پیغمبر اکرم از آن مردان کوتاه فکر و نادان عصر جاهلیت نبود که از وجود دختر اظهار شرمندگی کند و از شدت خشم، مادر بی گناه را به باد دشنام و ستیزه گیرد و از مردم دوری جوید. (سوره ی نحل آیه ی ۵۸.) محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) مبعوث شد تا با افکار پوچ و غلط مردم که برای زنان ارزشی قائل نبودند و آنان را از اجتماع حساب نمی کردند و دوشیزگان بی گناه را زنده به گور می کردند، مبارزه کند و بدانان بفهماند که زن نیز یکی از اعضاء حساس و مهم اجتماع است و دارای مسؤولیت و وظیفه ی بسیار سنگین و بزرگی است. باید برای عظمت و ترقی اجتماع کوشش کند و در مورد وظایفی که آفرینش ویژه اش اقتضا دارد انجام وظیفه نماید. خدا خواست ارزش زن را عملا به جهانیان بفهماند. از همین رهگذر بود که ذریه و نسل پاک پیغمبر برگزیده اش را در وجود دخترش قرار داد و چنین مقدر کرد که امامان و پیشوایان و رهبران دینی اسلام از نسل زهرای اطهر بوجود آیند. و بدین وسیله مشت محکمی بر دهان نابخردانی زد که دختر را از اولاد خویش محسوب نمی داشتند بلکه از وجودش عار و ننگ داشتند.

شیر مادر

هنگامیکه فاطمه علیهاالسلام را تمیز و پاکیزه نمودند و قنداقه اش را در دامن خدیجه گذاشتند، آن مادر مهربان مسرور شد و پستانش را در دهان کوچک نوزاد عزیزش نهاد و از شیره ی جان سیرش کرد تا به خوبی رشد و نمو نماید. (دلائل الامامهٔ ص ۹.) خدیجه از آن زنان خودخواه و نادانی نبود که بدون هیچ عذر و بهانه ای، نوزاد را از شیر مادر که خدا برایش مهیا ساخته محروم سازد. خدیجه خود می دانست یا از پیغمبر شنیده بود که برای تغذیه و بهداشت اطفال هیچ غذائی بهتر از شیر مادر نیست (قال امیرالمؤمنین علیه السلام ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکهٔ من لبن امه- وافی ج ۳ ص ۲۰۷.) زیرا شیر مادر با وضع دستگاه گوارش نوزاد و مزاج مخصوص او کاملا هماهنگی و تناسب دارد، کودک مدت نه ماه در رحم مادر، شریک غذا و هوا و خون او بوده و مستقیما از مادرش ارتزاق می کرده است. و از این جهت، ترکیبات مخصوص شیر مادر، با ساختمان ویژه طفل کاملا تناسب دارد. علاوه بر این، در شیر مادر تقلب راه ندارد و میکربهای بیماری زا در آن نیست. خدیجه چون می دانست که آغوش پر مهر و محبت مادر و شیر خوردن کودک از پستانش، چه نقش بزرگی را در زندگی آینده ی نوزاد انجام می دهد و برای سعادت او چه تأثیرات قابل توجهی دارد، ترجیح داد که فاطمه عزیز را در آغوش گرم خویش پرورش دهد و به وسیله ی شیر پاک خودش که از منبع شرافت و نجابت و دانش و فضیلت و بردباری و فداکاری و شجاعت سرچشمه می گرفت غذا دهد. را ستی مگر غیر از شیر پستان خدیجه، شیر دیگری می توانست چنین عنصر پاک و کانون معرفت و شجاعتی را رشد و نمو دهد و میوه ی پر برکت باغ

نبوت را به ثمر رساند؟.

دوران شیرخوارگی

دوران شیرخوارگی و ایام کودکی زهرا علیهاالسلام در محیط بسیار خطرناك و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شك در روح حساس آن کودك تأثیرات شایانی داشته است. زیرا نزد دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودك و افکار و احساسات پدر و مادر در روحیات و اثبات شخصیت او کاملا موثر می باشند. (از این جهت، ناچاریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را به طور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند وضع فوق العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر گرامی پیغمبر را پیش خودشان مجسم سازند. رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود. یک تنه می خواست با جهان کفر و بت پرستی مبارزه کند. تا چند سال مخفیانه تبلیغ می کرد و از ترس دشمنان جرأت نداشت دعوتش را علنی کند. بعداً از جانب خدا دستور رسید که مردم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین باك مدار. (سوره ی حجر آیه ی ۹۴.) پیغمبر اکرم به دستور خدا دعوتش را علنی کرد. آشکارا و در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدس اسلام دعوت می نمود و روز بروز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد. و قتی دعوت پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) علنی شد اذیت و آزار دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا را اذیت می کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه شان قرار می دادند و بعضی را می کشتند. مسلمانان به قدری سختی و عذاب کشیدند که بستوه آمده جانشان به لب رسید. به طوریکه ناچار شدند از خانه و زندگی دست بردارند و به کشور دیگری هجرت نمایند. گروهی از مسلمانان از رسول خدا اجازه گرفتند و رهسپار حبشه شدند. (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۴. الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۵۱.) و قتی کفار بوسیله ی اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع گردند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار را تحمل می کنند ولی دست از عقیده شان برنمی دارند، انجمنی برپا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را به قتل رسانند. ابوطالب از تصمیم خطرناك آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا آن حضرت را با گروهی از بنی هاشم به دره ای که «شعب ابوطالب» نامیده می شد منتقل ساخت. ابوطالب و سایر بنی هاشم در حفظ و حراست رسول خدا کوشش می نمودند. حمزه عموی پیغمبر شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس می داد. دشمنان وقتی از کشتن رسول خدا ناامید شدند زندانیان شعب ابوطالب را در فشار اقتصادی قرار دادند و خرید و فروش با آنان را ممنوع ساختند. مسلمان در حدود سه سال در آن زندان سوزان با فشار و ناراحتی و گرسنگی بسر بردند و با مختصر غذائی که بطور قاچاق برایشان فرستاده می شد زندگی نمودند. بسا اقوات فریاد اطفالشان از گرسنگی بلند بود. فاطمه زهرا (علیهاالسلام) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناك و وحشت آوری به دنیا آمد و رشد و نمود کرد. خدیجه ی کبری در چنین اوضاع و شرائطی نوزاد عزیزش را شیر می داد. مدتی از ایام شیرخوارگی و زهرا در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن باز گرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. در همان محیط قحطی غذاخور شد. هنگامی که سخن گفتن یاد می گرفت فریاد و ناله ی اطفال گرسنه «شعب» را می شنید. در وسط شب که از خواب بیدار می شد خویشانش را می دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می دادند. در حدود سه سال طول کشید که فاطمه علیهاالسلام بغیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت. فاطمه در سن پنج سالگی بود که پیغمبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به خانه و زندگی خودشان مراجعت نمودند. مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه ی در خوراك و پوشاك و منزل برای زهرا تازگی داشت و شادمان و مسرور بود.

مرگ مادر

اما افسوس و صد افسوس که روزگار خوشی فاطمه علیهاالسلام دوامی نداشت. تا خواست در محیط آزاد نفس راحتی بکشد مادر مهربانش خدیجه را از دست داد. هنوز یکسال نبود که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش از زندان شعب آزاد شده بودند که خدیجه از دار دنیا رفت. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۴.) آه، این حادثه ی جانگداز چقدر روح حساس فاطمه ی کوچک را افسرده نمود و نهال امیدش را پژمرده کرد، و بزرگترین ضربه ها را بر روح و روانش وارد ساخت. فاطمه (علیهاالسلام) هرگز احتمال وقوع چنین حادثه ی ناگواری را نمی داد. گاه و بیگاه از فراق مادر اشک می ریخت و در جستجوی مادر از هر کسی سراغ می گرفت. وقتی پیغمبر از دفن خدیجه فارغ شد و به خانه برگشت، فاطمه (علیهاالسلام) دور پدر می گشت و می گفت: پدر جان! مادرم کجاست؟ پیغمبر متحیر بود جواب را چه بگوید که جبرئیل نازل شد و گفت: در پاسخ فاطمه بگو: مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از زبرجد ساخته شده زندگی می کند. (ینابیع المودهٔ ص ۳۱۳ بحار ج ۱۶ ص ۱.)

نتیجه

اوضاع غیر عادی و حوادث و وقایع تلخ دوران کودکی حضرت زهرا علیهاالسلام بدون تردید آثاری در روح حساس آن دوشیزه ی گرامی گذاشت و زندگی آینده و چگونگی حرکات و افعال و روحیات و وجدانیاتش تا حدودی مروبوط به حوادث آن دوران بوده است و آغاز شخصیت او از همین جا سرچشمه گرفت. آثار زیر را می توان از مهمترین آنها شمرد. ۱- کسیکه در یک چنین اوضاع سهمگینی رشد و نمو کند و در آغاز زندگی چنین ضربه های بزرگی بر روحش وارد شود، شخصی افسرده و پژمرده و غمناک خواهد بود. به همین علت، در احوال فاطمه (علیهاالسلام) نوشته اند همیشه محزون و غمناک بوده است. ۲- کسیکه در یک چنین اوضاع بحرانی بزرگ شود، حتی دوران شیرخوارگی و طفولیت خویش را در زندان بگذارند و از آن وقتی که خودش را شناخته در تنگنای زندان باشد و مشاهده کند که پدر و مادر و خویشانش با چه فداکاری و از خودگذشتگی از هدف خودشان دفاع می کنند و برای رسیدن به هدف به هر سختی و فشاری تن در می دهند، اما حاضر نیستند از هدف خودشان دست بردارند، چنین شخصی طبعا مبارز و سرسخت و با هدف بار می آید و در طریق رسیدن به هدف از زندان و شکنجه باک ندارد، و بزودی از میدان در نمی رود. ۳- فاطمه (علیهاالسلام) چون می دید که پدر و مادر و خویشانش در ترویج دین اسلام و بسط توحید و خداپرستی چه سختیها و مشقت هایی را تحمل می کنند و برای هدایت و نجات بشریت چه فداکاریهایی می کنند، از مردم انتظار داشت که بعد از پدر بزرگوارش قدر زحمات او را بدانند و در تعقیب هدف مقدسش کوشش وجدیت کنند، و از راهی که برایشان تعیین کرده منحرف نشوند.

بعد از وفات مادر

در سال دهم بعثت، ابوطالب و خدیجه، در فاصله ی کوتاهی، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۴.) این دو حادثه ی ناگوار به قدری در روح پیغمبر تاثیر کرد که آن سال را سال غم و اندوه نامید (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۴.) زیرا از یک طرف بزرگترین یار و غمخوار و مشاور داخلی و شریک زندگی و مادر فرزندان خویش، خدیجه را از دست داد. از طرف دیگر،بزرگترین پشتیبان و مدافع او حضرت ابوطالب از دنیا رفت. به طوری که اوضاع داخلی و خارجی آن حضرت یک مرتبه دگرگون گشت و به علت از دست رفتن این دو حامی بزرگ، اذیت و آزار دشمنان شروع شد. گاهی سنگش می زدند. گاهی خاک به صورت مبارکش می پاشیدند. گاهی ناسزایش می گفتند. گاهی بدنش را خون آلود می کردند و در اکثر اوقات،

هنگامی که با چهره ای غمناك و محزون به خانه می آمد،با صورت پژمرده و چشمهای اشکبار دختر عزیزش که در فراق مادر می گریست، روبرو می شد. فاطمه (علیهاالسلام) وقتی از خانه خارج می شد شاهد حوادث تلخی بود. گاهی می دید پدرش را اذیت می کنند و ناسزایش می گویند. یك روز دید دشمنان در مسجدالحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند، با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدر تعریف نمود. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۷۱.) روزی یکی از مشرکین، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله را در کوچه ملاقات کرد، مقداری خاکروبه و کثافت بر سر و صروت آن جناب پاشید. پیامبر چیزی نگفت و با همین حال وارد خانه شد. یکی از دخترانش (فاطمه) باستقبال آن حضرت شتافت. آب آورد و با چشم گریان سر و صورت پدر را شست. پیامبر فرمود: دخترم! گریه نکن، مطمئن باش که خدا پدرت را از شر دشمنان محفوظ می دارد و پیروز می گرداند. (تا ریخ طبری ج ۲ ص ۳۴۴.) یك روز پیامبر در مسجدالحرام مشغول نماز بود. عده ای از مشرکین او را مسخره می کردند و در صدد آزارش بودند. یکی از آنان بچه دان شتری را که تازه ذبح شده بود برداشت و با خون و کثافت، در حالی که پیامبر اکرم در سجده بود، آن را بر پشت مبارك آن حضرت افکند. حضرت فاطمه علیهاالسلام که در مسجد حاضر بود و این منظره را تماشا می کرد بسیار ناراحت شد و با چشم گریان خودش را به پدر رسانید و بچه دان را برداشت و بدور افکند. پیامبر از سجده برخاست و بعد از نماز بر آن جمعیت نفرین کرد. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۶۰.) آری زهرای عزیز در همان سنین خردسالی این قبیل حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و بیاری پدر می شتافت و برای پدر، مادری می کرد. با مردن خدیجه، طبعا برخی از کارهای خانه بر دوش فاطمه ی کوچك افتاد. زیرا آن نخستین خانه ی توحید، کد بانوی بزرگ خود را از دست داده بود و بغیر از فاطمه علیهاالسلام در خانه یادگاری نداشت. تا ریخ، این موضوع را روشن نکرده که در آن دوران سخت در خانه ی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) چه می گذشته و زندگی آنان چگونه اداره می شده است، اما با چشم دل می توان اوضاع رقت بار ساکنین آن خانه را مشاهده نمود. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بعد از خدیجه با زنی به نام «سوده» ازدواج نمود،زنان دیگری را نیز اختیار کرد. آنان هم کم و بیش درباره ی فاطمه اظهار علاقه می نمودند لیکن برای هر کودك یتیمی دشوار است جای مادرش را خالی و زن دیگری را در جای او مشاهده کند. نامادری هم هر چه خوب و مهربان باشد مهر و محبت بی شائبه ی مادر را ندارد. تنها مادر است که بوسیله ی نوازشهای گرم خویش، دل کودك را آرام می کند و به او نیرو می بخشد. و لی هر چه محرومیت فاطمه علیهاالسلام زیادتر می شد، اظهار محبت پیغمبر هم به همان نسبت بیشتر می گشت. زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که: فاطمه از جهت مادر، کسری محبت دارد و باید آن کسری جبران شود و از این جهت و جهات دیگر، در روایات وارد شده که: رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) تا صورت فاطمه را نمی بوسید به خواب نمی رفت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۳.) مطالب مذکور اجمالی است از سرگذشت حدود هشت سال از زندگی دختر پیغمبر.

ناگفته نماند

ناگفته نماند که: گرچه امثال حوادث مذکور و فشارهای روحی برای هر کودکی پیش آمد کند اعصابش را درهم خواهد کوفت و برای سقوط و ناتوانی روحی و جسمی وی کافی خواهد بود، لیکن این داوری درباره ی همه کس درست نیست. زیرا همین حوادث سهمگین و گرفتاریهای مداوم و مبارزات پی در پی است که روح افراد ممتاز و برجسته را تقویت می کند و استعدادهای درونی و نیروهای نفهته ی آنان را به عرصه ی ظهور و بروز می آورد تا در مقابل مشکلات پایداری کنند. اگر سنگ معدن تحت حرارت فوق العاده قرار نگیرد، طلای ناب و گرانبهایش خارج نمی شود. اوضاع بحرانی و خطرناك و حوادث و انقلابات سهمگین دوران زندگی زهرا (علیهاالسلام)، نه تنها خللی بر روح آن حضرت وارد نساخت بلکه بر عکس، گوهر وجودش را صیقل داد و تابناك نمود و برای هر گونه مبارزه ای آماده و نیرومندش گردانید.

فاطمه به سوی مدینه

رسول خدا در سال سیزدهم بعثت- از ترس جان- ناچار شد مکه را ترک کند و به جانب مدینه، هجرت نماید. هنگام حرکت، با علی و فاطمه علیهماالسلام وداع نموده به علی فرمود: امانتهای مردم را رد کن سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت را و فاطمه دخترعمویم حمزه را با عده دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که من در انتظار شما هستم. این را فرمود و به جانب مدینه حرکت نمود. علی بن ابی طالب (علیه السلام) به دستور پیغمبر اکرم عمل نمود، سپس فاطمه (علیهاالسلام) را با چند تن دیگر از زنها سوار کرد و رهسپار مدینه شد. در بین راه «ابوواقد» که مأمور راندن شترها بود، آنها را با سرعت می برد. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: با زنها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران زیرا زنان ناتوانند و تاب تحمل سختی را ندارند. ابوواقد عرض کرد می ترسم دشمنان در تعقیب ما باشند و به ما برسند. علی (علیه السلام) پاسخ داد: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به من فرمود: از طرف دشمنان به شما آزاری نخواهد رسید. و قتی به نزدیکی «ضجنان» رسیدند، هشت سوار از عقب ایشان رسیدند، علی ابن ابی طالب زنان را در پناهگاهی پیاده نمود و با شمشیر بر دشمنان حمله کرد و پراکنده شان ساخت. آنگاه بانوان را سوار کرد و رهسپار مدینه شد. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله وقتی به «قبا» رسید دوازده روز توقف نمود تا علی به اتفاق فاطمه و سایرین به آن حضرت پیوستند. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۵ و ۱۸۳.) رسول خدا در مکه و به روایتی در مدینه، «سوده» را به عقد خویش درآورد و فاطمه (علیهاالسلام) را به خانه ی او برد. سپس «ام سلمه» را عقد کرد و فاطمه را بدو سپرد تا از وی نگهداری و سرپرستی کند. ام سلمه می گوید: پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فاطمه را به من سپرد تا در تربیتش کوشش کنم. من هم از تربیت و راهنمایی او دریغ نداشم ولی به خدا سوگند او از من با ادب تر و داناتر بود. (دلائل الامامهٔ ص ۱۱.)

عروسی حضرت فاطمه

فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر پیغمبر اکرم و از دوشیزگان ممتاز عصر خویش بود.پدر و مادرش از اصیل ترین و شریف ترین خانواده های قریش بودند. از حیث جمال ظاهری و کمالات معنوی و اخلاقی از پدر و مادر شریفش ارث می برد. به عالی ترین کمالات انسانی آراسته بود. شخصیت و عظمت پیامبر اکرم روز بروز در انظار مردم بالا می رفت و قدرت و شوکت او زیادتر می شد. به همین علت، دختر عزیزش زهرا (علیهاالسلام) همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت و گاه و بیگاه از او خواستگاری می کردند. اما پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) اصلا خوشش نمی آمد کسی در این باره سخن بگوید و با خواستگاران طوری رفتار می کرد که می پنداشتند مورد غضب پیغمبر قرار گرفته اند. (کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۳۵۳.) رسول خدا فاطمه را برای علی علیه السلام نگاهداشته بود و دوست می داشت از جانب او پیشنهاد بشود (کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۳۵۴.) پیغمبر از جانب خدا مامور بود که نور را با نور کابین ببندد. (دلائل الامامهٔ ص ۱۹.) ابوبکر یکی از خواستگاران فاطمه علیهاالسلام بود. روزی بدین منظور خدمت رسول گرامی رسید و عرض کرد: یا رسول اللَّه! میل دارم با شما وصلت کنم آیا می شود که فاطمه را به عقد من درآوری؟ رسول خدا فرمود: فاطمه هنوز کوچک است و اصلا تعیین همسر او با خداست. من نیز منتظر دستور خدایم. ابوبکر مأیوسانه برگشت. در بین راه با عمر ملاقات نمود و جریان خواستگاری خودش را با او در میان گذاشت. عمر گفت رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پیشنهاد ترا رد کرده و میل نداشته دخترش را به تو بدهد. عمر نیز یک روز در ازدواج با فاطمه علیهاالسلام طمع کرد و بدین منظور خدمت رسول خدا مشرف شد و فاطمه را خواستگاری نمود. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پاسخ داد: فاطمه هنوز کوچک است و تعیین همسرش با خداست. عمر و ابوبکر چندین مرتبه تقاضای ازدواج کردند ولی پیغمبر پیشنهادشان را نپذیرفت. «عبدالرحمان بن عوف» و «عثمان بن عفان» که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند به عزم

خواستگار خدمت رسول خدا رسیدند. عبدالرحمان عرض کرد یا رسول اللَّه! اگر فاطمه علیهاالسلام را به من تزویج کنی، حاضرم یکصد شتر سیاه آبی چشم که بارهایشان پارچه های کتان اعلای مصری باشد و ده هزار دینار مهریه اش کنم. عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول اللَّه من هم به همین مهر حاضرم و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شده ام. پیغمبر از سخن آنان سخت خشمناك شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داستان ازدواج داستان خرید و فروش و مبادله ی ثروت نیست، مشتی سنگ ریزه برگرفت و به جانب عبدالرحمان پاشید و فرمود: تو خیال می کنی من بنده ی پول و ثروتم و بوسیله ی ثروت خودت بر من فخر و مباهات میکنی و می خواهی بوسیله ی پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟ (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۴۵. تذکرة الخواص ص ۳۰۶.)

پیشنهاد به علی

اصحاب رسول خدا اجمالا احساس کرده بودند که پیغمبر اکرم میل دارد فاطمه (علیهاالسلام) را با علی کابین ببندد، ولی از جانب علی پیشنهاد نمی شد. یك روز عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ و گروهی دیگر در مسجد انجمن داشتند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین سخن از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت: مدتی است که اعیان و اشراف عرب فاطمه علیهاالسلام را خواستگاری می نمایند اما پیغمبر اکرم پیشنهاد احدی را نپذیرفته و در جوابشان می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست. ولی علی بن ابی طالب علیه السلام تا حال، در مورد خواستگاری فاطمه اقدامی نکرده. گمان می کنم علت اقدام نکردنش تهیدستی باشد. این مطلب برای من روشن است که خدا و پیغمبر، فاطمه را برای علی علیه السلام نگاهداشته اند. سپس به «عمر» و «سعد بن معاذ» گفت: حاضرید به اتفاق هم پیش علی برویم و جریان را برایش تشریح کنیم و اگر به ازدواج مایل بود و تهیدستی مانعش بود، کمکش کنیم؟! سعد بن معاذ از این پیشنهاد استقبال نمود و ابوبکر را در این کار تشویق کرد. سلمان فارسی می گوید: عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ بدین قصد از مسجد خارج شدند و به جستجوی علی (علیه السلام) پرداختند. ولی آن حضرت را در منزلش نیافتند. اطلاع پیدا کردند که در نخلستان یکی از انصار با شتر آبکشی می کند و درختان خرما را آبیاری می نماید. پس به جانب آن حضرت شتافتند. علی علیه السلام فرمود: از کجا می آیید و به چه منظور اینجا آمده اید؟. ابوبکر گفت: یا علی تو در تمام کمالات بر سایرین برتری داری، و از موقعیت خودت و علاقه ای که رسول خدا به تو دارد کاملا آگاهی. اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه علیهاالسلام آمده اند ولی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا حواله داده است. گمان می کنم خدا و رسول، فاطمه را برای تو گذاشته اند. و شخص دیگری قابلیت این افتخار را ندارد. نمی دانم به چه علت شما در این اقدام کوتاهی می کنی؟. علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که سخن ابوبکر را شنید اشك در چشمان مبارکش حلقه زد و فرمود: ای ابابکر! احساسات و خواسته های درونی مرا تحریك نمودی و به موضوعی که از آن غافل بودم یادآوری کردی. به خدا سوگند! همه خواستگار فاطمه اند، منهم بدین موضوع علاقه دارم. یگانه چیزی که مرا از این اقدام بازداشته فقر و تهیدستی است. ابوبکر عرض کرد: یا علی! این سخن را نفرمایید. زیرا دنیا و اموال دنیا در نظر خدا و رسول ارزشی ندارد. من صلاح می دانم هر چه زودتر در این کار اقدام نمایید و در خواستگاری فاطمه تعجیل کنید. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۲۵.)

افکار خفته بیدار می شود

علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه ی پیغمبر اکرم بزرگ شده و فاطمه (علیهاالسلام) را به خوبی می شناخت و با روحیات و اخلاق او کاملا آشنا بود. هر دو تربیت شده ی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) و خدیجه و در یك خانه بزرگ شده بودند (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸۰.) علی می دانست دختری مانند فاطمه هرگز پیدا نخواهد شد که به جمیع کمالات و فضائل

انسانیت آراسته باشد. و از صمیم قلب او را دوست می داشت و می دانست چنین موقعیتهای مناسبی همیشه فراهم نمی شود. اما اوضاع بحرانی اسلام و گرفتاری ها و فقر اقتصادی مسلمین، چنان علی (علیه السلام) را مشغول ساخته بود که به خواسته های درونی خویش توجه نداشت، و در همه فکری بود جز ازدواج و تشکیل خانواده. علی علیه السلام اندکی در پیرامون پیشنهاد ابوبکر تأمل کرد و اطراف و جوانب قضیه را به خوبی بررسی نمود، از یک طرف، تهیدستی و فقر اقتصادی خودش و سایر مسلمانان و حوادث و گرفتاریهای عمومی را مشاهده کرد، از طرف دیگر فکر کرد موقع ازدواج کردنش فرارسیده و در حدود بیست و یک سال یا زیادتر از عمرش می گذرد (ذخائر العقبی ص ۲۶.) باید خواه ناخواه ازدواج کند و مثل فاطمه (علیهاالسلام) هرگز پیدا نمی شود. اگر این فرصت از دست برود قابل جبران نیست.

علی به خواستگاری می رود

پیشنهاد ابوبکر چنان روح علی را تکان داد و عشق درونی او را شعله ور ساخت که دیگر نتوانست بکار خویش ادامه دهد. شترش را از کار بازگرفت و به منزل آورد، بدنش را شستشو داد، عبای تمیزی بر تن کرد، کفش هایش را پوشید و به خدمت رسول اکرم شتافت. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در خانه ی ام سلمه تشریف داشت. علی (علیه السلام) به منزل ام سلمه رفت و در زد. پیغمبر به ام سلمه فرمود: در را باز کن. کوبنده ی در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول اللَّه! پدر و مادرم فدایت، کیست که ندیده درباره اش چنین داوری می کنی؟. فرمود: ای ام سلمه! ساکت باش، مردی دلاور و شجاع است، برادر و پسرعمویم و محبوب ترین مردم نزد من است. ام سلمه از جای جست و در سرای را باز کرد. علی (علیه السلام) داخل منزل شد، سلام داد و در حضور پیغمبر نشست. از خجالت سرش را به زیر انداخت، و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. مدتی طول کشید که هر دو ساکت بودند. بالاخره پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) سکوت را شکست و فرمود: یا علی گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از اظهار آن خجالت می کشی؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و اطمینان داشته باش که تمام خواسته هایت قبول می شود. عرض کرد: یا رسول اللَّه پدر و مادرم فدای تو باد، من در خانه ی شما بزرگ شدم و از الطاف شما برخوردار گشتم. بهتر از پدر و مادر، در تربیت و تأدیب من کوشش نمودی و به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول اللَّه! به خدا سوگند اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خودم همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم، تا با وی مأنوس گردم و از ناراحتیهای خویش بکاهم. اگر صلاح بدانی و دختر خودت فاطمه علیهاالسلام را به عقد من درآوری سعادت بزرگ نصیب من شده است. رسول خدا که در انتظار چنین پیشنهادی بود صورتش از سرور و شادمانی برافروخته شد، فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم. پیغمبر نزد فاطمه (علیهاالسلام) رفت، فرمود: دخترم! علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به خوبی می شناسی برای خواستگاری آمده است. آیا اجازه می دهی ترا به عقدش درآورم؟ فاطمه از خجالت سکوت کرد و چیزی نگفت. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله سکوت او را علامت رضایت دانست. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷ ذخائر العقبی ص ۲۹.)

توافق

رسول اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پس از کسب اجازه به نزد علی آمد و با لبی خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول اللَّه پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاـ اطلاـع داریـد. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات اولی تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی ت و محسوب می شود، باید به وسیله ی آن آبکشی کنی و وضع اقتصادی

خودت و خانواده ات را تامین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم. یا علی اکنون که کار بدینجا رسید، می خواهی بشارتی به تو بدهم و رازی را برایت آشکار سازم؟. عرض کرد: آری یا رسول اللَّه، پدر و مادرم فدایت، شما همیشه نیک خوی و خوشزبان بوده اید. فرمود: پیش از آن که به نزد من بیایی جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! خدا ترا از بین مخلوقاتش برگزیده و به رسالت انتخاب کرد. علی (علیه السلام) را برگزید و برادر و وزیر تو قرار داد. باید دخترت فاطمه را با او کابین ببندی. مجلس جشن ازدواج آنان در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده است. خدا دو فرزند پاک و نجیب و طیب و طاهر و نیکو به آنان عطا خواهد نمود یا علی هنوز جبرئیل بالا نرفته بود که تو درب منزل را زدی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷.)

خطبه عقد

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علی تو زودتر به مسجد برو من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم. علی علیه السلام مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون از عقب می رسد، تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیهاالسلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. سپس نشست و به علی (علیه السلام) فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان. علی علیه السلام برخاست و فرمود: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و شهادت می دهم که بغیر از او خدایی نیست. شهادتی که مورد پسند و رضایت او واقع شود . درود بر محمد صلّی اللَّه علیه و آله، درودی که مقام و درجه اش را بالا برد. ای مردم! خدا ازدواج را برای ما پسندیده و بدان دستور داده است. ازدواج من و فاطمه را خدا مقدر کرده و بدان امر نموده است. ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من درآورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید. مسلمانان به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله عرض کردند: یا رسول اللَّه! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟. رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند. خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند. پس از ختم جلسه، پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به خانه برگشت، و به زنان دستور داد برای فاطمه مجلس جشن و شادی فراهم کنند. (مطالب این بخش را می توانید در کتابهای زیر پیدا کنید: کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۳– ۳۵۹. مناقب ابن شهر آشوب ج ۳. ذخائر العقبی. تذکرهٔ الخواص. دلائل الامامه، مناقب خوارزمی ص ۲۴۷، بحارالانوار ج ۴۳ ص ۹۲– ۱۴۵.) مراسم ازدواج در روز اول یا ششم ذی حجه (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۴۹.) سال دوم یا سوم هجری انجام گرفت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶ و ۷.)

انتخاب داماد

اسلام به مسلمانان می گوید: اگر جوانی برای خواستگاری دختر شما آمد باید قبل از هر چیز جنبه های دینی و اخلاقی او را بررسی کنید. اگر با ایمان و پاکدامن و خوش اخلاق بود با وی وصلت نمایید. اسلام عقیده دارد که ازدواج نباید بر پایه ی مال و ثروت استوار گردد. اسلام می گوید: ثروت تنها، انسان را خوشبخت نمی کند، و فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و علاقه ی دینی داماد

بر مال و ثروت برتری دارد. زیرا داماد با ایمان و خوشرفتار گر چه تهی دست باشد بهتر از ثروتمند عیاش و هوسران و لا ابالی، اسباب آسایش خانواده اش را فراهم می سازد. پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: وقتی کسی به خواستگاری دختر شما آمد اگر اخلاق و دینش را پسندیدید با وی وصلت کنید و جواب رد به او ندهید. اگر برنامه ی ازدواج شما برخلاف این دستور شد مفاسد بزرگ و گرفتاری های زیادی برایتان تولید خواهد شد. (و افی کتاب نکاح ص ۱۷.) پیغمبر اسلام نه تنها این مطلب را به مردم یاد می داد بلکه خودش بدان عمل می کرد. به همین جهت، دین و پرهیزکاری و فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی علی علیه السلام را بر ثروت هنگفت عبدالرحمان و عثمان ترجیح داد و تهی دستی او را یکی از عیوب ندانست.

مهر حضرت زهرا

۱- یک زره که به مبلغ چهارصد یا چهارصد و هشتاد یا پانصد درهم ارزش داشت. ۲- یک دست لباس کتان یمنی. ۳- یک پوست گوسفند دباغی نشده. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۵۱.)

یک عمل آموزنده

اسلام قرارداد مهرهای سنگین را به صلاح ملت نمی داند و سفارش می کند که اگر دین و اخلاق داماد را پسندیدید درباره ی مهر سختگیری نکنید و با کم قناعت کنید. پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: بهترین زنان امت من کسانی هستند که زیبا و کم مهر باشند. (و افی کتاب نکاح ص ۱۵.) امام صادق علیه السلام فرمود: بدی زن در این است که مهرش سنگین باشد. (و افی کتاب نکاح ص ۱۵.) اسلام عقیده دارد که مسابقه در ازدیاد مهر، زندگی را بر مردم سخت می کند و مشکلات بزرگی را برای ملت بوجود می آورد. باید با ایجاد تسهیل در امر ازدواج ، جوانان را به تشکیل خانواده متمایل نمود تا از هزاران مفاسد اجتماعی و امراض روحی جلوگیری شود. مهرهای سنگین بنیان اقتصادی داماد را در آغاز زندگی نوین متزلزل و سست می کند، به محبت و صفای زن و شوهر لطمه می زند و جوانان را به ازدواج بی رغبت می کند. رسول گرامی اسلام برای این که عملا به مردم بفهماند که مهرهای سنگین صلاح واقعی ملت نیست، دختر عزیزش را با همین مهر که ملاحظه نمودید به عقد علی بن ابی طالب علیه السلام درآورد. حتی به عنوان دین هم چیزی بر ذمه ی او قرار نداد.

جهاز حضرت زهرا

رسول خدا به علی فرمود: هم اکنون برخیز زره ای را که به صداق زهرا انداختی بفروش و بهایش را نزد من حاضر کن تا برای شما جهاز و اسباب خانه ای تهیه نمایم. علی بن ابی طالب علیه السلام زره را ببازار برد و فروخت. در روایت مختلف، بهای آن بین چهارصد و چهارصد و هشتاد و پانصد درهم تعیین شده است. ناگفته نماند که بنا بر بعضی روایات، زره را عثمان خریداری کرد و بعدا به علی اهدا نمود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۰.) علی علیه السلام پول زره را گرفت و خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله تقدیم نمود. رسول خدا، ابوبکر و سلمان فارسی و بلال را احضار فرمود. مقداری از پولها را به آنان داد و فرمود: به مقداری این پولها اسباب و لوازم زندگی برای فاطمه علیهاالسلام خریداری کنید. قدری از آن هم را به اسماء داد و فرمود: برای دخترم عطر و بوی خوش تهیه کن. و بقیه را به ام سلمه سپرد. ابوبکر می گوید: وقتی پولها را شمردم دیدم شصت و سه درهم است و بوسیله ی آن اسباب و لوازم زیرا را خریداری کردم: ۱- یک پیراهن سفید. ۲- یک روسری بزرگ. ۳- یک حله ی سیاه خیبری. ۴- یک تختخواب که از پوست خرما بافته شده بود. ۵- دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود. ۶- چهار عدد بالش از پوست میش که از گیاهی به نام اذخر پر شده بود. ۷- یک قطعه حصیر هجری. ۸- یک عدد آسیای دستی.

۹- یک کاسه مسی. ۱۰- یک مشک چرمی برای آبکشی. ۱۱- یک طشت لباسشوئی. ۱۲- یک عدد کاسه برای شیر. ۱۳- یک ظرف آبخوری. ۱۴- یک پرده ی پشمی. ۱۵- یک آفتابه. ۱۶- یک سبوی گلی. ۱۷- یک عدد پوست برای فرش. ۱۸- دو کوزه ی سفالین. ۱۹- یک عبا. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۵۳. کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۹.) هنگامی که جهاز زهرا را خدمت پیغمبر آوردند اشکش جاری شد و سرش را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این عروسی را برای کسانی که اگر ظرفهایشان گلی است مبارک گردان.

درسی به مسلمین

عروسی علی و فاطمه علیهاالسلام یکی از حساس ترین و مهمترین نمونه های ازدواج اسلامی بود. زیرا پدر دختر، بزرگترین شخصیت جزیرۀالعرب بلکه جهان اسلام و پیغمبر برگزیده ی خدا بود. دختر بهترین و عاقل ترین و باتربیت ترین و باکمال ترین زنان اسلام و یکی از چهار زن بزرگ بشریت به شمار می آمد و داماد هم از حیث اصل و نسب از شریف زادگان عرب بود. از جهت علم و کمال و شجاعت بر تمام رجال اسلام برتری داشت. جانشین رسمی و وزیر و مشاور رسول خدا بود. مرد دلاور اسلام و سپهسالار سپاه مسلمین بود. چنین ازدواجی باید حتی القوه با شوکت و تشریفات خاصی برگزار شود. اما چنان که ملاحظه فرمودید، بـا کمال سادگی انجام گرفت. جهاز بانوی نمونه ی اسلام بدین سادگی که ملاحظه فرمودید تهیه شد. جالبتر این که همین جهاز مختصر هم با مهریه ی خود حضرت زه را تهیه شد. نه اینکه مهریه را سر جای خود بگذارند و پدر دختر با هزارن گرفتاری و درد سر جهازی برای دخترش تهیه کند. پیغمبر می توانست، هر طور شده ولو به قرض کردن هم باشد جهاز آبرومندی، مطابق معمول روز، برای یگانه دختر عزیزش تهیه کند و بگوید: من پیغبر خدا هستم، و باید مراعات شئون خودم را بکنم. دخترم نیز از بهترین زنان جهان است و باید احترام و آبروی او را مراعات نمایم و اسباب خوشحالی او را فراهم سازم. دامادم نیز از رجال نامی اسلام است و خدمات و مجاهداتش بر کسی پوشیده نیست. برای احترام و قدردانی از زحمات او باید وسائل آبرومندی برایش تهیه کنم و... اما پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ضرر و مفاسد مسابقه در ازدیاد جهاز و مهر را می دانست. و خبر داشت که اگر مسلمین بدین بلیه گرفتار شوند، فقر عمومی و ورشکستگی اقتصادی، کثرت طلاق و خودداری جوانان از تشکیل خانواده، ازدیاد روزافزون جوانان بی زن و دختران بی شوهر، کثرت جرائم و جنایات و بروز انواع فحشاء، و ازدیاد امراض عصبی را به دنبال خواهد داشت. از این جهت در آن ازدواج نمونه، که متصدیان امرش شخص اول و دوم اسلام بودند کمال سادگی بعمل آمد تا برای ملت مسلمان و زمامداران مسلمین درس عملی آموزنده ای باشد. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از آن جوانان کوتاه فکری نبود که برای تهیه ی مال و ثروت و به منظور جهاز مفصل ازدواج کند و اگر جهاز عروسی نقصان داشت هر روز اسباب ناراحتی همسر بیگناهش را فراهم سازد و با سرزنشها و ایرادهای بیجا، بنیان زناشویی را متزلزل سازد و کاشانه ی گرم و با صفای زناشویی را با بهانه های بچه گانه و بیجا، سرد و بی صفا کند و خانه ی انس و محبت را بزندان اختیاری تبدیل سازد. علی علیه السلام امام و پیشوای آینده ی ملت بود و می خواست با این گونه افکار غلط مبارزه کند. مال و ثروت دنیا در نظرش ارزش نداشت.

اثاث خانه علی

علی بن ابی طالب علیه السلام نیز اثاث زیر را برای حجله ی عروسی تهیه کرد: ۱- یک چوب برای آن که لباسهایشان را روی آن بیندازند و مشک آب را بر آن آویزان کنند. ۲- یک عدد پوست گوسفند. ۳- یک عدد متکا. ۴- یک عدد مشک برای آب. ۵- یک عدد غربال آرد بیزی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۱۴.)

مذاکره عروسی

علی علیه السلام می فرماید: حدود یک ماه طول کشید و من خجالت می کشیدم با پیغمبر درباره ی فاطمه صحبت کنم، ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبائی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم. روزی برادرم عقیل پیش من آمد و گفت: برادر جان! من از ازدواج تو بسیار مسرور هستم. چرا از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خواهش نمی کنی که فاطمه را به خانه ات بفرستد تا بوسیله ی عروسی شما، چشم ما روشن گردد؟ پاسخ دادم: خیلی میل دارم عروسی کنم اما از رسول خدا خجالت می کشم. عقیل گفت: تو را به خدا سوگند! هم اکنون با من بیا تا خدمت پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) برویم. علی با برادرش عقیل آهنگ منزل رسول خدا نمودند. در بین راه به«ام ایمن» برخورد کرده جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت: اجازه بدهید من با رسول خدا در این باره مذاکره کنم، زیرا در اینگونه امور، حرف زنها مؤثرتر است. ام سلمه و سایر زنان از قضیه خبردار شدند و خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مشرف گشتند. عرض کردند: یا رسول اللَّه! پدر و مادرمان به فدایت، برای موضوعی خدمت شما رسیده ایم که اگر خدیجه زنده بود چشمش بدان روشن می شد. وقتی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) نام خدیجه را شنید اشکش جاری شد و فرمود: خدیجه؟! کجا مانند خدیجه پیدا می شود؟ هنگامی که مردم مرا تکذیب نمودند مرا تصدیق کرد و برای ترویج دین خدا، اموالش را در اختیار من قرار داد. خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم خانه ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد. ام سلمه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود، شما هر چه درباره ی خدیجه می فرمایید صحیح است. خدا ما را با او محشور گرداند. یا رسول اللَّه! برادر و پسرعموی شما میل دارد همسرش را به منزل ببرد. فرمود: پس چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند؟ عرض کرد: خجالت می کشد. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به ام ایمن فرمود: علی را نزد من حاضر کن. و قتی علی (علیه السلام) خدمت پیغمبر مشرف شد فرمود: یا علی! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری. عرض کرد: آری یا رسول اللَّه. فرمود: خدا مبارک کند، همین امشب یا فردا شب وسائل عروسی را فراهم می کنم. سپس به زنانش فرمود: فاطمه را زینت کنید و خوشبویش نمایید و اطاقی را برایش فرش کنید تا مراسم عروسی را برگزار کنیم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۰- ۱۳۲.)

جشن عروسی

پیغمبر اکرم به علی فرمود: در عروسی باید ولیمه داده شود، من دوست دارم امتم در عروسیها ولیمه بدهند. «سعد» که در مجلس حاضر بود عرض کرد: من یک گوسفند برای جشن شما تقدیم می کنم. گروهی دیگر از اصحاب نیز در حدود توانایی خودشان کمک کردند. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به بلال فرمود: یک گوسفند بیاور و به علی (علیه السلام) فرمود: حیوانی ذبح کن. و ده درهم پول به او داد و فرمود: قدری روغن و خرما و کشک تهیه کن. نان هم تهیه کردند. سپس به علی فرمود: هر که را می خواهی برای صرف غذا دعوت کن. علی بن ابی طالب علیه السلام گروه زیادی از اصحاب را دعوت نمود. گوشتها را پختند و بوسیله ی روغن و خرما و کشک غذائی تهیه نمودند. چون جمعیت مدعوین زیاد بود و وسائل پذیرائی نداشتند پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم) دستور داد مهمانان جشن، ده نفر ده نفر داخل شوند و غذا میل کنند. در آن جشن تاریخی، عباس و حمزه عموهای پیغمبر و علی بن ابی طالب و برادرش عقیل از مدعوین پذیرایی می نمودند. سفره ای گستردند و اصحاب، ده نفر ده نفر داخل می شدند. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) با دست مبارک غذا می کشید و مهمانان پذیرائی می شدند، پس از سیر شدن، بیرون می رفتند و ده نفر دیگر داخل می شدند. بدین منوال گروه کثیری غذا خوردند. و به برکت دست رسول خدا همه سیر شدند. سپس دستور داد بقیه ی غذاها را به خانه ی فقرا و بیچارگانی که از حضور در مجلس ولیمه معذور بودند ببرند یک ظرف

غذا هم برای فاطمه و علی علیهماالسلام کنار بگذارند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۳۲ و ۱۳۷ و ۱۱۴ و ۱۰۶.)

بسوی حجله

زنـان پیغمبر فـاطمه را زینت کردنـد، عطر و بوی خوش بر او پاشـیدند. پیغمبر، علی علیه السـلام را احضـار کرد و در جـانب راسـت خودش نشانید. فاطمه (علیهاالسلام) را نیز در طرف چپ نشانید. سپس عروس و داماد را به سینه ی خودش چسباند. پیشانی هر دو را بوسه داد. دست نوعروس را گرفت و در دست دامـاد گـذاشت. به علی (علیه السـلام) فرمود: فـاطمه همسـر خوبی است. و به فـاطمه (علیهاالسـلام) فرمـود: علی شـوهر خوبی است. سـپس به زنـان فرمود: عروس و دامـاد را بـا شور و شـادی به حجله ببریـد ولی چیزی نگوییـد که خدا ناراضـی گردد. زنان پیغمبر با شور و شادی، اللّه اکبر گویان، فاطمه و علی را تا حجله ی عروسـی مشایعت نمودند. رسول خدا نیز از عقب رسید و وارد حجله شده دستور داد ظرف آبی حاضـر کردند، قدری از آبها را بر بدن فاطمه پاشید و دستور داد با بقیه ی آن وضو بگیرد و دهانش را بشوید. بعدا ظرف آب دیگری طلبید، قدری از آن را بر تن مبارک علی علیه السلام پاشید و دسـتور داد با بقیه ی آن دهانش را بشوید و وضو بگیرد. سپس روی عروس و داماد را بوسـید. دست به جانب آسـمان برداشت و گفت: خدایا این عروسـی را مبارک گردان و نسل پاک و پاکیزه ای از ایشان بوجود آور. و قی خواست از حجله خارج شود فاطمه علیهاالسـلام دامنش را گرفـت و گریـه کرد. فرمـود: دخـتر عزیزم! مـن ترا به بردبـارترین و دانشـمندترین مردم تزویـج کردم. سـپس برخـاست و تـا درب حجله آمـد. چوب در را بـا دو دست مبـارک گرفت و فرمود: خـدا شـما و نسلتان را پاک و پاکیزه گردانـد. با دوسـتان شـما دوست هسـتم و با دشـمنانتان دشـمن. اکنون وداع می کنم و شما را به خدا می سپارم. آنگاه درب حجله را بست و به زنان فرمود: به منزلهای خودتان برویـد، و کسـی اینجا نمانـد. تمام زنها متفرق شدنـد. و قتی پیغمبر خواست خارج شود دید یکی از زنها باقی مانده است. پرسـید کیستی مگر نگفتم باید همه خارج شوید؟. عرض کرد: من اسماء هستم. شما فرمودید خارج شوید، اما من در این جهت معـذورم. زیرا هنگام رحلت خـدیجه در خـدمتش بودم، دیـدم گریه می کنـد. عرض کردم: آیا شـما هم گریه می کنیـد؟ بـا این که بهترین زنـان جهـان و همسـر رسول خـدا هستی و بتو وعـده ی بهشت داده است. فرمود: گریه ی من از این جهت است که می دانم هر دختری شب زفـاف محتـاج به زنی است که محرم اسـرارش باشـد و حوائجش را برطرف سـازد. من از دنیا می روم ولی می ترسم فاطمه ام در شب زفاف محرم راز و کمک حالی نداشـته باشد. در آنوقت من به خدیجه گفتم. اگر تا شب زفاف فـاطمه (علیه السـلام) زنـده مانـدم قول می دهم که نزدش بمـانم و برایش مـادری کنم. وقتی پیغمبر نـام خـدیجه را شـنید بی اختیـار اشکش جاری شد و فرمود: ترا به خدا برای همین جهت مانده ای! عرض کرد: آری. پیغمبر فرمود: پس به وعده ات عمل کن. (بنابر بعض روایات، در روز چهارم که پیغمبر به خانه فاطمه تشـریف برد اسماء را ملاقات نمود. در هر صورت داستان اسماء را بسیاری از تاریخ نگاران نوشته اند و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده اند. ولی اگر اصل داستان صحت داشته باشد، درباره ی اسماء بنت عمیس صـحیح نیست. زیرا اسـماء بنت عیمس همسر جعفر بن ابی طالب بوده. و جعفر یکی از کسانی است که به اتفاق همسرش به حبشه هجرت نمود و بعـد از جنـگ خیـبر مراجعت کرد. بنـابراین مسـلما در شب زفـاف فـاطمه در مـدینه نبوده است. پس آن زن یا اسـماء بنت یزید بن سکن انصاری بوده یا سلمی بنت عمیس خواهر اسماء و زن حمزه بن عبدالمطلب بوده است. به هر حال، چنانکه صاحب کشف الغمه می نویسد در نقل این داستان برای روات اشتباهی رخ داده است.)

دیدار با فاطمه

پیغممبر اکرم بامداد شب زفاف با ظرفی پر از شـیر به حجله ی فاطمه (علیها السـلام) رفت. ظرف شـیر را بدستش داد و فرمود: بخور پدرت به فدایت. سـپس به علی (علیه السـلام) فرمود: تناول کن پسرعمت فدایت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۹.) آنگاه از علی پرسید:

همسرت چگونه بود؟ عرض کرد: بهترین کمک است برای اطاعت خدا. از فاطمه پرسید: شوهرت چطور است؟ عرض کرد: بهترین شوهر است. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۱۷.) رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) دیگر تا روز چهارم به خانه ی فاطمه (علیهاالسلام) نرفت. روز چهارم به حجله ی فاطمه تشریف برد و با او خلوت کرد. پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟. عرض کرد: پدر جان خدا بهترین مردان را نصیب من کرده لکن زنان قریش که بدیدنم آمدند به جای تبریک عقده ای بر دلم نهاده گفتند: پدرت ترا با مرد فقیر و تهی دستی کابین بست، با این که ثروتمندان و رجال متشخص خواستار تو بودند. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دخترش را دلداری داد و فرمود: نور دیده ام پدر و شوهر تو فقیر نیستند. به خدای سوگند گنج های زمین را بر من عرضه داشتند ولی نعمت های اخروی را بر ثروت و مال دنیا ترجیح دادم. عزیزم! من برای تو همسری برگزیدم که از همه زودتر اسلام آورده. از حیث دانش و حلم و عقل بر تمام مردم برتری دارد. خدا در بین تمام بشر، من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری قدرش را بدان و از فرمانش سرپیچی نکن. سپس علی علیه السلام را خواند و فرمود: با همسرت مدارا و مهربانی کن. بدان که فاطمه پاره ی تن من است هر کس او را آزار کند مرا اذیت کرده و هر کس او را خشنود گرداند مرا خشنود نموده است. شما را وداع می کنم و به خدا می سپارم. (مطالبی را که درباره ی عروسی علی و زهرا نوشتیم میتوانید در کتابهای زیر پیدا کنید: کشف الغمه ج ۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳- تذکره الخواص- ذخائر العقبی- دلائل الامامهٔ- سیره ی ابن هشام- مناقب خورازمی- ینابیع الموده- بحارالانوار ج ۴۳- ناسخ التواریخ جلد حضرت زهرا (ع)- اعلام الوری تالیف طبرسی- مجمع الزوائد ج ۹.) مجلسی علیه الرحمه می نویسد: عقد ازدواج فاطمه و علی علیهماالسلام در ماه رمضان خوانده شد و در اول یا ششم ذی حجه عروسی واقع شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۶.) علی و فاطمه مدتی کوتاه در منزلی زندگی کردند که کمی از خانه ی پیغمبر اکرم دور بود، اما تحمل این مقدار دوری، بر رسول خدا دشوار بود. روزی به منزل فاطمه (علیهاالسلام) تشریف برد و فرمود: قصد دارم ترا به نزدیک خودم منتقل سازم. عرض کرد: با حارثهٔ بن نعمان مذاکره کنید شاید منزلش را به ما بدهد. فرمود: حارثهٔ بن نعمان آنقدر منزل هایش را برای ما تخلیه نموده و از ما دور شده که دیگر از او خجالت می کشم. هنگامی که خبر به حارثه رسید خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: یا رسول اللَّه من و اموالم در اختیار شما است. دوست دارم علی و فاطمه را به منزل من منتقل سازی. رسول خدا آنها را به منزل حارثه منتقل ساخت. (طبقات ابن سعد ج ۸ بخش ۱ ص ۱۴.)

فاطمه در خانه ی علی

فاطمه ی علیهاالسلام از خانه ی پدر به خانه ی شوهر منتقل شد. اما خیال نکنید که به خانه ی بیگانه ای رفته باشد. زیرا اگر چه از مرکز نبوت بیرون رفت ولی در خانه ی ولایت ساکن گشت. در منزل سپهسالار اسلام، رئیس ستاد ارتش اسلام، وزیر جنگ و مشاور مخصوص شخص اول اسلام وارد شد. در این پایگاه تازه وظائف سنگین تری بر دوش آن بانوی نمونه افتاد و رسما دارای مسئولیت شد. در اینجا باید به زنان اسلام عملا درس شوهرداری و خانه داری و بچه داری بدهد. باید درس فداکاری و صداقت و محبت به آنان بیاموزد. تا زنان جهان در آینه ی وجودش حقیقت و نورانیت اسلام را بنگرند.

خانه داری

یگانه خانه ای که دو عضو اساسی آن یعنی زن و شوهر- هر دو- از گناه و انحراف معصوم و به فضائل و کمالات انسانیت آراسته بودند خانه ی علی و فاطمه بود. علی (علیه السلام) نمونه ی یک مرد کامل اسلامی و زهرا (علیهاالسلام) نمونه ی یک بانوی کامل اسلامی بود. علی بن ابی طالب از کودکی در دامن رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله وسلّم) و تحت تربیت مستقیم آن حضرت قرار داشت. بهترین و عالی ترین اخلاق و فضائل و کمالات اسلامی را دارا بود. زهرا نیز در دامن پدر بزرگوارش تربیت یافت و به

اخلاق اسلامی کاملا آشنا بود. گوش آنها از همان آغاز کودکی با قرآن مأنوس بود ، شب و روز و گاه و بیگاه صوت آیات قرآن را از زبان مبارک پیغمبر گرامی استماع می نمودند، از وحی و اخبار غیبی مطلع می شدند، حقائق و معارف اسلام را از منبع اصلّی دریافت می نمودند و نمونه ی عملی آن را در آینه ی وجود رسول اکرم تماشا می کردند. بنابراین باید عالی ترین نمونه ی زندگی خانوادگی را در این خانه یافت. خانه ی علی و فاطمه علیهماالسلام حقاً کانون صفا و صمیمیت بود. زن و شوهر با کمال صداقت در اداره ی آن همکاری و معاونت داشتند و در امور خانه داری کمک می کردند. در آغاز زندگی خدمت رسول اکرم رسیدند و از آن جانب خواهش کردند که کارهای خانه را در میانشان تقسیم کند. رسول خدا فرمود: کارهای داخل خانه را فاطمه (علیهاالسلام) انجام دهد و کارهای خارج بر عهده ی علی (علیه السلام) باشد. فاطمه می گوید: خدا می داند که من چقدر از این مطلب خوشحال شدم که کارهای خارج خانه بعهده ی من نیفتاد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۱.) فاطمه علیهاالسلام تربیت شده ی وحی بود، می دانست که خانه یکی از سنگرهای بزرگ اسلام است و زن اگر این سنگر بزرگ را از دست بدهد و برای خرید و فروش از خانه خارج گردد نمی تواند وظیفه ی خانه داری و تربیت فرزند را به خوبی انجام دهد. به همین جهت وقتی دید که کارهای دشوار خارجی بر دوش علی علیه السلام قرار گرفت بسیار خوشحال شد. دختر یگانه ی شخص اول اسلام از کار کردن عار نداشت و از زیر بار کارهای دشوار خانه داری شانه خالی نمی کرد. به حدی در خانه زحمت می کشید که خود علی علیه السلام درباره اش رقت می نمود و خدماتش را می ستود. روزی به یکی از اصحاب فرمود: می خواهی از وضع خودم و فاطمه برای تو تعریف کنم؟ آنقدر در خانه ام آب آورد که آثار مشک بر بدنش دیده می شد. آنقدر آسیا می کرد که دستهایش تاول زد. آنقدر در نظافت و تمیز کردن و روفتن خانه و پختن نان و غذا زحمت می کشید که لباسهایش کثیف می شد. بدین جهت کار بر او سخت شد. گفتم: خوب است خدمت پیغمبر بررسی و جریان را برایش بیان کنی شاید خادمی برایت تهیه کند تا در امور خانه داری به تو کمک کند. فاطمه علیهاالسلام خدمت رسول خدا رسید. دید با گروهی از اصحاب صحبت می کند، خجالت کشید حاجتش را اظهار کند بدون عرض حاجت به خانه برگشت. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) احساس کرد که فاطمه حاجتی داشته. لذا، بامداد روز بعد به منزل ما تشریف آورد سلام کرد، پاسخ دادیم. داخل خانه شد و نزد ما نشست. فرمود: فاطمه جان دیشب، به چه منظور به منزل ما آمدی؟ فاطمه علیهاالسلام خجالت کشید حاجتش را بگوید. من عرض کردم: یا رسول اللَّه فاطمه آنقدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آنقدر آسیا گردانیده که دستهایش آبله کرده، آنقدر در نظافت خانه کوشیده که لباسهایش گردآلود و کثیف شده، آنقدر غذا پخته که لباسهایش چرک شده. من گفتم خدمت شما برسد شاید خادم و کمک کاری به وی عطا کنی. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فاطمه جان میخواهی عملی به شما تعلیم کنم که از خادم بهتر باشد؟ وقتی خواستی بخوابی سی و سه مرتبه بگو: سبحان اللَّه سی و سه مرتبه بگو: الحمدللَّه. و سی و چهار مرتبه بگو: اللَّه اکبر. این ذکر صد مرتبه بیش نیست ولی در نامه ی عمل هزار حسنه دارد. فاطمه جان اگر این ذکر را هر روز صبح بگویی خدا کارهای دنیا و آخرتت را اصلاح خواهد نمود. فاطمه در جواب پدر گفت: از خدا و رسول راضی شدم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۲ و ص ۱۳۴.) در حدیث دیگر چنین دارد: فاطمه علیهاالسلام احوالش را برای پدر تعریف کرد و تقاضای کنیز نمود. رسول خدا گریه کرد و فرمود: فاطمه جان به خدا سوگند چهارصد نفر فقیر در مسجد سکونت دارند که نه غذا دارند و نه لباس. می ترسم اگر کنیز داشته باشی اجر و ثواب خدمت در خانه از تو فوت شود. می ترسم علی بن ابی طالب علیه السلام در قیامت از تو مطالبه ی حق کند. سپس تسبیح زهرا را به او یاد داد. امیرالمؤمنین فرمود: برای طلب دنیا نزد رسول خدا رفتی ولی ثواب آخرت نصیبمان شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۵.) یک روز پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به خانه ی فاطمه تشریف برد، دید علی و فاطمه مشغول آسیا کردن هستند. پرسید کدامتان خسته تر هستید؟ علی علیه السلام فرمود: فاطمه. رسول خدا جای فاطمه نشست و علی را در آسیا کردن کمک نمود (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۵۰.) جابر می گوید: پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فاطمه را دید که لباس

کم ارزشی پوشیده و با دستش آسیا می کند و بچه اش را در دامن نهاده شیر می دهد. از دیدن این منظره اشکش جاری شد و فرمود: دختر عزیزم سختی و مرارت دنیا را بچش تا به شیرینی نعمت های آخرت نائل گردی. عرض کرد: یا رسول اللّه خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم. پس این آیه نازل شد: خدا در قیامت آنقدر به تو عطا می کند که راضی شوی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۶.) امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام هیزم و آب خانه را تهیه می کرد و خانه را می روفت. و فاطمه علیهاالسلام آسیا می کرد و خمیر درست می کرد و نان می پخت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۱.) یک روز از بلال از وقت معمول دیرتر به نماز صبح حاضر شد. رسول خدا علت دیر آمدن را پرسید. عرض کرد: وقتی به مسجد می آمدم از منزل فاطمه علیهاالسلام عبور کردم دیدم مشغول آسیا کردن است و بچه اش گریه می کند. عرض کردم: ای دختر پیغمبر یکی از کارهایت را به من واگذار کن، تا شما را کمک کنم. فرمود: بچه داری از من بهتر ساخته است اگر میل داری در آسیا گرداندن کمک کن. من آسیا کردن را برعهده گرفتم، از این جهت دیرتر به مسجد آمدم. پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: به فاطمه ترحم کردی خدا به تو ترحم کند. (ذخائر العقبی ص ۵۱.)

شوهرداری

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در خانه ی یکی از افراد عادی اجتماع زندگی نمی کرد بلکه در خانه ی دومین شخص اسلام یعنی سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و وزیر مشاور مخصوص نبی گرامی زندگی می کرد. موقعیت حساس اسلام و شوهرش را بخوبی درک می کرد و می دانست که اگر شمشیر علی (علیه السلام) نباشد، اسلام چندان پیشرفتی ندارد. فاطمه (علیهاالسلام) در یکی از مواقع بسیار حساس و بحرانی اسلامی در خانه ی علی زندگی می کرد. سپاه اسلام همیشه در حال آماده باش بود. در هر سال چندین جنگ واقع می شد و علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام یا اکثر آن جنگها شرکت داشت. زهرای عزیز از مسئولیت سنگین و حساس خودش خبر داشت و از حدود تأثیر و نفوذ زن در روحیه ی شوهر کاملا مطلع بود. می دانست که زن دارای چنان نفوذ و قدرتی است که به هر طرف خواست شوهرش را می برد. می دانست که ترقی و عقب ماندگی و سعادت و بدبختی مرد تا حد زیادی، به روحیات و چگونگی رفتار زن بستگی دارد.خبر داشت که خانه بمنزله ی سنگر و آسایشگاه مرد است و وقتی از میدان مبارزات زندگی و برخورد با حوادث و مشکلات دنیای خارج خسته شد به آن جا پناه می برد تا تجدید نیرو کند و خودش را برای کار و انجام وظیفه آماده نماید و ریاست این آسایشگاه مهم به عهده ی زن واگذار شده است. به همین جهت اسلام شوهرداری را در ردیف جهاد قرار داده است. موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. (و افی کتاب نکاح ص ۱۱۴.) زهرا علیهاالسلام می دانست که سپهسالار نیرومند و شجاع اسلام در صورتی در میدان نبرد پیروز می گردد که از جهت اوضاع داخلی خانه، فکرش آزاد و از تشویقات و مهربانیهای همسرش دلگرم باشد. از این رهگذر می توان گفت: هنگامی که سپهسالار فداکار اسلام یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) با تنی خسته و کوفته، از میدان نبرد به خانه بازمی گشت از مهربانی ها و دلگرمی ها و نوازش های همسر عزیزش کاملا برخوردار می شد. زخم های تنش را پانسمان می کرد. لباس های خون آلود جنگ را می شست و خبرهای جنگ را از او می شنید. فاطمه علیهاالسلام زنی نبود که در گوشه منزل به ادامه زندگی داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به اسلام بی تفاوت بگذرد. بلکه از گوشه هائی از تاریخ استفاده می شود که در جریان امور مربوط به اسلام بوده و بالاخص به حوادث جبهه و جنگ کاملاً عنایت داشته است. نه تنها پدر و شوهرش را تشویق می نموده بلکه در مواقع لزوم در صحنه حضور داشته و کارهائی را انجام می داده است. در تاریخ نوشته اند: بعد از جنگ احد، وقتی فاطمه صورت خون آلود پدر را دید او را در بغل گرفت، گریه می کرد و خونها را از چهره پدر پاک می کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام آب آورد و فاطمه صورت پدر را می شست، ولی خون قطع نمی شد، سرانجام فاطمه قطعه حصیری را

سوزاند و خاکسترش را روی زخم ریخت تا خون قطع شد. (انساب الاشراف ج ۱ ص ۳۲۴) و نوشته اند وقتی رسول خدا از جنگ احد برگشت شمشیرش را به فاطمه داد و فرمود: خون هایش را بشوی. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز شمشیرش را به فاطمه داد و فرمود: خون هایش را بشوی. (سیره ابن هشام ج ۳ ص ۱۰۶.) فاطمه علیهاالسلام، همیشه شوهرش را تحسین و تشویق می کرد و فداکاری ها و شجاعت هایش را می ستود و بدینوسیله دلش را گرم و برای جنگ آینده آماده اش می نمود. بوسیله ی نوازشهای بی شائبه، تن خسته و جراحات بدنش را تسکین می داد. علی علیه السلام می فرماید: وقتی به خانه می آمدم و به زهرا (علیهاالسلام) نگاه می کردم تمام غم و غصه هایم بر طرف می شد. (مناقب خوازمی ص ۲۵۶.) فاطمه علیهاالسلام هرگز بدون اجازه علی (علیه السلام) از خانه خارج نشد. هیچگاه او را غضبناک نکرد. زیرا می دانست که اسلام می گوید: هر زنی که شوهرش را غضبناک کند خدا نماز و روزه اش را قبول نمی کند تا این که شوهرش راضی شود. (و افی کتاب نکاح ص ۱۱۴.) فاطمه در خانه ی علی هرگز دروغ نگفت و خیانت نکرد و هیچگاه از دستوراتش سرپیچی ننمود. علی علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (علیهاالسلام) غضبناک شود. فاطمه هم هیچگاه مرا خشمناک ننمود. (مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.) علی بن ابی طالب علیه السلام، در آخرین ساعات وداع زهرا بدین مطلب اعتراف کرد، زهرا در آخرین ساعات زندگی خویش به علی گفت: پسر عمو! هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی. از روزی که با من معاشرت کردی با دستورات تو مخالفت نکردم. علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: ای دختر پیغمبر معاذ اللّه که تو در خانه ی من بد رفتاری نموده باشی. زیرا مراتب خداشناسی و نیکوکاری و پرهیزکاری و بزرگی و خداترسی تو به حدی است که جای ایراد و خرده گیری نیست. همسر عزیزم مفارقت و جدایی از تو برای من بسی ناگوار است ولی مرگ را چاره ای نیست. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۱.) چون فکر حضرت علی علیه السلام از جهت اوضاع داخلی خانه کاملا آزاد بود و از تشویقهای همسرش بهره مند می شد آن همه موفقیت و پیروزی برایش امکان پذیر بود. اما مبادا خیال کنید که علی بن ابی طالب علیه السلام از آن مردان خودخواهی بوده که هزاران امید و انتظار از همسرش داشته باشد ولی برای خودش مسئولیتی قائل نباشد و خود را مالک الرقاب مطلق زن و او را همانند بنده ی زر خرید بلکه پست تر بداند. ابدا چنین نبود. علی (علیه السلام) می دانست که در همان موقعی که او در میدان کارزار شمشیر می زده همسرش نیز در سنگر داخلی اسلام به جهاد مشغول بوده . در غیاب او تمام کارهای داخلی و خارجی خانه بر عهده ی زهرا علیهاالسلام بوده است. غذا می پخته، لباس می شسته، بچه داری می کرده، در تربیت اطفال جدیت می نموده، در آن بحران قحطی و سختی زمان جنگ، برای تأمین غذا و سایر حوائج زندگی تلاش می کرده، از جهت حوادث و اخبار جنگ ناراحتی ها دیده انتظارها کشیده است. و به طور خلاصه خانه ای را اداره می کرده که اداره ی آن از اداره ی یک کشور چندان آسان تر نیست. علی بن ابی طالب علیه السلام حس می کرد که سرباز فداکار داخلی نیز محتاج به دلجویی و تشویق و نوازش است. وقتی وارد خانه می شد از اخبار داخل خانه و از رنج و مشقت های زهرا (علیهاالسلام) جویا می شد. آن پیکر خسته را نوازش می داد و بوسیله ی دلداری و مهربانی های بی شائبه، قلب پژمرده ی او را تسکین می بخشید، در مورد سختی های زندگی و فقر و تهیدستی دلداریش می داد و برای ادامه کار و زندگی نیرویش می بخشید. علی علیه السلام می دانست به همانقدار که مرد به اظهار محبت و اخلاص و قدردانی زن نیازمند است، زن نیز بدانها احتیاج دارد. آن دو همسر نمونه ی اسلام هر یک به وظائف خویش عمل می کردند و نمونه ای از اخلاق عالی اسلام بودند. مگر نه اینست که پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در شب زفاف به علی (علیه السلام) فرمود: همسر تو بهترین زنان جهان است. و به فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: شوهر تو بهترین مردان عالم است؟. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۲.) مگر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نفرمود: اگر علی نبود برای فاطمه همسر لایقی وجود نداشت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۸.) مگر نه اینست که حضرت علی در بامداد شب زفاف به پیامبر عرض کرد: فاطمه بهترین عون و یاور من است در اطاعت پروردگار جهان؟. (دلائل الامامهٔ ص ۷.) فاطمه (علیهاالسلام) از پدرش روایت کرده که فرموده: بهترین مردان شما افرادی هستند که نسبت به همسرانشان بیشتر احسان و

مهربانی کنند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۷.)

بچه داری

یکی از وظائف سنگین و مهم حضرت زهرا موضوع بچه داری و تربیت اولاد بود. فاطمه پنج فرزند پیدا کرد: حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن. پنجمین فرزند آن حضرت که محسن نام داشت سقط شد. دو پسر و دو دختر از آن حضرت باقی ماند. فرزندان آن حضرت از اشخاص عادی نبودند، بلکه چنین مقدر شده بود که نسل پیغمبر اکرم از فاطمه (علیهاالسلام) بوجود آید. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرمود: خدا ذریه ی پیغمبران را در صلب خودشان قرار داده ولی نسل مرا در صلب علی (علیه السلام) مقرر فرمود پس من پدر اولاد فاطمه هستم. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۸۷.) خدا مقدر کرده بود که پیشوایان دین و خلفای پیغمبر اکرم از نسل پاک زهرا بوجود آیند. لذا یکی از وظائف سنگین او بچه داری بود. کلمه ی بچه داری، جمله ی کوتاهی بیش نیست ولی معنای بسیار مهم و دامنه داری دارد. شاید بعضی خیال کنند که بچه داری بیش از این نیست که پدر، لوازم زندگی فرزندانش را فراهم سازد. و مادر، تر و خشکشان کند و در تهیه ی غذا و شستن لباس هایشان کوشش کند. و هیچ مسئوولیت دیگری در قبال فرزندانشان ندارند، اما اسلام به این حد اکتفا نمی کند بلکه پدر و مادر را در قبال وظیفه ی بزرگتری مسئول می داند. اسلام شخصیت آینده ی کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می داند. تمام حرکات و سکنات و افعال و گفتار پدر و مادر در روح حساس و لطیف فرزند تأثیر می کند. هر فرزندی نماینده ی کیفیت سلوک و رفتار پدر و مادرش می باشد. پدر و مادر وظیفه دارند که با کمال دقت مراقب آینده ی کودکانشان باشند و مواظب باشند طفل بیگناه- که نهادش بر خوبی آفریده شده- فاسد و بدبخت نگردد. حضرت زهرا که خود تربیت یافته ی دامن وحی بود از تربیت اسلامی بی اطلاع و غافل نبود. اطلاع داشت که از چگونگی شیر مادر و بوسه هایی که بر لب های معصوم کودکانش می زند گرفته تا تمام حرکات و اعمال و گفتارش، در روحیه ی حساس آنها اثر دارند. می دانست باید اما تربیت کند و نمونه هایی را به جامعه تحویل دهد که آینه و معرف حقیقت و روح اسلام باشند و حقائق و معارف قرآن در وجودشان جلوه گر باشد و این موضوع کار سهل و آسانی نیست. فاطمه علیهاالسلام می دانست باید مانند امام حسینی تربیت کند که در موقع احتیاج اسلام، جان خود و عزیزانش را در راه دفاع از دین و مبارزه ی با بیدادگری فدا کند و بوسیله ی خون های عزیزانش درخت اسلام را سیراب گرداند. می دانست باید دخترانی همانند زینب و ام کلثوم پرورش دهد که بوسیله ی ایراد خطبه ها و سخنرانی های شورانگیز، دستگاه ظلم و ستم بنی امیه را رسوا و مفتضح سازند، و جلو مقاصد شوم آنان را بگیرند. فاطمه (علیهاالسلام) در دانشگاه خانه، به زینب درس فداکاری و شجاعت داد تا مرعوب دستگاه بیدادگر یزید نگردد و بوسیله ی سخنرانی های آتشین خویش، دوست و دشمن را بگریاند و مظلومیت برادرش و بیدادگری بنی امیه را فاش سازد. می دانست باید فرزند بردباری همانند امام حسن علیه السلام تربیت کند که در موقع حساس اسلام، دندان بر جگر بگذارد و برای حفظ منافع عالی اسلام و فراهم ساختن زمینه ی انقلاب اساسی، سکوت کند و بوسیله ی صلح با معاویه، به جهانیان بفهماند که اسلام تا بتواند صلح را بر جنگ ترجیح می دهد. و بدان وسیله عوام فریبی و ظاهر سازی و حقه بازی معاویه را آشکار سازد. نمونه های خارق العاده که از آن مکتب اعجازآمیز بیرون آمد بخوبی می تواند روح پر عظمت و نیروی فوق العاده ی حضرت زهرا را نشان دهد. زهرا (علیهاالسلام) از آن زنان کوتاه فکر و بی اطلاعی نبود که محیط خانه را کوچک شمارد و میل بلند پروازی کند. زهرا علیهاالسلام محیط خانه را بسیار بزرگ و حساس می دانست. آن را کارخانه ی بزرگ انسان سازی و دانشگاه مهم تمرینات نظامی و درس فداکاری می شمرد. می دانست که تربیت شدگان این مدرسه، هر درسی را که در اینجا بیاموزند ، در میدان بزرگ اجتماع به مرحله ی ظهور و بروز درخواهند آورد. و آنچه را در اینجا تمرین کنند در آینده عمل خواهند کرد، حضرت زهرا از زن بودن احساس حقارت و کوچکی نمی کرد و مقام زن را بسی عالی و شامخ می دانست و این

لیاقت را در خویش می دید که دستگاه آفرینش چنین مسؤولیت سنگین و مهمی را بر دوشش نهاده و چنین پایگاه مهمی را بدو تفویض نموده است.

کلاس عالی تربیت

یک کلاس عالی و نمونه ی تربیت اسلامی کودک در خانه ی زهرا علیهاالسلام تأسیس شد. کلاس مذکور با همکاری شخص دوم اسلام و بانوی اول اسلام یعنی علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا اداره می شد و شخص اول اسلام یعنی پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) رسما بر آن نظارت داشت. اصول تربیتی و برنامه ی آن مستقیما از جانب پروردگار جهان نازل می گشت. بهترین برنامه های تربیتی اجرا شد و برجسته ترین افراد را تربیت نمود. در اینجا ناچارم بدین مطلب اعتراف کنم که متأسفانه جزئیات آن برنامه ی عالی برای ما بیان نشده است. زیرا اولا مسلمانان آن عصر آنقدر رشد فکری نداشتند که برای امور تربیتی ارزش قائل باشند، تا در ضبط جزئیات رفتار و گفتار پیغمبر و علی و فاطمه علیهماالسلام نسبت به فرزندانشان کاملا مراقبت کنند و برای دیگران روایت نمایند. ثانیا اکثر برنامه های تربیت کودک در داخل خانه اجرا می شود و اوضاع داخلی خانه ها غالبا بر دیگران پوشیده است. ولی می توان بطور اجمال گفت که: برنامه ی تربیتی زهرا همان برنامه هایی بوده که در قرآن کریم و احادیث پیغمبر و ائمه ی اطهار وارد شده است. اما در عین حال، همان جزئیاتی که نقل شده می تواند تا حدی ما را به نحوه ی تربیت آنان راهنمایی کند. ناگفته نماند که من اکنون در صدد آن نیستم که درباره ی اصول تربیت به طور تفصیل بحث کنم زیرا این مقام گنجایش تفصیل ندارد. ولی به پاره ای از آنها که درباره ی فرزندان زهرا علیهاالسلام اجرا و برای ما نقل شده، به طور خلاصه اشاره می کنم:

محبت

شاید اکثر مردم خیال کنند که دوران تربیت کودک از وقتی آغاز می شود که خوب و بد را درک کند و اهل رشد و تمیز شود و قبل از آن، تربیت مؤثر نیست، و کودک تحت تأثیر عوامل خارجی واقع نمی گردد. اما این عقیده درست نیست، زیرا به تصدیق دانشمندان فن تربیت، تربیت و پرورش کودک از همان آغاز تولد او باید شروع گردد. چگونگی دوران شیرخوارگی و حوادث و رفتار پدر و مادر تا حدودی در پرورش نوزاد تأثیر دارد و شخصیت آینده ی او از همین ایام شروع می شود. در نزد دانشمندان فن تربیت و روانشناسان، این مطلب به اثبات رسیده که اطفال در تمام دوران کودکی، به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک می خواهد پدر و مادر بیش از حد، او را دوست بدارند و نسبت به او اظهار علاقه نمایند. کودک چندان توجهی ندارد که در کاخ زندگی می کند یا در کوخ، لباس و خوراکش خیلی اعلاست یا نه. اما بدین موضوع کاملا توجه دارد که دوستش می دارند یا نه. این احساس درونی، کودک را چیزی جز اظهار محبت و نوازش ارضا نمی کند. سرچشمه ی اخلاق و شخصیت آینده ی او همین اظهار محبت هاست. همین آغوش گرم مادر و نوازشهای مخلصانه ی پدر است که روح بشر دوستی و علاقه ی به همنوع را در کودک می دمد و برای اظهار همدردی و کمک به دیگران آماده اش می سازد. همین نوازشهای بی شائبه است که کودک را از ترس و تنهایی و ضعف نجات می دهد و به زندگی امیدوار می سازد. همین مهرورزیها و بوسه های بی شائبه است که روح خوشبینی و خوشخویی را به او تقلین می کند و او را به سوی زندگی اجتماعی و تعاون و همکاری هدایت می نماید. و از عزلت و گوشه گیری نجاتش می دهد. بواسطه ی همین نوازشهاست که کودک احساس شخصیت می کند و خودش را لائق دوستی می داند. کودکی که از جهت محبت کسری داشته باشد معمولا ترسو و خجول و ضعیف و بدبین و گوشه گیر و بی علاقه و پژمرده و حتی مریض بار می آید. گاهی هم ممکن است برای اظهار عکس العمل و نشان دادن بی نیازی، دست به اعمالی نظیر جنایت، دزدی و قتل نفس بزند تا بدان وسیله از اجتماعی که او را دوست ندارد انتقام گیرد و تظاهر به بی نیازی کند. پس محبت و نوازش

کودک یکی از احتیاجات ضروری او بشمار می رود و برای پرورش او ضرورت دارد. درس مذکور در خانه ی زهرا (علیهاالسلام) به طور کامل اجرا می شد و پیغمبر اکرم عملا آنرا به فاطمه یاد می داد. روایت شده: وقتی امام حسن علیه السلام به دنیا آمد او را در پارچه ی زردی پیچیده خدمت رسول خدا آوردند. فرمود: مگر بشما نگفتم: نوزاد را در پارچه ی زرد نپیچید؟ سپس لباسهای زرد حسن را دور انداخت و او را در پارچه ی سفیدی پیچید. در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن و همین عمل را نسبت به امام حسین (علیه السلام) نیز انجام داد. (بحار ج ۴۳ ص ۲۴۰.) روایت شده روزی رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به نماز جماعت مشغول بود. هر گاه به سجده می رفت امام حسین علیه السلام بر پشت او سوار می شد و پاهایش را حرکت می داد. وقتی می خواست سر از سجده بردارد حسین را می گرفت و کنار می گذاشت. هنگامی که دوباره به سجده می رفت، باز امام حسین (علیه السلام) بر آن جناب سوار می شد، پیغمبر او را می گرفت و کنار می گذاشت. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) با همین کیفیت نمازش را بپایان رساند. یک نفر یهودی که جریان را مشاهده می کرد عرض کرد: شما نسبت به کودکانتان طوری رفتار می کنید که ما از آن امتناع داریم! پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می نمودید. یهودی بواسطه ی رفتار پیغمبر مسلمان شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۹۶.) روزی رسول خدا امام حسن را می بوسید و نوازش می کرد «اقرع بن حابس» عرض کرد: من ده فرزند دارم ولی تا حال هیچ یک از آنان را نبوسیده ام. پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) غضبناک شد و فرمود: اگر خدا محبت را از قلب تو گرفته من چه کنم؟ هر کس نسبت به اطفال ترحم نکند و احترام بزرگسالان را نگه ندارد از ما نیست (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۲.) روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از در خانه ی فاطمه عبور کرد، صدای گریه ی حسین علیه السلام را شنید. فاطمه را صدا زد و فرمود: مگر نمی دانی گریه ی حسین مرا اذیت می کند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۹۵.) «ابوهریره» می گوید: روزی پیغمبر، حسن و حسین علیهماالسلام را بر دوش مبارک سوار نموده بود. در بین راه گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را. مردی عرض کرد: یا رسول اللَّه این دو کودک را دوست داری؟. فرمود: آری. هر کس حسن و حسین را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۱.) پیغمبر گاهی به فاطمه (علیهاالسلام) می فرمود: حسن و حسین را بیاور. وقتی آنان را خدمت آن حضرت می برد، آنها را به سینه می چسبانید و مانند گل می بویید . (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۹۹.) ابوهریره می گوید: پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را دیدم که دهان حسن و حسین را می مکید چنان که خرما را می مکند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۴.)

پرورش شخصیت

دانشمندان روانشناس می گویند: تربیت کننده باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین کند. او را بزرگ نفس و با شخصیت بار بیاورد. مربی اگر به کودک احترام نگذاشت و او را کوچک شمرد و شخصیت او را خرد کرد، طبعا ترسو و بی شخصیت بار می آید و خودش را زبون و بی ارزش می پندارد. هنگامی که بزرگ شد خودش را کوچکتر از آن می داند که به کارهای بزرگ اقدام کند. چنین فردی در اجتماع منشأ اثر واقع نخواهد شد و به آسانی زیر بار ذلت خواهد رفت. اما اگر خودش را بزرگ و با شخصیت دانست، به کارهای پست، تن نمی دهد و زیر بار خواری و ذلت نمی رود. این شخصیت نفسانی تا حدودی، به تربیت خانوادگی و روحیات پدر و مادر بستگی دارد. روانشناسان برای تقویت روحی کودک مطالبی را به تربیت کنندگان توصیه می کنند که از جمله ی آنها موضوعات زیر است: اول- اظهار علاقه و محبت و نوازش کودک. این موضوعی است که در درس اول بدان اشاره شد. و گفتیم که حسن و حسین علیهماالسلام از جهت محبت پدر و مادر و رسول خدا بقدر کافی برخوردار بودند. دوم- باید صفات خوب کودک را یادآوری کرد و او را در حضور خودش و دیگران تعریف و توصیف نمود. و بزرگی نفس را به او تلقین کرد. رسول خدا بارها می فرمود: حسن و حسین علیهماالسلام بهترین جوانان اهل بهشتند و پدرشان از

آنـان بهتر است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۴.) پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به حسن و حسین می فرمود: شما ریحان خدایی هستید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۱.) «ابوبکر» می گوید: پیغمبر روی منبر نشسته بود و حسن علیه السلام در پهلویش قرار داشت. گاهی به مردم نگـاه می کرد و گـاهی به حسن، و می فرمود: فرزنـدم حسن، آقـا و بزرگ است، شایـد به برکت او در بین امتم اصـلاح شود. (بحار ج ۴۳ ص ۳۰۵.) «جابر» می گوید: روزی داخل خانه ی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شدم دیدم حسن و حسین بر پشت آن حضـرت سوارند و آن جناب با دست و پا راه می رود و می فرماید: بهترین شتر، شتر شـما است و بهترین سوار شـمایید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵.) «یعلی عامری» می گوید: رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) روزی حسین را دید که با بچه ها بازی می کند، پس دست مبارکش را دراز کرد تا او را بگیرد. جسـین (علیه السلام) به این طرف و آن طرف می دوید. پیغمبر اکرم با شوخی و تبسم او را در بغـل گرفت. آنگـاه یکی از دسـتهایش را زیر چـانه ی او و دست دیگرش را پشت گردن نهـاد و دهان مبارکش را بر لبهای او گذاشـته می بوسـید و می فرمود: حسـین از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است. حسین فرزند دختر من است. (بحـار ج ۴۳ ص ۲۷۱.) علی بن ابی طـالب (علیه السـلام) به حسن و حسـین می فرمود: شـما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتیـد و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسـی را که با شـما دشـمنی کند. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۵.) حضرت فاطمه روزی حسن و حسـین را خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد: یا رسول اللَّه حسن و حسـین علیهماالسـلام فرزند شما هستند. چیزی به ایشـان عطا کن. فرمود: هیبت و سـیادت خود را به حسن بخشـیدم، و شـجاعت وجود خودم را به حسـین دادم. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۳.) «سـلمان فارسی» می گوید: حسین (علیه السلام) را دیدم که بر زانوی رسول خدا نشسته بود. او را می بوسید و می فرمود: تو بزرگ و بزرگ زاده و امـام و پسـر امام و پـدر امامان هستی. تو حجت، پسـر حجت و پـدر نه حجت می باشـی که آخرشان قائم است. (بحـار ج ۴۳ ص ۲۹۵.) آری پیغمبر اکرم (صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) در پرورش شخصـیت اولاد زهرا کوشـش می کرد و زهرا و علی (علیهماالسـلام) نیز از همین برنـامه متـابعت می کردنـد. هرگز نشـد که کودکـان را تحقیر کننـد و شخصـیت آنها را در حضور دیگران کوچک سازند. و ضـربه و شکست بر روحشان وارد نمایند. بدین علت، طبعا بزرگ و آقا تربیت شدند. روایت شده که شخصـی مرتکب گناهی شـد که مسـتوجب کیفر بود پس خودش را از رسول خدا (صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) پنهان داشت تا گاهی که حسن و حسین را در بین راه ملاقات نمود، آنان را بر دوش گرفته خدمت رسول خدا مشرف شد عرض کرد: یا رسول اللَّه حسن و حسـین را شـفیع قرار دادم. پیغمبر اکرم خندید و فرمود: ترا بخشـیدم. سـپس به حسـن و حسـین فرمود: شـفاعت شـما را قبول کردم. (بحار ج ۴۳ ص ۳۱۸.) برای همین عظمت و بزرگی نفس بود که حسـین بن علی علیه السلام با سپاه مختصری که داشت، در مقابل سـپاه بیشـمار یزید پایداری کرد و مردانه جنگ نمود و تن بذلت و خواری نداد. میفرمود مانند بندگان فرار نمی کننم و تسلیم خواری و ذلت نمی شوم. (مقتل ابی مخنف ص ۴۶.) در اثر همین تربیت بود که زینب کبری با آن همه مصیباتی که دید خود را در قبال دسـتگاه سـتمگر یزید نباخت و مرعوب آنان واقع نشد و بوسیله ی خطابه های شورانگیزش شهر کوفه و شام را منقلب ساخت و دستگاه جبار و خونخوار یزیدیان را رسوا و مفتضح ساخت.

ایمان و تقوی

بین دانشـمندان بحث و گفتگـو است که برنـامه ی تعلیمـات و تربیت هـای دینی از چه مـوقعی بایـد دربـاره ی کـودک اجرا گردد، گروهی معتقدنـد که کودک تا بحـد بلوغ و رشـد نرسـد اسـتعداد درک افکار و عقائد دینی را ندارد و نبایـد تحت تربیت دینی قرار گیرد. گروه دیگری عقیـده دارنـد که اطفال نیز لیاقت و اسـتعداد آن را دارنـد که تحت تربیت دینی قرار گیرند، و مربیان می توانند موضوعـات و مطالب دینی را ساده و قابل فهم نماینـد و به کودکان تلقین کننـد، و آنان را وادار کننـد که اعمال و برنامه های آسان دین را انجام دهند تا گوشـشان با مطالب دینی آشـنا شود و با اعمال و افکار دینی نشو و نما کنند. اسـلام نظریه دوم را می پذیرد، و

دستور میدهد که کودکان را از سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. (شافی ج ۲ ص ۱۴۹.) پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) تلقینات دینی را از همان اوائل کودکی و شیرخوارگی در خانه ی زهرا به مرحله اجرا درآورد. هنگامی که امام حسن (علیه السلام) به دنیا آمد و او را خدمت رسول اکرم بردند وی را بوسید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و درباره ی امام حسین (علیه السلام) نیز همین عمل را انجام داد. (بحار ج ۴۳ ص ۲۴۱.) امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی پیغمبر اسلام می خواست نماز بخواند. امام حسین پهلویش ایستاده بود وقتی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) خواست تکبیر بگوید حسین نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا تا هفت مرتبه تکبیر را تکرار کرد تا حسین (علیه السلام) توانست تکبیر بگوید. (بحار ج ۴۳ ص ۳۰۷.) رسول خدا تلقینات روحی را به قدری مؤثر می دانست که از همان آغاز تولد در گوش حسن و حسین اذان و اقامه گفت. تا برای تربیت کنندگان درس آموزنده ای باشد و به همین علت، حضرت فاطمه نیز در موقعی که با امام حسن بازی می کرد و او را بالا و پایین می انداخت می فرمود: اشبه اباك یا حسن و اعبد الها ذامنن

واخلع عن الحق الرسن و لا توال ذاالاحن

(بحار ج ۴۳ ص ۲۸۶.) یعنی حسن جان مانند پدرت باش. ریسمان را از گردن حق بردار و خدای احسان کننده را پرستش کن. و با افراد دشمن و کینه توز دوستی مکن. حضرت زهرا در موقع بازی با اطفال نیز بدانان درس شجاعت و دفاع از حق و پرستش خدا می داد و در همین جمله کوتاه چهار نکته حساس را به آن کودك القا می کرد. مانند پدرت شجاع و خداپرست باش، از حق دفاع کن، خدا را پرستش کن، با افراد کینه توز دوستی مکن. پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بقدری در مورد تقوای مالی و خودداری از غذای ناباب مراقبت داشت که «ابوهریره» می گوید: مقداری خرما از بابت زکاۀ در اختیار رسول خدا قرار داشت و آنها را در بین فقرا تقسیم می کرد. وقتی از تقسیم فارغ شد امام حسن (علیه السلام) را بر دوش گرفت که برود دید یک دانه از آن خرماها را در دهان گذاشته می مکد. پیغمبر گرامی اسلام، دست مبارکش را در دهان او کرده فرمود: طخ طخ طخ حسن جان! مگر نمی دانی که آل محمد صدقه نمی خورند؟ (ینابیع المودۀ ص ۴۶- بحارالانوار ج ۴۳ ص ۳۰۵.) در صورتی که امام حسن کودك نابالغی بود و تکلیف نداشت امام پیغمبر اکرم می دانست که غدای حرام حتی در روح طفل هم بی اثر نیست. و اصولا بچه باید از همان آغاز کودکی بداند که نباید در خوردنیها کاملا آزاد باشد و باید مقید به حرام و حلال باشد. علاوه بر این، پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بواسطه ی این عمل، شخصیت و بزرگ منشی را در امام حسن تقویت کرد و فرمود: زکات حق درماندگان است. وبرای تو سزاوار نیست از این گونه اموال استفاده کنی. شرافت طبع و بزرگواری ذاتی به طوری در اولاد زهرا نفوذ داشت که ام کلثوم نظیر عمل جدش رسول خدا را در کوفه انجام داد. «مسلم» می گوید: روزیکه اهل بیت امام حسین علیه السلام را به اسیری در کوفه آورده بودند، مردم را دیدم که بر اطفال اهل بیت رقت و ترحم می نمودند و نان و خرما و گردو بدانها صدقه می دادند و می گفتند دعا کنید کودکان ما مثل شما نشوند. ام کلثوم دختر غیور زهرا و تربیت یافته ی خانه ی وحی، نان پاره ها و خرماها و گردوها را از دست و دهان کودکان می ربود و بدور می افکند. و بر اهل کوفه بانگ می زد که از این عمل دست بردارید، صدقه بر ما اهل بیت حرام است. (مقتل ابی مخنف ص ۹۰.) گرچه اطفال امام حسین (علیه السلام) تکلیف نداشتند اما شرافت طبع و بزرگ منشی اقتضا داشت که از اینگونه غذاها حتی در آن موقع، جلوگیری شود تا بزرگ نفس و شریف و پاکدامن تربیت شوند.

مراعات نظم و حقوق دیگران

یکی از مطالبی که باید همواره مورد توجه و دقت پدر و مادر و سایر مربیان قرار گیرد اینست که مراقب کودك باشند که از حق خودش تجاوز نکند و حقوق دیگران را نیز محترم بداند. کودك باید منظم باشد. باید نظم در زندگی را به او یاد داد. باید چنان

تربیت شود که نه از گرفتن حقش عاجز باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. البته شالوده ی این صفت در خانه و به دست پدر و مار ریخته می شود پدر و مادر باید نسبت به تمام کودکانشان به یک جور رفتار کنند، هیچیک را بر دیگری مقدم ندارند. بین پسر و دختر و کوچک و بزرگ و زشت و زیبا و خوش فهم و بد فهم فرق نگذارند. حتی در مورد اظهار محبت و علاقه هم با همه ی آنان یک جور رفتار کنند. تا حس حسد و کینه توزی در بین شان بوجود نیاید. و سرکش و متجاوز بار نیایند. اگر کودک دید در خانه ی خودشان کاملا حقوق افراد مراعات می شود، می فهمد که در اجتماع هم باید حقوق افراد را محترم شمرد. اما اگر در خانه هرج و مرج بود و حقوق افراد مراعات نشد، خوی سرکشی و تجاوز در کودک تقویت می شود. اگر کودک در مغازه ی نانوایی، یا در موقع سوار شدن به اتوبوس، یا در هنگام رفتن به کلاس و بیرون آمدن از مدرسه، نوبت دیگران را رعایت نکرد و حق سایرین را تضییع نمود و پدر و مادر و یا مربیان دیگر او را در این عمل تشویق کردند، به آن کودک معصوم خیانت نموده اند. زیرا از آغاز کودکی می پندارد که زورگویی و تعدی بر دیگران و تقدم بی جهت، یک نوع زرنگی و هنر است. چنین فردی وقتی وارد اجتماع شد یا در رأس کاری قرار گرفت تمام مقصدش کوبیدن و پایمال کردن حقوق دیگران خواهد بود و بغیر از نفع شخصی خودش هیچ هدف و منظوری نخواهد داشت. این درس تربیتی به طور کامل در خانه ی حضرت زهرا اجرا می شد. به قدری در این باره دقت می شد که حقوق و نظم را در کوچک ترین موارد مراعات می کردند. از باب نمونه: علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: روزی پیغمبر اکرم در منزل ما استراحت کرده بود، حسن آب خواست. رسول خدا برخاست قدری شیر دوشید و در ظرفی کرده و دست حسن علیه السلام داد. حسین از جای خویش بلند شد خواست کاسه ی شیر را از دست حسن بگیرد اما پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) جلو حسین را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن بگیرد. حضرت زهرا که این منظره را تماشا می کرد عرض کرد: یا رسول اللَّه گویا حسن را بیشتر دوست داری؟. پاسخ داد: چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن اینست که او حق تقدم دارد و زودتر از حسین تقاضای آب کرده باید نوبت را مراعات نمود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۳.)

ورزش و بازی

دانشمندان فن تربیت توصیه می کنند که باید اطفال را آزادی داد تا طبق دلخواه بازی کنند. بلکه باید وسائل و اسباب بازی و تفریح سالم را برای آنان فراهم ساخت. اخیرا در جهان به اصطلاح متمدن، این موضوع مورد توجه واقع شده و در کودکستان ها و دبستان ها و دبیرستان ها انواع وسائل بازی و تفریح سالم را مطابق سن کودکان و نوجوانان برایشان فراهم می سازند. و آنان را به بازی های دسته جمعی تشویق می کنند، زیرا بازی چنانکه برای رشد بدنی اطفال لازم است در تربیت روحی آنان تاثیر بسزایی دارد. بعض مردم از کودکان انتظار دارند که مانند بزرگسالان زندگی کنند و بر خودشان لازم می دانند که اطفال را از بازی و حرکت بچه گانه بازدارند و این عمل را تربیت می شمارند. اگر کودک بازیگر بود، می گویند: کودک بی ادبی است. ولی اگر خمود و سر بزیر بود و از بازی کناره گیری کرد و در گوشه ای نشست، می گویند: آفرین چه کودک با ادبی است!! اما دانشمندان روانشناس این عقیده را خطا و غلط می دانند و عقیده دارند که بچه باید بازی کند. اگر بازی نمی کند علامت کسالت جسمانی و ضعف روحی اوست. البته پدر و مادر باید این جهت را مراعات کنند که بازی کردن کودک به حال خودش زیان بخش نباشد و اسباب مزاحمت دیگران را نیز فراهم نسازد. پدر و مادر نه تنها باید کودک را در بازی کردن آزاد بگذارند بلکه خودشان نیز باید در مواقع بیکاری با آنان بازی کنند. زیرا بازی کردن با پدر و مادر برای اطفال بسی لذت بخش است و آن را از علائم محبت می شمارند. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) با حسن و حسین بازی می کرد. «ابوهریره» می گوید: دیدم که رسول خدا دست حسن و حسین (علیهماالسلام) را گرفته بود و پاهایشان روی پای آن حضرت قرار داشت و به آنان می فرمود: نور دیدگان فاطمه! بالا بیایید. پس حسن و حسین بالا می آمدند تا پاهایشان به سینه ی رسول خدا می رسید. پس لبش را بر لبهای آنان گذاشته می

بوسید و می فرمود : خدایا حسن و حسین را دوست دارم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۶.) «ابوهریره» می گوید: حسن و حسین (علیه السلام) در حضور رسول خدا کشتی می گرفتند. پیغمبر به حسن می فرمود: آفرین حسن، آفرین حسن. فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: یا رسول اللَّه با اینکه حسن بزرگتر از حسین است او را بر علیه حسین تشویق و تشجیع می کنی؟! پاسخ داد: با این که حسین کوچکتر از حسن می باشد ولی از شجاعت و نیروی بیشتری برخوردار است و جبرئیل او را تشجیع و تشویق می کند. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۵.) «جابر» می گوید: دیدم که رسول خدا با دست و پا راه می رفت و حسن و حسین (علیهماالسلام) بر پشت آن حضرت سوار بودند و می فرمود: بهترین شتر، شتر شماست. و شما بهترین سوار هستید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵.) امام رضا علیه السلام از پدرانش روایت کرده که حسن و حسین (علیهماالسلام) تا مقداری از شب گذشته در خانه ی رسول خدا بازی می کردند. سپس فرمود: نزد مادرتان بروید. حسن و حسین (علیهماالسلام) از خانه بیرون رفتند. پس برقی زد و زمین روشن شد و به خانه ی خودشان رسیدند. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: سپاس خدای را که ما اهل بیت را گرامی داشت. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۶.)

فضائل حضرت زهرا

پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد، آسیه زن فرعون. (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۶.) پیغمبر فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) از بهترین زنان بهشت است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۶.) رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هنگامی که قیامت برپا شود، منادی حق از عرش ندا می کند: ای مردم چشمهایتان را ببندید تا فاطمه از صراط عبور کند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۳- ذخائر العقبی ص ۴۸.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به فاطمه فرمود: خدا بواسطه ی غضب تو غضب می کند و بواسطه ی خشنودی تو خشنود می گردد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۴- اسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲.) عایشه می گوید: بعد از رسول خدا کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹- ذخائر العقبی ص ۴۴.) امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند! خدا فاطمه (علیهاالسلام) را بوسیله علم، از فساد و بدی ها بازداشت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹.) امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه علیهاالسلام نزد خدا به نه اسم خوانده می شود: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، رضیه، مرضیه، محدثه، زهرا. علت اینکه فاطمه نامیده شد اینست که از شرور و بدی ها معصوم و محفوظ است. اگر علی (علیه السلام) نبود همسر لایقی برای فاطمه پیدا نمی شد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹.) از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند: چرا فاطمه (علیهاالسلام) به نام زهرا نامیده شد؟ فرمود: زیرا خدا او را از نور عظمت خودش آفرید. بواسطه ی نور آن حضرت آسمان و زمین روشن شد. به حدی که ملائکه تحت تأثیر آن نور قرار گرفتند و برای خدا به سجده افتادند، گفتند: خدایا این نور چیست؟ فرمود: شعله ای است که از نور عظمت خودم آفریدم و در آسمان ها ساکنش نمودم. او را از صلب بهترین پیمبران خارج خواهم ساخت و از این نور ائمه و پیشوایان دین را خارج می کنم تا مردم را به سوی حق هدایت کنند. آنان جانشینیان پیغمبر من خواهند بود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۰.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به فاطمه فرمود: دخترم! خدا به دنیا توجه نمود و مرا بر تمام مردم برگزید. در مرتبه ی دوم باز بدان توجه نمود و همسر تو علی (علیه السلام) را بر سایرین برتری داد. برای سومین مرتبه نیز توجه نمود و ترا بر زنان عالم برتری داد. و در مرتبه ی چهارم توجه کرد و حسن و حسین (علیهماالسلام) را بر جوانان اهل بهشت امتیاز داد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۱.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بهشت مشاق دیدار چهار زن است: اول مریم دختر عمران، دوم آسیه زن فرعون، سوم خدیجه دختر خویلد، چهارم فاطمه دختر محمد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. اذیت او اذیت من خشنودی او خشنودی من است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲.) پیغمبر اکرم در حالی که دست فاطمه (علیهاالسلام) را در دست داشت فرمود: هر کس این را می شناسد، و هر کس نمی شناسد، این فاطمه دختر محمد، و پاره ی تن من و قلب و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت

نموده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲. الفصول المهمه تالیف ابن صباغ نجف ص ۱۲۸.) ام سلمه می گوید: فاطمه شبیه ترین مردم بود، به رسول خدا. (کشف الغمه ج ۲، ص ۹۷.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاطمه حوریه ای است به صورت انسان . (دلائل الامامه ص ۵۲.) پیغمبر فرمود: فاطمه اول کسی است که داخل بهشت می شود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴۴.) امام صادق (علیه السلام) فرمود: فاطمه را بدان جهت فاطمه نامیدند که مردم قدرت ندارند حقیقت او را درک کنند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶۵.) پیغمبر می فرمود: خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را از یک نور آفرید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۴.) ابن عباس می گوید: از رسول خدا پرسیدم: آن کلماتی که حضرت آدم از خدا یاد گرفت و بوسیله ی آنها توبه اش قبول شد چه بود؟ فرمود: خدا را قسم داد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) بدان جهت توبه اش قبول شد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۱.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: اگر علی نبود، برای فاطمه شوهر لایقی وجود نداشت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۸.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: وقتی معراج رفتم در بهشت گردش کردم و قصر فاطمه را دیدم که هفتاد قصر بود و از لؤلؤ و مرجان ساخته شده بود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۷۶.) پیغمبر به فاطمه فرمود: می دانی چرا فاطمه نامیده شدی؟. علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یا رسول اللَّه چرا فاطمه نامیده شد؟. فرمود: چون او و پیروانش از آتش دوزخ درامانند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۴. کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹.) امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا خیلی فاطمه را می بوسید، عایشه اعتراض کرد. پیغمبر در جواب فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه هایش به من داد، آنها را خوردم و نطفه ای از آنها در من بوجود آمد. وقتی به زمین آمدم با خدیجه همبستر شدم، به فاطمه آبستن شد. از این رهگذر است که هر وقت فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی به مشامم می رسد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶.) ابن عباس می گوید: یک روز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد پیغمبر بودند، فرمود: خدایا تو می دانی که اینان اهل بیت من و گرامی ترین مردم هستند. دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی کن. یاری کنندگانشان را یاری کن. از تمام بدی ها پاکشان گردان. از تمام گناهان محفوظشان بدار. بواسطه ی روح القدس تأییدشان فرما. سپس فرمود: یا علی تو امام امت و جانشین من هستی. مؤمنین را به سوی بهشت هدایت می کنی. گویا دخترم فاطمه (علیهاالسلام) را می بینم که در روز قیامت بر مرکبی از نور سوار شده در جانب راستش هفتاد هزار ملک و در جانب چپش هفتاد هزار و پیش رویش هفتاد هزار و پشت سرش هفتاد هزار فرشته حرکت می کنند و زنان مؤمن امتم را به سوی بهشت می برد. پس هر زنی که نمازهای پنجگانه را بخواند، و ماه رمضان را روزه بدارد، حج خانه ی خدا را بجای آورد، و زکات اموالش را بپردازد، و از شوهر اطاعت کند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دوست بدارد، بواسطه ی شفاعت فاطمه داخل بهشت خواهد شد. فاطمه (علیهاالسلام) بهترین زنان جهان است. گفته شد یا رسول اللَّه آیا فاطمه بزرگ زنان عصر خودش می باشد؟ فرمود: آن مریم است که بزرگ زنان عصر خودش بود، دخترم فاطمه، بهترین زنان گذشته و آینده است. وقتی در محراب عبادت قرار می گیرد هفتاد هزار از فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند. و می گویند: ای فاطمه! خدا ترا برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری داد. سپس متوجه علی (علیه السلام) شد و فرمود: یا علی فاطمه پاره ی تن من و نور چشم من و میوه ی دل من می باشد هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند و هر که او را خشنود نماید مرا خشنود می سازد. فاطمه (علیهاالسلام) نخستین کسی است که به من ملحق خواهد شد، بعد از من به او خوبی کن. حسن و حسین علیهماالسلام فرزندان و گلهای من می باشند و بهترین جوانان اهل بهشتند، باید همانند گوش و چشمت آنان را گرامی بداری. سپس دستش را به جانب آسمان برداشت و فرمود: خدایا تو شاهد باش که من دوستان اینان را دوست می دارم و دشمنانشان را دشمن دارم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۴.)

شرکت در مباهله

حضرت فاطمه علیهاالسلام یکی از پنج نفری بود که در جریان مباهله با نصاری حضور داشت. داستان از این قرار است: در سال دهم هجرت گروهی از نصارای نجران، به قصد بحث و کنجکاوی خدمت رسول خدا رسیدند، دو نفر از بزرگان آنها به نام «سید» و «عاقب» و اسقف بزرگ آنها به نام «ابوحارثه» در این جمع حضور داشتند. مسائل مختلف و از جمله کیفیت خلقت حضرت عیسی علیه السلام مورد بحث قرار گرفت. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله آیاتی از اوائل سوره ی آل عمران را برایشان تلاوت فرمود. بحث به جدل کشید. در آن هنگام این آیه نازل شد: (فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جائَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکُم وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ» . (آل عمران ۶۱.) یعنی: هر کس که بعد از ورود علم (آیات) بر تو، جدال می کند به آنها بگو: بیائید تا ما فرزندان خودمان را و شما هم فرزندان خودتان را، و ما زنان خودمان را و شما هم زنان خودتان را، و ما نفوس خودمان را و شما نفوس خودتان را (برای مباهله و نفرین) دعوت کنیم و از خدا تقاضا کنیم که دروغگویان را مورد طرد و لعن خود قرار دهد. رسول اکرم نیز بر طبق دستور خداوند متعال نصارای نجران را به مباهله دعوت نمود. آنها نیز پذیرفتند لیکن پیشنهاد کردند که تا روز بعد تأخیر بیفتد. جماعت نصاری موضوع مباهله را با خودشان به مشورت گذاشتند. ابوحارثه اسقف بزرگ آنها گفت: باید منتظر فردا باشیم تا محمد با چه کسانی به مباهله می آید. اگر با خانواده و فرزندانش آمد. معلوم می شود به گفته ی خود یقین دارد که عزیزترین افراد را در معرض خطر قرار می دهد، در اینصورت صلاح نیست که وارد مباهله شویم. و اگر با چند نفر از اصحابش به مباهله آمد معلوم می شود در گفتارش شک دارد، در این صورت با او مباهله خواهیم نمود. روز بعد نصارای نجران به میعادگاه آمدند، مسلمین نیز اجتماع کرده بودند. در این هنگام پیامبر را دیدند که به اتفاق یک جوان و یک زن و دو کودک به سوی میعادگاه می آید. اسقف بزرگ از مسلمانها پرسید اینها چه کسانی هستند؟. گفته شد: آن جوان علی ابن ابی طالب پسرعم و داماد محمد است. آن زن فاطمه دختر پیامبر و عزیزترین افراد می باشد و آن دو کودک حسن و حسین فرزندان فاطمه و علی هستند. رسول خدا به اتفاق این چهار نفر وارد شد و برای مباهله دو زانو روی زمین نشست. ابوحارثه وقتی این منظره را دید به همراهانش گفت: به خدا سوگند محمد با اطمینان و جرأت کامل همانند پیامبران نشسته و آماده مباهله است. صورت هائی را مشاهده می کنم که اگر از خدا بخواهند کوه از جا کنده می شود. می ترسم اگر بر ما نفرین کنند همه مسیحیان روی زمین به هلاکت برسند. مصلحت نیست مباهله کنیم. از مباهله منصرف شدند و خدمت رسول خدا رسیده تقاضای مصالحه کردند که مورد قبول قرار گرفت. (مجمع البیان ج ۲ ص ۴۵۲- الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۹۳- روح البیان ج ۲ ص ۴۴.) قضیه مباهله داستانی است معروف که در شأن آن آیه ی مذکور نازل شده است و سنی و شیعه اتفاق دارند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای مباهله پیشنهاد نکرد. و این فضیلتی است بزرگ برای حضرت فاطمه و هم چنین برای شوهرش حضرت علی و برای دو فرزندش حسن و حسین سلام اللَّه علیهم اجمعین. جالب این جاست که در آیه مذکور حسن و حسین به عنوان فرزندان رسول خدا و فاطمه به عنوان زن بیت پیامبر، و علی بن ابی طالب به عنوان نفس پیامبر معرفی شده اند.

علم و دانش فاطمه

عمار می گوید: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام وارد منزل شد، فاطمه علیهاالسلام فرمود: یا علی! بیا نزدیک تا از حوادث گذشته و آینده برایت سخن بگویم، امیرالمؤمنین علیه السلام که از سخن فاطمه در شگفتی بود خدمت پیامبر شرفیاب شد و سلام کرد و نزدیک آن جناب نشست. پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علی! آغاز به سخن می کنی یا من بگویم؟. حضرت علی عرض کرد: دوست دارم از سخنان شما استفاده کنم. پیامبر فرمود: گویا فاطمه به شما این چنین و آن چنان گفت و به همین جهت نزد من آمدی. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللَّه! مگر نور فاطمه هم از سنخ نور ما است؟. فرمود: مگر نمی

دانستی؟. امیرالمؤمنین از شنیدن این سخن به سجده شکر افتاد و خدای را سپاس گفت. سپس به نزد فاطمه مراجعت کرد. حضرت فاطمه گفت: یا علی! گویا نزد پدرم رفتی و این چنین و آن چنان به تو فرمود؟. فرمود: آری ای دختر پیامبر!. فاطمه گفت: یا اباالحسن! خدا نور مرا آفرید و خدای را تسبیح می گفت. آنگاه او را در یکی از درختان بهشتی به ودیعه نهاد. آنگاه که پدرم داخل بهشت شد از جانب خدا مأموریت یافت که از میوه های آن درخت تناول کند، پدرم از میوه ی آن درخت خورد و بدین وسیله نور من به صلب او منتقل گشت. و از صلب پدر به رحم مادر وارد شدم. یا علی! من از آن نور هستم و حوادث گذشته و آینده را بوسیله ی آن نور می یابم. یا اباالحسن! مؤمن بوسیله ی نور خدا می بیند. (بحار ج ۴۳ ص ۸.) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: زنی خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام شرفیاب شد و گفت: مادر ناتوانی دارم که در امر نماز به مسأله مشکلی برخورد کرده و مرا خدمت شما فرستاده که سؤال کنم و مساله را مطرح نمود. حضرت فاطمه جواب آن مسأله را داد. آن زن برای دومین بار مساله دیگری را پرسید و حضرت فاطمه جوابش را داد. بعد از آن مساله سوم را پرسید و همچنین تا ده مسأله شد. حضرت زهرا همه را جواب داد. سپس آن زن از کثرت سؤال خجالت کشید و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! دیگر مزاحم نمی شوم خسته شدید، فاطمه فرمود: خجالت نکش ، هر سؤالی داری بفرما تا جواب بدهم، من از سؤالات تو خسته نمی شوم، بلکه با کمال میل جواب می دهم. اگر کسی اجیر شود که بار سنگینی را بر بام حمل کند و در وجه آن مبلغ صد هزار دینار اجرت بگیرد آیا از حمل بار خسته می شود؟! زن پاسخ داد: نه، خسته نمی شود، زیرا در برابر آن مزد زیادی دریافت می کند. حضرت فاطمه فرمود: خدا در برابر جواب هر مسأله آن قدر به من ثواب می دهد که بیشتر است از این که بین زمین و آسمان پر از مروارید باشد. با این وجود آیا از جواب دادن مساله خسته می شوم؟. از پدرم شنیدم که می فرمود: علماء شیعه من در قیامت محشور می شوند، و خدا به مقدار علوم آنها و مراتب جدیت و کوششان در راه ارشاد و هدایت مردم به آنان خلعت و ثواب عطا می کند. حتی به یکی از آنها تعداد یک میلیون حله از نور عطا می کند. سپس منادی حق تعالی ندا می کند! ای کسانیکه ایتام آل محمد را تکفل نمودید، در آن هنگام که از امامانشان منقطع بودند. اینان شاگردان شما و ایتامی هستند که تحت تکفل علوم شما به دینداری خویش ادامه دادند و ارشاد و هدایت شدند. به مقداری که در دنیا از علوم شما استفاده کردند به آنان خلعت بدهید. در این هنگام علماء امت من به پیروانشان خلعت می دهند. حتی به بعض آنها صد هزار خلعت خواهند داد. سپس آن ایتام نیز به شاگردان خویش خلعت ها می دهند. بعد از این که خلعت ها در بین مردم تقسیم شد، از جانب خدا دستور می رسد که خلعت های علماء را که تقسیم کرده اند تکمیل کنید تا بمقدار سابق شود، سپس دستور می دهد که دو چندانش کنید. و هم چنین به پیروانش. آن گاه حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای بنده خدا! یک نخ از این خلعت ها هزار هزار مرتبه بهتر است از آن چه خورشید بر آن می تابد، زیرا امور دنیوی با کدورت و گرفتاری آلوده است، اما نعمت های اخروی نقص و عیب ندارد. (بحار ج ۲ ص ۳.) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: دو نفر زن که یکی مؤمن و دیگری معاند بود، در یک مطلب دینی با هم تنازع داشتند. برای حل اختلاف خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام مشرف شدند و جریان را تعریف کردند. چون حق با زن مؤمن بود حضرت فاطمه گفتارش را با دلیل و برهان تأیید کرد و بدین وسیله بر زن معاند پیروز گشت، و از این پیروزی شادمان شد. حضرت فاطمه به زن مؤمن گفت: فرشتگان خدا بیشتر از تو شادمان گشتند. و غم و اندوه شیطان و پیروانش نیز بیشتر از غم و اندوه زن معاند می باشد. آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: و بدین جهت خدا به فرشتگانش فرمود: در عوض خدمتی که فاطمه به این زن مؤمن کرد بهشت و نعمت های بهشتی اش را هزار هزار برابر آنچه قبلا مقرر بود مقرر بدارید. و همین روش و سنت را درباره ی هر دانشمندی که با علم و دانش خویش، مؤمنی را تقویت کند تا بر معاندی پیروز گردد معمول دارید و ثوابش را هزار هزار برابر مقرر دارید. (بحار ج ۲ ص ۸.)

ایمان و عبادت فاطمه

پیغمبر اکرم درباره ی فاطمه (علیهاالسلام) می فرمود: ایمان به خدا در اعماق دل و باطن روح زهرا چنان نفوذ کرده که برای عبادت خدا، خودش را از همه چیز فارغ می سازد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴۶.) امام حسن علیه السلام می فرماید: مادرم زهرا را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار جهان بود. دائما در حال رکوع و سجود بود تا سفیده ی صبح نمایان گشت. شنیدم که مؤمنین را یک یک نام می برد و دعا می کرد، اما برای خودش دعا نکرد. عرض کردم: مادر جان! چرا برای خودت دعا نمی کنی؟ فرمود: اول همسایه بعد خویشتن. الجار ثم الدار (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۴- دلائل الامامهٔ ص ۵۶.) حسن بصری می گفت: فاطمه ی زهرا عابدترین مردم بود. در عبادت حق تعالی آنقدر برپا ایستاد تا پاهای مبارکش ورم نمود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۷۶.) پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) می فرمود: فاطمه دخترم بهترین زن عالم است. پاره ی تن من و نور چشم من و میوه ی دل من و روح و روان من است. حوریه ای به صورت انسان. آنگاه که در محراب عبادت بایستد نورش برای فرشتگان آسمان درخشندگی می کند. خدا به ملائکه خطاب می کند بنده ی مرا ببینید چطور در مقابل من به نماز ایستاده و اعضای بدنش از خوف می لرزد و غرق عبادت است! ای ملائکه گواه باشید که پیروان فاطمه (علیهاالسلام) را از عذاب دوزخ در امان قرار دادم. (بحار ج ۴۳ ص ۱۷۲.) البته شخصی که در مرکز نزول قرآن تولد یافته باشد و در دامن وحی رشد و نمو کند و شب و روز گوشش با صوت قرآن آشنا باشد، و تحت تربیت پدری مانند محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) قرار گیرد که آنقدر عبادت کرد تا پاهای مبارکش ورم نمود، و در خانه ی شوهری مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) زندگی کند که عابدترین افراد اهل زمان بود، باید چنین مقام شامخی را در عبادت داشته باشد و باید ایمان در اعماق روحش نفوذ نماید.

گردن بند پر برکت

«جابر بن عبداللَّه انصاری» می گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) خواندیم. اصحاب اطرافش نشسته بودند. ناگاه پیر مردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه ای پوشیده بود و از شدت پیری و ناتوانی نمی توانست بر جای خودش قرار گیرد. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) متوجه او شد و از احوالش پرسید عرض کرد: یا رسول اللَّه مردی هستم گرسنه، سیرم کن، برهنه ام لباسی به من عطا کن، تهی دستم چیزی به من بده. رسول خدا فرمود: من اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می کنم شاید حاجتت برآورده شود، برو به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول نیز او را دوست دارند. برو به خانه ی دخترم فاطمه (علیهاالسلام) شاید به تو چیزی عطا کند. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه ی فاطمه هدایت کن. بلال باتفاق پیرمرد به خانه ی فاطمه رفتند. پیرمرد عرض کرد: سلام بر شما ای خانواده ی نبوت و مرکز نزول فرشتگان. فاطمه (علیهاالسلام) جوابش را داد و فرمود کیستی؟ عرض کرد: فقیری هستم خدمت پدرت رسیدم مرا به سوی شما راهنمایی نمود. ای دختر پیغمبر گرسنه ام سیرم کنید، برهنه ام پوششی به من بدهید، فقیرم چیزی به من عطا کنید، حضرت فاطمه که هیچ غذائی در خانه سراغ نداشت پوست گوسفندی را که فرش حسن و حسین (علیهماالسلام) بود به پیرمرد داد. عرض کرد: این پوست کجای زندگی مرا اصلاح می کند؟ فاطمه گردن بندی را که دختر عمویش به وی اهدا نموده بود به او داد و فرمود: بفروش و زندگی خودت را بدان اصلاح کن. پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمار یاسر از رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) اجازه گرفت که آن را خریداری کند از پیرمرد پرسید: آن را چقدر می فروشی؟. گفت: به بهای آن که شکمم را از نان و گوشت سیر کنی، و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم، و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند. عمار گفت: من این گردن بند را به بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که سیرت کند

می خرم. پیرمرد گردن بند را به عمار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا برگشت. حضرت از او پرسید: سیر و پوشیده شدی؟ عرض کرد: آری ، به برکت عطای فاطمه (علیهاالسلام) بی نیاز شدم. خدا در عوض، به فاطمه عطائی بکند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به اصحاب فرمود: خدا در همین دنیا چنین عطائی را به فاطمه کرده است. زیرا پدری مثل من و شوهری مثل علی (علیه السلام) و فرزندی چون حسن و حسین (علیهماالسلام) بدو داده است. وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح کند و در قبر از او بپرسند: پیغمبرت کیست؟ جواب می دهد: پدرم. می گویند: امامت کیست؟ جواب می دهد: شوهرم علی بن ابی طالب. خدا گروهی از ملائکه را مأموریت داده که بعد از مردنش دائما درود می فرستند بر او و پدر و شوهر و فرزندانش. آگاه باشید که هر کس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آنست که در زمان حیات به زیارتم آمده باشد و هر کس به زیارت فاطمه ام برود مثل آنست که مرا زیارت کرده باشد. عمار گردن بند را گرفت و خوشبو نمود و در پارچه ی یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا تقدیم کن، خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم. وقتی غلام پیش رسول خدا رفت حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید. فاطمه (علیهاالسلام) گردن بند را گرفت و غلام را آزاد نمود، هنگامی که غلام به آزادی رسید خندید. علت خنده اش را پرسیدند. جواب داد: از برکت این گردن بند مرا شگفت آمد، زیرا گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشش داد، تهی دستی را بی نیاز کرد، بنده ای را آزاد نمود و باز هم نزد صاحبش برگشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۵۶.)

محبت و احترام پیامبر نسبت به فاطمه

عایشه می گوید: فاطمه (علیهاالسلام) در سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. وقتی بر پیغمبر وارد می شد آن حضرت دستش را می گرفت و می بوسید و بر جای خودش می نشانید. هر گاه رسول خدا بر فاطمه وارد می شد، به احترام پدر از جای برمی خاست. دست آن حضرت را می بوسید و در جای خودش می نشانید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۹.) روزی عایشه پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را دید که فاطمه را می بوسد. عرض کرد: یا رسول اللَّه آیا هنوز هم فاطمه را می بوسی با این که شوهر دارد؟ پاسخ داد: اگر می دانستی من چقدر فاطمه را دوست دارم محبت تو هم نسبت به او زیادتر می شد. فاطمه حوریه ای است به صورت انسان. هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم او را می بوسم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۵.) علی بن ابی طالب (علیه السلام) از پیغمبر پرسید یا رسول اللَّه مرا بیشتر دوست داری یا فاطمه را؟. فرمود: تو عزیزتری و فاطمه محبوب تر. (کشف الغمهٔ ج ۲ ص ۸۸.) فاطمه (ع) می فرماید: وقتی این آیه نازل شد (لا تَجْعَلوُا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً) من دیگر پدرم را بابا خطاب نمی کردم و «یا رسول اللَّه» می گفتم. چندین مرتبه او را صدا زدم ولی جوابم را نداد. سپس فرمود: فاطمه جان این آیه درباره ی تو و فرزندانت نازل نشده. تو از منی و من از تو هستم، درباره ی متکبرین قریش نازل شده است. تو به من بابا بگو. زیرا این عبارت قلب مرا زنده می کند و پروردگار جهان را خشنود می سازد. (بیت الاحزان ص ۱۰.) از عایشه پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) چه کسی بود؟ گفت: فاطمه (علیهاالسلام) بعد پرسیدند: محبوب ترین مردان چه کسی بود؟ گفت شوهرش علی. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۸.) پیغمبر تا صورت فاطمه را نمی بوسید بخواب نمی رفت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۳.) پیغمبر اکرم وقتی می خواست به سفر برود آخرین وداعش با فاطمه بود و قتی هم از سفر برمی گشت اول به ملاقات فاطمه (علیهاالسلام) می شتافت. (ذخائر العقبی ص ۳۷.) پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) می فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کسی او را اذیت کند مرا اذیت کرده است. عزیزترین مردم نزد من فاطمه است. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۳۲.) در این مطلب تردید نیست که رسول خدا بیش از حد معمول و متعارف، نسبت به فاطمه اظهار محبت می نمود. بحدی که گاهی مورد اعتراض واقع می شد. البته محبت و علاقه ی به فرزند، طبیعی هر پدری است اما اگر

از حد متعارف تجاوز نمود، باید علت دیگری داشته باشد. اظهار محبت بی حد و حصر نسبت به فرزند، ممکن است علتش جهل و کوتاه فکری پدر باشد، ولی بدن شک این علت را نمی توان به پیغمبری نسبت داده که خدا درباره اش می فرماید: (اِنکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم) (سوره ی قلم آیه ی ۴.) پیامبری که تمام کارهاش بر طبق وحی الهی است و خدا درباره اش می فرماید: (انْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوحی) (سوره ی نجم آیه ی ۴.) بنابراین باید آن همه اظهار محبت های فوق العاده ی رسول خدا (ص) منشأ دیگری داشته باشد. آن حضرت مقام و موقعیت ممتاز فرزندش فاطمه (علیهاالسلام) را تشخیص می داد و او را به خوبی می شناخت. پیغمبر اکرم می دانست که فاطمه مرکز تولید نیروی ولایت و مادر امامان و پیشوایان دین است. بانوی نمونه ی اسلام و معصوم از هر گناهی است. بغیر از رسول خدا و علی کسی نمی توانست مقام شامخ فاطمه را درک کند. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) می دانست که نور فاطمه (علیهاالسلام) روشنی بخش فرشتگان آسمان است و بوی بهشت را از فاطمه استشمام می نمود.

فاطمه دختر شایسته پیامبر

فاطمه علیهاالسلام دختر شایسته پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بود. و هر زنی لیاقت چنین مقام بزرگی را ندارد. پیامبر اکرم دختران دیگری هم داشت، لیکن هیچیک از آنان به مقام و مرتبه زهرا علیهاالسلام نرسیدند و چنین لیاقتی را کسب نکردند. شاید خوانندگان از این سخن تعجب نمایند و بگویند همه فرزندان پیامبر اکرم واقعاً فرزند آن جناب بودند، بین حضرت زهرا و سایرین در این جهت فرقی نیست. در توضیح مطلب عرض می کنیم که: بله سخن شما درست است، لیکن سخن در فرزند بودن متعارف و شناسنامه ای نیست، بلکه مقصود فرزند بودن برای پیامبر به عنوان مقام شامخ نبوت می باشد. حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله از جهت مقام شامخ نبوت و رهبری الهی دارای شخصیتی خاص و شؤونی ویژه می باشد که برای حفظ مقام و موقعیت خاص خود باید آنها را رعایت نماید. به همین جهت از ارتکاب گناه معصوم بود و بر طبق گفتارش عمل می کرد. به علاوه سعی می کرد در تحمل سختی ها با مسلمانان ها شریک باشد. خوراک و پوشاک و لوزام زندگی و مسکن او در حد متوسط بلکه در سطح فقرای مسلمین بود. در رعایت اخلاق اسلامی چنان بود که خداوند متعال درباره اش می گوید: (وَاِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم). در عبادت به حدی کوشا بود که قرآن درباره اش می فرماید: (طه ما اَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی). به همین جهت در قلوب مسلمانها نفوذ داشت و رهبریهایش را از جان و دل می خریدند. بر خوانندگان پوشیده نیست که اجرای کامل چنین برنامه ای بدون تعاون و همکاری های زن و فرزندان امکان پذیر نیست. اگر آنها توافق داشته باشند و همکاری نمایند مرد می تواند به مسؤولیت خویش عمل نماید وگر نه عمل به چنین برنامه ای بسیار دشوار خواهد بود. پیامبر گرامی اسلام نه تنها مسؤولیت داشت خودش بدین برنامه عمل کند بلکه موظف بود به خانواده اش نیز تفهیم کند که دارای چنین مسؤولیت سنگینی هستند، و همکاری آنها برای توفیق در نیل به هدف ضرورت دارد. در قرآن به پیامبر اکرم خطاب می شود که به خانواده ات چنین بگو: (یا اَیُّها النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْواجِکَ انْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیوةَ الدُّنیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ اُمَتِّعْکُنَّ و اُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمیلًا وَ انْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَللَّهَ وَ رَسُولَهُ والدّارَ الآخِرَةَ فَاِنَّ اللَّهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ اَجْراً عَظیماً). (سوره ی احزاب/ ۲۸– ۲۹.) یعنی ای پیامبر به خانواده ات بگو: اگر شما طالب زندگی مرفه و زر و زیور دنیا هستید، بیائید تا مهر شما را بدهم و به خوبی آزادتان سازم، و اگر طالب خدا و رسول و سرای آخرت هستید، (بدانید که) خدا برای خوبان شما پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است. بعد از آن قرآن خانواده پیامبر را مورد خطاب قرار داده می فرماید: (یا نِساءَ النَّبِیِّ مَن یَأت مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ وَ کَانَ ذَالِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیراً. وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤتِها اَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَاَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَریماً. یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ انِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقول فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَولاً مَعروفاً. وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجُ الْجاهِلِیَّةِ الْاوُلی وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَ اتینَ الزَّکاةَ وَ اَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً. وَاذْکُرْنَ ما یُتْلی فی بُیُوتِکُنَّ مِنْ ایاتِ اللَّهِ وَالْحِکْمَةِ اِنَّ اللَّهَ کانَ لَطیفاً خبیراً)

(سوره ی احزاب/ ۳۰- ۳۴.) یعنی: ای زنان پیغمبر! هر یک از شما که کار ناروائی را انجام دهد عذابش دو چندان خواهد بود. و این کار بر خدا آسان است. و هر یک از شما که مطیع خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم داد و (در بهشت) برایش روزی خوبی را فراهم ساخته ایم. ای زنان پیامبر شما مانند سایر زنان نیستید، اگر باتقوا و پرهیزکار باشید. پس (با مردان بیگانه) با صدای نازک سخن نگوئید، مبادا آنکس که در دل بیماری داد به طمع بیفتد، بلکه بر طبق معمول سخن بگوئید. در خانه هایتان بنشینید و مانند زنان دوره ی جاهلیت آرایش کرده خود را ظاهر نسازید. نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و رسول اطاعت کنید، خدا چنین خواسته که شما اهل بیت از هر عیبی پاک باشید. و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه های شما تلاوت می شود پند بگیرید و آنها را بیاد داشته باشید. خدا مهربان و آگاه است. از آیات مذکور مطلب بسیار مهمی استفاده می شود که پیامبر وظیفه دارد، خانواده اش را اصلاح کند و از خوشگذرانی و تجمل پرستی بر حذر بدارد. و به آنها تفهیم کند که خانه پیامبر جای خوشگذارانی و تجمل پرستی نیست بلکه جای مواسات و ساده زیستن و خدمت به اسلام و مسلمین است. خانه پیامبر جایگاه بسیار مقدسی است که مردم انتظار دارند آثار اسلام را در آنجا بالعیان مشاهده نمایند. خداوند متعال در این آیات به خانواده پیامبر گوشزد می کند که شما مانند سایر زنان نیستید، بلکه مسؤولیت بزرگی را پذیرفته اید. باید مواظب کارهایتان باشید، زیرا کار بد شما عذابش دو چندان است، و کارهای نیک شما نیز پاداش دو برابر دارد. شما وابسته به پیامبر و اهل بیت نبوت هستید، شؤون این بیت را حفظ کنید. در رعایت تقوا و حجاب اسلامی کوشا باشید و مانند زنان جاهلیت در کوچه و بازار تظاهر و خودنمائی نکنید، و حتی مواظب طرز سخن گفتن خود باشید. از دستورات خدا و پیامبر اطاعت کنید. و به آیات و احادیثی که در خانه شما تلاوت می شود توجه داشته باشید. در بیت شما سخن از ایمان، تقوا، معنویت، مواستت، ایثار، فداکاری، بی ارزش بودن زر و زیور دنیا و عدالتخواهی، به میان می آید. مبادا زندگی داخلی و رفتار شما برخلاف گفتارتان باشد. اگر به مسؤولیت خطیر خود عمل کردید لیاقت دارید که از اهل البیت باشید. و اگر در انجام مسؤولیت خود کوتاهی کردید لیاقت آن را ندارید که از اهل البیت باشید گر چه در این خانه زندگی کنید و همسر یا فرزند تنی پیامبر باشید. البته هر کسی لیاقت احراز چنین مقامی را ندارد، در این بین تنها حضرت زهرا سلام اللّٰه علیها بود که بر طبق خواسته رسول خدا عمل می کرد و حقاً فرزند شایسته و لایق پیامبر بود. و به همین جهت پیامبر اکرم درباره اش فرمود: دخترم فاطمه بهترین بانوی گذشته و آینده است. وقتی در محراب مشغول عبادت می شود هفتاد هزار از فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند و می گویند: ای فاطمه! خدا ترا برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری دارد. باز هم پیامبر درباره اش فرمود: ایمان به خدا آن چنان در اعماق قلب و باطن روح زهرا نفوذ کرده که برای عبادت خودش را از هر چیزی فارغ می سازد. و می فرمود: وقتی فاطمه در محراب خود مشغول عبادت می شود نور او برای فرشتگان می درخشد و خدا به ملائکه می گوید: بنده ام را ببینید چگونه از خوف من می لرزد و غرق عبادت می باشد. «اسماء» می گوید: روزی خدمت فاطمه علیهاالسلام بودم که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شد گردن بندی از طلا در گردن فاطمه دید. فرمود: دخترم به سخن مردم که می گویند: فاطمه دختر محمد، مغرور نشو در حالیکه لباس ستمکاران را در برداشته باشی. زهرا فوراً گردن بند را بیرون آورد و فروخت و از پولش بنده ای را خرید و آزاد نمود. پیغمبر اکرم از عمل زهرا خشنود شد. (ذخائر العقبی ص ۵۱.) شما در فصول گذشته ی همین کتاب با مقام علمی حضرت زهرا و جدیتش در ترویج علوم و با مقام عبودیت و حضور قلب آن حضرت و کوشش او در عبادت، و با زندگی سخت و تحمل دشواری ها و ایثارگری های آن جناب آشنا شدید و نیازی به تکرار نیست. در اثر همین مزیت ها بود که مورد تکریم و احترام و محبت فوق العاده رسول خدا قرار می گرفت و لیاقت فرزندی را بدست آورد و اهل البیت شد. زندگی سخت فاطمه و علی یک وقت زندگی به قدری بر علی (علیه السلام) سخت شد که فاطمه (علیهاالسلام) خدمت پدر بزرگوارش مشرف شد، درب خانه را کوفت. پیغمبر به ام ایمن فرمود: گویا دخترم زهرا باشد. در را باز کن، ببین کیست. وقتی که در را باز کرد فاطمه داخل شد. سلام داد و خدمت پدر نشست. رسول خدا

(صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاطمه جان تو هیچگاه این موقع به منزل ما نمی آمدی اکنون چه شده است؟ عرض کرد: یا رسول اللَّه غذای ملائکه چیست؟. فرمود: حمد خدا. عرض کرد: پدر جان پس غذای ما چیست؟. فرمود: به خدا سوگند اینک مدت یک ماه است که در خانه ی آل محمد آتش روشن نشده است. نور دیده ام بیا تا پنج کلمه ای که جبرئیل به من تعلیم داده به تو یاد دهم. بگو: یا ربّ الاولین و الاخرین یا ذا القوّۀ المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین. حضرت زهرا دعا را یاد گرفت و به خانه برگشت. حضرت علی پرسید: کجا بودی؟. جواب داد: برای طلب دنیا رفتم ولی برای آخرت دستور گرفتم. فرمود: امروز بهترین روزت بود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۲.) روزی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) از فاطمه عیادت کرد و احوالش را پرسید. عرض کرد: پدر جان مریض هستم و بدتر از آن، چیزی نداریم بخوریم. فرمود: آیا برایت کافی نیست که بزرگ زنان جهان باشی. (نظم درر السمطین ص ۱۷۹.) امام صادق علیه السلام می فرماید: یک روز فاطمه (علیهاالسلام) خدمت رسول خدا عرض کرد: علی (علیه السلام) هر چه دارد در بین فقرا تقسیم می کند. فرمود: فاطمه جان! مبادا برادر و پسر عمویم را ناراحت کنی. زیرا غضب علی (علیه السلام) غضب من و غضب من غضب خداست. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۹.) «اسماء بنت عمیس» می گوید: روزی رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به منزل فاطمه تشریف برد، دید حسن وحسین (علیهماالسلام) مزنل نیستند. احوالشان را پرسید. عرض کرد: امروز در خانه ی ما چیزی برای خوردن وجود نداشت. علی (علیه السلام) وقتی خواست بیرون برود فرمود: حسن و حسین (علیهماالسلام) را با خودم بیرون ببرم مبادا گریه کنند و از تو مطالبه ی غذا نمایند. آنان را برداشت و رفت نزد فلان شخص یهودی. رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت. او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود. حسن و حسین (علیهماالسلام) را مشغول بازی دید مقداری خرما نیز در نزدشان بود. به علی (علیه السلام) فرمود: قبل از این که هوا گرم شود حسن و حسین (علیهماالسلام) را به خانه برنمی گردانی؟. عرض کرد: یا رسول اللَّه وقتی از خانه خارج شدم غذایی در خانه نداشتیم. صبر کنید تا قدری خرما برای فاطمه تهیه کنم. من با این یهودی قرار گذاشته ام در مقابل هر دلو آب یک دانه خرما بگیرم. و قتی قدری خرما تهیه شد آنها را در دامن ریخت و حسن و حسین (علیهماالسلام) را برداشت و به منزل برگشت. روزی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بر فاطمه وارد شد دید گردن بندی بر گردنش بسته است. از او اعراض کرد. فاطمه (علیهاالسلام) علت اعراض پدر را دریافت. گردن بند را باز کرد و خدمت پیغمبر تقدیم نمود. آن حضرت فرمود: فاطمه جان! تو از من هستی. بعداً شخص درمانده ای رسید، رسول خدا گردن بند را به او عطا کرد و فرمود: هر کس خون ما را بریزد و مرا درباره ی اهل بیتم اذیت کند خدا بر او غضب خواهد کرد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۷.) امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: عادت پیغمبر چنان بود که وقتی آهنگ سفر می نمود با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه (علیهاالسلام) بود. و چون از سفر مراجعت می نمود اول به دیدار او می شتافت. در یکی از سفرها وقتی به خانه ی فاطمه وارد شد مشاهده کرد که دستنبد نقره ای برای حسن و حسین (علیهماالسلام) تهیه کرده و پرده ای بر در آویخته است. پس قدری خیره خیره به آنها نگاه کرده و بر خلاف همیشه، در خانه ی زهرا توقف نکرد و فورا برگشت. فاطمه غمگین شد دو علت قضیه را دریافت. پرده را برداشت و دستنبد را از دست حسن و حسین (علیهماالسلام) باز کرد و بوسیله ی آنها خدمت رسول خدا فرستاد. پیغمبر دو نور دیده اش را نوازش نمود و دستنبدها را در بین فقرائی که در مسجد سکونت داشتند تقسیم نمود و پرده را قطعه قطعه کرد و به چند نفر عریان داد که ستر عورت کنند. سپس فرمود: خدا رحمت کند فاطمه (علیهاالسلام) را و از لباس های بهشتی به او بپوشاند و از زینت های بهشتی به او بدهد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۳.) «عمران بن حصین» می گوید: یک روز در خدمت رسول خدا بودم که فاطمه (علیهاالسلام) وارد شد. وقتی چشم آن حضرت به صورت دخترش افتاد که از شدت گرسنگی زرد شده است، و آثاری از خون در آن دیده نمی شود او را نزد خویش خواند و دست مبارکش را بر سینه ی آن جناب گذاشت و گفت: ای خدایی که گرسنه ها را سیر می کنی و درماندگان را بالا می بری، فاطمه دختر محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را گرسنه مدار. «عمران» می گوید: به برکت دعای پیغمبر زردی صورت زهرا بر طرف

شد و آثار خون در صورتش هویدا گشت. (نظر درر السمطین ص ۱۹۱.)

دعوت عملی

به شهادت تاریخ و روایات اهل بیت، زندگی شخص اول اسلام یعنی پیغمبر اسلام و زندگی شخص دوم اسلام یعنی علی بن ابی طالب و زندگی بانوی اول اسلام یعنی فاطمه ی زهرا، در کمال سادگی بلکه در نهایت سختی و مشقت برگزار می شد. این موضوع چندان تعجبی ندارد، زیرا در آن عصر وضع عمومی مسلمانان خوب نبود. اکثر مسلمین از فقرا و محرومین اجتماع بودند. عده ای هم که تا حدی وضعشان بد نبود از ترس دشمنان ناچار شدند خانه و زندگیشان را در مکه رها کنند و به مدینه هجرت نمایند. در مدینه هم اکثریت با فقرا بود و معدودی هم که وضعشان تا حدی خوب بود، ناچار بودند در مورد مسلمانانی که از مکه بدانجا هجرت نموده بودند مواسات بعمل آورند و تا سر حد قدرت به آنان کمک و مساعدت کنند. از طرف دیگر آن زمان، موقع بحرانی اسلام بود. مسلمین پیوسته بسیج عمومی می شدند و دائما در حال آماده باش بودند و اکثر اوقات را به جنگ و دفاع مشغول بودند به همین علت نمی توانسند اوضاع اقتصادی خودشان را تقویت کنند. برای پیغمبر اکرم و علی و فاطمه (علیهم السلام) نیز امکان داشت و سزاوار هم نبود که برای خودشان زندگی خوبی فراهم سازند و با فقرا و بیچارگان مواسات نکنند. گرچه پیغمبر اکرم و علی (علیهماالسلام) کار می کردند و از همین راه عوائد مشروعی داشتند و در غنائم جنگی نیز سهیم بودند و می توانستند تا حدی خوب زندگی کنند، اما مگر امکان داشت که پیغمبر اکرم و داماد و دخترش سیر بخوابند ولی فقرای مدینه از گرسنگی فریادشان بلند باشد؟ مگر سزاوار بود دختر پیغمبر بر در اطاقش پرده بیفکند ولی گروهی از مسلمین ساتر عورت نداشته باشند؟ مگر می شد که حسن و حسین علیهماالسلام دستنبد نقره داشته باشند ولی صدای ناله ی اطفال گرسنه مسلمین بلند باشد؟. اصولا اگر شخص اول اسلام و اهل بیت گرامیش با سایر مسلمین مواسات نداشتند آیا ممکن بود توده ی مستضعف مسلمین صدر اسلام که بخوبی معنای پیغمبری و وحی را درک نمی کردند و عقلشان در چشمشان قرار داشت، حاضر شوند در میدان جهاد و فداکاری سربازی کنند و جانشان را در راه هدف مقدس نبی گرامی فدا سازند؟ اصولا یکی از علل عمده ی پیشرفت اسلام و نفوذ معنوی رسول خدا همین بود که هر چه را از آن حضرت می شنیدند نمونه ی عملی آن را در گفتار و رفتار و زندگی او خانواده اش مشاهده می کردند و بوسیله ی دعوت عملی، مردم را به سوی اسلام و جانبازی هدایت می فرمود اما...

فاطمه از دیدگاه علی

بهترین طریق شناخت یک زن تعریف و توصیف شوهرش می باشد. زیرا شوهر از افراد دیگر، حتی از پدر و مادر، همسرش را بهتر می شناسد و بر خفایای افکار و رفتار و عادت های خوب یا بد او آشناتر است. بنابراین حضرت علی علیه السلام همسرش زهرا علیهاالسلام را کاملاً می شناسد و بهتر از دیگران می تواند تعریف و توصیف نماید. امیرالمؤمنین سخنان فراوانی درباره زهرا دارد لیکن در اینجا به دو کلام اکتفا می شود: کلام اول را بامداد اولین روز عروسی در جواب سؤال پیامبر اکرم فرمود. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله صبح اولین رو زعروسی وارد حجله شد، از داماد پرسید: کیف وجدت اهلک؟ فقال: نعم العون علی طاعهٔ اللَّه (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۷.) یعنی رسول خدا از حضرت علی پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ او در جواب عرض کرد: بهترین کمک است بر اطاعت از خدا. کلام دوم را در آخرین ساعت های عمر، حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: امیرالمؤمنین و زهرا در آخرین ساعت ها با هم خلوت کردند. و قال: اوصینی بما احببت. قالت: یا ابن عم ما عهدتنی کاذبهٔ و لا خائنهٔ و لا خلفتک منذ عاشرتنی. فقال علیه السلام: معاذ اللَّه انت اعلم باللَّه وابرّ واتقی و اکرم و اشدّ خوفاً من اللَّه من ان اوبّخک بمخالفتی، قد عزّ علیّ مفارقتک (بحار ج ۴۳ ص ۹۱.) یعنی: زهرا در آخرین ساعت های وداع به امیرالمؤمنین گفت: پسر عمو! در طول عمر هرگز به تو دروغ نگفتم و خیانت

نکردم و هیچگاه بـا تو مخـالفت ننمودم. امیرالمؤمنین در پاسـخ فرمود: آری ای دختر پیامبر! معاذ اللَّه که تو خلافی را مرتکب شـده باشـی. مرتبه خداشناسـی و نیکوکاری و تقوا و خداترسـی تو بالاتر از آن است که با من مخالفت کرده باشی. مفارقت از تو بسیار بر من سـخت است. امیرالمؤمنین در آغاز زندگی زناشوئی خود حضـرت زهرا علیهاالسـلام را به عنوان بهترین همسری که با کمک او می توِن خـدای را اطاعت نمود معرفی کرد. جمله (نعم العون علی طاعهٔ اللَّه) جمله ای کوتاه ولی بسـیار پر محتوا است. در این جمله هـدف ازدواج را بیان کرد که کمک گرفتن از همسـر برای اطاعت از خـدا باشـد و همسـرش زهرا را به عنوان بهترین مصداق برای توفیق در این امر مهم دانست. در آخرین ساعتهای وداع فاطمه علیهاالسـلام نیز مقام عرفان و نیکوکاری و تقوا و خوف از خدای آن حضـرت را سـتود و نظر گذشـته اش را تأییـد نمود. معلوم می شود زهرا در طول مـدت ازدواج نه تنها مزاحم شوهرش در اطاعت از خدا و انجام دادن مسؤولیت سنگین ولایت نبوده، بلکه در تمام ابعاد مؤید و معاون او هم بوده است. با توجه به شخصیت فوق العاده امیرالمؤمنین، و موقعیت اخلاقی، سیاسـی، اجتماعی آن حضرت، شخصیت ممتاز همسرش زهرا علیهاالسلام نیز روشن می شود. علی بن ابی طالب علیه السـلام یک فرد عادی نبود، بلکه دومین شخصـیت ممتاز اسـلام، سـپهسالار و سـرباز نیرومند و فداکار اسلام بود. مرد عدالت، زهد، انفاق، مواسات، مساوات، ایثار، تقوا، و بالاخره ولی مسلمین و خلیفه رسول خدا بود. خود و خانواده اش در کمال عسـرت زنـدگی می کردند و آنچه را که داشت در راه خدا انفاق می نمود. بیت المال را در بین مسـلمین بالسویه تقسـیم می کرد و هیـچ کس را بر دیگری ترجیح نمی داد، حتی سـهم خودش و امام حسن و امام حسـین نیز بیش از سایرین نبود. وقتی برادرش عقیل شدت فقر خود را به آن حضـرت عرض کرد حاضر نشد چیزی اضافه از آنچه به سایر مسلمین می داد بدهد. (بحار ج ۴۱ ص ۱۱۴.) حضـرت صادق علیه السـلام درباره آن حضـرت می فرمایـد: علی بن ابی طالب علیه السـلام از جهت غذا و رفتار شبیه ترین مردم به رسـول خـدا بـود. خودش نـان بـا زیتون می خورد ولی به مردم نـان و گوشت می داد. او آب و هیزم منزل را تهیه می کرد و فـاطمه علیهاالسـلام آرد درست می کرد و خمیر می نمود و نان می پخت و لباس ها را می شـست و وصله می کرد. (بحار ج ۴۱ ص ۱۳۱.) امیرالمؤمنین علیه السـلام در زمـان خلافت که همه گونه امکانات برایش فراهم بود، به دنیا خطاب کرده می فرمود: ای دنیای پست! آیـا به من روی آورده اظهـار علاقه می کنی؟ هیهات، هیهات، دیگری را مغرور کن، من نیازی به تو نـدارم. تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر رجوع ندارد. (بحار ج ۴۱ ص ۱۲۱.) در همان زمان می فرمایـد: آیا به همین مقدار اکتفا کنم که مرا امیرالمؤمنین بگویند، ولی در سـختی هـای روزگـار با مردم شـریک نباشم و در سـختی زیسـتن برای آنها الگو نباشم؟ من آفریـده نشـده ام که به خوردن غـذاهای لذیذ مشـغول شوم، مانند حیوان بسـته ای که جز علف خوردن کاری ندارد، یا حیوان آزادی که سـرگرم خوردن و پشـگل انـداختن است، و از آینده اش غفلت دارد. (نهج البلاغهٔ کتابه الی عثمان بن حنیف.) امیرالمؤمنین علیه السـلام چنین مردی بود و می خـواست این چنین زنـدگی کنـد و برای این چنین زیسـتن به همسـری موافق نیـاز داشت. و جز حضـرت زهرا علیهاالسـلام هیـچ زن دیگری لیاقت همسری با او را نداشت، تنها او بود که می توانست درباره اش بگوید: نعم العون علی طاعهٔ اللَّه. در اینجاست که مقام ممتاز فاطمه روشن می شود و می توان او را به عنوان تنها همسر لایق حضرت علی معرفی نمود. او بود که توانست در بیت علی و بر طبق میل او زنـدگی کنـد و در اطاعت خـدا و انجام مسؤولیتی که بر عهده اش نهاده بود، مؤید و مشوقش باشد. زهرا علیهاالسـلام با رفتار اسـلامی خود توانست لیاقت خود را برای فرزندی پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) و همسری امیرالمؤمنین علیه السلام باثبات رساند و به همین جهت از جانب پیامبر به عنوان بزرگترین و شایسته ترین زنان جهان معرفی شد. فاطمه بانوی نمونه ی اسلام است و بانوان اسـلام بایـد از آن حضـرت درس زنـدگی بگیرند. در این میان خانواده ی رجال دین و روحانیین از مسؤولیت بیشتری برخوردارند. خانمی که همسری یک عالم دین را پذیرفته باید به مسؤولیت مقام شوهرش توجه داشته باشد. باید بداند که خانه او به منزله خانه پیامبر و علی است. خانه معنویت، علم، عـدالت، مواسات، مساوات، ایثار، تقوا، فضـیلت، توجه به خدا، خدمت به اسـلام و مسـلمین، و در یـک کلاـم خانه دعوت به همه فضائل و مکارم اسـلامی و انسانی است. بایـد بدانـد که مردم سـخنان پیامبر و امامان

(علیهم السلام) را از این خانه ها می شنوند و انتظار دارند عمل آنها را نیز در همین خانواده ها مشاهده نمایند. زن و فرزند یک عالم دین باید بدانند که خانه آنها جای خوشگذرانی و تجمل پرستی نیست بلکه بیت نمایش سیره ی پیامبر و علی و فاطمه علیهم السلام است. باید بدانند که اعمال و رفتار آنها مورد توجه مردم می باشد. با رفتار اسلامی خود می توانند مروج اسلام باشند و مردم را به خوبی دعوت نمایند و با رفتار غیر اسلامی خود می توانند بزرگ ترین ضربه را بر پیکر اسلام وارد نمایند و مردم را نسبت به علماء دین بدبین سازند و سخنانشان را از اعتبار بیندازند. می توانند شوهر یا پدرشان را در انجام مسؤولیت کمک نمایند و بدین وسیله مروج دین و در ثواب او شریک باشند، و می توانند او را از رعایت شؤون مقام مقدس روحانی بازدارند و سخنان او را از اعتبار ساقط سازند و مردم را به ارتکاب گناه و تخلف از قوانین شریعت تشویق نمایند و خود نیز در کیفر این گناهان سهیم و شریک باشند. البته رجال دین در یک مرتبه نیستند بلکه هر چه مقام علمی و اجتماعی بالاتری را داشته باشند، خود آنها و خانواده شان نیز مسؤولیت بیشتر و سنگین تری را بر عهده دارند. و به همان مقدار که در انجام مسؤولیت خویش جدیت کنند نزد خدا مأجور خواهند بود. هر عالمی که در یکی از مقامات علمی و دینی قرار گرفت لیاقت آن را ندارد که خلیفه پیامبر و علی (علیهماالسلام) و عالم دین باشد، بلکه لیاقت او در صورتی است که اخلاق و رفتارش مانند پیامبر و علی علیهماالسلام باشد. هر زن و فرزند عالمی هم لیاقت آن را ندارد که به عنوان همسر و فرزند یک عالم دین معرفی شود بلکه لیاقت او در صورتی باثبات می رسد که اعمال و رفتارش بر طبق اعمال و رفتار حضرت زهرا علیهاالسلام باشد.

عصمت زهرا

معصوم در لغت به معنای محفوظ و ممنوع است. و در اصطلاح، به شخصی معصوم گفته می شود که از خطا و اشتباه و گناه در امان و محفوظ باشد. کسی را معصوم گویند که چشم بصیرتش باز باشد و حقائق جهان آفرینش را بالعیان مشاهده کند و بواسطه ی ارتباط و اتصالی که با عالم ملکوت دارد و با تاییدات غیبی، از گناه و نافرمانی خودداری کند و خطا و اشتباه و عصیان در ساحت وجود مقدسش راه نداشته باشد. مقام شامخ عصمت، بواسطه ی ادله و براهین عقلی و نقلی، برای پیمبران به اثبات رسیده است. امامیه معتقدند که جانشینان پیغمبر و امامان دوازده گانه نیز باید معصوم باشند. و برای اثبات عصمت آنان نیز براهین و دلیلهایی اقامه شده است. اگر بخواهیم وارد مباحث عصمت شویم و به تفصیل آن موضوع مهم را بررسی نماییم از مقصد دور می گردیم. امامیه، علاوه بر آن که سلسله ی پیمبران و ائمه ی اطهار را معصوم می دانند حضرت زهرا علیهاالسلام را نیز از گناه و نافرمانی معصوم می دانند. برای اثبات عصمت آن جناب به چند دلیل می توان استدلال نمود: دلیل اول: (اِنَّما یُریدُ اللّه لِیذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ و یُطَهِّرَکُم تَطْهیراً). (سوره ی احزاب آیه ی ۳۴.) یعنی: خدا می خواهد ناپاکی و آلودگی را از شما اهل بیت بر طرف سازد و کاملا پاکیزه و طاهرتان گرداند. احادیث زیادی از طرق عامه و خاص صادر شده و دلالت می کنند که آیه ی مذکور در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. از باب نمونه: عایشه می گوید: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جامه ی پشمی سیاهی بر دوش داشت و از منزل خارج شد، پس حسن و حسین و فاطمه و علی (علیهم السلام) را زیر آن جای داد و فرمود: (اِنَّما یُریدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً). (ینابیع المودة ص ۱۲۴/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۸.) «ام سلمه» می گوید: روزی فاطمه ی زهرا ظرفی از حریره خدمت رسول خدا آورد. پیغمبر فرمود: علی و حسن و حسین علیهم السلام را نیز حاضر گردان. وقتی خدمت رسول اکرم رسیدند و مشغول خوردن غدا شدند آیه ی مذکور نازل شد. پس پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) جامه ی خیبری را بر سر آنان افکند و سه مرتبه فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند آلودگی را از ایشان زائل کن و پاکیزه شان گردان. (ینابیع الموده ص ۱۲۵/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۸.) «عمر بن ابی سلمه» می گوید: آیه ی (اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً). در خانه ی ام سلمه نازل شد. پس پیغمبر اکرم علی

و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را پیش خودش خواند. جامه اش را بر سرشان افکند و فرمود: خدایا! اینها اهل بیت من هستند، آلودگی را از ایشان زائل کن و پاک و پاکیزه شان گردان. ام سلمه عرض کرد: یا رسول اللّه من هم با ایشانم؟. پاسخ داد: تو هم بر خوبی هستی. (ینابیع الموده ص ۱۲۵.) «واثلهٔ بن اسقع» می گوید: پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) روزی به خانه ی فاطمه تشریف برد، علی و فاطمه (علیهماالسلام) را در جلو خودش نشانید و حسن و حسین را بر زانوهایش قرار داد، سپس جامه اش را بر سر آنان انداخت و فرمود: خدایا اینها اهل بیت من می باشند از آلودگی پاک و پاکیزه شان گردان. (ینابیع الموده ص ۱۲۵/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۹.) و بالجمله، گروهی از اصحاب رسول خدا، مانند عایشه، ام سلمه،معقل بن یسار، ابی الحمراء، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، واثلهٔ بن اسقع، حسن بن علی (علیه السلام)، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ابوسعید خدری، و زینب و ابن عباس و گروهی دیگر، احادیثی را قریب به همین مضمون در شان نزول آیه روایت کرده اند و علمای خاصه و عامه مانند جلال الدین سیوطی در «در المنثور» و سلیمان بن ابراهیم قندوزی در «ینابیع الموده» و سایر علمای اهل سنت، آنها را در کتب خویش ثبت نموده اند. از این روایات استفاده می شود که بعد از نزول آیه ی شریفه، پیغمبر اکرم در جاهای متعدد، از جمله در خانه ی فاطمه (علیهاالسلام) و خانه ی ام سلمه عبای مبارکش را بر سر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می افکند و آیه را تلاوت می نمود و می فرمود: خدایا افرادی که در زیر عبا قرار دارند اهل بیت من هستند، آلودگی را از آنها بر طرف گردان. رسول خدا این عمل را انجام می داد تا اهل بیت را معرفی کند و موضوع را تثبیت نماید. تا شش ماه و به روایتی هفت و به روایتی هشت ماه، مرسوم آن حضرت چنین بود که هنگام بامداد که به نماز صبح می رفت از خانه ی زهرا (علیهاالسلام) عبور می نمود و آیه را قرائت می کرد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۳/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۹.) رسول خدا در این موارد جامه ی خویش را بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می انداخت و آیه را تلاوت می کرد تا راه سوء استفاده بسته شود و کسی بعداً ادعا نکند که من هم از مصادیق اهل بیت هستم، آنقدر در این موضوع اهتمام داشت که وقتی ام سلمه عبا را بالا زد که داخل شود، آن را از دستش کشید و فرمود: تو نیز بر خوبی هستی. تا مدتی هنگام بامداد که به نماز صبح تشریف میبرد اهل خانه ی فاطمه (علیهاالسلام) را مخاطب ساخته آیه را تلاوت می کرد تا مردم بشوند و بعدا مورد انکار واقع نشود. علی بن ابی طالب و حسن و حسین (علیهم السلام) هم در جاهای متعدد و در حضور اصحاب می فرمودند: این آیه در حق ما نازل شده و هیچگاه مورد انکار واقع نشدند. بر طبق آیه ی مذکور خداوند متعال می فرماید: خدا اراده کرده که شما اهل بیت از رجس و آلودگی، پاک و منزه باشید. مقصود از رجس نجاست ظاهری نیست. زیرا این موضوع اختصاصی به اهل بیت ندارد همه مکلفین باید از نجاست اجتناب نمایند. علاوه بر این، اگر مراد نجاست ظاهری بود احتیاجی به آن همه تشریفات و دعای پیغمبر نداشت و مطلب آنقدر مهم نبود که ام سلمه بخواهد از مصادیق آن واقع شود و رسول خدا مانع گردد. پس معلوم می شود مراد آیه، نجاست و آلودگی ظاهری نیست بلکه مقصود آلودگی باطنی یعنی گناه و عصیان پروردگار عالم است. بنابراین، معنای آیه چنین می شود: خدا خواسته و اراده نموده که اهل بیت از گناه و معصیت پاک باشند. البته این اراده ی، اراده ی تشریعی نیست یعنی نمی توان گفت که: خدا از اهل بیت خواسته که خودشان را از گناه و معصیت پاک سازند. زیرا این مطلب اختصاص به اهل بیت ندارد. خدا از تمام مردم خواسته که مرتکب گناه نشوند. بلکه مقصود آیه اراده ی تکوینی است، یعنی خدا چنین مقدر کرده که دامن اهل بیت از ارتکاب معصیت پاک و منزه باشد و با اینکه بشر و مختارند با علم و اراده گناهان را ترک کنند. پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز آیه مذکور را به عصمت از گناه تفسیر نموده است. ابن عباس از رسول خدا روایت نموده که فرمود: خدا خلق را به دو قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین آنها قرار داد. چنانکه می فرماید: (و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین) و می فرماید: (و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال). پس من از اصحاب یمین و بهترین آنها هستم. سپس آنها را به سه قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین آنها قرار دارد، چنانکه می فرماید: (فَاَصْحابُ الْمَیْمَنَهِٔ ما اَصْحَابُ الْمَیْمَنَهِٔ وَ اَصْحابُ الْمَشْئَمَهِٔ ما اَصْحَابُ الْمَشْئَمَهِٔ وَ السّابِقونَ السّابِقونَ). پس من از سابقین و بهترین آنها

هستم. سپس آن سه قسم را به قبیله هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین آنها قرار داد، چنان که می فرماید: (وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللَّهِ اَتْقیکُمْ). پس من پرهیزکارترین فرزندان آدم و گرامی ترین آنان هستم. ولی بدین موضوع فخر نمی کنم. سپس آن قبائل را به خانواده هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد. چنانکه می فرماید: (اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتَ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً). پس من و اهل بیتم از گناه و معصیت معصوم هستیم. (در المنثور ج ۵ ص ۱۹۹.)

اشکال

بعضی گفته اند: آیه ی مذکور دلالت بر عصمت ندارد. زیرا آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره ی زنان رسول اکرم نازل شده و خطابه به آنان متوجه است. و به قرینه ی سیاق باید گفت: آیه ی مذکور نیز درباره ی زنان آن حضرت نازل شده و مخاطب در آیه، آنها هستند. بنابراین اگر آیه دلالت بر عصمت کند باید گفت: زنهای رسول اللَّه نیز از گناه معصوم بوده اند در صورتی که این مطلب را نه کسی گفته و نه می توان گفت. از این رهگذر است که باید بگوییم: آیه اصلا دلالت بر عصمت ندارد. نه در مورد زنهای آن حضرت، نه در مورد سایر اهل بیت.

پاسخ

علامه سید عبدالحسین شرف الدین اشکال مذکور را نقل کرده و به چند وجه آن را پاسخ داده است: اول: احتمال مذکور اجتهاد است در مقابل نص، زیرا در چندین روایت که به حد تواتر می رسد این مطلب وارد شده که آیه مذکور در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده و اختصاص به آنان دارد. حتی وقتی ام سلمه خواست در زیر جامه داخل شود پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) جداً او را ممنوع ساخت. دوم: اگر آیه درباره ی زنهای رسول خدا نازل شده بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد و بگوید: (انما یرید اللَّه لیذهب عَنْکُنَّ الرجس اهل البیت و یُطَهِّرُکُنَّ تطهیرا). نه به صورت جمع مذکر. سوم: در بین عرب های فصیح، مرسوم است که در بین کلماتشان جمله هایی را به عنوان جمله ی معترضه ذکر کنند. بنابراین مانعی ندارد بگوییم: خداوند متعال آیه ی مزبور را در بین آیاتی که در شان زنهای رسول خدا نازل شده قرار داده تا اهمیت موضوع را برساند و بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیغمبر از گناه معصومند نباید مورد تعرض کسی قرار گیرند حتی زنان پیغمبر هم حق تعرض بدانها را ندارند. چهارم: در عین حالی که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی هیچ کم و زیاد نشده است اما این مطلب مسلّم نیست که آیات و سوره های قرآن، عینا به همان ترتیبی که نازل شده، جمع و تدوین شده باشند. مثلا هیچ بعید نیست که آیه مذکور، تنها درباره ی اهل بیت نازل شده باشد ولی در موقعی که آیات جمع و تدوین می شده آن را در بین زنان پیغمبر گنجانیده باشند. (کتاب الکلمهٔ الغراء فی تفضیل الزهراء تالیف سید عبدالحسین شرف الدین ص ۲۱۲.) دلیل دوم: رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به فاطمه فرمود: خدا برای غضب تو غضب می کند و برای خشنودی تو خشنود می شود. (قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله: یا فاطمه ان اللَّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک- ینابیع المودهٔ ص ۲۰۳ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳.) حدیث مذکور را سنی و شیعه قبول دارند و در کتابهای خود نوشته اند. بر طبق این حدیث هر جا فاطمه (علیهاالسلام) غضب کند خدا نیز غضب می کند و هر گاه خشنود و راضی شود خدا نیز راضی و خشنود می گردد. البته این مطلب مسلم است که رضایت و غضب خدا مطابق واقع و حق است. هرگز به کارهای زشت و خلاف حق خشنود نمی شود، گرچه دیگری از آن کار خشنود شد. هرگز از کارهای خوب و حق غضبناک نمی شود، گر چه مبغوض دیگران باشد. لازمه ی این دو مطلب اینست که فاطمه (علیهاالسلام) از گناه و خطا معصوم باشد، زیرا اگر معصوم باشد رضایت و غضبش بر طبق موازین شریعت خواهد بود و هیچگاه بر خلاف رضای خدا راضی نمی شود و هیچگاه از حق و کارهای نیک غضبناک نمی شود. در چنین صورتی می

توان گفت: اگر فاطمه (علیهاالسلام) غضب کند خدا غضب می کند و اگر خشنود شود خدا خشنود می شود. اما اگر معصیت و خطا درباره اش روا باشد نمی توان به طور کلی گفت: از غضب او خدا غضب می کند و از خشنودیش خشنود می شود. مطلب را با مثالی روشن سازیم: اگر فرض کنیم که حضرت فاطمه معصوم نباشد و اشتباه و گناه درباره اش جایز باشد، در این صورت ممکن است بواسطه ی اشتباه یا تمایلات نفسانی، بر خلاف حق و واقع، چیزی را از کسی مطالبه کند و کارشان به نزاع و کشمکش منجر شود ولی طرف مقابل تسلیم نگردد و او را مغلوب سازد، در این صورت ممکن است آن حضرت غضبناک گردد و اظهار عدم رضایت کند آیا در چنین فرضی می توان گفت: چون فاطمه (علیهاالسلام) غضب کرده خدا نیز غضب می کند گرچه حق با طرف مقابل بوده است؟ ابداً چنین کار زشتی را نمی توان به خدا نسبت داد. بواسطه ی این روایت نیز می توان عصمت زهرا را اثبات نمود. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) پاره ی تن من است، هر کس او را خشمناک کند مرا خشمناک خواهد کرد. (قال رسول اللَّه: فاطمهٔ بعضهٔ منی فمن اغضبها اغضبنی- صحیح بخاری ج ۲ ص ۳۰۲.) این حدیث نیز در کتابهای سنی و شیعه موجود است و همه ی مسلمانان حتی عمر و ابوبکر به صحت آن اعتراف دارند. با بیان فوق، این حدیث نیز بر عصمت حضرت زهرا دلالت دارد، زیرا پیغمبر اکرم از گناه و خطا و تمایلات نفسانی معصوم است. بر کاری غضب می کند که مبغوض خدا باشد و به چیزی راضی می شود که رضایت خدا در آن باشد. بنابراین در صورتی می توان گفت: هر گاه فاطمه غضب کند پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) نیز غضب می کند که معصوم باشد و احتمال گناه و خطا درباره اش جایز نباشد. یکی دیگر از شواهد عصمت حضرت زهرا این حدیث است: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده: زهرا بدان جهت فاطمه نامیده شده که شر و بدی در وجود مبارکش راه ندارد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹.)

عقیده زهرا درباره زنان

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید روزی با گروهی از اصحاب، خدمت رسول خدا بودیم، پس آن حضرت به اصحابش فرمود: صلاح و مصلحت زن در چیست؟. هیچکس نتوانست جواب صحیحی بدهد. وقتی اصحاب متفرق شدند، من به خانه رفتم و موضوع سئوال رسول اکرم را فاطمه (علیهاالسلام) گفتم. فرمود: من جوابش را می دانم، صلاح زن در این است که مردان بیگانه را نبیند. مردان بیگانه هم او را نبینند. هنگامی که خدمت رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) رسیدم عرض کردم فاطمه (علیهاالسلام) در پاسخ سئوال شما چنین فرمود: پیغمبر از سخن او تعجب کرد و فرمود: فاطمه ی پاره ی تن من است. (کشف الغمهٔ ج ۲ ص ۹۲.) این موضوع قابل تردید نیست که دین مقدس اسلام برای ترقی و پیشرفت و آزادی زن گام های بلند برداشته است، و به منظور تامین حقوق او، قوانین و احکام استواری تشریع نموده است. در تحصیل دانش به او آزادی داده است. اموال و کارهایش را محترم دانسته است. در مورد تشریع قوانین اجتماعی، منافع و مصالح واقعی بانوان نیز کاملا رعایت شده است. لیکن این مطلب قابل بحث است که آیا صلاح و مصلحت زن در مورد معاشرت و آمیزش با مردهای بیگانه چیست؟ آیا صلاح زنان در این است که عینا مانند مردها، در مجامع و محافل عمومی شرکت کنند و با بیگانگان خلطه و آمیزش داشته باشند؟ آیا این مطلب به سود واقعی زنان است که آرایش کرده و بی بند و بار در مجامع مردها شرکت نمایند و خوشان را در منظر عموم قرار دهند؟ آیا به صلاح زنان است که خودشان را در معرض چشم چرانی بیگانگان قرار دهند و برای آنان امکاناتی فراهم سازند که بتوانند از تمتع و لذت بردن بصری که یکی از تمتعات مهم است، به طور رایگان منتفع و برخوردار گردند؟ آیا به نفع بانوان است که هیچ نوع حریمی برای خودشان قائل نباشند و با مردان بیگانه اختلاط و امتزاج کامل داشته باشند و آزادانه به همدیگر نگاه کنند؟ آیا به صلاح زن است که با وضعی از خانه خارج شود که چشم های ناپاک بیگانگان او را تعقیب کند؟. یا این که صلاح جامعه ی بانوان در اینست که پوشیده و ساده از خانه خارج شوند و زینت هایشان را برای مردان اجنبی ظاهر نسازند و نه خودشان به بیگانگان نظر کنند، نه اجازه

بدهند بیگانگان به آنان نگاه کنند؟. آیا وضع اول به صلاح عمومی بانوان تمام می شود و بهتر منافع آنان را تامین می کند یا وضع دوم؟ آیا وضع اول بهتر اسباب آسایش روحی و ترقی و پیشرفت ملت را فراهم می سازد یا وضع دوم؟. پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) این مساله مهم و اساسی اجتماع را در معرض افکار عمومی اصحابش قرار داده و عقیده ی آنان را خواستار شد. ولی جواب هیچ یک از اصحاب مورد پسند واقع نشد. وقتی خبر به حضرت زهرا رسید، در پاسخ این مشکل چنین اظهار عقیده کرد که صلاح واقعی جامعه ی بانوان در اینست که نه مردان بیگانه را ببینند، نه بیگانگان به آنان نظر کنند. زهرائی که تربیت یافته دامن وحی و خانه ی ولایت بود بقدری جواب پر مغز و ارزنده ای به سئوال پیغبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) داد و در پیرامون یکی از حساس ترین موضوعات اجتماعی اظهار عقیده نمود، که رسول اکرم تعجب کرد و فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. اگر انسان احساسات خام را کنار بگذارد و بیطرفانه در این مساله بیندیشد و عواقب و نتائجش را بخوبی بررسی کند تصدیق می کند که پیشنهاد حضرت زهرا بهترین سرمشق و دستورالعملی است که می تواند منافع بانوان را تامین کند و ارزش و مقام آنان را در اجتماع محفوظ بدارد. زیرا بانوان اگر به طوری از خانه خارج شدند و با بیگانگان معاشرت نمودند که مردها توانستند انواع تمتعات را از آنان ببرند و در همه جا وسیله ی چشم چرانی را برایشان فراهم ساختند. جوانان دیرتر زیر بار ازدواج و تاسیس زندگی خانوادگی خواهند رفت، روز بروز بر تعداد دختران و زنان بی شوهر افزوده خواهد شد. و این موضوع علاوه بر اینکه به ضرر اجتماع تمام می شود و مخصوصا پدران و مادران را در محذورات و مشکلات سختی قرار می دهد، مستقیما به ضرر عمومی جامعه ی بانوان تمام خواهد شد. زنان اگر زیبایی خودشان را در معرض دید همگان قرار دادند و در بین بیگانگان دلربایی کردند و یک قافله دل همره خویش بردند، چون مردها غالبا با محرومیت مواجه می شوند و دسترسی و وصال بدون قید و شرط برایشان فراهم نمی شود، بیماریهای روانی و ضعف اعصاب و خودکشی ها و ناامیدی های زندگی در بین جوانان و مردان فراوان خواهد شد. نتیجه ی این موضوع نیز به طور غیر مستقیم عاید بانوان خواهد گشت. در اثر همین چشم چرانی های آزاد است که بعضی از مردان، به انواع حیله ها و فریب ها متوسل می شوند و دوشیزگان معصوم و ساده لوح را فریب می دهند و سرمایه ی عفت و آبرویشان را بر باد می دهند و به وادی فساد و بدبختی رهسپارشان می سازند. زنان شوهردار وقتی دیدند شوهرشان به سایر زنها نظر دارد و در محافل و مجامع عمومی با آنان ارتباط دارد، غالبا حس غیرت آنان تحریک می شود و سوءظن و بدگمانی بوجود می آید. بنای ایراد و ناسازگاری را خواهند گذاشت و با جهت یا بی جهت، کانون، گرم خانوادگی را سرد و متزلزل خواهند ساخت. عاقبت یا منجر به جدایی و طلاق می گردد، یا با همان وضع ناگوار و تلخ در زندان خانه، زندگی می کنند و در انتظار پایان یافتن مدت زندان، روز شماری می کنند و زن و شوهر همانند دو پلیس که مراقب یکدیگر باشند، از همدیگر مراقبت می نمایند. مرد اگر توانست به زنان بیگانه نگاه کند، قهرا در بین آنان زنانی خواهد دید که از همسر رسمی خودش زیباتر و جذاب تر است، و بسا اوقات با زخم زبان و سرزنش، اسباب ناراحتی همسرش را فراهم می سازد و بوسیله ی ایرادها و بهانه های بیجا، کانون با صفای خانوادگی را به جهنم سوزانی تبدیل خواهد ساخت. مردی که باید با فکر آزاد به کسب و کار و فعالیت های اقتصادی بپردازد اگر هنگام رفت و آمد و در محل کار با زنان نیمه عریان و آرایش کرده تصادف کند قهرا تحت تاثیر غریزه ی جنسی قرار می گیرد و دلش مسخر دلبران می گردد. چنین مردی نمی تواند با فکر آزدا به کسب و کار یا تحصیل و دانش مشغول باشد، از فعالیت های اقتصادی نیز عقب می ماند. و در تحمل این ضرر، بانوان نیز شریکند. زن اگر پوشیده باشد بهتر می تواند موقعیت و ارزش خودش را در دل مرد نگهدارد و منافع عمومی جامعه ی بانوان را حفظ کند، و بنفع اجتماع قدم بردارد. اسلام چون زن را یکی از اعضاء مهم اجتماعی می داند و چگونگی سلوک و رفتار او را در جامعه مؤثر می داند لذا این وظیفه ی بزرگ را از او خواستار شده که بوسیله ی پوشش خودش، از عوامل انحراف و فساد جلوگیری کند و برای ترقی و پیشرفت ملت و کمک به بهداشت عمومی فداکاری نماید. از این رهگذر است که بانوی نمونه ی اسلام و تربیت یافته ی خانه ی وحی، درباره ی جامعه ی بانوان چنین اظهار عقیده نمود که: صلاحشان در

اینست طوری زندگی نمایند که نه مردان بیگانه را ببینند، نه چشم بیگانگان بدانها بیفتد.

حضرت فاطمه بعد از پدر

پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در سال دهم هجری عموم مسلمانان را به حج دعوت نمود و برای آخرین بار به مکه مشرف شد. اعمال و مراسم حج را به مسلمانان یاد داد. هنگام مراجعت وقتی به «غدیر خم» رسید توقف نمود. مسلمانان را جمع کرد، آنگاه بر فراز منبر بالاـ رفت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به جانشینی و خلافت نصب کرد. سپس مسلمانان با حضرت علی بیعت کردند و به بلادشان مراجعت نمودند. رسول خدا نیز به مدینه برگشت. بعد از مراجعت از سفر، حال آن حضرت دگرگون بود و از احوال و حرکاتش معلوم می شد که مهیای مرگ است. گاه و بیگاه و به هر مناسبت درباره ی اهل بیتش سفارش می کرد. گاهی به قبرستان بقیع می رفت و برای مردگان طلب مغفرت می نمود. فاطمه (علیهاالسلام) بعد از حجهٔ الوداع در خواب دید: قرآنی در دست دارد و می خواند، ناگاه قرآن از دستش بیفتاد و مفقود شد. وحشت زده بیدار شد و خوابش را برای پدر نقل کرد. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نور دیده ام! من آن قرآنم که در خواب دیدی. به همین زودی از نظرها ناپدید می شوم. (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۲۳۹.) کم کم آثار کسالت بر بدن رسول خدا ظاهر شد. لشگری را به فرماندهی اسامه ترتیب داد و فرمود: باید به سوی کشور روم حرکت کنید. افراد معینی را بالخصوص نام برد و فرمود: باید در این جنگ شرکت نمایید، منظورش این بود که منافقین از مدینه بیرون روند و موضوع خلافت علی (علیه السلام) از کارشکنی و مخالفت آنان در امان باشد. بیماری رسول خدا شدت یافت و در خانه بستری شد. بیماری پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فاطمه را در وحشت و اضطراب انداخت. گاهی به صورت زرد و رنگ پریده ی پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت. گاهی برای سلامتی پدر دعا می کرد: خدایا پدرم با هزاران رنج و مشقت نهال اسلام را در زمین نشانده، تازه بارور شده و آثار فتح و پیروزی نمایان می شود. امیدوار بودم بواسطه ی پدرم دین اسلام غالب گردد، کفر و بت پرستی و ظلم و ستم از بین برود. اما افسوس که حال پدرم خوب نیست. خدایا شفای آن حضرت را از تو می خواهم. حال رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) سخت تر شد و از شدت بیماری بیهوش گشت. هنگامی که بهوش آمد دید ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشگر اسامه شرکت کنند تخلف نموده اند. فرمود: مگر به شما نگفتم که در لشگر اسامه شرکت کنید؟. هر یک از آنان در پاسخ پیغمبر عذر و بهانه ای تراشید. ولی رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) از تصمیم و هدف آنان اطلاع داشت، و می دانست که برای گرفتن خلافت در مدینه مانده اند. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید تا وصیت کنم. بعضی از حاضرین خواستند به دستور آن حضرت عمل کنند، ولی عمر مانع شد و گفت: این مرد هذیان می گوید و بیماری بر او غالب شده است. (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۱۷ صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۵۹.) حضرت زهرا این حوادث را تماشا می کرد و غم و اندوهش زیادتر می شد. پیش خود می گفت: از هم اکنون آثار نفاق و دورویی مردم ظاهر شد. کارهای پدرم از وحی الهی سرچشمه می گیرد و جز مصالح و منافع ملت منظوری ندارد، پس چرا از دستوراتش سرپیچی می کنند؟ گویا آینده ی خطرناکی در پیش باشد! گویا تصمیم گرفته اند زحمات پدرم را پایمال کنند!.

خنده شگفت انگیز

حال رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بدتر شد، سرش را در دامن حضرت علی گذاشت و بیهوش گشت. زهرا (علیهاالسلام) به صورت نازنین پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: آه، به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد و دادرس یتیمان و پناه بیوه زنان بود. صدای ناله ی زهرا به گوش رسول خدا رسید دیده گشود و با صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم این آیه را بخوان: (وَ ما مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ). (سوره ی آل عمران آیه ۱۴۴.) از

مرگ چاره ای نیست، چنان که پیغمبران مردند من نیز خواهم مرد. اما چرا ملت هدف مرا تعقیب نمی کنند و قصد سقوط و عقب نشینی دارند؟. از شنیدن این سخن گریه ی حضرت زهرا شدیدتر شد. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) از احوال پریشان و چشم گریان دختر عزیزش منقلب شد، خواست او را تسلی دهد اما مگر به آسانی می توان او را آرام نمود. ناگاه فکری به خاطرش رسید، به فاطمه اشاره کرد نزدیک بیا. وقتی صورتش را نزدیک پدر برد آن حضرت رازی در گوش او گفت. حاضرین دیدند صورت فاطمه (علیهاالسلام) برافروخته شد و در همان حال ناراحتی تبسم کرد. از این تبسم نابهنگام تعجب نمودند. علت خنده را از خودش پرسیدند. فرمود: تا پدرم زنده است رازش را فاش نمی کنم. اما بعد از مرگ پدر آشکار ساخت و گفت: پدرم در گوش من فرمود: فاطمه جان! مرگ تو نیز نزدیک است، تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد. (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۱۹/ بحار ج ۲۲ ص ۴۷۰/ ارشاد مفید ص ۸۸/ طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ص ۳۹- ۴۰/ صحیح مسلّم ج ۴ ص ۱۰۹۵.) «انس» می گوید: هنگامی که پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) مریض بود ، فاطمه (علیهاالسلام) دست حسن و حسین را گرفت و به منزل پدر آمد، خودش را روی بدن آن حضرت افکند و سینه اش را به سینه ی او چسبانید و شروع به گریه نمود. پیغمبر اکرم فرمود: فاطمه جان! گریه نکن و در مرگ من صورت مخراش، گیسوان پریشان نکن، واویلا مگو، مجلس گریه و نوحه سرایی باریم برپا نساز. سپس اشک رسول خدا جاری شد و فرمود: خدایا اهل بیتم را به تو و مؤمنین می سپارم. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۴۶۰.)

بازگو کردن اسرار

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) در آخرین شب زندگی، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود و درب خانه را بست و با آنان خلوت کرد. فاطمه را به نزد خویش خواند و مدت زیادی در گوشش سخن گفت. چون مذاکره آنان بطول انجامید علی و حسن و حسین علیهم السلام خارج شدند و دم درب ایستادند. مردم، پشت در ایستاده بودند، زنان پیغمبر به علی و حسن و حسین نگاه می کردند. عایشه به علی (علیه السلام) عرض کرد: چرا پیغمبر در این هنگام ترا بیرون کرد و با فاطمه خلوت نمود؟. فرمود: می دانم پیغمبر به چه منظوری با دخترش خلوت کرده و چه رازی به او می گوید. او درباره ی کارهای تو و پدرت و رفقایش صحبت می کند. عایشه ساکت شد. حضرت علی می فرماید: طولی نکشید که فاطمه (علیهاالسلام) مرا صدا زد. وقتی داخل شدم دیدم حال رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بسیار خطرناک است، نتوانستم از گریه خودداری نمایم، فرمود: یا علی چرا گریه می کنی؟ هنگام فراق و جدایی فرارسیده، تو را به خدا می سپارم، و به سوی پروردگار جهان می شتابم، گریه و غم و اندوه من برای تو و دخترم زهرا است. زیرا مردم تصمیم گرفته اند حقوق شما را پایمال نمایند و بر شما ستم کنند. شما را به خدا می سپارم ، خدا هم ودیعه ی مرا پذیرفته است یا علی اسراری را به فاطمه گفتم او هم به تو خواهد گفت، به دستورات من عمل کن و بدان که فاطمه راستگو است. سپس فاطمه (علیهاالسلام) را در بغل گرفت، سرش را بوسید، و فرمود: فاطمه جان! پدرت به قربانت. صدای گریه ی زهرا بلند شد، پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: خدا انتقام تو را از ستمکاران می ستاند و برای غضب تو غضب می کند. وای بر ستمکاران، وای بر ستمکاران، وای بر ستمکاران! سپس شروع بگریستن نمود. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: اشک رسول خدا مانند باران جاری شد و محاسن شریفش را تر کرد، در حالی که از فاطمه جدا نمی شد و سر مبارکش روی سینه ی من قرار داشت و حسن و حسین پاهایش را می بوسیدند و بلند بلند گریه می کردند، صدای گریه ی ملائکه را می شنیدم و بطور حتم جبرئیل در یک چنین موقع حساسی رسول خدا را تنها نگذاشته است. فاطمه ی زهرا طوری می گریست که زمین و آسمان برایش می گریستند. سپس پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاطمه جان! خدا خلیفه ی من است بر شما و او بهترین خلیفه است. عزیزم گریه نکن زیرا گریه ی تو عرش خدا و ملائکه و زمین و آسمان را به گریه انداخته است. به خدا سوگند! تا من داخل بهشت نشوم، کسی داخل آن نخواهد شد، و تو نخستین کسی

هستی که بعـد از من بـا لباسـهای زیبـا داخـل بهشت می شوی، کرامت پروردگـار جهـان گوارایت بـاد. به خـدا قسم تو بزرگ زنان بهشت هستی. به خدا سوگند دوزخ چنان فریاد می کشد که از صدایش ملائکه و پیمبران صحیه میزنند، از جانب پروردگار عالم به او خطاب می شود، ساکت باش تا فاطمه دختر محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به سوی بهشت برود. به خدا سوگند در حالی که حسن در طرف راست و حسین در طرف چپ تو حرکت می کنند داخل بهشت خواهی شد، و از طبقات عالی آن، بر اوضاع محشر نظارت خواهی نمود در حالیکه پرچم حمد در دست علی (علیه السلام) قرار دارد. به خدا سوگند در آن هنگام حق تو را از دشمنان مطالبه خواهم نمود. در آن هنگام اشخاصـی که حق تو را غصب نمودنـد و دوستی تو را قطع کرده انـد پشیمان خواهند شد. هر چه بگویم: خدایا بداد امت من برس، در جواب گفته می شود: بعد از تو قوانین و دستوراتت را تبدیل نمودند و مستوجب آتش دوزخ گشتند. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۴۹۰.)

فاطمه بعد از پدر

در حالی که سر پیغمبر بر دامن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام به صورت نازنین آن حضرت نگاه می کردند و می گریستند چشم های حق بینش بسته و زبان حق گویش خاموش گشت و روحش به عالم ابدی پرواز نمود. با مرگ نابهنگام و غیر مترقب رسول اکرم، غم و انـدوه های جهان بر حضـرت فاطمه روآور شـد. فاطمه ای که دوران عمرش را بـا گرفتـاری و غصه به سـر برده و تنهـا دلخوشـی او وجـود پـدر بزرگوارش بود بـا پیش آمـدن این حـادثه ی تلـخ، کـاخ امیـد و آرزوهایش یک مرتبه واژگون شـد. در همان حال که در فوت جانگداز پدر مهربانش گریه و نوحه سـرایی می نمود و علی بن ابی طالب (علیه السـلام) به مقدمات کفن و دفن اشتغال داشت خبر رسید که گروهی از مسلمانان در «سقیفه ی بنی ساعده» انجمن کرده انـد تـا درباره ی تعیین جانشـین پیغمبر تصـمیم بگیرنـد. طولی نکشـید خبر ثانوی رسـید که ابوبکر را بجانشـینی برگزیدنـد. این خبر ناگهانی در آن بحران غم و غصه و گریه و ناله، مغز فاطمه و علی علیهماالسـلام را تکان داد و اعصاب خسته ی آنان را برای دومین بار درهم کوفت. سبحان اللَّه مگر پـدر من، علی را جانشـین خودش قرار نـداد؟! مگر از روز دعوت عشیره تا آخرین دقائق زندگی چنـدین مرتبه سـفارش او را نکرد؟ مگر چنـد ماه قبل، در اجتماع بزرگ- غدیر خم- او را به خلافت تعیین نکرد؟ مگر مجاهدات و فداکاری های شوهرم قابل انکار است؟ مگر مقام علمی علی علیه السـلام را کسی می تواند انکار کند؟ پدرم او را از کودکی تحت تعلیم و تربیت قرار داد و علوم گرانبهـای نبوت را به او سپرد تـا هـدفش را تعقیب کنـد. خـدایا عاقبت اسـلام چه می شود؟ اسـلام به وجود رهبری نیازمند است که از مقام عصـمت برخوردار باشد تا دچار انحراف و لغزش نشود. آه، مسـلمین در چه مسیر خطرناك و غلطی افتاده انـد! خدایا پدرم چقدر برای اسـلام زخمت کشـید! شوهرم چه فداکاری ها نمود! در سـخت ترین و خطرناکترین میدان های جنگ جانش را در معرض خطر قرار داد. آخر من از زخم های تن و لباس های خون آلودش اطلاع دارم. خـدایا چقدر سـختی و فشار دیـدیم، گرسـنگی خوردیم. از وطن آواره شـدیم. تمام اینها برای ترویج توحید و خداپرستی بود. برای دفاع از مظلومین بود. برای مبارزه ی با بیدادگری بود. مگر این مردم نمی دانند اگر علی (علیه السـلام) زمامدار مسـلمین گردد بوسیله ی مقام عصـمت و علومی که از پـدرم به او رسیده، اجتماع مسـلمانان را با بهترین وجه رهبری می نمایـد و هـدف مقـدس پـدرم را تعقیب می کند. و جامعه ی جوان اسلام را به سوی سعادت و کمال سوق می دهد. امثال و نظائر این افکار بود که بر مغز و اعصاب حضرت زهرا فشار می آورد و نیروی صبر و تحمل را از آن بانوی شجاع ربوده بود.

مبارزات سه ماهه زهرا

ما اگر بخواهیم وارد داستان طولانی و دامنه دار سقیفه و انتخاب ابوبکر شویم سخن به طول می انجامد و از موضوع کلام خارج می

گردیم. اما به طور اجمال، هنگامی که علی و فاطمه علیهماالسلام از کفن و دفن رسول خدا فارغ شدند، در مقابل عمل انجام یافته ای قرار گرفتند. دیدند ابوبکر به خلافت منصوب شده و گروهی از مسلمانان با وی بیعت نموده اند. در اینجا علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از چند کار را می توانست انجام دهد. اول- دست به اقدام حادی بزند و رسماً بر خلاف حکومت ابوبکر قیام کند و ملت را علیه او تحریک کند. دوم- حالا که می بیند کار از کار گذشته، برای حفظ منافع شخصی و موقعیت آینده اش با ابوبکر بیعت کند. در این صورت، هم منافع شخصی او محفوظ می ماند، هم مورد احترام دستگاه حاکم قرار می گرفت. اما هیچ یک از این دو امر برای علی امکان نداشت. زیرا در صورتی که می خواست علنا وارد مبارزه شود اقدام او به ضرر اسلام تمام می شد و دشمنان اسلام که در کمین بودند از موقعیت استفاده می کردند و ممکن بود اسلام جوان را به طور کلی ریشه کن سازند. بدین علت علی علیه السلام منافع عالیه ی اسلام را ترجیح داد و از اقدام حاد صرف نظر نمود. اقدام دوم را هم صلاح ندانست. زیرا می دانست اگر ابتداء با ابوبکر بیعت کند بدین وسیله اعمال مردم و ابوبکر تایید می شود و موضوع امامت و خلافت پیغمبر برای همیشه از مسیر حقیقی خودش منحرف خواهد ماند و تمام زحمات و فداکاری های پیغمبر و خودش یکسره از بین خواهد رفت. علاوه بر این، هر عملی که ابوبکر و عمر انجام دهند به حساب پیغمبر و دین گذاشته خواهد شد، با این که آنان معصوم نیستند و صدور اعمال خلاف شرع از آنان بعید نیست. سوم- بعد از این که روش اول و دوم را صلاح ندانست چاره ای ندید جز این که روش معتدلی را انتخاب کن. علی بن ابی طالب و زهرا (علیهماالسلام) تصمیم گرفتند مبارزه ی دامنه دار و عاقلانه ای را شروع کنند که اسلام را از خطر انهدام و دگرگونی نجات دهد ولو نتیجه اش در آینده ی بسیار دیر آشکار گردد. مبارزات آنان در چند مرحله خلاصه می شود:

مرحله اول: دعوت از مردم

علی و فاطمه دست حسن و حسین (علیهماالسلام) را گرفتند و شبانه به خانه ی بزرگان و رجال مدینه رفتند و آنان را به یاری دعوت کردند و سفارشات و وصیت های پیغمبر اکرم را بدانان تذکر دادند. (الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۱۲.) حضرت فاطمه می فرمود: ای مردم آیا پدرم، علی (علیه السلام) را به خلافت تعیین نکرد؟ آیا فداکاری های او را فراموش نمودید؟ اگر از دستورات پدرم تخلف نکنید و علی را به زمامداری برگمارید هدف پدرم را تعقیب می کند و شما را بخوبی هدایت می نماید. ای مردم مگر پدرم نفرمود: من از بین شما می روم ولی دو چیز بزرگ را در بین شما می گذارم که اگر بدانها تمسک جویید هرگز گمراه نمی شوید: یکی کتاب خدا، دیگری اهل بیتم. ای مردم آیا سزاوار است ما را تنها بگذارید و دست از یاری ما بردارید؟ علی و فاطمه علیهماالسلام با عبارات مختلف مسلمانان را به یاری خودشان دعوت و تحریک می نمودند شاید از کردارشان پشیمان شوند و خلافت را به جای اصلی خودش بازگردانند. بدین وسیله گروه قلیلی تحت تاثیر تبلیغاتشان واقع شده وعده ی مساعدت دادند. ولی جز چند نفر معدود، کسی به وعده اش عمل نکرد و جرئت مخالفت ننمود. علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا (علیهاالسلام) بدون سر و صدا و تظاهرات، مخالفت خودشان را با خلافت ابوبکر اظهار نمودند و ملت را تا حدی بیدار ساختند و بدین وسیله گروهی را باطناً با خودشان هم عقیده کردند اما بیش از این، نتیجه ای دستگیرشان نشد.

مرحله دوم: مبارزه منفی

علی بن ابی طالب (علیه السلام) تصمیم گرفت با ابوبکر بیعت نکند تا بدان وسیله مخالفت خودش را با روش حکومت انتخابی ابوبکر اظهار دارد، و عملا به جهانیان بفهمانند در صورتی که علی بن ابی طالب و خانواده و نزدیکان شخص اول اسلام از خلافت ابوبکر ناراضی باشند معلوم می شود اصل این خلافت بر خلاف مذاق اسلام است، حضرت زهرا هم نظریه ی علی را تایید نمود و

تصمیم گرفت که در مورد حوادث و خطرات احتمالی از شوهرش جداً دفاع کند و عملا به جهانیان بفهماند: من که دختر پیغمبر اسلام هستم با خلافت ابوبکر موافق نیستم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) بدین منظور در خانه نشست و به جمع قرآن مشغول شد. و یک نوع مبارزه ی منفی را شروع کرد. چند روز بدین منوال سپری شد. روزی عمر به ابوبکر اظهار داشت: تمام مردم با تو بیعت کردند جز علی و بستگانش. در صورتی که کار حکومت تو بدون بیعت آنان استحکام ندارد، باید او را احضار و وادار به بیعت کنی. ابوبکر سخن عمر را پسندید و به قنفذ گفت: به نزد علی برو و بگو: خلیفه ی رسول خدا از تو خواسته که برای بیعت در مسجد حاضر شوی. قنفذ چندین مرتبه نزد حضرت علی رفت و آمد کرد ولی آن حضرت از حضور نزد ابوبکر امتناع نمود. عمر خشمناک شد و به اتفاق خالد بن ولید و قنفذ و جماعت دیگری رهسپار خانه ی حضرت زهرا شدند. در خانه را کوفت و گفت: یا علی در را باز کن. فاطمه (علیهاالسلام) با سر بسته و تن رنجور پشت در آمد و فرمود: ای عمر با ما چکار داری؟ چرا نمی گذاری بکار خودمان مشغول باشیم؟. عمر بانگ زد: در را باز کن والّا خانه را آتش می زنم. (شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸. انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۶- عقد الفرید ج ۵ ص ۱۲.) فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: ای عمر آیا از خدا نمی ترسی، می خواهی- بدون اجازه- داخل خانه ی من شوی؟. فاطمه (علیهاالسلام) هر چه کرد عمر از تصمیمش منصرف نشد و در مقابل هنگامی که دید در خانه را باز نمی کنند گفت: هیزم بیاورید تا در خانه را آتش بزنیم. (اثبات الوصیه ص ۱۱۰، بحار ج ۴۳ ص ۱۹۷. الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۲.) سرانجام در باز شد، عمر خواست وارد خانه شود، حضرت زهرا که در را باز و خطر را نزدیک دید مردانه جلو عمر را گرفت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷. تواریخ و مدارک سنی و شیعه بر این مطلب اتفاق دارند که مامورین ابوبکر به خانه ی حضرت زهرا حمله کردند و عمر هیزم طلبید و اهل خانه را تهدید به احراق نمود. حتی نوشته اند که به عمر گفته شد: زهرا در این خانه است. پاسخ داد: اگر برای بیعت حاضر نشوند خانه را آتش می زنم گرچه زهرا در آن باشد. امثال ابوالفداء و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه در الامامه والسیاسه و بلاذری در انساب الاشراف و احمد بن محمد در عقد الفرید و یعقوبی و دیگران موضوع حمله و تهدید را نوشته اند خود ابوبکر هم هنگام وفات از حمله ی به خانه ی زهرا اظهار ندامت نمود (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۶) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۱۹۲- می نویسد: هنگامی که زینب دختر رسول خدا از مکه به مدینه می آمد در بین راه مورد تعرض دشمنان واقع شد و هبار بن اسود به هودج او حمله نمود و با نیزه او را تهدید کرد. زینب بواسطه ی تهدیدات او سقط جنین کرد. رسول خدا بقدری از این موضوع ناراحت بود که روز فتح مکه خون «هبار» را مباح گردانید. آنگاه می نویسد: من این داستان را برای نقیب ابی جعفر خواندم، گفت: در صورتی که رسول خدا خون «هبار» را مباح کرد معلوم می شود اگر زنده بود خون آنکس را که فاطمه را تهدید نمود تا سقط جنین کرد نیز مباح می گردانید. کتابهای اهل سنت راجع به حوادث بعد از تهدید، سکوت کرده اند ولی تواریخ و احادیث شیعه بیان کرده اند که بالاخره درب خانه را آتش زدند و دختر پیغمبر مورد ضرب واقع شد به طوریکه سقط جنین کرد.) و صدا به ضجه و شیون بلند کرد، شاید مردم از خواب غفلت بیدار گردند و از علی (علیه السلام) دفاع کنند. استغاثه ها و ناله های حضرت زهرا نه تنها در دلهای آن سنگدلان اثر نکرد بلکه با پشت شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه کردند تا دست از دفاع بردارد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷.) بالاخره علی را دستگیر کردند که به جانب مسجد ببرند حضرت زهرا که جان علی را در خطر دید شجاعانه پیش رفت و دامنش را محکم گرفت و گفت نمی گذارم همسرم را ببرید. قنفذ دید زهرا دست از علی برنمی دارد، آنقدر با تازیانه به دست نازنین او زد که بازویش ورم کرد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۸.) فاطمه علیهاالسلام در میان ازدحام جمعیت بین در و دیوار قرار گرفت و چنان فشار بر پهلوی آن بانوی شجاع وارد شد که پهلویش شکست و طفلی که در شکم داشت سقط شد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۹۸.) هنگامی که حضرت فاطمه به خود آمد دید علی علیه السلام را به جانب مسجد برده اند و جای درنگ نیست، جان علی در معرض خطر واقع شده و باید از او دفاع کرد. لذا با تن خسته و پهلوی شکسته از خانه بیرون آمد و به اتفاق گروهی از زنان بنی هاشم روانه مسجد شد. دید علی علیه

السلام را بازداشت نموده انـد. رو به مردم کرد و فرمود: دست از پسر عمویم بردارید و الا به خدا سوگند گیسوانم را پریشان می کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر می افکنم و به درگاه خدا ناله می کنم و بر شما نفرین می نمایم. سپس رو به ابوبکر نمود و فرمود: تصمیم داری شوهرم را بقتل رسانی و کودکانم را یتیم نمایی؟ اگر او را رها نسازی موهایم را پریشان می کنم و بر سر قبر پدرم نزد خدا استغاثه می نمایم. این را بگفت و دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت و به سوی قبر رسول خدا حرکت نمود. تصمیم داشت به جمعیت نفرین کند و بوسیله ی ناله های جانگدازش دستگاه ظلم و ستم را واژگون نمایـد. حضـرت علی دیـد اوضاع خطرناکی بوجود آمده و به هیچ قسمی ممکن نیست فاطمه (علیهاالسلام) از تصمیمش منصرف گردد. به سلمان فارسی فرمود: دختر پیغمبر را دریاب و از نفرین منصرفش ساز. سلمان خدمت حضرت زهرا رسید و عرض کرد: ای دختر پیغمبر پدرت برای جهانیان رحمت بود از نفرین منصرف شو. فرمود: ای سلمان بگذار تا داد خودم را از این بیدادگران بگیرم. عرض کرد: ای دختر پیامبر! علی (علیه السلام) مرا خدمت شما فرستاده و امر کرده که به منزل برگردید. فاطمه وقتی امر علی (علیه السلام) را شنید فرمود: چون او دستور داده اطاعت می کنم و شکیبایی را پیشه می سازم. و به روایتی دیگر فاطمه دست علی را گرفت و به خانه برگشتند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴۷ روضه کافی ص ۱۹۹.) مبارزه ی زهرا گرچه مدتش کوتاه بود و در محیط کوچکی انجام گرفت ولی از جهاتی شایان توجه است: اولا، هنگامی که دید برای دستگیری علی علیه السلام اطراف خانه را محاصره کردند تصمیم گرفت از او دفاع کنـد. بـدین منظور بر خلاف رویه ی معمول اکثر زنها، به گوشه ای فرار نکرد بلکه پشت در آمـد و اسـقامت بخرج داد. ثانیا، بعد از اینکه در خانه را باز کردند باز هم فرار نکرد بلکه خودش را در میدان کارزار قرار داد و جلو دشمن را گرفت. آنقدر پایداری کرد که با غلاف شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه نمودند. ثالثا، وقتی علی (علیه السلام) را دستگیر کردند و می خواستند جلبش کنند باز هم وارد میدان شد. دامن علی را گرفت و از بردنش مانع شد و تا بوسیله ی تازیانه ی قنفذ بدنش سیاه نشد از او دست برنداشت. را بعا، خودش را در آخرین سنگر قرار داد و به در خانه آمد شاید بتواند از بردن حضرت علی مانع شود. در این سنگر به حدی پایداری کرد که بین در و دیوار پهلویش شکست و بچه اش سقط شد. بعد از این مرحله، باز هم فکر کرد این مبارزه در داخل خانه انجام گرفته شاید بخوبی در بیرون منعکس نگردد، باید در ملاء عام از علی علیه السلام دفاع کنـد. بدین منظور از خانه بیرون آمد و آه و ناله را سر داد. چون از تمام راهها مأیوس شد تصمیم گرفت به مردم نفرین کند. اما به مجرد آن که پیغام علی (علیه السلام) را شنید امرش را اطاعت کرد و به خانه برگشت. حضرت زهرا تصمیم داشت تا آخرین حد مقدور از علی علیه السلام دفاع کند. چنین اندیشید که وارد میدان مبارزه می شوم یا پیروز می گردم و نمی گذارم علی را برای بیعت ببرند و بدین وسیله رفتار شوهرم را عملاً تأیید می کنم و نارضایتی خودم را از خلافت اظهار می دارم. و اگر مورد ضرب و کتک واقع شدم باز هم بوسیله ی پهلوی شکسته و بازوی سیاه و بچه ی سقط شده ام دستگاه خلافت را رسوا می سازم و عملا به جهانیان می فهمانم که یکی از نتائج اعراض از حکومت حق اینست که برای ادامه زمامداری حاضر می شوند حتی پهلوی دختر عزیز پیعمبرشان را بشکنند و فرزند رسول خدا را در شکم مادر بقتل برسانند. از هم اکنون به جهان مسلمین هشدار و بیدار باش می دهم و یک نمونه و شاهد زنده ای را برای مفاسد خلافت انتخابی اقامه می کنم. البته زهرائی که تربیت شده ی مکتب نبوت و ولایت بود و درس فداکاری و شجاعت را در آن دو بیت خوانده بود از شکسته شدن پهلو و کتک خوردن نمی ترسید و در مورد دفاع از هدف، از هیچ نیرویی باک نداشت. مرحله سوم: فدک (موضوع فدک و منازعه ی حضرت زهرا به طور عمیق و مفصل در آخر کتاب بحث شده است.)) هنگامی که ابوبکر زمام امور مسلمین را در دست گرفت و بر اریکه خلافت نشست تصمیم گرفت فدک فاطمه (علیهاالسلام) را مصادره کند. فدک دهکده ای بود که در چند فرسخی مدینه قرار داشت و دارای چندین باغ و بستان بود. این دهکده، در روزگار قدیم بسیار آباد بود و در اختیار یهود قرار داشت. مالکین آن، وقتی قدرت پیشرفت اسلام را در جنگ خیبر مشاهده کردند، شخصی را خدمت رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرستادند و پیشنهاد صلح کردند. پیغمبر اکرم صلح

را پـذیرفت و بـدون جنگ، قرارداد صلح به امضاء رسـید. بـدین وسـیله نصف زمین های فـدک در اختیار رسول خدا قرار گرفت و خالصه ی رسول اللّه شـد. (شـرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۰.) بر طبق قوانین اسـلام هر زمینی که بـدون توسـل به جنگ مفتوح گردد خالصه ی رسول خداست و سایر مسـلمانان در آن حقی ندارند. اراضی فدک در اختیار و تملک رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) درآمـد و منـافع آن را در بین بنی هـاشم و فقرا و بیچارگـان تقسیم می کرد. بعـد این آیه ی نازل شـد: (وَ اتِ ذَاالْقُرْبَی حَقَّهُ). (سوره ی اسـراء، آیه ی ۲۶.) پس از نزول آیه، پیغمبر بر طبق دسـتور الهی فـدک را به فاطمه (علیهاالسـلام) بخشـید و در این مورد روایات زیادی از پیغمبر اکرم صادر شـده است. از باب نمونه: «ابوسـعید خـدری» می گوید: وقتی آیه ی (و آت ذالقربی حقه) نـازل شـد پیغمبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به فاطمه فرمود: فـدک مال تو باشـد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲/ در المنثور تالیف جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۷.) «عطیه» می گوید: وقتی آیه (و آت ذالقربی) نازل شد پیغمبر فاطمه (علیهاالسـلام) را خواست و فدک را به او بخشید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲.) علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به حضرت فاطمه بخشید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲/ احادیث مربوط به این مطلب را می توانید در کتاب در المنثور ج ۴ ص ۱۷۷ و غایـهٔ المرام ص ۳۲۳ مطـالعه کنیـد.) فـدک مالـک نـاچیز و کم ارزشـی نبود، بلکه املاک آباد و پر درآمـدی بود به طوریکه می نویسـند: سالی در حـدود بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار دینار درآمد داشت. (سـفینهٔ البحار ۲ ص ۳۵۱.) دو مطلب را می تـوان به عنوان شاهـد ذکر کرد که فـدک املاک وسـیع و پر منافعی بوده است. مطلب اول: ابوبکر در جواب حضـرت فاطمه که برای مطالبه فـدک آمـده بود گفت: فـدک مـال رسول خـدا نبود بلکه یکی از اموال عمومی مسـلمانان بود که پیغمبر اکرم بوسـیله ی آن مردان جنگی را به جنگ می فرسـتاد و درآمدش را در راه خد انفاق می فرمود. (شـرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴.) مطلب دوم: وقتی معاویه به خلافت رسـید فـدک را بین مروان بن حکم و عمر بن عثمان و یزیـد بن معاویه تقسـیم نمود. (شـرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) از این دو مطلب استفاده می شود که فدک املاک با ارزش و پر درآمدی بوده که ابوبکر می گفت رسول خدا با درآمد آن، جنـگ می کرد و در راه خـدا انفـاق می فرمود. اگر ملـک نـاچیزی بود ارزش آن را نـداشت که معاویه آن را در بین فرزنـدش یزید و دو نفر از یاران با وفایش تقسیم کند.

چرا فدک را به فاطمه بخشید

از مطالعه ی زندگی رسول خدا به خوبی اسـتفاده می شود که علاقه مند به مال و ثروت نبود و در جمع و ذخیره اموال کوشش نمی کرد، بلکه اموالش را در راه هدف یعنی ترویج خداپرستی به مصـرف می رساند. مگر همین پیغمبر نبود که اموال و ثروت بی حد و حصـر خـدیجه را در راه ترویـج همین هـدف مصـرف می کرد و خودش و داماد و دخترش در کمال مضـیقه و سـختی زنـدگی می کردند و گاهی از شدت گرسـنگی سـنگ بر شـکم مبارکش می بست؟ پیغمبر (صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن افرادی نبود که بخواهـد از موقعیتش اسـتفاده کنـد و برای فرزنـدانش املاـک و مسـتغلات تهیه کنـد. مگر همین پیغمبر نبود که میـل نـداشت دختر عزیزش یـک پرده ی پشـمی بر در اتـاقش بیـاویزد و دسـتنبد نقره بـه دست حسن و حسـین (علیهماالسـلام) و گردن بنـدی به گردن خـویش بیفکنـد؟ پس این مطلب شایـان توجه است که بـا آن همه سـختگیری هـا که نسـبت به زنـدگی داخلی خودش و دختـرش داشت، به چه علت املاک و مزارع سنگین قیمت فدک را به فاطمه (علیهاالسلام) بخشید؟ این کار غیر عادی آن حضرت نمی تواند بی جهت باشد. در علت قضـیه می توان گفت: پیغمبر اکرم از جانب خدا مامور بود که علی (علیه السلام) را به خلافت و جانشـینی خودش تعیین کنـد و می دانست که مردم به آسـانی زیر بـار زمامـداری او نمی رونـد و برای خلافتش کارشـکنی خواهنـد کرد. می دانست که بسیاری از خانواده های عرب نسبت به حضرت علی عقده هائی دارند، زیرا علی (علیه السلام) مرد شمشیر و عدالت است و کمتر خانواده ای است که یکفنر یا چنـد نفرشان در زمان کفر به دست آن جناب کشـته نشـده باشد. پیغمبر اسـلام می دانست که

برای خلافت و اداره ی ملت بـودجه لازم است و بـا آن اوضـاع و شـرائط تهیه ی فـوری بودجه کـار دشواری است. می دانست که حضـرت علی اگر بتوانـد به فقرا و درمانـدگان کمک کنـد و نیازمندی های جامعه را برطرف سازد، کدورت ها تا حدی بر طرف و دلها به سویش متمایل خواهـد شد. از این رهگذر بود که فدك را به فاطمه علیهاالسـلام بخشـید و در واقع در اختیار خلیفه ی آینده اش قرار داد تا درآمد سرشارش را در بین فقرا و درماندگان تقسیم کند، شاید کینه و کدورت های دیرینه خودشان را فراموش کنند و متوجه بیت حضـرت علی گردنـد. در اوضاع بحرانی آغاز خلافت، از آن اموال اسـتفاده کنـد و در راه پیشبرد هدف رسول خدا از آنها بهره برداری نمایـد. در واقع می توان گفت: فدك را تنها به حضـرت فاطمه نبخشـید بلکه به خانه ی ولایت تقدیم نمود تا بدان وسیله به بودجه ی اقتصادی خلافت کمك نموده باشد. فدك در زمان حیات رسول خدا در اختیار فاطمه (علیهاالسلام) قرار گرفت. به مقـدار قوت لا ـ یموتی از آن برمی داشت و بقیه را در راه خـدا صـرف می کرد و در بین بیچارگـان تقسیم می کرد. هنگامی که ابوبکر حکومت را قبضه کرد و بر اریکه ی خلافت استقرار یافت، تصمیم گرفت فدك را مصادره کند. دستور داد عمال و کارکنان فاطمه علیهاالسلام را از فدك بیرون کردند و عمالی را در جایشان نصب نمود. (تفسیر نورالثقلین ج ۴ ص ۲۷۲.)

عوامل غصب فدک

دو موضوع را می توان از عوامل اصـلی تصـمیم ابوبکر شـمرد: موضوع اول: از مطالعه ی تاریخ، این مطلب به خوبی روشن می شود که عایشه پیوسـته از دو موضوع رنـج می برده است. اول اینکه رسول خدا (صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) چون به خدیجه زیاد علاقه منـد بود و گـاه و بیگاه او را به نیکی یاد می کرد حسـد عایشه تحریك می شـد، حتی گاهی اعتراض می کرد و می گفت: خـدیجه پیرزنی بیش نبود چرا این قدر او را تعریف می کنی؟. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) جواب می داد: کجا مانند خدیجه پیدا می شود؟ اولین زنی بود که به من ایمـان آورد. اموالش را در اختیارم قرار داد. در تمام کارها یار و یاروم بود. خـدا نسل مرا در اولاد او قرار داد. (تـذکرة الخواص ص ۳۰۳- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۲۴.) عایشه می گویـد: بر هیـچ زنی مانند خدیجه رشك نمی بردم با این که سه سال پیش از عروسـی من مرده بود. زیرا رسول خدا خیلی از او تعریف می کرد. و خدا به رسولش دسـتور داده بود که به خـدیجه بشـارت بدهـد که در بهشت قصـری برایش مهیا شـده است. بسا اوقات رسول اکرم گوسـفندی را می کشت و گوشـتش را برای دوسـتان سابق خدیجه می فرسـتاد. (صـحیح مسلّم ج ۴ ص ۱۸۸۸.) حضـرت صادق علیه السـلام می فرماید: روزی رسول خدا (صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) وارد منزل شـد. عایشه را دیـد که در مقابل حضـرت زهرا ایسـتاده داد و قال می کنـد و می گوید: ای دختر خدیجه تو گمان می کنی مادرت بهتر از من است؟ چه فضیلتی بر من دارد؟ او هم زنی مثل ما بود. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) سـخن عایشه را شـنید. وقتی فاطمه چشـمش به پـدر افتاد شـروع به گریه کرد. پیغمبر فرمود: فاطمه جان چرا گریه می کنی؟. عرض کرد: عایشه به مادرم توهین می کنـد. رسول خدا خشـمناك شد و فرمود: عایشه ساکت شو. خداوند متعال زن های با محبت و بچه دار را مبـارك قرار داده است. خـدیجه برای من فرزنـدانی به نـام طـاهر قـاسم و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب آورد ولی خـدا ترا عقیم و نازا قرار داد. (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۳.) دوم- پیغمبر اکرم بیش از حـد متعارف به فاطمه اظهار علاقه می نمود. همین اظهار محبت ها، روح حسود عایشه را در عـذاب قرار می داد زیرا طبیعی زن هاست که از فرزنـد هوو خوشـشان نمی آیـد. به قـدری نـاراحت بود که گاهی به پیغمبر اعتراض می کرد و می گفت: با اینکه فاطمه شوهردار است ن هوز او را می بوسـی؟. پیغمبر (صـلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) در جوابش می فرمود: تو از مقـام و منزلت فـاطمه (علیهاالسـلام) خبر نـداری و الا ـ این سـخن را نمی گفتی. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۵.) هر چه بیشتر از فاطمه تعریف می کرد حسـد عایشه بیشتر تحریك می شـد و در مقام اعتراض بر می آمـد. روزی ابوبکر می خواست خـدمت رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله برسد، صدای داد و فریاد عایشه را شـنید که به رسول خـدا می گفت: به خـدا قسم می دانم تو علی و فاطمه را بیشتر از من و پـدرم دوست داری. ابوبکر داخل شـد و به عایشه گفت: چرا

بلندتر از رسول خدا سخن می گویی. (مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۱.) علاوه بر این، عایشه عقیم و بی فرزند بود و نسل پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) از فاطمه بوجود آمد. این موضوع نیز عایشه را رنج می داد. بنابراین حسد و کدورت عایشه را باید یک امر طبیعی حساب کرد. و بر طبق جریان عادی، گاهی پیش پدرش ابوبکر می رفت و از فاطمه (علیهاالسلام) شکایت می کرد. لذا می توان حدس زد که ابوبکر هم قلبا از فاطمه مکدر بوده است و منتظر فرصت بودند تا آتش حسد و کینه ی خودشان را فرونشانند و از فاطمه علیهاالسلام انتقام بگیرند. و قتی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) وفات کرد فاطمه گریه می کرد و می فرمود: آه چه روز بدی دارم!. ابوبکر می گفت: آری، روز بدی در پیش داری. (ارشاد مفید ص ۹۰.) موضوع دوم: عمر و ابوبکر فکر می کردند که فضائل و کمالات ذاتی و مقام علم و دانش و فداکاری های علی (علیه السلام) قابل انکار نیست. سفارشات پیغمبر هم نسبت به او در بین مردم شایع است. داماد و پسر عموی پیغمبر هم که هست. اگر وضع اقتصادی او نیز خوب و پولی در اختیار داشته باشد، ممکن است گروهی با او همدست شوند و خطری برای خلافت بوجود آید. این نکته ایست که عمر به ابوبکر تذکر داد. به ابوبکر گفت: مردم بندگان دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند، تو خمس و غنائم را از علی (علیه السلام) بازگیر و فدک را از دستش بیرون بیاور، وقتی پیروانش دست او را خالی دیدند رهایش می سازند و به جانب تو متمایل می گردند. (ناسخ التواریخ ج زهرا ص ۱۲۲.) این دو عامل مهم و عوامل دیگری باعث شد که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را مصادره کند و دستور داد عمال فاطمه (علیهاالسلام) را بیرون نمودند و آن را در تصرف عمال خودش قرار داد.

عکس العمل زهرا

هنگامی که فاطمه اطلاع یافت، عمالش را از فدک بیرون کرده اند اندوهناک شد و خودش را در قبال مشکل تازه ای دید. زیرا نقشه ی دستگاه خلافت بر علی و زهرا (علیهماالسلام) یکی از دو راه را می توانست انتخاب کند: یکی این که در مقابل دستگاه خلافت ابوبکر سکوت کند و از حق مشروعش چشم پوشی نماید. بگوید: ما که علاقه ای به مال دنیا نداریم بگذار فدک را هم ابوبکر غصب کند. علاوه بر این، می توانست برای خوش آمد خلیفه ی مقتدر اسلام، پیغام دهد که شما صاحب اختیار ما بوده و هستید. فدک ناچیز را خدمت شما تقدیم می دارم. را ه دوم، این که تا قدرت دارد از حق خودش دفاع کند. البته انتخاب راه اول برای حضرت زهرا امکان نداشت زیرا از نقشه های پشت پرده ی دستگاه خلافت بی اطلاع نبود. می دانست می خواهند بوسیله ی فشار اقتصادی و قطع بودجه، نفوذ خلیفه ی حقیقی اسلام یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را قطع کنند تا برای همیشه دستش از حکومت قطع شود و از هر گونه اقدامی علیه دستگاه خلافت مأیوس گردد. می دانست می خواهند بوسیله ی غصب فدک در خانه ی علی (علیه السلام) را ببندند. حضرت فاطمه فکر کرد: اکنون مدرک خوبی به دستش افتاده می توان بدان وسیله، با خلافت انتخابی ابوبکر مبارزه کند. او را رسوا و مفتضح سازد افکار عمومی را بیدار کند. و از این فرصتها همیشه پیدا نمی شود. حضرت فاطمه فکر کرد اگر من بخواهم زیر بار ظلم و ستم ابوبکر بروم و از حقوق حقه ی خودم دفاع نکنم دستگاه حکومت ابوبکر به ظلم و ستم عادت می کند و بعد از این، حقوق مردم را رعایت نخواهد کرد. حضرت فاطمه فکر کرد: اگر از حق خودش دفاع نکند، مردم خیال می کنند، چشم پوشی از حق و زیر بار ظلم و ستم رفتن کار پسندیده ای است. حضرت فاطمه فکر کرد: اگر ابوبکر را رسوا نسازم، عوامفریبی در بین خلفا رواج خواهد گرفت. حضرت فاطمه فکر کرد: من که دختر پیغمبرم اگر از حق مشروع خودم چشم پوشی کنم مسلمانان خیال می کنند زن از تمام حقوق اجتماعی محروم است و حق ندارد برای احقاق حق خودش مبارزه کند. حضرت فاطمه فکر کرد: من تربیت یافته ی دامن وحی و خانه ی ولایتم، نمونه ی زنان اسلام هستم، مرا به عنوان یک بانوی تربیت شده ی اسلامی می شناسند، اعمال و رفتارم را به عنوان اعمال و رفتار زیبنده یک بانوی اسلامی می دانند، اگر در این مقام سستی کنم و از احقاق حق خودم اظهار عجز نمایم، موقعیت و مقام واقعی زن در اسلام مجهول می ماند و زن را یک عضو بیکار و بی

لیاقت می پندارند. امثال و نظائر این افکار برجسته و عالی بود که به فاطمه علیهاالسلام اجازه نمی داد راه اول را انتخاب کند لذا تصمیم گرفت تا سر حد قدرت از حقوق خودش دفاع کند. البته این کار، چندان سهل و آسان نبود. زیرا مقابله ی یک زن در مقابل دستگاه خلاف بسی خطرناک بود. آن هم برای فاطمه ای که در همین روزها، پهلویش شکسته و بازویش سیاه شده و سقط جنین کرده است. هر یک از این حوادث، برای یک زن کافی بود که برای همیشه مرعوب ستمکاران باشد. اما فاطمه ای که خوی فداکاری و شجاعت و بردباری و پایداری را از مادرش خدیجه و پدرش محمد صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده و در مرکز مبارزات اسلامی تربیت شده و در خانه ی نیرومندترین و فداکارترین افراد زندگی کرده و صدها مرتبه لباس های خون آلود شوهرش را شسته و جراحت های بدنش را پانسمان کرده، از این حوادث جزئی نمی هراسد و مرعوب دستگاه خلافت واقع نمی شود. حضرت فاطمه مبارزه را در چند مرحله انجام داد:

بحث و استدلال

فاطمه (علیهاالسلام) نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا کارکنان مرا از ملکم بیرون نمودی؟ پدرم در زمان حیاتش فدک را به من بخشید. ابوبکر پاسخ داد. با این که می دانم دروغ نمی گویی اما باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. زهرا علیهاالسلام ام ایمن و علی (علیه السلام) را به عنوان شاهد معرفی نمود. ام ایمن به ابوبکر گفت: تو را به خدا سوگند آیا می دانی که رسول خدا درباره ی من فرمود: ام ایمن از اهل بهشت است؟ پاسخ داد: آری خبر دارم. در این هنگام ام ایمن گفت: اکنون شهادت می دهم: هنگامی که آیه ی (و آت ذا القربی حقه) نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه واگذار نمود. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بدین موضع شهادت داد ابوبکر چاره ای ندید جز این که فدک را به فاطمه برگرداند. پس نوشته ای در این باره صادر کرد و به دست زهرا داد. ناگاه عمر وارد شد و از جریان پرسید. ابوبکر پاسخ داد: چون فاطمه (علیهاالسلام) مدعی فدک بود و اقامه ی شهود نمود فدک را به او واگذار کردم. عمر نوشته را از دست زهرا گرفت، آب دهان بر آن افکند و پاره کرد. ابوبکر هم برای تأیید عمر به فاطمه علیهاالسلام گفت: یا باید غیر از علی علیه السلام یک شاهد مرد دیگری بیاوری. یا علاوه بر ام ایمن یک زن دیگر شهادت بدهد. فاطمه با چشم گریان از خانه ی ابوبکر خارج شد و به روایت دیگر عمر و عبدالرحمان شهادت دادند که رسول خدا درآمد فدک را در بین مسلمانان تقسیم می نمود. (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۲۱/ کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴/ شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴.) روزی دیگر علی (علیه السلام) نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا فدکی را که رسول خدا به فاطمه بخشید از او گرفتی؟ پاسخ داد: باید برای ادعای خودش شاهد بیاورد و چون شهودش ناقص بود پذیرفته نشد. فرمود: ای ابابکر آیا می خواهی درباره ی ما بر خلاف احکام سایر مسلمین داوری کنی؟ گفت: نه. فرمود: اکنون از تو سئوال می کنم: اگر مالی در دست شخصی بود و من ادعا کردم که این مال از آن من است، و برای داوری پیش تو آمدیم، آیا از کدام یک از ما مطالبه ی شاهد می کنی؟ گفت: از تو گواه می خواهم زیرا مال در اختیار شخص دیگر قرار دارد. فرمود: پس چرا از فاطمه (علیهاالسلام) مطالبه ی گواه کردی با این که فدک در تملک و تصرف او بود؟ ابوبکر جز سکوت چاره ای نداشت. ولی عمر گفت: یا علی اینگونه حرفها را رها کن. (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۲۱/ کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴.) انصافا در این محاکمه حق با حضرت زهرا علیهاالسلام بود. زیرا فدک در تصرف آن جناب بود. بدین جهت حضرت علی (علیه السلام) در یکی از نامه هایش می نویسد: آری از اموال دنیا فدک در اختیار ما بود لیکن گروهی بدان بخل ورزیدند و گروهی دیگر راضی بودند. (نهج البلاغه ج ۳ کتاب ۴۵: بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم اللّه.) بنابراین بر طبق موازین قضا از شخص متصرف یعنی حضرت زهرا نباید مطالبه گواه نمود بلکه طرف دیگر دعوا یعنی ابوبکر باید اقامه شهود کند. لیکن ابوبکر این قانون مسلم داوری را پایمال نمود، اما حضرت زهرا در این مرحله پیروز شد و با منطق محکم و استدلال و برهان حقانیت خویش را

به اثبات رسانید به طوریکه ابوبکر ناچار شد دستور برگشت فدک را بدهد اما عمر سر رسید و با منطق زور به میدان آمده و نامه را درید و نقص شهود را بهانه کرد.

باز هم استدلال

روزی حضرت فاطمه علیهاالسلام نزد ابوبکر رفت و راجع به میراث پدر وارد بحث و احتجاج شد. فرمود: ای ابوبکر! چرا ارث پدرم را نمی دهی؟ پاسخ داد پیمبران ارث نمی گذارند. فرمود: مگر خدا در قرآن نمی فرماید: (وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ) (سوره ی نمل آیه ی ۱۶.) مگر سلیمان از داود ارث نبرد؟. ابوبکر در غضب شد و گفت: به تو گفتم: پیغمبر ارث نمی گذارد. فرمود: مگر زکریای پیغمبر به خدا نگفت: (فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ). (سوره ی مریم آیه ی ۴.) ابوبکر باز هم پاسخ داد: گفتم پیمبران ارث نمی گذارند. فرمود: مگر خدا در قرآن نمی فرماید: (یُوصیکُمُ اللَّه فی اَوْلادِکُم لِلذَّکِرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ) (سوره ی نساء آیه ی ۱۱.) ای ابابکر مگر من از اولاد رسول خدا نیستم؟. باز ابوبکر که در مقابل منطق استوار زهرا قرار گرفته بود چاره ای ندید جز این که سخن سابقش را تکرار کند و بگوید: به تو گفتم: پیغمبر ارث نمی گذارد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴.) ابوبکر برای تصحیح عمل غیر مشروعش حدیثی نقل کرد که رسول خدا فرمود: ما پیمبران ارث نمی گذاریم. عایشه و حفصه هم گفتار ابوبکر را تأیید کردند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴.) چنانکه ملاحظه می فرمایید، در این مباحثه هم، زهرا (علیهاالسلام) پیروز شد و بوسیله ی برهان و استدلال، برای ابوبکر اثبات کرد که حدیثی که تو مدعی آن هستی بر خلاف نصوص قرآن است. و هر حدیثی که بر خلاف نص صریح قرآن باشد معتبر نیست. ابوبکر محکوم شد. چاره ای نیست جز این که در پاسخ استدلال فاطمه (علیهاالسلام) همان حرف سابق را تکرار کند. نکته ی جالب اینست که همین عایشه ای که در اینجا به صحت حدیث مجعول پدرش گواهی داد، در زمان خلافت عثمان نزد او رفت و ارث پیغمبر را مطالبه نمود. عثمان پاسخ داد: مگر تو شهادت ندادی که پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ما پیغمبران ارث نمی گذاریم؟ و بدین وسیله فاطمه (علیهاالسلام) را از ارث محروم نمودی؟ چطور شد اکنون خودت ارث رسول خدا را مطالبه می کنی؟! (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۵.)

استیضاح خلیفه

حضرت فاطمه (علیهاالسلام) در مرحله ی اول مبارزه پیروز شد و توانست با منطق و برهان، حریفش را محکوم سازد. با آیات قرآن حقانیت خودش را به اثبات رسانید و رقیب را در مقابل استدلال خویش ناتوان یافت. دید او برای تصحیح کارش از هیچ عملی حتی جعل حدیث باک ندارد و در مقابل دلیل و برهان به حربه ی زور متوسل می شود. شگفتا! خلافت شوهرم را غصب نمودند، چرا در مقابل آیات قرآن تسلیم نمی شوند! چرا بر خلاف دستور اسلام داوری می کنند! چرا ابوبکر نامه فدک را به من می دهد ولی عمر پاره می کند؟! خدایا این چه حکومتی است، چه قضاوتی است؟! چنین افرادی می خواهند حامی قرآن و دین باشند؟! من علاقه ای به فدک و غیر فدک ندارم، ولی نمی توانم اینگونه اعمال دستگاه خلافت را تحمل کنم. ابدا ساکت نمی نشیم. باید در حضور مردم ابوبکر را استیضاح کنم و حقانیت خودم را به اثبات رسانم و به مردم بفهمانم این خلیفه ای که انتخاب نموده اید حاضر نیست به دستور قرآن و اسلام عمل کند. به میل خودش هر کار خواست انجام می دهد. آری به مسجد می روم و در حضور جمعیت سخنرانی می کنم. این خبر جالب، در مدینه شایع شد و همانند بمبی شهر را تکان داد. فاطمه (علیهاالسلام) یادگار خلیفه پیغمبر می خواهد سخنرانی کند. آیا در چه موضوعی صحبت می کند؟ آیا خلیفه چه عکس العملی نشان می دهد؟ برویم سخنرانی تاریخی او را استماع کنیم. جمعیت مهاجر و انصار به مسجد هجوم بردند. زنان بنی هاشم به سوی خانه ی زهرا (علیهاالسلام) روانه شدند. بانوی بزرگ اسلام از خانه بیرون آمد. زنان بنی هاشم اطرافش را احاطه نمودند. و با ابهت و جلال تمام حرکت کرد. مانند

رسول خدا قدم برمی داشت، هنگامی که وارد مسجد شد پرده ای برایش آویختند. فراق پدر و حوادث ناگوار، چنان فاطمه را منقلب ساخت که از جگر ناله برآورد. از ناله ی جانسوزش صدای شیون و گریه ی جمعیت بلند شد. لختی ساکت شد تا مردم آرام شوند، سپس شروع به سخن نمود، باز صدای ناله و گریه ی جمعیت بلند شد و باز هم خاموش شد تا کاملا ساکت شدند آن گاه به تکلم آغاز نمود و فرمود:

نطق آتشین زهرا

خدا را بر نعمتهایش ستایش می کنم، و بر توفیقاتش سپاس می گویم. برای نعمت های بی شمارش حمد و ثنا می گویم. همان نعمت هایی که پایان ندارند و نمی توان آنها را تلافی و تدارک نمود و نهایت آنها در ادراک نگنجد. از ما خواسته قدر نعمتش را بدانیم و شکرگزاری کنیم، تا آنها را افزون کند. طلب حمد و ثنا کرده تا نعمت هایش را بر ما توسعه دهد. به توحید و یگانگی خدا شهادت می دهم . همان کلمه ی توحیدی که اخلاص را روح و حقیقت آن قرار داده و اندرون دلها بدان گواهی دهد، و اندیشه و افکار از آن روشن گردد. خدایی که به وسیله ی چشم دیده نشود و به وسیله ی زبان نتوان توصیفش نمود و چگونگی او در وهم نایـد. جهان را از عدم آفرید، و در ایجاد آن، احتیاجی نداشت. و بر طبق مشیت خودش خلقت کرد. در آفرینش عالم قصد سودجویی نداشت. جهان را آفرید تا حکمتش را اثبات کند و اطاعتش را تذکر دهد، و قدرتش را اظهار نماید و بندگان را به عبادت وادار کند و دعوتش را بزرگ و نیرومند گرداند. برای اطاعت، پاداش قرار داد و برای معصیت، عقاب و کیفر تعیین کرد تا بندگان را از عذاب برهاند و به سوی بهشت بکشاند. شهادت می دهم که محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پدرم، بنده و رسول خداست. قبل از آنکه او را به پیامبری بفرستد برگزید. پیش از آنکه او را بیافریند محمدش نامید. و قبل از بعثت انتخابش نمود، در همان هنگام که مخلوقات در عالم غیب پنهان و به سر حد عدم مقرون بودند، چونکه خدا از آینده ی جهان اطلاع دارد و از حوادث دهر با خبر می باشد و به مواقع مقدورات آگاه است. محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را مبعوث نمود تا امرش را باتمام رساند و حکمش را جاری سازد و مقصدش را عملی گرداند. مردم در دینشان پراکنده بودند و در آتش کفر و جهالت می سوختند بت ها را پرستش می کردند و به دستورهای پروردگار جهان توجهی نداشتند. پس به برکت وجود محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) تاریکی ها روشن و جهل و نادانی دلها بر طرف شد. پرده های سرگردانی و اشتباه از پیش چشم ها برداشته شد. پدرم برای هدایت مردم بپاخاست و آنان را از گمراهی نجات داد و از کوری بینا کرد و به سوی دین اسلام راهنمایی نمود، و به سوی راه راست دعوتشان کرد. آنگاه خدا پیغمبرش را با مهربانی و اختیار و رغبت، قبض روح کرد. اکنون پدرم از ناگواری های این جهان در آسایش است و در سرای آخرت با فرشتگان خدا و رضایت پروردگار بخشایش گر، در قرب خدا بسر می برد. درود بر پیغمبر امین و برگزیده ی وحی. سپس اهل مجلس را مخاطب ساخت و فرمود: ای مردم شما نمایندگان امر و نهی خدا و حامل دین و علوم نبوت هستید. بر خودتان امین می باشید. شمایید که باید دین را به سایر ملل تبلیغ کنید. خلیفه ی واقعی پیغمبر در بین شما موجود است. خدا قبلا با شما پیمان بسته که از وی اطاعت کنید. او کتاب ناطق خدا و قرآن صادق و نور درخشنده است. چشم بصیرتش روشن و باطن و سریره اش واضح و ظواهرش آشکار است. پیروانش آرزوی مقام او را دارند. پیروی از او انسان را به بهشت رضوان هدایت می کند. استماع سخنانش اسباب نجات می شود به برکت وجود او می توان حجت و براهین نورانی خدا را دریافت نمود. بوسیله ی او می توان واجبات تفسیر شده و محرمات ممنوعه و دلیل های روشن و براهین کافی و مستحبات و مباحات و قوانین شریعت را تحصیل کرد. خدا ایمان را وسیله ی پاکی از شرک قرار داد، نماز را تشریع کرد تا جلو تکبر را بگیرد، زکات را برای تهذیب نفس و توسعه رزق واجب نمود، روزه را برای اثبات اخلاص بندگان تشریع کرد، بوسیله ی تشریع حج بنیان دین را استوار ساخت، عدالت را سبب نظم و نزدیکی قلوب گردانید، اطاعت از اهل بیت را سبب نظم ملت، و امامت را مانع از پراکندگی قرار

داد. جهاد در راه دین را سبب عزت و بزرگی اسلام گردانید. صبر و بردباری را مایه ی رسیدن به ثواب قرار داد. امر به معروف را به منظور اصلاح عمومی واجب کرد. نیکی به پدر و مادر را مانع از غضب آنان قرار داد. برای تأخیر اجل و تکثیر نفوس به صله ی رحم دستور داد. برای جلوگیری از قتل نفس قصاص را تشریع نمود. وفای به نذر را از اسباب آمرزش قرار داد. برای جلوگیری از پلیدی، شراب خواری را قدغن نمود. اجتناب از بهتان و نسبت زنا را مانع لعنت گردانید. ترک دزدی را اسباب عفت و پاکی قرار داد. شرک به خدا را به منظور اخلاص ممنوع ساخت. ای مردم! پرهیزکاری و تقوا را پیشه سازید و اسلام را نگهداری کنید و از اوامر و نواهی خدا اطاعت نمایید، تنها دانشمندانند که از خدا می ترسند. آنگاه فرمود: ای مردم من فاطمه هستم، پدرم محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) است اکنون آغاز و پایان امور را برای شما تشریح می کنم. و بدانید که دروغ نمی گویم و مرتکب خطا نمی شوم. ای مردم خدا برای شما پیمبری فرستاد که از خود شما بود. از ناراحتی شما ناراحت می شد و به شما علاقه داشت. نسبت به مؤمنین مهربان و دلسوز بود. ای مردم! آن پیمبر پدر من است نه پدر زنان شما، برادر پسر عموی من است نه برادر مردان شما. چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد!. محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) رسالت خویش را انجام داد و از راه و روش مشرکین روی برتافت و بر پشت آنان ضربه ی سختی وارد ساخت. گلویشان را گرفت و با حکمت و اندرز به سوی خدا دعوت نمود. بت ها را درهم شکست. سرها را افکند، تا گاهی که کفار شکست خوردند و به هزیمت روی نهادند و تاریکی ها بر طرف شد و حق آشکار گشت. و زبان رهبر دین گویا گردید و شیاطین خاموش گشتند و پیروان نفاق، به هلاکت رسیدند و بندهای کفر و اختلاف گشوده شد. با گروهی از اهل بیت کلمه ی شهادت را بر زبان جاری ساختید. در حالی که بر لب آتش دوزخ قرار داشتید. و برای ستمکاران و زورگویان، جرعه ی گوارا و لقمه ی لذیذی بودید. برای جویندگان آتش، شعله ی مناسبی بودید. زیر پای قبائل پایمال می شدید. آب کثیف می آشامیدید. از پوست حیوانات و برگ درختان تغذیه می کردید. همیشه ذلیل و خوار دیگران بوید. از قبائل اطرافتان در بیم و هراس بسر می برید. بعد از تمام این بدبختی ها، خدا به برکت وجود محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) شما را نجات داد. با این که پدرم به شجاعان مردم و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب دچار بود ولی هر چه آتش جنگ را دامن می زدند خدا آنرا خاموش می نمود. هر گاه گردن فرازی از شیاطین سر برمی داشت یا یکی از مشرکین دهان می گشود، محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) برادرش علی (علیه السلام) را در گلوگاهشان می افکند. علی (علیه السلام) هم تا سر و مغز او را با مشت نمی کوفت و پایمال نمی ساخت و آتش تاخته اش را با شمشیر خاموش نمی نمود از میدان جهاد برنمی گشت. برای رضای خدا آن همه سختی ها را متحمل می شد و در راه خدا جهاد می کرد. با رسول خدا نزدیک بود، دوست خدا بود، همواره ی آماده ی جهاد بود. او تبلیغ و جهاد می کرد و شما در همان حال در آسایش و خوشی، شاد و خندان بسر می بردید و در انتظار فرصت و مترقب خبرهای بد بودید. از برخورد با دشمن اجتناب می ورزیدید. هنگام جنگ فرار می کردید. تا وقتی که خدا پیامبرش را به منزلگاه سایر پیمبران و برگزیدگان انتقال داد، کینه های درونی و دورویی شما هویدا گشت. جامه ی دین فرسوده شد. گمراهان به سخن آمدند و فرومایگان سر برافراشتند و شتر اهل باطل به صدا درآمد و دم خویش بجنبانید و شیطان سرش را از کمین گاه بیرون نمود و شما را به سوی خویش دعوت کرد. پس بدون تأمل دعوتش را اجابت کردید. و احترامش نمودید. شما را تحریک کرد، به حرکت درآمدید. دستور غضب داد، غضبناک شدید. ای مردم شتری را که از شما نبود داغ زدید و در غیر آبشخورتان فرود آمدید. در صورتی که هنوز از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته است. هنوز زخم دل ما خوب نشده و جراحت ها التیام نپذیرفته، هنوز پیغمبر به خاک سپرده نشده بود که به بهانه ی خوف از فتنه، خلافت را غصب کردید. ولی آگاه باشید که در فتنه داخل شدید و دوزخ کافران را احاطه نموده است. اوه، چه شدید و به کجا می روید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شما است و احکامش هویدا و اوامر و نواهیش واضح است. همانا با قرآن مخالفت نمودید و آنرا پشت سر انداختید. آیا قصد دارید از قرآن اعراض کنید؟ یا می خواهید بوسیله ی غیر قرآن داوری نمایید؟ ولی بدانید که هر کس غیر از دین اسلام دین دیگری اختیار کند از وی پذیرفته نمی

شود و در آخرت از خسارت برنـدگان است. آنقـدر درنگ نکردید تا آتش فتنه فروکش کند و قیادت آن آسان گردد. بلکه آتش را دامن زدیـد و دعوت شیطان را اجابت نمودیـد. و به خـاموش کردن چراغ دین و سـنت های رسول خـدا مشغول شدیـد. کار را دگرگونه جلوه می دهیـد و با اهل بیت پیغمبر با خـدعه و نیرنگ رفتار می کنید. کارهای شـما همانند زخم کارد و جراحت نیزه ای است که در اندرون شکم واقع شود. عقیده دارید که ما نباید از پیغمبر ارث ببریم. آیا به قوانین جاهلیت می گرایید؟ در صورتی که قوانین الهی بهتر از تمام قوانین است. آیا نمی دانیـد من دختر رسول خـدایم؟ چرا، می دانیـد و ماننـد آفتاب برایتان روشن است. ای مسلمانان آیا سزاوار است من از ارث پدر محروم شوم؟ ای ابابکر آیا در کتاب خدا نوشته که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پـدر محروم گردم؟! دروغ بزرگی بر خـدا بسته ایـد. آیا عمـداً کتاب خـدا را پشت سر می اندازید؟ مگر خدا در قرآن نمی گوید: سلیمان از داود ارث برد؟ مگر در قرآن از قول یحیی نقل نشـده که به خـدا عرض کرد: پروردگارا به من فرزنـدی عطا کن تا از من ارث ببرد و وارث آل یعقوب باشد؟. مگر خدا در قرآن نمی گوید: بعضی از خویشان از جهت ارث بر دیگران تقدم دارند؟ مگر در قرآن نمی گوید: خدا دستور داده که پسرها دو چندان دختران ارث ببرند؟ مگر در قرآن نفرموده: بر شما مقرر شد که چون یکی از شما را مرگ در رسـد، اگر مالی بجای میگـذارد، برای پـدر و مادر و خویشان، به اقتضای عـدالت که شایسـته ی پرهیزکاران اسـت وصـیت کند؟. آیا چنان می پندارید که من با پدرم نسبت ندارم و از وی ارث نمی برم؟ آیا آیات ارث مخصوص شـما است و پدر من از آنها خارج است؟ یا بـدان دلیل مرا از ارث محروم می سازیـد که اهل دو دین از هم ارث نمی برنـد؟ مگر من و پدرم از یک ملت نیستیم؟ آیا شـما بهتر از پدر و پسر عمویم از قرآن اطلاع دارید؟!. ای ابابکر! خلافت و فدک مهار شده برایت ارزانی باد. ولی در قیامت ترا ملاقات خواهیم کرد، در همان وقتی که حکومت و قضاوت با خـداست و محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بهترین پیشواست. ای پسر ابی قحـافه! وعـده گاه ما روز رسـتاخیز باشـد، همان روزی که زبان بیهوده گویان آشـکار می گردد و پشـیمانی سودی نـدارد، به زودی عـذاب خـدا را مشاهـده خواهید کرد. سپس متوجه انصار گشت و فرمود: ای جوانان و یاوران ملت و یاری کننـدگان اسـلام چرا در احقاق حق من سـستی می کنیـد و در مورد سـتمی که بر من وارد گشـته در خوابیـد؟! آیا پـدر من نفرمود: احترام اشـخاص را در فرزنـدانشان بایـد حفظ کرد؟ چه زود فتنه برانگیختیـد؟ چه شـتابان به دنبال هوی و هوس رفتید؟ شـما در رفع ظلمی که به من شـده توانایید. در انجام خواسـته هایم قدرت دارید. آیا می گوئید: محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) مرد؟ آری، اما مصـیبت بسیار بزرگی بود که هر روز شـکافش توسعه می یابـد و خلل هایش سـهمگین تر می شوند. بواسـطه ی غیبت او زمین تاریـک شـد، خورشیـد و ماه بی فروغ گشـتند. برای مصـیبتش سـتاره ها پراکنـده گشـتند، امیـدها ناامیـد شـد. کوه ها متزلزل و پاره شدنـد.احترام پیغمبر مراعـات نشـد. به خـدا سوگنـد مصیبت بزرگی بود که ماننـدش تـا حـال دیـده نشـده است. اما کتاب خـدا که شامگاهـان و بامـدادان در خـانه هـا خوانـده می شود، از آن مصـیبت خبر می داد: پیمبران نیز ماننـد سـایر مردم می میرنـد. در قرآن شریف می فرمایـد: محمد نیز مانند پیمبران گذشـته است، اگر مرد یا کشـته شد از دین برمی گردید؟ هر کس از دین خارج شد، به خـدا زیانی وارد نخواهـد ساخت. و خـدا سپاسـگزاران را پاداش خواهد داد. (سوره ی آل عمران آیه ی ۱۴۴.) ای فرزندان قیله! آیا سزاوار است من از ارث پـدر محروم گردم. در حالی که شـما می بینیـد و می شـنوید و در مجلس حضور داریـد؟ نـدای من به شـما رسیده و از اوضاع مطلعید؟ با اینکه نفرات شـما زیادند و نیرو و سـلاح دارید، صدای استغاثه ی من به شما می رسد اما اجابت نمی کنید. فریادم را می شنوید ولی به فریادم نمی رسید. شما به شجاعت معروف و به خیر و صالح موصوفید و برگزیده ی برگزیدگانید. شما برای ما اهلبیت انتخاب شده اید. با اعراب جنگیدید. سختی ها را تحمل کردید با قبائل پیکار نمودید با دلاوران نبرد کردید. هر وقت مـا حرکت می کردیم شـما نیز حرکت می نمودیـد. مـا فرمـان می دادیم شـما اطاعت می کردیـد. تا هنگامی که اسـلام رونق گرفت و غنایم زیاد شد و مشـرکین تسـلیم شدند، جوشـش دروغ فرونشست و آتش کفر خاموش گشت، غوغای هرج و مرج ساکن شد و نظام دین اسـتوار گشت. ای انصار! حیرت زده به کجا می روید؟ بعد از روشن شدن حقائق چرا آنها را مکتوم می دارید؟ چرا

بعـد از ایمان مشـرک شدیـد؟ بدا به حال اشخاصـی که ایمان و پیمانشان را شکسـتند و تصـمیم گرفتند رسول خدا را از شـهر بیرون کننـد، و آغـاز جنگ نمودنـد. آیا از منافقین وحشت داریـد؟ در صورتی که بایـد از خـدا بترسـید. ای مردم من چنان می بینم که به پستی می گراییـد. شـخثی را که در اداره کردن شـما سـزاوارتر است عقب زدید و در گوشه ای به خوشـگذارنی مشـغول گشتید. از میدان وسیع زندگی و جهاد به محیط کوچک راحت طلبی فرار کردید. آنچه را در باطن داشتید بیرون افکندید. و آنچه را نوشـیده بودید قی کردید. ولی آگاه باشید، اگر شما و تمام اهل زمین کافر شوید خدا به شما نیازی نارد. ای مردم! من آن چه را باید بگویم گفتم، با این که می دانم مرا یاری نخواهیـد کرد. نقشه های شـما بر من پوشـیده نیست. اما چکنم درد دلی بود که از شدت ناراحتی افشا کردم تا بر شـما حجتی باشـد. اکنون خلافت و فدک را محکم نگهدارید اما بدانند که مشـکلات و دشواری هایی در بردارد و ننگش همیشه بر دامنتان باقی خواهد ماند. داغ خشم خداوندی بر آن زده شده و آتش دوزخ، کیفر آن می باشد. خدا از کردار شما آگاه است. زود باشـد که سـتمکاران نتایـج اعمال خودشان را مشاهده کنند. ای مردم من دختر پیغمبری هسـتم که شـما را از عذاب خـدا می ترسانیـد. پس آن چه را می توانیـد، انجام دهیـد. ما نیز از شـما انتقام خواهیم گرفت. شـما در انتظار باشـید، ما نیز منتظریم. (احتجاج طبرسـی چاپ نجف سال ۱۳۸۶ هجری ج ۱ ص ۱۳۱– ۱۴۱. شـرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۱. کتاب بلاغات النساء تالیف احمد بن ابی طاهر متولد سال ۲۰۴ هجری ص ۱۲– ۱۸. کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۶.)

عکس العمل خلیفه

حضـرت زهرا نطق آتشین خویش را بـا کمال شـجاعت، در مقابل چنـدین هزار جمعیت و حضور ابوبکر به پایان رسانیـد و با منطق محکم و مسـتدل خویش او را استیضاح نمود، نقشه های غاصـبانه اش را فاش کرد. فضائل و کمالات خلیفه ی حقیقی اسلام را بیان داشت. مجلس سـخت متشنج شد. افکار عمومی حضار به نفع فاطمه (علیهاالسلام) رای می داد. ابوبکر در بن بست سختی گیر کرد. اگر می خواست از افکار عمومی پیروی کنـد و فـدک را به فاطمه برگردانـد، دو محـذور داشت: اول اینکه: فکر کرد اگر فاطمه در این قضـیه پیروز شد و سـخنانش مورد تصدیق واقع گشت بیم آن می رود که فردا بیاید و خلافت را برای شوهرش مطالبه کند و باز هم خطـابه خوانی را آغـاز کنـد. ابن ابی الحدیـد می نویسـد: به «علی بن فـارقی» اسـتاد مـدرسه ی غربیه ی بغـداد گفتم: آیـا فاطمه (علیهاالسـلام) در ادعایش صادق بود یا نه؟ گفت: آری. گفتم: با اینکه ابوبکر او را صادق می دانست چرا فدک را به او رد نکرد؟! اسـتاد لبخنـدی زد و جواب خوبی داد، گفت: اگر در آن روز فدک را به فاطمه می داد فردا برمی گشت و خلافت را برای شوهرش مطـالبه می نمود و ابوبکر را از مقـام خلافت عزل می کرد و چون قبلا راسـتگو شـناخته شـده بود ممکن نبود عـذری برایش آورده شود. (شـرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴.) دوم اینکه: اگر فاطمه (علیهاالسـلام) را تصدیق می کرد باید به اشـتباه خودش اعتراف نمایـد و بـدین وسیله در آغاز خلافت جلو معترضـین را باز گذارد و چنین خطری برای دسـتگاه خلافت قابل تحمل نبود. اما ابوبکر شخصـی نبود که به این زودی ها از میدان در رود. التبه این حواث را قبلا پیش بینی کرده بود. فکر کرد در چنین اوضاع و شـرائطی که زه را افکار عمومی ملت را تسـخیر نموده، صـلاح نیست با خشونت با وی رفتار شود ولی در عین حال باید به استیضاح او پاسـخ دهد و افکار عمومی را تخدیر نماید. پس چه بهتر، از همان برنامه ی سابق استفاده نماییم و عوام فریبی را از دست ندهیم و به عنوان دین و اجرای قوانین پیغمبر، فـاطمه (علیهاالسـلام) را بکوبیم، و برائت خودمـان را به اثبـات رسانیم. ابوبکر فکر کرد بوسـیله ی ظاهر سـازی و طرفـداری از دین می تـوان دلهـای مردم عـوام را تسـخیر کرد. و بـا آن حربه می تـوان هر حقی، حـتی خود دین را پایمـال ساخت. آری بوسیله ی تظاهر به دین می توان با خود دین مبارزه کرد.

پاسخ ابوبکر

ابوبکر در مقابل منطق نیرومند و مستدل فرزند پیغمبر به حربه ی عوام فریبی متوسل شد و گفت: ای دختر رسول خدا پدرت نسبت به مؤمنین رحیم و مهربان بود. البته که محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پدر تو است نه پدر سایر زنان، برادر شوهر تو است، علی را بر سایرین ترجیح می داد، هر کس شما را دوست بدارد رستگار می شود و هر کس با شما دشمنی کند زیانکار است. شما عترت پیغمبر هستید، ما را به سوی خیر و صلاح و بهشت هدایت کردید.ای بهترین زنان و دختر بهترین پیمبران! مقام صداقت و عقل و فضیلت تو بر کسی پوشیده نیست. کسی حق ندارد ترا از حقت محروم سازد و تکذیبت کند، ولی به خدا سوگند من هم از رای رسول خدا تعدی نمی کنم و هر کاری انجام دهم با اجازه پدرت می باشد. قافله سالار که دروغ نمی گوید. به خدا قسم من از پدرت شنیدم که می فرمود: ما پیمبران طلا ـ و نقره و خانه و ملک به ارث نمی گذاریم، جز علم و دانش و نبوت ارث دیگری نداریم، و اموالی که از ما باقی بماند در اختیار خلیفه ی مسلمین است. من از درآمد فدك اسلحه می خرم و با کفار جنگ می کنم، مبادا خیال کنی که من تملک فدك را به تنهایی انجام داده ام بلکه تمام مسلمین در این اقدام با من موافق بودند. البته اموال شخصی من در اختیار شماست هر چه می خواهی بردار دریغ ندارم. آیا سزاوار است من با دستورات پدرت مخالفت نمایم؟.

پاسخ فاطمه

حضرت فاطمه پاسخ داد: سبحان اللَّه پدر من که از کتاب خدا اعراض نکرده با احکام اسلام مخالفت نمی نماید. آیا شما اجماع کرده اید که خیانت کنید و به پدرم بهتان بزنید؟ این عمل شما نظیر همان خیانت هایی است که در زمان حیات او مرتکب شدید. مگر نه این است که خدا در قرآن از قول زکریا نقل می کند که به خدا عرض کرد: (فهب لی ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب). (سوره ی مریم آیه ی ۶.) مگر در قرآن نیست که: (ورث سلیمان داود). (سوره ی نمل آیه ی ۱۶.) مگر احکام ارث در قرآن نیست؟ چرا، تمام این مطالب در قرآن هست، شما نیز اطلاع دارید ولی قصد خیانت دارید، من هم جز صبر چاره ای ندارم. ابوبکر در جواب گفت: خدا و رسول و تو راست می گویید. اما این مسلمانان باید بین من و تو داوری نمایند. زیرا اینانند که مرا بر کرسی خلافت نشانده اند و به تصویب آنان فدك را گرفتم. (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۴۱.) ابوبکر با ظاهر سازی و سخنان عوام فریب توانست تا حدی احساسات و افکار تحریک شده را خاموش کند و افکار عمومی را به سوی خودش متوجه سازد.

عکس العمل خلیفه

مجلس بهم خورد، مردم متفرق شدند. ولی سر و صدا خاموش نشد، موضوع سخنرانی زهرا (علیهاالسلام) در بین اصحاب مورد بحث و گفتگو بود، به طوریکه ابوبکر ناچار به تهدید و تطمیع ملت متوسل شد. نوشته اند: در اثر نطق آتشین حضرت زهرا، مدینه یعنی پایتخت خلافت اسلامی منقلب شد، صدای اعتراض مردم و گریه و ناله شان بلند شد، آنقدر گریستند که سابقه نداشت. ابوبکر به عمر گفت: چرا نگذاشتی فدك را به فاطمه (علیهاالسلام) بدهم و مرا در این بن بست سخت قرار دادی؟ اکنون باز هم خوب است فدك را برگردانیم و خودمان را راحت کنیم. عمر پاسخ داد: برگرداندن فدك صلاح نیست. بدان که من خیر خواه تو هستم. گفت: پس با احساسات تحریك شده ی مردم چه کنم؟. پاسخ داد: این احساسات، سطحی است، دوامی ندارد و مانند قطعه ی ابری بیش نیست. تو نماز بخوان، زکات بده، امر به معروف و نهی از منکر بکن، بیت المال مسلمین را زیادتر گردان، صله ی رحم بجا آور تا خدا گناهانت را بیامرزد. زیرا خدا در قرآن می فرماید: «حسنات و خوبیها، بدیها را از بین می برد». ابوبکر دستش را به شانه ی عمر زد و گفت: آفرین، چه مشکلاتی را تو برای من حل کردی؟!. سپس مردم را به مسجد دعوت نمود، بر فراز منبر نشست، و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم! این کارها و سر و صداها چیست؟ هر گوینده آرزویی دارد. کجا این خواسته ها در زمان رسول خدا وجود داشت؟ هر کس شنیده بگوید. نه چنین است بلکه او همانند روباهی است که شاهدش دمش می باشد...

اگر من بخواهم بگویم می گویم. و اگر بگویم اسرار را آشکار می سازم، ولی مادامی که با من کاری نداشته باشند سکوت خواهم نمود. از دختر استمداد می جویند، زنها را تحریک می کنند. ای یاران رسول خدا! گفتگوی بعض نادانان به من رسیده است. با اینکه شما سزاوارترید که از دستورهای رسول خدا پیروی کنید. شما پیغمبر را جای دادید و یاری کردید، بدین جهت سزاوارترید که از دستوراتش سرپیچی نکنید با همه ی اینها فردا بیایید حقوقتان را دریافت کنید. بدانید که من راز کسی را آشکار نمی سازم و با دست و زبان کسی را نمی آزارم مگر کسی که مستوجب کیفر باشد. (دلائل الامامهٔ ص ۳۸.)

پشتیبانی ام سلمه

ام سلمه سرش را از خانه بیرون کرد و گفت: ای ابابکر! آیا این سخنان درباره ی زنی مانند فاطمه (علیهاالسلام) می گویی؟ با این که حوریه ایست در میان انسانها. در دامن پیمبر پرورش یافت، و در بین فرشتگان دست بدست می شد، و در پرورشگاه پاکیزگان پرورش یافت، و در بهترین جا رشد و نمو کرد. آیا چنان می پنداری که رسول خدا فاطمه (علیهاالسلام) را از ارث محروم نموده ولی به خودش نگفته است؟ با اینکه خدا به پیغمبرش می فرماید: «خویشان و نزدیکانت را انذار کن» یا احتمال می دهید که رسول خدا به او گفته باشد ولی او مطالبه ارث کند؟ با اینکه بهترین زنان عالم و مادر بهترین جوان و همطراز مریم دختر عمران می باشد، و پدرش خاتم پیغمبران است. به خدا سوگند! رسول خدا فاطمه (علیهاالسلام) را از سرما و گرما نگهداری می کرد، هنگام خواب دست راست خودش را زیر سر فاطمه (علیهاالسلام) و دست چپش را بر روی بدنش می نهاد. آهسته تر باشید، هنوز رسول خدا پیش چشم ماست. بزودی بر خدا وارد می شوید و نتیجه کردارتان را مشاهده می کنید. ام سلمه از فاطمه (علیهاالسلام) دفاع کرد ولی تا یکسال از حقوق محروم شد. (دلائل الامامهٔ ص ۳۹.)

اعتصاب سخن

حضرت زهرا تصمیم گرفت باز هم به مبارزات خویش ادامه دهد برای ادامه ی مبارزه اعتصاب سخن را انتخاب نمود. رسماً به ابوبکر اعلان کرد که: اگر فدکم را پس ندهی تا زنده هستم با تو صحبت نمی کنم هر جا با ابوبکر برخورد می کرد صورتش را از او می گردانید و با او حرف نمی زد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۳. شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۶.) مگر فاطمه (علیهاالسلام) یک فرد عادی است که اگر با خلفه حرف نزند چندان اهمیتی نداشته باشد؟ دختر عزیز رسول خداست. محبت های فوق العاده ی رسول خدا نسبت به او بر کسی پوشیده نیست. کسی است که پیغمبر درباره اش فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) پاره ی تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است. (صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۰۳.) و می فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) یکی از زنهایی است که بهشت مشتاق دیدار آنهاست (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲.) و می فرمود: اگر فاطمه غضب کند خدا غضب می کند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۴.) آری بانوی محبوب پیغمبر و خدا، با ابوبکر اعتصاب سخن کرده حرف نمی زند، کم کم در بین مردم شایع شد که دختر پیغمبر با ابوبکر قهر کرده و بر او خشمناک است. تدریجا مسلمین خارج مدینه نیز از موضوع مطلع شدند. همه از هم می پرسیدند چرا فاطمه (علیهاالسلام) با خلیفه حرف نمی زند؟! لابد علتش همان غصب فدک است. فاطمه که دروغ نمی گوید و بر خلاف رضای خدا غضبناک نمی شود. چون خود پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) درباره اش فرمود: اگر فاطمه غضب کند خدا غضبناک می شود. بدین ترتیب موج احساسات ملت روز به روز توسعه می یافت و بر منفوریت خلافت افزوده می شد. عمال خلافت که نمی توانستند موضوع قطع رابطه ی حضرت زهرا را نادید بگیرند هر چه تلاش کردند شاید وسیله ی آشتی را فراهم سازند ممکن نشد او همچنان در تصمیم خودش پافشاری می کرد، و حاضر نبود مبارزه ی منفی را ترک کند. و قتی فاطمه (علیهاالسلام) مریض و در آستانه مرگ واقع شد. ابوبکر چندین مرتبه تقاضای ملاقات نمود ولی مورد قبول واقع نشد. یک روز

موضوع را با علی (علیه السلام) در میان گذاشت و از او خواست که وسیله ی عیادت را فراهم سازد و اجازه ی ملاقات بگیرد. علی بن ابی طالب نزد فاطمه (علیهاالسلام) آمد و فرمود: ای آزاد زن! عمر و ابوبکر اجازه ی ملاقات خواسته اند. اجازه می دهی خدمتت برسند؟. زهرا که از محذورات شوهرش مطلع بود پاسخ داد: خانه خانه ی شماست و من در اختیار شما هستم هر طور صلاح می دانی رفتار کن. این سخن را فرمود، و چادر بر سر کشید و صورتش را به جانب دیوار گردانید. ابوبکر و عمر داخل منزل شدند و سلام کردند. گفتند: ای دختر رسول خدا ما به اشتباه خودمان اعتراف داریم، خواهشمندیم از ما راضی شوی. فرمود: من یک مطلب را از شما سئوال می کنم جواب دهید. عرض کردند: بفرمایید. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا از پدرم شنیدید که می فرمود: فاطمه پاره ی تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده؟ عرض کردند: آری ما این موضوع را از پدرت شنیدیم. آنگاه دستهای مبارکش را به جانب آسمان برداشت و گفت: خدایا شاهد باش این دو نفر مرا اذیت نمودند، شکایتشان را به تو و پیغمبرت می کنم، هرگز از ایشان راضی نخواهم شد تا پدرم را ملاقات نمایم، و اذیتهایشان را به آن حضرت بگویم تا در بین ما داوری کند. ابوبکر از استماع سخنان زهرا (علیهاالسلام) شدیدا ناراحت و مضطرب گشت. ولی عمر گفت: ای خلیفه ی رسول خدا آیا از گفتار یک زن ناراحت می شوید؟ (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۸./ الامامهٔ و السیاسهٔ ص ۲۰.) در اینجا ممکن است خوانندگان در دل خودشان بگویند: گر چه ابوبکر کار خوبی نکرد که حق فاطمه (علیهاالسلام) را غصب نمود، ولی در این هنگام که اظهار ندامت و پشیمانی نمود مناسب بود عذرش مورد قبول واقع گردد. ولی از این نکته غفلت نکنید که اولا ـ علت اساسی مبارزات زهرا (علیهاالسلام) موضوع خلافت بود، غصب فدک دستاویز آن حضرت بود. و غصب خلافت قابل اغماض و عفو نبود. ثانیا زهرا می دانست که ابوبکر دروغ می گوید و به منظور عوام فریبی دست باین اقدام می زند و از کردار خودش پشیمان نیست. و الاـ طریق عقلانی اظهار ندامت، این بود که فورا به اعمالش دستور دهد: فدک فاطمه (علیهاالسلام) را تخلیه کنید و تحویلش دهید. بعد از آن، اگر تقاضای عفو می کرد احتمال واقع گویی داشت.

دفن شبانه

حضرت زهرا آنقد در هدف خویش پایدار بود که تا آخرین ساعات زندگی، مبارزه را تعقیب کرد بلکه دامن مبارزه را تا قیامت توسعه داد. قطعا خوانندگان از این سخن تعجب می کنند که چگونه برای شخصی امکان دارد که مبارزاتش را حتی بعد از مرگ ادامه دهد. اما فاطمه ای که در خانه ی وحی تربیت یافته بود نقشه ای طرح کرد که بواسطه ی پیش آمدن مرگ نابهنگام، مبارزاتش پایان نیابد بلکه تا قیام قیامت ادامه یابد. زهرا (علیهاالسلام) در آخرین روزهای زندگی به همسرش علی (علیه السلام) وصیت کرد و گفت: یا علی مرا شب غسل بده. شب کفن کن و مخفیانه به خاک بسپار. راضی نیستم کسانی که پهلویم را شکستند و کودکم را سقط نمودند و اموالم را مصادره کردند به تشییع جنازه ام حاضر شوند. قبرم را نیز مخفی کن. علی (علیه السلام) هم بر طبق وصیت زهرا شبانه دفنش کرد و قبرش را با زمین هموار ساخت. و صورت چهل قبر تازه درست کرد مبادا قبرش شناخته شود. (دلائل الامامهٔ- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۶۳.) حضرت زهرا بوسیله ی طرح این نقشه آخرین ضربه را بر حریف وارد ساخت و یک سند زنده و محکمی برای مظلومیت خودش و جباری دستگاه خلافت برای همیشه باقی نهاد. البته هر مسلمانی در صدد برمی آید بداند قبر دختر عزیز پیغمبر اسلام در کجاست. وقتی شنید که جای قبر معلوم نیست. خواهد پرسید: چرا؟ در جواب می شنود که خود زهرا (علیهاالسلام) وصیت نموده که قبرش مخفی بماند. آنگاه خود آن شخص علت قضیه را درک می کند و می فهمد که از دستگاه خلافت وقت، ناراضی بوده و جنازه ی او در محیط خفقان آوری دفن شده است. آنگاه فکر می کند که مگر ممکن است دختر محبوب پیغمبر اسلام با آن همه فضائل و کمالات، از خلیفه ی پدرش ناراضی باشد و خلافت او صحیح باشد؟! چنین امری امکان ندارد. پس معلوم می شود که خلافت او غاصبانه و بر خلاف نظریه ی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم)

و خانواده اش بوده است.

نتیجه

گرچه ابوبکر در قبال مبارزات پی در پی زهرا (علیهاالسلام) پایداری کرد و حاضر نشد فدک را به آن حضرت برگرداند. اما زهرا بوسیله ی مبارزاتش ستمکاری دتسگاه خلافت و حاکمیت و حقانیت خودش را برای جهان اسلام باثبات رسانید. همان فدک، برای دستگاه خلافت، نقطه ی انفجاری شد و همانند استخوانی در گلویشان گیر کرد. تا مدتی یکی از وسائل تبلیغاتی مهم و یکی از نقاط ضعف دستگاه خلافت بشمار می رفت که از حل آن عاجز بودند. گاهی برای جلب رضایت علویین فدک را به آنان پس می دادند و گاهی که بر آنان خشمگین می شدند پس می گرفتند. هنگامی که معاویه حکومت اسلام را قبضه نمود یک ثلث فدک را به مروان بخشید و یک ثلث آنرا به عمر بن عثمان و یک ثلث را به یزید بن معاویه داد. در زمان خلافت مروان، تمام فدک در اختیار او قرار گرفت و آنرا به پسرش عبدالعزیز بخشید. عبدالعزیز آن را به فرزندش عمر بن عبدالعزیز بخشید وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید فدک را به حسن بن حسن یا علی بن الحسین (علیه السلام) رد کرد. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز فدک در دست اولاد فاطمه بود. وقتی «یزید بن عاتکه» به ولایت منصوب شد فدک را از اولاد فاطمه گرفت و در اختیار بنی مروان گذاشت و در دست آنان بود تا خلافت از آنان گرفته شد. وقتی سفاح به خلافت رسید فدک را به عبداللّه بن حسن داد. وقتی ابوجعفر بر بنی حسن خشمناک شد فدک را از آنان گرفت. سپس مهدی آنرا به اولاد فاطمه (علیهاالسلام) برگردانید پس از آن، موسی بن مهدی و هارون آن را پس گرفتند. در دست آنان بود تا هنگامی که مامون به خلافت رسید، آنرا به اولاد فاطمه (علیهاالسلام) رد کرد. یک روز که مامون در مجلس قضا نشسته بود، نامه ای را به دستش دادند. آنرا خواند و گریست سپس گفت: وکیل فاطمه علیهاالسلام کجاست؟ پیرمردی برخاست و نزدیک آمد. مامون درباره ی فدک با او مناظره نمود، پیرمرد غالب شد. مامون دستور داد فدک را قباله کردند و به او دادند. بعد از آن، در دست اولاد فاطمه (علیهاالسلام) بود تا زمان متوکل، او فدک را به عبداللّه به عمر بازیار بخشید. یازده درخت خرما در فدک موجود بود که به دست مبارک رسول خدا کاشته شده بود. فرزندان فاطمه خرماهای آنرا می چیدند و در موقع حج به حاجیان هدیه می کردند. حجاج هم در عوض، کمکی به اولاد پیغمبر می نمودند. و بدین وسیله اموال زیادی نصیب آنان می شد. تا زمانی که عبد اللّه بن عمر بازیار، بشران بن ابی امیه ی ثقفی را فرستاد آن درختها را قطع کرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) در اثر همین مبارزات بود که عمر با آن سیاست خشنی که داشت ناچار شد یکی از موارد ادعای فاطمه (علیهاالسلام) یعنی صدقات مدینه را بعد از زهرا به علی علیه السلام برگرداند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۰.)

فاطمه در آستانه ی مرگ

حضرت فاطمه علیهاالسلام بعد از پدر بزرگوارش چند ماهی بیشتر زندگی نکرد. در همان مدت کوتاه بقدری گریه کرد که او را یکی از «بکائین»- زیاد گریه کنندگان- شمردند. هیچگاه خندان دیده نشد. (طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ۲ ص ۸۵.) گریه های زهرا علل و عوامل متعددی داشت. مهمترین چیزی که روح حساس و غیور بانوی بزرگ اسلام را ناراحت می ساخت این بود که می دید ملت جوان اسلام از مسیر حقیقی و طریق مستقیم دیانت منحرف شده، در راهی افتاده که پراکندگی و بدبختی از نتایج حتمی آنست. حضرت زهرا چون پیشرفت های سریع اسلام را دیده بود انتظار داشت که به همان منوال پیشرفت کند و در مدت کوتاهی کفر و بت پرستی را از بین ببرد و دستگاه ظلم و بیدادگری را برچیند. ولی با پیش آمد غیر مترقب غصب خلافت، کاخ امیدش یک مرتبه درهم فروریخت. روزی «ام سلمه» بر فاطمه علیهاالسلام وارد شد عرض کرد: ای دختر رسول خدا شب را چگونه صبح

کردی؟ فرمود با غم و اندوه گذراندم. پدرم را از دست داده ام. خلافت شوهرم غصب شده و بر خلاف دستور خدا و رسول، امامت را از او گرفتند. زیرا از علی (علیه السلام) کینه داشتند چون پدرانشان را در جنگ بدر و احد کشته بود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۶.) علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: فاطمه (علیهاالسلام) روزی پیراهن پدرش را از من خواست. وقتی پیراهن را به او دادم بوئید و بوسید و گریست تا بیحال شد. وقتی چنین دیدم پیراهن را از او مخفی نمودم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۷.) روایت شده وقتی رسول خدا از دنیا رفت، بلال مؤذن مخصوص آن حضرت دیگر اذان نگفت. روزی فاطمه (علیهاالسلام) پیغام فرستاد: آرزو دارم یک مرتبه دیگر بانگ مؤذن پدرم را بشنوم. بلال بر طبق دستور فاطمه شروع به اذان کرد. گفت: اللّه اکبر، اللّه اکبر فاطمه (علیهاالسلام) به یاد روزگار پدر افتاد، نتوانست از گریه خودداری کند. هنگامی که بلال گفت: اشهد ان محمدا رسول اللّه، فاطمه (علیهاالسلام) از شنیدن نام پدر صیحه زد و غش کرد. به بلال خبر دادند دیگر اذان نگو که فاطمه غش کرده است. بلال اذانش را قطع نمود. وقتی فاطمه (علیهاالسلام) بهوش آمد به بلال فرمود: اذان را تمام کن. عرض کرد: اجازه بده بقیه را نگویم زیرا برای شما می ترسم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۷.) حضرت فاطمه بعد از پدر آنقدر گریست که همسایگان از گریه اش بستوه آمده خدمت علی (علیه السلام) عرض کردند: سلام ما را به فاطمه برسان، و بگو یا شب گریه کن روز آرام بگیر یا روزها گریه کن و شب استراحت کن، زیرا گریه ی تو آسایش را از ما سلب کرده است. فاطمه (علیهاالسلام) در جوابشان فرمود: عمر من به آخر رسیده و در بین شما چندان توقفی ندارم. روزها دست حسن و حسین (علیهماالسلام) را می گرفت و سر قبر رسول خدا میرفت. می گریست و به فرزندانش می فرمود: عزیزانم این قبر جد شما است که شما را بر دوش سوار می کرد و دوستتان می داشت. بعدا می رفت در قبرستان بقیع سر قبر شهدا و بیاد سربازان فداکار صدر اسلام اشک می ریخت. علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم برای آسایش فاطمه سایبانی در بقیع برایش بنا کرد که بعداً بیت الاحزان نامیده شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۷.) «انس» می گوید: هنگامی که از دفن رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فارغ شدیم و به خانه برگشتیم فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: ای انس چگونه راضی شدید بر بدن رسول خدا خاک بریزید! (اسد الغابه تالیف ابن اثیر ج ۵ ص ۵۲۴ طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ۲ ص ۸۳.) «محمود بن لبید» می گوید: حضرت فاطمه (علیهاالسلام) بعد از وفات پدر بزرگوارش می آمد سر قبر حمزه گریه می کرد. در یکی از روزها عبورم به مزار شهیدان احد افتاد، فاطمه را دیدم که بر سر قبر حمزه به شدت گریه می کند. صبر کردم تا آرام شد. پیش رفتم و سلام کردم. عرض کردم: یا سیدتی از این ناله های جانسوز رگ دل من پاره می شود. فرمود: برای من سزاوار است گریه و ناله کنم زیرا چنین پدر مهربان و بهترین پیمبران را از دست داده ام. چقدر مشتاق دیدار رسول خدایم. عرض کردم: ای سیده ی من، دوست دارم مساله ای را از شما سئوال کنم. فرمود: سئوال کن.عرض کردم: آیا رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در زمان حیاتش بر امامت علی (علیه السلام) تصریح نمود؟ فرمود: واعجبا، آیا قصه ی غدیر خم را فراموش کردید؟ عرض کردم: غدیر خم را می دانم. ولی می خواهم بدانم که رسول خدا به شما در این باره چه فرمود. فرمود: خدا گواه است که رسول خدا به من فرمود: بعد از من علی (علیه السلام) خلیفه و امام است. و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از صلب حسین امام می باشند. اگر از آنان پیروی کنید هدایت می شوید و اگر با آنان مخالفت نمایید تا دامنه ی قیامت اختلاف در بین شما خواهد بود. (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۲۵۰.)

فاطمه در بستر بیماری

امام صادق علیه السلام فرمود: در اثر ضرباتی که قنفذ بر پیکر نازنین زهرا (علیهاالسلام) وارد ساخت سقط جنین کرد و بدان علت پیوسته رنجور و ضعیف می گشت تا اینکه رسماً بستری شد و در خانه خوابید (دلائل الامامهٔ ص ۴۵. بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۰.) و امیرالمؤمنین و اسماء بنت عمیس از آن حضرت پرستاری می نمودند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۱.) یک روز گروهی از زنان مهاجر

و انصار به عیادتش رفتند عرض کردند: ای دختر رسول خدا حال شما چطور است؟ فرمود: به خدا سوگند! به دنیای شما علاقه ندارم، از مردانتان دلگیرم، بعد از این که امتحانشان کردم بدورشان افکندم و از دستشان ملول و مکدر هستم. اف بر عقیده ی سست و رأی متزلزل و سستی و بی حالی آنها. چه کار بدی کردند و مستوجب غضب خدا گشتند! در عذاب دوزخ مخلد خواهند شد. من خلافت و فدک را در اختیارشان گذاشتم ولی ننگش برای همیشه بر دامنشان باقی خواهد ماند، خواری و ذلت از آن ستمکاران است. وای به حالشان ، چگونه خلافت را از علی (علیه السلام) گرفتند. به خدا سوگند علت کنار زدن او جز این نبود که از شمشیر بران و حملات سخت و دلاوری در راه خدایش ناراحت بودند. به خدا سوگند اگر خلافت را از علی (علیه السلام) نگرفته بودند زمام امورشان را در دست می گرفت و با کمال راحتی به سوی سعادت و خوشبختی هدایتشان می کرد. بزودی پرهیزکار از ریاست طلب و راستگو از دروغ گو تمیز داده خواهد شد. زود باشد که ستمکاران به کیفر اعمالشان برسند. کار این مردم بسی شگفت انگیز است! چرا چنین کردند؟ به چه تکیه گاهی تکیه زدند؟ به چه ریسمانی تمسک جستند؟ علیه چه خانواده ای اقدام نمودند؟ به جای علی چه بدلی را انتخاب کردند؟ به خدا سوگند نالایقی را به جای فرد لایقی قرار دادند. می پندارند کار خوبی کردند در صورتی که عمل ناشایسته ای انجام دادند. خودشان نمی دانند که بجای اصلاح، ایجاد فساد کردند. آیا کسی که خودش نیز در هدایت حق هدایت می کند، برای رهبری سزاوار است یا کسی که خودش نیز در هدایت محتاج دیگران می باشد؟ شما چگونه داوری می کنید؟ به خدا سوگند کردارشان به حوادث و پیش آمدهایی آبستن است که نتائجش بعداً ظاهر خواهد شد. اما بدانید که نتیجه اش جز خون تازه و زهر کشنده چیزی نیست و در آن هنگام زیان ستمکاران آشکار می گردد. اکنون آماده حوادث ناگوار و منتظر شمشیرهای برنده و هرج و مرج دائم و دیکتاتوری ستمکاران باشید. بیت المال شما را غارت خواهند کرد و منافع شما را به جیب خواهند ریخت. وای به حال شما، چرا این چنین شدید؟ نمی دانید در چه مسیر خطرناکی افتادید؟! از عواقب امور بی اطلاعید. آیا می توانیم شما را به هدایت مجبور کنیم در حالی که خودتان از آن کراهت دارید؟ (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۴۷. بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۶۱ شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۳ بلاغات النساء ص ۱۹.)

اندوه فراوان

علت رنجوری و ناتوانی روزافزون زهرا (علیهاالسلام) تنها بیماری نبود، بلکه افکار و غم و غصه های فراوان، مغز و اعصاب آن بانوی عزیز را فشار می داد، گاهی که در اطاق کوچک خویش بر پوستی آرمیده و بالشی که از علف پر شده بود به زیر سر داشت، افکار گوناگون بر آن حضرت هجوم می آورد: آه چگونه به وصیت های پدرم اعتنا نکردند و خلافت شوهرم را غصب نمودند؟ آثار شوم و خطرناک غصب خلافت تا قیامت باقی خواهد ماند. خلافتی که بوسیله ی زور و حیله بازی بر ملت تحمیل شد، عاقبت خوبی ندارد. علت پیشرفت و ترقی اسلام و عظمت مسلمین، اتحاد و یگانگی جهان مسلمین بود، آه چه نیروی بزرگی را از دست دادند! اختلافات را در داخل خودشان کشاندند، نیروی واحد و مقتدر اسلام را به نیروهای پراکنده تبدیل نمودند. جهان اسلام را در مسیر ناتوانی و ضعف و پراکندگی و ذلت انداختند. آه آیا من همان فاطمه و عزیز کرده پیغمبرم که در بستر بیماری افتاده ام و در اثر ضربات همین امت از درد می نالم و مرگ را بالعیان مشاهده می کنم؟! پس آن همه سفارشهای پیغمبر چه شد؟ خدایا علی (علیه السلام) را چکنم که با وجود آن همه شجاعت و قدرتی که در او سراغ دارم در وضعی گرفتار شده که ناچار است برای حفظ مصالح اسلام دست بر روی دست بگذارد و در قبال غصب حق مشروعش سکوت اختیار کند؟ آه مرگ من نزدیک شده و در روزگار جوانی از دنیا می روم و از غم و غصه نجات می یابم، اما کودکان یتیم را چه کنم؟ حسن و حسین و زینب و ام کلثومم یتیم و بی سرپرست می شوند. آه، چه مصیباتی بر سر عزیزانم وارد خواهد آمد، من بارها از پدرم می شنیدم که می فرمود: حسنت را مسموم می کنند و حسینت را با شمشیر به قتل می رسانند. هم اکنون آثار و علائمش را می بینم. گاهی حسین کوچک را می

گرفت و زیر گلویش را می بوسید و برای مصیباتش اشک می ریخت. گاهی حسن را به سینه می چسبانید و بر لبهای معصومش بوسه می زد. گاهی گرفتاریهای آینده و حوادث طاقت فرسای زینب و ام کلثوم را به یاد می آورد و برای آنان می گریست. آری امثال این افکار ناراحت کننده بود که زهرای عزیز را رنج می داد و روز بروز رنجورتر و ضعیف تر می شد. در روایت وارد شده که فاطمه (علیهاالسلام) در هنگام وفات گریه می کرد، علی (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: برای گرفتاری های آینده ی تو گریه می کنم. فرمود: گریه نکن، به خدا سوگند اینگونه امور در نزد من مهم نیست. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۸.)

وصیت فاطمه

بیماری زهرا در حدود چهل روز طول کشید ولی روز بروز حالش سخت تر می شد و کسالتش شدت می یافت. یک روز به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: پسر عموی مهربان، آثار و علائم مرگ را در خودم مشاهده می نمایم. گمان می کنم عنقریب به پدرم ملحق گردم، می خواهم وصیت کنم. علی (علیه السلام) در کنار بستر فاطمه نشست و اطاق را خلوت کردند: فرمود: ای دختر پیغمبر به هر چه دلت می خواهد وصیت کن و یقین داشته باش که به وصیت تو عمل خواهم کرد. انجام وصایای تو را بر کارهای شخصی خودم مقدم می دارم. علی (علیه السلام) به چهره ی پژمرده و چشم های فرورفته ی همسرش نگاه می کرد و اشک می ریخت. فاطمه (علیهاالسلام) برگشت و با دیده های فرورفته اش نگاهی به صورت غمناک و پژمرده ی شوهر مهربانش نمود و گفت: پسر عمو! تاکنون در خانه ات دروغ نگفته ام، مرتکب خیانت نشده ام و هیچگاه از اوامر و دستوراتت تخلف نکردم. علی (علیه السلام) فرمود: مقام خداشناسی و پرهیزکاری تو به قدری عالی است که احتمال خلاف درباره ات نمی رود. به خدا سوگند مفارقت و جدایی تو بر من گران است. اما چکنم که مرگ را چاره ای نیست. به خدا قسم مصیبات مرا تازه کردی، مرگ نابهنگام تو حادثه ی دردناکی است، انا للّه و انا الیه راجعون. چه مصیبت ناگوار و دردناکی است؟! به خدا سوگند این مصیبت جانسوز را هرگز فراموش نمی کنم و چیزی نمی تواند تسلی بخش من باشد. آنگاه ساعتی را با هم گریستند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۱.) حضرت زهرا در این مذاکره ی کوتاه برنامه ی دوران زندگی زناشویی خویش را در چند جمله مختصر خلاصه کرد: مقام صداقت و پاکدامنی و اطاعت از شوهر را بیاد همسرش آورد. علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز از زحمات و موقعیت علمی و پرهیزکاری و صداقت و درستی همسر عزیزش تقدیر کرد. مهر و علاقه ی بی پایانش را نسبت به او ابراز داشت. در اینجا بود که احساسات و عواطف آن دو یار مهربان دو همسر نمونه ی اسلام چنان تحریک شد که نتوانستند از گریه خودداری کنند. ساعتی را با هم گریستند و به یاد دوران کوتاه زندگی زناشویی که جهانی از صفا و مهر و علاقه و صداقت و درستی و پاکدامنی و فداکاری بود اشک ریختند. و به یاد زحمات طاقت فرسا و فداکاری ها و گرفتاری ها همدیگر ناله کردند. شاید بوسیله ی اشکهای چشم، آتش درونی خود را که نزدیک بود کالبدشان را محترق سازد خاموش کنند. بعد از آن که گریه شان آرام تر شد علی بن ابی طالب علیه السلام سر همسر عزیزش را در دامن گرفت، فرمود: ای دختر پیغمبر! هر چه میل داری وصیت کن و مطمئن باش که از وصایای تو تخلف نخواهم کرد. فاطمه به موضوعات زیر وصیت نمود: ۱- ای پسر عمو! مردها بدون زن نمی توانند زندگی کنند، شما نیز ناچارید زن بگیرید. خواهشمندم بعد از من، با امامه دختر خواهرم ازدواج کن، زیرا نسبت به اطفال من مهربان است. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۶۲.) ۲- فرزندانم یتیم می شوند با آنان مدارا کن، بر سرشان فریاد مزن، برای دلجویی آنان یک شب نزد آنها بمان و یک شب نزد همسرت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۸.) ۳- برای من تابوتی تهیه کن که در موقع حمل جنازه، بدنم پیدا نباشد. و طرز ساختمانش چنین و چنان باشد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲.) ۴- مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار، اجازه نده اشخاصی که حقم را غصب کردند و اذیت و آزارم نمودند بر من نماز بخوانند یا به تشییع جنازه ام حاضر شوند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲.) ۵- به هر یک از زنان رسول خدا دوازده وقیه بده. ۶- به هر یک از زنان بنی هاشم دوازده وقیه بده.

۷- به امامه دختر خواهرم نیز چیزی بـده. (دلائل الامامهٔ ص ۴۲.) بعـد از وفات فاطمه، وصـیتنامه ی مکتوب زیر نیز بدست آمد: ۸- بوسـتان ذی الحسـنی، و بوسـتان ساقیه، و بوسـتان دلال، و بوسـتان غراف، و بوسـتان رقمه، و بوسـتان هیثم، و بوستان ام ابراهیم هفت بوسـتان مـذکور بعد از من در اختیار علی بن ابی طالب باشد. بعد از او در اختیار فرزندم حسن، بعد از حسن در اختیار حسـین باشد. بعـد از حسـین در اختیار فرزنـد ارشد حسـین باشد. نویسـنده: علی. شاهد: مقداد، زبیر. (دلائل الامامهٔ ص ۴۲.) ابن عبـاس نیز روایت کرده که وصـیتنامه ی کتبی زیر، از حضرت زهرا بدست آمد: بسم اللّه الرحمن الرحیم. این وصیتنامه ی فاطمه دختر رسول خداست. به یگانگی خـدا شـهادت می دهم. شـهادت می دهم که محمـد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسول خـداست. بهشت و دوزخ حق است. و در وجود قیامت شک نیست. و خدا مردگان را مبعوث می کنم. یا علی خدا مرا همسر تو قرار داد تا در دنیا و آخرت با هم باشیم. و اختیارم در دست تو است. یا علی در شب مرا غسل بـده و کفن کن و حنوط کن و به خاک بسپار. و به احدی اطلاع نده. اکنون با شما وداع می کنم. سلام مرا به فرزندانم که تا قیامت بوجود می آیند برسان. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۴.)

فاطمه در آخرین لحظات زندگی

بیماری زهرا (علیهاالسـلام) شدت یافت و حالش خطرناک شد. علی بن ابی طالب (علیه السـلام) جز برای کارهای ضـروری از کنار بستر همسرش جدا نمی شد اسـماء بنت عمیس از آن حضـرت پرستاری می کرد. حسن و حسین و زینب و ام کلثوم که مادرشان را بـدان حال می دیدنـد کمتر از او جدا می شدند. فاطمه گاهی از شدت مرض بیهوش می گشت و گاهی چشم هایش را باز می کرد و به اطفال عزیزش نگاه حسـرتی می نمود. علی بن ابی طالب علیه السـلام می فرماید: زهرا دم احتضار چشم هایش را باز کرد. نگاه تنـدی به اطراف افکنـد و گفت: السـلام علیک یـا جبرائیل. السـلام علیک یا رسول اللّه، خـدایا با پیغمبرت محشورم کن. خـدایا در بهشت و در جوار خودت ساکنم گردان. آنگاه به حاضرین فرمود: اکنون فرشتگان خدا و جبرائیل حاضرند . پدرم نیز حضور دارد و به من می فرماید: زودتر به نزد ما بشـتاب که اینجا برایت نیکوتر است. (دلائل الامامه ص ۴۴.) علی (علیه السلام) می فرماید: فاطمه در شب وفات به من فرمود: پسـر عمو! هم اکنون جبرئیل برای عرض سلام نزدم حاضر شده می گوید: خدا سلامت می رساند و می فرماید: نزدیک است در بهشت با پدرت ملاقات نمایی. سپس فرمود: و علیکم السلام. بعداً به من فرمود: ای پسر عم اینک میکائیل نازل شد و از جانب خدا پیام آورد. سپس فرمود: و علیکم السـلام. در این هنگام چشم هایش را باز کرد و فرمود: پسـر عمو به خدا سوگنـد عزرائیـل است، برای قبض روح من آمـده. آنگاه به عزرائیل فرمود: روح مرا بگیر ولی با من مـدارا کن. در آخرین لحظه ی حیـات فرمود: پروردگارا به سوی تو می آیم نه به سوی آتش. این کلمات را گفت و چشم های نازنیش را بست و دست و پایش را دراز کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. «اسماء بنت عمیس» جریان وفات زهرا علیهاالسلام را چنین تعریف می کند: هنگامی که وفات فاطمه نزدیک شد به من فرمود: جبرئیل در وقت وفات پدرم قدری کافور برایش آورد. آنها را سه قسمت نمود یک قسمت را برای خودش برداشت، یک قسـمت را برای علی (علیه السلام) گذاشت یک قسمت را به من داد و در فلان جا نهاده ام، اکنون بدان احتیـاج دارم آن را حاضـر کن. اسـماء کافور را حاضـر کرد. آنگاه خودش را شسـتشو داد وضو گرفت و به اسـماء فرمود لباس های نمازم را حاضـر کن، و بوی خوش برایم بیاور. اسـماء لباسـها را حاضـر نمود، پس آنها را پوشـید و بوی خوش استعمال کرد و رو به قبله در بسترش خوابیـد و به اسـماء فرمود: من استراحت می کنم، ساعتی صبر کن پس مرا صدا بزن، اگر جواب نشـنیدی بدان که از دنیا رفته ام، علی (علیه السلام) را زود خبر کن، اسماء می گوید: قدری صبر کردم آنگاه به درب حجره آمدم زهرا را صدا زدم ولی جوابی نشـنیدم، وقتی لباس را از صورتش کنار زدم دیـدم از دنیا رفته است. روی جنازه اش افتاده می بوسـیدم و می گریسـتم. ناگاه حسن و حسـین (علیهماالسلام) از در وارد شدند. احوال مادرشان را پرسیدند و فرمودند: اکنون موقع خواب مادر ما نیست گفتم: ای عزیزانم مادرتـان از دنیا رفت. حسن و حسـین (علیهماالسـلام) روی جنازه ی مادر افتادنـد و آن را می بوسـیدند و گریه می کردنـد.

حسن می گفت: مادر جان با من سخن بگو. حسین می گفت: مادر جان من حسین توام، پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند با من سخن بگو. یتیمان زهرا به جانب مسجد شتافتند تا پدرشان را از جریان مرگ مادر خبردار کنند وقتی خبر مرگ زهرا به علی (علیه السلام) رسید از شدت غم و اندوه بیتاب شد و فرمود: ای دختر پیغمبر! وجود تو تسلّی بخش من بود، بعد از تو، از که تسلیت جویم؟ (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۸۶.)

تشییع و تدفین

صدای گریه از خانه ی زهرا (علیهاالسلام) بلند شد اهل مدینه خبردار شدند صدای ضجه و شیون از شهر بلند شد به سوی خانه ی حضرت علی حرکت نمودند ، علی (علیه السلام) نشسته بود و حسن و حسین اطرافش گریه می کردند. ام کلثوم می گریست و می فرمود: یا رسول اللَّه اکنون تو را از دست دادیم. مردم بیرون خانه اجتماع نموده و در انتظار خروج جنازه ی زهرا بودند. ناگاه ابوذر از خانه خارج شد و به مردم گفت: پراکنده شوید چون تشییع جنازه به تأخیر افتاد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲.) عمر و ابوبکر به علی (علیه السلام) تسلیت گفتند و عرض کردند: یا اباالحسن مبادا قبل از ما بر جنازه ی فاطمه نماز بخوانی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۹.) لیکن علی بن ابی طالب (علیه السلام) به اتفاق اسماء، در همان شب فاطمه (علیهاالسلام) را غسل داد و کفن کرد. کودکان یتیم فاطمه اطراف جنازه مادر گریه می کردند. وقتی از غسل و کفن فاطمه فارغ شد صدا زد: ای حسن، ای حسین، ای زینب، ای ام کلثوم بیایید با مادرتان وداع کنید که دیگر او را نخواهید دید. یتیمان زهرا (علیهاالسلام) روی جنازه ی نازنین مادر افتاده می بوسیدند و می گریستند. علی (علیه السلام) یتیمان را از روی جنازه ی مادر برداشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۹.) بر جنازه نماز خواندند و آنرا حرکت دادند. عباس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و حسن و حسین (علیهماالسلام) و عقیل و بریده و حذیفه و ابن مسعود در تشییع جنازه شرکت نمودند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۸۳.) جنازه را در تاریکی شب، آنگاه که چشم ها بخواب بود، آهسته آهسته در سکوت مطلق، به جانب قبر حرکت دادند، مبادا منافقین بفهمند و از دفن مانع شوند. جنازه را کنار قبر زمین نهادند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودش بدن نازنین همسرش را برداشت و داخل قبر گذاشت و با تعجیل تمام، خاک بر قبر ریختند. (بحارالانوار ج ۴۳.)

علی بر مزار زهرا

مراسم دفن را در کمال خفا و پنهانی و با سرعت انجام دادند. مبادا دشمنان مطلع شوند و از دفن زهرا (علیهاالسلام) مانع گردند. اما همین که علی (علیه السلام) از دفن فارغ شد، غم و اندوه فراوان بر او هجوم آورد. ای خدا! چگونه یادگار رسول خدا را در زمین مدفون نمودم! چه همسر مهربان و با صفا و صداقت و پاکدامن و فداکاری را از دست دادم! خدایا بواسطه ی دفاع از من چه صدماتی را تحمل کرد! چقدر در خانه ام زحمت کشید! آه از دردهای درونی زهرا! آه از پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده و کودک سقط شده ی زهرا! خدایا امیدوار بودم تا آخر عمر با همسر مهربانم بسر برم، اما افسوس و صد افسوس که مرگ در بین ما جدایی افکند، آه با کودکان یتیم زهرا چکنم؟. در تاریکی شب متوجه قبر رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) شد و عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا، از من و از جانب دختر عزیزت که هم اکنون به خدمتت می رسد، و در جوارت مدفون شد، و زودتر از همه به تو پیوست. یا رسول اللَّه صبر من تمام شد، اما چاره ای ندارم، باید چنانکه در مصیبت تو صبر کردم در فراق زهرا (علیهاالسلام) نیز شکیبایی نمایم. یا رسول اللَّه تو در دامن من قبض روح شدی. دیدگانت را من بستم. من بودم که بدن شریفت را در قبر نهادم. آری صبر می کنم و میگویم: انا للَّه و انا الیه راجعون. یا رسول اللَّه آن ودیعه را که به من سپرده بودی هم اکنون به سویت بازگشت. زهرا از دست من ربوده شد. زمین و آسمان از نور و زیبایی افتاد. یا رسول اللَّه اندوه مرا پایانی نیست. خواب به

دیـدگانم راه نـدارد. غم و غصه های من تمام نمی شود مگر این که بمیرم و به نزد تو بیایم. همانا غم و اندوهی است که از جراحت هـای قلب جاری می شود. غصه ای است که تهییـج و تحریک شـده است. انجمن با صـفای ما چه زود از هم پاشـید؟! درد دلم را با خـدا می گویم. یا رسول اللَّه دخترت برایت خبر می آورد که امت اجتماع کردند و خلافت را از من گرفتند. حق زهرایت را غصـب نمودند. یا رسول اللَّه احوال و اوضاع را با اصـرار از فاطمه (علیهاالسـلام) بپرس. زیرا چه بسـیار درد دلهایی داشـته که نتوانسته اظهار کنـد، ولی برای تو خواهـد گفت. شایـد خدا در بین ما و این مردم داوری کند. یا رسول اللَّه با تو وداع می کنم ولی نه از آن جهت که از بودن سـر قـبرت خسـته شـده ام، اگر از حضورت بروم نه از آن است که ملول شـده ام. و اگر سـر قبرت بمـانم نه از آن جهت است که وعـده های خـدا را درباره ی صبر کنندگان باور نداشـته باشم. باز هم صبر و شـکیبایی از همه چیز بهتر است. یا رسول اللَّه اگر بیم چیره گی دشمنان نبود در آرامگاهت اقامت می گزیدم، و در این مصیبت بزرگ گریه و ناله می کردم. یا رسول اللَّه اوضاع ما چنین بود که ناچار شـدیم دخترت را مخفیانه و در تاریکی شب به خاک بسپاریم. حقش را گرفتنـد و از ارث محرومش نمودند. یـا رسـول اللَّه، دردهـای درونی خودم را به خـدا عرض می کنم و این مصـیبت دردنـاک را به شـما تسلیت می گویم، درود بر تو و همسر مهربانم. (بحار ج ۴۳ ص ۲۱۱– ۱۹۳.) علی (علیه السـلام) از ترس دشـمن قبر فاطمه را با خاک هموار نمود. صورت هفت یا چهـل قبر تازه در نقاط مختلف درست کرد تا جای حقیقی آن شـناخته نشود (بحار ج ۴۳ ص ۱۸۳.) سپس به خانه برگشت. عمر و ابوبکر و سایر مسلمین، بامداد، به عزم تشیع جنازه به سوی خانه ی علی (علیه السلام) حرکت نمودند، ولی مقداد اطلاع داد که بدن زهرا دیشب به خـاک سپرده شـد. عمر به ابـوبکر گفت: نگفتم که چنین می کننـد؟ عبـاس گفت: چـون خود فـاطمه (علیهاالسلام) وصـیت کرد که شبانه دفنش نماییم، بر طبق وصیتش عمل نمودیم. عمر گفت: دشمنی و حسد شما بنی هاشم تمام شدنی نیست. من تصـمیم دارم قبر فاطمه را بشـکافم و بر او نماز بخوانم. علی بن ابی طالب (علیه السـلام) فرمود: ای عمر به خـدا سوگند اگر بخواهی چنین کـاری را انجـام دهی با شمشـیر خونت را می ریزم. هرگز اجازه نمی دهم که بـدن زهرا (علیهاالسـلام) را از قبر بیرون بیاوری. عمر وقتی وضع را خطرناک دید از تصمیمش منصرف گشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۹.)

تاریخ وفات

ظاهرا در در این مطلب تردید نباشد که زهرا (علیهاالسـلام) در سال یازدهم هجری وفات نموده است. زیرا پیغمبر اکرم در سال دهم هجری به سفر حجهٔ الوداع تشرف برد و در اوائل سال یازدهم هجری وفات نمود. تاریخ نویسان اتفاق دارند که فاطمه (علیهاالسلام) بعـد از پدرش کمتر از یکسال زندگی کرد. اما در تعیین روز و ماه وفات، اختلافات زیادی وجود دارد. مؤلف کتاب «دلائل الامامه» و کفعمی در «مصـباح» و سـید در «اقبال» و محدث قمی در «منتهی الامال»، وفات آن حضرت را در سوم جمای الثانی می دانند. ابن شهر آشوب در «منـاقب»، روز سـیزدهم مـاه ربیع الثـانی را روز وفـات می دانـد. ابن جوزی در کتـاب «تـذکرهٔ الخواص» و طبری در کتاب تاریخش می گویند زهرا (علیهاالسـلام) در روز سوم ماه رمضان رحلت فرمود. مجلسی نیز در «بحار» همین مطلب را از محمد بن عمر نقـل کرده است. مجلسـی در کتاب بحارالانوار از محمـد بن میثم نقل کرده که وفات زهرا (علیهاالسـلام) در روز بیسـتم ماه جمـادی الثانی اتفاق افتاد. محمـد تقی سـپهر در ناسـخ التواریـخ روز بیست و هفتم ماه جمادی الاول را روز وفات دانسـته است. این اختلافات کثیر از اینجا سرچشـمه می گیرد که آیا حضرت زهرا بعد از پدرش چند ماه زنده ماند. ۷۵ روز– کلینی در کتاب کافی و مؤلف کتاب دلائل الامامهٔ نوشـته اند که فاطمه (علیهاالسلام) هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا زندگی کرد. سید مرتضی در عیون المعجزات همین قول را اختیار نموده است. مدرک این قول روایتی است که از امام صادق علیه السلام در این باره صادر شده است. امام صادق فرمود: فاطمه (علیهاالسـلام) هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا (صـلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) زندگی کرد. (اصول کافی ج ۱ ص ۲۴۱.) ۷۲ روز– ابن شـهر آشوب در «مناقب» می نویسـد: فاطمه (علیهاالسـلام) هفتاد و دو روز بعـد از پدر زندگی کرد. ۳

ماه- ابوالفرج در کتاب «مقاتل الطالبین» می نویسد: در مدت زندگی زهرا بعد از رسول خدا، اختلاف است. ولی از هشت ماه بیشتر و از چهل روز کمتر نبوده لیکن قول صحیح همان است که از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت شده که فرمود: زهرا (علیهاالسلام) بعد از رسول خدا سه ماه زندگی کرد (مقاتل الطالبین ص ۳۱.) همین قول را صاحب کشف الغمه از دولابی، و ابن جوزی از عمر بن دینار روایت کرده اند... ۴۰ روز- مجلسی در بحارالانوار از فضه کنیز زهرا (علیهاالسلام) و از کتاب روضه الواعظین و از ابن عباس روایت نموده که گفته اند زهرا بعد از پدر چهل روز زندگی کرد. ابن شهر آشوب نیز در مناقب همین قول را از قربانی نقل کرده است. ۶ ماه- مجلسی در کتاب بحارالانوار از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) بعد از پدر مدت شش ماه زندگی کرد در کشف الغمه همین قول از ابی شهاب و زهری و عایشه و عروهٔ بن زبیر نقل شده است. ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص یکی از اقوال را شش ماه ده روز کم می شمارد. ۴ ماه- ابن شهر آشوب در مناقب قول به چهار ماه را حکایت کرده است. ۹۵ روز- از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: فاطمه بعد از رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) نود و پنج روز زنده بود. ۷۰ روز- ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) بعد از پدرش هفتاد روز زندگی کرد. ۲ ماه، ۸ ماه، صد روز- مجلسی در بحار قول به دو ماه و هشت ماه و صد روز را حکایت کرده است. در تاریخ وفات پیغمبر نیز اختلاف است. مشهور بین علماء امامیه ۲۸ صفر است و اکثر علمای اهل سنت گفته اند دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده. دوم ماه ربیع الاول نیز گفته شده است. در مدت توقف زهرا (علیهاالسلام) بعد از پدرش حدود سیزده قول وجود دارد. وقتی آنها را با اقوالی که در مورد وفات رسول خدا دیده می شود، مقایسه کنیم احتمالات زیادی در مورد روز و ماه وفات حضرت زهرا حاصل می شود. یعنی حاصل ضرب ۱۳ در ۳ می شود ۳۹. ولی بر اهل تحقیق پوشیده نیست که روایات و آراء ائمه اطهار در این باره بر اقوال دیگر تقدم دارد زیرا فرزندان زهرا بهتر از دیگران از تاریخ وفات مادرشان خبر دارند. اما چنانکه ملاحظه فرمودید خود روایات هم در این باره اختلاف دارند، زیرا در روایات، ۷۵ روز و ۹۵ روز و ۷۰ روز و سه ماه و شش ماه گفته شده است. اگر وفات پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را در ۲۸ صفر بدانیم و روایت هفتاد و پنج روز را با آن مقایسه کنیم وفات زهرا در سیزدهم تا پانزدهم ماه جمادی الاولی محتمل است. و اگر روایت ۹۵ روز را با آن مقایسه کنیم روز سوم تا پنجم ماده جمادی الثانی ممکن است روز وفات باشد. به همین طریق خودتان می توانید حساب کنید، و احتمالات را پیدا کنید. در مقدار عمر حضرت زهرا (علیهاالسلام) هم بین ۱۸ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۵ سال اختلاف است ولی چون قبلا بدین موضوع اشاره شد از تکرار خودداری می شود.

قبر فاطمه

قبلاً نوشیتم که خود فاطمه تصمیم گرفته بود که قبرش مخفی بماند و از همین رهگذر بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) فاطمه را در تاریکی شب به خاک سپرد و قبرش را با زمین هموار ساخت و صورت چهل قبر تازه احداث کرد تا دشمنان کاملا در اشتباه واقع شوند و موضع حقیقی قبر را تشخیص ندهند. گرچه خود علی بن ابی طالب و فرزندان زهرا (علیهم السلام) و خواص اصحاب و خویشان آن حضرت موضع دفن را می دانستند ولی سفارش های فاطمه در مورد اخفاء قبر به طوری جدی و مؤکد بود که هیچیک از آنان حاضر نشد آن را معرفی کند حتی کاری نکردند که از آثار و قرائن موضع قبر شناخته شود. ائمه اطهار هم یقینا از موضع آن مطلع بودند ولی اجازه نداشتند که این سر الهی را آشکار سازند. و لی در عین حال اهل تحقیق از آن صرف نظر نکرده اند و همواره مورد بحث و گفتگو بوده و بوسیله ی بعضی از امارات و قرائن، بعضی از نقاط را به عنوان محل دفن زهرا (علیهاالسلام) معرفی نموده اند. ۱- بعضی گفته اند در روضه ی رسول خدا مدفون است. مجلسی از محمد بن همام نقل کرده که گفت: علی (علیه السلام) فاطمه را در روضه ی پیغمبر مدفون ساخت ولی آثار قبر را بکلی از بین برد. باز مجلسی از فضه کنیز زهرا

روایت کرده که در روضه ی رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) بر فاطمه نماز خواندند و همانجا مدفون شد. شیخ طوسی می فرماید: ظاهرا فاطمه (علیهاالسلام) را در روضه ی پیغمبر یا خانه ی خودش دفن کرده باشند. از جمله شواهدی که می توان برای این احتمال اقامه کرد حدیثی است که از رسول خدا نقل شده که فرمود: بین قبر من و منبرم روضه ای است از روضه های بهشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۸۵.) شاهد دوم اینکه نوشته اند علی (علیه السلام) در روضه ی پیغمبر بر فاطمه نماز خواند سپس پیغمبر را مخاطب ساخت و فرمود: سلام من و دخترت که در جوارت مدفون گشت بر تو باد یا رسول اللَّه!. ۲- «مجلسی» از «ابن بابویه» نقل کرده که فرمود: نزد من به صحت رسیده که فاطمه (علیهاالسلام) را در خانه اش مدفون نمودند. بعد از آن که بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر فاطمه در مسجد واقع شد. باز هم «مجلسی» از «محمد بن ابی نصر» نقل کرده که گفت: از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) پرسیدم قبر فاطمه کجاست؟ فرمود: در خانه ی خودش مدفون شد ولی بعدا که مسجد توسعه یافت جزء مسجد شد. ۴- صاحب کشف الغمه می نویسد: مشهور آنست که فاطمه (علیهاالسلام) را در بقیع دفن کردند. سید مرتضی نیز در عیون المعجزات همین مطلب را اختیار نموده است. ابن جوزی می نویسد: گفته شده که فاطمه در بقیع مدفون است. بعید نیست این مطلب را از آنجا استفاده کرده باشند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) صورت چهل قبر جدید در بقیع احداث نمود. وقتی مخالفین خواستند قبور جدید بقیع را مورد تعرض قرار دهند آن حضرت خشمناك شد و آنان را تهدید به قتل نمود. پس معلوم می شود یکی از آن قبور قبر زهرا بوده است. ۴- ابن جوزی می نویسد: بعضی گفته اند که زهرا (علیهاالسلام) در کنار خانه ی عقیل مدفون شد و بین قبر آن حضرت تا راه، هفت ذراع فاصله است. عبداللَّه بن جعفر گفت: مورد تردید نیست که قبر زهرا (علیهاالسلام) در کنار خانه ی عقیل واقع شده است. در بین این احتمالات، احتمالات اول و دوم بر سایر احتمالات ترجیح دارد. تحقیقی در منازعه ی زهرا با ابوبکر داستان فدك و نزاع حضرت زهرا (علیهاالسلام) با ابوبکر یکی از موضوعاتی است که از صدر اسلام تاکنون، همواره بین دانشمندان مورد بحث بوده و در این باره کتابها نوشته اند، لیکن ایراد آن بحث های مفصل در این کتاب که برای توده ی مردم و به منظور تشریح جنبه های آموزنده ی زندگانی بانوی گرامی اسلام نگاشته شده چندان مناسب نیست و قبلا بطور ساده و خلاصه بدان اشاره شد. اما چون همه ی خوانندگان در یک سطح از معلومات نیستند و در بین آنان افراد محققی پیدا می شوند که می خواهند در اطراف آن قضیه ی حساس و مهم صدر اسلام، تحقیق و کنجکاوی بیشتری بعمل آورند و مطلب را از نظر علمی مورد بررسی قرار دهند این بخش به مطالب سابق اضافه می شود. داستان مذکور در چند بخش بطور خلاصه بررسی می شود.

موضوع نزاع

کسانی که در این مطلب بحث کرده اند غالبا در اطراف فدك بحث نموده اند. به طوری که موضوع نزاع تقریبا منحصر به فدك شده و به همین اشکالات و ابهاماتی بوجود آمده است. لیکن بعد از مراجعه به مدارك اصلیه معلوم می شود که موضوع نزاع، منحصر به فدك نبوده و در جهات دیگری نیز نزاع داشته اند. مثلا عایشه نقل کرده که فاطمه (علیهاالسلام) شخصی را نزد ابوبکر فرستاد و ارث پدرش را مطالبه نمود. فاطمه (علیهاالسلام) در آن هنگام چند چیز را مطالبه می کرد: اول اموال رسول خدا در مدینه. دوم فدك. سوم باقیمانده ی خمس خیبر. ابوبکر در پاسخ آن حضرت گفت: پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ما ارث نمی گذاریم. هر چه از ما باقی بماند صدقه خواهد بود. و آل محمد از آن ارتزاق خواهند کرد. به خدا سوگند من صدقات رسول خدا را تغییر نمی دهم و بر طبق عمل آن حضرت رفتار خواهم کرد. ابوبکر حاضر نشد چیزی به فاطمه بدهد بدین جهت غضبناك شد و از او دوری گزید، و تا هنگام وفات با او تکلم نکرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷.) ابن ابی الحدید می نویسد: فاطمه (علیهاالسلام) به ابوبکر پیغام داد: آیا تو وارث رسول خدا هستی یا اهلش؟ پاسخ داد: اهلش. فرمود: پس سهم رسول خدا از غنائم چه شد؟ ابوبکر گفت: من از پدرت شنیدم که می فرمود: خدا برای پیغمبرش طعمه ای قرار داد. آنگاه او را قبض روح نمود آن مال

را برای خلیفه اش قرار داد. من خلیفه ی پدر تو هستم. باید آن مال را به مسلمانان برگردانم. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۹.) «عروه» نقل کرده که حضرت فاطمه (علیهاالسلام) در منازعه ی با ابوبکر، فدک و سهم ذوی القربی را مطالبه می کرد. اما ابوبکر چیزی به او نداد و آنها را جزء اموال خدا قرار داد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱.) حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گوید: ابوبکر حضرت فاطمه و بنی هاشم را از سهم ذوی القربی محروم ساخت و آن را جزء سهم سبیل اللّه قرار داد. با آنها اسلحه و شتر و قاطر می خرید برای جهاد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱.) از مطالب مذکور استفاده می شود که حضرت فاطمه (علیهاالسلام) علاوه بر فدک، در موضوعات دیگری مانند اموال رسول خدا در مدینه، باقیمانده ی خمس خیبر، سهم رسول خدا از غنائم و سهم ذوی القربی نیز با ابوبکر نزاع داشته است، لیکن موضوعات مختلف بعداً با هم اختلاف پیدا کرده اند. بدین جهت اشکالات و ابهاماتی تولید شده است. برای این که حقیقت روشن گردد باید موارد نزاع را از هم جدا کرد و هر یک از آنها را به تنهایی مورد بحث قرار داد.

اموال شخصی رسول خدا

پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بدون تردید دارای اموال و اشیائی بوده که به شخص خودش تعلق داشته و مالک آنها بوده است. مانند خانه و اتاقهای مسکونی خودش و خانواده اش. لباسهای شخصی خودش و خانواده اش. اسباب و اثاث زندگی از قبیل فرش و ظرف و غیره. شمشیر و زره و نیزه. حیوانات سواری از قبیل اسب شتر و الاغ. و حیوانات شیر ده مانند گوسفند و بز و گاو. پیغمبر اسلام مالک این گونه بوده و در کتابهای تاریخ و حدیث ثبت است. (می توانید به کتاب مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۶۸ و کتاب کشف الغمه ج ۲ ص ۱۲۲ مراجعه نمایید.) ظاهرا در این جهت تردید نباشد که این قبیل چیزها ملک شخصی آن جناب بوده و بعدا به ورثه اش انتقال یافته است. «حسن بن علی وشاء» می گوید به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا غیر از فدک مال دیگری باقی گذاشت؟ فرمود: آری. چند باغ در مدینه داشت که وقف بودند. شش اسب، سه ناقه به نامهای: عضباء، صهباء و دیباج، دو قاطر به نامهای: شهباء و دلدل یک الاغ به نام یعفور، دو گوسفند شیر ده، چهل شتر شیر ده، شمشیر ذوالفقار و زره ی ذات العضول، عمامه ی سحاب و دو بُرد یمانی و انگشتر، عصای ممشوق و یک فرش از لیف، دو عبا و چند بالش پوستی. رسول خدا این اموال را داشت و بعد از او به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) منتقل شد به جز زره و شمشیر و عمامه و انگشتر که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرار داده بود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۲۲.) و رثه ی پیغمبر عبارت بود از زنهای آن حضرت و فاطمه ی زهرا (علیهاالسلام) تاریخ متعرض این جهت نشده که دارائی رسول خدا چگونه در میان ورثه اش تقسیم شد. لکین ظاهرا در این جهت تردید نباشد که خانه های مسکونی زنهای آن جناب به خود آنان واگذار شده که بعدا هم در آنجا سکونت داشتند. در توجیه مطلب، بعضی گفته اند: پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در زمان حیاتش منازل را به زنهایش بخشیده بود. برای اثبات مطلب به این آیه تمسک نموده اند: (و قرن فی بیوتکن و لا تبرّجن تبرّج الجاهلیهٔ الاولی). (احزاب آیه ی ۳۳.) یعنی ای زنان پیغمبر در خانه های خودتان بمانید و زینت های خویش را به رسم جاهلیت قدیم ظاهر مسازید. گفته اند: خدا در این آیه، به زنان پیغمبر می فرماید: در خانه هایی خویش بمانند. معلوم می شود خانه های مسکونی آنها مال خودشان بوده است وگر نه می فرمود: در خانه های پیغمبر بمانید. لیکن بر اهل تحقیق پوشیده نیست که آیه ی مذکور برای اثبات مقصد کافی نیست زیرا از این قبیل نسبت ها در مکالمات عرفیه فراوان است و مجرد نسبت دلیل ملکیت نیست. املاک و دارایی مردها، به زن و فرزندانشان نیز نسبت داده می شود. گفته می شود: خانه ی شما، باغ شما، فرش شما، ظرف شما، در صورتی که مالک اصلی آنها مرد است. برای نسبت، اندک مناسبت حتی اجاره یا سکونت کفایت می کند. چون پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هر یک از حجره هایش را به یکی از همسرانش اختصاص داده بود. گفته می شد: بیت عایشه، بیت ام سلمه، بیت زینب، بیت ام حبیبه.

پس، از آیه مذکور نمی توان استفاده کرد که پیغمبر اکرم خانه ها را به زنها بخشیده است. دلیل دیگری هم در دست نیست. بنابراین باید گفت: یا خانه را از بابت سهم الارث گرفته اند یا این که اصحاب برای حفظ ناموس پیغمبر و رعایت احترام او همسرانش را در خانه هایشان باقی گذارده اند و فاطمه ی زهرا (علیهاالسلام) هم که یکی از وارثان بود. بهمین جهت از مطالبه ی حقوق خویش خودداری نموده است. پس در این جهت نباید تردید کرد که رسول خدا اموالی را باقی گذاشته که از باب ارث به ورثه اش انتقال یافته و مشمول آیات و قوانین کلی توارث بوده است.

فدک

در اطراف مدینه قریه ای است به نام فدک، دو روز راه تا مدینه فاصله دارد. در روزگار قدیم ده آباد و پر درختی است. صاحب کتاب «معجم البلدان» می نویسد: دارای درختان خرمای فراوان و چشمه ای بوده که آب از آن می جوشیده است. قبلا به اثبات رسید که فدک ملک ناچیز و کم درآمدی نبوده بلکه املاک آباد و قابل توجهی بوده است. قریه ی مزبور در تصرف یهود بود. در سال هفتم هجری که خیبر برای مسلمانان فتح شد، یهودیان فدک، مرعوب فتوحات آنان شده و شخصی را نزد رسول خدا فرستادند و تقاضای صلح نمودند. به روایت دیگر، پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) «محصیهٔ بن مسعود» را نزد یهودیان فرستاد تا به سوی اسلام دعوتشان کند. اسلام را نپذیرفتند لیکن تقاضای صلح کردند. رسول خدا تقاضایشان را قبول کرد و در میان آنان قرارداد صلح بامضا رسید. و بدین وسیله یهویدیان فدک، تحت الحمایه ی مسلمانان قرار گرفتند. بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» می نویسد: یهودیان فدک، در مقابل قرارداد صلح نصف زمین های فدک را به رسول خدا واگذار نمودند. بلاذری در کتاب «معجم البلدان» مینویسد: نصف کلیه ی درختان و میوه جات و اموالشان را به رسول خدا واگذار کردند. به شهادت تاریخ، بر طبق قرارداد صلحی که بین پیغمبر و یهودیان به امضا رسید نصف مجموع اراضی و درخت ها و اموال یهودیان فدک در اختیار رسول خدا قرار گرفت. یعنی خالصه ی آن جناب شد. زیرا چنان که ملاحظه فرمودید فدک بدون توسل به جنگ برای مسلمانان فتح شد، و بر طبق قوانین اسلام هر جاییکه بدون جنگ مفتوح گردد از اموال خالصه ی رسول خدا محسوب می شود. قانون مذکور یکی از قوانین مسلم اسلام می باشد و در قرآن کریم نیز منصوص است. خداوند حکیم در قرآن شریف می فرماید: (وَ ما اَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما اَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَلارِکابٍ وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ. مَا اَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلّه و لِلرَّسُولِ). (سوره ی حشر آیه ی ۶.) یعنی: اموالی را که خدا از آنها بر پیغمبرش عائد کرد شما اسب و شتری بر آن نتاختید. لیکن خدا پیغمبرش را بر هر که بخواهد مسلط گرداند. و خدا بر همه چیز تواناست. اموالی را که خدا از اهالی این قریه ها عائد پیغمبرش کرد مخصوص خدا و رسول است. پس در این جهت تردید نیست که فدک از اموال خالصه ی پیغمبر اکرم بوده است. اینگونه املاک از اموال دولت اسلامی محسوب می شد که در اختیار حاکم شرعی اسلام (پیغمبر یا امام) قرار می گرفت و در مورد مصرف آنها اختیار تام داشت. حق داشت در هر موردی که صلاح بداند به مصرف برساند. برای اداره ی اموری که مربوط به حاکم شرع بود از آنها استفاده می نمود. اگر مصالح عالیه ی اسلام و حکومت اسلامی اقتضا می کرد حق داشت قطعه یا قطعاتی از آن را به کسی واگذار کند که از عوائد آن بهره مند گردد. حق داشت حق آباد کردن و بهره برداری از زمین های بایر آنرا مجانا یا در مقابل پرداخت مالیات به کسی واگذار کند. می توانست مقداری از عوائد آنرا به کسی که برای اسلام کار ارزنده ای انجام داده ببخشد. می توانست از درآمد آنها به بودجه ی حکومت اسلامی و تأمین حوائج عمومی کمک کند. حق داشت قطعه یا قطعاتی از آن را برای تأمین مخارج شخصی خودش و خانواده اش اختصاص بدهد. از بعضی اخبار و شواهد تاریخی استفاده می شود که رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) اراضی فدک را برای تأمین مخارج و تهیه ی معاش خود و خانواده اش گذاشته بود و زمین های بایر آن را با دست خودش آباد و درختکاری نمود. «ابن ابی الحدید» می نویسد: وقتی متوکل عباسی فدک را به عبداللَّه بن

عمر بازیـار واگـذار نمود هنوز یـازده درخت خرمـا از آن درختـانی که رسول خـدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بـا دست مبـارک خویش در آنجا نشانده بود باقی بود. گاهی که فدک در دست فرزندان فاطمه (علیهاالسلام) قرار می گرفت خرمای آنها را چیده به حاجیان اهـدا می کردنـد حجاج خرماها را از باب تبرک می گرفتنـد و به آنان احسان می نمودند وقتی عبداللّه بر آنجا تسـلط یافت «بشـران بن ابی امیه» را مـأمور کرد همه درختـان را قطع کنـد. وقتی درخت ها را بریـد و به بصـره برگشت فلـج شـد. (شـرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷.) مرسوم پیغمبر این بود که به مقدار احتیاجات خویش و خانواده اش از محصول فدک برمی داشت و بقیه را به درماندگان بنی هاشم و ابن سبیل ها می داد و اسباب ازدواج فقرای بنی هاشم را فراهم می ساخت.

واگذاری فدک به فاطمه

مهم ترین موضوعی که بین حضـرت زهرا و ابوبکر مورد نزاع واقع شـد فـدک بود. حضـرت فاطمه (علیهاالسـلام) مـدعی بود رسول خـدا در زمـان حیـاتش فـدک را به وی بخشـیده لیکن ابوبکر منکر بود. نزاع مـذکور در ابتـدا یـک مرافعه عادی، بود لیکن بعـداً به صورت یکی از حوادث حساس تاریخ درآمد که آثار و نتائجش سالیان دراز دامنگیر جامعه مسلمین بوده و هست. برای این که حق روشن گردد بایـد چنـد مطلب بررسـی شود. مطلب اول: آیـا پیغمـبر اکرم شـرعا حق داشـته مقـداری از اراضـی دولتی را به دخترش ببخشـد یـا نه؟ ممکن است کسـی بگویـد: غنـائم و اموال دولتی به عموم ملت تعلق دارد. زمین های دولتی بایـد به ملک دولت باقی بمانـد و عوائـد آنهـا در احـداث امور خیریه ی عـام المنفعه به مصـرف برسـد. بنـابراین، برای پیغمبری که از هر گونه خطـا و لغزش مصونیت دارد ممکن نیست فـدک را که یک ملک خالصه بوده به دخترش واگـذار کند. در پاسخ این مطلب می توان گفت: بحث انفال و اموال دولت اسـلامی یک بحث دامنه دار و دشواری است که در این اوراق کوتاه نمی تواند به طور عمیق مورد بررسی قرار گیرد. لیکن به طـور اختصـار و نـتیجه گیری می تـوان گفت که: گرچه فـدک یکی از غنـائم و اموال عمومی بود و به مقـام نبوت و امامات یعنی حاکم شـرعی اسلام تعلق داشت لیکن چنان که قبلا گفته شد بدون توسل به جنگ برای مسلمانان مفتوح شد و بر طبق نصوص اسـلامی و سیره ی پیغمبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) این گونه اموال جزء اموال خالصه ی پیغمبر محسوب می شود. البته املاک خالصه ملک شخصی نیست و به مقام حاکم شرعی اسلام تعلق دارد ولی با سایر اموال عمومی فرق دارد. اختیار آنها در دست پیغمبر است اما در مورد مصـرف محـدودیتی نـدارد و دارای اختیارات وسـیع و دامنه داری است. مصـرف آنها به صالحدید و مصـلحت اندیشی او واگذار شده است. حتی اگر مصالح عمومی اقتضا کرد می تواند قطعه یا قطعاتی از آن را به شخص یا اشخاص معینی واگـذار کند که از منافع آن بهره مند شوند. این قبیل تصـرفات در اسـلام بی سابقه نیست. رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) قطعاتی از اراضـی خالصه را به اشخاصـی واگـذار نموده که اصـطلاحاً اقطاع نامیـده می شود. بلاذری می نویسـد: رسول خـدا قطعاتی از زمین های بنی نضیر را به «ابوبکر» و «عبدالرحمان بن عوف» و «ابودجانهٔ» و غیر اینها واگذار نمود. (فتوح البلدان ص ۳۱.) بـاز هم بلاـذری می نیسـد: رسول خـدا یـک قطعه از زمین هـای بنی نضـیر را با درختان خرما به «زبیر بن عوام» واگـذار کرد. (فتوح البلدان ص ۳۴.) همو می نویسد: رسول خدا یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود به «بلال» واگذار نمود. (فتوح البلدان ص ۲۷.) و می نویسد: رسول خدا چهار قطعه زمین به علی بن ابی طالب (علیه السلام) واگذار کرد. (فتوح البلدان ص ۲۷.) پس نباید در این جهت تردید نمود که حاکم شـرعی اسـلام حق دارد مقداری از اراضـی خالصه را به شـخص معینی واگذار کند که از منافع آن اسـتفاده نماید. پیغمبر اسـلام نسـبت به بعضـی از افراد این عمل را انجام داده است. علی بن ابی طالب علیه السـلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز از این قبیل بخشـش ها داشته اند که در اصطلاح اقطاع نامیده می شود. بنابراین، از لحاظ قوانین شرع مانع ندارد که رسول خدا اراضی فدک را به فاطمه زهرا (علیهاالسلام) واگذار نموده باشد لیکن اثبات آن محتاج به دلیل است.

دلیل بخشش

بر طبق اخبار و احادیثی که به ما رسیده پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فدك را به حضرت زهرا واگذار نموده است. از باب نمونه: ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی آیه ی (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به فاطمه فرمود: فدك مال تو باشد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲.) عطیه روایت کرده که وقتی آیه (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا فاطمه (علیهاالسلام) را نزد خویش طلبید و فدك را به او واگذار کرد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲.) علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فدك را به حضرت فاطمه واگذار نمود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲.) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: وقتی که آیه ی (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ وَالْمِسْکینَ) (سوره اسراء آیه ۲۶.) نازل شد پیغمبر اکرم به جبرئیل فرمود: مسکین را میشناسم ذو القربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: اقارب تو می باشند. پس رسول خدا امام حسن و امام حسین و فاطمه (علیهم السلام) را بنزد خویش خواند و فرمود: خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدك را به شما واگذار کردم. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷.) ابان بن تغلب می گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا فدك را به فاطمه داده بود؟ فرمود: فدك از جانب خدا برای فاطمه تعیین شده بود. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷.) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) به نزد ابوبکر آمد و فدك را مطالبه نمود. ابوبکر گفت: باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. ام ایمن برای ادای شهادت حاضر شد. ابوبکر به او گفت: به چه شهادت می دهی؟ گفت: شهادت می دهم که جبرئیل نزد محمد آمد و عرض کرد: خدا می فرماید: (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ)به جبرئیل فرمود: ازخدا سئوال کن ذو القربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: فاطمه ذو القربی است. پس رسول خدا فدك را به فاطمه واگذار نمود. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷.) ابن عباس روایت کرده که وقتی آیه ی (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا فدك را به فاطمه (علیهاالسلام) واگذار کرد. (در المنثور ج ۴ ص ۱۷۷.) از این قبیل احادیث که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می شود که رسول خدا از جانب پروردگار جهان مأموریت داشته که فدك را به عنوان حق ذوی القربی در اختیار فاطمه ی زهرا قرار دهد و بدین وسیله بنیان اقتصادی خانواده حضرت علی (علیه السلام) را که در راه اسلام آن همه جهاد و فداکاری نمود تقویت نماید. ممکن است کسی بگوید: آیه ی (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) که در احادیث بدان اشاره شد یکی از آیات سوره ی اسراء می باشد و آن سوره را از سوره های مکی شمرده اند. با اینکه اعطاء فدك در مدینه و بعد از فتح خیبر بوده است. در پاسخ این اشکال یکی از دو مطلب را می توان اختیار کرد. می شود گفت: گرچه سوره ی اسراء را مکی شمرده اند لیکن چند آیه ی آنرا مدنی دانسته اند که یکی از آنها همین آیه ی (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) می باشد. حسن گفته: سوره ی اسراء مکی است مگر پنج آیه ی آن که در مدینه نازل شده است: آیه ی: (و لا تقتلوا النفس) و آیه ی (و لا تقربوا الزنا) و آیه ی (اولئک الذین یدعون) و آیه ی (اقم الصلوهٔ) و آیه ی (وَ ات ِذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) (تفسیر المیزان تالیف استاد بزرگ علامه ی طباطبائی ج ۱۳ ص ۲.) و جه دوم اینکه کسی بگوید: اصل حق ذو القربی در مکه و قبل از هجرت تشریع شده لیکن بعد از هجرت مورد عمل قرار گرفت.

طرز واگذاری فدک

ممکن است رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فدك را به یکی از دو صورت به فاطمه واگذار نموده باشد. صورت اول این که اراضی آن را به عنوان ملک شخصی تملیك آن حضرت نموده باشد. وجه دوم اینکه آنرا بر بیت علی و زهرا (علیهماالسلام) که بیت ولایت و رهبری مسلمین بود وقف نموده به عنوان یك صدقه ی دائمی در اختیارشان قرار داده باشد. ظاهر اخبار احتمال اول را تایید می کند لیکن احتمال دوم نیز بعید نیست و در بعضی احادیث منصوص است. از باب نمونه: ابان بن تغلب می گوید: به

حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فدك را به فاطمه بخشیده بود؟ فرمود: پیغمبر فدك را وقف نموده بود سپس بر طبق آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ) آنرا در اختیار فاطمه قرار داد. گفتم: رسول خدا فدك را به فاطمه داد؟ فرمود: بلکه خدا آن را به فاطمه عطا کرد. (بحار ج ۹۶ ص ۲۱۳.) امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: اقطع رسول اللَّه فاطمهٔ علیهاالسلام فدك. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲.) ام هانی روایت کرده که: ان فاطمهٔ بنت رسول اللَّه (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) اتت ابابکر الصدیق فقالت له: من یرثک اذا مت؟ قال: ولدی و اهلی. قالت: فما بالك ورثت رسول اللَّه دوننا؟ فقال یا بنت رسول اللَّه واللَّه ما ورثت اباك ذهبا و لا فضهٔ و لا کذا و لا کذا فقالت: سهمنا بخیبر و صدقتنا فدك؟ فقال یا بنت رسول اللَّه سمعت رسول اللَّه یقول: انما هی طعمهٔ اطعمنیها اللَّه حیاتی فاذا مت فهی بین المسلمین. (فتوح البلدان ص ۴۴.) چنانکه ملاحظه می فرمایید در یك حدیث امام صادق تصریح می کند که رسول خدا فدك را وقف نموده بود. در حدیث دیگر حضرت سجاد به عنوان اقطع تعبیر نمود و اقطاع عبارتست از واگذار کردن حق انتفاع از قطعه ای از زمین های حکومت شرعی را به شخص معینی. و در احتجاجی که حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر داشت به عنوان «صدقتنا فدك» تعبیر فرمود. در یکی از احادیثی که قبلا گذشت امام صادق فرمود: رسول خدا حسن و حسین و فاطمه را خواند و فدك را به آنان واگذار کرد. از این قبیل احادیث استفاده می شود که رسول اکرم فدك را بر بیت فاطمه و علی که خانه ی ولایت و رهبری دینی بود وقف نمود و حق انتفاع از آنرا به آنان اختصاص داد.

داوری در قضیه

اکنون باید دید که در این مرافعه حق با حضرت زهرا بود یا ابوبکر؟ تاریخ نویسان و اهل حدیث نوشته اند: در حدود ده روز بعد از وفات رسول خدا ابوبکر ماموران خویش را فرستاد فدك را تصرف نمودند. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۶۳.) وقتی خبر به حضرت زهرا (علیهاالسلام) رسید پیش ابوبکر آمد و فرمود: چرا ماموران تو فدك مرا گرفته اند؟ دستور بده برگردانند. گفت: ای دختر پیغمبر پدرت درهم و دیناری به ارث نگذاشت. خودش می فرمود: پیمبران ارث نمی گذارند. فاطمه فرمود: پدرم فدك را در زمان حیاتش به من بخشید. گفت: باید برای مدعایت شاهد بیاوری. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ام ایمن حاضر شده شهادت دادند که رسول خدا فدك را به فاطمه بخشید. اما عمر و عبدالرحمان بن عوف گفتند: ما شهادت می دهیم که رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) محصول فدك را در میان مسلمین تقسیم می کرد پس ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا تو راست می گویی، علی و ام ایمن نیز راست می گویند. عمر و عبدالرحمان نیز صادقند. زیرا مال تو مال پدرت بود. رسول خدا معاش شما را از محصول فدك برمی داشت و بقیه را تقسیم می کرد و در راه خدا به مصرف می رسانید. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) بلاذری می نویسد: فاطمه (علیهاالسلام) نزد ابوبکر آمد و فرمود: فدك را پدرم به من واگذار نموده چرا نمی دهی؟ ابوبکر مطالبه ی شاهد کرد. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ام ایمن حاضر شدند و شهادت دادند. گفت: شهود تو ناقص است. باید دو مرد شهادت بدهند یا یك مرد و دو زن. (فتوح البلدان ص ۴۴.) علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید: فاطمه (علیهاالسلام) نزد ابوبکر آمد و فرمود: پدرم فدك را به من واگذار نموده، علی بن ابی طالب و ام ایمن هم شهادت می دهند چرا مرا از حقم محروم می گردانی؟. ابوبکر گفت: تو جز حق نمی گویی. فدك را به تو می دهم. پس فدك را برای فاطمه قباله کرد و به دستش داد. فاطمه نامه را گرفت و خارج شد. در بین راه عمر آن جناب را دید پرسید از کجا می آیی؟ فرمود: نزد ابوبکر رفتم و گفتم: پدرم فدك را به من بخشیده. علی و ام ایمن نیز شهادت دادند. پس فدك را به من داد این هم قباله ی آن است. عمر قباله را گرفت نزد ابوبکر آمد و گفت: تو فدك را قباله کردی و به فاطمه دادی؟ گفت: آری. گفت: علی بن ابی طالب به نفع خودش شهادت داده ام ایمن هم یك زن بیش نیست. سپس قباله را پاره کرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴ و ۲۱۴.) فاطمه (علیهاالسلام) به ابوبکر

گفت: ام ایمن شـهادت می دهد که رسول خدا فدک را به من بخشـیده است. گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند هیچکس نزد من از رسول خـدا محبوب تر نیست. وقتی پـدرت وفات نمود دلم می خواست آسـمان بر زمین ساقط شود. به خـدا سوگنـد اگر عایشه فقیر شود بهتر است از این که تو محتاج گردی. آیا چنان می پنـداری که من حق سـرخ پوست و سـفید پوست را بدهم اما ترا از حقت محروم سازم؟ فدک مال شـخص پیغمبر نبود بلکه یکی از اموال عمومی مسـلمانان بود. پدرت از درآمد آن سـپاه اسـلام را مجهز می کرد و در راه خدا صرف می نمود. وقتی از دنیا رفت تولیت آن به دست من افتاد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴ و ۲۱۴.) اینها سـخنانی است که بین فاطمه علیهاالسـلام و ابوبکر در موضوع فدک رد و بدل شده است لیکن ابوبکر تسلیم نشد و زهرا را از حقش محروم ساخت. بر دانشمندان منصف و اهل تحقیق پوشیده نیست که عمل ابوبکر بر خلاف قوانین قضا و شهادت بوده و از جهـاتی مورد ایراد است: ایراد اول: فـدک در تصـرف حضـرت زهرا و تحت یـد آن حضـرت بود. و در چنین موضوعی مطالبه ی شهود بر طبق موازین شریعت اسلام نیست. در این قبیل موارد باید قول ذی الید را بدون شاهد و بینه قبول کرد. کبری قضیه در کتب فقهی به اثبات رسـیده قابل تردید نیست. اما برای اثبات ذی الید بودن حضـرت زهرا علیه السـلام به چند مطلب می توان استناد کرد: اولاـ چنـانکه قبلا ملاحظه فرمودیـد ابوسـعید خـدری و عطیه و چنـد نفر دیگر شـهادت دادنـد که رسول خـدا بر طبق آیه ی (و آت ذاالقربی حقه) فـدک را به فاطمه داد. و کلمه ی اعطی ظهور دارد بلکه نص در اینست که رسول خـدا در زمان حیاتش فـدک را به طور منجز به فاطمه بخشـید و در تصـرفش قرار داد. ثانیا: علی بن ابی طالب علیه السـلام تصـریح می کند که فدک در تصـرف آنان بوده است. در نهـج البلاغه می فرمایـد: «بلی کانت فی ایـدینا فـدک من کل ما اظلته السـماء فشـحت علیها نفوس قوم و سـخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم اللّه». (نهـج البلاـغه باب المختار من الکتب، کتاب ۴۵.) یعنی آری از آنچه آسـمان بر آن سایه می افکنـد فـدک در دست ما بود. پس گروهی بخل ورزیدنـد و گروهی دیگر راضـی بودند و خدا بهترین داور است. ثالثا: امام صادق علیه السـلام می فرماید: وقتی ابوبکر دسـتور داد کارکنان فاطمه را از فدک بیرون کردند حضـرت علی (علیه السـلام) نزد او رفت و فرمود: ای ابابکر! چرا ملکی را که رسول خـدا به فاطمه بخشـیده و مـدتی است نماینده اش در آنجا است از او گرفتی؟. (نور الثقلین ج ۴ ص ۲۷۲.) موضوع بخشش رسول خدا و متصرف بودن حضرت زهرا یک امر مسلم و معروفی بوده است و به همین جهت وقتی عبداللّه بن هارون الرشـید از جانب مأمون مأموریت یافت که فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند در ضمن نامه ای به فرماندار مدینه نوشت: رسول خـدا (صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم) فـدک را به فـاطمه داده بود و این مطلب در بین آل رسول ظـاهر و معروف بود و کسـی در این باره تردید نداشت. اکنون امیرالمؤمنین صلاح دیده که فدک را به ورثه ی فاطمه برگرداند. (فتوح البلدان ص ۴۶.) بر طبق قرائن و شواهد مذکور فدک در زمان رسول خدا در تصـرف علی و فاطمه علیهماالسـلام بوده است. و مطالبه ی شهود در چنین موضوعی بر خلاف موازین شرعی قضا و شهادت می باشد. ایراد دوم: ابوبکر در این مرافعه می دانست که حق با حضرت زهرا است و خودش به راسـتگویی و صـداقت او اعتراف می کرد. در یک جا می گویـد: «صـدقت یا ابنهٔ رسول اللّه و صدق علی و صدقت ام ایمن» (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) در جایی دیگر می گوید: «ما کنت لتقولی علی ابیک الا الحق» (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴.) مقام صـداقت و راسـتگویی آن بانوی گرامی نه تنها مورد اعتراف ابوبکر بود بلکه همه ی مسـلمانان بـدان اعتراف داشـته و دارنـد. احـدی از مسـلمانان احتمال کـذب درباره اش نـداده است. آیا می توان درباره اش احتمال دروغ و افترا داد با اینکه یکی از اهل کسا است که آیه ی تطهیر درباره شان نازل شده و خداوند بزرگ، مقام عصمت و پاکی آنان را تصدیق نموده است؟! از طرف دیگر در کتاب قضا و شهادت به اثبات رسیده است که در مورد اموال و دیون اگر قاضی واقع قضیه را می داند می تواند بر طبق علمش داوری کند و به شاهد و بینه احتیاج نیست. بنابراین ابوبکر که می دانست حضرت زهرا صادق است و رسول خدا فدک را به او بخشـیده است بایـد قولش را قبول کنـد و مطـالبه ی شـهود ننمایـد. و اقع مطلب اینست که ابوبکر می دانست که حق با زهرا است و رسول خـدا در زمـان حیاتش فـدک را به او داده است لیکن گویا از عمل پیغمبر ناراضـی بوده است. بـدین جهت در پاسـخ

فاطمه گفت: «ان هذا المال لم یکن للنبی و انما کان من اموال المسلمین یحمل النبی به الرجال و ینفقه فی سبیل اللّه فلما توفی رسول اللّه ولیته کما کان یلیه». (شرح- ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴.) از طرفی خودش را در مقابل دو محظور بزرگ مشاهده می کرد. از یک طرف زهرا مدعی بود که پدرش فدك را به او بخشیده و برای اثبات مدعا دو شاهد موثق مانند علی بن ابی طالب و ام ایمن آورده و ابوبکر می دانست که حق با زهرا است و نمی تواند خودش و شهودش را تکذیب کند، از طرف دیگر از لحاظ سیاست نمی توانست عمر و عبدالرحمان را تکذیب کند، با یک نیرنگ جالبی که مآلش ترجیح جانب عمر شد اقوال همه ی شهود را تصدیق کرد و بین گفتارشان جمع نمود. گفت: «صدقت یا ابنهٔ رسول اللّه و صدق علی و صدقت ام ایمن و صدق عمر و عبدالرحمان. و ذالک ان مالک لابیک. کان رسول اللّه یأخذ من فدك قوتکم و یقسم الباقی و یحمل من فی سبیل اللّه فما تصنعین بها؟ قالت اصنع بها کما یصنع بها ابی. قال: فلک علی اللّه ان اصنع فیها کما یصنع فیها ابوك. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) در اینجا ابوبکر از یک طرف قول حضرت فاطمه را که مدعی مالکیت فدك بود تصدیق نمود و شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام و ام ایمن را تصدیق کرد. از طرف دیگر قول عمر و عبدالرحمان را که شهادت داده بودند که رسول خدا محصول فدك را بین مسلمانان تقسیم می کرد تصدیق نمود. آنگاه بر طبق اجتهاد خودش بین اقوالشان جمع کرد و گفت: علت قضیه اینست که مال تو مال پدرت بود. به مقدار معاش شما از محصول فدك برمی داشت و بقیه را در میان مسلمانان تقسیم می کرد و در راه خدا بمصرف می رسانید. سپس گفت: اگر فدك در دست تو باشد چه می کنی؟ فرمود: مانند زمان پدرم به مقدار معاش خودمان برمی داریم و بقیه را در راه خدا صرف می کنیم. گفت: من هم قول می دهم که بر طبق رفتار پدرت در فدك تصرف کنم و از سیره اش تجاوز ننمایم. کسی نبود به ابوبکر بگوید: تو که فدك را ملك زهرا می دانی و خودش و شهودش را تصدیق می کنی پس چرا ملکش را تحویل نمی دهی؟! شهادت عمر و عبدالرحمان بیش از این دلالت ندارد که رسول خدا مازاد محصول فدك را در راه خدا صرف می نمود و این موضوع با مالك بودن زهرا منافات ندارد. رسول خدا از جانب زهرا مأذون بود که مازاد محصول فدك را در راه خدا صرف کند اما به تو چنین اجازه ای را نمی دهد. تو چه حقی داری که بگویی من قول می دهم از رفتار پدرت تجاوز ننمایم. خود مالك می گوید ملك را تحویل بده تو امتناع می ورزی و در عوض قول می دهی بر طبق رفتار پدرش رفتار کنی!! آفرین بر این داوری!!. ایراد سوم: بر فرض این که ابوبکر شهود حضرت زهرا را ناقص می دانست و به حقانیت وی یقین نداشت باز هم موظف بود از آن حضرت مطالبه ی قسم کند و بر طبق شاهد و قسم داوری نماید. زیرا در کتاب قضا و شهادت به اثبات رسیده که قاضی می تواند در مورد اموال و دیون با یک شاهد به انضمام قسم مدعی، حکم کند. روایت شده که رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) با یک شاهد بانضمام قسم داوری نمود. (مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۰۲.) ایراد چهارم: از همه اینها گذشته در این نزاع حضرت فاطمه مدعی بود که رسول خدا فدك را به او بخشیده است و ابوبکر منکر بود و در کتب فقهی به اثبات رسیده که اگر شهود مدعی ناقص بود قاضی موظف است به مدعی تذکر بدهد که چون شهود تو ناقص است حق داری از منکر مطالبه قسم کنی. بنابراین باید ابوبکر به حضرت زهرا تذکر داده باشد که چون شهودت ناقص است اگر میل داری من که منکر هستم برایت قسم بخورم. لیکن ابوبکر باین قانون قضا هم پشت پا زده به مجرد ادعای نقص شهود نزاع را مختومه قرار داد. ایراد پنجم: از همه ی اینها گذشته به فرض این که در این منازعه حقانیت حضرت زهرا برای ابوبکر به اثبات نرسیده بود تازه اراضی فدك جزء اموال دولتی محسوب می شد و حاکم شرعی مسلمانان حق داشت آن را در راه مصالح عمومی به مصرف برساند. آیا به صلاح اسلام و مسلمانان نبود ابوبکر که خودش را خلیفه ی مسلمین می دانست فدك را به عنوان اقطاع به فاطمه دختر گرامی پیغمبر واگذار کند و بدین وسیله از اختلاف عمیقی که سالیان دراز در بین مسلمین حکومت کرده و می کند و آثار تلخ آن، جلوگیری کند؟. مگر رسول خدا قطعاتی از زمین های بنی نضیر را به ابوبکر و عبدالرحمان بن عوف و ابودجانه واگذار نکرد؟ (فتوح البلدان ص ۳۱.) مگر یک قطعه از زمین های بنی نضیر را با درخت هایش به زبیر بن عوام واگذار نکرد؟ (فتوح البلدان ص ۳۴.) مگر معاویه ثلث

اراضـی همین فدك را به عنوان اقطاع به مروان بن حکم و یک ثلث را به عمر بن عثمان و ثلث سوم را به یزید پسـر خودش واگذار ننمود؟. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) آیا بهتر نبود که ابوبکر نیز همین عمل را نسبت به دختر محبوب پیغمبر انجام می داد و آن غـائله ی بزرگ را ختم می کرد؟. ایراد شـشم: داوری کردن ابوبکر در این قضـیه اصـلا کـار نابجائی بود. زیرا حضـرت فاطمه علیهاالسـلام مدعی بود و ابوبکر منکر. و در چنین موردی باید برای رفع خصومت به شخص ثالث مراجعه نمایند چنانکه پیغمبر اکرم و حضـرت علی هم در مرافعات خویش به قاضـی دیگر مراجعه می نمودند. نه اینکه ابوبکر خودش در مسـند قضا بنشیند و از خصم خـویش مطـالبه ی شـهود کنـد و بر طبـق دلخـواه داوری کنـد !. از مجمـوع این سـخنان اسـتفاده می شود که در مورد فـدك حق با حضرت زهرا بوده و ابوبکر از طریق انصاف و سنن داور تعدی نموده است.

اموال رسول خدا در مدینه

زمین های یهود بنی نضـیر بخشـی از املاك خالصه ی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بود. زیرا بدون جنگ و لشگرکشی فتح شده بود. در اینگونه اموال پیغمبر اکرم اختیار تام داشت به هر مصرفی که صلاح بداند صرف کند. رسول خدا اموال منقول آن را در بین مهاجران تقسیم نمود. قسـمتی از آن زمین ها را به خودش اختصاص داد و به حضـرت علی (علیه السلام) دستور داد آنها را تصرف کنـد. بعداً همین ها را وقف نمود و جزء صدقات قرار داد. در زمان حیات، تولیت آنها با خودش بود و بعد از وفات، تولیت بر عهده ی حضـرت علی و فاطمه (علیهماالسـلام) و فرزندانشان افتاد. (بحار ج ۲۰ ص ۱۷۳، مناقب ابن شـهر آشوب ج ۱ ص ۱۹۷.) یکی از علمای یهود بنی نضیر به نام «مخیرق» مسلمان شد و اموالش را به رسول خدا بخشید. از جمله هفت مزرعه و بستان داشت به نامهای: میثب، صـافیه، دلاـل، حسـنی، برقه، اعـوف، مشـربه ام ابراهیم، همه را به رسول خـدا بخشـید حضـرت هم آنهـا را وقف نمود. (فتوح البلدان ص ۳۱، سیره ی ابن هشام ج ۲ ص ۱۶۵.) بزنطی می گوید: راجع به مزارع هفتگانه فاطمه علیهاالسـلام از حضرت رضا علیه السـلام سـئوال کردم فرمود: موقوفات رسول خدا (صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم) بود که به حضرت زهرا رسید. پیغمبر اکرم به مقدار احتیاجات خویش از محصول آنها برداشت می نمود. وقتی وفات کرد عباس درباره ی آنها با حضـرت فاطمه منازعه نمود. پس علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آن املاك موقوله است. مزارع مزبور عبارتند از: دلال، اعوف، حسنی، صافیه، مشـربه ی ام ابراهیم، میثب، برقه (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۹۶.) حلبی و محمد بن مسـلّم روایت کرده اند که از حضـرت صادق (علیه السلام) راجع به صدقات رسول خدا و فاطمه سئوال کردیم، فرمود: مال بنی هاشم و بنی المطلب است. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۲۶.) ابومریم می گوید: از حضرت صادق علیه السلام راجع به صدقات رسول خدا و حضرت علی علیهماالسلام سئوال کردم فرمود: برای مـا حلاـل است. صـدقات فـاطمه مال بنی هاشم و بنی المطلب است. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۹۷.) رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله املاك مذكور را كه در اطراف مدینه بود وقف نمود و تولیت آنها با حضرت فاطمه و حضرت علی علیهماالسلام بود. املاك مزبور یکی از موارد نزاع زهرا با ابوبکر بود. ظاهرا حضرت فاطمه در این مورد پیروز شد و صدقات مدینه را تحویل گرفت، به قرینه ی این که در هنگـام وفات درباره ی آنها وصـیت کرد و تولیت آنها را به علی بن ابی طالب علیه السـلام و فرزنـدانش واگـذار نمود. لیکن مجلسـی علیه الرحمه نقل می کند که ابوبکر اصلا چیز به فاطمه نداد. اما وقتی عمر به خلافت رسید صدقات مدینه را به علی بن ابی طـالب و عبـاس واگـذار کرد. ولی خیبر و فـدك را نـداد و گفت: اینهـا صـدقات رسول خـداست برای حقوق لاـزم و پیش آمـدها. صـدقات مـدینه در دست حضـرت علی بود و عباس در این مورد با آن جناب مرافعه کرد لیکن علی پیروز شـد. بعـد از او در دسـت امام حسن و بعد از او در دست امام حسـین بود. بعد از او در دست عبداللَّه بن حسن بود تا اینکه بنی عباس به خلافت رسیدند و آن صدقات را از بنی هاشم گرفتند. (بحارالانوار ج ۴۲ ص ۳۰۰.)

باقیمانده خمس خیبر

خیبر در سال هفتم هجری به دست سپاه اسلام فتح شد، و برای فتح آن جنگ و جهاد واقع شد. و بدین وسیله اموال منقول اراضی یهود نصیب مسلمانان شد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر طبق قوانین آسمانی اسلام و موازین تقسیم غنائم، اموال منقول را به پنج قسمت تقسیم نمود. چهار قسمت آن را در میان سپاهیان تقسم کرد و یک خمس آن را برای مصارف معینی که در قرآن مجید تعیین شده باقی گذاشت. خدا در قرآن می فرماید: (وَاعْلَمُوا اِنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَی ءٍ فَاِنَّ لِلَّهِ خَمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکینِ وَابْنِ السَّبیلِ). (انفال آیه ۴۱) یعنی بدانید که هر چه غنیمت گیرید خمس آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان است. بر طبق آیه ی مذکور و احادیث، خمس غنائم اختصاص دارد به شش مصرفی که در آیه ذکر شده و باید در همانها صرف شود. رسول خدا خمس غنائم را کنار می گذاشت و زندگی ذوی القربی و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان بنی هاشم را از آن تأمین می کرد و بقیه را برای مخارج شخصی خودش و کارهای خدایی می گذاشت. در مورد غنائم خیبر نیز خمس آنرا برای مصارف مذکور کنار گذاشته بود. مقداری از آن را در بین همسرانش تقسیم نمود مثلا به عایشه دویست وسق خرما و گندم و جو داد. مقداری از آنرا در بین خویشان و ذوی القربی تقسیم نمود مثلا دویست وسق به فاطمه و یکصد وسق به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا فرمود. (سیره ی ابن هشام ج ۳ ص ۳۶۵ و ۳۷۱.) و زمین آن را به دو قسمت تقسیم نمود، نصفش را برای مخارجی که برای حکومت اسلام پیش آمد می کرد کنار گذاشت، و نصف دیگر را برای تأمین زندگی مسلمانان و سپاهیان اسلام اختصاص داد. مجموع زمین ها را به یهودیان داد که زراعت کنند و هر سال مقداری از درآمدش را به رسول خدا بدهند، درآمد آن را می گرفت و در همان مصارفی که خدا تعیین کرده بود صرف می کرد. (فتوح البلدان ص ۳۶ تا ۴۲.) و قتی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وفات نمود، ابوبکر مجموع غنائم خیبر را که باقی مانده بود تصرف کرد حتی خمسی را که به خدا و رسول و ذوی القربی و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان بنی هاشم اختصاص داشت تصرف نمود و بنی هاشم را از خمس محروم گردانید. حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب می گوید: ابوبکر سهم ذوی القربی را به فاطمه و سایر بنی هاشم نداد و آن را در راههای خیر مانند خرید اسلحه و زره صرف کرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱.) عروه می گوید: فاطمه علیهماالسلام نزد ابوبکر رفت و فدك و سهم ذوی القربی را مطالبه نمود. ابوبکر چیزی به وی نداد و آن را جزء مال خدا قرار داد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱.) به هر حال، موضوع مذکور نیز یکی از موارد. نزاع فاطمه زهرا (علیهاالسلام) و ابوبکر بوده است که گاهی به عنوان خمس خیبر و گاهی به عنوان سهم ذوی القربی اطلاق شده است. در این مورد نیز حق با حضرت فاطمه می باشد. زیرا بر طبق نص قرآن شریف خمس غنائم اختصاص دارد به مصارف مذکور در آیه، و باید به دست ذوی القربی و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان بنی هاشم برسد. این دیگر ارث نبود تا ابوبکر بگوید: من از پیغمبر شنیدم که می فرمود: ما ارث نمی گذاریم. حضرت فاطمه علیهاالسلام به ابوبکر می فرمود: خدا در قرآن کریم مقرر فرموده که یک سهم از خمس در ذوی القربی به مصرف برسد، تو که مصداق ذوی القربی نیستی چرا حق ما را گرفته ای؟. انس بن مالك می گوید: فاطمه نزد ابوبکر رفت و فرمود: خودت می دانی که به ما اهل بیت ستم نمودی و ما را از صدقات رسول خدا و سهم غنائم که در قرآن کریم برای ذوی القربی تعیین شده محروم ساختی. خدا در قرآن می فرماید: (واَعْلَموا اَنَّما غَنِمْتُم مِنْ شَی ءٍ فَاِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلْرَّسُولِ وَ لَذِی الْقُربی). ابوبکر در جواب گفت: پدر و مادرم به فدای تو و پدرت ای دختر رسول خدا! من پیرو کتاب خدا و حق رسول اکرم و حق قرابت هستم کتابی را که شما می خوانید من نیز خوانده ام لیکن بنظرم نیامده که یک سهم از خمس را بالتمام به شما بدهم. فاطمه فرمود: این سهم از خمس مال تو و خویشان تو است؟ گفت: نه، بلکه مقداری از آن را بشما می دهم و بقیه را در مصالح مسلمین بمصرف می رسانم. فاطمه فرمود: این حکم خدا نیست. گفت: حکم خدا همین است. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۰.)

میراث رسول خدا

یکی از موارد نزاع فاطمه علیهاالسلام با ابوبکر میراث رسول خدا بود. در کتب تاریخ و حدیث نوشته اند که بعد از وفات پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فاطمه نزد ابوبکر رفت و میراث پدرش را مطالبه نمود. ابوبکر حاضر نشد چیزی به عنوان ارث به آن حضرت بدهد. عذر آورد که پیمبران ارث نمی گذارند و اموالی که از آنان باقی بماند صدقه عمومی است. و در این باره به حدیثی استشهاد کرد که ناقلش خود بود. گفت: از پدرت شنیدم که می فرمود: ما پیمبران طلا و نقره و زمین و ملك و خانه به ارث نمی گذاریم بلکه میراث ما ایمان و حکمت و دانش و شریعت می باشد. من در این کار به دستور پیغمبر و به صلاح او کار می کنم. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴.) فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سخن ابوبکر را قبول نکرد و در رد او به آیاتی از قرآن مجید تمسك فرمود که باید در این قسمت، بحث بیشتری انجام دهیم تا حق روشن گردد.

ارث در قرآن

قانون کلی ارث در قرآن کریم آمده است. خدا در قرآن می فرماید: خدا شما را درباره ی فرزندانتان سفارش می کند، پسر سهم دو دختر می برد. (سوره ی نساء آیه ۱۱.) آیه ی مذکور و سایر آیاتی که در اصل توارث و تعیین سهام وارثان نازل شده کلیت دارند و شامل همه مردم می باشند. پیمبران نیز مشمول همین آیات می باشند. آنان نیز بر طبق این نصوص کلیه، هم باید از ارث گذاران ارث ببرند و هم اموالشان به وارثانشان برسد. به مقتضای همین نصوص، باید کلیه اموال وماترك رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به ورثه اش منتقل شود. البته در کلیت قانون توارث نباید شك کرد لیکن باید دید آیا دلیل قاطعی بر این که پیمبران از این قانون کلی استثنا شده اند داریم یا نه؟.

حدیث ابوبکر

ابوبکر در مقابل حضرت زهرا مدعی بود که پیمبران از قانون کلی توارث خارج شده اند وارث نمی گذارند. برای اثبات مدعی خویش به حدیثی تمسك نمود که راوی آن خودش بود و با عبارات مختلف در کتب نقل شده است. مثلاـ قال ابوبکر لفاطمهٔ علیهاالسلام فانی سمعت رسول اللَّه یقول: انا معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضهٔ و لا ارضا و لا دارا ولکنا نوارث الایمان والحکمهٔ والعلم والسنهٔ. فقد عملت بما امرنی و نصحت له. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴.) یعنی ابوبکر به فاطمه گفت: من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: ما پیمبران طلا و نقره و زمین و خانه ارث نمی گذاریم. ارث ما ایمان و حکمت و دانش و شریعت است. من به دستور رسول خدا عمل می کنم و به صلاح او رفتار می نمایم. عن عایشه ان فاطمهٔ ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من رسول اللَّه و هی حینئذ تطلب ما کان لرسول اللَّه بالمدینهٔ و فدك و ما بقی من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول اللَّه قال لا نورث ما ترکناه صدقهٔ انما یأکل آل محمد من هذا المال. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷.) لما کلمت فاطمه ابابکر بکی ثم قال یا ابنهٔ رسول اللَّه ما ورث ابوك دینارا و لا درهما و انه قال: ان الانبیاء لا یورثون. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.) عن ام هانی ان فاطمهٔ قالت لابی بکر من یرثك اذا مت؟ قال: ولدی و اهلی. قال: فما بالك ترث رسول اللَّه دوننا؟! قال: یا ابنهٔ رسول اللَّه ما ورث ابوك داراً و لا ذهباً و لا فضهٔ. قالت: بل سهم اللَّه الذی جعله لنا و صار فیئنا الذی بیدك؟ فقال: سمعت رسول اللَّه یقول: انما هی طعمهٔ اطعمنا اللَّه فاذا مت کانت بین المسلمین. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۸.) جائت فاطمه علیهاالسلام الی ابی بکر فقالت: اعطنی میراثی من رسول اللَّه. قال: ان الانبیاء لا یورثون ما ترکوه فهو صدقه. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۳.) ابوبکر به حدیث مذکور تمسك نمود و فاطمه ی زهرا (علیهاالسلام) را از ارث پدر محروم ساخت. لیکن حدیث مزبور حجیت ندارد و از جهانی مردود

است:

مخالفت قرآن

حدیث ابوبکر با بعض آیات قرآن که بالصراحه دلالت می کنند که پیمبران نیز مانند سایر مردم ارث می گذارند مخالفت دارد. و بر طبق احادیث معصومین هر حدیثی که مخالف قرآن باشد اعتبار ندارد و باید به دیوار زده شود.از جمله آیات این آیه است: (ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیّاً اِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفیّاً. قالَ رَبِّ إنّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی وَاشْتَعَلَ الرَّاسُ شَیْباً وَ لَمْ اَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقیّاً. وَ اِنّی خِفْ تُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَاَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ ال یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضیّاً). (سوره ی مریم آیه ی ۴) یعنی این یاد کردن رحمت پروردگارت بر بنده خودش زکریا است. آندم که پروردگارش را ندا داد، ندای نهانی، گفت: پروردگارا استخوانم سست شده و سرم از پیری سفید گشته است. و بخواندن تو پروردگارا شقی نبوده ام. من از وارثان بعد از خودم بیم دارم، و زنم نازا بود. از لطف خودت به من فرزندی عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد. او را پروردگارا پسندیده ساز: نوشته اند: حضرت زکریا پسر عموهایی داشت که از اشرار بودند و اگر فرزندی پیدا نمی کرد اموالش بدانها می رسید. می ترسید که ارثش به آنان برسد و آن را در راه شرارت و گناه به مصرف رسانند. بدین جهت به خدا عرض می کرد: پروردگارا من از وارثانم که پسر عموهایم هستند بیم دارم، و زنم نازاست. پروردگارا به کرمت فرزندی به من عطا کن که ارثم را ببرد و از افراد پسندیده باشد. دعای او به هدف اجابت رسید و خدا حضرت یحیی را به او عطا فرمود. از این آیه بخوبی استفاده می شود که پیمبران نیز مانند سایر مردم ارث می برند وارث می گذارند. والا تقاضای حضرت زکریا بی وجه بود. گفته اند: ممکن است میراث حضرت زکریا علم و دانش باشد نه مال و ثروت. و از خدا خواسته که فرزندی به وی عطا کند تا وارث علومش باشد و در راه ترویج دین کوشش کند. لیکن با اندک دقتی معلوم می شود که احتمال مذکور قابل قبول نیست. زیرا اولا: کلمه «یرث» در آیه ظهور دارد در ارث مالی، و تا قرینه ی خلاف نباشد باید به همین معنا حمل شود. و ثانیا: اگر میراث، مالی باشد ترس حضرت زکریا وجه داشت اما اگر میراث علمی باشد معنای آیه به هیچ وجه درست نمی شود. زیرا اگر مراد کتابهای علمی باشد برگشت این معنا به همان میراث مالی می شود زیرا کتاب نیز از اموال محسوب می شود و اگر گفته شود که حضرت زکریا از این جهت وحشت داشته که علوم و معارف و قوانین شریعت در دست عمو زادگانش بیفتد و سوء استفاده کنند، ترس آن جناب کار بجایی نبوده است، زیرا وظیفه ی پیمبری آن حضرت اقتضا داشت که احکام و قوانین شریعت را در اختیار عموم ملت قرار دهد، عمو زادگانش نیز از این حکم نباید خارج باشند. تازه اگر فرزندی هم پیدا می کرد باز هم ممکن بود عمو زادگانش نیز از دانستن قوانین شریعت سوء استفاده نمایند. و اگر از این جهت وحشت داشت که علوم و اسرار مخصوص نبوت در اختیار عمو زادگانش بیفتد و از آن سوء استفاده نمایند باز هم ترس آن جناب بی وجه بود، زیرا علوم مزبور در اختیار خودش بود و می توانست عمو زادگانش را بر آن اسرار واقف نسازد. و می دانست که خداوند متعال هم علوم و اسرار نبوت را در اختیار افراد شریر و ناصالح قرار نخواهد داد. پس به هر حال، ترس آن جناب وجهی نداشت. ممکن است کسی بگوید: حضرت زکریا از این جهت بیم داشت که عمو زادگانش که شرور و دشمن دین و دیانت بودند بعد از او در صدد تخریب دیانت برآیند و زحماتش را بهدر دهند. بدین جهت از خدا خواست که فرزندی به وی عطا کند که به مقام نبوت برسد و در راه ترویج خداپرستی کوشش کند. بنابراین میراث در آیه حمل می شود بر میراث علم و حکمت و نه مال و ثروت. لیکن احتمال مذکور نیز از اشکال خالی نیست، زیرا حضرت زکریا می دانست که خداوند حکیم هیچگاه زمین را از وجود پیغمبر یا امام خالی نمی گذارد. پس نمی توان گفت که حضرت زکریا از این جهت می ترسید که خداوند متعال دین و شریعتش را بی حامی و سرپرست بگذارد. از طرف دیگر اگر از خدا فرزندی می خواست که پیغمبر و حامی دین باشد نباید بگوید خدایا به من فرزندی بده که میراثم را ببرد و او را شایسته و صالح قرار بده، بلکه

بایـد بگویـد: پروردگـارا میترسم بعـد از من اسـاس دیـانت متزلزل گردد تقاضـا می کنم بعـد از من برای حمایت از دین پیغمبری را مبعوث کنی، و دوست دارم از اولاد من باشـد، به من فرزنـدی عطا کن که پیغمبر شود. به علاوه، اگر میراث علم و نبوت مراد باشـد جملـه «رب واجعلـه رضـیا» وجه نـدارد. زیرا حضـرت زکریـا می دانست که خداونـد حکیم هرگز افراد ناصالـح و بی اهلیت را برای نبوت انتخاب نخواهـد کرد، دیگر وجه نـداشت که بگویـد: خدایا پیغمبر بعد از من را فرد پسـندیده ای قرار بده. از سـخنان گذشـته روشن شـد که ارث یحیی از حضـرت زکریا ارث مالی بوده است. و آیه ی مذکور بخوبی دلالت می کند که پیمبران نیز مانند سایر مردم ارث می برنـد و ارث می گذارند. بنابراین، حدیث ابوبکر را چون مخالف قرآن است باید رد کرد. زیرا بر طبق موازین حدیث شناسی هر حدیثی که بر خلاف نص قرآن باشد قابل قبول نبوده باید بدیوار زده شود. به همین جهت حضرت زهرا (علیهاالسلام) که احکـام و قـوانین شـریعت و درس حـدیث شناسـی و تفسـیر قرآن را از زبـان پـدر بزرگـوارش رسـول خـدا و شوهرش علی مرتضـی فراگرفته بود برای رد ابوبکر از آیه ی مذکور استفاده نمود. یکی از آیات دیگری که بدان استدلال شده این آیه است: (وَ لَقَدْ اتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی فَضَّلْنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤمِنینَ. وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَ قالَ یا اَیُّها النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ اوُتینا مِنْ کُلِّ شَیءٍ اِنَّ هـذا لَهُوَ الْفَضْلُ المُبینَ). (سوره ی نمل آیه ی ۱۶.) یعنی داود و سـلیمان را دانش دادیم. و گفتنـد: سپاس خـدای را که ما را بر بسـیاری از بنـدگان با ایمانش برتری داد. و سـلیمان از داود ارث برد و گفت: ای مردم ما زبان پرندگان آموخته ایم و همه چیزمان داده اند، همانا این فضیلت آشکاری است. در این آیه نیز خدا درباره ی سلیمان فرمود: (و ورث سلیمان داود) و کلمه ی «ورث» ظهور در این دارد که سـلیمان از داود ارث مالی برده است. و تا دلیل قاطعی بر خلاف نداشـته باشیم باید به همین معنـا حمل شود. حضـرت زهرا علیهاالسـلام نیز که در بیت نزول قرآن تربیت یافته بود در رد ابوبکر از آیه ی مـذکور اسـتفاده نمود.

اشکال دیگر

اگر حدیث ابوبکر صـحیح بود باید نسـبت به کلیه ی اموال رسول خدا عمومیت داشـته باشد. بنابراین باید وارثانش از کلیه ی اموال حتی لباس و زره و شمشـیر و حیوانات سواری و دوشـیدنی و اثاث خانه محروم شوند و همه ی آنها جزء بیت المال عمومی شود. در صورتی که بگواهی تاریـخ، رسول خدا از این قبیل اموال داشـته و به وارثانش رسـیده است و در هیچ تاریخی ننوشـته اند که ابوبکر لباس ها و شمشیر و زره و فرش و ظروف رسول خدا را به عنوان اموال عمومی ضبط نموده باشد. بلکه چنانکه قبلا ملاحظه فرمودید حجره های آن حضـرت در تصـرف همسـرانش باقی مانـد و اموال دیگرش در بین ورثه تقسـیم شـد. و خود این موضوع نیز یکی از شواهد ضـعف حدیث ابوبکر بشمار می رود. معلوم می شود که خودش نیز بدان حدیث عقیده نداشته است. اگر حدیت درست بود تفکیک بین اموال وجهی نـداشت. ابوبکر که مـدعی بود رسول خدا فرمود: من ارث نمی گذارم و اموالم صدقه است، و بدین بهانه دختر عزیز پیغمبر و بانوی نمونه ی اسلام را آزرده خاطر نمود پس چرا حجرات رسول خدا را از دست زنهایش نگرفت؟ و چرا سایر اموال را مطالبه نکرد؟.

اشکال دیگر

اگر این مطلب درست بود که پیمبران ارث نمی گذارنـد، جـا داشت پیـامبر اکرم این مطلب را به حضـرت زهرا و علی بن ابی طالب (علیهماالسـلام) گوشزد می کرد که اموال وماترک من جزء صدقات عمومی است و به عنوان ارث به شما نمی رسد مبادا بعد از من مطالبه ی ارث کنید و اسباب اختلاف و نزاع فراهم سازید. آیا رسول خدا نمی دانست که وارثانش بر طبق قوانین کلی ارث و رفتار عموم مردم در صـدد تقسـیم اموال برمی آیند و بین آنان و خلیفه ی وقت کشـمکش و نزاع به وقوع خواهد پیوست؟! یا می دانست

لیکن در تبلیغ احکـام کوتاهی کرد؟! ما که نمی توانیم چنین موضوعی را باور کنیم. گفته انـد: لازم نیست رسول خـدا این مطلب را به وارثـانش تـذکر داده باشـد بلکه همین قـدر کافی بود که حکم مساله را در اختیار ابوبکر که امام مسـلمانان بود قرار دهـد، خلیفه است که بایـد احکام خـدا را اجرا کنـد پیغمبر هم مطلب را به او تـذکر داده بود. لیکن این مطلب درست نیست، زیرا اولا ابوبکر در زمان رسول خدا به عنوان خلیفه تعیین نشده بود تا گفته شود پیغمبر دسـتورات لازم را به او داده بود. و ثانیا موضوع میراث در مرتبه ی اول به وارثان آن حضرت ارتباط داشت، آنان باید وظیفه خویش را بدانند تا بر خلاف حق مطالبه ی ارث نکنند و اسباب جدایی و اختلاف را فراهم نسازند. آیا می توان گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) که گنجینه ی علوم نبوت بود و فاطمه (علیهاالسلام) که تربیت شـده ی خـانه نبوت و ولایت بود از یک چنین مساله ی مهمی که مربوط به خودشان بود بی اطلاع بودنـد ولی ابوبکر که از مسائل عادی و ابتدایی اسلام اطلاع نداشت حکم آن را می دانست؟!. آیا می توان گفت: فاطمه ی زهرا حکم مسأله را می دانسته لیکن با آن مقام عصـمت و طهارتی که داشت بر خلاف دسـتور پدر بزرگوارش از ابوبکر مطالبه ی ارث نمود؟. آیا می توان درباره ی علی بن ابی طالب (علیه السـلام) گفت: مساله را می دانست لیکن با آن مقام زهـد و تقوا و عصـمت و طهارت و علاقه ی مفرطی که به اجرای قوانین الهی داشت به بانوی عزیزش اجازه دهـد که بر خلاف نص پیغمبر اسـلام مطالبه ی ارث کنـد و برای احقاق حق خودش آن خطبه ی مفصل را در ملاء عام ایراد کند؟! گمان نمی کنم هیچ شخص یا انصافی بتواند اینگونه مطالب را باور کند.

اشکال دیگر

ابوبکر بهنگـام وفات وصیت کرد او را در حجره ی رسول خـدا دفن کنـد، و در این موضوع از دخترش عایشه اجازه گرفت. اگر به حدیث عدم توریث انبیاء عقیده داشت باید حجره را مال عموم مسلمانان بداند و از آنان کسب اجازه کند!!.

یک تذکر

امـوالی که در تصـرف رسـول خـدا بـود دو نـوع بود: نوع اول: اموالی که به عموم ملت تعلق داشت و از اموال عمومی و بیت المـال مسـلمین محسوب می شـد. رسول خـدا به اعتبار اینکه حاکم مسـلمانان بود در این گونه اموال تصـرف می نمود و در مصارف عامه صرف می کرد. در جای خود به اثبات رسـیده که اینگونه اموال به مقام و منصب حکومت شـرعی تعلق دارد و قانون توارث در آنها جاری نیست بلکه بعد از مرگ حاکم شـرع به جانشینش منتقل خواهد شد. حضرت زهرا (علیهاالسلام) هم اینگونه اموال را به عنوان ارث مطالبه نمی کرد. و اگر گاهی بـدانها اشاره نموده بدین جهت است که حکومت ابوبکر را به رسـمیت نمی شـناخت و شوهرش را زمامدار شـرعی می دانست در واقع از حق شورهش دفاع می کرد. و حدیث ابوبکر بر فرض این که صـحت داشت ناظر باین قبیل اموال بود نه مطلق اموال. نوع دوم: اموال شخصـی رسول خـدا: پیغمبر اکرم باعتبار اینکه فردی از افراد مردم بود حق مالکیت داشت. اموالی که از راه کسب و کار و هر طریق مشـروع دیگر در دسـتش واقع می شـد ملك شخصـی آن جناب می شـد و کلیه ی احکام ملك حتی قانون توارث بر آن مرتب می شد. رسول خدا بدون تردید از اینگونه اموال داشـته است. بعضـی از آنها از راه سـهمی که آن حضـرت در غنائم داشت نصـیبش می شد. در اینگونه اموال حکم رسول خدا با سایر مسـلمین یکسان بود. و کلیه ی احکام حتی قانون توارث بر آنها مرتب می شد، در این قبیل اموال بود که زهرا (علیهاالسلام) مطالبه ی ارث می کرد. ابن ابی الحدید می نویسد: فاطمه کسـی را نزد ابوبکر فرسـتاد و پیغام داد: آیا تو وارث رسول خـدا هستی یا اهلش؟ پاسـخ داد: اهلش. فرمود: پس سـهم رسول خدا چه شد؟. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۹.) در این قبیل اموال، رسول خـدا با ابوبکر فرقی نداشت. ابوبکر با اینکه خودش را خلیفه پیغمبر می دانست در اموال شخصی خودش تصرف می کرد و آنها را بعد از خودش ملك وارثانش می دانست. باید اموال شخصـی رسول خـدا را نیز ملك وارثـانش بدانـد. به همین جهت حضـرت فاطمه به ابوبکر می فرمود: آیا دختران تو از تو ارث می

برنـد ولی دختران رسول خـدا نبایـد از پـدرشان ارث ببرنـد؟ ابوبکر پاسـخ داد: آری چنین است. (شـرح ابن ابی الحدیـد ج ۱۶ ص ۲۱۹.) پایان

جامی از زلال کوثر

مشخصات کتاب

سرشناسه : مصباح محمد تقی ۱۳۱۳-
عنوان و نام پدیدآور : جامی از زلال کوثر/ محمدتقی مصباح‌یزدی؛ تحقیق و نگارش محمدباقر حیدری.
مشخصات نشر : قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی، مرکز انتشارات ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.
فروست : انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی قدس‌سره؛ ۵۴. کلام و عقاید ۱۴.
شابک : ۲۷۵۰۰ ریال ۹۶۴-۵۸۸۳-۰۳-۲ : ؛ ۲۲۰۰۰ ریـال (چاپ هفتم) ؛ ۲۷۵۰۰ ریال: چاپ دوازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۸۳-۰۳-۲ : ؛ ۲۷۵۰۰ ریال(چاپ یازدهم)
یادداشت : چاپ هفتم: پاییز ۱۳۸۶.
یادداشت : چاپ نهم.
یادداشت : چاپ یازدهم: زمستان ۱۳۸۸.
یادداشت : چاپ دوازدهم: تابستان ۱۳۸۹.
یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۱]- ۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت : نمایه.
موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق
شناسه افزوده : حیدری محمدباقر، ۱۳۵۰ -
شناسه افزوده : موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات
رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/م۵۲ج۲ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۳۲۹۸۹

عذر تقصیر به پیشگاه فاطمه

پیرامون شخصیت وجودی و مقام معنوی فاطمه ی مرضیه علیهاالسلام بسی کتاب ها نگاشته شده و فراوان سخن ها رانده شده است، امـا گویـا اگر هزاران برابر آن نیز از قلمرو ذهن و انـدیشه ی بشـر به درآیـد و صورت گفتار یا نوشـتار پـذیرد، باز قطره ای باشـد از اقیانوس بی کرانه ی فضیلت های حضرتش.

آری اوج اندیشه ی اندیشمندان عالم را در غواصی به ژرفنای اقیانوس ناکرانمند کوثر، جزء حیرانی و شیفتگی چاره ای نیست:

وهم، به اوج قدس ناموس الاه، کی رسد؟ فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند؟

فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند؟ فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند؟

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

مگر آنکه الهامات ویژه ی الهی یاری گر اندیشه ها و ناطقه ها گردد تا بتوان قطره ای روح فزا از زلال بی مثال کوثر چشید و بر کام تشنه ی جان ها چشانید:

ناطقه ی مرا مگر روح قدس مدد کند تا که ثنای حضرت سیده ی نسا کند.

تا که ثنای حضرت سیده ی نسا کند. تا که ثنای حضرت سیده ی نسا کند.

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

جایی که عارفی چون حضرت امام، با آن عظمت علمی و مقام معنوی اش، از درک حتی گوشه ای از مقامات حضرت زهرا علیهاالسلام اظهار عجز و ناتوانی می کند (مجموعه ی کامل فرموده های حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه درباره ی حضرت زهرا علیهاالسلام، به صورت موضوعی و تحت قالب و نظمی نوین، در پیوست شماره ی ۱ همین کتاب به محضر همه ی دوست داران و دل سپردگان آن حضرت،تقدیم شده است.) و قلمرو خیال و عقل بشر را بسی فروتر از قله ی قدر و منزلت حضرتش معرفی می نماید، از دیگران چه برخواهد آمد:

آن جا که عقاب پر بریزد از پشه ی لاغری چه خیزد؟!

از پشه ی لاغری چه خیزد؟! از پشه ی لاغری چه خیزد؟!

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی است که افتخار خاندان وحی بوده، چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد، زنی که فضایل او هم طراز فضایل بی نهایت پیامبراکرم و خاندان عصمت و طهارت بوده است. هر کسی با هر بینشی درباره ی او گفتاری دارد، اما احدی از عهده ی ستایش او برنیامده است؛ چراکه احادیث رسیده از خاندان وحی به اندازه ی فهم مستمعان بوده است که دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند، و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده است؛ نه به اندازه ی مرتبت او. (ویراسته ی قسمتی از پیام حضرت امام رحمت الله در تاریخ ۱۵/ ۲/ ۱۳۵۹. صحیفه ی نور ۱۲، ص ۷۲.)

و چگونه درک و توصیف عظمت فاطمه برای احدی ممکن و میسور باشد، در حالی که او به اوج مقام فنای فی الله رسیده، محو در اسما و صفات الهی گردیده و مظهر تام جمال و جلال خداوندی گشته است:

کیست زهرا؟ مظهر کل الجمال کیست زهرا؟ عاشق ذات خدا مظهر اسماء و اوصاف خدا.

کیست زهرا؟ مظهر کل الجلال مظهر اسماء و اوصاف خدا. مظهر اسماء و اوصاف خدا.

(محمد رضا ربانی، آیینه ی ایزدنما: ص ۱۹۱.)

از این روی پی بری به کنه ذات فاطمه ی لاهوتی، به همان اندازه بعید و دست نایافتنی است که آگاهی از ذات ربوبی. و همین است رمز این فرموده ی امام صادق علیه السلام که درک کنه صفات پیامبر، امامان و مؤمنان حقیقی را، هم طراز درک کنه صفات خداوند، ناممکن و دست نایافتنی معرفی می فرمایند:

خلایق از پی بری به کنه خداوند ناتوانند و همان سان که یارای رسیدن به گوهر صفت خدا را ندارند، از دریافت ژرفای صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز عاجزند، و همچنان که از پی بری به کنه صفت پیامبر عاجزند، از درک ژرفای صفت امام نیز بی بهره اند و همان گونه که امام را چنان که باید نمی توانند شناخت، از شناخت حقیقت مؤمن نیز چنان که باید، ناتوانند (الامام صادق علیه السلام: لا یقدر الخلایق علی کنه صفه الله عزوجل، فکما لا یقدر علی کنه صفه الله عزوجل فکذلک لا یقدر کنه صفه رسول الله و کما لا یقدر علی کنه صفه الرسول فکذلک لا یقدر علی کنه صفه الامام و کما لا یقدر علی کنه صفه الامام و کما لا یقدر علی کنه صفه الامام کذلک لایقدر علی کنه صفه المومن.)

خرد آن گه تواند مدح او گفت وجودش، اصل خلقت راست مقصود نمودش، ذات بی چون راست مظهر.

که ره جوید به ذات پاک دارو نمودش، ذات بی چون راست مظهر. نمودش، ذات بی چون راست مظهر.

(شعر از محمد حسین میرزا نادری، معروف به «امیرالشعراء». مناقب فاطمی در شعر فارسی، احمد احمدی بیرجندی: ص ۵۶.)

آری، فاطمه «مجهوله القدر» است؛ همان گونه که «مخفیه القبر» است. (المخفیه قبرها، المجهوله قدرها.) منزلت و قدر او مجهول و نهان است، همان سان که تربت و قبر او مخفی و پنهان است. او، از آن روی فاطمه نامیده شده است که مردمان از شناخت حقیقت او بسی جدا افتاده و دور مانده اند؛ انما سمیت فاطمه، لان الخلق فطموا عن معرفتها. (محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

باری، مقصود این نوشتار، تنها عرض ادب و ارادت به پیشگاه پرعظمت حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام می باشد و بس؛ وگرنه برترین پایه های اندیشه ی بشری از رسیدن به ستیغ رفیع مقام معنوی اش بسی ناتوان و زیباترین کلمات در توصیف شأن والایش، بسی نارساست:

ما را کجا به کوی تو ممکن بود وصول در وصف ذات پاک و کرامات بی حدت گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول.

کانجا خیال را نبود قدرت نزول گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول. گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول.

(شعر از میرزا محمد محیط قمی،ملقب به «شمس الفصحا». مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۷۸.)

قم المقدسه

محمدباقر حیدری

جلوه ای از جمال فاطمه

فاطمه، لیله ی قدر عارفان

فاطمه، کوثر بی کرانه

فاطمه، حقیقتی یگانه

فاطمه، مجمع اسمای الهی

فاطمه، طایه دار شفاعت

فاطمه، نازل فرمای جبراییل

فاطمه، سفارش شده ی برترین رسول الهی

فاطمه، معیار رضایت و خشم کبریایی

فاطمه، جلوه نمای جمال خدایی

فاطمه، شب قدر عارفان

در آسمان معرفت حضرت زهرا علیهاالسلام، برترین اندیشه های بشری، حیوان و تیز پروازترین عقل ها سرگردان گشته اند. بلندی رتبت و اوج منزلت این در یکدانه ی خزاین عرش الهی، چنان والا. بالاست که در گستره ی ادراک نمی گنجد.

بنابر روایات متعدد و معتبری که از ائمه ی طاهرین علیهم السلام رسیده، حقیقت لیله القدر به وجود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تفسیر شده است. از آن جمله، بیان نورانی امام موسی بن جعفر (ع) در تفسیر آیات آغازین سوره ی دخان می باشد:

مردی نصرانی به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام شرفیاب شد و در بین سؤالات متعددی که بیان می داشت تفسیر باطن این آیات را جویا شد:

حم و الکتب المبین انا انزلنه فی لیله مبرکه انا کنا منذرین فیها یفرق کل أمر حکیم (دخان (۴۴): ۱– ۴.)؛ حم، سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره انذارکننده بوده ایم. در آن شب هر امری براساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد.

امام در پاسخ فرمودند: اما «حم»، محمد (ص) می باشد و «کتاب مبین»، علی علیه السلام می باشد. و اما «اللیله»، فاطمه علیهاالسلام می باشد. (تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۶، «کتاب الحجه، باب مولد النبی»، حدیث ۴.)

آری، حقیقت لیله القدر، وجو یگانه ی زهراست. و چرا چنین نباشد؟ حال آنکه لیله القدر، ظرف نزول قرآن صامت است و فاطمه، ظرف نزول یازده قرآن ناطق.

انسان های به تکامل و فعلیت رسیده، قرآن ناطقند و این فاطمه است که ظهور یازده کلام الله ناطق گردیده است:

حامل سر مستسر، حافظ غیب مستتر لیله قدر اولیا، نور نهار اصفیا لیله قدر اولیا، نور نهار اصفیا

دانش او احاطه بر دانش ماسوا کند لیله قدر اولیا، نور نهار اصفیا لیله قدر اولیا، نور نهار اصفیا

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

فاطمه، از نظر حقیقت، باطن لیله القدر است. و ما ادریک ما لیله القدر؛ چه کس را یارای آن خواهد بود تا لیله القدر را درک نماید؟!

لیله قدری و لیک قدر تو مجهول قدر تو نشناختند مردم دنیا.

قدر تو نشناختند مردم دنیا. قدر تو نشناختند مردم دنیا.

(شعر از شیخ علی اکبر مروج (شفیق). مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۱۰۸.)

باری، قدر و منزلت فاطمه برای مردمان، نهان است به همان سان که عظمت شب قدر برای ایشان، پنهان است. به دیگر سخن، معرفت حقیقی فاطمه، همان قدر در اوج و دست نایافتنی است که ادراک شب قدر.

او، هان حقیقت یگانه ای است که رازگشای حقایق، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، معرفت وی را هم طراز ادراک شب قدر معرفی می فرماید:

«اللیله»، فاطمه و «القدر»، الله. فمن عرف حق معرفتها فقد ادراک لیله القدر... (فی تفسیر «انا انزلناه فی لیله القدر» عن الصادق علیه السلام: اللیله، فاطمه و القدر، الله. فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادراک لیله القدر و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۶۵.)؛ «لیله»، فاطمه است و «قدر»، الله؛ از این روی هر آن که به شناخت حقیقی فاطمه، توفیق یابد، بی گمان شب قدر را درک کرده است.

امام صادق آن قرآن ناطق بفرموده است و بشنو ای دل آگاه! چو عرفانش بحق کردید حاصل به ادراک شب قدرید نایل.

یکی تفسیر همچون صبح صادق که لیله، فاطمه است و قدر، الله به ادراک شب قدرید نایل. به ادراک شب قدرید نایل.

(آیه الله حسن زاده ی آملی، انسان کامل: ص ۲۱۴.)

یا فاطمه!

تو حقیقت لیله القدری؛ همان شبی که فیها یفرق کل أمر حکیم؛

پس تو میزان جداسازی حق از باطلی.

یا زهرا!

تو تفسیر لیله القدری؛ همان شبی که ظرف نزول حقیقت قرآن گشته است.

پس تو حقیقت قرآنی و ظرف نزول یازده کلام الله ناطق.

تو آیینه دار تام اسما و صفات پروردگاری.

یا راضیه!

تو باطن لیله القدری؛ همان شبی که مبارکه (حم الکتب المبین انا انزلنا فی لیله مبرکه. دخان (۴۴): ۱)

است و همان شبی که حاجات بندگان در آن برآورده می شود و دعای ایشان در آن به اجابت می رسد. هنگامه ی ریزش فیوضات، خیرات و برکات بی نهایت الهی.

پس تو سرچشمه ی بی کرانه ی برکت و خیر کثیری.

تو تجلی تمام رحمت ربی.

تو وجیهه ی عنداللهی که عرض نیاز حاجتمندان با وساطت تو به درجه ی اجابت می رسد:

مشکاه نور الله و الزجاجه لیله قدر لیله ابنه من صلت به الملائکه.

کعبه الامال لاهل الحاجه ابنه من صلت به الملائکه. ابنه من صلت به الملائکه.

(آیینه ی ایزدنما: ص ۵۲، به نقل از «الجنه العاصمه».)

یا طاهره!

متحیرم که چه خوانمت؟

تو مظهر واجب الوجودی.

تو معنی جان ممکناتی.

تو جام جهان نمای ذاتی.

تو مظهر جمله ی صفاتی.

تو مجهوله القدری؛ همان گونه که مجفیه القبری.

تنها خدا می داند که در آفرینشت چه کرده است؛ تنها خدا.

فاطمه، کوثر بی کرانه

سوره ی کوثر در عین کمی آیـات و کلماتش، در بر دارنـده ی اسـرار و رموزی است که حتی بزرگان و مفاخر ما نیز از دستیابی به ژرفنای آن عاجز مانده، به عجز و ناتوانی خویش معترف گردیده اند.

یکی از نام های مبارک فاطمه زهرا علیهاالسـلام «کوثر» است. در وجه تسـمیه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به «کوثر» وجوه مختلفی بیان شـده و هر کسـی به مقـدار پایه ی معرفتی خویش، سـخنی بیان کرده است؛ اما گوییا ژرف نگرترین انـدیشه های بشـری نیز در غواصی به ژرفنای اقیانوس ناکرانمند کوثر چاره ای جز حیرانی، واله گی و سرگردانی ندارند:

دامن کبریای او دسترس خیال نی پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پاکند.

پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پاکند. پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پاکند.

(آیهٔالله محمدحسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

«کوثر» بر وزن «فوعل» وصـفی اخذ شده از «کثرت» و به معنای «خیر کثیر و فراوان» می باشد. (تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴۸.)

گستره ی معنایی این واژه چنان وسیع و جامع است که مصادیق بی شـماری از جمله «خیربی نهایت» را نیز می توانـد شامل شود. در تفاسیر شیعه و سنی معانی بسیاری برای «کوثر» ذکر شده است که جملگی، از مصادیق همین «خیرکثیر» می باشند؛ مصادیقی چون:

۱ – حـوض و نهر کـوثر در جنت که تعلق به پیـامبر دارد و مؤمنـان به هنگـامه ی ورود به بهشت، از آن سـیراب می شونـد. (مجمع

الابیان: ج ۵، ص ۵۴۸.)

۲ - مقام شفاعت کبری در روز قیامت

۳- نبوت

۴- حکمت و علم به حقایق اشیا.

۵- قرآن

۶- کثرت اصحاب و پیروان

۷- کثرت معجزات

۸- کثرت علم و عمل

۹- کثرت معرفت در توحید

۱۰- کثرت نعمت های دنیا و آخرت

۱۱- نسل کثیر و ذریه ی فراوان که در گذر زمان باقی مانند و بی تردید این فراوانی ذریه و باقی ماندن نسل از وجود دختر والا گهر پیامبر، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نشأت گرفته است. (ترجمه ی تفسیر مجمع البیان: ج ۲۷، ص ۳۰۹.)

آری، خداوند متعال به حبیب خویش، «خیر کثیر» و «فضل عظیم» و فضایل بیرون از حد و حصر عطا فرموده است که مصادیق آن، حتی از حطیه ی شمار نیز خارج است:

کتاب فضل پیمبر تمام نتوان کرد کسی که دم زند از فضل بی نهایت او چو مرغکی است که از بحر، ترکند منقار.

اگر دوات شود ابحر و قلم اشجار چو مرغکی است که از بحر، ترکند منقار. چو مرغکی است که از بحر، ترکند منقار.

(شعر از سید عباس حسینی، متخلص به حیران. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۹۲.)

اما بنابر عقیده ی بسیاری از علمای شیعه و پاره ای از علمای اهل سنت، بارزترین مصداق «کوثر» وجود نازنین حضرت زهرا علیهاالسلام می باشد.

برهان این حقیقت و شاهد این واقعیت، علاوه بر روایات متعددی که از ائمه ی اطهار علیهم السلام وارد شده است، شأن نزول و سیاق آیات سوره ی کوثر می باشد؛ چرا که در شأن نزول سوره ی کوثر، اتفاق مفسران بر این است:

آن هنگام که تنها پسران پیامبر، قاسم و عبدالله، در فاصله ی زمانی اندکی از این دنیای فانی پرکشیدند و به سوی ملک باقی شتافتند، دشمنان و مخالفان پیامبر به اظهار شادی و مسرت پرداختند و دهان به شماتت، طعنه و زخم زبان نسبت به پیامبر گشودند؛ از جمله عاص بن وائل سهمی حضرت را ابتر (: بی دنباله، بی اثر، بی سرانجام و مقطوع النسل) خواند.

چنین شماتت هایی قلب لطیف پیامبر را سخت آزرده می ساخت؛ از این روی خداوند متعال برای دلجویی از حبیب خویش و پاسخ به طعنه های مشرکان، سه آیه ی نورانی کوثر را فروفرستاد:

انا اعطینک الکوثر؛ مامحققا به تو خیر فراوان بخشیده ایم.

فصل لربک و انحر؛ پس به شکرانه اش نماز بخوان و قربانی کن.

ان شانئك هو الابتر؛ و بدان که دشمن شماتت گوی تو، خود بی سرانجام و بلا عقب است.

عطا بر تو کوثر نمودیم ز احسان به نهر بهشت و به خیر کوثرت به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر.

که ناید به دل، گرد غم بار دیگر به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر. به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر.

(همان.)

با توجه به سیاق فرجامین آیه ی این سوره، منظور از کوثر، فراوانی ذریه و ماندگاری نسل پیامبر می باشد که فقط از طریق وجود پر

برکت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تحقق یافته است؛ چرا که مشرکان، پیامبر را طعنه ی بی سرانجامی می زدند و این آیات را در مقام پاسخ و رد طعنه ها و شماتت های ایشان نازل شد که نه تنها حبیب خود را بی سرانجام و بی دنباله قرار ندادیم، بلکه او را به برکت وجود یگانه دخترش، نسلی بی نظیر و ماندگار در طول تاریخ عطا کردیم و دشمن طعنه گوی او را بی دنباله و ابتر قرار دادیم. از این روی روشن ترین مصداق کوثر، وجود دختر والا گهر پیامبر و ماندگاری نسل او از این طریق می باشد

این تفسیر از سوره ی کوثر، از آن جهت که دارای هماهنگی کامل با شأن نزول سوره و واجد مناسبتی تام با متن و سیاق آیات می باشد و نیز بنابر تفاسیر متعددی که از ائمه ی اطهار بدین مضمون وارد شده است، بیانگر بارزترین و آشکارترین مصداق کوثر (وجود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام) می باشد.

آری، وجود فاطمه علیهاالسلام، منبع خیر کثیر است که هم باعث ماندگاری رسالت پیامبر شده است و هم عامل جاودانگی نسل پاک او:

چه زهرا که شد علت مبقی دین دل آسوده می باش اندر زمانه زمین گردد از نسل پاکت گلستان زمان گردد از آل طه منوّر.

چه زهرا که از عالمی گشته مهتر که نسل تو برپاست زین یکه دختر زمان گردد از آل طه منوّر. زمان گردد از آل طه منوّر.

(شعر از سید عباس حسینی، متخلص به حیران. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۹۲.)

فاطمه، حقیقتی یگانه

یکی از مصادیق شناخته شده ی «کوثر» که در تفاسیر شیعه و سنی وارد و در بین همه مسلمین شایع گردیده است، حوض و نهر کوثر در بهشت می باشد؛ حوضی که مؤمنان می بایست برای لیاقت یابی حضور در بهشت، از آب پاک و پاک کننده ی آن بنوشند تا ظرفیت و لیاقت ورود به حرم کبریایی را بیابند.

این چه آبی است که می بایست از سرچشمه ی طهارت کوثر به کام تشنه ی مؤمنان نوشانیده شود تا لیاقت ورود به بهشت برین حاصل آید؟

این «کوثر بهشتی» چه نسبتی با وجود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که همان «کوثر محمدی» است، دارد؟

اینها سؤالاتی است که که عقل و تصور ما از درکش عاجز است، شاید بتوان تنها به همین اندازه فهمید که کوثر، سرچشمه ای است در بهشت که صاحب آن، پیامبرو ساقی آن، امیرمؤمنان و حقیقت آن باطن فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است.

عظمت بی همانند کوثر، آنگاه رخ می نماید که علاوه بر سوره ی کوثر، در حدیث تاریخی ثقلین نیز به دیده ی دقت و حکمت بنگریم: دو میراث گران سنگ در میان شما بر جای می نهیم: کتاب خدا و عترتم. این دو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض، بر من وارد آیند. (انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی... و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. برخی از منابع اهل سنت که حدیث فوق را نقل کرده اند عبارتند از: صحیح ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹ هجری): ج ۵، ص ۲۳۸ و ص ۱۹۹. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ص ۳۳ و ۴۵. تفسیر ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (متوفای ۷۷۴)، ج ۴، ص ۱۱۳. المعجم الکبیر، طبرانی (متوفای ۳۶۰ هجری)؛ ص ۱۳۷.)

حوض نامبردار در حدیث شریف ثقلین، همان سرچشمه ی بی همانند کوثر است.

بنابراین حدیث متواتر، حوض کوثر، تلاقی گاه قرآن و عترت است؛ جایگاهی که قرآن و همه ائمه ی اطهار علیهم السلام بایستی به آنجا وارد آیند. در آن جا است که قرآن و عترت، اتحاد می یابند؛ به بیانی بهتر، در این میعادگاه است که اتحاد و یگانگی قرآن و عترت آشکار می شود؛ چرا که حقیقت قرآن، امری جدا از حقیقت اهل بیت علیهم السلام نیست.

آری، تجلی باطن و حقیقت فاطمه ی زهرا در بهشت برین، سرچشمه ی کوثر است؛ سرچشمه ی بی کرانه ای که زلال بی

همانندش، طهارت بخش بهشتیان برای فیض حضورالهی می باشد و لیاقت بخش ایشان برای ورود به حریم کبریایی؛ حقیقت یگانه ای که تلاقی گاه قرآن و عترت است و میعادگاه این دو با نبوت.

کوثری و چشمه ی فیض خدا از تو زند جوش، زلال بقا.

از تو زند جوش، زلال بقا. از تو زند جوش، زلال بقا.

(شعر از حاجی محمدجان قدسی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲.)

یا فاطمه!

طاهره ای یا طهارت بخش اهل بهشت!

بتولی یا لیاقت بخش برین سرنوشت!

تقیه ای یا تلاقی گاه قرآن و عترت با نبوت!

معصومه ای یا میعادگاه کتاب و امامت با رسالت!

نمی دانم چگونه توصیفت کنم!

شگفتا از تو!

شگفتا که شگفتی و شیفتگی بشر را با تو پایانی نیست!

تو کیستی و دارای چه ظرفیتی که هم قرآن را، هم نبوت را و هم امامت را در خود گنجانده ای؟!

تو را چه وسعت و عظمتی است که میعادگاه قرآن و امامت با رسالت گردیده ای؟!

چنین ظرفیت شگفتی، تنها شایسته و سزاوار مقام توست که در دوره ی زندگی ات، دوام بخش رسالت پدر بودی و حفاظت بخش امامت همسر و ایمنی بخش کتاب برتر؛ استمراردهنده خط رسالت بودی و حفظکننده ی سیر امامت و منع کننده ی تحریف از کتاب پرکرامت:

نخل نبوت ز تو شد بارور مهر تو رخشان ز بلندای عرش علت غایی به دو عالم تویی خلق، تو را، امر، تو را جان تو راست جلوه گه صورت جانان تو راست

باغ امامت ز تو شد پر شجر سفره ی تو گستره ی عرش و فرش جوهره ی عالم و آدم تویی جلوه گه صورت جانان تو راست جلوه گه صورت جانان تو راست

(شعر از محمدجان قدسی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲.)

فاطمه، مجمع اَسمای الهی

ارباب معرفت، اسما و صفات الهی را به دو دسته تقسیم می کنند: جمالیه و جلالیه. اسما و صفاتی که در بر دارنده ی مفاهیمی چون محبت، لطافت، رأفت، عطوفت، رحمت و... می باشند، در گستره ی صفات جمالیه می گنجند و آن اسما و صفاتی که در بر دارنده ی مفاهیمی چون صلابت، غضب، انتقام، عقوبت، قهاریت، جباریت و... می باشند، در قلمرو صفات جلالیه وارد می گردند.

همه ی اسمائی که برای خداوند متعال در قرآن کریم ذکر شده است، در این دو گستره، قابل تقسیم بندی است. اسمائی از قبیل: قاهر، جبار، متکبر، قوی، ذوانتقام، منتقم ذوالجلال و شدید العقاب را «اسمای جلالیه ی الهی» می نامند. و اسمائی چون: علیم، رحیم، کریم، حکیم، رئوف، عطوف، ودود، غفور، لطیف، خبیر، بصیر، شهید، ذوالفضل و سریع الحساب را «اسمای جمالیه ی الهی» نام می نهند.

به عقیده ی عرفا، هر موجودی به اندازه ی بهره ی وجودی اش از ویژگی های کمالی، جلوه ای از اسما و صفات بی نهایت کمال

الهی را متجلی و نمایان می سازد. در میان تمام مخلوقات، تنها آفریده ای که می تواند مظهر جمیع اسما و صفات الهی گردد، انسان است. تنها اوست که می تواند با استعدادی که خداوند در وجودش نهاده است، به سوی جمال و جلال مطلق الهی اوج گیرد و آیینه ی تمام نمای اسما و صفات الهی گردد.

سایر آفریدگان نیز، جلوه ای از اسما و مظهری از صفات الهی اند؛ اما هیچ گاه یارای آن را نخواهند یافت که مظهر تام و تمام اسما و صفات الهی گردند؛ به عنوان مثال، فرشتگان نیز مظهر اسمای خدایی اند؛ اما مظهر سبوحیت و قدوسیت.

آن هنگام که پروردگار عالم به فرشتگان، خبر داد که انی جاعل فی الارض خلیفه ؛ (بقره (۲): ۳۰.) من در روی زمین، خلیفه ای خواهم گماشت، پرسیدند: أتجعل فیها و یسفد فیها ویسفک الدما و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک (بقره (۲): ۳۰.) ؛ آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خون ها ریزند؟ آیا مقام خلافت الهی را به موجودی فسادکار و خونریز خواهی سپرد و حال آن که ما تو را تسبیح و تقدیس می نماییم؟ جواب شنیدند که: انی اعلم ما لا تعلمون (بقره ی (۲): ۳۰.) ؛ من چیزی لی دان م که شما نمی دانید. من از اسرار خلقت انسان آگاهم و استعدادی در وجود او نهاده ام که شما از آن بی خبرید.

گوهری در وجود این انسان به ودیعت نهاده ام که می تواند او را به مقامی برساند که شما فرشتگان مقرب به خدمت گذاری او مباهات ورزید؛ البته اگر قدر این گوهر را بداند و آن استعداد را به فعلیت رساند. ای فرشتگان! اگر شما مظهر سبحانیت و قدوسیت من گشتم اید و از اسلای من، دو اسم سبوح و قدوس در وجودتان ظهور یافته است، آدمی با اختیار خویش می تواند جمیع اسما و صفات مرا به ظهور رساند. و آن گاه همه ی اسما را به آدم تعلیم داد؛ علم أدم الأسما کلها. (بقره (۲): ۳۱.)

آیات نامبردار، در بر دارنده ی این پیام است که: ای انسان! قدر خود را بدان و خویشتن را هم ردیف چهارپایان قرار مده! تو برای خوردن و آشامیدن آفریده نشده ای. تو برای نفس چرانی و شهوت بارگی آفریده نشده ای. تو برای فریفتگی در مقابل زرق و برق دنیا خلق نشده ای. تو برای دل سپاری به مظاهر دنیا بدین سرا نیامده ای. تو آمده ای تا خلیفه الله شوی. خلق شده ای تا جلوه نمای جمیع اسما و صفات الهی گردی. چنان استعداد بی همتایی در وجودت به ودیعت نهاده ام که می تواند تو را به والاترین کمالات رساند. تو آفریده شده ای تا با انتخاب راه بندگی و عبودیت من، این استعداد بی نظیر را به فعلیت رسانی و وجودیت را به اوج کمال نایل گردانی.

آری، به انسان ظرفیت، استعداد و توانی عطا شده است که می تواند وجود خویش را از نازل ترین مراتب جلوه گری جمال و جلال الهی، لحظه به لحظه ارتقا بخشد و آن را به عالی ترین مراتب جلوه نمایی حق، واصل گردانیده، آیینه ی تمام نمای اسما و صفات خدایی گرداند.

آدمی، آن هنگام که از خودیت و نفسانیت گذشت و قدم در مسیر بندگی و عبودیت گذاشت، وقتی که از خودپرستی رهید و به خداپرستی رسید، آن هنگام که قدم بر خود نهاد و اختیارش را به خدا وانهاد، تجلی و ظهور صفات الهی در وجودش آغاز می شود و لحظه به لحظه، به تناسب مرتبه ی بندگی اش، فزونی می گیرد.

صدیقه ی طاهره علیهاالسلام را در یک کلام می توان به عنوان «مظهر جمیع اسما و صفات الهی» معرفی کرد. شخصیتی جامع که از رهگذر عبودیت و بندگی به والاترین مرتبه ی فنای فی الله و جلوه نمایی حق، واصل گردیده است:

چو زهرا فانی ذات خدا وز خود مجرد شد سراپا حق و پاک از بند هر قید مفید شد.

سراپا حق و پاک از بند هر قید مفید شد. سراپا حق و پاک از بند هر قید مفید شد.

(شعر از فؤاد کرمانی. اختران ادب: ص ۷۸.)

شخصیتی جامع صفات جمال و جلال پروردگار که در هر لحظه لحظه ی وجودش، برترین نمونه ی کمالات را در عرصه های مختلف به ظهور رسانیده است: در عرصه ی رحمت و عطوفت، در گستره ی تقوا و عبودیت، در پهنه ی پاکدامنی و عفت، در

صحنه ی تعلیم و تربیت، در جبهه ی سیادت و درایت، در میدان شجاعت و کیاست، در فخرای بلاغت و خطابت، در جایگاه حفاظت از رسالت، در مقام حمایت از ولایت و....

فاطمه، مظهر کل اسمای الهی است. فاطمه، آیینه دار تمام صفات ربوبی است. فاطمه، مظهر رحمت و عطوفت خداست. فاطمه، تجلی علم و حکمت خداست. فاطمه، مظهر صبر و حلم خداست. فاطمه، تجلی عظمت و قدرت خداست. او مظهر جمال خداست و تجلی جلال خداست:

کیست زهرا؟ آیینه ی ایزدنما کیست زهرا؟ مظهر کل الجمال کیست زهرا؟ مظهر کل الکمال کیست زهرا؟ عاشق ذات خدا کیست زهرا؟ دخت احمد، مصطفی مظهر کل الکمال کبریا.

کیست زهرا؟ آیینه ی ذات خدا کیست زهرا؟ مظهر کل الجلال آیینه ی حسن جمال ذوالجلال مظهر اسما و اوصاف خدا مظهر کل الکمال کبریا. مظهر کل الکمال کبریا.

(محمدرضا ربانی. آیینه ی ایزدنما، ص: ۱۹۱ و ۱۹۲.)

در این مقام از بیان روحانی و نورانی مراد سفر کرده مان، آن عارف مهربان جماران استمداد می جوییم تا شاید از سرچشمه ی بی کرانه کوثر، قطره ای بر جان عطشان و کام تشنه مان چشاند و بدان قطره روح افزا، قلوبمان را حیاتی دیگر بخشاید، ان شاء الله:

تمام ابعادی که برای یک زن و یک انسان متصور است، در فاطمه ی زهرا علیه السلام جلوه کرده است.

یک زن روحانی و ملکوتی و تمام حقیقت زن. تمام حقیقت انسان و تمام نسخه ی انسانیت. موجودی ملکوتی که در عالم به صورت انسان، ظاهر شده و موجودی الهی و جبروتی که به صورت یک زن پدیدار گشته است.

... انسان، موجودی متحرک است. حرکت او از نازل ترین مراتب صوری طبیعی، شروع می شود به سوی والاترین مدارج کمال به پیش می رود؛ از مرتبه ی طبیعت تا مرتبه ی غیب و فنای در الوهیت.

برای صدیقه ی طاهره، همه ی این معانی حاصل است. حرکت معنوی اش را از مرتبه ی طبیعت، شروع کرده و با قدرت و تأیید الهی و تحت تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله همه ی مراحل را طی فرموده و بدان مرتبه ای رسیده که دست همگان از آن کوتاه گردیده است.

تمام معنویات، جمیع جلوه های ملکوتی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی، همه و همه در این موجود مجتمع گشته است. انسانی به تمام معنا انسان، زنی به تمام معنا زن. (سخنرانی حضرت امام خمینی در زاد روز فاطمه ی زهرا، تاریخ ۲۶/ ۲/ ۵۸، با اندکی تلخیص و ویرایش محتوایی.)

آری، فاطمه ی مرضیه را تنها می توان «آینه ی تمام نمای طلعت خدایی» نامید و بس:

در هر صفتی، اعظم اسمای الهی اوصاف خدا از تو هویداست کماهی ذاتت متناهی، صفتت نامنتاهی سر تا قدمت، آینه ی طلعت شاهی.

اندر فلک قدرت، نبود چو تو ماهی علم تو محیط است به معلوم الهی سر تا قدمت، آینه ی طلعت شاهی. سر تا قدمت، آینه ی طلعت شاهی.

(شعر از حکیم صفای اصفهانی، اختران ادب: ص ۷۷.)

فاطمه، طلایه دار شفاعت

شفاعت گران عرصه ی محشر، بنابر آموزه های اسلامی بسیارند: انبیا، اوصیا، مؤمنان واقعی، ملائکه، (رسول الله (ص): الشفاعه للأنبیاء و الاوصیاء و المؤمنین و الملائکه. بحارالانوار: ج ۸، ص ۵، ح ۷۵.) اهل بیت علیهم السلام و محبان ایشان، (الامام علی (ع):

لنا شفاعه و لاهل مودتنا شفاعه... الخصال: ص ۶۲۴، ح ۱۰.) شهدا،علمای ربانی، (رسول الله (ص): ثلاثه یشفعون الی الله عزوجل فیشفعون: الانبیا، ثم العلماء ثم شهداء الخصال: ص ۱۵۶ ح ۱۹۷.) قرآن، (رسول الله (ص): تعلموا القرآن فانه شافع یوم القیامه.مسند احمد:ح ۲۲۲۱۹.

الامام علی (ع): واعلموا انه شافع مشفع و قائل مصدق و انه من شفع له القرآن یوم القیامه شفع فیه.نهج البلاغه: خطبه ی ۱۷۶.) ... اما در میان تمام شفاعت گران روز قیامت، نام فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همچون خورشیدی رخشان می درخشد؛ چرا که روایات معتبر بسیاری (ر.ک بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۹ تا ۲۲۷.) از جانب رسول خدا و ائمه ی اطهار علیهم السلام، شفاعت بی نظیری را برای آن جانب وعده می دهند؛ شفاعتی چنان گسترده که نه تنها محبان آن حضرت و دوستداران ذریه ی او را شامل می شود، بلکه تمام محبت ورزان به دوستان یا دوستان دوستان او را نیز در بر می گیرد.

در این مقام، به ذکر خلاصه ی مضمون چند حدیث شریف، که ترسیم نمای شفاعت فراگیر آن حضرت در عرصه ی قیامت می باشد، تبریک و تیمن می جوییم:

۱.... در آن هنگامه ی پرغوغا و پردغدغه به ناگاه ندایی عرش لرزان از جانب جبرائیل همه ی صداها و همهمه ها را فرومی نشاند: غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد: چشم هایتان را فروافکنید تا فاطمه، دختر محمد، عبور نماید.

در پی این ندا، هیچ پیمبری، هیچ صدیقی و هیچ شهیدی، باقی نمی ماند مگر آن که چشمانشان را، از روی احترام، فرومی افکنند.

ناقه ی فاطمه، با هدایت جبرائیل، از عرصه ی محشر می گذرد تا این که در مقابل عرش پروردگار قرار می گیرد. فاطمه، از ناقه فرود می آید و زبان به تظلم خواهی می گشاید.

در پی تظلم خواهی فاطمه، ندایی از جانب خداوند جل جلاله فرامی رسد که: یا حبیبتی! سلینی تعطی، و اشفعی تشفعی، فوعزتی و جلالی لا جازین ظلم کل ظالم؛ ای حبیبه ی من! و ای دختر حبیب من! بخواه که هر چه خواهی عطا می شود، شفاعت نما که هر که را شفاعت نمایی پذیرفته می شود. به عزت و جلالم سوگند که ستمگری هر ستمکاری را خودم مجازات می دهم.

پس، فاطمه عرضه می دارد: الهی و سیدی! ذریتی و شیعتی و شیعه ذریتی و محبی و محب ذریتی؛ پروردگار و سرور من! فرزندانم و پیروانم و پیروان فرزندانم و دوستدارانم و دوستداران فرزندانم.

در پی درخواست فاطمه، از جانب خداوند رحمان، خطاب می رسد که: این ذریه فاطمه و شیعتها، و محبوها و محبوا ذریتها؟ کجایید فرزندان فاطمه و پیروان ایشان؟ کجایید دوستداران فاطمه و دوستداران فرزندان او؟ پس بلافاصله، فرشتگان رحمت، ایشان را در بر می گیرند. فاطمه، در پیشاپیش اینان به سوی بهشت حرکت می کند و اینان در پی فاطمه، وارد بهشت برین می گردند! (امالی صدوق: ص ۲۵. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۹. ناسخ التواریخ: ص ۱۷۶. غایه المرام: ص ۵۹۴ روضه الواعظین: ص ۱۴۸. عوالم العلوم ج ۱۱، ص ۳۲۲. المناقب: ج ۳، ص ۳۲۷.)

۲.... صدهزار فرشته، حضرت فاطمه را در عرصه ی محشر، بر بال های خویش حمل می دهند تا بر در بهشت فرود می آورند. پس فاطمه توقف نماید و داخل بهشت نشود و التفات او به سوی صحرای محشر باشد.

از جانب پروردگار خطاب آید که: ای دختر حبیب من! سبب توقفت چیست و حال آن که تو را اذن بهشت داده ام؟

عرضه می دارد: پروردگارا! دوست می دارم که قدر و منزلتم در این روز معلوم گردد.

خطاب رسد که: ای فاطمه! در قلب یکایک محشریان نظاره کن و در قلب هر کسی که ذره ای از دوستی خود و فرزندان خود دیدی، دست او را فراگیر و در بهشت جایش ده!

در پی این ندا، فاطمه دوستان و شیعیان خود را از میان مردمان؛ بسا مرغی که دانه های خوب و مرغوب را بر می چیند، جدا می سازد.

شیعیان فاطمه، در پیشگاه او و بر در بهشت حاضر می شوند؛ اما پیش از ورود به بهشت، با الهامی الهی ملتفت محشر می شوند و به سوی عرصه ی محشر نظر می افکنند و از پروردگار تقاضا می نمایند که: پروردگارا! دوست می داریم که در چنین روزی، قدر و منزلتمان، شناخته شود.

خطاب الهی فرامی رسد که: ای دوستان من! در جمع محشریان بنگرید که چه کسی دوستدار شما از روی محبت فاطمه بوده است؟ کیست که شما را از روی محبت فاطمه، اطعام کرده باشد؟ کیست که به شما در محبت فاطمه، شربتی آب عطا کرده باشد؟ کیست که از روی محبت فاطمه، شما را جامه ای داده باشد؟ کیست که در محبت فاطمه، غیبتی را از شما دفع کرده باشد؟ دست او را بگیرید و به بهشت داخل گردانید.

به خداوند سوگند که در پی این شفاعت گسترده، هیچ کسی در عرصه ی محشر باقی نمی ماند مگر شک کنندگان بیماردل، کافران سیاه دل، و منافقان سنگ دل. (ریاحین الشریعه، ج ۱ ص ۲۳۳.)

نتیجه آن که شفاعت آن حضرت از شفاعت همه شفاعت کنندگان عرصه محشر بسی فراتر و گسترده تر می باشد. به دیگر سخن عالی ترین و گسترده ترین مرتبه ی شفاعت در روز قیامت ویژه ی حضرت زهرا علیهاالسلام است.

چه رازی در میان است که از بین همه ی شفاعت کنندگان، والاترین مراتب شفاعت ویژه ی حضرت زهرا (س) گشته است؟! چگونه با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) در عرصه ی شفاعت، وسیع ترین مرتبه ی شفاعت به وجود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اختصاص یافته است؟! مگر مقام نبوت و رسالت پیامبر اکرم (ص) بالاتر نبوده است؟! مگر مقام امامت و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام والاتر نبوده است؟! چگونه مرتبه ی شفاعت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام از همه ی پیامبران و امامان وسیع تر و پر دامنه تر می باشد؛ در حالی که ایشان نه دارای مقام نبوت بوده اند و نه واجد مقام امامت؟!

پاسخ به این سؤالات، البته در محدوده ی عقل و فهم بشری، نیازمند مقدمه ای مختصر می باشد:

شفاعت گری بی همتای فاطمه از چشم انداز عرفانی

انسان، در مسیر تکاملی اش هر چه بیشتر به پیش رود، تجلی گر اسما و صفات بیشتری از خداوند متعال می گردد. آدمی در پرتو رهیدگی از خود و پیوستگی با خدا، آیینه ی صفات جمال و جلال خداوندی می گردد و در هر مرحله ای از سیر به سوی حق، صفتی از صفات الهی در وجود او جلوه گر و آثار ویژه ی آن ظاهر می شود. اما در زمینه ی ظهور صفات جمال الهی در وجود زن بسی بیشتر است؛ به همان سان که زمینه ی تجلی صفات جلال الهی در وجود مرد بیشتر است. به وجود زن در متجلی سازی صفات جمال الهی (محبت، عطوفت، رحمت، لطافت، ظرافت و...) استعداد و توانایی ویژه ای عطا شده است؛ برخلاف مردان که به ظهور رسانی صفات جلال الهی (صلابت، قاطعیت، خشونت، قدرت و...) یارایی و ظرفیت ویژه ای یافته اند.

اگر زن در مسیر بندگی خدا که همان مسیر تکامل اوست، قدم بر دارد، صفات جمال الهی در وجود او بیشتر ظهور و جلوه می نماید. از رهگذر همین صفات است که زنان می توانند با خداوند رابطه ای عمیق تر برقرار کنند، صفات او را بیابند و او را به علم حضوری بشناسند.

باری، زن طبعا مهربان تر و عطوفت تر از مرد است و به کارهای ظریف و لطیف مایل تر؛ چرا که با ویژگی های روانی و ذاتی اش سازگارتر است.

شکی نیست که صفات «رأفت و عطوفت»، «مهربانی و رحمت» و «عفو و گذشت» در وجود زنان بسی قوی تر از وجود مردان است. در عرصه ی روان شناسی تفاوت های مرد و زن، اگر چه در بین روان شناسان، اختلافات فراوانی وجود دارد، اما همگی ایشان در این مسأله متفقند که عاطفه و احساس زنان، بسی نیرومندتر و گسترده تر از عواطف مردان است.

والاترین مایه ی امتیاز زن بر مرد، در عواطف و احساسات برتر می باشد؛ همان بعد وجودی که با لطافت، ظرافت، زیبایی و عظمت روح انسانی مرتبط است. از این روست که گرمی بازار محبت در جهان، از وجود زن است. گرمابخش سرای انسانیت، وجود زن است. در عرصه ی خانواده، دلربایی محبت مادر بیشتر است یا پدر؟ جاذبه ی محبت خواهر بیشتر است یا برادر؟ چرا در تمام فرهنگ های جهان، مادر به عنوان سمبل مهربانی و عطوفت شناخته شده است؟

بی شک قوی ترین عامل ایجاد جاذبه و برقراری محبت و صمیمیت در محیط خانواده، دختران و مادرانند. اگر چنین ویژگی عاطفی والایی در وجود زنان نمی بود، کانون گرم و با صفای خانواده ها به کویری خشک و بی روح مبدل می گشت؛ چرا که به مردان توانایی برقراری چنین صفا، محبت و صمیمیتی داده نشده است.

عواطف بی شایبه، ویژگی منحصر به فرد زنان عالم است، مردان را بهرکاری دیگر ساخته اند. این عواطف و احساسات، نشانه و نمودی از رحمت ویژه ی خداوند به بندگانش می باشد؛ این عشق و محبت سرشار در وجود زن، ظهور و جلوه ای از عشق و محبت خدایی است.

خوشا به حال زنانی که استعدادهای عظیم وجود خویش را بشناسند، به پرورش و رشد آن اهتمام ورزند و آن را در مجرای درست و خداپسندانه ی آن به کار گیرند. این رحمت و محبتی که در نهاد زن به ودیعت نهاده شده است، چونان حبل و ریسمان محکمی است که رابطه ی حقیقی بین زن و خدا را برقرار می سازد؛ بسان رشته ی مطمئنی است که یک سوی آن در قلب زن و دیگر سوی آن به مقام ذات الهی متصل است. زن، بایستی که این حبل متین الهی را بگیرد و با مددگیری از آن، مداوم به پیش برود تا او را به جایگاه مقعد صدق عند ملیک مقتدر (قمر (۵۴): ۵۵) رساند.

و اما روایات پرشماری که گسترده ترین مرتبه ی شفاعت را ویژه ی حضرت زهرا علیهاالسلام معرفی می کنند، نه بدان معنا که دیگران از مقام شفاعت بی بهره اند؛ بلکه بدین معناست که:

حضرت زهرا علیهاالسلام، به خاطر لطافت خاص روحی، مظهر تام و تمام رحمت الهی گشته است. از آن جا که رحمت و عطوفت خداوندی در وجود زن، بیشتر جلوه و بروز می نماید و در وجودی که از همه چیز بریده و سراپا فنای در خدا گردیده است، به اوج تجلی می رسد، می توان گفت: ریشه ای ترین و عمیق ترین محبت ها، رحمت ها، رأفت ها، عطوفت ها و مغفرت های خداوند در وجود حضرت زهرا علیهاالسلام تجلی و ظهور کرده است. از همین روست که آخرین و گسترده ترین شفاعت ها که خود، نمود و تجلی رحمت بی کرانه ی الهی است، به دست مهربان فاطمه ی زهرا علیهاالسلام صورت می پذیرد:

معدن در ولایت، منبع فیض خدا چون به محشر بر شفاعت لب گشاید لطف دوست بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه.

در شفاعت، عالمی چشم انتظار فاطمه بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه. بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه.

(مهدی الهی قمشه ای، شکوفه های عرفان: ص ۲۹۴.)

برای زنان، مایه ی بسی مباهات می باشد که از جنسی آفریده شده اند که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نیز از آن جنس بوده اند. برای زنان، مایه ی بسی افتخار است که با ویژگی هایی از مردان ممتاز شده اند که با آن استعدادها می توانند همچون زهرای اطهر، جلوه نمای جمال الهی شوند و آینه دار عشق، محبت، رحمت و مهربانی های خدایی گردند.

یا فاطمه!

سرشتم، مهر و محبت تو!

بهشتم، مزار بی چراغ تو!

چنان کن که سرنوشتم، باشد لطف و شفاعت تو!

یا فاطمه!

تو زهرایی و شفیعه ی روز جزا!

تو فاضله ای و آینه دار فضیلت، محشر کبرا!

یا فاطمه!

به حق رحمتت! به حرمت عطوفتت!

دست من و لطف و عطای بی کرانه ات.

جرم من و شفاعت گری یگانه ات.

یا فاطمه! ای مظهر رحمت بی کرانه ی الهی!

ای تجلی عطوفت بی همتای خدایی!

ای بروز رأفت بی پایان باری:

اهل عصیان گر تو را روز جزا حامی کنند گر گشایی از شفاعت بر گنه کاران دری بندد از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام.

قهر سبحانی کند تیغ جزا را در نیام بندد از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام. بندد از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام.

(محتشم کاشانی، دیوان، ص ۳۰۵.)

فاطمه، نازل فرمای جبراییل

پیوند اهل بیت با عالم غیب، پیوندی مداوم و همیشگی بوده است. در حقیقت ایشان،

گنجینه داران علمی بی کران می باشند که آستان مبارکشان به دوام فرودگاه و عروج گاه ملایک مقرب الهی بوده است.

در میان اهل بیت علیهم السلام، عصمت کبرا علیهاالسلام از پیوندی بس شگفت و ارتباطی بس شگرف با عالم ملکوت بر خوردار بوده است که صد البته ادراک و توصیف چنین پیوندهای بلند غیبی، معنوی و عرفانی برای فهم بشری اگر ممتنع نباشد، فوق طاقت و بسی مشکل می باشد:

فضل زهرا را بشر کی می توان احصا کند؟ قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند.

قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند. قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند.

روح متعالی و پر عظمت زهرای اطهر که از ادراک آن حیران شود عقول، سبب شود تا پس از عروج جانگداز پیامبر، روح اعظم از اوج عرش به حضیض فرش فرو آید و تسلابخش قلب داغدیده ی دردانه ی پیامبر گردد.

پس از ارتحال جان کاه پیامبر، جبراییل امین، از جانب رب العالمین مأموریت می یابد تا با آمد و شدی مکرر به محضر پر کرامت فاطمه ی مرضیه و خبردهی از جایگاه پدر و پرده برداری از عالم غیب، (الامام صادق علیه السلام... ان فاطمه مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسه و سبعین یوما و کان دخلها خزن شدید علی ابیها و کان جبرئیل علیه السلام یأتیها فیحسن عزاءها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی علیه السلام یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه. الکافی: ج ۱، ص ۲۴۱. مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، عطاردی: ص ۲۸۲.) مونس و همنشین روح عظیم و لطیف فاطمه در فراق پدر گردد. باری، در آن ایام سخت و جان فرسا، جبراییل با فرودهایی مکرر و ادامه دار، تمام مسایل و حوادث پس و پیش رو تا برپایی قیامت را به اطلاع آن حضرت می رسانید و امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز آنها را می نگاشت و بدین سان «صحیفه ی فاطمه» شکل می گرفت.

مصحف فاطمه در واقع، یکی از تجلیات علم بی نهایت الهی بر روح عظیم فاطمه ی مرضیه علیهاالسلام می باشد که بنابر روایات، اخبار گذشته و آینده تا خاتمه ی قیامت در آن مصحف شریف موجود است؛ (الامام باقر علیه السلام.... فیه خبر ما یکون الی یوم

القیامه و فیه خبر السماء و عدد ما فی السماوات من ملائکه و غیر ذلک و عدد کل من خلق الله مرسلا و غیر مرسل و اسماءهم و اسماء من ارسل الیهم و اسماء من کذب و من اجاب و اسماء جمیع من خلق الله من المؤمنین و الکافرین من الاؤلین و الاخرین و اسماء البلدان و صفه کل بلد فی شرق الارض و غربها و عدد ما فیها من المؤمنین و عدد ما فیها من الکافرین و صفه کل من کذب و صفه القرون الاولی و قصصهم و من ولی من الطواغیت و مده ملکهم و عددهم و اسماء الائمه و صفتهم و ما یملک کل واحد واحد و صفه کبرائهم و جمیع من تردد فی الأدوار... فیه اسماء جمیع ما خلق الله و اجالهم و صفه اهل الجنه و عدد من یدخلها و عدد من یدخل النار و اسماء هؤلاء و فیه علم القرآن کما انزل و علم التوراه کما انزلت و علم الاءنجیل کما انزل و علم الزبور و عدد کل شجره و مدره فی جمیع البلاد.... مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، شیخ الاسلامی، ص ۱۵۷. دلائل الامامه: ص ۲۷.

الامام صادق علیه السلام.... اما انه لیس فیه شی ء من الحلال و الحرام و لکن فیه علم ما یکون. مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام: عطاردی، ص ۲۸۲. الکافی: ج ۱، ص ۲۴۰.) مصحف شریفی که یکی از منابع اصلی علم امامان می باشد و پس از فاطمه دست به دست، از امامی به امام دیگر سپرده شده است تا این که اینک در دست پاک یوسف زهرا آن حجت بر حق الهی و صدف دریای رحمت رحمانی، عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار یافته است. (الامام باقر علیه السلام.... دفعته الی امیرالمؤمنین فلما مضی صار الی الحسن ثن الی الحسین ثم عند اهله حتی یدفعوه الی صاحب هذا الامر. مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، شیخ الاسلامی: ص ۱۵۸. دلائل الامامه، ص ۲۸.)

این مقام، فضیلتی بی نظیر برای صدیقه ی طاهره می باشد؛ چرا که سابقه نداشته است که جبراییل جز با طبقه ی اول انبیای عظام چنین رفت و آمدهای مکرری داشته باشد و این همان فضیلت یگانه ای است که عارف بزرگ قرن ما، خمینی کبیر، آن والاترین فضیلت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می شمارند:

راجع به حضرت صدیقه علیهاالسلام، بیان خود را از هر ذکری قاصر می دانم. فقط به یک روایت که با سند معتبر در کافی شریف (اصول کافی: ج ۲، ص ۳۵۵.) نقل شده است، تبرک می جویم.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: فاطمه علیهاالسلام بعد از پدر، هفتادوپنج روز زنده بود و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرییل امین، خدمت ایشان می آمد و عرض تعزیت می کرد و مسایلی از آینده را نقل می فرمود.

ظاهر روایت، این است که در این ۷۵ روز، مراوده ای برقرار بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرییل زیاد و مداوم بوده است. گمان ندارم که چنین امری غیر از طبقه ی اول از انبیای عظام برای کسی دیگر وارد شده باشد جبرییل امین، در ظرف ۷۵ روز، آمد و شدی داشته و مسایل واقع در آتیه را بیان می کرده و حضرت امیر هم آنها را می نوشته است. حضرت امیر، همانطوری که کاتب وحی رسول خدا بوده، کاتب وحی حضرت صدیقه دراین ۷۵ روز، نیز بوده است.

مسأله ی فرود آمدن جبرییل، یک مسأله ی ساده نیست؛ خیال نشود که جبرییل برای هر کسی امکان نزول دارد. یک تناسب کامل بین مقام و عظمت جبراییل که روح اعظم است، و روح آن شخصیتی که جبرییل بر او وارد می شود، لازم است. چه همچون بعض اهل نظر قایل شویم که تنزل جبراییل به واسطه ی روح عظیم خود پیامبر یا ولی می باشد و این روح بلند نبی یا ولی است که جبراییل را تنزیل می دهد و چه به سان بعض اهل ظاهر بگوییم که حق تعالی، روح اعظم را مأموریت می دهد که نازل شود، تناسب کاملی بین طرفین، لازم و ضروری است؛ تا تناسبی روحی با جبراییل که روح اعظم است، موجود نباشد، نزولی امکان ندارد. چنین تناسبی تنها بین جبرییل و ارواح بلند انبیای درجه اول مثل ابراهیم، موسی، عیسی و رسول خدا بوده است.

چنین رابطه ای برای همه کس نبوده است. حتی درباره ی ائمه هم ندیده ام وارد شده باشد که جبرییل این چنین بر آنها نازل گشته باشد.

این مقام، تنها ویژه ی حضرت زهرا علیهاالسلام است که جبرییل در طول این ۷۵ روز، به طور مکرر، بر حضرت وارد شده و مسایل

آتیه را، که بر ذریه ی او وارد می آمده، بیان می کرده و حضرت امیر هم ثبت می فرموده است. ممکن است یکی از مسایلی که بیان فرموده است، مسایلی باشد که در عهد ذریه ی بلند پایه ی او حضرت صاحب علیه السلام واقع می شود که مسایل ایران هم جزو آن است.

در هر صورت، من این شرافت و فضیلت را برای حضرت زهرا علیهاالسلام از همه فضایلی که برای ایشان ذکر کرده اند، هرچند آنها هم فضایل بزرگی است، بالاتر می دانم؛ فضیلتی که جز برای انبیا علیهم السلام، آن هم نه همه انبیا، بلکه تنها برای طبقه ی بالای انبیا و بعضی از اولیایی که در رتبه ی آنها می باشند، برای کسی دیگر حاصل نشده و چنین تعبیری که رساننده ی رابطه مداوم و مراوده ای ۷۵ روزه می باشد برای هیچ کس تاکنون واقع نشده است. این فضیلت، از فضایل مختص حضرت صدیقه علیهاالسلام است. (صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸. سخنرانی حضرت امام در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن در تاریخ ۱۱/ ۱۲/ ۱۳۶۲. با اندکی ویرایش محتوایی.)

فاطمه، سفارش شده ی برترین رسول الهی

در فضیلت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همین بس از اشرف مخلوقات و برترین کاینات، پیامبر رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، عمری را به معرفی فاطمه می پردازد؛ در هر فرصت مناسبی از فضل و فضیلت فاطمه سخن می راند و احترامی بیش از حد و حصر در حق وی روا می دارد تا شاید این فرشیان حق ناشناس، قدر شناس این گوهر دردانه ی عرشی گردند:

حق شناسان گر به دست آرند معیار تو را حد فوق ماسوا دانند مقدار تو را.

حد فوق ماسوا دانند مقدار تو را. حد فوق ماسوا دانند مقدار تو را.

(محتشم کاشانی، دیوان: ص ۳۰۴.)

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان آغاز تولد فاطمه علیهاالسلام، مأموریت می یابد تا به هر گونه ی ممکن، قدر و منزلت ملکوتی فاطمه علیهاالسلام را به امت خویش بشناساند؛ از این روی، شاهد آن می گردیم که پیامبر مکرم اسلام در زمان ها و مکان های مختلف، به کرات، به معرفی حبیبه ی خدا، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می پردازند. از همین جمله است معرفی تاریخی فاطمه علیهاالسلام از سوی پیامبر که به عنوان سند افتخاری در صحیفه ی تاریخ، ثبت و جاودانه گردید:

روزی پیامبر، در حالی که دست فاطمه علیهاالسلام را گرفته بودند، از منزل خارج شدند ودر میان جمع مسلمانان حضور یافتند وخطاب به ایشان فرمودند:

هرکه این دختر را می شناسد که می شناسد، اما هر که او را نمی شناسد، بداند که او فاطمه دختر محمد است. او پاره ی وجود من است. او قلب من است. او روح میان دو پهلوی من است. هر که او را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، همانا خدا را آزار و اذیت رسانیده است. (خرج النبی و هو اخذ بید فاطمه، فقال: من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی بضعه منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله. الفصول المهمه: ص ۱۳۹. نزه المجالس: ج ۲،ص ۲۲۸. نورالابصار:ص ۴۱.)

ای که روح و تنت از روح تن ختم رسل! «و من آذاك فقد آذای» محمد فرمود این چنین نسخه دگر، نسخه نویس ایجاد نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم.

در سراپای تو پا و سر احمد مد غم روح در روح، بدن در بدن آغشته به هم نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم. نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم.

(شعر از مرحوم آقا بزرگ قمی. اختران ادب: ص ۸۲.)

امثال این فرموده های حکمت آمیز در شأن فاطمه علیهاالسلام که بسی هم فراوان است،از زبان پاک وجودی صادر شده که طبق صریح آیات قرآن، هرگز رفتاری از روی خواسته های نفسانی یاگفتاری برخاسته از احساسات غیر عقلایی از وی صادر نمی شود:

و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی؛ علمه شدید القوی؛ (نجم(۵۳): ۳ تا ۵.)

و از سر هوا و خواست نفس سخن نمی گوید؛ سخن او، جز وحیی نیست که بر او الهام می شود؛ فرشته ی نیرومند او را آموزانده است.

باری، گفتارش عین حکمت است. رفتارش عین حقیقت است. سخنش عین وحی الهی است. کلامش عین خواست خدایی است. کردارش عین رضایت باری است. چنین وجود نورانی و پاکی در شأن یگانه دخترش می فرماید:

فداک ابوک یا فاطمه! بضعه ی پاک تن احمد تویی! شأن تو این بس که تو را داده آب ام ابیها لقب ای منتخب!

پدرت بادا فدای بود تو! ای فاطمه! طور لقا، جلوه ی سر مد تویی! ام ابیها لقب ای منتخب!

(بحارالنوار ج ۲۲، ص ۴۹۰.) (شعر از محمد جان قدسی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲.)

چنین تعابیر والایی نه برخاسته از فوران احساسات پدرانه؛ بکه نشأت گرفته از نگاهی خدابینانه است. زبان مقدسی به چنین عبارات روح فزایی مترنم گردیده است که جز به کلام و حیانی و خدایی متکلم نمی گردد.

این بیان نورانی پیامبر، برانگیزه ی معرفتی بس عمیق نسبت به مقام بی نظیر فاطمه علیهاالسلام می تواند باشد و رساننده ی این واقعیت که فاطمه علیهاالسلام، جان و جانان رسول خداست؛ فاطمه، روح و ریحان رسول خداست؛ فاطمه پاره ای از وجود رسول خداست و در یک کلام: فاطمه، مایه ی قوام و استمرار وجود رسول خداست:

مطلع نور ایزدی، مبدأ فیض سرمدی جلوه ی او حکایت از خاتم أنبیا کند.

جلوه ی او حکایت از خاتم أنبیا کند. جلوه ی او حکایت از خاتم أنبیا کند.

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

نه تنها گفتار پیامبر، معرف فضیلت و منزلت فاطمه می باشد؛ که تمام رفتار پیامبر نسبت به فاطمه، شناسای گوهر وجودی فاطمه می باشد؛ رفتارهایی برخاسته از اوج محبت، اکرام و احترام که جز در مورد فاطمه، برای احدی سابقه نداشته است.

هر هنگام که فاطمه به محضر پدر وارد می شود، پیامبر تمام قد به احترامش قیام می نماید، فاطمه اش را در آغوش می گیرد، بر دستانش بوسه می زند و او را بر جایگاه خویش می نشاند؛ و نیز چنین است احترام فاطمه نسبت به پدر:

هرگاه بر پیامبر وارد می شد، پیامبر او را خوش آمد می گفت، دستانش را می بوسید و او را در جایگاه خویش می نشاند. هر گاه که پیامبر بر فاطمه وارد می شد، فاطمه از جا بر می خاست و به استقبالش می شتافت، او را خوش آمد می گفت و دو دست پدر را می بوسید. (عن عایشه: کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قبل یدیها و اجلسها فی مجلسه. فاذا دخل علیها قامت الیه فرحبت به و قبلت یدیه.... سفینه البحار: ج ۲، ص ۳۷۴. سنن ترمذی: ج ۵ ص ۷۰۰. مستدرک صحیحین: ج ۳، ص ۱۵۴. امالی طوسی: ج ۲، ص ۱۴. العقد الفرید: ج ۳، ص ۲۳۰.)

در مقامی دیگر، پیامبر رحمت، به سان گلی معطر، فاطمه را می بوید و در بیان وجه حکمت این رفتار عجیب خویش، پرده ای از سر این احترام های بی نظیر بر می دارد:

فاطمه، حوریه ای است به صورت انسان. هر زمان که مشتاق رایحه ی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم. (رسول الله صلی الله علیه و آله: ففاطمه حوراء انسیه و کلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه. توحید صدوق: ص ۱۷.)

احمد به سان عطر جنت بوید او را با گوش جان در وصف او بشنو ز طه: ام ابیها، بضعه منی، فداها.

ایزد سلام از خود مکرر گوید او را ام ابیها، بضعه منی، فداها. ام ابیها، بضعه منی، فداها.

(غلامرضا سازگار، نخل میثم: ص ۸۷.)

از افقی دیگر

احترام های بی حد رسول نسبت به دخترش فاطمه را اگر از زاویه ای دیگر بنگریم، در بردارنده ی افتخاری بس عظیم برای همه ی زنان جهان در طول تاریخ می باشد. این گفتارها و رفتارهای ویژه در برهه ای صادر می شود که دختران، مایه ی ننگ و ذلت شمرده می شوند و سرنوشتی جز تحقیر و خواری در انتظارشان نیست. در چنان محیطی، صحیفه ی تاریخ نظاره گر والاترین رفتارها و اکرام ها نسبت به یک دختر و آن هم از جانب برترین و شریف ترین آفریدگان، می گردد؛ رفتارهایی سرشار از احترام، عشق و محبت که برای همه ی زنان جهان، افتخاربخش است و ایجادگر احساس کرامت، عزت و شرافت؛ عزت و شرافتی که در برهه های مختلف تاریخ، بدان وقعی نهاده نشده است و در بیشتر زمان ها به فلاکت، ذلت، فساد و هلاکت تبدیل گشته است. به فرموده ی حکیم فرزانه ی به ابدیت پرکشیده مان:

ولادت با سعادت فاطمه، در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان، مطرح نبود و وجود او موجب سرافکندگی خاندانش، در نزد اقوام مختلف جاهلیت، به شمار می رفت. در چنان محیط فاسد و وحشت زایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلاب عادات جاهلیت، نجات بخشید. تاریخ اسلام، گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مولود شریف است تا نشان دهد که زن، دارای بزرگی ویژه ای در جامعه می باشد که اگر برتر از مرد نباشند، کمتر نیست. پس این روز، روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش بزرگ او را در جامعه است. (سخنرانی حضرت امام قدس سره تاریخ ۴/ ۲/ ۱۳۶۰. در دیدار با گروهی از خلبانان نیروی هوایی. صحیفه ی نور: ج ۱۴، ص ۲۰۰.)

فاطمه، معیار رضایت و خشم کبریایی

پیامبر رحمت را در مقام معرفی فاطمه، فرموده های نورانی فراوانی است؛ اما در بیان تمام این بیان های گهربار، حدیثی بسیار کوبنده و حیرت افزا جلب توجه می کند:

ان الله لیغضب بغضب فاطمه و یرضی لرضاها (مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، عطاردی: ص ۳۵۴. امالی مفید: ص ۹۴ و ۹۵. المناقب: ج ۲، ص ۹۰. امالی صدوق: ص ۲۳۰.) ؛ خداوند با خشم فاطمه، خشمگین و با رضایتش، راضی می گردد.

و در جایگاهی دیگر، خطاب به خود فاطمه علیهاالسلام می فرماید:

یا فاطمه! ان الله یلغضب لغضبک و یرضی لرضاک. (مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، عطاردی: ص ۳۵۵. دلائل الامامه: ص ۵۲. مستدرک صحیحین: ج ۳، ص ۱۵۳ و ۱۵۴. مجمع الزوایـد: ج ۹ ص ۲۰۳. روضه الواعظین: ص ۱۲۹.) ؛ ای فاطمه! همانا خدا با خشم تو خشم می گیرد و با رضایت تو راضی می گردد.

این دو حدیث نورانی که منابع شیعه و سنی هر دو بدان مزین گشته اند، جلوه نمای اوج مقام و منزلت فاطمه علیهاالسلام می باشد؛ مقام و منزلتی بی نظیر که نورانیتش، فراتر از هزاران خورشید بر تارک جهان درخشیدن گرفته است: خشم فاطمه! عین خشم خدا و رضایتش، عین رضایت خدا.

در این که فاطمه به رضای خدا، راضی است، شکی نیست؛ اما رضایت محض فاطمه به رضای الهی، مقام راضیه گی اوست. در این که فاطمه، مورد رضایت خداست، تردید نیست؛ اما رضایت کامل خداوند از فاطمه، مقام مرضیگی اوست.

این حدیث گهربار، اثباتگر مقامی بسیار والاتر برای «راضیه ی مرضیه» می باشد:

نه این که فاطمه، راضی است به رضای خدا هر چند چنین نیز می باشد؛ چرا که فاطمه، «راضیه» (الامام صادق علیه السلام: لفاطمه

تسعه اسماء عندالله عزوجل: فاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و المحدثه و الزهراء. اعلام الوری: ص ۱۵۵. مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، عطاردی، ص ۲۶.)

است- و نه این که فاطمه، محبوب و مرضی خداست- هر چند این چنین نیز هست؛ چرا که فاطمه، «مرضیه» (الامام صادق علیه السلام: لفاطمه تسعه اسماء عندالله عزوجل: فاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و المحدثه و الزهراء. اعلام الوری: ص ۱۵۵. مسند فاطمه الزهرا علیهاالسلام، عطاردی، ص ۲۶.) است- بلکه اوج مقام فاطمه در این است که رضای او، رضای خداست و قهر او، قهر خدا و به عبارتی بهتر:

خدا، به رضایت فاطمه راضی است و به نارضایتی اش، ناراضی.

آری، فاطمه هموست که قهرش معیار قهر خدا و خوشنودی اش، ملاک خوشنودی خداست؛ چرا که او، آیینه ی تمام نمای جمال و جلال کبریای است و مظهر جمیع اسما و صفات الهی.

فاطمه هموست که معیار است، ملاک است، شاهین میزان است (اشاره به حدیثی حکمت آمیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امام حسن و امام حسین علیهم السلام: امکما لسان المیزان و لا مکما الشفاعه؛ مادر شما زبانه ی میزان است و برای مادر شماست مقام شفاعت.) و عیار سنج وجود انسان است:

منم که «عصمهٔ الله» و به ساق عرش زیورم رضای من، رضای او؛ ولای من، ولای او که من «ولیه الله» و ز هر بدی مطهرم.

حبیبه ی خدا منم، حباب نور داورم که من «ولیه الله» و ز هر بدی مطهرم. که من «ولیه الله» و ز هر بدی مطهرم.

(حبیب الله چایچیان (حسان).)

فاطمه، جلوه نمای جمال خدایی

خداوند متعال، نور پیامبر برگزیده ی خود محمد صلی الله علیه و آله را از نور عظمت و جلال بی مثال خویش آفرید و در پی آن، نور فاطمه علیهاالسلام را از نور محمد صلی الله علیه و آله بر گرفت (الامام موسی بن جعفر علیه السلام: ان الله تبارک و تعالی خلق نور محمد من اختراعه من نور عظمته و جلاله... ثم اقتبس من نور محمد فاطمه ابنیه... بحار الانوار: ج ۳۵، صفحه ۳۸، روایت ۲۴.):

محمد در ازل شد پرتوی انوار سبحان را به جان فاطمه تاباند آن گه شعله ای زان را بتول آیینه شد؛ آیینه ای اوصاف یزدان را.

پس از وی مرتضی شد معدن آن، عکس درخشان بتول آیینه شد؛ آیینه ای اوصاف یزدان را. بتول آیینه شد؛ آیینه ای اوصاف یزدان را.

(محمد علی انصاری، اختران ادب: ص ۸۰.)

آن هنگام که خداوند، نور زهرا را از نور پدرش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، بر گرفت آسمان ها را چنان درخشش و نورانیتی فرا گرفت که ملایکه را جملگی مات و مبهوت خود ساخت؛ چرا که تا پیش از آن، چنان نور و ضیایی را ندیده بودند.

آری، نور فاطمه از نور عظمت و جلالت الهی سرچشمه گرفت و تمام آسمان ها را غرق نورافشانی خویش گردانید؛ تا جایی که ملایکه ی آسمان ها از عظمت این آفریده ی خدایی، جملگی بر آستان ربوبی سر به سجده ساییدند و مات و حیران پرسیدند:

ای پرورش دهنده ی ما! و ای سید و سرور ما! حقیقت این نور بی نظیر چیست؟!

در پاسخ سؤال خویش، شنیدار این وحی الهی شدند که:

هذا نور من نوری و اسکنته فی سمائی، خلقته من عظمتی، اخرجه من صلب نبی من انبیائی افضله علی جمیع الانبیاء، و اخرج من ذلک النور ائمه یقومون بامری، یهدون الی حقی و اجعلهم خلفائی فی ارضی بعد انقضاء و حیی؛ (محمد علی انصاری، اختران ادب: ص ۸۰.) این آفریده، پرتوی است از نور من که در آسمانم جایش داده ام؛ او را از عظمت بی انتهای خویش آفریده ام؛ او را

از صلب پیامبری از پیامبرانم خارج خواهم گردانید که با فضیلت ترین پیامبران است؛ از این نور، امامانی را بر می انگیزم که امر مرا اقامه می کنند و به حقیقت من رهنمون می شوند؛ ایشان را جانشینان خویش در روی زمین، بعد از خاتمه ی وَحیَم، قرار خواهم داد. (الامام صادق علیه السلام فی جواب لم سمیت فاطمه الزهراء، زهرا؟» قال: لان الله عزوجل خلقها من نور عظمته فلما اضاءت السماوات و الأرض بنورها و غشیت ابصار الملائکه و خرت الملائکه لله ساجدین و قالوا: الهنا و سیدنا! ما هذا النور؟! فاوحی الله الیهم: هذا نور من نوری و اسکنته فی سمائی، خلقته من عظمتی.... بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲، روایت ۵.)

نورش ازلی بود انوار الهی گردید عیان از رخش اسرار الهی دو دیده ی او دیده ی بیدار الهی.

در جلوه گری بود به آثار الهی دو دیده ی او دیده ی بیدار الهی. دو دیده ی او دیده ی بیدار الهی.

(شعر از سرایی جهرمی، ملقب به امیر الشعرا. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۸۹.)

باری، نور فاطمه همان نور بی همتای الهی است که ملایکه ی هفت آسمان را حیران و شیفته ی خود ساخت. فاطمه همان شاهکار آفرینش خدایی است که ملایکه را به خضوع و سجده در مقابل عظمت خویش واداشت.

حدیث نامبردار، جلوه نمای نور فاطمه در نخست آفرینش بود و اینک بنگریم نور فاطمه را در خاتمه ی قیامت، در جنات عدن: بهشتیان در جنت های جاویدان غرق لذت بری از انواع نعمت های بهشتی می باشند که به ناگاه نوری فروزنده همچون نور خورشید، همه ی بهشت ها را نورافشان می کند. تلألؤ این نور، تمام توجه بهشتیان را از لذت ها و نعمت های بهشتی بازگردانده، به خود معطوف می دارد. در این هنگام، در حالی که غرق تماشای این نور گشته اند، با تعجب و حیرت از یکدیگر می پرسند: این نور چیست و از آن کیست؟! شاید که پروردگار پر عزت ما جلوه گر شده و بر ما نظر افکنده است!!! (رسول الله (ص): بینما اهل الجنه فی الجنه یتنعمون و اهل النار فی النار یعذبون اذا و لاهل الجنه نور ساطع، فیقول بعضهم لبعض: ما هذا النور؟! لعل رب العزه اطلع فنظر الینا!!! فیقول لهم رضوان: لا ولکن علی علیه السلام مازح فاطمه فتبسمت فأضاء ذلک النور من ثنایاها. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۷۵، روایت ۶۲.)

برخی دیگر در پی نظاره ی این نور بی مثال به مناجات با خدا دل می سپارند و می پرسند: پروردگارا! همانا در کتاب خود در وصف بهشت فرموده ای: لا- یرون فیها شمسا؛ بهشتیان، در جنت خورشیدی نمی بینند؛ پس این خورشید فروزان که نور همه ی جنان در پیشگاه آن بی فروغ است، چیست؟! (الامام صادق علیه السلام عن ابیه (ع):... انه قال ابن عباس: بینما اهل الجنه فی الجنه بعد ما سکنوا رأوا نورا اضاء الجنان فیقول اهل الجنه: یا رب انک قد قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل: «لا یرون فیها شمسا» فینادی مناد: لیس هذا نور الشمس و لا نور القمر و ان علیا و فاطمه تعجبا من شی ء فضحکا فاشرقت الجنان من نور هما. بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۴۵ روایت ۴۴.)

عده ای دیگر از جنتیان، حقیقت این نور را از رضوان، کلیددار و نگاهبان بهشت، جویا می شوند:

ای رضوان! پروردگار پر عزت و جلالت ما فرموده است: لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا؛ در بهشت، نه آفتابی بینند و نه سرمایی (انسان (۷۶): ۱۳) پس این نور بی مانند چیست؟! (... قال ابن عباس: فبینا اهل الجنه فی الجنه اذ رأوا ضوءا کفوء الشمس و قد اشرقت الجنان بها فیقول اهل الجنه: یا رضوان! قال ربنا عزوجل: «لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا» فیقول لهم رضوان: لیست هذه بشمس و لا قمر ولکن هذه فاطمه و علی ضحکا اشرقت الجنان من نور ضحکهما... المناقب: ج ۳، ص ۳۲۹. بناء المقاله الفاطمیه: ص ۲۳۹. تأویل الآیات: ص ۷۲۷.)

و در نهایت، پاسخ خود را می یابند؛ مناجاتیان از طریق جبراییل (الامام صادق علیه السلام عن ابیه علیه السلام... فبینا اهل الجنه فی الجنه اذ رأوا مثل الشمس قد اشرقت بها الجنان فیقول اهل الجنه یا رب انک قلت فی کتابک: «لا یرون فیها شمسا» فیرسل الله جل اسمه الیهم جبرئیل فیقول: لیس هذه بشمس ولکن علیا و فاطمه ضحکا فأشرقت الجنان من نور ضحکهما.... امالی صدوق: مجلس

۴۴، ص ۲۶۱. روضهٔ الواعظین: ص ۱۶۳. العمدهٔ: ص ۳۴۹. بحارالانوار: ج ۳۵، ص ۲۴۱.) و دیگران از زبان کلیددار جنان، رضوان: این نور، نور خورشید نیست ولیکن علی علیه السلام با فاطمه علیهاالسلام فرمود و در پی آن، تبسمی بر لبان فاطمه نقش بست. این نور، از لبخند فاطمه تابش و اشراق گرفته است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: بینما اهل الجنه یتنعمون و اهل النار یعذبون اذا لاهل الجنه نور ساطع، فیقول بعضهم لبعض: ما هذا النور؟! لعل رب العزهٔ اطلع فنظر الینا!! فیقول لهم رضوان: لا ولکن علی علیه السلام مازح فاطمه فتبسمت فاضاء النور من ثنایاها. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۷۵، روایت ۶۲.)

باری، همان نوری که در ابتدای خلقت، حیرت فزای ملایکه گشت و ایشان را واله و حیران خود گرداند، در خاتمه ی قیامت، شگفت افزای بهشتیان می گردد و ایشان را شیفته ی جمال خود می سازد:

فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه تا که دل از نظاره در مبدأ و منتها کند.

تا که دل از نظاره در مبدأ و منتها کند. تا که دل از نظاره در مبدأ و منتها کند.

(محمدحسن غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

نور تبسم فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به روی علی مرتضی علیه السلام در فردوس اعلی، نورافشان جنان و لذت بخش جنتیان می گردد؛ چنان نوری بی مثال که انوار جنان با وجود آن، توان فروغ و پرتوافشانی نمی یابند و لذتی وصف ناشدنی که تمام نعمت ها، لذت ها و بهجت های بهشتی در پیشگاه آن، مجال دلربایی و عشوه گری نمی یابند.

در جلوه نُمایی، آثار سمایی، آیات خدایی بر حضرت او حصر

از همت والاش، از رحمت عظماش، آثار نبی فاش، آیات خدا قصر

انوار جلی بود، سرازلی بود، او جفت علی بود از کون و مکان طاق.

(شعر از میرزا یحیی مدرس اصفهانی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۳۴.)

نور تبسم فاطمه علیهاالسلام به روی امیرمؤمنان علیه السلام در بهشت، والاترین لذت و بی مثال ترین ابتهاج بهشتیان می شود و این خود شاهد دیگری است بر کمال ظرفیت وجودی فاطمه. هر موجودی به اندازه ی ظرفیت وجودی خویش، پرتوی از نور جمال احدی را نمودار می سازد؛ از این روی به هر میزان که ظرفیت وجودی موجود کامل تر باشد، تجلیات بیشتری از انوار جمال را منعکس می نماید. در نتیجه، هر چه مرتبه ی وجودی قوی تر باشد، جمال آن بیشتر و مشاهده ی آن لذت بخش تر خواهد بود.

فاطمه، کوثر بی کرانه ی محمدی است که از لحاظ مرتبه ی وجودی به اوج کمال و از لحاظ تجلی انوار جمال به اوج جلوه نُمایی رسیده است؛ از این روی زیبایی و دلربایی آن جمال بی مثال در بهشت جاویدان، زیبایی های دیگر را از جلوه می اندازد؛ به گونه ای که بهشتیان، لذت ها و نعمت های بی شمار بهشتی را به کلی رها می سازند و با سرور و لذتی وصف ناشدنی محو تماشای جمال فاطمه که نه، غرق نظاره ی نور خدا می گردند:

ای تو آن دختر زیبا که به زیبایی تو دختر این گونه به صلب ازلیت نایاب نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ نبود مطلع شمس جمال و افق ماه جلال آفتاب از افق چرخ نیاید بیرون ماهتاب تو زند گر به سر چرخ علم. مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم نیست فرزند، چنین قدرت حق را به رحم پس از این نقش مجرد، «فَلَقَدْ جَفَّ قَلَم» کی به هستی زعدم خانه کسی داشت قدم مشرق سر وجود و فلك خلق و شِیَم ماهتاب تو زند گر به سر چرخ علم. ماهتاب تو زند گر به سر چرخ علم.

(از اشعار استاد الحکما و الفلاسفه، آقابزرگ قمی در مدح فاطمه ی زهرا علیهاالسلام. اختران ادب: ج ۱، ص ۸۱)

رسالت مجالس ذکر اهل بیت

طراوت بخشی ایمان دین باوران

تقویت ارتباط قلبی با پیشوایان

محبت افروزی در قلوب شیعیان

معرفت افزایی نسبت به امامان

گسترش فرهنگ شهادت و پرورش شهادت طلبان

الگوسازی و الگودهی از سیره ی معصومان

میزان عظمت و منزلت هر «روز» به اندازه ی فضیلت و بزرگی صاحب آن است؛ از این روی ایامی که متعلق به اهل بیت علیهم السلام می باشد، شایسته ی والاترین تکریم ها و تعظیم هاست. در این میان، ایامی که منسوب به حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام می باشد، سزاوار والاترین بزرگداشت هاست؛ چرا که فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خداوند و در نزد فرشتگان، پیامبران، امامان و اولیای الهی، دارای مقامی بی بدیل و منزلتی بس عظیم است.

او یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها کفو علی مرتضی علیه السلام، مادر مهربان ائمه ی هدی علیهم السلام و بزرگ ترین بانوی جهان اسلام؛ بلکه برترین بانوی عالم است:

مگو دختر! نه! تاج خلقت آبای روحانی مخوانش زن که مردان خرد در وی به حیرانی مگر ام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی.

مگو دختر! که او سبع المثانی را بود ثانی مگر ام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی. مگر ام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی.

(شعر از فؤاد کرمانی، اختران ادب: ص ۷۹.)

آری، به فرموده ی ذریه ی فاطمه، تجلیل از مقام فاطمه علیهاالسلام؛ تکریم ایمان، تقوا، علم ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلام، مکارم اخلاق است؛ مکارم اخلاقی که پدر بزرگوار آن بانو برای اتمام آن مبعوث شد. (با الهام از پیام حضرت آیت الله سیدعلی حسینی خامنه ای به سمینار کوثر در شیراز (در زمان تصدی ریاست جمهوری)، ۲۰/ ۱۱/ ۶۶.)

برپایی مراسم جشن و سرور در ایام ولادت اهل بیت علیهم السلام و نیز تشکیل محفل های سوگواری در ایام شهادت آن بزرگواران، از جمله شعایر الهی است که تعظیم و بزرگداشت آن، هم نشانه ی پاکی و تقوای قلوب است و هم تثبیت کننده ی آن:

و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب؛ (حج (۲۲): ۳۲.) هر که نشانه های خداوند را بزرگ بدارد، آن از تقوا و پرهیزگاری دل هاست.

اساساً آنچه در اسلام شعایر الهی و دینی معرفی شده، به سبب تأثیر مطلوبی است که در نفوس و اذهان مردم می تواند داشته باشد. احترام و بزرگداشت شعایر، اثری عمیق در روح مردم بر جای می نهد و این از آن روی است که یک تبلیغ دسته جمعی، می تواند از بسیاری تبلیغ های انفرادی پراثرتر و کاری تر باشد.

یکی از واقعیت های روان شناسی اجتماعی این است که امور دسته جمعی و عمومی، چه حق باشد، چه باطل، تأثیرات عظیم و عمیقی در اذهان و نفوس انسان ها بر جای می گذارد. (جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن: آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۲۶.)

تعظیم و بزرگداشت یاد و خاطره ی پیشوایان بی همتای دین، از جهات پُرشماری حایز اهمیت است که به مهمترین آنها در این مقام، اشارتی می کنیم:

طراوت بخشی ایمان دین باوران

یادآوری گفتار و رفتار خدایی اهل بیت عصمت و طهارت، همچون جوی های سرشاری است که در جان مؤمنان روان می گردد و باغستان اندیشه و گلستان دل های ایشان را آبیاری نموده، به آن شادابی و سر زندگی می بخشد و افسردگی و پژمردگی را از آن می سترد.

آری، همین مجالس ذکر و یاد اهل بیت علیهم السلام است که احساسات دینی ما را زنده نگه می دارد و آن را به بالندگی و کمال می رساند.

پیامبر رحمت، محمدمصطفی صلی الله علیه و آله امت خویش را به برگزاری این گونه مجالس و محافل تشویق می نماید و می فرمایند: یکدیگر را ملاقات کنید و از احادیث ما بگویید؛ چرا که حدیث ما جلابخش قلوب است. همانا دل ها، چونان شمشیرها، زنگار می گیرند؛ جلا و صیقل دل ها به ذکر حدیث است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: تذکروا و تلاقوا و تحدثوا فان الحدیث جلاء القلوب. ان القلوب لترین کما یرین السیف جلاؤها الحدیث. الکافی: ص ۴۱، روایت ۸.)

باری، زداینده ی زنگاری های غفلت از آینه های دل و جان ما، یادآوری گفتار و کردار بیان اهل بیت علیهم السلام می باشد و بس؛ کسانی که روحشان، سراسر جلوه نمای جمال و جلال الهی گردیده است.

دل های مرده و افسرده بر اثر دنیاگرایی ها، شهوت جویی ها، جاه طلبی ها و... در پی یادآوری احادیث اهل بیت و سیره ی عملی ایشان جان تازه ای می یابد، و بانشاط و پرتوان در سیر به سوی حق، سرعت می گیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: همانا احادیث ما، قلب ها را زنده می گرداند. (الامام صادق علیه السلام: ان حدیثنا یحیی القلوب. بحارالانوار: ج ۲، ص ۱۴۴، روایت ۵.)

به هر میزان که ارتباطی قلبی و عملی ما با این خاندان پرعظمت کاهش یابد، ایمان ما به خاموشی و دل های ما به پژمردگی می گراید؛ از این روی باید بکوشیم که این مایه ی حیات و دَم جان فزا را هر چه عمیق تر در روح خویش و جان جامعه بدمیم.

تقویت ارتباط قلبی با پیشوایان

رمز سعادت و موفقیت شیعیان در دنیا و آخرت، رابطه ی قلبی و روحی با اهل بیت علیهم السلام و توسل مداوم به ساحت مقدس ایشان است؛ از این رو مجالس و محافل مذهبی می باید. ایجادگر آن رابطه های عمیق روحی و تقویت کننده ی این توسل ها و اتصال های ژرف معنوی باشد.

علامه طباطبایی به نقل از استاد اخلاق و عرفانشان، مرحوم آیت الله قاضی رحمه الله می فرمودند: اگر من به چیزی رسیده ام، در سایه ی قرآن و توسل به سیدالشهدا رسیده ام. آری، راز پیروزی در سیر و سلوک به سوی حق و رمز ایمنی از آفات دنیا و آخرت، توجه و توسل مداوم به اهل بیت علیهم السلام، آن مقتدایان حق جویی، است. با تقویت رابطه ی قلبی و روحی با آن بزرگواران و توجه مداوم به وجود مقدس ایشان، به ویژه در سایه ی توجه به ساحت مقدس مولایمان ولی عصر ارواحنا فداه، می توانیم بدان مقام نایل آییم که همواره مشمول عنایت های ویژه و دعاهای خالصانه ی آن حضرات باشیم.

اگر آدمی به سوی این پناه گاه های امن الهی بگریزد و از ایشان پناه جوید و خویش را وقف و فنای ایشان گرداند، به تدریج به ایشان نزدیک و نزدیک تر می شود تا آن جا که با وجود مقدس ایشان پیوند روحی می یابد. این توجه و پناه جویی، باید با پذیرش ایمانی و عملی گفتاری و کردار ایشان همراه شود تا آن پیوند والای روحی به دست آید وگرنه توسل بدون عمل، فایده ی چندانی نخواهد داشت.

توسل حقیقی، در واقع پیوند قطره ای است ناچیز به اقیانوس بی کران از عظمت، معنویت و نورانیت؛

مصون کننده ی انسان است در مقابل همه ی آفات و بلاهای دنیا و آخرت؛

سد سدیدی است در مقابل وسوسه های شیاطین جنی و انسی؛

تبدیل کننده ی احساس تنهایی و وحشت است به انس و یگانگی و وحدت؛
روشنی بخش دل هاست و زمینه ساز نورافشانی برای دیگران.

محبت افروزی در قلوب شیعیان

وابستگی عمیق قلبی و عاطفی به اهل بیت علیهم السلام همچون سپرس پولادین، بیمه کننده ی فرد و جامعه در برابر گناهان، آلودگی های اخلاقی و فسادهای اجتماعی است.

پای بندی به مظاهر مذهبی و بزرگداشت شعایر الهی، برانگیزنده و استوارکننده ی عواطف پاک و مقدس نسبت به خاندان پیامبر می باشد؛ همان عواطف مقدسی که از جانب خداوند در مقام اجر رسالت بر همه مسلمانان واجب گردیده است: قل لا أسئلکم أجر الا الموده فی القربی؛ (شوری (۴۲): ۲۳.) بگو من هیچ پاداشی بر رسالتم نمی خواهم؛ جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

با دقت در اخبار متواری مانند حدیث ثقلین، حدیث سفینه و امثال آنها که شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند؛ روایاتی که مردم را برای فهم کتاب خدا و درک حقایق آن و شناسایی اصول و فروع دین به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است، هیچ شکی باقی نمی ماند که مراد از وجوب عشق و مودت اهل بیت به عنوان اجر رسالت، این بوده است که عشق و محبت را وسیله ای برای ارجاع همیشگی مردم به ایشان قرار دهد تا اهل بیت در هر جا و هر زمان، مرجع تقلید علمی و عملی مردم قرار گیرند. پس این مودتی که اجرای رسالت معرفی شده، لازمه ی استمرار رسالت است که منافع این اجرا عاید خود بشر می شود نه عاید رسول و عترت او. (تفسیرالمیزان: ج ۱۸، ص ۴۲.)

اما محبت و مودتی که در ازای اجر رسالت بر همه ی ما واجب شده است، دارای مراتبی گوناگون می باشد.

به طور کلی برای محبت از نظر شدت و ضعف، می توان سه مرتبه قایل شد:

۱. مرتبه ی ضعف که مقتضی نزدیک شدن به محبوب در شرایط عادی است؛ ولی هیچ نوع فداکاری و از خودگذشتگی در آن وجود ندارد؛

۲. مرتبه ی متوسط که افزون بر میل نزدیک شدن، مقتضی فداکاری در راه محبوب می باشد؛ ولی تا حدی که با منافع کلی و مصالح اساسی شخصی مزاحمت نداشته باشد؛

۳. مرتبه ی شیفتگی و خودباختگی که مُحبّ از هیچ نوع فداکاری در راه محبوب دریغ نمی کند و کمال لذت خود را در تبعیت از اراده، صفات و اطوار او می بیند؛ بلکه اوج لذت خویش را در تعلق وجودی و فنای خود در او می داند. این مرتبه ی محبت، نشانه هایی دارد که یکی از آنها اظهار خشوع و کرنش در برابر محبوب است و نشانه ی دیگرش آن است که خواست محبوب را بر همه چیز و بر همه کس، بدون هیچ قید و شرء مقدم می دارد. (برگرفته از خودشناسی برای خودسازی، آیت الله مصباح یزدی: ص ۳۱.)

مودت حقیقی نسبت به پیامبر و اهل بیت پاک نهادش آن است که تبعیت کامل و بی چون و چرا از ایشان حاصل شود و کمال سعادت و لذت، فنای کامل در وجود ایشان دانسته شود؛ به گونه ای که همه ی صفات و اطوار آنان در وجود محب تجلی یابد.

باری، فنای در ایشان، فنای در خداست؛ چرا که ایشان فنای در خدا گردیده اند و تجلی گاه کامل انوار عظمت الهی اند. اینان آینه ی تمام نمای اسما و صفات باری شده اند و مظهر کامل ذات بی همتای خدایی. ایشان به مقامی رسیده اند که از خدایشان جدا نیستند: لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک، فتقها رتقها و بیدک بدوءها منک و عودها الیک؛ (فرازی از دعای روزانه ی ماه رجب، بحارالانوار: ج ۹۸، ص ۳۸۹.) میان تو و آنها هیچ جدایی نیست؛ جز اینکه ایشان بندگان و آفریدگان تو هستند و تدبیر آنها به دست تو و آغاز و فرجامشان به سوی توست.

آری، اهل بیت علیهم السلام دارای چنان مقام عالی و بی نظیری هستند که گویی در مرز مقام وجوبی قرار گرفته اند. کارهایی که خدا می کند از آنان سر می زند؛ با این تفاوت که خدا به طور استقلالی و آنان ظلی و به اذن و مشیت خداوند انجام می دهند.

آری، عشق به ایشان، عین عشق به خداست: من احبکم فقد احب الله، (فرازهایی از زیارت جامعه ی کبیره) و تنها راه مطمئن در وصول به قرب الهی، اقتدای کامل علمی و عملی به ایشان می باشد: من اراد الله بدء بکم. (فرازهایی از زیارت جامعه ی کبیره.)

این عشق مقدس هرچه بیشتر اوج یابد، استقامت و ثبات قدم بیشتری در راه دینداری به ارمغان می آورد؛ به شرط آن که این شور و عشق پاک، با شعور و بصیرت و معرفت همراه گردد.

معرفت افزایی نسبت به امامان

یکی از والاترین رسالت هایی که محافل ذکر اهل بیت علیهم السلام بر عهده دارد، تقویت سطح شناخت ها از مقام و منزلت وجودی اهل بیت و افزایش معرفت به سیره ی رفتاری هر یک از آن بزرگواران است.

شور و احساسات پاک الهی آنگاه استمرار می یابد و ثمر می بخشد که با شعور و بصیرت عجین گردد و محبت برخاسته از معرفت باید ما را به سوی اقتدای عاشقانه به سیره ی آن آینه داران جمال و جلال الهی سوق دهد تا جایی که عارفانه کمال سعادت خویش را در پیروی کامل از ایشان بدانیم و عاشقانه قدم در راه اسوه پذیری از ایشان نهیم.

در این مقام، به فراخور بحث معرفت و محبت، به گزیده ای نورانی از رهنمودهای کلیدی و گره گشای مقام معظم رهبری دیده و دل می سپاریم:

تاریخ اسلام مجموعه ای از تلخی و شیرینی، فراز و نشیب و دشواریها و ناهمواریهاست. اگر کسی این تاریخ را ملاحظه کند، خواهد دید که بقای اندیشه و فکر شیعی، فقه و فلسفه و معارف شیعی، خود یک معجزه است. یک معجزه؛ یعنی در لابه لای سنگلاخ های سخت، خارهای درهم پیچیده و درهم تنیده، راه های گوناگون و پیچ در پیچ و جولان قدرت های سیاسی ناحق ظالم و غاصب، یک جریان آب زلال گوارای سالمی است که از سرچشمه ی اسلام جاری شده و از همه ی این موانع عبور کرده و این فاصله ی ژرف را درنوردیده است. روز به روز هم خالص تر، وسیع تر، برجسته تر و متعالی تر شده است. اینها گزافه نیست، واقعیت است.

فقه شیعه، فلسفه ی شیعه، کلام شیعه و معارف شیعه در طول زمان با این همه موانع، در میان تحریف ها و شبهه افکنی ها و در میان بافندگی های شبه علمی، آن هم با پشتوانه ی سیاسی ظالمانه و پول های بیت المال که در خدمت اهداف مغرضانه قرار می گیرد، توانسته است هم خود را سالم نگه دارد و هم تکامل و توسعه ببخشد و دل ها و ذهن های میلیون ها انسان را در اقطار عالم مقهور عظمت و استحکام خود نماید.

این ناشی از چیست؟ یقیناً سلامت و اصالت این فکر بیشتر تأثیر را دارد، اما جاهایی هست که قدرت علمی به تنهایی کافی نیست. چیز دیگری لازم است؛ همان چیزی که پشتوانه ی ایمان های خاص می باشد و آن، عواطف برخاسته از معرفت درست است، همان چیزی که در قرآن هم به عنوان اجر رسالت از ما خواسته شده است: الا المودهْ فی القربی.

محبت ائمه، مودت اهل بیت، تمسک به سخنان ایشان، راهنمایی آنان و انگشت راه گشای اشاره ی ایشان در همه ی مسایل، آن عامل مهمی است که توانسته است این اندیشه ی سالم و مستحکم را از گزندها محفوظ نگه دارد.

عالمان و متفکرانی که مقهور پول، زور، قدرت، شهوت و بقیه ی لغزشگاه ها شدند کم نیستند. آن چیزی که می تواند عالم و عامی را از این لغزشگاه ها دور نگه دارد، همین جوشش ایمان آمیخته با عواطف است. این شیعه را حفظ کرده است. عزیزان من! فکر پایه ی اول است. توأم کردن فکر و اندیشه با عمل، پایه ی دوم است: الذین أمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم حسن مآب.

وقتی انسان فکر و عمل را با یکدیگر همراه کرد، تفضلات الهی و انوار رحمت و هدایت به قلبش سرازیر می شود؛ اطمینان، سکینه، آرامش و امید در انسان به وجود می آید. هر مجموعه ای که این خصوصیات را داشته باشد می تواند از تمام موانع عبور کند. (از فرموده های مقام معظم رهبری در جمع اساتید و دانشجویان دوره ی پنجم طرح ولایت. هفته نامه ی پرتو: شماره ی ۵۶.)

گسترش فرهنگ شهادت و پرورش شهادت طلبان

قرآن، این فرجامین کتاب انسان پروری، نیل به سعادت و رستگاری را هدف و مطلوب نهایی انسان معرفی می فرماید و از میان تمام راه های موجود «تزکیه ی نفس» را مؤثرترین و بلکه تنها راه رسیدن به آن هدف نهایی، می داند:

قد افلح من تزکی؛ (اعلی (۸۷): ۱۴.) به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد.

قد افلح من زکیها؛ (شمس (۹۱): ۹.) به یقین هر که نفس خود را پاك و تزکیه کرده، رستگار شده است.

آری، از چشم انداز قرآنی، در ورای فلاح و رستگاری هدفی گران بهاتر و ارزشمندتر وجود ندارد و این در حالی است که دست یابی بدین هدف والا جز از راه «تزکیه و تهذیب نفس» ممکن نیست. (برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمایید به: اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی: ص ۳۳.) در عرصه ی «تزکیه و تهذیب نفس» راه ها و شیوه هایی پرشمار وجود دارد. در میان این شیوه های گونه گون، راه هایی کوتاه و میان بُر یافت می شود که ره پویان خویش را یک شبه به صد سال ره پیمودگان می رساند. در میان تمام راه های میان بُر برای صعود به ستیغ رفیع تهذیب نفس، کوتاه ترین و در عین حال مطمئن ترین و بی خطرترین راه «کسب آمادگی برای شهادت و فدا کردن تمام هستی خویش در راه خدا» است.

همه ی پیام آوران الهی، تبلیغ گر این بینش والا بوده اند که زندگانی دنیا، نه اقامتگاه که گذرگاهی پرخطر است. آدمی در زندگانی دنیای خویش یکسره در حرکت و سفر است؛ سفری خطرخیز از هیچ به همه چیز؛ سفر از عالم فانی به ملك باقی و تعالی. آدمیان در مواجهه با چنین بینشی به دو دسته تقسیم می شوند: اندك شماری از ایشان این حقیقت را می پذیرند و به ژرفنای باورهاشان نفوذ و رسوخ می دهند و بسیاری از ایشان ناباورانه بر این واقعیت چشم فرو می بندند و غافلانه از توجه به آن در می گذرند. آنانی که سفر بودن زندگانی دنیا را باور کرده اند، هماره در تکاپوی شناسایی و پیمودن بهترین راه های این سفر طولانی و پرمخاطره اند. در این بحبوحه، اگر ایشان را به راهی میان بر دعوت نماید که آنان را در کوتاه ترین زمان و بالاترین ضریب اطمینان به مقصدشان برساند از شوق در پوست خویش نخواهد گنجید و روحشان برای پیمودن آن راه پرخواهد کشید.

از همان صدر اسلام تا به حال، هماره عالی همّتانی بوده اند که این دعوت را جانانه لبیك گفتند؛ با سرعتی بی نظیر استعدادهای نهانی شان را به اوج شکوفایی رسانیده و در نهایت، با نوشیدن شهد شیرین شهادت به اوج سعادت نایل آمده اند.

در حالی که معادباوران، عاشقانه برای شهادت، این کوتاه ترین راه وصول به کمال نهایی، لحظه شماری می کنند، سست باوران، بُزدلانه از عرصه ی شهادت می گریزند و از چشم انداز ایمان ضعیف خویش توجیهی برای روحیه ی شهادت طلبی نمی یابند.

از این رو شهادت را هدر دادن خون و جان می شمارند و دردمندانه زبان به اظهار تأثر و تأسف می گشایند که: جواب این خون ها را چه کسی خواهد داد؟

اینان اگر ادعای ایمانشان دروغین نمی بود و زندگانی ابدی را نه در ظاهر، که در اعماق جانشان باور داشتند، این چنین بیخردانه سخن نمی راندند. ایشان همانانند که ایمانشان لقلقه ی زبانی بیش نیست. (اشاره به حدیث نورانی امام حسین علیه السلام: الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم....)

درك حقیقت شهادت از تنگنای فهم چنین ظاهر بینانی بسی والاتر و فراتر است. چشمانشان ظاهربین است و توان واقع بینی ندارد. چشمانشان تنها تکه تکه شدن شهدا را می نگرد و یارای دیدن این واقعیت را ندارد که فرشتگان الهی با افتخار تمام به استقبال

کشتگان راه خدا می شتابند و ایشان را به عالی ترین درجات قرب ره می نمایند. از این روست که خداوند متعال، اصرار فراوان دارد که به مردمان بفهماند که شهدا نه مردگان که زندگان جاویدانند:

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون. (آل عمران (۳): ۱۶۳.)

باری به فرموده ی امام شهیدان: شهدا شمع محفل دوستانند؛ شهدا در قهقهه مستانه ی شان و در شادی وصولشان «عند ربهم یرزقون»اند. شهدا از نفوس مطمئنه ای هستند که مورد خطاب «فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» پروردگارند. صحبت از شهدا صحبت از عشق و عاشقی است که قلم در ترسیمش درهم می شکند. (با الهام از پیام امام خمینی در تاریخ ۱/ ۷/ ۱۳۶۷. صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۳۲.)

در قبال خون پاک شهیدان، دو وظیفه ی سنگین و مهم بر عهده ی باقی ماندگان قرار می گیرد:

۱. زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی آن پاک نهادان که وظیفه ای وجدانی، عاطفی، اسلامی، ملی و انسانی و بر دوش همه ی ماست. نباید بگذاریم که تلاش منافق صفتان برای حذف نام و یاد شهیدان، (عده ای با تلاشی خام و رسوا، سعی می کنند تا نام شهدا را از خاطره ها محو گردانند. در این راستا شاهدیم که با شعار زیباسازی شهرها، عکس های شهدا را از خیابان برمی دارند یا اسم خیابان های مزین به نام شهدا را تغییر می دهند یا نام شهیدان را به طور ناقص و ابهام انگیز مطرح می کنند تا مردم متوجه نشوند که چنین اسمی، نام یکی از شهداست. اسم خیابان شهید نواب صفوی را گاهی شهیدش را برمی دارند گاهی صفوی اش را و گاهی نوابش را، تا به تدریج مردم ندانند این خیابان به نام آن اسوه ی شهیدان نام گذاری شده است.) ، مبارزه با فرهنگ شهادت طلبی (برای نمونه به این بیان های شبهه انگیز بنگرید:

عبدالکریم سروش: فرهنگ شهادت، خشونت آفرین است؛ اگر کشته شدن، آسان شد، کشتن هم آسان می شود روایت هم داریم که من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره عبدالکریم سروش: بانشاط و خرداد ۷۸.

عبدالکریم سروش: هنوز هم از داستان حسین استفاده کردن و عنصر انتقام و عنصر خشونت و خونریزی را زنده نگه داشتن از طریق تحریک عواطف، دشمنان عینی و غیرعینی موهوم و غیرموهوم تراشیدن و این حادثه را خرج آن امور کردن، شایسته نیست». نشاط: ۳۰/ ۱/ ۷۸.

اکبر گنجی: پیامبر در بدر و حنین و... به حق بر کفار و مشرکان و معاندان شمشیر زد و در واقع گفتار و کردار و رفتار نبی، دلیل و حجت است؛ اما آیا جنگ جبهه های حق علیه باطل پیامدهایی ناخواسته یا آثار وضعیه به دنبال ندارد؟... خشونت، فرزند خشونت است و درخت خشونت، میوه هایی جز خشونت به بار نمی آورد.» صبح امروز: ۲۳/ ۲/ ۷۸.) و تخریب اسوه های شهادت طلبی چهره هایی چون شیخ فضل الله نوری و نواب صفوی (ذکر دو نمونه از ده ها مورد بی حرمتی و توهین به ساحت پاک شهیدان را در این مجال کافی می دانیم:

طاهر احمدزاده: نواب صفوی و همراهان او، مردمانی مخلص و فداکار بودند که مورد سوءاستفاده ی دشمن قرار گرفتند؛ چنانچه شیخ محمود حلبی (رئیس انجمن حجتیه) و خوارج نهروان نیز از این قبیل افرادند. چشم انداز ایران: ش ۱، مهر و آبان ۷۸.

شیخ فضل الله، مستبد و مخالف حاکمیت مردم بود. مبین: ۸/ ۵/ ۷۷.) به ثمر نشیند.

۲. از رهگذر زنده نگه داری یاد شهیدان راه، سیره، هدف و روحیه ی شهادت طلبی ایشان را در وجود خویش و در سطح جامعه زنده کنیم. روح شهادت طلبی را در کالبد جان خویش بدمانیم و بپرورانیم و عطر روح افزای شهادت را در سطح جامعه اسلامی بگسترانیم و به نسل آینده منتقل نماییم.

حضرت امام رحمه الله زنده ماندن اسلام را از برکت محرم و صفر و شهادت طلبی سیدالشهدا علیه السلام و فداییان باوفایش معرفی می فرمود (حضرت امام خمینی رحمه الله: «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. فداکاری سیدالشهدا علیه السلام

است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است.... خطبا و مرثیه سرایان به همان شیوه ی سابق مرثیه و روضه بخوانند و مردم را برای فداکاری آماده نمایند. خون سیدالشهداست که مردم را به هیجان می آورد و برای اسلام و مقاصد اسلامی مهیا می کند.» صحیفه ی نور: ج ۱۵، ص ۲۰۴.) و در این بیان هیچ مبالغه ای روا نمی داشت؛ چرا که از معارف حقیقی اسلام، آنچه به میراث ما رسیده، همه از برکت «فرهنگ شهادت پذیری» است.

دشمنان اسلام نیز از اسلامی می هراسند که پیروان خویش را عاشق شهادت و فداشدن در راه خدا می پروراند؛ وگرنه اسلامی که در آن شهادت طلبی نباشد و اسلامی که هیچ حرکت و غیرتی را برنتابد، همان اسلام آمریکایی است که برای سران استعمار و استکبار، نه تنها هیچ ضرر و هراسی ندارد، بلکه مطلوب و ممدوح ایشان نیز می باشد. (برگرفته از سخنان آیت الله مصباح یزدی در چهل و پنجمین سالگرد شهادت شهید نواب صفوی و دیگر فداییان اسلام. مراجعه فرمایید به هفته نامه ی فیضیه: شماره ۴۲۲، ص ۴.)

تقویت روحیه ی شهادت طلبی

یکی از کوتاه راه ها در عرصه ی پاکی و تهذیب نفس، تحصیل آمادگی برای شهادت است؛ بدین سان که انسان خود را سرباز عاشق و فدایی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف- بداند و به مقتضای آن، آماده ی هرگونه تلاش و مجاهدتی باشد.

روحیه ی شهادت طلبی کیمیاست؛ کیمیایی که آدمی را از هزاران درد بی درمان روحی، معنوی و اخلاقی نجات می بخشد. چنین روحیه ی والایی همه ی ظلمت ها و رذالت های ما را یکجا از بین می برد و قطره ی ناچیز وجود ما را به اقیانوس عظیمی از قدرت، معنویت و نورانیت متصل می سازد.

برای طلب شهادت، دیگر دنیا و مظاهر فریبنده ی آن دیگر جلوه ای ندارد. انانیت ها از وجود عاشق شهادت رخت برمی بندند.

در پیش چشمان آن که فدایی دین است، دیگر هیچ شهوت و ثروت و منصبی توان عشوه گری و دلربایی نمی یابد.

از بزرگترین رسالت های محافلی که در سایه سار خاطره ی جان فشانی های اهل بیت علیهم السلام برای اعتلای اسلام عزیز تشکیل می شود، گسترش فرهنگ شهادت در سطح جامعه است.

اساسی ترین هدف و رسالت روضه خوانی ها، تقویت روحیه ی شهادت طلبی در نهاد فرد و جامعه است. ارزش و اهمیت روضه به این است که صحنه های عشق ورزی و جان فشانی مقتدایان و اسوه های الهی را پیش روی آدمی می گشاید. روضه، با برانگیختن احساسات مقدس و عواطف پاک خدایی روحیه ی شهادت طلبی را در او می پروراند و او را همچون الگوهای محبوب خویش برای جانبازی و فداشدن در راه احیای دین آماده می سازد.

فاطمه علیهاالسلام، شهید زنده ای بود که فرهنگ شهادت و شهادت طلبی را در دامان خود پرورید. فاطمه، تنها زنی است که هم خودش، هم پدرش، هم همسرش و هم جمله ی فرزندانش فدای آرمان های الهی گردیدند.

فاطمه، تنها مادری است که هر کس را پرورید در راه اعتلای دین یا به شهادت رسیده یا به اسارت رفته است.

آری، گسترش سیره ی فاطمی در جامعه در حقیقت، ترویج فرهنگ شهادت و شهادت طلبی است. فاطمه، فدایی ولایت و امامت گردید و در این راه عاشقانه به خون نشست. خون فاطمه در اشک ما تداوم یافته است؛ اشکی که چون صیقل بگیرد، شمشیری می شود و بر پشت ستم و انحراف می نشیند.

الگوسازی و الگودهی از سیره ی معصومان

ابراز ارادت های خالصانه بر آستان عرشی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام امری است که بسیار عالی و لازم که می باید

روز به روز در جامعه ی اسلامی ما افزایش یابد؛ اما همیشه و در همه جا باید توجه داشته باشیم که این ابزار محبت ها می یابد مقدمه ای برای افزایش معرفت و اقتدای عملی هر چه بیشتر به این اسوه های الهی باشد.

از بزرگ ترین رسالت های مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام ترسیم چهره هایی ماندگار از معصومان و ارائه ی الگوهای رفتاری صحیح از سیره ی ایشان و نیز رسواسازی تمام الگوهای ناصحیح و درهم شکنی بت های فکری و فرهنگی است. دشمنان اسلام، دست در دست مزدوران و منافقان داخلی، با اختصاص برنامه ها و بودجه های کلان و با استفاده از همه ی توانایی ها و امکانات خویش، تهاجم و شبیخون ناجوان مردانه ای را در عرصه ی فرهنگ دینی و ارزش های اخلاقی در جامعه ی اسلامی ما آغاز کرده اند و با استفاده از ابزارهای گوناگون، به ترویج و تأیید الگوهای فاسد در بین قشر نوجوان جامعه پرداخته اند.

معرفی شایسته ترین الگوهای عالَم و رسواکردن تمام الگوهای دروغین و فاسد، از مهم ترین رسالت های ما در مقابله با این غارت بی امان فرهنگی است. باید گُل وجود اهل بیت علیهم السلام و جمال دل آرای ایشان را به نوجوانان و جوانان نشان داد و سیر زیبای زندگانی ایشان را شناساند تا عطر روح فزای اقتدا به سیره ی ایشان، فضای جامعه را معطر و مصفا سازد.

باری، مجالس و محافل مذهبی، مقدمه ای است برای این که پیوندهای قلبی و عملی ما به ایشان ژرف تر و محکم تر شود. باید در پرتو اینگونه مجالس، ابعاد وجودی آن الگوهای الهی را بشناسیم و بکوشیم تا اعمالمان شبیه ایشان باشد؛ از لحاظ عبودیت و عبادت، از لحاظ عرفان و معرفت، از جهت اهتمام به تعلیم و تعلم و تربیت و... باید روز به روز در گفتار و کردار، به آن اسوه های یگانه نزدیک تر شویم و کمال سعادت خویش را در تبعیت کامل و بی چون و چرا از ایشان بیابیم؛ چرا که تنها راه مطمئن قرب الهی، اسوه پذیری عاشقانه و اقتدای خالصانه به سیره ی علمی و عملی ایشان است: من أراد الله بدءبکم.

هر چند وجود فیزیکی آن بزرگواران در میان ما نیست و از فیض حضورشان محرومیم؛ اما باید با شرکت در مجالس و محافل و مذهبی و با مراجعه ی مداوم به احادیث ایشان تلاش کنیم تا غبار گذشت زمان را از ذهن خویش بزداییم و سیمای کاملی از ایشان برای خود مجسم نماییم تا با الگوگیری جامع از همه ی ابعاد وجودی ایشان به حقایق صفات و نورانیت خصال ایشان نایل گردیم.

آری، اگر از فیض حضور فاطمه ی زهرا علیهاالسلام محرومیم، می باید شخصیت یگانه و ویژگی های رفتاری او را بشناسیم و بشناسانیم و روز به روز در سیره ی زندگانی خویش بدیشان شباهت بیشتری بیابیم تا نام ما نیز در زمره ی شیعیان راستین اهل بیت علیهم السلام ثبت و ضبط گردد. خداوند را شاکریم که ملت مسلمان ما را مشمول عنایات خاص خویش ساخت و به ایشان افتخار محبت، معرفت و رهروی راه حضرت فاطمه ی زهرا و خاندان پاک نهادش را عطا فرمود:

عشق و محبتش بود طینت ما سرشت ما عشق و محبتش بود طینت ما سرشت ما

شکر خدا که گشته این، قسمت و سرنوشت ما شکر خدا که گشته این، قسمت و سرنوشت ما

آری، بزرگ ترین موهبت الهی در حق ما شیعیان این است که گل طینت ما را با عشق و معرفت ائمه ی اطهار علیهم السلام سرشته با کوثر ولایت ایشان عجین فرموده است. (عن سید بن طاووس، انه سمع سحرا فی السرداب عن مولانا صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: اللهم شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا من ماء عذب ولایتنا... بحارالانوار: ج ۵۳، ص ۳۰۲.)

در مقابل این عطیه ی گران بهای الهی، می باید شاکر باشیم و شکر این موهبت عظیم بدان است که روز به روز بر معرفت خویش به این عصاره های عالم خلقت بیفزاییم و با اقتدای عملی به این برترین اسوه های عالم، این عشق ازلی را به معرفت و محبتی ابدی تبدیل کنیم.

از خداوند می خواهیم که لحظه به لحظه بر محبت و معرفت ما به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بیفزاید و تا آخرین لحظه ی حیات آن را از ما نستاند. خدا نیاورد روزی را که در اثر رواج فرهنگ غرب و ارائه ی ارزش های کفرآمیز آن و روی آوری به الگوهای فسادانگیز، این محبت و معرفت های فطری در دل و جان ما و جوانان ما کم رنگ و کم فروغ گردد:

یارب از دل های ما نور محبت را مگیر یارب از دل های ما نور محبت را مگیر

این تجمع، این توسل، این ارادت را مگیر! این تجمع، این توسل، این ارادت را مگیر!

هستی ما بستگی دارد به عشق اهل بیت هستی ما بستگی دارد به عشق اهل بیت

هر چه می خواهی بگیر، از ما ولایت را مگیر! هر چه می خواهی بگیر، از ما ولایت را مگیر!

اسوه پذیری از سیره ی فاطمی

اهمیت اسوه پذیری

انسان، این شاهکار آفرینش، در نهاد خویش هماره رو به سوی کمال دارد و با اشتهایی سیری ناپذیر در تکاپوی صعود به مدارج کمال، تعالی و ترقی است.

تکامل و حرکت استکمالی انسان عبارت است از تغییراتی تدریجی در راستای شکوفایی و به فعلیت رسانی استعدادهای فطری.

این تغییرات به وسیله ی نیروهای به ودیعت نهاده شده در سرشت کمال گرای آدمی و با استفاده از شرایط و امکانات خارجی انجام می پذیرد. (خودشناسی برای خودسازی، آیت الله مصباح یزدی: ص ۱۳.)

در راستای عروج به قله های رفیع ترقی و کمال، یکی از کاری ترین نیروهای فطری آدمی میل به تقلید و اسوه پذیری؛ و یکی از امکانات خارجی، سیره و تجربه ی کمال یافتگان است.

احساس الگوخواهی فطری و درونی از یک سو و مشاهده ی سیر تکاملی به کمال رسیدگان از دیگر سوی، انسان را وامی دارد تا برای رسیدن سریع تر به کمال مطلوب، روش و سیره ی آن تکامل یافتگان را الگوی خویش سازد و تلاشی آگاهانه و هدفدار برای ایجاد هماهنگی و انسجام رفتاری با الگوهای خویش در پیش گیرد.

انواع اسوه پذیری

چنانکه گروهی از روان شناسان نیز گفته اند، تقلید و الگوپذیری به معنای عام آن- بر سه قسم است: محاکات: تقلید بالمعنی الاخص، اقتباس.

۱. محاکات: تقلید ناآگاهانه و عاری از هرگونه اندیشه و تشخیص را محاکات گویند؛ مانند کودک چندماهه ای که در پی خنده ی اطرافیان، بی درنگ می خندد.

۲. تقلید بالمعنی الاخص (تقلید بچگانه): این نوع تقلید الگوبرداری نیمه آگاهانه از رفتار دیگران است. در تقلید بچگانه عنصر آگاهی و هدفداری حضور دارد؛ اما حضوری کم رنگ و اندک؛ مانند طفل سه ساله ای که تنها برای شبیه سازی خود به اطرافیان از اعمال ایشان تقلید می نماید، بدون آن که قصد و هدف آن اعمال را درک کند.

۳. اقتباس: این قسم عالی ترین مرتبه ی تقلید می باشد عبارت است از تکرار عمل دیگری با آگاهی کافی از حسن کار او. این نوع تقلید و الگوبرداری کاملاً ـ آگاهانه و هدفدار و از روی علم و قصد می باشد؛ همانند نوجوان یا جوانی که از میان رفتارهای اطرافیان، آن را که بهتر می یابد برمی گزیند و برای این گزینش دلیلی هم اقامه می کند. در بحث اسوه پذیری، سر و کار ما با «اقتباس» است و «محاکات» و نیز «تقلید بچگانه» از گستره ی بحث خارج است.

در عرصه ی اسوه پذیری، آنچه مطلوب و ارزشمند است، الگوپذیری کاملاً آگاهانه، هدفدار و از روی معرفت و شناخت کامل می باشد. لحاظ عنصر آگاهی و هدفداری در الگوپذیری ها متفاوت است: گاه کامل است، که شخص پس از تفکر، استدلال، تجزیه و تحلیل عقلی و با بصیرت کامل به تقلید از الگو می پردازد و گاه در حد کمال نیست و شخص می تواند برای تقلید خویش دلیلی منطقی ارائه نماید؛ ولی به دلیلی ارتکازی، به تقلید مبادرت می ورزد که این دلیل می تواند از ابهام درآید و به وضوح بپیوندد. پس عمده ی اعمال تقلیدی انسان آگاهانه و هدفدار است؛ هرچند بسیاری از افراد در تعیین ملاکهای الگوپذیری و تشخیص الگوهای شایسته دچار اشتباه می شوند. (برگرفته از جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۱۲- ۲۱۴.)

خطاها در اسوه پذیری

هر انسانی طبق نظام ارزشی خود، کمال را در چیزی می بیند و طبق فطرت کمال جویی خویش در پی کسانی که واجد آن چیزند به راه می افتد تا با اقتدای به ایشان ره به سوی کمال بپیماید. در روند این اقتدا و تقلید، سه خطا ممکن است پیش آید:

اشتباه در تشخیص مصداق کمال

انتخاب اسوه بدین بستگی دارد که اسوه پذیر، کمال را در چه چیزی بداند. کسی که کمال انسان را در ثروتمندی می پندارد، مسلماً ثروتمندان را الگوی خود می انگارد و در رفتار به ایشان می گراید و از سوی دیگر فقرا و مستمندان را به سبب فقر و مسکنتشان در خور توجه نمی داند؛ از آنان می گریزد و سعی می کند تا آن جا که می تواند شبیهشان نباشد.

اشتباه در تعیین اسوه ی کامل

انسان معمولاً ـ در این که چه اسوه هایی از کمال لازم برای اسوه گیری برخوردارند، دچار اشتباه می شود. برای نمونه اگر علم و دانش را مصداق کمال بدانیم، باز امکان این اشتباه وجود دارد که انسان هایی را که در واقع دانشمند نیستند، دانشمند بپنداریم و تابع و مقلدشان شویم. در زمینه هیچ یک از علوم و معارف بشری دانش وران و کارشناسان راستین به سهولت شناخته نمی شوند و همواره ممکن است که عالم نمایان جاهل و گندم نمایان جوفروش، عموم مردم را بفریبند و در پی خود بکشانند.

اشتباه در حد و مرز الگوپذیری

این اشتباه وقتی رخ می نماید که الگو و مرجعی که به حق، در زمینه ای معین صاحب نظر است، در سایر زمینه ها نیز الگوی خویش بپنداریم، یا برعکس کسی را تنها به دلیل آن که در زمینه ای خاص، کاردان و متخصص نیست، لایق الگو بودن در هیچ قلمروی ندانیم.

انتخاب یک الگوی جامع و راستین در گرو سه شناخت و آگاهی است: شناخت مصداق کمال؛ شناخت مصداق کامل؛ شناخت حد

و مرز لیاقتها.

اشتباه در هر یک از این موارد، ممکن است ما را به اسوه هایی نالایق و الگوهایی دروغین رهنمون شود و موجب خسارات عظیم مادی و معنوی گردد.

معرفی الگوهای راستین به افراد جامعه و مبارزه با الگوهای دروغین، آن چنان پراهمیت است که وقتی الگویی نادرست (در هشتم بهمن ماه سال ۱۳۶۷ از صدای جمهوری اسلامی ایران مصاحبه ای پخش شد که مصاحبه شونده گفت: الگوی زنان ما باید قهرمان سریال سال های دور از خانه (اوشین) باشد؛ نه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام....) به جامعه ارائه می شود، رهبری چون حضرت امام خمینی رحمه الله شخصاً وارد میدان شده، بتهای فکری و فرهنگی را درهم می شکند و با هشداری تاریخی، گوینده را از خطر ارتداد و اعدام برحذر می دارد:

با کمال تأسف و تأثر روز گذشته (روز شنبه ۸ بهمن) از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن بخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید. فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می گردد و دست اندرکاران آن تعزیر خواهند شد. در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است، بلاشک فرد توهین کننده، محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر از این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسؤولان بالای صدا و سیما خواهد شد. البته در تمامی زمینه ها قوه ی قضاییه اقدام می نماید. (پیام امام خطاب به دست اندرکاران رادیو جمهوری اسلامی ایران، تاریخ ۹/ ۱۱/ ۶۷. صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۷۶.)

آفت های اسوه پذیری

اسوه پذیری، گرچه پراهمیت و دارای تأثیری بس شگرف است، اما همچون هر امر مثبت دیگری می تواند دستخوش آفت شده، زمینه ی خسارتهایی عظیم را فراهم آورد. از این روی در این مقام به مهم ترین آفات الگوپذیری می پردازیم:

الگوپذیری مطلق از آبا و اجداد

نخستین الگوهای آدمی، پدر و مادرند. کودک، والدین خویش را هم از لحاظ قدرت و هم از لحاظ علم بسی برتر و به تجربه درمی یابد که پیروی از پدر و مادر فواید بسیاری برای او دارد؛ از این روی می پندارد همه چیز را باید از پدر و مادر آموخت و در هر زمینه ای باید از آنان پیروی کرد. اگر این خصلت پیروی مطلق و بی چون و چرا از آبا و اجداد در سال ها و مراحل بعدی زندگی هم چنان پابرجا بماند، باید گفت که شخص هنوز در دوران طفولیت به سر می برد و در زمینه ی الگوپذیری دچار انحراف گشته است. قرآن کریم در آیات متعددی کسانی را که با آبا و اجداد خود را تنها مرجع تقلید می پندارند و برای گفتار و کردارشان قدر و قیمت نابه جا قایلند سخت می نکوهد:

و اذا قیل لهم تعالوا الی ما أنزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه ءاباءنا أولو کان ءاباؤهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون؛ (مائده (۵)، ۱۰۴.) و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیاید، می گویند: آنچه از پدران خود یافته ایم ما را بس است. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می کنند)؟!

الگوپذیری غیرعاقلانه از باطل

آفت دیگر تقلید این است که شخص برای حفظ رابطه ی مودت آمیز خود با دیگران یا به قصد ایجاد مناسبات دوستانه با آنان، مقبولاتشان را که خلاف حق و حقیقت است پذیرا شود؛ یعنی از حق جدا شود تا به خلق بپیوندد. حضرت ابراهیم علیه السلام قوم خود را به همین جهت نکوهش می کند: انما اتخذتم من دون الله اوثنا موده بینکم فی الحیوة الدنیا... (عنکبوت (۲۹): ۲۵) شما غیر از خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده اید که مایه ی دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد...

الگوپذیری از اکثریت

آفت دیگر این است که فرد، کثرت طرفداران یک رأی و عقیده را دلیل حقانیت آن رأی و عقیده بپندارد و آن را بپذیرد. این که پاره ای از افراد در هر امری تابع اکثریت می شوند ناشی از همین پندار باطل است. موضع قرآن کریم در این مورد چنان واضح است که نیازی به ذکر نمونه نیست.

الگوپذیری کامل از الگوهای غیرصالح

اگر وجود یک یا چند خصلت نیکو در الگویی باعث این پندار شود که عقیده و سیره ی او در همه ی زمینه ها معتبر است، الگوپذیر در لبه ی پرتگاهی خطرناک واقع می شود.

متأسفانه الگوپذیری، امروزه رواجی عجیب یافته است. فلان دکتر یا مهندس درباره ی مسایل فرهنگی، ابراز عقیده می نماید، فلان مقام اجرایی کشور در عرصه مسایل تخصصی فقه، رأی صادر می کند، فلان فیلسوف اعلام می دارد که به نظام اقتصادی خاصی معتقد است، فلان قهرمان ورزشی در عرصه مسایل سیاسی اظهارنظر می کند، فلان مقام زن درباره ی حجاب فتوا صادر می کند و...

هر گروهی، از یکی از اینان تقلید می کند و از این طریق به چیزی اعتقاد می یابد. غافل از آن که قبول برتری مسلم یا نامسلم کسی در زمینه ای معین، نباید سبب این پندار شود که او در زمینه های دیگر نیز شایستگی دارد. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۱۹- ۲۲۱.)

روش های اصلاح اسوه پذیری

حال که دانستیم الگوپذیری آفاتی دارد و می تواند برای الگوپذیر زیان های فراوان به بارآورد، سؤال مهمی پیش می آید و آن این که چگونه می توان با آفات تقلید و الگوپذیری مبارزه کرد و ضلالت ها و انحرافات فردی و اجتماعی را که از آن ناشی می شوند، لااقل تخفیف داد؟ این مسأله که حل آن برای یک مصلح اجتماعی از قدر و اهمیت عظیمی برخوردار است با دست به دست هم دادن چند شیوه ی تربیتی و اصلاحی می تواند حل شود.

افزایش معرفت عمومی

اساسی ترین، مشکل گشاترین و کارسازترین شیوه این است که قدرت تفکر و تعقل و تأمل مردم را بیشتر نماییم تا این مطلب را عمیقاً بفهمند که کمال آدمی به اموری از قبیل پول و ثروت، دانش و صنعت و اقسام و اشکال گوناگون قدرت اجتماعی نیست؛ وانگهی موفقیت یک فرد در یکی از این زمینه ها اگر مسلم نیز باشد، باز دلیل صحت آرا و نظرات او در دیگر زمینه ها و دلیل درستی و رفتارهای فردی و اجتماعی او نتواند بود. افزایش قدرت تفکر مردم سبب خواهد شد که هم چنین دریابند، پدر و مادر، مرجع تقلید سراسر زندگی فرزند و همه ی ابعاد و وجوه حیات او نیستند و نیز در خواهند یافت که حقیقت را نباید فدای هیچ چیز و هیچ کس کرد و حتی برای ایجاد یا حفظ یا تحکیم ارتباطات دوستانه و همزیستی مسالمت آمیز و همبستگی اجتماعی نباید از حق دست برداشت. کثرت طرفداران یک رأی و عقیده نیز دلیل حقانیت آن نخواهد بود. فهم عمیق این مطالب موجب خواهد شد که بسیاری از افراد گروه ها و قشرهایی که الگوهای عقیده و عمل مردم به حساب می آیند از کرسی مرجعیت تقلید فرو افتند و افراد، گروه ها و قشرهای دیگری که صلاحیت این امر خطیر را دارند متصدی آن شوند.

اگر در روح و ذهن هر فردی، گرد و غبار آرا و نظرات فاسد و اوهام و خیالات باطل فرونشیند، آن فرد می تواند الگوهای راستین

را از الگوهای دروغین تمیز دهد. بدین ترتیب الگوهای عقیده و عمل مردم کسانی خواهند شد که باید بشوند، و کسانی خواهند بود که باید باشند و پیداست که اگر الگوهای جامعه، انسان هایی ذی صلاح باشند،مردم در راه صواب خواهند افتاد.

بهره گیری از ویژگی های روانی، عاطفی، اجتماعی

«افزایش معرفت عمومی» هر چند شیوه ای زیربنایی است؛ اما نیازمند زمان و فرصت وسیع، نیروی انسانی عظیم و فعالیت های جانفرساست. این شیوه مخصوصاً در جامعه هایی که اکثریت افراد آنها معلوماتی ناچیز و نیروی تعقلی ضعیف داشته باشند، با کندی و سختی مضاعف مواجه خواهد شد. از این روی باید از شیوه های دیگر نیز که نتایج آنها سریع تر و سهل تر به بارآید، سود جست. در این شیوه ها از ویژگی های روانی و اجتماعی مردم؛ مثلًا از مجالس و محافل مذهبی، عرف و عادات، آداب و رسوم، مناسک، شعایر، احساسات و عواطف آنها در راه اصلاح جامعه استفاده های دقیق و به جا می شود. اساساً نباید پنداشت که تنها راه تأثیر در مردم و هدایت آنان به طریق حق و حقیقت، استدلالات و براهین عقلی، فلسفی و منطقی است؛ بلکه باید از خصایص روانی، اجتماعی و مذهبی آنان تا جایی که صحیح و برحق است، بهره های درست گرفت. تأثیری که این گونه بهره گیری ها در تکوین و تغییر شخصیت های افراد دارد به مراتب بیش از تأثیری است که ادله ی خشک عقلی تواند داشت. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۲۴ و ۲۲۴.)

آفرین بر حضرت امام رحمه الله که از عواطف و احساسات مقدس مردم برای به ثمررسانی انقلاب اسلامی، به بهترین وجه، استفاده کرد. حضرت امام با بهره گیری از ویژگی های عاطفی، مذهبی و اجتماعی مردم، ایجادگر تحولی بنیادین در روحیه ی مردمان و برپاکننده ی انقلابی بی نظیر در ایران گردید.

آن تغییر و تحول بنیادین در اوایل انقلاب، بیشتر برخاسته از شور پاک و احساسات مقدس مردم بود؛ اما حفظ و استمرار آن روحیه های ارزشمند، دیگر در گرو شور و احساسات نخواهد بود؛ چرا که هر احساس و شوری اگر پشتوانه ی معرفتی پیدا نکند، به تدریج فرو می نشیند. از این روی برای استوارسازی بنای انقلاب و استمرار آرمان های آن لازم است تلاش فرهنگی وسیعی در جهت افزایش معرفت و شعور عمومی، صورت پذیرد تا از این رهگذر، عواطف و احساسات مقدس به شورمایه ای دایمی تبدیل گردد.

اسوه پذیری از چشم انداز قرآنی

پروردگار جهانیان و نازل فرمای قرآن جاویدان در آخرین نامه ی انسان سازی خود برای بشر، شیوه های مختلفی برای تربیت و تزکیت انسان ارائه می فرماید؛ روش هایی که هر کدام تأثیری خاصی بر روح و روان و منش رفتاری انسان می گذارد؛ روش هایی چون بشارت به نعمت های جاویدان، بیم دهی از عذاب همیشگی، بیان سرگذشت گذشتگان، داستان پیامبران، استفاده از تمثیل، بهره گیری از قسم و سوگند و....

یکی از مؤثرترین و کارآمدترین شیوه های تربیتی که در قرآن به کرّات مورد توجه قرار گرفته است، ارائه ی الگوهای شایسته، به طور مستقیم یا غیرمستقیم می باشد.

باری، تعیین الگوهای صحیح و تأکید بر پیروی از ایشان و نیز رسوا کردن الگوهای ناصحیح و درهم کوبیدن بت های فکری و فرهنگی، از مهم ترین روش های تربیتی قرآن کریم است:

معرفی اسوه ی حسنه

قرآن، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را الگوی شایسته و اسوه ی حسنه ی مؤمنان راستین معرفی می فرماید: لقد کان لکم

فی رسول الله أسوهٔ حسنهٔ لمن کان یرجوا الله و الیوم الأخر و ذکر الله کثیراً؛ (احزاب (۳۳): ۲۱.) در پیامبرِ خدا برای شما؛ برای کسانی که به خدای متعال و روز بازپسین امیدوارند و خدای را بسیار یاد می کنند، الگویی نیکو وجود دارد.

آنچه در این آیه ی شریف و نورانی قابل توجه است، جمله ی لمن کان یرجوا الله و الیوم الأخر و ذکر الله کثیراً می باشد. این جمله، بدل از ضمیر خطاب در «لکم»است، تا دلالت کند بر این که اقتدا و تأسّی کامل به رسول خدا صلی الله علیه و آله توفیقی است که نصیب هر کسی نمی شود. اسوه پذیری از رسول، صفت حمیده ای است که هر مؤمنی بدان متصف نمی شود؛ بلکه مؤمنانی به این صفت پسندیده نایل می شوند که ایمانی راستین به خداوند و روز قیامت داشته باشند؛ ایمانیانی که دل در گرو عشق خداوند دارند و او را بسیار یاد می کنند و در نتیجه ی این ذکر و توجه مداوم است که تأسی کامل به رسول خدا صورت می پذیرد. (با الهام از تفسیر المیزان: ج ۱۶، ص ۳۰۵.)

آری، داعیه داران مسلمانی آن هنگام به مقام رفیع تبعیت و اسوه پذیری کامل از «اسوه ی حسنه» نایل خواهند آمد که به خدا و روز جزا باوری راستین بیابند. به هر میزان که ایمان ما به خدا و روز جزا ضعیف تر باشد، انگیزه و توفیق ما در اقتدا به رسول الله صلی الله علیه و آله، این اسوه ی حسنه ی الهی، کمتر و ضعیف تر خواهد بود. (اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی: ج ۱، ص ۱۵۶.)

اسوه دهی از سیره ی پیامبران

خداوند متعال از پیامبر رحمت می خواهد که در عرصه ی خطیر ابلاغ رسالت به پیامبران اولوالعزم اقتدا کند و همچون ایشان صبر و استقامت پیشه سازد و از شتاب و بی صبری بپرهیزد: فاصبر کما صبر أولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم (احقاف (۴۶): ۳۵.) ؛ (در تبلیغ دین خدا و تحمل اذیت امت) همچون پیامبران اولوالعزم صبور باش و برای (عذاب) آنان شتاب مکن!

در آیتی دیگر از پیامبر اسلام، که خود اسوه ی حسنه ی مؤمنان است، خواسته می شود که در پیمودن راه هدایت به پیامبران پیشین اقتدا کند: أولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده...؛ (انعام (۶): ۹۰.) آنان کسانی هستند که خداوند متعال هدایتشان کرده است؛ به هدایت ایشان اقتدا کن.

الگودهی از سیره ی ابراهیم و پیروان او

پروردگار جهانیان، در قرآن مجید، ابراهیم علیه السلام و پیروان راستین او را الگوهایی شایسته در عرصه ی تولّی (اظهار محبت و ارادت به خداوندگار یگانه) و تبری (ابزار بیزاری و نفرت از مشرکان و همه ی خدایان دروغین) معرفی می فرماید: قد کانت لکم أسوهٔ حسنهٔ فی ابراهیم والذین معه إذ قالوا لقومهم انا برءؤا منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العدوهٔ و البغضاء أبداً حتی تؤمنوا باللّه وحده إلا قول ابرهیم لابیه لأستغفرن لک...؛ در ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما (مؤمنان) الگویی نیکوست آن هنگام که به قوم خویش گفتند: ما از شما و از آنچه جز خدا می پرستید بیزاریم. میان ما و شما دشمنی و کین پابرجاست تا آن که به خداوند یگانه ایمان بیاورید؛ مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که: حتماً برای تو آمرزش خواهم طلبید....

و در دو آیه ی بعد، بر اسوه بودن ایشان برای مؤمنان راستین تأکید می ورزد: لقد کان لکم فیهم أسوهٔ حسنهٔ لمن کان یرجوا الله و الیوم الأخر...؛ (ممتحنه (۶۰): ۶) به راستی در آنان برای شما، برای کسانی که به خدای متعال و روز بازپسین امید دارند، الگویی نیکو وجود دارد.

تشویق به اسوه پذیری از مؤمنان صالح

خداوند متعال، پاداش اقتداکنندگانِ به مؤمنان صالح را هم تراز خود ایشان معرفی می نماید تا ارزش اسوه پذیری صحیح را

خاطرنشـان سازد: و السبقون الأولون من المهجرين و الأنصار و الـذين اتبعوهم باحسن رضـى الله عنهم و رضوا عنه و أعـد لهم جنت تجرى تحتها الانهر خلـدين فيها أبداً ذلک الفوز العظيم؛ (توبه (۹): ۱۰۰.) پیش گامـان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردنـد، خداونـد از آنهـا خشـنود گشت و آنها (نیز) از او خشـنود شدنـد و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهند ماند و این است کامیابی بزرگ.

در قرآن کریم بیش از یکصد بار سخن از تبعیت و اتباع می رود و این خود نشان دهنده ی نهایت اهمیتی است که این کتاب انسان سازی برای اسوه پـذیری و تقلیـد در عرصه ی تربیت، تزکیت و هـدایت انسان ها قایل است. (برگرفته از جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، استاد محمدتقی مصباح یزدی: ص ۲۷۷ و ۲۸۸.) باری، از آن جا که اصول مکتب و خط مشـی اعتقادی- اخلاقی پیامبران و مؤمنان صالـح مشترک است و به زمان و مکانی خاص محـدود نمی گردد، قرآن کریم برای همه ی پوینـدگان راه هـدایت، اقتدا به سیره صالحان گذشته را لازم و ضروری می داند.

تا نسل انسان بر گستره ی خاک گسترده است، مسیر پیموده شده از سوی پیام آوران و اولیای الهی همواره قابل اقتدا و تأسی است.

الگوسازی در قالب داستان و تمثیل

هـدف بسیاری از داسـتان هـا و تمثیـل های قرآنی، الگوسازی از سـیره ی پیامبران و مؤمنان راستین و عبرت دهی از فرجام پیشوایان کفر و گمراهی، و بـدکاران عالم است: لقد کان فی قصصـهم عبرة لاولی الالبب؛ (یوسف (۱۲): ۱۱۱.) براستی که در بیان داستان ایشان، برای صاحبان اندیشه، عبرت کامل خواهد بود.

برای نمونه، خداونـد متعال در آیاتی آسـیه همسـر فرعون و مریم دختر عمران را مثال می زند و ایشان را اسوه و الگوی تمام مؤمنان جهان، اعم از زن و مرد، معرفی می فرمایـد: و ضـرب الله مثلاً للـذین ءامنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنۀ و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظلمین و مریم ابنت عمران التی احصـنت فرجهـا...؛ (تحریم (۶۶): ۱۱ و ۱۲.) و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست و) عرض کرد: بارالها! (من از قصر فرعونی و عزّت دنیوی او گذشـتم) تو خانه ای در بهشت برای من بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش. و نیز مریم دختر عمران را که عفاف و پاکدامنی ورزید....

در این دو آیه خداوند متعال با اسـتفاده از شـیوه ی تمثیل به معرفی دو الگوی شایسـته می پردازد: آسیه و مریم. گویا خداوند متعال خطـاب به همه ی ایمـان آورنـدگان می فرمایـد: اگر می خواهیـد به الگـویی، تأسـی و اقتـدا نماییـد، به سـیره ی رفتـاری این دو زن بنگریـد: از وسـعت نظر و بلند همتی همسـر فرعون سـرمشق بگیرید که با وجود فراهم بودن همه ی امکانات مادی و دنیوی در قصـر فرعون، به این دنیای زودگذر فانی و لذت های آنی به دیده ی تحقیر نگریست و از خداوند، ملک متعالی و قصـرهای باقی و نجات از شـر سـتمکاران یاغی را طلبیـد. همت را بنگریـد که تا چه حد والاست. می گوید: می خواهم از این کاخ نجات پیدا کنم؛ ولی به چیزی فروتر از مقـام قرب و رضوان تو هم رضـایت نمی دهم. پس مرا از شـرّ فرعون و رفتـار ناشـایست او و قوم سـتمکارش نجـات بخش و مرا به خانه ای نزد خودت در بهشت جاویدان منتقل فرما! و نیز از مریم سـرمشق بگیرید؛ از پاکی و عفاف او، ایمان صادقانه و از بندگی خالصانه ی او.

فاطمه الگویی دُردانه

سروری فاطمه بر مریم و آسیه

معرفی مریم علیهاالسلام در مقابل الگوی شایسته ی همه ی مؤمنان در حالی است که بهترین تفسیرکننده ی آیات قرآن، مریم را سرور بانوان زمانه ی خویش معرفی می کند و فاطمه را سید، سرور و سرآمد جمله ی زنان در طول تاریخ:
مریم سرور زنان زمانه ی خویش بود؛ اما دخترم فاطمه سرور همه ی زنان جهان، از آغاز تا فرجام آن است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: انها (فاطمهٔ) لسیدهٔ و نساء العالمین فقیل أهی سیدهٔ نساء عالمها فقال: ذاک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمهٔ فهی سیدهٔ نساء العالمین من الاولین و الآخرین. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۴، روایت ۲۰.) او قسمتی از وجود من، نور چشم من، میوه ی قلب من و روح میان دو پهلوی من است!
فرشته ای بر من نازل شد و به من بشارت داد که فاطمه، سرور همه ی زنان اهل بهشت و نیز سرآمد همه ی بانوان امتم است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: اتانی ملک فبشرنی ان فاطمه سیدهٔ نساء اهل الجنهٔ و نساء امتی. بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۷۹.)
صدیقه لا مثلها صدیقه بدا بذالک الوجود الظاهر هی البتول الطهر و العذراء فانها سیده النساء صدیقه لا مثلها صدیقه
تفرق بالصدق عن الحقیقه سر ظهور الحق فی المظاهر کمریم الطهر و لا سواء و مریم الکبری بلا خفاء. تفرق بالصدق عن الحقیقه
(آیینه ی ایزدنما: ص ۲. شعر از حضرت آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی.)
بدین ترتیب فضیلت و سروری فاطمه علیهاالسلام بر آسیه و مریم ثابت می شود. آری، مقام و منزلت زهرای مرضیه نه تنها بسی والاتر از مقام آسیه و مریم صدیقه است، که اوج فضیلت آسیه و مریم بدان است که توفیق خدمتگزاری آستان حضرت خدیجه ی کبری را به هنگامه ی وضع حمل فاطمه زهرا یافته اند: ((چگونگی ولادت یگانه کوثر محمدی را می توان از بیان سلاله ی راستین او، امام صادق علیه السلام، جویا شد: از آن هنگام که خدیجه ی کبرا ازدواج با محمد خاتم انبیا را اختیار نمود، زنان کینه جوی قریش جملگی از او دوری گزیدند و او را در وادی تنهایی واگذاردند؛ به گونه ای که هیچ زنی را اجازه ی دیدار با خدیجه کبرا نمی دادند.... آن هنگام که زمان وضع حمل خدیجه نزدیک شد، احدی از زنان مکه برای یاری او حضور نیافت؛ اما در این هنگام چهار بانوی رشید و بزرگوار به اذن خداوند از بهشت بر خدیجه وارد شدند.
یکی از این زنان، زبان به سخن گشود و گفت: انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنه و هذه مریم بنت عمران و هذه صفورا بنت شعیب. بعثنا الله تعالی الیک لنلی من امرک ما تلی النساء من النساء؛ من ساره (همسر ابراهیم خلیل) و این آسیه دختر مزاحم و او مریم دختر عمران و دیگری صفورا دختر شعیب است. ما فرستادگان پروردگاریم تا یاریگر تو در لحظه ای باشیم که هر زنی به کمک دیگر زنان نیازمند است، و آنگاه خدیجه را کمک کردند تا فاطمه پاک و پاکیزه به دنیا آمد. هنگامی که فاطمه متولد شد چنان نوری از او ساطع شد که تمام خانه های مکه و مشرق و مغرب عالم را در بر گرفت. در این هنگام ده نفر از حوریان بهشتی بر آن خانه وارد شدند در حالی که هر یک، دو ظرف پر از آب کوثر به دست داشتند.
بانویی که پیش روی خدیجه بود (مریم) فاطمه را برداشت و با آب کوثر غسل داد و آن گاه فاطمه را در پارچه ی سفیدی، از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر، پیچید و پارچه ی دیگری را مقنعه ی او کرد. آن گاه با فاطمه سخن گفت. فاطمه فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی ساده الاسباط. آن گاه هر یک از آن بانوان را به اسم صدا زد و به یکایک ایشان سلام کرد. آن بانوان، شادمان و حوریان بهشتی خندان شدند. اهل آسمان ها نیز ولادت سرور زنان جهان را به یکدیگر بشارت دادند. در آن لحظه نوری بی نظیر در آسمان درخشیدن گرفت که تا آن روز چنان نوری دیده نشده بود. این بار بانوان (مریم، ساره، صفورا) فاطمه را به آغوش خدیجه سپردند و گفتند: این دختر را بگیر که پاک کننده (طاهر) و پاک شده (مطهر) و پُربرکت (مبارکه) است. خداوند به او و نسل او برکت داده است.
امالی شیخ صدوق: ص ۴۵۷. غالیه الحرام: ص ۱۷۷. دلائل الامامه: ص ۸. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲.))
مریم به ابریق بهشتی شوید او را مریم به ابریق بهشتی شوید او را

عیسی فراز آسمان ها جوید او را عیسی فراز آسمان ها جوید او را

اگر خدا می خواست درباره ی حضرت زهرا علیهاالسلام مثل بزند، می فرمود: و ضرب الله مثلا للذین أمنوا فاطمه بنت محمد. او الگوی همه ی زنان و مردان باایمان است. او سرور بانوان هر دو جهان است. افتخار آسیه و مریم آن است که از خدمتگزاران درگاه فاطمه علیهاالسلام می باشند.

فاطمه، استمرارِ اسوه ی حسنه

پدر فاطمه به فرموده ی صریح قرآن جاودان، اسوه ی شایسته ی همه ی خداباوران است: لقد کان لکم فی رسول الله اسوهٔ حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا؛ (احزاب (۳۳): ۲۱.) مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی می باشد، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. و این در حالی است که رسول الله، این شایسته ترین اسوه ی حسنه مؤمنان، به کرات یگانه دخترش فاطمه را پاره ی وجود خویش، روح و ریحان خویش و جان و جانان خویش می خواند و با تعابیری گونه گون رضایت او را رضایت خود و ناراحتی او را ناراحتی خویش اعلام می دارد.

چنین تأکیدات متواتری از جانب رسول الله با چه هدفی صادر گردیده است؟! چرا پیامبر رحمت، اسوه ی حسنه ی مؤمنان، بر این حقیقت، فراوان تأکید می ورزد که: فاطمه، پاره ای از وجود من است؟! آیا این همه تأکید جز برای آن است که توجه همه ی مؤمنان طول تاریخ را به اسوه پذیری از ابعاد زندگانی فاطمه، در مقام استمراربخش سیره ی رسول الله، جلب کند؟!

چرا چنین نباشد، در حالی که وجود فاطمه از وجود رسول خدا جدا نیست. وجود فاطمه، قسمتی از وجود رسول خداست و سیره ی او جلوه ی دیگری از سیره ی رسول خدا.وجود فاطمه، مکمل وجود رسول خداست و اسوه گری فاطمه، تکمیل کننده ی اسوه گری شایسته ترین اسوه ی حسنه. تکمیل کننده ی اسوه ی حسنه در عرصه هایی چون: دفاع جانانه از ارزش های اسلام، جان بازی برای استمرار رسالت، عشق بازی در راه بقا و دوام ولایت، جهاد بی امان فرهنگی، تقوا و عبادت، مهرورزی و محبت، عفاف و حجاب، تربیت فرزند، تدبیر منزل، تجهیز روحی و روانی مرد برای جهاد و....

فاطمه، حجت و الگوی امامان

فاطمه، استمرار اسوه ی حسنه است و این است رمز و راز آن که سیره ی فاطمه برای همه ی امامان از نسل او، اسوه، حجت و الگو می گردد: نحن حجه الله علی الخلق و فاطمه حجه علینا؛ (عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۵.) ما (امامان معصوم) حجت خداوند در مردمان هستیم و فاطمه، حجت (خداوند) بر ما.

اسوه گری سیره ی فاطمه علیهاالسلام، چنان در اوج یگانگی است که مولای عدل گستر ما که جهانی چشم انتظار اوست تا ظهور نماید و الگوی همگان در تمام ابعاد وجودی انسان گردد، فاطمه را اسوه ی نیکوی زندگانی خویش معرفی می فرماید: و فی ابنه رسول الله لی اسوهٔ حسنهٔ؛ (فی توقیع مولانا صاحب الزمان الذی خرج فیمن ارتاب فیه صلوات الله علیه:... و فی ابنه رسول الله لی اسوهٔ حسنه.... بحارالانوار: ج ۵۳، ص ۱۷۸، باب ۳۱، روایت ۹.) همانا در دختر رسول خدا برای من، الگویی شایسته وجود دارد.

فاطمه، الگوی زندگانی من است، نه از آن جهت که مادر من است؛ بلکه بدین جهت که دختر رسول خداست و استمرار وجود او؛ پاره ی وجود رسول خداست و اسوه پذیری از وی، همان اسوه پذیری از رسول خداست و در یک کلام:

ای وجود اقدست روح و روان مصطفی مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی.

مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی. مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی.

(دیوان محتشم کاشانی: ص ۳۰۳.)

فاطمه نه تنها الگوی زنان، که الگوی تمام جهانیان است. اسوه گری فاطمه هرچند برای زنان، در بردارنده ی یگانه ترین و زیباترین جلوه هاست؛ اما اسوه گری او ویژه ی زنان نیست. هر چند روز ولادت فاطمه، افتخاربخش تمام زنان عالم گردیده و روز زن نامیده شده است؛ اما روز ولادت او، افتخاربخش همه مردان و زنان جهان و جلوه نمای تمام مکارم اخلاقی است و بنابر یکی از جامع ترین و زیباترین بیان ها:

«انتخاب چنین روزی به عنوان روز زن به معنی انتخاب زیباترین، متعالی ترین و مقدس ترین الگو برای زنان مسلمان، بلکه زنان همه ی جهان است. تجلیل از مقام فاطمه علیهاالسلام، تکریم ایمان، تقوا، علم، ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلمه مکارم اخلاق است که پدر بزرگوارش برای اتمام آن مبعوث شد. و آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فاطمه را پاره ی تن خویش می خواند، به جهانیان می آموزد که جلوه ی والای کرامت انسانی و اخلاق اسلامی را در این چهره ی مقدس جستجو کنند و مادران جهان، شعاعی از این خورشید درخشان بر گیرند و کانون حیات انسان ها را گرم و روشن سازند. (چهار سال با مردم، گزارشی از دومین دوره ی ریاست جمهوری حضرت آیت الله خامنه ای: ص ۲۷۲. پیام به سمینار کوثر شیراز به مناسبت تولد فاطمه زهرا علیهاالسلام، ۲۰/ ۱۱/ ۶۶.)

فاطمه، فدایی ولایت

در اسوه پذیری از سیره ی فاطمی، آنچه در درجه ی اول اهمیت و ضرورت قرار می گیرد،عرصه هایی از شخصیت و سیره ی زندگانی آن در یکدانه ی عرش الهی است که برای عصر ما بیش تر از هر چیز مورد نیاز می باشد.

بایستی پیش تر و بیش تر بدان صفت ها و گفتارهایی از آن بانوی بزرگوار بپردازیم که در شرایط زمانه و دوره ی ما مهم تر و لازم تر می نماید و می تواند وظیفه ی ما را نسبت به انقلاب و آینده ی کشور اسلامی مان روشن سازد.

یکی از ضروری ترین عرصه هایی که در آن بایستی به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اقتدا نمود، عرصه ی دفاع از حریم امامت و ولایت می باشد.

در فرهنگ شیعیان، بویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام به عنوان حامی و فدایی ولایت لقب گرفته اند؛ چرا که او در کوتاه دوره ی زندگانی خویش پس از هجران رسول خدا صلی الله علیه و آله زیباترین جلوه ی پاسداری از حریم ولایت را به تصویر کشانید و یگانه ترین اسوه گری را در این گستره بر تارک تاریخ جاودانه گردانید.

فاطمه علیهاالسلام شیداترین پروانه ی شمع امامت بود؛ پروانه ی عاشقی که با سوختن و فداسازی خویش به همگان آموخت که امام بر حق چونان کعبه است؛ کعبه ای که مردم بایستی بر گردش طواف نمایند؛ نه او بر گرد مردم: مثل الامام مثل الکعبه اذ تؤتی و لا تأتی. (قالت فاطمه علیهاالسلام لقد رسول الله صلی الله علیه و آله: مثل الامام الکعبه اذ تؤتی و لا تأتی. بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۵۳، روایت ۲۲۴.) این، فاطمه بود که عاشقانه ترین پاسداشت را از حریم امامت روا داشت. این، فاطمه بود که یگانه ترین اسوه دهی را در همرهی با ولایت ادا ساخت؛ همو که پهلویش شکست و در خون نشست؛ اما لحظه ای از یاوری ولی امر خویش از پای ننشست؛ همو که با فریادهای جگرسوز خویش، زیباترین شعر ولایت مداری را در گوش جان پیروان خویش طنین انداز ساخت: یا اباالحسن! روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء. ان کنت فی خیر کنت معک و ان کنت فی شر کنت معک؛ (کوکب الدری: ج ۱، ص ۱۹۶.) ای ولی امر من! روحم به فدای روح تو و جانم سپر بلای تو! همراه همراه تو خواهم بود؛ چه در خیر و نیکی به سر بری و چه در سختی و بلا گرفتار شوی!

باری، پیشتازترین، خالص ترین و کاری ترین حمایتگر ولایت و امامت، فاطمه علیهاالسلام بود و هموست که بایستی مقتدا و اسوه ی ما در این برهه از زمان واقع شود:

فطرت تو جذبه ها دارد بلند تا حسینی شاخ تو بار آورد موسم پیشین به گلزار آورد.

چشم هوش از اسوه ی زهرا مبند! موسم پیشین به گلزار آورد. موسم پیشین به گلزار آورد.

(شعر از علامه محمد اقبال لاهوری. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۴۱.)

فاطمه، فاتح ستیغ فصاحت

ضرورت دفاع از حریم امامت و رسواسازی پیشوایان ضلالت، باعث شد تا خداوندگار حیا و پوشیدگی به میدان سخنوری گام گذارد و با ایراد خطبه هایی حماسی و شورآفرین، زیباترین قطعات ادب را رقم زند.

فاطمه که میراث دار فصاحت فصیح ترین مردم عرب بود، در شرایطی بحرانی و بدون هیچ آمادگی قبلی چنان خطبه هایی ایراد فرمود که به جاودانه ترین قطعات ادبی در تاریخ ادبیات عرب تبدیل گردید. او میراث دار رسول بود و برای حفاظت از رسالت، با ایراد خطبه هایی بی مثال بانی بنای بلاغت گشت و طلایه دار کاروان خطابت. باری، اگر یگانه کفو و همانندش علی علیه السلام را استثنا کنیم، می توان او را «یکه تاز میدان فصاحت و بلاغت» در آن دوران نامید؛ بزرگ بانویی که در گستره ی فصاحت و بلاغت نیز یگانه سرور بانوان جهان از ازل تا ابد گشت. (از آن یگانه بانوی خلقت سه خطبه ی تاریخی گزارش شده است:)

۱. خطبه ای آتشین و قیام انگیز در مسجد مدینه؛

۲. خطبه ای افشاگرانه و هشدارآمیز در جمع زنان مهاجر و انصار در منزل؛

۳. خطبه ای بیدارگرانه و نکوهش آمیز در میان مردم کوچه در نزدیک منزل.

خطبه ی تاریخی حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد پیامبر از نظرگاه فصاحت و بلاغت، در اوج هماهنگی و یگانگی است و از دیدگاه معرفت و حکمت در کمال گره گشایی و گستردگی؛ خطبه ای که در فرازهای کوتاهش، چنان حقایق ژرف و عمیقی گنجانیده شده است که کشف و به کارگیری آنها می تواند گره گشای بسیاری از مشکلات پیچیده ی امروز ما در تمام عرصه ها گردد؛ خطبه ای که با حکمت آموزی های رمز گونه اش، می تواند کلید درهای خیر و برکت را در اختیار ما نهد و رهنمای ما در مسیر توسعه های فردی و اجتماعی گردد.

فاطمه، بانی عظیم ترین خدمت

خدمت فاطمه علیهاالسلام به عالم هستی، قابل هیچ وصفی نیست. او هم به پدرش، به عنوان رسول خدا و هم به همسرش به عنوان ولی خدا و هم به امت اسلام به عنوان پیروان رسول خدا، خدمت کرد؛ خدمتی که از عهده ی هیچ کسی، حتی یگانه همتایش امیرمؤمنان نیز برنمی آمد. اگر زهرا علیهاالسلام و آن خطبه های هدایت گرانه اش نمی بود، امروز ما نیز باور نمی کردیم که حق با علی بوده است؛ چرا که نفاق ها، کینه ها، دنیاگرایی ها، ساده انگاری ها، سیاست بازی ها، تطمیع ها، تبلیغ ها، تحریف ها دست به دست هم داده و امامت را چنان به انزوا کشانده بود که حتی اجازه نمی داد فریاد حق جویی علی علیه السلام به گوش احدی از آیندگان برسد.

رسالت و امامت، تحقق بخش هدف خلقت بود و این فاطمه بود که امامت را حیاتی دیگر بخشید، رسالت را مایه ی ثمر گردید و خلقت را به هدف نزدیک گردانید:

نخل نبوت ز تو شد بارور مهر تو رخشان ز بلندای عرش علت غایی به دو عالم تویی جوهره عالم و آدم تویی.

باغ امامت ز تو شد پر شجر سفره ی تو گستره ی عرش و فرش جوهره عالم و آدم تویی. جوهره عالم و آدم تویی.

(شعر از حاجی محمد جان قدسی از سخنوران سده ی یازدهم هجری. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲.)

آری، قیام فرهنگی فاطمه علیهاالسلام، حماسه ای بود که تنها از عهده ی خودش برمی آمد.

آگاهی بخش الهی زهرا علیهاالسلام به امت اسلامی، چنان در اوج بی مثالی است که پژواک روح بخش آن تا قیام قیامت، در گوش جان جهان، طنین انداز خواهد ماند. فاطمه علیهاالسلام، مردم زمانه ی خویش را می شناخت و می دانست آن مسلمان نمایان بی غیرت، لیاقت عبرت پذیری از سخنان او و جسارت قیام به همراه او را ندارند؛ اما می خواست برای آیندگان، ضلالت را رسوا، حقیقت را برملا و حجت را تمام نماید:

من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم. اما می دانم که خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. یاری نکردن وجودتان را فراگرفته و ابر بی وفایی بر قلوبتان سایه گسترده. چه کنم که دل خون است و بازداشتن زبان شکایت از طاقت بیرون. می گویم برای اتمام حجت بر مردمان. بگیرید این لقمه ی گلوگیر به شما ارزانی و ننگ حق کشی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی!! یقین بدانید که آسوده تان نگذارد تا شما را به آتش افروخته ی خدا بیازارد؛ آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد. آنچه می کنید خدا می بیند و ستمکار به زودی داند که در کجا می نشیند. فرجام کارتان را نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می ترسانم. به انتظار بنشینید تا میوه ی درختی را که کشتید، بچینید و کیفر کاری را که کردید، ببینید. (ألا و قد قلت الذی قلت علی معرفه منی بالخذله التی خامرتکم. و لکنها فیضه النفس و نفثه الغیظ و خورالقناه و بثه الصدر و معذره الحجه. فدونکموها فاحتقبوها مدبره الظهر، ناقبه الخف، باقیه العار، موسومه بغضب الجبار شنار الابد موصوله بنار الله الموقده التی تطلع علی الأفئده. فبعین الله ما تفعلون «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» (شعراء: ۲۲۷) انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید. فاعموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون. کشف الغمه: ج ۱، ص ۴۹۱. الاحتجاج: ص ۱۰۲. دلائل الامه: ص ۳۷.)

فاطمه در قیام پُر حماسه ی فرهنگی اش، لحظه ای از افشاگری و روشن گری های هدایت بخش خویش دست برنداشت تا به همه ی مسلمانان طول تاریخ بفهماند که سکوت در مقابل مهاجمان فرهنگی پذیرفتنی نیست؛ غفلت در مقابل هدف گیرانِ ولایت و رهبری عقلایی نیست؛ پرده پوشی در مقابل منافقان داخلی فضیلتی نیست؛ ساده انگاری در مقابل طرح پرشتاب براندازی، تحمل کردنی نیست و آن هنگام که اصل و اساس اسلام به ورطه ی خطر افتاده باشد، هیچ تقیه و بهانه ای برای احدی، چه زن و چه مرد شرعی نیست. باید به پاخاست؛ باید فریاد برآورد؛ بایستی در برابر ضلالت قد علم کرد و همچون سیلی بنیان کن بر تیره خارهای نفاق خروشید:

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست.

موجیم که آسودگی ما عدم ماست. موجیم که آسودگی ما عدم ماست.

فاطمه، در مقابل بدعت و تحریف اسلام، آرام ننشست، برخاست، جوشید و خروشید، افشاگری نمود و روشنگری کرد؛ چرا که با الهام الهی و تحدیث جبراییل از آینده خبر داشت و می دانست این روشنگری ها عاقبت دل های لایقی خواهد یافت و نقش بی نظیری را در به ثمررسانی و محقق سازی هدف خلقت ایفا خواهد نمود.

عوامل تأثیرگذار بر شخصیت اسوه ها

اشاره

در عرصه ی اسوه پذیری، عوامل تأثیرگذار بر شخصیت اسوه ها امری تعیین کننده و بسیار مهم به شمار می آید. اگر شخصیت اسوه را بیش از هر چیز تابع عواملی چون وراثت، محیط جنینی، محیط جغرافیای و محیط اجتماعی او بدانیم، اساساً جایگاهی برای اسوه پذیری باقی نخواهد ماند؛ چرا که شکل گیری شخصیت اسوه را از رهگذر عوامل جبری، چون جبر وراثت، جبر محیء جبر غریزه،

جبر سن و... دانسته ایم. اما اگر در عین اعتقاد به تأثیر عواملی چون ارث، محیء سن و... مؤثرترین عامل در پی ریزی و تکامل شخصیت را اراده و اختیار آزاد بدانیم، اسوه پذیری جایگاه ممتاز و ویژه ای می یابد و هر اسوه ای، هرچند که در مکان ها و زمان های دور زیسته باشد، قابل اقتدا و تأسی خواهد گشت. از این روی در این فصل ابتدا به مجموعه عوامل تأثیرگذار بر شخصیت های انسانی، اشاراتی می کنیم و آن گاه پس از تعیین میزان تأثیرگذاری هر یک از این عوامل به بررسی عوامل شکل دهی شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و شیوه های اسوه پذیری از ایشان می پردازیم.

روان شناسان با وجود اختلاف های عمیق و فراوان، جملگی بر این مسأله اتفاق نظر دارند که در شکل گیری و تحول شخصیت آدمی دو عامل «وراثت» و «محیط» به عنوان عامل اصلی دخالت و تأثیر دارند. ایشان بعضاً دو عامل «گذشت زمان سن» و «وجدان اخلاقی» را نیز می افزایند. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه فرمایید به کتاب جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی، ص ۱۹۹) ۱۷۵.

وراثت

تأثیر و اهمیت وراثت

به معنای تمام ظرفیت ها و استعدادهای ژنتیکی و کروموزمی که از آدمی از پدر، مادر و اجداد خود گرفته، با خود به دنیا می آورد- در پایه گذاری و تشکیل شخصیت انسان نمی تواند مورد شک و تردید واقع شود. (عامل وراثت به عنوان عوامل مؤثر در شخصیت انسان، و نه به عنوان تنها عامل، قابل قبول می باشد. به عنوان شواهدی بر پذیرش این عامل از سوی اسلام می توان توصیه های اسلامی راجع به انتخاب همسر، پاکی و طهارت غذای والدین، پاکی و طهارت جسمی و روحی ایشان قبل از انعقاد نطفه را برشمرد. جامعه و تاریخ، ص ۱۸۳.)

عامل وراثت بر خصوصیات جسمانی، مانند رنگ پوست و چشم و مو، بلندی یا کوتاهی قامت، فربهی یا لاغری و نیز بر چگونگی کارکرد اعضای درونی بدن؛ مانند قلب، مغز، معده، سلسله ی اعصاب و غده ها و نیز بر خصوصیاتی چون هوش، حافظه.... مؤثر است. به عنوان مثال میزان ترشح غده های بدن که می تواند تحت تأثیر عامل وراثت قرار گیرد، تأثیر عظیمی در صحت و سلامت مزاج و در عواطف و هیجانات و فعالیت های روانی و در زندگی مادی و معنوی ما دارند. چنان که ترشح بیش از اندازه ی یکی از غدد (تیروئید) سبب تندخویی و زودخشمی و بی اختیاری حرکات و واکنش ها و در نتیجه بی ثباتی رفتار شخص می گردد و کاستی تراوش این غده آثار مخالفی چون اضطراب، سستی، بی قیدی و وارفتگی بر جای می گذارد.

محیط

محیط در مقام عاملی مؤثر در شکل گیری شخصیت ها به دو قسم تقسیم می گردد: محیط داخلی و محیط خارجی.

الف) محیط داخلی: مراد از محیط داخلی، درون رحم مادر در مدت بارداری است که همه ی عوامل مؤثر بر جنین درون رحم را در بر می گیرد. از آن جا که تغذیه جنین از خون مادر است، عواملی چون سن مادر، وضع مزاجی و روانی او، نوع غذاهایی که صرف می کند و... در چگونگی رشد جنین تأثیر به سزایی دارد. خلاصه آن که محیط قبل از تولد، تأثیری مهم در تشکیل شخصیت کودک دارد؛ بدین گونه که یا به شکوفایی بعضی از استعدادهای ارثی کمک می کند یا برعکس برای آنها ایجاد مزاحمت می کند.

ب) محیط خارجی: محیط خارجی که در بر دارنده ی مجموعه عوامل پیرامونی مؤثر بعد از تولد است، خود به دو قسم انقسام می یابد: محیط طبیعی و جغرافیایی و محیط انسانی و اجتماعی.

– محیط طبیعی و جغرافیایی: این عامل شامل منطقه ی جغرافیایی، نوع آب و هوا (گرم سیری، معتدل یا سردسیری)، چگونگی غذاهایی که انسان می خورد و... است که در چگونگی رشد و نمو و حتی در ساختمان بدنی، قیافه، استعدادهای هوشی، سن بلوغ و... تأثیر فراوان دارند؛ (نفش دو عامل محیط داخلی و محیط طبیعی و جغرافیایی نیز فی الجمله قابل پذیرش است؛ چرا که در زمینه تأثیر و دخالت محیط داخلی و محیط طبیعی و جغرافیایی، شواهد نقلی و دینی فراوانی داریم. مخصوصاً درباره ی نوع تغذیه انسان که از جمله عوامل طبیعی است، تأکیدهای فراوانی از سوی پیشوایان دین شده است. به عنوان مثال توصیه های فراوانی درباره ی انتخاب دایه یا استحباب خوردن خرما برای مادر شیرده که بچه را بردبار و صبور می سازد، بر اهمیت این عامل دلالت دارد.) خداوند متعال خطاب به حضرت مریم علیهاالسلام که تازه از وضع حمل فارغ شده بود، می فرماید: و هزی الیك بجذع النخله تساقط علیك رطبا جنیا: و این تنه ی نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد. مریم (۱۹): ۲۵. که حکمتش احتمالا این است که خرما خودن مادر شیرده، در شخصیت کودک اثری مطلوب می گذارد. جامعه و تاریخ: ص ۱۸۳.

– محیط انسانی و اجتماعی: این محیء خود شامل محیطهای بسیاری از جمله محیط خانواده و محیطهای بیرون از خانواده در عرصه های اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی و... است. از میان این محیطها، تأثیر محیط خانواده بر شکل گیری شخصیت انسان، بسی بیشتر و چشم گیر است. این که محیط خانواده پر از شور و نشاط باشد؛این که پدر و مادر تا چه میزان دارای حسن تفاهم، سازگاری و حرمت گذاری باشند؛ این که والدین دارای چه فضیلت ها یا رذیلت های اخلاقی باشند و...، و خلاصه هر آنچه در محیط خانواده می گذرد، نخستین و بادوام ترین آثار را در کودک بر جای می گذارد و شخصیت وی را پی می ریزد.

بعد از خانواده، محیطهای گوناگون دیگر، چون محیط تعلیم و تربیت، محیط کار...تا چگونگی ازدواج و تشکیل خانواده، شخصیت همسر، مجالس و محافل علمی و دینی، مشارکتهای سیاسی و... جملگی در تشکیل یا تغییر شخصیت می توانند مؤثر واقع شوند.

گذشت زمان (سن)

یکی از عوامل مستقل دیگری که در تحول شخصیت دخالت دارد، سن است. بی شک گذشت زمان در تن و روان انسان، گفتار و کردار او، نوع خواسته ها و آرزوهای او و در چگونگی تلاش ها و فعالیت های او تأثیر دارد و تا حدی باعث دگرگونی شخصیتها می گردد. ((تأثیر عامل گذشت زمان (سن) نیز فی الجمله مورد قبول ماست. در قرآن کریم بر این مطلب شواهدی هست. در آیه ۶۸ سوره یس آمده است: و من نعمره ننکسه فی الخلق؛ هر که را عمر دراز دهیم آفرینشش را(دگرگونه و) واژگون کنیم. مراد این است که خدای متعال انسانی را که عمر دراز می یابد و پیر و سالخورده می شود، پس از آن که در پاره ای از زمینه های زیستی و روانی کمال یافته است، به همان نقص های سابقش بازمی گرداند: سال خوردگان گاهی چنان راه نقص و کاستی در پیش می گیرند که از لحاظ ناتوانی های بدنی و ضعف های روحی حالی شبیه به حال کودکان پیدا می کنند. این آیه می تواند مؤیّدی برای این نظریه ی روان شناسان باشد که صفت اصلی مرحله ی پیری و سال خوردگی را ظهور تدریجی عیب و نقص در فعالیت های روانی است که ابتدا به علت خستگی فراوان و بعد به دلیل بدی کیفیت کار انجام یافته نمودار می شود. این سخن روان شناسان نیز که تحلیل رفتن قوا و استعدادهای نفسانی و تقلیل نیروی حیاتی در سال خوردگان سبب سیر قهقرایی؛ یعنی بازگشت و ظهور مجدد صفات مخصوص دوران کودکی می شود، مورد تأیید آیه ی مذکور است. در آیه ی ۷۰ از سوره ی نحل می خوانیم:و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا؛ بعضی از شما به نامطلوب ترین سنین بالای عمر می رسند تا بعد از علم و آگاهی چیزی ندانند (و همه چیز را فراموش کنند). در آیه ی ۵ سوره ی حج نیز همین جمله با «من بعد» به جای بعد) آمده است.

این آیه می تواند اشاره ای باشد به این که پذیرفتن رأی جدید یا سلیقه ی تازه، برای سال خوردگان، بسیار دشوار می شود و نیز استعداد تمرکز حواس؛ یعنی دقت و هم چنین قوه ی ضبط و نگهداری اموری که ذهن را عارض می شود، در آنان رو به ضعف می

رود و این همه موجب می شود که آنـان نتواننـد مطلبی جدیـد بیاموزنـد. علاـوه بر آیـات قرآنی، روایـات معصومین: نیز حـاکی از دخالت عامل سن در شخصیت آدمی است. فی المثل، این حدیث نبوی که می فرماید: یشیب ابن آدم و تشب فیه خصلتان الحرص و الأمل؛ آدمیزاد چون پیر شود دو خصـلتش جوان می شود: آز و آرزو. مؤید این سـخن روان شناسان خواهد بود که پیری میل بهره گیری و لذت بردن از زندگی را سـخت تشدید می کند و از این روی این مرحله که از نظر شدت تمایلات شخصـی و حب ذات به حد اعلی می رسد، بی شباهت به دوران جوانی نیست. جامعه و تاریخ: ص ۱۸۳ و ۱۸۴.))

وجدان اخلاقی

اشاره

مراد از «وجدان اخلاقی» استعدادهای فطری آدمی در تشخیص خیر و شر و گرایش طبیعی او به سوی خیر و گریز از شر است. روان شناسان در برشماری عوامل مؤثر بر شخصیت انسان، معمولاً بر چهار عامل پیش گفته پافشاری می کنند؛ اما به عقیده ی ما، در کنار عوامل فوق، عوامل مهم دیگری نیز وجود دارند که پاره ای از آنها در شـکل گیری و تحول شخصـیت همه ی انسان ها تأثیر دارد و بعضی دیگر در تکوین و تغییر شخصیت انسان هایی معدود دخیلند:

فطریات

مراد از فطریات، اموری خدادادی است که در میان همه ی آدمیان مشترک است؛ هر چند شدت و ضعف می پذیرد.

فطریات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) غرایز: که مربوط به جنبه ی حیوانی است و از این روی بین انسـان و سـایر حیوانـات مشترک است؛ ماننـد میـل به غـذا، جفت جویی و صیانت ذات؛

ب) فطریـات بالمعنی الاخص، که متعلق به جنبه ی انسانی انسان و ویژه ی بنی آدم است؛ نظیر قـدرت طلبی، جمال دوستی، حقیقت جویی.

عوامل غیبی

از جمله عوامل شخصـیت ساز دیگر که البته عمومیت ندارد و ممکن است در اکثریت انسان ها تحقق نپذیرد، عوامل غیبی و ماورای طبیعی از قبیل وحی و الهام است.

آنچه در تکوین و تغییر شخصیت انبیـا و اولیـای الهی علیهم السـلام سـهمی بسزا داشـته، عامل وحی یا الهام بوده است؛ عواملی که ایجادگر تحولی عظیم در زندگانی آن بزرگان و دیگر انسان های تاریخ بشری گردیده است.

پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله مأمور بود که به مردم بفرمایـد: انما أنا بشـر مثلکم یوحی الی؛ (کهف (۱۸): ۱۱۰ و فصلت (۴۱): ۶.) من بشری چون شمایم (با این فرق) که به من وحی می شود.

اختیار و اراده ی آزاد

مهم ترین عامـل تأثیرگـذار در شـکل گیری شخصـیت هر انسان، اختیار و اراده ی آزاد اوست. به عقیـده ی ما هیـچ یک از ۶ عامل پیش گفته، به تنهـایی و نه در کنار مجموع ۵ عامل دیگر، علت تامه شـکل گیری و تغییر شخصـیت آدمی نمی تواند بود. جزء اخیر

علت تامه ی شکل گیری و تحول شخصیت آدمی که مؤثرترین عامل نیز می باشد، اختیار انسان است.
اگر از تأثیر و دخالت مهم عامل «اراده ی آزاد و اختیار» در شخصیت انسان غفلت یا تغافل یا انکار کنیم، در واقع، انسان را تسلیم یک یا دو چیز یا چند جبر دانسته ایم و شخصیت، اراده و رفتار او را معلول یک عامل جبری یا معلول برآیند دو یا چند عامل جبری انگاشته ایم. در این صورت، انسان موجودی همچون جمادات، نباتات و سایر حیوانات خواهد بود و بنابراین نه تکلیفی خواهد داشت و نه مسؤولیتی، نه ستایش نه تحسینی، نه نکوهش و تقبیحی، نه پاداشی و نه کیفری. خلاصه همه ی نظام های ارزشی، اعم از حقوقی، اخلاقی و دینی فرو خواهد ریخت و تنها چیزی که بر قلمرو پدیده های انسانی حاکمیت و سیطره خواهد داشت جبر وراثت، جبر محیء جبر سن، جبر غریزه و... است؛ یعنی مجموعه ای از جبرهای فیزیکی، زیستی، روانی، و اجتماعی. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۱۸۷.)

اختیار، مهم ترین عامل تأثیرگذار

قاطع ترین عامل تأثیرگذار در رفتار و شخصیت انسان، همان نیروی اراده و اختیار آزاد اوست. تأثیر مجموعه ی عوامل دیگر- همچون وراثت، رحم مادر، محیط طبیعی و جغرافیایی، محیط انسانی و اجتماعی، و گذشت زمان- در رفتار و شخصیت انسان هرگز با تأثیر اراده بر خاسته از شناخت ها و گرایش ها برابری نتواند کرد.
اراده ی افراد، نه معلول هیچ یک از این عوامل است، نه معلول برآیندی از مجموع آنها. این عامل ها فقط زمینه را برای اعمال اراده و اختیار انسان فراهم می سازند تا وی با توجه به گرایش ها و شناخت های فطری و روحی خویش، آزادانه و خودخواسته رفتار کند. پس هر فرد در برابر هیچ یک از عوامل وراثت، محیط و سن حالت انفعالی محض ندارد. این اراده است که تعیین کننده ی قاطع رفتار و شخصیت انسان است.
اختیار از مهم ترین ویژگی های آدمی و عامل اساسی ساختن شخصیت انسان و ایجاد اختلافات فرد است. عوامل فیزیکی، زیستی، روانی و اجتماعی هرگز تعیین کننده افعال اختیاری بشر نیستند؛ بلکه فقط زمینه ساز گزینش و اختیار اویند. بدون شک، میزان استفاده ی افراد بشر از این نعمت خداداده، مانند سایر نعم الهی، یکسان نیست. کسانی هستند که با عدم اعمال این نیرو، به تدریج، موجبات ضعف و فتور آن را فراهم می آورند، و کسان دیگری نیز هستند که با به کارگیری مستمر و صحیح آن، چنان قوی و نیرومندش می سازند که می توانند در برابر همه ی عوامل و مقتضیات دیگر بایستند. بنابراین، اگر یکی از خصایص یک فرد، نتیجه ی رفتار اختیاری او نباشد، خواه نتیجه ی رفتار غیراختیاری و ناخواسته ی وی باشد، خواه مقتضای عوامل زیستی (مانند بلند قامتی یا کوتاه قدی، لاغری یا چاقی، رنگ مو، رنگ چشم و...)، آن خصیصه از مقومات شخصیت او نخواهد بود. هم چنین، اگر امری منشأ هیچ عمل اختیاریی نشود تأثیر و دخالتی در شخصیت نخواهد داشت. خلاصه آن که شخصیت انسان ساخته و پرداخته ی رفتار اختیاری اوست و چون عامل مباشر در رفتار اختیاری، اراده ی آزاد شخص است، باید گفت اراده سهم اساسی و درجه ی اول را در شکل گیری و تحول شخصیت دارد. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۱۹۰.)

عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت فاطمه

در شکل گیری شخصیت یگانه اسوه ای چون فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، همه ی عوامل تأثیرگذار بر شخصیت ایشان- از عامل وراثت گرفته تا عامل محیط و عوامل غیبی- دست به دست هم داده اند و پرورش دهنده ی چنان گل بی نظیری در گلستان وجود گردیده اند:
ای تو آن گوهر یکتا که به یکتایی تو دختر این گونه به صلب ازلیت نایاب گوهر این گونه ندارد ابدیت به رحم.

مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم گوهر این گونه ندارد ابدیت به رحم. گوهر این گونه ندارد ابدیت به رحم.

(آینه ی ایزدنما: ص ۶۳. شعر از آقابزرگ قومی معروف به میرزا محمود شاطر (رضوان).)

پدر فاطمه، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شریف ترین آفریده ی الهی و مادر او، خدیجه بنت خویلد، از پاک ترین و نجیب ترین زنان روزگار ((عظمت، شرافت و نجابت حضرت خدیجه کبرا، زینت بخش صفحات تاریخ اسلام گردیده است. تاریخ نگاران بارها از خدیجه علیهاالسلام با عناوینی چون بانوی زیرک، دوراندیش و خردمند یاد کرده اند: کانت خدیجه امرأه عاقله شریفه مع ما اراد الله بها من الکرامه و الخیر و هی یومئذ افضلهم نسبا و اعظمهم شرفا و اکثرهم مالا؛ خدیجه، زنی خردمند و باشرافت بود که خداوند کرامت و خیر را برای او اراده فرموده بود. خدیجه در روزگار خویش از بافضیلت ترین ریشه ها و نسب ها، بزرگ ترین و برترین شرافت ها و بیشترین ثروت ها برخوردار بود. (تاریخ خمیس: ج ۱، ص ۲۶۳).

خدیجه در عین برخورداری از سیادت، ریاست، حشمت و عزت با ترتیب دادن کاروان هایی تجاری به کسب روزی می پرداخت. او با مدیریتی خلاق و به دور از رباخواری که رسم آن زمانه بود، به تجارت مضاربه ای روی آورده بود.

خدیجه علیهاالسلام واجد اخلاقی والا و صفاتی زیبا بود؛ صفاتی چون عفت، کرامت، سخاوت و.... در مقام سخاوت و کرامتش همین بس که تمام ثروت و مکنت خود را برای پیشرفت اسلام در اختیار همسرش، پیامبر والا مقام اسلام، نهاد. در مقام عظمت و شرافتش نیز همین بس که جبرئیل هر هنگام که به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرف یاب می شد، سلام پروردگار را به واسطه پیامبر به خدیجه ابلاغ می نمود. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا خدیجه! هذا جبرئیل یقرئک من ربک السلام قالت خدیجه: الله السلام و منه السلام علی جبرئیل السلام؛ پس رسول خدا خطاب به خدیجه می فرمود: ای خدیجه! این جبرئیل است که از جانب پروردگارت بر تو سلام می رساند. خدیجه می گفت: خداوند، سلام است و سلام از اوست و بر جبرئیل سلام باد. بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۸ روایت ۱۲.)) و اجداد او جملگی از صالح ترین و پاک ترین انسان های روی زمین بوده اند:

بطن در بطن همه بارقه ی نور ازل باب در باب همه قبله ی حاجات امم مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم.

مام در مام همه صاحب جاه و حشمت پدران تو همه یکه سواران وجود مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم.

مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم.

(اختران ادب: ج ۱، ص ۸۱. شعر از حکیم آقابزرگ قمی.)

نطفه ی فاطمه علیهاالسلام در حالی منعقد می گردد که والدین او از رهگذر چهل شبانه روز ارتباط خالصانه با خداوند به اوج طهارت روحی دست یافته اند و خمیر مایه ی آن نطفه را با تغذیه از پاک ترین و بهترین میوه های بهشتی تکوین بخشیده اند. (بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۷۸. عوالم: ج ۱۶، ص ۱۵.) از این روی فاطمه حوراء الانسیه؛ یعنی حوریه سیرتی به صورت انسان، نامیده می شد و پیامبر خاتم رایحه ی بهشت را همواره در وجود او می جویید:

انسیه ی حورا سبب اصل اقامت نخلی که ز تولید قدمش زاد قیامت گنجینه ی عرفان گهر بحر کرامت.

اصلی که ببالید بدو نخل امامت گنجینه ی عرفان گهر بحر کرامت. گنجینه ی عرفان گهر بحر کرامت.

(اختران ادب: ج ۱، ص ۷۷. شعر از حکیم صفای اصفهانی.)

فاطمه علیهاالسلام در محیط خانواده ای سراسر شور، عشق، نشاء پاکی و صفا پرورش یافته و بعد از وفات مادر، نیکو خلق ترین مربیان، عهده دار پرورش و تربیت او گردیده است. شخصیت فاطمه علیهاالسلام در کناری پدری استوار گشته که کانون همه ی توجهات و تحولات در روزگار خویش بوده است. فاطمه علیهاالسلام، نیمی از عمر خویش را در کنار همسری گذرانیده که پرورش یافته ی دامان رسول است و میراث دار خلق و خوی محمدی و بر مجموعه ی عوامل فوق، عوامل غیبی، چون نزول فرشتگان، الهام های غیبی و... را نیز باید افزود.

شیوه ی اسوه پذیری از سیره ی فاطمی

حال این سؤال مطرح می شود که آیا مجموعه ی عوامل، خللی به اسوه گری فاطمه علیهاالسلام وارد نمی سازد؟ فاطمه ای که از موهبت های الهی بسیاری؛ چون خمیر مایه ی بهشتی، پدری در نهایت عصمت و طهارت، مادری در اوج شرافت و نجابت و عوامل غیبی برخوردار بوده و شخصیتش در سایه ی این موهبت ها شکل گرفته است، آیا می تواند اسوه و الگوی خوبی برای انسان های بی بهره از این موهبت ها قرار گیرد؟

توجه به عامل اختیار در اسوه پذیری

در پاسخ به این گونه سؤال ها باید گفت تأثیرگذاری مجموعه ی این عوامل- اعم از ارثی، محیطی، زیستی، تربیتی، غیبی و...- در شخصیت اسوه های همچون فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نمی تواند به مقام اسوه گری ایشان هیچ خدشه و خللی وارد سازد؛ چرا که اولاً، ایجاد پاره ای از این عوامل و شرایط در سطح خود قابل الگوگیری است؛ شرایطی چون دقت در انتخاب همسر، اهمیت دادن فوق العاده به تهذیب و طهارت روحی والدین قبل از انعقاد نطفه و بعد از آن، ضرورت تغذیه ی والدین از غذاهای حلال، و فایده بخش قبل از انعقاد نطفه و نیز در دوران بارداری و شیردهی و...؛

ثانیا، نهایت تأثیر این عوامل، سرعت بخشی به شکوفایی استعدادهای فطری است؛ استعدادهایی که همگان از آن برخوردارند. مجموعه ی این عوامل تأثیرگذار هرگز نمی تواند فرد را از توانایی و استعدادی برخوردار سازند که هیچ مایه ی فطری نداشته باشد و دیگران به طور کلی از آن محروم باشند.

چنان که یادآور شدیم مؤثرترین و قاطع ترین عامل در تعیین رفتار و شخصیت هر انسان، اختیار و اراده ی آزاد اوست و نهایت تأثیر مجموعه عوامل دیگر این است که شناختها و گرایشهای فطری را تقویت یا تضعیف کنند و در نتیجه زمینه را برای گزینش و اختیار آزادانه انسان فراهم آورند.

بی شک در شکل گیری شخصیت اسوه هایی چون فاطمه علیهاالسلام عواملی چون وراثت، محیط داخلی (رحم مادر)، محیط طبیعی و جغرافیایی، دیگر محیطهای پیرامونی (تربیت خانوادگی، چگونگی ازدواج و...) و الهام های غیبی مؤثر واقع شده است؛ اما می باید به حدود تأثیر این عوامل توجه داشت. نهایت تأثیر این عوامل، سرعت بخشی به شکوفایی استعدادهای فطری فاطمه علیهاالسلام بوده است سرعتی والاـ و بی نظیر که ویژه ی آن حضرت می باشد و در اسوه پذیری از ایشان، چنین سرعتی هرگز مطلوب و مقصود نیست.

در عرصه ی اسوه پذیری از معصومانی همچون صدیقه ی طاهره، هر چند شاید به گرد پای ایشان نیز نرسیم؛ اما چنین نگرشی هرگز نباید باعث یأس و ناامیدی و ایجادگر مانعی در اسوه پذیری از ایشان گردد.

اوج عروج فاطمه علیهاالسلام به رفیع ترین مقام انسانی همواره می باید برای اسوه پذیران امیدوارکننده و نشاط آفرین باشد؛ چرا که اصلی ترین مایه ی قوام و شکل گیری شخصیت فاطمه، اراده و اختیار آزاد او بوده است.

اسوه پذیری از مشترکات انسانی؛ نه از موهبت های الهی

توجه به نکته نیز ضروری است که معصومان در آن دسته از ویژگی های خاص خود که تنها از موهبت های الهی ناشی شده است و از خصوصیات منحصر به فرد ایشان می باشد اسوه و الگو نمی باشند؛ اما ایشان در هزاران عرصه ی انسانی با همگان مشترکند هرچند اختلاف مراتب و درجات آنها قابل انکار نیست و در همین عرصه ها سرمشق و الگوی زندگانی می باشند؛ عرصه هایی

چون: غرایز و شهوات، هواهای نفسانی، فطرت، عقل، بندگی و عبادت، روابط اجتماعی و....

تفکیک میان قالب و محتوای سیره ها

اسوه پذیری از معصومان علیهم السلام به دو صورت می تواند صورت پذیرد: مستقیم و غیرمستقیم. الگوپذیری مستقیم آن است که گفتار و کردار آن بزرگواران را عینا برنامه و راه و رسم زنـدگانی خویش قرار دهیم. در بسیاری از موارد گفتاری خاص یا رفتاری مشخص از ایشان با همان شکل و قالب رفتاری می تواند اسوه و الگوی ما قرار گیرد. برای نمونه می شنویم که حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در پی هر نماز واجب ذکر مخصوصی داشتند (۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمدلله، ۳۳ مرتبه سبحان الله)؛ ذکری که دستور آن را به عنوان هدیه ای عظیم از پدر بزرگوارشان دریافت کرده بودند (حضرت علی علیه السلام می فرماید: زمانی که کار فراوان در خانه، جسم زهرا را بی طاقت گردانیده بود، به او گفتم، ای کاش نزد پدرت می رفتی و از او خدمتکاری طلب می کردی تا به تو در کار خانه کمک می رسانید و جسمت این همه آسیب نمی دید. فاطمه خدمت پیامبر رسید؛ ولی از بیان مطلب شرم کرد و بازگشت. فردای آن روز، پیامبر به خانه ما آمد و فرمود: ای فاطمه! دیروز حاجتت به نزد پدر چه بود؟ من به آن حضرت گفتم سختی کار در خانه بر جسم فاطمه اثر گذاشته و او را رنج می دهد. از او خواستم که نزد شما بیاید. پیامبر خدا فرمود: آیا چیزی به شما نیاموزم که از خدمتگزار بهتر است؟! سپس تسبیحات را به ایشان آموخت. آن گاه فاطمه سه مرتبه فرمود: از خدا و رسولش راضی شدم. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۲، روایت ۵.) و همواره بر آن مداومت می ورزیدند و به شیعیان خویش نیز توصیه می فرمودند؛ از این روی ما نیز به آن حضرت اقتدا می نماییم و همان ذکر را با همان ترتیب بعد از هر نماز واجب به عنوان بافضیلت ترین تعقیبات نماز می گوییم. چنین اقتدایی به آن بزرگوار، اسوه پذیری مستقیم خواهد بود.

اما الگوپذیری غیرمستقیم آن است که روح و حقیقت گفتار یا کردار آن اسوه های الهی را درک نماییم و با تحلیل و استنباط از سیره ی علمی و عملی آن بزرگواران، وظیفه ی خویش را در همه ی ابعاد زندگی (فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و...) دریابیم.

بسیاری از شکل ها و قالبهای رفتاری اسوه ها ویژه ی همان عصر و زمان خودشان بوده است؛ از این روی منظور از اسوه پذیری از آن رفتارها این نیست که همان قالب و شکل رفتاری خاص را اقتباس و تقلید کنیم؛ بلکه مطلوب و مقصود این است که روح و محتوای آن سیره ی رفتاری را درک نماییم و آن را در شکل ها و کالبدهایی نوین، طبق اقتضای شرایط زمانی و مکانی خویش بدمیم.

برای نمونه در روایات می بینیم که فاطمه ی زهرا و علی مرتضی علیهم السلام در یک چهار دیواری کوچک و گلین زندگی می کنند، از یک پوست گوسفند، هم برای علف خورِ گوسفندنشان و هم برای روانداز‌شان استفاده می کنند. زهرا علیهاالسلام چادری از لیف خرما می بافد و از آن استفاده می کند و... قالب و شکل این گونه رفتارها به هیچ وجه در عصر حاضر، قابل تأسی نمی باشد؛ اما آنچه ارزشمند و قابل تأسی است، «حقیقت»، «محتوا» و «روح» این رفتارهاست. اسوه پذیران حقیقی آنانند که روح این رفتارها را درک و اقتباس نمایند و در کالبد زندگانی خویش بدمانند: روح بی اعتنایی به دنیا و حقیر شماردن مظاهر فریبنده ی آن، روح پارسایی و رستگی از حب دنیا، روح ساده زیستی و پرهیز شدید از تجمل گرایی.

وقتی می بینیم حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام آرد مورد نیاز خانواده را هر روز با دستاس (آسیای سنگی دستی) تهیه می فرمایند و از شدت کار با آسیای سنگی، دست لطیفشان آزرده و مجروح می گردد، پیام و محتوای این عمل؛ ارزش خانه داری، تلاش برای تولید و خودکفایی، کمک به همسر، تدبیر امور منزل و... می باشد؛ در حالی که شکل این رفتار (استفاده از دستاس) هیچ خصوصیتی ندارد و اگر به شیوه و قالبی دیگر به تولید، خودکفایی و اقتصاد خانواده کمک شود، چیزی از ارزش و محتوای

اسوه پـذیری نمی کاهـد. در قیـام سیاسـی- فرهنگی حضـرت زهرا علیهاالسـلام و در جریان محاکمه و رسواسازی عاملان گم راهی مردم را با خطبه ای در اوج فصاحت و بلاغت، نیز آنچه بیشتر قابل اقتـدا می باشـد، روح و پیام این سـیره ی رفتاری است: ضـرورت دفـاع از حق، اهمیت دفـاع از حریم ولاـیت، مقـابله بـا توطئه هـای فرهنگی- سیاسـی منافقـان داخلی، رسواسـازی عاملان ضـلالت و گمراهی، شـناساندن حقـایق و معـارف الهی و... این روح جـان فزا می توانـد در مسـجد یـا در محیطهای دیگری چون دانشـگاه ها، راهپیمـایی هـا، اجتماعـات عمومی رسـانه های گروهی، خطابه ها، خطبه های نماز جمعه و... در قالب ها و شـکل هایی نوین دمیـده شود.

آری، در بسیاری از رفتارها و حتی گفتارهای معصومان علیهم السلام آنچه ارزشمند و قابل اسوه پذیری است؛ پیام، محتوا، حقیقت و روح آن رفتار یا گفتار می باشد و قالب، کالبد، و شکل آن رفتار یا گفتار لزوماً مورد تأسی نیست.

نوع اسوه پذیری، وابسته به شرایط زمانه

وجود همه ی چهارده معصوم پاک علیهم السـلام از نوری واحـد است و حقیقت نوری کردار و گفتار ایشان نیز واحد است. اگر در شکـل و صورت ظـاهری رفتارهـای ایشـان نسبـت به هم تفـاوتی دیـده می شود به دلیـل اختلاـف در شـرایط محیطی و زمانی است. ضرورت بسیاری از رفتارها یا گفتارهای معصومان وابسته به شـرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسـی یا اقتصادی عصر و زمانه ی ایشان بـوده است. هر یـک از این بزرگواران از منظر شـرعی و عقلی وظیفه داشـته انـد تـا به مقتضـای شـرایط زمـانی و مکـانی، رفتارهـا و گفتارهـای ویژه ای از خود ظهور و بروز دهنـد. از این روی در حـالی که بـاطن و حقیقت سـیره ی علمی و عملی همه ی معصومـان علیهم السلام واحد است،تفاوت در اقتضائات زمانه باعث می شود که شکل و قالب رفتارها یا گفتارهای ایشان متفاوت باشد.

حضـرت صدیقه ی طاهره علیهاالسـلام وظیفه ی خویش می داند که در شـرایط ویژه ی زمانی خویش قیام کند و به دفاع عاشقانه از ولی امر غریب و مظلوم بـپردازد؛ در حـالی که امـام حسن مجتبی علیه السـلام وظیفه ی خویش می بینـد که در زمـانه ی خویش با معاویه صلح نماید. امام حسین علیه السلام، اصل و ریشه ی دین را در خطر می بیند و تمام هستی، خانواده و یاران خویش را در این راه فدا می سازد؛ در حالی که شرایط زمانی و محیطی زمان امام رضا علیه السلام اقتضا می کند تا آن بزرگوار ولایت عهدی مأمون ملعون را بپـذیرد. بنـابراین ما بایـد از همین شـیوه ی رفتاری معصومان علیهم السـلام سـرمشق بگیریم و همیشه در فراسوی قالب ها و شکل های گوناگون رفتار ایشان، در تکاپوی کشف روح و حقیقت واقعی آن رفتارها باشـیم و نیز همواره بکوشـیم تا بدانیم عصـر و زمانه ی ما، اسوه پذیری از سیره ی اجتماعی کدام یک از معصومان را اقتضا می کند.

این جاست که بیش از هر زمان دیگری به تحلیل های تاریخی اسـلام شناسان، احساس نیاز می شود. در این عرصه ی پُراهمیت، می بایـد به اسـلام شـناسان راستین مراجعه کرد و شـیوه و نوع اسوه پـذیری مطلوب از سـیره ی معصومـان را از این میراث داران انبیا باز جست. تنها اسـلام شـناسان راستین می توانند با آگاهی و تسـلط کامل بر تاریخ اسـلام و مقایسه ی شـرایط عصـر و زمانه با دوره ی زندگانی هر یک از ائمه، بهترین شیوه ی اسوه پذیری از سیره ی معصومان را به جامعه معرفی کنند.

نمونه ای بارز از تعیین نوع اسوه پذیری از سـیره ی معصومان علیهم السـلام را در سـخنرانی عاشورایی ذریه ی فاطمه، رهبر فرزانه ی انقلاب، در جمع ده ها هزار تن از نوجوانان و جوانان شاهد بودیم:

«من واقعاً به شـما برادران و خواهران عزیز توصیه می کنم که با تاریخ آشنا شوید. تاریخ، درس است. می توان از تاریخ، درس ها و تجربه های فراوانی آموخت. عده ای سـعی می کنند تا حوادث روزگار ما را یک حوادث اسـتثنایی که به هیچ وجه قابل اسـتفاده از تاریـخ نیست، وانمود کننـد. این، غلط است. رنگ ها و روش های زندگی عوض می شود؛ اما پایه های اصـلی زندگی بشـر و جبهه بندی های اصلی او تغییری پیدا نمی کند.

در صدر اسلام، بزرگترین و مهم ترین ضربه ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت علی بن ابی طالب و حکومت امام حسن علیهم السلام، به سلطنت شام تبدیل شد. البته امام حسن مجتبی علیه السلام، در آن روزگار به دلیل یک مصلحت بزرگتر که حفظ اصل اسلام بود، مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن علیه السلام گرفتند. وقتی این گونه حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، حادثه کربلا ـ اجتناب ناپذیر می شود. بیست سال پس از آن که حکومت از محور اصلی خود که امامت است، خارج شد، فرزند پیامبر، امام حسین علیه السلام در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده می شود.

اساس نقشه و حمله ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی، محور امامت و محور دین، خارج گرداند؛ بعد از آن خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد.

من به شما عرض کنم که امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، هیچ دشمنی- نه آمریکا و نه بزرگتر از آمریکا- قادر نیست تا حادثه ای مثل صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل نماید؛ این جا اگر دشمن خیلی فشار بیاورد، حادثه ی کربلا اتفاق خواهد افتاد.» (بخشی از سخنرانی تاریخی مقام عظمای ولایت، حضرت آیت الله خامنه ای، در نخستین روز هفته ی جوان، ۱/ ۲/ ۱۳۷۹.)

زیبا جلوه هایی از سیره ی فاطمی

زهرا در سجاده ی بندگی

زهرا در حجله گاه پوشیدگی

زهرا در جلوه گاه وارستگی

زهرا در عرصه ی تلاش پیشگی

زهرا در جبهه ی جهاد فرهنگی

زهرا در پهنه ی وظایف خانوادگی

همسرداری زهرا

زهرا در سجاده ی بندگی

صحیفه ی تاریخ، تا به حال شاهد عبادتهایی بس شگفت از اولیای الهی بوده است. در میان تمامی عبادتها، آنچه به صفحات تاریخ زینت و جلوه ای بی نظیر بخشیده، عبادتهای بانوی بزرگواری است که در اوج جوانی، مایه ی فخر و مباهات عابدان گردیده است. این عابده ی بی همتا، هموست که در وصف عبادتش چنین آمده است:

در تمام دنیا، عابدتر از فاطمه علیهاالسلام یافت نمی شود؛ او به حدی برای عبادت برپا می ایستاد که پاهایش ورم می کرد. (قال الحسن البصری: ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمهٔ. کانت تقوم حتی تتورم قدماها. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۷۵، روایت ۶۲.) باری، عبادتهایی که از حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، گزارش شده است با آنچه تا به حال دیده یا شنیده ایم، بسیار متفاوت است. آن حضرت در دوران کوتاه عمرشان، با عبادت هایی بی نظیر به فتح رفیع ترین قله های بندگی و عبودیت نایل آمدند؛ به گونه ای که عبادات ایشان با عبادتهای انبیاء، اولیا و دیگر دوستان خداوند، چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت، قابل مقایسه نیست:

خجل از سبحه ی سجاده ی زهدت یحیی فخر جاروب کشی حرمت با حوا شرف بندگی خاک درت با آدم.

بنده ی قدس تو عیسی و کنیزت مریم شرف بندگی خاک درت با آدم. شرف بندگی خاک درت با آدم.

(شعر از مرحوم آقابزرگ قمی. اختران ادب: ج ۱ ص ۸۲.)

توصیف کمیت و کیفیت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام کاری است ورای امکان که جز از عهده ی خداوند و برگزیدگان خاص او بر نمی آید.

در عظمت عبادت او همین بس که خداوند عالمیان به وصف عبادات او و یگانه کفو و همتایش، (رسول الله صلی الله علیه و آله: و الله ما کان لفاطمه کفو غیر علی. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۷، روایت ۲۲.) علی علیه السلام می پردازد. آری، اوج عبادت آن حضرت، در آخرین آیات سوره ی آل عمران، از کلام خداوند رحمان، جلوه نموده است: الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض...؛ (آل عمران (۳): ۱۹۵-۱۹۱.) آنان که خدای را (در همه حال؛) ایستاده، نشسته و خفته بر پهلوهاشان یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند... ((پس از هجرت فرار گونه ی پیامبر اکرم (ص) از مکه، علی (ع) در پی مأموریتی که از جانب پیامبر دریافت کرده بود بلافاصله به همراه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و تنی چند از زنان و ضعیفان، کاروانی ترتیب داد و شتابان به سوی مدینه سرعت گرفت. مشرکان مکه که از کف دادن پیامبر، خشمشان را برانگیخته بود، تصمیم گرفتند که آنان را از میانه ی راه بازگردانند و به گروگانشان گیرند؛ اما شجاعت و مردانگی حضرت علی علیه السلام، داغ این آرزو را بر دلهایشان نهاد و عاقبت این کاروان پس از جنگ و گریزهای طاقت فرسا، به سلامت بر پیامبر وارد شد. به محض ورود علی و فاطمه، پیامبر با سروری کم نظیر به استقبالشان شتافت. علی را در آغوش فشرد و فرمود: پیش پای شما جبرئیل بر من نازل شد و مرا از تمام احوال شما در این سفر باخبر ساخت؛ از عبادت های میان راهتان، از تهجد شب هایتان، از مناجات های مداومتان، از تفکر پیوسته یتان و نیز از جنگ و گریزهایتان تا بدین جا. او این آیات جانبخش را از جانب خداوند رحمان، به استقبال شما فرود آورده است: آنان که یاد خدا می کنند؛ ایستاده، نشسته و بر پهلو و در آفرینش آسمان و زمین اندیشه می کنند (و می گویند:) خدایا تو اینها را به عبث نیافریده ای، تو پاک و منزهی؛ ما را از عذاب جهنم نگاه دار....

عطر روح فزای وحی، به یکباره تمام خستگی آن جنگ و گریزهای طاقت فرسا را از تن خسته ی علی و فاطمه سترد؛ چرا که خداوند متعال با این آیات بر نماز، تهجد، مناجات، تفکر و ذکر مدام آنان، مهر قبولی نهاده بود. با الهام از کشف الغمة فی معرفة الائمة: ص ۵۳۹.))

عبادت فاطمه علیهاالسلام از لحاظ کمیت، تا بدان حد گسترده است که در لحظه لحظه ی زندگی او حضور و ظهور دارد؛ رفتار او، گفتار او، نگاه او، تلاش او، نفس کشیدن او و هر لحظه ی شب و روز او عبادت بود. (رسول الله صلی الله علیه و آله: یا سلیمان! ان فاطمة، ملأ الله قلبها و جوارحها إیمانا الی مشاشها تفرغت لطاعة الله.) او هر شب بعد از خوابانیدن بچه ها و فراغت از دیگر و وظایف خانه داری، بر سجاده ی عبادت به نماز می ایستاد؛ تا جایی که پاهای مبارکش کبود و متورم می شد.

شب ازدواج آن عابده ی بی همتا، چنین محاسبه شده است:

علی علیه السلام در آن شب همسرش را نگران و گریان دید. علت را پرسید. فاطمه فرمود: حال خود را در پایان عمر و عالم قبر به یاد آوردم؛ چرا که انتقال از خانه ی پدرم به منزل خودم، مرا به یاد انتقالم به قبر انداخت. تو را به خدا قسم بیا در این ساعات آغازین زندگی به نماز برخیزیم و امشب را به عبادت خدا بپردازیم. (فاطمه زهرا علیهاالسلام: تفکرت فی حالی عند ذهاب عمری و نزولی فی قبری فشبهت دخولی فی فراشی بمنزلی کدخولی الی و قبری فأنشدک الله ان قمت الی الصلوة فنعبد الله تعالی هذه اللیلة.... احقاق الحق: ج ۴، ص ۴۸۱.)

آری، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، این اسوه ی کامل و دُردانه ی بانوان جهان، در شیرین ترین و خاطره انگیزترین لحظه های زندگی نیز از هدف خلقت خویش غافل نمی شود و از همسرش می خواهد که از آن شب نیز برای تقرب به خداوند استفاده کنند. شخصیت زهرای اطهار علیهاالسلام از همان شب اول چنان برای علی علیه السلام جلوه می یابد که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله فردای آن شب از علی می پرسد: همسرت را چگونه یافتی؟! بی درنگ می گوید: نعم العون علی طاعهٔ الله؛ (ثم أتاهما فی صبیحتهما فسأل علیاً: کیف وجدت اهلک؟ قال: نعم العون علی طاعهٔ الله.... بحارالانوار ج ۴۲، ص ۱۱۷.) بهترین یار و یاور برای اطاعت و عبودیت خداوند.

اما بشنویم وصف عبادت فاطمه را از زبان میوه ی دلش، امام حسن مجتبی علیه السلام: «در شب جمعه ای، مادرم را در محراب عبادت نظاره می کردم. تمام شب را به قیام و قعود و رکوع و سجود مشغول بود تا آن گاه که سپیدی صبح سر زد. می شنیدم که مردان و زنان مؤمن را یکایک نام می برد و فراوان دعایشان می کند؛ در حالی که هیچ دعایی برای خود نمی کرد. پس خدمت ایشان عرض کردم: مادرا! چرا همان گونه که برای دیگران دعا می کنید، برای خودتان دعا نمی کنید. فرمود: فرزندم! ابتدا همسایه، سپس خانه.» (الامام الحسن علیه السلام: رأیت امی فاطمه قامت فی محرابها لیله جمعتها، فلم تزل راکعهٔ ساجدهٔ حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعوا المؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشی ء فقلت لها: یا اماه! لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک. فقالت: یا بنی! الجار ثم الدار. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۱، روایت ۳، ج ۸۹، ص ۳۱۳، روایت ۱۹.)

آری، شیوه ی معمول فاطمه به هنگام دعا و نیایش، این گونه بود. فاطمه هیچ گاه خودش را نمی دید؛ ایثار محض بود و زیباترین سرمشق بخشش.

و اما کیفیت عبادت فاطمه هرگز در عقل و خیال ما نمی گنجد. حال روحی او را در هنگامه ی عبادت، خدا می داند و بس.

برای ما فرشیان کوته اندیش، عظمت مرتبه ی عبادات فاطمه، هرگز قابل درک و تصور نیست. تمام وسع ما در این عرصه، آن خواهد بود که به کلام امینان وحی پناه آوریم تا شاید گوشه ای از عظمت بی مثال عبادات او را نظاره گر شویم.

در آینه ی زلال روایات که بنگریم، عبادت فاطمه، آن چنان بلند و بی همتاست که خداوند، بدان بر ملائکه ی خویش مباهات می کند:

آن گاه که فاطمه در محراب عبادت، در پیشگاه پروردگار به نماز می ایستد، نور عبادتش برای ملائکه ی آسمان درخشیدن می گیرد؛ به سان نور ستارگان برای اهل زمین و خداوند پر عزت و جلالت، خطاب به فرشتگانش می فرماید:

ملائکه ی من! بر بنده ام فاطمه، سرور کنیزانم، نظر کنید؛ بر درگاه من ایستاده در حالی که بندبند وجودش از خوف من مرتعش و لرزان است و با تمام قلبش به عبادت من روی نهاده است. شما را گواه می گیرم که شیعیانش را از آتش، نجات و ایمنی بخشیدم... (رسول الله صلی الله علیه و آله... اما ابنتی فاطمهٔ... متی قامت فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهرا نورها لملائکهٔ السماء کما یزهر نور الکواکب لأهل الأرض و یقول الله عز و جل لملائکته: یا ملائکتی! انظروا الی امتی فاطمهٔ، سیدهٔ امائی، قائمه بین یدی یرتعد فرائضها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی. اشهدکم انی قد آمنت شیعتها من النار.... بحارالانوار: ج ۲۸، ص ۳۸، روایت ۱.)

از لحاظ کیفیت ظاهری به هنگام عبادت، چنان خوف و خشیت الهی در بدنش ظاهر می شد که تمام وجودش به لرزه می افتاد و تمام اعضا و جوارحش ترسان و لرزان می گشت.

اما عبادت فاطمه، از لحاظ کیفیت معنوی، آن چنان بی مانند است که درخشندگی نور آن باعث حیرت و لذت ملائکه ی مقرب الهی می گردد؛ تا جایی که هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب الهی (رسول الله صلی الله علیه و آله... انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکه مریم فیقولون: یا فاطمه! ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین.... بحارالانوار: ج ۳۷، ص ۸۴، روایت ۵۲ و نیز ج ۴۳، ص ۲۴، روایت ۲۰.) جملگی بر او سلام و تحیت می فرستند و به تأیید و تشویق او می پردازند. (رسول الله... اما ابنتی فاطمهٔ فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها لملائکهٔ السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض... یؤنسها الله تعالی ذکره بالملائکهٔ فنادتها بما نادت به مریم بنت عمران فتقول:

یـا فاطمـهٔ! ان الله اصـطفاک و طهر ک و اصـطفاک علی نسـاء العـالمین. یـا فاطمـهٔ! أقنـتی لربـک واسـجدی و ارکعی مـع الراکعیـن. بحارالانوار: ج ۲۸، ص ۳۷، روایت ۱ و نیز ج ۴۳، ص ۱۷۲، روایت ۳.)

آری، عبادت حضرت زهرا علیهاالسلام موجب بهت، لذت و بهجت فرشتگان مقرب الهی می شود؛ آن فرشتگانی که تمام عمر خود را به عبادت گذرانـده انـد؛ چرا که عبادت چون غذای روح آنهاست و اگر لحظه ای خدا را تسبیح و تقدیس نکنند، همانند گرسـنه ای خواهند بود که هیچ غذایی ندارد؛ مخلوقاتی که نه تنها کار خودشان عبادت مداوم است، بلکه در طول تاریخ بشری عبادت های پرشـماری را از انبیا و دوسـتان خدا دیده اند. چنین موجودات والامقام و عظیمی، وقتی نور عبادت زهرا در آسمان ها درخشیدن می گیرد، (الامام الصادق علیه السلام فی جواب «لم سمیت فاطمهٔ، زهرا؟»: لانها کانت اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السماء کما یزهر الکواکب لاهل الارض. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۲، روایت ۶.) از عظمت آن درشگفت می شوند و از مشاهده ی زیبایی آن، غرق مسرت و لذت می گردند.

حـال، این چه نوری است؟ فرشـتگان چگونه انـد و حیرت و لـذتشان به چه صورت است؟ جمـال و زیبـایی نور عبـادت فاطمه تا چه انـدازه اسـت کـه لـذت بخش ملاـئکه ی مقرب الهی می شـود؟ عبـادت او را چه کیفیت و چه عظمـتی است که حیرت فزای چنـان موجودات عظیمی می گردد؟ سؤال هایی است که پاسخ آن از گستره ی عقل های ما بیرون است.

این گونه روایات پُربها، در بردارنده ی حکمت ها و حقیقت هایی بسیار است که در حد فهم ناقص ما، این گونه بیان شده است.

در این روایت شـریف، شاید دلالتی بس ژرف و عمیق بر اوج مرتبه ی وجودی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نهفته باشد؛ چرا که میزان جمـال معنوی هر عملی در گرو شـدت مرتبه ی وجودی صـاحب آن است. هر چه کمـال و رتبه ی وجودیِ موجودی والاتر و بالاتر باشـد، جلوه نمـایی آن وجود از جمـال و جلاـل الهی گسترده تر و بیشتر خواهـد بود و هرچه جلوه نُمایی موجودی از جمال دلربای خـدایی بیشتر باشـد، مشاهـده ی آن وجود و متعلقات آن، حیرت افزاتر و لـذت بخش تر خواهـد بود. (با الهام از خودشناسـی برای خودسازی، آیت الله مصباح یزدی: ص ۳۱.)

نظاره ی اوج مقامات معنوی فاطمه ی زهرا علیهاالسـلام دیگر جای هیـچ شک و تردیـدی باقی نمی گذارد که در سـیر و سـلوک به سوی حق، محـدودیت جنسـی وجود نـدارد. زن و مرد، از جهت ارزش ذاتی و حقیقت انسانی، در پیشـگاه الهی یکساننـد و در سـیر بنـدگی و امکـان رسـیدن به مقامـات عالی معنوی هیـچ مزیت و رجحانی بر یکـدیگر ندارنـد: من عمل صـلحا من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوهٔ طیبهٔ...؛ (نحل (۱۶): ۹۷.) هر کس کار شایسـته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک و پسندیده زنده می داریم....

چنین آیـاتی از قرآن کریم، خود گواه این حقیقت است که مرد و زن، به طور یکسـان از جوهر انسانیت برخوردارنـد و در تقرب به حق هیچ تفاوتی میان ایشان نیست؛ اما در هر یک از مرد و زن توانایی و استعداد ویژه ای در به ظهور رسانی صفات الهی نهاده شده است. طبق آفرینش الهی، مردان در به ظهور رسـانی صـفات جلاـل و زنـان در به ظهور رسانـدن صـفات جمـال آمـادگی و توانـایی بیشتری یافته اند. در روح لطیف زن اسـتعداد ویژه ای برای تجلی و ظهور یک دسـته ی خاص از صـفات الهی، قرار داده شده است؛ صفـاتی نظیر رحمـت، محبـت، عطـوفت، رأفت، گـذشت، کرامت، حکمت، درایت، ظرافت، لطـافت، و... زن، هنگـامی در پرواز به سوی جمال و کمال مطلق اوج می گیرد که این استعداد خدادادی را در وجود خویش بشناسد، و به شکوفایی رساند.

همواره در طول تاریخ زنانی بوده اند که با اسـتفاده ی کامل از این اسـتعداد، با سـرعتی چشم گیر به فتح قله های معرفت و عبودیت نایل آمـده انـد. زنانی بوده اند که تنها خود به اوج عرفان رسـیده اند، عارفان بزرگی را پرورانده اند؛ برای نمونه جناب محیی الدین بن عربی که از چهرهای برجسته و درخشان (حضـرت امام رحمهٔالله در نامه ی تاریخی خود به گورباچف محیی الدین بن عربی را «چهره ی درخشان عرفان اسـلامی» می خواند.) عرفان اسـلامی است، دست پرورده ی دو بانوی عارف اسپانیایی است. («ام الزهرا»

و «فـاطمه ی قرطـبی، بنـت ابـن المثنی» از سالکـان آزمـوده ی طریقـت و از عارفـان بابصـیرت بـوده انـد کـه ابن عربی در اشـبیلیه به دیـدارشان توفیق یـافته و در آثـارش مقـام معنوی آنـان را سـتوده است و از محققـان در «منزل نفس الرحمـان» ذانسـته و در زمره ی مشایـخ صوفیـان به شـمارشان آورده است. ملاقـات این دو بـانوی صوفی، به ویژه فـاطمه ی سـالخورده، در وی تأثیری عطیم داشـته است. ابن عربی به مـدت دو سال وی را خدمت کرده و به دست خود، خانه ای از نی برایش ساخته است. فاطمه با این که مریدان و پیروانی فراوان داشـته است، به ابن عربی عنایت و محبتی شدیـد می ورزیده و او را بر دیگر مریدانش برتری می داده و خود را مادر الهی وی می خوانـده است. ابن عربی هم او را مـادر خطاب می کرده است. ابن عربی با احترام و اجلال فراوان کمال باطنی و جمال ظـاهری وی را سـتوده و در مقام سـتایش کمالش، او را صاحب کرامات و رحمت عالمیان خوانـده و نوشـته است. «محیی الـدین بن عربی، چهره ی برجسـته ی عرفان اسلامی»، دکتر محسن جهانگیری: ص ۳۲. با استناد به فتوحات مکیه: ج ۱، ص ۲۴۷، و ج ۲، ص ۳۴۷.) اگر آن دو زن عارف اسپانیایی نمی بودند، شاید ابن عربی پرورده نمی شد و عرفان اسلامی به اوج خود نمی رسید.

زهرا در حجله گاه پوشیدگی

اشاره

حجـاب و عفـاف کامـل، دسـتور و توصـیه ی خداونـد مهربـان به همه ی دختران و زنـان باایمان است: یا أیها النبی قل لأزواجک و بناتـک و نساء المؤمنین یـدنین علیهن من جلبیبهن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفورا رحیما؛ (احزاب (۳۳)، ۵۹.) ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: جلباب های (روسری های بلند) خود را بر خویش فروافکنند. این کار برای این که شنـاخته شونـد و مورد آزار قرار نگیرنـد بهتر است؛ (و اگر تـاکنون خطـا و کوتـاهی از آنهـا سـر زده توبه کننـد) و خداونـد همواره آمرزنده ی رحیم است.

دسـتور به حجاب و عفاف نه تنها یک ضرورت اجتماعی برای حفظ عفت جامعه است، بلکه مهم ترین راه کار حفظ عفت، کرامت و شخصیت انسانی زنان در عرصه های گوناگون می باشد.

و پاره ی وجود رسول خدا صـلی الله علیه و آله کامل ترین اسوه و الگوی حیا، عفت و حجاب است. سخن از فاطمه است؛ فاطمه ای که پـدرش کانون همه ی حوادث سیاسـی- اجتماعی آن روزگار بود و او در کنار پدر، چون مادری مهربان، در همه ی این صـحنه هـا حضوری مسـتمر داشت. آری فـاطمه در تمـام عمر در صـحنه هـای گوناگون اجتماعی حضور داشت؛ چه در دوران کودکی در شرایط طاقت فرسای مکه و حصر اقتصادی در شعب ابی طالب؛ چه در دوران بعد از هجرت به مدینه و کشاکش جنگ های پُرشمار و حوادث بی شمار، و چه در خانه ی علی علیه السلام که محل آمد و شد فراوان اصحاب و یاران خاص رسول بود.

حضـرت صدیقه ی طاهره در همه ی این صحنه ها حضور داشت؛ اما با همه ی این احوال، عفاف و حجاب او در اوج یگانگی و بی مثالی بود:

چادر عفتت از، بارقه ی نور خدا پاکی از پاکی تو آیه ی تطهیر تو بس عصمت از عصمت تو دست و بنانش به قلم.

پرده ی عصمتت از، اقمشه ی شهر قدم عصمت از عصمت تو دست و بنانش به قلم. عصمت از عصمت تو دست و بنانش به قلم.

(شعر از مرحوم آقابزرگ قمی (میرزا محمود شاطر). اختران ادب: ج ۱، ص ۸۱.)

جلوه هـایی بسیار زیبـا و دیـدنی از رفتـار و گفتـار فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام در عرصه ی حجاب و عفاف گزارش شـده است که حقیقت هر یک از این رفتارها و گفتارها می باید سرمشق دختران و زنان ما در زندگی قرار گیرد:

پرهیز از همه ی نامحرمان

حضرت زهرا علیهاالسلام چنان حجب و عفاف، این فضیلت مورد خواست و رضایت خداوند، را سرلوحه ی رفتار خویش قرار داده بود که از همه ی نامحرمان حتی از مردان نابینا نیز خود را می پوشاند:

مردی نابینا پس از اجازه گرفتن وارد منزل امام علی علیه السلام شد. پیامبر دیدند که حضرت زهرا علیهاالسلام برخاستند و فاصله گرفتند و خود را پوشاندند .

پیامبر فرمودند: دخترم! این مرد نابیناست.

حضرت فاطمه ی زهرا در پاسخ فرمودند: اگر او مرا نمی بیند، من او را می بینم؛ وانگهی اگر چه او نمی بیند ولی بو را استشمام می کند. (قالت فاطمه علیهاالسلام: ان لم یکن یرانی فانی أراه و هو یشم الریح. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۱، ص ۳۸.)

در این هنگام رسول خدا به نشانه تصدیق بیان فاطمه فرمودند: شهادت می دهم که تو پاره ی تن منی. (المناقب، ابن مغازلی: ص ۳۸۰، حدیث ۴۲۸. مستدرک الوسائل: ج ۱۴، ص ۲۸۹. احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۵۸.)

بهترین سیره برای بانوان

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی از جمع مسلمانان حاضر در مسجد سؤال کردند که ای شی ء خیر للنساء؛ چه روش و سیره ای برای زندگانی بانوان بهتر است؟

هر کس به فراخور معرفت خویش جوابی می داد؛ اما هیچ جوابی پیامبر را قانع نمی ساخت. در این هنگام سلمان فارسی که در آن روزگار پیرمردی باوقار و پُرذکاوت و در میان آن جمع، به لحاظ ایمان و معرفت بالاتر بود، با خود اندیشید که پاسخ این سؤال دقیق از سطح عمومی اندیشه ی مردان فراتر است. از این روی، در بحبوحه ی اظهارنظرهای گوناگون، خود را به خانه ی زهرا علیهاالسلام که متصل به مسجد پیامبر بود، رسانید و پاسخ سؤال پیامبر را از یگانه دخترش جویا شد. حضرت زهرا علیهاالسلام در پاسخ سؤال پدر فرمودند: خیر للنساء أن لایرین الرجال و لایراهن الرجال؛ (وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۴۳ و ص ۱۷۲. مکارم الاخلاق: ص ۲۳۳. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۵۴.) برای زنان بهتر است که مردان نامحرم را نبینند و مردان نامحرم نیز ایشان را نبینند.

سلمان به جمع حاضر در مسجد بازگشت و پاسخ را طرح نمود. پیامبر دانستند که این پاسخ از خود سلمان نیست؛ از این روی پرسیدند: این جواب را از که آموختی؟

سلمان عرضه داشت: سؤال شما را از دخترتان زهرا پرسیدم و چنین پاسخ شنیدم.

پیامبر در این هنگام فرمودند: جعلت فداها أبوها... ان فاطمه بضعه منی؛ پدرش به فدایش باد... به راستی که فاطمه پاره ای از وجود من است.

این روایت معروف با عبارت های مختلفی، در منابع پرشماری از کتاب های حدیثی، اخلاقی و تاریخی شیعه و سنی موجود است. (از آن جمله است: کشف الغمه: ج ۲، ص ۲۳، و ج ۱، ص ۴۶۶ (ط قدیم). مکارم الاخلاق: ص ۲۶۷. بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۳۶ و ج ۱۰۰، ص ۲۳۸ و ج ۳۷، ص ۶۹ و ج ۴۳، ص ۸۴. مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۴۱. کنزالعمال: ج ۸، ص ۳۱۵ و ج ۱۶، ص ۶۰۱. احقاق الحق: ج ۱۰ ص ۲۲۳ و ۲۵۷. مجمع الزوائد: ج ۴، ص ۲۵۵ و ج ۹، ص ۲۰۲. فضائل الخمسه: ج ۳ ص ۱۵۳ و ۱۵۴. کوکب الدری: ج ۱ ص ۱۴۹. وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۴۳.کتاب الکبائر: ص ۷۱. مناقب ابن مغازلی: ص ۳۸۱.)

این روایت معتبر، که نمایانگر فرهنگ اخلاقی فاطمه علیهاالسلام و سیره ی عملی آن حضرت می باشد، دست مایه ی برخی از شبهه افکنی ها در روزگار ما شده است. (برای نمونه، در این نمونه دقت نمایید. عبدالکریم سروش: به نظر من گفتار فاطمه که: بهترین زنان کسانی اند که «لا یرین احداً و لا یراهن» و رفتار او در پنهان شدن از مقابل فرد نابینا، نمی تواند الگوی رفتاری زنان ما باشد. مجله ی زنان: ش ۵۹، دی ماه ۷۸.) برخی با استناد به این گونه روایات این پندار بی اساس را در سطح جامعه ترویج می کنند که

سیره ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برای دختران و زنان روزگار ما نمی تواند اسوه و الگوی مناسبی باشد.
از آن جا که ظاهر این روایت تا حدی سؤال انگیز و بحث برانگیز است، برای فهم حقیقت آن، دقت کامل در متن. حدیث و ژرف نگری در سیره ی عملی فاطمه علیهاالسلام ضروری است:

دقت در متن حدیث

استفاده ی حضرت فاطمه علیهاالسلام از کلمه ی «خیر»، خود گویای این حقیقت است که سیره ی مذکور یک رجحان و مزیت است. به دیگر سخن، حضرت فاطمه علیهاالسلام در مقام بیان یک امر ایده آلی و ترجیحی می باشند؛ امری که رعایت آن رجحان و برتری دارد و مادامی که ضرورتی پیش نیامده است، عمل به آن بهتر و مطلوبتر است.
پیام و روح دو روایت نامبردار این است که در شرایط ایده آلی که حضور زنان در عرصه ی اجتماع و ارتباط ایشان با نامحرمان ضرورتی ندارد، مطلوب ترین سیره برای بانوان، حضور در منزل، تدبیر مسایل خانواده و پرهیز کامل از نامحرمان است.
اگر زن احتیاجی به فعالیت اقتصادی نداشته باشد و در عرصه ی تعلیم و تعلم نیازی به استاد مرد یا شرکت در کلاس های مختلط نباشد؛ برای درمان بیماری های زنان، پزشک زن به قدر کفایت وجود داشته و رجوع به پزشک مرد هیچ ضرورتی نداشته باشد و... بهترین سیره ی زندگانی برای بانوان این خواهد بود که در منزل و محل سکونت و آرامش خویش قرار گیرند و به شؤون خانوادگی- اعم از تدبیر منزل، تربیت فرزند، همسرداری، کمک به خودکفایی خانواده و...- بپردازند و اگر هنری هم دارند، زمینه ی انجام و ظهور آن را در منزل فراهم آورند و اگر نیازی به تعلیم و تعلم دارند، آن را در ارتباط با دیگر خواهران دینی و در مراکز مخصوص خانم ها به سامان رسانند.
در شرایطی که نیازی به ارتباط زنان با مردان نیست، بهتر آن است که زن با هیچ مرد نامحرمی تماس نداشته باشد و این هرگز به معنای ممنوعیت قانونی نیست.از دیدگاه اسلامی زنان می توانند در صورت نیاز، با رعایت ارزش های اسلامی و اخلاقی به عرصه های اجتماعی وارد شوند و هیچ منعی از آن نمی باشد. به عبارت دیگر، حکم بیان شده در روایت، یک توصیه ی اخلاقی ترجیحی است؛ نه یک حکم قانونی تکلیفی.

توجه به مرز میان مسایل حقوقی و اخلاقی

احکام و مسایل اسلامی در عرصه های مختلفی مطرح و ارائه می شوند: احکام شرعی و فقهی؛ احکام حقوقی و قانونی؛ احکام ارزشی و اخلاقی. توجه به تفاوت ها و مرزهای موجود میان هر دسته از این مسایل، بسیار ضروری است؛ چرا که عدم توجه به این مرزها می تواند ایجادگر اشکال ها و ابهام هایی در گستره ی معارف دینی گردد.
احکام حقوقی و قانونی اسلام، آن دسته از مسایل فقهی و شرعی یی است که ناظر به رفتارها و ارتباطهای اجتماعی انسان می باشد؛ احکامی که الزام آورند و اگر از آن تخلف شود، دیگران حق دارند از متخلف، به مراجع قانونی شکایت کنند.
اما احکام ارزشی و اخلاقی که از نظرگاه فقهی بیشتر حکم مستحبات را دارند، ناظر به جهات حسن و کمال رفتاری انسان در ارتباط با خود، خدا و خلق خدا می باشد؛ احکامی که هرچند تکلیف آور نیستند، اما رعایت آنها در تکامل روح آدمی بسیار مؤثر است. (برای آگاهی بیشتر مراجعه فرمایید به حقوق و سیاست، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۲ (تفاوت اخلاق با حقوق).)
مجموعه ی این مسایل و دستورات در قرآن و روایات به صورتی منسجم و هم آهنگ، بیان شده است و این روش، بهترین شیوه ی تربیتی می باشد؛ چرا که مخاطب را هم به وظیفه های واجب خود متوجه می گرداند و هم او را به سوی فضیلت های اخلاقی سوق می دهد که موجب کمال رفتارهای او و در نتیجه تکامل بیشتر روح او می شود.

بیان نمونه هایی از مسایل حقوقی و اخلاقی، مسأله را روشن تر می کند:

پرداخت مخارج ضروری زن از سوی مرد، یک واجب حقوقی است که در صورت تخلف مرد، زن می تواند از او به دادگاه شکایت کند؛ اما توسعه در وضعیت معاش خانواده و خرید هدیه برای اعضای آن، توصیه ای ارزشی و اخلاقی است. تمکین زن در مقابل مرد، یک واجب حقوقی است، اما زینت و خودآرایی زن برای شوهر، یک فضیلت اخلاقی است. حجاب و پوشش مناسب برای بانوان یک واجب شرعی است؛ اما حجاب با چادر، یک ارزش اخلاقی است. این که در روایات، یکی از بزرگ ترین عبادت های زن، اطاعت و انقیاد کامل او در مقابل شوهر معرفی می شود، به فضیلت و ارزش اخلاقی نظر دارد؛ نه به حکمی حقوقی و قانونی. مبادا برخی بپندارند که اسلام زورگویی و تضییع حقوق زن را در خانواده برای مردان مجاز دانسته است.

فرموده ی حضرت زهرا علیهاالسلام نیز در بیان سیره برای زنان، روشن کننده ی فضیلت و ارزشی اخلاقی است که در صورت عدم وجود رجحان و ضرورت، بهترین و مطلوب ترین سیره برای بانوان است؛ بدین معنا که قرار گرفتن زن در منزل و دوری او از همه ی نامحرمان- اگر ممکن باشد و مرجحی در کار نباشد- باعث ایجاد و دوام آرامش لازم برای انجام وظایف زنانه و مادرانه ی او در عرصه ی خانواده و در نتیجه، بهترین زمینه ساز کمال معنوی زن در راستای قرب به خدا خواهد بود.

و همین است حکمت بیان دیگر آن حضرت که فرمود: نزدیک ترین حالت زن به پروردگارش، آن زمانی است که در خانه ی خویش می ماند (و به امور خانواده و تربیت فرزند می پردازد). (روزی پیامبر گرامی اسلام از یاران خویش پرسید: در کدام لحظه، زن به خدا نزدیک تر است؟ پیامبر، هیچ پاسخی را نپسندیدند تا این که حضرت زهرا علیهاالسلام سؤال پدر را شنید و این گونه پاسخ فرمود: «أدنی ما تکون من ربها أن تلزم قعر بیتها». بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۰۲. مناقب ابن مغازلی: ص ۳۸۱.)

ژرف نگری در سیره ی عملی فاطمه

سیره ی رفتاری حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام نشان دهنده ی صحنه هایی از حضور فعال آن حضرت در عرصه ی اجتماع می باشد؛ برای نمونه ایشان هر هفته، روزهای شنبه به سوی مزار شهدای احد می شتافت و برای حمزه علیه السلام و دیگر شهدای احد طلب آمرزش و علو درجات می نمود. (بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹.)

فاطمه زهرا علیهاالسلام پس از هجران پدر، حمایت از امامت را وظیفه ی خویش دانست و در این راه از هیچ فداکاری و جان بازی دریغ نکرد و بارها و بارها در عرصه ی جامعه ظاهر شد و در جمع مردمان، خطبه هایی بی نظیر ایراد فرمود؛ خطبه هایی در اوج فصاحت و بلاغت که فصیحان و بلیغان نام آور عرب را به شگفتی و شیفتگی واداشته است.

((از آن بانوی بزرگوار، آن فاتح قله های فصاحت و بلاغت، ۳ خطبه و سخنرانی بعد از رحلت پیامبر، گزارش شده است:

۱. سخنرانی عرش لرزان فاطمه در مسجد مدینه و در حضور جمع کثیری از مهاجران و انصار؛

۲. سخنرانی تهدیدآمیز فاطمه در جمع زنان مهاجر و انصار در روزهای سخت بیماری؛

۳. سخنرانی انتقادآمیز فاطمه در بین جمعی از مردم کوچه و بازار.))

همان زهرایی که می فرماید: برای زن بهتر است که نه او هیچ مردی را ببیند و نه هیچ مردی او را، آن گاه که مصالح کلی جامعه ی اسلامی را در خطر می بیند، به سوی مسجد می شتابد و در حضور جمع کثیری از مردان مهاجر و انصار، غاصبان خلافت را به محاکمه می کشاند. چنین صحنه هایی از سیره ی رفتاری آن حضرت، تأییدگر این حقیقت است که فرموده ی پیش گفته ی ایشان یک امر رجحانی است که در شرایط ایده آل و عدم وجود مرجح، مصداق می یابد.

دقت در سیره ی دیگر زنان مورد تأیید پیامبر

دقت در سیره ی زنان دیگری که مورد تأیید پیامبر بوده اند، می تواند ما را به حقیقت دیدگاه اسلام درباره ی روابط اجتماعی زنان نزدیکتر نماید. بررسی سیره ی زندگانی حضرت خدیجه علیهاالسلام در این زمینه بسیار جالب توجه است. حضرت خدیجه علیهاالسلام تاجر بسیار معتبری بود که پیامبر اکرم، کارگزار مضاربه ی ایشان بودند. پیامبر با سرمایه ی خدیجه و در صدر کاروان تجاری او به مسافرت و تجارت می پرداخت و آن گاه از سود تجارت، حق عمل خود را برمی داشت و باقیمانده ی سود و اصل سرمایه را به خدیجه بازمی گرداند. چنین سیره ای کاملاً مورد تأیید پیامبر بود و عاقبت سرمایه ی خدیجه، نقش عظیمی در بقا و گسترش اسلام ایفا کرد تا جایی که معروف شده است که پیشرفت اسلام وابسته به دو چیز بود: ثروت خدیجه و شمشیر علی. در همان دوران، بانوان دیگری نیز بودند که فعالیت های اقتصادی داشتند و کارشان مورد تأیید پیامبر بود. یکی از این زنان خانمی عطرفروش به نام زینب بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقادیر زیادی عطر از او می خریدند. او که در تاریخ به زینب عطار معروف است، از راویان حدیث می باشد که اتفاقاً احادیث جالبی را روایت و گزارش کرده است.

شغل زینب این بود که با جعبه ای از عطرهای مختلف به منزل مشتریان می رفت. برای شخص پیامبر عطر می آورد، و برای خرید و فروش عطر، به ضرورت شغلی خویش، با مردان نامحرم گفت و گو می کرد و از جانب پیامبر به او هیچ اعتراضی نمی شد و سیره ی او مورد تأیید پیامبر بود.

در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله زنانی به مسجد پیامبر می آمدند و در حضور مردان، مطالب و سؤالات خویش را طرح می کردند و از پیامبر راهنمایی و ارشاد می خواستند و حضرت نیز با کمال متانت و آرامش، جواب می دادند.

در جنگ های صدر اسلام، بسیاری از کارها و امدادرسانی ها ویژه ی بانوان بود؛ خدمت هایی نظیر تهیه ی غذا و پوشاک و رساندن آن به جهادگران، پرستاری از زخمی ها، بستن زخم ها، جراحی، شکسته بندی و.... حتی در بعضی از جنگ های دفاعی،معدود زنانی که قدرت جنگاوری و مهارت شمشیرزنی داشتند به یاری جبهه ی اسلام می شتافتند و به دفاع از اسلام و پیامبر می پرداختند.

سیره ی فاطمه و دیگر زنان مورد تأیید پیامبر، گویای این واقعیت است که در صورت ضرورت، فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی زنان هیچ منعی ندارد. کردار و گفتار حضرت زهرا علیهاالسلام برای هر عصر و زمانی اسوه و الگو است؛ اما باید توجه داشت که کلام آن حضرت، اشاره به امری رجحانی دارد. از دیدگاه اسلامی، اصل فعالیت های اجتماعی برای زنان، با رعایت شرایط اخلاقی،نه تنها مذموم نیست، بلکه در برخی موقعیت ها ممدوح و مطلوب است؛ در عرصه هایی چون تجمع های سیاسی- اجتماعی (بیعت با رهبر، نماز جمعه، انتخابات، راهپیمایی ها و...)، امر به معروف و نهی از منکر بانوان، تعلیم و تعلم بانوان، کسب تخصص های مورد نیاز زنان، مشاوره در امور بانوان، برنامه ریزی و اجرا و....

در اسلام آنچه در عرصه ی فعالیت های اجتماعی بانوان ممنوع شده، اصل حضور در اجتماع نیست؛ بلکه خودنمایی و بی مبالاتی در حفظ حجاب و عفاف است.

خداوند متعال درباره ی هم صحبتی با مردان، خطاب به زنان می فرماید: فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض؛ (احزاب (۳۳): ۳۲ و ۳۳.) پس به گونه ای هوس انگیز سخن مگویید که بیماردلان در شما طمع کنند.... این آیه نمی فرماید با مردان یا در محل حضور ایشان هرگز صحبت نکنید؛ بلکه به این ارزش اخلاقی اشاره دارد که هنگام صحبت با نامحرمان، عادی و ساده سخن بگویید و با نرمی و عشوه گری با آنان سخن مگویید تا مبادا آنان که مرضی در دل دارند،به طمع افتند.

و نیز با مخاطب قرار دادن زنان پیامبر، می فرماید: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجهلیه الأولی؛ (احزاب (۳۳): ۳۲ و ۳۳.) در خانه هایتان قرار و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید) و مانند دوره ی جاهلیت پیشین، خودآرایی مکنید....

«تبرج» به معنای خودآرایی، خودنمایی و ظاهرسازی زیبایی ها و زینت هاست. قرآن نمی فرمایـد هیچ گاه در اجتماع و محل حضور نامحرمان شرکت نکنید؛ بلکه می فرماید: اگر برای حضور شما در اجتماع، وجه عقلایی وجود دارد، باید با رعایت حجاب و عفاف و به دور از خودآرایی و خودنمایی وارد جامعه شوید.

خداونـد از روی حکمت خویش برای اسـتواری نظام آفرینش و بقای نسل انسان، لطافت ها و جاذبه هایی خاص در وجود زن نهاده است و همـان خداونـدی که طبق مصالـح تکوینی عـالم، در وجود زنـان، زیبـایی هـا و جاذبه هایی ویژه قرار داده است، ایشان را به رعـایت ارزش هـای اخلاـقی فرامی خوانـد؛ چرا که جایگـاه ظهور این جـاذبه هـا و زیبایی ها، عرصه ی خانواده و روابط خصوصـی همسران است؛ نه گسترده ی اجتماع و روابط عمومی با نامحرمان.

هر یک از مرد و زن می بایـد برای جذابیت و شـیرینی هرچه بیشتر زندگی مشترکشان،از زیبایی های خدادادی خویش بهره گیرد و حتی بر زینت های خویش بیفزایـد. چنین اسـتفاده ای از زیبایی ها و زینت ها، نه تنها مـذموم نیست، بلکه فضـیلتی ممـدوح است که ثواب عبادت ها را مضاعف می گرداند.

در ممنوعیت خودآرایی زن برای مردان نامحرم دو حکمت نهفته است:

۱. پایـداری و اسـتواری خانواده ها که محبوب ترین کانون ها نزد خداوند است و سـلامت فرد و جامعه در گرو سـلامت این کانون است؛

۲. برقراری و حفظ آرامش روانی در عرصه ی فعالیت های اجتماعی.

مردی که روزانه بـا ده ها زن آرایش کرده و بی حجاب برخورد می کنـد و همصـحبت می شود، چگونه خواهـد توانست با آرامش فکری، مسؤولیت های اجتماعی خویش را به انجام رسانـد و چگونه می توانـد به همسـر و خانواده اش دل ببندد و مسؤولیت خویش را در قبال ایشان با طیب خاطر انجام دهد.

در جوامع اروپا و آمریکا که زنان با خودآرایی و خودنمایی تمام، جاذبه های خـدادادی خویش را در معرض دیـد همه ی مردم می گذارند، شـیرازه ی خانواده به تدریج سـست و ضـعیف می گردد و عاقبت درهم می ریزد؛ چرا که دیگر جاذبه ای باقی نمی ماند تا بنای خانواده بر آن اسـتوار بماند. روابط جنسی در این جامعه ها آن قدر آزاد و لجام گسیخته است که دیگر هیچ جاذبه و انگیزه ای برای تشکیل یا ادامه ی زندگی های مشترک باقی نمی ماند. این جاست که مردان به تدریج از جاذبه ها و زیبایی های زنان دل زده می شوند و به فسادهایی چون هم جنس بازی، تجاوز به کودکان و حیوانات و... روی می آورند.

زنـان در یـک مسـابقه ی خودآرایی و خودنمـایی سـعی می کننـد مردان بیشتری را به خود جـذب نماینـد. حتی زنان متأهل، مردان نامحرم را به ملاقات خصوصـی دعوت می کننـد در حالی که شوهرشان در اتاق مجاور است، با ایشان خلوت می نماینـد. در جامعه ی آمریکایی، اگر زن تا نیمه شب به هرزگی و فساد مشغول باشد و آن گاه به خانه بیاید، همسرش از نظر قانونی حق هیچ گونه پی جویی و اعتراضی ندارد.

در جامعه ی ما نیز برخی از غافلان شـهوت پیشه که تحت تأثیر فرهنگ مبتـذل غرب قرار گرفته اند، می گویند حقوق زنان وقتی ادا می شود که ایشـان در خودآرایی و خودنمایی برای مردان نامحرم کاملا آزاد و رها باشـند. اینان لجام گسیختگی و شـهوت بارگی زنان غربی را آزادی می پندارند و حجاب و عفاف اسـلامی را مخالف آزادی زن می انگارند. شهوت، چشم عقلشان را کور ساخته و توانایی دیـدن حقیقت را از آنان گرفته است. ایشان یارای فهم این حقیقت را ندارنـد که بی حجابی و بی عفتی زنان بالاترین ظلم در حق انسانیت و در نهایت بالاترین ظلم در حق زن است. در جامعه ی غربی، زن بازیچه ی شـهوت مرد است. در این جوامع زن تا وقتـی که در اوج لطـافت و زیبـایی است، مـورد تـوجه و بهره جویی واقع می شود؛ ولی به محض اینکه انـدکی از لطـافت و زیبـایی جوانی او کاسـته می شود، موجودی بی ارزش و بی مصـرف خواهـد شد. مردان او را رها می کنند و به دنبال دختران تازه به دوران

رسیده، روان می شوند. در این جوامع، دختری که از دوره ی جوانی و اوج شادابی خود می گذرد، باید وازده و تنها در ذلت و نکبت بسوزد و بسازد.

ما اگر دردها و نکبت های فرو باریده در جوامع غربی را می دانستیم، خدمت اسلام را به جامعه ی انسانیت بهتر درك می کردیم. این اسلام است که با دستورهای حکمت آمیزش، دختران و زنان را در اوج عزت، شرافت و کرامت می خواهد و کانون خانواده ها را به بهشتی در اوج محبت و صمیمیت مبدل می سازد. رعایت دستورهای اخلاقی اسلام، چنان موقعیت بهشت گونه ای برای زنان مسلمان فراهم می آورد که مورد حسرت و غبطه ی زنان سالم آمریکایی و اروپایی واقع می شوند. آن دسته از بانوان جامعه های آمریکا و اروپا که مقداری به خود می آیند و مجالی می یابند تا خود را از منجلاب فساد بیرون آورند، وقتی عزت و کرامت بانوان ایرانی را می نگرند، غرق در شور و اشتیاق می شوند و به حال ایشان غبطه می خورند.

(نمونه هایی وصف ناشدنی از شور و اشتیاق بانوان جوامع آمریکایی لاتین را بنده با چشمان خویش دیده ام. برای نمونه وقتی در یکی از دانشگاه های آرژانتین دقایقی درباره ی منزلت زن از دیدگاه اسلام و موقعیت زنان در خانواده های ایرانی صحبت کردم، چنان شور و شعفی در جمعیت زنان حاضر که جملگی از اساتید یا دانشجویان آن دانشگاه بودند، برپا شد که ۲۰ دقیقه با کف زدن مداوم به تشویق پرداختند و آن گاه جمع زیادی از آنان با اشتیاقی باورنکردنی برای ابراز تشکر به سوی جایگاه هجوم آوردند. دختر دانشجویی که به زحمت خود را از لابه لای جمعیت به جلو رسانده بود، در حالی که به شدت می گریست با اشاره ی دستان و کلماتی بریده بریده به زبان اسپانیولی قدردانی خویش را ابراز می داشت یکی از اعضای هیأت علمی یکی از دانشگاه های آمریکای لاتین از ما قرآنی به زبان اسپانیولی می خواست و آرزو می کرد که هر چه زودتر بتواند به ایران بیاید و درباره ی زندگی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه به تحقیق بپردازد.)

زهرا در جلوه گاه وارستگی

یکی از رازهای ماندگاری و دلربایی سیره ی اسوه های الهی، ایمان قلبی به مسلك و مرامی است که مردمان را بدان فرامی خوانند و اینان خود بهترین سرمشق در عرصه ی عمل به آن مسلك می باشند. اصولاً دعوت با عمل، پرنفوذترین و کارآمدترین شیوه ی دعوت و تبلیغ است. از این روی بین گفتار و رفتار معصومان، این برترین اسوه های الهی، یگانگی و هم آهنگی کامل برقرار است. ایشان اگر مردم را به دوری از هواهای نفسانی و پیراستگی از مظاهر دنیا فرا می خواندند، خود بهترین الگوی وارستگی از دنیا و پاکی از آلودگی ها و هوس ها بوده اند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، این اسوه ی بی مثال الهی، در طول زندگانی خویش هماره دعوت کننده به سوی «رهایی از دنیا و دل سپاری به خدا» بود؛ اما نه دعوتی با زبان، که دعوتی با تمام وجود و در عمل؛ دعوتی که ارزش و تأثیرش در هدایت و تربیت پیروان از هزاران دعوتِ زبانی بیشتر و مؤثرتر است. آری، سیره ی فاطمه الگوی بارز این شیوه ی تبلیغی و تربیتی بود که: با غیر زبان هایتان مردم را به خوبی دعوت کنید؛ به گونه ای که از شما تنها تلاش، راستی و پرهیزگاری ببینند. (الامام الصادق علیه السلام: کونوا دعاة الناس بالخیر بغیر السنتکم لیروا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع. اصول کافی: ج ۲، ص ۸۶.)

آرمان فاطمه، همان معارف والای قرآنی است که همواره ما را به رستن از دنیا و دل بستن به رضوان خدا فرامی خواند. فاطمه علیهاالسلام همیشه به دنبال رضایت و پسند خداست و پسند خدا برای بندگان؛ به دنیای پست و فانی بلکه سرای راست و باقی: تریدون عرض الدنیا و الله یرید الآخرهٔ؛ (انفال (۸): ۶۷) شما متاع دنیا را می پسندید در حالی که خداوند برای شما آخرت را می پسندد.

فاطمه علیهاالسلام هماره در پی نزدیکی بیشتر به خداست؛ در حالی که دنیاگرایی مانع رسیدن بدین هدف والاست. دنیا، فریبکار

است و دام گستر. دنیا با مظاهر دلربای خویش آدمیان را می فریبد و روح ملکوتی ایشان را زمین گیر خانه ی بلا و گرفتاری می کند. (برای شناخت دیدگاه قرآن مراجعه فرماید به کتاب اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۱۳– ۲۳۰.)

از این روی فاطمه علیهاالسلام در انتخاب بین دنیا و آخرت، سرای باقی را برگزیده و سیره ی زندگانی خویش را بر بی اعتنایی به زخارف دنیایی و قناعت به حداقل نیازهای ضروری بنا ساخته بود. زندگانی او به دور از تشریفات و تجملات و در عین سادگی، لبریز از صفا، نشاط و زیبایی های معنوی بود. ساده زیستی فاطمه نه از روی فقر و ناداری که برخاسته از اوج معرفت و غنای روحی آن حضرت بود. بهترین شاهد این مدعا، آن دوران از زندگانی فاطمه علیهاالسلام است که فدک در اختیار ایشان بود. فدک، سرزمین حاصل خیزی بود که می توانست تمام گندم مورد نیاز مدینه را تأمین کند. بعد از آن که پیامبر، به فرمان خداوند، فدک را به دخترش بخشید، تمام درآمد آن (درآمد سالیانه ی فدک را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ سکه ی طلا ثبت کرده اند. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸.) در اختیار فاطمه قرار می گرفت؛ اما این درآمدِ زیاد نتوانست صفا و سادگی زندگی ایشان را دگرگون سازد؛ چرا که فاطمه ی از دنیا رهیده، تمام حاصل فدک را فدای رضایت و خشنودی خداوند می کرد. (تمام درآمد فدک تقدیم فاطمه علیهاالسلام می شد؛ اما آن حضرت تنها به اندازه ی نیاز ضروری خود از آن برمی داشت و بقیه را بین نیازمندان تقسیم می فرمود. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، حدیث ۲۵.) باری، ساده زیستی فاطمه نه پیامد جبر و تحمیل روزگار، که رهاورد انتخابی عارفانه بود. او وارستگی از دنیا را از پدری آموخته بود که در مقام تهذیب و تزکیت دخترش می فرمود: دخترم! پدر و شوهر تو فقیر نیستند. خداوند، گنجینه های طلا و نقره ی زمین را به من عرضه کرد؛ ولی من آنچه را نزد پروردگارم باقی می ماند، برگزیدم. دخترم! اگر از آنچه که پدرت (از حقیقت دنیا) می داند آگاه شوی، دنیا از چشمت فرومی افتد. (رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنیهٔ! ما ابوک بفقیر و لا بعلک بفقیر و لقد عرضت علی خزائن الارض من الذهب و الفضهٔ فاخترت ما عند ربی عزوجل. یا بنیه! لو تعلمین ما علم ابوک لسمجت الدنیا فی عینیک.... بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۳۳.)

آری فاطمه، پرورش یافته ی رسول بود و درس ساده زیستی و وارستگی از مظاهر دنیا را از آن اسوه ی حسنه فراگرفته بود. گزارش تاریخی ذیل گواه این مدعاست:

عادت پیامبر چنین بود که سفرهایش را با دیدار فاطمه شروع و ختم می کرد. در یکی از این سفرها، فاطمه به یُمن قُدوم پدر و همسر، برای خود دستبندی از نقره،دو گوشواره و یک گردن بند فراهم آورد و پرده ای رنگین بر خانه آویخت. پیامبر طبق عادت همیشگی ابتدا به خانه ی فاطمه وارد شد؛ اما پس از توقف کوتاهی در حالی که آثار گرفتگی و ناراحتی در چهره اش هویدا بود از منزل فاطمه خارج و روانه ی مسجد شد. فاطمه که با کیاست خویش، علت ناراحتی پدر را دریافته بود، بلافاصله پرده را باز کرد و به همراه زیور آلات نزد پیامبر فرستاد و پیغام داد که: دخترت، سلام می رساند و می گوید: اینها را در راه خداوند به مصرف برسان. پیامبر، آنها را تحویل گرفت و فرمود: پدرش به فدایش باد! پدرش به فدایش باد! پدرش به فدایش باد! آل محمد را با دنیا چه کار؟! ایشان نه برای دنیا، که برای آخرت آفریده شده اند؛ هرچند تمام دنیا به خاطر ایشان آفریده شده است. اگر دنیا به اندازه ی بال پشه ای نزد خداوند ارزش می داشت، جرعه ای از آب آن را به هیچ کافری نمی نوشانید (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قد جعلت فداها ابئها (ثلاث مرات) ما لال محمد و للدنیا فانهم خلقوا للاخره و خخلقت الدنیا لهم» و به روایتی دیگر: «جعلت فداها ابوها ثلاث مرات لیست الدنیا من محمد و لا من آل محمد و لو کانت الدنیا تعدل عندالله من الخیر جناح بعوضه ما أسقی فیها کافرا شربه ماء، ثم قام فدخل علیها». بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۰، روایت ۷ و نیز ص ۸۶.) و آن گاه برخاست و به سوی فاطمه شتافت.

ازدواج خجسته ی فاطمه ی زهرا با علی مرتضی علیه السلام، به گواهی تمام تاریخ نگاران اسلامی، در اوج سادگی و بی پیرایگی برگزار گردید؛ با جهیزیه ای اندک، با میهمانی و اطعامی عمومی، در خانه ای اجاره ای و بعدها در خانه ای کوچک و بی پیرایه در جوار مسجد پیامبر.

فاطمه به همراهی علی، زندگانی خویش را وقف خداوند و رضایت او کرده بود و از این روی هر آنچه به دست می آورد- حتی جهیزیه ی خویش را- در راه خدا انفاق می کرد.

روزی سلمان فارسی فاطمه را با چادری ساده و پُروصله از لیف خرما می بیند که به دیدار پدر می رفت. تعجب می کند و گریه کنان می گوید: غم و اندوه بر ما باد! دختران پادشاهان ایران و روم بر تخت های طلا می نشینند و پارچه های زربفت و حریر به تن می کنند و این دختر محمد است که چادری ساده با دوازده وصله بر سر دارد.

وقتی فاطمه خدمت پدر می رسد، شگفتی سلمان را مطرح می کند: ای رسول خدا! سلمان از سادگی لباس من تعجب می کند. سوگند به خدایی که تو را مبعوث فرمود، مدت پنج سال است که فرش خانه ی ما پوست گوسفندی است که روزها شترمان بر روی آن علف می خورد و شب ها روی آن می خوابیم و بالش ما پوستی است پر شده از لیف خرما.آن گاه رسول خدا به سلمان فرمود: همانا دخترم در زمره ی سبقت گیرندگان به سوی خداست.) (قالت فاطمه علیهاالسلام: یا رسول الله ان سلمان تعجب من لباسی، فوالذی بعثک بالحق مالی و لعلی منذ خمس سنین الا مسک کبش تعلف علیها بالنهار بعیرنا و اذا کان اللیل افترشناه و ان مرفقتنا لمن أدم حشوها لیف». فقال النبی صلی الله علیه و آله: یا سلمان! ان ابنتی لفی الخیل السوابق. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۸. تفسیر البرهان: ج ۲، ص ۳۴۶. ریاحین الشریعه: ج ۱، ص ۱۴۸.)

در زمین، فرش و سر کنگره ی عرش بساط پوست در بستر و بیت الشرف خلد برین خشت زیر سر و بر فرق مه و مهر قدم.

خانه در خاک و سر طارم قدوس، حرم خشت زیر سر و بر فرق مه و مهر قدم. خشت زیر سر و بر فرق مه و مهر قدم.

(شعر از میرزا مرحوم میرزا آقابزرگ قمی (شاطر)، اختران ادب: ص ۸۲.)

البته چنانکه در بخش پیشین متذکر شدیم، آنچه در اسوه پذیری از سیره ی فاطمه علیهاالسلام در ورای شکل و قالب رفتار، مهم و ضروری است، درک پیام و روح رفتارها و الگوپذیری از سیره ی ایشان می باشد. پیام و روح سیره ی فاطمه، وارستگی از دنیا و ساده زیستی است؛ روحی که در هر زمان و مکان می تواند در کالبد زندگانی انسان دمیده شود. فاطمه با سیره ی خویش درس رهایی از دنیا و دل سپردن به خدا می دهد و به همگان می فهماند که ساده زیستی نه ویژه ی زمان فقر و ناداری، بلکه فضیلتی است که در تمام طول زندگانی، چه در زمان دارایی و چه هنگام ناداری، زمینه ساز آرامش فکری، موفقیت در بندگی و تقرب به خداست. این اسوه ی حسنه با رفتار خویش به جهانیان اعلام می دارد که ارزش و منزلت آدمی به تجملات، تشریفات، لباس فاخر و آرایش های ظاهری نیست؛ بلکه ارزش انسان به تعالی روح و رنگ خدایی گرفتن است؛ چرا که رنگ خدا بهترین رنگها و زیبایی هاست: صبغه الله و من أحسن من الله صبغه؛ (بقره (۲): ۱۳۸.) خوشا رنگ آمیزی الهی! و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟

از نگاه زهرا محک وجود آدمیان اخلاص است؛ هر چه گوهر وجود انسان صاف تر و خالص تر، ارزش و عیار آن بیشتر و والاتر، و هر چه آدمی در بندگی و سرسپردگی خداوند خالص تر، مصلحت جویی و کفالت گری خداوند برای دنیا و آخرت او، بیشتر: من اصعد الی الله خالص عبادته، اهبط الله عز و جل الیه افضل مصلحه؛ (بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۲۴۹. عوالم: ج ۱۱، ص ۶۲۳. تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام: ص ۳۲۷، حدیث ۱۷۷.) هر که عبادت و بندگی خالصانه ی خود را به سوی خدا فرا فرستد، خداوند پرعزت و جلالت، برترین مصلحت (دنیا و آخرت)او را به سویش فرو می فرستد.

زهرا در عرصه ی تلاش پیشگی

در قلمرو تربیت اسلامی توجه به کارآیی های اختیار و اراده ی آزاد انسان و نفی جبرهای مختلف، اهمیت فوق العاده ای دارد. توجه به اختیارمندی آدمی بهانه ها را سلب کرده، احساس مسؤولیت را در انسان پدید می آورد و انسان را به موجودی فعال، مبتکر و تلاش گر در عرصه ی زندگانی تبدیل می کند.

در مقابل، مکتب های جبرگرا، انسان هایی بی اعتنا، غیرمسؤول، خودخواه، از خود راضـی و بهانه گیر به بار می آورند؛ انسان هایی که همیشه کم کاری و گناه خویش را بر گردن دیگران یا عوامل تاریخی و اجتماعی می اندازند.

یک مسلمان واقعی هیچ گاه به اجازه نمی دهد که زیر بار مسؤولیت ها شانه خالی کند؛ چرا که تنها راهنما و دستورالعمل زندگانی او، قرآن جاویـدان، در سرتاسـر آیـاتش انسـان را موجودی مختار و مسؤول معرفی می کنـد که سـرنوشت نهایی او در گرو تلاش و مسؤولیت پـذیری او در عرصه هـای مختلف است: و لاـ تقف مـا لیس لـک به علم ان السـمع و البصـر و الفؤاد کـل أولئک کان عنه مسئولا؛ (اسراء (۱۷): ۳۶.) از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همگی مورد بازخواست اند.

ألاـ تزر وازره و زر أخری و أن لیس للانسن الاـ ما سعی و أن سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الأوفی؛ (نجم (۵۳): ۴۱-۳۸.) که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد، و برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، و تلاش او به زودی دیده می شود، سپس به او جزای وافی داده خواهد شد.

اصـل نـام برده یکی از اصول مسـلمی است که همه ی پیامبران الهی در همه ی ادیان، مأموریت داشـته انـد تا آن را به مردمان ابلاغ کننـد و سـرنوشت آدمی را ساخته و پرداخته ی تلاش آزادانه و آگاهانه ی او معرفی نماید. در هر حال یکی از مهم ترین مسایل در عرصـه ی تربیت و تزکیت انسـان، ایجـاد و پرورش روحیه ی مسؤولیت پـذیری است. (در این زمینه مراجعه فرماییـد به: اخلاـق در قرآن: ج اول، ص ۳۵ تا ۳۹.)

از بهترین راه های شـکوفاسازی روحیه ی احساس مسؤلیت، شـناسایی الگوهای شایسته در این عرصه و اقتدا به روح رفتار و سیره ی ایشان است.

زنـدگانی پرفراز و نشـیب حضـرت فـاطمه علیهاالسـلام از همـان دوران آغـازین تـا فرجـامین لحظـه ی آن، بـا والاـترین و زیبـاترین مسؤولیت پذیری ها عجین گشته است.

حضـرت فاطمه علیهاالسـلام به گواهی تاریـخ از همان دوره ی طفولیت تا آخرین لحظه ی حیات پیامبر در حساس ترین موقعیت ها، بزرگ ترین پشـتوانه ی روحی پیامبر بود. در سـخت ترین و سـهمگین ترین شـرایط بحرانی به یاری پـدر می شـتافت و مهربان تر از هزار مادر به تیمار روح پدر می پرداخت و بار سنگین غصه ها را از دوش او برمی داشت.

در این مقـام به بیـانی زیبـا و جـامع از ذریه ی حضـرت زهرا علیهاالسـلام دل می سـپاریم؛ کلاـمی که گوشه هایی از اوج مسؤولیت پذیری صدیقه ی طاهره علیهاالسلام را هنرمندانه به تصویر می کشد و جرعه ای از حقیقت کوثر را به جان تشنه ی دل سپردگان آن حضرت می چشاند:

شما جوانی که در دوره ی پیشـرفت علمی، صـنعتی، تکنولوژی و دنیای متمدن مادی زندگی می کنید، از الگوی خویش در هزار و چهارصدسال پیش، چه انتظاری دارید؟ توقع دارید که الگوی شـما در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شـما را داشـته باشد تا از آن بهره بگیرید؟

آیا می خواهید ببینید چگونه به دانشـگاه می رفته است؟ یا در عرصه ی مسایل سـیاست جهانی چگونه فکر می کرده است؟ اینها که نیست.

در شخصیت هر انسان، خصوصیاتی اصلی وجود دارد که می باید آنها را مشخص کنید و الگو را در آنها جستجو نمایید.

انسان به دو گونه می توانـد با مسایل و حوادث پیرامون خویش برخورد نماید: یکی مسؤولانه و دیگری بی اعتنا. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد؛ با چه روحیه ای، با چه نوع نگرشـی به آینده. انسان باید این خطوط اصـلی را در آن شخصـی که فکر می کند الگوی او می تواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید.

در خصـوص وجـود مقـدس فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام چنـد جملـه ای بگـویم؛ شایـد سـر رشـته ای برای تفکر در سـیره ی بقیه ی

معصومان و دیگر بزرگان شود:

حضرت زهرا علیهاالسلام در سنین شش- هفت سالگی بودند که قضیه ی شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است. دعوت علنی پیامبر شروع شده بود و مردم مکه- به خصوص جوانان و بردگان- به آن حضرت می گرویدند. بزرگان طاغوت؛ مثل ابولهب، ابوجهل و دیگران، دیدند که هیچ چاره ای ندارند جز اینکه پیامبر و همه ی مجموعه ی دور و برش را از مدینه اخراج کنند. همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از مسلمانان را که ده ها خانوار می شدند به همراه پیامبر، خویشاوندان پیامبر و حضرت ابوطالب از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟

جناب ابوطالب، در نزدیکی مکه در شکاف کوهی ملکی داشت که اسمش «شعب ابی طالب» بود. «شعب» یعنی همین شکاف کوه، یک دره ی کوچک. گفتند به آن جا برویم. مسلمانان سه سال در شعب ابی طالب در وضعیتی غیرقابل تحمل، روزهای بسیار گرم و شب های بی نهایت سردی را گذراندند.

چه قدر گرسنگی کشیدند، چه قدر سختی کشیدند، چه قدر محنت بردند، خدا می داند.

یکی از دوره های سخت پیامبر، آن جا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقط مسؤولیت رهبری به معنای اداره ی یک جمعیت نبود؛ بلکه باید می توانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده اند، دفاع کند.

می دانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده اند، همه از اوضاع راضی اند و می گویند: خدا پدرش را بیامرزد، وضع ما را خوب کرد. اما وقتی سختی پیدا می شود، همه دچار تردید می شوند و می گویند: ایشان ما را به این وضعیت دچار ساختند، ما که نمی خواستیم به این وضع دچار شویم!

البته ایمان های قوی می ایستند. بالاخره همه ی سختی ها به دوش پیامبر فشار می آورد. در همین اثنا وقتی که نهایت فشار روحی بر پیامبر بود، جناب ابوطالب که پشتیبان پیامبر و امید او بود، و خدیجه ی کبری که او هم از بزرگ ترین کمک روحی برای پیامبر بود، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند؛ حادثه ی خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

در چنین شرایطی، انسان واقعا بی چاره می شود. در این شرایء نقش فاطمه ی زهرا را ببینید.

فاطمه ی زهرا در آن شرایط خطیر و سهمگین، مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن جا بود که پیامبر فرمودند: فاطمه «ام ابیها»؛ مادر پدرش است. این مربوط به وقتی است که فاطمه یک دختر شش- هفت ساله بوده است. البته در محیطهای عربی و گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی می کنند؛ مثلا رشد یک دختر شش- هفت ساله به اندازه ی رشد یک دختر ده- دوازده ساله ی حالای ما بوده است. این احساس مسؤولیت است. آیا این نمی تواند برای یک جوان الگو باشد که نسبت به مسایل پیرامون خودش احساس مسؤولیت کند، زود احساس نشاط کند؟

آن سرمایه ی عظیم نشاط را که در وجود او هست، خرج کند برای این که غبار کدورت و غم را از چهره ی پدری که حدود پنجاه سال از سنش می گذشته است، پاک کند. آیا این نمی تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است. (برگرفته از فرموده های مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان به مناسبت هفته ی جوان، ۷/ ۲/ ۱۳۷۷. دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان: جلد چهارم ص ۱۸ تا ۲۰.)

زهرا در جبهه ی جهاد فرهنگی

از اساسی ترین کارهای پیامبران، امامان و دیگر مصلحان الهی، تلاش برای ریشه کنی جهل و رذالت مردمان و شکوفاسازی عقل و فطرت ایشان بوده است. هیچ جامعه ای در مسیر اصلاح به سامان نخواهد رسید، مگر آنکه یکایک افراد آن از اخلاق و فرهنگی متعالی بهره مند گردند. از این روی در مسیر اصلاح فرد و جامعه، اصلاحات اخلاقی و فرهنگی بر دیگر اصلاحات مقدم است.

قرآن کریم مهم ترین وظایف پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را این گونه برمی شمارد:

تلاوت آیات قرآن: یتلوا علیهم ءایاته؛

تزکیه و تهذیب اخلاق: و یزکیهم؛

تعلیم قرآن و حکمت: و یعلمهم الکتب و الحکمه. (جمعه (۶۲): ۲.)

دو وظیفه ی اخیر، از مهم ترین وظایف پیامبر است که اولی به شکوفاسازی فطرت و اخلاق آدمیان و دیگری به بارورسازی عقل و فرهنگ ایشان اشاره دارد.

این دو مقام، مربی گری اخلاق و معلمی قرآن، از جمله مقامات ویژه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بعد از ایشان به ائمه ی اطهار علیهم السلام منتقل می شود. (با الهام از معارف قرآن (۱-۳)، آیت الله مصباح یزدی: ص ۵ و ۶.) هر یک از امامان علیهم السلام در طول عمر پربرکت خویش، تلاشی بی امان در عرصه ی تعلیم و تزکیت مردمان از خود بروز داده اند. در همین راستا، اساسی ترین کار آخرین مصلح بشری، یوسف ناپیدای فاطمه عجل الله تعالی فرجه نیز تلاش برای اصلاح فرهنگی و اخلاقی فرد فردِ جامعه خواهد بود.

در میان معصومان علیهم السلام جهاد فرهنگی ام الائمه، صدیقه ی طاهره علیهاالسلام جایگاه و منزلتی ویژه دارد؛ چرا که او دست پرورده ی مستقیم رسول خدا و استمرار وجود او است؛ علم او از علم پیامبر و سیره ی او از همان سیره ی رسول خداست.

منبع علم و حکمت او قرآن است و یگانه مربی او، بهترین مفسر و مبین قرآن.

منش او، همان منش رسول خداست که عمر خویش را وقف تعلیم و تزکیت انسان ها نمود؛ همو که یتلوا علیهم ءایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه؛ (جمعه (۶۲)، ۲.) آیات قرآن را برای مردم تلاوت می فرمود (تا الفاظش را یاد بگیرند)، به تزکیه و تهذیب ایشان می پرداخت و قرآن و حکمت را به مردم تعلیم می داد (تا حقیقت قرآن را بیاموزند).

آری، او همچون پدرش، مربی اخلاق بود و معلم قرآن؛ (تعلیم قرآن، صرف خواندن و آموزش الفاظ نیست؛ چرا که خواندن قرآن برای یادگیری دیگران، همان تلاوت است. منظور از تعلیم قرآن، فهمانیدن معانی آن است و تعلیم آنچه خود مردم نمی فهمند: یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون» (بقره (۲): ۱۵۱) در آیه ی دیگری می فرماید: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم؛ ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آیاتش را برای مردم تبیین نمایی (نحل (۱۶): ۴۴.): از این آیات معلوم می شود که آیات قرآن به تبیین احتیاج دارد و وظیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین آنهاست که این تبیین مسلماً غیر از تلاوت است. ما شیعیان معتقدیم که این مقام برای معصومان علیهم السلام هم ثابت است و مقام معلمی قرآن، از آنِ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی اطهار علیهم السلام است. با الهام از معارف قرآن (۱-۳)، آیت الله مصباح یزدی: پاورقی ص ۶.) مقامی که تنها از آن پیامبر و اهل بیت پاک نهاد او است.

او، عمری را با تلاشی بی امان، در نهایت مهربانی و دلسوزی به تعلیم و تبلیغ معارف دین و تربیت دین باوران پرداخت؛ چرا که روح او از جنس همان روحی است که خداوند رحمان در وصف او چنین می فرماید: لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم؛ (توبه (۹): ۱۲۸.) به راستی که پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمده است که رنج های شما بر او سخت گران است؛ سخت مایل به هدایت شماست و بر مؤمنان رئوف و مهربان است.

زهرا، میراث دار عطوفت و حکمت نبوی است. وجود او، همچون وجود رسول خدا، سراسر نورانیت و لبریز از عطوفت است.

گفتار او همه عین حکمت و درایت و سرچشمه ی نور و معرفت است؛ چرا که او پاره ی همان وجودی است که هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید و کلام او جز وحی و الهام الهی چیزی نیست: و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی؛ (نجم (۵۳): ۵-۳.) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید جز وحیی که بر او نازل شده، نیست.

آموزگار او، همان فرشته ی بسیار توانا (جبرئیل) است.

نفخه ی قدس، بوی او؛ جذبه ی انس، خوی او منطق او خبر ز «لا ینطق عن هوی» کند.

منطق او خبر ز «لا ینطق عن هوی» کند. منطق او خبر ز «لا ینطق عن هوی» کند.

(شعر از آیت الله غروی اصفهانی.)

روایت ذیل که گزارشگر آن، مولای متقیان علی علیه السلام است، نماینده ی جلوه ای از رحمت بی کرانه و تلاش خستگی ناپذیر فاطمه علیهاالسلام در مقام تعلیم و تربیت می باشد:

روزی یکی از زنان مدینه خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام رسید و گفت: مادر پیری دارم که در مسایل نماز، سؤالات فراوانی دارد و مرا فرستاده است تا آن مسایل شرعی را از شما بپرسم.

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: بپرس!

آن زن، مسایل زیادی طرح کرد و برای هر یک از آنها، پاسخ شنید.

در ادامه ی گفت و شنود، آن زن از کثرت پرسش ها خجالت کشید و گفت: ای دختر رسول خدا! از اینکه فراوان خدمت می رسم و با سؤالات زیادی شما را به زحمت می اندازم، معذرت می خواهم!

فاطمه علیهاالسلام فرمود:

باز هم بیا و هر آنچه سؤال برایت پیش می آید، بپرس! آیا اگر کسی اجیر شود که بار سنگینی را به بالای بام ببرد و در مقابل، صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، چنین کاری برای او دشوار خواهد بود؟

گفت: خیر.

حضرت ادامه داد:

من در ازای هر مسأله ای که پاسخ می دهم، بیش از فاصله ی بین زمین تا عرش، جواهر و لؤلؤ پاداش می گیرم، پس سزاوار است که بر من سنگین نیاید. (قالت فاطمه علیهاالسلام: هاتی وسلی عما بدا لک، أرایت من اکتری یوما یصعد الی سطح بحمل ثقیل و کراه مأة الف دینار بثقل علیه؟ اکثریت أنا بکل مسأله بأکثر من مل ما بین الثری الی العرش لؤلؤا فاحری ان یثقل علی. بحارالانوار: ج ۲، ص ۳. لئالی الاخبار: ج ۲، ص ۲۵۴. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ص ۳۴۰. محجة البیضاء: ج ۱، ص ۳۰.)

باری سیره ی عملی حضرت زهرا علیهاالسلام پُر است از جلوه هایی زیبا در مقام تعلیم و تربیت و رشد دادن فرهنگ مردمان. بر همه ی داعیه داران اصلاحات فرهنگی اعم از روحانیان، مبلغان، معلمان، استادان و مسؤولان فرهنگی کشور لازم است که با اسوه پذیری از سیره ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به عرصه ی کارزار فرهنگی وارد شوند و زهراگونه در مقابل غارتگران ایمان و فرهنگ مردم، سینه سپر سازند.

امروز نه تنها سکوت در مقابل هجوم فرهنگی پذیرفتنی نیست، بلکه مجاهدت در عرصه ی کارزار علمی و فرهنگی، واجب ترین وظیفه و تکلیف ماست. جنگ امروز، نه جنگ نظامی که جنگی فرهنگی است. سلاح کارآمد امروز هم، نه سلاح نظامی که سلاح فرهنگی است. باید همه باور کنیم که با جنگی به مراتب خطرناک تر از جنگ ۸ ساله مواجهیم. در آن جنگ، هدف، اشغال چند وجب از خاک ما بود؛ اما در این جنگ، هدف نابودی ایمان ماست. به اندازه ی اهمیت ایمان نسبت به خاک، این جنگ فرهنگی مهم تر و خطیرتر از آن جنگ نظامی است.

در عرصه ی کارزار و دفاع نظامی، ۵۹۸۰۰۰ شهید و فدایی وارسته، از جان خویش گذشتند و خون پاک خویش را تقدیم کردند تا مرزهای جغرافیایی ما محفوظ بماند. آیا در عرصه ی کارزار و دفاع فرهنگی که بسی سخت تر و خسارت بارتر است، به همان تعداد نیروی آماده و لایق شهادت و فدایی جان بر کف نیاز داریم یا خیر؟

جبهه ی حق باید با تمام توان با سلاح علم، معرفت و منطق صحیح به مقابله با حزب شیطان بشتابد. هرگز جای آن نیست که در مبارزه با هجوم بی امان امواج ضلالت و فساد به حرکت هایی آرام و مورچه وار یا به فعالیت های سطحی و مقطعی دل خوش کنیم. بسیار خسارت بار خواهد بود اگر فکر کنیم که در مقابل تاراج دین و ایمان مردمان و در مواجه با گسیل انبوه شبهات به ذهن های فعال جامعه از سوی دشمن، تنها با تظاهرات، کاربرد سلاح نظامی یا... می توانیم موفق باشیم و رسالت خویش را به انجام رسانیم. این گونه ابزارها وقتی به کار می آیند که دشمن نیز با این ابزار به میدان آمده باشد. در حال حاضر، دشمن با سلاح فرهنگی به عرصه ی کارزار آمده است و ما نیز باید با سلاح فرهنگ به مقابله ی آن برخیزیم.

امروز، همه ی استعدادها و نیروها باید بسیج شوند و به کمک نیروهای رسمی در خط مقدم جهاد فرهنگی بشتابند؛ همان گونه که در عرصه ی نبرد نظامی چنین کردیم و به پیروزی رسیدیم.

آری، بر همگان لازم است که با اقتدا به حضرت زهرا و فرزندان او در مقابل شبیخون وسیع دشمن در عرصه ی فرهنگ، مردانه بایستند و در مقابل صدمات و مشکلات این جهاد عظیم، صبور و شکیبا باشند و هیچ گاه از مجاهدات علمی و عملی در قلمروی امور فرهنگی خسته نشوند و بدانند که هر گام خالصانه ای که در این عرصه برمی دارند و هر کلمه ای که می آموزانند، در پی دارنده ی اجری بزرگ و مایه ی تقرب هر چه بیشتر به مادر مهربان شیعیان، صدیقه ی طاهره علیهاالسلام و نزدیکی به خداوند است؛ چرا که از رهگذر این جهاد فرهنگی سنخیت و شباهت بیشتری به ایشان می یابند و در عالم معنا به ایشان نزدیک تر می شود.

... و اصل هم این است که در راستای شباهت و سنخیت هر چه بیشتر با اهل بیت علیهم السلام تلاش کنیم و بدانیم که هر چه بیشتر در کردار و گفتار بدیشان شباهت یابیم، در مسیر کمال، پیشرفت بیشتری داشته ایم و سزاوار عنایات مخصوص تری از ناحیه ی وجود کریم ایشان گشته ایم.

بدان امید که توفیق پیروی کامل از این خاندان، قسمت و روزی ما گردد. این گفتار را با جلوه ای دیگر از نورافشانی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در قلمرو تعلیم و تربیت به پایان می بریم:

«همسر» یکی از پیروان اهل بیت علیهم السلام در شهر مدینه، خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام شرفیاب شد و گفت:

شوهرم می پرسد که آیا او در زمره ی شیعیان شما می باشد یا نه؟

حضرت در جواب او فرمودند: ان کنت تعمل بما أمرناك و تنتهي عما زجرناك عنه فأنت من شيعتنا و الا فلا؛ اگر به آنچه شما را امر می کنیم، عمل می کنی و از آنچه شما را برحذر می داریم، دوری می کنی، از شیعیان مایی وگرنه هرگز!

وقتی که جواب حضرت زهرا به آن مرد رسید، بسیار هراسان و مضطرب شد و با گریه و زاری مرتب می گفت: وای بر من که همیشه در آتش جهنم خواهم بود.

همسر آن مرد، دوباره خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام بازگشت و حال زار همسرش را به ایشان گزارش داد. در این هنگام، لسان پاک حضرت زهرا علیهاالسلام به کلامی لبریز از عطوفت و حکمت، گهربار گردید که تا قیامت برای همه ی محبان اهل بیت علیهم السلام مایه ی افتخار، امید و سرور گشته است:

از جانب من به همسرت بگو: چنین نیست که او گمان کرده است. شیعیان ما از بهترین های اهل بهشتند و نیز همه ی دوستان ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما جملگی در بهشت خواهند بود.

کسانی که با قلب و زبان تسلیم ما اهل بیت شده باشند، چنانچه از فرمان های ما سرپیچی کنند و از نواهی ما و دیگر مهلکات، پرهیز نمایند، هرچند از شیعیان (حقیقی و کامل) ما نیستند، ولی عاقبت از بهشتیان خواهند بود؛ اما بعد از آن که از گناهانشان پاک و مطهر شوند: یا با بلاها و گرفتاری های دنیایی یا با انواع سختی ها و مشکلات روز قیامت یا پس از چشیدن عذاب در طبقه ی سطحی جهنم.

و عـاقبت به خـاطر محبت دوستی شـان بـا مـا، نجاتشـان می دهیم و ایشـان را به پیشـگاه خودمـان منتقـل خواهیم کرد (قـالت فاطمه علیهاالسلام: قولی له: لیس هکذا، شیعتنا من خیار أهل الجنه و کل محبینا و موالی أولیائنا و معادی أعدائنا. و المسلم بقلبه و لسانه لنا، لیسوا من شـیعتنا اذا خـالفوا أوامرنـا و نواهینا فی سائر الموبقات و هم مع ذلک فی الجنه، و لکن بعـد ما یطهرون من ذنوبهم بالبلایا و الرزایـا أو فی عرصـات القیـامه بـأنواع شدائـدها أو فی الطبق الأـعلی من جهنم بعـذابها الی ان نسـتنقذهم بحبنا و ننقلهم الی حضـرتنا. بحارالانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۵. لئالی الاخبار: ج ۵، ص ۱۵۶. تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام: ص ۳۰۸. تفسیر البرهان: ج ۴، ص ۲۱.)

زهرا در پهنه ی وظایف خانوادگی

از نظر گـاه اسـلامی، خـانواده، هسـته ی مرکزی جـامعه است. تشـکیل خـانواده، رهاوردهـای پرارزشـی برای مرد و زن به ارمغان می آورد. اولین رهاورد ازدواج، ارضای صـحیح نیازهای مرد و زن است. از دیدگاه اسـلام تأمین درست نیازهای جنسـی،نه تنها به هیچ وجه مذموم نیست بلکه عملی مقدس و پسـندیده به شمار می آید. اسلام، دینی جامع نگر است و تأمین هر یک از نیازهای غریزی و فطری انسـان را تـا جـایی جـایز می شـمارد کـه ضـرری بـه نیازهـای دیگر وارد نیـاورد. از ایـن روی اسـلام بی بنـد و بـاری و لجـام گسیختگی های جنسی را روا نمی دارد.

ارضـای صـحیح غریزه ی جنسـی، اولین اثری است که از تشـکیل خـانواده حاصل می شود؛ اما آیا زنـدگانی مشترک مرد و زن تنها برای این غریزه است؟!

پنـداری که امروزه در غرب رواج یافته، این است که هیچ نیازی به تشـکیل خانواده نیست؛ چرا که نیازهای جنسـی را بدون تشـکیل خـانواده نیز می توان تـأمین کرد. به راستی اگر تنهـا فایـده ی تشـکیل خانواده، برطرف کردن نیازهای جنسـی بود،شایـد این پنـدار، نامعقول نمی بود؛ از چشم انداز اسلامی؛ این رهاورد، اولین و کمترین فایده ای است که بر زندگی خانوادگی مترتب می شود.

دومین رهـاورد خانواده، پیـدایش آرامش روحی- روانی در وجود هر یک از مرد و زن است: و من ءایاته أن خلق لکم من انفسـکم أزواجا لتسـکنوا الیها...؛ (روم (۳۰): ۲۱.) و از نشـانه هـای او این که همسـرانی از جنس خودتـان برای شـما آفریـد تا در کنار آنها آرامش یابیـد.... در این آیه ی شـریف به اثر روحی- روانی ازدواج اشاره شـده است: برای شـما همسـرانی آفریدیم تا در کنار آنها آرامش یابید.

سومین رهـاورد تشـکیل خـانواده، آرامش عـاطفی در سایه سار عشق و محبت است. در انسان، به خصوص پس از بلوغ جنسـی، این احساس پدیـدار می شود که می خواهـد عشق بورزد و به او عشق ورزیـده شود؛ دوست بدارد و دوست داشـته شود. از این روی هر روز در پی کسی روان می شود و به دل می بندد؛ اما پس از مدتی شیرازه ی آن دوستی درهم می ریزد و او با شکست هایی روحی و عـاطفی مواجه می گردد. کم نیسـتند جوانـانی که عمرشـان را در این گرداب هایـل به هـدر می دهنـد و در نتیجه به بیمـاری های روان- تنی چون: افسردگی، پریشانی، انزواطلبی، ضعف اعصاب، اضطراب و... مبتلا می شوند.

«میـل به محبوبیت و عشق ورزی» از گرایش هـای فطری انسـان است که ارضای کامل آن جز در سایه ی زنـدگی خانوادگی امکان پذیر نیست. هر جوانی با یک ازدواج سنجیده و حساب شده می تواند محبوب خویش را بیابد؛ به او عشق بورزد و از جانب او عشق ببیند. در ادامه ی آیه مذکور بر این رهاورد مهم تشـکیل خانواده، مورد تأکید شده است: و جعل بینکم موده و رحمه؛ در میان شـما دوستی و مهری عمیق برقرار ساخت.

اسـلام برای اسـتوارسازی و تعالی این مودت و رحمت در میان همسـران، دسـتورهای حقوقی و اخلاقی فراوانی ارائه فرموده است تا کانون خانواده را به بهشتی از صـفا، صـمیمیت و محبت تبدیل گرداند. نیاز به دوست داشـتن و دوست داشته شدن در خانواده هایی

کـه بر پـایه ی ارزش هـای اخلاـقی اسـلام اسـتوار می شـود، به بهـترین وجه تـأمین می گردد. در جوامع غربی و خـانواده هـایی که دستورهای اسلامی و توصیه های اخلاقی در آنها رعایت نمی شود، عشق واقعی و پردوامی یافت نمی شود. زنان در این خانواده ها، معمولاًـ دچـار اضـطرابهای روحی و خلأهـای شدیـد عـاطفی می شونـد کـه همیـن امر، روح و روان بچه هـا را در دوران بـارداری، شیردهی و پس از آن دچار اختلالات روانی می کند. چهارمین رهاورد تشـکیل خانواده، تولد فرزند و ارضای میل مادری در بانوان و تأمین میل پـدری در مردان است. با تولـد فرزنـد، خانواده وارد مرحله ی جدیدی می شود و مسؤولیتی خطیر بر دوش آن قرار می گیرد؛ مسؤولیت تـأمین و تربیت همه جانبه ی فرزنـد و در نتیجه مسؤولیت تأمین سـلامت جامعه. آینـده هر جامعه ای در گرو اعمال این مسؤولیت در خانواده هاست؛ چرا که سـلامت هر جامعه ای در گرو سلامت افرادی است که در خانواده ها تربیت و پرورش می یابند. با توجه به همین فایده ی چهارم است که تفاوت ها بین وظایف و حقوق زن و مرد، پدیدار می شود. سه فایده ی اول (ارضای غریزه ی جنسـی، آرامش روحی و آرامش عـاطفی) برای هر یـک از مرد و زن به طور مشـترک و یکسـان حاصـل می شود؛ امـا در مورد چهارم (ارضای میل مادری و تأمین میل پدری) وظیفه و نقش هر یک از زن و مرد با یکدیگر تفاوت می یابد.

نقش مادر در این عرصه، به طور طبیعی تولید، شیردهی و تحمل رنج های طاقت فرسای پرورش فرزند است؛ نقشی که تنها از عهده ی مادر برمی آید و قابل انتقال به مرد نیست.

مادران می باید آرامش کامل- روانی داشـته باشـند تا بتوانند فرزندان سالمی به دنیا آورند و پرورش دهند؛ (هم از نظر علمی و هم از نظر روایی ثـابت شـده است که وضع روحی- روانی مـادر به هنگـام بارداری و دوره ی شـیردهی در سـلامت روحی فرزنـد مؤثر است. اگر مادر در محیطی آرام، باصفا و دور از نگرانی، هیجان و خستگی این دوران را بگذراند، روح و روان فرزند نیز از سلامت و آرامش مطلوبی برخوردار می شود.) از این روی وظیفه ی تـأمین نیازهـای اقتصـادی بایـد بر عهـده ی مرد نهاده شود تا زن دچار خسـتگی های ناشـی از کار و فعالیت روزانه برای کسب درآمـد نشونـد. بنابراین باید تفاوت های تکوینی مرد و زن در گستره ی به ثمررسانی خانواده (تولـد و پرورش فرزنـد) در حقوق و تکالیف پـدر و مادر تأثیر بگـذارد. در این عرصه باید حقوقی به نفع زن در نظر گرفته شود و حداقل، بار تأمین اقتصادی زندگی از دوش او برداشـته شود تا بتواند به وظایف خویش در مقام همسـری و مادری به بهترین نحو عمل کند.

اگر طبق ارزش گـذاری هـای اسـلام چنین امتیـازاتی برای زن در نظر گرفته نشود، اولین جـایی که به زن ظلم می شود، داخـل خانه خواهد بود.

تفاوتهـایی که اسـلام میـان وظایف و حقوق زن و مرد قایل شـده است، جملگی برخاسـته از اختلافهای تکوینی آنهاست که رعایت این تفاوتها برای سلامت و استواری شیرازه ی خانواده و در نتیجه سلامتی جامعه بسیار لازم و ضروری است. (در اسلام، از آنجا که وظیفه ی طاقت فرسای خانه داری و نیز حمل، شـیردهی و پرورش فرزنـد بر عهده مادر است، وظیفه ی تأمین اقتصادی مادر و فرزند بر عهـده ی پـدر قرار می گیرد. از سوی دیگر اسـلام بـا نگـاهی واقع بینـانه به وظایف هر یک از مرد و زن، ارث مرد را دو برابر زن قرار می دهـد تـا سـرمایه و امکانـات بیشتری در اختیـار مردان قرار گیرد و در عرصه ی فعـالیت هـای اقتصـادی و تـأمین هزینه هـای خانواده موفق تر باشـند. کسانی که دورادور به قانون ارث می نگرنـد، شاید آن را ظلمی در حق زنان بینگارند؛ ولی با نگاه ژرف به گسـتره ی وظـایف هر یـک از زن و مرد، نه تنهـا ظلمی صـورت نگرفته، بلکه از این رهگـذر عـدالت و تعـادل مطلوبی در عرصه ی وظایف خانوادگی برقرار شده است.)

این جاست که بر اساس تفاوت استعدادهای تکوینی مرد و زن، بحث چگونگی تقسیم وظایف پیش می آید.

تقسیم کار در خانواده

در باور جامعه شناسان، ضروری ترین عامل در استواری هر کانون انسانی، «تقسیم کار» است. تمدن انسانی از احساس نیاز به تقسیم کار شروع می شود. جامعه ای را می توان متمدن نامید که هر یک از افراد آن عهده دار وظیفه ای ویژه باشند؛ به گونه ای که در نهایت، بازده و ثمره ی همه ی کارها بین همه ی افراد آن جامعه به عدالت و انصاف توزیع می گردد.

اولین تقسیم کار در کوچکترین واحد اجتماعی، یعنی خانواده صورت می پذیرد. چگونگی تقسیم وظایف میان مرد و زن در عرصه ی کوچک خانواده، زیربنای تقسیم بندی های دیگر در پهنه ی وسیع جامعه می گردد. از این روی بحث از چگونگی تقسیم کار در گستره ی خانواده جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد.

حکمت الهی بر آن قرار گرفته که هر چیزی در عالم به صورت جفت آفریده شود: من کل شی ء خلقنا زوجین؛ (ذاریات (۵۱): ۴۹.) هر شیئی را به صورت جفت آفریدیم.

جفت آفریده شدن هر گونه ای از موجودات این عالم و تفاوتهای میان آنها، از لوازم خلقت و ضروریات تکوینی آفرینش است؛ تا جایی که بقای این عالم در گرو چنین تفاوت هایی می باشد. دوگانگی های تکوینی موجود میان دو جنس مؤنث و مذکر تفاوت هایی را در تقسیم وظیفه ها و نقش ها ایجاب می کند. تقسیم کار میان مرد و زن، به هر میزان که با استعدادهای فطری و تکوینی ایشان هم آهنگ و متناسب باشد، ثمره ها و بهره های بیشتری در پی خواهد داشت.

تقسیم کار در خانه ی زهرا

در تعیین چگونگی تقسیم کار، بیش از هر چیز می باید به استعدادهای تکوینی مرد و زن نظر داشت و چنین دقت نظری بدون بهره گیری از افق برتر وحی امکان پذیر نخواهد بود؛ چرا که عقل کوته اندیش بشر به تنهایی و بدون الهام از خالق، هرگز نخواهد توانست استعدادهای شگفت نهاده شده در ضمیر آدمی را بازشناسد. از این روی در تعیین الگوی تقسیم کار در عرصه ی خانواده باید به دنبال نمونه هایی بود که پشتوانه هایی وحیانی دارند. با نظر به این نکته، به سیره ی زندگانی بهترین اسوه های الهی روی می آوریم تا جستجوگر کامل ترین شیوه در گستره ی تقسیم کارهای خانوادگی باشیم.

زندگی مشترک علی و فاطمه علیهم السلام کامل ترین اسوه در مسایل خانوادگی است. آنچه در خانه ی زهرا علیهاالسلام صورت می پذیرفت، جملگی از حکمت بی کران الهی الهام گرفته بود. تقسیم کار در این خانه ی نورانی از علم و حکمت نبوی سرچشمه می گرفت: تدبیر کارهای منزل بر عهده ی زهرا علیهاالسلام و تدبیر امور بیرون منزل بر دوش علی علیه السلام.

آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین تقسیم کاری را به علی و زهرا علیهاالسلام پیشنهاد فرمود، فاطمه خوشحالی و رضایت خویش را این گونه ابراز نمود:

جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه مسرور و خوشحالم؛ چرا که رسول خدا مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است، بازداشت. (قالت فاطمه علیهاالسلام: فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول الله تحمل رقاب الرجال. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۱ و ۳۱. وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۱۲۳. تفسیرالبرهان: ج ۱، ص ۲۸۲. کوکب الدری: ج ۱، ص ۱۵۱.)

طرح پیشنهادی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از هر چیز ناظر به استعدادهای طبیعی و تکوینی هر یک از مرد و زن است؛ طرحی که در عرصه ی وظایف خانوادگی، نه زن سالاری را تجویز می کند نه مرد سالاری را؛ بلکه در بردارنده ی تقسیم کاری عادلانه در سایه سار ایثار و صمیمیت است.

جامعه ی جاهلیت بر پایه ی «مرد سالاری» بنا شده بود. اسلام، این بت مردگرایی را درهم شکست و به زن عزت و شرافتی بی نظیر عطا فرمود. از دیدگاه اسلام، مرد حق ندارد همسر خویش را به چشم یک خدمتکار بنگرد و کارهای خانه را وظیفه ی واجب او بینگارد. این صفا، ایثار، صمیمیت، رأفت و عطوفت زن است که زمینه ی پذیرش کارهای طاقت فرسایی چون: خانه داری،

فرزندداری و همسرداری را پدید می آورد.

از این روی اسلام مرد را موظف می کند که همچون گلی پربها از همسر خویش مراقبت کند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چشم های خطابینی گمان می کردند زن در عرصه ی خانواده، موظف به انجام هر گونه خدمتی است. خطا بودن این نگرش را پیامبر به این بیان نورانی گوشزد فرمودند: المرأه ریحانه لیست بقهر مانه؛ (بحارالانوار: ج ۱۰۳، ص ۲۵۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲۰، ص ۳۱۳. اعلام الدین: ص ۲۸۸.) زن گُلی خوشبوست، نه قهرمانی نیرومند.

این فرمایش پیامبر که براساس لطافت های تکوینی روح و جسم زن استوار گشته است،زن را در عرصه ی خانواده چون گلی خوش رنگ و بو می شمارد که به ملاطفت و مراقبت نیازمند است. البته گل بودن زن در کانون خانواده است؛ نه در میدان های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و.... (با الهام از فرموده های مقام معظم رهبری در سالروز ولادت با سعادت حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، ۳۰/ ۶/ ۷۹.)

تقسیم کار از چشم انداز عرفانی

هر موجودی به فراخور ظرفیت های وجودی خویش، جلوه نمای پرتوی از صفات حضرت حق است. امکان این جلوه نمایی در وجود انسان، این برترین آفریده ی الهی، از هر موجود دیگری بیشتر است. وجود هر انسانی نمایان گر شعاعی از نور جمال و جلال الهی است که به میزان قرب او به این یگانه منبع بی کران نور، توان پرتوافشانی و جلوه نمای بیشتری در آن پدیدار می شود. از آن جا که شکل گیری نظام احسن الهی در عرصه ی اجتماع انسانی وابسته به تجلی و حضور کامل اسما و صفات الهی است، می باید توان و استعداد این جلوه نمایی در هر یک از گونه های انسانی که زیربنای جوامع انسانی می باشند، نهاده شود. این استعداد و توانایی،طبق حکمت الهی در وجود یکایک افراد گونه های بشری (زن و مرد) قرار داده شده است. طبق مشیت الهی هر یک از دو جنس مرد و زن، استعداد جلوه نمایی تمام اسما و صفات الهی را در فطرت خویش دریافت داشته اند؛ استعداد تجلی صفات جمال و جلال الهی در وجود هر یک از گونه های انسانی شدت و ضعف می پذیرد. به دیگر سخن، درون مایه های فطریی که زمینه ساز مظهریت اسما و صفات الهی در انسان است، در دو جنس زن و مرد متفاوت است:

زن، دارای ظرفیت و یارایی بیشتر برای مظهریت صفات جمال الهی؛

مرد، واجد لیاقت و توانایی فزون تر برای مظهریت جلال الهی.

آیات و روایات پرشماری، گویای این حقیقتند که وجود زن در جلوه نمای صفات جمال الهی تواناتر است؛ صفاتی چون: رأفت عطوفت، رحمت، گذشت، محبت، لطافت، ظرافت و...؛ برخلاف وجود مرد که در بروز صفات جلال الهی یارایی بیشتری دارد؛ صفاتی مانند: صلابت، قاطعیت، قدرت و....

افزون بر آیات و روایات، رهاوردهای علم روان شناسی و آمار و تجربه نیز نشانگر این حقیقت است که صلابت، قدرت، قاطعیت و میل به کارهای سخت و سنگین در وجود مردان و در مقابل؛ لطافت، ظرافت، حساسیت، و میل به کارهای دقیق و ظریف در وجود زنان بیشتر است. آدمی، چه زن و چه مرد، برای بهترین بهره وری ها از سرمایه ی عمر و نیل به بالا‌ترین کمالات درخور، باید استعدادهای فطری خویش را باز شناسد و برای شکوفایی و رشد آنها تلاش کند. اگر آدمی، با شناسایی استعدادهای ویژه اش در به ظهور رسانیدن صفات الهی، برای شکوفایی این استعدادها، حرکت نماید، به رشد و پیشرفتی چشم گیر در عرصه ی سلوک به سوی خداوند دست خواهد یافت؛ اما ناشناختگی این استعدادها، کاهلی در شکوفاسازی آن، به کارگیری ناصحیح آن یا افراط و تفریط در به کارگیری هر یک از آنها موجب رکود، انحراف یا سقوط آدمی از مسیر تکاملی او خواهد شد.

همسرداری زهرا

وصول به مقام قرب الهی تنها در سایه ی انجام وظیفه امکان پذیر است. هر که می خواهد به اوج سعادت و کمال خویش در دنیا و آخرت نایل آید، باید بنگرد که خداوند از او چه خواسته است. وظایف الهی انسان را می توان در سه دسته ی کلی مطرح ساخت:

۱. وظایف مشترک بین زن و مرد، وظایفی که هر یک از مرد و زن می بایـد به طور مستقل انجام دهـد تا خویش را به کمال نهایی نزدیک گردانند؛ وظایفی چون نماز، روزه، زکات، خمس، حج، علم آموزی، انفاق، صدقه، قرض الحسنه و...؛

۲. وظایف مختص زن؛ وظایفی که به سبب ویژگی ها و استعدادهای ویژه ی زنان به ایشان اختصاص یافته است. ساختمان بـدنی و روحی لطیف زن اقتضا می کنـد که کارهـای نیازمنـد لطـافت، ظرافت، رأفت، دقت، درایت و گـذشت به او محول شود؛ کارهـایی چون: خانه داری، همسرداری، حمل، شیردهی و پرورش فرزند و...؛

۳. وظـایف مختص مرد؛ وظـایفی که بر اسـاس توانـایی هـا و ظرفیت هـای تکوینی مخصوص مردان به ایشـان اختصـاص یافته است. ساختمان طبیعی و تکوینی جسم و روح مرد اقتضا می کنـد که کارهای سـخت و سـنگین که نیازمنـد قدرت، قاطعیت، صـلابت و... است بر عهـده اش قرار گیرد. کارهـایی چون: فعـالیت اقتصادی برای تأمین نیازهای مادی خانواده، فعالیت های اجتماعی و سیاسـی، جهاد و جنگاوری....

حـال این سؤال مطرح می شـود که چرا خداونـد برای مردان راهی به سـوی خـویش گشوده است که زنـان را از آن محروم سـاخته است؟! یکی از بهترین و سـریع ترین راه های تقرب به خداونـد، جهاد و شـهادت در راه او است که زنان از آن محرومند. چرا حکم جهاد و شهادت تنها ویژه ی مردان است و زنان از این حکم معاف گشته اند؟!

این مسأله در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز به گونه های مختلفی طرح می شد و در آن زمان بانوانی که خالصانه آرزو داشـتند تا از ثواب عظیم جهاد بهره منـد شوند و می خواسـتند از میانبر شـهادت، به بارگاه پروردگارشان راه یابند، گرد هم آمدند و در این باره به بحث و گفتگو نشسـتند. عاقبت نتیجه آن شـد که مسأله را با پیامبر در میان گذارند و از ایشان چاره جویند. پس از میان خود زنی بافضیلت را که در خطابه و سخنوری ممتاز بود، انتخاب کردند و او را در مقام نماینده ی خویش، خدمت پیامبر فرستادند.

این بانو به مسـجد پیامبر رفت و پس از عرض سـلام و ادب، سؤال بانوان را با بیانی بسـیار شـیوا و جـذاب و کلماتی بسـیار ظریف و دقیق، در جمع مردان حاضر در مسجد طرح کرد. مضمون سخن او این بود که یا رسول الله! همه ی فضیلت ها ویژه ی مردان است و مـا زنـان از این راه تکامل و سـعادت محروم گشـته ایم. یا رسول الله! در حالی که باب جهاد و شـهادت به روی ما بسـته شـده است، چگونه می توانیم از ثواب این فضـیلت عظما بهره منـد شویم؟ آیا راه جبرانی برای زنان وجود دارد؟! پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از شـنیدن دقیـق سـخنان این بـانو فرمودنـد: جهـاد المرأه حسن التبعـل؛ (تحـف العقول: ص ۶۰ مکـارم الاخلاق: ۲۱۵.) جهـاد زن، همسـرداری نیکویی است. درست است که جهـاد بر شـما واجب نیست و از راه جنـگ در جبهه هـا نمی توانیـد به ثواب جهـاد نایل شویـد؛ اما چنین نیست که از فضـیلت و ثواب جهاد نیز محروم مانده باشـید. شـما می توانید در خانه های خویش اعمالی انجام دهید که شـما را در ثواب مجاهدان و جنگاوران جبهه های اسـلام شـریک گرداند و آن عمل، «همسـرداری خوب و نیکو» است. شما می توانید از این راه به ثواب مجاهدانی نایل شوید که هستی خویش را فدای اسلام ساخته اند. (ر.ک. المیزان: ج ۴، ص ۳۵۰.)

اما علت این همه تأکید بر مسأله ی «همسرداری» چیست؟ چرا در مقابل جهاد که بر مردان واجب شده، «همسرداری نیکو» برای زنان لازم گشته است؟! حکمت هم ترازی «همسرداری شایسته ی زن» با «جهاد و از جان گذشتگی مرد» چیست؟!

طبق میشت الهی، زندگی مرد و زن به طور طبیعی و تکوینی، به هم وابسته شده است.

خانواده، واحـد مشترکی است که می توانـد این اقتضای طبیعی را به بهترین وجه تأمین کنـد و زن و مرد را به اوج تکامل و سـعادت

برسانـد. موفقیت هر یک از مرد و زن در انجام وظایف اختصاصـی خود، در گرو سـلامت روابط خانواد گی است. زن، هنگامی می تواند وظایف ویژه ی خویش را به سامان رساند که از پشتوانه های روحی،اقتصادی و... از جانب همسرش برخوردار باشد.

مرد نیز، هنگـامی می توانـد با خاطری آرام و آسوده به فعالیت های مخصوص خویش، از جمله جهاد در راه خـدا، همت گمارد که به وجود یـاری شایسـته و از خود گذشـته در محیـط خـانواده دل گرم باشـد. اگر در روابـط خانوادگی؛ خودخواهی، تنـدخویی، بی احترامی، پرده دری و...حاکم باشد، آن چنان آشفتگی روحی و پریشانی روانی بر وجود مرد و زن سیطره خواهد یافت که هر دو را از بهره ها و روزی های مادی و معنوی زندگانی محروم می کند. اگر نابسامانی و ناهماهنگی بر روابط همسران سایه افکند، هم سیر مادی و هم سـیر معنوی زنـدگانی مختل خواهـد شد؛ نه زن خواهد توانست به وظایف اختصاصـی خویش در گستره ی خانه داری، همسـرداری، بچه داری و... به خوبی عمل کنـد و نه مرد می توانـد وظایف ویژه ی خویش را در عرصه ی جامعه به انجام رساند. به طور کلی، صـفا و نشـاط در روابـط خـانوادگی بهترین پشـتوانه برای موفقیت مرد و زن به شـمار می رود که در برقراری این صـفا و صمیمیت، نقش زنان بسی مؤثرتر و چشم گیرتر است.

کلید آرامش، نظم، انضـباط و صمیمیت خانواده در دست زنان است و از این روی آسودگی خاطر و آرامش روحی- روانی مرد نیز در عرصه ی فعالیت های اجتماعی، وابسته به نوع رفتار و منش زن در خانه خواهـد بود. این قاعده در قلمرو همه ی وظایف فردی و اجتمـاعی مرد، سریان دارد؛ از گستره ی عبادات فردی گرفته تا عرصه ی فعالیت های اجتماعی؛ ماننـد تجارت، تحصـیل علم، جهاد و....

آری، مردان در حـداقل نیمی از مـوفقیت هـای مـادی و معنوی، وامـدار همسـرانشان می باشـند. این بـانوان هسـتند که می تواننـد با درایت، کیاست، گذشت و رفتار شایسـته ی خویش، کانون خانواده را به بهشتی از شور، نشاء صـمیمیت و صفا مبدل سازد و از این رهگذر زمینه ی موفقیت و پیشرفت زندگی مشترکشان را در همه ی عرصه های مادی، معنوی، فردی و اجتماعی فراهم آورند.

بنابراین بانوان به هر میزان که در فراهم آوری محیطی آرام، باصفا، پرنشاط و صمیمی در کانون خانواده تلاش کنند، به همان میزان در فضـیلت و ثواب عبادت ها و فعالیت های شوهرانشان شـریک خواهند بود. از این روی بانوان نه تنها از فضایل برشمرده ی مردان محروم نیسـتند، بلکه می توانند از رهگذر تلاشـی مخلصانه در کانون خانواده در همه ی فضایل آنان شـریک شوند و حتی بر ایشان سبقت گیرند و به ثوابی دست یابند که مردان از آن محروم باشند؛ چرا که ارزش هر عملی در گرو درجه ی اخلاص آن است.

ممکـن است نیت مرد ناخالصـی داشـته باشـد؛ امـا همسـرش بـا نیـتی پـاک و برای تحصـیل رضـای خداونـد بـا خـوش رفتـاری و از خودگذشـتگی، محیطی انرژی بخش و روح افزا در خـانواده فراهم آورد و در سـایه ی این تلاـش مخلصـانه، هم در ثواب عبادات و فعالیت های همسر شریک شود، هم به ثوابی عظیم از رهگذر اخلاصش دست یابد.

«شوهرداری» یـک فن و هنر است؛ هنری که بیش از هر فن و هنر دیگری محتـاج ظرافت،دقت، درایت و کیـاست است. بـانوان برای موفقیت در این عرصه ی خطیر، بیش از هر چیزی به یـافتن اسوه ای جـامع نیـاز دارنـد تا با اقتـدای همه جانبه به سـیره ی عملی او به بهترین شکل عمل کنند. در عرصه ی این هنر، اسوه ای یگانه تر و جامع تر از فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پیدا نمی شود.

فاطمه علیهاالسـلام از آن هنگام که قدم به خانه ی شوهر نهاد، روحیات و موقعیت ویژه ی همسرش را با کیاست دریافت و به زودی توانست خود را بـا شـرایط خاص مادی و معنوی شوهرش سازگار کنـد. رفتار این برترین بانوی جهان در عرصه ی شوهرداری چنان در اوج صـفا، مهربانی، همراهی، هم دردی و دل سوزی است که تنها یک نگاه مهرانگیز او کافی بود تا تمام خستگی ها و گرفتگی هـا از روح و جسم همسـرش به درآیـد. (بـا الهام از فرموده ی امام علی علیه السـلام: و لقـد کنت أنظر الیها فتنکشف عنی الهموم و الاحزان؛ هرگاه که به چهره اش می نگریستم، تمام غم و اندوهم برطرف می شد. کشف الغمهٔ: ج ۱، ص ۴۹۲.)

در سیره ی این بـانوی یگـانه است که هنر ظریفی چون «جلب رضایت و خشـنودی همسر» جامع ترین مصـداق خود را می یابـد؛ تا

جایی که همسرش در شأن او می فرماید: به خداوند سوگند!... زهرا تا آن زمان که خداوند او را به سوی خود برد، مرا ناراحت نساخت و عملی انجام نداد که مرا ناخشنود کند. (الامام علی علیه السلام: فو الله ما أغضبتها و لا أکرهتها علی حتی قبضها الله عز و جل و لا اغضبتنی و لا غضبت لی امرا. کشف الغمه: ج ۱، ص ۴۹۲.)

جلوه هایی بسیار زیبا از زندگانی دردانه ی بانوان، وجود دارد که پرداختن به آنها مجالی بسیار وسیع و جداگانه می طلبد؛ جلوه هایی چون: اوج ادب و همراهی با شوهر، توجه کامل به روحیات معنوی و مسؤولیتهای ویژه ی همسر، کمال ایثار و از خودگذشتگی در مقابل همسر، اوج خوش رفتاری و خوش گفتاری با شوهر، تجهیز روحی- روانی همسر برای جهاد، آسوده سازی خاطر همسر در عرصه ی تهذیب و پرورش فرزندان، تحمل و صبر در مقابل کمبودهای مادی، کمک به خودکفایی و استقلال اقتصادی خانواده و....

در این مقام، به تحلیلی زیبا از شوهرداری زهرا علیهاالسلام در آینه ی کلام فرزند پاک نهادش، دیده و دل می سپاریم:

شما ببینید شوهرداری فاطمه ی زهرا چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه بودند، حدود نه سالش حضرت زهرا و حضرت علی علیهم السلام با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگ های کوچک و بزرگی ذکر کرده اند (حدود شصت جنگ اتفاق افتاده)، در اغلب آنها امیرالمؤمنین هم بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می ماند- این قدر جبهه وابسته به او است- از لحاظ زندگی هم وضع رو به راهی ندارند؛ همان چیزهای که شنیده ایم: و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله؛ یعنی حقیقتا زندگی فقیرانه محض داشتند. در حالی که دختر رهبر است، دختر پیامبر است، یک نوع احساس مسؤولیت هم می کند.

ببینید انسان چه روحیه ی قوی یی باید داشته باشد تا بتواند این شوهر را تجهیز کند، دل او را از وسوسه ی اهل و عیال و گرفتاری های زندگی خالی کند، به او گرمی بدهد؛ بچه ها را به آن خوبی تربیت کند. حالا شما بگویید امام حسن و امام حسین، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب که امام نبود. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام این گونه خانه داری، شوهرداری و کدبانویی کردند و این طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفتند. آیا اینها نمی تواند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه دار یا مشرف به خانه داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است. (از فرموده های مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان به مناسبت هفته ی جوان، ۷/ ۲/ ۱۳۷۷. دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجویی مسلمان در بیانات مقام معظم رهبری: ص ۲۰ و ۲۱.)

حماسه ی فاطمی و عبرت های آن

فاطمه علیهاالسلام، فدایی ولایت

فاطمه علیهاالسلام، فاتح ستیغ فصاحت

فاطمه علیهاالسلام، بانی عظیم ترین خدمت

سقیفه، سنگ بنای بدعت و جنایت

بزرگ ترین ظلم ها در حق علی مرتضی علیه السلام

بزرگ ترین ستم ها در حق فاطمه ی زهرا علیهاالسلام

پیشینه و فرجام فدک

راز قیام بزرگ زهرا علیهاالسلام در مقابل غصب فدک

ریشه های فاجعه ی سقیفه و غصب فدک از منظر زهرا علیهاالسلام

۱. پراکندگی از اطراف امامی یگانه

۲. سربرآوری نفاق ها و کینه های خفته

۳. سطحی نگری ها و بی غیرتی های غافلانه

۴. تأویل ها و قرائت های دینی منحرفانه

سقیفه، سنگ بنای بدعت و جنایت

اشاره

هنوز چند ماهی از حجهٔالوداع و بیعت همگان با وصی مصطفی نگذشته بود که ابر سیاه پیمان شکنی جامعه ی اسلامی را به تیرگی و سیاهی کشانید.

هنوز چند ساعتی از عروج آخرین پیامبر نگذشته بود که امت او تیغ حق کشی از نیام کینه و نفاق برکشیدند و بر قلب یگانه وصی او نشاندند. هنوز چند لحظه ای از غسل بدن مطهر پیامبر رحمت نگذشته بود که پیروانش، پاره ی تن و یگانه دختر او را مورد دردناک ترین بی مهری ها و ظلم ها قرار دادند.

چگونه می توان باور کرد که پیشگامان بیعت با علی مرتضی و اولین منادیان بخ بخ لک یا علی! (... و اظهر عمر بذلک سرورا کاملا و قال فیما قال: بخ بخ لک یا علی! اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه. کشف الغمه: ج ۱، ص ۲۳۷. اعلام الوری: ص ۱۳۲. الارشاد: ج ۱، ص ۱۷۷.) چنان عهد و پیمانی تاریخی خویش را از یاد ببرند که در زمره ی پیشوایان حق کشی و سردمداران پیمان شکنی و گمراهی درآیند:

آه از آن پیمان شکن کز کینه خم غدیر! آتشی افروخت تا هم خمّ و هم پیمانه سوخت.

آتشی افروخت تا هم خمّ و هم پیمانه سوخت. آتشی افروخت تا هم خمّ و هم پیمانه سوخت.

(شعر از آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی. دیوان: ص ۳۶.)

چگونه می توان باور کرد یاوران پیامبر؛ همانانی که بارها از پیامبر شنیده بودند که خشم فاطمه، خشم خداست و آزاررسانی به او، آزاررسانی به خداست، چنان در گرداب خودخواهی و غفلت گرفتار آیند که همه چیز را به فراموشی سپارند و فجیع ترین بی حرمتی ها و جسارت ها را در حق جگرگوشه ی پیامبر، روا دارند؛ او را به مسلخ دیوار و دری آتشین کشانند، سینه اش را در خون نشانند، پهلویش را درهم شکنند،صورتش را سیلی زنند و محسنش را به شهادت رسانند:

آه از آن ساعت که از دست جفای روزگار! مهبط جبریل و آتش، این چه بیداد است داد! عصمت پاک خدا و سقط محسن ای دریغ! زین جفای بی حساب و زین خطای بی شَمَر.

خاطرات افسرد و پهلویت شکست از ضرب در خانه ی حق را به ناحق دست ناحق زد شرر زین جفای بی حساب و زین خطای بی شَمَر. زین جفای بی حساب و زین خطای بی شَمَر.

(شعر از محمدعلی مردانی از سخن سرایان معاصر. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۱۳۸.)

سقیفه، نطفه گاه بدعتی شد که تمام بدعت گذاری ها در اسلام را پشتوانه ای قوی گردید. سقیفه، گشاینده ی کوره راهی شد که برای همه ی انحراف ها و گمراهی ها در طول تاریخ به گذرگاهی دایمی بدل گردید. سقیفه، توطئه گاه چنان حق کشی و ظلمی شد که برای جمله ی ظلم ها و حق کشی ها، دستمایه ای بی نظیر گردید. سقیفه پایه گذار چنان ستم و جسارتی شد که برای تمام ستم ها، بی حرمتی ها و جسارت ها در طول تاریخ اسلام زیربنایی مستحکم گردید. در سقیفه، نطفه ی همان بدعت، فساد و انحرافی بسته شد که پاره ی تن مصطفی، حضرت زهرا علیهاالسلام امت اسلام را از آثار شوم و هولناک آن به شدت برحذر می

داشت:

اما به جان خودم سوگند! نطفه ی فساد بسته شد. باید انتظار کشید تا مرض فساد، پیکر جامعه ی اسلامی را از پای درآورد!!! از این پس از پستان شتر به جای شیر خون می دوشید و زهری که به سرعت هلاک کننده است! اینجاست که روندگان راه باطل، زیان کننده اند. و مسلمانان آینده خواهند دانست، سرانجام اعمال مسلمانان صدر اسلام چه بوده است؟! از این پس، قلب های شما با فتنه ها آرام خواهد گرفت. بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و بران! و به حمله و تهاجم های پی درپی ستمکاران! و به هم ریخته شدن امور اجتماعی همگان! و به استبداد و دیکتاتوری از سوی ظالمان؛ آنها که غنایم و حقوق شما را اندک پرداخت می کنند. و جمع شما را با شمشیرهای خود دور می نماید. پس حسرت و اندوه بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید؟

دریغا که دیده ی حقیقت بین ندارید، بر ما هم تاوانی نیست و نمی توانیم شما را به کاری که کراهت دارید الزام کنیم. (اما لعمری لقد لقحت فنظره ریثما تنتج ثم احتلبوا مل ء القعب دما عبیطا و ذعافا مبیدا، هنالک یخسر المبطلون و یعرف التالون غب ما اسس الأولون، ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا و اطمانوا للفتنه جاشا، و ابشروا بسیف صارم و سطوه معتد غاشم و هرج شامل و استبداد من الظالمین یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا. فیا حسره لکم و انی بکم و قد: «عمیت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون» (هود: ۲۸). دلائل الامامهٔ: ص ۴۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. بحارالانوار ج ۴۳، ص ۱۵۸.)

باری سقیفه، پیام آور همه ی ظلم ها و جسارت ها در حق ذریه ی پیامبر گردید:

پیام آور پهلوشکنی و به شهادت رسانی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام؛ زیربنای مظلومیت و در خون نشانی علی مرتضی علیه السلام؛ زمینه ساز غربت و جگر پارگی امام حسن مجتبی علیه السلام؛ سنگ بنای فاجعه ی کربلا و بر نی شدن سر اباعبدالله الحسین علیه السلام:

ضربه ها بر بازوی زهرا اگر قنفذ نمی زد محسن شش ماهه گر مقتول پشت در نمی شد خصم اگر در کوچه سیلی بر رخ مادر نمی زد گر نمی بردند مولا را به مسجد دست بسته هیچ کس غل بر تن آن عاید مضطر نمی زد

شمر دون بر حنجر سبط بنی، خنجر نمی زد حرمله تیری به حلقوم علی اصغر نمی زد کعب نی هرگز کسی بر زینب اطهر نمی زد هیچ کس غل بر تن آن عاید مضطر نمی زد هیچ کس غل بر تن آن عاید مضطر نمی زد

آری، هنوز نیم قرنی از حجهٔالوداع نگذشته بود که امت محمد، تیغ بر اوصیای او کشیدند و با نام اسلام، قلب اسلام را که امام است، هدف تیرها، تیغ ها و خنجرهای کینه و نفاق خود قرار دادند. به ظاهر یگانه پرست شده بودند؛ اما در باطن همان بت هایی را می پرستیدند که محمد به یاری علی آنها را درهم شکسته بود. رو به قبله نماز می گذاردند؛ در حالی که با باطن قبله که امامت است، پیکار می کردند. باری، جاهلیت ریشه در درون دارد و اگر آن مشرک هواپرست که در درون آدمی است، ایمان نیاورد چه سود که بر زبان لا اله الا الله براند؟!

عجبا! جهان را ببین که چه وارونه می شود: روزی در صف پیشگامان هجرت و بیعت و دیگر روز در جرگه ی پیشوایان بدعت و ضلالت.

بزرگترین ظلم ها در حق علی مرتضی

به برکت انقلاب هدفمند ایران و در پی نوشته ها، گفته ها و تبلیغ های فراوان، سطح محبت ها و معرفت های ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام رو به فزونی نهاده است؛ اما با این وجود، هماره بایستی در تکاپوی آن باشیم که این محبت ها و معرفت ها را گسترده تر و ژرف تر نماییم. بایستی در شناخت هایمان نسبت به انبیا، اولیا و به خصوص نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام که مظلوم ترین مردان عالم و حضرت زهرا علیهاالسلام که مظلومه ترین بانوان عالم است، به طور مداوم تجدیدنظر نماییم تا اگر نمی توانیم حق

معرفت این بزرگواران را ادا نماییم، لااقل در حقشان ظلم نکرده باشیم.

از بزرگ ترین ظلم هایی که در طول تاریخ در حق امیر مؤمنان، علی علیه السلام، صورت پذیرفته، ظلمی است که امروز در کشور ایران به این بزرگوار می شود، ظلمی که معاصران و آیندگان علی علیه السلام هرگز از عهده اش برنیامده اند. امروز در جمهوری اسلامی ایران از سوی برخی از نویسندگان و گویندگان شاهد چنان ظلمی در حق علی علیه السلام گشته ایم که در طول تاریخ چنین ظلمی در حق احدی صورت نپذیرفته است؛ ظلمی که ابن ملجم توانایی آن را نداشت.

کار این به ظاهر مسلمانان، هزاران برابر از کار خوارج نهروان، فجیع تر و گناهشان صد هزاران بار از گناهان ابن ملجم فراتر و سهمگین تر است. اگر ابن ملجم، جسم علی علیه السلام را هدف قرار داد و با ضربتی زهرآگین حیات دنیوی و مادی او را گرفت؛ این دون صفتان، روح علی علیه السلام را هدف قرار داده اند و با شبهه هایی زهرآگین درصدد گرفتن حیات معنوی او برآمده اند. اگر خوارج نهروان، در پی ترور شخص علی علیه السلام بودند؛ اینان در پی ترور شخصیت او می باشند.

آیا باورمان می شود که در جمهوری اسلامی ایران، کسانی آزادانه میدان قلم زدن یابند و بگویند: حقانیت و مشروعیت هر حکومتی در گرو انتخاب و خواست مردم است. علی علیه السلام نیز مشروعیت حکومت خویش را به خواست و بیعت مردم می دانست.

علی علیه السلام آن هنگام حق حکومت یافت که مردم به او روی آوردند؛ وگرنه تا پیش از بیعت مردم، حق حاکمیت از آن خلفای سه گانه بود و علی علیه السلام به هیچ وجه، حق حاکمیت نداشت. مشروعیت هر چیزی، تابع خواست عمومی است و اگر مردم با حقیقتی شرعی نیز مخالف باشند، شرعیت آن حقیقت از بین می رود.

((به عنوان مثال در نمونه های زیر دقت کنید:

محمدتقی فاضل میبدی: نه اصل مشروعیت رهبری و نه تعیین صفات او، هیچ کدام به دست شارع نیست و اگر روایاتی هم در این زمینه هست، ارشاد به حکم عقل است.حتی امیرالمؤمنین هم مشروعیت حکومت خود را به بیعت مردم می دانست. همشهری، ۲۶/ ۰۷/ ۷۷.

عمادالدین باقی: مشروعیت رهبری فقط به رأی مردم است و ارتباط به عالم بالا ـ ندارد. ولایت نوعی قرارداد بین مردم و رهبری است؛ نه یک حربه از سوی امامان معصوم. آبان، شماره ی ۳۹، ۳۱/ ۰۵/ ۱۳۷۷.

اکبر گنجی: هر آنچه افکار عمومی مخالف آن باشد، نامشروع است؛ حتی قاضی اگر حکمی بدهد که خلاف افکار عمومی باشد، نامشروع است. صبح امروز، ۷/ ۰۹/ ۱۳۷۸.

عبدالله نوری: ولایت انتصابی امری غیرقابل فهم است و اشکالات و تناقضات عدیده ای دارد. راه نو، شهریور ۱۳۷۷.

عبدالکریم سروش: فقه و شریعت مشمول مرور زمان می شوند و لایتغیر نیست. احکام برای مردمند، نه مردم برای احکام. لذا اگر مردم عوض شوند، احکام هم باید عوض شود. کیان، بهمن ۱۳۷۷.))

آیا قابل اغماض و چشم پوشی است که برخی با گستاخی تمام، پندارها و انگارهای مغرضانه ی خویش را به ولایت فقیه که استمرار ولایت معصوم است، سرایت دهند و بگویند: مشروعیت حکومت فقیه نیز همچون حکومت معصوم، تابع انتخاب و خواست مردم است؛ به گونه ای که اگر مردم هم ولایت فقیه را بخواهند، او هیچ ولایتی نخواهد داشت؛ بلکه تنها وکیلی خواهد بود که بایستی بی چون و چرا، مجری اراده و خواست مردم باشد و اگر چنین نباشد، از مقام وکالت، فرومی افتد و مردم می توانند او را از حکومت، عزل نمایند.

((به عنوان نمونه در این افاضه ها! به دقت بنگرید:

اکبر گنجی: جامعه ی مدنی، ولایت مطلقه را نمی خواهد؛ حتی ولایت را نمی خواهد چه رسد به مطلقه. ما احتیاج به رهبر نداریم.

مگر مردم یتیمند که پدر بخواهند. فاشیست ها به دنبال پدر می گردند. به نقل از شما، ۲۷/ ۰۶/ ۱۳۷۶

محسن کدیور: فقیه به انتخاب مردم، مشروعیت حکومت پیدا می کند و پس از انتخاب هم، وکیل مردم است نه ولی مردم. صبح امروز، دی ۷۷.))

بایستی از ایشان سؤال شود شما که مشروعیت ولایت و امامت را تابع انتخاب مردم می دانید؛ نه به انتصاب الهی، با آیاتی که بر ولایت انتصابی علی علیه السلام از جانب خداوند دلالتی صریح دارد، چه می کنید؟! شمایان مگر ابلاغ ولایت الهی علی علیه السلام را از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر قبول ندارید؟!

((این نمونه را مورد توجه قرار دهید:

عبدالکریم سروش: ولایت، منحصر در شخص نبی اکرم است و با رفتن او، ولایت نیز خاتمه می یابد؛ او خاتم نبوت و خاتم ولایت بود. ولایت پیامبر بعد از او به کسی منتقل نشده است. ماهنامه کیان، بهمن ۷۷.))

مگر میراث دار سقیفه گشته اید که چنین سخن می رانید؟!

مگر با پیشوایان سقیفه، همراز و همنوا گشته اید که چنین قلم می زنید؟!

اینان با روح ولایت و امامت، به ستیزه جویی پرداخته اند؛ چرا که ولایت را بزرگ ترین مانع در رسیدن به هواهای نفسانی و آرزوهای شیطانی خویش می بینند. ایشان دانسته اند مادامی که محبت و عشق علی بر قلوب مردم ما حکم فرماست، به اهداف جاه طلبانه ی خویش دست نخواهند یافت؛ از اینرو سیاست علی زدایی را در پیش گرفته اند. حقانیت حق محض (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیث مادار.... الصراط المستقیم: ج ۱، ص ۲۴۷. الفصول المختارة: ص ۹۷ و ۱۳۵. نهج البلاغه: ج ۲، ص ۲۹۷. المناقب: ج ۳، ص ۶۲.) را نه تابع مشیت الهی که تابع خواست و انتخاب مردم می دانند؛ یعنی در آن هنگامی که مردم با غاصبان خلافت بیعت نمودند، مشروعیت حکومتشان ثابت گشت و هرگونه حقانیت و مشروعیتی از علی علیه السلام سلب گردید. ولایت و حکومت علی علیه السلام هنگامی که مشروعیت یافت که مردم، بعد از خلفای سه گانه، متوجه علی علیه السلام شدند، و با بیعت خویش او را برگزیدند.

اینان دنباله روان گمراه سقیفه و شاگردان همان مکتبند. اینان میراث داران حق کشی در سقیفه اند.

بایستی از فاجعه ی سقیفه، درس عبرت بگیریم. منافقان ستیزه جو با ولایت و امامت را بشناسیم و رسوایشان نماییم تا مبادا سقیفه ای دیگر در تاریخ تکرار شود و فتنه ها و فسادها از هر سو بر ما هجوم آورد:

نکند مکر بنی ساعده تکرار شود! نکند حفظ ولی بر همگان عار شود! نکند حق علی در عمل انکار شود! سیلی خصم زبون، نقش رخ یار شود.

که علی در قفس خانه گرفتار شود محرم راز علی نخل و دل چاه شود سیلی خصم زبون، نقش رخ یار شود. سیلی خصم زبون، نقش رخ یار شود.

از سوی دیگر منافقانی دون صفت با استفاده از انواع شگردهای تبلیغاتی و تحریف های معنوی سعی کرده اند چنین وانمود کنند که اصولاً علی علیه السلام انسان خشنی بود و از سیاست و شیوه ی حکومت داری آگاهی نداشت. اگر او از شگردهای حکمرانی بهره ای داشت، اندکی از اصول خویش کوتاه می آمد و با همه ی کسانی که با او بیعت کرده بودند، با سهل گیری و مدارا رفتار می نمود و به هر کدام از ایشان، سهمی از حکومتش را عطا می کرد. در این صورت آن همه جنگ و خون ریزی پیش نمی آمد و جان آن همه مسلمان بی گناه به هدر نمی رفت. گناه تمام خون ها بر گردن علی است؛ چرا که اهل تساهل و تسامح و سیاست کاری نبود.

عجب این جاست که اینان داعیه دار طرفداری از علی علیه السلام و مدعی دوستی آل علی علیهم السلام نیز می باشند؟!

شگفتا! بزرگترین افتراها به علی علیه السلام و داعیه ی طرفداری او؟! می گویند چرا علی علیه السلام، طلحه و زبیر را تحویل نگرفت؟ مگر این دو از بزرگان و پرنفوذان آن زمان نبودند؟ از کسانی بودند که خلیفه ی دوم ایشان را هم طراز علی علیه السلام جزء نامزدهای خلافت معرفی کرده بود. زبیر از اصحاب رضوان بود که پیامبر در حق او دعا کرده بود. زبیر، شخصیتی بزرگ بود که هم در میان بنی هاشم و هم در میان دیگر طوایف از قدر و منزلتی عظیم برخوردار بود! این دو شخصیت مهم کشور، چند روز پس از بیعت با علی علیه السلام، از او وقت ملاقات خصوصی گرفتند و با اجازه ی حضرت به خدمتش رسیدند. به محض ورودشان به اتاق، علی علیه السلام چراغ را خاموش و شمعی را روشن نمودند. این دو نگاهی تعجب آمیز به یکدیگر کردند و آنگاه پرسیدند: جریان چیست؟! فرمود: آن چراغ از پول بیت المال بود که برای حسابرسی بیت المال از آن استفاده می کنم. چون مسأله ی شما شخصی است، آن چراغ را خاموش و این شمع را که از آن خودم می باشد، روشن کردم. من حق ندارم از چراغ بیت المال برای گفتگوهای شخصی استفاده نمایم.

طلحه و زبیر که چنین رفتار قاطعی را از علی علیه السلام مشاهده کردند، با خود گفتند: ما برای چه آمده ایم؟ مگر می شود با این مرد بر سر حکومت اسلامی معامله کرد؟! از خانه ی علی بیرون آمدند و از همان جا نقشه ی جنگ با علی علیه السلام را طراحی کردند.

روشنفکران ملی و مذهبی، به سیره ی امام علی علیه السلام اعتراض می نمایند که چرا او با دو تن از بانفوذترین رجال سیاسی اجتماعی زمانه ی خویش با تساهل و مدارا رفتار نکرد؟! چرا با شدت و قاطعیت، ایشان را از خود راند و به جنگ با خویش وادارشان ساخت؟! اگر ایشان را تحویل می گرفت و به شکرانه ی اینکه به او رأی داده بودند، حکومت کوفه و بصره را بینشان تقسیم می کردند، از شرشان راحت می گشت و آن گاه با کمال آسودگی، به دور از هرگونه جنگ و خون ریزی، در مدینه حکومت می کرد.

اما علی، طبعاً خشونت طلب بود و شیوه ی حکومت داری نمی دانست. وظیفه ی خویش را تشخیص نمی داد و تدبیر سیاسی نداشت. ما امروز، اسلام را بهتر از علی می شناسیم. اسلام، دین رأفت و عطوفت است؛ نه دین شدت و خشونت. علی، شایستگی رهبری جامعه ی اسلامی را نداشت؛ طبع خشونت طلب خویش را اصلاح نکرده بود.

بایستی، بر این مصیبت خون گریست! اگر بر مصیبت ضربت خوردن علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه، می گرییم، بایستی بر چنین فاجعه ای در ایران اسلامی، خون بگرییم!! گناه اینان بیشتر است که حقیقت و شخصیت علی علیه السلام را می کشند یا گناه ابن ملجم که بر فرق علی علیه السلام شمشیر فرود آورد؟! کدامین مصیبت سنگین تر است؛ این که روح علی علیه السلام هدف قرار گیرد یا آنکه جسم او؟!!

نسبت به سیاست الهی علی علیه السلام در همان زمان نیز اعتراض هایی وجود داشت؛ از این رو حضرت پیش از شروع پیکار با جنگ افروزان جمل، در جمع کثیری از مسلمانان سخنرانی کردند و علت تصمیم جنگ با آن نابکاران را چنین تبیین فرمودند:

و قد قلبت هذا الأمر بطنه و ظهره فما وجدتنی یسعنی الا قتالهم او الجحود بما جاءنی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ (نهج البلاغه: خطبه ی ۵۴) . پشت و روی این کار را نیک نگریستم و دریافتم که جز این راهی ندارم که یا جنگ با آنان را پیش گیرم و یا آنچه را که محمد برای من آورده است، انکار نمایم؛ پس پیکار را از تحمل عقاب، آسان تر دیدم و رنج این جهان را بر کیفر آن جهان برگزیدم.

ای مردم! تصمیم من بر جنگ و کارزار با این منافقان و از دین خارجان، هرگز دفعی و بدون فکر و تأمل نبود. مسأله را کاملاً سنجیدم و دیدم که این امر بین دو چیز دایر است که سومی ندارد: یا باید با اینان بجنگم یا بایستی کافر شوم و دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نمایم.

آری طبق آیین اسلام در مواردی باید در اوج صلابت و قاطعیت رفتار کرد؛ هرچند لازم آید که در جنگی چون صفین بیش از صدهزار مسلمان کشته شوند. علی علیه السلام فرمود اگر با فتنه افروزان جمل وارد جنگ نمی شدم، بایستی دین اسلام را انکار می نمودم؛ اما اسلام شناسان معاصر! می گویند: علی نمی بایست وارد جنگ می شد. بایستی خشونت را کنار می گذاشت و رأفت و عطوفت را در پیش می گرفت. همچون پدری مهربان، بر سر همه دست نوازش می کشید و حکومتش را بین ایشان تقسیم می نمود. شگفتا که اینان از علی علیه السلام هم اسلام شناس تر شده اند!

البته پیداش چنین نگرشی در جامعه ی ما، رهاورد ترویج اندیشه ی تساهل و تسامح است؛ همان اندیشه ای که دنیای غرب آن را به عنوان نسخه ای شفابخش به عالم اسلام تحمیل نموده است؛ اندیشه ای که بر باددهنده ی غیرت دینی و فروپاشنده ی عزت اسلامی است.

مگر نه این است که طبق دیدگاه توحیدی، ولایت و حاکمیت، تنها از آن خداست و هر که از جانب او دارای اذن و اجازه باشد، حق ولایت و حاکمیت بر مردم را داراست؟! اگر قدری ژرفتر در گفته های ایشان دقت کنیم، به این نتیجه می رسیم که مشکل اصلی اینان، با خداست. اینان می خواهند آزاد آزاد باشند تا در این راستا، برای خداوند نیز حق ولایت و حاکمیتی قایل نمی باشند (به عنوان مثال، این موارد را می توان برشمرد:)

محمد مجتهد شبستری: اثبات حق حاکمیت به معنای حقوقی آن برای خدا، اشکالات فراوانی دارد. آیه ی «ان الحکم الا لله» به این معنا نیست که خداوند حق حاکمیت بر مردم دارد تا بحث شود که این حق را به چه کسی سپرده است. هفته نامه آبان، ش ۱۲۱، ص ۴.

عبدالکریم سروش: حق اطاعت شدن، زاییده و مشروط به پذیرش مطیع است؛ و الّا برای کسی حق طاعتی نیست. مبین، ۰۳/ ۰۶/ ۷۸.

ابراهیم اصغرزاده: حتی علیه خدا هم می توان تظاهرات کرد... کیهان، ۰۶/ ۰۲/ ۷۷

ابراهیم اصغرزاده: اگر مجوز راهپیمایی به هر گروه بر اساس قانون داده شود، اشکال ندارد حتی علیه خدا... آفتاب امروز، ۰۲/ ۰۶/ ۷۸.

محمد کاظم محمدی اصفهانی: به خدای خالق و هستی بخش... می توان اعتراض جست... فراتر از آن می توان او را فتنه گر خواند. ایران، ۲۴/ ۰۴/ ۷۹.: بل یرید الانسن لیفجر أمامه (قیامت (۷۵): ۵.) ؛ بلکه انسان می خواهد (آزاد باشد و بدون هیچ ترسی) در تمام عمر گناه کند.

چنین سخنانی، همچون سخن فتنه افروزان سقیفه و سردمداران بی غیرتی در دوران فاطمه علیهاالسلام است. در مقابل چنین یاوه هایی، بایستی چونان فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به پا خاست و با استدلالی آهنین، مشت محکمی بر دهانشان کوبید:

وای بر آنان که راه شهوت و هوای نفس را برگزیده اند و تنها بر طبق آرا و خواسته های نفسانی خویش عمل می کنند. هزاران وای بر اینان! آیا کلام خدا را نشنیده اند که در مقابل خواست خدا و رسولش، هیچ رأی و خواسته ای مقبول نیست: و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره؛ (قصص (۲۸): ۶۸.) پروردگارت هر چه را بخواهد می آفریند و هر که را بخواهد برمی گزیند. برای ایشان در برابر خداوند، هیچ حق و اختیاری نیست.

چرا شنیده اند؛ اما همان گونه که خداوند سبحان می فرماید: چشمانشان بیناست ولیکن قلبهایشان کور گردیده است. چه دور است پندپذیری ایشان! بساط آرزویشان را در دنیا گسترانده و مرگشان را به فراموشی سپرده اند. (قالت فاطمه علیهاالسلام:... و اختار بشهوتهم و عملوا بآرائهم. تبا لهم! اولم یسمعوا الله یقول «و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره» بل سمعوا و لکنهم کما قال الله سبحانه: «فانها لا ـ تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور» هیهات بسطوا فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم.... بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۵۳، روایت ۲۲۴. کفایه الأثر: ص ۱۹۹.)

اینان از اختیار خدا و رسولش، روی برگردانده و به سوی خواست خویش روی نهاده اند؛ در حالی که قرآن ندایشان می کند که: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم؛ (احزاب (۳۳): ۳۶.) هیچ مرد و زن باایمانی را حق آن نباشد که چون خدا و رسولش امری را مقرر دارند، چون و چرا و اختیاری از خویش روا دارند. (با الهام از حدیث نورانی امام رضا علیه السلام در سرزنش منکران ولایت:... و رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله الی اختیار هم و القرآن ینادیهم: «و ما کان لمؤمن و لمومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من أمرهم». عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۹۸.)

بزرگترین ظلم ها در حق علی مرتضی

بزرگترین ظلم ها در حق فاطمه ی زهرا

قدر و منزلت بی کرانه ی ناموس الهی و بانوی خلوت کبریایی، چنان غریب و ناشناخته مانده است که حتی دوستان و دل سپردگانش نیز از تقریر و تفسیر خدمت های بی نظیر او در حق جامعه ی اسلامی عاجز و ناتوان مانده اند. گاهی حماسه و قیام سهمگین فاطمی چنان کوتاه و نارسا و همراه با برداشتهایی ناقص و معیوب ارائه می شود که با کمال دردمندی بایستی آن را به حساب غربت و ناشناختگی زهرا علیهاالسلام گذاشت. بسیار ساده انگار و سطحی نگر بوده ایم اگر بینگاریم که داستان فدک تنها قصه ی غصبی بود که بر آن اعراض شد: عده ای ملک شخصی فاطمه علیهاالسلام را با زور و تزویر به تصرف درآوردند. فاطمه علیهاالسلام از آن جا که این ملک را برای خود، همسر و فرزندانش می خواست، نتوانست غصب آن را تحمل کند؛ از اینرو به پاخاست و زبان به اعتراض گشود. عاقبت، فریاد دادخواهی اش به جایی نرسید و حقش پایمال گردید.

آیا وجود اندک معرفتی به وارستگی زهرا و دل بریدگی او از دنیا به چنین تحلیلی اجازه ی رخ نمایی می دهد؟! آیا صاحبان اندک شناختی نسبت به پارسایی اهل بیت علیهم السلام می توانند این پندار را برتابند که زهرای وارسته از سوی الله از روی دلبستگی به دنیا به مسجد بیاید و در جمع مهاجران و انصار، آن خطبه ی آتشین را قرائت نماید،غاصبان خلافت را به محاکمه کشاند و مردمان در غفلت خفته را به قیام و تکاپو فراخواند تا فقط حق از دست رفته ی خویش را بازیابد؟!

به خدا بزرگترین ظلم ها در حق زهرای مرضیه علیهاالسلام آن است که اوج مقام عرشی اش را با کوتاه اندیشه های فرشی مان چنان فروکشانیم که گمان شود چون میراث او را ظالمانه غصب کردند و حقش را جسورانه لگدمال نمودند، تاب تحمل از کف داد و برآشفت. در جمع مسلمانان بر غاصبان فدک خروشید. و آن گاه که لبیکی نشنید، به خانه پناه برد و در سوز هجران پدر و غم از دست رفتن فدک، آن قدر غصه خورد و گریست تا دق کرد و از دنیا گریخت.

والله! فاطمه علیهاالسلام هیچ عشقی به فدک نداشت؛ و الله! فاطمه علیهاالسلام به دنیا ذره ای دلبستگی نداشت؛ فاطمه علیهاالسلام، مستغرق بحر وصال گشته بود و غرق در شهود آن جمال بی مثال:

آن که او مستغرق عشق خداست کی نظر او را به جمله ما سواست.

کی نظر او را به جمله ما سواست. کی نظر او را به جمله ما سواست.

(شعر از محمد رضا ربانی. آیینه ی ایزدنما: ص ۱۹۳.)

در این مقام، نگرشی بر پیشینه ی فدک و پژوهشی در علت بخشش آن از جانب پیامبر به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، می تواند ما را به کشف علل حقیقی قیام بزرگ زهرا علیهاالسلام در مقابل غاصبان فدک، نزدیک تر سازد.

پیشینه و فرجام فدک

فدک، سرزمینی بسیار وسیع و آباد در سراشیبی خیبر، واقع در شمال مدینه بود که قلعه ای بزرگ و مستحکم، چشمه ای سرشار، نخلستان های پربار و باغ هایی پرشمار را شامل می گردید. ساکنان این سرزمین، یهودیانی بودند که با اهل خیبر در ارتباط بوده، تحت ریاست مردی به نام «یوشع بن نون» در آن منطقه روزگار می گذراندند.

نام گذاری این سرزمین، به «فدک» از آن جهت بوده که اولین ساکن آن، مردی به اسم «فدک بن هام» بوده است. (معجم البلدان: ج ۴، ص ۲۳۸.) از آن سرزمین آباد و پهناور، هم اکنون نیز باغ های متعددی در ۱۰۰ کیلومتری شمال مدینه بر جای مانده است.

چگونگی فتح فدک

در سال هفتم هجرت، حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر، منطقه ی حاصل خیز خیبر به تصرف مسلمانان درآمد. یک روز پس از فتح خیبر، جبراییل از جانب خداوند بر پیامبر نازل شد و فرمان فتح فدک را آورد. در این فرمان، تصریح شده بود که فدک بایستی تنها به دست پیامبر و علی علیهماالسلام فتح گردد و مسلمانان نبایستی در آن شرکت نمایند.

هنگامی که شب فرارسید، آن دو بزرگوار در تاریکی شب از لشگر جدا شده و خود را به قلعه ی فدک رساندند. ساکنان فدک که خبر فتح قلعه ی عظیم خیبر را در روز قبل دریافت کرده بودند، در قلعه ی فدک و پشت درهای بسته، شبی پراضطراب را می گذرانیدند.

در پی نقشه ای دقیق، امیرمؤمنان، علی علیه السلام با کمک پیامبر و امداد الهی از دیوار بلند قلعه بالا رفت و آن هنگام که بر فراز دیوار قلعه قرار گرفت، با صدایی رسا، به گفتن اذان و تکبیر پرداخت. ساکنان قلعه ی فدک که خویش را در محاصره ی مسلمانان پنداشتند، شتابان رو به سوی در قلعه نهادند تا در زمین های پیرامون آن پراکنده گردند.

در این هنگام، امیر مؤمنان از دیوار قلعه پایین آمد و به همراه پیامبر که بر در قلعه منتظر بود، راه فراریان را بستند و با آنان درگیر شدند و پس از آنکه هیجده نفر از دلیر مردان آنان را به هلاکت رساندند، اهل فدک را به اسارت درآورده، به همراه غنایم، با خود به مدینه آوردند. (بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۰ و ۱۱۴ و ۳۴۸. تهذیب الاحکام: ج ۱، ص ۴۲۴. تفسیر فرات کوفی: ص ۱۵۹.)

مالکیت فدک

از آن جا که فدک، تنها به دست پیامبر و امیر مؤمنان علیهماالسلام و بدون کوچکترین دخالتی از جانب دیگران، به فتح کامل درآمده بود، به فرموده ی صحیح قرآن، این سرزمین به خداوند، رسول خدا و اقربای او و نیز به یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان تعلق می گرفت: و ما أفاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر. (حشر (۵۹): ۶ و ۷.) و آنچه را خداوند از یهودیان به رسولش بازگردانده و بخشیده، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خویش را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد و خدا بر هر چیز تواناست.

ما أفاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی و القربی و الیتمی و ابن السبیل کی لایکون دوله بین الأغنیاء منکم.... (حشر (۵۹) ۶ و ۷.)

آنچه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد....

طبق وحی الهی، سرزمین فدک به طور یکپارچه، به مالکیت رسول خدا درآمد و قرار شد که هر کس از اهل فدک، مسلمان شود، خمس اموالش را و هر کس بر یهودیت باقی بماند، تمام اموالش را به پیامبر پرداخت نماید. یهودیان فدک از پیامبر تقاضا کردند تا

به آنان اجازه دهـد تا در زمین های زارعی فدك كار كنند و تمام درآمد آن را به حضـرت تسلیم نموده، تنها اجرت آن را دریافت نماینـد. پیامبر این پیشـنهاد را پـذیرفت و پس از محاسـبه ای كه انجام گرفت، قرار شـد سالیانه ۱۲۰۰۰۰ دینـار طلا به عنوان درآمد فدك به پیامبر تسلیم گردد.

حکمت بخشش فدک به فاطمه

انـدك مـدتی پس از فتـح فـدك، پیامبر از جانب خداونـد مأموریت یافت تا حق اقربای خویش را بدیشان بپردازد: و ءات ذا القربی حقه. (اسـراء (۱۷): ۲۵.) در پی نزول ایـن آیه، پیـامبر از جبرئیـل پرسـید: منظـور از «ذاالقربی» چه كسـانی می باشـد و حـق ایشـان چیست؟!

جبرئیل از جانب خداونـد عرضه داشت: «فـدك را به فاطمه عطا كن!» (فنزل: «و آت ذا القربی حقه». قال: و ما هو؟! قال: اعط فاطمهٔ فـدكا و هی من میراثهـا من امهـا خدیجـهٔ... فحمل الیها النبی صـلی الله علیه و آله ما اخـذ منه و اخبرها بالآیه. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸. المنـاقب: ج ۱، ص ۱۴۲.) پیامبر بلافاصـله حضـرت زهرا علیهاالسـلام را فراخوانـد و فرمود: خداوند فدك را برای پدرت فتح كرد و چون لشـكر اسـلام آن جا را فتح نكرده اند، هیچ سهم و نصیبی از آن نمی برند و مالكیت آن به اذن خداوند از آن من است تا خواست خداونـد را درباره ی آن اجرا گردانم. هم اكنون دسـتور خداونـد بر عطای فدك بر تو نازل شده و از سوی دیگر، مهریه ی مادرت، خدیجه، بر عهده ی پدرت مانده است. پدرت به دستور خداوند و در قبال مهریه ی مادرت، فدك را به تو عطا می كند. آن را برای خود و فرزندانت بردار و مالك آن باش! (فقال (ص) یا بنی ان الله قد افاء علی ابیك بفدك واختصه بها، فهی له خاصـهٔ دون المسـلمین افعـل بهـا ماشاء و انه قـد كان لامك خدیجـهٔ علی ابیك مهر و ان أباك قـد جعلها لك و انحلتكها لك و لولـدك بعدك. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۶. الخرائج: ص ۲۵.)

فاطمه ی زهرا (س) به پـدر عرضه داشت: شـما بر جان و مال من صاحب اختیاریـد و تا شـما زنـده ایـد، نمی خواهم در آن تصـرفی داشـته باشم. پیامبر فرمود ترس من از آن است كه نااهلان، تصـرف نكردن تو را در زمان حیاتم بهانه ای قرار دهند و بعد از من، آن را از تو منع نمایند. فاطمه عرضه داشت: پس آن گونه كه صلاح می دانید، عمل نمایید. (فقالت: لست احدث فیها حدثا و انت حی انت اولی بی من نفسـی و مالی لك. فقال: اكره ان یجعلوها الیك سبه فیمنعوك ایاها من بعدی فقالت: انفذ فیها امرك. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸، حدیث ۱۱. المناقب: ج ۸، ص ۱۴۲.)

پیامبر، ورقه ای خواست و امیرالمؤمنین علیه السـلام را فراخواند و از او خواست تا سند مالكیت فدك را برای حضرت زهرا (س)، به عنوان اعطـایی پیـامبر، تنظیم نمایـد. و آن گاه پیامبر (ص)، علی علیه السـلام و ام ایمن را بر این امر شاهـد گرفت و پس از شـهادت دهی ام ایمن، در شـأن او فرمود: «ام ایمن زنی از زنـان اهل بهشت است». (فـدعا بادیم و دعا علی ابن ابی طالب فقال: اكتب لفاطمهٔ علیهاالسـلام بفـدك نحلـهٔ من رسول الله، فشـهد علی ذلك علی ابن ابی طالب (ع) و مولا لرسول الله و ام ایمن. فقال رسول الله: ان ام ایمن امرأهٔ من اهل الجنهٔ. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۶. الخرائج: ص ۲۵.) سپس پیامبر، مردم را به منزل حضرت زهرا فراخواند و به آنان خبر داد كه فـدك از آن فاطمه است و در همان جا اولین درآمد فدك را به عنوان اهدایی فاطمه علیهاالسـلام بین مردم تقسـیم فرمودند و بدین صورت مالكیت فاطمه علیهاالسـلام بر فدك را رسـمیت بخشـیدند. (فجمع الناس الی منزلها و اخبرهم أن هذا المال لفاطمهٔ. ففرقه فیهم و كان كل سنهٔ كذلك و تأخذ منه قوتها.... بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸. المناقب: ج ۱، ص ۱۴۲.)

در پی این بخشـش حضـرت زهرا علیهاالسـلام نماینـده ای از جـانب خویش برای فـدك تعیین نمود و كارمنـدانی را تحت فرمان او سپرد تا پس از محاسـبه ی دقیق و پرداخت حق الزحمه ی كارگران، سود خالص آن را خـدمت آن حضـرت تقدیم نمایند. در طول چهار سال مالكیت پر افتخار حضرت زهرا علیهاالسلام تمام درآمد سالیانه ی فدك كه بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ سكه ی طلا می شد (و جاء

اهـل فـدک الی النبی، فقاطعهم علی اربعه و عشـرین الف دینار فی کل سـنه. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۶، حدیث ۱۰ و ج ۱۷، ص ۳۷۸، حدیث ۴۶. اثبات الهـدات: ج ۲، ص ۱۱۶، حدیث ۵۱۵.) ،به دست سـخاوتمند آن حضـرت در امور خیر و سامان بخشـی به زندگی نیازمندان مصرف می گشت.

علت غصب فدک

ده روز پس از رحلت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در حـالی که فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام با پهلوی شکسـته در بستر بیماری آرمیـده بود، خبر آوردنـد که فـدک از دست رفت. مأموران ابوبکر به دسـتور او نماینـده ی حضـرت زهرا علیهاالسـلام را از فـدک اخراج کرده و آن را هم چون خلافت به تصرف خویش درآورده بودند.

بزرگ ترین سؤالی که به ذهن خطور می کنـد این است که چرا غاصـبان خلافت در اقـدامی عجولانه به غصب فدک پرداخته اند؟! مگر در فـدک چه رازی نهفته بود که تـاب تحمـل را از غاصـبان ربود و آنان را به اقـدامی وادار نمود که ممکن بود بنیان حکومت غاصبانه شان را درهم فروریزد؟! مالکیت فاطمه علیهاالسلام بر فدک، واقیعتی نبود که احدی بتواند آن را انکار نماید؛ اما چرا با این وجود،دستگاه خلافت با شتاب تمام به غصب فدک و انکار مالکیت فاطمه علیهاالسلام بر آن اقدام نمود؟!

راز غصب فـدک در این بود که غاصـبان می دانسـتند واگـذاری فـدک به اهل بیت علیهم السـلام امری فراتر از یک میراث گذاری عادی است که بزرگ خاندانی برای بازماندگانش بر جای می نهد. می دانستند که فدک روی دیگر سکه ی امامت است؛ امامت و خلافت به حکم خدا ویژه ی اهل بیت علیهم السلام بود و فدک، پشتوانه ی حکم خدا بود.

می دانسـتند که فدک، بعد اقتصادی خلافت است و خلافت، بعد سیاسـی فدک و این دو، فدک و خلافت، قوی ترین پشـتوانه های امـامت و اسـتمراربخش نبوت است. آنـان به خوبی می دانسـتند بـدون غصب این دو توأمـان، نمی توان امام بر حق را خانه نشـین و حکومتی ظالمانه را برپا ساخت.

آری، بخشـش فـدک به فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام کاملاًـ حسـاب شـده و از روی حکمت الهی صورت پـذیرفته بود تـا قوی ترین پشتوانه ی اقتصادی امامت و برطرف ساز احتیاجات مالی خلافت باشد. وگرنه به فرموده ی مولای متقیان علی علیه السلام: اهل بیت کجا و چشمداشت به فدک کجا؟!

بـاری، غصب فـدک به منظـور درهم شـکنی و تصـاحب مسـتحکم ترین پشـتوانه ی ولاـیت و امـامت صورت پـذیرفت و این همـان سیاستی است که امروزه عـده ای از منافق صـفتان داخلی در ایران اسـلامی پیش گرفته اند و تلاش می نمایند تا با دلیل تراشـی های واهی پشـتوانه هـای مـالی و اقتصـادی ولاـیت را تضـعیف نماینـد و در نهایت از تحت اختیار رهبری خارج گرداننـد. (پیشـنهادهای گوناگون در این راستا ارائه می شود که از آن جمله می توان به طرح انتقال منابع مالی تحت اختیار رهبری؛ از جمله بنیاد جانبازان و مستضعفان انقلاب اسلامی به خزانه ی دولت اشاره کرد.)

راز قیام بزرگ زهرا در مقابل غاصبان فدک

شخصـیت یگانه ای چون حضـرت زهرا علیهاالسلام که به اوج وارستگی از دنیا رسیده است، چرا در مقابل غصب ملک خویش آن همه حساسیت نشان می دهد؟! چرا برای بازپس گیری فدک تمام مسلمانان را به قیام فرامی خواند؟!

برای پاسـخ گویی به چنین پرسـش هایی دقت و ژرف نگری در سیره ی علمی و عملی آن یگانه ی جهان ضـروری است؛ دقت در شیوه ی زنـدگانی آن جناب از یک سو و ژرف نگری در مجموعه ی فرموده های ایشان از دیگر سوی می توانـد گره گشای رمز و راز حقیقی قیام بزرگ آن حضرت باشد.

زهرا علیهاالسلام دست پرورده ی پیامبری است که هماره به او درس خداگرایی و دنیاگریزی داده است. او در پرتو تعالیم الهی به چنان معرفت و بصیرتی دست یافته بود که اگر تمام کوه های جهان هم برایش به طلا بدل می شد، در پیش چشمانش با ذره ای خاکستر تفاوت نمی کرد:

پیش او خاك بود فدك؛ زان که در فدك بوسه زند به افتخار مَلَك، خاكِ پای او

بوسه زند به افتخار مَلَك، خاكِ پای او بوسه زند به افتخار مَلَك، خاكِ پای او

(شعر از دکتر ناظرزاده ی کرمانی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۱۰۳.)

سیره ی عملی فاطمه علیهاالسلام در دوران مالکیت چهارساله ی فدك صادق ترین گواه این حقیقت است؛ چرا که هرگاه درآمد سالیانه ی فدك به او تسلیم می شد، تنها به اندازه ی ضرورت خویش برمی داشت و باقی آن را بین فقیران تقسیم می کرد. (درآمد سالیانه ی فدك را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ سکه ی طلا ثبت نموده اند. بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۳.) این شیوه تا آن هنگام که فدك تحت اختیار فاطمه بود ادامه داشت (بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، حدیث ۲۵.) ؛ از این روی بسیاری از نیازمندان مدینه هماره چشم به راه رسیدن درآمد فدك به دستان سخاوتمند فاطمه بودند تا از انفاق آن بزرگوار، زندگی خویش را سامانی بخشند. ژرف نگری در مجموع خطابه های حضرت زهرا علیهاالسلام نیز، بویژه آن آتشین خطبه ی معروف، پرده از راز حماسه ی تاریخی آن جناب برمی دارد:

ای پدرا در پی هجران تو فاجعه ها و فتنه هایی رخ داد که اگر تو شاهدش بودی، مصیبتش برایمان بزرگ نمی آمد. ما در فقدان تو به سوگ نشستیم؛ چونان زمین تفتیده ای در فقدان باران. در حالی که قوم تو جملگی رهِ فساد و فتنه پیمودند؛ پس شاهد اینان باش و از میانشان غایب مباش!

رفتی و پس از تو فتنه ها برپا شد این باغ، خزان گرفت و بی بر گشت وین جمع، به هم فتاد و تنها شد.

کین های نهفته آشکارا شد وین جمع، به هم فتاد و تنها شد. وین جمع، به هم فتاد و تنها شد.

(ثم التفت الی قبر ابیها و قالت:)

قد کان بعدك انباء و هنبثه انا فقدناك فقد الارض و ابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب

لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب

بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۹۵ و ج ۵۳، ص ۱۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۴۶. دلائل الامۀ: ص ۳۵.

آری فاطمه علیهاالسلام می دید آن بنیان مستحکمی که پدرش سنگ بنای آن را گذاشته بود، به وسیله ی داعیه داران دروغین جانشینی وی در معرض انهدام و ویرانی است. می دید که اجتماع عزتمند مسلمانان نه از سوی مشرکان، نه از طرف بیگانگان و نه از فراسوی مرزها، بلکه از جانب همانانی که ادعای رهبری و پیشوایی امت را دارند، در معرض فتنه و تفرقه ای سهمگین قرار گرفته است. ریشه ی درخت پربرکت اسلام در آستانه ی پوسیدگی بود و حقیقت اسلام در سراشیبی انحراف و دگرگونی. اصل و اساس اسلام در لبه ی چنان پرتگاهی مهیب قرار گرفته بود که اگر سکوت می شد و قیامی نمی شد، چیزی از حقیقت اسلام باقی نمی ماند. قیام الهی زهرا علیهاالسلام هرگز به خاطر دلبستگی به آن تکه ملك و ریاست مملکت نبود؛ بلکه دستمایه ای بود برای بیداری مردمان.

اگر فاطمه علیهاالسلام بدون تمسک به فدك وارد میدان افشاگری می شد و فریاد برمی کشید که ای مردمان! این داعیه دار خلافت نه واجد صلاحیت علمی برای رهبری است و نه دارای تقوای لازم برای پیشوایی، مردم می گفتند: او در زمره ی اولین ایمان آوران است که در فرار پیامبر از مکه به مدینه، همراه و همرازی مطمئن و در غار ثور، یار و هم نشینی وحشت زدا برای پیامبر بوده است. او همان است که دخترش، حفصه، را به عقد پیامبر درآورده است. درباره ی پدر زن پیامبر اسلام، پیرمردی مشهور به صداقت و دارای

سابقه هایی درخشان در اسلام، چگونه می توان باور کرد که بدون هیچ صلاحیت علمی و تقوایی، تنها از روی هوای نفس، خیال جاه و مقام در سر بپروراند؟! شاید این اعتراض شما از آن روست که خود را از مسند خلافت، دور و بی بهره می بینید؟! اگر به سن و سال هم باشد، ابوبکر صدیق، این پیرمرد ریش سفید و پدر زن پیامبر، بر علی، داماد جوان پیامبر، مقدم است!قدری صبر و تأمل نمایید تا نوبت به شما هم برسد!

در مقابل این حماقت و جهالت غم بار، چه باید کرد؟ در مقابل شعور اندک سیاسی و اجتماعی مردمان و سطحی نگری ایشان، چه چاره ای باید اندیشید؟!

عصاره ی مجاهدت تمام پیامبران و صالحان طول تاریخ و حاصل تلاش جان فرسای پیامبر اسلام در طول عمر پربرکتش، جملگی در آستانه ی فروپاشی است، اینک چه تدبیری باید اندیشید؟! باید چون طوفانی بنیان کن بپا خاست و با پدیدآوری امواجی سهمگین، ناآرام و مداوم بر سینه های سنگ شده، فرود آمد تا شاید صخره ی دل ها بشکند و درهم فروریزد و گوهر نورانی فطرت از آن میان پرتوافشانی بیاغازد.

مطرح سازی فدک، دستمایه ای بود برای نجات مردمان از سطحی نگری و ساده انگاری؛

مردمانی که به اغوای شیاطین انسان نما، چون مردگان، در سکوتی غم بار خفته بودند. ساز کردن فدک برای دماندن روحی بود در کالبد آن نامردمان تا از خواب غفلت و شهوت به پا خیزند و قیامی را بر ضد پیشوایان ضلالت به سامان رسانند. فاطمه علیهاالسلام می خواست که با محکوم نمایی غاصبان فدک، بر صحیفه ی جاودانه ی تاریخ ثبت گرداند که آن داعیه داران دروغ زنِ خلافت، بیش از هر چیز در پی شهرت پست و ریاستند و برای پیشوایی امت هیچ صلاحیتی ندارند.

آری، آب می بایست از سرچشمه بسته می شد؛ وگرنه به سیلی بنیان کن بدل می گشت که اسلام را از ریشه و بن برمی کند. هرگز فدک به عنوان یک تکه ملک مطرح نبود. فدک، نشان ولایت بود و ولایت، محک؛ فدک، محکی می شد برای ارزش گذاری بر عیار مسلمانی:

عصمت او مورد رشک ملک او ندارد اعتنایی بر فدک آن فدک ار بهر تو کرده محک.

پا زده بر ما سوا و بر فلک آن فدک ار بهر تو کرده محک. آن فدک ار بهر تو کرده محک.

(محمدرضا ربانی، آینه ی ایزدنما: ص ۱۹۳.)

فدک، مطرح نبود. فدک، سمبل امامت بود و امامت، حجت؛ فدک، اتمام حجتی شد بر تمام مسلمانان:

فدک چه جلوای کند به پیشگاه دولتم علیه غاصب فدک از آن قیام کرده ام که راه پُر جهاد حق نشان دهم به پیروم.

که مالکیت جنان به کف بود چو حیدرم که راه پُر جهاد حق نشان دهم به پیروم. که راه پُر جهاد حق نشان دهم به پیروم.

(حبیب الله چایچیان (حسان).)

ریشه های فاجعه ی سقیفه و غصب فدک از منظر زهرا

فاجعه ی سقیفه و در پی آن، غصب ظالمانه ی فدک سنگ بنای تمام ظلم ها و ستمگری ها در طول تاریخ اسلام گردید؛ اما آیا فاجعه ای چنان هایل، تنها محصول سیاست بازی و غوغاسالاری پیشوایان سقیفه بود؟!

چرا از دلاورمردان صحنه ی شجاعت و شهامت جز سایه ای از ننگ و ضلالت خبری نبود؟!

آن بیعت کنندگان بی شمار با علی مرتضی علیه السلام در روز غدیر خم به کدامین لانه خزیده بودند؟!

آن آگاهان از بی کران فضایلِ فاطمه ی زهرا علیهاالسلام چگونه رضایت دادند تا در حق او جسارت شود و قطعی ترین حق او غصب گردد؟!

چگونه می شود که پیشاپیش چشم دلاوران و غیرتمندان مهاجر و انصار روشن ترین و قطعی ترین حقوق به تاراج رود و نوای حتی یک اعتراض از جمع آنان برنخیزد؟!

چگونه می شود ملکی را که پیامبر به دخترش بخشیده و به اعلان همگان رسانده است، پیش چشمان تمام مسلمانان غارت نمایند و جز نوای سکوتی مرگبار از آنان به گوش نرسد؟!

ریشه های این فاجعه ی عظیم چه بود؟!

از آن جا که اصل تکرارپذیری در تاریخ از اصول مسلم و غیرقابل انکار است، شناسایی ریشه های این فاجعه ی تاریخی می تواند عبرت آموز ما گردد تا با پرهیز از آن عوامل و جلوگیری از تحقق آن، حکومت اسلامی خویش را که استمرار حکومت نبوی است، از ننگ چنان فجایعی برهانیم و آن را به ساحل نجات رسانیم. ان شاءالله.

پراکندگی از اطراف امامی یگانه

در خطبه ی تاریخی حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام فرازی نورانی جلوه نمایی می کند که شاید بتوان گفت تمام مطالب پیشین و پسین این فراز برای فهماندن و جاانداختن آن بیان شده است: و جعل طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا للفرقه. (الاحتجاج: ص ۹۷. دلائل الامامهٔ: ص ۳۳.)

حضرت در سخنرانی حماسی خود افق های بسیاری را می گشایند: از حمد و ثنای الهی گرفته تا نقش رسالت در تحول تاریخی عرب، حکمت دستورهای اسلامی و فراوان اعجوبه های حکمت آمیز دیگر؛ اما با ژرف نگری در فرازهای این خطبه می توان دریافت که تمام بحث های مطرح شده در راستای روشن سازی «جایگاه ولایت و امامت در نظام اسلامی» چینش و سامان یافته است.

باری، مهم ترین هدفی که در این خطبه ی بی نظیر دنبال می شود فهماندن این حقیقت به مردمان است که تنها راه ثمربخشی شریعت و یگانه محور وحدت، پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام و سرسپردگی عملی بدان می باشد: و جعل طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا للفرقه؛ (الاحتجاج: ص ۹۷. دلائل الامامه: ص ۳۳.) خداوند، اطاعت ما را سامانی برای آیین اسلام و امامت ما را امانی از تفرقه و اختلاف قرار داده است.

واژه ی «ملت»، هرچند در زبان فارسی به معنای مردم و جامعه می باشد، اما در فرهنگ قرآنی و روایی به معنای دین و آیین خدایی است: و اتبع ملهٔ ابراهیم حنیفاً (نساء (۴): ۱۲۵.) ؛ جملگی از آیین ابراهیم پیروی کنید که دینی استوار و بی انحراف است. دین و آیینی که از دیدگاه الهی دارای روح و حقیقتی واحد است و این روح واحد چیزی نیست جز اسلام و تسلیم محض در مقابل قادر متعال: ان الدین عند الله الاسلم؛ (آل عمران (۳): ۱۹.) همانا دین پسندیده نزد خدا آیین اسلام است. هو سمکم المسلمین من قبل...؛ (حج (۲۲): ۷۸.) خداوند از این پیش شما امت را در صحف ابراهیم و در این قرآن، مسلمان نامیده است.

حضرت زهرا علیهاالسلام در این فراز نورانی آیین اسلام را به مجموعه ای متشکل از عضوها و ارگان های متعدد تشبیه می فرمایند که ثمربخشی آن، در درجه ی نخست نیازمند یک نظام فرماندهی است که میان همه ی زیر مجموعه ها تعادل و توازنی نتیجه بخش برقرار سازد و در درجه ی دوم وابسته به انسجام زیرمجموعه ها با یکدیگر و هم آهنگی کامل آنها با خواسته های فرماندهی است.

هر مجموعه ای اگر از یک نظام فرماندهی خلاق و مدبر بی بهره باشد و یا با وجود فرماندهی مناسب، بین زیرمجموعه ها و فرماندهی، اتحادی مطلوب برقرار نباشد، هرگز به هدف و سامان نخواهد رسید. برای رسیدن به تصویری شفاف تر از این حقیقت، بجاست که در مجموعه ی ارگانیزم بدن انسان، به عنوان نمونه ای محسوس نظر نماییم:

سیستم بـدنی انسان گاهی چنان دچار نقص و مشکل می شود که دیگر نمی تواند آثار مورد انتظار را از خویش ظاهر نماید. چنین اختلاف هایی در بدن انسان دو گونه است: گاهی با این که تمام اندام ها و عضوهای بدن سالمند، کل ارگانیزم بدن تعادل و توازن خویش را از دست می دهـد و این از آن روست که دسـتگاه فرمانـدهی بـدن، دچار نوعی نقص و اختلال گشـته است و فرمان های لازم را به درستی صادر نمی نماید؛ مانند اینکه اندک اختلالی در سلسـله ی اعصاب یا در ترشح غده ی هیپوفیز مغزی، باعث درهم ریزی تعادل و توازن کل بـدن و فعالیت های آن می گردد؛ اما گاهی با آنکه دسـتگاه فرماندهی بدن (مغز و سلسـله ی اعصاب) در اوج سـلامت است، در فعالیت های بـدنی تعادل مطلوبی مشاهـده نمی شود و این از آن روست که یک یا چند عضو از اعضای بدن دچار نوعی نقص و اختلال گشـته انـد و دسـتورهای فرماندهی را به درستی اجرا نمی نمایند؛ مانند این که پدیداری درد و سوزشـی در چشم، باعث به هم خوردن دیگر عضوها و در نتیجه فروریزی نظم کل ارگانیزم می گردد.

به همین سـان نابسامـانی امور هر جـامعه ای یـا ره آورد اختلاـل و نقص در نظـام فرمانـدهی و یـا فرجـام ناهماهنگی بین فرمانبران و فرماندهی است و یا نتیجه ی هر دو. بنابراین هر نوع ضعفی در دستگاه فرماندهی یا هر گونه اختلافی بین زیرمجموعه های فرمانبر یا هر قسم ناهماهنگی در رابطه ی فرماندهی و فرمانبری می تواند کل جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و آن را به مجموعه ای نابهنجار و نامتعادل تبدیل سازد.

جـامعه آنگـاه از ناهمـاهنگی و نابسامـانی می رهـد و به انسـجام و سامـان می رسـد که افراد آن یـک نظام لایق و کارآمـد را برای فرمانـدهی خویش برگزیننـد و جملگی بـا اتحـاد و هم آهنگی کامـل به اجرای فرمان ها و خواسـته های آن همت گمارنـد تا از این رهگذر تمام افراد جامعه به سعادت و آخرت نایل آیند.

رمز موفقیت پیشوای امت

در جـامعه ی اسـلامی خـود شاهـدیم کـه برخی از روی غفلت و سـادگی می گوینـد: چرا بـا آن که بیش از بیست سـال از برپـایی حکومت اسـلامی در ایران می گـذرد، هنوز نابهنجاری های زیادی در عرصه های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسـی و... مشاهـده می شود؟! چرا هنوز شـعارهای اسـلامی و هـدف های متعالی این حکومت تحقق نیافته است؟! و برخی دیگر از روی غرض و مرض نابسامانی های موجود در جامعه را سند و شاهدی بر مدعای خویش مبنی بر ناکارآمدی حکومت ولایی در به سعادت رسانی انسان هـا می انگارنـد. ((برای آگـاهی بیشتر خواننـدگان تنهـا به چنـد نمونه ی ذلت بـار از این گونه شـبهه افکنی هـا اشاره می نماییم و خواننـدگانی را که در جسـتجوی بیشتر این شـبهه ها می باشـند به کتاب «آزادی یا توطئه، نگاهی به کارنامه مطبوعات شـبهه افکن» ارجاع می دهیم:

علی حصوری: پس از گـذشت بیست سـال عـدم کـارایی حکومت دینی بر همگان روشن گردیـده است. ماهانه جامعه سالم، تیرماه ۱۳۷۷.

هوشـنگ گلشیری: اکنون پس از گذشت بیست سال، همه ی آرمان های انقلاب فروریخته است. مگر قرار نبود حکومت عدل علی برپا کنیم، مگر قرار نبود همه جهان را تسـخیر کنیم و اسـرائیل را از بین ببریم؛ برعکس امروز کارمان به جایی کشـیده شده که برای افزایش یک سنت در بهای نفت باید به همان ها که قصد نابودیشان را داشتیم التماس کنیم. روزنامه ایران جوان، اسفند ۱۳۷۷.

عبدالکریم سروش: انقلاب ما بر اساس اسلام اسطوره ای بنا شده نه اسلام عقلانی... انقلاب اسلامی هیچ پیشرفتی در ترویج اخلاقی و آموزه های دینی نداشته است. روزنامه نشاء خرداد ۱۳۷۸.

یوسفی اشکوری: انقلاب اسلامی، خلاف وعده ها و اهداف خود عمل کرده است.... روزنامه نشاء اردیبهشت ۱۳۷۸.

عزت الله سـحابی: بـه طـور کلی انقلاـب مـا عاقـل پرور و متفکرپرور نبـوده و روز بـه روز فضـا برای فکر عوامـانه بـازتر و فضـای

تفکراندیشمندانه بسته می شود. پس از گذشت بیست سال این انقلاب نه فیلسوف و دانشمندی تربیت و نه جذب کرد؛ بلکه آدم هایی احساسی را پرورش داده است. روزنامه فتح، ۰۲/ ۱۲/ ۱۳۷۸، صفحه ۸.)) جواب تمام این شبهه افکنی ها را در همان فراز کوتاه از خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام می توان یافت. از دیدگاه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آیین اسلام مجموعه ای است که جز در صورت لیاقت رهبری و نیز سلامت ارگان های مختلف در فرمانبری از رهبری، به هدف نهایی و نتیجه ی قطعی نمی رسد و این در حالی است که لایق ترین مردمان برای پیشوایی و فرمانده‌ی امت، اهل بیت عصمت و طهارت می باشند؛ چون تنها این خانواده اند که از هوس ها، شهوت ها، ثروت جویی ها، مقام طلبی ها و خودخواهی ها به طور کامل رسته اند و به پاکی و طهارت خدایی مزین گشته اند: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا؛ (احزاب (۳۳): ۳۳.) خداوند چنین خواسته است که هر گونه آلایش و ناپاکی را از شما اهل بیت نبوت ببرد و شما را از هر عیب و آلودگی پاک و منزه گرداند.

تنها پیشوایی و رهبری اهل بیت است که می تواند جامعه را از اختلاف و پراکندگی برهاند: امامتنا امانا من الفرقه و تنها اطاعت همه جانبه از ایشان است که می تواند آیین اسلام را به هدف نهایی خود؛ یعنی سعادت دنیوی و اخروی همه ی افراد جامعه، برساند: اطاعتنا نظاماً للملَّة.

امت بی امام، چونان گله ی بی چوپان است که عاقبت نصیب گرگ خواهد شد و در گرداب فتنه ها و بلاها فرو خواهد غلطید. اما تنها در صورتی می توان ادعا کرد که در جامعه ای نظام اسلامی حاکم است که علاوه بر الهی بودن دستگاه فرمانده‌ی و رهبری، تمام ارکان جامعه نیز با رهبری الهی رابطه ای سالم و خداپسندانه برقرار نمایند. آن هنگامی بایست نقش و ثمره ی کامل نظام اسلامی را انتظار داشت که ارگان ها و اندام های نظام با کنارگذاری اختلافات شخصی و جناحی تمام دستورهای رهبری الهی را خالصانه پذیرا شود و عاشقانه به اجرا درآورند. اما وقتی ارگان هایی در ارتباط با این مراکز فرماندهی دچار اختلال باشند و تحت تأثیر هواهای نفسانی فرمانهای الهی را پذیرا نشوند و یا عواملی چون نقشه ها و سرمایه گذاریها دشمنان خارجی و همراهی شیطان صفتان داخلی هم آهنگی و انسجام لازم بین رهبری و امت را بر هم بزنند، نبایستی انتظار غیر واقع بینانه ای داشت.

آری، ولایت و امامت تنها عامل به سامان رسانی آیین اسلام است؛ اما به شرط ولایت پذیری امت. باری، ولایت و امامت یگانه محور وحدت، امنیت و عدالت است؛ اما به شرط همراهی و همدلی امت. ای صد افسوس، اگر امت، امامت را قدر نشناسد و آن را تنها واگذارد!

ای دو صد افسوس اگر امت، طواف کعبه ی ولایت، این یگانه ترین محور عزت، را واگذارد و به جمرات شیطان، این ننگین ترین محور ذلت، روی آورد!!

ای هزاران افسوس که اگر امت چنین جفایی در حق امامت روا دارد، طوفان فتنه ها و تفرقه ها از هر سو بر او هجوم خواهد آورد و بنیان و سامان جامعه ی اسلام را درهم خواهد شکست!!!

از همین روست که صدیقه ی طاهره علیهاالسلام در آن بی نظیر خطبه ی حکمت آموز، یگانه راه رسیدن به توسعه و عدالت اجتماعی را روی آوری مردمان به ولایت و امامت و همراهی عملی ایشان با پیشوای الهی امت معرفی می فرمایند:

به خدا سوگند اگر پای در میان می نهادند و علی علیه السلام را بر کاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او وانهاده بود یاری و همراهی می کردند، آسان آسان ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را بدو می سپرد؛ چنان که کسی زیانی نبیند و هر کس میوه ی آنچه کشته است، بچیند.

این شتر را سالم به مقصد می رساند و حرکتش برای کسی رنج آور نبود. تشنگان عدالت را از سرچشمه ی سرشار زلال حقیقت سیراب می کرد؛ چشمه ای که آب زلال آن فواره زنان از هر طرف جاری است که هرگز رنگ کدورت نپذیرد و همواره سیراب بوده، رنج تشنگی نبینند.

و آنگاه بلافاصله به رمز وحدت بخشی، عدالت گستری و امنیت آوری ولایت اشاره می فرمایند:
اگر علی علیه السلام که همواره در پنهان و آشکار نصیحت کننده ی مردمان بود، به خلافت می رسید، از اموال بیت المال برای خود ذخیره نمی نمود و از ثروت دنیا به اندازه ی نیاز برمی داشت؛ به اندازه ی آب اندکی که عطش را فرونشاند و طعام مختصری که رفع گرسنگی نماید.
در آن هنگام، زاهد از حریص به دنیا و راستگو از دروغگو باز شناسانده می شد. اگر مردم ایمان آورده، تقواپیشه می ساختند و حق را به امام واقعی می سپردند، درهای رحمت از آسمان و زمین به روی آنان گشوده می گشت؛ اما دروغ گفتند و به زودی خدا به کیفر آنچه کرده اند، آنان را عذاب خواهد فرمود. (و تالله لو مالوا عن المحجهٔ اللائحهٔ و تکافؤوا عن زمام نبذهٔ الیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زالو عن قبول الحجهٔ الواضحهٔ لردهم الیها و حملهم علیها و لساربهم سیرا سجحاً، لا یکلم خشاشه و لا یکل سائره و لایمل راکبه، و لأوردهم منهلا نمیراً صافیاً روياً، تطفح ضفتاه و لایترنق جانباه، و لأصدرهم بطانا و نصح لهم سراً و إعلاناً، و لم یکن یحلی من الغنی بطائل و لایحظی من الدنیا بنائل غیر ری الناهل و شبعهٔ الکافل، و لبان لهم الزاهد من الراغب و الصادق من الکاذب «و لو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض ولکن کذبوا فاخذنا هم بما کانوا یکسبون» (اعراف: ۹۶) «والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین» (زمر: ۵۱). معانی الاخبار: ص ۳۵۴. کشف الغمهٔ: ج ۱، ص ۴۹۲. دلائل الامامهٔ: ص ۳۹. بلاغات النساء: ص ۳۲. الاحتجاج: ص ۱۰۸.)

ولایت فقیه، استمرار امامت

از دیدگاه خدایی زهرا علیهاالسلام نقش آفرینی کامل اسلام تنها در سایه ی اطاعت هم آهنگ و همه جانبه ی ارکان جامعه از امامت حاصل می شود. مطلوب ترین شیوه ی حکومتی، حاکمیت مستقیم معصوم و پیروی کامل از فرامین الهی اوست؛ اما از آن جا که حضور مستقیم معصوم در همه ی بلاد میسور نیست، اما معصوم کسانی را به نیابت از خویش به عنوان نایب، نماینده، والی، عامل، استاندار، فرماندار و... به شهرهای مختلف می فرستد؛ نایبانی که از لحاظ سیره ی علمی و عملی، شبیه ترین و نزدیک ترین افراد به معصوم می باشند.
با این بیان، روشن می شود که مفهوم ولایت فقیه هیچ اختصاصی به عصر غیبت ندارد؛ بلکه در عصر حضور معصومان علیهم السلام نیز رواج داشته است. از اینرو پیشینه ی ولایت فقیه، نه تنها در دوران غیبت کبرا که در همان زمان حضور رسول صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز قابل مشاهده است.
بارزترین مصداق مفهوم ولایت فقیه را می توان در زمان حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام مشاهده کرد. آن حضرت در زمان حاکمیتشان کسانی را چون: محمد بن ابی بکر، مالک اشتر و... را در نقاط مختلف کشورهای اسلامی به حکومت می گماردند. این افراد، منصوب خاص حضرت علی علیه السلام به شمار می آمدند و اطاعت از ایشان مانند اطاعت از خود آن حضرت واجب بود؛ چرا که این افراد، به واقع، منصوب باواسطه از طرف خدا بودند. ولایت فقیه هم در حقیقت نصب باواسطه است و فقیه به واسطه ی معصوم، از طرف خداوند اجازه دارد تا امور حکومت را عهده دار شود. (برای آگاهی بیشتر از پیشینه ی ولایت فقیه و دلایل عقلی و نقلی آن مراجعه فرمایید به پرسش و پاسخ، آیهٔالله مصباح یزدی: ج ۱ و نیز حقوق و سیاست، آیهٔالله مصباح یزدی: فصل ۶ (حکومت اسلامی) و نیز نظام سیاسی اسلام، محمدجواد نوروزی.)
بر اساس دیدگاه عقیدتی شیعه، حاکمیت، از شؤون ربوبیت الهی و تنها از آن خداست. هیچ کس حق حکومت بر انسانی را ندارد؛ مگر آن که خداوند به او چنین اجازه ای داده باشد (این دیدگاه به «نظریه نصب» مشهور است و به جز تعداد معدودی در تاریخ معاصر، مورد اتفاق همه ی فقهای شیعه است.) ؛ یعنی حق حاکمیت بر مردم در درجه ی اول، ویژه ی معصومان علیهم السلام و در

اولویت بعد، از آنِ اشخاصِ صاحب صلاحیتی است که از هر جهت شبیه معصومان و مورد تأیید ایشان می باشند. اگر افراد جامعه ی اسلامی فرمانروایی معصوم یا شبیه ترین خلایق به معصوم را بپذیرند و خود را ملزم به اطاعت از ایشان بدانند پراکندگی ها، کینه توزی ها، کشمکش ها، جناح بازی ها، مقام جویی ها و... همه از جامعه رخت برخواهد بست و جای خود را به اتحاد، یگانگی، وحدت، پیشرفت و... خواهد سپرد و از این رهگذر، هدف نهایی آیین اسلام که رساندن یکایک افراد به تمام سعادتهای مادی و معنوی است، تحقق خواهد پذیرفت و این همان حقیقتی است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فراوان بر آن پا می فشرد (اما واللَّه لو ترکوا الحق علی اهله واتبعوا عترهٔ نبیه لما اختلف فی اللَّه تعالی اثنان و لورثها سلف عن سلف و خلف عن خلف حتی یقوم قائمنا التاسع من ولد الحسین ولکن قدموا من اخره و اخروا من قدمه الله.... بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۵۳، روایت ۲۲۴.) :

به خداوند سوگند اگر حق به اهلش وانهاده و از عترت پیامبر پیروی می شد، بین هیچ دو نفری در مورد خداوند اختلافی پدید نمی آمد و این اتحاد و یگانگی، پشت به پشت، به میراث نهاده می شد تا قائم ما، نهمین فرزند حسین علیه السلام، قیام می نمود. اما تفرقه و پراکندگی از آن جا ریشه گرفت که آن کسی را که خداوند عقب انداخته بود، جلودار خویش ساختند آن کسی را که خداوند او را مقدم داشته بود، عقب زند....

سربرآوری نفاق ها و کینه های خفته

خطبه ی حماسی فاطمه علیهاالسلام پس از حمد و ثنای الهی، اشاره به حکمت برخی از دستورات خدایی، گذری بر تاریخ ذلت بار جاهلی و نگاهی به سیر عزت یابی عرب از رهگذر رسالت نبوی و رشادتهای علی علیه السلام، با تحلیل ریشه های فتنه ی سقیفه دنبال می شود:

آن هنگام که خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش برگزید دورویی ها آشکار و کالای دین کهنه و بی خریدار گشت. خشم فروخورده ی گمراهان زبانه کشید و کمترین گمنامان به سالاری رسید.

پیشوای اهل باطل آواز درداد و یکه تاز میدان شما گردید. شیطان از کمین گاه خویش سر برآورد و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود اجابتش نمودید و در دام فریبش خزیدید. چون شما را به حق کشی فراخواند، لبیک شما را دریافت و چون شما را در مقابل حق به خشم و غضب درآورد، شما را غضبناک یافت. (فلما اختارالله لنبیه دار انبیائه و مأوی اصفیائه ظهر فیکم حسیکهٔ النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفاً بکم فالفاکم لدعوته مستجبین و للغرَّهٔ فیه ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافاً واحمشکم فألفاکم غضاباً. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. دلائل الامامهٔ: ص ۳۹.)

حضرت زهرا علیهاالسلام ریشه ای ترین عامل شعله وری فتنه را نفاق های در نهان خفته معرفی می کند. قساوتمندان به ظاهر مسلمان شده، عقب ماندگان به ظاهر رشدیافته، گمراهان به ظاهر هدایت شده، آتش تعصب ها و کینه های قومی

قبیله ای را در نهاد خویشتن فرو ننشانده اند، به تهذیب و تزکیت نفوس خویش نپرداخته اند، سطح معرفت های خود را ترقی نداده اند ولیکن داعیه ی دین و ایمان را پوششی برای ظلمت و قساوت درونی شان قرار داده، همواره مترصد فرصتی گشته اند تا از پشت بر اسلام خنجز بزنند.

چه کسی باور می کرد که پیشتازان جنگ و جهاد، سوداگران جان و انفاق کنندگان مال، در نهان دلهایشان دورویی بپرورانند؟! چه کسی باور می کرد که پیشتازان بیعت با علی علیه السلام در روز غدیر از او کینه ها و نفرت ها به دل داشته باشند؟! در آن زمان چه کسی جرأت می کرد داعیه داران جانبازی در راه خدا را منافق خطاب نماید؟! چه کسی شهامت آن را داشت که فداسازان جان و مال در راه خدا را فریب خوردگان شیطان بخواند؟! چه کسی می توانست پرده های دروغین دین و ایمان را فروافکند و باطن

ظلمت و ضلالت را برملا نماید؟!

چه کسی می توانست جز زهرای اطهر؟! چه کسی جز زهرا علیهاالسلام می توانست فریاد برآورد که هر چند بهانه ها و شعارهایتان مردم فریب و زیبا؛ اما حقیقت کارتان زشت و نازیباست؟! هر چند خود را خاموش کنندگان فتنه می خوانید؛ اما فتنه افروزان حقیقی شمایید. هر چند خود را قرآن گرا می دانید؛ اما در عمل، به دامن شیطان گریزانید.

شعارهایتان جملگی دروغ و نیرنگ و کارهایتان برافروزاننده ی فتنه و ننگ:

هنوز از عهد و قراری چیزی نگذشته و سوز سینه ی ما خاموش نگشته بود؛ زخم دل ما التیام نگرفته و پیامبر هنوز دفن نگردیده بود که آنچه نبایست کردید و آنچه از آنتان نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آورید. بهانه آوردید که از فتنه می ترسیم؛ اما بدانید که خود را به قعر آتش فتنه افکندید؛ چرا که آتش دوزخ، کافران را از هر سو فرامی گیرد.

شما کجا و فتنه خوابانـدن کجا؟! دروغ می گوییـد و راهی جز راه حق می پوییـد! وگرنه این کتـاب خـداست در میان شـما! نشانه هایش به کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکاراست! شما به چنین کتابی پشت نموده اید. وای بر شما! آیا می خواهید از آن رو گردانیـد یـا به غیر آنچه در آن است، حکم نماییـد؟! کسـی که جز تسـلیم محض در مقابل خداونـد، آیینی پذیریـد، روی رضای پروردگار نبیند و در آخرت با زیانکاران نشیند. (فوسمتم غیر ابلکم و أوردتم غیر مشربکم. هذا! والعهد قریب والکم رجیب و الجرح لما یندمل و الرسول لما یقبر اعتذارا زعمتم «الا فی الفتنة سـقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین» (توبه: ۴۹) فهیهات منکم؟ و کیف بکم؟ و انی تؤفکون؟ و کتاب الله بین اظهرکم، اموره ظاهرة و احکامه زاهـدة و اعلامه باهرة و زواجره لائحة و اوامره واضـحة، و قد خلفتموه وراء ظهورکم، ارغبة عنه تریدون ام بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلاً «و من یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین.» (آل عمران: ۸۵). الاحتجاج: ص ۱۰۸. دلائل الإمامة: ص ۳۹)

صحیفه ی تاریخ این چنین در پیش روی ما گشوده شده و کلمات آگاهی بخش فاطمه علیهاالسـلام این چنین در گوش جانها طنین انداز گشـته است. و این ثمره، به بهای اندک محقق نشده است. بهای این روشـنگری ها، درهم شکسـته شدن سـینه و پهلوی زهرای اطهر علیهاالسـلام، سیلی خوردن و نیلی شـدن آن چهره ی مطهر و ۲۵ سال مظلومیت و سـکوت کشـنده ی حیدر علیه السلام است. آری، ما میراث دار خون سینه و پهلوی شکسته ی زهرای اطهریم. باری، این بیان های گران بها برای عبرت ما شیعیان است: فاعتبروا یا أولی الأبصر؛ (حشر (۵۹): ۲.) پس پند و عبرت بگیرید ای صاحبان اندیشه!

اگر به تهـذیب نفوس و خـالص سازی نیات و اعمالمان همت نگماریم، از تاریـخ عبرت نگرفته ایم! اگر لحظه ای از اهل بیت علیهم السـلام جـدا گردیم، از تاریـخ عبرت نگرفته ایم! اگر گـذاشتیم منافقان به لانه خزیده ی دیروز سـر از لانه بیرون آورند و یکه تازان میـدان شونـد، عبرت نگرفته ایم! اگر اجازه دادیم آنان که به فرموده ی امام از منافقان نیز بدترند (اشاره به فرموده ی حضـرت امام، دربـاره ی گروهک نهضت آزادی: در موضوع نهضت به اصـطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسـی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده ی این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شـهادت می دهـد که نهضت به اصـطلاح آزادی، طرفـدار جـدی وابسـتگی کشور ایران به آمریکاست و در این باره از هیـچ کوششـی فروگـذار نکرده است... به حسب آنچه من از انحرافـات آنهـا مشاهـده کرده ام، اگر خـدای متعـال عنـایت نفرمـوده بود و مـدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملتهای مظلوم به ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال آمریکا و مستشاران او دست و پا می زند و اسـلام عزیز چنان سیلی از این سـتمکاران می خورد که قرنها سـر بلند نمی کرد. و به حسب امور بسـیار دیگر، نهضت به اصـطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند و ضـرر آنها به اعتبار آن متظاهر به اسـلام هستند و با این حربه جوانـان عزیز ما را منحرف خواهنـد کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسیر قرآن و احادیث شـریفه و تأویلهای جاهلانه ممکن است موجب فسادی عظیم شوند، از ضـرر گروهکهای دیگر حتی منافقین- این فرزندان عزیز بازرگان- بیشتر و بالاتر است. صـحیفه

ی نور: ج ۲۲، ص ۳۸۴. پاسخ حضرت امام به نامه ی وزیر وقت کشور، بهمن ماه ۱۳۶۶.) ، سیاست گذاران پشت پرده ی برخی از امور کشور اسلامی مان شوند عبرت نگرفته ایم! اگر عنوان ها و شعارهای منافق صفتان، فریبمان داد و باعث شد تا ایشان را بر مسند های دولتی و حکومتی بنشانیم، عبرت نگرفته ایم. اگر ساکت نشستیم و اجازه دادیم تا افرادی سست عنصر با داعیه ی دروغین مسلمانی بدترین توهین ها را به اسلام نمایند، عبرت نگرفته ایم! چه شده است که در کشور اسلامی ایران، مهد دلیران و فداییان، کسی جرأت کرده، بگوید: مارکس، پدر دین ستیزی، بخشی از حقیقت را گفته است که دین، افیون توده ها و جامعه هاست؛ ما سخن او را کامل می کنیم و می گوییم: دین افیون ملتها و حکومتهاست. (هاشم آغاجری، عضو سازمان مجاهدان سازمان انقلاب اسلامی: مارکس، بخشی از حقیقت را گفته است که دین افیون ملتهاست؛ من می خواهم بخش دیگری از آن را نیز بگویم که دین، افیون حکومتها هم هست. هفته نامه شما، ۲۰/ ۰۵/ ۷۹.) اگر فردی سر سوزنی ایمان در دل داشته باشد، چگونه می تواند اجازه ی چنین گستاخی و جسارتی را به خود بدهد و چنین سخن اهانت آمیزی را بر زبان براند؟!

بزرگترین رسالت این قسمت از خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام شناساندن چهره ی نفاق و عملکرد موذیانه ی منافقان است. منافقان، همواره مترصد فرصتند و به محض این که زمینه را آماده ببینند به میدان می آیند و پرده از قساوتها و خباثتهای باطنی خویش برمی افکنند. میزان میدان داری منافقان به هوشیاری و آگاهی مردمان وابسته است. اگر هوشیاری، شهامت و غیرت مردمان در مقابل ایشان قد علم کند، دوباره بر چهره های خویش نقاب می افکنند و به لانه های خویش می خزند؛ اما اگر هوشیاری، شهامت و غیرت دینی بر باد رفته باشد، منافقان یکه تاز میدان خواهند شد و مردمان را به گرداب ضلالت و هلاکت سوق خواهند داد. مصداق بارز این حقیقت را می توان در جریان کنفرانس برلین مشاهده نمود. منافقان شرکت کننده در این کنفرانس چون زمینه را آماده پنداشتند، نقاب از چهره های کریه خویش برداشتند؛ و بدترین اهانتها را به دین، احکام دین، ولایت و حکومت ولایی روا داشتند؛ اما چون مردمان ایران را غیور، بیدار و هوشیار یافتند، دوباره بر نفاق باطنی شان نقاب افکندند و یاوه هایشان را پس گرفتند. ممکن است همانان که تا دیروز تیشه بر ریشه ی دین، اسلام، امامت و ولایت می زدند، امروز از اسلام، ولایت و حاکمیت ولی فقیه دم بزنند؛ همانان که تا دیروز با گستاخی تمام، مشکل اساسی مردم را قانون اساسی قلمداد می کردند، امروز از قانون مداری سخن برانند.

همینان هر چند شعارشان قانون مداری باشد، اما کردارشان چیزی جز قانون ستیزی نیست؛ چرا که اینان با اسلام دشمنی دارند و قانون اساسی ما بر پایه ی اصول اسلامی بنا شده است. اینان ولایت و امامت را قبول ندارند و قانون اساسی ما بر محور ولایت فقیه شکل گرفته است.

حقیقت نفاق، همین است: یک روز، ولایت ستایی و دیگر روز، ولایت ستیزی. یک روز، اسلام مداری و روز دیگر، اسلام زدایی. یک روز، قانون گرایی و دیگر روز، قانون گریزی. بایستی به هوش باشیم و فریب نخوریم. بایستی منافقان را بشناسیم و رسوایشان نماییم. مبادا با خوش باوری از منافقان حمایت کنیم و بگوییم: غرضی نداشتند. اشتباهی مرتکب گشتند و پس از آن اشتباه خویش را پذیرفته اند. متعرضشان نشوید! وحدت ملی را خدشه دار نسازید! فتنه و تفرقه برپا نکنید! با یکدیگر مدارا کنید! اگر چنین بگوییم، فریب خورده ایم و از تاریخ عبرت نگرفته ایم. وحدت، مطلوب است؛ اما چه وحدتی؟ بر چه محوری و با چه کسانی؟ وحدتی مطلوب است که محورش علی باشد؛ نه دشمن علی. وحدت با کسانی مطلوب است که مومن باشند و قانون گرا؛ نه منافق و سرسپرده ی آمریکا. مگر هر وحدتی مطلوب است؟ مگر هر سهل گیری و مدارایی مطلوب است؟ وحدت با پیشوایان نفاق، تیشه بر ریشه ی دین و ایمان است.مدارای با سران نفاق، براندازه ی اصل و اساس اسلام است.

منافقان، هم طراز کافران

در واقع می توان گفت: نفـاق، چیزی جز کفر بـاطنی و ایمـان ظـاهری نیست و از آنجا که سـعادت و شـقاوت انسان در گرو حقایق باطنی است، منافقان که در باطنشان کفر وجود دارد، در زمره ی کافران به شمار می روند و حتی به یک لحاظ از کفار بدترند؛ زیرا نقاب بر چهره زده، در پشت اسلام ظاهری سنگر گرفته، برای مردم شناخته نمی شوند و ضررشان بر جامعه ی اسلامی بیشتر است. از اینرو آیات زیادی دلالت می کننـد بر این که منافقان اهل عذاب هسـتند؛ بلکه بدترین عذابها را دارند. نظیر: ان المنفقین فی الدرک الأسفل من النار؛ (نساء (۴):۱۴۵.) منافقـان در پایین ترین و پست ترین درجات آتشـند. و ان الله جامع المنفقین والکفرین فی جهنم جمیعاً؛ (نساء (۴):۱۴۰.) خداوند، منافقان و کافران را در جهنم جای می دهد.

با توجه به نکته ی فوق، نفاق چیزی جـدای از کفر به شـمار نمی آید و در حقیقت آنچه هست یا کفر است یا ایمان. از این روسـت که خداونـد متعـال، پیامبر رحمت را به شـدت و خشونت با منافقان مأمور می گردانـد و آنان را هم طراز با کافران از اهل جهنم می خواند: یا ایها النبی جهد الکفار و المنفقین واغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بئس المصیر؛ (توبه (۹): ۷۳. تحریم (۶۶) ۹.) ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است و چه بدسرنوشتی است!

از همین روست که پاره ی وجود پیامبر نیز منافقان را هم طراز کافران از هلاک شدگان آتش جهنم می شـمارد، بر سـست عنصران منافقان می خروشد و نقاب از چهره های زشتشان فرومی افکند. تا دیگر برای نقاب کهنه ی نفاق، تا همیشه ی تاریخ، رنگ و لعاب و فریبی بـاقی نمانـد: بهـانه آوردیـد که از فتنه می ترسـیم؛ امـا بدانیـد که خود را در قعر آتش فتنه افکنـده ایـد؛ چرا که آتش جهنم کافران را از هر سو احاطه کرده است.... چندان درنگ نکردید که این اسب سرکش، رام و افسارش در دست قرار یابد. نوایی دیگر ساز کردیـد و شـعله های فتنه را فروزان ساختید. اغوای شـیطان را اجابت نمودید و در خاموش سازی انوار دین، همت گماشتید. در اقـامه ی سـنت پیـامبر، اهمال و سـستی روا داشتیـد. به ظاهر طرفـداری از دین می نماییـد و در باطن به نفع خویش عمل می کنیـد و نسـبت به اهل بیت پیامبر و فرزنـدانش حیله و نیرنگ روا می داریـد. (اعتـذارا زعمتم خوف الفتنـهٔ؛ «الا فی الفتنهٔ سـقطوا و ان جهنم لمحیطهٔ بالکافرین»... (توبه: ۴۹) ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسـکن نفرتها و یسلس قیادها ثم أخذتم تورون و قدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتاف الشـیطان الغوی و اطفاء انوار الـدین الجلی و اهمال سـنن النبی الصـفی، تشـربون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء. دلائل الامامهٔ: ص ۲۹. بلاغات النساء: ص ۳۲.)

و در جـایی دیگر در میان زنان مهاجر و انصار که به ملاقاتش آمـده بودنـد نامردان دوروی روزگار را این گونه مورد نکوهش قرار می دهد:

صبـح کردم در حـالی که به خـدا سوگنـد دنیای شـما را دوست نمی دارم و از مردان شـما خشـمناک و بیزارم. درون و بیرونشان را آزمودم و نامشان را از دهان خویش به دور افکنـدم. از آنچه کرده اند، ناخشـنودم. چه زشت است کندی شمشـیرها. (و أصـبحت و الله عائفـهٔ لـدنیا کن قالیـهٔ لرجالکن، لفظتهم بعـد ان عجمتهم و شـنئتهم بعـد ان سبرتهم، فقبحا لفلول الحـد و اللعب بعـد الجـد و قرع الصـفاهٔ و صـدع القنـاهٔ و خطـل الآراء و زلل الأهواء: «و بئس ما قـدمت لهم انفسـهم ان سـخط الله علیهم و فی العـذاب هم خالـدون» (مائده: ۸۰) لاجرم لقـد قلـدتهم ربقتها و حملتهم اوقتها و شـننت علیهم غاراتها، فجـدعاً و عقراً وبُعـداً للقوم الظالمین. الاحتجاج: ص ۱۰۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. کشف الغمهٔ: ج ۱، ص ۴۹۲.)

و آنگاه پرده از راز حق کشی ها و کینه توزی های این دون صفتان فرو می افکند:

وای بر آنان! چرا نگذاشـتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه های نبوت اسـتوار ماند؟ چرا حق را از خانه ای که جبرییل در آن فرو می آمد به خانه ی دیگر بردند؟ و حق را از دست علی که عالم به امور دنیاست گرفتند؟

بدانیـد که این زیان بزرگ و آشـکاری است! چه باعث شد که علی علیه السـلام کینه توزی نمایند و انتقام گیرند؟ چون سوزش تیغ او را چشـیده انـد و پایـداری او را دیدند که نسـبت به مرگ بی اعتنا بود. دیدند که چگونه بر آنان می تازند و با دشـمنان خدا نمی

سازد و آنان را عقوبت می کنـد و در راه رضای خدا با شدت و قاطعیت رفتار می کند. (ویحهم انی زعزعوها عن رواسـی الرسالهٔ و قواعـد النبوهٔ و الدلالـهٔ و مهبـط الروح الأـمین و الطبین بـأمور الـدنیا و الـدین: الاـ ذلک هو الخسـران المبین! و ما الـذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا منه والله نکیر سیفه و قلهٔ مبالاته لحتفه و شـدهٔ وطأته و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله. معانی الاخبار: ص ۳۵۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. الصراط المستقیم: ج، ص ۱۷۱. الاحتجاج: ص ۱۰۸. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۸.)

و در پی این گفتار، حقیقت حال منافقان را برای همیشه در گوش جان تاریخ، طنین انداز می گرداند:

اکنون بیاییـد و بشـنوید: شـگفتا که روزگـار چه شـگفتی ها در پس پرده دارد و چه بازیچه ها یکی پس از دیگری بیرون می آورد! اگر تعجب نمایی، پس گفته های آنان تعجب آور است.

به راستی مردان شما چرا چنین کردند؟ ای کاش می دانستم به چه پناهگاهی تکیه داده اند؟ و کدام ستون استوار را انتخاب نمودند؟ و به کدامین ریسمان چنگ زدند؟ و بر کدام فرزند و خاندانی پیشی گرفتند و غلبه نمودند؟

شگفتا چه دوستان دروغین و سرپرستان نااهلی را انتخاب کردند! و چه زشت است سرانجام ستمکاران که جایگزین بدی برگزیدند! سر را گذاشته به دم چسبیدند؛ پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند!

نفرین بر مردمی نادان که فسادکارنـد و فسادکاری خود را نیکوکاری می پندارنـد!بدانیـد که آنان فاسدند، هر چند خویش را فاسـد ندانند!

وای بر آنـان! آیـا آن که مردم را به راه راست می خوانـد، سزاوار پیروی است یـا آن که خود راه را نمی دانـد؟ در این باره چگونه داوری می کنید؟

((الا هلم فاسـتمع و ماعشت اراک الـدهر عجبا «و ان تعجب فعجب قولهم!» (رعد:۱۳) لیت شـعری الی ای سناد استندوا؟ و علی ای عمادٍ اعتمـدوا؟ وبای عروهٔ تمسـکوا؟ و علی ایـهٔ ذریـهٔ اقدموا واحتنکوا؟ «لبئس المولی ولبئس العشـیر و بئس للظالمین بدلا» (کهف: ۵۰) اسـتبدلوا واللّه الذنابی بالقوادم و العجز بالکاهل، فرغما لمعاطس قوم «یحسـبون انهم یحسنون صنعاً الا انهم هم المفسدون ولکن لاـ یشـعرون» (بقره: ۱۲. کهـف: ۱۰۴) ویحهـم «افمـن یهـدی الی الحق احق ان یتبع ام مـن لاـ یهـدی الاـ ان یهـدی فما لکم کیف تحکمون؟» (یونس: ۳۵).

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۸.))

سطحی نگریها و بی غیرتی های غافلانه

همه ی مصـیبت ها و انحطاطها در اسـلام از سـهل گیری، سـطحی نگری، ساده لوحی و خوش باوری مردمان در همه اجتماع مسجد پیامبر شروع شد.

آن گـاه که ابوبکر حـدیثی دروغین را به پیامبر نسبت داد، چه تعـداد از مردمان فریب آشـکار آن کلمات را دریافتنـد؟! آن گاه که فاطمه علیهاالسـلام با استناد به آیات قرآن، جعلی و دروغ بودن آن حدیث را به خوبی هویدا ساخت، چند شراره، بارقه یا جرقه برای سوزانـدن ننگ این خـدعه از دلها زبانه کشـید؟! سـنگ قبر چنـد دل مرده از حرارت سـخنان گدازنـده ی فاطمه علیهاالسـلام درهم شکست و ذوب شـد؟! چرا کسـی برنخاست و سـند حـدیث را جویا نشـد که آخر این چه حدیثی است که تنها تو شـنیده ای و هیچ یک از دیگر همراهان و صحابیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نشنیده اند؟! آیا پیامبر این حدیث را تنها در گوش تو نجوا کرده است؟!

و چرا آن گـاه کـه فـاطمه علیهاالسـلام به مقـابله و افشـاگری برخـاست، صـخره ی دل هـای قساوتمنـد آن مردم نلرزیـد و درهم فرو نریخت؟! چرا نورافشـانی فاطمه ی زهرا علیهاالسـلام، همو که نوربخش آسـمان ها و زمین است، سـینه های ظلمانی و سـیاه ایشان را

سپید و نورانی نساخت؟!

این همه از آن نشأت می گرفت که شناخت و آگاهی کافی وجود نداشت. غرض ورزان و مریض دلان، عرصه ی ترکتازی یافته بودند و توده ی مردم هم که غرض و مرضی نداشتند، ساده لوحی و ظاهربینی چشم عقلشان را کور ساخته بود و ساده انگاری و سطحی نگری، به خواب خوش بی غیرتی و غفلت فروشان برده بود.

چه کسی باور می کرد که ابوبکر صدیق، پدر زن پیامبر، پیرمردی با محاسن سفید و سوابقی درخشان که مردمان به عنوان حاکم اسلامی و پیشوای مسلمانان با او بیعت کرده بودند، از پیش خود حدیثی را جعل نماید و برای توجیه غصب فدک بدان استناد نماید؟!

باری، سطحی نگری ها و ساده انگاری ها، غیرت های دینی را بر باد داده بود. درخت تساهل و تسامح به ثمر نشسته بودند و از میوه ی بی غیرتی به همه ی مردمان خورانده بود و این بود که خطبه ی عرش لرزان فاطمه علیهاالسلام هم نمی توانست دلهای به غفلت و بی غیرتی خوگرفته ی مردم را بیدار سازد و به قیام در مقابل فساد، بدعت و تباهی وادارد.

فاطمه علیهاالسلام با خطبه ی حماسی و آتشین خویش، انصار و یاران پیامبر را به قیام و خیزش علیه پیشوایان نفاق و ضلالت فرامی خواند؛ در حالی که آنان در سایه ی امن بی غیرتی و سهل انگاری، در سکوتی مرگبار خفته بودند: وای بر شما! پسران قیلَه (منظور از «پسران قیله»، انصار می باشند که از دو قبیله ی اوس و خزرج بودند و نسب مشترکشان به زنی به نام «قیله» در چندین نسل قبل، منتهی می شد.) ! از شما چه دور است که پیش چشمانتان میراث پدرم را ظالمانه ببرند و حرمتم را ننگرند و شما همچون بیهوشان فریاد نصرت طلبی مرا نشنیده گذارید!!

دادخواهی من به شما می رسد، در حالی که اجتماعتان منسجم است، ساز و برگ فراوان دارید و اثاث و خانه های آبادان؛ اما فریاد مرا نشنیده می گیرید و به یاری ام نمی شتابید. شما دلیرانی هستید که بر دشمن، بدون زره و سپر حمله می برید. شما مشهوران به خیر و صلاح، برگزیدگان خدا، پشتیبانان دین، یاوران پیامبر و مؤمنین و حامیان اهل بیت طاهرین می باشید.شمایید که با بت پرستان عرب درافتادید و برابر لشگرهای گران ایستادید. چندان که از ما فرمانبردار و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند، مشرکان را تار و مار و نظم را برقرار، آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه ی ذلت در گوش نمودید.

اکنون پس از آن همه زبان آوری، لب فرو بسته اید و پس از پیش روی واپس نشسته اید؛ آن هم در برابر مردمی که سوگند خویش را شکسته اند، پیمان خود را گسسته اند و در دین شما طعنه وارد نموده اند. با امامان کفر بجنگید که آنان پایبند به سوگندهایشان نمی باشند! با ایشان بجنگید تا شاید از کارهای خویش بازگردند! آیا با گروهی که سوگندهای خود را نادیده گرفته اند و قصد بیرون نمودن رسول الهی را دارند، کارزار نمی نمایید و حال آنکه ایشان ابتدا جنگ را شروع نمودند؟! آیا از اینان هراس دارید؟! بیم مدارید و تنها از خدا بترسید، اگر حق پرستید. (ایها بنی قیلهٔ! اهضم تراث ابی؟ و انتم بمرأی منی و مسمع تلبسکم الدعوهٔ و تشملکم الخبرهٔ و فیکم العدهٔ و العدد و لکم الدار و الجنن. و انتم الاولی نخبهٔ الله التی انتخبت و الخیرهٔ التی اختیرت لنا اهل البیت، فبادیتم العرب، وناهضتم الامم و کافحتم البهم. لانبرح او تبرحون، نامرکم فتأتمرون. حتی دارت لکم بنارحی الاسلام و در حلب الایام و خضعت نعرهٔ الشرک، و سکنت فورهٔ الافک و خبت نیران الحرب و هدات دعوهٔ الهرج و استوسق نظام الدین. فأنی جرتم بعد البیان و أسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الإقدام عن قوم نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم. «فقاتلوا ائمهٔ الکفر انهم لا أیمان لهم لعلَّهم ینتهون». «الا تقاتلون قوما نکثوا أیمانهم من بعد عهدهم و همُّو باخراج الرسول و هم بدؤوکم اوَّل مرَّهٍٔ اتخشونهم فاللّه احق أن تخشوه ان کنتم مؤمنین» (توبه: ۱۲ و ۱۳). بلاغات النساء: ص ۳۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۶. مناقب: ج ۲، ص ۲۰۶. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۸.)

اما هزاران دریغ که از هُرم گدازنده ی کلام فاطمه، فولاد سخت هیچ دلی تأثیر نپذیرفت و از زلزله ی عرش لرزان سخنِ او، سنگ

قبر هیچ دلی نلرزید و از جا کنده نشد.

پناه بر خدا، اگر فاطمه علیهاالسلام برای انعام و احشام این گونه سخن گفته بود، امید فایده بیشتر می بود. اگر این چوب بیداری بر کفن مردگان می خورد، شاید از آن خاک اعتراضی برمی خاست. مگر چه مرگی گریبان آن جمع را به هم می فشرد که نفخه ی صور فاطمه علیهاالسلام هم از جا تکانشان نمی داد؟! مگر بی غیرتی، بی مسؤولیتی و آسایش جویی با انسان چه می کند که می تواند پاره ی تن رسول خدا را در چنگال کفتاران، گرفتار بیند و به قیام برنخیزد؟!

امان از راحت طلبی! و امان از سهل انگاری! که به فرموده ی حضرت زهرا علیهاالسلام تمام فسادها، انحراف ها و فتنه ها از آن سرچشمه گرفته است:

به خدا سوگند شما را می بینم که به تن آسایی و راحت طلبی خوکرده اید. آن را که سزاوار منصب رهبری امور است، از جایگاهش دور نموده اید. از دین برگشته اید و از جهاد در راه خدا خسته گشته اید. آگاه باشید که اگر تمام اهل زمین نیز کافر گردند خداوند از همه ی آنها بی نیاز است.

((ألا و قد أری قد أخلدتم الی الخفض و أبعدتم من هو احق بابسط و القبض. ورکنتم الی الدعه فعجتم عن الدین و مججتم الذی و عیتم و دسعتم الذی سوغتم. «فان تکفروا أنتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید» (ابراهیم، ۶).

شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۳. مناقب: ج ۲، ص ۲۰۶. کشف الغمه: ج ۱، ص ۴۹۱. الاحتجاج: ص ۱۰۲. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۹. دلائل الامامهٔ: ص ۳۷.))

امان از بی مسؤولیتی که نتیجه ی تن پروری و سطحی نگری است. امان از بی غیرتی که انسان را در مقابل غصب آشکاراترین حقوق نیز به ننگ سکوت و عافیت طلبی فرامی خواند؛ حتی اگر این حق، حق امامت برای علی مرتضی علیه السلام و یا حق مالکیت فدک برای فاطمه ی زهرا علیهاالسلام باشد:

کجا یک تن تواند غصب کردن حق مولا را سکوت خلق و همراهی دشمن کشت زهرا را

سکوت خلق و همراهی دشمن کشت زهرا را

خطرخیزی شعار تساهل و تسامح

شعار «تساهل و تسامح» یکی از نسخه های پیچیده شده ی غربی ها برای درهم شکنی غیرت دینی مسلمانان و جوامع اسلامی است. می گویند: با مدارا و سهل گیری به روی همگان لبخند بزنید! به همه ی آرا و عقاید اجازه ی جولان و ترکتازی بدهید! ظرفیت و تحمل خویش را وسعت بخشید و جامعه ی چند صدایی را بپذیرید! همه ی عقیده ها و سیره ها را برتابید! عیسی به دین خود موسی به دین خود. با گشاده رویی بگذارید هر کسی آزادانه عمل نماید! هرکه خواست و هرچه خواست شهوترانی و نفس چرانی کند! وسعت نظر داشته باشید و بگذارید هر که خواست حجاب گیرد و هر که نخواست برگیرد! و آن گاه بی غیرتان داخلی نیز، هم نوا با دشمنان خارجی، ندا در می دهند که: تساهل و تسامح در هر عصر و زمانی مطلوب و ضروری است؛ چرا که از گسترش جنگ و خشونت جلوگیری می نماید. پیامبر نیز اگر اهل سهل گیری و مدارا می بود و به روی مشرکان خوش نشان می داد، دیگر هیچ نیازی به آن همه جنگ و کشتار نمی بود. اگر پیامبر با مشرکان به توافق می رسید که ایشان بت های خود را بپرستند و مسلمانان خدای خود را، دیگر راه جنگ و خشونت گشوده نمی شد. اگر پیامبر با مشرکان مدارا می کرد و خشونت نشان نمی داد، فرزندش حسین نیز قربانی دشت بلا نمی گردید. حسین، در حقیقت قربانی خشونت طلبی های جدش در بدر، احد، حنین و دیگر جنگ های صدر اسلام گردید.

((به عنوان مثال، در این نمونه به دقت بنگرید:

اکبر گنجی: پیامبر در بدر و حنین و... به حق بر کفار و مشرکان و معاندان شمشیر زد و در واقع گفتار و کردار و رفتار نبی، دلیل و حجت است. اما آیا جنگ های جبهه ی حق علیه باطل پیامدهای ناخواسته یا آثار وضعیه به دنبال ندارد؟... خشونت، فرزند خشونت است و درخت خشونت میوه هایی جز خشونت به بار نمی آورد. هیچ کس حق ندارد به صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل می داند، دست به خشونت بزند. صبح امروز، ۲۳/ ۲/ ۱۳۷۸.))

علی علیه السلام نیز شیوه ی حکومت داری را نمی دانست. اگر او با طلحه و زبیر که از آشنایان خود او و نفوذداران آن زمان بودند، با قاطعیت و خشکی برخورد نمی کرد، جنگی در نمی گرفت و آن همه ضایعه به بار نمی آمد.

یاللعجب! ایران اسلامی و این گفته های واهی!

هزاران وای بر ما! مهد علویان و جسارت بر علی!

کجایند شهیدان؟! کجایند آن غیور مردان؟! کجایند بازماندگان شهیدان؟! کجایند غیرتمندان؟! کجایند ولاییان؟! کجایند فداییان حضرت زهرا؟!

بر همه ی ماست که با عبرت گیری از فجایع صدر اسلام در مقابل شعار واهی تساهل و تسامح، غیرتمندانه ایستادگی نماییم. آگاه باشیم که نتیجه بخشی شعار تساهل و تسامح در ایران آرزوی دیرینه ی دشمنان اسلام و انقلاب است. و به هوش باشیم که میوه ی درخت تساهل و تسامح، بی غیرتی دینی است.

مطمئن باشیم که اگر همچون صحابیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اهل تساهل و تسامح شدیم، دیگر هیچ ضمانتی برای بقای اسلام و هیچ بیمه ای برای عزت و اقتدار نظام اسلامی باقی نخواهد ماند.

خدا را با احدی رابطه ی قوم و خویشی نیست؛ لیس بین الله و بین احد قرابه. (بحارالانوار: ج، ۷، ص ۲۴۱.) هر که صادقانه در راهش، غیرتمندی و استقامت نشان دهد نصرت و یاری می شود: یا ایها الذین ءامنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت أقدامکم؛ (محمد (۴۷): ۷.) ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر (دین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد. و هر که منافقانه سستی و بی غیرتی ورزد، طرد و خوار می شود.

همه ی ما بایستی با تکیه بر غیرت و شعور ایمانی بهوش باشیم و فریب شعارهای زیبایی چون «تساهل و تسامح» را دریابیم و یقین بدانیم که کافران و منافقان تا دین و ایمانمان را نگیرند، رهایمان نمی کنند و هر روز با یک نقشه و یک شعار جدید به میدان می آیند. اینان به طور دایمی با اهل ایمان، سرجنگ دارند؛ مگر آن که از بی دینی و بی غیرتی آنان مطمئن گردند:

و لا یزالون یقتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطعوا (بقره (۲): ۲۱۷.) ؛ و اینان همچنان با شما پیکار می کنند تا اگر بتوانند شما را از آیینتان بازگردانند.

اینان، دشمنان دین شمایند و به فرموده ی امام از اسلام سیلی خورده اند و کینه ی اسلام را در دل پرورانده اند. از همین روست که اصرار فراوان می ورزند که قید مطابقت قوانین با احکام اسلامی، از قانون اساسی حذف گردد.

تأویل ها و قرائت های دینی منحرفانه

در مجادله ی غاصبان فدک با یگانه دختر پیامبر، آن قدر سیاست بازی و فریب کاری به چشم می خورد که زیرک ترین سیاست کاران عالم را به زانوزدن در مکتب خویش فرامی خواند. آن هنگام که فاطمه علیهاالسلام، با خطابه ی گدازنده و روشنگرانه ی خویش موقعیت اجتماعی غاصبان خلافت را در لبه ی پرتگاهی مهیب قرار داد، خلیفه ی وقت با دغل کاری به جواب گویی برخاست و نقشه ای از پیش تعیین شده را به اجرا درآورد.

او برای فریب مردم، ابتدا با چرب زبانی به تعریف و تمجید از پاره ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت و با لحنی

مؤدبانه گفت:

ای دخت رسول! تو راست می گویی. پـدر نسبت به مؤمنـان کریم و پرعطوفت بود و نسبت به کافران شدیـد و پرصلابت. اگر در نسب او بنگریم، در بین تمام زنان او را تنها پـدر تو و در بین همه ی دوستان باوفایش او را فقط برادر پسر عمویت، علی، می یابیم. پیامبر، علی را بر تمام دوستان صمیمی اش برگزید؛ کسی که در هر کار بزرگی یاریگر او بود.

جز سعادتمندان شما را دوست نمی دارنـد و جز شـقاوتمندان شـما را نمی انگارنـد. شـما عترت پاک رسول و برگزیدگان منتخب اویید. شـما رهنمایان ما بر کار خیر و سوق دهندگان ما به سوی بهشتید. (یا بنت رسول الله لقد کان أبوک بالمؤمنین رؤوفا رحیما و علی الکـافرین عـذابا الیمـا و اذا عزونـاه وجـدناه أباک دون النساء و أخا ابن عمک دون الاخلاء. آثره علی کل حمیم و ساعـده علی الامر العظیم. لا یحبکم الا سعید و لا یبغضکم الا شقی بعید!! و انتم عتره رسول الله الطیبون و خیرته المنتجبون، علی الخیر أدلتنا و الی الجنه مسالکنا.الاحتجاج: ص ۱۰۲.)

و آن گاه با رعایت کمال احتیاء حدیثی دروغین و جعلی را به پیامبر نسبت داد و غصب فدک را بدان مستند ساخت:

تو ای سـرور تمـام زنـان! و ای دختر بهترین پیـامبران! در آنچه می گویی صـادقی و در سـرشاری عقلت بر همگـان سابق. از حقیقت بازداشـته نمی شوی و در صـداقتت تکذیب نمی گردی. قسم به خدا که از رأی و نظر پیامبر، پا فراتر نگذاشـتم و جز به اذن و اجازه ی او کـاری به انجـام نرسانـدم. پیشوای هر امت به آنـان دروغ نمی گویـد. خداونـد را بر خویش گواه می گیرم- و او برای گواهی کـافی است- که خود از رسول خـدا شـنیدم که می فرمود: مـا گروه پیـامبران هیـچ گـاه طلا، نقره، زمین، خانه و مزرعه به ارث نمی گذاریم. تنها میراث ما کتاب، حکمت، علم و نبوت است و آنچه از مال دنیا از ما بر جای بماند، از آن ولی امر پس از ما خواهد بود تا او به صلاح دید خویش در آن حکم نماید. (و أنت یا خیره النساء و ابنه خیر الانبیاء صادقه فی قولک سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصـدوده عن صـدقک. و والله ما عـدوت رأی رسول الله و لا عملت الا باذنه! و الرائـد لا یکـذب أهله. و انی اشـهد الله- و کفی به شـهیدا- انی سمعت رسول الله یقول: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضه و لادارا و لاعقارا و انما نورث الکتب و الحکمهٔ و العلم و النبوهٔ و ما کان لنا من طعمه فلولی الامر بعدنا أن یحکم فیه بحکمه»! الاحتجاج: ص ۱۰۲.)

ظـاهر این کلام، محترمانه و تأییـدگر حقانیت و صـداقت فاطمه علیهاالسـلام است؛ اما باطن آن، اهانت آمیز و تکـذیب کننـده ی او: هرچنـد که صـداقت و موقعیت بی نظیر شـما بر همگان معلوم است و من هرگز قصـد ندارم که حقت را بگیرم و در مقابل صداقتت بایستم، اما چه کنم که حدیثی از پدر بزرگوار شـما شـنیده ام که با ادعای شـما مبنی بر ارث بَری از پیامبر سازگاری ندارد. هر چند مایلم که تقاضای شما را اجابت نمایم، اما به عنوان حاکم اسلامی این اجازه را ندارم که خلاف حدیث پیامبر عمل نمایم.

<جامی از زلال کوثر (منبع الکترونیکی >)

و آنگـاه که از ترس آن مبادا تناقض و فریب آشـکار بر این سـخن برای مردم روشن گردد، بلافاصله بر همراهی و هم رأیی مردم با خویش تأکید نمود و گفت:

آنچه که تو در پی آنی، برای تهیه اسب و اسلحه قرار داده ایم تا مسلمانان با آن به مقابله با دشمنان بپردازند، با کافران جهاد کنند و بر گردن کشان فاجر شمشیر بزنند. در انجام این عمل، من مستبدانه تنها به رأی خویش عمل نکرده ام. این عمل نه فقط به رضایت من؛ بلکه بـا رضـایت جمیع مسـلمانان صورت پـذیرفته است این مـال و ثروت من، برای تو و در اختیـار تو، ما آن را از تو دریغ نمی کنیم و برای دیگری ذخیره نمی نمـاییم. تو برترین بانوی امت پـدرت هستی و درختی پاک برای فرزنـدانت! ما نمی خواهیم مالی را که به تو تفضیـل شـده است، از تو بازپس گیریـم و مقام والای اجداد و فرزندانت را اندک شـماریم. فرمان تو در آنچه که در ملک من است، مؤثر و نافـذ می باشـد؛ اما آیا تو می پسـندی که در این مورد با دسـتور پدرت مخالفت نمایم؟! (و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السـلاح. یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المردهٔ الفجار و ذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی و

لم استبد بما کان الرأی عندی. و هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا نزوی عنک و لا ندخر دونک. و انک انت سیدة امه ابیک و الشجره الطیبهٔ لبنیک لا ندفع مالک من فضلک. لا یوضع من فرعک و أصلک. حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین ان أخالف فی ذلک أباک؟! الاحتجاج: ص ۱۰۲.)

سخن که به این جا رسید، فاطمه علیهاالسلام دگر بار به پاخاست و بر این بهتان و تناقض گویی آشکار خروشید و آن گاه با استنادی محکم به قرآن مستحکم، نقشه ی از پیش تعیین شده ی یغماگران دین و ایمان مردم را نقش بر آب ساخت:

عجبا از این تهمت! پدرم، رسول خدا هرگز از کتاب خدا روگردان نبود و با احکام آن مخالفت نمی نمود؛ بلکه همیشه پیرو قرآن بود و از آیه آیه ی آن متابعت می نمود. آیا شما بر بی وفایی و توطئه علیه پیامبر اجتماع کرده اید و عذرتان را در این باره، دروغ و بهتانی قرار داده اید که خویش آن را ساخته و پرداخته اید؟! این کار شما پس از وفات او مانند همان دام هایی است که در زمان حیات او برای هلاکش می گستراندید. اینک این کتاب خداست که در مقام حکم کننده ای گویا و عادل و جداکننده ی حق از باطل بین من و شما داوری می کند و از زبان پیامبری از پیامبران خدا، زکریا، می فرماید: «فرزندی به من عطا فرما که از من و آل یعقوب ارث ببرد» و نیز می فرماید: «سلیمان از داوود ارث برد».

خداوند عزوجل تقسیماتی در ارث مقرر داشته، حدود واجب میراث را معین نموده، سهم هر یک از مرد و زن را بیان فرموده است و این گونه بهانه ی اهل باطل را باطل ساخته و جای هیچ گونه تردید و شبهه ای برای کسی باقی نگذاشته است: چنین نیست که شما می گویید؛ بلکه نفس اماره تان کاری را برایتان جلوه گر ساخته است؛ پس صبری نیکو باید که در برابر آنچه شما می گویید، خداوند کمک کننده است. (سبحان الله! ما کان أبی رسول الله عن کتاب الله صادفاً و لا لاحکامه مخالفاً بل کان یتبع أثره و یقفو سوره. أفتجمعون الی الغدر اعتلالاً علیه بالزور؟ و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته. هذا کتاب الله حکماً عدلاً و ناطقاً فصلاً یقول: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» (مریم: ۶) و یقول: «و ورث سلیمان داوود» (نمل: ۱۶). فبین عزوجل فیما وزع من الاقساط و شرع من الفرائض و المیراث و أباح من حظ الذکران و الاناث ما ازاح به علهٔ المبطلین و أزال التظنی والشبهات فی الغابرین. «کلا ـ بل سولت لکم أنفسکم امراً فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون» (یوسف: ۱۸). دلائل الامامهٔ: ص ۳۶. الاحتجاج: ص ۱۰۶.)

ابوبکر در مقابل استدلال کوبنده ی زهرا علیهاالسلام در ورطه ی عجز و درماندگی فروافتاده بود، تأویل جدیدی را دستاویز خویش قرار داد و در مقابل کلام حکیمانه ی زهرا علیهاالسلام که قرآن را یگانه داور و معیار تشخیص حق از باطل معرفی می فرمود، حق داوری را به مردم منتقل و خواست ایشان را سند حقانیت خویش معرفی نمود:

ای دختر پیامبر! تو عین دلیل و زبان حکمتی! توان جواب گویی و رد راست گویی تو را ندارم؛ ولی این مسلمانان بین من و تو داوری نمایند. قلاده ی خلافت را ایشان به گردنم آویخته اند و آنچه از تو گرفته ام، با رضایت و توافق ایشان و به دور از هر گونه استبداد، زورگویی و خودخواهی گرفته ام و این مردمان، خود بر این مطلب شاهد و گواهند. (یا بنت رسول الله انت عین الحجهٔ و منطق الحکمه لا أدلی بجوابک و لا أدفعک عن صوابک ولکن المسلمون بینی و بینک! هم قلدونی ما تقلدت و باتفاق منهم أخذت ما أخذت؛ غیر مکابر و لا مستبد و لا مستأثر و هم بذلک شهود. الاحتجاج: ص ۱۰۶.)

این جا، همان جایی بود که مردم بایستی به پا می خاستند و غیورانه بر ابوبکر می آشفتند که چرا گناه خویش و همدستانت را بر دوش ما می گذاری؟ چرا قرآن را که حکیم ترین داوران است، به پشت سر می افکنی و مردم را که بیشترشان پیرو هواهای خویشند به داوری می طلبی؟! مگر نه این است که ملاک صحت هر سخنی، حتی سخن پیامبر، قرآن است و بس؛ پس چرا برای اثبات درستی کلام دروغین خویش از قرآن فرار می کنی و به دامان غفلت پیشگان دست می آویزی؟ ای وای بر تو! در روز روشن و در پیش چشم همه ی مسلمانان، قرائت و تأویلی جدید از دین و بدعتی آشکار فرا می نهی؟! رضایت خدا، معیار حقانیت است یا

رضایت مردمان؟!

اما صد افسوس که خدعه و فریب و نیرنگ، گوهر عقل و شرف و مردانگی را ربوده بود! و هزاران دریغ که شهوت و غفلت، برکه ی شهامت و غیرت را به تعفن کشانده بود!

این جا بود که فاطمه برای آخرین بار رو به سوی مردمان نمود و در مقابل بدعت و تأویل های انحرافی، فریاد به اعتراض و هشداری گدازنده گشود:

<جامی از زلال کوثر (منبع الکترونیکی >)

ای مردمی که با سرعت به قبول باطل روی می آورید و از کنار کردار زشت و زیان بار راحت درمی گذرید! در قرآن اندیشه و تدبیر نمی کنید یا آن که بر دل هایتان قفل نهاده شده است؟! نه چنین است؛ بل کارهای زشت، دل هایتان را سیاه و گوش و چشمانتان را بسته است. و چه بد تأویل و تفسیری (از دین و آیین)کردید! و چه بد نظریه و رأیی دادید (که حق را از اهلش گرفتید و به دست نااهلان سپردید) و چه بد معاوضه و معامله ای کردید که دنیا را گرفتید و آخرت را از دست دادید.

به خدا سوگند! بزودی بار این گناه را سنگین و عاقبتش را پشیمانی و عذاب خواهید یافت. آن گاه که پرده از کار شما برداشته شود و کیفری که در انتظارتان است، آشکار گردید و عذابی که به گمانتان نمی رسد، از جانب خداوند، رو به سوی شما نهد، آن هنگام است که که اهل باطل، خسارت زده و زیان کار شوند. (معاشر الناس المسرعهٔ الی القیل الباطل، المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر. أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها کلا بل ران علی قلوبکم من أساتم من اعمالکم فأخذ بسمعکم و ابصارکم و لبئس و ما تأولتم و ساء ما به أشرتم و شر ما منه اغتصبتم لتجدن و الله محمله ثقیلا و غبه وبیلا اذا کشف لکم الغطاء و بان ماوراءه الضراء و «بدأ لکم من ربکم ما لم تکونوا تحتسبون و خسر هنالک المبطلون» (غافر: ۷۸). المناقب: ج ۲، ص ۲۰۶. الاحتجاج: ص ۱۰۶.)

دین ستیزی در لوای قرائت های جدید از دین

پژواک خطابه ی حماسی فاطمه علیهاالسلام نوای عبرت هایی عظیم را در گوش جان جهان، طنین انداز گردانیده است؛ عبرت هایی پرطنین که شنیداری اش می تواند پایه های حکومت اسلامی را مستحکم نماید، جامعه ی اسلامی را در برابر امواج سهمگین فتنه و فساد بیمه نماید و روز به روز بر اقتدار و نفوذ آن در سطح جهان بیفزاید.

از گدازنده ترین عبرت هایی که از این خطبه ی آتشین زبانه می کشد و ظلمت را از آسمان جامعه ی اسلامی می تاراند و آن را به نورانیت می کشاند، ضرورت مبارزه ی قاطع با قرائت های انحرافی از دین می باشد. پیام این فراز از خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام این است که در این امر دین، بایستی محتاطانه گام برداشت و نباید هر یاوه ای را که به دین نسبت داده شد، پذیرفت. اگر عقیده ای به دین نسبت داده شد، باید آن را به قرآن و عترت عرضه داشت و در صورتی که با تعالیم قرآن و عترت، مطابقت نداشت، آن عقیده را به دیوار تکذیب کوبید.

غاصبان خلافت، پس از تاراج فدک، برای یغماگری دین و ایمان مردم با تأویلی جدید از قرآن و دین به میدان دغل کاری، سیاست بازی و نیرنگ وارد آمدند. اینان برای توجیه غارتگری ظالمانه ی خویش، حدیثی را به دروغ مستند ساخته و آن را مستمسکی برای فریب ساده انگاران و زودباوران قرار دادند. و آن گاه فاطمه علیهاالسلام در پی استنادی کوبنده به آیات قرآن فرمود: این قرآن است که در میان ما داوری می کند. چرا در آن نمی نگرید و حکم آن را گردن نمی نهید؟! گفتند:ما از قرآن، قرائت خودمان را داریم. بر طبق قرائت ما، هیچ پیامبری مال، خانه و یا مزرعه ای را برای فرزندان خویش به ارث نمی گذارد. آنچه که تو و علی از قرآن می فهمید، قرائت شماست. ما قرائت دیگری داریم که بر طبق آن عمل می نماییم و قرائت شما را برای خودتان وامی نهیم. سند صحت و ملاک حقانیت هر قرائتی، نه مقبولیت آن نزد خداوند که پسند آن در نزد مردمان است. و این

همان شعاری است که امروزه با عنوان «قرائت های جدید از دین» به گوش می رسد. امروزه در ایران اسلامی، شاهد آنیم که عده ای در راستای جاه طلبی ها، مقام جویی ها و شهوت پیشگی های خویش، انگاره هایی دروغین را به دین نسبت می دهند و آن را قرائتی جدید از دین نام می نهند.

((در قلمرو قرائت های مختلف از دین، مواردی چون نمونه های ذیل، جالب توجه می باشد:

عزت الله سبحانی: به گفته ی امام علی علیه السلام هر شیوه ی حکومتی که مردم در آن تفاهم کنند، همان مورد رضای خداوند است و تفاهم دینی و غیردینی، معنا ندارد. روزنامه ی خرداد، ۰۶/ ۰۸/ ۷۸: ص ۵.

عبدالکریم سروش: قرائت های مختلف از دین زدودنی نیستند و همه را باید به رسمیت شناخت. ایران، ۱۲/ ۱۰/ ۷۸.

عبدالکریم سروش: در تعارض تکالیف دینی و حقوق بشر، حقوق بشر مقدم است؛ متأسفانه فقهای ما اطلاعات برون دینی ندارند و متوجه این نکات نیستند. روزنامه ی صبح امروز، شهریور ۷۸.

عمادالدین باقی: آیات قرآن، صریحاً اصل «عیسی به خود، موسی به دین خود» را تأیید می کند و هرگز اهل کتاب یا حتی کافران و مشرکان را طرد نمی کند. روزنامه خرداد، ۱۹/ ۰۸/ ۷۸: ص ۶.

مجید محمدی: دین حقیقی با لیبرالیسم سازگار است. این دین سنتی است که چون با آزادی مخالف است، با لیبرالیسم هم مخالف است؛ لذا قرائتی از دین صحیح است که با لیبرالیسم سازگار باشد. ماهنامه ی جامعه ی سالم، تیر ۷۸.

فرامرز شکوری: اراده ی مردم، همان اراده ی خداست و انتخاب مردم هم، همان انتخاب خداست؛ لذا دموکراسی غربی با دین سازگار است. ماهنامه آبان، شهریور ۷۷.))

<جامی از زلال کوثر (منبع الکترونیکی >)

این، همان حربه ای است که با آن به جنگ امام زمان می روند. وقتی امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- تشریف می آورند با مردمانی مواجه می شوند که قرآن را تأویل می کنند. قرائت جدیدی از قرآن و دین ارائه می نمایند و با امام زمان به مجادله برمی خیزند و می گویند: تو قرآن را درست نمی فهمی، ما درست می فهمیم. آن معنایی که تو می گویی، یک قرائت قدیمی است و با قرائت ما فرق دارد!!

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود (کشف الغمۀ: ج ۲، ص ۵۳۷.) : آزار و اذیتی که دوازدهمین امام پس از ظهور خویش می بیند از رنج و اذیتی که پیامبر اکرم از جهال جاهلیت کشید بیشتر است. می دانیم که پیامبر از قوم خود آن قدر رنج و آزار دید تا جایی که فرمود: ما اوذی نبی مثل ما اوذیت (عن فضیل بن یسار قال: سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول: ان قائمنا اذا قام استقبل من جهل الناس اشد مما استقبله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من جهال الجاهلیه. قلت و کیف ذاک؟! قال:ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أتی الناس و هم یعبدون الحجاره و الصخور و العیدان و الخشب المنحوته و ان قائمنا اذا قام أتی الناس و کلهم یتأول علیه کتاب الله یحتج علیه به؛ ثم قال: اما و الله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحر و القر؛ هنگامی که قائم ما قیام می نماید، آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می بیند، از آزار و اذیتی که پیامبر از جاهلان دوره ی جاهلیت دید، بیشتر و شدیدتر است.

عرض کردم: چگونه؟ فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردمانی مبعوث شد که سنگ، تخته سنگ های بزرگ، چوب و مجسمه های چوبی را می پرستیدند؛ اما هنگامی که قائم ما قیام می نماید، مردم کتاب خدا (قرآن) را (از پیش خود تأویل می نمایند و با استناد خود با آن حضرت به بحث و جدال می پردازند؛ ولی عاقبت حضرت، عدل خود را بر آنها و در خانه های آنها وارد خواهد کرد؛ همان گونه که گرما و سرما داخل می شود. الغیبه: ص ۹۶.. اثبات الهداه: ج ۳، ص ۵۴۴. حلیۀالابرار: ج ۶۳۰. بحارالانوار: ج ۵۲، ص ۳۶۲، حدیث ۱۳۱ و ۱۳۳.) ؛ از میان ۱۲۴۰۰۰ رسول الهی هیچ پیامبری به اندازه ی من اذیت نشد. اما

امام صادق علیه السلام می فرماید: آزار و اذیتی که از جانب مردمان، پس از ظهور امام زمان، متوجه ایشان می شود، از آزار و رنج دیدگی پیامبر نیز فزون تر است. راوی حدیث، فضیل یسار، تعجب کنان از امام می پرسد: سر این مطلب چیست که امام عصر رنج و اذیتی بی نظیر می بینـد؟! امـام صـادق علیه السلام می فرماینـد: سـرش این است که پیـامبر بـا مردمانی جاهل مواجه بود که سـنگ، صخره و چوب های تراشیده را می پرستیدند. اثبات نادرستی عقیده و عمل چنین مردمانی کار خیلی مشکلی نیست.

هرچند پیامبر از جهالت و تعصب های کورکورانه ی بت پرسـتان زمان خویش خیلی رنج می کشـید، ولی در مقام بحث و اسـتدلال مشـکلی نداشت. اما آن هنگام که امام زمان تشـریف می آورند نه با بت پرستان جاهل که با عالم نمایانی روبرو می شوند که قرآن را تأویل می نمایـد و می گوینـد: آنچه تو از قرآن عرضه می کنی، یک قرائت قـدیمی است که به درد ۱۴۰۰ سال پیش می خورده است.امروز بـایستی قرائت جدیـدی از دین عرضه کرد تـا خوشاینـد مردم دنیـا واقع شـود.هر چه امـام زمـان بفرماینـد که مگر قرآن نفرموده است: یایهـا الـذین امنو اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامـر منکم (نساء (۴): ۵۹.) و مگر نه آن است که به فرمـوده ی پیامبر خاتم، من «اولی الامر» شـمایم و اطاعتم بر شـما واجب است، می گویند: این برداشت شـما از آیه است. برداشت ما از آیه چیز دیگری است. هر چه ایشـان بفرماینـد که من امـام نـاطقم؛ من مفسـر قرآنم و آنچه من می گـویم حقیقت قرآن است، در مقابـل می گوینـد این قرائت، از آن تـوست و قرائت مـا چیز دیگری است. از کجـا معلوم که قرائت قـدیمی تو درست باشـد و قرائت جدیـد ما نـادرست؟! دیگر این گونه قرائت ها کهنه شـده است و موردپسـند واقع نمی شود. ما از قرآن، قرائت ها و برداشت های نوینی داریم که بیشتر مردمان جهان آن را می پسـندند. نمی گوینـد ما خـدا را قبول نـداریم تا امام برایشان دلیل بیاورد و خدا را اثبات کند. نمی گویند ما پیامبر را قبول نداریم تا دلیل بیاورد که محمد بن عبدالله صـلی الله علیه و آله و سلم پیامبر بر حقی بود که از طرف خداوند مبعـوث شـده بـود. نمی گوینـد قرآن، کلاـم خـدا نیسـت تـا دلیـل بیـاورد که قرآن از طرف خـداست؛ بلکه می گوینـد قرآن کلاـم خـداست، امـا تنها تأویل و قرائت خویش را قبول می نماییم و بس. خـدا را قبول داریم؛ اما مفهوم خـدا غیر از آن است که شـما می گوییـد؛ خـدا یعنی ایده آل اخلاقی. خدا وجود خارجی ندارد؛ بلکه صورتی ذهنی است که همه ی خوبی ها در آن باشد. «لا اله الا الله» را قبول داریم؛ ولی قرائت مـا از «الله» یـک صورت ذهنی است که جـامع همه خوبی هـاست. پیامبر اسـلام را هم قبول داریم؛ اما معنای پیامبری، غیر از چیزی است که شـما می گویید. پندار شما این است که فرشته ای به نام جبرائیل از جانب خداوند، قرآن را بر قلب پیامبر نازل گردانیـده است؛ در صورتی که این گونه نیست. نبوت یک حالت قلبی روحانی و یک نوع تجربه ی دینی است که تحقق آن برای هر کسـی و در هر زمانی امکان پـذیر است. (محمـد مجتهد شبستری: وحی، امری تجربی است؛ نه امری گزاره ای. وحی، یافتنی است. پیامبر هم وحی را تجربه کرد و یافت. قرآن هم می گوید تو وحی را تلقی کردی و از مخاطبان خود نیز خواسـته کـه وحی را تلقی کننـد. ماهنـامه ی چشم انـداز ایران، فروردین و اردیبهشت ۷۹، ش ۴، ص ۶۸.) پیـامبری یک تجربه ی شخصـی است. یک حالت عرفانی برای شـخص پدیـد می آیـد که خیال می کنـد کسـی با او حرف می زند؛ هرچند شاید هیچ کسـی هم در کـار نباشـد. اگر سـوأل شـود کـه پس این قرآن چیست، می گوینـد: قرآن در حقیقت، تفسیر و برداشـتی است که پیـامبر از حـالت خویش داشـته است. پیامبر وقتی خواسـته آن حالت عرفانی را برای مردم زمان خویش توضیـح دهـد، با مفبولات و فرهنگ پـذیرفته شـده ی آن زمـان سـخن گفته است؛ (مقصود فراست خواه: نزول عربی قرآن به این معنا نیست که تنها واژگان و جملات آن عربی باشـد؛ بلکه قرآن بـا معلومات و ادبیات و معتقـدات آن زمان عرب، تلائم دارد.... نشاء ش اول.) از این روی خیلی از مطالب قرآن، قابـل نقـد می باشـد. (حبیب الله پیمـان: قرآن، قابل نقـد عقلی و تجربی است و خود قرآن نیز در آیات بسـیاری دعوت به آن نموده است. هفته نـامه پیام هاجر، ۲۳/ ۰۹/ ۷۸، ص ۶.) بـایستی دسـتورات قرآن را تجربه کنیم؛ اگر به نیازهای جامعه پاسـخ داد قبول می کنیم و اگر نتیجه نداد آن را رد می کنیم. می گویند از آن جا که تجربه ی بیست ساله ی جمهوری اسـلامی در ایران نشان داده که قرآن در حل مشـکلات اجتماعی ناتوان است، می توان گفت که تاریـخ مصـرف قرآن گذشـته است و احکامش به درد روزگار ما

نمی خورد؛ از این روی بایستی احکامی بر اساس خردورزی و تجربه اندوزی وضع شود و با رأی مردم به تصویب برسد و آنگاه در جامعه به مرحله ی اجرا درآید.

این مطالب را نه پشت کوه قاف که در پایتخت جمهوری اسلامی ایران گفته اند و نوشته اند؛

((برای مثال، ذکر چند نمونه ی دیگر از قرائت های انحرافی را که در مطبوعات ایران اسلامی منعکس شده است؛ کافی می دانیم: محمـد مجتهـد شـبستری: اثبات حق حاکمیت به معنای حقوقی آن برای خـدا اشـکالات فراوان دارد. آیه ی «ان الحکم الا لله» به این معنـا نیست که خداونـد حق حـاکمیت بر مردم دارد تـا بحث شود که این حق را به چه کسـی سـپرده است.... از آیه ی «اطیعوا الله و اطیعـوا الرسـول.....»، هیـچ حـق حـاکمیتی برای پیـامبر و غیره فهمیـده نمی شود.... آیـا امروز هم مسـلمانان موظف هسـتند به همـان مضـمون آیات قرآن عمل کنند؟ مثلاً آیا اکنون هم باید به مضمون آیه ی قصاص عمل کنند؟ جواب فتوایی حکم به لزوم می کند؛ لکن اگر فتوایی منافی نیازهای روز جامعه و عـدالت باشـد، براحتی می توان از آن صـرف نظر کرد؛ ولو مجمع علیه باشـد. هفته نامه آبان، ۲۶/ ۰۱/ ۷۹: ش ۱۲۱، ص ۴. عبدالکریم سـروش: طبق نظر قرآن هر حکمی که فوق طاقت جسمی یا روحی انسان بشود ملغی است. طـاقت و وسع هم به حسب زمـان ها تغییر می کنـد، لـذا اگر بر حسب مرور زمان، حکمی از احکام اسـلامی قابل تحمل برای مردم نبود ولو از نظر روحی، آن حکم ساقط است. ماهنامه زنان، دی ۷۸: ش ۵۹، ص ۳۳.

عبـدالکریم سـروش: در حیطه ی ولاـیت بـاطنی، رابطه ی مریـد و مرادی برقرار است؛ امـا در حیطه ی ولایت سیاسـی، حتی ائمه هم وجوب اطاعت ندارنـد؛ چه رسـد به فقیه. مردم می توانند بر امام معصوم هم خرده بگیرند، انتقاد کنند و در جایی فرمانش را اطاعت نکنند. ماهنامه کیان، آبان ۷۸.))

حتی این مطالب را در دانشگاه ها تدریس می کنند و بعضی از مسؤولان کشور هم آنها را تأیید و به وجودشان افتخار می کنند!!

یاللعجب! مدال افتخار بر سینه ی شبهه آفرینانی در طول تاریخ بشر به ذهن احدی از شیاطین انسی و جنی نیامده است؟!

امـام زمـان- عجـل الله تعـالی فرجه- بـا این مسـلمان نمایان چگونه برخورد نمایـد؟! هزار دلیل بیاورد که دست دزد را بایـد بریـد: و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما؛ (مائده (۵): ۳۸.) دست مرد و زن دزد را قطع نمایید، می گویند منظور آیه این است که اگر هیچ راهی برای جلوگیری از دزدی وجود نـداشت، آن گاه دست دزد را بایـد بریـد. این آیه در مقام بیان ابزار است و اگر با ابزار بهتری چون زنـدانی کردن بتوان جلوی دزدی را گرفت، نبایـد به خشونت و قطع دست متوسـل شـد. اگر بگویـد قرآن درباره ی مرد و زن زناکار می فرمایـد: و الزانیه و الزانی فاجلـدوا کل واحـد منها مائه جلـده و لا تأخذکم بهما رأفه فی دین الله؛ (نور ()، ۲.) زن و مرد زناکار را در پیش چشم مردم صد تازیانه بزنید، مبادا تحت تأثیر عواطف از اجرای احکام دین خدا خودداری نمایید.

مبـادا بگوییـد بیچـاره هـا جواننـد و آبرویشـان می ریزد؛ آبروی دو جوان ریخته شود بهتر یا آنکه تمام شـهر به لجن کشانـده شود؟! روشنفکران دینی در مقابل، خواهند گفت: این قرائت شماست. این قرائت، بوی خشونت می دهد و ویژه ی خشونت طلبان است.

((در این قرائت، به دقت نظر افکنید:

محمـد مجتهـد شـبستری: چون خطابـات الهی، خطاب مطلق است؛ نه خطاب حکومی، بایـد عاری از هر گونه صـلابت و خشونت و تحمیل باشد و بویی مشام نواز بدهد. ماهنامه کیان، فروردین ۷۸.))

اسـلام، دین رأفت و مهربانی است و هیـچ گاه اجازه نمی دهد که آبروی دو جوان به خاطر یک اشـتباه ریخته شود. اگر سوأل شود که به جای اجرای این احکام اسـلامی چه باید کرد؟ می گویند: نباید چیزی را بر مردم تحمیل کرد. بایستی بنگریم پسند و خواست مردم چیست؛ به همان گردن نهیم.

اگر گفته شـود: پیـام قرآن، خـدامحوری است؛ نه مردم محـوری، می گوینـد: این فهم و قرائت شـماست؛ مـا به گونه ی دیگری می فهمیم.

با وجود اینان، امام زمان چقدر باید خون دل بخورد؟! اگر بخواهد شمشیر بکشد بلافاصله خواهند گفت: خشونت از هر کسی که باشد محکوم است. تعصبات را کنار بگذارید و به بحث و گفت وگوی منطقی روی بیاورید! امام زمان با چنین مردمانی با چه زبانی بحث نماید تا ثابت شود که اینان جاهلند و در اشتباه و یا غرض ورزند و بیمار؟! رنج چنین امامی بیشتر است که با مردمانی هواپرست روبه روست که تنها خواسته های نفسانی خویش را به نام دین قبول می نمایند یا رنج آن پیامبری که با بت پرستانی مواجه است که آنچه را که خود ساخته اند به خدایی می پرستند؟!

والاترین وظیفه ی عالمان، مرزبانی از قلوب شیعیان

از این گونه احادیث استفاده می شود که برای تحقق و گسترش حکومت حق امام عصر-عجل الله فرجه الشریف- در سطح جهان، حتی پس از ظهور آن حضرت اخلاص، فداکاری، سختی و خون دل خوردن های فراوان لازم است.

نکته ی دیگر آن که برای تحقق حکومت جهانی موعود، علاوه بر مهارت های جنگی و نظامی، مهارت ها و توانایی های دیگری نیز موردنیاز و احتیاج است. علاوه بر شجاعت و شهامت سرداران جنگی ورزیده، حکمت و درایت عالمانی فرزانه و وارسته مورد نیاز خواهد بود.

وقتی دریافتیم که مهم ترین مشکل امام زمان، جهاد علمی و فرهنگی با شبهه افکنانی است که قرائت های جدیدی از دین ارائه می کنند، معلوم می شود که علاوه بر دلیرمردانی ورزیده در عرصه ی جهاد نظامی به عالمانی وارسته و توانا نیازمندیم تا امام زمان را در جهاد علمی با این شیاطین انسان نما یاری رسانند.

البته ما باید چنان خود را به اوج آمادگی برسانیم که به محض ظهور حضرتش بتوانیم در رکاب او شمشیر بزنیم و از پیشرفته ترین سلاح های نظامی نیز استفاده نماییم؛ اما حال که فهمیدیم امام زمان مسؤولیت مهم دیگری دارد که رنج و غصه اش از هر چیز دیگری بیشتر و کشنده تر است، بایستی برای یاری آن حضرت، خویش را به سلاح علم و آگاهی مجهز نموده و با تمام توان در رفع این گونه شبهات تلاش نماییم تا بتوانیم دوستان و شیعیان آن حضرت را از دام این شیاطین شبهه افکن برهانیم و بدانیم که مرزبانی از قلوب شیعیان آن حضرت بر عهده ی علمای ربانی است: علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته و شیعته النواصب، یمنعونهم من الخروج و التسلط علی ضعفاء شیعتنا. الا و من انتصب لذلک من شیعتنا کان افضل ممن جاهد الروم و الترک و الخزر الف الف مرة لانه یدفع عن ادیان محبینا و ذلک عن ابدانهم؛ (الصراط المستقیم: ج ۳، ص ۵۵. الاحتجاج: ص ۱۷. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ص ۳۴۳. عوالی اللئالی: ج ۱، ص ۱۸. بحارالانوار: ج ۲، ص ۵.) عالمان شیعیان ما، محافظ و نگهبان آن مرزهایی می باشند که نفوذگاه ابلیس و پیروان جنی و انسی اوست. این مرزبانان عقیده و ایمان، شیعیان ضعیف ما را از بی ایمانی و غلبه ی شیطان، دور می دارند.

آگاه باشید که هر کس برای چنین امر مهمی بپا خیزد، فضیلتش هزار هزار مرتبه از فضیلت جنگ و کارزار با تمام دشمنان اسلام بیشتر است؛ چرا که شر و بلا را از دین و بدن محبان ما دور می سازد.

پیوست : انوار جمال یار

با جمالش چون که نتوان عشق باخت از کمال لطف خود آیینه ساخت.

از کمال لطف خود آیینه ساخت. از کمال لطف خود آیینه ساخت.

عطار نیشابوری

عظمت و منزلت حضرت زهرا علیهاالسلام، تا به حال، موضوع بسیاری از گفته ها و نوشته ها قرار گرفته است؛ اما در میان تمامی

بیان های گفتاری و نوشتاری در این عرصه، کمتر بیانی است که به پایه ی سخنان والا و پرارج ذریه ی زهرا علیهاالسلام امام خمینی رحمه الله برسـد. حتی می توان گفت که در میـان تمـام سـخنان ژرف و فرموده هـای حکمت آمیز حضـرت امـام رحمه الله نیز کمتر سخنی است که به ژرفنای بیان ایشان درباره ی صدیقه ی طاهره علیهاالسلام نزدیک شده باشد.

آن عـارف مهربـان جمـاران، بـه هنگـامه سـخن گفتن از مقـام والای فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام، آن چنـان در آسـمان معرفت آن حضـرت، اوج می گرفتنـد که کمتر کسـی را یارای آن بود که حتی به گرد پای او برسد و این، در حالی بود که آن جناب، همواره معترف بودند که اندیشه و زبان بشری از فهم و بیان حتی گوشه ای از مقام رفیع معنوی آن حضرت، قاصر و عاجز است:

صورت شاهد ازل، معنی حسن لم یزل و هم، چگونه وصف آیینه ی حق نما کند.

و هم، چگونه وصف آیینه ی حق نما کند. و هم، چگونه وصف آیینه ی حق نما کند.

غروی اصفهانی

از آن جا که استاد فرزانه ی ما، حضـرت آیت الله مصـباح یزدی، در فرمودهای خویش بر دیـدگاه عرفانی اسـتادشان، حضـرت امام رحمه الله، درباره ی شخصیت حضرت زهرا علیهاالسلام فراوان تأکید ورزیده اند، بسیار سزا و بجا دیدیم که مجموعه ی کامل گفته ها و نوشـته های حضـرت امام پیرامون حضـرت زهرا علیهاالسلام را در پیوست این کتاب، به پیشگاه همه ی دوستداران آن حبیبه ی خدا تقدیم نماییم.

این مجموعه، در دو بخش اجمالی و تفصـیلی، سامان یافته است که بخش اجمالی آن، دربردارنـده ی تعابیر بسـیار زیبا و روح فزای حضـرت امام درباره عظمت وجودی حضـرت زهرا علیهاالسلام می باشد و بخش بعدی آن، سامان یافته ی تمامی نوشته ها، گفته ها یا پیام های ایشان در موضوع نامبردار می باشد که در قالبی جدید و به گونه ای موضوعی، زینت بخش این کتاب گردیده است.

جرعه ای از زلال بی مثال کوثر

راه باز است زکوی تو به سرچشمه فیض چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم.

چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم. چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم.

آقابزرگ قمی

عبـاراتی که در فهرست ذیـل به پیشـگاه همه ی محبـان و ارادتمنـدان آسـتان حضـرت فـاطمه ی زهرا علیهاالسـلام تقـدیم می شود، تعـابیری است که از مجموعه ی گفته هـا، نوشـته هـا و پیام های حضـرت امام رحمه الله، اخـذ شـده است. در تنظیم این مجموعه، تا جایی که امکان داشـته، از عین تعابیر حضـرت امام، بـدون هیـچ تغییری، اسـتفاده شـده است و در شـمار اندکی از این تعابیر، منظور کلام در قالبی مصدری بیان شده است.

امیـد است که از این رهگـذر، ثوابی بی نهایت و عنایاتی ویژه از جانب صـدیقه ی طاهره علیهاالسـلام به روح پیر و مراد سـفر کرده مان، عاید و واصل گردد و جرعه ای روح فزا نیز از زلال بی همانند کوثر، روزی ارواح تشنه و نیازمند ما شود. ان شاءالله.

فهرست تعابیر زیبا و روح فزای حضرت امام، درباره ی شخصیت حضرت زهرا

وقف کننده ی وجود خویش برای اسلام. ۲۲/ ۱/ ۱۳۵۸

انسانی به تمام معنا انسان، تمام نسخه ی انسانیت، تمام حقیقت انسان. ۲۶/ ۲/ ۵۸

زنی روحانی، زنی ملکوتی، تمام حقیقت زن ۲۶/ ۲/ ۵۸

موجودی ملکوتی به صورت انسان، موجودی الهی و جبروتی به صورت یک زن. ۲۶/ ۲/ ۵۸

سیمای زهرا در بیان ذریه ی زهرا

اوصـاف زیبای زهرا، فضایل بیرون از شـمار زهرا و کمالات روح فزای زهرا را از هر زبان که بشـنوی نامکرر است. فضایل بی کرانه ی او همواره و از هر زبـانی شـنیدنی است و از بیـان نورانی سـلاله ی پاك او، شـنیدنی تر. انعکاس جمال دل آرای او از هر آینه ای دیـدنی است و از انـدیشه ی صـاف مردی از ذریه ی او، دیـدنی تر؛ رادمردی که چنـان در خلـق و خوی فـاطمی ذوب شـده بود که خود، آیینه دار جمال الهی زهرا و فرزندان پاك نهاد او گشته بود. آنچه در پیش روی شما دوستداران آن حضرت، قرار یافته است، مجموعه ی فرموده هـای جـان فزا و حکمت افزای آن ذریه ی زهراست که با نظمی نوین، در راسـتای اهـداف فصل اول این کتاب، سامان یافته است.

امیـدمان بر آن است که این عرض ارادت کوچـک، نگاه رحمت و عنایت آن جناب را به دنبال داشـته، دست نوازش مادرانه اش را روزی ما و مراد به رضوان پرکشیده مان نماید. ان شاءالله.

ناتوانی افهام از درک منزلت و رتبت زهرا

۱.... زنی که هر کسـی بـا هر بینشـی، دربـاره ی او گفتاری دارد و با این حال کسـی از عهـده ی سـتایش او برنیامـده است؛ چرا که احادیثی که از خاندان وحی رسـیده، به اندازه ی فهم مسـتمعان بوده است، دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند، و دیگران هرچه گفته انـد، به مقـدار فهم خودشان بوده است؛ نه به انـدازه ی مرتبت او. پس بهتر آن که از این ودای شـگفت، درگـذریم و به فضایل زن، روآوریم که.... (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۱۵/ ۲/ ۱۳۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲.)

۲.... او حرکت معنوی خود را با قدرت الهی، با دست غیبی و با تربیت رسول الله صـلی الله علیه و آله شـروع و تمامی مراحل معنوی را طی کرده است تا به مرتبه ای رسـیده که دست همه از او کوتاه گشته است.... (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۶/ ۲/ ۱۳۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۵.)

۳.... من، راجع به حضـرت صـدیقه علیهاالسـلام خودم را قاصـر می دانم که ذکری بکنم.... (از فرموده های امام خمینی در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن، ۱۱/ ۱۲/ ۶۴. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸.)

افتخار عالمی به زهرا

۱. فردا روز زن است؛ روز زنی است که عالم به او افتخار دارد. (از پیام امام خمینی به مناسـبت روز زن، تاریـخ ۲۶/ ۲/ ۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۷.)

۲.... زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارك اسلام عزیز می درخشد. (از پیام امام به مناسبت روز زن، ۱۵/ ۲/ ۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲.)

روز ولادتش، روز زن

۱. اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والاتر و افتخارآمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است.

۲. مبارك باد بر ملت عظیم الشأن ایران بویژه زنان بزرگوار، روز مبارك زن؛ روز شـرافتمند عنصـر تابناکی که زیربنای فضیلت های انسانی و ارزش های والای خلیفهٔالله در جهان است و مبارك تر و پربهاتر، انتخاب بسـیار والای روز بیسـتم جمادی الثانی است؛ روز پر افتخـار ولاـدت زنی که از معجزات تاریـخ و افتخـارات عـالم وجود است. (از پیـام امـام خمینی به مناسـبت روز زن، ۲۵/ ۱/ ۶۱.

صحیفه ی نور: ج ۱۶، ص ۱۲۵.)

۳. برای زن ها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت... و شما افتخار کنید که این روز را روز زن قرار داده اند و باید که مسؤولیتش را هم به عهده بگیرید. اگر شما پذیرفتید که روز بیستم جمادی الثانیه که روز تولد حضرت زهراست، روز زن باشد، خیلی مسایل را به عهده ی شما می آورد. اگر یک ملتی پذیرفت که فلان روز، روز جهاد است، باید در آن روز مشغول مجاهده بشود. اگر کسی مشغول مجاهده نشد، نپذیرفته است که آن روز، روز جهاد است. اگر شما همه پذیرفتید که امروز، یعنی روز تولد حضرت زهرا که آن کمال و آن وضعیت را دارد، روز زن است، بر عهده ی شما مسایل بزرگی را می آورد؛ از قبیل مجاهده؛ چرا که حضرت به اندازه ی خودش در این ظرف کوتاه، مجاهده داشته است. با حکومت های وقت، مخاطبه داشته است. حکومت های وقت را محاکمه می کرده است. شما باید به او اقتدا کنید تا پذیرفته باشید که این روز (روز تولد آن حضرت) روز زن است. شما اگر پذیرا شدید، باید زهد و تقوا و عفاف و همه ی چیزهایی را که او داشته است، تبعیت کنید، و اگر تبعیت نکردید، بدانید که شما داخل در این روز نیستید. هر کس نپذیرفت در روز زن و در این شرافت، وارد نشده است. (از فرموده های امام در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن. تاریخ ۱۱/ ۱۲/ ۶۴. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸.)

۴. روز ولادت سرتاسر سعادت صدیقه ی طاهره که والاترین روز برای انتخاب روز زن است، به ملت شریف ایران، خصوصاً زنان محترم، تبریک و تهنیت عرض می کنم. این ولادت با سعادت در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان، مطرح نبود و وجود او موجب سرافکندگی خاندانش در نزد اقوام مختلف جاهلیت به شمار می رفت. در چنین محیط فاسد و وحشت زایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلاب عادات جاهلیت نجات بخشید.

تاریخ اسلام، گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مولود شریف است تا نشان دهد که زن، بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. پس این روز، روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش بزرگ او در جامعه است. (از فرموده های امام خمینی در دیدار با گروهی از خلبانان نیروی هوایی: تاریخ ۴/ ۲/ ۶۰. صحیفه ی نور: ج ۱۴، ص ۲۰۰.)

۵. فردا، روز زن است؛ روز زنی است که عالم به او افتخار دارد، روز زنی است که (خودش و) دخترش در مقابل حکومت های جبار ایستاد و آن خطبه را خواند و آن حرف ها را زد که همه می دانید... زن های عصر ما، بحمدالله، شبیه به همان ها هستند. در مقابل جبار با مشت گره کرده و با بچه های در آغوش گرفته ایستادند و به نهضت کمک کردند. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۲۶/ ۲/ ۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۷.)

فاطمه نمونه و الگوی جهانیان

۱. الگو، حضرت زهراست. الگو، پیغمبر اسلام است. ما وقتی می توانیم ادعا کنیم که جمهوری اسلامی داریم که تمام این معانی که در اسلام است، تحقق پیدا کند. (از فرموده های امام در جمع پاسداران. تاریخ ۸/ ۳/ ۵۸. صحیفه ی نور: ج ۷، ص ۱۷.)

۲. روز بزرگی است. یک زن در دنیا آمد که مقابل همه ی مردان است. یک زن به دنیا آمد که نمونه ی انسان است. یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. (از فرموده های امام در دیدار با گروهی از بانوان. تاریخ ۲۷/ ۲/ ۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲.)

۳. ما باید از این خاندان، سرمشق بگیریم. بانوان ما از بانوانشان و مردان ما از مردانشان؛ بلکه همه ی ما از همه ی آنها.

آنها زندگی خودشان را برای طرفداری از مظلومان و احیای سنت الهی، وقف کردند.ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای

آنها قرار دهیم. کسی که تاریخ اسلام را می داند، می داند که هر یک از این خاندان- مثل یک انسان کامل؛ بلکه بالاتر، همچون یک انسان الهی و روحانی- در مقابل کسانی که می خواستند مستضعفان را از بین ببرند، قیام کردند. (از فرموده های امام در جمع پرسنل نیروی هوایی، تاریخ ۲۲/ ۱/ ۵۸. صحیفه ی نور: ج ۵، ص ۲۸۳. با اندکی ویرایش.)

۴. خطبه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در مقابل حکومت و صبر امیرالمؤمنین در مدت بیست و چند سال و در عین حال کمک کاری به حکومت موجود و بعد هم فداکاری در راه اسلام و (نیز) فداکاری دو فرزند عزیزش: خدمت بسیار بزرگ امام مجتبی (به اسلام) که دولت جابر اموی را با آن خدمت، رسوا فرمود و خدمت بزرگ برادر ارجمندش، حضرت سیدالشهدا، چیزهایی است که همه می دانید و می دانیم. با اینکه عده و اسباب و ابزار جنگ آنها کم بود، لکن روح الهی و روح ایمان، بر همه ی ستمکاران عصر خودشان اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز، الگو شدند که ما از کمی عِدّه و عُدّه و کمی ابزار جنگ نهراسیم و در مقابل تمام قدرت هایی که امروز با ما به جنگ برخاسته اند، مقاومت کنیم. همان طوری که اولیای ما علیهم السلام نشان دادند، باید در مقابل مستکبران، گاهی با تبلیغ و گاهی با اسلحه ایستاد و مستکبران را به جای خودشان نشاند. ما هم الگوی آنها و تبعیت از آنها را می پذیریم. (از فرموده های امام خمینی در جمع رزمندگان ارتش و سپاه، تاریخ ۱۸/ ۱۲/ ۶۰. صحیفه ی نور: ج ۱۶، ص ۶۷.)

۵. در تهذیب اخلاق خود و وادار کردن دوستانتان به تهذیب اخلاق، کوشش کنید...آن طوری که زن فرید، (فرید: یگانه، یکتا.) حضرت زهرا علیهاالسلام بود. همه باید به او اقتدا کنیم و همه باید دستورمان را از اسلام، به وسیله ی او و فرزندان او بگیریم. همان طوری که او بوده است، باشید و در علم و تقوا کوشش کنید... کوشش برای رسیدن به علم و تقوا، وظیفه ی همه ی ما و شماست. (از فرموده های امام خمینی در جمع بانوان به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۱/ ۱۲/ ۶۳. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۱۲۰.)

۶.... حضرت، به اندازه ی خودش، در این ظرف کوتاه، مجاهده داشته است. با حکومت های وقت، مخاطبه داشته است. حکومت های وقت را محاکمه می کرده است. باید به او اقتدا کنید. زهد، تقوا، عفاف و همه ی چیزهایی را که او داشته است، تبعیت کنید.... (از فرموده های امام خمینی در دیار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن. ۱۱/ ۱۲/ ۶۴. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۹.)

فضیلت های بی نهایت فاطمه

۱.... زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد؛ زنی که فضایل او هم طراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود.... (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۱۵/ ۲/ ۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲.)

۲. زنی که تمام خاصه های انبیا در اوست؛ زنی که اگر مرد بود، نبی بود، زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۶/ ۲/ ۵۸. صحیفه ی نور، ج ۶، ص ۱۸۵.)

۳. اصولاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، طبق روایاتی که داریم، قبل از این عالم، در ظل عرش، انواری بوده اند. (ایشان) در انعقاد نطفه و طینت از بقیه ی مردم امتیاز داشته اند و مقاماتی دارند الی ماشاءالله؛ چنان که در روایت معراج، جبرئیل عرض می کند: لو دنوت انمله لاحترقت؛ اگر کمی نزدیک تر می شدم، سوخته بودم. با این فرمایش که: ان لنا مع الله حالات لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل؛ ما به خدا حالاتی داریم که نه هیچ فرشته ی مقربی می تواند آن را داشته باشد و نه هیچ پیامبر مرسلی.

این، جزء مذهب ما است که ائمه چنین مقاماتی دارند... چنان که به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا

علیهاالسلام هم هست؛ با این که حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه ی حکومت است. (ولایت فقیه، امام خمینی: ص ۴۳.)

والاترین فضیلت حضرت زهرا

۱. راجع به حضرت صدیقه علیهاالسلام، خودم را از هر ذکری قاصر می دانم. فقط به این روایت که شریف و با سند معتبر نقل شده است، اکتفا می کنم. حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

فاطمه علیهاالسلام بعد از پدرش، ۷۵ روز در این دنیا نبودند و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت. جبرئیل امین می آمد و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسایلی از آینده نقل می فرمود. ظاهر روایت، این است که در این ۷۵ روز مراوده ای بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است.

گمان ندارم که غیر از طبقه ی اول از انبیای عظام درباره ی کسی این طور وارد شده باشد که در ظرف ۷۵ روز جبرئیل امین چنین رفت و آمدی داشته باشد. جبراییل، مسایل واقع در آتیه و آنچه را که به ذریه ی فاطمه علیهاالسلام می رسیده است، ذکر می کرده و حضرت امیر هم آنها را می نوشته است. حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است- و البته آن وحی به معنای آوردن احکام، با رفتن رسول خدا، تمام شد- کاتب وحی حضرت صدیقه در این ۷۵ روز نیز بوده است.

مسأله ی فرود آمدن جبرئیل، یک مسأله ی ساده نیست؛ خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی امکان دارد بیاید و یک تناسب کامل بین روح آن کسی که جبرئیل بر او وارد می شود و مقام جبرئیل، که روح اعظم است، لازم است. چه ما همچون اهل نظر قایل شویم که قضیه ی تنزل جبرئیل، به واسطه ی روح خود ولی یا پیغمبر است که روح ولی، جبرئیل را تنزیل می دهد و تا مرتبه ی پایین وارد می کند یا همچون بعض اهل ظاهر، بگوییم حق تعالی او را مأمور می کند که برو و این مسایل را بگو، تا تناسبی بین روح این کسی که جبرئیل به نزد او می آید و بین جبرئیل که روح اعظم است، نباشد این معنا امکان ندارد. این تناسب، تنها بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیای درجه ی اول بوده است؛ مثل رسول خدا، موسی، عیسی، ابراهیم و امثال اینها. این تناسب برای همه کس نبوده است و بعد از این هم، برای کس دیگری واقع نشده است، حتی درباره ی ائمه هم من ندیده ام که چنین امری وارد شده باشد. طبق آن چیزی که من دیده ام فقط برای حضرت زهرا علیهاالسلام وارد شده است که جبرئیل به طور مکرر در طول ۷۵ روز وارد می شده و مسایل آتیه را که بر ذریه ی او می گذشته است، می گفته و حضرت امیر هم ثبت می کرده است، شاید یکی از مسایلی که گفته است، راجع به مسایلی بوده است که در عهد ذریه ی بلندپایه ی او حضرت صاحب علیه السلام واقع می شود که مسایل ایران هم جزو آن مسایل باشد؛ ما نمی دانیم، ممکن است. در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه ی فضایل عظیمی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند، بالاتر می دانم؛ فضیلتی که برای غیر انبیا علیهم السلام، آن هم نه همه ی انبیا، بلکه برای طبقه ی بالای انبیا علیهم السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه ی آنها می باشند، برای کس دیگری حاصل نشده است. و با این کیفیت که جبرئیل در طول هفتاد و چند روز مراوده داشته باشد، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده است. این فضیلت، از مختصات حضرت صدیقه علیهاالسلام است. (از فرموده های امام خمینی در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن، تازیخ ۱۱/ ۱۲/ ۶۲. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸. با اندکی ویرایش.)

فاطمه، مجمع جلوه های جمال و جلال الهی

۱. تمام ابعادی که برای زن و برای یک انسان متصور است، در فاطمه ی زهرا علیهاالسلام جلوه کرده است. یک زن معمولی نبوده است؛ یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنا انسان، تمام نسخه ی انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت

انسان.

او زن معمولی نیست. او موجودی ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است؛ بلکه موجودی الهی و جبروتی که در صورت یک زن ظاهر شده است.... تمام هویت های کمالی که در انسان و در یک زن متصور است، تمام در این زن است....معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود مجتمع است. انسانی است به تمام معنا انسان و زنی است به تمام معنا زن. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۲۶/ ۲/ ۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۵.)

فاطمه، حقیقت و باطن لیلهٔالقدر

۱. دلالت می کند بر آنچه از حقیقت لیلهٔالقدر احتمال دادیم، حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده است که مردی نصرانی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید که تفسیر باطن این آیات: حم، و الکتاب المبین، انا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ، انا کنا منذرین، فیها یفرق کل امر حکیم، چیست؟

فرمود: اما «حم»، محمد صلی الله علیه و آله است و اما «کتاب مبین»، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و اما «لیلهٔ» فاطمه علیهاالسلام است. (آداب الصلوهٔ، امام خمینی: ص ۳۲۹.)

سقف خانه ی فاطمه، عرش ربّ العالمین

۱. روایاتی را که در تفسیر برهان (تفسیر برهان: ج ۴، ص ۴۷۸.) از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است، تیمّناً ذکر می کنیم؛ چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمی کشف فرموده است:

... سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: بیت علی و فاطمه حجره رسول لله صلی الله علیه و آله و سقف بیتهم عرش رب العالمین. و فی قعر بیوتهم فرجهٔ مکشوطه الی العرش معراج الوحی؛ و الملائکه تنزل علیهم بالوحی صباحاً و مسائاً و کل ساعه و طرفه عین و الملائکه لا ـ ینقطع فوجهم: فوج ینزل و فوج یصعد..... و ان الله زاد فی قوهٔ ناظر محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام و کانوا یبصرون العرش و لا یجدون لبیوتهم سقفاً غیر العرش؛ فبیوتهم مسقفهٔ بعرش الرحمان. و معارج الملائکه و الروح فیها باءذن ربهم من کل امر؛... شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: خانه ی علی و فاطمه، حجره ی رسول الله صلی الله علیه و آله است و سقف خانه اش، عرش رب العالمین. در انتهای خانه هاشان شکافی است که از آن تا عرش، پرده از معراج وحی برداشته شده است و ملائکه هر صبح و شام و هر ساعتی و هر لحظه ای با وحی الهی بر آنان نازل می شوند و رشته ی فوج ملائکه فرودآینده قطع نمی شود: گروهی فرود می آیند و دسته ای بالا می روند.... و همانا خداوند بر قوّت دیده ی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بیفزود تا عرش را مشاهده می کردند و جز عرش، سرپوشی برای خانه هایشان نمی دیدند. خانه هاشان به عرش رحمان مسقف است و معراج های ملائکه و روح در خانه های ایشان است، به اذن پروردگارشان؛ من کل امر سلام.

صحیفه ی فاطمیه، افتخار شیعیان

۱. ما مفتخریم که ادعیه ی حیات بخش که آن را قرآن صاعد می خوانند، از ائمه ی معصومین ما است. مناجات شعبانیه ی امامان و دعای عرفه ی حسین بن علی علیهماالسلام و صحیفه ی سجادیه، این زبور آل محمد، و صحیفه ی فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است، از ما است. (از وصیتنامه ی سیاسی الهی امام خمینی. صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۱۷۱.)

تسبیحات حضرت زهرا، افضل تعقیبات نماز

۱. و از جمله ی تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقه ی زهرا علیهاالسلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن معظمه تعلیم فرمود. و آن، افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن می بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیهاالسلام اعطا می فرمود. (آداب الصلوة، امام خمینی: ص ۳۷۷.)

شیعیان، فرزندان معنوی فاطمه

۱. قلم و بیان من عاجز است که... از حماسه ها، رشادت ها، خیرات و برکات فرزندان معنوی کوثر، حضرت فاطمه علیهاالسلام، سخن بگوید که همه ی اینها از هنر اسلام و اهل بیت و از برکات پیروی امام عاشورا سرچشمه گرفته است. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز انقلاب اسلامی و شهادت. تاریخ ۱۶/ ۱۱/ ۶۵. صحیفه ی نور: ج ۲۰، ص ۶۱.)

حجره ی فاطمه، پرورشگاه زبدگان اولاد آدم

۱. زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر، انسان هایی را تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد.

صلوات و سلام خداوند بر این حجره ی محقر که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبدگان اولاد آدم است. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۲۵/ ۱/ ۲۶. صحیفه ی نور: ج ۱۶، ص ۱۲۵.)

۲. یک کوخ چهار- پنج نفری در صدر اسلام داشته ایم و آن، کوخ فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است. برکات این کوخ چند نفری آن قدر زیاد است که عالم را از نورانیت پر کرده است. کوخ نشینانِ این کوخ محقّر، در مراتب معنوی آن قدر بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آنها نمی رسد. جنبه های تربیتی این کوخ، آن قدر والا بوده است که همه ی برکات در بلاد مسلمین، خصوصاً در مثل بلاد ما، همه از برکات آنهاست. (از فرموده های امام در جمع مسؤولان کشور. تاریخ: ۱/ ۱/ ۶۲. صحیفه ی نور: ج ۱۷، ص ۲۱۶.)

۳. این افرادی که در خانه ی کوچک فاطمه علیهاالسلام تربیت شدند بر حسب عدد چهار- پنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی را تجلی دادند. خدمت هایی کرده اند که ما و شما و همه ی بشر را به اعجاب درآورده است. (از فرموده های امام در جمع رزمندگان ارتش و سپاه. تاریخ ۱۸/ ۱۲/ ۶۰. صحیفه ی نور، ج ۱۶، ص ۶۷.)

۴. ناگهان شخصیتی عظیم که از عصاره ی وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رُسُل،محمد مصطفی، و سید اولیا، علی مرتضی، تربیت یافته و در دامن صدیقه ی طاهره بزرگ شده بود، قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه ی بزرگی به وجود آورد که کاخ ستمکاران را فروریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید. (از پیام امام خمینی قدس سره به مناسبت روز تولد امام حسین علیه السلام، تاریخ ۲۶/ ۳/ ۵۹، صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۱۸۱.)

ساده زیستی فاطمه ی زهرا

۱. حضرت امیر علیه السلام خلیفه ی مسلمین بود؛ خلیفه ی مملکتی که شاید ده برابر ایران بود؛ از حجاز تا مصر و آفریقا و مقداری هم از اروپا. این خلیفه بسیار ساده می زیست و به حسب نقل، در خانه شان پوستینی داشتند که به هنگام شب خودش و حضرت فاطمه علیهاالسلام بر آن می خوابیدند و به هنگام روز، علوفه ی شترش را روی همین پوست می ریخت. پیغمبر هم همین شیوه را

داشت. اسلام، این است. (از فرموده های امام قدس سره در جمع کارکنان اداره بهداری و بهزیستی. تاریخ ۱۳/ ۴/ ۵۸، صحیفه ی نور: ج ۸، ص ۱۸.)

امامت از منظر زهرا

تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنان که حضرت زهرا علیهاالسلام در خطبه ی خود می فرماید: «امامت، برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است». (طاعتنا نظاما للملهٔ و امامتنا امانا للفرقهٔ. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۱۱.- ولایت فقیه، امام خمینی قدس سره: ص ۲۷.)

اعدام، مجازات توهین به فاطمه

با کمال تأسف و تأثر از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش شده است که انسان از بازگو کردن آن شرم دارد. (شنبه، ۸/ ۱۱/ ۱۳۶۷.)فردی که این مطلب را پخش کرده است، تعزیر و اخراج می گردد و دست اندرکاران آن تعزیر خواهند شد. در صورتی که ثابت شود، قصد توهین در کار بوده است، بدون شک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه، توبیخ و مجازات شدید و جدی مسؤولان بالای صدا و سیما خواهد شد و البته در تمامی زمینه ها قوه ی قضاییه اقدام می نماید. (نامه به مدیر عامل صدا و سیما، ۹/ ۱۱/ ۶۷، صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۷۶.)

حضرت زهرا (سلام الله علیها) بانوی بانوان

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی گرمارودی ابوالفضل عنوان و نام پدیدآور : بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام / تالیف ابوالفضل موسوی گرمارودی

مشخصات نشر : قم دلیل ما ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۱۸۹ ص.

فروست : حضرت زهرا علیهاالسلام ۳.

شابک : ۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۵۲۸-۱۱-۶ : ؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم ؛ ۲۰۰۰۰ ریال چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۷۹۹۰-۵۴-۷ :

یادداشت : ص ع به انگلیسی Abolfazl Mousavi Garmaroudi. The lady of ladies.

یادداشت : چاپ دوم تابستان ۱۳۸۳.

یادداشت : چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ هفتم: بهار ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/م۸۳ب۲ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۹۲۸۹

پیشگفتار

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم و الحمد للّٰه رب العالمين و صلّى اللّٰه على محمّد و آله الطيبين الطاهرين . .. نخلهای خاك آلود فدك هنوز از ستمی که بر تو روا داشتند می گرینـد؛ زنـدگی تو گواه مظلومیت همه دودمـان هابیـل است، همچنـانکه وجود تو گواه قـدس و عصـمت خـدا بر زمینیان بود... تازیانه ای که بر پیکر نازنین تو فروکوفتنـد، تبری بود که بنـدگان بت به انتقام نابودی اصـنام بر پیکر توحیـد ابراهیم فرود آوردنـد؛ همـاره شـرمسار باد دستی که بر گونه خـداگون تو سـیلی زد، دریغا دل اگر در غم پاره شود شـگفت نیست، چرا که شکسـتن پهلوی تو عظیمتر از شکسـتن دیوار کعبه بود، و چون قامت سـتوار ترا به سـتم بر خاك نشاندند دین از پای افتاد... با تمام دل بر تو می گرییم که نماد بهی بودی و ودیعه رحمت خدا بر آدمیان، و چون ترا کشتند انسانیت بی مادر شد و خون هابیل از رگ حیات هر انسان در گسترده تاریخ از نو جوشـید و مظلومیت داغ زخمی شد بر جبین زندگی مؤمنان، و حیات پژمرد و اوراق قرآن به تطـاول طوفان پراکنـد، و علی (ع) تنها مانـد... و بشـریت در گرداب فاجعه افتاد. سـلام بر تو! بانوی بانوان... کـدامین واژه ها را بایـد به خـدمت گرفت تا بیانگر ابعاد سـتمدیدگی تو باشـند؟ چگونه در کلمات می توان ژرفای ظلمت شب و گم شـدن آفتـاب را توصـیف کرد؟! چون تو به خـاك رفتی، نجـات انسـان که تازه آغاز شـده بود به خاك رفت، و سـتمدیدگان تاریـخ برق شـادی از چشم فرونهادنـد، و دگر بار ظلمت چیره شـد، و فرزنـدان تو در تمامی اعصار یتیم ماندنـد... و اینك آوای باد در گیسوی غبـارآلود نخلهای فـدك ضـجه یتیمان بی مادر مانـده توست که درد را در درازای تاریـخ اسـلام، چهارده قرن است از قلبی به قلبی تحویل می دهند و زنجیر ستم را از پایی به پایی، به ارث می برند. سلام بر تو... بانوی بانوان!

خلاصه زندگی

نامش: فاطمه. کنیه اش: امّ الحسن، امّ الحسـین، امّ المحسن، امّ الائمهٔ، و ام ابیها است. (کشف الغمه چاپ اسـلامیه ۱۲۸۱ قمری ج ۲ ص ۱۸- منـاقب شـهر آشوب چاپ نجف ج ۳ ص ۱۳۲- بحارالانوار چاپ جدیـد ج ۴۳ ص ۱۶- بیت الاحزان محـدّث قمی چاپ مطبعه سیدالشهداء قم ص ۱۲.) برخی از مشـهورترین القابش: زهرا، بتول، صدیقه کبری، مبارکه، عذراء، طاهره، و سیّدهٔ النساء است (مناقب ج ۳ ص ۱۳۳- بحار ج ۴۳ ص ۱۶- بیت الاحزان، ص ۱۰- ۱۲.) پـدرش: رسول اکرم محمد بن عبداللّٰه پیامبر عظیم الشأن اسـلام صـلّی اللّٰه علیه و آله. مادرش: خدیجه کبری. اوّلین همسـر پیامبر (ص) و اوّلین زنی که به او ایمان آورد. تولدش: در مکّه در سـال پنجم بعثت. (مناقب ج ۳ ص ۱۳۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ (چاپ اسـلامیه- تهران).) شهادتش: در مدینه در سال یازدهم هجرت، دو ماه و نیم پس از وفات پیامبر (ص) (مناقب ج ۳ ص ۱۳۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ (چاپ اسلامیه- تهران).) به جهت هجوم مأموران به منزل او و ضـربات آنان و در اثر شکسـتگی پهلو و سـقط جنین. مدفنش: به جهات سیاسـی و بنا به وصیت خودش شـب هنگـام و مخفیـانه توسـط امیر مؤمنـان علی علیه السـلام دفن شـد (منـاقب ج ۳ ص ۱۳۷- اصـول کـافی ج ۱ ص ۴۵۸ (چاپ اسـلامیه- تهران).) و تـا به امروز محـل دقیق قبر مطهّر زهرا (علیهاالسـلام) معلوم نشـده است. فرزنـدانش: امام حسن مجتبی (ع)، امام حسین سیدالشهدا (ع)، زینب کبری، ام کلثوم و محسن که سقط شد. (مناقب ج ۳ ص ۱۳۳.)

نوزاد وحی و رسالت

روز جمعه بیسـتم مـاه جمـادی الثـانی، پنـج سـال پس از بعثت پیامبر (ص) (کشف الغمه ج ۴- مناقب شـهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۲-

منتهی الآمال چاپ مطبوعاتی حسینی تهران ص ۱۵۶- بیت الاحزان ص ۴.) در بن آسمان حجاز، در دامنه کوههای سنگی مکه، در چشم انـداز کعبه، در منزل وحی، در عرصه ای که دهان خداجوی پیامبر (ص) با تلاوت قرآن بر آن نور می پاشید، در خانه ای که فرشتگان آن را خوب می شناختند و در آن رفت و آمد داشتند، آنجا که زمزمه نماز پیامبر در صبح و شام و آوای ملکوتی تلاوت پیامبر در دل شب، زمینش را به آسمان پیوند می زد، در خانه امید یتیمان، در خانه دستگیری از مستمندان، در خانه پناه اسیران، در خانه پیامبر (ص) و خدیجه؛ دختری چشم به جهان گشود... دختر پیامبر (ص)، نوباوه رسالت، پیکره عصمت، بشریت در یک زن، همسنگ و همسر خلافت خدا در زمین، بانوی بانوان جهان؛ فاطمه (علیهاالسلام) به دنیا آمد. خانه رسول خدا (ص) با تولد فاطمه (علیهاالسلام) بیش از پیش کانون مهر و عطوفت شد، در غوغای رنجهای عظیم پیامبر عزیز که در آن هنگام در مکه با آن دست به گریبان بود، فاطمه کوچک چون نسیمی آرامش بخش گونه های خسته پدر و مادر دردمند را هر صبح و شام نوازش می داد و رنج روزهای پرمشقت رسالت را تسکین می بخشید... چه شورانگیز است دختری چنان ارجمند باشد که سید کاینات رسول اکرم صلّی الله علیه و آله بدو تسکین یابد و درباره او بفرماید... «روح من است، بوی بهشت را از او استشمام می کنم» (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴- بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴ و ۵ و ۶ و ۵۴- عیون اخبارالرضا (چاپ تهران- انتشارات جهان) ج ۱ ص ۱۱۶.) و این درباره فاطمه (علیهاالسلام) شگفت نیست. چرا که او از زمره بزرگوارانی است که خدای جهان سزاوار ایشان در کتاب آسمانی خویش می فرماید: «اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» (سوره احزاب آیه ۳۳.) خدای متعال اراده فرموده است که شما اهل بیت پیامبر از هر گونه پلیدی پاک و برکنار باشید. (امالی طوسی چاپ نجف ج ۲ ص ۱۶۲ و ۱۷۲ و ۲۱۲ و بسیاری مواضع و کتب دیگر.) فاطمه (علیهاالسلام) خلاصه وجود پیامبر عظیم اسلام است. زندگی سراسر نور فاطمه (علیهاالسلام) شایان هر گونه تقدیر آسمانی است، و او برگزیده ای از میان بانوان در پیشگاه خداست که با قداست خویش ارجمندی زن را اثبات می کند، وجود فاطمه (علیهاالسلام) به تنهایی برترین گواه آنست که زن نیز می توانـد در اوج معنویتهایی که راد مردان آسمانی به آن نائل آمده اند سیر و پرواز کند.

همراه پدر

پـدر گرامی فاطمه (علیهاالسلام) بی نیاز از توصیف است. پدری که خدای جهان او را صاحب «خلق عظیم» (در سوره قلم آیه ۴.) معرفی کرده و به نص کتاب الهی: «ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوْحی- از هوای خویش سخن نمی گویـد و آنچه بفرمـاید وحی الهی است» (سوره نجم آیه ۴.). فاطمه (علیهاالسلام) سراسر حیات پرنور خویش را در شعاع وحی و در سایه انسان ساز چنین پـدری گذرانـد؛ تقریباً دو ساله بود که همراه پـدر در محاصـره اقتصادی کفار قریش قرار گرفت و سه سال در «شعب ابیطالب» («شعب ابیطالب» درّه ای در کنار مکه بود که پیامبر و بستگان او و مسلمین در سالهای محاصره اقتصادی در آنجا اقامت داشتند- منتهی الآمال ص ۶۳- ۶۴.) همراه پدر و مادر و سایر مسلمانان در تحمل سخت ترین شرایط گرسنگی و سختی شرکت داشت. در سال دهم بعثت، انـدکی پس از نجات از «شعب» (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۹- ۸۰.) مادر گرامی خویش را که رنجهای ده سال مبارزه و تحمل و بویژه فشار سختیهای محاصره اقتصادی رنجورش ساخته بود از دست داد؛ فاطمه (علیهاالسلام) بی مادر شد و این هر چنـد سخت رنج آور و مصیبت بار بود اما بیش از پیش او را در کنار پـدر و در دامان تربیت پیامبر (ص) قرار داد... در هشت سالگی، انـدکی پس از هجرت پیامبر، همراه سیر بانوان خانـدان پیامبر (ص) و با همراهی علی علیه السلام از مکه به مـدینه آمـد (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۴- ۸۵) و باز در کنار پـدر قرار گرفت، در مشکلات مختلف زنـدگی پیامبر در مـدینه، همواره فاطمه (علیهاالسلام) با او بود؛ در جنگ احد پس از آنکه مسلمین مجبور به عقب نشینی و پناه گرفتن در کوه شدند فاطمه (علیهاالسلام) سراسیمه از مدینه به اردوگاه پیامبر آمد و همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام به مداوای زخمهای پیامبر (ص) پرداخت (مناقب شهر

آشوب ج ۲ ص ۶۵- منتهی الآمال محدث قمی چاپ مطبوعاتی حسینی تهران- ص ۷۸- ۷۹.) فاطمه (علیهاالسلام) با اسلام بزرگ شد. با اسلام و قرآن همراه بود، در هوای وحی و نبوت تنفس می کرد و می بالید، زندگیش از زندگی پیامبر (ص) جدا نمی شد، حتی با وجود ازدواج و فرزندداری خانه اش متصل به خانه پیامبر بود، و پیامبر (ص) بیش از هر جای دیگر به خانه فاطمه رفت و آمد داشت؛ هر بامداد پیامبر (ص) پیش از رفتن به مسجد به دیدار فاطمه می رفت (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳.) و خدمتکار پیامبر (ص) می گوید: آن گرامی چون می خواست به سفری برود با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه بود، و چون باز می گشت پیش از دیدار هر کس نزد فاطمه می رفت (کشف الغمه ج ۲ ص ۶).. و سرانجام در آخرین ساعات زندگی پیامبر (ص) نیز فاطمه بر بالین او بود و می گریست و پیامبر عزیز او را دلداری می داد که پیش از دیگران به پدر خواهد پیوست. (امالی طوسی ج ۲ ص ۱۴- ۱۵.)

مادر فاطمه

فاطمه (علیهاالسلام) پنج سال از دوران کودکی را در دامان مادر گرامی و فداکاری چون «خدیجه» پرورش یافت؛ مادری که اولین بانوی اسلام بود و پیامبر درباره او می فرمود: «خدیجه یکی از بهترین زنان این امت است» (تذکرهٔ الخواص سبط بن جوزی چاپ نجف سال ۱۳۸۳ ص ۳۰۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۷۱.) خدیجه (ع) چنان نزد پیامبر (ص) محبوب و محترم بود که تا حیات داشت پیامبر همسر دیگری اختیار نکرد. و پس از وفات او نیز بسیار از او یاد می نمود، و حتی به دوستان خدیجه نیز احترام می گذاشت تا آنجا که: «گاهی به پیامبر هدیه ای تقدیم می کردند، می فرمود: به خانه فلان زن ببرید چون او دوست خدیجه است» (سفینهٔ البحار ج ۱ ص ۳۸۰.) «عایشه» دختر ابوبکر اعتراف می کند: «پیامبر آنقدر از خدیجه به نیکی یاد می کرد که یک روز به او اعتراض کردم: ای رسول خدا، خدیجه پیره زنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به تو عطا کرده است!. پیامبر (ص) خشمگین شد و فرمود: به خدا سوگند خدای متعال بهتر از او به من نداده است؛ خدیجه ایمان آورد هنگامی که دیگران در کفر بودند، و مرا تصدیق کرد هنگامی که دیگران تکذیبم می کردند؛ اموالش را رایگان در اختیارم گذاشت هنگامی که دیگران محرومم می داشتند، و خدای متعال نسل مرا به وسیله او قرار داد...» (تذکرهٔ الخواص ص ۳۰۳- و با اندک تفاوت در کشف الغمه- ج ۲ ص ۷۸- ۷۹- کامل بهائی جزء دوم ص ۷۳.) و این گویای حقیقتی بزرگ در تاریخ اسلام است، چرا که به راستی فداکاریهای خدیجه در پیشرفت رسالت پیامبر (ص) تاثیری بسزا داشته و به گفته برخی دانشمندان: اسلام و رسالت پیامبر (ص) با جهاد علی علیه السلام و انفاق خدیجه (ع) رونق یافت؛ یعنی خدای متعال این دو گرامی را وسیله تأیید پیامبر خویش ساخت و جهاد علی (ع) و انفاق خدیجه (ع) دو عامل بزرگ گسترش و پیروزی اسلام بود، و همه مسلمانان در تمامی اعصار، نعمت ایمان را پس از خدا و پیامبر (ص) به این دو گرامی مدیونند. باری، فاطمه یادگار چنان مادری و فرزند چنان پدری است؛ با وفات خدیجه (ع) در سال دهم بعثت (بحار ج ۱۶ ص ۸ و ۱۳.) فاطمه (علیهاالسلام) دامان پر مهر مادری عزیز و فداکار را از دست داد، و از آن پس تنها فاطمه کوچک بود که جای خالی مادر را در کانون خانواده پر می کرد...

هجرت به مدینه

در همان سال وفات خدیجه (ع)، پیامبر (ص) عموی فداکار و حامی بزرگ خود، «ابوطالب»، را نیز از دست داد (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۷- منتهی الآمال ص ۶۵- تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ص ۳۵ ج ۲.) و (بنابر برخی روایات ابوطالب یکماه پیش از خدیجه در گذشته است (امالی طوسی ج ۲ ص ۷۹.) ابوطالب (ع) از صمیمی ترین یاران پیامبر (ص) بود، و چون رئیس قریش و بزرگ مکه بود با نفوذی که در میان مکیان و قریش داشت وجودش پشتیبانی مهم برای پیامبر (ص) و مسلمین محسوب می شد به طوری که تا

او زنده بود کفار قریش نمی توانستند به پیامبر دست پیدا کنند. (امالی طوسی ج ۲ ص ۷۹- منتهی الآمال ص ۶۳ و ۶۴ و ۱۳۶ ۶۵ و ۱۹۷.) ابوطالب (ع) در سراسر عمر از هیچگونه حمایت و خدمتگزاری نسبت به پیامبر کوتاهی نورزید و حتی برای آنکه بتواند در برابر قریش و توطئه های آنان سدی باشد ایمان و اسلام خود را پنهان می داشت و با تقیه زندگی می کرد (امالی صدوق چاپ بیروت ص ۴۹۱- ۴۹۲، منتهی الآمال ص ۱۳۶، فصول المختاره شیخ مفید ص ۲۲۸- ۲۳۲.) و چنان تظاهر می نمود که فقط به جهت خویشاوندی از پیامبر (ص) حمایت می کند. و این تدبیر ابوطالب موجب آن می شد که کفار قریش او را از خود بدانند و از بیم و احترام او نتوانند در صدد نابودی پیامبر (ص) برآیند، و به جهت همین فداکاری و تقیه برخی خام اندیشان در فرقه های اسلامی، در ایمان و مسلمان بودن ابوطالب تردید کرده اند و به آن گرامی که سراپا ایمان و ایثار بود نسبتهای ناروائی چون شرك و کفر داده اند. (باید توجه داشت که چنین نسبتهایی به ابوطالب (ع) بیشتر در زمان حکومت معاویه و سایر بنی امیه رواج یافت و آنان به جهت دشمنی با امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین دروغهایی شایع می ساختند.) باری، با وفات ابوطالب (ع) کار بر پیامبر (ص) سخت تر شد و مبارزه و آزار و شکنجه قریش شدت یافت تا آنجا که با طرح نقشه ای مزوّرانه در صدد قتل پیامبر برآمدند و افرادی از طایفه های مختلف را بر آن گماردند که ناگهان به خانه پیامبر هجوم آورده آن گرامی را به قتل برسانند، و بدین ترتیب قتل پیامبر به عهده طوایف مختلفی باشد و بنی هاشم و اقوام و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند.... (امالی طوسی ج ۲ ص ۷۹- ۸۰، مناقب شهر آشوب ج ۱ ص ۱۵۸، فصول المهمه ابن صباغ مالکی افست از چاپ نجف ص ۴۶.) در برابر چنین توطئه ای پیامبر (ص) از جانب خدای متعال مأمور به مهاجرت شد (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۰.) و قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند که اگر پیامبر به یثرب بیاید با جان و مال و نفرات خود از او و اسلام حمایت کنند. با این سابقه پیامبر (ص) در همان شبی که کفار قریش می خواستند توطئه خود را عملی سازند از مکه خارج شد و علی علیه السلام در بستر پیامبر (ص) خوابید و کفار قریش پس از هجوم به خانه پیامبر با علی (ع) روبرو شدند.... (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۲- ۸۳، مناقب شهر آشوب ج ۱ ص ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸، فصول المهمه ص ۴۵- ۴۷.) پیامبر ۱۲ روز بعد به «قبا» در یک منزلی مدینه رسید، و در آنجا توقف فرمود تا علی علیه السلام به او ملحق شود (روضه کافی (چاپ اسلامیه تهران) ص ۳۳۹.) علی علیه السلام پس از توقفی کوتاه در مکه و رسیدگی به امور پیامبر، بانوان خاندان پیامبر و فاطمه (علیهاالسلام) را برداشته و به سوی مدینه رهسپار شد (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۴- فصول المهمه ابن صباغ ص ۵۲.) در راه برخی مشرکین مکه با آنان برخورد نمودند و چون قصد مزاحمت و جلوگیری از سفر آنان را داشتند علی علیه السلام دست به شمشیر برد و یک تن از مهاجمان را به سرای دیگر فرستاد و باقی گریزان شدند، و علی (ع) و همراهانش چند روز بعد به پیامبر ملحق شده همراه آن گرامی به مدینه رفتند. (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۴ و ۸۵- مناقب شهر آشوب ج ۱ ص ۱۵۹.)

شخصیت آسمانی فاطمه

شخصیت آسمانی بانوی بانوان فاطمه (علیهاالسلام) برتر از درك ما و ارجمندتر از وصف ماست؛ بانویی که در شمار معصومین است، (امالی صدوق ص ۳۹۳.) بانویی که محبت و ولایت او و خاندان او از فرایض دینی است (امالی مفید چاپ افست مکتبه بصیرتی ص ۲۷ و ۲۸- کامل بهائی (تألیف عمادالدین طبری) چاپ مکتبه مصطفوی ص ۵۱- ۵۳ جزء اول.) بانویی که خشم و نارضائی او خشم و نارضائی خدا محسوب می شود (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۴ و ۲۴- بحار ج ۴۳ ص ۱۹ و ۲۶- امالی مفید ص ۵۶- امالی صدوق ص ۳۱۴- امالی طوسی ج ۲ ص ۴۱- عیو اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۲۵- ۲۶- مسند الامام الرضا (ع) ج ۱ ص ۱۴۳.) چگونه ممکن است ابعاد غریب شخصیت معنوی او در گفتار ما خاکیان محدود جلوه گر شود؟! متأسفانه مغزهای بی مایه غربی اندیش که بلندای اندیشه شان از قامت نارسای ماشین فراتر نمی شود، به تقلید جاهلیت اروپائی، هر اعجازی را به دیده ناباوری می

نگرند؛ این بی مایگان چنان از ژرفای قدرت خدا و حقایق معنوی دین و شگفتیهای خلافت خدا در زمین بی بهره و بدور مانده اند که هر چه در قالب حقیر دانسته های ظاهری و اسباب و وسایل طبیعی نگنجد آن را ناممکن می پندارند... این گمراهان هرگز نمی اندیشند که ورای اسباب طبیعی قدرت لایزال الهی خفته است، و این حکمت خداست که پرده اسباب بر کار جهان کشیده نه نیاز و ناتوانی ذات بی نیاز او... هرگز نمی اندیشند (خدایی که در پس پرده اسباب از این خاک تیره تارهای ظریف پنبه برمی آورد هرگاه بخواهد لباس دوخته نیز می تواند برآورد) (این تعبیر را از دیوان طاقدیس عالم ربانی ملا احمد نراقی (ره) به وام گرفته ام.) هرگز نمی اندیشند خدایی که با سبب سازی از خاک بی جان گوشت و پوست و خون و موجود زنده می سازد می تواند بدون اسباب نیز «آدم» بیافریند... خدایی که خاک و آب را در گیاه به گندم، و گندم را در بدن به خون و نطفه، و نطفه را در رحم به انسانی کامل مبدل می سازد اگر بخواهد می تواند بی نطفه مرد نیز انسانی چون «عیسی» پدید آورد... این کورطبعان چنان فریب اسباب ظاهری را خورده اند که گویی دست سبب ساز خدا را نمی بینند، و هرگز نمی خواهند دریابند آنکه سببها را آفریده اگر اراده و حکمتش بر آن قرار گیرد که گاهی دیوار اسباب را فروریزد و پرده اسباب را بردرد و بی سبب یا با سببهای دگرگونه از آنچه گمراهان به آن خو گرفته و خیره شده اند، کاری انجام دهد بر آن تواناست، و حتی تواناتر است، چرا که هر جا فعلی در چارچوب اسباب صورت پذیرد محدودیت سبب موجب آنست که فعل نیاز به زمان و مکان و شرایط ویژه و طبیعی خود داشته باشد و آنجا که بی وساطت، امر حق جاری گردد هیچ محدودیتی برای آن متصور نیست که خود می فرماید: «اِنَّما اَمْرُهُ اذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ- امر خدا چنین است که چون اراده چیزی بفرماید به آن فرمان می دهد: باش پس می باشد» (سوره یس آیه ۸۲.) آری، این گمراهی کورکننده «مادّی اندیشی» و «سبب خواهی» است که همواره گلوی بینش نابخردان را تا سر حد خفگی جهل می فشارد، و می بینیم اگر در ادیان سخن از بدون پدر خلق شدن عیسی علیه السلام به میان می آید، یا از اژدها شدن عصا در کف موسی علیه السلام، یا به آسمان سفر کردن و معراج پیامبر (ص) و هزاران پدیده و فعل و اثر و آفرینش و قدرت و اعجاز دیگر... بی درنگ سر به انکار برمی آورند یا دست به تأویل و تفسیر می گشایند! بنابراین روی سخن ما، و برتر از آن، توجه هر گوشه از رفتار و گفتار و زندگی پیامبران و اولیاء الهی در واقع به سوی دلهای لبریز از ایمان به قدرت ژرف و آزاد الهی است که می دانند دست خدا برای هیچ کاری بسته نیست، و آنچه در نظام اسباب ظاهری جهان- که به جای خود سخت متقن و استوار، و متّکی به قدرت الهی است- دیده می شود، نمونه ناچیزی است از قدرت خدای متعال، و آنچه از شگفتیهای توانائی خدا که ندیده و نشنیده ایم عظیمتر از همه آنهاست که می بینیم و می شنویم، و جان صافی مؤمن، با تواضع و خاکساری راستین یک ایمان مطلق گویای این فریاد است که «اِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْئٍ قَدیرٌ- خدای بزرگوار جهان بر هر کاری تواناست» (سوره بقره آیه ۲۰ و ۱۰۶ و ۱۴۸ و ۲۵۹- و سوره آل عمران آیه ۱۶۵- و سوره نحل آیه ۷۷- و سوره نور آیه ۴۵- و سوره عنکبوت آیه ۲۰- و سوره فاطر آیه ۱.) چشمی چنین بایدمان تا زندگی پیامبر و امامان را بنگریم، به ایمانی چنین نیازمندیم تا زندگی فاطمه (علیهاالسلام) را بیندیشیم: اگر سخن از آن می رود که فاطمه مخلوقی نورانی است (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵- بحار ج ۴۳ ص ۳- امالی صدوق ص ۴۷۶ مجلس ۸۷- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۶- عیون اخبارالرضا (چاپ تهران- انتشارات جهان) ج ۱ ص ۵۸- معانی الاخبار ص ۱۷۲.) اگر می بینیم که فرموده اند فاطمه از میوه ای بهشتی آفریده شده، (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۴ و ۱۳۵- بحار ج ۴۳ ص ۴ و ۵- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۱۱۶- بیت الاحزان ص ۴- ۶) اگر می خوانیم که فاطمه نوری از انوار الهی در زمین است، (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱- امالی صدوق ص ۱۰۰- معانی الاخبار ص ۱۷۲.) اگر می بینیم که خدیجه می فرماید با فاطمه هنگامی که به او حامله بودم در بطن خویش سخن می گفتم و او پاسخم می داد ، (امالی صدوق ص ۴۷۵ مجلس ۸۷- بحار ج ۴۳ ص ۲- بیت الاحزان ص ۷- ۸.) اگر می خوانیم که ازدواج امیر مؤمنان علی و فاطمه (علیهاالسلام) آسمانی است و خدای متعال در آسمان عقد این ازدواج را جاری فرمود... (بحار ج ۴۳ ص ۹۷ و ۹۸- امالی صدوق ص ۴۹۹ و

۲۴۵- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۲۲۳- ۲۲۴.) و اگر می خوانیم که فاطمه سیده همه بانوان تاریخ است (بحار ج ۴۳ ص ۳۶- امالی صدوق ص ۹۹ و ۱۰۰.) اینها همه در جان و دل یک مؤمن خداشناس چنان طبیعی و مقبول است که روشنی روز و دیدار آفتاب نیمروز، و چنان بایسته و بجاست که ریزش آب آبشاران و رویش گلها و درختان. شگفت آور است که برخی مدّعیان مسلمانی نیز در کرامتهایی که در زندگی پیامبر و خاندان پاک او دیده می شود گاه به چشم تردید یا مبالغه می نگرند و ما نمی دانیم اینان چگونه قرآن می خوانند و آیات روشن الهی را چگونه می فهمند!؟ آیا قرآن که سزاوار مریم عمران می فرماید: «كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللَّهِ- هرگاه زکریا به عبادتگاه مریم می رفت نزد او غذاهای آماده می یافت و می گفت ای مریم این غذا از کجا برای تو می آید و مریم پاسخ می داد از نزد خدا.» (سوره آل عمران آیه ۳۷.) و یا می فرماید: «اِذْ قالَتِ الْمَلئِكَةُ يا مَرْيَمُ... فرشتگان به مریم گفتند» (سوره آل عمران آیه ۴۲ و ۴۵.)، آیا قدرت و لطف الهی را به زمان مریم مادر عیسی علیه السلام ختم شده می پندارند و معتقدند که دیگر در اسلام و در زندگی بزرگان و پیشوایان اسلام هیچ از این دست امور غیبی و خدائی نبوده و نیست؟ آیا اگر فرشتگان با مریم سخن بگویند مبالغه آمیز و باور نکردنی نیست و اگر همین کرامت درباره دختر گرامی پیامبر عزیز ما- که به ضرورت اعتقاد همه امت اسلام اشرف پیامبران است- تکرار شود تعجب آور و مبالغه آمیز است؟! زهی بی ایمانی! زهی نادانی. آری فاطمه (علیهاالسلام) را و پدر فاطمه را، و شوهر فاطمه و فرزندان معصوم فاطمه (علیهاالسلام) را با چشم ایمان باید دید و با دل مؤمن باید پذیرفت... و از زبان پیشوایان معصوم باید شنید، و اینک گوشه هایی از ارجمندی بانوی گرامی اسلام را در کلام پیشوایان معصوم (ع) بشنویم: -پیامبر فرموده اند که فرشته ای به فرمان الهی نازل شد و به من بشارت داد که «... حسن و حسین سرور جوانان بهشتند و فاطمه بانوی بانوان بهشتی است» (امالی مفید ص ۱۳- امالی طوسی ج ۱ ص ۸۳.) -پیامبر (ص) فرمودند: بهترین زنان جهان چهار نفرند: مریم دختر عمران، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد، و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون). (بحار ج ۴۳ ص ۳۶- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۰۴.) -پیامبر فرمودند: بهشت مشتاق چهار تن از بانوان است، مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر در دنیا و آخرت، و فاطمه (علیهاالسلام) دختر محمّد (ص). (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۳.) -و نیز فرمود: خداوند به خشم فاطمه خشمگین می شود و به خشنودی او خشنود می گردد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴- بحار ج ۴۳ ص ۱۹ و ۲۶- امالی مفید ص ۵۶- امالی طوسی چاپ نجف ج ۲ ص ۴۱- امالی صدوق ص ۳۱۴- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۰۶ و ۱۰۷- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۲۶ و ص ۴۶ و ۴۷.) -امام موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود پیامبر (ص) فرموده است: خدای متعال چهار تن از بانوان را برگزید؛ مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه (علیهاالسلام). (بحار ج ۴۳ ص ۱۹- خصال صدوق.) -امام رضا علیه السلام از پیامبر نقل می کند که فرمودند: حسن (ع) و حسین (ع) پس از من و پدرشان بهترین اهل زمین هستند و مادرشان برترین زنان روی زمین است. (بحار ج ۴۳ ص ۱۹ و ۲۰- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۶۲.) -در کتاب «صحیح بخاری» و کتاب «صحیح و مسلم» که هر دو از معتبرترین کتب اهل سنت و مؤلفانشان از مشهورترین و بزرگترین علماء اهل تسنّن می باشند نقل شده که پیامبر (ص) فرموده اند: فاطمه سیده بانوان اهل بهشت است. (بحار ج ۴۳ ص ۳۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۵.) -به امام صادق علیه السلام عرض شد: آیا اینکه پیامبر فرموده اند: فاطمه سرور بانوان بهشتی است به این معناست که سرور بانوان زمان خودش بوده است؟ فرمود: این در مورد مریم است، و فاطمه سرور بانوان اهل بهشت از اوّلین و آخرین می باشد. (بحار ج ۴۳ ص ۳۶ مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۵.) -... به پیامبر (ص) گفته شد: ای رسول خدا، آیا فاطمه سرور بانوان زمان خود است؟ فرمودند: این در مورد مریم دختر عمران می باشد، اما دخترم فاطمه علیهاالسلام سرور همه بانوان جهان از اولین و آخرین است... (بحار ج ۴۳ ص ۲۴- امالی صدوق ص ۳۹۴.) - «مفّضل» می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مورد فرمایش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که درباره فاطمه فرمودند «سرور بانوان جهان است» به من خبر دهید که آیا فقط سرور بانوان زمان خود بود؟ فرمود: این برای مریم است که سیده

بانوان زمان خود بود، و فاطمه (علیهاالسلام) سرور بانوان جهان از اولین و آخرین است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۴- مناقب ج ۳ ص ۱۰۵ (بدون ذکر نام راوی).) -امام علی بن موسی الرضا (ع) از پدران گرامی خویش از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمودند: روز قیامت منادی الهی از زیر عرش پروردگار ندا می دهد ای گروه آفریدگان، دیدگان بر هم نهید که فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) عبور کند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳- مسند الامام الرضا (ع) (چاپ مکتبه صدوق تهران ۱۳۹۲ قمری) ج ۱ ص ۱۴۲.) -«ابو ایّوب انصاری» نیز از پیامبر (ص) نقل می کند: روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می کند: ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشمها ببندید تا فاطمه (علیهاالسلام) از صراط عبور فرماید، و آن گرامی عبور می کند در حالی که هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳- امالی مفید ص ۷۶- امالی صدوق ص ۲۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۷.) -... پیامبر (ص) به فاطمه (علیهاالسلام) فرمودند:... ای فاطمه، خداوند متعال بار دیگر بر زمین نظر افکند و از آن شوهر ترا انتخاب کرد، و بر من وحی فرمود تا ترا به همسری ازدواج او درآورم، آیا نمی دانی که خدا برای کرامت و بزرگداشت تو، ترا به کسی که از همه مسلمانان پیشتر اسلام آورده و حلم و شکیبائیش بزرگتر و علمش بیشتر است تزویج فرموده است... (بحار ج ۴۳ ص ۹۷ و ۹۸- خصال صدوق ص ۴۱۲.) -امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای فاطمه نمی آفرید برای آن گرامی در روی زمین همسری نبود. (بحار ج ۴۳ ص ۹۷- امالی طوسی ج ۱ ص ۴۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۱۹ و ۳۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱- منتهی الآمال ص ۱۵۹.) -«سفیان بن عیینه» می گوید امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ- روان کرد دو دریا را که به هم برسند و ملاقات نمایند» (سوره الرحمن آیه ۱۹ و ۲۲.) فرمود: منظور علی (ع) و فاطمه (علیهاالسلام) است... و «یَخْرُجُ مِنْهُما اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ- از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید» (سوره الرحمن آیه ۱۹ و ۲۲.) فرمود: منظور امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می باشد. (بحار ج ۴۳ ص ۳۲- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۱.) -از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا فاطمه (علیهاالسلام) «زهراء»- یعنی درخشنده- نامیده شده؟ فرمود: زیرا هنگامی که در محرابش به عبادت می ایستاد نور او برای اهل آسمان می درخشید همچنان که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۲- معانی الاخبار (چاپ ۱۳۲۹ تهران) ص ۶۴- علل الشرایع (چاپ مکتبه طباطبائی قم) ص ۱۷۳.) - روایت شده: گاه فاطمه (علیهاالسلام) به نماز و عبادت خویش مشغول می بود و یکی از کودکانش گریه می کرد و می دیدند که گهواره حرکت می کند و فرشته ای آن را می جنباند. (بحار ج ۴۳ ص ۴۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۶.) -امام باقر علیه السلام نقل می فرماید: رسول خدا (ص) سلمان را (برای کاری) به خانه فاطمه (علیهاالسلام) فرستاد، سلمان می گوید درب منزل ایستادم و سلام کردم، و صدای فاطمه (علیهاالسلام) را می شنیدم که داخل منزل قرآن می خواند و (آسیای دستی که در خانه ها برای تهیه آرد به کار می رفت) بیرون از جایگاه او خود به خود می گشت... (بحار ج ۴۳ ص ۴۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۶.)

مهر و محبت پیامبر نسبت به فاطمه

از شگفتیهایی که حیات نورانی فاطمه (س) را ارجمندتر می سازد، مهر و علاقه غیر عادی پیامبر عظیم الشأن نسبت به اوست. این مهر و علاقه چنان شدید و مفرط بود که باید آن را از جمله شگفتیهای زندگی پیامبر (ص) دانست، و اگر در این نکته دقت شود که پیامبر مکرم اسلام (ص) برترین انسان و مقربترین بندگان نزد خدای متعال و معیار حق و میزان عدل و اعتدال در همه امور می بود، چنانکه «سنت» یعنی مجموعه اقوال و اعمال و حتی تقریرات او سند دیانت و مستند شریعت است و لازم است همسنگ کتاب الهی سرمشق اعمال همه امت تا قیام قیامت قرار گیرد؛ و به نصّ کتاب خدا «ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُو اِلَّا وَحْیٌ یُوحی» (سوره نجم آیه ۳ و ۴.) حتی هیچ کلمه ای از گفتار او از روی هوای نفس نیست و همه از وحی سرچشمه می گیرد؛ با توجه به این خصوصیات

به ارجمندی مقام معنوی فاطمه (علیهاالسلام) بیشتر پی می بریم و درمی یابیم همانطور که پیشوایان معصوم فرموده اند فاطمه (علیهاالسلام) از جمله معصومین و از زمره افراد آسمانی است. پیامبر (ص) دختران دیگری نیز داشت و با آنکه نسبت به خانواده و بستگان حتی بیگانگان بسیار مهربان و خوشرفتار بود، در عین حال محبت ویژه او به فاطمه (علیهاالسلام) کاملاً مشخص و متمایز است، و جالبتر آنکه در فرصتهای گوناگون این محبت را صریحا اعلام و نزد مردم بر آن تأکید می نمود، و این خود سندی است بر آنکه زندگی فاطمه (علیهاالسلام) و خانواده فاطمه (علیهاالسلام) با سرنوشت اسلام همراه و توأم است و رابطه پیامبر (ص) و فاطمه (علیهاالسلام) تنها رابطه یک پدر با دختر عزیز خود نیست بلکه با مسائل حیاتی یک اجتماع، با آینده یک امت، و با اوامر الهی پیرامون رهبری و امامت مسلمین کاملاً مرتبط است. اینک امواجی از دریای مهر و عطوفت پیامبر (ص) نسبت به فاطمه (علیهاالسلام) را به تماشا بنشینیم، و از آنها درس بیاموزیم: ۱- «روش پیامبر (ص) چنین بود که چون می خواست به سفری برود با آخرین فردی که وداع می کرد فاطمه (علیهاالسلام) بود، و چون از سفر بازمی گشت به دیدار اولین کسی که می رفت فاطمه (علیهاالسلام) بود» (بحار ج ۴۳ ص ۳۹ و ۴۰- کشف الغمه ج ۲ ص ۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۳.) ۲- امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل کرده اند که پیامبر (ص) همواره پیش از خواب گونه فاطمه (علیهاالسلام) را می بوسید و چهره خود را روی سینه او می گذاشت و برایش دعا می کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۲- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۴.) ۳- امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: هنگامی که آیه «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً»- (سوره نور آیه ۶۳.) پیامبر را به هنگام خطاب مانند خودتان صدا نکنید و نام نبرید- او را یا رسول اللّٰه خطاب کنید-» نازل شد من بیم داشتم که در خطاب به رسول خدا (ص) بگویم: «ای پدر» بنابراین می گفتم: «یا رسول اللّٰه». دو سه بار پیامبر (ص) چیزی نگفت، آنگاه یکبار به من رو کرد و فرمود: ای فاطمه، آن آیه در مورد تو نازل نشده و در مورد خانواده و نسل تو نیز نازل نشده، تو از منی و من از توام، آن آیه برای جفاکاران و درشتخویان قریش که اهل گردنکشی و تکبرند نازل شده است، تو همچنان در خطاب به من بگو: «ای پدر» که این دل را زنده تر می دارد و خدا را خشنودتر می سازد. (بحار ج ۴۳ ص ۳۲ و ۳۳- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۲- بیت الاحزان ص ۱۹.) ۴- پیامبر می فرمودند: «فاطمه پاره تن من است، کسی که او را خوشحال سازد مرا خوشحال ساخته و کسی که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، فاطمه گرامی ترین مردم نزد من است» (بحار ج ۴۳ ص ۳۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۲- منتهی الآمال ص ۱۶۰.) ۵- و نیز می فرمودند: «... او پاره تن من و قلب و روح من در بدن من است، کسی که او را بیازارد مرا آزرده و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴.) ۶- «عامر شعبی»، «حسن بصری»، «سفیان ثوری»، «مجاهد»، «ابن جبیر»، «جابر بن عبداللّٰه انصاری» و امام باقر و امام صادق علیهماالسلام، همه از پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود: «همانا فاطمه پاره تن من است کسی که او را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است» و «بخاری» نیز همین را از «مسور بن مخرمه» نقل کرده است. و در روایت «جابر» چنین نقل شده: «پس آنکه او را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده و آنکه مرا اذیت کند همانا خدا را اذیت کرده است». و نظیر همین مضمونها در «صحیح مسلم» و «حلیه ابونعیم» و بسیاری کتب دیگر از دانشمندان اهل تسنن ذکر شده است. (بحار ج ۴۳ ص ۳۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۲- کنزالفوائد کراجکی (چاپ مکتبه مصطفوی قم) ص ۳۶۰ (در قسمت پنجم موسوم به رساله تعجب)- فصول المختاره شیخ مفید ص ۵۷.) ۷- پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیرون آمد در حالی که دست فاطمه (علیهاالسلام) را گرفته بود، و فرمود: «هر کس این را می شناسد، می شناسد و هر کس نمی شناسد او فاطمه دختر محمّد است. و او پاره تن من، و قلب من و روح من در میان دو پهلوی من است، پس هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد همانا خدا را آزرده است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴.) ۸- پیامبر (ص) فرمودند:... دخترم فاطمه سیده زنان جهان از اوّلین و آخرین است، و او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح من در بدن من است، و او حوریه ای انسانی (و به وجود آمده) از من است، در محرابش به عبادت در پیشگاه پروردگارش می ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان می درخشد همچنانکه

نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد، و خدای عزیز و جلیل به فرشتگانش می فرماید «فرشتگان من، کنیز من فاطمه، سیده کنیزان مرا بنگرید که در پیشگاه من ایستاده و اندامش از خوف و خشیت من لرزان است، و با قلب خود به عبادت من روی آورده است، گواه باشید که من پیروان او را از آتش دوزخ امان بخشیدم...» (امالی صدوق ص ۹۹- ۱۰۰- بیت الاحزان ص ۳۱.)

ازدواج آسمانی

در سال دوّم هجرت، پیامبر (ص) فاطمه را با امیر مؤمنان علی علیهماالسلام تزویج فرمود، (کشف الغمه ج ۱ ص ۴۹۳- منتهی الآمال ص ۶۸ در ذکر وقایع سال دوّم هجری.) و این وصلت فرخنده براستی شایسته آنان بود زیرا به تصریح پیشوایان معصوم، مردی جز علی علیه السلام نمی توانست کفو و همسر فاطمه (علیهاالسلام) باشد. (بحار ج ۴۳ ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۷ و ۱۰۷- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۲۹- امالی طوسی ج ۱ ص ۴۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۳۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۲۲۵.) از ویژگیهای این ازدواج که بیانگر علوّ مقام آن دو گرامی است آنکه پیامبر (ص) خواستگاری بسیاری از سران و اشراف قریش و عرب را نپذیرفت، و می فرمود ازدواج فاطمه به فرمان الهی بستگی دارد، (کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۷ و ۴۹۵- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۳۰ و ۳۱.) و سرانجام که علی علیه السلام به خواستگاری آمد از او پذیرفت و فرمود پیش از آن تو فرشته الهی به من خبر داد که خدای متعال فرمان داده است فاطمه (علیهاالسلام) را با علی (ع) تزویج نمائی. (بحار ج ۴۳ ص ۱۲۴ و ۱۲۷- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۳- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷- و نیز آسمانی بودن این ازدواج در امالی صدوق ص ۲۲۳ و ۲۳۷ و ۳۵۶ و ۴۴۹ و ۴۵۰- و در مسند الامام الرضا (ع) ج ۱ ص ۱۴۰- ۱۴۳.) آنگاه از امیر مؤمنان علی (ع) پرسید برای تدارک ازدواج چه داری؟ و علی علیه السلام به عرض رساند که جز یک «زره» و یک «شمشیر» و یک «شتر» که با آن آبکشی می کرد، چیز دیگری ندارد. و پیامبر (ص) از او خواست زره را بفروشد و با پول آن که حدود پانصد درهم بود اثاث و جهیز بسیار ساده ای برای فاطمه (علیهاالسلام) خریداری شد، و نیز ضیافتی برپا داشتند و مسلمین را اطعام نمودند و با شادی و سرور و همراه با دعای پیامبر (ص)، فاطمه (علیهاالسلام) را به خانه علی (ع) بردند. (کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۰- ۴۸۹.) هر گوشه از داستان این ازدواج نورانی و آسمانی برای پیروان راه پیامبر و اهل بیت، بیانگر تأییدات الهی و توجّه خاص خدای متعال به خاندان نبوّت و امامت است، و در عین حال سادگی و نورانیت تعلیمات اسلام را در مورد ازدواج آشکار می سازد، و اینک فرازهای جالبی از این واقعه را مرور می کنیم: هنگامی که علی (ع) به خواستگاری آمد، پیامبر (ص) فرمودند: پیش از تو مردان دیگری نیز فاطمه را خواستگاری کردند و در مورد هر یک به فاطمه سخن گفتم در چهره او بی میلی و کراهت مشاهده کردم، اینک همین جا بمان تا من بازگردم. آنگاه پیامبر (ص) نزد فاطمه رفت و خواستگاری علی (ع) را به او خبر داد، و فاطمه سکوت کرد ولی روی برنگرداند. پیامبر برخاست و فرمود: اللّٰه اکبر، سکوت او نشان رضایت اوست. (بحار ج ۴۳ ص ۹۳ و ۱۱۱ و ۱۱۲- امالی طوسی ج ۱ ص ۳۸- و قسمت اخیر این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۷ هم ذکر شده است.)

مهریه و جهیز فاطمه

مهریه ازدواج علی و فاطمه علیهماالسلام یک «زره» بود که فروخته شد و با بخشی از قیمت آن جهیزی به شرح ذیل برای فاطمه (علیهاالسلام) خریداری نمودند: یک پیراهن سپید یک روسری بزرگ یک حوله سیاه خیبری یک تختخواب که از لیف خرما بافته شده بود. دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود. چهار عدد بالش از پوست میش که از گیاهی به نام «اذخر» پر شده بود. یک قطعه حصیر هَجَری. یک عدد آسیای دستی. یک کاسه مسی. یک مشک چرمی برای آبکشی. یک طشت لباسشوئی. یک کاسه برای شیر. یک ظرف آبخوری. یک پرده پشمی. یک آفتابه. یک سبوی گلی دو کوزه

سفالین. یک عدد پوست برای فرش. یک عبا. (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹- امالی طوسی ج ۱ ص ۳۹- و در کشف الغمه ج ۱ ص ۳۸۵- ۳۸۶ قسمتی از این اشیاء ذکر شده است، و نیز در بیت الاحزان ص ۳۳- ۳۴.) -علی علیه السلام نیز از جهت ازدواج چیزهائی به این شرح برای خانه خود تهیّه کرد: خانه را با مقداری شن نرم فرش کرد. چوبی میان دو دیوار خانه نصب نمود که لباسها را بر آن بیاویزند. یک پوست گوسفند و یک متّکا که از لیف خرما پر شده بود برای منزل تهیّه نمود. (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹.) -پیامبر (ص) پس از پذیرش خواستگاری علی علیه السلام به ا و فرمود: بشارت باد ترا ای اباالحسن که خدای متعال فاطمه را در آسمان به عقد تو درآورد پیش از آنکه من در زمین او را با تو تزویج نمایم. (بحار ج ۴۳ ص ۱۲۷- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۱- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۲۳- و نیز در امالی صدوق ص ۴۴۹ شبیه به این بشارت.) و نیز فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد! خدای عزیز و جلیل فرمان داده است که فاطمه را به همسری علی درآوری، و آنان را به دو پسر پاکیزه و نجیب و پاک و نیک و نیکوکار که در دنیا و آخرت با فضیلتند بشارت دهی. ای ابوالحسن، سوگند به خدا جبرئیل از نزد من نرفته بود که تو در زدی (و برای خواستگاری آمدی). (بحار ج ۴۳ ص ۱۲۸- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۳.)

خطبه ی فرشتگان

-در ازدواج آسمانی علی و فاطمه علیهماالسلام، فرشته ای به نام «راحیل» به فرمان الهی در آسمان در میان جمع فرشتگان خطبه خواند و گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الْاَوَّلِ قَبْلَ اَوَّلِیَّةِ الْاَوَّلینَ، اَلْباقی بَعْدَ فَناءِ الْعالَمینَ، نَحْمَدُهُ إذْ جَعَلَنا مَلائِکَةً رُوحانِیّینَ، وَ بِرُبُوبِیَّتِه مُذعِنینَ، وَ لَهُ عَلی ما أَنْعَمَ عَلَیْنا شاکِرینَ، حَجَبَنا مِنَ الذُّنُوبِ، وَ سَتَرَنا مِنَ الْعُیُوبِ، أَسْکَنَنا فِی السَّمواتِ، وَ قَرَّبَنا اِلی السُّرادِقاتِ، وَ حَجَبَ عَنّا النَّهَمَ لِلْشَّهَواتِ، وَ جَعَلَ نَهْمَتَنا وَ شَهْوَتَنا فی تَقْدیسِه وَ تَسْبیحِه اَلْباسِطِ رَحْمَتَهُ، اَلْواهِبِ نِعْمَتَهُ، جَلَّ عَنْ اِلْحادِ اَهْلِ الاَرْضِ مِنَ الْمُشْرِکینَ وَ تَعالی بِعَظْمَتِه عَنْ إِفْکِ الْمُلْحِدینَ- ثُمَّ قالَ بَعْدَ کَلام- اِخْتارَ المَلِکُ الْجَبّارُ صَفْوَةَ کَرَمِه وَ عَبْدَ عَظَمَتِه لِاَمَتِه سَیِّدَةِ النِّساءِ بِنْتَ خَیْرِ النَبِیّینَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ وَ اِمامِ الْمُتَّقینَ، فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِه وَ صاحِبِه، الْمُصَدِّقِ دَعْوَتَهُ الْمُبادِرِ اِلی کَلِمَتِه؛ عَلِیٍّ الْوَصُولِ بِفاطِمَةَ الْبَتُولِ ابْنَةِ الرَّسُولِ». ترجمه: «ستایش خدای را که نخست و آغاز اوست پیش از آغازش همه نخستینها، و بازمانده و پایدار خواهد بود پس از نابودی همه جهانیان؛ او را می ستاییم که ما را فرشتگانی قرار داد که از سنخ روح (و مجرّد از جسم و مادّه)ایم، و به مقام پروردگاری او اعتراف داریم، و برای او بر آنچه به ما انعام فرموده شکر گزاریم و ما را از گناهان محجوب و پوشیده داشت، و از عیبها مستور و برکنار ساخت، و در آسمانها جایمان داد، و به سراپرده های (عرش الهی) نزدیکمان فرمود، و از ما حرص و آز به سوی شهوتها را بر کنار نمود، و حرص و خواهش ما را در تقدیس و تسبیح خود قرار داد، (خدایی که) گسترنده رحمت خود و بخشنده نعمت خویش است، مبرّی و فراتر از کفر و بی دینی مشرکان اهل زمین، و به عظمت خود منزه و بالاتر از افترا و نارواگوئی بی دینان است.» آنگاه پس از سخنانی گفت: «پادشاه بسیار متکبر و مقتدر (خدای متعال)، برگزیده کرم و بنده عظمت خود (علی علیه السلام) را برای کنیز خویش (فاطمه (علیهاالسلام)) بانوی بانوان، دختر بهترین پیامبران و سرور فرستادگان و پیشوای پرهیزکاران، اختیار فرموده و رشته آن (پیامبر عظیم الشأن) را به رشته مردی از خاندان و یاران او که تصدیق کننده دعوتش و فرمانگزار شریعتش می باشد متصل ساخته است (یعنی) علی وصول (و صول: بسیار پیوند- بسیار بخشنده.) را به فاطمه بتول (بتول: دوشیزه ای که از مردان حاجت و رغبت بریده باشد (یا در راه خدا از خواسته های نفسانی دل کنده باشد)- و در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۰ ذکر شده که فاطمه (علیهاالسلام)، بتول نامیده شده به جهت آنکه نظیری و همتائی برای او نیست، و نیز در بیت الاحزان ص ۱۲، (و معانی دیگر نیز برای بتول ذکر شده است).) دختر رسول (ص) (تزویج فرموده است).»

خطبه ی خدای متعال

به دنبال آن جبرئیل گفت خدای متعال (جهت خطبه عقد علی و فاطمه علیهماالسلام) چنین می فرماید: «اَلْحَمْدُ رِدائی، وَ الْعَظَمَةُ کِبْرِیائی، وَ الْخَلْقُ کُلُّهُمْ عَبیدی وَ اِمائی، زَوَّجْتُ فاطِمَةَ اَمَتی مِنْ عَلِّیٍ صَفْوَتی، إشْهَدُوا مَلائِکَتی» ترجمه: «حمد و ستایش ردای من است و عظمت، برتری و کبریای من، و همه آفریدگان بندگان و کنیزان منند، تزویج نمودم کنیزم فاطمه را به برگزیده ام علی، فرشتگان من گواه باشید». (بحار ۴۳ ص ۱۱۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۵- (این موضوع که خدای متعال، فاطمه (علیهاالسلام) را با علی (ع) تزویج نمود و فرشتگان مقرب را گواه این ازدواج قرار داده، و کرامات الهی و آسمانی این ازدواج و نیز خطبه خواندن فرشته ای به نام «راحیل» در بسیاری روایات و کتب دیگر نیز با عبارات متفاوت ذکر شده است. از جمله در امالی صدوق ص ۲۲۲ و ۴۴۸- ۴۵۰ و اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۰- ۴۶۱، عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۲۲۳- ۲۲۴ و ج ۲ ص ۲۷.)

خطبه ی پیامبر اکرم

-رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیز در عقد ازدواج علی علیه السلام در حضور مهاجر و انصار خطبه ای خواند و فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِه، اَلْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِه، اَلْمُطاعِ فی سُلْطانِه، الْمَرْهُوبِ عَذابُهُ، الْمَرْغُوبِ اِلَیْهِ فیما عِنْدَهُ، اَلنّافِذِ اَمْرُهُ فی اَرْضِه وَ سَمائِهِ، اَلَّذی خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ مَیَّزَهُمْ بِاَحْکامِهِ، وَ اَعَزَّهُمْ بِدینِهِ، وَ اَکْرَمَهُمْ بِنَبِّیِه مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إنّ اللّهَ جَعَلَ الْمُصاهَرَةَ نَسَباً لا حِقاً وَ اَمْراً مُفْتَرَضاً، وَ شَجَّ بِهَا الْاَرْحامَ، وَ اَلْزَمَهَا الْاَنامَ، فَقالَ تَبارَکَ اسْمُهُ وَ تَعالی جَدُّهُ: «وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صَهْراً وَ کانُ رَبُّکَ قَدیراً» (سوره فرقان آیه ۵۶.) فَاَمْرُ اللّهِ یَجْری اِلی قَضائِهِ، وَ قَضائُهُ یَجْری اِلی قَدَرِه، فَلِکُلِّ قَضاءٍ قَدَرٌ، وَ لِکُلِّ قَدَرٍ اَجَلٌ، وَ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ «یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ» (سوره رعد آیه ۳۶.) ثُمَّ اِنّی اُشْهِدُکُمْ أَنّی قَدْ زَوَّجْتُ فاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ عَلی أَرْبَعْمِائَةَ مِثْقالِ فِضّةً إنْ رَضِیَ بِذلِکَ عَلِیٌّ.» (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۲- و با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۷.) ترجمه: «ستایش خدای را که به نعمت خویش مورد ستایش، به قدرت خود مورد پرستش، در سلطنت خود مورد فرمانبرداری است ، عذابش هراسناک، آنچه نزد اوست مورد رغبت، و فرمانش در زمین و آسمان نافذ است، همانکه به قدرت خود آفریدگان را بیافرید، و با دستوراتش آنان را متمایز ساخت، و با دینش آنان را عزت و سربلندی بخشید، و به وسیله پیامبرش محمّد (ص) آنان را گرامی داشت، همانا خداوند وصلت و خویشی کردن را نسبتی و قرابتی که ملحق و پیوسته می شود قرار داد و آن را کاری لازم و واجب فرمود که به وسیله آن رحمیتها و قرابتها را بهم پیوند داده و درآمیخت و مردم را به آن الزام نمود، پس او که نامش مبارک و بزرگیش متعالی است فرموده است: «و او (خدائی) است که از آب بشری بیافرید پس او را نژادی (قرابت نسبی) و خویشی و وصلتی (قرابت سببی به وسیله ازدواج) قرار داد و پروردگار تو بسیار تواناست». پس فرمان خدا به سوی قضاء و حکم او جاری است، و قضای او به سوی تدبیر و قدر او جریان دارد، پس برای هر قضائی قدری است، و برای هر قدری مدتی معین است، و برای هر مدت تعیین شده ای نوشته و کتابی؛ «خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و (هر چه را بخواهد) پایدار می سازد، و اصل و ریشه کتاب نزد اوست». پس از این مقدّمه شما را گواه می گیرم که من فاطمه را با علی تزویج کردم با مهریه چهار صد مثقال نقره، اگر علی (ع) به این مطلب راضی باشد.

خطبه ی علی

-و نیز پیامبر (ص) در حضور مهاجرین و انصار به علی علیه السلام فرمود: برای عقد ازدواج خود خطبه بخوان، علی علیه السلام (برخاست) و گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی قَرُبَ مِنْ حامِدیه، وَ دَنا مِنْ سائِلیه، وَ وَعَدَ الْجَنَّةَ مِنْ یَتَّقیهِ، وَ اَنْذَرَ بِالنّارِ مَنْ یَعْصیهِ، نَحْمَدُهُ عَلی قَدیمِ اِحْسانِه وَ اَیادیهِ، حَمْدَ مَنْ یَعْلَمُ اَنَّهُ خالِقُهُ وَ بارِیهِ، وَ مُمیتُهُ وَ مُحْییهِ، وَ مُسائِلُهُ عَنْ مَساویهِ، وَ نَسْتَعینُهُ وَ نَسْتَهْدیهِ، وَ نُؤْمِنُ بِه وَ نَسْتَکْفیهِ، وَ نَشْهَدُ أَنَّ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، شَهادَةً تَبْلُغُهُ وَ تُرْضیهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهُ وَ آلِه صَلاةً

تُزْلِفُهُ وَ تُحْظيهِ، وَ تَرْفَعُهُ وَ تَصْطَفيهِ، وَ النِّكاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ يَرْتَضيه، وَ اجْتِماعُنا مِمَّا قَدَّرَهُ اللَّهُ وَ أَذِنَ فيهِ، وَ هَذا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زَوَّجَنى إِبْنَتَهُ فاطِمَةَ عَلى خَمْسَ مِائَةَ دِرْهَمٍ وَ قَدْ رَضيتُ فَاسْئَلُوهُ وَ اشْهَدُوا» (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۲ و ۱۲۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۷- و نیز قسمتی از این خطبه در کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۴.) ترجمه: «ستایش خدایی را که به ستایشگران و خواهشمندانش نزدیک است، و کسی را که پرهیزکاریش پیشه سازد وعده بهشت داده، و کسی را که نافرمانیش نماید به آتش بیم فرموده است، او را بر نیکی و نعمتهای دیرین او می ستاییم، همچون ستایش کسی که می داند آفریدگار و پدیدآورنده اش، و میرانده و زنده کننده اش، و پرسشگر از لغزشهایش اوست؛ و از او یاری می طلبیم و هدایت می خواهیم و به او ایمان داریم و کفایت می جوئیم، و گواهی می دهیم که خدایی جز اللّه نیست، یکتاست و شریکی ندارد، گواهی و شهادتی که به او برسد و او را خشنود سازد، و گواهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، درود خدا بر او و خاندان او، درودی که او را نزدیک و بهره مند سازد، و رفعت و برگزیدگی بخشد؛ و ازدواج از اموری است که خداوند به آن فرمان داده و می پسندد، و گرد آمدن ما از اموری است که خدا آن را تقدیر فرموده و اجازه داده است، و اینک این رسول خدا است درود خدا بر او و خاندانش، که دختر خود فاطمه (علیهاالسلام) را به من تزویج فرموده با مهریه پانصد درهم (در برخی روایات همان چهارصد مثقال نقره و در برخی چهارصد و هشتاد درهم و در برخی یک زره ذکر شده به هر حال شاید تفاوت در تعیین قیمت زره باشد.) و من رضایت دارم، پس از حضرتش بپرسید و گواه باشید».

غذای عروسی

امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل فرموده است که پیامبر (ص) در جریان ازدواج به من فرمود: برای (مراسم عروسی با) همسرت غذائی نیکو تهیه کن سپس فرمود: گوشت و نان از طرف ما، و خرما و روغن به عهده تو. من خرما و روغن خریدم و رسول خدا (ص) آستینهای خود را بالا زد و (به دست مبارک خود) طعامی از خرما و روغن درست کرد، و گوسفند پرواری را نزد ما فرستاد که ذبح کردیم، و نان فراوانی هم تهیه فرمود، آنگاه به من فرمود: هر کسی را مایل هستی دعوت کن. من به مسجد آمدم و مسجد مملوّ از صحابه و یاران بود، شرم کردم که برخی را دعوت کنم و برخی را واگذارم، بر مکان بلندی ایستادم (و همگان را دعوت کردم) و گفتم برای صرف غذای جشن عروسی فاطمه (علیهاالسلام) بیائید. انبوه مردم آمدند و من از بسیاری مردم و کمی غذا خجالت می داشتم، پیامبر (ص) حال مرا دریافت و فرمود: ای علی، دعا می کنم خدای متعال برکت عنایت کند، (به دعای پیامبر (ص) غذا چنان برکتی یافت که) همه قوم تا آخرین نفر خوردند و آشامیدند (تبریک و) دعا گفتند و بیرون رفتند، و آنان بیش از چهار هزار مرد بودند، و از غذا هیچ کم نشد. آنگاه پیامبر (ص) سینی هایی خواست و هر یک را از غذا پر کرد و به خانه یک یک بانوانش فرستاد، و سپس در یک سینی نیز غذا کشید و فرمود: این هم برای فاطمه و شوهرش. (بحار ج ۴۳ ص ۹۵ و ۹۶- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۴۱- و نیز قسمتی از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹- بیت الاحزان ص ۳۵.)

شادمانی و شعرخوانی

پیامبر (ص) در مراسم بردن عروس به خانه داماد، به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار فرمان داد که همراه فاطمه (علیهاالسلام) بروند و شادی کنند و رجز (که نوعی شعر است) بخوانند و تکبیر و تحمید بگویند ولی چیزی که خدای متعال راضی نباشد نگویند؛ جابر می گوید: پیامبر (ص) فاطمه (علیهاالسلام) را بر شتر خود سوار کرد (و در روایتی دیگر آمده است که او را بر استر خویش که شهباء نام داشت سوار نمود) و افسار مرکب را سلمان به دست گرفت... و پیامبر (ص) و حمزه و... (بستگان پیامبر (ص) و علی (ع) و سایر اهل بیت در حالی که شمشیرهای خود را (به رسم عرب) برهنه در دست داشتند به دنبال فاطمه

(علیهاالسـلام) حرکت می کردند، و همسـران پیامبر (ص) در جلوی فاطمه راه می پیمودند و رجزهایی می سرودند، «ام سلمه» چنین سرود:

«سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جاراتی «سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جاراتی

وَ اشْکُرْنَهُ فی کُلِّ حالاتِ وَ اشْکُرْنَهُ فی کُلِّ حالاتِ

وَ اذْکُرْنَ ما أَنْعَمَ ربُّ الْعُلی وَ اذْکُرْنَ ما أَنْعَمَ ربُّ الْعُلی

مِنْ کَشْفِ مَکْرُوهٍ وَ آفاتِ مِنْ کَشْفِ مَکْرُوهٍ وَ آفاتِ

فَقَدْ هَدانا بَعْدَ کُفْرٍ وَ قَدْ فَقَدْ هَدانا بَعْدَ کُفْرٍ وَ قَدْ

أَنْعَشَنا رَبُّ السَّمواتِ أَنْعَشَنا رَبُّ السَّمواتِ

وَ سِرْنَ مَعْ خَیْرِ النِّساءِ الْوَری وَ سِرْنَ مَعْ خَیْرِ النِّساءِ الْوَری

تُفْدی بِعَمَّاتٍ وَ خالاتِ تُفْدی بِعَمَّاتٍ وَ خالاتِ

یا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُوالعُلی یا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُوالعُلی

بِـالْوَحْیِ مِنْهُ وَ الرِّسالاتِ» بِـالْوَحْیِ مِنْهُ وَ الرِّسالاتِ» «بانوان من به یاری خـدا برویـد. و او را در همه احوال سپاسـگزار باشـید و نعمت خـدای متعال را که ناخوشایندی ها و گرفتاریها را برطرف فرمود به یاد آرید. که همانا پس از کفر ما را هدایت فرمود. و پروردگار آسـمانها ما را سربلندی و سرافرازی عطا کرد. و بروید به همراه بهترین زنان جهان، که عمه ها و خاله ها (خویشاوندان) فدای او باد. ای دختـر کسـی که خـدای متعـال او را به وحی و پیـامبری، کرامت و بزرگی بخشـید». و برخی زنـان دیگر نیز اشـعاری سـرودند، و «معاذه» مادر «سعد بن معاذ انصاری» چنین سرود:

«أَقُولُ قَوْلاً فیهِ ما فیه «أَقُولُ قَوْلاً فیهِ ما فیه

وَ أَذْکُرُ الْخَیْرَ وَ أُبْدیه وَ أَذْکُرُ الْخَیْرَ وَ أُبْدیه

مُحَمَّدٌ خَیْرُ بَنی آدَمَ مُحَمَّدٌ خَیْرُ بَنی آدَمَ

ما فیهِ مِنْ کِبْرٍ وَ لا تیهِ ما فیهِ مِنْ کِبْرٍ وَ لا تیهِ

بِفَضْلِهِ عَرَّفَنا رُشْدَنا بِفَضْلِهِ عَرَّفَنا رُشْدَنا

فَاللَّهُ بِالْخَیْرِ یُجازیه فَاللَّهُ بِالْخَیْرِ یُجازیه

وَ نَحْنُ مَعْ بِنْتِ نَبِیِّ الْهُدی وَ نَحْنُ مَعْ بِنْتِ نَبِیِّ الْهُدی

ذی شَرَفٍ قَدْ مَکَّنَتْ فیهِ ذی شَرَفٍ قَدْ مَکَّنَتْ فیهِ

فی ذَرْوَةِ شامِخَةٍ اَصْلُها فی ذَرْوَةِ شامِخَةٍ اَصْلُها

فَمـا أَریَ شَـیْئاً یُـدانیهِ» فَما أَریَ شَـیْئاً یُـدانیهِ» «سـخنی می گویم که در آنست آنچه در آنست. و نیکی را ذکر می کنم و آشـکار می سـازم. محمّـد (ص) بهـترین فرزنـدان آدم است، در او هیـچ سرکشـی و گمراهی نیست. به بزرگـواری خود مـا را به رشـدمان آشـنا ساخت، پس خداونـد به او پاداش نیکو دهد. ما همراه دختر پیامبر هدایتیم که صاحب شـرافت است و شـرف در او قرار گرفته است. در مقـام بلنـدی کـه اصـل آن بسـیار رفیع اسـت قرار دارد و چیزی را نمی بینم که بتوانـد (در مقـام و منزلت) به او نزدیـک گردد». اشـعاری که خوانـده می شـد بـانوان بیت اول شـعر را تکرار می کردنـد. آنگاه تکبیر می گفتنـد و (بـدین ترتیب) به خانه (علی علیه السلام) درآمدند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۵ و ۱۱۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۰ و ۱۳۱).

دعای پیامبر برای عروس و داماد

-پیامبر (ص) شب عروسی علی و فاطمه علیهماالسلام نزد آن دو آمد و ظرفی آب طلبید و جرعه ای از آب را در دهان مبارک خویش گرداند و در همان ظرف ریخت، آنگاه قدری از آن آب بر سر فاطمه (علیهاالسلام) افشاند و قدری روی سینه او و نیز پشت شانه او ریخت، آنگاه فرمود: بار خدایا، این دختر من و محبوبترین آفریدگان نزد من است و این برادرم و محبوبترین آفریدگان نزد من است؛ خداوندا او را ولی و مورد مهر خود قرار بده و همسرش را بر او مبارک گردان. (بحار ج ۴۳ ص ۹۶- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۲۱ و نیز خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۴۱- بیت الاحزان ص ۳۶.) و نیز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خود دست فاطمه (علیهاالسلام) را در دست علی (ع) گذاشت و فرمود: خداوند دختر رسول خدا را بر تو مبارک فرماید، فاطمه همسر خوبی است، ای فاطمه، علی شوهر خوبی است. (بحار ج ۴۳ ص ۹۶- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۴۱- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹- بیت الاحزان ص ۳۵.) -امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که: بستر علی علیه السلام هنگام ازدواج با فاطمه (علیهاالسلام) یک پوست گوسفند بود که چون می خواستند بخوابند آن را برمی گرداندند و روی پشم آن می خفتند، و بالش آن پوستی انباشته از لیف خرما بود، و مهریه فاطمه (علیهاالسلام) زرهی آهنین بود. (بحار ج ۴۳، ص ۱۰۴.)

اخلاق و روش فاطمه و گوشه هایی از زندگی او

اصولاً زندگی فاطمه (علیهاالسلام) را باید در کنار امیر مؤمنان علی علیه السلام مشاهده کرد، چرا که علی و فاطمه (علیهاالسلام) را تنها وصلت ازدواج بهم پیوند نداده است که آن دو در ایمان خویش به هم پیوسته اند، آنان دو تن نیستند که دو بعد عنصری یک ایمانند، دو بال یک عنقایند، دو دست یک پیکره جهادند، دو فرزند یک فضیلتند، دو سوی یک کعبه اند. دو روی یک خورشیدند، همچون دو بخش کلمه «توحید» بیانگر یک وحدتند؛ صلابت حق در رخسار علی (ع) می درخشد و عطوفت خدا در چهره فاطمه (علیهاالسلام) لبخند می زند... علی (ع) جلال خداست و فاطمه (علیهاالسلام) جمال او، علی (ع) سطوت الهی است و فاطمه (علیهاالسلام) رحمت آن؛ علی (ع) پدر مؤمنان است و فاطمه مادر مهربان آنان؛ علی را با فاطمه باید دید و فاطمه را با علی، فاطمه پیراهن علی است و علی ردای فاطمه است، امامت شهسواری است که عصمت همسر اوست، عصمت ملیکه ای است که امامت شوهر اوست... پیامبر عظیم (ص) در دو تندیس قدسی جلوه گر است: قاطعیت او در علی (ع) و رحمت او در فاطمه (علیهاالسلام)، آری فاطمه را با علی (ع) باید شناخت، عقاب آسمان معرفت که همبال با شهبازی چون علی علیه السلام در اوجهای نور پرواز می کند، و کدام فضیلت برتر از این می توان تصور کرد که انسانی همبال امیر مؤمنان علی (ع) در اوجهایی که آن بزرگ زیر بال دارد پرواز نماید، امام راستین علم و شرف که سزاوار خویش فرموده است: «یَنْهَدِرُ عَنِّی السَّیْلُ وَ لا یَرْقی اِلَیَّ الطَّیْرُ...» (نهج البلاغه- خطبه شقشقیّه.) من آن کوهسار بلندم که سیل علم و معرفت از دامانم سرازیر است و پرنده ای به سوی اوجهای من توان پرواز ندارد»... و تنها فاطمه (علیهاالسلام) است که همبال علی (ع) در عقابگاه قلّه های زندگی او پرواز کرده است. سراسر زندگی پر نور فاطمه (علیهاالسلام) همچون همسرش امیر مؤمنان (ع) به زهد و تقوی و طاعت و عبادت و انجام وظایف الهی سپری شده است، گوشه های زندگی این بزرگ بانو، ابعاد شگفت انگیز اخلاق انبیا را در برخورد با مسائل گوناگون جلوه گر می سازد، بانویی که در عفاف از مرد نابینائی خود را مستور می دارد امّا به هنگام برخورد با ستمگران و دفاع از حریم ولایت امام خویش در معرکه مهاجر و انصار چون شیر می غرّد و با بیانی مبهوت کننده مخالفان را در معرض سخت ترین و کوبنده ترین انتقادات قرار می دهد! بانویی که در خانه به دست خویش تا سر حدّ مجروح شدن دست، آسیا می گرداند و مشک آب به دوش می کشد و نان می پزد؛ ولی در برابر هجوم مأموران به خانه علی علیه السلام، یک تنه در میان آتش و دود به دفاع برمی خیزد و تا سر حدّ مرگ در مبارزه خویش پافشاری می کند... بانویی که به هنگام بخشش و احسان به نیازمند، پیراهن عروسی خویش را به فقیر می دهد و سه

شب افطار خود را به مستمندان می بخشد، ولی در مقابله با توطئه و زورگوئی، شجاعانه از دارائی و حق مالکیت خویش در فدک دفاع می کند و سر سوزنی گذشت روا نمی دارد. بانویی که رحمت و عطوفتش بر مؤمنان چنان است که شب هنگام تا بامداد به عبادت و دعا مشغول است و در سراسر دعای خویش برای خود چیزی نمی خواهد و تمام شب برای همسایگان و مؤمنان دعا می کند، امّا در هنگامه خشم و مبارزه در راه ولایت چنان استواری نشان می دهد که از خصم در عیادت خویش روی برمی گرداند و از پاسخ سلام آنان خودداری می کند و حتّی اجازه شرکت آنان در تشییع جنازه خود را هم نمی دهد! بانویی که در خانه مادری مهربان است، همسری متواضع و بی توقّع است، عبادتگری خاشع و خاکسار است، لباسی مرقع و و صله دار بر تن دارد، و خاندانش به نانی جوین روزه می گیرند و افطار به یتیمان و مستمندان می بخشند، درآمد املاک خود را به فقیران می دهد، برای پدر بزرگوار خویش مادری است، برای بانوان جهان سروری است، ملیکه بانوان بهشت است، مادر امامان پاک است، اسلام و قرآن را در آغوش دارد، سرنوشت اسلام در خانه او رقم زده می شود، و خون پاک او سند فضیحت غاصبان در گستره تاریخ است، با همه وجود به خدا خدمت می کند، با هر چه در توان دارد بیانگر حقّ است، با اشک و ناله خود، با مال و ملک خود، با چهره سیلی خورده خود، با بازوی سیاه شده از تازیانه خود، با پهلوی شکسته خود، با فرزند سقط شده خود، با مرگ نابهنگام خود، و حتّی با دفن شبانه جنازه خود و پنهان داشتن قبر خود پرده از توطئه ها برمی گیرد و ندای مظلومیّت علی (ع) را در سراسر تاریخ فریاد می کند... بانویی که هم اکنون نیز اگر ما حق را می شناسیم، و اگر امام بر حق را از ستمگر تمیز می دهیم، اگر اسلام محمّد (ص) را از اسلام اموی و عباسی تشخیص می دهیم، این همه را مدیون اوییم و مدیون روش زندگی او، و ایثار و جهاد و مبارزه او... و اینک در متن روایات و تاریخ، فرازهایی از زندگی پر نور او و کرامتها و فضیلتهای او را به تماشا بنشینیم:

زهد از امام صادق علیه السلام و نیز از «جابر انصاری» نقل شده است که: پیامبر (ص) فاطمه (علیهاالسلام) را دید که لباسی خشن بر تن دارد و به دست خویش (آسیا می گرداند) و آرد می کند، و در همان حال فرزند خود را شیر می دهد. اشک به چشمان پیامبر (ص) آمد و فرمود: دخترم، تلخی دنیا را به عنوان مقدّمه شیرینی آخرت تحمّل کن. عرض کرد: ای رسول خدا، خدای را بر نعمتهایش ستایشگر و سپاسگزارم. و خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی (سوره والضحّی، آیه ۵.) پروردگارت به تو عطا خواهد کرد تا راضی و خشنود شوی» (بحار ج ۴۳ ص ۸۵ و ۸۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۰- منتهی الآمال ص ۱۶۱- بیت الاحزان ص ۲۴ با حذف قسمت آخر روایت.)

کار در منزل

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... علی علیه السلام آب و هیزم می آورد و فاطمه (علیهاالسلام) آرد می کرد و خمیر می ساخت و نان می پخت و لباسها را وصله می زد، و آن بانوی گرامی از زیباترین مردم بود و گونه های مطهرّش از زیبائی مثل گل بود. درود خدا بر او و بر پدر و شوهر و فرزندانش باد» (روضه کافی (چاپ اسلامیه تهران) ص ۱۶۵.)

کار در منزل علی علیه السلام فرموده است: فاطمه (علیهاالسلام) به قدری با مشک آبکشی کرد تا بر سینه اش اثر گذاشت، و به قدری با آسیای دستی آرد کرد تا دستهایش مجروح شد، و به قدری خانه روبی کرد که لباسهایش گردآلود شد، و برای پخت و پز به قدری آتش زیر دیگ نهاد که لباسهایش چرک گردید، و در این امور زحمت و رنج بسیار به او می رسید... (بحار ج ۴۳ ص ۸۲- بیت الاحزان ص ۲۳.)

پیامبر به فاطمه کمک می کند رسول خدا (ص) به منزل علی علیه السلام وارد شد، او را دید که همراه فاطمه (علیهاالسلام) مشغول آسیا کردن هستند، پیامبر (ص) فرمودند: کدامیک خسته ترید؟ علی (ع) عرض کرد: فاطمه، ای رسول خدا (ص). پیامبر (ص) به فاطمه (علیهاالسلام) فرمودند: دخترم برخیز، و فاطمه برخاست و پیامبر (ص) به جای او نشست و با علی (ع) در آرد کردن دانه ها

یاری فرمود. (بحار ج ۴۳ ص ۵۰ و ۵۱- بیت الاحزان ص ۲۱.)
بـانویی که چیزی از شوهر نمی خواهـد امام باقر علیه السـلام فرموده انـد: فاطمه (علیهاالسـلام) برای علی علیه السـلام تعهـد کرد که کارهای خانه و خمیر کردن و نان پختن و روفتن منزل را انجام دهـد و علی علیه السـلام برای او تعهد شد که کارهای بیرون از منزل مثل هیزم آوردن و تهیه غذا را انجام دهد. یک روز علی علیه السـلام از فاطمه (علیهاالسـلام) پرسید: آیا غذایی داری؟ فاطمه عرض کرد: سوگنـد به آنکه حق ترا عظیم کرده است از سه روز پیش تـاکنون چیزی نـداریم که برایت بیـاورم. فرمود: چرا به من نگفـتی؟ عرض کرد: رسـول خـدا (ص) مرا از اینکـه چیزی از تـو بخـواهم نهی کرده و فرمـوده است: تـو از پسـر عمـویت چیزی مخـواه، اگر خودش چیزی آورد بگیر وگرنه تو از او مخواه... (بحار ج ۴۳ ص ۳۱- تفسیر عیاشی (چاپ علمیه اسلامیه تهران) ج ۱ ص ۱۷۱.)
تفـاهم در زنــدگی مشترک امیر مؤمنـان علی علیـه السـلام می فرمایـد: بـه خـدا سوگنـد (در سراسـر زنـدگی مشـترک بـا فـاطمه (علیهاالسـلام) تـا آنگـاه که خـدای عزیز و جلیل او را قبض روح فرمود هرگز او را خشـمگین نساختم و بر هیـچ کاری او را اکراه و اجبار نکردم، و او نیز مرا هرگز خشـمگین نساخت و نافرمانی من نکرد، هر وقت به او نگاه می کردم رنجها و اندوههایم برطرف می شد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۳۴- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۹۲- بیت الاحزان ص ۳۷.)
راسـتگوترین بانو «عایشه» گفته است: هرگز راستگوتر از فاطمه (علیهاالسلام) ندیدم جز پدرش (رسول اکرم (ص)) (بحار ج ۴۳ ص ۵۳- کشف الغمه ج ۲ ص ۳۰ مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۹.)

عبادت

«حسن بصـری» می گویـد: در این امت عبادتر از فاطمه (علیهاالسـلام) نیامـده است، آنقـدر به نماز و عبادت ایسـتاد که پاهایش ورم کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۸۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۹- منتهی الآمال ص ۱۶۱- بیت الاحزان ص ۲۲.)
عبـادت و دعـا برای دیگران امام مجتبی علیه السـلام نقل فرموده انـد که: مادرم فاطمه (علیهاالسـلام) را دیـدم شب جمعه در محراب خود به عبادت برخاسـته است و تا سر زدن سپیده صبح در عبادت و رکوع و سجود می بود، و می شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعـا می فرمود و آنان را نام می برد و برایشان دعا می کرد و برای خود هیـچ دعا نمی کرد. به او گفتم: مادر، چرا همانطور که برای دیگران دعا می فرمایی برای خودت دعا نمی کنی؟ فرمود: پسـرم، ابتـدا همسایه سپس خانه خود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۵ و ۲۶- بحار ج ۴۳ ص ۸۱ و ۸۲- منتهی الآمال ص ۱۶۱- بیت الاحزان ص ۱۱.)

حجاب

امام موسی بن جعفر علیهماالسلام از پدرانش نقل فرموده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: فرد نابینائی اجازه خواست که به منزل فاطمه (علیهاالسلام) وارد شود، آن گرامی خود را از او پوشیده داشت، رسول خدا (ص) به او فرمود: چرا خود را از او پنهان می سازی در حالی که نابیناست و ترا نمی بینـد؟ عرض کرد: اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم، و نیز رایحه و عطر را می بوید و شـامه اش سـالم است. رسول خـدا (ص) فرمود: گواهی می دهم که تو پـاره تن منی. (بحار ج ۴۳ ص ۹۱- ریاحین الشریعه (تألیف شیخ ذبیح الله محلاتی- چاپ اسلامیه تهران) ج ۱ ص ۲۱۶- منتهی الآمال ص ۱۶۱ و ۱۶۲.)
عفـاف و دوری از مردان بیگـانه فـاطمه (علیهاالسـلام) در پاسـخ این سوال که «برای زنـان چه چیز بهتر است؟» فرمودنـد: «برای زنان بهـترین چیز آنست که مردان را نبیننـد و مردان نیز آنـان را نبیننـد». (کشـف الغمه ج ۲ ص ۲۳ و ۲۴- مناقب شـهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۹- منتهی الآمـال ص ۱۶۱.) و نیز در پاسـخ سؤال پیـامبر (ص) که از یـاران خـویش پرسـیده بودنـد: «زن چه وقت به پروردگـار خویش مقرّبتر و نزدیکتر است؟»، فـاطمه (علیهاالسـلام) گفتنـد: «زن آنگـاه به خـدای خویش نزدیکتر و مقرّبتر است که در قعر منزل

خویش اقامت گزینـد» (از بیرون آمـدن و اختلاط با مردان و دیـده شـدن در جامعه خود را محفوظ دارد). پیامبر (ص) (چون پاسخ فاطمه را شنید) فرمود: فاطمه پاره تن من است. (بحار ج ۳۳ ص ۹۲- منتهی الآمال ص ۱۶۲.)

تقسیم کار با خادمه منزل «سلمان فارسی» می گوید: فاطمه (علیهاالسلام) نشسته بود و با آسیای دستی جو را آرد می کرد و دسته آسیا (به جهت مجروح بودن دست فاطمه (علیهاالسلام) خونین بود، و حسین (ع) که در آن هنگام کودک خردسالی بود در گوشه ای از خانه از گرسنگی گریه می کرد، عرض کردم: ای دختر رسول خدا (ص) دستت را مجروح کرده ای در حالی که «فضّه» («فضّه» از بانوان بسیار پرهیزکار و خادمه حضرت زهرا (علیهاالسلام) است. باید توجه داشت که زهرا (علیهاالسلام) همانطور که خود در روایتی می فرماید در طی چند سال اول زندگی با علی (ع) در تنگدستی و سختی زندگی کرده است (بحار ج ۴۳ ص ۸۸)، ولی از وقتی که پیامبر (ص) املاک فدک را به او بخشید وضع بهتر شد، و نیز نقل شده که پیامبر (ص) «فضّه» را که کنیزی بود به او بخشید (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۰)، بنابراین اگر در برخی روایات دیده می شود که اهل بیت در سختی و تنگدستی بوده انـد و در برخی دیگر از وجود خادمه در منزل سخن گفته است باید توجه داشت که مربوط به دوره های مختلفی از زندگی زهرا علیهاالسلام است.) هست (که کارها را انجام دهد)، فرمود: رسول خدا (ص) به من سفارش کرده است که یک روز خدمت با «فضّه» و یک روز با من باشد، و نوبت او دیروز بود... (بحار ج ۴۳ ص ۲۸- بیت الاحزان ص ۲۰.)

گذشت از زینتها امام سجّاد علیه السلام فرمودند «اسماء بنت عمیس» برایم نقل کرد: که من نزد (جده تو) فاطمه (علیهاالسلام) بودم هنگامی که رسول خدا (ص) بر او وارد شد و او گردنبندی از طلا به گردن داشت که امیر مؤمنان علی علیه السلام از سهم خود از غنائم برای او خریده بود، پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد لباس جباران بر تن می کند! فاطمه (علیهاالسلام) گردنبند را پاره کرد و فروخت و با آن بنده ای را خریداری و آزاد ساخت، و رسول خدا (ص) از این کار شادمان شد. (بحار ج ۴۳ ص ۸۱- عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۴۵- و نیز خلاصه ای از این روایت با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۱.)

گذشت از زینتها امام باقر علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چون می خواست به سفری برود با هر کس از اقوامش می خواست خداحافظی می کرد و با آخرین فردی که خداحافظی می کرد فاطمه علیهاالسلام بود و شروع سفرش از خانه او بود، و چون بازمی گشت ابتدا نزد فاطمه می رفت و دیدار اقوام را از او شروع می فرمود. یکبار پیامبر (ص) به سفر رفت و علی علیه السلام نیز از غنایم جنگی چیزی به دست آورده و به فاطمه داده و رفته بود، و فاطمه (علیهاالسلام) با آنان، دو النگوی نقره و پرده ای تهیه فرمود و پرده را جلوی در آویخت، چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بازگشت به مسجد داخل شد و سپس همانطور که معمولش بود به سوی خانه فاطمه (علیهاالسلام) آمد، فاطمه (علیهاالسلام) شادمان برخاست و با شور و شوق به سوی پدر شتافت، پیامبر (ص) نظر فرمود و دو النگوی نقره را در دست او و پرده را بر در خانه مشاهده کرد. رسول خدا (ص) (پیش نیامدو) در جائی نشست که فاطمه (علیهاالسلام) را می دید، فاطمه (علیهاالسلام) گریست و اندوهگین شد و گفت: پیش از این با من اینگونه رفتار نمی فرمود. پس دو پسر خود (امام حسن و حسین علیهماالسلام) را فراخواند و پرده را از درب خانه کند و النگوها را از دست بدر آورد و النگوها را به یکی و پرده را به دیگری داد و به آنان فرمود: نزد پدرم بروید و از من به او سلام برسانید و بگویید: ما پس از رفتن شما به سفر غیر از تهیه اینها کار دیگری نکرده ایم. اینک هر طور مایل هستید آنها را به مصرف برسانید، آن دو از طرف مادر این موضوع را به عرض پیامبر (ص) رساندند، رسول خدا (ص) آن دو را بوسید و در آغوش کشید و هر یک را بر یک زانوی خود نشانـد آنگاه فرمان داد آن دو النگو را شکسته و قطعه قطعه کردند و اهل «صفّه» را فراخواند. و آنان گروهی از مهاجرین بودند که نه خانه ای داشتند و نه مالی، و تکه های النگو را میان آنها تقسیم فرمود و سپس پرده را که پارچه ای طولانی ولی کم عرض بود میان افرادی از آنان که برهنه بودند و پوششی نداشتند تقسیم کرد... آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: خداوند بر فاطمه رحمت آورد،

همانـا خـدای متعـال به جهت این پرده از لباسـهای بهشتی به او خواهـد پوشانـد و به جهت این النگوهـا از زینتهـای بهشتی به او عطا خواهد کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۸۳ و ۸۴ مکارم الاخلاق چاپ بیروت ص ۹۴ و ۹۵- و خلاصه ای از این روایت در منتهی الآمال ص ۱۵۹- ۱۶۰ و نیز خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۱.)

پیراهن عروسـی پیامبر (ص) برای فاطمه و شب عروسـی او پیراهنی تهیّه فرمودند زیرا پیراهنی که فاطمه بر تن داشت وصـله دار بود، در این هنگام مستمندی به خانه آنان مراجعه کرد و لباس کهنه ای طلبید، فاطمه (علیهاالسـلام) خواست پیراهن وصـله دار را به فقیر بدهـد، امّا به یـاد آورد که خـدای متعال می فرمایـد «لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ- به نیکی نمی رسـید تا آنگاه که از آنچه دوست داریـد انفاق کنید» (سوره آل عمران آیه ۹۲.)، به همین جهت پیراهن نو را به فقیر داد... (ریـاحین الشـریعه ج ۱ ص ۱۰۶ به نقل از «تبرالمذاب».)

زهد و خوف از خدا

هنگامی که آیه «وَ إنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعینَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ- دوزخ میعادگاه همگی ایشان است که هفت درب دارد و برای هر دربی سـهم معینی از ایشـان خواهـد بود» (سوره حجر آیه ۴۳ و ۴۴.) نازل شـد رسول خدا به صدای بلند گریست، و اصحاب او از گریه آن بزرگوار گریستند اما نمی دانستند جبرئیل چه بر او فرود آورده است، و (از هیبت پیامبر) هیچیک توان آنکه با او سـخن بگوینـد نداشـتند، و پیامبر (ص) چنان بود که چون فاطمه (علیهاالسـلام) را می دیـد شادمان می شد، به همین جهت سـلمان به خانه فاطمه (علیهاالسـلام) رفت تا او را از قضـیه آگاه سازد، و آن گرامی را دید که مقداری جو را آسیا می کند و می گوید «وَ ما عِنْدَاللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی- آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است» (سوره قصص آیه ۶۰ و سوره شوری آیه ۳۶.) و عبایی پشـمین بر تن دارد که دوازده جای آن با لیف خرما وصـله شـده است، سـلمان وضع پیامبر (ص) را و اینکه جبرئیل بر او چیزی فرود آورده است به فاطمه (علیهاالسلام) خبر داد و آن گرامی برخاست و همان عبای وصله دار را بر خود پیچید (و حرکت کرد)، سلمان (از مشاهده آن بسیار متأثر و اندوهمند شد و) گفت: دریغا، دختران کسـری و قیصـر ابریشم و حریر می پوشـند و دختر محمّد (ص) عبایی پشمین برتن دارد که دوازده جای آن با لیف خرما وصله شده است! فاطمه (علیهاالسلام) بر رسول خدا (ص) وارد شد و سلام کرد و عرض کرد: پـدر جان، سـلمان از لباس من تعجب کرده است، در حالی که سوگنـد به خـدایی که تو را به حق مبعوث فرمود پنج سال است که من و علی (ع) از اثاث زندگی چیزی نداریم جز پوست گوسـفندی که روزها روی آن به شترمان علوفه می دهیم و شـبها بستر ما است و بالش ما از پوستی است که درون آن از لیف خرما پر شـده است! پیامبر فرمود: ای سـلمان، دختر من از گروه پیشـگامان و سـبقت گرفتگان (به سوی خـدا) است. فاطمه (علیهاالسـلام) عرض کرد: پـدر فدای تو شوم چه چیزی موجب گریسـتن شمـا شـد. پیـامبر (ص) از آیه ای که جبرئیـل فرود آورد به او خبر داد، فـاطمه (علیهاالسـلام) چون آیه را شـنید چنان گریست که بر زمین افتاد، و پیاپی می گفت: وای، وای بر کسـی که در آتش دوزخ افتاد... (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۱۴۸- بیت الاحزان ص ۲۸ و ۲۹.)

گرسنگی و غذای آسمانی

«ابوسعید خدری» می گوید: یک روز علی بن ابیطالب علیه السلام سخت گرسنه بود، به فاطمه (علیهاالسلام) گفت آیا نزد تو غذائی هست که به من بدهی؟ عرض کرد: نه، سوگند به خدائی که پدرم را به نبوّت و ترا به وصایت گرامی داشت هیچ چیز نزد من نیست و دو روز است که هیچ طعامی نداشـته ایم جز غذای مختصـری که آن را به تو داده ام و تو را بر خود و این دو پسرم حسن و حسین مقدّم داشـته ام. علی علیه السلام فرمود: چرا مرا آگاه نکردی تا چیزی برایتان تهیه کنم؟ عرض کرد: ای ابوالحسن من از خدایم شرم

می کنم چیزی که توانائی آن را نداری بر تو تحمیل نمایم. علی علیه السلام از نزد فاطمه (علیهاالسلام) با اعتماد و حسن ظن به خدا بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. در حالی که دینار را در دست داشت و می خواست برای خانواده خود چیزی خریداری کند با «مقداد بن الاسود» برخورد کرد، و این در روزی بسیار گرم بود که آفتاب از بالای سر او را می سوزاند و زمین در زیر پا داغ بود و او را آزار می داد. علی علیه السلام چون دید وضع او را نگران کننده و ناخوش آیند یافت، فرمود: مقداد، چه موضوعی در چنین وقتی ترا از خانه و خانواده ات بیرون آورده است؟ عرض کرد: ای ابوالحسن، مرا واگذار و از وضعم پرسش مکن. فرمود: برادر، غیر ممکن است تا از وضع تو آگاه نشوم از من بگذری. عرض کرد: برادر، به خاطر خدا مرا واگذار و از حالم جویا مشو. فرمود: برادر، ممکن نیست حالت را از من پنهان کنی. عرض کرده: ای ابوالحسن، اینک که اصرار داری و نمی پذیری می گویم: به خدائی که محمّد (ص) را به نبوّت و ترا به وصایت گرامی داشت مرا جز کوشش برای یافتن چیزی (که رفع گرسنگی کند) از خانه بیرون نیاورد، زیرا از نزد خانواده ام آمدم در حالی که از گرسنگی به خود می پیچیدند. هنگامی که گریه اهل و عیال را دیدم نتوانستم بر زمین قرار بگیرم و غمگین و تنها بیرون آمدم، داستان و حال من این است. چشمان علی علیه السلام گریان شد چنانکه اشک به محاسن مبارک او رسید، و به او فرمود: به آنچه سوگند یاد کردی سوگند یاد می کنم که مرا نیز از خانه بیرون نیاورد مگر همان چیزی که ترا از خانه بیرون آورد، و اینک دنیاری قرض کرده ام و ترا بر خویش مقدّم می دارم؛ و دینار را به او داد و خود به مسجد پیامبر (ص) بازگشت و نماز ظهر و عصر و مغرب را در مسجد خواند، وقتی رسول خدا (ص) نماز مغرب را بپای برد از کنار علی بن ابیطالب (ع) عبور کرد و او در صف اول قرار داشت و با پا به او اشاره فرمود و علی (ع) برخاست و دنبال رسول خدا (ص) راه افتاد و جلوی یکی از درهای مسجد به پیامبر (ص) رسید و سلام کرد و رسول خدا پاسخ سلامش را داد و فرمود: ای ابوالحسن آیا نزد تو چیزی برای شام هست که همراه تو بیایم؟ علی (ع) سر به زیر افکند و ساکت ماند و از خجالت نزد پیامبر (ص) متحیر بود که چه جوابی بدهد، و پیامبر جریان دینار را و اینکه از کجا تهیه کرده و به چه کسی داده است می دانست و خدای متعال به پیامبر (ص) وحی فرموده بود که آنشب را نزد علی علیه السلام باشد، پیامبر (ص) چون سکوت علی (ع) را مشاهده کرد فرمود: ای ابوالحسن، چرا نمی گوئی «نه» تا بازگردم، یا «آری» تا همراه تو بیایم؟ علی علیه السلام از روی حیا و نیز به جهت احترام پیامبر (ص) عرض کرد: بفرمائید در خدمت شما هستیم. پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و آمدند تا بر فاطمه (علیهاالسلام) وارد شدند، و آن گرامی در محراب نماز خود تشریف داشت و نمازش را تمام کرده بود، و پشت سر او دیگی قرار داشت که بخار از آن متصاعد بود، فاطمه (علیهاالسلام) چون صدای پیامبر (ص) را در خانه خویش شنید از محراب خود خارج شد و بر پیامبر (ص) سلام کرد و او عزیزترین فرد نزد پیامبر (ص) بود، پیامبر جواب سلام او را فرمود و دست مبارك بر سر او کشید و نوازش فرمود و گفت: دخترم چگونه روز به شب آوردی، خدای متعال بر تو رحمت آورد، به ما شام بده خداوند ترا بیامرزد و همانا آمرزیده است. فاطمه (علیهاالسلام) دیگ را برداشته و نزد پیامبر (ص) و علی (ع) نهاد. علی علیه السلام چون به غذا نظر افکند و بوی دلپذیر آن را استشمام نمود با شگفتی به فاطمه (علیهاالسلام) نگاه کرد، فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: سبحان اللّه، چرا با شگفتی و سرزنش آمیز به من نگاه می کنی، آیا خلافی مرتکب شده ام که مستوجب آن باشم؟ فرمود: چه بالاتر از اینکه روز گذشته به شدت سوگند یاد کردی دو روز است غذائی نیافته ای؟! فاطمه (علیهاالسلام) به آسمان نگاه کرد و گفت: خدای من در آسمان و زمینش آگاه است که من جز حق نگفتم. فرمود: ای فاطمه، این غذا از کجا برایت رسیده است که هرگز همرنگ آن ندیده ام و رایحه ای به دلپذیری آن نبوئیده ام و پاکیزه تر از آن نخورده ام؟! رسول خدا (ص) دست مبارك خویش را به میان شانه علی (ع) نهاد و اشاره ای کرد و فرمود: ای علی، این عوض دینار تو و پاداش دینار تو از سوی خداست «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ- خدای متعال هر کس را بخواهد روزی بیحساب می بخشد» (سوره آل عمران آیه ۳۷.) آنگاه پیامبر (ص) (از شوق و شکر) گریست و فرمود: ستایش خدایی را که شما را پیش از آنکه از دنیا بروید پاداش بخشید و ترا ای علی همانند زکریا و فاطمه را همچون مریم دختر

عمران قرار داد که: «كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمَحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً (سوره آل عمران آیه ۳۷.) هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می شد نزد او رزق و طعام می یافت». (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۶- ۲۹، امالی طوسی ج ۲ ص ۲۲۸- ۲۳۰، بحار ج ۴۳ ص ۵۹- ۶۱، و خلاصه ای از این روایت در بحار ج ۴۳ ص ۲۹، و نیز قسمت اخیر روایت در مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۱۷.)

بخشش به نیازمند و گردن بند پربرکت

جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید: یک روز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نماز عصر را با ما خواند و چون از نماز فارغ شد در قبله گاه نماز خویش نشست، و مردم دور او جمع بودند، در این هنگام پیرمردی از مهاجران عرب که لباسی بسیار کهنه و مندرس بر تن داشت به سوی پیامبر (ص) آمد و از پیری و ناتوانی نمی توانست خود را نگه دارد، رسول خدا (ص) به او رو کرد و جویای حالش شد، عرض کرد: ای پیامبر خدا، درونم گرسنه است به من غذا بده، بدنم برهنه است مرا لباس بپوشان. فقیر و مستمندم به من احسان و انعام کن. فرمود: چیزی ندارم به تو بدهم ولی راهنمای به خیر مانند انجام دهنده آنست، برو به خانه کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند، و در راه خدا ایثار می کند، برو به حجره فاطمه (علیهاالسلام). و خانه فاطمه (س) چسبیده به خانه رسول خدا (ص) بود که پیامبر (ص) آن را جدا از منزل بانوان خویش برای خود قرار داده بود. و فرمود: ای بلال، برخیز و او را به منزل فاطمه برسان. پیرمرد اعرابی همراه بلال آمد و بر در سرای فاطمه (علیهاالسلام) ایستاد و با صدای بلند گفت: سلام بر شما ای خاندان نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان و نزولگاه جبرئیل امین برای فرود آمدن وحی از سوی پروردگار جهانیان. فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: سلام بر تو، تو کیستی؟ عرض کرد: پیرمردی از عرب که از سختی و مشقت مهاجرت اختیار کردم و به سوی پدرت سرور آدمیان رو آوردم، اینک ای دختر محمّد (ص) من برهنه تن و سخت گرسنه ام، با من احسان و مواسات کن، خداوند بر تو رحمت آورد. و در این هنگام فاطمه و علی و رسول خدا (ص) سه روز بود غذائی نخورده بودند، و پیامبر (ص) وضع آنان را می دانست، فاطمه (علیهاالسلام) دست برد و پوست دباغی شده گوسفندی را که حسن و حسین (ع) روی آن می خوابیدند گرفت و فرمود: ای کسی که بر در سرای ایستاده ای این را بگیر، امید است خداوند به رحمت خویش بهتر از آن را به تو عطا فرماید. اعرابی عرض کرد: ای دختر محمّد، نزد تو از گرسنگی شکوه کردم و تو پوست گوسفند به من می دهی من با این گرسنگی، آن را چه کنم؟ فاطمه (علیهاالسلام) چون این سخن را از او شنید دست فرابرد و گردن بندی را که در گردن داشت و فاطمه دختر حمزهٔ بن عبدالمطلب به او هدیه کرده بود، بیرون آورد و به اعرابی داد و فرمود: این را بگیر و بفروش، امید است خداوند به جای آن چیزی بهتر از آن به تو بدهد. اعرابی گردن بند را گرفت و به مسجد رسول خدا (ص) آمد و پیامبر در میان یاران خود نشسته بود، عرض کرد: یا رسول اللَّه (ص) فاطمه (علیهاالسلام) این گردن بند را به من عطا کرد و فرمود آن را بفروش امید است خدا برایت بسازد (با آن حوائجت را برآورده سازد). پیامبر (ص) گریست و فرمود: چگونه ممکن است خدا برایت نسازد در حالی که فاطمه دختر محمّد بانوی همه دختران آدم آن را به تو عطا کرده است. «عمار بن یاسر» رحمهٔاللَّه علیه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا (ص) آیا به من اجازه می فرمائی این گردنبند را خریداری کنم؟ فرمود: ای عمار آن را بخر، چه اگر در آن همه جن و انس شرکت جویند خدای متعال آنان را به آتش کیفر نخواهد فرمود. عمار گفت: ای اعرابی گردن بند را بچند می فروشی؟ گفت: در برابر آنقدر نان و گوشت که سیر شوم، و ردائی یمانی که خود را با آن بپوشانم و در آن برای پروردگارم نماز بگزارم، و دیناری که مرا به خانواده ام برساند. و عمار در این هنگام سهم خود از غنیمت خیبر را که رسول خدا (ص) به او عطا کرده بود فروخته و چیزی از آن برایش باقی نمانده بود، گفت: به تو در برابر گردن بند بیست دینار و دویست درهم و یک برد (پارچه) یمانی و شترم را می دهم که تو را به خانواده ات برساند و از نان و گوشت هم سیرت می کنم. اعرابی گفت: ای مرد بسیار سخاوتمندی، و همراه عمار رفت و عمار آنچه را تعهد کرده بود به او داد، و اعرابی نزد پیامبر (ص) بازگشت و رسول

خدا (ص) به او فرمود: آیا سیر و پوشانده شدی؟ عرض کرد: آری و بی نیاز شدم، پدر و مادرم فدای شما. فرمود: اینک فاطمه را به جهت احسانش دعا کن. اعرابی گفت: بار خدایا تو هماره خدای ما بوده ای و جز تو خدائی را پرستش نمی کنیم، و تو از همه جهت رازق مائی، بار خدایا به فاطمه آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده عطا کن. پیامبر (ص) بر دعای او آمین گفت، و به یاران خود رو کرد و فرمود: همانا خداوند مضمون این دعا را در دنیا به فاطمه عطا کرده است چرا که: من پدر او هستم و هیچ کس از جهانیان همانند من نیست، و علی (ع) شوهر اوست و اگر علی (ع) نمی بود هرگز برای فاطمه تا ابد همسری نبود، و خدا به فاطمه «حسن» و «حسین» را عطا کرده است و برای جهانیان همانند آن دو نیست که دو سرور نوادگان انبیاء و دو سید جوانان بهشتند. در مقابل پیامبر، مقداد و عمار، و سلمان قرار داشتند، به آنان فرمود: آیا برایتان (در مدح و فضائل فاطمه) بیفزایم؟ عرض کردند: آری یا رسول اللّه (ص). فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فاطمه چون از دنیا برود و دفن شود دو فرشته سؤال کننده و در قبرش از او می پرسند: پروردگارت کیست؟ می گوید: اللّه پروردگار من است. می پرسند: پیامبر تو کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: ولی و امام تو کیست؟ می گوید: همین که در کنار قبر من ایستاده است، علی بن ابیطالب (ع). پیامبر فرمود: آگاه باشید که من برایتان از فضائل فاطمه باز هم می افزایم و بیشتر بیان می کنم: همانا خداوند گروه بزرگی از فرشتگان را مأمور کرده است که فاطمه (علیهاالسلام) را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ نگهداری کنند، و آنان در زندگی با اویند و در قبر و پس از مرگ نیز همراه اویند و بسیار بر او و پدر و شوهر و فرزندان او درود می فرستند، پس آنکه مرا پس از وفاتم زیارت کند چنانست که مرا در زندگی دیدار کرده باشد، و هر کس فاطمه (علیهاالسلام) را زیارت کند مثل آنست که مرا زیارت کرده باشد. و هر کس علی بن ابیطالب (ع) را زیارت کند مثل آنست که فاطمه (علیهاالسلام) را زیارت کرده باشد، و هر کس «حسن» و «حسین» را زیارت نماید مثل آنست که علی (ع) را زیارت کرده، و هر کس ذریّه و فرزندان حسن و حسین (ع) را زیارت کند مثل آنست که آن دو را زیارت کرده باشد. آنگاه عمار گردن بند را گرفت و با مشک خوشبو ساخت و در پارچه ای یمانی پیچید، و غلامی داشت به نام «سهم» که او را از غنائمی که در خیبر به او رسیده بود خریداری کرده بود، گردنبند را به غلام داد و گفت: این را به رسول خدا (ص) بده و خودت هم به پیامبر تعلق داری. غلام گردنبند را گرفت و خدمت پیامبر شرفیاب شد و گفته عمار را به عرض رسانید، پیامبر (ص) فرمودند: نزد فاطمه (علیهاالسلام) برو و گردنبند را به او بده و تو نیز از آن او هستی. غلام گردنبند را به خدمت فاطمه (علیهاالسلام) برد و فرموده پیامبر را به اطلاع او رسانید، فاطمه (علیهاالسلام) گردنبند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام خندید، فاطمه (علیهاالسلام) پرسید: از چه می خندی ای غلام؟ عرض کرد: برکت فراوان این گردنبند مرا خندان ساخته است که گرسنه ای را سیر کرد و برهنه ای را لباس پوشاند و فقیری را بی نیاز ساخت و بنده ای را آزاد کرد ، و خود گردنبند هم به صاحبش برگشت! (بحار ج ۴۳ ص ۵۶– ۵۸).

چادر نورانی

یکبار علی علیه السلام مقداری جو از یک یهودی به وام گرفت ، یهودی در گرو وام چیزی طلبید، علی علیه السلام چادری پشمین متعلق به فاطمه (علیهاالسلام) را نزد یهودی به گرو نهاد، یهودی آن را در اطاقی گذاشت و چون شب شد زن او برای کاری به آن اطاق وارد شد و مشاهده کرد نوری در آنجا می درخشد که همه اطاق از آن روشن است. نزد شوی خود بازگشت و خبر داد که در آن اطاق نوری بزرگ و درخشان دیده است، یهودی از گفتار زنش شگفت زده شد و فراموش کرده بود که در آن اطاق چادر فاطمه (علیهاالسلام) است، با شتاب برخاست و به آن اطاق درآمد و مشاهده کرد نور لباس مزبور از هر سو شعاع افکن است چنانکه گویی ماه درخشانی از نزدیک می تابد، تعجب کرد و بیش از پیش در محل لباس خیره شد و دریافت که آن نور از چادر فاطمه (علیهاالسلام) است، از خانه بیرون آمد و نزد وابستگانش شتافت و زنش نیز وابستگان خود را خبر کرد و حدود هشتاد تن از

یهودیان گرد آمدند و این موضوع را مشاهده کردند و همه به دین اسلام درآمدند. (بحار ج ۴۳ ص ۴۰ و خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۷– ۱۱۸، منتهی الآمال ص ۱۶۰.)

لباس بهشتی برای بانوی مطهّری که لباس ندارد

و نیز یکبار برخی از یهودیان عروسی داشتند به همین جهت نزد پیامبر (ص) آمده و گفتند: ما حق همسایگی داریم، از شما خواهش می کنیم دخترتان فاطمه را به خانه ما بفرستی تا عروسی ما به وجود ا و زیبنده تر شود، و در این دعوت بسیار اصرار کردند. پیامبر (ص) فرمود: او همسر علی بن ابیطالب و به فرمان اوست (یعنی بایـد اجازه آمـدن او را از علی علیه السلام بگیریـد). آنان از پیامبر خواهش کردند که نزد علی (ع) برای این دعوت واسطه شود، و یهودان در این عروسی همه گونه لوازم فراهم کرده و زینت و زیور چشمگیری گرد آورده بودنـد، و گمـان می برنـد که فـاطمه (علیهاالسـلام) بـا لبـاس منـدرس و کهنه اش شـرکت می کنـد، و می خواستند او را خوار و خفیف کرده باشند! در این هنگـام «جبرئیـل» لباسـی بهشتی آورد بـا زینت و زیوری که هماننـدش را ندیـده بودند، و فاطمه (علیهاالسلام) آن را پوشید و بینندگان از رنگ و بوی خوش آن شگفت زده شدند، و چون به خانه یهودان وارد شد زنـان یهود در برابرش به سجده افتادنـد و جلوی او بر زمین بوسه می زدنـد و بسیاری از یهودیـان به جهت همین اعجـاز، اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند (بحار ج ۴۳ ص ۳۰.)

فرشتگان به فاطمه کمک می کنند «ابوذر» رحمهٔاللَّه علیه می گوید: یکبار رسول خدا (ص) مرا فرستاد که علی (ع) را فراخوانم، به خانه علی (ع) آمدم و او را صدا کردم کسی جوابم نداد، و آسیای دستی داخل خانه خود به خود می گشت و کسی کنار آن نبود، دوباره علی علیه السلام را صدا کردم بیرون آمد و رسول خدا (ص) با او سخن گفت و به او چیزی فرمود که نفهمیدم، آنگاه من گفتم: از آسیایی که در خانه علی (ع) است شگفت زده ام که خود به خود می گشت و کسی کنار آن نبود! پیامبر (ص) فرمودند: دخترم فاطمه چنانست که خداونـد قلب و اعضای او را از ایمان و یقین پر ساخته و خـدا از ضـعف و ناتوانی او آگاه است و او را در زنـدگیش کمـک می فرمایـد و کفـایت می کنـد، آیا نمی دانی که خداونـد فرشـتگانی دارد که مأمور کمک به خانـدان محمّـدند (ص)؟ (بحار ج ۴۳ ص ۲۹. و شبیه به همین روایت با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۶.)

ایثار اهـل بیت و نزول سوره «هَـلْ اَتی» عموم راویـان شیعه و سنی نقـل کرده انـد که امیر مؤمنـان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسـین علیهم السـلام و خادمه آنان «فضّه» طبق نذری که کرده بودند سه روز روزه گرفتند، شب اوّل هنگام افطار فقیری در زد علی علیه السـلام افطار خود را به او داد، سایرین نیز به او اقتـدا کرده و افطار خود را به فقیر دادنـد و با آب افطار کردند، شب دوم یتیمی در زد و باز افطار خود را به او دادنـد. شب سوم نیز اسیری آمـد و چیزی طلبیـد باز افطار خود را به او دادنـد، آنگاه از سوی خـدای متعـال سوره «هَـلْ اَتی عَلَی الْاِنْسانِ» نازل شـد (امالی صـدوق ص ۲۱۲– ۲۱۶، کشـف الغمه ج ۱ ص ۴۱۳– ۴۱۷.) و در آن آیـه «وَ یُطْعَمُونَ الطَّعـامَ عَلی حُبِّه مِسْـکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً» اشاره به ایثار و انفاق آن بزرگواران دارد، و برخی از علماء فرموده انـد که در این سوره مبارکه همه گونه نعمتهای بهشتی ذکر و وعـده شـده امّا از «حوری ها و زنان بهشتی» هیـچ ذکری نشـده و این به احترام بانوی بانوان فاطمه (علیهاالسـلام) است. (مناقب شـهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸– منتهی الآمـال ص ۶۸ در ذکر وقـایع سال دوّم هجری.) تفصیل این داستان را در تفاسیر شیعه و سنّی و از جمله در تفسیر معروف «کشّاف» تألیف عالم و مفسّر بزرگ سنّی «جار اللَّه زمخشری» می توان یافت.

فاطمه یکی از معصومین است

به تصریح و اعتراف عموم و راویان و مفسران شیعه و بسیاری از علماء و مفسرین سنّی آیه «تطهیر»: «اَنَّما یُریـدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِرَّکُمْ تَطْهیراً» (سوره احزاب آیه ۳۳.) در مورد امیر مؤمنان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل

شده (امالی طوسی ج ۱ ص ۲۵۴ و ۲۶۹- ۲۷۰، امالی صدوق ص ۳۸۱- ۳۸۲، اصول کافی ج ۱ ص ۲۸۷، فصول المختاره شیخ مفید (چاپ قم) ص ۲۹- ۳۰. و نیز در: مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۳۰۴، صحیح مسلم ج ۷ باب فضائل اهل بیت النبی، درّالمنثور سیوطی ج ۵ ص ۱۹۸، تفسیر طبری ج ۲۲ ص ۵، ذخائر العقبی محبّ الدین طبری ص ۲۴.) و منظور از اهل بیت معصوم پیامبر (ص) همین بزرگوارانند و همانطور که مفسّران بزرگ نوشته اند آیه دلالت بر معصوم بودن آنان دارد. و نیز دهها روایت و استدلال دیگر در این زمینه هست که علاقمندان می توانند برای اطلاع بیشتر به کتابهای مفصل مراجعه نمایند، در این جا به نقل یک روایت اکتفا می کنیم: «نافع بن ابی الحمراء» می گوید: من هشت ماه حاضر بودم و پیامبر (ص) را می دیدم که هر روز هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد به در خانه فاطمه (علیهاالسلام) می رفت و می فرمود: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، الصَّلاهُ، إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکتهای خدا بر شما باد، وقت نماز است، همانا خدای متعال اراده فرموده است که از شما اهل بیت هر گونه ناپاکی را دور سازد و پاکتان سازد پاک ساختنی . (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳- و نیز شبیه همین روایت به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام در امالی طوسی ج ۱ ص ۸۸ و باز در امالی طوسی ج ۱ ص ۲۵۷ و ج ۲ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، و امالی مفید ص ۱۸۸، و امالی صدوق ص ۱۲۴.)

همراهان پیامبر در مباهله

به تصریح عموم راویان و تواریخ و تفاسیر، زهرا (علیهاالسلام) یکی از پنج نفری است که در مباهله پیامبر (ص) با مسیحیان نجران شرکت داشته و این موضوع اضافه بر آنکه خود فضیلتی بزرگ محسوب می شود از قوی ترین دلایلی نیز می باشد که روشن می سازد، اهل بیت معصوم ، پیامبر (ص)، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و دیگر وابستگان و ازواج پیامبر در این خصوصیت شرکتی ندارند. خلاصه ای از داستان مباهله چنین است: گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر (ص) آمدند و در مورد عیسی علیه السلام با آن حضرت گفتگو کردند، پیامبر (ص) این آیه را بر آنان فروخواند: «إِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَاللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ» (سوره آل عمران آیه ۵۳.) مثل (خلقت) عیسی (که بدون پدر خلق شده) نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که خدا او را (بدون پدر و مادر) از خاک آفرید. مسیحیان قانع نشدند و اعتراض کردند، و آیه مباهله بر پیامبر نازل شد و خداوند فرمان داد: «فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنائَنا وَ أَبْنائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ» (سوره آل عمران آیه ۵۴.) هر کس پس از آنچه از دانش به تو رسیده در مورد عیسی با تو محاجّه کرد بگو بیائید فراخوانیم پسرانمان را و پسرانتان را و زنانمان را و زنانتان را و جانهامانرا و جانهاتان را آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. مباهله آنست که دو طرفی که با هم در موضوعی اختلاف و تخاصم دارند علیه هم نفرین کنند و از خدا بخواهند که لعنت و عذاب را بر طرفی که باطل است فرود آورد، و این کار فقط از پیامبران راستین که ارتباط واقعی با خدا دارند برمی آید. مسیحیان نجران ابتدا پذیرفتند و قرار شد فردای آن روز مباهله شود، اما وقتی از نزد پیامبر رفتند در میان خود به گفتگو پرداختند، واسقف به آنان گفت: اگر فردا با فرزندان اهل بیتش آمد از مباهله با او بپرهیزند و اگر با اصحابش آمد چیزی نیست (و پیامبر واقعی نخواهد بود). فردای آن روز پیامبر همراه امیر مؤمنان علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین صلوات اللَّه علیهم برای مباهله آمد و در برابر مسیحیان بر خاک نشست و به اهل بیت فرمود هنگامی که من دعا کردم شما آمین بگوئید. مسیحیان از مشاهده هیأت او بسیار بیمناک شدند و اعتراف کردند که روش او همانند سایر انبیای راستین است و از او خواستند که از مباهله منصرف شود و با آنان مصالحه نماید و با پرداخت اموالی به عنوان مصالحه بازگشتند. (مناقب شهر آشوب ج ص ۱۴۲- ۱۴۴. کشف الغمه ج ۱ ص ۴۲۵- ۴۲۶، منتهی الآمال ص ۱۱۴- ۱۱۷ و ۱۷۶- ۱۷۷- فصول المختاره شیخ مفید (چاپ قم) ص ۱۷، و نیز در صحیح مسلم، و مسند احمد بن حنبل، و در تألیف ابونعیم اصفهانی به نام «فیما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین»، و در تفسیر

زمخشری، و اغانی ابوالفرج اصفهانی، و در بسیاری دیگر از مؤلفات علمای اهل تسنن و تشیّع و در اکثر تفاسیر قرآن موضوع مباهله و این فضیلت ذکر شده است.)

گریه بر گرسنگی پدر

«عبدالله بن الحسن» می گوید: یک بار رسول خدا (ص) بر فاطمه (علیهاالسلام) وارد شد. فاطمه (علیهاالسلام) پاره ای نان جو خشک خدمت پیامبر آورد و پیامبر (ص) با آن افطار کرد، آنگاه فرمود: دخترم این اولین نانی است که پدرت از سه روز پیش تاکنون خورده است. از این کلام، فاطمه شروع به گریستن کرد و پیامبر (ص) به دست مبارک خویش چهره او را نوازش می فرمود و اشکش را پاک می کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۳.)

احترام فاطمه نزد پیامبر

از «عائشه» نقل کرده اند که: فاطمه (علیهاالسلام) هرگاه بر رسول خدا وارد می شد برای او از جای خود برمی خاست و سر فاطمه را می بوسید و او را بر جای خود می نشاند، و هرگاه پیامبر نزد فاطمه (علیهاالسلام) می رفت تا فاطمه را ملاقات کند با یکدیگر روبوسی می کردند و با هم می نشستند. (بحار ج ۴۳ ص ۴۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۳- و شبیه به این روایت با اندک تفاوت در امالی طوسی ج ۲ ص ۱۴، و نیز در بیت الاحزان محدث قمی ص ۱۵.)

کودکان خانه فاطمه

با توجه به شخصیت آسمانی و قداست و عصمت فاطمه علیهاالسلام، بدیهی است که آن گرامی در جمیع امور و از جمله در پرورش فرزند و وظیفه مادری، برترین اسوه و الگوی بانوان اسلام است، خدای متعال در مدت زندگی مشترک امیر مؤمنان علی و بانوی بانوان فاطمه علیهماالسلام، پنج فرزند به آنان عطا فرمود، سه پسر و دو دختر که به ترتیب: امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، زینب کبری، ام کلثوم، و محسن نام دارند، چهار تن از این فرزندان باقی ماندند ولی «محسن» در هجوم مأموران به خانه علی علیه السلام و قرار گرفتن زهرا (علیهاالسلام) میان در و دیوار، سقط شد. بدون تردید پرورش در دامان مادری چون فاطمه (علیهاالسلام) در شکل گیری شخصیت والای فرزندان بسیار موثر بوده است، مادری که حتی در نوازشهای مادرانه اش در سنین خردسالی کودک از مسائلی والا سخن می گفت و فرزند را برای مسئولیتهای خطیر پرورش می داد؛ به این روایت توجه کنید: هنگامی که امام حسن علیه السلام خردسال بود فاطمه (علیهاالسلام) با او بازی می کرد و او را بالا و پائین می انداخت و می فرمود:

أَشْبِهْ أَباکَ یا حَسَن أَشْبِهْ أَباکَ یا حَسَن

وَ اخْلَعْ عَنِ الْحَقِّ الرَّسَن وَ اخْلَعْ عَنِ الْحَقِّ الرَّسَن

وَ اعْبُدْ إِلهاً ذامِنَن وَ اعْبُدْ إِلهاً ذامِنَن

وَ لا تُوالِ ذَا الْإِحَن وَ لا تُوالِ ذَا الْإِحَن یعنی: ای حسن همچون پدرت باش، و بند از حق بردار. و خدای نعمت بخش احسان کننده را پرستش کن، و با دشمن کینه توز دوستی مکن. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۵۹.) همین فراز کوتاه، نمایانگر بینش الهی فاطمه (علیهاالسلام) و نمودار روشن مادری اوست، مادر مهربانی که در شعر و ترانه کودکانه نیز دفاع از حق و پرستش خدای متعال را در گوش فرزند دلبند خویش زمزمه می کند، و ذهن حساس طفل را به سوی نور و ایمان، جهت می بخشد. و الایی تربیت فرزندان زهرا (علیهاالسلام) بی نیاز از توصیف، و تاریخ بهترین گواه شخصیت نورانی آن گرامیان است، دو پسر که هر دو پیشوا و امام بودند و پیامبر (ع) در مورد آنان می فرمود: «دو سید جوانان بهشتند»، (کشف الغمه ج ۳ ص ۸۹ و ۹۶.) دو امام

بزرگوار که یکی در اوج سستی و فریب خوردگی جامعه ای ناآگاه، با صبر و تحملی دشوار و با صلحی کارساز و فریب ساز موجب تداوم راه حق و حفظ معدودی راه یافتگان و پویندگان راه خاندان نبوت گردید و نیز باعث بیداری و آگاهی جامعه و بر ملا شدن چهره تزویر و نفاق ستمگران اموی شد، و دیگری با حماسه ای خونین، تاریخ را به مسیر تازه ای رهنمون گشت و درخت اسلام را از خزان جاهلیت توطئه سازان دربار خلافت های آنچنانی نجات بخشید... و دو دختر که صحنه های کربلا و سفر اسارت و خطابه های آنان در کوفه و شام معرف بزرگ منش و والایی گوهر آن بزرگواران و خاندان ایشان است. توجه پیامبر (ص) نیز به فرزندان فاطمه (علیهاالسلام) بسیار چشمگیر و خود سند فضیلت دیگری است، و نیز گواه ارتباط سرنوشت اسلام با فرد فرد اعضای این خانواده نور می باشد: امام حسن علیه السلام در سال دوم هجرت (اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱.) متولد شد و او را خدمت پیامبر بردند و آن بزرگوار در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ اقامه فرمود، و در روز هفتم فرمان داد سر طفل را بتراشند و هم وزن موی آن نقره صدقه داد و نیز گوسفندی را برای او ذبح و بین مستمندان تقسیم کرد؛ سال بعد امام حسین علیه السلام به دنیا آمد و پیامبر (ص) در مورد او نیز همین طور عمل فرمود. (بحار ج ۴۳ ص ۲۳۸- ۲۳۹، امالی طوسی ص ۳۷۷، مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۸۹، عیون اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۲۵- ۲۶.) رسول اکرم (ص) با حسن و حسین علیهماالسلام بازی می کرد و بسیار آنان را می بوسید و بر سینه می فشرد و مکرراً مقامات عالی و شخصیت آسمانی و امامت آن دو را به مردم گوشزد می فرمود، از گفته های مشهور پیامبر (ص) است که در مورد آن دو می فرمود: «هذانِ إِبْنایَ إماماِن قاما أوْ قَعَدا- این دو فرزند من دو پیشوا و امامند چه قیام کنند و چه قیام نکنند». (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۴۱.) و یا می فرمود: «اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ- حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند». (کشف الغمه ج ۳ ص ۸۹ و ۹۶.) «ابوهریره» با آنکه از مزدوران معاویه است اعتراف می کند که: پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را بر شانه مبارک خویش عمل می فرمود، در بین راه گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را، مردی عرض کرد: یا رسول اللّه، این دو کودک را دوست داری؟ فرمود: آری، هر کس حسن و حسین را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۱، مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۵۴، و شبیه به همین روایت با اندک تفاوت در امالی طوسی ج ۱ ص ۲۵۶.) گاهی پیامبر (ص) از فاطمه (علیهاالسلام) می خواست که حسن و حسین را نزد او ببرد، وقتی آنان را خدمت آن بزرگوار می برد آن دو را به سینه می چسباند و مانند گل می بویید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۹۹. کشف الغمه ج ۲ ص ۸۸.) «جابر» می گوید: روزی به خانه رسول خدا (ص) وارد شدم، دیدم حسن و حسین (ع) بر پشت آن بزرگوار سوارند و پیامبر (ص) با دست و پا برای آنان راه می رود و می فرماید: بهترین شتر شتر شماست و شما نیز بهترین سوارانید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵- کشف الغمه ج ۲ ص ۹۷.) «یعلی عامری» می گوید: روزی رسول خدا (ص)، حسین (ع) را دید که با کودکان به بازی مشغول است، دست مبارک خود را پیش آورد تا حسین را بگیرد، و او به این سوی و آن سوی می دید، پیامبر (ص) آنقدر حسین را خنداند تا سرانجام او را گرفت، آنگاه دستی زیر چانه و دست دیگر پشت گردن او نهاد و دهان مبارک خویش بر لبهای او گذاشت و می بوسید و می فرمود: حسین از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است، حسین فرزند دختر من است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۷۱- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۲۲۶- امالی سید مرتضی (چاپ بیروت) ج ۱ ص ۲۱۹.)

پس از پیامبر

.. از سقیفه باید آغاز کنیم. دروغگوست کسی که زندگی فاطمه (علیهاالسلام) را بنویسد و بر سقیفه پرده بکشد. خام است آنکه بدبختیهای مسلمین را در تاریخ اسلام بررسی کند و سقیفه را نادیده گذارد. در سقیفه حقیقت ایمان و نفاق رقم زده شد، نفاق بر مسند نشست و ایمان سنگر گرفت، نفاق چیره شد و ایمان مبارزه آغاز کرد، نفاق در کفه اکثریت قرار گرفت و ایمان در اقلیت

مانـد، نفـاق هجوم آغـاز کرد و ایمـان صـبوری پیشه سـاخت، نفـاق کینه های خویش آشـکار کرد و ایمان آماج حمله ها شـد... در سقیفه آزمایش الهی با صـراحت به صـحنه آمد و جز معدودی دردمند راه خدا از این صـحنه روسـفید بیرون نیامدند، سـقیفه عرصـه زشتترین ننگهای امّت پس از پیامبر شد، سقیفه خلافت الهی را بازیچه هوس و حسد ساخت، سقیفه درب خانه علی (ع) را سوزاند و پهلوی زهرا را شـکست، و خون «مالک بن نویره» را بر خاک ریخت و زن او را مورد تجاوز «خالد بن ولید» قرار دارد، سقیفه جنگ جمـل را شـعله ور سـاخت و معـاویه پرسـتان را در صـفین روبروی علی (ع) قرار داد، و ابلهـان خوارج را به قتلگـاه نهروان کشانـد... سقیفه در محراب کوفه شمشیر بر فرق امیر مؤمنان فرود آورد، و در ساباط مدائن بر روی امام مجتبی (ع) خنجر کشید، سقیفه معاویه را بر گردن ملت سوار کرد و خلافت را به سلطنت تبدیل نمود و یزید را ولیعهد ساخت، سـقیفه سـرور شـهیدان را به کربلا کشاند، سقیفه سر حسین (ع) را بر نیزه زد... (رجوع شود به شعر پر معنای قاضی ابوبکر بن ابی قریعه که در کشف الغمه و بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۰ نیز نقل شده که در آن جمله می گوید: «و اریتکم انّ الحسین اصیب فی یوم السقیفه- و به شما نشان می دادم که حسین را در روز سـقیفه کشـتند».) آری از سقیفه باید آغاز کرد... و زندگی فاطمه را روبروی سقیفه باید دید، ماه در دل شب جلوه ای دیگر دارد، فـاطمه (علیهاالسـلام) را نیز بایـد در سـیاهترین شب نفـاق مشاهـده کرد، آنگـاه که خورشـید رسـالت افـول کرد مـاه عصـمت درخشـید، انوار فریاد فاطمه از ورای قرون سیاهی این شب را شـکافت و تلألؤ اشک او سـتارگان راهنمای گمگشتگان در این شب ظلمانی شـد... در سـقیفه پرده ای سـیاه شدنـد، سـدّی شوم بنا کردند، تا با فروشدن آفتاب نبوّت، امامت جانشـین آن نشود، و فاطمه (علیهاالسـلام) قامت برافراشت با پرچمی از درد، و با فریادی فراتر از سامعه زمان بر آنان شوریـد و پرده سـتبر تاریکیها را شـکافت و نگـذاشت در این سوی پرده، نسلها به تیرگی شب نفـاق کور بماننـد، و بـا هر چه در توان داشت، بـا اشک، با ناله، با فریاد، با خون خود، با پنهان داشتن قبر خویش، حقیقتی را که بر آن توطئه سـکوت داشتند به آیندگان ابلاغ کرد و چهره حقیقت را از پس نقاب تزویر بر ملا ساخت. چنین است که فاطمه علیهاالسلام مادر دردمند ایمان است، همچنانکه مادرش خدیجه (علیهاالسلام) مادر اسلام بود. خانه خدیجه در مکه دژ مسـلمین در برابر شرک جاهلی بود و بیت الاحزان فاطمه (علیهاالسلام) در مدینه سنگر مؤمنین در برابر سپاه مزوّر نفـاق است. در خـانه خـدیجه مسـلمانان توش و توان می یافتنـد و تنزیـل قرآن را فرامی گرفتنـد، در بیت الاـحزان فاطمه (علیهاالسـلام) مؤمنان مرز ایمان و نفاق را می شناسـند و تأویل قرآن را می آموزند. از خانه خدیجه اسـلام بالید و برآمد تا خورشید جزیرۀالعرب شد و بتهای سـنگی شکست و کعبه تطهیر گشت... از بیت الاحزان فاطمه ایمان می بالد و بتهای جاندار نفاق می شکند و دل تطهیر می شود. در خانه خـدیجه نبوّت سـنگر گرفت، در بیت الاحزان فاطمه امامت به مبارزه ایسـتاده است: پیامبر عظیم الشأن اسـلام (ص) در ماه دوم سال یازدهم هجری (روز بیست و هشـتم ماه صفر)، دو ماه و نیم پس از آنکه در غدیر خم امیر مؤمنان علی علیه السـلام را به جانشـینی خود نصب فرمود، در خـانه خود رحلت کرد در حـالی که علی علیه السـلام سـر مبارک او را در آغوش داشت. (نهج البلاغه فیض السـلام خطبه شـماره ۱۹۳ ص ۶۵۱- ۶۵۲. کامـل بهـائی جزء اول ص ۲۹۲- ۲۹۳، امالی مفیـد ص ۱۳۸، امالی طوسی ج ۲ ص ۱۵۸- ۱۸۶ و ۲۱۳- ۲۱۴، امالی صدوق ص ۵۰۹، مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۴، اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۹. منتهی الآمال ص ۱۲۹- ۱۳۰.)

معرفی عترت

پیـامبر (ص) اضـافه بر معرفی هـای مکرر در طول مـدت رسـالت، و اضـافه بر آنکه در هر فرصـتی مقـام اهـل بیت و علاـقه و احترام خویش نسبت به فاطمه (علیهاالسـلام) و فرزندان او، و نیز مقام علمی و سـبقت ایمان و فضایل علی علیه السـلام را گوشـزد می کرد (که نمونه هـای بسـیار و گونـاگون آن در کتب بزرگـان شـیعه و سـنی متواتراً ذکر شـده است.)، و اضـافه بر تعیین و نصب و معرفی رسمی آن گرامی در غدیر خم به عنوان امام و جانشین پس از خود، در همین ایام کوتاه پس از غدیر نیز به وسائل گوناگون امت را

به پیروی از خاندان پاک خویش تشویق می فرمود، چنانکه در موارد مختلف و نیز در آخرین خطبه ای که برای مردم در مسجد بیان فرمود صریحا اعلام داشت «إِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ: کِتابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ بَیْتی، ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلّوُا اَبَداً- همانا من دو یادگار گرانبها در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدا، و خانواده خودم را که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد» (غایةالمرام ص ۲۱۲، الغدیر ج ۱ ص ۵۵- ۹، عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۵۷ و ج ۲ ص ۳۰- ۳۱، مسند احمد بن جنبل ج ۳ ص ۱۷ (چاپ بیروت)- احتجاج طبرسی ص ۹۰ جزء اوّل- کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۱۲۱.)

سپاه اُسامه

و نیز برای جلوگیری از کارشکنی منافقانی که پیامبر (ص) می دانست با حکومت و امامت علی علیه السلام مخالفند و علیه او توطئه می کنند (بدون تردید پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله از مخالفت توطئه گران با امامت و حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام کاملاً آگاهی داشته است چنانکه آن گرامی به عبارات گوناگون این موضوع را در مواردی که مصلحت می بود بیان می فرمود و از آن جمله یک بار به علی علیه السلام فرمود: «اذْا مُتُّ ظَهَرَتْ لَکَ ضَغاینُ فی صُدُورِ قَوْمٍ یَتَمالَئُونَ عَلَیْکَ وَ یَمْنَعُونَکَ حَقَّکَ- هنگامی که من از دنیا بروم کینه هایی که در سینه های گروهی است برای تو پیدا می شود و بر علیه تو همپشت می شوند و تو را از حقت بازمی دارند» (عیون اخبارالرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۷). و نیز «ابوبصیر» می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ اِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا اَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا اَکْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَما کانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیمَةِ اِنَ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْیءٍ عَلیمٌ- هیچ سه نفری با هم نجوا و رازگویی نمی کنند جز آنکه خدا چهارمین ایشان است و نه پنج نفری جز آنکه خدا ششمین ایشان است و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه خدا همراه ایشان است هر کجا باشند، سپس روز قیامت به ایشان خبر خواهد داد که چه می کردند همانا خداوند به همه چیز دانا است» (سوره مجادله، آیه ۷) سؤال کردم، فرمود: این آیه در مورد فلان و فلان، ابوعبیده جراح، و عبدالرحمن بن عوف، و سالم موالی ابی حذیفه، و مغیرة بن شعبه، نازل شد هنگامی که نوشته ای نوشتند و عهد کردند و توافق نمودند که «اگر محمّد (ص) از دنیا رفت نگذارند هرگز خلافت و نبوت در بنی هاشم قرار بگیرد». (یعنی پیامبر از بنی هاشم بود و نبوت داشت پس از او نگذارند که خلافت هم در دست بنی هاشم باشد و نگذارند علی علیه السلام به حکومت برسد). (روضه کافی، ص ۱۷۹.)، سپاهی به فرماندهی جوانی به نام «اسامة بن زید» تعیین فرمود که به سوی «موته» در شام بروند. در سپاه اسامه، مهاجرین و انصار، و از جمله «ابوبکر» و «عمر» و «ابوعبیده جراح» و دیگران بودند، و پیامبر (ص) برای حرکت این سپاه بسیار تأکید می فرمود، حتی اسامه پرسید:

اجازه می فرمائید ما باشیم تا خداوند شما را شفا عنایت فرماید؟ پیامبر فرمود: از شهر خارج شوید و با نام خدا حرکت کنید! و نیز با تأکید می فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَیْشِ اُسامَةَ- خدا لعنت کند هر کس را که از سپاه اسامه جدا شود و آن را ترک کند»، (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱ چاپ ۴ جلدی- و نیز در منتهی الآمال ص ۱۲۴- ۱۲۷، و در کامل بهائی جزء اول ص ۲۹۱.) در عین حال ابوبکر و عمر لشکر اسامه را ترک کرده و به مدینه بازگشتند!

گریه و خنده ی فاطمه در کنار پدر

بیماری پیامبر هر ساعت سنگین تر و حال آن گرامی بدتر می شد، با توجه به علاقه غیر عادی زهرا علیهماالسلام به پیامبر (ص)، طبیعی است که آن بانوی گرامی بیش از همه در مورد حال پیامبر (ص) و نیز در مورد عواقب فقدان او نگران می بود، شدت وابستگی قلبی زهرا (علیهاالسلام) را به پیامبر (ص) در این روایت باید مشاهده کرد که نقل کرده اند: پیامبر (ص) در بستر وفات، به زهرا (علیهاالسلام) که کنار او نشسته بود پنهان از دیگران چیزی فرمود و فاطمه گریان شد، آنگاه سخن دیگری به او فرمود که او

شاد و خندان شـد، برخی که شاهـد این منظره بودنـد بعدها از فاطمه (علیهاالسـلام) در مورد آن گریه و خنده سؤال کردند، فرمود: پیامبر (ص) ابتدا از رحلت و وفات خود به من خبر داد و من گریستم، سپس به من فرمودند تو اولین نفر از اهل بیت هستی که به من ملحق می شوی، و من از این جهت (که پس از پیامبر مدت درازی زنده نمی مانم و زودتر از دیگران به پیامبر ملحق می شوم) خندان شدم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸- امالی طوسی ج ۲ ص ۱۴ و ۱۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۶- منتهی الآمال ص ۱۳۰.) و نیز «عبـداللّه بن عباس» می گوید: رسول خدا (ص) در بستر وفات به شدت گریست چنانکه اشکش محاسن مبارك او را تر کرد، به او عرض کردند: ای رسول خدا برای چه گریه می کنی؟ فرمود: برای ذریه و فرزندان خود و آنچه شـریران امتم پس از من نسبت به آنان مرتکب می شوند می گریم! گویا فاطمه را می بینم که پس از من مورد ظلم و سـتم واقع شده و فریاد می زند «آه پدر جان» و هیچ کس او را یاری نمی کند. فاطمه (علیهاالسـلام) این موضوع را شـنید و به گریه درآمد، پیامبر (ص) فرمود: دخترم گریه نکن. عرض کرد: برای آنچه پس از تو بر سـرم بیاورنـد گریه نمی کنم، بلکه برای فراق و دوری شـما می گریم. فرمود: مژده باد تو را ای دختر محمد که زود به من خواهی پیوست، و تو اولین نفر از اهل بیت منی که به من ملحق خواهی شد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۵۶- امالی طوسی ج ۱ ص ۱۹۱- منتهی الآمال ص ۱۶۴ و ۱۶۵.)

درگذشت پیامبر

سرانجـام روح پیـامبر عزیز صـلی اللّه علیـه و آلـه به بـاغ ملکـوت پر کشـید، و زهرا علیهاالسـلام را در انـدوه و مصـیبتی بزرگ بـاقی گذاشت. فقدان پیامبر (ص) برای زهرا (علیهاالسلام) بسیار اندوه بار و سنگین بود، در روایات ذکر شده که آن گرامی پس از پیامبر شب و روز در گریه و انـدوه و عزاداری بود، و گاه از شـدّت گریه بیهوش می شد (مناقب شـهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۷- کامل بهائی جزء اول ص ۳۰۵- بیت الا-حزان ص ۱۳۷.) و «آنقـدر بر پیامبر گریست که مردم مـدینه آزرده شدنـد و به او اعتراض کردنـد که با گریه بسیارت مـا را آزار می دهی! و زهرا (علیهاالسـلام) بعـد از آن به گورسـتان و قبـور شـهداء می رفت و آنچه می خـواست می گریست و باز می گشت» (بحار ج ۴۳ ص ۱۵۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۴- امالی صدوق ص ۱۲۱- منتهی الآمال ص ۱۶۴.) علی علیه السـلام می فرماید: «من پیامبر (ص) را در همان پیراهنش غسل دادم، و فاطمه (علیهاالسـلام) از من درخواست می کرد که آن پیراهن را به او نشان دهم، و (چون پیراهن را به او نشان دادم) آن را بوئیـد و بیهوش شد، و من چون چنین دیدم آن پیراهن را از او پنهان کردم». (بحار ج ۴۳ ص ۱۵۷- بیت الاحزان ص ۱۴۰.)

فاجعه!

غصب خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بـا همراهی برخی از بستگان به کـار تجهیز و دفن و عزاداری پیامبر اشـتغال داشت که گروهی از مهاجر و انصار در محلی به نام «سقیفه بنی ساعده» گرد آمدند و برخلاف فرمان خدا و پیامبر (ص) از پیش خود به تعیین خلیفه پرداختنـد، و سـرانجام بانـد ابوبکر و عمر و ابوعبیـده جرّاح، با یک نوع بازی سیاسـی، توانسـتند ابوبکر را خلیفه سازند و قبیله «اوس» به رقابت با قبیله «خزرج» و برای آنکه مبادا رئیس خزرج «سـعد بن عباده» به ریاست برسـد، پیشدستی کرده و با ابوبکر بیعت کردنـد، و بدین ترتیب هنوز جنازه مطهّر و عزیز پیامبر (ص) بر زمین بود که اساس غصب و تحریف در خلافت را اسـتوار ساختند و حق مسـلم و منصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام را به تاراج غصب بردند (در این مقال، مجال بررسی تفضیلی کار آنان در سقیفه و قبل و بعد از آن نیست، و در کتاب های معتبری چون «الغدیر» علّامه امینی وضـعیت غصب خلافت با استدلال روشن و با استناد به کتب معتبر علمای اهل تسـنن بررسـی شـده است، علاقمندان و نیز افرادی که مایل به اطلاعات تفصـیلی در این باره اند می توانند به کتابهای: «تاریخ ابن قتبه»، «دلائل الامامه طبری»، «تاریخ طبری»، «سـیره حلبیه»، «احتجاج طبرسـی»، «امالی شـیخ صدوق» «امالی شـیخ

مفید»، «کتاب سلیم بن قیس هلالی»، «غایـة المرام»، «کمال بهائی»، «شرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدیـد»، «بحارالانوار مجلـد هشـتم چاپ قـدیم»، «بحارالانوار جلد ۳۳- ۲۸ چاپ جدیـد»، «احقاق الحق قاضـی نوراللّه شـشتری»، «کنزالفوائد کراجکی»، «عبقات الانوار میر حامد حسین»، «فصول المهمه سید شرف الدین»، «منتهی الآمال محدّث قمی»، «بیت الاحزان محدّث قمی»، «الغدیر علامه امینی»، و «معالم المدرستین علامه سید مرتضـی عسکری» و بسیاری کتب قدیم و جدید دیگر از نویسندگان و دانشمندان شیعی و سنّی که در این زمینه است مراجعه فرمایند.) «براء بن عازب» یکی از صحابه پیامبر (ص) می گوید: هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رحلت فرمود متحیّر و سرگردان شدم و حالتی دیوانه وار یافتم و با آنکه برای وفات پیامبر (ص) بسیار اندوهناک بودم برخاستم تا به سوی بنی هاشم که نزد پیامبر بودند بروم، و متوجه بودم که ببینم از معروفین قریش و سران قوم در اینجا کسی هست یا خیر؟ و من همچنان مبهوت و جویای سران قوم می بودم که یک وقت دریافتم ابوبکر و عمر در این جماعت نیستند آنگاه خبر رسید که در سقیفه بنی ساعـده گرد آمـده انـد، و دیگری می گفت مردم با ابوبکر بیعت کردنـد! من دیگر درنگ نکردم و بیرون آمـدم و دیـدم ابوبکر می آید و عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح و گروهی از اهل سقیفه همراه او بودند، و لباسهای صنعانی پوشیده بودند و در راه بر هر کس عبور می کردند او را فریب داده پیش می کشیدند و خواهی نخواهی دست او را بر دست ابوبکر می سودند و از او بیعت می گرفتند!! (کتاب سـقیفه سـلیم بن قیس هلالی ص ۷۴- ۷۵ چاپ افست دارالکتب اسـلامیه، شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در ذیـل فقره اول خطبه شقشـقیه، بحار ج ۲۸ ص ۲۸۵- ۲۸۶، بیت الا۔حزان محـدّث قمی ص ۵۸.) آری، هنوز پیکر پـاک پیـامبر عزیز (ص) به خاک نرفته بود که، توطئه علیه علی علیه السـلام را عملی ساختند، و این غصب و تحریف و گمراهی برای زهرا علیهاالسلام و سایر اهل بیت فاجعه دیگری بود که بر مصیبت فقدان پیامبر (ص) اضافه می شد...

هجوم به خانه ی علی

بـدیهی است که امیر مؤمنـان علی علیه السـلام، و معـدودی انگشت شـمار از مؤمنـان نظیر سـلمان و ابـوذر و مقـداد و... در برابر این گمراهی مقاومت می کردند، نهایت آنکه امیر مؤمنان (ع) به جهت نوپا بودن اسـلام و نزدیکی مردم با زمان جاهلیت و کفر، و برای آنکه در صـفوف امت تفرقه شکننده ای ایجاد نشود و اسلام همچنان حاکم باشد و پیشرفت کند و مستقر شود، چاره ای نداشت جز آنکه از خشونت و جنگ و ستیز تا سر حـد امکان خودداری نمایـد، و با مـدارا و مرافقت ظلمت و گمراهی را- ولو در دراز مدت- خنثی سـازد (رجوع شود به روضه کافی ص ۲۹۵- ۲۹۶، و کامـل بهائی جزء دوم ص ۲۳، و شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۱.) و بـه همیـن جهـت است که می بینیم آن شـهسوار شـیردل میـدانهای نـبرد که سـوزش شمشـیرش را گردان عرب بر گرده خویش دریـافته بودنـد اینـک در برابر غاصـبان بـا نهـایت تواضع و بردبـاری برخورد می کنـد، در حـالی اگر مصـلحت در مقـابله و خشونت بود به کمترین کوششی می توانست آنان را از میان بردارد و اتفاقا امیر مؤمنان (ع) خود در آغاز هجوم مأموران به خانه آن گرامی، بهترین مطلب اشـاره فرموده است، در این زمینه به متن روایـات توجه کنیم: «سـلمان فارسـی» و «عبـداللّه بن عبـاس» و برخی راویان دیگر روایت کرده اند: روزی که پیامبر (ص) رحلت فرمود هنوز پیکر مطهر او مدفون نشده بود که مردمان پیمان شکسـتند و به راه انحراف رفتنـد و بر مخـالفت فرمـان او گرد آمدنـد، و علی علیه السـلام به کار تـدفین پیامبر (ص) اشـتغال داشت تا از غسل و کفن و حنوط و دفن پیـامبر (ص) فـارغ شـد، آنگاه به گردآوری قرآن روی آورد و برای انجام وصـیت رسول خـدا (ص) (در مورد جمع آوری قرآن) از مردم مشغول ماند. عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده اند جز این مرد و خاندان او، کسـی را نزد او بفرست، ابـوبکر پسـر عموی عمر را که «قنفـذ» نـام داشت به سوی علی علیه السـلام فرسـتاد و به او گفت نزد علی برو و به او بگو خلیفه رسول خـدا ترا فرامی خواند! و مکرر او را فرسـتادند و علی (ع) از آمدن نزد ایشان خودداری کرد، عمر خشـمگین برجست و به «خالد ولید» و «قنفذ» و گروهی که دور او بودند فرمان داد هیزم و آتش بیاورند، و به خانه علی و فاطمه صلوات اللّه علیهما رفتند،

و فاطمه (علیهاالسلام) در آن سوی درب نشسته بود در حالی که (جهت عزا) سر خویش را بسته و اندامش از مصیبت وفات پیامبر (ص) نحیف و لاغر شده بود. عمر پیش آمد و در زد و فریاد برداشت: ای پسر ابوطالب در راه باز کن! فاطمه (علیهاالسلام) پاسخ داد: ای عمر چکار بما داری که ما را با مصیبتمان وانمی گذاری؟ عمر گفت: در را باز کن وگرنه خانه را به روی شما آتش می زنیم! فاطمه (علیهاالسلام) پاسخ داد: ای عمر آیا از خدای عزوجل نمی ترسی که بر خانه من (بدون اجازه) وارد می شوی و به منزل من هجوم می آوری؟ عمر آتش خواست، و بر در آتش افکند و آن را سوزاند و شکست، فاطمه (علیهاالسلام) جلوی او را گرفت و فریاد زد: پدر جان یا رسول اللّه. عمر شمشیر را با غلاف آن بالا برد و بر پهلوی او کوفت، فاطمه (علیهاالسلام) ناله کرد، عمر تازیانه بر بازوی او زد، فاطمه فریاد زد: پدر جان. در این هنگام علی علیه السلام برجست و گریبان عمر را گرفت و او را فروکشید و بر زمین کوفت و بینی و گردن او را رنجه کرد، و می خواست او را بکشد اما گفتار رسول خدا (ص) که او را به صبر و طاعت وصیت فرموده بود به یاد آورد، و فرمود: «به خدائی که محمّد را به پیامبری مکرم داشت ای پسر صهّاک («صهّاک» نام مادر عمر بن خطاب است.) اگر تقدیر و فرمان الهی از قبل نبود هر آینه درمی یافتی که نمی توانی به خانه من داخل شوی». عمر کمک طلبید، و گروهی آمدند و به خانه وارد شدند و بر علی (ع) ازدحام کرده او را گرفتند و ریسمانی به گردن او افکندند و او را کشان کشان می بردند، فاطمه (علیهاالسلام) جلوی منزل میان آنان و علی (ع) حائل شد و مانع آن گردید که علی علیه السلام را ببرند. قنفذ به او حمله کرد و با تازیانه چنان فاطمه (علیهاالسلام) را مضروب ساخت که هنگام وفات هنوز اثر تازیانه بر بازوی زهرا (علیهاالسلام) همچون دستبندی آشکار بود، و نیز زهرا (علیهاالسلام) را میان در و دیوار قرار داده فشرد به طوری که یک دنده او شکست و جنینش سقط شد و به همین جهت همواره بیمار و بستری بود تا به شهادت رسید، صلّی اللّه علیها. (کتاب سقیفه تألیف سلیم بن قیس هلالی، ص ۸۲- ۸۵ و ۲۴۹- ۲۵۰ (سلیم بن قیس هلالی کوفی از راویان موثق و از یاران صدیق ائمه معصومین (ع) و از بزرگان تابعین است و خود با امیر مؤمنان (ع) و سلمان و ابوذر و مقداد و افراد دیگری از صحابه پیامبر (ص) مصاحبت داشته و کتاب سقیفه او از اصول کتب شیعه محسوب می شود، و ائمه طاهرین (ع) به درستی روایات و کتاب او شهادت داده اند، در این مورد به تحقیق و تقریظ و توضیح عالمانه ای که در ۶۱ صفحه در مقدمه متن عربی کتاب، چاپ نجف و چاپ افست اسلامیه در ایران، درج شده است رجوع شود و نیز رجوع شود به تحقیق و تصحیح و بازنویسی مجدد و محققانه کتاب سلیم در ۳ جلد توسط فاضل ارجمند جناب حجهٔالاسلام محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی). احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۰۸- ۱۰۹، کامل بهائی جزء اوّل ص ۳۰۴- ۳۰۹، بحار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۹۷- ۱۹۸، بحار چاپ جدید ج ۲۸ ص ۲۶۸- ۲۷۱ و ۲۹۸- ۲۹۹، بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص ۵۰- ۵۶ (اصولاً تمام مجلّد هشتم بحارالانوار که قریب ۷۰۰ صفحه است پیرامون غصب خلافت و ظلمهایی است که به اهل بیت شده و مرحوم علّامه مجلسی با استناد به همه روایات شیعی و سنی دقیقا جمیع جوانب توطئه ها و فتنه ها را روشن ساخته است، رحمهٔالله علیه رحمهٔ واسعهٔ).) و نیز در برخی روایات ذکر شده که... در جریان هجوم به منزل چنان سیلی به صورت زهرا (علیهاالسلام) زد که گوشواره آن گرامی گسیخت و فروافتاد و درب را چنان به پهلوی او کوفت که پهلو شکست و جنینش سقط شد. (موضوع هجوم مأموران به خانه علی علیه السلام و قهرا و به زور او را برای بیعت به مسجد آوردن، در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز ذکر شده، و حتی برخی به آتش و هیزم بردن و تهید به آتش زدن منزل نیز تصریح نموده اند ولی بقیه جریان را مسکوت گذاشته اند. برای آگاهی از اینکه در کتب اهل تسنن به اصل این قضایا اشاره یا تصریح شده رجوع شود به: جلد دوّم «عقد الفرید» تألیف ابوعمر احمد بن حزم القرطبی مروانی مالکی متوفای ۳۲۸ هجری- و جلد اوّل «الامامهٔ و السیاسهٔ» تألیف ابومحمد عبداللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفای ۳۲۲ هجری- و جلد اوّل «انساب الاشراف» بلاذری- و تاریخ طبری ذیل وقایع سال ۱۱ هجری- و تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ج ۲ ص ۱۲۶- و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید معتزلی ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸- و بسیاری کتب دیگر.) (بیت الاحزان، ص ۹۷- کنزالفوائد کراجکی، ص ۳۶۴.)

تصمیم به نفرین

آری زهرا (علیهاالسلام) با تمام توان خویش از امیر مؤمنان (ع) دفاع می کرد، و به همین جهت مهاجمان بر بازوان مطهّر او تازیانه زدند تا دست از علی (ع) بدارد، و سرانجام که با ضرب و جرح و شکستن پهلو و سقط جنینش، علی (ع) را از او گرفتند، باز زهرا (علیهاالسلام) با آن حال از پای ننشست و با گروهی از زنان بنی هاشم به دنبال علی علیه السلام به مسجد آمد و فریاد برداشت: دست از پسر عمویم بردارید وگرنه به خدا سوگند گیسوانم را پریشان کرده پیراهن پیامبر (ص) را بر سر می نهم و به درگاه خدا می نالم و بر شما نفرین می کنم، (احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۱۳– ۱۱۴، و شبیه به این روایت در روضه کافی ص ۲۳۸.) و (در خواهید یافت که) ناقه صالح (که موجب عذاب قوم ثمود گردید) نزد خدا گرامی تر از فرزندان من نیست! (احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۱۳– ۱۱۴، بحار ج ۴۳ ص ۴۷، بیت الاحزان ص ۸۷.) و به ابوبکر رو کرده فرمود: آیا می خواهی شوهر مرا به قتل برسانی! (روضه کافی ص ۲۳۷– ۲۳۸، بیت الاحزان ص ۸۶ و ۸۷.) امیر مؤمنان علیه السلام به سلمان فرمان داد: زهرا (علیهاالسلام) را دریابد و از نفرین منصرف سازد. (بحار ج ۲۸ ص ۲۲۷ و ۲۲۸، احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۱۳ و ۱۱۴: بیت الاحزان ص ۸۶.) سلمان می گوید: به خدا سوگند (هنگامی که زهرا (علیهاالسلام) تهدید به نفرین کرد) بنیان دیوارهای مسجد را مشاهده کردم که از زمین کنده شد چنانکه اگر مردی می خواست از زیر آنها بگذرد ممکن بود، من نزدیک او رفتم و عرض کردم: بانو و سرور من، خدای متعال پدر ترا به رحمت برانگیخت شما سبب عذاب و نقمت (بر مردم) مباشید. (بحار ج ۴۳ ص ۴۷ و ج ۲۸ ص ۲۰۶– احتجاج ص ۱۱۳ و ۱۱۴– مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۸– بیت الاحزان ص ۸۷.) فرمود: ای سلمان بگذار تا داد خود را از این بیدادگران بگیرم. عرض کردم: علی (ع) مرا خدمت شما فرستاده و فرمان داده است که به خانه بازگردید. فرمود: اینک که او فرمان داده اطاعت می کنم و شکیبائی می ورزم. (بحار ج ۲۸ ص ۲۲۷ و ۲۲۸– احتجاج طبرسی ص ۱۱۳ و ۱۱۴– بیت الاحزان ص ۸۷.) سلمان می گوید: (پس از انصراف آن گرامی) دیوار بر جای خود افتاد چنانکه غبار از زیر آنها برخاست و به بینی های ما وارد شد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۷ و ج ۲۸ ص ۲۰۶– احتجاج طبرسی ص ۱۱۳ و ۱۱۴– مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۸– بیت الاحزان ص ۸۷.)

اخذ بیعت از علی

«عبداللّٰه بن عباس» می گوید: «... بدین ترتیب علی علیه السلام را کشان کشان نزد ابوبکر بردند، چون چشم ابوبکر به او افتاد فریاد زد او را رها کنید، علی علیه السلام گفت: چه زود بر اهل بیت پیامبرتان هجوم آوردید! ای ابوبکر به کدام حق و کدام میراث و کدام سابقه مردم را به بیعت خویش فرامی خوانی! آیا تو دیروز به فرمان رسول خدا با من بیعت نکردی؟! عمر گفت: ای علی! این حرفها را رها کن، به خدا سوگند اگر بیعت نکنی تو را به قتل می رسانیم!» (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۲۵۱– ۲۵۲، بحار ج ۲۸ ص ۳۰۰– ۳۰۱.) و سرانجام پس از آنکه علی علیه السلام و یاران اندک او گفتگوهایی با ابوبکر در مورد غصب خلافت کردند و پس از آنکه چندین بار آن گرامی را به قتل تهدید نمودند، دست او را گرفته و در حالی که دست خود را باز نمی کرد دست ابوبکر را به دست او زدند و به همین مقدار به عنوان بیعت قانع شدند و امیر مؤمنان به خانه بازگشت. (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۲۵۱– ۲۵۲، بحار ج ۲۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱.) علی علیه السلام چون یاوری جز چند تن انگشت شمار نداشت طبق دستور و وصیت پیامبر (ص) که به او فرمود: «اگر یاورانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یاوری نیافتی تحمل و صبر کن» (بحار ج ۲۸ ص ۱۹۱ و ۲۱۰ و ۲۴۷، کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۷۲ و ۷۳ و ۸۷، احتجاج طبرسی ص ۹۸ و ۱۱۰.) صبوری پیشه ساخت، و پیش از بیعت هم چند شب زهرا و حسن و حسین علیهم السلام را همراه برمی داشت و به خانه مهاجرین و انصار مراجعه می فرمود، و سابقه خود و جریان تعیین خویش را توسط پیامبر (ص) در غدیر خم و سایر مسائل را به آنان یادآوری می کرد و از آنان برای رفع این

انحراف و گمراهی کمک می طلبید، و برخی از آنان وعده کمک می دادند و علی علیه السلام از آنان می خواست که بامداد بیایند و سلاح خود را بیاورند و آماده جهاد باشند، اما بامداد جز چند نفر که از آنان جمله سلمان و ابوذر و مقداد بودند کسی نمی آمد (بحار ج ۲۸ ص ۲۶۷- ۲۶۸، کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۸۱ و ۱۲۸، احتجاج طبرسی ص ۱۰۷، و نیز قسمتی از این مطلب در نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۱۳ هم ذکر شده است.)، و بدین سان آن گرامی را تنها گذاشتند و کار غاصبان بالا گرفت و حکومت ابوبکر استوار شد. (یکی از راویان می گوید از امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام پرسیدم: «چگونه مردم از امیر مؤمنان علیه السلام روی برتافتند و به دیگران روی آوردند در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله، می دانستند؟ فرمود: با آنکه فضیلت او را می دانستند به دیگران روی آوردند، برای آنکه امیر مؤمنان از پدران و اجداد و برادران و عموها و دائی ها و بستگان آنان که با خدا و رسولش مخالفت ورزیده بودند تعداد بسیاری را کشته بود، و کینه ای که از امیر مؤمنان در دل داشتند از این جهت بود. بنابراین خوش نداشتند که او بر ایشان فرمانروا شود و در مورد دیگران چنین کینه ای در دل نداشتند زیرا دیگران سابقه جهاد (و قتل مشرکان) در رکاب پیامبر مانند امیر مؤمنان نداشتند به همین جهت از او روی برتافتند و به غیر او روی آوردند» (عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۸۱).)

فدک

پس از غصب خلافت، توطئه دیگر غصب فدک بود. فدک قریه و نخلستانهای آبادی در اطراف مدینه است که پیامبر (ص) از خالصه خویش به زهراء (ع) بخشید (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۵- ۳۶، امالی صدوق ص ۴۲۴، وفاة الصدیقة الزهراء تألیف عبدالرزاق المقرم ص ۷۱، ریاحین الشریعه ص ۳۰۷ (و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، و تفسیر درّ المنثور سیوطی، و شافی سید مرتضی، و تلخیص شیخ طوسی، و خرایج راوندی، و بحارالانوار مجلسی و بسیاری کتب دیگر به این موضوع تصریح شده است).) و چون غاصبان می دانستند که فاطمه و امیر مؤمنان علی علیهماالسلام از درآمد فدک به مستمندان مدینه کمک می کنند (و فاة الصدیقة الزهراء (ع) ص ۷۲- ۷۳. ریاحین الشریعه ص ۳۰۷.) برای تضعیف محبوبیت اهل بیت در میان اقشار محروم جامعه پراکنده ساختن دوستداران آنان تصمیم گرفتند فدک را از زهرا علیهاالسلام بگیرند تا اهل بیت فاقد نیروی اقتصادی باشند. بدین جهت افرادی را فرستادند تا کارگزار و وکیل فاطمه (علیهاالسلام) را از فدک اخراج کرده و فدک را ضبط کنند. (بحار مجلد هشتم چاپ قدیم ص ۱۰۱- ۱۰۲، وفات الصدیقه الزهراء ص ۷۴، ریاحین الشریعه ص ۳۰۸- ۳۰۹.)

حقّ ذی القربی املاک فدک قبلًا در تصرّف یهودیان بود، در سال هفتم هجری که یهودیان خیبر شکست خوردند و استحکامات خیبر به دست مسلمین فتح شد یهودان فدک شخصی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند و پیشنهاد صلح کردند، پیامبر (ص) تقاضایشان را پذیرفت و معاهده صلح امضا شد. به شهادت تاریخ طبق این قرارداد صلح نصف مجموع اراضی و درختان و اموال یهودیان فدک به پیامبر واگذار و خالصه آن جناب گردید زیرا فدک بدون جنگ فتح شد، و بنابر نص قرآن کریم هر سرزمینی که بدون جنگ و جهاد فتح شود از اموال خالصه پیامبر (ص) خواهد بود. خدای متعال در سوره حشر آیه ۶ و ۷ می فرماید: «وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسولِه مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْیء قَدیرٌ. ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِه مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکینِ وَابْنِ السَّبیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ وَ ما آتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهْیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (و آنچه که خداوند عاید پیامبرش نموده پس اسب و شتری بر آن نتاختید- بدون جنگ به دست آمد- ولی خداوند پیامبرانش را بر هر که بخواهد تسلط می بخشد و خداوند بر هر چیزی تواناست. آنچه خداوند از اهل قریه ها عاید پیامبرش کرده پس مخصوص خدا و رسول و صاحبان قرابت و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا اموال و ثروت انحصاراً در اختیار ثروتمندان نباشد که دست به دست بگردانند، و آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید و از هر چه شما را منع کرد

باز ایستید و خودداری کنید...). یعنی آنچه بدون جنگ و جهاد فتح شده مانند سایر غنائم جنگی بین جنگجویان اسلام تقسیم نمی شود و ویژه خدا و رسول است، و اختیار این اموال به دست پیامبر (ص) می باشد که هر طور صلاح بداند به مصرف می رساند و در موارد و مصارفی که خدا تعیین فرموده به کار می برد و به هر کس هر مقدار از آن را لازم بداند واگذار می کند و می بخشد، و یکی از مصارفی هم که در خود آیه برای این گونه اموال ذکر شده «ذی القربی» یعنی بستگان قرابتی پیامبر (ص) می باشد، و در مورد «ذی القربی» آیات دیگری نیز هست و بسیاری از مفسران و راویان نیز صریحا نقل کرده اند که وقتی آیه «وَ آتِ ذَی الْقُربی حَقَّهُ» (سوره اسراء آیه ۲۶، و در سوره روم آیه ۳۸: «فَآتِ ذَی الْقُرْبی حَقَّه».) حق صاحب قرابت را بپرداز- نازل شد پیامبر (ص) املاک فدک را به فاطمه علیهاالسلام بخشید (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷، کشف الغمه ج ۲ ص ۳۵- ۳۶، امالی صدوق ص ۴۲۴، کامل بهائی جزء اوّل ص ۱۰۱ و جزء دوّم ص ۱۷، بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۳- ۱۰۴.) و از نظر تاریخی نیز هیچ تردیدی در این موضوع نیست که زهرا (علیهاالسلام) از همان زمان حیات پیامبر (ص) در فدک تصرف داشته است.

مصادره ی فدک هنگامی که ابوبکر حکومت را قبضه کرد و بر اریکه خلافت استقرار یافت تصمیم گرفت فدک را مصادره کند و دستور داد کارکنان فاطمه (علیهاالسلام) را از فدک بیرون کردند و عمالی از طرف خود به جای آنان نصب کرد. (تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۵۴- احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۱۹- ۱۲۰، بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص ۱۰۱- بیت الاحزان ص ۱۰۸.)

اعتراض و دفاع از حق خود فاطمه (علیهاالسلام) در برابر این عمل، بعد دیگری از مبارزات خود را آغاز کرد و با مراجعه به ابوبکر به شدت به علم او اعتراض کرده ارث خود و فدک را مطالبه نمود، اما ابوبکر به همدستی عمر با نقل حدیثی فاطمه (علیهاالسلام) را از هر گونه ارثی محروم نمود، و گفت من خودم از پیامبر شنیده ام که فرمود: «ما پیامبران از خود ارث نمی گذاریم هر چه از ما باقی بماند متعلق به مسلمین است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۳ و ۳۷- بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۱- ۱۰۴.) و عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر نیز شهادت دادند که پیغمبر این حدیث را فرموده است!! (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۸- بحار مجلّد هشتم ص ۱۰۱. (عایشه و حفصه هر دو از همسران پیامبر بودند).) فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: خدای متعال در قرآن می فرماید «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ- سلیمان از داود ارث برد»، (سوره نمل آیه ۱۶.) و کلام زکریا را نقل می فرماید که گفت: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ- زکریا دعا کرد که خداوند به او فرزندی عطا کند که وارث او و وارث آل یعقوب باشد». (سوره مریم، آیه ۶.) و نیز فرمود: خداوند در قرآن فرموده است «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَینِ (سوره نساء آیه ۱۱.)- خداوند در مورد میراث فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم پسر دو برابر دختر است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۷- ۳۸، بحار مجلّد هشتم ص ۱۰۱- ۱۰۴.) یعنی زهرا علیهاالسلام با این استدلال جعلی بودن حدیث ابوبکر را اثبات فرمود، زیرا فرموده پیامبر نمی تواند برخلاف نص قرآن باشد. اما ابوبکر به هیچ وجه زیر بار نرفت، فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: آیا می خواهی سرزمینی را که پدرم به من بخشیده است از من بگیری؟! ابوبکر پاسخ داد: می دانم تو راست می گویی، اما برای مدعای خودت باید شاهد بیاوری! (بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص ۱۰۴.) در حالی که ملک در تصرف فاطمه (علیهاالسلام) بوده، و از نظر قواعد فقهی و قوانین قضائی اسلام از کسی که ملکی را در تصرف دارد شاهد خواسته نمی شود بلکه اگر کسی ملک مورد تصرف دیگری را مدعی شود باید شاهد اقامه کند و بر متصرف اگر منکر ادعای اوست سوگند خوردن لازم می شود، در عین حال زهرا (علیهاالسلام)، امیر مؤمنان علی (ع) و «ام ایمن» را به عنوان شهود خود معرفی کرد، (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۸- احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۲۱- بیت الاحزان ص ۱۰۸.) و امّ ایمن قبل از ادای شهادت به ابوبکر گفت: ترا به خدا سوگند آیا می دانی که رسول خدا درباره من فرمود: ام ایمن اهل بهشت است؟ ابوبکر پاسخ داد: آری. آنگاه ام ایمن گفت: اکنون شهادت می دهم هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فدک را به فاطه واگذار نمود. و علی علیه السلام نیز بر این موضوع شهادت داد، (احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۲۲-۱۲۱. بحار مجلّد هشتم ص ۱۰۱- ۱۰۴- بیت الاحزان ص ۱۰۸.) اما عمر ابوبکر را از پذیرش شهادت آنان مانع

شد و گفت شهادت امّ ایمن را چون زنی غیر عرب است و نمی تواند فصیح سخن بگوید نپذیر، و علی هم آتش برای تنور خود می برد (یعنی چون شوهر فاطمه است برای منافع خود شهادت می دهد و طرفداری از فاطمه می کند!!) فاطمه علیهاالسلام خشمگین از نزد ابوبکر بیرون آمد. (احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۲۱، بحار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۹۸، کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳.)

استدلال علی یکبار هم علی علیه السلام نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا فدک را که رسول خدا (ص) به فاطمه بخشیده است از او گرفتی؟ پاسخ داد: باید برای ادعای خویش شاهد بیاورد، و چون شهودش ناقص بود پذیرفته نشد. فرمود ای ابوبکر آیا می خواهی درباره ما برخلاف احکام اسلام قضاوت کنی؟ گفت: نه. فرمود: اگر مالی در دست دیگری باشد و من ادعا کنم این مال از آن منست و برای قضاوت نزد تو بیائیم از کدامیک از ما شاهد می طلبی؟ گفت: از تو شاهد می خواهم زیرا مال در اختیار دیگری است. فرمود: پس چرا از فاطمه شاهد خواستی با آنکه فدک در تملک و تصرف او بود؟ ابوبکر جز سکوت چاره دیگری نداشت، ولی عمر گفت: یا علی، این حرفها را رها کن ما قدرت استدلال و احتجاج در برابر تو را نداریم، اگر شاهدی دارید بیاورید وگرنه تو و فاطمه حقی در فدک ندارید!! (احتجاج طبرسی جزء اوّل ص ۱۲۲- بیت الاحزان ص ۱۰۹.) شگفت آور است که ابوبکر در همان حجره ای که پیامبر مدفون شده بود دفن شد به عنوان آنکه حجره مزبور سهم «عایشه» است، و «عمر» نیز در پایان زندگی از عایشه اجازه خواست که در آن حجره دفن شود!! در حالی که مدعی بودند پیامبر از خود ارث نمی گذارد. و نیز شگفت آور است که «عایشه» و «حفصه» در خلافت عثمان به او مراجعه کردند و ارث خود از اموال پیامبر را مطالبه نمودند و عثمان صریحا آنان را طرد کرد و گفت: مگر شما شهادت ندادید که پیامبر از خود ارثی نمی گذارد؟! (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۱۴۶، کامل بهائی جزء اوّل ص ۱۹، امالی مفید ص ۷۳ در مورد عایشه، و نیز در بیت الاحزان ص ۱۲۸.) آری، بر هر خردمندی که در ابعاد مختلف قضایای پس از وفات پیامبر (ص) بیندیشد آشکار است که آنان نهایت تلاش خود را به کار بردند تا هم خلافت را قبضه کنند و هم دست امیر مؤمنان علی علیه السلام را از همه چیز کوتاه نمایند و او و خاندان او را از هر جهت در محرومیت و انزوا قرار دهند. (در مورد غصب فدک و محروم ساختن فاطمه (علیهاالسلام) از ارثیه پیامبر (ص)، به تحقیق مفصل و ارزشمند جناب ابراهیم امینی در کتاب «بانوی نمونه» و نیز به جزء دوم کتاب «کامل بهائی» تألیف عمادالدین طبری از علماء و متکلمان بزرگ قرن هفتم هجری مراجعه شود.)

خطبه زهرا و استیضاح خلیفه

زهرا (علیهاالسلام) در برابر پافشاری خلیفه در غصب فدک، تصمیم گرفت در حضور مسلمانان و در مسجد پیامبر (ص) او را استیضاح نماید و حق خویش را اثبات و توطئه را افشا نماید، و برای این منظور همراه گروهی از بانوان خاندان خود به مسجد آمد و در خطبه ای بسیار فصیح و شیوا حقایق را بیان فرمود، خطبه زهرا (علیهاالسلام) در این مجلس روشنگر واقعیاتی است که بلافاصله پس از وفات پیامبر در مجتمع اسلامی رخ داده است. خطبه و محاجه زهرا (علیهاالسلام) هم بیانگر فضیلت بانوی بانوان و علم و عصمت الهی اهل بیت پیامبر (ص) است و هم نشان دهنده بازیهای سیاسی برای غصب خلافت و محروم و منزوی کردن امیر مؤمنان علی (ع)، و هم گزارشگر رفتار امت پس از پیامبر و نافرمانی و سستی آنان در اجرای او امر الهی و دستورات پیامبر (ص). خطبه زهرا (علیهاالسلام) از مستندترین و معتبرترین روایاتی است که شیعیان بر آن اتفاق دارند و بسیاری از علماء و دانشمندان اهل تسنن نیز همه یا قسمتهایی از آن را نقل کرده اند، و یا در مؤلفات خود به آن اشاره نموده آن را معتبر شمرده اند. (که از آن جمله است: «ابن طیفور احمد بن ابی طاهر» متولد ۲۰۴ و متوفای ۲۸۰ هجری، در کتاب «بلاغات النساء» که مکرر چاپ شده است، و در چاپ «مکتبه بصیرتی قم» در ص ۱۲ الی ۲۰ این خطبه را از دو طریق نقل می کند و «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه (چاپ بیروت) ج ۱۶ ص ۲۱۱- ۲۱۳. و «سبط بن جوزی» متوفای ۶۵۴ هجری در کتاب «تذکرة الخواص» چاپ نجف ۱۳۸۳ هجری ص ۱۱۷. و

«عمر رضا کحاله» از نویسندگان معاصر مصری در کتاب «اعلام النساء» چاپ سوّم مصر ۱۳۹۷ قمری ص ۱۱۶ ص ۱۱۹.) و مؤلف کتاب «ریاحین الشریعه» ۱۷ نفر از آنان را نام می برد. (رجوع شود به «ریاحین الشریعه» چاپ اسلامیه تهران ص ۳۱۱- ۳۱۴.)

متن خطبه و ترجمه ی آن

ما در اینجا خطبه را از کتاب معتبر «احتجاج طبرسی» نقل می کنیم: عبداللَّه بن حسن مثّنی- نواده امام مجتبی علیه السلام- از پدران گرامی خویش علیهم السلام نقل می کند: هنگامی که ابوبکر و عمر بر آن شدند که فدك را حتما از فاطمه (علیهاالسلام) بگیرند و این خبر به فاطمه (علیهاالسلام) رسید، مقنعه خود را بر سر بست و چادر را بر خود فروپیچید، و در میان گروهی از بستگان و بانوان خاندانش حرکت کرد، لباس و پوشش چنان بلند بود که هنگام راه رفتن دامن لباس زیر پایش قرار می گرفت، و راه رفتنش کاملا شبیه راه رفتن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بود، و (در مسجد) بر ابوبکر وارد شد و او در میان گروهی از مهاجرین و انصار و سایر مردم قرار داشت، (همراهان) برای زهرا (علیهاالسلام) پرده ای آویختند و آن گرامی نشست، آنگاه دردمندانه ناله ای کرد که همه از ناله او به گریستن پرداختند و مجلس پر خروش و منقلب شد، زهرا (علیهاالسلام) اندکی ساکت ماند تا مردم آرام گرفتند و هیجانشان فروکش کرد، آنگاه سخن را به حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز نمود، و مردم دوباره به گریه درآمدند، و چون آرام شدند به سخن خویش ادامه داد، و فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلی ما أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلی ما أَلْهَمَ، وَالثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَداها، وَ سُبُوغِ آلاءٍ أَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ اَوْلاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ أَمَدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراكِ أَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالْشُّكْرِ لِاتِّصالِها، وَاسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها. وَ ثَنّی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها» «ستایش ویژه خداست بر آنچه انعام فرمود، و سپس خدای اوست بر آنچه الهام نمود، و ثنا و تحیت او راست بر آنچه از قبل عطا فرمود؛ از انواع نعمتهای عام و شاملی که بدون سابقه (و حقی و طلبی از سوی کسی) خود آنها را آغاز کرد، و عطایای گوارائی که به احسان و نیکی مرحمت کرد، و کمال منتها و نعمتهایی که استمرار بخشید، نعمتهایی که شمار آن از شماره بیرون است، و مدت و سرانجام آن از پاداش و تلافی کردن دور است، و نهایت آن را نمی توان ادراك کرد، و مردم را برای افزودن نعمت به شکرگزاری فراخوانده است که دوام و افزایش نعمت با شکرگزاری پیوند و ارتباط دارد، و از آفریدگان به بزرگی نعمتها ستایش خواست، و با فراخواندن به نظایر آن نعمتها تجدید نعمت فرمود (و نعمتی دوباره بخشید)». «وَ اَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةٌ جُعِلَ الْاِخْلاصُ تَأْوِيلَها وَ ضَمِنَ الْقُلُوبُ مُوْصُولَها، وَ أَنارَ فِی التَّفَكُّرِ مَعْقُولَها، اَلْمُمْتَنَعُ مِنَ الْاَبْصارِ رُؤْيَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْاَوْهامِ كَيْفِيَّتُهُ، اِبْتَدَعَ الْاَشْياءَ لا مِنْ شَيْی ءٍ كانَ قَبْلَها، وَ أَنْشَأَها بِلَا احْتِزاءِ أَمْثِلَةٍ اِمْتَثَلَها، كَوَّنَها بِقُدْرَتِه، وَ ذَرَأَها بِمَشِيَّتِه مِنْ غَيْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَكْوِينِها، وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْويرِها، اِلَّا تَثْبيتاً لِحِكْمَتِه، وَ تَنْبيهاً عَلی طاعَتِه، وَ إِظْهاراً لِقُدْرَتِه، تَعَبُّداً لِبَرِيَّتِه وَ إِعْزازاً لِدَعْوَتِه، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِه، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِيَتِه، ذِيادَةً لِعِبادِه مِنْ نِقْمَتِه، وَ حِياشَةً لَهُمْ إِلی جَنَّتِه». «و گواهی می دهم که خدائی جز اللَّه نیست، یکتاست که شریکی ندارد، و این گواهی کلمه توحیدی است که اخلاص حقیقت آنست، و دلها معنای آن را در بر دارد، و مفهوم آن در اندیشه می درخشد، خداوندی که چشمها نمی تواند او را ببیند، و زبانها نمی تواند او را توصیف کند، و تصورها نمی تواند چگونگی او را دریابد، اشیاء را پدید آورد نه از چیزی که پیش از آنها باشد، و آنها را خلق کرد بی آنکه نمونه هایی را الگو قرار دهد، آنها را به قدرت خویش هستی بخشید، و به خواست و مشیت خود بیافرید، بدون آنکه به ایجاد آنها نیازی داشته باشد، و بدون آنکه در پدید آوردن آنها برایش سودی و فائده ای باشد، جز به جهت استوار داشتن حکمتش و هشدار و آگاهی دادن به طاعتش و آشکار ساختن قدرتش، تا آفریدگانش را به بندگی و عبادت خود وادارد و دعوت خویش را عزت و چیرگی بخشد، پس آنگاه پاداش را بر اطاعت خویش قرار داد، و کیفر را بر نافرمانی خود مقرر داشت تا بندگانش را از خشم و عذاب خود دور سازد، و آنان را به سوی بهشت خود سوق دهد». «وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِخْتارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنِ اجْتَباهُ،

وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَن ابْتَعَثَهُ، إذا الخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَهً، وَ بِسَتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَهً، وَ بِنَهایَهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَهً، عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالی بِما یَلِی الْاُمُورَ، وَ اِحاطَهً بِحَوادِثِ الـدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَهً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ، إبْتَعَثَهُ اللَّهُ إتْماماً لِأَمْرِه، وَ عَزیمَهً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِه، وَ إنْفاذاً لِمَقادیرِ حَتْمِه، فَرَأَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی أَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نیرانِها، عابِدَهً لِأَوْثانِها، مُنْکِرَهً لِلَّهِ مَعَ عِرْفانِها، فَأَنارَ اللَّهُ بِأَبی مُحَمَّدٍ ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلی عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَهِ، فَأَنْقَـذَهُمْ مِنَ الْغَوایَهِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمایَهِ، وَ هَداهُمْ اِلَی الدّینِ الْقَویمِ، وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَهٍ وَ اخْتیارٍ، وَ رَغْبَهٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هـذِهِ الدَّارِ فی راحَهٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَهِ الْاَبْرارِ، وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الغَفارِ، وَ مُجاوَرَهِ الْمَلِکِ الْجَبارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی اَبی نَبِیِّه وَ اَمینِه، وَ خِیَرَتِه مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیِّه، وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ» «و گـواهی می دهـم کـه پـدرم محمّـد (ص) بنـده و رسـول اوست، که او را برگزیـد پیش از آنکه به رسالت بفرستد، و نامگـذاری کرد (و او را محمّـد نامیـد) پیش از آنکه برگزینـد، و انتخاب نمود پیش از آنکه به نبوت مبعوث فرمایـد، در وقتی که آفریـدگان در حجاب غیبت پنهان، و در پرده ترسـها و هولها پوشـیده و مستور و با نهایت نیستی همراه بودنـد، زیرا خدای متعال به پی آمـد امور دانا، و به پیش آمـد روزگاران مسلط و آگاه، و به جای و هنگام مقـدرات عارف و آشنا بود. خداونـد او را برانگیخت تا فرمایش را به پایان برد، و اجرای دسـتورش را پا برجا دارد، و تقدیرات محتومش را عملی سازد، پس پیامبر (ص) امتها را مشاهـده کرد که در ادیـان خویش فرقه فرقه انـد، و (برخی) معتکف بر آتش خویشـند، و (برخی) پرستشـگر بتهـای خود، و منکر خدای متعالند با آنکه او را می شناسـند، پس خدای متعال به وسیله پدرم محمد (ص) تاریکیهای آنان را روشن ساخت، و مشکلات و مجهولات دلها را بر طرف کرد، و چشمها را از غبار حیرتها و شبهات جلا داد، و آن گرامی در میان مردم به هدایت قیام فرمود، و آنـان را از گمراهی نجـات داد، و از کوری رهانـده بصیـرت بخشـید، و آنـان را به دین اسـتوار راهنمـائی کرد، و به صـراط مستقیم فراخوانـد، سپس خداونـد او را به سوی خویش برد و قبض روح فرمود بـا مهربـانی و به اختیار خود پیامبر (ص) و با شوق و ایثار از جانب او، و اینک محمد (ص) از رنج این دنیا در آسودگی است، و پیرامون او را فرشـتگان نیکوکار فراگرفته اند، و قرین رضوان و خشـنودی پروردگـار آمرزنـده و در جوار پادشـاه مقتـدر است، خداونـد بر پـدرم درود فرسـتد که پیامبر او و امین او و منتخب او از آفریـدگان و برگزیـده اوست، و سـلام بر او بـاد و رحمت خداونـد و برکـات او». آنگـاه زهرا علیهاالسـلام به اهل مجلس رو کرد و فرمود: «اَنْتُمْ عِبادَ اللَّهِ نُصُبُ اَمْرِه وَ نَهْیِه، وَ حَمَلَهُ دینِه وَ وَحْیِه، وَ أُمَناءُ اللَّهِ عَلی أَنْفُسِـکُمْ وَ بُلَغائُهُ اِلَی الْأُمَمِ، زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ، وَ بَقِیَّهٌ اسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ ، کِتابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَ الضِّیاءُ الّلامِعُ، بَیِّنَهٌ بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَهٌ سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَهٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَهٌ بِه أَشْیاعُهُ قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ أَتْباعَهُ، مُؤَدٍّ إلَی النَّجاهِ اسْتِماعُهُ، بِه تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَهُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَهُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذرَهُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَهُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَهُ، وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَهُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَهُ، وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَهُ فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَالصَّلاهَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَالزَّکاهَ تَزْکِیَهً لِلنَّفْسِ، وَ نَماءً فِی الرِّزْقِ. وَالصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَالْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ، وَالعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّهِ، وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَهِ، وَالْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ، وَالصَّبْرَ مَعُونَهً عَلَی اسْتیجابِ الْاَجْرِ، وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَهً لِلْعامَّهِ، وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَهً مِنَ السَّخَطِ، وَصِلَهَ الْاَرْحامِ مَنْساهً فِی الْعُمْرِ وَ مَنْماهً لِلْعَدَدِ، وَالْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ، وَالوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْریضاً لِلْمَغْفَرَهِ، وَ تَوْفِیَهَ الْمَکائیلِ وَالْمَوازینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ، وَالنَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ الَّلعْنَهِ، وَ تَرْکَ السَّرِقَهِ ایجاباً بِالْعِفَّهِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِه وَ لا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اَطیعُوا اللَّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِه وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ». «شما ای بندگان خدا، نماینـدگان امر و نهی اوییـد، و حاملان دین و وحی او، و امانتـداران الهی بر خویشـتن، و رسانندگان (دین خدا) به امتهای دیگر، در میان شـماست زعیم و نگهبان حقی از طرف خدا، و عهد و پیمانی که قبلا از شـما گرفته، و بازمانده ای که بر شـما خلیفه و جانشین ساخته است، و او کتاب ناطق خدا، و قرآن صادق، و نور فروزان، و روشـنی درخشان است که بینشـهای او واضح و روشن، و روشها و خصـلتهای او پیدا و آشکار، و ظواهر او تابناک است، به واسطه او پیروانش مورد رشک و غبطه دیگرانند، و پیروی کنندگان خود

را به سوی بهشت رضوان رهبری می کند، و شنودنش نجات بخش است، و به وسیله او می توان به حجتهای نورانی خدا، و واجبات بیان شده او، و محرمات ممنوعش، و دلایل روشنش، و برهانهای کافیش، و فضیلتهای مطلوبش (مستحبات)، و رخصتهای بخشیده اش (مباحات)، و دستورات دینیش که بر بندگان نوشته شده و لازم است، دست یافت. پس خداوند ایمان را برای پاك ساختن شما از شرك قرار داد، و نماز را برای برکنار داشتن شما از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و افزایش در روزی، و روزه را برای استوار داشتن اخلاص، و حج را برای تقویت بنیان دین، و عدل را برای به دست آوردن دلها، و اطاعت از ما اهل بیت را برای برقراری نظام امت، و امامت و پیشوائی ما را برای ما در امان ماندن از تفرقه، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام، و صبر و شکیبائی را جهت کمك برای رسیدن به پاداش و ثواب الهی، و امر به معروف را برای رعایت مصلحت عمومی، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم الهی، و صله و رسیدگی به خویشاوندان را برای طول عمر و افزایش نفرات، و قصاص را برای حفظ خونها، و وفای به نذر را جهت دستیابی به آمرزش و مغفرت، و کامل پرداختن پیمانه ها و وزنها (اجتناب از کم فروشی) را برای تبدیل نقص و کمی به افزونی و برکت، و نهی از شرابخواری را برای پاك داشتن از پلیدی، و خودداری از تهمت زنا به افراد را برای برکناری از لعنت، و ترك دزدی را برای دستیابی به عفت و پاکدامنی. و خداوند شرك را حرام کرد تا نسبت به ربوبیت و پروردگاری او اخلاص ورزند، پس در پیشگاه خدا پرهیزکار باشید آن طور که شایسته پرهیزکاری در پیشگاه اوست، و بکوشید که حتما با اسلام از دنیا بروید (زندگیتان چنان نباشد که به هنگام مرگ نامسلمان بمیرید)، و خدا را در آنچه به آن فرمانتان داده و از آن نهیتان فرموده اطاعت کنید، همانا فقط بندگان دانشمند خدا از او خوف و خشیت دارند». آنگاه فرمود: «اَیُّهَا النّاسُ اعْلَمُوا: اِنّی فاطِمَةُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عُوْداً وَ بَدْواً وَ لا أَقُولُ ما أَقُولُ غَلَطاً، وَ لا أَفْعَلُ ما أَفْعَلُ شَطَطاً، «لَقَدْ جائَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَريصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُفٌ رَحيمٌ» (سوره توبه آیه ۱۲۹.) فَاِنْ تَعْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبی دُونَ نِسائِكُمْ، وَ أَخا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِكُمْ، وَ لَنِعْمِ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمَ، فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ صادِعاً بِالنِّذارَةِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكينَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ آخِذاً بِأَكْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّه بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ، وَ یَنْكُثُ الْهامَ، حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلُّوْ الدُّبُرَ، حَتَّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِه، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِه، وَ نَطَقَ زَعیمُ الدّینِ، وَ خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ، وَ طاحَ وَ شیظُ النِّفاقِ وَ انْحِلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَالشِّقاقِ، وَ فُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الْاِخْلاصِ فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ، وَ كُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ، مُذْقَةُ الشّارِبِ، وَ نُهْزَةُ الطّامِعِ، وَ قُبْسَةُ الْعَجْلانِ وَ مُوْطِیءُ الْاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرَقَ، وَ تَقْتاتُونَ القِدَّ، أَذِلَّةً خاسِئینَ، تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حُولِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبارَكَ وَ تَعالی بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ اللَّتَیّا وَ الَّتی وَ بَعْدَ أَنْ مُنِیَ بَبَهَمِ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْكِتابِ، كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفاهَا اللَّهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، أَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكینَ قَذَفَ أَخاهُ فی لَهَواتِها فَلا یَنْكَفِیءُ حَتَّی یَطَأَ جَناحَها بِأَخْمُصِه، وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِه مَكَدوْداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی أَمْرِ اللَّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً، مُجِدّاً كادِحاً، لا تَأْخُذُهُ فی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ، وَ أَنْتُمْ فی رِفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ وادِعُونَ فاكِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْاَخْبارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ القِتالِ، فَلَمَّا اخْتارَ اللَّهُ لِنَبِیِّه دارَ أَنْبِیائِهِ وَ مَأْوی أَصْفِیائِهِ ظَهَرَ فیكُمْ حَسْكَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، وَ نَطَقَ كاظِمُ الغاوینَ، وَ نَبَغَ خامِلُ الأَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِكُمْ، وَ أَطَلَعَ الشَیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِزِه هاتِفاً بِكُمْ فَأَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِه مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفافاً، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفاكُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ إِبِلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِكُمْ، هذا وَ الْعَهْدُ قَریبٌ وَالْكَلْمُ رَحیبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لَمَّا یُقْبَرْ، اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ! «أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْكافِرینَ». (سوره توبه آیه ۴۹.) «ای مردم بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمّد صلی اللّه علیه و آله ، دوباره می گویم و نخست نیز گفتم، و آنچه می گویم نادرست نمی گویم و آنچه انجام می دهم بر خلاف حق انجام نمی دهم، «هر آینه پیامبری از خودتان به سوی شما آمد که رنج شما بر او ناگوار، و خواهان کثرت شما مسلمانان است، و بر مؤمنان دلسوز و مهربان می باشد»، پس اگر نسب و نسبت او را بجوئید و او را بشناسید درمی یابید که او پدر من است نه پدر زنان شما، و برادر پسر

عموی من است (اشاره به اخوت پیامبر (ص) و امیر مؤمنان علی (ع) که در آغاز هجرت به مدینه، پیامبر (ص) مسلمانان را دو به دو با هم برادر نمود و علی علیه السلام را نیز برادر خود قرار داد.) نه مردان شما، و نسبت به خویشی با او چه نیکوست صلی اللّه علیه و آله، رسالت را ابلاغ کرد در حالی که آشکارا انذار می فرمود و بیم می داد، و از مسلك و روش مشرکان روی برمی تافت، و میانشان را می زد، و گلویشان را می فشرد، و به راه پروردگارش با حکمت و موعظه نیکو دعوت می نمود، بتها را می شکست و سرها را می افکند، تا گروه آنان منهزم شد و پشت کردند و فرار نمودند، تا سینه شب شکافته شد و صبح نمایان گردید، و حقیقت خالص روشن و تابان گردید، و پیشوای دین سخن گفت و دهان شیاطین لال گردید، و اوباش منافق نابود شدند، و گره کفر و سرکشی باز شد، و شمایان کلمه توحید «لا اله الّا اللّه» به دهان آوردید به تبعیت و همراه افراد معدودی از سپیدرویان روزه دار (اهل بیت علیهم السلام). و شما بر پرتگاه سقوط به گودال آتش قرار داشتید، و چنان خوار و ناتوان بودید که جرعه ای برای آشامنده و فرصتی برای طمع کننده محسوب می شدید، و آتش حقیری برای کسی که بخواهد شتابان شعله ای برگیرد و به آن اعتنایی ندارد، و پایمال قدمها می بودید، آب باران آمیخته به بول و سرگین شتران را می آشامیدید و پوست چهار پایان را می خوردید، ذلیلان مطرودی بودید که همواره هراس داشتید مردم از اطراف شما را بربایند و بر شما دست تجاوز بگشایند، پس آنگاه خدای متعال به وسیله محمّد (ص) شما را نجات بخشید، بعد از آنکه پیامبر سختی و مصائب بسیار تحمل کرد و بعد از آنکه با جنگجویان دلاور و گرگهای عرب و سرکشان یهود درگیر شد که هرگاه آتش جنگی برمی افروختند خداوند آن را خاموش می ساخت، یا شیطان سر بر می داشت، یا گروهی از مشرکان دهان می گشودند برادر خود (علی علیه السلام) را در دهان ایشان می افکند، و او تا بال و پر دشمن را پایمال قدم خویش نمی ساخت و آتش ستیزه آنان را با شمشیر خویش سرد و خاموش نمی کرد (از نبرد) بازنمی گشت، در حالی که در راه خدا تن به مشقت و سختی می داد، در اجرای فرمان خدا کوشا، به رسول خدا (ص) مقرب و نزدیك، در میان اولیاء خدا سید و سرور بود، دامن همت بر کمر می زد (برای پیامبر و دین) خیرخواهی می کرد، می کوشید، زحمت می کشید، در راه خدا به سرزنش سرزنش کننده ای اعتنا نداشت، و شمایان در رفاه زندگی می کردید و آسوده و شادمان و در امنیت بودید، و پیش آمدهای ناگوار را بر ما چشم می داشتید، و خبرهای بد را انتظار می کشیدید، و از مبارزه با دشمن سر برمی تافتید، و از نبرد می گریختید! تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود (پیامبر رحلت کرد) در میان شما خار کینه نفاق آشکار شد، و ردای دین فرسوده گردید، و ساکت گمراهان گویا گشت، و گمنام ترین اراذل سر برآورد، و شتر باطل پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می کنید، و فریبش را می پذیرید، پس آنگاه شما را تحریك کرد و دریافت شتابان به سویش می روید، و شما را برافروخت و مشاهده کرد به آسانی به فرمانش خشمگین می شوید، پس آنگاه شتر دیگران را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید (خلافت را که در آن حقی نداشتید غصب کردید)، و این چنین کردید در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاك سپرده نشده بود، و با حیله سازی و به بهانه اینکه از فتنه می ترسیم (این چنین کردید و خلافت را غصب نمودید در حالی که مصداق آیه قرآن هستید که می فرماید): آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و همانا دوزخ در بر گیرنده کافران است». «فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ، وَ کَیْفَ بِکُمْ وَ أَنّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللَّهِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ، أُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ أَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، وَ زَواجِرُهُ لایِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ أَرَغْبَةً عَنْهُ تُرِیدُونَ؟ أَمْ بِغَیْرِه تَحْکُمُونَ؟ «بِئْسَ لِلْظّالِمینَ بَدَلاً» (سوره کهف آیه ۵۰.) «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ» (سوره آل عمران آیه ۸۵.) ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلّا رَیْثَ أَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها، وَ یَسْلَسَ قِیادُها، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ، وَ إِطْفاءِ اَنْوارِ الدّینِ الْجَلِیِّ، وَ إِهْمالِ السُّنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تَشْرَبُونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءِ وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِه وَ وَلَدِه فِی الْخَمْرَةِ وَ الضَّراءِ، وَ یُصْبَرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمُدی وَ وَخْزِ السِّنانِ فِی الْحَشا، وَ

أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعَمُونَ أَنْ لا ـ ارْثَ لَنا، «أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ» (سوره مائده آیه ۵۰ (البته در قرآن کریم این آیه بـا صیغه جمع غـایب «یبغون» ذکر شـده و زهرا علیهاالسـلام در مقام خطاب آن را به صیغه مخاطب به کار برده است).) «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (سوره مائده آیه ۵۰.) أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی قَدْ تَجَلّی لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضّاحِيَةِ أَنّی ابْنَتُهُ. أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَأُغْلَبُ عَلی إِرْثی!! يَابْنَ أَبی قُحافَةَ! أَفی كِتابِ اللَّهِ تَرِثُ أَباكَ وَ لا ـ أَرِثُ أَبی؟ «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً» (سوره مریم آیه ۲۸ (در قرآن کریـم: جِئْتِ... بصیغه مؤنث).)، أَفَعَلی عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ» (سوره نمـل آیه ۱۶.)، وَ قالَ فيما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيی بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قالَ: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنی وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (سوره مریم آیه ۶.)، وَ قالَ: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی كِتابِ اللَّهِ» (سوره انفال آیه ۷۵.) وَ قالَ: «يُوصيكُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» (سوره نساء آیه ۱۱.)، وَ قالَ: «إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَقينَ» (سوره بقره آیه ۱۸۰.)، وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لا حُظْوَةَ لی وَ لا أَرِثُ مِنْ أَبی، وَ لا رَحِمَ بَيْنَنا، أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبی مِنْها؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: أَنَّ اَهْلَ مِلَّتَيْنِ لا يَتَوارَثانِ؟، أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبی مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبی وَابْنِ عَمّی؟ فَدُونَكَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَالزَّعيمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيامَةُ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لا ـ يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ، وَ «لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ» (سوره انعام آیه ۶۷.)، وَ «سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيمٌ» (سوره هود آیه ۳۹، سوره زمر آیه ۴۰- ۴۱.) «پس شـگفتا از شـما، شما را چه شده است؟ و به کجا رو می آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شماست، و امورش پیدا و دستوراتش درخشان، و نشانهایش تابان، و نهی هایش آشکار و فرمانهایش روشن است، و شما آن را پس پشتتان افکنده اید، آیا می خواهید کتاب خدا را نپذیرید؟ و یا به غیر آن حکم کنید؟ «عوض بدی است برای ستمکاران- که به جای قرآن چیز دیگری را قانون خویش قرار دهند-»، «و هر کس جز اسـلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است». سپس درنگ نکردید به قدری که سرکشـی این مرکب (خلافت که غصب کرده اید) فروکش کند و مهار کردنش آسان شود و (هنگامی که بر آن مسلط شدیـد) شـروع به برافروختن آتش فتنه کردید، و لهیب آن را دامن می زنید، و دعوت شـیطان گمراه را در خاموش کردن انوار دین تابنـاک و واگذاشـتن سـنتهای پیامبر برگزیـده اجابت می کنیـد، و کار خود را (در غصب خلافت و فـدک) وارونه جلوه داده تظـاهر می کنیـد که قصـد سوئی نداریـد، و بـا اهل بیت و فرزنـد پیامبر به خـدعه و نیرنگ رفتار می کنیـد، و بر اموری از اعمال شما شکیبائی می شود که همچون زخم کارد و جراحت نیزه کشنده و دردناک است، و اینک شما می پندارید که ارثی برای ما نیست، «آیا قانون و داوری جاهلیت را می خواهید؟ و چه کسی در حکم و داوری از خدا نیکوتر است برای کسانی که (به خدا و دین او) یقین دارنـد». آیـا نمی دانیـد؟ آری برای شـما همچـون آفتـاب نیمروز روشن است که من دختـر پیـامبرم. ای مسـلمانان: آیا (درست است که) ارثیه مرا به زور از من بگیرنـد؟. ای پسـر ابی قحافه (ابوبکر)، آیا در کتاب خـدا چنین آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پـدرم ارث نبرم؟! همانـا چیز بسـیاری زشتی آورده ای»، آیـا عمـدا کتاب خـدا را ترک کرده و آن را پس پشـت افکنـده اید؟ آنجا که می فرماید: «سـلیمان از پدرش داود ارث برد»، و در داسـتان یحیی بن زکریا می فرماید: «زکریا گفت خدایا از نزد خودت به من و ارثی عنایت کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد». و می فرمایـد: «در کتاب خـدا برخی از خویشان (در میراث) سزاوارتر از برخی دیگرنـد» (مثلاـ پـدر و مـادر و فرزنـد هر میت به میراث او از عمو و عمه و دائی و خاله و... سـزاوارتر هسـتند و تا فرزنـد و پدر و مادر هسـتند به اقوام دورتر ارث نمی رسد.) و می فرماید: «خداوند شـما را در مورد (میراث) فرزندانتان سـفارش می کند که سـهم پسـر دو برابر دختر است». و می فرماید: «اگر (محتضر) مالی باقی گذاشته است (لازم است) وصیتی به نیکی برای پدر و مادرو نزدیکان بنمایـدو این تکلیفی بر حق و سـزاوار است برای پرهیزکاران». و شـما می پندارید مرا منزلتی نیست و ارثی از پدرم به من نمی رسـد، و قرابتی میـان من و پـدرم وجود نـدارد! آیـا خـدا شـما را به آیه ای ویژگی بخشـیده که پـدرم را از حکم آن آیه خـارج ساخته است؟ یا در مورد من و پـدرم می گوئیـد: اهل دو دین هسـتند و از هم ارث نمی برنـد؟ آیا من و پـدرم اهل یک دین

نیستیم؟ یا شما به احکام خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم (امیر مؤمنان علی علیه السلام) داناتر هستید؟! اینک (ای ابوبکر) خلافت و فدک، مهار شده و مهیا ارزانی تو باد و آن را بگیر که در روز حشر و قیامت تو را ملاقات خواهد کرد، پس در آن هنگام خداوند نیکو داوری است و محمّد نیکو زمامدار و سرپرستی، و وعده گاه رسیدگی به اعمال تو قیامت است، و به هنگام رستخیز باطل پیشگان زیان خواهند کرد، و آنگاه است که پشیمان شوید و پشیمانی برایتان سودی نخواهد داشت، و «برای هر خبری جایگاهی است» و «در آینده درمی یابید که بر چه کسی عذابی فرود می آید که خوارش سازد و عذابی پایدار بر او واقع می شود».

آنگاه زهرا علیهاالسلام به سوی انصار رو کرد و فرمود: «یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ وَ اَعْضادَ المِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ، ما هذِهِ الْغَمیْزَةُ فی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟! أَما کانَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه»، أَبی یَقُولُ: «أَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِه»؟ سَرْعانَ ما أَحْدَثْتُمْ، وَ عَجْلانَ ذا إِهالَةً، وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما أُحاوِلُ، وَ قُوَّةٌ عَلی ما أَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ، أَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه»؟ فَخَطْبٌ جَلیلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِه، وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِه، وَ اُکْدِتِ الْآمالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضیعَ الْحَریمُ، وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِه، فَتِلْکَ وَاللَّهِ النّازِلَةُ الکُبْری، وَالمُصیبَةُ العُظْمی لامِثْلَها نازِلَةٌ وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِها کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤهُ فی أَفْنِیَتِکُمْ وَ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ، یُهْتَفُ فی أَفْنِیَتِکُمْ هِتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَةً وَ أَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِأَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِه، حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ: «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشّاکِرینَ». (سوره آل عمران آیه ۱۴۴) اَیْهاً بَنی قَیْلَةَ، ءَاُهْضَمُ تُراثَ أَبی؟ وَ أَنْتُمْ بِمَرْئی مِنّی وَ مَسْمَعٍ، وَ مُنْتَدی وَ مَجْمَعٍ، تَلْبِسُکُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمُلُکُمُ الْخِبْرَةُ، وَ أَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ، وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافیکُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجیبُونَ، وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغیثُونَ، وَ أَنْتُمْ مُوصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَالصَّلاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتِی انْتُخِبَتْ، وَ الْخِیَرَةُ الَّتِی اخْتیرَتْ لَنا اَهْلِ الْبَیْتِ، قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّی اذا دارَتْ بِنارَحَی الْاِسْلامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الأَیّامِ، وَ خَضَعَتْ ثُغْرَةُ الشِّرْکِ، وَ سَکَنَتْ فَوْرَةُ الْاِفْکِ، وَ خَمَدَتْ نیرانُ الْکُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، فَأَنّی حِزْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ؟ وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ وَ أَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الایمانِ؟ بُؤْساً لِقَوْمٍ «نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» (قسمتی از آیه ۱۳ سوره توبه.) أَلا وَ قَدْ أری أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ اِلَی الخَفْضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالبَسْطِ وَالْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّیْقِ بِالسَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَیْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ، فَ«إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ» (سوره ابراهیم آیه ۸.) أَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَةٍ مِنّی بِالْخُذْلَةِ الَّتی خامَرَتْکُمْ، وَالْغَدْرَةِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، وَلکِنَّها فَیْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الغَیْظِ، وَ خَوَرُ الْقَناةِ وَ بَثَّةُ الصِّدْرِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَةَ الخُفِّ باقِیَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبّارِ وَ شَنّارِ الْاَبَدِ، مَوْصُولَةً بِ «نارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ» (تضمینی از آیه ۶ و ۷ سوره همزه.) فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ، وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ» (سوره شعرا آیه ۲۲۷.) وَ أَنَا ابْنَةُ «نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدیدٍ» (تضمینی از آیه ۴۶ سوره سبأ.)، فَاعْمَلُوا إِنّا عامِلُونَ «وَانْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ» (سوره هود آیه ۱۲۲.) «ای گروه بزرگان و یاوران دین، و نگاهبانان اسلام: این سستی شما در حق من و این خوابزدگی شما در مود دادخواهی من چیست؟ آیا پدرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نمی فرمود: «حق و احترام هر فرد را در فرزندش نیز باید مراعات کرد؟» چه زود کارها دگرگونه گردید و چه با شتاب عوض شدی، در حالی که توانائی کاری که به عهده تان می گذارم (رفع ظلم و گرفتن حق من) را دارید و بر آنچه می خواهم و قصد کرده ام (مبارزه با غاصبان) نیرومندید، آیا می گویید محمّد (ص) مرد؟! آری این مصیبتی بسیار بزرگ است که شکست و سستی آن فراگیر، و از هم گسیختگی آن دامنه دار، و اصلاح و جبران آن گسسته و از دست رفته است، و زمین از غیبت پیامبر تاریک، و آفتاب و ماه بی فروغ و ستارگان پراکنده و آرزوها پایمال، و کوهها فروافتاده شد، و حامی و یاور تباه گردید، و حرمت و احترام به هنگام درگذشت او از دست رفت، و به خدا سوگند آن بلائی بزرگ و مصیبتی عظیم بود که بلائی و فاجعه ای

همانند آن نیست، کتاب خدای متعال که صبح و شام در خانه هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون خوانده می شود از آن خبر داده است، و پیش از آن نیز آنچه بر پیامبران و رسولان الهی واقع شده قرار دارد (و گواه بر این) حکم قطعی و فرمان حتمی است که «محمّد جز رسولی نیست که پیش از او رسولانی بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود به عقب برمی گردید- (به اسلام پشت کرده و به جاهلیت قبلی خود بازمی گردید؟)- و هر کس به عقب برگردد به خدا هیچ زیانی نمی رساند و خداوند به زودی سپاسگزاران را- (که قدر نعمت هدایت و اسلام را می دانند و با استقامت بر آن عملا شکر می کنند و آن را پاس می دارند)- پاداش خواهد داد». شگفتا ای فرزندان قَیْلَه («قَیْلَه» نام یکی از مادران قبایل انصار است.)، آیا میراث پدرم به ستم از من گرفته شود و شما می بینید و می شنوید و حضور دارید و جمعید؟ و دادخواهی من به همه شما می رسد و از جریان ستمدیدگی من همه آگاهید، و شما نفرات و آمادگی دارید، و وسایل و نیرو در اختیارتان هست، و اسلحه و سپر نزد شماست، دعوتم به شما می رسد و اجابت نمی کنید، و فریادم را می شنوید و به فریادم نمی رسید، در حالی که شما به دلیری موصوف و به خیر و صلاح معروفید، و نخبگانی هستید که انتخاب گشته اید، و برگزیدگانی که برای ما اهل بیت برگزیده شده اید. با عرب جنگیدید و سختی و مشقت را تحمل کردید، و با گروهها نبرد نمودید و دلیران را دفع کردید، و همواره ما فرمان می دادیم و شما اطاعت می کردید، تا آسیای اسلام به وسیله ما به گردش درآمد، و روزگار پر رونق و برکت شد، و شرکت سر تسلیم فرود آورد، و شعله دروغ فروکش کرد و آتش کفر سرد شد، و دعوت فتنه و آشوب آرامش گرفت، و نظام دین برقرار گردید. پس چگونه پس از روشن شدن (ماجرا) سرگردان مانده اید، و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می دارید، و پس از ورود به کار سرباز می زنید، و پس از پذیرش و ایمان شرک می ورزید؟! بدا به حال گروهی که «پس از پیمان بستن سوگندهاشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و آنان ابتدا تعدّی و تجاوز نسبت به شما را آغاز کردند، آیا از آنان می ترسید؟ پس خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان دارید». همانا می بینم که به رفاه و آسایش روی آورده اید، و کسی را که به رتق و فتق امور سزاوارتر است (امیر مؤمنان علی علیه السلام را) از حکومت دور کرده اید، و راحتی را برگزیده اید، و از سختی به نعمت و گشایش رسیده اید، به همین جهت آنچه را نگه می داشتید افکنده اید و آنچه را به آسانی نوشیده بودید قی کرده اید، پس (بدانید که) «اگر شما و همه ساکنان زمین کافر شوید- به خدای متعال زیانی ندارد- و خداوند بی نیازی ستوده است». آگاه باشید که من گفتم با آنکه می دانم سستی و دست باز داشتن از یاری ما با وجود شما آمیخته و مکر و بی وفائی بر دلهای شما چیره گشته است، ولکن گفتار من جوششی از اندوه نفس و و تسکینی بر هیجان خشم، و به جهت کندی اسلحه (ناتوانی و بی یاوری) و برای گشودن غصه های درونی، و نیز اتمام حجتی از پیش بر شماست (که بعداً نگوئید نمی دانستیم و غافل بودیم)، اینک شتر خلافت ارزانی شما، بر آن سوار شوید در حالی که پشتش زخم و پایش سائیده و فرسوده است (مرکب راهوار و سالمی برایتان نخواهد بود) و بدنامی آن برایتان باقی می ماند و از خشم خدای جبّار و ننگی ابدی داغ و نشان دارد، و به «آتش برافروخته خداوند» متصل و پیوسته است، «آتشی که بر دلها شعله می کشد»، و آنچه انجام می دهید خدا می بیند، «و به زودی ستمگران درمی یابند که به کجا بازگشت می کنند»، و من دختر «پیامبر بیم دهنده شمایم که در پیشگاه خدا در برابر عذابی شدید قرار دارم»، پس عمل کنید که ما نیز عمل می کنیم، «و منتظر باشید که ما نیز انتظار می بریم».

تأکید بر حدیث جعلی

البته سخنان آتشین زهرا علیهاالسلام در دل سرد ابوبکر تأثیری نداشت و او حاضر نشد که فدك را پس بدهد، ولی برای آنکه کلام فاطمه (علیهاالسلام) مردم را بر او نشوراند، طبق روش معمول خود با لحنی ملایم کوشید چنان وانمود نماید که جریان غصب فدك عملی به نفع مسلمین و مطابق با دستورات پیامبر است و او نه تنها سوء نیتی در این کار ندارد بلکه خیرخواه و ارادتمند اهل بیت هم

هست! و تأکید کرد که منافع فدك را برای تجهیز سپاه مسلمین لازم دارد! و باز همان خبر جعلی را که «پیامبر فرموده است: ما پیامبران ارثی از خود بر جای نمی گذاریم» تکرار نمود!!

پاسخ زهرا به حدیث جعلی

زهرا علیهاالسلام در جواب ابوبکر فرمود: «سُبْحانَ اللَّهِ! ما کانَ أَبی رَسُولُ اللَّهُ صَلَّی اللَّهَ عَلَیْهِ وَ آلِه عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً، وَ لا لِاَحْکامِه مُخالِفاً! بَلْ کانَ یَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَ یَقْفُو سُوَرَهُ، أَفَتَجْمَعُونَ إِلَی الْغَدْرِ اِعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ، وَ هذا بَعْدَ وَفاتِه شَبیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فی حَیاتِه، هذا کِتابُ اللَّهِ حَکَماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً. یَقُولُ: «یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (سوره مریم آیه ۶.) وَ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (سوره نمل آیه ۱۱۶.)، وَ بَیَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فیما وَزَّعَ مِنَ الْأَقْساطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَ الْمیراثِ، وَ أَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّکْرانِ وَ الْاِناثِ ما أَزاحَ بِه عِلَّةَ الْمُبْطِلینَ، وَ أَزالَ التَظَنّی وَ الشُّبَهاتِ فِی الْغابِرینَ، کَلّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ» (سوره یوسف آیه ۱۸.) «سبحان اللَّه! پدرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هرگز از کتاب خدا روگردان و با احکام آن مخالف نبود، بلکه همواره تابع روش قرآن و پیرو سوره های آن بود، آیا جمع شده اید که با حیله گری بر او دروغ ببندید؟ و این کارتان پس از وفات او همانند توطئه هایی است که برای نابودی او در زمان حیاتش انجام گرفت! این کتاب خداست که داوری دادگر، و بیانگر حکم قطعی است و می فرماید: «- زکریا دعا کرد که فرزندی به او عنایت شود که- از او و آل یعقوب ارث برد». و می فرماید: «سلیمان از داود ارث برد»، و (نیز) خدای عزیز و جلیل در تقسیم سهام و تشریع واجبات و میراث، مطلب را بیان کرده و بهره مردان و زنان را از ارث روشن ساخته به گونه ای که بهانه باطل پیشگان را از میان برداشته، و خیالات و شبهات بازماندگان را بر طرف ساخته است، نه هرگز اینطور نیست (که شما تظاهر به ندانستن می کنید)، «بلکه نفسهایتان عملی را برای شما جلوه داده (و از هوای نفس پیروی می کنید و به خدا و رسول دروغ می بندید) و من (در برابر این حیله گری و ستم شما) صبری نیکو پیش می گیرم، و از خداوند در برابر آنچه می گوئید یاری می جویم».

پاسخ خلیفه

ابوبکر که از سوئی شخصیت الهی زهرا (علیهاالسلام) را نمی توانست انکار کند و می دانست نمی تواند به او نسبت دروغ بدهد، و از سوی دیگر در برابر احکام روشن قرآن مجال استدلال را بر خود تنگ می دید، مجدداً کوشید با تظاهر به ارادت و احترام نسبت به زهرا (علیهاالسلام) از او دلجوئی کند و اثرات کلام او را خنثی سازد، و نیز خود را در قضیه غصب فدك بی طرف نشان دهد و مسئولیت آن را به عهده مردم بگذارد که او را به عنوان خلیفه انتخاب کرده اند! بنابراین در پاسخ زهرا (علیهاالسلام) سر برداشت و گفت: «خدا و رسول او راست گفته اند، و دختر رسول خدا نیز راست می گوید که معدن حکمت و محل هدایت و رحمت و ستون دین و عین برهان است، درستی تو را و گفتار تو را انکار نمی کنم، این مسلمانان میان من و تو قضاوت کنند که خلافت را به عهده من گذاشته اند و من به رأی آنها آنچه را گرفتم، گرفته ام بدون زورگوئی و استبداد و خودخواهی و آنان شاهد این مطلبند!!».

پاسخ زهرا و اظهار اندوه

زهرا علیهاالسلام در برابر این روش به مردم رو کرد و فرمود: «مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ الْمُسْرِعَةِ إِلی قیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَةِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، «أَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها» (تضمینی از آیه ۲۶ سوره محمّد.) «کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ» (تضمینی از آیه ۱۴ سوره مطفّفین.) ما أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ، فَأُخِذَ بِسَمْعِکُمْ وَ أَبْصارِکُمْ، وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، وَ ساءَ ما بِه أَشَرْتُمْ، وَ شَرَّ ما مِنْهُ اغْتَصَبْتُمْ، لَتَجِدُنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلاً وَ غِبَّهُ وَبیلاً، إِذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ، وَ بانَ ماوَرائَهُ الضِّراءُ، «وَ بَدالَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ»

(تضمینی از آیه ۴۸ سوره زمر.)، «وَ خَسِـرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره غافر آیه ۷۸.) «ای گروه مسلمانان که شتابزده به گفتار باطل رو کرده اید و از کار زشت زیانبار چشم پوشی می کنید «آیا در قرآن نمی اندیشید یا دلها قفل شده است»، «نه بلکه اعمال ناشایست شما دلهاتان را تیره ساخته»، و گوش و چشمتان را از دست داده اید، و به مرجع بسیار بدی روی آورده اید و به کار زشتی رهنمون گشته اید، و بدو نارواست آنچه به ستم و غصب گرفته اید، به خدا سوگند بار آن را سنگین و عاقبت آن را وبال آور و ناپسند خواهید یافت، هنگامی که پرده کنار رود و آنچه پوشیده است آشکار شود، «و از سوی پروردگارتان عذابهایی که گمان نمی کردید به شما روی آورد»، «در آن هنگام باطل پیشگان زیانکارند. آنگاه زهرا علیهاالسلام به مرقد پیغمبر (ص) رو کرد و دردمندانه بدین اشعار تمثل جست:

«قَدْ کانَ بَعْدَکَ أَنْباءٌ وَ هَنْبَثَةٌ «قَدْ کانَ بَعْدَکَ أَنْباءٌ وَ هَنْبَثَةٌ
لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثُرِ الْخَطْبُ» لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثُرِ الْخَطْبُ»
«إِنّا فَقَدْناکَ فَقْدَ الْأَرْضِ وابِلَها «إِنّا فَقَدْناکَ فَقْدَ الْأَرْضِ وابِلَها
وَاَخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغَبْ» وَاَخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغَبْ»
«وَ کُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزَلَةٌ «وَ کُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزَلَةٌ
عِنْدَ الْإِلهِ عَلَی الْأَدنینَ مُقْتَرَبٌ» عِنْدَ الْإِلهِ عَلَی الْأَدنینَ مُقْتَرَبٌ»
«أَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمُ «أَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمُ
لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ» لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ»
«تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنا «تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنا
لَمّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَصَبٌ» لَمّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَصَبٌ»
«وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِه «وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِه
عَلَیْکَ یُنْزَلُ مِنْ ذی الْعِزَّةِ الْکُتُبُ» عَلَیْکَ یُنْزَلُ مِنْ ذی الْعِزَّةِ الْکُتُبُ»
«وَ کانَ جِبْریلُ بِالآیاتِ یُونِسُنا «وَ کانَ جِبْریلُ بِالآیاتِ یُونِسُنا
فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبٌ» فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبٌ»
«فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادَفَنا «فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادَفَنا

لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ» لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ» «پس از تو خبرها و سختی هایی روی داد که اگر حضور می داشتی گفتگو و گرفتاری زیاد نمی شد». «ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانش را از دست بدهد، و خویشان تو تشنه و نیازمند ماندند، پس (اینک بیا) نزد ایشان باش و از ایشان پنهان مشو». «و هر خویشاوند و وابسته ای که به خویشاوند خود نزدیکتر و مقربتر است نزد خدای متعال نیز این منزلت و تقرب برای او پذیرفته است». «- امّا دشمنان نزدیکی ما به تو را نادیده گرفتند و- چون تو رفتی و خاک میان تو و ما حائل شد برخی از مردان کینه های درونی خویش را بر ما آشکار ساختند». «هنگامی که تو از دست رفتی مردانی با ترشروئی با ما روبرو شدند و به ما اهانت شد، و اینک همه سرزمینها غصب شده است- همه چیز را از ما گرفته اند- ». «و تو ماهی تابان و نوری درخشان بودی که از آن روشنی می جستند، و از سوی خدای عزیز کتابهای آسمانی بر ت و نازل می شد». «و جبرئیل (فرشته الهی) همراه آیات الهی با ما مؤانست داشت، و اینک تو را دست رفته ای و همه خیرها از ما پوشیده مانده است». «ای کاش پیش از تو و پیش از آنکه بروی و خاک میان تو و ما فاصله بیندازد مرگ ما را درمی یافت».

بازگشت به منزل آنگاه زهرا (علیهاالسلام) خشمگین و اندوهمند به خانه بازگشت، و امیر مؤمنان علیه السلام منتظر آمدن او بود، هنگامی که به خانه رسید از شدت اندوه و دردمندی به امیر مؤمنان (ع) عرض کرد: «یَابْنَ أَبیطالِبٍ، إِشْتَمَلْتَ شَمْلَةَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ

حُجْرَةَ الظَّنینِ، نَقَضْتَ قادِمَةَ الأَجْدَلِ فَخاتَکَ ریشُ الْأَعْزَلِ، هذَا ابْنُ أَبی قُحافَةَ یَبْتَزُّنی نِحْلَةَ أَبی وَ بُلْغَةَ ابْنَیَّ، لَقَدْ أَجْهَدَ فی خِصامی، وَ أَلْفَیْتُهُ أَلَدَّ فی کَلامی، حَتَّی حَبَسَتْنی قَیْلَةُ نَصْرَها وَالْمُهاجِرَةُ وَصْلَها، وَ غَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونی طَرْفَها، فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً وَ عُدْتُ راغِمَةً، أَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّکَ، إِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَ افْتَرَشْتَ التُّرابَ (و فی بعض النسخ: أَفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَافْتَرَسَتْکَ الذُّبابُ) ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا أَغْنَیْتَ طائِلاً وَ لا خِیارَ لی، لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هینَتی وَ دُونَ ذِلَّتی، عَذیرِیَ اللَّهُ مِنْهُ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً، وَیْلایَ فی کُلِّ شارِقٍ، وَیْلایَ فی کُلِّ غارِبٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی أَبی وَ عَدْوایَ إِلی رَبّی، أَللَّهُمَّ إِنَّکَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلاً وَ أَشَدُّ بَأْساً وَ تَنْکیلاً». «ای پسر ابوطالب: همچون جنین که در پرده رحم بی حرکت پیچیده شده جامه بر خویش پیچیده و بی حرکت مانده ای، و مانند افراد متّهم در خانه نشسته ای؟! (پیشتر) شهپر عقابها را برکندی و اینک مغلوب پرندگان بی بال و پر شده ای (گروهی اراذل ناتوان بر تو غلبه کرده اند)؟! این پسر ابوقحافه (ابوبکر) است که عطای پدرم و روزی فرزندانم را به زور گرفت، و در مخاصمه با من پافشاری کرد، و در گفتار با من سرسختی و دشمنی ورزید تا آنجا که انصار یاری خود و مهاجرین خویشی و کمک خود را از من دریغ داشتند، و مردم از ستمی که بر من شده چشم پوشی کردند، چنانکه مدافعی و بازدارنده ای نیافتم، و از مجلس مخاصمه خشمگین بیرون آمدم و شکست خورده بازگشتم! از آن روز که تندی و شدت خود را وانهادی (و با اینان مدارا پیشه کردی) چهره خود را خوار ساختی، (پیشتر) گرگها را شکار کردی و (اینک با بردباری) برخاک نشسته ای، (در برخی نسخه ها ذکر شده: گرگها را شکار کردی و- اینک- مگسها تو را شکار کرده اند) (بحار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص ۱۲۲.)، (و بدین ترتیب) گوینده ای را منع نمی کنی، و (در دفع دشمن) کار سودمندی انجام نمی دهی، و از من نیز کاری ساخته نیست، ای کاش پیش از آنکه مجبور به صبر و تسلیم و مدارا شوم و خوار گردم مرده بودم، خداوند عذرخواه من است در حالی که او- ابوبکر- ستمکار و تجاوزگر است و در حالی که تو (چنین) از من حمایت می کنی (و توانائی دفاع از من را نداری) (یعنی ستم او و ناتوانی تو در حمایت و دفاع از من، مرا به این گونه گفتار واداشته و من معذورم)، وای بر من در هر بامداد، وای بر من در هر شامگاه، پشتیبان مرد و بازوان سست شد، شکایت من (از ظلمی که به ما کرده اند) به پدرم خواهد بود، و دادخواهیم به پروردگار، بار خدایا تو از آنان نیرومندتری و عذاب و کیفر تو سختر است».

همدردی و دلداری دادن علی

امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به دلداری آن گرامی پرداخت و فرمود: «لا وَیْلٌ لَکِ بَلِ الْوَیْلُ لِشانِئِکِ، ثُمَّ نَهْنِهی عَنْ وَجْدِکِ یَابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ، فَما وَنَیْتُ عَنْ دینی وَ لا أَخْطَأْتُ مَقْدُوری، فَإِنْ کُنْتِ تُریدینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ وَ ما أُعِدَّلَکِ أَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللَّهَ». «وای بر تو نیست بلکه وای بر دشمن توست، (تو وظیفه خود را انجام دادی) پس اینک خشم خویش فرونشان ای دختر پیامبر برگزیده و یادگار نبوت، من (نیز) در دینم سستی نکرده ام و آنچه در توانائی من بود کوتاهی ننمودم، اگر منظورت تأمین معیشت است روزی تو (از جانب خدا) تضمین شده و سرپرست تو (خدای متعال) مورد اعتماد است (و در امور تو کوتاهی نمی ورزد) و آنچه (از سوی خدا) برای تو آماده شده بهتر از چیزی است که از تو بریده شده (و از تو گرفته اند) پس (بر این امور و ستم آنان صبوری کن و) و پاداش آن را نزد خدا برای خود محسوب دار». زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد: «حَسْبِیَ اللَّهُ وَ أَمْسَکْتُ» خداوند مرا کافی است و دست بازمی دارم و شکیبائی پیشه می سازم. (احتجاج طبرسی چاپ نجف ۱۳۶۸ قمری، ص ۱۳۱- ۱۴۶، بحارالانوار چاپ قدیم مجلّد هشتم ص ۱۰۵- ۱۲۳-، بیت الاحزان محدّث قمی ص ۱۱۵- ۱۲۳، ریاحین الشریعه ص ۳۱۴- ۳۴۱. و نیز: مکالمه زهرا با امیر مؤمنان علیهماالسلام در بحار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۴۸، و در امالی طوسی ج ۲ ص ۲۹۵- ۲۹۶، و اشعاری که زهرا (علیهاالسلام) بر مرقد پیامبر خواند با اشاره ای در مورد غصب فدک در امالی شیخ مفید ص ۲۴- ۲۵. و نیز: قسمتی از خطبه و مکالمه با امیر مؤمنان و اشعار در مناقب شهر آشوب ج ۲ صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و نیز:

قسمتی از اشعار در روضه کافی ص ۳۷۶.)

اندوه و بیماری

پس از رحلت پیامبر (ص)، مصیبتهای گوناگونی قلب زهرا (علیهاالسلام) را می فشرد و زندگی را برای او تلخ و غیر قابل تحمل می ساخت، از یکسو فقدان پیامبر (ص) برای او که به پدر گرامی خویش عشق می ورزید و هرگز تحمل فراق و دوری او را نداشت بسیار دردناك بود، و از سوی دیگر چنانکه گذشت غصب خلافت امیر مؤمنان، و غصب اموال و مایملك اهل بیت (ع) و نیز جسارت و بی حرمتی آنان- که حتی از آتش زدن خانه و شکستن پهلو و ساقط کردن جنین او خودداری نکردند- سخت وجود مطهر زهرا (علیهاالسلام) را جسما و روحا آزرده می ساخت... . همین مصیبتها و رنجها موجب آن است که در تاریخ می خوانیم زهرا (علیهاالسلام) پس از پیامبر (ص) همواره گریان و اندوهگین بود، و گاه به زیارت قبر پدر می رفت و بسیار می گریست (بیت الاحزان محدث قمی ص ۱۳۷ - منتهی الآمال ص ۱۶۳- کنزالفوائد کراجکی ص ۳۶۰.)، و گاه به مقابر شهدا می رفت و زاری می کرد (بیت الاحزان ص ۱۴۱- منتهی الآمال ص ۱۶۴- امالی صدوق ص ۱۲۱- کشف الغمه ج ۲ ص ۶۰.) و در خانه نیز جز گریه و عزاداری کار دیگری نداشت، و چون زاری آن گرامی مورد اعتراض مردم مدینه قرار می گرفت امیر مؤمنان (ع) برای او در گورستان بقیع کلبه ای بنا کرد که «بیت الاحزان» نامیده شد، و زهرا (علیهاالسلام) هر بامداد حسنین (ع) را برمی داشت و به آنجا می رفت و در میان قبرها تا شبانگاه می گریست، و چون شب فرامی رسید امیر مؤمنان (ع) می رفت و او را به خانه می آورد، تا آنگاه که بیمار شد و به بستر افتاد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۷- ۱۷۸، بیت الاحزان ص ۱۳۸.)

اذان بلال

شدّت اندوه زهرا (علیهاالسلام) در فراق پیامبر (ص) و آزردگی او چنان بود که هر چیز نشانی از پیامبر داشت او را گریان می ساخت و بی طاقت می کرد: «بلال» مؤذن پیامبر (ص) تصمیم گرفته بود پس از آن بزرگوار برای دیگران اذان نگوید، یك روز زهرا (علیهاالسلام) فرمود دوست دارم صدای مؤذن پدرم را بشنوم، این خبر به بلال رسید و به احترام زهرا (علیهاالسلام) به اذان گفتن ایستاد، وقتی بانگ به «اللّه اکبر، اللّه اکبر» برخاست زهرا (علیهاالسلام) نتوانست جلوی گریه خود را بگیرد، و چون بلال به «أشهد أنّ محمّداً رسولُ اللّه» رسید زهرا (علیهاالسلام) فریادی کشید و بیهوش شد. مردم به بلال گفتند: دست نگهدار که دختر پیامبر (ص) از دنیا رفت، و گمان کردند که آن گرامی فوت کرده است. «بلال» اذان را قطع کرد و آن را ناتمام گذاشت، وقتی زهرا (علیهاالسلام) بهوش آمد از بلال خواست اذان را تمام کند ولی او نپذیرفت و عرض کرد: ای سیده بانوان، من از اینکه بانگ اذان مرا بشنوی بر جان شما بیمناکم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۷- بیت الاحزان ص ۱۴۰- ۱۴۱.)

ارشاد در بستر بیماری

سرانجام اندوه طاقت فرسای زهرا (علیهاالسلام) و صدماتی که در جریان هجوم مأموران بر آن گرامی وارد آمده بود او را از پای درآورد و رنجور و بیمار و بستری ساخت، در ایام بیماری امیر مؤمنان علی علیه السلام و «اسماء بنت عمیس» از او پرستاری می کردند (مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۴۹- بحار ج ۴۳ ص ۱۵۶ و ۱۵۷- بیت الاحزان ص ۱۴۷.) و نیز گاهی برخی از بانوان و آشنایان به عیادت آن بزرگوار می آمدند. زهرا علیهاالسلام حتی در بستر بیماری نیز از بیان حق و ارشاد امت و افشای خیانت توطئه گران باز نایستاد، وقتی «امّ سلمه»- از همسران محترمه پیامبر (ص)- به عیادت او آمد و پرسید: ای دختر رسول خدا (ص) شبت را چگونه صبح کردی؟ فرمود: «أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمْدٍ وَ كَرْبٍ، فُقِدَ النَّبِيُّ وَ ظُلِمَ الْوَصِيُّ، هُتِكَ وَاللَّهِ حِجابُهُ مَنْ أَصْبَحَتْ إِمامَتُهُ مُقْبَضَةً عَلی

غَيرِ ما شَرَعَ اللَّهُ فِى التَّنْزيلِ، وَ سَنَّهَا النَّبِىُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِى التَّأويلِ، وَ لكِنَّها أَحْقادٌ بَدْرِيَّةٌ، وَ تِراتٌ أُحُدِيَّةٌ كانَتْ عَلَيْها قُلُوبُ النِّفاقِ مُكْتَمِنَةٌ لِاِمْكانِ الْوُشاةِ، فَلَمَّا اسْتَهْدَفَ الْاَمْرُ أُرْسِلَتْ عَلَيْنا شَآبيبُ الآثارِ مِنْ مَخيلَةِ الشِّقاقِ فَيَقْطَعُ وَتَرُ الايمانِ مِنْ قِسِّى صُدُورِها، وَ لَبِئْسَ- عَلى ما وَعَدَاللَّهُ مِنْ حِفْظِ الرِّسالَةِ وَ كِفالَةِ الْمُؤْمِنينَ- أَحْرَزُوا عائِدَتَهُمْ غُرُورَ الدَّنْيا بَعْدَ اسْتِنْصارٍ (انْتِصارٍ) مِمَّنْ فَتَكَ بِآبائِهِمْ فى مَواطِنِ الْكَرْبِ وَ مَنازِلِ الشَّهاداتِ» (مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۴۹- بحار ج ۴۳ ص ۱۵۶ و ۱۵۷- بیت الاحزان ص ۱۴۷.) «صبح کردم میان رنجوری و اندوه، پیامبر از دست رفت، و وصی او (امیر مؤمنان علیه السلام) مورد ستم قرار گرفت، به خدا سوگند پرده حرمت او را دریدند که امامت و پیشوائی را بر خلاف آنچه خدای متعال تشریع فرموده و بر خلاف سنت و روش پیامبر (ص)، از دست او گرفتند، لکن این کار (به جهت) کینه های جنگهای بدر واحد است که دلهای منافقان آن را پنهان می داشت تا علیه ایشان سخنی گفته نشود، و چون کار بالا گرفت (و به منظور خود در مورد غصب خلافت نائل شدند، آن کینه ها آشکار شد) و باران شمشیر از ابر کینه و دشمنی بر ما فروبارید، پس زه و رشته ایمان از کمان سینه ها گسست (و ایمان خود را از دست دادند، و هر چند وعده الهی در مورد حفظ رسالت و دستگیری از مؤمنان مسلم است، اما آنان (توطئه گران) در اثر فریب دنیا به گونه ای زشت و ناروا به بهره های دنیوی خویش دست یافته اند، پس از آنکه از کسی که خون پدرانشان را در جنگها ریخته است بیعت خواهی (یا انتقامجوئی) نموده اند».

عیادت بانوان و بیان حق

و نیز گروهی از زنان مهاجرین و انصار در بیماری زهرا علیهاالسلام برای عیادت خدمت او شرفیاب و از حال او جویا شدند، آن گرامی حمد خدا را به جای آورد و بر پیامبر (ص) درود فرستاد و فرمود: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عائِفَةً لِدُنْيا كُنَّ، قالِيَةً لِرِجالِكُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرْعِ الصَّفاةِ وَ صَدْعِ القَناةِ، وَ خَتْلِ الْآراءِ وَ زَلَلِ الْاَهْواءِ، وَ «بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِى الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ» (سوره مائده آیه ۸۰.) لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَها وَ حَمَّلْتُهُمْ أَوْقَتَها، وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غاراتُها، فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ. وَيْحَهُمْ أَنّى زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِى الرِّسالَةِ، وَ قَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدِّلالَةِ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْاَمينَ، وَالطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيا وَالدّينِ؟! أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينَ، وَ مَا الَّذى نَقَمُوا مِنْ أَبِى الْحَسَنِ (علیه السلام)؟، نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكيرَ سَيْفِهِ وَ قِلَّةَ مُبالاتِهِ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نِكالِ وَقْعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَهَ فى ذاتِ اللَّهِ وَ تَاللَّهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمُحَجَّةِ اللّائِحَةِ وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الواضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ اِلَيْها وَ حَمَلَّهُمْ عَلَيْها، وَ لَسارَبِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لا يَكْلِمُ خِشاشُهُ وَ لا يَكِلُّ سائِرُهُ وَ لا يَمِلُّ راكِبُهُ، وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهِلاً نَميراً صافِياً رَوِيّاً تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا يَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ أَعْلاناً، وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلى مِنَ الدُّنْيا بِطائِلٍ وَ لا يَحْظى مِنْها بِنائِلٍ، غَيْرَ رَىِّ النّاهِلِ وَ شَبْعَةِ الْكافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمْ الزاهِدُ مِنَ الرّاغِبِ وَ الصّادِقُ مِنَ الْكاذِبِ، «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ القُرى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ، وَلكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره اعراف آیه ۹۶.) «وَ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزينَ» (سوره زمر آیه ۵۱.) أَلا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَ ما عِشْتَ أَراكَ الدَّهْرُ عَجَباً! «وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» (سوره رعد آیه ۵.)! لَيْتَ شِعْرى اِلى أَىِّ سِنادٍ اسْتَنَدُوا؟ وَ اِلى أَىِّ عِمادٍ اعْتَمَدُوا؟ وَ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَ عَلى أَيَّةِ ذُرِّيَةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَنَكُوا، «لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ العَشيرُ»، (سوره حج آیه ۱۳.) و «بِئْسَ لِلظالِمينَ بَدَلاً» (سوره کهف آیه ۵۰.) إِسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ الذُّنابىَ بِالْقَوادِمِ، وَالْعَجُزَ بِالْكاهِلِ، فَرَغْماً لِمَعاطِسِ قَوْمٍ «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» (سوره کهف آیه ۱۰۴.) «أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلكِنْ لا يَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۲.) وَيْحَهُمْ «أَفَمَنْ يَهْدى الى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لا يَهِدّى اِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (سوره یونس آیه ۳۵.) أَما لَعَمْرى لَقَدْ لَقِحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَيْثَما تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْأَ الْقَعْبِ دَماً عَبيطاً وَ ذُعافاً مُبيداً، هُنالِكَ يَخْسَرُ المُبْطِلُونَ، وَ يَعْرِفُ التّالُونَ غِبَّ ما أَسَّسَ الْأَوَّلُونَ، ثُمَّ طيبُوا عَنْ دُنْياكُمْ أَنْفُساً، وَ اطْمَأَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً وَ ابْشِرُوا بِسَيْفٍ صارِمٍ وَ سَطْوَةٍ مُعْتَدٍ غاشِمٍ، وَ بِهَرْجٍ شامِلٍ، وَ اسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمينَ، يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهيداً، وَ جَمْعَكُمْ حَصيداً، فَيا حَسْرَتاً لَكُمْ! وَ أَنَّى

بِکَمْ وَ قَدْ عَمِیَتْ عَلَیْکَمْ أَنُلْزِمُکَمُوها وَ أَنْتُمْ لَها کارِهُونَ؟!». «صبح کرده ام در حالی که به خدا سوگند دنیای شما را مکروه، و مردانتان را دشمن می دارم، آنان را (همچون لقمه ای تلخ و ناگوار) پس از آنکه به دهان آورده بودم دور افکنده ام، و پس از آنکه آزموده ام ناپسند یافته ام، زشت بادکندی (شمشیر) پس از تیزی، و بازی و بیهودگی بعد از کوشش و جدیت، و سستی عنصر و شکستگی نیزه، و نادرستی آراء، و انحراف و لغزش دلها، «و آنچه نفسهایشان برای آنان پیش فرستاد بسیار بد و نارواست، و آن خشم خدا بر آنان است و در عذاب الهی جاودان خواهند ماند»، و ناچار قلاده این وزر و وبال بر گردن ایشان قرار گرفت و بار گرانش بر ایشان حمل گردید و خسران آن را از هر سو بر ایشان فرود آمد، پس نابودی و هلاک و دوری گروه ستمکاران را باد. شگفتا چگونه خلافت و پیشوائی را از بنیانهای استوار رسالت و پایه های نبوت و هدایت و محل نزول جبرل امین، و از دانای آگاه به امور دنیا و دین دور ساختند، همانا این زیان و خسرانی آشکار و مسلم است! و از ابوالحسن (علی علیه السلام) چه انتقادی دارند؟ به خدا سوگند از تندی شمشیر او، و بی باکی او در کشتن، و سرسختی او در سرکوبی دشمن و ستیزندگی او در نبرد، و خشمگینی او در راه خدا بدشان می آید، و به خدا سوگند (اگر پیشوائی او را می پذیرفتند) هرگاه از راه روشن منحرف می شدند و از پذیرش حجت و دلیل واضح می لغزیدند هر آینه آنان را به راه برمی گرداند و به پذیرش آن حجت وامی داشت، و ایشان را به آسانی (به سوی سعادت) سیر می داد چنانکه مرکب زخمی و رنجه نشود و رونده خسته و مانده نگردد و سوار آزرده و فرسوده نشود، و آنان را به سرچشمه ای جوشان و زلال و پر آب فرود می آورد که از آبی گوارا لبالب می بود، و از هیچ سو کدورت و ناصافی در آن راه نداشت، و آنان را سیراب می ساخت و بر ایشان در پنهان و آشکار خیرخواهی می کرد و خود از مال دنیا ثروت اندوزی و کامیابی نمی کرد، و از آن هدفی جز سیراب کردن تشنه و سیر کردن نیازمند گرسنه نمی داشت، و (آنگاه) بر آنان زاهد از خواهان دنیا و راستگو از دروغگو آشکار می شد، و (این وعده الهی تحقق می یافت که:) «اگر اهالی آبادیها ایمان می آوردند و تقوی می ورزیدند برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم، اما تکذیب کردند و به جهت اعمالشان آنان را فروگرفتیم»، «و ستمگرانشان نتیجه اعمال زشت خویش را درمی یابند و نمی توانند خدا را عاجز سازند». الا، پیش آی و بشنو و اگر زنده بمانی روزگار شگفتی ها به تو نشان خواهد داد، «و اگر تعجب می کنی پس گفتارشان تعجب آور هم هست»! ای کاش درمی یافتم (و از این شگفتی بیرون می آمدم) که به چه استناد کرده اند! و به چه تکیه گاهی تکیه زده اند! و به چه رشته ای چنگ افکنده اند! و بر کدام ذریه ای تقدم و استیلا جسته اند؟! «چه بد یاوری و دوست و معاشری اختیار کرده اند»! و «چه عوض زشتی است برای ستمکاران»! به خدا سوگند به جای سر، دم را و به جای کتف و شانه، پشت و سرین را برگزیده اند! به خاک مالیده باد بینی گروهی که «گمان می کنند کار نیکو کرده اند»، «آگاه باشید که آنان مفسدند ولی درنمی یابند». شگفتا «آیا کسی که به حق هدایت می کند سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه از هدایت بهره ای ندارد مگر آنکه راهنمائی شود؟ شما را چیست، چگونه حکم می کنید؟!». آری به جانم سوگند که زمانه آبستن حوادثی است- پس اندکی مهلت بدهید تا نتیجه آشکار شود، آنگاه (به جای شیر) قدحی لبالب از خون تازه و زهر کشنده بدوشید، و در آن هنگام باطل پیشگان زیان می کنند و آیندگان عاقبت آنچه را پیشینیان اساس نهادند درمی یابند. پس اینک به از دست دادن دنیای خویش خشنود باشید و دلهاتان به نزول فتنه مطمئن باشد، و بشارت باد شما را به شمشیر برنده، و سلطه متجاوز ستمگر، و آشوب فراگیر، و استبداد ستمکاران که بیت المال شما را تصرف خواهند کرد و همگیتان را دور خواهند نمود، پس دریغا بر شما، و چگونه می توانید دریابید حال آنکه بر شما مشتبه شده و گمراه مانده اید، آیا شما را بر هدایت الزام و اجبار کنیم در حالی که آن را ناخوش دارید؟». زنهای مدینه گفتار آن گرامی را به مردن خویش بازگو کردند، و گروهی از مهاجرین و انصار به عذرخواهی خدمت آن بزرگوار رسیدند و عرض کردند: ای سیّده بانوان، اگر ابوالحسن (علی علیه السلام) این مطالب را پیش از آنکه کار دیگران استوار شود و بیعت ما با آنان صورت گیرد بیان می کرد ما از او به دیگری رو نمی آوردیم! زهرا (س) فرمود: «اِلَیْکُمْ عَنّی فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذیرَکُمْ وَ لا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصیرِکُمْ». «ساکت شوید، پس

از آنکه به عـذر باقی روی آورده اید عذری پذیرفته نیست و پس از آنکه کوتاهی کردید فرمانی در کار نیست». (احتجاج جزء اوّل ص ۱۴۷- ۱۴۹، بحار ج ۴۳ ص ۱۵۸- ۱۷۰، امالی طوسـی ج ۱ ص ۳۸۴- ۳۸۵، کشـف الغمه ج ۲ ص ۵۲- ۵۳، بیت الاحزان ص ۱۴۵- ۱۴۷).

عیادت خلیفه و روگرداندن زهرا

اذیت فاطمه اذیت پیامبر است شخصیت چشمگیر زهرا (علیهاالسلام) و بیانات بیدارکننده او، خلیفه و دستیارانش را بر آن می داشت که هر طور هست به صلح و آشتی با زهرا (علیهاالسلام) و دلجوئی از او تظاهر نمایند تا مبادا موقعیت خودشان در خطر واقع شود، به همین جهت وقتی ابوبکر و عمر شنیدند زهرا علیهاالسلام بستری است به عیادت او آمدند ولی زهرا (علیهاالسلام) آنان را نپذیرفت و اجـازه ورود نـداد. عمر از امیر مومنـان علی علیه السـلام تقاضـا کرد برای ابوبکر اجـازه بگیرد تـا به عیادت آن گرامی بیاینـد و از او دلجوئی کنند، امیر مومنان که به جهت مصالح اسـلام مدارا می فرمود پذیرفت و این موضوع را به اطلاع زهرا (علیهاالسـلام) رساند، و او گفت: نه به خـدا سوگنـد هرگز بـا او سـخن نمی گویم تا پـدرم را ملاقات کنم و شـکایت کردار ایشان را نزد او برم. علی علیه السـلام فرمود: من قول داده ام که برایشان از تو اجازه بگیرم. زهرا (علیهاالسـلام) عرض کرد: خانه خانه توست و من همسر تو هستم و زنـان در زنـدگی تـابع مرداننـد، هر طور مایـل هستی عمـل کن. آنگـاه چادر بر سـر کشـید و روی خویش به جانب دیوار کرد، و ابوبکر و عمر وارد شدنـد و سـلام کردنـد، و زهرا (علیهاالسـلام) پاسـخشان را نـداد، آنگاه آنان گفتنـد: از ما راضـی باش خدا از تو راضـی باشـد! زهرا (علیهاالسـلام) فرمود: چه چیز باعث شـده که رضایت می جویید؟ گفتند به بدرفتاری خویش اعتراف می کنیم و امید می داریم که ما را عفو کنی و خشم و آزردگی که از ما در دل داری بیرون نمایی! فرمود: اگر در عذرخواهی خود راسـتگوئید موضـوعی را می پرسم و شـما پاسـخ دهیـد، و من چیزی را از شـما نمی پرسم جز آنکه می دانم از آن آگاهیـد. گفتنـد: هر چه می خواهی بپرس! فرمود: شـما را به خدا سوگند، آیا از رسول خدا شنیده اید که می فرمود «فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است»؟ گفتند: آری! زهرا (علیهاالسلام) دستها را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا این دو مرا اذیت کردنـد و من از این دو به تو و پیامبر تو شـکایت می کنم. نه به خـدا سوگنـد هرگز از شـما راضـی نمی شوم تا پـدرم رسول خدا را ملاقات کنم و به او خبر دهم شـما چه کردیـد و او داوری کنـد». (کتاب سـقیفه سلیم بن قیس ص ۲۵۴- کامـل بهائی جزء اول ص ۳۱۰ و ۳۱۱- بیت الاحزان محـدث قمی ص ۱۴۳ و ۱۴۴- علل الشرایع ج ۱ ص ۱۷۸ و ۱۷۹.) (خشم و نارضائی زهرا (علیهاالسلام) نسـبت به ابوبکر و عمر را و نیز وصـیت او در مورد عـدم حضور ابوبکر و عمر در تشـیع جنـازه و دفن و نمـاز بر او دفن مخفیانه او را عموم راویان شـیعه و بسـیاری از علمای اهل تسنن ذکر کرده اند، رجوع شود به: کشف الغمه ج ۲ ص ۵۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۶۹- مناقب شهر آشـوب ج ۲ ص ۵۰- ۵۱- ۵۳ و ج ۳ ص ۱۳۷- اصول کـافی ج ۱ ص ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰- کنزالفوائـد کراجکی ص ۳۶۰ و ۳۶۱- بحار ج ۴۳ ص ۱۷۰ و ۱۷۱- منتهی الامال ص ۱۶۵- شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۵۰- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵ در وقایع سال ۱۱ هجری- تاریخ یعقوبی (چاپ بیروت) ج ۲ ص ۱۱۵ و ۱۲۶.)

وصیت

وصـیت به دفن شبانه و عدم حضور مخالفان در نماز و دفن زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری آخرین روزهای زندگی خویش را می گذرانیـد، و هر ساعت بیماریش شدیـدتر می شـد و چون رحلت خویش را نزدیک دید امیر مؤمنان را فراخواند و عرض کرد: «پسـر عمو، من مرگ خویش را احساس می کنم، و به زودی به پـدرم ملحق خواهم شد، اموری را در نظر گرفته ام و می خواهم در مورد آنهـا به تو وصـیت کنم». علی علیه السـلام فرمود: «به هر چه می خواهی وصـیت کن ای دختـر رسول خـدا». آنگـاه بالاـی سـر زهرا

(علیهاالسلام) نشست و سایرین را از اطاق بیرون کرد، زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد: «پسر عمو! مرا هرگز دروغگو و خیانتکار نیافتی، و از آن هنگام که با من زندگی کرده ای هرگز در هیچ چیز با تو مخالفت نکرده ام». فرمود: «معاذاللّه، تو در امور الهی داناتر و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی تر و خداترس تر از آنی که مورد مؤاخذه قرار گیری، مفارقت و فقدان تو بر من سخت و سنگین است و از آن چاره ای نیست، به خدا سوگند مصیبت پیامبر (ص) را بر من تازه کردی و رحلت و فقدان تو بسیار عظیم است، اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ از این مصیبت که برایم بسیار فجیع و دردناک و تلخ و غم انگیز می باشد، و به خدا سوگند این مصیبتی تسلیت ناپذیر و بی پایان است». آنگاه ساعتی هر دو گریستند، و علی علیه السلام سر مطهر زهرا (علیهاالسلام) را بلند کرد و بر سینه چسباند و فرمود: «بهر چه می خواهی وصیت کن که من هر طور فرمان بدهی عمل می کنم و خواسته تو را بر خواهش خودم مقدّم می دارم». عرض کرد: «ای پسر عموی رسول خدا (ص) خداوند به تو نیکوترین پاداش را عطا کند، به تو وصیت می کنم که بعد از من با خواهرزاده ام «امامه» ازدواج کنی زیرا او برای فرزندانم همچون خود من است، و مرد هم ناچار باید همسر داشته باشد». «پسر عمو، وصیت می کنم که برای من تابوت پوشیده ای (که حجم بدن دیده نشود) ترتیب دهی زیرا فرشتگان را دیدم که شکل آن را به من نشان دادند». فرمود: برایم توضیح بده که چگونه بود، و زهرا (علیهاالسلام) برایش توضیح داد و بعداً علی علیه السلام نیز برایش همانطور ترتیب داد. و عرض کرد: «وصیت می کنم که هیچ یک از کسانی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حضور نیابند که آنان دشمن من و دشمن رسول خدایند (ص)، و مگذار هیچ یک از آنان و پیروانشان بر من نماز بخوانند، و م را شبانه هنگامی که چشمها در خواب است دفن کن» (بحار ج ۴۳ ص ۱۹۳- منتهی الامال ص ۱۶۵- بیت الاحزان ص ۱۴۸ و ۱۴۹- کامل بهائی جزء اول ص ۳۱۱- و خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۷.) و نیز امام باقر علیه السلام می فرماید: فاطمه (علیهاالسلام) در بستر وفات می گریست، امیر مؤمنان (ع) فرمود: بانوی من چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: برای آنچه بعد از من بر سر تو می آید گریه می کنم. فرمود: گریه نکن، به خدا سوگند هر چه در راه خدا بر سرم بیاید برایم مهم نیست. آنگاه زهرا (علیهاالسلام) به او وصیت کرد به ابوبکر و عمر اجازه ندهد که در نماز و دفن او شرکت نمایند، و امیر مؤمنان (ع) پذیرفت. (بحار ج ۴۳ ص ۲۱۸- بیت الاحزان ص ۱۲ و ۱۴۹.)

شهادت

درگذشت زهرا و دفن شبانه زهرا علیهاالسلام در آخرین ساعت زندگی در حالی که حالش بهتر می نمود آب خواست و شستشو کرد و لباسهای نوی خویش را پوشید، و فرمود بستر او را رو به قبله بگسترند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۷۲ و ۱۸۷- کشف الغمه ج ۲ ص ۶۴ و ۶۵- امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۱۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۸.) و نیز از «اسماء» خواست عطر او را بیاورد و خود را معطر فرمود و لباس نماز خود را پوشید و در بستر خویش خوابید و به «اسماء» فرمود: «جبرئیل به هنگام رحلت پیامبر (ص) کافوری از بهشت برای او آورد که آن گرامی آن را به سه قسمت تقسیم فرمود، یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای علی (ع) و یک قسمت برای من». و از اسماء خواست آن را بیاورد و بالای سر او بگذارد، آنگاه ملافه بر سر کشید و فرمود: «اندکی منتظر بمان و بعد مرا صدا کن، اگر پاسخ ندادم بدان که درگذشته ام». «اسماء» اندکی صبر کرد، آنگاه زهرا (علیهاالسلام) را صدا کرد و جوابی نشنید، فریاد زد: ای دختر محمّد مصطفی! ای دختر گرامی ترین انسانها... و چون جوابی نشنید ملافه را کنار زد و دید آن بانوی بزرگ به لقاءاللّه پیوسته است. خود را بر روی اندام مطهر او افکند و گریان او را می بوسید و می گفت: وقتی پدرت رسول خدا را ملاقات کردی سلام اسماء را به او برسان. حسن و حسین علیهماالسلام (که در آن هنگام کودکانی در سن هفت و هشت سالگی بودند) نیز وارد شدند و چون دریافتند آن گرامی از دنیا رفته است حسن (ع) خود را روی مادر افکند و او را می بوسید و می گفت: «مادر، پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود با من حرف بزن». حسین (ع) پای مادر را می بوسید و می گفت: «مادر، من

فرزندت حسین هستم، پیش از آنکه دلم پاره شود و بمیرم با من سخن بگو». آنگاه آن دو گریان به مسجد رفتند و درگذشت مادرشان را به امیر مؤمنان علیه السلام خبر دادند، آن حضرت از شنیدن این خبر ناگوار بیهوش شد، حاضران آب بر صورتش زدند و او را به هوش آوردند، و او گریان و اندوهمند می نالید: «ای دختر محمّد (ص)، خود را به وجود تو تسلیت می دادم، اینك بعد از تو از که تسلیت بجویم». آنگاه حسن و حسین (ع) را برداشته و به خانه آمد، و اسماء همچنان کنار پیکر نازنین زهرا نشسته بود و می گریست. (بحار ج ۴۳ ص ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۴- کشف الغمه ج ۲ ص ۶۲، ۶۳: ۶۴- منتهی الآمال ص ۱۶۵- ۱۶۶- بیت الاحزان ص ۱۵۱، ۱۵۲- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۴- کامل بهائی جزء اوّل ص ۲۹۳.) خبر درگذشت بانوی بانوان منتشر شد، و صدای شیون از خانه های مدینه برخاست، بانوان بنی هاشم در خانه زهرا (علیهاالسلام) جمع شدند و چنان زاری می کردند که شهر منقلب شد، آنان می گریستند و ناله می کردند و می گفتند: ای سیده بانوان، ای دختر رسول خدا... مردم همه جمع شدند و می گریستند و منتظر بودند جنازه را برای دفن بیرون بیاورند و در نماز شرکت کنند، اما ابوذر از خانه بیرون آمد و به مردم گفت: بروید، تشییع دختر پیامبر امشب به تأخیر افتاد، و مردم پراکنده شدند. چون پاسی از شب گذشت و مردم به خواب رفتند علی علیه السلام همراه حسن و حسین (ع) و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و برخی از بنی هاشم و خواص به دفن پیکر نازنین زهرا (علیهاالسلام) پرداخت، و شبانه او را دفن کرد و محل قبر را کاملا مسطح نمود تا شناخته نشود، و تعدادی قبر دیگر نیز ترتیب داد و بر آنها آب پاشید تا مدفن واقعی زهرا علیهاالسلام معلوم نگردد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۷ و ۱۳۸- منتهی الآمال ص ۱۶۸- بیت الاحزان ص ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴.)

تاریخ وفات و محل دفن

و فات زهرا علیهاالسلام بنابر مشهور هفتاد و پنج روز پس از وفات پیامبر (ص)، و در ۱۳ جمادی الاولی سال یازدهم هجری است و در برخی روایات نود و پنج روز پس از پیامبر و در سوم جمادی الثانی نیز ذکر شده، و در مورد محل دفن او برخی گفته اند در بقیع دفن شد، و برخی می گویند در خانه خود مدفون گردید، و تاکنون محل واقعی قبر آن گرامی معلوم نشده است، و همانطور که گفتیم امیر مؤمنان طبق وصیت زهرا (علیهاالسلام) او را مخفیانه دفن کرد و قبرهای دیگری نیز ترتیب داد تا قبر او شناخته نشود، و اصولا وصیت زهرا (علیهاالسلام) برای اختفای مدفن و دفن شبانه او سند روشنی علیه غاصبان است، و این عمل بانوی بانوان بعد دیگری از مبارزات او بود که موجب می شد توطئه گران نتوانند بر جنایاتی که پس از رحلت پیامبر (ص) مرتکب شدند پرده بکشند، زیرا بدیهی است که اگر آنان افراد پرهیزکار و حقجوئی می بودند و خلیفه راستین پیامبر محسوب می شدند معنا نداشت که زهرا (علیهاالسلام) بر آنان خشمگین باشد و آنان را از شرکت در تشییع و نماز و دفن خود محروم سازد، و اختفاء مدفن سیده بانوان پرچم پایدار و غیر قابل استتار اعتراض و خشم او و سایر اهل بیت علیهم السلام نسبت به غاصبان است که برای اندیشمندان سراسر قرون حقایق جریانات پس از پیامبر (ص) را برملا می سازد. بی جهت نیست که در تاریخ می خوانیم: فردای آن شب که زهرا (علیهاالسلام) مخفیانه دفن شد ابوبکر و عمر که از این کار علی علیه السلام خشمگین بودند به او مراجعه کردند و اعتراض نمودند، و امیر مؤمنان فرمود: «... به خدا سوگند زهرا (علیهاالسلام) به من وصیت کرد نگذارم شما در تشییع و نماز بر او شرکت کنید، و من کسی نیستم که برخلاف فرمان و وصیت او عمل کنم». عمر گفت: «این حرفهای بیهوده را رها کن، من قبرها را خواهم شکافت تا او را بیابم و بر او نماز بخوانم» علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند اگر اقدام به این کار نمایی پیش از آنکه به منظور خود نائل شوی سر از تنت برمی دارم، و من در این مورد با تو جز به شمشیر معامله نخواهم کرد» (بحار ج ۴۳ ص ۲۰۵- ۲۰۶- بیت الاحزان ص ۱۵۸- علل الشرایع ج ۱ ص ۱۷۹، ۱۸۰.) و «ابن عباس» می گوید عمر گفت: «... شما بنی هاشم هرگز حسد قدیم خود به ما را رها نمی کنید و کینه های درونی شما باقی است، به خدا سوگند تصمیم گرفته ام نبش قبر کنم و بر او نماز بخوانم». و علی

علیه السلام پاسخ داد: «به خدا سوگند ای پسر صهاك، اگر دست به چنین کاری بزنی دستت را کوتاه خواهم کرد، بدان که اگر شمشیرم را برهنه کنم تا خونت را نریزم آن را به غلاف برنمی گردانم». عمر شکسته شد و ساکت ماند، زیرا می دانست که علی علیه السلام وقتی قسم یاد کند طبق قسم خود عمل خواهد کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۹۹، ۲۰۰- کتاب سقیفه سلیم بن قیس هلالی ص ۲۵۵، ۲۵۶- و شبیه به همین مضون در بحار ج ۴۳ ص ۱۷۱، ۱۷۲ و در کامل بهائی جزء اوّل ص ۳۱۴.)

اندوه وداع بر خاک زهرا

امام حسین علیه السلام می فرماید: هنگامی که زهرا (علیهاالسلام) بیمار شد به علی علیه السلام سفارش کرد امور او را پنهان دارد... و علی علیه السلام خود از او پرستاری می فرمود، و اسماء بنت عمیس رحمهٔاللَّه علیها پنهانی به او کمك می کرد، و به هنگام وفات به امیر مؤمنان وصیت کرد که خودش کفن و دفن او را انجام دهد و شب هنگام او را دفن کند و قبرش را پنهان سازد، و امیر مؤمنان کفن و دفن او را انجام داد و محل قبر را محو کرد و پنهان داشت. هنگامی که کار دفن را به پایان برد و خاك از دست افشاند اندوهی جانکاه بر آن گرامی مستولی شد و اشك بر چهره اش دوید و گریان رو به جانب قبر پیامبر (ص) کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، از من و دخترت که اینک در جوار تو فرود آمده و شتابان به تو ملحق شده است، ای رسول خدا شکیبائی من در مصیبت دختر برگزیده تو کم شد، و طاقت و توانائی من در فقدان ا و از دست رفت، جز آنکه مرا پس از مصیبت عظیم و مفارقت و فقدان تو در هر مصیبت دیگری جای تسلیت هست (مصیبت تو به قدری بزرگ است که هر مصیبت دیگری را تحت الشعاع قرار می دهد) چرا که ترا به دست خود در آرامگاهت مدفون ساختم و در آغوش من جان دادی، اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ. اینک امانت تو (زهرا (علیهاالسلام) بازگشت، و گروگان دریافت شد، و از این پس اندوه من جاودانی است و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنگاه که خداوند مرا به سرائی که تو در آن اقامت داری ببرد. و به زودی دخترت به تو خبر می دهد که چگونه امتت برای ستم بر او همگروه شدند، پس همه چیز را از او بپرس و حال ما را از او جویا شو، و این چنین کردند در حالی که از رحلت تو چیزی نگذشته و یاد تو از میان نرفته است. و سلام بر هر دوی شما، سلام وداع کننده ای که نه از شما خشمگین است و نه رنجیده، خاطر، اگر بروم از روی ملالت و بی علاقگی نیست، و اگر بمانم به جهت بدگمانی به آنچه خداوند به شکیبایان وعده داده است نمی باشد» (نهج البلاغه فیض ص ۶۵۱- ۶۵۲، کشف الغمه ج ۲ ص ۶۸- ۶۹- ۷۰، مجالس مفید ص ۱۶۴- ۱۶۵، امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۰۷- ۱۰۸، اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۹- ۴۵۸، بحار ج ۴۳ ص ۲۱۱- ۲۱۲، بیت الاحزان ص ۱۵۵- ۱۵۶، منتهی الآمال ص ۱۶۷- ۱۶۹.) اینک ما نیز در صحنه وداع و در پایان سخن همنوا با اندوه امیر مؤمنان بر زهرای اطهر (ع) سلام کنیم: سلام بر تو بانوی بانوان... نخلهای خاك آلود فدك هنوز از ستمی که بر تو روا داشتند می گریند، زندگی تو گواه مظلومیت همه دودمان هابیل است، همچنانکه وجود تو گواه قدس و عصمت خدا بر زمینیان بود... تا زیانه ای که بر پیکر نازنین تو فروکوفتند، تبری بود که بندگان بت به انتقام نابودی اصنام بر پیکر توحید ابراهیم فرود آوردند، هماره شرمسار باد دستی که بر گونه خداگون تو سیلی زد، دریغا دل اگر در غم تو پاره شود شگفت نیست، چرا که شکستن پهلوی تو عظیمتر از شکستن دیوار کعبه بود، و چون قامت ستوار ترا به ستم بر خاك نشاندند دین از پای افتاد... با تمام دل بر تو می گرییم که نماد بهی بودی و ودیعه رحمت خدا بر آدمیان، و چون تو را کشتند انسانیت بی مادر شد و خون هابیل از رگ حیات هر انسان در گستره تاریخ از نو جوشید، و مظلومیت داغ زخمی شد بر جبین زندگی مؤمنان، و حیات پژمرد و اوراق قرآن به تطاول طوفان پراکند، و علی (ع) تنها ماند... و بشریت در گرداب فاجعه افتاد. سلام بر تو! بانوی بانوان...

در مکتب فاطمه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه : قائمی علی ۱۳۱۶ -

عنوان و نام پدیدآور : در مکتب فاطمه علیهاالسلام مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌ها/ اثری از علی قائمی

مشخصات نشر : تهران امیری ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری : ۳۶۸ ص.

شابک : ۱۸۰۰ریال ؛ ۵۰۰۰ ریال: (چاپ چهارم) ؛ ۷۵۰۰ ریال چاپ پنجم) ۹۶۴-۶۰۹۷-۰۰-۶ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال (چاپ هفتم) ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۹۷۰۰-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ اول ۱۳۷۱

یادداشت : چاپ چهارم ۱۳۷۴

یادداشت : چاپ پنجم ۱۳۷۵

یادداشت : چاپ هفتم: ۱۳۸۶(فیپا)

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق.

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ق۲د۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۷۲-۱۷۰

بخش ۱: مدخل

مدخل

این بخش را با رعایت اختصار طرح و عرضه می کنم، آن هم تنها در دو فصل:

فصلی از آن در معرفی این اثر است که در آن پس از ذکر مقدمه‌ای به تعریف کلمه مکتب پرداخته و آنگاه مکتبی بودن حیات فاطمه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و نیز عرضه خواهیم داشت که فاطمه الگوی مکتب اسلام است و می‌تواند و باید مورد استناد و سرمشق زنان جامعه ما باشد.

فصل دیگر آن در مورد ضرورت بحث از فاطمه است و می‌خواهیم بگوئیم که چرا از میان این همه مباحث و مسائل موجود به بحث و بررسی درباره فاطمه پرداخته‌ایم؟ - در توجیه ضرورت آن از حیات مکتبی زن در عصر ما از خواسته زنان در رشد، خواستاری‌ها در حل و رفع تعارضات موجود، از میلها در زدودن آثار منفی تبلیغی علیه زن و اسلام، از ضرورت هشیاری زن برای ظلم زدائی، از نیاز به رهائی او از سرخوردگی‌ها بحث خواهیم کرد و البته با تکیه به این هشدار که کار معرفی فاطمه امری دشوار است و در عین حال بهره گیری از درس‌های حیات و جنبه‌های الگوئی او امری ضروری است .

فصل ۱: در معرفی کتاب

مقدمه

مباحثی را که در پیش رو دارید شامل مجموعه‌ای است از بحثها و سخنرانی‌ها که در طی سنوات گذشته در مجامع عمومی و علمی، در سمینارها و کنگره‌هائی که به مناسب بزرگداشت یاد فاطمه (س) و یا به اسم روز زن برگزار شده بودند ایراد شده و یا به صورت نوشته‌هائی عرضه گردیده‌اند.

بخشهای مهمی از این مباحث را برای عرضه در مجلسی که در تهران طی دو سال متوالی در ایام فاطمیه تشکیل می‌شد تهیه دیده و در جمع عزیزانی که از نظر عده اندک و از نظر فضل و سخندانی در سطح نسبتاً بالائی بوده‌اند بصورت سخنرانی بیان داشته‌ام که بعدها پس از بررسی مجدد و اصلاح و تکمیل به صورت مدون درآمده و در این مجموعه جای گرفته‌اند. قسمت‌های دیگر آن نیز در شهرهای شیراز، قم، و... و یا در سمینارها عرضه گردیده‌اند.

مباحث که هر کدام بصورت مقاله‌ای مستقل عرضه گردیده‌اند در معرفی زندگی فاطمه (س) دختر پیامبر اسلام و شؤون و حالات و مقامات و خدمات و مشی‌ها و مواضع و مبارزات و حق‌طلبی‌های او... می‌باشند و انسجام و بهم پیوستگی آنها بصورتی هستند که می‌توانند عنوانی نسبتاً جامع و درس‌آموز را بخود اختصاص دهند و به همین نظر ما آن را به نام در مکتب فاطمه (س) نامگذاری کرده‌ایم . اما چرا مکتب

این نامگذاری از روی آگاهی و بجا و مناسب بوده است بدان خاطر که:

- مکتب عبارتست از مجموعه‌ای از نظرات، باورها، مشی و روش‌ها در جنبه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فلسفی و هنری و...

- برخی مکتب را عبارت از راه و روش زندگی، منطق زندگی و یا مجموعه‌ای از معتقدات فردی یا جمعی دانسته‌اند .

- گروهی آن را عبارت دانسته‌اند از طرز فکری جامع الاطراف و قابل اجرا و عمل در عرصه حیات فردی یا اجتماعی. هر مکتب ضمن اینکه فلسفه زندگی را نشان می‌دهد باید مجهز به منطق باشد، آرمان آفرین باشد، دیدها و نگرش‌ها را نسبت به مسائل ماده و معنی روشن سازد، مقررات آن ضوابط را نشان دهد، خط مشی و عملکردها را نشان دهد، شیوه‌های متغیر و متفاوت برای وصول به اغراض را تحت نظر گیرد و از آن دفاع و یا آنها را اصلاح کند.

- هر مکتب دارای دو جزء اساسی است: یکی اندیشه است که دارای جنبه زیربنائی است و دید و جهان بینی آن را نشان می‌دهد. معمولاً پیش فرض‌ها، مقبولات، نگرش‌ها، بینش‌های یک مکتب بر آن استوار است. و دیگری عمل است که در واقع نشان می‌دهد آنچه را که مکتب از نظر تئوری بیان می‌دارد به چه صورتی قابل پیاده شدن است. در واقع عمل پیوند خود را با اندیشه مکتب نشان می‌دهد. در مکتب بودن حیات فاطمه (س)

در این بررسی و مجموعه بحثها که درباره زندگی، حالات و مواضع، عملکردها و کلاً رفتار عملی فاطمه (س) است این باور وجود داشته که حیات فاطمه (س) معرفی کننده شیوه عملی اسلام و بصورت یک مکتب است. مکتبی که آن را وحی و هدایت عملی آن را شخص پیامبر و امیرالمؤمنین علی (ع) بر عهده و در تحت نظارت داشته‌اند و فاطمه (س) خود قهرمان اجرای آن مکتب است .

آنچه را که فاطمه (س) آورده و اجرا کرده است از جانب رب العالمین است که به صورت وحی بر رسول گرامی اسلام (ص) القاء شده و او هم آن‌ها را بدون کمترین غفلت و اشتباهی به دخترش تعلیم کرده است. فاطمه (س) خود معصومه است،

در کنار پدری معصوم تربیت شده و با همسری معصوم پیوند زناشوئی بسته و فرزندانی معصوم و امام از خود تحویل عرصه جهان داده است .

پدرش رسول خدا (ص) و پیامبر خاتم است. آورنده قرآن و پیامبر خداوند است. دستورالعمل حیات سعادتمندانه بشر را تا روز واپسین در اساسنامه حیات بنام کتاب آورده، میزانهای و معیارهای حیات و رشد را به انسانها معرفی کرده و عملاً آنها را مورد آزمایش و اجرا و نمایش گذارده است و برای اتمام حجت به انسانها عرضه آنها را با بینات همراه نموده است و ۲۳ سال آئین اسلام

را با جنبه الگوئی خویش عرضه و تبلیغ کرده و راه و رسم عملی آن را به مردم آموخته است .

اما در آنچه که مربوط به حیات زنان است آئین اسلام را الگوئی تام و تمام ضرور بود تا خدای را بر آن نیز حجتی باشد. در دوران دعوت پیامبر در مکه آن رسالت عظیم را خدیجه ایفا کرد و پس از رحلت او و مخصوصاً در مدینه فاطمه (س) دختر او عهده‌دار ایفای آن شد.

بدین سان رسالت پیامبر در عین کمال و با عرضه ارائه الگوی مناسب انجام پذیرفت و مسأله مبنائی و اساسی ویژه‌ای باقی نماند که امت اسلامی بخاطر آن دچار سردرگمی باشد و خود پیامبر (ص) فرمود من برای شما همه آنچه را که مایه سعادت دنیا و آخرت شما است آورده‌ام. فاطمه (س) الگوی مکتب

فاطمه (س) الگوی مکتب اسلام است. بانوئی است که در دوران حیات کوتاهش مراحل مختلف دعوت و رسالت پیامبر را دیده و در خانه وحی رشد کرده و با شعاع وحی انس گرفته است. او در نقش‌های مختلفی که برای حیات زنان پدید می‌آید روزگار گذارنده و در هر عرصه‌ای نشان داده است که زن چگونه باید باشد.

- دختری بود برای پدر و مادر خویش و در این جنبه الگوئی راستین.
- همسری بود برای شوهرش علی که خود پیشوای شاهدان است.
- مادری بود نمونه برای فرزندان و پرورشکار نسلی شهید.
- مدیری بود برای کانون خانوادگی و در گرم داشتن آن در منتهای کوشش و تلاش.
- رهبری بود برای جامعه زنان و امر هدایت آنها را بر عهده داشت .
- تیمار داری بود برای مردم و امت پدر در عین رحمت و شفقت.
- و بالاخره در جامعه اسلامی زنی بود عاقله، کامله، مومن راستین، مجاهد و مبارز، حق گوی و حق طلب، متحمل و بردبار، دارای حیات احساسی توأم با تعقل، در جریان زندگی عملی اسلام، دارای مشی خاص در سیاست و اقتصاد، مدیریت و تربیت، بت شکنی وهدایت و...

اوبه تأیید دوست و دشمن، مورد عنایت پیامبر (ص) بود، سیدهٔ نساء العالمین بود، خیرالنساءبود و مایه فخر زنان،مجری کامل دستورات الهی بود و تابع خدا، همه حرکات و سکناتش درس‌آموز، راهگشا و دارای جنبه الگوئی و در خور تبعیت و رعایت و در کل شایسته که مجموعه‌ای از شیوه عملکرد و حیات او را بصورت مکتبی عرضه بداریم . کاری که ما انجام داده‌ایم

کتاب حاضر در بردارنده سری مباحثی است که هر کدام تحت عنوانی مستقل عرضه و ارائه شده‌اند ولی در جمع همانند دانه‌های تسبیح‌های در دنبال هم و در رشته‌ای قرار دارند که کلیتی را از حیات فاطمه (س) عرضه می‌دارند. نظم و انتظام مطالب در مواقع سخنرانی و عرضه بر اینگونه نبوده‌اند، ما در حین تدوین با جابجا کردن مباحث، آنها را در قالب این فصول و بخش‌ها درآورده‌ایم . من این کتاب را در ردیف سری آثاری قرار داده‌ام که در معرفی حضرات معصومین علیهم السلام بنگارش درآمده و در خور مطالعه عامه افراد مخصوصاً گروه نوجوانان و جوانان است. بدین نظر سعی شده است که کتاب در عین جامعیت و مستند بودن، به زبانی نسبتاً ساده‌تر عرضه و ارائه گردد اما اینکه در این راه تا چه میزان موفق بوده‌ام امری است که خوانندگان درباره آن باید قضاوت کنند.

من خدای متعال را سپاس گذارم که توفیق این خدمت ناچیز را به من عطا فرموده و مسألت دارم کفاف عمری همراه با توفیق عنایت فرماید تا این سری از خدمات را درباره دیگر حضرات معصومین علیهم السلام به پایان رسانم و هم امید است مطالعه این سری ازآثار خوانندگان را مفید افتد و راه رشد و الگوگیری و تبعیت از اسوه‌های جاویدان مکتب اسلام را برای‌شان همواره نماید.

انشاء الله .

علی قائمی - پانزدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۱۲

همزمان با سالروز ولادت امام مجتبی (ع) -

و آغاز نوروز ۱۳۷۱

فصل ۲: سخنی در ضرورت بحث

مقدمه

شاید برای عده‌ای از مردم عادی، اقداماتی از اینگونه، و بحث و بررسـی درباره فاطمه (س) دختر پیامبر، امری غیر لازم و غیر ضـرور به حساب آید و ذهنیت شان این باشد که مجالس وعظ و منابر دائماً از حضـرات معصومین علیهم السـلام سـخن دارند وخواسـتاران هـدایت، راه صواب را از آنهـا بـدست می‌آورنـد دیگر نیـازی به ذکر اینگونه مبـاحث نیست و یا بایـد به مسائلی دیگر که در جامعه مشکل آفرینند وکمتر مورد عنایت نویسندگان و گویندگان قرار می‌گیرند پرداخته شود.

این طرز فکر اگر از دیدی درست باشد از دیدهائی دیگر به صواب نخواهد بود. زیرا سیر حیات اجتماعی، با شیوه‌هائی که مردم در پیش گرفته‌اند حکایت از عدم تکافو و یا کم اثری آن تلاش‌ها دارد. وجود عیب و اشـکال در فرسـتنده و گیرنده توجه به صورت و ظـاهر امور بـدون پرداختن به عمق‌هـا، تکیه بر مباحثی که از نوع تکرار مکرراتنـد، بـدون اتکاء به جنبه‌های مهم و اساسـی، نخواهند توانست دیوار مقـاومی در برابر سـیل بنیـان کن تبلیغـات غلـط و ناصواب ایجاد نماینـد و یا در جامعه تحول و تغییری سازنـده پـدید آورند .

دسـتگاههای متنوع ارتبـاط جمعی که در خانه‌ها و برنامه آن‌ها در دلها اسـتقرار یافته‌انـد سـرعت نفوذی برق آسا دارنـد و برنامه‌های تبلیغـاتی سـنتی از مجـالس و منـابر سـرعت نفوذی ابر آسـا. و حاصـل این تفاوت اثری در حـد واژگونه کردن افکار و حتی پوستین وارونه پوشاندن را از خود بروز می‌دهد و محصول آن چنان می‌شود که آن مستضـعف فکری و آن زن غافل و جاهل الگوی حیات زنـانه را در زنی بـاریگر آن هم نه مسـلمان خلاـصه می‌بینـد، آنچنـان که گـوئی در این دیـار و روزگـار فـاطمه‌ای و زینـبی حضـور نداشته‌اند و یا نامی از سمیه شهید، فضه و اسماء و... بگوشش نخورده است .

بدین سان تلاشی اینگونه به هر میزان که بسیار و حتی مکرر باشند کی می‌توانند در مقام تأثیر گذاری معادل و یا برتر آن دستگاهها باشـند و از نفوذ و رنگ دهی آن‌ها بکاهند. کار و تلاش در این زمینه‌ها باید بسیار شوند و گوش‌ها و چشم‌ها را پر کنند و اندیشه‌ها را تحت نفوذ گیرند. در ضرورت این اقدام

اینکه در این برهه از زمان و تحت این شـرایط، با وجود آن همه نوشـته‌ها و آثار درباره فاطمه (س) باز هم سـخن ولو مکرر ولی در چهره‌ای دیگر مطرح می‌کنیم به دلایل متعددی است که از آن جمله‌اند: ۱- حیات مکتبی زن:

زندگی مکتبی و عقیدتی در همه اعصار و برای همه زنان ضروری بود و در عصر ما به دلایل زیر ضرورتر و لازم‌تر به دلیل:

- تحولات سیاسـی عظیم و پردامنه در جامعه جهانی و مخصوصاً در جامعه ما که در پس بیـداری‌های نشأت گرفته از تجدیـد حیات مکتبی پدید آمده‌اند.

- وجود و پیدایش تضادهای جدید فکری و گرایش‌های متضاد که لازمه چنان تحول و بیداری‌هاست.

- خواستاری انجام وظیفه‌در این بحران برای آنها که در این عصر هم بمانند دیگر اعصار رضای خداوند را می‌طلبند.

- وجود و پیـدایش جدید این باور که خدای می‌خواهد زن نیز همانند مرد به مرحله کمال مقدر خود برسد و توانائی انتخاب احسـن را داشـته باشد و سرمایه‌های باطنی و ظاهری واو بمیزانی هستند که تحقق این خواسته را برای او میسر سازند و او به منتهای سیر خود که وصول به عبودیت است برسد.

– و بالاخره دریافت این مسأله که وصول به سعادت جز در سایه حیات مکتبی میسر نیست .

– بدین سان عرضه راه و رسمی از آن حیات که عملاً سعادت آفرین بوده است می‌تواند راه وصول به این مقصد را هموار نماید و برای جامعه زنان رهنمودی باشد. ۲– خواسته زنان در رشد:

در عصر ما بر خلاف اعصار پیشین نوعی بیداری و هشیاری برای زنان پدید آمده که خواستار رشد خود شده‌اند، چنانند که گوئی از آن همه پای بندی‌های اسارت بار، و از آن همه وابستگی‌ها به ظواهر خفت آور سرخورده شده ومی خواهند خود را از آن برهانند و اوج گیرند، در کمال اوج سر بر فلک بسایند.

در طریق تحقق این آمال و مقاصد، حرکت‌ها و نهضت‌هائی در گوشه و کنار جهان به راه انداخته‌اند و علیه جو و شرایط موجود به عصیان پرداخته‌اند. چه بسیار از آنان که در این طبقه راه عوضی رفته و از بیراهه و انحراف سر در آوردند و این امر حتی دامنگیر برخی از طرفداران مذهب نیز شده است .

ما در این مسیر کسانی را می‌شناسیم که به اسم مذهب از مذهب روی گرداندند، دچار راه و روشی شده‌اند که بی مسؤولیت است پای بند به اسلامند ولی نه اسلامی قرآنی، بلکه اسلامی که تفسیر آیاتش مبتنی بر ذوق و سلیقه شخصی، نشأت گرفته از هوای نفس و براساس توجیه دستگاههای تبلیغاتی غرب است .

مسلمانند ولی خود را فارغ از هرگونه عقوبت و جزای رفتار نامناسب می‌یابند. خود را متعهد می‌شناسند ولی گرفتار اشرافیتی لختی آفرینند. از آگاهی و علم که به گفته سقراط سرچشمه فضیلت‌هاست دور مانده و با تصنعی که دارند سیر قهقرائی را برای خود برگزیده‌اند.

اگر بحثها و بررسیها بتوانند گرهی از مشکل آنها بگشایند و راهی رابه سوی مقصدی سعادت آفرین به آنها نشان دهند خود خدمتی خواهد بود، در عین آنکه ضرورتی شرعی نیز به حساب می‌آید. قسمی از مقاصد این بررسیها تحقق چنین خواسته‌ای است و البته در همه حال اثر بخشی بشرط خواهندگی زنان از خداوند است . ۳– حل و رفع تعارضات:

گمان ما این است که بشریت امروز بیش از هر عصر دیگری دچار تضادها و تعارضات در زمینه‌های فکری، عاطفی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و حتی مذهبی است و خواستار آن است خویش را از این شرایط نامناسب رهائی بخشیده و راهی را به سوی سعادت خود برگزیند.

او در مسیر رشد خواهی با عوامل متباینی روبروست که هر کدام او را به سوئی کشانده و جهت می‌دهند این تضاد و تعارض در زندگی زن محسوس‌تر و دارای حضور بیشتر و در نتیجه فروریختگی عقیدتی و درهمی فکری برای او زیادتر است .

او انسانی است که قرنها در پی‌نجات از اسارت خود بوده و متأسفانه راه جدید را که برای خود برگزیده مجدداً او را به اسارت می‌کشاند. او در پی آن بود که گریبان خود را از چنگال عوامل اسارت بار دور دارد ولی مجدداً به گریبانگیری دیگری دچار گردیده است .

– او می‌خواهد آزاد باشد ولی نمی‌داند از چه چیز؟ خواستار مدنیت است ولی در عمل گرفتار جاهلیت، راه مدنیت مسرفان، عیاشان و طاغوتیان را تعقیب می‌کند، در عین اینکه احساس می‌کند با شریعت و فطرت او سازگار نیست.

– زن امروز در پی رهائی از اسارت است ولی در نهایت اسیر آزادی ریائی دیگری است. درگیر پیله‌های اوهام و در زیر پرده‌های رنگارنگ آن محجوب مانده و نمی‌داند چگونه از این جهل‌ها، فریب‌ها، و پرده‌ها خود را نجات بخشد و چگونه از این بی‌هویتی بیرون آید. بحث و بررسی حیات فاطمه (س) می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد و آن دشواری‌ها و موانع رشد را از سر راه بردارد و زن را بیدار کرده و بخود آورد. ۴– زدودن آثار منفی تبلیغاتی :

دستگاههای تبلیغاتی امروز جهان در قالب آگاه کردن، متمدن ساختن و آزاد کردن زنان از قیدها و بندهای بشر ساخته، سعی دارند زن را در جهل و غفلت جدیدی غوطه دهند و او را چون گذشته ولی بگونه‌ای دیگر تحت استعمار خود نگه دارند. و در این راه ترفندهائی را به کار می‌بندند از آن جمله:

- عوامل و منابع هشیار کننده را مخدوش عرضه می‌نمایند

- اسلام را بعنوان آئینی قدیمی و غیر قابل استفاده برای دنیای امروز معرفی می‌نمایند.

- ارزش‌های شریف و رشد دهنده را به زیر سؤال می‌برند.

- در قالب تحریک عواطف می‌کوشند الگوهای ناصوابی را در اذهان جای دهند.

- و در نهایت اندیشه‌های سطحی ورزیده نشده را در مسیر خلاف قرار می‌دهند.

در چنین شرایط و احوال: احساس مسؤولیت آگاهان در پیشگاه خدا و وجدان باید نیرومند و بیدار باشد و خواستاری نجات از عوامل اسارت آورو دوری از شرایط انحطاط ایجاب می‌کند که به دنبال راه و شیوه‌ای روند که انسانها را در مقابل آن تبلیغات مقاوم سازد.

اینکه دستگاههای تبلیغاتی جهان مسأله نهضت و آزادی زن را مطرح کنند برای ما مسأله‌ای نیست و اینکه نهضتی برای آزادی زن پدید آید امری خلاف عقل و شریعت نخواهد بود. ولی بدان شرط که این حرکت در مجرای وقار و عفاف باشد، و هم با این قید که زن را کلفتی جدید با کمربندی زرین نسازند و بعید است که گردانندگان نهضت‌های موجود جهان با رعایت چنان قیود و شرایط به پیش روند و عمل آنها گمان و استبعاد را تأیید می‌کند.

عرضه و معرفی راه و روش فاطمه (س) و نوع مواضع او در رابطه با شرایط و عوامل زندگی به نظر ما بیداری آفرین و تبلیغ سوز است و می‌تواند نقش و اثر نفوذهای فاسد را بر اندازد و بدین نظر مفید و راهگشا و پیشگیری آن وظیفه هر انسانی است . ۵- هشیاری برای ظلم زدائی :

در نگاهی کلی و عمیق می‌توان گفت زن مظلومه تاریخ است. در طول قرنها بر او ستم بسیار رانده‌اند و او را به سخت‌ترین و گاهی پست‌ترین کارها واداشته‌اند، نه او را قدرت تن و توانی جسمی بود که از خود به دفاع بپردازد و نه توان علمی که به مبارزه فکری در اثبات و کسب حقانیت خود اقدام نماید. و بدین سان حیات شان حیاتی توأم با استضعاف بود.

در روزگاران ما نیز بسیاری از آنان به آرزوی دستیابی به آزادی به اسم تمدن و حقوق زن بازیچه دست استعمار شدند، گروهی از آنها به اسم استقلال اسیر و برده گشتند، جمعی از آنان ناخودآگاه در خدمت تبلیغات سرمایه‌داری و کسب درآمد برای دیگران درآمدند و برخی از آنها هم در گوشه و کنار این جهان وسیع در ردیف کالای مصرفی در کاباره‌ها و دانسینگ‌ها بساط عیش مطربان را رونق بخشیدند.

امروزه در بسیاری از نقاط جهان بعلت جهل و غفلت بعضی از زنان شرافت انسانی و معنویت او زیر سؤال است و متجاوزان و آلودگان در قالب آزادی زن در پی به یغما بردن شرافت او هستند در تبلیغ برای همرنگ کردن آنها براساس مدلی که خود ساخته و بدان دلبسته‌اند همه تلاش خود را به کار می‌برند. بدین سان ستمی که در گذشته برای زنان بود بیشتر و خطرناک‌تر شد. آری آن روز ستم‌ها اغلب بصورت جسمی بودند و امروز به صورت فکری و معنوی، و طبیعی است که آثار این ستم گرانتر و سنگین‌تر باشد.

زن امروز در پی نجات خود از این مخمصه‌ها، در مبارزه به این ستم عظیم الگوئی برای ظلم ستیزی می‌طلبد و در این راه چه الگوئی برتری از فاطمه (س)، زن امروزه با بهره‌گیری از راه و رسم حق‌طلبی‌ها و مبارزه‌های فاطمه (س) می‌تواند علیه نظامات فاسد موجود عصیان کند و در برابر آنانکه حیات او را به بازیچه گرفته‌اند بایستد و زندگی خود را در نهایت در مسیر رضای خدا قرار دهد،

بویژه که موضعگیری‌های فاطمه (س) در مسیر رشد معصومانه و بدور از خلل است، آگاهی از شیوه زندگی او درس‌آموز و جرأت آفرین است و سعی در بکارگیری آن موجد رشد و جاودانگی است . ۶- رهائی از سرخوردگی‌ها:

و بالاخره وضع زن در دنیای امروز چنان است که گوئی از این همه تبلیغات و آوازه‌گری‌ها، از این همه مکتب سازی‌ها و نغمه پراکنی‌ها، و از این همه تلاش‌ها در عین بی‌ثمری‌ها خسته و فرسوده شده و خواستار راه رسمی بی دغدغه‌تر است، راهی که هم شرور و مفاسد را از او دور دارد و هم فطرت و وجدانش را قانع سازد.

زن امروز نه تنها در ایران ، بلکه در همه جای جهان الگو می‌خواهد، نمونه موفق در زندگی سعادتمندانه را جستجو می‌کند، اسوه‌ای در خور تبعیت را می‌طلبد، تا در سایه آن چگونه شدن و چگونه ماندن را دریابد و البته شرایط جو، و نسیم‌های ملایم که در عرصه‌های ملّی و بین‌المللی در حال وزیدن‌اند، امکان وصول به چنین اغراضی را نوید می‌دهند. و عظمت و جلال زن در گرد بهره‌گیری از این فرصت و قرار گرفتن در مسیر وزش این نیسم ملایم است .

در این بحران جهانی و در این عصر پر از آشفتگی و تضاد و تعارض، در میان انبوهی از این درهمی و آشوب، معرفی فاطمه (س) و راه او می‌تواند پویندگان حق را اقناع کند و آرزوها و مقاصدی را که زن قرنها در جستجوی آن بود تحقق بخشد. ارزش معرفی شخصیت‌ها:

علاوه بر توجه به موارد فوق به این نکته نیز توجه کنیم که اصولاً ـ در راهیابی به یک مکتب و شیوه‌های حیات مکتبی به غیر از مطالعه در ابواب و فصول تعالیم مکتب ضروری است به مطالعه جوانب و ابعاد حیات شخصیت‌های آن مکتب نیز بپردازیم. این اقدام از آن بابت است که آنان نمونه‌های عملی مکتب خویشند و راه و رسم عملی آنان درس‌آموز و هدایت کننده‌اند.

در آشنائی به اسلام به غیر از مطالعه در کتب و ابواب فقهی ضروری است به مطالعه زندگی سران و بزرگان، مخصوصاً حضرات معصومان علیهم السلام و شاگردان و پیروان راستین آنها از صحابه و تابعین بپردازیم و بکوشیم کشف کنیم، آنان چگونه تربیت شدند؟ چگونه زیستند؟ و در عرصه حیات مکتبی خود چه کردند؟ و چرا چنان کردند؟ و هم در طول مدت زندگی‌شان از فکر و بینش و عمل، در موضعگیری‌ها و مقابله‌ها چه آثاری را از خود بر جای گذاردند؟ و...

در سایه چنین بررسی‌ها است که می‌توان مایه‌های اولیه زندگی را بدست آورده، درس چگونه زیستن را از آنها آموخت و نیز با تکیه بر عمل به دستورات و راه و روش آنها جلوی بسیاری از سقوطها و انحطاطها را سد کرد و این شیوه شاید از مهمترین و بهترین شیوه‌های رشد و تربیت باشد ضمن اینکه جداً مورد سفارش اسلام نیز هست.

امروزه که خطر سقوط فکری دامن عده‌ای را گرفته و به گروهی دیگر هم نزدیک گردیده است به نظر ما با اتکای به چنین شیوه‌ای می‌توان از خطر جست و سنگری محکم برای حفظ و صیانت از خود و دفاعی جانانه از عقیده و فکر پدید آورد و این امر خود رسالت و مسوولیت آگاهان را بیشتر می‌سازد. در کار معرفی فاطمه (س)

درباره فاطمه (س) چه بگوئیم که دیگران گفتنی‌ها را گفته و در شأن و موقعیت او داد سخن داده‌اند. مؤلف کتاب فاطمه الزهراء، بیش از ۲۵۰ جلد کتاب چاپی و حدود ۵۰ جلد کتاب خطی را که در معرفی او نوشته شده‌اند ذکر کرده است. مطالعه این کتب و آثاری از اینگونه، عقول را می‌پروراند، افکار و نفوس را به سوی عالَم برتر جهت می‌دهد و در درون انسان روشنائی و صفائی پدید می‌آورد.

در عصری که ابرهای مادیت می‌روند تا جلو نور حققت را بگیرند، و در دوره‌ای که بشریت جز لذت مادی و غریزی چیزی را لذت نمی‌شناسد، نور و فروغ فاطمه (س) می‌تواند راه ما را روشن و انسانیت را که مصداقش غریب و خود در تبعید است حیات نو و حضوری ببخشد و این بشرطی است که در درون ذهن خود دریچه‌ای را به سوی شناخت فاطمه (س) بگشائیم.

اگر به لذتی که فاطمه (س) در سایه حیات مکتبی بدست آورد دست یابیم چنان خواهیم شد که دیگر لذات موجود را لذات

نخواهیم خوانـد و اگر نور و پرتو درخشـان فاطمه (س) را در جانها و دلها روشن سازیم دیگر به درخشـندگی هاو نورافشانیهای این جهان دل را خوش نخواهیم ساخت. درترک لـذات این جهان لذتی است که ادراک آن را زاهدان و پاکان و آنها که تحت اسارت و تملک دنیا قرار نگرفته‌انـد ادراک می‌کنند. تعمق در حیات فاطمه (س) و شـیوه و سـیرت او زمینه چنان ادراکی را در آدمی فراهم خواهد ساخت. درسها از فاطمه (س)

فاطمه (س) را معرفی می‌کنیم و تاریـخ حیات او را از نظر می‌گـذرانیم، با این باور و اعتماد که سراسـر زندگی او درس است، درس چگونه زیسـتن است، چگونه زن بودن، چگونه مبارزه کردن، درس هدفداری و ایده‌داری و بدنبال هدف ارزنده تا پای جان دویدن و ضـربات دردانگیز غلاف شمشـیر را تحمل کردن و از دفاع دست برنداشـتن، درس مسؤولیت و تعهـد، درس وظیفه‌شناسـی، درس نیایش و بندگی خدا، درس همسری و همسرداری، درس مادری و فرزند پروری، درس سنگر سازی خانه، درس مدیریت و هدایت، درس رشـد و اعتلاء، درس اوج گیری و پیشـرفت، از خاک سـر بر آوردن و در خاک فانی نشـدن، درس صـیرورت و شـدن، درس جهـد جـدی برای وصول به مقام قرب،و پا بر فرق همه مادیات نهادن و ورود به مقام قربی که در آن دیـدار بی‌پرده یار ابـدی میسر گشتن و در خوان رضوان و جنت او در عین راضیه و مرضیه بودن داخل شدن.

در این دوران گیجی و بهت‌زدگی و حیرت فکری، در این دوران تصادمـات و تعارضـات فکری و بالاخره در عصـر جاهلیت نو، که همگان را نیاز به شـرکت در درس و کلاس و تعلیم خداوندی است فاطمه (س) می‌تواند معلمی درس‌آموز و کتاب درسی بانوان ما تاریخ زندگی فاطمه (س) و تصمیم جدی شان در این راه عامل رشد و سعادت باشد. بهره‌گیری‌ها از درس‌های فاطمه (س)

درس‌هـای فـاطمه (س) برای همه انسانهـاست، مخصوصاً برای زنان جهان، و این بـدلیل زن بودن فاطمه (س) و قابلیت تطابق مسائل زنان با اوست و هم به دلیل چند بعدی بودن حیاتش، و حضور او در عرصه‌های گوناگون، خانوادگی، اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی و فرهنگی است .

ایـن دروس جـامع و همـه جـانبه و در نهـایت بصـورت مکتبی قابـل عرضه‌انـد و ایـن مسـأله‌ای نیست که تنهـا مـا مـدعی آن باشـیم توصـیه‌های رسول خـدا (ص) در دوستی فاطمه (س) و انتساب آن دوستی به دوستی خود و سـرانجام به دوستی خداوند خود رمزی برای الگوگیری از اوست.

آری، فـاطمه (س) زنی است که در چهـارده قرن قبـل می‌زیسـته ولی بعلت خـاتم بودن مکتبش امروز هم می‌توانـد نقش راهـبری و هدایت انسانها، بویژه زنان را داشته باشد. او در دنیائی منهای صـنعت می‌زیسته است ولی شیوه زندگی و راه و رسم تکامل او چنان است که گوئی زنان امروزی در دنیای صنعت بیش از دیگران به درس آموزی از او نیاز دارند.

مرا در این زمینه شـکی نیست که اگر دنیـای غرب، بـا همه فرورفتگی‌هـا در مـادیت و لـذات مادی، تصویر صـحنه‌های حیات فاطمه (س) را آنچنـان که بود ببینـد، متحول می‌گردد، در انـدرونش دگرگونی ایجاد می‌شود، و به سوی راه و رسم او روی می‌آورد و ما مواردی بسـیار از این تجارب را در طول زمان به آزمایش گـذارده‌ایم و اثراتش را دیـده‌ایم این توفیق بـدان خاطر است که انسان را فطرتی الهی و خـدا آشـناست و اگر با حقایق سـره و خالص برخورد و آشـنائی پیدا کند تسـلیم جاذبه‌های آن می‌شود. جنبه الگوئی فاطمه (س)

فاطمه (س) الگوست، الگوی کار، الگوی عالی انسانیت، الگوی عشق و پرستش، الگوی خود آگاهی مستمر، الگوی تقوا و شرف و عفت، الگوی بیداری وجدان، الگوی عصمت و کرامت، الگوی عقل و کیاست، الگوی زنان مسلمان و در همه آنها اسوه‌ای شاهد و نمونه‌ای عالی و درخشان از تربیت محمد (ص).

الگوگیری از فـاطمه (س) موجب فطام از شـر و فطام از آتش است زیرا که خود او بـدان خاطر فاطمه (س) نامیـده شـد که از شـر و آتش باز داشته شد. (و انما سمیت فاطمه (س) لانها فطمت عن الشر، و انما سمیت فاطمه (س) لانها فطمت عن النار.»(۱")

این مایه افتخار جامعه اسلامی زنان است که الگوئی چون فاطمه (س) دارند که معصومه است و محصوره از گناه و مایه ننگ است برای آنها که با وجود فاطمه (س) بدنبال الگوئی دیگرند و از او سر بر تافته و یا قدرش را نشناخته‌اند. زنان و فاطمه (س)

فاطمه (س) زنی است که وجود او منشأ خیر بسیار و سببی برای برهم زدن شیوه‌ها باورهای نادرست گذشته درباره زنهاست. او موجد راه و روشی جدید در حیات زنان و خود عامل بدان است. به شیوه‌هائی پرداخت که برای همه زنان و برای همیشه می‌توان درس‌آموز باشد.

فاطمه (س) بدلیل معصومه بودنش الگوئی قابل اعتماد است، راه و سیر او می‌تواند بر جانها و روانها حاکم گردد. وجودش در سراسر عمر با هیچ بدی نیامیخته و راه و رسمش بی هیچ مشکلی در همه اعصار و د رهمه جوامع قابل اجرا و عمل است، عملی که مایه نجات زن در شرایط ناگواری که برای او ایجاد شده و می‌رود که او را تا سر حد سقوط به پیش براند.

اگر در جامعه بشری امروز سر درگمی‌هاست، و اگر در بین نسل نورسیده بی‌بند و باری وجود دارد، و اگر در بین جمعی و نسلی لغزش و انحرافی بچشم می‌خورد بدان خاطر است که زنان امروزی به مکاتبی وابسته شده‌اند که در آن‌ها نارسائی‌های عمیق بچشم می‌خورد، به الگوهائی دلبسته‌اند که در خور اعتنا نیستند، و چهره‌هایی از خود پدید آورده‌اند که هویت و اصالت آنها را به زیر سؤال می‌برد.

آری، اگر الگوها از نوع الگوهای ظاهری و تصنعی نبودند، اگر لذایذ منحصر به لذایذ نشأت گرفته از مادیات نبود،و اگر رشد آدمی تنها در چهار چوب رشد مادی مورد توجیه نبود شاید برای جامعه زنان مهجوریت کمتر بود و یا اسارت و تسلیم محدودتر بود. مشکل اساسی زنان در همه جای جهان و از جمله در جامعه اسلامی‌مان در این است که از تنه اصلی خود جدا شدند از خود گسستند و به غیر پیوستند، و این نابسامانیها فریاد و انعکاسی شکوه‌آمیز از آن جدائی‌هاست . در همه حال

فراموش نکنیم که سخن درباره فاطمه (س) است، فاطمه‌ای که لقب زهرا دارد، یعنی درخشان و درخشنده، در میان امت اسلام او چون گوهری تابان است و بر تارک زنان جهان چون افسری پرتو افکن در سری مباحث بعدی ما سعی بعمل خواهد آمد گوشه‌هائی از پرده‌های حیات او را بالا زنیم و در رفع این محجوبیت در حدود امکان اقدامی کرده باشیم. اقدام ما نیز در این مسیر کامل نخواهد بود که زیرا به تناسب فرصت و جو محض انس و سخن مطالب گرد آمده‌اند.

اللهم صلی علی فاطمه (س) بنت نبیک و زوجهٔ ولیک و ام السبطین، الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنه و السلام علیهم و علیکم و رحمهٔ الله و برکاته . --

---- ۱- ص ۱۵ ج ۴۳ بحار.

بخش ۲ : در معرفی فاطمه (س)

در معرفی فاطمه (س)

این بخش دربرگیرنده سه بحث است و هر کدام در حد خود بحثی مستقل و کامل ولی جمع آن بهم پیوسته و مکمل هم .

فصلی از آن در مورد خانواده و تربیت فاطمه (س) است. در این بحث سعی داشتیم فاطمه (س) را از نظر حسب و نسب معرفی کنیم درباره پدرش حضرت ختمی مرتبت (ص) سخن کم گفته‌ایم اما درباره مادرش خدیجه چون کتب و آثار اندک است بحث بیشتری داشته‌ایم از ازدواج خدیجه با پیامبر از تکون جنین فاطمه (س) و ولادتش سخن گفته و پس از بررسی کوتاه در تاریخ ولادت او به توجیه اسامی و القاب او پرداخته و تربیت او را در دوران خردسالی مطرح کرده‌ایم .

فصل دوم آن درباره مقام و رتبت فاطمه (س) است در آن سعی کرده‌ایم به وصف او اگر چه ناقص است بپردازیم و برتری او را از فرشتگان و فضل او را در حسب و نسب بر دیگران بیان داریم - آنگاه کوشیده‌ایم براساس اسناد و روایات نشان دهیم که فاطمه (س) مصداق آیات بسیاری از قرآن کریم است و نیز سخن دیگران و تعبیراتی که درباره او ذکر کرده‌اند بیان داریم. از شرافت و عصمت فاطمه (س) سخن گفته‌ایم و هم از مقام علم و تقوایش، از آبروی او نزد خدا بحث کرده‌ایم و از مقام شفاعتش در روز حشر و در نهایت و با درود بر فاطمه (ص) این فصل را به پایان آورده‌ایم .

فصل سوم بحث ما درباره محوریت فاطمه (س) است. در آن سعی کرده‌ایم نشان دهیم فاطمه (س) در خاندان پیامبر نقش محوری مهمی را ایفا کرده است. او محور عصمت و رسالت، محور اهلبیت، محور امامت و خلافت راستین پیامبر و حتی محور خلقت و آفرینش است او برای امروز بشریت هم می‌تواند محوری باشد و شیوه زندگی او و رفتار و عملکردش محور حیات زنان امروزی ما گردد. البته بدان شرط که آنان طالب سعادتی جاودانه باشند.

فصل ۳: خانواده و تربیت او

مقدمه

سخن از فاطمه (س)است و معرفی او، و البته در محدوده حسب و نسب، ولادت و نامگذاری او بگونه‌ای اجمالی تا شناختی سطحی از ریشه و تبار او حاصل آید. اما در همین تلاش مقدماتی نیز ما با دشواری‌هائی بشرح ذیل مواجهیم:

۱- دشواری در محدودیت ثبت تاریخی که بسیاری از اطلاعات لازم از وقایع و جریانات بصورتی مدون وجود ندارند.

۲- اختلاف در رأی و نظر مورخان کـه برخی از آنها استناد تاریخی را ملاک بحث خود قرار داده‌اند گروهی استناد عقلی را. آشفتگی و درهمی اسناد در این زمینه فوق‌العاده است .

۳- آمیخته بودن شگفتی‌های واقعیت زندگی او، با پاره‌ای از استبعادهای فکری و عقلی که موجب شد مورخی آن را بکلی نادیده انگارد و اصولاً وارد آن بحثها نگردد.

۴- دور ماندن ما از اصل جریان‌های تاریخی بعلت فاصله زمانی بسیار و نفوذ دست تحریف در اسناد و احیاناً اعمال غرض برخی از مورخان و برخورد خطی و مسلکی با وقایع.

۵- آمیختن بسیاری از مسائل و حوادث با تعصب‌های، اغراق گوئی‌ها، و در مواردی هم تخفیف‌ها و کاستن‌ها از شأن و رتبت و موقعیت او، واقعی جلوه دادن امری را که شاید هرگز واقع نشده بود و یا اصل مسأله به گونه‌ای دیگر بوده و مورخ آن را با رنگ مذاق خویش وفق داده است .

در همه حال این مائیم و آن هم تاریخ. اسنادی در دستند که تکیه‌گاه ما جز بدانها نمی‌تواند باشد. گو اینکه در مواردی با استحسان عقلی می‌توانیم بحقایقی دست یابیم ولی بعلت شگفتی‌های عظیم خلقی و خلقی در فاطمه (س) و استثنائی بودن شرایط او، همه گاه به آن هم نمی‌توان تکیه کرد. و ما در عین چنان دشواری‌هاو محدودیت‌ها خواستیم به ترسیم چهره‌های واقعی از شخصیت فاطمه (س) بپردازیم و طبیعی است که توفیق ما در این راه اندک باشد. پدرش

پدرش محمد مصطفی (ص) خاتم انبیاء و آخرین تن از سفرای الهی، عقل کل و هادی سبل است. رمز خلقت است و سمبل آفرینش به برکت او خلقت افلاک است و انجم، و در سایه بعثت او نظام حیات اسلامی و رشد و سعادت بشر.

اینکه رسول خدا (ص) چگونه انسانی بود و در گرو خدمتش چه رشدها و پیشرفتهائی برای بشریت پدید آمدند خود بحثی پر دامنه است که عرضه آن دفتری جداگانه را می‌طلبد و به بحمدالله آثار مکتوب در این زمینه اندک نیستند. بدین خاطر ما وارد آن بحث نمی‌شویم و تنها به این مطلب بسنده می‌کنیم که:

فاطمه (س) ثمره وجودی پیامبر (ص) و تربیت شده و در دامان او، آن هم در دوران بعثت است. بدین سان هرگونه بحث و سخنی که در اسلام راجع به تربیت و سازندگی است توسط پیامبر درباره او پیاده شده و حق است که فاطمه (س) را تربیت یافته‌ای مدل و اسوه برای دنیای اسلام بشناسیم و اگر از ما بپرسند که اسلام در تربیت دختران به کجا می‌خواهد برسد پاسخ صریح آن این است که می‌خواهد چون فاطمه (س) بپروراند. مادرش

مادرش خدیجه است، زن سرشناس عرب و از متشخص‌ترین آنها، از خاندانی که اغلب اعضایش متفکر بودند و صاحب مقامات علمی. پدرش مدافع کعبه و مقاومی سرسخت که نگذاشت حجر الاسود توسط پادشاه یمن از خانه کعبه کنده و ربوده شود، جدش جزء گروه حلف الفضول و مدافع مستضعفان، پسر عمویش ورقه بن نوفل فردی که در جلسه سری سران جاهلیت بت پرستی را کار لغو و بیهوده کرده بود و با شنیدن جریان وحی و نبوت سر پیامبر را بوسید و مراتب را به او تبریک گفت و به او عده یاری داد و... (۱)

اما خدیجه خود زنی است که از قریش، صاحب مال و ثروت بسیار، در عین جمال معنوی متعدد. شافعی در کتاب خود می‌نویسد کانت خدیجه اوسط نساء قریش نسباً و اعظمهم شرفا و اکثرهم مالا و کانت تدعی فی الجاهلیه، طاهرة. (۲)

او از لحاظ نسب در جامعه قریش زنی متوسط و از نظر شرافت بزرگترین آنها و از نطر مال و ثروت در سطح نسبتاً بالائی بود و او را در جاهلیت طاهره می‌خواندند.

زنی بود، باصفات عالی و پاکیزه که زکیه‌اش نیز می‌نامیدند. پناه زنان و دختران بی‌پناه بود و ام الایتامش می‌خواندند.

زنی بود با گذشت و ایثارگر، ملکه‌ای بود جلیله و علی الاطلاق در مکه، که در سایه علاقه به معنویت، تلاش و کوشش بسیاری در خدمت به مردم داشت و در مسیر تجارت و کار، درآمدی بدست آورده و بخشی از آن را در خدمت به محرومان صرف می‌کرد.

ازدواج باپیامبر :

پس از مرگ همسر اول (و شاید همسر دوم) بعلت ثروت و شهرت، و هم بعلت پاکدامنی و طهارت خواستگارانی بسیار برای او می‌آمدند. ولی او به همه آنها پاسخ منفی می‌داد. اما او محمد (ص) را که بعدها به پیامبری رسید امین و راستگو یافته و آثار عظیمی از نجابت و عزت در او سراغ داشت. خود به وسیله پیام رسانی به او پیشنهاد ازدواج داد و تقاضای همسری با او را کرد.

و عرضت نفسها علی النبی و قالت یابن عم انی رغبت فیک لقرابتک منی، و شرفک من قومک و امانتک عندهم و حسن خلقک و صدق حدیثک (۳) خود را بر پیامبر عرضه کرد و گفت ای پسر عم، بخاطر خویشاوندی و نزدیکی تو با خود به تو رغبت دارم، و هم بمناسبت برتری شرافت تو و امانت تو در نزد آنان و اخلاق خوش تو و صدق سخن تو خواستار ازدواج تو شده‌ام.

و این یک درس است برای همه آنان که در پی ازدواج و اختیار همسرند. زنان با کمال و فهمیده در ازدواج به دنبال ملاک و معیاری می‌روند که زندگی ساز و سعادت آفرین باشد. تنها در پی قد و قامت رشید، چهره زیبا، و مال و ثروت نیستند که آن جنبه‌ها در عین اینکه بد نیستند اصالت ندارند. زندگی سعادتمندانه زوجین در سایه شرافت و ایمان است، امانتداری و پاکی است، حسن خلق و صدق حدیث است و دیگر امور باید تحت‌الشعاع آن قرار گیرند. برگزاری ازدواج

ازدواج صورت گرفت، با شکوه و عزتی در خور آنان و این درست به هنگامی است که پیامبر جوانی مجرد است و ۲۵ سال از عمرش می‌گذرد و خدیجه به روایت ابن عباس ۲۸ سال (۴)او و به روایت مشهور ۴۰ سال دارد و زنی بیوه است و البته در آنجا که مسأله کفویت اعتقادی مطرح باشد مسأله تفاوت سن و بیوگی تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت.

ازدواج شان ازدواجی موفق بود وا ین دو از وصل هم راضی و دلشاد بودند و تاریخ همانند چنان وصلتی را که خاطره آفرین باشد سراغ ندارد. خدیجه از مال خود، به احترام محمد (ص) هزینه بسیاری را تدارک دید و جمع عظیمی بر سر خوان او حاضر شدند و از آن جشن و اطعام بهره بردند و آوازه آن وصلت در شهر پیچید.

این نکته نیز قابل ذکر است که بسیاری از زنان همشأن خدیجه او را بخاطر این ازدواج سرزنش کرده وحتی از او دوری گزیدند. بر او وارد نمی‌شدند و بر او سلام نمی‌کردند و این امر بدان حد بود که میرفت خدیجه را نگران کند زیرا در جاهلیت فرد یتیم را بچشم فردی بیچاره نگاه می‌کردند و ازدواج و همسری با او را نامیمون می‌شمردند و وحشت از آن بود که بدبختی یتیم دامنگیر آنها هم بشود. ادامه این دوری و قهر چندان ادامه یافت که حتی در دوران نبوت محمد (ص) خدیجه را نگران جان پیامبر می‌کرد. او پس از ازدواج صندوقی را که در آن پول و ثروت و اسناد او بود درمقابل پیامبر نهاد که این دارائی من است و در اختیار توست و من در برابر تو کنیزی هستم. (۵) ایمان خدیجه

فاطمه (س) این مزیت را بر دیگران زنان جامعه خود دارد که مادرش «اوّلُ مَنْ آمَن» است. و پس از قبول اسلام و دعوت پیامبر همه توان و عاطفه و احساس و هستیش را در راه دین او مایه گذارد و همه صدق و وفایش را در راه گسترش آئین او صرف کرد. و درآمد و ثروتش را که اندک نبودند برای پیشبرد اهداف الهی و انسانی بکار انداخت .

رسول خدا (ص) پس از وفات او، در برابر فردی که از محبت رسول (ص) درباره او انتقاد کرده بود فرمود: و این مثل خدیجه، صدقتنی حین کذبنی الناس (۶) چه کسی می‌تواند چون خدیجه باشد؟ به هنگامی که همه افراد به تکذیبم پرداخته بودند او مرا تصدیق کرد و...

زهری در تاریخ خود می‌نویسد خدیجه در راه ترویج اسلام و کمک به مسلمانان چهل میلیون سکه طلا و نقره خرج کرد و همه هستیش را در راه خدا داد و بگفته بزرگی دیگر (۷) با آن همه ثروتی که داشت دستش از مال دنیا چنان خالی بود که حتی کفنی برای خود باقی نگذارد و در حین مرگ توسط دخترش فاطمه (س) به پیامبر پیغام فرستاد عبائی را که در حین نزول وحی بر سر می‌انداخت کفن او کند و پیامبر هم چنین کرد .

در آن هنگام که راه حق شناخته شود و جای شک و شبهه‌ای باقی نماند، دیگر جای حفظ و نگهداری کفن هم نخواهد بود می‌توان از پول کفن خود هم بنفع هدف صرفنظر کرد. آری، از نظر ما هم بی کفن بودن ضایعه‌ای است، ولی ضایعه بزرگتر و بهتر بگوئیم فاجعه گرانبارتر در این است که ستر آئین و مذهب برای آدمی نباشد. خدیجه بی‌کفنی خود را می‌پذیرد تا جامعه انسانی را جامه‌ای و نانی باشد، از جهاز دفن خود می‌گذرد تا آئینداران راستین بی‌ساز و برگ نباشند. احترام خدیجه نزد پیامبر:

خدیجه را نزد پیامبر احترامی فوق‌العاده بود. رسول خدا (ص) هم به خاطر پاکی اخلاق و صدق گفتار و خلوص عمل او، و هم بخاطر اندیشه بلند و تفکر والای خدیجه او را محترم می‌داشت. محبت او را نوعی عنایت الهی تلقی می‌کرد و می‌فرمود رزقت حبها (دوستی او روزی من شد) و این خود سند افتخاری برای خدیجه بحساب می‌آید. و در جنبه صحت رأی و نظر او نیز آورده‌اند که در مواردی بسیار پیامبر با او مشورت می‌فرمود. (۸) و این خود افتخاری دیگر برای اوست و می‌خواهیم بگوئیم اگر همسر آدمی خردمند و اهل اندیشه باشد هم در خور محبت است و هم در خور مشورت و معاونت در حیات فردی و اجتماعی .

او بیست و پنج سال با پیامبر زندگی کرد و در حالی از دنیا رفت که رسول خدا هم چنان به زندگی با او رغبت داشت و تا خدیجه زنده بود او همسر دیگری اختیار نکرد (۹) و نیز هیچگاه از زندگی با او احساس خستگی و ملالت نفرمود. پس از مرگ خدیجه روزی پیامبر صدای هاله، خواهر او، را شنید و بیاد خدیجه گریه کرد. عایشه گوید از این واقعه رشکم آمد و گفتم خدای عوض آن پیرزن، زنی جوانی و زیبا به تو داد (یعنی خودش) و پیامبر بر آشفت که عایشه ترا به خدا سوگند دیگر از این سخنان مگوی، خداوند هرگز بهتر از او را نصیبم نفرمود او وقتی مرا تصدیق کرد که همه کفر می‌ورزیدند و...(۱۰)

خدیجه به هنگام مرگ بعنوان حلالیت‌طلبی ازپیامبر پرسید که آیا از او رضایت دارد؟ رسول خدا (ص) فرمود آری، از تو خرسندم، و امیدوارم خدای از تو راضی باشد... و چه سعادتی از این بالاتر که رسول خدا (ص) از او ابراز رضایت کند و این درسی است برای ما انسانها که مردان و زنان برای یکدیگر امانتدار باشند و دلدار، وغفلت‌ها و مسامحه‌ها در زندگی خود را بر یکدیگر بخشند

و بر هم مصالحه کننـد و رفتارشان بگونه‌ای باشـد که موجبات رضای شان را از یکدیگر فراهم آورد. غرض آنکه فاطمه (س) دختر چنین مـادری است و خـدیجه امضـای پیـامبر را بر صـحت فعل و قولش در دفتر اعمال خود دارد پیامبر او را سیده زنان عالم معرفی کرده و هم او محبوب خـدای تعالی است مقام خدیجه در نزد خداتا بدان حد است که در روایات آمد، هر گاه جبرئیل بر پیامبر وارد می‌شد می گفت سلام خداوند را به خدیجه اعلام نماید. (۱۱) تکون جنین فاطمه (س)

روایات در این زمینه گوناگون و پر دامنه‌انـد ضـمن اینکه همه آنها محتوای کلی یک سـخن را عرضه می‌دارند. از جمله این روایت است که پیامبر فرمود: «لما عرج بی الی السـماء اخذ بیدی جبرئیل و ادخلنی الجنهٔ» به هنگامی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و وارد بهشتم کرد. «فناولنی من رطبها فاکلته» ،از خرمای بهشت برایم آورد و من آن را خوردم.«فتحول ذلک نطفهٔ فی صلبی» و مایه آن غـذا در صـلب من بصورت نطفه‌ای در آمد. «فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجه» به هنگامی که به زمین فرود آمدم با خدیجه همبستر شدم «فحملت بفاطمهٔ» او به وجود فاطمه (س) حامله شد. (۱۲) در سخنی دیگر آمده است که:

جبرئیل فرود آمد که چهل روز از خدیجه دوری گزین در این مدت شبها به عبادت و روزها در روزه باشد. در شب چهلم با خرما و انگور، به نقلی با سـیب بهشتی افطار کرد و بنزد خـدیجه رفت و نور فاطمه (س) به رحم خـدیجه منتقل شـد (۱۳)، دستور وصلت از جانب خدا بود که می‌خواست از نسل او ذریه طیبه‌ای باشد. (۱۴)

در این سـخن درس جدیـدی برای مردان و زنان است که در انعقاد نطفه و ایجاد نسل زمینه سازی و طراحی قبلی بایـد باشـد، روابط در چار چوب اندیشه الهی باید صورت گیرد و با غذای پاک و طیب نطفه‌ای و به دنبالش وصلتی باشد. این حاملگی را اگر در سال پنجـم بعثت در نظر گیریم، خـدیجه بایـد در سـنین ۶۰باشــد (اگر ازدواج او در ۴۰ سـالگی بـوده) و اگر در ۲۸ سـالگی او ازدواج صورت گرفته باشد (۱۵)، در حاملگی ۴۸ سال داشته است.

در دوران حاملگی او از وقایع و حوادث کمتر خبر داریم، زیرا تاریخ حمل خدیجه را برخی در سنین قبل از بعثت بعضی آغاز بعثت و جمعی پنجم بعثت نقـل کرده‌انـد و هر کـدام را که اختیار کنیم بحث جدیـدی در آن رابطه خواهیم داشت. اما آنچه که در دوران حمل او اتفاق افتاد سـخن گفتن فاطمه (س) در شـکم مادر است که سـخنان و روایات متعـددی در این زمینه از منابع گوناگون نقل شده‌اند. (۱۶) از جمله این روایت است :

- فلما حملت (خدیجه) بفاطمهٔ سلام الله علیها - به هنگامی که خدیجه بوجود فاطمه (س) که درود خدا بر او باد حامله شد.

- کانت فاطمه علیها السلام تحدثها من بطنها و تصبرها فاطمه (س) از شکم مادر با او حرف می‌زد و درس تحملش می‌داد .

- و کانت تکتم ذلک من رسول الله (ص) خدیجه آن را مکتوم داشته و از آن به پیامبر سخنی نگفته بود.

- فدخل رسول الله یوما فسمع ذلک روزی پیامبر وارد شد و این گفتگو را شنید.

- فقال یا خدیجهٔ لمن تحدثین؟ فرمود خدیجه با چه کسی سخن می گوئی؟

- قالت الجنین اللـذی فی بطنی تحـدثنی و تونسـنی خـدیجه عرض کرد جنینی که در شـکم من است با من سـخن می گویـد و با من مأنوس است. (۱۷)

- در روایات دیگر آمده است که پیامبر فرمود خدیجه، این جبرئیل است که به من مژده داد فرزندی که در شـکم تست دختر اسـت و او نسـلی پاک و میمون و مبارک است و خداونـد تبارک و تعالی نسل مرا از او قرار داده و از ذریه او ائمه راستین و خلفائی را در زمین مقرر فرموده تا از انقضای وحی تا روز قیامت هم چنان جانشین خداوند در زمین باشند.

بـدین سان از همان دوران جنینی معلوم است که او چگونه ثمره‌ای است و از ذریه او چگونه افرادی پدیـد می‌آیند، از غذای پاک و بهشتی، نسـلی پاک، مـدافع سـنن الهی و سازنـده و هدایت کننده پدید می‌آیند و از نطفه ناپاک ذریه‌ای که هر کدام نیزه‌ای بر پیکر اسلامند. ولادت فاطمه

زمان حمل فرا رسید، خدیجه اززنان قریش در امر وضع حمل کمک خواست بخاطر سابقه نارضائی از این وصلت و شاید هم نارضائی از تغییرعقیده و مذهب او کمک به او را نپذیرفتند. حزن و اندوه خدیجه فزونی یافت و بنا بر آنچه که نوشته‌اند ناگهان در باز شد و جمعی از زنان بر او وارد شدند.

- فقالت احدیهن لا تحزنی یا خدیجه - از بین آنان زنی رو به او کرد و گفت ای خدیجه محزون مباش.

- فارسلنا ربک الیک و نحن اخواتک - خدای تو ما را به سوی تو فرستاد و ما خواهران و یاران توایم.

- انا ساره - من ساره‌ام (همسر ابراهیم (ع)).

- و هذه آسیه بنت مزاحم وهی رفیقتک فی الجنهٔ .و این آسیه (همسر فرعون) و همدم تو در بهشت است .

- و هذه مریم بنت عمران و این مریم بنت عمران (مادر عیسی است).

- و هذه کلثم اخت موسی بن عمران و ابن کلثم خواهر موسی بن عمران است .

- بعثنا الله الیک لِنُلّی عنک ما بلی النساء من النساء خداوند ما را به سوی تو گسیل داشت تا در اموری که برای زنان پدید می‌آید ترا یاور و کمک کار باشیم. (۱۸)

بدین سالن به کمک خدیجه پرداختند تا فاطمه را به دنیا آورد. در حین ولادت

فاطمه (س) آن معجزه آفرینش و آن سیده زنان به دنیا آمد و بنا به سرورده مرحوم حجهٔ الاسلام خراسانی در حریم مکه خورشیدی درخشید که مروه و صفا از نور او روشنائی یافتند:

اشرقت فی حریم مکهٔ شمس فاستنارت بمروها و صفاها بدنیا آمد در حالیکه بنا به نوشته محدث قمی ره ذکر شهادت بر لب داشت. (۱۹) بدینگونه:

- اشهد ان لا اله الا الله گواهی می‌دهم که خدائی جز الله نیست .

- و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و گواهی می‌دهم که پدرم رسول خدا و سید پیامبر است .

- و ان بعلی سید الاوصیاء و همسرم علی سید اوصیاءاست

- و ولدی سادهٔ الاسباط

و فرزندانم سید اسباط پیامبرند

شاید بروز چنین واقعه‌ای برای اذهان کمتر قابل قبول باشد ولی در بینش دینی وقوع چنین امری غیر قابل امکان نیست. این قرآن کتاب خداوند است که در دست ماست و در حقانیت آن شک و ریبی نیست در قرآن سخن از مریم است که بدون واسطه و اسباب عادی زاد و ولد، از او فرزندی چون عیسی پدید آمد. عیسائی که در گهواره سخن گفت و یا آدم ابوالبشر را از خاک پدید آورد و از روح منسوب به خود در او دمید و حیاتش بخشید. از چنان خدائی بعید نیست که بخواهد دختری از صلب پیامبر بدین حال و هوا و خصایص پدید آورد. داستان چنین کارهای شگفت‌انگیز در همه کتب مقدس فراوان مشاهده می‌شود و طبیعی است که این امر از آیات خداوند باشد . در تاریخ ولادتش

اینکه فاطمه (س) کی و در چه تاریخی بدنیا آمد در بین مورخان وحدت نظر نیست و این خود یک بحث تاریخی است و حق این است که در این باب اطلاع درستی نداریم و آنچه که درباره آن داوری می‌شود باتکای نوعی استحسان عقلی است. ما در اینجا نظراتی را که دیگران در کتب خود نوشته و جمع‌آوری کرده‌اند ذکر می‌کنیم و نخست در مورد سال ولادتش بحث کنیم .

۱- ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین سال ولادتش را پنج سال قبل از بعثت، مقارن سال نوسازی خانه کعبه ذکر کرده است. صاحب کشف الغمه هم این رأی و نظر را پسندیده و از امام باقر (ع) روایتی را در این باره ذکر کرده است. ابن اثیر هم همین رأی را برگزیده است. (۲۰)

۲- صاحب الاستیعاب (ابن عبدالبر) ولادت او را در سال دوم بعثت ذکر کرده، رأیی که مورد تأیید در کتاب الاصابه هم هست (۲۱)، شیخ طوسی، کفعمی، و مجلسی هم این رأی را برگزیده‌اند(۲۲) به همین گونه است طرز فکر حاکم در مستدرک، شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب.

۳- گروهی از علمای امامیه ولادت او را در سال پنجم بعثت نوشته‌اند، یعنی در ۴۵ سالگی پیامبر مثل مرحوم طبرسی، مرحوم کلینی (۲۳) و در این اندیشه مورخان اهل سنت تاییدی نکرده‌اند.

البته گروه اندکی هم هستند که ولادت او را در سال اول بعثت نوشته‌اند ولی در کل به نظر می‌رسد رأی سالهای پنجم قبل از بعثت و یا دوم آن به صواب نزدیکتر باشد.

اما درباره روز ولادت او.

- عده‌ای آن را روز جمعه دهم جمادی الاخر نوشته‌اند.

- برخی هم آن روز جمعه بیستم جمادی الاخر.

و البته به تناسب روز و تاریخ ولادت فاطمه (س) که مورد بحث و اختلاف است در مورد سن و سال ازدواج و وفات او هم اختلاف رأی خواهد بود و اینکه او در چه سنی ازدواج کرده و در چه سنی وفات یافته جای سخن بسیار است . نامگذاری او

اسم به معنی نشانه و اسم گذاری نوعی نشانه‌گذاری است. از نظر علمی نوع اسم در شخصیت حال و آینده فرد بسیار مؤثر است و از نظر روان موجب نوع احساس نیک یا بد، حرکت یا رکود، رشد یا انحطاط است و به همین خاطر در اسلام راجع به آن توصیه‌های بسیاری شده است .

مثلاً اسلام خواسته است برای فرزندان نامی را برگزینند که سازنده و رشد دهنده باشد، وابستگی او را به مکتبی و اندیشه‌ای نشان دهد، موجب احساس غرور و سرافرازی او در حال و آینده باشد، او را به موضعگیری ویژه و مثبتی وا دارد، حتی در مواردی خط فکری و سیاسی آدمی را در حفاظت و احیای یک اندیشه نشان دهد.

رسول خدا به تناسب ابعاد متعدد شخصیتی فاطمه (س) او را به اسامی و القاب متعددی می‌نامید که همه آنها زیبایند و غرور آفرین، رنگ مکتب و اندیشه اسلامی دارند و هر کدام به مناسبتی و در جائی به کار می‌رفته‌اند و یا نوعی از حالات و صفات فاطمه (س) را نشان می‌دادند. نوع اسامی

امام صادق (ع) فرمد: ان لفاطمهٔ تسعهٔ اسماء عند الله عزو جل. برای فاطمه (س) در نزد خدا نه اسم است: فاطمه، والصدیقه، و المبارکه، و الزکیه، و الراضیه، والمرضیه، و المحدثه، و الزهراء و الطاهره. (۲۴)

در شرح و توضیح این اسماء گفته‌اند او

- فاطمه است زیرا که از شر و از دوزخ بریده است .

- طاهره است یعنی پاک و پاکیزه از نقایص و صفات ناپسند.

- زکیه است یعنی رشد یافته و رشد یابنده در جنبه کمالات و خیرات.

- مبارکه است یعنی صاحب خیر و برکت در علم و فضل و کمالات و نسل .

- صدیقه است یعنی بسیار راستگو و درست.

- راضیه است یعنی خشنود به رضای حق و تسلیم در راه او.

- مرضیه است یعنی مورد پسند خدا و اولیای او.

- محدثه است یعنی زنی که فرشته الهی با او سخن می گوید.

- مطهره است یعنی از هر آلودگی و پلیدی دور است .

– نامهای دیگری هم براساس روایات، برای او ذکر کرده‌اند که اهم آنها عبارتنداز:

– زهراء یعنی کسی که از او نور و درخشندگی متجلی می‌شود، فروغ تابان معرفت، نمونه روشن خداپرستی است و نُوُرها اشتقّ مِن نور عظمهٔ اله.

– معصومه یعنی محصوره از گناه.

– بتول یعنی کسی که حیض نشود. التی لم ترحمرهٔ قط (۲۵).

– ابن اثیر در النهایه گوید بدان علت بتولش خواندند که از زنان عصر خود بحسب فضیلت و تقوا و نسب منقطع و ممتاز بود و هم به دلیل انقطاعتش از دنیا و اتصالش بمنبع سرمدی.

– منصورهیعنی کسی که یاری می‌شود (به قصاص قاتل فرزندش).

– حصان یعنی کسی که عفیف است و پاکدامن.

– حره یعنی کسی که آزاد از وابستگی به خاک و رمل و شوائب آن است .

– عذرایعنی بکر و باکره.

– هانیه یعنی مهربان در حق شوهر.

– شفیعه یعنی دارنده مقام شفاعت.

و اینها خود درس آموزنـد و جهت دهنده و می‌ارزد که در خانواده‌های شیعی برای فرزندان از اینگونه نامها برگزیده شود. ما را در اسامی دیگری که برای فرزندان بر می گزینیم اگر اعتراضی نباشد انتقادی وارد است . درباره نام فاطمه (س)

در میان اسامی متعددی که برای اوست نام فاطمه (س) از همه معروفتر و به گوش‌ها آشـناتر و در کتب اسلامی ذکر این نام بیشترین است. در مورد معنی و وجه تسمیه‌اش گفته‌اند: او فاطمه (س) است: (۲۶)

– لا نها فطمت عن الطمث، بدان خاطر که از آزار حیض بازداشته شده.

– لا نها فطمت عن الشر زیرا که او از شر بریده و جداست.

– لانها فطمت عن الخلق‌زیرا که او از مردم بریده شده.

– لا نها فطمت محبیها عن النار زیرا که دوستدارانش از آتش دوزخ دور و برکنارند.

– لانها فطمت و شیعتها عن النار زیرا که او و شیعیانش از آتش دور و برکنارند.

– لان الخلق فطموا عن کنه معرفتها زیرا که مردم از کنه معرفتش بازداشته شده‌اند.

– لانها فطمت عن ماسوی اله‌زیرا که او از غیر خدا بریده است.

– و امام صادق (ع): لقد فطمها بالعلم و عن الطمث فی المیثاق – فسماها فاطمهٔ – ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک بالطمث (۲۷) خداوند اورا با علم و دانش درآمیخت و از شکول در پیمان بازداشت او را فاطمه (س) نامید و فرمود تو را از کسب دانش اکتسابی بازداشتم و از پلیدی‌ها دور نمودم. کنیه‌ها و تعابیر

برای فاطمه (س) کنیه‌هائی است و کنیه‌ها در دنیای گذشته تقریباً نقش نام خانوادگی امروز را برای افراد ایفا می‌کرده‌اند این کنیه‌ها متعددند و هر کدام به مناسبتی و در بیان شأنی از فاطمه (س) بکار می‌رفته‌اند.

– برخی از آنها در رابطه با انتساب او به فرزندان اوست مثل ام الحسن، ام الحسین، ام المحسن، ام الائمه، ام السبطین، ام الازهار.

– برخی دیگر دارای رنگ جامعه و اجتماعند مثل ام المومنین، ام الایتام، ام النساء، ام الامه.

– بعضی در رابطه بافضائل اوست مثل ام العلوم، ام الخیره، ام الفضائل.

– و بعضی هم در انتساب او به پدرش مثل ام ابیها (مادر پدرش) (۲۸).

تعابیری هم که از او در دست است همگی زیبا و در خور شأن اوست از جمله:

– فاطمه (س) لطیفه‌ای از عالم لاهوت است، فاطمه (س) مظهر زنی کامل و نمونه انسانیت و فضیلت است، فاطمه (س) واجد بوی بهشت است .

– فاطمه (س) ریحانه یا گلی خوشبوست و رسول خدا (ص) می‌فرمود من از فاطمه (س) بوی بهشت را می‌شنوم. تربیت او

او در خانه وحی بدنیا آمد و در مهبط فرشتگان رشد یافت. در محلی نشو و نما کرد که آیه‌های قرآن در آن جا نازل شده‌اند. خانه او از خشت و گلی بیش نبود ولی خانه زبده‌ترین انسانهای جهان بود، پدرش خاتم انبیاء و مادرش سیدهٔ النساء او را چون دو بال ملکوتی در میان گرفتند و به رشد و پرورش او همت گماشتند.

او از دیدی نخستین ثمره وحی و نبوت است و طبعاً سرمایه‌گذاری درباره او بسیار. و این درس مهمی برای مسلمانان است که برای داشتن نسلی ارزنده و پر ثمر حضور والدین عامل و متعهد ضروری است. پدر و مادر چون دو بالند که باید فرزند را هم چون جوجه‌ای زیر پر گیرنده و از حرارت بدن وگرمی عاطفه، در آنان حرارت ایمان و علاقه به مذهب را در او پدید آورند و کودکی که از این حرارت دور باشد بزرگ نخواهد شد.

فاطمه (س) در شرایطی بود که تنها کودک خانواده بحساب می‌آید، آنهم خانواده‌ای که پسر نداشت. دو خواهر بزرگش پیش از او ازدواج کرد و ترک خانواده خود کرده بودند. همبازی او بدین سان تنها پدر و مادر اویند و همراز او مادرش.

بسته به اینکه سال ولادت او را در چه تاریخی حساب کنیم می‌توانیم حدس بزنیم که ایام شیر خوارگی را در شعب گذرانده یا نه، محتمل است او در همانجا به راه افتاده و یا به زبان آمده باشد و در آن دوران خردسالی و پرستاری جز محیط شعب را ندیده باشد. ولی در تمام دوران خردسالی او پدرش که مصداق وانک لعلی خلق عظیم است (۲۹) توجه عمیقش را به او مبذول می‌داشت و مهر و محبتش را درباره او اعمال کرده و برای آینده‌ای دشوار او را نیکو به بار می‌آورد. آری همت پدر و مادرش او را ام الائمه ساخت، و فاطمه (س) پرورانـد که میراث قرآن و عترت ازطریق او سرایت یابند. در همرازی به مادر به درجه‌ای رسید که توانست وارث اسرار مادر و متحمل آن باشد. و در همراهی با پدر به درجه‌ای رسید که لقب ام ابیها گرفت و در همه این مورد عنایت خدا با او قرین بود. مرگ مادر

براساس پاره‌ای از روایات او هنوز کودک و خردسال بود و نیاز به مادر را با تمام وجود احساس می‌کرد که دست اجل آغوش مادر را از او گرفت و در کودکی به دنبال جنازه مادر روانش ساخت. او حامل اسرار مادر و در دم مرگ حامل پیام مادر به پدر و در لحظات جان سپردن خدیجه، مایه آرامش و تسلی او بود .

خدیجه در هنگام مرگ به فکر تجهیز و کفن خویش افتاد و دید که فاقد کفن است. زنی که روزی شوکت عظیم و ملوکانه‌ای داشت و عمری را پیش از ازدواج با پیامبر غرق در نعمت گذارنده بود، با بذل و بخشش مختارانه دستش از مال دنیا چنان خالی شده بود که حتی کفنی برای خود ذخیره نکرده بود. از طریق فاطمه (س) از پیامبر (ص) خواست عبای خود را کفنش کند.

خدیجه در دم مرگ دلواپس بود، دلواپس دختری که باید درگرداب بلا غوطه بخورد، خس و خاشاک از سرو روی پدر پاک کند و برای او ام ابیها باشد. دختری که باید قربان و صدقه اسلام شود، در فقری سخت بسوزد و باجهل‌ها و نادانی‌ها بسازد، و حتی ضربه‌های خصم را بر بازو و لطمه در را بر پهلو تحمل کند.

خدیجه در حین مرگ به رسول خدا سفارش کرد فاطمه (س) را به خدا و به دست تو می‌سپارم، مراقب دختر کوچکم باش... فاطمه (س) کوچک کنار بستر مرگ مادر می‌نشیند و جان دادن او را تماشا می‌کند، به مادر دلداری و تسلیت می‌دهد تا آرام جان بسپرد به او قول و اطمینان می‌دهد که به وصایایش عمل خواهد کرد .

او شاهد آخرین دم مادر است که به همراه آن این کلمات را از او می‌شنود: ان الله هو السلام، و منه السلام، و الله یعود السلام.

خدیجه از دنیا می‌رود در حالیکه عمر فاطمه (س) را قویاً بین ۵ تا ۱۰ سال و محتملاً تا ۱۵ سال می‌توان ذکر کرد. همگامی با پدر فاطمه (س) از همان دوران کودکی که در کشمکش‌های پدر با مشرکان با او همراه همگام بود .

– او در جریان نقشه ترور پیامبر قرار گرفته و پدر را مضطربانه از این واقعه هشدار داد.

– دشمن شکمبه شتر یا گوسفند بر سر پدر می‌ریزد و او با دستهای کوچک خود آنها را از سر و روی پدر پاک می کند.

– پدرش را کتک می‌زنند و او از شدت تاثر می گرید و پدر را نوازش می کند.

– بر بدن پدرش جراحات وارد می کنند او هم چون پرستاری مهربان بر آن جراحات مرهم می گذارد.

– والحق که این دختر را چه تحملی در رنجها و نامردی‌ها بود و چه آثاری از خدمات ارزنده.

– السلام علی البتول الطاهرهٔ ؛ الصدیقهٔ المعصومهٔ، المغصوبهٔ حقها و الممنوعهٔ ارثها.

– السلام علی بضعهٔ لحمه و صمیم قلبه و رحمهٔ اله و برکاته.

فصل ۴: مقام و رتبت فاطمه

مقدمه

سخن از فـاطمه (س) است، شخصـیتی که جلالـت و بزرگی او در قـالب مفـاهیم و الفـاظ نمی گنجـد. و افراد عادی بشـر را توان آن نیست که در شـأن و عظمت او سـخن گوینـد. درجه رشـد او، و شـأن کمالات او را خـدا می‌شـناسد، و رسـول خـدا (ص) و همسر گرامیش امیر مؤمنان (ع) و بس، دیگران را نرسد از کنه معرفتش سردر آورند.

در این صورت مـا را چه توان و امکـانی است که در شـأن او سـخن گوئیم؟ آنچه را که مـا می گوئیم و دیگران پیش از ما درباره او گفته‌انـد در حـد عرض ارادتی است نه تعریف واقعی، و تـازه به همـانگونه که می‌بینم و بـا تعریف ناقصـی که از او در دست است فـاطمه (س) را بـتی ساخته‌انـد که بشـریت بایـد در برابرش زانو زنـد. او را فرشـته‌ای تصویر کرده‌انـد که دیگران بایـد به تقـدیس او بپردازند.

بیان ما از شأن و جلال فاطمه (س) و عظمت و فضائل او در حـد فهم و ادراک محـدود ماست و آن هم بـدان امیـد است که باشداز آسـمان ولاـیت او روزنه‌ای در انـدیشه و روان پدیـد آیـد، دل مـان به نور وجودش روشن گردد و درس آموزی از او ما را در برابر حوادث روزگار مقاوم سازد. و گرنه بگفته فاضلی شاعر به این نکته واقفیم که:

اتریدان تحصی فضائل فاطمه (س)

نفد الحساب و فضلها لم ینفد (۳۰)

آیا تو می‌خواهی فضائل فاطمه را بشماره در آوری

شمارش و حساب بپایان می‌رسدولی فضل او پایان نمی‌یابد.

مظهری از انسان کامل

اگر بخواهیم فاطمه (س) را در عبارتی کوتاه معرفی کنیم، خواهیم گفت او همان انسان کاملی است که قرآن و روایات چهره آن را تصویر کرده‌اند. زنی است که می‌توان گفت مَثَل اعلای نفْس بشری است و مظهر صـفات و اسـمای الهی. از معدود زنانی است که توانسته است به مرحله کمال انسانی دست یابد. قاضی بیضاوی در تفسیر خود می‌نویسد:

– عن النبی علیه الصلوهٔ و السلام: کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربع: آسـیه بنت مزاحم، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، فاطمه (س) بنت محمد (ص) (۳۱) رسول خـدا که درود و رحمت خدا بر او باد فرمود در مراحل رشد و تکامل انسانی مردان بسـیاری به مرحله کمـال مقـدر خود رسیده‌اند ولی از زنـان جز چهار تن به آن مقام دست نیافته‌انـد و آن چهار آسـیه، مریم،

خدیجه و فاطمه (س).

او برترین بانوی اسلام و سیده زنان عالم است. گوهری تابناک در منظومه و رشته نسل پیامبر است و فرشه‌ای است از ملکوت اعلی. او همسر شهید است و امام شهیدان، تربیت کننده نسل شهید است و خود زن شهیده، واجد کمالات انسانی است و نمونه تربیت محمد (ص).

او تنها زنی است که از همان آغاز حیات و تشکّل، براساس اصول متعالی اسلام و ارزشهای اسلامی رشد و پرورش یافته و به درجه‌ای رسیده است که او را در عالم زنان همتائی و در عالم مردان کفی جز علی (ع) نبوده است. سرمایه‌گذاری‌های تربیتی پیامبر (ص) درباره او ثمر داد و کوشش‌های خود او نیز عاملی مهم در رشد او بحساب می‌آمده است . در وصف او

فاطمه (س) را به اوصاف و القابی ستوده‌اند که ما بخشی از آن را در بحث پیشین ذکر کرده‌ایم و البته در قالب القاب و اسماء و تعابیر، ولی می‌توانیم مراتبی را بشرح زیر بر آن بیفزائیم و متذکر شویم که او:

ولیّ خداست، محل اسرار ربٌ العالمین است، دختر ولیّ خدا پیامبر است و همسر ولیّ دیگر خدا امیرمؤمنان (ع) و مادر اولیای خدا از حضرات ائمه و معصومان است .

او ذخیره بزرگ الهی و ذخیره‌دار حجت خداوند است. نور چشم رسول است، دُردانه خدیجه کبری است، معجزه تربیت محمد (ص) است و پرورنده امامان و حجت‌های الهی، مهدی (ع) ذخیره امت و بقیهٔ الله فی الارض از فاطمه (ع) پدید، فاطمه (س) مظهر است، مظهر عفت، مظهر طهارت نفس، مظهر تقوا، مظهر حلم و متانت، مظهر ادب، مظهر خدمت، مظهر شجاعت، مظهر عصمت، مظهر مظلومیت، مظهر حق‌طلبی، مظهر مبارزه و سیاست، مظهر عبادت، مظهر عشق به خدا، مظهر رحمت و مظهر اشک و آه و ناله، مظهر عصیان علیه ظلم و تجاوز و مظهر قهر علیه دشمنان خدا. برتری او از فرشتگان و انبیاء گذشته

فاطمه (س) انسان است ولی تعبیرات دیگران، از جمله رسول خدا (ص) درباره او تعبیر فرشته‌ای است در صورت انسان. رسول خدا (ص) فرمود: فاطمهٔ خلقت حوریه فی صورهٔ انسیهٔ(۳۲) و براساس پاره‌ای از دیگر روایات او فوق فرشته است و حتی فرشتگان در خدمت او بودند، و از انفاس قدسیه‌اش بهره می‌گرفتند.

کدام فرشته است که خدای را چون فاطمه (س) با تمام وجود پرستیده باشد؟ و با آن همه علم و ایمان و اخلاص در پیشگاه او به خضوع و خشوع بایستد؟ و کدام فرشته است که پیک الهی در ورود به آستانش از او اجازه بطلبد؟ روایات و اسناد ما نشان می‌دهند که از حتی از فرشتگان مقرّب خدای هم برتر است و حتی فرشته مرگ در زمان رحلت رسول خدا (ص) باید از او اجازه ورود بطلبد.

به نص بسیاری از احادیث و روایات فاطمه (س) از بسیاری از انبیای گذشته افضل بود، و حتی روایات ما در این زمینه استثنائی قائل نشده‌اند. پاره‌ای از روایات گویند که پیامبران حتی همشأن و همتای فاطمه (س) در ازدواج نبودند و اگر علی نبود برای فاطمه (س) کفوی نبود.

کوشش و تلاش انسان‌ها زمینه‌ساز او جهاست و انسان در سایه آن تلاش‌ها می‌تواند قدرت توان گیرد. به پرواز در آید در آدمی قدرت سیری است از منهای بینهایت تا باضافه بینهایت. آنجا که جای رشد است اگر آدمی در آن گام نهد تا اعلی علیین به پیش می‌رود، و به جائی می‌رسد که فرشته وحی گوید لودنوت انملهٔ لاـ حترقت اگر به میزان گام مورچه‌ای قدم فراتر گذارم خواهم سوخت (به جایگاه بلند ثمّ دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی (۳۳) برسد).

و آنجا که جای سقوط است اگر در آن افتند تا اسفل سافلین سقوط خواهند کرد (ثم رددناه اسفل سافلین) و در گزینش دو مسیر حق انتخاب با خود انسان است. فاطمه (س) راه اول را برگزید و همسر نوح طریق دوم را و دیگر انسانها هم در بین دو مسیرند یا به این نزدیکترند و یا به آن . در حسب و نسب

فـاطمه (س) از تبـار پاکـان و نیکان است، از اصـلاب شامخهٔ و مطهره‌ای پدیـد آمـده که هرگز آلودگی‌های جاهلیت آن را نیالوده است، از نطفه‌ای پدید آمد که مایه اولیه آن را غذای بهشتی تشکیل می‌داد و در رحمی پرورش یافت که هرگز وسوسه غذای شبه ناك در جریان خون او وارد نشد.

– من مثل فاطمه الزهراء فی نسب

و فی فخـار و فی فضـل و فی حسب – والله فضـلها حـق و شـرفها اذ کـانت ابنـهٔ خیر العجم و العرب در جنبه حسب و نسـل و فضـل و افتخار چه کسـی می‌توانـد چون فاطمه (س) باشد. او دختر بهترین افراد عرب و عجم است و خداوند است که او را اشـرف و افضـل قرار داده است و او را حقاً چنین برتری و شرافتی بر دیگران است و دختر بهترین افراد عجم و عرب است .

او وارث انبیاء، از سـلاله ابراهیم، آن پیامبر بت شـکن و از نسل اسمعیل ذبیح آن قربانی راه صفا و اخلاص و از نسل خاتم انبیاء سید رسولان و هم انس و همسـر سـید اوصـیاست، پدر سـر سلسـله انبیای الهی و مصداق و شأن لولاک لما خلقت الافلاك است و وضع مادر را هم دیده‌ایم که سیدهٔ نساء العالمین بود. و خود هم اولین بانوی اسلام است .

در شأن خاندانش پیامبر فرمود:

– یا فاطمهٔ منا خیر الانبیاء و هو ابوك ای فاطمه (س) بهترین پیامبران از ماست و آن پدر تست .

– و منا خیر الاوصیاء و هو بعلك بهترین اوصیاء از ماست و آن شوهر تست .

– و منا خیر الشهداء و هو حمزهٔ عم ابیک بهترین شهیدان از ماست که آن حمزه سیدالشهداء عموی پدر تست .

– و منها من له جناحان یطیر بهما فی الجنهٔ حیث شاء و هو جعفر ابن عم ابیك. و از ما شـهیدی است که او را در بهشت دو بال است که به وسیله آن در بهشت بهر کجای که بخواهد پرواز می‌کند و آن جعفر پسر عموی پیامبر تست.

و منا سبطا هذه الامهٔ و سید شباب اهل الجنهٔ الحسن و الحسین و هما ابناك از ما دو سبط پیامبر این امتند که سید جوانان اهل بهشتند و آن حسن و حسین دو پسر تواند.

و اللذی نفسی بیده منا مهدی هذه الامه و هو من ولدك و قسم به آنکس که جانم در دست اوست مهدی این امت از ماست و او از فرزند تست. (۳۴) جایگاهش نزد پیامبر:

فـاطمه (س) را نزد پیـامبر احـترامی عظیـم بـود بسـی فراتر از احـترام پـدری به دخـترش و این بگـونه‌ای بـود که حیرت دیگران را بر می‌انگیخت او بـا آن همه شـأن و عظمت دست دخترش را می‌بوسـید و به گفته عـایشه هرگـاه که فاطمه (س) بر پیامبر وارد می‌شـد رسول خـدا به احترامش از جای بر می‌خاست و پیشانی او را می‌بوسـید. (۳۵) و یا در حین ورود از او جـداً اسـتقبال می‌کرد و یا در حین خروج از محضرش مشایعتش می‌فرمود.

در شأن وصف فاطمه (س) و در انتساب او بخودش پیامبر کلمات والا و عجیب بکار می‌برد. گاهی می‌فرمود فاطمه (س) یک شاخه گل است (ریحانه)؛ زمانی می‌فرمود فاطمه (س) پاره تن من است (بضعهٔ مِنّی)، و گاهی می‌فرمود فاطمه (س) عزیزترین مردم به نزد من است. (۳۶)

یـا می‌فرمود هر که فاطمه (س) راشادان کنـد مرا شادان کرده است، و هر که فاطمه (س) را بیازارد مرا آزرده است، با این اضافه که شـادی و غضب من، یا محبت و آزارم ،هماننـد محبت و آزار خداونـد است، حتی در پاسـخ به سؤال فاطمه (س) و علی از پیامبر که کـدام محبوبتر و عزیزترند فرمود فاطمهٔ احبُّ الیّ منک و انت یا علیِّ اعزّ علیّ منها (۳۷) فاطمه (س) از تو نزد من محبوبتر است و تو ای علی از فاطمه (س) نزد من عزیزتری .

و این گونه سخنان از یک سو شأن فاطمه (س) را نشان می‌دهد و از سوئی دیگر درس تربیتی است برای پدران و مادران در رابطه با دخترشان که او را بحساب آورند و وزن و قدر او را کمتر از پسـر ندانند، تعصـبهای ناروا را درباره دختران نادیده گیرند و... ضـمن

اینکه این سخن انسان می‌تواند نوعی پیشگیری از جرأت خصم بر فاطمه (س) باشد تا به او جسارتی نکنند و یا شأن او را نزد همسر بالا برند و... فاطمه (س) مصداق آیات

براساس اسنادی که در دست و مورد قبول و اتفاق فریقین است فاطمه (س) مصداق آیات متعدد قرآن است که ما را توان آن نیست همه آنها را احصاء کرده و به شرحش بپردازیم. ذیلاً به چند مورد آن اشاره می کنیم و این جمله را هم می‌افزائیم که نکته‌ای ظریف است. فاطمه (س) مصداق آیات قرآن است و نسل و ذریه‌اش مصداق تفسیری آن‌ها و این پیوندی ملکوتی بین قرآن و فاطمه (س) و ذریه اوست. اما آن آیات . ۱- مصداق آیه قدر:

امام صادق (ع) در تفسیر و معنی آیه انا انزلنا فی لیلهْ القدر، (۳۸) فاطمه (س) را معنی آن دانسته و مصداق کسی می‌داند که در شب قدر نازل شده . ۲- مصداق خیر کثیر:

خدای در قرآن او را کوثر یا خیر کثیر نامیدو اساس نزول آن کوتاه کردن شر سخن مشرکان از سر پیامبر بود. او مصداق آیه انا اعطیناك الکوثر (۳۹) است و شماتت کنندگان پیامبر مصداق ابترند، فاطمه خیر کثیر است و مجسمه خیر، استوانه برکت است و اسطوره بالندگی . ۳- مصداق آیه نسائنا:

در داستان مباهله که بین پیامبر (ص) و مسیحیان نجران پدید آمد، سرانجام قرار شد طرفین ادعا، خود با زنان و فرزندان خویش برای نفرین متقابل حاضر گردند تا ناحق در معرض خشم و لعن خدا قرار گیرد. در آن روزگار زنان گرانقدری در دنیای اسلام حضور داشتند مثل صفیه عمه پیامبر، اسماء همسر ابوبکر، ام هانی و دیگران، ولی هیچکدام مصداق نسائنا قرار نگرفتند.

رسول خدا (ص) فاطمه (س) را بعنوان الگوی زن و مصداق و نماینده کلی زنان اسلام و بر این اساس نام او را در قرآن در قالب نسائنا (۴۰) ثبت داد. و هم بر این بنیان جایگاه قربی برای زن معین کرد که بر خلاف طرز فکر معهود بود . ۴- مصداق آیه تطهیر:

او مصداق آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (۴۱) در قرآن است. در کتاب صواعق المحرقه، تفسیر طبری، و کتب دیگر از رسول خدا نقل شد که این آیه درباره من و علی (ع) و حسن و حسین و فاطمه (۴۲) (س) نازل شده است (۴۳) و طبری در تفسیر خود ۱۵ روایت به سندهای مختلف در این باره ذکر می کند. ۵- مصداق اهلبیت:

او مصداق کامل اهل‌بیت رسول خداست. (۴۴) که در دامان وحی پرورش یافته و اهل عصمت و تقوا مصون از لغزش، و کاملترین افراد اهلبیت و عزیزترین آنها در نزد رسول خدا (ص) است . ۶- مصداق آیه ایثار و اطعام:

او مصداق آیه شریفه قرآن است که: و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصهْ (۴۵) و مصداق آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً (۴۶). اوست که به همراه علی و فرزندان خود و فضه افطاری خود را در راه خدا داد و با آب روزه را افطار کرد و این عمل تا سه روز پی در پی ادامه یافت . ۷- مصداق نگهداری خود از آتش:

فاطمه (س) براساس نامش و طبق سنی که ذکر شد از آتش دوزخ دور و بر کنار معرفی شد: (فصلمت عن النار.) اما آیه قرآن در این مورد صریح‌تر است زیرا به اتفاق فریقین او مصداق آیه فوقیهم الله شر ذلك الیوم (۴۷) است. و این نشان می‌دهد که دوری از عذاب خدا لیاقت، انسانیت و عبادت می‌خواهد و ربطی به زن یا مرد بودن ندارد. و این برخلاف اندیشه رایج بود که زن همکار شیطان است و اهل دوزخ است . ۸- مصداق ذی القربی:

او از نظر خویشاوندی دختر پیامبر و نزدیکترین خویشاوند اوست. پس مصداق همان ذی القربائی است که در قرآن مودت او درخواست شده قل لا اسالکم علیه اجراً الا المودهْ فی القربی (۴۸) جز فاطمه (س) چه کسی است که خون پیامبر را در رگهای خود داشته باشد و بضعه رسول و پاره تن او باشد؟ از او خویشاوندتر کیست؟ ۹- آیات دیگر

او هم چنان براساس روایات متعدد دیگر مصداق آیات زیر است:

– آیه شریفه والقمر اذا تلیها (۴۹) آیه و جمع الشمس و القمر در امر ازدواجش (۵۰)آیه ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها

کافوراً (۵۱) مصداق آیه مرج البحرین یلتقیان (۵۲) و... نظری به روایات

روایات ما که در شأن و مقام فاطمه (س) آمده و از نظر کثرت به حد تواتر رسیده‌اند چنان بسیارند که احصاء آنها خود مجلداتی را می‌طلبد و این روایات تنها از یک منبع و راوی ذکر نشده و یا تنها از سوی شیعیان نیستند که اهل سنت نیز در این زمینه داد سخن داده‌اند و کتب آنها پر است از اینگونه روایات .

اگر بنای اظهار و بررسی باشد می‌توان آنها را بدسته‌هائی تقسیم کرد از آن جمله روایاتی که از سوی پیامبر در شأن فاطمه (س) ذکر شده‌اند در یک گروه، و روایاتی که از سوی علی (ع) یا دیگر امامان ذکر شده‌اند هر کدام در یک گروه، و روایاتی که از سوی صحابه و موافق و مخالف ذکر شده‌اند هر یک در دسته‌ای و گروهی دیگر. و در این بحث ما را توان ذکر آنها نیست .

رسول خدا (ص) فرمود فاطمه (س) بهترین زنان اهل بهشت است. (۵۳) و هم به او فرمود: یا فاطمه، ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین (۵۴) ای فاطمه (س) خدای ترا برگزید و مطهرت گردانید و ترا بر زنان جهان برتری داده و گزینش و انتخاب کرده است.

و هم فرمود: دخترم فاطمه (س)، سیده زنان ازگذشتگان و آیندگان است. فأمّا انبنتی فاطمه فانها سیدهٔ نساء العالمین من الاولین و الاخرین .و یا در سخن دیگری فرمود او از همه زنان جهان برتر است. (۵۵) و یا فرمود که او سیده نساء اهل الجنه است و این تعریف‌ها نوعی درس آموزی هستند به مردم که دیگران دریابند به چه کسانی متوسل شوند و از چه کسانی برای زندگی الگو گیرند. سخن دیگران درباره فاطمه (س)

ما از زبان حضرات معصومان علیهم السلام درباره فاطمه (س) بحث نکنیم که آنها جای خود دارند از دیگران بگوئیم و از جمله از عایشه همسر پیامبر (ص) که می‌گفت کسی را ندیدم از فاطمه (س) راستگوتر باشد جز پدرش. (۵۶) ابن ملقن گوید عایشه سر فاطمه (س) را بوسید و گفت ای کاش من موئی بر سر تو بودم. (۵۷)

ابوبکر پس از وفات پیامبر در برابر سخنان و احقاق حق فاطمه (س) از او، در مقام پاسخ گفت: انت معدن الحکمهٔ و موطن الهدی و الرحمهٔ، و رکن الدین و عین الحجهٔ (۵۸) تو معدن حکمتی، مرکز هدایت و رحمتی، رکن و اساس دین و عین محبت خدائی...

(البته ما فعلاً ـ وارد این بحث نمی‌شویم که اگر فاطمه (س) براستی چنین بود پس چرا در رابطه با سخنان در خواستهای او موضع خلاف در پیش گرفتند؟ چرا کتک زدن او را دستور داده و یا لااقل در برابر صدمه و آزارش سکوت کردند و دم بر نیاوردند آری آنجا که پای مطامع و منافع در میان باشد، درخت شرف را می‌سوزانند و حتی تنها یادگار رسول خاتم سیلی می‌خورد و دیگران خاموش می‌مانند...) تعبیرها از فاطمه (س)

تعبیراتی که از فاطمه (س) در دست است بگونه‌ای است که حکایت از مقام و عظمت والای او دارند.براساس روایات متعدد عبارات و کلماتی در شأن او بسیار و از آن جمله است:

او فاضله است، علیمه است، محدثه است (یعنی فرشته سخن می گوید) معصومه است و محصوره از گناه، رشیده است، شهیده است بمعنای خاص و عامش، کنیز خداست ،واجد بوی بهشت است، مدافع حق است و حق طلب، مادر امامان است،ادامه شجره نبوت است تقیه و نقیه است، پاره تن پیامبر، یا بضعهٔ رسول است، سیده زنان است، و...

فاطمه (س) رابرتر از مریم دانسته‌اند زیرا که مریم مادر یک عیسی است و فاطمه (س) مادر ۱۱ امام معصوم، که عیسی فرزند مریم در عین نبوت باید در پشت سر مهدی او نماز بگذارد. امام صادق (ع) فرمود خداوند فرمود از نور فاطمه (س) امامانی پدید آوردم که به امر من قیام کنند و افراد را بحقم هدایت نمایند. (۵۹)

و از اینگونه تعبیرات درباره او بسیارند، که برخی از آنها صفات موهبتی هستند و برخی دیگر صفات مکتب و زنان ما با بهره گیری از جنبه الگوئی او می‌توانند بسیاری از صفات مورد انتساب فاطمه (س) را بدست آورند و یا لااقل قدم در جای قدم او بگذارند. او

طاهره است و از هر آلودگی و ناپاکی به دور است. و زن می‌تواند طاهره باشد بشرطی که راه فاطمه (س) را طی کند، در برابر وقایع و جریانات و در مشی‌ها و حرکت‌ها و در برخورد با نامحرم چون فاطمه (س) موضع گیرد. شرف و افتخار فاطمه (س) :

شرف و افتخار فاطمه (س) در این است که از همه گسسته و به خدا پیوسته است، بنده حق است و تسلیم او، عابده‌ای است بی مانند که با تمام وجود به پرستش خدای پرداخته است. در پیشگاه حکم و فرمان الهی کالمیت بین یدی الغسال است تنها و تنها در پی آن است دریابد که خداوند از چه چیز خرسند است، چه امری به نظر او مبغوض است، رضایتش در چیست؟ سخطش در کدام عمل و رفتار؟ و او همان را مورد عنایت قرار دهد.

فاطمه (س) در سایه بندگی خدا خیر نساء اهل الجنة (۶۰) شد، و به همین خاطر افضل نساء اهل الارض بحساب (۶۱) و در سایه چنین امری است که نور او از نور عظمت خدا مشتق می‌شود. (۶۲)و رهیابی‌ها در سایه ادامه راه اوست و افضلیت در سایه بهره‌مندی از هدایت او، و بهترین زن بودن در سایه پذیرش جنبه الگوئی او.

فاطمه (س) در سایه بندگی خدا به درجه‌ای رسیده که می‌تواند عزیز خدا باشد و میوه دل پیامبر به حساب آید، همتا و همراز علی باشد و همپرواز با سید اوصیا و سرانجام، میزان و معیار سنجش حق و باطل، و کفر و ایمان برای دیگران گردد. فاطمه (س) یک محک انسانیت و فضیلت است و زنان ملاک اعتلاء و انحطاط خود را براساس او باید در نظر گیرند. رمز عظمت را در او باید بجویند و سعادتمندی را در گروه ادامه راهش بدانند.

فاطمه (س) آبرومند درگاه خداوند است، و این آبرو را در سایه اطاعت و تسلیم خود به خدا پدید آورده و دانسته است که عزت از آن خداست. ان العزة لله جمیعا (۶۳)و هم اوست که بشرط زمینه سازی ما، عزت را برای ما مقدر می‌سازد تعز من تشاء (۶۴) و فاطمه (س) کوشید خود را در مسیر عزت خدائی قرار دهد و عزیز گردد.

او دریافته است که حکومت بر دلها در سایه سازش با خدا و پیوند با او حاصل می‌شود، نه در سایه خود آرائی و نه در سایه فریب و نیرنگ. دلها را خدای می‌گرداند نه مردم، صفای باطن و رشد در سایه بندگی خدا بدست می‌آید نه در سایه دلقکی و موی افشانی و رنگ کاری و این دریافت درسی مهم برای همه زنان در طول تاریخ است. و اگر زنی چون فاطمه (س) با خدا بسازد و در نزدش آبرویی پیدا کند، چنان خواهد شد که پیامبر بجای او بنشیند و گندم او را آسیاب کند. و از او بوی بهشت استشمام کند. مقام عصمت او

فاطمه (س) دارای مقام عصمت است (۶۵) بدین معنی که معصومه است، یعنی محصوره از گناه، یعنی ممنوع و محفوظ از لغزش و انحراف و از این دید می‌تواند الگو باشد. عصمت یک سبب شعوری است که به هیچ وجه مغلوب نمی‌شود و از انواع شعور و ادراکی نیست که ما با آن آشنائیم و از سنخ علوم و ادراکات متعارضی نیست که قابل اکتساب و تعلم باشد. (۶۶)

پس در راه و روش فاطمه (س) اشتباه و لغزشی نیست. آیه تطهیر هم او را از رجس و خطا دور معرفی می‌کند و حدیث معروف ان الله اصطفاك و طهرك...نیز آن را تأیید می‌نماید. البته مقام بصیرتش و ادراکش از جهان و ماسوای آن خود عامل دیگری برای دوری او از لغزش است .

عصمت موجد صورت علمی ریشه‌داری است که پدید آورند. آثاری از اخلاق چون شجاعت، عفت و سخاوت است و مانع پدید آمدن جبن، خمود و شره، بخل، تبذیر، تدبر و براین اساس فاطمه (س) دارای فضایل اخلاقی است به صورت کامل و مطلق و به دور از رذایل اخلاقی است آن هم در صورت کلی آن، او نه تنها تن به گناه نمی‌دهد، بلکه حتی ترک اولائی از او سر نمی‌زند. هرگز قول و فعلی را مرتکب نمی‌شود که در آن شائبه ترك اولی و یا گناه باشد. بدین سان او در خورتر از هر کس در داشتن جنبه الگوئی است . مقام علم او

فاطمه (س)زنی عالمه است، عالمه‌ای که بلا معلمه است (۶۷)، معلم او خداست و علم موهبتی به او عنایت کرده در عین اینکه

رسول خـدا (ص) در مسؤولیت پـدری بالای سر او بوده و راه رشـد و آگاهی را برای او هموار کرده است. چه بسیارند سؤالات و پرسش‌هائی که فاطمه (س) در طول مدت حیاتش از پدر پرسیده و برای آنها پاسخ مناسب و عملی یافته است .

مقام علمی فاطمه (س) را در نحوه برخورد او نسبت به خود و دیگران، و نسبت به خدای جهان و پدیده‌های آفرینش می‌توان یافت، هم چنین در عرصه الهیـات و در عرصه ادب و سـخن تنهـا خطبه او در مسـجد، آن هم در چنـان حـال و هوائی، کافی است که او را فردی نمونه و زبده قلمداد کند و برتری و علو فکری او را نسبت به دیگران نشان دهد .

- او در مقام دانش بجائی رسـید که رسول خدا (ص) درباره‌اش فرمود فطمها اله تبارك و تعالی بالعلم و او در این مقام همانند مقام عصـمتش از انبیای پیشـین پیش‌تر رفته است. چنین امری نبایـد اسـتبعادی را پدیـد آورد زیرا آدمی در سایه بنـدگی خدا می‌تواند به جائی رسد که واجد سـمع و بصـر الهی گردد. کنت سـمعه اللذی یسمع به و بصره اللذی یبصربه و برای انسانی واجد چشم و گوش خدائی سر در آوردن از حقایق و اسرار امری عادی و طبیعی است . مقام تقوای فاطمه (س)

فاطمه (س) دارای ملکه تقواست و بـدین خاطر همه گاه هشـیار است که معصـیتی پدیـد نیایـد و جز در مسیر فضایل حرکت نکند. هوای حق را بر هوای دل ترجیـح می‌دهد و در این راه به جائی می‌رسد که برای افراد عادی جامعه قابل تعلیل نیست. هم چون فردی عـادی از پـدر تقاضای خـدمتکاری می‌کنـد، و بر خلاف آن درخواست پیامبر خـدا به او تسبیـح ویژه‌ای برای تکبیر و سـتایش خـدا می‌آموزد، و فاطمه (س) خدا را بر این عطای پیامبر سپاس می‌گذارد.

عمل و رفتار فاطمه (س) بر خلاف مقتضای تقوا نیست و بـدین خاطر هرگز مرتکب امری خلاف تقوی نیست، و هرگز اسـیر حرص و طمع نیست، از شأن و موقعیت خود، پدر، و همسر سوء استفاده نمی‌کند. در مسیر خود دچار گمراهی و سردرگمی نمی‌شود.

- او راه تقوا را در پیش می‌گیرد و در خور شأنی می‌گردد که خدای برای او راه در رُو و نجات از مشکل را که در قرآن وعده داده است فراهم می‌سازد و من یتق الله یجعل له مخرجا (۶۸) شـما در عالم انسانی کدام زن را سـراغ دارید که در تقوا بتواند همدوش و همگام فاطمه (س) باشد؟ پس وعده الهی درباره او محقق می‌گردد.

- او سعی به هدایت‌طلبی و رهیابی می‌کند و می‌کوشد اهل هدایت و در معرض راهنمائی خدا واقع گردد. در نتیجه خداوند عوامل زیان و ضـرر بخشی گمراهان را از ساحت او دور می‌دارد. علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذ اهتدیتم. (۶۹)و این هم وعده دیگر خداوند است که فاطمه (س) خود را در معرض آن قرار می‌دهد.

- و بالاخره او خود را با سـر منشأ عزت و سـرافرازی همگام می‌کنـد و در نتیجه پیونـد عزت برای او پدیـد آمـده و مصـداق این آیه قرآن می‌شود ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین در جنبه ایمـان و بـاور داشت چه کسـی در عـالم زنان چون فاطمه (س) است؟ پس حق است که عزت و آبرومندی از آن او باشد.

بخـاطر عصـمتش و مقـام علمیش همه حرکـات و مواضـعش براسـاس حکمت بـالغه الهی و خود در این جنبه نیز الگویی تـام و تمام است. دیگران هم وظیفه تبعیت از راه و رسم او را دارنـد و هم خود موظفنـد در مسـیری قرار گیرنـد که حاصـل آن رشـد و کمال و دستیابی به بصیرتی برای یافتن راه خود باشد. آبرویش نزد خدا

فاطمه (ص) آن بنده‌ای است که در نزد خدا آبروئی عظیم و پردامنه پیدا می‌کند. تا حدی که خدای به رضای فاطمه (س) خرسند و به غضب فاطمه (س) غضبناك می‌شود، ان الله یرضی لرضاء فاطمة و یغضب لغضبها (۷۰) و نمونه همین سخن در آثار دیگر روایات از اهل شیعه و سنت زیاد بچشم می‌خورد. (۷۱)

به امام صادق (ع) گفتنـد که برخی این حـدیث را باور ندارند - آیا قابل قبول است که خدای از خشم فاطمه (س) بخشم آید؟ امام فرمود چرا باور نمی‌داریـد؟ آیا شـما باور نداریـد که خـدای از خشم بنـده مؤمن بخشم می‌آید؟ فاطمه (س) نیز زنی با ایمان است و طبیعی است خدای از خشمش بخشم می‌آید.(۷۲)

فاطمه (س) در پیشگاه خدا و در سایه عبادت قرب و آبرو پیدا کرده و در مثال آبرومندیش این بس که برای او مائده‌ای آسمانی نازل می‌شد آن هم، نه یکبار و دوبار، بلکه بصورتی مکرر. رسول خدا (ص) بهمراه علی مرتضی بر او وارد شدند در حالیکه هر دو بمانند فاطمه (س) گرسنه بودند. ظرف غذائی گوارا در کنار او یافتند. پرسیدند أنّی لکِ هذا؟ این غذا از کجا پدید آمد؟ پاسخ داد من عندالله – از جانب خدا. (۷۳)

هم چنین این سخن از سلمان است که گفت به هنگامی که فاطمهٔ (س) در مسجد قصد نفرین کردن کرد و غضبناک شد. دیدم دیوارهای مسجد می‌لرزد. و امام باقر (ع) فرمود به خدا سوگند اگر فاطمه (س) گیسو می‌گشود و لب به نفرین باز می‌کرد زمین اهل خود را فرو می‌برد و یا عذاب بر مردم نازل می‌شد و این حقیقتی است که پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود: یا فاطمه ان اله عزوجل یغضب لغضبک و یرضی لرضاک (۷۴). مقام شفاعت

بخاطر آبرومندیش در پیشگاه خداوند فاطمه (س) دارای مقام شفاعت است، و این سخنی است که پیامبر درباره‌اش فرموده بود: جعل الله مهر فاطمهٔ الزهراء شفاعهٔ المذنبین من ام ابیها (۷۵)خداوند مهر فاطمه زهرا (س) را شفاعت گنهکاران امت پدرش قرار داد. (البته بدان شرط که لایق و در خور شفاعت گردند).

امام باقر (ع) فرمود: در قیامت کنار آتش دوزخ، برای مادر ما فاطمه (ع) جایگاهی بلند است که به منظور شفاعت و نجات دوستان می‌ایستد و گنهکاران به دختر پیامبر پناه می‌برند – و امام صادق (ع) هم در تأیید این سخن فرمود معنی خیر کثیر همین است و او نفع بسیاری را بخاطر آبرومندیش در پیشگاه خدا متوجه امت می‌سازد.

در این ادعا جای تعجب و استبعادی نیست. خداوند این چنین می‌کند که به بنده‌ای مقام عزت و شفاعت می‌بخشد، بدون اینکه بنده‌ای را در آن امر مستقل و یا خود را در این جنبه خلع ید کند. بر خلاف تصور گروهی که آن را محال می‌دانند این دعوی مبنای قرآنی دارد بدینگونه که:

جانها بدست خداست (الله یتوفی الانفس حین موتها) (۷۶) ولی آن را در اختیار فرشته مرگ قرار می‌دهد بدون اینکه آن حق را از خود سلب کند (قل یتوفیکم ملک الموت اللذی و کل بکم (۷۷) – در امر شفاعت (قل لله الشفاعهٔ جمیعا) (۷۸).

در عین حال به این آیات توجه کنید: من ذاللذی یشفع عنده الا باذنه (۷۹) – ولا یشفعون الا لمن ارتضی. (۸۰) دیگر مقامات ما را توان آن نیست که همه کمالات او را در این محدوده فکر کنیم. اوج رتبت و مقام او بحدی است که هیچ پرنده تیزبالی به درک مقامش دست نمی‌یابد و چند بعدی بودن حیاتش سبب می‌شود که اگر یک جنبه آن را مورد عنایت قرار دهیم از دیگر جنبه‌ها باز می‌مانیم. ناگزیر به صورت اشاره‌ای به مواردی از آنها را به صورت گذرا متذکر می‌شویم:

– او از نور عظمت خدا خلق شده لاـ ن الله تعالی خلقها من نور عظمته، (۸۱) حوراء انسیه است و نطفه او از میوه بهشتی است. و پیامبر بوی بهشت را از فاطمه (س) می‌شنید (۸۲) شب قدر هزار ماه و فاطمه (س) تأویل شب قدر است (۸۳)، و محور اهلبیت است (۸۴) و از زنان برگزیده جهان است (سیدهٔ نساء اهل الارض)(۸۵).

زهرا از صابرین است (۸۶) و بهشت برای فاطمه (س) خلق شده. (۸۷) و دارای مقام شفاعت است (۸۸)، با جبرئیل مراوده داشت، و برای او مائده نازل می‌شد، خدا پیش از خلقت دنیویش امتحانش کرد و موفقش یافت، آبرومند نزد خداست، امانتدار خلفای الهی است، مادر مهدی است و...

همانگونه که ذکر شد ریشه و منشأ کمالات او عبادت، اطاعت و تسلیم است. زهد و تقوا و امانت داری تکلیف و رعایت آن است. متعهد و مسؤول است، دارای وقار و استقامت است. غضب دارد و بی باک نیست، زبان دارد و اهل همز و لمز نیست او زنی است که موقعیت خود را در عرصه تکلیف یافته و آگاهانه و فضیلت مندانه در راه وصول به آن به پیش می‌رود و هدفی جز جلب رضای الهی ندارد . درود بر فاطمه (س)

شأن و مقام او را از سخنانی که دیگر این درباره او گفته‌اند، مخصوصاً حضرات معصومان (ع) می‌توان دریافت مثل درودهائی که مرحوم مجلسی از زبان معصوم (ع) درباره او گفته است (۸۹) السلام علی نفس الله القائمهٔ بالسنن السلام علی نفس الله العلیا، و شجرهٔ طوبی، و سدرهٔ المنتهی و المثل الاعلی و...

اما در این قسمت می‌خواهیم از زبان فردی غیر معصوم درود را درباره فاطمه نقل کنیم. محیی الدین عربی در کتاب مناقب برای هر یک از چهارده معصوم (ع) خطبه‌ای دارد که در آن شؤونی را از آن معصومان نقل می‌کند. درباره فاطمه سلام الله علیها چنین می‌سراید:

و صلّ علی الجوهرهٔ القدسیهٔ فی تعیّن الانسیّهٔ – صورهٔ النفس الکلیهٔ – جواد العالم العقلیهٔ – بضعهٔ الحقیقهٔ النبویهٔ مطلع الانوار العلویهٔ – عین عیون الاسرار الفاطمیهٔ – الناجیهٔ المنجیهٔ لمحبیها عن النار، ثمرهٔ شجرهٔ الیقین، سیدهٔ نساء العالمین، المعروفهٔ بالقدر، المجهولهٔ بالقبر، قرهٔ عین الرسول، الزهراء البتول، علیها الصلوات و السلام .

فصل ۵: محوریت فاطمه (س)

مقدمه

در شأن و مقام فاطمه (س) هر چه بگویند کم گفته‌اند و رتبت و عظمت او بسی بیشتر از وصف توصیف کنندگان است او دخت پیامبر است و همسر امیر مؤمنان، مادر سبطین است و خود معصومه‌ای شهیده، نمونه تربیت پدری است که دارای مقام نبوت است و مادری که سیده زنان عالم است .

او دارای ملکه تقوا، عفت و عدالت است و دارای مقام عبد است و در این راه واجد صفاتی که افراد عادی بشر را توان اکتساب آن در چنان حد نیست. حق این است که گفته‌اند برای او رازی الهی و لطیفه لاهوت مطرح است. ان لفاطمهٔ سلام الله علیها سرّاً الهیاً و معنی لاهوتیا...(۹۰) محور بودن فاطمه (س)

فاطمه (س) در جهان آفرینش و در دنیای اسلام می‌تواند محوری به حساب آید که گردش بسیاری از پدیده‌ها و چرخش آنها بدور او باشد. روایات بسیاری بنقل از مورخان شیعه و اهل سنت در دست است که او را مورد عنایت خداوند در امر آفرینش خوانده‌اند و حتی متذکر شده‌اند که اگر فاطمه (س) نبود آفرینش جهان نبود.

در دنیای اسلام او محور اسلام است، محور رسالت است، محور امامت و خلافت منصوص است.وعده الطاف حق در حفظ و تداوم آئین محمدی (ص) به وسیله او محقق شده و اسلام و قرآن به برکت حضور ذریه طیبه او از مهجوریت بدر آمده است .

او محور اهلبیت است و محور اصحاب کسا، تداوم بخش نسل پیامبر است و محور سادات. در جریان مباهله او مصداق نساء ناست و الگوی همه نیک زنانی که تا قیام قیامت بر تارک تاریخ بشریت می‌درخشند واسلام بوسیله آنان می‌تواند امروز هم مباهله کند و حقانیت این آئین را به اثبات برساند.

مهدی امت که چشم جهانی منتظر اوست از نسل فاطمه (س) است و فرزند اوست و جهان آشفته را فرزندش تحت سلطه اسلام در می‌آورد و پرچم توحید را او بر جهان می‌افرازد. پس فاطمه (س) مادر اسلام است و مادر قرآن، ام ابیها بوده و ام الاسلام هم می‌تواند به حساب آید. مصداق‌های دیگر

گفتیم که فاطمه (س) مصداق آیات مختلف قرآن و تجلی بخش جنبه‌های مختلفی از ابعاد حیات اسلامی است بگونه‌ای که هر کدام از آنها نوعی محوریت او را نشان می‌دهند.

– او مصداق اهل بیت پیامبر و واجد شأن آیه تطهیر است .

– مصداق عترت و یکی از دو ثقلی است که رسول خدا آن را به مردم سفارش کرده است. (۹۱)

– مصداق ذوی القربای قرآن است که مودت آنها مورد توصیه است. (۹۲)

– مصداق نفس پیامبر در آیه مباهله است .

– مصداق ام الائمه و ام المومنین است که پیامبر درباره او سفارش داشته است .

– مصـداق کوثر به معنی خیر کثیر که شعاع برکتش سراسـر عالم و جود را پر کرده و از وجود او و از رحمش شخصیت‌هائی پدید آمده‌اند که هر کدام مایه افتخار اسـلامند. این همه فیوضات و درخشـندگی از سـتاره‌های تابان اسـلام، این همه هادیان و راهنمایان که هم چون اخترهائی فروزان بر تارک آسمان اسلامند همه از فاطمه‌اند. و این همه شاهدان ایثارگر تاریخ اسلام از عاشورا تا غیبت همه از زایندگی فاطمه‌اند .

آری، در جهان اسلام هر جا سخن از صفای خانوادگی و وفاست فاطمه (س) در رأس آن است و هر جا که از همسری نمونه بحث شود فاطمه (س) سـر آمد آنهاست و هر جا که از زنی حق طلب ومبارز سخن رود نام فاطمه (س) در آن محفل یاد می‌شود و هر جا از خانه شـهید و مادر شـهیدان یاد است فاطمه (س) از زبدگان آنهاست. و محور همه این بحثها و عناوین فاطمه (س) خواهد بود. و شگفت از یک زن، رشد یافته درخانه‌ای محقر و این همه عظمت و آن همه محوریت . فاطمه (س) محور خلقت

اگر به حدیث لولاک لما خلقت الا فلاک که در شأن پیامبر اسـلام است اتکا شود، باید فاطمه را محور آفرینش دانست از آن بابت که بـدون وجود او نسـل پیـامبر منقطع بود وتـداوم بخشـی اسـلام تـا قیـام قیـامت که توسط نسل فاطمه (س) است علی الظاهر بی‌اثر می‌ماند.

در قوس صـعودی و نزولی، در سـیرکمالی وجود فاطمه (س) منشأ فیض و منبع آثار انوار عالیه بحساب می‌آیـد و اگر رسول خـدا را اصـل اصـیل آفرینش بحساب آوریم و اگر او را علت غائی خلقت بـدانیم طبیعی است که محور همه این سـیرها و رشـد فاطمه (س) خواهد بود .

فاطمه (س) واسـطه نبوت و امامت است و تکامل خلقت در سایه تبیین رسالت است و ائمه مبین قرآن و رسالت و همه از نسل فاطمه (س). پس فاطمه (س) مصـدر ائمه است و تداوم بخش دعوت محمد (ص) آیا جز این است که ۱۱ ذریه پاک بعنوان خلیفه راستین پیامبر از نسل فاطمه‌اند؟ حلقه تکامل انبیاء

بگفته اسـتاد فاضل حسـینی دانشـمند مصـری، فاطمه (س) مانند موجی بود که باید نور رسول خدا (ص) را در طول رشـته‌های ممتد اعصار و قرون عبور دهد و بشـریت را از آن نور فیاض روشن و نورانی کند (۹۳)او حلقه تکامل انبیاء الهی و بقیه النبوه به تعبیر علی است (۹۴) زندگی او امتداد حیات پیامبران است .

همه آنچه را که پیامبران در طول تاریخ گفته و سروده بودند، از طریق فاطمه (س) به امامان برحق، و از امامان به خلق خدای رسیده است. او از طریق پـدر وارث و نیز سـرایت ده همه مفـاخر انبیای گذشـته است و بـدین سان همه ارزش‌های نیاکان خویش از انبیاء و رسل را در خود داراست و آنها را از طریق ازدواج با علی در نسل خود ساری و جاری ساخته است .

پس فاطمه (س) از این دیـد ادامه دهنـده رسالت‌ها و از دیدی امید رسالت‌هاست، ثمره باغ وجودی انبیاء است و مهدی موعود را او به جامعه اسـلامی تحویل داده است و از این دید فاطمه (س) رسالت‌های گذشـته را با خاتمیت و امامت پیوند بخشیده است . تداوم بخش نسل پیامبر

فاطمه (س) زنی است که سـلاله پاک رسول خدا (ص) بوسـیله او تداوم یافته است. یازده خلیفه راستین پیامبر و ولی خدا از رحم او پدید آمده‌اند و وارث فضائلی شده‌اند که فاطمه (س) از طریق رسول خدا (ص) بدان صفات متصف بود.

رسول خـدا (ص) بوسـیله فـاطمه (س) نشـان داد که بر خلاف رسم معهود دختران هم می‌تواننـد نسل پـدر را تـداوم بخشـند آن هم پدری که خاتم انبیاست. و نیز از طریق دختر مکتب، تربیت، شـهادت می‌تواند به نسل بعد سـرایت کرده و استمرار یابد، و این مزیت

مخصوص مردان نیست .

رحم فاطمه (س) هماننـد منبع فیضـی بود که از آن معادن نور و حکمت پدید آمدند و خلفاء خدا در زمین از آن رحم پاک بروز و ظهور کردند. رسول خدا (ص) بر خدیجه وارد شد و دید با جنین خود سخن می‌گوید، پس از سؤال و جوابی به او گفت:

'هذا جبرئیل، فیبشرنی انهاانثی. این جبرئیل است که به من مژده می‌دهد طفلی که در رحم داری دختر است .

– و انهاالنسلة الطاهرة المیمونة و او نسل پاک و میمون و مبارکی است .

– و ان اله تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها و مژده‌ام داد که خدای تبارک و تعالی تداوم نسل مرا از او معین کرده است .

– و سیجعل نسلها ائمة. و بزودی نسل او را پیشوایان زمین قرار دهد.

– و یجعلهم خلفا فی ارضه بعد انقضاء و حیه ۹۵) و پس از انقضای وحی آنها را خلیفه خود در زمین قرار دهد. محور رسالت فاطمه (س) محور رسالت است. پیامبر او را جدّاً گرامی می‌داشت و محبت او به دخترش بیش از حد محبت عادی پدری به دخترش بود. شـرایطی در فـاطمه (س) بود که براسـاس آن او رکن مهم پیشـرفت اسـلام بحساب می‌آمـد. هم در دوران حیات پیامبر، هم در عصر پس از وفاتش نقش‌های مهم و اساسی را در زندگی ایفا کرد.

او پس از وفـات رسول خـدا (ص)، رسالت را زنـده نگه داشت. همتای علی در مبارزه حق طلبانه بنفع اسـلام بود. و هم او زمینه ساز شرایطی شد که مقدمتاً به صلح حسن و نهایتاً به شهادت حسین منجر گردید بار رسالت کربلا در واقع به دوش فاطمه بود و حاملان پیام شهادت دختران فاطمه‌اند.

پیامبر در شب عروسی فاطمه (س) فرموده بود: پروردگارا این دو محبوبترین آفریدگان تو نزد منند. پس دوست بدار آنها را، و نسل شـان را مبـارک گردان و در تـداوم بـدار نسل و تبارشان را و از جانب خود آنها را نگهـداری بنما... بـدین سان فاطمه (س) وزنه‌ای گرانقدر برای اسلام و محور استمرار هدف عالیه اسلام است . محور عصمت

فـاطمه (س) محـور عصـمت اسـت. معصومـان اسـلام در عصـر او پیـامبر اسـت که پـدر اوست، علی است که همسـر اوست حسن و حسین‌اند که دو فرزنـد او هسـتند و او هم چـون قطـبی است که عصـمت‌ها به دور او می‌گردنـد و از طریق او به نسـل بعـد سـرایت می‌کنند.

بـدین سـان فـاطمه (س) محور تـداوم عصـمت است. گردش چرخ امـامت و ولاـیت به نیرو بخشـی فـاطمه(س) وصل است و تربیت معصومان و شـهادت آموزی و زنـدگی سازی، و هدایت آموزی‌های بعدی هم در محور او دور می‌زنند. ابواب علیم الهی از دریچه فاطمه (س) گشوده می‌شود واقتدای مردم به راه خداوند از برکت اوست. جابر عبدالله انصاری از قول پیامبر چنین نقل می‌کند:

– ان اله جعل علیا زوجته و ابناءه حجج الله علی خلقه خداوند علی و همسر او و فرزندان او را حجت‌های خدا بر خلقش قرار داد.

– و هم ابواب العلم فی امتی – آنان دروازه‌های علم در امت منند.

– من اهتدی بهم هدی الی صراط مستقیم آن کس که بوسیله آنها ره یابد به صراط مستقیم هدایت گردد.(۹۶) محور اهلبیت فاطمه (س) محور اهل بیت و نزدیکترین فرد به بیت رسول اله است. ام سلمه گوید روزی پیامبر (ص) در منزل من بود علی و فاطمه (س) هم دم در خانه بودنـد. پیامبر (ص) فرمود اهلبیت مرا صـدا بزن. و من علی و فاطمه (س) را صدا کردم، وارد شدند وپیامبر آنها را در کنار گرفت. (۹۷) و این خود حکایت از معرفی مصداق اهلبیت دارد .

فـاطمه (س) وزنه سـنگین اهـل بیت است و محور علاـقه رسول خـدا (ص) هر وقت سـخن ازمورد محبت بودن کسـی در نزد پیـامبر (ص) بود فاطمه (س) بر همه آنها مقـدم بود. از کسانی که در زیر عبائی گرد آمده ومورد ادعای پیامبر قرار گرفته‌اند فاطمه (س) از اعضـای مهم آن است پیـامبر دربـاره آنهـا چنین فرمود اللهم هولاـء اهـل بیتی فـاذهب عنهم الرجس و طهرهـم تطهیراً. خداونـدا اینان اهلبیت من‌اند، پلیدی را از آنان دور دار و آنان را کاملاً پاک و پاکیزه بدار. محور اهل کسا

داستان کسا بدینگونه است که روزی رسول خدا (ص) علی، فاطمه، حسنین (ع) را در زیر عبائی که خود هم در آن بود گرد آورد. و آیه تطهیر را در شأن آنان خواند که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و دعا کرد وفرمود خداوندا اینان اهلبیت و آل محمدند درود و برکات خود را بر اینان قرار داده که تو ستوده و الا مقامی. این حدیث که شأن خاندان پیامبر، فاطمه زهرا (س)، علی و حسنین را نشان می‌دهد از طرق مختلفی از شیعه و اهل سنت نقل شده است بنابر آنچه صاحب کتاب فاطمه الزهرا ء ذکر کرده‌است (۹۸) نویسندگان حدیث کسا بخط خود عبارتند از شیخ عبداله بحرانی در کتاب العوالم العلوم، که در آن خط بیش از ۲۰ تن از علمای بزرگ مثل شهید ثانی، علامه حلی، فخر المحققین، ابن شهر آشوب و دیگر افراد مورد وثوق گردآوری شده است .

این حدیث با ۲۹ سلسله سند به جابربن عبداله انصار می‌رسد و افرادی چون علامه حلی، طبرسی، شیخ طوسی، شیخ مفید و امثالهم بر آن صحه گذارده‌اند که صدق و اتقان سخن شان جای بحث و وسوسه‌ای نیست و جز اعتماد بر آن گزیری نتواند بود .

– طبری در تفسیر الجامع البیان از ۲۵ طریق، سیوطی در تفسیر درالمنثور از ۲۰ طریق درباره این حدیث بحث کرده‌اند.

– و بنابر آنچه علامه سید شهاب الدین تبریزی تحقیق کرده حدیث کسا دارای سندی است که او آنرا بدست آورده و در رساله‌ای کوچک به زبان فارسی آن را نگاشته است. (۹۹) اهمیت حدیث و محوریت فاطمه (س)

خداوند خواست حقیقت نورانی و ملکوتی اهلبیت را در حدیث آشکار سازد و آنان را اشرف مخلوقات معرفی کند، و افضل موجودات، اینان اهلبیت پیامبر (ص) معرفی شدند و جان او، در زیر آن عبای کوچک و محدود جهانی گرد آمده بودند (لیس علی اللّه بمستنکر – ان یجمع العالم فی واحد) و و رسول خدا در محوریت و ارزش آنان از سوگندهای غلیظ استفاده کرده بود .

در کسا فاطمه (س) محور و اول و آخر آنها بود – معرفی جبرئیل از اهل کسا هم همین نکته را نشان می‌دهد جبرئیل در معرفی آنها به اهل آسمان و فرشتگان عبارتی بدین شرح داشت: هم فاطمهٔ و ابوها، و بعلها و بنوها.

در این معرفی چنان است که گوئی خدای هم دوست داشت نام فاطمه (س) مکرراً ذکر شود و ترجمه عبارت فوق چنین است:

– فاطمه (س) است و پدر فاطمه (س).

– فاطمه (س) است و شوهر فاطمه (س).

– فاطمه (س) است و فرزندان فاطمه (س). و محوریت تعریف روی او دور می‌زند – نام پیامبر و علی و فرزندان یکبار مورد اشاره قرار گرفته و نام فاطمه (س) چند بار. محور مباهله

مسیحیان نجران درباره حقانیت اسلام با پیامبر به بحث و جدال پرداختند و نتوانستند حقانیت اسلام را بپذیرند و یاخود را قانع کنند بر این مقرر شد که خاندان و عزیزان خود را در مجلسی گرد آورند و به نفرین گروهی که ناحق است بپردازند. دعوت پیامبر چنین بود:

و قل تعالوا، ندع ابنائنا و ابنائکم – و نسائنا و نسائکم – و انفسنا و انفسکم ثم نبهتل فنجعل لعنهٔ الله علی الکاذبین (۱۰۰) پیامبر برای حضور در آن مجلس علی و فاطمهو حسنین (ع) را بهمراه خود برگزید و در این آیه فاطمه (س):

– از جهتی مصداق فرزند پیامبر است ابنائنا.

– از دیدی مصداق نسائنا است و تنها زنی است که در جریان مباهله حاضر شده.

– و از دید سوم مصداق انفسنا و نفس و جان پیامبر است .

– در مورد گزینش پیامبر این عده را حدیثی بدینگونه داریم از رسول خدا (ص):

– لو علم الله تعالی ان فی الارض عباداً اکرم من علی و فاطمه و الحسن و الحسین لامرنی ان اباهل بهم ولکن امرنی بالمباهله علی هؤلاء و هم افضل الخلق (۱۰۱)اگر خدای تبارک و تعالی در روی زمین بندگانی گرامیتر از علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)

سراغ می‌داشت به من دستور می‌داد که بـا آنهـا به مبـاهله بپردازم ولی او مرا به مبـاهله فرمـان داد بهمراهی این گروه و اینان برترین آفریدگان خدایند. محور امامت

فـاطمه (س) محور امامت است. خداونـد به او مژده داد که از نسـلش ۱۱ ذریه پاك و امام پدیـد آیـد که همه هـدایتگر دوران خود می‌باشند. (۱۰۲) ام الائمه است و ام الازهار (مادر شکوفه‌های و گلهای اسلام) و هم ام انوار الائمه نام دارد زیرا که نور امامان از او مشتق است .

او حامل سرّ مستودع خدا، ولی امر و بقیهٔ الله است. در دعای حاجتی که به اسم اوست چنین می‌خوانیم:

اللهم انی اسالك بحق فاطمهٔ و ابیها و بعلها و بنیها، و السّر المستود ع فیها – ان تصلی علی محمد و آل محمد (ص) و ان تفعل بی ما انت اهله – و ان تقضی حوائجی (۱۰۳) خداوندا از تو مسألت دارم که بحق فاطمه (س) و پدرش، و شوهر و فرزندانش، و سرّ ودیعه نهاده در او، که بر محمد (ص) و آلش درود فرستی، و آنچه خود اهل و سزاوار آنی برایم انجام دهی و حوائجم را برآورده سازی.

فاطمه (س) آن زنی است که نور امامان از او پدید آمده و تداوم یافت. در زیارتش می‌خوانیم:

– حلیفـهٔ الورع و الزهـد – و نفاحـهٔ الفردوس – والخلـد اللتی شـرف مولـدها بنساء الجنـهٔ – و سـللت منها انوار الائمـهٔ و ازجت دونها حجاب النبوهٔ و...(۱۰۴) و بدین سان او امامت اسلام را به تاریخ بشریت و به انبیای گذشته الهی پیوند می‌دهد. روایات در این زمینه بسیارند و مورد دیگری را به این شرح ذکر می‌کنیم:

قال رسول الله (ص) فاطمهٔ بهجهٔ قلبی و ابناها ثمرهٔ فوادی و بعلها نور بصری – و الائمهٔ من ولدها امناء ربی و حبله الممدود بینه و بین خلقه...(۱۰۵) پیـامبر فرمود فاطمه (س) مایه روشـنائی دل من است و فرزنـدانش میوه دل من هسـتند و شوهر او نور چشم من است و امامان ازفرزندان او امنای پروردگار من‌اند، و رشته ممدود خدا بین او و خلق خدایند... محور سادات

فـاطمه (س) محور سـادات است. ملیونها نفر در جهان بشـریت زنـدگی می‌کننـد که شـجره حسب و نسب شان به فاطمه (س) پیوند می‌خورنـد. با آن همه دشواری و مشکلتراشـی خصم در سـر راه رشـد خاندان پیامبر و با آن همه محدودیت‌ها که در ارتباط با آنان پدیـد آوردند باز هم نسل او بمیزان و حدودی است که یک فامیل چند ملیون نفری را تشـکیل‌داده و همه آنها از دامان فاطمه (س) بوجود آمدند. و چه بسیار از آنان که ستارگان درخشان این امت در علم و تقوا بوده‌اند.

نوع سـادات جهـان امروز را در نظر آوریم از سـادات علوی، فـاطمی، حسـنی، حسـینی، زینـبی، زیـدی، جعفری، رضوی، اسـمعیلی، موسوی، همه و همه از نسـل فاطمه‌انـد. پس او چشـمه جوشان و فیض الهی است و به تعبیر عالمی در تفسـیر سوه کوثر (۱۰۶) معنی خیر کثیر وجود صدها هزار خانواده سیادت است که هر کدام وارث صفاتی از فاطمه‌اند. و چه بسیار از آنها که برای حمایت از دین برخاسته و تا پای جان به پیش رفته‌اند. پس دامن زهرا (س) دامن فضیلت و خیر و برکت است . محور هدایت و پیشوائی

فاطمه (س) محور هدایت است و در جنبه پیشوائی امت. رسول خدا (ص) در پیشـرفت آئین خود و اهداف و مقاصد خویش الگوی مردانه بسیار داشت امـا در جنبه الگوئی زن عـده او بسـیار انـدك بودنـد و در آن جمع انـدك فـاطمه (س) در رأس بود. تشبیهـات درباره فاطمه (س) تشبیه زهره‌ای است که در بین کواکب آسمانی درخشان است و جلب نظر کننده. به این حدیث توجه شود.

رسول خدا (ص) فرمود:

اهتـدوا بالشـمس، فـاذا غـاب الشـمس فاهتـدوا بالقمر، فاذا غاب القمر فاهتـدوا بالزهرهٔ فاذا غابت الزهرهٔ فاهتـدوا بالفرقـدین...بوسـیله خورشـید و ماه و زهره و فرقدان، هدایت یابید در صورت غیبت یکی به دیگری تمسک جوئید. از او درباره این لغات و اصطلاحات توضیـح خواستند. فرمود خورشید منم، و علی (ع) چون قمر است، و فاطمه (س) چون زهره، و فرقدان حسن و حسین (ع)...(۱۰۷) و دیدیم که محور این پنج تن فاطمه (س) بود .

– در تفسیر آیه ربنـا هب لنـا من ازواجنـا و ذریاتنـا قرهٔ اعین و اجعلنا للمتقین اماماً (۱۰۸) رسول خـدا (ص) مقـام پیشوائی را درباره

خانواده خود پرسید همانگونه که درباره کلمات ازواج و ذریه و قرهٔ اعین پرسش کرد. جبرئیل، خدیجه را مصداق ازواج، فاطمه (س) را مصداق ذریه، حسن و حسین (ع) را مصداق قرهٔ اعین و علی را مصداق امام ذکر کرد. (۱۰۹) و می‌دانیم که از ذریه او چه نسل پاك و پاکیزه‌ای پدید آمد. در سخنی دیگر رسول خدا خود را به یک درخت، و فاطمه (س) را حامل آن، و علی (ع) را عامل لقاح و حسن و حسین (ع) را میوه آن معرفی کرد: انا شجرهٔ، فاطمهٔ حملها، و علی لقاحها، و الحسن و الحسین ثمارها (۱۱۰). محور دیانت

فاطمه (س) محور دیانت دیروز و امروز بشر است. ببرکت او چراغ اسلام روشن است و در سایه تربیتش فروغ شیعه پر تو افکن - این همه آثار تربیت از وعظها و سخنرانی‌ها، و این همه آموزش‌های دینی از تعلیمات و تبلیغات همه از فاطمه (س) است و خیراتش هم به فاطمه (س) بر می‌گردد.

فاطمه (س) زنی است که تحولات جهان تشیع در طول تاریخ، و حتی تحولات جهان اسلام در جنبه حرکت آفرینی و رشد از او منشاء می‌گیرند. چه بسیارند آثار خدماتی و انسانی که در سایه حیات فاطمه (س) پدید آمده‌اند. این همه آثار دیانت از مساجد و بارگاه‌ها، از حسینیه‌ها و مراکز تبلیغی، این همه مدارس علمی و دینی همه از آثار فاطمه (س) است .

او محور عالم عصمت است، محور فضیلت است، محور عفت و تقواست، محور تبلیغ است، محور تلاش پدران درباره دختران است، محور گسترش دین و مذهب است. و او حتی محور و میزان عمل محبان و مبغضان است، یوزن فیها اعمال المحبین لنا و المبغضین لنا (۱۱۱).

هم چنین فاطمه (س) محور نجات گنهکاران از دوزخ است، او را فاطمه (س) نامیده‌اند بدان خاطر که خدا او و ذریه‌اش را از آتش دوزخ دور داشته است، البته بدان شرط که خدای را در سایه اعتقاد به توحید و به آنچه من پیامبر آورده‌ام ملاقات کند. (سمیت فاطمه - لان الله فطمها و ذریتها من النار - من لقی الله بالتوحید و الایمان بما جئت به (۱۱۲)). محوریت امروز او

فاطمه (س) نه تنها در گذشته بلکه در امروز هم محور است، محور شناخت مخالفان و طرفداران است. اگر او نبود از کجا در می‌یافتیم که موافق کیست و منافق کیست؟ ممکن چیست غیر ممکن کدام است؟ از کجا می‌فهمیدیم چه کسی سخن پیامبر را در ولایت رها می‌کند؟ حق را نادیده می‌گیرد؟ خدای را به غضب می‌آورد؟ و...

- امروز هم اگر بخواهیم از دختری محبوب پدر نام ببریم نام‌فاطمه (س) بر زبان خواهد آمد.

- اگر بخواهیم از زنی موید در زندگی یاد کنیم باید فاطمه (س) را معرفی کنیم .

- اگر بخواهیم از همسری دلدار سخن بگوئیم چه کسی اصلاح از فاطمه (س)؟

- اگر بخواهیم از زنی مبارز و سیاستمدار در نظام دین یاد کنیم چه کسی برتر از فاطمه (س)؟

- و اگر بخواهیم از مادری موفق یاد کنیم زبده‌ترین از فاطمه (س) چه کسی تواند بود؟

او محور نگرش‌ها برای کسب تکلیف و وظیفه آموزی برای همه دختران، همسران، مادران و مدیران کانون خانوادگی و همه زنان صالحه و قانته است. با اعتماد و یقین می‌توان از او درس وظیفه آموخت. -- ۱- ج ۱ سیره ابن هشام .

۲- سیره حلبیه ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- ص ۱۳۱ معالم العترهٔ النبویه.

۴- ص ۱۳۹ کشف الغمه ج ۲.

۵- ص ۲۷۹ سفینهٔ ج ۱.

۶- همان مدرک.

۷- ص ۵۵ الزهراء.

۸- ص ۱۰بحار ج ۱۶.

۹- ص ۳۰۲ تذکرهٔالخواص.

۱۰- مسند احمد ص ۱۱۷.

۱۱- ص ۳۰۲ تذکرهٔ الخواص.

۱۲- عوالم العلوم و المعارف ج ۶ ص ۱۰.

۱۳- ص ۱۷ انوار البهیه.

۱۴- ص ۱۲۹ منتهی الامال.

۱۵- کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳۹.

۱۶- احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۲ و منابع دیگر .

۱۷- امالی صدوق ره.

۱۸- زندگانی حضرت زهراء (س)

۱۹- ص ۳۱ منتهی الامال.

۲۰- کامل التواریخ ج ۲، ص ۳۴۱.

۲۱- ص ۱۰۱ – الزهراء

۲۲- بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۰۹.

۲۳- ص ۱۴۳ روضهٔ الواعظین ج ۱

۲۴- ص ۴۱۴ خصال صدوق، ج ۲.

۲۵- ص ۱۵ بحارالانوار ج ۲۳.

۲۶- بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۰.

۲۷- ص ۱۹۱ الزهراء.

۲۸- ج ۳ مناقب ابن شهرآشوب ص ۳۵۷ و ص ۸۶ نخبهٔ البیان فی تفصیل سیدهٔ النسوان.

۲۹- آیه ۴ – سوره قلم.

۳۰- عبدالعظیم ربیعی.

۳۱- انوارالتنزیل – آیات آخر سوره تحریم.

۳۲- بحار ج ۴۳ ص ۹۱.

۳۳- آیه ۸ سوره نجم.

۳۴- ص ۴۳۶ ینابیع الموده .

۳۵- ص ۴۱ ذخائر العقبی.

۳۶- ص ۱۳۲ منتهی الامال.

۳۷- ص ۵۲۲ اسد الغابهٔ ج ۵.

۳۸- آیه ۱ سوره قدر.

۳۹- آیه ۱ سوره کوثر.

۴۰- آیه ۵۴ سوره آل عمران.

۴۱- آیه ۳۳ - تطهیر.

۴۲- شرف المؤید ص ۷.

۴۳- ص ۱۹۸ در المنثور ج ۵ - ص ۱۲۴ ینابیع المودهٔ.

۴۴- همان آیه تطهیر.

۴۵- آیه ۹ حشر.

۴۶- سوره دهر آیه ۸.

۴۷- آیه ۱۱ سوره انسان .

۴۸- آیه ۲۳ سوره شورا.

۴۹- آیه ۲ سوره شمس.

۵۰- آیه ۹ قیامت.

۵۱- آیه ۵ انسان.

۵۲- آیه ۱۹ سوره رحمان.

۵۳- ص ۷۶ کشف الغمه ج ۲.

۵۴- بحار ج ۴۳ ص ۲۴.

۵۵- ص ۲۱۹ کنزالعمال ج ۶.

۵۶- ج ۱ مناقب ص ۴۶۲.

۵۷- ص ۲۲۹ خصایص.

۵۸- بحار ج ۸ کمپانی ص ۱۱۱.

۵۹- ص ۹۲ الزهراء.

۶۰- ص ۱۳۵ کشف الغمه.

۶۱- ص ۱۳۷ کشف الغمه.

۶۲- ص ۱۳۳ المختصر.

۶۳- آیه ۱۳۹ سوره نساء.

۶۴- آیه ۲۶ سوره آل عمران.

۶۵- ص ۱۶ بحار ج ۲۵.

۶۶- ص ۱۲۶ ج ۹ - المیزان.

۶۷- ص ۱۳ بحار ج ۴۳.

۶۸- آیه ۲ سوره طلاق.

۶۹- آیه ۱۰۵ سوره مائده.

۷۰- مناقب خوارزمی ج ۱ ص ۵۲.

۷۱- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۵۳ و ص ۱۱۳ الزهراء.

۷۲- ص ۲۲ بحار ج ۴۳.

۷۳- ص ۲۲ بحار ج ۴۳.

۷۴- اسدالغابه ج ۵ ص ۵۲۲.

۷۵- زندگانی حضرت زهراء.

۷۶- آیه ۴۲ سوره زمر.

۷۷- آیه ۱۱ سوره سجده .

۷۸- آیه ۴۴ سوره زمر.

۷۹- آیه۲۵۵ سوره بقره.

۸۰- آیه ۲۸ سوره انبیاء.

۸۱- ص ۹۲ الزهراء.

۸۲- ص ۲۰ ریاحین الشریعه ج ۱.

۸۳- ص ۹۷ بحار ج ۲۵.

۸۴- با توجه به حدیث کسا .

۸۵- بحار ۴۳ ص ۳۶.

۸۶- ص ۶۵ ریاحین الشریعه ج ۱.

۸۷- ص ۲۱۳ بحار ج ۳۶.

۸۸- ص ۲۰۳ ریاحین ج ۱.

۸۹- تحفهٔ الزائر.

۹۰- زندگانی حضرت زهرا (س).

۹۱- انی تارک فیکم الثّقلین...

۹۲- قل لما اسئلکم علیه اجرا...

۹۳- فاطمهٔ الزهراء ترجمه صادقی ص ۶۱.

۹۴- سخنان علی در مسجد به هنگام خطبه فاطمه (س).

۹۵-ص ۱۴۳ ج ۱ - روضه الواعظین.

۹۶- ص ۵۸ ج ۱ شواهدالتنزیل - حافظ حسکانی.

۹۷- مسند احمد بن حنبل ص ۳۲۳.

۹۸- ص ۲۹۲ - الرحمانی.

۹۹- الذریعه ج ۶ ص ۳۷۸.

۱۰۰- آیه ۶۱ سوره آل عمران .

۱۰۱- ص ۱۳۱ ینابیع الموده.

۱۰۲- دلایل الامامه ابن جریر ص ۱۸.

۱۰۳- ص ۱۳۴ منتهی الامال ج ۱.

۱۰۴- تحفهٔ الزائر - مجلسی.

۱۰۵- ص ۶۶ فرائد السمطین ج ۲ به نقل از امام حسین (ع).

۱۰۶- فخر رازی .

۱۰۷- ص ۵۹ شواهد التنزیل - از جابر.

۱۰۸- آیه ۷۴ سوره فرقان.

۱۰۹- شواهد التنزیل ج ۱ص ۴۱۶.

۱۱۰- احقاق الحق ج ۹ ص ۱۵۷.

۱۱۱- ص ۱۰۷ مقتل الحسین - خوارزمی .

۱۱۲- ص ۱۸ بحار ج ۴۳.

بخش ۳ : حیات خانوادگی فاطمه (س)

حیات خانوادگی فاطمه (س)

این بخش را در چهار فصل خلاصه می کنیم .

فصلی از آن در مورد فاطمه (س) بعنوان دختری برای پدر است و در آن نقشی را که فاطمه (س) در خانه و در رابطه با پدرش ایفا کرد تصویر کرده و همگامی‌های او را با پدر و تلاش او را در تحکیم پایه‌های انقلاب اسلامی چه در جنگ و چه در شرایط عادی تصویر می کنیم و نشان می‌دهیم که او را با پدر چه ادبی نیکو بود. آنگاه به علاقه و محبتی که پدر درباره او معمول می‌داشت اشاره کرده و رمز و راز این محبت و عاطفه را شرح می‌دهیم .

فصل دوم آن مربوط به بیان نقش همسری فاطمه (س) است و در آن پس از بحثی مقدمه گونه راجع به ازدواج و سنین آن، از ازدواج فاطمه (س) با علی و خواستگاری و وصلت آن دو سخن گفته و از مراسم ازدواج و جهیزیه و عقد و مهر او و جشن و ولیمه‌اش بدان خاطر که درسی برای دیگران باشد بحث خواهیم کرد. و سپس از زندگی این دو و سعادتمندی زوجین و همراهی و سازگاری‌شان و دوستداری و همرزمی آنان سخن می‌رانیم .

فصل سوم آن در مورد فرزند داری فاطمه (س) و مسیر مادری اوست و در این قسمت از دیدگاه فاطمه (س) در مورد خانواده و فرزند و تربیت و از شرایط و ضوابط تربیت و درسی که در زمینه اخلاق و عبادت و زندگی سازی به فرزندان القاء کرد و محصولی که در آن بدست آمد سخن می گوئیم .

و فصل چهارم آن در مورد کانون داری فاطمه (س) است که در آن از اهمیت خانه‌داری از دید فاطمه (س)، از مسؤولیت و تلاش او از کوشش او برای ایجاد جو سکون و آرامش در خانه، از تحمل سختیهای او در این راه برای خدا و از کمک کاری‌های علی درباره او بحث می کنیم (البته دو فصل پایانی این بخش با رعایت اختصار مطرح شده‌اند زیرا که بحث دارای جنبه تربیتی و کتب در این مورد بسیار است).

فصل ۶: فاطمه و پدر

مقدمه

در این قسمت دوست داریم از نوع رابطه فاطمه (س) با پدر و جنبه‌های درس آموزی آن سخن بمیان آوریم. اصولاً زندگی و ابعاد حیات فاطمه (س) از نظر هدایت و از دیدگاه درس آموزی و روشنگری بحدی وسیع و پر دامنه است که او را در حد یک امت، آن

هم با همه پیچیدگی‌ها و جوانبش قرار می‌دهد.

عمری محدود و بس کوتاه داشت و به تعبیر امام امیرالمؤمنین (ع) چه زود به پدر ملحق شد (السریعهٔ اللحاق بک (۱)) ولی این مقدار عمر بسیار پر برکت و خیر آفرین بود. کودکی او زودگذر بود ولی بسیار پرنکته و درس‌آموز. جوانی او نیز به سرعت گذشت ولی مدل ساز و نمونه آفرین بود.

او آخرین دختر خانواده بود و محبوب پدر و مادر. در عصر بعثت بدنیا آمده و همه آنچه که در اسلام راجع به تربیت فرزند و مخصوصاً دختران آمده درباره او پیاده شد. او از دیدی چون دیگر دختران در رابطه با پدر بود و در دیدی دیگر چون همه دختران عادی نبود. رابطه‌اش با پدر در علقه و درس آموزی شگفت‌انگیز و فوق‌العاده جلب کننده بود . دوران اولیه حیات:

او در مکه بدنیا آمد، آن هم در عصری سخت و دشوار، تنها فرزند خانواده بود زیرا که خواهرانش پیش از او ازدواج کرده و از خانه رفته بودند و برادرانش نیز همه قبل از او از دنیا رفته و مرده بودند و طبیعی است که چنین فرزندی جدا مورد علاقه والدین و مورد توجه آنان باشد.

رسول خدا (ص) حق پدری و معلمی را درباره او نیکو انجام داد و مادرش خدیجه نیز همه برنامه‌های حیات را عملاً به او آموزش داده بود. بدین سان تربیت او در دامان وحی است و از سوی بزرگترین مربیان جهان آفرینش بویژه که در زمینه مساعده او هم در تربیت پذیری فوق‌العاده بود و این دو در رشد او نقش اساسی داشته و ضمن اینکه خدای را هم بر این رشد و پرورش نظری عنایت -آمیز بود .

او تنها دختری است که تلاش تربیتی پدر را به هدر نداد و تنها زنی است که براساس اصل اسوه‌گیری از رسول خدا مدل و نمونه شد. او مصداق این کیه قرآن قرار گرفت که: و کذلک جعلناکم امهٔ وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا(۲).

رسول خدا (ص) برای او همان ارزشی را قائل شد که دیگران در آن عرصه و روزگار برای پسران، و بلکه بیشتر و فراتر. زیرا در نظام تربیتی اسلام کفه ترازو و عنایت و محبت به سوی دختران کمی سنگین‌تر از پسران است، آن هم دختری چون فاطمه (س) که باید مادر امامان و اسوه زنان عالم باشد.

او در خانه‌ای پرورش یافت که آیات قرآن دائماً در حال نزول بود. پس رشد او در حال و هوای وحی بود و تربیت قرآنی درباره او در حال پیاده شدن و اجرا. و این درست در عصری است که هنوز اندیشه کفرآمیز زنده به گور کردن دختران در اذهان بود و برخی از دختران زنده به گور می‌شدند.

از سوی دیگر او تنها دختری است که در سلسله جلیله نبوت قرار دارد، دختری که معصومه است و حامل و ناقل صفات انبیای الهی از آدم تا خاتم (ص) - خدای را هم بر این خاندان و این دختر نظر عنایتی بود. و این مجموعه در به ثمر رسیدن فاطمه (س) فوق‌العاده مؤثر افتاد. نقش او در خانواده

در ایام حیات خدیجه و رسول الله طبیعی است که فاطمه (س) بعنوان تنها فرزند حاضر، مایه گرمی کانون و به تعبیر خود رسول الله مایه روشنی و سرور دلش باشد (فاطمهٔ بهجهٔ قلبی) (۳) حرکت و رفتار او، جنب و جوش و تلاش او، شیرین زبانیهای دخترانه و معصومانه او دل پدر و مادر را شادان می‌ساخت بویژه که آینده روزگار و نسل او از پیش برای رسول خدا (ص) و خدیجه شناخته شده بود .

می‌دانیم با همه انس و الفتی که بین زن و شوهر است گاهی واقعه یا جریانی پدید می‌آید که شرم حضور زوجین مانع از ذکر آن است در چنان صورت کودکان خردسال واسطه‌های خوبی برای ادای رسالتند و فاطمه (س) در کنار پیامبر و خدیجه ایفاگر چنان

نقشی بود و نمونه ایفای این نقش‌ها از سوی فاطمه (س) بسیار است و از جمله مورد زیر.
خدیجه زنی ثروتمند بود ولی پس از ظهور اسلام بعلت دشواری‌های اقتصادی مسلمین و نیازهای مالی مردم جدید الاسلام به پیامبر و خاندان او، دست خدیجه از مال دنیا چنان خالی شد که حتی کفنی برای خود نداشت و در شرح زندگیش گفتیم که او فاطمه (س) را واسطه قرار داد که از پیامبر عبای وحیش را کفن او کند و پیامبر چنان کرد.
او در عین خردسالی محرم انس و خلوت خدیجه بود و راز دار مادر - پیام‌های او را نیکو می‌گرفت و نیکو عمل می‌کرد و دل آن مادر به این دختر خردسال بسیار گرم بود. چه بسیارند مواردی که خدیجه در تنگنای فکری و تحمل روانی قرار می‌گرفت و این دختر خردسال برای او گره گشائی می‌کرد و با صبر و تحمل به او القاء می‌نمود و حتی در آلام مصائب او را تسکین می‌داد. پس از مرگ خدیجه (س)

خدیجه از دنیا رفت و این در سال دهم بعثت بود. اینکه این مرگ و جدائی برای این دختر و آن شوهر چه آثاری داشت خود موضوع بحث دیگری است تأثر فاطمه (س) از این مرگ بسیار و تحمل پیامبر در این مصیبت زیادتر بود. اما یاد و دیدار فاطمه، یعنی عزیزترین یادگار خدیجه برای پیامبر همه گاه الهام بخش بحساب می‌آمد.
گاهی رسول خدا با دیدار فاطمه (س) به یاد خدیجه می‌افتاد و از خود می‌پرسید چه کسی می‌تواند جای خدیجه را پر کند؟ و جز فاطمه (س) چه کسی می‌تواند یادآور او باشد؟ همه توجهش در خانه به فاطمه (س) بود و دلگرمی پیامبر در حین بازگشت از بیرون و ورود به خانه دیدار فاطمه (س) بود.
اما فاطمه (س) نیز پس از مرگ مادر خود را وقف پدر کرده و همه کاره خانواده شده بود و همراز او شد و هم سخن پدر. او را در همه احوال نزد پیامبر می‌دیدی، حتی پس از ازدواج، رسول خدا (ص) پس از مرگ خدیجه و مخصوصاً در دوران زندگی در مدینه ازدواجهای متعدد داشت ولی هیچگاه از کمک فاطمه (س) بی نیازنبود و از ارتباط و انس با او احساس بی نیازی نمی‌کرد .
او در تنگناها برای رفع موانع، در رهیابی‌ها برای حل مشکل، در بیماری‌ها و مجروح بودن پدر برای پرستاری و زخم بندی او، در زندگی خصوصی برای سر و سامان دادن زندگی و در نیازمندی‌ها برای عرضه خدمت همه گاه در کنار پیامبر بود. و این همراهی و تلاش تا لحظه مرگ رسول خدا (ص) ادامه یافت . محبت به پدر

دوستی و محتبت فاطمه (س) به پدرش زبان زد بود و این محبت در حدی بس فراتر از حد رابطه دختری با پدر خویش است او پیامبر را از دیدی بچشم پدری می‌نگریست و از دیدی بس عمیق‌تر به چشم یک مراد و یک پیشوا و عقلاً این جنبه از او قوی‌تر بود زیرا او قدر مقام و رتبت پدر و آبرومندی و رسالت الهی او را بیش از دیگران می‌شناسد.
چهره عاطفی او نسبت به پدر از سوئی دخترانه است و ما می‌دانیم که دختران را به پدر عنایتی بیشتر از پسران است و از سوئی دیگر محبت او رنگ مادرانه داشت تا حدی که با دستهای کوچکش چون مادری مهربان پدر را نوازش می‌کرد.
با پدر هم خانه است و اوقات فراغت پدر با اوست ولی کمک کار او، یار و غم خوار او، حامی اوست، از او دلجوئی دارد، ایمان به مکتب پدر، و اعتقاد به رسالت او سبب می‌شود که این محبت و عاطفه رنگ و بوی الهی می‌گیرد و او را بیش از پیش مرید پدر سازد.
پس از ازدواج که طبعاً فاصله‌ای بین او و پدر افتاد، تحمل جدائی بر او گران بود. علی و فاطمه (س) در خانه‌ای زندگی می‌کردند که کمی از خانه پیامبر دور بود این دوری برای فاطمه (س) و رسول خدا (ص) دشوار بود. پیامبر (ص) روزی به او فرمود قصد دارم ترا نزدیک خودم منتقل سازم. سپس با حارثهٔ بن نعمان مذاکره کرد و فاطمه (س) را به خانه او که نزدیک خانه پیامبر بود منتقل

ساخت. (۴) مادر پدر

در انس و رابطه عاطفیش با پدر کار به جائی رسید که او را مادر پدر می‌خواندند. (ام ابیها) او می‌دید که در مسجد الحرام بدستور ابوجهل فضولات را بر دوش او می‌ریختند. دوید و خود را به پدر رساند و با دستهای کوچک خود آن را پاک کرد. (۵)
او گاهی می‌دید که دشمن به سوی پدرش سنگ می‌پراند. او می‌کوشید، در مواردی، حتی با حائل گردانیدن خود جلوی صدمه و آسیب را بگیرد و این نکته‌ای است که بارها اتفاق می‌افتاد و در آنگاه که دستش از کمک به پدر خالی می‌ماند و جلوگیری از آزار را نمی‌توانست، معصومانه می‌گریست و این نهایت علاقه او را به پدر نشان می‌دهد.
رفتارش با پدر رفتاری نوازشگرانه و مادرانه بود. گاهی گرد و غبار از سر و رویش پاک می‌کرد وطبیعی است که دختری اینچنین، بیش از پیش محبوب پدر باشد. رسول خدا (ص) او را دوست می‌داشت و بخاطر چنین صفایش اورا دوست‌تر می‌داشت.
به هنگامی که آیه و ازواجکم امهاتکم آمد و زنان پیامبر لقب ام المومنین یافتند پیامبر به فاطمه (س) فرمود اگر آنهامادر مومنین شدند تو مادر منی. برخی از روایات ما گویند که لقب ام ابیها برای فاطمه (س) در این رابطه بود (۶) گو اینکه استحسان‌های دیگری هم در این رابطه وجود دارد. همگامی با پدر

فاطمه (س) در تمام مدت زندگی با پدر همگام بود. در کوچه‌ها، خیابان‌ها، در مسجد الحرام، با پای کوچک خود پدر را همراهی می‌کرد. او استهزاء مردم را نسبت به پدر تماشا می‌کرد و زخم زبان‌ها را می‌شنید و آزار و اذیت‌ها را می‌دید، تا حد توان از او دفاع می‌کرد و آن جا که توان دفاعی نبود جز اشک‌ریزی چاره‌ای نداشت .
او در کشیدن بار رسالت پدر سهمی داشت، می‌کوشید زمینه را برا راحت و آرامش او فراهم کند تا او وظیفه رسالت را بوجهی نیکو انجام دهد. آن روز که اسلام در حال شکل‌گیری بود، او سنگر به سنگر، در طریق کار و تلاش پدر، کار و کوشش داشت .
او هم چنین در گرسنگی‌ها، تشنگی‌ها، فقر و ناداری‌ها، تحمل رنجها و سختی‌ها با پدر همراه بود و چه بسیار بودند دشواری‌هائی که برای پیامبر پدید می‌آمد ولی شدت و رنج آن خود به خود بر فاطمه (س) کوچک هم وارد می‌شد. تنها پرستاری پدری که آزار مشرکان او را زخمی و فرسوده می‌کرد کاری کوچک و آسان نبود. مگر یک دختر کوچک تا چه حد می‌تواند متحمل باشد. در تحکیم انقلاب اسلامی

فاطمه (س) در تحکیم انقلاب اسلامی و رشد و گسترش آن نقش مهم و ارزنده‌ای داشت، چه در دوران قبل از هجرت و چه در دوران پس از آن. اقدامات حمایتی او از پیامبر، همگامی و همرزمی او با علی، تلاش‌های مقاومتی و هشدار دهنده‌اش پس از وفات پیامبر بحدی بود که امیرالمؤمنین علی (ع) او را یکی از دو رکن مهم در حیات اسلامی معرفی می‌کند.
علی (ع) در سخنان خود پس از وفات فاطمه (س) فرمود اوست، همان رکن دومی که امروز از دست دادم، پیامبر رکن اول حیات بود و فاطمه (س) رکن دوم، (۷) و این واقعیتی است که مطالعه در تاریخ و حیات فاطمه (س) آن را به صورتی روشن نشان می‌دهد .

ما تنها ذکری از مقاومت فاطمه (س) و کتک خوردن او را می‌شنویم. اما شاید کمتر آگاه باشیم که حرکت فاطمه (س) در احقاق حق با چه دشواری‌هائی همراه باشد و چه عذاب وجدانی را برای خلفای حال و آینده او پدید آورد. و چه استخوان گلوگیری برای او شد.
تنها در داستان فدک مسأله بحدی مهم است که ۱۵۰ سال بعد هارون، امام موسی بن جعفر (ع) را می‌طلبد که بیاید و فدک را پس

بگیرد. و شما می‌دانید امام نسل پنجم فاطمه (س) است. و می‌دانیم امروز هم پرونده طرح شده فاطمه (س) گشوده و سندی برای محکومیت شان در نتیجه ناحقی‌شان در خلافت و رهبری در اسلام است . در جنگهای اسلامی

فاطمه (س) زن است اما در برخی از جنگهای اسلامی بهمراه پدر حضور داشت و به زخم‌بندی مجروحان و اصلاح ابزار جنگی می‌پرداخت. به هنگامی که شایعه شهادت پیامبر در احد پیچید و در مدینه هم نشر یافت فاطمه (س) به همراهی عده‌ای از زنان خود را به صحنه رساند. پدر را زخمین یافت، گریان شد و دست در گردن او انداخت، خون زخمش را شست و زخم او را بست. (۸) آنگاه بالای سر مجروحان دیگر رفتند، زخم آنها را بستند و مرهم نهادند و سپس به صورت جمعی بر سر نعش حمزه سیدالشهداء رفتند و به عزاداری پرداختند. (۹) این کار فاطمه (س) بعدها نیز ادامه یافت، هم درباره پدر و هم درباره شوهر.
تاریخ می‌نویسد در جنگهای اسلامی که علی مجروح می‌شد این فاطمه (س) بود که زخم‌های علی را می‌شست، مرهم می‌نهاد و آن را می‌بست - و یا این فاطمه (س) بود که شمشیر خون آلود علی را می‌شست، و آن را برای جنگ و مبارزه‌ای دیگر آماده می‌کردو چنین اقدامی از یک زن عجیب است. البته نه برای فاطمه (س) که عقلش بر احساسش غالب است و همه کار و تلاشش در راه خدا و برای خداست و حب و بغض او در این مسیر است . در خطاب به پدر

او طبق روالی که در هر جامعه وجود دارد پدر خود را پدر، بابا و یا با عباراتی از این قبیل می‌نامید و البته حق هم همان بود تا اینکه آیه شریفه لا تجعلوا دعا الرسول کدعاء بعضکم بعضا(۱۰) نازل شد این آیه خطاب به مردم است و به آنها هشدار می‌دهد که پیامبر را به همان نامی که بین مردم معروف است ننامند، آنچنان نباشد که گوئی فردی فردی دیگر را به اسم و رسم صدا می‌زند، عنوان رسول الله را برگزینند و در خطاب به پیامبر او را رسول الله بنامند .
فاطمه (س) گوید من از دستور خدا ترسیدم که از این پس پدرم را پدر صدا کنم. تصمیم گرفتم او را رسول الله خطاب کنم و دو سه بار این کار را انجام دادم و پیامبر فرمود، فاطمه جان، تو از منی و من از توأم، تو مرا پدر صدا کن که مرا خوشتر می‌آید. انت قولی یا ابه، فانهااحیی للقلب و ارضی للرب (۱۱). علاقه پدر به او

محبت و علاقه فاطمه (س) و پدر دو طرف بود. رسول خدا هم او را شدیداً دوست می‌داشت وکلمات و عباراتی که درباره او بکار می‌برد حکایت از این علاقه دارد. تاریخ فریقین پر است از این گوه کلمات که ذیلاً ذکر می‌شود:
- فاطمهٔ بضعهٔ منی (۱۲)فاطمه (س) پاره تن من است .
- هی نور عینی (۱۳)فاطمه (س) نور چشم من است .
- فاطمهٔ ثمره فوأدی (۱۴)فاطمه (س)میوه دل من است .
- فاطمهٔ روحی اللتی بین جنبی (۱۵)فاطمه (س)روح و جان من است .
- و هی قلبی (۱۶)فاطمه (س) دل و قلب من است .
- گاهی در جنبه محبت به او رفتار خلاف با فاطمه (س) را زشت می‌شمرد مثلاً می‌فرمود هر که او را غضبناک کند مرا بغضب آورده است. (فمن اغضبها اغضبنی (۱۷)) - هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده (فمن آذاها فقد آذانی (۱۸)) آزار کننده فاطمه (س) آزار رسان به پیامبر و مورد لعنت خداست (۱۹) - هر که فاطمه (س) را شاد کند مرا شاد کرده هر که فاطمه (س) را نگران کند مرا نگران کرده - و یبسطنی ما یبسطها و یریبنی ما رابها و...نمونه این روایات فراوانند. نمونه عملی این محبت

امام صادق (ع) فرمایـد کان النّبی لا ینام لیلهٔ حتی یقبل فاطمه (س) (۲۰) رسول خدا هیچ شبی به خواب نمی‌رفت جز اینکه نحست فاطمه (س) را ببوسد. و یااین سخن معروف را همه می‌دانیم که وقتی رسول خدا (ص) به سفر می‌رفت، فاطمه (س) آخرین کسی بود که پیامبر با او خداحافظی می‌کرد و وقتی که از سفر بر می‌گشت فاطمه (س) نخستین کسی بود که پیامبر با او دیدار می‌نمود. (۲۱)

نمونه‌های ابراز علاقه پیامبر به فاطمه (س) در کتب مختلفی ذکر شده‌اند که نویسندگان آنها اغلب از اهل سنت و جماعت هستند مثل نسائی در خصایص خود (ص ۳۵) بخاری در صحیح خود (ج ۲ ص ۶۰) مسلم در صحیح خود (ج ۲ ص ۳۳۹) و...

مطالعه در روش و طرز برخورد پیامبر با فاطمه (س) نشان می‌دهد که رسول خدا در پی یافتن کلمات و عباراتی بود که درجه واقعی محبت او را به فاطمه (س) نشان دهد، کلماتی که حجت‌آور برای خصم باشد و موقعیت فاطمه (س) را تحکیم بخشد و به قول وفعل فاطمه (س) سندیت دهد تا در آینده وسیله‌ای برای اثبات حقانیت او باشد . احترام به فاطمه (س)

رسول خدا (ص) برای فاطمه (س) حرمتی بسیار قائل بودند. شنیدید که دست فاطمه (س) را می‌بوسید و می‌فرمود از فاطمه (س) بوی بهشت می‌شنوم و این نهایت احترام پیامبر را به فاطمه (س) نشان می‌دهد و البته فاطمه (س) چنان عمل می‌کرد که در شأن چنین حرمت گذاری قرار می‌گرفت و این از دیدی می‌تواند امری طبیعی باشد و هم رسول خدا به احترام ورودش از جای بر می‌خاست و او را در کنار خود می‌نشاند، به هنگام داخل شدن در خانه از او استقبال می‌کرد و به هنگام خروج از خانه او را بدرقه می‌نمود و این سخن عایشه است که گفته بود: هیچ زنی به اندازه فاطمه (س) نزد پیامبر عزیزتر و محترم‌تر نبود. (۲۲)

پیامبر در برخوردها با فاطمه (س)و یا به هنگام ورودش براو سلام می‌کرد و به او خوشامد و مرحبا می‌گفت (۲۳) درباره او دعا می‌کرد و درباره ذریه و همسر او نیز دعاهائی داشت و این رفتار یکباره‌ای پیامبر نبود که امری بود بطور مکرر انجام می‌شد - بگونه‌ای که هیچگاه رسول خدا را نمی‌یافتی که مشیی خلاف آن داشته باشد.

تازه سه روز از عروسی فاطمه (س) می‌گذشت که رسول خدا (ص) جدائی او را تحمل نتوانست کرد. به دیدن فاطمه (س) رفت، در کنار او و علی (ع) نشست. احوال شان را پرسید با آنها حرف زد، زن و شوهر رادعا کرد، فضیلت آنها را برای‌شان برشمرد و برخاست و بخانه برگشت .

گفتیم که او دخترش را می‌بوسید و این کار موجب تعجب عایشه بود و روزی پرسید با اینکه فاطمه (س) بزرگ شده و شوهر دارد او را می‌بوسی؟ پیامبر فرمود اگر می‌دانستی چرا فاطمه (س) را دوست دارم تعجب تو نسبت به او زیادتر می‌شد. آری من هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم فاطمه (س) را می‌بوسم من از فاطمه (س)بوی بهشت را می‌شنوم. رمز و راز محبت

گفتیم که این محبت تا سر حد شیفتگی است ود ارای رنگ عاطفی تنها و یا رنگ رابطه پدر با دختر نیست که عامل معنوی و الهی در آن کاملاً بچشم می‌خورد. رنگ وارث بودن و حامل رسالت بودن پیامبر هم در آن وجود دارد. فاطمه (س) وارث انبیاء و حامل آثار رسالت الهی است، خدمات و زحمات رسول خدا (ص) او را مثمر ثمر می‌سازد و نیز ذریه طیبه او، هم چنین پیامبر (ص) به فاطمه (س) محبت دارد از آن بابت که او بنده کامل خداوند است، عابده و زاهده است و نمونه عالی مکتب اوست و الگوی یک زن کامل و اسلامی، مؤمنه‌ای راستین در آئین اوست و این خود موجب پیوندی معنوی است نه تنها برای فاطمه (س) که گاهی سلمان هم اهل البیت می‌شود. (السلمان منا اهل البیت).

پیامبر (ص) حق دارد که به او علاقه بسیار داشته باشد. کدام مؤمن به اسلام چون فاطمه (س) می‌تواند باشد؟ و کدام مؤمن است که در راه دفاع از اسلام و اثبات حقانیت پیامبر و خلیفه‌اش حاضر باشد کتک بخورد؟ ضربه تازیانه را بر بازو تحمل کند؟ سیلی

بخورد؟ فرزند سقط کند؟ و آگاهانه و با بصیرت به استقبال این صدمه‌ها برود؟

در پاسخ کسی که به پیامبر گفته بود تو با هیچ یک از دختران خود چون فاطمه (س) محبت و رأفت نداشتی فرمود تو حق داری که راز آن را نـدانی چون فاطمه (س) را نمی‌شناسـی - فاطمه (س) کاری خلاف رضای خدا انجام نمی‌دهد... در جای دیگر فرمود که فـاطمه (س) سـرمایه‌گذاری‌های مرا به ثمر می‌رسانـد، تحمـل زجرهـای من را به نتیجه منجر می‌سـازد، او عامـل بقای دین من است، سبب حفظ نظام و سنّت من است و... فاطمه (س) و مرگ پدر:

فاطمه (س) شبی پس از حجـۀ الوداع پیامبر را در خواب دیـد که قرآن در دست دارد و سـر گرم خواندن است ولی ناگهان قرآن از دسـتش فرو افتاده و مفقود شده بود وحشت‌زده از خواب جست و آن را برای پدر نقل کرد. پیامبر فرمود دخترم من آن قرآنم که به همین زودی از نظرها ناپدید خواهم شد و فاطمه (س) گریست. (۲۴)

پیامبر (ص) از سـتمی که پس از مرگ او بر فاطمه (س) خواهد رفت برایش شرح داد - فاطمه (س) گریه کرد و پیامبر هم گریست. آنگاه رسول خـدا (ص) او را دلداری داد که دخترم گریه نکن. فاطمه (س) گفت من از آنچه که بر من وارد خواهد شد نمی گریم، بلکه از فراق تو می گریم، پیامبر فرمود ترا بشارت می‌دهم در سرعت الحاق تو به من (۲۵) و فاطمه (س) آرام شد.

نمونه این سخن بصورت دیگری نیز از عایشه نقل شده است. او می گوید:

- ان رسول الله (ص) دعا ابنته فاطمهٔ - فسار فبکت ثم سارها فضـحکت - رسول خدا (ص) دخترش فاطمه (س) را به نزدیک خواند - سـر در گوشـش نهاد وسـخنی گفت و فاطمه (س) گریست - سـپس بار دیگر سـر در گوش او نهاد و سخنی گفت و فاطمه (س) خندید.

قلت لفاطمهٔ ما هذا الذی سارک به رسول الله فبکیت ثم سار فضـحکت؟ عایشه گوید از فاطمه (س) پرسـیدم پیامبر که سر در گوش تو نهاد و گریستی و سپس سر در گوش تو نهاد و خندیدی علت چه بود ؟

فقالت علیها السـلام اخبرنی بموته فبکیت - ثم سارنی فاخبرنی انی اول من یتبعه فضحکت - فاطمه (س) فرمود در بار اول پیامبر خبر مرگش را به من داد و من گریسـتم - و سپس خبر داد من نخستین کسـی هسـتم که بـدنبالش روان خواهم شد و به عالم بقا خواهم شتافت و من خندان شدم (چون در خبر مرگش لقای پدر است خرسند می‌شود).

آن‌ها نمونه علاقه پـدر به دخترش بودنـد و این هم پاسـخ علاقه دختری به پدرش. سـخن از مرگ است ولی چون در آن خبروصـل است خوشـحال می‌شود و می‌خنـدد و این حکایت از آن دارد که پیونـد معنوی فاطمه (ص) و پدر ریشه در جان او دارد و گرنه این خلاف عادت و طبیعت است که کسی در خبر مرگ خویش خوشدل باشد. آثار ناشی از مرگ پدر

به هر صورت رسول خـدا (ص) از دنیـا رفت و فـاطمه (س) بـا ماتم‌هـا مواجه شـد - نه یک ماتم بلکه چنـد ماتم - ماتم رسول خـدا (ص) که برای او اعظم المصـایب بود، مـاتم از میـان رفتن حق علی (ع) که فـاجعه‌ای در اسـلام بشـمار می‌آمـد، ماتم جهل و غفلت مردم از ضایع شـدن حقوق خود و جامعه انسانی‌شان، ماتم وارد آمـدن صدمه بر بدن او بخاطر زورگوئی آن فرد نابکار، ماتم غربت اسلام که برای روح فاطمه (س) موجب آزاری شدید بود و...

این مجموعه سـبب شدند که او پس از رحلت پدر نتواند بیش از سه ماه دوام آورد ومنتظر حصول وعده پیامبر در الحاق به او باشد. جریانات پشت پرده پس از مرگ پیامبر علنی شدند و طبیعی است فاطمه (س) را بعلت بینش قوی‌تر غم و رنج سنگین‌تر باشد. بویژه که ببیند عده‌ای به اسم دین فریبکاری کنند و زحمت پیامبر (ص) را بر باد دهند.

فاطمه (س) در صدمه این امور دچار اشک و آه و ناله گشت. وضع او همانند وضع کسی شد که از معشوق خود دور افتد و در عین

حال صدمات و لطمات وارده بر اسلام دل او را بلرزانند و بدانگونه که توصیف کرده‌اند پیش بینی پیامبر در اشک ریزی فاطمه (س) در بیت‌الاحزان محقق شد و او قرین و همدم اشک‌ها شد.

گویند پیامبر روزی در حال مگر چنان گریست که محاسنش از اشک‌تر شد، از او علت گریه را پرسیدند فرمود: ابکی لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی کأنّی بفاطمهٔ بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه فلا یعنیها احد من امتی (۲۶) برای نسل و ذریه‌ام می گریم که شروران امتم بعد از من با آنها چه‌ها خواهند کرد، گوئی فاطمه (س) را می‌بینم که مظلوم واقع شده و فریاد یا ابتاه او بلند است و احدی از امتم او را یاری نمی کند... اذان بلال

جلوه‌ای دیگر از رابطه محبت‌آمیز او رابا پدر در واقعه پس از مرگ پیامبر می‌بینیم آن هم به هنگام اذان گفتن بلال - می‌دانیم بلال پس از وفات رسول خدا (ص) در صف مخالفان سقیفه قرار گرفت و بعنوان اعتراض ترک اذان گفت و از مدینه خارج شد. روزی به مدینه برگشت و درب خانه علی (ع) را آتش زده و فاطمه (س) را در بستر یافت و از این ماجرا شدیداً متعجب گشت و علت را پرسید. و ماجرا را به او خبر دادند و طبیعی است که شنیدن این واقعه دل او را بلرزاند و او را متأثر سازد.

ظاهراً فاطمه (س) پیامش داد که دوست دارد صدای اذان او را بشنود، بدینوسیله خاطره پیامبر (ص) را تجدید کرده و خود را آرامش بخشد بلال به مسجد رفت و اذان گفت. وقتی به نام پیامبر (ص) رسید حسنین (ع) دویدند که بلال بس کن، مادر ما از شنیدن نام پیامبر (ص) مدهوش گردیده است و بلال مجدداً ترک اذان گفت ولی این بار بخاطر جلوگیری از آزار دل فاطمه (س) و احیای غم و درد او، و ای کاش خصم فاطمه (س) به این میزان حمیت و انسانیت داشت . بر سر مزار پدر

فضه گوید او روزی بر سر مزار پدر رفت و مشتی از خاک برداشت و استشمامش کرد و چنین فرمود:

بر آنکس که خاک مزار رسول خدا را استشمام کند حق است که در طول زمان از بوی عطر و عود بی‌نیاز گردد. مصائبی بر من وارد شدند که اگر بر روزگاران وارد می‌شدند آنرا به شب بدل می‌ساختند (حقیق علی من شمّ تربهٔ احمد ان لا یشمّ مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو انهاصبت علی الایام صرن لیالیاً).

بر سر مزار پیامبر (ص) شکوه از دو نان کرد و از فراق سخن گفت و متذکر آن شد که تنها و حیران است، فریادش در گلو شکسته و قدرت و توانش به پایان آمد، حزن او بسیار است، شوقش به دیدار پیامبر (ص) بی‌پایان. (۲۷) او در شرایطی بود که غم و اندوه او را از درون می‌خوردند و کثرت تأثرات به ههمراه مرارت‌ها و صدمات جسمانی زمینه را برای مرگ زودرس او فراهم ساختند آری، فاطمه (س) از دنیا رفت در حالیکه جوان بود .

فصل ۷: فاطمه و همسر

مقدمه

هر بُعد و جنبه‌ای از حیات فاطمه (س) که مورد مطالعه قرار می گیرند نکته آموزند و هدایت کننده و شگفت‌آور. برکات آن بر همه افراد نازل است و برای امتی که خواستار رهیابی است نازل‌تر. ما آثار این برکات را هم در دوران حیاتش می‌بینیم و هم پس از وفاتش. چه بسیارند درس آموزی‌هائی که زمینه‌های مختلف‌زندگی فاطمه (س) وجود دارند و مسلمانان با استفاده از آنها می توانند راه حیات را برای خود هموار سازند.

از مسائل درس‌آموز حیات فاطمه (س) مسأله ازدواج و همسرداری اوست. بنای زندگی ویژه‌ای که اساس آن مبتنی بر اهداف و

مقاصـد انسانی و الهی، انس و صـفا، تکمیل و تکامل، خلوص و وحـدت و ثمره آن رشـد طرفین، تولید نسل و گزینش آن براساس کفویت ایمانی و اخلاقی و برتری یکی بر دیگری در ردیف افسانه‌هاست . ازدواج در اسلام

ازدواج امری محبوب و نوعی تن دادن به سـنت آفرینش است. نظام آفرینش براساس زوجیت است منفرد ماندن نوعی دور ماندن از این نظام است. بدون ازدواج وصول به کمال مقدر میسـر نیست آدمی اگر علامه زمان باشد و دائماً در مسیر رشد و تحول، مادام که ازدواج نکرده است کامل نیست .

چه بسیارند اهداف و مقاصد عالیه‌ای که تنها در سایه‌ازدواج میسر می‌شوند مثل آرامش و سکون که برای تصمیم‌گیری‌های معقول آدمی نقشی اساسی ایفا می‌کنند و یا تولید نسل که در سایه آن با حفظ شرایط زمین خدا پر بار می‌گردد. و بر اثر آن عبادت‌ها رشد و کمـال می‌یابنـد و عمـل آدمی در عبـادت، او را در ردیف قدیسـین و مقربان قرار می‌دهـد که دو رکعت نماز متاهل از ۷۰ رکعت نماز افراد مجرد برتر است و بالاتر. (۲۸)

آنچه که در ازدواج مهم است وصول به حیات مشترکی است که در آن رنگ و بوی انسانیت باشـد و الحق موجبات رشـد و تکامل آدمی را برای او میسر سازد. و گرنه ازدواجی که موجب دغـدغه خاطر گردد به زحمتش نمی‌ارزنـد. اگر در بحث مربوط به فاطمه (س) سـخن از ازدواج است از آن نوعی است که در آن رشـد و کمال، همدلی و انس بچشم می‌خورد و آگاهی از کیفیت و رمز و رازش می‌تواند درس‌آموز باشد. ازدواج فاطمه (س)

او ازدواجی دارد آگاهانه و هدفدار، گزینش شده و اندیشـیده که بنایش اسـتوار است بر اتکای به صفات انسانی و اخلاقی و ایمان، مرد و زن همتـای هم و یـا به زبان عادی و جاری همسـرند، یعنی همشأن و هم رتبه، چیزی که در اسـلام از آن به کفویت و همتائی یاد شده است .

فـاطمه (س) تـن بـه ازدواجی می‌دهـد که حاصـل آن رشـد و کمـال باشـد نه سـقوط و انحطـاط و افت کردن، ازدواجی را طلبیـد و پـذیرفت که او را در نیـل به اهـداف انسانی او کمک رسانـد، و پایه‌های سـتبر ایمان و عقیـده‌شان را اسـتوارتر سازد. در آن ارضای هوس زرق و برق مادیت نبود و یا دستیابی به جلال و جبروت ظاهر مطرح نبود.

فـاطمه (س) ازدواجی کرد که دارای بـار تقوا باشـد، اگر چه از نظر مادیت در سـطحی نازل و حتی فروتر از حـد معمول است. او به دختران درس داد که در ازدواج به دنبـال معیارهـائی برونـد که زنـدگی سازنـد، نه اسم و رسم آفرین. در انتخـاب همسـر شـرافت و ایمـان و تقوا را مـد نظر قرار دهنـد، نه دارائی و ثروت مکنت را، که اگر فـاطمه (س) آن را می‌خواست برایش از هر جهت آمـده و میسر بود، و ما در همین بحث به آنها اشاره خواهیم داشت . سن ازدواج او

بـد نیست نخست در این مورد هم اشـاره‌ای داشـته باشـیم که مسأله‌ای بحث‌انگیز است. آنچه که در عرف و در بین عامه مردم شایع است و حتی گروهی از مورخان شیعه بدان اشاره دارند این است که او در حین ازدواج ۱۰ سال اول عمر را به پایان برده بود. امکان وقـوع چنین امری محـال و حـتی دارای اسـتبعاد عقلی هم نیست. زیرا از نظر اسـلام شـرط ازدواج از یـک سو رسـیدن به مرحله بلوغ شرعی (پایان ۹ سال قمری) و از سوی دیگر وصول به مرحله رشد است و این هر دو در فاطمه (س) وجود و حضور داشته‌اند.

اما مورخان دیگر سنین دیگری را هم برای تاریخ و سن ازدواج فاطمه (س) ذکر کرده‌اند. از جمله ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود سن فاطمه (س) را در ازدواج ۱۸ سال ذکر کرده و ابن حجر هم در کتاب الاصابه همین سن را برای فاطمه (س) مطرح نموده اسـت .

صاحب کتاب الاستیعاب سن فاطمه (س) را در حین ازدواج حدود ۱۵ سال و نیم ذکر کرده که در آن زمان از سن مولا امیرالمؤمنین (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه گذشته بود. مرحوم آیهٔ الله محسن امین سن فاطمه (س) را چهارده سال ذکر نموده و دیگران هم حدود ۱۷ سال و کمتر را گفته‌اند. طوسی در مصباح المتهجد ۱۳ سال نوشته (ص ۵۶۱) ولی به نظر می‌رسد که با توجه به سخنان بزرگان تشیع مثل مرحوم شیخ مفید و دیگران بتوانیم سند ۱۴ – ۱۶ سال را بپذیریم که هم به سند نزدیکتر است و هم از نظر رشد به عقل و اندیشه و صواب، که در همه حال خدا داناتر است و غرض از این سخن آن بود که پاره‌ای از استبعادهای ذهنی را مخصوصاً در مسأله حمل و زاد و ولد طرد کنیم . خواستگاران فاطمه (س)

ازدواج فاطمه (س) در مدینه صورت گرفت، مدینه در آن روزگار پایتخت حکومت اسلام و پیامبر (ص) حاکم آن و در اوج قدرت و امکان بود چهره‌ای بود شناخت شده و مورد اعتقاد مردم و طبیعی است که در چنان صورتی علقه مردم را به داشتن پیوند با رسول خدا (ص) لااقل برای دستیابی به قدرت و آبرو بسیار باشد و خواستگاران ازدواج با فاطمه (س) متعدد، بویژه که دو دختر قبلی پیامبر (ص) هم همسر مردانی سرشناس بودند. دو پسر ابولهب داماد پیامبر (ص) بودند و دو دختر پس از جدائی و رهائی‌شان از آنان یکی پس از دیگری با عثمان مرد مالدار و ثروتمند قریش ازدواج کرده بودند.

ابوبکر و عمر، هر کدام جداگانه خواهان فاطمه (س) شدند و خواست خود را با پیامبر (ص) در میان نهادند. (۲۹) عثمان هم از سوئی دیگر این درخواست را کرده بود و رسول خدا (ص) فرمود در این راه منتظر حکم خداوند است و بدین سان آنها را از ازدواج با فاطمه (س) مأیوس ساخت عبدالرحمن عوف که از ثروتمندان به نام بود مدعی شد که اگر فاطمه (س) را به من تزویج کنند یکصد شتر که بارشان کتان مصری باشد، با خانه‌ای ببهای ۱۰ هزار دینار مهریه او خواهد کرد و پیامبر (ص) روزی مشتی سنگریزه از زمین برداشت و به سوی آنان پرتاب کرد که شما فکر می‌کنید من برده ثروتم؟ کسی که بتواند سنگریزه را مروارید کند این ثروت‌ها برای او مهم نیستند من یقدر علی هذا لایهمه کثرهٔ المهر (۳۰).

در پاسخ بسیاری از آنان می‌فرمود: فاطمه (س) هنوز کوچك است، من منتظر قضای الهی هستم (۳۱)، من منتظر وحی هستم، (۳۲) و مسأله ازدواج فاطمه (س) را به مقام ربوبی ارتباط داد (۳۳) یعنی که خدای باید اجازه فرماید. زمینه ازدواج

در خواست‌های ازدواج برای فاطمه (س) مکرر شدند و رسول خدا (ص) هم چنانه از پاسخ مثبت خودداری کرده و منتظر فرمان خدا بود. روزی سعد بن معاذ به علی (ع) گفته بود: به خدا سوگند می‌بینم پیامبر (ص) فاطمه (س) را تنها برای همسری تو برگزیده است. و این فکری است که در بین صحابه پیامبر (ص) هم اشاعه یافته بود وبدان سان او را به خواستگاری فاطمه (س) تشجیع کرد.

حق این است که رسول خدا (ص) می‌دانست کسی همشأن و هم سنگر او نیست و علی (ع) تنها کفو فاطمه (س) است. ولی روال کار را از دست نداد و خواستگاران را کمافی السابق می‌پذیرفت و محترمانه می‌فرمود که در این کار منتظر حکم خداوند است و او باید دستور دهد تا زمانی که قضای الهی در این راه محقق گردد.

البته خانواده علی (ع) هم با پیامبر (ص) بیگانه نبودند و علی (ع) کسی بود که در خانه پیامبر (ص) بزرگ شده و در آنجا رشد یافته بود البته روزگاری هم در گذشته بود که خود پیامبر (ص) در خانه ابوطالب زندگی می‌کرد. و امر سرپرستی او به عهده عمویش بود. بدین‌سان علاوه بر خویشاوندی نزدیك فاطمه (س) و علی (ع) (پسر عمو و دختر عمو) رابطه انس هم بین دو خانواده برقرار بود و از آن گذشته، هم علی (ع) و هم فاطمه (س) این ویژگی را داشتند که دست پرورده پیامبر (ص) بودند و مخصوصاً علی (ع) امین پیامبر (ص) بود. علی (ع) کسی است که در شب هجرت بجای او خوابیده و پس ازهجرت فاطمه‌ها را (فاطمه مادر علی (ع)، فاطمه (س) دختر پیامبر (ص)،...) را به مدینه انتقال داده بود. غرض اینکه با آن سابقه آشنائی باز هم علی (ع) مراقب بود که

بی حساب قدم پیش نگذارد و پیامبر (ص) هم بی‌اذن خدا اقدامی نکرد. خواستگاری

سرانجام علی (ع) مصمم به خواستگاری از فاطمه (س) شد. و برای این خواستگاری وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند (امری که در اسلام مستحب است) لباس بر تن کرد و کفش پوشید و به خانه پیامبر (ص) رفت و در زد. رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه بود فرمود در را باز کنید، کسی است که خدا و پیامبر (ص) او را دوست می‌دارند. در را باز کردند.

علی (ع) وارد شد و روبروی پیامبر (ص) دو زانو نشست سر به زیر انداخت و چشم‌ها را به زمین دوخت و ساکت ماند. پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) کرد چه کاری داری؟ علی (ع) گفت به خاطر حاجتی آمدم و از بیان آن شرم دارم و عرض کرد که کرامت رسول خدا (ص) به من اجازه می‌دهد که حرف خود را بگویم .

ای رسول خدا (ص) تو بزرگم کرده‌ای، تو برایم از پدر و مادر نیکوتر بوده‌ای، من خواستگاری دختری هستم که در خانه تست و... رسول خدا (ص) از این سخن شادان شد و ذکر توحید بر زبان راند(۳۴).

در پاسخ علی (ع) فرمود فابشر یا علی - ای علی ترا مژده باد.

- ان الله عزوجل اکرمک کرامهٔ لم یکرم بمثلها احدا مطمئناً خدای عز و جل به تو کرامتی داد که احدی را بدان مفتخر نداشت .

- و ان الله تعالی اذا اکرم و لیّه و احبه، اکرمه بمالا عین رأت و لا اذن سمعت (۳۵) و خدای تبارک و تعالی به هنگامی که ولی خود را احترام کند و دوست بدارد، او را به گونه بزرگ می‌دارد که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده است و...

علی (ع) بر این اساس پاسخ موافق شنید وچنین فرمود: رب اوزعنی ان اشکر نعمتک اللتی انعمت علیّ - خداوندا به من توفیقی عنایت کن تا سپاس نعمتی را که به من عنایت کردی بجای آورم و...

آری پیامبر (ص) قول موافق داده بود - بعد که به مسجد تشریف برد در نخستین سخنرانی خود فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و از جانب فرمانروائی عرش فرمان داد که دختر فاطمه (س) را به عقد علی (ع) درآورم و هم فرمود پیوند همسری علی (ع) و فاطمه (س) در آسمانها بسته شده، (۳۶) و بر این اساس زبان دیگران را از غیبت‌ها و سرزنش‌ها کوتاه کرد. در کفویت آنها

می‌دانیم از مسائل فوق‌العاده مهم در ازدواج و اختیار همسر مسأله کفویت است، امری که اسلام را بر آن سفارش و نظری بسیار است. غرض این است که زن و مرد در شأنی باشند که بتوانند همسر، همشأن و همتای یکدیگر باشند زبان و منطق هم را بفهمند و در بُعد اعتقادی مثل هم باشندو چون دو بال هم قدرت و هم توان باشند.

در ازدواج فاطمه (س) و علی (ع) باید گفت که کفو و همتای یکدیگر بودند. فاطمه (س) خود می‌دانست که دختری بدون خواستگار نبود پدرش دنیای اسلام را زیر نگین داشت او در مقایسه با دختران دیگر وابسته به فردی مقتدر بود. می‌دانست که او را در این ازدواج به علت فقر علی (ع) سرزنش می‌کنند ولی در عین حال او را بعنوان شوهر برگزید (۳۷) چون علی (ع) را همتای مؤمن خود می‌شناسد.

علی (ع) هم می‌دانست که فاطمه (س) هم پرواز اوست و می‌تواند همگام با او باشد. می‌دانست او توانائی آن را دارد که با روح عظیم علی (ع) همراه گردد. از همشأنی و همسری او، از همدلی و هم سخنی او، از توان همرازی و مشاورت او خبر دارد و به همین علت به ازدواج با فاطمه (س) دلخوش است و او را همسر بر می گزیند.

بررسی‌ها هم نشان می‌دهند که علی (ع) کوه مقاومت وایثار بود و فاطمه (س) هم دست کمی از او نداشت، علی (ع) در فقر و ناداری اختیاری بود و متحمل آن و فاطمه (س) نیز این چنین بود. در پوشش و لباس، در احسان و تفضل، در فضایل انسانی و اخلاق این دو هم اندیشه و همراه بودند و بفرموده پیامبر (ص) جداً اگر علی نبود تا روز قیامت همتائی در روی زمین برای فاطمه

(س) نبود. (لولا ان امیرالمؤمنین (ع) تروجها، لما کان لها کفوا لی یوم القیامهٔ علی ارض فمن دونه) (۳۸)و نمونه این سخن از پیامبر (ص) بصورت دیگری با انـدک تفاوتی وجود دارد بـدینگونه لو لا ان الله خلق فاطمهٔ لعلی ما کان لها علی وجه الارض کفو من آدم و من دونه (۳۹) در استحسان برخی از بزرگان آمـده است برخی از پیامبران جـد فاطمه‌اند و اگر زنده بودند نمی‌توانستند با فاطمه (س) ازدواج کنند ولی موسی (ع) و عیسی (ع) جد فاطمه (س) نبودند و مثلاً اگر بنای ازدواج بود حق ازدواج داشتند ولی کفو او نبودند و این نشان میدهد که شأن فاطمه (س) از انبیای اولوالعزم هم برتر است. (۴۰)

سخنی دیگر از پیامبر (ص) در همین زمینه موجود است که فرمود: هبط علیّ جبرئیل – جبرئیل بر من نازل شدن فقال یا محمد ان الله جلّ جلاله یقول و گفت ای محمـد، خداوند جل جلاله می‌فرماید: لو لم اخلق علیّاً ما کان لفاطمه کفو من ولد آدم و من ذریته ،اگر علی (ع) را خلق نمی‌کردم از نسل آدم و ذریه او همتایی نبود.(۴۱) هزینه ازدواج:

رسول خدا (ص) از علی (ع) پرسید برای ازدواج چه دارد؟ گفت شمشیری، زرهی، و شتری آبکش، رسول خدا (ص) فرمود شمشیر برای مرد جهاد و قـدرت لازم است، شتر نیز برای گـذران معیشت بایـد باشد – ولی برای آنکس که از مرگ نهراسد زره به چه کار آید؟ فرمود زره را بفروشد و باقی را نگه دارد(۴۲).

علی (ع) زره را به ۴۸۰ درهم (۴۳) یا ۵۰۰ درهم فروخت (۴۴) و آن را برای ازدواج در اختیار گرفت. البته زندگی علی (ع) در بین مردم مدینه کمی پائین‌تر از حد متوسط بود و در واقع می‌توان او را جزء طبقه ضعیف و فقیر بحساب آورد.

رسول خدا (ص) بخشـی از آن را به بلال داد که بوی خوش بخرد، بخشـی را به ابوبکر داد که با آن آنچه را دخترم نیاز دارد بخر و الباقی هم برای دیگر هزینه‌ها نگهداشتند و عمار یاسر و چنـد تن دیگر را با ابوبکر همراه کرد که با صوابدیـد هم تهیه جهاز ببینند. صورت جهیزیه

اینکه برای فاطمه (س) چه چیزهائی تهیه شـد وبهای آن‌ها چقـدر بود روایات مختلف است. ما در این بحث سـعی کردیم جامعترین لیستی را که در این زمینه تهیه شده است عرضه کنیم و آنها عبارت بودند از:

– یک پیراهن – یک روسری – یک چادر سیاه خیبری – یک تخت طناب پیچ که طنابش از پوست خرما بود – دو عـدد تشک با روکش کتان مصری که در داخل یکی لیف خرما بود و در دیگری پشم گوسفند. چهار بالش، با روکش چرم طائف و پر شـده از پوشال علفهای خوشبو – پرده نازک پشمی، حصیر بافت هجر (از روستای بحری) آسیاب دستی، طشت مسی، مشک آب چرمی قـدح چوبی برای شیر، ظرف آب آشامیدنی، آفتابه‌ای قیر اندود، خم سبز رنگ، چند کوزه سفالین، سفره‌ای چرمی، عبای فطوانی، محفظه آب (۴۵)...

وسایل و ابزار بعنوان جهیزیه همین‌هابودنـد، در برخی از اسناد مختصر تفاوتی ممکن است به چشم بخورد که چنـدان قابل ذکر نیستند و بهای آن را برخی تا حدود ۶۳ درهم نوشتند. (۴۶)

پیامبر (ص) جهیزیه را دید و بادست خود آنها را زیر و رو کرد فرمود خداوند آن را به اهلبیت مبارک گرداند (۴۷) در سخنی دیگر آمـده است که فرمود اللهم بارک لقوم جل آنیتهم الخزف و...(۴۸) و این حکایت از ناچیزی و بی قـدری جهیزیه داشت و این خود درسی است برای همه کسانی که درآستانه ازدواجند و از فقر خود نگران، که از فاطمه (س) سرمشق گیرند و به حداقل جهیزیه قانع باشند . عقد و مهر

پیامبر (ص) به مسجد رفت و عقد علی (ع) و فاطمه (س) را در مسجد خواند. خطاب به مردم که خدای مرا امر کرد که فاطمه (س)

را همسـر علی (ع) قرار دهم. هم اکنون به امر حق فاطمه (س) را به عقد علی (ع) درآوردم با مهریه ۴۰۰ درهم (برخی تا ۵۰۰ درهم نوشته‌اند). (۴۹)علی جان آیا رضایت داری؟ علی (ع) عرض کرد ازرسول خدا اطاعت می کنم و کاملاً رضایت دارم .

در مورد عقـد اوکه در آسـمانها بسته شـده و مورد امریه خداونـد بود مطالب پردامنه‌ای نوشـته شده و نویسـندگان در این مورد داد سخن داده‌اند وحتی از تزیین بهشت، از شادمانی اهل آسمانها، از نسل پاکی که از آنها پدید می‌آید بحث کرده‌اند. (۵۰)

رسول خـدا در این مورد خطبه‌ای خوانـد و در آن پس از حمـد و ثنـای خـدا مسـأله ازدواج را سـتود و آن را بعنوان یک امری الهی معرفی کرد. و از علی (ع) هم خواست خطبه‌ای بخواند و علی (ع) چنان کرد و رسول خدا (ص) آن را پسـندید (۵۱) و سپس رسول خـدا دعائی کرد بـدین سان که خداونـدا عترت هادیه را از نسل علی (ع) و فاطمه (س) قرار ده (اللهم فاجعل عترتی الهادیه من علی (ع) و فاطمه (س)) (۵۲).

در روایتی آمـده است که رسول خدا پس از خواندن عقد چنین دعا کرد: جمع الله شـملکما و اسـعد جد کما و بارک الله علیکما، و اخرج منکمـا نسـلًا کثیراً طیباً (۵۳)خداونـد انس و الفـتی دهـد و زنـدگی‌تان را خوش و سـعادتمندانه کنـد و این ازدواج را بر شـما مبارک گرداند و از شما نسلی بسیار و طیب و پاکیزه پدید آورد. جشن و ولیمه

پیامبر (ص) دسـتور ولیمه داد و به علی (ع) گفت برو غذائی تهیه کن، گوشت و نان از شما، خرما و روغن از ما و مردم را به احترام فـاطمه (س) دعـوت کن: علی (ع) گویـد به مسـجد رفتم و فریـاد زدم ولیمه فـاطمه (س) را بپذیریـد و در این ولیمه جمع عظیمی از دوست و دشمن، فقیر و غنی حضور یافتند .

زمان ازدواج فرا رسـید پیامبر (ص) به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرو انصار دستور داد همراه فاطمه (س) به خانه علی (ع) بروند و در راه شادمـانی کننـد و شـعرهای شاد بخواننـد وهم فرمود در شب عروسـی فاطمه (س) مواظب باشـید گناهی واقع نشود و فاطمه (س) را با الله اکبر به خانه داماد ببرید. (۵۴)

زمـام مرکب بـدست سـلمان بود، مردان فامیـل به دنبـال آن و زنـان به دنبـال آنهـا. صـدای هلهله و تکبیر بلنـد بوده زنـان به صورت دسـتجمعی و همصدا اشـعاری می‌خواندند که مفهوم آن مدح فاطمه (س) و علی (ع) بود مثل این شـعر: فاطمهٔ خیر نساء البشـر و من لهـا وجه لوجه القمر - زوجک الله فتی فاضـلًا اغنی علیاً خیر من فی الحضـر... فاطمه (س) بهترین زنان در نسل آدمی است. کیسـت که چون او چهره‌ای چون چهره ماه تابان داشـته باشد خداوند او را به ازدواج جوان فاضـلی چون علی (ع) درآورد که بهترین جوان روی زمین است... مراسم دست به دست دادن

همه به خـانه علی (ع) رفتنـد - پیـامبر (ص) فـاطمه (س) را در کنـار خود نشانـد. مجلس را خلوت کرد. نقـاب از چهره فـاطمه (س) برداشت که علی (ع) همسـرت را تماشـا کن. دست فاطمه (س) را به دست علی (ع) داد و گفت یا علی (ع) خداونـد زوجیت فاطمه (س) دختر پیـامبر (ص) را بر تو مبـارک گردانـد. فـاطمه (س) خوب همسـری است. بـارک الله لک فی ابنهٔ الرسول یا علی (ع) نعم الزوجهٔ فاطمه (س).

و دست علی (ع) را در دست فـاطمه (س) داد و فرمود فاطمه جان، علی شوهر خوبی است. نعم البعل علی (ع) .در مورد ودیعه بودن این دو در دست هم سخن گفت (۵۵)و به آنها سفارش‌های بسیاری کرد. به علی (ع) فرمود:

علی جـان به مثـل فـاطمه هماننـدی برای تو پیـدا نمی‌شود. و تو ای فـاطمه برای تو نیز همتای و همشأنی بسان علی خداونـد نیافریـده است. (۵۶) دخترم به سـخنان مردم گوش فرا مـده و از فقر همسـرت نگران مباش که اگر فقر برای دیگران مایه سرشکسـتگی باشـد برای خاندان پیامبر (ص) فخر است .

ای علی (ع) آمده پذیرش دخترم باش. با همسرت به نرمی و لطف و رفتار نما. فاطمه (س) پاره تن من است تو ای فاطمه (س) از خشمگین کردن علی (ع) بپرهیز که خدای نیز به خشم او خشمگین و به رضای او راضی است. (۵۷) و نمونه این سفارش‌ها را بسیار فرمود . دعای پیامبر (ص)

پیامبر (ص) آنگاه دست به دعا برداشت و چنین مناجات و دعا کرد:

اللهم انهما احب الخلق الیّ فاحبهما خداونـدا این دو محبوبترین آفریدگان تو نزد منند آنان را دوست بدار و بارک ذریتهما نسل‌شان را زیاده و مبارک گردان – و اجعل علیهما منک حافظا – خداوندا از جانب خود بر آنها حافظ و نگهبانی بگمار و انی اعیذ هما بک و ذریتهما من الشیطان الرجیم (۵۸) و من این دو را و نسل شان را از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم...

دعاهای بسیاری دیگر از رسول خدا (ص) درباره او منقول است که محتوای آنها همانی است که در مباحث قبلی ذکر شد و تکرار آنها شاید مورد نداشته باشد از جمله آن دعای معروفی است که معمولاً پس از خطبه عقد بخشی از آن را می‌خوانند و آن این است:

اللهم اجعل شملهما و الف بین قلوبهما و اجعلهما و ذریتهما من ورثهٔ – جنهٔ النعیم – و ارزقهما ذریهٔ طاهرهٔ، طیبهٔ مبارکهٔ، و اجعل فی ذریتهما البرکهٔ، و اجعلهم ائمهٔ یهدون بامرک الی طاعتک، و یأمرون بما یرضیک طهرکما الله و طهر نسلکما – انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم...(۵۹) فردای ازدواج:

صبح روز بعد رسول خدا (ص) بر آنان وارد شد و برای شان شیر آورد. جامی از آن را به دست فاطمه (س) داد و گفت بنوش، پدرت فدای تو (اشربی فداک ابوک) و جامی دیگر را به علی (ع) داد و فرمود بنوش پسر عمو فدای تو شود (اشرب، فداک ابن عمک) (۶۰)

به آن دو فرمود آفرین به دو دریائی که بهم برخوردند و اتصال یافتند و به دو ستاره‌ای که قرین هم گشته‌اند. (مرحبا ببحرین یلتقتان و بنجمین یقترنان). سپس روی به فاطمه (س) کرد: دخترم شوهرت را چگونه یافتی؟ گفت پدر، خداوند بهترین مردان را نصیب من کرده است .

طبق رسم آن روزگار از سوی مردم هدایائی برای عروس و داماد آورده بودند. بسیاری از آنها در راه خدا دادند و بخشی از آن را کنیز و غلام خریدند و در راه خدا آزاد کردند و این هم تجربه‌ای نیکو و درسی است که مردان و زنان در زندگی خود باید داشته باشند که از نعمتها و شادیهای خود دیگران را بهره دهند.

بد نیست متذکر شویم در مورد تاریخ ازدواج آنها، شیخ طوسی آن را اول ذی حجه سال سوم هجرت، شیخ مفید و سید بن طاووس آن را شب پنجشنبه ۲۱ ماه محرم، صدوق در امالی اوایل ماه شوال، ابوالفرج اصفهانی عقد را در ماه صفر و عروسی را در سه شنبه ۶ ذی الحجه نقل کرده‌اند. (۶۱) آغاز زندگی

زندگی مشترک آغاز شد و علی (ع) برای شروع زندگی کف اطاق زفاف را با شنی نرم فرش کرد. چوبی را از یک طرف دیوار به طرف دیگر وصل کرد که لباس‌های خود را روی آن بیندازند – پوست گوسفندی را بگسترد و متکائی از لیف خرما در کنار آن نهاد (۶۲) و این اطاق عروسی‌شان بود.

علی (ع) در وصف حیات مشترک روزهای اول شان می‌گوید:

– لقد تزوجت فاطمهٔ مالی و لها فراش غیر جلد کبش – ننام علیه باللیل و یعلف علیها الناضح بالنهار – و مالی و لها خادم غیرنا (۶۳)

با فاطمه (س) ازدواج کردم برای من و او جز پوست گوسفندی نبود که شبها بر روی آن می‌خوابیدیم و روزها بر آن شترما را غذا می‌دادیم – و جز خود خادمی نداشتیم .

خانه‌شان محقر و گلین بود و درب آن یک لنگه‌ای بود. ولی جهانی در این خانه خلاصه شده بود و این زوج خوشبخت با وجود فقر در عین عفت، عصمت و نجابت زندگی کردند و هیچگاه موجبات خشم و غضب هم را فراهم نکردند. عقیده‌ها واحد، سلیقه‌ها واحد و هر دو مهذب و در طریق رشد هم بودند.

اینان عملاً بنیاد خانواده را بر تکمیل و تکامل نهادند و مصداق این سخن سقراط شدند که در ازدواج هر کس نیمه گمشده خود را باز می‌یابد. و نشان داده‌اند که در زندگی هدفدار خانوادگی برتری مرد بر زن و یا بالعکس افسانه‌ای بیش نیست. بنظر ما علی (ع) برای علی شدن به فاطمه (س) محتاج بود و فاطمه (س) هم برای فاطمه شدن به علی (ع) (بحران عمیقان لا ـ یبغی احدهما علی صاحبه (۶۴) و مصداق مرج البحرین یلتقیان بودند (۶۵). افتخارآمیزی این ازدواج

ازدواج این دو مهم بود. و همه جنبه‌ها، حرکات، سکنات، روابط و رفتارشان درس‌آموز بود. زندگی‌شان زندگی دو نور بود که راه را برای دیگران و خودشان روشن می‌کرد. و حاصل آن پدید آمدند گلهائی که هر کدام میدان حیات اسلام را روشن کرده بودند .

دکتر بنت الشاطئ در وصف این دو می‌گوید: علی (ع) چون کوهی سربلند بود و فاطمه (س) سرچشمه رودی که از این کوه جاری می‌شود وبستر رود سرشار از گلهائی که فرهنگ اسلام را زینت می‌دهند... آری فاطمه (س) آن زن بی تجربه و کیاست نیست که زندگی را بر مبنای باری بهر جهت بگذارند شیوه زندگی دارد و هدف، او درس همسرداری را از مادرش آموخته و در زندگی علی (ع) پیاده کرده است .

و علی (ع) هم فردی متعهد و مسؤول است، به حالات و کیفیات حیات خانوادگی آگاهی دارد و می‌کوشد بنای زندگی در راه وحدت کلمه، توافق اخلاقی و از همه مهمتر ایمان و عقیده بگذرد. در برابر فرمان خدا خاضع و در انجام وظیفه‌اش کوشاست. علی (ع) آبکشی می‌کند، چوب و هیزم می‌آورد و اجاق را روشن می‌کند و فاطمه (س) آسیاب می‌کند آرد را خمیر می‌کند و نان می‌پزد. (کان امیرالمؤمنین (ع) یحتطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمه علیها السلام تطحن و تعجن و تخبز) (۶۶) .

زندگی‌شان به گونه‌ای بود که علی (ع) به وجود فاطمه (س) فخر می‌کرد و می‌فرمود ولی الفخر بفاطمه و ابیها ثم فخری برسول الله اذزوجینها (۶۷) من به فاطمه (س) افتخار می‌کنم و به پدرش رسول الله (ص) که فاطمه را بتزویج من درآورده است. و دیدیم که فاطمه (س) هم او را بهترین مردان به پدر معرفی کرده بود. امیرالمؤمنین در رابطه با این ازدواج حتی ابوبکر را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید آیا من مختار و برگزیده رسول خدا نیستم؟ آیا من آنکسی نیستم که رسول خدا (ص) دخترش را به زوجیت من در آورد؟ (۶۸)... همراهی و سازگاری

این دو یار و همراه هم بودند، با هم سازگاری داشتند. و این سازگاری و وحدت و انس شان برای مادرس است. فاطمه (س) ۹ سال در خانه علی (ع) زندگی می‌کند و در این مدت از او درخواستی و تمنائی ندارد. اصل را بر این گذاشته که باری بر دوش علی (ع) نباشد. گرسنه است و علی (ع) از او می‌پرسد که پس چرا نگفته‌ای می‌فرماید انی لا ستحیی من الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر علیه (۶۹) من حیا می‌کنم از خدایم چیزی را بر تو تکلیف کنم که ترا توانائی انجام آن نباشد.

فاطمه (س) نو عروس است ولی در اطاقی زندگی می‌کند که نصف آن حصیر است و نصفی دیگر از شن نرم ولی به این دلخوش است که شوهر آقائی چون علی (ع) دارد و خدای به رضای او راضی است .

همدل و دلدار علی (ع) است، تسلای ده اوست، مشاور و همراز است، پناهگاه علی (ع) است واین امربحدی بود که اگر عملی بر

علی (ع) وارد می‌شد می‌فرمود به خانه روم و کمی با فاطمه (س) سخن بگویم و آرام گیرم و این اقدام در تمام مدت زندگی مشترک علی (ع) با فاطمه (س) رعایت می‌شد حتی پس از وفات فاطمه (س) علی (ع) در کنار قبر فاطمه (س) سخن می گفت و به درد دل می‌نشست.

او کدبانوی خانه بود و در عین حال مشاور علی (ع)، محرم راز او و در مشکلات زندگی دلدار علی (ع)، تلقی‌شان از هم تلقی امانتداری بود و رفتارشان با هم رفتار دو امین امانتدار. بدین نظر سعی بر این داشتند موجبی برای کدورت هم پدید نیاورند و عامل آزار هم نباشند. و هرگز این اندیشه در ذهن علی (ع) نبود که در حیات فاطمه (س) با زنی دیگر ازدواج کند و بفرموده امام صادق (ع) خدای آن را بر علی (ع) حرام کرده بود (حرم الله النساء علی علیٍّ مادامت فاطمة حیة لانها طاهرة لا یحیض) (۷۰) دوستداری و همرزمی:

دوستداری‌شان از یکدیگر به صورتی است که رنگ مکتبی دارد و در این رنگ است که آن دو را همرزم و هم مبارزه می‌سازد. فاطمه (س) به دفاع از اندیشه‌های علی (ع) و علی (ع) به دفاع از اندیشه‌های فاطمه (س) می‌پردازد. او همرزم و همپای علی (ع) است همرزم کسی است که قدرتمندان عرب از سطوت او آرام نداشتند و پابه‌پای او به پیش می‌رود.

علی (ع) می‌رزمید و جهاد می کرد و فاطمه (س) شمشیر خونین او را می‌شست. فاطمه (س) کانون خانواده را گرم و پناهگاه می کرد و می‌دانست پیروزی علی (ع) در عرصه‌های مختلف تا حدود زیادی مربوط به اعتماد نیست به کانون است. و با این اقدام کمکی می‌داد تا رزم علی (ع) چشمگیر گردد و الحق نقش زن در موفقیت رزمی مرد تا چه حد مؤثر است .

علی (ع) از جبهه بر می گشت و فاطمه (س) مهربان‌تر از همیشه او را دلگرم می کرد، تقویتش می‌نمود، زخم‌هایش را می‌بست، کوفتگی بدن را می‌زدود و البته علی (ع) نیز مردی قدرشناس بود -وقتی به خانه می‌آمد از حال فاطمه (س) جویا می‌شد از تن خسته‌اش سؤال می کرد و او را دلداری می‌داد و این دو دلدار هم بودند.

او حامی علی (ع) است. وقتی علی (ع) را به مسجد می‌بردند چند تن از دشمنان، علی (ع) را می کشاندند و فاطمه (س) هم یک تنه او را می کشید و نمی گذاشت به مسجدش ببرند و وقتی هم که او را جبراً به مسجد کشاندند فاطمه (س) به دنبالش دوان شد. و خطاب به ابوبکر که آیا می‌خواهی مرا از همسرم جدا کنی؟ به خدا قسم اگر از او دست برنداری موی سرم را پریشان کنم، گریبان بگشایم، کنار قبر پدر روم، و در پیشگاه خدا ناله زنم...من درباره علی (ع) صبر نتوانم کرد...(۷۱) خاطره علی (ع) از زندگی

زندگی این دو چنان بهم پیوسته بود که حتی مرگ هم آنها را از یکدیگر جدا نکرد.. موضع زهرا (س) در قبال علی (ع) بگونه‌ای بود که علی (ع) می‌فرمود:

- وقتی به خانه می‌آمدم و به زهرا نگاه می‌کردم تمام غم و اندوهم بر طرف می‌شد. (۷۲)

- تا فاطمه (س) زنده بود او را بخشم نیاوردم و او نیز کاری نکرد که من بخشم آیم. (۷۳)

- من هیچگاه از فاطمه (س) کوتاهی ندیدم. (۷۴)

- پس از مرگش خطاب به فاطمه (س): تو تسلیت بخش من بودی، بعد از تو به که تسلیت جویم (۷۵)

- به معاویه نامه می‌نویسد او را سرزنش می‌کند که: بهترین زنان جهان از ما و حمالة الحطب از شماست. (۷۶)

- در سر جنازه‌اش در حین دفن فرمود اللهم انی راض عن ابنة نبیک (۷۷)خداوندا من از دختر پیامبر تو راضیم .

- فاطمه (س) دوستی بود که کسی در دوستی معادل او نبود. حبیب لیس یعدله حبیب...

- و زمزمه علی (ع) پس از وفاتش این بود:

– جانم در قفس تن و در نفس‌هائی که می‌کشم زندانی است ای کاش این جان دردمند به همراه نفس‌هایم از بدن بیرون می‌جهید.
– فاطمه جان بعد از تو خیری در حیات نیست ترسم این است که زندگیم طولانی شود...

– نفسی علی زفراتها محبوسهٔ
فیالیتها لخرجت مع الزفرات
– لا خیر بعدک فی الحیوهٔ و انما
ابکی مخافهٔ ان تطول حیاتی

و فرمود اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت منزل می‌کردم و برای این مصیبت جوی اشک جاری می‌نمودم (لولا علبهٔ المسؤولین علینا لجعلت المقام عند قبرک لزاماً و التلبث عنده معکوفا ولا عولت اعوال الثکلی علی جلیل الزریه. (۷۸)

فصل ۸: فاطمه (س) و فرزندداری

مقدمه

مکتب فاطمه (س) مکتبی اعجازآمیز است. از آن آثار درخشانی پدید آمدند که مطالعه هر کدام از آنها حیرت آدمی را بر می‌انگیزاند. از جنبه‌های اعجازآمیز زندگی فاطمه (س) ازدواج اوست که مصداق آیه مرج البحرین یلتقیان (۷۹)است. و از آن مهمتر از مصداق آیه یخرج منها اللؤلؤ و المرجان است. (۸۰)ابن عباس در تفسیر این آیه گوید:
– مقصود از مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه‌اند.
– و مقصود از یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حسن و حسین‌اند. (۸۱)
– آری، فاطمه (س) مادر است، مادری که رهبران آینده اسلام را می‌پروراند و تحولات جهان تشیع و حتی در جامعه اسلامی از او منشأ می‌گیرد و بسیاری از وقایع اسلامی از آنجا آغاز می‌شوند. تربیت فاطمه (س) درباره فرزندان نمایانگر روح با عظمت این بانوی بزرگ است . فاطمه‌شناسی

کار فاطمه‌شناسی اگر ممکن باشد یکی از راههای مهم آن مطالعه در آثار تربیتی فاطمه (س) بویژه تربیت نسل است فاطمه (س) را می‌توان از طریق فرزندانی که او تربیت کرده شناخت، مخصوصاً در تربیت حسنین، زیرا فرزند آئینه تمام نمای والدین است بویژه مادر.
او در عین داشتن وظایف گوناگون فردی و اجتماعی به ایفای نقش مادری پرداخت و مادری شهید پرور بود فرزندانی تربیت کرد که همه رهبر، تاریخ ساز، رزمنده، روشنگر ،افشاگر، او زنی است بظاهر چون زنان دیگر جامعه، ولی به تربیت نسلی پرداخت که برای بشریت آبرو آفریدند.
فرزندانی که فاطمه (س) تربیت کرد کسانی بودند که امر رهبری جامعه فردای او را بر عهده گرفتند، آنچه را که فاطمه (س) خود داشت و آنچه را که از انبیاء گذشته از کانال پدر بمیراث برده بود، و آنچه که از قرآن بر پدرش و در خانه او نازل شده بود همه را به فرزندان خود بمیراث داد و همه تعالیم را درباره‌شان عمل کرد و این مسأله‌ای است که در تاریخ بشر همانند ندارد. و اینک که قرنها از تاریخ فرزند داری فاطمه (س) می‌گذرد، به زحمت قابل بررسی است که او چگونه از عهده این وظیفه‌های سنگین، آن هم در آن شرایط بر آمد. در مسیر مادری

فاطمه (س) دختر بزرگ‌ترین رجال مـذهبی و سیاسـی زمان بود، برای او حضورها و موضـعگیری‌هائی در رابطه با حیات خانوادگی ممکن و میسر بود و می‌توانست چون دیگر زنان نامدار از خانواده اشـراف و سـلاطین راهی توأم با ناز و تنعم را در پیش گیرد ولی او این چنین نکرد.

اوخود را در نظـام تکوینی حیـات قرار داد که خداونـد او را موجودی بااحسـاس لطیف و با عاطفه و شور آفریـده بود و متحمل و او این سـرمایه را در راه سـاختن، بعمـل آوردن ورشـد دادن فرزنـدان بکار برد. و سـند ادعای من در این راه حسن و حسـین و زینب و کلثوم‌اند، با آن برنامه درخشان شان.

او مادری موفق بود زیرا که توانسـته است به تربیت فرزنـدانی بپردازد که همه رزمنـده، دلیر و مجاهـد فی‌سبیل الله باشـند. کدام مادر است که در طول حیات خود توانسـته است فرزنـدانی چون حسن و حسـین بپرورانـد؟ و کـدام زن شـجاعی را سـراغ داریم که دختر شجاع و قهرمانی چون زینب بپروراند؟

فرزندانش هر کدام الگوی کامل مادر و پدر در همه صفات اخلاقی و انسانی و هر کدام مجسمه فضیلت و پاکی و تقوا بودند و اگر از ما نمونه‌های مکتب معجزه آسای اسـلام را بخواهند ناگزیر باید فرزندان فاطمه (س) را معرفی کنیم و این ادعائی است که در آن گزافه و انحرافی نیست، دوست و دشمن بدان اعتراف دارند - و مادری چون فاطمه (س) موجد این اسوه‌هاست . دیدگاههای فاطمه (س)

موفقیت فاطمه (س) را در مسـیر مادی که باید سرمشـقی برای زنان جهان باشد مرهون دیدگاهی است که این بانوی بزرگ اسلامی بـا اسـتفاده از انـدیشه اسـلامی برای خود پدیـدآورده و اتخـاذ کرده است و مـا را توان بررسـی همه جانبه این دیـدگاه نیست فقط با رعایت اختصار به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم: ۱- در مورد خانواده:

خـانواده از دیـدگاه فاطمه (س) کانونی مقـدس است و میزان قـداست آن بحـدی است که او دوست دارد تمام مـدت عمر و اوقات خود رادر آن بگذارند و آن را سنگری محکم در جبهه کارزار جهانی بسازد.

همه چیز از خـانواده آغـاز می‌گردد، حتی سـعادت یا بـدبختی یک ملت در خانواده رقم می‌خورد و عزت و سـعادت جامعه از آنجا منشأ می‌گیرد. هم چنین اگر با دیدی وسیع‌تر نگریسـته شود جنگها و صـلحها در محیط و جو خانواده تکون می‌یابد. و در آنجاست که کودکـان، یعنی پـدران فردای بشـر درس‌هـا می‌آموزنـد بـدین سان اگر بنای رشـدی در جامعه‌ای است آغاز آن بایـد از خانواده باشد.

فاطمه (س) به کانون خانوادگی دل بسـته است، آنچنان که وقتی مسأله تقسیم کار را پدرش با او مطرح می‌کند و معلوم می‌شود که فاطمه (س) بایـد در کانون خانواده به امور داخلی آن بپردازد، خـدای را سـپاس می‌گذارد. و به گرمی و سـر و سامان دادن خانواده می‌پردازد و آن را چون کارگاهی برای تربیت رهبری قرار می‌دهد. ۲- در مورد فرزند:

فاطمه (س) درباره فرزند این تصور و اندیشه را دارد که امانتهای خداوند در دست پدر و مادرند و والدین در برابر حفظ و رشد این امـانت مسؤولنـد. او فرزنـد را بعنوان کالائی بی‌ارزش نمی‌شـناسد که او را به دست للهـا و دایه‌هـا بسپارد بلکه آنهـا را وجودهائی ارزنده و در خور احترام و کرامت ذاتی می‌شناسد که باید شخص مادر امر رسیدگی آنها را بعهده گیرد.

او فرزنـد داری را شـأن کوچکی نمی‌دانست که امر اداره آن‌هـا را به دیگران واگـذارد. و یـا با احساس حقارت از بچه‌داری بـدنبال

مشاغل پر سر و صدای بیرون رود. او خانه را مرکز انسان سازی می‌شناسد و فرزندان را ثمره باغ وجود که در خور هرگونه اعتنا هستند.

او این احساس را درباره فرزندان خود بیشتر دارد ازآن بابت که از زبان پیامبر شنیده است خداوند ذریه پیامبران را در صلب من پیامبر قرار داده ولی نسل مرا در صلب علی (ع) - پس من پدر اولاد فاطمه‌ام (۸۲)، پس فاطمه (س) طبعاً سرمایه‌گذاری را درباره اینان لازم‌تر می‌شناسد. ۳- در مورد تربیت:

فاطمه (س) امر تربیت را امری تحول‌انگیز، سازنده، نجات ده بشر از خطرات و عوارض می‌شناسد. او می‌داند که رمز پیشرفت و انحطاط فرد و جامعه در سایه تربیت قابل خلاصه شدن است. جامعه‌ای پیشرفته است که تربیت آن پیشرفته باشد و قومی منحط بحساب می‌آیند که تربیت آنها منحط باشد هم او معتقد است که این مادران‌اند که زمینه را برای بهشتی شدن فرزندان فراهم می‌سازند (الجنهٔ تحت اقدام الامهات (۸۳) و طبعاً رمز جهنمی شدن، انحراف و انحطاط فرد و جامعه هم در سایه تربیت و مخصوصاً تربیت مادران است این حقیقتی است که ما پایه‌های رشد و انحراف را در سایه تربیت‌های صواب و یا انحراف‌آمیز بدانیم و تاریخ نمونه‌های مستندی را از آن به ما عرضه داشته است .

فاطمه (س) این دیدگاه را درباره تربیت دارد که غفلت از آن موجب صدمه‌ای عظیم برای فرد و جامعه است و صدماتی غیر قابل جبران را در پی دارد. بویژه در دوران خردسالی که کودک همانند شاخه‌تری قابل انعطاف است بدین نظر او خود را وقف زندگی فرزندان و سازندگی و تربیت آنها می‌کند. هم چنین او سخن پدر را بیاد دارد که فرموده بود. فرزندان خود را بزرگ بشمارید و آنها را نیکو تربیت کنید (اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم) (۸۴) و می‌داند نوع ادب و تربیت آنها مسؤولیت آور است. ادبوا اولادکم فانکم مسؤولون (۸۵). در طریق تربیت

اما در طریق تربیت فاطمه (س) توجه به شرایط و عوامل، اصول و ضوابطی دارد که بعنوان نفوذها نقش اساسی را ایفا می‌کنند و ما در این زمینه هم بعنوان عوامل درس‌آموز نکاتی را ذکر می‌کنیم . ۱- محیط و شرایط:

از عوامل مهم تربیت محیط و شرایطی است که بعنوان عامل مهم در سر راه رشد است. نقش محیط در تربیت به میزانی است که بسیاری از صاحبنظران آن را مهمترین عامل از بین همه عوامل تربیت می‌دانند محیط رنگ ده شخصیت و سازنده خلق و خوی آدمی است و اثر آن را تا بدان حد مهم دانسته‌اند که گفته‌اند انسان است و محیط او. دامنه محیط وسیع و شامل محیط خانه که مهم است، محیط دامن مادر و پدر که از آن مهمتر است، محیط اجتماعی، شرایط و جو بیرون و... و زنی است که محیط خانه را مدرسه می‌سازد و در آن برنامه‌های تربیت اسلامی را پیاده می‌کند در کلاس خانه‌اش موضوع تربیت فرزندانند و و هدف او انسان پروری و شهید پروری، برنامه‌اش قرآن است و سنت، معلمانش رسول الله است و علی (ع) و فاطمه (س)، شیوه آن مهر و محبت است و ارج گذاری به وجود فرزندان .

آری خانه فاطمه (س) کلاس عالی تربیت است، کلاسی است پر از شور و اخلاص جو آن سراسر ایمان، پایه‌های آن، حرکت، فضیلت، مقصد آن شهامت آفرینی، تحت نظارت و رهبری مستقیم پیامبر (ص) و دامن عفیف و پر عزت فاطمه (س) طریقه آن و آموزش‌های صحیح، و تلاش در آن برای انتقال میراث پیامبران، و طبیعی است که در آن افرادی پدید آیند مهذب، بی آلایش و معصوم، وارثان آدم تا خاتم، ثارالله، متعهد و مسؤول، انسان دوست و متعهد، و در راه خدا و در کار جلب رضای خدا. ۲- اصول و ضوابط:

در این کلاس و مدرسه اصول و ضوابطی حاکمند که همه آنها از جانب خدایند و پیامبر (ص) صادق و مصدق آن‌ها را ذکر کرده و فاطمه (س) و علی (ع) دو شاگرد مهم و دور کن این امت آن‌ها را مورد عنایت و استفاده قرار داده و به مرحله اجرا و عمل می گذارند .

تربیت براساس اصل توحید است و ضابطه ایمان و باوری راستین، اصل جرأت دهی و با شهامت سازی در این خانه حاکم است، اصل اخلاق و انضباط، اصل تقوا و پاکدامنی، اصل غلبه حق بر هوای نفس، ترجیح همسایه بر خانه، ترجیح معنی بر ماده...

خانه او خانه زهد است بگونه‌ای که دنیا آنها را نفریبد و مالک وجودشان نگردد، بلکه خود مالک دنیا باشند، زرق و برق‌های ظاهری در آن ارزش نداشته باشد. آنچه مهم است و می‌ارزد، رضای خداوند است و همه افرادی که در این خانه‌اند بر این اساس و در مسیر این هدف زندگی می کنند.

هم چنین در این خانه اصل هماهنگی بین زن و شوهر در تربیت فرزندان وجود دارد، اصل اعتدال در امور، اصل سلطه ایمان، اصل غلبه اخلاق انسانی بر خواسته‌های حیوانی حکومت می کند و مبانی اسلام راستین مورد توجه است و سعی در اعمال اراده خداوندی و همسانی مشیت خود با مشیت خداوند. ۳- شیوه‌های و روش:

فاطمه (س) یک مادر است و مادری از سوئی مرکب از دو عنصر است عنصر نوازش، و عنصر مهربانی و فاطمه (س) این هر دو را به حد کمال واجد است و این خود زمینه را برای تربیت خوب فرزندان فراهم می‌سازد. روح مادرانه فاطمه (س) و عطوفت و غم خوارانه او خود سبب پیروی فرزندان است و فاطمه (س) از این بابت مصداق این سخن پیامبر است که:

- خیر نسائکم الطفهن بازواجهن و ارحمهن باولادهن (۸۶) - بهترین زنان شما کسانی هستند که به همسرشان لطیف‌تر و مهربانتر و به فرزندان خود رحیم‌تر باشند. یا مصداق حدیث دیگر که بهترین زنان شما کسانی هستند که زاینده و زایا، سرپرست و والی، شیرده به فرزندان، دلسوز به آنان، و علاقمند به همسر خود باشند:

خیر نسائکم حاملات، والدات، مرضعات، رحمات باولادهن، مایلات الی ازواجهن (۸۷) فاطمه (س) با فرزندان خود همدم و هم انس است. کارهای شان را زیر نظر دارد و در موارد لازم به آنان تذکر می‌دهد و یا در مورد کارشان داوری می کند. حسنین (ع) خط می‌نویسند نزد مادر می‌آورند که بگوید خط کدامشان بهتر است. مادر برای اینکه دلها را نشکند آنها را بنزد پیامبر می‌فرستد و رسول خدا مجدداً آنها را نزد فاطمه (س) بر می گرداند. فاطمه (س) رشته گردن بند را به زمین می‌ریزید که هر کدام بیشتر جمع کردند خط او بهتر است. (۸۸) درس‌ها

در مکتب تربیتی فاطمه (س) درس‌های گوناگون است درس اخلاق، درس زندگی، درس روابط با انسانها، درس حرکت آفرینی، درس موج سازی و قیام، درس حمایت از مظلوم، درس مبارزه با ظالم، درس دینداری و دین خواهی و... و ما برای نمونه از سه گونه درس او نام می‌بریم: ۱- درس اخلاق:

فاطمه (س) سعی دارد که اخلاق اسلامی را عملاً به فرزندان بیاموزد. اخلاقی که در آن جرأت و شجاعت، عفو در عین قدرت ،گذشت و ایثار باشد. فاطمه (س) به فرزندان درس محبت داد، درس نیکو کاری داد، درس وفاداری به هدف مشروع داد و هم چنین درس رشادت، خلوص، تعاون، حریت، احسان، صفا، تقوا و همه درسهائی که انسانیت به آنها مفتخر است .

فاطمه (س) پایه‌های اخلاق انسانی و رشادت و جرأت را در فرزندان چنان تحکیم کرد که حسین بن علی (ع) در روز عاشورا در

رمز عدم قبول ذلت می‌فرماید، خداوند و رسول او به ذلت این بیعت رضایت ندارند. دامن‌هائی که در آن پرورده شدم (دامن رسول خدا (ص) علی مرتضی (ع)، فاطمه زهرا (س)) اجازه قبول این ننگ را به من نمی‌دهد.
اخلاق فاطمه (س) اخلاق الهی بود، اخلاق سرافرازی و احساس غرور بخاطر بندگی خدا بود، اخلاق عزتمندی و جلال و شکوه خداوندی بود، فرزندانش همان‌ها را گرفتند و در مسیر زندگی حال و آینده خود بکار بستند. در دوران اسارت خاندان فاطمه (س) بعد از واقعه کربلا- دیدیم که چگونه در عین اسارت احساس سرافرازی داشتند و لقمه نانِ دونان را نخوردند و حتی اجازه نداد فرزندان و کودکانشان نیز در عین گرسنگی از آن صدقات استفاده کنند. ۲- درس بندگی:

فاطمه (س) به فرزندان خود عملاً یاد داد که چگونه خدای رابندگی کنند و چگونه مطیع و تسلیم اوامر او باشند. و این کار ازراه تمرین عملی عبادت بود. زیرا فاطمه (س) خود عابده‌ای بی‌مانند و در مقام بندگی در بالاترین حد و صورت ممکن بود. کسی که خدای را با تمام ذرات وجودش پرستش کرده و فرزندانش، چه بسا که در نیمه‌های شب شاهد حالات او بودند.
روح عبادت چنان در وجود فرزندانش ریشه دوانده بود که هیچ گامی بر نمی‌داشتند جز براساس قاعده و ضابطه عبادت. آنها بدرجه‌ای از رشد عبادی رسیده بودند که بدنبال عبادت مرجحه می‌رفتند. در حال اعتکاف و در شرف خاتمه دادن آن بودند، ولی رسیدگی به مشکل مردم را از آن مهمتر دانسته و ترک اعتکاف گفتند. (۸۹)
و یا داستان نماز شب زینب در شب یازدهم ماه محرم، آنهم در حالیکه برادران و عزیزان، و حتی فرزندان خود را در واقعه کربلا از دست داده، یکه و تنهاست در برابر آن همه مصائب، خیمه‌های آتش زده ولی صاحب را شاهد است و ماجرا خود چیزی شبیه به افسانه است. مصائب و اتفاقات او را از نماز شب باز نمی‌دارند او توان جسمی نداشته ولی به صورت نشسته آن را انجام داد. ۳- درس زندگی سازی:

و بالاخره فاطمه (س) به فرزندان مفهوم حیات و رمز و راز زندگی را آموخت. و به آنها یاد داد که گاهی زندگی و عزتمندی آن پس از مرگ است و زمانی در دوران آن. اصل برداشتن هدف معقول در زندگی است که بفهمد چرا باید کار کرد و چرا باید جنگید و چرا صلح؟ و اصولاً رمز و ملاک اندیشیده زیستن در چیست ؟
او کوشید محیط خانه را میدانی سازد برای عمل کردن تعالیم اسلام و تحقق بخشیدن به آرمانهای مقدس نبی اکرم (ص). به فرزندان آمادگی فکر و تعقلی داد و کوشید حیات شان را عقیدتی سازد. درس متانت در عین جهاد، درس قناعت، در عین وفور، درس تحمل در عین توان پیشروی، درس ایثار در عین نیازمندی شخصی، درس نظم در عین دشواری و گرفتاری، درس حق دوستی و حق‌طلبی در عین تحمل مرارتهای ناشیه از آن... اینها همه از مسائلی هستند که فاطمه (س) آن‌ها را به فرزندان خود آموخت.
اینکه در خانواده‌ها شخصیت‌های اصلی پدید می‌آیند بدان خاطر است که نظامات اصلی درباره آنها پیاده و اعمال می‌گردد. فاطمه (س) نظام اسلامی تربیت را درباره فرزندان پیاده کرد و در نتیجه هر کدام چون دنیائی شدند که در زندگی آینده و تاریخی اسلام نقش‌های مفید و مثمر ثمری را پیاده کردند . تربیت در عین کار

این همه کوشش دقت گذاری فاطمه (س)درباره فرزندان بخاطر آن نبود که او را فراغی و آسایشی فوق‌العاده بود. او این خدمات را در کنار دیگر مشاغل شخصی و اجتماعی، آنهم در آن برهه از زمان انجام داد. داشتن تصویری از وضع حیات در آن روزگار، مخصوصاً در دورانی که فقر و ناداری هم حکومت کند خود عظمت کار او را بیشتر نشان می‌دهد.
او زنی است جوان، مادر چند کودک خردسال، در خانه‌ای زندگی می‌کند که محقر است، آب را از بیرون باید به خانه بیاورد و از

مسافتی نسبتاً دور، گندم یا جو را باید شخصاً با دستاس آرد کند، خود باید آنرا خمیر کند، و نان بپزد، خود باید لباس خود و فرزندان را بشوید، با هیزم آتش درست کند، و با دهان در آن بدمد تا آتش شعله‌ور گردد، خود خانه را جارو کند، شمشیر خونین علی (ع) را بشوید، محیط را برای آرامش علی (ع) ساکت سازد. به زنان مدینه درس و مسأله دینی بیاموزد، گاهی هم به زخم بندی مجروحان جنگی بپردازد، کارهای دستی چون پشم ریسی را انجام دهد تا کمکی برای زندگی مشترک باشد، به حق‌طلبی برود، به مبارزه بپردازد و...

فاطمه (س) نشان داد که انجام وظایف مادری با آن امور متناقض نیست، در عین کثرت مشغله می‌توان فرزندانی شایسته تربیت کرد و بگفته دکتر بنت الشاطیء می‌توان چون چشمه‌ای شد که از سینه کوهی بجوشد و با خود هزاران گوی و گوهر زرین و سیمین بیرون بریزد، پذیرش خدمات خانوادگی مانع از خدمات اجتماعی و سیاسی نیست و بالعکس . حاصل تربیت

حاصل تربیت فاطمه (س) در محیط خانه، فرزندان است صاحب فضیلت‌های بسیار و متعدد و در محیط بیرون ،زنانی است عفیفه و کم نظیر که هر کدام چراغ و مشعل هدایتی برای دیگر زنان در دنیای اسلام بودند. اما در آنچه که به فرزندان مربوط می‌شود اصل تربیت فاطمه (س) را لااقل از سه دید بررسی می‌کنیم . ۱- در جنبه شخصیت:

او فرزندانی تربیت کرد که هر کدام از آنها در جنبه شخصیتی انسانهائی آزاد، مستقل، با روحیه، و دارای سلوک و رفتاری هستند که توجه به هر کدام از آنها آدمی رابه یاد آیه آیه‌های قرآن می‌اندازد. به دست نورانی فاطمه (س) شیر مردان و شیر زنان شجاع، با عرضه و قهرمان پدید آمدند، که دارای عزت نفس، اعتماد بنفس و به دور از فرومایگی و تن دادن به ذلت‌ها بودند .

فرزندان فاطمه (س) همگی شجاع، با اراده، از نظر روحی قوی، فدائی اسلام و قرآن بودند. این درک و اراده را داشتند که در مواقع حساس به یاری انسانهای مظلوم و اسلام مظلومتر بشتابند. کسانی بودند که آخرین قطره خون را دادند ولی در برابر ناحقی و ستم سرفرود نیاوردند . ۲- در جنبه حرکت آفرینی:

حاصل تربیت فاطمه (س) پرورش نسلی بود حرکت آفرین و زندگی ساز، نسلی که هر کدام مشعل هدایتند وچراغ فرا راه حیات همه انسانهاو سیاستمداران راستین هستند. فرزندان فاطمه (س) در تاریخ حیات اسلامی مردم موجها آفریدند و کشتی اسلام را که گاهی شدیداً، در تلاطم و در حال غرق شدن بود از خطر نجات دادند.

- حسن بن علی (ع) را ببینید که در چه شرایطی و چگونه با نرمش قهرمانانه و تاریخی خود زحمت صلح را بخود خرید ولی نابودی اسلام و فنای توان مسلمین را پذیرا نشد. صلحی تاریخی کرد که زمینه ساز قیامهای بعدی بود و خود شهید صلح به نفع اسلام شد.

- حسین بن علی (ع) را بنگرید که قیام جانانه خویش از خون دل خود گذشت تا در رگهای مسلمانان خمود و جامد خونی جدید وارد سازد و آنها علیه ستمگران و عیاشان به مبارزه وادارد و خانه ستم را ویران کند والحق که با این قیام چه نصیبی وافر برای اسلام فراهم آورد.

- زینب (س) را ببینید که زبانش چون جلادی برای ابن زیاد و یزید بود و هم چون شمشیر علی (ع) برّائی داشت - با سخنان خود در کوفه و شام زلزله در ارکان خصم انداخت و دنیای دشمن را بحرکت و عصیان علیه نظام خودشان وا داشت. و به همین گونه بود کلثوم و در کل حاصل تربیت فاطمه (س). ۳- درخدمت به اسلام :

فاطمه (س) خادمانی ارزنده و راستین برای اسلام تربیت کرد. که بقای اسلام را تضمین کردند و جمله معروف الاسلام نبویّ

الحدوث و حسینی البقاء خود نمونه‌ای از آن است. اینان به گونه‌ای پرورش یافته بودند که دشمنی اسلام را نمی‌پذیرفتند و اعمال خلاف اسلام را طرد و نهی می‌کردند از سر و جان مایه می‌گذارند تا اسلام زنده بماند.

در تاریخ اسلام دیدید که چگونه با معاویه ستیز می‌کرد، آن دیگری با پسرش یزید، آن سومی حامل پیام شهادت شد، آن چهارمی افشاگر مفاسد بنی امیه و همه آنها پشتوانه انقلاب اسلامی پیامبر (ص) که کوشیدند ارکان فسادو آلودگی را متزلزل سازند و مردم را به حقایق پشت پرده حکومت آشنا نمایند و نشان دهند آنچه خلفا عرضه می‌دارند اسلام نیست.

فاطمه (س) بانوی بزرگی بود که توانست نسل امام تربیت کند و فرزندانی شهادت طلب و فدائی این که در مواقع حساس و لازم از جان خود برای اسلام مایه بگذارند و جلو مقاصد شوم خصم را بگیرند. نسل فاطمه (س) نسل شهید است. زیرا همه آنان درراه اسلام خود را فدا کردند وفراموش نکنیم فاطمه (س) خود شهیده اسلام است و شوهرش نیز شهید مسجد و محراب.

فصل ۹: فاطمه (س) و کانون داری

مقدمه

فاطمه (س) دختر پیامبر است، راه و رسمی را در زندگی پدید آورد که الحق حجت را بر همه زنهای عالم تمام کرد. با شیوه‌ای که او در پیش گرفت راه عذر را در انجام وظیفه‌ای که خداوند برای زنان مقرر داشته است بر روی آنان بست. اگر فاطمه (س) نبود ما چگونه می‌توانستیم دریابیم وظایف متعدد برای یک زن چگونه قابل جمع است؟ چگونه می‌توانستیم دریابیم که زن هم در سیر به سوی کمال می‌توانند چنان گامی به پیش نهد که حتی از مردان هم جلو افتد؟.

فاطمه (س) با عمل خود به جهانیان درس داده، درس مادری، درس همسری، درس کانون داری، درس خدمت اجتماعی و هدایت و روشنگری، بدون فاطمه (س) درک این مسأله ممکن نبود که زن در عین فرزند داری می‌تواند عابده‌ای بی‌مانند باشد و بدون انتخاب نسبت و مقام می‌تواند در نقش یک انسان کامل ایفاء وظیفه کند و شهره گردد.

از درس‌های مهم و حیرت‌انگیز فاطمه (س) درس خانه‌داری و مدیریت کانون است. او با اینکه دختر پیامبری عظیم و حاکمی قدرتمند است و می‌تواند چون دیگر زنان که در چنین وضع و موقعیتند برای خود جاه و جلالی فراهم سازد، کوکبه و دبدبه‌ای به راه اندازد ولی چنین نمی‌کند. همانند هر زن عادی دیگری سر گرم کار و تلاش د رخانه و گرم داشتن کانون می‌شود و در عین حال مسؤولیت اجتماعی خود را نیز فراموش نمی‌نماید.

برای اینکه اهمیت قضیه روشن شود به گوشه‌هائی از این حیات درخشان فاطمه (س) اشاره می‌کنیم و از تلاش و کوشش او در این جنبه حرف می‌زنیم، باشد که راهنمای عملی برای ما، آن هم باالگوگیری اززنی معصومه باشد. خانه فاطمه (س)

نخست از خانه فاطمه (س) حرف بزنیم، جائی که او و علی (ع) در آن زندگی سر کرده‌اند و گلهای بوستان خود را در آن پرورش داده‌اند. تا مدتهای زیاد آنها در اطاق اجاره‌ای زندگی را سر کردند که دور از خانه پیامبر (ص) بود. بعدها رسول خدا (ص) با یکی از صحابه سخن گفت و خانه اجاره‌ای آنها را به محلی نزدیکتر به خود آورد، و سالها گذشت تا آنها خود صاحب خانه‌ای و حجره‌ای کوچک شدند.

این خانه که در کنار خانه پیامبر (ص) بود، و بیش از یکی دو متر با آن فاصله نداشت، خانه‌ای بود کوچک و محقر، گلین، فرش آن شامل حصیری بود که تنها نیمی از اطاق را می‌پوشاند و نیم دیگر با شن نرم مفروش بود. درب آن یک لنگه‌ای و معرّف فقر اهل خانه.

در این خانه فاطمه (س) با علی (ع) همراز و بهتر بگوئیم هم بند و هم سلول بود. از دیدی محلی برای زندگی و مسکن است، از سوئی دیگر کارگاهی است برای کارهای دستی فاطمه (س) که برای کمک معاش و یا در بسیاری از موارد برای خدمت به فقرا و مساکین انجام می گرفت و ازجهتی مرکز آمد و شد یاران علی (ع)، دوستان فاطمه (س) ،زنان مسأله دار و هدایت خواه بود .
فاطمه (س) این خانه را مدرسه و دانشگاهی ساخته بود، نه تنهابرای فرزندان خود، بلکه برای زنان مسلمان که سؤالات مذهبی خود را از او می‌پرسیدند. آن را کانون مقدسی ساخته بود که اعضای خانه، آن را سنگری دانسته و پناه و سکون خود را در آنجا می‌جستند. و خواهیم دید که این کانون مطمئن‌ترین محل آرامش و پناه علی (ع) بود . اهمیت خانه‌داری

فاطمه (س) ازکسانی نبود که خانه‌داری را کاری کوچک شمرد و یا خانه را به شوق اداره و منصبی ترک گوید و یا آن را محل و مرکزی برای بلند پروازی خود قرار دهد. او به این نکته آگاه بود که کانون خانوادگی و اداره آن کمتر از اداره یک کشور نیست و حتی پایه کشور داری بحساب می‌آید. و هم می‌دانست و اززبان پیامبر شنیده بود که خدمت در خانه و خانه‌داری دارای اجر و حسنه است، حسنه‌ای که هیچ کاری از زن با آن برابری نمی کند.
روزی رسول خدا (ص) از اصحاب خود پرسید زن در چه حالی به خدا نزدیکتر است؟ و اصحاب پاسخ درست آن را ندانستند: فاطمه (س) این سخن را شنید و پیام فرستاد زن در حالی به خدا نزدیکتر است که ملازم خانه باشد و از آن بیرون نشود. (۹۰)
او می‌دانست که خانه سنگر است، پایگاه اجتماعی اعضاء است، همانند یک نهاد اجتماعی گرانقدر است و کاری برای زن از نظر ارزشمندی معادل خانه‌داری نیست. بدین سان همّ خود را به خانه‌داری نهاد و اداره و مدیریت آن و نیز تربیت فرزند را در آن به وجهی نیکو پذیرا شد. او در این راه احساس خجلت و ننگی نداشت و از زیر بار وظایف آن شانه خالی نمی کرد .
مرکزیت خانه‌اش در مسیر تربیت فرزند، مشاوره و همدمی با علی (ع) مهرورزی به اهل خانه بود، و حاصل چنین اقدامی، فاطمه (س) راستین را بیش از پیش محبوب کرد و او راضی به این تقسیم کار پیامبر (ص) بود که کار درون خانه از آن او و کار بیرون خانه از آن علی (ع) باشد و خدای را بر این امر سپاسگزار و شاکر بود . مسؤولیت او در خانه

او بفرموده رسول گرامی اسلام، رئیس خانه است و المراۀ سیدۀ اهلها (۹۱) کدبانوئی است مجرب که گوئی تمام دوره‌های مدیریت خانواده را گذارنده و به وظایف خود نیکو آشناست. مسئولیتش سنگین است
- در آن روزگار دشوار، آن هم در دوره فقر خاندان پیامبر او باید به امور زیر برسد:
- امر سر و سامان دادن امور خانه، آن هم خانه‌ای که مرکز آمد و رفت است و چند کودک خردسال در آنند.
- امر تربیت و اداره و نظافت و سرپرستی فرزندان که آن هم کاری اندک و آسان نیست .
- امر پیشه‌وری و صنعتگری چون بافتن پیراهن برای فرزندان و یا پشم ریسی برای کمک معاش.
- امر آسیاب کردن گندم یا جو با دستاس که رسول خدا (ص) فرموده دست فاطمه (س) در این راه زخمی شده بود.
- امر آوردن آب از بیرون که در آن روزگار این هم مشکلی برای فاطمه (س) بود و خانه‌ها آب نداشتند.
- امر هدایت و سرپرستی زنان جدید الاسلام که از برکت فاطمه (س) مهتدی می‌شوند ویا دیگران .
- و بالاخره کارهای دیگری که هر زنی بدان واقف است و به اصطلاح خودشان از بام تا شام در خانه می‌دوند ولی باز هم کارشان نیمه کاره می‌ماند. برای تهیه مختصر غذائی آن همه وقت می گذارند ولی باز هم مطبوع طبع آنها قرار نمی گیرد. درک سنگینی مسؤولیت او میسر نیست، مگر آنگاه که آدمی خود در شرایط آن قرار گیرد. سکون خانه

خانه فاطمه (س) از آن خانه‌هائی که خدای خواسته است نام او در آنجا بلند گردد و مورد تسبیح و تقدیس باشد. فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیه اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال (۹۲) و طبیعی است که چنین خانه‌ای نمی‌تواند مرکز آشفتگی و هرج و مرج باشد نخستین چیزی که در آن باید حضور داشته باشد سکون و آرامش است و فاطمه (س) سعی دارد چنین کند.

او می‌داند که ترقی و عظمت شوهر، کوشش و تلاش ارزنده او تا حدود زیادی مرهون زندگی آرام و ساکن او در محیط خانه است و خانه باید سنگر آرامش و محل تجدید قوا باشد تا شوهر بتواند بنشیند، درست نقشه بکشد و درست طراحی کند، و درست تصمیم به اجرا و عمل بگیرد. خانه باید در سکون و آرامش باشد تا شوهر بتواند در آن خانه احساس راحتی کرده و مشقات بیرون را از تن به در نماید.

خانه فاطمه (س) برای علی (ع) چنین وضعی را داشت. علی (ع) در کنار زهرا (س) احساس آرامش می‌کرد و حتی هر آنگاه که از حوادث و مشکلات زندگی به ستوه می‌آمد به سنگر خانه پناه می‌برد و در آنجا کمی با فاطمه (س) سخن می‌گفت و تجدید قوا می‌کرد و از نو سرگرم کار و تلاش و مبارزه می‌شد و این امر در سراسر زندگی علی (ع) وجود داشت، حتی پس از وفات فاطمه (س) و در سر مزارش . گرمی و روشنائی کانون

فاطمه (س) در محیط خانه چون ماهی درخشان بود که نور وجودش کانون خانه و دل علی (ع) را روشن می‌کرد. او مصداق این آیه قرآن بود که: و اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً. (۹۳) او روشنی بخش خانه بود، دیدارش رنجها و غصه‌ها را از دلها می‌زدود. علی (ع) خود فرمود وقتی به خانه می‌آمد و به زهرا نگاه می‌کردم تمام غم و غصه‌ام زدوده می‌شد. (۹۴)

فاطمه (س) کانون خانواده را گرم می‌داشت، علی (ع) و فرزندان را دل به این خوش بود که د رکنار فاطمه‌اند و در آن کانون‌اند. از دیدی، او چون شمعی بود که پروانه‌ها را بدور خود جمع کرده، به آنها گرمی و نور می‌داد خانه‌اش کانون انس و صفا بود. اعضای خانه با هم انس و آشتی و معاونتی داشتند، و در کمال همرنگی و صداقت، در سایه ایمان به خدا و رسول و کتاب او زندگی می‌کردند. اگر علی (ع) تصمیمی می‌گرفت، همگان همراه او بودند و اگر فاطمه (س) تصمیمی اتخاذ می‌کرد دیگر افراد خانه با او همگام می‌شدند و نمونه روشن آن موردی است که در آن سه روز تمام اعضای خانواده افطاری خود را به فقیران و یتیم و مسکین دادند و خود با آب افطار کردند. (۹۵)

و بالاخره فاطمه (س) در گرم داشتن کانون، لطف و عنایت به همسر، رحمت و دلسوزی به فرزند مصداق حدیث پیامبر (ص) بود که خیر نسائکم الطفهن بازواجهن، و ارحمهن باولادهن و...(۹۶) و مصداق احادیث دیگر رسول خدا چون عفیفه بودن، شوهر دوست وفرزند دوست بودن و ضمن اینکه او خود ملهم به الهامات الهی است . مشقت زندگی

با چنین وصفی که گذشت و با آن همه کار و تلاش طبیعی است که زندگی بر او آسان نبود. پیامبر (ص) روزی بر فاطمه (س) وارد شد و دید که با دستهای خود آسیاب را می‌گرداند و در عین حال به کودک خردسالش سرگرم شیر دادن است. رسول خدا (ص) از دیدن چنین وضع آب در دیده گردانید و فرمود دخترم: تلخی‌های زندگی دنیا را بچش برای وصول به حلاوتهای آخرت فاطمه (س) گفت خدای را بر این نعمت‌ها سپاسگزارم و بر کرامت‌های او عرض تشکر دارم. (۹۷)

شدت، کارش در خانه بحدی بود که گاهی توان را از او می‌گرفت، بدنش رنجه می‌شد و به فرموده علی (ع) دستانش از شدت آسیاب کردن تاول زده و پینه بست. (۹۸) در عین حال این کار یک روز و دو روز نبود و هم این برای فاطمه (س) تنها کار نبود که از کارهای دیگر فراغتی داشته باشد. مسأله نظافت خانه هم مسأله بود که گاهی سر و روی فاطمه (س) راگرد آلود می‌کرد و غبار بر او می‌نشست.

روزی رسول خدا (ص) از فاطمه (س) احوال بپرسید که چگونه‌ای؟ فاطمه (س) ظاهراً از حالات زندگی و مشقت‌های آن، و سختی معیشت و شاید هم از گرسنگی خود و فرزندان و از خالی بودن خانه‌اش ازآذوقه سخن گفت. رسول خدا (ص) فرمود دخترم آیا به این راضی نیستی که سیده زنان جهان باشی؟ فاطمه (س) پرسید مگر مریم دختر عمران سیده زنان نیست؟ پیامبر فرمود: او سیده زنان عصر خود بود و تو سیده همه زنانی (۹۹). و بر این اساس ملاک خانمی و بانوئی وارونه گشت و در نظر پیامبر (ص) زنان پر خور و پر آذوقه و متجمل و آنهائی که در جلال و جبروت مادی زندگی می‌کنند بانو وخانم بحساب نمی‌آیند. اگر ملاکی برای بانوئی و سیده بودن مطرح باشد در تلاش و جهد هدفدار، در عین تحمل فقر و ناداری است. در عابده بودن و زاهده بودن و در راه خدا رنجها را بخود خریدن است و فاطمه (س) این چنین بود . کمک کاری‌ها

فاطمه (س) در تنگا و خستگی و دشواری زندیگ بود ولی چنان نبود که شوهری خود خواه و تن پور داشته باشد که این همه کارها تلاش‌ها را وظیفه خاص زن بداند و کمک کارش نباشد. نه – علی چنین مردی نبود. او در کار و تلاش مردانه‌اش کمتر از فاطمه (س) نبود. چه بسیار ازکارهای خانه را او انجام می‌داد حتی بافاطمه (س) می‌نشست و گندم آسیاب می‌کرد و حتی در مواردی نان می‌پخت رسیدگی به امور بیرون، تهیه نان برای چنان خانواده‌ای با فرزندان متعدد، آن هم کار و اشتغالی مشروع، آب کشی برای مزرعه و درختان، کارمزدی برای آبیاری درختان، حضور در جبهه و صحنه رزم، دستگیری از بینوایان، بردن نان و آذوقه برای دردمندان، عبادت رسمی و حضور در عرصه‌های سیاسی خود کاری بس وسیع و پر دامنه بود .

او حتی برای سیر کردن فرزندان تن به کار مزدی می‌داد. در مزرعه‌ای کار می‌کرد و قرار بسته بود برای هر سطل آبی که از چاه بیرون می‌کشد یک دانه خرما بستاند و بر این اساس برای اهل خانه غذا تهیه می‌کرد، با این اتکا که در مواردی بسیار دیگران را بر خود مقدم می‌داشت و از همین غذائی که با مرارت به دست می‌آمد به فقیران می‌داد.

در عین حال هر آنگاه که از کار روز مره فارغ می‌شد و بخانه می‌آمد با همان بدن خسته به کمک فاطمه (س) می‌شتافت. گاهی خانه را تمیز می‌کرد، زمانی با فاطمه (س) آسیاب را می‌گرداند، گاهی در نظافت خانه به او کمک می‌کرد. او در محیط خانه تلاش بسیار داشت، بدان خاطر که به حال فاطمه (س) از شدت کار او رقت می‌کرد و دلش به درد می‌آمد.

روزی پیامبر (ص) بر آنها وارد شددید علی (ع) و فاطمه (س) سر گرم آسیاب کردن جویا گندمند. خطاب به آنان که کدام خسته‌ترید. برخیزید من بجای شما آسیاب کنم – علی (ع) عرض کرد فاطمه (س) خسته‌تر است. پیامبر فرمود دخترم برخیز آنگاه خود بجایش نشست و با علی (ع) سرگرم آسیاب کردن شد. (۱۰۰) حاصل کانون داری

حاصل کار و تلاش فاطمه (س) در محیط خانه و ثمره کارش عبادت و دارای ارزش بسیار است زیرا:

– خدمت به مردی که عزیز خداست و مرد رزم و جهاد است و خدای را بر او نظر عنایت بسیاری است.

– علی شدن علی (ع) در سایه همدلی با فاطمه (س) وفاطمه شدن فاطمه (س) در سایه انس با علی (ع) و هم مسکنی اوست و چه زیباست کار برای چنین افراد.

– خدمت به فرزندان و تربیت نسلی است که انسان دوست، متعهد، مکتبی، و نمونه عالی تربیت اسلامند.

– خدمت به اسلام بود زیرا که در سایه آن موجبات خدمت به اسلام و مسلمین فراهم آمد و ضدیت‌ها با این سرکوب شد و مردم توانستند راه خود را بیابند.

– و سرانجام فاطمه (س) با مدیریت خود درس زندگی توأم با سعادت به زنان داد، تجاربی فراهم آورد که بهره گیری از آن عامل رشد انسانیت انسان و مخصوصاً زنان جهان است و کدام عبادت است که بدین میزان دارای ارزش و ثمره اجتماعی باشد. ------

---

۱- نهج‌البلاغه - در مراسم دفن فاطمه (س).

۲- فاطمهٔ الزهراء.

۳- ص ۶۶ ج ۲- فرائد السمطین .

۴- طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۴.

۵- ص ۱۲۵ انساب الاشراف.

۶- شرح حال چهارده معصوم - صفوت ص ۱۵.

۷- فاطمه الزهراء - الرحمانی.

۸- ص ۳۲۴ انساب الاشراف.

۹- ص ۹۰ بحار ج ۴۳.

۱۰- آیه ۶۳ سوره نور.

۱۱- ص ۳۶۷ مناقب ابن مغازلی.

۱۲- حلیهٔ الاولیاء ج ۲ ص ۴۱.

۱۳- فضیله الزهراء.

۱۴- فضیله الزهراء.

۱۵- مستدرک ج ۳ ص ۱۸۴.

۱۶- مستدرک ج ۳ ص ۱۸۴.

۱۷- صحیح بخاری جزء ۵ ص ۲۶.

۱۸- ص ۸۷ الزهراء.

۱۹- جزء ۷ صحیح مسلم ص ۱۴۱.

۲۰- فاطمه الزهراء.

۲۱- فضائل الخمسه ج ۳، ۱۳۳.

۲۲- کافی ج ۱ ص ۴۶۰.

۲۳- ص ۱۳۲ منتهی الامال ج ۱.

۲۴- ص ۲۳۹ ریاحین الشریعه ج ۱.

۲۵- ص ۱۵۶ بحار ج ۴۳.

۲۶- ص ۴۴ - اشکهای فاطمه (س).

۲۷- ص ۶۳ همان منبع.

۲۸- به کتاب نظام خانواده در اسلام و کتاب تشکیل خانواده در اسلام از مؤلف مراجعه شود.

۲۹- ص ۱۱ طبقات ابن سعد ج ۸.

۳۰- وفاهٔ الصدیقه الزهراء ص ۲۳.

۳۱- ص ۱۱ طبقات.

۳۲- ج ۲ سیره حلبی.

۳۳- ص ۱۳۰ الزهراء - محسن امین.

۳۴- ص ۱۳۱ - الزهراء.

۳۵- خصایص فاطمیه.

۳۶- ص ۳۳ الغدیر ۱.

۳۷- بحار ج ۴۳ ص ۱۸.

۳۸- بحار ۴۳ ص ۱۰.

۳۹- روضه المتقین ج ۸ ص ۱۲۳.

۴۰- علامه مجلسی.

۴۱- جواهر السنیه - احادیث در شأن علی (ع) .

۴۲- کفایهٔ الطالب گنجی شافعی.

۴۳- ص ۱۳۲ الزهراء.

۴۴- ص ۳۵ دلائل الامامه.

۴۵- ص ۱۳۷ الزهراء - محسن امین.

۴۶- ص ۶۸ همان منبع.

۴۷- ص ۹۴ بحار ج ۴۳.

۴۸- ص ۱۰۷ فاطمه الزهراء (س).

۴۹- مناقب ج ۳ ص ۳۵۱.

۵۰- روضهٔ الواعظین ج ۱ ص ۱۴۶.

۵۱- مناقب ج ۳ ص ۳۵۰.

۵۲- دلایل الامامه ص ۲۳.

۵۳- تاریخ الخمیس ج ۱ ص ۴۰۸.

۵۴- ص ۶۸ الزهراء مطاهری .

۵۵- ص ۷۴ ریاحین الشریعه ج ۱.

۵۶- ج ۲ - کافی ص ۳۶۰.

۵۷- بحار ج ۴۳.

۵۸- مناقب ابن شهر آشوب ص ۱۱۱ ج ۲.

۵۹- ص ۱۱۲ ج ۲ مناقب ابن شهر آشوب.

۶۰- ص ۹۰ الزهراء ملا محسن.

۶۱- ص ۱۰۲ الزهراء.

۶۲- ص ۱۱۴ بحار ۴۳.

۶۳- صفوهٔ الصفوه ابن جوزی ص ۳ ج ۲.

۶۴- امام صادق (ع) .

۶۵- آیه ۱۹ سوره رحمان.

۶۶- المصدر ص ۱۵۱.

۶۷- ص ۱۷۱ احتجاج ج ۱.

۶۸- همان منبع ص ۱۹۵.

۶۹- زندگانی حضرت زهراء (س).

۷۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۳۳.

۷۱- ص ۸۶ بیت الاحزان - قمی .

۷۲- ص ۳۵ شمه‌ای از فضایل زهرا - محلاتی.

۷۳- ص ۸۰ فاطمه دکتر شهیدی.

۷۴-ص ۹ ریاحین الشریعه ج ۱.

۷۵- بحار ج ۴۳ ص ۱۸۶.

۷۶- نهج البلاغه نامه ۲۸.

۷۷- بحار ج ۴۳.

۷۸- نهج البلاغه.

۷۹- آیه ۲۲ سوره رحمان.

۸۰- آیه ۲۲سوره رحمان.

۸۱- تفسیر الدرالمنثور ج ۷ ص ۶۹۷.

۸۲- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ - ص ۳۸۷.

۸۳- حدیث نبوی .

۸۴- حدیث نبوی.

۸۵- حدیث نبوی.

۸۶- حدیث نبوی.

۸۷- حدیث نبوی.

۸۸- بحار ۱۰۴ ص ۳۰۹.

۸۹- داستان اعتکاف امام حسین (ع) و مراجعه یک نیازمند.

۹۰- ص ۱۳۴ منتهی الامال ج ۱.

۹۱- روضهٔ الواعظین.

۹۲- آیه ۳۶ سوره نور.

۹۳- آیه ۱۹ - انسان.

۹۴- مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.

۹۵- آیه ۸ سوره انسان.

۹۶- نهج الفصاحه .

۹۷- ص ۱۳۳ منتهی الامال.

۹۸- ص ۱۳۴ همان منبع.

۹۹- ص ۴۲ حلیه الاولیاء ج ۲.

۱۰۰- ص ۵ بحار ج ۴۳.

بخش ۴ : حالات و روحیات فاطمه (س)

حالات و روحیات فاطمه (س)

این بخش از بحث را به معرفی حالات و روحیات و حیات شخصی و مواضع اجتماعی فاطمه (س) اختصاص داده‌ایم و مجموعه مباحثی تنظیم شده را در چهار قسمت عرضه می‌داریم. فصلی از آن درزمینه معرفی حیات احساسی و تعقلی فاطمه (س) است. و در آن از نقش و عامل عقل و عاطفه در حیات انسانها یاد کرده و حیات فاطمه (س) را در رابطه با این دو عامل مورد بررسی قرار می‌دهیم. در آن بحث می‌کنیم که فاطمه (س) در مواقع حساس چه تصمیمات اصولی براساس عقل اتخاذ می‌کرد و راه و روش او چگونه بود .

فصل دوم آن در رابطه با عبادت فاطمه (س) است یعنی، مسأله‌ای که می‌توان آن را مهمترین نقطه اشتراك او با علی (ع) بحساب آورد. از درجات ایمان و عشق او، خضوع و خشوع در عبادت، از حال و شوق او و از تسبیحات و اشکهای او در حال عبادت در این فصل بحث خواهیم کرد .

فصل سوم آن در رابطه با روحیه فاطمیه است و در آن سعی داریم در اجزاء تشکیل دهنده این روحیه

و از جنبه‌های سرشتی آن بحث بمیان آوریم، از روح وظیفه‌شناسی و مقاومت او، از روحیه اطاعت و عبادت او، از روحیه سازگاری و مدیریت او بحث کرده و از روح ایثار او سخن گوئیم .

و بالاخره فصل آخر آن در مورد صبر و تحمل فاطمه (س) است و در آن سعی داریم از تحمل محرومیت‌ها و بدرفتاری‌های مشرکان در دوران کودکی، از تحمل فقر و مشکلات زندگی در دوران مشترك با علی (ع) و از تحمل غصب حق خود و شکست علی (ع) و نفاقها و آزار رسانی‌های خصم در دوران پس از وفات پیامبر سخن گفته، رمز و راز این صبر و تحمل و نقش آن را در حیات اسلامی مورد عنایت قرار دهیم .

فصل ۱۰: حیات احساسی و تعقل فاطمه (س)

مقدمه

در هر انسان معتدلی دو عنصر وجود دارد که سبب پیشروی و حرکت او در زندگی است: یکی عقل است که مایه روشنائی راه زندگی است و دیگری راه احساس و عاطفه که عامل به پیش و پس راندن است. اولی به انسان شعور و شناخت داده وبرای او آگاهی و تمیز می‌آفریند، دومی زمینه ساز شور و جنبش و عامل پیدایش عشق‌ها، هیجانها تند و کند شدن‌هاست .

عقل را پیامبر درونی انسان معرفی کرده‌اند و راهنمای حیات، تاحدی که پاداش‌ها و کیفرها براساس آن است. خداوند پس از آفرینش عقل فرمود: بك اعاقب و بك اثیب (۱) و عاطفه و احساس را هم مانند گریس‌های لای چرخ ماشین که در آدمی علاوه بر شور آفرینی نقش کم کردن اصطکاك و تصادم را ایفا می‌کند.

حیات انسانی بدون تعقل لنگ است و سبب می‌شود آدمی به خواب و خیال و حیوانیت کشانده شود.
و حیات بدون عاطفه و احساس هم زمینه ساز بی‌طراوتی‌ها، خشکی‌ها و سخت‌سری‌هاست، به همین نظر وجود این دو توأماً ضرورت حیات‌اند. زن و احساس

دنیای زن را دنیای عاطفه و احساس معرفی کرده‌اند و این مسأله‌ای است که در حیوانات ازابتدای بلوغ حضور دارد و برای انسان از ابتدای دوران حاملگی. بر این مسأله دو عامل اساسی نفوذ دارند: یکی عامل زیست و جنسیت است که به سبب آن ترشحاتی ولو خفیف از هورمون غریزی پدید می‌آید که بگفته عالمی هر سلول وجودی زن فریاد بر می‌آورند که من زنم. و دیگری عامل تربیت که در همه جای جهان سعی بر این است دختران را از همان آغاز مادر بار آورند و مادری همه گاه تداعی کننده عاطفه و احساس است .
این است که گاهی احساسات و عواطف انسان عامل اسارت و ذلت آدمی می‌شوند و در اینجاست که دستگاه تربیت باید به کمک رسد و آن جنبه را در نسل تعدیل و هدایت کند.
عاطفه ضروری حیات است ولی عامل تعقل ضرورتر است تا قادر به کنترل آدمی باشد. ما در این مسأله اندکی تأمل می‌کنیم تا در شرح و تطابق آن با حیات فاطمه (س) مسأله نسبتاً روشن‌تر باشد. نقش عاطفه در حیات

نخست از نقش عواطف در زندگی یاد می‌کنیم و از اثرات آن. بدینگونه که می‌یابیم عواطف زندگی را رنگ می‌دهند و به حیات انسان تنوع می‌بخشند و زندگی را از حالت یک نواختی بیرون می‌آورند. چه بسیار غم‌ها و تاثرها که در عین نگرانی آفرینی نعمتی بحساب می‌آیند و چه بسیارند شادی‌ها، و سرورها که راه مرگ را بر روی آدمی سد می‌نمایند.
عواطف به همه انواعش موج آفرینند، چه عواطف مثبت مثل عشق، نوازش، محبت، چه عواطف منفی مثل ترس و نفرت و چه عواطف خطر آفرین مثل خشم، کینه و خشونت، عواطف زمینه ساز فراز و نشیب و نوسانات در زندگی انسانند و باعث می‌شوند آدمی در یک نواختی و یکسانی در جا نزند و نپوسد.
حاصل عواطف شور و رغبت است، پیشروی است، تن دادن به خطر و از دشواری‌ها نهراسیدن است. چه بسیارند گره‌های گشاده که در سایه آن از نو بسته می‌شوند و بر عکس. چه بسیارند انس‌ها و پیوندها که تجدید و یا ایجاد می گردند و سبب می‌شوند زندگی به روی انسان لبخندی داشته باشد.
در حیات مشترک گاهی روابط دو تن به سر نخی وصل می‌شود ونزدیک به از هم گسستن است ولی وجود عواطف و یاد آوری آن سبب می‌شود که این تار فیمابین از هم نگسلند و روابط شان را تیره و غیر انسانی نسازند و زندگی زن و شوهر، والدین و فرزندان از این نمونه‌ها بسیارند. نقش عقل در حیات

کار عقل تمیز خیر از شر و حق از باطل است، بوسیله آن صحیح را از سقیم و حسن را از قبح باز می‌شناسیم. در می‌یابیم که در شرایطی ویژه چگونه عمل کنیم و یا در تنگناها و در مخاطرات از بین دو یاچند راهی که پیش روی ماست کدام را برگزینیم. عقل را پیامبر درونی انسان ویکی ازدو حجت خدا بر خلق معرفی کرده‌اند. براساس سخنی از امام موسی بن جعفر (ع) خدای را بر هر انسان دو حجت است، حجت ظاهر، و حجت باطن، حجت ظاهر انبیاء و ائمه‌اند و حجت باطن عقل‌ها. (ان لله علی الناس حجتین - حجة ظاهرة و حجة باطنة - و اما الظاهرة و الانبیاء و الرسل و الائمة فاما الباطنة فالعقول) (۲).
این که، به خدا اعتقاد داریم، به نبوت ومعاد ایمان داریم براساس تأیید عقل است و اینکه ما به دنبال مفاسد نیستیم و از شرور

وگمراهی می‌پرهیزیم، بـدیها را نهی و خوبیها را توصـیه می‌کنیم باز هم بدلیل عقل است. بدین سان عقل نعمتی بزرگ است و فاقد آن فاقد همه چیز است . بنای حیات انسان

بـدین سان بنای حیات انسان باید بر دو رکن عقل و احساس ولی مهار احساس بدست عقل باشد. این سـخن بدان علت است که در حیات این جهان که مقدمه حیات آن جهان است راه و بیراهه بسپارند و اینکه آدمی باید راه را بیابد و از بیراهه بپرهیزد جای بحث و سخنی نیست، ولی اینکه این دو را عقل بایـد تشـخیص دهـد با احساس جای بحث برای عـده‌ای است و از دیـد ما بـدلیل خود عقل راهنمای ما باید عقل باشد .

عقل ضـروری حیات برای عقال و در بند کردن آدمی است و باید نقش ترمزی را ایفا کند که در سراشـیبی‌ها ما را از سـقوط نجات دهـد و این در عین ضـرورت وجود عـاطفه است. مـا به نرمش‌هـای عـاطفی در همه سـنین نیـاز داریم و حتی محتـاج آنیم که گاهی کودکانه در خواست نوازش و محبت داشته باشیم.

مشـکل اساسـی در سـر راه بسیاری از انسانها این است که در موردی عقل آدمی به علت ضـعف تربیت در مقابله با احساس مجاب می‌شود و یا آدمی گاهی در میان امواج سـهمگین عواطف دچار مخاطره می گردد و در آن صورت شـناخت وظیفه مشـکل و آدمی غرق در هوسها می‌شود .

آلودگی‌هـا، گنهکاری‌هـا، خودخواهی‌ها و خود پرستی‌ها، اغلب بخاطر غلبه احساس بر عقل است. به همین خاطر این مهم است که آدمی در اعتـدالی به سـر برد، آنچنـان که نه عقل او به دور از عاطفه حکم دهـد و نه عاطفه و احساس، به فرمان عقل به پیش رود و این مسأله‌ای هست که حضور آن در افراد عادی انـدک و در افراد ساخته شده و پرورده به صورت کامل است. شخصـیت‌های الهی و حـتی آنهـا که پـای بنـد به مـذهب نبوده‌انـد ولی تمرین‌هـا و ریاضـتهائی و محاسـبه و مراقبه‌ای داشـتند این جنبه را برای خود حل کرده‌اند . نگاهی به زندگی فاطمه (س)

حال با این مقدمه نسبهٔ طولانی به سـراغ فاطمه (س) رویم و حیات او را با این زمینه مورد بررسـی قرار دهیم. خواهیم دید که حیات او حیـاتی شـگفت‌انگیز و از این دیـد شایـد شامـل مجموعه‌ای از اضـداد است. در حیـات او هم عاطفه و تعقل را توأماً می‌بینیم ولی عاطفه و احساسش تحت راهبری عقل و این برای زندگی یک زن مایه شگفتی و حیرت است .

معمولاً آدمی اگر در تعقل قوی باشد در احساس ضعیف خواهد بود و اگر در احساس نیرومند باشد در تعقل ضعیف است. شگفتی حیـات فـاطمه (س) و حتی همسـرش علی (ع) در این است که آنها در آنجا که جای عاطفه است در منتهای اوجنـد و آنجا که جای تعقل است باز هم در منتهای اوج.

شمـا زنـدگی امیرالمومنین علی (ع) را ببینیـد، برای او خبری می‌آورنـد که از پـای دختری یتیم خلخـالی را ربودنـد شب تا به صـبح نمی‌خوابـد، می گرید و می‌لرزد که خدایا من علی (ع) چنین حکمی را به کسـی نداده‌ام و آنجا که مسأله جهاد و مبارزه در راه خدا مطرح می‌شود به میدان می‌رود و می‌رزمد و به شمشیر کجش می‌غرد که با علی (ع) نامردی مکن .

فـاطمه (س) جفـت و همتـای علی (ع) و به عبـارتی نسـخه ثـانی علی (ع) است. در جـای عـاطفه و احسـاس چنـان اشـک می‌ریزد و می گریـد که طوفـانی ایجـاد می‌کنـد و در جای تعقل و احساس چنان معقول سـخن می گویـد که خاطره رسول الله را در فصاحت و بلاغت زنده می‌سازد. دنیای فاطمه (س)

دنیای فاطمه (س) دنیائی آمیخته با تعقل و احساس است، از دیـدی نمونه کامل انـدیشه است و از دیـدی دیگر نمونه کامل عاطفه و

احساس، و غلبه احساس بر او سبب نمی‌شود که از مقصدی عقلانی دور گردد. او زندگی توأم با بصیرتی برای خود برگزیده و بر آن اساس به پیش می‌رود. زیرا می‌داند حیات بدون بصیرت نوعی بیراهه رفتن است که سرعت مسیر در آن سبب بعد مسافت ودوری بیشتر از هدف می گردد (العاقل علی غیر بصیرهٔ، کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعهٔ السیر الا بعداً) (۳).

او هم چون دیگران احساس و عاطفه دارد، لذت و نفرت را می‌فهمد و یا وجود آن را اداراک می کند ولی زندگی هوسی ندارد، احساس او هم اندیشیده است و از خامی و ناپختگی نسبی به دور است. حیات توام با معرفت دارد که با ایمان و باور قلبی آمیخته است .

احساس فاطمه (س) در لفافه ایمان است و عقیده و پیچیده است به عشق و حرمت گذاری به حقیقت و این خود حکایت دارد از درهم آمیختگی عقل و احساس و غلبه عقل بر احساس، فاطمه (س) با در آمیختن این دو با یکدیگر سندی می‌سازد برای اخلاص و وفاداری به حق، دوستداری حقیقت، طرفداری از علم، و به کارگیری از آن در راه خدا. او در سایه حیات عقلی؛ خویشتن را مسؤول راه نشان دادن می‌داند و در سایه حیات احساسی، خود را مسؤول به راه اندازی مردم وشور آفرینی در آنان برای سرعت سیر در راه هدف . حاصل چنان زندگی

حاصل چنان زندگی آمیختگی قول وایمان و عمل است. او شعار می‌دهد ولی بدنبال آن فرو نمی‌خوابد بلکه می کوشد آن شعار را محقق گرداند و هم شعار او تنها بر آمده از دهان نیست که با جان همراه است. هم فرد قول وسخن است و هم انسان عمل، پس مصداق این سرزنش قرآنی نیست که لم تقولون ما لا تفعلون (۴) .

فاطمه (س) نیک می‌داند که سخنان بدون عمل فاجعه نفاق را بدنبال دارد و عمل بدون تعقل بدون کارگیری شعور و آگاهی فاجعه ویرانی و انحطاط و سقوط را و بدین نظر این هر دو را پوچ و بی‌ارزش می‌شناسد.

فاطمه (س) محبت دارد ولی جهت‌دار، می‌داند آن را در چه راهی به کار گیرد. دشمنی و خشم دارد ولی آن هم جهت‌دار و می‌داند آن را در چه راهی مصرف کند. او مصداق این سخن معصوم است که: یحب فی الله و یبغض فی الله و یسخط فی الله و یرضی فی الله (۵).

تعقل بی عاطفه نقص است و عاطفه بدون اندیشه زحمت آفرین. محبت در اووجود دارد زیرا که اساس دین بر آن استوار است (هل الدین الا الحب) (۶) اما محبت او در جهت دوستداری خداست. و الذین آمنوا اشد حبا لله (۷).

ما در همه جنبه‌های حیات فاطمه (س) تعقل و احساس را تواماً می‌بینیم مواردی از آنها را ذیلا نمونه می‌آوریم تا درسی باشد برای همه انسانها بویژه برای بانوان که حیات فاطمه گونه را می‌طلبند و کیفیت آن را جستجو می کنند. عاطفه‌اش به پدر

بُعد تعقل و احساس او را در رابطه با پدر در این نمونه می‌بینیم. پیامبر از آخرین سفر حج بر می گردد و می گوید دخترم، جبرئیل هر سال یکبار تمام قرآن را بر من می‌خواند ،و امسال آن را دوبار بر من خواند.فاطمه (س) پرسید این سخن چه معنی دارد؟ پیامبر فرمود پندارم سال آخر عمر من است. فاطمه (س) تکانی می‌خورد و اشک در چشمانش حلقه می‌زند (۸) (بعد احساس). همین دختر با چنین شرایطی عاطفی پدر را در جنگ مجروح می‌بیند، هم چون جراح و زخم بندی ماهر به مرهم گذاری می‌پردازد. (بعد تعقل).

– پیامبر از سفری مراجعت می کند و فاطمه (س) را می‌یابد که پرده‌ای بر در آویخته و دستبند نقره‌ای بر دست دارد، همانگونه که هر زنی بدان احساس سرگرم است. رسول خدا (ص) با خداحافظی سرد از او جدا می‌شود و فاطمه (س) در بعد تعقل آن را در می‌یابد – پرده را از در باز و بهمراه دستبند برای پدر می‌فرستد که در راه خدا هزینه‌اش کن و پیامبر از این درک و عقل دختر به

وجد آمده و فرماید فداها ابوها.

او عقلی را واجد است که زمینه ساز بهشتی کردن اوست (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان)(۹) بدین‌سان بجای مستخدمی که درخواست کرده بود، تسبیحات را می‌آموزد و خدای را شاکر می‌شود و بدین سان اینگونه اندیشیدن است که او را مشاور علی (ع) می‌سازد. در عاطفه‌اش با همسر

ارتباط فاطمه (س) با همسر از دیدی بمانند همه همسران ارتباطی عاطفی است. او بمصداق سخن پیامبر شدیداً همسر دوست است (خیر نسائکم العفیفة الغلمة) (۱۰) و حتی در مسجد در خطاب به ابوبکر می‌گوید از علی (ع) دست بردارید، من اهانت و صدمه به علی (ع) را نمی‌توانم تحمل کنم .

از سوی دیگر دارای رابطه تعقل با علی (ع) و دارای کفویت واقعی است. همرزم است و همراه، کمک کار علی (ع) است و حتی مشاور او. علی (ع) می‌رزمد و فاطمه (س) لباس و شمشیر خون آلودش را می‌شوید .

او با همه اعلام نظرهائی که در جنبه اسلامی با علی (ع) دارد با همه دفاع‌ها از ولایت علی (ع) و با همه بحثها و احتجاجات با دشمنان علی (ع) در بعد عاطفی دچار چنان شرمی است که حتی خجالت می‌کشد نیاز مادی و غذائی خود را به علی (ع) بگوید و یا از درد و صدمه وارده بر پهلو با علی (ع) سخن بگوید و علی (ع) در حین شستشوی فاطمه (س) برای دفن باید از ورم بازویش خبردار گردد. عاطفه‌اش با فرزند

او مادر است و طبعاً دارای عاطفه و احساس مادری است. ولی در آنجا که بحث تعقل و منطق است عاطفه مادری را نادیده می‌گیرد. علی (ع) می‌فرماید پیامبر بر ما وارد شد و من در بستر بودم. حسن و حسین تقاضای آب کردند. پیامبر به سوی گوسفندی رفت که در خانه ما بود آن را دوشید و شیر آن را در ظرفی نخست به حسن داد. حسین آمد که اول او شیر بنوشد. رسول خدا او را دور کرد. فاطمه (س) مادر بود و دلش بر حال طفل کوچکتر (حسین) سوخت. گفت ای رسول خدا آیا برادرش از او محبوبتر است؟

رسول خدا (ص) فرمود نه –ولیکن حسن پیش از او درخواست آب کرد. (۱۱)

حسنین با هم کشتی می‌گرفتند و با هم زور آزمائی می‌کردند. پیامبر حسن را تشجیع می‌کرد که حسین را زمین بزن و به او جرأت می‌داد. فاطمه (س) از این موضوع ناراحت می‌شد که یا رسول الله آیا تو بزرگتر را تشجیع می‌کنی که کودک خردسال را به زمین اندازد؟ (عاطفه مادری) رسول خدا فرموددخترم نگران نباش این جبرئیل است که دارد حسین را تشجیع می‌کند و فاطمه (س) آرام می‌گیرد(۱۲) (تعقل). واقع بینی فاطمه (س)

فاطمه (س) واقع بین است ولی هدفگرا، وضع و شرایط موجود را دائماً می‌بیند ولی تسلیم آن نیست، دائماً سر گرم ارزیابی از آن است و می‌کوشد فرجام امور را بنگرد، گاهی در شرایط حاد زندگی این اندیشه برای او پدید می‌آمد که احساسات درونی خود را یکباره بیرون بریزد و عقده دل را که ترس از گلوگیری آن داشت رفع کند ولی فرمان عقل و تابعیت حکومت الله، او را از این اقدام مانع بود .

او واقعیت‌ها را می‌دید ولی در زندگی خود هدف خویش را تعقیب می‌کرد، کاری که انجام می‌داد از روی هوی و هوس نبود. رسول خدا (ص) درباره‌اش فرموده بود: این دختر کاری نمی‌کند که خدا آن را دوست نداشته باشد و در مراحل خواهش و تمنایش بجائی رسیده که او آنچه را که خدا خواسته است می‌خواهد (مصداق و ما یشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین) (۱۳).

عامل تنظیم رابطه‌اش با خود، با خدای و با دیگران عقل است و خرد، نه چیزی دیگر، او مصالح و منابع اسلام را ملاک قرار می‌دهد نه جنبه‌های شخصی حیات را. در هر اقدامی که می‌خواهد انجام دهد نخست از خود می‌پرسد آیا خدای هم بدان رضایت دارد یا نه؟. به علی (ع) شفقت دارد و شاید در دل این احساس برای زنان پدید آید که اگر همسرش به جبهه رود کشته شود و قلباً ناراضی از حرکت او باشند. اما فاطمه (س) می‌داند تا خدای نخواهد کسی کشته نمی‌شود و جائی را که خدای بخواهد جای سخنی نیست. پس نباید از حضور علی (ع) در جبهه نگران باشد و او نگران نبود. مواضع حق او

برای بکارگیری عقل و تسلط او بر خود در سایه این تصویر روشن می‌شود که از همان دوران کودکی در شرایطی است که دائماً برای او خبر ناگوار آورند. او می‌شنود و یا می‌بیند پدر او را کتک زدند، شکمبه حیوان بر سرش ریخته‌اند، مادرش از دنیا رفته، دندان پدر را شکستند، عمویش را شهید کردند، علی (ع) را زخمی کردند و...

اینها همه ازمسائلی است که دل یک زن را می‌لرزاند وفاطمه (س) از شنیدن این اخبار ناراحت و گریان می‌شد ولی هرگز رفتاری غیر متعادل و غیر عقلانی از خود بروز نمی‌داد و اسیر احساس نمی‌شد و سخنی خلاف رضای خدا بر زبان جاری نمی‌کرد .

معمولاً زنان در تضییع حق خود زود بخشم می‌آیند و ممکن است خود را به هر آب و آتشی بزنند. اما فاطمه (س) خود نگه دار بود و در دفاع از حقوق خود، راه معقولانه‌ای در پیش گرفت. منطقی حرف زد بحق احتجاج کرد، و خصم را به صدای منطقی به محاکمه کشاند.

در مبارزانی که بر اثر آن فاطمه (س) کتک خورد و به بستر افتاد، و در زمانی که مشاهده اعمال تبهکارانه دشمن گاهی او را به فریاد می‌کشاند، تفکر و تدبرش، آینده نگری او، مورد حیرت بود و روزی از تضییع حق خود چندان نگران شد که با سخنانش علی (ع) را وادار به قیام و دفاع نمود. ولی ناگهان صدای تکبیر را در اذان مسجد و نام پدر را در آن شنید و علی (ع) فرمود برای حفظ این نام و زنده ماندن آن قیام نکردم و فاطمه (س) ساکت و تسلیم شد و خشم خود را فرو خورد و این غلبه تعقل بر احساس او را نشان می‌دهد . در دفاع از علی (ع)

جلوه‌ای دیگر از آمیختگی تعقل و احساس فاطمه (س) را در دفاع از علی (ع) می‌بینیم. علی (ع) را جبراً به مسجد بردند تا از او بیعت بگیرند. فاطمه (س) با همان درد و رنج ناشی از ضربه خوردن به مسجد آمد و با صدای بلند گفت ای ابابکر از جان شوهرم چه می‌خواهید پسر عم مرا رها کنید و گرنه بر سر قبر پدر روم، گیسو پریشان کنم و شیون و نفرین نمایم (۱۴) (جلوه احساس).

ولوله در مسجد افتاد - سلمان گوید آثار غضب خدا را در مسجد دیدم. علی (ع) در همان حال بدو گفت ؟ دختر نبی رحمهٔ للعالمین هستی - و اینک جای نفرین کردن نیست فاطمه (س) کلام حق علی (ع) را شنید و آرام شد و فرمود چون شوهرم، ولیّ خدا،امر کرده است اطاعت می‌کنم و تسلیم امیرمؤمنان و خلیفه راستین پیامبرم. احساس وجود داشت شدیداً. ولی دریافت که در اینجا مسأله تعقل باید مطرح باشد و باید به گونه‌ای عمل کند که امور روی روال بیفتند، پرده‌های فریب خصم بالا روند، حقایق آشکار گردند. و آنچه ثبت شدنی است در تاریخ ثبت گردد و اگر امروز توان قضاوت و تصمیم‌گیری نیست روزی آن روزگار فرا می‌رسد و مردم به داوری خواهند نشست . سخنانش در مسجد

به مسجد رفت، در حالیکه احساس می‌کند حق او را ضایع کردند، حق علی (ع) را غصب نمودند ،زحمات پدرش در حال هدر است و در مسجد از حق خود حرف زد. ابوبکر گفته بود من فدک را بدست امت سپردم تا در آن در میدان جنگ استفاده کنند. اندیشیده و به دور از احساس فرمود، می‌خواهید نیرنگ بازی کنید واین بنده پاک خدا را باطل گو معرفی کنید. کار شما با

تلاش‌های بی‌ثمر حیله‌گران زمان هیچ تفاوتی ندارد و... وبا منطقی مستدل دشمن را خاموش کرد و وجدان جمعی را اقناع ساخت . مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: هان ای مردم شما را چه می‌شود؟ چرا دروغ می‌گوئید! این کتاب خدا پیش روی تان است. شما می‌پندارید من از پدرم ارث نمی‌برم؟ آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کند؟ ای مسلمانان چرا دم فرو بسته‌اید؟ چرا کتاب خدا را رها کرده و پشت سر انداخته‌اید... (۱۵)

حیات تعقلی او از اینجا معلوم می‌شود که در سخنان او هیچ آثار تزلزلی دیده نمی‌شود. چنان محکم و متین حرف می‌زد که حرف زدن پیامبر را به یاد می‌آورد و گوئی زبان خاموش محمد (ص) از نو زنده شده و حرف می‌زند و این خود تعقلی بودن رفتار فاطمه (س) را نشان می‌دهد . خطبه‌ای برای زنان

او در بیان و سخن ثانی پیامبر (ص) و هم آوای علی (ع) است. در بستر بیماری است، زنان مهاجر و انصار برای عیادت او می‌آیند سخنان را بیان می‌دارد که در آن آمیختگی تعقل و احساس را به وضوح می‌یابیم .

– اصبحت و الله عائقهٔ لدنیا کُنّ – بخدا سوگند از زندگی در دنیای‌تان سیر شده‌ام – قالیهٔ لرجالکن و نسب به مردان شما سخت غضبناکم. لقظتهم بعد ان عجمتهم پس از گنگی و لالی به سخن شان آوردم و شناتهم بعد ان سبرتهم...(۱۶) و آنگاه فرمود .

اینان به شمشیر شکسته و تیغ زنگار خورده‌ای می‌مانند. اندیشه شان پست و گفتارشان نارساست. وای بر آنان چرا نگذاردند حق در مرکز خود استقرار یابد؟ چرا پایگاه خلافت نبوی را از خانه وحی دور ساختند؟ نفرین بر مردمی که خویشتن را نیکو کار می‌پندارند در حالیکه تبهکار و فاسدند. فقبحاً للقول الجد، و الجد بعد اللعب و صدع القناهٔ و خطل الاراء...(۱۷)

بر این اساس فاطمه (س) ساکت نمی‌نشیند، در هر راهی که معقول باشد وارد می‌شود تا حق را بر سر جای خود قرار دهد و اگر توان چنان کاری نباشد لااقل فریاد خود را در گوش‌ها آشنا سازد که آنان دریابند آنچه که صورت می‌گیرد و واقع می‌شود کاری خلاف است . گریه‌های فاطمه (س)

فاطمه (س) را زنی گریه‌ای و اشک ریز معرفی کرده‌اند و این سخنی است که در روایات و شرح احوال فاطمه (س) فراوان دیده می‌شود. ابن شهر آشوب در کتاب خود می‌نویسد: پس از فوت پیامبر دیدگانش گریان و قلبش سوخته بود، جهان را در برابر چشمانش تاریک می‌یافت. حتی گاهی به یاد پیامبر (ص) با فرزندان خود سخن می‌گفت که پدر مهربان شما چه شد؟ چه شد آن کس که همه گاه شما را بر دوش خود سوار می‌کرد...(۱۸) و آنگاه می‌گریست .

دحلان مفتی شافعی هم می‌نویسد فاطمه (س) پس از مرگ پدر هرگز خنده بر لب نیاورد (۱۹). دیگران هم نمونه‌هائی از این سخنان دارند. حتی برخی از مورخان فاطمه (س) را در ردیف یکی از چهار اشک ریز دنیا معرفی کرده‌اند و...

باید دید چرا فاطمه (س) می‌گریست. آیا گریه‌اش تنها یک گریه عاطفی برای مرگ پدر است ؟

تعمق در حالات و روحیات و طرز تفکر فاطمه (س) نشان می‌دهد که در ورای آن ظاهر مسأله مهمتری وجود دارد. اینکه فردی چون او برای مرگ پدر بگرید جای انکار نیست ولی آیا همه گریه‌ها و اشک ریزی‌ها برای نفس فوت پدر بود؟ به نظر ما پاسخ منفی است. برای گریه‌های او محمل‌های دیگری وجود دارند از جمله:

– او گریان است زیرا اسلام را در مسیر خطر می‌بیند، اشک می‌ریزد از آن بابت که می‌بیند مارهای زخمی جاهلیت جان گرفته و زنده شده‌اند می‌خواهند دوباره به جان مردم افتند. او گریان است زیرا می‌بیند خائنان به اسلام و مشرکان که از ترس شمشیر اسلام، ایمان آورداند متولیان اسلام می‌شوند و می‌خواهند انتقام خون بستگان خود را بگیرند، همانگونه که ما بعدها در یاوه گوئیهای یزید پس از دیدن سر بریده سیدالشهداء دیده‌ایم و بالاخره او می‌گرید زیرا حتی انسانیت را بر باد رفته می‌یابد واسلام را در مسلخ کفر

در حال ذبح شدن .
بدین سان گریه او یک فریاد است و یک اعتراض، او با این فریاد می‌خواهد بشریت را بیدار کند، پرونده‌ای علیه خصم بگشاید که تـا قیـامت گشوده باشـد و لااقل آینـدگان دریابنـد که بر اسـلام چه گذشـته است و آنچه که به آنان معرفی می‌شود از لحاظ منبع و منشـاء مورد ارزیـابی قرار دهنـد و این گریه گریه‌ای زبـان دار و خـالص‌ترین و لطیف‌ترین زبانهاست و متعهـدانه است و تعهـد آور.
درود بر فاطمه (س)

ای فاطمه (س) ای مهار حکمت و حلم، و ای بانوی فاضله و عاقله و ای سروری که از صبر تو صبر بخشم آمد، سلام بر تو که وجود تو عزت بخش زنـان است و الهـام ده آنـان، سـلام بر تو و بر عشق الهی تو که خـانه دل را روشن می‌کنـد و سـلام بر حمـاسه تو که حماسه مقاومت است .

فصل ۱۱: عبادت فاطمه (س)

مقدمه

در این جهـان پهنـاور که قوای قـاهر متعـددی بر انسـان تسـلط دارنـد و در مواردی آدمی را دچـار احساس ضـعف و یأس می‌سازند مـوجب تزلزل آفرینی در مسیر رشـد و حرکت زیـاد می‌شونـد و چنین امری بنـوبه خـود سبب بروز احسـاس پـوچی و بی اصـالتی، خودکشی‌ها، تن دادن به عوامل درد آفرینی چون اعتیاد، وابستگی‌های بیحساب وحتی پناه بردن به دامن آلودگی‌هاست .
در طریق دور مانـدن از این شـرایط و چیرگی بر این عوارض ارتباط با نیروی قویتر از آن قوا و یا قوا آفرین، خود یک اصل است. و عبـادت در چنیـن وضـع و شـرایطی اسـت کـه معنی پیـدا کرده و زمینه سـاز آرامش و طرد پوچی‌هـا و بی اصالتی‌هـا و در کـل روح زندگی می‌شود .
در عبادت موجودی بسیار کوچک و ضـعیف خود را با پدیـده آفرین قاهر و بینهایتی مربوط می‌سازد و در سایه این ارتباط احساس قـدرت کرده و وجودش را از گل و لای و عوارض گرفتار کننـده نجات می‌بخشـد و این از مهمترین رمز و راز عبادت است . فاطمه (س) و عبادت

در مورد فاطمه (س) دختر پیامبر (ص)، رمز و راز عزت و سـرافرازی، قـدرت و عظمتش را باید در عبادت جسـتجو کرد. او زنی بود کم سال و جوان، ولی در عبادت چون پیری عارف، دستش به سوی خدا بلند و قامتش در راه عبادت او دائما در خم و راست .
او در عـالم وجود تنهـا زنی است که خـدای را بـا تمـام ذرات وجودش پرسـتش کرده و تنها بانوئی است که می‌توانـد مظهر عبادت معنای واقعی باشـد. او در سایه عبادت خود را به مقام قربی رسانـده که حاصـلش چشم و گوش خـدا شدن و امرش مؤثر در کون و هستی شدن بود .
فاطمه (س) از دیدی چون دیگر زنان است، دارای خانواده و همسـر و فرزندان، و مسؤول اداره آنان، و حتی در کارهای جنبی دیگر مثل اشـتغال به کارهای دستی اقتصادی، و هوایت زنان و بانوان و خدمت رسانی به محرومان است که همه آنها رنگ و حال عبادت را دارنـد ولی از دیـدی دیگر عابـده است بیماننـد، آنچنـانکه حتی برخی گمـان کرده‌انـد او را جز عبـادت بمعنـای خاص آن کار دیگری نبود .
روزها پس از فراغت از کارهای جاری زندگی و شـبها پس از بخواب رفتن دیدگان مردم و فرزندان وارد محراب عبادت و غرق در

مناجات وراز و نیاز با خدا می‌شد. او در این راه مصداق خطاب خدا با موسی می‌شود که خدای به او فرموده بود یا موسی، فاعبدنی و قم بین یدی مقام العبد الحقیر (۲۰)و یا مصداق آیات قرآن در خطاب به پیامبر اسلام (ص) که قم اللیل الا قلیلاً نصفه او انقص منه قلیلا اوزد علیه (۲۱). او بواقع مصداق این آیه قرآن بود که والذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً (۲۲). عبادت و آبادی درون

فاطمه (س) آن بنده پاک و خالص خداوند است که سعی دارد حرکت خود را در سیر کمالی و در مسیر بینهایت‌طلبی قرار دهد و آن انسان فهمیده‌ای است که در سایه تخلیص و رهائی از ثقل‌ها و پای بندی‌ها به مقام انّ الی ربک الرجعی (۲۳) می‌رسد و آماده پذیرش خطاب یا ایتها النفس المطمئنه و برای رجوع به خدا راضیه و مرضیه (۲۴)می شود .

فاطمه (س) به آن درجه از ادراک می‌رسد که در می‌یابد اساس آبادانی درون، ایمان به خداست و حاصل آن رهائی از بندها و اسارت‌ها و وابستگی به خدای حی ازلی و سرمدی است و مهم این است که ایمان او از سنخ ادراک است و مورد خطاب اعبد الله کانک تراه و ان کنت لا تراه فانه یرایک (۲۵).

چنین ایمانی است که برای او امنیت پدید می‌آورد و او را راضی به قضا و قدر الهی می‌سازد. بگفته علامه طباطبائی ، آدمی در حقیقت خود را در قبول امر مقبول در امنیت می‌بیند و قلبش به آن تسکین و آرامش می‌یابد. (۲۶)

انسان که در آرامش وامنیت باشد می‌تواند نیکو بیندیشد، نیکو تصمیم بگیرد و درست عمل کند و این یکی از رموز عدم اضطراب فاطمه (س) در برابر کشاکش زندگی است . تربیت الهی فاطمه (س)

او رابطه انس خود را با خداوند و عبادت و نیایش با تمام وجود را مرهون تربیت پیامبر (ص) است. در خانه‌ای بدنیا آمد که در آن شیوه پرستش پروردگار دائماً در صحنه نمایش بود. از خردسالی بانگ و نوای آسمانی تکبیر را می‌شنید، زمزمه‌های مناجات مادر و پدر را استماع می کرد.

آنگاه که مادر را از دست داد، پدری مادر سان او را در بر گرفت و به رشد و تربیت او همت گماشت، همان پدری که ثلث آخر شب در حال احیاء و عبادت بود و فاطمه (س) خردسال گاهی تماشا گر پدر در عبادت و زمانی همپای پدر در عبادت می‌شد و طبیعی است در این بیداری و همگامی با خلوت شب و روح سحر انس و آشنائی یافت .

از سوی دیگر او توصیه‌های پدر را به یاد داشت که می‌فرمود. حلوا انفسکم الطاعهٔ و البسوها قناع المخافهٔ، و اجعلوا آخرتکم لا نفسکم و سعیکم لمستقرکم (۲۷)طاعت خدای را بر خود حلول دهید، جامه خوف از خدا را بر خود بپوشانید، و آخرت خود را برای وجودتان آماده سازید و کوشش‌تان برای محل جاوید و مستقرتان باشد.

او در عبادت تا جائی به پیش می‌رود که نوعی انقطاع از سوی الله برای او پدید می‌آید و بینش او در واگذاری نفس بدست خداوند بینش کسی می‌شود که خدای را طبیب و خود را بیمار می‌داند و صلاح خویش را در این اقدام که خود را کاملاً در اختیار طبیب قرار دهد نه در آنچه که خود میل و هوس دارد (یا عباد الله، انتم کالمرضی و رب العالمین کالطبیب فصلاح المرضی فیما یعلم الطبیب و تدبیره به، لا فیما یشتهیه المریض و یفرحه ألا فسلموا لله امره، تکونوا من الفائزین) (۲۸). نقطه اشتراک با علی (ع)

او بعدها به خانه شوهر رفت و زندگی گرم و نمونه‌ای را با او آغاز کرد. نقطه اشتراک او با علی (ع) بیش از آنکه کفویت در ازدواج خانوادگی و زناشوئی باشد کفویت در عبادت بود. علی (ع) آن مرد بیهمتا در فنای فی‌الله بدرجه‌ای رسیده بود که می‌فرمود خدائی را که نبینم عبادت نمی‌کنم و فاطمه (س) در این اوج گیری از علی (ع) فروتر نبود.

این دو در حیات مشترک بیش از اینکه بکوشند سلیقه‌های زندگی را از نظر زرق و برق، دکور خانه، و مزه غذا و رنگ لباس و فرم

آرایش و آسایش هماهنگ کنند، کوشیدند صرفاً بنده خدا باشند و بهترین کمک کار یکدیگر در راه وصول به کمال و عبادت . براساس اسنادی که در دست است از علی (ع) پرسیدند همسرت فاطمه (س) چگونه بود؟ گفته بود بهترین کمک کار من برای اطاعت خدا. و از فاطمه (س) پرسیدند شوهرت چگونه است؟ فرمود بهترین شوهر (در همین راه) (۲۹)

آری به هنگامی که بین زن و شوهر وحدت فکری و ایمانی باشد، و به هنگامی که کفویت‌ها در چارچوب بندگی خداوند استوار گردد در آن صورت است که خانه آدمی مسکن می‌شود و زمینه برای آرامش روان و احساس امنیت فراهم می‌آید و آدمی در آن به اوج کمال می‌رسد این مرد و زن در سایه همگامی و کفویت اعتقادی بدرجه‌ای رسیدند که مصداق این آیه شدند: رجال لا تلهیهم تجارهٔ و لا بیع عن ذکر اله (۳۰) و هم مصداق آیه و ما خلقت و الجن والانس الا لیعبدون (۳۱)و آیه و ان اعبدو اله و اجتنبوا الطاغوت (۳۲)و آیه و سبحوه بکرهٔ و اصیلاً (۳۳) و سرانجام مصداق آیه عبد خالص خدا شدن و مورد خطاب خدا واقع گشتن که یا ایتها النفس المطمئنهٔ - ارجعی الی ربک راضیهٔ مرضیهٔ - فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی. (۳۴) درجه ایمان فاطمه (س)

فاطمه (س) به آن درجه از ایمان می‌رسد که باورش شده است: خدا هست و شاهد اعمال است، انسان در برابر او متعهد و مسوؤل است باورش شده بود که قیامت حق است، قبر حق است، صراط و میزان حق است، بهشت و دوزخ راست است و... در وصیتنامه‌اش می‌خوانیم: (۳۵)

- هذا ما اوصت به فاطمهٔ بنت رسول الله: این وصیتی است که فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) آن را نوشته است .
- و هی تشهد ان لا اله الا الله او گواهی می‌دهد که خدائی جز الله نیست .
- و ان محمداً رسول الله و گواهی می‌دهد که محمد فرستاده خداوند است .
- و ان الجنهٔ حق و النار حق و گواهی می‌دهد بهشت حق است و دوزخ نیز حق است.
- و ان الساعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها و گواهی می‌دهد که قیامت آمدنی است و در آن شکی وجود ندارد.
- و ان الله یبعث من فی القبورو گواهی می‌دهد که خدای همه مردگان را بیدار و مبعوث می‌کند.
- یا علی انا فاطمهٔ بنت محمد، زوّجنی الله منک لاکون لک فی الدنیا و الاخره...

این باورها روان او را پر کرده و آثار آن در جوارح و اعضاء او ظاهر شده بود. رسول خدا (ص) در شأن ایمانش فرمود: خداوند دل و اعضای دخترم فاطمه (س) را از ایمان و یقین سرشار فرمود: ان ابنتی فاطمهٔ ملاء الله قلبها و جوارحها ایماناً و یقیناً (۳۶) او ایمان و یقینش به خدا و معاد بحدی است که گوئی جهان غیب را می‌بیند، بهشت را با همه نعمتهایش و دوزخ را با همه عذاب وشکنجه‌هایش شهود می‌کند.

او در دعا و عبادت خود، در ارتباط و مناجات با خدای خود ترسان و نگران است، در حین مناجات با خدا و سخن گفتن با او دلش می‌لرزد گوئی مورد خطاب خدا با موسی (ع) است که خدای فرمود: یا موسی، کن اذا دعوتنی خائفاً مشفقاً، وجلا، و ناحنی حین ناجیتنی بحسنهٔ من قلب وجل (۳۷). عشق او به خدا

فاطمه (س) عاشق معبود بی‌همتاست، همه زندگی و اهداف خود را در عشق به او خلاصه می‌بیند. به همین نظر خدای را با تمام ذرات وجودش می‌پرستد و بر این اساس، مصداق افضل الناس می‌شود. امام صادق (ع) فرمود برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و با آن دست در آغوش باشد، و آن را از دل و جانش دوست بدارد، با بدنش آن را لمس کند، و همه اوقات را برای آن خالی کنند وچنان در آن فرو رود که نداند امور دنیا با سختی است یا آسانی: افضل الناس من عشق العبادهٔ فعانقها، و احبتها بقلبه، و باشرها بجسده، و تضرع لها - و هو لا یبالی علی من اصبح الدنیا علی عسر ام علی یسر (۳۸) خود در مناجاتش فرماید:

خداوندا تو خود می‌دانی که آتش سینه‌ام بغیر تو فرود نمی‌نشیند، چشمم تنها به تو روشن است، جانم به تو مسرور و دلم به تو آرام است...

او عمل را برای خدا انجام می‌دهد، و به عشق او کار می‌کند و به همین نظر عملش از هر آلودگی وناروائی پاك است. عشق به محبوب ایجاب می‌کند که عمل برای او خالصانه باشد. تا در حین وصال برای او موجب شرمی نباشد. او کل عمل تعمله لله، فلیکن نقیا من الدنس) (۳۹).

عمل او خالصانه و به دور راز ستایشگری خلق است. ربنا الله می‌گوید و در آن استقامت دارد در نتیجه مصداق این آیه قرآن و مشمول نزول فرشتگان خدا و وعده دوری از خوف و حزن می‌شود: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه – الا تخافوا و لا تحزنوا...(۴۰).

او در این عشق عارف است و در این عرفان پرهیزکار و زاهد و چنان بصیر است که هرگز راه را ازبیراهه گم نمی‌کند و چنان هشیار است که هرگز دست ازپا خطا نمی‌کند. او دل به خدا سپرده و بر اثر آن خود را رها کرده، حتی به غذا و لباس و زندگی شخصی خود در راه خدا بی اعتناست. و به او دل بسته، آن چنان که از هر چه غیر و غیریت است خود را دور داشته و این است رمز نجات از احساس پوچی و نابسامانیها. توحید و عبادت

محور همه افعال و افکارش توحید است. همه چیزرابا ضابطه می‌نگرد، همه افکار و اعمالش رنگ خدائی دارند او در این راه مصداق این آیه قرآن است که قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله (۴۱). در افکار و اعمال حد خود نگه می‌دارد وبر خدای پیشی نمی‌گیرد. زیرا که قرآن او را به این امر دستور داده است: یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی اله و رسوله (۴۲).

خدای را همه گاه حاضر می‌بیند و چنان در راه او از غیر گسسته است که هرگز سخط خدای را به رضای مخلوق معامله نمی‌کند و هیچگاه حاضر نیست برای تقرب با خلق از خدای ببرد. لا تسخطوا برضی احد من خلقه و لا تتقربوا الی الناس بتباعد من الله. (۴۳).

او در راه خدا و عبادت او همه چیز را فدا کرده، جانش را، مالش را، عزت و همتش را، قوت پایش را، و حتی فرزندانش را. از محل کارمزدی گندم و جو تهیه می‌کند، خود آن را با دستاس به آرد و خمیر و نان مبدل می‌نماید تا برای عزیزان خود افطاری داشته باشد، فقیری سر می‌رسد و غذا را به او می‌دهد.

چون شب می‌شد برای نماز به پا می‌ایستاد، و دست نیاز به سوی خدا می‌گشود و با گریه‌های نیمه شب به اعلام بندگی و ذلت خود در پیشگاه خدا می‌پرداخت و در سایه آن عزت می‌یافت. با تدبر در قرآن آن را تلاوت می‌کرد و از محتوای آن برای درمان درد بشر نسخه شفا می‌یافت . تسلیم و لذت

لذت فاطمه (س) در عبادت لذت تسلیم است، تا معبود واقعی او را به هر کجای که خواهد بکشاند و ببرد. در دعای خود می‌گوید: خداوندا: زمام اختیار مرا بدست گیر، و بهر سوی و هر کجا که می‌پسندی ببر... و از آن عبادتی احساس لذت می‌کرد که در یابد در همه راه و مسیر زمام امورش بدست خداست .

او در این تسلیم و اطاعت و در استقبال در عبادت چنان به پیش رفت که حتی بدن و سلامت خود را فراموش کرد. امام باقر (ع) در شأن عبادتش فرمود کانت تقوم حتی تورم قدماها (۴۴)در عبادت چنان قیام و ایستادگی کرد که پاهایش ورم کرده بود. و با این حال این عبادت را برای رشد مادی خود انجام نمی‌دهد .

روزی رسول خدا به او فرمود: دخترم از خدای چیزی بخواه که جبرئیل از جانب خدای وعده اجابت داده است فاطمه (س) عرض کرد حاجتی جز توفیق در بندگی خدا ندارم آرزویم این است ناظر جمال او باشم و به وجه کریمش نظاره کنم و خود در مناجاتش

می‌فرمود: اسالک لذهٔ النظر الی وجهک (۴۵) .
حسن بصری گوید فاطمه (س) عابدترین افراد امت بود و از او عابدتر در این امت نبود. (ما کان فی هذه الامهٔ اعبد (ازهد) من فاطمه (س) و الحق از این عمر کوتاهش چه نیکو سود جست. ولی با همه عبادات و ارادات به پروردگار بیاد روز جزا خائف است و ترسان انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریراً. (۴۶) خضوع وخشوع او

او برای عبادت و راز و نیاز با خدا جایگاه مخصوصی داشت، لباسی مخصوص، سجاده‌ای مخصوص و آداب و سبکی مخصوص. خانه‌اش را معبد ساخت، و در آن چنان به عبادت می‌پرداخت که فرشتگان خدا به نظاره می‌ایستادند. خضوع داشت و در آن چنان تواضع جسمی که گوئی ایمان در مغز و استخوان او نفوذ کرده بود. و خشوع داشت بگونه‌ای که گوئی ترس از خدا در رگها و خون او جاری شده و او را به چنان حال می‌کشاند.
مهم این است که خود خواستار چنین خشوع و خضوع و مصداق خطاب خدا در ارتباط با موسی (ع) که فرمود: یا بن عمران: هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من عینیک الدموع فی ظلم اللیل، وادعنی فانک تجدنی قریباً مجیباً. (۴۷)
علامه طباطبائی (ره) فرماید: خشوع اثر خاصی است که به افراد مقهور دست می‌دهد که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته بطوری که همه توجه وی و همه واهمه‌اش معطوف او گشته و از هر جای دیگر قطع می‌شود. (۴۸) و فاطمه (س) این چنین بود .
او در قیام به عبادت تنها به خدا می‌اندیشید و هیچ خاطره و خیالی جز عشق و پرستش معبود در درون او پدید نمی‌آمد. به تعبیر پیامبر (ص) دلش خالی برای عبادت بود (و تفرغ لها) فقط او بود و خدایش. اما اینکه زندگی چگونه است و چه باید کرد اندیشه‌اش از آن فارغ بود. نماز و محرابش

فاطمه (س) نمازی عاشقانه داشت و در آن تنها دل به محبوب می‌سپرد بر آستانه خدا بر پرستش می‌ایستاد و چنان حالی می‌یافت که از همه چیز جز او می‌گسست و حسرت فرشتگان را در عبادت بر می‌انگیخت. در آن حال شگفتگی و روشنی خاصی از او درخشیدن می‌گرفت (هی زهرهٔ زهراء فی لیلهٔ بلداء) (۴۹).
رسول خدا (ص) در وصف محرابش فرمود: به هنگامی که دخترم فاطمه (س) در محراب عبادت می‌ایستد نور او برای فرشتگان چنان پرتو افشانی کند که گوئی نور ستارگان برای اهل زمین (اما ابنتی فاطمهٔ متی قامت فی محرابها بین یدی ربّها زهر نورها للملائکهٔ فی السماء کما ترهر نور الکواکب لا هل الارض) (۵۰) و نمونه آن در اسناد دیگر اسلامی هم آمده است. (۵۱)
حتی برخی از روایات نشان می‌دهند که گاهی مردم در حین عبور نیمه شب از در خانه‌اش نوری از خانه او متجلی و ساطع می‌دیدند و از پیامبر (ص) علت را می‌پرسیدند و فاطمه (س) را در محراب عبادت می‌یافتند (۵۲) و هم رسول خدا (ص) فرمود به هنگامی که فاطمه (س) را در محراب عبادت است هزاران فرشته بر او دورد می‌فرستند و او را سیده زنان عالم خطاب می‌کنند...(۵۳) او اهل سجده‌های طولانی و قیام و رکوع طولانی بود و خدای را با تمام وجودش عبادت می‌کرد. حال و شوق او

او جوان بود ولی در عبادت چون پیر گدائی در برابر بارگاه خدا ایستاده و استمداد می‌کرد خضوعش بسیار و خشوعش فوق‌العاده بود. هر آنگاه که به آیه‌ای در مورد عذاب بر می‌خورد تنش از خوف خدای می‌لرزد، چنانکه گوئی طوفانی بر جان نهالی افتد و او را بلرزاند. و به هنگامی که به آیه‌ای از وعده و عید خدا بر می‌خورد چنان می‌شد که گوئی شیون و فریاد دوزخیان را می‌شنود و یا بهشتیان را در حین بهره گیری از لذات بهشتی می‌یابد.
او گاهی این اخطار خدائی را بخاطر می‌آورد که اگر به فکر مال و زندگی و دوستان و عشیره خود هستید به منازل و کسادی

تجارب خود بیمناکید و بدان خاطر از تلاش در راه خدا باز می‌ایستد منتظر امر نافذ و قضای حتمی خدا باشید که خدای فاسقان را هدایت نخواهد کرد. (۵۴) چنان مضطرب و پریشان حال می‌شد که صدای هق هق گریه‌اش حسنین را از خواب بیدار می‌کرد.

کلاً ـ مطالعه در حالات فاطمه (س) و حتی همسرش علی (ع) نشان می‌دهد که آنها در شوق ثواب و خوف عقاب مصداق خطبه همام علی (ع) بودند که فرموده بود:

– لولا الاجل الذی کتب الله علیه – اگر سخن از مرگ مقدری که خدای برای هر کس معین کرده است نمی‌بود ،

– لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفهٔ عین هرگز روح و جان در جسم شان بمیزان چشم بهم زدنی پایداری نمی‌ماند.

– شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب و این بخاطر اشتیاق به پاداش الهی و ترس از کیفر و عقاب اوست .

– ... فهم و الجنهٔ لمن قدراها و هم فیها منعمون – در رابطه با بهشت چنانند که گوئی آنها را می‌بینند و در آن متنعمند.

– قلوبهم محزونه دلهاشان اندوهگین است ،و شرور هم مأمونه دیگران از شرور و آزارشان در امانند.

– و اجسادهم نحیفه بدنهای شان لاغر است و نحیف و حاجاتهم خفیفهٔ نیازمندی‌ها و حاجات‌شان کوچک است و ناچیز.

و انفسهم عفیفه جان و شخصیت‌شان دارای عفت و خود نگهداری است (۵۵)... در وصف عبادتش

در این زمینه سخن بسیار است و کافی است از زبان پسر ارشدش امام مجتبی (ع) در این زمینه نمونه‌ای را عرض کنیم:

– رایت امی فاطمهٔ علیها السلام – مادرم فاطمه را که درود خدا بر او باد دیدم ،

– قامت فی محرابها لیلهٔ جمعهٔ – که شب جمعه‌ای در محراب عبادت ایستاده بود .

– فلم تزل راکعهٔ ساجدهٔ – و همه گاه در حال رکوع و سجود بود .

– حتی انفجر عمود الصبح – تا آنگاه که روشنائی صبح پدید آمد.

– و سمعتها تدعوا للمؤمنین و المؤمنات – و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌کرد.

– و تسمیهم و تکثر الدعاء آن‌ها را نام می‌برد و یکی یک دعای شان می‌کرد.

– فقلت لها یا اماه به او گفتم مادر،

– و لم لا تدعین لنفسک کما تدعین‌لغیرک چرا به همانگونه که برای دیگران دعا می‌کنی برای خود دعا نمی‌کنی.

– فقالت یا بنیّ الجار ثم الدار (۵۶)فرمود فرزندم اول همسایه سپس خانه. تسبیح و دعای فاطمه (س)

فاطمه (س) اهل تسبیح است آن هم بصورت مداوم، همان تسبیحی که رسول خدا (ص) به او آموخت و امروز در نزد همه فرق مسلمین رایج است، پس از هر نماز ۳۴ تکبیر، ۳۳ الحمدلله و ۳۳ سبحان الله. و فاطمه (س) آن را بعنوان هدیه‌ای گرانقدر از پدر قبول کرده بود. (۵۷)

او اهل دعاست و در مسیر ذکر، ورد، نیاز خواهی، استمداد. درب دعا را به روی خود گشوده می‌یابد و حجاب را از میان برداشته: یا من بابه مفتوح لداعیه و حجابه مفتوح لراجیه. (۵۸)

– در دعا و مناجاتش با خد فرماید: ای پوشاننده کژیها و زشتیها، ای مرهم گذار دلهای مجروح، مرا در قیامت در برابر دادگاه عدالت و شهود رسوا مساز، نظر لطف و کرامت خود از من بر مگردان.

– ای خدای رحمان، چراغی از لطف و مرحمت خویش پیش روی من روشن گردان، نوری بر دلم بتابان که آن را نگهدارد و عذر مرا ثابت و آشکار سازد. نوری که چهره‌ام را سفید سازد و مرا به ریسمان ناگسستنی رحمت تو اعتصام بخشد.

– پروردگارا من به رحمت تونیازمندم و تو از عقوبت من بی نیاز، خدایا مرا در جائی بنشان که زیرا ابر رحمت تو باشد و از دل من

ریشه کبر و ریا و حسد و بخل و شک و ضعف و سستی تزلزل را بیرون آور...(۵۹)

این دعاهاست که پیوند او را با خدای محکم و ناگسستنی می‌سازد و روحیه او را مقاوم و او را در برابر مصائب و دشواری‌ها شکیبا می‌سازد. رمز آبرومندی در پیشگاه خداوند دعاست، البته بدان شرط که با شرایط دعا و زمینه سازی‌های آن هماهنگ و همگام باشیم . مقام او در پیشگاه خدا

فاطمه (س) در مسیر عبادت بدرجه‌ای می‌رسد که حتی خود را فراموش و فانی فی الله می‌کند. جان خود را سپر محبت خدا قرار داده و حتی آن را در راه دین مایه می‌گذارد و مصداق این سخن می‌شود که جان خود را سپر دین قرار دهید فاجعلوا انفسکم دون دینکم. (۶۰)

در سیر و سلوک و در معرفت بدرجه‌ای می‌رسد که جز خواست خدا خواستی ندارد و مشیت خود را همگام با مشیت الهی می‌سازد - و ما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین. (۶۱).

او از کسانی است که از همه چیز گسسته و بخدا پیوسته است و طبیعی است که خدای را بر چنین بنده‌ای نظر باشد تا حدی که علاوه بر نفوذ دادن امرش در جهان کون بر او مائده آسمانی نازل گرداند.

علی (ع) از خانه بیرون می‌رود که قرضی کند و غذائی برای اهل خانه تهیه ببیند - در بین راه مقداد را از خود پریشان‌تر می‌یابد مبلغ قرض شده را به مقداد می‌دهد و به مسجد می‌رود. در مسجد، رسول خدا (ص) علاقه‌ای پیدا می‌کند به خانه علی (ع) رود و با هم راهی منزل می‌شوند در حضور فاطمه (س) غذائی فوق‌العاده مهم می‌بینند و از او می‌پرسند از کجاست؟ فرمود هو من عندالله - از جانب خدا. و این مقام فاطمه (س) و آبروی او را در بارگاه خداوند نشان می‌دهد.

تو نیز چون فاطمه (س) بنده خدا باش، بر تو هم مائده آسمان نازل خواهد شد و این نکته‌ای است که مصداق‌های متعددی آن برای دنیای امروز نیز حضور پیدا کرده و خواهد کرد.

فصل ۱۲: روحیّه فاطمه (س)

مقدمه

سخنی از رسول خدا (ص) درباره فاطمه (س) آمده است که سخنی بس مهم و نکته‌آموز است. پیامبر درباره او فرمود: اگر حسن و نیکوئی در قالب یک شخص و یک چهره در می‌آمد آن شخص فاطمه (س) بود و بلکه از آن هم بزرگتر بود. مطمئناً دختر من فاطمه (س) بهترین افراد روی زمین از نظر شخصیت، شرافت و کرامت است (و لو کان الحُسْن شخصاً لکان فاطمهْ، بل هی اعظم، ان فاطمهْ ابنتی و خیر اهل الارض عنصراً و شرفاً و کرماً) (۶۲).

فاطمه (س) زنی است که براساس اصول و ارزش‌های اسلامی رشد و پرورش یافته و نمونه عالی یک بانوی اسلامی است. بزرگی و قدر و مقام فاطمه (س) در حدی است که پیروان همه مذاهب اسلامی در برابر شأن و مقام او عرض ادب و اظهار تواضع دارند و کتب و مقالاتی درباره او نوشته‌اند فضائل و نیکوئی‌های او در حد تواتر است و حتی آنها که به دلایل سیاسی می‌خواسته‌اند بر آن سرپوش بگذارند باز هم ناگزیر به معرفی عظمت او شده‌اند . زندگی و رشد او

فاطمه (س) در خانه وحی دنیا آمد، در کانونی که کانون عصمت و تقوا بود و در جایگاهی که جایگاه فضیلت و شرافت است. او از پستان ایمان و اخلاق و ایثار شیر نوشیده و در سایه تلاوت قرآن و زمزمه‌های او بخواب رفته است. او دختر مکه و مَنی است،

زائیده زمزم و صفاست. دختر دلایل واضح و آیات بینات است، او فرزند صاحب معجزات آشکار است .

بدین سان وراثت از انبیاء الهی دارد، و محیط حیات را در وحی، وارث اشرافیت جدیدی است که اسلام بر آن صحه گذارده و در این اشرافیت بر خلاف آنچه که در جاهلیت بود کار و تلاش است، بندگی و تواضع در پیشگاه خداوند است، خضوع و خشوع است .

مرکز رشد این اشراف زاده در کوخ است نه در کاخ، و زندگی او در محرومیت و فقر اختیاری است نه در ثروت و تنعم و خور و خواب، و کلمات و عبادات مورد استفاده در این خانه از کلمات وحی و آیات قرآن است نه سخنان گزاف و سرمستانه و گذران اوقاتش درخدمت به انسانیت و اخلاق و آئین است نه در شور بیخبری و سرمستی‌های عاشقانه و آلوده مادی. بدین سان در چنین شرایط و امکانی گلی می‌روید که عطر وجودش جهانی را معطر کند و خود او مدل ونمونه گلهای موجود جهان انسانیت باشد .

صفات فاطمه (س)

ما را توان شماره کردن همه صفات او نیست که ذکر و تشریح آنها را دفتری جداگانه لازم است. در این زمینه کافی است به حدیثی از رسول خدا (ص) در این مورد بسنده کنیم. پیامبر (ص) فرمود: خداوند ده زن را به ده صفت ستوده است: حوا را به قبول توبه‌اش، ساره را به جمال و زیبائی، رحمه زن ایوب را به حجاب فطری، آسیه را به حشمت و حرمت، زلیخا را به دانش و حکمت، بلقیس را به عقل و اصالت رأی، یوحید مادر موسی (ع) را به صبر و بردباری، مریم را به صفوت، خدیجه را به خلوص و فاطمه (س) را به علم به آنچه بوده و هست و خواهد بود.(۶۳)

از صفات مهم و فوق‌العاده سازنده فاطمه (س) عظمت روحی اوست که در جهان بشریت زنی را مانند او نمی‌یابیم. او در جنبه روحی چنان ساخته و پرداخته است که همانند علی (ع) حرکت می‌کند و اوج می‌گیرد و چنان قوی و قدرتمند است که در برابر کوهی از مشکلات صبورانه پیش می‌رود. کیست که چون فاطمه (س) صبور و متحمل باشد؟ و کیست که در برابر این همه دشواری‌ها و مصائب بتواند بایستد وکمر خم نکند. (ما در سخن بعدی از صبر و تحمل او بحث خواهیم کرد) . اجزاء روحی فاطمه (س)

اینکه روحیه فاطمه (س) از چه اجزائی تشکیل یافته است باید گفت که از اجزائی که هر کدام آن رکنی سازنده در حیات سعادتمندانه انسانند و در رأس آنها:

- آگاهی وسیع و پر دامنه‌ای است که زمینه ساز بصیرت فاطمه (س) در تصمیم گیری‌هاست .
- ایمان راستینی است که در خون و رگهای او جاری و در اعضای او پخش شده است .
- عملی است که از آگاهی و ایمان او نشأت گرفته و توأم با اخلاص است و صدق و تلاش .

از دیگر اجزائی که تشکیل دهنده روحیه فاطمه (س) است، عقلی است که بوسیله آن خدای را عبادت می‌کند و رضای خدا را می‌جوید، عشق است به معبود که عطش دلش را جز به لقای رحمت حق سیراب نمی‌سازد، رقت قلب است که نشأت گرفته از عاطفه الهی است، مدیریت و تدبیر و کیاست است که علاوه بر سرشتی بودن، بخشی از آن آموخته از مکتب اسلام، از رسول گرامی و از خدیجه مرضیه است .

دیگر اجزاء تشکیل دهنده روحیه فاطمه (س) صبر است، استقامت است، آزادی خواهی مشروع است، آزاد منشی و حریت است، استقلال در رأی و نظر است، جرأت و شجاعت است، اعتماد به نفس است، سرعت عمل است، صفوت ذهنی است، خلوص است، تقوا است، ورع است، عفت است و... و این جنبه‌هاست که فاطمه (س) را ممتاز کرده و برتر از مردانش می‌سازد. جنبه سرشتی این

روحیه

روحیه فاطمه (س) روحیه سره و خالصی است بر مبنای فطرت اسلامی. خدیجه را از سوی رسول خدا (ص) و فرزندان متعددی بود. اما به فرموده امام سجاد (ع) تنها فاطمه (س) بود که بر فطرت اسلام خالص و سره بدنیا آمد. و لم یولد لرسول الله (ص) من خدیجه علیها السلام علی فطرهٔ الاسلام، الا فاطمه علیها السلام. (۶۴)

روحیه‌ای که از این منبع ارتزاق کرده باشد روحیه احساس است، عشق است، روحیه گذشت است، نرم خوئی است. فاطمه (س) بر اثر آن مبنا و هم در سایه تلاش خالصانه و خواهندگی شخصی دارای سعه صدر است. دید و بینشی وسیع، جهان نگری عظیم. در او وجود دار د و می‌تواند آینده و عواقب امور را آنچنان که واقع خواهد شد ببیند و این خود سبب آن می‌شود که بتواند مسائل را با سعه صدر ببینند.

فاطمه (س) را روحی لطیف است، طوری که با اشاره‌ای کوچک و در سایه لطیفه‌ای ناچیز از حقایق و اسرار سر در می‌آورد. از نگاه سرد پدر می‌فهمد که فلان عملش مورد موافقت او نیست و با یک نگاه علی (ع) در می‌یابد که در ذهن او چه چیز خطور کرده است و چگونه باید موضع بگیرد. روح عبادت و اخلاص او

از زیباترین جلوه‌های روحی فاطمه (س) جلوه عبادت اوست که توأم با اخلاص است. ما در بحثی از عبادت او مستقلاً سخن گفته‌ایم ولی باز هم جمله‌ای را از آن تجلی ذکر کنیم. مصداق آیه انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریراً (۶۵) است خوف الهی سراسر وجودش را فرا گرفته رهبهٔ و رغبهٔ به عبادت او می‌پردازد. در عبادت عاشقی است بی مانند. با او راز و نیاز می‌کند ملتمسانه حرف می‌زند، به او متوسل می‌شود .

در اره خدااطعام دارد، ولی در آن جز رضای او را نمی‌جوید. (انما نطعمکم لوجه اله لا ـ نرید منکم جزاء و لا ـ شکوراً.)(۶۶) سجده‌های طولانی دارد، اشک و آه و ناله دارد، صدای گریه نیمه شبش گاهی حسنین را از خواب بیدار می‌کند؛ سر پای می‌ایستد تا حدی که پاهایش ورم می‌کند، خضوع دارد، خشوع دارد و...

در دعایش می‌گوید خداوندا وجودم را در نظرم خوار گردان که از بلند پروازی سر در نیاورد، شأن خودت را در جانم بزرگ گردان راه و رسم طاعت خود را به من بیاموز، توفیقم به عملی ده که تو را راضی سازد، و از همه آنچه که موجب سخط تست مرا دور دارد. (اللهمّ ذلّ نفسی، و الهمنی طاعتک، و العمل بما یرضیک، و التجنب لما یسخطک یا ارحم الراحمین) (۶۷).

روح دوستداری خدا در او بحدی قوی است که برای درخواست خدمتکار بنزد پدر می‌رود، رسول خدا (ص) ذکر تسبیحات پس از نماز را به او می‌آموزد (تسبیح حضرت زهرا) و فاطمه (س) از این بابت با دستی پر بر می‌گردد و خدای را بر این نعمت سپاسگذار است به فرموده علی (ع) برای طلب دنیا نزد پیامبر (ص) رفتیم ولی ثواب آخرت نصیب ما شد. (۶۸) روح وظیفه‌شناسی:

فاطمه (س) را روح وظیفه‌شناسی بسیار نیرومند است. میداند که زندگی با همه تب و تابش، با همه شرایط و امکان محدود و نامحدودش یک وظیفه است و سعادتمند کسی است که وظیفه زندگی را نیکو بشناسد و آن را مورد رعایت و عمل قرار دهد. در بینش اسلامی کار ما، عبادت ما، خور و خوراک و خواب ما، ازدواج ما، جنگ و صلح بمورد ما، حتی تولّا و تبرّای ما صورت وظیفه دارند .

مهم این است که در هر لحظه‌ای از زندگی ببینیم اینکه وظیفه چیست و چه باید کرد؟ این شناخت، و به دنبالش آن عمل به وظیفه نیازمند به هشیاری، آگاهی و بصیرت است. مراقبت و مواظبت دارد تا در مواردی سرمستی و غفلت سبب آن نگردند که آدمی

نتواند راه را از چاه و حق را از باطل تشخیص دهد.

او وظیفه و رسالت خود را در این عرصه جهانی نیکو فهمیده و دریافته بود. بدین نظر همه کوشش و تلاش خود را در راه آن مصروف می‌داشت. او می‌توانست هم چون راهبه‌ای در گوشه‌ای بنشیند و سرگرم عبادت خود باشد. اما خوب می‌دانست که شأن یک انسان مکلف و مسئول فراتر از این حد است و آدمی علاوه بر نجات خود وظیفه معاضدت و همراهی با دیگران را هم دارا است. این خطاست که آدمی تنها به فراهم کردن موجبات رضایت نفس خود بپردازد و از دیگر امور و جریانات غافل باشد وظیفه انسان بسی سنگین‌تر از آن است که همه چیز را تنها برای حفظ منافع شخصی و آرامش خویش بخواهد. مستضعفان و محرومان هم چشم به راه معاونت غیر دارند، افتادگان هم نیازمند به دستگیری هستند . روحیه مقاومت

فاطمه (س) را روحیه‌ای مقاوم است. در برابر شدت بادهای حوادث خود را نمی‌بازد و نمی‌لر زد. از شرایط سخت و نامطلوبی که در جامعه پدید می‌آید ناراحت و در اضطراب نیست. ممکن است واقعه‌هایی دل آدمی را بلرزانـد و یا حادثه نامطلوبی او را تکان دهد. ولی مهم این است که آدمی در برابر چنان شرایط از جای کنده شود .

خط فکری روشنی دارد و هدفی روشنتر. می‌داند برای چه مبارزه می‌کند، برای چه درگیری پدید می‌آورد و چرا و به چه علتی خصم را به احتجاج و مخاصمه می‌طلبد. بدین‌سان آن روز و ساعتی که به امری اقدام می‌کند از پی آمد آن هم خبر دارد و بدین خاطر با تمام وجود در آن راه می‌ایستد و میدان را خالی نمی‌کند .

فاطمه (س) می‌داند که مبارزه کردن کتک خوردن هم دارد، محروم شدن هم دارد، به بستر افتادن هم در آن وجود دارد. با قبول همه آنها و با بجان خریدن همه زجرها به چنان اقدامی می‌پردازد و طبیعی است که در آن صورت صدمه‌ها را بپذیرد و دم بر نیاورد .

شما کتک خوردن فاطمه (س) را شنیده‌اید، از ورم کردن بازویش اطلاع دارید، از شکستن پهلو و دنده‌اش، از سقط فرزندش در آن فاجعه دردناک خبر دارید. و هم شنیده‌اید که فاطمه (س) پس از آن واقعه به مسجد رفت و سخنان غرائی ایراد کرد. اما او حتی یک کلمه از درد پهلویش سخن نگفت، لحظه‌ای درباره صدمات جسمی خود حرف نزد در حالیکه بفرموده امام صادق (ع) فاطمه (س) بر اثر آن ضربات و جراحات وارده از دنیا رفت. (۶۹) روحیه اطاعت

فاطمه (س) مطیع خداست، تسلیم حق است، پذیرای حکم الهی است و در این راه کاری به این ندارد که آیا آن اطاعت بنفع اوست یا به زیان او، او علی (ع) را امام و خلیفه بر حق پیامبر می‌شناسد. اطاعت از او را که ولی امر است بر خود لازم می‌شناسد ناگزیر تسلیم اوست اگر چه به خلاف آن تصمیم گرفته باشد.

شیخین بر سر او بلاـوارد آورده‌اند، او را به بستر کشانده‌اند، حال برای حفظ وجهه خود و دفع این اتهام که دختر پیامبر را آزار داده‌اند قصد عیادت او می‌کنند. فاطمه (س) اجازه عیادت نمی‌دهد. به این و آن متوسل می‌شوند، سودی نمی‌بخشد، ناگزیر از علی (ع) کمک می‌طلبند، همان علی (ع) که مظلوم است، و او را جبراً برای بیعت به مسجد برده‌اند، علی (ع) از فاطمه (س) درخواست می‌کند، فاطمه (س) می‌پذیرد که اَلبیت بُیتُکَ، خانه خانه تست...

او در این مقاومت مصداق این سخن است که مؤمن چون کوهی استوار است که تند بادهای حوادث او را نمی‌لرزاند. (المؤمن کالجبل الراسخ، لا تحرکه العواصف.)(۷۰) در برابر شرایط نامساعد می‌ایستد، در مسجدسخنان او را بی اعتبار می‌کنند، به در خانه صحابه می‌رود، از آنجاها هم نومید می‌شود، با جمع زنان مهاجر و انصارمسأله را در میان می‌نهد و... روحیه سازگاری

فاطمه (س) دختر بزرگترین شخصیت جهان است. اگر بخواهد می‌تواند در بهترین شرایط زندگی کند، بویژه که ثروتمندان بزرگ و مالداران عظیم از او خواستگاری کرده و قول زندگی او را در قصری نو بنیاد که به اسم او ساخته خواهد شد داده‌اند ولی او تابع و مطیع حق است به خواستگاری علی (ع) پاسخ مثبت می‌دهد اگر چه علی (ع) فقیر باشد.

او با علی (ع) سازگار است. فقر و ناداری او را تحمل می‌کند، به تنها زیراندازی که از پوست گوسفند است قانع می‌شود. پوست گوسفندی که روزها علوفه شتر را روی آن می‌ریختند که حیوان از آن استفاده کند و شبها پس از تمیز کردن فرش بستر علی (ع) و فاطمه (س) را تشکیل می‌داد.

او سازگار است با زندگی بسیار ساده‌ای که حتی بر در خانه آن پرده‌ای نیست. و گاهی اتفاق می‌افتاد چند روزی در خانه‌شان دودی برای پختن غذا بر نمی‌خاست. خود گرسته می‌ماند و از آن مهمتر و دردناک‌تر فرزندان خردسالش نیز گرسنه بودند و فاطمه (س) باید آن‌ها را هم بنحوی آرام کند.

تازه روزی که غذائی برای شما فراهم می‌شد از نوع نان جوین وگاهی گندم بود، نانی که خورش نداشت و با آب و گاهی با نمک افطار می‌شد.

او با قناعت انس گرفته و با ناداری همدم است. می‌تواند از محل فدك برای خوراك و نان گوارائی فراهم آورد ولی ترجیح می‌دهد ازمحل پشم ریسی و گاهی کارمزد علی (ع) مقداری جو تهیه کرده، آن را با دستاس آرد کند و با روشن کردن تنور از آن نانی برای عزیزانش تهیه کند. و با چنین آب و نان و زندگی و ناداری، واجد اعتماد به نفس، پافشاری در راه حق، و روح همکاری است . روحیه ایثار

فاطمه (س) اهل جود است، اهل سخاوت است، اهل مواسات است و از آن مهمتر اهل ایثار است. فرزندان فاطمه (س) بر اثر نذری که شامل سه روز روزه بود از بیماری رهائی یافتند. ایفای به نذر لازم بود و فاطمه (س) و فرزندان او همسر و روزه گرفتند و شنیدید که سه روز افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و این در راه حب خدا بود. (۷۱)

این ایثار مال است و شاید کسانی باشند که به چنین اقدامی تن در دهند و گرچه عده‌شان بسیار اندك است. آنچه که در امروز جهان مطرح است در گذشته هم مطرح بوده احسان بوده نه ایثار، بخشش بوده است و عطا. هم خود میخورده‌اند و هم به دیگران می‌دادند اما در ایثار خود نخوردن و به دیگران خوراندن است و فاطمه (س) این چنین کرد .

او به ایثاری فراتر از حد مال اقدام کرد که آن ایثار جان و ایثار سلامت خود بود، اگر مسأله اسلام نبود فاطمه (س) را با کتك خوردن چه کار؟ و اگر دفاع از مقام ولایت و خلافت حقه اسلام نبود او را در بستر افتادن و درد کشیدن چکار؟ او برای اسلام جان خود را از دست داد فرزند دلبندش را از دست داد.

با دور نمائی که فاطمه (س) ازآینده دارد می‌توان گفت حتی فاطمه (س) فرزندانش را برای ایثار در راه اسلام پرورش می‌داد. مگر نه این است که او از شهادت حسین خبر دارد؟ از مسمومیت حسن و از اسارت زینبین مطلع است؟ پس او آنها را نیکو می‌پروراند تاایثار گرانی خوب برای اسلام باشند و این ایثار از همه ایثارهای دیگر مهمتر است . روحیه مدیریت بر خود

فاطمه (س) مدیر خوبی برای خویشتن است، بر خود مسلط است، جو زمان او را از خود بیخود نمی‌سازد، خواسته‌های طبیعی و مادی او را به زانو در نمی‌آورند و اسیر خود نمی‌سازند. کشاکش زندگی و موجهای هائل حوادث بسی فروتر از آنند که بتوانند فاطمه (س) را در کام خود گیرند. برای آنکه نمونه‌ای از این تسلط بر خود را درباره او ببینیم به این نکته اشاره کنیم:

شنیدید که او را علاقه‌ای شگفت نسبت به پیامبر (ص) بود. تا حدی که بگفته دحلان مفتی مذهب شافعی، پس از وفات پیامبر

(ص) هرگز خنده بر لب نیاورد تا از دنیا رفت. (۷۲) پس از فوت پدر آن همه دشواری‌ها و صدمه‌ها بر او وارد آمد و مصائبی را متحمل شد که اگر بر کوه وارد می‌آمدند آن را می‌لرزاندند. اما این مصائب فاطمه (س) را نلرزاندند و دلیل آن:
سخنرانی دفاعیه او در مسجد است. که در آن با دیدی حق بینانه به پیش می‌رود، چنان برخود مسلط است که کلمه‌ای بی حساب از دهان او خارج نمی‌شود. و سخنان او لغزش و انحرافی دیده نمی‌شود. فاطمه (س) در مسجد با شور و احساس حرف زد ولی بعد تعقل آن سخنان شگفت آور و عظیم است. اظهار نظرش منطقی و مستدل است واین عظمت روح فاطمه (س) را نشان می‌دهد.
بدان امید که جرقه‌ای از روح فاطمه (س) کانون دل ما را روشن کند. و السلام علیکم و رحمهٔ الله

فصل ۱۳: صبر و تحمل فاطمه (س)

مقدمه

اینکه زندگی همه گاه بر وفق مراد باشد خواسته‌ای است ایده‌آل و به ندرت قابل تحقق، برای هر انسانی به تناسب نوع دید و برداشتی که از مسائل و وقایع دارد و هم اینکه در چه جو و شرایطی زندگی می‌کند مصائب و دشواری‌هائی وجود دارند که موضعگیری در قبال آنها متفاوت است .
برخی موضع‌شان موضع تسلیم است و یا در قبال آن فریاد و آه و عجز ولابه، و عده‌ای هم در برابر آنها موضع تحمل توأم با مقاومت برای رفع و زدودن آنها دارند و راه و رسم عقلانی امور همین مسأله واقدام را ایجاب می‌کند. در مورد فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) قضیه از نوع دوم آن بود، شرح ناملایمات و فشارهای روحی که بر فاطمه (س) وارد آمده بود فراتر از حدی است که برای انسانهای عادی پدید می‌آید، اما فاطمه (س) هم انسان عادی نبود کوشید مسائل و مشکلات را حل و هضم کند بدون اینکه خود در آن‌ها هضم شود. او یک زن است ولی در صبر و تحمل و استقامت و عشق اسطوره‌ای در جهان بشریت . دوره‌های آزمایشی

او پیش از اینکه وارد عرصه حیات اجتماعی شود دوره‌های دشوار و مرارت باری را گذراند که به نظر ما برای او دوره‌ای آزمایشی بحساب می‌آمدند. از همان آغاز زندگی ودوران خردسالی با مصائب و مشکلات مواجه شد که در سایه هدایت و سرپرستی پیامبر آن‌ها را یکی پس از دیگری گذراند اگر چه هر مرحله‌ای بمراتب سخت‌تر از مراحل قبل و آزمایش‌های آن دشوارتر بود.
او از همان دوره‌های اولیه آزمایشی تهدید، محرومیت، گرسنگی، خشونت دشمن، سختی زندگی را گذرانده و حتی مرگ عزیزان، محرومیت از مادر که تنها همراز و هم سخن او در خانه بود دیده و با پدری که در میان جمعی از شبح‌های انسانی تنها بود روزگار گذرانیده است .
پیامبر (س) خود در سایه برنامه داری و تلاش سیمائی از فاطمه (س) در تاریخ ساخت که در کوره‌های مختلف زندگی از پیش ذوب شده و تمرین‌های پی در پی زندگی را مورد توجه و نظاره قرار می‌داد. آموزش‌ها و سازندگی‌های فکری پیامبر او را پرورده و ناب ساخت و قدرت نفسانی عظیمی را تحویل تاریخ داد .
برای اینکه وضع و میزان و کیفیت تحمل او در زندگی روشن گردد ما با رعایت اختصار آن را در سه دوره زندگی مورد بررسی قرار می‌دهیم .باشد که در سایه بررسی‌ها و تحلیل‌های کوتاه برای ما رهیابی وهدایتی پدید آید . الف: دوران کودکی

فاطمه (س) از کودکی هم آغوش حوداث و محرومیت‌ها بود. حوادث غم انگیزی از آغاز زندگی برای او پدید آمدند که در برابر آنها بسیاری از بزرگسالان ذوب می‌شوند. و دشواری‌هائی در حیات ایجاد شدند که هر یک بتنهائی برای به زانو در آوردن آدمی

کفایت می کردند. بعنوان نمونه به موارد زیر توجه می کنیم: ۱- تحمل محرومیت‌ها:

او در محیط سخت و محرومانه‌ای چشم به جهان گشود و در محیطی بحرانی توأم با فقر و محرومیت اقتصادی تربیت شد. شاید برای خانواده او نسبتاً آسان بود که زندگی رابا رفاهی نسبی بگذرانند اما دیدارنامرادی‌های مؤمنان خود برای آنها رنج دهنده و دشواری آفرین بود. میزان محرومیت بحدی بود که جز با شجاعت روحی و صبر و تحمل بی‌نظیر نمی‌شد با آن مواجه گشت و فاطمه (س) در سایه سرپرستی پدر این چنین زندگی گذراند. ۲- تحمل فراق مادر:

او هنوز کودکی خردسال بود و به مادر نیازمند. اما دست اجل مهلت نداد و فاطمه (س) خیلی زود از نوازش و سرپرستی مادر محروم شد آن هم مادری که زجر دیده و زحمت کشیده بود و یادآوری صحنه‌های تحمل این مادر برای فاطمه (س) خود مصیبت آفرین بود. گرد یتیمی بر سرش نشست او و پدرش تنها غم خوار خود را از دست دادند و از آن پس با دشواری‌های بیشتر مواجه شدند که تنها صبر و تحمل فاطمه (س) در این زمینه چاره ساز بود. ۳- تحمل آزار پدر

او از همان خردسالی به همراه پدر بود. در خانه کعبه حضور می‌یافت و صدمه و آزار مشرکان را تماشا می کرد زخم زبان‌های آنها را می‌شنید و زجر دادن و سنگ زدن آنان را بر پدر می‌دید. او تماشا می کرد که پدرش را در مسجد الحرام کتک می‌زدندو ناگزیر به صبر و تحمل می‌شد و گاهی هم می کوشید خود را سپر پدر قرار دهد وسنگ دشمن را بر سر و روی خود تحمل کند و برای اسلام آن‌ها را بپذیرد و این خود

در تحمل رنج هجرت:

او تنها پناه ظاهری خود را پدر می‌شناخت ولی فشار خصم سبب شد که رسول خدا (ص) تنها، و بدون فاطمه (س) از مکه به مدینه هجرت کند. تحمل آن برای فاطمه (س) دشوار بود ولی می کوشید قهرمانانه بایستد و سراجام برای روز موعود به همراه علی (ع) بادیگر فواطم به مدینه هجرت کند و اینکه این مدت چگونه بر او گذشت مسأله‌ای است که خود فاطمه (س) باید از آن سخن گوید.

در کل، او از آغاز زندگی و در خردسالی رنج این جهان را کشیده و تلخی‌ها و مرارت‌های دنیا را شخصاً تحمل کرده وشاهد حوادث بحرانی و خطرناکی در جامه خود بوده است. در دشواری‌ها چندان متحمل بود که او را صابره خوانده‌اند ودر زجرها چندان با پدر همگامی کرد که او را شریک پدر شمردند و در مهر ورزی به پدر چندان تلاش کرد که مصداق ام ابیها گردید. ب: دوران زندگی با علی (ع)

فاطمه (س) در سنین اندك و پائین با علی (ع) پیمان ازدواج بست مسائل و مشکلاتی که بر اثر ازدواج و در زندگی انتخابی او و علی (ع) پدید آمدند باز هم اندك نیستند. او با علی (ع) هم خانه شد که خود کوه استقامت بود و فاطمه (س) در بسیاری از موارد در جنبه صبر و استقامت به علی (ع) پناه جست صبر و تحمل او در این جنبه نیز اندك نیست که ما برای نمونه مقداری از آن‌ها را در این قسمت اشاره می کنیم . ۱- تحمل فقر او:

فاطمه (س) از بین خواستگاران علی (ع) را برگزید که در تقوا و شجاعت و انسانیت و اخلاق کم نظیر ولی در فقر و ناداری سختی

بود، میزان فقر علی (ع) بحدی بود که خانه در اغلب موارد خالی ازآذوقه بود و فاطمه (س) آن را تحمل می‌کرد ولی این تحمل دشوار بود مخصوصاً از آن بابت که هر مادری نگران وضع کودکان خردسال خویش است. در عین حال برای رضای خدا آن را می‌پذیرد و مختصر غذای خود و خانواده را هم در راه خدا به فقیران ایثار می‌کند. ۲- تحمل سرزنش‌ها:

فاطمه (س) از سوی کسانی که از فلسفه حیات و رمز و راز سعادت و شأن و مقام او و علی (ع) بی خبر بودند دائماً مورد سرزنش بود. سرزنش از این بابت که چرا با فردی ثروتمندتر ازدواج نکرده که از مشکلات زندگی برهد؟ و چرا از میان آن همه دواطلبان، ازدواج با او، علی (ع) را پذیرفته است؟ سرزنش از این بابت که او لباسی زیبا ندارد. خانه‌اش محقر و گلین است، درون خانه از بازار زندگی خالی است خود او را هم زینت و تجملی نیست. مگر می‌توان برای هر فرد سرزنش کننده استدلال کرده و قانعش نمود؟ ناگزیر آنهار ا متحمل می‌شود و دم بر نمی‌آورد. ۳- تحمل مشکلات زندگی:

اوباید از بیرون برای خانه آب فراهم کند و در این راه چندان تلاش کرد که بند مشک روی سینه‌ای اثر گذارد (۷۳) .باید با آسیاب دستی کار کند وگندم آرد نماید، باید خانه را جاروب و نظافت کند، باید به فرزندان خود برسد، در عین حال باید جو خانه را مساعد روح و پرواز علی (ع) بسازد و تازه اگر فرصتی بیابد به کاری اقتصادی برای ترمیم زندگی اقدام کند. ۴- تحمل و صبر در عبادت:

فاطمه (س) زنی عابده است حتی دوست ندارد دقایقی از عمر خود را به هدر دهد. او را مجسمه عبادت نام داده‌اند، آن هم عبادتی که با وجود آن همه فقرها و ناداری‌ها و محرومیت‌ها و در عین گرسنگی و خستگی ناشی از کار روزانه بود. بیداری‌ها، شب زنده‌داری‌ها، اشک ریزی‌ها، داشتن خشیت الهی در دل همه و همه از اموری هستند که جانکاهند ولی شوق فاطمه (س) به انس باخدا همه این نامرادی‌ها را از میان بر می‌دارند .

فاطمه (س) هم چنین در مسیر تحمل مشکلات دیگر و شدائد اجتماعی است. در راه خدا گام بر می‌دارد، برای هدایت زنان تلاش می‌کند، فشارها و خفقان‌ها را باید بپذیرد، حسادت‌ها و بدخواهی‌های دیگران درباره زندگی خوشبختانه این زوج را باید پذیرا شود و دم بر نیاورد... و او در کل جرعه نوش جام بلا بود و خریدار رنج در راه خدا . ج: پس از وفات پیامبر (ص):

فاطمه (س) پس از مرگ پدر عمر چندانی نکرد، فاصله وفات او با پیامبر (ص) را حدود ۲ - ۳ ماه ذکر کردند. ولی همین مدت کوتاه به تنهائی معادل با تمام رنجها و محنت‌های دوره‌های گذشته حیات بود. آنچه فاطمه (س) در گذشته از جام بلا نوشیده بود اینک تجدید خاطره شده و مجدداً با همان شدت و بلکه بیشتر در برابر او حضور یافتند.

برای این که میزان دشواری‌های حیات، و در مقابل آن درجه تحمل فاطمه (س) روشن گردد کافی است، وقایعی را که در زندگی پس از وفات پیامبر (ص) برای او پدید آمده‌اند شماره کنیم؛ بخشی از آنها عبارتنداز از تشکیل سقیفه برای خلیفه آفرینی، بردن علی (ع) به مسجد، جبراً برای بیعت، آتش زدن به درخانه او، سقط جنین او، غصب فدک او، تفرقه امت پدرش، فقر و ناداری ناشی از محروم کردن دوستان علی (ع) از بیت المال، استقرار ناحق، عدم همپروازی‌ها، تلاش خصم برای هضم علی (ع) و فاطمه (س) در اندرون دستگاه خلافت همدستی برای بریدن شاخه‌های اسلام و حتی علی (ع) که تنه درخت اسلام بحساب می‌آمد و... کلاً او چون پرنده‌ای مجروح بود که در میان دو حادثه و فاجعه سنگین گیر کرده بود، مرگ پدر، نفاق خصم در برخورد با بازماندگان رسول. برای اینکه درجه صبر و تحمل او در برخورد با حوادث روشن گردد به چند نمونه و مورد آن اشاره می‌کنیم: ۱- تحمل

شکست علی (ع):

علی (ع) عزیز جان پیامبر و همسر والای فاطمه (س) است، تحمل همه چیز برای فاطمه (س) آسان است، اما تحمل نامرادی علی (ع) و شکست دادن او در صحنه سیاست برای فاطمه (س) بسیار سخت است بویژه که ببیند امت، اجماع بر هضم علی (ع) کرده‌اند. و حق او راکه حق خدا و حق مردم بود نادیده گرفته‌اند و این خود قلب زهرا را شدیداً می‌فشرد. و فاطمه (س) برای خدا آن را تحمل کرد . ۲- تحمل غصب حق:

فاطمه (س) گمان نمی‌کرد که دشمن با این سرعت در حق او و شوهرش طمع کند و با آن همه سفارش پیامبر (ص) درباره او، از ارث محرومش دارند. او و ارث پدر بود و حقش غصب شد. فدک را که خالصه پیامبر (ص) و واگذاشته به فاطمه (س) بود از او گرفتند و فریاد فاطمه (س) که در واقع دفاع از حق مردم بود به جائی نرسید او در آمد فدک را در راه خدا صرف می‌کرد آن را از او دریغ داشتند تا مردم از دورش پراکنده شوند و فاطمه (س) ناگزیر آن را تحمل کرد و به فلج اقتصادی تن در داد. ۳- تحمل نفاق‌ها:

آدمی چقدر باید خون بخورد که شاهد باشد به اسم دین، ریشه دین را قطع می‌کنند و به اسم مذهب و در سایه تقدس مآبی اسلام را سرکوب می‌کنند. با حدیثی جعلی می‌خواهند قرآن را نسخ شده بینگارند و با تصنعی می‌خواهند قلب واقعیت کنند. ارث او را ربودند با اینکه آیات قرآن آن را اثبات می‌کند و آنها قصد خیانت دارند و فاطمه (س) از ترس فروباشی اسلام، آن را تحمل می‌کند. ۴- تحمل ریاست‌طلبی‌ها:

خلفا در شرایطی بودند که اگر به آنها گفته می‌شد برای ریاست دست از دین بر دارند در قبول آن بی میل نبودند - در عین حال مدعی بودند که برای حفظ اسلام تن به خلافت داده‌اند و نمی‌خواهند آن را بپذیرند. برای ریاست‌طلبی از قبح عمل ابا ندارند حتی از کتک زدن دختر پیامبر (ص). بگفته ابن ابی الحدید، آنها از آغاز اسلام را بخاطر طمع پذیرفتند و طبق ادعای او آنان با یهود در رابطه بودند و آنچه بعنوان ملاحم در تورات آمده بود خبر یافته بودند و برای دستیابی به آن دست و پا می‌زدند (۷۴) و فاطمه (س) باید این ریاست‌طلبی‌ها را تحمل کند و برای اسلام دم بر نیاورد . ۵- تحمل صدمه به اسلام:

او در شرایطی بود که کشته‌های پدر و شوهرش را بر باد رفته می‌دید و دم بر نمی‌آورد. تحت فشار نامردمی قرار داشت که همه چیز را حتی ببهای از دست دادن اسلام می‌پذیرفتند تا به مراد خود دست یابند. چه بسیار بودند زجرها و رنجها که پیامبر (ص) و علی (ع) و صحابه بزرگوار تحمل کردند تا اسلام زنده بماند و اگر فاطمه (س) و علی (ع) بصورت جدی و مبارزه‌ای با آنها درگیر می‌شدند فاتحه اسلام خوانده می‌شد و فاطمه (س) به همین خاطر صبر کرده بود . ۶- تحمل آزار جسمی:

او ضربه خورد، ضربه‌ای سخت، بدان حد که فرزندش در رحم شهید شد. او را بین در و دیوار فشردند، بر بازویش ضربه زدند، بر پهلویش لگد زدند و در کل شرایطی پدید آمد که فاطمه (س) به بستر کشانده شده و در شرایط مرگ قرار گرفت. روح لطیفش به گونه‌ای بود که باید گفت تنها مرگ پدر آن را کفایت می‌کرد دیگر آزار مشرکان برای او زیادی بود. ولی آن آزارها را هم صبورانه متحمل شد. ۷- تحمل فراق پیامبر (ص):

که این امر برای او بسیار بسیار سنگین بود. او کسی است که از شنیدن خبر مرگ خود از پیامبر (ص) که وعده‌اش داده بود نخستین کس از خاندان اوست که به او ملحق می‌شود خرسند شده خندید. حال با این روحیه چگونه فراق پدر را تحمل کرد مسأله‌ای است که بررسی، آن دفتر جداگانه‌ای را می‌طلبد.

در کل فاطمه (س) پس از مرگ پدر به دشواری‌های سختی مبتلا شد که اگر نبود مقاومت و ایستادگی او، و اگر نبود ظرفیت بالای روحی و تحمل فاطمه (س) ،ناگوارهای سختی برای او پدید می‌آمد. تنها همین زجر برای او کافی است که پیامبر در مأموریت ۲۳ ساله خود از مردم اجر و مزدی نخواست جز مودت ذوی القربی ولی مردم با تنها بازمانده رسول خدا (ص) حق‌شناسی کردند او را آزردند .

او پس از مگر پدر به دست مزدوران شیخین افتاد، اسیر نفاق آنها و شکنجه شد و ضربه دید، خلافت مخصوص علی (ع) را نادیده گرفتند، محسنش را شهید کردند و فاطمه (س) راه تحمل را در پیش گرفت. رمز و راز صبر فاطمه (س)

در صبر و تحمل فاطمه (س) رموزی است که اساس آن را خواستاری بقای اسلام تشکیل می‌دهد. او طبیبی الهی و درد آشناست اهل بصیرت و تشخیص است و می‌خواهد به صورتی عمل کند که فتنه‌ای ضد اسلام پا نگیرد، و زحمات پیامبر (ص)، وصحابه راستین او و شهیدان راه دین برباد نرود.

او خطرات ناشی از بی صبری را می‌شناسد و بدین نظر سعی دارد در بلایا متحمل باشد و خواستار توان تحمل از خداوند است؟ در دعای فاطمه (س) می‌خوانیم: اللهم انّی اسئلک صبراً علی بلیتک...(۷۵)از تو ای خدای بزرگ می‌خواهم که شکیبائی در بلایایت را بمن عنایت فرمائی .و تلقی او را از صبر و تحمل این است که آن نخستین گام در راه بندگی خداوند است، ومخصوصاً باید با اخلاص همراه باشد و او این درس را از پدر آموخته بود.

سفارش پیامبر (ص) هم در این زمینه که از پیش در او بسیار مؤثر و کار ساز بود. پیامبر خود وضع آینده را برای فاطمه (س) و علی (ع) تشریح کرده بود. و به او سفارش فرمود که بر خدا توکل کن، صبر کن، بهمانگونه که پدران تو از پیامبران سلف ومادران تان و همسران آنها صبر کردند: توکّلی علی الله، و اصبری کما صبر آباوک من الانبیاء و امهاتهم و ازواجهم. (۷۶)

اینکه پیامبر فاطمه (س) را این همه می‌بوسد و در حضور جمع اورا مورد ستایش قرار می‌دهد و این همه احادیث و سخن ار درباره او می‌فرماید از یک سو برای تحکیم موقعیت اوست و از سوی دیگر دادن درس استقامت در مصائب و دشواری‌ها به فاطمه (س) و از جهت سوم اتمام حجت به شنوندگان . درجه تحمل او

او در مقام صبر و تحمل به درجه‌ای می‌رسد که به مقام رضا واصل می‌شود. او در برابر بی‌تعهدی شیخین فرمود: نصبر فیکم علی مثل حز المدی و وجز السنان فی الحشأ صبر می‌کنم بمانند صبر کسی که کارد برنده‌ای در دل فرو رفته دارد، و نیزه‌ای کشنده‌ای بر گلو و در درون جان .

(چه شبیه است این سخنان با سخن علی (ع) همسر او که فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی (۷۷)، صبر کردم صبر کسی که خار در چشم و استخوانی در گلو دارد. و حق هم همین بود زیرا که باید مشابهتی بین این دو روح شریف باشد.)

او در صبر و تحمل به مقام شکر رسید: الحمد لله علی کل سراء و ضراء، سپاس خدای را در هر دشواری و بدبختی و سختی که برای بشر پدید آید، و رضاء و مصیبهٔ، و بلاء و عسر و غنی و فقر علی کلّ حال سپاس خداوند را در هر حال، در حال خشنودی و مصیبت و گرفتاری و سختی،و آسانی و فقر و فی کل اوان و زمان و کل مثوی و منقلب و مقام (۷۸). سپاس خداوند را در همه زمان‌ها و در

هر موقعیت و زمانی و در هر شرایطی و مقامی... الحمد لله الذی لم یجعلنی جاحداً من کتابه ،الحمد لله الذی لم یجعلنی متحیراً فی شیء من امره، سپاس خداوندی را هست که مرا منکر کتابش قرار نداد و مرا در هیچ امری متحیر و سرگردان نکرد. (و این چه سعادت بزرگی است که آدمی در مسیر زندگی راه را بشناسد و با بصیرت به پیش رود). نقش آن در اسلام

اینکه صبر و تحمل فاطمه (س) دارای چه نقش اثری بر اسلام بود، امری است که نیازمند به بررسی عمیق و فراتری است ولی آنچه که در این مختصر قابل ذکر است این است که صبر و تحمل فاطمه (س) عاملی برای دوام و ریشه‌داری اسلام بود. و وسیله‌ای برای جلوگیری از هم پاشیدگی راه و رسم اسلام اگر چه صبری تلخ و تحملی جان فرسا بود .

اسلام نوپا در زمان وفات پیامبر (ص) در مرحله‌ای از رشد و در حال جان گرفتن بود و اگر پس از وفات شمشیری کشیده می‌شد و یا برخورداری کاملاً جدی در بین گروهها و دستجات پدید می‌آمد، بی‌شک دشمنان از موقعیت خود دست بر نمی‌داشتند و منافقان نیز با آنها هم عنان شده و بساط اسلام را از هم می‌پاشاندند و تحمل فاطمه (س) و خویشتنداری علی (ع) جلوی این فاجعه در حال تکوین را گرفت و راه را بر دشمن سد کرد .

هم چنین او با صبر و تحملش فرزندانی تربیت کرد که هر کدام وارث صفات و معنویاتی از پدر و مادر بودند. و در مواقع ضرور دندان بر جگر گذارده و نقش جانبداری از اسلام را در پیش گرفتند. و حاصل چنان و ضح شرایطی قیام خونین حسین بود که درست در موقع حساس و ضروری بساط دشمن را بر چید و حقانیت خاندان پیامبر (ص) را علنی ساخت و در پی آن قیام‌های دیگر نشأت گرفته از آن . شهادت در راه صبر :

فاطمه (س) شهیده اسلام است. او جرعه نوش جام بلا شد تا اسلام زنده بماند. او در مسیر حیات کوتاهش ستمها دید ولی مظلومانه، داغدارانه و غیرتمندانه آنها را تحمل کرد او را از ارث پدر محروم کردند که البته از نظر مالی برای او مسأله مهمی نبود ولی بر جان و دلش فشار وارد می‌آمد از آن بابت که بدعتی را بجای حق قرار داده بودند و این پایه‌ای برای ستمکاری‌های بعدی می‌شد.

از پیامبرمان با آن همه عظمت و مقام دختری بیش نماند که او هم مقهور دشمن شد و تحت فشار بین در و دیوار قرار گرفت و ضربه‌ای سخت بر بازویش وارد آمد که با غلاف شمشیر دشمن بود و بر اثر این ماجرا و صدمه به بستر افتاد و به شهادت رسید و بگفته صدوق، طبرسی و مجلسی شهادت او از متواترات تاریخ است. (ان شهادة فاطمة من المتواترات) ام سلمه بر او وارد شد و پرسید شب را چگونه به صبح رساندی؟ کیف اصبحت؟ فرمود شب را به صبح رسانیدم در حالیکه از فقدان پیامبر (ص) و از ظلمی که بر جانشین او رفت دردمندور نجور بودم...(۷۹) و این دردها و رنجها را بر جان پذیرا شد و بخاطر خدا و حفظ منافع اسلام آنها را تحمل کرد. درود بر تو ای فاطمه (س) معصومه و مظلومه . --

۱- کافی کتاب العقل.

۲- کافی کتاب العقل.

۳- امام صادق (ع) - کافی ۱ ص ۴۳.

۴- آیه ۲ سوره صف.

۵- ازکلمات امام صادق (ع).

۶- حدیث نبوی.

۷- آیه ۱۶۰ سوره بقره.

۸- طبقات ج ۸ ص ۱۷.

۹- حدیث نبوی.

۱۰- ج ۱۴ وسایل الشیعه.

۱۱- مسند احمد ج ۱ ص ۱۰۱.

۱۲- منتهی الامال ج ۱.

۱۳- آیه آخر سوره تکویر.

۱۴- ص ۳۳۱ الزهراء.

۱۵- احتجاج طبرسی.

۱۶- فاطمه الزهراء (س) - بخش خطبه‌ها.

۱۷- همان منبع.

۱۸- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲.

۱۹- السیرهٔ النبویه.

۲۰- تحف العقول - مناجات موسی (ع).

۲۱- آیه ۲ - ۴ سوره مزمل.

۲۲- آیه ۶۴ سوره فرقان.

۲۳- آیه ۸ سوره علق.

۲۴- آیه ۳۰ سوره فجر.

۲۵- علی (ع).

۲۶- المیزان ج ۱۱.

۲۷- ص ۲۴۶ طرائف الحکم.

۲۸- ص ۱۱۷ مجموع ورام.

۲۹- بحار ج ۴۳ ص ۱۱۷.

۳۰- آیه ۳۷ سوره نور.

۳۱- آیه ۵۶ سوره ذاریات.

۳۲- آیه ۳۶ سوره نحل.

۳۳- آیه ۴۲ سوره احزاب.

۳۴- آیها ۳۰ سوره فجر.

۳۵- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۴۶.

۳۶- خصایص فاطمیه.

۳۷- تحف العقول.

۳۸- ص ۱۳۱ کافی ج ۳.

۳۹- وسایل الشیعه - کتاب الطهاره.

۴۰- آیه ۳۰ سوره فصلت.

۴۱- آیه ۱۶۲ سوره انعام.

۴۲- آیه ۱ سوره حجرات.

۴۳- وسایل الشیعه - باب الامر بالمعروف.

۴۴- منتهی الامال ج ۱ ص ۱۳۳.

۴۵- بحارالانوار ج ۴۳.

۴۶- آیه ۱۰ - سوره انسان.

۴۷- ص ۸۱ طرائف الحکم.

۴۸- ص ۱۱ المیزان ۲۹.

۴۹- خصایص فاطمیه.

۵۰- مناقب ابن شاذان.

۵۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۱۲.

۵۲- بحار ۴۳ ص ۱۷.

۵۳- همان منبع ص ۲۴.

۵۴- آیه ۲۴ سوره توبه

۵۵- نهج البلاغه صفات المتقین.

۵۶- ص ۱۸۱ الزهراء - از ملا محسن فیض.

۵۷- مسند احمد بن حنبل.

۵۸- مفاتیح الجنان.

۵۹- قسمتهائی از دعای فاطمه (س) بنقل از کتاب فاطمهٔ الزهرا (س) - الرحمانی.

۶۰- ص ۳۰۶ کافی - ج ۳.

۶۱- آیه ۲۹ تکویر.

۶۲- فرائد السمطین، ج ص ۶۸.

۶۳- زندگانی حضرت فاطمه زهرا (س) - عماد زاده.

۶۴- روحیه کافی حدیث ۵۳۶.

۶۵- آیه ۱۰ سوره انسان.

۶۶- آیه ۹ سوره انسان.

۶۷- زندگی حضرت زهرا (س).

۶۸- بحار ج ۴۳ ص ۸۵.

۶۹- فاطمه الزهرا (س) - الرحمانی.

۷۰- امام صادق (ع) - طرائف الحکم.

۷۱- آیه ۸ سوره انسان.

۷۲- السیرهٔ النبویه.

۷۳- مسند احمد ج ۳ ص ۳۲۹.

۷۴- ج ۲۰ ابن الحدید ص ۲۹۸.

۷۵- تحفهٔ الزائر.

۷۶- ص ۱۷۹ تفسیر فرات.

۷۷- نهج البلاغه.

۷۸- عماد زاده.

۷۹- ص ۱۲۰ الزهراء.

بخش ۵ : مشی و روش فاطمه (س)

مشی و روش فاطمه (س)

در این قسمت از سه مبحث سخن به میان می‌آوریم. فصلی از آن در بیان زندگی فاطمه (س) است و راه و روشی را که او در زندگی برگزید. در آن پس از ذکر مقدمه‌ای از وضع زندگیش در خانه پدر، در حیات مشترك با علی (ع) و از برنامه داری او بحث به میان می‌آوریم.

سپس از اصول مورد رعایت او در حیات و از زندگی ساده توأم با فقر و زهد قناعت او در عین انس و صفا و احیاناً تجمل هدفدارش سخن گفته و توجه او را به حیات جاودانه مطرح خواهیم ساخت .

فصل دوم آن در مورد مشی اقتصادی فاطمه (س) است. در آن نخست از تلقی فاطمه (س) از دنیا و موضع او در قبال آن سخن گفته. و کارهای او را بر خواهیم شمرد. آنگاه از مسأله بحث‌انگیز فدك سخن به میان آورده و سعی خواهیم داشت مخصوصاً از دید برادران اهل سنت راجع به آن بررسی کوتاهی داشته باشیم .

فصل سوم آن در رابطه با ترجیحات فاطمه (س) است و در آن می‌خواهیم عرضه بداریم چه چیزهائی در نظر فاطمه (س) ارجح بحساب می‌آیند. و سعی کرده‌ایم بخشی از ترجیحات او را در جنبه‌های مربوط به مذهب، در جنبه راحت‌طلبی، در جنبه حیات خانوادگی، در اخلاق و حیات اقتصادی عرضه داشته و ریشه و اساس این ترجیحات را بیابیم .

فصل ۱۴: فاطمه (س) و زندگی

مقدمه

ما در این جهان حضور داریم و زنده‌ایم. اما اینکه زندگی می‌کنیم و یا ادای آن را در می‌آوریم مسأله‌ای است که هر کس برای یافتن پاسخ آن باید به دنبال معیار علم و عقل و یا مکتب مورد قبول رود. اما آنچه را که مهم است این است زندگی نخست تعریفی را می‌طلبد و به دنبال آن هدف و فلسفه‌ای، محتوا، و برنامه‌ای، شیوه‌ای و روشی، مربی و راهنمائی، ارزیابی و سنجشی در هر روز و ماه و سال تا معلوم گردد از کجا آغاز کرده‌ایم و اینک در کدام نقطه‌ایم سرانجام می‌خواهیم به کجا برسیم.

اینکه چنین فلسفه و اغراضی را از کجا باید گرفت برای آن پاسخهای متعددی است. گروهی آن را به عقل و درك بشر حوالت داده‌اند. جمعی آن را از صاحبان مکاتب و فلسفه‌ها می‌جویند، عده‌ای آن را از علم و دانش، و سرانجام گروهی هم به خواست‌ها،

توقعات، و چشمداشت‌های اجتماعی چشم دوخته‌اند.

از نظر ما هیچکدام از آنها برای حیاتی سعادتمندانه و انسانی کفایت لازم را ندارند. نه عقل بشر آن کفایت را دارد که همه جوانب و ابعاد حیات را ببینند، نه خرد و اندیشه هیچ فیلسوفی می‌تواند به کنه چنین معرفتی دست پیدا کند بدین سان باور ما این است که در این مقصد باید بسراغ کسانی رفت که با فلسفه و مقصد آفرینش، و با عالم محیط بر کون و حتی علم آفرین ارتباط دارند یعنی با خداوندی که بگفته اینشتاین، زیرک است ولی حسود نیست .

براساس این فرض و باور است که فلسفه پذیرش مذهب و تعالیم دینی محقق می گردد و هدایت الهی باید مورد استفاده و استناد بشر قرار گیرد. باور مذهبیون این است که رمز و راز حیات بدست آفریدگار این جهان است و تبعیت از تعالیم اوست که می‌تواند عامل سعادتمندی بشر باشد. اولیای الهی و راه زندگی

پیامبران که همگی‌شان در مقام علم و دانش کثیر و اهل و عصمتند از جانب خداوند اعزام می‌شوند که برای بشر قانون بیاورند، از فلسفه زندگانی آگاهشان سازند، راه و رسم کمال و رشد را به انسانها بیاموزند و به او تفهیم کنند که او کیست و چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود و مقصد و مقصود او از این سیر و حرکت چیست؟ چرا زنده است؟ چرا کار می کند؟ چرا ازدواج؟ و چرا می‌میرد؟ چرا جنگ؟ چرا صلح؟و...

آنها آمداند به ما انسانها بگویند ما موجوداتی هیچ و پوچ نیستیم و بیهوده آفریده نشده‌ایم (افحسبتم انما خلقناکم عبثاً) (۱)و ما را بازیچه نیافریده‌اند (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لا عبین) (۲). خداوند را در آفرینش ما غرضی و غایتی بوده است .

آنها آمده‌اند که به بشر بگویند ما انسانها مکلفیم، متعهدیم، مسؤولیم و در برابر سرمایه اعتباری جان و مال و سلامت، معادی و حسابی داریم. آنچنان نیست هر کس به هرگونه‌ای که خواست بتواند زندگی کند و کسی را با کسی کاری نباشد. شأن خدا اجل از آن است که مخلوق خود را بخود واگذارد.

بدین سان بحکم عقل ضروری است ما بدنبال آنان برویم، از منجیات و مهلکات حیات خود توسط آنان آگاه شویم آفات و موانع رشد را از میان برداریم و دریابیم که چگونه باید زیست و چگونه کوشش و تلاش کرد و سرانجام چگونه باید مرد؟ نگاهی به حیات فاطمه (س)

بررسی و آگاهی از زندگی فاطمه (س) برای همه انسانها، بویژه آنها که اسلام را مکتب خود قرار داده‌اند درس‌آموز است. در مطالعه تاریخ حیاتش به این نتیجه می‌رسیم که عظمت و مقام در سایه تحمل مشقات، گذشتها، و از خود رها شدن‌هاست با شکمپارگی، نازمنشی و لمیدن‌ها کسی به سروری و عظمت نمی‌رسد. ما در طول تاریخ حیات بشر در میان آن همه زنان و مردان زندگی کردند ومردند کسی را نمی‌شناسیم که در سایه اشرافیت، تن پروری، و ناز و نعمت به مقام و رتبتی دست یافته و شخصیت قابل ذکری کسب کرده باشد .

انتخاب الگو برای رهیابی به راز و رمز زندگی مهم است و چه بسیارند سردرگمی‌ها، غم‌هاو غصه‌ها، در خود خزیدن‌ها که ناشی از غفلت در این راه و گزینش عوضی الگوهاست بر اثر این غفلت است که با وجود آن همه بانوان عظیم و درخشان اسلام به دنبال الگوهای وارداتی می‌روند و مقصد و مقصود خود را در پیروی از راه و رسم غرب و شرق، مخصوصاً امریکا و فرانسه و ژاپن جستجو می کنند. بعد الگوئی فاطمه (س)

فاطمه (س) الگوست برای هه آنها ئی که می‌خواهند انسان باشند و در جنبه رشد و حرکت در دستیابی به مقام و رتبت سر بر

آسمان بسایند. این امر از آن بابت است که فاطمه (س) زنی جامع و در بردارنده همه کمالات و مقاماتی است که آدمی می‌تواند بدان دست پیدا کند .

اوالگوی یک زن اسلامی و نمونه مکتب اسلام در رابطه با زنان است. الگوی کار است، الگوی کدح و تلاش است الگوی هدفداری است، الگوی صبر و استقامت است، الگوی عشق و پرستش معبود است. همه چیز و جودش شگفت‌انگیز است تکّون جنین او، ولادتش، رشدش، تلاش و کوشش و... و همه چیز فاطمه (س) درس‌آموز است: محبتش، خشمش، مبارزه‌اش، حق خواهیش، همسر داریش، تربیت فرزندانش، عبادتش، زهد و تقوایش...

بدست آوردن آگاهی در نحوه زندگی و هدفداری فاطمه (س) از کارهائی است که درباره آن تلاش زیادی صورت نگرفته است و اگر هم باشد در حد بیان وضع خور و خواب و استراحت و گرسنگی و فقر اوست. ضرورتی است که تصویری داشته باشیم از ساده زیستی او، از اقناع و عزت نفس او، از فقر و اختیارش، از توجه او به دنیا بعنوان وسیله و از تلاشگری فاطمه (س) که مصداق کامل این آیه قرآن: انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه. (۳)

او الگوست بدان خاطر که در صحنه زندگی این جهان را مدرسه، میدان آن را میدان کار و تلاش و هدفداری و خود بعنوان قهرمان در این میدان قرار گرفته است. او دنیا را با همه وسعتش مدرسه و دارالتکمیل ساخت و همه ساعات و دقایق آن را در کلاس آن هشیارانه گذراند. زندگی در خانه پدر

او درس زندگی را عملاً- از پدری چون پیامبر آموخت و از مادری چون خدیجه. آن گاه که خدیجه از دنیا رفت پیامبر (ص) با سوده ازدواج کرد و سپس با ام سلمه – ولی امر سازندگی و رشد فاطمه (س) را خود بر عهده داشت و در تربیت، او را به مقامی رساند که‌ام سلمه گوید به خدا قسم من دختری با ادب‌تر و داناتر از فاطمه (س) ندیده‌ام. (۴)

فاطمه (س) شرایط و کیفیت حیات را از پدر و مادرش دیده و مزده آنها را چشیده و نسبت به آن بینش یافته است. بدین نظر نیکو می‌داند که در جنبه‌های حیات فردی و اجتماعی، در جنگ و صلح، در فشار و آرامش، در فقر و غنا چگونه موضع بگیرد. بویژه که رسول خدا (ص(مراقب است و ترک اولای او را هم به او تذکر می‌دهد و سعی دارد او را الگوی بی نقصی از مکتب خود بپروراند.

پیامبر لمّ امور را به فاطمه (س) یاد می‌دهد و فاطمه (س) با شمّ خاصی که دارد از پیامبر (ص) درسها و نکته‌ها می‌آموزد و بدین نظر فردی پخته و کار آزموده می‌شود و بعدها خواهیم دید که در عین کمی سن هم چون قهرمانی سالخورده در برابر شرایط ناموزون جامعه می‌ایستد و نیک می‌داند چگونه مبارزه کند. در زندگی مشترک با علی (ع)

آن روز که زندگی مشترک خود را با علی (ع) آغاز کرد باز هم بر اساس همان فلسفه آموخته از پدر، زندگی را ادامه داد. زندگی ساده و بی دغدغه‌ای را آغاز کردند که به زیبائی همه صفاهای روی زمین قیمت داشت. اندیشه شان فراتر از حد زینت زندگی و تهیه ساز و برگ آن بود. وسایل و ابزاری تهیه کرده بودند بسیار ساده و محدود که ما قبلاً در فصل مربوط به ازدواج آنها لیستی از آنها را ارائه کرده‌ایم .

اصل را در زندگی مشترک وصول به فضایل و کسب ملکات می‌دانستند نه آنچه را که عامه مردم بدان سرگرمی و دلخوشی دارند. خداوند دعای پیامبر را در حین رؤیت مهریه‌شان که فرموده بود: خداوند زندگی رابهمه کسانی که چنین ساده و آسان می گیرند. مبارک گرداند، اجابت کرده بود. زیرا در کنار هم احساس خوشبختی و سعادت می‌کردند و عمری را در امن و آسایش فکری نسبت به هم گذراندند .

از آن گذشته چه میمنت و مبارکی از این فراتر که خانه‌شان خانه قدس باشد، فرزندان آنها، گلهای سر سبد بوستان انسانی و در طریق هدایت بشر، مزارشان مطاف انسانهای وارسته است . تقسیم کار

بنای زندگی این دو مبتنی بر تقسیم کار است و این تقسیم توسط پیامبر (ص) در شب عروسی علی (ع) و فاطمه (س) صورت گرفت که کارهای داخلی خانه مربوط به فاطمه (س) و کارهای خارج از آن علی (ع) (۵) و فاطمه (س) از شنیدن این ،آنچنان خوشحال شد و فرمود کسی نمی‌داند که برای این امر چه سرور و شادابی برای من حاصل شد. لا یعلم ما ادخلنی من السرور لهذا الامر الا الله (۶) و خدای را شاکر شد.

از دید فاطمه (س) اداره خانه و مسوؤلیت آن کار کوچکی نیست که فاطمه (س) از آن گریزان باشد و یا مادی و تربیت نسل کاری ناچیز نیست که فاطمه (س) ازآن احساس حقارت داشته باشد. حقارت برای آن کسی است که برای کسب شهرت و عنوان خدای را فراموش می‌کند و ازمردم سراغ عزت را می‌گیرد و در نتیجه نسل خود را ضایع می‌سازد.

فاطمه (س) ازاین تقسیم کار چنان راضی است که می‌گوید جز خدا کسی از آن خبر ندارد. و این خود باید درسی باشد برای دیگران تا در یابند لذات در سایه چگونه کار و تلاشی برای زن حاصل می‌شود. کار بیرون زن چیزی بدی نیست ولی بهتر از آن، رسیدگی به سنگر خانواده است، مگر آنگاه که ضرورتی برای جامعه باشد . برنامه داری در زندگی

زندگی امری هدفدار است و حرکتها و تلاش‌ها نمی‌توانند بی هدف باشد. برای انسان ضروری است برای هر کار و تلاشی که انجام می‌دهد قصدی و نیتی باشد. ولتکن لکم فی کل امر نیّهٔ (۷) و قصد و نیت بدان مقدار می‌ارزد که ارزش شخصیتی انسان به آن وابسته است لکل امری مانوی (۸).

برای زندگی برنامه‌ای و محتوائی لازم است. و فاطمه (س) از زنانی بود که زندگیش را با برنامه‌داری همراه کرده بود. همه ساعات و دقایقش از روی حساب بود. اوقات شبانه روزش به این صورت می‌گذشت .

- انجام کارهای خانه که او زنی با چند فرزند بود و رسیدگی به امور آنها آن هم در آن روزگار کاری آسان نبود.
- برنامه عبادت که بخشی مهم از اوقات زندگی او را تشکیل می‌داد.
- کمک به کارهای علی (ع) همسرش حتی در امر جنگ و پیکار و مشاورت .
- کمک به بینوایان در تهیه غذا و ابزار و لباس و زندگی آنها .
- جلسه‌داری و امر هدایت زنان و بانوان که تازه وارد اسلام شده بودند.
- برنامه تلاوت قرآن که با خون و جان او در آمیخته بود .
- احقاق حق‌ها و مبارزه‌ها و مناشده‌ها مخصوصاً پس از ایام وفات رسول الله (ص).
- و تازه اگر دقایقی فراغت می‌یافت به بافندگی و پشم ریسی می‌پرداخت، هم برای تهیه لباس فرزندان و هم برای فروش در بازار و تأمین هزینه بخشی از کارهای ضروری خانواده .
- در عین حال کارهای شخصی پیامبر بر عهده او بود اگر چه رسول خدا (ص) همسرانی متعدد داشت. اصولی در زندگی فاطمه (س)

زندگی فاطمه (س) بر مبانی و اصولی استوار است که همه آنها نشأت گرفته از اسلام محمدی (ص) است. برای ما بسی دشوار است که همه اصول و مبانی مورد نظر را در این قسمت عرضه بداریم ولی آنچه را که در این قسمت بعنوان نمونه‌های قابل ذکرند

عبارتنداز:

– اصل هدفداری در هر کار و برنامه و اقدام در زندگی .

– اصل ایمان و باور داشت به آنچه که از جانب خدا بعنوان دستورالعمل زندگی صادر شده.

– اصل تطابق عمل فاطمه (س) با تعالیم و دستورات اسلام .

– اصل تقوا، زهد و ورع در همه امور و فعالیت‌ها .

– اصل اعتدال در امور بگونه‌ای که از دو مرز افراط و تفریط دوروبر کنار باشد.

– اصل صالح بودن عمل و انجام کاری که مذهب صلاحیت آن را تأیید کند.

اصل اتقان و محکم کاری در اموربگونه‌ای که از هرگونه خلل و فرجی دور باشد.

– اصل خیر بودن عمل و رعایت منافع و مصالح عامه مسلمین .

– اصل اعمال اراده از سوی خود تا کاری که انجام می‌دهه و در خور حساب و کیفر و پاداش باشد .

– اصل مشارکت اجتماعی و دوری از انزواجوئی و رهبانیت .

– اصل مقاومت و پایداری و ثبات در رأی تا سر حد وصول به هدف.

– اصل صبر و تحمل در مصائب و دشواری‌های ناشی از حرکت به سوی اهداف .

– اصل اعتماد واطمینان به خدا و یاد و ذکر او در کارها .

– اصل جرأت و شجاعت نشأت گرفته از ایمان و وابستگی به خدا.

– اصل شکر گزاری در اموربخاطر امکاناتی که خداوند در اختیارش قرار داده است .

– اصل اقتدا به صالحان و پاکان و نیکان و در رأس آنها رسول گرامی اسلام .

– اصل ترجیح رضای خالق بر مخلوق در همه امور.

– اصل حفظ کرامت و جلال و شوکت انسانیت که انسان ذاتاً از احترام برخوردار است .

– اصل اطمینان و اعتماد به خدا که بنده‌اش را در تنگناها بخود رها نمی‌کند.

–...

و فاطمه (س) مجموعه این اصول را مورد رعایت و عمل قرار می‌دهد و از این باب الگو و سرمشق زنان است . سادگی زندگی

از عواملی که در سعادت انسان مؤثر و سبب خوب اندیشیدن و توان تصمیم‌گیری نیکوست، سادگی زندگی و دوری انسان از قید وبندهای اسارت آفرین است. چه بسیارند وسایل و ابزاری که به ظاهر عامل رونق زندگی بحساب می‌آیند ولی در نهایت فکر و اندیشه ما را برای تهیه و حفظش مشغول می‌دارند. زرق و برق‌ها در مواردی بلای جانند و ما را به پاسبانی و خدمتکاری خود می‌خوانند.

اصل این است ابزار زندگی در اختیار و در خدمت ما باشد نه ما در خدمت ابزار. ماشین باید مایه راحت ما باشد و نه ما در خدمت ماشین. و زندگی فاطمه (س) و علی (ع) این چنین بود. آنها خود را در بند قیود مادی اسیر نکردند و برای ابزار زندگی بنده و برده نشدند.

خانه فاطمه (س) از نظر ظاهر و از دید وسایل و ابزار، خانه محرومی است و در آن چند وسیله ساده بچشم می‌خورد. فرشی از لیف خرما در آن گسترده‌اند و چند کاسه گلین و احیاناً مسی در گوشه و کنار است که در حد رفع ضرورت‌های اساسی تهیه شده‌اند .

آنها می‌توانستند برای خود خانه و وسایل اشرافی تهیه کنند ولی تکیه‌گاه‌شان را آرمان الهی قرار دادند نه اشرافیت مادی، در این

خانه زن و شوهر برای وصول به منتهای اوج رشد خود زندگی می‌کنند و حتی لباس‌شان وصله‌دار است. خانه از شرایط عادی هم محدودتر است ولی همت‌ها بلند و اندیشه‌ها در کمال است. توقع زن از شوهر محدود و حیا مانع آن است از همسر چیزی بطلبد شوهر هم بزرگ منش و غیرتمند و مراقب آنکه شأن فاطمه (س) را نیکو رعایت کند. فقر اختیاری

زن و شوهر فقیرند ولی فقرشان اختیاری است نه اضطراری تنها در آمد سالانه‌شان از فدک بیش از ۸۰ هزار دینار بود (البته برخی کمتر و گروهی مقدار آن را بیشتر نوشتند) ولی آن را در راه مردم صرف می‌کردند نه زندگی شخصی خودشان - زندگی خود آنها فقیرانه بود .

بگفته لامانس مستشرق فرانسوی: رسول خدا (ص) هم این فقر را از آنان دور نکرد بلکه سعی داشت آنان را در همان فقر و قناعت نگه دارد. تشویق پیامبر به ایثار بود و آنها هم پذیرای آن. آنها در عین فقر وناداری و در عین قناعت گاهی بخشش‌های کلان داشتند و گاهی دینار دینار بذل می‌کردند .

جنگ خیبر غنائمی بسیار برای مجاهدان پدید آورد که طبعاً علی (ع) نیز از آن بی نصیب نبود. ولی در راه بذل آن چنان دست و دل گشود که حتی سهمی برای خانواده‌اش باقی نماند و البته فاطمه (س) هم بدان راضی بود و خود دست کمی از علی (ع) نداشت. پیامبر با فردی وارد خانه فاطمه (س) شد و دید فاطمه (س) تنها چادرش را هم به دیگری بخشیده است. و ناگزیر با ملافه‌ای سرخود را پوشانده و در برابر پیامبر قرار گرفت .

اینان فقیر بودند ولی هرگز از فقر خود نناليدند و از بخت بدشان شکوه نکردند. بلکه بر عکس خدای را شاکر بودند و در عین ناداری و گرسنگی به عبادت و نیایش خالصانه می‌پرداختند. بعبارت دیگر خدای را برای نان نپرستیدند که پرستش تنها بدان خاطر است که خدای در خور آن است . کارهای خانه

فاطمه (س) در خانه کارهای متعددی دارد که خود را موظف به انجام دادنش می‌داند. از کشیدن آب از چاه و آوردن به خانه، تا رفت و روب و نظافت، از آرد کردن گندم و جو تا تهیه غذا و پختن آن، از وصله زدن لباس تا بافتن پارچه و تهیه پیراهن برای فرزندان. (۹)

او بزرگترین بانوی اسلام، دختر خاتم الانبیا و همسر خاتم الاوصیاء، ولی در تمام مدت عمر کوتاه خود بمانند بسیاری از زنان اشراف خانمی نکرد. حتی آن روز که خدمتکاری به خانه آورد کارهای خانه را با او قسمت کرد، یک روز از آن فضه و یک روز از آن زهرا (س).

درباره حد ومیزان کارش بد نیست از زبان علی (ع) سخنی را بشنویم. او روزی به شخصی از بنی سعد که درباره فاطمه (س) و زندگیش سئوال کرده بود فرمود:

- الا احدثُک عنی و عن فاطمهٔ الزهراء علیها السلام آیا دوست نداری از خود و فاطمه (س) برای تو سخن بگویم ،

- انهاکانت عندی او روزگاری را در کنار من گذارند،

- فاستقت بالقربهٔ حتی اثر فی صدرها آنقدر سقائی کرد و با مشک بخانه آب آورد که روی سینه‌اش اثر گذاشت.

- و طحنت بالرحی حتی مجلت یدها آنقدر گندم آسیاب کرد که دستهایش پینه بست .

- و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها آنقدر خانه را رفت و روب کرد تا بر جامه‌اش خاك و گرد نشست.

و اوقدت تحت القدر حتی ر کنت ثیابها آنقدر زیر اجاق در آتش دمید که پیراهنش خاك آلود شد.

فاصابها من ذلک ضر شدید (۱۰) و از این بابت بر او صدمه سختی وارد آمد .

او در کارهـای خـانه چنـدان گرفتار بود که با یکـدست آسیاب را به گردش می‌انـداخت و با دستی دیگر فرزنـد خود را در آغوش گرفت و شیر می‌داد و پیامبر دلداریش می‌داد که دختر تلخی‌های دنیا را بچش تا در آخرت شیرین کام باشی. زهد و قناعت او

فـاطمه (س) زاهـده است نه بمعنی تارک دنیا، بلکه بـدان معنی که دنیا نتوانست در او تصـرفی کنـد و او را اسیر و برده خود سازد. (الزهدان لا تملککك الدنیا و انت تملکه) (۱۱). می‌کوشید دنیا را در حد وسیله‌ای دوست بدارد ولی عاشق آن نشود.
در انصـراف از جهان مادی و توجه به آخرت زنی را به مثل او نمی‌شناسیم. او در زنـدگی قانع بود، نه در کسب و تصـرف بلکه در مصـرف و آنچه را که بـدست می‌آورد در راه خـدا صـرف می‌کرد. او در زهـد و قنـاعت و در ذخیره سازی برای کمک کاری‌های بزرگ جداً زنی الهی است .
کـدام مادر است که از قوت فرزنـدان، حتی با توافق و رضای آنها حاضـر باشد بکاهد تا در راه خدا صـرف فقیران کند. و کدام زن است که درد گرسـنگی را تحمل کنـد و دیگران را دریابـد؟ چنین شـرایط و اوضاع را بایـد در خانه افرادی چون فاطمه (س) و علی (ع) جسـتجو کرد علی (ع) از محل غنائم جنگی گردنبنـدی برای فاطمه (س) تهیه کرد. رسول خدا (ص) آن را دید و فرمود: فاطمه جـان! آیا راضـی می‌شوی که مردم بگوینـد دختر پیامبر چون دختر پادشاهان و جبابره لباس می‌پوشـد و زینت می‌کنـد؟ فاطمه (س) مطلب را دریافت، آن را فروخت و از محل آن بنده‌ای را آزاد کرد.
و نیز شـنیدید که عروس بود و به خانه شوهر می‌رفت، در بین راه به گـدائی برخورد، همان جا در میان دیواری از زنان، پیراهن را از تن به در آورد و به فقیر داد و خود با جامه کهنه به حجله عروسـی رفت و کدام زن است که چنین کند. جامه بهتر را به فقیر می‌دهد تا مصداق این آیه قرآن قرار گیرد. لن تنالو البر حتی تنفقوا مما تحبون. (۱۲) وضع لباس و بستر او

سلمـان بر او وارد می‌شود، چادر وصـله‌دارش را می‌بینـد و تعجب می‌کنـد. فاطمه (س) تعجب سـلمان را به پـدر گزارش می‌دهـد و می‌گوید یا رسول الله (ص) ان سلمان تعجب من لباسی - فوالذی بعثك بالحق - مالی و لعلی منذ خمس سنهٔ الا مسک کبش تعلف علیها بالنهار بعیرنا - و اذا کان اللیل افترشناه (۱۳).
ای رسول خـدا (ص)سـلمان از لباسم تعجب کرد - قسم به کسـی که ترا بر حق مبعوث کرد برای من وعلی (ع) که پنج سال ازدواج کرده‌ایم جز پوست گوسفندی که روزها شتر ما بر آن غذا می‌خورد و شبها آن را فرش بستر خود کنیم چیزی نداریم .
آنها حتی وسیله خوبی برای خواب و استراحت نداشـتند. علی (ع) فرماید: پیامبر بر ما وارد شد، و ما روکشی داشتیم که وقتی آن را درازا بر سـر می‌کشـیدیم پهلوی‌مان بیرون می‌ماند و وقتی از عرض بر خود می‌کشـیدیم پاها و سرهای ما بیرون می‌ماند - فاتی النبی (ص) و علینا قطیفهٔ، اذا البسناها طولا خرجت منها جنوبنا - و اذا لبسناها عرضاً خرجت منها اقدامنا و رؤوسنا (۱۴).
غنیمت‌هـای جنگی علی (ع) مختصـر گشایشـی در کارها پدیـد آورده بود اما وضع مردم چنان نبود که بخود واگـذار شونـد. فاطمه (س) و علی (ع) برای اینکه در سـفره مردم نانی باشد از نان خود می‌گذاشـتند و این کار نه برای ابراز قدردانی مردم از آنان بود که آنها آن را در راه خدا و برای محبت به او انجام می‌دادند. انس و صفا

این زندگی سرد ناشی از فقر و محرومیت را انس و صفای زوجین گرم می‌کرد. آنان با همدلی و همرازی، با هدفداری و هماهنگی زنـدگی را رونق و صـفائی می‌بخشـیدند. علی (ع) خوشـحال بود که همسـری فهمیده، با صـفا و درد آشـنا دارد همسـری که متوجه شرایط زمانی است و علی (ع) را نیکو درک می‌کنـد. فاطمه (س) هم خرسـند است که مردی الهی دارد مردی که عمرش را در راه خدا صرف کرده و از خواب و راحت خود کم می‌گذارد تا خدای را از خود راضی سازد.

بـدین سان زوجین برای یکـدیگر و در دیـد هم نعمتی بحساب می‌آمدند و در طریق رشد و تعالی هم می‌کوشیدند اصولاً آنچه که زنـدگی را شیرین می‌سازد زرق و برق و وسایـل و ابزار و امکانات و حتی خور و خوراک نیست که نقش وحـدت و هماهنگی در این راه از همه چیز بیشتر است. اصل بر این است که زوجین زبان یکدیگر را درک کنند و از لاک خود به نفع همسر بیرون آیند. و نیز مراقبت کنند که دل یکدیگر را نشکنند که دل مؤمن مهبط عنایت و لطف خداوندی است .

از علل نکبت باری زندگی در برخی از خانواده‌ها این است که مرد و زن دو دنیای کاملًا از هم جدا و متفاوتند در لاک خویشـند و زبان هم را نمی‌فهمنـد. اگر منافع و لـذاتی باشـد آن را تنها برای خود می‌طلبند نه همسـر و در این صورت است که زندگی رنگ و هوائی نامطلوب پیدا می‌کند. تجملی هدفدار

فـاطمه (س) هم چون زنان اشـراف در جاهلیت نبود که خود را در وسایل آرایش آن روز غوطه‌ور سازد و یا هر روز برنگی در آید و در اجتماع خود را عرضه نماید - شأن فاطمه (س) از این بسـی بالاتر بود. اما آنچنان هم نبود که نسبت به اینگونه مسائل بی‌تفاوت باشد.

او تجملی پائین‌تر از حد متوسط و آرایشی هم در همان سطح داشت و این برای دل علی، و هم برای اینکه درسی برای زنان در برابر همسـر باشـد. در روایتی آمـده است که در سال دهم هجری علی (ع) از یمن برگشت تا در مکه به رسول خـدا (ص) ملحق شود. بر فاطمه (س) وارد شد و او را آرایش کرده یافت. فاطمه (س) لباسی رنگی پوشیده و برای علی (ع) خود را خوشبو کرده بود. (۱۵)

و این امر نشان می‌دهـدکه اینگونه اقـدام در اسـلام، برای همسـر نه تنها زشت نیست بلکه ممدوح است ولی باید حساب همه چیز را جـداگانه داشت و هیچ چیز را با دیگری مخلوط نباید کرد. در طریق هدفداری یکی هم این بعد زندگی است که زن و مرد خود را طبق فرمان خدا برای یکدیگر بیارایند و چشم دل هم را در آنچه به حیات مردانه یا زنانه است برسانند . توجه به حیات جاودانه

فاطمه (س) از معـدود زنانی است که هرگز اسـیر زرق و برق دنیا نشد و زیبایهای آن او را نفریفت و هوسـهای ناموزون در درون او پدید نیاورد. دنیا برای او بزرگترین مقصد و منتهی نیست، بلکه وسـیله و مزرعه‌ای است برای سـعادت آخرت. در دعای او این جمله را می‌بنیم که فرمود: اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همّی و لا مبلغ علمی (۱۶) - یعنی خداوندا دنیا را بزرگترین هم و مقصدم قرار مده... و هم دردعائی دیگر فرمایـد خداوندا مرا تا آنگاه زنده بدار که زندگی برای من مفید و خیر آور باشد و مرگ مرا زمانی مقدر فرما که در آن زمان مردن برای من بهتر باشد. اللهم احینی ما عملت الحیوهٔ خیراً و توفنی اذا کانت الوفاه خیراً لی (۱۷).

در همه مناجاتهـایش و سـخنانش توجه به دین و دنیـا و معـاد دارد و باز هم در جمله‌ای دیگر از دعای خود فرمایـد: اللهم اصلـح لی دینی الّـذی هو عصـمهٔ امری و دنیـای اللّـذی فیها معاشـی و اصـلح لی آخرتی اللتی فیها معادی و اجعل الحیوهٔ زیادهٔ لی فی کل خیر. (۱۸)

در درخواسـتهای خود فرمایـد: ای کسـی که هر روز نزد او جدیـد است و هر رزق و روزی در نزد او آماده، تو آن خدای دائمی که روزگار کهنه و فرسوده‌ات نسازد... خـدایا بر کار من پرده بپوشان و مادام که زنـده‌ام مرا در عافیت (دین و دنیا) بـدار - مرا بیامرز و بر من رحمت آور. (یا من کل یوم عنـده جدیـد و کل رزق عنـده عتیـد انت الدائم اللذی لا تبلیک الازمان...اللهم و استرنی و عافنی ابداً ما ابقیتنی و اغفرلی و ارحمنی... سلام بر فاطمه (س)

آری، فـاطمه (س) ایـن چنیـن بـود کـه فقـدانش برای علی (ع) و هـم برای بشـریت اشـک و آه و نـاله آورد. علی (ع) آن مردی که خورشـید گریه‌اش را ندیده بود و در میدان نبرد در برابر دریائی از دشمن هرگز نلرزیده بود، از شنیدن خبر مرگش لرزید و در کنار

جسدش و قبرش گریست .

سلام بر تو ای فاطمه (س) که وارث پاکان و نیکانی، سلام بر چهره خاك آلودت، سلام بر سجاده اشك آلودت سلام بر گوهرهای غلطان چشمان تو که از خوف و خشیت الهی فرو می‌ریخت، سلام بر دستهای زخمین و پینه بسته‌ات سلام بر پیشانی به خاک عبادت آغشته‌تو، سلام بر صبوری و شکیبائیت.

فصل ۱۵: مشی اقتصادی فاطمه (س)

مقدمه

از مسائل مهم حیات انسان در عرصه جهان، بویژه در عصر و دوره ما دلبستگی شدید به مال و ثروت دنیا و سعی در تولید بیشتر صرفاً برای مصرف بیشتر است. در میان اغلب مردم حرص و ولع شگفت‌آوری است به کسب مال و برتری دادن خود بر دیگران از این راه. کوشش آنهااین است که با اسراف در مصرف و عدم رعایت مرز آن شرایطی را به دیگران عرضه نمایند که در آن اثبات برتری آنهاست .

این واقعیتی است که در بسیاری از جوامع حضور دارد، به هنگامی که آدمی از درون خالی باشد سعی دارد از بیرون خود را بیاراید وبا دلبستگی به زرق و برقها و آراستن خود بدان بر خلاءهای درونی فائق آید این مسأله در بین مردان و زنان وجود دارد و خود نمائی و خود آرائی، فخر فروشی و بر دیگران برتری نشان دادن در زنان بیشتر است. اصولاً ـ طبیعت زن طبیعت آرایش است و عرضه، و در این راه هر قدر زرق و برق بیشتر خرسندی احساس و موفقیت زیادتر . تلقی از دنیا

همگان می‌دانند که حیات چند روزه بشری، روزی بسر می‌آید و آدمی ناگزیر راهی سرای دیگر می‌شود. و همگان در عمل نیکو در یافته‌اند که در رابطه با مال و ثروت، بویژه آنها که غیر منقولند، از خانه و باغ و مزرعه ،امانتدارانی بیش نیستیم. ملکی چند صباحی در اختیار ماست و فردا در اختیار دیگران و آنچه که در جای خود می‌ماند خانه و باغ و زندگی است و آن کس که با آنها وداع می‌گوید انسان است .

در عین حال نوعی احساس خلود و جاودانگی در آدمی وجود دارد که بخاطر آن سعی دارد ثروت بیشتری را در اختیار گیرد و همه گاه نه بخاطر مصرف، بلکه تنها بخاطر در اختیار گرفتن و مالك بودن آن.

و این همان رذیله‌ای است که زمینه ساز اسارتهای ماست .

چه بسیارند کسانی که هرگز دمی نیاسودند و شب و روز را در کار و تلاش گذارندند و اندوخته‌ای برای خویش فراهم آورده و در آن خود را محبوس داشته‌اند. مال و ثروت خوبست بشرطی که در طرق خیر و آزادی انسان و استقلال روحی او و رهائی او از قیدها وبندهای اسارت بار مصرف شود و این تزی است که اسلام از آن دفاع می‌کند . فاطمه (س) و دنیا

فاطمه (س) زنی رشیده است، عوالم موجود و موقعیت انسان را در آن عوالم نیکو می‌شناسد. خوب می‌داند که پدیده‌ها سیر فنائی واضمحلالی دارند و تنها خداست که باقی و جاودانی است. سپردن امانت بدست هیچکس مفید و سازنده و قابل برگشت نیست، زیرا که آنها هم زوال پذیرند. تنها خداست که امین خوبی است و آنچه بدو واگذار شود قابل برگشت است، بمیزانی چند برابر .

او دنیا را دار فنا می‌شناسد و عاقبت را دار بقا، دنیا را مزرعه می‌شناسد و آدمی را در آن چون کشاورزی که برای فصل ستایش باید کار و ذخیره کند، ضمن آنکه همین امروز هم به نعمت‌ها متنعم است. و نیز او دنیا را چون پل می‌شناسد که باید از آن گذر کرد و

بستر گشودن در روی پل جز به ضرورت روا نیست و تازه آن هم در حدی محدود.

در همه حال دنیا از دید او متاع است، متاعی که خدای آن را ناچیز معرفی کرده و سرگرمی به این متاع را لهو و لعب که کار کودکان است. مهم این است سرگرمی‌ها باید موجبات خیر و سعادتی را برای انسان فراهم سازند نه آنکه موجب بدبختی و تباهی او شوند . موضع او در دنیا

او می‌داند که خداوند روزی را برای مخلوق خود تضمین و بین آنها به عدالت و مصلحت تقسیم کرده است و در این راه هیچ موجود کوچک و ریزی را فراموش نکرده است. پرندگان و درندگان از آن بهره کافی دارند. (و قسمت الارزاق بين الحدايق فسويت بين الذرة و العصفور) (۱۹).

بدین سان از خدای می‌خواهد که او را به آنچه روزی او کرده و مقرر ساخته است قانع سازد. (اللهم قنعنی بما رزقتنی) (۲۰) و هرگز حرص بیش از حد نداشت و این هوشمندی در او نبود که ثروت بیشتری را انباشته سازد. سعی در این داشت که ثروت او در غنای درون باشد نه بیرون.

فکر و اندیشه فاطمه (س) به جهانی دیگر معطوف است، مفتون زخارف دنیا و سرمستیهای آن نیست ضمن اینکه کار می‌کند و تلاش به تولید بیشتر دارد. او مثل پیامبر می‌اندیشد و درخواست دارد که پروردگارا دوست دارم یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر. تا آن روز که گرسنه‌ام ترا بخوانم وتضرح و عرض نیاز کنم و آن روز که سیرم شکرگزار نعمت تو باشم. (۲۱) کار فاطمه (س)

فاطمه (س) اهل کار و تلاش است نه تنها در مسیر عبادت بمعنای آن بلکه در جنبه مادی و اقتصادی سعی داردبه تولید بیشتری دست یابد، در آمد زیادتری را تحصیل کند، نه بدان خاطر که از آن برای رونق دادن زندگی و خرید تجملات و زینت آلات استفاده کند، بلکه برای دستیابی به توان بیشتر جهت خدمت به مردم .

با همه سرگرمی و اشتغالاتی که دارد و با همه زحماتی را که در رابطه با سرپرستی و اداره فرزندان متحمل می‌شود، و با همه حال و شوقی که به عبادت پروردگار دارد، می‌کوشد دقایقی از اوقات خود را خالی کند تا در آن به کاری مولّد در آمد بپردازد. این کار به تناسب توان فاطمه (س) و ذوق و علاقه‌اش، با شرط تائید مذهب بود. شنیدید که او نخ می‌رشت، پارچه می‌بافت و گاهی هم بصورت کار مزد برای دیگران گندم آرد می‌کرد. طبیعی است که تنظیم برنامه‌ای که در آن او بتواند به همه کارها و برنامه‌های زندگی برسد کاری آسان نبود. بی نیازی مادی او

اگر فاطمه (س) هم به مثل دیگران می‌اندیشید، و اگر او هم خود را دختری همانند دختران شاهان و سلاطین تصور می‌کرد، و اگر او هم بنای زندگی را بدون قید دین استوار می‌کرد می‌توانست زندگی راحتی داشته باشد، و در آن صورت نه دستهای او زخمین می‌شدند، و نه بر چهره او غبار و گرد ناشی از رفت و روب می‌نشست.

درآمد فدک برای او چیزی اندکی نبود او می‌توانست با آن برای خود کاخی مجلل بسازد و خدمه‌ای بسیار در دور و بر خود گرد آورد و خود خانمی کند. علی (ع) هم مردی بیکاره و ناتوان و افتاده نبوده او هم با آباد کردن زمین ،ایجاد مزرعه، به راه انداختن چشمه و نهر درآمدهای کلانی بدست می‌آورد که فاطمه (س) می‌توانست از آنها بهره گیرد.

غنائم جنگی هم رقم خوبی را در درآمد آنها تشکیل می‌داد و علی (ع) و فاطمه (س) می‌توانستند با ارتزاق از آن برای خود زندگی مناسبی را فراهم کنند. ولی فاطمه (س) اینگونه زندگی را خوش نداشت، اصل رابر کدح و تلاش گذارد تا در سایه آن رضای خدا

را جلب کند و برای روز واپسین و حساب، حجتی از دستهای پینه بسته را عرضه بدارد. مسأله فدک

از ممر عایدی خوب فاطمه (س) و علی (ع) فدک بود، مسأله‌ای که بحثهای موافق و مخالف بسیاری را برانگیخته و عده‌ای را جاهلانه به تکذیب یا تصدیق واداشته است - بی مورد نیست که در این باره توضیحی داده شود. فدک مزرعه‌ای بود که در سال ۷ هجری بدون جنگ و خونریزی توسط یهودیان در اختیار پیامبر اسلام قرار گرفت. برخی قائلند که این ملک توسط یک یهودی که مسلمان شده بود به پیامبر هدیه گردید. (۲۲) تازه اگر هم خلاف آن باشد چون بدون جنگ و خونریزی بدست آمد بصریح آیه قرآن (۲۳) از آن پیامبر و از املاک خالصه اوست. هنگامی که آیه شریفه و آت ذالقربی حقه نازل شد پیامبر فاطمه (س) را صدا کرد که بیا حق ترا به تو بدهم وفدک را به فاطمه (س) بخشید. (۲۴) برخی هم نوشته‌اند که رسول خدا (ص) بشکرانه خدمات خدیجه آن را به فاطمه (س) بازمانده او بخشید. (۲۵)

البته در برخی از روایات شیعی آمده است که پیامبر، فاطمه (س) را خواست و فرمود خدای تعالی به من فرمان داده فدک را که ملک شخصی من است به تو دهم و فاطمه (س) عرض کرد از شما و از خدای تعالی آن را پذیرفتم (۲۶) و البته اسناد دیگری هم در این رابطه وجود دارد. (۲۷)

پیامبر مالکیت آن را با خط علی (ع) نوشت، رسول خدا (ص)، علی (ع)، ام ایمن، و خادم رسول خدا (ص) بر آن شهادت دادند. (۲۸) پیامبر فرمود از آن تو و اعقاب تست و پاداشی برای مادرت خدیجه بحساب می‌آید. (۲۹) و برای محکم کاری این اصل مردم را جمع کرد و حکم قرآن و واگذاری فدک را به اطلاع آنها رساند. (۳۰) درآمد فدک:

در مورد درآمد فدک نقلهای مختلفی وجود دارد. راوندی آن را بالغ بر ۲۴ هزار دینار در سال نوشت (۳۱)سید بن طاووس آن را بالغ بر ۷۰ هزار دینار در سال، و برخی هم بیشتر و گاهی کمتر از آن نوشته‌اند و همانگونه که ملاحظه می‌شود رقم درشتی بحساب می‌آمد که اگر بنای مصرف برای یک خانواده باشد، زندگی شاهانه‌ای در سایه آن بوجود می‌آید.

اما علی (ع) و فاطمه (س) از این منبع استفاده شخصی نداشتند و هرگز از درآمد آن سیر نخوابیدند زیرا می‌دانستند در گوشه و کنار جامعه اسلامی آن گرسنگان بسیارند و ایتامی که با شکم گرسنه سر بر بستر بگذارند اندک نیستند. بدین سان تمام درآمد فدک صرف فقرا و مستمندان می‌شد و فاطمه (س) خود همانگونه که می‌دانید با چادری و جامه‌ای وصله‌دار زندگی می‌کرد، خوراکش نان خشک و بسترش پوست گوسفند بود و هم شنیدید که فرزندان او اغلب در گرسنگی بسر می‌بردند. تصرف فدک

پس از وفات رسول الله (ص) فدک را از فاطمه (س) گرفتند و کار گزارانش را از مزرعه بیرون کردند و این کار به وسوسه عمر صورت گرفت بدان ترس که نکنند شیعیانش خلیفه را رها کنند و به طمع دنیا گرد او آیند و بر این اساس بود که ابوبکر مباشر فاطمه (س) را از فدک اخراج کرد. (۳۲)

فاطمه (س) به طرح دعوا پرداخت که فدک از آن من است. ابوبکر شاهد خواست، او علی، حسنین، اسماء ام سلمه و ام ایمن راکه مورد تصدیق رسول الله (ص) بودند شاهد آورد و ابوبکر ناگزیر بود آن را بپذیرد. عمر شهادت آنها را رد کرد و گفت: علی همسر اوست، حسنین هم پسران او و به نفع خود گواهی دادند!!(۳۳) و اسماء هم به سود بنی هاشم رأی می‌دهد! (۳۴) ام سلمه هم فاطمه (س) را دوست می‌دارد و طرفدار اوست. (۳۵) ام ایمن هم زبانش می‌گیرد و نمی‌تواند درست حرف بزند!! (۳۶)

ابوبکر در برابر سخنان فاطمه (س) مجاب شده بود ولی اینکه فدک را تحویل ندارد بدان خاطر بود که اولاً عقل منفصل او یعنی عمر نمی‌گذاشت، ثانیاً ابوبکر ترس از این داشت که فاطمه (س) فردا حقوق دیگری را طلب کند، از جمله حق خلافت علی را، ثالثاً

تسلیم فـاطمه (س) شـدن نوعی اعتراف به اشـتباه بود که ابوبکر آن را برای خود نمی‌پسـندید. در کـل او مالکیت فاطمه (س) را در فدک تکذیب نکرد ولی آن را تحویل فاطمه (س) هم نداد. (۳۷) موضع مقاومت فاطمه (س)

اینکه فـاطمه (س) دربـاره فـدک ایسـتادگی می‌کرد و بـا ابـوبکر محـاجه می‌نمود نه بخـاطر رغبت مـالی نسبت به فـدک بود، بلکه می‌خواست حق به حق‌دار رسد، بدعتی در جامعه اسلامی پا نگیرد، و خلیفه مسلمین خلاف اسلام و قرآن رأی ندهد.

فـدک مزرعه‌ای بیشن نبود و اگر دنیائی را برای فاطمه (س) جواهر می‌کردند او هم چنان نسبت به آن بی اعتنا بود. او دلبسـتگی به مال نداشت تا برای فدک دست و پائی زند، مگر او نبود که غذا و افطار خود را سه شب متوالی به نیازمندان داد؟ مگر او و همسـر و فرزندانش نبودند که مکرر در مکرر به ایثار پرداخته بودند؟ پس دیگر جای چه بحث و سخنی است؟

ابوبکر هم مـدعی بود که می‌خواهـد در آمد آن را در راه خدا برای فقرای مسـلمان خرج کند - در آن صورت جای چه بحثی برای فـاطمه (س) بود؟ پاسـخ این است که اگر آنها قربـةً الی الله چنین می‌کردنـد و واقعاً حق را به حق‌دار می‌سپردنـد فاطمه (س) گله‌ای نمی‌کرد، ولی داسـتان فـدک بعنوان یک حربه سیاسـی بود و آنها می‌خواسـتند با اسـتفاده از آن حربه علی را فلج کنند و او را خانه نشین سازند و فاطمه (س) برای این مسأله بود که فریاد می‌زد. روح قناعت فاطمه (س)

فـاطمه (س) در مشـی اقتصـادی خـود ایـن شـیوه را در پیش دارد کـه در تولیـد کوشـاست و در مصـرف شخصـی حسـابگر اسـت و اندیشـمند، سـعی دارد. زیاده روی نکنـد و هرگز از حد متوسط جامعه قدمی فراتر نگذارد والبته زندگیش در اغلب موارد پائین‌تر از حد متوسط بود.

آن همه درآمـدی که ازفـدک نصـیب او می‌شـد حتی از آن برای خود یک دست لباس تهیه نکرد و یا از جواهرات و زیورهای دنیا چیزی برای خود تهیه ندیـد. آن همه غنائمی را که علی به خانه می‌آورد در خانه بنـد نمی‌ماند و همه آنها در فرصتی اندک صـرف مستمندان می‌شد .

فاطمه (س) حتی گاهی از محل کار و درآمد شخصـی چیزی برای خود تهیه می‌کرد و یا علی برای او وسیله زینتی رامی خرید آنهم سریعـاً در راه خـدا صـرف می‌شـد. و شـنیدید که پیـامبر از سـفر برگشت و به نزد فاطمه (س) رفت و دسـتبند و گوشواره‌ای در او و پرده‌ای بر در دید و پس از توقفی کوتاه برگشت و فاطمه (س) مسأله را دریافت، آنرا برای پدر در مسـجد فرسـتاد که صرف فقیران کند. رسول خدا (ص) فرمود - پدرش فدای او باد - او آنچه را که باید بکند کرد .

- دنیا برای محمد و آل محمد نیست (۳۸) و یا دیدید که نو عروس بود و در راه رفتن بخانه شوهر در مسیر خود جامه نور را به فقیر داد و خود با جامه کهنه بخانه علی رفت . بخشش او

کسـی که این همه در زندگی شخصی بر خود سختگیر است در راه خدا دستی گشاده دارد. مشی او مشی دوری از بخل، پذیرش و قبول ایثار است اگر چه خود بـدان نیازمنـد باشـند. (۳۹) او در زنـدگی شخصـی با یک پیراهن و سـرانداز قناعت می‌کنـد تا زندگی فقیران را سر و سامان دهد، با شکم گرسنه می‌خوابد تا در سر سفره یتیمان نانی باشد.

میزان بخشـش او گاهی رقم‌های درشتی را تشـکیل می‌داد. از جمله گردنبند خود را در عروسی که هدیه دختر حمزه سیدالشهداء به او بود به پیری بخشـید که درخواست غـذا و لبـاس و خرج سـفر از پیـامبر کرده و رسول خـدا (ص) او را به سوی فـاطمه (س) اعزام داشـته بـود. و یـا در مـواردی تنهـا سـراندازی خـود را به مستمندی داده و خـود در خـانه می‌نشـست. گـاهی دسـتبند خود را هـدیه می‌کرد،زمانی گشواره‌اش را، گاهی هدیه‌های گرانقیمتی را که برای او می‌آوردند و رقم‌های نقدی بخشش او را برخی حیرت آور

ذکر کرده‌انـد. تا چهل هزار دینار (۴۰) (که البته بـا توجه به فقر عمومی در جـامعه بعیـد می‌نمایـد فاطمه (س) چنین رقمی را تنها به یک فرد اختصاص دهد).

فصل ۱۶: ترجیحات فاطمه (س)

مقدمه

مطـالعه در حیـات فـاطمه (س) و خانـدانش نکته‌هـائی را به آدمی می‌آموزد که بـا اسـتفاده از آنها می‌توان زنـدگی را روح و معنی بخشـید. این مسأله بدان خاطر است آنچه را که فاطمه (س) می‌اندیشـید دیگران یا نمی‌اندیشـیدند و یا کم‌تر بدان عنایت داشـتند. او نیک می‌دانست که سروری و سالاری دو جهان در سایه چه کار و تلاشی پدید می‌آید .

او در بین مسائل گوناگونی که در سر راه او قرار داشتند ترجیحاتی را در نظر می‌گرفت و براساس آن به پیش می‌رفت و بدین خاطر توانست رشـد و کمـالی را بـدست آورد که دیگران در اکتساب آن وامانـده بودنـد واصولاً در کمال‌طلبی، توان و اسـتعداد زن زیاد است ولی توان موفقیت در آن کمتر است و این بعلت وابسـتگی‌های بسـیار، احیاناً حسادتها، و دلبسـتگی‌های شدیـد مادی است. در روایتی آمده است:

کمـل من الرجـال کثیراً و لم یکمل من النساء الا مریم ابنـهٔ عمران، و آسـیهٔ بنت مزاحم و امرهٔ فرعون و خـدیجه بنت خویلـد و فاطمهٔ بنت محمدا (ص):(۴۱)

مردان زیـادی به درجه کمـال رسـیدند ولی از زنـان جز چهـار تن به مرحله کمـال واقعی دست نیافتنـد و آنها عبارتنـد از مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (ص) . رمز و راز کمال

در رمز و راز کمـال او موارد بسـیاری را می‌توان ذکر کرد که اسـاس همه آنهـا ترجیـح دادن خـدا بر دیگر افراد و امور است. فاطمه (س) بنـده خالص خـداست و هیـچ کار و تلاشـی را بـدون رضای او انجام نمی‌دهـد. هیـچ چیز در نزد فاطمه (س) عزیزتر از رضای خداوند نیست .

او انسان است و به سائقه انسانیت ذوق‌ها و تمایلاتی دارد ولی در اعمال این ذوق و خواسته در پی آن است دریابد آیا خدای را هم بـدان رضایت است یا نه؟ اصل را بر این قرار می‌دهد که خواست و مشیت خود را با خواست خداوندی تطابق دهد و مصداق آیه و ما تشاؤن الا ان یشاء الله (۴۲) باشد.

چه بسـیار بودند شرایط و امکاناتی که در زندگی فاطمه (س) پدید می‌آمدند و دل به واقع هوس آن را داشت ولی آن هوس را فرو خوابانـده و به دنبال مسیر دیگری رفت. این خطاست که فکر کنیم غـذای چرب و شـیرین به کام فاطمه (س) تلـخ می‌آمد و یا او از لبـاس خوب نفرت داشـته است. نه، مسـأله چنین نبوده است - زیرا که او انسـان است و طبیعت و مـذاق انسانی دارد. ولی او در سایه خودسازی و مدیریت خود به درجه‌ای رسید که می‌توانست از آنها برای وصول به اخلاق بالاتر بگذارد. دامنه ترجیحات او

ذکر همه آنچه را که در این مقـاله قابـل ذکرنـد از عهـده مـا خارج است بویژه که ما در این مجموعه اصل رابر رعایت اختصار قرار داده‌ایم تنها به عنوان فهرست مباحث عرضه می‌داریم که ترجیحات او در زندگی عبارت بودند از:

- ترجیح رضای خداوند بر رضای خود و دیگران
- ترجیح آخرت بر دنیا ضمن توجه به دنیا و مواهب آن

- ترجیح معنویت بر مادیت ضمن توجه به ماده
- ترجیح گرسنگی بر سیری برای باز بودن در حاجت
- ترجیح سادگی بر تجمل ضمن پذیرش محدود آن
- ترجیح کار و تلاش مستمر بر بیکاری و تن آسائی،
- ترجیح سخنگوئی به حق در برابر سکوت
- ترجیح مبارزه بر سکوت در برابر بیداگری‌ها
- ترجیح پدر و همسر و فرزندان بر خود در حیات خانوادگی
- ترجیح جامعه بر فرد، و دیگران بر خود .
- ترجیح شب زنده‌داری بر خواب و غفلت
- ترجیح سختگیری بر خود در دنیا برای رعایت آخرت.
- و نمونه این ترجیحات در زندگی فاطمه (س) بسیار بودند. او در این زمینه چنان کار و اقدام داشت که گوئی حتی خویشتن خود را فراموش کرده و مصداق فنای فی الله شده است. و حاصل چنین ترجیحاتی است که فاطمه (س) را زنی اسوه و نمونه می‌سازد.

ترجیحات در رابطه با مذهب

در آنچه که به جنبه‌های صرفاً مذهبی مربوط می‌شود فاطمه (س) را می‌یابیم که در آن کمال رشد خود رانشان می‌دهد. او مؤمن به مذهب است، عاشق پروردگار خویش است و در این راه همه چیز را فدا کرده است جانش را، مالش را، عزت و آبرویش را، همتش را، پیکر و پهلویش را، بازویش را، قوت پایش را، فرزندان را و... مصداق این آیه قرآن شد: قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله. (۴۳)

برای او رنج‌ها و دشواری‌های بسیار در مسیر زندگی پدید آمدند که هر کدام در حدی بودند که آدمی را ذوب می‌کنند. از رنج ناداری، و فقر و گرسنگی فرزندان، و درگیری با افراد ناباب و سرزنش‌ها و جهل‌ها و نادیده گرفتن‌ها و... اما همه آنها قابل تحمل بودند، جز مصیبت دین .

او مذهب را بر همه امور ترجیح می‌دهد، به همین نظر در دعاهای او این جمله مهم را می‌یابیم که اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی (۴۴) خداوندا مصیبت مرا در دینم قرار مده اصل بر این است آدمی سالم بماند و اگر خود در مسیر آن دچار دشواری شد مشکلی در سر راه نخواهد بود .

ترجیح تسبیح بر خادم

فاطمه (س) زنی جوان بود و در انجام وظایف زندگی و سرپرستی فرزندان و اداره کانون، مشقات بسیاری را متحمل می‌شد. روزی علی بر او وارد شد و دید فاطمه (س) خیلی دچار رنج و زحمت شده، از یک سو سرگرم آسیاب کردن و تهیه آرد است و از سوی دیگر سر گرم رسیدگی به فرزندان و شاید شیردادن یکی از آنها...

گفت: فاطمه ! خود را به زحمت انداختی، و دلم را بدرد آوردی. خداوند خدمتکاران بسیاری را نصیب پدرت کرد. چرا از او خادمی طلب نکنی؟ با علی (ع) بنزد پیامبر رفتند. علی (ع) از زحمات فاطمه (س) سخن گفت، و درخواست خادم کرد. رسول خدا (ص) خطاب به فاطمه (س) فرمود می‌خواهی ترا به چیزی دلالت کنم که از خادم بهتر باشد؟ فاطمه (س) گفت آری، رسول خدا (ص) تسبیحات پس از نماز به او آموخت. (۴۵)

در اهمیت تسبیحات روایات بسیاری آمده که از جمله آن این روایت از امام باقر (ع) است: ما عبد الله بشیی افضل من تسبیح فاطمهٔ

کل یوم دبر کل صلوهٔ - ولو کان شیی افضل منه لنحله رسول الله (ص) فاطمه (س)(۴۶) هیچ چیزی بمانند تسبیحات فاطمه (س) که در هر روز پس از هر نماز انجام می‌شد خدای عبادت نشده است و اگر چیزی از آن برتر وجود می‌داشت رسول خدا (ص) آن را به فاطمه (س) اهداء می کرد.

آن تسبیحات شامل ۳۴ تکبیر (الله اکبر) ۳۳ تحمید (الحمد الله) و ۳۳ تسبیح (سبحان الله) است. فاطمه(س) از دریافت این پیام خدای را سپاس گفت و فرمود: رضیت عن الله و عن رسوله...(۴۷)از خدای و از رسول خدای راضی شدم . در جنبه خانوادگی

فاطمه (س) در زندگی خود همه گاه پدر را بر خود ترجیح می‌داد. ما در بحثهای گذشته، از جمله در بحث فاطمه (س) و پدر (۴۸) اشارات بسیاری در این زمینه داشتیم و متذکر شدیم که او چگونه خود را سپری بلای پدر قرار می‌داد. اسناد ما حکایت دارند که او گاهی حایل بین خود و سنگ دشمن قرار می گرفت، حاضر بود که سنگ بر بدن او وارد شود ولی بر پدر وارد نشود.

رسول خدا (ص) بر او وارد شد و از او غذائی خواست. فاطمه (س) عرض کرد خانه از آذوقه خالی است و خود و فرزندانش گرسنه‌اند. پیامبر بر گشت، و لحظاتی بعد زنی دو نان و کمی گوشت بعنوان هدیه آورد. فاطمه (س) در عین گرسنگی خود و فرزندان کل آن را برای پدر فرستاد.

او هم چنین علی را برخود و فرزندان مقدم می‌داشت. بسیاری از اسناد نشان می‌دهند که او گاهی در تنگناها و ناداری‌ها، غذای خود را برای علی ذخیره می کرد. (۴۹) علی بر او وارد شد و اظهار گرسنگی کرد. فاطمه (س) اظهار داشت غذائی ندارد و این برای مدت دو روز است. و در این دو روز مختصر غذا همان بود که در اختیار او گذاشته بود. (۵۰) دل علی به درد آمد که چرا از این امر بی‌خبر بوده است .

در آن روز که ماجرای سقیفه پدید آمد و فاطمه (س) را کتک زدند شک نیست که در اثر آن ضربه‌ها احساس درد می کرد، و شنیدید که به غشوه افتاد و فرزند خود را سقط کرد. ولی باور من این است که او بیش از اینکه از این ضربه‌ها برای خود ناراحت باشد برای علی ناراحت است که او از تماشای این صحنه چقدر ناراحت است - زیرا به حساسیت روح علی کاملاً آگاه است . در جنبه اخلاقی

ترجیحات فاطمه (س) در این جنبه بسیارند. چه فراوانند حالات و روحیاتی که جزو ملکه فاطمه‌اند و او در هیچ شرایطی آن را ازدست نمی‌دهد. مثلاً در صدق و راستی کار او به جائی می‌رسد که عایشه همسر پیامبر درباره او می گوید: پس از پیامبر کسی را از فاطمه (س) راستگوتر ندیدم (۵۱) و او صداقت را بر کذب مرجح می‌داند .

- او اهل جرأت و رشادت بود و هرگز جبنی را در خود راه نداد از واقعه‌ای هر چند زحمت آفرین وحشتی بخود راه نداد آن روز که خصم بر در خانه‌اش هجوم آورد، او دست از هدف بر نداشت، آن روز که در مسجد دستگاه حکومت آن همه ارعاب و تهدید را روا داشت فاطمه (س) هرگز دم فرو نکشید و حق سخن را ادا کرد .

در دعای فاطمه (س) می‌بینیم که این مناجات را دارد که خداوندا عُجب و ریا، کید و تجاوز، حسد و ضعف، شک و وهن، درد و مرض، خواری و ذلت، مکر و خدعه، گرفتاری و فساد را از من دور ساز، و آنها را از چشم و گوش و جمیع اعضایم بر کن زمام امور را بدست گیر و بهر سوئی که مورد محبت و رضای تست ببر. (۵۲)

او هم چنین زهد را بر دلبستگی به دنیا ترجیح می‌داد و در طهارت روحی کارش به جائی رسید که چیزی نمی‌خواست، جز آنچه خدا بخواهد و دوست نمی‌داشت جز آنچه را که خدای دوست بدارد. اخلاقش اسلامی و منبعث از قرآن و دستورات اسلام بود. در حیات اقتصادی

در حیات اقتصادی فاطمه (س) هم ترجیحات فوق‌العاده‌ای بچشم می‌خورند. اصولاً مال و منال، دارائی و ثروت در پیش چشم فاطمه (س) آنقدر عزیز نیستند تا او به خاطر آنها از معنویت وطهارت چشم نپوشد. آنجا که مادیات نتوانند وسیله وصول به معنویات باشند در برابر دیدگان فاطمه (س) بی‌بهایند.

به همین نظر است که فاطمه (س) جامه کهنه را خود بر تن می‌پوشد و در شب عروسی پیراهن نو را به فقیری مستمند می‌دهد و خود جامه وصله‌دار می‌پوشد و جامه حریر را برای دیگران در نظر می‌گیرد. بررسیهای تاریخی در مورد حیات اقتصادی نشان دادند او چگونه گرسنگی در راه رضای خداوند را بر سیری و شکمپارگی ترجیح داد و چگونه فقر را بر مالداری ترجیح داد و چگونه شرافت اقتصادی و تقوای مالی را بر بیحسابی و بی بند و باری، و لباس کهنه را بر نو (۵۳). کدام عروس است که در شب عروسی چنین کند؟ آیا واقعاً فاطمه (س) از جامه نو بدش می‌آمد؟ - آیا در این عطا جز این می‌خواست که انفاقش مصداق آیه لیس البر حتی تنفقوا مما تحبون (۵۴) باشد؟ آیا عطای دستبند و گردن بند و پرده برای پیغمبر که در روایات آمده (۵۵) و درخواست آن که برای فقیران صرف کند برای این بود که دستنبد بر دست او سنگینی می‌کرد؟

می‌دانید که او هم از داشتن زیور بد حال نمی‌شد، بویژه که نوجوان بود و همسر او هم جوان - می‌توانست برای خود لذتی و جمالی فراتر فراهم آورد و در سبک زنان اشراف باشد. اما او ترجیح داد که سید نساء العالمین باشد. - می‌توانست برای خود منصبی در جامعه فراهم آورد اما منصب آسمانی را بر آن ترجیح داد.

او چون همسرش علی بود. زهد را بر دنیا پرستی رجحان داد، قناعت را بر اسراف در مصرف ترجیح داد، ایثار را بر بخود رسیدن، خدا بینی را بر خود - بینی، سیری مستمندان را بر سیری خود مرجح دانست و در کل در برابر زخارف دنیا قامت بر افراشت و به دیگران درس داد چگونه باید با فضیلت شد. ترجیحات او در رابطه با جامعه

حیات اجتماعی فاطمه (س) نیز از این بابت درآموز است. با آن همه عشق و علاقه‌ای که به عبادت و بندگی خدا دارد زندگی اجتماعی را بر رهبانیت ترجیح می‌دهد. می‌خواهد در جامعه باشد، از درد افراد جامعه سر در آورد، به امور مسلمین اهتمام ورزد.

اما در عین حضور اجتماعی سعی دارد او مردی رانبیند و مردی هم او را نبیند و می‌داند که این خود یک تضاد است. پیامبر در منبر این مسأله را طرح کرد که بگوئید چه چیزی برای زنان از همه چیز بهتر است (اخبرونی ایّ شی خیر للنساء) و مردم ندانستند و فاطمه (س) فرمود می‌دانم (ولکنی اعرفه) برای زنان این بهتر است که مردم را نبینند و مردم هم او را نبینند (خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال) (۵۶).

در حیات اجتماعی، او وجود ضوابط را برای روابط انسانی بر بی‌بند و باری و آزادی بی قید و شرط ترجیح می‌دهد، اخلاق نشأت گرفته از مذهب را بر خوی طبیعی مرجح می‌داند، اهتمام به امور مسلمین را بر بیغمی ترجیح می‌دهد، داوری و قضاوت در راه خدا بر سهل‌گیری و بی تعادلی ترجیح می‌دهد، حق‌طلبی را بر نادیده گرفتن، تحرک را بر در جازدن، وحدت را بر تفرقه، مبارزه در برابر باطل را بر سکوت و خاموشی مرجح می‌داند . ریشه این ترجیحات

همانگونه که از تاریخ حیات فاطمه (س) آگاهید ریشه و اساس این ترجیحات جهان بینی فاطمه (س) است. این جهان بینی که از قرآن و تعالیم اسلامی نشأت می‌گیرد و القاء شده از سوی پیامبر و مرکز وحی است تلقی‌هائی خاص برای فاطمه (س) می‌آورد که حاصل آن چنان ترجیحاتی می‌شود. نوع تلقی‌های او .

۱- تلقی از دنیا : بعنوان سرای عاریت و امانت، صحنه کدح و تلاش، عرصه عمل، میدان کشت، صحنه مبارزه، محیط آزمایش،

مدرسه یا دارالتکمیل، و در کل وسیله و معبری برای ورود به جهان باقی.

۲- تلقی از مال: بعنوان یک فتنه و وسیله آزمایش، ابزاری برای گذران زندگی، وسیله‌ای برای کسب آبروی اخروی، کمک به مردم، رفع دردمندی‌های رفع مشکلات و حاجات وابزاری برای خدمت به انسانیت و کسب رشد .

۳- تلقی از خوشبختی: وسیله‌ای برای اقناع درون، رضای خاطر، وجدان آرام، در سایه حذف جلب رضای معبود، دوری از عوامل اسارت آور چون لوکس و تجمل، سازندگی خود برای شنای در میان امواج...

۴- تلقی از انسان: بعنوان یک دعوت شده در دنیا ،موجودی متعهد، مسوؤل، مکلف، دارای عقل و بصیرت و ادارک و زندگی برای نشان دادن ماهیت خود، رشد و تکامل خویش، عرضه راه بندگی

۵- تلقی از آفریدگار: بعنوان خالق و آمر، عزت بخش و ذلت ده، مالک مقتدر، شاهد و ناظر، محیط برکون، حسابرس و حسابگر، کیفر و پاداش ده، صندوقداری امین، عفو کننده در عین قدرت، عزیز ذوالنتقام...

۶- تلقی از مرگ: بعنوان یک پل، یک وسیله انتقال، یک امر ناگزیر،عامل سرور مؤمن، و نارحتی منافق.

۷- تلقی از آخرت: بعنوان دار قرار، دار حساب، دار کیفر و پاداش، سرای جاودانی که در آن همه کشته‌های دنیوی از نیک و بد باید درو شوند و در پیشگاه عدل خدا پس از حسابرسی بهشتی‌اند و یا دوزخی. --

۱- آیه ۱۵۵ مؤمنون.

۲- آیه ۱۶ سوره انبیاء.

۳- آیه ۶ سوره انشقاق.

۴- دلائل الامامه ص ۱۱.

۵- وسایل ۱۴ ص ۱۲۳.

۶- ص ۶۸ الزهراء.

۷- حدیث نبوی .

۸- همان.

۹- ص ۶۴۲ وسایل الشیعه ج ۱۷.

۱۰- ص ۸۳ الزهراء.

۱۱- نهج البلاغه .

۱۲- آیه ۹۲ سوره آل عمران.

۱۳- فاطمه الزهراء (س).

۱۴- ص ۴۹ ذخائر العقبی.

۱۵- ص ۴۵۴ تهذیب ج ۵.

۱۶- فاطمه الزهرا (س) بخش دعا.

۱۷- همان منبع.

۱۸- همان منبع.

۱۹- دعاهای فاطمه (س).

۲۰- مناجاتهای او .

۲۱- السیرة النبویه

۲۲- پیشوای اسلام.

۲۳- آیه ۲۶ سوره اسراء.

۲۴- تفسیر عیاشی ج ۳ ص ۲۸۷.

۲۵- تفسیردرالمنثور ج ۴ ص ۱۷۷.

۲۶- تفسیر مجمع البیان.

۲۷- شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۴۳.

۲۸- خرائج راوندی ص ۹.

۲۹- درالمنثور ج ۴ ص ۱۷۷.

۳۰- ص ۹۷ مناقب شهر آشوب ج ۱.

۳۱- خرائج ص ۹.

۳۲- ص ۵۸ - احتجاج طبرسی.

۳۳- سلیم بن قیس.

۳۴- کشکول عاملی .

۳۵- اللمعهٔ البیضاء ص ۳۸.

۳۶- سلیم بن قیس .

۳۷- ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.

۳۸- ص ۲۰ بحار ج ۴۳.

۳۹- آیه ۹ سوره حشر.

۴۰- حلیه الاولیاء ابونعیم ج ۱ ص ۶۸.

۴۱- ص ۵۱ نورالابصار.

۴۲- آیه آخر سوره تکویر.

۴۳- آیه ۱۶۲ سوره انعام.

۴۴- فاطمه الزهراء بخش دعا.

۴۵- علل الشرایع ص ۱۲۸.

۴۶- ص ۳۰۲ الزهراء.

۴۷- مسند احمد ج ۳ ص ۳۹.

۴۸- فصل ششم.

۴۹- ص ۴۵ ذخائر العقبی.

۵۰- ص ۱۴۱ کشف الغمه.

۵۱- ص ۳۱۶ الغدیر.

۵۲- فاطمهٔ الزهراء - بخش دعاها.

۵۳- استاد ابو توفیق ص ۱۳۴.

۵۴- آیه ۸۶ - آل عمران.

۵۵- ص ۴۳۶ شرف النبی (س).

۵۶- وافی، ملا محسن فیض.

بخش ۶ : حیات اجتماعی فاطمه (س)

حیات اجتماعی فاطمه (س)

در این قسمت می‌خواهیم از حیات اجتماعی فاطمه (س) و از حضورش در جامعه و شرایط حضور و تلاش‌های اجتماعی او بحث کنیم. فصل اول آن را اختصاص داده‌ایم به مسأله پوشش و عفاف فاطمه (س) تا نخست اعلام بداریم که در نظام حیات اسلامی پوشش و عفاف برای حضور در عرصه اجتماعی یک اصل است و شیوه‌ای که غرب در این رابطه دارد و یا حجاب را مانع خدمت اجتماعی معرفی می‌کند دعوی بی موردی است. در آن از رمز و راز حجاب و اندیشه فاطمه (س) در این مورد و دامنه و مرز آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در عین حال متذکر می‌شویم که زینت و تجمل برای زن لازم است ولی تنها برای همسرش نه برای هر عابری در راه .

فصل دوم آن در مورد حضور اجتماعی فاطمه (س) و ارتباط با جامعه است. در آن از احساس تعهد و مسؤولیت فاطمه (س) در قبال جامعه، اهتمام به امور مسلمین، رفع دردمندیها و نیازمندیها، نجات مردم از محرومیت‌ها و استضعاف‌ها، بخشش‌ها و دستگیری‌های او از مردم و دوستداری و دعای او برای مردم سخن خواهیم گفت .

فصل سوم آن در مورد تعصب شکنی‌ها است و در آن از این سخن خواهیم داشت که به برکت وجود فاطمه (س) بسیاری از تعصب‌های جاهلیت شکسته شده‌اند خواه توسط پیامبر بوسیله او، و خواه توسط خود فاطمه (س)، نمونه آنها تعصب‌ها در امر ازدواج، در مقام زن بودن، در حضور اجتماع، در اخلاق حق، در حرکت و مبارزه و ایراد خطبه در شکستن تعصب‌های زمانه...

و بالاخره فصل آخر آن در مورد هدایت و رهبری زنان است و د رآن از این نکته پرده بر می‌داریم که خانه فاطمه (س) مرکزی بود برای آموزش و هدایت زنان در جنبه‌های مختلف حیات که فاطمه (س)بعنوان نخستین معلم زنان بحساب می‌آمد و مسؤولیت‌های سنگینی را از این بابت بر دوش می‌کشید دست پرورده‌های بسیار داشت که مهمترین آنها اسماء و فضه بوده‌اند که هر کدام با درس آموزی از فاطمه (س) در دنیای اسلام درخشیدند.

فصل ۱۷: پوشش و عفاف فاطمه (س)

مقدمه

این بحث را با رعایت اختصار برگذار می‌کنیم بدان خاطر که بحث درباره پوشش و عفاف فاطمه (س) که اسطوره عفت و تقواست بسیار بیمورد به نظر می‌رسد. مگر ممکن است که در این زمینه غفلت و جهلی باشد که برای بیان و اثبات آن تلاشی لازم باشد؟

آیات متعدد قرآن در خانه پدر فاطمه (س) نازل شده و امر به حجابش کرده - مگر ممکن است در این مورد غفلتی پدید آید - آنهم برای زنی که ملکه اسلام والگوی مجسم یک بانوی اسلامی است؟ اینکه در عین حال راجع به آن سخنی به میان می‌آید بدان

خاطر است که:

اولاً ـ سری مباحث مربوط به مکتب فاطمه (س) کامل باشد و ثانیاً مرز پوشش و عفاف و حد روابط آزاد مرد و زن ازطریق آن تا حدودی روشن گردد و ثالثاً زن مسلمان بداند بانوی او که فاطمه (س) است چگونه زندگی می کرد و چگونه عمل می کرد و این درسی باشد برای آنها . رمز حجاب و پوشش

بر طبق آیات قرآن وروایات سخن ازستر و پوشش زن است و براساس آنچه که در سنت است اصل بر این است زن بگونه‌ای مشی و حرکت داشته باشد که در عرصه اجتماعی جز به ضرورت هنوز چشمگیر نداشته باشد و از پوششی برخوردار باشد که حجم بدن و زیبائی او پیدا نشود و این همان مسأله‌ای است که در جامعه تحت عنوان، حجاب مطرح است .

حجاب برای زنان بر خلاف تصور عده‌ای عامل مصونیت زن از نگاه‌های ناروا و پیشگیری از تبدیل شخصیت و ارزش وجودی او به کالای قابل مبادله است، ممکن است آن را از دیدی محدودیت بحساب آورند ولی این محدودیت برای حفظ مصالح عالیتری است که در سایه آن شرافت و شخصیت زن محفوظ می‌ماند.

ساختمان وجودی مرد و زن بویژه در بعد طلب و تسلیم، و در جنبه پذیرش و رد، و یا در تصرف و انعطاف بگونه‌ای است که این ستر و پوشش مصلحةً باید توسط زنان اعمال گردد و شوق طلب و دعوت مرد را بهمراه داشته باشد. در غیر این صورت حیات عاطفی و اجتماعی، و به دنبال آن حیات اقتصادی و شخصیتی زن در معرض خطر است و این مسأله‌ای است که باید در مجلد دیگری مورد بررسی قرار گیرد. فی الجمله این نکته کفایت کننده را باید در نظر داشت که صدور حکم حجاب از سوی پروردگار بدان خاطر نیست که خدای خواسته باشد محدودیتی را برای زن و آزادی و بی بند و باری را برای مرد پدید آورد و یا بی جهت موجب مزیتی و فضیلیتی از فردی برای دیگران شود. اعتماد به امر و نهی حکیمانه خدا ریشه بسیاری از افکار و اندیشه‌های انحرافی را در این زمینه می‌زداید. الگوی عفاف فاطمه (س)

درمسأله پوشش و روابط مرد و زن در اسلام کیست که از نظر الگوئی برتر از فاطمه (س) باشد؟ آنچه که او عمل کرد و موضع گرفت حجتی است برای همه زنان در جامعه اسلامی، باید سعی بر این باشد از فاطمه (س) عقب نمانند و هم در مواردی از او جلو نزنند. فاطمه (س) یک میزان و محک است، یک معیار و وسیله سنجش است .

اگر در گوشه و کنار جامعه انحرافی بچشم می‌خورد و اگر خدای نخواسته در جاهائی در کوچه و خیابانی از جامعه اسلامی زنان و دختران بی‌بند و باری حضور دارند بدان خاطر است که یا دین را نمی‌فهمند و یا اطلاعات دینی درست به گوششان نخورده است و البته جمع کسانی که این چنین اند و جداً از حیات الگوئی فاطمه (س) بیخبرند اندک نیست .

این نکته مهمی است که باید پیام فاطمه (س) را به گوش‌ها رساند، افراد از منابع مطمئنی باید خبر بدست آورند که او چگونه می‌زیسته و چه راه و روشی را در ارتباط با مردم اتخاذ می کرده است. یا حضور اجتماعیش چگونه بود و به چه صورتی با دیگران آمد و شد و سخن داشته است . طرز فکر فاطمه (س)

برای اینکه طرز فکر فاطمه (س) در رابطه‌اش با مردان روشن گردد به سخن زیر توجه شود که راویان آن متعدد و از جمله انس بن مالک از امیرالمؤمنین و دیگران است که قبلاً از آن سخن گفتیم واینک هم مکرر می کنیم. علی (ع) فرمود نزد پیامبر بودیم و او در منبر بود. پرسید:

– اخبرونی ای شئ خیر للنساء؟ به من خبر دهید و بگوئید چه چیز برای زن از همه چیز بهتر است؟ هر کس سخنی گفت و به

نتیجه‌ای منجر نشد. مردم درمانده و متفرق شدند. من به نزد فاطمه (س) آمدم وسؤال پیامبر را تکرار کردم. فاطمه (س) فرمود: خیرللنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال – بهترین چیز برای زن این است که آنها مردی را نبینند و مردی هم آنها را نبیند. (۱) خبر را به پیامبر بردیم تحسین و تأکید کرد و فاطمه (س) را در کنار گرفت و فرمود ذریهٔ بعضها من بعض (۲).

و یا در شب ازدواج فاطمه (س) به هنگامی که او به خانه شوهر رفت از پدرش پرسید تکلیف و وظیفه من وعلی در این خانه چیست؟ و پیامبر کارهای داخل خانه را به فاطمه (س) سپرد وکارهای بیرون را به علی (ع). فاطمه (س) پس از تقسیم کار گفت جز خدا کسی نمی‌داند که چقدر خوشحال شدم که رسول خدا (ص) مرا از مواجهه با مردان معاف نمود. (۳) در دیدار مردم

او ضوابط پوشش را در رابطه با نامحرم کاملاً رعایت می‌کرد وسعی داشت از غیر محارم کناره‌گیری داشته باشد (۴) وداستان ذیل این سخن را نشان می‌دهد. روزی پیامبر به عمران بن حصین فرمود با من بدیدن فاطمه (س) نمی‌آئی! عمران گفت چرا یا رسول الله (ص)، مایل به دیدار او هستم و با هم به سراغ فاطمه (س) رفتیم .

در زدیم و پیامبر از فاطمه (س) رخصت خواست و فاطمه (س) اجازه ورود داد. رسول خدا (س) فرمود کسی همراه من است آیا با او داخل شوم؟ فاطمه (س) گفت جز پارچه‌ای پشمین وسیله‌ای برای پوشش و ستر خود ندارم .

رسول خدا (ص) دستور پوشش داد که چنین و چنان خود را بپوشان تا وارد شویم فاطمه (س) عرض کرد چیزی که سرم را بپوشاند ندارم – پیامبر پارچه‌ای کهنه به همراه داشت که با این پارچه سرت را بپوشان، و فاطمه (س) خود را پوشاند وآنان وارد شدند. (۵) دامنه ستر و عفاف

دامنه عفاف او بمیزانی است که حتی از فردی کور ونابینا حجاب می‌کند، ابن مکتوم بهمراه پیامبر بر فاطمه (س) وارد شد. فاطمه (س) خود را مستور کرد وکنار آنان آمد. دخترم او کور است و ترا نمی‌بیند چرا حجاب کردی؟ عرض کرد:

او مرا نمی‌بیند ولی من اورا می‌بینم اگر در پرده نباشم او بوی مرا استشمام می‌کند (کنایه از اینکه آن هم روا نیست) پیامبر فرمود گواهی می‌دهم که تو پاره تن منی اشهد انّک بضعهٔ مِنِی (۶). همانگونه که می‌بینید فاطمه (س) از جهت عفاف در کمال اوج است و زن مسلمان اگر بانوئی چون فاطمه (س) دارد باید از او تبعیت کند نه دیگران .

آری ،اینکه حدی کمتر از آن را مراجع تقلید و فقها اجازه دادند، بدان خاطر است که عُسر و حرَجی در میان نباشد و کسی به خاطر احساس در بند بودن، خویشتن را گرفتار نبیند وگرنه برای آنکس که خواستار حفظ عفت است و می‌خواهد همگام فاطمه (س) باشد چاره ندارد جز آنکه اینچنین بیندیشد و عمل کند. در صورت جنازه فاطمه (س)

فاطمه (س) در امر ستر و عفاف حتی برای پس از مرگ خود در اندیشه بود. به اسماء که محرم رازش بود فرمود: خوش ندارم بر جسد زن پس از مرگ جامه‌ای افکنند و حجم بدن را ورای جامه نمایان باشد در این باره چه می‌اندیشی؟ اسماء گفت در حبشه چیزی در مورد تابوت دیدم که اینک صورت آن را بر تو نشان می‌دهم.

چند شاخه‌تر گرفت و آنها را خم کرد و به صورت عماری درآورد و متذکر شد که جسد مرده را در دورن آن قرار می‌دهند و حجم بدن نمایان نمی‌شود. فاطمه (س) آن را دید و پسندید و فرمود چیز خوبی است نقش زن و مرد در آن از هم متمایز نیست. و چون وفات یافتم تو مرا بشوی ونگذار کسی بر کنار جنازه‌ام بیاید و مرا در این گونه از تابوت گذارده (۷) و در دنباله آن در برخی از روایات آمده است که فاطمه (س) فرمود سترتنی سترک الله، مرا پوشاندهای خداوند تو را بپوشاند (و می‌گویند تابوت محمل گونه از آن زمان پدید آمد). در زینت‌ها

توصیه ودستور اسلامی این است که زن خود را زینت کند ولی برای شوهر، متجمل باشد ولی در خانواده و برای همسر، و اسلام آن را یک وظیفه برای زن می‌داند و لذّات پدید آمده از آن را لذّاتی مشروع و حلال. در آنچه که مربوط به بیرون است اسلام اصرار دارد که زن متجمل نباشد، خود را به بوئی خوش نیارایـد لباس شـهرت نپوشد، در وسط خیابان راه نرود، از کفش و پای او صدائی برنخیزد و... و فاطمه (س) این چینن بود و در تمام مدت عمر چنان عمل می کرد.

روایات ما سخن از این دارنـد که فاطمه (س) خود را برای همسر خویش آراست وحتی در یکی از جنگهای صدر اسلام که علی بسلامت از جنگ باز می گشت فاطمه (س) خود را آرایش کرد و به استقبال علی رفت، و این لـذت حلالی است که اسلام بر آن صحه گذارده و بانوی اسلام بدان عامل است و ما قبلاً در این مورد سخن گفته‌ایم .

در عین حال این سخن پیامبر (ص) هم برای بیرون محیط خانه مطرح است که فرموده بود:

- یا فاطمه مامن امراهٔ تزینت حسنه ای فاطمه (س) زنی نیست که خود را بیاراید،

- و خرجت من بیتها باحسن ملبوس ازخانه خود با زیباترین پوشش خارج شود،

- حتی ینظر الیها الناس و در پی آن در دید و منظر مردم قرار گیرد،

- الا لعنها ملائکهٔ السموات السبّع و الارضین جز آنکه فرشتگان آسمان هفت گانه و زمین‌ها بر او لعنت فرستند.

و کانت فی غضب اللّه حتی تموت: او هم چنان در خشم وغضب خداست تا بمیرد،

و یمور بها الی النار و فرمان می‌دهد او را در دوزخ اندازند. در عین حال

در عین چنان پوشـش و عفافی، زن می‌تواند به ضرورت نیاز جامعه و خودش حضور اجتماعی داشته باشد، از حق خود و خانواده، و از حق شـرافت جامعه و اسـلام دفاع کند. پوشـش و ستر مانع حق گوئی و حق‌طلبی، و حتی مانع کار و تلاش نیست، فاطمه (س) در عین چنان پوشش و ستر و در عین خانه‌داری و فرزندی داری :

معین و همکار همسر است، دارای حضور اجتماعی به موقع است، در مسیر هدایت زنان و بانوان است، خط سیاسی روشنی را تعقیب می کنـد، حق طلب است، مبـارز است و در برابر ناروائی‌هـا و نامرادی‌هـا بـا تمـام وجود می‌ایسـتد و حتی خلیفه زمـان را به محـاکمه می کشاند.

تاریـخ فریقین پر است از اینگونه تلاش‌ها و اقـدامات و این از یکسو پاسـخی است به آنها که حجاب را عامل محدودیت و قید وبند برای کار و تلاش اجتماعی معرفی می کند و از سوی دیگر درسـی است برای همه آنها که می‌خواهند در صراط مستقیم و وادی حق در سیر و سعی باشند.

فصل ۱۸: حضور اجتماعی و مردم

مقدمه

فاطمه (س) از زنانی است که د رجامعه زندگی می کند. او از میان مردم برخاسته و با مردم است. سـعی دارد با راه و روشـی خاص که مورد تأییـد اسـلام است و با انـدیشه‌ای نشأت گرفته از آن زنـدگی کنـد. و نیز او از افراد نادری است که حاضـر شده است برای مردم درد و رنجی را متحمل گردد و دشواری‌های آن را بر جان بخرد .

او زنی عابـده و مقـدسه است ولی نه چـون راهبـان که ترک دنیـا و زنـدگی گوینـد و در گوشه محرابی، آن هم در معبـدی خود را

وقف ومتوقف کننـد. بلکه وارد جـامعه می‌شود، به اهتمـام در امور اجتماعی می‌پردازد و سـعی در رفع استضـعاف و رهائی مردم در عوارض دارد. می کوشد مشکل مردم را حل کند، به هدایت زنان بپردازد و باری از دوش جامعه و زنان بردارد .

هوی پرستان که در مسیر حیات خود از اسلام منحرف شده‌اند باید به این نکته توجه کنند که رمز سعادت وخوشبختی‌شان در گروه تبعیت از راه و رسم اسلام است و پیروی از دستورات خداوندی که جز خیر بشر چیزی را نمی‌طلبد.

و هم برای اینکه زنان در رهیابی‌ها دچار عوارض نشونـد ناگزیر باید به دنبال فاطمه (س) روند و مشـی خود را در زندگی اجتماعی از فاطمه (س) پرسند. اصل در حیات اجتماعی فاطمه (س)

اصل زنـدگی فاطمه (س) این است که نخست به خانه و زندگی برسد و سـنگر خانواده را مورد عنایت قرار دهد. زیرا همه کارهای نیك و بد، همه سـعادت‌ها و بدبختی‌ها از خانه آغاز می‌گردند و بشـریت برای سر و سامان دادن امور اجتماعی خود ناگزیر است از خانواده شروع کند و این توصیه پیامبر (ص) است که فرمود: ابتداء بما تعنول (۸)

فاطمه (س) خانه را بصورت یك مدرسه، یك دانشگاه و یك سنگر درآورد و در آن به تربیت نسلی همت گماشت که شرح آن را در فصول پیشین مطرح کرده‌ایم و در این خانه فر زنـدان و همسر با امنیت فکری سر گرم دستیابی به مرحله رشـد و کمال بوده‌اند. اینکه علی (ع) در میـدانهای جنـگ و هم در محیـط زنـدگی موفق بود، بـدان خـاطر بود که فاطمه (س) همسری خوب و وفادار در خانه، زمینه را برای دلگرمی و شور و شوق او فراهم می کرد .

خـانه علی (ع) محلی بـود که علی در آن خسـتگی ناشـی ازکـار روزانه خود را حـل و رفع می‌کرد، و در برگشت از جنـگ و جبهه مورد دلگرمی و نوازش بیشتر فـاطمه (س) بود و هم مرکز بحث و مشـاوره و تصـمیم‌گیری بود و علی (ع) را بـدین دلخوش بود که وقتی از بیرون بر می گردد در خانه با فاطمه مهربان مواجه است . احساس تعهد

او در عین حـال همه زنـدگی را در خانه خلاصه نمی‌دانست، بلکه خانه پایگاهی بود که از آن به رسیدگی امور اجتماعی و مردمی هم می‌پرداخت او در جـامعه حضور داشت زیرا کـار زنـدگی در راه خـدمت به مردم یك وظیفه اجتماعی تلقی می‌شود. و هم او از کسانی بود که در برابر جامعه و شرایط آن احساس مسؤولیت می کرد .

او تنهائی را دوست دارد، نه بـدان خاطر که از درد جامعه، مخصوصاً زنان امت فارغ بمانـد، بلکه بـدان خاطر که گاهی در خلوت با خـدای خود راز و نیـاز کنـد، از او اسـتمداد بجویـد، و عجز و درمانـدگی خود را به او اعلام دارد و برای دردهای خود و مردم از او شفاء بطلبد.

در عین حال، در همان تنهائی نیز به یاد مردم امت و در طریق اندیشـیدن برای سـعادت و نجات آنان. مگر عبادت تنها در همان چند رکعت نماز و عمل روزه و یا فریضه حـج است؟ مگر امربمعروف، هدایت و ارشاد، دسـتگیری از مسـتمندان، شاد کردن دل یتیمان، حمایت از درماندگان و مستضعفان عبادت نیست؟ فاطمه (س) از اینگونه عبادات بسیار دارد.

او اهـل تطـابق بـا جـامعه اسـت، نه تطـابق حیـوانی که در آن آدمی گله‌وار تسـلیم جـو و شـرایط جـامعه گـردد و همگـام بـا دیگران نیندیشـیده به پیش رود. فاطمه (س) اهل فکر است و هدفـدار، میداند در چه هنگامی و در چه موردی خود را با جامعه تطابق دهد و در کجا تطابق خود را به صورت مخالفت ابراز دارد.

احسـاس تعهـد فـاطمه (س) در رابطه بـا خـدا و قرآن ایجاب می‌کرد که او در میان جامعه باشـد و حضورش، و از آن مهمتر کیفیت حضـورش درسـی اسـت برای همـه انسانهـا و انجـام مسؤولیـتی است که می‌توانـد راهنمـا و روشـنگر باشـد برای همه کسـانی که از مسؤولیت دم می‌زنند. درس زندگی اجتماعی او

اینکه فاطمه (س) چگونه در جامعه حضور داشته باشد؟ چگونه در برابر امور و حوادث موضع می گیرد؟ چگونه زندگی را سر کند؟ برخوردش با مردم چگونه باشد؟ خود شامل سری مباحثی است که فاطمه (س) درس عملی آن را از مادر آموخته و از تعالیم و تذکرات و ارشادهای پدر در آن سود جسته است. اصولاً ـ شیوه او در حضور در عرصه اجتماعی موجد راه و روش نوین و درس‌آموز برای جامعه انسانی و بویژه زنان است .

او در جنبه‌های اجتماعی از پدر دروس بسیاری آموخت مثل درس اخلاق، درس رفتار اجتماعی، درس مساوات و مواسات و از آن مهمتر درس ایثار، درس وظیفه‌مندی در برابر افتادگان و محرومان، درس کمك به اسراء، به ایتام به مسکینان، درس یتیم‌داری و سرپرستی و کفالت آنان، درس خوشرفتاری با بردگان و زیردستان، درس خدمت به مردم، حتی به بهای قبول رنج برای خویشتن و...

فضه بعنوان خادمه‌ای در خانه او مشغول کار شد. رسول خدا (ص) فرمود دخترم آیا می‌دانی که وظیفه خانم خدمتکار چیست. خدمتکار هم انسانی مثل دیگران است، رنج می‌برد، خسته می‌شود، ادراك دارد، لذت و غیر لذت می‌فهمد وجود از چوب و سنگ ساخته نشده و...

فاطمه (س) پرسید پس در آنصورت تکلیف من در برابر او چیست؟ پیامبر فرمود تکلیف این است که کارهای خانه را در میان او و خود عادلانه قسمت کنی... و فاطمه (س) تا پایان عمر این چنین کرد .

او با اینکه عهده‌دار امور خانه بود، و با اینکه به تربیت فرزندان می‌پرداخت و کانونی آنچنان گرم و متعهد را مسؤلانه مدیریت می‌کرد از مشارکت اجتماعی خود را دور نداشت و رسول خدا (ص) برای او برنامه و تکلیفی معین کرد که او د رآن شرکت کند. از جمله امر هدایت زنان، و حل و رفع مسائل و مشکلات آنها، شرکت در مراسم بیعت زنان با پیامبر، حتی حضور در برنامه مباهله با نصارای نجران که قرآن به آن اشاره دارد. (۹) در اهتمام به امور مسلمین

فاطمه (س)مسلمانی است که اهتمامی وافر به انجام امور مسلمین دارد میداند که هر کس صبحگاهان از خواب سر بر می‌آورد باید در اهتمام به امور مسلمین باشد و در غیر اینصورت مسلمان نیست. «من اصبح ولا يَتهتَّم بامور المسلمين و ليس بمسلم) (۱۰). او اصل را در زندگی به این قرار داده است که برای مردم خدمتی انجام گیرد.

هم چنین این بینش قرآنی برای او وجود دارد که امت اسلامی بهترین هستند از آن بابت که برای مردم آفریده شده‌اند (کنتم خیر امهٔ اخرجت للناس) (۱۱) و هم مصداق این سخن شاعر که هر کس سعی دارد دیگران را برای زندگی خود بخواهد، و فاطمه (س) مصداق کسی است که زندگیش را برای دیگران می‌طلبد (کل یرید رجاله لحیاته - یا من یرید حیاته لرجاله).

او اصل را بر این قرار می‌دهد که برای مردم خدمتی انجام دهد،و زیر بازوئی را بگیرد و یا مشکلی را حل کند و در این راه تنها در خانه ماندن روا نیست مگر آنگاه که آن غرض هم در خانه حاصل شود. که فاطمه (س) در پی رفع استضعاف است ناچار از خانه بیرون می‌آمد و به چاره درد می‌پردازد.

شما جلوه‌ای از اهتمام او را به امور مسلمین در دوران پس از وفات پیامبر می‌بینید که چگونه شبها بهمراه علی (ع) و حسنین سوار بر مرکبی شده و به در خانه این و آن می‌رود. او خود را در جامعه‌ای می‌یابد که مردم آن، گرفتار استضعاف فکری هستند وگمان دارند کار از کار گذشته و باید تسلیم رأی شیخین باشند و فاطمه (س) می‌خواهد آنان را بیدار کند. در رفع دردمندی‌ها

او از کسانی است که مردم را بر خود مقدم می‌دارد. گدائی در درد و گرسنگی می‌نالد غذای خود را به او می‌دهد. برهنه‌ای از

بیجامگی شکوه دار د و فاطمه (س) با عطایش شکوه او را فرو می‌خواباند. کودکی یتیم را به نزد او می‌آورند که بعلت نداشتن پدر، کوکان او را به بازی نمی‌گیرند (چون در آن روزگار این تصور غلط شایع بود که یتیمان افرادی آفت زده‌اند، و همگامی و هم قدمی با آنها سبب سرایت بدبختی خواهد شد) فاطمه (س) او را می‌شوید و بر سر و مویش به رسم آن روز روغن می‌مالد، لباس نو بر تن او می‌پوشاند و او را به پیامبر بر می‌گرداند. (۱۲) دلش به این خوش است که این کودک در میان دیگر کودکان می‌تواند وارد شود، و با لباس نو و با انتساب به پیامبر می‌تواند سر و گردن افرازد و خود را شادمان نشان دهد.
اوامین امت و راز دار وقایعی است که برای او اتفاق افتاده آن را وسیله‌ای برای تازه کردن درد دیگران قرار نمی‌دهد و حتی درد خود را از علی (ع) مخفی می‌دارد. و هم اگر رازی از دیگران بشنود سعی دارد آن را حفظ کند و آبروی کسی را به خطر نیندازد او در اصلاح امور مردم، در رفع مشکل چنان است که حتی دنیا را جای آرامش و سکون نمی‌شناسد و در احقاق حق و ابطال باطل نرمش و انعطافی را نمی‌پذیرد مگر آنکه پای مکتب و مذهب در میان باشد. اندیشه نجات مردم

فاطمه (س)دائماً در اندیشه نجات مردم است، نجات‌شان از درد کشیدن و صدمه دیدن و نجات شان از آزارها و اذیت‌ها، نجات‌شان از جهل و غفلت و نجات‌شان از استضعاف‌ها، از حدود ده سالگی (بنا به روایات مشهور و یا بیشتر) به میدان جنگ رفت و به پرستاری زخمینان ومرهم نهادن بر جراحات شان اقدام کرد و ما نمونه آن را در میدان احد می‌بینیم. او این کار را تا پایان عمر، با رعایت الاَهمّ و فالاَهمّ، و به تناسب شرایط و موقعیت انجام می‌داد.
او در پی نجات مردمی است که از لحاظ اندیشه در محدودیت و کوته بینی هستند، نظام تبلیغاتی و اقتصادی روز آنها را گرفتار کرده است. نگرانی از گرفتاری‌های بعد و سرانجام عذاب امت دارد، می‌خواهد شرایطی فراهم آورد که مردم قرین زحمت و محنت نشوند و به عذابهای امم پیشین گرفتار نیایند. بدین سان مردم را از عواقب کار و بدعث خائنان هشدار می‌دهد .
او در خطبه‌اش در مسجد به همین نکته اشاره دارد که: من پایان کار را نگرانم و هم چون پدرم شما را از عذاب خدا بیم می‌دهم. به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که خود کشته‌اید بچینید و کیفرکاری را که خود انجام داده‌اید ببینید...(۱۳)
آرزوی نجات مردمی که آینده‌نگری نداشتند و نمی‌توانستند نقشه شوم خصم را تقویم کنند خود از عوامل مهم دل آزردگی و احساس رنج فاطمه (س) بود. درگیری او با دستگاه ارتجاعی و محاکمه روز به همین خاطر بود. شخصیت حقیقت پرست فاطمه (س) اجازه نمی‌داد که در برابر این وقایع وجریانات بی‌تفاوت باشد . بخشش‌ها و دستگیری‌ها

نخست به این نکته توجه کنید که فاطمه (س) در عین امکانات ناشی از درآمدهای گوناگون، جامه‌ای و چادری وصله‌دار می‌پوشید، آن چنانکه دیدار این امر برای افرادی چون سلمان غیر قابل تحمل بود. (۱۴) ولی گذشت وایثار او بیش از حد و اندازه ثروتمندان و افراد متمکن بود. چنان بر خود تنگ گرفته بود که پیامبر وقتی بر او و فرزندانش وارد شد و بی رمقی ناشی از گرسنگی شان را دریافت فریاد زد واغوثاه، اهل بیت محمد یموتون من الجوع، اهل بیت محمد از گرسنگی در حال مرگند...
عایدی ناشی از فدک، درآمد ناشی از پشم ریسی را بین تهیدستان بنی هاشم و مهاجرین تقسیم می‌کرد، بدون اینکه منّتی بر آنان داشته باشد و در این کار تا حدی به پیش رفت که آیه ایثار درباره‌شان آمد و یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة (۱۵) اگر چه خود نیازمند باشند باز هم به ایثار می‌پردازند. او در قرآن بدین وصف نامیده شد که غذا را ازگلوی خود درآورده و به گدا و یتیم و اسیر می‌دهند. (۱۶)
عربی در مسجد وارد بر پیامبر می‌شود و از او چیز برای رفع گرسنگی خواست. رسول خدا او را با بلال نزد فاطمه (س)فرستاد. فاطمه (س) پوست تختی را که حسنین بر آن نشسته بودند به او داد که ببر و کارت را بساز. عرب گفت پوست راچه کنم -

گرسنه‌ام .

فاطمه (س) گردنبندی در بساط خود داشت که دختر عمویش (دختر حمزه) به او داده بود - آن را به فقیر بخشید آنرا به مسجد آورد و در حضور پیامبر آن را به عمار فروخت وبهای ۲۰ دینار و دویست درهم و بُردی یمانی و هزینه‌های سفر. پیامبر فرمود فاطمه (س) را دعا کن. گفت خداوندا به فاطمه (س) عنایتی کن که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده باشد. وپیامبر آمین گفت. (۱۷) و البته عمار آن را به پیامبر و پیامبر آن را به فاطمه (س) بخشید. دعای به مردم

این حداقل تلاشی بود که فاطمه (س) درباره مردم انجام می‌داد و آن دعای به مردم بود. فاطمه (س) زنی ستایشگر و اهل دعا بود. و از دعاهای او این است سپاس خداوند را در هر حمد و ذکر و شکر و صبر و نماز و زکوة و قیام و عبادت و سعادت و برکت است. (الحمد الله علی کل حمد و ذکر و شکر و صبر و صلوة و زکوة و قیام و عبادة و سعادة و برکهٔ..(۱۸)).

امام مجتبی (ع) در بیان نماز شب مادر، از دعای او به مردم سخن می گوید که افراد را به اسم دعا می کرد و ازگرفتاری‌ها، درماندگی‌ها و بدهکاری‌شان از خدا رفع مشکل می‌خواست. (۱۹) اومردم را دوست داشت و می‌خواست دل شان آرام باشد و در زندگی خود مشکلی نداشته باشند.

او حتی برای سرای دیگر انسانها هم می‌اندیشید و می‌خواست آنها بهشتی شوند. بخشی مهم از تلاش‌های فاطمه (س) برای بهشتی کردن مردم بود. به پدر گفته بود این آرزو را دارم ازخدای تبارك و تعالی بخواهی که مهریه مرا شفاعت گنهکاران امت قرار دهد و دراهمی را که از علی (ع) بابت مهریه‌ام گرفتی به او برگردان... و تدعوا الله ان یجعل مهری الشفاعهٔ فی عصاهٔ امتك (۲۰) .

اینان ازکسانی بودند که اگر مشکلی برای‌شان پیش می‌آمد آن را در راه خدا برای خویش تحمل می‌کردند و دل شان برای مردم می‌طپید. درد و رنج مردم را روا نمی‌دانستند - و گرنه دلیلی نداشت که اشك فاطمه (س) از دیدار یتیمان دردمند مردم جاری شود و برای فقیری، تنها موجودی خود را هبه کنند. پاداش فاطمه (س)

اینکه خداوند در ازای چنان خدمات و صبری به فاطمه (س) و خاندان او چه پاداشی عنایت می‌فرماید مسأله‌ای است که ما را توان ادراك آن نیست. بر اساس پاره‌ای از روایات، و هم بر مبنای آیات روشنی قرآن به بخشی ازآن پاداش‌ها آگاهیم از جمله حدیثی است که عبدالله ابن مسعود در تفسیر این آیه ازپیامبر نقل می‌کند:

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون (۲۱) یعنی جزیتهم بالجنهٔ الیوم بصبر علی بن ابی طالب، و فاطمهٔ، و الحسن و الحسین فی الدنیا علی الطاعات و علی الجوع و الفقر و بما صبروا علی المعاصی و صبرو اعلی البلاء لله فی الدنیا انهم هم الفائزون و المناجون من الحساب (۲۲) - آیه می‌گوید آنها را بخاطر صبر ومقاومت‌شان پاداش خواهم داد و آنها راستگارانند. تفسیر آن آیات گوید یعنی امروزآنها را به صبر علی (ع) و فاطمه (س) و حسن و حسین (ع) در دنیا در طریق طاعات، و به صبر بر گرسنگی و فقر، و به صبر درخودداری از معاصی و به صبر در بلاء و مصیبت‌هائی که برای خدا در دنیا متحمل شده‌اند پاداش بهشت خواهم داد آنان رستگاران و نجات یافتگان از حسابند.

آری بهشت مشتاق لقای چنین زنی است پیامبر (ص) فرمود اشتاقت الجنهٔ الی اربع من النساء بهشت مشتاق دیدار چهار زن است: مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خوُیلد که همسر پیامبر در بهشت است ،و فاطمه (س) دختر محمد (ص) (۲۳) فاطمه (س)بمناسبت خدماتش در اسلام محبوب خدا و پیامبر بود و هم در دوران حیات و پس ازوفاتش در دل مؤمنان جای داشت و محبت اورا در قلب خود جای می‌دهند .

فصل ۱۹: تعصب شکنی‌ها

مقدمه

زنـدگی فاطمه (س) زنـدگی با برکتی بود، زیرا وقایع و جریاناتی در مسیر زنـدگی او پدیـد آمدند که موضـعگیری فاطمه (س) در آنها و هم تأیید و یا طرد و رد آن واقعه سبب شده‌اند که تکلیف مردم با استفاده از سنت روشن باشد. شک نیست که آیات قرآن حقایق دینی را در اختیار می‌گذارند ولی سنت بُعد عملی و اجرائی آیات را نشان می‌دهد و پرده از روی ابهام بر می‌دارد.
از برکات وجودی فاطمه (س) یکی این است که بسیاری از تعصب‌های جاهلیت که در جامعه مسلمین رواج داشتند در سایه مواضع او و گاهی هم مواضع پدر درباره او از میان برداشته شده‌اند. عملکرد رسول خدا (ص) درباره فاطمه (س) بگونه‌ای بود که مسلمین در می‌یافتنـد در رابطه با فلان مسأله چگونه موضع بگیرنـد - و یا عمل فاطمه (س) در شرایطی معین سند و حجتی شد برای جامعه امروز که بدانند در هر مورد خاص چگونه باید عمل کنند. بدین سان تأثیر فاطمه (س) در تاریخ اسلام از جهات متعددی فوق‌العاده به حساب می‌آید و کار و برنامه‌اش سبب زنده ماندن بسیاری از تعالیم اسلامی شد. فاطمه (س) بعنوان کوثر

فاطمه (س) خیر کثیر است و مصداق آیه شریفه انا اعطیناک الکوثر. (۲۴) ولادت او هم درس‌آموز بود و هم مایه برکت. در عصری بـدنیا آمـد که مردم، زن بودن و دختر بـدنیا آمـدن را ننگ می‌دانسـتند. در فرهنگ سـنتی آن روز یاد تولد دختران دلها را به هراس می‌افکند و عدم ولادت پسری در خانواده کافی بود که آن را محکوم به فنا بشناسند و او در چنین شرایطی بدنیا آمد.
ولادت او سببی شد که بار سنت‌ها و عادت غلط درهم بشکند و تعصب‌های متعفن ضد انسانی از میان برداشته شود. موضـعگیری پیـامبر در ولادتش درسـی است برای همه انسانها که بداننـد دختر هم موجودی انسانی و گرانقـدر و وجودش مایه خیر و روشـنائی محفل خانواده است .
و نیز پیامبر با اتخاذ موضع نیکو در رابطه با فاطمه (س) عملاً به مردم نشان داد که دختر هم می‌تواند بمانند پسر در محیط خانه عامل نشاط و شادابی باشـد، موجب احساس کمال والـدین باشـد، خیر آفرین باشد آن هم واجد خیر کثیر، و حتی دختر می‌تواند ولایت و امامت را تداوم بخشد. و می‌دانم فاطمه (س) وارث همه پیامبران و بلکه رابطی بین دو امر مهم رسالت و نبوت است . تعصب شکنی فاطمه (س)

پیـامبر در آن جـو بحرانی و در عین تحمـل آن مصـائب کمرشـکن ولادت او را به فـال نیـک گرفت و او را به گلی تشـبیه کرد که استشـمام آن وجود جـان را معطر می‌سـازد (ریحانه اشـمها). چه بسـیارند برنامه‌هائی که توسط رسول خـدا (ص) درباره فاطمه (س) پیاده شدنـد و امروز بعنوان حجتی برای زنان مطرح است. فاطمه (س) از دیدی ام الزمان است در شـرایط خاصـی از زمان پدید آمد که برای تعصب شکنی بسیار مناسب بود .
رفتار پیامبر با فاطمه (س) درس است و حکایت از تعصب شـکنی او دارد. اینکه پیامبر (ص) دست دختر کوچکش را می‌بوسد خود یـک نـوع تعصب شـکنی اسـت و ضـربه‌ای اسـت بر پیکر افکـار پوسـیده مردم آن روزگـار کـه زن و دخـتر را داخـل آدم بحسـاب نمی‌آوردند و حتی این ضرب‌المثل بصورت شعر وجود دارد که بهترین داماد برای آدمی قبر است .
رسول خدا (ص) با موضـعگیری خاص خود درباره دختر خویش به انسانها آموخت که راجع به دختران چگونه تلقی داشـته باشند و دربـاره زن و ارزش وجودی او چگونه بیندیشـید. معنی مواضع او خطـابی به مردان است که از کبر وافاده خود بیرون آئیـد و بفهمید که زن هم در خور مقـام دست بوسـی است. و هم هم خطـابی به زن است که از حقـارت خود بـدرآی و ملعبه دیگران مبـاش. بابی

جدید در زندگی

اما فاطمه (س) نیز خود در مشی و روش زندگی خود بابی جدید را آغاز کرد که منجر به شکستن قالب‌های قدیمی و پوسیده بود و عملاًـ نشان داد زن هم می‌تواند همگام با مردان به پیش رود و به بالاـترین مدارج قرب دست یابد. زن نه تنها انسان است بلکه می‌تواند انسان آفرین و رشد دهنده بزرگترین معجزه آفرینش باشد، و آحاد انسای را در این پهنه گیتی شخصیت و تجسم بخشد.
ما در این بحث کوتاه مواردی از تعصب شکنی‌های فاطمه (س) را با رعایت اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- در امر ازدواج:

عصر فاطمه (س) را در نظر گیرید، با فاصله بسیار کمی از دوران جاهلیت است. درست است که مردم آن روزگار مسلمان شده‌اند ولی این نکته علمی را فراموش نکنید که برای زدودن فرهنگ سابق یک جامعه گاهی تا چند نسل، زمان لازم است. بدین خاطر در عصر او هنوز تفاخر جاهلیت وجود دارد.
نمونه‌ای از این تفاخر را در خواستگاران فاطمه (س) می‌توانیم بیابیم و از پیش گفته‌ایم که افرادی چون عثمان، و عبدالرحمن بن عوف، ثروتمندان آن روز دنیای مدینه به خواستگاری فاطمه (س) آمدند و حتی از راه تطمیع می‌خواستند. فاطمه (س) را در اختیار گیرند.(۲۵)
اما فاطمه (س) با انتخاب و اختیار علی (ع) بعنوان همسر، تعصب جاهلیت را در ازدواج شکست و به مردم نشان داد که تفاخر به مال و ثروت تفاخر بی حساب است، اصل در انتخاب همسر کفویت است و مهمترین بُعد کفویت، بعد ایمان و اعتقاد است. او به ازدواج با علی (ع) فقیر از نظر مادی، و ثروتمند از نظر ایمان و شرف تن در می‌دهد و به درخواست آن مالداران و زراندوزان پاسخ رد می‌دهد.
لیست جهیزیه فاطمه (س) و اطاق عروسی و زفاف او، و با جامه کهنه به خانه شوهر رفتن، و به فرش حصیر قانع شدن، و از زندگی ملکه‌ای خود صرفنظر کردن راه و حیات عامه مردم را در پیش گرفتن و... بنگرید، همه و همه حکایت از تعصب شکنی فاطمه (س) دارد. ۲- در مقام زن بودن:

هر چه درباره بینش تحقیرآمیز مردم آن روزگار راجع به زن بگوئیم کم گفته‌ایم، مردم جامعه ما نمی‌توانند آن صحنه را تصویر کنند زیرا که در عصر طلائی زن زندگی می‌کنند. چگونه می‌توان بیان کرد که با زن چون حیوانی معامله می‌شد؟ و یا او را به گاو آهن می‌بستند برای شخم زمین و... (۲۶)
تحقیرها و کوچک شمردن‌ها در طول مدت زمان بر اثر تکرار و تدریج بصورتی شد که زن هم باورش آمده بود چیزی از مردان کمتر دارد و یا پست‌تر از آنهاست. باورش آمده بود که مرد صاحب فضیلت است نه زن، مرد مالک است و حق مالکیت دارد نه او، همه ارزش‌های اخلاقی در خود شخصیت مرد است نه زن .
هم چنین برخی از مکاتب و مذاهب، زن را عاملی برای فساد می‌شناختند و او را عمله و کارگر (شیطان) بحساب می‌آوردند و کار بجائی رسید که بسیاری از زنان نیز از این فکر حمایت کرده و شخصیت خود را در برابر هم تضعیف و همدیگر را تحقیر می‌کردند.
نقش فاطمه (س) در حیات او این بود که زن را دارای لیاقتی معرفی کردکه مسؤولیت عظیم فرزند داری و حمل امانت الهی در اختیار اوست. و هم عملاً نشان می‌دهد که خداوند عمل هیچ عاملی را از مرد وزن از میان نمی‌برد، چه زن باشد و چه مرد (۲۷)، هر کس عملی درست و به صورت انجام دهد، در خور حیات طیبه است. (۲۸)
او دختر رسول خدا (ص) بود و بعنوان اسوه و سیده نساء معرفی شد، زنی شد که رسول خدا (ص) درباره‌اش فرموده بود اگر علی

(ع) نبود برای فاطمه (س) کفو و همتائی نبود. و هم رسول خدا (ص) کوشید آن دید نفرت‌انگیز را درباره زنان از میان بردارد و دوستی زن را از اخلاق انبیاء معرفی فرماید (من اخلاق الانبیاء حب النساء(۲۹)). ۳- در حضور اجتماعی:

کار فاطمه (س) از آن بابت مهم است که نه تنها از احساس حقارت‌ها کار را به احساس سرافرازی کشاند. بلکه وارد عرصه حیات سیاسی شد و در جامعه بشری بعنوان وجودی مستقل به عرض حال و بیان شرایط و مواضع پرداخت و تا آن روزگار زنان را حق حضور در جامعه و اظهار نظر نبود .

فاطمه (س) آن سنت را شکست و نشان داد در مواردی که ضرورت اجتماعی ایجاد کند، با حفظ شرایط و ضوابط مذهبی می توان از خانه بیرون آمد، و حتی وارد عرصه کارزار شد، و به زخم بندی و پرستاری مجروحان پرداخت.

یا در عرصه سیاسی اگر حق فراموش شد و مردم در مسیر انحراف قرار گرفتند او وظیفه دارد از حق دفاع و مردم را به وظایف آشنا کند و یا اگر ولی امر مسلمین را از حق او دور داشتند او وظیفه دارد به دفاع از مقام ولایت بپردازد و در این کار مرد و زن نداردو فاطمه (س) این راه و رسم را بنیان نهاد و نخستین زنی است که از مقام رسالت و امامت دفاع کرده وتا سرحد مرگ به پیش رفته است . ۴- در احقاق حق:

از تعصب شکنی‌های فاطمه (س) اقدام او در زمینه احقاق حق است. حق عزیز است و برای احقاق آن می‌ارزد که آدمی تن به دشواری‌هائی بدهد و در پای آن تا سر حد جان بایستند. و این مسأله‌ای است که فاطمه (س) در راه آن تلاش بسیار داشت .

به هنگامی که حق کسی مغصوب بماند وظیفه ایستادگی در برابر آن است و این مسأله مرد و زن ندارد. زیرا در بینش قرآنی مردان در آنچه که مالک هستند. نصیب و بهره‌ای دارند و زنان نیز از مکتسبات خود حق و بهره‌ای دارند و دفاع از حق، حتی حق مالی بر افراد واجب است و ارزش این دفاع برای احقاق حق بمیزانی است که رسول خدا (ص) فرمود آنکس که برای دفاع از مالش کشته شود شهید است: من قتل دون ماله فهو شهید. (۳۰)

این مسأله درباره مردان در عصر رسول خدا (ص) وجود داشت اما درباره زنان چنین امری مصداق خارجی پیدا نمی‌کرد زیرا نه زن را داخل آدم حساب می‌کردند و نه او را صاحب ملك و مالی می‌شناختند و شنیدید که حتی زن خود بحساب مال وارث بحساب می‌آمد که پس از مرگ فردی در اختیار وارث او قرار می‌گرفت.

فاطمه (س) زنی است که برخلاف راه و رسم معهود برای احقاق حقش در امرفدك می‌ایستد، طرح دعوا می‌کند و خلیفه وقت را به استیضاح می‌کشاند و بر این اساس سنت‌های دیرین جاهلیت را درهم می‌شکند. اگر فاطمه (س) برای احقاق حق خود قیام نمی‌کرد، اندیشه مسموع نبودن سخن زن که درآن روزگار وجود داشت قوت می‌گرفت و برای همیشه در جامعه باقی می‌ماند. و در آن صورت گمان این می‌شد که زن هرگز نباید حرکتی بکند اگر چه مال او را ببرند ویا حق او را غصب کنند . ۵- ایراد خطبه:

روزگار و شأن زن در آن روزگار کی اجازه می‌داد که برای او حقی و شأنی قائل باشند و اجازه‌اش دهند که حق داشته باشد حرف خود را بزند و از شخصیت خود و یا مقام ولایت و حکومت دفاعی داشته باشد و این مسأله‌ای است که فاطمه (س) آن را در اسلام طرح کرد و پس از آن رعایت آن توسط دیگران هم انجام گرفت.

فاطمه (س) پس از وفات پیامبر به ضرورتی که برای حفظ اسلام و جلوگیری از انحراف مسلمین تشخیص داده بود، دردمند وناراحت در حالیکه کاملاً پوشیده و مستور و توسط گروهی از زنان بنی هاشم احاطه شده بود وارد مسجد شد، پرده‌ای آویخته‌اند و او دور از چشم نامحرم به ایراد خطابه و احقاق حق پرداخت.

خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت ایراد کرد و پس از حمد و ثنای خدا، و ذکر رمز و راز و وظایف رسالت پدر از بدعهد ی مردم و مظلومیت و مغصوبیت خود سخن گفت و درد و راه درمان‌ها را بر شمرد و به مردم هشدار داد که سکوت شان خلاف رأی و مصلحت اسلام، و عملکرد خلیفه در غصب فدك وضع ارث خلاف متن قرآن است. حق را گفت ،و از احتجاج و استدلال و برهان چیزی فرو گذار نکرد، تا حق کشی سنت نشود و متن اسلامی تحت‌الشعاع عملکرد افراد مغرض و یا بیخبر از اسلام قرار نگیرد.

و اگر از فاطمه (س) چیزی باقی نمانده بود جز همین یك خطبه، باز هم به تنهائی این کفایت راداشت که او را زنی سرآمد معرفی کند و در فصاحت و بلاغت او را چون پیامبر و علی در سطح عالی و ارجمند قرار دهد. او در این راه شجاعانه به پیش رفت و از چیزی نهراسید و صدمه‌ها را برخود پذیرا شد و حتی با آگاهی از عاقبت آن بدان تن در داد و این یك تعصب شکنی مهم و بجا بود (و البته با حفظ شرایط اسلامی انجام شد نه به هر بهانه‌ای بی‌اساس). ۶- در حرکت و مبارزه:

فاطمه (س) در آن جو و شرایط نامناسب که زنان را به هیچ می‌انگاشتند راهی را در پیش گرفت که در انحصار مردان بحساب می‌آمد و آن راه مبارزه و درگیری علیه خصم قرآن و اسلام بود و فاطمه (س) از این دید زنی مجاهد و پر کوش می‌توان بحساب آورد.

در آن روزهای اولیه درگیری با کفر و در آن ایام آتش وخون، او مجاهدی راستین بود و در مبارزات مخفی با پدر همراهی و در آن نقشی مهم داشت. در عرصه حیات صدر اسلام حضور کامل او را می‌بینیم وبعدها هم در عصر شعله‌ور شدن آتش جنگ در سال‌های اول هجرت تا فتح مکه، در عصر رزم و جهاد علی (ع) در جبهه با اینکه خطر مرگ با او جداً نزدیك بود هرگز دست و پاگیرهای برای او نبود، بلکه خوشحال و سرافراز بود که شوهری مجاهد و مدافع اسلام دارد، شمشیر خونین علی را او می‌شست، زخم‌های او را فاطمه (س) مرهم می‌نهاد، لباس خونین علی را او می‌شست، لباس خونین علی را او تطهیر می‌کرد و بالاخره با دلگرمی‌های خود، علی در مبارزه با خصم قوی‌تر می‌ساخت.

او بمانند شوهر در مبارزه با مستکبران ،مسرفان و گردنگشان است، سنگردار است و پیشتاز، فریادگر تاریخ است علیه نابسامانی‌ها، نا امنی‌ها و ناحقی‌ها، و در این همرزمی روشن بین است و بردبار، با هدف مقاوم و در طریق مقصد خویش می‌ایستد و تا پای جان به پیش می‌رود و این مبارزه بخاطر مکتب از سوی فاطمه (س) درسی عظیم است برای همه آنها که می‌خواهند در وادی عشق حق گام بردارند. ۷- در شکستن تعصب زنانه:

این کار و اقدام فاطمه (س) هم شگفت‌آور است. او زن است و بمانند دیگر زنان در رابطه با همسر باید حساسیت داشته باشد. می‌دانیم از ویژگی‌های زنان در رابطه با همسر خود انحصارطلبی است آنها می‌خواهند که شوهرشان صرفاً از آن آنها و حتی در ملکیت آنان باشد اگر داستان ازدواج مجددی برای همسرشان پس از مرگ آنها هم مطرح گردد شنیدن آن برای بسیاری از آنها قابل تحمل نیست .

فاطمه (س) هم بخاطر زن بودن باید اینچنین فکر کند، امام مسأله تعقل او بسی‌فراتر از این حد و مرز است می‌داند که خداوند برای هر خلقی و پدیده‌ای شرایط و ضوابطی معین کرده که تخلف از آن برای آدمی غیر قابل امکان است. صفت عمده، غریزه خواهندگی و طلب است. و کسی را نمی‌توان از این طلب دور و معاف داشت، و این خاص مرد یا زن نیست و جنسیت نمی‌شناسد. اما واداشتن همه افراد که اینگونه بیندیشند کاری آسان نیست .

فاطمه (س) بانوئی اهل عقل و ادراك است، تعصب دارد ولی نه حسودانه و کورکورانه زیرا او بفرموده رسول خدا (ص) معتقد است اگر بناست تعصبی مطرح باشد باید آن را در مکارم اخلاق بکار گیرد. (۳۱)فاطمه علیها السلام می‌داند که علی مرد کار

است، مرد رزم و جهاد است، مرد بیرون است. پس از فوت او نیاز به همسری دارد که هم خانه را سرو سامان دهد و هم فرزندان را اداره کند.

بدین خاطر از وصایای فاطمه (س) یکی این مسأله است پس از مرگ من، امامه (خواهر زاده او) را بعقد خود درآورد زیرا مردان را از زن گرفتن برای اداره کانون چاره‌ای نیست و او برای فرزندان من مثل من است (۳۲) و این جرأتی است اخلاقی که تنها در فاطمه (س) ملاحظه می‌شود و نوعی شکستن تعصب زنانه است توسط یک زن، اما زنی معصومه .

فصل ۲۰: هدایت زنان

مقدمه

درباره فاطمه (س) چه می‌توان گفت؟ او را از هر بعد و نظری که بنگریم عظیم است و در هر جنبه‌ای از جنبه‌های حیات فردی سرآمد است. او نه تنها برای خود زنی کامله و عاقله است، بلکه برای جامعه زنان الگوئی لایق، معلمی بزرگ ورهبری واجد همه اوصاف رهبری است .

از کارها و مسؤولیت‌هائی که او برای خود برگزید مسؤولیت رهبری و معلمی زنان است، کاری که در خور شأن او و متناسب با شرایط زندگی روزمره زن است. وجودش برای زنان هم چون ابر رحمت و حضور فعالش در مجمع زنان موجب رشد و پیشرفت آنها و دوری از عوامل گمراه کننده بود.

فاطمه (س) این لیاقت را در خود احساس می‌کرد که مسؤولیت هدایت زنان را بر عهده گیرد و در این راه تن به کار و اقدامی مسؤولانه دهد. برای امت اسلامی در آن روزگار وجود او بسیار ضروری بود زیرا جامعه زنان در تطبیق شرایط خود باسلام به وجود فردی چون او سخت محتاج بودند. خانه فاطمه (س)

در شرح و توصیف خانه‌اش گفتیم که خانه‌ای گلین و محقر بود، ولی خدای خواست که این خانه مرکز انوار الهی باشد و از آن نورهای روشن و درخشان پدید آیند و با انوار مکتسبه از فاطمه (س) جهان تاریک را روشن سازند.

خانه فاطمه (س) تنها محل سکونت علی نبود، و تنها مرکزی برای تربیت و رشد فرزندان نبود، بلکه مدرسه‌ای عظیم بود که در آن شاگردانی بزرگ پرورش یافتند که بعدها هر کدام به نحوی باشکوه در جهان اسلام درخشیدند نمونه‌های تربیت او از این باب اندک نیستند.

از القاب فاطمه (س) یکی لقب زهرا است، یعنی درخشان و درخشنده، و فاطمه (س) جداً وجودی درخشان برای جهان اسلام و دنیای زنان بود. چه بسیار است عده کسانی که در گذشته از افاضات وجودی او بهره‌مند شدند و یا همین امروز هم به برکت فیوضاتش راه زندگی خود را می‌یابند. شعاع تفکر در اندیشه فاطمه (س) چندان وسیع است که از مرز دنیای اسلام گذشته و نقاط دیگری از جهان را روشن کرده است .کسانی که به برکت رهنمودهای او راه یافتند اندک نیستند. نخستین معلم زن

درباره فاطمه (س) چه می‌توان گفت جز آنکه بگوئیم او معلم بزرگ زنان، رهبر وهادی آنها، و اسوه و الگوی آنان است خانه او با همه کوچک بودنش مدرسه و مرکز درس است. زنان مدینه و گاهی هم زنان نقاط دیگر به منظور درک و فهم مسائل به حضورش می‌رسیدندو از محضرش کسب فیض می‌کردند.

تلاش او در این بود که به هدایت زنان پرداخته و آنها را بسازد. کار معلمی او در جهان آن روز وجود داشته و آثار آن تاامروز هم

ادامه دارد. نقش او در تهذیب و تکامل زنان و هم در حل مسائل خاص زنانه‌شان در بعد تطبیق با تعالیم اسلام فوق‌العاده بود و توان ارتباط او با زنان بخاطر هم جنس بودن با آنان بسیاری از دشواری‌های پیامبر رادر امر ایفای رسالت خود با این طبقه رفع می کرد.

در آغاز کار که هنوز اسلام در حال شکل گرفتن بود، تلاش فاطمه (س) در این قسمت پراکنده و به تناسب شرایط اتفاقی بود. ولی بعدها که بازار اسلام رونقی یافت و بر عدّه مسلمین افزوده شد، مخصوصاً در سه سال آخر حیاتش، درسی‌آموزی‌ها به صورت رسمی و منظم درآمد و بخشی از اوقات زندگی شبانه روزی او را پر می کرد زنان مهاجر و انصار به خدمتش مراجعه کرده و از او درس زندگی و دین می‌آموختند . وظایف و مسؤولیت‌های او

فاطمه (س) در خود براساس بینش اسلامیش احساس مسؤولیت می کرد و برای خویش وظایفی را می‌شناخت از جمله آنکه نا آگاهان را بیاگاهاند و نقاب از چهره‌تعالیم اسلامی بر دارد و راه و روش پیاده کردن آن را به زنان بیاموزد زیرا آغاز امر بود و چنان نیازی در سطحی بالا .

از سوی دیگر او این وظیفه را درباره خود احساس می کرد که راه زنده و با شرافت ماندن را به آنها یاد دهد و در سایه این آموزش‌ها دست متجاوزان و آلودگان را از دامن زن کوتاه نماید و شر بدخواهان را از سرشان دور دارد.

فاطمه (س) به زنان آموخت که شأن و رتبت‌شان بسی‌بالاتر از آن است که ملعبه دست آلودگان باشند وبعنوان ابزاری در خدمت رونق دادن بازار شهوات قرارگیرند. به آنها تفهیم کرد که بهای وجودشان بهشت است و این یک گناه، نابخشودنی است که خود را ارزان بفروشند و یا در خدمت مفاسد و رسوائی‌ها قرار گیرند .

فاطمه (س) برای خود این احساس مسؤولیت و تعهد را داشت که نظام عقلی را در جامعه زنان رونق دهد، اندیشه‌شان را متوجه تربیت درست نسل و تحکیم کانون خانوادگی نماید و این روحیه را در آنان زنده سازد که صعودها و سقوطها در گرو کار و تلاش آنهاست و آینده نیک و بد جامعه در سایه سرمایه‌گذاری امروز آنها .

و بدین سان فاطمه (س) یک رهبر است و یک راهنما، رهبری که معصومه است و خطاها و لغزش در کار او و در راه و روش او وجود ندارد. رهبر زنان دیروز و امروز جامعه است و بگفته ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص او فاطمه (س) است از آن بابت که از نظر فضل و حسب و رشد ازدیگر زنان امت بریده و در سطحی فراتر است . آموزش زنان

از خدمات و کوشش‌های فاطمه (س) خدمت او در آموزش زنان بود و اما اینکه او چه چیزهائی به زنان می‌آموخت پاسخ آن برای نوع شاگردان او متفاوت است. برخی از آنها در سطوح بالاتر وگروهی در سطوح پائین‌تر بودند به افرادی چون اسماء بنت عمیس در سطحی نسبتاً بالاـ آموزش داشت و حتی از تفسیر قرآن و نکته‌هائی مهم از معارف اسلامی را می‌آموخت و برای بعضی دیگر مسائل شرعی و دینی روز مره.

او هم چنین به زنان می‌آموخت که در امر تربیت فرزندان چه جنبه‌هایی را مراعات کنند و یا در حضور اجتماعی چه ضرورتهائی را در نظر گیرند، در برخورد با شوهر و همسایه و مردان و زنان مختلف، والدین و مهمان چگونه عمل کنند.

هم چنین گاهی فاطمه (س) به زنان درس جرات و شجاعت می‌داد بگونه‌ای که قادر باشند از لذت خودخواهی‌ها و هوسمندی‌ها بگذرند، حق گوی و حق جوی باشند، اهداف عالیتری را در زندگی روزمره خود برگزینند و از هر چه که پستی و انحطاط است دوری جویند، او روح ورع و تقوا را در آنان می‌دمید و با هشدارها و وعده و وعیدهای نشأت گرفته از قرآن آنان را به راه صواب وامیداشت . استدلال و محاجه

ازکارهای مهم حضرت زهرا (س) آموزش راه و رسم دفاع در عقیده و ایمان است. اینکه افراد باید مسلمان باشند یک مسأله است و جمع عظیمی آن را پـذیرفته و مورد رعایت قرار می‌دهنـد. اما این هم نکته مهمی است که افراد بتواننـد از عقیده خود دفاع کنند و با محاجه و استدلال طرف مخالف را قانع سازند.

دو زن در امر دینی درگیری و بـا هم مبـاحثه داشـتند. کارشـان از بحث به درگیری کشـید. از این دو زن یکی مؤمن بـود و دیگری معانـد. فاطمه (س) دلایل درست را در اختیار زن مؤمن قرار داد تا بتوانـد در بحث پیروز شود و طرف مقابل را اقناع کنـد و هـدایت فاطمه (س) اثر خود را گذارد و او در بحث خود پیروز و فوق‌العاده خوشحال شد.

آنگاه فاطمه (س) که از این پیروزی خبر یافت به او فرمود سـرور فرشتگان به پیروزی تو بیشتر از سرور و خوشحالی تو است و حزن و انـدوه شـیطان در شـکست او بیش از حزن و انـدوه آن زن اسـت.(۳۳)(زیرا بحـث حـق و باطـل و پیروزی حـق بـود). آمـوزش همسرداری

از دیگر آموزش‌های فاطمه (س) به زنان آموزش درس مدیریت کانون و رعایت حقوق خانواده بود.

و در آن روزگار که مردان بر زنان استیلای کامل داشـتند و حتی زن را مثل برده خود حساب می‌آوردند موضعگیری اسلام در قبال زنان و حمایت از آنها این خطر را هم برای برخی از عاقلان پدید می‌آورد که از اطاعت مشـروع همسـر سـرباز زنند و تبعیت لازم را نداشته باشند و این خود نیاز به اصلاح اندیشه و پیگری داشت .

فاطمه (س) سعی داشت ضمن آشنا کردن زنان به حقوق خود و همسر و فرزندان پاره‌ای از اندیشه‌های افراطی یا تفریطی را در آنان تعـدیل کنـد. نه آنچنـان که زنـان تسـلیم باشـند و در همه امور اطاعت کننـد حتی در گناه، و نه آنچنان عاصـی و نافرمان که حقوق شـوهر را نادیـده گیرنـد. زیرا اصولاًـ در هر انقلاـب فکری کـه در جـامعه‌ای پدیـد آیـد افراد خیلی زود بـه افراط و تفریـط کشانـده می‌شوند.

او هم چنـان دفـاع از حق شوهر را ضـروری دانست، بویژه که در همسـر حقانیتی راجع به مسأله‌ای باشـد. عـدم اطاعت از فرمان بحق شوهر را نوعی قبول لعنت خدا و فرشـتگان معرفی فرمود. تسـلیم زن به شوهر را در گناه، (مثل روابط جنسی با شوهر مست) براساس سخن پیـامبر خریـداری لعنت‌ها به تعـداد سـتارگان آسـمان. و وجود کسـی که بتوانـد مرزها را برای زنان معین و به آنها تفهیم کند بسیار ضرور بود. طرز برخورد با زنان

فـاطمه (س) دربرخورد بـا زنـانی که برای کسب دانش و اطلاع نزد او می‌آمدنـد صبر و حوصـله بسـیاری را از خود نشان می‌داد، از کثرت سؤال و پاسخ خسته می‌شد ولی آن را به روی خود نمی‌آورد و می‌کوشید کسی را شرمنده نسازد به نمونه زیر از این برخورد فاطمه (س) توجه کنیم .

زنی به نزد فاطمه (س) آمد که مادر پیری دارم، در امر نماز برای او سؤال و اشتباهی پیش آمده،مرا به نزد تو فرستاد تا پاسخ صحیح را از تو بیاموزم. آنگاه سؤال راطرح کرد و فاطمه (س) پاسـخ آن را داد. اجازه خواست که سؤال دومی را مطرح کند و فاطمه (س) اجازه داد و او طرح کرد و پاسخ یافت. اجازه سؤال بعدی وبعدی، تا ده سؤال شد و فاطمه (س) هم چنان به آنها جواب می‌داد و آن زن خود از کثرت سؤال شرمنده گشت و گفت:

ببخشـید شـما را خسـته کرده‌ام، دیگر مزاحم نمی‌شـوم. فـاطمه (س) فرمـود هر چه سؤال داری بـپرس من از پاسـخ به سؤال رنجیـده نمی‌شوم. داسـتان پاسـخگوئی من به سؤالات شما همانند داستان کسی است که صد هزار دینار را با خود ببرد و آن را بر دوش خود حمـل کنـد – آیـا چنین عملی بر او نـاخوش خواهـد آمـد؟ – برای هر پاسخ من به سـؤال تـو هزاران هزار اجر است و هم فرمود من

ازپدرم شنیدم که دانشمندان امت من در روز قیامت به اندازه دانش‌شان ومیزان تلاشی که در جهت راهنمائی بندگان خدا داشته‌اند ارج و قرب می‌یابنـد... البته این نکته را هم اضافه کنیم که فاطمه (س) در امر ارتباط با زنان امین و راز دار بود، سعی بر این داشت که اسرار آنها را حفظ کند و جلوی آبروریزی‌ها را بگیرد.(۳۴) ثمره تلاش و تربیت

فـاطمه (س) کوششـی فوق‌العـاده برای تربیت و هـدایت زنان داشت و ثمره تربیت او از یکسو فرزنـدان او هسـتند که شـرح و معرفی حالات و صـدمات به هر یک از آنها دفتری جـداگانه می‌طلبد و از سوی دیگر ده‌ها زن که هر کدام در دوران حیات خود هم چون آفتابی در آسمان اسلام درخشیدند و در عصر خود هادی و راهنمای دیگران بودند.

به نظر ما یکی از راههای شـناخت فاطمه (س) شناخت دست پروردگان فاطمه (س) است، تجلیات آنان خود حکایت دارد از شأن و عظمت فاطمه (س)، چه بسیارند زنانی که رشـد اسـلامی و اجتماعی خود رامرهون فاطمه (س) بوده‌اند و حتی بر اثر رهنمودهای او شرایط خانواده و همسر را تغییر داده‌اند.

ما برای ذکر نمونه دو تن از شاگردان فاطمه (س) را نام می‌بریم که نسبتاً معروفترند و درخشندگی بیشتری از خود نشان داده‌اند. ۱- اسماء بنت عمیس:

دست پرورده فاطمه (س) است، همسـر ابوبکر بود، پس طبعاً در جریان امور و وقایعی بود که در دسـتگاه خلافت می گذشت. اسماء محرم راز فـاطمه (س) بود، او همـان کسـی است که در شسـتشوی فـاطمه (س) پس از مرگ بنا به وصـیتش حضور داشت وبه علی کمک می کرد. فاطمه (س) درباره او سـرمایه‌گذاری وقتی بسیار داشت و چه بسیارند نکته‌هائی که او از محضر فاطمه (س) کسب کرد و بعدها در زندگی از آن بهره گرفت .

در داسـتان تصویب و نقشه ترور علی که در خـانه ابوبکر صورت گرفته بود اسـماء خبر آن را یافته بود، قرار بر این بود که خالـد بن ولید (اباسلیمان) در مسجد در کنار علی بنشیند و بمحض خاتمه یافتن نماز ابوبکر علی را بکشد. اسماء از این جریان شدیداً بیمناک شد و جرأت نکرد که خبرآن را مستقیماً به علی برساند.

کنیز خود را دسـتور داد که به نزد علی برو و قرائت صـحیح و تفسـیر این آیه را از جانب من از علی بپرس و پاسـخ بیاور آن آیه این بود: و جـاء رجـل من اقصـی المدینـهٔ یسـعی، قـال یـا موسـی ان الملاءـ یـأتمرون بک لیقتلوک، فاخرج انی لک من الناصـحین (۳۵) (ترجمه: مردی از نقطه دور دست دوان دوان آمـد و گفت ای موسـی مردم در این تصـمیم و اراده‌انـد که ترا بکشـند، زود بیرون رو من از نصیحت کنندگان و خیرخواهان توام).

کنیز آیه را به علی رسانید - و علی کنه قضـیه را دریافت و پیام داد انّه یحول بین المرء و قلبه (۳۶) (مطمئناً خداوند بین من و آنها را حائل خواهد شد) و بر این اساس خاطر اسـماء را آسوده کرد. داستان هم به همین گونه بود. ابوبکر در حین سلام نماز ازتصمیم قتل علی در مسـجد منصـرف شـد و قبـل از سـلام گفت: یـا ابـا سـلیمان لا تفعل ما امرتک، و ان فعلت قتلتک.(ای اباسـلیمان آنچه به تو دسـتور دادم اجرا مکن، اگر چنان کنی تو را خواهم کشت) و نماز را با السلام علیکم و رحمهٔ الله خاتمه داد. و علی از خالد پرسید ه چه بود او هم حقیقت حـال را بـاز گفت. و علی با او درگیر شـد و بر زمینش کوبیـد که آیا تو را بـدین حـد جرأت است و گروهی علی را به پیـامبر و فـاطمه (س) قسم دادنـد که از او دست بردار و رهـایش کنـد (و گوینـد در آن ایـام فاطمه (س) بیمار و بستری و تبدار بود). ۲- فضه:

از شاگردان فاطمه (س) و پرورش یافته در خانه او خادمه اوست. او ظاهراً از اسـرای جنگی است که رسول خدا (ص) او را به فاطمه

(س)بخشیده بود. (گوینـد او دختر پادشـاه هنـد بود و به علوم غریبه از جمله علم کیمیـا یـا اکسـیر اطلاعی داشت و وقتی وارد خانه فـاطمه (س) شـد و آن را خالی از زیور یافت با اسـتفاده از آن علم برخی از اشـیاع خانه را به طلا تبـدیل کرد و علی (ع) به او تفهیم کرد که او را نیـازی به این امور نیست و از او خواست آن‌هـا را به وضع اولیه‌اش برگردانـد و او نتوانست). سالها در خانه علی بود و عاشق فاطمه (س) و خاندان او بود و هرگز تاب جدائی از آنها را متحمل نبود .

در خانه فاطمه (س) به بسیاری از رموز علمی و فنی آشنا شـد، قرآن را حفظ کرد به آموزش تفسیر قرآن پرداخت و الحق قرآن را در خون و رگ خود جریان داد. عابـدی بیماننـد گردیـد، کم کم کارش بجائی رسـید که قدم در جای قدم فاطمه (س) می‌نهاد، در عبادت‌ها سعی داشت به او تأسی کند در داستان اطعام افطاریه خود در سه شب متوالی به مسکین و یتیم واسیر فضه هم مشارکت داشت .

او زنی است که بعدها ازدواج کرد .و صاحب فرزنـدانی شد. در واقعه کربلا بهمراه حسین و خاندانش حضور یافت و پس از واقعه کربلا بمانند دیگر مصیبت‌زدگان و اسیران بود. و گویند ۲۰ سال پس از آن واقعه زنده بود و در تمام آن مدت هیچ سخنی نگفت و تکلمی نکرد جز با آیات قرآن. به این نمونه توجه فرمائید در بیابان او را دیدند و پرسیدند:

- تو کی هستی؟ جواب داد: و قل سلام فسوف تعلمون (اول سلام کن بعد به زودی خواهی فهمید).

- از کجا می‌آئی؟ جواب داد: من مکان بعید (ازجائی دور)

- به کجا می‌روی؟ جواب داد: ولله علی الناس حج البیت (از جانب خدا طواف بیت واجب شد)

- چند روز است در راهی؟ جواب داد: ولقدخلقنا السموات و الارض فی ستّهٔ ایام (ما آسمانها را در ۶ روز خلق کردیم).

- به همین ترتیب سؤالات بود وجواب او به آیه قرآن - و در این هنگام فرزنـدانش سررسـیدند که او مادر ماست و شـرح حال او را بـاز گفتنـد. او این همه زنـدگی و مهـارت کلامـی را در سـایه تربیت فاطمه (س) بـدست آورده بود و کیست که زنان را بـدینگونه پرورده باشد. --

۱- کشف الغمه - منتهی الامال ص ۱۳۳ ج ۱.

۲- آیه ۳۴ - سوره آل عمران.

۳- ص ۱۲۲ وسایل الشیعه ج ۱۴.

۴- ریاحین الشریعه - ج ۱ ص ۲۱۶.

۵- ص ۴۲ حلیه الاولیاء ج ۲.

۶- ص ۱۳۴ منتهی الامال ج ۱.

۷- ص ۷۵۱ الاستیعاب.

۸- درج و گهر.

۹- آیه ۶۱ سوره آل عمران.

۱۰- حدیث نبوی.

۱۱- آیه ۱۱۰ - آل عمران.

۱۲- السیرهٔ النبویه.

۱۳- ص ۲۰۸ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲.

۱۴- شرح آن گذشت .

۱۵- آیه ۹ سوره حشر.

۱۶- آیه ۷ و ۸ سوره دهر.

۱۷- ص ۵۶ بحار ج ۴۳.

۱۸- فاطمه الزهراء - بخش دعا.

۱۹- ص ۱۴۲ کشف الغمه.

۲۰- احقاق الحق ج ۱۰.

۲۱- آیه ۱۱۱ سوره مؤمنون.

۲۲- ص ۴۰۸ المصدر.

۲۳- ص ۹۴ الزهراء - ملا محسن فیض.

۲۴- سوره کوثر.

۲۵- به فصل ۷ مراجعه شود.

۲۶- مراجعه شود به کتاب زن در اسلام و غرب.

۲۷- آیه ۱۹۵ سوره آل عمران.

۲۸- آیه ۹۷ سوره نحل.

۲۹- حدیث - مکارم الاخلاق.

۳۰- حدیث نبوی.

۳۱- پیامبر - مکارم الاخلاق.

۳۲- منتهی الامال ج ۱ ص ۱۳۷.

۳۳- بحار ج ۲ ص ۸.

۳۴- ص ۳ بحار ج ۲.

۳۵- آیه ۲۰ سوره قصص.

۳۶- آیه ۲۴ سوره انفال.

بخش ۷ : حیات سیاسی فاطمه (س)

حیات سیاسی فاطمه (س)

این بخش خود شامل سه فصل است. فصلی ازآن در موردمشی سیاسی فاطمه (س) است. و در آن سعی داریم از راه و روشی که فاطمه (س) در زندگی به کار می‌گرفت و از آینده‌نگری او بحث کنیم و سپس جلوه‌های مشی سیاسی او سخن گفته و اعلام حق او، صراحت لهجه‌اش، احتجاج و توبیخش، بی‌اعتنائیش، از سیاست مات کردن او بحث خواهیم کرد و حاصل مشی او را در عرصه سیاست عرضه خواهیم داشت .

فصل دوم آن در موردحق‌طلبی‌های فاطمه (س) است و در آن از جریان سقیفه و تلاش مخالفان در این راه و کوشش و تلاشی که برای سرکوب کردن علی (ع) بکار برده‌اند بحث کرده و دور نمای آینده و اندیشه او را در گشودن باب مبارزه مورد بررسی قرار

داده و از تلاش فاطمه (س) در احقاق حق خود و علی (ع) سخن خواهیم گفت و از استنصارهای او بحث خواهیم کرد .
و بالاخره فصل آخر آن در مورد مبارزات فاطمه (س) است و در آن پس از ذکر مقدمه‌ای از هدف و مراحل مبارزه و رمز سماجت‌های او و خیانتهائی که به او شده بحث کرده و از دو گونه مبارزات فعال و منفی او وتداوم آن مبارزه سخن خواهیم گفت. و سرانجام از حاصل مبارزه و صدمات ناشی از آن بحث خواهیم کرد .

فصل ۲۱: مشی سیاسی

مقدمه

اسلام دینی است که ما را به موضع گیری مثبت در رابطه با جهان و واقعیت‌های آن دعوت می کند و از ما می‌خواهد در رابطه با حوادث و جریانات بی‌تفاوت نباشیم. حرکت‌ها و وقایعی که در حیات بشر پدید می‌آیند هر کدام بنحوی در سرگذشت ما و بشریت مؤثرند و طبعاً طرز برخورد با آن وقایع باید مسؤولانه باشد. و اصولاً از طرق ارزیابی شخصیت انسان و شناخت این مسأله که چه کسانی صاحب قدرت و ارزشند یکی این طریقه است که درباره مواضع او در رابطه با پدیده‌ها به ارزیابی بنشینیم .
براساس این معیار می‌توان فاطمه (س) و همسرش را از پیشروان حرکت اسلامی دانست و از نخستین و مهمترین افرادی که برای حفظ و تداوم حرکت اسلامی قد برافراشتند. و در راه مبارزه و جهاد خود تا سرحد از دست دادن جان به پیش رفتند. آنها در دورانی از حیات اسلامی می‌زیستند که دوره بحران، دوران حساسیت و دوران آماده باش لشکر اسلامی بود. بدین سان راجع به وقایع و حوادث حساسیت بیشتری لازم بود. و اینکه فاطمه (س) در عین داشتن قلبی مهربان، دست و بدنی در حال کار و تلاش، با تنی خسته و اندیشه و جسمی مشغول به اطاعت چون سیاستمداری قهرمان در صحنه ظاهر می‌شود و عرض وجود می کند به خاطر وجود آن شرایط خاص و بحرانی است . حیات سیاسی فاطمه (س)

اگر سیاسیت را به معنی نوع برخورد و روابط متقابل بین مردم و هیئت زمامدار بحساب آوریم همه انسانها باید افرادی سیاستمدار باشند و در این رابطه جنسیت مطرح نیست. فاطمه (س) دختر پیامبر سزاوارترین افراد برای مشارکت سیاسی و حضور در صحنه سیاست است .
او با اینکه بدنی خسته ناشی از کار روزانه و رسیدگی به امور خانه و سرپرستی چند کودک خردسال دارد، و با اینکه اشتغالات اجتماعی متعددی او را به خود مشغول می‌دارند خود را از سیاست دور نمی‌دارد و هم چون سیاستمداری قهرمان در صحنه زندگی و حتی مبارزه حاضر می‌شود و سعی دارد گره کوری را باز نماید.
او زندگی سیاسی و آشنائی با الفبای آن را از همان دوران خردسالی و از سنین ۵- ۶ سالگی آغاز کرد. زیرا او همه گاه بهمراه پدر و حاضر و شریک در درگیری‌های پدر با مردم نابکار بود و دوران سخت قبل از هجرت را با همه دشواری‌ها و مصائب آن گذراند.
آن روز که ازدواج کرد و زندگی مشترك خود را آغاز نمود بازهم در جریان زندگی اجتماعی همگام با علی (ع) به پیش می‌رفت و سنگر به سنگر با او همراهی می کرد. و پس از وفات پیامبر فصلی جدید از زندگی را آغاز کرد که در آن برای تحکیم پایه‌های انقلاب حتی دست به احقاق حق و مبارزه گشود و در جریان سیاسی عظیمی حضور یافت که در آن براساس توطئه‌ای علی، آن رادمرد جهان بشریت را از صحنه سیاست بیرون رانده بودند.
فاطمه (س) کاری به این نداشت که پدرش رسول خدا (ص) سرگرم انجام مهمترین وظایف و مسؤولیت‌های خویش است و یا

شوهرش پیشوای راستین امت و مردی مجاهد و جنگجوست خود را زنی مسلمان می‌دانست که باید به وظایف خویش آشنا بوده و تکلیف و وظیفه شرعیش را شخصاً عمل کند. بدین خاطر در روزهای آتش و خون و شکنجه پس از وفات پیامبر، و در روزهائی که سیاست روز آتش زدن به در خانه و بیعت خواهی از روی زور و اعمال قدرت بود، قد علم کرد تا تکلیف دینی و سیاسی خود را نیکو به انجام رساند. در مشی سیاسی او

مشی سیاسی فاطمه (س) مشی اعتراض، بی اعتنائی، عدم تأیید دستگاه رهبری، مشی به محاکمه و استیضاح کشاندن رهبر و خلیفه موجود امت، مشی مظلومیت و سرانجام که فریاد به جائی نرسد گریستن است، آن هم نه برای عقده دل خالی کردن بلکه برای بیدار کردن و هشیار ساختن اذهان به سوئی که در آنجا حقی را زنده دفن کرده‌اند.

مشی سیاسی فاطمه (س) مشیی آگاهانه، توأم با بینش و بصیرت، اندیشیده و حساب شده، انتخابی و گزینش شده و مبتنی برایمان و عقیده است، هدف آن سعادت انسانها و نجات از بردگی‌ها و ذلت‌ها، و تضمین و فراهم آوردن مبادی ارزش‌های معقول در جامعه است. او می‌خواهد جامعه‌ای بسازد که در آن انسانها زندگی کنند نه چند بره تسلیم و بی رأی و بی محتوا.

و آنچه در این راه از شأن و سیاست او بدور است حیله گری، فریبکاری، وعده‌های تو خالی در دل، تحمیق در استحمار مردم، گندم نمای جو فروش بودن است. این سره و خالص بودن بدان خاطر است که سیاست فاطمه (س) از اسلام مایه می گیرد و در اسلام حیله و نیرنگ نیست، بر سر مردم کلاه گذاردن نیست، با خلق خدا حُقه بازی کردن وجود ندارد، باید راست و مستقیم به پیش رفت چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند. سیاست نان را به نرخ روز خوردن سیاست نامردمی است و شأن اسلام ازآن پاک و مطهر است .

او در این سیاست که الهی است راست و با استقامت به پیش می‌رود و در آن باکی از کتک خوردن، بدن خود را به رنج افکندن ندارد. او درس جرأت وشهامت را از پدر خود گرفته و در مکتب و خانه علی (ع) و در سایه همگامی با او آن را تقویت نموده است. برای او هدف الهی مهم است و در دفاع از هدف باید ایستاد. ما در تاریخ اسلام و حتی بشریت زنی را سراغ نداریم که در راه هدف الهی و اندیشیده وآینده‌نگر خود تا بدین میزان به پیش رفته باشد و مصداق آیه فاستقم کما مرت که درباره پیامبر نازل شده است، باشد. (۱) آینده‌نگری او

او در سیاستی که در پیش گرفته، با چشم باز به پیش می‌رود، آینده را چنان می‌بیند که گوئی اینک در پیش روی او حاضر است و جمع بندی از گذشته را چنان در پیش رو دارد که گوئی قدم به قدم در طول بروز و ظهور حوادث گذشته حضور داشته است مشی خاص او در سیاست مبتنی بر آگاهی و شناخت دقیق از اسلام و از روح زمان است و این خود سازنده روشی نو برای اقدام فاطمه (س) است. یک نمونه از پیش بینی وآینده‌نگری او را از زبان ابن ابی الحدید ذکر کنیم:

او در مورد ترک مردم از خلافت علی (ع) آنها را مورد سرزنش قرار داد و چنین فرمود: اکنون آماده حوادث ناگوار باشد و منتظر شمشیرهای برنده و هرج و مرج دائم و دیکتاتوری ستمکاران باشند، بیت‌المال شما را غارت خواهند کرد و منافع شما را به جیب خود خواهند ریخت...(۲)و خواننده گرامی خوب توجه دارد که چگونه این پیش بینی‌ها به وقوع پیوست و چگونه آنچه را که فاطمه (س) در این زمینه عرضه داشته بود برای مردم پیش آمد - آن هم نه در قرون بعد بلکه در فاصله‌ای اندک و کمتر از ۲۰ - ۱۵ سال .

آری او حتی در بستر بیماری وضع آینده را پیش بینی کرد و به زنان فرمود که چه آینده‌ای در انتظار مردان آنهاست و آینده تاریک مسلمین را می‌نگریست. و هم او می‌دانست امروز حق او را بردند، و علی (ع) را خانه نشین کردند و فردا نوبت حسن و حسین، و روز بعد و علی الاسلام السلام است . جلوهای مشی او

مشـی فاطمه (س) را می‌توان در چهره‌های گوناگون و متعـددی ملاحظه کرد که با تکیه بر خطوط کلی انـدیشه فاطمه (س) آنها را مورد عنایت قرار می‌دهیم . ۱- مشی اعلام حق:

از خطوط کلی سیاست فاطمه (س) این است که چون رسولی قصـد اعلام حق را دارد و می‌خواهـد به دیگران برسانـد آنچه که در پیش گرفته‌انـد چگونه است؟ آیـا به صواب است یـا نـاصواب؟ او در مسأله فـدک بیش از آنکه به جنبه مـالی و اقتصادی آن توجه داشته باشد به جنبه حقانیت مسأله عنایت می کند .

او می‌خواهد بگوید فدک حق من است و این حق باید رعایت گردد. او می‌خواهد با غصب حق مبارزه کند و حرمت اموال مسلمین حفظ بمانـد. البته او به این نکته آگاه است که مسأله فدک به یک معنی غصب ولایت مطلقه است و دشـمن به همین دید و نظر آن را از فاطمه (س) باز داشته بود. می‌خواسـتند علی (ع) و فاطمه (س) از نظر اقتصادی به زانو در آینـد و در آن صورت تیغی بران در دست نداشته باشند.

فـاطمه (س) اعلاـم حق می کنـد و دسـتگاه حاکمه را از سوء اعمال بر حـذر می‌دارد. با روشـنگری خود و ذکر آیات مربوط به ارث سعی دارد به آنان تفهیم کنـد که خلاف قرآن عمل کرده‌انـد و کسـی که این چنین باشـد در خور حاکم اسـلامی شدن نیست... ۲- مشی صراحت لهجه :

فاطمه (س) در مشـی سیاسـی صـریح اللهجه است، مطلب خود را بـدون پرده با مردم در میان می گذارد و سـعی دارد به مردم تفهیم کند در چه شـرایطی هسـتند. و یا اگر بنابود عیب و ایرادی را از خلفا بیان کند آن را به صـراحت می گفت و از این باب حجت را بر مردم و بر آنان تمام می کرد.

او در بیان مسائل از کسی باک ندارد و از این امر نگران نیست که خلیفه مسلمین را به استیضاح بکشاند. برای او شخصیت ظاهری و عنـوان مطرح نیست، حـاکم هـم چـون احـدی از مسـلمانان است، بـا این تفـاوت که مسؤولیت او سـنگین تر است. آنچه مهم اسـت شایستگی و لیاقت است نه نام و عنوان.

او چنـان صـراحت لهجه دار دکه به ابوبکر گفته بود به خـدا قسم من در هر نمـازی که می‌خوانم به تو نفرین می کنم. (۳) و در بیان این مسله بیمی به خود راه نمی‌دهـد. بـدین نظر در حیـات فاطمه (س) و در سـخنان او ابهامی وجود نـدارد و با گفتار او به گونه‌ای نیست که دو پهلو و نامفهوم باشد. ۳- مشی احتجاج:

فـاطمه (س) در مشـی و روش خود گـاهی از شـیوه احتجـاج اسـتفاده می کنـد و از اصـحاب و انصـار رسول خـدا (ص) نظر خواهی می کنـد، با آنها از در روشـنگر و اعلام نظر وارد می‌شود. همین که فاطمه (س) در مسـجد می‌ایسـتد و خطبه‌ای می‌خواند و به آیات قرآن درباره حقانیت خود استفاده می کند خود احتجاج است .

به ابوبکر می گوید آیا درست است تو از پدرت ارث ببری و من از پدر خود ارث نبرم؟ این چه حکمی است که می کنید مگر قرآن نگفتـه اسـت سـلیمان از داود ارث برده اسـت؟ چرا من از ارث محروم بـاشم؟ یـا در داسـتان غصب حکـومت و خلاـفت علی (ع) به احتجاج می‌نشـیند که مگر شـما حاضـر نبوده‌ایـد که رسول خـدا (ص) در غـدیر خم چه گفت و چه کرد؟ اینک چرا ساکت و آرام نشسته‌اید؟

در احتجاجات او در مواردی از شـهود نظر می‌خواست، سـلمان واباذر و مقـداد و عمار را بعنوان شاهد حقانیت خود اعلام می کرد و آنها نمی‌توانستند به این عـده نسبت کـذب دهند. آری، دشـمن نقشه‌ای سیاسـی برای ریاست خود طرح کرد اما احتجاجات فاطمه (س) و مشی و روش او در سیاست، پایه‌های وجودی آنها را می‌لرزاند. ۴- مشی توبیخ:

گاهی فاطمه (س)در روش سیاسی خود افرادی را که مطلع از قضایا بوده و اینک دم فرو بسته‌اند به محاکمه می‌کشید، آنان را مورد ملامت و توبیخ خود قرار می‌داد. می‌پرسید مگر شماها در فلان قضیه حضور نداشته و مطلع نیستید؟ اینک چرا دم فرو بسته‌اید.

در بستر بیماری خود در برابر جمعی از زنان مهاجر و انصار درباره غصب حق علی (ع) آنها را سرزنش و آینده را برای‌شان پیش بینی کرد تا خبر آن را برای همسران خود بازگویند مضمون بیانات او این است: و شما را چه می‌شود، بخدا قسم بذری را کشته‌اید که میوه آن تلخ است، شاخه‌ای را کاشته‌اید که از آن خون خواهد بارید و روزی رسد که در آن بیهوده کاران زیان ببینند و در مقابل این ظلم و غصب خود را به شمشیر برنده و مصیبت فوق‌العاده بزرگی بشارت دهید...

همانگونه که ملاحظه می‌شود در تمام بحث‌ها و اظهار نظرها سخن از حق خواهی و غصب حق دارد، از غصب خلافت و آثار شوم آن بحث می‌کند هیچگاه از درد و مصیبت خود که جانش را می‌گرفت سخن بمیان نمی‌آورد و این خود حاکی از عظمت روحی فاطمه (س) است، خطبه او از این باب دیدنی و خواندنی است نه یک بار بلکه برای چند بار. (۴) ۵- مشی بی اعتنائی:

فاطمه (س) در مشی سیاسی خود گاهی روش بی‌اعتنائی و بحساب نیاوردن را در پیش می‌گیرد. او دختر پیامبر است، درباره شخصیت و مقام او سخنهاست و مردم بارها و بارها از رسول خدا (ص) درباره او سخنها شنیده‌اند و اینکه اگر فاطمه (س) کسی را مورد اعتنا قرار ندهد شخصیت آن فرد به زیر سؤال خواهد رفت .

بدین نظر شیخین برای اینکه افکار عمومی علیه شان تحریک نشود خواستار عیادت فاطمه (س) می‌شده‌اند و تقاضای خود را مکرر در مکرر عرضه داشته‌اند ولی فاطمه (س) آن را نمی‌پذیرفت و آنها برای تحقق خواسته خود به ناچار از علی (ع) وساطت خواستند و علی (ع) آن را از فاطمه (س) درخواست کرد و فاطمه (س) پذیرفت. و تازه پس از آنکه به عیادت آمدند فاطمه (س) عملاً از آنها روی برگرداند. و با آنها حرف نزد.

وقایعی که در ایام پس از وفات رسول الله پدید آمد، همهمه‌ها و سرو صداهائی را که درزمینه انتخاب خلیفه به راه انداخته و بازار تبلیغاتی خود را گرم و داغ کرده بودند هیچ در فاطمه (س) اثر نگذارد، بلکه نسبت به آنها بدگمان‌تر و بدبین‌تر شد و سر و صداها را به هیچ و پوچ می‌انگاشت و این در دیده آنان بسی سنگین می‌آید. ۶- سیاست مات کردن:

فاطمه (س) در عرصه سیاسی بسی عمیق‌تر از آن بود که از دست زمامداران خود سر ضربه سیاسی بخورد و یا آنان با نقشه‌کشی‌های خود بتوانند او را فریب بدهند و برای خود محملی ببندد. فاطمه (س) مصداق این حدیث است که مؤمن زیرک است (المومن کیس، المومن فطن) (۵).

شیخین برای تبرئه خود از ستمی که بر فاطمه (س) رانده بودند بالاخره با وساطت علی (ع) به عیادت فاطمه (س) آمدند. ولی فاطمه (س) نقشه آنها را نقش بر آب کرد. آنها از گذشته خود تقاضای بخشش کرده و درخواست نمودند که فاطمه (س) رضایت خود را اعلام دارد. فاطمه (س) فرمود سؤالی دارم، مادام که جواب نگوئید با شما حرف نخواهم زد. آنها حاضر به جواب سؤال فاطمه (س) شدند. فاطمه (س) فرمود شما را به خدای سوگند می‌دهم که بگوئید، آیا این سخن را از رسول خدا (ص) شنیده‌اید که فرمود:

فاطمه (س) پاره تن من است، آنکس که فاطمه (س) را اذیت کند مرا اذیت کرده و آنکس که مرا اذیت کند خدای را اذیت کرده است – و آنکس که فاطمه (س) را پس از مرگم اذیت کند چنان است که گوئی در زمان حیاتم اذیت نموده است و...؟ ابوبکر و عمر بی خبر از سخن بعدی فاطمه (س) گفتند آری، این سخن را از پیامبر شنیدیم .

فاطمه (س) فرمود: خدایا شاهد باش، که آنها مرا اذیت کرده و آزار رساندند – سپس فرمود بخدا قسم دیگر با شما دو تن سخن نگویم تا اینکه پروردگارم را ملاقات کنم... و بر این اساس آن دو را در صحنه مات کرد و ابوبکر را به گریه انداخت. (۶) ۷- مشی برانگیختن :

مشـی دیگر او در سیاست مشـی هشیار کردن، برانگیختن وایجاد حرکت در افراد است. مردم آن روزگار چنان مرعوب دستگاه خلافت شده بودند که بسیاری از اصول و مبانی را از دست دادند، و چنان ساکت و خاموش شدند که گوئی خاک مرگ بر سر آنها ریخته‌اند .

فاطمه (س) تصمیم گرفت آن‌ها را بیدار کند و در صورت امکان شرایطی فراهم آورد که بر پای خیزند و حرکت و نهضت حقی را بوجود آورند. بدین نظر در مسجد خطاب به مردم که چرا ساکتید و خاموش ماندید، و اسم برخی از قبایل را ذکر کرد و فرمود ای جوانان قبیله‌ها شما را چه شد که حرکتی نمی‌کنید؟ چرا اجازه می‌دهید که احکام قرآن متروک گردد و حق را از بین ببرند؟ چرا اجازه می‌دهید که بدعت‌ها در دین پای گیرد؟ و بر این اساس اصرار داشت لااقل آنان را به اعتراض علیه غاصبان برانگیزاند. ۸- مشی مظلومانه:

او مشـی مظلومانه‌ای را در پیش گرفت نه بدان خاطر که ادای مظلومیت را درآورد. بلکه بدان خاطر که او جداً مظلوم بود. زیرا او تلاش کرد ولی تلاش او به جائی نرسید، فریاد می‌زد ولی گوش شنوا کم بود و حق خواهی‌هاکرد ولی به نتیجه‌ای منجر نشد .

و او سرانجام سیاست گریه را در پیش گرفت تا وجدانهای بیدار متوجه صاحب گریه شوند و از رمز و راز آن بپرسند، شاید که در این مسیر بیداری و هشیاری ویژه‌ای پدید آمد. می‌دانیم که سیاست گریه سیاست سؤال انگیزی است، سیاست افشا کننده رازهاست، سیاست اعتراض است، و سیاست اعلام نارضائی .

فاطمه (س) با گریه‌های مداوم خود خصم را رسوا کرد، دشمن را به زانو درآورد، مردم را به سؤال واداشت. تا حدی که دشمن حتی کوشید محل گریه او را زیر نظر گیرد و بنا به روایاتی سایبانی را که در آنجا، در محل دروازه مدینه داشت از بین برد تا فاطمه (س) در زیر آن پناه نگیرد. کاروانیان، مسافران، عابران، و دیگر اقشار در برابر گریه‌اش وامی ماندند و کار بجائی رسید که پس از مرگ فاطمه (س) همه می‌دانستند او ناراضی و نسبت به آنها خشمگین بود . ۹- سیاست پس از مرگ:

فاطمه (س) آن زن سیاستمداری است که حتی از جنازه و مرگ خود ابزاری سیاسی ساخت. دستگاه خلافت حتی از مرگ فاطمه (س) وحشت داشت و این وحشت او بی مورد هم نبود. می‌ترسید فاطمه (س) موضعی اتخاذ کند که بر رسوائی آنها بیفزاید و پیش بینی آنها درست آمد.

اینکه فاطمه (س) وصیت کرد غسّلنی فی الیل و کفّنی فی الیل وصلِّ علیّ و دفنی فی الیل و لا تعلن احداً (۷)، مرا شب غسل بده، شب کفن و دفن کن، شب بر جنازه‌ام نماز بگذار و احدی را خبر مکن، خود سیاستی عظیم است و نفرت عظیم او را به دستگاه حاکمه وقت نشان می‌دهد و این است که طاغوت را می‌لرزاند .

بویژه که فاطمه (س) سفارش کرده بود، مگذار آنها که بر من ستم راندند و حق مرا گرفتند بر من نماز گذارند که آنها دشمن خدا و رسولند. (۸) و هم اصرار او که قبرش مخفی بماند خود بیان این خواسته است که نشانه‌ای از مظلومیت ابدی او در جامعه باقی باشد. او می‌خواست دشمنان دوست نما معرفی گردند، ابهام‌ها از بعضی اذهان دیر فهم زدوده شوند و دریابند که فاطمه (س) چگونه می‌اندیشید. حاصل مشی او

مشی سیاسی او حاصلی عظیم به بار آورد آنچنان که می‌توان گفت تحولات جهان اسلام پس ازوفات رسول خدا (ص) اغلب مرهون وجود اوست. آنچه را که فاطمه (س) گفته بود در کمتر از ربع قرنی آثار آن آشکار شد و مردم عاقبت نادیده گرفتن حقوق و بی‌اعتنائی به سرنوشت خود و اسلام را یافتند.

مدافعات فاطمه (س) در مسجد و بیرون، اظهار نظرها و اعلام رأی‌های او سبب شدند که تزلزل خاطری پدید آید و مردم در یابند که بر آنها ناحقی‌هائی پدید آمده و آنچه بر سرشان می‌آید از اسلام نیست و این خود نعمتی بزرگ بود که مردم جریانات و مسائل را بچشم اسلام ننگرند.

کار و مشی او درسی است برای همه آنها که می‌خواهند راست قامت و باعزت باشند و البته باید بدانند که گاهی ممکن است انسان قربانی استقامت شود. زیرا مبارزه کردن، کتک خوردن را هم در پی دارد. پس بایـد هشیارانه و با اندیشه پذیرش صدمات به پیش رفت .

فصل ۲۲: حق‌طلبی‌های فاطمه (س)

مقدمه

رسول خـدا (ص) لااقـل بیست و سه سال از دوران عمر گرانقـدرش را در نبوت گذرانـد و با اسـتقامت و مجاهـدت برای مردم کار کرد. رسالت الهی را نیکو به انجام رسانیـد و در ایفای وظایف خود از هیچ اقدام مثبتی فرو گذار نکرد. او برای مردم قرآن آورد که دسـتورالعمل یک حیات سـعادتمندانه است، کتاب محکم و متقن که جامع همه تعالیم و دسـتورات الهی و در برگیرنـده همه مسائل حیات برای همه انسانها تا قیام قیامت است .

در این کتـاب مسـأله حق و باطـل، حلال و حرام، عقود و احکـام، معاملات وایقاعـات، مسؤولیت و عبـادت و کلاً همه آنچه را که آدمی در دوران حیاتش بـدان نیاز دارد گرد آمـده و حقاً باید گفت فیه تبیانا لکل شـئ (۹)و نیز رسول خـدا (ص) تعالیم خود را به صورت عملی به مردم عرضه کرد و آموخت تا در آن مشکلی نداشته باشند .

در روزهای آخر عمر ازمردم پرسـید من چگونه پیامبری برای شـما بودم؟ آیا حق را به شما رساندم و اعلام کردم؟ همه او را تحسین و تأییـد کردنـد. از مردم مزد رسالت نخواست، به دسـتور خـدا دوستی ذوی القربی را متـذکر شـد که آن هم به نفع خود مردم و در طریق تکمیل و هدایت وظایف دینی‌شان بود . تنها بازمانده رسول

رسول خـدا (ص) فرزنـدان متعدد داشت از پسـر و دختر، که همه پسـران او در خردسالی از دنیا رفته بودند و همه دختران او پس از ازدواج و قبل از وفات رسول خـدا (ص) از او تنها یک دختر باقی مانـد به نام فاطمه (س)، که تداوم بخش سـلاله نبوت، معصومه و محصوره از گناه، و مورد احترام رسول بود .

پیـامبر در مـدح و منقبت او بارهـا سـخن گفت و در مسـجد و نیز از علاـقه خـود به او حرف زد. ولی ناسپاسـی برخی از افراد است، حق‌شناسـی و ناجوانمردی آنها و پیشه کردن سیاست‌های دغلبازانه و خیانت‌آمیز که بمقصد دستیابی به منصب و مقام صورت گرفته بود سبب شدند که این تنها یادگار پیامبر آزرده خاطر گردد و حتی وصـیت کند که جنازه‌اش را شبانه کفن و دفن کنند و نگذارند آزار کننـدگانش بر جنـازه او نمـاز بخواننـد و بر این اسـاس مبـارزه‌ای را به روی‌شان گشود و دفتری را علیه شان باز کرد که تا قیام قیامت گشوده است . وفات رسول و جریان سقیفه

رسول خـدا (ص) در سن ۶۳ سـالگی دار فـانی را وداع گفت، هنوز جنـازه‌اش بر زمین بود که سـیاست بازان دست به کار شدنـد و حوادثی را برای دنیای اسـلام پدید آوردند که آثار آن بس تلخ و ناگوار بود. واقعه سقیفه پدید آمد و در پی آن گردهمائی غصب خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) و بهمراه آن غصب و تصرف املاکی که خالصه حضرت زهرا (س) بود و تصرف آن بمنزله قطع بنیان اقتصادی خاندان فاطمه (س) بشـمار می‌آمد،، و در پی آن سیاست تهاجم و زور و کتک زدن و به خاک انداختن فاطمه (س) که به شهادت تنها دختر رسول خدای انجامید .

سقیفـه سایبـانی بـود در پشت مسـجد پیـامبر که مردم اوقـات فراغت خـود را در آن می‌گذراندنـد و بـا هم به صـحبت‌هایی مختلف می‌پرداختند. در جریان وفات رسول خدا (ص) سـقیفه مرکزی شد برای نشـر اخبار و وقایع روز. آنها که می‌خواسـتند از اسلام برای خود کلاهی بدوزنـد باهای و هوی در زیر سـقیفه گرد آمدند، با اسـتفاده از جهل و غفلت مردم و در مواردی هم با ارعاب و تهدید به خلیفه تراشی پرداختند.(۱۰)

بر اثر چنان واقعه‌ای راه و روش اسلامی انحراف یافت، سنن و ارزش‌های اسلامی درهم شکستند، حق در پشت ابر و پرده غبار قرار گرفت، خاندان پیامبر بی‌یاور گشتند، در نتیجه علی (ع) ماند و فاطمه (س) و معدودی از یاران آنها که بعدها مورد ستم و بیحرمتی فراوان قرار گرفتند. تلاش مخالفان

مخالفان علی (ع) و خاندانش در پی آن شدند از مردم بنفع ابوبکر بیعت بگیرند و برای در کام کشیدن مردم بهترین راه این بود که علی (ع) را تسلیم بیعت کنند، امری که جداً مورد مخالفت علی (ع) بود و او با تمام قوا در برابر آن ایستادگی می‌کرد. (و البته به غیر او گروهی از سران هم بودند که صحبت نکردند ولی علی (ع)در میان آنها شاخص بود) .

خانه فاطمه (س) مرکزی شد برای تصمیم‌گیری‌ها، بیدار کردن‌ها (۱۱) و آنها که در آنجا جمع شده بودند سود جوئی‌های مخالفان را ارزیابی کرده و می‌دیدند که چگونه به اسم اسلام و تعیین خلیفه، آنها گاو خود را می‌دوشیدند و برای تقسیم شیر آن، هم پیمان شده بودند.

این خانه توجه دشمن را به خود جلب کرد و آنها را به این نتیجه رساند که باید این خانه را درهم کوبید. و اهل آن را متفرق کرد، حتی به بهای آتش زدن خانه. البته این کار بسی دشوار بود ولی گروه خصم متشکل بود و حاضر نبودند تحت هیچ عنوانی از حکومت دست بردارند. آنها در راه وصول به هدف حاضر بودند غصب حق کنند، به تنها دختر پیامبر صدمه زنند و در خانه او آتش افروزی کنند.

شگفتا که فریادها، عربده کشی‌ها، مبارزه‌طلبی‌های خصم در کوچه‌های مدینه به راه افتاد و این همه به نام اسلام مظلوم و فاطمه (س) و علی (ع) تماشاگر این بازیهای سیاسی بودند و سر گرم کار خود. و بالاخره دشمنان به مقصد خود رسیدند و بنای بیعتی را بر پا نهادند و به تشویق و تطمیع و تهدید از عده‌ای بیعت گرفتند . کوشش و تلاش خصم

با راه اندازی غائله‌ای، علی به ظاهر از حق خود دور شد نه تنهااصل خلافت را از او منع کردند، بلکه از او خواستند که با ابوبکر بیعت کند. خصم با آتش زدن در خانه فاطمه (س) رعبی در دلها افکند و مردم به هنگامی که چنین اقدامی را درباره تنها دختر پیامبر دیدند میدان را خالی کردند و تسلیم رعب و زور شدند. در نتیجه سرنوشت علی (ع) که روزی با ضربه شمشیرش سرنوشت اسلام و کفر را روشن کرده بود معلوم شد و آن دور داشتن علی (ع) از سیاست بود .

اما دشمن به این بسنده نکرد، زود متوجه شد که در آمد کلان فدک که کلاً صرف مستمندان و محرومان می‌شد ممکن است برای علی (ع) رأی جمع کند و مثلاً در سایه آن خلافت را بدست آورند. تصمیم گرفتند فدک را که پشتوانه مالی فاطمه (س) و خانواده علی (ع) بود از دست او بیرون آورند.

طراح اندیشه محاصره اقتصادی عمر است، به ابوبکر گفته بود مردم بنده دنیایند و جز آن چیزی را نمی‌طلبند از علی (ع) و فاطمه (س) فدک را بگیر، مردم از دور و بر او پراکنده خواهند شد و این طرح تصویب شد زیرا آن را برای سقوط علی (ع) کافی دانستند اما آن را چگونه پیاده کنند؟ و این مشکل عظیم بود .

حدیثی جعلی پدید آوردند که متن آن مخالف آیات قرآن است و به عقیده شیعه و سنی آن حدیث یک راوی پیش ندارد و آن هم ابوبکر است او نقل از پیامبر کرد که ما گروه پیامبران درهم و دیناری را به ارث نمی‌گذاریم (نحن معاشر الانبیاء لا نورث درهما ولا دیناراً) در نتیجه فدک را که طبق آیه قرآن (۱۲) جزء خالصه پیامبر بود و بعد از نزول آیه و آت ذالقربی حقه (۱۳)توسط پیامبر به فاطمه (س) بخشیده شده و فاطمه (س) هم آن را پذیرفته و تصرف کرده بود (۱۴) از دست فاطمه (س) ربودند و دست او را از تصرف آن کوتاه کردند و این مسأله‌ای بود که همگان را بهت زده کرد و خصم را به اثبات صحت عمل خود به تلاش انداخت . سؤالات در ذهن فاطمه (س)

برای تنها بازمانده پیامبر این سؤال در ذهن مطرح بود که شگفتا: از داستان غدیر هنوز ماهی نگذشته آن را به این روز در آوردند.

متخلفـان در حکم پیامبر در همراهی با جیش اسامه، اینک خود را متولی اسـلام می‌شناسـند با جرأت و گسـتاخی به درخانه او آتش افروختند، علی (ع) را با ضـرب و شـتم برای اخذ بیعت به مسجد بردند، حق او را که پشتوانه قرآنی داشت غصب کردند... اینان چرا چنین می کنند؟

مگر اینان مسلمان نیستند؟ مگر از حق‌شناسی و انسانیت بوئی نبرده‌اند فرض کنیم که آیه ما افاء اللّه، در جریان فدک نازل نشده بود – آیا رسول خـدا (ص) به این میزان حرمت و اعتبار نـداشت که به احترام او فـدک به تنها بازمانـده‌اش واگـذار نمایند؟ آیا زحمات پیامبر (ص) آن ارزش را نـداشت که دل دخترش را شاد سازنـد؟ مگر مردم بیاد ندارند که پیامبر (ص) او را پاره تن خود نور چشم خوانـد، سیده زنان عالم می‌خوانـد؟ مگر سیده زنان عالم دروغ می گوید: مگر فاطمه (س) معصومه برای مال دنیا بی جهت اصـرار می‌ورزید؟

این سؤالات و نمونه‌های دیگر ذهن او را بخود مشغول می‌داشت و برای فاطمه (س) این اندیشه پدید آمده بود آنها چنان کردند که در اندیشه اسلامیت‌شان شک است و یا اعتقادشان پایه و مبانی درستی ندارد . دور نمای آینده

بدین سان او دور نمای آینده را تاریک و حتی مخوف می‌دید، سـردمداران را چنان می‌یافت که گوئی پایه‌های خطرناکی را استوار می‌سازند و اگر فرصتی بیابند به انهدام دین همت خواهند گماشت. بویژه که فاطمه (س) می‌دید این رشـته سر دراز دارد. امروز حق فاطمه (س) را از بین می‌برند و فردا نوبت دیگران است.

آنهـا کـه از فـاطمه (س) و علی (ع) برتر نیسـتند امروز علی را بـه زور برای بیعت می‌برنـد و فردا تکلیـف دیگران روشن است و اگر بیعت نکند به تیر اجنه در بیابان خواهد مرد. (۱۵)

فاطمه (س) نیکو محاسـبه می کرد که امروز ابوبکر خبری واحدی را بعنوان حدیث تک سندی به پیامبر نسبت می‌دهد و براساس آن آیه قرآن را منسوخ می‌سـازد و طبیعی است که فردا ابوهریره هائی بعنوان کمپانی حـدیث پیـدا شونـد. و ملت بیچاره امروز و فردا از یکسو باید مالیات و هزینه جعل آنها را بپردازد و از سوی دیگر آن‌ها را بپذیرد و مورد عمل قرار دهد .

بـدین سان فاطمه (س)می‌یافت که تضـییع حق او مقـدمه‌ای برای تضـییع حقوق دیگران است و سـکوت او در برابر ضایع شـدن حق مادی موجب تباهی حقوق معنوی است. اگر امروز او سـکوت کنـد و نهال خبیث ناحقی پابگیرد از بنیان کندن و درهم شکسـتن تنه آن فداکاری قریب به محال خواهد بود . اندیشه و تصمیم او

فـاطمه (س) تصـمیم گرفت در حـد توان در مقابـل این نابسامانی‌هـا بایسـتد. ریشه‌های فساد را بخشـکاند و یا لااقل به امت اسـلامی تفهیم کند که این نهال ریشه‌ای ناپاک و میوه‌هائی مسموم کننده خواهد داشت.

او در خـانه وحی پرورش یـافت و دختر پیـامبر خـاتم است. گوشت و خونش در اسـلام رشـد و نمو یافته و نوای قرآن در رگهای او جریان دارنـد. اسـلام را می‌شـناسد و دوست دارد و در برابر آن‌احساس مسؤولیت کنـد. زیرا فاطمه (س) آگاه است که برای اسـلام دنـدان پـدرش شکسـته، شوهر گرانقـدرش زخمی شـده، از خون عزیزان برای آن مایه‌ها گذارده شده است. او در برابر عمل دو راه بیش نداشت: راه سکوت، راه دفاع و مبارزه .

او در این انـدیشه است که برای انسانیت و نه تنها برای خود بپاخیزد، از حق خود دفاع کند، به احقاق حق بپردازد ونگذارد بر جسـد نیمه جان اسلام که فعلاً بی صاحب مانده است کرکس‌ها حمله‌ور گردند.

اومیدانـد که سـکوت در برابر غصب حـق، ظلمی بزرگ است بـویژه از آن بـابت که خصم را در برنـامه خود بی پرواتر می‌سـازد. و حصـر و آزمنـدی او را زیـادتر می‌نمایـد و گرنه نفس فـدک و جنبه مـادی آن ارزش این همه تلاش را نـدارد بویژه که او را در این زمینه نفعی شخصی هست. گشودن باب مبارزه

او بـاری اینکه نـاحق پـا نگیرد، ستم کـاری در جـامعه رواج نیابـد تصـمیم گرفت باب مبارزه‌ای عظیم رابه روی خصم بگشایـد وبه

دعوت او جهت تسلیم شدن در برابر حق اقدام نماید. روحیه تقوا و خداپرستی او به او جرأت می‌دهد که حرف خود را بی پروا بیان کند و حق خود را آشکارا طلب کند .

فاطمه (س) با این اندیشه با غاصبان حقوق خود و همسرش که در واقع حقوق انسانیت بود درافتاد و پس از بحث‌ها و احتجاجات کار را به محاکمه و استیضاح کشاند و مبارزه‌ای با تمام قدرت را آغاز نمود. او حق‌طلبی میی کند تا: لیهلک من هلك عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینه (۱۶) .

فاطمه (س) از این دید پیشوای راستین نهضت زمان است، پیشرو حرکتی است که در سایه آن پرونده دفاعی گسترده‌ای تهیه شده و تا امروز هم گشاده است. و در این راه تا حد مایه گذاری جان به پیش می‌رود و این خود درسی است برای بشریت، در آنجا که مسأله ضایع شدن حق مطرح است، بویژه که حق خدا اسلام و مردم مطرح باشد همگان وظیفه دفاع دارند و د راین راه مرد و زن مطرح نیست. دفاع از حقوق اسلامی خود،و مقام ولایت و خلافت، و حفظ کیان اسلامی هم حق مردم است و هم وظیفه مردم. تلاش منفرد

فاطمه (س) برای احقاق حق یک تنه به میدان رفت و البته در این مسیر از دیگران کمك طلبید اگر چه به او کمك نکردند. در حضور عامه مردم به دادخواهی پرداخت وجدان‌ها را به تأیید دعوت نمود و ازاین بابت او مصداق این آیه قرآن است که و ان تقوموا لله مثنی و فردای (۱۷).

او را متهم کردند که برای مادیات و کسب منافع شخصی فریاد می‌زنند و از ثروت و مالداری دفاع می کند. روی به جمعیت کرد و فرمود: آیا شنیده‌اید که پیامبر فرمود دخترم فاطمه (س) بانوی زنان بهشت است؟ سیده زنان عالم است؟ همه گفتند آری، بخدا قسم ما آن را ازرسول خدا (ص) شنیده‌ایم .

فرمود آیا سیدهٔ نساء اهل الجنهٔ ادعای باطل می کند؟ آیا چنین زنی چیزی را که از آن او نیست بی حساب ازآن خود می کند؟ مگر آیه تطهیر در شأن من نازل نشد؟ آیا برای چنین کسی اگر ادعائی کرد شاهد می‌طلبند؟ مگر زنی که قرآن او را به طهارت ستوده چیزی را که مال او نیست طلب می کند؟

و بر این اساس با قاطعیت سخن گفت و خصم را مجاب کرد. تاریخ نشان ندارد که زنی چون فاطمه (س) تا بدین حد مستدّل و با استقامت از حق خود دفاع کند وگام به گام برای مجاب کردن خصم به پیش رود! و هم تاریخ سراغ ندارد که زنی برای اثبات حقانیت خود و جلوگیری از ریشه دار شدن ستمی تااین اندازه فداکاری کند . احقاق حق علی (ع)

از مهمترین تلاش‌های فاطمه (س) دفاع از مقام ولایت امیر مؤمنان علی (ع) است. فاطمه (س) در این راه از علی (ع) دفاع کرد نه بعنوان شوهرش، بلکه بعنوان مقام ولایت امر مسلمین پس از وفات رسول خدا (ص) و هر کس غیر از علی (ع) هم مصداق این مقام بود و به چنان روزی دچار می‌شد مورد دفاع فاطمه (س) قرار می گرفت.

علی (ع) از نظر فاطمه (س) مصداق نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربک (۱۸)بود و مورد رضایت رسول خدا (ص) در غدیر خم که من کنت مولاه فهذا علی مولاه (۱۹) و در حقانیت وشایستگی او برای مقام ولایت عین حدیث رسول درباره‌اش که دارالحق معه حیث دار (۲۰). اما حق او را از بین برده‌اند و سکوت مردم چنان است که گوئی خاك مرگ بر سر آنان ریخته‌اند.

فریاد برمی‌آورد: وای بر آنها، پایگاه رسالت را چگونه منحرف کرده‌اند و ارکان نبوت را چگونه درهم کوبیدند و سخنان رسول خدا (ص) که از سوی وحی امین جبرئیل آمده بود چگونه نادیده گرفتند و زیان آشکار مگر جز همین است (ویحهم أنّی زحز حوها عن روسی الرسالهٔ...»(۲۱)

برای او این سؤال مطرح است که در واقعه خندق که سرنوشت کفر و اسلام روشن می‌شد آنان کجا بودند؟ در برابر مرحب خیبری چرا کسی قد علم نکرده بود؟ سرنوشت عمروبن عبدود را چه کسی جز علی (ع) رقم زد؟ مگر علی (ع) نبود که مورد خطاب پیامبر

بود که علیٌّ اقضاکم، علیٌّ اعلمکم ؟آن روز که از ترس دشمن نفس‌ها در سینه‌ها حبس بود و علی (ع) با غلبه بر خصم به مردم جان تازه بخشیده بود آنان کجا بودند؟ اینک چه شد که دیگران متولی اسلام شدند و علی (ع) جوان شد؟... و بدین سان به این سوی و آن سوی می‌رود تا حق علی (ع) را زنده کند. احقاق حق خود

فاطمه (س) در رابطه با حق خود از میراث رسول خدا (ص) و مسأله فدک نمی‌تواند ساکت باشد. به خانه ابوبکر می‌رود و از حق خود حرف می‌زند. در آنگاه که نتیجه سخن نیکو نمی‌شود به مسجد می‌رود وخطاب به ابوبکر که من در قیامت گریبان تو را می گیرم و حق خودم را از تو باز می‌ستانم.

در مسجد به خلیفه می گوید ای پسر ابوقحافه آیا خداگفته است تو از پدرت میراث بری و میراث مرا از پدرم ببری؟ این چه بدعتی است که در دین می گذارید؟ مگر از روز رستاخیز خبر ندارید؟(۲۲) و سخنان او دل مردم را می‌لرزاند و ابوبکر را به گریه می‌اندازد و شرایط بحرانی می‌شود.

او در سخنان خود اعتماد بنفس داشت، در برابر ناحق ایستاد و فدک خود را طلب کرد، نه برای اینکه زندگی خود را آباد کند بلکه بدان خاطر که محرومان را به نوائی برساند. او می‌دانست که بعدها این اموال و املاک تیول دیگران خواهد شدوچیزی را که به اسم اسلام از او ستانده‌اند در مسیر غیر اسلامی خواهد افتاد. اتقان سخن

سخنان فاطمه (س) از نظر مستند قرآنی و هم از نظر صراحت و متانت از اتفانی برخوردار بود و هیچگونه اضطراب و تشویشی در آن دیده نمی‌شد، در برابر حدیث تک سندی و جعلی خصم، آیات قرآن را ذکر کرده و نشان می‌دهد سخنان خلیفه وقت معارض قرآن و او از نظر سواد قرآنی بیسواد است .

او گفته بود ما گروه انبیاء درهم و دیناری را به ارث نمی گذاریم (نحن معاشر الانبیاء لانورث درهما و دیناراً) (۲۳) وفاطمه (س) این آیات قرآن را خواند و نشان داد که میراث یک امر کلی است و ربطی به پیامبر و غیر پیامبر ندارد.

۱- و ورث سلیمان داود (۲۴)سلیمان پیامبر از داود پیامبر ارث برد.

۲- هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب (۲۵)زکریای پیامبر از خدای می‌طلبد فرزندی و ولیی به او عطا کند که از او و نیز از آل یعقوب میراث برد.

۳- یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (۲۶)خدای به شما سفارش می کند که سهم پسر را دو برابر دختر بدهید وآنگاه فرمود ای ابوبکر مگر من از اولاد رسولخدا (ص) نیستم چه شد سلیمان ازپدرش ارث می‌برد و من ارث نمی‌برم؟ آیا حکم جاهلیت را طلب می کنید؟ ای مسلمانان چرا دم فرو بسته‌اید؟

چرا کتاب خدا را رها کرده‌اید؟

فاطمه (س) در این احتجاج منتهای فصاحت و بلاغت را به کار برده با منطقی خدشه‌ناپذیر ومحکمه پسند چنان سخن گفت که گوئی زبان گویای محمد است. خصم را لرزاند و سندیت خود را اثبات کرد. و شنوندگان و حاضران را لرزاند و اقناع کرد. و نشان داد که آنها بی حساب حرف می‌زنند و یا سواد قرآنی ندارند . استنصارها

او در راه وصول به هدف نه تنها خود، شخصاً تلاش می کند بلکه از دیگران هم استنصار می‌نماید. خطاب به دو طایفه بزرگ در مدینه در حین ادای خطبه فرمود:

شما صاحب عده و اسباب و ادوات هستید، نیرو و قدرت اسلحه دارید من شما را به یاری اجرای احکام قرآن دعوت می کنم.... آه شما ای مردم (پسران قیله) پیش چشم شما میراث پدرم را ببرند و حرمتم را ننگرند و شما هم چون بیهوشان فریاد مرا نمی‌شنوید در حالیکه ساز و برگ دارید و سربازان بسیار و اثاث وخانه‌ها آباد. (۲۷)

او با رفتن به خانه انصار و مهاجران، بحث‌ها ومجاله‌ها وگاهی هم باگریه‌های جانسوز حق‌طلبی می کرد. مردم را سرزنش می‌نمود

که چرا سنت‌های پیامبر را محو نمودنـد؟ چرا مآثر دینی را فراموش کردند؟ گاهی زنان از فاطمه (س) می‌پرسیدند که تکلیف تو با ابوبکر چه شد؟ در پاسخ می‌فرمود آنها مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم.

او بـا همـان بـدن بیمـار و نحیف خود تنها به هراه حسـنین و علی (ع) به درخانه مردم می‌رفت و می‌خواست بطلان انتخابات را ثابت کنـد و به مردم تفهیم نماید که فاجعه‌ای در شـرف تکوین است. از مردم گواهی می‌خواست که آیا سـخن پیامبر را درباره علی (ع) شنیدنـد یـا نه؟ مردم نـادان می‌گفتنـد حق بـا توانست ولی، بـا ابوبکر بیعت کرده‌ایم و کـار از کار گـذشت اگر قبلاً می‌گفتیـد بیعت نمی‌کردیم!!

او در غصب خلافت علی (ع) می‌فرمود: کار این مردم بسی شگفت‌انگیز است چرا چنین کردند؟ به چه ریسمانی تمسک جستند؟ به جای علی (ع) چه بدلی را انتخاب کردند؟ بخدا قسم نالایقی را بجای لایقی قرار داده و گمان دارند کار خوبی کردند...(۲۸) اصرار در تلاش

گفتیم اینکه فـاطمه (س) در احقاق حق تلاش دارد بـدان خاطر است که آینـده‌نگری و بینش او عمیق است، براساس پایه‌های غلطی که در جامعه نهاده می‌شـد او دور نمای شـهادت علی (ع)، صـلح حسن و شـهادت حسـین را می‌دیـد. او گویا می‌دیـد که بزرگان و نجبای قوم را به شـهادت می‌رساننـد، آبرومنـدان را خانه‌نشـین می‌کننـد و تا قیام قیامت بنای کـج گذاشـته شـده و مردم در گمراهی خواهند بود. زیرا اصل تمسک به قرآن و عترت بود و سفارش پیامبر درباره ایندو که ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً(۲۹)

در اینجا بد نیست به این نکته هم اشاره داشته باشیم که چرا علی در این راه مشارکت نکرد و به داد فاطمه (س) نرسید؟ در پاسـخ بایـد بگوئیم اولاًـ علی (ع) ساکت و آرام نبود مخصوصاً در اوائل کار او براساس روال معینی به پیش رفت و به نتیجه نرسـید. ثانیاً به فـاطمه (س) گفته بود که دسـتور رسول خـدا (ص) به او صـبر و تحمـل است، ثالثـاً در چهـار چوب ضوابطی که برای خود محاسـبه داشت خصم را در نابودی اسـلام جدی می‌دید و رابعاً چون جو ایجاد شده در صدمه زدن به فاطمه (س) مسأله‌ای بسیار عظیم بود و داسـتان علی (ع) را تحت‌الشـعاع قرار می‌دهـد. در کل فاطمه (س) زنی مظلومه بود، کتک خورد، بچه سـقط کرد،و این واقعه دیگر وقـایع مربوط به مردان را تحت الشـعاع قرار می‌دهـد. علی (ع) خود در پاسـخ فـاطمه (س) که چرا بر نمی‌خیزد فرموده بود - یا بنت الصفوة و بقیة النبوة ای دختر برگزیده خدا وای باقی مانده ویادگار پیامبر(ص).

- ما وبنت عن دینی ولا اخطات عن مقدوری - در دینم سستی نشان ندادم و از طریقی که برایم مقدور بود سرنپیچیدم (۳۰)و فاطمه (س) مسأله را دریافت و آرام شد. صدمات ناشی از آن

تلاش‌هـا برای احقـاق حق موجب صـدماتی برای فاطمه (س) شـد. او را با تازیانه و یا غلاف شمشـیر آزردنـد - و براساس پاره‌ای از روایات دنده‌اش را شکستند و حمل او سقط و او به بستر کشانده شد. در نامه عمر به معاویه آمده است:

وقتی به در خانه فاطمه (س) وارد شـدم دختر پیامبر بـدنش را به در چسـبانده بود تا در باز نشود و موارد نشوم، لگـدی محکم بر در زدم، آن را محکم فشردم، فریادی از او برخاست، پدرم ای رسول خدا، با دختر توچنین می‌کنند، و ناله‌ای دیگر که فضه مرا دریاب، بخـدا قسم فرزنـدم کشـته شـد - با این حال وارد خانه شدم و ازشدت خشم، و در آن حال درد و سـقط چنان به او سیلی زدم که به زمین درافتاد(۳۱) و...

فصل ۲۳: مبارزات فاطمه (س)

مقدمه

فـاطمه (س) پشـتوانه انقلاـب پیـامبر، تلاشـگری مهم در راه احقاق حق و فریاد راستین اسـلام است. او را بنیانگزار مکتب اعتراض و موجد ارزش‌های نوین برای جامعه زنان ،و اسـطوره مقاومت و اسـتقامت معرفی کرده‌اند. او کسـی است که براساس اصول متعالی و

ارزش‌های اسلامی رشد و پرورش یافته و همه هستی و جانش را در راه اسلام فدا کرده است .

سراسـر زنـدگی او مبارزه و جهاد است، و در این راه او چنان به پیش رفت که گوئی در گهواره مبارزه بزرگ شـده بود. او با دیدن انحرافات و لغزش‌ها، در عین همسرداری و فرزندداری از خانه در آمد و هم چون فریادی از تاریخ بر سرستمکاران شد.

در مسیر مبـارزه از کسـانی اسـت کـه علیـه دسـتگاه حکـومت ایسـتاده وتـا پایـان عمر جـای خـود را خـالی نکرد. روشن بین بـود و زحمتکش، رزمنده بود و بردبار که در راه هدف مقدس اسلامی خود تا پای جان به پیش رفت .

او پس از پـدر مبـارزاتی عظیم را علیه کسـانی که در پی منحرف کردن مسـیر او بودنـد آغـاز کرد، و به هـدایت و ارشاد و احتجاج پرداخـت و سـرانجام که از آن راه طرفی نبست خـود را آمـاده مبـارزه‌ای عظیم به دو صـورت مثبت و منفی نمـود، مبـارزه‌ای که در تاریخ حیات زنان بی‌سابقه بود و در عالم مردان را این چنین طراحی دیده نشده بود . هدف و مراحل مبارزه

او مبارزه‌ای هدفدار داشت و براساس آنچه که از زندگی و مشـی او در رابطه با مردم محروم و مسـتمند داریم ما را شـکی نیست که هدف او در این راه مال و ثروت ومقام نبود؛ به تعبیر یکی از بزرگان او راه مبارزه را به کمانی بسته بود که دو سر آن اسلام و ایمان بود و در راستای آن تصمیم داشت حق اسلام و حق مردم را صیانت کند.

فـاطمه (س) در مبـارزات خود این هـدف را تعقیب می‌کرد که دشـمنان دوست‌نما معرفی شونـد،میزان ناآشـنائی دسـتگاه حـاکمه به اسـلام روشن گردد ومردم حرکات و تلاش‌های آنان رااسـلامی شناسـند و آبروی دین را نبرند، او می‌خواست بدعت گزاران را سر جـای خود بنشانـد و یا لااقل آنها را رسوا و اسـرارشان را فاش سازد. می‌خواست چهره حقیقت را آشـکار کنـد، قوانین و آیات را از خطر دسـتبرد و تحریف دور دارد. و هم بـا کـار و تلاش خود درسـی به آینـدگان دهـد و راه و رسم ستیزه و پیکار با تبهکاران را به دیگران بیاموزد.

او در طریق وصول به هدف مراحلی را پیمود که عبارت بودند از مرحله اسـتدلال و احتجاج، مرحله استیضاح و به محاکمه کشـیدن، مرحله افشاگری از راه خطبه خواندها، مرحله به کمک طلبیدن و سرانجام مرحله پذیرش مظلومیت (نه منظلم واقع شدن) آری فاطمه (س) مظلـوم است بـدین معنی که تلاش خود را انجـام می‌دهـد ولی به بن بست می‌رسـد، مجاهـده و تلاش می‌کنـد ولی به نـتیجه نمی‌رسد. رمز سماجت‌ها

می‌دانیم فـاطمه (س) در کـار مبارزه هم تنـد و سـریع عمل می‌کرد و هم در آن اصـرار و سـماجت بخرج می‌داد این امر بـدان خاطر است که او سکوت و آرامش را مساوی با پایمال کردن حق اسلام می‌دانست، اصل سقیفه را در تصمیم‌گیری و سرهم آوردن قضایا عجول و با شتاب می‌دید و حاصل نهال کاری آن را رشد درختان جهنمی که میوه‌هائی تلخ و کشنده دارند می‌یافت .

او می‌دیـد که سیر موجود آنهـا بـازگشت به سـیرت جاهلی است و عاقبت بـدی را برای جامعه پدیـد می‌آورد. او خصم را بی باک می‌دانست و آنان را چنان ارزیابی کرد که گوئی برای وصول به مقصـد خود از هیـچ عملی فرو گـذار نمی‌کنند. و مهم اینکه کاری را که آنها امروز انجام می‌دهند اسوه خلفای بعدی می‌شود و این رشته سر دراز خواهد داشت .

بـدین سـان او به مثل آتش گرفته‌ای از جای جست و با گامی آهنین به پیش رفت. تصـمیم گرفت برای اجرای احکام واقعی اسـلام باب جهادی را بگشاید که عظیم بود و اسـلام و مسـلمین را از سـقوط و بدبختی نجات دهد. او به دادخواهی و دادستانی پرداخت و حق یک زن مسـلمان را به وجه کامل انجام داد. اصولاً سـخنان او از وضع درون او حکایت می‌کرد «بیان الرجل ینبئ عن قوهٔ جنانه» (۳۲).

البته او می‌توانست فشـار را بیشتر کنـد و اینکه چنـان نکرد بخاطر وحشت از بروز اختلافات داخلی و پراکنـدگی نیروها و تفرقه امت بود و قرار گرفتن اسلام و مسلمین در مسیر ضعف. خیانت‌ها به فاطمه (س)

دشـمن به فاطمه (س) خیانت کرد، بی حساب حق او را از دستش گرفت،. چه اشکالی داشت که حتی اگر فدک از آن فاطمه (س)

هم نبود به فـاطمه (س)می‌دادنـد؟ مگر احترام فاطمه (س) کمتر از احترام خواهرش زینب بود؟ شـما می‌دانیـد شوهر زینب در جنگ بـدر اسیر شده و برای نجات نیازمند به فدیه بود. همسـرش گردنبندی را که از خدیجه همسـر پیامبر داشت برای بهای آزادی او نزد پـدر فرسـتاد، پیامبر به یاد خدیجه متأثر شد. به مردم فرمود اگر صـلاح می‌دانید اسیر زینب را رها کنید و فدیه او را برگردانید و من ازشـما متشـکر می‌شوم و مردم چنین کردند. آیا شأن مقدر فاطمه (س)، تنها دختر پیامبر، که دلی از مرگ پدر شکسته داشت به این میزان نبود که فدك را به او ببخشـند؟ اگراز مسـلمین و حتی از مجاهدان و با فقرا در آن باره راهی می‌خواسـتند رأی منفی می‌شد؟ البته اینکه فـدك را از او گرفتنـد بخاطر اهمیت سیاسـی آن بود. و می‌خواسـتند او را به ورشکسـتگی اقتصادی بکشانند و مردم را از دور و بر او پراکنـده سازنـد. و اینکه پس از اخـذ آن را به فاطمه (س)برنگرداندند بدان خاطربود که ترس از این داشـتند فاطمه(س) روز بعـد، خلافت شوهر را ادعا کند. (۳۳) و البته این نکته را هم متـذکر شویم که رسول خـدا اموال اختصاصـی متعـدد دیگری هم داشت مثـل ظرفها، شمشـیر، زره، اسب و استر، حیوانات شـیرده، خانه، اطاق مسـکونی و باقیمانـده خمس خیبر سـهم ذوی القربی که فاطمه (س) آنها را هم طلب داشت. (۳۴) دو گونه مبارزات

فـاطمه (س) را مبـارزاتی به صُوَر متعـدد بود که هر کـدام در جـائی بکـار رفتنـد و ما جلوه‌های عالی این مبارزات را در سه ماه آخر حیات پیامبر می‌بینیم که به دو صورت عمده زیر قابل بررسی می‌باشد. ۱- مبارزه فعال:

که این مبارزات بصورت بحث‌ها، احتجاجات، اعتراض‌ها، اعلام ناخشنودی، سرزنش و توبیخ سنت شکنان، خطبه خوانی، افشاگری، دعوت به محـاکمه و استیضـاح ،هشـدار دادن به مردم و ترسـیم عـاقبت نـامیمون سـکوت مردم و تـذکرات توأم باخطار به مردم که غصب خلافت جنایت بزرگی است و منتظر مولود شوم آن باشید و عنقریب از این پستان خون تازه می‌نوشید... و یا بصورت محاجه که نمونه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم .

روزی فـاطمه (س) بـه ابـوبکر گفت: من یرثـك اذامت؟ قـال ولـدی واهلی - اگر تـو بمیری چه کسـی میراث ترا خواهـد برد گفت فرزندم وخانواده‌ام. آنگاه فرمود پس ترا چه می‌شود که ارث پدر را از من سلب کردی؟ ابوبکر همان سخن خلافت قرآنش راتکرار کرد که پـدرت طلاـ و نقره‌ای به ارث نگـذارد جز سـهمیه خیبر و فـدك، و از او شـنیدم که آن را دوران حیـات خـودم خـود مورد استفاده قرار می‌دهم و وقتی از دنیا رفتم از آن مسلمین است (۳۵) و برای فاطمه (س) طبیعی بود که به این سخن بی سند قانع نشود . در مبـارزات فعـال فـاطمه (س) گـاهی امر به درگیری تن به تن کشـیده می‌شـد .مثلاًـ در حمله به خـانه علی (ع) برای بردنش جهت بیعت، از یکسو علی (ع) را خصم می‌کشـید و از سوی دیگر فاطمه (س) و این کار چندان مقاومت آمیزبود که ناچار شدند با ضـربه غلاف شمشیر دست او را از دامن علی (ع) کوتاه کنند. ۲- مبارزه منفی :

و آن هم خود صورت‌هـای متعـددی داشت. از جمله به صورت بی اعتنـائی به دسـتگاه حکومت، عـدم تأییـد آنها، اسـتفاده از حربه مظلومیت ،وصـیت درباره قبر و دفنش، نفرین به ابوبکر، راه ندادن ابوبکر و عمر بخانه خود، عدم سخنگوئی باآنان و... و لازم نیست مبارزات همه گاه خشن باشد زمانی هم ممکن است به همین صورتها باشد که ذکر شد.

در آن هنگـام که فـاطمه (س) در انواع گوناگون مبارزه توفیق نیافت به ابوبکر گفت: والله لا دعون الله علیك فی کل صـلوهٔ اصـلیها (۳۶) بخـدا قسم پس از هر نمـازی که می‌خوانم ترا نفرین می‌کنم. و یـا وصـیت فـاطمه (س) که مرا شب غسـل و کفن کن مگر کم مسأله‌ای بود. مخفی داشـتن قبر، خود نوعی مبارزه است، عـدم اجازه به خلیفه مسـلمین که بر او نماز بخوانـد خودیک مبارزه است، عدم اجازه تشـییع شیخین از جنازه اومبارزه‌ای دیگر با وصیت‌هائی که از فاطمه (س) در دست است چه بسیارند ابهام‌ها که از اذهان بیرون رفتنـد و بـا سـفارش او که مرا شب غسل بـده چه افشاگری عظیمی صورتگرفت و سـفارش او که مگـذار آنها بر جنازه‌ام نماز بخوانند چه نارضائی‌هائی را که در این قالب عرضه داشت . تدوام مبارزه

مبـارزات فـاطمه (س) برای یـك روز و دو روز، یکسـاعت و دو سـاعت نبود. او آن را تا روزی که زنـده بود ادامه داد. و حتی برای

پس ازمرگ هم بـاب آن را گشـوده داشت و آخرین تیر ترکش او دفن جنـازه‌اش بـود که آن را هم به سوی خصم رهـا کرد و کل عملکردشان را به زیر سؤال برد.

در همان روزی که از دشـمن ضـربه خورد و در خانه‌اش افتاد و بیهوش گشت ساعتی بعـد بهوش آمد و نخستین سؤالی را که مطرح کرد این بود که علی (ع) را چه کردند؟ حسنین را به دنبال پدر فرستاد و آنها خبر آوردند که در مسجد تحت فشار برای بیعت است .

با همان حال زار و نزار و دردمند به مسـجد رفت و فریاد کشـید دست از شوهرم علی (ع) بر دارید من سـتم به او را نمی‌توانم تحمل کنم. بخـدا قسم اگر رهـایش نکنیـد به مزار پیـامبر روم، گیسو پریشـان کنم و همه تان رانفرین نمایم. و آن روز هم که به عیادت او آمده‌اند بصراحت اعلام ناخشنودیکرد. (۳۷) حاصل مبارزه

ما در فصل پیشـین بسیاری از گفتنی‌ها را در مسأله احقاق حق فاطمه (س) گفتیم و در اینجا اصل را بر رعایت اختصار می‌گذاریم و به صورت گـذرا متـذکر می‌شویم که حاصل مبارزه پایه‌گـذاری و تحکیم روح مقاومت در امت بود و مردم را واداشت که در طریق عدالتخواهی حرکتی رو به پیش داشـته باشـند اگر بخواهیم برای کار و تلاش فاطمه (س) لیستی تهیه کنیم خواهیم گفت که حاصل آن بسیار عظیم و پردامنه بود ازجمله:

- پایه‌گذاری تفکر صـحیح در جامعه، پیروز ساختن حق و علنی کردن آن بگونه‌ای که همگان از سـیاه و سفید ازآن سر درآوردند، رسوا کردن غاصـبان، اعلان مظلومیت خانـدان پیامبر، اثبات عـدم لیاقت آنها که مدعی خلافت وجانشـینی پیامبربودند، پاشـیدن بذر نهضتی را که بعدها بارور شد و گشودن دفتری که تاروز قیامت هم چنان مفتوح است و نشان قدر ناشناسی بازماندگان رسول (ص) است .

آری آنهـا به خلاف دست یافتنـد و ظاهراً به هـدف خود رسیدند ولی خلافت اسـتخوان گلوگیری برای آنها شـد و آنان توان بلع و هضم آن را نداشـتند. این سخن بارها ازآنان شنیده شد که اگر علی (ع) نبود... هلاک می‌شدند. و یا بگفته عبدالفتاح عبدالمقصود: ضربه سخنان فاطمه (س) در بستر مرگ به ابوبکر از ضربه شمشیر سخت‌تر بود، گوئی زمین از زیر پای او دو تن کشیده شده ومانند سنگ آسیا بگردش درآمـد و از ضـربه آن سـرگیجه گرفته و خانه فاطمه (س) را ترک گفتنـد. (۳۸) و یـا به گفته بخـاری، و ماتت فـاطمه و کانت ساخطهٔ علیها (۳۹)، فـاطمه (س) از دنیـا رفت در حـالیکه از هر دوی آن‌هـا (ابـوبکر و عمر) خشـمگین بـود... و این مسأله‌ای است که در تاریخ ثبت شده و برای همیشه در خور مراجعه است . صدمات وارده

فـاطمه (س)بر اثر این مبـارزه صـدمه خورد، از نظر روانی بعلت مرگ پـدر متألم بود و ناسپاسـی اصـحاب و بازمانـدگان این تألم را شدیـدتر کرد او در اثبـات مقاصـدش تـا آنجـا به پیش رفت که حتی جـان خود را به خطر انـداخت. فرزنـد خود را که در رحم بود ازدست داد، به دشواری زندگی افتادو حتی کار بجائی رسید که نفس کشیدن او با درد همراه بود .

او در راه خدا جان باخت و از این دید شـهیده است بویژه با توجه به این حدیث که اکثر شهداء امّتی فی الفراش (۴۰) بیشتر شهیدان امت من در بستر می‌میرنـد و دیگر فـداکاری از این بیشتر چگونه میسر می‌شود؟ او زاده اسـلام بود و برای اسـلام هستی خود را فـدا کرد .

الا-ای فـاطمه (س)، ای نور دیـده پیـامبر، دشـمن می‌خواست بـا ضـربه زدن ترا درهم شـکند و عطر حقیقت ترا پنهان سازد وتو قیام کردی تا عزت امامت را تثبیت کنی - تو تازیانه خوردی تا آبروی علی (ع) راحفظ کنی، تو به صدمه‌ها تن دادی تا غرور فرعونی را درهم شکنی. سلام بر تو و بر پیکر آسیب دیده‌ات و سلام بر محسن سقط شده‌ات . -- ۱- آیه ۱۱۲ سوره هود.

۲- ج ۱۶ شرح نهج البلاغه ص ۲۳۳.

۳- ص ۱۴ الامامه و السیامه ج ۱.

۴- به معانی الاخبار ص ۳۵۶ مراجعه شود.

۵- حدیث نبوی.

۶- اعلام النساء - جلد ۳ ص ۱۲۱۵.

۷- ص ۷۵ الزهراء.

۸- ص ۱۳۷ منتهی الامال ج ۱.

۹- آیه ۸۹ سوره نحل.

۱۰- منابع قابل مطالعه در این زمینه بسیارند. از اسناد شیعی مهمترین منبع الغدیر و از منابع اصلی اهل سنت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است .

۱۱- ج ۲ کامل ابن اثیر ص ۱۵.

۱۲- آیه ۶ سوره حشر.

۱۳- آیه ۲۶ سوره اسراء.

۱۴- ج ۴ ص ۱۷۷ تفسیر در المنثور.

۱۵- داستان ترور سعد بن عباده در بیابان توسط خالد بن ولید و نشر این شایعه که جن‌ها او را کشتند.

۱۶- آیه ۴۲ سوره انفال.

۱۷- آیه ۴۶ سوره سبا.

۱۸- آیه ۶۷ سوره مائده.

۱۹- الغدیر ج ۱.

۲۰- ینابیع الموده.

۲۱- خطبه برای زنان انصار.

۲۲- ص ۳۰۸ مناقب ج ۲.

۲۳- حدیث تک سندی ابوبکر.

۲۴- آیه ۱۶ سوره نحل.

۲۵- آیه ۶ سوره مریم.

۲۶- آیه ۱۱ سوره نساء.

۲۷- مناقب ج ۲ ص ۲۰۸.

۲۸- احتجاج ج ۲ ص ۱۴۷.

۲۹- غایهٔ المرام و منابع متعدد دیگر.

۳۰- ص ۳۶۵ الزهراء.

۳۱- ص ۵۱ ارشاد دیلمی.

۳۲- غررالحکم ص ۳۴۳.

۳۳- ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴.

۳۴- همان منبع ۲۱۷ و ۲۳۱.

۳۵- ص ۴۴ فتوح البلدان.

۳۶- ص ۱۳ ح ۱. الامامه و السیامه.

۳۷- ص ۱۷۱ بحار ج ۴۳.

۳۸- ص ۳۳۳ الامام علی ج ۱.

۳۹- حدیث نبوی.

۴۰- حدیث نبوی.

فدک، از غصب تا تخریب

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجلسی کوپایی، غلامحسین، ۱۳۴۴

عنوان و نام پدیدآور: فدک از غصب تا تخریب / غلام‌حسین مجلسی کوپائی.

مشخصات نشر: قم: دلیل ما ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۹۰ ص.: مصور (رنگی).

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۸۱-۷

یادداشت: به همراه گزارشی از سفر گروهی ایرانی به همراه آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان سعودی (فدک) است.

یادداشت: چاپ قبلی: قم: دلیل ما ۱۳۸۸ (۳۰۷ ص.).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها

موضوع: خطبه فدک

موضوع: فدک

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲۵/م۲۶ف۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۰۶۲۹

تقدیم

تقدیم به پیشگاه
خاتم الأنبیاء، حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم
و امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه‌السلام
و صدّیقه کبری، فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها
و امامان معصوم و مظلوم شیعه علیهم السّلام
بالأخص منجی عالم، انتقام گیرنده از غاصبین فَدَک
حضرت بقیّة اللَّه الأعظم، حجّة بن الحسن العسکری
أرواحنا و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

پیشگفتار (فَدَک در چند جمله

ما در این قسمت در نظر داریم ماجرای «فَدَک» را به صورت کلی و خلاصه خدمت شما بیان کنیم تا یک آگاهی اجمالی در زمینه «فَدَک» به شما داده باشیم، اما برای تکمیل مطالب و بحثهای پیرامون آن همراه با منابع و مآخذ آن به متن کتاب مراجعه فرمائید.
در سال هفتم هجرت به علت همدست شدن یهود با کفار در جنگ خندق، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تصمیم گرفتند یهودیان منطقه خَیْبَر را زیر لوای اسلام در آوردند. که این مهم با جنگ خَیْبَر و فتح دژهای مستحکم خَیْبَر، توسط لشکر اسلام و به وسیله شجاعت‌ها و رشادت‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انجام گرفت همزمان با فتح خَیْبَر، اهل «فَدَک» چون خبر قدرت لشکر اسلام، در فتح خَیْبَر را شنیدند برای حفظ جان خود گروهی را برای مذاکره نزد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرستادند.
نتیجه این مذاکره چنین شد که سرزمین «فَدَک» و نصف درآمد آن، از آن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشد و یهودیان منطقه به عنوان کارگر در آن کار کنند و از نصف دیگر در آمد «فَدَک» استفاده نمایند.
لازم به ذکر است که: سرزمینهایی که بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برسد طبق آیه «فَیْء» (۱) ملک خاص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌گردد و مسلمانان در آن هیچ حقّی ندارند (۲).
بعد از این قضایا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طبق دستور خداوند و آیه شریفه:
«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» «فَدَک» را به دخترشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشیدند و بعد از دادن سند کتبی به او، حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن را بر این مسأله شاهد گرفتند (۳).
فَدَک از سال هفتم تا دهم هجری به مدت سه سال در زمان حیات پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود، تا اینکه رسول اللَّه رحلت فرمود، و ابوبکر خلافت را غصب کرد، و برای استحکام خلافت خود با کمک و مشورت رفیقش عمر تصمیم به غصب «فَدَک» گرفتند، و بر این مبنا وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از «فَدَک» اخراج کردند.

زمانی که خبر به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید، ایشان برای باز پس گرفتن حق خود به مسجد آمدند و ابوبکر را خطاب قرار داده فرمودند: چرا وکیل مرا از فَدَک اخراج کردی؟ ابوبکر گفت: «فَدَک» ملک پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است و من الآن جانشین پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هستم پس «فَدَک» باید در اختیار من باشد.

حضرت زهرا علیها السلام سند کتبی را که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به ایشان داده بودند به عنوان مدرک و دلیل ارائه دادند ولی عمر آن را گرفت آب دهان در آن انداخت و سپس آن را پاره کرد (۴).

بعد از این جسارت بی‌شرمانه عمر، حضرت زهرا علیها السلام به منزل رفتند. به دنبال آن حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام به مسجد آمده و خطاب به ابوبکر (در حالی که مهاجرین و انصار در مسجد اطراف او نشسته بودند) فرمودند: چرا حق فاطمه را از او گرفتی در حالی که او در زمان حیات رسول اللَّه مالک «فَدَک» بود؟

ابوبکر گفت: «فَدَک» حق مسلمانان است، اگر فاطمه شهودی بر مالک بودن بیاورد فَدَک از آن اوست و الاّ در آن حقّی ندارد.

حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: ای ابابکر آیا تو بر خلاف حکم خدا برای ما حکم می کنی؟ گفت: نه.

در اینجا حضرت علی علیه‌السلام به قانون ذوالید اشاره کردند و فرمودند: ای ابابکر اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعای مالکیت آن شییء را داشته باشم تو از چه کسی شاهد می‌خواهی؟ گفت از شما که ادعای مالکیت داری حضرت فرمودند: پس چرا الآن که «فَدَک» در دست حضرت زهرا علیها السلام است و در زمان حیات رسول اللَّه در آن تصرف داشته (و به اصطلاح فقهی ذوالید می‌باشد) از فاطمه شاهد می‌خواهی، در حالی که شما ادعای ملکیت «فَدَک» را دارید و شما باید شاهد بیاورید (۵).

پس ابوبکر که متوجه اشتباه خود شده بود ساکت شد و عمر به سخن در آمد و گفت: یا علی این حرفها را رها کن.

اگر شهود عادلی بر این مطلب شهادت دادند «فَدَک» از آن شماست و الاّ «فَدَک» از آن مسلمانان است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید.

حضرت علی علیه‌السلام برای اینکه باز آنها را متوجه اشتباه خود کنند.

فرمودند: آیا کتاب خدا، قرآن را خوانده‌اید؟ گفتند: بله، حضرت فرمودند پس به من بگویید آیه تطهیر: «إِنَّما یُرِیْدُ اللَّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا» (۶) درباره چه کسی نازل شده است؟

آیا درباره ما اهل بیت یا درباره دیگران؟

گفتند: درباره شما.

آن وقت حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: حال اگر شهودی در مقابل شما شهادت بدهند که (نعوذ باللَّه) حضرت فاطمه اشتباهی انجام داده است شما چه می کنید.

ابوبکر گفت: بر او حدّ جاری می کنم مثل جاری کردن حدود بر سایر زنان مسلمان.

حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: الآن تو کافر شدی.

ابوبکر گفت: به چه علّت؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمودند:

لِأَنَّکَ رَدَدْتَ شَهادَةَ اللَّه لَها بِالطَّهارَةِ وَ قَبِلْتَ شَهادَةَ النّاسِ عَلَیها. (۷)

چون تو شهادت خداوند به پاک بودن حضرت زهرا سلام اللَّه علیها را رد کرده‌ای و شهادت مردم را بر علیه او پذیرفته‌ای.

همانطور که اکنون حکم خدا و رسول خدا که «فَدَک» را ملک حضرت فاطمه قرار داده‌اند رد نموده‌ای و شهادت یک اعرابی که بر پشت پای خود بول می کند را پذیرفته‌ای.

در این حال مهاجرین و انصار که اطراف ابوبکر و عمر نشسته بودند به همدیگر نگاه کردند و گفتند: به خدا قسم علی بن ابیطالب راست می گوید.

تا اینجا حضرت علی علیه‌السلام بر آنها ثابت کرد که ردِ قول فاطمه ردّ قول خدا و رسول خدا است و شاهد خواستن از فاطمه امری اشتباه می‌باشد.

روز دیگر حضرت فاطمه علیها السلام، برای اثبات حق خود حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن را برای ادای شهادت در مسجد حاضر نمودند، اُم اَیْمَن برای شهادت حاضر شد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا شنیده‌اید که فرمود: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، عمر و ابابکر گفتند: بله شنیده‌ایم.

آیا شما از رسول خدا شنیده‌اید که فرمود: اُم اَیْمَن یک زن بهشتی است، گفتند: بله شنیده‌ایم.

اُم اَیْمَن گفت: پس آیا ممکن است فاطمه که سرور زنان بهشت است و من که یک زن بهشتی هستم دروغ بگوییم.

عمر گفت: اُم اَیْمَن این حرفها را رها کن بگو بدانم بر چه چیزی شهادت می‌دهی؟!

آنگاه اُم اَیْمَن در مقام شهادت گفت: من در خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام در حضور رسول اللّه نشسته بودم که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورد:

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»

حق خویشاوندان را عطا کن.

و بدنبال آن حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به فاطمه عطا کردند و حضرت علی و من را بر این مطلب شاهد گرفتند.

بعد از شهادت اُم اَیْمَن، حضرت علی علیه‌السلام هم به همین صورت شهادت دادند.

اما آنها برای ردّ این شهادت چاره‌ای جز تهمت نداشتند به همین خاطر عمر گفت: اُم اَیْمَن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست وَ أمّا عَلیّ فَیَجُرُّ إلی نَفْسه و اما علی در این شهادت نفع می‌برد پس به سوی خودش می‌کشد. (۸)

(به خدا پناه می‌بریم از این حرفهای زشت و تهمتهای دروغ به ولیّ خدا).

بعد از این احتجاجات واضحه و ردّ آن توسط غاصبین خلافت، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برای احقاق حق خود به صورت دیگر استدلال نموده و خطاب به ابوبکر و عمر فرمودند: شما اقرار می‌کنید که «فَدَک» ملک رسول اللّه بوده و قبول دارید که من تنها فرزند و وارث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشم، پس مالکیت «فَدَک» بعد از پدرم رسول اللّه به عنوان ارث به من می‌رسد. ولی ابوبکر که ظاهراً از قبل خود را برای چنین استدلالی آماده کرده بود در جواب حضرت زهرا علیها السلام به یک حدیث ساختگی تمسک جست و گفت: من از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیدم که حضرت فرمودند:

نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبیاء لا نُوَرّثُ؛ (۹)

ما گروه انبیاء ارث نمی‌گذاریم.

حضرت زهرا علیها السلام در جواب این حدیث ساختگی به قرآن استدلال نموده و فرمودند: ای پسر ابی‌قحافه آیا در کتاب خدا چنین آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم.

مگر قرآن نمی‌فرماید:

«وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ» (۱۰)

حضرت داود از حضرت سلیمان ارث بُرد.

و در سرگذشت یحیی بن زکریا علیهما السلام نقل فرموده که:

«فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ولیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب» (۱۱)

خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد.

و بعد از استدلال به پنج آیه از قرآن کریم (۱۲) فرمودند:
أَفَخَصَّکُمُ اللَّه بِآيَةٍ أَخَرَجَ أَبِی مِنْها أَمْ تَقُولُونَ إنَّ أَهْلَ مِلَّتَينِ لا يَتَوارِثانِ أَوَ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِی مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ مِنْ أَبِی وَ بْنِ عَمِّی.
آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟! و یا اینکه می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم اهل یک ملت و آئین نیستیم؟! یا شما به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناتر هستید؟!.

حضرت زهرا علیها السلام با استدلال به قرآن برای همگان ثابت نمودند که این حدیث، سخن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نیست چون با قرآن تناقض دارد. بلکه این سخن خود ابابکر است که آن را به دروغ به رسول اللَّه نسبت می‌دهد تا «فَدَک» را غصب نماید.

امّا مثل اینکه گوشهای خلفاء غاصب کر گردیده و بر قلبهای آنان مهر زده‌اند و آنها قصد عمل کردن به آیات قرآن و دستورات رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را ندارند. و حضرت زهرا علیها السلام با دلی پر از غم و حالتی پریشان به منزل بازگشتند و باز با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این زمینه به مشورت پرداختند.

حضرت علی علیه‌السلام راه جدیدی را ارائه داده و به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:
در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می‌کنی که جای پدرم نشسته‌ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر «فَدَک» از آن تو بود و من از تو تقاضا می‌کردم که «فَدَک» را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی.

حضرت زهرا علیها السلام فردا برای اجرای پیشنهاد امیرالمؤمنین به مسجد آمده و به صورتی با ابوبکر سخن گفتند که ابوبکر تسلیم گردید و نوشت که باید فَدَک به حضرت زهرا علیها السلام برگردد.

حضرت زهرا علیها السلام نامه ردّ «فَدَک» را گرفته و در حالی از مسجد خارج شدند که نامه در دستانشان بود اما عمر از راه رسید و گفت: ای دختر محمّد این کتابت چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام جواب دادند نامه‌ای است که ابوبکر در ردّ فَدَک برای من نوشته است، عمر نامه را طلب نمود و حضرت زهرا علیها السلام از دادن نامه ابا کردند.
فَرَفَسَها بِرِجْلِهِ وَ كانَتْ حامِلَةٌ بِإِبْنٍ اِسْمُهُ الْمُحْسِنُ فَأسْقَطَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِها ثُمَّ لَطَمَها فَكَأَنِّی اَنْظُرُ إلی قُرْطٍ فِی اُذُنِها حِينَ نُقَفَتْ ثُمَّ أَخَذَ الْكِتابَ فَخَرِقَه. (۱۳)
پس عمر با لگد به حضرت زهرا سلام اللَّه علیها جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن حامله بود و محسن را سقط کرد. سپس با سیلی به صورت حضرت فاطمه زد و گویا من (امام صادق) می‌بینم که گوشواره در گوش مادرم در اثر آن سیلی شکسته شده است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام در آن حال به او نفرین کردند و فرمودند:
بَقَرَ اللَّه بَطْنَکَ کَما بَقَرْتَ صَحِيفَتِی.
خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی.

و اما زمانی که حضرت زهرا علیها السلام احساس کردند تمام راهها برای برگرداندن فَدَک که مقدمه بازگشت خلافت به حضرت علی علیه‌السلام بود بسته است، و عمر و ابابکر تصمیم بر غصب خلافت و «فَدَک» دارند، برای اتمام حجت بر مردم و بیدار کردن تمام مسلمانان جهان در تمام اعصار به مسجد تشریف آوردند و در حضور مهاجر و انصار و غاصبین خلافت خطبه‌ای با فصاحت و بلاغت کامل ایراد نمودند.

شما می‌توانید متن عربی و ترجمه خطبه را در فصل پنجم کتاب مطالعه فرمائید.

فصل اوّل جنگ خَیْبَر (از حوادث سال هفتم هجرت)

[علل وقوع جنگ خَیْبَر]

جلگه وسیع حاصلخیزی را که در شمال مدینه به فاصله سی دو فرسنگی (۱۴) آن قرار دارد «وادی خَیْبَر» می‌نامند و پیش از بعثت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ملت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند از آنجا که آب و خاک این منطقه برای کشاورزی آمادگی کاملی داشت، ساکنان آنجا در امور زراعت و جمع ثروت و تهیه سلاح و طرز دفاع، مهارت کاملی پیدا کرده بودند و آمار جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار نفر بود، و میان آنها مردان جنگاور و دلیر فراوان به چشم می‌خورد (۱۵).

جرم بزرگی که یهودیان خَیْبَر داشتند، این بود که تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خَیْبَر، در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده خود را به پشت مدینه رسانیدند. در نتیجه، جنگ احزاب (خندق) رخ داد و سپاه مهاجم با تدابیر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و جانفشانی یاران او پس از یک ماه توقف در پشت خندق، متفرق شدند و به وطن خود از آن جمله یهودیان خَیْبَر به خَیْبَر باز گشتند و مرکز اسلام آرامش خود را باز یافت. نا جوانمردی یهودیان خَیْبَر، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را بر آن داشت که این کانون خطر را برچیند، و همه آنها را خلع سلاح کند.

زیرا بیم آن می‌رفت که این ملت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه‌های سنگین، بت‌پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزند، و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود. بخصوص تعصب یهود نسبت به آئین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود، و برای همین تعصب کور بود که هزار مشرک اسلام می‌آورد، ولی یک یهودی حاضر نبود دست از کیش خود بردارد. خلاصه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمان داد که مسلمانان برای تسخیر آخرین مراکز یهود در سرزمین عربستان آماده شوند و پرچم سفیدی به دست حضرت علی علیه‌السلام داد و فرمان حرکت را صادر نمود و رهبر بزرگ اسلام با هزار و شش صد سرباز که دویست سواره نظام در میان آنها بود به سوی خَیْبَر پیشروی کرد (۱۶).

اشغال شبانه نقاط حسّاس

دژهای هفتگانه خَیْبَر، هر کدام نام مخصوصی داشتند و نامهای آنها به قرار زیر بود: نَاعِم، قَمُوص، کَتِیبهٔ، نسطاهٔ، شِقّ، وَطِیح، سَلَالِم. برخی از این دژها گاهی به یکی از سرداران آن دژ منسوب می‌شد مثلا می گفتند: دژ مَرْحَب، همچنین برای حفاظت و کنترل اخبار دژ، در کنار هر دژی، برج مراقبت ساخته شده بود، تا نگهبانان برجها، جریان خارج قلعه را به داخل گزارش دهند، و طرز ساختمان برج و دژ طوری بود که ساکنان آنها بر بیرون قلعه کاملا مسلط بودند و با منجنیق و غیره می‌توانستند دشمن را سنگباران کنند (۱۷).

در میان این جمعیت بیست هزار نفری، دو هزار مرد جنگی و دلاور به چشم می‌خورد که فکر آنها از نظر آب و ذخائر غذایی کاملا آسوده بود، و در انبارها، ذخایر زیادی داشتند.

نخستین کاری که برای تسخیر این دژهای محکم صورت گرفت این بود که تمام نقاط حساس و راهها به وسیله سربازان اسلام به صورت مخفیانه و شبانه اشغال گردید که نگهبانان برجها نیز از این کار آگاهی نیافتند و صبحگاهان که کشاورزان «خَیْبَر» با لوازم کشاورزی از قلعه‌ها بیرون آمدند چشمهای آنها به سربازان دلیر و مجاهد اسلام افتاد و آنها با دیدن این منظره با ترس و وحشت پا

به فرار گذاردند و به دژها پناه بردند و در داخل دژها شورای جنگی تشکیل گردید. و نتیجه شورا این بود که زنان و کودکان را در یکی از دژها، و ذخائر غذایی را در دژ دیگر جای دهند.

دلیران و جنگاوران هر قلعه با سنگ و تیر از بالا ـ دفاع کنند و قهرمانان هر دژ در موقع خاصی از دژ بیرون آیند و در بیرون دژ با دلیران اسلام بجنگند.

دلاوران یهودی با این نقشه توانستند مدت یک ماه در برابر ارتش نیرومند اسلام مقاومت کنند به طوری که گاهی برای تسخیر یک دژ ده روز تلاش انجام می‌گرفت و نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد.

فتح دژهای نَاعِم و قَمُوص

درباره جزئیات نبرد خَیْبَر نمی‌توان نظر قاطع ابراز کرد، ولی از مجموع کتابهای تاریخ و سیره نویسان چنین استفاده می‌شود که سربازان اسلام دژها را یک یک محاصره می‌کردند و کوشش می‌نمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند، و پس از گشودن آن دژ، به محاصره دژ دیگر می‌پرداختند. دژهایی که با یکدیگر ارتباط زیر زمینی داشتند و یا رزمندگان و دلاوران آنها به دفاع سرسختانه بر می‌خواستند گشودن آنها سخت‌تر صورت می‌گرفت.

به عقیده گروهی از تاریخ نویسان، نخستین دژی که از خَیْبَر پس از رنجهای فراوان به دست ارتش اسلام افتاد دژ «نَاعِم» بود گشودن این دژ به قیمت کشته شدن یکی از سرداران بزرگ اسلام به نام «محمود بن مسلمه انصاری» (۱۸) و زخمی گشتن پنجاه تن از سربازان اسلام تمام شد.

شورای نظامی تصویب نمود که پس از فتح دژ نَاعِم، سربازان متوجه قلعه «قَمُوص» شوند. ریاست این دژ با فرزندان «أَبِی الْحَقِیق» بود. این دژ نیز با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد و «صفیه» دختر «حُیَیّ بن أَخْطَب» که بعدها در ردیف زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قرار گرفت، اسیر گردید. این پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد و رعب و وحشت بر قلوب یهودیان مستولی گشت. ولی مسلمانان از نظر مواد غذایی در مضیقه عجیبی بودند به طوری که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی از حیوانات که خوردن گوشت آنها مکروه است استفاده می‌نمودند. و دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا بود هنوز به دست مسلمانان نیفتاده بود.

کَرّارٌ غَیْرُ فَرّار

پس از فتح قلعه‌های مزبور، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وَطِیح» و «سَلَالِم» یورش بردند. ولی مسلمانان در طی ده روز جنگ و دادن تلفات سنگین نتوانستند نتیجه‌ای بگیرند.

در یکی از روزها «ابوبکر» مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تا لب دژ آمد ولی پس از مدتی مسلمانان بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را برگردن یکدیگر انداختند و همدیگر را به فرار متهم می‌نمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده «عمر» واگذار شد. او نیز داستان دوست خود را تکرار کرد (۱۹).

و بنا بر نقل طبری، (۲۰) عمر، پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلاوری و شجاعت فوق‌العاده فرمانده دژ مَرْحَب، یاران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را مرعوب می‌ساخت. این وضع، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و یاران او را سخت ناراحت کرده بود. در این لحظات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است فرمودند:

لَاعْطِیَنَّ الرّایه غَدَاً رَجُلًا یُحِبُّ اللَّه وَ رَسُولَه وَ یُحِبُّهُ اللَّه وَ رَسُولُهُ یفْتَحُ اللَّه عَلی یدَیه لَیسَ بِفَرَّارٍ. (۲۱)

این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را دوست دارد و خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم او را دوست دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی کند.

و بنا بر نقل طبرسی و حلبی، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چنین فرمودند: «کَرّارٌ غَیْرُ فَرّار»، یعنی به سوی دشمن حمله کرده و هرگز فرار نمی کند.

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری و شهامت آن سرداری است که قرار بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد، غریوی از شادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت. هر فردی آرزو می کرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه به نام او افتد.

علی کجاست؟!

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت، سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند، نگهبانان در مواضع مرتفع مراقب اوضاع دشمن بودند. آفتاب با طلوع خود، سینه افق را شکافت و خورشید با اشعه طلایی خود دشت و دمن را روشن ساخت. سرداران گرد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آمده و دو سردار شکست خورده با گردنهای کشیده (۲۲) متوجه دستور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شده می‌خواستند هر چه زودتر بفهمند که این پرچم پر افتخار به دست چه کسی داده خواهد شد.

سکوت پر انتظار مردم، با جمله پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم که فرمودند: «علی کجاست؟» در هم شکست. در پاسخ او گفته شد: دچار چشم درد گردیده و در گوشه‌ای در حال استراحت است. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: او را بیاورید، طبری می گوید: علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرود آوردند. این جمله حاکی است عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای درآورده بود.

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا نمود. این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحایی آن چنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید.

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پرچم را به دست حضرت علی علیه‌السلام دادند. و چنین یاد آور شدند که قبل از جنگ نمایندگانی را به سوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید. اگر آن را نپذیرفتند آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا نماید که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادند زندگی کنند و اگر به هیچ کدام گردن ننهادند با آنان بجنگد. آخرین جمله‌ای که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساختند این چنین بود:

لَئِنْ یهْدِی اللَّه بِکَ رَجُلًا واحِداً خَیرٌ مِنْ اَنْ یکُونَ لَکَ حُمْرُ النِّعَم. (۲۳)

هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند بهتر از این است که مالک چهارپایان (شتران) سرخ موی باشی.

آری پیامبر عالی قدر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در بحبوحه جنگ، باز در فکر راهنمایی مردم بود و همین می‌رساند که تمام این نبردها برای هدایت مردم بوده است.

قتل مَرْحَب به دست حضرت علی علیه‌السلام

هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام از ناحیه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مأمور شد که دژهای «وَطِیح» و «سَلَالِم» را بگشاید (دژهایی که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران ناپذیری بر حیثیت ارتش اسلام زده بودند) زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود، ذوالفقار را حمایل نموده هروله کنان و با شهامت خاصی که شایسته

قهرمانان ویژه میدان‌های جنگی است، به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دست او داده بود، در نزدیکی خَیْبَر بر زمین نصب نمود.

در این لحظه در خَیْبَر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر مَرْحَب به نام «حارث» جلو آمد، هیبت نعره او آن چنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر امیرالمؤمنین بودند بی‌اختیار عقب رفتند ولی حضرت علی علیه‌السلام مانند کوه، پا برجا ماند، لحظه‌ای نگذشت که جسد مجروح «حارث» به روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ حارث، «مَرْحَب» را سخت غمگین و متأثر ساخت، و او را برای گرفتن انتقام خون برادر برانگیخت، و در حالی که غرق سلاح بود، زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده شده بود بر سر گذاشته و «کلاه خود» را روی آن قرار داده بود جلو آمد، و به رسم قهرمانان عرب رجزی خواند.

حضرت علی علیه‌السلام نیز رجزی در برابر او سرود و چنین فرمود:

اَنَا الَّذِی سَمَّتْنِی اُمّی حِیدَرَهْ

ضَرْغامُ آجامٍ وَ لَیْثٍ قَسْوَرَهْ

من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده، مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم.

عَبْلُ الزِّراعَینِ غَلِیظُ الْقَصِرَهْ

کَلَیثِ غاباتٍ کَرِیزَ الْمَنْظِرَهْ

بازوان قوی و گردن نیرومند دارم، در میدان نبرد مانند شیر بیشه‌ها، صاحب منظری مهیب هستم.

رجزهای دو قهرمان پایان یافت. صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام، بر فرق مَرْحَب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت، این ضربت آن چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مَرْحَب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده، به دژ پناهنده شدند، و عده‌ای ماندند، که در جنگ تن به تن به دست حضرت علی علیه‌السلام کشته شدند.

علی علیه‌السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب نمود. در این کشمکش یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر حضرت علی علیه‌السلام زد و سپر از دست ایشان افتاد. امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام فوراً متوجه در قلعه گردید و آن را با قدرت الهی از جای کند و به جای سپر استفاده نمود. در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی به دست توانای حضرت علی علیه‌السلام گشوده شد.

حال برای اینکه به عظمت کار پی ببرید به نظر چند تن از تاریخ نویسان درباره در قلعه خَیْبَر توجه کنید.

خصوصیّات دَرِ قلعه خَیْبَر

طبری و ابن هشام می‌نویسند: پس از آنکه حضرت علی علیه‌السلام در را روی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع، سعی کردند آن را از این رو به آن رو کنند ولی نتوانستند (۲۴) یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: دِر حصار از سنگ و طول آن چهار زرع و پهنای آن دو زرع بود (۲۵).

شیخ مفید در ارشاد (۲۶) به سند خاصی از امیرمؤمنان، سرگذشت کندن در خَیْبَر را چنین نقل می‌کند: من در خَیْبَر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پلی به روی خندقی که یهودیان کنده بودند قرار دادم. سپس آن را میان خندق پرتاب کردم، مردی پرسید: آیا سنگینی آن را احساس نمودی؟ گفتم به اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می‌کردم. نویسندگان سیره، مطالب شگفت انگیزی درباره کندن در خَیْبَر و خصوصیات آن، در رشادتهای حضرت علی علیه‌السلام نوشته‌اند.

این حوادث هرگز با قدرت‌های معمولی بشری وفق نمی‌دهد. أمیر مؤمنان خود در این باره توضیح داده و شک و تردید را از بین برده‌اند. آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرموده‌اند:

ما قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ بَشَرِیهٔ وَلکِنْ قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ إلِهِیَّةٍ وَ نَفْسٍ بِلِقاءِ رَبِّها مُطْمَئِنَّةٍ راضِیةٍ (۲۷).

من هرگز آن در را بـا نیروی بشری از جـا نکنـدم، بلکه در پرتو نیرویی الهی و با نفسی که به ملاقات با خـدایش مطمئن و خشنود است، این کار را انجام دادم. (۲۸)

اعتراف دشمن به فضائل حضرت علی علیه‌السلام

روزی معاویه به سعد وقاص اعتراض کرد که چرا به علی علیه‌السلام ناسزا نمی گوئی؟!

او در پاسخ وی چنین گفت: من هر موقع به یاد سه فضیلت از فضائل علی علیه‌السلام می‌افتم، آرزو می کنم ای کاش من یکی از این سه فضیلت را داشتم:

۱. روزی که پیـامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم او را در مـدینه جانشـین خـود قرار داد و خود به جنـگ تبوک رفت و به علی چنین گفت: تو نسبت به من همان منصب را داری که هارون نسبت به موسی داشت، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد.

۲. روز خَیْبَر فرمود: فردا پرچم را به دست کسـی می‌دهم که خـدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم او را دوست دارند. افسـران و فرماندهان عالیقدر اسلام در آرزوی چنین مقامی بودند، فردای آن روز پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضرت علی علیه‌السلام را خواست و پرچم را به او داد، و خدا در پرتو جانبازی او پیروزی بزرگی را نصیب ما کرد.

۳. روزی که قرار شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با سران نجران به مباهله بپردازد، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و گفت:

اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلِی (۲۹)

فتح خَیْبَر مقدمه صلح فَدَک

آری پس از پیروزی لشکر اسلام در جنگ خَیْبَر و فتح قلعه‌های خَیْبَر با شجاعتها و رشادتهای حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام اهالی یهودی «فَدَک» برای حفظ جان خود از باب صلح و مصالحه با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وارد شدند.

معجم البلدان، از کتب مشهور اهل تسنن در این زمینه چنین می‌نویسند:

فَدَک قَرْیةٌ بِالْحِجازِ بَیْنَها وَ بَینَ الْمَدِینَهٔ یوْمانِ وَ قِیلَ ثَلاثَهٌ، أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ فِی سَنَهٔ سَبْع صُلْحَاً...

فَدَک دهکده‌ای است در حجاز که فاصله‌اش تا مدینه دو یا سه روز است و خداوند متعال آنرا در سال هفتم هجری به صورت صلح به پیامبرش بخشید...

...و داستان از این قرار بود که رسول خـدا، پس از ورود به خَیْبَر و فتح قلعه‌ها و دژهای محکم آن، سه روز در آن جامانده و حلقه محاصره را بر یهودیان سخت گرفت. آنان نمایندگانی نزد حضرت فرستاده، در خواست کردند که به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. رسول خدا چنین اجازه‌ای را به آنان داد این خبر به اهل «فَدَک» رسید نماینده‌ای نزد حضرت فرستاده در خواست کردند که حضرت با آنان بر نصف میوه‌ها و اموالشان مصالحه کند، حضرت با تقاضای آنان موافقت فرمود بنابراین «فَدَک» از جمله آبادی‌ها و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتح نشده است و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد

...وَ فِیها عَینٌ فَوّارَةٌ وَ نَخِیلٌ کَثِیرَةٌ (وَ هِی الَّتِی قالَتْ فاطِمَهٔ رَضِی اللَّه عَنْها إنَّ رَسُولَ اللَّه نَحَلَنِیها فَقالَ اَبُوبِکرٌ اُرِیدُ لِذلِکَ شُهُوداً وَ لَها

قِصَّةٌ...)؛

و این سرزمین دارای چشمه‌ای جوشان و درختان خرمای فراوان بود (... ۳۰).

تاریخ نویس مشهور اهل سنّت محمّد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ ه ق) در تاریخ الامم و الملوک می‌نویسد ...: رسول اللّه اهالی خَیْبَر را در قلعه‌های خودشان به نام‌های «وَطِیح و سَلَالِم» محصور کرد، تا جایی که یقین به هلاکت و نابودی خود کرده، از حضرت در خواست کردند که آنان را از آنجا کوچ دهد تا بدین وسیله خون خود را حفظ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت کرد. سپس پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر تمام اموال آنان دست گذاشته و نواحی «شق و نَطَاة و کَتِیبة» و تمامی دژها و قلعه‌ها را غیر از قلعه «وَطِیح و سَلَالِم» تصرف کرد.

اهالی «فَدَک» که از این ماجرا خبردار شدند نماینده‌ای نزد حضرت فرستادند و درخواست کردند که همین رفتار را با آنان نیز داشته باشد، و بدین وسیله خون و جانشان را حفظ کرده، و دست از اموال خویش برداشتند. حضرت با پیشنهاد آنان موافقت کرد. فردی که بین آنان و حضرت رسول وساطت می‌کرد «مُحَیِّصَة بن مسعود» هم پیمان قبیله بنی حارثه بود هنگامی‌که کار اهالی خَیْبَر به انجام رسید از حضرت خواستند که با آنان بر نصف اموالشان مصالحه کند و گفتند: ما نسبت به این سرزمین از شما آشناتریم و بهتر می‌توانیم آنجا را آباد و سرسبز کنیم.

حضرت بر مبنای نصف با آنان مصالحه کرده، قرار گذاشت که این اختیار را داشته باشد که هرگاه خواست آنان را از این سرزمین بیرون کند و حق اخراج آنها را داشته باشد. اهالی «فَدَک» نیز به همین گونه با آن حضرت مصالحه کردند. خَیْبَر «فَیْء» و متعلق به مسلمانان بود، ولی «فَدَک» از آن رسول خدا بود زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آنجا نداشتند (۳۱).

امروز خَیْبَر

روایت آقایان حسین مظفر و علی آقا محمّدی (از اعضاء هیئتی که امسال به فَدَک رفتند) از سفر به خَیْبَر چنین است: دیدن قلعه خَیْبَر که فتح آن خاطراتی حماسی و فتح الفتوحی بزرگ را در اذهان شیعیان شیفته علی علیه‌السلام مصور می‌سازد، از آرزوهای بزرگ ما بود کما این که آرزوی همه زائران مشتاق است. صبح روز سوّم استقرار در مدینه (یکشنبه ۱۹/۳/۱۳۸۷) به سوی خَیْبَر حرکت کردیم و ۱۸۰ کیلومتر به طرف شمال مدینه پیش رفتیم و بعد از دو ساعت به منطقه خَیْبَر رسیدیم. ابتدا وارد روستایی متروکه شدیم که خانه‌هایی با دیوارهای گِلی و اتاق‌های تو در تو و قدیمی داشتند. از نخلستانی قدیمی و بی‌رمق با برگ‌های آغشته به گرد و غبار، که بعضی از آنها زرد بودند، عبور کردیم و در انتهای باغستان به تپه‌ای بزرگ رسیدیم که با سیم‌هایی محصور شده بود. قلعه معروف خَیْبَر در بالای همین تپه قرار داشت؛ قلعه‌ای با سنگ‌های بسیار سخت و خشن، تصور رفتن به بالای قلعه در وضع عادی بسیار مشکل و شاید نامکن بود. هیبت این دژ نفوذ ناپذیر که اعاظم صدر اسلام از تسخیر آن عاجز شده بودند کاملاً مشهود بود اما تسخیر آن توسط مولای خَیْبَر شکن، علی رغم همه تجهیزات و سربازان آماده و تا دندان مسلح و تسلط آنها بر اطراف قلعه، اعجاب انگیز و چیزی شبیه معجزه بود و نشان داد که در برابر ایمان مولای متقیان حتی قلعه خَیْبَر نیز از مصادیق بارز «وَ إِنَّ أَوهَنَ الْبُیوتِ لَبَیتُ العَنکَبُوت» است ... درباره موقعیت مکانی خَیْبَر و فَدَک، با توجه به مسیری که پیمودیم و با توجه به فاصله ۱۸۰ کیلومتری که خَیْبَر تا مدینه دارد می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه در تاریخ درباره تسلیم شدن اهالی «فَدَک» بعد از فتح خَیْبَر آمده و نشان دهنده نزدیکی مکانی فَدَک با خَیْبَر می‌باشد درست است. زیرا مسیر نیم دایره‌ای که ما برای رفتن به «فَدَک» پیمودیم موقعیت مکانی آن را در شرق خَیْبَر ترسیم می‌کند. جایی که به طور طبیعی و میان بر، باید حدود ۸۰ کیلومتری شرق خَیْبَر باشد. (۳۲)

عکس های خَیْبَر

ص ۴۱ این صفحه عکس دارد

ص ۴۲ این صفحه عکس دارد

ص ۴۳ این صفحه عکس دارد

ص ۴۴ این صفحه عکس دارد

فصل دوّم نحله (سؤالات نحله)

اشاره

ما بحث را از این جا به بعد با طرح سؤال ادامه می‌دهیم. سؤالاتی که ممکن است در ذهن هر طالب حقیقتی درباره مسأله «فَدَک» پیش بیاید و بعد از طرح سؤال، با استفاده از کتب شیعه و اهل سنّت در صدد پاسخ گویی با جوابهای متعدد و قانع کننده بر آمده‌ایم.

سؤال اوّل: «فَدَک» ملک چه کسی بود؟

آیا «فَدَک» جزء بیت المال مسلمین بود یا ملک خاص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم؟

[«فَدَک» جزء اموال شخصی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود]

این مسأله در تاریخ و کُتب فریقین ثابت شده است که «فَدَک» جزء اموال شخصی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و می توان گفت علماء شیعه و سنّی بر این مسأله اجماع دارند.

دلائل مالکیت رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

۱. قرآن

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما اَوْجَفْتُمْ عَلَیهِ مِنْ خَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَلکِنَّ اللَّهَ یسَّلِطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَاللَّهُ عَلی کُلِ شَیءٍ قَدِیر» «ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیتمی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَی لا یکُونَ دُوْلَةً بَینَ الاَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما اتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّه إِنَّ اللَّه شَدِیدُ الْعِقابِ». (۳۳)

خداوند هر غنیمتی از آنان (یهودیان بَنِی النَّضِیر) به رسول خود بر گردانید، بدون جنگ شما بود. و شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید، لکن خداوند رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلّط می گرداند و او قادر بر هر چیزی می‌باشد.

آنچه خدا از اموال اهل قری به رسول خود برگردانید از آنِ خدا و رسول او و از آنِ خویشان رسول و فقیران و مساکین و درماندگان در راه است تا اموال بین توان گران دست به دست نچرخد و هر دستوری که رسول به شما داد بگیرید و از هر گناهی نهیتان کرد آن را ترک کنید و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد.

برای روشن شدن ترجمه آیه، أوّل باید معنای «فَیْء» بیان شود.

«فَیْء» مصدر فاء، یفیء و در لغت به معنای «رجوع و بازگشت» می‌باشد و چون پیامبر و امام علیهما السلام مالک حقیقی تمام اموال می‌باشند زمانی که صاحبان اراضی و املاک بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند این اموال دوباره به آن بزرگواران بر می‌گردد و ملک خاص آنها می‌شود که در اصطلاح به آن «فَیْء» می‌گویند.

و آیه شریفه «وَ ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ» تصدیق بر این مطلب دارد که فَیْء سرزمینی است که «بلا خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ» بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رسیده و مالک آن، ایشان می‌باشند.

علّامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» ذیل آیه دوّم، این چنین می‌فرماید:

این آیه در مقام بیان مصرف فَیْء است که در آیه أوّل ذکر شده، از ظاهر این آیه بر می‌آید که می‌خواهد موارد مصرف فَیْء در آیه قبلی را بیان کند و فَیْء در آن آیه را که خصوص بنی النضیر بود به همه فَیْء‌های دیگر عمومیت دهد و بفرماید: حکم فَیْء مخصوص فَیْء بنی النضیر نیست، بلکه همه فَیْء‌ها همین حکم را دارد.

سپس فرموده: «فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ» یعنی قسمتی از فَیْء مخصوص خدا و قسمتی از آن مخصوص رسول خداست. منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست این است که باید زیر نظر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در راه رضای خدا صرف شود و آنچه سهم رسول خدا است در مصارف شخصی آن جناب مصرف شود.

سپس فرموده: «وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیتمی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» منظور از ذی القربی خویشانِ رسول خدا و دودمان آن جناب است. معنا ندارد که ما آن را به قرابت عموم مؤمنین حمل کنیم و مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل هم، یتیمان و مساکین و ابن السبیل اهل بیت می‌باشند و از اهل بیت نیز در این زمینه روایت رسیده است (۳۴).

قالَ عَلی بْنِ الْحُسَینِ علیه السلام: هُمْ قُرَبائُنا وَ مَساکِینُنا وَ اَبْناءُ سَبِیلِنا. (۳۵)

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام فرمودند: منظور این آیه قُرَبای ما و مسکینان ما و ابن السبیل ما می‌باشد.

و روایتی به همین مضمون از حضرت علی علیه‌السلام نیز نقل شده است.

۲. روایات

از ابن عباس روایت شده است که آیه شریفه:

«ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری» درباره اموال کفار «اهل قُری» نازل شد و اهل قَری عبارت بودند از بَنِی النَّظِیرِ و بنی قُرَیْظَهْ (که در مدینه بودند) و اهل «فَدَک» (که سرزمینی است در سه میلی مدینه) و اهل خَیْبَر و دهات عُرَیْنَهْ و یَنْبُع، که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سپرد، تا بر هر نحوی که خواست در آن حکم کند و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی اوست و لذا وقتی عده‌ای اعتراض کردند که چرا پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم این اموال را تقسیم نمی‌کند؟ در پاسخشان آیه مذکور نازل شد. (۳۶)

ابن ابی الحدید روایت کرده که ابوبکر گفت: ابو زید عُمَر بن شَبَّهْ از حَیّان بن بشْر از یحیی بن آدم از ابن ابی زائده از محمّد بن اسحاق از زُهْری روایت کرده که گوید: تعدادی از اهالی خَیْبَر در حصار خود باقی مانده و از رسول خدا درخواست کردند که خونشان را نریزد و به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت فرمود. اهالی «فَدَک» از این قرار داد با خبر شدند و درخواست کردند که با آنان نیز بدین گونه رفتار شود و حضرت با تقاضای ایشان موافقت فرمود.

وَ کانَتْ لِلنَبِّی خاصَّه لِأَنَّهُ لَمْ یُوجَفْ عَلَیها بِخَیلٍ وَ لا رِکابٍ (۳۷)

و از آنجا که «فَدَک» با قهر و غلبه و تاخت و تاز لشکر اسلام فتح نشده بود تمامی آن ملک خاص رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ

وَ سَلَّم می‌باشد.

و فخر رازی نیز گفته است: خداونـد این آیـات را در جواب اصـحاب فرسـتاد و بیان نمود که، غنیمت با «فَیْء» فرق می‌کنـد زیرا در مورد تحصـیل غنیمت شـما مسـلمین سختی و مشقت تحمل کرده‌اید و با جنگ و لشکر کشی بر آن مسلط شده‌اید، بر خلاف «فَیْء» که دشـمن خود تسـلیم شـده است، پس امر آن به رسول خـدا واگذار گردیده و در هر مصـرفی که وی مصـلحت بداند آن را خرج می‌کند (۳۸).

۳. اقرار ابابکر

دلیـل دیگر بر اینکه «فَدَک» ملـک پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم بوده است (نه جزء بیت المـال مسـلمین) اقرار خود ابـابکر در جواب حضـرت فـاطمه علیها السـلام می‌باشـد. زمانی که حضـرت فاطمه علیها السلام برای گرفتن «فَدَک» به ابابکر مراجعه نمودند ابابکر نگفت فَدَک جزء بیت المال بوده و حق تو نیست بلکه گفت: پیامبران ارث نمی‌گذارند و معنای این جمله اقرار به این مطلب است که «فَدَک» ملک پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده ولی چون پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد این ملک از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به شما نمی‌رسد.

۴. اقرار عمر

جامع الاصول از صـحیح ابی‌داود روایت می‌کند که عمر گفت: اموال بنی نضـیر اموالی است که خداوند بدون جنگ و خونریزی و لشکرکشی به رسول خدا باز گردانید.

فَکانَتْ لِرَسُولِ اللّه خاصَّةً قُری عُرَیْنَةٍ وَ فَدَک وَ کَذا وَ کَذا ینْفِقُ عَلی اَهْلِهِ مِنْها نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ (... ۳۹)

پس قریه‌های عُرَیْنَهْ و فَدَک و کذا و کذا ملک خاص رسول‌خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و ایشان نفقه سالیانه اهل خود را از این اموال می‌داد. و ما بقی آن را در تهیه اسلحه و چهار پا برای آماده ساختن سپاه برای جهاد در راه خدا صرف می‌کرد و سپس آیه «ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ» را تلاوت می‌نمود.

همچنین در روایتی که در صحیح مسلم آمده و در آن منازعه حضرت علی علیه‌السلام و عباس ذکر شده است، در ابتدای آن عمر با خواندن آیه «ما أَفاءَ اللَّه» بر این مسأله اقرار می‌نماید. (۴۰)

۵. اقرار علمای اهل سنّت

شیخ شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد:

...بنـابراین «فَدَک» از جمله آبادی‌هـا و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتـح نشـده و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد (... ۴۱)

تاریخ نویس مشهور محمّد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ می‌گوید:

...خَیْبَر «فَیْء» مسلمانان، ولی «فَدَک» از آن رسول خدا بود، زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آنجا نداشتند. (۴۲)

ابن‌منظور در لسان العرب گویـد «...: فَدَک» دهکـده‌ای در خَیْبَر است و گفته شـده که در ناحیه حجاز می‌باشـد. در آنجا چشـمه و

نخلستانی‌است، خداوند آن را به پیامبرش بخشید (... ۴۳)

مورخ بزرگ اهل سنّت، عزّالدین ابوالحسن معروف به ابن اثیر می گوید: خَیْبَر «فَیْء» برای مسلمانان بود و «فَدَک» مخصوص رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چون سرزمینی بود که بدون جنگ و خونریزی به دست رسول خدا رسید. (۴۴)

با توجه به دلایل ذکر شده، اینگونه روشن گردید که، «فَدَک» ملک اختصاصی پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده و شیعه و سنّی بر این مسأله اتفاق نظر دارند.

سؤال دوّم: در زمان رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» در دست چه کسی بود؟

[«فَدَک» در زمان رسول الله صلی علیه و آله و سلم در ملکیت و اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود]

ادّله بسیاری بر این مطلب دلالت می کند که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام بخشید و تا زمان رحلت رسول اکرم به مدّت سه سال «فَدَک» در ملکیت و اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود.

در اینجا به یازده دلیل اشاره می کنیم:

دلائل مالکیت حضرت زهرا علیها السلام

۱. آیات قرآن

الف) سوره مبارکه بنی اسرائیل، آیه ۲۶

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه»

ب) سوره مبارکه روم، آیه ۳۸

«فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه»

حق خویشاوندان و ارحام خود را عطا کن

طبق تفسیر اکثر مفسرین شیعه و سنّی، این دو آیه مربوط به جریان «فَدَک» و اعطای آن به حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.

در اینجا به ذکر بعضی از منابع تفسیری، و روایتی در ذیل این آیه اکتفا می‌نماییم.

۱. تفسیر عَیّاشِی، جلد ۲، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۷.

۲. تفسیر فرات، صفحات ۲۳۹ و ۳۲۲.

۳. تأویل الآیات، صفحه ۴۳۵.

۴. مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۳۰۶، و، جلد ۶، صفحه ۴۱۱.

۵. تفسیر قمی، صفحه ۳۸۰.

۶. تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، جلد ۳، صفحه ۳۴۹.

۷. تفسیر البرهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵ (با ذکر ۱۲ روایت) و جلد ۳، صفحه ۲۶۳.

عیون اخبار الرضا با ذکر سند از ریان بن صلت روایت می کند؟

علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمودند: اما قول خداوند «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه»؟

دلالت می کند بر اینکه خصوصیتی در اهل بیت است که خداوند ایشان را به این خصوصیت مختص نموده و آنها را بر امت

برگزیده است.

زمانی که این آیه بر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نازل شد، فرمودند: فاطمه را به پیش من بخوانید و چون حضرت فاطمه خدمت پدر رسیدند، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند:

یا فاطِمَهُ فَقالَتْ: لَبیکَ یا رَسُولَ اللَّه فَقالَ: هذِهِ فَدَکُ هِی مِمَّا لَمْ یُوجَفْ عَلَیْها بِخَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَ هِی لِی خاصَّهً دُونَ الْمُسْلِمِینَ وَ قَدْ جَعَلْتُها لَکِ لِما أَمَرَنِی اللَّه تَعالی بِهِ فَخُذیها لَکِ وَ لِوُلْدِکِ. (۴۵)

ای فاطمه این فَدَک از اموالی است که بدون جنگ و لشکر کشی به دست ن رسیده است و ملک خاص من است و مسلمانان در آن حقی ندارند و با امر خداوند آن را برای تو قرار دادم پس فَدَک را بگیر تا از آن تو و فرزندان تو باشد.

اکنون به تفسیر آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» در کتب اهل سنّت توجه کنید:

عبدالرّحمن جلال الدین سیوطی (۴۶)، ذیل آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» می‌گوید: بزاز و ابویعلی و ابن ابی‌حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خُدْری روایت می‌کنند:

هنگامی‌که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» نازل شد پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را طلبید و «فَدَک» را به او بخشید.

ابن مردویه از ابن عباس روایت نموده: هنگامی‌که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» نازل شد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به فاطمه بخشید.

هیثمی در کتاب خود (۴۷) از ابوسعید خُدْری نقل می‌کند:

لَمَّا نَزَلَتْ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» دَعا رَسُولُ اللَّه فاطمَه وَ اَعْطاها فَدَکاً

«چون آیه شریفه نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را صدا زد و «فَدَک» را به او عطا نمود.»

هیثمی می‌گوید که طبرانی نیز این روایت را نقل کرده است.

ذهبی (۴۸)، این روایت را ذکر کرده و آن را روایتی صحیح دانسته است.

متّقی (۴۹) از ابوسعید چنین روایت کرده:

چون آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: ای فاطمه «فَدَک» از آن تو می‌باشد. (۵۰)

۲. روایات:

دستور خدا به اعطای حق فاطمه زهرا علیها السلام

در این قسمت به نقل بعضی از روایاتی که دلالت بر اعطای «فَدَک» به حضرت زهرا علیها السلام بعد از نزول آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» توسط پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارند می‌پردازیم:

الف) اعلام الوری: ابان می‌گوید زراره برای من چنین حدیث کرد که امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمودند ...: چون پیامبر گرامی اسلام از جنگ خَیْبَر فارغ شدند، به حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: به سوی «فَدَک» برو و آن را بگیر، ایشان به سوی فَدَک رفتند و اهل «فَدَک» با او مصالحه نمودند تا اینکه خونشان حفظ گردد پس «فَدَک» از اموال خاص و خالص رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد.

فَنَزَلَ جِبْرئیلُ فَقالَ: إنَّ اللَّه عَزَّوَجَّلَ یأْمُرُکَ أنْ تُؤْتِی ذَوی الْقُرْبی حَقَّه فَقالَ یا جِبْرئیلُ: وَ مَنْ قُرَبایی وَ ما حَقّها؟ قالَ: فاطِمَه فَاعْطِها حَوائِطُ فَدَک وَ ما للَّه وَ لِرسُولِه فیها.

جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند عزّو جلّ تو را امر می‌کند که حَقِّ ذی الْقُرْبی را عطا فرمائی، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: ای جبرئیل خویشان من چه کسانی هستند و حق آنها چیست؟ گفت منظور از ذوی القربی، فاطمه علیها السلام می‌باشد، پس فَدَک و آنچه برای خدا و رسول خدا در آن می‌باشد به او عطا کن.

فَدعا رَسُولُ اللَّه فاطِمَهَ وَ کَتَبَ لَها کِتاباً جاءَتْ به بَعدَ مَوْتِ اَبیها الی ابی بَکر وَ قالَتْ: هذا کِتابُ رَسُولِ اللَّه لی وَ لِاِبْنِی. (۵۱)

آنگاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را صدا زدند و سند فَدَک را به نام وی نوشتند که البته بعدا ایشان با این قباله در مقابل ابابکر احتجاج کرده و فرمودند این نوشته رسول خدا برای من و فرزندان من است.

ب) تفسیر عَیَّاشِی: عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت کرده که امام صادق فرمودند: چون آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه وَ الْمِسْکِینَ» نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند: ای جبرئیل مسکین را شناختم ولی بگو منظور از ذوی القربی کیست؟ جبرئیل گفت: آنها خویشان تو می‌باشند. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، حسن و حسین و فاطمه را صدا زدند و فرمودند: پروردگارم به من امر فرموده که عطا کنم به شما آن چیزهایی را که خداوند به من برگردانده است و من «فَدَک» را به شما عطا کردم. (۵۲)

ج) تفسیر عَیَّاشِی: اَبَان بن تَغْلِب می گوید: خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا رسول خدا «فَدَک» را به فاطمه عطا کردند؟

قال: کانَ لَها مِنَ اللَّه. (۵۳)

خداوند فاطمه را مالک فَدَک قرار داد.

در بحارالأنوار، جلد ۲۹، از صفحه ۱۰۵ الی ۱۲۹ و در صفحه ۱۹۵ و همچنین در عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۲ الی ۶۲۲ روایات متعددی در تفسیر و توضیح آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» و اعطای «فَدَک» به حضرت زهرا علیها السلام نقل شده است.

ضمنا علاّمه مجلسی می‌فرماید: سیّد بن طاووس (۵۴) از قول محمّد بن عباس بن علی بن مروان در کتاب تفسیرش چنین نقل می کند که:

حدیث «فَدَک» در تفسیر قول خداوند «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» از بیست طریق روایت شده است (۵۵).

۳. سند کتبی رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

[اُکْتُبْ لِفاطِمَهَ علیها السلام بِفَدَک نِحْلَهً مِن رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم]

ففی الخرائج و الجرائح روی عن ابی عبداللَّه علیه السلام ...: فَدَعا بِأَدِیم وَ دَعا عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبْ علیه‌السلام فقالَ: اُکْتُبْ لِفاطِمَهَ علیها السلام بِفَدَک نِحْلَهً مِن رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فَشَهِدَ عَلی ذَلک عَلِیَ بْنَ اَبیطالِب وَ مَوْلَی رَسُولِ اللَّه وَ اُم اَیْمَن. (۵۶)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند ...: پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پوستی طلب کرد و به حضرت علی علیه‌السلام فرمود: بنویس فَدَک هدیه‌ای از رسول خدا برای فاطمه است. و بعد حضرت علی و غلام خود (رَبَاح) و اُم اَیْمَن را بر این مسأله شاهد گرفت.

وَ قالَ الْعلامَّهُ الْمَجلِسی: فَدَعا رَسُولُ اللَّه فاطِمَهَ وَ کَتَبَ لَها کِتاباً جاءَتْ بِهِ بَعْدَ وَفاهِ اَبِیْها اِلی ابی بَکر وَ قالَتْ: هذا کِتابُ رَسُولِ اللَّه لِی وَ لِاِبْنِی. (۵۷)

علامّه مجلسی می گوید: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و برای او (فَدَک) را نوشت و ایشان بعد از رحلت رسول اللّه آن کتابت را پیش ابابکر آورد و گفت: این نوشته رسول خدا برای من و فرزندان من است.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در سفینهٔ البحار این مسأله را ذکر نموده‌اند (۵۸).

پاره کردن نوشته رسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم توسط عمر

حضرت زهرا علیها السلام زمانی که از ظلم ظالمان بر خود خبر می‌دادند فرمودند:

...وَ ظَلَمُونی وَ اَخَذُوا اِرْثی، وَ خَرَّقُوا صَحِیفَتِی اَلَّتِی کَتَبَها لِی اَبی بِمِلکِ فَدَک وَ الْعَوالِی وَ کَذَّبُوا شُهُودِی. (۵۹)

بر من ظلم کردند و ارث مرا گرفتند و صحیفه‌ای که پدرم در ملکیت فَدَک و عوالی برای من نوشته بود، پاره کردند و شاهدان من را تکذیب نمودند.

در حدیثی امام صادق علیه‌السلام برای مُفَضَّل در رابطه با رجعت و بازگشت ائمه به دنیا و شکایات آنها نزد رسول اللّه سخن می گویند و می‌فرمایند:

ثُمَّ تَبْدَأُ فاطِمَهُ علیها السلام فَتَشْکُوا مِنْ عُمَر وَ ما نالَها مِنْهُ وَ مِنْ اَبی بَکرٍ وَ اَخْذِ فَدَک، وَ ما رَدَّ عَلَیها مِنْ قَوْلِهِ «اِنَّ الْأَنْبیاءَ لا تُورَثُ» وَ إِحْتِجاجِها بِقولِ یحیی و زَکَریا علیهما السلام وَ قِصَّةِ داوُدَ وَ سُلَیمانَ وَ قَوْلِ صاحِبِهِ:

هاتِی صَحِیفَتَکِ الَّتِی ذَکَرْتِ اِنَّ اَباکِ قَدْ کَتَبَها لَکِ وَ إِخْراجِهَا الصَّحِیفَةَ، وَ اَخْذِها مِنها وَ نَشْرِها عَلی رُؤُسِ الْاَشْهادِ مِنْ قُرَیشٍ وَ سائِرِ الْمُهاجِرینَ وَ الانْصارِ وَ سائِرِ العَرَبِ، وَ تَفله فِیها وَ تَمْزِیقِهِ إیاها (... ۶۰)

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکایت می کنند: از عمر و از آن ستمهایی که از جانب او رسیده و از ابابکر و از گرفتن فَدَک، و جعل حدیث ما انبیاء ارث نمی گذاریم ... و از قول رفیقش عمر که گفت: نوشته‌ای که گفتی پدرت درباره فَدَک به تو داده بیاور و از گرفتن آن نامه و نشان دادن آن بر تمام مردم از مهاجرین و انصار و از آب دهان انداختن به آن نامه و پاره کردن آن و...

۴. بخشش‌های حضرت زهرا علیها السلام از اموال فَدَک

آنچه مسلم است حضرت زهرا علیها السلام در طول حیات خود، بخششهای فراوانی داشته‌اند که بی‌شک یکی از منابع مهم این بخششها، طی سه سال آخر عمر ایشان، از درآمدهای «فَدَک» بوده است.

۵. اخراج وکلای حضرت فاطمه علیها السلام از «فَدَک» توسط ابابکر

قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: لَمَّا بُویعَ أبُوبَکْر وَ اسْتَقَامَ لَهُ الأَمْرُ عَلی جَمیعِ الْمُهَاجِرینَ وَ الأَنْصَارِ، بَعَثَ إلی فَدَک مَنْ أخْرَجَ وَکیلَ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مِنْهَا (... ۶۱)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و پایه‌های حکومت وی بر مهاجرین و انصار محکم گردید، کسی را به سوی فَدَک فرستاد تا وکیل فاطمه، دختر رسول اللّه، علیهما السلام را از فَدَک بیرون کند...

قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ وَ جَلَسَ أبُوبَکْر مَجْلِسَهُ بَعَث إلَی وَکیلِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَأخْرَجَهُ مِنْ فَدَک. (۶۲)

چون پیامبر اکرم صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از دنیا رفتند، ابوبکر به جای ایشان نشست، و کسی را به سوی وکیل فاطمه در فَدَک فرستاد، پس او را از فَدَک بیرون کرد...

۶. ادعای حضرت زهرا علیها السلام بر ملکیّت فَدَک

معصوم بودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از هر گناه، احتمال ادعای دروغین را در ایشان به طور کلی منتفی می‌سازد و این عصمت توسط آیه تطهیر ثابت شده و مورد قبول علماء شیعه و سنّی می‌باشد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در احتجاج با ابابکر هم به همین آیه استدلال نمودند.

۷. شهادت حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن

البته بعد از شهادت حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و رباح (غلام پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) و اسماء بنت عمیس نیز شهادت دادند که «فَدَک» را پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در زمان حیات به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. (۶۳)

۸. نوشتن نامه رد «فَدَک» توسط خود ابابکر

[روایت امام صادق علیه السلام]

عَن أَبی عَبْدِاللَّه علیه السلام: فَدَعا بِکتابٍ فَکَتَبَهُ لَها بِرَدِّ فَدَک فَقال: فَخَرَجَتْ وَ الْکِتابُ مَعها فَلَقِیها عُمَرَ فَقال: یا بِنتَ مُحَمَّد ما هذا الْکتاب الّذی مَعَک؟ فَقالَتْ: کِتابٌ کَتَبَ لِی اَبُوبکر بِرَدِّ فَدَک (... ۶۴)

امام صادق علیه‌السلام در یک روایت طولانی می‌فرماید ...: پس ابوبکر ورقه‌ای را (وسائل نوشتن) را طلبید و رد فَدَک را برای حضرت زهرا علیها السلام نوشت، هنگامی که حضرت نامه را گرفته و از نزد ابابکر خارج شدند در بین راه با عمر برخورد کردند، عمر گفت: ای دختر محمّد، این نوشته‌ای که در دست داری چیست؟ حضرت جواب دادند: این نامه‌ای است که ابوبکر به عنوان ردّ فَدَک برای من نوشته است...

البته این مضمون در روایات و کتب مختلف شیعه و سنّی ذکر شده است و ما به ذکر بعضی از منابع این روایات اکتفا می‌نماییم:

[مضمون روایت] در کتب شیعه

بحارالأنوار، جلد ۲۹ در صفحات ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۸۹ و ۳۴۲ – عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲ – کامل بهائی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹– الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۵– احتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۲– فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۷ تا ۲۸۲.

[مضمون روایت] در کتب اهل سنّت

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۱۰۱ و صفحه ۲۷۴ و دو روایت در جزء ۱۶، صفحه ۸۷ – سیره حلبیّه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

۹. نامه حضرت علی علیه‌السلام به عثمان بن حنیف

...بَلی کانَتْ فِی اَیدِینا فَدَک مِنْ کُلِّ ما أَظَلَّتْهُ السَماءُ فَشَحَّتْ عَنها نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَلَیها نُفُوسُ قَوْمِ آخَرین وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللَّه.

(۶۵)

آری از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است فَدَک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند. (آن را از ما غصب کردند) و دیگران بخشش نموده و از آن گذشتند و بهترین حاکم خداوند می‌باشد.

۱۰. برگرداندن فَدَک توسط خلفاء

بعضی از خلفاء بنی امیه و بنی عباس «فَدَک» را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداندند، (۶۶) از جمله مأمون، در ضمن نامه‌ای به قُثَم بن جعفر، فرماندار خود در مدینه به مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم این چنین اقرار می‌کند:

و اما بعد، همانا أمیرالمؤمنین (مأمون) با توجه به موقعیت و مقامی‌که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و قرابتی که نسبت به آن حضرت دارد، شایسته ترین فرد است که به سنّت رسول خدا عمل کرده، دستورات او را به کار ببندد. به هر کس که آن حضرت بخششی کرده، ببخشد و هر کس را مورد تصدّق و صدقه خود قرار داده، مورد آن عطا و صدقه قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین با خداست و به او (در عمل کردن به آنچه موجب تقرب به اوست) رغبت و تمایل دارد.

وَ قَدْ کانَ رَسُولُ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم أَعْطی فاطِمَه بِنْتَ رَسُولِ اللَّه فَدَکاً وَ تَصَدَّقَ بِها عَلَیها وَ کانَ ذلِکَ أَمْراً ظاهِراً مَعْرُوفاً لااِخْتلافَ فِیهِ بَین آلَ رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم. (۶۷)

و همانا رسول خدا فَدَک را به دخترش فاطمه بخشیده و آن را به او هدیه داد، این یک عمل ظاهر و آشکار و معروفی بود که در بین خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اختلافی در آن وجود نداشت، و پیوسته کسانی که نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند، از این جهت امیرالمؤمنین (مأمون) چنین صلاح دید که آن را به ورثه حضرت رسول برگرداند...

۱۱. اقرار علمای اهل سنّت:

دانشمندان شیعه و گروهی از محدثان اهل تسنن اتفاق نظر دارند، که وقتی آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیل» نازل گردید، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند.

سند حدیث به دو صحابی بزرگ أبوسعید خُدْرِی و ابن عباس منتهی می‌گردد و از محدثان اهل تسنن شخصیت‌های بزرگی این حدیث را نقل کرده‌اند از جمله:

۱. جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۰۹ هجری قمری، در تفسیر خود می‌نویسد: وقتی آیه یاد شده نازل گردید، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فاطمه را خواست و «فَدَک» را به او عطا فرمود، سپس اضافه می‌کند:

این حدیث را محدثانی مانند: بزاز و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مَردویه از صحابی معروف ابو سعید خُدْرِی نقل کرده‌اند. و نیز می‌گوید «ابن مردویه» از ابن عباس نقل کرده است وقتی آیه یاد شده نازل گردید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به فاطمه تملیک کرد. (۶۸)

۲. علاء الدین، علی بن حسام، معروف به متقی هندی، ساکن مکّه و متوفای سال ۹۷۶ هجری قمری، نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است.

و همچنین اضافه می‌کند: محدثانی مانند ابن النّجار و حاکم در تاریخ خود حدیث را از ابوسعید خُدْرِی نقل کرده‌اند. (۶۹)

۳. ابواسحاق، احمد بن محمّد بن ابراهیم نیشابوری، (معروف به ثعلبی) متوفای ۴۲۷ یا ۴۳۷ هجری قمری، در تفسیر خود (۷۰) جریان را نقل می کند.

۴. مورّخ شهیر، بَلاذُری متوفای سال ۲۷۹ هجری قمری، متن نامه مأمون را که به والی مدینه نوشته، این چنین نقل کرده است: پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سرزمین «فَدَک» را به فاطمه بخشید و آن را به او هدیه داد. این عملی ظاهر و معروف و شناخته شده بود که در بین افراد خاندان رسول خدا هیچ گونه اختلافی در آن وجود نداشت. (۷۱)

۵. احمد بن عبد العزیز جوهری، مؤلف کتاب «السّقیفه» می‌نویسد:

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زمام امور را به دست گرفت نخستین مظلمه‌ای را که به صاحبانش پس داد این بود که «فَدَک» را به حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام باز گردانید. (۷۲) از این جمله استفاده می‌شود که «فَدَک» ملک دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است.

۶. ابن ابی الحدید، شأن نزول آیه را درباره «فَدَک» از ابی سعید خُدْرِی نقل کرده است. و در فصلی که برای تحقیق این موضوع در شرح نهج البلاغه اختصاص داده است از مذاکره‌ای که با استاد مدرسه غربی بغداد داشته، استفاده می‌شود که: وی معتقد است که پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر گرامی خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است. (۷۳)

۷. حلبی در سیره خود سرگذشت طرح ادعای دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و نامهای شهود او را آورده و می گوید: خلیفه وقت قباله «فَدَک» را به نام حضرت زهرا صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد. (۷۴)

۸. مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می گوید: دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با ابی بکر پیرامون فَدَک مذاکره نمود، از او خواست که «فَدَک» را برای او باز گرداند و علی و حسنین و اُم اَیْمَن را به عنوان شاهد آورد (۷۵).

۹. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: فاطمه پیش ابوبکر رفت و گفت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به من بخشیده است خلیفه شاهد خواست و (... سرانجام می‌نویسد) در دوران خلافت عمر، «فَدَک» به دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باز گردانیده شد زیرا وضع در آمد مسلمانان بسیار رضایت بخش بود (۷۶).

۱۰. سمهودی، در کتاب «وفاء الوفاء» مذاکره فاطمه را با ابوبکر نقل می کند و سپس می‌افزاید: علی و اُم اَیْمَن به نفع فاطمه گواهی دادند و هر دو گفتند: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فَدَک را در زمان حیات خودشان به فاطمه بخشیده است، و هم چنین می گوید:

فَدَک در دوران خلافت عُمَر بن عبد العزیز به خاندان حضرت زهرا علیها السلام باز گردانیده شد. (۷۷)

۱۱. ابن منظور در «لسان العرب» می‌نویسد: در «فَدَک» چشمه و نخلستانی است که، خداوند آن را به پیامبرش بخشید...

حضرت علی علیه‌السلام می گوید: که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام بخشید.

۱۲. استاد عبدالفتاح، عبدالمقصود می گوید:

سرزمین «فَدَک» چه به صورت بخشش و یا به عنوان ارث، حق خالص فاطمه بود که نمی‌شود بحث و جدل و شک و تردیدی در آن ابراز داشت. (۷۸)

سؤال سوّم: چرا پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشید؟

اشاره

با اینکه ما می‌دانیم اهل بیت علیهم السلام دلبستگی به دنیا نداشتند پس چرا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به دختر

خود بخشید؟ در جواب این سؤال با استفاده از قرائن می‌توانیم به پنج مطلب اشاره کنیم:

۱. امر خداوند علیم و حکیم

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از نزول آیه کریمه:
«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» از جبرئیل سؤال فرمود: ذوی القربی کیست؟ و حق او کدام است؟ جبرئیل از طرف خداوند پیام آورد: منظور از ذوی القربی حضـرت فاطمه علیها السلام است و حق او «فَدَک» می‌باشد، آنگاه پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، «فَدَک» را به دختر خود بخشیدند. (۷۹)

۲. زمامداری حکومت

پس از پیامبر اکرم صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید حکومت و ولایت جامعه را به دست می‌گرفتند، و چون هر حکومتی برای پیاده نمودن اهـداف خود، نیازمند به سـرمایه مادی می‌باشد، درآمد فَدَک، می‌توانست بهترین سـرمایه برای تحقق اهداف پیشـرفته حضـرت علی علیه‌السـلام در جامعه اسلامی محسوب گردد، و گویا دستگاه حکومت ابوبکر نیز به این نتیجه رسیده بود، لـذا در همان روزهای نخست فَدَک را از دست خاندان پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم خارج نمود، تا ضـمن محکم نمودن پایه‌های لرزان حکومت غاصبانه خود، دستان حضرت علی علیه‌السلام را از این سرمایه مادی کوتاه کند.

۳. تألیف قلوب

پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم می‌دانست که گروهی کینه حضـرت علی علیه‌السلام را در دل دارند زیرا بسیاری از خویشان آنها در میدانهای نبرد به شمشـیر وی کشته شده‌اند و یکی از راههای از بین بردن کینه‌ها و تالیف قلوب آنها کمکهای مالی و دلجویی از آنها می‌باشد تا از این طریق خارهایی که بر سـر خلافت بود از میان برداشـته شود، و به همین خاطر حضـرت علی علیه‌السـلام غیر از بیت المال باید مالی را در دست داشته باشند که اختیار آن به دست خودشان باشد و در مواقع خاص بتوانند از آن استفاده کنند.

۴. کمک به بینوایان و فقراء

احسـان و کرم نسبـت به افراد جامعه، بالأخص فقراء و ضـعیفان، همیشه جزء اخلاق زنـدگی اهل بیت علیهم السـلام بوده، و در آمد «فَدَک» می‌توانست سرمایه خوبی برای رفع نیاز محتاجان و بینوایان، با دستان پرمهر حضرت علی و زهرا علیهما السلام باشد.

۵. زندگی آبرومند

آخرین انگیزه‌ای که می‌تواند دلیل بخشـش «فَدَک» به حضـرت زهرا علیها السلام باشد این است که دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم و فرزنـدان او در آینـده با توجه به حوادثی که ممکن است اتفاق بیفتد، باید زندگانی آبرومندی داشـته باشـند، و قسـمتی از درآمد «فَدَک» می‌تواند زندگی مادی و اجتماعی آنها را تامین کند.

سؤال چهارم: چرا خلیفه و اطرافیانش به فکر غصب «فَدَک» افتادند؟

دلایل

۱. رشوه به مخالفان حکومت

همانگونه که می‌دانید و در تاریخ ذکر شده بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، عده‌ای خاص در سقیفه تصمیم گرفتند بر خلاف سفارشات پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، خلافت را به ابوبکر واگذار کنند و هر چند این تصمیم نابخردانه مورد تأیید عده‌ای در جامعه قرار گرفت، ولی این پیروزی نسبی برای ادامه خلافت کافی نبود، چون این تصمیم مخالفان زیادی داشت، از جمله بنی امیّه، که در رأس آنها ابوسفیان قرار گرفته بود، و خلافت خلیفه را به رسمیت نمی‌شناختند. (۸۰)

در چنین شرائطی باید با دادن بعضی از پستها به سران مخالف و رشوه مالی به عده‌ای دیگر، مخالفان را همراه و همیار حکومت نمود یا از سکوت آنها به نفع حکومت استفاده کرد. مثلاً خلیفه برای ساکت کردن ابوسفیان فرزند وی معاویه را برای حکومت شام انتخاب کرد، که ابوسفیان با شنیدن این خبر گفت: ابوبکر صله رحم کرده است. (۸۱)

همچنین خلیفه باید برای ساکت کردن مهاجر و انصار به ویژه خزرجیان، که از روز نخست با او بیعت نکردند و با دلی پر از خشم از سقیفه بیرون آمدند، اموالی را بین آنها تقسیم کند. (۸۲)

۲. کمبود بودجه

خلیفه غاصب، دچار کمبود بودجه شدیدی شده بود. چون هم بیت المال خالی بود و هم قبایل اطراف از دادن زکات به مأموران حکومتی خودداری می کردند.

این در حالی بود که احتمال جنگ‌های داخلی و خارجی داده می‌شد و در صورت چنین مسائلی خلیفه می‌خواست از درآمد «فَدَک» در این راه استفاده کند، چنانکه عمر به گونه‌ای به این مطلب اعتراف کرده است.

مورخ معروف «حلبی» در سیره خود می‌نویسد: ابوبکر مایل بود که «فَدَک» در دست دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باقی بماند، و حتی مالکیت فاطمه را در ورقه‌ای تصدیق کرد. اما عمر از دادن ورقه به فاطمه مانع گردید و رو به ابوبکر کرد و گفت: فردا تو به در آمد «فَدَک» نیاز شدیدی پیدا خواهی کرد زیرا اگر مشرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند، از کجا هزینه جنگی آنها را تأمین خواهی نمود؟! (۸۳).

۳. ترس از قدرت اقتصادی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

حضرت علی علیه‌السلام تمام شرائط رهبری جامعه و جانشینی رسول گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از علم و دانش، تقوی و پرهیزکاری، شجاعت، سخاوت، سوابق درخشان، قرابت و خویشاوندی با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و بالخصوص توصیه‌ها و سفارشات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درباره جانشینی او را داشت. و هرگاه فردی با این شرایط و زمینه، قدرت مالی و اقتصادی هم داشته باشد و بخواهد با خلافت لرزان خلیفه رقابت کند، دستگاه خلافت با خطر بزرگی روبرو می گردد و چنین شخصی اگر با حکومت به مبارزه رو در رو هم نپردازد، خود با چنین موقعیتی حکومتی در کنار آن حکومت تشکیل داده است.

ابوبکر و اطرافیانش با توجه به این نکات و با علم به اینکه فضایل درونی حضرت علی علیه‌السلام قابل غصب نیست، به فکر سلب

قـدرت اقتصادی آن حضـرت افتادند، تا با خالی بودن دسـتان حضـرت علی علیه‌السـلام گروهی از مردم دور ایشان جمع نشوند. این حقیقت از گفتگوی عمر با خلیفه به روشنی استفاده می‌شود. که به ابابکر گفت:

انَّ النّاسَ عَبیدُ هذِهِ الدُّنْیا لا یریدُونَ غَیرَها فَامْنَعْ عَنْ عَلی وَ أَهْلِ بَیتِهِ الْخُمْسَ وَ الْفَیءَ وَ فَدَکاً فَإِنَّ شِیعَتَهُ إِذا عَلِمُوا بِذلِک تَرَکُوا عَلِیاً وَ أَقْبَلُوا إِلیک رَغْبَةً فِی الدُّنْیا. (۸۴)

مردم بنـدگان این دنیا هسـتند و جز آن هـدفی ندارنـد، تو خمس و فَیْء و فَدَک را از علی بگیر. وقتی مردم و پیروان او دسـتان او را خالی دیدند او را رها می‌کنند و به خاطر رغبت مردم به دنیا به تو متمایل می‌گردند.

به همین دلیل دستگاه حکومت نه تنها خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را از «فَدَک» محروم کرد، بلکه آنان را از یک پنجم غنایم جنگی که به تصریح قرآن (۸۵) مربوط به خویشاونـدان پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم است، نیز محروم ساخت و پس از درگذشت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، دیناری از این راه به آنان پرداخت نشد. (۸۶)

[جمع بندی:] غصب فَدَک یا غصب خلافت؟

از مطـالب فوق به وضوح روشن می‌شود پیامبر اکرم صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم به خاطر محکم کردن خلافت جانشین خود، یعنی: حضـرت علی علیه‌السـلام «فَدَک» را به دخترشان فاطمه علیها السـلام بخشـیدند و غاصبان خلافت هم به خاطر تضعیف حضرت علی علیه‌السـلام و محکم نمـودن پایه‌هـای لرزان حکـومت خود، دست به غصب «فَدَک» آلوده نمودنـد و در نـتیجه معلوم می‌شود بحث «فَدَک» یک بحث مادی و دنیوی نبوده بلکه مسأله، حقانیت حضـرت علی علیه‌السـلام و جانشینی رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است، به همین علت حضـرت زهرا و علی علیهما السلام بر باز پس گیری «فَدَک» اینقدر اصرار نمودند. حال به روایت زیر توجه کنید، تا مطلب روشن‌تر گردد.

علی بن اسباط می‌گوید: زمانی که امام موسی بن جعفر علیه‌السلام دیدند مهدی عباسی رد مظالم می‌کند و حقوق غصب شده را به صاحبان حق برمی‌گرداند. به مهدی عباسی فرمودند: چرا حق غصب شده ما را بر نمی‌گردانی؟

مهدی عباسی گفت حق شما چیست؟ حضرت فرمودند: «فَدَک» (۸۷).

پس مهدی عباسـی گفت: حدّ آن را برای من معین کنید، تا آن را به شـما بر گردانم. حضـرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: حـدّ أوّل آن کوه احـد و حـدّ دیگرش عدیش مصـر، حد سوّم آن سـیف البحر و حد آخرش دُومَهُ الْجَنْدَلِ، مهدی عباسـی با تعجب پرسید تمام اینها؟ حضرت فرمودند بله.

یعنی: حضـرت موسـی بن جعفر علیه‌السـلام به مهدی عباسـی فهماندند: که غصب فَدَک برابر بود با غصب خلافت رسول اللَّه و اگر کسی بخواهد «فَدَک» را برگرداند، باید خلافت بر تمام سرزمینهای اسلامی را برگرداند. (۸۸)

باز برای تایید مطلب به این اقرار استاد و شاگرد اهل تسنن توجه فرمائید:

ابن‌ابی‌الحدیـد می‌گوید: به اسـتاد بزرگ و مدرس بغداد علی بن الفار گفتم: آیا زهرا علیها السـلام در ادعای خود در مورد «فَدَک» راسـتگو بـوده؟ گفـت: بلی. گفتـم خلیفه می‌دانست که او زنی راسـتگو است؟ گفت: بلی. گفتم پس چرا خلیفه حـق مسـلم او را در اختیارش نگذاشت؟

در این موقع استاد لبخندی زد و با کمال وقار گفت: هرگاه آن روز سخن او را می‌پذیرفت و روی این جهت که او یک زن راستگو اسـت بـدون درخـواست شاهـد، فَدَک را به وی بـاز می‌گردانیـد، فردا او از این مـوقعیت به نفـع علی علیه‌السـلام اسـتفاده می‌کرد و می‌گفت: خلافـت مربوط به شوهرم علی است و او در این موقع ناچار بود، خلافت را به علی علیه‌السـلام واگـذار کنـد. ولی او برای اینکه باب تقاضا و مناظرات بسته شود، حضرت زهرا را از حق مسلم خود محروم ساخت.

سؤال پنجم: آیا در آمد «فَدَک» به اندازه‌ای بود که پایه‌های حکومت را محکم کند؟

دلائل وسعت «فَدَک» و در آمد بسیار آن:

۱ – اجاره هفتاد هزار دیناری

سیّد بن طاووس می‌نویسد: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سرزمین «فَدَک» را به مبلغ ۲۴۰۰۰ دینار اجاره داده بودند و در برخی از احادیث ۷۰۰۰۰ دینار نیز نقل شده است، که ظاهراً این اختلاف به حسب تفاوت درآمد سالیانه «فَدَک» بوده است. (۸۹)

۲ – تقسیم فَدَک بین سه نفر

هنگامی که معاویه به خلافت رسید «فَدَک» را میان سه نفر تقسیم کرد:
مروان بن حکم، عمر بن عثمان و یزید فرزند خودش (۹۰).
از این تقسیم استفاده می‌شود که «فَدَک» یک سرزمین قابل ملاحظه‌ای بود که معاویه توانست آن را میان سه نفر (با اشتها) که هر کدام نماینده فامیل بزرگی بودند تقسیم کند.

۳ – تجهیز سپاه اسلام

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام با ابابکر درباره «فَدَک» گفتگو نمود و گواهان خود را برای اثبات مدعای خود پیش او آورد، ابوبکر در پاسخ دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفت: «فَدَک» ملک شخصی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نبود، بلکه از اموال مسلمانان بود که از درآمد آن سپاهی را مجهز می‌کرد و برای نبرد با دشمنان می‌فرستاد و در راه خدا نیز انفاق می‌کرد. یعنی درآمد «فَدَک» برای تجهیز سپاه کافی بود، و این نشانه بزرگیست. (۹۱)

۴ – شهر فَدَک

در کتب تاریخی از «فَدَک» به عنوان قریه یا شهر «فَدَک» تعبیر شده است، و اکنون نیز اگر به عکسهای «فَدَک» نگاه کنید خانه‌ها و برج‌ها و... شهر بودن «فَدَک» را نشان می‌دهد و عبدالرحمن جابر در توضیحاتش برای هیئت ایرانی می‌گوید: وسعت منطقه «فَدَک» ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر می‌باشد. (۹۲)

مقدمه سؤال ششم:

تاکنون ثابت شد، که «فَدَک» ملک خاص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده آن را در زمان حیاتش به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است. اما بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ابابکر غاصبانه به جای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشست و دستور داد: وکیل حضرت فاطمه علیها السلام از «فَدَک» خارج شود و بدین طریق «فَدَک» را نیز غصب کرد.

بدنبال غصب «فَدَک» حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام برای باز پس گرفتن حق خود پیش خلیفه غاصب آمده و به غصب «فَدَک» اعتراض نمودند. ابابکر گفت: فَدَک ملک رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده و الآن من جانشین رسول اللّه هستم و «فَدَک» باید در دست من باشد. و اگر شما مالک «فَدَک» هستید باید بر این مطلب شاهد بیاورید.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا طبق قوانین شرع مقدس اسلام شاهد خواستن از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود یا نه؟

توضیح مطلب: اگر در یک جامعه اسلامی ملک کسی را که در دست او بوده است از او غصب کنند، او برای باز پس گرفتن ملک خود باید به دادگاهی شکایت کند و آن دادگاه طبق قوانین اسلامی به نفع یا ضرر او حکمی را صادر نماید.

الآن در این مسأله ثابت شد که «فَدَک» در تصرف حضرت زهرا علیها السلام بوده و کارگزاران ایشان در آن مشغول کار بوده‌اند، و در این حال «فَدَک» غصب شده است.

حضرت زهرا علیها السلام برای طرح شکایت خود به تنها مرجع اسلامی زمان یعنی ابابکر که خود را خلیفه رسول اللّه می‌داند رجوع کرد. تا با قوانین شرع برای او حکمی صادر شود، با گذشت از این اشکال که قاضی دادگاه - ابوبکر - خود طرف دعوی است.

سؤالی که اینجا مطرح است این است که: آیا این قاضی طبق قوانین شرعی از چه کسی باید شاهد بخواهد؟

سؤال ششم: آیا شاهد خواستن ابابکر از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود؟

پاسخ:

[این کار مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد]

به یقین این کار ابابکر صحیح نبوده و مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد، برای اثبات این مطلب به دلائل زیر توجه فرمایید:

[دلایل]

۱. قانون ذوالید:

از نظر اسلام اگر ملکی در دستان شخصی باشد (ذوالید) مالک آن شناخته می‌شود، و اگر غیر از این باشد لازمه آن هرج و مرج در نظام جامعه است.

حال اگر شخص دیگری که ذوالید نیست، ادعای ملکیت داشته باشد، باید بر این ادعای خود دلیل بیاورد، و شارع مقدس در مقام قضاوت در این مسأله فرموده:

الْبَیِنَةُ عَلَی الْمُدَّعِی

مدعی برای اثبات ادعای خود باید بیّنه (دو شاهد) بیاورد.

اما در مسأله فَدَک، ثابت شد که «فَدَک» در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بود، حال اگر مسلمانان یا ابابکر ادعا دارند که آنها مالک «فَدَک» می‌باشند باید بر این ادعا دو شاهد بیاورند. ولی اینجا ابابکر بر خلاف حکم اسلام، از حضرت فاطمه زهرا علیها

السلام که ذوالید و مالک می‌باشند طلب شاهد نموده است.
اکنون به روایتی اشاره می‌کنیم که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چگونه ابابکر را بر اشتباه خود آگاه نمود.
علل الشرایع: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون ابابکر «فَدَک» را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت و وکیل حضرت را از «فَدَک» خارج کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به مسجد آمدند و ابابکر در مسجد نشسته بود و مهاجرین و انصار در اطراف او قرار گرفته بودند، حضرت رو به ابابکر کرده و فرمودند:
یا اَبابَکر لِمَ مَنَعْتَ فاطِمَه علیها السلام ما جَعَلَهُ رَسُولُ اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم لَها وَ وَکِیلها فِیهِ مُنْذَ سَنِینَ؟
ای ابابکر چرا فاطمه را از فَدَک منع نمودی در حالی که پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فَدَک را برای او قرار داده بود و وکیل او چندین سال در فَدَک بود.
ابابکر جواب داد: «فَدَک» ملک مسلمین است، اگر فاطمه شاهد عادلی بر اثبات ملکیت خود بیاورد، پس «فَدَک» از آن اوست و گرنه هیچ حقی در «فَدَک» ندارد.
حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: ای ابابکر آیا برای ما بخلاف حکم خدا بر مسلمانان حکم می‌کنی؟ ابابکر: نه، حضرت فرمودند: به من بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم آن چیز از آن من است از چه کسی تقاضای بیّنه (دو شاهد) می‌کنی. ابابکر: از شما، دوباره حضرت فرمودند: و اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در آن ادعای ملکیت کنند، باز از من تقاضای بیّنه می‌کنی؟ پس ابابکر خاموش شد. (۹۳)
و در روایت احتجاج از امام صادق علیه‌السلام چنین آمده:
قال علی علیه السلام: فَما بالَ فاطِمَهَ سَأَلْتَها الْبَینَهَ عَلی ما فِی یدَیها؟ وَ قَدْ مَلَکَتْهُ فِی حَیاهِ رَسُولِ اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ بَعْدَه.
حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: پس چرا از حضرت فاطمه علیها السلام برای فَدَکی که در دستهای اوست تقاضای بینه می‌کنی؟! و حال آن که این فَدَک را در زمان حیات رسول خدا و بعد از آن مالک بوده است.
ای ابابکر چرا تو از مسلمانان به خاطر این ادعایشان طلب بیّنه نمی‌کنی.
پس ابابکر خاموش شد و سپس عمر گفت: یا علی این صحبتها را رها کن، ما قدرت بر دلیل شما نداریم، اگر شهود عادلی آوردی حق با شماست و گرنه «فَدَک» از آن مسلمانان است و برای تو و فاطمه در آن حقی نیست (... ۹۴)
(در ادامه روایت حضرت از راه دیگری استدلال نمودند که در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد).

۲. عصمت حضرت زهرا علیها السلام:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نمی‌بایست از حضرت زهرا علیها السلام شاهد بخواهد «عصمت» حضرت می‌باشد، که معصوم بودن حضرت زهرا علیها السلام از هر گناه، احتمالِ ادعای دروغین را، در ایشان به طور کلی منتفی می‌سازد و این عصمت توسط آیه تطهیر ثابت شده، و مورد قبول تمام علمای شیعه و سنّی می‌باشد.
بهترین سخن در اینجا کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در احتجاج با ابابکر است که می‌فرمایند:
یا اَبابَکر تَقْرَأُ کِتابَ اللّهِ؟ قالَ: نَعم قالَ أَخْبِرْنِی عَن قَولِ اللّه عَزَّوجَلَّ: «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبیتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا» فِیمَنْ نَزَلَتْ فِینا اَمْ فِی غَیرِنا؟ قالَ: بَلْ فِیکُمْ...
ای ابابکر آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، پس به من خبر بده از قول خداوند عزّوجل که می‌فرماید:
همانا خداوند اراده کرده تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک گرداند. درباره چه کسانی نازل شده است، درباره ما یا غیر ما؟ ابابکر گفت: درباره شما...

حال ای ابابکر بگو چه کار خواهی کرد اگر شهودی شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم کار خلافی انجام داده است.

ابابکر گفت: حد بر او جاری می‌کنم، همانگونه که بر زنان مسلمان چنین می‌کنم.

قالَ: إِذَنْ کُنْتَ عِنْدَاللَّه مِنَ الْکافِرِین، قالَ لِمَ؟ قالَ: لِأَنَّکَ رَدَدْتَ شَهادَةَ اللَّه لَها بِالْطَّهارَهْ، وَ قَبِلْتَ شَهادَةَ النّاسِ عَلَیها ... فَدَمْدَمَ النّاسُ وَ انْکَرُوا، وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ، وَ قالُوا: صَدَقَ وَ اللَّه عَلی بْنُ أَبِی طالِبْ علیه‌السلام...

علی علیه‌السلام فرمود: در این صورت تو در نزد خدا کافر به شمار می‌روی. ابابکر گفت: به چه علت؟ حضرت فرمودند: چون تو شهادت خداوند به طهارت و پاک بودن حضرت فاطمه علیها السلام از هر گناهی را رد کرده ای و شهادت مردم را بر علیه او پذیرفته‌ای...

پس مردم با کلماتی آمیخته از غضب، ابابکر را انکار کرده، و در حالی که همدیگر را نگاه می‌کردند می‌گفتند: به خدا قسم علی بن ابیطالب راست می‌گوید» (... ۹۵).

۳. علم قاضی:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نباید شاهد مطالبه کند، این است که او باید به علم خود عمل می‌کرد، چون حاکم می‌تواند در مواردی که علم به وقوع چیزی دارد، بدون اینکه کسی شهادت بدهد حکم کند، زیرا علم او از گواهی شاهدان قوی‌تر است. و دلیل بر درستی گفتار ما روایت زیر می‌باشد:

مرد اعرابی در مورد ناقه‌ای با رسول خدا به نزاع برخاست. حضرت به او فرمود: این ناقه مال من است و من پولش را به تو داده ام. اعرابی گفت: چه کسی بر این مطلب به نفع تو شهادت می‌دهد؟ «خُزَیْمَهٔ بن ثابت» گفت: من بر این مطلب شهادت می‌دهم. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از او پرسیدند: تو از کجا علم پیدا کردی؟ آیا در آنجا که من این شتر را خریدم حاضر بودی؟ گفت: نه، لکن من از آنجا که یقین به رسالت شما دارم به این مطلب نیز یقین دارم. حضرت فرمود: من شهادت تو را نافذ و قابل اجرا می‌دانم و آن را به منزله دو شهادت قرار می‌دهم. بدین جهت او را ذوالشهادتین نامیدند. (۹۶)

این داستانی مشهور و شبیه به داستان حضرت زهرا علیها السلام است، از آن جهت که «خُزَیْمَهٔ» ندیده بود که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پول شتر را داده‌اند ولی چون می‌دانست او رسول خداست و معصوم از هر گناه می‌باشد و جز به حق و راستی سخن نمی‌گوید، علم به صدقِ ادعای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پیدا کرد و به نفع او شهادت داد.

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم نه تنها کار او را امضاء کرده و شهادت او را قبول نمودند، بلکه او را نیز مورد تشویق قرار دادند، در مسأله «فَدَک» هم، چون ابابکر می‌دانست حضرت زهرا علیها السلام طبق آیه تطهیر معصوم بوده (۹۷) و از هر گناه پاک می‌باشد، و در آنچه ادعا می‌کند صادق است، پس باید از این علم خود استفاده می‌کرد و به نفع حضرت زهرا علیها السلام حکم به رد «فَدَک» می‌داد، و دیگر احتیاج به طلب بیّنه نبود.

۴. برخورد قبلی خلیفه با دو تن از صحابه:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نباید طلب بیّنه می‌کرد، برخورد او با جابر بن عبد اللَّه و جریر بن عبداللَّه است. چون در روایت آمده است که:

ابابکر بعد از رحلت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اعلام عمومی کرد که هر کس طلبی یا وعده‌ای از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارد حاضر شود، پس جریر بن عبداللَّه و جابر بن عبد اللَّه حاضر شدند و ادعا کردند که چیزی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّم طلبکارند، ابابکر بدون درخواست بیّنه طلب آنان را پرداخت نمود.
حضرت زهرا علیها السلام این برخورد دو گانه را به آنها گوشزد فرمود و چون عمر گفت: ای دختر محمّد برای اثبات ادعای خود بینه بیاور حضرت فاطمه علیها السلام جواب داد:
«قَدْ صَدَقْتُمْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللّه وَ جَریرِ بْنِ عَبداللّه وَ لَمْ تَسْأَلُوا هُمَا الْبَیِنَه». (۹۸)
شما ادعای جابر بن عبداللّه و جریر بن عبداللّه را قبول نمودید، و از او بیّنه طلب نکردید.
پس چگونه از دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلب بیّنه می‌کنید، جواب مضحکانه عمر این بود که جابر و جریر چیز کم ارزشی را طلب می‌کردند، ولی تو امر بزرگی را ادّعا می‌کنی.
از اتفاق مأمون نیز در هنگام ردّ فَدَک، با تمسک به این روایت با علمای مخالف معارضه کرد و حتی راویان رساله مأمون می‌گویند:
فَتَعَجَّبَ الْمأمون مِنْ ذلک وَ قالَ: أما کانَتْ فاطِمَةُ وَ شُهُودُها تُجْرَوْنَ مَجْری جَریرِ بْنِ عَبْدِاللّه وَ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللّه. (۹۹)
مأمون از این برخورد دوگانه ابابکر تعجب کرد و گفت: آیا فاطمه و شاهدان او به اندازه جریر بن عبداللّه و جابر بن عبداللّه ارزش نداشتند.

مقدمه سؤال هفتم:

ثابت شد در این دادگاه از حضرت فاطمه علیها السلام نباید شاهد بخواهند، ولی حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات حق خود، حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن را به عنوان شاهد (بر این مطلب که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به امر خداوند «فَدَک» را به ایشان بخشیده بود) حاضر نمود، جواب وقیحانه ابابکر و عمر این بود که: اُم اَیْمَن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست، و حضرت علی علیه‌السلام هم به نفع خود شهادت می‌دهد. و بدین صورت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کردند.
حال سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟

سؤال هفتم: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟

نکته اوّل:

[شاهد اول اُم اَیْمَن و رد کردن شهادت او]

اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این است که: طبق اکثر روایات، شهود حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن بوده‌اند، و مشاهده می‌کنیم که اُم اَیْمَن أوّل از غاصبان «فَدَک» اقرار می‌گیرد که آیا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در مورد من نفرمود: «اُم اَیْمَن یک زن بهشتی است» (۱۰۰) تا فی الجمله از آنها برای راستگو بودن خود اقرار بگیرد.
و معلوم است که: پیامبری که مقام عصمت دارند و قرآن در مدحشان فرموده:
«ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلا وَحیٌ یُوحی (۱۰۱).
«از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کند، بلکه آنچه را می‌گوید کلام خداوند است که به ایشان وحی می‌شود». یک زن دروغگو را از اهل بهشت نمی‌خواند.

در نتیجه، رد کردن شـهادت اُم اَیْمَن رد کردن کلام رسول خـدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم می‌باشد، که ابابکر حق چنین کاری را نداشت.

[شاهد دوم علی علیه‌السلام و رد کردن شهادت او]

[از بزرگترین ردّ شهادت حضرت علی علیه‌السلام بود]

و امّـا ردّ شـهادت حضـرت علی علیه‌السـلام از بزرگـترین اشـتباهات ابـابکر بوده است، برای روشن شـدن مطلب به دلائـل زیر توجه فرمایید:

[دلائل این اشتباه ابابکر]

۱. آیه کریمه مباهله:

طبق این آیه:
«قُل تَعالَوا نَدْعُ اَبنائَنا و اَبْنائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ اَنْفُسَنا و اَنْفُسَکُمْ»
خداوند حضـرت علی علیه‌السـلام را نفس رسول اللَّه صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم قرار داده است، و رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، حضـرت علی علیه‌السلام را برادر خود، و گوشت او را گوشت خود، و خون او را خون خود می‌داند. پس ردّ شهادت حضرت علی علیه‌السلام برابر با ردّ شهادت رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد.

۲. آیه کریمه تطهیر:

خداوند در آیه تطهیر حضـرت علی علیه‌السـلام را از هرگونه رجس و گناهی پاک دانسـته، و این سـخن بی‌شـرمانه آنها که: علی به سوی خودش می‌کشد، رد کلام خدا و توهین به آیات قرآن است.

۳. صدّیق اکبر

پیامبر اکرم صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم حضرت علی علیه‌السلام را صدّیق اکبر (۱۰۲) معرفی نموده‌اند، پس چگونه ابوبکر می‌تواند حضرت علی علیه‌السلام را در اینجا دروغگو بداند.

۴. حق همیشه با اوست

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده‌اند:
عَلِیٌ مَعَ الْحَقّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِی لن یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَی الْحَوض (۱۰۳).
علی با حق است و حق با علی است، و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.
اینجا هم طبق فرمایش رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ابابکر باید می‌گفت حق با علی است نه اینکه به او تهمت بزنند.

۵. همراه با قرآن تا قیامت

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند:
عَلِیٌّ مَعَ القُرآن و القُرآنُ مَعَ عَلی لا یَفْتَرِقان حتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْض (۱۰۴).
همیشه علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.
پس ردِّ علی، ردّ قرآن است، و ردّ قرآن ردّ کلام خداوند است.

۶. بالاترین قاضی

پیامبر اکرم فرمودند:
أقْضی اُمَّتی عَلِیّ.
علی بن ابیطالب در قضاوت بالاترین فرد امت من است.
و عمر نیز به این مسأله اقرار کرده و گفته: اَقْضَانَا عَلِیّ (۱۰۵). عالم‌ترین ما به قضاوت، حضرت علی است.
و در مسأله قضاوت بارها برای عمر مشکل پیش آمد، و برای حل مشکل به حضرت علی علیه‌السلام رجوع کرد و گفت:
لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر. (۱۰۶)
اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.
انصاف بدهید آیا چنین شخصیتی که در مسأله قضاوت، فقیه‌ترین مردم است، ممکن است به نفع خود شهادت دهد!! (۱۰۷).
مأمون بعد از جلسه هزار نفری علما و شنیدن حرف‌های موافق و مخالف تصمیم گرفت فَدَک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند و در دفاع از کار خود چنین گفت: آیا می‌توان گفت و یا معتقد شد که علی بن ابی طالب علیه‌السلام با آن زهد و پرهیز کاری، بی‌جهت و به دروغ به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دهد با این که خداوند و رسولش او را به داشتن این فضائل ستوده‌اند؟ و آیا می‌توان گفت: که او با آن همه علم و فضلی که داشت، حکم نمی‌دانسته، و از روی جهل به محکمه رفته و شهادت داده است؟ و آیا جایز است که گفته شود حضرت فاطمه علیها السلام با آن طهارت و عصمتی که داشت و با اینکه او بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بدان گونه که روایت کردید) چیزی را بخواهد که به او تعلق نداشته و در این ادعا به همه مسلمانان ستم روا دارد؟ و بر این مطلب به خداوند یکتا سوگند یاد کند، و یا جایز است که بگوییم: اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس به دروغ شهادت داده‌اند، با این که آن دو از اهل بهشت می‌باشند؟
طعن و ایراد بر حضرت فاطمه علیها السلام و گواهان او طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژاندیشی در دین اوست. خداوند پاک و منزه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است.

نکته دوّم:

در اینجا بعضی از علماء اهل سنّت به دفاع برخاسته و در توجیه عمل ابابکر، گفته‌اند: علت ردّ شهادت اُم اَیْمَن علیها السلام این بوده که ابابکر در مقام قضاوت می‌خواسته است بین مسلمانان فرق نگذارد، و چون این شهادت از حد نصاب کمتر بوده شهادت آنها را قبول نکرده است.
در جواب این سخن باید گفت:
اولاً: با ذکر مطالب فوق، تفاوت بین حضرت علی علیه‌السلام و اُم اَیْمَن با دیگر مسلمانان بسیار واضح است.
ثانیاً: از نظر فقهی اگر ابابکر می‌خواست صحیح قضاوت کند و فرقی با دیگران نگذارد باید حضرت زهرا علیها السلام را دعوت به قسم خوردن می‌نمود، تا با یک شاهد و قسم خوردن حق به ایشان برگردد.

و این حکم در روایات اهل سنّت نیز به آن تصریح شده است. همانطور که در صحیح مسلم در آغاز کتاب قضاء از ابن عباس روایت شده است: «رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با قسم خوردن مدعی و شهادت یک شاهد حکم نمود.» (۱۰۸)

و در کتاب «الکنز» نیز از دار قطنی از پسر عمر روایت شده است که گفت: «خدا درباره حق با دو شاهد حکم داده است. اگر مدعی دو شاهد آورد حقش را می‌گیرد و اگر یک شاهد آورد باید علاوه بر آن قسم بخورد تا حقش را بگیرد.» (۱۰۹)

نکته سوّم:

این است که بنا بر بعضی از روایات، شهود از نظر تعداد در حد نصاب و بلکه بالاتر بودند، ولی ابابکر و عمر قصد قضاوت عادلانه و اسلامی را نداشتند، بلکه تمام هدف آنها تصرف «فَدَک» بود، تا با در آمد آن بتوانند پایه‌های حکومت غاصبانه خود را حفظ نمایند، و اگر شما به روایت زیر دقت کنید کاملا بر این امر آگاه خواهید شد.

علّامه حلی، در کشکولی که منصوب به ایشان است از مفضل از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

...فقالَ لَها عُمر: دَعِینا مِنْ اَباطِیلِک وَ احْضُرِینا مَنْ یَشْهَدُ لَکِ بِما تَقُولِینَ. فَبَعَثَتْ إلی عَلی و اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ علیهم السلام وَ اُم اَیْمَن وَ أَسْماءِ بِنْتَ عُمَیسٍ وَ کانَتْ تَحْتَ أَبِی بَکرِ بْنِ أبِی قُحافَه فَأَقْبَلُوا إلی أَبِی بَکرٍ وَ شَهِدُوا لَها بِجَمِیعِ ما قالَتْ وَ ادَّعَتْهُ.

پس عمر به حضرت زهرا علیها السلام گفت: این حرف های‌باطل را رها کن (نعوذ باللّه) و کسی را حاضر کن تا بر ادعای تو شهادت بدهد. پس حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام، و اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس (۱۱۰) (که در آن زمان همسر ابوبکر بود) را حاضر نمود و همه این بزرگواران سخنان حضرت فاطمه را تصدیق کردند و بر صحت ادعای آن حضرت شهادت دادند.

ولی ابابکر تمام شهود را به بهانه‌های مختلف رد کرد و گفت: اما علی پس او شوهر فاطمه است و اما حسن و حسین فرزندان فاطمه می‌باشند و اُم اَیْمَن کنیز ایشان است. و اما اسماء بنت عمیس تحت جعفر بن ابی طالب بوده پس وی نیز به نفع بنی‌هاشم شهادت می‌دهد و او در خانه فاطمه نیز خدمت می‌کند.

وَ کُلُّ هؤُلاءِ یَجُرُّونَ إلی أَنْفُسِهِمْ.

و تمام این شهود به نفع خودشان شهادت می‌دهند.

فَقالَ عَلی علیه السلام: أَمَّا فاطِمَةُ فَبِضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ مَنْ آذاها فَقَدَ آذی رَسُولَ اللَّه وَ مَنْ کَذَّبَها فَقَدْ کَذَّبَ رَسُولَ اللَّه...

پس حضرت علی علیه‌السلام در مقابل این عمل ابابکر (ردّ شهود) چنین فرمودند: اما حضرت فاطمه علیها السلام، پس او پاره تن رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است و کسی که او را اذیت کند پس رسول خدا را اذیت کرده است و کسی که سخنان او را تکذیب کند پس رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تکذیب کرده است.

و اما حسن و حسین، آنان نیز فرزندان رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشند، و طبق فرمایش رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آقای جوانان اهل بهشت می‌باشند و کسی که این دو را تکذیب کند رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تکذیب کرده، چون اهل بهشت راستگویانند.

وَ أَمّا أَنَا فَقَدْ قالَ رَسُولُ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم: أَنْتَ مِنِّی و أَنَا مِنک وَ أَنْتَ أَخی فِی الدُّنیا وَ الآخِرَة، وَالرّادُّ عَلَیکَ هُوَ الرّادُّ عَلَیَّ، مَنْ أَطاعَکَ فَقَدْ أَطاعَنِی، وَ مَنْ عَصاکَ فَقَدْ عَصانِی.

اما من، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درباره‌ام فرمود: تو از من و من از تو هستم. تو برادر من در دنیا و آخرت می‌باشی و کسی که تو را رد کند من را رد کرده است. و کسی که از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده است و کسی که تو را نافرمانی کند نا

فرمانی من را کرده است.

و اما اُم اَیْمَن، او زنی است که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به بهشتی بودن او شهادت دادند.

و اما اسماء بنت عمیس، زنی است که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در حق او و ذریه او دعای خیر نمودند.

فقالَ عُمر: أَنْتُمْ کَما وَصَفْتُم بِهِ أَنْفُسَکُمْ وَلکِنْ شَهادَةُ الْجارِ إِلی نَفْسِهِ لاتُقْبَلُ.

عمر در مقابل این دفاع علی علیه‌السلام از شهود، چنین گفت:

تمام این صفات در مورد شما صادق است و شما همانطور هستید که خودتان وصف نمودید، و لکن شهادت ذی نفع برای خودش قبول نمی‌شود.

علی علیه‌السلام فرمودند: اگر تو به این فضائل ما اقرار داری و انکار نمی‌کنی و در همین حال شهادت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را قبول نداری پس باید گفت: إنّا للَّهِ وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُون اگر ما ادعایی برای خودمان داشته باشیم و تو از ما بیّنه و شهود مطالبه کنی، پس یاری کننده‌ای نیست که ما را یاری نماید، و حال آنکه شما بر حکومت خدا و حکومت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم غلبه کرده‌اید، و آن را بدون بیّنه و دلیلی از خانه او به خانه غیر برده‌اید.

«وَ سَیَعْلَمُ الذّینَ ظَلَمُوا أیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ» (۱۱۱)

پس آگاه باشید که کسانی که ظلم و ستم کرده‌اند بزودی بر ایشان معلوم خواهد شد که به کدامین کیفر گاه بازگشت خواهند کرد.

سپس حضرت علی علیه‌السلام به فاطمه علیها السلام فرمودند: برگردید تا اینکه خداوند بین ما حکم کند که او بهترین حکم کنندگان است. (۱۱۲)

آخرین نکات

ابابکر و عمر بن خطاب شهود حضرت فاطمه را به اتّهام نفع بردن در شهادت رد کردند در حالی که:

۱. شاهدین در حین شهادت نفعی نمی‌بردند، بلکه آنها از این جهت که بعداً وارث می‌شوند شاید نفعی به آنها می‌رسید.

بله اگر شاهد با شهادت خود قسمتی از مال را مالک شود، مثل شهادت شریک برای شریک، و شهادت مولی برای عبدش، شهادت او قابل قبول نیست.

ولی این مسأله در شهود حضرت فاطمه علیها السلام منتفی بوده و ای کاش می‌دانستیم چه کسی باید برای حضرت زهرا علیها السلام شهادت بدهد در حالی که شهادت علی چون شوهر فاطمه است و شهادت حسن و حسین چون فرزندان فاطمه‌اند و شهادت اُم اَیْمَن و اسماء و هر کس دیگر چون دوستان فاطمه‌اند مورد قبول نمی‌گردد، آیا دشمنان به نفع حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شهادت می‌دهند؟!!.

۲. مسأله دیگر اینکه، در شهادت مسأله عدالت شرط اصلی است و اگر شاهد عادل باشد نافع بودن او، به شهادتش ضرری نمی‌زند. و به این مطلب جمعی از علمای اهل سنّت تصریح کرده‌اند. (۱۱۳)

۳. اگر ادعای جلب منفعت در شهادت مُضِرّ باشد، پس چگونه عایشه و حفصه و عمر بر حدیث ساختگی «لا نُوَرِّثُ» شهادت دادند و شهادت آنها مورد قبول واقع شد.

در حالی که:

۱. عایشه دختر ابابکر و حَفْصَهٔ دختر عمر است.

۲. حضور عایشه و حفصه و عمر به عنوان شاهد باعث شد که «فَدَک» جزء صدقات مسلمین گردد، و این سه نفر هم در آن شریک

شونـد، پس چگونه شـهادت حضـرت علی و حسن و حسـین علیهم السـلام بـا تهمت جلب منفعت رد می‌شود، ولی گواهی عایشه و حفصه و عمر با تحقق منفعت رد نمی‌شود؟!.

[علت استدلال حضرت فاطمه علیها سلام به مسأله ارث فَدَک]

آنچه تاکنون در سؤالات مطرح شد، بحث نِحْلَهْ (بخشـش) و مسائل پیرامون آن بود و اما مسأله بعد این است که حضـرت زهرا علیها السلام وقتی از طریق ادعای نحله نتوانستند حق خود را باز پس بگیرند از طریق دیگری با ابابکر احتجاج و بحث نمودند و آن ادعای ارث بود. یعنی حضرت فرمودند:

اگر شـما قبول ندارید که پیامبر گرامی اسـلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را در زمان حیات به من بخشـیده لااقل باید قبول کنید، «فَدَک» بعد از درگذشت آن حضرت، به عنوان ارث به تنها فرزندش می‌رسد.

ابابکر، وقتی با این احتجاج جدید فاطمه علیها السلام رو به رو شد، و دید با هیچ دلیلی نمی‌تواند حضرت را از حق خود محروم کند به یک روایت تمسک جست و گفت:

إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه یقُولُ: إِنّا (نَحنُ) مَعاشِرَ الْأَنْبِیاء لا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةً. (۱۱۴)

من از رسول خدا شنیدم که فرمودند: ما گروه انبیاء، ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است.

اکنون در ذیـل این حـدیث مباحث و سؤالات مختلفی پیش می‌آیـد که توجه شـما را به این مباحث جلب می‌کنیم و بحث را با یک سؤال شروع می‌کنیم.

فصل سوّم ادّعای ارث

سؤال أوّل: آیا با تمسک به حدیث «لا نُوَرِّثُ» می‌شود حضرت زهرا علیها السلام را از ارث محروم کرد؟

جواب

در جواب باید گفت: این حدیث ساخته خود ابابکر است و کلام رسول اللَّه نیست و ابابکر و عمر چون حدس می‌زدند که حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام با این اسـتدلال حق خود را مطالبه می‌کنـد آنها این حدیث را ساختند و به رسول اللَّه نسـبت دادند به همین علت اشـکالات بسـیار زیادی بر این حـدیث وارد است که ما ابتداءً سـر فصل این اشـکالات را ذکر می‌کنیم و در ادامه به بحث‌های پیرامون آن می‌پردازیم:

چهارده اشکال بر حدیث «لا نُوَرِّثُ»

۱. این خبر با قرآن تعارض دارد.

۲. با این خبر، نمی‌توان قرآن را تخصیص زد.

۳. حدیث، خبر واحد است.

۴. راوی خبر، فاسق است.

۵. حضرت علی علیه‌السلام خبر را باطل و راوی آن را کاذب می‌دانند.

۶. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این روایت را انکار کردند، و حکم به دروغ بودن آن دادند.

۷. اگر اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صدقه بود، باید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طبق آیه: «وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبین» این حکم را به دختر و داماد خود ابلاغ می‌کردند.

۸. این حکم در هیچ یک از انبیاء گذشته سابقه نداشته است.

۹. جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی در صحت حدیث و تمسک به آن انسان را به شک می‌اندازد.

۱۰. اضطراب روایات ابی بکر در نقل این حدیث آن را از حجیت می‌اندازد.

۱۱. نقل و تمسک ابابکر به این حدیث با روش او در منع نقل حدیث از رسول‌اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تناقض دارد.

۱۲. استفاده‌های شخصی و عملکرد زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ابابکر و عمر از حجره‌های آن حضرت با این حدیث تناقض دارد.

۱۳. نقض حدیث توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه و حفصه.

۱۴. عملکرد خلفاء بنی امیه و بنی عباس با این حدیث تناقض دارد.

اکنون به صورت تفصیلی به شرح این چهارده اشکال می‌پردازیم:

[مهمترین اشکال روایت این است که] این خبر با قرآن تعارض دارد

در بحث دلالت این روایت باید گفت بزرگترین و مهمترین اشکال روایت این است که با آیات ارث در قرآن کریم تعارض دارد و حضرت زهرای مرضیه علیها السلام در احتجاجات (۱۱۵) خود با ابوبکر و در خطبه فَدَکیه با استدلال به آیات ارث، ابوبکر را بر اشتباه خود آگاه ساخته و او را محکوم نمودند. آنجا که فرمودند:

یا بْنَ أَبِی قُحافَه! أَفِی کِتابِ اللَّه أنْ تَرِثَ أَباکَ وَ لا أرِثَ أَبِی؟ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئَاً فَرِّیا!

ای فرزند ابوقحافه، آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ چه دروغ عجیبی ساخته‌ای!!.

یعنی این حدیثی که تو از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل می‌کنی، کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نیست چون با قرآن مطابقت ندارد و بعد از این استدلال کلّی، به بعضی از آیات ارث بالخصوص اشاره کرده و فرمودند:

اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّه وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ إذْ یقُولُ:

«وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ.» (۱۱۶) وَ قالَ فِی مَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ یحْیی بْنِ زَکَریا إذْ قالَ: «فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب» (۱۱۷).

وَ قالَ: «وَاُولُوا الْأَرْحام بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّه» (۱۱۸) وَ قالَ: «یُوصِیکُمُ اللَّه فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیینِ.» (۱۱۹) وَ قالَ: «إنْ تَرَکَ خَیراً الْوَصِیةُ لِلْوالِدَینِ وَ الْأَقْرَبَینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ» (۱۲۰)

آیا از روی عمد کتاب خدا را ترک گفتید و در پشت سر انداختید که می‌گوید: سلیمان از داوود ارث برد و در سر گذشت یحیی بن زکریا نقل فرموده که: خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و فرمود: در کتاب خدا خویشاوندان در ارث از یکدیگر اولی هستند.

و فرمود: خداوند به شما درباره فرزندان توصیه می‌کند که سهم پسران دو برابر دختران است.

و فرمود: اگر شخصی مالی را پس از خود باقی گذاشت برای پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به طور شایسته وصیت کند این بر همه پرهیزکاران حق است.

که این آیات بر ارث بردن فرزندان و خویشان و همچنین ارث بردن فرزندان انبیاء و مستثنی نبودن آنها از احکام ارث دلالت دارد.

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: با توجه به این آیات قرآن و با توجه به اینکه شما می‌دانید من فاطمه دختر رسول خدا

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشم، پس چرا شما گمان می‌کنید که من از پدرم ارث نمی‌برم؟ و سپس برای محکم کردن جوانب استدلال با جملاتی بسیار زیبا و پر معنی که شامل سؤالاتی بود، در بیان اشکالات و پاسخ آنها بر آمده و می‌فرمایند:

أفَخَصَّکُمُ اللّه بِآیَةٍ أَخْرَجَ أَبی مِنْها؟

آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟

أَمْ هَل تَقُولُونَ: إنَّ أَهْلَ مِلَّتَین لا یَتَوارَثانِ. أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبی مِنْ أَهْلِ مِلَةٍ واحِدَة؟.

و یا این که می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند، و من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟!

أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ مِنْ أَبی وَ ابْنِ عَمّی؟!

یا شما به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناترید؟!!

و چون برای حضرت زهرا علیها السلام ثابت شد که اینها قصد عمل کردن به قرآن کریم و رد «فَدَک» به ایشان را ندارند، فرمودند: فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ یومَ حَشْرِکَ فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّه، وَالزَّعِیمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوعِدُ الْقِیامَةُ وَ عِنْدَ السّاعَةِ یخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لا ینْفَعُکُمْ إذْ تَنْدِمُونَ «وَ لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یاتِیهِ عَذابٌ یخْزِیهِ وَ یحِلُّ عَلَیهِ عَذابٌ مُقِیمٌ.» (۱۲۱)

پس بگیر ارث مرا که همچون مرکب آماده و مهار شده، آماده بهره برداری است. اما بدان در روز حشر با تو روبه رو خواهد شد. در دادگاهی شایسته که داور آن خدا و به سرپرستی محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و به هنگام قیامت بر پا خواهد شد و در آن روز است که باطل گرایان در زیان خواهند بود و آن وقت پشیمانی برای شما سودی ندارد. و برای هر خبری قرار گاهی است و بزودی می‌دانید که چه کسی دچار عذاب خوار کننده و عذابی جاویدان خواهد شد. (۱۲۲)

سؤال دوّم: آیا آیات ذکر شده، بر ارث گذاردن انبیاء دلالت می‌کند؟

اولاً: باید گفت استدلال نمودن به این آیات توسط حضرت زهرای مرضیّه علیها السلام که خانه ایشان محل نزول وحی الهی بوده بالاترین دلیل بر دلالت این آیات بر مطلب فوق می‌باشد.

ثانیاً: باید متذکر شویم که از حاضران در مسجد، کسی اشکال بر دلالت این آیات وارد ننمود، و حتی ابابکر و عمر نیز در مقام جواب نگفتند: این آیات دلالت بر ارث گذاردن انبیاء نمی‌کند، بلکه خواستند با یک حدیث ساختگی بگویند: این آیات با این روایت تخصیص خورده است.

ثالثاً: اشکالی که بعضی از علمای اهل سنّت مطرح نموده، و منظور از ارث در آیه «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ» (۱۲۳) را، نبوت و علم دانسته‌اند صحیح نیست، زیرا متبادِر از لفظ ارث، ارث در اموال است، نه نبوت و علم، و آیه دیگر که می‌فرماید:

«وَ کُلاًّ آتَیناهُ حُکْمَاً وَ عِلْمَاً» (۱۲۴)

ما به هر یک از آن دو (سلیمان و داود) حکم نبوت و علم دادیم.

قرینه بر این مطلب است که نبوت و علم ارث نبوده، بلکه موهبتی الهی می‌باشد.

چون معلوم می‌شود که نبوتِ سلیمان در حال حیات پدرش به او موهبت شده بود و دیگر احتیاجی نیست که خداوند بفرماید: سلیمان بعد از در گذشت داود نبوت را از او ارث برد در نتیجه با این قرینه قطعی مراد از ارث، در آیه شریفه همان میراث مالی است، چنانچه صدّیقه طاهره علیها السلام بدان استدلال نمودند.

و علّامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُودَ» می‌نویسد: یعنی سلیمان مال و ملک را از داود ارث برد و اینکه بعضی مفسرین گفته‌اند مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است صحیح نمی‌باشد، برای اینکه نبوت ارثی نیست چون قابل انتقال نیست.

و اما علم، هر چند با نوعی مسامحه و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است، اما این انتقال حقیقی نیست، برای اینکه استاد، علم خود را به شاگرد انتقال نمی‌دهد، و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد، لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری و حصولی متصور است، که با درس خواندن بدست می‌آید ولی علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده‌اند از مقوله درس خواندن نیست بلکه کرامتی است از خدا به ایشان که دست فکر و ممارست بدان نمی‌رسد. بله ممکن است با همان عنایت و مجاز بگوییم: فلان مرد عادی، علم را از پیغمبری ارث برده، یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده، ولی نمی‌شود گفت: فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است. (۱۲۵)

و اما آیه بعد تصریح بر ارث بردن یحیی از زکریا دارد:

«وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرَایی وَ کانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِ رَضِیاً.» (۱۲۶) من از خویشاوندان و اقاربی که از من ارث می‌برند می‌ترسم و زن من نازا است پس از جانب خود ولیی (فرزندی) به من عطا کن که او از من و از خاندان یعقوب (خاندان همسرم) ارث ببرد و پروردگارا او را مورد پسند خود قرار ده.

اما وجه دلالت آیه بر مراد این است که: لفظ میراث در شریعت، عرف و لغت و وقتی به صورت مطلق و بدون قید ذکر شود، فقط معنای ارث مالی از آن فهمیده می‌شود و در غیر آن استفاده نمی‌گردد، مگر مجازاً و جایز نیست از ظاهر لفظ و حقیقت آن عدول کنیم، مگر اینکه برای معنای مجازی آن قرینه‌ای داشته باشیم و حال آنکه ما در این آیه قرینه بر معنای حقیقی این لفظ یعنی ارث مالی داریم، زیرا ترس زکریا از انتقال نبوت به خویشان معنایی ندارد، چون اگر آنها لایق این منصب باشند جای نگرانی و ترس نیست، و خداوند حکیم می‌داند رسالت را در کجا قرار دهد «اللَّهُ یَعْلَمُ حَیثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهَ» و اگر آن خویشان شایسته مقام نبوت نباشند باز جای ترس برای زکریا باقی نمی‌ماند چون خداوند فرموده من رسالت را به ظالمین واگذار نمی‌کنم «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ» و در نتیجه ترس از انتقال نبوت صحیح نیست و با این قرینه قطعی، ثابت می‌شود ترس زکریا، از امور مالی بوده چون او می‌ترسد ارث و ترکه او را خویشان فاسدش در معصیت استفاده کنند.

لذا از خدای متعال در خواست فرزندی شایسته برای ارث بردن از مالش نمود چنانچه از دعای او (بارالها او را مایه خشنودی خود قرار بده) همین معنی استفاده می‌شود. برای اینکه در خواست این قید با ارث بردن نبوت مناسبت ندارد، زیرا مانند آن است که شخصی بگوید: خداوندا پیامبری برای ما مبعوث گردان که مورد رضایت تو باشد. و این نکته نیز قرینه دیگری است که منظور از «یَرِثُنِی» در آیه شریفه ارث مال است همانطور که حضرت زهرا علیها السلام از این آیه چنین استفاده ای نموده‌اند. (۱۲۷)

ضمناً اکثر علمای اهل سنّت نیز بر این مسأله اقرار دارند که، انبیاء ارث مالی می‌گذارند. از جمله در کُتبِ، تفسیر الکبیر، تفسیر القرطبی، جامع البیان، معانی البیان، فتح القدیر، زاد المسیر، فتح الباری، الدرالمنثور و کشّاف، علمای اهل سنّت در ذیل آیات ارث بر این مسأله اذعان کرده‌اند که، انبیاء برای فرزندان خود مال به ارث گذارده‌اند. (۱۲۸)

و مسأله دیگر که باید به آن اشاره کنیم این است که اگر ارث در آیات، ارث مالی نباشد و منظور ارث نبوت است پس باید فرزندان تمام انبیاء پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشند در حالی که یقیناً این چنین نیست.

سؤال سوّم: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟

بعضی از علمای اهل سنّت، از جمله قاضی القضاة صاحب مغنی، گفته‌اند: که این روایت عمومات آیات ارث را تخصیص می‌زند. به این معنی که قرآن می‌گوید: همه مکلفین ارث می‌گذارند ولی این روایت انبیاء را جدا نموده و می‌گوید: انبیاء ارث نمی‌گذارند. در جواب باید گفت: این روایت بر (فرض صحت) مخصص آیات نیست، بلکه معارض با آیات ارث می‌باشد، یعنی: روایت به صورت کلی می‌گوید: انبیاء ارث نمی‌گذارند، ولی قرآن می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد، و یحیی از زکریا ارث می‌برد، یعنی دو

نفر از انبیاء که ارث گذارده‌اند را به تصریح نام برده است.

علّامه امینی رحمه الله در جواب این عده می‌فرماید:

تخصیص قرآن تنها با دلیلِ ثابتِ قطعی جایز است، نه با خبر واحدی که نمی‌توان عموم آن را به خاطر مخالفت آن با سیره انبیاء گذشته پذیرفت. و نه با خبر واحدی که صدّیقه این امت علیها السلام و صدّیق آن، که وارث علم پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است و خداوند سبحان در قرآن او را جان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شمرده است آن را نپذیرفت. نه با خبر واحدی که همه این محنتها و کینه‌ها را بر امت تحمیل کرد، و باب دشمنی را کاملاً گشود و آتش بغض و دشمنی را در قرن‌های بعدی در میان آنها شعله ور ساخت و اجتماع مسلمین را از روز نخست از هم گسست و سلامتی و ملایمت و وحدت کلمه آنها را نابود ساخت. (۱۲۹)

حال اگر گفته شود:

شما بر عکس سخن بالا عمل کنید یعنی عمومیت خبر را با آیات قرآن تخصیص بزنید.

(توضیح اینکه: خبر «لا نُوَرِّثُ» به صورت کلی می گوید که، همه انبیاء ارث نمی گذارند و قرآن می‌فرماید: به استثناء دو نفر از آنها (حضرت داود و یحیی) ارث گذارده‌اند. در این صورت، دیگر بین خبر و آیات تعارضی پیش نیامده، بلکه آیه مخصص خبر گردیده است.)

در جواب می گوییم: استثناء کردن این دو پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از حکم انبیاء، مخالف اجماع امّت است، چون تمامی علمای شیعه و اکثر علمای سنّی بر این مطلب اجماع دارند که انبیاء ارث می گذارند، و اجماع عدّه خاصی از علمای اهل تسنّن بر این است که انبیاء ارث نمی گذارند، و استثناء نمودن این دو پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، (هیچکدام از انبیاء ارث نمی گذارند، مگر حضرت داود و یحیی) قول جدیدی است که مخالف هر دو اجماع می‌باشد، و هیچ کس قائل به آن نشده است. (۱۳۰)

سؤال چهارم: آیا ابابکر در مسند قضاوت می‌توانست با علم خود که با شنیدن روایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دست آمده بود حکم کند؟

اولاً ـ باید گفت رای بعضی از علماء بر این است که: قاضی با علم خود نمی‌تواند حکم بدهد، چون او همیشه در مظان تهمت می‌باشد، و بویژه در اینجا که قرائنی بر این تهمت وجود دارد. چون با صدقه شدن اموال باقیمانده از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، خود ابابکر هم در آن سهیم می گردد، و بالاتر و مهمتر اینکه او می‌خواهد به عنوان: خلیفه مسلمین «فَدَک» را در اختیار کامل خود قرار دهد، تا به عنوان یک منبع بزرگ مالی پایه‌های حکومت غاصبانه خود را محکم گرداند.

مؤید این مطلب روایتی است که ابوالطفیل از ابوبکر نقل می کند: که چون حضرت فاطمه علیها السلام برای طلب میراث پدرش رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به نزد ابابکر آمد، ابابکر به او گفت:

«من از رسول خدا شنیدم که ایشان فرمودند: همانا زمانی که خداوند مالی را در اختیار پیامبری قرار داد پس مالک آن مال، جانشین آن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد.» (۱۳۱)

و مرحوم علّامه مظفر می گوید:

وَالظّاهِرُ إِنَّ فَدَک صارَتْ مِنْ مُخْتَصاتِ أَبِی بَکرِ وَ عُمَر کَما عَنِ السُّیوطِی فِی تارِیخِ الْخُلَفاءِ. (۱۳۲)

و ظاهر این است که فَدَک از اموال شخصی ابوبکر و عمر گردید همانطور که سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء ذکر کرده است.

ثانیاً: چرا علمایی که در اینجا عقیده دارند قاضی با یک خبر معارض قرآن، علم پیدا کرده، و باید به علم خود عمل کند، در باب نِحلَه (بخشش) چنین رأیی نداشتند، و نمی گفتند قاضی باید به علمی که از صدق گفتار صدّیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا علیها

السلام به دست آورده، باید به نفع او قضاوت کند، و «فَدَک» را به عنوان بخشش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به او برگرداند.

سؤال پنجم: آیا عدم ایراد و اشـکال بر ابابکر (در جریان غصب فَدَک) از طرف صـحابه و مردم آن زمان می‌تواند دلیل بر صحت مدعای او باشد؟

پاسخ

یقیناً این سکوت مردم دلیل بر رضایت آنها نبوده است برای روشن شدن مطلب به نکات زیر توجه فرمائید:

[دلایل اینکه سکوت مردم دلیل رضایت آنها نبوده است]

۱. بی‌تفاوتی مردم آن زمان

۱. نخستین مطلب نقضـی که در جواب این سؤال می‌توان گفت: این است که: همـانگونه که هیـچ کس بر ابـابکر ایراد و اشکالی نگرفت، هیـچ کس بر حضـرت زهرا علیهـا السـلام نیز ایراد و اشکالی نگرفته است. یعنی وقـتی حضـرت زهرا علیهـا السـلام ادعـای مالکیت «فَدَک» نمودند، و بدنبال آن مسائل بعدی پیش آمد، کسی بر این ادعای حضرت ایرادی نگرفت، و کسی با ایشان مخالفت نکرد، و لااقل کسی به ایشان نگفت: شما با این ادعا قدر و منزلت خود را پائین می‌آورید.
پس بایـد بگوئیم: مردم آن زمان به هیـچ یک از دو طرف درگیری کار نداشـتند، و نسـبت به جریانات سیاسـی بی‌تفاوت بودند، در نتیجه ما نمی‌توانیم سکوت آنان را در مقابل ابابکر دلیل بر رضایت آنها و در نتیجه، دلیل بر صحت مدعای ابابکر بگیریم.

۲. اشکال نگرفتن مردم بر تغییر سنتهای رسول‌اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

چگونه می‌توان ایراد نگرفتن و سـکوت مردم را حجت قـاطع و دلیـل روشن بر حقـانیت ابـابکر دانست، در حـالی که آنها علناً حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کردند، و سـنتهای پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم را تغییر می‌دادند، و کسـی بر آنها اشکال نمی‌گرفت. آیا عمر بی‌پروا بر روی منبر فریاد نزد:
«دو متعه، متعه حج و متعه زنان، در زمان رسول خدا حلال بود و من آنها را منع کرده، بر انجام آنها کیفر می‌کنم»؟ (۱۳۳)
آیا کسـی بر این گفته بی‌شـرمانه او ایراد گرفت؟ آیا کسی به او اعتراض کرد که تو چه حقی داری که حلال خدا را حرام می‌کنی؟ و یا لااقل کسی از او توضیحی در این رابطه خواست؟.

۳. ترس و وحشت از حکومت

[توضیح]

در صورتی می‌تواند ایراد نگرفتن و سـکوت جامعه، دلیل بر صحت اعمال حاکم باشد، که هیچ گونه ترس و وحشتی از سخن گفتن در مقابل او وجود نداشـته باشـد. ولی سـکوت و عـدم ایراد در مقابل کسانی که دارای جاه و مقام، امر و نهی، زدن و زندان کردن،

بستن و کشتن می‌باشند، حجتی شفا بخش و دلیلی روشن نخواهد بود.

در زمانی که خلیفه جرأت می کند ریسمان بر گردن حضرت علی علیه‌السلام که داماد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و بزرگترین مدافع اسلام در صحنه‌های مختلف بوده بیندازد، و او را در مقابل مردمی که فضائل امیرالمؤمنین را از دو لب گهربار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌اند، کشان کشان به سوی مسجد ببرد، و با شمشیری که بالای سر او قرار می‌دهد با زور و اجبار بیعت بگیرد، آیا مردم می‌توانند بر کارهای چنین خلیفه‌ای ایراد و اشکال بگیرند؟!.

آیا در زمانی که به دستور خلیفه ضربات تازیانه بر پاره تن رسول خدا و یگانه دختری که مایه شادی قلب رسول خدا بوده وارد می گردد، و حتی یک نفر بر این اعمال وقیحانه اعتراضی ندارد، می‌توان عدم ایراد آنها را، دلیل بر صحت مدعای خلیفه دانست؟.

پس معلوم می‌شود که مردم در آن زمان در ترس، وحشت و تقیّه بسیار شدیدی زندگی می کردند، که حق اعتراض بر هیچ امری را نداشتند.

شرارت، ظلم و بی‌شرمی آنها تا جایی پیش رفت، که در مسأله «فَدَک» بعد از آنکه حضرت علی علیه‌السلام با احتجاجات خود آنها را رسوا نمودند، نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام را کشیدند.

برای روشن شدن این مطلب به روایت امام صادق علیه‌السلام توجه فرمائید.

نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام

در کتاب احتجاج، از امام صادق علیه‌السلام روایتی ذکر شده که، ابتدا امام صادق علیه‌السلام به مسأله «فَدَک» و غصب آن توسط ابابکر و دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام اشاره دارند و در ادامه، احتجاج حضرت علی علیه‌السلام به قانون «الْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعِی» و «آیه تطهیر» و در نتیجه رسوا شدن ابابکر و عمر در مسجد، مقابل مردم را بیان می کنند و می‌فرمایند: پس مردم غضبناک شدند و گفتند: به خدا قسم حق با علی بن ابیطالب است.

ابوبکر و عمر به منزل خود رجوع کردند. ابوبکر، عمر را خواست و به او گفت: مشاهده کردی علی امروز با ما چه کرد؟ به خدا قسم اگر جلسه دیگری مثل این جلسه پیش بیاید، علی کار را بر ما مشکل می کند، نظر تو چیست؟ عمر گفت: نظر من کشتن اوست! ابوبکر گفت: چه کسی او را بکشد؟ عمر جواب داد: خالد بن ولید. آنگاه خالد را طلبیدند و به او گفتند می‌خواهیم تو را بر یک امر عظیم مأموریت بدهیم، گفت: هر چه باشد انجام می‌دهم، حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب را درخواست کنید، ابابکر و عمر گفتند: خواسته ما همین است، خالد گفت: چه زمانی او را بکشم. ابابکر جواب داد: در مسجد هنگام نماز در کنار او بایست و زمانی که سلام نماز را دادی گردن او را بزن، خالد قبول کرد.

اسماء بنت عمیس که در آن زمان همسر ابوبکر بود، از جریان مطلّع گردید، و به کنیز خود گفت: به منزل علی و فاطمه علیهما السلام برو و این آیه را بخوان:

«إِنَّ الْمَلَأَ یأْتَمِرُونَ بِکَ لِیقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النّاصِحِینَ». (۱۳۴)

حضرت علی علیه‌السلام در جواب فرمودند: به اسماء بگو خداوند بین آنها و اراده‌ای که دارند حائل می‌شود.

حضرت در مسجد حاضر شدند، و خالد طبق نقشه کنار حضرت علی علیه‌السلام نشست. زمانی که ابوبکر در تشهد آخر نشست، بر آنچه تصمیم گرفته بود پشیمان شد، و از فتنه و آشوبِ پس از واقعه ترسید، و در فکر بود و سلام نمی‌داد که مردم گمان بردند او سهو کرده است، سپس گفت:

«یا خالِدُ لا تَفْعَلَنَّ ما اَمَرْتُکَ وَ السَّلامُ عَلِیکُم وَ رَحْمَةُ اللَّه وَ بَرکاتُهُ».

ای خالد آنچه به تو امر کرده بودم انجام نده، و سپس سلام نماز را داد.

آنگـاه امیرالمؤمنین به خالـد فرمودنـد: خالـد، ابوبکر تو را به چه چیزی امر کرده بود؟ گفت: به قتل شـما، حضـرت فرمودنـد: آیا تو انجام می‌دادی؟ گفت: به خدا قسم آری، سپس حضرت علی علیه‌السلام او را گرفته و بر زمین کوبیدند، مردم جمع شدند و عمر بر قتل خالد ترسـید، و مردم حضرت علی علیه‌السلام را به خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قسم دادند تا او را رها کردند، آنگاه حضرت علی علیه‌السلام یقه عمر را گرفته و فرمودند: ای پسر صَهّاك به خدا قسم اگر عهد با رسول اللّه نبود هر آینه می‌فهمیدی که کدامین ما ضعیف‌تر و کم تعدادتر می‌باشیم. (۱۳۵)

در کتاب منتخب التواریخ به نقل از احتجاج طبرسی آورده است که:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوجه خالد بن ولید شد و فرمود: اگر نهیت نکرده بود، تو مرا می‌کشتی، گفت بله به خدا قسم، شمشیر را بر آنجایی می‌گذاشـتم که بیشتر از همه مو دارد (منظور سر حضـرت) حضـرت فرمود: «کَذَبْتَ لا اُمَّ لَکَ، مَنْ یفْعَلُه أَضْیقَ خِلْقَةٍ اِسْتٍ مِنْکَ» (اِسْت به معنای دُبُر)، «وَ کَفی بِهذا ذُلّاً وَ ذَمّاً».

و در روایت ابوذر غفـاری است که: امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بـا انگشت سبّابه وسـطی خالـد را چنان فشار داد که خالـد جامه‌اش را نجس کرد، و صـیحه کشـید و پا به زمین می‌زد، پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبدالمطلب که شفاعت بنماید و خالد را از دست حضـرت علی علیه‌السلام نجات دهد، عباس آمد خدمت امیرالمؤمنین و قسم داد به حق: «الْقَبْرِ وَ مَنْ فِیهِ»، (یعنی رسول اللّه)، و به حق دو نور دیده‌اش و به حق فاطمه زهرا علیها السلام که دست از خالد بر دارد و پیشانی آن بزرگوار را بوسید و حضرت خالد را رها کرد. و به خانه برگشت. (۱۳۶)

[۲ نکته دیگر]

این روایت خبر واحد است و فقط ابابکر آن را نقل کرده است

روایتی را که راوی آن یک نفر بوده یا به حد تواتر نرسـیده باشد، خبر واحد گویند و عمل به خبر واحد شـرایطی دارد، از جمله این که راوی آن عادل و صحیح العقیده باشد و خبر او با مشهور مخالفت نداشته باشد، مخصوصاً اگر راویانِ خبر مشهور، احفظ و اضبط (۱۳۷) و اعدل باشـند که در این صورت آن خبر واحد، شاذِّ مردود، به حساب می‌آید که هیچ یک از علماء، عمل به آن را صـحیح نمی‌دانند. (۱۳۸)

روایت «انـا معاشـر الانبیـاء لا نُوَرِّثُ» از همین قسم است یعنی تمام علماء شـیعه آن را خبری می‌داننـد که فقط و فقط ابوبکر آن را از رسول اللّه نقـل کرده و چون معتقـد به فسق راوی می‌باشـند و آن را مخالف قرآن و احادیث مشـهور می‌داننـد عمل به آن را مردود دانسته و از آن اعراض کرده‌اند.

و البته خود علمـای اهـل سـنّت نیز این روایت را خبر واحـد می‌داننـد (۱۳۹) ولی آن را پذیرفته‌انـد و حـتی بـا آن قرآن را تخصـیص زده‌اند، که بحثهای آن را در ادامه کتاب مطرح می‌کنیم. (۱۴۰)

و عایشه نیز به این موضوع اقرار دارد که پدرش تنها ناقل این روایت است.

ابن حجر در «صواعق المحرقه»، و متقی هنـدی در «کتـاب کنز العمـال» در بخش فضائـل ابـابکر از ابوالقـاسم نجوی و ابن عسـاکر از عایشه روایت کرده‌اند که عایشه گفته:

إنَّ النّاسَ اِخْتَلَفُوا فِی مِیراثِ رَسُولَ اللّه فَما وَجِدُوا عِندَ أَحَدٍ مِنْ ذلک عِلْماً فَقالَ اَبُوبکرُ: سَـمِعْتُ رَسُولَ اللّه یقُولُ: إنّا مَعاشِرَ الْأَنْبیاء لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ. (۱۴۱)

همانا مردم در میراث رسول خـدا اختلاف کردنـد، پس هیچ کس در این موضوع مطلبی نمی‌دانست، در این هنگام ابوبکر گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: ما طایفه پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

اکنون اگر گفته شود که مالک بن اوس بن الحدثان نیز این روایت را نقل کرده است پس راوی خبر دو نفر می‌شوند و از خبر واحد خارج می‌شود در پاسخ می گوئیم أوّل شما به روایت توجه کنید:

قَدْ رُوِی إنَّ اَبابَکرَ یومَ حاجَّ فاطِمَةُ قالَ اُنْشُدُاللَّه إمْرءً سَمِعَ مِنْ رَسُولِاللَّه فِی هذا شَیئًا! فَرَوی مالِکُ بْنِ اَوسِ بْنِ الْحَدَثانِ: اِنَّهُ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّه. (۱۴۲)

روایت شده است (رُوِی) که ابابکر در روزی که با حضـرت فاطمه احتجاج کرد: گفت شـما را به خدا قسم می‌دهم هر کس در این موضوع مطلبی شنیده است بازگو کند پس مالک بن أوْس بن الْحَدَثان روایت کرد که این مطلب را از رسول خدا شنیده است.

حال باید گفت با نگاه أوّل به روایت مشـخص می‌شود که راوی خبر مشخص نیست که چه کسی می‌باشد و در اصطلاح راوی خبر مجهول است و این نوع روایت در نهایت ضعف می‌باشد و از همین جهت خود علمای اهل سنّت نیز با تعبیر (قیل) «گفته شده است» از آن یاد می کنند و در نتیجه این روایت را خبر واحدی می‌دانند که راوی آن فقط ابابکر می‌باشد.

و نکته دیگر که بایـد تـذکر دهیم این است که: چگونه ممکن است مالـک بن اوس حـدیثی را از رسول اللَّه صَـلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل کرده باشد در حالی که هیچ کس او را جزءِ صحابه به شمار نیاورده و هیچ روایتی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل نکرده و در هیچ جنگ یا صلحی در کنار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و اصحاب رسول اللَّه نام او ذکر نشده است. (۱۴۳)

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او به عنوان یک اعرابی که بر پشت پایش بول می کند تعبیر کرده‌اند.

باز اگر گفته شود عمر، عثمان، عبدالرحمن، زبیر و سـعد بن ابی وقاص نیز تصدیق نموده‌اند که این خبر از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم است پس در نتیجه این خبر واحد نیست و از چند طریق ثابت می‌شود. در جواب این عده باید أوّل روایتی را که علماء اهل سـنّت از آن چنین اسـتفاده‌ای را برده‌انـد ذکر کنیم و بعد به پاسخ این شـبهه بپردازیم به همین علت ما بحث بعدی را به مباحث پیرامون این روایت که متن آن درباره منازعه حضـرت علی علیه‌السـلام و عباس می‌باشـد اختصاص داده ایم و بعد از ذکر اشـکالات وارده بر آن، پاسخ علماء شیعه به این شبهه را ذکر می کنیم.

منازعه حضرت علی و عباس بن عبدالمطلب در زمان عمر

روایتی درباره منازعه حضـرت علی علیه‌السلام و عباس عموی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در زمان عمر در صحاح اهل سنّت و دیگر کتب معتبر آنها (۱۴۴) ذکر شـده است که علماء از جهات مختلف روی این روایت بحث نموده‌اند: ما أوّل متن روایت را ذکر می کنیم و سپس به مباحث آن می‌پردازیم.

مالک ابن اوس می گویـد: حضـرت علی و عباس برای ادعای ارث از پیامبر صَـلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم، پیش عمر آمدنـد و این در حالی بود که عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد در جلسه حاضر بودند. (۱۴۵)

فَـدَخَلا فقـالَ عَبّاسُ: یا أمیرالمؤمنین إقْضِ بَینی وَ بَینَ هـذا - یعنی عَلِیاً - الکاذِبِ الآثِم الغادِرِ الخائِن. فَقالَ القَوم: اَجَل یا اَمیرَالمُؤمِنین فَاقضِ بَیْنَهُم و اَرِحْهُمْ. فقالَ عُمَرُ اتَّئِـدا (۱۴۶) اَنْشُـدُکُمْ بِاللَّهِ الَّذِی بِإذْنِه تَقُومُ السَّماءَ وَ الْأَرْضَ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّه قالَ: لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْنا صَدَقَةٌ؟

قالُوا: نَعَمْ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی الْعَباسِ وَ عَلیٍّ فَقالَ:

اَنْشُدُکُما بِاللّهِ الَّذِی بِإِذْنِه تَقُومُ السَّماءَ وَ الْأَرْضَ أَتَعْلَمانِ أَنَّ رَسُولَ اللّه قالَ لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ؟

قالا: نَعَم ... إِلی أنْ قالَ (عُمَر): فَلَمّا تُوُفِّیَ رَسُولُ اللّه قالَ أَبابَکرُ أَنا وَلِیُّ رَسُولِ اللّه فَجِئْتُما تَطْلُبُ مِیراثَکَ مِنِ ابْنِ أَخِیکَ وَ یطْلُبُ هـذا مِیراثُ إِمْرَأَتِهِ مِنْ أَبِیها فَقالَ أَبُوبِکرُ قالَ رَسُولُ اللّه:

ما نُوَّرِثُ ما تَرَکْنا صَدَقَةٌ

فَرَأَیتُماهُ کاذِباً آثِماً غادِرَاً خائِناً وَاللّه یعْلَمُ إِنَّهُ لَصادِقٌ بارٌّ راشِدٌ تابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوُفِّی أَبوبِکرُ وَ أَنَا وَلِیُّ رَسُولِ اللّه وَ وَلِیُّ أَبوبَکرٍ فَرَأَیتُمانِی کاذِباً آثِماً غادِرَاً خائِناً وَاللّه یَعْلَمُ إِنِّی لَصادِقٌ بارٌّ راشِدٌّ تابِعٌ لِلْحَقِّ...

زمانی که حضرت علی و عباس وارد شدند، عباس به عمر گفت: یا أمیرالمؤمنین بین من و این شخص دروغگو و گنهکار «و کذا و کـذا» قضاوت کن. (به خدا پناه می‌بریم از این تهمت‌های ناروا) پس حاضـرین گفتند: ای عمر بین آنها قضاوت کن و آنها را از این مشاجره راحت نما. عمر گفت: صبر کنید و مهلت دهید. آن گاه عمر رو به عثمان، عبدالرحمن عوف، زبیر و سعد کرد و گفت: شما را به آن خدایی که به اذن او زمین و آسـمان بر پا داشتـه شده است قسم می‌دهم که آیا شـما می‌دانید که رسول خدا فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ این چند نفر (عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سـعد) گفتند: بله، سـپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شـما را به آن خدایی که به اذن او آسمان و زمین بر پا داشته شده است آیا می‌دانید که رسول خـدا فرمود: مـا انبیـاء ارث نمی‌گـذاریم آنچه از ما باقی می‌مانـد صـدقه است؟ این دو نفر فرمودنـد: بله ... تا اینکه عمر گفت چون رسول خـدا وفات کرد ابوبکر گفت من جانشـین رسول خـدا هسـتم پس شـما (علی و عباس) آمدید و میراث خود را طلب نمودید، عباس ارث خود را از پسـر برادر خود، و علی ارث همسـر خود از پـدرش، پس ابوبکر در جواب شـما گفت: پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه ما باقی می‌گذاریم صدقه است. ولی شـما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانستید و خدا می‌داند که او راسـتگو، نیکوکار، هدایتگر و تابع حق بود. سپس ابوبکر وفات کرد و من جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر هستم و الآن شما من را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. و خداوند می‌داند که من راستگو و نیکوکار، هدایتگر و تابع حق هستم (... ۱۴۷)

اکنون به اشکالاتی که علماء بر این روایت وارد دانسته‌اند توجه فرمایید:

۱. راوی خبر مالـك بن أَوْسُ بْنُ الْحَـدَثَان می‌باشـد و او همـان کسـی‌است که شـهادت داد که ابوبکر حـدیث «لا نُوَرِّثُ» را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم شـنیده است و علماء علم حدیث او را جز صـحابه رسول اللّه صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم نمی‌شناسـند، و حضرت علی علیه‌السلام او را این چنین وصف می‌کند: عربی که به پشت پایش بول می‌کند. (۱۴۸)

۲. در این روایت ذکر شـده که حضـرت علی و عبـاس در نزد عمر به همـدیگر فحش دادنـد. و این واضـح ترین دلیل بر کـذب خبر است چون حضـرت علی علیه‌السـلام که حتی به دشـمنان هم فحش نمی‌دهد و پیروانش را از فحش دادن منع می‌کند چگونه ممکن است به عبّاس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم و بزرگترین صـحابه رسول اللّه ناسزا بگوید و چگونه ممکن است عباس نسبت کذب و خیانت به حضـرت علی علیه‌السلام بدهد و حال آنکه می‌داند آیه تطهیر در شأن او نازل شده است. پس معلوم می‌شود این خبر، قول منافقین است که می‌خواهند به امام علیه‌السـلام ناسزا بگویند و کار خلاف ابوبکر و عمر را اصلاح کنند (۱۴۹).

۳. دراین روایت به اقرار حضـرت علی علیه‌السـلام و عبـاس به خبر ابـابکر اشاره شـده‌است آنجا که عمر آنها را قسم می‌دهـد که آیا شمـا می‌دانیـد که پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم فرمود: مـا انبیاء ارث نمی‌گـذاریم آنچه از ما باقی می‌مانـد صـدقه است؟ و در جواب آنها می‌گویند: بله.

در اینجـا بایـد گفت اگر این دو بزرگوار این روایت را قبول داشـتند پس چرا اینها برای ادعای ارث نزد عمر آمده‌انـد. با قطع نظر از

مقام عصمت و علم مولای متقیان، مقام زهد و تقوای آن بزرگوار بر هیچ منصفی پوشیده نیست، بنابراین چگونه است که آن حضرت با این همه کمالات و با این که می‌داند پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد، باز برای گرفتن ارث همسر خود ادعایی داشته باشد.

و اتفاقا ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنّت) متذکر این تناقض عجیب در این روایت شده است و چنین می‌گوید: و فِی ذلِکَ إِشْکالٌ شَدِیدٌ ... در مضمون این روایت اشکال شدیدی می‌باشد، زیرا اصل داستان این است که عباس و علی می‌دانستند که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده: «لا نُوَرِّثُ» ... پس اگر این حدیث را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده بودند چرا آن را از ابابکر مطالبه می‌کردند؟ و اگر از ابوبکر شنیده بودند به طوری که بر ایشان اطمینان حاصل شده که این روایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است، چگونه و چرا آن را از عمر مطالبه می‌کردند؟ (۱۵۰)

پس معلوم می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام و عباس با ادعای ارث می‌خواسته‌اند ابابکر و عمر را دروغگو و خائن معرفی کنند و از قضا خود عمر هم متوجه این مطلب شده آنجا که به حضرت علی و عباس می‌گوید:

فَرَأَیْتُماهُ کَاذِبَاً آثِمَاً غَادِرَاً خائِناً ... فَرَأَیْتُمانِی کَاذِبَاً آثِمَاً غَادِرَاً خَائِناً...

پس شما ابابکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید، شما مرا نیز دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید.

۴. به نظر فقهای شیعه عمو با بودن دختر ارث نمی‌برد، چون عمو در طبقه سوّم ارث و دختر در طبقه أوّل می‌باشد. هر چند در احکام اهل سنّت این حکم تغییر کرده و آنها عمو را با وجود دختر وارث می‌دانند.

۵. اگر این خبر صحیح باشد در آن طعن بر خلافت ابی بکر و عمر است چون عمر به حضرت علی و عباس گفت: شما ابابکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید، و من را نیز دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. و این اقرار خود عمر بر این است که حضرت علی و عباس که بزرگان بنی هاشم هستند راضی به خلافت ابی بکر و عمر و حکم آنها درباره «فَدَک» نیستند. و حجتی قوی‌تر از این روایت که صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن حنّان و دیگر علماء بزرگ اهل سنّت ذکر کرده‌اند، نیست.

هر چند احمد بن حنبل و بخاری در نقل حدیث تحریف کرده‌اند و به جای «کَاذِبَاً آثِماً غَادِراً خَائِناً» کلمه «کذا و کذا» گذاشته‌اند.

۶. اگر این خبر را با تمام اشکالاتی که بر آن وارد است قبول کنیم باید بگوییم که نزاع بین حضرت علی و عباس یک نزاع ساختگی بوده است تا اینکه عمر و پیروانش را بر خطای او در غصب «فَدَک» و میراث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آگاه سازند. (۱۵۱) کما اینکه این دو بزرگوار در زمان خلافت ابوبکر نیز به همین صورت (منازعه ظاهری) عمل نمودند که روایت آن را شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر کرده است، (۱۵۲) و مشابه این قضیه را قرآن در تنازع ظاهری دو ملک در حضور حضرت داود علیه‌السلام بیان می‌کند. برای روشن شدن مطلب و رفع بعضی از شبهات به روایت زیر توجه فرمایید:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم سؤال کرد:

آیا حق می‌تواند در دو جهت مختلف باشد: پس هشام گفت: نه. یحیی برمکی گفت: به من خبر بده از دو نفر که در حکم دین تنازع و اختلاف کردند: آیا ممکن است از این سه حالت بیرون باشند؟:

۱ - هر دو صاحب حق باشند ۲ - هر دو باطل باشند ۳ - یکی حق و دیگری باطل باشد.

هشام گفت: بله از این سه حالت خارج نیست و بلکه جایز نیست که هر دو صاحب حق باشند.

یحیی گفت: به من خبر بده از علی و عباس زمانی که آن دو، در میراث منازعه کردند، کدام حق و کدام باطل بودند؟

فقالَ هِشام: فَنَظَرْتُ اذا اَنَا قُلْتُ عَلیٌّ هُوَ الْمُحِقُّ ضَرَبَ عُنُقی و اِنْ قُلْتُ الْعَباسُ هُوَ الْمُحِقُّ خَرَجْتُ عَنْ دِینِی وَ کَفَرْتُ.

هشام گفت: من دیدم اگر بگویم علی حق است گردنم را می‌زنند، (چون هارون الرشید از فرزندان عباس بود) و اگر بگویم عباس

حق است از دینم خارج شده کافر شده‌ام.

آنگاه به یاد قول امام صادق علیه‌السلام افتادم که حضرت فرمودند:

ای هشام تا زمانی که با زبانت ما را یاری می‌کنی روح القدس تو را تأیید و کمک می‌کند.

پس گفتم: هیچ کدام از این دو خطا نکرده‌اند و هر دو صاحب حق بودند و نظیر این تنازع در قرآن در قصه حضرت داود علیه‌السلام آمده است قال اللّه تبارک و تعالی:

«و هَلْ أتاکَ نَبَؤُ الْخَصْمِ إذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ»...

و ای رسول آیا حکایت آن دو خصم (دو ملک) به تو رسیده که از بالای محراب بر حضرت داود وارد شدند و داود سخت هراسان شد آن دو گفتند: نترس ما، دو خصم یکدیگر هستیم که بر هم ظلم کرده‌ایم، میان ما بحق حکم کن و ما را به راه راست هدایت فرما.

این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش. او با قهر و غلبه می‌گوید: این یک میش را هم به من واگذار کن. داود (بدون تامل و درنگ) گفت: به تو ظلم کرده است که می‌خواهد میش تو را به نود و نه میش خود اضافه کند (... پس از این قضاوت بی‌تأمل و سریع هر چند به حق) داود دانست که ما او را سخت امتحان کرده‌ایم (... ۱۵۳)

هشام پس از قرائت آیات گفت: حال کدام یک از این دو ملک خطا کار و کدام بر حق می‌باشند؟ یحیی گفت: هر دو بر حق بودند، چون این دو در حقیقت نزاعی با هم نداشتند و بلکه این دو ملک، این نزاع ساختگی را پیش داود علیه‌السلام بردند تا او را بر خطایش (بدون تامل و درنگ حکم کردن) آگاه سازند.

هشام گفت: همچنین حضرت علی و عباس در حقیقت با هم اختلافی نداشتند، بلکه این اختلاف و نزاع را ظاهر نمودند تا ابابکر را بر غلط و خطایش در میراث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آگاه سازند. (۱۵۴)

سؤال ششم: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد راویان خبر «لا نُوَرِّثُ» یا شاهدان بر آن؟

[پاسخ]

امّا در پاسخ کسانی که خواسته بودند از مقدمه این روایت استفاده کنند، و عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد را راوی روایت «لا نُوَرِّثُ» بدانند باید بگوییم:

اولاً: عمر این چند نفر را سوگند داد که آیا این روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌دانید؟ و آنان در جواب گفتند: بله، سؤال از علم است نه از شنیدن (عمر نگفت: آیا این روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌اید؟) آنان نیز به اعتماد روایت ابوبکر گفتند: ما روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌دانیم. پس اینها شاهد بر روایت ابوبکر از رسول خدا هستند، نه راوی روایت.

توضیح بیشتر اینکه: در اینجا چون عمر می‌خواست طبق این روایت «لا نُوَرِّثُ» حکم صادر کند و ادّعا می‌کرد که این حدیث را ابابکر از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده است، پس باید طبق قاعده: «البیّنه علی المدّعی» بر این مسأله شاهد بیاورد به همین علّت از این چند نفر به عنوان شاهد بر روایت استفاده کرد.

ثانیاً: این شهادت در زمان خلافت عمر اتفاق افتاده نه در زمان ابوبکر و ابن ابی الحدید با حالت تعجب در اینجا چنین می‌گوید:

فَأَینَ کانَتْ هذِهِ الرِوایاتُ أَیامَ أَبوبِکرَ! ما نَقَلَ أَنَّ أَحَداً مِنْ هؤُلاءِ یومَ خُصُومَةَ فاطِمَه وَ أَبی بَکر رَوی مِنْ هذا شَیئاً!! (۱۵۵)

پس این راویان در زمان ابابکر کجا بودند؟ چرا از احدی نقل نشده است که حتی یکی از این چند نفر در زمان خصومت فاطمه با

ابوبکر روایتی در این زمینه نقل کرده باشند!!
و ثالثاً: این چند نفر متهم هستند که با حضرت علی علیه‌السلام دشمنی باطنی داشته‌اند و شهادت چنین افرادی قابل اعتماد نیست.
و رابعاً: اینها در این جهت هم متهم هستند که با این شهادت خود نفعی را برای خود جلب می‌کنند: زیرا وقتی «فَدَک» صدقه شد، آنها نیز از آن صدقه استفاده خواهند کرد.
خامساً: از علمای اهل سنّت و از جمله: قاضی القضات سؤال می‌کنیم که شما چرا آن چهار نفر را شاهد بر روایت گرفته اید ولی علی و عباس را شاهد بر روایت ندانسته‌اید؟!
و سادساً: ابن ابی الحدید بر شهادت عثمان اشکال گرفته است آنجا که می‌گوید: اگر عثمان می‌دانست که پیامبران ارث نمی‌گذارند پس چرا او از طرف زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مأمور شد تا ارث آنها را از ابابکر طلب نماید. (۱۵۶)

دو نکته زیبا

[توضیح]

نکته دیگر در مورد روایت «لا نُوَرِّثُ» ... این است که: اینجا راوی خبر، خود مدعی نیز می‌باشد و این مسأله او را در معرض تهمت جعل حدیث قرار می‌دهد. توضیح اینکه: ابابکر ادعا دارد که «فَدَک» از آنِ حضرت فاطمه علیها السلام نیست بلکه فَدَک جزء اموال مسلمین است و باید بین آنها تقسیم شود و در این صورت خود ابابکر هم در «فَدَک» ذی حق می‌شود پس این مدعی نمی‌تواند برای اثبات ادعای خود روایتی را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل کند که فقط و فقط خود او شنیده است.

استثنائی‌ترین دادگاه تاریخ

جالبتر اینکه راوی خبر علاوه بر مدعی بودن، قاضی نیز می‌باشد، و می‌خواهد با این دلیلی که خود آورده، ذی حق بودن خودش را، خود او حکم کند و باید گفت در هیچ کجای کره زمین و در هیچ زمانی چنین دادگاهی تشکیل نشده و چنین قضاوتی صورت نگرفته است که شخصی در آنِ واحد مدعی و شاهد و قاضی باشد و یقیناً رأی چنین دادگاهی از پیش مشخص می‌باشد، مخصوصا اگر قاضی این دادگاه ابوبکر و همکار او عمر باشد.

راوی خبر، فاسق است

تاکنون معلوم شد که روایت «لا ـ نُوَرِّثُ» خبر واحد است که راوی آن فقط و فقط ابابکر بوده است. حال با توجه به این مطلب که اعتبار خبر به اعتبار راوی آن است، باید دید که آیا راوی خبر یعنی ابابکر، شخصی مورد اعتماد و عادل است تا خبر او را قبول کنیم یا غیر قابل اعتماد و جزء روایات مردود شمرده می‌شود. و ما برای ثابت کردن فسق ابوبکر در میان روایات به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم و قضاوت را به شما می‌سپاریم.
اَبان از سُلَیم نقل می‌کند: که قبل از واقعه صفین حضرت علی علیه‌السلام فرمود ...: در جریان جنگ خندق عَمْرو بْنِ عَبدِود، عُمَر را به اسم صدا زد و عمر پشت به او کرد و به دوستان خود پناهنده شد و پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وقتی وحشت عمر را

دیدند تبسمی کردند و فرمودند:

أَینَ حَبِیبِی عَلِی؟

دوستم علی کجاست؟ ای دوستم یا علی، جلو بیا.

این در حالی بود که عمر در روز خندق به دوستان خود گفت: وقتی دشمن از هر طرف بر ما هجوم آورد، ما محمّد را به آنها تحویل خواهیم داد تا از این واقعه سالم خارج شویم.

فَقالَ: لَهُ صاحِبُهُ: لا، وَلکِنْ نَتَّخِذُ صَنَماً عَظِیماً نَعْبُدُه! لِأَنّا لا نَأمَنُ أنَ یظْفِرَ إبْنِ أَبی کَبْشَه فَیکُونُ هَلاکَنا وَلکِنْ یکُونُ هذَا الصَّنَمُ لَنا ذُخْرَاً فَإِنْ ظَفَرَتْ قُرَیشٌ أَظْهَرْنا عِبادَةَ هـذَا الصَّنَمِ وَ اَعْلَمْناهُمْ إنّا لَنْ نُفارِقْ دِینَنا وَ إنْ رَجَعَتْ دَوْلَةُ إبْنِ أبی کَبْشَه کُنّا مُقِیمِینَ عَلی عِبادَةِ هذَا الصَّنَم سِرَّاً (... ۱۵۷)

ابابکر به عمر گفت: نه، لکن ما بت بزرگی را برای پرستیدن بر می‌گیریم چون ما ایمن از پیروزی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نیستیم. این بت ذخیره خوبی برای ماست تا اگر قریش بر ما پیروز شد، بت پرستی خود را ظاهر کنیم و به آنها بفهمانیم که ما از دین خود دست بر نداشتیم و اگر دولت محمّد پیروز شد ما مخفیانه بر بت پرستی خود باقی خواهیم ماند ... و خلاصه ادامه روایت چنین است که: جبرئیل این خبر را بعد از قتل عمر بن عبدود به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رساند و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حضرت علی علیه‌السلام را مأمور کردند تا آن بت را از مخفیگاهش خارج کرده و آن را تکه تکه کند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: به خدا قسم ناراحتی شکسته شدن بت آنها را تا آخر عمر در چهره آنها می‌دیدم.

علّامه امینی رحمه الله در الغدیر (جلد ۷ از، صفحه ۹۵ به بعد) در رابطه با قمار بازی و میگساری ابوبکر مطالبی را از کتب اهل سنّت نقل کرده است، و از جمله این روایت را که: بزاز می‌گوید انس بن مالک گفت: من در خانه ابا طلحه ساقی آن گروه (یازده نفره) بودم و باده انگور و انجیر، به هم آمیخته را در بین آنها تقسیم می‌کردم و در میان آنها مردی به نام ابوبکر بود که چون از آن شراب نوشید، این چنین شعر خواند:

و بر انگیخته خدا به ما می‌گوید: که دوباره زنده خواهیم شد. چگونه آن کس که ریشه کن شده، زندگی باز خواهد یافت.

و در همین حالت نوشیدن و مستی بودند که مردی از مسلمانان وارد شد و گفت: چه می‌کنید؟ خداوند تبارک و تعالی دستور حرام بودن شراب را فرو فرستاده است (تا پایان حدیث) (۱۵۸)

سؤال هفتم: اگر اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صدقه بود، چرا آن را برای دخترش بیان نکرد؟

پاسخ

در حالی که اولاً: این مطلب مورد نیاز حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها السلام بوده و هیچ لزومی نداشته که ابابکر از این حدیث اطّلاع داشته باشد. چون او در هیچ طبقه از ورّاث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قرار نداشته است. پس اگر این حدیث را پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فقط به شخص ابابکر ابلاغ فرموده باشد عمل بیجایی انجام داده و سخن لغوی بر زبان جاری ساخته است در حالی که قرآن در مورد ایشان می‌فرماید:

«وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ إلّا وَحْی یُوحی (۱۵۹)

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از روی هوی و هوس سخنی بر زبان نمی‌آورد بلکه کلمات او وحی الهی می‌باشد.

ثانیاً: اگر این مطلب را برای دخترش بیان می‌کرد، دیگر حضرت زهرا علیها السلام ارث خود را طلب نمی‌کرد (چون ما قائل به عصمت ایشان می‌باشیم) و برای باز پس گرفتن حق خود از خانه خارج نمی‌گردید و بر علیه خلیفه وقت نمی‌شورید و خطبه

نمی‌خواند و دیگر این اختلافها بین امت اسلامی پیش نمی‌آمد تا جایی که گروهی اعتقاد پیدا کنند که خلیفه غاصب بوده است.

ثالثاً: آیا این عدم بیان، عدم اعتنایی به دختر گرامیشان بشمار نمی‌رود، همان دختری که او را پاره تن و باعث شادمانی قلب خویش خوانده‌اند.

رابعاً: پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باید طبق آیه شریفه «وَ اَنْذِرْ عَشیرَتکَ الْاَقْرَبینَ» (۱۶۰) خویشان نزدیک خود را انذار کن.

ابتدا نزدیکان را به احکام و سنن آشنا کنند و حال آنکه کسی از خلق، نزدیکتر از دخترش فاطمه علیها السلام و دامادش علی بن ابیطالب نبود پس چگونه ممکن است، ابوبکر به تنهایی این حکم را شنیده باشد و نزدیکان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از علی و فاطمه علیهما السلام، عباس و بنی هاشم، و زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و احدی از صحابه این حکم را نشنیده باشند.

ام سلمه رضوان اللَّه علیها در مسجد رسول اللَّه بعد از خطبه حضرت زهرا علیها السلام به این آیه استناد کرد و فرمود:

...اَتَزْعَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حَرَّمَ عَلَیها مِیراثَها وَ لَمْ یُعْلِمْها، وَ قَدْ قالَ اللَّه تَعالی وَ اَنْذِرْ عَشیرَتکَ الْاَقْرَبینَ. اَفَاَنْذَرها وَ خالَفَتْ مُتُطَلِّبَهُ؟! وَ هِی خِیرَةُ النِّسوانِ وَ اُمُّ سادَةِ أَشبالٍ؟!.

آیا گمان می‌کنید رسول اللَّه میراث خود را بر فاطمه حرام کرده است و این حکم را به او اعلام نکرده و حال آنکه قرآن می‌فرماید: خویشان نزدیک را انذار کن. و یا اینکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دخترش فاطمه گفته ولی او بر خلاف حکم رسول اللَّه مطالبه ارث می‌کند؟ چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او بهترین زنان عالم است و مادر شیر بچه‌های رسول خداست.

یعنی شما با جعل حدیث «لا نُوَرِّثُ» باید یکی از این دو خلاف را قائل شوید:

۱. یا باید بگویید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر خلاف دستور خدا، حکم را به فاطمه نفرموده است.

۲. یا اینکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حکم را فرموده، ولی فاطمه بر خلاف حکم پدر مطالبه ارث می‌کند. راوی می‌گوید: ام سلمه را به خاطر دفاع از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، آن سال از حقوق بیت المال محروم کردند (۱۶۱).

جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی، در صحّت حدیث «لا نُوَرِّثُ» و تمسّک به آن، انسان را به شک می‌اندازد.

از عجایب این است که ابابکر بر کرسی قضاوت نشسته و مالکیت حضرت زهرا علیها السلام را رد می‌کند در حالی که علماء و محدثین شیعه و سنّی بر این مسأله اتفاق دارند که او به بسیاری از احکام اسلامی جاهل بود به طور مثال در باب ارث حکم جده (مادر بزرگ) را نمی‌دانست که آیا او از میت ارث می‌برد یا نه؟ (۱۶۲)

و همچنین رفیق او عمر معنای کلاله در باب ارث، در آیه: «وَ انْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَه» (۱۶۳) را نمی‌دانست و خود او اقرار کرد که:

کُلُ النّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّی الْمُخَدَّراتِ فِی الْبُیوت.

همه مردم از عمر فقیه‌تر هستند، حتی زنهای در خانه‌ها (۱۶۴)

وَ کُلٌ اَفْقَهُ مِنْ عُمَر حَتَّی الْعَجائِز

همه مردم حتی پیرزنان از عمر داناترند. (۱۶۵)

حال کسانی که در این مرتبه از جهل و عجز از علم به کتاب خدا و احکام شریعت هستند چگونه این حدیث را نقل کرده‌اند، و این حکم عجیب را بر خلاف قرآن از آن استنباط نمودند، آن هم در مقابل حضرت علی و زهرا علیهما السلام که همه (از جمله خود عمر و ابابکر) اقرار به اعلمیّت آنها در همه علوم بخصوص در علم به آیات قرآن دارند. (۱۶۶)

اضطراب روایات ابی بکر در حدیث لا نُوَرِّثُ

از نکته‌های مهم در این بحث که فقط به آن اشاره می‌کنیم این است که کلمات ابوبکر در این حدیث به صورت‌های مختلف ذکر شده که علاوه بر اختلاف در لفظ حدیث باعث اختلاف در معنی هم می‌شود.

حال به این اختلافات توجه کنید:

۱. نَحْنُ مَعاشِرَ الأَنبیاء لا نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةً.

۲. اِنَّ النَّبِی لا یُوَّرِثُ.

۳. اِنَّ اللّه اذا اَطْعَمَ نَبیاً طُعْمَةً فَهِی لِلَّذی یَقُومُ مِنْ بَعْدِه.

۴. إنَّما هِی طُعْمَةُ اللّه فِی حَیاتِی، فَإذا مِتُّ فَهِی بَینَ الْمُسْلِمِینَ.

۵. اِنَّ اللّه تَعالی یُطْعِمُ النَّبِی الطُعْمَةَ ما کانَ حَیاً، فَإذا قَبَضَهُ اللّه اِلیه رُفِعَتْ.

۶. نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبیاءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَباً وَ لا فِضَّةً وَ لا داراً وَ لا عِقاراً، وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْحِکْمَةَ وَالْکُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَةَ وَ ما کانَ لَنا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِیِّ الْأَمْرِ بَعْدَنا أنْ یحْکُمَ فِیه بِحُکْمِه.

و شکی نیست که اضطراب در یک حدیث تا این حد، آن هم در خبری که راوی آن فقط یک نفر باشد منجر به سقوط حدیث از حُجیت و اعتبار می‌شود. (۱۶۷)

متضاد بودن عمل ابابکر به حدیث لا نُوَرِّثُ و نهی او از نقل حدیث

ذَهبی عالم اهل تسنن روایت کرده است:

جَمَعَ اَبوبَکرٍ النَّاسَ بَعْدَ وَفاةِ نَبِیِّهِمْ، فَقالَ: اِنَّکُمْ تُحَدِّثُونَ عَنْ رَسُولِ اللّه اَحادِیثَ تَخْتَلِفُونَ فِیها، وَالنَّاسُ بَعْدَکُمْ اَشَدُّ اِخْتِلافاً فَلا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللّه شَیئاً، فَمَنْ سَأَلَکُم فَقُولُوا: بَینَنا وَ بَینَکُمْ کِتابُ اللّه، فَاسْتَحَلُّوا حَلالَه وَ حَرِّمُوا حَرامَه.

ابوبکر بعد از رحلت رسول اللّه مردم را جمع کرد و گفت: شما از رسول اللّه احادیثی نقل می‌کنید که در آن اختلاف دارید و مردم بعد از شما به اختلاف شدیدتری دچار می‌شوند، از این به بعد، از رسول اللّه سخنی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤالی کرد بگویید بین ما و شما کتاب خدا حکم می‌کند. پس حلال قرآن را حلال و حرام قرآن را حرام بدانید.

آنگاه ذهبی می‌گوید: ابابکر جمیع احادیث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را که در کتابی بود و تعداد آن به ۵۰۰ حدیث می‌رسید در آتش سوزانید. (۱۶۸)

حال با این روش ابابکر چند اشکال پیش می‌آید:

۱. چرا کسی که مانع از نقل حدیث است، حدیثی از قول پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل می‌کند و بر طبق آن عمل کرده و حضرت زهرا علیها السلام را از «فَدَک» محروم می‌نماید.

۲. کسی که مردم را به عمل کردن به قرآن امر می‌کند، پس چرا بر خلاف آیات قرآن که از ارث گذاشتن انبیاء خبر می‌دهد عمل می‌کند.

۳. ابوبکر می‌گوید: حدیث نقل نکنید چون باعث اختلاف بین امت اسلامی می‌شود. پس چگونه خودش حدیثی نقل کرد که باعث شدیدترین اختلافات بین مسلمانان از آن زمان تاکنون گردیده است.

البته لازم به ذکر است که: خلیفه دوم نیز برای جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طی بخشنامه‌ای به تمام مناطق اسلامی نوشت: هر کس حدیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نوشته، باید آن را از بین ببرد. وی تنها به صدور این

بخش نامه اکتفا نکرد، بلکه به تمام یاران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و حافظان حدیث اکیدا هشدار داد که از نقل و کتابت حدیث خودداری کنند. او هر کس را که اقدام به نقل حدیث می‌نمود، به شدت مجازات می‌کرد، چنانکه «ابن مسعود» و «ابودرداء» و «ابوذر غفاری» را به جرم نقل حدیث زندانی کرد و این سه تن تا هنگام مرگ عمر در زندان بسر می‌بردند!. (۱۶۹)

سؤال هشتم: اگر اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صدقه است و ارث نمی‌رسد، چرا همسران پیامبر بعد از او بدون ارائه دلیل در حجره‌های پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سکونت داشتند؟

انتقال حجره‌ها به زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از دو صورت خارج نیست:

۱. ارث به آنها رسیده باشد.

۲. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حجره‌ها را به همسرانش بخشیده باشند.

اگر بر وجه ارث باشد، مخالف حدیث «لا نُوَرِّثُ» است و اگر بر وجه بخشش باشد، چرا ابابکر از آنها دلیل و مدرک برای بخشش طلب نکرد، همانطور که از حضرت زهرا علیها السلام لیل و شاهد خواست که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به او بخشیده است.

علّامه مجلسی (ره) بعد از ذکر این مطلب می‌نویسد:

وَ هذا مِنْ اَعْظَمِ الشَّواهِدِ لِمَنْ لَهُ اَدْنی بَصیرَة عَلَی اِنَّهُ لَمْ یفْعَلْ ما فَعَلَ اِلاّ عَداوَةً لِأَهْلِ بَیتِ الرِّسالَة وَ لَمْ یَقُلْ ما قالَ اِلاّ افْتِراءً عَلَی اللَّه وَ رَسُولِهِ.

این بزرگترین شاهد بر این است که ابابکر فَدَک را غصب نکرد، مگر به خاطر دشمنی با اهل بیت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، و آن سخن و حدیث (لا نُوَرِّثُ) را نگفت، مگر اینکه افتراء و دروغ بر خدا و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم زد. (۱۷۰)

سؤال نهم: ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دفن شدند؟

[پاسخ]

اگر بگویید به حق عایشه و حفصه از ارث، جواب این است که: خود ابابکر گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد. (و اگر ارث هم بگذارد حق عایشه و حفصه از حجره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم کمتر از یک وجب می‌باشد).

و اگر بگویید اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم (طبق این روایت ابابکر) صدقه است و حق تمام مسلمانان است در این صورت باید رضایت تمام مسلمانان را حاصل می‌کردند، که آنها در این مورد اجازه‌ای از مسلمانان نگرفتند.

برای واضح شدن این مطلب به حکایت بسیار زیبایی که مناظره‌ای است بین فضّال بن الحسن کوفی و ابوحنیفه توجه فرمائید:

علّامه شیخ محمّد علی حائری سنقری رحمه الله در کتاب الخصائص الزهراء علیها السلام می‌نویسد: یکی از امامیه می‌گوید: من با فضال کوفی بودم و مرور کردیم به جماعتی که در آن ابوحنیفه روبروی اصحابش نشسته بود، پس فضّال گفت: به خدا قسم او را رها نمی‌کنم تا اینکه با حجت و دلیل او را ساکت گردانم، گفتم تو قادر بر این کار نیستی، او از تو در بحث قوی‌تر است.

گفت: ساکت شو! به خدا قسم حجت مرد گمراه بر حجت مرد مؤمن غلبه نمی‌کند، سپس جلو رفت و مقابل ابو حنیفه ایستاد و گفت:

ای قاضی، من یک برادر رافضی (شیعه) دارم که از من سنش بیشتر است و می‌گوید: افضل خلق بعد از رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، ولی من می‌گویم ابوبکر افضل است. پیش تو آمده‌ام تا حجت و دلیلی به من تعلیم

دهی تا به او بگویم.

ابوحنیفه گفت: به برادر رافضیت بگو، در فضلیت ابوبکر و عمر همین کفایت می‌کند که، این دو در جنگ بدر و سائر جنگها جلیس و همنشین پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بودند ولی علی دور از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در حال جنگ بود.

فضال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته‌ام، ولی او با این آیه قرآن جواب من را داده که:

«فَضَّلَ اللَّه الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجراً عظیما» (۱۷۱)

خداوند مجاهدین را بر قاعدین (نشستگان) اجری عظیم داده است و علی مجاهدت می‌کرد و آن دو نشسته بودند پس علی افضل از آنان است.

ابوحنیفه گفت: (به برادر رافضیت بگو) ابابکر و عمر در کنار رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دفن شدند و حال آنکه علی در مسافتی بسیار دور دفن شده است، چه فضیلتی بالاتر از این؟!، فضّال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته‌ام، و لیکن او با این آیه از قرآن جواب مرا داد، که خداوند می‌فرماید:

«یا اَیُّهَا الّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِیِّ اِلاّ اَنْ یُؤذَنَ لَکُمْ» (۱۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون اجازه وارد خانه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشوید و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در خانه خود دفن شده بود و ثابت نشده است که، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اجازه دفن به ابابکر و عمر در خانه خود داده باشد.

پس این دو نفر با آیه قرآن مخالفت کرده‌اند، چون در خانه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بدون اذن او دفن شده‌اند!!

ابوحنیفه گفت: عایشه و حفصه چون مهریه خود را در زمان ازدواج از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نگرفته بودند دفن پدرانشان در این مکان را بدل از مهریه قرار دادند.

فضّال گفت: من این مطلب را هم به برادر رافضیم گفته‌ام، ولی او به من گفت: مگر آیه قرآن را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

«یا أَیهَا النَّبی اِنّا اَحْلَلْنا لَکَ اَزْواجَکَ اللّاتی آتیتَ اُجُورَهُنَّ» (۱۷۳)

ای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، ما زنانی که مهرشان را عطا کردی بر تو حلال کردیم.

و این آیه تصریح به این مسأله دارد که، زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مهریه خود را گرفته‌اند و در ذمّه رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چیزی باقی نمانده است.

ابوحنیفه گفت: به برادر رافضیت بگو: این دو در سهم عایشه و حفصه از ارثی که به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رسیده بود، دفن شده‌اند.

پس فضال گفت: من به او گفته‌ام، ولی او به من جواب داد که:

شما (اهل سنّت) ادّعا دارید که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌گذارد، و به همین دلیل ابوبکر حضرت فاطمه علیها السلام را از «فَدَک» محروم نمود، و به ایشان گفت: من از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌ام که: پیامبران ارث نمی‌گذارند.

پس چگونه عایشه و حفصه از رسول خدا ارث می‌برند، در حالی که همسر اویند، ولی فاطمه علیها السلام که دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است، و نزدیک ترین خلق به اوست از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث نمی‌برد؟!!

و اگر تسلیم شویم که عایشه و حفصه از رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث می‌برند (باید بگوئیم) که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نُه همسر داشت، و سهم همه آنها یک هشتم است، و اگر یک هشتم را تقسیم بر ۹ نفر کنیم، حق هر کدام از آنها بسیار ناچیز می‌شود، و اگر بخواهیم حق عایشه و حفصه را از حجره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حساب کنیم به مقدار یک وجب هم نمی‌رسد، بلکه به اندازه یک تخم مرغ می‌باشد، پس چگونه عمر و ابابکر به اندازه دو قبر در این حجره تصرف کردند؟!!

پس ابوحنیفه ساکت شده، سپس فریاد زد: او را خارج کنید او خودش یک رافضی خبیث است، و برادری ندارد؟! (۱۷۴)

نکته‌ای دیگر

جمله آخر این حدیث می گوید:
مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهُ
جمیع اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از او صدقه است.
در حالی که در تاریخ و از اصحاب رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هیچ مطلب و شاهدی بر این مسأله ذکر نشده است، که تمام اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از او به عنوان صدقه بین مسلمانان تقسیم شد، یا جزء بیت المال گردید، و مسأله دیگر این که: شخص موصی (وصیت کننده) طبق شرع، حق ندارد در بیش از ثلث مالش وصیت کند، پس چگونه ممکن است پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم که صاحب شریعت هستند، تمام اموالشان صدقه باشد.
پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اصحاب خود را منع می کردند که، به بیش از ثلث، وصیت، کنند و می‌فرمودند: اگر ورثه شما غنی باشند بهتر از آن است که آنها را محتاج به مردم رها کنید. (۱۷۵)
حال چگونه ممکن است پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تمام اموال خود را برای مسلمین قرار دهند و وارثین خود را از ارث محروم نمایند.

سؤال دهم: چرا حدیث «لا نُوَرِّثُ» توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه، حفصه، خلفاء بنی‌امیه و بنی عباس نقض گردید؟

۱. ابابکر

خود ابابکر در چند مورد این حدیث را عملا نقض کرده است.
الف) با برگرداندن شمشیر، شتر و عمامه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به حضرت علی علیه‌السلام که ابن ابی الحدید (۱۷۶) و علّامه حلی (۱۷۷) این اشکال را ذکر کرده‌اند.
ب) با نوشتن نامه رد فَدَک، که در کتاب الغدیر (۱۷۸) علّامه امینی رحمه الله به آن اشاره شده و در جریان پاره کردن نامه، توسط عمر به منابع و مأخذ آن به صورت کامل اشاره خواهیم کرد.
ج) با اقرار به اینکه اهل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ایشان ارث می‌برند.
ابن ابی الحدید روایتی را با ذکر سند از ابی الطفیل نقل می کند که:
أَرْسَلَتْ فاطِمَهُ إِلی أَبی بَکر ءَاَنْتَ وَرِثَ رَسُولَ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم أَمْ أَهْلَه، قالَ بَلْ أَهْلَه...
حضرت زهرا علیها السلام پیغام فرستادند به سوی ابوبکر، که آیا تو از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث می‌بری یا اهل او؟ و ابوبکر در جواب گفت: اهل او.
سپس ابن ابی الحدید، بعد از ذکر روایت می گوید:
وَ هذا تَصْریحٌ بِأَنَّهُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مَورُوثٌ یَرِثُه أَهْلُه وَ هُوَ خِلافُ قَولِهِ لا نُوَرِّثُ. (۱۷۹)
و این کلام ابوبکر صراحت دارد بر اینکه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ارث می گذارد و اهلش وارث او هستند و این اقرار او مخالف روایت «لا نُوَرِّثُ» می‌باشد.

۲. عمر

برگرداندن «فَدَک» به حضرت علی علیه‌السلام و عباس در زمان عمر، که روایت آن در صحیح بخاری و صحیح مسلم (۱۸۰) ذکر شده، و همچنین در متن الغدیر که چند صفحه بعد آورده می‌شود، اشاره به این مطلب شده است.

۳. عثمان و زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

الف) شیخ ملاّـ تقی هندی، در کتاب کنزالعمال «در باب خلافهٔ الصدیق» روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که: حضرت علی علیه‌السلام و عباس مشاجره ارث خواهی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را بعد از ابابکر و عمر در زمان خلافت عثمان، به نزد او بردند، و عثمان در برابر اظهارات آنها ساکت شد، و سر خود را پائین انداخت، و این حدیث دلالت دارد بر اینکه عثمان سخن ابوبکر و عمر را تأیید نمی‌کند، و تقریباً در مورد تسلیم میراث پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به علی علیه‌السلام و عباس و تقسیم بین آنها فکر می‌کند و این مطلب بر خلاف آن حدیثی است که ابوبکر به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نسبت داده است، زیرا اگر عثمان حدیث (لا نُوَرِّثُ) را پذیرفته بود، نباید سر به زیر بیاندازد، بلکه سزاوار بود بدون درنگ با کمال قاطعیت، همان سخن ابابکر و عمر را بازگو نماید.

ب) قالَ مالک بْنِ أَوْس: أَنَا سَمِعْتُ عایشَه تَقُولُ: أَرْسَلَ أَزْواجُ النَّبی عُثْمانَ بْنِ عَفّان إلی أَبی بَکرٍ یسْأَلُ لَهُنَّ مِیراثَهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ مِمّا أَفاءَ اللَّه عَلَیهِ حَتّی کُنْتُ أَرُدُّهُنَّ عَنْ ذلک فَقُلْتُ أَلاـ تَتَّقِینَ اللَّهَ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ یقُولُ: لاـ نُوَرِّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةً. (۱۸۱)

مالک بن اوس می‌گوید: من از عایشه شنیدم که می‌گفت: زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عثمان بن عفان را به نزد ابوبکر فرستادند و ارث خود را از اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مطالبه کردند، و من (عایشه) آنها را از این طلب منع کردم و گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید! آیا نمی‌دانید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه است.

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ابابکر مطالبه ارث نمودند و این دلیل بر این است که آنها روایت (لا نُوَرِّثُ) را قبول نداشتند، و همچنین عثمان نیز با قبول وکالت از طرف آنها به طور عملی اعلام کرد که من نیز حدیث (لا نُوَرِّثُ) را قبول ندارم و الا او باید در جواب زنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مثل ابوبکر و عمر چنین می‌گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده است: پیامبران ارث نمی‌گذارند نه اینکه خودش در مطالبه ارث از ابوبکر، وکیل مدافع همسران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گردد.

۴. عایشه

فروهٔ بن مجاشع از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: عایشه نزد عثمان آمد و گفت: آن سهمیه‌ای را که پدرم و عمر بن خطاب به من می‌دادند، به من رد کن، عثمان گفت: من در کتاب و سنّت جایی برای چنین چیزی که برای تو مقرر باشد نیافتم، و همانا پدرت و عمر بن خطاب از روی رضایت خاطر و دلخواه خود به تو بخشش می‌کردند، و من این کار را نمی‌کنم.

قالَتْ لَه: فَأَعْطِنِی مِیراثِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَقالَ لَها أَوَ لَمْ تَجِیئِینی أَنْتَ وَ مالِکُ بْنُ أَوْسِ النَّصْرِی فَشَهِدْتُما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم لا یوَرِّثُ حَتّی مَنَعْتُما فاطِمَه مِیراثَها وَ أَبْطَلْتُما حَقَّها فَکَیفَ تَطْلُبِینَ الْیومَ مِیراثاً مِنَ النَّبی صَلَّی اللَّه عَلَیهِ؟! فَتَرَکَتْهُ وَ أنْصَرَفَتْ (۱۸۲...)

عایشه به عثمان گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا بده، عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نصری نزد من نیامدید و گواهی دادید که رسول خدا ارث نمی‌گذارد، تا جایی که فاطمه را از ارث خود منع کردید، و حق او را پایمال نمودید؟ حال چگونه امروز

ارث از جانب پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلب می کنی؟ عایشه او را رها کرد و برگشت، از آن روز به بعد هرگاه عثمان برای نماز بیرون می‌شد عایشه پیراهن رسول خدا را می گرفت، و بر سر چوبی بلند می کرد، و می گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزید، و سنّت او را رها ساخته است.

در کشف الغمه: روایت شده است که عایشه و حفصه هر دو برای مطالبه ارث نزد عثمان آمدند و چون عایشه، عثمان را (به آن صورت که در روایت قبل ذکر شد) اذیت کرد عثمان نیز بر منبر رفت و چنین گفت:

إنَّ هذِهِ الزَّعْراءِ عَدَوةُ اللَّه

این زن کم مو دشمن خداست، خداوند مَثَل او و رفیقش حفصه را در قرآن چنین آورده:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَ امْرَأَةَ لُوطٍ کانَتَا تَحْتَ عَبْدَینِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ یغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَیئاً وَ قِیلَ ادْخُلا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ». (۱۸۳)

خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثال زده است که آنها تحت سر پرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند.

عایشه در جواب عثمان گفت: ای نعثل (پیر مرد خرفت) ای دشمن خدا! همانا رسول خدا تو را به اسم نعثل یهودی یمنی اسم گذاری کرد. بعد عایشه و عثمان همدیگر را لعن نمودند و عایشه قسم خورد که در شهری که عثمان حاضر است زندگی نمی کند و به سوی مکه خارج شد. (۱۸۴)

لازم به ذکر است که در این روایت علاوه بر عایشه، حفصه نیز مطالبه ارث کرده و او نیز جزء ناقضین روایت «لا نُوَرِّثُ» شناخته می‌شود و این مطلب را روایتی که شریک بن عبداللَّه در کتاب الایضاح نقل کرده است تایید می‌نماید. (۱۸۵)

صاحب مستدرکات عوالم العلوم می گوید: ابن اعثم صاحب کتاب «اَلْفُتُوح» نقل کرده است که عایشه گفت این پیرمرد خرفت (نعثل) را بکشید خداوند او را بکشد چون او سنّت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را تغییر داده است و حال آنکه آب غسل پیراهن رسول خدا خشک نشده است و در این حال عایشه به سوی مکه خارج شد.

و غیر او (ابن اعثم) چنین روایت کرده‌اند: و چون عثمان کشته شد عایشه به مدینه برگشت و شخصی با او ملاقات کرد پس عایشه از اخبار زمان سؤال کرد و چون در جواب شنید که مردم راضی به خلافت علی علیه‌السلام شده‌اند گفت: به خدا قسم من انتقام خون عثمان را می گیرم به او گفته شد: تو حریص بر قتل عثمان بودی حال چگونه می‌خواهی انتقام خون او را بگیری. عایشه گفت: آن زمانی که من دستور قتل عثمان را دادم او را نکشتند و او را رها کردند تا اینکه توبه کرد و از گناهان پاک شد. (۱۸۶)

[۵-] نقض حدیث «لا نُوَرِّثُ» توسط خلفا در طول تاریخ

[نقض حدیث توسط خود راوی (ابوبکر) پس ار احتجاج حضرت فاطمه سلام الله علیها «فَدَک» را به آن حضرت واگذار کرد ... ولی عمر مانع شد]

ما در اینجا برای عملکرد ابوبکر و عمر و دیگر خلفاء بر خلاف حدیث لا نُوَرِّثُ در طول تاریخ، از متن کتاب ارزشمند الغدیر استفاده کرده و آن را به صورت کامل برای شما ذکر می کنیم.

علاّمه امینی رحمه الله در جلد هفتم الغدیر بعد از ذکر مطالبی در رابطه با «فَدَک» چنین می‌نویسد ...: مطلب دیگر آنکه اگر ابوبکر در نقل این حدیث صادق بوده و به راستی این حدیث را از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده بود، پس چرا خود با

نوشته‌ای که به دست فاطمه علیها السلام داد فرمایش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را نقض کرد و «فَدَک» را به آن حضرت واگذار کرد و البته عمر از راه رسید و به او گفت: این نوشته چیست؟ او گفت: در این نامه میراث فاطمه را از پدرش به او واگذار کرده‌ام، عمر گفت: از چه راهی به مسلمانان بخشش خواهی کرد با اینکه عرب به جنگ تو برخاسته و جنگ با آنان هزینه لازم دارد، بعد عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

این مطلب را سبط بن جوزی به طوری که در السیرهٔ الحلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۹۱ آمده است نقل کرده است.

و اگر روایت ارث نگذاشتن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درست بود و خلیفه در نقل این روایت صادق بود پس این اختلاف نظرها پس از خلیفه چه بود.

و اینک نمونه‌ای از این اختلافات

۱. پس از آنکه عمر به خلافت رسید «فَدَک» را به ورثه رسول خدا واگذار کرد و علی بن ابیطالب علیه‌السلام و عباس بن عبدالمطلب در آن اختلاف کردند. علی علیه‌السلام می‌گفت: که رسول خدا در زمان حیات خود آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است و عباس این مطلب را قبول نکرده می‌گفت: این ملک رسول خدا بود و من وارث آن حضرت می‌باشم. نزاع خود را نزد عمر مطرح کردند وی از اینکه بین آن دو حکم کند خود داری کرده و گفت: شما به شأن و موقعیت خود آگاهتر هستید من آن را به شما واگذار کردم.

مراجعه کنید به صحیح بخاری کتاب الجهاد و السیر باب فرض الخمس، جلد ۵، صفحه ۳ الی ۱۰، صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب حُکم الفَیء و الاموال تالیف ابو عبید، صفحه ۱۱، وی حدیث بخاری را به صورت ناتمام آورده است، سنن بیهقی، جلد۶، صفحه ۲۹۹، مجمع البلدان، جلد ۶، صفحه ۳۴۳، تفسیر ابن کثیر جلد ۴، صفحه ۳۳۵، تاریخ ابن کثیر، جلد ۵، صفحه ۲۸۸ و تاج العروس، جلد ۷، صفحه ۱۶۶.

ما به اشکالات و ایرادهای وارد شده به احادیث این باب، مثلِ اصل نزاع خیالی بین عباس و علی علیهما السلام و یا عبارتی که در صحیح مسلم آمده که عباس به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! بین من و این دروغگوی گنهکار و فریبکارِ خائن، قضاوت کن!! کاری نداریم. آیا واقعاً می‌شود پذیرفت که عباس با علی بن ابی طالب آن آقا و بزرگ خاندان پاك و مطهر بدین گونه رفتار کند؟ با اینکه در پیش روی خود آیه تطهیر را داشت و دیگر آیاتی را که در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار نازل شده بود و همه را می‌دانست؟! در این صورت برای عباس چه قدر و ارزشی باقی می‌ماند و با در نظر گرفتن فرمایش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم درباره علی علیه‌السلام دیگر چه حکمی می‌توان برای عباس صادر کرد که فرمود: هر کس علی را سب کند (دشنام دهد) مرا سب کرده است و هر کس مرا سب کند، خداوند را سب کرده، و هر کس خداوند را سب کند، او را به صورت به آتش جهنم می‌افکند.

نه به خدا سوگند ما جناب عباس را از این گونه نسبتهای ناروا منزّه و مبرّا می‌دانیم و چنین می‌دانیم که آنان می‌خواستند علی علیه‌السلام را سب کنند این احادیث دروغین را از قول عباس جعل کرده آن را رهگذری برای ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دادند. خداوند کینه‌ها و حسادتهایی را که در سینه‌هایشان پنهان کرده‌اند و آنچه را آشکار می‌کردند به خوبی می‌داند و شکوه و شکایت را باید به پیشگاه خداوند برد.

۲. در زمان خلافت عثمان، مروان بن حکم به دستور عثمان، «فَدَک» را به خود اختصاص داد و به تصرف در آورد، چنانکه در سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۳۰۱ آمده است.

۳. معاویه در زمان خلافت خود، ثلث «فَدَك» را به مروان بن حکم و ثلث دیگر را به عُمَر بن عثمان بن عفان و ثلث سوّم را به پسرش یزید داد و این تقسیم پس از شهادت حضرت حسن بن علی علیهما السلام بود. این ملك تا زمان خلافت مروان بن حکم به همین گونه در دست آنان بود و مروان آن را به خود اختصاص داده به پسرش عبدالعزیز بخشید و او به پسرش عمر بن عبد العزیز واگذار کرد.

۴. هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، خطبه‌ای ایراد کرده و گفت: همانا «فَدَك» از جمله اموالی بود که خداوند به رسولش بخشید و اختصاص داد و مسلمانان در راه دستیابی بر آن جنگی نکرده و کوششی نداشتند. فاطمه علیها السلام آن را از آن حضرت درخواست کرد. حضرت فرمود: تو نمی‌بایست از من بخواهی و من نیز نمی‌توانم به تو واگذار کنم. و بعد حضرت در آمد آن را به کسانی که در راه مانده (ابن السبیل) محسوب می‌شدند می‌بخشید بعد که ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه‌السلام به حکومت رسیدند آن را به همان موردی که رسول خدا قرار داده بود اختصاص دادند. معاویه که به حکومت رسید آن را به مروان بخشید و مروان به پدرم و به عبدالملك داد و بعد به من و ولید و سلیمان رسید، ولید که به حکومت رسید، از او خواستم سهمش را از «فَدَك» به من ببخشد.

همچنین از سلیمان خواستم که سهمش را به من بدهد. آن دو با درخواست من موافقت کرده، سهم خود را به من واگذار کردند و من دیگر اموالی را که دارم بیش از این مال دوست می‌دارم، بنابراین آن را به همین موردی که در اصل بود واگذار کردم. (۱۸۷)

۵. در دوران حکومت عمر بن عبد العزیز، «فَدَك» در دست فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بود و بعد که یزید بن عبد الملك به حکومت رسید، از آنان گرفت و تا پایان خلافت بنی امیه بین بنی مروان دست به دست می‌گشت.

۶. هنگامی که ابو العباس سفاح به حکومت رسید آن را به عبداللّٰه بن حسن بن حسن بن علی امیرالمؤمنین برگردانید.

۷. بعد که ابو جعفر منصور دوانیقی به خلافت رسید آن را از اولاد امام حسن علیه‌السلام پس گرفت.

۸. مهدی پسر منصور عباسی به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگردانید.

۹. موسی بن مهدی و برادرش آن را از فرزندان حضرت زهرا گرفتند و تا زمان خلافت مأمون در دست بنی عباس بود.

۱۰. مأمون در سال ۲۱۰ آن را به فرزندان حضرت زهرا علیها السلام برگردانده، به قُثَم بن جعفر والی خود در مدینه چنین نوشت:

اما بعد، همانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأمون با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و خویشاوندیی که نسبت به آن حضرت دارد، شایسته ترین فرد است که به سنّت رسول خدا عمل کرده، دستورات او را به کار ببندد. به هر کس که آن حضرت بخششی کرده، به او ببخشد و هر کس را که مورد تصدق و صدقه خود قرار داده، مورد آن عطا و صدقه قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خداست و به او در آنچه که موجب تقرب به اوست رغبت و تمایل دارد. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به دخترش فاطمه علیها السلام «فَدَك» را بخشیده و این یك کار ظاهر و آشکار و شناخته شده‌ای بود، که در بین خاندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اختلافی در آن وجود نداشت، و پیوسته کسانی که نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند از این جهت امیرالمؤمنین مأمون چنین صلاح دید که آن را به ورثه حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برگرداند، و به خاطر تقرب به خدا از طریق اقامه حق، و اجرای عدالت الهی، به آنان واگذار کند و با تنفیذ امر و دستور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم خود را به ایشان نزدیک گرداند.

از این جهت دستور داد که در دواوین و پرونده‌های نمایندگانش این مطلب ثبت و ضبط شود، که اگر در تمام مراسم (دینی پس از رحلت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) فریاد می‌زدند که هر کس از رسول خدا صدقه‌ای می‌گرفته و یا هبه و وعده‌ای از آن حضرت داشته بیاید و یاد آوری کند، قولش پذیرفته شده، وعده‌ای که به او داده شده انجام می‌پذیرد، در بین همه آنان فاطمه علیها السلام برای پذیرش گفتارش در آنچه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برای او قرار داده بود، سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد

بشمار می‌رفت.

امیرالمؤمنین (مأمون) به نماینده خویش مبارک طبری نوشته است که: «فَدَک» را به وارثان فاطمه دختر رسول خدا علیهما السلام با تمام حدود و مرزها و همه حقوق مربوط به آن از بردگان و غَلاّت و چیزهای دیگر باز گرداند، و آن را به محمّد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمّد بن عبداللّٰه بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که امیرالمؤمنین آن دو نفر را متولی و سرپرست این اموال قرار داده است، تسلیم کند.

این مطلب را از رأی و نظر امیرالمؤمنین مأمون و الهام خداوندی در طاعتش و توفیق خداوندی در تقرب به او و رسولش دانسته و به کسانی که در نزد تو هستند اعلام کن و محمّد بن یحیی و محمّد بن عبداللّٰه را به همان امری که مبارک طبری را مأمور می کنی به کار بگمار و در مورد تعمیر و آبادانی و فراوانی غلات آنجا به آنها کمک کن. ان شاء اللّٰه و السلام.

این نامه در روز چهارشنبه دو روز مانده به آخر ذی‌القعده سال ۲۱۰ هجری نوشته شده.

۱۱. هنگامی که متوکل علی اللّٰه به خلافت رسید، دستور داد فَدَک به همان حالت پیش از مأمون بر گردد. به کتاب‌های زیر مراجعه کنید:

فتوح البلدان تالیف بَلاذُری صفحه ۴۱ و ۳۹

تاریخ یعقوبی، جلد ۳، صفحه ۴۸

عقد الفرید، جلد ۲، صفحه ۳۲۳

معجم البلدان، جلد ۶، صفحه ۳۴۴

تاریخ ابن کثیر، جلد ۹، صفحه ۲۰۰ (که وی در اینجا تحریفی دارد که چندان هم این گونه تحریفات از او بی‌سابقه نیست.)

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۱۰۳

تاریخ الخلفاء، سیوطی، صفحه ۱۵۴

جمهرة رسائل العرب، جلد ۳، صفحه ۵۱۰

و اعلام النساء، جلد ۳، صفحه ۱۲۱۱.

تمام این رد و برگشتها که در دوران خلافت انجام گرفته با آن حدیث نامتناسب با کتاب و سنّت که خلیفه نقل کرد در تضاد می‌باشد.

در اینجا کلام علاّمه امینی رحمه الله در کتاب شریف الغدیر تمام شد. (۱۸۸)

در کتاب فَدَک و العوالی جریان «فَدَک» بعد از متوکل چنین آمده است:

اکثر تواریخ ماجرای «فَدَک» بعد از متوکل را ذکر نکرده‌اند و متذکر نشده‌اند، که فَدَک در زمان «منتصر» فرزند متوکل در دست چه کسی بود، فقط مسعودی (۱۸۹) و ذهبی (۱۹۰) به این مسأله تصریح کرده‌اند که:

«منتصر»، فَدَک را به فرزندان فاطمه برگرداند.

علاّمه مجلسی می‌نویسد: «معتضد» آن را رد کرد و «مُکتَفی» آن را پس گرفت و گفته شده «مقتدر» دوباره آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. (۱۹۱) و امام مظفر بعد از تاریخ «فَدَک» می‌گوید ...: و بعد از آن خلیفه «الراضی» آن را به فرزندان فاطمه برگرداند (۱۹۲) تاریخ نشان می‌دهد که «فَدَک» از سال ۱۱ هجری یعنی زمان ابوبکر تا سال ۳۲۲ هجری که زمان خلیفه «الراضی» بوده، دست به دست گشته و همیشه مورد نزاع قرار گرفته است و نشان می‌دهد که «فَدَک» یک بُعد سیاسی داشته، که آن بُعد مهمتر از مسائل اقتصادی آن بوده است.

هر وقت سیاست حکم می‌کرده، خلفاء آن را در اختیار می‌گرفتند، و هر وقت صلاح می‌دانستند آن را به فرزندان فاطمه بر

می گرداندند. (۱۹۳)

تشکیل جلسه هزار نفری علماء در امر «فَدَک» در زمان مأمون

دانشمند پارسا، سیّد بن طاووس می‌فرماید: عده‌ای از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام در زمان مأمون خلیفه عباسی، داستان «فَدَک» را نزد وی برده، به او گفتند: که فَدَک و عوالی از مادرشان حضرت زهرا علیها السلام بوده و ابوبکر آن را از دست آن حضرت به ناحق گرفته است و از او خواستند که این ستم را از آنان دفع کرده حق ایشان را باز گرداند.

مأمون دویست نفر از علمای عراق و حجاز و دیگر نقاط را احضار کرده و به آنان سفارش اکید کرد، که در این مورد، حق، حقیقت، صداقت و راستی را در نظر گرفته، امانت را به صاحبش بر گردانند، و مطالبی را که وارثان فاطمه به او گفته بودند باز گو کرده از آنها خواست احادیث صحیحی را که در این مورد دارند بیان کنند.

عده زیادی از آنان از جمله: بشیر بن ولید و واقدی و بِشْر بن عَتّاب در ضمن احادیثی که سندش از طریق صحابه، به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌رسید، نقل کردند که آن حضرت پس از فتح خَیْبَر، چندین روستا از روستاهای یهود را به خود اختصاص داد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شده، این آیه را آورد که خداوند می‌فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» (۱۹۴) حضرت از جبرئیل پرسید: «ذا القربی» چه کسی است؟ و حقش چیست؟

جبرئیل گفت: «ذا القربی» فاطمه است، «فَدَک» را به او واگذار کن. حضرت فَدَک را به او عطا کرد و پس از چندی عوالی (۱۹۵) را نیز به او بخشید.

از آن زمان تا هنگام رحلت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عواید و منافع آن به فاطمه رسید. ابوبکر پس از روی کار آمدن و بیعت مردم با او، آن حضرت را از تصرف در فَدَک و عوالی جلوگیری کرده، آنها را از او گرفت. فاطمه علیها السلام در این مورد با او صحبت کرده گفت: اینها به من تعلق داشته و پدرم به من بخشیده است.

ابوبکر پاسخ داد: من از آنچه که رسول خدا به تو بخشیده، تو را منع نمی‌کنم. بنابراین تصمیم گرفت در این مورد سندی نوشته به او بدهد. عمر از او خواست که این کار را متوقف ساخته و انجام ندهد و گفت: او یک زن است، از او نسبت به آنچه که ادعا کرده، تقاضای شاهد و بیّنه کن. ابوبکر از حضرت خواست برای ادعای خود شاهد بیاورد. ایشان هم اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس را به همراه علی بن ابی طالب علیه‌السلام به عنوان شهود معرفی کردند، و آنان همگی بر این مطلب شهادت دادند.

ابوبکر سند «فَدَک» را نوشت، این خبر به عمر رسید، نزد ابوبکر آمده، علت این کار را از او پرسید، ابوبکر داستان را به او گفت، وی نامه را از او گرفته و نابود ساخت و گفت: فاطمه یک زن است و علی بن ابی طالب شوهرش می‌باشد، او به نفع خود نظر می‌دهد و نمی‌توان به شهادت دو زن بدون اینکه مردی در بین باشد ترتیب اثر داد.

ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام پیغام داده، نظریه عمر را گفت:

حضرت به خداوند یکتا سوگند یاد کرد، که اینان جز به درستی و راستی شهادت نداده‌اند. ابوبکر گفت: شاید تو راستگو باشی، اما شاهدی را بیاور که نخواهد به نفع خود شهادت دهد.

حضرت فرمود: آیا شما دو نفر از پدرم رسول خدا نشنیده‌اید که می‌فرمود: اسماء دختر عمیس و اُم اَیْمَن اهل بهشت می‌باشند؟ آن دو گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا می‌شود دو زنی که اهل بهشتند، به باطل و دروغ گواهی دهند؟

حضرت با حال گریه و ناله از نزد آنان بیرون آمده در حالی که پدرش را صدا می‌زد، و می گفت: پدرم به من خبر داد که من نخستین کسی هستم که به او می‌پیوندم. به خدا سوگند از این دو نفر به او شکایت خواهم کرد. پس از چندی حضرت بیمار شد و

وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نگزارند، و تا هنگام وفات از آن دو کناره گرفته، با آنان سخنی نگفت، و حضرت علی و عباس او را شبانه دفن کردند.

مأمون آن عده را از مجلس خود مرخص کرده، روز دیگر هزار نفر از دانشمندان و فقیهان را احضار و شرح حال را به آنان گفت و به تقوا و ترس از خدا آنان را سفارش کرده، آنان با یکدیگر به بحث و جدال پرداخته و سپس به دو گروه تقسیم شدند. عده‌ای گفتند: به نظر ما شوهر همیشه به نفع خود شهادت می‌دهد و بنا بر این، شهادت او اثری ندارد. اما سوگندی که فاطمه یاد کرد، به همراه شهادت آن دو زن دیگر، ادعای او را ثابت می کند.

گروه دیگر گفتند: به نظر ما، شهادت به همراه سوگند حکمی را ثابت نمی کند، اما شهادت زوج در نزد ما حجت است و ما معتقد نیستیم که به نفع خود شهادت داده است، بنابراین، شهادت حضرت علی علیه‌السلام همراه با شهادت دو زن مُثبِت حکم می‌باشد. نتیجه نظریه هر دو گروه با اینکه در مقدماتش با یکدیگر اختلاف داشت، آن بود که «فَدَک» و عوالی ملک فاطمه علیها السلام می‌باشد.

پس از پایان این نظر خواهی، مأمون از آنان خواست که شمه‌ای از فضائل علی علیه‌السلام را بازگو کنند.

آنان فضایل متعددی از آن حضرت را بازگو کردند که در رساله مأمون آمده است. سپس از آنان خواست که در فضائل حضرت فاطمه علیها السلام روایاتی بیاورند و آنان نیز روایاتی را از پدرش، پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در این زمینه خواندند.

درباره اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس از آنان پرسید، در این زمینه نیز احادیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم روایت کردند، که آن دو از اهل بهشت می‌باشند.

مأمون گفت: آیا می‌توان گفت و یا معتقد شد که علی بن ابی طالب علیه‌السلام با آن زهد و پرهیز کاری، بی‌جهت و به دروغ به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دهد با این که خداوند و رسولش او را به داشتن این فضائل ستوده‌اند؟ و آیا می‌توان گفت: که او با آن همه علم و فضلی که داشت، حکم نمی‌دانسته، و از روی جهل به محکمه رفته و شهادت داده است؟ و آیا جایز است که گفته شود حضرت فاطمه علیها السلام با آن طهارت و عصمتی که داشت و با اینکه او بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بدان گونه که روایت کردید) چیزی را بخواهد که به او تعلق نداشته و در این ادعا به همه مسلمانان ستم روا دارد؟ و بر این مطلب به خداوند یکتا سوگند یاد کند، و یا جایز است که بگوییم: اُم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس به دروغ شهادت داده‌اند، با این که آن دو از اهل بهشت می‌باشند؟

طعن و ایراد بر حضرت فاطمه علیها السلام و گواهان او طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژاندیشی در دین اوست. خداوند پاک و منزه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است.

سپس مأمون با آنان به همان حدیثی بحث و احتجاج کرد که خودشان روایت کرده بودند، که حضرت علی علیه‌السلام پس از رحلت حضرت رسول به صدای بلند در بین مردم فریاد زد و چنین فرمود:

هر کسی که طلب یا و عده‌ای از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دارد، بیاید و از من بگیرد، عده‌ای نزد حضرت جمع شدند. حضرت بدون اینکه از آنها بیّنه و شاهدی بخواهد، هر آن چه که گفتند به آنان داد. ابوبکر نیز بدان گونه ندا در داد. جریر بن عبداللَّه حاضر شده مدعی گردید که چیزهایی را از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم طلب کار است. ابوبکر نیز بدون اینکه از او بینه و شاهدی بخواهد آنها را به او داد. جابر بن عبداللَّه نیز نزد ابوبکر آمده و گفت: حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به او وعده داده که از اموال بحرین سه مشت به او بدهد. هنگامی که مال بحرین رسید، ابوبکر سه مشت از آنها را برداشته بدون اینکه از جابر بن عبداللَّه، بیّنه و شاهدی درخواست کند به او بخشید.

عبدالمحمود گوید: حمیدی این حدیث را در «الجمع بین الصحیحین» در حدیث نهم از إفراد مسلم، از مسند جابر آورده و ذکر

کرده که، جابر گفت: من شمردم، دیدم پانصد تاست. ابوبکر گفت: دو برابر آن را بگیر.

راویان رساله مأمون گویند: مأمون از این امر تعجب کرده و گفت: آیا فاطمه و شهود و گواهانش به اندازه جریر بن عبداللّه و جابر بن عبداللّه نزد اینان ارزش نداشتند؟!

پس نوشته‌های این رساله را فرستاده، دستور داد که در موسم حج پیش روی همه مردم خوانده شود، و «فَدَک» و عوالی را به محمّد بن یحیی بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سپرده، تا آن را آباد کرده منافع و در آمد آن را بین ورثه حضرت فاطمه دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تقسیم کند. (۱۹۶)

سؤال یازدهم: چرا حضرت علی علیه‌السلام در زمان حکومت خود «فَدَک» را برنگرداند؟

۱. تقیّه ایشان، حتی در زمان زمامداری و حکومت:

علت برنگرداندن «فَدَک» در فرمایشات آن حضرت:

شیخ کلینی رحمه الله در خطبه‌ای از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

ثُمَّ اَقْبَلَ بِوَجْهِه وَ حَولَهُ ناسٌ مِنْ بَیْتِه وَ خاصَّتِه وَ شِیعَتِه فَقال: قَدْ عَمِلَتْ الوُلاةُ قَبْلی اَعْمالاً خالَفُوا فِیها رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مُتُعَمِّدینَ لِخِلافِه، ناقِضینَ لِعَهْدِه، مُغَیِّرینَ لِسُنَّتِه. وَ لَوْ حَمَلْتُ النّاسَ عَلی تَرْکِها وَ حَوَّلْتُها إلِی مَواضِعِها یَعنِی اَلْأَعْمالَ الَّتِی غُیِّرَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ إلِی ما کانَتْ فِی عَهْدِ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم لَتَفَرَّقَ عَنِّی جُنْدِی، حَتّی أبْقی وَحْدِی أو قَلِیلٌ مِنْ شِیعَتِی الَّذینَ عَرَفُوا فَضْلِی وَ فَرْضَ أَمامَتِی مِنْ کِتابِ اللَّه عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَهِٔ رَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، أَرَأَیتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقام إبْراهِیمَ عَلَیهِ السَّلام، فَرَدَدْتُهُ إلِی الْمَوْضِعِ الَّذِی وَضَعَ فِیهِ رَسُولُ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ رَدَدْتُ فَدَکاً إلِی وَرَثِهِٔ فاطِمَه علیها السلام ... اذاً وَاللَّهِ لَتَفَرَّقُوا عَنِّی.

وَ اللَّه لَقَد أَمَرْتُ النّاسَ أنْ لا یجْتَمِعُوا فِی شَهْرِ رَمِضانَ إلاّ فِی فَرِیضَهٍٔ، وَ أَعْلَمْتُهُمْ أنَّ إجْتِماعَهُمْ فِی النَّوافِلِ بِدْعَهٌٔ، فَتَنَادی بَعْضُ أَهْلِ عَسْکَرِی مِمَّنْ یُقاتِلُ مَعِی: یا أَهْلَ الإِسْلامِ غَیِّرَتْ سُنَّهُٔ عُمَرَ، ینْهانا عَنِ الصَّلاهِٔ فِی شَهْرِ رَمِضانَ تَطَوُّعَاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ یثُورُوا فِی ناحِیهِٔ جانِبِ عَسْکَرِی (... ۱۹۷)

سپس روی به حاضران کرد و در حالی که گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند فرمود: زمامداران پیش از من کارهایی کردند که در آن‌ها با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از راه تعمّد مخالفت ورزیدند و پیمان او را شکستند و روش او را دگرگون ساختند، که اگر مردم را وادار می‌کردم که آنها را ترک کنند (یعنی سنتهای تغییر یافته پس از رسول خدا را) و آنها را به وضعیت قبلی خود و به همان گونه که در زمان رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود برگردانم، لشکریانم از اطرافم پراکنده می‌شدند و تنها و بی‌کس می‌ماندم و یا تنها تعداد اندکی از شیعیانم که قدر و منزلت و وجوب امامت مرا از کتاب خدای متعال و سنّت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شناخته بودند در کنارم باقی می‌ماندند.

آیا فکر نمی‌کنید که اگر دستور می‌دادم مقام ابراهیم را به همان جایی که رسول خدا آن را در آنجا نهاده بود، قرار دهند و فَدَک را به ورثه حضرت زهرا علیها السلام برگردانند (... در اینجا حضرت ۲۷ مورد از بدعتهای خلفای قبلی را شمردند و آنگاه فرمودند).

به خدا سوگند مردم از پیرامون من پراکنده و متفرق می‌شدند، به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب در جماعت حاضر نشوند، و اعلام کردم که نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است، برخی از لشکریانم که در رکاب من می‌جنگیدند فریاد زدند، ای مسلمانان سنّت عمر تغییر یافت، ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کنند. و ترسیدم که

یک جناح از لشکریانم سر به آشوب بردارند...

حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام در جواب محمّد بن اسحاق فرمودند:

...کانَ یَکْرَهُ أنْ یُدَّعی عَلَیهِ مُخالَفَةُ أَبِی بَکرٍ وَ عُمَرٍ. (۱۹۸)

حضرت علی علیه‌السلام کراهت داشتند که بر علیه ایشان ادعا بشود که او مخالف ابوبکر و عمر عمل می‌کند و این نشانه تقیه بسیار شدید حضرت بوده است.

و شیخ طوسی رحمه الله نیز در این زمینه می‌نویسد: کسی اشکال نکند که بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام لازم بود، زمانی که به حکومت رسید و زمام امور را در دست گرفت، «فَدَک» را به صاحبانش، ورثه حضرت زهرا علیها السلام واگذار کند، ولی اقدام به این کار ننمود. زیرا علت عدم اقدام به این مطلب همان چیزی است که نسبت به تنفیذ احکام ناروای آنان در بقیه مطلب وجود داشت که ما در گذشته، به طور مختصر و در مواردی به طور تفصیل در این باره صحبت کردیم، که با اینکه زمام امور در دست آن حضرت بود و ظاهرا خلیفه مسلمانان به شمار می‌آمد، اما در شرایط تقیه سخت به سر می‌برد و چندان هم دست حضرت در این گونه کارها باز نبود (۱۹۹).

سیّد مرتضی نیز دلیل بر عدم استرداد «فَدَک» توسط امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و خود داری کردن حضرت از تغییر بدعتها را، تقیه قویه می‌دانند (۲۰۰)

و درباره تقیه حضرت علی علیه‌السلام در زمان خلفاء، شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «المفصح فی امامهٔ أمیرالمؤمنین و الائمه علیهم السلام» می‌نویسد:

اما آنچه پرسش کننده در مورد نماز گزاردن آن حضرت با آنان پرسید در پاسخ می‌گوییم: نماز خواندن آن حضرت با آنان به صورت اقتداء کردن به آنها نبود، بلکه حضرت نماز خودش را می‌خواند، و فقط با رکوع آنان به رکوع می‌رفت و به همراه تکبیر آنها تکبیر می‌گفت، و این گونه هماهنگی و همراهی به فتوای هیچ یک از فقهاء اقتدا محسوب نمی‌شود. (۲۰۱)

۲. ما اهل بیت، چیزی را که از روی ظلم از ما غصب شده، پس نمی‌گیریم.

ابراهیم کرخی از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از آنکه به حکومت رسید «فَدَک» را به ملکیت خود بر نگرداند؟

حضرت پاسخ دادند: به خاطر اقتداء به رسول اللَّه، که پس از فتح مکه چون عقیل خانه حضرت را فروخته بود، به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفته شد: یا رسول اللَّه آیا خانه خود را پس نمی‌گیرید؟ فرمود: مگر عقیل خانه‌ای را برای ما باقی گذاشته است؟.

إنّا أَهْلُ بَیتٍ لَا نَسْتَرْجِعُ شَیئاً یُؤخَذُ مِنّا ظُلْمَاً فَلِذلِکَ لَمْ یسْتَرْجِعْ فَدَکاً لَمَّا وَلَّی. (۲۰۲)

ما خاندانی هستیم، که اگر چیزی از ما به ستم گرفته شود، پس نمی‌گیریم، و بدین جهت هم حضرت علی علیه‌السلام پس از آنکه به حکومت رسید فَدَک را پس نگرفت.

و در روایت دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در جواب علی بن فضّال همین مطلب را فرمودند. (۲۰۳)

۳. حضرت علی علیه‌السلام کراهت داشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر داده، باز پس بگیرند.

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند: چرا حضرت علی علیه‌السلام پس از آنکه زمام خلافت را به دست گرفت، «فَدَک» را بر نگردانید؟ و از آنها پس نگرفت؟ حضرت در پاسخ فرمودند: به خاطر آنکه هم ظالم و هم مظلوم هر دو از دنیا رفته بودند.

خداوند ستمگر را کیفر و به ستمدیده پاداش و اجر عنایت کرده بود.

فَکَرِهَ أَنْ یَسْتَرْجِعَ شَیْئَاً قَدْ عاقَبَ اللَّهُ عَلَیْهِ غَاصِبَهُ وَ أَثابَ عَلِیهِ الْمَغْصُوبَ. (۲۰۴)

حضرت علی علیه‌السلام خوش نداشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر و مغصوب را پاداش داده بود، برگردانده و پس بگیرند.

۴. بی‌ارزش بودن بُعد مادّی فَدَک برای اهل بیت علیهم السلام

«فَدَک» وسیله مطالبه خلافت بود و الآن زمان طرح آن دعوا گذشته و فقط بُعد مادّی فَدَک باقی مانده بود، که آن هم برای حضرت علی علیه‌السلام ارزشی نداشت.

پس فَدَک باید به همان حال باقی می‌ماند، تا دلیلی واضح و شاهدی صادق، بر ظلم ابابکر و عمر نسبت فاطمه علیها السلام باشد، به همین خاطر ائمه معصومین علیهم السلام نیز با تأسی به جدّ بزرگوارشان، حضرت علی علیه السلام، در بازگشت فَدَک تلاشی ننمودند.

گرفتن نامه رد «فَدَک» از ابابکر و جسارتهای بی‌شرمانه عمر

اختصاص: عبداللَّه بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که ... حضرت علی علیه‌السلام (بعد از احتجاجات گذشته) به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می‌کنی که جای پدرم نشسته‌ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر «فَدَک» از آن تو بود و من از تو تقاضا می‌کردم که «فَدَک» را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی.

حضرت فاطمه علیها السلام به دستور حضرت علی علیه‌السلام عمل نمودند، و ابوبکر تصدیق نمود، و نوشت که باید «فَدَک» به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برگردد. حضرت زهرا علیها السلام در حالی از مسجد خارج شدند که آن نوشته در دستشان بود.

عمر در راه حضرت را دید و گفت: ای دختر محمّد این کتابت چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام جواب دادند: نامه‌ای است که ابوبکر در رد «فَدَک» برای من نوشته است، عمر نامه را طلب کرد، حضرت زهرا علیها السلام از دادن نامه امتناع نمودند.

فَرَفَسَها بِرِجْلِهِ وَ کانَتْ حامِلَةٌ بِابْنٍ اِسْمُهُ الْمُحْسِنْ فَأسْقَطَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِها ثُمَّ لَطَمَها فَکَأَنِّی اَنْظُرُ إلی قُرْطٍ فِی اُذُنِها حِینَ نُفِقَتْ ثُمَّ أَخَذَ الْکِتابَ فَخَرِقَه...

عمر با لگد به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن باردار بود و محسن را سقط کرد، آنگاه با سیلی به صورت حضرت فاطمه علیها السلام زد گویا من (امام صادق) می‌بینم که در اثر آن سیلی، گوشواره در گوش مادرم شکسته است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

پس از هفتاد و پنج روز بیماری، بر اثر آن ضربت به شهادت رسید. و در هنگام احتضار به حضرت علی علیه‌السلام وصیت نمود که: یا علی تو را به حق رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم قسم می‌دهم که ابوبکر و عمر در تشییع جنازه من حاضر نشوند و بر بدن من نماز نخوانند.

به این علت حضرت علی علیه‌السلام بدن فاطمه علیها السلام را شبانه دفن نمود و صبح، هنگامی که ابوبکر و عمر فهمیدند، اعتراض کردند، ولی حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: این سفارش خود فاطمه علیها السلام بود.

عمر گفت: به خدا قسم نبش قبر می‌کنم تا بر آن نماز بخوانم حضرت علی علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم تا من زنده‌ام و ذوالفقار

در دستانم می‌باشد تو چنین کاری را نمی‌توانی انجام بدهی و تو بر این مطلب آگاهی!.

آنگاه ابوبکر گفت: برگردیم او به فاطمه علیها السلام سزاوارتر از ماست و مردم نیز برگشتند. (۲۰۵)

البته این مضمون در روایات مختلف و در کتب شیعه و سنی ذکر شده است. و ما به ذکر بعضی از منابع اکتفا می‌کنیم:

بحارالأنوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۹۲، جلد ۲۹ در صفحات ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۹۲

عوالم العلوم فاطمه الزهراء، جلد ۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲،

الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۵

احتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۲

کامل بهائی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹

اختصاص، صفحه ۱۸۵

فَدَک و العوالی، ۲۷۹ تا ۲۸۲.

اما کتب اهل سنّت: سبط بن الجوزی در کتاب سیره حلبیّه (۲۰۶) چنین آورده است:...

ثُمَّ اَخَذَ عُمَرُ الْکِتابَ فَشَقَّهُ.

عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین ذکر شده است.

...فَدَفَعَ بِیدِهِ صَدْرَها وَ أَخَذَ الصَّحِیفَةَ فَخَرَقَها بَعْدَ أنْ تَفِلَ فِیها فَمَحاها وَ إِنَّها دَعَتْ عَلَیهِ فَقالَتْ: بَقَرَ اللَّه بَطْنَکَ کَما بَقَرْتَ صَحِیفَتِی. (۲۰۷)

عمر با دست خود به سینه حضرت زهرا علیها السلام کوبید و نامه را گرفت و بعد از آنکه با آب دهن نوشته آن را محو کرد، آن را پاره نمود، در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام در حق او نفرین کرده و فرمودند: خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی.

حضرت زهرا در حالی که بر غاصبین «فَدَک» غضبناک بود، از دنیا رفت

صحیح مسلم با ذکر سند از عایشه روایت می‌کند که گفت: فاطمه علیها السلام کسی را نزد ابی‌بکر فرستاد، و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اختصاص داده بود، نمود ... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه علیها السلام خودداری کرد.

فَوَجَدَتْ فاطِمَةُ عَلی أَبِی بَکْرٍ فِی ذلِکَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّی تُوُفِّیَتْ وَ عاشَتْ بَعْدَ النَّبِی سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوُفِّیتْ دَفَنَها زَوْجُها عَلیٌ لَیلاً وَ لَمْ یؤْذِنْ بِها أَبابَکرٍ وَ صَلَّی عَلَیها وَ کانَ لِعَلیٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ (۲۰۸) حَیاةَ فاطِمَةَ فَلَمَّا تُوُفِّیتْ إسْتَنْکَرَ عَلِیٌ وُجُوهَ النّاس. (۲۰۹)

به همین جهت فاطمه سخت از ابابکر ناراحت شده بر او غضب کرد و او را ترک نمود و با وی هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت و حال آنکه، شش ماه بعد از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم زنده بود و زمانی که از دنیا رفت، حضرت علی علیه‌السلام بر او نماز خواند، او را شبانه دفن نمود، و اجازه نداد ابوبکر در مراسم او حاضر شود، و بر او نماز بخواند.

و در زمان حیات حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت علی علیه‌السلام احترام خاصی در بین مردم داشت و چون فاطمه علیها السلام به شهادت رسید، حضرت علی علیه‌السلام از ملاقات با مردم خودداری می‌کرد.

لازم به ذکر است که در حاشیه این روایت در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم «وَجَدَتْ»، به معنی «غَضَبَتْ» (غضبناک شد) ترجمه شده است.

صحیح بخاری، با ذکر سند از عایشه نقل می‌کند که: فاطمه و عباس نزد ابابکر آمده و از او در خواست ارث خود از رسول خدا

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را نمودنـد و این دو نفر سـرزمین فَدَک و سـهم خود از خَیْبَر را طلب کردنـد. ابابکر گفت: من از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیدم که فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم و آنچه از اموال ما باقی بماند، صدقه است.

...فَهَجَرَتْهُ فاطِمَةُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّی ماتَتْ. (۲۱۰)

پس به همین علت فاطمه علیها السلام از ابی بکر کناره گیری کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت.

ابن کثیر در «البدایه و النهایه» همین روایت را از صحیح بخاری نقل کرده، و در ادامه آن چنین می‌گوید: احمد حنبل نیز این حدیث را همین طور نقل کرده است.

سپس احمـد روایتی را بـا ذکر سـند از عروه از عایشه نقل می‌کنـد که: بعـد از آنکه پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم از دنیا رفت، فاطمه علیها السـلام از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند، لکن ابوبکر در جواب گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده است: ما ارثی از خود باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی بماند، صدقه است.

فَغَضِبَتْ فاطِمَةُ وَ هَجِرَتْ أبابَکر فَلَمْ تَزَلْ مُهاجَرَتهُ حَتّی تُوفِّیتْ. (۲۱۱)

پس حضرت فاطمه غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد و برای همیشه از او دوری گزید، تا از دنیا رحلت گزید.

عمر رضا کحاله از علمای اهل سنّت در کتاب اعلام النساء چنین می‌نویسد:

...ثُمَّ قالَ عُمَر لِأَبِی بَکر اِنْطَلِقْ بنا إلی فاطِمَةَ فَإنّا قَدْ أَغْضَبْناها.

سپس عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به سراغ فاطمه علیها السلام برویم، چرا که ما او را غضبناک کردیم.

پس به اتفاق یکدیگر به خانه فاطمه علیها السلام رفتند، و از وی اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه علیها السلام به آن دو اجازه ورود نداد، آنگاه به علی علیه‌السلام مراجعه نموده و با وی صحبت کردند، و حضرت آن دو را نزد فاطمه علیها السلام بردند.

فَلَمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها إلی الْحائِطِ فَسَلَّما عَلَیها فَلَمْ تَرِدْ علیهما السلام...

وقتی آن دو نزد فاطمه علیها السلام نشستند، حضرت روی خویش را از آنان به طرف دیوار بر گرداند، سپس عمر و ابوبکر به ایشان سلام کردند، ولی حضرت جواب سلام آن دو را ندادند.

ابوبکر صـحبت را آغاز کرد، و سـخن را به آنجا رسانـد که: من از پدرت شـنیدم که فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است، فاطمه علیها السـلام گفت: آیا اگر حدیثی از رسول خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم برای شما بخوانم آن را می‌شناسید و به آن عمل می‌کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فَقـالَتْ: نَشَـدْتُکُما اللَّهَ، أَلَمْ تَسْـمَعا رَسُولَ اللَّه یقُولُ: رِضا فاطِمَـةَ مِنْ رِضای وَ سَـخَطُ فاطِمَـةَ مِنْ سَـخَطِی، فَمَنْ أَحَبَّ فاطِمَـةَ ابْنَتِی فَقَدْ أَحَبَّنِی وَ مَنْ أَرْضی فاطِمَةَ فَقَدْ أرْضَانِی، وَ مَنْ أَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِی.

قالا: نَعَمْ سَمِعْناهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ.

قالَتْ: فَإنِّی أُشْهِدُ اللَّه وَ مَلائِکَتَهُ إنَّکُما أَسْخَطْتُمانِی وَ ما أَرْضَیتُمانِی وَ لَئِنْ لَقِیتُ النَّبی لَأَشْکُوَنَّکُما إلَیهِ.

فَقالَ ابوبکر: أَنَا عائِذٌ باللَّه تَعالی مِنْ سَخَطِهِ وَ سَخَطِکِ یا فاطِمَةُ، ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُوبَکرٍ یَبْکی، حَتّی کادَتْ نَفْسُهُ اَنْ تَزْهَقَ.

وَ هِی تَقُولُ: وَاللَّه لَاَ أَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَیکَ فِی کُلِّ صَلاةٍ أُصَلِّیها. (۲۱۲)

فاطمه علیها السـلام فرمود: شـما را بخـدا قسم، آیا این حدیث را از رسول خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم نشـنیده‌اید که می‌فرمود: رضایت فاطمه علیها السـلام رضایت من است و سـخط و غضب فاطمه علیها السلام از سخط و غضب من است. هر که دخترم فاطمه علیها السـلام را دوست بدارد مرا دوست داشـته و هر که فاطمه علیها السـلام را خشنود کند مرا راضی و خشنود نموده است و هر که فاطمه علیها السـلام را به خشم آورد، همانا مرا به خشم آورده است؟ آن دو گفتند: بله ما از رسول خدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم

این سخن را شنیده‌ایم.

در این موقع حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: همانا خدا و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب در آوردید و رضای خاطر مرا به جای نیاوردید، و زمانی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را ملاقات کنم، از شما دونفر نزد او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر گفت: من پناه می‌برم به خدا از سخط و غضب خدا و سخط و غضب تو ای فاطمه، سپس شروع به گریه نمود به گونه‌ای که نزدیک بود جان از بدنش خارج شود.

و در این حال حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا قسم در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می کنم.

ابن قتیبه دینوری در کتاب «الإمامهٔ و السیاسهٔ» می‌نویسد:

پس از چندی که گذشت عمر به ابابکر گفت: بیا تا نزد فاطمه علیها السلام برویم چرا که ما او را به غضب در آورده‌ایم. پس به اتفاق یکدیگر نزد فاطمه علیها السلام رفته و از او اجازه ورود خواستند، لکن حضرت به آنها اجازه ندادند، ناچار نزد علی علیه‌السلام آمده و با او سخن گفتند. تا آن که علی علیه‌السلام آنها را به خدمت فاطمه علیها السلام بردند. پس همین که آن دو نزد حضرت نشستند، حضرت صورت خود را به طرف دیوار برگرداند. در این هنگام آن دو به ایشان سلام کردند ولی حضرت زهرا علیها السلام جواب سلامشان را ندادند.

آنگاه ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت: ای حبیبه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آیا ما در مورد ارث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب در آورده‌ایم؟ فاطمه علیها السلام فرمود: تو را چه می‌شود که اهل و خانواده‌ات از تو ارث ببرند، ولی ما از محمّد ارث نبریم؟ سپس فرمود: آیا اگر حدیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را به یاد شما بیاورم می‌پذیرید و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟ عمر و ابابکر گفتند: آری.

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمود: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشنیدید که می‌فرمود: رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است، پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس وی را به غضب و خشم آورد همانا مرا به غضب در آورده است؟

عمر و ابابکر گفتند: آری. از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شنیده‌ایم.

سپس فاطمه علیها السلام فرمود: همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب در آوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود!!.

در این هنگام ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه علیها السلام می‌فرمود: بخدا قسم تو را در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم نمود (۲۱۳).

در کتاب «انوار النعمانیّه» چنین آمده است: زمانی که این دو وارد شدند و فاطمه علیها السلام را دیدند سلام کردند، ولی حضرت زهرا علیها السلام جواب سلام آنها را نداد، و صورت خود را از آنها برگرداند، آن دو جلوی صورت حضرت نشستند تا چند مرتبه این کار تکرار شد، و حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه‌السلام فرمودند:

یا عَلِیُّ جَافِ الثَّوْبَ عَلَیَّ وَ قالَتْ لِنِسْوَهٍٔ حَوْلَها: حَوِّلْنَ وَجْهِی فَلَمَّا حَوَّلْنَ وَجْهَهَا حَوّلا وُجُوهَهُما اِلَیها. (۲۱۴)

یا علی! پارچه را بر رویم بینداز و به زنهای اطراف بسترش فرمود: صورت مرا از این دو برگردانید (شاید بر اثر شدت بیماری، حضرت قادر بر انجام کاری نبودند، و از اطرافیان کمک می گرفتند) چون زنها چنین کردند، عمر و ابابکر (با کمال بی‌شرمی) دوباره روبروی حضرت نشستند.

علّامه مجلسی رحمه الله بعد از نقل روایات شیعه و سنّی در این زمینه، می‌فرماید: هرگز شک نکنید در اینکه: حضرت فاطمه زهرا

علیها السلام بر اینها غضبناک بود، امامت آنها را قبول نداشت، از آنها اطاعت نکرد، و بر این حال باقی بود تا به کرامت و رضوان خدا رسید. (۲۱۵)

حال با توجه به مطالب گذشته در این کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در باره غضب و رضایت حضرت فاطمه علیها السلام دقت فرمایید که حضرت فرمودند:

اِنَّ اللَّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ یَرْضی لِرِضاها (۲۱۶)

بدرستی که خداوند با غضب حضرت فاطمه علیها السلام غضبناک و با رضایت و خشنودی آن حضرت راضی و خشنود می گردد.

جزای غاصبین «فَدَک» به دست امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف

قالَ الْباقِرُ علیه‌السلام ثُمَّ یسِیرُ (الْقائِمُ) إلی مَدِینَةٍ...

ثُمَّ یُخْرِجُ الْأَزْرَقَ وَ زَرِیقَ لَعَنَهُما اللّه غَضَّیْنِ طَرِیَّیْنِ یُکَلِّمَهُما فَیُجِیبانَهُ فَیرْتابُ عِنْدَ ذلِکَ الْمُبْطِلُونَ ... ثُمَّ یُحْرِقُهُما بِالْحَطَبِ الَّذِی جَمَعاهُ لِیحْرِقا بِهِ عَلِیاً وَ فاطِمَه وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ وَ ذلِکَ الْحَطَبُ عِنْدَنا نَتَوارَثُهُ...

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: سپس قائم آل محمّد عجل اللّه تعالی فرجه الشریف به سوی مدینه سیر می کند ... و در آنجا ازرق و زریق را که لعنت خداوند بر آنها باد با بدنی‌تر و تازه از قبر خارج می‌کند، تا آنها صحبت کرده و آنها جواب بدهند.

پس افرادی که عقیده باطل دارند، با دیدن بدن تر و تازه آن دو نفر به امام زمان شک می‌کنند. آنگاه امام زمان عجل اللّه فرجه آن دو نفر را به آتش می‌کشند، البته با همان هیزم‌هایی که آنها جمع کرده بودند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آتش بزنند و آن هیزم‌ها اکنون در دست ما اهل بیت است تا به دست امام زمان برسد.

بحارالأنوار عن ابی عبداللّه علیه السلام:

اذا قَدِمَ الْقائِمُ الْمَدِینَةَ ... ثُمَّ یُخْرِجُهُما غَضَّیْنِ رَطْبَینِ فَیلْعَنُهُما وَ یَتَبَرَّءُ مِنْهُما وَ یُصْلِبُهُما ثُمَّ یُنْزِلُهُما وَ یُحْرِقُهُما ثُمَّ یُذریهُما فِی الرِّیحِ. (۲۱۷)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: زمانی که قائم آل محمّد عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قدم به مدینه گذارد آن دو نفر را از قبر خارج می کند، در حالی که بدن آنها تر و تازه می‌باشد. پس بر آنها لعنت کرده و از آنها بیزاری می‌جوید، و سپس آنها را به دار می‌زند، و بدن آنها را به آتش کشیده و خاکستر آن را به دریا می‌ریزد.

فصل چهارم باغهای هفتگانه (عوالی)

مالکیّت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر باغهای هفتگانه (عوالی أو الحوائط السّبعه)

مُخَیریق یکی از علماء یهود بود که در مدینه اسکان داشت و او علم تورات می‌دانست. و در تورات به ظهور پیامبر آخرالزمان صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و اسم و صفات و علامات او آشنا شده بود. در همان سال أوّل هجرت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به مدینه، این عالم یهودی ایمان آورد. او ملازم رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در سفر و حضر گردید تا جایی که از اصحاب رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شمرده شد. و در سال سوّم هجرت زمانی که شنید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عازم احد می‌باشد، تصمیم بر یاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گرفت و ابتداء به سوی قوم خود رفت و به آنها گفت: ای یهودیان چرا محمّد را یاری نمی‌کنید، در حالی که به خدا قسم شما می‌دانید که او پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است و یاری او بر شما واجب می‌باشد، ولی یهودیان در جواب گفتند: امروز شنبه است.

پس اسلحه خود را برداشت تا با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به اُحد برود و قبل از خروج خود چنین وصیت کرد:

اِنْ اُصِبْتُ فَاَمْوالی اِلی مُحَمّدٍ، یَضَعُها حَیثُ یَشاءُ. (۲۱۸)

اگر من کشته شدم پس اموالم از آن محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشد تا هر کجا خواست مصرف کند.

او در جنگ احد جنگ سختی کرد، تا اینکه جراحات زیادی بر بدنش وارد شد و از اسب به زمین افتاد و شهید شد.

قالَ السَّمْهُودِی: فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ قالَ: اَمْوالِی اِلی مُحَمّدٍ یَضَعُها حَیثُ یَشاءُ ... وَ جَعَلَ ما لَهُ وَ سَبْعَ حَوائِطَ لِرَسُولِ اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم.

سمهودی می‌گوید: چون لحظه شهادت او رسید گفت: اموال من از آن محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم باشد به هرگونه می‌خواهد در آن تصرّف کند ... و مال خود که هفت باغ بود برای رسول اللَّه قرار داد.

و علّامه مجلسی رحمه الله نیز می‌نویسد: مخیریق یکی از علماء بنی نظیر بود که اسلام آورد و در کنار رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم جنگید و اموالش را که هفت باغ بود، برای رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وصیت کرد. (۲۱۹)

این هفت باغ در مدینه منوره در منطقه عوالی در محلّه بنی النظیر به صورت متفرق قرار داد و از تاریخ معلوم می‌شود که تا مسجد النبی فاصله زیادی نداشته است. امروزه منطقه عوالی از مشهورترین و مهم ترین مناطق و مراکز مدینه به شمار می‌آید.

اسامی این هفت باغ در کتب تاریخی:

۱. العَوَاف (الاَعْوَاف) ۲. الدّلال (الکَلا) ۳. البُرقه ۴. المِیثَبْ (المبیت، المُثِیب) ۵. الحَسْنی (الحُسنی) ۶. الصافیه ۷. مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْراهِیم.

امّ ابراهیم همان «ماریه قبطیه» است که پادشاه اسکندریه آن را به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هدیه داد و چون عایشه به خاطر حسادت از او نزد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شکایت می‌کرد، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم او را به این باغ آوردند، تا در آنجا زندگی کند و خود حضرت به این باغ رفت و آمد داشتند تا اینکه ابراهیم، فرزند رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ماریه در این باغ بدنیا آمد. به همین علت اسم این باغ را «مشرَبه امّ ابراهیم» گزاشتند.

الآن در این باغ مسجدی به نام «مسجد مشربه امّ ابراهیم» وجود دارد که به گفته شیخ کلینی و شیخ حرّ عاملی، اینجا مسکن و مصلای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده است. (۲۲۰)

در مشربه امّ ابراهیم، قبوری از اهل عوالی موجود است که در بین آنها قبر دو بانوی بزرگوار اسلام یعنی: قبر حمیده، مادر موسی بن جعفر علیه‌السلام و قبر نجمه خاتون، مادر حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام قرار دارد. (۲۲۱)

غصب عوالی و مطالبه حضرت زهرا علیها السلام

اخباری صحیح در کتب شیعه و سنّی به این مسأله دلالت می‌کند که، پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک و عوالی» را در یک زمان به دخترشان حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. (۲۲۲)

در منازعه بین حضرت فاطمه علیها السلام و دستگاه حکومتی ابوبکر، علاوه بر «فَدَک»، عوالی نیز مورد بحث بوده و ابابکر طبق حدیث ساختگی «لا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهْ» اموال پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را صدقه می‌دانسته و آن را در اختیار خود قرار داد.

در صحیح مسلم و صحیح بخاری و بعضی دیگر از کُتب اهل سنّت از قول عایشه این چنین روایت شده است که:

اِنَّ فاطِمَهَ اَرْسَلَتْ اِلی اِبی بَکرٍ تَسْأَلَهُ مِیراثَها مِنَ النَّبِی فِی ما اَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ تَطْلُبُ صَدَقَهَ النَّبِی الَّتِی بِالْمَدِینَهِ، وَ فَدَک، وَ ما بَقِیَ مِنْ خُمْسِ خَیْبَر.

فَقالَ اَبُوبَکر: اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قالَ لا ـ نُوَرّثُ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ. اِنَّما یَأْکُلُ آلُ مُحَمّدٍ مِنْ هذا الْمالِ، وَ اِنّی و اللَّهِ لا أغَیِّرُ شَیئاً مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّه عَنْ حالِها الَّتِی کانَتَ عَلَیْها فِی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَاَعْمَلَنَّ فِیها بِما عَمِلَ بِه رَسُولُ اللَّهِ

فَاَبی اَبُوبَکر اَنْ یَدْفَعَ اِلی فاطِمَةَ شِیئاً.

فَوَجَدَتْ فاطِمَةُ عَلی اَبِی بَکرٍ فِی ذَلک، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّی تُوُفِّیتْ وَ عاشَتْ بَعْدَ النَّبی سِتَةَ اَشْهُرٍ فَلَمّا تُوُفِیَتْ دَفَنَها زَوْجُها عَلِیٌ لَیلاً وَ لَمْ یؤْذَنْ بِها اَبابَکر وَ صَلّی عَلَیْها عَلِیٌّ. (۲۲۳)

حضرت فاطمه کسی را پیش ابابکر فرستاد تا میراث او را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در اموالی که خداوند (طبق آیه فَیْء) بر رسولش برگردانده بود، مطالبه کند. که آن اموال شامل صدقات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در مدینه (که منظور همین عوالی می‌باشد)، فَدَک و باقیمانده از خمس خَیْبَر بود.

ابابکر در جواب گفت: رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرموده: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم و اموال ما صدقه است و فقط آل محمّد از این اموال به اندازه خوردن می‌توانند استفاده کنند، و به خدا قسم من سنّت رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در زمان حیاتش را نسبت به این اموال تغییر نمی‌دهم.

ابابکر چیزی از اموال رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد و حضرت زهرا علیها السلام بر ابابکر غضبناک شدند و از او دوری گزیدند، و تا مرگ با او صحبت نکردند، در حالی که فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شش ماه زندگی کرد، و زمانی که از دنیا رحلت نمود، حضرت علی علیه‌السلام شبانه بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کرد، و ابابکر را خبر ننمود.

ابابصیر از امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت می‌کند: که حضرت فرمودند: می‌خواهی از وصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برایت بگویم؟ گفتم: بله.

فَاَخْرَجَ حُقّاً او سَفْطاً، (۲۲۴) فاخرجَ مِنْهُ کِتاباً فَقَرأه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

هَذا ما اَوْصَتْ بِهِ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، اَوْصَتْ بِحَوائِطَهَا السَّبْعَةِ: بِالْعَوَاف وَ الدّلالِ وَ الْبُرقَةِ وَ الْمَبیتِ (اَلْمُثِیب) وَ الْحُسْنی (الْحَسنی) وَ الصَّافِیةِ وَ مالِ اُمِّ اِبراهِیمَ اِلی عَلِی بْنِ اَبِیطالِبٍ علیه السلام، فَاِنْ مَضی عَلِیّ فَاِلَیَ الْحَسَنِ، فَاِنْ مَضَی الْحَسَنُ فَاِلی الْحُسَینِ، فاِنْ مضَی الْحُسَینُ فَاِلی الاَکْبرِ مِنْ وُلْدِی.

تُشْهِدُ اللَّهَ عَلی ذَلِک وَ الْمِقْدادَ بْن الْاَسْوَد، و الزُّبَیْرَ بْن العَوّامِ وَ کَتَبَ عَلِیّ بْنِ اَبِیطالِبْ علیه السلام. (۲۲۵)

امام محمّد باقر علیه‌السلام نوشته‌ای را از یک صندوقچه‌ای خارج کرده و چنین قرائت نمودند:

به نام خداوند بخشنده، مهربان، این وصیت نامه حضرت فاطمه دختر محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است که وصیت کرد به حوائط سبعه (باغهای هفتگانه): عَوَاف، دَلَال، بُرْقَه، مَبیت (مِیثَب) حُسنی (حَسَنی) صَافِیَهْ و مال «ام ابراهیم» (مشربه ام ابراهیم)، برای علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بعد از او برای حسن و بعد از او برای حسین و بعد از او برای بزرگترین فرزندانم.

و حضرت زهرا علیها السلام بر این وصیت خداوند و مقداد و زبیر را شاهد گرفتند و حضرت علی علیه‌السلام این وصیت را نوشت.

زید بن علی نیز وصیت نامه‌ای از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به همین مضمون از امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت کرده است. (۲۲۶)

فصل پنجم خطبه فَدَکیّه

خطبه فَدَکیّه در کتب علماء

اشاره

خطبه فَدَک را راویان بزرگ شیعه و سنّی روایت کرده، و کتابهای خویش را به نقل آن آراسته‌اند، که نام برخی از آنان بدین شرح است:

از علماء اهل سنّت

۱. «ابن طَیْفُور» دانشمند عصر مأمون، متولد سال ۲۰۴ هجری قمری، در کتاب بلاغات النساء، صفحه ۱۲.

۲. «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۲، ذیل نامه حضرت علی علیه‌السلام به عثمان بن حنیف.

۳. «ابن منظور» ادیب و لغت شناس مشهور، در کتاب لسان العرب، ذیل ماده (لُمَّ).

۴. «ابن اثیر» لغت شناس معروف و پیشوای علم و ادب، در النّهایه، ذیل مادّه لُمَّه: گروهی از زنان.

۵. «علی بن حسین مسعودی» مورخ و تاریخ نویس امین، در کتاب مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۳۱۱.

۶. «استاد توفیق ابو علم» در کتاب اهل بیت، صفحه ۱۵۷.

۷. علاّمه محقّق، «عمر رضا کحاله» در اعلام النساء، جلد ۴، صفحه ۱۱۶.

از علماء شیعه

۱. «علامه اِرْبِلِی» در کَشْف الغُمَّه، جلد ۱، صفحه ۴۷۹.

۲. «احمد طبرسی» در کتاب احتجاج طبرسی جلد ۱، صفحه ۱۳۱.

۳. «شیخ صدوق» در علل الشرایع.

۴. «سید بن طاوس» در الطرائف.

۵. «علامه مجلسی» در بحارالانوار (جلد ۸، صفحه ۱۰۸، چاپ کمپانی) جلد ۲۹ صفحه ۲۱۵، در ضمن نقل خطبه می گوید: این خطبه، از جمله خطبه‌های مشهوری است که شیعه و سنّی با سندهای متعدد آن را نقل کرده‌اند، و من از آن جهت تمام اسناد آن را اینجا آوردم که دلیلی بر تعدد اسناد و راویان آن باشد.

و در ادامه بحث می‌فرماید: شیخ صدوق بخشی از خطبه را در علل الشرایع، و سیّد بن طاووس در کتاب الطرائف، موارد شکایت و احتجاج این خطبه را نقل کرده است.

۶. «سید مرتضی» در کتاب تلخیص الشافی، جلد ۳، صفحه ۱۴۰، بعد از نقل خطبه می گوید: این خطبه بدین گونه از طرق مختلف و وجوه فراوان روایت شده است.

۷. «علامه سیّد شرف الدّین» در کتاب النّص و الإجتهاد، صفحه‌های: ۱۰۶ و ۱۰۷ می‌نویسد ...: شما می‌توانید مدارک این خطبه را در کتاب احتجاج طبرسی و بحارالانوار علاّمه مجلسی ببینید، و از نویسندگان و بزرگان اهل سنّت نیز افرادی مانند: ابوبکر محمّد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «سقیفه و فَدَک» با اسناد آن را نقل کرده است، که برخی به حضرت زینب (دختر حضرت علی و فاطمه) و بعضی به امام ابوجعفر (حضرت امام محمّد باقر) و برخی دیگر به عبداللَّه بن حسن بن حسن (نوه امام حسن مجتبی علیهم السلام می‌رسد که همگی اسناد خود را مرفوعاً به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسانند.

۸. «علامه بحرانی» در کتاب عوالم العلوم فاطمهٔ الزهراء جلد دوّم.

البته لازم به ذکر است که صاحب مستدرکات عوالم العلوم حضرت آیهٔ اللَّه العظمی حاج سیّد محمّد باقر ابطحی (سلمه اللَّه تعالی)

در ذیل این خطبه به شرح و توضیح بعضی از مطالب آن پرداخته‌اند.

مدارک خطبه فَدَکیّه

حال به ذکر سند از دو عالم بزرگ عامه و خاصه یعنی ابن ابی الحدید معتزلی و سید مرتضی از علماء بزرگ تشیع توجه فرمایید.

ابن ابی الحدیـد از ابوبکر جوهری (۲۲۷) (که او را عـالم، محـدث ماهر در ادبیات، پرهیزکار و مورد وثوق می‌دانـد) به چهار طریق این خطبه را روایت کرده است. (۲۲۸)

۱. جوهری از محمّـد بن زکریا از جعفر بن محمّـد ابن عماره از پـدرش از حسن بن صالح بن حق از دو تن از اهل بیت بنی هاشم از زینب دختر امیرالمؤمنین از صدیقه طاهره علیهم السلام.

۲. جوهری از جعفر بن محمّد بن عمار. از پدرش جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین علیهم السلام (امام صادق علیه السلام).

۳. جوهری از عثمـان بن عمران فجیعی از نائـل بن نجیع از عمر بن شـمر از جـابر جعفی از ابی جعفر محمّـد بن علی (امـام باقر) علیه السلام.

۴. جوهری از احمد بن محمّد بن یزید از عبداللَّه بن حسن المعروف بعبداللَّه محض ابن فاطمه بنت الحسین و ابن الحسن المثنی.

اما سید مرتضی در کتاب نفیس شافی (۲۲۹) این خطبه را به دو طریق نقل فرموده است:

۱. ابوعبداللَّه محمّد بن عمران مرزبانی (نقل شده که از مشایخ شیخ مفید بود.) از محمّد بن احد کاتب از احمد بن عبیداللَّه نحوی از زنادی از شرقی بن قطامی از محمّد بن اسحاق از صالح بن کیسان از عروهٔ بن زبیر از عایشه.

۲. به تحویل سند (۲۳۰) مرزبانی از احمـد بن محمّـد مکی از محمّـد بن قاسم یمانی از ابن عایشه (ابوعبدالرحمن عبیداللَّه بن محمّد بن حسین تیمی).

متن خطبه فَدَکیّه (احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مردم پس از غصب فَدَک) (۲۳۱)

[حرکت حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد برای ایراد خطبه]

عبداللَّه بن حسن علیه‌السلام به اِسنادش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است: هنگامی که ابوبکر قطعاً تصمیم گرفت فَدَک را از حضـرت زهرا علیها السـلام باز ستاند، و مانع تصرّف ایشان در آن سرزمین شود، این خبر به آن حضرت رسید، مقنعه‌اش را بر سر انداخته خود را در چادر پیچید و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوند خود، در حالی که دنباله‌های لباسـش برزمین کشـیده می‌شـد و راه رفتن و حرکـاتش چیزی از راه رفتن و حرکات رسول خـدا کم نمی‌آورد و کاملاً شبیه آن حضـرت بود، از خانه بیرون آمـده تـا اینکه (به مسـجد) وارد شـد. اطراف ابـوبکر را عـدّه‌ای از مهـاجر و انصـار گرفته بودنـد. پرده‌ای برای حضـرت آویختنـد و حضـرت در پشت پرده نشـست. پس از آن نـاله‌ی جانگـدازی از دل برون آورد که مردم از شـنیدن آن گریان شدنـد و اضـطراب و خروش در جمعیّت پدید آمد. سـپس لحظه‌ای مکث کرده تا همهمه و هیجان جمعیّت فرونشست و سرو صداها خاموش شد و شدّت آن کـاهش یـافت، سـخن را بـا حمـد و سـپاس الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. گریه مردم بار دیگر شـروع شـد. پس از سـکوت و آرامش آنان، به سخنان خود ادامه داده چنین فرمود:

۱. حمد و شکر خداوند

اَلحَمـدُ لِلّه عَلی ما اَنعَمَ، وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ، والثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِن عُمُومِ نِعَمٍ ابتَدَأَها، وَ سُبُوغِ آلاءٍ اَسْداها وَ تَمام مِنَنٍ والاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نَای عَنِ الجَزاء اَمَدُها وَ تَفاوَتَ عَنِ الاِدْراکِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لِاتّصالِها وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الخَلائِقِ بِاِجْزالِها وَ ثَنّی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها.

سپاس خداوند را بر آنچه نعمت داده، و شکر بر آنچه که (به جهت روشنی و بینایی) در دل افکنده، و ستایش به آنچه که از پیش فرستاده است، از نعمتهای همگانی که پیشاپیش (قبل از درخواست و استحقاق بنده) آغاز کرده و ریزش نعمتهایی که به فراوانی فرستاده و هرگونه نعمتی که ارزانی داشته است، تعداد آنها از شمار فزون، و از پاداش و مزد به دور، و نهایتش از دسترسی بیرون است.

مردم را برای فزونی بخشیدن نعمت و اتّصال و تداوم آن به شکرگزاری فراخواند و از ایشان خواست که به ستایش و حمد حضرتش بپردازند تا نعمتها را بر ایشان بیش از پیش مقدّر فرماید و دوباره ایشان را به همانند آنها فرا خواند.

۲. شهادت به وحدانیّت خداوند

وَ اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شریکَ لَهُ، کَلِمَةٌ جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی الْفِکْرِ مَعْقُولَها، اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلسُنِ صِفَتُهُ وَ مِنَ الْاَوهامِ کَیْفِیَّتُهُ، اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِن شَیْءٍ کانَ قَبْلَها وَ اَنْشَأَها بِلا احْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ امْتَثَلَها، کَوَّنها بِقُدْرَتِهِ، و ذَرَأَهَا بِمَشیَّتِهِ مِنْ غَیْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فی تَصْویرِها الّا تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ وَ اِظْهَاراً لِقُدرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَریَّتِهِ، وَ اِعزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَةً لِعبادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَةً مِنهُ اِلی جَنَّتِهِ.

و گواهی می‌دهم که جز اللَّه خدایی نیست و یکتایی است که شریکی برای او وجود ندارد، لا اله الا اللَّه کلمه‌ای است که تأویلش را اخلاص قرار داده و (۲۳۲) پیوندش را در دلها نهاده و در فکر برای تعقّل آن روشنایی ایجاد کرده است، خداوندی که دیدارش برای دیدگان، و توصیفش برای زبانها، و درک چگونگی اش برای وَهْمها ناشدنی است. اشیاء را نه از چیزی که قبل از آن باشد، (و از نیستی) پدیدار ساخت و بدون استفاده از مثال و الگو اشیاء را آفرید و به قدرت خویش خلق کرد، و به خواست خود پدید آورد بدون اینکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد و یا در شکل بخشیدن به آنها فایده‌ای برایش باشد، جز اینکه حکمتش را پایدار و بر طاعت و قدرتش دیگران را آگاه و برای آفریدگانش موجب تعبّد و بندگی و برای دعوتش موجب سرافرازی باشد.

پس از آن، بر طاعت و گوش فرا دادن آنان ثواب را مترتّب و بر نافرمانی شان عقاب و کیفر را نهاده تا بندگانش را از خشم خود باز دارد و به سوی بهشت فراخواند.

۳. شهادت به رسالت حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

وَ اَشهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِختارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ اَن اجْتَبَلَهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَن ابْتَعَثَهُ، اذِ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ وَ بِسِتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَةٌ وَ بِنَهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْماً مِنَ اللّهِ تَعالی بِمَآئِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، بنده و رسول اوست، پیش از آنکه به او مأموریت دهد، وی را برگزید و برتری و شرافت بخشید و قبل از پدید آوردنش او را نام نهاد و قبل از آنکه او را مبعوث کند، او را برگزیده است؛ در آن هنگام که خلائق در پس پرده غیب مکتوم و در پشت پرده‌های ترسناک نگه داری شده و در کنار مرز نیستی به سر می‌بردند. چون

خداونـد نتیجه و پیامـد کارها را می‌دانست و به رویدادهای روزگاران احاطه داشت و به زمان وقوع مقدّرات و کارهای شدنی آشـنا بود.

۴. علت رسالت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

اِبْتَعَثَهُ اللّهُ تَعـالی اِتمامـاً لِاَمرِهِ، وَ عَزیمَـةً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ وَ اِنْفاذاً لِمَقادیرِ حَتْمِهِ، فَرَاَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نیرانِها، عابِـدَةً لِاَوْثانِها، مُنکِرَةً لِلّهِ مَعَ عِرْفانِها، فَاَنـارَ اللّهُ بِمُحَمَّدٍ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم ظُلَمَهـا وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جلَّی عَنِ الْاَبصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَةِ وَ اَنْقَذَهُمْ مِنَ الغِوایَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ العِمایَةِ، وَ هَداهُم اِلیَ الدّینِ الْقَویمِ وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیم.
خداونـد او را برای اتمام و اکمال فرمانش و اراده حتمی بر اجرای احکام و دسـتوراتش و لازم الاجرا بودن مقـدّرات و قوانین حتمی خود مبعوث کرد، آن حضرت امّتها را با اینکه دارای ادیانی بودند، به حالت پراکنده و فرقه فرقه مشاهده فرمود، در حالی که اطراف آتشهای برافروخته خود را گرفته بتهایشان را می‌پرستیدند و با اینکه (فطرتاً) خداوند را می‌شناختند، منکر او بودند. خداوند گمراهی (و تـاریکی درونی) ایشـان را به وجود حضـرت محمّـد صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم روشن و از دلهـا ابهامات و تیرگیها و مشـکلات ذهنی و کج‌فهمی‌ها را زدود. با برداشـتن پرده‌ها و حجابها از جلو چشم آنان، به چشـمان ایشان روشـنی بخشـید و در بین مردم برای هـدایت و راهنمـایی به پا خاست و آنان را از گمراهی و تباهی نجات داده و از کوری و نابینایی رهانیـد و بینش و بینایی بخشـید، به دین استوار راهنمایی شان ساخته به راه راست هدایتشان فرمود.

۵. رحلت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیهِ قَبْضَ رَأفَةٍ وَ اخْتِیارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٍ (۲۳۳) عَن تَعَبِ هـذِهِ الدَّارِ فی راحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَةِ الْاَبرارِ وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ وَ مُجاوَرَةِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، صَـلَّی اللَّهُ عَلی اَبِی نَبِیِّه وَ اَمینِهِ عَلَی الْوَحْیِ وَ صَـفَیِّهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِـیِّهِ وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
آنگاه خداوند او را با مهربانی و با در نظر گرفتن آنچه که مصـلحت او بود، و رغبت ایثار خویش قبض روح کرد و محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم از رنج و زحمت این دنیا آسوده گشت فرشـتگان نیکوکار اطرافش را گرفته، خشـنودی پروردگار بخشاینده شامل حالش شد و در همسایگی خداوند فرمانروای مقتدر به سر می‌برد. درود خداوند بر پدرم، پیامبر خدا و امین او بر وحی و برگزیده و منتخب او از بین آفریدگانش و فردِ مورد پسند و خشنودی او، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

۶. امر مردم به تبعیت از قرآن

آنگاه حضرتش روی به اهل مجلس کرده فرمود:
اَنْتُمْ عِبـادَ اللَّهِ نُصْبُ اَمرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَـةُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ وَ اُمَنـاءُ اللَّهِ عَلی اَنْفُسِـکُمْ و بُلَغـاؤُهُ اِلَی الاُمَـمِ وَ زَعَمْتُمْ حَـقٌّ لَکُمْ، لِلّهِ فیکُمْ عَهْدٌ قَـدَّمَهُ اِلَیْکُمْ وَ بَقِیَّةٌ اسْـتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتـابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ والنُّورُ السَّاطِعُ والضِّیـاءُ اللّامِعُ، بَیِّنَـةٌ بَصائِرُهُ، مُنکَشِـفَةٌ سَـرائِرُهُ، مَتَجَلِّیَةٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَةٌ بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِدٌ اِلَی الرِّضْوانِ اتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاةِ إسْماعُهُ (۲۳۴)، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَةُ وَ بَراهِینُهُ الْکافِیَةُ. وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ وَ رُخَصُهُ المَوْهُوبَةُ وَ شَرایِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ
شما ای بندگان خدا! مخاطبان و مسؤولان مسـتقیم امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او امینهای خداوند بر خویشـتن رسانندگان دیـن خـدا بـه دیگر امتهـا هستیـد. حقی از خداونـد بر گردن شـماست، خداونـد را در بین شـما عهـد و قراری است که در نزد شـما

گـذارده، و بازمانده‌ای است که بر شـما به خلافت و نیابت خود بر گزیده است و آن کتاب ناطق الهی و قرآن راستین، نور درخشان و چراغ تابناك است، دیدگاههایش مُستَدَلّ و روشن، اسـرارش آشـکار (در نزد اهل آن) و ظواهرش درخشان است. پیروانش مورد غبطه دیگران و پیروی اش راهبر بـه سـوی بهشـت برین، و تلاوت آن مـوجب رهـایی است. به وسـیله آن به حجتهـای روشن الهی می‌توان دست یافت و دسـتورات واضح، حرامهایی که از آن بر حذر شده‌اید، دلایل روشن، براهین کافی، فضـیلتهای مستحبی، امور جایز که موهبتی است (از سوی خداوند بر شما)، و نیز قوانین مکتوب خداوندی از طریق آن قرآن حاصل می‌شود.

۷. فلسفه احکام الهی

فَجَعَـلَ اللّهُ الْایمـانَ تَطهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرکِ، وَ الصَّلاـةَ تَنزیهـاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، و الزَّکـاةَ تَزْکِیَـةً لِلنَّفسِ وَ نَمـاءً فِی الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدِّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِـیقاً لِلْقُلُوبِ وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ وَ اِمامَتَنا اَماناً مِنَ الْفُرْقَةِ وَ الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْـلامِ. وَ الصَّبْرَ مَعُونَـةً عَلَی اسْتِیجابِ الْاَجْرِ وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْـلَحَةً لِلْعامَّةِ وَ بِرَّ الْوالِدَینِ وِقایَـةً مِنَ السَّخَطِ وَ صِـلَةَ الْاَرحام مَنْماةً لِلْعَـدَدِ وَ الْقِصاصَ حِصْناً لِلدِّماءِ، وَ الوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعریضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِیَةَ الْمَکاییلِ وَ الْمَوازِینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ، وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنـابَ الْقَـذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَـةِ، وَ تَرْکَ السِّرْقَـةِ ایجاباً لِلْعِفَّةِ. وَ حَرَّمَ اللّهُ الشِّرْکَ اِخلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ، فَ «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۲۳۵) وَ اَطیعُوا اللّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ «اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ الْعُلَماءُ». (۲۳۶)

پس خداوند ایمان را موجب پاکی شـما از شرك، نماز را موجب تنزیه و پاکی شما از تکبر، زکات را باعث تزکیه و طهارت روح و روان (از آلودگی گناهان از جمله بُخل) و رشـد و فزونی در روزی، روزه را موجب پایـداری اخلاص، حج را باعث اسـتواری دین، دادگری را موجب انسـجام و تقویت دلها، و اطاعت و پیروی از ما را باعث نظم و آسایش ملّت، رهبری و پیشوایی ما را موجب امان از جـدایی و تفرقه، جهـاد را عزّت و شـکوه اسـلام، صبر و پایـداری را کمکی بر اسـتحقاق و شایسـتگی پاداش، امر به معروف را به مصـلحت عامّه مردم، نیکی به پـدر و مادر را سپری از خشم پروردگار، پیونـد و پیوسـتگی با ارحام و خویشاونـدان را موجب کثرت جمعیّت، قصاص را موجب جلوگیری از خونریزی‌ها، وفای به نذر را موجب قرار گرفتن در معرض آمرزش، پرهیز از کم فروشـی را موجب عـدم زیان و ورشکسـتگی، نهی از آشامیـدن شـراب را به خاطر پاك بودن از پلیـدی، دوری جسـتن از قذف (تهمت ناروای جنسـی) را انگیزه‌ای برای جلـوگیری از لعن و نفرین، پرهیز از دزدی را مـوجب حفـظ عفت و پاکـدامنی قرار داد و خداونـد شـرك ورزیـدن نسبت به خـود را از آن جهت حرام فرمـود که بنـدگان در بنـدگی خـود نسـبت به ربوبیّت او اخلاـص پیشه کننـد،پس «از خداوند بدان گونه که شایسته است، پرهیز داشته باشید و تقوا پیشه کنید و جز در حال مسلمانی از دنیا نروید!» و خدا را در آنچه که شما را بدان امر می‌کند و آنچه که نهی می‌کند، فرمانبرداری کنید! زیرا «فقط بندگان بینا و دانا از خداوند خوف و ترس دارند».

۸. ای مردم بدانید من فاطمه دختر محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هستم

ثُمَّ قـالَت: اَیُّهـا النّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَـةُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ صَـلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم، اَقوُلُ عَوداً وَ بَـدْءاً وَ لا اَقوُلُ غَلَطاً وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً: «لَقَـدْ جاءَکُم رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِـکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّم حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنینَ رَؤوفٌ رَحِیمٌ» (۲۳۷)، فَاِنْ تَعزُوهُ وَ تَعرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِکُمْ وَ اَخا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِکُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ صَـلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم، فَبَلَّغَ الرِّسالَـةَ صادِعاً بِالنِّذارَةِ، مائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِکِینَ ضارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَکْظامِهِمْ داعِیاً إلی سَبیلِ رَبِّه بِالحِکمَةِ وَ المَوعِظَةِ الحَسَـنَةِ، یَکْسِـرُ الْاَصنامَ وَ یَنْکُتُ الْهامَ حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلُّوا الدُّبُرَ، حَتّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَ اَسْفَرَ الحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ نَطَقَ زَعِیمُ الدِّینِ وَ خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطِینِ وَ طاحَ وَ شِیظُ النِّفاقِ و انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشِّقاقِ.

آنگاه فرمود: ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد. سخنانی حساب شده و دارای آغاز و انجام می گویم، بیهوده و یاوه سخن نمی گویم و کاری که انجام می‌دهم، درست است و ناروا نیست: «پیامبری از خود شما برایتان آمد، آنچه که شما را به زحمت می‌انداخت، بر او دشوار بود، نسبت به (خیر و صلاح) شما تمایل شدید داشت و به ایمان آورندگان مهربان و دلسوز بود» اگر حسب و نسب او را بدانید و بشناسید او را پدر من می‌یابید، نه پدر هیچ یک از زنان شما، و برادرِ پسرعموی من و نه برادرِ پسرعموی هیچ یک از مردان شما، و چه خوب افتخاری است که انسان منسوب به او باشد. درود خداوند بر او و خاندانش باد! آن حضرت رسالت خویش را ابلاغ و بیم و انذار و اندرز خود را اظهار و از مسلک و روش مشرکان برکنار بود، کمر آنان را شکست و حلقوم ایشان را فشرد و با حکمت و پند نیکو ایشان را به راه پروردگارش دعوت فرمود، بتها را شکست و گردنفرازان را سرکوب کرد تا اینکه جمع ایشان شکست خورده پا به فرار گذاشتند، شب پرده سیاهش را از چهره صبحگاهان به یک سو زد و حق و حقیقت راستین آشکار شد، رهبر دین لب به سخن گشود و هوی و هوس شیاطین فرو نشست، فرومایگان منافق نابود شدند و گره‌ها و عقده‌های کفر و اختلاف گشوده شد و منحل گشت.

۹. شما مردمی ضعیف و ذلیل بودید که توسط پدرم عزیز شدید

وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَةِ الْاِخْلاصِ فِی نَفَرٍ مِنَ الْبِیضِ الْخِماصِ وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مُذْقَةَ الشّارِبِ وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قُبْسَةِ الْعَجْلانِ وَ مَوْطِیءَ الْاَقْدام، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْوَرَقَ، اَذِلَّةً خاسِئِینَ، «تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ» (۲۳۸).

شما به همراه گروهی از سپیدرویان پاک نهاد (پارسیان) (۲۳۹) گویای کلمه اخلاص شدید و حال آنکه بر لب پرتگاه گودال جهنّم بودید. به خاطر ضعف و ناتوانی شما، هر کس که از راه می‌رسید، می‌توانست شما را نابود کند، جرعه‌ای برای هر تشنه و طعمه‌ای برای هر گرسنه و آتش گیره هر شعله‌ای بودید، زیر پای دیگران له شده بودید، آبهای گندیده آمیخته به بول شتر می‌آشامیدید و پوست دباغی نشده حیوانات و برگ درختان را می‌خوردید، ذلیل و توسری خور بودید، و «از آن وحشت داشتید که دیگران از اطراف به شما هجوم آورند».

۱۰. در هنگام جنگها حضرت علی علیه‌السلام خاموش کننده آن بود و شما فرار می‌کردید و منتظر نزول بلاها بر ما بودید؟

فَاَنقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ و تَعالی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، بَعدَ اللّتَیّا وَالَّتِی، وَ بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمَ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ، «کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللَّهُ» (۲۴۰) اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّیْطانِ وَ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ، قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، فَلا یَنْکَفِیءُ حَتّی یَطَاَ صِماخَها بِاَخْمَصِهِ وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، مَکْدُوداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللَّهِ، قَرِیباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَیِّدِ اَوْلِیاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً، مُجِدّاً کادِحاً، وَ اَنْتُمْ فی رِفاهِیَةٍ مِنَ الْعَیْشِ وادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخبارَ وَ تَنْکُصُونَ عِندَ النِّزالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ.

خداوند تبارک و تعالی شما را به وسیله حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از آن گرفتاریها نجات داد،اما نجاتی بعد از حوادث بزرگ و کوچک و بعد از دست و پنجه نرم کردن با مردان دلیر و گرگان عرب و شورشیان اهل کتاب «هرگاه که آتشی برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش کرد» و یا اگر شیطان خواست سرکشی کند و یا زورگویی از مشرکین خودی نشان دهد برادرش علی را به کام آنها می‌فرستاد، علی دست از درگیری و جنگ بر نمی‌داشت مگر اینکه آنان را گوشمالی داده شراره‌های آن آتش را با شمشیر خود خاموش می کرد، او در راه خدا رنج دیده و در انجام دستوراتش کوشا و به رسول خدا نزدیک و نسبت به اولیای خدا سرور بود. آستین همّت را بالا زده، خیر خواه، کوشا و در پیگیری کار تلاشگر و ساعی بود و شما

(در همان شرایط) در آسایش و رفاه به سر می‌بردید، به فکر خود بودید و از نعمتها بهره‌مند، آسوده و بی‌خیال در کمین ما نشسته که اوضاع چگونه می‌چرخد (و کی علیه ما خواهد شد) و گوش به زنگ، در آنجا که قرار آسایش بود، زودتر از دیگران بر زمین نشسته و آن هنگام که جنگ و کشتار می‌شد، پا به فرار می‌گذاشتید.

۱۱. چرا بعد از پیامبر پیرو یک شیطان فرومایه پست شدید

فَلَمَّا اخْتارَ اللَّهُ لِنَبِیِّه دارَ اَنْبِیائِهِ و مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَ فیکُمْ حَسِیکَةُ النِّفاقِ وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ و نَطَقَ کاظِمُ الْغاوِین وَ نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلِّینَ وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلِینَ فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ راْسَهُ مِنْ مَغْرِزِهِ هاتِفاً بِکُمْ، فَاَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِیبِینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فِیهِ مُلاحِظِینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً وَ اَحْمَشَکُمْ فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُم وَ اَوْرَدْتُمْ غَیْرَ شِرْبِکُمْ، هذا وَ الْعَهْدُ قَریبٌ و الْکَلْمُ رَحِیبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لمَّا یُقْبَر، ابْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، «اَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّم لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ». (۲۴۱)

هنگامی که خداوند خانه پیامبران و آرامگاه برگزیدگانش را برای پیامبرش اختیار کرد (پیامبر رحلت فرمود) خار نفاق در میان شما ظاهر و جامه دین کهنه شد و ساکت گمراهان به سخن آمد و گمنامی از گروه پست نابغه شد و شتر اهل باطل بانگ برآورد و در میدانهای شما به جولان در آمد و شیطان در حالی که ندایتان می‌داد سرش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و شما را عمل کننده به دعوتش یافت و برای فریب خوردن در کنار خود ملاحظه کرد. پس به آزمایش شما پرداخته از شما خواست (که به دستوراتش) قیام کنید. پس شما را بی‌وزن و ناچیز دید. تحریکتان کرد، زود به خشم آمدید. نتیجه آن شد که بر غیر شتر خود داغ زدید و به آبشخوری که حقّ دیگری بود، وارد شدید (مقام خلافت و ولایتی را که حقّ دیگری بود، غصب کردید) این تغییر و تحریف به هنگامی انجام شد که چیزی از دوران رسول خدا نگذشته، و زخم به استخوان رسیده گسترش پیدا کرده، و جراحت بهبود نیافته و هنوز پیامبر دفن نشده بود. شما شتاب کرده وانمود کردید که خوفِ فتنه و آشوب می‌رود. «آگاه باشید که خود در فتنه سقوط کرده‌اید و دوزخ، کافران را احاطه کرده است».

۱۲. مقابل جسارتهای شما مانند کسی که نیزه‌ای در شکم دارد صبر می‌کنیم

فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ وَ کَیْفَ بِکُمْ وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ؟ وَ کِتابُ اللَّهِ بَیْنَ اَظهُرِکُمْ. اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، وَ زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، اَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟ «بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً» (۲۴۲) «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ» (۲۴۳). ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلّا رَیْثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفرَتُها وَ یَسْلَسَ قِیادُها، ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُون وَقْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجِیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ، وَ اِطْفاءِ اَنْوارِ الدِّینَ الْجَلِیِّ وَ اِهْمادِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تُسِرُّونَ حَسْواً فی ارْتِغاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِی الْخَمَرِ وَالضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمُدی وَ وَخْزِ السِّنانِ فِی الْحَشا وَ اَنْتُم تَزْعُمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا، «اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» (۲۴۴) اَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی تَجَلّی لَکُمْ کَالشَّمسِ الضّاحِیَةِ اَنّی ابْنَتُهُ.

پس دور است از شما، شما را چه شده است؟ و به کجا می‌روید و چه بیراهه می‌روید؟! در حالی که کتاب خداوند پیش روی شماست، مسائلش روشن، دستوراتش درخشان، نشانه‌های آن روشن و منوّر، مُحرّمات و نواهی اش آشکار و فرامینش واضح است، شما آن را پشت سر انداختید، آیا تصمیم دارید از آن دست برداشته چشم پوشی کنید؟ و یا می‌خواهید بر خلاف آن حکم نمایید؟ (که این) «برای ستمگران جایگزین بدی است» «و هر کس دنبال دینی غیر از اسلام برود، هرگز از او پذیرفته نیست و در آخرت از زیانکاران است.» پس شما چندان صبر نکردید که سرکشی این فتنه فرو بنشیند و گرفتن مهار این ستور رمیده آسان گردد و شروع

به افروختن شعله‌ها و جرقّه‌هایش کرده سپس باد آن را فرا گرفت و آوای شیطان گمراه کننـده را پاسـخ مثبت داده در پی خاموش کردن انوار درخشان دین نورانی و نابود کردن سنّتهای پیامبر برگزیده برآمدید، وانمود کردید که کف روی شیر را می‌گیرید، در حالی که تمامی شیر را نوشیدید (چیزی را نشان دادیـد و غیر آن عمل کردیـد) و نسبت به خانـدان پیامبر دورویی و نفاق به خرج دادید، در همان حالی که در کمین ایشان (و غصب حقّ آنان) بودید. ما در مقابل شما همچون کسی که دستش بر لبه کارد گذاشته و یـا نیزه‌ای در امعـاء و احشـایش فرورفته، صبر و پایـداری می‌کنیم. شـما پنداشـته‌اید که مـا را ارثی نیست،آیـا از دسـتورات دوران جـاهلیت پیروی می‌کنیـد؟ برای مردمی که اهـل یقین و ایماننـد، چه کسـی از خداونـد بهـتر دسـتور می‌دهـد و داوری می‌کنـد؟ آیا نمی‌دانید؟ آری بلکه بر اینان بسان خورشید درخشان روشن است که من دختر پیامبرم.

۱۳. استدلال به آیات قرآن برای ارث بردن از پدرش رسول گرامی اسلام

اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ اَ اُغْلَبُ عَلی اِرْثِی یَا ابْنَ اَبی قُحافَةَ! أفی کِتابِ اللَّهِ اَنْ تَرِثَ اَباکَ وَ لا اَرِثَ اَبی؟! «لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً» (۲۴۵) اَفعَلَی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهورِکُمْ اذ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۲۴۶) وَقالَ فیما اقْتَصَّ مِن خَبَرِ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا علیهما السلام اذْ قالَ: «رَبِّ فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعقُوبَ» (۲۴۷) وَقالَ: «وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ» (۲۴۸) وَ قالَ: «یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ» (۲۴۹) وَقالَ: «انْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ» (۲۵۰) وَزَعَمْتُمْ اَلّا حِظْوَةَ لِی وَ لا ارْثَ مِنْ اَبی وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا (۲۵۱).

ای مسلمانان! آیـا من نسبت به گرفتن ارث خود بایـد مغلوب شوم؟ای پسر ابی قحـافه! آیا در کتاب خداونـد آمـده است که تو از پـدرت ارث ببری و من از پـدرم ارث نبرم؟!تو مطلب نـاروا و سـخن نامنـاسبی گفته‌ای. آیا عمـداً کتاب خـدا کنار گذاشـته و پشـت سرتان انداخته‌ایـد در حالی که قرآن می‌گوید: «سـلیمان از داود ارث برد». و در آنجا که داسـتان یحیی بن زکریا را بازگو می‌کند و می‌گویـد: «پروردگارا! از سوی خودت جانشـینی به من ببخش که از من و از خانـدان یعقوب ارث ببرد» و نیز فرموده: «خویشاوندان برخی نسـبت به برخی دیگر در کتاب خداونـد اولی و مقـدّم می‌باشـند.» و نیز فرموده: «خداونـد درباره فرزنـدانتان به شـما سـفارش می‌کنـد که پسـر دو برابر دختر سـهم ببرد.» و نیز فرموده: «اگر مـالی را از خود بر جای گـذاشت برای پـدر و مادر و خویشاونـدان به گونه خیر و شناخته شده و معروف وصیّت کند و این برای پرهیزکاران کاری درست و شایسته است.» شما پنداشته‌اید که من بهره‌ای نداشته، از پدرم ارث نمی‌برم و هیچ رابطه و پیوندی بین ما نیست.

۱۴. سه سؤال بیدار کننده

اَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِآیَةٍ اَخرَجَ مِنها اَبی؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ اَهْلُ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ وَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟! اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَ ابْنِ عَمِّی، فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً، تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَنِعْمَ الحَکَمُ اللَّهُ، وَالزَّعِیمُ مَحَمَّدٌ وَالمَوْعِدُ الْقِیامَةُ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ ما تَخْسِرُونَ وَ لا یَنفَعُکُمْ اذْ تَنْدَمُونَ، «وَ لِکُلِّ نَبَاءٍ مُستَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعلَمُونَ مَنْ یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیه وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقِیمٌ». (۲۵۲)

آیا خداونـد اختصاصاً برای شـما آیه‌ای فرسـتاده که پدرم را از آن اسـتثناء کرده باشد؟ و یا اینکه می‌گویید اهل دو ملّت از یکدیگر ارث نمی‌برنـد و من و پدرم اهل یک ملّت و آیین نیستیم؟!! و یا شـما خود را نسـبت به عام و خاص قرآن از پدر و پسـر عمویم علی علیه‌السـلام داناتر می‌دانید؟پس این شـما و این فَدَک که همچون شتر مهار کشـیده و بار کرده در اختیار شـما باشد و روز واپسـین و رسـتاخیز تو و آن (فَدَک) با هم روبرو خواهیـد شد. خداوند بهترین داور، محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بهترین رهبر، و قیامت

هنگامه وعده و قرار است، در آن روز زیانی که نموده‌اید مشاهده خواهید کرد، و در آن هنگام پشیمانی سودی ندارد.

«هر رویدادی را جایگاهی است و بزودی خواهید دانست که بر چه کسی عذاب خوار کننده فرود آمده و شکنجه‌ای پایدار وارد خواهد شد» (از آیه چنین استفاده می‌شود که: همچون قصه گنهکاران نوح علیه‌السلام هم غرق می‌شوید و به هلاکت می‌رسید و هم عذابی جاودانه در انتظارتان است).

۱۵. آنگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به سوی انصار نظر افکنده و فرمودند: چرا در حقّ من سستی می‌کنید؟!

یا مَعاشِرَ الْفِتْیَهِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّهِ وَ اَنْصارَ الْإِسلامِ!ما هذِهِ الْغَمِیزَهُ فِی حَقِّی وَ السِّنَهُ عَنْ ظُلامَتِی، أما کانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم اَبِی یَقُولُ: «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ؟ سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانَ ذا اِهالَهٍ وَ لَکُمْ طاقَهٌ بِما اُحاوِلُ، وَ قُوَّهٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ! اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، فَخَطْبٌ جَلیلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْیُهُ وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ وَ اَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَیْبَتِهِ وَ کُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ وَ اَکْدَتِ الْآمالُ وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ وَ اُضیعَ الْحَریمُ وَ اُزیلَتِ الْحُرمَهُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَهُ الکُبْری، وَ الْمُصِیبَهُ الْعُظْمی لامِثْلُها نازِلَهٌ وَ لا بائِقَهٌ عاجِلَهٌ اَعْلَنَ بِها کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فِی اَفْنِیَتِکُمْ فِی مَمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ هِتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَهً وَ اِلْحاناً وَ لِقَبلِهِ ما حَلَّ بِاَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ: «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلّا رسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ». (۲۵۳)

ای گروه جوانمرادان و ای بازوان ملت و یاوران اسلام، این ضعف و سستی در حق من، و این سهل انگاری و خواب آلودگی، نسبت به ستمی که بر من روا شده، برای چیست؟ آیا رسول خدا پدرم نمی‌فرمود: حرمت هر کس باید در فرزندش حفظ شود. چه زود و با عجله حادثه‌ای را پدید آوردید و چه با شتاب بیراهه رفتید! و حال آنکه شما توانایی و نیروی کافی در جهت دستیابی به هدف من را دارید آیا می‌گویند محمّد مُرد؟!! آری مرگ او مصیبتی بزرگ بود که اثر آن همه جا را گرفت و شکافش آشکار گردید، و پیچیدگی آن همه گیر شد، و روی زمین با غیبتش تیره گشت. و ستارگان در مصیبتش گرفته شدند و آرزوها به آخر رسید. و کوهها فروتنی کرد. و حریمها درهم شکست و حرمتها به هنگام مرگش درهم ریخت به خدا سوگند این بلای بزرگ و مصیبت عظیمی است که بلایی همانند آن نیامده و مصیبتی مانند آن نازل نگشته است این کتاب خدای عزوجل در خانه‌های شماست که در صبح و شام بلند و آهسته و به صورت عادی و یا با لحن مطبوع می‌خوانید که می‌گوید: قبل از پیامبر هم حادثه قطعی مرگ بر پیامبران گذشته جاری شده است: «و نیست محمّد جز اینکه پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند (و رفته‌اند) پس اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته خود (جاهلیت) برمی‌گردید؟ (و مرتد می‌شوید) و یقیناً هر کس به گذشته‌اش برگردد هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

۱۶. شما قدرت نظامی آن را دارید که حق مرا باز پس بگیرید

اَیْهاً بَنِی قیلَهَ، أ اُهْضَمُ تُراثَ اَبِیَه وَ اَنْتُمْ بِمَرْأی مِنِّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُبْتَدأٍ وَ مَجْمَعٍ؟! تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَهُ وَ تَشْمُلُکُمُ الْخَبْرَهُ، وَ اَنْتُم ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّهِ وَ الْاَداهِ وَ الْقُوَّهِ وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّهُ، تُوافیکُمُ الدَّعْوَهُ فَلا تُجیبُونَ وَ تَأْتِیکُمُ الصَّرْخَهُ فَلا تُغِیثُونَ وَ اَنْتُمْ مَوصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَالصَّلاحِ، وَ النُّجَبَهُ الَّتِی انْتُجِبَتْ، وَ الْخِیَرَهُ الَّتِی اخْتیرَتْ، قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ فَلا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ حتی دارَتْ بِنا رَحَی الْاِسْلامِ وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَیَّامِ، وَ خَضَعَتْ نُعَرَهُ الشِّرْکِ وَ سَکَنَتْ فَوْرَهُ الْاِفْکِ وَ خَمَدَتْ نِیرانُ الْکُفْرِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَهُ الْهَرْجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، فَاَنّی جُرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ وَ اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْاِیمانِ؟ «ألا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوکُمْ اَوَّلَ مَرَّهٍ أتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ

اَنْ تَخَشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ». (۲۵۴)

ای وای، ای قوم اوس و خزرج (فرزندان قیله دختر کاهل)! آیا میراث پدرم بلعیده شود در حالی که شما مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید و آغاز و فرجام کار به شما برمی‌گردد و زمام امور در دست شماست؟! آوای ستمدیده، شما را احاطه کرده و از هر جهت از قضیّه آگاهید، شما نفرات و توان و نیرو دارید، ابزار و وسایل در دست شما و اسلحه و تجهیزات در اختیارتان است، فریاد ستمدیده را می‌شنوید و پاسخ نمی گویید و آه و ناله‌اش به گوشتان می‌رسد و به فریادش نمی‌رسید، با اینکه مشهور به رزم آوری و معروف به خیر و صلاحید، برگزیدگان جامعه و اشراف قومید، شما با اعراب جنگیده و رنج و زحمت بسیاری متحمّل شده‌اید، با امّتها درگیر شده گردنفرازان را بر زمین زدید، نه ما دست بردار بودیم نه شما، همیشه و در هر حالتی هر دستوری که به شما دادیم، پیروی کردید تا اینکه سنگ آسیای اسلام به گردش آمده روزگاران به ثمر رسید، شرک از خروش ایستاد، طغیانِ تهمت و ناروا فرونشست، و آتش کفر به خاموشی گرایید، آشوب و فتنه آرام و نظام دیانت منسجم گردید، پس از روشنی و وضوحِ راه به کدام سمت منحرف شده و بعد از آشکار شدن حق چه چیزی را می‌خواهید پنهان کنید؟!پس از آنکه قدم برداشته‌اید چرا می‌لغزید و به عقب بر می گردید؟ و پس از ایمان چرا مشرک می‌شوید؟! «آیا با مردمی که پیمانهای خود را شکسته و برای بیرون کردن پیامبر تصمیم گرفته‌اند، نمی‌خواهید بجنگید با آنکه جنگ را آغاز کرده‌اند؟ آیا از آنان می‌ترسید، با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده و دین را باور کرده‌اید؟.»

۱۷. هشدار بر شما که رفاه‌طلبی شما را خانه نشین کرده است

اَلا قَد اَری اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَ خَلَوْتُم بِالدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّیقِ بِالسِّعَةِ فَمَجَجْتُمْ ما وَعَیْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ فَ «اِنْ تَکفُرُوا اَنتُمْ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جَمیعاً فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ» (۲۵۵).

اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلی مَعْرِفَةٍ مِنِّی بِالْخَذْلَةِ الَّتِی خامَرَتْکُمْ وَالْغَدْرَةِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبکُمْ، وَلکِنَّها فَیضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَیْظِ وَ خَوَرُ الْقَنا، وَ بَثَّةُ الصُّدُورِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ. فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ، نَقِبَةَ الْخُفِّ، باقِیَةِ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللَّهِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ مَوصُولَةٌ بِنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفئِدَةِ، فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ؛ «وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ» (۲۵۶).

وَ اَنَا ابْنَتُهُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدیدٍ «فَاعْلَمُوا اِنَّا عامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (۲۵۷).

آگاه و هوشیار باشید! هشدار بر شما (۲۵۸)، من شما را می‌بینم که به خوش گذرانی و تن‌پروی روی آورده‌اید و کسی را که شایسته دخل و تصرف در کارهاست کنار زده‌اید و به تن‌پروری و راحت‌طلبی در گوشه‌ای آرام تن داده‌اید. و از فشارها و سختیها (ی مسؤولیت) به فضای باز بی‌احساس روی آورده‌اید.

آنچه را از ایمان فرا گرفته بودید از دهان بیرون انداختید و آن شربت گوارایی را که به آسانی فرو برده بودید قِی کردید و بدانید که «اگر شما و تمام افراد روی زمین کافر شوند خداوند بی‌نیاز و ستوده است.»

آگاه باشید (هشدار بر شما) آنچه را که گفتم، با آگاهی کامل نسبت به انگیزه یاری نکردن شما و نیرنگ و حقّه بازی‌های شما بود که دلهایتان را فرا گرفته و با قلب و روحتان درهم آمیخته است. این سخنان، خروشی بود که از جان برآمد و آهی بود که از خشم و غیظ من برخاسته از بی‌تابی و توانفرسایی من حکایت می کرد، شِکوه از دلتنگی کرده بدین وسیله اتمام حجّت نمودم، پس این شما و این شتر خلافت، بر آن سوار شده بتازید؛ امّا بدانید که پشتش زخمی، پایش لنگان، ننگ و عارش جاودان، و نشان خشم الهی بر آن خورده و رسوایی‌اش همیشگی، و به آتش جانگداز و سوزان الهی متّصل است که بر دلها اثر می گذارد و لهیب آن جانسوز است (و نه مانند آتش دنیا که فقط ظاهر را می‌سوزاند و به قلب و روح کاری ندارد)، آنچه را که انجام دهید، پیش روی پروردگار بوده و او ناظر و بیناست «و به زودی ستمگران خواهند دانست که به چه جایگاهی باز گشت می کنند.»

من دختر پیامبر هشدار دهنده شمایم که از عذاب سرسخت پیش رویتان شما را بیم می‌داد.

«پس هرکاری که می‌خواهید انجام دهید که ما هم کار خود را انجام خواهیم داد و شما منتظر باشید که ما هم منتظریم.»

سخنان حضرت زهرا علیها السلام که بدینجا رسید، ابوبکر چنین پاسخ داد:

ای دختر رسول خدا! پدرت نسبت به مؤمنان مهربان بود و با بزرگواری رفتار می‌کرد، دلسوز و با محبّت بود، نسبت به کافران (همچون) عذابی دردناك و کیفری بزرگ بود. ما اگر بخواهیم کسی را به او نسبت دهیم جز تو هیچ یک از زنان را دختر او نمی‌دانیم و برادرِ شوهر تو بود و کس دیگری (افتخار) برادری وی را کسب نکرد. او را بر دیگر خویشاوندان خود ترجیح داده و در هر کار مهمّی یاری می‌کرد.

شما را فقط سعادتمندان دوست می‌دارند و جز افراد شقی و بدبخت کسی با شما دشمنی نمی‌کند شما خاندان پاك حضرت رسول و برگزیدگان منتخب خدا می‌باشید شما راهنمای ما به سوی خیر و رهبر ما به سوی بهشت هستید. و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران، در گفتارت صادق و در تیزهوشی و خردمندی سابقه دار می‌باشی، حقّ تو از تو گرفته نشده و گفتارت را کسی تکذیب نکرده و به خدا سوگند که من از نظریّه و رأی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تجاوز نکرده‌ام. آن حضرت فرمود: از ما گروه پیامبران کسی ارث نمی‌برد و طلا و نقره و خانه و ملك و املاکی از خود به ارث نمی‌گذاریم. بلکه کتاب، حکمت، دانش و نبوّت را به یادگار و ارث می‌گذاریم. هر آذوقه‌ای که از ما باز ماند، به ولیّ امر بعد از ما مربوط می‌شود که هرگونه صلاح دید، حکم کند. ما آنچه را که شما در نظر دارید در راه خرید اسلحه و ساز و برگ جنگی خرج کرده‌ایم تا به وسیله آنها مسلمانان با کافران هم آورد باشند و به جهاد علیه آنان برخاسته با سرکشان و یاغیان و تبهکاران مبارزه کنند در این تصمیم‌گیری عموم مسلمانان شرکت داشته، اجماع کرده‌اند و این تنها من نبوده‌ام که تصمیم گرفته باشم و نسبت به این نظریه، استبداد رأی نداشته‌ام. این موضع من است، و این اموال من در اختیار توست. چیزی از تو دریغ نداشته، نمی‌خواهیم اندوخته کنیم و به تو ندهیم. تو بانوی زنان امّت پدرت و شجره طیبه نسبت به فرزندانت می‌باشی. از تصرّف در اموالت جلوگیری نشده است و از اصل و فرع سرمایه ات چیزی کاسته نمی‌شود در آنچه که در اختیار شخص من است و از اموال من به شمار می‌آید، هر دستوری که بفرمایید اجرا می‌شود. آیا شما صلاح می‌دانید که من در این مورد خلاف دستور پدرت حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عمل کنم؟!

۱۸. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ ابوبکر چنین فرمود:

سُبْحانَ اللَّهِ! ما کانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً وَ لا لِاَحْکامِهِ مُخالِفاً بَلْ کانَ یَتَّبِعُ اَثَرَهُ، وَ یَقْفُو سُوَرَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اعْتِلالاً ـ عَلَیْهِ بِالزُّورِ وَ هذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبِیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فِی حَیاتِهِ. هذا کِتابُ اللَّهِ حَکَماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً، یَقُولُ «یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (۲۵۹) «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» (۲۶۰) فَبَیَّنَ عَزَّوَجَلَّ فِیما وَزَّعَ عَلَیْهِ مِنَ الْاَقساطِ وَشَرَّعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَالْمِیراثِ، وَ اَباحَ مِنْ حَظِّ الذُّکْرانِ وَ الْاُناثِ ما اَزاحَ عِلَّةَ الْمُبطِلِینَ وَ اَزالَ التَظَنِّی وَ الشُّبُهاتِ فِی الْغابِرِینَ، کَلّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ». (۲۶۱)

سبحان اللَّه پاك و منزّه است خداوند! هیچ گاه رسول خدا از کتاب خدا روی گردان و نسبت به احکام او مخالف نبود، بلکه پیرو قرآن و سوره‌های آن بود. آیا شما بر نیرنگ و فریب اجماع کرده بهانه‌های دروغین بر او بسته‌اید؟ این کار شما پس از رحلت آن حضرت، مانند همان فتنه‌ها و غائله‌هایی است که در زمان زنده بودن آن حضرت برای هلاکتش انجام می‌شد. این کتاب خدا که داوری دادگر است و بیان آن حلّ و فصل می‌کند (دعوی ما را) که می‌فرماید: درخواست زکریا از خداوند آن بود که به او فرزندی بدهد و گفت: (آن فرزند) «وارث من و آل یعقوب باشد.» و یا در جای دیگر می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد.» بنابراین، خداوند متعال در آنچه که توزیع و تقسیم کرده، سهم هر کسی را تعیین و مقدار واجب و حتمی از میراث را مشخص ساخته است،

سهم پسران و دختران را به گونه‌ای واضح و روشن بیان داشته، بهانه جوییِ یاوه‌سرایان را باطل ساخته و از بدگمانی و شبهه افراد وامانده در آینده جلوگیری نموده است. نه، چنین نیست، «بلکه شما خودتان را گول می‌زنید و نفوس شما کاری (قبیح) را برایتان با جلوه‌ای زیبا نمایش داده است. و من بردباری و صبری نیکو و جمیل خواهم کرد و بر آنچه که شما توصیف می‌کنید، از خداوند کمک می‌جویم!.»

ابوبکر با شنیدن این فرمایش، چنین گفت: خداوند و رسولش راست گفته‌اند و دختر پیامبر نیز درست می‌گوید. تو معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، رکن دین و سرچشمه برهان و دلیل می‌باشی. حق گویی تو را بعید نمی‌شمرم و سخنانت را ناروا نمی‌دانم. اینک این مسلمانانند که می‌توانند بین من و تو داوری کنند. آنچه را که بر عهده گرفته‌ام عهده دار گشته‌ام. نه زور گفته‌ام و نه استبداد داشته و نه تنها خود تصمیم گرفته‌ام. اینان بر این کار گواه و شاهدند.

۱۹. حضرت زهرا علیها السلام روی به مردم کرده فرمود:

مَعاشِرَ النَّاسِ الْمُسْرِعَةِ اِلی قِیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَةِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ «اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها» (۲۶۲) کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ ما اَسَأْتُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ، فَاَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ، وَ لَبِئسَ ما تَأَوَّلْتُمْ، وَ ساءَ ما بِهِ اَشَرْتُمْ وَ شَرَّ ما مِنْهُ اعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَّنَ. وَاللَّهِ. مَحْمِلَهُ ثَقِیلاً، وَ غِبَّهُ وَ بِیلاً. اذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ وَ بانَ ماوَراءَهُ الضَّراءُ «وَ بَدَأ لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ» (۲۶۳) وَ «خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبطِلُونَ». (۲۶۴)

ای مردمی که شتابان به گفتار باطل روی آورده کار زشت زیانبار را با دیده اغماض نگریسته و آن را پذیرفته‌اید! «آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند (نمی‌کنید) یا اینکه قفل بر در دلهایشان (یتان) است؟» نه چنین نیست، بلکه کارهای زشتتان بر دلهایتان نقش بسته، (جایی برای خیراندیشی و تفکّر صحیح باقی نگذاشته است) گوشها و چشمهایتان را از شما گرفته است و چه بد جایی برگشتید و چه بد موضع گرفتید، به بد چیزی اشاره کرده‌اید و به معاوضه نامناسب و بدی رضا داده‌اید. به خدا سوگند، هنگامی که پرده‌ها به یک سو زده شود، بارَش را سنگین و پیامدش را خطرناک خواهید یافت و زیان و ضرر به دنبال خواهد داشت و از پروردگارتان آنچه را که حساب نمی‌کردید و به ذهنتان نمی‌آمد، برایتان آشکار خواهد شد «و در آن هنگام آنها که بر باطل هستند، زیان خواهند دید.»

۲۰. سپس روی به قبر رسول اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نمود و فرمود:

۱. قَدْ کانَ بَعْدَکَ اَنْباءٌ و هَنْبَثَةٌ
لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَم تَکْبُرِ الْخَطْبُ
۲. اِنّا فَقَدْناکَ فَقْدَ الْاَرْضِ وابِلَها
وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُم وَ قَدْ نَکِبُوا
۳. وَ کُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزِلَةٌ
عِندَ الْاِلهِ عَلَی الْاَدْنَیْنِ مُقْتَرِبٌ
۴. اَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمْ
لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ
۵. تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنا

لَمّا فُقِدْتَ وَ کُلَّ الاَرْضِ مُغْتَصَبٌ

۶. وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِهِ

عَلَیْکَ تُنْزَلُ مِنْ ذی الْعِزَّةِ الْکُتُبُ

۷. وَ کانَ جِبْرِیلُ بِالْآیاتِ یُونِسُنا

فَقَدْ فُقِدْتَ فَکُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجِبٌ

۸. فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادَفَنا

لَمّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ

۹. اِنّا رُزِئْنا بِما لَم یُرْزَءْ ذُوشَجَنٍ

مِنَ الْبَرِیَّةِ لا عَجَمٌ وَ لا عَرَبُ (۲۶۵)

۱. ای پدر بزرگوارم بعد از تو حوادث و فتنه‌ها برپا شد که اگر تو شاهد آن بودی چنین نمی‌شد.

۲. چون از میان ما رفتی ما مثل زمینی شدیم که باران نبیند. پدرم، قوم تو مختل و منحرف شده‌اند تو شاهد آنها باش که به چه نکبتی افتاده‌اند.

۳. خاندان و اهل بیت هر شخصی که در پیشگاه خداوند قرب و منزلت داشت در بین مردم محترم بود بغیر از ما که احترام ما را نگه نداشتند.

۴. ای پدر عزیز: آنان که در سینه‌های خود کینه تو را پنهان داشتند چون شما رفتید و بین شما و ما، خاک حائل شد آن کینه‌ها را آشکار ساختند.

۵. هنگامی که تو از دنیا رفتی، مردم با تندی و بی‌رحمی با ما رفتار کردند و آنچه از زمین در دست ما بود از ما غصب کردند (عرصه را بر ما تنگ کردند).

۶. شما ماه شب چهارده ما و چراغ زندگانی ما بودی. به نام تو از آسمان جبرئیل با وحی و کتاب فرود می‌آمد.

۷. جبرئیل به وسیله آیات قرآن کریم مونس ما بود و با فوت شما تمام خیر و برکت از دست رفت.

۸. ای کاش پیش از شما من مرده بودم و چون شما رفتی کتاب خداوند معنی دیگری شد.

۹. ای پدر بزرگوار، در مرگ شما آن چنان مصیبت و اندوهی به ما رسید که به هیچ اندوهناکی از مردمان عجم و عرب نرسیده بود.

۲۱. سپس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ساکت شد و به خانه برگشت و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر در خانه در انتظار او بود تا جمال زهرا علیها السلام بر او طلوع کند. وقتی حضرت به خانه رسید و قرار گرفت به مولا فرمود:

یا ابْنَ اَبی طالِب! اِشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنینِ! نَقَضْتَ قادِمَةَ الْاَجْدَلِ، فَخانَکَ ریشُ الْاَعْزَلِ، هذَا ابْنُ اَبی قُحافَةَ، یَبْتَزُّنی نُحَیْلَةَ اَبی وَ بُلْغَةَ ابْنِی، لَقَدْ اَجْهَرَ فِی خِصامِی وَ اَلْفَیْتُهُ اَلَدَّ فِی کَلامِی، حَتَّی حَبَسَتْنِی قَیْلَةُ نَصْرَها وَالْمُهاجِرَةُ وَصْلَها وَ غَضَّتِ الْجَماعَةُ دُونِی طَرْفَها فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَةً وَ عُدْتُ راغِمَةً، اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ اَضَعْتَ حَدَّکَ اِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَافْتَرَشْتَ التُّرابَ، ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا اَغْنَیْتَ باطِلاً وَ لا خِیارَ لِی، لَیْتَنِی مِتُّ قَبلَ هَنِیَّتِی وَ دُونَ زَلَّتِی، عَذِیرِیَ اللَّهُ مِنْکَ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً وَیْلایَ فِی کُلِّ شارِقٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَتِ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی اَبِی وَ عَدْوایَ اِلی رَبِّی، اللَّهُمَّ اَنْتَ اَشَدُّ قُوَّةً وَ حَوْلاً وَ اَحَدُّ بأساً وَ تَنْکِیلاً. فَقالَ اَمِیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام: لا وَیلَ عَلَیْکَ، الْوَیْلُ لِشَانِئِکِ نَهْنِهی عَنْ وَجْدِکِ یَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ فَما وَنَیْتُ عَنْ دینی وَ لا اَخْطَأْتُ مَقْدوری، فَاِنْ کُنْتِ تُرِیدِینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ وَ ما اَعِدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللَّهَ،

فَقالَتْ: حَسْبِیَ اللَّهُ، وَ أَمْسَکَتْ.

ای پسر ابوطالب! چرا مانند طفل در شکم مادر پرده نشین شده‌ای و چون کودک خانه نشین گشته‌ای؟! تو بودی که تیر صفت از کمان پر می‌کشیدی و شاه پرهای بازهای بلند پرواز را درهم می‌شکستی اینک این پسر ابی قحافه به ظلم و ستم هدیه و عطای پدرم، و قوت و معیشت فرزندانم را می‌رباید و با من به دشمنی برخاسته است و در سخن گفتن با درشتی با من مجادله می‌کند تا جایی که انصار ما را یاری نمی‌کنند و مهاجرین ریسمان محبت و دوستی ما بریده‌اند و مردمان دیگر در حق ما چشم پوشی کرده‌اند نه دافعی دارم نه حامی. با دلی پر از خشم بیرون رفتم و با حالی افسرده برگشتم. آن روز که لبه شمشیر خود را بکار نینداختی همان روز خویشتن را خانه نشین کردی، روزی که حق تو را ضایع کردند سرت را پائین انداختی تو آن کس بودی که گرگان عرب را شکار می‌کردی اکنون چه شده است که خانه‌نشین شده‌ای.

از من گوینده‌ای را دور نکردی و باطلی را از من برنگرداندی من که قدرت و اختیاری بَر دفاع از خود ندارم ای کاش قبل از این جفا و سستی و قبل از آنکه به چنین خواری مبتلا شوم مرده بودم (شما نظاره کنید که فاطمه مظلومه چگونه عقده‌های دل خود را با أوّل مظلوم عالم بیان می‌کند چون می‌بیند پناهگاهی غیر از حضرت علی ندارد) از اینکه با تو این گونه سخن می‌گویم در نزد خداوند عذر می‌خواهم وای بر من در هر صبح و عصر که پدر و تکیه گاه خود را از دست دادم و قوت و نیروی بازوی من سست شد من شکایت به پیش پدر گرامیم می‌برم و از خداوند دادخواهی می‌نمایم.

بارالها، خداوندا، قوّت و قدرت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر.

در این لحظه امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیگر طاقت شنیدن شکوای حضرت زهرا علیها السلام را نیاورد و فرمود:

ای فاطمه عزیز من! ویل و عذاب بر تو نیست بلکه بر دشمنان تو می‌باشد. ای دختر برگزیده جهانیان، و ای باقیمانده پیامبر آخرالزمان من در امر خویش سستی نورزیدم و در طلب حق تو کوتاهی نکردم اگر مقصد تو قوت و روزی است که می‌دانی خداوند ضامن روزی می‌باشد و کفیل روزی شما مأمون و محفوظ است و آنچه خداوند برای شما آماده کرده افضل از آن می‌باشد که از شما قطع کردند خداوند را کافی بدان.

پس حضرت زهرا سلام اللّه علیها فرمودند «حسبی اللّه» و خاموش شدند. (۲۶۶)

گفتار علماء و بزرگان درباره عظمت این خطبه

۱. علاّمه مجلسی قدس سره: این خطبه شیوا را که از ناحیه بانوی زنان، حضرت زهرا علیها السلام صادر شده و فکر خطیبان مبرّز و سخنور را به خود مشغول داشته، موجب بهت و حیرت ایشان شده است، توضیح می‌دهیم. (۲۶۷)

۲. علامه محقق اِرْبِلِی قدّس سرّه: سخنرانی آن حضرت، سخنوران بلیغ را سرگردان و فصحا را ناتوان کرده است ... این گفتار، از خطبه‌های زیبا و بدیع است که پرتوی از نور نبوّت آن را در برگرفته و شکوفه‌ای از گلستان رسالت در آن دیده می‌شود. (۲۶۸)

۳. علامه سید محمّد تقی رضوی قمی قدّس سرّه ...: زبان ادیبان و سخنوران از سرودن چنان خطبه‌ای و کمتر از آن عاجز، و عقل حکیمان و خردمندان از ادراکِ کُنه آن ناتوان است. چگونه چنین نباشد؟ در حالی که از زبان مقام عصمت الهیّه سرزده، از مشکاهٔ و جایگاه مشعل نبوّت مصطفویه درخشیده، از گنجینه اسرار مرتضویه جلوه‌گری کرده، از گلستان زهرای زکیه شکوفا گشته و از چشمه سار حکمت ربّانیه جوشیده است. (۲۶۹)

۴. مولی محمّد علی تبریزی انصاری: اگر این خطبه بر کوههای برافراشته ایراد می‌شد آنها را خاشع و فرو ریخته می‌دیدی. هر چند در آن دلهای سختی که به سان سنگ و یا سخت‌تر از آن بود، تاثیری نکرد و آن گفتاری است که از کلام آفریدگار فروتر، و از کلام آفریدگان فراتر...

نسبت این خطبه به کلمات فصیح دیگر، به سان ستارگان نورانی آسمان در مقابل سنگهای سیاه روی زمین است ... و اثر را با مؤثرش سنخیّت می‌باشد، این کلمات از پاره تن پیامبر، همسر امیرالمؤمنین و چکیده نبوت و عصاره فتّوت، صدیقه کبری و انسیه حوراء، چشمه و منبع نور، مادر امامان برگزیده و سروران بزرگوار، بانوی زنان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صادر شده است. (۲۷۰)

فصل ششم أشعار فَدَکیّه

خطبه حضرت زهرا علیها السلام «حاج غلامرضا سازگار»

به نام رحمان و رحیم خدا
لب به سخن وا کنم از ابتدا
حکایت از محشر کبرا کنم
ترجمه خُطبه‌ی زهرا کنم
بعد نبی پاسخ حقِّ نمک
غصب خلافت شد و غصب فَدَک
عصمت حق، فاطمه دُخت رسول
کُفوِ علی، ام ابیها بتول
غصب فَدَک، دوری روی پدر
بی کسی شوهر و قتل پسر
شُعله شد و از دل او سر گرفت
مُهر سکوت از لب خود برگرفت
ناله به دل،اشک به چشم تَرَش
رو به سوی مسجد پیغمبرش
زنان هاشمی به دنبال او
محو کمال و مات اجلال او
در پس پرده حجاب ایستاد
ناله زد و آه کشید از نهاد
پای صدای ناله فاطمه
ریخت به هم نظام مسجد همه
گریه زمام خود ز کف داده بود
مدینه در تلاطم افتاده بود
صدای گریه شد چو کم کم خموش
به خطبه فاطمه دادند گوش
عصمت حق لب به سخن باز کرد

بدین عبارت سخن آغاز کرد

حمد خدا راست به انعامها

شکر بر او زان همه الهامها

ستایش او را که ز لطف و کرم

پیش قدم شد به عطای نعم

گسترده نعمت الوان بسی

منّت جودش به سر هر کسی

نعمت پی در پی او پیش پیش

از عدد و طاعت و اوهام بیش

پای چنین سفره آراسته

شکر ز ما، حمد ز ما خواسته

شکر طلب کرد که گیرد زوال

حمد ز ما خواست که بخشد کمال

پس به جزای شکر و حمد و ثنا

کرد دو چندان کرمش را به ما

لبم به توحید گواهی دهد

که صدق و اخلاص الهی دهد

دل را سازد بخدا متصّل

چراغ عقل را کند مشتعل

اوست فراتر به جمال و کمال

از نگه و از سخن و از خیال

عالم هستی ز عدم ساخته

ساخته و بسته و پرداخته

این همه صورت که به عالم نگاشت

نقشه ز اندازه و الگو نداشت

گشت به قدرتش جهان پایدار

داد فزونی همه را بی‌شمار

او که بدین خلقت حاجت نداشت

سود بر او این همه صورت نداشت

جز به ثبوت حکمت و قدرتش

و ز پی فرمانبری و طاعتش

خواست که فرمان عبادت دهد

دعوت فرماید و عزّت دهد

می‌خرد از بنده خود در حساب

طاعت و عصیان به ثواب و عقاب

بعد ستایش خدای ودود

بر پدرم شخص محمّد درود

آنکه خدا کرد ورا انتخاب

پیشتر از رسالت آن جناب

خواند و پسندید بدین شوکتش

پیشتر از ولادت و بعثتش

در آن زمانها که جهان وجود

در عدم و تیرگی و غیب بود

بهر کمال امر و انجام کار

از طرف ذات خداوندگار

بعثت آن عبد مؤیّد رسید

حکم رسالت به محمّد رسید

دید پیمبر همه در اختلاف

هر که گرفته است طریقی خلاف

آن به بُتش ساجدُ این عبد نار

قوم دگر منکر پروردگار

تا که خداوند کریم ودود

ظلمتشان را به محمّد زدود

پرده ز چشم دلشان برگرفت

ابر ضلالت ره دیگر گرفت

خاست نبی بهر هدایت بپا

کرد بشر را ز ضلالت رها

چشم و دل کور بشر باز شد

دوره روشنگری آغاز شد

راهبری کرد به دین قویم

خواند شما را به ره مستقیم

تا که بفرمان خدای ودود

کرد ز تن روح محمّد صعود

روح وی از رأفت و از اختیار

گشت رها از تعب روزگار

همره خیل ملک آن مقتدا

رفت به رضوان به جوار خدا

بر پدرم درود حیّ مبین

رسول و برگزیده بود و امین

مرضی حق حضرت خیرالأنام

بر او درود و برکات و سلام

الغرض آن عبد خدایی صفات

کرد سوی مسجدیان التفات

گفت عباد اللّه در امر و نهی

حمل کنندگان اسلام و وحی

معتمد و امین حق بین هم

مبلّغین او به سوی اُمَم

بقیهٔ اللّهش زعیم شماست

این سند عهد قدیم شماست

اوست کتابی که به حق ناطق است

بنام قرآن، به سخن صادق است

نورش در اوج درخشندگی

شعاع آن را همه تابندگی

بُرهانش بر همگان آشکار

باطن آن چو ظاهرش نور بار

تابع آن را سوی جنّت برند

به پیروانش همه حسرت برند

دست توسل سوی قرآن برید

تا حُجج اللّه ورا بنگرید

ذکر شده به آیه‌هایش تمام

واجب و مستحب، مُباح و حرام

ادلّه و برهانش سر به سر

روشن و کافی از برای بشر

اوست قوانین خدا در خطاب

که آمده جمع شما را کتاب

ایمان را قرار داده خدا

تا کند از شرک، بشر را رها

برای تنزیه، ز هر کبر و ناز

حکم نماز آمد از بی‌نیاز

زکات بر تزکیه نفس خواست

روزه به تثبیت خلوص شماست

حجّ بود از برای تحکیم دین

عدل برای وحدت مسلمین

طاعت ما برای حفظ نظام

واجب شد بر همه خاص و عام

امامت ماست در اجرای دین

مانع از تفرقه مسلمین

جهاد بر عزّت و وارستگی است

صبر برای اجر شایستگی است

برای اصلاح بشر از خطا

امر به معروف به او شد عطا

نیکی فرزند به مادر و پدر

پیش عقوبت خدا شد سپر

بر صله رَحِم خدا حکم داد

تا که شود جمع طوایف زیاد

برای حفظ حرمت خون، قصاص

یافته از جانب حق اختصاص

وفا به نذر است به فرمان او

موجب آمرزش و غفران او

تا نشود حق کسی کاسته

کیل به هر بیع و شرا خواسته

نهی شده بنده او از شراب

کآن همه رجس است و پلید و عذاب

منع شده گناه تهمت بسی

تا نشود موجب لعنت کسی

حرمت دُزدی شده تا خاص و عام

دامنشان پاک بُود از حرام

شرک حرام آمده تا پاک پاک

پیش خدا بنده نهد سر به خاک

کمال تقواست شما را پناه

پس همه پرهیز کنید از گناه

از ره تقوی به خدا بگروید

مباد روز مرگ کافر شوید

امر خدا را همه اجرا کنید

ز نهی او یکسره پروا کنید

آنکه خود آگه بود از خیر و شر

می کند از خشم الهی حذر

باز ندا داد به مردم همه

گفت بدانید منم فاطمه

فاطمه‌ام آری بابم نبی است

آخر و آغاز کلامم یکی است

بستگیم هست به وحی اله

نیست به فعل و سخنم اشتباه

رسولی از سوی خدای شما

آمده از شما برای شما

بار غم شما به دوشش عظیم

به مؤمنین رئوف بود و رحیم

معرفت و بینشتان خود گواست

کو پدر من نه زنان شماست

بن عمّ من بر او برادر بود

نه این شرف ز مرد دیگر بُود

به که چه نیکوست مرا نسبتش

درود حق بر وی و بر عترتش

او که خود ابلاغ رسالت نمود

زبان به اندرز و نصیحت گشود

ز مشرکین رو سوی معبود بُرد

شکستشان داد و گلوشان فشرد

به حکمت و منطق نیکو جدا

خواند بشر را به طریق خُدا

بُتان شکست و بتگران را فکند

تا که پراکنده به هر سو شدند

رفت شب و صبح سیاهی زُدود

رهبر دین لب به تکلّم گشود

بانگ شیاطین همه جا شد خموش

ماند لب منافقین از خروش

گسسته شد سلسله‌های نفاق

بریده شد ندای کفر و شقاق

شما به اخلاص گشودید لب

همره رو سفیدهای عرب

شما که بودید حقیر و تباه

گرسنگانی به لب پرتگاه

چو خوردن آب و غذا دشمنان

به سویتان گشوده دست و دهان

عُمرِ شما جرقّه‌ای بود و بس

زیر لگدها همه چون خار و خس

شرابتان ز آب گندیده بود

غذایتان برگ خزان دیده بود

تغذیه از پوست حیوانتان

لرزه ز بیم خصم، بر جانتان

تا به محمّد که ز حیّ ودود

بر وی و آلش صلوات و درود

از پس ارشاد شما روز و شب

دید بسی محنت و رنج و تعب

گاه ز گرگان عرب در عذاب

گاه ز سرکشان اهل کتاب

جنگ به هر صحنه که آتش فکند

شد به ستم چو شاخ شیطان بلند

افعی فتنه چو دهن باز کرد

او به علی درد دل ابراز کرد

رو به سوی برادر خویش بُرد

به کام اژدهای جنگش سپرد

علی دمی خسته نشد از قتال

داد به خیل سرکشان گوشمال

به تیغ آن مجاهد سخت کوش

شراره‌های فتنه می‌شد خموش

علی به حق همیشه پابند بود

مطیع فرمان خداوند بود

به مصطفی همدم و همراه بود

سید اولیای اللّه بود

ناصح و ثابت قدم و سخت کوش

شما همه در طلب عیش و نوش

روی زمین غرق نعم در امان

تا چه کند چرخ به ما خاندان

منتظر سختی ما در ملال

دائم در حال فرار از قتال

تا که رسول خویش را کبریا

بُرد به دارالشرف انبیا

او به دیار اصفیا جا گرفت

بین شما نفاق بالا گرفت

جامه دین کهنه شد و کاسته

گمره گمرهان بپا خواسته

پست‌ترین شد به شما پیشتاز

در طلب فتنه دهن کرد باز

او به شما چیره و شیطان دون

کرد ز مخفی گه خود سر برون

خواند شما را و شما از ستم

یک سره گفتید به پاسخ نَعَم

آنچه که او خواست شما آن شدید

دشمن ما، حامی شیطان شدید

داغ زن اشتر دیگر شدید

راهی آبشخور دیگر شدید

هنوز پیمان نبی تازه بود

به گوشتان ز وحی آوازه بود

جراحت زخم فراقش به دل

نرفته جسم پاک او زیر گل

ز بیم فتنه، فتنه‌ها ساختید

خویش به چاه فتنه انداختید

روز جزا با شرری بس عظیم

به کافران احاطه دارد جهیم

هیهات از شما که کافر شوید

چه می‌کنید و به کجا می‌روید؟

پیش روی شما کتاب خداست

امور آن ظاهر و حُکمش رساست

پرچم نورانی او استوار

اوامر و نواهیش آشکار

راه خود از خدا جدا ساختید

قرآن را پشت سر انداختید

یا شده تسلیم کتابی جدا

وای به ظالم از عذاب خدا

هر کس آرد به جز اسلام دین

زو نپذیرند به طور یقین

سعی و تلاشش همگی بی‌ثمر

نیست بر او غیر زیان و ضرر

صبر نکردید در آن صحنه‌ها

رام شود مرکب این فتنه‌ها

باد زن آتش سوزان شدید

شیطان را بنده فرمان شدید

در پی خاموشی و تضعیف دین

پای فشردید به تخفیف دین

عهد شما با نبی از یاد رفت

هستی تان یک سره بر باد رفت

ای به زبان حق، دلتان را نفاق

کرده به مخفی گه خود اتفاق

آل نبی را همه دادید سیر

از سر نیزه‌ها به فرمان غیر

ما چو کسی که رفته تیغش به دست

بر گلویش نیزه فرو رفته است

به ذات معبود توکّل کنیم

صبر نمائیم و تحمّل کنیم

نیست مرا ارث گمان کرده‌اید

روی به جاهلیت آورده‌اید

کیست که بهتر ز خدای مُبین

حکم کند برای اهل یقین

چو مِهر تابنده عیان بر شماست

که فاطمه دُخت رسول خداست

آیا ساکتید ای مسلمین

که حق من غصب شود این چنین؟

پور ابو قحافه غالب شود

ارث مرا به زور صاحب شود

یا بن ابی قحافه این ناروا

آمده باشد به کتاب خدا؟

تو ببری از پدرت ارث و من

منع ز ارث پدر خویشتن

وه که چه قانون بدی ساختید

قرآن را پشت سرانداختید

ارث نبی نص کتاب خداست

قصّه داود و سلیمان گواست

این زکریاست که وقت دعا

گفت خدایا پسری ده مرا

تا ببرد ارث ز جاه و حِشَم

از من و ذُرّیه یعقوب هم

و ز اولو الارحام خدا گفته باز

هست به یکدیگرشان امتیاز

باز شما را به کتاب مبین

توصیه فرموده خدا این چنین

هر چه که میراث به دختر رسد

بر پسر از آن دو برابر رسد

قرآن گوید که به ترک جهان

بر پدر و مادر و بستگان

به نیکی و خیر وصیّت کنید

که حق متقین رعایت کنید

آیا من از پدرم مصطفا

بهره ندارم به گمان شما؟

آیا آیه‌ای است خاص شما

کزان خدا کرده نبی را جُدا؟

آیا من نه دخترم زان پدر

یا ز دو ملّتیم ما یک دگر؟

آیا ما جدا از این اُمتیم

من و محمّد نه ز یک ملّتیم

آیا در خصوص قرآن سرید

از پدر و شوهر من برترید

این شتر خلافت، اینش زمام

بتاز با سرعت هر چه تمام

بتاز تا روی به حشر آوری

کیفر کار خویش را بنگری

روز جزا خدا وکیل من است

خاتم انبیا کفیل من است

روز زیان روز پریشانیت

می‌ندهد سود، پشیمانیت

چون به شما روز جزا روی داد

جایگهی هست به هر رویداد

خود همه بینید به قعر جحیم

کیست معذّب به عذاب الیم؟

نسل جوان که بازوی ملّتید

ذخیره‌های مکتب واُمتید

چه شد که در سکوت بنشسته‌اید

لب ز دفاع من فرو بسته‌اید

مگر نداده پدرم آگهی

اَلْمَرءُ یُحْفَظُ فی وُلدِهِ

یعنی احترام هر پاک خو

بسته به احترام فرزند او

چه زود قول او فراموش شد

غفلت با شما هم آغوش شد

شما توانید در این ماجرا

بازستانید حقوق مرا

آیا این است شما را دلیل

مات مُحمَّدٌ فخطبٌ جلیل

رشته اتّصال از این غم گسیخت

خاک مصیبت به سر خلق ریخت

سینه اُمّید در این غم شکافت

چاره آن را نتوان باز یافت

ظلمت بر اهل زمین چیره شد

روی همه ستارگان تیره شد

ریخت فرو در غم او کوهها

شکسته شد حریمها را بها

گشت در این فاجعه ارتحال

حُرمت اهل بیت او پایمال

قسم به عزّت خدای بزرگ

مصیبت اوست بلای بزرگ

مصیبتی که مثل آن در جهان

نیامده فرود از آسمان

این خبری بوده که پروردگار

گفته به قرآن مجید آشکار

همان کتابی که میان شماست

آیاتش ورد زبان شماست

بلند و آرام به هر صبح و شام

تلاوتش کنید با احترام

مرگ رسل بوده ز روز ازل

مشیّت خدای عزّوجل

گفت خدا نیست محمّد مگر؟

رسول از جانب حق بر بشر

پیمبران پیش از او مُرده‌اند

رو به سوی دار بقا بُرده‌اند

اگر بمیرد آن رسول جلیل

و یا شود به دست دشمن قتیل

آیا از دین نگران می‌شوید؟

پیرو راه پدران می‌شوید

هر آنکه از دین خدا بازگشت

کرده به دین پدران بازگشت

زیان نه هرگز به خدا می‌رسد

به شاکرین زود جزا می‌رسد

ای پسران مام (۲۷۱) دو انجمن

آیا بلعیده شود حق من

شما که بر ناله من ناظرید

گوش فرا داده همه حاضرید

مجمعتان راست توان قیام

گشته برای همه حجّت تمام

یکسره بی‌شبهه گواهید حال

که حق فاطمه شده پایمال

از چه نشستید شما را به دست

اسلحه و قدرت پیکار هست

دعوتتان می‌کنم و بی‌هُشید

ناله من شنیده و خامُشید

ای همه موصوف به جنگاوری

وی شده معروف به دین پروری

به خیر و نیکی و وفا منتخب

جنگیده با عجم و با عرب

کرده تحمّل بلا بارها

ستاده در هجوم پیکارها

به طاعت ما همه بودید راه

تا که ز ما گرفته مکتب قوام

سینه ایام پر از شیر شد

کفر فرو ماند و زمین گیر شد

تهمت و افتراء فراموش شد

شراره‌های کفر خاموش شد

ریشه هرج و مرج بر باد رفت

نظام داد آمد و بیداد رفت

چه شد که بعد از آن همه آگهی

شدید گُم به وادی گمرهی

چرا به کار خویش سرگشته‌اید

چرا زدین خویش برگشته‌اید

لوای دین که بود بر دوشتان

فتاد و گردید فراموشتان

از پس اعلان وفا در خفا

دست گشودید به جور و جفا

پیش رُوید و به عقب تاختید

یکسره مشرک شده دین باختید

ندا دهد خدای حیّ مبین

الا نمی‌جنگید با ناکثین؟

که عهد خود شکسته، مرتد شدید

در پی اخراج محمّد شدید

آیا در هراس از دشمنید

ز حق بترسید اگر مؤمنید

الا، که می‌بینم در هر نگاه

شما گرفتید طریق رفاه

علی که در حکم سزاوار بود

واقف اسرار به هر کار بود

تا بگریزید ز پروردگار

زدید آن حجت حق را کنار

در طلب راحتی و تنبلی

جدا شدید از نبی و از علی

آنچه گرفتید ز کف باختید

گوهر خود به دور انداختید

اگر شما و جمله اهل زمین

کفر بورزید به حیّ مبین

خدا بُود از همگان بی‌نیاز

زبان به حمدش بگشایند باز

الا که من گفتم و دانم شما

گذشته کارتان ز اندرز ما

سُستی و پستی و سکوت و رفاه

کرده دگر قلب شما را سیاه

بود کلامم همه سوز درون

با شرر ناله‌ام آمد برون

در شرر نار دل افروختم

گفتم و فریاد زدم سوختم

خطبه من ناله از دل رهاست

اتمام حجّت من با شماست

این شتر خلافت و این شما

سخت بگیرید مهار ورا

او به جبین نشان باطل زده
زخم به پشت پاش تاول زده
مُهر غصب،بُوَد به پیشانیش
زشتی جاودانه ارزانیش
سوار آن تاخته سوی جهیم
احاطه‌اش کرده عذاب عظیم
آنچه که کردید بود آشکار
به محضر حضرت پرودگار
زود جزا دهد به ظالم نشان
که ظلم بر که می‌رساند زیان
منم همان دخت رسول مجید
که بیم تان داده ز نار شدید
شما و ظلم و ستم و خودسری
ما و تلاش و صبر و روشنگری
شما و ما در گرو کار خویش
منتظر حاصل رفتار خویش
سوز درون ریخت برون فاطمه
پاسخ او بود سکوت همه
هر چه که آمد به سر روزگار
بود از آن خامُشی مرگبار
دخت رسول و خطبه بی‌جواب
وای به خامُشان ز روز حساب
«میثم» را چه زَهره لب وا کند
ترجمه‌ی خُطبه زهرا کند
آنچه که گفتم به دفاع بتول
بار خدایا ز کرم کن قبول (۲۷۲)

خطبه فَدَکیّه – «محمّد علی مردانی»

حمد سزد قادر بخشنده را
خالق انوار درخشنده را
آنکه همه خلقت عالم از اوست
جوهره هستی آدم از اوست
لوح قلم کرسی و ارض و سما

مهر و سپهر و فلک و ماسوی

ساجد حقند، نبات و جماد

آتش و آب و شجر و خاک و باد

بعد ثنای صمد بی‌نیاز

احمد مرسل نبی سرفراز

هست سزاوار درود سلام

با همه عترت و آلش تمام

بعد تحیت به رسول خدا

شرح دهم واقعه‌ای جانگزا

راوی این واقعه عبداللهست

این سخن از سبط رسول اللهست

او ز پدر نقل روایت کند

از علی این گونه حکایت کند

چون سخن از غصب فَدَک گفته شد

فاش یکی فتنه بنهفته شد

فاطمه آن عصمت پاک خدای

فاطمه آن آینه حق نمای

فاطمه آن گوهر بحر شرف

در گرانمایه دین را صدف

شمسه ایوان جمال و جلال

نیره کامله ذوالجلال

فاطمه آن دره تاج رسول

عاقله فاضله یعنی بتول

همچو پدر شد سوی مسجد روان

هشته سر اندر قدمش آسمان

سلسله در سلسله بودش به راه

خیل زنان زهره صفت گرد ماه

گویی ظاهر شده ختم رسل

جانب مسجد شده آن عقل کل

شد به حرم بانوی بیت الحرم

فاطمه طاهره محترم

دختر پیغمبر والا تبار

همسر حیدر ولی کردگار

آن که بود کوثر و تسنیم از او

آن که قلم یافته تعلیم از او

با همه عز و جبروت و وقار

شد به پس پرده نهان پرده‌دار

داشت ابابکر به منبر مکان

با همه اصحاب ز خرد و کلان

مظهر احمد ز جگر زد خروش

قلزم قهر نبی آمد به جوش

گشت قیامت بجهان آشکار

رفت ز انصار و مهاجر قرار

ناله کنان صیحه زنان مرد و زن

مسجد گویی شده بیت الحزن

بانوی اسلام چو آرام شد

صید سخن در کف او رام شد

حمد و ثنا و صلوات و درود

خواند خدا را و پدر را ستود

بار دگر بانگ نوا شد بپا

از سخن دخت رسول خدا

غنچه توحید دهن باز کرد

معنی کوثر سخن آغاز کرد

بانوی اسلام از این احتجاج

خواست نهد بر سر اسلام تاج

زد به عدو بانگ که هشیار باش

رفت ز ره قافله بیدار باش

گفت سخن به ز در آبدار

در خور محبوب خداوندگار

مسجد پیغمبر و احباب او

مرکز دانشگه اصحاب او

مهبط جبریل و مقام خلیل

محکمه‌ای بی‌بدل و بی‌بدیل

مطلب او روشن و مقصد پدید

مدرک او نص کتاب مجید

خصم نبی مدعی دادگاه

عصمت کبرای خدا دادخواه

بود سوی خالق سرمد سجود

خواند به پیغمبر و آلش درود

پس سوی حضار ز راه عتاب

کرد در آن محکمه زهرا خطاب

کای ز خدا بی‌خبران العجب

کور دلان خیره سران العجب

خانه اسلام به امر خدا

گشت چو بر دست پیمبر بنا

چون پدرم باب نبوت گشود

غیر علی یار و ندیمش که بود

نور فروزان امام مبین

در نظر مردم اهل یقین

هست چو خورشید فلک تابناک

نیست بر او از گذر ابر باک

احمد مرسل که رسول خداست

بر همه خلق جهان رهنماست

هست عیان بر همه افکار او

کوشش و جانبازی و افکار او

با صفت و شیوه پیغمبری

کرد شما را سوی دین رهبری

داشت چراغی به فرا راهتان

تا شده روشن دل گمراهتان

بت بشکستید و مسلمان شدید

اهل سخن تابع قرآن شدید

حالی ایا مردم با داد و دین

ای همگان صاحب نفس امین

این من و این نص کتاب خدا

این من و این مجمع و این پیشوا

من نه مگر دختر پیغمبرم

من نه مگر فاطمه اطهرم

همسر من نیست مگر مرتضی

ابن عم احمد و شیر خدا

آن که بتان را ز حرم بر فکند

از همه ابطال عدو سر فکند

صِهر نبی آن که به گاه جدال

در صف اسلام نبودش همال

آن که نبی را بستودی به جان

داشتی از اهرمنش در امان

آن که به هنگامه‌ی خونین بدر

فارغ از اندیشه هر کید و غدر

گرد سر خاتم پیغمبران

بود چو پروانه همی پر زنان

لیک شما غرق نشاط و طرب

گرم صفا با امرای عرب

بر سرتان سایه زده سایبان

تا که بلایی رسد از آسمان

دهر به کام دل دشمن شود

خاک یتیمی به سر من شود

دامن همت به کمر زد علی

بر جگر خصم شرر زد علی

لیک شما را نبُد از کارزار

جز غدر و مکر و فریب و فرار

حال که پیغمبر آخر زمان

ز امر خدا دیده ببست از جهان

جامه دین پاره شد از خار و خس

دزد به تن کرده لباس عسس

جاهل گمراه به افسونگری

خاسته بر دعوی پیغمبری

چون شتر مست تکان داده دُم

تا شده باطل حق و حق گشته گم

داغ به غیر شتر خود زدید

عقل رها کرده رهی بد زدید

آتشی از کینه بیفروختید

خرمن دین را به عبث سوختید

مدّعیان شیوه شیطان کجا؟

سنّت پیغمبر پاکان کجا؟

جای کف شیر بخوردید شیر

روبه مکار شده شیر گیر

تا که چو من طایر بشکسته بال

قامت سروم شده از غم هلال

تا که یکی جاهل گم کرده راه

از سر بغض و حسد و اشتباه

غصب کند حق من خسته را

صید کند طایر پر بسته را

پس به ابابکر به پرخاش گفت

کای شده با شیوه ابلیس جفت

چیست که اینگونه خطا می‌زنی

تهمت بی‌جا به خدا می‌زنی

نیست سزاوار تو ای بوالفتن

امر خدا پشت سر انداختن

این نه مگر آیه قرآن بُوَد؟

وارث داود سلیمان بُوَد؟

قصه یحیی به کتاب خدا

شاهد ارث آمده بر انبیا

گر تو بدانی اولوالارحام را

سر فکنی این طمع خام را

آیه «یوصیکم» اگر خوانده‌ای

از چه چنین خنگ خطا رانده‌ای؟

«ان ترک خیراً» از بهر چیست؟

نصّ کتابست جواب تو چیست؟

چیست گمان تو ز غارتگری

آبروی خوش چرا می‌بری؟

جمله بدانید همه خاص و عام

هست علی صاحب قرآن تمام

کاشف اسرار خفی و جلی

بعد نبی نیست به غیر از علی

این تو و این اُشتر و این بارِاو

این تو و این رشته افسار او

خیز و بزن بار و بگیر و ببر
تا به صف حشر برِ دادگر
حاکم آن محکمه باشد اله
هست در او ختم رسل دادخواه
ماه چو در جلوه به صحرا شود
دزد سر گردنه رسوا شود
وای بر آن کو رهِ باطل سپرد
غیر ندامت ز بطالت نبرد
آتش نیران خدای احد
بر سر او خیمه زند تا ابد
من به تو اعلام خطر می‌کنم
آگهت از این همه شر می‌کنم
چونکه تو را نیست به حق دسترس
دست به نشتر مزن ای بوالهوس
ختم سخن را چو به هشدار کرد
پس روی خود جانب انصار کرد
کرد بدانها به توقّع نگاه
گفت که ای مردم آزادخواه
خانه اسلام مقام من است
این حرم از باب گِرام من است
آیه تطهیر به اکرام ماست
زینت آیات خدا نام ماست
من که مهین بانوی این خانه‌ام
وارث این منصب جانانه‌ام
چیست که اینگونه عذابم کنید
بعد پدر خانه خرابم کنید
شد ز شما دین نبی استوار
نیست به از این سند افتخار
بهر حضانت چو پرافراشتید
بیضه اسلام نگه داشتید
باب من اکنون ز جهان رخت بست
پشت فلک زین غم عظمی شکست
ای ز شما «قیله» سرافراز و شاد

مردمِ با مادرِ والا نژاد
می‌شنوید این همه فریاد من
شد به فلک در ره حق داد من
چون همه رزمنده و کند آورید
شیر ژیانید و غضنفر فرید
تابع فرمان پیمبر بُدید
پیشرو مردم دیگر بُدید
چیست که غافل ز خدا گشته اید
از هدف خویش جدا گشته اید
مستی و رخوت ز چه؟ غفلت چرا
در ره دین سستی همت چرا
آبروی خویش چرا ریختید
رشته وحدت ز چه بگسیختید
من به شما بانگ خطر می‌زنم
از غم اسلام به سر می‌زنم
عاقبت کفر و عناد و نفاق
نیست به جز ذلت و رنج و شقاق
آمده چون موسم غارتگری
کرده شما را ز حمیّت بری
اینک این اُشتر و این بار او
جمله چو هستید گرفتار او
بار دگر بر سر بارش نهید
تنگی زرین به کنارش نهید
لیک بدانید که این داغ ننگ
بر رُختان تا به ابد بسته رنگ
کار شما در بر چشم خداست
کیفر آن آتش خشم خداست
دختر والای بشیر و نذیر
کُفو علی سیّد صاحب سریر
دادِ سخن داد در آن انجمن
بست ز هر باب ره اهرمن
گرچه بلند است بنای ستم
آه ستمدیده از او نیست کم

بلبل باغ نبوی با امید

ختم سخن کرد به قید امید

تا مگر آن مردم دور از حساب

زان همه حجّت چه دهندش جواب

گفت ابابکر که ای پاک دین

دخت رسول مدنی امین

باب گِرام تو به اهل جهان

مشفق و غمخوار بُد و مهربان

یار ستمدیده و مظلوم بود

راهبر مردم محروم بود

احمد مرسل که حبیب خداست

باب تو و ابن عم مرتضی است

هست برابر به امام مبین

شیر خدا رهبر اهل یقین

داد ز تقوی به علی برتری

تا که رساندش به سر و سروری

گفت که انسان سعادت نصیب

با علی و فاطمه باشد حبیب

خصم علی خصم محمّد بود

خصمی او دشمن سرمد بود

بخت بد او را که به تو دشمن است

دشمن تو پیرو اهریمن است

آل نبی تاج سر عالمند

اشرف اولاد بنی آدمند

مشعل توحید به دست علی است

آب حیات از سر شست علی است

دخت نبی شمسه خوبان توئی

سیّده و سرور نسوان توئی

نیست به عالم چو تو کس راستگو

همچو تویی پاک دل و نیکخو

بر احد قادر یکتا قسم

حق خداوند تعالی قسم

می‌روم آن سان که نبی پا گذاشت

زان قدمی پیش نخواهم گذاشت

پیشرو قافله با اقربا

کذب نگوید ننماید خطا

قادر قهّار گواه من است

راه رسول است نه راه من است

گفت که از مکنت پیغمبران

ارث نماند دِرَمی در جهان

نه زر و نه نقره و نی دانه‌ای

نه حَشَم و خانه و کاشانه‌ای

غیر کتاب آنچه بماند به جا

حق بود از بهر اولوالامر ما

ارث پیمبر ز اولوا الامر اوست

آنچه کند بر حسب امر اوست

آنچه تو می‌جویی و خواهان شدی

آمدی و در طلب آن شدی

ما پی تجهیز سلاح و سپاه

بهره بجوئیم از او چندگاه

بنیه اسلام قوی‌تر کنیم

لشکر اسلام غنی‌تر کنیم

من ز خود این حکم ندادم چنین

بلکه بود با نظر مسلمین

اینک این حال من و مال من

هست به فرمان تو اموال من

نیست دریغ از تو مرا جان و مال

از تو نه پنهان بودم هیچ حال

سیّد نسوان جهان جز تو نیست

نخله طوبای جنان جز تو نیست

در شرف بحر فضائل توئی

نور هدی حجّت کامل توئی

حکم تو نافذ چو کلام خداست

لایق شأن تو سلام خداست

لیک تو مپسند کز این ماجرا

من بنهم قول نبی زیر پا

فاطمه چون این سخن از وی شنید

آه جگر سوز ز دل برکشید

گفت که یاَلْعجب این حرف چیست؟

این سخنان جز غدر و مکر نیست

وا اَسَفا این چه تبهکاری است

این چه فسونکاری و غدّاری است

آنکه از او غصب فَدَك می کنی

مدحتش از حقّ نمك می کنی

آنکه بود قول رسولش هدف

از چه کند حقّ بتولش تلف

قول رسول اللّه و قرآن یکی است

آنچه نبی گفته و یزدان یکی است

ختم رُسُل پیرو امر خداست

این سخن از قول پیمبر خطاست

بهر هلاکش به زمان حیات

دام فکندند محبّان لات

بعد وفاتش بود این دام و قید

تهمت و کذب و غدر و مکر و کید

اینك اَیا مردم دور از وفا

حاکم ما هست کلام خدا

او حَکَم بین حق و باطل است

ناطق قطعی حکم عادل است

بار دگر آیتی از ارث خواند

داد سخن داد و بسی در فشاند

از زکریای نبی کرد یاد

داغ به پیشانی باطل نهاد

بس سخن از فرقت یعقوب گفت

آنچه بباید ز بد و خوب گفت

گفت که جز صبر مرا چاره نیست

غیر خدا حامی بیچاره کیست؟

دید چو آن قوم ستم کیش را

هیچ نبینند مگر خویش را

نیست به جز ظلم و ستم کارشان

خاطرش آزرد ز آزارشان

گفت که ای مردم دور از ادب

فاطمه‌ام دخت رسول عرب

سوزم و سازم ز ستمهایتان

تا به صف حشر رسد پایتان

ختم سخن کرد به صبر جمیل

صبر و سکون خواست ز حی جلیل

زاده قحافه چو اینسان بدید

برق رضایت زد و چشمش پرید

با صَدَق اللَّه و صَدَق الرَّسُول

وصف نبی گفت و مدیح بتول

بار دگر لب به ثنا برگشود

گفت که ای عصمت ربّ ودود

معدن لطف و کرم و حکمتی

مشعل نور و شرف و رحمتی

پایه دین گوهر حکمت ز توست

بحر سخا چشمه حجّت ز تو است

هست کلام تو چنان درّ ناب

من به تو از نهی نگویم جواب

این من و این انجمن مسلمین

این تو و این قاطبه مؤمنین

من که چنین سلسله در گردنم

خویش به آتش ز چه رو افکنم

آنچه من از خوب و ز بد کرده‌ام

غصب فَدَك را نه ز خود کرده‌ام

عامه مردم که پناه منند

در همه احوال گواه منند

آن‌چه من از سود و زیان می‌کنم

کار برای همگان می‌کنم

نیست تو را چاره در این ماجرا

صبر کن و باش رضا بر قضا

زاده قحافه چو گفت این سخن

بار دگر فاطمه ممتحن

همچو نبی لب به سخن باز کرد

در بر مردم سخن آغاز کرد

کز چه در این راه خطا می‌روید

زین خط بیجا به کجا می‌روید

راه کج و کار بد و ناپسند

نیست شما را به خدا سودمند

آنکه در این راه دلیل شماست

در وحل افتاده ذلیل شماست

در ره او پای خِرَد در گل است

حمل چنین بار گران مشکل است

کرده قضا کور و کر و لالتان

از پی اندوختن مالتان

روز جزا پرده چو یکسو نهند

حاصل ما را به ترازو نهند

وای بر آن کس که در این کشتزار

کاشته بذری که نیاید به کار

هر که در این مزرعه بنمود کشت

می‌درود کشته چه زیبا چه زشت

آن که ره جهل و ضلالت گزید

گشت گرفتار عذاب شدید

هست حدیثی ز رُوات اَنام

آمده در سیره ابن هشام

دور ابابکر چو پایان گرفت

بانگ زدش مرگ و گریبان گرفت

راه ز هر سو به رخش بسته شد

شانه‌اش از بار ندم خسته شد

داس اجل رشته عمرش برید

جامه جان را ز تن او درید

گفت که هیهات که بگذشت کار

چون دم مرگ است و دم احتضار

خواست در آن لحظه دو تا پیرهن

هر دو بپوشید به جای کفن

عایشه‌اش گفت که جان پدر

هست تو را گنج و طلا و گهر

داده تو را دولت افزون خدا

از چه نخواهی کفنی پر بها

گفت ابوبکر به اندوه و درد

با دل پر حسرت و با روی زرد

آنچه مرا جمع شد از گنج و مال

نیست به جز مایه وزر و وبال

شد بدن من چو به خاک اندرون

ساعت دیگر همه چرکست و خون

حاصل دنیا که به جز مهل نیست

ای خنک آن کس که سرافراز نیست

خصمی پیغمبر والا تبار

هست یقین در دو جهان شرمسار

الغرض آن محرم اسرار حق

فاطمه آن مظهر انوار حق

رو سوی آرامگه باب کرد

شکوه بر آن مِهر جهانتاب کرد

گفت پدر خون رود از دیده‌ام

بسکه ز خصم تو ستم دیده‌ام

بعد تو ای سیّد ملک حجاز

گشت بپا فتنه و شد پرده باز

تا تو بدی پرچم دین باز بود

ملت اسلام سرافراز بود

رفتی و اهل تو پریشان شدند

امت تو پیرو شیطان شدند

بعد تو شد رنگ دگر آشکار

روز به چشمم شده چون شام تار

روی تو بد شمع شبستان ما

مهر فروزنده ایوان ما

عالمی از تو به نشاط و سرور

کرد جهان از تو همی کسب نور

چونکه خدا را به تو پیوند بود

مونس ما پیک خداوند بود

کاش که پیش از تو سپردیم جان

ای پدر ای یار ستمدیدگان

دست ستم هر که به ما می‌زند

بر سر او دست خدا می‌زند

تا که کنم خویش به قربان تو

اشک فشانم پی هجران تو

از غمت ای محور دین را مدار

هست جهان بشری داغدار

سرّ خدا بودی و محبوب حق

نور خدا بودی و مطلوب حق

رفتی و خیرات ز ما رخ نهفت

گشت سلیل تو به اندوه جفت

بعد توام ای پدر از عمر سیر

تنگ گرفته است به ما چرخ پیر

بهر حسین و حسنم دل فکار

شد ز دلم تاب و توان و قرار

بانوی خوبان جهان فاطمه

سیده جمع زنان فاطمه

از دل خود آتش حسرت فشاند

اشک غم از دیده به شدت فشاند

درد دل خود برِ بابا شمرد

همچو گل لاله ز داغش فسرد

مرغ حرم سوی حرمخانه شد

بانوی عصمت سوی کاشانه شد

شیر خدا مظهر پروردگار

می‌کشد اندر ره او انتظار

پرده نشین حرم کبریا

گفت که ای معدن سر خدا

از چه چنین خانه نشین گشته ای

دل ز جان شسته و بنشسته‌ای

پرده نشینی چو جنین در شکم

روی نهان کرده چنان متهم

شهپر مرغان بلند آشیان

بستی و بشکستی و دادی امان

لیک کنون زاغ و بط و ماکیان

کرده تو را زیر پر خون نهان

آنچه مرا بود ز ارث پدر

مهریه مادر و نان پسر

دشمن اسلام به زور و علن

غصب نمود از من و طفلان من

یافتم اینگونه که آن نابکار

با منش استیزه بود آشکار

عامه مردم همه از خاص و عام

جمله انصار و مهاجر تمام

قدر من غمزده نشناختند

جانب بیگانه بپرداختند

راه دفاع از همه جا بسته شد

رشته الفت همه بگسسته شد

با دو صد امید پی حق خویش

رفتم و گشتم ز ستم سینه ریش

تا تو ز کف تیغ بینداختی

با غم و اندوه و الم ساختی

تا بنهادی به زمین تیغ تیز

خصم برافراشت لوای ستیز

گرگ دغل را بدریدی چو شیر

نک مگست می‌زند ای شیر گیر

من همه خود گفته‌ام از گفتنی

سفتم در لیک چه در سفتنی

تیره دلان را سخن حق چه سود

حاصلم از گفته به جز غم نبود

گو چه کنم ای مه برج وقار

شد ز کفم چاره و از دل قرار

کاش که دست اجلم پیش از این

بردی و ظلمی نکشیدم چنین

یا علی این خود نه گناه من است

خالق من بر تو گواه من است

آه که از گردش شام و سحر
هر دمم از نو غمی آید به بر
بعد پدر بر من ماتمزده
خانه ویران شده ماتمکده
پشتم از این ماتم عظمی شکست
پای ز ره ماند و شد از کار دست
شِکوه برم نزد رسول کبار
دادرسم نیست به جز کردگار
بارخدایا چو تویی دادرس
ای ز تو فریاد به فریاد رس
دید علی شافع یوم الحساب
فاطمه را در تعب و التهاب
از پی آرامش آن نور حق
گفت که ای برده ز خوبان سبق
صبر کن و گریه بی‌حد مکن
از غم ایام تو دل بد مکن
حسرت و اندوه ز بد خواه توست
خالق پاک تو مددخواه توست
بشنو ایا دخت حبیب خدا
مام امامان، دُرِ بحرِ سخا
نیست کسی بعد خداوندگار
بر تو چو من در غم ایام یار
در ره اسلام به هر گیر و دار
بودم و هستم به خدا استوار
گسترش عدل شعار من است
سستی و اهمال نه کار من است
دانم ایا دختر خیر البشر
نیست تو را در پی روزی نظر
دعوی حق منشأ پیکار ماست
در دو جهان حق‌طلبی کار ماست
من که در این دار کفیل تو ام
عبد تو ام گرچه دلیل توام
آنچه کنون در ید فرمان توست

بهتر از آن قطع شده نان توست

پس بگو ای دختر ختم رسل

هست خدایم بس از این جزء و کل

فاطمه چون این سخن حق شنید

بحر خروشان به دمی آرمید

ساکت و آرام شد آن بحر جُود

برد برِ خالق یکتا سجود

گوهر یکدانه کانِ وقار

زد به جهان از تَفِ آهش شرار

گشت خمش لیک ز گفتار او

رفت ز بیداد گران آبرو

گشت خمش لیک از این احتجاج

بر سر اسلام زد از فخر تاج

خلق جهان شاد ز ارشاد اوست

تاج شرف بر سر اولاد اوست

خطبه آن شمسه برج حیا

هست درخشنده چو مهر سما

هست مهِ ملک حیا فاطمه

شافعه روز جزا فاطمه

چون به صف حشر قدم می‌نهد

بر زبر چرخ علم می‌نهد

خصمی او جای به نیران کند

شکوه ز اعدا بَرِ یزدان کند

هست جنان جان محبان او

هر که بود ریزه خور خوان او

می‌دهد از لطف به دستش برات

تا دهدش زآتش دوزخ نجات

هدیه «مردانی» افسرده حال

در برِ آن مظهر عزّ و جلال

نیست به جز دفتر اشعار او

حاصل عمرش بود آثار او

هست همه مدحتِ آل رسول

تا کند آن بانوی عُظمی قبول

هست همه مدح و رثای حسین

جان جهانی به فدای حسین

هدیه چو موری به سلیمان برد

قطره اشکی برِ عمان برد

مُهر چو بر دفتر او می‌نهد

تاج شرف بر سر او می‌نهد (۲۷۳)

فَدَک، غدیر، سقیفه – «حاج غلامرضا سازگار»

شهر مدینه با همه زیبایی و صفا

جولانگه ستم شده آبستن جفا

دشمن گرفته سخت کمین در لباس دوست

طرح هزار فتنه کشیده است در خَفا

مردم چون نقشها که به دیوار در سکوت

عترت غریب مانده و قرآن به زیر پا

نفس نبی ولیّ خدا بُرده سر به جیب

پُور ابوقحافه به منبر گرفته جا

زاغ سیاه و خرمن گل وامصیبتا

بیگانه جانشین نبی وامحمّدا

دندان برای غصب فَدَک کرده سخت تیز

قول دروغ بسته به پیغمبر خدا

اخراج از فَدَک شده عُمّال فاطمه

بی اطلاع فاطمه بی‌اذن مرتضا

گر اذن می‌گرفت خلیفه، گناه بود

یا آنکه بود حضرت دادار نارضا

اوّل فَدَک گرفت سپس خواست بیّنه

این بی‌عدالتی که شنیده است در قضا

غصب فَدَک نبوده روا از کسی که خود

پیراهن زفاف به سائل کند عطا

کفر است کفر خواستن شاهد از کسی

کو را خدا ستوده به تطهیر و هَل اَتا

هرگز روا نبود که شاهد طلب کند

آن هم ز روح بین دو پهلوی مصطفا

آن کو پیمبر از غضبش می‌کند غضب

وان کو شود به شادی او شاد کبریا

ظلم و ستم به حضرت او بود ناپسند

غصب حقوق حقّه او بود ناروا

بردند حق فاطمه را و به کذب محض

گفتند ارث می‌نگذارند انبیا

قول دروغ محض و خلاف کتاب حق

دادند فاش نسبت آن را به مصطفا

اوّل کسی که غصب فَدَک کرد از بتول

أوّل کسی که او به نبی بست افترا

داود ارث بهر سلیمان گذاشته

بوده است قصّه زکریا، گواه ما

دشمن دروغ گفت، شهادت دهد رسول

زهرا درست گفت، گواهی دهد خدا

آیا رسول و فاطمه‌اش از دو ملّتند؟

یا بود آیه‌ای که نبی بود از آن جُدا؟

یا آنکه بود دانش آنان به حکم حقّ

بالاتر از رسول و فراتر ز مرتضا

گر قول «لا نُوَرِّثُ» می‌بود از رسول

آن را نگفت با علی و فاطمه چرا

باور کنم که حضرت صدیقه و دروغ

باور کنم ز عصمت حق گفته خطا؟

زهرا دروغ گفت که روح صداقت است؟

یا آنکه کرد غصب فَدَک را ز ابتدا؟

پور ابوقحافه برد ارث از پدر

حقّ یگانه دخت پیمبر به زیر پا

ازا ین گذشته، بود فَدَک ملک فاطمه

فرموده بود شخص پیمبر بدو عطا

ارثی نبود تا بستانند از بتول

گیرم که بود این سخن ناروا، روا

آنکس که بست کذب به پیغمبر از ستم

وان کو که کرد غصب فَدَک از ره جفا

نگذاشت دخترش ز چه با ادعای ارث

در خانه رسول شود دفن مجتبا

او غاصب فَدَك شد و انكار ارث كرد

اين كرد روز دفن حسن ارث ادعا

تا حال كس نگفته كه يك دين و دو مرام

هرگز كسى نديده كه يك بام و دو هوا

بيت نبى به فاطمه‌اش ارث مى‌رسيد

زهرا چو رفت از حسنين است آن سرا

گرديد بى‌اجازه اولاد فاطمه

در بيت وحى دفن تن آن دو تن چرا؟

ور ارث نيست حق تمامى مردم است

بايد برون نمود از آن خانه آن دو را

گيرم كه بر خليفه خلاف كتاب حق

غصب فَدَك ز فاطمه مى‌كرد اقتضا

طبق كدام آيه قرآن حلال بود

بى حرمتى به خانه ناموس كبريا

اين قول من نه بلكه فريقين گفته اند

زهرا هماره زين دو نفر بود نارضا

خشم خدا و فاطمه و مصطفى يكى است

اين نكته را رسول خدا گفته بارها

آن كو امام خود نشناسد يقين كنيد

ميرد به جاهليّت، فرمود مصطفا

امام اوست كه زهرا امام خواند

او كيست جز ولى خدا شخص مرتضا

خوشبخت آنكه چنگ به حبل المتين زند

بيچاره آن كسى كه على را كند رها

زهرا به دوستى على تازيانه خورد

شيعه در اين طريق به او كرده اقتدا

اين ما و دوستى علىّ و طريق او

اين خصم تازيانه و دشنام و ناسزا

ما از على جدا نشديم و نمى‌شويم

صد بار اگر شود سرمان از بدن جدا

گفتا نبى حقيقت كلّ سيد رسل

گر ما سوا شوند همه از على سوا

حق جانب على بود و خلق باطلند

حجت تمام گشته از این قول بهر ما

دین از علی است همچو نبوت که از نبی است

حق با علی است زانکه جدا نیست با خدا

بیگانه با خداست به پیغمبرش قسم

هر کس که با غدیر وعلی نیست آشنا

قومی غدیریند و گروهی سقیفه‌ای

هشدار با که می‌روی و می‌روی کجا؟

هرگز غدیر را به سقیفه نمی‌دهم

کان جنّت ولا بود این دوزخ بلا

آنجا بنای دین به ولایت نهاده شد

اینجا لوای فتنه در اسلام شد بپا

روز غدیر گشت علی میرِ مؤمنین

روز سقیفه خانه نشین گشت مرتضا

باللَّه شکسته از لگد آن سقیفه شد

پهلوی دخت قافله سالار انبیا

شمشیری از سقیفه برون آمد و از آن

فرق علی به دامن محراب شد دوتا

روز سقیفه دست علی بسته شد به ظلم

روز سقیفه فاطمه شد پشت در فدا

روز سقیفه محسن زهرا شهید شد

تیر ستم به حنجر اصغر گرفت جا

روز سقیفه آتش صفّین بر فروخت

روز سقیفه جنگ جمل گشت ابتدا

روز سقیفه کرد معاویه سر بلند

روز سقیفه پاره شده قلب مجتبا

روز سقیفه مالک اشتر شهید شد

پشت علی ز ماتم عمّار شد دوتا

روز سقیفه خصم به شمشیر ظلم کشت

عَمْرو و سعید و میثم و حُجْر و رُشَید را

روز سقیفه با قلم فتنه ثبت شد

تاریخ سرنوشت شهیدان کربلا

روز سقیفه از حرم عترت رسول

دودی بلند گشت که بگذشت از سما

روز سقیفه با لب خشک از حسین سر

بین دو نهر آب، جدا گشت از قفا

روز سقیفه بود که زیر سُمِ ستور

جسم عزیز فاطمه گردید توتیا

روز سقیفه زینب کبری اسیر شد

هفتاد داغ دید به صحرای نینوا

پیچیده بین سلسله آن سقیفه شد

جسمی که جسم و جان همه عالمش فدا

با دست آن سقیفه به دامان خاک ریخت

خونی که در بهاش خدا بود خونبها

چوب همان سقیفه لبی را کبود کرد

کان را حضور فاطمه بوسید مصطفا

تیغ همان سقیفه سری را ز تن برید

کز او رسیده دیده خورشید را ضیا

با سنگ آن سقیفه جبینی شکسته شد

کائینه بود، آئینه حسن کبریا

آری به رب کعبه قسم هر جنایتی

سرمنشأش سقیفه بود تا صف جزا

بیگانه گر به جای پیمبر نمی‌نشست

هرگز سر حسین نمی‌شد ز تن جدا

محصول آن سقیفه همانا یزید بود

محصول آن یزید، جنایات کربلا

«میثم» سقیفه راه علی نیست کج مرو

راه غدیر گیر و به زهرا کن اقتدا (۲۷۴)

حدود فَدَک – «حاج سیّد رضا مؤیّد»

ای آفتاب حُسن به زیبائیت سلام

وی آسمان فضل به دانائیت سلام

در صبر شاخصی به شکیبائیت سلام

تنها توی کاظمی که به تنهائیت سلام

هرگز غضب به قلب رئوفت نیافت دست

از آب عفو آتش خشمت فرونشست

تو عبد صالح و به کفت قدرت خداست

هر ادعا را قدرت و عزت تو را سزاست

هارون چگونه صاحب این دعوی خطاست

کی ابر هر کجا که بباری ز ملک ماست

قدرت از آن توست که بر ابر پیل وار

فرمان دهی و شیعه خود را کنی سوار

روزی خلیفه خواند تو را کی ابا الحسن

اکنون بگیر نامه رد فَدَک زمن

کردی تو امتناع از این کار و این سخن

بسیار رفت بین شما اندر انجمن

کآخر شدی پذیره و گفتی به آن عنود

من می‌کنم قبول ولیکن به این حدود

یک حدّ آن به ملک عَدَن یابد انتها

حدّی دگر شود به سمرقند منتهی

دیگر از آن حدود رسد تا به افرقا

سیف البحر است حدّ دگر از فَدَک هِلا

خواهی اگر که ملک فَدَک را به ما دهی

باید به واگذاری مُلکت رضا دهی

آن غاصب فَدَک چو حدود فدک شناخت

کین حدّ و مرز کشور او را احاطه ساخت

شرمندگی ز گفته خود بُرد و رنگ باخت

از شرم آب گشته و از خشم برگداخت

گفتا که با جواب تو بر مدّعای ما

باقی نماند چیز دگر از برای ما

ای وارث فَدَک که بود بنده‌ات ملک

صد داغ دل برای تو جا مانده از فَدَک

از خاطرات فاطمه داغی فدیت لک

زان ردّ نامه فَدَک و کوچه و کتک

می‌خواستی تو ردّ فَدَک را و در حجاب

دشمن نداد جز به شهادت تو را جواب

فَدَک – «حاج سیّد رضا مؤید»

گیرم که بود بغض علی در نهاد تو

سیلی زدن به صورت زهرا دگر چرا

سیلی زدی به فاطمه دستت شکسته باد

مادر زدن مقابل چشم پسر چرا؟

* * *

بگرفت نامه فَدَکم را و پاره کرد

با شدّتی که جان مرا در خطر گرفت

سیلی مگر نوازش پهلو شکسته است

ظلمی تمام ناشده، ظلمی دگر گرفت

* * *

روزی که دوّمی سر راه مرا گرفت

با من ز هیچگونه جنایت ابا نکرد

دستش حجاب صورت من شد ولی به قهر

سیلی به روی من زد و خوف از خدا نکرد

* * *

عیادت می‌کند قاتل ز من، اینقدر مظلومم

بیایید و ز سوی او بگردانید رویم را

نه تنها من نماز خویش را بنشسته می‌خوانم

که با همیاری فضه به جای آرم وضویم را

* * *

پی گرفتن حقّ امام مظلومم

ز هر کسی که کمک خواستم جوابم کرد

به عضو عضو تنم مانده جای غصب فَدَک

مرا که «بَضْعَةُ مِنّی پدر خطابم کرد

سرمایه محبت زهراست دین من

من دین خویش را به دو دنیا نمی‌دهم

گر مهر و ماه را به دو دستم نهد قضا

یک ذره از محبت زهرا نمی‌دهم

* * *

تا صاحب فَدَک ببرد نیز بهره‌ای

نقش فَدَک به صورت صاحب فَدَک زدند

یابن الحسن بیا و به ما دوستان بگو

زهرا چه کرده بود که او را کتک زدند (۲۷۵)

کوچه، سیلی، فَدَک – «حسن ژولیده نیشابوری»

در کوچه خزان به گل سر راه گرفت

بغض آمد و در گلو رهِ آه گرفت

جبریل به خورشید ولایت می‌گفت

خاموش چرا نشسته‌ای ماه گرفت

* * *

آن روز که بذر ناله بلبل می‌کاشت

با ناله به سینه سنبل می‌کاشت

در کوچه هاشمی به ضرب سیلی

بر صورت فاطمه عدو گل می‌کاشت

* * *

تا چشم علی به صورت یار افتاد

قلبش به خدا به سینه از کار افتاد

رو کرد به قبر مصطفی و فرمود

بازوی علی دگر ز پیکار افتاد

* * *

منم علی که ز داغ غمت سیه‌پوشم

کنار قبر تو با یاد تو هم آغوشم

قسم به جان تو زهرا، هر آنچه کردم سعی

حدیث کوچه و سیلی نشد فراموشم

* * *

حدیث کوچه دلم را به پیچ و تاب انداخت

چنانکه خصم به دست علی طناب انداخت

ز وصف کوچه همین بس که بعد از آن زهرا

به پیش دیده شوهر به رُخ نقاب انداخت

* * *

کسی به پیکر من جز غم تو تاب نداد

هجوم اشک به چشمم مجال خواب نداد

حدیث کوچه و سیلی بگو تو خود با من

که این سؤالِ مرا هیچکس جواب نداد

* * *

یا رب آن یار پریچهره‌ی ما را برسان

مصلح کل بشر، خون خدا را برسان

تا بگیرد به جهان دادِ دل فاطمه را

جان زهرا و علی مهدی ما را برسان (۲۷۶)

فَدَک – «حبیب اللّه چایچیان»

محمّد و علی چو اصل و من چو امّ خلقتم

منم که باب خویش را در این مقام مادرم

فَدَك چه جلوه‌ای کند به پیشگاه دولتم

که مالکیت جنان به کف بود چو حیدرم

علیه غاصب فَدَك از آن قیام کرده‌ام

که راه بر جهاد حق، نشان دهم به پیروم

حسان بود مودّت رسول و آل مصطفی

امید برزخِ من و پناه روز محشرم (۲۷۷)

احتجاج حضرت زهرا علیها السلام – «خوشدل»

چند روزی است که پیغمبر والای کریم

رخت بسته ز جهان جانب جنات نعیم

شده با رحلت او امت اسلام یتیم

هر که را می‌نگری قلب وی از غصه دو نیم

هر کجا می‌نگری ناله و غوغا باشد

گرد محنت به رخ یثرب و بطحا باشد

* * *

خاصه امروز که گویی غم و رنج دگر است

مسجد ختم رسل مرکز آشوب و شر است

بر سر منبر بوبکر و به نزدش عمر است

هر که از مسجدیان بینی چشمش به در است

گوئیا منتظر آمدن فاطمه‌اند

که سوی در نگران منتظرانه همه اند

* * *

آری از راه رسد نور دل خیر بشر

بهترین بانوی اسلام، علی را همسر

اشك در دیده وی حلقه زنان همچو گهر

بگرفته است به کف دست دو فرخنده پسر

همچنین دخترکی ماه لقا در بر اوست

آری این زینب کبری بود و دختر اوست

* * *

گوئیا می‌دهدش طرز سخن گفتن یاد

گویدش دخترکم دادِ سخن باید داد

ویژه در بزم یزید بتر از صد شدّاد

داد خود گیر و مرو هیچ به زیر بیداد

غیر نامی نبود فرق، پلید است پلید

هست امروز ابوبکر و به فرداست یزید

بر زنان گرچه جهاد است در اسلام حرام

لیک هنگام دفاعند به مردان همگام

در دفاع حق خو د باید کردن اقدام

نیست رهبانیت و عزلت اندر اسلام

مرد و زن، خرد و کلان در ره آئین و شرف

چون من و تو همه را باید جان اندر کف

* * *

الغرض فاطمه نزدیک به منبر گردید

سر بوبکر به تعظیم و ادب خم گردید

نظرش جانب آن دخت پیمبر گردید

خواهد اندر بر صدیقه سخنور گردید

که امان هیچ نخواهد دهدش دخت رسول

به سخن آید و فرماید کای خصم جهول

* * *

تو نه آنی که از آن پیش که آید پدرم

بت پرستیدی و بودی پی دینار و درم

پدرم با کمک همسر فرخنده فرم

پاک از لوث بتان کرده همه بیت و حرم

تا که امروز تو از نعمت اسلام چنین

گر چه اندر خور تو نیست شدی صدر نشین

* * *

عرب آن روز که خود نعمت اسلام نداشت

در جهان مدنیّت ابداً نام نداشت

در ره علم و ادب هیچ زمان گام نداشت

و سر جهل و ستم لحظه‌ای آرام نداشت

اگر امروز چنین دولت سرمد دارد

همه از پرتو تعلیم محمّد دارد

* * *

این محمّد نه مگر هست گرامی پدرم

که شد از دست من و خاک الم شد به سرم

آب غسلش نشدی‌خشک که خون شد جگرم

بشکستید ز کین پهلو با ضرب درم

عمر از امر تو سوزاند در خانه من

قُنفُذش کرد سیه پشت من و شانه من

* * *

بعد از آنی که زدی آن همه از کین کتکم

حالیا بر سر آنی که بگیری فَدَکم

عوض آنکه یتیمم من و سازی کمکم

تو مپندار که مظلومه بی‌یار و تکم

می‌گشایم به خدا از پی نفرین لب را

با خدا عرضه کنم درد خود و مطلب را

* * *

احتجاج من مظلومه به گیتی ماند

هر که آید پس از این قصه آن را خواند

چون ستمکاری و ظلم تو به زهرا داند

لعن و نفرین به سر و روی تو می‌افشاند

این فَدَک نان من و این دو سه اطفال من است

به خداوند قسم ملک فَدَک مال من است

* * *

گر بگویی ز رسل ارث نماند به جهان

«لا نُوَرِّثُ» که بود جعل، نمایی عنوان

برو ای بیخبر از حکم خدا قران خوان

که ز داوود برد ارث سلیمان به عیان

گر چه از عهد پدر بُد فَدَکم اندر دست

که نه ارث است مرا ملک فَدَک موهوبه است

* * *

شاهد ار خواهی این پادشه مردان است

هم حسینم چو حسن آگه از این دستان است

همچنین شاهد من یک دو تن از نسوان است

گر چه بالاتر از این شاهد من قرآن است

پاکی و صدق مرا آیه تطهیر گواست

تو چه گویی که گواه من دلخسته خداست

* * *

گفت و آنقدر دلیل آورد آن دخت رسول

که شد عاجز به جوابش عدوی شوم جهول

لیک ننمود ز راه حیل و مکر قبول

هیچ دانی ز چه ننمود قبول او ز بتول

دید بی‌ملک فَدَک نام علی بر فلک است

غصب حقش نشود تا که به دستش فَدَک است

* * *

آری این قاعده و رسم ستمکاران است

که تهی خواهند از مردم با همت دست

وز همین راه بر این طایفه بدهند شکست

یار دون همت و پست است بلی دنیّ پست

بی سبب نیست که گردیده قرین با زر، زور

زور گویند به نیروی زر این قوم جسور

* * *

لیک با این همه حق می‌شود آخر پیروز

قدرت باطل آری نبود جز دو سه روز

چهره روشن حق گردد عالم افروز

«خوشدلا» ناله مظولم بود ظالم سوز

نه همین فاطمه روز عدوی خود شب کرد

روز را شب به یزید و صفِ او زینب کرد

* * *

ای مسلمانان امروز شما از زن و مرد

پیروی بایدتان از علی و زهرا کرد

علی آن بود که با ظلم و ستم داشت نبرد

فاطمه نیز چو خود زینب کبری پرورد

تا که با عون حسینش صف خصمان شکنند

مشتها دست به هم داده و سندان شکنند

* * *

هست در خاتمه اظهار چنین نکته ضرور

که رسول مدنی مظهر غفران غفور
داد آزادی زن را به جهانی دستور
اندر آن عصر که دختر بشدی زنده به گور
لیک آزادی اسلام بُدی ربانی
نه که آزادی بی‌دینی و شهوترانی (۲۷۸)

* * *

سرگذشت فَدَک – «امیر ایزدی همدانی»

به سال هفتم هجرت رسول عالی جاه
شدی ز وحدت قوم یهود و کفر آگاه
لذا به امر مطاع جناب خیر بشر
شدند لشکر اسلام عازم خَیْبَر
دیار خَیْبَر را بود هفت قلعه، تمام
چو کوه سر به فلک داشتند استحکام
در آن قلاع یکی پهلوان جنگ آور
به نام مَرْحَب و همرزم با هزار نفر
ز خوف او دو امیر سپاه پیغمبر
نخست روز ابابکر و روز بعد عمر
فرار کرده ز میدان جنگ برگشتند
نموده پشت به دشمن به ننگ برگشتند
عَلَم سپرد دگر روز احمد مختار
به غیر فرّاری که اوست حیدر کرار
به نیم ضربت حیدر دو نیم شد مَرْحَب
ز جای کند در قلعه را امیر عرب
قسم به کعبه که قتل چنین یل و بطلی
نبود کار کسی در صحابه غیر علی
یهودیان فَدَک این خبر چو بشنیدند
شکوه و قدرت اسلام و لشکرش دیدند
ز ترس جان همگی فکر صلح افتادند
پیام صلح برای نبی فرستادند
پس از مذاکره گردید این مفاد قبول
به حکم «فیء» فَدَک گشت ملک خاص رسول
یهودیان پی نصف درآمد املاک

شدند کارگزاران خواجه لَولَاک

رسول نیز به حکم «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی»

بداد ملک فَدَک را به دخترش زهرا

سند نوشت که بندد زبان دشمن را

گرفت شاهد، حیدر و اُم اَیْمَن را

سه سال بعد که از سمّ شهید گشت رسول

گرفت ملک فَدَک را عدو ز دست بتول

بدون اذن بهین دخت خواجه معراج

وکیل فاطمه گردید از فَدَک اخراج

شنید فاطمه وقتی که این قضایا را

به مسجد آمد و بوبکر را چنین گفتا

تو قلبِ پاره قلب رسول، خون کردی

چرا وکیل مرا از فَدَک برون کردی

جواب داد: فَدَک بوده ملک پیغمبر

به رأی خلق، منم جانشین آن سرور

کنون که رهبری خلق کار من باشد

فَدَک به جاست که در اختیار من باشد

بتول طاهره از مصطفی سند آورد

یکی سند که بسی بود مستند آورد

در آن میانه به ناگاه زاده خطاب

گرفت نامه، بر آن از دهان فکندی آب

کسی که گفت «لَیَهْجُرْ» ستم دوباره نمود

به دست خویش سند را ز کینه پاره نمود

روانه شد سوی منزل حبیبه داور

به مسجد آمدی آنگاه فاتح خَیْبَر

به پیش دیده خیل مهاجر و انصار

خطاب کرد به بوبکر، حیدر کرار

فَدَک ز عهد نبی بوده در کف زهرا

چرا گرفته‌ای از دست صاحبش آن را؟

جواب داد: فَدَک حق مسلمین باشد

اگر که فاطمه را مدّعا جز این باشد

بگو که بر سخن خویشتن شهود آرد

و گرنه دست از این ادّعایش بردارد

علی به یاد وی آورد امر سرمد را
بیان نمود از احکام فقه، ذوالید را
بگفت: بیّنه باید تو آوری، نه بتول
چرا که بوده فَدَک در یدِ عزیز رسول
شهی که گشت ز وی مفتخر ابوطالب
به ذوالفقار سخن بر خلیفه شد غالب
عمر گشود زبان گفت: زین مقال چه سود
برای ردّ فَدَک لازم است شرط شهود
گواه خواست ز شخصی که کردگار بصیر
گواه پاکی او شد به آیت تطهیر
دوباره روز دگر دختر رسول اللّه
به مسجد آمد و آورد شاهدان همراه
یکی علیّ و دگر شاهد اُم اَیْمَن بود
که طبق قول پیمبر، بهشتی آن زن بود
به غاصبان خلافت بیان نمود آن زن
به بیت فاطمه روزی نشسته بودم من
حضور داشت رسول خدا در آن منزل
امین وحی الهی بر او شدی نازل
بیان نمود ز فرمان خالق اکبر
«وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حقه» به پیغمبر
رسول نیز ز فرمان کردگار فَدَک
بداد فاطمه را ملک و اختیار فَدَک
من و علی ز پیمبر، گواه فاطمه‌ایم
به نفع فاطمه شاهد در این مخاصمه‌ایم
بر این قضیه دوباره علی شهادت داد
علی که شیعه او را خدا سعادت داد
عمر گشود زبان بهر عذر آوردن
نداشت چاره و شد گرم متّهم کردن
که چون ز ردّ فَدَک نفع می‌برد حیدر
شهادتش نبود معتبر در این محضر
در اُم اَیْمَن و حرفش اگر خلافی نیست
ولی شهادت یک زن دلیل کافی نیست
از این کلام عدو یافت دست آویزی

نگشت عاید صدّیقه از فَدَك چیزی
شهود دیگری آورد حضرت زهرا
حسن حسین رباحِ غلام، با اسماء
ولی شهادت ایشان نیامدی مقبول
به نزد آن دو که کردند غصب جای رسول
هنوز فاطمه احقاق حقّ خود می‌کرد
دلیل دیگر از بهر غاصبان آورد
خطاب کرد شما را بر این بُوَد اقرار
که بوده است فَدَك ملك احمد مختار
به حکم شرع شود چون که عمر شخصی طی
هر آنچه مانده از او می‌رسد به وارث وی
منم که وارث میراث مصطفی هستم
خجسته دختر سالار انبیا هستم
همان دقیقه ابابکر بد مرام و خبیث
ز قول سیّد اسرا نمود جعل حدیث
به کذب گفت: شنیدم ز صاحب قرآن
که ارث می‌نگذارند انبیا به جهان
شنیده چون که شدی «لا نُوَرِّثُ» از دهنش
شدند عایشه و حفصه شاهد سخنش
چو افترا به نبی بسته شد بتول آشفت
به ناخلف پسر بو قحافه پاسخ گفت
کجای قرآن فرموده حیّ دادگرم
تو ارث از پدرِ خود بریّ و من نبرم
بدون پرده بیان کرده حق به فرقانش
رواست ارث ز داود بر سلیمانش
مگر نخواسته یحیی ز درگه محبوب
که زاده‌اش ببرد ارث از بنی یعقوب
به پنج آیه دلالت نمود از قرآن
که بوده کذب کلام خلیفه نادان
سؤال کرد که آیا کتاب حق به نصوص
نموده مسأله ارث بر شما مخصوص
ولی من و پدرم را نموده خارج از آن
اگر چنین بود، اسرار را کنید اعلان

و یا جداست ز هم مذهب من و پدرم

بدین جهت نسزد ارث از پدر ببرم

و یا شدید به فهم رموز قرآنی

بصیرتر ز رسول و علیّ عمرانی

از این خطابه شیوا نمود او اثبات

که نیست بر سخن غاصبان دلیل و ثبات

اگر چه فاطمه آورد آیه پی در پی

ولیک باز فَدَک را عدو نداد به وی

به خانه آمد و طبق «وَ اَمْرُهُمْ شوْری

نمود شور در این‌باره با ولیّ خدا

علی بگفت: الا یادگار پیغمبر

برو به نزد ابابکر در غیاب عمر

بگو تو راست چنین ادّعا که در دوران

پس از رسول تویی جانشین او به جهان

کنون تکیه‌گهت گشته منبر محمود

به فرض اینکه تمام فَدَک از آنِ تو بود

اگر که فاطمه بودش چنین تقاضائی

که سر زمین فَدَک را به او ببخشائی

لزوم داشت به یک آن، نه کمتر از آنی

به فاطمه فَدَک از لطف بازگردانی

چرا که من گلِ گلزار مصطفی بودم

سُرورِ سینه پیغمبر خدا بودم

چو راهکار علی را عمل نمود بتول

فتاد نزد ابابکر گفته‌اش مقبول

نوشت نامه که این قصه مختصر گردد

به فاطمه، فَدَک او دوباره برگردد

گرفت فاطمه این دست خطّ و شد دلشاد

ز مسجد نبوی سوی خانه راه افتاد

امید داشت که این مژده را دهد به علی

هزار شوق به دل داشت آن عزیزِ ولی

میان کوچه عمر دید دخت طاها را

گرفت از ره بیداد راهِ زهرا را

سؤال کرد که این نامه چیست در دستت

که کرده است چنین شادمان و سرمستت

بتول طاهره لب باز کرد بهر جواب

خطاب کرد به ناپاک زاده خطاب

اگر چه داغ به دل مثل لاله بگرفتم

برای ردّ فَدَک این قباله بگرفتم

عمر قباله طلب کرد از عزیز رسول

ولیک فاطمه در خواستش نکرد قبول

در آن میانه عدو باز هم جنایت کرد

جسارت دگری بر گل ولایت کرد

کسی که بغض علی را مُدام در دل داشت

کسی که منکر حق بود و فکر باطل داشت

کسی که دشمن قرآن و آل یاسین بود

همیشه در پی نابود کردن دین بود

همان که کرد ز مَرْحَب فرار موقع جنگ

به سوی فاطمه شد حمله ور به کوچه تنگ

به جای مزد نبی شعله بر دل همه زد

خلاف امر مودّت لگد به فاطمه زد

روایت است که او باردار محسن بود

امید داشت و چشم انتظار محسن بود

چه کرد خصم به بانوی هیجده ساله

نمود گلچین، پامال، غنچه و لاله

دمی که فاطمه را زد عمر لگد محکم

ز خانواده سادات، گشت ثلثی کم

کشید آه جگر سوز و ناله زد جانکاه

شهید محسنِ شش ماه شد بدون گناه

مهِ مدینه همان دم گرفت و نیلی شد

رخ عزیز پیمبر نشان سیلی شد

هزار کوه غم و غصه بود بر دوشش

چو گوشواره زهرا شکست در گوشش

فزوده شد به غم و دردِ بی‌شماره او

به خاک کوچه بیفتاد گوشواره او

نگشت نرم دل خصم ز آه و ناله او

گرفت عاقبت از فاطمه قباله او

به پیش دیده زهرا عدوی بدکاره
قباله فَدَکش را نمود صد پاره
بتولِ طاهره نفرین نمود با دل خون
خطاب کرد به خطّاب زاده ملعون
الا که از تو مرا شد کبود رخساره
خدا کند شکمت را چو نامه‌ام پاره
دعای فاطمه گردید مستجاب آن روز
که پاره شد دل خصمش به خنجر فیروز
درودُ و مغفرت و رحمت خداوندی
نثار روح ابولؤلؤ نهاوندی
همان که در همدان مثل گل شکوفا شد
اجابت از دم تیغش دعای زهرا شد
شده است بارگهش قلب پیکر کاشان
بلند گنبد او تاج بر سر کاشان
خدا گواه چنین کار نیست شایسته
که گشته است دَرِ بارگاه او بسته
ز دوست خواستش این‌است «ایزدی» هر روز
به خصم فاطمه فیروز سان شود پیروز (۲۷۹)

فصل هفتم امروزِ فَدَک

[گزارش سفر آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فَدَک» در سیمای جمهوری اسلامی]

در روز میلاد حضرت زهرا علیها السلام در حال شنیدن اخبار سراسری سیمای جمهوری اسلامی که در ساعت ۱۴، پخش می‌شود بودم که در قسمتی از خبر، گوینده اخبار گفت:
«امروز می‌خواهیم گزارشی خاص که مربوط به حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد پخش کنیم، ولی اگر این گزارش حزن انگیز بود و از این جهت با امروز که روز میلاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است مناسبتی ندارد عذرخواهی می کنیم، گزارش ما به سفر آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فَدَک» اختصاص دارد و این اولین تصاویر از «فَدَک» می‌باشد که الآن برای شما پخش می کنیم.»
با این توضیحات سراسر وجودم متوجه این گزارش گردید و وقتی چشمم به نخلستانهای نیمه خشکیده و بعضاً قطع شده و همچنین حصارهای گلی که با بی‌توجهی تبدیل به خرابه‌هایی شده بود افتاد تمام بدنم لرزید، و اشک از چشمانم جاری گشت، و زیر لب گفتم: خدایا اینها حتی به نخلهایی که مربوط به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است رحم نمی کنند، چرا این قدر کینه و خصومت نسبت به دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم؟...
سه روز بعد (در تاریخ ۸/۴/۱۳۸۷) آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی بیشترین زمان خطبه دوّم نماز جمعه تهران را به مسأله «فَدَک» و سفر

خود به سرزمین اختصاص داد.

اینجانب که در آن زمان مشغول تألیف کتاب «فَدَک» بودم این تصاویر برایم انگیزه تازه‌ای ایجاد کرد و بر آن شدم که تصاویر پخش شده از «فَدَک» و سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی را بدست آورم.

با راهنمایی سروش سیمای اصفهان با سروش سیمای تهران تماس گرفتم و آنها در جواب گفتند: «ارسال تمام برنامه‌های پخش شده از سیما برای ما امکان دارد به غیر از اخبار و تبلیغات.» و به این علت تلاش اینجانب فقط برای بدست آوردن خطبه های آقای هاشمی رفسنجانی نتیجه داد ولی پیگیری خود را برای بدست آوردن تصاویر فَدَک ادامه دادم و با راهنمایی استاد گرامی، حضرت آیت اللَّه، حاج سید حجت ابطحی که همیشه در فعالیت‌های فاطمیه مشوق و راهنمای بنده بوده‌اند به مرکز صدا و سیمای اصفهان رفتم و با رئیس صدا و سیمای اصفهان ملاقات نمودم.

در این ملاقات صمیمی و گرم، ایشان فرمودند دسترسی به آن تصاویر فعلاً ممکن نیست ولی قرار است در آینده فیلم بلند مدتی از این سفر از صدا و سیما پخش شود، ولی شما می‌توانید برای بدست آوردن عکس‌هایی از «فَدَک» به روزنامه جمهوری اسلامی ایران، (مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۷) مراجعه کنید.

این بشارت مرا بسیار خوشحال نمود و نتیجه این پی گیریها این شد که به روزنامه جمهوری اسلامی ایران، دست یافتم.

طرح مسأله‌ی فَدَک در روزنامه جمهوری اسلامی

در صفحه أوّل روزنامه عکس بسیار بزرگی از «فَدَک» چاپ شده و در کنار آن جمله: مقدمه‌ای برای احیاء «فَدَک» به چشم می‌خورد. در زیر عکس نوشته شده: این عکس صحنه‌ای از منطقه مرکزی «فَدَک» را با نخلستانهای آن نشان می‌دهد، تصویری که در جریان سفر آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی به «فَدَک» در تاریخ ۲۰ خرداد ماه ۸۷ برداشته شده است.

گزارش تصویری «فَدَک» را در صفحه ۱۴ روزنامه امروز ملاحظه نمائید.

در صفحه ۱۴ روزنامه، ۹ عکس از «فَدَک» ملاحظه می‌فرمایید که در بالای عکسها جمله: اَلحائِطُ تُرَحِّبُ بِکُم (۲۸۰) که زیر آن کلمه «فَدَک» نوشته شده و در کنار آن «مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمه‌ای بر احیاء فَدَک» گزارشی از این سفر می‌دهد که توجه شما را به آن مقاله و عکسها (۲۸۱) جلب می کنیم.

مقدمه‌ای برای احیاء فَدَک

روح کنجکاو و جستجوگر آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی، هر بار که سفری به اماکن مقدسه و متبرکه اسلامی پیش می‌آید گوشه‌ای از تاریخ غبار گرفته اسلام را از غربت خارج می‌کند و راه را برای بازشناسی آن هموار می‌سازد.

در سفر ۱۰ روزه رئیس مجلس خبرگان رهبری به عربستان (۱۳ تا ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۷) یک روز از این سفر به بازدید از «فَدَک» اختصاص یافت، «فَدَک» منطقه‌ای در شمال شرق مدینه است که ملک شخصی پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و ایشان آن را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده بودند. بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، غصب شد و عثمان آن را به مروان بن حکم داد و او «فَدَک» را به دو فرزند خود عبدالملک و عبدالعزیز هبه کرد.

عمربن عبدالعزیز که از خلفای بنی امیه از شاخه مروانی بود، وقتی به حکومت رسید «فَدَک» را به فرزندان حضرت زهرا برگرداند، ولی یزید بن عبدالملک وقتی به حکومت رسید آن را پس گرفت و تا دوران خلافت سفاح در دست بنی مروان بود تا اینکه سفاح آن را به حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام برگرداند تا میان اولاد حضرت زهرا علیها السلام تقسیم کند ولی منصور دوانیقی آن را از آنها گرفت.

بار دیگر مهدی، فرزند منصور، «فَدَک» را به اولاد فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند، اما موسی الهادی آن را از آنها پس گرفت و همچنان در دست بنی عباس بود تا اینکه مأمون بار دیگر آنرا به اولاد فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند و سرانجام متوکل عباسی فَدَک را از آنها پس گرفت...

با این تاریخچه پرفراز و نشیب و پس از آنکه در هزار سال گذشته سرنوشت فَدَک در هاله‌ای از ابهام فرو برده شد، این منطقه مهم به حال خود رها شد، و تحولات زیادی را پشت سر گذاشت تا اینکه در قرن اخیر به دلیل دیوارهای مستحکمی که به طول ۶ کیلومتر در ۶ کیلومتر در چهارطرف آن برای حفاظت اهالی از دزدان و اشرار وجود داشت به «حائط» معروف شد، که به معنای دیوار است ولی نام «فَدَک» همچنان در اسناد و مدارک و بر زبانها باقی ماند، به طوری که حتی هم اکنون بر تابلوی ورودی شهر زیر نام حائط، کلمه «فَدَک» نیز به چشم می‌خورد.

در جریان بازدید آیت اللّه هاشمی رفسنجانی از «فَدَک» که در تاریخ ۲۰ خرداد ۸۷ صورت گرفت، پیرمردی از اهالی فَدَک، که قبلاً رئیس دایره امر به معروف و نهی از منکر منطقه بود، و هم اکنون نیز طبق گفته خودش به دعوت مسؤولان منطقه مشغول همکاری با آنهاست، توضیح داد که مسجد این محل «مسجد فاطمه» نام دارد، نخلستانهای آن به «بستان فاطمه»، چشمه‌ها به «عیون فاطمه» و خود منطقه به «وادی فاطمه» معروف است.

ورود آیت اللّه هاشمی رفسنجانی و همراهان به «فَدَک» شور و شوقی در مردم منطقه پدید آورد به طوری که از خانه‌ها بیرون زدند و بر بام‌ها و بلندی‌های اطراف مشغول تماشای صحنه‌های بازدید شدند. سفر به «فَدَک» برای مسؤولان عربستانی که آقای هاشمی رفسنجانی را همراهی می‌کردند نیز بسیار جالب بود و تازگی داشت به طوری که در بازگشت به مدینه ضمن تشکر از ایشان که با این اقدام موجب شدند آنها نیز برای اولین بار قدم به «فَدَک» بگذارند، گفتند ما تاکنون از چنین مسائلی مطلع نبودیم و آنچه در «فَدَک» دیدیم و شنیدیم برای خود ما نیز تازگی داشت.

از چاهها و چشمه‌ها و نخلستانهای فَدَک، گفتنی‌های زیادی وجود دارد که باید در جای خود به تفصیل بیان شود، اما دراین گزارش تصویری ضمن دعوت شما به ملاحظه تعدادی از عکس هایی که در جریان این سفر یک روزه به «فَدَک» برداشته شده، لازم است این نکته را یادآور شویم که:

بازدید آیت اللّه هاشمی رفسنجانی از «فَدَک» می‌تواند و به خواست خدا باید مقدمه‌ای برای احیاء «فَدَک» باشد (پایان مقاله).

اما در صفحه سوّم همین روزنامه (۲۵/۳/۱۳۸۷) از حجت الاسلام محمّد رضا نوری شاهرودی یکی از دوستان و همسفری‌های آقای هاشمی رفسنجانی در این سفر مقاله‌ای زیبا چاپ شده است تحت عنوان:

زهرای عزیز، ما به «فَدَک» رسیده‌ایم.

امسال از غربت همیشگی قبرستان بقیع در ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خبری نبود، چون بانوان ایرانی با حمایت رئیس مجلس خبرگان رهبری وارد آن مزار نورانی شدند، و در کنار دیگر زائران مشتاق به مرثیه سرایی و سوگواری یگانه دخت پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پرداختند.

هجده سال زندگی، دوران بسیار کوتاهی برای کسی است که لباس هستی به آفرینش او تکوین یافته است. در هیچ برهه‌ای از تاریخ سراغ ندارم که امت با این سرعت سفارشهای پیامبرشان را فراموش کنند، و کشتی نجات خود و بشریت آینده را به آتش بکشند. چه شد که فرشته‌ای معصوم که نگاه او دل رسول خدا را شاد و چهره‌اش را خندان می‌نمود، به این روز افتد، که برای جلوگیری از انحراف رسالت پدر و احقاق حق جانشین مظلومش، اینگونه در شبهای تاریک و غریب مدینه، به در خانه مهاجر و انصار رود و وصایای اشرف کائنات و غدیر جاودانه را به یک یک آن قوم کینه توز گوشزد نماید؟!.

صبوری و اصرار بر مقاومت، و ایثار «ام ابیها» در احقاق حقوق بزرگ مرد تاریخ انسانیت، سبب گشت که نشانه‌های مرقد مقدسش هم مجهول بماند. بی‌جهت نیست که در وقتی که نزدیک بود جان از کالبد صاحب ذوالفقار بیرون رود، او با چشمی گریان و آهی سوزان زمزمه می‌کند که سنگینی بار مصیبت، کمر تاریخ را می‌شکند، چه رسد به تنهایی و غربت و بی‌کسی حضرت علی علیه السلام.

محنت تاریخی وارثان بحق پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ساعتی آغاز شد که اهل بیت را از مراتب و درجاتی که خداوند برای آنان در نظر گرفته بود، پائین کشیدند و نگذاشتند فضائل و مناقب و سیره کوثر کائنات هستی و الگوی زندگی همه زنان گیتی به منصه ظهور برسد.

عبادت و پرستش خالق هستی از سجده‌ها و قنوت‌های دخت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مفهوم و معنا گرفته است. آن تندیس رضا که با صبر و بردباری و اشک هایی سرشار از معنویت و مظلومیت، تاریخ تشیع را در نشئه تکوین نگاشته است. او شجره طیبه‌ای است که با اخلاق و عرفان و عفاف و حمایت از ولایت با آن شجاعت و شهامت، آموزه چگونه زیستن را به پیروان خود ارزانی داشت، و تاریخ را جوش و خروش دیگری بخشید. هر فصل از زندگی‌اش، کتابی مرجع و وزین است که نیاز به کاوش و تحقیق و قرائت دقیق دارد...

آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی در مدینه تصمیم گرفت موقعیت جغرافیایی «فَدَک» که میراث قطعی همه سادات است را زنده کند و با عزمی راسخ با اتومبیل برای رسیدن به مقصود بیش از ۲۶۰ کیلومتر از شهر مدینه منوره به سوی استان «حائل» را در نوردید و به شهر «حائط» و «حویطه» که به گفته آیت اللَّه شیخ محمّد علی عمری رهبر شیعیان مدینه همان «فَدَک» است، رسید.

در شهر حائط فرماندار و مسؤولین این شهر به استقبال مهمان ویژه خود آمده بودند. آقای نایف فرماندار شهر گفت:

اینجا «فَدَک» است و الآن قدیمی‌ها هنوز به آن «فَدَک» می‌گویند. شهر حدود ۳۵ هزار نفر جمعیت دارد، ولی جمعیت کل منطقه به اضافه روستانشینان و عشایر کوچ نشین به صدهزار نفر می‌رسد.

فرماندار مردی را معرفی کرد که «محمّد عبدالرحمن جابر» نام داشت، تا توضیحات لازم را بدهد.

آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی از او پرسید: چرا به این منطقه «فَدَک» می‌گویند؟

عبدالرحمن جابر: چون پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید.

آقای هاشمی رفسنجانی: چرا پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید؟

عبدالرحمن جابر: نظر ما این است که چون اهالی این منطقه بدون درگیری آنرا به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هدیه کردند.

آقای هاشمی رفسنجانی: دراین منطقه چه چیزهایی به نام فاطمه علیها السلام وجود دارد؟

عبدالرحمن جابر: چشمه‌های هفت گانه فاطمه، مسجد فاطمه، وادی فاطمه و بساتین (باغستانهای) فاطمه.

آقای هاشمی رفسنجانی: چرا اسم «فَدَک» را عوض کردید و حائط یعنی دیوار می‌گوئید؟

جابر: در این منطقه سه دیوار بلند است که به صورت حلقه، منطقه را احاطه کرده است. درون دیوارها باغ (بستان) فاطمه نام دارد که در «معجم البلدان» یاقوت حِموی هم ذکر شده است. مسجدی که الآن ترمیم شده، مربوط به زمان پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده، که به مسجد فاطمه معروف است. ما آل جابر هستیم که قدمتی چند صد ساله در منطقه داریم و پیش از دولت سعودی حکمران اینجا بوده‌ایم.

آقای هاشمی رفسنجانی: مساحت کل «فَدَک» چقدر است؟

جابر: مساحت منطقه «فَدَک» ۵۰ در ۵۰ کیلومتر است.

آقای هاشمی رفسنجانی: آب منطقه چگونه است؟

جابر: «فَدَک» دارای هفت چشمه آب بوده، که به «عیون فاطمه» معروف است، که به دلیل اهمال و بی‌توجهی به کشاورزی، آب آن کم شده و شاید علت کمی آب حفر چاههای عمیق (آرتزین) در منطقه باشد.

آقای هاشمی رفسنجانی: می‌خواهم از آب «چشمه فاطمه» بخورم.

جابر و دیگر همراهان: آقای هاشمی این کار را نکنید چون نمی‌دانیم وضع آب چگونه است.

آقای هاشمی در حالی که قطرات اشکِ چشمانش، با چشمه فاطمه مخلوط شده بود گفت: «آیا بی‌سعادتی و حیف نیست که انسان تا اینجا بیاید و از چشمه فاطمه سیراب نشود؟» این جمله باعث شد که قطرات اشک چشمان همراهان نیز در چشمه بریزد.

صدا و سیما باید فیلم «فَدَک» را بارها پخش نموده و در اذهان ملت عزیز ایران زنده نگاه دارد، اساساً رادیو و تلویزیون و مطبوعات حداقل در ایام شهادت آن بانوی بزرگ اسلام باید شرح زندگی و مجاهدتهای آن اسوه کامل ارزشها و مقاومت و فضائل اخلاقی که محور هدفمند تعالیم آسمانی و اهل بیت دانا و توانای اسلام است را به صورتی جذاب برای مخاطبان ولایتمدارِ خود بازگو کنند. آموزش و پرورش باید چکیده‌ای از زندگی سراسر افتخار این بانوی نمونه الهی که بیشترین قرابت مادی و معنوی در میان زنان جهان با خاتم رسل را دارد برای یادگیری و الگو برداری نونهالان این مرز و بوم در کتابهای درسی قرار دهد و جایگاه بانویی که سیده زنان عالم بود و در تولدش مریم و آسیه، خدیجه همسر با وفای حضرت مصطفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را کمک می‌کردند و فرشتگان و زنان بهشتی بر او آب بهشتی می‌ریختند، و برای خدمت به وی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، و براین خدمت بر عرشیان و فرشیان فخر می‌ورزیدند را تبیین نماید.

واقعاً فاطمه علیها السلام، جان رسول خدا، مام ائمه معصومین علیهم السلام که تبلیغ و ترویج او با گفتار و کردار، آموزه‌هایی چون چشمه جوشان و دریایی مواج و خروشان و شمعی فروزان در گستره زمان، برای آبادی دین و ایمان و دنیای خردمندان و ذخیره آخرت هر انسان است.

پیشنهاد دیگر آنکه عالمان و رهپویان معصومان و فرهیختگان، خصوصاً زنان مؤمن و معتقد این مرز و بوم با افتخار باید نهضت و جنبش «فاطمه شناسی» و «فاطمه پژوهشی» را در دستور کار خود برای جستجوگران مسیر فضیلت و حقیقت قرار دهند که اگر شگفتی زندگانی این خورشید عالم تاب روشن نشود، همگان مسؤولیم.

نکته‌های این مقاله

۱. جمعیت صد هزار نفری منطقه «فَدَک» و وسعت ۵۰ در ۵۰ کیلومتری آن که وسعت این منطقه را می‌رساند.

۲. اقرار عبدالرحمن جابر به اینکه «فَدَک» را پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بدون درگیری به دست آورد و آن را به فاطمه علیها السلام بخشید.

۳. باقی بودن چشمه‌های هفت گانه که در تاریخ «فَدَک» ذکر شده.

۴. چشمه‌ها و باغها و مسجد به نام فاطمه است که حاکی از مالکیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

۵. تعویض نام «فَدَک» که قبل از اسلام تاکنون به این نام بوده، به نام «حائط» به بهانه چند دیوار توسط وهابیت، مسأله‌ای است که نباید از کنار آن گذشت.

آنهایی که با تغییر نامها (۲۸۲) و تخریب مکانهای مقدس می‌خواهند به اهداف شوم خود دست یابند.

۶. بی‌توجهی به منطقه «فَدَک» به حدّی که چشمه‌ها بخشکد و نخلها قطع شود و خانه‌ها و حصارهای «فَدَک» به مرور زمان خراب گردد، تا در آینده آثاری از فَدَک باقی نماند، یکی دیگر از توطئه‌های طراحی شده وهابیت، نسبت به آثار اهل بیت علیهم السلام

می‌باشد، همانهایی که کوچه‌های بنی هاشم و قبرستان بقیع و حرم سامّرا و حرم حضرت ابوطالب و خدیجه کبری را به بهانه‌های واهی خراب نمودند، و مسیر حجاج را از برکه غدیرخم تغییر دادند تا به خیال خود، آثار اسلام و تشیع را به مرور زمان از بین ببرند.

۷. ما شیعیان در مقابل این جنایتها وظیفه داریم که نام «فَدَک» را که سند حقانیّت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است زنده نگه داریم.

۸. مسؤولین کشور می‌توانند از قدرت و نفوذ سیاسی خود به نفع منافع تشیع استفاده کنند، که در غیر این صورت روز قیامت مقابل اهل بیت علیهم السلام مسؤولند.

۹. سفر یک روزه حجاج بیت اللّه الحرام و مدینه منوّره به «فَدَک» می‌تواند دسیسه‌های دشمن را در این زمینه از بین ببرد.

طرح مسأله فَدَک در خطبه‌های نماز جمعه تهران

[مقدمه و تاریخچه‌ای بر فَدَک]

اما همین طور که اشاره کردم سه روز بعد از میلاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روز جمعه ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۲۹ هجری قمری، حضرت آیت اللّه هاشمی رفسنجانی قسمتی از خطبه دوّم نماز جمعه تهران را به مسأله «فَدَک» اختصاص داده و سفر خود به «فَدَک» را تشریح نمودند که توجه شما را به متن این خطبه که در روزنامه جمهوری اسلامی (۴/۸/۱۳۸۷) در صفحه ۱۱ و ۱۲ به چاپ رسیده است، جلب می‌نمایم:

...در مورد «فَدَک»، من در سفر قبل که خَیْبَر را دیده بودم می‌خواستم «فَدَک» هم بروم، این طلب من باقی بود، این دفعه برادران سعودی به وعده‌ای که داده بودند عمل کردند، هیأت ما را خیلی خوب به «فَدَک» بردند. چیزهای عجیبی دیدیم و صمیمانه تشکر می‌کنم از روحیه‌ای که آنجا دیدیم، از علاقه‌ای که در «فَدَک» نسبت به حضرت زهرا علیها السلام مشاهده کردیم و دیدیم نام حضرت زهرا علیها السلام زنده است، در آنجا که پای ایرانیها و ماها به آنجا نرسیده بود، آن حقیقت حضرت زهرا علیها السلام هنوز آنجا جلوه دارد.

زیاد خوانده بودم راجع به فَدَک، نمی‌توانستم خیلی بفهمم، چرا مسأله یک مزرعه اینقدر در تاریخ مهم است. از لحظه فتح خَیْبَر یعنی از سال هفتم هجرت پیغمبر تا ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال بعد این مسأله یک مسأله زنده و مشاجره‌ای و مورد توجه دنیای اسلام بوده است، چرا اینقدر این مهم است، این را نمی‌فهمیدم.

البته خوب احتجاجات معمولی در تاریخ است، آدم اینها را می‌بیند ولی روح قضیه را از این چیزها آدم باید بزرگتر ببیند، که بیهوده سخن به این درازی نشود، این یک ماجرای واقعی در پشت سرش دارد. من کمی از این تاریخ می‌گویم، بعد کمی از مشاهدات خود را عرض می‌کنم.

در جنگ خندق در مدینه معلوم شد یهودیها که تقریباً اقتصاد جزیرة العرب در دستشان بود با مشرکین ساخته‌اند و توطئه کرده‌اند و عهدشان را شکسته‌اند و درگیری با یهود شروع شد.

در خندق شکست خوردند بعد سریه‌ها و جنگهای کوچکی بود و مسأله به جنگ خَیْبَر رسید که آنجا پایگاه اصلی‌شان بود، قلعه‌های فراوان مستحکم و مزارع بسیار وسیع و پرثمر اطراف آنجا است که اگر انسان تاریخ آن موقع حجاز را ببیند می‌فهمد که چقدر آن موقع محصول داشتند و زرخیز بوده و چقدر آباد بوده است، و خیلی روشن است که تا شمال مدینه سرسبز بوده و بویژه منطقه «فَدَک» و خَیْبَر.

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برای حل مشکلی که از ناحیه مشرکین و یهود پیش آمده بود، به خَیْبَر رفتند، از اینجا مسأله «فَدَک»

شروع می‌شود، همزمان با رفتن به خَیْبَر، ایشان یک گروهی را به رهبری شخصـی به نام «مُحَیِّصَة» فرستادند به فَدَک، «فَدَک» تقریباً ۹۰ کیلومتر بـا خَیْبَر فاصلـه دارد ولی در همـان منطقه است، که مسأله آنجا را همراه حل کننـد. خود این برای من اهمیت داشت که چطـور، مگر «فَدَک» چقـدر اهمیت داشـته است که هم وزن خَیْبَر در این لشـکر کشـی پیغمـبر مـورد تـوجه بوده است. این را آنجا فهمیدم که همین جورها بوده و اهمیت بسیار بالایی دارد که حالا آنها را عرض می‌کنم.

زمانی که «مُحَیِّصَة» رفت بعضـی از قلعه‌های خَیْبَر تحت محاصره پیغمبر بود و هنوز فتح نشده بود، پیغمبر آنها را دعوت کرده بود که بـدون جنگ بیاییـد مـذاکره کنیم و صـلح کنیم و حقوق شـما محفوظ باشـد و امنیت برقرار باشد و جان و مالتان محفوظ باشد. آنها باور نمی‌کردند که خَیْبَر بشکند هیچ کس باور نمی‌کرد، مشرکان مکه منتظر بودند پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در خَیْبَر بشکند و بعـد اسـلام را از پای درآورنـد، این قـدر اهمیت قائل بودند برای خَیْبَر، آنها از أوّل طفره می‌رفتند ولی با توضـیحاتی که «مُحَیِّصَة» داد آنهـا کمی به حال آمدنـد و گفتنـد ما هیأت می‌فرستیم پیش پیغمبر. هیأت را پیش پیغمبر فرسـتادند ببیننـد چه می‌شود. در همین فاصـله قلعه‌های خَیْبَر فتح شد و چیزی که باور کردنی نبود در آن مقطع، اتفاق افتاد. آنها هم دیگر می‌دانستند مقاومت آنها فایده‌ای ندارد، آمدند و گفتند کسی را بفرستید تا مصالحه کنیم.

علی ابن ابی طالب از طرف پیغمبر مأمور شدنـد با یک جمعی به فَدَک برونـد، که فَدَک را بدون جنگ تحویل بگیرند، آنها وقتی اسم حضـرت علی را شـنیدند دیگر تصـمیم گرفتند که تسلیم شوند و شدند. و من یک چیز در روایت دیدم، هنوز برایم یک قدری جـای مطـالعه دارد، که یک بار پیغمبر و علی ابن ابی طالب در یک مسافرت طی الارض به «فَدَک» رفته بودنـد، قبل از این خَیْبَر، و در آنجـا آن سورها و برج و باروها و اسـتحکامات «فَدَک» و مزارع «فَدَک» را بررسـی کرده بودنـد. این حالا یک سـری توجیهات دیگر لازم دارد، ولی اهمیت «فَدَک» را می‌رساند که مهم بوده است.

به هر حال علی ابن ابی طالب به «فَدَک» تشـریف بردنـد و آنها هم بزرگانشان جمع شدند، قرارداد خوبی بسـتند در قراردادشان هم تاریـخ اختلاـف دارد، در یـک نظر می‌گوینـد نصف «فَدَک» را تحویـل پیغمبر دادنـد و نصف دیگر را برای خودشان نگه داشـتند، بعضـی‌ها هم می‌گوینـد نه، همه «فَدَک» را دادند اما گفتند محصولاتش نصف از ما و نصف از شـما، چون کارکنانش هم خودشان بودنـد، و فقط مـدیریتش با پیغمبر بود. این نظر دومی بهتر می‌توانـد صـحیح باشـد به هر حال مسأله «فَدَک» بـدون جنگ تمام شد.

اینهایی که عرض می‌کنم تمامش را هم اهل سنّت دارند و هم شیعه دارند، فقط از زاویه تاریخ شیعی عرض نمی‌کنم.

مورد به موردش را در کتب معتبر اهل سـنّت می‌بینید. مثلاً همین که می‌خواهم بگویم از کتاب «تفسیر دُرّ المنثور» که از علمای بنام اهل سنّت است عرض می‌کنم. وقتی که «فَدَک» مساله‌اش این طور شد جبرئیل به پیغمبر نازل شد و گفت خداوند از شما می‌خواهد کـه «فَدَک» را بـه مصـداق قرآن و آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» (۲۸۳) به زهرا واگـذار کنیـد. و پیغمبر واگـذار کردند. دُرّ المنثور در تفسیر آیه مربوطه که گویا در سوره مبارکه «اسرا» است، دو روایت نقل می‌کند یکی از «ابوسعید خُدْرِی» که از بزرگان روایت اهل سنّت و یکی از «ابن عبـاس» که پیغمبر «فَدَک» را به حضـرت زهرا واگـذار کرده آن هم به فرمـان الهی مبنـای فقهی‌اش هم روشـن است، چون عمـل پیغمبر این جوری بود، آیه قرآن هم همین را می‌گویـد، در جنگهـا اگر بـا جنگ چیزی را گرفتنـد غنایم بین تمام رزمندگان تقسیم می‌شود. خمس آن هم به بیت المال داده می‌شود، ولی اگر بدون جنگ گرفتند این خالصه در اختیار پیغمبر است. این آیه قرآن است در سوره مبارکه «حشر» (۲۸۴) می‌توانید بخوانید.

پس این اراضـی بـدون جنگ در اختیار پیغمبر بود و دسـتور خداونـد هم طبق این روایات که عرض می‌کنم این بود که به حضـرت زهرا علیها السلام بدهند.

حالا چرا به حضـرت زهرا علیها السـلام منحصـر به این هم نیست چیزهای دیگری هم به حضـرت زهرا داده‌انـد که باید در کنار این ببینیم و مـا نتوانستیم. یـک چیز دیگری هم به نام «عوالی» که هفت حـدیقه است، هفت مزرعه است، آنها هم به حضـرت زهرا علیها

السلام واگذار شده است، که در وصیتنامه حضرت زهرا علیها السلام اسم اینها آمده است.

این «عوالی» داستان عجیبی دارد (۲۸۵). در جنگ احد وقتی که مشرکین به مدینه حمله کردند، جلسه‌ای یهودیان تشکیل دادند، هنوز هم پیمان پیغمبر بودند، یک عالم یهودی بنام «مُخَیْریق» در جمع یهودیان گفت شما که می‌دانید این پیغمبر است، شما می‌دانید و ما منتظر بودیم ما از راههای دور آمدیم که وقتی پیغمبر ظهور می‌کند در رکابش باشیم چرا حمایت نمی‌کنید. الان تهدید می‌شود راه پیغمبر، کسی به حرفش گوش نکرد. خودش سوار اسب شد آمد در میدان احد، وقتی که آمد دو لشکر در مقابل هم صف کشیده بودند و جنگ داشت شروع می‌شد، ایستاد و فریاد زد به مسلمانها گفت: شهادت بدهید که من هر چه داشتم به پیغمبر واگذار کردم و زد به لشکر و شهید شد، وقتی که شهید شد، پیغمبر به او گفتند که «مُخَیْریق» وارد بهشت شد بدون اینکه یک رکعت نماز خوانده باشد و راه خودش را پیدا کرد.

چون آنهایی که بدست آمده بود جزو غنایم جنگ نبود، پیغمبر آنها را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار کردند، حالا می گوییم چرا به حضرت زهرا علیها السلام واگذار می‌شود. مصارفی که حضرت زهرا از اینها دارند ما دقیق نمی‌دانیم ولی از وصیتنامه اشان می‌شود یک چیزهایی فهمید که چه مصرفی ایشان داشتند.

در وصیتنامه حضرت زهرا علیها السلام من حدود ۱۵ مورد دیدم، خوب خیلی از آنها مسائل مهمی است که فعلاً به بحث ما مربوط نیست دو موردش به اینجا مربوط است. به حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید که آن مقرری که من برای زنان بنی هاشم و همسران پیغمبر می‌پرداختم بعد از من هم شما بپرداز. و در یک روایتی دارد ۱۲ یا ۱۴ اوقیه به هر کدام از آنها حضرت زهرا علیها السلام می‌پرداخت.

و در یک بند دیگری می گوید یک جعبه سبزی است که آن مال دختر ابوذر است به ایشان بپردازند. و در بند دیگری می گوید این مقدار را به «امامه» دختر خواهرم، که بعداً همسر حضرت علی شد، بخاطر مشکلاتی که دارد بپردازید، مصارف این جوری. و باز از همین‌ها استفاده می‌شود که در زمان خود پیغمبر مراجعات مالی که بنی هاشم و فقراء که می‌آمدند، داشتند این نهادی که حضرت زهرا علیها السلام تأسیس کرده بودند، به اینها رسیدگی و اداره می کرد.

ایشان وکلایی داشتند. وکلایی در «فَدَک» داشتند که اموال سهم خودشان را می گرفتند و می‌فرستادند و حضرت زهرا علیها السلام اداره می کردند. از بعضی روایات می‌شود استفاده کرد، تحلیل تاریخی‌اش هم همین است که پیغمبر و برنامه الهی این بوده که می‌دانستند خاندان پیغمبر بعد از رحلت ایشان، در سیاستهای متضادی که پیش می‌آید دچار مشکلات می‌شوند، مشکلات مالی و خیلی چیزها می‌آید. با آیه قرآن با این روایات صریح و با شهادتهایی که خیلی‌ها دادند. این «فَدَک» را در اختیار حضرت زهرا علیها السلام و خاندانشان گذاشتند.

بعضی روایات دارد که اینها وقف بود و متولی آن حضرت زهرا علیها السلام بود، یا وقف خاص بود، اینها بحثهایی است که هر یکی از آنها احتیاج به یک بررسی دارد و من اینجا نمی‌خواهم بررسی کنم و کسانی که می‌خواهند و می توانند پیدا کنند. اهمیت «فَدَک» را اگر می‌خواهید توجه کنید تا برسم به آن بخش آخر که می‌خواهم عرض کنم.

خلفا بیست و چهار بار فَدَک را گرفتند و باز گرداندند

در طول تاریخ ببینید، به این مزرعه چه آمده است، خلفا بیست و چهار بار «فَدَک» را گرفتند یا پس دادند (۲۸۶)، از همان روز بعد از رحلت پیغمبر شروع شد و تا زمان «الراضی» خلیفه عباسی که در سنه ۳۲۳ خلیفه شده و تا سنه ۳۲۹ خلیفه بوده، تا آن موقع گرفتن و پس دادن «فَدَک» ادامه داشته است. چرا؟ مگر یک قطعه ملک چه رمزی در آن است و چه مسائلی دارد که اینقدر خلفای بزرگی حتی مثل هارون الرشید که می گفت به ابر هر جا می‌خواهی بری، برو، آخرش هم در زمین من باید بباری، این طور کسی بود، باز

هم «فَدَک» مساله بود.

فَدَک مسأله سیاسی است، همـان مسأله امامت است، همـان مسأله ولایت است، همـان مسأله مقاومت است. نیروهایی که مظلوم می‌شونـد و مقـاومت می‌کننـد و این یـک پرچم بود. هنوز هم یـک پرچم است دیگر بعـداً هم من تعقیب نکردم تاریخ را بعـداً چه اتفـاقی افتاده است. تا قرن چهارم دیـدم، حالا من اینهایی که گرفتنـد و پس دادنـد را برایتان بخوانم، گفتم ۲۴ مورد، أوّل بار خلیفه أوّل ابـابکر گرفت، البته اسـتدلال او این بود که این اموال در زمـان پیغمبر دست ولی امر یعنی خود پیغمبر بوده و می‌توانسـتند به هر کسـی بدهنـد یا بگیرنـد، الان ما هستیم و ما تصـمیم می‌گیریم. حضـرت زهرا علیها السـلام اسـتدلال کردند و اسـتدلال پذیرفته شد. ابابکر نوشت و «فَدَک» را پس داد. أوّل دسـتور داده بود وکیلهای حضـرت زهرا علیها السـلام را از «فَدَک» اخراج کنند، بعد دوباره نـامه نوشت گفت: برگردنـد. منتهی خلیفه دوّم عمر مخالف بود و نامه حضـرت زهرا علیها السـلام را گرفت و پاره کرد و نگذاشـت اجرا شود. این اولین حادثه بود. یک بار گرفتنـد و پس دادنـد و دوباره گرفتنـد. در بعضـی از تواریـخ و روایات آمده که زمان عمر خلیفه دوّم با چیزهایی که دید قانع شد که حق با حضـرت زهرا علیها السـلام بوده و در زمان خودش فَدَک را به حضرت زهرا علیها السلام برگرداند. حضرت زهرا علیها السلام که نبودند به خاندان اهل بیت علیهم السلام برگرداندند. و بود تا زمان معاویه یکی یکی پیش می‌رویم. أوّل عطـای پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم دوّم پس گرفتن ابـوبکر، سوّم پس دادن ابوبکر به حضـرت زهرا علیها السـلام با آن نوشـته. البته حضـرت زهرا علیها السلام در استدلالهایی که با ابوبکر داشتند نامه‌ای و حکمی از پیغمبر را نشان دادند و گفتند نوشته پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است که به من واگذار کرده و این سند مهمی شد برایشان.

بعـد گفتیم عمر در زمان خلیفه أوّل پس گرفت، بعـد عمر پس داد. و زمان معاویه دوباره پس گرفتنـد و به همین صورت بود، چون در زمان معاویه، اهل بیت با معاویه سازشـی نداشتند. قبل از آن این اختلافات شدید نبود. بعد از معاویه اختلافات جدی شد، آنها به عنوان منبع تأمین مالی اهل بیت پس گرفتنـد و دست آنها بود تا زمان عمر ابن عبدالعزیز و عمر ابن عبدالعزیز هم به خاطر اینکه یک معلم شـیعی در موقع تحصـیلش او را هـدایت کرده بود، اولین کـاری که کرد، «فَدَک» را به آل پیـامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم برگرداند ولی در تاریخ دارد با درخواست امام باقر علیه السـلام، حضـرت ملاقاتی کردند با عمر ابن عبدالعزیز و «فَدَک» را خواستند و ایشان در اختیار گذاشت، این ششمین مورد بود.

هفتمین مـورد یزیـد بن عبـدالملک بود که دوبـاره پس گرفت و تـا آخر عمر بنی امیه دست بنی‌امیه بود. سـفاح اولین خلیفه عباسـی است که توجهات شیعی هم داشت و با هم رزمی شیعیان و علویها که توانسته بودند بنی امیه را بشکنند، دوباره پس داد.

بعـد از اینکه بنی الحسن فسـاد را در دولت بنی عباس دیدنـد و مبارزاتشان را شـروع کردنـد منصور دوانیقی پس گرفت. این نهمین مورد است و یک مقـداری که فضا آرام‌تر شـد، مهدی فرزند منصور عباسـی که خلیفه بعدی بود، «فَدَک» را پس داد. دوباره هادی عباسی به خاطر دیدن تحرکهای خاندان اهل بیت بخصوص بنی الحسن پس گرفت. این هم یازدهمین مورد است.

در زمـان هارون الرشـید، حضـرت موسـی ابن جعفر علیه‌السـلام پیشـنهاد کردنـد که برگردانیـد، هارون به حضـرت موسـی بن جعفر علیه‌السـلام گفت: شـما حدود «فَدَک» را تعیین کنید تا من برگردانم. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به هارون الرشید فرمودند: شمـا نمی‌دهیـد. ولی در روایت است که حضـرت حـدود سیاسـی برای فَـدَک معرفی کردهانـد. و هـارون الرشـید گفت: این جوری نمی‌شود و نداد.

ولی مأمون یک کار عجیب و غریبی کرد. این دیگر به نظر من از نقاط برجسته فَدَک است که باید رفت دنبالش. دوزادهمین مورد می‌رسـیم به مأمون که می‌خواست پس بدهد. اما مخالفت زیاد بود. مأمون با برادرش اختلاف داشت. مشاجره داشـتند بعد هم صف کشـی شـده بود بین نیروهـا، کـار تصـمیم گیری دشوار بود. مأمون دو جلسه گـذاشت، یک جلسه ۲۰۰ نفری از علماء جمع شدنـد، بحث کردند و به این نتیجه رسـیدند که «فَدَک» متعلق به حضـرت زهرا علیها السلام بوده، و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم داده و

بایـد برگردد. خبر این جلسه منتشـر شـد و مخالفتهـایی پیـدا شـد. مـأمون ۱۰۰۰ نفر را از سراسـر دنیـا دعـوت کرد. مثـل کنگره‌هـای سراسری که ماها می‌گیریم. (۲۸۷) از سراسر آورد. از جاهای مختلف اینها بحثهای زیادی کردند و نتیجه باز به نفع خاندان اهل بیت علیهم السـلام شـد اگر بشود در تاریـخ این بحثهـا را پیـدا کرد. خیلی خوب است. مخالف چه می‌گفته موافق چه می‌گفته. وقتی این جلسه تمـام شـد، متنی در جلسه تهیه شـد و یک جمله را من می‌خوانم که مأمون نوشت به حاکم مـدینه، مأمون خودش مـدینه نبود. دستور داد که: انَّهُ قَد کَانَ رَسُولُ اللّهِ أعْطَی إبْنَتَهُ فاطِمَهَٔ فَدَکاً.

گفت ما از این بحثها فهمیدیم که پیغمبر این را داده به حضـرت فاطمه علیها السـلام و مال آنهاست. دسـتور داد آنها هم پس دادند. یک دفعه مثل بمب صدا کرد که یکی از جرقه‌هایش در شعرهای دعبل خزاعی است:

أصْبَحَ وَجْه الزَّمانِ قَد ضَحِکا

بِرَدِّ مَأمُونَ هَاشِماً فَدَکاً

می‌گوید چهره زمانه و تاریخ لبخند زد، وقتی خبر شد که مأمون با این چنین مقدمه‌ای «فَدَک» را به بنی هاشم برگرداند. به شعرها و ادبیات هم رسید.

سیزدهمین مورد معتصم عباسـی گرفت. چهاردهمین مورد واثق عباسـی پس داد. پانزدهمین مورد متوکل گرفت. متوکل خصومتش را با اهل بیت علیهم السـلام همه می‌دانید. و شانزدهمین فرزندش منتصـر پس داد. منتصـر همان کسی است که پدر خودش را هم به خـاطر عـداوتهایش با اهل بیت کشت. چهره سیاسـی قضـیه خیلی خوب روشن می‌شود و هفـدهمین مورد حاکم بعـد از منتصـر پس گرفت و هجـدهمین مـورد مسـتعین پس داد. نـوزدهمین مورد معـتز پس گرفت و معتمـد بیسـتمین مورد پس داد و بیست و یکمین، خلیفه بعـد از معتمد پس گرفت و بیست و دومش معتمد پس داد، بیست و سوّم حاکم بعدی گرفت و بیست و چهارم در سال ۳۲۴، الراضـی که خلیفه عالم و دانشـمندی بود پس داد. و این آخرین باری است که حالا من دیده‌ام. ببینید یک قطعه زمین، یک مزرعه، با آن مقدماتش و مؤخراتش و تاریخش خیلی ارزشمند است.

گزارش سفر به فَدَک

من از مسؤولان عربسـتان سعودی تشکر می‌کنم که ما را بردند تا من قدری بفهمم، منطقه را ببینیم، چرا این جور است. اوّلا: در خود عربسـتان کسـی «فَدَک» را نمی‌شـناخت ما وقتی می‌خواستیم برویم شب آقای «العمری» که از علمای بزرگ مدینه است و شخصیت والاـ مقـامی اسـت، مـن مهمـانش بـودم به من گفت: شـما چرا می‌رویـد این همه راه، چیزی نمی‌بینیـد. اصـلاً چیزی به نـام «فَـدَک» نمی‌بینیـد، یـک منطقه است. من گفتم حالاـ می‌رویم بعلاوه من منطقه را می‌خواهم ببینم. من می‌خواهم بـدانم، منطقه قـدیم چگونه بوده است.

بالأخره رفتیم. خیلی هم راه رفتیم. راهی که ما رفتیم، طولانی شد. ۲۶۰ کیلومتر رفتیم. اما اگر کسی بخواهد مستقیم از مدینه برود و راه درست وجود داشته باشد کمتر از ۱۳۰ کیلومتر است. می‌گویند در زمان پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم دو تا سه روز با وسایل آن روز راه بوده است. خَیْبَر هم ۱۶۰ کیلومتر از مدینه است و اینها تقریباً موازی هم در شـرق و غرب هسـتند. وقتی که رفتیم چیزی نمی‌دانستیم. یـک کسـی را شـناسایی کردیم که پیـدا شود و بیایـد پیش مـا و توضیـح بدهـد و وارد آن بخش شـهر که می‌خواستیم بشویم، دیـدیم یک تابلوی بزرگی أوّل شـهر زده‌انـد: «اَلحائِطُ تُرَحِّبُ بِکُم» و زیرش هم با کلمه درشت نوشـته‌اند: «فَـدَک»، چشم ما روشن شد.

حالت خاصـی پیـدا کردیم، ما اصـلاً انتظاری نداشتیم که کلمه‌ای به نام «فَدَک» در آن بیابان ببینیم و دیدیم. وارد شـهر شدیم، یک شهر زیبا در دامنه ارتفاعات، دامنه کوه و گشتی زدیم، و ما را بردنـد به «فَـدَک» قدیمی، رفتیم آنجا کنار شـهر و متصل به شـهر بود.

رفتیم و دیـدیم وارد شـهر شـدیم، یـک شـهر زیبـا در دامنه ارتفاعات، دامنه کوه و گشتی زدیم. رفتیم و دیـدیم مسؤولان شهرسـتان فرماندار و دیگران هم آمده بودند، یک نقطه‌ای ایسـتاده بودند ما هم پیاده شدیم. یک خرابه‌ای بود. برج و بارو و دیوارهای قدیمی مشـخص بود. شـکل ساختمانهـا عمـدتاً گلی است. سـنگهایی هم هست که نشان می‌دهـد منطقه آتش فشان داشـته، جمعیت زیادی بودنـد. فرمانـدار، بخشـدار، رئیس شورای شـهر، علماء و ... بودند، پیرمرد روشن ضـمیری بود. این هم برایم جالب بود که آنجا من یـک ذرّه تعصب ندیـدم. آنهـا مـا را می‌شـناختند که مـا شـیعه هستیم و از ایران آمـده‌ایم. اختلافـات شـیعه و سنّی و وهّابی و ... را می‌دانستند. این آقا هم خودش مسؤول امر به معروف و نهی از منکر بود. ایشان آمد برای ما توضیح داد سه، چهار کلمه گفت و من لرزیدم.

حتماً همراهان من همین حال را داشـتند. کنار یک ساختمانی ایسـتاده بودیم. ساختمان بـدی هم نبود. خراب نشده بود راهنما گفت: «هـذا مسـجد فاطمه» قلب ما یک باره تکان خورد اشـکهایمان ریخت اما سـعی کردیم آنها توجه نکنند. (از اینجا به بعد سـخنرانی با گریه شنوندگان همراه بود).

پرسـیدم این مسـجد را یعنی حضرت فاطمه ساخته‌اند، گفت بله، آخرین بار هم این مسجد را عثمانی‌ها ساخته‌اند. الان متروک است در همان جایی که بودیم رودخانه بود. رو به رویمان هم نخلسـتان بود، نخلسـتانهایی که نخلهایش هم داشت خشک می‌شد، راهنما گفت: «هذا بسـتان فاطمه» من گفتم: یعنی این نخلسـتان از آن زمان تا بحال است. گفت بله، همین جا نقطه بسـتان و نقطه عبور آب بود و سپس گفت: «هذا وادی فاطمه» وادی معمولاً به آن جاهایی می‌گویند که رودخانه‌ها بعد از اینکه از دره‌ها عبور کند جلویشان باز می‌شود. معانی دیگری هم دارد.

بعـد از دور چیزی را نشـان داد و گفت: «این چشـمه‌های حضـرت فـاطمه» است. البته چشـمه‌ها دارد خشـک می‌شود به خـاطر اینکه چاهای عمیق زده‌انـد. هر چه از خدا خواسـته بودیم خدا به ما در این سـفر به ما داده بود. یکی یکی مکانهای مهم «فَدَک» را دیدیم سؤالات زیادی کردیم. آن راهنما هم بدون هیچ تعصبی هر چه می‌دانست به ما گفت و ضـبط هم شد. توضیحاتی به ما دادند بعد ما آمدیم به شهرداری برای مراسم معارفه.

من احسـاس کردم مردم آنجـا علاـقه منـد به حضـرت فاطمه هسـتند خیلی با احترام اسم ایشان را می‌برنـد. خوب می‌داننـد این آقای راهنما خودش از مأمورین امر به معروف حکومت سـعودی در مدینه بود، ما فکر می‌کنیم اینها سخت‌گیر هستند ولی ما سخت‌گیری ندیـدیم. حتی مأموران عربستان که با ما آمـده بودنـد و زیاد هم بودند. از وزیر تا سـطوح پایین‌تر آمده بودند. از ما تشـکر کردند و گفتند: شـما باعث شدید ما یک جای شـناخته نشده کشورمان را شـناختیم، و از شـما تشکر می‌کنیم. آنها هم قدرانی کردند، به هر حال این «فَدَک» بود.

من می‌خواهم عرض کنم این حـادثه «فَدَک» با این حوادثش بحث بیشتری می‌طلبـد بـدون آنکه تفرقه‌آمیز باشـد. «فَدَک» می‌تواند وسـیله اتحاد باشـد. خدا کند روزی بیاید مردمی که به حج می‌روند، یک تور بگذراند و بروند از آنجا و «فَدَک» را هم ببینند. یکی از خواسته‌های آنها این بود که ایرانیها بیاینـد اینجا. الان دارنـد تـدارکات می‌بیننـد. اسـتاندارش گفت که ما منتظریم شـیعیان بیایند ببینند. عمیر هم که رفتیم شـهر امعاء استاندارش گفت ما منتظر هستیم ایرانیها بیایند ببینند وقتی حضرت علی علیه‌السلام به یمن رفته، از اینجا عبور کرده و چیزهای زیادی می‌توانید ببینید.

به نظر می‌رسـد که یکی از کارهای خوب این است که دولت عربسـتان این آثار ارزشـمند تاریـخ اسـلامی را که افتخار همه اسـلام است و برای خود عربستان بسیار اهمیت دارد کم کم معرفی کنـد، و شایـد نظر وسیعی که آقای ملک عبـداللّه دارد آنها را به این نقطه برساند.

من می‌خواهم عرض کنم که حضـرت زهرا علیها السـلام را از نواحی مختلف می‌شود شناخت، ما درباره عظمت حضرت زهرا علیها

السلام کم گفته‌ایم. شخصیت زهرا علیها السلام را در همان زمان ببینید. در همان زمان که فشار آوردند از علی ابن ابیطالب بیعت بگیرند حضرت زهرا علیها السلام آن صحنه را که دید نتوانست تحمل کند، یک جمله گفت و همه را متوحش کرد. فرمود دست از پسر عموی من بردارید. اگر ادامه دهید گیسوانم را باز می‌کنم و نفرینتان می‌کنم و می‌دانم چه بر سرتان می‌آید.

خَلُّوا بْنَ عَمّی عَلِیّاً أوْ لَأشْکوا إلَی السَّمیعِ الْبَصیر (... ۲۸۸)

پسر عمویم علی علیه‌السلام را رها کنید و گرنه به خدای شنوای بینا شکایت می‌کنم.

یک جمله حضرت زهرا علیها السلام صحنه را آرام کرد. خیلی‌ها فهمیدند که حضرت زهرا علیها السلام شخصیت بزرگی است و ما چنین مقتدایی داریم تا ان شاء اللّه استفاده کنیم.

نکته‌های برجسته این سخنرانی

۱. مسأله «فَدَک» یک مسأله سیاسی است، مسأله امامت است و «فَدَک» یک پرچم مقاومت بود و هنوز هم یک پرچم است.

۲. خلفاء ۲۴ بار «فَدَک» را گرفتند و پس دادند، از جمله ابابکر «فَدَک» را گرفت، و پس داد و عمر گرفت و دوباره پس داد.

۳. مأمون یک جلسه ۲۰۰ نفری و بعد یک جلسه ۱۰۰۰ نفری از علماء سراسر دنیا را تشکیل داد تا درباره «فَدَک» بحث شود و نتیجه این جلسه این بود که مأمون به والی مدینه نوشت: ما از این بحثها فهمیدیم که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عطا کرده است، و الآن باید «فَدَک» به بنی هاشم برگردد.

۴. «فَدَک» تا ۳۰۰ سال یک مسأله همیشه زنده و مشاجره‌ای بوده است. آخرین خلیفه که «فَدَک» را پس داد «الراضی» در سال ۳۲۴ هجری قمری بود.

۵. فاصله مدینه تا «فَدَک» به صورت مستقیم ۱۳۰ کیلومتر ولی با جاده‌های امروزی ۲۶۰ کیلومتر می‌باشد.

۶. فاصله خَیْبَر تا «فَدَک» ۹۰ کیلومتر می‌باشد ولی هر دو در عرض هم و در یک منطقه هستند.

۷. نام اصلی منطقه به «الحائط» تغییر کرده و «فَدَک» نام فرعی شده که تابلو «اَلحائِطُ تُرَحِّبُ بِکُم» نشانه این مسأله است.

۸. «فَدَک» یک شهر زیبا در دامنه کوه و «فَدَک» قدیمی متصل به شهر «الحائط» است.

۹. «فَدَک» با برج و بارو و دیوارهای قدیمی مشخص بود و عمدتاً شکل ساختمانهای آن گلی بود.

۱۰. استقبال مردم و مسؤولین این شهر از یک عالم شیعه و ایرانی.

۱۱. علاقه‌مندی مردم «فَدَک» به حضرت زهرا علیها السلام و اینکه آنها اسم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با احترام می‌بردند.

۱۲. پیشنهادات أرزشمند و جالب ایشان:

۱ – زائرین خانه خدا و مدینهٔ الرسول به «فَدَک» بروند، و از نزدیک آن را ببینند. استاندار «فَدَک» گفت: ما منتظر شیعیان هستیم.

۲ – یکی از کارهای خوب این است که دولت عربستان این آثار ارزشمند تاریخ اسلامی را که افتخار همه اسلام است و برای خود عربستان بسیار اهمیت دارد معرفی کند.

گفتگو با شبکه اوّل سیمای جمهوری اسلامی ایران

در شب عید مبعث سال ۱۴۲۹ ه ق، از شبکه أوّل سیمای جمهوری اسلامی ایران مصاحبه‌ای از آیت اللّه هاشمی رفسنجانی پخش شد که ایشان ضمن بیان مطالبی درباره رسول گرامی اسلام حضرت محمّد مصطفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و خاطراتی از سفر خود به کشور عربستان بر ضرورت احیای آثار اسلامی در عربستان تأکید کردند.

توجه شما را به قسمتی از این مصاحبه که مربوط به فَدَک و آثار اسلامی در عربستان بود جلب می‌کنیم. (۲۸۹)

...مجری: این سفر برای خود شما تازگی و حلاوت داشته و برای ما هم شیرین بود. اولین بار بود که نام «فَدَک» با تصویر برای ما گره خورد. شاید ذهنیتی که در خصوص «فَدَک» داشتیم حالا دیگر عینیّت پیدا کرده بود و تصاویرش را می‌دیدیم. از «فَدَک» برای ما بگویید.

آقای هاشمی رفسنجانی: من سالهاست به خاطر تأثیری که از میراث فرهنگ اسلامی و صدر اسلام در سازندگی انسانها می‌شناسم، همیشه در فکر بودم که باید نقبی بزنیم به عربستان از مکه و مدینه که معمولاً همه می‌رویم به جاهایی که متأسفانه از دسترس بیرون رفته، خیلی چیزها هست.

یکی از آثار بد تفکر وهابی‌ها و سلفی‌ها که آنها خودشان را توحیدی می‌دانند، فکر می‌کنند توجه به گذشته و قبور و آثار قدیمی، اینها انسان را از خدا دور می‌کند. اشتباه می‌کنند؛ چون خود قرآن از ما مکرر خواسته بگردید در زمین آثار گذشتگان را ببینید و عبرت بگیرید. این میدان آموزش قرآن است و حتی آثار تاریخی را اسم می‌برد.

مثلاً بعضی از مناطقی که اقوام گذشته بوده‌اند و رفته‌اند و آثارشان مانده.

قرآن می‌فرماید: شما دارید می‌بینید اینها را. خوب این تفکر برای من یک تفکر اصیلی بود.

وقتی که با مسؤولان عربستان آشنا شدیم، من جزو اهدافم بود که کم کم این مانعی که وهابی‌ها آنجا ایجاد کرده‌اند به خصوص بر سر آثاری که از پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و ائمه علیهم السلام بزرگان صحابه در صدر اسلام مانده، اینها را کم‌کم بشناسیم و معرفی کنیم.

یک بار ملک عبداللّه که آن موقع امیر بود در تهران بود. جلسه‌ای بود، علمای دینی هم همراهش بودند. بحث‌های قرآنی می‌کردند. نمونه‌هایی که قرآن اشاره می‌کند در خاک خود عربستان اطراف مکه و مدینه هست و قرآن مثال می‌زند را برایشان گفتم. گفتم: چرا نمی‌گذارید اینها را ما بیاییم ببینیم و خودتان چرا نمی‌بینید، چرا معرفی نمی‌کنید؟ کم‌کم این در را باز کردم، از آن وقتی که دیگر روابطمان، روابط کم مشکل شد، من هر سفری که رفتم آنجا، از آنها خواهش کردم که بگذارید یک جاهای کشف نشده امروزی را برویم پیدا کنیم، اینها با کلّیت موافقت می‌کردند ولی از علمای تند روی وهابی می‌ترسند. چون آنها عکس العمل نشان می‌دهند. حرام می‌دانند. سخت هم هست برای سران عربستان که با علمای خودشان بر سر این مسائل درگیر شوند. به هر حال قانعشان کردند. آنها هم روی دوستی و میهمان نوازی گاهی خواسته‌های من را رد نمی‌کردند.

اولین چیزی که از آنها خواستم، گفتم برویم خَیْبَر را ببینیم و بعد «فَدَک» را. آنها اصلاً «فَدَک» را نمی‌شناختند. خَیْبَر را می‌شناختند. چون جنگ خَیْبَر معروف است. ما را خَیْبَر بردند. دیدنی است. قلعه بزرگی که حضرت علی علیه‌السلام با مَرْحَب جنگید و فتح کرد و همان کمر قدرت یهود را که تقریباً وارد جنگ با پیغمبر شده بودند شکست. چشمه‌ای مانده بود و به نام چشمه علی علیه‌السلام معروف است. ما را بردند سرچشمه علی علیه‌السلام ماهی‌های کوچکی در چشمه بود. البته طبیعت خَیْبَر هنوز مانده است. چشمه در عمق درّه بود. آنجا چیز جالبی که برای من اتفاق افتاد، در شهرداری خَیْبَر میزبانان ما آمدند داستان فتح خَیْبَر را شهردار آنجا برای ما خواند. ما که خودمان معلم این چیزها هستیم تحت تأثیر آنها قرار گرفتیم. چگونه در آخرین لحظه، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عَلَم را به دست علی ابن ابیطالب داد. خیلی صحبت‌های شهردار خَیْبَر برای ما شیرین بود.

آنجا ما گفتیم می‌خواهیم برویم فَدَک. راهش ماشین رو نیست. با این ماشین‌هایی که همراه ماست، ما نمی‌توانیم برویم. با جیپ می‌توانیم برویم و آن هم خیلی طولانی است. آن سفر را منصرف شدیم. فرصت نکردیم تا این سفر پیش آمد. ما هم عهد قدیمی را به یاد آوردیم و گفتیم ما می‌خواهیم برویم فَدَک.

آنها هم با چهره باز پذیرفتند. ما را بردند به فَدَک. ولی همه نمی‌دانستند «فَدَک» چیست و کجاست. اصلاً من دنبال چه هستم. حتی آقای عمری که از علمای بزرگ شیعه و همان جا بزرگ شده و الان نزدیک ۱۰۰ سال عمر دارد، می‌گفت: اگر شما بروید چیزی

نمی‌بینید. آنها هم نتوانسته بودند تا به حال بروند. من گفتم بالأخره ما می‌رویم قرار گذاشتیم و رفتیم.

اولین لحظه‌ای که به منطقه «فَدَک» وارد شدیم، یک چیزی مثل هدیه آسمانی دیدیم. تابلویی دیدیم نوشته بود: «الحائط تُرَحِّبُ بِکُم»، زیرش هم کلمه «فَدَک» را درشت نوشته بود. ما دیدیم که چطور می گویند فَدَک را نمی‌شناسیم. از آن لحظه دیگر بحث من با وزیر همراه و کسانی که با ما در ماشین بودند، درباره «فَدَک» عوض شد و درباره «فَدَک» خیلی حرف زدیم. شهر حائط را دیدیم. گشت زدیم کنار شهر حائط، شهر قدیمی است که آن «فَدَک» است فَدَک مانده است. در تصویرها می‌بینید که چگونه شهری بوده. شهری است که از داخل یک رودخانه که دو طرفش به ارتفاع می‌رود، شروع می‌شود و اطراف همین جوری پله پله ساختمان است که ساختمانها نوعاً از سنگ‌های آذری و آتشفشانی است. دیوارها ساخته شده‌اند. به نقطه مرکزی رودخانه که رفتیم، دیدیم مسؤولان شهر آنجا منتظر ما هستند. استقبال کردند و ما خواستیم سؤال شروع کنیم که دیدیم آنها آماده جواب هستند.

پیرمرد خوش اخلاقی به نام آقای عبدالرحمان جابر، از طایفه آل جابر بود. می گفت: ما قبلاً، از ۱۵۰ سال پیش، طایفه جابری، حاکم این منطقه بودیم ولی سعودی‌ها که آمدند از ما گرفتند و حال حاکم نیستیم ولی اینجا هستیم. پیرمرد توضیح داد. همان جا که ایستاده بود می گفت: «هذا وادی فاطمه»، من پرواز کردم! اولین بار نام فاطمه را از زبان اینها شنیدیم. بعد یک نخلستانی بود که قسمتی از آن خیلی سرسبز و در جوار رودخانه بود و یک قسمتی هم داشت نخل‌هایش از بین می‌رفت و داشت خشک می‌شد. گفت: «هذا بستان فاطمه» و بعد کنارمان یک ساختمان نسبتاً جالبی بود، گفت: «هذا مسجد فاطمه» و از دور چشمه‌هایی را نشان داد و گفت: «هذه عیون فاطمه». واقعاً هر چه می‌خواستیم به دست آورده بودیم. شروع کردم سؤالات زیادی از این پیرمرد کردم. این مسجد کی ساخته شده بود؟ گفت: این مسجد در زمان حضرت فاطمه علیها السلام اینجا بوده است گفتم: مگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اینجا بوده حالا من تاریخ را می‌دانستم، اما می‌خواستم ببینم آنها چه می گویند؟ گفت: نه، بعد از جنگ خَیْبَر، مردم «فَدَک» رفتند آنجا، با پیغمبر صلح کردند و چون «فَدَک» با جنگ فتح نشد، در اختیار پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود. غنیمت نبود که به رزمندگان بدهند.

پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم به دستور خداوند این را در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام گذاشت و حضرت فاطمه علیها السلام از سال هفتم تا آخر عمر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آنجا را اداره می کردند و از محصولاتش هزینه فقرای مدینه و به خصوص بنی‌هاشم را می‌پرداختند.

آخرین چشمه‌ای که در «فَدَک» آب داشت یک قدری از خزه‌ها رویش را گرفته بود. دیدیم آب دارد آنجا حرکت می کند. رفتم قدری آب بخورم. نمی گذاشتند. یک مشتی از آب خوردم. طراوتش مرا گرفت. برایم لذت بخش بود.

من در سفر قبلی، با آقای امیر مقرم، برادر کوچک ملک عبداللّه که در مدینه آن موقع امیر بود، سر میز شام از او پرسیدم و گفتم: چرا آثار تاریخی را در معرض دید عموم نمی گذارید. گفت: ما اخیراً تصمیم گرفته‌ایم آثار تاریخی و فرهنگی اسلامی را احیا کنیم و مسلمانها بیایند ببینند.

در مدینه هزار اثر ارزشمند شناسایی شده است، در خود مدینه و اطراف مدینه، در کلّ مملکت عربستان ۵ هزار اثر تاریخی اسلامی شناسنامه دار شده‌اند.

من چند جا در این مدت که به مکه و مدینه سفر کرده‌ام دیده‌ام، یکی از این جاهایی که رفته‌ام همین در راه فرودگاه مدینه روستایی است به نام «عُرَیض»، بیرون جاده است. آنجا چون «علی ابن ابراهیم عریضی» آنجا هست و مسجدی به نام او بوده، ما رفتیم آنجا. در تاریخ هم خوانده بودم. چند نفر از ائمه ما در آن روستا زندگی می کردند. امام رضا علیه‌السلام را وقتی می‌خواستند به خراسان بیاورند، از این خانه حرکت دادند. نخلستان‌های خیلی زیبایی هم داشت. رفتیم میان نخلستان‌ها، گفتند این نخلستان‌ها

همه الان مال شیعیان است.

از همان زمانی که ائمه بوده‌اند، آنجا مزرعه و نخلستان بوده و هم اکنون مانده است، در آنجا معلمی شیعه بود و باغ خرمایی داشت. ما رفتیم باغ، این معلم شیعه وضع شیعیان منطقه را برای ما شرح داد. این یک جا بود. یکی از جاهایی که دیدنی است، «مدائن صالح» است. من اینها را خوانده بودم. مدائن صالح را و آثاری که در کوه‌ها و خانه‌هایی که تراشیده بودند، آن موقع پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به مسلمانها می گفت که در قرآن هست و شما دارید می‌بینید خانه‌هایی که در کوه تراشیده‌اند و بعد بلا آمده. یک استانی است به نام «العُلی» که مدائن صالح بالای العلی است. من خواهش کردم از مقامات عربستان که ما را ببرند آنجا. با هواپیمای ۳۳۰ که در زمین خاکی هم می‌نشیند ما را بردند آنجا. رفتیم آنجا واقعاً دیدنی است. کوه‌های بلند متعلق به چندین هزار سال پیش. مردم خانه تراشیده‌اند. خانه راهرو دارد، سالن دارد، اتاق دارد. گاهی من می‌دیدم که ۴۰ متر ارتفاع خانه‌ها است. گفتم با چه ابزاری این بالاها را تراشیده‌اند. قوم عاد و ثمود و صالح که در قرآن همه اینها هستند. رفتیم آن خانه‌ها را دیدیم. واقعاً دیدنی و عبرت آموز است.

بعد از من، آن نقطه شد یک نقطه توریستی. یکی از جاهایی که باز به خواهش من آنها موافقت کردند ما برویم «یَنْبُع» بود. آنجا هم چیزی شبیه همین خَیْبَر و فَدَک، یک منطقه زراعی بوده. زمان پیغمبر دست یهودی‌ها بوده. فتح شده، تقسیم شده بین رزمندگان آن موقع. الان و بعد از ۱۴۰۰ سال که من رفتم دیدم جاهایی به نام امام حسن، امام حسین، حضرت علی علیهم السلام بود. چاه حضرت علی علیه‌السلام بود. منطقه‌ای به نام «منطقه شرفا» بود. چون طایفه قریش جزو شرفای آن زمان بودند. محله‌ای به نام شُرَفا بود. حقیقتاً خیلی آثار دیدنی در عربستان هست. ما آنچه در تاریخ می‌خواندیم، دیدیم. «بدر» را دیدیم، معمولاً زوار را نمی‌برند، منطقه جنگی بدر را دیدیم، مقبره شهدای بدر را دیدیم. خیلی دیدنی است. معجزاتی که آنجا اتفاق افتاده. ملائکه‌ای که نازل شده‌اند و آن مرکز فرماندهی پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، چاهی که برای آب بوده. یکی از جاهای واقعاً دیدنی بود.

«آبار علی» علیه‌السلام را در بیرون مدینه دیدیم. البته آن خادمی که آمد و به ما توضیح می‌داد وقتی ما را شناخت که ایرانی هستیم می‌خواست بگوید متعلق به حضرت علی علیه‌السلام نبوده، و متعلق به یک علی دیگری بوده.

از مهم‌ترین نقاطی که مورد علاقه ما و همه شماها است، «بقیع» است. بقیع مملو از شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام، از جمله چند امام شیعه و احتمالاً حضرت زهرا علیها السلام شاید آنجا هستند. نمی گذاشتند کسی داخل بقیع برود. وهابی‌ها حرام می‌دانند. زنها را اجازه نمی‌دادند بقیع بروند. من یکی از کارهایم این بود که این سد را بشکنم.

وقتی خودم می‌روم با اجازه مقامات عربستان می‌روم و همه زوّار به خصوص زنها را هم همراه می‌برم. هر بار رفته‌ام به همه اجازه داده‌اند که زیارت بیایند. مذاکراتی با مقامات عربستان کرده‌ام. استدلال کردم و گفتم:

شما نمی‌توانید تابع افکار خشک یک عده مقدس خشک که هیچ ارزشی برای میراث فرهنگی اسلامی قائل نیستند کشورتان را ضعیف کنید. دنیا برای آثار اسلامی منطقه عربستان ارزش قائل است. شما در عربستان بیشتر از همه دنیا میراث ارزشمند دارید. همه دنیا عاشق هستند که بیایند این میراث را ببینند. اینها را احیا کنید. بگذارید مردم دنیا مخصوصاً شیعه‌ها بیایند و از نزدیک با میراث اسلامی آشنا شوند.

شما اگر بیایید و این کار را بکنید و بقیع را برای آنها آزاد کنید و این آثار را نشان دهید، صدها میلیون شیعه و دوستداران اهل بیت علیهم السلام را محب خودتان می کنید. شما چرا این سرمایه را استفاده نمی کنید؟ چرا مردم دنیا را از دست خودتان عصبانی می کنید. این چه سیاستی است؟! مملکت دارای این نیست.

ایشان منطق من را پذیرفت، مشکلاتش را گفت، فکر می کنم باب گفتگوی ما انشاء اللّه اگر خداوند این توفیق را بدهد یک روزی برسیم به این که همه آثار متروکه در اختیار مسلمانان سراسر جهان قرار بگیرد. خیلی ممنون حاج آقا، یک دعا برای ما بکنید،

دعـایی کـه همـه بایـد بکنیم و خداونـد خواسـته این طـور دعـا کنیم وقـتی که اعمـال مکه را انجـام دادیم، خداونـد می‌فرمایـد: اگر می‌خواهید دعا کنید بگویید:

«رَبَّنا آتِنا فی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فی الآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّار».

هم دنیایمان را خوب کن و هم آخرتمان را خوب کن و هم ما را از آتش جهنم مصون بدار.

طرح مسأله فَدَک در فصلنامه میقات حجّ

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، فصلنامه‌ای را در رابطه با مسائل حج منتشر می‌کند. این فصلنامه در تابستان امسال، ویژه نامه‌ای را به سفر ده روزه آیت اللّه هاشـمی رفسـنجانی به عربسـتان اختصاص داده است و به خاطر اهمیت سـفر ایشان به شـهر فَدَک در این مسافرت، بیشترین صفحات این ویژه نامه که در ۲۶۴ صفحه به چاپ رسیده، به مباحث و مسائل فَدَک اختصاص یافته است در این فصلنامه ۶ مقاله، چند سخنرانی و گزارش و ۹ تصویر رنگی از فَدَک به چاپ رسیده است.

ضمن تشـکر از مسؤولین محترم این فصـلنامه و عرض خسـته نباشـید به خاطر چاپ این مجموعه در رابطه با «فَـدَک» قسـمت‌هایی از مطالب این «ویژه نامه» را در اینجا ذکر می‌کنیم.

گزارش سفر به «فَدَک» در اجلاسیه جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم توسط حضرت آیهٔ اللّه، هاشمی رفسنجانی

...یکی از چیزهای خیلی خوبی که داشتیم «فَـدَک» بود، «فَـدَک» حقیقتاً برای من در این سـفر یک هـدیه بود، واقعاً لطف خـداوند بود، شـماها شایـد اکثرتان تاریـخ «فَدَک» را خوانـده باشـید منتهی من چیزهایی خوانده بودم نمی‌فهمیدم چرا این طوری است؟ چرا یک منطقه کشاورزی این قـدر در تاریخ مهم شده است؟، چرا این قدر سیاسـی شده؟ چرا این قدر خود ائمه آن را مربوط به امامت می‌کننـد؟ اصـلًا حدود «فَدَک» را تعیین می‌کنند، حرفهای خیلی مهمی می‌زنند، تاریخش را خوانده بودم و اصل قضـیه برایم عجیب بود، چون آن چیزی که در تاریخ آمده، این است که پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بعد از جنگ خندق و خیانت یهودی‌ها آنها را تنبیه کردند و خَیْبَر را گرفتند.

هماهنگ با فتـح خَیْبَر، ظاهراً به شخصـی به نام مُحَیِّصَـهٔ مسؤولیت دادنـد؛ گفتنـد: برو فَدَک و به مردم آنجا بگو که شـما نجنگید و بیایید تسـلیم بشوید و جانتان را نجات بدهید، ما هم حقوق شـما را حفظ می‌کنیم. مُحَیِّصَهٔ نزد شخصیت‌های بزرگ فَدَک رفت، که ۹۰ کیلومتر فعلاً- بـا خَیْبَر فاصـله دارد - آن زمـان یـک روز بیشتر تقریباً راه بوده است - با یک گروهی رفتنـد و به علمای یهود پیام پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم را دادند. آنها گفتند: ما خدمت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌آییم. چند نفر انسان دوست، عالم و شخصـیت‌های معتبر یهود را انتخاب کردند و خدمت پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم آمدند. پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: اگر شـما پیشـنهاد ما را نپذیرید، برای شـما سخت می‌شود، گفتند: نه کار با مشکل است، من اینجا را خوانده بودم دنبال این بودم که چطوری بوده که اینها این حرف را می‌زنند.

آنها گفتند: «فَدَک» جایی است که سه تا برج و بارو پشت سر هم دارد؛ یعنی یک سور دو سه سور، و هر سوری هم اطرافش برجی هست و تمام این سورها درهای مخصوص و کلیدهای خاصی دارد، ما این کلیدها را جمع می‌کنیم در یک صندوقی نگاه می‌داریم، وقتی کسی به ما حمله بکند به این آسانی نمی‌تواند از آنجا عبور کند و آسان نیست.

پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم فرمود: همان کلیدهایی که شـما می‌گویید الان در دست من است. اینها یک دفعه تکان خوردند، دیدند در دست پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است. اینها که در یک اتاق مهر و موم شده بود، در همان جا جمعی از اینهایی که آمده بودند مسـلمان شدند، چون آنها می‌فهمیدند. گفتند: این کلیدها را از کجا آوردید و چه کسـی به شـما داده است؟ به یک نفر

مظنون شده بودند.

حضـرت فرمودند: نه، مظنون نشوید، همان کسـی که الواح را برای حضرت موسی آورد، همان کسی که تابوت را برای بنی اسرائیل آورد، برای من هم اینها را آورد. لذا اینها مسلمان شدند و ایستادند، عده‌ای هم رفتند. (۲۹۰)

پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم حکم کردند و گفتند: هر کس مسلمان شد، خمس از اموالش را می‌گیریم و هر کسی مسلمان نشد همه اموالش را می‌گیریم و جان خودش نجات پیدا می‌کند، «فَدَک» همین طوری بدون جنگ تسلیم شد.

بر اساس آیه‌ای که همه بهتر از من می‌دانیـد: «فَمـا أَوجَفتُم عَلیهِ مِن خَیلٍ وَ لا رِکابٍ» در روایت ما دارد که جبرئیل آمـده و به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم گفت بر اساس «وَ آتِ ذَا القُربی حَقَّه» این باید به حضـرت زهرا علیها السـلام داده شود. پیامبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هم نوشتند (۲۹۱) «فَدَک» را به حضرت زهرا علیها السلام دادند و سه سال زهرا اینجا را اداره می‌کردند.

عاملان حضرت زهرا آنجا بودند و سهم خودشان را می‌گرفتند و می‌آوردند مدینه، آن طوری که من در منابع کار کردم و همه شما هم کار کردید و از تخصص‌های شماست.

حضرت محصول «فَدَک» را در اختیار فقراء و اقوام و همه می‌گذاشتند، خودشان مصرف نمی‌کردند.

حتی ایشان وقتی به زمان رحلتشان می‌رسـند، یکی از موارد وصیت نامه این است که برای زنهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و همه بخش‌های دیگر اهل بیت سـهمیه قرار دادند و حضـرت علی علیه‌السـلام بسـیج شدند که از این «فَدَک» و اموالی که آنجا جمع شده بود، به اینها بدهند، اینها همه تاریخ است، من رفتم ببینم آنجا چیست؟

در مدینه با هر کسـی که صـحبت می‌کردیم می‌گفتند شما بیخود می‌روی، آنجا هیچی نیست، «فَدَک» یک اسم تاریخی است، الان هیچی وجود نـدارد، حـتی آقـای عمری که مـا میهمـان ایشـان بودیم و بالأـخره بایـد همه چیز را آنجـا خوب بشـناسد عـالم قـدیمی آنجاست شب به من گفت شما لازم نیست بروید هر چه می‌خواهید ما می‌توانیم به شما بگوییم آنجا چیزی نیست.

من گفتم به هر حال قرار گذاشتیم و میزبان ما محبت کرده و تنظیم کرده و درست نیست نرویم، به هر حال منطقه را می‌خواهم ببینم که اصلاً منطقه چیست، رفتیم، راه دور بود، ما از اتوبان آنجا ۲۶۰ کیلومتر راه رفتیم تا وارد «فَدَک» شدیم، وقتی از جاده اصلی وارد شهر می‌خواستیم بشویم، تابلویی دیدم مثل اینکه دنیا را به من دادند، تابلو نوشـته بود، «الحائط تُرَحِّبُ بِکُم» زیرش هم درشت نوشـته بود «فَـدَک» ما دیـدیم که دیگر اینجا اسم «فَـدَک» نیست، اینجا همان «فَدَک» است، وارد شدیم، شـهر تمیزی بود، شـهر را گشتیم و بعد ما را بردند آن قسـمت قدیمی شهر که همین قدیمی است و من در محاسبات می‌گویم همان جایی است که «فَدَک» اصلی بوده است، این کنار شهر است، وصل به شهر است، مسؤولان شهر هم آنجا جمع شده بودند، از ما آن جا استقبال کردند.

وقـتی پیـاده شـدیم یـک پیر مرد خـوش زبـانی کـه خـودش مسؤول امر به معروف آن شـهر بـود و بازنشسـته شـده بـود یـا در حـال بازنشستگی بود. او برای ما توضیح می‌داد. تا ما ایستادیم، زیر آفتاب بودیم، گفتم خب حالا بگویید قضیه اینجا چیست؟ گفت: «هذا وادی فـاطمه» این وادی حضـرت فـاطمه است. وادی رودخـانه است، رودخـانه‌ای که وسـیع می‌شـود، از بین دو درّه که رودخـانه‌ای می‌رود آنجا که باز می‌شود، اینجا را عربها وادی می‌گویند.

البته وادی در لغت خیلی تعریف دارد؛ یـک مصـداقش این است. بعـد یـک ساختمانی پهلوی ما بود که ساختمان نسـبتاً خوبی بود و بقیه بیشتر مخروبه بود. گفت: «هذا مسجد فاطمه» من گفتم یعنی این مسجد را حضرت زهرا علیها السلام ساخته‌اند؟ گفت بله، وقتی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به حضرت زهرا علیها السلام تحویل دادند، ایشان اینجا، این مسجد را ساختند و این مسجد در طول تاریـخ بارها خراب شـده و آخرین بار عثمانی‌ها این مسـجد را ۲۵۰ سال پیش ساختنـد و الان هم کسـی در مسـجد نیست، به خاطر اینکه بیرون شـهر است، ما رفتیم پشت بام مسـجد، عکسش را هم دیدم در روزنامه‌ها هست، بعد آمدیم پایین، یک نخلستانی جلوی ما بود همان أوّل، گفت: «هذا بستان فاطمه». این هم بستان ایشان بوده.

چشمه‌هایی اشاره کرد و گفت: «هذه عیون فاطمه» چهار عنوان را ایشان معرفی کرد و اینها هم ضبط شد، من از ایشان پرسیدم چرا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم «فَدَک» را به حضرت زهرا داد؟ هرچه که پرسیدم، او که می‌دانست توضیح داد و جواب داد، اما آن را که من الان می‌خواهم بگویم، ما آنجا که ایستاده بودیم رودخانه بود، اطرافمان به صورت پلکانی در دامنه کوه بود و طبقه به طبقه ساخته شده بود، خانه بود، خانه‌ها مثل این که زلزله خراب کند، این طوری بود، برج‌ها پیدا بود ولی نیمه مخروبه بودند، دیوارها هنوز کاملاً ـ مشخص است، من به نظرم آن حرفی که صاحبان یهودی «فَدَک» به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم گفته بودند درست بوده، به نظرم همین جا بوده؛ یعنی یک جای محاصره شده، حفاظت شده و این که حالا فلسفه این که خداوند خواسته این هدیه به حضرت زهرا علیها السلام داده بشود بحث‌های دیگری است که از عهده شما بر می‌آید.

آنجا پر آب است. اخیراً که چاههای زیادی زدند، چشمه‌های بالا خشک شده و یک چشمه‌ای پایین بود که هنوز آب داشت. ما رفتیم سر آن چشمه، از آن چشمه هم آب خوردیم. آب کم داشت. ولی چاههایی که زده بودند ۲۰ متری به آب رسیده بود. گفتند هرچه آب بخواهید از این چاهها می‌توانیم برداریم.

البته او یک ادعای بزرگی کرد و من هنوز نمی‌دانم، من گفتم منطقه «فَدَک» چقدر وسعتش است؟ ایشان گفت ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر، حالا ما دیگر این را ندیدیم این حرفی بود که ایشان زد، چون جمعیت کل منطقه «فَدَک» بیش از ۱۰۰ هزار تاست، ما فیلم داریم، من نمی‌دانم بنا بوده این فیلم همراه ما باشد، اگر آقایان مایل باشند می‌توانند تصویر را ببینند. (۲۹۲)

از صفا تا فَدَک

...پیش از ظهر یک‌شنبه چند نفر از همراهان به منطقه خَیْبَر رفتند تا قلعه معروف و تاریخی خَیْبَر را ببینند، آقای هاشمی رفسنجانی در سفر اولشان (سال ۷۶) از خَیْبَر دیدار کرده بودند و این بار دیدار از «فَدَک» را در برنامه داشتند، ولی آقایان حسین مظفّر، مصطفی میر سلیم، علی آقا محمّدی، داود دانش جعفری و حجهٔ الإسلام معادیخواه علاقمند بودند به خَیْبَر هم بروند، و همین کار را هم کردند.

روایت آقایان مظفر و آقا محمّدی، که ایشان هم از اعضای هیأت بود از سفر به خَیْبَر چنین است:

دیدن قلعه خَیْبَر که فتح آن خاطراتی حماسی و فتح الفتوحی بزرگ را در اذهان شیعیان شیفته علی علیه‌السلام مصور می‌سازد، از آرزوهای بزرگ ما بود کما این که آرزوی همه زائران مشتاق است، صبح روز سوّم استقرار در مدینه (یک شنبه ۱۳۸۷) به سوی خَیْبَر حرکت کردیم و ۱۸۰ کیلومتر به طرف شمال مدینه پیش رفتیم و بعد از دو ساعت به منطقه خَیْبَر رسیدیم، ابتدا وارد روستایی متروکه شدیم که خانه‌هایی با دیوارهای گِلی و اتاق‌های تو در تو و قدیمی داشتند، از نخلستانی قدیمی و بی‌رمق با برگ‌های آغشته به گرد و غبار، که بعضی از آنها زرد بودند، عبور کردیم و در انتهای باغستان به تپه‌ای بزرگ رسیدیم که با سیم‌هایی محصور شده بود، قلعه معروف خَیْبَر در بالای همین تپه قرار داشت؛ قلعه‌ای با سنگ‌های بسیار سخت و خشن، تصور رفتن به بالای قلعه در وضع عادی بسیار مشکل و شاید ناممکن بود.

هیبت این دژ نفوذ ناپذیر که اعاظم صدر اسلام از تسخیر آن عاجز شده بودند، کاملا مشهود بود، اما تسخیر آن توسط مولای خَیْبَر شکن علی رغم همه تجهیزات و سربازان آماده و تا دندان مسلح و تسلط آنها بر اطراف قلعه، اعجاب انگیز و چیزی شبیه معجزه بود و نشان داد که در برابر ایمان مولای متقیان حتی قلعه خَیْبَر نیز از مصادیق بارز «وَ إِنَّ أَوهَنَ البُیوتِ لَبَیتُ العَنکَبُوت» است.

شب دوشنبه برای دیدار شیعیان مدینه به حسینیه آنها در منطقه «العوالی» رفتیم. از قدیم معروف بود که شیعیان مدینه وضع مالی خوبی ندارند، اما حالا اینطور نیست، این واقعیت را از تجدید بنای حسینیّه و شامی که آنها به ما دادند و از ناهار امیر مدینه دست کمی نداشت به خوبی می‌شد فهمید، اشتغال شیعیان مدینه به مشاغل مناسب و مساعدت‌هایی که به آنها شده، در سال‌های اخیر

وضع آنها را متحول کرده است.

آقای عمری، رهبر شیعیان مدینه که بالای ۹۰ سال سن دارد و تقریباً از کار افتاده است، آقای هاشمی را در آغوش گرفت و از این دیدار اظهار خرسندی زیادی کرد، او که با صبر و مقاومت و تحمل شدائد و زندان‌های متعدد توانست هویت شیعیان مدینه را حفظ کند، اکنون از فضای بازی که برای شیعیان در عربستان فراهم شده راضی است و آقای هاشمی رفسنجانی هم طی سخنانی که در جمع شیعیان در همین دیدار داشت صبر و متانت و مقاومت آقای عمری را عامل مهمی برای رسیدن به وضعیت مناسب دانستند.

آیت اللّه هاشمی رفسنجانی در سفرهایی که به عربستان داشتند، معمولاً علاوه بر زیارت و دیدارها و گفتگوها از یک یا چند منطقه تاریخی که نقشی در شکل گیری حوادث صدر اسلام داشتند یا ارتباطی با هویت اسلامی کشور عربستان و یا با تاریخ اقوامی که سرگذشت آنها در قرآن آمده، دارند دیدار به عمل آورده‌اند.

در سفر أوّل (۱۳۷۶) خَیْبَر، طائف و منطقه‌ای که منسوب به قوم ثمود است، مورد دیدار ایشان قرار گرفت، و به شرق عربستان که محل زندگی اکثر شیعیان این کشور می‌باشد نیز رفتند و با شیعیان دیدار کردند.

در سفر دوّم (۱۳۸۴) به آبار علی، یَنْبُع و بدر رفتند، و در این سفر که سفر سوّم بود، «فَدَک» در برنامه بود.

شب دوشنبه که میهمان آقای عمری و شیعیان مدینه بودیم، وقتی آقای عمری متوجه شد که قرار است آقای هاشمی رفسنجانی و همراهان فردا به «فَدَک» بروند گفت در آنجا چیزی وجود ندارد که شما ببینید. این سخن قدری موجب تردید شد؛ به طوری که آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این میهمانی و هنگامی که در نیمه شب عازم زیارت حرم حضرت رسول بودیم موضوع را با همراهان در میان گذاشتند و نظر خواهی کردند که: سفر به «فَدَک» که قرار است فردا باشد انجام شود یا نه، نظرها عموما مثبت بود و سرانجام تصمیم این شد که این سفر انجام شود.

ساعت ۵: ۷ صبح دوشنبه ۲۰ خرداد عازم «فَدَک» شدیم. از آزاد راه «قصیم» که مدینه را به ریاض وصل می کند، حدود یکصد کیلومتر به طرف شرق رفتیم و از آنجا به جاده ای وارد شدیم که در جهت شمال به استان «حائل» می‌رود. تقریبا همین مقدار هم در جاده‌ی «حائل» به طرف شمال رفتیم و بعد وارد جاده‌ای شدیم که به طرف غرب؛ یعنی به طرف مدینه می‌رفت. در مجموع بعد از طی مسافتی حدود ۲۶۰ کیلومتر در ساعت ۵: ۱۰ به شهری رسیدیم که بر پیشانی دروازه‌ی ورودی آن نوشته بود: «الحائط تُرَحِّبُ بِکُم»؛ شهر حائط به شما خوش آمد می گوید؛ زیر این جمله هم، کلمه «فَدَک» نقش بسته بود؛ یعنی این شهر که اکنون حائط نام دارد، نام اصلی آن «فَدَک» است؛ منطقه‌ای بین استان حائل و استان مدینه. این شهر دو قسمت دارد؛ قسمت شرقی؛ که جدید ساخت است و شامل ادارات و خانه‌های مسکونی نوساز می‌باشد و قسمت غربی که نخلستان‌ها، خانه‌های قدیمی، چشمه‌ها و آثار تاریخی در آن به چشم می‌خورد. «فَدَک» همین قسمت قدیمی است.

راهنماها آقای هاشمی و هیأت همراه را مستقیماً به همین قسمت غربی بردند. در لحظه ورود، یک پیرمرد که می گفت تا دو سال قبل رئیس امر به معروف و نهی از منکر همین شهر بوده که بازنشست شده ولی باز هم به دعوت مسؤولان شهر با آنها همکاری می کند، جلو آمد و ضمن خوش آمد گویی مشغول توضیح دادن شد.

او گفت: این منطقه «وادی فاطمه» نام دارد به این نخلستان‌ها می گوییم «بساتین فاطمه» اینجا مسجدی هست که نامش «مسجد فاطمه» است و چشمه‌هایی در این نخلستان‌ها وجود دارند که اهالی به آنها می گویند «عیون فاطمه».

این جملات همه ما را به وجد آورد و چهره آقای هاشمی رفسنجانی کاملاً نشان می‌داد که با دیدن این صحنه و شنیدن این مطالب تکان خورده و شگفت زده شده است. با این که قرار بود فقط نیم ساعتی در «فَدَک» بمانیم و به مدینه برگردیم آقای هاشمی رفسنجانی به فرماندار که جزء مستقبلین بود گفتند بگویید ناهار تهیه کنند ما تا ظهر در اینجا می‌مانیم و از پیرمرد راهنما خواستند هیأت را برای دیدن مسجد و چشمه‌ها و قسمت‌هایی از نخلستان‌ها راهنمایی کند.

مسجد چون در قسمت قدیمی قرار داشت تقریبا متروکه بود اکثر چشمه‌ها به دلیل خشک سالی و همچنین حفر چاههای نیمه عمیق توسط اهالی خشک شده بودند غیر از دو چشمه، که یکی از آنها با آب قابل توجهی جاری بود و دیگری مرطوب بود ولی به دلیل عدم رسیدگی و لایروبی نشدن جاری نبود. نخل‌ها هم بیشترشان سرپا بودند و تعدادی هم خشک شده بودند، آقای هاشمی رفسنجانی وقتی به کنار چشمه جاری رسیدند، با اشتیاق زاید الوصفی با کف دست یک جرعه از آن نوشیدند و به توصیه راهنمای اهل محل و بعضی همراهان که می‌گفتند چون این آب بهداشتی نیست از آن نخورید، اعتنایی نکردند و گفتند این کمال بی‌سعادتی است که تا اینجا بیاییم و از آب چشمه «فَدَک» نخوریم.

کار بسیار ابتکاری و جالبی که آقای هاشمی رفسنجانی در «فَدَک» انجام دادند این بود که در کنار همین چشمه، روی تپه کوچکی ایستادند و در حالی که دوربین تلویزیونی مشغول فیلم برداری بودند، از پیرمرد راهنما که «عبدالرحمان آل جابر» نام داشت درباره نام منطقه، نام نخلستان‌ها، نام چشمه‌ها، نام مسجد و سایر خصوصیات پرسیدند و عبدالرحمان هم به همه سؤال‌ها جواب داد؛ جوابهایی که در همه آنها نام «فَدَک» موج می‌زد و در جواب این سؤال که اینجا مال چه کسی بود هم گفت: «فَدَک» ملک شخصی پیغمبر بود که آن را به دختر خود فاطمه بخشید.

او در صحبت هایش این را هم گفت که اینجا تا یکصد سال قبل تحت حکومت خاندان آل جابر بود، که من هم از همین خاندان هستم، ولی از آن زمان به دست آل سعود افتاده، او وقتی به این جمله رسید، نگاهی به مأموران و مسؤولان حاضر در صحنه انداخت و این جمله را هم اضافه کرد که: البته آل سعود بحمداللّٰه رفتار خوبی با ما دارند...

پشت بام مسجد فاطمه، چشم انداز خوبی به نخلستان‌های «فَدَک» داشت، همانجا به «حاج خسرو ورکانی» عکاس روزنامه گفتم از این بلندی عکس‌هایی از صحنه‌های دوردست بگیرد و او هم که از دیدن «فَدَک» هیجان زده شده بود تا توانست عکس گرفت، همان بالا که بودیم، یکی از مسؤولان فرهنگی شهر آمد و ضمن معرفی خود برای جواب دادن به سؤال‌ها اعلام آمادگی کرد، از او پرسیدم چرا نام این شهر حائط است، گفت: تا حدود یکصد سال قبل برای محافظت در برابر دزدان و اشرار اطراف این منطقه به وسعت ۶ کیلومتر در ۶ کیلومتر دیوار کشیده شده بود که هنوز قسمتی از دیوارها موجود است.

به همین دلیل نام «حائط» که به معنای دیوار است روی این شهر مانده است، او درباره نام اصلی گفت: مردم این منطقه اینجا را به نام «فَدَک» می‌شناسند و این نام همچنان بر سر زبانهاست.

بعد از صرف ناهار که حاضری بود و خواندن نماز ظهر و عصر در بلدیه، در قسمت شهر جدید، ساعت یک بعد از ظهر عازم مدینه شدیم، در حالی که همه احساس می‌کردیم بعد از قرن‌های متمادی، یکبار دیگر «فَدَک» به دست آمده است. همین قدر که «فَدَک» را بعد از این همه مدت پیدا کرده‌ایم به این معناست که آن را به دست آورده‌ایم و این واقعه مقدمه‌ای است برای احیای فَدَک.

درباره موقعیت مکانی فَدَک، با توجه به مسیری که پیمودیم و با توجه به فاصله ۱۸۰ کیلومتری که خَیْبَر تا مدینه دارد می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه در تاریخ درباره تسلیم شدن اهالی «فَدَک» بعد از فتح خَیْبَر آمده و نشان دهنده‌ی نزدیکی مکانی «فَدَک» با خَیْبَر می‌باشد درست است؛ زیرا مسیر نیم دایره‌ای که ما برای رفتن به «فَدَک» پیمودیم موقعیت مکانی آن را در شرق خَیْبَر ترسیم می‌کند؛ جایی که به طور طبیعی و میان بر، باید حدود ۸۰ کیلومتری شرق خَیْبَر باشد.

نکته جالب توجه این است که اهالی عربستان، حتی نسل کنونی منطقه می‌دانند جایی به نام «فَدَک» وجود دارد، هر چند درباره‌ی شناسنامه «فَدَک» و تاریخ آن اطلاع چندانی ندارند. این نکته هنگامی برای ما جالب‌تر شد که وزیر همراه آقای هاشمی رفسنجانی و سایر همراهان سعودی ایشان، بعد از بازگشت به مدینه از ایشان به خاطر این که سبب آشنایی آنها با مسائل مربوط به «فَدَک» و تعلق آن به دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شدند، تشکر کردند. (۲۹۳)

گزارشی از فَدَک، دوشنبه ۲۰/۳/۱۳۸۷

آیت اللَّه هاشـمی رفسـنجانی، ساعت هفت و نیم به سوی «فَدَک» حرکت کردند، آب و آذوقه‌ای که به همراهان می‌دادند، برایشان تعجب انگیز بود؛ زیرا همه فکر می‌کردنـد، «فَدَک» باغی است در نزدیکی مدینه! خودروها به راه افتادند. از مدینه خارج شدند و به سوی جنوب حرکت کردنـد، در جاده هیـچ گیـاهی سبز نبود، هر از گـاهی گله‌هـای شتر در دو سوی جاده دیـده می‌شدنـد، دلم به حالشان سوخت که ژاژ می‌خاییدند. هنوز حدود ۲۰۰ کیلومتر تا شهر حایل مانده بود که خودروها به سمت چپ تغییر مسیر دادند و خیلی زود به میدانی رسیدند که بالای آن نوشته‌ای، مقدم مسافران را به شهر حائط گرامی می‌داشت.

خنـده‌ام می‌گیرد که دربـاره بافت گیاهان بنویسم؛ چون گیاهی نبود و اصـلًا خاکی نبود، زمینی بود پوشـیده از سـنگ‌های سـیاه که گویی سـنگ‌ها را در آن پهن کرده‌اند. به شـهر حائط رسـیدیم و از بلوارهای تمیز آن گذشتیم، زمین همچنان پوشیده از سنگ بود، جاده جز فراز و فرود چیزی نـداشت و پس از گذشـتن از بلندی و چرخش ۴۵ درجه‌ای و ورود به جاده‌های فرعی، منطقه‌ای سـرسبز نمایان شد.

نخل‌های سـر بریـده و سوخته‌اش هر ایرانی را به یاد آبادان زمان جنگ می‌انداخت، اما منطقه آن قدر سـرسبز بود که هر بیننده‌ای را به تعجب وا می‌داشت.

چند تن از اهالی شهر «فَدَک» که یکی از آنان خود را مسؤول امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده بود، توضیح می‌دادند و در دور دست‌ها گروه گروه مرد و زن از پشت بام‌ها و بالای دیوارها تماشا می‌کردند.

وجود چـاهی بزرگ بـا دلوی که روی آن بود، همه را به سوی خود برد که بـا هشـدار مسؤولان کنار کشـیدند، به پشت بام یکی از خانه‌های قدیمی تقریباً مرتفع رفتیم تا دور دست‌ها دیده شود، به ساختمان ساده‌ای رسیدیم که پنجره‌های آن را گل گرفته بودند.

آیت اللَّه هاشـمی رفسـنجانی از این مکـان پرسـید و مردی ریش قرمز که خود را برادر زاده رئیس قـبیله معرفی می‌کرد، گفت: اینجا مسجد حضرت فاطمه است. بارها خراب شده و باز ساخته‌اند.

خانه‌هـای قـدیمی سـاخته شـده از سـنگ و گل، یاد آور قلعه‌های قـدیمی ایرانیان بود. به سوی چشمه‌های کم آب رفتیم و هر کس برای تبرّک و شاید شـفای دردهای ناشـناخته خویش از آن می‌نوشید، کمی شور بود، اما در آن بیابان بی‌آب و علفی که از مدینه تا آنجا دیـده بودیم، «تَجری مِن تَحتِهـا الأنهـار» بود، دیـدار ۴۵ دقیقه طول کشـید و در برگشت، به شـهرداری حائط آمـدیم، مراسـم اسـتقبال رسـمی انجام شد و برای ناهار به آلاچیقی رفتیم که سـقف آن از چادر بود! ناهاری که همراه برده بودیم، صـرف کردیم و نماز جماعت در نماز خانه کوچک شهرداری برپا شد.

در محل باغ «فَدَک» خبرنگاران به سوی آیت اللَّه هاشـمی رفسـنجانی رفتنـد و از ایشان پرسـیدند، که ایشان پاسـخ‌ها را به همراهان فَدَکی خویش محوّل کرد.

ساعت ۲ بعد از ظهر خودروها در مسیر تقریباً ۳۰۰ کیلومتری برگشت به سوی مدینه حرکت کردند و به محل اقامت رسیدند. (۲۹۴)

گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران «ایرنا» از حضور نخستین گروه ایرانی در فَدَک

رئیس مجلس خبرگـان رهبری و هیـأت همراه، بامـداد دوشـنبه بـه عنـوان نخسـتین گروه ایرانی وارد منطقه «فَـدَک» که مزّین به نـام صـدیقه اطهر، حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام است، شدند و از آن دیدار کردند، به گزارش ایرنا، هیچ یک از همراهان آیت اللَّه هاشـمی رفسـنجانی تصور نمی‌کردنـد، که چنین افتخاری نصـیبشان شود، مردم منطقه فَـدَک که این روزها آن را «حائط» می‌نامنـد، هنوز هم این شـهر را به نام فاطمه می‌شناسـند، مسـجد فاطمه در «فَـدَک» هنوز هم پابرجاست و هنوز هم می‌توان از فَدَک بوی یاس سفید را استشمام کرد.

خبرنگـار «ایرنـا» از اهالی منطقه پرسـید: نام اینجا چیست؟ پاسخ دادنـد: «وادی فاطمه»، هنوز آن را ارثیه زهرای مرضیه می‌دانستند. گرچه بخش اعظم نخلستانهای فَدَک خشکیده است، اما هنوز هم نخل‌هایی رشید سایه خود را بر وادی فاطمه می‌افکند. به این نخلستان‌ها «بوستان فاطمه» می گویند.

«فَدَک» را پیامبر اعظم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به فاطمه علیها السلام بخشیده بود، «فَدَک» در صدر اسلام، در اختیار شخص پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بود و در آیاتی در سوره مبارکه حشر نیز به آن اشاره شده است، «فَدَک» امروز با کوچ نشینان اطراف آن، ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد، هاشمی رفسنجانی پس از دیدار از این منطقه، به خبرنگاران گفت: «حالت عاطفی که در جمع حاضر ایجاد شده، قابل بحث نیست.» وی تصریح کرد: «آثار و نام حضرت زهرا علیها السلام هنوز در همه بخش‌های «فَدَک» وجود دارد و جای جای این سرزمین مزّین به قدوم زهرای اطهر است.»

برپایی نمایشگاههای عکس «باغ فَدَک» در ۷ استان کشور «خبرگزاری فارس»:

نمایشگاه «باغ فَدَک» و «سوره» در استان‌های یزد، خراسان جنوبی، مازندران، بوشهر، کرج، قزوین و کرمان تا ۱۲ شهریور برپا گردید.

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از واحد خبر حوزه هنری، خانه عکاسان ایران، نمایشگاه «باغ فَدَک» را با ۲۴ قطعه عکس که از باغ «فَدَک» عکاسی شده در معرض دید عموم قرار داده می‌شود.

این آثار در سفر اخیر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به عربستان سعودی و نیز دیدار وی از شهر حائط (محل باغ فَدَک) عکاسی شده است.

عکس‌های «باغ فَدَک» به ترتیب زمانی از ۲ تا ۸ مرداد به گالری حوزه هنری استان یزد، از ۱۰ تا ۲۰ مرداد در گالری حوزه هنری کرج، از ۲۴ تا ۳۱ مرداد در گالری حوزه هنری بیرجند، از ۳ تا ۹ شهریور در گالری حوزه هنری قزوین، از ۱۶ تا ۲۱ شهریور در گالری حوزه هنری استان مازندران و از ۱۳ تا ۱۹ مهر در گالری حوزه هنری بوشهر به نمایش گذاشته می‌شود.

دیدار تعدادی از مسؤولان، از نمایشگاه عکس باغ فَدَک «خبرگزاری مهر» سه‌شنبه ۴ تیر ۱۳۸۷

به گزارش خبرنگار مهر، در ابتدای این مراسم رسول اولیازاده رئیس خانه عکاسان گفت: خوشبختانه به برکت سفر اخیر آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی به عربستان و حضور در منطقه «فَدَک» ما شاهد برگزاری نمایشگاهی هستیم که تاکنون تصویری از آن برایمان وجود نداشت و ما فقط در ذهن خود با این منطقه آشنا بودیم.

وی افزود: آن چیزی که محمّد کاظم پور با دوربین خود از منطقه «فَدَک» ثبت کرده مایه افتخار ماست؛ زیرا برای اولین بار مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام این چنین برای ما بازگو شده است. این منطقه همانطور که در روایت‌های مختلف تاریخی آمده بارها از دست شیعیان گرفته شده و این به اعتقاد من سندی معتبر برای اثبات مظلومیت شیعه است.

حسن بنیانیان رئیس حوزه هنری با تقدیر از برگزاری این نمایشگاه و این که نمایشگاه باید با شکوه بیشتر برگزار می‌شد گفت: باید به این نکته اذعان داشت حق عکس‌هایی که بغض ۱۴۰۰ ساله شیعه و مظلومیت او را احیا می‌کند به درستی اداء نشده و من امیدوارم در آینده تمهیداتی اندیشیده شود که این تصاویر با برگزاری یک مراسم باشکوه در خانه عکاسان رو نمایی شود.

وی با اشاره به سفر اخیر رئیس مجلس خبرگان رهبری به کشور عربستان تصریح کرد: این سفر پختگی و تدبیر آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی را نشان داد که در این دوره پر تنش و بحران، آبی را روی آتش ریخت و به عربستان سفر کرد تا مباحث مورد اختلاف شیعه و سنّی را حل کند.

رئیس حوزه هنری گفت: احساس مسؤولیت برای شیعه در این شرایط لوازمی دارد و ما باید کاری کنیم که احیای بغض شیعه

طوری منعکس شود که موجب سوء استفاده نباشد. به معنای دقیق‌تر ما باید با اهل تسنّن طوری برخورد کنیم که بد سلیقگی بین شیعه و سنّی به وجود نیاید.

در ادامه این مراسم رئیس دفتر رئیس مجلس خبرگان رهبری در صحبت‌هایی با تقدیر از برگزار کنندگان نمایشگاه عکس باغ «فَدَک» گفت: امیدواریم این نمایشگاه شروع خوبی برای «فَدَک» شناسی و زهرا شناسی ما باشد تا به وسیله آن بهتر بتوانیم با اهل‌بیت و قرآن آشنا شویم.

نمایشگاه ۲۰ قطعه عکس کاظم پور از دیدار رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و زائران ایرانی از باغ «فَدَک» در شهر حائط عربستان، تا دهم تیر ماه در گالری خانه عکاسان ایران برپا شد.

مسئولیت ما...

اکنون که وهابیت می‌خواهد نام «فَدَک» را که یادآور حقّانیّت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و مظلومیتهای حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد محو نماید. دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌توانند برای احیای نام فَدَک تلاش و فعالیّتی انجام دهند تا مشمول دعای امام صادق علیه‌السلام گردند که فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أحْیَی أمْرَنَا

خداوند رحمت کند کسی را که، امر ما اهل بیت را احیا کند.

پیشنهادات

۱. می‌توان مراکز بزرگ علمی، حوزه‌های علمیه، مراکز دانشگاهی، مؤسّسه‌های دینی، هیئات مذهبی، صندوقهای قرض الحسنه، مراکز اجتماعی و اقتصادی، مدارس، مراکز درمانی، کانونهای فرهنگی، شهرها، میدانها و خیابانهای بزرگ شهر را به نام «فَدَک» نام‌گذاری نمود تا ضمن ماندگار نمودن این سند مظلومیّت حضرت زهرا علیها السلام با توطئه وهابیّت نسبت به محو آثار اهل بیت علیهم السلام مقابله کنیم.

۲. گویندگان مذهبی و خطباء دانشمند در سطوح مختلف و مجالس متنوّع به بیان مباحث فَدَک و تشریح مقاصد غاصبین آن و شرح خطبه فَدَکیه حضرت زهرا علیها السلام بپردازند. تا با ایجاد آگاهی‌های لازم و ارتقاء دادن سطح معرفت مردم نسبت به موضوع «فَدَک» زمینه را برای برافروخته شدن شعله‌های محبّت و دوستی به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فراهم سازند.

۳. شعراء با ذوق و با ایمان و دلسوختگان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام با سرودن اشعاری زیبا و جذاب درباره «فَدَک» راه کمیت‌ها، دعبل‌ها و سیّد حمیری‌ها را ادامه داده، و از حریم مقدس اهل بیت علیهم السلام دفاع نمایند.

۴. مدّاحان و مرثیه سرایان ائمه معصومین علیهم السلام با خواندن اشعار فَدَکیه در مجالس اهل بیت علیهم السلام بالاخص در ایام فاطمیّه قلب دوستان حضرت زهرا علیها السلام را به هیجان در آوند تا باعث یک حرکت خودجوش و عمومی نسبت به این مسأله ولایی باشیم.

۵. طراحان هنرمند، طرحهایی زیبا در قالب پوستر، پلاکارد و پرچم درباره فَدَک ارائه دهند، تا با چاپ و نصب آنها در تیراژی وسیع، توسط هیئات مذهبی و دوستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در محافل عمومی، باعث توجه عموم مردم به مسأله «فَدَک» گردد.

۶. صدا و سیما با ساختن برنامه‌های متنوّع، جذّاب و دیدنی و پخش مکرّر تصاویر بازدید هیئت ایرانی از فَدَک اذهان عموم مردم را با مسأله فَدَک بیشتر آشنا گرداند.

و السّلام

با درود و سپاس بی‌حد به درگاه خداوند متعال و عرض ادب به پیشگاه مقدس محور عالم امکان امام زمان ارواحنا فداه، و امید به شفاعت شفیعه روز جزا، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و با تشکر و قدردانی از کلیّه کسانی که مرا در خلق این اثر فاطمی یاری نمودند.

حوزه علمیه اصفهان

غلامحسین فرزند مرحوم حاج علی‌اکبر مجلسی کوپائی

نهم ربیع الاول ۱۴۳۰ – اسفند ۱۳۸۷

تصاویر منطقه فَدَک

پی نوشت

۱) وَ ما أَفاءَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما اَوْجَفْتُمْ عَلَیهِ مِنْ خَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَلْکِنَّ اللَّه یسَّلِطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یشاءُ وَاللَّه عَلی کُلِ شَیءٍ قَدِیر».

سوره مبارکه حشر، آیات ۶ و ۷.

۲) مراجعه شود به سؤالات نحله (سؤال اوّل).

۳) مراجعه شود به سؤالات نحله (سؤال دوّم).

۴) بحارالأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۸؛ و جلد ۵۳، صفحه ۱۷

هدایهٔ الکبری، صفحه ۴۶

مختصر بصائر الدرجات، صفحه ۱۶۱

فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸.

۵) احتجاج جلد ۱ ص ۹۲

بحارالانوار جلد۲۹ ص ۱۲۷

عوالم العلوم جلد۱۱/۲ ص ۷۵۲ (البیّنهٔ علی المدّعی) و مراجعه شود به سؤال ششم.

۶) سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳.

۷) احتجاج، جلد ۱ صفحه ۹۲

بحارالانوار، جلد ۲۹ صفحه ۱۲۷ و ۱۲۴

عوالم العلوم، جلد۱۱/۲ صفحه ۷۵۲ و ۷۶۳

علل الشرایع، جلد ۱ صفحه ۱۹۰.

۸) مراجعه شود به سؤال هفتم در سؤالات نحله، البته لازم به ذکر است که بعداً، اسماء بنت عمیس و رباح غلام رسول‌اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر این مسأله شهادت دادند ولی تمام این شهادتها به دلائل واهی رد شد.

بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴

عو العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵

فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸.

۹) مراجعه شود به فصل سوّم. (چهارده اشکال بر این حدیث ذکر شده است).

۱۰) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۱۱) سوره مبارکه مریم، آیه ۶

مراجعه شود به عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ صفحه ۶۳۰ تا ۶۳۷.

۱۲) مراجعه شود به فصل سوّم «این خبر با قرآن تعارض دارد».

۱۳) اختصاص، صفحه ۱۷۸

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹

عوالم العلوم، جلد ۲، صفحه ۶۵۰

سیره حلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

برای توضیح بیشتر مراجعه شود به فصل سوّم «گرفتن نامه ردّ فَدَك از ابابکر و» ... که منابع بیشتری از کتب شیعه و سنّی ذکر شده است.

۱۴) فاصله مدینه تا خَیْبَر که در استان حائل قرار دارد از مسیر فعلی ۱۸۰ کیلومتر است.

۱۵) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۶

تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۶.

۱۶) البته پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، به خاطر مسائل نظامی علاقه مند بود کسی از مقصد وی آگاه نشود تا زمانی که لشکر به بیابان «رجیع» رسید، حرکت لشکر را به سوی خَیْبَر قرار داد.

۱۷) سیره حلبی، جلد۳، صفحه ۳۸.

۱۸) او توسط سنگ بزرگی که از بالای دژ پرتاب شده بود شهید گردید.

۱۹) ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار این دو نفر، سخت متأثر گشته و در قصیده معروف خود چنین می گوید:

و ما انس لا انس اللذین تقدما

و فرهما و الفر، قد علما.

اگر همه چیز را فراموش کنم، هرگز سرگذشت این دو نفر را فراموش نخواهم کرد، زیرا آنان شمشیر به دست گرفته و با اینکه می‌دانستند فرار از دشمن حرام است، پشت به دشمن کرده فرار نمودند.

۲۰) تاریخ طبری، جلد۲، صفحه ۳۰۰.

۲۱) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۲۰

سیره حلبی، جلد ۲، صفحه ۴۳

تاریخ ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۹.

۲۲) تاریخ طبری چنین می‌نویسد: فتطاول ابوبکر و عمر.

۲۳) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۹۵

صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۲۳ و۲۲.

۲۴) تاریخ طبری جلد ۲، صفحه ۹۴

سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۹.

۲۵) تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۶.

۲۶) ارشاد، شیخ مفید، صفحه ۵۹.

۲۷) بحارالأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۱.

۲۸) مراجعه شود به کتاب فروغ ابدیت، جلد ۲، از صفحه ۲۴۰ تا صفحه ۲۷۰.

۲۹) صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۲۰.

۳۰) معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۳۸.

۳۱) تاریخ الامم و الملوک، جلد ۳، صفحه ۲۵۶.

۳۲) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۷۴.

۳۳) سوره مبارکه حشر، آیه ۶ و ۷.

۳۴) تفسیر المیزان، جلد ۱۹، جزء بیست و هشتم، سوره مبارکه حشر، صفحه ۳۵۳

و مراجعه شود به کتاب خمس، حضرت آیه اللّٰه حاج سیّد حسن فقیه امامی صفحه ۱۵.

۳۵) تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۲

مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۱.

۳۶) مجمع البیان جلد ۹، صفحه ۲۶۰، تفسیر المیزان جلد ۱۹، صفحه ۳۶۱.

۳۷) ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰، ذیل نامه ۴۵.

۳۸) پاورقی کتاب «فَدَک» آیت اللّٰه سید محمد حسن قزوینی، صفحه ۷۰.

۳۹) سنن ابی‌داود، جلد ۳، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۹۶۵ و ۲۹۶۶

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۴۸

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۰۹.

۴۰) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۱.

۴۱) معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۳۸، این قسمت به صورت کامل در اوّل بحث آمده است.

۴۲) تاریخ الامم و الملوک، جلد ۳، صفحه ۲۵۶، این قسمت به صورت کامل در أوّل بحث آمده است.

۴۳) فاطمه بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۳۹۱.

۴۴) الکامل فی التاریخ، جلد ۳، صفحه ۲۱۱.

۴۵) عیون اخبار الرضا، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۱

بحارالأنوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۲۳

فَدَک و العوالی، صفحه ۱۴۱.

۴۶) الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۷۳.

۴۷) مجمع، هیثمی، جلد ۷، صفحه ۴۹۰.

۴۸) میزان الإعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۲۸.

۴۹) کنز الأعمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

۵۰) به نقل از فضائل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۳۶

۵۱) اعلام الوری، صفحه ۱۰۰

بحارالأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۲

عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲، صفحه ۶۱۵.

۵۲) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰

تفسير عَيّاشِى، جلد ۲، صفحه ۲۸۷

برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵

غاية المرام، صفحه ۳۲۳ به نقل از عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲؛ صفحه ۶۱۷ حديث (۱۸ و ۱۷).

۵۳) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰

تفسير عَيّاشِى، جلد ۲، صفحه ۲۸۷

برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵

غاية المرام، صفحه ۳۲۳ به نقل از عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۷ حديث (۱۸ و ۱۷).

۵۴) سعد السعود، صفحه ۱۰۱.

۵۵) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۳.

۵۶) الخرائج و الجرائح، جلد ۱، صفحه ۱۱۲ عنه البحار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۴.

۵۷) فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸.

۵۸) سفينة البحار، جلد ۲، صفحه ۳۵۰.

۵۹) بحارالأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۸.

۶۰) خصائص الزهراء، جلد ۳، صفحه ۳۸۲، ۳۷۱

فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۹.

۶۱) احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۱۱۹

عنه بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۱

فَدَک و العوالی، صفحه ۲۵۷.

۶۲) اختصاص مفيد، صفحه ۱۸۵، عنه بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۲

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۴۲۳

فَدَک و العوالی، صفحه ۲۶۰.

۶۳) بحارالانوار، جلد ۲۹ صفحه ۱۹۴

عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲ صفحه ۶۳۵

فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸، دليل ششم و هفتم در بحثهای بعدی توضيح بيشتری داده خواهد شد.

۶۴) اختصاص، صفحه ۱۷۸

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴

عوالم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۵۰.

۶۵) نهج البلاغه فيض الاسلام، صفحه ۹۶۷، نامه حضرت علی عليه‌السلام به عثمان بن حنيف يكی از فرماندارانش (نامه ۴۵)، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، جلد ۱۶، صفحه ۷۷.

۶۶) اين مطلب در بحث «نقض حديث لا نُوَرِّثُ توسط خلفا» مفصل بيان شده است.

۶۷) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۶

عوالم العلوم، جلد، ۱۱/۲، صفحه ۷۸۰

مجمع البلدان.

۶۸) الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۱۱۷.

۶۹) کنز العمال، باب صله رحم، جلد ۲، صفحه ۱۵۷.

۷۰) الکشف و البیان.

۷۱) فتوح البلدان، صفحه ۴۶

معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۴۰.

۷۲) شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶.

۷۳) شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۸۴ و صفحه ۲۶۸.

۷۴) سیره حلبی، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۰.

۷۵) مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۲۰۰.

۷۶) معجم البلدان، جلد ۳، صفحه ۳۷۸.

۷۷) وفاء الوفاء، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (با استفاده از کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی علیه‌السلام استاد جعفر سبحانی، صفحه ۲۹۲ الی صفحه ۲۹۶.)

۷۸) مقدمه کتاب «فَدَک» از آیت اللّه سید محمد حسن قزوینی.

۷۹) بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۲

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۵ و مراجعه شود به سؤال قبل.

۸۰) ابوسفیان وقتی خبر خلافت ابوبکر را شنید به عنوان اعتراض گفت: ما را با ابی فضیل چکار؟! و به عنوان اقدام عملی از مکه به مدینه آمد و به خانه حضرت علی علیه‌السلام و عباس رفت و هر دو را برای قیام مسلحانه علیه ابوبکر دعوت کرد و گفت: من مدینه را با سواره و پیاده پر می‌کنم برخیزید و زمام امور را بدست گیرید.

۸۱) تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۲۰۲.

۸۲) هر چند کسانی متوجه این نکته بوده و این پول را رشوه می‌دانستند و از گرفتن آن سرباز می‌زدند. در تاریخ آمده است: «زید بن ثابت» سهمیه یکی از زنان «بنی عدی» را به در خانه او آورد، آن بانوی گرامی پرسید: این چیست؟ زید گفت: سهمیه‌ای است که خلیفه میان زنان انصار تقسیم کرده است. آن بانو در جواب گفت: برای خرید دینم رشوه می‌دهید، سوگند به خدا چیزی از او نمی‌پذیرم.

۸۳) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۴۰۰.

۸۴) ناسخ التواریخ، جلد حضرت زهرا علیها السلام، صفحه ۱۲۲

بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴.

۸۵) سوره مبارکه انفال، آیه ۴۱: وَ اعْلَمُوا إِنّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَإِنَّ للّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی.

۸۶) با استفاده از کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی علیه السلام، صفحه ۲۶۵ الی ۲۷۵.

۸۷) البته بعد از توضیحاتی در مورد فَدَک و غصب فَدَک، حضرت فرمودند: فَدَک از حقوق غصب شده ما می‌باشد.

۸۸) کافی، جلد ۱، صفحه ۵۴۳

بحارالأنوار، جلد ۴۸، صفحه ۱۵۶

عوالم العلوم فاطمهٔ الزهرا، جلد ۲، صفحه ۷۷۳ و در روایتی دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در جواب هارون الرشید جوابی مشابه این جواب را دادند.

۸۹) کشف المحجه، سیّد بن طاووس، صفحه ۱۲۴.

۹۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶.

۹۱) پژوهشی عمیق در زندگی علی علیه السلام، صفحه ۲۶۵.

۹۲) مراجعه شود به فصل هفتم.

۹۳) علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۱۹۰

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۴، (طبع حجر، جلد ۸، صفحه ۹۱)

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۲.

۹۴) احتجاج جلد ۱، صفحه ۹۴، بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ (جلد ۸، صفحه ۹۴ حجر) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۲.

۹۵) احتجاج، صفحه ۹۲

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ حدیث۲۷

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۲.

۹۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶، صفحه ۱۰۱.

۹۷) طبق اقرار ابابکر در روایت احتجاج که نقل شد.

۹۸) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵.

۹۹) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۷۷ و ۷۷۸، به نقل از: الطرائف، صفحه ۲۴۸.

۱۰۰) احتجاج، صفحه ۹۲

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۱.

۱۰۱) سوره مبارکه نجم، جزء ۲۷، آیه ۳.

۱۰۲) مجمع الهیثمی، جلد ۹، صفحه ۱۰۲

کنز العُمّال، جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶.

۱۰۳) صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸

مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۴ و ۱۱۹

تاریخ بغداد، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۱

مجمع هیثمی، جلد ۷، صفحه ۲۳۵.

۱۰۴) مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۴

کنزالعمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۰۳

ذخائر العقبی، صفحه ۸۳.

۱۰۵) مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۱۱۳.

۱۰۶) مناقب خوارزمی، صفحه ۸۱

ذخائر العقبی، صفحه ۸۲.

۱۰۷) مراجعه شود به کتاب فَدَک و العوالی، صفحه ۳۰۰ الی ۳۰۷.

۱۰۸) سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۶۲۷ باب ۱۳، ما جاء فی الیمین مع الشاهد.

۱۰۹) دلائل الصدق علاّمه مظفّر، جلد ۳، صفحه ۷۰.

۱۱۰) علاوه بر این بزرگواران، رباح، غلامی از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بر صحت ادعای حضرت زهرا علیها السلام شهادت داد. فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸، به نقل از: الخرائج و الجرائح.

۱۱۱) سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۲۷.

۱۱۲) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴ (جلد ۸، صفحه ۱۰۲ ط حجر)

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵.

۱۱۳) قرطبی در تفسیرش، جلد ۵، صفحه ۴۱۱.

۱۱۴) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲، و جلد ۴، صفحه ۴۲

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۳

دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۴۰.

۱۱۵) عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲ صفحات ۶۳۰ تا ۶۳۷.

۱۱۶) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۱۱۷) سوره مبارکه مریم، آیه ۵ و ۶.

۱۱۸) سوره مبارکه انفال، آیه ۷۵، و مراجعه شود به تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۱۹۰.

۱۱۹) سوره مبارکه نساء، آیه ۱۱.

۱۲۰) سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۰.

۱۲۱) قسمت اوّل اقتباس از سوره مبارکه انعام، آیه ۶۷ و قسمت اخیر اقتباس از سوره مبارکه هود، آیه ۳۹ می‌باشد.

۱۲۲) خطبه حضرت زهرا علیها السلام در فصل پنجم کتاب به صورت کامل آورده شده است.

۱۲۳) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۱۲۴) سوره مبارکه انبیاء، آیه ۷۹.

۱۲۵) تفسیر المیزان، جلد ۱۵

سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۱۲۶) سوره مبارکه مریم، آیه ۵ و ۶.

۱۲۷) مراجعه شود به عوالم العلوم جلد ۱۱/۲ صفحه ۷۱۲ الی ۷۱۴

تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۱۰ الی ۱۸.

۱۲۸) مراجعه شود به کتاب فَدَک و العوالی از صفحه ۴۳۸ الی صفحه ۴۴۴.

۱۲۹) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۳

برگزیده‌ای جامع از الغدیر، صفحه ۶۵۲.

۱۳۰) عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۱۸.

۱۳۱) سنن ابی داود، جلد ۳، صفحه ۱۴۴، حدیث ۲۹۷۳

کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۳۷۱، حدیث ۱۰۹۶۰.

۱۳۲) دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۵۴.

۱۳۳) مراجعه شود به الغدیر، جلد ۶، از صفحه ۱۹۸ تا صفحه ۲۴۰.

۱۳۴) سوره مبارکه قصص، آیه ۲۰، قصه موسی «ای موسی، رجالِ دربار فرعون در کار تو مشورت می‌کنند که تو را به قتل برسانند، به زودی از شهر خارج شو و من درباره تو خیر خواه هستم.»

۱۳۵) احتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۱۹

بحارالأنوار، جلد ۸، چاپ قدیم، صفحه ۹۴

عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۵۳ و ۷۵۴، به نقل از علل الشرایع، صفحه ۷۶۳.

۱۳۶) منتخب التواریخ، بخش حضرت زهرا علیها السلام، صفحه ۷۲.

۱۳۷) احفظ کسی را که حافظه بسیار قوی دارد می‌گویند، اضبط، آن راوی را گویند که در ثبت و ضبط روایات بسیار دقیق عمل می‌کند.

۱۳۸) مراجعه شود به کتاب الرّعایه فی علم الدّرایه، شهید ثانی، صفحه ۱۱۵ و صفحه ۱۰۳ و ۸۸.

۱۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۸۵ و در صفحه ۸۲ می‌نویسد: و المشهور انّه لم یرو حدیثُ انتفاء الارث الا ابوبکر وحده.

۱۴۰) مراجعه شود به سؤال: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟

۱۴۱) کنز العمال، جلد ۱۲، صفحه ۴۸۸ و ابن حجر در صواعق در شبهه چهارم، فصل پنجم، باب أوّل

به نقل از فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۲۶.

۱۴۲) شرح نهج البلاغه، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۵.

۱۴۳) طبقات، جلد ۵، صفحه ۵۶

فتح الباری، جلد ۶، صفحه ۱۴۲.

۱۴۴) صحیح مسلم، جلد ۵ صفحه ۱۵۲

صحیح بخاری، جلد ۴ صفحه ۴۳، جلد ۵ صفحه ۲۳، جلد۶ صفحه ۱۹۱، جلد ۸ صفحه ۱۴۷

شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۲

صحیح ابن حنان، جلد ۱۴، صفحه ۵۷۶.

۱۴۵) در بعضی از روایات این چهار نفر چنین نام برده شده‌اند: طلحه، زبیر، عبدالرحمن و سعد.

۱۴۶) در صحیح بخاری «اِتَّئِدُوا اَی لا تَعجَلُوا» آمده است.

۱۴۷) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲

صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۴۷، مشابه این روایت با اندکی تفاوت.

۱۴۸) مالک بن اوس النصری، هو سعید المدنی، توفّی سنهٔ اثنتین أو احدی و تسعین، و تأخّر اسلامه، عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۸.

۱۴۹) مراجعه شود به الغدیر جلد ۷ صفحه ۱۹۴.

۱۵۰) فتح الباری فی شرح البخاری، جلد ۶، صفحه ۲۵۵؛ شرح خطبه، صفحه ۲۹۳.

۱۵۱) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۶۹.

۱۵۲) احتجاج، جلد ۱، صفحه ۸۸، روی الشیخ الطبرسی رحمه الله، عن ابِی رافع، قالَ: انّی عِندَ ابی بکر اذ طلع علیّ و العباس یتدافعان و یختصمان فی میراثِ النّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فقالَ ابوبکر: یکفیکم القصیرُ الطویل – یعنی بالقصیرِ علیاً و بالطویل العباس، فقالَ العباس اَنَا عَمٌّ النّبی و وارثُهُ و قد حالَ علیٌّ بینی و بینَ تَرَکته فقالَ ابوبکر: فأین کنتَ یا عباس حین جَمَعَ النّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بنی عبدالمطلب و انت احدهم فقالَ: «ایکم یؤازرنی و یَکونُ وَصِیّی و خَلیفَتِی فِی أهلِی یُنجزُ عِداتِی و یَقضی دَینِی» فاحجمتم عنها الا علی؟! فقال النّبی: «انت کذلک» فقال العباس: فما اقعدک فِی مجلسک هذا؟! تَقَدَّمْتَهُ وَ تَأَمَّرْتَ عَلَیه؟ فقال ابوبکر: اعذرونی یا بنی عبدالمطلب.

۱۵۳) سوره مبارکه ص، آیات ۲۱ الی ۲۴ (تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۲۶۷ و جلد ۱۳، سوره مبارکه انبیاء، صفحه ۵۰۶.)

۱۵۴) بحارالأنوار، جلد ۱۰، صفحه ۲۹۳

فَدَک و العوالی صفحه ۱۷۸.

۱۵۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۵.

۱۵۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۳.

۱۵۷) اسرار آل محمّد، سلیم بن قیس، صفحه ۱۵۰ و در ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۷ و در چاپ جدید صفحه ۳۶۱ حدیث ۱۵.

۱۵۸) صحیح بخاری، کتاب تفسیر، سوره مبارکه مائده، ذیل آیه خمر

صحیح مسلم، کتاب اشربه، باب تحریم خمر، و سیوطی در دُرّالمنثور، جلد ۲، صفحه ۳۲۱

احمد در مسندش، جلد ۳، صفحه ۱۸۱ و ۲۲۸

طبری، در تفسیرش، جلد ۷، صفحه ۲۴

بیهقی در سنن کبری، جلد ۸، صفحه ۲۹۰ و ۲۸۶

ابن کثیر در تفسیرش، جلد ۲، صفحه ۹۴ و ۹۳، به نقل از الغدیر، جلد ۷، صفحه ۹۹.

۱۵۹) سوره مبارکه نجم، آیه ۳.

۱۶۰) سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۱۴.

۱۶۱) دلائل الامامه، صفحه ۳۹.

۱۶۲) مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۲۵، سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۹۰۹، سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۲۸۳، فَدَک و العوالی، صفحه ۴۲۱.

۱۶۳) کلاله به میّتی گفته می‌شود که از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزند، وارثی نداشته باشد و از طبقه دوم یعنی برادران و خواهران او، از او ارث ببرند. مراجعه شود به تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۳۷۶. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۲.

۱۶۴) سنن کبری، جلد ۷، صفحه ۲۳۳

شرح نهج البلاغه، جلد ۱۲، صفحه ۱۵.

۱۶۵) فتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۴۰۸.

۱۶۶) مراجعه شود به برگزیده‌ای جامع از الغدیر، علاّمه امینی، تلخیص و ترجمه، محمّد حسن شفیعی (فهرست موضوعی کتاب: مطاعن ابوبکر، صفحه ۱۲۸۷ و مطاعن عمر، صفحه ۱۲۹۸ که علاّمه امینی ۲۲ مورد از جهل ابوبکر و عمر به احکام اسلامی را از کتب اهل سنّت نقل کرده است).

۱۶۷) فَدَک و العوالی، صفحه ۴۹۱ الی ۴۹۴.

۱۶۸) تذکرة الحفّاظ، جلد ۱، صفحه ۲ الی ۵

فَدَک و العوالی، صفحه ۴۲۰.

۱۶۹) مستدرک علی الصحیحین، جلد ۱، صفحه ۱۱۰

تذکرۀ الحفاظ، جلد ۱، صفحه ۷. مراجعه شود به سیره پیشوایان، سیره امام محمد باقر علیه السلام، صفحه ۳۲۲ تا ۳۲۴.

۱۷۰) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۲.

۱۷۱) سوره مبارکه نساء، آیه ۹۵.

۱۷۲) سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۳.

۱۷۳) سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۰.

۱۷۴) فَدَک و العوالی، صفحه ۴۷۸، به نقل از کتاب خطی، اربعین فی خصائص الزهراء، جلد ۳، صفحه ۴۲۳ و مشابه این روایت در بحارالأنوار، جلد ۴۷، صفحه ۴۰۰

احتجاج، صفحه ۱۷.

۱۷۵) صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۸۲

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۷۱.

۱۷۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۳ و ۸۴.

۱۷۷) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۴۴.

۱۷۸) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۴.

۱۷۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۱ و ۸۲.

۱۸۰) صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۴۷

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲

مراجعه شود به بحث: «منازعه حضرت علی و عباس در زمان عمر»

۱۸۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۳ و ۸۴.

۱۸۲) امالی شیخ مفید، مجلس پانزدهم، صفحه ۱۲۵، حدیث ۳

بحارالأنوار، جلد ۳۱، صفحه ۴۸۳ (جلد ۸، صفحه ۳۷۳ طبع حجر)

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۸.

۱۸۳) سوره مبارکه تحریم، آیه ۱۰، جزء ۲۸.

۱۸۴) کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۴۷۸، به نقل از عوالم العلوم ۱۱/۲، صفحه ۷۶۹.

۱۸۵) الایضاح، صفحه ۲۵۶ به نقل از عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۷۰.

۱۸۶) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۹.

۱۸۷) در کتاب کامل بهایی، جلد ۲، صفحه ۹ چنین آمده:

عمر بن عبدالعزیز، دوات و کاغذ خواست و ابتدا کرد: بِسم اللَّه الرحمن الرحیم، هذا ما ردّ عمر بن عبدالعزیز ظلامهٔ محمّد بن علی الباقر فَدَک.

این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمّد بن علی الباقر، «فَدَک» را که به ظلم گرفته بودند و تسلیم کرد و معترف شد که ابوبکر و عمر و عثمان بر فاطمه ظلم کردند.

۱۸۸) الغدیر، علاّمه امینی رحمه الله، جلد ۷، صفحه ۱۹۴ الی ۱۹۷.

۱۸۹) مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۴۷.

۱۹۰) سیّد اعلام النّبلاء، جلد ۱۲، صفحه ۴۳.

۱۹۱) بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۲۱۰.

۱۹۲) دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۵۷۹.

۱۹۳) فَدَک و العوالی، صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸.

۱۹۴) سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۶.

۱۹۵) مراجعه شود به فصل ششم «باغ‌های هفتگانه، عوالی»

۱۹۶) الطرائف، صفحه ۲۵۱ تا ۲۴۸.

۱۹۷) الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف آیت اللّه رحمانی همدانی، صفحه ۷۳۴ به نقل از روضه کافی مرحوم کلینی، صفحه ۵۹ تا ۶۳ و فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۱۵ و شادمانی دل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، صفحه ۵۵۲.

۱۹۸) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۵.

۱۹۹) فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۱۳ به نقل از تلخیص الشافی، جلد ۳، صفحه ۱۳۰.

۲۰۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۱۰۳ (جلد ۱۶، صفحه ۲۷۸).

۲۰۱) فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، صفحه ۴۱۶ به نقل از تلخیص الشافی، جلد ۱، صفحه ۱۵۷.

۲۰۲) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶ از علل الشرایع، صفحه ۱۵۵ از الطرائف، صفحه ۲۵۱

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۶.

۲۰۳) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶.

۲۰۴) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶ از علل الشرایع، صفحه ۱۵۴ از الطرائف، صفحه ۲۵۱

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۵

کشف الغمه، صفحه ۴۹۴.

۲۰۵) اختصاص، صفحه ۱۷۸

بحارالأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۵۰.

۲۰۶) سیره حلبیّه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

۲۰۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحات ۸۷، ۱۰۱ و ۲۷۴.

۲۰۸) در کتاب صحیح مسلم (وجهه) آمده است.

۲۰۹) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۴ (باب قول النّبی: لا نُوَرِّثُ).

۲۱۰) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲ و جلد ۸ صفحه ۳، کتاب الفرائض.

۲۱۱) البدایهٔ و النهایهٔ، جلد ۵، صفحه ۳۰۶ باب انّه قال: لا نُوَرِّثُ.

۲۱۲) اعلام النّساء، جلد ۴، صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴، باب الفاء، فاطمهٔ بنت محمّد.

۲۱۳) ابن قتیبه دینوری، متوفی سال ۲۷۶ هجری، در کتاب خود به نام الإمامهٔ و السیاسهٔ، جلد ۱، صفحه ۱۳ چاپ سوّم مصر سال چاپ ۱۳۸۲، البته لازم به ذکر است که در بعضی از چاپهای اخیر کشورهای عربی این قسمت حذف شده است و عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب الإمام علی بن ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۱۹۲ این ملاقات را ذکر کرده است.

۲۱۴) انوار النّعمانیهٔ، جلد ۱، صفحه ۷۴، فَدَک و العوالی، صفحه ۵۹۹.

۲۱۵) بحارالأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۳۳۲

فَدَک و العوالی، صفحه ۶۱۳.

۲۱۶) علامه میرجهانی رحمهٔ اللّه علیه در کتاب «جنهٔ العاصمه» صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶ از ۳۲ کتاب علماء اهل سنت این روایت را نقل کرده است.

۲۱۷) بحارالأنوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۸۶

و جلد ۵۳، صفحه ۱۱

مدینهٔ المعاجز، جلد ۲، صفحه ۲۴۵، و در روایت دیگر، امام صادق علیه‌السلام این عمل را اولین اقدام امام زمان عجّل اللّه فرجه می‌شمارند.

۲۱۸) معجم البلدان، جلد ۵، صفحه ۲۴۱

تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۰۹.

۲۱۹) فَدَک و العوالی، صفحه ۶۲.

۲۲۰) کافی، جلد ۴، صفحه ۵۶۰

وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۳۵۲.

۲۲۱) آثار اسلامی مکه و مدینه، صفحه ۱۶۲

فَدَک و العوالی، صحه ۵۵.

۲۲۲) شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۴۱

بحارالأنوار، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۹ و جلد ۲۲، صفحه ۲۹۷

دلائل الصدق، امام مظفّر، جلد ۳، صفحه ۵۷۸

الطرائف، سیّد بن طاوس، جلد ۱، صفحه ۲۴۷.

۲۲۳) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۵۴

سنن کبری، جلد ۴، صفحه ۲۹.

۲۲۴) حُق: کوزه کوچک، سفط: کدوی میان تهی.

۲۲۵) اصول کافی، جلد ۷، صفحه ۴۷.

۲۲۶) بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۸۵. این فصل ترجمه و تلخیص از کتاب فَدَک و العوالی او الحوائط السبعهٔ تألیف سید محمد باقر حسینی جلالی، صفحات ۳۷ تا ۷۴ می‌باشد.

۲۲۷) از کتاب سقیفه و فَدَک.

۲۲۸) نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۶ صفحه ۲۱۰.

۲۲۹) تلخیص الشافی جلد ۳ صفحه ۱۴۰.

۲۳۰) تحویل سند، یک اصطلاح رجالی است یعنی یک نفر از دو یا چند طریق خبر را روایت کرده باشد

مراجعه شود به کتاب شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، آیهٔ اللّه سیّد عزّ الدّین حسینی زنجانی، جلد ۱، صفحه ۱۷ تا ۲۳.

۲۳۱) مرحوم مجلسی در بحارالأنوار جلد ۲۹ ص ۲۱۵ چاپ جدید، (ج ۸ ص ۱۱۴ چاپ کمپانی) می‌نویسد: این خطبه شیوا را که از

ناحیه بانوی زنان، حضـرت زهرا علیها السـلام صادر شده است و فکر خطیبان مبرّز و سـخنور را به خود مشغول داشته موجب بهت و حیرت ایشان شده است، توضیح می‌دهیم و شرح می کنیم و شرح خود را بر مبنای روایت «احتجاج» قرار می‌دهیم و در صورت لزوم به روایات دیگر نیز اشاره خواهیم داشت.

۲۳۲) علامه مجلسی در ذیل این کلمه گوید: مقصود از اخلاص آن است که همه اعمال را برای خداوند خالص نموده و ریا و هدفهای فاسد را با آن مخلوط نکند و در هیچ یک از کارهایش به غیر خداوند متعال توسّل نجوید - و تأویل کلمه توحید همین است - زیرا کسی که یقین داشته باشد که خالق و مدّبر خداوند است و در خدایی‌اش با کسی شریک نیست، بر او لازم و سزاوار است که در پرستش او کسی را شریک قرار ندهد و در هیچ کاری به غیر او متوجّه نشود.

۲۳۳) در بعضی از نسخ «فَمُحَمَّدٌ» و در برخی آمده «مُحَمَّدٌ» آمده است.

۲۳۴) در بعضی از نسخ «احتجاج» و سایر روایات «اِسْتِماعُهُ» آمده است که منظور گوش دادن به قرآن است.

۲۳۵) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۱۰۲.

۲۳۶) سوره مبارکه فاطر: ۳۵.

۲۳۷) سوره مبارکه توبه آیه: ۱۲۸

۲۳۸) سوره مبارکه انفال، آیه ۲۶.

۲۳۹) بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۲۶۶، او المراد بهم (البیض الخماص) من آمن من العجم کسلمان رضی الله عنه و غیره.

۲۴۰) سوره مبارکه مائده آیه: ۶۴.

۲۴۱) سوره مبارکه توبه: آیه ۴۹.

۲۴۲) سوره مبارکه کهف آیه: ۵۰.

۲۴۳) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۸۵.

۲۴۴) سوره مبارکه مائده آیه: ۵۰ که «یَبْغُونَ» در آیه آمده است.

۲۴۵) اقتباس از سوره مریم آیه ۲۷.

۲۴۶) سوره مبارکه نمل: آیه ۱۶.

۲۴۷) سوره مبارکه مریم آیه ۶.

۲۴۸) سوره مبارکه انفال آیه: ۷۵.

۲۴۹) سوره مبارکه نساء آیه: ۱۱.

۲۵۰) سوره مبارکه بقره آیه: ۱۸۰.

۲۵۱) حضرت زهرا علیها السلام با آوردن پنج آیه از قرآن کریم جواب حدیث جعلی ابوبکر (نحن معاشر الانبیاء لا ـ نُوَرِّثُ) را می‌فرمایند. مراجعه شود به فصل سّوم: «این حدیث با قرآن تعارض دارد»

۲۵۲) قسمت أوّل اقتباس از سوره مبارکه انعام آیه ۶۷ و قسمت اخیر اقتباس از سوره مبارکه هود آیه ۳۹ می‌باشد.

۲۵۳) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۱۴۴.

۲۵۴) سوره مبارکه توبه آیه: ۱۳.

۲۵۵) سوره مبارکه ابراهیم: آیه ۸.

۲۵۶) سوره مبارکه شعراء: آیه ۲۲۷.

۲۵۷) اقتباس از آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره هود.

۲۵۸) ألا قد اری) اَلا حرف تنبیه، قد حرف تحقیق، بر سر فعل ماضی نشانه هشدار شدید و حتمی است.

۲۵۹) سوره مبارکه مریم آیه: ۷.

۲۶۰) سوره مبارکه نمل آیه: ۱۶.

۲۶۱) سوره مبارکه یوسف: آیه ۱۸.

۲۶۲) سوره مبارکه محمّد (ص) آیه ۲۴.

۲۶۳) اقتباس از سوره زمر: ۴۷.

۲۶۴) سوره مبارکه غافر: آیه ۷۸.

۲۶۵) در بعضی از کتب این چند بیت شعر اضافه شده است.

۱ – سیعلَمُ المتولی ظلم حامَتنا

یوم القیامهٔ انَّی سوف یَنقَلِبُ

۲ – و سَوْفَ نَبْکیکَ ما عِشنا و ما بقیتْ

له العیون بِتِهْمالٍ لها سَکبُ

۳ – و قَدْ رُزِئنا به محضاً خلیقَتُهُ

صافِی الضَّرائب و الاعراقِ والنَّسَبُ

۴ – فانتَ خیرُ عبادِ اللّه کُلِّهِمْ

واَصْدَقُ النّاسِ حینَ الصِّدقِ و الکَذِبُ

۵ – و کان جِبْریلُ روح القدس زائرنا

فغابَ عنَّا فَکُلُّ الْخَیرِ مُحْتَجِبُ

۶ – ضاقَتْ عَلَیَّ بِلادٌ بَعْدَ ما رَحُبَتْ

وَ سِیمَ سِبطاکَ خَسْفاً فِیهِ لِی نَصَبُ

۱ – آنان که امروز بر من ظلم و ستم کردند به زودی در قیامت حامیان مرا می‌بینند و آن وقت به کیفر اعمال خویش می‌رسند.

۲ – ای پدر، تا زنده‌ام بر تو می گریم و تا زندگی هست همیشه بر تو گریانم، چشمان من از فشاندن اشک باز نمی‌ایستد و آب آن خشک نمی‌شود.

۳ – ما خاندان مصیبت زده شدیم، در حالی که برگزیده خدا بودیم – ای پدر، ما در خَلق و خُلق و حسب و نَسب، سر آمد عالم بودیم.

۴ – تو از همه بندگان خدا برتر و بالاتری و در وقت صدق و کذب، تو از همه راستگوتر.

۵ – و آن فرشته پاک، جبرئیل و روح القدس که به زیارت ما می‌آمد دیگر از ما غائب شد و خیر و برکت را از میان ما برد.

۶ – ای پدر بزرگوارم، بعد از تو دنیا با همه وسعتش بر دیدگان فاطمه تنگ و تاریک شده است، و دو پسرش که دو نوه شما هستند به مصیبت تو افسرده شده‌اند.

۲۶۶) در ترجمه خطبه بیشتر از دو کتاب استفاده شده است: «فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر» صفحات ۴۷۶ به بعد و شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام تألیف آیهٔ اللّٰه سیّد عزّالدّین حسینی زنجانی.

۲۶۷) بحارالانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۱۵.

۲۶۸) کشف الغمهٔ جلد ۱ صفحه ۴۷۳ و ۴۷۹.

۲۶۹) الدّره البیضاء، صفحه ۱.

۲۷۰) اللمعهٔ البیضاء صفحه ۲، و مراجعه شود به کتاب گرانقدر فاطمهٔ بهجهٔ قلب المصطفی، آیهٔ اللَّه رحمانی همدانی، صفحه ۳۸۷ و ۳۸۸.

۲۷۱) قبیله اوس و خزرج.

۲۷۲) نخل میثم، جلد اول، صفحه ۱۰۷.

۲۷۳) دو دریای رحمت، دیوان محمّد علی مردانی.

۲۷۴) نخل میثم، جلد ۱، صفحه ۴۰۰.

۲۷۵) ابیات فوق از اشعار مختلف کتاب جلوه‌های رسالت، حاج سید رضا مؤید انتخاب شده است.

۲۷۶) ای چشم‌ها بگیرید، صفحه ۳۲۷.

۲۷۷) آئینه عصمت، صفحه ۵۲۳.

۲۷۸) دیوان خوشدل.

۲۷۹) با تشکر از شاعر اهل بیت علیهم السلام، آقای امیر ایزدی همدانی.

۲۸۰) شهر حائط به شما خوش آمد می گوید. این تابلوی ورودی شهر «فَدَک» است و حائط (به معنی دیوار) اسم جدیدی است که وهابیت برای حذف نام «فَدَک» بر این شهر قرار داده است.

۲۸۱) عکسها را در پایان کتاب ملاحظه فرمائید.

۲۸۲) مثلاً: محل تولد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را کتابخانه کرده و نام آن را «مکتبه» گزارده‌اند.

۲۸۳) سوره مبارکه بنی اسرائیل، آیه ۲۶. مراجعه شود به فصل دوم کتاب.

۲۸۴) سوره مبارکه حشر، آیه ۶ و ۷، مراجعه شود به فصل دوم کتاب.

۲۸۵) مراجعه شود به فصل چهارم.

۲۸۶) مراجعه شود به فصل سوم، بحث: «نقض حدیث لا نُوَرِّثُ توسط خلفا در طول تاریخ»

۲۸۷) الطرائف، صفحه ۲۴۸. مراجعه شود به فصل سوم، بحث: «تشکیل جلسه هزار نفری علما در امر فَدَک در زمان مأمون»

۲۸۸) مأساهٔ الزّهراء علیها السلام، سیّد جفر مرتضی، جلد ۲، صفحه ۲۶.

۲۸۹) این برنامه ۶۵ دقیقه‌ای که در شامگاه سه شنبه ۹/۵/۱۳۸۷ پخش گردید، ۲۷ دقیقه آن مربوط به فَدَک بود، و در حین مصاحبه دقایقی از فیلم مربوط به سفر هیأت ایرانی به فَدَک پخش گردید، شما می‌توانید با مراجعه به سروش سیمای تهران سی دی این برنامه را دریافت کنید.

۲۹۰) فَدَک و العوالی، صفحه ۱۳۰، به نقل از مناقب شهرآشوب.

۲۹۱) مراجعه شود به فصل دوم.

۲۹۲) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۲۸.

۲۹۳) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۷۴ قسمتی از مقاله جناب آقای مسیح مهاجری.

۲۹۴) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۲۱.

زندگانی حضرت زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیرازی رضا

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی فاطمه‌زهرا (س)/ نویسنده رضا شیرازی.

مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی منادی تربیت ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۷۹ ص.

شابک : ۱۲۰۰۰ریال ۹۷۸-۹۶۴-۳۴۸-۵۲۸-۳ : ؛ ۱۵۰۰۰ ریال(چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۹.

یادداشت : عنوان دیگر: برای تو دخترم « زندگانی حضرت فاطمه‌زهرا علیهاالسلام».

یادداشت : کتابنامه: ص. ۷۹.

عنوان دیگر : برای تو دخترم« زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام».

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق

شناسه افزوده : ایران. وزارت آموزش و پرورش. موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ش۹ب۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۸۷۳۸۴

گزارشی در باب موضوع کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم «نحن نقص علیک نباهم بالحق (۱) موضوع این کتاب گزارشی از زندگانی دختر پیغمبر است.بزرگترین بانوی اسلام فاطمه یا فاطمه زهرا.ولی خواننده خواهد دید،آنچه در این مجموعه فراهم آمده تنها سرگذشت زندگی شخصی نیست،رویدادهائی است آموزنده و عبرت آمیز-هر چند گزارش زندگی شخصیت‌های بزرگ و برجسته تاریخ خود درسی آموزنده است.آنچه در این صفحات می‌خوانید تحلیلی از چند حادثه شگفت است که قرنها پیش از زمان ما رخ داده است،اما اگر قهرمانان این حادثه‌ها را از حادثه‌ها جدا کنیم،خواهیم دید آن حادثه‌ها در طول تاریخ حتی در زمان ما نیز،در گوشه‌ای از جهان رخ داده است و میدهد.اگر زمان و مکان رویدادهایی که درباره آن سخن میگوئیم،با ما فاصله بسیار دارد،آثاری که از آنها بجای مانده نه تنها دیرینگی نگرفته،بلکه تازگی خود را همچنان نگاه داشته است.و شما پس از خواندن این کتاب خواهید دید آنچه می گویم گزاف یا اغراق نیست. آن حادثه‌ها چیست؟ دو جنبش متضاد که پس از مرگ پیغمبر اسلام در مدینه-مرکز استقرار و نشر دین اسلام-پدید گردید: ۱-جنبشی که می کوشید روش پیغمبر اسلام (ص) را در اداره حوزه اسلامی دنبال کند،و به تعبیر دیگر می‌خواست نگاهبان سنت رسول خدا باشد. ۲-حرکت دیگری که به گمان و یا باجتهاد خویش،به تناسب پیشرفت زمان،تجدید نظر در نظام سیاسی و احیانا بعضی نظام حقوقی دین را ضروری می‌دانست،و معتقد بود سنت گرایان واقعیت را چنانکه باید درک نمی کنند،و این دگرگونی متناسب با خواسته‌های عصر،و به سود مسلمانان و موجب تقویت قدرت مرکزی و حفظ وحدت اسلام است.و اگر بخواهیم همین معنی را در قالب عبارتی روشن‌تر بریزیم باید گفت: حرکتی بود که می‌خواست مسیر حکومت در راههای ترسیم شده عصر پیغمبر باشد و حرکتی که استقرار نظام سیاسی تازه را-هر چند با سنت رائج مطابقت ننماید-ضروری می‌دانست.امروز هم که نزدیک چهارده قرن از آن حادثه می گذرد،هر دو جنبش طرفدارانی از مسلمان و جز مسلمان،شرقی یا غربی دارد. فاطمه (ع) و شوهرش و خاندان پیغمبر و تنی چند از یاران آنان،پیشروان حرکت نخستین بودند و گروهی (بیشتر مهاجران و

کمتر انصار) رهبران حرکت دیگر. چنانکه در ضمن این گزارش خواهیم دید،رویدادهای پی در پی دختر پیغمبر اسلام را ناچار ساخت که خود پیشرو سنت گرایان گردد.او با سخنرانی،اندرز،اعتراض،ناخشنودی نمودن و سرزنش،سنت‌شکنان و یا تجدد طلبان را از عاقبت نامطلوب روشی که پیش گرفتند آگاه ساخت.بر خلاف آنچه بعض نویسندگان نوشته‌اند،و ظاهر بعض روایات هم شاید آنرا تایید کند،آنچه در آن روزها گفتند و کردند جنبه شخصی ندارد.نه آنروز و نه این زمان تنها سخن بر سر آن نبوده و نیست که:شخصیتی که سال سی و پنجم هجری زمامدار مسلمانان شد باید سال یازدهم بخلافت رسیده باشد.یا فلان مزرعه را چرا گرفتند؟و چه مبلغ درآمد داشته؟یا اگر درآمد آنرا از صاحب آن باز داشته‌اند،غرامت آن چیست؟.یا او از چه راه می‌تواند نان خورش فرزندان خود را آماده کند؟دقت در اسناد دست اول،و سخنان علی و فاطمه و فرزندانش (ع) و مطالعه روشی که در زندگانی پیش گرفتند،روشن می‌سازد که این خاندان بدانچه نمی‌اندیشیده‌اند مهتری یا مالداری بوده است. گفتگو و کشمکش از این جا پدید شد،که اگر امروز نظامی عادلانه و اصلی تثبیت‌شده و به سود دسته‌ای خاص تغییر یافت،چه کسی تضمین می‌کند که فردا و پس فردا اصل‌های دیگری دگرگون نشود؟و بدنبال آن مشکلی از پس مشکلی پدید نگردد؟تا آنجا که نظام اصلی یکباره درهم بریزد و مقررات آن اصالت‌خویش را از دست‌بدهد. هنوز بیش از ربع قرن بر فریاد اعتراض نمی‌رفت که نسل آن روز این حقیقت را دریافت و عاقبت نامیمون سنت‌شکنی را بچشم خود دید،اما دیگر کار از کار گذشته بود.و بیش از نیم قرن نگذشت که بیک باره هم نظام سیاسی و هم قوانین مدنی و حقوقی که با چنان تلاش و کوشش و مجاهدت و قربانی دادن فراوان پی ریزی شده بود بهم خورد.روش حکومت الهی به سیرت دوره جاهلی باز گردید.و زمامداری خاص خاندانی گردید که پیش از اسلام نیز بر عرب مهتری مالی و احیانا سروری سیاسی داشتند. کتاب حاضر وظیفه ندارد این دو حرکت را تحلیل کند،و درباره رفتار سران دو نهضت‌بداوری برخیزد،یا درباره آن دسته از مسلمانان که در چنان دوره پرآشوب می‌زیستند قضاوت نماید.اکنون قرن‌هاست از آن حادثه میگذرد. صدها کتاب و ده‌ها مقاله و هزارها سخنرانی بر سر حق بودن یکی از دو جریان و باطل بودن دیگری نوشته و القا شده است،اما چون یکی از دو دسته نمی‌خواهد تسلیم منطق دیگری شود،بحث و جدال همچنان تازگی خود را نگاه داشته است.اگر چنین بحث‌ها به نتیجه میرسید،و یا اگر نتیجه آن از روی انصاف پذیرفته می‌شد،باید در همان روزهای نخست پایان یابد. چرا آن درگیری و درگیری‌های همانند آن نباید به نهایت‌برسد؟خود بحثی است. متاسفانه من نه آن تسامح و یا روشن‌بینی عرفانی را دارم که بگویم:چنین تضادها سطحی و صوری است و سنت جاری الهی بخاطر بقای جهان آنرا خواسته است: چونکه مقتضی بد دوام آن روش می‌دهدشان از دلایل پرورش تا نگردد ملزم از اشکال خصم تا بود محجوب از اقبال خصم تا که این هفتاد و دو ملت مدام در جهان ماند الی یوم القیام (۲) و سرانجام کنگره‌ها از منجنیق بیرون خواهد رفت و حرکتها بیک نقطه خواهد رسید،و سنت گرا و سنت‌شکن هر دو در کنار هم و در جوار آمرزش حق تعالی خواهند زیست،نه چنین صلاحیتی را در خود می‌بینم و نه وظیفه‌ای که بر گردن گرفته‌ام این رخصت را بمن خواهد داد.کسانی که پژوهش تاریخ را عهده‌دار می‌شوند،جز مطالعه اسناد و تتبع در گزارش‌های گوناگون و مقابله و جرح و تعدیل روایت‌ها چاره‌ای ندارند.گزارشگر ناچار باید آنچه را رخ داده بنویسد،و تا آنجا که می‌تواند باستناد و قرائن در باره رویدادها داوری کند،و نقطه‌های انحراف را-اگر موجود باشد-بنمایاند.در اینصورت است که حقیقت آشکار خواهد شد.اما آن سندها را چگونه بپذیریم؟و چسان طبقه‌بندی کنیم و با چه میزانی بسنجیم؟، خود کاریست دشوار. از روزیکه این حادثه رخ داده است،تا آنگاه که محدثان و مؤرخان آنرا در کتابهای خود ثبت و ضبط کرده‌اند و از گزند فراموشی،تصرف در عبارت،و دیگر عوارض مصون مانده،دویست‌سال یا اندکی کمتر گذشته است.در آن دو قرن سیاست‌های نیرومندی-که هر یک دسته‌ها و گروههای چندی را زیر پوشش و یا بدنبال خود داشته-برابر هم ایستاده و یا یکی جای خود را بدیگری داده است.آنانکه با تاریخ صدر اسلام تا پایان سده سوم آشنائی دارند،می‌دانند جعل روایت،تخلیط و تدلیس در آن،محو حدیث و یا تفسیر و یا تاویل حدیث‌به سود خود و باطل ساختن دعوی حریف کاری رائج‌بوده است. گروههای وابسته به سیاست

اموی،خوارج،عباسی و گروههای مقابل آنان،نو مسلمانانی که گواهی به خدا و پیغمبری محمد (ص) را وسیله حفظ جان ساخته و در نهان تیشه بریشه این دین می‌زدند،استادان مکتب‌های فکری که در حلقه‌های درس،تنها می‌خواسته‌اند سخن طرف مقابل را باطل سازند،چه دستکاریها در این مدت دراز در این سندها کرده‌اند؟خدا می‌داند،حال سندهای سیاسی چنین است.اما داستان‌های تاریخی و روایت‌هائی که بیان دارنده زادروز و یا سال مرگ یکی از شخصیت‌هاست،در این گونه گزارشها هم چون اعتماد راویان بر حافظه بوده است،کمتر دیده می‌شود حادثه‌ها یکسان روایت‌شده باشد.در چنین شرایط چه باید کرد؟نویسنده این صفحات کوشیده است تا حد ممکن گزارش خود را بر اساس سندهای دست اول و یا نزدیک به دست اول تنظیم کند،چه در این سندها احتمال دست‌خوردگی کمتر است (۳) . و نیز تا آنجا که توانسته است گزارشها را با قرینه‌های خارجی تطبیق کرده و بالاخره از میان گفته‌های گوناگون آنرا پذیرفته است که همه و یا اکثریت در قبول آن هم داستان‌اند و یا بگونه‌ای آنرا تایید می‌کنند. با اینهمه نمی‌گویم آنچه نوشته‌ام حقیقتی است که در خارج رخ داده است،چه آن حقیقت را جز خدای تعالی دیگری نمی‌داند.

پی‌نوشتها: ۱.ما داستان آنانرا بدرتسی بر تو می‌خوانیم (الکهف:۱۳) ۲.مثنوی.نیکلسن.دفتر پنجم ص ۲۰. ۳.اما معنی این سخن نه اینست که نوشته‌های دیگران درباره زندگانی دختر پیغمبر (ص) ،از نظر نویسنده دور مانده است،چنانکه در فهرست مصادر کتاب خواهید دید،به بیشتر آنچه در این باره نوشته شده،توجه داشته‌ام.

صحرای عربستان

«من عال جاریتین حتی تدرکا دخلت انا و هو الجنهٔ کهاتین (۱) خواننده عزیز که هم اکنون سرگرم خواندن این گزارش هستی،آیا تاریخ یا جغرافیای عربستان را خوانده‌ای؟.مقصودم از عربستان تنها شهر مکه و مدینه و آبادانی‌های کرانه دریای سرخ نیست.عربستان خوشبخت (یمن) را نیز نمی‌گویم.مقصودم آن قسمت از سرزمین گسترده‌ای است که از یک سو میان وادی حضر موت و صحرای نفود و از سوی دیگر محدود به بیابانهای دهناء و وادی دواسر است.سرزمین‌هائی که بیشترین مقدار دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر این شبه جزیره را تشکیل می‌دهد و پس از گذشت قرن‌ها تقریبا همچنان دست نخورده مانده است. آنجا سرزمینی است‌شگفت و شگفتی آفرین.بیابانهای خشک بریده از جهان آبادانی،خالی از سکنه،دهشتناک از یکسو و رشته کوههای سوخته از تابش مداوم آفتاب و یادگارهای آتش فشانهای روزگاران دیرین،از سوی دیگر،ترکیبی عجیب و در عین حال جالب را پدید آورده است.در فصل تابستان هیچ انسان و یا جانداری عادی نمیتواند برای مدتی دراز در این دوزخ گداخته بسر برد،و اگر جهانگردی ماجراجو در فصل زمستان یا آغاز بهار قدم در آن سرزمین بگذارد و پس از بریدن فرسنگها راه به نقطه‌ای برسد که دوش یا پرندوش بارانی در آن باریده و مانده آن در گودالی فراهم گشته،ممکن است در کنار آن گودال خانواده‌ای را با یک دو شتر به بیند.آنان نمونه انسان این بیابان‌اند.سخت‌ترین جانداران برابر دشواری و مخصوصا بی‌آبی. انسان این صحرا خشکیده و لاغر،سیاه چرده،خشن و پرتوان است که او را بدوی و در تداول بدو لقب داده‌اند و حیوان آن،بارکش سرسخت‌تر از انسان که شتر نام دارد. تنها این دو جاندارند که می‌توانند در صحنه پر تلاش و پیکار صحرا پیروز گردند.رستنی آن هم خارهای درختچه مانندی است که شب هنگام باد در سرشاخه‌های آن می‌پیچد و بانگی ترس آور پدید می‌آورد.بیابان نشینان زیر درخت را نشیمنگاه غول و آن بانگ را آواز بچه غولان پنداشته‌اند بدینجهت آن خار را (ام غیلان) نامیده‌اند که به تخفیف مغیلان شده است. درخت آن (در واحه‌ها) و کناره آب‌ها خرماست که در بین رستنی‌ها مظهر مقاومت‌برابر بی‌آبی است.پایداری انسانهای سخت کوش در چنان شرایط دشوار،نشانه کوشش پی‌گیر آنان برابر مانع‌های طبیعی می‌باشد:کوشیدن برای زنده ماندن،و ناچار از بدست آوردن آن چیز که مایه زندگی انسان و حیوان است آب . بدو هر روز یا هر چند روز باید کوله بار مختصر خود را که جز چند گلوله پیه مخلوط با پشم شتر،و یا چند دانه خرمای خشک در آن نیست،بر پشت ریش آن جانور بردبار بگذارد،زن و احیانا فرزند خردسالش را بر بالای

کوله بار به نشاند،توده‌های شن داغ را در هم بکوبد،از دشت‌ها و صخره‌های آفتاب خورده بگذرد،و به گودالی برسد که آبی در آن ذخیره شده است. چه آبی؟تیره،بد بود،پر از کرم و دیگر خزندگان که زودتر از وی خود را بدانجا رسانده‌اند. مسافر خسته از دیدن این تنها مایه زندگانی شاد می‌شود،کوله‌بار را از پشت‌شتر برمی‌دارد،اما افسوس که شادمانی او دوامی نمی‌یابد،چه در این وقت است که سر و کله مزاحمی نمودار می گردد،موجود سیه بختی چون او،انسانی تیره روز که پاشنه‌های ترک خورده و پیشانی چروکیده و سوخته‌اش نشان می‌دهد او هم در تکاپوی بدست آوردن همان چیزی است که مسافر پیشین ما خود را بدان رسانده،آب. صحرا،این تنها آموزگار بی‌رحم،در طول قرنها به فرزندان خود یک درس بیشتر نداده است: بکش تا زنده بمانی!درگیری آغاز می‌شود،دیری نمی گذرد که زمین از خون انسانی بد بخت رنگین می گردد،انسانی که بحکم غریزه می‌خواسته است زنده بماند،اما حریف نیرومندتر از او بر وی پیروز گشته است.هنوز کام تشنه او و بارکش خسته وی و یک یا دو موجود بی‌نواتر که خود را بدو بسته‌اند،از این مایع تر نشده که دشمن نیرومندتری بی رحمانه دندان خود را می‌نماید،و بر سر گرفتن آنچه زندگی او و شتر و زن و فرزندانش بدان بسته است،با وی بستیز برمی‌خیزد.افسوس که این حریف بسیار نیرومندتر از حریفی است که هم اکنون از کشتن او فارغ گشته است.حریفی که هرگز نمی‌توان بر او پیروز شد.بچشم خود می‌بیند داغ آب پائین و پائین‌تر می‌رود و بجای آب،بخار متراکم بهوا بلند می‌شود تا آنکه دیگر جز اندکی لجن و چند کرم نیمه جان در ته گودال باقی نمی‌ماند.بله!آفتاب کار خود را کرده است.باید از اینجا به جای دیگر برویم... بایستید!براه بیفتید!سرودی است که بدو در سراسر زندگی پر مشقت‌خود بر زبان دارد.هر بامداد بجائی و هر شب در راهی. در این گیرودار و باربندی و بار افکنی،ناگهان آواز خفیفی بگوش او می‌رسد.این چه آوازی است؟ناله کودکی که هم اکنون دیده بدان زندگانی پر ملامت‌باز کرده است. زن او از رنج زادن فارغ شده و انسانی مادینه بدین جمع بی‌نوا افزوده است.چه بدبختی بزرگی!همیشه از این پیش آمد نگران بود! نوزادی مادینه!دختر!این مایه بدبختی و سرشکستگی!این فرزند بچه کارم می‌خورد؟. چرا زنم فرزندی نرینه نزائید؟اگر پسر بود نعمتی بود!در کودکی شتر را نگاهبانی میکرد و در بزرگی در کنارم با دشمنان می‌جنگید!اما دختر موجودی دست و پا گیر است‌بدتر از آن، مایه شرمساری و ننگ!چرا؟چون فراموش نکرده است که چندی پیش با فلان دسته درگیری داشت.دختر آنان را باسیری گرفت و برای همیشه داغ ننگ را بر پیشانی پدر و مادر و قبیله او چسباند.از کجا که روزی چنین بلائی بر سر خودم نیاید؟ نه!تا دیر نشده باید چاره‌ای اندیشید،و علاج واقعه را پیش از وقوع کرد.این دختر نباید زنده بماند.مبادا موجب شرمساری گردد،باید او را در دل خاک نهفت. (۲) تنها ترس از مستمندی و درماندگی و یا بیم ننگ و سرزنش خویشان نبود که او را به کاری چنین زشت وا می‌داشت،گاهی هم باورهای خرافی و اعتقادات بی‌دلیل موجب دختر کشی می‌شد،چنانکه اگر دختری کبود چشم،یا سیاه پوست نصیب وی می گردید،آنرا بفال بد می گرفت.گروهی از ادیبان و تاریخ نویسان عرب در قرن حاضر می‌خواهند این کار زشت را به حساب عاطفه و علاقه بگذارند.اینان می گویند چون پدر محبتی شدید بدین دسته از فرزندان داشت،دختران را به خاک می‌سپرد تا بکرامت آنان لطمه‌ای نرسد (۳) این توجیهی بی اساس است.ما می‌بینیم قرآن این مردم را سرزنش می کند که چرا این موجود بی گناه را بخاطر ترس از تنگدستی می کشید (۴) . و در جای دیگر می گوید: آنروز که درباره آن کودک در خاک نهفته پرسش شود،به چه جرمی کشته شده است؟ (۵) باری موجب این کار زشت هر چه بوده است از زشتی کار نمی کاهد.آن مردم در سرزمینی آنچنان، رسمی این چنین داشتند و با یکدیگر رفتاری زشت‌تر و ناهنجارتر از آن و این. این حال بیابان نشین پیش از ظهور اسلام بوده است،اما شهرنشین‌های شبه جزیره هم در گرفتاری دست کمی از بیابانیان نداشته‌اند،نهایت اینکه درگیری آنان از نوع دیگری بوده است.دسته‌هایی بزرگ از مردم بینوا بکوشند تا تنی چند از دسترنج آنان روزگار را به خوشی و تن آسانی بگذرانند.رقم دارائی آنان هر روز افزایش یابد،و کمر اینان زیر فشار بارهای سنگین خمیده‌تر گردد.پیداست که سرزمینی با چنین موقعیت جغرافیائی و ساکنانی از این جنس مردم،در دیده نژاد شناسان و دانشمندان علم الاجتماع چه ارزشی خواهد داشت!اگر در آغاز سده

هفتم میلادی معجزه تاریخ پدید نمی‌گشت،و در آن بیابان تاریک،ناگهان چشمه‌ای از نور شکافته نمی‌گردید،بی‌گمان امروز کمتر کسی بدان می‌اندیشید که صحرائی بنام عربستان وجود دارد،تا چه رسد بدانکه بداند این صحرا در منتهی الیه جنوب غربی آسیا و موقعیت تاریخی و جغرافیائی آن چنین و چنانست.مگر جهانگردانی حادثه جو که بتوانند از رشته کوههای شبه جزیره سینا سرازیر شوند و خشک زارهای نجد و دره‌های تهامه را به پیمایند و خود را به بیابان پهناور نفوذ و یا الربع-الخالی برسانند و بر اثر حادثه‌ای برای همیشه زیر توده‌های شن بخواب ابدی فرو روند،و یا از ده‌ها تن یکی جان سالم بدر برد و دیگران را از آنچه دیده خبر دهد.اما سرنوشت چیز دیگری می‌خواست.از این سرزمین باید طنینی برخیزد،نخست از شهرکی در کنار دریای سرخ و سپس واحه‌ای در پانصد کیلومتری این شهر و در شرق این دریا،آنگاه این طنین سراسر شبه جزیره عربستان را پر کند،و به ایران، مصر و بالاخره قاره آسیا و افریقا و سرانجام همه جهان برسد:بیابان گرد تیره روز!آنچه از صحرا آموخته‌ای درست نیست!صحرا آموزگاری بد آموز است،تو باید از خدا درس بگیری! شعار تو آن نیست که بدان خو گرفته‌ای!تو را برای کشتن نیافریده‌اند.تو خلیفه خدائی و خدا نور،محبت،زندگی،لطیف و رحمت است...تو برای دیگری زنده‌ای و همه با یکدیگر برای خدائید! آن درس دیگر را هم که سینه به سینه،و یا به تقلید از رفتار پدرانت آموخته‌ای فراموش کن! آنان نیز معلمان خوبی نبودند!باید بدانی که درس را تقلیدی نباید آموخت!دختر نیز مانند پسر است!هر دو به کار تو می‌آیند!هر دو نعمت‌خدایند!همه نعمتهای خدا را باید سپاس گفت و نباید یکی را بر دیگری برتری داد! مردم!شما چرا با دخترانتان چنین رفتاری می‌کنید؟چرا بدیده کالای بی ارزش بدانها می‌نگرید؟شما را چه کسی زاده و پرورده است؟مگر شما در دامان همین دختران که مادر شده‌اند پرورش نیافته‌اید؟،بدانید که چون دختری در خانه‌ای بدنیا می‌آید خداوند ملائکه را نزد آنان می‌فرستد تا بگویند:«ای اهل خانه سلام بر شما!سپس آن دختر را با پرهای خود می‌پوشانند و دستهای خویش را بر سر او می‌کشند،و میگویند کسی که نگاهبانی او را بر عهده گیرد تا روز رستاخیز یاری خواهد شد» (۶) «کسی که دختری داشته باشد،و او را زنده بگور نکند،خوار نسازد،پسر را بر او ترجیح ندهد،خدا او را به بهشت‌خواهد برد» (۷) . اما این تعلیمات آسمانی که گاه با آیت‌های قرآن و گاه بزبان حدیث‌بر گوشهای گران چنان مردم دیر فهم خوانده می‌شد،باید با آموزش عملی نیز همراه باشد تا اثر آن بیشتر گردد،و نمونه اعلای این تربیت عملی،دختر پیغمبر است. این شگفت است که شمار دختران رسول خدا از نخستین زن او خدیجه،بیش از پسران است و شگفت‌تر آنکه پسران او نمی‌پایند و در کودکی می‌میرند.چنانکه گفتیم از نظر زندگانی بدوی و قبیله‌ای پسر است که چراغ خانه پدر را روشن می‌کند،و آنکه پسری جای او را نگیرد نام او فراموش خواهد شد.چنین کس را ابتر می‌گفتند و این سرزنش کوتاه بینان مکه به محمد (ص) بود:«او ابتر است.»پس از مرگ نامی از وی نمی‌ماند؟چون پسری ندارد که جانشین او شود!این عقیده کوردلانی از قریش بود. اما بر وفق مشیت الهی،و برغم این کج اندیشان تاریک دل،از پیغمبر اسلام دختری ماند و این دختر با گفتار و رفتار خود،چه در زندگانی خصوصی و چه در برخوردهای اجتماعی-سر سخن پدر و رمز اشارت‌های قرآن را بدان خود خواهان نمایاند که ان شانئک هو الابتر.» ای محمد نام تو جاویدان خواهد ماند.آنکه تو را سرزنش می‌کند گمنام می‌زید،و گمنام می‌میرد:آنچنانکه فرزندزادگان او نیز رمز دیگری از آن بشارت گشتند که: مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق... رونقت را روز روز افزون کنم نام تو بر زر و بر نقره زنم منبر و محراب سازم بهر تو در محبت قهر من شد قهر تو (۹) تقدیر خدائی چنان بود که پیغمبر اسلام همه محبت پدری را در حق زهرا بکار برد،تا با این تربیت عملی،آن موجودهای خود خواه بدانند که باید دختران را نیز چون پسران ارزش نهاد. مگر ما نمی‌گوئیم یکی از سه قسم سنت که پیروی آن بر مسلمانان واجب است رفتار پیغمبر است؟او باید صاحب دختر شود و دختر خود را آنچنان به پروراند،و حرمت نهد،تا پیروان او از رفتار وی درس گیرند و این مایه بقاء نژاد را خوار نشمرند.اما این بدان معنی نیست،که می‌گوئیم همه حرمتی که پیغمبر به دختر خود می‌نهاد تنها بخاطر آموزش دیگران بود،نه چنین است.آنجا که سخن از شخصیت اخلاقی فاطمه به میان آید،در این باره به تفصیل خواهیم پرداخت و شما خواهید دید که او سزاوار چنین حرمتی بوده

است.آنچه می‌خواهم بگویم این است که پیغمبر در کنار تعلیمات قرآن موظف بود پیروان خود را عملا نیز تربیت کند.
پی‌نوشتها: ۱.کسی که دو دختر را به پروراند تا بحد رشد رسند،من و او با هم به بهشت در می‌شویم. (کنز العمال.کتاب نکاح.باب حقوق دختران) . ۲.و اذا بشر احدهم بالانثی،ظل وجهه مسودا و هو کظیم.یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون (النحل:۵۹) .۳.بلوغ الارب ج ۳ ص ۴۲-۵۳. ۴.و لا تقتلوا اولادکم خشیهٔ املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطا کبیرا. (اسراء:۳۱) ۵.و اذا الموؤدهٔ سئلت.بای ذنب قتلت (تکویر:۸-۹) . ۶.کنز العمال.کتاب نکاح از اواسط طبرانی. ۷.کنز العمال.کتاب نکاح.از مسند ابو داود. ۸.الکوثر:۳. ۹.مثنوی دفتر سوم.نیکلسن ص ۶۸.

خدیجه : نسب او

«و این مثل خدیجهٔ.صدقتنی حین کذبنی الناس (۱) (حدیث‌شریف) چنانکه می‌دانیم فاطمه (ع) دختر محمد (ص) ،رسول خدا،پیغمبر اسلام،و مادر او خدیجه دختر خویلد است.از زندگانی خدیجه پیش از آنکه بازدواج پیغمبر (ص) در آید،جز اشارت‌هائی کوتاه در دست نداریم.در مصادر دست اول گاه بگاه نام او و پدر و عموزاده او بمناسبت ارتباط آنان با پاره‌ای حادثه‌ها دیده میشود.خویلد بن اسد بن عبد العزی بن-قصی بن کلاب،از تیره‌ای معروف و از محترمان قریش است.خویلد در دوره جاهلیت مهتر طائفه خود بود.در جنگ فجار (۲) دوم،در روزی که بنام شمطه معروف است،و در آن روز قریش آماده جنگ با کنانه شد،ریاست طائفه اسد را داشت. (۳) نوشته‌اند هنگامی که تبع می‌خواست‌حجر الاسود را به یمن ببرد،خویلد با او به نزاع برخاست (۴) این ایستادگی نشان دهنده موقعیت ممتاز او در آن عصر است.پسر عموی خدیجه ورقهٔ بن نوفل از کاهنان عرب بوده است و چنانکه نوشته‌اند از کتابهای ادیان پیشین اطلاع داشت.چون رسول اکرم بهنگام نزول نخستین دسته‌های وحی مضطرب گردید،خدیجه او را نزد ورقه،برد.ورقه پس از آنکه از او پرسش‌هائی کرد به خدیجه مژده داد که او پیغمبر این امت‌خواهد بود (۵) خدیجه پیش از ظهور اسلام از زنان بر جسته قریش بشمار می‌رفته است تا آنجا که او را طاهره و سیده زنان قریش می‌خواندند.پیش از آنکه به عقد رسول اکرم در آید نخست زن ابو هاله هند بن نباش بن زراره (۶) و پس از آن زن عتیق بن عائذ از بنی مخزوم گردید (۷) وی از ابو هاله صاحب دو پسر و از عتیق صاحب دختری گردید.اینان برادر و خواهر مادری فاطمه (ع) اند. پس از این دو ازدواج،با آنکه زنی زیبا و مالدار بود و خواهان فراوان داشت،شوی نپذیرفت و با مالی که داشت‌به بازرگانی پرداخت.تا آنگاه که ابو طالب از برادرزاده خود خواست او هم مانند دیگر خویشاوندانش عامل خدیجه گردد،و از سوی او به تجارت شام رود و چنین شد.پس از این سفر تجارتی بود که به زناشوئی با محمد (ص) مایل گردید،و چنانکه میدانیم او را به شوهری پذیرفت.چنانکه بین مورخان شهرت یافته و سنت نیز آنرا تایید میکند،خدیجه بهنگام ازدواج با محمد (ص) چهل سال داشت.ولی با توجه به تعداد فرزندانی که از این ازدواج نصیب او گشت،می‌توان گفت،تاریخ نویسان رقم چهل را از آنجهت که عدد کاملی است انتخاب کرده‌اند.در مقابل این شهرت،ابن سعد باسناد خود از ابن عباس روایت می‌کند که سن خدیجه هنگام ازدواج با محمد (ص) بیست و هشت‌سال بوده است. (۸) جز ابراهیم که از کنیزکی آزاد شده بنام ماریه قبطیه متولد شد،دیگر فرزندان پیغمبر:زینب. رقیه.ام کلثوم.فاطمه (ع) قاسم و عبد الله (۹) همگی از خدیجه‌اند.قاسم در سن دو سالگی پیش از بعثت و عبد الله در مکه پیش از هجرت مرد.اما دختران به مدینه هجرت کردند و همگی پیش از فاطمه (ع) زندگانی را بدرود گفتند.خدیجه نخستین زنی است که به پیغمبر ایمان آورد.هنگامی که پیغمبر دعوت خود را آشکار کرد و ثروتمندان مکه رودرروی او ایستادند،و بآزار پیروان او و خود وی نیز برخاستند،ابو طالب برادر زاده خود را از گزند این دشمنان سرسخت‌حفظ می‌کرد،اما خدیجه نیز برای او پشتیبانی بود که درون خانه بدو آرامش‌و دلگرمی می‌بخشید.برای همین خوی انسانی و خصلت مسلمانی است که رسول خدا پیوسته یاد او را گرامی می‌داشت. (۱۰) فاطمه اطهر بانوی بزرگ اسلام،از چنان پدر و چنین مادری زائیده شد.کی و در چه تاریخ؟، روز و بلکه

سال آن بدرستی روشن نیست.یعنی تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند.روشن کردن زاد روز و یا سال مرگ شخصیت‌های بزرگ (زن یا مرد) هر چند از نظر تاریخی با ارزش و قابل بحث است،و ما نیز در این باره به جستجو خواهیم پرداخت،اما از نظر تحلیل شخصیت‌ها چندان مهم بنظر نمی‌رسد.آنچه از زندگانی مردمان برجسته و استثنائی برای نسل‌های بعد اهمیت دارد،اینستکه بدانند آنان که بودند؟چگونه تربیت‌شدند؟چگونه زیسته‌اند.؟چه کرده‌اند؟چرا کردند؟چه اثری در محیط خود،و پس از خود نهادند.اما کی زادند؟و کی مردند؟اینان می‌پرسند چرا در این زمینه باید جستجو کرد؟معلومست روزی بدنیا آمده‌اند،و در روزی در گذشته‌اند.شاید هم حق بطرف اینان باشد.چنین شخصیت‌ها هرگز نمی‌میرند و همیشه با تاریخ زنده‌اند.اما تاریخ نویس تعیین سال زادن و مردان چنین کسان را جزء پیشه خود میداند.هم بخاطر پیروی از سنتی که مورخان و یا نویسندگان سیره و شرح حال،خود را موظف به پیروی آن می‌بینند.و هم بدان جهت که این تاریخ‌ها با همه حوادثی که در زندگانی قهرمان تاریخ پدید شده بنوعی مربوط می‌شود. در این کتاب،اگر چنین ضرورتی در کار باشد،باید بگویم با همه کوششی که بکار رفته است متاسفانه درباره سال تولد دختر پیغمبر (ص) اطلاع درست و دقیقی نمی‌توان داد.تنها زاد روز دخترپیغمبر نیست که تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند،تاریخ پیشوایان دین و ائمه معصومین و نیز تاریخ تولد و مرگ رسول اکرم،هیچیک مورد اتفاق مورخان نیست.اینهمه اختلاف برای چه پدید آمده است؟در فصل نخستین،پاسخی کوتاه داده شد. در آن دوره‌ها ضبط وقایع و نوشتن آن معمول نبود.راویان آنچه می‌شنیدند بخاطر می‌سپردند،و مردم آنچه سالخوردگان قوم می‌گفتند می‌پذیرفتند.گاهی رویدادهای مهم و یا حادثه‌هائی که تازگی داشت مبدا تاریخی می‌شد و آنرا زاد روز یا سال مرگ شخصیت‌های بزرگ به حساب می‌گرفتند.چنانکه ما،در زندگانی خود از بزرگتران شنیده‌ایم:سالی که فلان سیل آمد.سال خرابی فلان شهر.سال گرانی.سال وبائی و همچنین...معلوم است که مردم معاصر با این حادثه و نیز تا سالیانی چند پس از آن،این تاریخ را بخاطر داشته و حساب خود را بر پایه آن می‌نهاده‌اند اما پس از گذشت مدتی دراز،خود آن حادثه نیز در شمار مجهولات قرار میگیرد. مورخان نوشته‌اند پیغمبر (ص) در عام الفیل متولد شد،سالی که ابرهه با پیلان خود برای ویران کردن خانه کعبه به مکه آمد.عام الفیل تا سالیانی برای مردم مکه معلوم بوده است،اما برای ما که می‌خواهیم بدانیم این حادثه در چه سالی رخ داده خود مساله‌ای است.تازه اگر پیش آمدها را که مبدا تاریخ می‌شود درست‌بدانیم و فراموش شدن تاریخ دقیق آنها را برای شاهدان عینی نادیده بگیریم،این پرسش پیش می‌آید:مگر حافظه راویان هر چند هم نیرومند باشد برای همیشه از اشتباه مصون می‌ماند؟بر فرض که دسته نخست راویان اشتباه نکنند،در طول یکصد سال تقریبا سه نسل جای خود را بدیگری می‌دهد،چه کسی ضمانت می‌کند که همه راویان این سلسله‌ها از قوت حافظه به درجه کمال برخوردار باشند؟اینکه دو یا چند گواه مورد اعتماد،کسی را به قوت حفظ بستایند،شاید از نظر علم روایت و یا درایت و یا از جنبه کارفقیه و یا اصولی دلیلی بحساب آید،ولی در رویدادها که اثر عملی ندارد،چنین ضابطه‌ها کافی نیست.این دو سبب که نوشتیم برای پیدا شدن اختلاف در ضبط حادثه‌های تاریخی کافی است،چه رسد که سبب‌های دیگر نیز بدان افزوده شود.و اتفاقا چنانکه خواهیم دید در مورد شخصیت مورد بحث ما چنین است. در حالی که عموم نویسندگان سیره و مورخان اهل سنت و جماعت،تولد فاطمه (ع) را نج‌سال پیش از بعثت نوشته‌اند،تذکره نویسان و علمای بزرگ شیعه معتقدند وی سال پنجم بعثت متولد شده است. ابن سعد در طبقات (۱۱) و طبری در تاریخ (۱۲) و بلاذری در انساب الاشراف (۱۳) و ابن اثیر در کامل (۱۴) و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین (۱۵) و محمد بن اسحاق (۱۶) و ابن عبد البر در استیعاب (۱۷) و جمعی دیگر تاریخ نخست را پذیرفته‌اند و عموما نوشته‌اند:آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساختند.بلاذری چنین روایت کند: روزی عباس بن عبد المطلب نزد علی رفت،علی (ع) و فاطمه در گفتگو بودند که کدام یک از دیگری بسال بزرگتر است.عباس گفت تو علی!سالیانی چند پیش از ساختن کعبه متولد شدی.اما دخترم (زهرا) سالی بدنیا آمد که قریش خانه کعبه را می‌ساختند (۱۸) و نیز طبری و دیگران تصریح کرده‌اند که سن زهرا (ع) بهنگام وفات در حدود بیست و نه سال بوده (۱۹) لیکن یعقوبی که در بیشتر روایت‌های خود متفرد

است‌سن زهرا (ع) را بهنگام مرگ بیست و سه سال نوشته است (۲۰) و بنا بر نوشته وی تولد فاطمه (ع) سال بعثت پیغمبر بوده است. در مقابل این شهرت دانشمندان و محدثان شیعه چون کلینی در کافی (۲۱) و ابن شهر آشوب در مناقب (۲۲) و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه (۲۳) و مجلسی در بحار از دلائل الامامه و کتب دیگر (۲۴) ،نوشته‌اند که زهرا (ع) پنجسال پس از آنکه محمد (ص) به پیغمبری مبعوث گردید متولد شده است.تنها نوشته شیخ طوسی در مصباح المتهجد (۲۵) با این شهرت مخالف است.چه او سن فاطمه (ع) را هنگام ازدواج با امیر المؤمنین سیزده سال نوشته است.و اگر ازدواج او را پنج ماه پس از هجرت بدانیم تولد وی سال اول بعثت‌خواهد بود.و این رای با آنچه یعقوبی نوشته مطابقت دارد.با چنین اختلاف در نقل روایات،پذیرفتن سندی و رها کردن سند دیگر،بسیار دشوار می‌نماید.این جاست که چنانکه در مقدمه اشارت شد،باید قرینه‌های خارجی را نیز از نظر دور نداشت،شاید بتوان با استفاده از آن قرینه‌ها کفه اختیار یکی از دو دسته را سنگین‌تر کرد و در نتیجه آنرا مرجح دانست. قرینه‌ای قابل توجه و قوی در عموم روایت‌های علما و محدثان شیعه وجود دارد و نشان دهنده اینست که ولادت دختر پیغمبر پس از بعثت‌بوده است.این قرینه ارتباط زادن زهرا (ع) ،با معراج رسول اکرم است.ضمن روایت‌های معراج،رسول خدا فرموده است در شب معراج سیب بهشتی بمن دادند و نطفه دخترم زهرا از آن میوه تکوین یافت. (۲۶) اگر مورخان،تاریخ معراج را بطور دقیق معین کرده بودند که مثلا سال چندم بعثت‌بوده است،مشکلی نداشتیم،اما باز این پرسش پیش می‌آید که معراج رسول اکرم در چه سالی بوده است؟پاسخ این پرسش نیز بدرستی روشن نیست.ابن سعد بروایتی آنرا هجده ماه پیش از هجرت به مدینه،و بروایتی یکسال پیش از هجرت (۲۷) و ابن اثیر سه سال و بروایتی یک سال پیش از هجرت دانسته است. (۲۸) در حالیکه علمای شیعه معراج را از دو سال بعد از بعثت تا شش ماه پیش از هجرت نوشته‌اند و چون با اختلاف روایات مواجه شده‌اند،گفته‌اند این اختلاف بخاطر این است که پیغمبر چند بار بآسمان رفته است (۲۹) اما قرینه‌ای که گفته مورخان و محدثان سنت و جماعت را تایید می‌کند این است که آنان نوشته‌اند فاطمه (ع) سالی متولد شد که قریش خانه کعبه را می‌ساختند. داستان تجدید بنای خانه کعبه در همه تاریخ‌ها آمده است.و همه آشنایان بتاریخ زندگانی پیغمبر (ص) آنرا می‌دانند،خلاصه آنکه سالی خانه کعبه بر اثر سیل ویران گردید،و بنیاد آنرا از نو نهادند.همینکه کار بنا بجائی رسید که باید حجر الاسود را نصب کنند،بزرگان قریش بر سر گذاشتن سنگ در جای آن،با یکدیگر به رقابت‌برخاستند.مهتر هر دسته می‌خواست این افتخار نصیب او گردد و نزدیک شد کار به درگیری برسد.سرانجام پذیرفتند که هر کس از در داخل شود داور آنان باشد،و نخستین کسی که در آمد محمد (ص) بود.همه گفتند او امین است و ما وی را بداوری می‌پذیریم.چون ما جرا را بدو گفتند محمد (ص) فرمود:ردائی یا پارچه‌ای بگسترانند،سپس حجر الاسود را میان آن پارچه گذاشت و چهار مهتر قبیله را گفت تا هر یک گوشه‌ای از ردا را بگیرد و از زمین بردارد.و چون آنان چنین کردند خود سنگ را از میان ردا برداشت و بر جای آن گذاشت.و با چنین ابتکار از خونریزی بزرگ و دامنه‌داری جلوگیری کرد.داستان داوری کردن محمد (ص) و نصب حجر الاسود،اگر با چنین مقدمات باشد مسلما پیش از بعثت‌بوده است،زیرا سال پنجم بعثت،قریش با پیغمبر (ص) الت‌خصمانه داشتند و چنین داوری را بدو نمی‌دادند. قرینه‌های خارجی دیگر نیز بطور خلاصه چنین است: ۱:روزی بدستور ابو جهل فضولات شتر را بر دوش پیغمبر (ص) ریختند.چون فاطمه (ع) آگاه شد به مسجد رفت و آن فضولات را از جامه پدر پاک کرد (۳۰) این گونه بی‌احترامی‌ها سبت‌به پیغمبر ظاهرا پیش از سال دهم بعثت و پیش از هجرت رسول خدا به طائف و نیز پیش از محاصره در شعب ابو طالب بوده است.و اگر تولد فاطمه (ع) را سال پنجم عثت‌بدانیم،سن وی در این وقت از سه تا پنجسال افزون نبوده و بعید است دختری خردسال به مسجد رود و چنین وظیفه‌ای را تعهد کند. ۲:در روز احد چون فاطمه (ع) شنید چهره پدرش آسیب دیده است‌با گروهی از زنان نزد او رفت و چون پدر را دید دست در گردن او انداخت و گریست،سپس آن خون را شست (۳۱) اگر معراج را پیش از سال پنجم بعثت‌بدانیم هیچگونه استبعادی در انجام این تعهد دیده نمی‌شود،ولی اگر روایت هجده ماه و یا شش ماه پیش از هجرت درست‌باشد،باید پذیرفت که فاطمه بهنگام جنگ احد پنج‌سال و یا کمتر از پنج‌سال داشته است،در

صورتیکه خواهیم دید عروسی زهرا در ذو الحجه سال دوم و پیش از جنگ احد است.یعنی نه سال و یا بیشتر داشته است. ۳:در روایت‌های شیعی چنانکه خواهیم نوشت،آمده است که فاطمه (ع) پنجسال پس از بعثت متولد شد و آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساخت.داوری پیغمبر در کار مهتران قریش مسلما پیش از بعثت‌بوده است زیرا سال پنجم بعثت و سال‌هائی پیش او پس از آن قریش به رسول خدا روی خوش نشان نمی‌دادند،چه رسد بدانکه او را امین بداند و به داوری او،آنهم در چنان کار بزرگی گردن نهد. ۴:می‌دانیم که سن خدیجه را هنگام ازدواج با پیغمبر چهل سال نوشته‌اند،اگر بگوئیم فاطمه (ع) در سال پنجم بعثت متولد شده باشد گفت‌خدیجه در این تاریخ شصت‌ساله بوده است و این موضوع هر چند محال نمی‌نماید اما بعید بنظر می‌رسد.از طرفی مجلسی از امالی صدوق روایتی بدین مضمون آورده است: «چون خدیجه به رسول خدا شوهر کرد،زنان مکه از وی دوری کردند.نه بدیدن او می‌رفتند و نه بر وی سلام می‌کردند و نه می‌گذاشتند زنی از او دیدن کند.چون ولادت فاطمه (ع) نزدیک شد،خدیجه از زنان قریش و بنی هاشم یاری خواست.لیکن آنان نپذیرفتند و گفتند تو نصیحت ما را نشنیدی و به یتیم ابو طالب شوهر کردی (۳۲) » اگر این روایت را بهمین صورتیکه هست‌بپذیریم،و تولد دختر پیغمبر را سال پنجم بعثت‌بدانیم فاصله ازدواج خدیجه با پیغمبر (ص) و ولادت زهرا (ع) بیست‌سال خواهد بود.در این بیست‌سال گروهی از آن زنان ملامت گو مرده و زنان جوان پیر شده و دخترکان به جوانی رسیده‌اند و داستان رنگ دیگری بخود گرفته است.محمد (ص) در این تاریخ دیگر یتیم ابو طالب نیست.پیغمبری است که گروهی از جان و دل پیرو او هستند.مردان قریش آرزو می‌کنند وی دست مساعدت به سوی آنان دراز کند و چنین استمداد را مغتنم می‌شمارند،تا بگمان خود آنرا مقدمه‌ای برای سازش به حساب آورند. آنگاه زنان قریش که شوهران آنان دشمن پیغمبراند،ممکن است‌خواهش خدیجه را نپذیرند، اما زنان بنی هاشم چرا؟و اصولا خدیجه چه نیازی به یاری زنان کافر و بت پرست قریش داشت؟.مگر زنان مسلمان نمی‌توانستند در این کار کوچک او را یاری دهند.اینجاست که باید گفت‌به نقل روایت راویانی که تنها بر حافظه خود اعتماد کرده‌اند نمی‌توان تکیه کرد. در کشف الغمه روایت دیگری آورده است:فاطمه پنج‌سال پس از بعثت پیغمبر (ص) متولد شد،و آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساختند... (۳۳) بنظر می‌رسد راوی نخستین یا یکی از راویان این حدیث را اشتباهی دست داده و کلمه پیش از بعثت را بعد از بعثت‌بخاطر سپرده است زیرا چنانکه گفتیم تجدید ساختمان خانه کعبه پنج‌سال پیش از بعثت‌بود.و بر فرض که بگوئیم بنای خانه کعبه پس از آن تاریخ نیز چند بار تجدید شده (چنانکه بعض از متاخران احتمال داده‌اند) مسلم است که دوباره داستان درگیری قبیله‌ها پیش نمی‌آمده،و اگر این داستان هم تجدید می‌شده چنانکه نوشتیم دیگر در این تاریخ محمد (ص) را بداوری نمی‌خوانده‌اند.و اگر هیچیک از این اتفاقات با تجدید بنا همراه نبوده دیگر تجدید بنا اهمیتی نمی‌یافته که مبدا تاریخ گردد.بهر حال آنچه مسلم است اینکه همزمانی ولادت زهرا (ع) با نوسازی خانه کعبه در چند روایت از روایتهای شیعه و سنی دیده می‌شود. چنانکه نوشته شده بحث در این روایات جز از نظر روشن شدن تاریخ،فایده‌ای ندارد.دختر پیغمبر پنجسال پس از بعثت،یا پیش از بعثت متولد شده باشد،نه سال شوهر کرده باشد یا هجده ساله،هجده ساله بجوار پروردگار رفته باشد یا بیست و هشت‌ساله،او دختر پیغمبر اسلام و نمونه کامل زن تربیت‌شده و برخوردار از اخلاق عالی اسلامی است.آنچه هر زن و مرد مسلمان باید از زندگانی دختر پیغمبر بیاموزد،پارسائی او،پرهیزگاری او،بردباری،فضیلت، ایمان به خدا و ترس از پروردگار و دیگر خصلت‌های عالی انسانی است که در خود داشت و در جای خویش خواهیم نوشت. این بحث را از آن رو با تفصیل بیشتری نوشتیم تا سنت تاریخ نویسان و محدثان رعایت‌شده باشد.

پی‌نوشتها: ۱.کجا مثل خدیجه یافت می‌شود؟روزی که همه مردم مرا دروغگو خواندند،او مرا راستگو خواند. (سفینهٔ البحار ج ۱ ص ۱/۳) . ۲.این جنگ را از آن رو فجار گویند که در ماههای حرام رخ داده.و گفته‌اند از آنجهت‌بدین نام خوانده شد که بعض محرمات را در آن جنگ حلال شمردند.رجوع شود به سیره ابن هشام ص ۲۰۱ ج ۱.و رجوع به مجمع الامثال میدانی،فصل ایام العرب و نیز رجوع به اقرب الموارد شود. ۳.ابن اثیر ج ۱ ص ۵۹۳.و رجوع به انساب الاشراف بلاذری ص ۱۰۲ چاپ دار المعارف

شود. لیکن ابن سعد در داستان روز زناشوئی پیغمبر (ص) با خدیجه چنین نویسد: «اینکه نوشته‌اند خدیجه پدر خود را با نوشاندن نوشابه از حالت طبیعی در آورد،درست نیست و اسنادی است‌به غلط. آنچه از اهل علم بما رسیده است و سندی درست‌به حساب می‌آید،اینست که خویلد پیش از جنگ فجار مرده است. (طبقات ص ۸۵ ج ۱ بخش یک) اما میدانی یوم شمطه را روز جنگ بین بنی هاشم و بنی عبد شمس معنی کرده است (مجمع الامثال) با توجه بدین که در جنگ فجار یکسو قریش و سوی دیگر کنانه بود تفسیر میدانی از دقت‌خالی است.داستان ست‌بودن خویلد در روز عقد خدیجه و راضی شدن وی بدین زناشوئی که در بعض مآخذ دیده می‌شود نیز بر اساسی نیست و چنانکه در بیشتر روایات اهل سنت و جماعت و در مآخذ شیعی می‌بینیم،این خواستگاری با حضور عمرو بن اسد عموی خدیجه و ورقهٔ بن نوفل است و ظاهرا خویلد در این تاریخ زنده نبوده است. ۴.عقاد:فاطمهٔ الزهرا ص ۱۰.عقاد سند خود را ننوشته است.تبع لقب عام پادشاهان یمن است. اگر این داستان درست‌باشد این شخص،تبع الاصغر،حسان بوده است.لیکن مورخان، حادثه‌های دوران چند تبع را با یکدیگر در آمیخته‌اند (رجوع به تاریخ یعقوبی.حبیب السیر. مجمل التواریخ و القصص و تاریخ گزیده شود) .اما تا آنجا که نگارنده جستجو کرد،این تبع بر اثر خوابی که دیده بود خانه کعبه را حرمت نهاد،و آنرا پرده پوشاند.گویند او نخستین کسی است که خانه کعبه را پرده پوشانید.گویا این داستان که در سیره ابن هشام به نقل از محمد بن اسحاق آمده است،و یاقوت نیز بخشی از آن را ذیل کلمه کعبه آورده است. (ر.ک سفینهٔ البحار ج ۲ ص ۶۴۳) پایه‌ای نداشته باشد و الله العالم. ۵.بلاذری انساب الاشراف ص ۱۰۶ و مصادر دیگر. ۶.همین کتاب ص ۳۹۰. ۷.ابن سعد.طبقات ج ۸ ص ۸.بعض مصادر ازدواج او را با عتیق پیش از ابو هاله نوشته‌اند. (مقاتل الطالبین ص ۴۸.کشف الغمه ج ۱ ص ۵۱۱) . در مقابل این شهرت ابن شهر آشوب در مناقب و سید مرتضی در شافی گویند:«خدیجه بهنگام زناشوئی با پیغمبر دختر بوده است.و آنکه به ابو هاله شوهر کرده خواهر اوست.ابن شهر آشوب یکی از چند ماخذ خود را کتاب احمد بلاذری معرفی کرده است (مناقب ج ۱ ص ۱۵۹) ابن احمد بلاذری قاعدهٔ باید احمد بن یحیی مؤلف انساب الاشراف باشد،اگر چنین است وی از گفته امام حسن (ع) نویسد: «از دائی خود هند بن ابی هاله پرسیدم (و در تفسیر آن گوید:چون خدیجه دختر خویلد نخست زن ابو هاله اسدی بود (انساب الاشراف ۳۹۰) و باز در ص ۴۰۶ کتاب چنین آمده است: خدیجه پیش از آنکه زن پیغمبر شود زن ابو هاله هند بن نباش بوده. ۸. (طبقات ج ۸ ص ۱۰) و نیز رجوع شود به (کشف الغمه ج ۱ ص ۵۱۳) . ۹.بعض نویسندگان سیره،و از جمله ابن هشام فرزندان نرینه رسول خدا را از خدیجه:قاسم، طاهر و طیب نوشته‌اند (سیره ج ۱ ص ۲۰۶) و در عقد الفرید قاسم و طیب (ج ۵ ص ۵) آمده است لیکن مصعب زبیری در نسب قریش ص ۲۱ گوید پسران او قاسم و عبد الله بودند.ابن سعد در (طبقات ص ۹ ج ۸) و بلاذری در (انساب الاشراف ص ۴۰۵) نویسد:طیب و طاهر لقب عبد الله است.چون در اسلام بدنیا آمد بدین لقب خوانده شد.گویا این تخلیط از آنجاست که لقب را،اسم گرفته‌اند. ۱۰.بخاری ج ۵ ص ۴۷-۴۸ و رجوع شود به اعلام النساء ج ۱ ص ۳۳۰. ۱۱.طبقات ج ۸ ص ۱۱. ۱۲.ج ۱۳ ص ۲۴۳۴ و نیز نگاه به ج ۴ ص ۱۸۶۹ شود. ۱۳.ص ۴۰۲. ۱۴.ج ۲ ص ۳۴۱. ۱۵.ص ۴۸. ۱۶.بنقل مجلسی در بحار ص ۲۱۴. ۱۷.ص ۷۵۰. ۱۸.انساب الاشراف ص ۴۰۳. ۱۹.ج ۴ ص ۱۸۶۹. ۲۰.ص ۹۵ ج ۲. ۲۱.اصول کافی ص ۴۵۸ ج ۱. ۲۲.ج ۳ ص ۳۵۷. ۲۳.ج ۱ ص ۴۴۹. ۲۴.ج ۴۳ ص ۷ به بعد. ۲۵.ص ۵۶۱. ۲۶.بحار ج ۴۳ ص ۵ از علل الشرایع. ۲۷.طبقات ج ۱ ص ۱۴۳. ۲۸.الکامل ص ۵۱ ج ۲. ۲۹.منتهی الآمال ص ۳۷ ج ۲. ۳۰.انساب الاشراف ص ۱۲۵ و مآخذ دیگر. ۳۱.انساب الاشراف ص ۳۲۴.مغازی ص ۲۴۹. ۳۲.ج ۴۳ ص ۲-۳. ۳۳.ج ۱ ص ۴۴۹.بحار ج ۴۳ ص ۷.

نام و لقب‌های دختر پیغمبر

«فطمت فاطمهٔ من الشر (۱) » (فتال نیشابوری از امام صادق (ع)) نویسندگان سیره و محدثان اسلامی برای دختر پیغمبر لقب‌هائی چند نوشته‌اند: زهرا،صدیقه،طاهره،راضیه،مرضیه،مبارکه،بتول و لقب‌های دیگر.از این جمله لقب زهرا از شهرت بیشتری برخوردار

است،و گاه با نام او همراه می‌آید (فاطمه زهرا) و یا بصورت ترکیب عربی (فاطمهٔ الزهرا) .زهرا که در تداول بیشتر بجای نام او بکار می‌رود در لغت،درخشنده، روشن و مرادف‌هائی از این گونه،معنی می‌دهد.و این لقب از هر جهت‌برازنده این بانوست.او چهره درخشان زن مسلمان،فروغ تابان معرفت و نمونه روشن پرهیزگاری و خداپرستی است. این درخشندگی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد.از آن روز که وظیفه خود را تعهد کرد تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می‌درخشد. محدثان ذیل بعض این لقب‌ها و سبب آن روایت‌هائی نوشته‌اند.باز نوشتن آن گفته‌ها موجب درازی گفتار خواهد شد.آنچه ازمجموع این روایت‌ها دانسته می‌شود،بزرگی قدر و خصیت‌برجسته دختر پیغمبر در دیده پدر و شوهر و مقام ارجمند او در اسلام و میان مسلمانان است.این حقیقتی است که پیروان همه مذاهب اسلامی بدان اعتراف دارند.برای همین است که در عموم کتاب‌های شیعه و گاه در کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت کتابی جداگانه در فضیلت دختر پیغمبر دیده می‌شود و یا فصلی را برای روایت‌هائی که درباره اوست گشوده‌اند. نام او فاطمه است.فاطمه وصفی است از مصدر فطم.و فطم در لغت عرب بمعنی بریدن،قطع کردن و جدا شدن آمده است.این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می‌دهد،به معنی بریده و جدا شده است.فاطمه از چه چیز جدا شده است؟در کتاب‌های شیعه و سنی روایتی می‌بینیم که پیغمبر فرمود او را فاطمه نامیدند،چون خود و شیعیان او از آتش دوزخ بریده‌اند (۲) مجلسی از عیون اخبار الرضا و او باسناد خویش از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی (ع) و آنان از مامون و او از هارون و او از مهدی و او به سند خویش از ابن عباس روایت کنند که:وی از معاویه پرسید می‌دانی چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟گفت نه!ابن عباس گفت چون او و شیعیان او به دوزخ نمی‌روند (۳) فتال نیشابوری ضمن حدیثی از امام صادق آورده است که چون از بدی‌ها بریده شد او را فاطمه نامیده‌اند (۴) بدین مضمون روایت‌های دیگر هم آمده است آنچنانکه برای صیغه وصفی نیز معناهای دیگر جز آنچه نوشتیم ضبط کرده‌اند. (۵) پیش از ظهور اسلام دو سه تن از زنان بدین نام موسوم بوده‌اند که در اسلام به فواطم مشهوراند،مانند فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دختر عتبهٔ بن ربیعه (۶) و نیز فاطمه دختر عمرو بن عائذ (۷) . باری پرورش زهرا در کنار پدرش رسول خدا و در خانه نبوت بود،آنجا که فرود آمد نگاه فرشتگان،و مرکز نزول وحی و آیه‌های قرآن است.آنجا که نخستین گروه از مسلمانان به یکتائی خدا ایمان آوردند،و بر ایمان خویش استوار ماندند.آنانکه پروردگار دلهایشان را آزمود، و در قرآن کریم مدح فرمود.تربیت دینی را هم از آموزگاری چون محمد (ص) فرا گرفت، پیغمبری که معلم انسانهای جهان است.و تا جهان باقی است مشعل دین و دانش بنام او فروزان. کودک خردسال این نو مسلمانان را می‌دید که هر روز با شور و هیجان برای فرا گرفتن آیت‌های قرآن و آموختن روش پرستش پروردگار نزد پدرش می‌آیند.در این خانه بود که تکبیر گفتن،روی به خدا ایستادن،و هر شبانروز در اوقاتی خاص پروردگار یکتا را به بزرگی یاد نمودن آغاز شد.آن سالها در سراسر عربستان و همه جهان این تنها خانه‌ای بود که چنین بانگی از آن بر می‌خواست.«الله اکبر»و زهرا تنها دختر خردسال مکه بود که چنین جنب و جوشی را در کنار خود می‌دید.این بانگ آسمانی این مراسم بی‌مانند،در روح این طفل خردسال چه اثری نهاد،سالها بعد آشکار گردید. او در خانه تنها بود و دوران خردسالی را به تنهائی می گذراند.دو خواهر او رقیه و ام کلثوم سالیانی چند از او بزرگتر بودند.او در این خانه همبازی نداشت.شاید این تنهائی هم یکی از انگیزه‌هائی بوده است که باید از دوران کودکی همه توجه وی به ریاضت‌های جسمانی و آموزشهای روحانی معطوف گردد.الله اکبر،اشهد ان محمدا رسول الله.اندک اندک آیه‌های دیگر می‌رسد و درسهای وسیع تر داده می‌شود.درسهائی از اخلاق قرآنی و سفارش‌هائی برای تحصیل خوی انسانی.مردم همه برابر خدا و حکم الهی یکسانید!کسی بر دیگری برتری ندارد! برده و ارباب در پیشگاه حق تعالی مساوی هستند.شما موظفید با بردگان،با اسیران،با مستمندان،مهربانی کنید و با آنان خوشرفتار باشید.به دختران چون پسران حرمت نهید و با آنان درشتی نکنید!و در کنار رسیدن این تعلیمات و آموختن آن بمسلمانان،و شوری که آنان در فرا گرفتن این درسها نشان می‌دادند،دشمنی همشهریان و خویشاوندان را با پدرش می‌دید.آنان چنین سخنانی را خوش نداشتند.نمی‌خواستند مردم با این گفته‌ها که تا آنروز سابقه نداشت

آشنا شوند.گسترش این تعلیمات موجب درهم ریختن زندگانی آنان می‌شد.اما برای اینکه بیم خود را پنهان سازند و به گمان خویش گفته‌های او را از تاثیر بیندازند،بدو تهمت می‌زدند:جادوگر است،دیوانه است،یتیم ابو طالب کجا و پیغمبری کجا؟چرا این وحی به مرد بزرگ و دولتمندی از مکه و یثرب فرود نیامده. (۸) تا دیر نشده باید این کار را چاره کرد. اما اگر او را بکشیم با ابو طالب و بنی هاشم درگیری خواهیم داشت.بهتر است پیروان او را از گردش پراکنده سازیم.و اگر بزبان خوش پند نگرفتند و او را رها نکردند،بزور متوسل شویم. سلاح مردم بی منطق چیست؟دشنام،آزار،و اگر ممکن شود کشتار.در شهر کوچک خبرها بسرعت پخش می‌شود و خانه پدرش مرکز انعکاس جریانهای آنروز مکه بود.امروز بلال را شکنجه کردند!امروز به عمار آسیب رسید!امروز مادر عمار را کشتند!عموی پدرش ابو لهب چنین گفت و ابو جهل چنان،و گزارشهای ناخوشایندی از این قبیل.تا روزیکه شنید پدرش پیروان خود را فرموده است مکه را ترک گویند و به حبشه بروند،چون نمی‌توانسته است‌بیش از این شاهد آزار نو مسلمانان باشد.چرا این مردمان باید از خانه و زندگی خود دست‌بردارند و خطر سفر را بر خود هموار سازند؟به جائی بروند که نمی‌دانند کجاست،و از کسی پناه بخواهند که نمی‌دانند کیست؟و روش او چیست.پدرش بآنان گفته است نجاشی با پناهندگان خود خوشرفتاری می‌کند،اما مگر اینان چه گناهی کرده‌اند که باید نزد او بروند؟چرا باید رنج غربت را تحمل کنند؟راستی این سنگ پاره‌ها و قطعه چوب‌ها که بنام خدا درون خانه کعبه نهاده‌اند،این اندازه حرمت دارد؟آیا بزرگان قریش نمی‌دانند که این دست پرداخت کارگران نه سودی دارد نه زیانی؟نه!آنان از چیز دیگری می‌ترسند.از زیانهائی که با پخش این دعوت محمد (ص) دامنگیر آنان می‌شود: «الذی جمع مالا و عدده.یحسب ان ماله اخلده.کلا لینبذن فی الحطمة (۹) .» (سوره همزه) آری پیکار در گرفته است.دسته‌ای می‌خواهند از طاعت مخلوق باطاعت‌خالق بگریزند،طوق بندگی را بشکنند و آزاد شوند.و برای همین است که همه این بلاها را بجان می‌خرند و از پرستش خدا باطاعت‌شیطان باز نمی‌گردند،و دسته‌ای که می‌خواهند،اینان همچنان ابزار افزایش مکنت آنان باشند.هر یک از این حادثه‌ها به نوعی در قلب بظاهر کوچک و بمعنی بزرگ او اثری می‌نهاد و هر پیش آمد بدو درسی می‌داد.درس پایداری،آنان که به حکومت الله گردن نهند،و بر سر گفته خود بایستند،فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند. (۱۰) امنیت و آسایش روحی اینجهان و بهشت جاودان آن جهان در انتظار کسی است که برابر پیش آمدها استقامت ورزد و از کید شیطان نهراسد.این‌ها درس‌هائی بود که به مسلمانان داده می‌شد،و او که مستقیم با گیرنده دستورات مربوط بود جداگانه می‌آموخت.او باید این آزمایش‌ها را یکی پس از دیگری ببیند تا چون فولادی که پی در پی آبش می‌دهند مقاومتش افزوده گردد.اما آزمایش‌ها پایان یافتنی نیست،هر روز آزمایشی و هر شب ریاضتی. دوره‌های آزمایش یکی پس از دیگری می‌گذرد،و هر آزمایش تلخ‌تر از آزمایش پیشین است. آزمایش‌ها پیوسته دشوارتر و دردناک‌تر می‌شود.تهدید،خشونت،آزار،گرسنگی و سختی زندگانی. روزی می‌شنود دشمنان شکنجه شتری را بر سر پدرش افکنده و رخت او را آلوده ساخته‌اند. دوان دوان خود را به پدر می‌رساند و جامه او را از آن آلودگی پاک می‌سازد.روز دیگر خبر می‌دهند که پای پدرش را با پرتاب سنگ آزرده‌اند.هیچیک از این رفتارهای خشونت آمیز نتیجه‌ای چنانکه دشمنان می‌خواهند نمی‌دهد.نه محمد (ص) از دعوت دست می‌کشد و نه نو مسلمانان از گرد او پراکنده می‌شوند.دیری نمی‌گذرد که قریش شکست‌خورده و خشمگین، تصمیم سخت‌تری می‌گیرند.باید رابطه بنی هاشم با مردم قطع شود.آنان باید در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گیرند،گرسنگی و جدائی از مردم برای ایشان درس خوبی است. چندی که بدین حال بمانند خسته می‌شوند.بستوه می‌آیند،و برای آسایش خود هم که شده است از حمایت محمد (ص) دست‌بر می‌دارند.آنگاه محمد یکی از دو راه را پیش روی خود خواهد داشت:از کاری که پیش گرفته است‌باز ایستادن،یا بدست قریش کشته شدن.شعب ابو طالب در فاصله کمی از شهر مکه برای تبعید شدگان در نظر گرفته می‌شود.خوراک،پوشاک، دید و بازدید برای آنان ممنوع است.چه مدت در این دره مخوف بسر برده‌اند؟دقیقا معلوم نیست.ابن هشام مدت را دو یا سه سال نوشته است (۱۱) در این مدت بر زهرا چه گذشته ست‌خدا می‌داند.بیشتر سنگینی بار چنین زندگی بدوش اوست.اما دشوارتر و دردناک‌تر

از همه این رنجها مرگ عزیزانست. مرگ مادرش و مرگ ابو طالب: قضای الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار-خدیجه نخستین بانوی مسلمان-با مرگ ابو طالب در یکسال اتفاق افتد آنهم در فاصله‌ای کوتاه (۱۲) فاطمه (ع) چنانکه از قرآن کریم درس گرفته استباید این آزمایش را هم به بیند مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دگری است.باید برابر این دشواری بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد (۱۳) آن آزمایشها آزمایش جسمانی بود و این امتحان،آزمایش قدرت نفسانی است.مادرش تنها غمخوار پدر در خانه بود و ابو طالب او را برابر دشمنان بیرونی حمایت می‌کرد.با بودن ابو طالب مشرکان مکه نمی‌توانستند قصد جان پدرش را بکنند.زیرا خویشاوندان او-تیره بنی هاشم-تیره‌ای بزرگ بودند اگر مکنت و مال آنان در حد بنی زهره،بنی مخزوم و یا بنی حرب نبود،هیچ قبیله‌ای در شرافت و بزرگواری با آنان برابری نمی‌کرد.مهتران مکه و ثروتمندان شهر می‌دانستند اگر به قصد جان محمد (ص) برخیزند،بنی هاشم خاموش نمی‌نشینند،و بسا که تیره‌های دیگر نیز به حمایت آنان برخیزند.ناچار درون پر تلاطم خود را با آزار او آرام می‌کردند.دشنام،ریشخند، سنگ پرانی،دهن کجی،تهمت:حربه‌هائی که ناتوانان از آن استفاده می‌کنند.تقدیر چنین بود که فاطمه (ع) شاهد همه این منظره‌ها باشد،و پس از تحمل این رنجها آن دو صحنه دلخراش را نیز به بیند. اکنون فاطمه دیگر دختر خانواده نیست.او جانشین عبد الله،عبد المطلب،ابو طالب و خدیجه است. (ام ابیها) چه کنیه مناسبی!مام پدر.او باید وظیفه مادرش را عهده‌دار شود.باید برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد. اگر قبول کنیم زهرا (ع) پنجسال پیش از بعثت متولد شده است،بخاطر همین مادر خانگی است که تا هفده سالگی نتوانست و یا نخواستبخانه شوهر برود.او نمی‌خواست پدرش را تنها بگذارد.او می‌دانست تا آنجا که می‌تواند باید در داخل خانه پدر را آرامش دهد.اکنون که پدرش سرپرستی چون ابو طالب و غمخواری چون خدیجه را ندارد،دشمنان بر او گستاخ‌تر شده‌اند،و او به دلجوئی نیاز دارد.پدر نیز چون این فداکاری را از او می‌دید با نمودن محبت، خشنودی خویش را از وی اعلام می‌کرد.سالها پس از این روزگار از عایشه می‌پرسند،چرا به جنگ جمل برخاستی؟می‌گوید:«این داستان را باز مگوئید بخدا سوگند کسی از مردان جز علی و از زنان جز فاطمه نزد پیغمبر محبوب‌تر نبود (۱۴) و نیز می‌گوید کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم جز پدرش (۱۵) ممکن است کسانی که در سیره پیغمبر و خاندان او تتبعی دقیق ندارند،یا روح اسلام و شریعت محمد (ص) را چنانکه باید لمس نکرده‌اند چنین به پندارند که این محبت مانند دوستی هر پدر به فرزندی ناشی از غریزه انسانی است.این پندار شاید از یک جهت درستباشد.ما نمی‌گوئیم محبت رسول خدا به فاطمه رنگی از عاطفه پدر سبت‌بدختر را نداشت،چه محمد (ص) پدر بود و فاطمه فرزند.اما این روایت و روایتهای دیگر که با اندک اختلافی در الفاظ از پیغمبر رسیده نشان دهنده حقیقتی دیگر است- بزرگی فاطمه در دیده پیغمبر و بزرگان اسلام در عصر رسول و زمانهای پس از وی-فاطمه این مقام را نه تنها از آنجهت‌یافت که دختر پیغمبر است،آنچه او را شایسته این حرمت‌ساخت از خود گذشتگی،پارسائی،زهد،دانش و دیگر ملکات انسانی است که در او به حد کمال بوده است.و همه مورخان شیعه و سنی این امتیازات را برای وی در کتابهای معتبر خویش نوشته‌اند. از امام صادق (ع) پرسیدند:بعض جوانان حدیثی از شما باز میگویند که باور کردنی نیست. میگویند«خدا از خشم فاطمه بخشم می‌آید (۱۶) »امام صادق فرمود-مگر شما این روایت را در کتاب‌های خود ندارید که خدا از خشم بنده مؤمن بخشم می‌آید؟ -چرا -پس چرا باور نمی‌دارید که فاطمه زنی با ایمان باشد و خدا از خشم او بخشم آید (۱۷) . مرگ خدیجه و ابو طالب،پیغمبر را نیز سخت آزرده ساخت.او دیگر خود را تنها و بی غمخوار و پشتیبان میدید،اما در همه حال خدا مدد کار او بود.و دعوت به خداپرستی شعار او.سفری به طائف کرد شاید در آن شهر از میان مردم ثقیف که تیره‌ای قدرتمند بودند کسانی را بدین خدا در آورد.ولی مهتران آنجا نه تنها روی خوش بدو نشان ندادند،از آزارش نیز دریغ نکردند. مکه همه کوششهای خود را برای خاموش ساختن این فروغ خدائی بکار برد،اما از این کوشش سودی نبرد.هر روز بانگ دعوت اسلام رساتر شد و بگوش گروهی تازه رسید.طرح محاصره اقتصادی-آخرین مبارزه قریش-با شکست روبرو گردید،تا آنجا که سران قوم،خود آن معاهده شوم را بهم زدند.اما تصمیم دیگری گرفتند.حال که دیگر محمد در

مکه پشتیبانی ندارد باید خود او را از میان بردارند.باید همه تیره‌ها در کشتن او شریک باشند،تا بنی هاشم نتوانند کسی را به قصاص او بکشند.اما مکرهای شیطانی برابر تقدیرات ربانی نمی‌پاید.از چندی پیش مرکز دعوت از مکه به یثرب که شهری در پانصد کیلومتری مکه است منتقل شده بود،یا بهتر بگوئیم مرکزی تازه برای دعوت اسلام تاسیس گردید.یاران پدرش تک تک یا دسته دسته خانه و زندگانی خود را رها می‌کنند و به یثرب می‌روند.مردم این شهر که از آن پس در تاریخ اسلام لقب انصار»را یافتند از آنان هر چه نیکوتر پذیرائی کردند.تا آنجا که آنان را بر خود مقدم داشتند.شبی که بنا بود توطئه قریش عملی گردد،و پیغمبر (ص) بدست گروهی مرکب از همه تیره‌های قریش کشته شود،علی (ع) را بجای خود خواباند و با ابو بکر راه یثرب را پیش گرفت.این همان روی داد بزرگی است که چند سال بعد،مبدا تاریخ مسلمانان گردید و تا امروز هم بنام تاریخ هجری متداول است. چون اندک اندک کارها سر و سامانی یافت،و مسجدی آماده گردید،و مهاجران در خانه‌های تازه جای گرفتند،پدرش دستور هجرت وی را داد.بلاذری نویسد:زید بن حارثه و ابو رافع مامور همراهی فاطمه (ع) و ام کلثوم بودند (۱۸) اما ابن هشام نوشته است عباس بن عبد المطلب مامور بردن او بود (۱۹) بهر حال زهرا و ام کلثوم با سرپرست‌خود سوار شدند کاروان آماده حرکت است‌حویرث بن نقید،از دشمنان محمد (ص) که پیوسته بد گوی او بود نزد آنان می‌آید و شتر آنان را آسیبی می‌زند.شتر می‌رمد و فاطمه و ام کلثوم بر زمین می‌افتند.ابن هشام و دیگر مورخان از آسیبی که فاطمه (ع) از این صدمه دیده است نامی نبرده‌اند،لکن پیداست که دختر پیغمبر از این حادثه بی‌رنج نمانده است.این مرد پست فطرت در شمار کسانی است که در روز فتح مکه پیغمبر (ص) فرمود اگر به پرده‌های کعبه چسبیده باشند باید خونشان ریخته شود حویرث بدست علی شوی فاطمه کشته شد (۲۰) در مقابل این سندها یعقوبی که او نیز از تاریخ نویسان طبقه اول است نویسد علی بن ابی طالب (ع) او را بمدینه آورد (۲۱) و روایت‌های شیعی نوشته یعقوبی را تایید میکنند.سرانجام وعده خدا تحقق یافت. مسلمانان از گزند مشرکان و دشمنان آسوده گردیدند.در تاریخ اسلام فصل تازه‌ای گشوده شد. از این تاریخ دیگر نه تنها از بجای آوردن مراسم دینی بیمی ندارند،باید دیگران را هم به پذیرفتن دین بخوانند،و اگر نپذیرفتند با آنان پیکار کنند.

پی‌نوشتها: ۱.روضهٔ الواعظین ج ۱ ص ۱۴۸. ۲.بحار ص ۱۸ ج ۴۳ از امالی شیخ طوسی.نسائی،حافظ ابو القاسم دمشقی و جمعی دیگر این حدیث را ضبط کرده‌اند (الصواعق المحرقه ص ۱۶۰) . ۳.بحار ص ۱۲ ج ۴۳. ۴.روضهٔ الواعظین ص ۵۱۴۸.بحار ص ۱۲. ۶.ابن سعد ج ۱ ص ۳۲ لسان العرب.ذیل فطم. ۷.یعقوبی ج ۲ ص ۸. ۸.و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم. ۹.مال‌ها را بر هم می‌نهد و می‌شمارد و می‌پندارد این مال او را جاویدان خواهد ساخت نه چنین است،این مال آتش جان او خواهد شد. ۱۰.ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکهٔ (فصلت-۳۰) . ۱۱.ج ۱ ص ۳۷۵. ۱۲.اما به نقل شیخ کلینی،ابو طالب یکسال پس از مرگ خدیجه در گذشت (اصول کافی ج ۱ ص ۴۴) . ۱۳.و بشر الصابرین.الذین اذا اصابتهم مصیبهٔ قالوا انا لله و انا الیه راجعون (البقره:۱۵۵-۱۵۶) . ۱۴.بحار ج ۴۳ ص ۲۳ از امالی شیخ طوسی. ۱۵.مناقب ج ۱ ص ۴۶۲. ۱۶.خوارزمی ج ۱ ص ۶۰. ۱۷.بحار ص ۲۲ ج ۴۳. ۱۸.انساب الاشراف.ص ۴۱۴ و ۲۶۹. ۱۹.ابن هشام ج ۴ ص ۲۹. ۲۰.ابن هشام ج ۴ ص ۳۰. ۲۱.ج ۲ ص ۳۱.

خواستگاران فاطمه (ع)

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوهٔ حسنهٔ (۱) دو سال،یا اندکی بیشتر از اقامت مهاجران در مدینه گذشت.در این دو سال دگرگونی چشمگیری در وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان پدید گردید.نیز بعض سریه‌ها (۲) با پیروزی برگشتند.و نتیجه پیروزی آنان گشایشی اندک در کار مسلمانان،و تثبیت موقعیت ایشان در دیده قبیله‌های مخالف بود.نیز قبیله‌هایی چند که پس از درگیری مسلمانان با یهودیان،و منافقان مدینه در حالت دو دلی بسر می‌بردند،کم و بیش بی طرف ماندند و یا به مسلمانان پیوستند. مهمتر از همه پیروزی در غزوه بدر بود که قدرت افسانه‌ای مکه را در هم ریخت،و شمت‌خیره کننده سران قریش را از میان برد.و آنانکه

هنوز هم نمی‌خواستند مکه را از خود برنجانند دانستند که قریش و بازرگانان آنان هم شکست پذیرند. در زندگانی داخلی رسول خدا (ص) نیز تغییری رخ داد.سوده دختر زمعهٔ بن قیس و عایشه دختر ابو بکر،در خانه او بسر می‌بردند. عروسی سوده چند ماه پیش از هجرت (۳) و عروسی عایشه در شوال سال نخستین هجرت صورت گرفت (۴) .هر چند هیچ یک از این دو زن-چه در نظر او و چه در نظر پدرش،جای خالی خدیجه را پر نمیکردند اما بهر حال هر یک از جهتی مراقب حال پیغمبر بودند و فاطمه (ع) از این نظر دیگر برای پدر نگرانی نداشت.عایشه دختری نه ساله و سوده بیوه سکران بن عمرو بن عبد شمس بود.سکران با مهاجران دسته دوم به حبشه رفت و در این سفر سوده را نیز همراه خود برد (۵) وی پس از بازگشت‌به مکه در گذشت و پیغمبر آن بیوه را خواستگاری کرد.حال اگر فاطمه (ع) به خانه شوی برود،در خانه پدرش کسانی هستند که نگاهبان حال او باشند. مسلم است که فاطمه (ع) خواهان بسیاری داشته است.در این باره نیازی بذکر روایات نداریم.پدرش پیش از آنکه به پیغمبری رسد در دیده همشهریان مقامی ارجمند داشت.دو خواهر فاطمه (ع) پیش از ظهور اسلام زن دو پسر مرد سرشناس خاندان هاشم،عبد العزی بن عبد المطلب (ابو لهب) شدند،و نزد شوهران گرامی بودند.اگر سوره تبت در نکوهش پدر شوی آنان نازل نمی‌شد،و اگر آن مرد لجوج و یا زن او با سرسختی تمام از فرزندانشان نمی‌خواستند زنان خود را رها کنند،آنان از این پیوند خشنود و شادمان بودند.لیکن باصرار ابو لهب بین آنان جدائی صورت گرفت. این زنان پس از آنکه از همسران خود جدا شدند و اسلام آوردند،یکی پس از دیگری به عثمان بن عفان مرد مالدار و ارجمند قریش شوهر کردند.زینب خواهر دیگر او زن پسر خاله خود ابو العاص بن ربیع بود (۶) چون محمد (ص) به پیغمبری مبعوث شد،و خدیجه و دخترانش بدو گرویدند،ابو العاص بر دین قریش باقی ماند.بزرگان طائفه وی از او خواستند زن خود را طلاق گوید و آنان هر دختری را که دوست میدارد بزنی بدو دهند.ابو العاص نپذیرفت و گفت او بهترین همسر است.ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد،و پیغمبر دستور آزادی او را داد،بدان شرط که زینب را بمدینه بفرستد.این چند تن همگی مردانی بنام بودند،و نزد کسان خود و دیگران حرمت داشتند.اکنون که محمد (ص) به پیغمبری رسیده و یثرب در اطاعت اوست و مکه از او در حالت‌بیم و احتیاط بسر می‌برد،طبیعی است که کسانی با موقعیت‌بهتر آماده خواستگاری فاطمه (ع) باشند.و اگر زینب و ام کلثوم و رقیه پیش از اسلام به شوی رفتند، تربیت زهرا (ع) چنانکه نوشتیم در خانه وحی و مرکز نزول قرآن بود.چنانکه در صفحات این کتاب خواهید دید و سند آن ماخذ دست اول تاریخ اسلام است،عمر و ابو بکر هر یک خواهان فاطمه بودند،لیکن چون خواست‌خود را با پیغمبر در میان نهادندوی گفت منتظر قضاء الهی هستم (۷) نسائی که از محدثان بزرگ اهل سنت است در سنن گوید:پیغمبر (ص) در پاسخ آنان گفت:«فاطمه خردسال است،و چون علی (ع) او را از وی خواستگاری کرد،پذیرفت (۸) اما نسائی این حدیث را ذیل بابی که بعنوان برابری سن زن و مرد»نوشته آورده است.باری از میان خواستگاران نام این دو تن را از آنجهت نوشته‌اند که از لحاظ شخصیت‌سرشناس‌تر از دیگران‌اند،نه آنکه خواستگاران دختر پیغمبر تنها این دو مرد سالخورده بودند.یعقوبی نوشته است گروهی از مهاجران فاطمه را از پدرش خواستگاری کردند (۹) آنچه درباره خواستگاری فاطمه (ع) و زناشوئی او با علی علیه السلام خواهیم نوشت،در کتاب‌های شیعه و سنی آمده است.روایت‌های دیگر نیز موجود است و مضمون آنها همین است که در این روایت‌ها خواهید دید.تنها ممکن است اندك اختلافی در لفظ روایت‌ها دیده شود.این روایت‌ها و نیز آنچه مورخانی چون بلاذری،ابن اسحاق،ابن هشام،طبری و عالمانی چون کلینی و مفید و شیخ طوسی نوشته‌اند،تنها سند نویسندگان پس از آنهاست.شیعه یا سنی،شرقی یا غربی،هر کس بخواهد درباره حوادث قرن اول و دوم کتابی بنویسد یا تحقیقی کند،باید به همین کتاب‌ها مراجعه کند،و این کاری است که نویسنده این کتاب کرده است.اگر مطلبی در کتابهای شرق شناسان دیده شود که در هیچیك از این سندها نیامده باشد باید آنرا نپذیرفت،و یا لا اقل در درستی آن تردید کرد،نه آنکه بگوئیم آنها مدارکی داشته‌اند که در اختیار ما نیست.کدام مدرك؟آنها این مدارك‌ها را از کجا آورده‌اند؟.نوشتن تاریخ صدور اسلام،چون تحقیق درباره تمدن سیا و حمیر و یا خواندن سنگ نبشته‌های عصر هخامنشی و یا پژوهش درباره تحقیقات علمی قرن نوزدهم و

بیستم میلادی نیست که بگوئیم غربیان وسیله‌هائی در اختیار دارند که ما نداریم.اینگونه تصدیق‌های یک جانبه و تسلیم کورکورانه ناشی از عقده حقارت و یا بعهده گرفتن ماموریت و یا نداشتن فرصت تتبع و مراجعه به مدارک گوناگون است. البته انکار نمی‌کنم که در مواردی روش غربیان در تحلیل مسائل تاریخی،دقیق‌تر از روش بعض مورخان گذشته مشرق زمین است.اما آنجا که اصل حادثه در سندهای دست اول بروشنی موجود باشد،اجتهاد برابر نص معنی نخواهد داشت. ما از بعضی شرق شناسان که بخود اجازه می‌دهند حقیقت را دگرگون کنند،یا آنرا چنان تفسیر کنند که با عقیده خودشان-یهودی یا ترسا-منطبق باشد گله‌ای نداریم.از آنان شکایتی نباید کرد چون معذورند.از دوستان تاریخ دان خود تعجب داریم که چگونه دربست تسلیم گفته ایشان می‌شوند،و آنچه را آنان مینویسند حقیقت مسلم و غیر قابل جرح می‌دانند،و چون خطاهای این پژوهندگان نشان داده می‌شود به عذر اینکه آنان بر ما حق استادی دارند،خطاها را نادیده می‌گیرند.نتیجه این بی‌همتی یا سهل انگاری یا ناآگاهی است که امروز بیشتر کرسی‌های تاریخ اسلام را شرق شناسان یهودی در تصرف دارند و آنچه می‌خواهند می‌نویسند و به زبانهای عربی و فارسی ترجمه می‌شود و مایه تحقیق تاریخ نویسان مسلمان می‌گردد. گاه برادران ایرانی ما بخاطر حسن ظنی که به برادران عرب خود دارند،همین کتاب‌ها را بی هیچگونه اظهار نظر از عربی بفارسی بر می‌گردانند و این نوشته‌هاست که پایه معلومات گروهی می‌گردد که چنانکه باید از تاریخ صدر اسلام آگاهی ندارند: «فاطمه چون زشت‌بود تا سن هفده سالگی-یا بیشتر-در خانه پدر ماند و کسی برای خواستگاری او نمی‌آمد.روزی که پدرش باو گفت علی تو را می‌خواهد،یکه خورد که مگر چنین چیزی ممکن است پناه بر خدا،حقیقت پوشی،ستیزه جوئی و یا بد گوهری کار را بکجا می‌کشاند؟. اینها دانشمندانی هستند که می‌خواهند حادثه‌های تاریخی را در پرتو دانش جدید تجزیه و تحلیل کنند،اما این دانش را چگونه و از کدام منبع اندوخته‌اند؟معلوم نیست! اگر دختر پیغمبر سال پنجم بعثت متولد شده باشد بهنگام ازدواج نه یا دهساله بوده است و جای سخن نیست.و اگر پنج‌سال پیش از بعثت متولد شده و در هجده سالگی بخانه شوهر نرفته باشد،دلیل آنرا نوشتیم:وضع اجتماعی مسلمانان،بیم آزار و شکنجه،نابسامانی کارها، مهاجرت به حبشه،محاصره بنی هاشم از یکسو،حادثه‌هائی که در زندگی خصوصی او اثر می‌گذاشت چون مردن مادرش خدیجه و عموی پدرش ابو طالب از سوی دیگر،مجال چنین وصلتی را بدو نمی‌داد. او نمی‌خواست پس از مرگ مادر،پدرش در خانه غمخواری نداشته باشد.در حالیکه دیدیم روایت‌های معتبری نیز تولد او را بسال پنجم بعثت نوشته بودند،و اگر چنین باشد داستان از بن درست نیست.و اگر از این روش بگذریم و شیوه مؤلف دانشمند!را پیش بگیریم،بخواهیم حادثه‌ها را برابر روشنائی تحقیق تازه،و از دید اجتماعی بنگریم،باز هم نتیجه آن نیست که شرق شناس دانشمند دریافته است.چرا؟چون: عموم تاریخ نویسان و نویسندگان سیره،محمد (ص) را به زیبائی چهره و تناسب اندام ستوده‌اند.خدیجه را نیز تا آنجا که می‌دانیم زنی زیبا بوده است-طبیعی است که فرزندان پدر و مادر زیبا چهره نیکو صورت باشند.سه خواهر فاطمه (ع) ،زینب،رقیه و ام کلثوم بخانه شوهرانی جوان،مالدار و سرشناس رفتند.در آنروزگار پدر آنان ریاستی یا مالی نداشت که بگوئیم جوانان قریش دختران زشت چهره او را بخاطر مقام و یا مال پدرشان خواستگاری کردند. چه شد که آن خواهران هر سه زیبا بودند و این یکی زشت.این امر هر چند محال نیست اما مدرک تاریخی می‌خواهد.دلیل شرق شناس محقق چیست؟ نویسندگان سیره عموما دختران هاشمی را تا نسل دوم و سوم بزیبائی چهره وصف کرده‌اند. هنگامی که حسن بن حسن نزد عموی خود حسین (ع) (سید الشهدا) برای خواستگاری یکی از دو دختر او رفت، حسین (ع) بدو گفت پسرم هر یک از دو دختر را می‌خواهی خواستگاری کن!حسن شرمگین خاموش ماند و پاسخ نداد.حسین (ع) گفت من فاطمه را برای تو انتخاب می‌کنم که به مادرم شبیه‌تر است (۱۰) تا آنجا که می‌دانیم این فاطمه از زیبائی خاص برخوردار بوده است (۱۱) مفید نویسد:در زیبائی چنان بود که او را به حوری همانند می‌کردند (۱۲) . حال کشف علمی این شرقشناس بزرگوار که می‌خواهد هر داستانی را با روشنائی علم بررسی کند بر اساس چه ماخذی است؟اجتهادی است مقابل نص؟یا تخلیطی در متن تاریخ؟به عمد یا از روی نقصان عربیت؟نمی‌دانم.اما از آنجا که دروغ‌گو کم حافظه است،نویسنده کتاب،رد پائی از

جعل و افترا و یا اشتباه خود بجا می گذارد.او مدرك خود را نوشته بلاذری می‌شناساند كه قاعدهٔ كتاب معروف او انساب الاشراف است.این كتاب را من هم اكنون پیش چشم دارم: پیغمبر به زهرا (ع) گفت تو زودتر از همه افراد خانواده من به من خواهی پیوست.فاطمه یكه خورده (۱۳) پیغمبر فرمود نمی‌خواهی سیده زنان بهشت‌باشی؟زهرا (ع) تبسم كرد.نمی‌دانم شرقشناس متعهد در نتیجه تحقیق علمی،این دو روایت را بهم ریخته؟یا چنانكه نوشتم نقصان عربیت او موجب ارتكاب چنین اشتباهی گردیده،یا مانند بیشتر شرق شناسان امین، رسالتی خاص بعهده داشته است؟.بهر حال نتیجه یكی است و ما از این نمونه رعایت امانت‌ها در كتاب‌های آنان و یا شرقیان شرقشناس‌تر از غربیان فراوان می‌بینیم. خوانندگانی كه پدر در پدر با محبت‌خاندان پیغمبر (ص) زیسته‌اند و به سخنان دشمنان آنان و یا كج اندیشان در بحث‌های علمی،توجهی ندارند،ممكن استبر نویسنده خرده گیرند كه این اندازه پی‌جوئی و مراجعه باسناد در این موضوع بخصوص چه لزومی دارد؟درست است. اینان محبت آل پیغمبر را با شیر اندرون برده و با جان به خدای بزرگ می‌سپارند.و گوش استماع به سخنان چنین محققانی ندارند و شاید هیچگاه نوشته‌های آنانرا نخوانند،اما نباید فراموش كرد كه این كتاب و كتابهای دیگر از این نمونه كه در سیرت خاندان پیغمبر نوشته می‌شود برای همگانست. متاسفانه باید گفت،یا خوشبختانه،نمی‌دانم،صد سال یا بیشتر است كه فرهنگ ما با فرهنگ مغرب زمین نزدیك شده و در مواردی بهم آمیخته است.چنانكه می‌دانیم سالهاست،هر یك یا هر دسته از شرق‌شناسان غرب،كار تحقیق و تتبع در رشته‌ای از فرهنگ اسلامی را بعهده گرفته و در این باره كتابها نوشته‌اند.استادان كرسی اسلام شناسی اروپا و امریكا سالی چند كتاب پیرامون اسلام و تمدن آن و شخصیت‌های بزرگ اسلامی می‌نویسند.در باره زندگانی رسول اكرم و بعض از امامان و نیز دختر پیغمبر كتاب‌ها منتشر شده و بعض این كتاب‌ها را بفارسی برگردانده‌اند و یا تنی چند مطالب آنرا اقتباس كرده‌اند. ترجمه نوشته‌های لامنس،گلدزیهر،دورمنگام،لوئی ماسینیون،برناردلویس،پتروشوفسكی، ردینسن،گیب،و دهها شرق شناس دیگر را در كتابفروشی‌های تهران و شهرستان‌ها می‌توان خرید. بیشتر اینان امانت علمی ندارند.دانشمندی چون بلاشر كه سالها عمر خود را در برگرداندن قرآن بفرانسه و تحقیق درباره ترتیب نزول آیات صرف كرده است،در ترجمه خود از قرآن بی هیچ اظهار نظر دو آیه بسوره پنجاه و سوم می‌افزاید-همان دو آیه‌ای كه داستان پردازان پایان قرن نخستین هجرت بر ساختند و دستاویز دشمنان اسلام شد و نگارنده سی سال پیش بنام افسانه غرانیق فصلی درباره آن نوشت.این سوء نیت را از بلاشر در این مورد،بر حسب تصادف یافتم،چند جای دیگر چنین كاری كرده؟خدا می‌داند. از هم میهمان،كسانی را می‌بینیم كه بگمان خود می‌خواهند اسلام را از دیدگاه علمی و فلسفی بشناسانند،اینان نوشته‌های این شرق شناسان و یا ایران شناسان را سند تحقیق خود قرار می‌دهند.نتیجه آن می‌شود كه باتكاء ترجمه غلط فصل ابن حزم،علی بن ابی طالب (ع) سرمایه‌دار بزرگ عصر خویش معرفی میگردد.حال ابن حزم چگونه بدین كشف علمی موفق شده،نویسنده كتاب بدان اهمیتی نمی‌دهد.اما چندی بعد ممكن است نوشته این مؤلف پایه تحقیقات كسانی شود كه نه از اسلام اطلاع درستی دارند و نه از عربیت. من در عین حال كه كوشش مترجمان محترم را در بر گرداندن این كتاب‌ها تقدیر می كنم،از آنان-اگر تعهدی نسبت‌به بعض مكتب‌ها ندارند-استدعا دارم رنج دیگری را نیز بر خود هموار كنند.مندرجات این كتابها را با مطالب كتاب‌های دست اول (تا آخر قرن پنجم هجری) مقایسه فرمایند.مبادا خدای نخواسته نادانسته موجب شوند،كسی یا كسانی از حقیقت‌بدور افتند. بعض آثار این شرق شناسان به عربی ترجمه شده و چون ایرانیان به نویسندگان عرب حسن ظنی دارند آن ترجمه‌ها را در بست پذیرفته و بفارسی برگردانده‌اند.من كم و بیش از نقاط ضعف این ترجمه‌ها آگاه هستم.من نمی گویم همه این مؤلفان بد اندیش و یا دشمن اسلام‌اند. ممكن است‌بخاطر درست ندانستن زبان عربی و یا دسترسی نداشتن به سندهای خالی از تعصب قضاوتی كرده باشند.اما با بعض آنان از نزدیك آشنا هستم و یا با ایشان در این باره گفتگو كرده‌ام و می‌دانم كینه‌ای از مسلمانان در دل دارند كه هیچگاه آنرا فراموش نخواهند كرد.چرا سببش را باید از ایشان پرسید. اسلام شناس دانشمندی را می‌شناسم كه در كار خود بی‌همتا و یا كم نظیر است.گذشته از چند زبان اروپائی از عربیت‌بهره فراوان

دارد.بنابر این باید از روح اسلام و مقررات این دین چنانکه هست مطلع باشد.او خوب می‌داند که فاتحان عرب همه از یکدست نبودند.بسیاری از آنان غم دین داشتند و اندکی غم دنیا. بنیان گذار اسلام خود این دو دسته را خوب شناخته است چنانکه گوید:«آنکس که برای خدا بمیدان جهاد می‌رود اجر او با خداست و آنکس که دیده بمال دنیا دوخته جز آن نصیبی ندارد». (۱۴) محتملا-این شرق شناس محترم زودتر از من بدین حدیث‌برخورده است.اما او چون متعهد است کتاب خود را با این جمله آغاز می کند:«سرزمین غله خیز مصر بهترین انبار خواروبار بود، که می‌توانست‌شکم عرب‌های گرسنه را سیر سازد».من نمی گویم عمرو بن العاص برای رضای خدا و پیشرفت اسلام قدم در سرزمین مصر گذاشت.او مسلما اخلاصی را که عقبهٔ بن نافع در فتح افریقا داشت نداشته است. (هر چند در اینجا هم نمی‌خواهم کاری را که عقبه در شمال افریقا کرد،از هر جهت درست‌بدانم) . اما آن دسته از یاران مؤمن پیغمبر که در رکاب عمرو به وادی نیل قدم نهادند چسان؟آنها هم در پی سیر کردن شکم گرسنه خود بودند؟بیش از این گفتار را در این باره دراز نمی کنم.و از خداوند برای خود توفیق و برای اینان راهنمائی را مسالت دارم. چنانکه نوشتیم و آنچنانکه کتاب‌های محدثان و مؤرخان طبقه اول و سندهای اصلی شیعه و سنی به صراحت تمام نوشته‌اند،و آنچنانکه قرینه‌های خارجی نوشته این مورخان را تایید می کند،دختر پیغمبر خواستگارانی داشت،لیکن پدرش از میان همه پسر عموهای خود علی بن ابی طالب را برای شوهری او برگزید.و بدخترش گفت ترا به کسی بزنی می‌دهم که از همه نیکو خوی‌تر و در مسلمانی پیش قدم‌تر است. (۱۵) ابن سعد نویسد:چون ابو بکر و عمر از پیغمبر پاسخ موافق نشنیدند علی را گفتند تو بخواستگاری او برو!و هم او نویسد:تنی چند از انصار علی را گفتند:فاطمه را خواستگاری کن! وی بخانه پیغمبر رفت و نزد او نشست،پیغمبر پرسید: -پسر ابو طالب برای چه آمده است؟ -برای خواستگاری فاطمه! مرحبا و اهلا!و جز این جمله چیزی نفرمود. چون علی نزد آن چند تن آمد پرسیدند: -چه شد؟ -در پاسخ من گفت،مرحبا و اهلا. -همین جمله بس است.به تو اهل و رحب بخشید (۱۶) گویا این اختصاص که نصیب علی (ع) گردید و امتیاز قبول که در خواستگاری فاطمه یافت‌بر تنی چند گران افتاده است. مجلسی بنقل از عیون اخبار الرضا چنین نوشته است: پیغمبر (ص) علی (ع) را گفت مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را بآنان ندادم. من در پاسخ آنان گفتم:این کار به اراده خدا بوده است.کسی جز علی شایستگی همسری فاطمه را نداشت (۱۷) بعض روایت‌ها در خواستگاری دختر پیغمبر (ص) ،ام سلمه را نیز دخالت داده‌اند.علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه بنقل از مناقب خوارزمی ضمن داستانی طولانی می گوید:ابو بکر و عمر چون در خواستگاری فاطمه (ع) پاسخ موافق نشنیدند،نزد علی رفتند و گفتند: -چرا بخواستگاری فاطمه (ع) نمی‌روی. -تنگدستی مانع چنین درخواستی از پیغمبر است.ابو بکر گفت: -یا ابو الحسن دنیا و آنچه در آنست نزد خدا و رسول ارزش ندارد. پس از این گفتگو علی شتر آبکش خود را بخانه برد و نعلین پوشید و نزد پیغمبر رفت. در این وقت پیغمبر در خانه ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی بود.علی در کوفت.ام سلمه گفت کیست؟پیغمبر گفت ام سلمه بر خیز و در را باز کن و بگو در آید.این مردی است که خدا و رسول را دوست دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند.ام سلمه گفت چنان برخاستم که نزدیک بود بر روی در افتم... (۱۸) این روایت که حدیثی است مرفوع،یعنی سند آن متصل نیست،باحتمال قوی و بلکه مطمئنا بدین صورت درست نیست.زیرا ام سلمه که نام او هند و دختر ابو امیه حذیفهٔ بن مغیرهٔ بن عبد الله بن عمر از تیره بنی مخزوم است،پیش از آنکه بخانه پیغمبر آید زن ابو سلمهٔ عبد الاسد بن هلال بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم بود. ابو سلمه و زنش از مهاجران حبشه‌اند؟ (۱۹) که هنگام اقامت پیغمبر در مکه،بازگشتند (۲۰) ابو سلمه بمدینه هجرت کرد،در جنگ بدر حاضر بود (۲۱) و در جنگ احد ابو اسامه جشمی تیری بدو افکند (۲۲) وی از این جنگ جان بدر برد و سی ماه پس از هجرت بفرماندهی سریه‌ای به و از غنائم بنی نضیر هم بهره برد (۲۴) سرانجام در جمادی الآخر سال چهارم هجری در گذشت و پیغمبر (ص) پس از گذشتن عده ام سلمه در شوال سال چهارم با او عروسی کرد (۲۵) .البته ممکن است گفت:ام سلمه در زندگانی شوهرش،بخانه پیغمبر رفت و آمد داشته است اما ظاهر روایت چنانست که وی هنگام آمدن علی (ع) برای خواستگاری فاطمه،زن پیغمبر (ص) بوده است و این گفته درست

نیست.باری مجلسی به نقل از امالی شیخ طوسی چنین نویسد: علی (ع) گفت،ابو بکر و عمر نزد من آمدند و گفتند چرا فاطمه را از پیغمبر خواستگاری نمی‌کنی؟من نزد پیغمبر رفتم.چون مرا دید خندان شد.پرسید ابو الحسن،برای چه آمده‌ای؟ من پیوندم را با او،و سبقت‌خود را در اسلام،و جهادم را در راه دین بر شمردم.فرمود راست میگوئی!تو فاضلتر از آنی که بر می‌شماری!گفتم برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام.گفت علی! پیش از تو کسانی بخواستگاری او آمده بودند اما دخترم نپذیرفت.بگذار ببینم وی چه می‌گوید.سپس به خانه رفت و بدخترش گفت علی تو را از من خواستگاری کرده است.تو پیوند او را با ما و پیشی او را در اسلام می‌دانی و از فضیلت او آگاهی.زهرا (ع) بی آنکه چهره خود را برگرداند خاموش ماند.پیغمبر چون آثار خشنودی در آن دید گفت الله اکبر.خاموشی او علامت رضای اوست (۲۶) شیخ طوسی در امالی آورده است که:چون پیغمبر به زناشوئی علی و فاطمه رضایت داد،فاطمه (ع) گریان شد پیغمبر گفت‌بخدا اگر در اهل بیت من بهتر از او کسی بود ترا بدو میدادم. (۲۷) و نیز مؤلف کشف الغمه و بنقل از او مجلسی نوشته است:علی (ع) به پیغمبر گفت: -پدر و مادرم فدای تو باد تو میدانی که مرا در کودکی از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه بنت اسد گرفتی،و در سایه تربیت‌خود پروردی،و در این پرورش از پدر و مادر بر من مهربانتر بودی، و از سرگردانی و شك که پدران من دچار آن بودند رهانیدی.تو در دنیا و آخرت تنها مایه و اندوخته من هستی اکنون که خدا مرا به تو نیرومند ساخته است،می‌خواهم برای خود سامانی ترتیب دهم و زنی بگیرم.من برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام.آیا دخترت را به من خواهی داد؟ ام سلمه گوید چهره رسول خدا از شادمانی بر افروخت و در روی علی خندید و گفت آیا چیزی داری که مهریه دخترم باشد علی گفت:حال من بر تو پنهان نیست.جز شمشیر و شتری آبکش چیزی ندارم.پیغمبر گفت:شمشیر را برای جهاد،و شتر را برای آب دادن خرما بنان خود و بارکشی در سفر می‌خواهی همان زره را مهر قرار می‌دهم (۲۸) .ولی چنانکه نوشتیم اگر ام سلمه در این ماجرا حاضر بوده حضورش بر حسب اتفاق است چه او در این هنگام زن پیغمبر (ص) نبوده است. زبیر بکار که کتاب او الموفقیات از مصادر قدیمی بشمار میرود از گفته علی (ع) چنین آورده است: -نزد رسول خدا رفتم و در پیش روی او خاموش نشستم.چرا که حشمت و حرمت او را کسی نداشت.چون خاموشی مرا دید پرسید: -ابو الحسن! (۲۹) چه می‌خواهی؟من همچنان خاموش ماندم تا پیغمبر سه بار پرسش خود را مکرر فرمود سپس گفت: -گویا فاطمه را می‌خواهی؟ -آری! -آن زره که بتو دادم چه شد؟ -دارم! -همان زره را کابین فاطمه قرار بده (۳۰) در بعض روایات ابن سعد،بجای زره پوست گوسفند و پیراهن یمانی فرسوده نوشته است. و بعضی گویند که علی (ع) شتر خود را فروخت و بهای آنرا کابین قرار داد.بهای این زره یا رقم این کابین چه بوده است؟حمیری مؤلف قرب الاسناد آنرا سی درهم نوشته است (۳۱) و دیگران تا چهار صد و هشتاد درهم نوشته‌اند. ابن سعد در یکی از روایات خود بهای زره را چهار درهم (۳۲) نوشته است،که گمان دارم تصحیفی از چهار صد است.یعنی رقم اربعماة را اربع ضبط کرده است.و ابن قتیبه بهای زره را سیصد و بروایتی چهار صد و هشتاد درهم می‌نویسد (۳۳) . باری کابین دختر پیغمبر چهار صد درهم یا اندکی بیشتر و یا کمتر بود همین و همین،و بدین سادگی نیز پیوند برقرار گردید.پیوندی مقدس است که باید دو تن شریک غم و شادی زندگانی یکدیگر باشند. کالائی بفروش نمی‌رفت تا خریدار و فروشنده بر سر بهای آن با یکدیگر گفتگو کنند.زره،پوست گوسفند یا پیراهن یمانی هر چه بوده است،بفروش رسید و بهای آنرا نزد پیغمبر آوردند.رسول خدا بی آنکه آنرا بشمارد،اندکی از پول را به بلال داد و گفت‌با این پول برای دخترم بوی خوش بخر!سپس مانده را به ابو بکر داد و گفت‌با این پول آنچه را دخترم بدان نیازمند است آماده ساز.عمار یاسر و چند تن از یاران خود را با ابو بکر همراه کرد تا با صوابدید او جهاز زهرا را آماده سازند.فهرستی که شیخ طوسی برای جهاز نوشته چنین است: پیراهنی به بهای هفت درهم.چارقدی به بهای چهار درهم.قطیفه مشکی بافت‌خیبر، تخت‌خوابی بافته از برگ خرما.دو گستردنی (تشك) که رویهای آن کتان ستبر بود یکی را از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند.چهار بالش از چرم طائف که از اذخر (۳۴) پر شده بود.پرده‌ای از پشم.یك تخته بوریای بافت هجر (۳۵) آسیای دستی.لگنی از مس،مشکی از چرم،قدحی چوبین،کاسه‌ای گود برای دوشیدن شیر در آن،مشکی برای

آب،مطهره‌ای (۳۶) اندوده به زفت،سبوئی سبز،چند کوزه گلی. (۳۷) چون جهاز را نزد پیغمبر آوردند آنرا بررسی کرد و گفت:خدا به اهل بیت‌برکت دهد. هنگام خواندن خطبه زناشوئی رسید.ابن شهر آشوب در مناقب و مجلسی در بحار و جمعی از علما و محدثان شیعه این خطبه را با عبارت‌های مختلف و بصورت‌های گوناگون نوشته‌اند. از میان آنها این صورت که بیشتر محدثان آنرا ضبط کرده‌اند،انتخاب شد.کسیکه تفصیل بیشتری بخواهد باید به بحار الانوار رجوع کند: سپاس خدائی که او را به نعمتش ستایش کنند،و بقدرتش پرستش،حکومتش را گوش به فرمان‌اند،و از عقوبتش ترسان،و عطائی را که نزد اوست‌خواهان،و فرمان او در زمین و آسمان روان. خدائی که آفریدگان را بقدرت خود بیافرید،و هر یک را تکلیفی فرمود که در خود او می‌دید و بر دین خود ارجمند ساخت،و به پیغمبرش محمد گرامی فرمود و بنواخت.خدای تعالی زناشوئی را پیوندی دیگر کرد و آنرا واجب فرمود.بدین پیوند،خویشاوندی را در هم پیوست،و این سنت را در گردن مردمان بست.چه می‌فرماید،«اوست که آفرید از آب بشری را،پس گردانیدش نسبی و پیوندی و پروردگار تو تواناست . (۳۸) همانا خدای تعالی مرا فرموده است که فاطمه را بزنی به علی بدهم و من او را به چهار صد مثقال نقره بدو بزنی دادم. -علی!راضی هستی. -آری یا رسول الله. چنانکه نوشتیم ابن شهر آشوب در مناقب (۳۹) خطبه را بدین عبارت آورده و مجلسی نیز آنرا بهمین صورت از کشف الغمه نقل کرده است (۴۰) و پس از آن یک سطر دیگر اضافه دارد. اما ابن مردویه خطبه را با عبارت دیگر آورده است.آن خطبه و نیز خطبه‌ای را که علی (ع) در پذیرفتن این زناشوئی خوانده است در بحار و مناقب می‌توان دید. خطبه زناشوئی خوانده شد و زهرا (ع) از آن علی گردید.جهاز عروسی نیز بدان صورت که نوشتیم آماده گشت.اما مدتی طول کشید تا دختر پیغمبر از خانه پدر بخانه شوهر رفت.مجلسی در روایت‌خود این مدت را یکماه نوشته است در حالیکه بعضی آنرا تا یکسال و بیشتر هم نوشته‌اند. باری جستجو و تحقیق در این جزئیات چندان مهم بنظر نمی‌رسد.یکماه یا یکسال یا هر مدت گذشت،سرانجام روزی عقیل بخانه پیغمبر رفت و از او خواست فاطمه را بخانه علی (ع) بفرستد.بعض زنان پیغمبر نیز با وی همداستان گشتند و سرانجام شبی عروس را با جمعی از زنان بخانه علی (ع) بردند.شاعران شیعی قرن اول و دوم هجری چون کمیت،سید اسماعیل حمیری و نیز دیک الجن که در آغاز قرن سوم هجری در گذشته است،در باب خواستگاری از دختر پیغمبر و زناشویی او با علی علیه السلام و عروسی و مقدار مهریه دختر پیغمبر قصیده‌های غرائی سروده‌اند که در کتاب‌های تذکره و ترجمه موجود است. شبی که میخواستند عروس را بخانه شوی برند پیغمبر فرمود: علی!عروسی بی مهمانی نمی‌شود. سعد گفت:من گوسفندی دارم.دسته‌ای از انصار هم چند صاع ذرت فراهم آوردند. زبیر بکار از طریق عبد الله بن ابی بکر از علی (ع) چنین آورده است (۴۱) : چون خواستم با فاطمه (ع) عروسی کنم پیغمبر (ص) به من آوندی (۴۲) زرین داد و گفت‌به بهای این آوند برای مهمانی عروسی خود طعامی بخر.من نزد محمد بن مسلم از انصار رفتم و از او خواستم به بهای آن آوندی به من طعامی دهد.او هم پذیرفت‌سپس از من پرسید. -کیستی؟ -علی بن ابی طالب. -پسر عموی پیغمبر؟ -آری! -این طعام را برای چه می‌خواهی؟ -برای مهمانی عروسی! که را بزنی گرفته‌ای؟ دختر پیغمبر را! این طعام و این آوند زرین از آن تو! پیغمبر درباره زن و شوهر دعا کرد.خدایا این پیوند را بر این زن و شوهر مبارک گردان!خدایا فرزندان خوبی نصیب آنان فرما! (۴۳) ابن سعد در روایتی دیگر که سند آن باسماء بنت عمیس منتهی میشود نویسد: علی زره خود را نزد یهودیی به گرو گذاشت و از او اندکی جو گرفت.و این بهترین مهمانی آن روزگار بود (۴۴) . ابن شهر آشوب از ابن بابویه چنین روایت کرده است: پیغمبر دختران عبد المطلب و زنان مهاجر و انصار را فرموده تا همراه فاطمه بخانه علی (ع) روند و در راه شادمانی نمایند.شعرهائی که نماینده این شادی است‌بخوانند،لیکن سخنانی نباشد که خدا را خوش نیاید.آنان فاطمه را بر استری که شهباء نام داشت (یا بر شتری) نشاندند.سلمان فارسی زمام دار استر بود.حمزه و عقیل و جعفرا‌و دیگر بنی هاشم در پس آن می‌رفتند.زنان پیغمبر پیشاپیش عروس بودند و چنین می‌خواندند. ام سلمه: بروید ای هووهای (۴۵) من بیاری خدای متعال و سپاس گوئید خدا را در هر حال و بیاد آرید که خدای بزرگ بر ما منت نهاد و از بلاها و آفت‌ها نجات داد کافر بودیم راهنمائیمان نمودشفرسوده بودیم توانامان فرمود و بروید! همراه

بهترین زنـان. که فـدای او بـاد همه خویشـان و کسان ای دختر آنکه خـدای جهان برتری داد او را بر دیگران! به پیغمبری و وحی از آسمان! (۴۶) و عایشه می‌گفت: ای زنان!خود را پوشیده بدارید! و جز سـخنان نیکو بر زبان میارید! بزبان آرید نام پروردگار جهان که به دین خود،گرامی داشت مـا را و همه بنـدگان سپاس خـدای بخشـنده را پروردگـار بزرگ و تواننـده را ببریـد این دختر را که خدایش کرده محبوب! بداشتن شوی پاکیزه و خوب (۴۷) و حفصه می‌سرود: تو فاطمه!ای بهترین زنان. که رخساری داری چون ماه تابـان خـدایت‌برتری داد بر جهانیان با پـدری که مخصوص ساخت او را بآیت‌های قرآن شوی تو ساخت راد مردی را جوان علی که بهتر است از همگـان هووهای من ببریـد.او را که بزرگوار است و از خانـدان بزرگان (۴۸) معاذهٔ مادر سـعد بن معاذ میگفت: سخنی جز آنکه باید نمی‌گویم! و بجز راه نکوئی نمی‌پویم! محمد بهترین مردمانست! و از لاف و خودپسندی در امانست آموخت ما را راه رسـتگاری پاداش بادش از لطف باری براه افتید با دخت پیغمبر! پیغمبر کز شرف دارد افسر خداوند بزرگی و جلال که نه همتا دارد نه همال (۴۹) و زنـان بیت نخستین هر رجز را تکرار می‌کردنـد.چنانکه نوشـته شـد این روایت را بـدین صورت از مناقب ابن شـهر-آشوب آوردم و او سـند خود را کتاب مولـد فاطمه و روایت ابن بابویه که از بزرگان علمای امامیه است معرفی میکنـد. اما پـذیرفتن داسـتان بـدین صورت دشوار است. نخست چیزی که ما را دچار تردید می‌سازد اینست که میگوید:زنان پیغمبر پیشاپیش استر فاطمه راه می‌رفتند.این مؤلف خود عروسی زهرا (ع) را در ذو الحجه سال دوم هجرت نوشته است (۵۰) در حالیکه چنانکه نوشتم ام سلمه سال چهارم و حفصه پس از جنگ بدر بخانه پیغمبر آمدند (۵۱) .و در سال عروسی زهرا چنانکه قبلا هم نوشتیم تنها سوده و عایشه در خانه پیغمبر بسر می‌بردنـد دیگر آنکه در رجز عایشه می‌بینیم که به هووهای خود می گوید خود را به سر بندها بپوشـید. دسـتور پوشیدن جلباب به زنان پیغمبر (ص) ،ضمن سوره احزاب است (۵۲) و این سوره چنانکه می‌دانیم سال پنجم هجرت نازل شده است. دیگر آنکه جزء مشـایعت کننـدگان جعفر را می‌نویسـد و جعفر در این تاریـخ در حبشه بـوده است.در این بـاره در صـفحات آینـده توضیح بیشتری داده خواهد شد.

پی‌نوشتها: ۱.احزاب:۲۱. ۲.دسـته اعزامی بجنگ که پیغمبر شخصا در آن دسته شرکت نداشت. ۳.بلاذری.انساب الاشراف ص ۴۰۷. ۴.همان کتاب ص ۴۰۹. ۵.انساب الاشراف ص ۲۱۹ و رجوع شود به الاصـابه ج ۲ ص ۱۰. ۶.انساب الاشراف ص ۳۹۷. ۷.ابن سعد طبقات ج ۸ ص ۱۱. ۸.سنن ج ۶ ص ۶۲.فاطمهٔ الزهراء ص ۲۵ ج ۲. ۹.ج ۲ ص ۳۱. ۱۰.مقاتل الطالبین ص ۱۸۰ و ر.ک ۱ غانی:ج ۱ ص ۱۴۲ و ارشاد مفید ج ۲ ص ۲۲ و نسب قریش ص ۵۱. ۱۱.ر ک نسب قریش ص ۵۱. ۱۲.ارشاد ص ۲۲ ج ۲. ۱۳.انساب الاشراف ص ۴۰۵ (فوجمت) . ۱۴.بخاری-ج ۱ ص ۲۲. ۱۵.الریاض النضرهٔ ج ۲ ص ۱۸۲.الغدیر ج ۳ ص ۲۰ و رجوع کنید به فصل گزیده‌ای از شعرای عربی . ۱۶.الطبقات الکبری ج ۸ ص ۱۲،و نگاه کنیـد به الصواعق المحرقه ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشـراف ص ۴۰۲ شود. ۱۷.بحار ص ۹۲ و رجوع کنیـد به فصل گزیـده‌ای از شـعرای عربی . ۱۸.کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۳۵۴ و نگاه کنیـد به بحار ص ۱۲۵-۱۲۶ و نیز رجوع شود به ناسـخ التواریخ ص ۳۸ به بعد. ۱۹.انساب الاشراف ص ۴۲۹. ۲۰.ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۰. ۲۱.مغازی واقدی ص ۱۵۵. ۲۲.انساب الاشراف ص ۴۲۹. ۲۳.واقدی ص ۳۴۰. ۲۴.واقدی ص ۳۸۰. ۲۵.انساب الاشراف ص ۴۲۹ و طبقات ج ۸ ص ۶. ۲۶.بحار ص ۹۳. ۲۷.امالی ج ۱ ص ۳۹. ۲۸.کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۳۵۵.بحار ج ۴۳ ص ۱۲۶. ۲۹.این تعبیر (ابو الحسن) در بعض روایات دیگر نیز دیـده می‌شود معمولا کنیه از نام نخستین فرزند گرفته می‌شود (هر چند شـرط اساسـی نیست) و ممکن اسـت علی (ع) هنگـام روایت‌بجـای نـام خویش کنیه را آورده باشـد و یا راویان چنین تعبیری کرده‌انـد. ۳۰.الاخبـار الموفقیات ص ۳۷۵ و رجـوع کنیـد به کشف الغمـهٔ ج ۱ ص ۳۴۸ و بحـار ج ۴۳ ص ۱۱۹. ۳۱.بحار ج ۴۳ ص ۱۰۵. ۳۲.ابن سـعد طبقات ج ۸ ص ۱۲. ۳۳.عیون الاخبـار ج ۴ ص ۷۰. ۳۴.کـاه مکی.گیـاه بوریـا.گیاهی است‌با برگ ریز که برگ آن خاصـیت داروئی نیز دارد. ۳۵.گویا مقصود از این هجر،مرکز بحرین است.نیز هجر،دهی بوده است نزدیک مـدینه. ۳۶.ابریق.آبدستان.آنچه بدان طهارت کنند. ۳۷.امالی ج ۱ ص ۳۹. ۳۸.الحمـد لله المحمود بنعمته.المعبود بقدرته.المطاع فی سلطانه،المرهوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده.النافذ امره

فی ارضه و سمائه.الـذی خلق الخلق بقـدرته.و میزهم باحکامه و اعزهم بـدینه.و اکرمهم بنبیه محمد.ثم ان الله جعل المصاهرهٔ نسبا لا حقـا و امرا مفترضـا.و شـبح بها الارحام و الزمها الانام.فقال تبارک اسـمه و تعالی جـده و هو الـذی خلق من الماء بشـرا فجعله نسبا و صهرا. (الفرقان:۵۶) . ۳۹.ج ۳ ص ۳۵۰. ۴۰.بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹. ۴۱.الاخبار الموفقیات ص ۳۷۶. ۴۲.کلمه‌ای که آنرا آوند ترجمه کرده‌ام در عبـارت زبیر (مصـر) است.مصـر آونـد و پرده هر دو معنی می‌دهـد.بهر حال هر چه بوده بهائی چنـدان نداشـته است.آنچه نوشـتم ترجمه عبـارت زبیر بکـار بـود که کتـاب او از سـندهای دست اول است امـا چگـونه می‌تـوان پـذیرفت که در شـهر کوچک مـدینه،آنهم در سال دوم هجرت و پس از جنگ بـدر علی (ع) چنان ناشـناسا باشـد که کاسـبکاری انصاری از او بپرسـید کیستی.هر چنـد محال نیست.اما بعیـد بنظر می‌رسـد! ۴۳.رک مناقب ج ۳ ص ۳۵۱. ۴۴.طبقات ج ۸ ص ۱۴.بایـد توجه داشت که اسـماء بنت عمیس چنـانکه خواهیم نوشت در این هنگـام با شوهر خود جعفر بن ابی طالب در حبشه بوده است. ۴۵.جاره بمعنی و سنی (هوو) و همسـایه هر دو آمـده است‌بقرینه مقامی آنرا بمعنی اول گرفته‌ام. ۴۶.سـرن بعون الله یا جاراتی و اشـکرنه فی کل حالات و اذ کرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات فقـد هدانا بعد کفر و قد انعشـنا رب السـماوات و سـرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمات و خالات یا بنت من فضله ذو العلی بالوحی منه و الرسالات ۴۷.عایشه: یا نسوهٔ استرن بالمعاجر و اذکرن ما یحسن فی المحاضر و اذکرن رب الناس اذ خصـنا بدینه مع کل عبد شاکر فالحمد الله علی افضاله و الشـکر لله العزیز القادر سـرن بها فالله اعطی ذکرها و خصها منه بطهر طاهر ۴۸. فاطمـهٔ خیر نسـاء البشـر و من لها وجه کوجه القمر فضـلک الله علی کل الوری بفضل من خص بآی الزمر زوجک الله فتی فاضـلا اعنی علیا خیر من فی الحضیر فسرن جاراتی بها انها کریمهٔ بنت عظیم الخطر ۵۰.ج ۳ ص ۳۵۷. ۵۱.خنیس بن حذاقه شوی حفصه،پس از جنگ بدر مرد. ۵۲.آیه ۵۹ سوره احزاب.

زندگانی زهرا (ع) در خانه شوهر

«زشتی این جهـان را دیـدی و خود را از دنیـا بریـد» (ابو نعیم اصـفهانی) زنـدگانی زهرا (ع) در خانه شوهر نمونه است،چون سراسـر زندگانی او نمونه است،چون خود او نمونه است،چون شوی او،پدر او و فرزندان او نمونه‌اند.نمونه مسـلمان‌هایی آراسـته بفضـیلت و خوی انسانی.انسان‌هائی که از میان مردم،برمی‌خیزند،با مردم زندگی می کنند،چون دیگر مردم راه می‌روند،می‌خورند،می‌پوشـند،اما از آن سوی این غریزه‌ها سرشتی دارند،برتر از فرشته،سرشتی پیوسته بخدا.انسانهائی که درد دیگران را دارند،یا درد مردم را می‌دانند و می‌کوشـند تا با رفتار و کردار خود درمان بخش آنان باشـند و اگر نتواننـد در تحمل رنج و دشواری با ایشان شـریک شوند.و گاه درد می‌کشـند تا دیگران درمان یابنـد.چنین کسان طبیبان الهی و شاگردان حقنـد و بحق مصداق کامل این بیت که: کل یرید رجاله لحیاته×یا من یرید حیاته لرجاله (۱) برتری را در بزرگی روح می‌داننـد نه در پروردن تن و آنچه تن بـدان نیازمند است،و اگر به تن زنده‌اند برای آنست که زندگی درست را بدیگران بیاموزند. بآنها می‌گویند هنگامی که با مردم زندگی می‌کنی دیگر تو نیستی.این مردمنـد که بایـد برای خـدمت آنان زنـده بمانی.در انسان دوستی تا آنجا پیش می‌رونـد که می‌گویند چگونه سیر بخوابم و در دور دست‌ترین نقطه‌ها انسانی گرسـنه پهلو بر زمین نهـد. (۲) زهرا (ع) پرورده چنین مـدرسه‌ای است.نو عروسـی که جهـاز او بهای یکی زره به قیمت چهار صد درهم و اثاث البیت وی چند کاسه و کوزه سـفالین باشد،پیداست که در خانه شوی چگونه بسـر خواهد برد. اکنـون فـاطمه (ع) آمـاده رفتن بخـانه شـوهر است.پـدرش آخرین درس را بـدو می‌دهـد.او پیش از این،درسـهائی نظیر این درس را آموخته است.امـا درس‌های اخلاقی بایـد پی در پی تکرار شود تا با تمرین عملی بصورت ملکه نفسانی در آیـد هر چنـد او نیازی به تمرین نـدارد،اما هر چه باشـد انسان است،و با زنان خویشاونـد و همسایه در ارتباط: -دخترم به سـخنان مردم گوش مده!مبادا نگران باشـی کـه شـوهرت فقیر اسـت!فقر برای دیگران سرشکسـتگی دارد!برای پیغمـبر و خانـدان او مـایه فخر اسـت. -دخـترم پـدرت اگر می‌خـواست می‌تـوانست گنـج‌های زمیـن را مالـک شـود.امـا او خشـنودی خـدا را اختیـار کرد! دخـترم اگر آنچـه را پـدرت می‌داند

می‌دانستی دنیا در دیده‌ات زشت مینمود. (۳) من در باره تو کوتاهی نکردم!ترا به بهترین فرد خاندان خود شوهر داده‌ام!شوهرت بزرگ دنیا و آخرتست (۴) . خدایا فاطمه از من است و من از اویم!خدایا او را از هر ناپاکی برکنار بدار!در پناه خدا!به خانه خود بروید.در بعض روایت‌ها چنین آمده است: زنها براه می‌افتند.اسماء دختر عمیس می‌ماند. -تو کیستی؟چرا نرفتی؟ -من باید نزد دخترت بمانم.چنین شبی دختر جوان باید زنی را در دسترس خود داشته باشد.شاید بدو نیازی افتد. قسمت اخیر این داستان را مؤلف کشف الغمه بهمین صورت آورده است.ابو نعیم اصفهانی نیز هنگام نوشتن شرح حال اسماء بنت عمیس آنرا نوشته است چنانکه نوشتیم جعفر بن ابی طالب و زن او اسماء بنت عمیس جزء نخستین دسته مهاجران حبشه‌اند (۶) وی همراه شوهرش در سال هفتم هجرت هنگام فتح خیبر به مدینه بازگشت.هنگام بازگشت جعفر از حبشه پیغمبر (ص) فرمود بکدام یک از این دو شادمان باشم فتح خیبر یا بازگشت جعفر» (۷) . بنابر این ممکن نیست‌بگوئیم اسماء شب عروسی فاطمه (ع) در مدینه بوده است.اگر روایت در اصل درست‌باشد و اگر روایت کنندگان در نوشتن نام دچار اشتباه نشده باشند،محتملا این زن اسماء ذات النطاقین دختر ابو بکر و زن زبیر بن عوام بوده است.شگفت اینست که ابو نعیم خود نخست داستان هجرت اسماء را به حبشه و بازگشت او و مشاجره وی را با عمر بر سر اینکه مهاجران حبشه امتیازی بیش از مهاجران مدینه دارند،آورده و بلافاصله داستان گفتگوی او را با پیغمبر در شب عروسی فاطمه نوشته است (۸) . یکی از فاضلان معاصر که کتابی بنام فاطمه از گهواره تا گور» (۹) نوشته و کتاب او سه سال پیش در بیروت بچاپ رسیده است،پس از آنکه با چنین مشکلات روبرو گردیده و پس از آنکه گفته‌های علمای پیشین را مبنی بر ناممکن بودن حضور اسماء بنت عمیس در این عروسی آورده است.گوید: «راه حل معقول اینست که بگوئیم اسماء همان اسماء بنت عمیس است،لکن او پس از رفتن به حبشه چند بار به مکه آمده است.و چون مسافران بین این دو نقطه باید تنها عرض دریای سرخ را به پیمایند این کار چندان مشکل نیست. (۱۰) این مؤلف بزرگوار یک نکته مهم را فراموش کرده است،و آن اینکه وقایع تاریخی تابع فرض و تصور ما نیست.اگر اصولی و یا فقیه هنگام تعارض اخبار تا آنجا که ممکن باشد به جمع عرفی و یا جمع فقاهتی متوسل می‌شود،بخاطر این است که مدلول روایت اثر عملی دارد،یعنی بیان کننده یکی از احکام پنجگانه تکلیفی است و تا آنجا که ممکن باشد فقیه نباید دست از امارات بردارد. اما چنین جمعی را در داستان‌های تاریخی نمی‌توان پذیرفت.و بر فرض که بپذیریم لا اقل باید سندی داشته باشیم که اشاراتی و لو با جمال به رفت و آمد مکرر مهاجران مکه به حبشه داشته باشد.ما می‌دانیم دسته‌ای از مهاجران حبشه پیش از هجرت،به مکه بازگشتند،و آن هنگامی بود که شنیدند و یا پیش خود تصور کردند،مردم مکه از مخالفت‌خود با پیغمبر دست‌برداشته‌اند. ابن هشام نام یک یک این مهاجران و تیره آنان را نوشته است.در هیچ سندی کوچکترین اشارتی به بازگشت جعفر بن ابی طالب و یا زن او اسماء بنت عمیس نیست. آنگاه اگر امروز مسافرت از حجاز به حبشه از راه پیمودن عرض دریای سرخ آسان باشد،دلیل نمی‌شود که هزار و چهار صد سال پیش هم چنین آسان بوده است.کسانی که از بیم جان و یا آزار جسمانی به کشوری بیگانه پناه بردند مانند بازرگان یا سیاحت پیشه‌ای نبودند که پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رود. از اینها گذشته ما سندی از قرن دوم هجری در دست داریم که داستان هجرت اسماء بنت عمیس را بتفصیل تمام نوشته است.این سند کتاب نسب قریش نوشته ابو عبد الله مصعب بن عبد الله بن مصعب زبیری است.کتاب مصعب جنبه تبلیغاتی ندارد.گزارشی دقیق است که از روی روایتهای دست اول نوشته شده وی درباره اسماء چنین نویسد: «چون جعفر بن ابی طالب به حبشه رفت زن خود اسماء بنت عمیس را همراه خویش برد اسماء در حبشه،عبد الله،محمد و عون را برای او زاد.چند روز پس از زادن عبد الله برای نجاشی نیز فرزندی زاده شد،کس نزد جعفر فرستاد که: -پسرت را چه نامیده‌اند؟ -عبد الله! نجاشی فرزند خود را عبد الله نامید،و اسماء شیر دادن او را بعهده گرفت و بدین جهت نزد نجاشی منزلتی یافت،چون جعفر با مسافران دو کشتی عازم بازگشت‌شد،اسماء دختر عمیس و فرزندانش را که در حبشه زاده بودند،با خود برداشت و به مدینه آمدند و در مدینه بودند تا آنکه جعفر به موته رفت و در آنجا شهید شد. (۱۱) این سند دیرینه‌ترین و در عین حال روشن‌ترین ماخذ درباره اسماء بنت عمیس است و

ما می‌دانیم جعفر بسال هفتم هجرت پس از فتح خیبر بمدینه آمد. نیز داستان هجرت جعفر جزء دومین دسته مهاجران،در سیره ابن هشام (۱۲) و انساب الاشراف بلاذری آمده است.بلاذری نویسد: جعفر با زن خود اسماء بنت عمیس جزء دومین دسته بود و در حبشه ماند،ابو طالب در زندگانی خود هزینه او را می‌فرستاد.سپس با گروهی از مسلمانان پس از فتح خیبر بمدینه بازگشت. (۱۳) پس روایاتی را که حاضر بودن اسماء را در مکه بهنگام مرگ خدیجه و یا بودن او را در مدینه بشب عروسی فاطمه (ع) متذکراند،باید مبتنی بر تخلیط حادثه‌ها با یکدیگر و شبیه دانستن نام شخصی با دیگری دانست.چنین اشتباهات در چنان گزارش ها فراوان دیده می‌شود. سه روز پس از عروسی بدیدن دخترش می‌رود.درباره زن و شوهر دعا می‌کند.دیگر بار فضیلت‌های علی (ع) را بر می‌شمارد و بخانه بر می‌گردد.اما چنان می‌نماید که دوری دختر را، حتی در این مسافت کوتاه نمی‌تواند تحمل کند.سالهاست فاطمه شب و روز در کنارش بوده است.او علاوه بر آنکه دخترش بود،یاد خدیجه را برای او زنده نگاه میداشت.«چه کسی جای خدیجه را می‌گیرد؟!روزیکه مردم مرا دروغگو خواندند مرا راستگو دانست.و هنگامی که همه مرا رها کردند دین خدا را با ایمان و مال خود یاری کرد» (۱۴) می‌خواست‌یادگار خدیجه پیوسته در کنارش باشد،اما او اکنون همسر علی است و باید در خانه او بماند.اگر حجره‌ای نزدیک خانه خود برای آنان آماده کند خاطرش آسوده خواهد بود،اما ممکن است مسلمانان مدینه در زحمت‌بیفتند،سرانجام خواست عروس و داماد را در حجره خود جای دهد.ولی این کاری دشوار است چه هم اکنون در خانه او دو زن (سوده و عایشه) بسر می‌برند.حارثهٔ بن نعمان آگاه می‌شود و نزد پیغمبر می‌آید: -خانه‌های من همه بتو نزدیک است‌خود و هر چه دارم از آن توست.بخدا دوست‌تر دارم که مالم را بگیری تا آنرا در دست من باقی بگذاری. -خدا تو را پاداش بدهد. از این روز فاطمه و علی به یکی از خانه‌های حارثه منتقل میشوند. (۱۵) سالهای دوم هجرت و اند سال پس از آن برای پیغمبر و مسلمانان،سالهای سختی بود چه از جهت اوضاع سیاسی و چه از جهت‌شرائط اجتماعی و اقتصادی.روزی که پیمان مدینه بسته شد (۱۶) ،یهودیان با آنکه از حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند،بعللی که این کتاب تاب تفصیل آنرا ندارد، (۱۷) دشمنی خود را با پیغمبر آغاز کردند و تا آنجا پیش رفتند که به حکم قرآن مسلمانان به یکباره رابطه خود را با آنان بریدند.تغییر قبله از مسجد اقصی به خانه کعبه کینه آنانرا با پیغمبر بیشتر کرد.دسته دیگری نیز در یثرب بسر می‌بردند که زیر پوشش مسلمانی بزیان مسلمانان کار میکردند. سرکرده آنان عبد الله بن ابی بن ابی سلول بود.این عبد الله پیش از رسیدن پیغمبر به مدینه سودای حکومت‌شهر را در سر داشت و مقدمات ریاست او را نیز آماده کرده بودند لیکن هجرت پیغمبر از مکه بدانجا او را از این بزرگی محروم ساخت. عبد الله و کسان او بظاهر مسلمان شدند و جانب پیغمبر را گرفتند،لیکن دل آنان با او نبود. بخصوص شخص عبد الله که هر گاه فرصتی دست می‌داد ضربتی کاری باسلام و مسلمانان می‌زد،چنانکه با عقب نشینی در جنگ احد عامل شکست مسلمانان گشت.حادثه رجیع و بئر معونه (۱۸) را نیز که در آن بیش از چهل تن از زبده مسلمانان به شهادت رسیدند،زبان دشمنان را دراز ساخت.و قبیله‌های دنیا طلب خود را بدشمنان اسلام بستند. شرایط اقتصادی نیز دشوار بود،مسلمانان مدینه و انصار تا آنجا که می‌توانستند از همراهی با مهاجران دریغ نمی‌کردند،بلکه با همه تنگدستی آنانرا بر خود مقدم میداشتند.اما مگر توان مالی مشتی کشاورز و کاسب خرده پا چه اندازه است؟غنیمت‌های جنگی هم رقمی نبود که نیاز نو مسلمانان را بر طرف کند و محمد (ص) که هدایت و ریاست این مردم را بعهده داشت، آنانرا بر خود و خویشاوندان و بستگان خود مقدم می‌داشت.اگر گشایشی در کار پیدا می‌شد حق مستمندان مهاجر و انصار بود.این درس را قرآن بدو و خاندانش آموخته است.اگر خدا را دوست می‌دارند باید لقمه را از گلوی خود ببرند و به گدایان،یتیمان و اسیران بخورانند بی آنکه بر آنان منتی نهند.و بدانند که این لقمه حق آن مستمندان است.حقی که خدا برای آنان معین فرموده در مقابل پرداخت این حق نباید چشم پاداش و یا سپاس داشته باشند.پاداش این کار نیک را در جهان دیگر خواهند گرفت.روزیکه همه چهره‌ها ترش و در هم رفته است، چهره آنان شاداب و لبهای ایشان خندان خواهد بود. (۱۹) مسلم است که علی پسر عموی پیغمبر و فاطمه دختر او در انجام دادن این فرمان سزاوارتر از دیگران بودند.این آیه‌ها در خانه آنان و

بر آنان نازل شده است.در اجرای همین دستور اخلاقی بود که این زن و شوهر بیش از توان انسان معمولی بر خود سخت گرفتند.چهل سال پس از این تاریخ هنگامی که علی دیده از این جهان پر رنج فرو بست و بجوار رحمت پروردگار رفت،با آنکه پنجسال آخر زندگانی را در حکومت‌بر جهان اسلام بسر برده بود،فرزندش حسن (ع) در نخستین خطبه خود او را چنین ستود:«مردم!دوش مردی بجوار خدا رفت که از پیشینیان کسی بر او سبقت نگرفت و از پسینیان کسی بپای او نخواهد رسید.چون پیغمبر او را به ماموریتی می‌فرستاد جبرئیل از سوی راست و میکائیل از سوی چپ او را نگهبان بودند تا پیروز برگردد.آنچه از او بجا مانده هفتصد درم است این سند نوشته ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری و از قدیم‌ترین اسناد تاریخی و مورد استناد همه تاریخ نویسان است. ابن عبد ربه اندلسی که در آغاز سده چهارم مرده و کتاب او در پایان سده سوم نوشته شده، مانده از او را سیصد درهم نوشته است (۲۱) . بسیار بی انصافی است که کسی بگمان خود و یا برای گمراه ساختن مردمان ناآگاه،کتابی بنویسد و بخواهد اسلام را از دیدگاه فلسفه بشناساند آنگاه باتکاء ترجمه‌ای غلط از ماخذی متاخر و چند قرن پس از ابن سعد و ابن عبد ربه،علی را سرمایه‌دار زمان خود معرفی کند. این بی انصافان که براهنمائی اندیشه کوتاه بین می‌خواهند هر حادثه‌ای را با تاویل‌های نادرست و دور از ذهن و منطق علمی،بر دریافت‌های غلط خویش منطبق سازند،این رنج مختصر را هم بر خود هموار نمی‌کنند که نخست همه اسناد را بررسی نمایند آنگاه آنرا طبقه‌بندی کنند و سپس با روشی که همه تاریخ نویسان بدان آشنا هستند درست را از نادرست جدا سازند.نمی‌توانند یا نمی‌خواهند خدا می‌داند «و من یضلل الله فماله من هاد» (۲۲) .

پی‌نوشتها: ۱.همگان دیگر کسان را برای خود می‌خواهند جز تو که خود را برای دیگر کسان می‌خواهی. (متنبی.دیوان ص ۱۹۰ ج ۳) . ۲.نگاه کنید به نامه امیر المؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف (نهج البلاغه ص ۵۰ ج ۴) . ۳.کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۳۶۳. ۴.همان کتاب ۳۵۱. ۵.حلیهٔ الاولیاء ج ۲ ص ۷۵. ۶.رک.ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۵ و ابن سعد ج ۸ ص ۲۰۵. ۷.ابن هشام ج ۳ ص ۴۱۴. ۸.حلیهٔ الاولیاء ج ۲ ص ۷۴-۷۵. ۹.فاطمهٔ الزهراء من المهد الی اللحد. ۱۰.ج ۲ ص ۲۰۴. ۱۱.نسب قریش ص ۸۱. ۱۲.ج ۱ ص ۳۴۵. ۱۳.ص ۱۹۸. ۱۴.بحار ج ۴۳ ص ۱۳۱ و رک ص ۲۱ این کتاب. ۱۵.ابن سعد،طبقات ج ۸ ص ۱۴ و رجوع شود به الاصابهٔ ج ۸ ص ۱۵۸ بخش یک و الاخبار الموفقیات ص ۳۷۶. ۱۶.رجوع کنید به تحلیلی از تاریخ اسلام،از نویسنده.ص ۳۹-۵۳. ۱۷.رجوع شود به تحلیلی از تاریخ اسلام نوشته مؤلف ص ۵۵. ۱۸.خلاصه حادثه رجیع اینکه نمایندگانی از طائفه کنانه نزد پیغمبر آمدند،و از او خواستند، کسانی را به قبیله آنان بفرستد تا احکام اسلام را بدیشان بیاموزند پیغمبر شش تن از مسلمانان را همراه آنان کرد،ولی آنان در موضعی بنام رجیع بر این شش تن حمله بردند،چهار تن را کشتند و دو تن دیگر را به مشرکان مکه تسلیم کردند و آن دو تن در آنجا بکین کشتگان قریش در بدر کشته شدند در حادثه بئر معونه سی و هشت تن نمایندگان پیغمبر به شهادت رسیدند. ۱۹.سوره دهر آیات ۸-۱۱. ۲۰.الطبقات ج ۳ ص ۲۶. ۲۱.العقد الفرید ج ۵ ص ۱۰۳. ۲۲.الرعد:۳۳.

ولادت‌امام‌حسن(ع)

«ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله (قرآن کریم)رمضان سال سوم هجرت می‌رسد، ولادت فرزندش حسن (ع) خاطره شیرین پیروزیهای جنگ بدر را که در رمضان سال پیش رخ داد شیرین‌تر می‌سازد.اما روزهائی چند پس از این ولادت فرخنده،گرد اندوه شهر را می‌پوشاند.مکه و مدینه بار دیگر مقابل هم ایستاده‌اند.قریش و ابو سفیان که نمی‌توانسته‌اند شکست‌خود را در نبرد بدر تحمل کنند،با سپاهی گرداگرد مدینه را فرا گرفتند.این بار بر خلاف سال گذشته مکه ضربه‌ای کاری به یثرب می‌زند،چرا؟چون در جنگ بدر تمام توجه مسلمانان بخدا بود،لیکن در جنگ احد دسته‌ای از سپاهیان،خدا را فراموش کردند و بدنیا رو آوردند.گفته پیغمبر را کار نبستند،و در پی غنیمت رفتند و دشمن در کمینگاه به مسلمانان حمله برد،دسته‌ای هم که با عبد الله بن ابی بودند،پیش از نبرد،میدان کارزار را رها کرده بخانه‌های خود بازگشتند.عبد الله از روز آمدن پیغمبر به مدینه از او دل خوش نداشت.چرا؟ چون

مردم شهر می‌خواستند او را به ریاست‌برگزینند.پس از آنکه بآرزوی خود نرسید،پیوسته با پیغمبر به دو روئی رفتار می‌کرد.در شورای جنگی احد نیز نظر او که گرفتن حالت دفاعی در داخل شهر بود پذیرفته نشد بهر حال دسته‌ای در این جنگ بی‌خانمان و خانمان‌هایی بی سرپرست می‌شوند.زنان بی‌شوهر،فرزندان بی‌پدر می‌گردند.حمزه عموی پیغمبر (ص) سردار دلیر مسلمانان و هفتاد و چهار تن نو مسلمان دیگر به شهادت می‌رسند.این رقم چندان درشت و چشمگیر نیست.اما برای مدینه نو مسلمان و برای مسلمانانی که میان دو گروه متشکل یهود و منافقان زندگی می‌کنند ضایعه‌ای به بار آورده است،چندان دلخراش که خدای بزرگ ضمن آیاتی آنان را تسلیت می‌دهد. «ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلك الایام نداولها بین الناس...و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رایتموه و انتم تنظرون (۱) .» (آل عمران ۱۴۰-۱۴۳) به زهرا خبر می‌دهند پدرش در جنگ آسیب دیده است.سنگی به چهره او رسیده و چهره‌اش را خونین ساخته است.با دسته‌ای از زنان برمی‌خیزد.آب و خوردنی بر پشت‌خود بر می‌دارند، به رزمگاه می‌روند.زنان،مجروحان را آب می‌دهند و زخم‌های آنها را می‌بندند و فاطمه جراحت پدر را شست و شو می‌دهند. (۲) خون بند نمی‌آید.پاره بوریائی را می‌سوزاند و خاکستر آن را بر زخم می‌نهد.تا جریان خون قطع شود. (۳) شهادت این مسلمانان با ایمان و نیز شهادت حمزه بر پیغمبر و بر کسان او و بر دختر او و بر همه مسلمانان سخت گران افتاد.واقدی نوشته است پیغمبر در مصیبت‌حمزه گریان شد و زهرا هم گریست (۴) .چون پیغمبر (ص) از رزمگاه برگشت و به طائفه بنی عبد الاشهل گذشت،بانگ شیون آنان را شنید و گفت:اما بر حمزه کسی نمی‌گرید (۵) معنی این سخن این بود که جای ناله و شیون نیست،گریه موجب شادی دشمن است و گرنه من هم باید بر عمویم حمزه گریان باشم.مردم مدینه چنین دانستند که پیغمبر از اینکه عمویش نوحه‌گر ندارد آزرده است.از این رو به ماتم داری حمزه برخاستند (۶) و چون پیغمبر شنید که آنان چنین می‌کنند گفت:از آن سخن چنین قصدی نداشتم و آنان را سخت از نوحه‌گری منع فرمود (۷) . شهادت بیش از هفتاد تن سرباز پاکدل همه مسلمانان را آزرده ساخت،اما سرزنش دشمنان (یهودیان،منافقان) دردآورتر بود.یهودیان زبان درازی را آغاز کردند.و مسلمانان را سرزنش می‌نمودند که پیشوای شما اگر پیغمبر بود نباید شکستی چنین بر او وارد شود.منافقان هم می‌کوشیدند تا قبیله‌ها را از پیغمبر جدا کنند.رسول خدا با قرائت آیات قرآنی از یکسو و با دلجویی از بازماندگان شهیدان از سوی دیگر،اثر این نفاق افکنی را می‌زدود.گاهگاه به خوابگاه شهیدان می‌رفت و برای آنان از خدا آمرزش می‌خواست.دخترش نیز در این دلجوئی پاپپای پدر رفتار می‌کرد. واقدی نویسد:فاطمه (ع) هر دو یا سه روز خود را به احد می‌رساند و بر مزار شهیدان می‌گریست و آنانرا دعا می‌کرد (۸) .

پی‌نوشتها: ۱.اگر جراحتی بشما رسید بآنان هم مانند آن رسید.روزگار چنین است آنرا از دست این بدست آن می‌دهیم.پیش از این جنگ در آرزوی شهادت بودید.حال شهادت را که در انتظارش بودید دیدید. ۲.مغازی ص ۲۴۹.و رجوع کنید به انساب الاشراف ص ۳۲۴.واقدی شمار زنان را چهارده تن نوشته است. ۳.مغازی ص ۲۵۰. ۴.همان کتاب ص ۲۹۰. ۵.ص ۳۱۵. ۶.ص ۳۱۷. ۷.ص ۳۱۷. ۸.ص ۳۱۳.

ولادت امام حسین(ع)

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة (۱) اندک اندک خاطره تلخ جنگ احد فراموش می‌شود.خانه‌های درهم ریخته از نو سر و سامان می‌گیرد و زنان بی‌سرپرست‌بخانه شوی می‌روند.حمله‌های تعرضی بر فرصت جویان آغاز می‌گردد.دسته‌های اعزامی بخارج مدینه،به پیروزی می‌رسند. در شعبان سال چهارم،ولادت حسین (ع) گرمی تازه‌ای بخانه علی می‌دهد و پس از این دو فرزند زینب،ام کلثوم و محسن. بلاذری نوشته است نخست‌حسن را حرب نامیدند،اما پیغمبر فرمود نام او حسن است،سپس حسین و محسن را هر یک حرب نام گذاردند،لیکن پیغمبر فرمود می‌خواهم بنام فرزندان هارون باشند (۲) .اما در روایات اهل بیت آمده است که علی و فاطمه نامگذاری فرزندان خود را بدانحضرت وا گذاشتند و او آنانرا بدین نامها:حسن و حسین و محسن نامید. (۳) بتدریج

وضع مالی مسلمانان تنگدست هم سر و صورتی گرفت.قبیله‌هائی که پس از شکست احد از پیغمبر جدا شده بودند،چون مقاومت مسلمانان و پیروزی‌های بعدی آنانرا دیدند،دو باره از مکه بریدند و رو به مدینه آوردند و یا لا اقل نسبت‌به مکه حالت‌بی طرفی گرفتند. غنیمت‌های جنگی مختصر گشایشی در کارها پدید آورد.اما خانه دختر پیغمبر همچنان تهی و بی‌پیرایه بود علی و زهرا زهد،قناعت،ایثار و حتی گرسنگی را شعار خود کرده بودند. ابن شهر آشوب می‌نویسد:روزی علی فاطمه را گفت‌خوردنی چیزی داری؟ -نه بخدا سوگند دو روز است که خود و فرزندانم حسن و حسین گرسنه‌ایم! -چرا بمن نگفتی؟ -از خدا شرم کردم چیزی از تو بخواهم که توانائی آماده کردن آنرا نداشته باشی. علی از خانه بیرون می‌رود.دیناری وام می گیرد.روزی گرم است.آفتاب سوزان همه جا را گرفته در آن هوای گرم مقداد پسر اسود را با حالتی آشفته می‌بیند. -مقداد چه شده است؟چرا در این هوای گرم بیرون از خانه ایستاده‌ای؟ -مرا از پاسخ دادن معذور بدار! -نمی‌شود باید مرا خبر دهی! -حال که چنین است،بدان که گرسنگی مرا از خانه بیرون کشانده است.دیگر نمی‌توانستم گریه فرزندانم را تحمل کنم. -بخدا من نیز برای همین از خانه بیرون آمدم.این دینار را وام گرفته‌ام.اما تو را بر خود مقدم می‌شمارم.آن پول را به مقداد می‌دهد (۴) . در این مساوات دختر پیغمبر هم سهیم بود.بلکه گاه سهم بیشتری را بعهده می گرفت.یک روز و دو روز و یا سه روز خود و فرزندان او گرسنه بسر می‌بردند.فاطمه شوهر را آگاه نمی کرد،چون علی مطلع می‌شد می‌پرسید چرا بمن نگفتی بچه‌ها گرسنه هستند؟ -پدرم فرموده است،چیزی از علی مخواه مگر آنکه او خود برای تو آماده کند. (۵) در روایت ابن شهر آشوب است که گفت: از خدا حیا می کنم چیزی از تو بخواهم که بر فراهم آوردن آن توانائی نداشته باشی (۶) . ابو نعیم اصفهانی که از علمای سنت و جماعت است و در چهار صد و سی هجری در گذشته و کتابی در وصف گزیدگان خدا بنام حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء در چند مجلد نوشته فصلی را به فاطمه (ع) اختصاص داده است.در ضمن این فصل باسناد خود از عمران بن حصین چنین می‌نویسد.روزی پیغمبر به من گفت: -با من بدیدن فاطمه نمی‌آئی؟ -چرا.و با هم بخانه فاطمه رفتیم.پیغمبر رخصت‌خواست و دخترش اجازت داد. -با کسی که همراه من است داخل شوم؟ -پدر بخدا جز عبائی ندارم. -دخترم خودت را با آن عبا چنین و چنان بپوش (دستور پوشیدن داد) . -سربند ندارم!پیغمبر چادر کهنه‌ای را که بر دوش داشت پیش او افکند و گفت: -با این چادر سرت را بپوش. -با هم بدرون حجره رفتیم. -دخترم چطوری؟ -درد می کشم بعلاوه گرسنه هم هستم. -راضی نیستی که سیده زنان جهان باشی؟ -پدر مریم دختر عمران؟مگر او سیده زنان نیست؟ -او سیده زنان عصر خود بود،تو سیده همه زنانی و شوهرت در دنیا و آخرت بزرگ است. (۷) این عمران که پیغمبر را تا خانه زهرا (ع) همراهی کرده و شاهد این ماجرا بوده،از تیره خزاعه و از کسانی است که پس از جنگ خیبر مسلمان شد (۸) از روایت وی نکته بسیار مهمی دانسته می‌شود،و آن اینکه در این ملاقات که احتمالا ـ پس از فتح مکه و یا اندکی پیش از آنست،و وضع اقتصادی مسلمانان تا حدی بهتر از پیش شده بود،باز خانواده پیغمبر در سختی بسر می‌برده‌اند،تا آنجا که دختر او برای پوشیدن خود جز عبائی ندارد و با پارچه‌ای که پدرش بدو می‌دهد سر خود را می‌پوشاند. ابو نعیم در آغاز فصلی که برای ترجمه دختر پیغمبر (ص) گشوده است،زهرا (ع) را چنین می‌شناساند: «زشتی و آفت‌های این جهانرا دید و خود را از دنیا و آنچه در آنست‌برید» (۹) روزی سلمان بخانه دختر پیغمبر می‌رود.فاطمه (ع) چادری بر سر دارد که از چند جا پینه خورده است.سلمان بتعجب در آن چادر می‌نگرد و اندوهگین می‌شود.چرا باید چنین باشد؟ مگر او دختر پیشوای عرب و زن پسر عموی رهبر مسلمانان نیست؟سلمان حق دارد،نزد خود چنین بیندیشد.او زندگانی اشراف زاده‌های ایران و شکوه و جلال چشمگیر آنان را دیده است. چون فاطمه (ع) بدیدن پدر می‌رود می گوید: -پدر!سلمان از چادر وصله خورده من تعجب کرد.بخدا پنجسال است من در خانه علی بسر می‌برم تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علف می‌خورانیم و شب روی آن می‌خوابیم (۱۰) . او نه تنها در پوشاک و خوراک به حد اقل قناعت می کرد و بر خود سخت می گرفت کارهای خانه را نیز بعهده دیگری نمی گذاشت.از کشیدن آب تا روفتن خانه،دستاس کردن ذرت یا گندم،نگاهداری کودک،همه را خود بعهده می گرفت.گاه با یکدست دستاس می کرد و با دست

دیگری طفلش را می‌خواباند. ابن سعد به سند خود از علی (ع) روایت کند:روزی که زهرا را بزنی گرفتم فرش ما پوست گوسفندی بود که شب بر آن می‌خوابیـدیم و روز شتر آبکش خود را بر آن علف می‌خورانـدیم و جز این شتر خـدمتگزاری نـداشتیم (۱۱) . با این همه خویشتن‌داری و زهـد روزی پیغمبر بخانه او می‌رود گردنبنـدی را که علی از سـهم خـود (فیء) خریـده بـود در گردن او می‌بینـد می‌گویـد:دخترم فریفته شدی که مردم می‌گویند دختر محمد هستی!و لباس جباران بپوشـی.فاطمه گردن بند را فروخت و با بهای آن بنده‌ای را آزاد کرد (۱۲) . علی به مردی از بنی سعد می‌گوید:می‌خواهی داستانی از خود و فاطمه را برای تو بگویم: فاطمه محبوب‌ترین کس در دیـده پـدر خود بود.او در خـانه من چنـدان با مشک آب کشـید،که بنـد مشک در سـینه وی جای گـذاشت.و چندان دستاس کرد که کف دست او پینه بست.و چندان خانه را روفت که جامه‌اش رنگ خاک گرفت (۱۳) و چندان... روزی بدو گفتم چه می‌شود که از پـدرت خادمی بخواهی تا انـدکی در بر داشـتن بار سـنگین زنـدگی تو را یاری دهـد؟زهرا نزد پدر رفت اما شرمش آمد از او چیزی بخواهد.پیغمبر (ص) دانست دخترش برای کاری نزد او آمده است.بامداد دیگر بخانه ما آمد.سلام کرد و ما خاموش ماندیم عادت او چنین بود که سه بار سـلام می‌گفت و اگر رخصت ورود نمی‌یافت‌برمی‌گشت.ما سلام او را پاسخ گفتیم و از وی خواستیم تا به خانه در آید،بخانه آمد و نزد ما نشـست و گفت: -فاطمه!دیروز از پدرت چه می‌خواستی؟من ترسیدم شاید وی آنچه را از او خواسـته‌ام نگوید. گفتم داسـتان فاطمه این است،و او از سـختی کار خانه رنج می‌برد،و این رنج‌بر جسم او اثر گذاشـته است.از او خواسـتم نزد تو آیـد و خـدمتکاری برای خود بخواهـد.گفت آیـا چیزی بشـما نیاموزم که از خـدمتگزار بهتر است؟ چون بجامه خواب رفتید سـی و سه بار خدا را تسبیح،و سـی و سه بار حمد و سـی و سه بار تکبیر بگویید (۱۴) . فاطمه سر از جامه خواب بیرون کرد و سه بـار گفت از خـدا و رسول راضـی گشـتم (۱۵) . ابن سـعد در کتـاب خود نوشـته است پس از آنکه فـاطمه از پـدر درخواست‌خـدمتکار کرد،در پاسخ گفت‌بخدا قسم در حالیکه اصـحاب صـفه (۱۶) در گرسـنگی بسـر می‌برند من خدمتکاری بشما نخواهم داد (۱۷) صـدوق در امالی نویسـد:که پیغمبر چون از سـفری باز می‌گشت خست‌بدیـدار فاطمه می‌رفت و مدتی دراز نزد او می‌نشـست.در یکی از سـفرهای پیغمبر،زهرا دسـتبندی از نقره و گردن بند و گوشواره‌ای برای خود فراهم آورده و پرده‌ای بدر خانه آویخته بود.پـدرش به عـادت همیشـگی بخـانه وی رفت و پس از توقفی کوتاه ناخرسـندانه بیرون آمـد و روی به مسـجد نهاد.طولی نکشـید که فرسـتاده فاطمه با دسـتبند و گوشواره‌ها و پرده نزد پیغمبر آمـد و گفت:دخترت می‌گویـد این زیورها را بفروش و در راه خـدا صـرف کن.پیغمبر گفت:پدرش فدای او باد آنچه باید بکند کرد.دنیا برای محمد و آل محمد نیست (۱۸) . پدرش چون چنین صفات عالی انسانی را در او میدید و تربیت اسـلامی را در کردار و رفتار و گفتار او مشاهده می‌کرد خوشـحال می‌شد.او را می‌ستود و درباره او دعای خیر می‌گفت و برای اینکه منزلت و رتبت او را به مسلمانان نشان دهد می‌گفت:«فاطمه پاره تن من است کسی که او را بیآزارد مرا آزرده است (۱۹) و گاه شدت محبت‌خود را بدو،با برخاستن و بوسه بر سر و دست او زدن نشان می‌داد (۲۰) .چون از سـفری برمی‌گشت نخست دو رکعت نماز در مسـجد می‌خواند،و بدیدن فاطمه می‌رفت‌سپس از زنان خود دیدن می‌کرد (۲۱) اما برای آنکه دیگران بدانند سرچشـمه این محبت تنها عطوفت پدری نیست،و او فاطمه را بخاطر دارا بودن صفاتی که از زنی والا مقام چون او انتظـار می‌رود دوست می‌دارد،آنجـا که بایـد،وی را به وظیفه سـنگینی که بر عهـده دارد متوجه می‌سـاخت و پاداش او را به لطف پروردگار و رسـیدن به نعمت‌های آن جهان حوالت می‌فرمود. روزی بدیـدن او آمد چون دخترش را دید با یکدست دسـتاس می‌کنـد و بـا دست دیگر فرزنـدش را شیر می‌دهـد گفت دخترم تلخی دنیا را بچش تا در آخرت شـیرین کام باشـی.زهرا در پاسـخ می‌گفت: -خـدا را بر نعمت‌های او سپاس می‌گویم.و پـدرش می‌گویـد خـدا به من وعـده داده است که مرا چنـدان عطا بخشـد که خشنود شوم: (۲۲) پدرش انجام کارهای درون خانه را بعهده او گذاشت و کارهای بیرون از خانه را بعهده شوهرش.

پی‌نوشتها: ۱.و در عین تنگـدستی، (دیگران) را بر خود برمی‌گزینند (الحشـر:۹) . ۲.انساب الاشراف ص ۴۰۴ و فاطمـهٔ الزهرا ص ۴. ۳.رجوع شود به ارشاد مفیـد ج ۲ ص ۳ و ص ۲۴. ۴.کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۴۶۹ (تا پایان حـدیث) . ۵.بحار ج ۴۳ ص ۳۱ از تفسیر

عیاشی. ۶.مناقب ج ۱ ص ۴۶۹. ۷.حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۴۲ و رجوع به بحار ج ۴۳ ص ۳۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۳ و الاستیعاب ص ۷۵ شود. ۸.رجوع شود به الاصابه ج ۵ ص ۲۶.و الاعلام زرکلی ج ۵ ص ۲۳۲. ۹.حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء ج ۲ ص ۳۹. ۱۰.بحار ج ۸۸. ۱۱.طبقات ج ۸ ص ۱۴. ۱۲.بحار ج ۴۳ ص ۲۷. ۱۳.مسند احمد ج ۲ ص ۳۲۹. ۱۴.درباره تسبیحات و شمار آن در جای دیگر بحث‌شده است. ۱۵.بحار ص ۸۲ و رجوع به مسند احمد ج ۲ ص ۳۹ و ۱۰۵ شود. ۱۶.طبقات ج ۸ ص ۱۶. ۱۷.اصحاب صفه،یا اصحاب الصفة،گروهی از مسلمانان سابق در اسلام و یاران گزیده پیغمبر بودند.چون:سلمان،ابو ذر،عمار یاسر،بلال که در سایه‌پوشی از مسجد می‌خفتند و در نهایت عسرت بسر می‌بردند. ۱۸.بحار ج ۴۳ ص ۲۰ و نگاه کنید به مناقب ج ۲ ص ۴۷۱ و رجوع کنید به مسند احمد حدیث ۴۷۲۷. ۱۹.بحار ص ۸۱ و بلاذری ص ۴۰۳ و صحیح بخاری باب فضائل اصحاب النبی ج ۵ ص ۲۶ و مآخذ دیگر. ۲۰.مناقب ج ۳ ص ۳۳۳ و مآخذ دیگر. ۲۱.الاستیعاب ص ۷۵۰. ۲۲.تفسیر مجمع البیان ج ۵ ص ۵۰۵.

آیا بین زن و شوهر کدورتی روی داده

«فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا» (۱) در روایت‌های شیعی و سنی به چند حدیث‌برمی‌خوریم.این حدیث‌ها نشان می‌دهد که گاهی میان فاطمه و شوهرش کدورتی پدید می‌گشته است،تا آنجا که برای داوری نزد پیغمبر می‌رفته‌اند. ابن سعد نوشته است روزی علی (ع) به فاطمه تندی کرد (۲) زهرا گفت‌بخدا شکایت تو را به پیغمبر خواهم کرد.سپس براه افتاد و علی (ع) نیز بدنبال او بخانه پیغمبر رفت و جائی ایستاد که آواز زهرا (ع) را می‌شنید.زهرا از خشونت و سختگیری علی بر خود،به پدر شکایت کرد. پیغمبر در پاسخ او گفت: «دخترکم!زن نباید انتظار داشته باشد،کاری را که شوهرش می‌خواهد انجام ندهد،و با نافرمانی او،شوهر خاموش بماند». علی (ع) گوید:من به زهرا گفتم بخدا پس از این چیزی که ترا ناخوش آید نخواهم کرد (۳) .ابن حجر نوشته است: میان علی (ع) و فاطمه (ع) گفتگوئی شد.پیغمبر برای اصلاح بخانه ایشان رفت و برون آمد بدو گفتند با چهره‌ای گرفته بخانه آنان رفتی و با چهره‌ای شادمان بیرون آمدی؟فرمود میان دو کس را که دوسترین مردمان نزد من بودند آشتی دادم (۴) . در مقابل این دسته روایت‌ها،علی بن عیسی اربلی از گفته علی علیه السلام چنین نویسد: پیغمبر شب عروسی زهرا بمن گفت‌با همسرت به لطف و مدارا رفتار کن!که او پاره تن من است. هر که او را بیازارد مرا آزرده است.سپس فرمود شما را بخدا می‌سپارم.بخدا سوگند تا فاطمه زنده بود او را بخشم نیاوردم.او نیز کاری نکرد که مرا به خشم آرد.هر گاه باو می‌نگریستم غم و اندوه من بر طرف می‌شد (۵) . هر چند بسیار طبیعی است که بین صمیمی‌ترین دوستان گاهگاه کدورتی پیش آید،اما از نظر اعتقادات شیعی علی علیه السلام و فاطمه (ع) دارای مقام عصمت‌اند،و نسبت اختلاف بین آنان،آنهم تا بدان درجه که کار بداوری پیغمبر بکشد با چنان مقام سازگار نخواهد بود. برای همین است که مجلسی از گفته صدوق نویسد: که این خبر نزد من درست نیست،چه روش آنان با یکدیگر چنان نبوده است که میان ایشان رنجشی رخ دهد تا نیاز به میانجی افتد (۶) . و از جمله روی دادهائی که نوشته‌اند فاطمه (ع) را از علی رنجاند،داستان خواستگاری علی از جویریه دختر ابو جهل است.این رویداد از گفته مسور بن مخرمه چنین آمده: علی (ع) از دختر ابو جهل خواستگاری کرد.فاطمه (ع) شنید و نزد پیغمبر (ص) رفت و گفت کسان تو می‌پندارند تو جانب دختران خود را رعایت نمی‌کنی (۷) علی از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است! رسول الله برخاست،و به مسجد آمد و چون از تشهد فارغ شد،شنیدم که می‌گفت:دختر خود را به ابو العاص بن ربیع دادم و با من براستی رفتار کرد.فاطمه پاره تن من است آنچه او را ناخوش آید دوست نمی‌دارم.بخدا سوگند دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا نزدیک کس جمع نخواهد شد و علی ترک خواستگاری کرد (۸) .این روایت که جز مسلم و بخاری یک دو تن دیگر آنرا در کتاب خود آورده‌اند بی‌گمان دروغ است.چه گذشته از ضعف سند الفاظ حدیث مضمون آنرا تکذیب می‌کند. نخست آنکه می‌گوید پیغمبر گفت ابو العاص بن ربیع بمن راست گفت.مفهوم مخالف جمله اینست که علی (العیاذ بالله) بمن دروغ گفته،در صورتیکه قبلا هیچگونه گفتگوئی با علی بمیان نیامده و علی (ع) در

ضمن عقد فاطمه (ع) تعهدی به پیغمبر نسپرده بود تا خلاف آن پدید شود. دوم اینکه می گوید:دختر رسول خدا با دختر دشمن او نزد یک کس جمع نخواهد شد.ظاهر عبارت اینست که هنگام گله رسول خدا،ابو جهل زنده بوده است.در صورتیکه ابو جهل در رمضان سال دوم هجری در جنگ بدر کشته شد و تولد مسور چنانکه خواهیم نوشت در ذو الحجه سال دوم است. و اگر بگوئیم این حادثه پس از کشته شدن ابو جهل و در سال‌های پس از جنگ بدر بوده است،عبارت دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک کس جمع نخواهد شد»معنی نخواهد داشت.چه شرک ابو جهل که سالها پیش به کیفر خود رسیده از نظر فقه اسلام تاثیری در سرنوشت دختر او ندارد.سوم حادثه‌ای چنین مهم که پیغمبر شکوه از آن را در مسجد و در جمع اصحاب خود بیان می‌دارد باید از طریق‌های متعدد نقل شود و به حد تواتر و یا لا اقل شیوع رسد،نه آنکه راوی آن تنها مسور بن مخرمه باشد. چهارم مسور بن مخرمه دو سال پس از هجرت پیغمبر بمدینه،در مکه متولد شد.پس از ذو الحجه سال هشتم با پدر خود به مدینه آمد و هنگام رحلت رسول اکرم هشت‌ساله بود.در ربیع الاول سال شصت و چهارم هجری در محاصره مکه از جانب حصین بن نمیر،بر اثر سنگی که از منجنیق بدو رسید در گذشت (۹) ابن حجر نیز ولادت او را دو سال پس از هجرت نوشته است و گوید جمله بر این سخن متفقند.سپس در باره حدیث او که گوید«از پیغمبر شنیدم حالیکه محتلم بودم نویسد که بعقیده بعضی این صیغه از ماده حلم بکسر حاء است‌یعنی عاقل بودم و حدیث را ضبط می کردم (۱۰) .و منافاتی با کودک بودن او ندارد. و نیز داستانی را که در باره برداشتن سنگ و افتادن شلوار وی از او آورده‌اند،نشان می‌دهد که وی در زندگانی پیغمبر کودکی بوده و طاقت‌برداشتن سنگ را نداشته است.بنابر این نقل وی در مورد روایت‌خواستگاری علی (ع) از دختر ابو جهل خالی از اعتبار است. آنچه بر این جمله باید افزود این است که علمای پیشین هنگام بررسی اخبار بیشتر به نقل روایت و کمتر به نقد آن از نظر درایت پرداخته‌اند.و اگر به نقد حدیث پرداخته‌اند از نجهت‌بوده است که بدانند گذشتگان،این راویان را براستگوئی و درست کرداری ستوده‌اند یا نه.اگر راستگو شناخته باشند آنچه را روایت کرده‌اند پذیرفته‌اند.اما یک نکته را نباید نادانسته گذاشت و آن اینکه کسی یا کسانی که حدیث‌هائی بر می‌سازند و میان مردمان شایع می کنند. همه جانب‌ها را رعایت می کنند.تا چنان باشد که بتوان پذیرفت.اینجاست که جز از توجه به علم الحدیث‌باید،قرینه‌های خارجی را نیز از نظر دور نداشت.این داستان حدیث‌سازی از ربع دوم قرن اول هجری آغاز شد،و تا نزدیک دو قرن ادامه داشت. در طول هفتاد سال حکومت اموی و در فاصله بیش از صد سال از حکومت عباسی (یعنی تا دوره ثبت و ضبط اسناد در کتابها) دشمنان علی (ع) تا آنجا که توانستند در نکوهش او، حدیث‌ساختند.طبیعی است که حدیث‌هائی هم جعل کنند تا نشان دهد مردم نه تنها در بیرون خانه از علی ناخشنود بودند،نزدیکترین کسان وی درون خانه هم از او رضایت نداشت. هر چند بر فرض درست‌بودن این حدیث‌ها منقصتی،در آن نمی‌بینیم.آنها هم انسان‌اند و هر انسان در حالتهای مختلف بسر می‌برد. این حدیث‌های ساختگی چنانکه نوشتیم در کتاب محدثان ساده‌دل نوشته می‌شود و از آن کتابها به کتابهای کسانی منتقل می‌شود که به گمان خود می‌خواهند تاریخ اسلام را از دیدگاه علمی بنویسند بنابر این طبیعی است که در کتاب امیل دورمنگام بخوانیم:علی پس از مشاجره با فاطمه پناه به مسجد می‌برد و در آنجا می‌خوابید.پسر عمویش به سر وقت او می‌رفت.او را اندرز می گفت و با زنش آشتی می‌داد (۱۱) . بهر حال اینها سندهائی است که دستاویز اینگونه تاریخ نویسان شده است و چنانکه نوشتیم پایه‌ای استوار ندارد.هر چند بر فرض درست‌بودن بعض این روایت‌ها باز هم نقار زود گذر زن و شوهر طبیعی آدمی است و گردی بر دامن مکارم اخلاق آن بزرگواران نمی‌افشاند.

پی‌نوشتها: ۱.بقره:۱۰. ۲.کان فی علی علی فاطمهٔ شدهٔ. ۳.طبقات ج ۳ ص ۱۶. ۴.الاصابه ج ۸ ص ۱۶۰.و رجوع شود به بحار ص ۱۴۶. ۵.کشف الغمه ج ۱ ص ۳۶۳.بحار ص ۱۳۳-۱۳۴ ج ۴۳. ۶.بحار ص ۱۴۶-۱۴۷. ۷.برای دخترانت‌به غضب نمی‌آیی (ترجمه تحت اللفظی) . ۸.صحیح بخاری ج ۵ باب ذکر اصهار النبی ص ۲۸ و نیز نگاه کنید به نسب قریش ص ۳۱۲ و الاصابه ص ۴۳ جزء هشتم و ص ۷۳ جزء ۵. ۹.الاستیعاب ص ۲۶۱ ج ۱. ۱۰.الاصابه ص ۹۹ جزء ششم. ۱۱.حیات محمد. (ترجمه عربی) ص ۱۹۹.الغدیر

ج ۳ ص ۱۷.

عبادت دختر پیغمبر

«و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما» (۱) دختر پیغمبر همچنانکه در زندگی زناشوئی نمونه بود،در اطاعت پروردگار نیز نمونه بود.هر چند که زندگانی زناشوئی چون بر اساس پرهیزگاری و سازش باشد خود طاعت‌خداست. مقصودم از طاعت پروردگار،نماز بردن و روی بدرگاه خدا آوردنست.هنگامی که از کارهای خانه فراغت می‌یافت‌به عبادت می‌پرداخت،به نماز،تضرع،و دعا بدرگاه خدا،دعا برای دیگران نه برای خود. امام صادق از پدران خویش از حسن بن علی روایت کند: مادرم شبهای جمعه را تا بامداد در محراب عبادت می‌ایستاد و چون دست‌بدعا برمی‌داشت مردان و زنان با ایمان را دعا می‌کرد،اما درباره خود چیزی نمی‌گفت.روزی بدو گفتم: -مادر!چرا برای خود نیز مانند دیگران دعای خیر نمی‌کنی؟گفت: -فرزندم همسایه مقدم است (۲) . تسبیح‌هائی که بنام تسبیحات فاطمه (ع) شهرت یافته و در کتاب‌های معتبر شیعه و سنی و دیگر اسناد روایت‌شده (۳) نزد همه معروف است.و آنانکه خود را ملزم به سنت می‌دانند،این تسبیح‌ها را پس از هر نماز می‌خوانند:«سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله (۴) . نیز سید بن طاوس در اقبال دعاهائی از او روایت کرده است که پس از نمازهای ظهر،عصر، مغرب،عشا و نماز بامداد بطور مرتب می‌خوانده است.همچنین دعاهای دیگری نیز از او نقل شده است که در مورد پاره‌ای گرفتاری‌ها خوانده می‌شود.کسانی که خود را موظف به خواندن ادعیه و ادای مستحبات می‌دانند،بدین دعاها آشنائی دارند.

پی‌نوشتها: ۱.و آنانکه برای پروردگارشان،در سجده و بر پا،شب زنده‌داری می‌کنند. (الفرقان:۶۴) . ۲.کشف الغمهٔ ۱ ص ۴۶۸. ۳.بحار ص ۸۲ و رجوع به مسند احمد ج ۲ ص ۳۹ و ۱۰۵ شود. ۴.در بعض روایات،شمار این تسبیحات بصورت دیگر آمده.آنچه نوشته شد فتوای مشهور است.

فدک‌دراختیارپیغمبر

«و آت ذا القربی حقه (۱) » جنگ احزاب آخرین تلاش مکه برابر مدینه و برابر دین خدا و حکومت اسلام بود.ابو سفیان با کوشش فراوان توانست قبیله‌های پراکنده و حتی یهودیان را با خود همراه سازد.ده هزار تن سپاهی گرد مدینه را فرا گرفت.شمار مسلمانان برابر نیروی دشمن اندک بوده است،اما آنجا که قدرت ایمان بکار رود،لشکر شیطان خواهد گریخت.مهاجمان بدون آنکه اندک توفیقی یابند به سوی مکه عقب‌نشینی کردند. تقریبا برای قریش مسلم شد که نیروی اسلام نابود شدنی نیست،اما ابو سفیان و یک دو تن بازرگان دیگر که خویش را در آستانه ورشکستگی می‌دیدند بخود وعده می‌دادند که این شکست را سال دیگر جبران کنند. پس از آنکه مهاجمان مدینه را رها کردند پیغمبر به سر وقت عهدشکنان رفت-یهودیان بنی قریظه-آنان هم کیفر پیمان شکنی با مسلمانان و همکاری با قریش را دیدند (۲) .سال بعد پیغمبر (ص) با هزار و پانصد تن از مسلمانان عازم مکه گشت.قریش در سرزمینهای نزدیک به حرم سر راه را بر وی گرفتند و او را از رفتن به مکه باز داشتند.گفتگو در گرفت و سرانجام معاهده‌ای بین دو طرف بسته شد.که پیغمبر (ص) این سال بمکه نرود،لیکن سال دیگر شهر مکه را سه روز در اختیار او و پیروان او قرار دهند تا خانه را زیارت کنند.تنی چند از یاران پیغمبر که تنها ظاهر کار را می‌دیدند،آزرده شدند و بر آشفتند،چون اهمیت این عهدنامه که قرآن کریم آنرا فتح آشکارا خوانده است در آنروزها از نظر آنان پوشیده بود.اما سیاستمداران قریش دانستند که از این پس مدینه سیادت عرب را بدست‌خواهد گرفت.و قریش باسلام و پیمبر آن زیانی نتوانند رساند،بدین جهت عمرو بن عاص و خالد بن ولید پیش از فتح مکه خود را به مدینه رساندند و مسلمان شدند.چون مشرکان مکه در موضعی که حدیبیه نام داشت،سر راه را بر پیغمبر گرفتند و پیمان آشتی در آنجا بسته شد،این آشتی بنام صلح حدیبیه معروفست. یکسال پس از پیمان صلح حدیبیه،پیغمبر با گروهی

از مسلمانان برای زیارت خانه کعبه رفتند در این سفر مردم این شهر،حشمت پیغمبر و حرمت او را در دیده مسلمانان از نزدیک دیدند. پس از این پیمان بود که سران قبیله‌ها دانستند قریش دیگر دارای چنان قدرت افسانه‌ای نیست.بخصوص که شنیدند آخرین پایگاه مقاومت‌یهودیان (خیبر) هم پس از محاصره چند روزه تسلیم شده‌اند و زمین‌های آنان طبق قانون اسلام میان جنگ جویان تقسیم گردیده است.سال هفتم در تاریخ نظامی اسلام سالی سرنوشت‌ساز است.اثر پیروزی مسلمانان در نبرد خیبر بدیده آنان که مسلمان نبودند از خود پیروزی مهمتر می‌نمود. در نزدیکی خیبر دهکده‌ای آبادان بود که فدک نام داشت.مردم این دهکده همینکه پایان کار قلعه‌های خیبر را دیدند،با پیغمبر آشتی کردند که نیمی از این دهکده از آن او باشد،و آنان در مزرعه‌های خود باقی بمانند.مصالحه بدین صورت انجام گرفت (۳) و چون سربازان مسلمان در فتح این دهکده شرکت نداشتند بحکم قرآن (۴) فدک خالصه پیغمبر گردید.رسول خدا (ص) در آمد این زمین را به مستمندان بنی هاشم می‌داد سپس آنرا به دختر خود فاطمه (ع) بخشید. گروهی از محدثان و مفسران ذیل آیه «و آت ذا القربی حقه » (۵) نوشته‌اند چون این آیه نازل شده پیغمبر فدک را به فاطمه بخشید (۶) بموجب پیمان آشتی که میان پیغمبر و قریش در حدیبیه نوشته شد،هر یک از قبیله‌ها آزاد بودند با مدینه باشند یا با مکه.و طبعا هر دو طرف قرارداد و متعهد بودند از هم پیمان‌های خود حمایت کنند.قبیله بکر خود را به قریش و خزاعه خود را به پیغمبر ملحق ساخت.پس از جنگ موته پیغمبر ماه جمادی الاولی و رجب را در مدینه ماند.در این هنگام خبر رسید که تیره‌ای از بنی بکر بر خزاعه حمله برده است،و قریش هم پیمانان خود را یاری کرده‌اند.این پیش آمد عملا-قرار داد حدیبیه را نقض می‌کرد.ابو سفیان دانست قریش با یاری بنو بکر اشتباه بزرگی را مرتکب شده است،بدین رو خود را به مدینه رساند،شاید بتواند پیمان را برای مدتی درازتر تجدید کند.چون به مدینه آمد نخست‌به خانه دختر خود ام حبیبه زن پیغمبر رفت و چون خواست‌بر روی فرش او بنشیند ام حبیبه فرش را بر چید.ابو سفیان گفت: -برای چه چنین کاری کردی؟ -تو کافر ناپاکی و نباید روی فرش پیغمبر بنشینی؟ -دخترم در نبودن من بد خو شده‌ای! سپس نزد ابو بکر و عمر،رفت تا آنان میانجی وی شوند،لیکن از ایشان نیز پاسخ رد شنید. سرانجام به خانه علی (ع) رفت.فاطمه (ع) در خانه حضور داشت و حسن (ع) کودکی بود که پیش او می‌خرامید.نخست از علی خواست تا نزد پیغمبر رود و درباره او سخن گوید.علی گفت پیغمبر تصمیمی را گرفته است و من نمی‌توانم بخلاف اراده او با وی سخنی بگویم. ابو سفیان رو به فاطمه کرد و گفت: -دختر محمد!می‌توانی باین پسرت بگوئی که میان مردم میانجی شود و تا پایان روزگار سید عرب گردد.؟ -زهرا پاسخ داد: -بخدا پسر من بدان حد نرسیده است که در چنین کارها،آنهم بر خلاف رضای پیغمبر مداخله کند (۷) . معنی این سخن این بود که پدرم آنچه می‌کند و می گوید حکم خداست،نه بخواهش نفس و اراده خویش و آنجا که حکم خدا در میان آید،عاطفه پدر و فرزندی نباید دخالتی داشته باشد. ابو سفیان مایوس بمکه بازگشت.

پی‌نوشتها: ۱.حق خویشاوند را بدو ده. (الروم:۳۸) . ۲.رجوع به تحلیلی از تاریخ اسلام بخش یک ص ۷۳ به بعد شود. ۳.یاقوت.معجم البلدان.ذیل فدک. ۴.سوره حشر آیه ۵۹. ۵.سوره روم آیه ۳۸. ۶.در المنشور ج ۴ ص ۱۷۷،تفسیر تبیان ج ۸ ص ۲۲۸ و رجوع به مناقب ج ۱ ص ۴۷۶ شود. ۷.ابن هشام ج ۴ ص ۱۳.و رجوع شود به طبری ج ۳ ص ۲۴-۱۶۲۳

فتح‌مکه

«و قل جاء الحق و زهق الباطل (۱) یکسال از فتح خیبر گذشت.وقت آن رسید که قریش و مکه حشمت اسلام را به بینند.قریش مردانی کار دیده و با بصیرت بودند.اگر بی‌مقاومت تسلیم می‌شدند و مسلمانی را می‌پذیرفتند برای آینده اسلام مایه و عدتی بودند.پیغمبر در ماه رمضان سال هشتم هجرت با سپاهی که شمار آنرا ده هزار تن نوشته‌اند روانه مکه گردید،اما برای آنکه جاسوسان به قریش خبر ندهند،مقصد خود را پوشیده داشت.در مر الظهران،عباس عموی پیغمبر دانست که این سپاه به سر وقت مکه می‌رود.پیش خود پنداشت پیغمبر (ص) که آنهمه از قریش آزار دید، اکنون در پی انتقام است و با در آمدن چنین سپاه انبوه به

مکه،این شهر زیر و زبر خواهد شد. شب هنگام برون خیمه خود در جستجوی کسی بر آمد که حال مردم شهر را از او بپرسند.ابو سفیان را که برای خبرجوئی بیرون آمده بود می‌بینند و حقیقت‌حال را بدو می گوید.او را در پناه خود می گیرد و نزد پیغمبر می‌برد.فردای آن روز لشکر اسلام وارد مکه می‌شود.مسجد الحرام و خانه ابو سفیان پناه جا اعلام می‌شود.مکه سر سخت پس از بیست‌سال جنگ افروزی و کینه توزی تسلیم می گردد. سران قوم از بیم بر خود لرزانند که کیفر آنهمه آزار و کشتار مسلمانان را چگونه خواهند دید، لیکن از پیغمبر رحمت جز مرحمت چه انتظاری می‌توان داشت؟ بروید!همه‌تان را آزاد کردم. از آن روز آن خودخواهان خودبین طلقاء (آزاد شدگان) لقب گرفتند.قریش خوار شد،قدرت مالی و نیروی نظامی مکه که سالها دیده قبیله‌ها را خیره کرده بود در هم شکست.از آن همه هیبت و شکوه جز افسانه و افسونی بر جای نماند. پس از این فتح بود که مهتر هر قبیله کوشید زودتر خود را به مدینه رساند و فرمانبرداری خویش را به محمد (ص) اعلام دارد. در تاریخ اسلام سال نهم هجری را«سنهٔ الوفود» (۲) نامیده‌اند،یعنی سالی که نمایندگان قبیله‌ها برای پذیرفتن اسلام نزد پیغمبر آمدند.در این مدت آن مقدار احکام جزائی،سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که مردم بدان نیازمند بودند،تشریح شده بود.حال باید یکبار دیگر قریش قدرت نیروی مسلمانان را به بینند،نیز باید فریضه حج‌به مردم آموخته شود.و آخرین امتیازهائی که قریش پیش از اسلام بخود داده است از میان برود و مهمتر آنکه تکلیف آینده اسلام روشن گردد.

پی‌نوشتها: ۱.الاسراء: (۸) . ۲.سال آمدن نمایندگان.

حجهٔ‌الوداع

«بلغ ما انزل الیک من ربک (۱) سال دهم هجرت فرا می‌رسد.پیغمبر (ص) با انبوهی از مسلمانان که شمار آنان را بین نود تا یکصد و بیست هزار نوشته‌اند روانه مکه شد.در این زیارت آداب حج را به مردم آموخت.آنچه را بت پرستان از طواف و قربانی و دیگر کارها انجام می‌دادند نسخ فرمود.امتیازهائی را که قریش در این عبادت خاص خود ساخته بود برداشت.به مسلمانان تعلیم داد در خانه خدا تنها باید خدا را عبادت کنند و همه مردم برابر خدا یکسانند و کسی بر دیگری برتری ندارد.ضمن خطبه معروف خود به مردم چنین گفت:مردم!جز خدا را میرستید!همگی فرزندان آدمید و آدم از خاک است.پس هیچیک بر دیگری مزیتی ندارد قریش و جز قریش،مردم!خون و مال شما برای همیشه بر یکدیگر حرامست تا روزی که خدای خود را ملاقات کنید. هنگام بازگشت در منزل حجفه (۲) آنجا که کاروانها از هم جدا می‌شود،آخرین ماموریت‌خود را انجام داد: -مردم!من دو چیز را میان شما می گذارم.اگر این دو را از دست ندهید،هیچگاه گمراه نخواهید شد.این دو چیز کتاب خدا و اهل بیت من است.مردم!من بر هر کس ولایت دارم علی مولای اوست.این داستان را بیش از صد تن از صحابه پیغمبر و صدها دیگر از تابعین و محدثان و علمای بزرگ مذاهب مختلف اسلامی در روایات و در کتاب‌های خود آورده‌اند. اسناد آن به تفصیل در مجلد اول الغدیر و جزء نخست از منهج دوم عبقات الانوار،نوشته میر حامد حسین،و دیگر کتاب‌ها موجود است.نیز در سلسله این کتابها در جای خود،از آن سخن خواهد رفت. پیغمبر از سفر باز می گردد.دیری نمی گذرد که خبری ناگوار بدخترش می‌دهد: -دخترم!جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من می‌خواند و امسال آنرا دو بار بر من خواند. -پدر!معنی این چیست؟ -پندارم امسال آخرین سال زندگانی من است. زهرا تکانی سخت می‌خورد،افسرده می‌شود،اشک در چشمانش حلقه می‌بندد و پدرش گفتار خود را با این جمله تمام می کند: -و تو دخترم!نخستین کس از خاندان من هستی که به پدرت خواهی پیوست.و لبخندی بر لبان زهرا نقش می‌بندد.حاضران سبب آن اشک و لبخند را می‌پرسند ولی زهرا چندی پس از آنروز پاسخ آنرا می‌دهد. (۳) زندگانی پس از مرگ پدر چه اندازه بر او دشوار بود که از شنیدن خبر مرگ خود آن چنان شادمان گشت که لبخند زد؟ آری!زهرا طاقت جدائی پدر را ندارد. گویا در همین روزهاست که پیام خدائی بدو رسیده است:«تو می‌میری دیگر مردمان هم می‌میرند» (۴) «مردم محمد نیز مانند دیگر پیمبرانست که

پیش از او آمدند و رفتند.»به گورستان بقیع می‌رود برای مردگان از خدا آمرزش می‌خواهد.همه اینها نشانه‌هائی است که از حادثه‌ای ناگوار خبر می‌دهد.سرانجام آن روز شوم فرا می‌رسد،و فاجعه دردناك واقع می‌شود.پیغمبر بخانه عایشه می‌رود.از درد سر می‌نالد!او مردی نیست که تسلیم بیماری گردد.دریای پر تلاطمی که بیست و سه سال آرام نداشته است چگونه از جنبش بایستد؟هنوز درس‌هائی مانده است که مردم آنرا نیاموخته‌اند.در حالیکه دستی بگردن فضل بن عباس و دستی بگردن علی بن-ابی طالب (ع) دارد،پای کشان خود را به مسجد می‌رساند.برای شهیدان احد از خدا آمرزش می‌خواهد. سپس چنین می گوید: خدا یکی از بندگان خویش را میان دنیا و آخرت مخیر کرد و او آخرت را بر گزید. لشکر اسامه باید هر چه زودتر به ماموریتی که دارد برود!مردم!اکنون وقتی است که هر کس حقی بر من دارد بگیرد.اگر تازیانه‌ای بر پشت‌یکی از شما زده‌ام برخیزد و پشت مرا تازیانه بزند. من با دشمنی و کینه‌توزی خو نگرفته‌ام.بدانید دوست‌ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد آنرا بگیرد یا مرا حلال کند،تا چون خدا را دیدار کنم خاطرم آسوده باشد. می‌بینم یکبار درخواست کردن کافی نیست.باید چند بار درخواست کنم.از منبر فرود می‌آید نماز ظهر را با مردم می گزارد دوباره به منبر می‌رود.همان تقاضا را مکرر می کند.مردی برمی‌خیزد:ای پیغمبر خدا من سه درهم از تو طلبکارم. -فضل!سه درهم باین مرد بده. -مردم اگر حق کسی پیش کسی است آنرا بدهد.نگوید این برای من رسوائی است.رسوائی این جهان آسان‌تر از رسوائی آن جهان است.مردی برخاست و گفت: -ای پیغمبر خدا من سه درهم در مال خدا خیانت کرده‌ام. -چرا چنین کردی. -بآن نیازمند بودم. -فضل!برخیز و سه درهم از او بگیر!مردم!هر کس گمان دارد حقی بر گردن اوست‌برخیزد و بگوید. -مردی برخاست و گفت: -ای پیغمبر خدا.من دروغگو،بد زبان،بسیار خواب هستم. - پروردگارا.راستگوئی و ایمان نصیب او کن و خواب او را باختیار او بگذارا! مردی دیگر برمی‌خیزد: -ای پیغمبر خدا من مردی دروغگو و منافق هستم.کار زشتی نمانده که نکرده‌ام. عمر بدو می گوید: خود را رسوا کردی،و پیغمبر به عمر می گوید: -پسر خطاب رسوائی دنیا آسان‌تر از رسوائی آخرت است (۵) . از مسجد بخانه باز می گردد در بستر می‌افتد.چگونه چنین چیزی ممکن است؟محمد (ص) و بستر خواب؟.فاطمه پدرش را شب‌ها در حضور پروردگار بر پا دیده است.این شب بیداری و راز و نیاز را خدا از او خواسته بود. قم اللیل الا قلیلا. (۶) باید کمتر بخوابد و بیشتر بایستد.شب برای مردم معمولی مایه آسایش است،نه برای او.مردان سرنوشت‌ساز باید همیشه بر پا بایستند.خانه آسایش آنها این جهان نیست: «تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین.» (۷) مردی چون محمد (ص) شب و روز باید همچون موج در حرکت‌باشد. این ریاضت را تا آنجا بر خود بار کرد که دیگر بار کلام خدا به دلداریش شتافت. ما انزلنا علیك القرآن لتشقی . (۸) چرا این مرد که سرمشق کوشش و نمونه تحرك و جنبش است‌باید چنین در بستر بیفتد؟ همه نگرانند.همه می‌خواهند پیغمبر محبوب آنان مانند همیشه به مسجد آید.با آنان نماز گزارد و آنها را تعلیم دهد و پند بیاموزد.مدینه و مردم آن دهسال است‌با این پیغمبر خو گرفته‌اند.او بود که ریشه خونریزی،دشمنی و کینه‌توزی را از این شهر بر کند.او بود که آنانرا با یکدیگر برادر ساخت.او بود که آنانرا در دیده عرب و مهمتر از همه در چشم قریش و ساکنان مکه ارجمند ساخت.او باید برخیزد و همچنان دست مهربانی خود را بر سر پیر و جوان و کودك این شهر بکشد.

پی‌نوشتها: ۱.آنچه از پروردگارت بتو فرو فرستاده شد بمردم برسان (المائده:۶۷) . ۲.دهی بوده است‌بر چهار منزلی مدینه و میقات گاه مردم مصر و شام بوده است.در اینجا کاروانها از یکدیگر جدا می‌شد و هر یك بسوئی می‌رفت. ۳.طبقات ج ۸ ص ۱۷.طبری ج ۳ ص ۱۱۴.بحار از کشف الغمه ص ۵۱. ۴.الزمر:۳۰. ۵.طبری ج ۴ ص ۱۸۰۱-۱۸۰۳. ۶. (المزمل:۲) ۷. (القصص ۸۳) . ۸. (طه:۲) .

مرگ پیغمبر

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل (۱) ناگهان از درون خانه عایشه شیونی برمی‌خیزد.پیغمبر خدا بدیدار خدا رفت!این

خبر چون صاعقه بر سر مردم فرود می‌آید.پیغمبر مرده است.در آن لحظه‌های پر اضطراب و در میان موج گریه و آه و افسوس ناگهان فریادی سهمگین بگوش می‌رسد: -نه!هرگز!دروغ است!دروغ می گویند!محمد نمرده است!او نمی‌میرد!آنکه چنین سخنی می گوید منافق است!او بدیدار خدا رفت!او چون عیسی مسیح است که بآسمان عروج کرد!او چون موسی بن عمران است که چهل شب در کوه طور بسر برد!بخدا هر کسی بگوید محمد مرده،دست و پای او را می‌برم (۲) . -عمر چه می گوئی؟این حرفها چیست؟ -ابو بکر!تو هم می‌خواهی بگوئی محمد مرده؟ -آری او مرده!مگر کلام پروردگار را فراموش کرده‌ای که خطاب بدو می‌فرماید.«تو می‌میری و دیگران هم می‌میرند» (۳) . -مثل اینکه برای نخستین بارست این آیه را می‌شنوم.حالا چه باید کرد؟ -معن بن عدی و عویم بن ساعده می گویند سعد بن عباده با کسان خود به سقیفه رفته‌اند تا جانشین پیغمبر را بگزینند.ممکن است انصار با سعد بیعت کنند و از ما پیش بیفتند.معن می گوید فتنه‌ای آغاز شده و شاید خدا آنرا بوسیله من بخواباند (۴) تا دیر نشده باید به سقیفه برویم. مردم!هر کس محمد را می‌پرستد بداند او مرد و دیگر زنده نخواهد شد!هر کس خدای محمد را می‌پرستد بداند او زنده است و هیچگاه نخواهد مرد! بطرف سقیفه بنی ساعده: در سقیفه بنی ساعده چه گذشت؟،داستانی است که در کتاب زندگانی علی (ع) از آن سخن خواهد رفت.داستانی است که فراوان خوانده‌اید و یا شنیده‌اید.داستانی شگفت انگیز!مردمی که در زیر آن سقف فراهم آمدند چه گفتند و چه شنیدند،همه آشنایان بتاریخ اسلام می‌دانند. حادثه‌ای است که پس از گذشت چهارده قرن هنوز آثار آن در جهان اسلام باقی است.چرا چنین کردند؟بارها خوانده‌اید و یا شنیده‌اید:بیم تفرقه مسلمانان می‌رفت.سخن قهرمان داستان این بود که فتنه‌ای آغاز شده و ممکن است‌خدا بدست او این فتنه را بخواباند.اما اگر روزی یا ساعتی چند می‌پائیدند و آنانرا هم که در خانه عایشه می گریستند،بدان جمع می‌خواندند چه می‌شد؟آیا فتنه تا آن حد نزدیک شده بود که نمی‌بایست‌یک روز هم صبر کرد؟ خدا می‌داند.ممکن است تاریخ هم بداند.

پی‌نوشتها: ۱.و محمد جز پیغمبری نیست که پیش از او پیمبران بودند (آل عمران:۱۴۴)۲.طبری ج ۴ ص ۱۸۱۵-۱۸۱۶ و رجوع کنید به ابن کثیر ج ۵ ص ۲۴۲. ۳.الزمر:۳۰. ۴.عقد الفرید ج ۵ ص ۱۰.

هجوم بخانه پیغمبر

«و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی (علی علیه السلام)خانه عایشه ماتم کده است.علی (ع) ،فاطمه،عباس،زبیر،فرزندان فاطمه حسن،حسین دختران او زینب و ام کلثوم اشک می‌ریزند.علی بهمکاری اسماء بنت عمیس مشغول شست و شوی پیغمبر است.در آن لحظه‌های دردناک بر آن جمع کوچک چه گذشته است؟خدا می‌داند.کار شستشوی بدن پیغمبر تمام شده یا نشده،بانگی بگوش می‌رسد:الله اکبر. علی به عباس: -عمو.معنی این تکبیر چیست؟ -معنی آن اینست که آنچه نباید بشود شد (۱) .دیری نمی گذرد که بیرون حجره عایشه همهمه و فریادی بگوش می‌رسد.فریاد هر لحظه رساتر می‌شود: -بیرون بیائید!بیرون بیائید!و گرنه همه‌تان را آتش می‌زنیم!دختر پیغمبر بدر حجره می‌رود. در آنجا با عمر روبرو می‌شود که آتشی در دست دارد. -عمر!چه شده؟چه خبر است؟ -علی،عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند! -کدام خلیفه؟امام مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای جسد پیغمبر نشسته است. -از این لحظه امام مسلمانان ابو بکر است.مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند.بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند. -و اگر نیایند؟. خانه را با هر که در او هست آتش خواهم زد مگر آنکه شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته‌اند به پذیرید. -عمر.می‌خواهی خانه ما را آتش بزنی؟ -آری (۲) . -این گفتگو بهمین صورت بین دختر پیغمبر و صحابی بزرگ و مهاجر و سابق در اسلام صورت گرفته است؟یا نه خدا می‌داند. اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم،کتاب ابن عبد ربه اندلسی (عقد الفرید) و انساب الاشراف بلاذری را پیش چشم دارم داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می کنم.بسیار بعید و بلکه ناممکن می‌نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته‌های سیاسی موافق

آنان ساخته باشند،چه دوستداران شیعه در سده‌های نخستین اسلام نیروئی نداشته و در اقلیت‌بسر می‌برده‌اند.چنانکه می‌بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است،بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی‌رود.در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست،ملایم‌تر یا سخت‌تر،دیده می‌شود.طبری نویسد:انصار گفتند ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم.عمر بن خطاب به خانه علی (ع) رفت،طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران در آنجا بودند.گفت‌بخدا قسم اگر برای بیعت‌با ابو بکر بیرون نیایید شما را آتش خواهم زد.زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد پایش لغزید و برو در افتاد مردم بر سر او ریختند و او را گرفتند. (۳) راستی در آن روز چرا چنین گفتگوهائی بین یاران پیغمبر در گرفت؟اینان کسانی بودند که در روزهای سخت‌یاری دین خدا آمدند.بارها جان خود را بر کف نهاده بکام دشمن رفتند.چه شد که بزودی چنین بجان هم افتادند؟. علی و خانواده پیغمبر چه گناهی کرده بودند که باید آنانرا آتش زد.بر فرض که داستان غدیر درست نباشد،بر فرض که بگوئیم پیغمبر کسی را بجانشینی نگمارده است،بر فرض که بر مقدمات انتخاب سقیفه ایرادی نگیرند،سر پیچی از بیعت در اسلام سابقه داشت-بیعت نکردن با خلیفه گناه کبیره نیست.حکم فقهی سند می‌خواهد.سند این حکم چه بوده است؟ آیا این حدیث را که از اسامه رسیده است مدرک اجتهاد خود قرار داده بودند.لینتهین رجال عن ترک الجماعهٔ اولا حرقن بیوتهم (۴) بر فرض درست‌بودن روایت از جهت متن و سند،آیا این حدیث‌بر آن جمع قابل انطباق است؟ این حدیث را محدثان در باب صلوهٔ آورده‌اند. پس مقصود تخلف از نماز جماعت است.از اینها گذشته آنهمه شتاب در برگزیدن خلیفه برای چه بود؟و از آن شگفت‌تر،آن گفتگو و ستیز که میان مهاجر و انصار در گرفت چرا؟ آیا انصار واقعه جحفه را نمی‌دانستند یا نمی‌پذیرفتند؟آیا می‌توان گفت از صد هزار تن مردم یا بیشتر که در جحفه گرد آمدند و حدیث غدیر را شنیدند هیچیک از مردم مدینه نبود،و این خبر به تیره اوس و خزرج نرسید؟. از اجتماع جحفه سه ماه نمی‌گذشت.رئیس تیره خزرج که خود و کسان او صمیمانه اسلام و پیغمبر اسلام را یاری کردند،چرا در آن روز خواهان ریاست‌شدند؟و چرا به مصالحه با قریش تن در دادند و گفتند از ما امیری و از شما امیری؟مگر امارت مسلمانان را چون ریاست قبیله می‌دانستند؟. چرا این مسلمانان غمخوار امت و دین،نخست‌به شستشو و خاک سپردن پیغمبر نپرداختند؟ شاید چنانکه گفتیم می‌ترسیدند فتنه برخیزد.ابو سفیان در کمین بود.ولی چرا از بنی هاشم کسی را در آن جمع نخواندند؟آیا ابو سفیان و توطئه او برای اسلام آن اندازه خطرناک بود که چند ساعت هم نباید از آن غفلت کرد؟ابو سفیان در آن روز که بود؟حاکم دهکده کوچک نجران؟اگر اوس،خزرج مهاجران و تیره‌های هاشمی و بنی تمیم و بنی عدی و دسته‌های دیگر با هم یکدست می‌شدند،ابو سفیان و تیره امیه چکاری از پیش می‌بردند؟و چه می‌توانستند بکنند؟هیچ!آیا بیم آن می‌رفت که اگر امیر مسلمانان بزودی انتخاب نشود پیش آمد ناگواری رخ خواهد داد؟در طول چهارده قرن یا اندکی کمتر صدها بار این پرسش‌ها مطرح شده و بدان پاسخ‌ها داده‌اند چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام این پاسخ‌ها بیشتر بر پایه مغلوب ساختن حریف در میدان مناظره است،نه برای روشن ساختن حقیقت.بنظر می‌رسد در آنروز کسانی بیشتر در این اندیشه بودند که چگونه باید هر چه زودتر حاکم را برگزینند و کمتر بدین می‌اندیشیدند که حکومت چگونه باید اداره شود (۵) و به تعبیر دیگر از دو پایه‌ای که اسلام بر آن استوار است (دین و حکومت) بیشتر به پایه حکومت تکیه داشتند.گویا آنان پیش خود چنین استدلال می‌کردند:چون تکلیف حکومت مرکزی معین شد و حاکم قدرت را بدست گرفت دیگر کارها نیز درست‌خواهد شد.درست است و ما می‌بینیم چون مدینه توانست وحدت خود را تامین کند،در مقابل مرتدان ایستاد.و آنانرا سر جای خود نشاند.و پس از فرو نشاندن آشوب داخلی آماده کشور گشائی گردید.ولی آیا اصل حکومت و انتخاب زمامدار را می‌توان از دین جدا ساخت؟بخصوص که شارع اسلام خود این اصل را تثبیت کرده باشد؟بهر حال نزدیک به چهارده قرن بر این حادثه می‌گذرد.آنان که در آن روز چنان راهی را پیش پای مسلمانان نهادند،غم دین داشتند یا بیم فرو ریختن حکومت را نمی‌دانم. شاید غم هر دو را داشتند و شاید پیش خود چنین می‌اندیشیدند که اگر شخصیتی برجسته، عالم پرهیزگار،و از خاندان پیغمبر،آن اندازه تمکن یابد که گروهی را راضی نگاهدارد ممکن است،در قدرت حاکم تزلزلی پدید آید.این اشارت کوتاه که در تاریخ طبری آمده باز گوینده

چنین حقیقتی است: «پس از رحلت دختر پیغمبر چون علی (ع) دید مردم از او روی گرداندند،با ابو بکر بیعت کرد» (۶) آری چنانکه فرزند علی گفته است مردم بنده دنیایند...چون آزمایش شوند،دینداران اندک خواهند بود.» چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام،من نمی‌خواهم عاطفه گروهی از مسلمانان جریحه‌دار شود، نمی‌خواهم خود را در کاری داخل کنم که دسته‌ای از مسلمانان برای خاطر دین یا دنیا خود را در آن در آوردند. (۷) آنان نزد پروردگار خویش رفته‌اند،و حسابشان با اوست.اگر غم دین داشته‌اند و از آن کردارها و رفتارها خدا را می‌خواسته‌اند،پروردگار بهترین داورست.اما سخن شهرستانی سخنی بسیار پر معنی است که «در اسلام در هیچ زمان هیچ شمشیری چون شمشیری که بخاطر امامت کشیده شد بر بنیاد دین آهیخته نگردید.» (۸) باز در جای دیگر نوشته‌ام که اگر نسل بعد و نسل‌های دیگر،در اخلاص و فداکاری همپایه مهاجران و انصار بودند امروز تاریخ مسلمانان بگونه دیگری نوشته می‌شد.

پی‌نوشتها: ۱.انساب الاشراف ص ۵۸۲. ۲.عقد الفرید ج ۵ ص ۱۲ انساب الاشراف ص ۵۸۶. ۳.طبری ج ۴ ص ۱۸۱۸. ۴. (کنز العمال.صلوة حدیث ۲۶۷۲) . ۵.تحلیلی از تاریخ اسلام.بخش یک ص ۹۱. ۶.طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵. ۷.پس از پنجاه سال ص ۳۰ چاپ دوم. ۸.«ما سل سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان (الملل و النحل ص ۱۶ ج ۱) .

تصرف فدک از جانب حکومت

«بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء» (۱) روزی چند از این ماجرا نگذشته بود که حادثه دیگری رخ داد.:دهکده فدک ملک شخصی نیست و نباید در دست دختر پیغمبر بماند!حاکم مسلمانان بمقتضای رای و اجتهاد خود نظر می‌دهد:آنچه بعنوان (فیء) در تصرف پیغمبر بود،جزء بیت المال مسلمانان است و اکنون باید در دست‌خلیفه باشد.بدین جهت عاملان فاطمه (ع) را از دهکده فدک بیرون رانده‌اند. فدک چنانکه نوشتیم،چون با نیروی نظامی گرفته نشد،و مردم آن با پیغمبر آشتی کردند، خالصه او بحساب می‌آمد.وی نخست در آمد این مستغل را بمصرف مستمندان بنی هاشم، شوی دادن دختران،داماد کردن پسران آنان،و مصرف‌های دیگر می‌رسانید.سپس آنرا بدخترش فاطمه داد (۲) اکنون خلیفه چنین تشخیص داده است که پیغمبر بعنوان رئیس مسلمانان در آن مال تصرف می‌کرده است،نه بعنوان مالک.پس حالا هم حق تصرف در آن با حاکم است،نه با دختر پیغمبر.فاطمه (ع) ناچار نزد ابو بکر رفت و گفتگوئی چنین میان آنان رخ داد: -ابو بکر!وقتی تو بمیری ارث تو به چه کسی می‌رسد؟ -زنان و فرزندانم! -چه شده است که حالا تو وارث پیغمبری نه ما؟ -دختر پیغمبر!پدرت درهم و دیناری زر و سیم بجا نگذاشته! -اما سهم ما از خیبر و صدقه ما از فدک چه می‌شود؟ -از پدرت شنیدم که من تا زنده هستم در این زمین تصرف خواهم کرد و چون مردم مال همه مسلمانان خواهد بود» (۳) . -ولی پیغمبر در زندگانی خود این مزرعه را به من بخشیده است! -گواهی داری؟ -آری.شوهرم علی (ع) (۴) و ام ایمن گواهی می‌دهند. -دختر پیغمبر می‌دانی که ام ایمن زن است و گواهی او کامل نیست.باید زنی دیگر هم گواهی دهد. یا مردی را گواه بیاوری. و بدین ترتیب فدک بتصرف حکومت در آمد. آیا گفتگو بهمین صورت پایان یافته؟آیا پیغمبر فدک را بدخترش نبخشیده است؟آیا راویان عصر بنی امیه و عباسیان و گروههای دیگر تا آنجا که توانسته‌اند،داستان را شاخ و برگ نداده‌اند.حدیث‌ها نساخته و عبارت‌های حدیث را فزون و کم نکرده‌اند؟چنانکه بارها نوشته‌ام روایت‌سازی و یا دگرگون ساختن متن روایت‌ها در آن دوره‌ها کاری رایج‌بوده است. نقادان حدیث‌شمار روایت‌های ساخته شده را افزون از چهار صد هزار نوشته‌اند (۵) اینجاست که برای دریافت‌حقیقت‌باید از قرینه‌های خارجی کمک گرفت. ما می‌دانیم در طول دویست‌سال پس از این واقعه،فدک چند بار دست‌بدست گشته است. عثمان آنرا تیول مروان بن حکم کرد (۶) و بقولی معاویه آنرا تیول مروان ساخت (۷) و همچنان تا پایان حکومت امویان این مزرعه در دست آنان می‌بود. چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید گفت:فدک از آن پیغمبر بود.خود به قدر نیاز از آن برمی‌داشت و مانده را به مستمندان بنی هاشم می‌بخشید،و یا هزینه عروسی آنان می‌کرد. پس از

مرگ پیغمبر فاطمه از ابو بکر خواست فدک را بدو دهد وی نپذیرفت.عمر نیز چون ابو بکر رفتار کرد.گواه باشید.من در آمد فدک را به مصرفی که داشته است می‌رسانم (۸) . در سال دویست و ده هجری مامون فدک را به فرزندان فاطمه (ع) بر گرداند.فرمانی که از جانب او بـه قثم بن جعفر عامل مدینه نوشته شده چنین است: امیر المؤمنین از روی دیانت،و بحکم منصب خلافت،و بخاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم،از دیگر مسلمانان به پیروی سنت پیغمبر،و اجرای امر او،و پرداخت عطایا،و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارترست.خدا امیر المؤمنین را توفیق دهد و از لغزش باز دارد.و او را بکاری که موجب قربت اوست و دارد. رسول خدا (ص) فدک را به فاطمه دختر خود صدقه داد.این واگذاری در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بود،و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند.فاطمه تا زنده بود حق خود را مطالبه می کرد.امیر المؤمنین لازم دید فدک را به ورثه فاطمه برگرداند،و آنرا بایشان تسلیم نماید،و با اقامت‌حق و عدالت،و با تنفیذ امر رسول خدا و اجرای صدقه او به پیغمبر تقرب جوید.امیر المؤمنین دستور داد این فرمان را در دیوان‌ها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند.هر گاه پس از آنکه رسول خدا از جهان رفت،رسم چنین بوده است که در موسم (ایام حج) در جمع مسلمانان اعلام می کرده‌اند: هر کس صدقه‌ای یا بینه‌ای یا عده‌ای دارد سخن او را بشنوید و به پذیرید،فاطمه رضی الله عنها سزاوارتر است که گفته او درباره آنچه پیغمبر برای او قرار داده است تصدیق شود.امیر المؤمنین به مولای خود مبارک طبری می‌نویسد،فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که بدان منسوب است،و هر چند برده که در آن کار می کند،و هر مقدار غله که درآمد آن می‌باشد، و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه فاطمه دختر پیغمبر برگرداند. امیر المؤمنین تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می‌دهد،تا در آمد آنرا به مستحقان آن برسانند.توقثم بن جعفر!از دستور امیر المؤمنین و طاعتی که خدا ویرا بدان ملزم ساخت،و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او فرمود،آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز.و محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله را بجای مبارک طبری بگمار.و آنانرا در کار افزون کردن محصول فدک و آبادانی نمودن آن یاری کن ان شاء الله.روز چهار شنبه دوم ذو القعده سال دویست و ده. (۹) دعبل خزاعی شاعر شیعی مشهور قرن دوم و نیمه اول قرن سوم در این باره گفته است: اصبح وجه الزمان قد ضحکا×برد مامون هاشم فدکا (۱۰) در فرمان مامون جمله‌ای می‌بینیم که اهمیتی فراوان دارد: «واگذاری فدک به فاطمه (ع) در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بوده است.و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشته‌اند» این فرمان در آغاز قرن سوم هجری یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده.فرمان خلیفه‌ای است‌به مامور خود،یعنی فرمانی رسمی و سندی دولتی است.از مضمون آن جمله که در فرمان آمده است،چنین فهمیده می‌شود که آنچه در روزهای نخستین پس از مرگ رسول خدا رخ داد،مصلحت‌بینی‌های سیاسی بوده.و این مصلحت‌بینی سنت جاری را تغییر داده است.اگر غرض مامون تنها دلجوئی از خاندان علی (ع) و جلب عواطف شیعیان آنان بود،می‌بایست کاری نظیر آنچه عمر بن عبد العزیز کرد انجام دهد.و تنها درآمد فدک را به فرزندان فاطمه (ع) واگذارد،و نیازی نمی‌بود که خط بطلان بر کردار گذشتگان بکشد. از این گذشته اگر فدک صدقه‌ای بوده که پیغمبر به موجب شئون امارت مسلمانان در آن دخالت می کرده است،چگونه بفاصله ربع قرن پس از مرگ وی خلیفه‌ای آنرا تیول خویشاوند خود می کند.بر فرض که به تشخیص عمر بن عبد العزیز (اگر آنچه بلاذری نوشته است رست‌باشد) ملکیت دختر پیغمبر بر این مزرعه مسلم نباشد،صدقه‌ای بوده است که باید باو و پس از او به فرزندان او برسد چنانکه خود وی هم در فرمانی که در این باره صادر کرد چنان نوشت. باری چنانکه در آغاز کتاب نوشتیم گفتگوئی که در طول تاریخ بر سر این مساله در گرفته،و فصلی از کتاب‌های کلامی،تاریخ و سیره بدان اختصاص یافته،بخاطر این نیست که این دهکده باید در دست دختر پیغمبر و فرزندان او باشد یا در دست‌حکومت وقت.و اگر فاطمه (ع) نزد خلیفه وقت رفت و از او حق خود را مطالبه کرد،نه از آنجهت‌بود که نانخورش برای خود و فرزندانش می‌خواست.مشکل او این بود که این اجتهاد مقابل نص نخستین و آخرین اجتهاد نیست.فردا اجتهادی دیگر پیش

می‌آید و همچنین...آنگاه چه کسی مانت‌خواهد کرد که خلیفه دیگری با اجتهاد خود دگرگونی‌های اساسی در دین پدید نیاورد؟ چنانکه مدعیان او نیز چنین تشخیص دادند،که اگر بموجب ادعا و گذراندن گواه امروز مزرعه‌ای را که مطالبه می کند بدو برگردانند،فردا مطالبه دیگر حقوق خود را خواهد کرد. پیش بینی فاطمه (ع) درست درآمد.چهل سال پس از این حادثه تغییراتی بنیادی در حکومت پدید آمد که هم مخالف سنت پیغمبر و هم بر خلاف سیرت جاری عصر راشدین بود. درباره نتیجه‌گیری از رفتار مدعیان دختر پیغمبر (ص) ،ابن ابی الحدید معتزلی نکته‌ای را با ظرافت طنزآمیز خود چنین می‌نویسد: از علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: فاطمه راست می‌گفت؟ -آری! اگر راست می‌گفت چرا فدک را بدو برنگرداندند؟وی با لبخندی پاسخ داد: -اگر آنروز فدک را بدو می‌داد فردا خلافت‌شوهر خود را ادعا می‌کرد و او هم می‌توانست‌سخن وی را نپذیرد.چه قبول کرده بود که دختر پیغمبر هر چه می‌گوید راست است. باری چون دختر پیغمبر دانست که خلیفه از رای و اجتهاد خود نمی‌گذرد،و آنرا بر سنت جاری مقدم می‌دارد،مصمم شد که شکایت‌خود را در مجمع عمومی مسلمانان مطرح کند.

پی‌نوشتها: ۱.آری از همه آنچه آسمان بر آن سایه انداخت تنها،فدک در دست ما بود (از نامه امیر المؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف) . ۲.تفسیر در المنشور ج ۴ ص ۱۷۷.تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۶ و رک ص ۹۷ همین کتاب. ۳.فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶.انساب الاشراف ص ۵۱۹. ۴.در روایتی رباح مولای رسول الله. ۵.الغدیر ص ۲۹۰ ج ۵. ۶.المعارف ص ۸۴.تاریخ ابو الفدا ج ۱ ص ۱۶۸.سنن بیهقی ج ۶ ص ۳۰۱ العقد الفرید ج ۵ ص ۳۳.شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۹۸ بنقل از الغدیر ج ۸ ص ۲۳۶-۲۳۸. ۷.فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۷. ۸.فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶. ۹.بلاذری فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۷-۳۸. ۱۰.از اینکه مامون فدک را به بنی هاشم برگرداند،روی روزگار خندید. (دیوان دعبل ص ۲۴۷) .

مرکز دادخواهان

«اطلع الشیطان راسه من مغرزه صار خالکم فوجدکم لدعائه مستجیبین (۱) از خطبه دختر پیغمبر) در عصر پیغمبر (ص) و صدر اسلام،مسجد تنها مرکز دادخواهی بود.هر کس از صاحب قدرتی شکایتی داشت،هر کس حقی را از دست داده بود،هر کس از حاکم یا زمامدار،رفتاری دور از سنت پیغمبر می‌دید،شکوه خود را بر مسلمانان عرضه می‌کرد،و آنان مکلف بودند تا آنجا که می‌توانند او را یاری کنند و حق او را بستانند.از دختر پیغمبر حقی را گرفته و با گرفتن این حق سنتی را شکسته بودند.او می‌دید نزدیک است‌حکومت در اسلام،رنگ نژاد و قبیله را بخود بگیرد. (کاری که سی سال بعد صورت گرفت) مهاجران که از تیره قریش‌اند انصار را از صحنه سیاست‌بیرون راندند.انصار که خود یاوران پیغمبر بودند،پس از وی خواهان زمامداری گشتند.قریش در دوره پیش از اسلام خود را عنصری ممتاز می‌دانست و امتیازاتی برای خویش پدید آورد.با آمدن اسلام آن امتیازها از میان رفت.اکنون این مردم بار دیگر گردن افراشته‌اند و ریاست مسلمانان را حق خود می‌دانند،آنهم نه بر اساس امتیازات معنوی چون علم،تقوی و عدالت‌بلکه تنها بدین جهت که از قریش‌اند.دختر پیغمبر (ع) می‌توانست‌برابر این اجتهادها یا بهتر بگوئیم نوآوری‌ها،آرام و یا خاموش بنشیند.باید مسلمانانرا از این سنت‌شکنی‌ها برحذر دارد،اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه نزد خدا معذور خواهد بود. این بود که خود را برای طرح شکایت در مجمع عمومی آماده ساخت.در حالیکه جمعی از زنان خویشاوندش گرد وی را گرفته بودند،روانه مسجد شد.نوشته‌اند:چون بمسجد می‌رفت راه رفتن او براه رفتن پدرش پیغمبر می‌ماند.ابو بکر با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بود.میان فاطمه (ع) و حاضران چادری آویختند.دختر پیغمبر نخست ناله‌ای کرد که مجلس را لرزاند و حاضران به گریه افتادند،سپس لختی خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و خروش‌ها خوابید آنگاه سخنان خود را آغاز کرد (۲) . این سخنرانی،تاریخی،شیوا،بلیغ،گله‌آمیز،ترساننده و آتشین است.قدیمترین سند که نویسنده این کتاب در دست دارد،و این خطبه در آن ضبط شده کتاب بلاغات النساء گرد آورده ابو الفضل احمد بن ابی طاهر مروزی متولد ۲۰۴ و متوفای ۲۸۰ هجری

قمری است. کتاب او چنانکه از نامش پیداست مجموعه‌ای از خطبه‌ها،گفته‌ها و شعرهای زنان عرب در عهد اسلامی است.کتاب با خطبه‌ای نکوهش آمیز از عایشه دختر ابی بکر آغاز می‌شود،و دومین خطبه از آن گفتار زهرا (ع) است. احمد بن ابی طاهر این خطبه را بدو صورت و با دو روایت ضبط کرده است،اما در سندهای متاخر از او هر دو فقره در هم آمیخته است و خطبه بیک صورت که شامل هر دو قسمت است دیده می‌شود. نویسنده در رعایت کلمات او نوشته احمد بن ابی طاهر و در رعایت ترتیب متن، از کشف الغمه نوشته علی بن عیسی اربلی متوفای ۶۹۳ هجری قمری پیروی کرده است. درباره سند و متن این خطبه از دیر باز (سالها پیش از احمد بن ابی طاهر) گفتگوها رفته است.احمد بن ابی طاهر گوید: به ابو الحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب گفتم:مردم گمان دارند این خطبه با چنین بلاغت از آن فاطمه نیست و بر ساخته ابو العیناء است. وی در پاسخ گفت: من پیر مردان آل ابو طالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می‌کردند،و به فرزندان خویش تعلیم می‌دادند. پدر من از جدم این خطبه را از دختر پیغمبر روایت کرده است.بزرگان شیعه پیش از آنکه جد ابو العیناء متولد شود،آنرا روایت می‌کردند و بیکدیگر درس می‌دادند.سپس گفت: چگونه آنان خطبه فاطمه را انکار می‌کنند و خطبه عایشه را بهنگام مرگ پدرش می‌پذیرند. (۳) ابن ابی الحدید نیز این گفتگو را بهمین صورت از سید مرتضی و او از مرزبانی و او باسناد خود از عبید الله پسر احمد بن ابی طاهر آورده است (۴) . چنانکه دیدیم به نقل مؤلف بلاغات النساء (در هر سه نسخه کتاب که در دست نویسنده است) این گفتگو بین او و ابو الحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رخ داده. (۵) لیکن پذیرفتن این روایت‌با این سند،دشوار می‌نماید،بلکه غیر قابل قبول است.زید بن علی بن الحسین به سال یکصد و بیست و دو شهید شده و احمد بن ابی طاهر چنانکه نوشتم به سال ۲۰۴ هجری قمری بدنیا آمده پس نمی‌توان گفت او چنین پرسشی را از زید بن علی بن حسین (ع) کرده است. مسلما نویسندگان حدیث را در ضبط سند سهوی دست داده است.تا آنجا که تتبع کرده‌ام تنها عالم رجالی معاصر آقای شیخ محمد تقی شوشتری این اشتباه را دریافته و نوشته است این گفتگو بین احمد بن ابی طاهر و زید بن علی بن الحسین بن زید است (۶) و مؤید این نظر این است که مؤلف بلاغات النساء در جای دیگر کتاب خود حدیثی از زید بن علی بن حسین بن زید العلوی آورده و این هر دو زید یکی است (۷) . و شگفت است که چنین اشتباه در دو چاپ بلاغات النساء باقی مانده و شگفت‌تر اینکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز راه یافته است. بهر حال این خطبه گذشته از این سند قدیمی در کتاب‌های معتبر علمای شیعه و سنت و جماعت ضبط است. گمان دارم بعض نویسندگان سیرت و محدثان سنت و جماعت (اگر خدای نخواسته دستخوش هوای نفس نشده‌اند) از آنجهت چنین خطبه‌ای را بر ساخته دانسته‌اند،که فراوان از آرایش‌های لفظی و معنوی و مخصوصا صنعت‌سجع برخوردار است.اینان می‌پندارند هر گاه سخنرانی در جمع مردم خطبه بخواند،گفتار او نثر مرسل خواهد بود.بخصوص که گوینده در مقام طرح شکایت و دادخواهی باشد. اگر موجب توهم همین است و خرده‌گیری اینان نه از راه حسد و کین است،باید گفت‌حقیقت نه چنین است.در خطبه دختر پیغمبر تشبیه،استعاره و کنایه بکار رفته است.نظیر چنین صنعت‌های لفظی و معنوی را در گفتارهای کوتاه صحابه و مردم حجاز در صدر اسلام،فراوان می‌بینیم،چه رسد به خانواده پیغمبر.از صنعت‌های لفظی،موازنه،ترصیع،تضاد و بیشتر از همه سجع در این سخنرانی موجود است. هنر سجع گوئی در خاندان پیغمبر امری طبیعی بوده است.ما می‌دانیم پیش از اسلام سخن به سجع گفتن در مکه رواج داشت.نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم فراوان از این صنعت‌برخوردار است. دختر پیغمبر و شوی او علی بن ابی طالب و فرزندان او بحکم وراثت،و نیز تحت تاثیر آیه‌های قرآن به سجع گوئی خو گرفته بودند. در خطبه‌های علی علیه السلام کمتر عبارتی را می‌بینیم که مسجع نباشد.فرزندان او نیز چنین بوده‌اند.هنگامی که زینب (ع) در مجلس پسر زیاد به زشت‌گوئی او پاسخ می‌داد گفت: -«مهتر ما را کشتی!از خویشانم کسی نهشتی!نهال ما را شکستی!ریشه ما را از هم گسستی! اگر درمان تو این است آری چنین است !. (۸) ابن زیاد گفت‌سخن به سجع می‌گوید پدرش نیز سخن‌های مسجع می‌گفت گذشته از خاندان هاشم بیشتر مردان و زنان تیره عبد مناف نیز از این هنر برخوردار بودند.روزی که

معاویه می‌خواست فرزندش یزید را نامزد خلافت کند از عبد الله پسر زبیر پرسید چه میگوئی؟پاسخ داد: -فاش میگویم نه در نهان.آنرا که راست گوید برادرت بدان.پیش از آنکه پشیمان شوی بیندیش!و نیك بنگر آنگاه قدم نه فرا پیش!چه پیش از قدم نهادن نگریستن باید،و پیش از پشیمان شدن اندیشیدن شاید.معاویه خندید و گفت روباه مکاری در پیری سجع گفتن آموخته‌ای نیازی بدین سجع دراز نیست (۹) باری نویسنده کوشیده است در برگردان این خطبه به نثر فارسی تا آنجا که میتواند هنرهای لفظی و معنوی را نگاهدارد.مخصوصا هنر سجع را تا حد ممکن رعایت کرده است و اگر در فقره‌هائی از ترجمه لفظ به لفظ منصرف شده بخاطر رعایت این ظرافت‌ها بوده است: ستایش خدای را بر آنچه ارزانی داشت.و سپاس او را بر اندیشه نیکو که در دل نگاشت.سپاس بر نعمت‌های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید.و عطاهای فراوان که بخشید.و نثار احسان که پیاپی پاشید.نعمت‌هایی که از شمار افزون است.و پاداش آن از توان بیرون.و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون. سپاس را مایه فزونی نعمت نمود.و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود.و بدرخواست پیاپی بر عطای خود بیفزود.گواهی می‌دهم که خدای جهان یکی است.و جز او خدائی نیست. ترجمان این گواهی دوستی بی‌آلایش است.و پایندان این اعتقاد،دلهای با بینش.و راهنمای رسیدن بدان،چراغ دانش.خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند،و گمانها چونی و چگونگی او را ندانند. (۱۰) همه چیز را از هیچ پدید آورد.و بی نمونه‌ای انشا کرد.نه بآفرینش آنها نیازی داشت.و نه از آن خلقت‌سودی برداشت.جز آنکه خواست قدرتش را آشکار سازد.و آفریدگان را بنده‌وار بنوازد.و بانگ دعوتش را در جهان اندازد.پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد.و نافرمانان را به کیفر بیم داد.تا بندگان را از عقوبت‌برهاند،و به بهشت کشاند. گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده او و فرستاده اوست.پیش از آنکه او را بیافریند برگزید.و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامیش نامید که می‌سزید. و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند.و در پس پرده بیم نگران.و در پهنه بیابان عدم سرگردان.پروردگار بزرگ پایان همه کارها را دانا بود.و بر دگرگونی‌های روزگار محیط بینا.و به سرنوشت هر چیز آشنا.محمد (ص) را بر انگیخت تا کار خود را به اتمام و آنچه را مقدر ساخته بانجام رساند.پیغمبر که درود خدا بر او باد دید:هر فرقه‌ای دینی گزیده.و هر گروه در روشنائی شعله‌ای خزیده.و هر دسته‌ای به بتی نماز برده.و همگان یاد خدائی را که می‌شناسند از خاطر سترده‌اند (۱۱) . پس خدای بزرگ تاریکی‌ها را به نور محمد روشن ساخت.و دل‌ها را از تیرگی کفر بپرداخت.و پرده‌هائی که بر دیده‌ها افتاده بود بیکسو انداخت.سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را بدو ارزانی داشت.و رنج این جهان که خوش نمی‌داشت،از دل او برداشت.و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت.و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت.و طغرای مغفرت و رضوان را بنام او نگاشت. درود خدا و برکات او بر محمد (ص) پیمبر رحمت،امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امت‌باد.سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود: شما بندگان خدا!نگاهبانان حلال و حرام،و حاملان دین و احکام،و امانت‌داران حق و رسانندگان آن به خلقید. حقی را از خدا عهده دارید.و عهدی را که با او بسته‌اید پذرفتار.ما خاندان را در میان شما بخلافت گماشت.و تاویل کتاب الله را بعهده ما گذاشت.حجت‌های آن آشکار است،و آنچه درباره ماست پدیدار.و برهان آن روشن.و از تاریکی گمان بکنار.و آوای آن در گوش مایه آرام و قرار.و پیرویش راهگشای روضه رحمت پروردگار.و شنونده آن در دو جهان رستگار. (۱۲) دلیل‌های روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید.و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید.حرامهای خدا را بیان دارنده است.و حلال‌های او را رخصت دهنده.و مستحبات را نماینده.و شریعت را راهگشاینده.و این همه را با رساترین تعبیر گوینده.و با روشن‌ترین بیان رساننده.سپس ایمان را واجب فرمود.و بدان زنگ شرك را از دلهاتان زدود (۱۳) . و با نماز خودپرستی را از شما دور نمود.روزه را نشان دهنده دوستی بی آمیغ ساخت.و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ.و حج را آزماینده درجت دین.و عدالت را نمودار مرتبه یقین.و پیروی ما را مایه وفاق.و امامت ما را مانع افتراق.و دوستی (۱۴) ما را عزت مسلمانی.و بازداشتن نفس (۱۵) را موجب نجات،و قصاص (۱۶) را سبب بقاء زندگانی. (۱۷) وفاء به نذر را موجب آمرزش کرد. و تمام پرداختن پیمانه و وزن را مانع وفاء به نذر را موجب آمرزش

کرد.و تمـام پرداختن پیمـانه و وزن را مانع از کم فروشـی و کاهش.فرمود می‌خوارگی نکننـد تا تن و جان از پلیـدی پاك سازنـد و زنان پارسا را تهمت نزنند،تا خویشتن را سزاوار لعنت (۱۸) نسازنـد.دزدی را منع کرد تا راه عفت پوینـد.و شـرك را حرام فرمود تا باخلاص طریق یکتاپرستی جویند«پس چنانکه باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید!»آنچه فرموده است‌بجا آرید و خود را از آنچه نهی کرده بازداریـد که تنهـا دانایان از خـدا می‌ترسـند» (۱۹) . سپس گفت: مردم.چنانکه در آغاز سخن گفتم:من فاطمه‌ام و پدرم محمد (ص) است همانا پیمبری از میان شما بسوی شما آمد که رنج‌شما بر او دشوار بود،و بگرویدنتان امیدوار و بر مؤمنان مهربان و غمخوار». اگر او را بشناسید می‌بینید او پدر من است،نه پدر زنان شما.و برادر پسر عموی من است نه مردان شما.او رسالت‌خود را بگوش مردم رسانـد.و آنـانرا از عـذاب الهی ترسانـد.فرق و پشت مشـرکان را بتازیـانه توحیـد خست.و شوکت‌بت و بت‌پرستان را درهم شکست (۲۰) . تا جمع کافران از هم گسیخت.صبح ایمان دمید.و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید.زبان پیشوای دین در مقام شد.و شیاطین سخنور لال.در آن هنگام شما مردم بر کنار مغاکی از آتش بودید خوار.و در دیده همگان بیمقدار.لقمه هر خورنـده.و شکار هر درنـده.و لگـد کوب هر رونـده.نوشیـدنیتان آب گندیـده و ناگوار.خوردنیتان پوست جانور و مردار.پست و ناچیز و ترسان از هجوم همسایه و همجوار.تا آنکه خدا با فرستادن پیغمبر خود،شما را از خاك ذلت‌برداشت.و سرتان را باوج رفعت افراشت. پس از آنهمه رنجها که دیـد و سختی که کشید.رزم آوران ماجراجو،و سرکشان درنده خو.و جهودان دین بدنیا فروش،و ترسایان حقیقت نانیوش،از هر سو بر وی تاختند.و با او نرد مخالفت‌باختند (۲۱) . هر گاه آتش کینه افروختند،آنرا خاموش ساخت.و گاهی که گمراهی سر برداشت،یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت،برادرش علی را در کام آنان انداخت.علی (ع) باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفـان نواخت.و کـار آنـان با دم شمشیر بساخت. او این رنـج را برای خـدا می‌کشیـد.و در آن خشـنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می‌دیـد.و مهتری اولیای حق را می‌خریـد.اما در آن روزها،شـما در زندگانی راحت آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید (۲۲) . چون خـدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش گزیـد،دو روئی آشکار شـد،و کالای دین بی خریدار.هر گمراهی دعویـدار و هر گمنـامی سالاـر.و هر یاوه گوئی در کوی و برزن در پی گرمی بازار.شیطان از کمینگاه خود سـر بر آورد و شما را بخود دعوت کرد.و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید.و بآواز او رقصیدید. هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته،آنچه نبایست، گردید.و آنچه از آنتان نبود بردید.و بدعتی بزرگ پدید آوردید (۲۳) . به گمان خود خواستید فتنه بر نخیزد،و خونی نریزد،اما در آتش فتنه فتادید.و آنچه کشتید بباد دادید.که دوزخ جای کافرانست.و منزلگاه بـدکاران.شـما کجا؟و فتنه خواباندن کجا؟دروغ می‌گوئید!و راهی جز راه حق می‌پویید!و گرنه این کتـاب خـداست میـان شـما!نشانه‌هایش بی کم و کاست هویـدا.و امر و نهی آن روشن و آشـکارا.آیا داوری جز قرآن می‌گیریـد؟یا ستمکارانه گفته شیطان را می‌پذیرید؟«کسیکه جز اسلام دینی پذیرد،روی رضای پروردگار نبیند.و در آن جهان با زیانکاران نشیند» (۲۴) چنـدان درنگ نکردیـد که این ستور سـرکش رام و کار نخستین تمام گردد.نوائی دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز گردیـد!می‌پنداریـد ما میراثی نداریم.در تحمل این ستم نیز بردباریم.و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر به روش جاهلیت می‌گراییـد؟و راه گمراهی می‌پیماییـد؟«برای مردم بـا ایمـان چه داوری بهـتر از خـدای جهـان ؟ ای مهـاجران!این حکم خـداست که میراث مرا بربایند و حرمتم را نپایند؟پسر ابو قحافه!خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری.؟این چه بدعتی است در دین می‌گذاریـد! مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید (۲۵) . اکنون تـا دیـدار آن جهـان این ستور آماده و زین بر نهاده (۲۶) ترا ارزانی! وعـده گاه،روز رستاخیز! خواهـان محمـد (ص) و داور خـدای عزیز!آنروز ستمکار رسـوا و زیانکـار و حق ستمدیده برقرار خواهـد شـد!بزودی خواهید دید که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی.پس به روضه پدر نگریست و گفت: رفتی و پس از تو فتنه بر پا شـد کین‌های نهفته آشکار شـد این باغ خزان گرفت و بی برگشت وین جمع بهم فتاد و تنها شـد (۲۷) ای گروه مؤمنین!ای یاوران دین!ای پشتیبانان اسلام!چرا حق مرا نمی‌گیرید؟چرا دیده بهم نهاده و ستمی را که بمن می‌رود می‌پذیرید؟مگر نه

پـدرم فرمود احترام فرزنـد حرمت پـدر است؟چه زود رنگ پذیرفتیـد.و بی درنگ در غفلت‌خفتید.پیش خود می گوئید محمد (ص) مرد،آری مرد و جان بخدا سپرد!مصیبتی است‌بزرگ و اندوهی است‌سترگ.شکافی است که هر دم گشاید.و هرگز بهم نیاید.فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشانـدو گزیـدگان خـدا را به سوک نشانـد.شاخ امیـد بی‌بر و کوهها زیر و زبر شد.حرمت‌ها تباه و حریم‌ها بی‌پناه مانـد.اما نچنانست که شـما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی‌خبر مانید.قرآن در دسترس ماست‌شب و روز می‌خوانید.چرا و چگونه معنی آنرا نمی‌دانید؟که پیمبران پیش از او نیز مردند و جان بخدا سپردند (۲۸) . محمد جز پیغمبری نبود.پیغمبرانی پیش از او آمدنـد و رفتنـد.اگر او کشـته شود یـا بمیرد شـما بگذشـته خود باز می گردیـد؟کسیکه چنین کنـد خـدا را زیانی نمی‌رسانـد.و خـدا سپاسـگزاران را پـاداش خواهـد داد. آوه!پسـران قیله (۲۹) پیش چشـم شـما میراث پـدرم ببرنـد!و حرمتم را ننگرنـد!و شـما همچـون بیهوشـان فریـاد مرا نانیوشـان؟حـالیکه سـربازان داریـد بـا ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه‌های آبادان (۳۰) . امروز شـما گزیدگان خدا،پشتیبان دین،و یاوران پیغمبر و مؤمنین،و حامیان اهل بیت طاهرینید!شـمائید که با بت‌پرسـتان عرب در افتادید!و برابر لشـکرهای گران ایسـتادید!چند که از ما فرمانبردار،و در راه حق پایدار بودید،نام اسـلام را بلند،و مسـلمانان را ارجمند،و مشرکان را تار و مار،و نظم را برقرار،و آتش جنگ را خاموش،و کافران را حلقه بنـدگی در گوش کردید. اکنون پس از آنهمه زبان آوری دم فرو بستید،و پس از پیش روی واپس نشستید (۳۱) آنهم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند.و حکم خدا را کار نبستند.«از اینان بیم مدارید،تا هستید. از خدا بترسـید اگر حق پرستید!»اما جز این نیست که به تن آسانی خو کرده‌اید.و به سایه امن و خوشـی رخت‌برده‌اید.از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته‌اید و آنچه را شنیده کار نبسته (۳۲) بدانید که: گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد (۳۳) من آنچه شـرط بلاـغ است‌بـا شـما گفتم.اما می‌دانم خواریـد و در چنگال زبونی گرفتار.چکنم که دلم خونست؟و بازداشـتن زبان شـکایت،از طاقت‌برون!و نیز می گویم برای اتمام حجت‌بر شـما مردم دون!بگیریـد!این لقمه گلوگیر به شـما ارزانی،و ننگ و حق شـکنی و حقیقت پوشـی بر شـما جاودانی باد.اما شـما را آسوده نگـذارد تا بآتش افروخته خـدا بیازارد!آتشـی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد.آنچه می کنیـد خـدا می‌بینـد.و سـتمکار بزودی دانـد که در کجا نشـیند.من پایان کار را نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می‌ترسانم.بانتظار به نشینید تا میوه درختی را که کشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید به بینید (۳۴) .

پی‌نوشتها: ۱.شـیطان سر از کمینگاه خویش بر آورد و شما را بخود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. ۲.بلاغـات النساء چاپ بیروت ص ۲۳-۲۴. ۳.بلاغات النساء ص ۲۳. ۴.شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۵۲. ۵.چاپ بیروت ص ۲۳ چاپ نجف ص ۱۲.چاپ قم ص ۱۲ (که همان افست چاپ نجف است) . ۶.قاموس الرجال ج ۴ ص ۲۵۹. ۷.ص ۱۷۵ چاپ قم. ۸.لقـد قتلت کهلی.و ابرت اهلی.و قطعت فرعی و اجتثث اصلی.فـان یشـفک هـذا فقـد اشـتفیت (طبری ج ۷ ص ۳۷۲) . ۹.انی انادیک و لا اناجیک.ان اخاک من صـدقک.فانظر قبل ان تتقـدم.و تفکر قبل ان تنـدم.فان النظر قبل التقدم و التفکر قبل التندم. (عقد الفرید ج ۵ ص ۱۱۰-۱۱۱) . ۱۰.الحمـد لله علی ما انعم.و له الشـکر علی ما الهم.و الثناء بما قـدم من عموم نعمهٔ ابتداها.و سـبوغ آلاء اسـداها.و احسـان منن و الاهـا.جم عن الاحصـاء عـددها.و نای عن المجازات امـدها.و تفاوت عن الادراک ابـدها. -و اسـتنن الشـکر بفضائلهـا.و اسـتحمد الی الخلاـئق باء جزالها.و ثنی بالنـدب الی امثالها.و اشـهد ان لا اله الا الله.کلمـهٔ جعل الاخلاص تاویلها.و ضـمن القلوب موصولهـا.و انـار فی الفکرهٔ معقولها. الممتنع من الابصار رؤیته.و من الاوهام الاحاطـهٔ به. ۱۱.ابتدع الاشـیاء لا من شیء قبلها.و احتـذاها بلاـ مثـال.لغیر فائـدهٔ زادتـه الاـ اظهـارا لقـدرته.و تعبـدا لـبریته.و اعزازا لـدعوته.ثم جعـل الثـواب علی طـاعته.و العقـاب علی معصـیته.زیـادهٔ لعبـادهٔ عن نقمته.و حیاشـا لهم الی جنته.و اشـهد ان ابی محمـدا عبـده و رسوله.اختاره قبل ان یجتبله.و اصـطفاه قبل ان ابعثه.و سـماه قبل ان اسـتنجبه. -اذ الخلائق بالغیوب مکنونهٔ.و بستر الاهاویل مصونهٔ.و بنهایهٔ العدم مقرونهٔ.علما من الله عز و جل بمایل الاـمور.و احاطـهٔ بحوادث الـدهور.و معرفـهٔ بمواضع المقـدور.ابتعثه الله تعـالی عز و جل اتماما لامره.و عزیمـهٔ علی امضاء حکمه.فرای (ص) الامم فرقا فی ادیانها.عکفا علی نیرانها. عابدهٔ لاوثانها منکرهٔ لله مع عرفانها. ۱۲.فانار الله عز و جل بمحمد صلی الله علیه ظلمها.و

فرج عن القلوب بهمها.و جلی عن الابصار غممها.ثم قبض الله نبیه صلی الله علیه قبض رافهٔ و اختیار.رغبهٔ بابی صلی الله علیه عن هذه الدار.موضوعا عنه العب و الاوزار محتف بالملائکهٔ الابرار و مجاورهٔ الملک الجبار و رضوان الرب الغفار.صلی الله علی محمد نبی الرحمهٔ.و امینه علی وحیه و صفیه من الخلائق.و رضیه صلی الله علیه و سلم و رحمهٔ الله و برکاته.ثم انتم عباد الله (ترید اهل المجلس) نصب امر الله و نهیه. و حملهٔ دینه و وحیه.و امناء الله علی انفسکم و بلغاؤه الی الامم.-زعمتم حقا لکم لله فیکم عهد، قدمه الیکم.و نحن بقیهٔ استخلفنا علیکم.و معنا کتاب الله،بینهٔ بصائره.و آی فینا منکشفهٔ سرائره.و برهان منجلیه ظواهره.مدیم البریهٔ اسماعه.قائد الی الرضوان اتباعه مؤد الی النجاهٔ استماعه. ۱۳.فیه بیان حجج الله المنورهٔ.و عزائمه المفسرهٔ و محارمه المحذرهٔ و تبیانه الجالیهٔ.و جمله الکافیهٔ.و فضائله المندوبهٔ و رخصه الموهوبهٔ.و شرائعه المکتوبهٔ.ففرض الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک. ۱۴.در بعض مصادر متاخر بجای حب دوستی) «جهاد»آمده و مناسب‌تر می‌نماید. ۱۵.صبر را که در لغت‌بمعنی شکیبائی است‌بمعنی دیگر آن (باز داشتن نفس از هوی و هوس) گرفته‌ام. (رجوع به تفسیر التبیان ج ۱ ص ۲۰۱.ذیل و استعینوا بالصبر و الصلاهٔ شود) . ۱۶.اشارت است‌به آیه ۱۷۹ سوره بقره. ۱۷.و الصلاهٔ تنزیها عن الکبر.و الصیام تثبیتا للاخلاص.و الزکاهٔ تزییدا فی الرزق.و الحج تسلیهٔ للدین.و العدل تنسکا للقلوب.و طاعتنا نظاما.و امامتنا امنا من الفرقهٔ.و حبنا عزا للاسلام.و الصبر منجاهٔ.و القصاص حقنا للدماء. ۱۸.اشارت است‌به آیه ۲۳ سوره نور«ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرهٔ و لهم عذاب عظیم . ۱۹.و الوفاء بالنذر تعرضا للمغفرهٔ.و توفیهٔ المکاییل و الموازین تغییرا للبخسهٔ.و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس.و قذف المحصنات اجتنابا للعنهٔ.و ترک السرق ایجابا للعفهٔ.و حرم الله عز و جل الشرک اخلاصا له بالربوبیهٔ.«فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون- (از آیه ۱۰۱ آل عمران) و اطیعوه فیما امرکم به و نهاکم عنه فانه انما یخشی الله من عباده العلماء»-سوره فاطر:آیه ۲۸) . ۲۰.ثم قالت:ایها الناس.انا فاطمهٔ و ابی محمد.اقولها عودا علی بدء.«لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم .-توبه:۱۲۹-فان تعرفوه تجدوه ابی دون آباتکم.و اخابن عمی دون رجالکم.فبلغ النذارهٔ.صادعا بالرسالهٔ.مائلا عن مدرجهٔ المشرکین.ضاربا لثبجهم،آخذا بکظمهم.یهشم الاصنام و ینکث الهام. ۲۱.حتی هزم الجمع و ولو الدبر.و تفری اللیل عن صبحه.و اسفر الحق عن محضه.و نطق زعیم الدین.و خرست‌شقاشق الشیاطین.و کنتم علی شفا حفرهٔ من النار.مذقهٔ الشارب.و نهرهٔ الطامع و قبسهٔ العجلان.و موطا الاقدام.تشربون الطرق.و تقتاتون الورق.اذلهٔ خاسئین. تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم.فانقذکم الله برسوله (ص) بعد اللتیا و التی.و بعد ما منی ببهم الرجال،و ذؤبان العرب،و مردهٔ اهل الکتاب. ۲۲.کلما حشوا نارا للحرب اطفاها.او نجم قرن الضلال و فغرت فاغرهٔ من المشرکین قذف باخیه فی لهواتها.فلا ینکفی حتی یطا صماخها باخمصه.و یخمد لهبها بحده.مکدودا فی ذات الله.قریبا من رسول الله.سیدا فی اولیاء الله.و انتم فی بلهنیهٔ وادعون آمنون. ۲۳.حتی اذ اختار الله لنبیه دار انبیائه،ظهرت خلهٔ النفاق.و سمل جلباب الدین.و نطق کاظم الغاوین.و نبغ حامل الآفلین.و هدر فنیق المبطلین.فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان راسه من مغرزه،صارخا بکم.فوجدکم لدعائه مستجیبین.و للغرهٔ فیه ملاحظین.فاستنهضکم فوجدکم خفافا.و احمشکم فالقاکم غضابا.فوسمتم غیر ابلکم و اوردتموها غیر شربکم.هذا و العهد قریب.و الکلم رحیب.و الجرح لما یندمل. ۲۴.زعمتم خوف الفتنهٔ الا فی الفتنهٔ سقطوا و ان جهنم لمحیطهٔ بالکافرین -توبه: ۴۹-فهیهات منکم،و انی بکم،و انی تؤفکون.و هذا کتاب الله بین اظهرکم.زواجره بینهٔ.و شواهده لائحهٔ.و اوامره واضحهٔ.ارغبهٔ عنه تریدون.ام بغیره تحکمون؟بئس للظالمین بدلا.«و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرهٔ من الخاسرین .آل عمران:۸۵. ۲۵.ثم لم تریثوا الاریث ان تسکن نغرتها.تشربون حسوا،و تسرون فی ارتغاء.و نصبر منکم علی مثل حز المهدی.و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا.افحکم الجاهلیهٔ تبغون،«و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون- (المائدهٔ:۵۰) ویها معشر المهاجرین.ا ابتز ارث ابی؟یا بن ابی قحافهٔ! افی الکتاب ان ترث اباک و لا ارث ابی؟لقد جئت‌شیئا فریا. ۲۶.خلافت و فدک. ۲۷.فدونکها مخطومهٔ مرحولهٔ.تلقاک یوم حشرک.فنعم الحکم.الله.و الزعیم محمد.و الموعد القیامهٔ.و عند الساعهٔ یخسر المبطلون.و«لکل نبا مستقر و سوف تعلمون (انعام:۶۷) ثم انحرفت الی قبر النبی (ص) و هی تقول: قد کان بعدک انباء و

هنبثة لو کنت‌شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها واختل قومک فاشهدهم و لا تغب ۲۸.معشر البقیة.و اعضاد الملة.و حصون الاسلام.ما هذه الغمیزة فی حقی؟و السنة عن ظلامتی.اما قال رسول الله (ص) المرء یحفظ فی ولده؟سرعان ما اجدبتم فاکدیتم.و عجلان ذا اهالة.تقولون مات رسول الله (ص) .فخطب جلیل.استوسع وهیه.و استنهز فتقه.و فقد راتقه.و اظلمت الارض لغیبته.و اکتابت‌خیرة الله لمصیبته.و خشعت الجبال.و اکدت الامال.و اضیع الحریم.و اذیلت الحرمة عند مماته.و تلک نازلة علینا.بها کتاب الله فی افنیتکم فی ممساکم و مصبحکم یهتف بها فی اسماعکم.و قبله حلت‌بانبیاء الله عز و جل و رسله. ۲۹.در بعض فرهنگهای عربی و کتاب‌هائی جز فرهنگ نامه‌ها نوشته‌اند قیله نام زنی است که انصار از نژاد او هستند.ابو الفرج اصفهانی آنجا که نسب اوس و خزرج را آورده نویسد:مادر آنان قیله دختر جفنة بن عتبة بن عمرو است.و قضاعه گویند او قیله دختر کاهل بن عذره بن سعد بوده است. (اغانی ج ۳ ص ۴۰) لیکن باید توجه داشت که:قیله واژه‌ای است جنوبی یعنی واژه‌ای بوده است در زبان مردم عربستان خوشبخت (یمن) .مردم یثرب (مدینه) از مهاجرانی هستند که پس از ویرانی سد مارب و یا به سبب دیگر در این شهر (یثرب) سکونت کردند.در دوره دوم حکومت‌سبائیان بر جنوب،پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی داشتند که از میان اشراف انتخاب می‌شدند و آنانرا«قیل می‌گفتند بن ابر این قیله مرادف بزرگان،اعیان،و مانند اینها است. ۳۰.«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین. (آل عمران:۱۴۴) ایها بنی قیلة. اهضم تراث ابیه. (هاء برای سکت است) و انتم بمرای و مسمع تلبسکم الدعوة و تمثلکم الحیرة و فیکم العدد و العدة.و لکم الدار.و عندکم الجنن. ۳۱.و انتم الان نخبة الله التی انتخبت لدینه.و انصار رسوله و اهل الاسلام.و الخیرة التی اختیرت لنا اهل البیت.فبادیتم العرب.و ناهضتم الامم.و کافحتم البهم.لا نبرح نامرکم و تامرون.حتی دارت لکم بنارحی الاسلام.و در حلب الانام.و خضعت نعرة الشرک.و لا باخت نیران الحرب.و هدات دعوة الهرج.و استوسق نظام الدین.فانی حرتم بعد البیان.و تکصتم بعد الاقدام.و اسررتم بعد الاعلان. ۳۲.لقوم نکثوا ایمانهم اتخشونهم.فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین (توبه:۱۳) الا قد اری ان اخلدتم الی الخفض.و رکنتم الی الدعة.فعجتم عن الدین.و مججتم الذی و عیتم و دسعتم الذی سوغتم.«انتکفروا انتمومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید». (آیه ۸ سوره ابراهیم) . ۳۳.سعدی. ۳۴.الا و قد قلت الذی قلته علی معرفة منی بالخذلان الذی خامر صدورکم.و استشعرته قلوبکم.و لکن قلته فیضة النفس.و نفثة الغیظ.و بثة الصدر.و معذرة الحجة.فدونکموها. فاحتقبوها مدبرة الظهر.ناکبة الحق.باقیة العار.موسومة بشنار الابد.موصولة بنار الله الموقدة. التی تطلع علی الافئدة.فبعین الله ما تفعلون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (الشعراء:۲۲۷) و انا ابنة نذیر لکم بین یدی عذاب الله.فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون.

پاسخ ابوبکر به دختر پیغمبر

«و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا» (۱) . در آن اجتماع که نیمی مجذوب و نیمی مرغوب بودند،این سخنان آتشین که از دلی داغدار بر خاسته چه اثری نهاده است؟خدا می‌داند.تاریخ و سندهای دست اول جز اشارت‌های مبهم چیزی ثبت نکرده است.اگر هم در ضبط داشته،در اثر دستکاری‌های فراوان بما نرسیده است. مسلما گفته‌های دختر پیغمبر،و همسر پسر عموی او در چنان مجمع بدون عکس العمل نبوده است.دختری که هر چه آن مردم در آنروز داشتند از برکت پدر او و مادر او بود،پدری که دیروز مرده و امروز حق فرزندش را از وی گرفته‌اند.اگر در چنان جمع مهاجران صلحت‌خویش را در آن دیده‌اند که خاموش باشند،انصار چنان نبوده‌اند.آنان ناخرسندی خود را در سقیفه نشان دادند،و این خرده گیری محرک خوبی بوده است. اما آنان چه گفته‌اند،و چه شنیده‌اند،همزبان شده‌اند؟باعتراض برخاسته‌اند؟نمی‌دانیم.آیا تنها به افسوس و دریغ بسنده کرده‌اند،خدا می‌داند.شاید گفته‌اند کاری است گذشته. حکومتی روی کارست و باید او را تقویت کرد،و مصلحت مسلمانان در این است که اگر یکدل نیستند باری یکزبان باشند،چه جز شهر مدینه از همه جا بوی سرکشی به دماغ می‌رسد. اما چنانکه نوشته‌اند (۲) ابو بکر در آن جمع

پاسخ دختر پیغمبر را چنین داد (۳) : -دختر پیغمبر!پدرت غمخوار مؤمنان و بر آنان مهربان،و دشمن کافران و مظهر قهر یزدان بر ایشان بود.اگر نسب او را بجوئیم،او پدر تو است نه پدر دیگر زنان.برادر پسر عموی تو است نه دیگر مردان.در دیده او از همه خویشاوندان برتر،و در کارهای بزرگ او را یاور بود.جز سعادتمند شما را دوست ندارد و جز پست نژاد تخم دشمنیتانرا در دل نکارد. شما در آن جهان ما را پیشوا و به سوی بهشت رهگشایید.من چه حق دارم که پسر عمت را از خلافت‌باز دارم!اما فدك و آنچه پدرت به تو داده اگر حق تو است و من از تو گرفته‌ام ستمکارم. اما میراث،میدانی پدرت گفته است:«ما پیمبران میراث نمی‌گذاریم.آنچه از ما بماند صدقه است . -اما خدا درباره دو تن از پیمبران گوید:«از من و از آل یعقوب میراث می‌برد» (۴) و نیز گوید: «سلیمان از داود ارث برد» (۵) این دو پیمبرند و ارث نهادند و ارث بردند.آنچه بارث نمی‌رسد پیمبری است نه مال و منال.چرا ارث پدرم را از من می‌گیرند.آیا در کتاب خدا فاطمه دختر محمد (ص) از این حکم بیرون شده است؟اگر چنین آیه‌ای است‌بگو تا به پذیرم. -دختر پیغمبر گفتار تو بینت است و منطق تو زبان نبوت.کسی را چه رسد که سخن تو را نپذیرد؟و چون منی چگونه تواند بر تو خرده گیرد؟شوهرت میان من و تو داوری خواهد کرد (۶) . اما ابن ابی الحدید عکس العمل خطبه را به صورتی دیگر نوشته است.وی نویسد ابو بکر در پاسخ سخنان زهرا (ع) گفت: دختر پیغمبر!بخدا هیچیك از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی‌دارم!روزی که پدرت مرد دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید.بخدا دوست دارم عایشه بینوا شود و تو مستمند نباشی.چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم.تو دختر پیغمبری!این مال از آن پیغمبر نبود مال همه مسلمانان بود.پدرت آنرا در راه خدا می‌داد!و نیاز مردمان را بآن برطرف می‌ساخت.پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد. -بخدا سوگند هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت. -بخدا سوگند از تو دست‌بر نخواهم داشت. -بخدا سوگند ترا نفرین می کنم. -بخدا سوگند در حق تو دعا نمی‌کنم (۷) . و نیز ابن ابی الحدید از محمد بن زکریا حدیث کند که چون ابو بکر خطبه دختر پیغمبر را شنید بر او گران آمد.پس به منبر رفت و گفت: مردم چرا بهر سخنی گوش می‌دهید؟!چرا در روزگار پیغمبر چنین خواست‌هائی نبود؟!هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید.هر کس دیده گواهی دهد.روباهی را ماند که گواه او دم اوست می‌خواهد فتنه خفته را بیدار کند.از درماندگان یاری می‌خواهند.از زنان کمك می گیرند.ام طحال (۸) را مانند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت.من اگر بخواهم می گویم و اگر بگویم آشکار می گویم!لیکن چندانکه مرا واگذارند خاموش خواهم بود. شما گروه انصار!سخن نابخردان شما را شنیدم!شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده پیغمبر را بکنید!چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید.من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت. پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر بخانه بازگشت.ابن ابی الحدید گوید: این سخنان را بر نقیب ابو یحیی،بن ابو زید بصری خواندم و گفتم: -ابو بکر به چه کسی کنایه می‌زند؟ -کنایه نمی‌زند بصراحت می گوید. -اگر سخن او صریح بود از تو نمی‌پرسیدم.خندید و گفت: -مقصودش علی است. -روی همه این سخنان تند به علی است؟ -بله!پسرکم!حکومت است! -انصار چه گفتند؟ -از علی طرفداری کردند.اما او ترسید فتنه برخیزد و آنانرا نهی کرد. (۹) براستی در آنروز خلیفه وقت چنین سخنانی گفته است؟آیا فاطمه (ع) در مسجد حاضر بوده و شنیده است که به شوهر وی،پسر عموی پیغمبر و نخستین مسلمان،چنین بی حرمتی روا داشته‌اند؟آیا درایت،کاردانی و مصلحت اندیشی رخصت می‌داده است که خلیفه در مجمع مسلمانان چنان سخنانی بگوید؟و اگر این سخنان گفته شده عکس العمل آن در حاضران چه بوده است؟پذیرفته‌اند؟باعتراض برخاسته‌اند؟خاموش نشسته‌اند؟آیا می‌توان گفت این کلمات بر ساخته است.ابن ابی الحدید و نقیب بصری شیعه نبودند،پس از این گفتگوها تنها از طریق شیعه ضبط نشده.آیا نمی‌توان گفت معتزلیان چنین داستانی را ساخته و به خلیفه نسبت داده‌اند؟البته نه.آنان در این کار چه سودی داشته‌اند؟اما اگر آنروز سخنانی باعتراض در میان آمده،و هیچ بعید نیست که گفته شده باشد،باید گفت ممانعت از پیدا شدن مخالفت‌های بعدی موجب بوده است که قدرت مرکزی مقابل هر کس باشد شدت عمل نشان دهد؟ اگر نتوان برای هر یك از این پرسش‌ها پاسخی قطعی یافت‌یک نکته روشن

است و آن اینکه مرگ پیغمبر برای مسلمانان آزمایشی بزرگ بود.قرآن از پیش،مسلمانان را بدین آزمایش متوجه ساخت که:اگر محمد بمیرد یا کشته شود مبادا شما بگذشته دیرین خود برگردید. دست‌درکاران سیاست و همفکران آنان برای آنچه در آنروزها گفته و کرده‌اند دلیل‌ها نوشته و می‌نویسند.می‌خواهند آنها را با مصلحت مسلمانان هماهنگ سازند:وحدت کلمه باید حفظ شود.اگر گروههائی به مخالفت‌با حکومت تازه برخیزند،قدرت مرکزی را ناتوان خواهند کرد. بهر صورت که ممکن است‌باید آنانرا به جمع مسلمانان برگرداند.ابو سفیان دشمن دیرین اسلام در کمین است و توطئه را آغاز کرده.گاهی بخانه عباس و گاهی بخانه علی می‌رود. می‌خواهد این دو خویشاوند پیغمبر را به مخالفت‌با خلیفه بر انگیزد.اگر ابو سفیان موفق گردد و در داخل مدینه نیز دو دستگی پیش آید و انصار مقابل مهاجران بایستند،آشوبی بزرگ برخواهد خاست.سعد بن عباده رئیس طائفه خزرج چشم بخلافت دوخته است.هنوز با خلیفه بیعت نکرده.انصار خود را برای رهبری مسلمانان سزاوارتر از مهاجران می‌دانند.اگر در آغاز کار، حکومت‌سخت نگیرد هر روز از گوشه‌ای بانگی خواهد برخاست (۱۰) . این توجیه‌ها و مانند آن از همان روزهای نخستین تا امروز صدها بار مکرر شده است. عبارت‌ها گوناگون،و معنی یکی است.آنچه مسلم است اینکه کمتر انسانی می‌تواند با تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی منطق خود را تغییر ندهد،و آنرا با وضع حاضر منطبق نسازد. چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام (۱۱) می‌توان گفت آنروز که آن گروه چنین کارها را روا شمردند، بزعم خود صلاح مسلمانان را در آن دیدند.اما این صلاح اندیشی بصلاح مسلمانان بود یا نه؟ خود بحثی است. بگمان خود می‌خواستند،اختلاف پدید نشود و فتنه بر نخیزد و یا لا-اقل کردار خود را چنین توجیه می‌کردند.اما چنانکه نوشتیم،اگر در اجتماعی اصلی مسلم (بهر غرض و نیت که باشد) دگرگون شد،دستاویزی برای آیندگان می‌شود.و آن آیندگان متاسفانه از خود گذشتگی گذشتگان را ندارند.و اگر داشتند مسلما امروز تاریخ مسلمانی رنگ دیگری داشت. نوشته‌اند چون دختر پیغمبر آن گفتار را در پاسخ خود شنید دل آزرده و خشمناک بخانه رفت و به شوهر خود چنین گفت: پسر ابو طالب تا کی دست‌ها را بزانو بسته‌ای و چون تهمت زدگان در گوشه خانه نشسته‌ای؟ مگر تو نه همان سالار سر پنجه‌ای؟چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟پسر ابو قحافه پرده حرمتم را درید و نان خورش بچه‌هایم را برید!آشکارا بدشمنی من برخاست و از لجاجت چیزی نکاست!چندانکه دیگر مهاجر و انصار در یاری من نکوشیدند،و دیده حمایت از من پوشیدند.نه یاری دارم نه مدد کاری!خشم خوار رفتم و خوار برگشتم. آنروز زبون شدی که از مرتبه بالا به دون شدی!دیروز شیران را در هم شکستی چرا امروز در بروی خود بستی؟من گفتم آنچه دانستم.لیکن چیره شدن بر آنان نتوانستم (۱۲) . کاش لختی پیش از این خواری می‌مردم،و بر خطائی که رفت دریغ نمی‌خوردم.اگر سخن به تندی گفتم،یا از اینکه مرا یاری نمی‌کنی بر آشفتم خدا عذر خواه من باشد!وای بر من که پشتم شکست و یاورم رفت از دست،بخدا شکایت می‌برم،و از پدرم حمایت می‌خواهم،خدایا دست تو بالای دست‌هاست! علی (ع) در پاسخ او گفت: -دختر صفوت عالمیان!و یادگار مهتر پیمبران!غم مخور که وای نه برای تو است،برای دشمن ژاژخای تو است!من از روی سستی در خانه ننشستم،و آنچه توانستم بدرستی بکار بستم.اگر نانخورش می‌خواهی روزی تو مضمون است و آنکس که آنرا تعهد کرده مامون! -بخدا واگذار! -بخدا واگذاشتم! (۱۳) این گفتگو را ابن شهر آشوب بدون ذکر سند در مناقب آورده (۱۴) و با اختلافی مختصر در بحار (۱۵) دیده می‌شود.آیا چنین گفتگوئی بین دختر پیغمبر و امیر المؤمنین رخ داده است؟چگونه چنین چیزی ممکن است؟شیعه برای این دو بزرگوار مقام عصمت قائل است.می‌توان پذیرفت دختر پیغمبر این چنین شوهرش را سرزنش کند؟آنهم برای نانخورش بچگانش؟ بدیهی است که می‌توان برای این پرسش پاسخی نوشت،و گفته‌ها را توجیه کرد.اما اگر کار توجیه و پاسخ پرسش به بحث‌های منطقی و استدلال‌های دور و دراز بکشد،نتیجه آن بدینجا منتهی می‌شود که قدرت منطق کدام یک از دو طرف بیشتر باشد.یا چگونه بتواند روایات را به سود منطق خویش معنی و یا تاویل نماید.چنین روش از حدود وظیفه پژوهندگان تاریخ بیرونست. آنچه می‌بینم اینست که گفتار منسوب به دختر پیغمبر پر از آرایش معنوی و لفظی است،از استعاره،تشبیه،کنایه،طباق،سجع.اگر خطبه از چنین آرایش‌ها برخوردار باشد زیور آنست، سخنی است که برای جمع

گفته می‌شود.بایـد در دل شـنونده جا کند.در چنین گفتار خطیب در عین حال که بمعنی توجه دارد به زیبائی آن،و نیز بآرایش لفظ بایـد تـوجه داشته باشـد.امـا گفتگـوی گله آمیز زن و شوی چرا بایـد چنین باشـد؟مگر دختـر پیغمـبر می‌خواست قـدرت خود را در سخنوری به شوی خویش نشان دهد؟بهر حال بقول معروف در این اگر مگری می‌رود و حقیقت را خدا می‌داند.

پی‌نوشتها: ۱.و کسـی که بگذشـته خود باز گردد زیانی بخـدا نمی‌رساند (آل عمران:۱۴۴) ۲.بلاغات النساء. ۳.قسـمتی از این پاسخ مسجع استبـدین جهت در ترجمه هم سـجع رعایت‌شـده است. ۴.یرثنی و یرث مـن آل یعقـوب–مریم:۷. ۵.و ورث سـلیمان داود–النحل:۱۷. ۶.بلاغـات النساء.چاپ بیروت ص ۳۱–۳۲. ۷.شـرح نهج البلاغة ص ۲۱۴. ۸.زن روسپی که در عصـر جاهلیتبوده است. ۹.شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۴–۲۱۵. ۱۰.و نگاه کنیـد به فاطمهٔ الزهرا–عباس عقاد ص ۵۷. ۱۱.پس از پنجـاه سال ص ۳۱ چاپ دوم. ۱۲.یا بن ابی طالب اشتملتشـملهٔ الجنین.و قعـدت حجرهٔ الظنین.نقضت قادمهٔ الاجدل. فخاتک ریش الاعزل.هذا ابن ابی قحافهٔ یبتزنی نحلهٔ ابی.و بلیغهٔ ابنی.لقـد اجهر فی خصـامی.و الفیته الـدفی کلامی.حتی حبسـنی قتیلهٔ نصـرها.و المهاجرهٔ وصـلها.و غضـت الجماعهٔ دونی طرفها فلا دافع و لا مانع–خرجت کاظمهٔ.وعدت راغمهٔ.اضـرعت‌حدک یوم اضـعت‌خدک. افترست الذئاب و استرشت التراب.مـا کففت قائلاـ و لاـ اغنیتباطلا و لا خیار لی. ۱۳.لیتنی مت قبـل هنیتی و دون ذلتی.عـذیری الله منـک عادیا و منک حامیا.و یلاـی فی کـل شـارق.ویلاـی مـات العمـد.و وهنـت العضـد.و شـکوای الی ابی و عـدوای الی ربی.اللهـم انت اشـد قـوهٔ. فاجابهـا امیر المؤمنین:لا ویل لک.بل الویل لشانئک.نهنهی عن وجـدک یابنـهٔ الصـفوهٔ.و بقیـهٔ النبوهٔ.فما ونیت عن دینی و لا اخطات مقـدوری فان کنت تریـدین البلغهٔ فرزقک مضـمون.و کفیلک مامول و ما اعد لک خیر مما قطع عنک.فاحتسبی الله!فقالت‌حسبی الله و نعم الوکیل. ۱۴.ج ۲ ص ۲۰۸.۱۵.ج ۴۳ ص ۱۴۸.

دختر پیغمبر در بستر بیماری

«صبت علی مصـائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا» (۱) منصـوب به فـاطمه (ع) مرگ پـدر،مظلوم شـدن شوهر،از دست رفتن حق،و بالاتر از همه دگرگونی‌هائی که پس از رسول خـدا–بفاصـله‌ای انـدک–در سـنت مسلمانی پدید گردید،روح و سـپس جسـم دختر پیغمبر را سـخت آزرده سـاخت.چنـانکه تاریـخ نشـان می‌دهـد،او پیش از مرگ پـدرش بیمـاری جسـمی نداشـته است. نوشـته نمی‌گوید،زهرا (ع) در آنوقت‌بیمار بود (۲) !بعض معاصـران نوشته‌اند فاطمه اساسا تنی ضعیف داشته است (۳) . نوشته مؤلف کتاب فاطمـهٔ الزهراء»هر چنـد در بیمـار بـودن او در چنـان روز صـراحتی نـدارد، لکـن بی اشـارت نیسـت.عقایـد چنین نویسـد: «زهرا لاـغر انـدام،گندمگون و رنگ پریده بود.پدرش در بیماری مرگ،او را دید و گفت او زودتر از همه کسانم به من می‌پیوندد (۴) هیچیک از این دو نویسنده سـند خود را نیاورده‌انـد. ظاهر عبارت عقایـد این است،که چون پیغمبر (ص) دخترش را نا تنـدرست و یا کم بنیه دیـد بـدو چنین خبری داد.نمی‌خواهم چون بعض گوینـدگان قـدیم بگویم فاطمه (ع) در هر روزی بقـدر یکماه و در هر ماهی بقدر یکسال دیگران رشد می‌کرد (۵) اما تا آنجا که می‌دانم و اسـناد نشان می‌دهـد نه ضـعیف بنیه و نه رنگ پریـده و نه مبتلا به بیماری بوده است.بیماری او پس از این حادثه‌ها آغاز شد.وی روزهائی را که پس از مرگ پدر زیست،رنجور،پژمرده و گریان بود.او هرگز رنـج جـدائی پدر را تحمل نمی‌کرد.و برای همین بود که چون خبر مرگ خود را از پدر شـنید لبخند زد.او مردن را بر زیسـتن بدون پـدر شـادی خـود می‌دانسـت. داسـتان آنـانرا کـه بـدر خـانه او آمدنـد و می‌خواسـتند خـانه را بـا هر کس کـه درون آنسـت آتش زننـد،نوشتیم.چنـانکه دیـدیم سـندهای قـدیمی چنان واقعه‌ای را ضـبط کرده است.خود این پیش آمـد به تنهائی برای آزردن او بس است تـا چه رسـد که رویـدادهای دیگر هم بـدان افزوده شود.آیـا راست است که بـازوی دختـر پیغمـبر را بـا تازیـانه آزرده‌انـد؟آیا می‌خواسـته‌اند با زور بـدرون خانه راه یابنـد و او که پشت در بوده است،صدمه دیده؟در آن گیر و دارها ممکن است چنین حادثه‌ها رخ داده باشـد.اگر درسـت است راسـتی چرا و برای چه این خشونت‌هـا را روا داشـته‌اند؟چگـونه می‌تـوان چنین داسـتانرا پـذیرفت و

چسـان آنرا تحلیل کرد؟. مسـلمانانی کـه در راه خـدا و برای رضـای او و حفـظ عقیـدت خـود سـخت‌ترین شـکنجه‌ها را تحمل کردنـد،مسلمانانی که از مال خود گذشـتند،پیونـد خویش را با عزیزترین کسان بریدنـد،خانمان را رها کردنـد،بخاطر خدا به کشور بیگـانه و یـا شـهر دور دست هجرت نمودنـد، سپس در میـدان کارزار بارها خود را عرضه هلاک ساختنـد،چگونه چنین حادثه‌ها را دیدنـد و آرام نشسـتند. راستی گفتار فرزنـد فاطمه سخنی آموزنـده است که:«آنجا که آزمایش پیش آیـد دینـداران اندک خواهند بود». (۶) از نخستین روز دعوت پیغمبر تـا این تاریـخ بیست و سه سـال و از تاریـخ هجرت تـا این روزها دهسال می‌گـذشت.در این سالها گروهی دنیاپرست که چاره‌ای جز پـذیرفتن مسلمانی نداشـتند خود را در پناه اسـلام جای دادنـد.دسـته‌ای از اینان مردمانی تن آسـان و ریـاست جـو و اشـراف منش بودنـد.طبیعت آنـان قیـد و بنـد دین را نمی‌پـذیرفت.اگر مسـلمان شدنـد برای این بود که جز مسـلمانی راهی پیش روی خود نمی‌دیدنـد. قریش این تیره سـرکش که ریـاست مکه و عربسـتان را از آن خویش می‌دانست پس از فتـح مکه، در مقابل قدرتی بزرگ بنام اسـلام قرار گرفت.و چون از بیم جان و یا بامید جاه مسـلمان شد، می‌کوشـید تا این قدرت را در انحصـار خود گیرد.بسـیار حقیقت پوشـی و یا خوش باوری می‌خواهـد که بگوئیم اینان چون یک دو جلسه با پیغمبر نشسـته و به اصـطلاح محـدثان لقب صـحابی گرفته‌اند،در تقوی و پا بر سـر هوی نهادن نیز مسـلمانی درست‌بودند. از همچشـمی و بلکه دشـمنی عرب‌های جنوبی و شمالی در سده‌های پیش از اسلام آگاهیم (۷) مردم حجاز بمقتضای خوی بیابان نشینی،مردم یثرب را که از تیره قحطانی بودند و بکار کشاورزی اشتغال داشتند خوار می‌شمردند.قحطانیان یا عرب‌های جنوبی ساکن یثرب، پیغمبر اسلام را از مکه به شـهر خود خواندنـد،بـدو ایمان آوردنـد،با وی پیمان بسـتند.در نبردهای بـدر،احد،احزاب،و غزوه‌های دیگر با قریش در افتادند،و سرانجـام شـهر آنـان را گشودنـد.قریش هرگز ایـن خـواری را نمی‌پـذیرفت.از ایـن گذشـته مردم مـدینه در سـقیفه چشم به خلافـت دوختنـد.تنهـا بـا تـذکرات ابو بکر که پیغمبر گفته است امامـان بایـد از قریش باشـند»عقب نشسـتند.اگر انصار چنانکه گرد پیغمبر را گرفتنـد گرد خـانواده او فراهم می‌شدنـد و اگر حریم حرمت این خـانواده همچنـان محفـوظ می‌مانـد،چه کسـی تضـمین می‌کرد که قحطانیان بار دیگر دماغ عدنانیان را بخاک نمالند.اینها حقیقت‌هائی بود که دست درکاران سیاست آنروز آنرا بخوبی می‌دانستند.ما این واقعیت را بپـذیریم یا خود را بخوش باوری بزنیم و بگوئیم همه یاران پیغمبر در یک درجه از پرهیزگاری و فـداکاری بوده‌اند و چنین احتمـالی درباره آنان نمی‌توان داد،حقیقت را دگرگون نمی‌سازد.دشـمنی میان شـمال و جنوب پس از عقـد پیمان برادری بین مهاجر و انصار در مـدینه موقتا فراموش شـد و پس از مرگ پیغمبر نخستین نشانه آن دیـده شـد.و در سالهای بعـد آشکار گردیـد.و چنانکه آشـنایان به تاریخ اسـلام می‌دانند،این درگیری بین دو تیره در سراسـر قلمرو اسلامی تا عصر معتصم عباسی بر جای ماند. من نمی‌گویم خـدای نخواسـته همه یاران پیغمبر این چنین می‌اندیشـیدند.در بین مضـریان و یا قریشـیان نیز کسانی بودند که در گفتار و کردار خود خدا را در نظر داشتند نه دنیا را و گاه برای رعایت‌حکم الهی از برادر و فرزند خود هم می‌گذشتند،اما شمار اینان اندک بـود.آیـا می‌تـوان بآسـانی پـذیرفت کـه سـهیل بـن عمرو،عمرو بـن عـاص،ابـو سـفیان و سـعد بـن عبـد الله بن ابی سـرح هم غم دین داشـتند؟بسـیار سـاده‌دلی می‌خواهـد که مـا بگوئیم آنکس که یـک روز یـا چنـد مجلس یـا یـک مـاه یـا یکسـال صـحبت پیغمبر را دریافت،مشـمول حـدیثی است که از پیغمبر آورده‌انـد«یاران من چون سـتارگانند بـدنبال هر یک که رفتیـد،راه را یافته‌ایـد»من بدین کاری نـدارم که این حـدیث از جهت متن و سـند درست است‌یا نه،این کار را بعهده محدثان می‌گذارم، آنچه مسلم است اینکه در آنروزها یا لا اقل چنـد سال بعـد،اصـحاب پیغمبر رو بروی هم قرار گرفتند.چگونه می‌توان گفت هم آنان که بدنبال علی رفتند و هم کسانی که پی طلحه و زبیر و معاویه را گرفتنـد راه راست را یافته‌انـد. خواهند گفت‌خلیفه و یاران او از نخستین دسـته مسـلمانان و از طبقـه اول مهاجراننـد.درسـت اسـت.امـا از خلیفـه و یـک دو تـن دیگر کـه بگـذریم پـایه حکـومت را چه گروهی جز قریش اسـتوار می‌کرد؟و مجریان حکومت کـدام طایفه بودنـد؟برای اسـتقرار حکومت‌باید قدرت یک پارچه شود.و برای تامین این قدرت باید هر گونه مخالفتی سرکوب گردد و بسیار طبیعی است که با دگرگونی شرایط،منطق هم دگرگون شود.

پی‌نوشتها: ۱.در این بلا بجای من ار روزگار بود روز سپید او شب تاریک می‌نمود ۲.انساب الاشراف ص ۴۰۵. ۳.فاطمه فاطمه است ص ۱۱۷. ۴.فاطمهٔ الزهراء ص ۶۶. ۵.روضهٔ الواعظین ص ۱۴۴. ۶.فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون (حسین بن علی علیه السلام) . ۷.رجوع شود به پس از پنجاه سال ص ۶۹ چاپ دوم و نیز رجوع شود به فصل برای عبرت تاریخ در همین کتاب.

زنان انصار در خانه پیغمبر

«الذین ضل سعیهم فی الحیوهٔ الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۱) » (الکهف:۱۰۴) دختر پیغمبر نالان در بستر افتاد.در مدت بیماری او،از آن مردان جان بر کف،از آن مسلمانان آماده در صف،از آنان که هر چه داشتند از برکت پدر او بود،چند تن او را دلداری دادند و یا بدیدنش رفتند؟هیچکس!جز یک دو تن از محرومان و ستمدیدگان چون بلال و سلمان. اما هر چه باشد زنان عاطفه و احساسی رقیق‌تر از مردان دارند،بخصوص که در آن روزها، زنان بیرون صحنه سیاست‌بودند و در آنچه می گذشت دخالت مستقیم نداشتند. صدوق باسناد خود که به فاطمه دختر حسین بن علی (ع) می‌رسد نویسد (۲) : زنان مهاجر و انصار نزد او گرد آمدند.اما در عبارت احمد بن ابی طاهر تنها (زنان) آمده است از مهاجر و انصار نامی نمی‌برد (۳) . اگر هم از زنان مهاجران کسی در این دیدار شرکت داشته،مسلما وابسته بگروه ممتاز و دست در کار سیاست نبوده است.اما انصار موقعیت دیگری داشته‌اند.آنان از آغاز یعنی از همان روزها که پیغمبر را به شهر خود خواندند،پیوند خویش را با خویشاوندان او نیز برقرار و سپس استوار ساختند. و چنانکه اشارت خواهم کرد،بیشتر آنان این دوستی را با علی و فرزندان او،و خاندان او به سر بردند.بهر حال پاسخی را که دختر پیغمبر به پرسش آنان داده است،نشان دهنده روحیه رنگ پذیر مردم آن زمان است،که با دیگر زمانها یکسانست.دختر پیغمبر از رفتار مردان آنان گله‌مند است. گفتار زهرا (ع) پاسخ احوال پرسی نیست.خطبه‌ای بلیغ است که اوضاع آن روز مدینه را روشن می‌سازد،و از آنچه پس از یک ربع قرن پیش آمد خبر می‌دهد.دیرینه‌ترین متن این گفتار را که نویسنده در دست دارد کتاب بلاغات النساء»است.اما این گفتار در کتاب‌هایی چون امالی شیخ طوسی کشف الغمه،احتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی و دیگر کتاب‌ها آمده است.من عبارت احمد بن ابی طاهر را بفارسی برگردانده‌ام و چون این گفتار نیز صنعت‌های لفظی و معنوی را در بر دارد کوشیده‌ام تا ترجمه نیز از آن زیورها عاری نباشد. لکن: گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت‌یک روزه‌ای. (۴) - دختر پیغمبر چگونه‌ای؟با بیماری چه می کنی؟ -بخدا دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم!درون و برونشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم!چون تیغ زنگار خورده نابرا،و گاه پیش روی واپس گرا،و خداوندان اندیشهای تیره و نارساینـد.خشم خدا را بخود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند (۱) . ناچار کار را بدانها واگذار،و ننگ عدالت کشی را بر ایشان بار کردم نفرین بر این مکاران و دور بوند از رحمت‌حق این ستمکاران. وای بر آنان.چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟و خلافت‌بر پایه‌های نبوت استوار ماند؟ آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است.و بر عهده علی که عالم بامور دنیا و دین است.به یقین کاری که کردند خسرانی مبین است.بخدا علی را نه پسندیدند،چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند.دیدند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد (۶) . بخدا سوگند،اگر پای در میان می‌نهادند،و علی را بر کاری که پیغمبر بعهده او نهاد می گذاردند،آسان آسان ایشان را براه راست می‌برد.و حق هر یک را بدو می‌سپرد،چنانکه کسی زیانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است‌بچیند.تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند.اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان بروی آنان می گشود.اما نکردند و بزودی خدا به کیفر آنچه کردند آنانرا عذاب خواهد فرمود (۷) . بیایید!و بشنوید!: شگفتا!روزگار چه ابو العجب‌ها در پس پرده دارد و چه بازیچه‌ها یکی از پس دیگری برون می‌آرد.راستی مردان شما چرا چنین کردند؟و چه عذری آوردند؟دوست نمایانی غدار.در حق دوستان ستمکار و سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار.سر را گذاشته به دم چسبیدند. پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند.نفرین بر مردمی نادان که تبهکارند.و تبه کاری خود را

نیکوکاری می‌پندارند (۸) . وای بر آنان.آیا آنکه مردم را براه راست می‌خواند،سزاوار پیروی است،یا آنکه خود راه را نمی‌داند؟در این باره چگونه داوری می‌کنید؟. بخدایتان سوگند،آنچه نباید بکنند کردند.نواها ساز و فتنه‌ها آغاز شد.حال لختی بپایند!تا بخود آیند،و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد!شهد زندگی در کامها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد.آنروز زیانکاران را باد در دست است و آیندگان بگناه رفتگان گرفتار و پای بست (۹) . اکنون آماده باشید!که گرد بلا انگیخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته.شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان بر آرد،آنگاه دریغ سودی ندارد. جمع شما را بپراکند و بیخ و بنتان را بر کند.دریغا که دیده حقیقت‌بین ندارید.بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می‌دارید. (۱۰) این سخنان که در آن روز درد دل و گله و شکوه بانوئی داغدیده و ستمدیده می‌نمود،بحقیقت اعلام خطری بود.خطری که نه تنها مهاجر و انصار،بلکه رژیم حکومت و آینده نظام اسلامی را تهدید می‌کرد. دیری نگذشت که آنچه دختر پیغمبر در بستر بیماری و نیز روزهای پیش در جمع مسلمانان از آن خبر داد،و مردم را از پایان آن ترساند تحقق یافت.آنروز گفتند پیمبری و رهبری نباید در یک خاندان بماند.گفتند قریش،این تیره خودخواه و برتری‌جو،باید همچنان مهتری کند. آنروز پایان کار را نمی‌دیدند.ندانستند که مهتری از قریش به خاندان امیه و سپس بفرزندان ابو سفیان و تیره حکم بن عاص و مروانیان می‌رسد،ندانستند که تند باد این تصمیم عجولانه گردی را که بر روی اخگر سوزان دشمنی دیرینه عراقی و شامی انباشته است‌به یکسو خواهد زد.ندانستند که همچشمی قحطانی و عدنانی از نو آغاز می‌شود،دو گروه برابر هم خواهند ایستاد و خلیفه‌هائی جان خود را در این راه خواهند داد و سرانجام آتشی سر می‌زند که سراسر شرق و سپس حجاز و شام و مغرب اسلامی را فرا گیرد.که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۱۱) برای آگاهی بیشتر از این دگرگونی‌ها و نتیجه‌هائی که بر آن مترتب شد فصلی جداگانه با عنوان برای عبرت تاریخ خواهیم آورد.

پی‌نوشتها: ۱.آنانکه کوشش ایشان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پندارند که کاری نیک می‌کنند. ۲.بحار ج ۴۳ ص ۱۵۸. ۳.بلاغات النساء ص ۳۲. ۴.مثنوی:نیکلسن دفتر ۲۱ ص ۴. ۵.-کیف اصبحت من علتك یا بنت رسول الله؟ -اصبحت و الله عائفة لدنیاکم.قالیة لرجالکم.لفظتهم بعد ان عجمتهم و شناتهم بعد ان سبرتهم.فقبحا لفلول الحد.و خور القناة و خطل الرای و بئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون. ۶.لا جرم لقد قلدتهم ربقتها.و شننت علیهم عارها.فجدعا و عقرا و بعدا للقوم الظالمین. ویحهم انی زحزحوها عن رواسی الرسالة.و قواعد النبوة.و مهبط الروح الامین.الطبین بامور الدنیا و الدین.الا ذلک هو الخسران المبین.و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟نقموا و الله نکیر سیفه.و شدة وطاته.و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله. ۷.و بالله لو تکاقؤوا عن زمام نبذه الیه رسول الله (ص) لساربهم سیرا سجحا لا یکلم خشاشه.و لا یتعتع راکبه.و لاوردهم منهلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه.و لاصدرهم بطانا قد تحیر بهم الری.غیر متحلی بطائل.الا بغمر الناهل.وردعة سورة الساغب.و لفتحت علیهم برکات من السماء و الارض،و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. ۸.الا هلمن فاسمعن.و ما عشتن اراکن الدهر عجبا.الی ای لجا استندوا.و بای عروة تمسکوا؟«و لبئس المولی و لبئس العشیر.و لبئس للظالمین بدلا».استبدلوا و الله الذنابی بالقوادم.و العجز بالکاهل.فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون. ۹.ویحهم!افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون. اما لعمر الهکن لقد لقحت فنظرة،ریثما تنتج.ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبطا و ذعافا ممقرا هنالك یخسر المبطلون و یعرف التالون غب ما اسس الاولون. ۱۰.ثم طیبوا عن انفسکم نفسا.و طامنوا للفتنة جاشا و ابشروا بسیف صارم.و بقرح شامل و استبداد من الظالمین.یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا فیا حسرة لکم و انی بکم و قد«عمیت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون- (از آیه ۲۸ سوره هود) » ۱۱.خدا آنچه را که مردمی دارند دگرگون نمی‌سازد مگر آنکه آنان خود دگرگون شوند. (الرعد: ۱۱) .

در آستانه ملکوت

«و ان للمتقین لحسن مآب جنات عدن مفتحهٔ لهم الابواب (۱) (ص ۴۹-۵۰) دختر پیغمبر چند روز را در بستر بیماری بسر برده؟درست نمی‌دانیم،چند ماه پس از رحلت پدر زندگانی را بدرود گفته؟،روشن نیست.کمترین مدت را چهل شب (۲) و بیشترین مدت را هشت ماه نوشته‌اند (۳) و میان این دو مدت روایت‌های مختلف از دو ماه (۴) تا هفتاد و پنج روز (۵) ، سه ماه (۶) ،و شش ماه (۷) است. این همه اختلاف،و این همه روایت‌های گوناگون چرا؟از این پیش نوشتیم که در چنان سالها، تاریخ حادثه‌ها از خاطر یکی بذهن دیگری انتقال می‌یافت.و چه کسی می‌تواند ادعا کند که همه این ناقلان از اشتباه بر کنار بوده‌اند.و این در صورتی است که موجبات دیگر در کار نباشد. اما می‌دانیم که در آن روزهای پرآشوب،از یکسو دسته‌بندی‌های سیاسی هنوز قوت خود را از دست نداده بود،و از سوی دیگر مسلمانان سرگرم جنگ در داخل سرزمین اسلام بودند در چنین شرایط کدام کس پروای ضبط تاریخ درست‌حوادث را داشت؟بر فرض که هیچیک از این دو عامل دخالتی در این روی داد نداشته باشد،بدون شک دسته‌های سیاسی که پس از این تاریخ روی کار آمدند تا آنجا که توانسته‌اند تاریخ حادثه‌ها را دستکاری کرده‌اند. باری به نقل مجلسی از دلائل الامامه در این بیماری بود که دو تن صحابی پیغمبر ابو بکر و عمر خواستار دیدار او شدند.اما دختر پیغمبر رخصت این دیدار را نمی‌داد.علی (ع) گفت من پذیرفته‌ام که تو بآنان اجازت ملاقات دهی.فاطمه گفت‌حال که چنین است‌خانه خانه تو است (۸) هر چند ابن سعد نوشته است ابو بکر چندان با دختر پیغمبر سخن گفت که او را خشنود ساخت (۹) اما ظاهرا از این ملاقات نتیجه‌ای که در نظر بود بدست نیامد.دختر پیغمبر بآنان گفت نشنیدید که پدرم فرمود فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟ گفتند چنین است!فاطمه گفت‌شما مرا آزردید و من از شما ناخشنودم (۱۰) و آنان از خانه او بیرون رفتند.بخاری در صحیح نویسد:پس از آنکه دختر پیغمبر میراث خود را از خلیفه خواست و او گفت از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمی‌گذاریم زهرا دیگر با او سخن نگفت تا مرد (۱۱) . در واپسین روزهای زندگی،اسماء دختر عمیس را که از مهاجران حبشه و از نزدیکان وی بود طلبید.چنانکه نوشتیم اسماء نخست زن جعفر بن ابی طالب بود،چون جعفر در نبرد مؤته شهید شد به ابو بکر بن ابی قحافه شوهر کرد.دختر پیغمبر به اسماء گفت: -من خوش نمی‌دارم بر جسد زن جامه‌ای بیفکنند و اندام او از زیر جامه نمایان باشد. -من در حبشه چیزی دیدم،اکنون صورت آنرا به تو نشان می‌دهم.سپس چند شاخه تر خواست.شاخه‌ها را خم کرد.پارچه‌ای بروی آن کشید.دختر پیغمبر گفت: -چه چیز خوبی است.نعش زن را از نعش مرد مشخص می‌سازد.چون من مردم تو مرا بشوی! و نگذار کسی نزد جنازه من بیاید. (۱۲) در آخرین روز زندگانی آبی خواست.بدن خود را نیکو شست و شو داد جامه‌های نو پوشید و به غرفه خود رفت.خادمه خویش را گفت تا بستر او را در وسط غرفه بگستراند.سپس روی به قبله دراز کشید دست‌ها را بر گونه‌های نهاد و گفت من همین ساعت‌خواهم مرد (۱۳) بنقل علمای شیعه،شوهرش علی (ع) او را شست و شو داد.ابن سعد نیز همین روایت را اختیار کرده است (۱۴) .لیکن چنانکه نوشتم ابن عبد البر گوید دختر پیغمبر اسماء را گفت تا متصدی شست و شوی او باشد.و گویا اسماء در شست و شوی فاطمه (ع) با علی علیه السلام همکاری داشته است. ابن عبد البر نوشته است چون دختر پیغمبر زندگانی را بدرود گفت،عایشه خواست‌به حجره او برود اسماء طبق وصیت او را راه نداد.عایشه شکایت‌به پدر برد که: -این زن خثعمیه (۱۵) میان من و دختر پیغمبر در آمده است و نمی‌گذارد من نزد جسد او بروم. بعلاوه برای او حجله‌ای چون حجله عروسان ساخته است.ابو بکر در حجره دختر پیغمبر آمد و گفت: -اسماء چرا نمی‌گذاری زنان پیغمبر نزد دختر او بروند؟چرا برای دختر پیغمبر حجله ساخته‌ای؟ -زهرا بمن وصیت کرده است کسی بر او داخل نشود-چیزی را که برای نعش او ساخته‌ام، وقتی زنده بود باو نشان دادم و بمن دستور داد مانند آنرا برایش بسازم. -حال که چنین است هر چه بتو گفته چنان کن (۱۶) . ابن عبد البر نوشته است نخستین کس از زنان که در اسلام برای او بدین سان نعش ساختند فاطمه (ع) دختر پیغمبر (ص) بود.سپس مانند آنرا برای زینب بنت جحش (زن پیغمبر) آماده کردند.

پی‌نوشتها: ۱.همانا پرهیزکاران را نیکو بازگشتگاهی است.بهشت جاویدان که درهای آن بروی آنان گشوده است. ۲.بحار ص ۱۹۱ ج ۴۳.روضهٔ الواعظین ص ۱۵۱. ۳.الاستیعاب ص ۷۴۹. ۴.بحار ص ۲۱۳ ج ۴۳. ۵.عیون المعجزات بنقل مجلسی ص ۲۱۲. ۶.طبقات ج ۸ ص ۱۸. ۷.انساب الاشراف بلاذری ص ۴۰۲. ۸.بحار ج ۴۳ ص ۱۷۰ بنقل از دلائل الامامه و نیز رجوع شود به علل الشرائع ج ۱ ص ۱۷۸. ۹.طبقات ص ۱۷ ج ۸. ۱۰.بحار ص ۱۷۱. ۱۱.صحیح ج ۵ ص ۱۷۷. ۱۲.استیعاب ص ۷۵۱ و رجوع به طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۸ و انساب الاشراف ص ۴۰۵ و بحار ج ۴۳ ص ۱۸۹ شود. ۱۳.بحار ج ۴۳ ص ۱۷۲ به نقل از امالی شیخ طوسی و رجوع به انساب الاشراف ص ۴۰۲ و طبقات ج ۸ ص ۱۷-۱۸ شود. ۱۴.طبقات ج ۸ ص ۱۸. ۱۵.خشعم از قحطانیان و از عرب‌های جنوبی بوده است.و این سرزنشی است که عدنانیان (و از جمله قریش) به قحطانیان می‌کردند. ۱۶.استیعاب ص ۷۵۱،چنانکه نوشتیم اسماء در این تاریخ زن ابو بکر بوده است.

بخاک‌سپردن‌زهرا

«الذین اذا اصابتهم مصیبهٔ قالوا انا لله و انا الیه راجعون (۱) . (البقره:۵۶) دانشمندان و تذکره نویسان شیعه متفقند که نعش دختر پیغمبر را شبانه بخاک سپردند. ابن سعد نیز در روایت‌های خود که از طریق ابن شهاب،عروه،عایشه،زهری و دیگران است گوید فاطمه (ع) را شبانه دفن کردند و علی (ع) او را بخاک سپرد (۲) . بلاذری نیز در دو روایت‌خود همین را نوشته است (۳) بخاری نیز چنین نویسد: «شوی او شبانه او را بخاک سپرد و رخصت نداد تا ابو بکر بر جنازه او حاضر شود» (۴) . کلینی که از بزرگان علما و محدثان شیعی است و در آغاز قرن چهارم هجری در گذشته و کتاب خود را در نیمه دوم قرن سوم نوشته و نوشته او از دیرینه‌ترین سندهای شیعه بشمار می‌رود،چنین نوشته است: چون فاطمه (ع) در گذشت.امیر المؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و آثار قبر او را از میان برد. سپس رو به مزار پیغمبر کرد و گفت: -ای پیغمبر خدا از من و از دخترت که بدین تو آمده و در کنار تو زیر خاک خفته است،بر تو درود باد! خدا چنین خواست که او زودتر از دیگران بتو به پیوندد.پس از او شکیبائی من بپایان رسیده و خویشتن داری من از دست رفته.اما آنچنان که در جدائی تو صبر را پیشه کردم،در مرگ دخترت نیز جز صبر چاره ندارم که شکیبائی بر مصیبت‌سنت است.ای پیغمبر خدا!تو بر روی سینه من جان دادی!ترا بدست‌خود در دل خاک سپردم!قرآن خبر داده است که پایان زندگی همه بازگشت‌بسوی خداست. اکنون امانت‌به صاحبش رسید،زهرا از دست من رفت و نزد تو آرمید. ای پیغمبر خدا پس از او آسمان و زمین زشت می‌نماید،و هیچگاه اندوه دلم نمی‌گشاید (۵) . چشمانم بی‌خواب،و دل از سوز غم کباب است،تا خدا مرا در جوار تو ساکن گرداند. مرگ زهرا ضربتی بود که دل را خسته و غصه‌ام را پیوسته گردانید.و چه زود جمع ما را به پریشانی کشانید.شکایت‌خود را بخدا می‌برم و دخترت را به تو می‌سپارم!خواهد گفت که امتت پس از تو با وی چه ستمها کردند.آنچه خواهی از او بجو و هر چه خواهی بدو بگو!تا سر دل بر تو گشاید،و خونی که خورده است‌بیرون آید و خدا که بهترین داور است میان او و ستمکاران داوری نماید (۶) . سلامی که بتو می‌دهم بدرود است نه از ملالت،و از روی شوق است،نه کسالت.اگر می‌روم نه ملول و خسته جانم و اگر می‌مانم نه بوعده خدا بد گمانم.و چون شکیبایان را وعده داده است در انتظار پاداش او می‌مانم که هر چه هست از اوست و شکیبائی نیکوست. اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت می‌ماندم و در این مصیبت‌بزرگ، چون فرزند مرده جوی اشک از دیدگانم می‌راندم. خدا گواهست که دخترت پنهانی بخاک می‌رود.هنوز روزی چند از مرگ تو نگذشته،و نام تو از زبانها نرفته،حق او را بردند و میراث او را خوردند.درد دل را با تو در میان می‌گذارم و دل را به یاد تو خوش می‌دارم که درود خدا بر تو باد و سلام و رضوان خدا بر فاطمه (۷) . در مقابل این شهرت،ابن سعد روایت دیگری دارد که ابو بکر بر دختر پیغمبر نماز خواند و بر او چهار تکبیر گفت (۸) .پیداست که این روایت و یک دو حدیث دیگر،در مقابل آن شهرت ارزشی ندارد،و دور نیست که آنرا برای مصلحت وقت‌ساخته باشند. فقدان دختر پیغمبر علی (ع) را سخت آزرده

ساخت.نمونه این آزردگی را از سخنانی که بر کنار قبر او خطاب به پیغمبر (ص) گفت دیدیم.در سندهای دیرین،دو بیت زیر را نیز بدو نسبت داده‌اند که نشان دهنده سوز درونی اوست.اما شمار این بیت‌ها در ماخذهای بعدی بیشتر است چنانکه در دیوان منسوب به آنحضرت نوزده بیت است (۹) . زبیر بن بکار در کتاب خود الاخبار الموفقیات که آنرا در نیمه دوم قرن سوم نوشته و از مصادر قدیمی بشمار می‌رود چنین نویسد: مداینی گوید چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از دفن فاطمه راغت‌یافت‌بر سر قبر او ایستاد و این دو بیت را انشاء کرد: لکل اجتماع من خلیلین فرقهٔ و کل الذی دون الممات قلیل (۱۰) و ان افتقادی واحدا بعد واحد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۱۱) این دو بیت در بعض مصادر بدین صورت ضبط شده: لکل اجتماع من خلیلین فرقهٔ و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۱۲) مصحح فاضل چاپ اخیر بحار الانوار (طهران) در ذیل صفحه صد و هشتاد و هفت مجلد چهل و سوم عبارتی را دارد که ترجمه آن اینست: در بعض نسخه‌ها«و ان افتقادی واحدا بعد واحد»آمده و این درست است چه علی علیه السلام بدین دو بیت تمثل جسته نه آنرا انشاء کرده است. لیکن عبارت زبیر بن بکار چنین است:«و انشا یقول بعلاوه این دو بیت چنانکه نوشته شد در دیوان منسوب بآن حضرت ضبط شده است. مجلسی نویسد:روایت‌شده است که هاتفی شعر او را پاسخ داد.سپس چهار بیت را نوشته است (۱۳) .

پی‌نوشتها: ۱.آنانکه چون مصیبتی بدیشان رسد گویند:همانا ما از آن خدا و بسوی او باز گردنده‌ایم. ۲.طبقات ج ۸ ص ۱۸-۱۹. ۳.انساب الاشراف ص ۴۰۵. ۴.صحیح ج ۵ ص ۱۷۷،و ر.ک بحار ص ۱۸۳. ۵.السلام علیک یا رسول الله عنی.و السلام علیک عن ابنتک و زائرتک و البائنهٔ فی الثری ببقعتک و المختار الله لها سرعهٔ اللحاق بک.قل یا رسول الله عن صفیتک صبری و عفا عن سیدهٔ نساء العالمین تجلدی.الا ان فی التاسی لی بسنتک فی فرقتک موضع تعز فلقد و سدتک فی ملحودهٔ قبرک و فاضت نفسک بین نحری و صدری.بلی و فی کتاب الله (لی) انعم القبول. انا لله و انا الیه راجعون.قد استرجعت الودیعهٔ.و اخذت الرهینهٔ و اختلست الزهراء فما اقبح الخضراء و الغبراء.اما حزنی فسرمد. ۶.و اما لیلی فمسهد.و هم لا یبرح قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم.کمد مقیح و هم مهیج‌سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکو و ستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها. فاحفها السؤال.و استخبرها الحال.فکم من غلیل معتلج‌بصدرها لم تجد الی بثه سبیلا.و ستقول و یحکم الله و هو خیر الحاکمین. ۷.سلام مودع لا قال و لا سئم.فان انصرف فلا عن ملالهٔ.و ان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرین.واها واها و الصبر ایمن و اجمل و لو لا غلبهٔ المستولین لجعلت المقام و اللبث لزاما معکوفا و لاعولت اعوال الثکلی علی جلیل الرزیهٔ.فبعین الله تدفن ابنتک سرا و تهضم حقها و تمنع ارثها.و لم یتباعد العهد و لم یخلق منک الذکر.و الی الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله احسن العزاء.صلی الله علیک و علیها السلام و الرضوان (اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹) . ۸.طبقات ج ۸ ص ۱۹. ۹.و ر.ک.بحار ص ۲۱۶. ۱۰.جمع هر دو دوست را پریشانی است و هر چیز جز مرگ ناچیز است. ۱۱.اینکه من یکی را پس از دیگری از دست می‌دهم نشان آن است که هیچ دوست جاوید نمی‌ماند.الاخبار الموفقیات ص ۱۹۴ و رجوع شود به عقد الفرید. ۱۲.مناقب ج ۱ ص ۵۰۱. ۱۳.ص ۱۸۴ ج ۴۳.

قبر دختر پیغمبر

«و لای الامور تدفن لیلا بضعهٔ المصطفی و یعفی ثراها» متاسفانه مزار جای دختر پیغمبر نیز روشن نیست.از آنچه درباره مرگ او نوشته شد،و کوششی که در پنهان داشتن این خبر بکار برده‌اند،معلومست که خانواده پیغمبر در این باره خالی از نگرانی نبوده‌اند.این نگرانی برای چه بوده است؟درست نمی‌دانم.یک قسمت آن ممکن است‌بخاطر اجرای وصیت زهرا (ع) باشد.نخواسته است کسانی را که از آنان ناخشنود بود،در تشییع جنازه،نماز و مراسم دفن او حاضر شوند.اما آثار قبر را چرا از میان برده‌اند؟و یا چرا پس از بخاک سپردن او صورت هفت قبر،یا چهل قبر در گورستان بقیع و یا در خانه او ساخته‌اند؟چرا اینهمه اصرار در پنهان داشتن مزار او بکار رفته است؟اگر در سال چهلم هجری فرزندان فاطمه قبر پدر خویش را از دیده مردم پنهان کردند،از بی حرمتی

مخالفان می‌ترسیدند.اما وضع مدینه را در چهل روز یا حداکثر هشت ماه پس از مرگ پیغمبر با وضع کوفه در سال چهلم از هجرت یکسان نمی‌توان گرفت.آنها که بر سر مسائل سیاسی و احراز مقام با علی (ع) کشمکش داشتند،کسانی نیستند که در سال یازدهم در مدینه حاضر بودند. و آنانکه در مدینه حاضر بودند،حساب علی (ع) را از فاطمه (ع) جدا می‌کردند.برای رعایت ظاهر هم که بوده است‌بدختر پیغمبر حرمت می‌نهادند.و مسلما به قبر او نیز تعرضی نمی‌کرده‌اند.نیز نمی‌توانیم بگوئیم مرور زمان و یا فراموشی راویان موجب معلوم نبودن موضع مزار زهراست.چه محل قبر دو صحابی پیغمبر در کنار قبر او معین است.قبر فرزندان زهرا را که در بقیع آرمیده است‌به تقریب می‌توان روشن ساخت.پس موجب این پوشیده کاری چیز دیگری است.همان سببی است که در فصل گذشته با جمال بدان اشارت شد.همان سببی است که خود او در جمله‌هائی که شاید آخرین گفتارهای او بوده است‌بر زبان آورد. همان سخنان که بزنان عیادت کننده گفت:«دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم و می‌خواست دور از چشم ناسپاسان و حق ناشناسان بخاک رود و حتی نشان او هم دور از چشم آنان باشد. ابن شهر آشوب نوشته است ابو بکر و عمر بر علی (ع) خرده گرفتند که چرا آنان را رخصت نداد تا بر دختر پیغمبر نماز بخوانند.وی سوگند خورد که فاطمه چنین وصیت کرده بود و آنان پذیرفتند (۱) باری بر طبق روایتی که کلینی از احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) آورده است: امام در پاسخ احمد که از محل قبر فاطمه (ع) پرسید گفت:او را در خانه‌اش بخاک سپردند.و چون بنی امیه مسجد را وسعت دادند قبر در مسجد قرار گرفت (۲) ابن شهر آشوب از گفته شیخ طوسی نویسد:آنچه درست‌تر می‌نماید اینکه او را در خانه‌اش یا در روضه پیغمبر بخاک سپردند (۳) . در مقابل این روایت،ابن سعد که در آغاز قرن سوم در گذشته است از عبد الله بن حسن روایت کند:مغیرهٔ بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام را در نیم روز گرمی دیدم که در بقیع ایستاده بود.بدو گفتم: -ابو هاشم برای چه در این وقت اینجا ایستاده‌ای؟ -در انتظار تو بودم!بمن گفته‌اند فاطمه (ع) را در این خانه (خانه عقیل) که پهلوی خانه جحشیین است‌بخاک سپرده‌اند.از تو می‌خواهم این خانه را بخری تا مرا در آنجا بگور بسپارند! -بخدا سوگند این کار را خواهم کرد! اما فرزندان عقیل آن خانه را نفروختند.عبد الله بن جعفر گفت هیچکس شک ندارد که قبر فاطمه (ع) در آنجاست (۴) . اگر روایت احمد بن ابی نصر قرینه معارض نداشت پذیرفته می‌شد.اما علمای شیعه روایت‌هائی آورده‌اند که نشان می‌دهد دختر پیغمبر را در بقیع بخاک سپرده‌اند.بعلاوه در ضمن این روایات آمده است که برای پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر صورت هفت قبر (۵) و بروایتی چهل قبر ساختند.و این قرینه‌ای است که قبر در داخل خانه نبوده،زیرا خانه محقر دختر پیغمبر جای ساختن این همه صورت قبر را نداشته است.و نیز روایتی در بحار دیده می‌شود که مسلمانان بامداد شبی که دختر پیغمبر بجوار حق رفت در بقیع فراهم آمدند و در آنجا صورت چهل قبر تازه دیدند (۶) . مجلسی از دلایل الامامه و او باسناد خود روایتی از امام صادق آورده است که بامداد آنروز می‌خواسته‌اند جنازه دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورند و بر آن نماز بخوانند و چون با مخالفت و تهدید سخت علی (ع) روبرو شده‌اند از این کار چشم پوشیده‌اند (۷) . بهر حال پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر ناخشنود بودن او را از کسانی چند نشان می‌دهد و پیداست که او می‌خواسته است‌با این کار آن ناخشنودی را آشکار سازد.

پی‌نوشتها: ۱.مناقب ج ۱ ص ۵۰۴. ۲.اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱. ۳.ج ۳ ص ۳۶۵. ۴.طبقات ج ۸ ص ۲۰. ۵.بحار ص ۱۸۲. ۶.بحار ص ۱۷۱. ۷.بحار ص ۱۷۱.

برای عبرت تاریخ

بخدا سوگند!اگر پای در میان می‌نهادند،و علی را در کاری که پیغمبر بعهده او نهاد می‌گذاردند،آسان آسان آنانرا براه راست می‌برد و حق هر یک را بدو می‌سپرد... اگر چنین می‌کردند،درهای رحمت از زمین و آسمان بر روی آنان می‌گشود.اما نکردند... و آنچه نباید بکنند کردند.اکنون لختی بپایند!و ببینند چه آشوبی برخیزد و چه خونها بریزد.. .! (از سخنان دختر پیغمبر در بستر مرگ)

. عربهای‌قحطانی‌وعدنانی

از روزی که دختر پیغمبر (ص) این سخنان گله آمیز را در بستر بیماری بزنان انصار گفت، بیش از یک ربع قرن نگذشت که عربستان آرام و متحد،به سرزمین آشوب و شورش مبدل گشت.دشمنی‌های روزگاران پیش از اسلام،که مدت بیست‌سال و بیشتر فراموش شده بود،و یا مجالی برای خودنمایی نمی‌یافت آشکار شد.دوران امتیازهای قبیله‌ای و نژادی تجدید گردید.دو دستگی و بلکه چند دستگی چهره زشت‌خود را نمایان ساخت.دیگر بار قحطانی و عدنانی روی در روی هم ایستادند،و چنان بهم افتادند که گوئی ایام العرب (۱) از نو زنده گشته است.اما مردم جز نژاد عرب که بامید رحمت و یا دریافت نعمت مسلمان شده،و از سرزمین‌های خارج از جزیره خود را به شهرهای عراق چون کوفه و بصره و یا سرزمین‌های شمالی رسانده بودند،و هر دسته‌ای یا خانواده‌ای در تعهد قبیله‌ای بسر می‌برد،چون بدانچه می‌خواستند نرسیدند و یا آنچه را بدان گرویده بودند،ندیدند،از بازار گرم و یا آشفته استفاده کرده بدسته بندی پرداختند،و یا در پی دسته‌هایی افتادند که سود خود را در کنار آنان می‌دیدند. در این کتاب بارها از قحطانی و عدنانی نامی بمیان آمده و در یک دو جا باختصار درباره آنان توضیحی داده شده است.برای آنانکه در تاریخ اسلام تتبعی دارند،معنی دو واژه،و مقصود از آن روشن است.اما ممکن است همه خوانندگان غرض نویسنده را ندانند یا در دانستن رابطه این دو واژه با موضوع مورد بحث در مانند،پس بجاست که از این دو گروه با تفصیل بیشتری سخن گفته شود. اگر به نقشه عربستان نگاهی بیفکنید،در منتهی الیه جنوبی این شبه جزیره،منطقه‌ای ثلث‌شکل را می‌بینید که ضلع شرقی آنرا ساحل دریای عرب و ضلع غربی را ساحل دریای سرخ تشکیل می‌دهد هر گاه خطی از ظهران (در غرب) به وادی حضر موت (در شرق) رسم کنیم که ضلع سوم این مثلث‌باشد در داخل این محدوده قطعه‌ای قرار خواهد گرفت که در قدیم آنرا عربستان خوش بخت‌یا یمن می‌نامیده‌اند و امروز دو یمن شمالی و جنوبی را در بر دارد. قرنها پیش از ظهور دین اسلام این منطقه بخاطر موقعیت مناسب جغرافیائی و برخورداری از بارانهای فراوان موسمی،سبز و حاصلخیز بوده است.مردم آن در کار کشاورزی و بهره‌برداری از زمین و محصول آن مهارتی بسزا داشته‌اند.مال التجاره معروف این منطقه (کندر) پس از گذشتن از جاده معروف بخور،از راه بندر صور و صیدا و خلیج عقبه به اروپا می‌رفت،و در معبدهای آن منطقه بمصرف می‌رسید،و از این راه درآمد سرشاری نصیب مردم ساکن جنوب عربستان می‌گردید.پیداست که در دسترس بودن مایه زندگی (آب) و مساعدت هوا و آمادگی داشتن زمین برای ببار آوردن محصول‌های متنوع مردم را جذب می‌کند.جذب مردم موجب تراکم جمعیت می‌گردد و تراکم جمعیت‌سبب ایجاد ساختمان و زندگانی مستقر از خانه گرفته تا دهکده و دهستان و شهرهای بزرگ و کوچک.و لازمه این چنین زندگی رفاه و آسایش و بوجود آمدن تمدن،و قانون و حکومت و دولت است که از مظاهر این چنین زندگانی است. در نتیجه وجود این عامل‌های گوناگون است که می‌بینیم از هزاره دوم پیش از میلاد مسیح تا سده چهارم میلادی دولت‌هائی چون معین،قتبان،سبا و حمیر در این منطقه تاسیس شده و گاه دامنه حکومت‌خود را تا منطقه‌های دور دست گسترده‌اند.و باز طبیعی است که به بینیم مردمی که این چنین زندگانی می‌کنند،صحرانشین خانه بدوش را نا متمدن بخوانند و بدو کم اعتنا و یا بی‌اعتنا باشند. در مقابل جنوب یا عربستان خوشبخت،شمال یا صحرای خشک و سوزان قرار دارد، سرزمینی غیر قابل زراعت،و با دریاهای شن پهناور،و وادی‌های بریده از یکدیگر،مردم چنین منطقه چنانکه نوشتیم پی در پی در حرکت‌اند و ناچار از تلاش برای زنده ماندن. زندگانی در صحرا و حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر بیابانگرد را خود خواه و خودبین،بی اعتنا به شهر و مقررات شهرنشینی بار می‌آورد.تا آنجا که بکلی از شهر گریزان است و اگر روزی بحکم اجبار از صحرا به شهر بیاید و ناچار باشد خود را بآداب شهرنشینان مقید سازد، شهری و شهرنشینی را بباد مسخره می‌گیرد. نزدیک بدو قرن قبل از ظهور اسلام،زندگانی اجتماعی مردم شبه جزیره تحولی بزرگ بخود دید.در جنوب بخاطر ویرانی سدهای آبیاری و هجوم بیگانگان،مردم دسته دسته اقامتگاههای خود را ترک گفتند.دسته‌ای رو به شمال نهادند و در جاهائی که برای زندگانی آنان مناسب بود ساکن گردیدند.از میان این مهاجران دسته‌ای هم شهر یثرب را بخاطر داشتن کاریزها و قنات‌ها پسندیدند. زندگانی

صحرانشینان نیز دستخوش تحول گردید.بر اثر تغییرهائی که در بندرها و راه کاروان رو پدید آمد،بازرگانان برای سلامت رساندن کالا ناچار به گرفتن بدرقه شدند.گروهی از صحرانشینان بخدمت این بازرگانان در آمدند و رساندن مالهای تجارتی را از نقطه‌ای به نقطه دیگر عهده‌دار گشتند.در نتیجه نقاطی که برای باراندازی و بار افکنی مناسب می‌نمود در سر راه کاروان رو پدید آمد.بر اثر این تغییر اجتماعی دسته‌ای از شیوخ هم خود بکار بازرگانی و داد و ستد پرداختند.از نقاطی که برای کار این مردم مساعد می‌نمود شهر مکه بود که در شصت کیلومتری دریای سرخ قرار داشت. مکه علاوه بر امتیاز جغرافیائی موقعیت مذهبی را نیز دارا بود.و خانه کعبه هر سال یکبار مرکز اجتماع زائران می‌گردید.این دو موقعیت‌سبب شد که بیابان نشین‌ها بدین شهر جذب شوند.بدین ترتیب می‌بینیم که سالها پیش از ظهور اسلام،ساکنان مکه را عربهای شمالی تشکیل دادند،همان عرب‌های خودخواه و سرکش و بی اعتنا به زندگانی پایدار،و بخصوص کشاورزی.هر دو دسته عرب شمالی و جنوبی خود را از نژاد اسماعیل پسر ابراهیم (ع) پیغمبر می‌دانند و هر دسته برای خویش نسب نامه دارد یا بهتر بگوئیم نسب نامه‌ای ساخته است. آنچنانکه این نسب نامه‌ها نشان می‌دهد این دو دسته در نیای بزرگ-عدنان و قحطان-از یکدیگر جدا می‌شوند. پس آنچنانکه این دو دسته از نظر وضع اجتماعی در مقابل هم قرار داشت و هر یک زندگانی دیگری را تحقیر می‌کرد،از جهت نژادی هم هر دسته خود را وارث بحق اسماعیل می‌دید و دیگری را غاصب می‌شمرد.با اینکه هر یک از این دو دسته به قبیله‌ها و تیره‌ها و خاندان‌های متعدد تقسیم شده است،هیچگاه پیوند خویش را فراموش نکرده‌اند. بسا که تیره‌ها و قبیله‌های قحطانی و یا عدنانی درون خود درگیری و جنگ داشته و بیکدیگر حمله می‌برده‌اند اما همینکه یکی از دو گروه بزرگ قحطانی یا عدنانی مورد حمله بیگانه قرار می‌گرفته است،گروههای کوچک دشمنی‌ها را فراموش کرده برابر گروه مهاجم متحد می‌شده‌اند. مثلا ممکن بوده است همدان و قضاعه سالها با یکدیگر نبرد کنند،اما اگر ناگهان تیره ربیعه بیکی از این دو قبیله حمله می‌برد،آنان جنگ با یکدیگر را ترک کرده و بهم می‌پیوسته‌اند و با ربیعه می‌جنگیده‌اند.در عرب مثلی است:«من رویاروی برادرم و پسر عمویم ایستاده‌ام و من و پسر عمویم رویاروی بیگانه . چنانکه نوشتیم عرب‌های عدنانی یا عرب‌های منطقه شمال بحکم ضرورت و تلاش برای ادامه زندگی پیوسته در حرکت‌بودند و در این گردش ناگزیر از درگیری و غارت و کشتار. گفتیم که صحرا بفرزند خود دو درس می‌دهد:با آنکه روی در روی تو ایستاده است‌بجنگ.و از آنکه وابسته بتو است-خویشاوند یا پناه آورنده-دفاع کن.این خوی همانست که از آن به تعصب و یا عصبیت تعبیر کرده‌اند و قرآن کریم آنرا «حمیت جاهلی (۳) می‌خواند بر اثر این تربیت،صحرانشین خود را از هر قید و بندی آزاد می‌داند.بزندگی روستائی و شهری پوزخند می‌زند.کار و کوشش را که شهرنشینان و روستائیان شعار خود می‌دانند ننگ می‌شمارد. مردمی که از آغاز قرن پنجم میلادی بخاطر موقعیت‌شهر مکه در آنجا گرد آمدند از این جنس مردم بودند،قصی بن کلاب ریاست‌شهر را از دست مهاجران جنوبی (خزاعه) خارج کرد و تیره خود (قریش) را که در بیابان‌ها و دره‌های خارج مکه می‌زیستند به شهر در آورد و کار اداره مکه بدست عدنانیان (عرب‌های شمالی) افتاد.و آنان با آنکه بازرگانی را پیشه ساختند و یا حمایت کاروان‌ها را عهده‌دار شدند خوی و خصلت دیرین را فراموش نکردند. مخصوصا هم چشمی و رقابت و بلکه دشمنی با دسته قحطانیان یعنی عرب‌های جنوبی را پس،طبیعی است که مردم مکه با مردم مدینه میانه خوشی نداشته باشند. چنانکه می‌دانید دعوت به دین اسلام نخست در مکه آغاز شد،شهری که اداره آن در دست‌شیوخ و رؤسای دسته عدنانی بود.رسول اکرم سیزده سال این مردم را بخداپرستی خواند،اما گروهی که بدو گرویدند ستمدیدگان،محرومان و یا طبقات فرو دست‌بودند.از آن گردنکشان مال اندوز و از آن مهتران زیر دست آزار نه تنها کسی روی موافق بوی نشان نداد، بلکه تا آنجا که توانستند از آزار او و پیروانش دریغ نکردند.در مقابل،همینکه آوازه این دین به یثرب رسید،مردم این شهر با پیغمبر پیمان بستند و او را به شهر خود خواندند.از این تاریخ مردم این شهر که بعدا«مدینة الرسول و سپس به تخفیف مدینه خوانده شد انصار لقب گرفتند و آنان که در مکه مسلمان شدند و به یثرب آمدند مهاجر خوانده شدند. البته فراموش نکرده‌ایم که بیشتر این مهاجران عدنانیان و یا در حمایت عدنانیان بودند. همینکه مهاجران

در یثرب اقامت جستند،پیغمبر در ماههای نخستین هجرت میان آنان و انصار عقـد برادری بست و بـدین ترتیب قحطانیان و عدنانیان برادر اسـلامی شدنـد.این پیوند،و الفتی که بدنبال داشت کینه‌توزی دو دسته را ظاهرا از میان برد و ما در قرآن کریم می‌خوانیم که: «و اذکروا نعمهٔ الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصـبحتم بنعمته اخوانا» (۴) اما آیا براستی ممکن بود دشـمنی‌هائی که در طول چند صد سال از نسـلی به نسل دیگر بارث رسـیده است در فاصله دهسال بکلی از میان برود؟و اگر تنی چند آن قدر خود را به خـوی اسـلامی بیاراینـد کـه خـوی جـاهلی را بکلی ریشه‌کـن سازنـد،برای همگـان میسـر اسـت کـه از چنیـن تربیـتی برخـوردار باشـند؟.متاسـفانه پاسخ این پرسـش منفی است.تتبع در تاریخ اسـلام نشان می‌دهد که حتی در دوران زندگانی پیغمبر با آنکه هر دو دسـته مهـاجر و انصـار تحت تربیت مسـتقیم او بودنـد و موعظت‌هـای او را بگوش خویش می‌شـنیدند،گـاهی که برای آنـان فرصـت مناسب دست می‌داد از نازش به تبار خویش و نکوهش خصم خود دریغ نمی‌کردند. و گاه می‌شد که هر یک از دو عدنانی و یا دو قحطانی که از دو تیره بودند هنگام مشاجره به سـنت عصـر پیش از اسلام،نسب یکدیگر را خوار بشمارند. نوشته‌اند روزی بین مغیرهٔ بن شـعبه و عمرو بن عاص گفتگوئی در گرفت مغیره عمرو را دشـنام داد عمرو گفت هصـیص کجاست؟ (نیای خود را بنام خوانـد) پسـر او عبـد الله گفت انا لله و انا الیه راجعنون پـدر براه جاهلیت رفتی!و گویند عمرو بخاطر این کار سـی بنده آزاد کرد (۵) در روز فتـح مکه سـعد بن عباده رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می‌رفت هنگام در آمدن به شـهر،بانگ برداشت که امروز خونها ریخته می‌شود!امروز حرمت‌هـا شکسـته می‌شود (۶) او بگمـان خود می‌خواست دوره ریـاست عـدنانیان را پایـان یـافته اعلام کنـد و شکوه انصـار یعنی طـائفه قحطـانی را برخ آنـان بکشـد.و انتقام چنـدین ساله را بگیرد.رسول اکرم تحمل این مفاخره را بر نتافت و به علی علیه السـلام فرمود برو!و پرچم را از سـعد بگیر!و مگـذار که این سـخنان نـادرست را بگویـد که امروز روز مرحمت است . اگر پس از جنگ حنین که آخرین نبرد در داخل شبه جزیره عربستان در عهد پیغمبر بود، سالیانی چند سایه پیغمبر (ص) بر سر این مردم گسترش می‌یافت و همه آنان که مسـلمانانی را پذیرفتنـد کم و بیش از برکت تربیت او برخوردار می‌شدند،و نسل حاضـر،این تربیت را به نسـل بعـد منتقل می‌ساخت،مسـلما در پناه تعلیمات اسـلامی و برادری دینی و عـدالت اجتماعی ریشه آن همچشـمی‌ها و برتری فروشـی‌ها خشک می‌شد.و هر دو طائفه می‌دانسـتند باید برای پیش رفت‌یک کلمه (توحید) بکوشـند.اما متاسـفانه هنگامی که عموم قبیله‌های پراکنـده متوجه شدند،دوره مهتری قبیله‌ای پایان یافته است و آنان باید جنگ با یکدیگر را کنار بگذارند و از حکومتی که بنام خـدا در مـدینه تاسـیس شده اطاعت کنند،رسول خدا بجوار پروردگار رفت. می‌دانیم که حکومت اسـلامی بر پایه دین تاسـیس شـد.رئیس حکومت را مردم انتخاب نکردنـد، بلکه خدا او را به پیغمبری فرسـتاد.آنچه می گفت وحی آسـمانی و گفته خدا بود (جز در آنجـا که رای یـاران خود را بخواهـد و به پـذیرد) پس از مرگ رسول اکرم که دوره نبوت خـاتمه یـافت،اگر ریـاست مسـلمانان بـدست نژاد خاصـی سپرده نمی‌شـد،و اگر ملاـک امتیـاز،تنهـا قریشـی بـودن معرفی نمی گردیـد،و اگر وصـیت پیغمبر را نادیـده نمی‌گرفتنـد،مسـلما یا مطمئنا مجالی نمی‌ماند که انصار برتری فروشـی کنند و سـرانجام به مصالحه راضـی شوند که از ما امیری و از عـدنانیان هم امیری. چنـانکه می‌دانیم در اینجا هم باز عامل دینی (روایت منقول از پیغمبر) بود که بـدعوی انصار پایان داد و ابو بکر گفت از پیغمبـر شـنیدم که رئیس بایـد از تیره قریش باشـد. بهر حـال این نخستین مزیتی بود که پس از پیغمبر نصـیب گروه شـمالی گردیـد.قریش که در حجهٔ الوداع بـا خطبه کوتاه رسول اکرم همه امتیازهای خود را از دست داده بود (۷) و با دیگر تیره‌ها در یک صف قرار گرفت،برای خویش جـای پـایی یـافت و انصـار یعنی قحطانیـان را زیر دست‌خود در آورد،بـا این همه در خلافت ابو بکر چون از یکسو مسلمانان مشغول سرکوبی مرتدان بودند،و از سوی دیگر هنوز حکومت،سازمان منظمی نیافته بود،یا لااقل منصب‌های دولـتی درآمـد و یـا امتیـازی نـداشت،نشـانه درگیری دو طـائفه بروشـنی دیـده نمی‌شود. در خلاـفت عمر کـه فرمانـداران او حکومت‌شـهرهای بزرگ را بـدست گرفتنـد و رقم درآمـد خزانه عمومی (بیت المـال) از برکت غنیمت‌هـای جنگی و خراج و جزیه ایران و روم بالا رفت، یاست‌خشونت آمیز خلیفه تا حد ممکن توازن بین دو دسـته را برقرار می‌داشت.اگر کومت‌یک شهر را بدست

عـدنانیان می‌سپرد،حکومت‌شـهر دیگر به قحطانیـان سپرده می‌شـد. امـا هنوز یک ربع قرن از ماجرای سـقیفه نگذشـته بود که نه تنها قریش و عـدنانیان کارهای بزرگ را عهـده‌دار شدند،سـیل درآمد عمومی هم بخانه آنان سـرازیر گردید.مروان بن حکم، معاویهٔ بن ابی سـفیان،طلحـهٔ بن عبید الله،زبیر بن عوام،عبد الرحمان بن عوف و یعلی بن امیه هر یک به پول آنروز میلیونها درهم و دینار ذخیره کردنـد.قریش و فرزنـدان امیه بدین امتیاز هم قناعت ننمودند،کوشـیدند تا آنجا که ممکن است دست جنوبیان را از کارهای بزرگ کوتـاه کننـــد. نوشـــته‌اند مردی از بنی جفنــه نزد عثمــان آمـــد و گفــت مگر در خانـــدان شـــما کـــودکی نیســت کـــه او را به حکومت‌بگماریـد،این پیر یمـانی (ابو موسـی) تـا کی می‌خواهـد حـاکم بصـره باشـد (۸) .و ایـن بهنگـامی بـود کـه حکومت‌شام را معاویه،کوفه را ولیـد بن عقبهٔ بن ابی معیط و مصـر را عمرو بن العاص در دست داشت و چنانکه می‌دانیم اینان هر سه مصـری و یا به تعبیر دیگر عرب عدنانی و یا شـمالی هسـتند و تنها (ابو موسـی حاکم بصـره) از قحطانیان بود.دیری نکشید که فرزندان امیه از دیگر خاندان قریش پیش افتادند.و ما خوب می‌دانیم که بیشتر افراد این خانواده هیچگاه از بن دندان مسلـمان نشدند بلکه اسلام را روزی پذیرفتنـد که راهی جز مسـلمان شـدن،پیش پـای خود نمی‌دیدنـد. در نتیجه این انحصار طلبی بود که بار دیگر کینه‌های خفته بیـدار شد.شورش در مرزها و سـپس در داخل شـهرها آغاز گردید و سـرانجام دامنه آن به مرکز خلافت رسید و خلیفه مسلمانان جان خود را بر سـر این کار باخت. از این روزها شـعرهائی در دست داریم که روحیه تیره اموی را نشان می‌دهـد و معلوم می‌دارد گوینـده آن بیت‌هـا بچیزی که نمی‌نگریسـته دین و اسـلام و عـدالت اسـلامی است و بـدانچه توجه داشـته امتیـازات خـانوادگی و برتری قـبیله‌ای است‌بر قبیله دیگر. روزی که عثمان بدست‌شورشیان کشته شد ولید بن عقبه برادر مادری وی در سوگ او به بنی هاشم چنین گفت: «بنی هـاشم!از جـان ما چه می‌خواهیـد؟!شمشـیر عثمان و دیگر مرده ریگ او نزد شـماست!بنی هاشم!جنگ افزار خواهر زاده خود را برگردانیـد!آنها را غارت مکنیـد که به شـما روا نیست! بنی هاشم چگونه ممکن است ما باهم نرم خو باشـیم حالیکه زره و اسب‌های عثمـان نزد علی است!! اگر کسـی در سراسـر زنـدگی آبی را که نوشـیده فرامـوش می‌کنـد من عثمـان و کشـته شـدن او را فراموش می‌کنم . (۹) درست در این بیت‌ها بنگرید!.گوینده آن برادر عثمان،خلیفه وقت است. کسی است که از جانب خلیفه حکومت کوفه را عهـده‌دار بوده است. از روزی که رسول خـدا از جهـان رفت تا روزی که این بیت‌ها سـروده شـده بیش از یک ربع قرن نگذشـته است،و ما می‌بینیم که چگونه سـنت مسلمانی در مدینه-مرکز نشر دعوت و نشوء اسلام-بزبان این مرد بظاهر مسلمان نابود می‌گردد. در این بیت‌ها هیچگونه اشارتی نیست که چرا عثمان کشـته شـد بحق کشـته شد یا بنا حق؟ روزی که او را کشـتند بر سـنت پیغمبر و سیرت خلفای پیش از خود بود یا از رفتار آنان عـدول کرده بود.هیـچ نمی‌پرسد شورشـیان چرا و برای چه بر خلیفه هجوم بردند و او را کشـتند.آنچه می‌بینیم همچشـمی فرزندان امیه با فرزندان هاشم است. باز اگر هاشـمیان در کشـته شدن عثمان دخالت مستقیم و یا غیر مسـتقیم داشـتند می‌توانسـتیم گوینـده را معـذور بـداریم.امـا او آشـکارا تهمت می‌زنـد:مرده ریگ عثمان در خانه علی است!و ما می‌دانیـم کـه در روزهـای در بنـدان عثمـان،علی (ع) از وی حمـایت کرد و اگر بگفتـه خویشاونـدان عثمـان علی (ع) او را یـاری نکرد،بـاری بجنـگ او برنخـاست،و شورشـیان را نیز یـاری نـداد و مرده ریگ عثمان را به غارت نبرد. آیا جز این است که او از بنی هاشم آزرده است چون پیغمبر از میان آنان برخاسـته؟آیا جز این است که چون پس از کشـته شدن عثمان مسلمانان خلیفه‌ای از تیره هـاشم گزیدنـد این انتخـاب بر او گران افتاده است؟آیا سـخنی جز این می‌توانیم بگوئیم که بعض سـران قبیله و طائفه‌ها کینه‌توزی با قبیله‌های دیگر را هرگز فراموش نکردنـد؟،بلکه آنرا نادیـده گرفتند چون سـرگرمی‌های تازه‌ای برای آنان پیدا شد؟و همینکه مجالی یافتنـد به سـیرت نخستین خویش برگشـتند.و این همـان چیزی است که قرآن آنان را از آن بیم می‌داد که: «و ما محمـد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ا فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین.» (۱۰) از اواخر خلافت عثمان بود که از نو،صف عـدنانی و قحطانی مشـخص گردیـد.قحطانیان آنچنانکه پیغمبر را از شـهر عـدنانیان به شـهر خود بردنـد پسـر عموی وی را از مـدینه به کوفه خواندنـد،یـا بهتر بگوئیم آنروز که علی (ع) در پی جـدائی طلبان،از حجاز به عراق

رفت‌بدو وعده یاری دادند و در کنار او ایستادند.در مقابل مضریان یا عدنانیان در بصره گرد آمدند و با علی و سپاهیان او در افتادند. در پنج‌سال آخر خلافت عثمان و بیست‌سال حکومت معاویه و دوران یزید و فرزند او،مضریان تا آنجا که توانستند بر یمانیان سخت گرفتند.یمانیان نیز چون دیدند دوران حکومت اسلامی به سر آمده و از نو نوبت‌به برتری فروشی نژادی رسیده است،پیرامون دسته‌ای را گرفتند که مردم را بحکم قرآن و عدالت می‌خواندند.برای همین است که می‌بینیم در جنگ صفین انصار به معاویه و مردم شام می‌گفتند:دیروز بحکم تنزیل قرآن با شما می‌جنگیدیم و امروز بحکم تاویل آن با شما می‌جنگیم.اینان همان مردمند که پس از کشته شدن علی به فرزندش حسن گفتند دست‌خود را دراز کن تا با تو به کتاب خدا و سنت رسول و رزم با بدعت گذاران بیعت کنیم (۱۱) همانند که به فرزند دیگر او نوشتند دشمن تو بیت المال را میان توانگران و گردنکشان پخش می‌کند (۱۲) . در سال شصت و یکم هجری پس از آنکه مردم عراق ناجوانمردانه گرد فرزند پیغمبر را خالی کردند و او را بدست دشمن دیرین او سپردند بظاهر بار دیگر مضریان بآرزوی خود رسیدند، اما بیش از چهار سال بر این حادثه نگذشت که در مرج راهط برابر یمانیان قرار گرفتند. مضریان (قیسیان) طرفدار حکومت پسر زبیر و یمانیان (که در این وقت‌بنام کلبی خوانده می‌شدند) خواهان ادامه زمامداری فرزندان امیه بودند.سرانجام این جنگ با پیروزی کلبیان بر قیسیان و یا یمانیان بر مضریان پایان یافت و مروان بن حکم بخلافت رسید. در امثال عرب می‌بینیم اذل من قیسی بحمص (۱۳) این مثل باحتمال قوی ساخته آن روزهاست که کلبیان بپا خاسته بودند.از این تاریخ ستیزه‌های این دو تیره بکلی رنگ دینی خود را هم از دست داد و بصورت رویارویی دو تیره بزرگ عرب جنوبی و شمالی درآمد. در حماسه‌نامه‌هائی که شاعران دو تیره ساخته‌اند بویی از شرع و اسلام بمشام نمی‌رسد آنچه هست فخر به تبار و امتیازات قومی است. شگفت است که تعزیه گردان این صحنه و خواهان خلافت پسر زبیر (مخالف سرسخت تیره سفیانی) ضحاك بن قیس است،مردی که در تمام دوران حکومت معاویه از جان و دل بدو خدمت کرد.و هم او بود که در مجلس رای گیری برای ولایت عهدی یزید مراقب‌بود تا کسی سخنی بر خلاف خواست معاویه بر زبان نیارد. هم او بود که یزید را از حوارین به دمشق خواست و بر تخت‌حکومت نشاند.اما چون پس از مرگ یزید خویشاوندان مادری او که از تیره کلبی-جنوبی-بودند خواهان خلافت فرزند یزید (خالد) گشتند،کار آنان بر ضحاك که از تیره مضری بود گران افتاد و بر آن شد که مردی مضری (عبد الله بن زبیر) را بخلافت‌بنشاند. نگاهی به تاریخ اسلام نشان می‌دهد که از این تاریخ تا قرنها بعد هر جا شورشی پدید شده سبب آن شورش،این دو دسته بوده‌اند،و یا اینکه اینان به نحوی در آن شورش دخالتی داشته‌اند.از دوره مروان بن حکم تا پایان حکومت مروان دوم هر خلیفه و یا حاکمی بر وفق مصلحت‌خود جانب مضری و یا یمانی را می‌گرفت و البته بیشتر آنان از مضریان حمایت می‌کردند.بدین داستان که به لطیفه بیشتر شباهت دارد تا بحقیقت تاریخی،بنگرید: زیاد بن عبید حارثی گوید:«در خلافت مروان بن محمد با گروهی بدیدن او رفتیم.نخست ما را نزد ابن هبیره رئیس شرطه مروان بردند.او تک تک مهمانان را پذیرفت.هر یک از آنان درباره مروان و ابن هبیره بدرازا سخن می‌گفتند.سپس ابن هبیره از نسب آنان پرسیدن گرفت.من خود را بکناری کشیدم چه دانستم این گفتگو پایان خوشی نخواهد داشت.امید من این بود که مهمانان با پر حرفی او را خسته کنند و دنباله گفتگو بریده شود.لیکن چنین نشد. او از همه پرسید تا جز من کسی باقی نماند.سپس مرا پیش خواند و گفت: -از چه مردمی؟ -از یمن! -از کدام تیره؟ -از مذحج! -سخن را کوتاه کن! -از بنی حارث بن کعب! -برادر حارثی!مردم می‌گویند پدر یمانیان میمون است،تو چه می‌گوئی؟ -تحقیق این مطلب دشوار نیست! -ابن هبیره راست نشست و گفت: -دلیل تو چیست؟ به کنیه میمون بنگر اگر آنرا ابو الیمن می‌گویند پدر یمانیان میمون است و اگر ابو قیس کنیه دارد میمون پدر دیگران خواهد بود.ابن هبیره از گفته خود پشیمان شد (۱۴) این دو گروه که نخست نام قحطانی و عدنانی داشتند،در طول تاریخ درگیری،نامهای دیگری بخود گرفتند چون: یمانی و قبسی،مضری و یمانی،قیسی و کلبی،ازدی و تمیمی و صحنه مبارزه آنان از خراسان بزرگ گرفته تا خوزستان از سیستان تا غرب ایران،از عراق تا شام،و حجاز و مصر،سراسر افریقا، جزیره‌های سیسیل و رودس و تا جنوب اسپانیا بود. در این سرزمین‌های پهناور هر

جا جنگی در گرفته رد پای عربهای جنوبی و شمالی را در آن می‌توان یافت. از سال چهلم هجری که معاویه خود را زمامدار مسلمانان خواند تا سال صد و سی و دو هجری تنها دوره حکومت عبد الملک مروان را می‌توان دوره آرامش نسبی خواند آنهم نه از آنجهت که عدالتی در این سرزمین‌های گسترده برقرار بود،بلکه از آنجهت که حاکمانی چون حجاج بن یوسف نفس‌ها را در سینه مردم بسته بودند.هر کس در نکوهش دوده ابو سفیان یا حاکم دست نشانده آنان سخنی می‌گفت،کشته می‌شد یا بزندان می‌افتاد.در نیمه دوم حکومت مروانیان بود که دوراندیشان و عاقبت‌بینان دانستند موجب اصلی بدعت‌هائی که یکی پس از دیگری در دین پدید آمد چه بوده است.دانستند آنروز که گفتند خلافت و نبوت نباید در یک خاندان باشد،نمی‌دانستند که زمامداری از تیره تیم و عدی به تیره ابو سفیان و مروان می‌رسد و سرسخت‌ترین دشمنان اسلام حکومت مسلمانان را بدست می‌گیرند.از اواخر دوره حکومت عبد الملک به بعد اندک اندک این فکر قوت گرفت که اگر در نخستین سالها حق را از صاحب آن نگرفته بودند.امویان هرگز مجال این گستاخی را نمی‌یافتند و کار مسلمانان این چنین سخت نمی‌شد.و درین روزگار بود که پیش بینی دختر پیغمبر تحقق یافت که اگر پس از مرگ پیغمبر (ص) کار را بدست کاردان عادل می‌سپردند،همه را از چشمه معدلت‌سیراب می‌کرد. از این روزهاست که می‌بینیم دیگر بار مردم ستمدیده گرد علویان را گرفتند و هر چند قیامهای آنان یکی پس از دیگری سرکوب می‌شد اما سرانجام دلبستگان به سنت پیغمبر معتقد شدند که چاره همه نابسامانیها اینست که حکومت از خاندان امیه بخاندان هاشم انتقال یابد.و بجای نواده ابو سفیان نواده‌های علی (ع) رهبر مسلمانان گردند. هنوز قرن نخستین هجرت بپایان نرسیده بود،که دسته‌های مقاومت نخست در نقاط دور افتاده-شرق ایران-و سپس در ایران مرکزی و بالاخره در شهرهای کوفه و بصره بنام حمایت از خاندان پیغمبر و فرزندان فاطمه (دختر رسول خدا) تشکیل گردید.نا خشنودان از حکومت نیز خود را بدین دسته‌ها بستند،اندک اندک سودجویان و حکومت طلبان هم بدانها پیوستند.اینان کسانی بودند که برای رسیدن بهدف بهره‌گیری از هر وسیله را روا می‌شمردند. شعار اینان این بود که حکومت امویان را سرنگون کنند و آل علی را بجای آنان بنشانند.اما آنانکه بهره کشتارها،رنج‌ها،شکنجه‌ها،بزندان افتادن‌ها را گرفتند نه فرزندان فاطمه (ع) بودند نه نواده‌های علی.مردی زیرک،حادثه‌جو،و موقع شناس پای پیش گذاشت.و بجای الرضا من آل محمد (۱۵) الرضا من آل عباس بر کرسی خلافت تکیه زد.روزی که مجلس ابو العباس سفاح در حیره از بزرگان بنی امیه آکنده بود طبق قرار قبلی شاعر آنان ستمهای بنی امیه را بر آل هاشم و خاندان عباسی بر شمرد و سپاهیان خراسان کافر کوب‌ها (۱۶) را کشیده بر سر و مغز امویان کوفتند،سپس گستردنی‌ها بر روی تن‌های نیم جان آنان افکندند و خلیفه رسول خدا!و نزدیکان او بخوان نشستند.ناله نیم جانان از زیر گستردنی‌ها بگوش می‌رسید و خلیفه می‌گفت هیچ خوردنی را چون غذای امروز گوارا ندیده‌ام (۱۷) دیری نگذشت که تشنگان عدالت اسلامی دیدند کسانی که بنام الرضا من آل محمد کار را بدست گرفتند دست کمی از الرضا من آل ابو سفیان ندارند.خاندان عباسی نخست‌با آنان در افتادند که راه ریاست ایشانرا هموار ساخته بودند.سپس به سر وقت آل علی رفتند. علویان یا از دم تیغ گذشتند و یا در سیاه چال‌ها پوسیدند و یا از ترس جان گمنام در دهکده‌ها و بیغوله‌ها بسر می‌بردند. از این تاریخ بود که شیعیان و دلبستگان رسول الله دردهای درونی را در قالب قصیده‌ها و حکایت‌ها ریختند و با شیواترین لفظ و دلخراش‌ترین معنی بگوش این و آن رساندند. نوحه‌گری در مجلس‌های سری و سپس بر سر بازارها بر دختر پیغمبر و ستمهائی که بر او و فرزندان او رفته است آغاز شد،و از آن سالهاست که می‌بینیم رمز مظلومیت آل محمد دختر پیغمبر زهرای اطهر است. یاقوت از خالع (حسین بن محمد بن جعفر،شاعر معروف قرن چهارم) روایت کند:که بسال ۳۴۶ من کودکی بودم با پدرم به مجلس کبودی که در مسجد بین بازار وراقان و زرگران بود رفتم مجلس او از مردم انبوه بود.ناگاه مردی گرد آلود عصا بدست مرقع پوش که توشه و دلوچه‌ای همراه داشت در آمد و بآواز بلند بر حاضران سلام کرد و گفت:من فرستاده زهرا (ع) هستم.حاضران گفتند خوش آمدی و او را به صدر مجلس بردند.پس پرسید؟ -می‌توانید احمد مزوق (۱۸) نوحه خوان را به من بشناسانید. -همین جا نشسته است!. -من سیده خودمان را در خواب دیدم گفت‌به بغداد برو و احمد را

بگو شعر ناشی را که در آن گفته است: بنی احمد قلبی لکم یتقطع بمثل مصابی فیکم لیس یسمع (۱۹) بر فرزندم نوحه‌سرائی کند. ناشی در آن مجلس حاضر بود چون این گفته را شنید تپانچه‌ای سخت‌بر چهره خود زد و احمد مزوق و دیگران نیز چنان کردند.و ناشی و سپس مزوق بیشتر از همه خود را می‌زدند. سپس تا نماز ظهر با این قصیده نوحه‌سرایی کردند و مجلس بهم خورد و هر چه خواستند بدان مرد چیزی بدهند نپذیرفت و گفت‌بخدا اگر دنیا را بمن بدهید نمی‌پذیرم که فرستاده سیده‌ام باشم و برای این رسالت چیزی قبول کنم. (۲۰) مناسب می‌نماید که در پایان این بحث فصلی را به نمونه‌هائی از این مرثیه‌ها و یا مدیحه‌ها اختصاص دهم از شعرهای عربی نمونه‌هائی را نوشته‌ام که پیش از قرن هشتم هجری سروده شده و از شعرهای فارسی به نمونه‌هائی تا پایان قرن نهم بسنده کردم.چه از قرن دهم چنانکه می‌دانیم مذهب شیعه گسترش یافت و در شعرهای عصر صفوی (که رسمیت مذهب اعلام شد) مدیحه‌های فراوان درباره اهل بیت می‌توان دید.

پی‌نوشتها: ۱.جنگ‌های پیش از اسلام که در داخل شبه جزیره میان قبیله‌های گوناگون در می‌گرفت،و هر روز را بنامی نامیده‌اند.رجوع به مجمع الامثال میدانی.ذیل کلمه (یوم) شود. ۲.انا و اخی علی ابن عمی و انا و ابن عمی علی الغریب (تاریخ تمدن اسلامی.جرجی زیدان.ج ۴ ص ۱۳) . ۳.فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة (الفتح:۲۶) . ۴.آل عمران:۱۰۳. ۵.کنز العمال ج ۱ ص ۳۶۲ چاپ دوم. ۶.ابن هشام.ص ۲۶ ج ۴. ۷.پیش از آموزش مراسم حج‌بوسیله پیغمبر،قریش برای خود امتیازاتی نهاده بود،چنانکه بهنگام کوچ کردن از عرفات به منی،از دیگر حاجیان جدا می‌شد،و نیز امتیازهای دیگر (رجوع به کتاب در راه خانه خدا-از نویسنده این کتاب شود)۸.انقلاب بزرگ طه حسین. ترجمه نگارنده ص ۱۲۰. ۹.بنی هاشم ایه فما کان بیننا و سیف ابن اروی (×) عندکم و خزائنه بنی هاشم ردوا سلاح ابن اختکم و لا تنهبوه لا تحل منا هبه بنی هاشم کیف الهوادة بیننا و عند علی درعه و نجائبه لعمرک لا انسی ابن اروی و قتله و هل ینسئن الماء ما عاش شاربه؟ ×.اروی نام مادر عثمان است. ۱۰.آل عمران:۱۴۴. ۱۱.ر ک:تحلیلی از تاریخ اسلام ج ۲ ص ۸. ۱۲.پس از پنجاه سال ص ۱۱۴. ۱۳.خوارتر از قیسی در شهر حمص (از بلاد سوریه) . ۱۴.الهفوات النادره ص ۱۳۱-۱۳۲.باید توجه داشت که یکی از کنیه‌های بوزینه ابو قیس است. ۱۵.محمد بن علی بن عبد الله بن عباس نخستین امام عباسی در آغاز به داعیان خود می‌گفت نام شخص خاصی را برای خلافت مبرید،بلکه مردم را به الرضا من آل محمد بخوانید. و بدانها سپرده بود که عرب‌های عدنانی را نابود کنید و قحطانیان را با خود داشته باشید. ۱۶.نوعی گرز که بدین نام نامیده شده. ۱۷.اغانی ج ۴ ص ۳۴۶-۳۴۷. ۱۸.نقاش.و سخن آرا هر دو معنی می‌دهد. ۱۹.ای فرزندان احمد دلم برای شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت‌شنیدن بیرون! ۲۰.معجم الادباء،صفحه ۲۹۲-۲۹۳،ج ۱۳.

گزیده هائی از شعرهای شاعران شیعی عربی زبان

شعرعربی‌دراستخدام‌ستایش‌ونکوهش

از دهها سال پیش از ظهور اسلام،شعر عربی در سرزمین‌های عرب نشین،یکی از مؤثرترین وسیله‌ها برای جلب عاطفه و یا تحریک دشمنی بوده است.چه بسیار قصیده‌ها و یا قطعه‌ها که سروده شده و سرودن و بر زبان افتادن آن،شخصی یا مردمی را در ذهن همگان بزرگ کرده و یا از قدر آنان کاسته است.آنچنانکه بارها شعری در جمعی خوانده شده و شنیدن آن حاضران را بجان هم انداخته است. تاثیر شعر در عاطفه،اختصاص به شعر عربی ندارد،اما کاربرد آن در چنان زمینه و عکس العمل آن در روحیه مردم آن منطقه،شاید بیش از نقاط دیگر است.برای همین خصوصیت‌بود که در دوران جاهلیت و صدر اسلام قبیله‌ها،در جلب شاعران مدیحه‌سرا و یا راضی نگاهداشتن ناسزاگویان از این طبقه بر یکدیگر پیش می‌گرفتند،و با پرداختن صلت‌های گران برای خویش فخری می‌اندوختند و یا عرض خود را می‌خریدند. همینکه حکومت اسلامی در مدینه تاسیس گردید،و تربیت‌های قرآن و دستورهای پیغمبر (ص) شاعران و جز شاعران را از تجاوز به حریم حرمت دیگران منع کرد،قسمتی از شعر در خدمت دین بکار

گرفته شد.نگاهی به کتاب‌های سیره و تاریخ نشان می‌دهد که در نبردهای بزرگ،چون بدر،احد،احزاب و دیگر درگیری‌ها،شاعران دو طرف متخاصم می‌کوشیده‌اند در سروده‌ها،پیروزی‌های مردم خود را بزرگ جلوه دهند و یا زیانی را که دیده‌اند اندک بشمار آورند. در اردوی پیغمبر (ص) شاعرانی می‌زیستند که همگام با رزمندگان بر مخالفان حمله می‌بردند،و رسول خدا بآنان می‌فرمود«شعر شما همچون تیر بر دشمنان کارگر است (۱) . در نبرد جمل هنگامی که صف علوی و عثمانی مشخص گردید و از نو،عرب روی در روی هم ایستادند شاعران حوزه خلافت علی و اردوی گروه بیعت‌شکن،به سنت دیرین به مفاخره برخاستند و این روش در سراسر جنگ‌های صفین،نهروان و درگیری‌های موضعی ادامه داشت. دوره بیست‌ساله حکومت معاویه و فشار سختی که در این دوره بر شیعیان وارد شد،مجالی نداد تا شاعران علوی اندیشه‌های خود را در قالب کلمات موزون بریزند،اما فاجعه محرم سال شصت و یکم هجری و قتل عام مدینه در سال بعد و استخفافی که خاندان ابو سفیان و آل مروان به دین و خاندان پیغمبر نمودند،موجب شد که پس از مرگ یزید،زبان مدیحه‌سرایان آل رسول گشوده شود.از دوره حکومت مروانیان این نمونه از شعرها بر زبانها افتاد.قصیده میمیه فرزدق در ستایش علی بن الحسین و نکوهش هشام پسر عبد الملک،و سلسله قصیده‌های کمیت که بنام هاشمیات معروف است،طلیعه منقبت گوئی و یا نوحه‌سرائی بر اهل بیت‌بود.پس از اینان سید اسماعیل حمیری،دعبل خزاعی،منصور نمری،عبدی کوفی و ده‌ها تن شاعر دیگر کوشیدند تا این مشعل را فروزان‌تر کنند و مظلومیت آل علی و ستم آل ابو سفیان را هر چه بیشتر نشان دهند و با آنکه سرودن چنان شعرها در آن روزگار بیم جان در پی داشت نه امید نان،شاعران شیعی برای رضای خدا از مرگ نهراسیدند. از میان خاندان رسول-در دیده این دسته از شاعران-دو چهره بیش از دیگران رمز مظلومیت‌اند،دختر پیغمبر و دختر زاده او.شاعران شیعی برای تحریک احساس مردم از بازگو کردن ستمهائی که بر این دو بزرگوار رفت دریغ نکردند.نمونه این شعرها فراوان است و چون کتاب درباره دختر پیغمبر نوشته شده،تنها بشعرهائی که در ستایش و یا سوگ او سروده‌اند توجه شده است. نمونه‌های گرد آمده از سده نخست تا سده هشتم هجری است چه از این تاریخ به بعد، چنانکه می‌دانیم با گسترش نفوذ تشیع و روی کار آمدن حاکمان شیعی در ایران مجال این گونه شعرها (عربی یا فارسی) گسترش بیشتری یافت و نمونه‌ها افزوده شد. ابو المستهل،کمیت‌بن زیاد اسدی متولد بسال شصتم و متوفی بسال یکصد و بیست و شش هجری قمری.از شاعران شیعی که در روزگار سخت و تیره حکومت مروانیان زبان به ستایش بنی هاشم گشود و با آنکه بیم جان بود نه امید نان،بخاطر رضای حق نه طمع به صله خلق،قصیده‌ها و قطعه‌های غرا در مدح اهل بیت‌سرود.و هر چند هاشمیان کوشش کردند چیزی بعنوان صلت‌بدو دهند نپذیرفت. سلسله قصیده‌های او که بنام هاشمیات معروف است‌بارها بچاپ رسیده و بزبانهای جز عربی ترجمه شده،سزاوار است در سرزمین ایران که گاهواره تشیع است عربی‌دان غیرتمندی آن قصیده‌ها را بفارسی ترجمه کند. اهوی علیا امیر المؤمنین و لا الوم یوما ابا بکر و لا عمرا (۲) و لا ـ اقول و ان لم یعطیا فدکا بنت النبی و لا ـ میراثه کفرا (۳) الله یعلم ما ذا یاتیان به یوم القیامهٔ من عذر اذا اعتذارا (۴) هاشمیات.ص ۸۴.تصحیح محمد محمود رافعی.چاپ دوم مطبعه شرکهٔ التمدن‌اصنانعیه. مصر و از جمله بیت‌های اوست که در حمایت عباسیان سروده و خراسانیان را به شورش علیه اسد بن عبد الله قسری برادر خالد خوانده است.اسد از جانب برادرش بحکومت‌خراسان رفته بود: الا ابلغ جماعهٔ اهل مرو علی ما کان من نای و بعد (۵) رسالهٔ ناصح یهدی سلاما و یامر فی الذی رکبوا بجد (۶) فلا تهنوا و لا ترضوا بخسف و لا یغررکم اسد بعهد (۷) و الا فارفعوا الرایات سودا علی اهل الضلالهٔ و التعدی (۸) شوقی ضعیف تاریخ الادب العربی.العصر الاسلامی ص ۳۱۷ سید اسماعیل حمیری متولد بسال یکصد و پنج و متوفی بسال یکصد و هفتاد و سه هجری.نخست‌بر مذهب کیسانی و معتقد بامامت محمد حنفیه و رجعت او بود.سپس بمذهب امامیه برگشت.دیوان او بارها بچاپ رسیده و چاپ اخیر آن باهتمام و تصحیح شاکر هادی شاکر در بیروت انجام یافته است. و فاطم قد اوصت‌بان لا یصلیا علیها و ان لا یدنوا من رجا القبر (۹) علیا و مقدادا و ان یخرجوا بها رویدا بلیل فی سکوت و فی ستر (۹) -۱۰ مناقب ج ۳ ص ۳۶۳.دیوان ص ۲۴۳-۲۴۴ انها اسرع اهلی میتهٔ و لحاقا بی،فلا ـ تکثر جزع (۱۱) فمضی و اتبعته والها بعد غیض جرعته و وجع (۱۲) دیوان ص

۲۸۹.مناقب ۳ ص ۳۶۲ منصور نمری منصور بن زبرقان بن مسلم و یا مسلمهٔ بن زبرقان از شاعران قرن دوم هجری و مادحان خاندان برمک.وی قصیده‌هائی در وصف عباسیان سروده است که در بعض آنها توهینی به بنی هاشم است.لیکن شوقی ضیف نویسد: وی شیعی بود و این ستایش‌ها را سپر عقیدت خویش ساخت.در قصیده‌ای که چند بیت از آنرا آورده‌ام از ستمکاران بر آل محمد (ص) چندان نکوهش کرده است که هارون دستور کشتن او را داد.لیکن پیش از آنکه امر او اجرا شود،منصور درگذشت.مرگ او در پایان سده دوم هجری است. تقتل ذریهٔ النبی ویر جون جنان الخلود للقاتل (۱۳) ویلک یا قاتل الحسین لقد نؤت بحمل ینوء بالحامل... (۱۴) دینکم جفوهٔ النبی و ما الجافی لآل النبی کالواصل (۱۵) مظلومهٔ و النبی والدها قریر ارجاء مقلهٔ حافل (۱۶) الا مصالیت‌یغضبون لها بسلهٔ البیض و القنا الذابل؟ (۱۷) الشعر و الشعراء ص ۸۳۶–۸۳۷ و تاریخ الادب العربی.شوقی ضیف ج ۳ ص ۳۱۷.الاغانی ج ۱۳ ص ۱۴۰ تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۶۵ و مقاتل الطالبیین ص ۵۲۲ ضبط بیت‌ها از روی نسخه مصحح الشعر و الشعراء به تصحیح احمد محمد شاکر است.و در مصادر ذکر شده اختلاف فراوان در ضبط کلمات دیده می‌شود.و در بیت چهارم خلاف قاعده دستوری است.از دوست دانشمند آقای دکتر مهدوی دامغانی سپاسگزارم که فتوکپی این صفحات را در اختیارم گذاشتند. دعبل ابو علی ملقب به (دعبل) ابن رزین بن عثمان بن عبد الله بن بدیل از تیره خزاعه متولد به سال یکصد و چهل و هشت و مقتول به سال دویست و چهل و شش هجری قمری.شاعری که به تندی زبان و صراحت لهجه و نداشتن بیم از مرگ شناخته شده و قصیده تائیه او از نمونه‌های جاویدان شعر عربی و دفاع از حریم حرمت اهل بیت پیغمبر است. این قصیده چنانکه مشهور است‌بر امام علی بن موسی الرضا (ع) خوانده شده.منتخباتی از آن قصیده نوشته می‌شود که مؤید استنتاج تاریخی در فصل گذشته است. الم تر للایام ماجر جورها علی الناس من نقص و طول شتات (۱۸) فکیف و من انی یطالب زلفهٔ الی الله بعد الصوم و الصلوات (۱۹) سوی حب ابناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء و العبلات (۲۰) و هند و ما ادت سمیهٔ و ابنها اولو الکفر فی الاسلام،و الفجرات (۲۱) هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات (۲۲) تراث بلا قربی و ملک بلا هدی و حکم بلا شوری بغیر هداهٔ (۲۳) و لو قلدوا الموصی الیه زمامها لزمت‌بماٌمون من العثرات (۲۴) سقی الله قبرا بالمدینهٔ غیثه فقد حل فیه الامن بالبرکات (۲۵) نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه التحفات (۲۶) افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات... (۲۷) اذن للطمت الخد فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوجنات (۲۸) افاطم قومی یابنهٔ الخیر و اندبی نجوم سماوات بارض فلاهٔ... (۲۹) اری فیاهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات... (۳۰) دیار رسول الله اصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات (۳۱) و آل رسول الله تدمی نحورهم و آل زیاد آمنوا السربات... (۳۲) خروج امام لا محالهٔ خارج یقوم علی اسم الله و البرکات (۳۳) یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات (۳۴) فیا نفس طیبی ثم یا نفس ابشری فغیر بعید کل ما هوآت (۳۵) دیوان.به تصحیح عبد الصاحب عمران الدجیلی.ص ۱۲۶–۱۴۴ سلامهٔ الموصلی لما قضت فاطم الزهراء غسلها عن امرها بعلها الهادی و سبطاها (۳۶) و قام حتی اتی بطن البقیع بها لیلا فصلی علیها ثم واراها (۳۷) و لم یصل علیها منهم احد حاشا لها من صلاهٔ القوم حاشاها (۳۸) مناقب ج ۳ ص ۳۶۳ یا نفس ان تلتقی ظلما فقد ظلمت بنت النبی رسول الله و ابناها (۳۹) تلک التی احمد المختار والدها و جبرئیل امین الله رباها (۴۰) الله طهرها من کل فاحشهٔ و کل ریب و صفاها و زکاها (۴۱) (مناقب ج ۳ ص ۳۵۸) صنوبری احمد بن محمد بن حسن.به نقل زرکلی به سال ۳۳۴ درگذشته و ابن کثیر درگذشت او را حدود سال سیصد نوشته و اشتباه است.ثعالبی در یتیمه.و ابن ندیم در الفهرست و گروهی دیگر شعر او را ستوده‌اند. من ذا لفاطمهٔ اللهفاء ینبئها عن بعلها و ابنها انباء لهفان (۴۲) من قابض النفس فی المحراب منتصبا و قابض النفس فی الهیجاء عطشان (۴۳) نجمان فی الارض بل بدران قد افلا نعم و شمسان اما قلت‌شمسان (۴۴) الغدیر:ج ۳ ص ۳۷۱ ناشیء صغیر علی بن عبد الله بن وصیف مکنی به ابو الحسن متولد به سال دویست و هفتاد و یک و متوفی به سال سیصد و شصت و پنج.وی همانست که در فصل گذشته از او نام برده شد. و بنقل مؤلف معجم الادباء مردی در مجلس کبودی خود را رسول فاطمه زهرا شناساند.و از احمد مزروق خواست تا شعر ناشی را که چند بیت آن در اینجا نقل می‌شود بخواند و نوحه کند. بنی احمد قلبی

لکم یتقطع بمثل مصابی فیکم لیس یسمع (۴۵) فما بقعهٔ فی الارض شرقا و مغربا و لیس لکم فیها قتیل و مصرع (۴۶) ظلمتم و قتلتم و قسم فیئکم و ضاقت‌بکم ارض فلم یحم موضع (۴۷) عجبت لکم تفنون قتلا بسیفکم و یسطو علیکم من لکم کان یخضع (۴۸) جسوم علی البوغاء ترمی و ارؤس علی ارؤس اللـدن الذوابل ترفع (۴۹) کان رسول الله اوصـی بقتلکم و اجسامکم فی کل ارض توزع (۵۰) معجم الادبـاء ج ۱۳ ص ۲۹۳.وفیـات الاعیان ج ۳ ص ۵۱-۵۳ الغـدیر ج ۴ ص ۲۸. ابن حمـاد علی بن حمـاد بن عبیـد الله بن حماد بصـری.شاعر شـیعی متولـد و متوفای قرن چهارم هجری. ابیاتی از او در مناقب ابن شـهر آشوب بمناسـبت نقل شـده و ترجمه وی در کتابهای تذکره و رجال دیده می‌شود.مفصل‌ترین ترجمه او در مجلد چهارم الغدیر است که قصیده‌هائی طولانی از وی آورده است. و روی لی عبـد العزیز الجلودی و قـد کان صادقا مبرورا (۵۱) عن ثقاهٔ الحـدیث اعنی العلائی هو اکرم بذا و ذا مذکورا (۵۲) یسندوه عن ابن عباس یوما قال کنا عنـد النبی حضورا (۵۳) اذاتته البتول فـاطم تبکی و توالی شـهیقها و الزفیرا (۵۴) قال مالی اراک تبکین یا فاطم قالت و اخفت التعبیرا (۵۵) اجتمعن النساء نحوی و اقبلن یطلن التقریع و التعییرا (۵۶) قلن ان النبی زوجک الیوم علیا بعلا عدیما فقیرا (۵۷) قال یا فاطم اسـمعی و اشـکری الله فقد نلت منه فضـلا کبیرا (۵۸) لم ازوجـک دون اذن من الله و ما زال یحسن التـدبیرا... (۵۹) یـا بنی احمـد علیکم عمـادی و اتکالی اذا اردت النشورا (۶۰) و بکم یسـعد الموالی و یشـقی من یعادیکم و یصـلی سعیرا (۶۱) الغدیر ج ۴ ص ۱۶۷-۱۶۸ مهیار دیلمی ابو الحسن مهیار بن مرزویه.نخست‌بر کیش زرتشتی بود.سـپس بر دست‌شـریف رضی (گرد آورنده نهج البلاغه) مسـلمان شد.فن شاعری را از رضـی آموخت چنانکه در آن شهره آفاق گشت.بسال چهار صد و بیست و هشت درگذشت. (مقدمه دیوان.چاپ دار الکتب.از وفیات الاعیان و مصادر دیگر) . الاسل قریشا و لم منهم من اسـتوجب اللوم او فند (۶۲) و قل:ما لکم بعد طول الضـلا ل لم تشکروا نعمهٔ المرشد؟ (۶۳) اتاکم علی فترهٔ فاسـتقام بکم جائرین عن المقصد (۶۴) و ولی حمیدا الی ربه و من سن ما سـنه یحمـد (۶۵) و قـد جعل الامر من بعده لحیدر بالخبر المسـند (۶۶) و سـماه مولی بـاقرار من لو اتبع الحق لم یجحد (۶۷) فملتم بهـا حسـد الفضل عنه و من یک خیر الوری یحسـد (۶۸) و قلتم بـذاک قضـی الاجتماع الا انما الحق للمفرد (۶۹) سیعلم من فاطم خصـمه بای نکال غدا یرتدی (۷۰) دیوان مهیـار.چاپ دار الکتب ج ۱ ص ۲۹۸-۳۰۰ ابن العودی متولد چهار صد و هفتـاد و هشت.متوفـای پانصـد و پنجاه هشت. منعتم تراثی ابنتی لا ابا لکم فلم انتم آباء‌کم قـد ورثتم (۷۱) و قلتم نبی لا تراث لولـده اللاجنبی الارث فیما زعمتم (۷۲) فهذا سلیمان لداود وارث و یحیی لزکریا فلم ذا منعتم (۷۳) علاء الدین حلی ابو الحسن علاء الدین علی بن حسین حلی.از علما و شاعران سده هشتم هجری معاصر شهید اول که قصیده‌های هفتگانه او معروف است.و شهید اول یکی از آن قصیده‌ها را شـرح کرده است. و اجمعوا الامـر فیمـا بینهم و غوت لهم امـانیهم و الجهـل و الامل (۷۴) ان یحرقـوا منزل الزهراء فاطمهٔ فیاله حادث مستصعب جلل (۷۵) بیت‌به خمسهٔ جبریل سادسهم من غیر ما سبب بالنار یشتعل (۷۶) الغدیر ج ۶ ص ۳۹۱ قصیده پنجم و دار علی و البتول و احمـد و شبرهـا مولی الوری و شبیرها (۷۷) معالمها تبکی علی علمائها و زائرها یبکی لفقـد مزورها (۷۸) منازل وحی اقفرت فصدورها بوحشتها تبکی لفقد صدورها (۷۹) الغدیر ج ۶ ص ۳۷۶ قصیده دوم

پی‌نوشتها: ۱.مسـند احمـد.بنقل از معجم الفهرس ذیل کلمه شعـر. ۲.امیر المـؤمنین علی را دوسـت می‌دارم×لیکـن ابـو بکر و عمر را سرزنش نمی‌کنم ۳.اگر آنان فـدک را به دختر پیغمبر ندادنـد×و میراث او را از وی باز گرفتند،نمی‌گویم کافر شدند ۴.خدا می‌داند آن دو،در روز رسـتاخیز چه عـذری خواهنـد آورد. ۵.بمردم مرو،بآنـانکه در سـرزمین‌های دوردست‌بسـر می‌برنـد پیام رسان! ۶.پیام خیرخواهی که درود می‌فرستد و می‌گوید در پی آنچه برخاسته‌اید بجد بایستید. ۷.سستی و عقب نشینی مکنید و فریب وعده اسد را مخورید. ۸.و گرنه پرچمهای سیاه را بر افرازیـد و بر گمراهان و سـتمکاران بتازیـد. ۹.فاطمه،علی و مقداد را وصـیت کرد که شـب هنگـام با آرامی،در خاموشـی و پوشـیده از دیـده‌ها، او را بخاک سـپارند. ۱۰.و آن دو تـن (که از آنـان ناخشـنود بـود) بر وی نماز نخواننـد و به قبر او نزدیک نشوند.پیغمبر گفت: ۱۱.فاطمه از دیگر خانـدان من زودتر می‌میرد،و به من می‌پیوندد در مرگ او بسیار ناله مکن! ۱۲.پیغمـبر رفت و فـاطمه از آن پس که خشم و درد را جرعه جرعه نوشـیده بود،مشـتاقانه بـدنبال او شـتافت. ۱۳.فرزندان

پیمبر از دم تیغ می‌گذرند و برای کشنده،بهشت جاویدان امید دارند. ۱۴.وای بر تو ای کشنده حسین!باری گران بر دوش داری که بر کشنده آن سنگینی می‌کند. ۱۵.دین شما ستم بر رسول است-ستمکار و دوستدار آل پیمبر نه در یک درجه از قبول است. ۱۶.ستم رسیده‌ای که دختر پیغمبر است و چشم او در دانه‌های اشک غوطه‌ور است. ۱۷.شمشیر زنان دلاور کجایند؟و چرا بخاطر او بخشم نمی‌آیند و دست‌به شمشیر و نیزه نمی‌گشایند؟ ۱۸.نمی‌بینی روزگار چگونه ستم خود را بر مردمان می‌گستراند.از آنان می‌کاهد و جمعشان را به پراکندگی می‌کشاند. ۱۹.پس از روزه و نماز از کجا و چگونه می‌توان به خدای بی نیاز نزدیک شد؟ ۲۰.مگر با دوستی فرزندان پیغمبر،و خویشاوندان او و دشمنی مروان حکم و یاران او. ۲۱.و هند و آنچه سمیه (مادر زیاد) و فرزندانش-خداوندان کفر و زشتکاری-کردند. ۲۲.که بدروغ و تلبیس کتاب خدا را پس پشت افکندند و واجب او را ترک گفتند. ۲۳.میراثی را که سزاوار آن نبودند ربودند،و بی بصیرت و بینائی حکومت نمودند. ۲۴.اگر زمام کار را به وصی پیغمبر می‌سپردند آنانرا بی خطر براه راست می‌برد. ۲۵.باران رحمت پروردگار قبری را که در مدینه است‌سیراب سازد.که جای امن و برکت است. ۲۶.پیغمبر راهنما که درود فرشتگان خدا بر وی و سلام ما ره آورد روح او باد. ۲۷.ای فاطمه اگر بخاطرت می‌گذشت که حسین تشنه کام در کنار فرات بر روی خاک جان داده است. ۲۸.بر کنار او می‌ایستادی و بر چهره می‌زدی و سرشک بر گونه‌ها روان می‌ساختی. ۲۹.فاطمه!ای دختر بهترین آدمیان برخیز و بر ستارگان آسمان که بر پهنه بیابان افتادند نوحه کن! ۳۰.می‌بینم که حق آنان میان دیگران قسمت می‌شود،و دست ایشان از مالشان تهی است. ۳۱.خانه‌های پیغمبر خدا ویران است و فرزندان زیاد ساکن منزلگاههای آبادان. ۳۲.گلوگاه فرزندان پیغمبر را می‌برند و فرزندان زیاد در آرامش بسر می‌برند. ۳۳.بناچار اما می‌باید برخیزد و بنام خدا و برکات او با ستمکاران بستیزد. ۳۴.حق را از باطل جدا سازد.ستمکار را کیفر دهد و فرمان بردار را بنوازد. ۳۵.ای دل!خوش باش و ای دل ترا بشارت باد!که آنچه باید شود دیر نخواهد کشید. ۳۶.چون فاطمه (ع) از رنج این جهان آسود،به وصیت او شوی او و دو فرزندش او را شستند. (سبط،در معنی فرزند زاده مشهور شده است.اما معنی دیگر آن فرزندی است که مورد اختصاص و خالص نسب باشد. (لسان العرب) . ۳۷.و در دل شب هنگامی که دیده‌های همه در خواب بود او را به بقیع برد پس بر او نماز خواند و قبر او را از مردم پوشاند. ۳۸.و هیچکس از آنان (که زهرا دوست نمی‌داشت) ،در این نماز شرکت نداشت.چه او را به نماز آنان نیازی نبود. ۳۹.ای نفس اگر ستمی می‌بینی دختر پیغمبر خدا و فرزندان او ستم دیدند. ۴۰.دختری که پدر او احمد مختار است و پرورنده او جبرئیل،امین پروردگار. ۴۱.خدایش از هر زشتی و عیب پاک نمود و او را پاکیزه ساخت و از غل و غش بپالود. ۴۲.چه کسی خبر می‌دهد به فاطمه ستمدیده که بر شوی و فرزند او چه رسیده؟ ۴۳.یکی در محراب عبادت (از ضرب شمشیر) مرد و یکی در رزمگاه تشنه کام جان سپرد. ۴۴.دو تن دو ستاره که در زمین غروب کردند،نه که چون دو ماه تمام،ماه کجا؟که خورشید از آنان روشنی می‌ستد بوام. ۴۵.ای فرزندان احمد دلم در مصیبت‌شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت‌شنیدن بیرون. ۴۶.در مشرق و مغرب زمین جائی نیست،جز که از شما در آنجا کشته‌ای و یا در خاک و خون آغشته‌ای است. ۴۷.بر شما ستم کردند،شما را کشتند،و آنچه از آنتان بود بردند،و برایتان نهشتند،تا آنکه زمین بر شما تنگ شد و مردم آن با شما در جنگ. ۴۸.از کار شما در شگفتم:به شمشیری که از آن شماست‌شما را می‌میرانند و آنانکه زیر ست‌شما بودند بر شما فرمان می‌رانند. ۴۹.پیکرها بر خاک نرم تیره واگذاشته و سرها بر نوک نیزه‌های گزان برافراشته. ۵۰.پنداری سفارش رسول خداست که شما را از دم تیغ بگذرانند و هیچ سرزمینی را از پیکرهای شما بی نصیب ندارند. ۵۱.عبد العزیز جلودی که راستگو بود و مبرور. ۵۲.از علائی که امین بود و بامانت و بزرگواری مذکور. ۵۳.و او از ابن عباس روایت کند با سند معتبر که روزی بودیم در محضر پیغمبر. ۵۴.فاطمه نزد او آمد گریان و از سوز سینه نالان و نفس زنان. ۵۵.پدرش پرسید:گریه‌ات از چیست؟گفت: ۵۶.از زخم زبان و سرزنش زنان. ۵۷.که گفتند امروز پیغمبر.ترا به علی داد شوهر.که شوئی است درویش و نادار. ۵۸.پیغمبر فرمود:ای فاطمه!بشنو.و خدا را سپاس دار!که فضیلتی بتو داد از همه بیشتر. ۵۹.این زناشوئی با رخصت‌خداست و آنچه از برای بندگان می‌خواهد بجاست.

۶۰.ای فرزندان رسول!آنروز که روز جزاست اعتماد من به شماست. ۶۱.دوستان شما نیک بختند و شادان و دشمنانتان بدبخت و در آتش دوزخ سوزان.«مناقب این بیت‌ها را بنام عبدی الکوفی نوشته است ولی چنانکه مؤلف الغدیر نویسد:قصیده مفصلی که این بیت‌ها جزء آنست از آن ابن حماد است. ۶۲.هان از قریش بازجو!و بدان سزاواران ملامت‌بگو. ۶۳.بگو!چرا پس از آنکه مدتی دراز در گمراهی بسر بردید نعمت راهنما را سپاس نگفتید. ۶۴.هنگامی که جهان در آتش گمراهی می‌سوخت چراغ هدایت را برای شما از راه بدرشدگان بیفروخت. ۶۵.و ستوده نزد پروردگار شد و هر که براه او رفت‌ستوده و رستگار شد. ۶۶.و پس از خود کار را به حیدر«علی واگذاشت که امامت،و این حدیث درست و تمامست. ۶۷.او را مولی نامید،و آنکس هم که پذیرفت و شنید،اگر براه حق می‌رفت‌بانکار نمی‌گرایید. ۶۸.و شما خلافت را بدیگری سپردید،چه به برتری علی رشک بردید و آنانکه برترانند، محسود جهانیانند. ۶۹.گفتید آن رای شوری است و نگفتید داوری از آن خداست. ۷۰.آنرا که خصم فاطمه زهراست فردا داند که چه کیفری برای او مهیاست. ۷۱.حالی که خود از پدرانتان میراث می‌برید چرا میراث مرا از دخترم می‌برید. ۷۲.گفتید پیمبر برای فرزندان خود ارث نمی‌گذارد.بگمان شما بیگانه حق بردن ارث دارد؟ ۷۳.یحیی وارث زکریاست و سلیمان وارث داود چرا دخترم را از ارث منع کردید آیا او وارث من نبود؟ ۷۴.امید و آرزو و نادانی گمراهشان کرد،تا متفق شدند. ۷۵.که خانه زهرا را آتش زنند!چه بزرگ کاری و چه دشوار کرداری! ۷۶.خانه‌ای که پنج تن در آنند،و جبرئیل ششمین آنان،چرا باید بسوزد بآتش سوزان! ۷۷.خانه علی و بتول و پیغمبر و دو فرزند او شبیر و شبر که بر آفریدگانند مهتر. ۷۸.در و دیوار خانه بر فقدان خانه خدا گریانست و زائر آن از ندیدن صاحب خانه اشک ریزان. ۷۹.فرود آمدنگاههای وحی،بیابان خشک را ماند،و پیشگاههای خانه در ماتم پیشواها جوی اشک می‌راند.

دختر پیغمبر در شعر فارسی

ستایشگران بنی‌هاشم و حدود آزادی آنان در دوره خلفا

چنانکه در فصل گذشته خواندید،از نیمه دوم سده نخستین هجرت،برغم تمایل حکومت دمشق،در شعر عربی نشانه‌هائی از گرایش به خاندان پیغمبر پدید گشت. (۱) بحق دانستن آنان، سوگواری در مصیبت این خاندان،ناخشنودی نمودن از ستمهائی که بر ایشان رفت.و گاه نکوهشی از آن مردم که موجب چنین ستم شدند.از میان آن شعرها نمونه‌هائی انتخاب گردید که با زندگانی دختر پیغمبر (ص) ارتباطی داشت.اما آنچه درباره امیر المؤمنین علی علیه السلام و فاجعه کربلا سروده شده فراوانست،چندانکه در چند مجلد بزرگ جای خواهد گرفت. با بر افتادن امویان بسال یکصد و سی و دو هجری این دسته از شاعران مجال فراخ‌تری یافتند. و با آنکه عباسیان از آل علی دلی خوش نداشتند،برای ریشه‌کن ساختن مانده خاندان اموی ستایندگان بنی هاشم را آزاد می‌گذاشتند،و اگر ضمن ستایش آل پیغمبر از آل عباس هم مدحی می‌کردند،ستاینده بی‌جایزه وصلت نمی‌ماند.اما بهر حال آزادی آنان تا آنجا بود که مدح علویان با نکوهش عباسیان توام نباشد و گرنه شاعر بجان خود امان نمی‌یافت–چنانکه درباره منصور نمری خواندید– گاهی هم زمامدارانی چون متوکل و معتصم کم‌ترین گرایشی را بآل علی (ع) بر نمی‌تافتند و از آزار شاعران ثناگوی آنان دریغ نمی‌کردند. با گسترش تسلط دیلمیان بر بغداد،در این شهر که از سالها پیش مرکز اجتماعی شاعران شیعی شده بود،انجمن‌ها تشکیل گردید که در آن فضیلت‌های اهل بیت را می‌خواندند و بر مظلومیت آنان اشک می‌ریختند.نمونه‌ای از آن مجلس‌ها در فصلی که با عنوان برای عبرت تاریخ گشودیم از نظر خواننده گذشت. اما در شعر فارسی چنانکه در این فصل خواهید دید،ستایش آل پیغمبر و گرایش به علی (ع) و خاندان او از سده چهارم هجری آغاز شده،و شمار این شعرها (آنچه در دست ماست) در سراسر حکومت‌سامانیان غزنویان،سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک است. در آن دسته از شعرها که بعنوان نخستین شعرهای دری معرفی شده جز وصف طبیعت و ستایش حکومت چیزی نمی‌بینیم. آیا می‌توان گفت همه شعرهای فارسی ایران اسلامی که تا سده

چهارم هجری بزبان دری یا دیگر لهجه‌های ایرانی سروده شده از این نوع بوده است؟هر چند نمی‌توان بدین پرسش پاسخ مثبت داد،اما گمان نمی‌رود شعرهای در موضوع مورد بحث ما سروده شده باشد.در اینصورت علت آن چیست؟فشار سخت‌حکومت؟جای چنین احتمالی هست.و ما می‌دانیم از سال چهل و سوم هجری تا پایان حکومت ولید بن عبد الملك بن مروان،ایران و منطقه شرقی زیر فشار حاکمانی چون زیاد،عبید الله،حجاج بن یوسف،پسر اشعث.و کسانی از این دست مردم،روزگار می‌گذراندہ است.اما چرا در مدینه که مستقیما زیر نظر خاندان اموی بود،کمیت‌به ستایش هاشمیان بر می‌خیزد ولی در نیشابور،طوس،غزنه و هرات نظیر چنین شاعری را نمی‌بینیم؟. آیا می‌توان گفت در سده نخستین هجرت مردم ایران از خاندان پیغمبر (ص) و آنچه بر سر آنان رفت اطلاعی نداشتند؟هرگز جای چنین احتمالی نیست.از این گذشته در فاصله تقریبا نیم قرن از حکومت ولید بن عبد الملك تا پایان کار مروان بن محمد که گروههای مقاومت در شرق ایران مخفیانه سرگرم کار بودند و بنام حکومت‌خاندان پیغمبر«الرضا من آل محمد»شعار می‌دادند،می‌توان گفت هیچگونه شعری که بازگوینده این تمایل باشد سروده نشده؟می‌دانیم شعر عامل مهمی برای تحریك عاطفه و احساس عمومی است.آیا می‌توان گفت‌حکومت‌ها و یا عاملان آنان چنین شعرها را از میان برده‌اند؟اگر چنین است چرا با شعر عربی چنین معامله‌ای نشده است؟مضمون شعرهای عربی مذمت مستقیم از خلفای اموی و عباسی بود،در صورتیکه اگر در زبان فارسی چنین شعرهایی سروده شده باشد،تعریض به حاکمان صفاری،سامانی و یا غزنوی نبوده،چه آنان دخالتی در آن ستمکاری‌ها نداشته‌اند. درست است که بحث ما درباره شعر دری است و این لهجه از سده سوم رسمیت‌یافت،اما در شعر تازی هم که ایرانیان عربی‌گو سروده‌اند چنان نمونه‌هائی دیده نمی‌شود.از سده چهارم هجری یعنی همزمان با تاسیس دولت‌های شیعی در ایران مرکزی است که گاهگاه نظیر این مضمون‌ها در شعر فارسی دیده می‌شود: مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار (۲) و یا این نمونه: چنین زادم و هم بدین بگذرم همین دان که خاك ره حیدرم (۳) و یا این بیت‌ها: مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود که روز حشر بدین پنج تن رسانم تن بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر محمد و علی و فاطمه حسین و حسن (۴) در اواخر سده چهارم که فاطمیان بر مصر دست‌یافتند و حکومتی مقتدر را پی افکندند وصیت‌شهرت آنان بدیگر کشورهای اسلامی رسید و در شرق ایران طرفدارانی پیدا کردند، شاعران فارسی گوی آن سامان بمدح اهل بیت زبان گشودند و نمونه برجسته آنان ناصر خسرو علوی است.لیکن باز هم در سراسر قرن پنجم و ششم.شمار شعرهائی که در مدح آل پیغمبر بفارسی سروده‌اند،فراوان نیست.شگفت اینکه در سده پنجم شیعیان در بغداد و مرکز خلافت عباسی انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و بر مصیبت اهل بیت می‌گریستند و نمونه‌ای از این مجلس‌ها در فصلی که با عنوان برای عبرت تاریخ گشودیم از نظر خواننده گذشت،اما در شرق ایران دور افتاده‌ترین نقطه بمرکز خلافت،ناصر خسرو باید از بیم جان از بیغوله‌ای به بیغوله دیگر پناه برد.این چنین سختگیری را باید بحساب عباسیان گذاشت و یا بحساب خوش خدمتی حکومت‌های محلی که برای پایداری خود،خشنودی خاطر آنان را از هر راهی می‌جستند،و یا بحساب پای‌بندی سخت مردم این منطقه بمذهب سنت و جماعت و یا پذیرش وضع (پس از مقاومتی اندك) ،بحثی است که پس از گذشت هزار سال آنچه پیرامون آن نوشته شود حدس و گمانی است که منشا آن نیز تمایل و عاطفه و یا طرز تفکر بحث کننده است.بهر حال چنانکه نوشتیم از نشات زبان دری در شرق ایران تا دهه نخستین سده هفتم،از شعر فارسی آنچه در ستایش خاندان پیغمبر سروده شده نمونه‌هائی اندك است.و نام دختر پیغمبر به تلویح یا ضمنی در بعض این بیت‌ها دیده می‌شود.با هجوم مغولان بایران برای مدتی بیش از یکصد سال همه چیز درهم ریخت و در سده هشتم هجری است که شاعران شیعی در نقاط مختلف کشور ایران بمدح اهل بیت زبان می‌گشایند. در پایان این فصل این نمونه شعرهای از نظر خواننده می‌گذرد و چنانکه می‌بینیم طولانی‌ترین مدیحه از خواجوی کرمانی و ابن حسام خوسفی است. آنچه در این فصل فراهم آمده،به پایان قرن نهم خاتمه می‌یابد.چه قرن دهم آغاز سمیت‌یافتن مذهب شیعه در ایران است و در این دوره است که قسمت مهمی از شعر فارسی را مدیحه‌ها و مرثیه‌های اهل بیت تشکیل می‌دهد. ناصر خسرو ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث

قبادیانی بلخی متولد به سال ۳۹۴ و متوفی بسال ۴۸۱ هجری قمری از شیعیان اسماعیلی و مداح خلفای فاطمی مصر و حجت از سوی ایشان،در جزیره خراسان. آنروز در آن هول و فزع بر سر آن جمع پیش شهدا دست من و دامن زهرا تا داد من از دشمن اولاد پیمبر بدهد بتمام ایزد داد ارتعالی دیوان.تقوی ص ۴ شمس وجود احمد و خود زهرا ماه ولایتست ز اطوارش دخت ظهور غیب احد احمد ناموس حق و صندق اسرارش هم مطلع جمال خداوندی هم مشرق طلیعه انوارش صد چون مسیح زنده ز انفاسش روح الامین تجلی پندارش هم از دمش مسیح شود پران هم مریم دسیه ز گفتارش هم ماه بارد از لب خندانش هم مهر ریزد از کف مهیارش این گوهر از جناب رسول الله پاکست و داور استخریدارش کفوی نداشتحضرت صدیقه گرمی نبود حیدر کرارش جنات عدن خاک در زهرا رضوان ز هشتخلد بود عارش رضوان بهشتخلد نیارد سر صدیقه گر بحشر بود یارش باکش ز هفت دوزخ سوزان نی زهرا چو هستیار و مدد کارش دیوان ص ۲۰۹ گفتا که منم امام و میراث بستد ز نبیرگان و دختر صعبی تو و منکری گر این کار نزدیک تو صعب نیست و منکر ورمی بر وی تو با امامی کاین فعل شده است زو مشهر من با تو نیم که شرم دارم از فاطمه و شبیر و شبر (ناصر خسرو.دیوان.مینوی و محقق ص ۹۴) سنائی ابو المجد مجدود بن آدم.از شاعران قرن پنجم و ششم هجری.متوفای اوائل قرن ششم (۵۱۸ هجری) . نشوی غافل از بنی هاشم وز یـد الله فوق ایـدیهم داد حق شیر این جهان همه را جز فطامش نـداد فاطمه را (حدیقه.مدرس رضوی ص ۲۶۱) در صفت کربلا و نسیم مشهد معظم آل یاسین بداده یکسر جان عاجز و خوار و بی کس و عطشان کرده آل زیاد و شمر لعین ابتدای چنین تبه در دین مصطفی جامه جمله بدریده علی از دیده خون بباریده فاطمه روی را خراشیده خون بباریـده بی حد از دیده (حدیقه.ص ۲۷۰) قوامی رازی بـدر الدین قوامی از شاعران معروف نیمه اول قرن ششم.متوفی در نیمه دوم قرن ششم هجری. در مرثیه سید الشهداء زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد ماتم سرای ساخته بر سدره منتها در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل گریان که چیست درد حسین مرا دوا ایشان درین که کرد حسین علی سلام جدش جواب داد و پدر گفت مرحبا زهرا ز جای جست و به رویش در اوفتاد گفت ای عزیز ما تو کجائی و ما کجا چون رستی از مصاف و چه کردنـد با تو قوم مادر در انتظار تو دیر آمدی چرا حب یاران پیمبر فرض باشد بی خلاف لیکن از بهر قرابت هستحیدر مقتدا بود با زهرا و حیدر حجت پیغمبری لاجرم بنشاند پیغمبر سزائی با سزا (دیوان.ص ۱۲۰۶-۱۲۷) اثیر اخسیکتی از شاعران سده ششم هجری و متوفی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ هجری قمری. سبزه فکنـده بساط بر طرف آبگیر لاله حقه نمای شعبده بو العجب پیش نسیم ارغوان قرطه خونین بکف خون حسینیان باغ کرده چو زهرا طلب (دیوان رکن الدین همایون فرخ ص ۲۷) خواجوی کرمانی ابو العطا کمال الدین محمود مرشدی متولد به سال ۶۸۹ و متوفی بسال ۷۵۳ هجری قمری. روشنان قصر کحلی گرد خاک پای او سرمه چشم جهان بین ثریا کرده‌اند با وجود شمسه گردون عصمت فاطمه زهره را این تیره روزان نام زهرا کرده‌انـد خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده‌انـد تا از آن گلگونه رخسار حورا کرده‌اند باز دیگر بر عروس چرخ زیور بسته‌اند پرده زر بفتبر ایوان اخضر بسته‌اند چرخ کحلی پوش را بند قبا بگشوده‌اند کوه آهن چنگ را زرین کمر در بسته‌اند اطلس گلریز این سیما بگون خرگاه را نقش پردازان چینی نقش ششتر بسته‌اند مهد خاتون قیامت می‌برند از بهر آن دیده بانان فلک را دیده‌ها بر بسته‌اند دانه ریزان کبوتر خانه روحانیان نام اهل بیتبر بال کبوتر بسته‌اند دل در آن تازی غازی بند کاندر غزو روم تازیانش شیهه اندر قصر قیصر بسته‌اند (دیوان.ص ۱۳۳-۱۳۴) منظومه محبت زهر او آل او بر خاطر کواکب از هر نوشته‌اند دوشیزگان پرده‌نشین حریم قدس نام بتول بر سر معجز نوشته‌اند. (دیوان.ص ۵۸۴) از آن بوصلت او زهره شد بدلالی که از شرف قمرش در سراچه دربان بود چون شمع مشرقی از چشم سایر انجم ز بس اشعه انوار خویش پنهان بود نگشت عمر وی از حی (۶) فزون ز روی حساب چرا که زندگی او بحی حنان بود ورای ذروه افلاک آستانه اوست زمرغزار فردایس آب و دانه اوست بدسته بند ریاحین باغ پیغمبر که بود نیره برج قدس را خاور عروس نه تتق (۷) لاله برگ هفت چمن (۸) تذرو هشت گلستان (۹) و شمع شش منظر ز نام او شده نامی سه فرع (۱۰) و چار اصول (۱۱) بیمن او شده سامی دو کاخ و پنج قمر (۱۲) کهینه سوری (۱۳) بیت العروس او ساره (۱۴) کمینه جاریه خانه دار او هاجر (۱۵) بمطبخش فلک دود خورده را در

پیش زمه طبقچه سیم و ز مهر هاون زر ز سفره انا املح (۱۶) طعام او نمکین ز شکر انا افصح (۱۷) کلام او شیرین (دیوان ص ۶۱۵) ابن یمین محمود بن یمین الدین فریومدی.از شاعران سده هشتم هجری و از ستایشگران خاندان سربداری و وابسته بدین خاندان.بسال هفتصد و شصت و نه هجری درگذشته است. شنیدم ز گفتار کارآگهان بزرگان گیتی کهان و مهان که پیغمبر پاک والا نسب محمد سر سروران عرب چنین گفت روزی باصحاب خود بخاصان درگاه و احباب خود که چون روز محشر در آید همی خلایق سوی محشر آید همی منادی بر آید بهفت آسمان که ای اهل محشر کران تا کران زن و مرد چشمان بهم بر نهید دل از رنج گیتی بهم بر نهید که خاتون محشر گذر می‌کند ز آب مژه خاک تر می‌کند یکی گفت کای پاک بی کین و خشم زنان از که پوشند باری دو چشم جوابش چنین داد دارای دین که بر جان پاکش هزار آفرین ندارد کسی طاقت دیدنش ز بس گریه و سوز و نالیدنش بیک دوش او بر،یکی پیرهن بزهر آب آلوده بهر حسن ز خون حسینش بدوش دگر فرو هشته آغشته دستار سر بدینسان رود خسته تا پای عرش بنالد بدرگاه دارای عرش بگوید که خون دو والا گهر از ین ظالمان هم تو خواهی مگر ستم کس ندیدست از این بیشتر بده داد من چون توئی دادگر کند یاد سوگند یزدان چنان بدوزخ کنم بندشان جاودان چه بد طالع آنظالم زشتخوی که خصمان شوندش شفیعان او (دیوان.حسینعلی باستانی راد ص ۵۸۹-۵۹۰) ابن حسام محمد بن حسام الدین خوسفی از شاعران مشهور قرن نهم.شاعر مقتدر طبع و عالم بلند همت که عمر خود را به مدح خانواده پیغمبر گذراند،و مردمان را برای نواله ستایش نگفت چنانکه گوید: شکم چون به یک نان توان کرد سیر مکش منت‌سفره اردشیر سراینده خاوران نامه و دیوان او مرکب از قصیده‌ها و ترجیع‌بندها و مخمس‌ها و دیگر انواع شعر است.متوفی بسال هشتصد و هفتاد و پنج هجری قمری. قصیده در مدح فاطمه زهرا چنین گفت آدم علیه السلام که شد باغ رضوان مقیمش مقام که با روی صافی و با رای صاف زهر جانبی می‌نمودم طواف یکی خانه در چشمم آمد ز دور برونش منور ز خوبی و نور زتابش گرفته رخ مه نقاب ز نورش منور رخ آفتاب کسی خواستم تا بپرسم بسی بسی بنگریدم ندیدم کسی سوی آسمان کردم آنگه نگاه که ای آفریننده مهر و ماه ضمیر صفی از تو دارد صفا صفا بخشم از صفوت مصطفی! دلم صافی از صفوت ماه کن ز اسرار این خانه آگاه کن ز بالا صدائی رسیدم بگوش که یا ای صفی آنچه بتوان بگوش! دعایی ز دانش بیاموزمت چراغی ز صفوت برافروزمت بگو ای صفی با صفای تمام بحق محمد علیه السلام بحق علی صاحب ذوالفقار سپهدار دین شاه دلدل سوار بحق حسین و بحق حسن که هستند شایسته ذو المنن بخاتون صحرای روز قیام سلام علیهم علیهم سلام کز اسرار این نکته دلگشای صفی را ز صفوت صفایی نمای صفی چون بکرد این دعا از صفا درودی فرستاد بر مصطفی در خانه هم در زمان باز شد صفی از صفایش سر انداز شد یکی تخت در چشمش آمد ز دور سرا پای آن تخت روشن ز نور نشسته بر آن تخت مر دختری چو خورشید تابان بلند اختری یکی تاج بر سر منور ز نور ز انوار او حوریان را سرور یکی طوق دیگر بگردن درش بخوبی چنان چون بود در خورش دو گوهر بگوش اندر آویخته ز هر گوهری نوری انگیخته صفی گفت‌یا رب نمی‌دانمش عنایت‌بخطی که بر خوانمش خطاب آمد او را که از وی سؤال بکن تا بدانی تو بر حسب و حال بدو گفت من دخت پیغمبرم باین فر فرخندگی در خورم همان تاج بر فرق من باب من دو دانه جواهر حسین و حسن همان طوق در گردن من علی است ولی خدا و خدایش ولی است چنین گفت آدم که ای کردگار درین بار گه بنده راهست‌بار مرا هیچ از اینها نصیبی دهند ازین خستگیها طبیبی دهند خطابی بگوش آمدش کای صفی دلت در وفاهای عالم و فی که اینها به پاکی چو ظاهر شوند بعالم به پشت تو ظاهر شوند صفی گفت‌با حرمت این احترام مرا تا قیام قیامت تمام مهمانی کردن فاطمه جناب پیغمبر را باز بر اطراف باغ از چمن گل عذار مجمره پر عود کرد بوی خوش نو بهار مقنعه بر بود باد از سر خاتون گل برقع خضرا گشود از رخ گل پرده‌دار مریم دوشیزه بود غنچه ز آبستنی در پس پرده ز دلتنگی خود شرمسار سر و سهی ناز کرد سرکشی آغاز کرد سنبل تر باز کرد نافه مشک تتار گل چه رخ نیکوان تازه و تر و جوان مرغ بزاری نوان بر طرف مرغزار بر صفت‌حسب حال گشته قوافی سگال بلبل وامق عذار بر گل عذرا عذار ناله کنان فاخته تیغ زبان آخته سرو سرافراخته چون قد دلجوی یار باد ریاحین فروش خاک زمین حله پوش لاله شده

جرعه نوش در سر نرگس خمار برق ثواقب فروغ تیغ کشان از سحاب ز آتش دل میغ را چشم سیه اشکبار از پی زینت گری لعبت ایام را لاله شده سرمه‌دان گل شده آیینه دار از دل خارای سنگ آمده بیرون عقیق لاله رخ افروخته بر کمر کوهسار بوی بنفشه بباغ کرده معطر دماغ لاله خور زین چراغ در دل شبهای تار یا قلم من فشاند بر ورق گل عبیر یا در جنت گشاد خازن دار القرار یا مگر از تربت دختر خیر البشر باد سحرگه فشاند بر دل صحرا غبار مطلعهٔ الکوکبین نیرهٔ النیرین سیدهٔ العالمین بضعه صدر الکبار ماه مشاعل فروز شمع شبستان او ترک فلک پیش او جاریه پیش کار ریشه کش معجرش مفتخرات الخیام رایحه چادرش نفحه عود و قمار کسوت استبرقش اطلس نه توی چرخ سندس والای او شعری شعری شعار بردگی عصمتش پرده نشینان قدس کرده بخاک درش خلد برین افتخار رفته بجاروب زلف خاک درش حور عین طره خوشبوی را کرده از آن مشکبار آنچه ز گرد رهش داده برضوان نسیم روشنی چشم را برده حواری بکار در حرم لایزال از پی کسب کمال خدمت او خالدات کرده بجان اختیار مطبخیان سپهر هر سحری می‌نهند بر فلک از خان او قرصه گاور سه دار با شرف شرفه طارم تعظیم او کنگره نه فلک کم ز یکی کو کنار در حرم عرش او از پی زینتگری هندوی شب و سمه کوب صبح سپیداب کار زهره جادو فریب از سر دست آمده پیش کش آورد پیش هدیه او را سوار معجر سر فرقدین تحفه فرستاده پیش مشتری انگشتری داده و مه گوشوار زهره بسوی او رفت‌بدار السرور بست‌بمشاطگی در کف حوران نگار در شب تزویج او چرخ جواهر فروش کرد بساط فلک پر درر آبدار پرده نشینان غیب پرده بیاراستند گلشن فردوس شد طارم نیلی حصار بس که جواهر فشاند کوکبه در موکبش پرده گلریز گشت پر گهر شاهوار مشعله داران شام بر سر بام آمدند مشعله افروز شد هندوی شب زنده‌دار گشت مزین فلک سدره نشین شد ملک تا همه روحانیان یافت‌بیکجا قرار جل تعالی بخواند خطبه تزویج او با ولی الله علی بر سر جمع آشکار روح مقدس گواه با همه روحانیان مجمع کروبیان صف زده بر هر کنار خازن دار الخلود خلد جنان در گشود تا بتوانند کرد زمره حوران نظار همچو نسیم بهشت‌خواست نسیمی ز عرش کز اثر عطر او گشت هوا مشکبار باد چو در سدره زد بر سر حورای عین لؤلؤ و مرجان بریخت از سر هر شاخسار خیمه نشینان خلد بسکه بچیدند در مر همه را گشت پر معجر و جیب و کنار اینت عروسی و سور اینت‌سرای سرور اینت‌خطیب و گواه اینت طبق با نثار ای بطهارت بتول لاله باغ رسول کوکب تو بی فضول عصمت تو بی عوار بابک بدر الدجا زوجک خیر التقی انک فخر النسا چشم و چراغ تبار مقصد عالم توئی زینت آدم توئی عفت مریم توئی اخیر خیر الخیار مام حسین و حسن فخر زمین و زمن همسر تو بو الحسن تازی دلدار سوار ای که نداری خبر از شرف و قدر او یک ورق از فضل او فهم کن و گوش دار بر ورقی یافتم از خط بابای خویش راست چو بر برگ گل ریخته مشک تتار بود که روزی رسول بعد نماز صباح روی بسوی علی کرد که ای شهسوار هیچ طعامیت هست تا بضیافت رویم نام تکلف مبر عذر توقف میار گفت که فرمای تا جانب خانه رویم خواجه روان گشت و شاه بر اثرش اشکبار زانکه بخانه طعام هیچ نبودش گمان تا بدر خانه رفت جان و دل از غم فکار پیش درون شد علی رفت‌بر فاطمه گفت پدر بر در است تا کند اینجا نهار فاطمه دلتنگ شد زانکه طعامی نبود کرد اشارت بشاه گفت پدر را درار با حسن و با حسین هر دو به پیش پدر باش که من بنگرم تا چه گشاید ز کار خواند انس را و داد چادر عصمت‌بدو گفت‌ببازار بر بی جهت انتظار تا بفروشم بزرو ز ثمن آن برم طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار شد پدرم میهمان چادر من بیع کن از ثمن آن برم زود طعامی بیار چادر پشم شتر بافته و تافته از عمل دست‌خود رشته و را پود و تار چادر زهرا انس برد و بدلال داد بر سر بازار شهر تا که شود خواستار مرد فروشنده چون جامه ز هم باز کرد یافت از و شعله نور چو رخشنده نار جمله بازار از آن گشت پر از مشغله زرد شد از تاب او بالش خور برمدار یکدو خریدار خواست و آن سه درم خواستند وان سه درهم را نکرد هیچکس آنجا چهار بود جهودی مگر بر در دکان خویش مهتر بعضی یهود محتشم و مالدار چادر و دلال را بر در دکان بدید نور گرفته از و شهر یمین و یسار خواجه بدو بنگریست گفت که این جامکک راست‌بگو آن کیست راست‌بود رستگار گفت که چادر انس داده بمن زو بپرس واقف این چادر اوست من نیم آگه ز کار گفت انس را جهود قصه چادر بگوی گفت تو گر میخری دست ز پرسش بدار

گفت‌بجـان رسول آنکه تو یـارویی کین خـبر از من میوش راز نهفته مـدار سـر بسوی گوش او برد بآهسـتگی گفت‌بگویم ترا گر تو شوی راز دار چـادر زهراست این دختر خیر الوری فاطمه خیر النساء دختر خیر الخیار شـد پـدرش میهمان هیـچ نبودش طعام داد بمن چادرش از جهۀ اضطرار تا بفروشم بزر و ز ثمن آن برم طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار خواجه دکان نشین عالم توریۀ بود دید بسوی کتاب دیده چو ابر بهار از صـحف موسوی چند ورق باز کرد تا که بمقصد رسـید مرد صحایف شمار رو بسوی انس کرد که این جـامه من از تو خریـدم بچار پاره درم یکهزار قصه این چادر پرده نشـین رسول گفته بموسـی بطور حضـرت پروردگار گفته که پیغمبر دور پسـین را بود پرده نشـین دختری فـاطمه با وقار روزی از آنجا که هست مقـدم مهمان عزیز مر پـدرش را فتـد بر در حجره گذار فاطمه را در سـرا هیچ نباشد طعام تا بنهد پیش باب خواجه روز شـمار چادر عصمت‌برند تا که طعامی خرند وز سه درم بیش و کم کس نبود خواسـتار مخلص من دوستی چار هزارش درم بدهد و در وجه آن نقره بوزن عیار ذکر قسم میکنم من بخدائی خویش از قسمی کان بود ثابت و سخت استوار عزت آن چادر از طاعت کروبیان پیش من افزون بود از جهت اقتدار خاصه ترا یکهزار درهم دیگر دهم لیک مرا حاجتیست گر بتوانی برآر من چو نبی را بسـی کرده‌ام ایـذا کنون هست‌سـیاه از حیا روی من خاکسار روی بـدو کردنم،روی نـدارد و لیک در حرم فاطمه خواهش من عرضه دار گر بغلامی خویش فاطمه بپذیردم عمر بمولائیش صـرف کنم بنده وار رفت انس باز پس تا بحریم حرم بر عقب او جهود با دل امیدوار گفت انس را یهود چون برسـی در حرم خدمت او عرضه کن تا که مرا هست‌بار؟

رفت انس در حرم قصه به زهرا بگفت گفت که تا من پـدر را کنم آگه زکار فاطمه پیش پـدر حال یهودی بگفت گفت پذیرفتمش گو انس او را درآر شـد انس آواز داد تا که در آید یهود یافته اندر دلش نور محمد قرار سـر بنهاد آن جهود بر قدم عرش سا کرد ز خاک درش فرق سـرش تا جدار لفظ شـهادت بگفت‌باز برون شد ز کو طوف کنان بر زبان نام خداوندگار چون بغلامی تو معتقد و مخلصم در حرمت زان یهود حرمت من کم مـدار تـا که بود نور و نـار روشن و سوزنـده بـاد قسم محب تو نور قسط عـدوی تو نـار می‌شـد و میگفت کیست همچو من انـدر جهـان از عرب و از عجم دولتی و بختیـار فـاطمه مولای من دختر خیر البشـر من بغلامی او یافته این اعتبار بر سـر بازار و کوی بود در این گفت و گوی تا که بگسترده شد ظله نصف النهار چار هزار از یهود هشـتصد و افزون برو مؤمن و دین ور شدنـد عابـد و پرهیزگار روح قـدس در رسـید پیش رسول خـدا گفت هزاران سـلام بر تو ز پروردگار موجب و مستوجب خشم خدا گشته بود چند هزار از یهود چند هزار از نصار برکت مهمانی دختر تو فاطمه داد زنار سموم این همه را زینهار ای که بعصـمت توئی مطلع انوار قدس از زلل و معصیت دامن تو بی غبار ورد زبان ساخته نعمت تو ابن حسام تا بودش در بدن مرغ روان را قرار

پی‌نوشتها: ۱.مقصود از این شـعرها شعرهائی است که نشان دهنده مظلومیت آل پیغمبر باشد و گرنه شعرهای مدحی از آغاز تاسیس حکومت اسلامی در مدینه سروده شد. ۲.کسائی مروزی. ۳.فردوسی. ۴.غضائری رازی. ۵.قصیده‌ای که این بیت‌ها جزء آن آمده در چـاپ مینوی.محقـق دیـده نمی‌شود. ۶.اشـارت است‌بـه سالیـان عمر دختـر پیغمـبر،حی بحسـاب جمـل هیجـده اسـت. ۷.نه افلاک. ۸.هفت‌سیاره. ۹.هشت‌بهشـت. ۱۰.موالیـد سه گـانه:حیوان.نبـات.معـادن. ۱۱.چهـار آخشـج:آب.باد.خاک.آتش. ۱۲.هفت افلاک. ۱۳.میهمان. ۱۴.زن ابراهیم (ع) و مادر اسحاق. ۱۵.مادر اسماعیل (ع) . ۱۶.ماخوذ از حدیث کان یوسف حسننا و لکنین املح (سفینۀ البحار ج ۲ ص ۵۴۶) . ۱۷.ماخوذ از حدیث انا افصح العرب بیدانی من قریش (سفینۀ البحار ج ۲ ص ۳۶۱) .

فرزندان فاطمه (ع)

«ذریۀ بعضها من بعض (آل عمران:۳۴) چنانکه می‌دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام می‌داند،دختر پیغمبر را از علی علیه السلام فرزندانی است.دو پسـر بنامهای حسن و حسین علیهما السلام.و دو دختر بنام زینب و ام کلثوم. هیچیک از نویسندگان سیره و مؤلفان تاریخ در

وجود این چهار فرزند تردیدی ندارد.حسن (ع) در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری و حسین (ع) در شعبان سال چهارم متولد شده است. تذکره نویسان شیعه و گروهی از علمای سنت و جماعت فرزند نرینه دیگری را برای دختر پیغمبر بنام محسن نوشته‌اند.مصعب زبیری نویسنده کتاب نسب قریش که در دویست و سی و شش هجری مرده از محسن نامی نبرده است.اما بلاذری متوفای سال دویست و هفتاد و نه نویسد:فاطمه برای علی (ع) حسن و حسین و محسن را زاد.محسن در خردی در گذشت (۱) و نیز نویسد چون محسن متولد شد پیغمبر از فاطمه پرسید او را چه نامیده‌اید گفت‌حرب فرمود نام او محسن است. (۲) علی بن احمد بن سعید اندلسی (۳۸۴-۴۵۶) مؤلف کتاب جمهرة انساب العرب نیز نویسد:محسن در خردسالی مرد (۳) . شیخ مفید فرزندان علی علیه السلام را از فاطمه چنین می‌شمارد:حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است (۴) و در پایان این باب می‌افزاید:و از شیعیان گفته‌اند که فاطمه پس از پیغمبر پسری را سقط کرد،هنگامی که او را در شکم داشت محسن نامید (۵) .طبری نوشته است گویند فاطمه را از علی پسری دیگر بنام محسن بود که در خردی در گذشت.»در روایات شیعی و نیز بعض کتب اهل سنت و جماعت آمده است که این فرزند بر اثر آسیبی که در روزهای پر گیر و دار پس از رحلت پیغمبر (ص) بر دختر او وارد آمد سقط گردید (۶) . درباره زندگانی هر یک از آن چهار فرزند کتابها و مقاله‌ها بزبانهای گوناگون نوشته شده است. خوانندگان محترم این سلسله کتاب،شرح حال مبسوط و مفصل دو فرزند بزرگوار او امام حسن و حسین بن علی علیهم السلام را خواهند خواند. زینب (ع) باحتمال قوی تولد زینب (ع) در ششمین سال از هجرت پیغمبر بوده است.اگر این احتمال درست‌باشد،وی از آنروز که پیرامون خود را نگریسته و با محیط زندگانی آشنا شده با مصیبت و فاجعه رو برو بوده است.مرگ پیغمبر (ص) در پنجسالگی او و حادثه‌های رقت انگیزی که در آن روز،درون و برون خانه وی رخ داد.سپس بیماری مادرش،ناله‌ها و اشک‌های وی در مصیبت پدر و شکوفه‌هائی که از ستم‌ها و رنج‌ها داشت،و سرانجام مرگ وی و دلخراش‌تر از آن،هاله‌ای از ترس و پنهان‌کاری که گروه کوچک مصیبت زده را فرا گرفت.گویا طفلان هم رخصت نداشتند بانگ شیون را بلند کنند،مبادا همسایگان بشنوند و خبر بگوش این و آن برسد و بر جنازه زهرا (ع) حاضر شوند و سفارش دختر پیغمبر عملی نگردد.تقدیر الهی تربیت مادر و دختر را همانند خواسته بود.او نیز باید دوره‌های سخت آزمایش را یکی پس از دیگری بگذراند و برای تحمل روزهای دشوارتر و مصیبت‌بارتر آماده شود.چون به سن رشد رسید، عبد الله پسر جعفر بن ابی طالب وی را بزنی گرفت.عبد الله از تولد یافتگان حبشه است.و کسی است که پیغمبر (ص) درباره او دعای خیر فرموده است (۷) همه نویسندگان سیره او را به بزرگواری و عزت نفس و مخصوصا بخشش فراوان ستوده‌اند.زینب از عبد الله صاحب فرزندانی شد.مصعب زبیری فرزندان او را سه پسر و یکدختر نوشته است:پسران:جعفر و عون اکبر که فرزندانی از آنان نماند و علی که اعقاب عبد الله از این پسراند.و دختری بنام ام کلثوم که معاویه می‌خواست او را برای پسر خود یزید بزنی بگیرد.عبد الله کار ام کلثوم را به حسین (ع) وا گذاشت و او وی را به قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب به زنی داد (۸) نیز طبرسی در اعلام الوری فرزندان عبد الله را همین چهار تن نوشته است (۹) اما مشهور است که پسران او علی،محمد،عون و عباس بودند. زینب با آنکه زن عبد الله بود و در خانه او بسر می‌برد و از وی فرزندانی داشت،همچون مادر خویش پرستاری پدر را از یاد نمی‌برد.چون علی علیه السلام برای نشاندن فتنه طلحه و زبیر عازم عراق شد زینب و شوهرش عبد الله نیز به کوفه رفتند و در آن شهر اقامت کردند و زینب در عراق شاهد پیش آمدهای شگفت‌بود.درگیری پدرش با سپاهی که در بصره فراهم شد و خونخواهی عثمان از جانب کسی که تا پیش از کشته شدن او،ویرا به یهودی مدینه (نعثل) همانند می‌کرد.نبرد صفین و نیرنگ دنیاطلبانی که بظاهر در اطاعت علی بودند و در نهان از معاویه فرمان می‌بردند،و سپس قیام خشک مقدسان و قاریان قرآن و سرانجام فاجعه روز نوزدهم رمضان و شهادت پدرش در محراب مسجد کوفه و پس از آن بیعت مردم کوفه با برادرش حسن (ع) و نافرمانی کردن او را و بر سر او ریختن و خیمه‌اش را بغارت بردن و ران او را با کلنگ شکافتن و ناچار شدن او از بستن پیمان آشتی با معاویه و زخم زبانها که از دشمنان دوست نما پس از این آشتی شنید. (۱۰) زینب در این تاریخ سالیانی بیش از سی را پشت‌سر

گذاشته بود.بگفته مادرش روزگار چه بو العجب در پس پرده دارد و چه بازیچه یکی از پس دیگری بروی می‌آرد»بازیچه‌ها یکی از پس دیگری پدید می‌شد.توانی چون فولاد و سنگینی چون کوه باید که این غم‌ها را تحمل کند و او نمونه بردباری بود. سرانجام خانواده علی از کوفه به مدینه بازگشتند.دیری نکشید که زینب برادر بزرگش را دید، در بستر مرگ از سوز زهر بخود می‌پیچید.و روز دیگر شاهد منظره‌ای دلخراش‌تر بود.آنان که لبخند محبت‌آمیز محمد (ص) را بر روی دخترش تحمل نکردند،هنوز کینه زهرا را از دل نزدوده بودند.می‌خواستند انتقام مادر را از فرزند بگیرند،تا آنجا که نگذاشتند فرزندزاده در کنار جدش بخاک سپرده شود. دهسال سخت دیگر سپری شد.سالهائی که دست نشاندگان حکومت دمشق شیعیان علی را در شهرهای عراق و حجاز دنبال می‌کردند.دشنام می‌دادند،می‌زدند،بزندان می‌افکندند می‌کشتند.تا آنکه روزی خبری رسید که برای عراق از دیگر ایالت‌ها شادی بخش‌تر بود. معاویه مرد!در کوفه انجمن‌ها بر پا می‌شود.خطیبان بر پا می‌ایستند تا آنجا که می‌توانند رگ‌های گردن را پر می‌کنند تا سخنانشان بیشتر در دلها بنشیند:«باید نگذاریم یزید بر مسلمانان امارت کند باید حق بخداوندش برگردد.تا نوه پیغمبر را داریم به نوه ابو سفیان چه نیازی است؟». نامه‌های پی در پی از کوفه به مدینه می‌رود:«فرزند پیغمبر هر چه زودتر نزد ما بیا!اگر نیایی نزد خدا مسئولی حسین (ع) از مکه روانه عراق می‌شود.روز برون شدن او عبد الله شوی زینب به تلاش می‌افتد.از یکسو می‌بیند پسر عمو و برادر زنش در این شهر امنیت ندارد و از سوی دیگر می‌ترسد عراقیان با او همان کنند که با پدر و برادرش کردند. نزد حاکم شهر عمرو بن سعید می‌رود.از او برای حسین امان نامه‌ای می‌گیرد که متن آن چنین است.«شنیده‌ام عازم عراق هستی.از خدا می‌خواهم از تفرقه افکنی بپرهیزی چه من بیم دارم در این راه کشته شوی.من عبد الله بن جعفر،و یحیی بن سعید برادرم را نزد تو می‌فرستم تا بتو بگویند در امان من هستی و از صله و نیکوئی و مساعدت من بهره‌مند خواهی بود»عبد الله و برادر حاکم مکه این امان نامه را به امام می‌رسانند. پیداست که پاسخ چنین امان نامه‌ای از جانب امام چه خواهد بود: «کسی که مردم را بطاعت‌خدا و رسول بخواند و نیکوکاری را پیشه گیرد،هرگز تفرقه افکن نیست و مخالفت‌خدا و پیغمبر را نکرده است.بهترین امان امان خداست.کسی که در این جهان از خدا نترسد در روز رستاخیز از او در امان نخواهد بود.از خدا می‌خواهم در این جهان از او بترسم تا در آن جهان از امن او بهره‌مند شوم (۱۱) . کاروان که زینب با آن همراه است،از مکه بیرون می‌رود.عبد الله چون دانست امام آماده رفتن به عراق است و از این سفر چشم نمی‌پوشد فرزندان خود عون و محمد را همراه او کرد. دمشق از ماهها پیش جنب و جوش عراق را زیر نظر داشت.یا بهتر بگوئیم،موقع شناسان عراق-دسته‌ای از آنان که امام را به شهر خود خواندند-او را از طوفانی که در پیش است آگاه ساخته بودند.یزید پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود.حاکمی بی اصل و نسب،سختگیر و بی‌تقوی را بکوفه فرستاد.عبید الله،فرستاده امام مسلم بن عقیل و مهماندار او هانی پسر عروه را کشت و چشم مردم شهر را ترساند.سربازان مسلح وی راههای حجاز به عراق را زیر نظر داشتند،چنانکه امام اندکی پس از حرکت از منزل شراف با حر پسر یزید ریاحی فرستاده حاکم کوفه روبرو شد و حر با رسیدن دستور تازه او را در سرزمینی که کربلا نام دارد فرود آورد. از آنروزهای پر هراس که هنوز لااقل برای دسته‌ای راه امید بسته نشده بود و از آخرین ساعت‌های روز نهم محرم تا پسین روز دیگر،کم و بیش آگاهید.نیز در کتاب زندگانی امام حسین (ع) که جزء این سلسله کتابهاست،تفصیل بیشتری خواهید دید.در آن گیر و دار زینب (ع) ،چه وظیفه‌ای داشته و شخصیت‌خود را چگونه نشان داده،چیزی نیست که بر شما پنهان باشد.اما ماموریت اختصاصی او از پسین روز دهم محرم سال شصت و یک هجری آغاز شد. ساعت‌های آخر روز دهم محرم سپری گردید.دیوانه‌هائی که دوستی مال و جاه یا حس کینه و انتقام دیده درون و برونشان را کور کرده بود،بخود آمدند.چه کردند؟کاری بزرگ!کاری زشت! که تاریخ عرب همانند آنرا بخاطر نداشت.مهمان کشی که برای این قوم ننگی بدتر از آن نیست آن هم با چنان بی‌رحمی!چه بدست آوردند؟هیچ!نه،چرا هیچ؟!از این مهمان کشی دست آوردی بزرگ داشتند.چه بود؟خواری و زبونی کوفه برابر شام،نه برای نخستین بلکه برای چندمین بار.چه کنند و بکجا بروند؟همه راهها بروی آنان بسته بود،جز یک راه.راه ننگ! که این کاروان ناچار باید آنرا تا پایان به پیماید.راهی که از غاضریه آغاز می‌شد و به قصر حاکم

کوفه و سپس به کاخ سبز دمشق پایان می‌یافت.کاروان عراقی باید پیشانی مذلت را برابر مردی که تباری روشن نداشت‌بر زمین بساید،سپس همچنان سرافکنده و بینی بر خاک پیش رود تا در آستانه پسر هند بایستد و بگوید«سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست دیروز داغ غلامی پدرت را پذیرفتیم و امروز حلقه بگوش توایم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی این سوغات کاروان عراق بود.اما مانده کاروان حجاز نیز با دست‌خالی نمی‌رفت دستی پر داشت.دستی گشاده به فراخی سراسر عراق و حجاز نه،به پهنای شبه جزیره عربستان و دنیای اسلام پر از متاعی گرانبها.متاع شرف،افتخار،آزادگی و کرامت انسانی:متاع شهادت اما خریدار این کالا نه کوفه بود و نه دمشق،آنجا از مرد و مردمی نشانی دیده نمی‌شد.و خریدار کالای شهادت مردانند که بگفته پیر میهنه چوب به عیاران چرب کنند بنامردان چرب نکنند» (۱۲) آنان که درون آن دو کاخ می‌زیستند و کسانی که گرد کاخ نشینان را فرا گرفته بودند از نامردان بودند نه از عیاران. این کالای گران‌بها را گروهی زن و فرزند خردسال بدرقه می‌کرد دستها بر گردن بسته و زنجیر بر پا نهاده.با کاروان سالاری که بحق شیر زن کربلا (۱۳) لقب گرفته است. چنانکه خواهیم خواند کاروان سالار متاع قافله را در هر دو کاخ (کوفه و دمشق) بمعرض نمایش گذاشت نه برای آنکه آنروز خریداری یابد،چه می‌دانست مشتریان او آنان نیستند. بازاری ساخت تا پس از پنج‌سال گرم شود.نخست در شهر کوفه سپس در مدینه،شام، خوزستان،خراسان و سرانجام کافر کوب‌های خراسانیان سزای نامردان را در کنارشان نهاد. نامردان بر سر دار نمی‌روند مردار زیر پا پایمال می‌شوند.آنروز بود که بحکم خلیفه عباسی بر لاشه‌های نیم جان امویان گستردنی افکندند و خوان‌ها چیدند و خلیفه تازه بخوردن نشست (۱۴) . کاروان و کاروان سالار به بازار کوفه در آمدند.حاکم کوفه می‌خواست‌با نمایش این صحنه، خواری دختر علی و خاندان هاشم را برخ مردم شهر بکشد،تا بدینوسیله قدرت خود را بدانها بیشتر بنمایاند که: اینان فرزندان و کسان حاکم پیشین شهر شمایند!امروز بحکم من پیش چشم شما اسیر و دست و گردن بسته در کوچه‌های شهر شما رانده می‌شوند و تازیانه می‌خورند! این خواست‌حاکم بود،اما خدا چیز دیگری می‌خواست.مردم شهر پیر و جوان در کوچه‌ها انبوه شدند مثلی معروف است تب تند عرق تند خواهد آورد»مردمی که زود بخشم می‌آیند زود هم پشیمان می‌شوند. و مردم دره فرات از حد اعلای این خصوصیت‌برخوردارند.با شنیدن سخنی می‌خروشند و دشمن می‌شوند و با سخنی دیگر از برادر مهربان‌تر می‌گردند! کوفه زینب را خوب می‌شناخت.زنانی که در آن روز سی سال و بیشتر داشتند،حشمت او را در دیده مسلمانان و عزت وی را در چشم پدر دیده بودند. در آمدن زینب و اسیران به بازار کوفه و حالت رقت‌انگیز آنان خاطرات گذشته را زنده کرد. زنان شیون سر دادند و مردان را بگریه افکندند و گریه زنان و مردان کودکان را به نوحه در آورد و یکبار ناله و فغان از هر سو برخاست.اکنون بایست این هیجان به نقطه اوج برسد تا دیده مردم شهر گشوده شود تا بدانند چه کردند و چرا کردند. در جمع اسیران چه کسی می‌توانست این وظیفه را تعهد کند.دختر علی بود،کدام یک از دو دختر او؟زینب یا ام کلثوم.دیرینه‌ترین سند که خطبه را ضبط کرده،گوینده آنرا ام کلثوم نوشته است.نگارنده هم در یکی از کتاب‌های خود (۱۵) بحکم امانت همان نام را نوشتم.اما چنانکه در این کتاب نوشته‌ام،ام کلثوم در این تاریخ زنده نبوده است.این تخلیط از آنجا پیدا شده که یکی از کنیه‌های زینب (ع) ام کلثوم است.او را ام کلثوم کبری و خواهرش را ام کلثوم صغری می‌خوانده‌اند.بهر حال آنکه در بازار کوفه با سخنان خود درسی فراموش نشدنی بمردم این شهر داد،زینب بود که پس از حمد خدا چنین گفت: مردم کوفه!مردم مکار فریبکار!مردم خوار و بیمقدار.بگریید که همیشه دیده‌هاتان گریان و سینه‌هاتان بریان باد!زنی رشته‌باف را مانید که آنچه را استوار بافته است از هم جدا سازد. پیمان‌های شما دروغ است و چراغ ایمانتان بی فروغ.مردمی هستید لاف زن و بلند پرواز!خود نما و حیلت‌ساز!دوست کش و دشمن نواز!چون سبزه پارگین،درون سوگنده و برون سوسبز و رنگین،نابکار!چون سنگ گور نقره آگین (۱۶) . چه زشت کاری کردید!خشم خدا را خریدید،و در آتش دوزخ جاوید خزیدید.میگریید؟! بگریید!که سزاوار گریستید نه در خور شادمان زیستن.داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران بر آید و آن ننگ نزدایید! این ننگ را چگونه می‌شوئید؟و پاسخ کشتن فرزند پیغمبر را چه می‌گویید؟سید جوانان بهشت.و چراغ راه شما مردم زشت

که در سختی یارتان بود و در بلاها غمخوار.نیست و نابود شوید ای مردم غدار (۱۷) . هر آینه باد در دست دارید،و در معامله‌ای که کردید زیانکار!و بخشم خدا گرفتار،و خواری و مذلت‌بر شما باد.کاری سخت زشت کردید که بیم می‌رود آسمانها شکافته شود و زمین کافته و کوهها از هم گداخته. می‌دانید چگونه جگر رسول خدا را خستید؟و حرمت او را شکستید!و چه خونی ریختید؟و چه خاکی بر سر بیختید؟زشت و نابخردانه کاری کردید که زمین و آسمان از شر آن لب ریز است،و شگفت مدارید که چشم فلک خونریز است.همانا عذاب آخرت سخت‌تر است و زیانکاران را نه یار و نه یاور است (۱۸) . این مهلت،شما را فریفته نگرداند!که خدا گناهکاران را زودا زود بکیفر نمی‌رساند و سرانجام خون مظلوم را می‌ستاند.اما مراقب ما و شماست و گناهکار را بدوزخ می‌کشاند (۱۹) .سپس روی خود را از آنان برگرداند.و همه را انگشت‌بدهان در حیرت نشاند.مردی پیر از بنی جعفی که ریش خود را از گریه‌تر ساخته بود گفت: پسران آنان بهترین پسرانند و دودمان ایشان سر بلندترین دودمان (۲) اسیران را به کاخ پسر زیاد بردند.وسیله قدرت نمائی هر چه بیشتر در این مجلس از پیش فراهم شده بود.قدرت نمائی برابر خاندان پیغمبر و بخاطر زهر چشم گرفتن از مردم کوفه. پسر زیاد بگمان خود راه پیروزی را تا پایان آن پیموده بود.حسین را کشته زن و فرزند او را اسیر کرده و پوزه شیعیان عراق را بخاک مالیده است.از این پس چه کسی جرات دارد نام علی (ع) را بر زبان آرد! ای زن کیست؟ -زینب دختر فاطمه! -خدا را شکر!دیدید خدا چگونه شما را رسوا کرد و دروغ گفته‌هاتان را آشکار ساخت؟ پسر زیاد بقدرت خویش می‌بالید و برای قدرت و برای قدرت نما دردی بدتر از این نیست،که او را بچیزی نشمرند و پیش روی مردمان تحقیرش کنند.دختر علی به سخن آمد.گوئی هیچ اتفاقی رخ نداده.نه برادر و کسانش را کشته‌اند و نه او و خویشاوندانش را دست و گردن بسته پیش روی مردی پست و خونخوار نگاه داشته‌اند.گوئی برای مناظره علمی بدین مجلس خوانده شده است: -سپاس خدا را که ما را به محمد (ص) گرامی داشت.فاسقان دروغ می‌گویند و بدکاران رسوا می‌شوند و آنان ما نیستیم دیگرانند! پسر زیاد حیرت کرد.نه تنها گردنی را که می‌خواستند خم کند،راست‌تر ایستاد.سرهای افکنده بیجان را نیز بی آنکه خود بخواهند بر افراشت.ناچار از راه دیگر در آمد: -دیدی خدا با برادرت چه کرد؟! -از خدا جز خوبی ندیدم!برادرم با یاران خود براهی رفتند که خدا می‌خواست.آنان شهادت را گزیدند و با افتخار بدین نعمت رسیدند!اما تو ستمکار به پاسخ آنچه کردی گرفتار خواهی بود!پسر زیاد خرد شده.بود از شنیدن این پاسخ پایمال شد.آخرین سلاح درمانده چیست؟ دشنام! -با کشته شدن برادر سرکش و نافرمان تو خدا دلم را شفا بخشید. -پسر زیاد!مهتر ما را کشتی!از خویشانم کسی نهشتی!نهال ما را شکستی!ریشه ما را از هم گسستی!اگر درمان تو اینست؟آری چنین است! -سخن به سجع می‌گوید.پدرش نیز سخن‌های مسجع می‌گفت (۲۱) .

پی‌نوشتها: ۱.انساب الاشراف ص ۴۰۲. ۲.همان کتاب ص ۴۰۴. ۳.ص ۱۶. ۴.ارشاد ج ۱ ص ۳۵۵. ۵.همان کتاب ص ۳۵۶ و رجوع شود به کشف الغمه ص ۴۴۰-۴۴۱ ج ۱. ۶.رجوع شود به الملل و النحل ج ۱ ص ۷۷. ۷.الاصابه ج ۴ ص ۴۸. ۸.نسب قریش ص ۸۲. ۹.اعلام الوری ص ۲۰۴.۱۰.رجوع شود به تحلیلی از تاریخ اسلام.از نگارنده ج ۲. ۱۱.نگاه کنید به پس از پنجاه سال ص ۱۴۷ چاپ دوم. ۱۲.اسرار التوحید ص ۵۸. ۱۳.نام کتابی درباره زینب (ع) ترجمه و تحشیه نگارنده. ۱۴.رجوع کنید به تحلیلی از تاریخ اسلام بخش دوم حوادث سال ۱۳۲. ۱۵.رجوع کنید به پس از پنجاه سال ص ۱۸۲ چاپ دوم. ۱۶.یا اهل الکوفة یا اهل الختر و الخذا،لا،فلا رقات العبرة،و لا هدات الرنه،انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا.تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الا و هل فیکم الا الصلف و الشنف،و ملق الاماء و غمز الاعداء و هل انتم الا۔ کمرعی علی دمنة،او کفضة علی ملحودة. ۱۷.الا ساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم.و فی العذاب انتم خالدون،اتبکون؟ای و الله فابکوا،و انکم و الله احریاء بالبکاء،فابکوا کثیرا،و اضحکوا قلیلا فلقد فزتم بعارها و شنارها.و لن ترحضوها بغسل بعدها ابدا،و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوة،و معدن الرسالة و سید شبان اهل الجنة،و منار محجتکم،و مدرة حجتکم،و مفرح نازلتکم فتعسا و نکسا. ۱۸.لقد خاب السعی و خسرت الصفقة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة لقد جئتم شیئا اذا.تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا.ا تدرون ای کبد

لرسول الله فریتم و ای کریمهٔ له ابرزتم و ای دم له سفکتم؟لقد جئتم بها شوهاء خرقاء، شرها طلاع الارض و السماء افعجبتم ان قطرت السماء دما و لعذاب الاخرهٔ اخزی و هم لا ینصرون. ۱۹.فلا یستخفنکم المهل،فانه لا تحفزه المبادرهٔ،و لا یخاف علیه فوت الثار.کلا ان ربک لنا و لهم لبالمرصاد. ۲۰.کهولهم خیر الکهول و نسلهم اذا عد نسل لا یبور و لا یخزی (بلاغات النساء.چاپ نجف ص ۲۳،جمهرهٔ خطب العرب ج ۲ ص ۱۲۴-۱۲۶ اعلام النساء ج ۲ ص ۲۵۹) . ۲۱.لقد قتلت کهلی.و ابرت اهلی.و قطعت فرعی.و اجتثت اصلی،فان یشفک هذا فقد اشتفیت (طبری ج ۷ ص ۳۷۲)

وا پسین منزل کاروان

شام در سال سیزدهم هجری بدست‌سپاهیان مسلمان و بفرماندهی خالد بن ولید گشوده شد.و چیزی نگذشت که در خلافت عمر،معاویه حکومت آن ایالت را یافت و همچنان تا پایان زندگی در این سمت‌باقی بود. مردم شام آئین مسلمانی را در رفتار مردمانی چون خالد و معاویه و پیرامونیان او می‌دیدند.و از سیرت پیغمبر و تربیت مهاجر و انصار آگهی نداشتند.در سال شصت و یکم هجری گروهی (شاید چند تن بیش از یکصد نفر) از کسانی که رسول خدا را دیده بودند در شهرهای شام می‌زیستند.مردمانی که سالیان عمرشان از شصت گذشته بود و ترجیح می‌دادند بگوشه‌ای بنشینند و آنچه را می‌گذرد نه بینند.شگفت نیست که پس از سال یکصد و سی و دوم چون حاکم خاندان عباسی بدین شهر رسید،مردم گفته باشند ما نمی‌دانستیم محمد (ص) را خویشاوندانی جز بنی امیه بوده است تا آنکه شما بر سر کار آمدید (۱) . اگر مقتل نویسان نوشته‌اند،هنگام در آوردن اسیران به دمشق مردم،شهر را آئین بسته بودند، دور نمی‌نماید،و اگر یزید در مجلس خود سروده باشد که: «کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند،حاضر بودند و می‌دیدند چگونه انتقام آنان را از فرزندان محمد (ص) گرفتم بعید نیست.آنروز در مجلس وی گرد یزید را کسانی گرفته بودند که اسلام و پیغمبر آنرا وسیله رسیدن بحکومت کرده بودند نه سبب قربت‌به خدا. می‌بینید که مجلس‌ها یکسان است و گفتگوها همانند.در کوفه پسر زیاد شادمان بود که ماموریت‌خود را انجام داده و مایه قوت عراقیان را از دست آنان گرفته و در شام یزید بر خود می‌بالید که خون ریخته پدرانش در جنگ بدر بهدر نرفته است. اگر کار بهمین جا پایان می‌یافت،او برنده بازی بود.اما زینب نگذاشت‌یزید،شهد این پیروزی را بمکد،آنچه را مایه شیرینی کام خود می‌دانست در دهانش تلخ‌تر از شرنگ ساخت.در سخنانی کوتاه بمجلسیان فهماند چه کسی بر آنان حکومت می‌کند،و بنام که حکومت می‌کند،و اینان که زنجیر بگردن نهاده پیش تخت او ایستاده‌اند چه کسانند!.و سخنان او را از روی دیرینه‌ترین متنی که در دست دارم (بلاغات النساء) نوشته احمد بن ابی طاهر که یکصد و چهل سال پس از حادثه متولد شده آورده‌ام.و در مصادر متاخر اختلاف‌ها در ضبط کلمات دیده می‌شود: پس پایان کسانی که بدی کردند،بدتر (دوزخ) بود.چه آنان آیت‌های خدا را دروغ خواندند،و بدان فسوس کردند. (۲) یزید!پنداری اکنون که زمین و آسمان بر ما تنگ است،و چون اسیران شهر بشهرمان می‌برند، در پیشگاه خدا ما را ننگ است؟و ترا بزرگواری است و آنچه کردی نشانه سالاری؟بخود می‌بالی و از کرده خویش خوشحالی که جهان تو را بکام است و کارهایت‌به نظام (۳) . نه چنین است.این شادی تو را عزاست.و این مهلت‌برای تو بلاست و این گفته خدا است: «آنانکه کافر شدند می‌پندارند،مهلتی که بدانها می‌دهیم بر ایشان خوبست،همانا مهلتشان می‌دهم تا بر گناهان بیفزایند و بر ایشان عذابی دردناکست.» پسر آزاد شدگان (۴) .این آئین دادست که زنان و کنیزانت را در پرده نشانی و دختران پیغمبر را از این سو بدان سو برانی؟حریم حرمتشان شکسته!و نفسهایشان در سینه بسته!نژند بر پشت اشتران!و شتربانان آنان دشمنان (۵) . از سویی به سویی،و هر روز بکویی،نه تیمار خواری دارند،نه یاری.نه پناه و نه غمگساری،دور و نزدیک بآنان چشم دوخته و دل کسی بحالشان نسوخته. آنکه ما را خوار می‌شمرد،و بچشم کینه و حسد در ما می‌نگرد، نشگفت اگر دشمنی ما را از یاد نبرد.با چوبدستی بدندان جگر گوشه پیغمبر می‌زنی؟!و جای کشتگانت را در بدر،خالی می‌کنی؟که کاش بودند و مرا می‌ستودند!آنچه را کردی خرد می‌شماری؟و خود را بی

گناه می‌پنداری (۶) ؟ چرا شاد نباشی؟که دل ما را خستی.و از رنج‌سوزش درون رستی.و آنچه ریختی خون جوانان عبد المطلب بود،ستارگان زمین و فرزندان رسول رب العالمین (۷) . و بزودی بر آنان خواهی در آمد،در پیشگاه خدای متعال.و دوست‌خواهی داشت که کاش کور بودی و لال.و نمی گفتی چه خوش بود که کشتگان من در بدر،اینجا بودند و مرا خوش باش می گفتند و شادی می‌نمودند.» خدایا حق ما را بستان!و کسانی را که بر ما ستم کردند به کیفر رسان!یزید!بخدا جز وست‌خود را ندریدی!و جز گوشت‌خویش را نبریدی!و بزودی و بنا خواست‌بر رسول خدا در می‌آئی!روزی که خویشان و کسان او در بهشت غنوده‌اند و خدایشان در کنار هم آورده است و از بیم پریشانی آسوده‌اند.این گفته خدای بزرگ است که مپندار آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند که آنان نزد پروردگار خود زنده‌اند و روزی خورنده‌اند» (۸) . بزودی آنکه تو را بر این مسند نشانده و گردن مسلمانان را زیر فرمان تو کشانده،خواهد دانست که زیانکار کیست و خوار و بی یار چه کسی است.آنروز داور خدا و دادخواه مصطفی و گواه بر تو دست و پاست. اما ای دشمن و دشمن زاده خدا.من هم اکنون تو را خوار می‌دارم و سرزنش تو را بچیزی نمی‌شمارم اما چه کنم که دیده‌ها گریانست و سینه‌ها بریان. ما را بجمع سفیهان (۱۰) می فرستد تا مال خدا را بپاداش هتك حرمت‌خدا بدو دهند.این دست جنایت است که بخون ما می‌آلایند.و گوشت ماست که زیر دندان می‌خایند.و پیکر پاك شهیدانست که گرگان بیابان از هم می‌ربایند.اگر ما را به غنیمت می گیری غرامت‌خود را می گیریم.در آنروز جز کرده زشت چیزی نداری. تو پسر مرجانه را به فریاد می‌خواهی!و او از تو یاری می‌خواهد.با یارانت در کنار میزان ایستاده چون سگان بر آنان بانگ می‌زنی و آنان بروی تو بانگ می‌زنند.و می‌بینی که نیکوترین توشه‌ای که معاویه برای تو ساخت کشتن فرزندان پیغمبر بود که بگردنت انداخت. بخدا که جز از خدا نمی‌ترسم و جز بدو شکوه نمی‌برم.هر حیله‌ای داری بکار دار.و از هر کوشش که توانی دست مدار.و دست دشمنی از آستین بر آر.که بخدا این عار بروزگار از تو شسته نشود. سپاس خدا را که پایان کار سادات جوانان بهشت را سعادت و آمرزش مقرر داشت و بهشت را برای آنان واجب انگاشت. از خدا می‌خواهم که پایه قدر آنان را والا و فضل فراوان خویش بایشان عطا فرماید که او مددکار تواناست (۱۲) . اندك اندك مردم دمشق از حقیقت آنچه در عراق رخ داده بود آگاه شدند.و دانستند آنکه بامر یزید و بدست‌سپاهیان کوفه کشته شده است،ماجراجویی عصیانگر نبوده بلکه دختر زاده رسول خدا و این زنان و کودکان را که باسیری بدمشق آورده‌اند خاندان پیغمبر نهاست‌خاندان کسی است که یزید بنام جانشینی او بر آنان و بر دیگر مسلمانان،حکومت می کند.از روی داده‌های آن مجلس و خرده‌گیری چند تن بر یزید و سخنان امام علی بن الحسین در مسجد دمشق در متن‌های متاخر گزارش‌هایی دیده می‌شود.همه این گزارش‌ها بطور اجمال واقعیتی را نشان می‌دهد: -ناخرسندی مردم از آنچه بر خاندان پیغمبر رفته است، پس از این ماجراها بود که یزید مصلحت ندید اسیران را نزد خود نگاه دارد.نخست در صدد دلجوئی از ایشان بر آمد و کوشید تا آنچه را در عراق رخ داده است‌بگردن پسر زیاد بیندازد.بهر حال کاروان رخصت‌بازگشتن یافت و روی به حجاز نهاد.اما کی؟در چه ماهی و در چه سالی؟بدرستی روشن نیست! آیا کاروان مستقیما از دمشق به مدینه رفته است؟آیا راه خود را طولانی ساخته و به کربلا آمده است تا با مزار شهیدان دیداری داشته باشد؟آیا یزید با این کار موافقت کرده است؟و اگر کاروان به کربلا- بازگشته،آیا درست است که در آنجا با جابر بن عبد الله انصاری که او نیز برای زیارت آمده بود دیداری داشته؟آیا در آنجا مجلسی از سوگواران بر پا شده؟و چگونه حاکم کوفه بر خود هموار کرده است که در چند فرسنگی مرکز فرمانفرمائی او چنین مراسمی بر پا شود؟و بر فرض که این روی دادها را ممکن بدانیم این اجتماع در چه تاریخی بوده است؟ چهل روز پس از حادثه کربلا-؟مسلما چنین چیزی دور از حقیقت است.رفتن و برگشتن مسافر عادی از کربلا به کوفه و از آنجا بدمشق و بازگشتن او،با وسائل آن زمان بیش از چهل روز وقت می‌خواهد تا چه رسد به حرکت کاروانی چنان و نیز ضرورت دستور خواهی پسر زیاد از یزید درباره حرکت آنان بدمشق و پاسخ رسیدن،که اگر همه این مقدمات را در نظر بگیریم دو سه ماه وقت می‌خواهد. فرض اینکه کاروان در اربعین سال دیگر (شصت و دوم) به کربلا رسیده نیز درست نیست، چرا که ماندن آنان در

دمشق برای مدتی طولانی،چنانکه نوشتیم به صلاح یزید نبود.بهر حال هاله‌ای از ابهام گرد پایان کار را گرفته است و در نتیجه دستکاری‌های فراوان در اسناد دست اول،باید گفت‌حقیقت را جز خدا نمی‌داند.آنچنانکه پایان زندگانی شیر زن کربلا نیز روشن نیست.مسلم است که زینت پس از بازگشت از شام مدتی دراز زنده نبود.چنانکه مشهور است‌سال شصت و دوم از هجرت بجوار حق رفته است.در کجا؟مدینه؟دمشق؟قاهره، هر یک از نویسندگان سیره برای درستی رای خود دلیلی و یا دلیل‌هائی آورده است. مزاری که بنام ستی زینب سیده زینب در شهر قاهره بر پاست.و شب و روز-بخصوص شبها و روزهای جمعه-زیارت کنندگان بسیاری دارد،همتای مشهد دیگری است که بنام راس الحسین در این شهر ساخته است.گویا فاطمیان که در سده چهارم هجری بر قاهره ست‌یافتند می‌خواستند با بنای این دو زیارتگاه توجه عامه را جلب کنند. آنچنانکه بسیاری از مورخان و نقادان حدیث اصالت مزار دمشق را نیز منکرند و نگارنده ضمن سفرنامه قاهره که چند سال پیش در مجله یغما منتشر شد (۱۳) نوشت:این زیارتگاه‌ها از مصادیق بیوتی است که نام خدا در آنها به بزرگی یاد می‌شود و دوستداران اهل بیت‌با خلوص نیت فراوان مراتب ارادت خود را بکسی که آن مزار بنام او برپاست‌بیان می‌دارند و با پیغمبر خود و خانواده او تجدید عهد می کنند.

پی‌نوشتها: ۱.الهفوات النادرة ص ۳۷۱. ۲.ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوآی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن (روم:۱۰) ۳.اظننت‌یا یزید انه حین اخذ علینا باطراف الارض و اکناف السماء فاصبحنا نساق کما یساق الاساری،ان بنا هوانا علی الله و بک علیه کرامة.فشمخت‌بانفک و نظرت فی عطفیک جذلان فرحا.حین رایت الدنیا مستوسقة لک.و الامور متسقة علیک. ۴.آنروز که رسول خدا مکه را گشود بزرگان قریش نزد او حاضر شدند.پرسید گمان می‌برید با شما چه رفتاری خواهم کرد؟گفتند آنچه در خور عموزاده‌ای بزرگوار است.فرمود بروید!شما آزادید و از آن روز قریش به ابناء الطلقاء معروف شدند. ۵.و قد امهلت و نفثت و قول الله تبارک و تعالی و لا- یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا انما و لهم عذاب مهین. (آل عمران:۱۷۸) .امن العدل یا بن الطلقاء تخدیرک نساءک و اماءک و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیه قد هتکت‌ستورهن و اضحلت صوتهن مکتئبات تخدی بهن الاباعر و یحد و بهن الاعادی. ۶.من بلد الی بلد.لا- یراقبن و لا- یؤوین.یتشوفهن القریب و البعید.لیس معهن ولی من رجالهن. و کیف یستبطا فی بغضنا من ینظر الینا بالشنف و الشنآن و الاحن و الاضغان.ا تقول لیت اشیاخی ببدر شهدوا»غیر متاثم و لا مستعظم؟و انت تنکت ثنایا ابی عبد الله. ۷.و لم لا تکون کذلک؟.و قد نکات القرحة و استاصلت الشاقة باهراقک دماء ذریة رسول الله صلی الله علیه و نجوم الارض من آل عبد المطلب. ۸.و لتردن علی الله و شیکا موردهم و لتؤدن انک عمیت و بکمت و انک لم تقل:«فاستهلوا و اهاوا فرحا»اللهم خذ بحقنا،و انتقم لنا ممن ظلمنا،و الله ما فریت الا فی جلدک،و لا حزرت الا فی لحمک و سترد علی رسول الله صلی الله علیه و برغمک،و عترته و لحمته فی حظیرة القدس،یوم یجمع الله شملهم ملمومین من الشعث،و هو قول الله تبارک و تعالی و لا- تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون. (آل عمران:۱۶۹) . ۹.عبید الله پسر زیاد و سپاهیان او. ۱۰.یزید و کسان او. ۱۱.و سیعلم من بواک و مکنک من رقاب المؤمنین-اذا کان الحکم الله،و الخصم محمد صلی الله علیه،و جوارحک شاهدة علیک،فبئس للظالمین بدلا-ایکم شر مکانا و اضعف جندا،مع انی و الله یا عدو الله و ابن عدوه،استصغر قدرک،و استعظم تقریمک،غیر ان العیون عبری و الصدور حری،و ما یجزی ذلک او یغنی عنا:و قد قتل الحسین علیه السلام،و حزب الشیطان یقربنا الی حزب السفهاء،لیعطوهم اموال الله علی انتهاک محارم الله،فهذه الایدی تنطف من دمائنا،و هذه الافواه تتحلب من لحومنا،و تلک الجثث الزواکی،یعتامها عسلان الفلوات،فلئن اتخذتنا مغنما لنتخذن مغرما،حین لا- تجد الا- ما قدمت‌یداک. ۱۲.تستصرخ بابن مرجانة،و یستصرخ بک،و تتعاوی و اتباعک عند المیزان،و قد وجدت افضل زاد زودک معاویة فتلک ذریة محمد صلی الله علیه،فو الله ما اتقیت غیر الله،و لا شکوای الا الی الله،فکد کیدک،واسع سعیک،و ناصب جهدک،فو الله لا یرحض عنک،عار ما اتیت الینا ابدا،و الحمد لله الذی ختم بالسعادة و المغفرة لسادات شبان الجنان،فاوجب لهم الجنة اسال الله ان یرفع لهم الدرجات و ان یوجب لهم المزید من فضله فانه ولی قدیر. (بلاغات النساء ص ۲۱-۲۳ جمهرة خطب العرب ج ۲ ص ۱۲۶-۱۲۹)

اعلام النساء ج ۲ ص ۹۵-۹۷) ۱۳.مجله یغما سال بیست و چهارم (۱۳۵۰) شماره پنجم ص ۲۸۲.

ام کلثوم

ام کلثوم صغری دومین دختر امیر المؤمنین علیه السلام از فاطمه (ع) است.در اینکه علی علیه السلام از فاطمه صاحب دو دختر بوده است،بین مورخان و تذکره نویسان اختلافی دیده نمی‌شود.طبری آنجا که فرزندان امام را بر می‌شمارد نویسد:و زینب کبری و ام کلثوم کبری (۱) و آنجا که فرزندان آنحضرت را از زنان دیگر جز فاطمه (ع) نام می‌برد گوید از آنهاست زینب صغری و ام کلثوم صغری (۲) و مفید گوید فرزندان امیر المؤمنین از دختر و پسر بیست و شش فرزندانند:حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است مادر اینان فاطمه بتول...است (۳) . تنها خلاف آنان در این است که ام کلثوم کنیه دومین دختر علی (ع) است و یا نام اوست. بیشتر تاریخ نویسان نام او را ام کلثوم نوشته‌اند. ام کلثوم پس از سال هشتم هجری متولد شد و سال هفدهم به عمر بن الخطاب شوهر کرد و چون عمر کشته شد نخست عون و پس از مرگ او برادرش محمد بن جعفر بن ابی طالب او را بزنی گرفت.بیشتر تذکره نویسان نوشته‌اند ام کلثوم پس از مرگ و یا کشته شدن محمد (۴) شوهری اختیار نکرد،اما ابن حزم نویسد:عبد الله بن جعفر بن ابی طالب پس از طلاق زینب (ع) او را بزنی گرفت (۵) . عموم تذکره نویسان و مورخان نوشته‌اند،ام کلثوم از عمر دارای پسری بنام زید بوده است، تنها ابن حجر با اینکه خود بدین موضوع تصریح کرده است (۶) در جای دیگر نویسد:زید بن عمر بن خطاب خواهر عبد الله مادر آنان ام کلثوم دختر جرول است که نزول آیه «لا۔ تمسکوا بعصم الکوافر» (۷) میان آنان جدائی انداخت (۸) این گفته مسلما اشتباه است.چه اولا۔ زید چنانکه خود او و دیگران نوشته‌اند فرزندم ام کلثوم دختر علی (ع) است و دیگر اینکه مادر عبد الله زینب دختر مظعون بن حبیب است (۸) و الله اعلم) . ام کلثوم در چه سالی زندگانی را بدرود گفته،معلوم نیست.احمد بن ابی طاهر طیفوری متوفای سال ۲۸۰ و نویسنده کتاب بلاغات النساء روایتی از امام صادق (ع) و آن بزرگوار به نقل از پدران خود نوشته است که ام کلثوم در بازار کوفه مردمان را اشارت کرد تا خاموش شدند و سپس خطبه‌ای با چنان بلاغت‌خواند که گوئی علی بن ابی طالب است‌سخن عمر رضا کحاله در اعلام النساء (۱۰) آن خطبه را بنقل از احمد بن ابی طاهر آورده است. اما این روایت را بدین صورت نمی‌توان پذیرفت چه مورخان و تذکره نویسان هر دو فرقه نوشته‌اند ام کلثوم و فرزندش زید در یک روز در مدینه در گذشتند.و درباره مرگ زید نوشته‌اند.شبی بین بنی جهم جنگی در گرفت.زید داخل معرکه شد تا نزاع را بر طرف سازد لیکن در تاریکی ضربتی خورد که بر اثر آن در گذشت. و عبد الله بن عامر بن سعید در باره او گفته است: ان عدیا لیلة البقیع یفرجوا عن رجل ضریع مقابل فی الحسب الرفیع ادرکه شؤم بنی مطیع (۱۱) زید و مادرش با یکدیگر مردند و مردم ندانستند کدامیک زودتر مرده و بدین جهت هیچیک از دیگری ارث نبرد (۱۲) . ابن سعد نوشته است:زید و مادرش ام کلثوم هر دو در یک روز مردند و عبد الله بن عمر بر آنان دو نماز خواند و در روایت دیگر که از عمار بن ابی عمار مولای بنی هاشم آورده است (۱۳) گوید سعید بن عاص که در این وقت امیر مدینه بود بر آن دو نماز خواند (۱۴) سعید بن عاص در سالهای چهل و یک تا پنجاه و شش در مدینه حکومت داشته است (۱۵) اگر این روایت‌بالا۔ را درست‌بدانیم،مرگ ام کلثوم پس از بازگشت او از کوفه بمدینه و بین سالهای چهل و دو تا پنجاه و شش است و چون در روایتی دیگر نویسد:حسن و حسین دنبال جنازه او بودند پس مرگ او دیرتر از سال پنجاهم که سال شهادت امام حسن علیه السلام است نیست و بین سالهای چهل و دو تا پنجاه محدود می‌شود.

پی‌نوشتها: ۱.ج ۶ ص ۳۴۷. ۲.همان کتاب ص ۳۴۷۲-۳۴۷۳. ۳.ارشاد ص ۳۵۵ ج ۱. ۴.هر دو صورت را نوشته‌اند.رجوع شود به مقاتل الطالبین ص ۲۱ و قاموس الرجال ص ۹۶ ج ۸. ۵.جمهرة انساب العرب ص ۳۶. ۶.الاصابه ص ۲۷۵-۲۷۶ ج ۸. ۷.سوره ممتحنه آیه ۲۰. ۸.ابن سعد ص ۵.ج ۴. ۹.بلاغات النساء. ۱۰.ص ۲۵۹ ج ۴. ۱۱.شومی بنی مطیع سبب شد که مردی والا تبار در شب رزم بخاک و خون بغلطد. ۱۲.نسب قریش ص ۳۵۲-۳۵۳ و رجوع به جمهره انساب العرب ص ۳۸ و ۱۵۸ شود. ۱۳.روایتی که شیخ

طوسی در خلاف ص ۲۶۶ ج ۱ از عمار یاسر در این باره آورده ابی عمار را باشتباه همان است که ابن سعد نوشته است و در سندی که شیخ در دست داشته عمار بن یاسر نوشته‌اند. ۱۴.طبقات ج ۸ ص ۳۴۰. ۱۵.معجم الانساب ج ۱ ص ۳۵.

زهرا(علیها السلام) برترین بانوی جهان

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : زهرا سلام‌الله‌علیها برترین بانوی جهان تالیف مکارم شیرازی مشخصات نشر : قم سرور ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۲۴۷ ص.

شابک : ۱۸۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۱۴۶۷-۰-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ چهاردهم)/ برون‌سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم ۱۳۷۹.

یادداشت : چاپ هفتم ۱۳۸۰.

یادداشت : چاپ دهم ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ یازدهم ۱۳۸۳.

یادداشت : چاپ دوازدهم ۱۳۸۳.

یادداشت : چاپ چهاردهم.

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/م۷ز ۹ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۵۲۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

«كانَتْ مَرْيَمُ سَيِّدَةَ نِساءِ زَمانِها، اَمَّا ابْنَتِی فاطِمَةُ فَهِیَ سَيِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِينَ مِنَ الاْوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ». مریم بانوی زنان عصر خود بود، اما دخترم فاطمه بانوی همه زنان جهان از اوّلین و آخرین است. (پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) * * * زنان در طول تاریخ سرگذشت دردناکی داشتند، و از آن جا که از نظر جسمانی نسبت به جنس خشن ـ مردان ـ کمی ضعیف تر بودند، به همین دلیل زورگویان و ظالمان در طول تاریخ سعی داشتند شخصیت انسانی آنها را لگدمال کنند، و چه جنایاتی که در این راه نکردند، به خصوص در محیط عربستان و در عصر جاهلیّت هر چند تمام دنیا در آن زمان در جاهلیّت فرو رفته بود ـ بیش از همه جا شخصیت زن پایمال شده بود، تا آن جا که زن را همچون کالایی مبادله می کردند ;سهمی از ارث مردان برای آنها قائل نبودند ;تولد دختر را ننگ می پنداشتند، و چنانکه می دانیم دختران را زنده به گور می کردند، و عجب این که حتی قوانین طبیعی را در این زمینه نادیده گرفته و می گفتند: «بچه های دختران ما فرزندان ما نیستند، فرزندان ما تنها بچه های پسران ما می باشند» و این شعر از آن زمان بر اساس همین تفکر به یادگار مانده است: بَنُونا، بَنُو اَبْنائِنا ;وَ بَناتُنا ** بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الْاَباعِدِ!(۱) اما اسلام که برای

احیای ارزش های انسانی و الهی گام به میدان گذارده بود، سخت با این تفکّر جاهلی به مبارزه برخاست و برای احیای شخصیت از دست رفته زن، قیام کرد: از طریق موعظه و اندرز و آموزش های فرهنگی. از طریق وضع قوانین به نفع زنان و شرکت دادن آنها در مسائل مختلف و سرانجام از طریق شدت عمل در مقابل کسانی که حاضر نبودند در برابر این حقایق تسلیم شوند. در حدیث آمده است: اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت و به دیدن همسران پیامبر آمد، از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها اظهار بی اطلاعی کردند! اسماء به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! جنس زن گرفتار خسران و زیان است؟ (و شاید حق داشت این سخن را بگوید چون سالها از مبدأ وحی دور مانده بود، و گمان می کرد اصولی که بر جامعه جاهلیّت حاکم بود بقایایش هنوز باقی مانده است). پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا؟ عرض کرد: بخاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است! با این که سال پنجم هجرت بود و هیجده سال از طلوع اسلام می گذشت، و درباره احیای شخصیت زن در قرآن و احادیث مطالب فراوانی وارد شده بود، ولی باز برای تأکید بیشتر آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد، آیه ای که در حقیقت بیانگر همه ارزشهاست، ارزش هایی که در زنان و مردان یکسان است، و از برترین موقعیت برخوردار می باشد. ارزش هایی که در ده بخش خلاصه شده است. می فرماید: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ) به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) و مردان با ایمان و زنان با ایمان، (وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ) و مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ) و مردان راستگو و زنان راستگو، (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ) و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، (وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ) و مردان با خشوع و زنان با خشوع، (وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ) و مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، (وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ) و مردان روزه دار و زنان روزه دار، (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ) و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ) و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، (أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً). خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است. و به این ترتیب اسلام آخرین سخن را در این زمینه بیان کرد، و نشان داد که زنان و مردان دوش به دوش یکدیگر در مسیر زندگی به سوی خدا، و به سوی ارزش های انسانی گام بر می دارند، در صورتی که از شرایط یکسانی در این مسیر برخوردارند. بعضی تعجب می کنند چگونه اسلام به زنان حق داده است در برابر شیردادن فرزندان خود مطالبه اجرت کنند! «(فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ(؛۲) و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید». کدام زن است که برای شیردادن به فرزند دلبندش مخصوصاً موقعی که با مرد زندگی مشترك دارد، اجر و مزدی مطالبه کند؟ ولی نباید فراموش کرد که این دستورات بخاطر آن است که اسلام بگوید نه تنها زن یك انسان است و دارای همه حقوق انسانی ؛نه تنها او در مورد اموالش حق تصمیم گیری دارد، و مرد نمی تواند بی رضای او، حق او را زیر پا بگذارد، بلکه اگر بخواهد در برابر شیر دادن هم حقش را مطالبه کند، می تواند و این دستور در آن محیط چه تأثیر عمیقی داشت! کوتاه سخن این که اسلام حق بزرگی بر زنان جهان دارد، زیرا آنها را از چنگال ظلم ظالمان تاریخ نجات داد، به شرط آن که دستورات اسلام در این زمینه مو به مو به کار گرفته شود.

-- ۱ . پسران ما،

پسرانِ پسران ما می باشند ؛و پسرانِ دختران ما، پسرانِ مردان دور از ما هستند.

۲ . طلاق، آیه ۶ .

فاطمه(علیها السلام) از ولادت تا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی وَ ثَمَرَةُ فُؤادِی وَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَ هِیَ الْحَوْراءُ الْإِنْسِیَّةُ(؛۱) فاطمه پاره تن من است، و نور چشمان

من، و میوه دلم، و روح من است و او حوریِ انسان صفت است».

* * * پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) در آن سال که سال پنجم بعثتش بود در سـخت ترین شرایط و حالات به سر می برد. اسلام منزوی بود، و مسلمانان انـدک نخستین، شدیـداً تحت فشـار ;محیط مکّه بر اثر شـرک و بت پرستی و جهل و خرافات و جنگ های قبایـل عرب و حـاکمیت زور و بینوایی توده هـای مردم، تیره و تار بود. پیامبر(صـلی الله علیه وآله) به آینـده می اندیشـید، آینـده ای درخشان از پشت این ابرهای سیاه و ظلمانی، آینده ای که با توجه به اسباب عادی و ظاهری بسیار دور دست و شاید غیر ممکن بود. در همین سال حادثه بزرگی در زنـدگی پیامبر رخ داد، به فرمان خـدا برای مشاهـده ملکوت آسـمان ها به معراج رفت، و به مصداق (لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا)(۲) آیات عظیم پروردگار را در پهنه بلنـد آسـمان با چشم خود دیـد، و روح بزرگش بزرگتر شـد، و آماده پذیرش رسالتی سـنگین تر توأم با امید بیشتر. در روایتی ـ که اهل سنّت و شیعه هر دو بر آن تأکید دارند ـ می خوانیم: پیامبر(صـلی الله علیه وآله) در شب معراج از بهشت عبور می کرد، جبرئیـل از میوه درخت طوبی به آن حضـرت داد، و هنگـامی که پیامبر(صـلی الله علیه وآله) به زمین بازگشت نطفه فاطمه زهرا(علیها السـلام) از آن میوه بهشتی منعقـد شـد. لذا در حدیث می خوانیم که پیامبر(صـلی الله علیه وآله) فاطمه(علیها السـلام) را بسـیار می بوسـید، روزی همسـرش عایشه بر این کار خرده گرفت که چرا این همه دخترت را می بوسی؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جواب فرمود: «من هر زمان فاطمه را می بوسم، بوی بهشت برین را از او استشمام می کنم».(۳) و به این ترتیب این مولود بزرگ ازعصـاره پـاک میوه های بهشتی و از پـدری همچون پیامبر(صـلی الله علیه وآله)، و مادر ایثارگر و فـداکاری همچون «خـدیجه» در روز بیسـتم جمـادی الثـانی گام به این دنیا نهاد، و طعن و سـرزنش های مخالفین که پیامبر را بـدون «نسل جانشین» می پنداشتند، همگی نقش بر آب شد، و به مضمون سوره «کوثر» فاطمه زهرا چشمه جوشان برای ادامه دودمان پیامبر و ائمه هـدی و خیر فراوان در طول قرون و اعصار تا روز قیامت شـد. این بانوی بهشتی نُه نام داشت که هر کدام از دیگری پر معناتر و بیـانگر اوصاف و برکات وجود پربرکت اوست: ۱ـ فاطمه ۲ـ صدّیقه ۳ـ طاهره ۴ـ مبارکه ۵ـ زکیّه ۶ـ راضیه ۷ـ مرضیّه ۸ـ محدّثه ۹ـ زهرا همیـن بس که در نـام معروفش «فـاطمه» بزرگـترین بشـارت برای پیروان مکتبش نهفته است، چرا که «فـاطمه» از مـاده «فطم» به معنای جدا شدن، یا بازگرفتن از شـیر است، و طبق حدیثی که از پیامبر گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله) روایت شده به امیرمؤمنان علی(علیه السـلام) فرمود: می دانی چرا دخترم، فـاطمه نامیـده شـد؟ عرض کرد: بفرماییـد. فرمود: برای آن که او و شـیعیان و پیروان مکتبش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند.(۴) از میان نام های او نام «زهرا» نیز درخشندگی و فروغ خاصی دارد، از امام صادق(علیه السـلام) پرسـیدند: چرا فاطمه را «زهرا» می نامنـد؟ فرمود: زیرا زهرا به معنای درخشـنده است و فاطمه چنان بود که چون در محراب عبادت می ایسـتاد نور او برای اهل آسـمان ها پرتوافکن می شد، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین (پرتو افکن است)، لذا زهرا نام نهاده شـد. هنگامی که «خدیجه» که زنی با شخصیت و معروف به بزرگی بود، با پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) ازدواج کرد زنان مکه از او قطع رابطه کردنـد، و گفتنـد: او با جوان تهیـدست و یتیمی ازدواج کرده و شخصـیت خود را پایین آورده است! این وضع همچنان ادامه یافت تا این که خـدیجه باردار شـد و جنینش کسـی جز فاطمه زهرا نبود. به هنگام وضع حمل به سـراغ زنان قریش فرستاد و از آنها خواست که در این ساعات حساس و پر درد و رنج به یاری او بیایند و تنهایش نگذارند، اما با این پاسخ سرد و دردآلود روبه رو شـد که : تو سـخن مـا را گوش نکردی، بـا یتیم ابوطـالب که مـالی نـداشت ازدواج نمودی، مـا نیز به کمـک تو نخواهیم شـتافت! خـدیجه بـا ایمـان، از این پیـام زشت و بی معنـا سـخت غمگین شـد، امـا در اعمـاق دلش نور امیـدی درخشـید که خدایش او را در این حال تنها نخواهد گذاشت. لحظات سخت و بحرانی وضع حمل آغاز شد، او در محیط خانه تنها بود، و زنی که او را کمـک کنـد وجـود نـداشت، قلب او فشـرده تر می شـد، و امـواج خروشـان بی مهری هـای مردم روح پـاکش را آزار می داد. ناگهان برقی در افق روحش درخشـید، چشم بگشود و چهار زن را نزد خود دیـد، سـخت نگران شد، یکی از آن چهار زن صدا زد: نترس و غمگین مباش! پروردگار مهربانت ما را به یاری تو فرسـتاده است، ما خواهران تو ایم، من ساره ام ;و این آسیه همسر فرعون

است که از دوستان تو در بهشت خواهد بود ;آن دیگر مریم دختر عمران ;و این چهارمی را که می بینی دختر موسی بن عمران، کلثوم است. ما آمده ایم که در این ساعت یار و یاور تو باشیم. و نزد او ماندند تا فاطمه بانوی اسلام دیده به جهان گشود.(۵) آری به مصداق: «(إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاَئِکَهُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا(;)۶) به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و غمگین مباشید». در این جا نیز علاوه بر فرشتگان، ارواح زنان با شخصیت جهان به یاری خدیجه با ایمان و پر استقامت شتافتند. تولّد این مولود خجسته آنچنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را خشنود کرد که زبان به مدح و ثنای پروردگار گشود، و زبان بدخواهان که او را «ابتر» ـ بریده نسل و بی عقب ـ می خواندند، برای همیشه کوتاه شد. خداوند مژده این مولود پربرکت را در سوره کوثر به پیامبرش داد و فرمود: (إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ) ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم! (فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ) پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الاَْبْتَرُ). و (بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است!

-- ۱ . ریاحین الشریعهٔ، جلد ۱، صفحه ۲۱ .

۲ . اسراء، آیه ۱. ترجمه : «تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم».

۳ . این حدیث را با مختصر تفاوتی «سیوطی» در «درّ المنثور» و «طبری» در «ذخائر العقبی» و «علیّ بن ابراهیم» در تفسیر خود نقل کرده اند. گرچه معروف است که معراج در سال های آخر توقف پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مکه بوده، ولی بطوری که از بعضی روایات استفاده می شود معراج مکرر اتفاق افتاده است، بنابراین منافاتی با تولّد بانوی اسلام در سال پنجم بعثت ندارد.

۴ . این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنّت از جمله «تاریخ بغداد» و «صواعق ابن حجر» و «کنزالعمال» و کتب دیگر آمده است.

۵ . مضمون این حدیث را گروهی از دانشمندان اهل سنّت از جمله «طبری» در «ذخائر العقبی» نقل کرده است.

۶ . فصّلت، آیه ۳۰ .

«اِذَا اشْتَقْتُ اِلَی الْجَنَّهِٔ قَبَّلْتُ نَحْرَ فاطِمَهَٔ(;۱) هنگامی که شوق بهشت در دلم پیدا می شود گلوی فاطمه را می بوسم».

* * * همه مورخان و ارباب حدیث نوشته اند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به دخترش فاطمه(علیها السلام) علاقه عجیبی داشت. بدیهی است علاقه پیامبر تنها به خاطر رابطه پدری و فرزندی نبود، هر چند این عاطفه در وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) موج می زد، اما تعبیرات و سخنانی که آن حضرت به هنگام اظهار علاقه نسبت به دخترش فاطمه(علیها السلام) بیان می کرد، نشان می داد که در این جا معیارهای دیگری مطرح است. و : این محبت از محبت ها جداست *** حبّ محبوب خدا، حبّ خداست از میان روایات فراوانی که در این زمینه رسیده، کافی است به چند روایت زیر که در کتب معروف شیعه و اهل سنّت آمده، اشاره کنیم: ۱ـ «ما کانَ اَحِدٌ مِنَ الرِّجالِ اَحَبُّ اِلی رَسُولِ اللهِ مِنْ عَلِیٍّ وَ لا ـ مِنَ النِّساءِ اَحَبُّ اِلَیْهِ مِنْ فاطِمَهَٔ(;۲) احدی از مردان نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) محبوب تر از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نبود، و نه از زنان، محبوب تر از فاطمه(علیها السلام)». جالب این است که این حدیث را گروه زیادی از عایشه نقل کرده اند. ۲ـ هنگامی که آیه شریفه: «(لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً(;)۳) صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید». نازل شد مسلمانان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با خطاب «یا محمد» صدا نکردند، بلکه «یا رسول الله» و «یا ایّها النبی» می گفتند. فاطمه(علیها السلام) می گوید: بعد از نزول این آیه من دیگر جرأت نکردم پدرم را به عنوان «یا اَبَتاه» (پدر جان) صدا کنم، و هنگامی که خدمتش می رسیدم «یا رسول الله» می گفتم. یکی دوبار این خطاب را تکرار کردم، دیدم پیامبر(صلی الله علیه وآله) ناراحت شد و از من روی برتافت. بار سوّم رو به من کرد و فرمود: «یا فاطِمَهُٔ اِنَّها لَمْ تَنْزِلْ فِیکِ وَ لا فِی اَهْلِکِ وَ لا نَسْلِکِ، اَنْتِ مِنِّی وَ اَنَا مِنْکِ، اِنَّما نَزَلَتْ فِی اَهْلِ الْجَفاءِ وَ الْغِلْظَهِٔ

مِنْ قُرَیْش ;ای فاطمه! این آیه درباره تو نازل نشده، و نه درباره خاندان و نسل تو، تو از منی و من از توام، این در مورد جفاکاران و تندخویان بی ادب از قریش نازل شده است». سپس این جمله عجیب و روح پرور را افزود: «قُولِی : یا اَبَتِ! فَاِنَّها اَحْیا لِلْقَلْبِ وَ اَرْضی لِلرَّبِّ(۴;) بگو : پدر جان، که این سخن قلب مرا زنده می کند و خدا را خشنود می سازد». آری آهنگ دلنواز «پدر جان» فاطمه(علیها السلام) با روح پیامبر(صلی الله علیه وآله) همان می کرد که امواج نسیم بهاری با شکوفه های لطیف درختان. ۳ـ در حدیث دیگری آمده است: پیامبر چنان مشتاق فاطمه(علیها السلام) بود که هر گاه به سفر می رفت آخرین کسی را که با او وداع می کرد زهرا(علیها السلام) بود، هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که به دیدنش می شتافت فاطمه(علیها السلام)بود.(۵) ۴ـ این حدیث را نیز بسیاری از محدثان شیعه و اهل سنّت نقل کرده اند که پیامبر فرمود: «مَنْ آذاها فَقَد آذانِی، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است، وَ مَنْ اَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَنِی، و هر کس او را خشمگین کند مرا خشمگین ساخته، مَنْ سَرَّها فَقَدْ سَرَّنِی، هر کس او را مسرور کند مرا مسرور نموده، وَ مَنْ سائَها فَقَدْ سائَنِی». و هر کس او را اندوهگین سازد مرا اندوهگین ساخته است. بدون شک شخصیت والای فاطمه(علیها السلام) و آینده درخشان و مقام عرفان و ایمان و عبادتش این همه احترام را ایجاب می کرد. چرا که امامان، همه از نسل او بودند. و به علاوه او همسر بزرگ مرد اسلام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود. اما پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این عمل می خواست حقیقت دیگری را نیز به مردم تفهیم کند و دیدگاه اسلام را در زمینه دیگری روشن سازد و انقلاب فکری و فرهنگی بیافریند و بگوید: دختر، موجودی نیست که باید زنده به گور شود، ببینید من دست دخترم را می بوسم، او را بر جای خود می نشانم، و این همه عظمت و احترام برای او قائلم. دختر انسانی است همچون سایر انسان ها، نعمتی است از نعمت های پروردگار، موهبتی است الهی. دختر نیز می تواند مانند پسر مدارج کمال را طی کند و به حریم قرب خدا راه یابد. و به این ترتیب شخصیت در هم شکسته زن را در آن محیط تاریک احیا فرمود.

---

۱ . فضایل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۲۷ .

۲ . مضمون این حدیث در ده ها روایت از طرق اهل سنّت نقل شده است. احقاق الحق، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۷ .

۳ . نور، آیه ۶۳ .

۴ . مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ۳۲۰ .

۵ . فضایل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۳۲ .

«اِنَّ اَوَّلَ شَخْص یَدْخُلُ عَلَیَّ الْجَنَّةَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد(۱;) نخستین کسی که در بهشت بر من وارد می شود، فاطمه دختر محمد است».

(پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) * * * در آن روزگار که مسلمانان دوران آمادگی خود را در مکه می گذراندند، محیط زندگی آنان سخت طوفانی و شرایط فوق العاده بحرانی بود. آغاز اسلام بود، مسلمانان در اقلیّت قرار داشتند، وتمام قدرت و نیرو و حاکمیت و ثروت در دست دشمنان بی رحم و بی منطق اسلام بود و هر کاری می خواستند، می کردند. آزاری نبود که بر سر مسلمانان نیاوردند، و جسارت و توهینی نبود که نسبت به مقام شامخ پیامبر(صلی الله علیه وآله)روا ندارند. در این دوران دو نفر بیش از همه ایثار و فداکاری می کردند: از میان زنان «خدیجه» بود که بر زخم های قلب و جسم پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرهم می نهاد، و غبار غم و اندوه را با فداکاریهایش، با محبّت و صفایش، با همدردی و دلسوزی اش، از قلب مبارک پیامبر می زدود. و دیگر «ابوطالب» پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود که نفوذ و اعتباری بسیار در میان مردم مکه داشت، و از تدبیر و هوش و ذکاوت فوق العاده ای برخوردار بود، او خود را سپری نیرومند در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده بود و یار و یاور و حامی مهربان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. ولی با نهایت تأسف این هر دو یار وفادار، و دو شخصیت بزرگ و انسان های

ایثارگر، در سال دهم هجرت به فاصله کمی چشم از جهان پوشیدند، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را در مرگ خود عزادار ساختند، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از این نظر تنها ماند. شدت اندوه آن حضرت در سوگ این دو شخصیت ـ که به حق هر کدام سهم قابل ملاحظه ای در پیشرفت اسلام داشتند ـ از این جا روشن می شود که آن سال را «عام الحزن» یعنی «سال غم و اندوه» نام نهادند. اما از آن جا که خداوند هر نعمتی را از بندگان برگزیده اش می گیرد نعمت دیگری را جانشین آن می کند هر کدام از این دو بزرگوار فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که نقش آنها را ایفا می کردند. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) یادگار «ابوطالب» همانند پدر حامی و مدافع و یار و یاور پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، قبلا نیز چنین بود اما بعد از ابوطالب جای خالی او را نیز پر کرد. و خدیجه دخترش «فاطمه» را به یادگار گذاشت، دختری مهربان، فداکار و شجاع و ایثارگر که همواره در کنار «پدر» بود و گرد و غبار رنج و محنت را از قلب پاک پدر می زدود. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در آن هنگام نوزده سال داشت در حالی که فاطمه(علیها السلام) طبق احادیث معروف بیش از پنج سال از سن مبارکش نگذشته بود، قابل توجه این که هر دو در خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) زندگی می کردند و مونس ساعت های تنهایی او بودند. هنوز سه سال به هجرت باقی مانده بود، سه سال مملوّ از حوادث سخت و طوفان های شدید زندگی، مملوّ از مرارت ها و ملالت ها، مملوّ از آزارها و اهانت ها و تلاش های مستمر دشمنان برای محو اسلام و مسلمین. گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می پاشیدند، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خانه می آمد، فاطمه(علیها السلام) خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، پیامبر(صلی الله علیه وآله)می فرمود: «دخترم! غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست».(۲) گاه دشمنان در حِجْر اسماعیل اجتماع داشتند و به بت ها سوگند می خوردند که هر کجا «محمّد» را پیدا کنند، او را به قتل برسانند. فاطمه(علیها السلام) این خبر را می شنید و به اطلاع پدر می رسانید تا مراقبت بیشتری از خود کند(۳ ;)و این نشان می دهد که نه تنها در درون خانه که در بیرون نیز فاطمه(علیها السلام) در فکر دفاع و نجات پدر بود. در یکی از همان سالها، ابوجهل مشتی از اراذل مکه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسجدالحرام به سجده رفته بود، شکمبه گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این عمل انجام شد ابوجهل واطرافیانش صدا به خنده بلند کردند و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به باد مسخره گرفتند. بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بی رحم چنان آماده بود که توانایی بر دفاع نداشتند. این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه(علیها السلام) رسید به سرعت به مسجدالحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش ابوجهل و یارانش را با شمشیر زبان مجازات کرد، و به آنها نفرین فرمود.(۴) آری، در آن جا که گاهی مردان دلاور جرأت دفاع از پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نداشتند، این دختر شجاع و خردسال حضور داشت و به دفاع از آن حضرت می پرداخت. این دوران هر چه بود، سپری شد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) عازم هجرت به مدینه گشت. فاطمه(علیها السلام) باید موقتاً از پدر جدا شود و در خانه تنها بماند، تا زمانی که اجازه هجرت به او داده شود، در حالی که هشت سال بیشتر از سن مبارکش نمی گذاشت. ولی همان گونه که امیرمؤمنان علی(علیه السلام)در لحظات حساس و بحرانی هجرت با خوابیدن در بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله) امتحان ایثار و فداکاری خود را داد و بدن خویش را در معرض شمشیرهای دشمن گذارد، فاطمه(علیها السلام) نیز بدون جزع و بی تابی آمادگی خود را برای پذیرش این رسالت جدید اعلام داشت. ولی دوران جدایی او نمی توانست زیاد طولانی باشد، و باید در کنار پدر همچنان بماند. و در محیط مدینه همچون مکه به دفاع خود ادامه دهد، و گرد و غبار اندوه و حوادث سخت را از قلب نورانی پدر بشوید، لذا بعد از چند روز به اتفاق چند نفر از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) به همراهی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به مدینه آمد. فاطمه نه تنها در روزهای عادی ـ هر چند پیامبر(صلی الله علیه وآله) روز عادی نداشت ـ بلکه در روزهای جنگ و طوفانی نیز همچون یک مرد شجاع در شعاعی که مأموریت داشت، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) دفاع می کرد. هنگامی که جنگ «احد» پایان گرفت و تازه لشکر دشمن صحنه را ترک گفته بود و پیامبر(صلی الله علیه وآله)

با دندان شکسته و پیشانی مجروح هنوز در میدان احد بود، فاطمه(علیها السلام) با سرعت به «احد» آمد و با این که هنوز نوجوان کم سن و سالی بود فاصله میان «مدینه» و «احد» را با پای پیاده و با شوق زیاد طی کرد، صورت پدر را با آب شستشو داد، خون را از چهره اش زدود، اما زخم پیشانی همچنان خونریزی می کرد. قطعه حصیری را سوزاند، و خاکستر آن را بر جای زخم ریخت و مانع خونریزی شد، و عجیب تر این که برای جنگی که در روز بعد اتفاق می افتاد، اسلحه برای پدر فراهم می کرد.(۵) در جنگ احزاب که از پر رنج ترین غزوات اسلامی بود، و در ماجرای فتح مکه در آن روز که سپاه پیروزمند اسلام با احتیاط های لازم آخرین سنگر شرک را از دست مشرکان گرفت و خانه را از لوث وجود بت ها پاک کرد، باز می بینیم فاطمه(علیها السلام) در کنار پیامبر قرار گرفته، و به کنار خندق می آید و برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)که چند روز گرسنه مانده، غذای ساده ای ـ که از قرص نانی تجاوز نمی کرد ـ تهیه می کند، و به هنگام فتح مکه برای او خیمه می زند، آب برای شستشو و غسل آماده می کند تا گرد و غبار را از تنش بشوید و لباس پاکیزه ای بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود.

-- ۱ . این حدیث را «کلینی» در «کافی» و جمعی از علمای اهل سنّت در کتب خود مانند «کنزالعمال» و «میزان الاعتدال» و غیر آن نقل کرده اند.

۲ . سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۴۱۶ .

۳ . مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۷۱ .

۴ . صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸ .

۵ . این غزوه «حمراء الاسد» بود که مشرکان از نیمه راه به سوی مدینه بازگشتند تا ضربه ای را که در «احد» زده بودند تکمیل کنند، اما خدا می خواست مأیوس و نومید بازگردند، امّا وقتی خود را با مسلمانان شجاع و حتی کسانی که در «احد» مجروح شده بودند، مواجه دیدند، ترسیدند و بازگشتند.

«لَو لَمْ يُخْلَقْ عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفاطِمَةَ كُفْوٌ(;۱) هرگاه علی آفریده نمی شد، کسی که لایق همسری فاطمه باشد وجود نداشت».

* * *

کمالات فوق العاده فاطمه(علیها السلام) از یکسو، و انتسابش به شخص پیامبر از سوی دیگر، و شرافت خانوادگی او نیز از دیگر سوی ;سبب شد که مردان زیادی از بزرگان یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خواستگاری او بیایند، اما همه جواب رد شنیدند.

و جالب این که غالباً پیامبر در پاسخ آنها می فرمود: «اَمْرُها اِلی رَبِّها». کار فاطمه به دست پروردگار فاطمه است! از همه عجیب تر خواستگاری «عبدالرحمن بن عوف» بود، همان مرد ثروتمندی که مطابق راه و رسم جاهلیّت، به همه چیز از دریچه مادی می نگریست، و مهریّه سنگین را دلیل بر شخصیت زن و موقعیت ممتاز شوهر می پنداشت. او به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: «اگر فاطمه را به همسری من درآوری یکصد شتر که بار همه آنها پارچه های گرانقیمت مصری باشد به اضافه ده هزار دینار طلاـ مهریه او می کنم!». پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این خواستگاری زشت و بی معنا چنان خشمگین شد که مشتی سنگریزه برداشت و به طرف عبدالرحمن پاشید و گفت : «تو گمان کردی من بنده پول و ثروتم که با پول و ثروت می خواهی بر من فخر بفروشی!».(۲) آری، باید در خواستگاری فاطمه الگوهای اسلامی مشخص شود، سنّت های جاهلیّت پایمال گردد، و معیارهای ارزش اسلامی معلوم شود. مردم مدینه در این گفتگوها بودند ناگهان این صدا در همه جا پیچید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواهد تنها دخترش را به همسری علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) درآورد. علیّ بن ابی طالب دستش از مال و ثروت دنیا کوتاه بود و از معیارهای عصر جاهلی چیزی نداشت، اما وجودش از فرق تا قدم مملو از ایمان و ارزش های اصیل اسلامی بود.

هنگامی که تحقیق کردند، معلوم شد رهنمون پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این ازدواج مبارک تاریخی، وحی آسمانی بوده است، زیرا خودش فرمود: «اَتانِی مَلَکٌ فَقالَ: یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ یَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامُ وَ یَقُولُ لَکَ: اِنِّی قَدْ زَوَّجْتُ فاطِمَةَ ابْنَتَکَ مِنْ عَلِیٍّ بْنِ اَبی طالِب فِی الْمَلَإِ الاَعْلی، فَزَوِّجْها مِنْهُ فِی الاَرْضِ».(۳) فرشته ای از سوی خدا آمد و به من گفت: خداوند بر تو سلام می فرستد و می گوید من دخترت فاطمه را در آسمان ها به همسری علیّ بن ابی طالب درآوردم، تو نیز در زمین او را به ازدواج علی درآور. هنگامی که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به خواستگاری فاطمه(علیها السلام) آمد، چهره مبارکش از شرم گلگون شده بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مشاهده او شاد و خندان فرمود: برای چه نزد من آمدی؟ ولی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به خاطر ابهت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نتوانست خواسته خود را مطرح کند، و لذا سکوت کرد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از درون امیرمؤمنان علی(علیه السلام) با خبر بود، چنین فرمود: «لَعَلَّکَ جِئْتَ تَخْطِبُ فاطِمَةَ؟» شاید به خواستگاری فاطمه آمدی؟ عرض کرد: آری، برای همین منظور آمدم. پیامبر فرمود: ای علی! قبل از تو مردان دیگری نیز به خواستگاری فاطمه آمدند، هر گاه من با خود فاطمه این مطلب را در میان می نهادم روی موافق نشان نمی داد، و اکنون بگذار تا این سخن را نیز با خود او در میان نهم. درست است که این ازدواج آسمانی است و باید بشود، اما شخصیت فاطمه(علیها السلام) خصوصاً، و احترام و آزادی زنان در انتخاب همسر عموماً ایجاب می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدون مشورت با فاطمه(علیها السلام) اقدام به این کار نکند. هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فضایل امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را برای دخترش بازگو کرد و فرمود:من می خواهم تو را به همسری بهترین خلق خدا در آورم، نظر تو چیست؟ فاطمه که غرق در شرم و حیا بود سر به زیر انداخت و چیزی نگفت و سکوت کرد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) سر برداشت و این جمله تاریخی را که سندی است برای فقها در مورد ازدواج دختران باکره، بیان فرمود: «اَللّهُ اَکْبَرُ! سُکُوتُها اِقْرارُها». خداوند بزرگ است! سکوت او دلیل بر اقرار اوست. و در پی این ماجرا عقد ازدواج بوسیله پیامبر(صلی الله علیه وآله) بسته شد.

۱ -- .

کنوزالحقایق، صفحه ۱۲۴ .

۲ . تذکرة الخواص، صفحه ۳۰۶ .

۳ . ذخائر العقبی، صفحه ۳۱ .

اکنون ببینیم مهریّه فاطمه چه بود؟

بدون شک ازدواج بهترین مردان جهان با سیّده زنان عالم دختر پیامبر بزرگ اسلام باید از هر نظر الگو باشد، الگویی برای همه قرون و اعصار، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) رو به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) کرد و فرمود: چیزی داری که مهریه همسرت قرار دهی؟ عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، تو از زندگی من به خوبی آگاهی که جز شمشیر و زره و شتر چیز دیگری ندارم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: درست است، شمشیرت به هنگام کارزار با دشمنان اسلام مورد نیاز است ;و با شتر نیز باید نخلستان را آب دهی، و در مسافرت ها از آن استفاده کنی ;بنابراین تنها زره را می توانی مهریه همسرت بنمایی، و من دخترم فاطمه را در برابر همین زره به عقد تو درآوردم».(۱) شاید بیشترین قیمتی که در تواریخ درباره این زره نوشته شده، پانصد درهم است ـ این از یک سو اما از سوی دیگر در حدیثی می خوانیم که ـ: فاطمه(علیها السلام) از پدرش خواست مهر او را شفاعت گنهکاران امت در قیامت قرار دهد، این درخواست قبول شد و جبرئیل فرمان آن را از آسمان بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل کرد.(۲) آری این گونه باید ارزش های غلط درهم بشکند، و ارزش های اصیل جانشین آن گردد، و این گونه است راه و رسم مردان و زنان با ایمان، و این چنین است برنامه زندگی رهبران راستین بندگان خدا.

-- ۱ . احقـــاق

الحق، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۸ .

۲ . اخبار الدول، صفحه ۸۸ .

همیشه «مهریه» و «جهیزیه» و «تشریفات عروسی» سه مشکل بزرگ بر سر راه خانواده ها در مسأله ازدواج بوده است، مشکلاتی که گاهی تمام دوران حیات ازدواج را می پوشاند و آثار نکبت بارش تا پایان عمر دو همسر باقی می ماند.

گاه دعواها و مشاجرات لفظی، و گاه نزاع های خونین، بر سر این امور رخ داده است، و چه سرمایه هایی که بر اثر چشم هم چشمی هـا و رقـابت های زشت و کودکانه در این راه از میان رفته است، ومتأسفانه هنوز هم رسوبات این افکار جاهلی در کسانی که دم از اسـلام می زننـد، کـم نیسـت. ولی بایـد جهیزیـه بـانوی اسـلام همچـون مهریـه اش الگـویی برای همگـان باشـد. اگر تعجب نکنید پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) دسـتور داده زره امیرمؤمنـان علی(علیه السـلام) بفروشـند و پولش را که حـدود پانصـد در هم بود نزد او آورند. پیامبر آن را سه قسـمت کرد: قسـمتی را به بلال داد تا از آن عطری خوشـبو تهیه کند و دو قسـمت دیگر را برای تهیه وسائل زنـدگی و لباس تعیین فرمود. پیـداست وسایلی که با این پول ناچیز می توان خریـد چقـدر ساده و ارزان قیمت باید باشد! در تواریخ آمـده است که هجـده قلم جهیزیه با آن پول تهیه شد که قلم های مهم آن چنین بود: یک عدد روسری بزرگ به چهار درهم، یک قواره پیراهن به هفت درهم، یـک تخت که بـا چوب و برگ خرمـا تهیه شـده بود، چهـار عـدد بالش از پوست گوسـفند که از گیاه خوشـبوی «اذخر» پر شده بود، یک پرده پشـمی، یک قطعه حصـیر، یک عدد دسـتاس (آسیاب کوچک دستی)، یک مشک چرمی، یک طشت مسـی، یک ظرف بزرگ برای دوشـیدن شـیر، یک سـبوی گِلی سبز رنگ... و ماننـد اینها. آری چنین بود جهیزیه بانوی زنان جهان.

پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در این مراسمی که برای تشکیل خانواده ای بود که بخش مهمی از تاریخ اسلام را دگرگون ساخت و جانشـینان معصوم پیامبر(علیه السـلام) همگی از آن به وجود آمدند، آنچنان برنامه ای اجرا نمود که دشـمنان را خشمگین و دوستان را سربلند و دورافتادگان را وادار به تفکّر نمود.

«امّ سـلمه» و «امّ ایمن» که دو زن بـا شخصـیت در اسـلام بودنـد و علاـقه بسـیاری به بـانوی بزرگ فاطمه زهرا(علیها السـلام)داشـتند خدمت پیامبر(صـلی الله علیه وآله) آمدند و چنین گفتند : ای پیامبر گرامی خدا! راستی اگر خدیجه زنده بود با تشکیل مراسم جشن عروسـی فاطمه چشـمانش روشن می شـد، چنین نیست؟ رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) از شـنیدن نام آن بانوی فـداکار، اشک در چشـمانش حلقه زد، و به یاد آن همه مهربانی ها و ایثارگری های خـدیجه افتاد و فرمود: کجا ماننـد خـدیجه زنی پیدا می شود؟ آن روز که همه مردم مرا تکـذیب کردنـد، او مرا تصـدیق نمود و تمـام ثروت و زنـدگی خود را برای نشـر آیین خداونـد در اختیار من گـذارد. او همـان بـانویی بـود که خداونـد به من دسـتور داد به او مژده دهم که قصـری از زمرّد در بهشت برین به او عنـایت خواهد فرمود. امّ سـلمه هنگامی که این سـخن را شـنید و انقلاب و سوز درونی پیامبر(صـلی الله علیه وآله) را مشاهده کرد، عرض نمود: ای رسول خـدا! پدر و مادرم فدایت باد، شـما هر قدر درباره خدیجه بگویی عین حقیقت است، ولی به هر حال او دعوت الهی را لبیک گفته و به جوار رحمت حق شـتافته، امیـد است خداونـد او را در بهـترین جـای بهشت جـای دهـد، ولی مطلبی را که به خـاطر آن به محضـر مبـارکت آمـدم چیز دیگری بود و آن این که برادر و پسـر عمویت علی دوست دارد اجازه دهیـد همسـرش فاطمه را به خانه خود ببرد، و از این راه به زنـدگی خویش سـر و سامانی بخشد. پیامبر(صـلی الله علیه وآله) فرمود: چرا علی شـخصاً این پیشـنهاد را با من در میان نگذاشت؟ امّ سـلمه عرض کرد: شـرم و حیا مانع بود. در این جا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به امّ ایمن فرمود: علی را خبر

کن. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمد و در مقابل پیامبر(صلی الله علیه وآله) نشست، اما سر خود را از شرم به زیر افکنده بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا میل داری همسرت را به خانه ببری؟ امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در حالی که سرش را به زیر انداخته بود، عرض کرد: آری، پدر و مادرم به قربانت باد. جالب این که برخلاف آنچه در میان مردم تجمل پرست معمول است که از ماه ها قبل دست به کار این برنامه ها می شوند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) با خوشحالی فرمود: همین امشب یا فردا شب ترتیب کار را خواهم داد. و همانجا دستور فراهم ساختن مقدمات جشن بسیار ساده ای که مملو از روحانیت و معنویت بود را صادر فرمود. این جشن ملکوتی و مراسم مربوط به آن، آن قدر بی تکلف و ساده برگزار شد که شنیدنش امروز برای ما تعجب آور است. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می گوید: مقداری از پول همان زرهی را که قبلا فروخته بودم پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد امّ سلمه به امانت گذارده بود، و به هنگام مراسم زفاف ده درهم از آن را از وی گرفت، و به من داد و فرمود: مقداری روغن و خرما و کشک با این پول خریداری کن. من این کار را انجام دادم، سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) شخصاً آستین را بالا زد و سفره تمیزی طلبید و آنها را با هم با دست خود مخلوط کرد و غذایی تهیه نمود و با همان غذا از مردم پذیرایی به عمل آورد. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) شخصاً مأمور شد به مسجد بیاید و اصحاب را دعوت کند، هنگامی که به مسجد آمد خواست فقط برخی را دعوت کند، حیا مانع شد، از این رو صدای خود را بلند کرد و فرمود: «اَجیبُوا اِلی وَلیمَةِ فاطِمَةَ». شما را به میهمانی عروسی فاطمه دعوت می کنم. حضرت می گوید: مردم دسته دسته به راه افتادند و من از کثرت جمعیّت و کمی غذا شرمنده شدم، همین که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ماجرا آگاه شد به من فرمود: غصه مخور، من دعا می کنم تا خداوند غذا را برکت دهد ;و چنین شد همگی از آن غذای کم خوردند و سیر شدند. جالب این که در پایان مراسم، به هنگامی که مردم به خانه های خود بازگشتند و خانه خلوت شد پیامبر(صلی الله علیه وآله)فاطمه(علیها السلام) را در سمت چپ و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را در سمت راست خود نشانید و از آبی که با دهانش تبرک کرده بود کمی بر بدن زهرا(علیها السلام) و کمی بر بدن امیرمؤمنان علی(علیه السلام) پاشید و درباره آنها دعا کرد و گفت: «اَللّهُمَّ اِنَّهُما مِنّی وَ اَنَا مِنْهُما، اَللّهُمَّ کَما اَذْهَبْتَ عَنِّی الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَنِی تَطْهِیراً فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً». خداوندا! اینها از منند و من از آنها هستم، بارالها! همان طور که هر گونه رجس و پلیدی را از من دور کرده ای از آنها نیز دور کن و آنها را پاکیزه فرما. سپس فرمود: برخیزید و به خانه خود روید، خداوند بر شما هر دو مبارک گرداند. دنیاپرستان مادی و مؤمنان ضعیف الایمانی که تحت تأثیر زرق و برق مادی این جهانند و آبرو و شخصیت و عظمت یک خانواده و مبارکی و شکوه مراسم عروسی را در آن تشریفات و تجملات کمر شکن و طاقت فرسا می دانند ببینند و عبرت بگیرند، ببینند و از این برنامه انسان ساز که مایه خوشبختی همه پسران و دختران جوان است الهام بگیرند، و نمونه تعلیمات اسلام را به صورت زنده و عملی در ماجرای «خواستگاری»، «مهریه»، «جهیزیه» و «مراسم جشن عروسی» فاطمه زهرا(علیها السلام) با چشم خود در صفحات تاریخ مشاهده کنند.

«ما زالَتْ بَعْدَ اَبِیها مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ، باکِیَةَ الْعَیْنِ، مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ(;۱) بعد از رحلت پیامبر پیوسته شال عزا به سر بسته بود، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت».

دوران شیرین زندگانی بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) با رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سرعت سپری شد، هر چند به یک معنا در سراسر زندگی او، دوران شیرینی وجود نداشت، چرا که پیوسته فشارها و جنگ ها و توطئه های دشمنان بر ضد اسلام و پیامبر آرامش روح فاطمه(علیها السلام) را بر هم می زد. با رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) طوفان های تازه ای از حوادث پیچیده و بحرانی وزیدن گرفت. احقاد و کینه های بدر، خیبر و حنین که در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در زیر خاکستر پنهان بود آشکار گشت. احزاب منافقین به جنب و جوش افتادند تا هم از اسلام انتقام بگیرند، و هم از خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله).

و فاطمه زهرا(علیها السلام) در مرکز این دایره بود که تیرهای زهرآگین دشمنان از هر سو به سوی آن پرتاب می شد. فراق و جدایی دردناک پدر از یکسو. مظلومیت غم انگیز و جانکاه همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) از سوی دیگر. توطئه های دشمنان بر ضد اسلام از دیگر سو. و نگرانی فاطمه از آینده مسلمین و حفظ میراث قرآن، دست به دست هم داده، قلب و روح پاکش را سخت می فشردند. فاطمه(علیها السلام) نمی خواهد با بیان غم های خود روح پاک امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را که سخت از آن اوضاع ناگوار و خلاف کاری های امت ضربه دیده، آزرده تر سازد. به همین دلیل به کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می رفت و با او درد دل می کرد. و سخنان جانسوزی همچون اخگر آتش که اعماق وجود انسان را می سوزاند، بر زبان می آورد. «یا اَبَتاهُ بَقِیتُ والِهَةً وَ حَیْرانَةً فَرِیدَةً، قَدِ انْخَمَدَ صَوْتِی وَ انْقَطَعَ ظَهْرِی وَ تَنَغَّصَ عَیْشِی». پدر جان! بعد از تو، یکه و تنها شدم، حیران و محروم مانده ام، صدایم به خاموشی گرایید، و پشتم شکست، و آب گوارای زندگی در کامم تلخ شد. و گاه می گفت: ماذا عَلی مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ اَحْمَد *** اَلاّ یَشُمَّ مَدَی الزَّمانِ غَوالِیا صُبَّتْ عَلَیَّ مَصائِبٌ لَو اَنَّها *** صُبَّتْ عَلَی الاَیّام صِرْنَ لَیالِیا کسی که خاک پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ببوید سزاوار است تا پایان عمر هیچ عطری را نبوید. بعد از تو ای پدر آن قدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت به صورت شب های تیره و تار در می آمد. چرا فاطمه(علیها السلام) این گونه اشک می ریزد؟ چرا این همه بی تابی می کند؟ چرا همچون اسپند بر آتش، قرار ندارد؟ آخر چرا؟... جواب این چراها را باید از زبان خود او بشنویم. امّ سلمه می گوید: هنگامی که بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دیدن بانوی اسلام فاطمه(علیها السلام) رفتم و جویای حال او شدم، در پاسخ این جمله های پر معنا را بیان کرد: اَصْبَحْتُ بَیْنَ کَمَد وَ کَرْب، فَقْدِ النَّبِیِّ(صلی الله علیه وآله) وَ ظُلْم الْوَصِیِّ، هُتِکَ وَاللهِ حِجابُهْ...، وَ لکِنَّها اَحْقادٌ بَدْرِیَّةٌ، وَ تِراتٌ اُحُدِیَّةٌ، کانَتْ عَلَیْها قُلُوبُ النِّفاقِ مُکْتَمَنَةً.(۲) از حالم چه می پرسی ای امّ سلمه، من در میان اندوه و رنج بسیار بسر می برم، از یکسو پدرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از دست داده ام، و از سوی دیگر (با چشم خود می بینم که) به جانشینش (علیّ بن ابی طالب)ستم شده است، بخدا سوگند که پرده حرمتش را دریدند...، ولی من می دانم اینها کینه های بدر، و انتقام های اُحد است، که در قلوب منافقان پنهان و پوشیده بود. ولی با این همه دفاع او از حریم قدس علوی و حمایتش از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این دوران پر درد و رنج بر کسی پوشیده نیست. گرچه حیاتش بعد از پدر همان گونه که خود از خدایش تقاضا کرد طولانی نشد و چندین روز بیشتر نگذشت که به جوار قرب خدا و دیدار پدر شتافت، ولی در همین مدت از بذل هر گونه فداکاری و ایثار در حق امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و دفاع از اسلام فروگذاری نکرد. صَلَّی اللهُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.

--- ۱ . مناقب، جلد

۳، صفحه ۳۶۲ .

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحه ۲۲۵ .

فضایل حضرت زهرا(علیها السلام)

در برابر فضایل عظیم اهل بیت(علیهم السلام) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن مسائل نیستند وجود دارد که نکند این همه فضایل نتیجه خوش بینی فوق العاده دوستان، و برداشت های علاقه مندان و عاشقان این مکتب باشد.

آن ها چون به اهل بیت(علیهم السلام) عشق میورزند، و همه چیز را از همین دریچه می بینند، هر کس هر فضیلتی را بگوید یا احتمال دهد به آن مؤمن می شوند، خواه اسناد معتبری داشته باشد یا نه، و از قدیم گفته اند : اگر بر دیده مجنون نشینی *** به غیر از خوبی لیلی نبینی! این جاست که برای رفع هر گونه سوء ظن از این دور افتادگان، و اطمینان خاطر بیشتر برای دوستان و نزدیکان،

به منـابع دیگران مراجعه می کنیم، و اهـل بیت پیـامبر(علیهم السـلام) را در آیینه افکار و کتاب ها و نوشـته های معروف و مشـهور و دست اوّل آنهـا مشاهـده می کنیم. و از آن جـا که قبلاـ فضایل بانوی اسـلام فاطمه زهرا(علیها السـلام) را در بخش «زنـدگی فاطمه» مورد بررسی قرار داده ایم، هدف ما در این بخش بررسی مقامات معنوی بزرگ بانوی اسلام حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)دختر گرامی پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) در کتب معروف اهل سـنّت است، و قبل از ورود در اصل بحث ذکر چنـد نکته را لازم می دانیم: ۱ـ جالب این که تقریباً تمام فضایل و مناقب و مقاماتی که در کتب شـیعه درباره فاطمه زهرا(علیها السـلام) نقل شده در کتب معروف اهـل سـنّت نیز آمـده است، و این راستی عجیب است، زیرا کمتر چیزی می توان یـافت که در منـابع معتبر شـیعه باشـد و در کتب آنها نیامده باشد. ۲ـ در تمـام این بخش از کتاب، حتی یک روایت از منابع شـیعه نقل نشـده، و در میان منابع اهل سنّت نیز به سراغ کتاب هایی رفته ایم که از معروف ترین و مهم ترین کتب حدیث و تاریخ و تفسیر آنهاست. ۳ـ از مسائلی که انسان را سخت در تعجب فرو می برد، این که می دانیم بعـد از پیامبر(صـلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی در جامعه اسـلامی بر سـر مسأله خلافت در گرفت، طوفـانی که نتیجه آن تغییر محور خلاـفت از خانـدان پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) به سوی افراد دیگری بود، آنها که از سوی خـدا به عنوان جانشـینی پیامبر(صـلی الله علیه وآله) معرفی شـده بودنـد کنار زده شدند، و دیگران جای آنها را گرفتند. منزوی شدن اهل بیت(علیهم السـلام) سـبب شـد که مقامات حاکم آنچه از فضایل و مناقب در شأن آنها بود، و طبعاً شایسـتگی و اولویت آنها را برای مسـأله خلافت اثبات می کرد، سانسور کننـد ;زیرا ذکر این مناقب و فضایل برای همه سؤال انگیز بود که اگر آنها دارای چنین مقاماتی بوده اند پس چرا دیگران پیشی گرفتند؟! چرا ما کسانی را که خدا و پیامبرش مقدم داشته اند، مقدم نداریم؟ آخر چرا مردم مسـلمان از این فیض بزرگ محروم بماننـد؟ چرا... و چرا؟ و لـذا سانسور کردن این فضایل جزئی از حرکت سیاسـی آنها بود. و این مسـأله در زمـان حکومت بنی امیّه و بنی عبـاس بسیار اوج رفت، تـا آن جـا که تیغ های سانسور، نه مخفیانه و مرموز، که آشـکارا و برملا به کار افتاد، و نه فقط به محو فضایل اهل بیت(علیهم السلام) کوشیدند، که برای اثبات فضیلت دیگران به جعل و نشر اکاذیب نیز پرداختنـد، حتی بعضـی از صـحابه ـ یا شـبه صـحابه ـ را برای این کار خریدنـد، و بهای سـنگینی برای آن پرداختنـد. تا آن جا که درباره بعضـی از آنهاماننـد «سـمرهٔ بن جندب» می خوانیم: معاویه مبلغ یکصد هزار درهم به او داد تا این دروغ بزرگ را جعل کند که آیه : «(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَام(;)۱) و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند (این در حالی است که) آنان سرسخت ترین دشمنانند». درباره علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) نازل شده! و آیه: «(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْـرِی نَفْسَهُ ابْتِغَـاءَ مَرْضَـاتِ اللهِ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ(;)۲) بعضـی از مردم (باایمـان و فـداکار، همچـون علی(علیه السـلام) در «لیلهٔ المبیت») به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر(صـلی الله علیه وآله)) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند ;و خداوند نسبت به بندگان مهربان است». درباره «ابن ملجم» نازل شده است! ولی او به این مبلغ راضـی نشد، و معاویه همچنان بر آن افزود تا چهارصـد هزار درهم شد و قبول کرد. به این ترتیب گفتن فضایل اهل بیت(علیهم السـلام) در منابر و مجالس ممنوع شناخته شد، و نظام حاکم ذکر آنهـا را یـک جرم بزرگ سیاسـی محسوب می کرد، و هر کس بر خلاـف نظر آنهـا در این راه گـام بر می داشت مغضوب می گشت، یا به سیاه چال زنـدانش می افکندنـد، یا زبانش را از کامش بیرون می کشـیدند، و یا بر چوبه دار آویزان می ساختند. تا آن جا که وقتی معاویه به مدینه آمد صـریحاً ابن عباس صـحابی و مفسر معروف را که در میان جامعه اسلامی موقعیت خاصی داشت از ذکر فضایـل امیرمؤمنـان علی(علیه السـلام) برحـذر داشت. ابن عبـاس گفت : تو مـانع قرائت قرآن می شوی؟ یعنی من آیـاتی را می خوانم که در شأن علی(علیه السـلام) وارد شده است. گفت: قرآن بخوان ولی آن را تفسیر مکن! در چنین شرایطی خصوصاً با توجه به این که «وسائـل ارتبـاط جمعی» در آن زمـان تقریباً منحصـر به همین منابر و خطبه های نماز جمعه بود می بایست همه این فضایل محو شده باشد. ولی عجیب این است که فضایل و مناقب و مقامات اهل بیت(علیهم السـلام) در چنان جوّ خفقان باری نه تنها از بین

نرفت، بلکه کتاب های دوست و دشمن را پر کرد، و ازهمه شگفت آورتر این که در میان اسناد و مدارک این فضایل به اعترافات صریحی در این زمینه، از افرادی همچون معاویه و عمروعاص و یا بعضی از خلفای پیشین، برخورد می کنیم که در صفحات تواریخی که به دست مورخان خود آنها نگاشته شده، ثبت است! و این نیست مگر مشیت و اراده الهی و یک اعجاز بزرگ از اهل بیت عصمت(علیهم السلام). ۴ـ محو کنندگان فضایل اهل بیت(علیهم السلام) به قدری در این راه تعصب به خرج داده اند که نه فقط شخص امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و فرزندانش در لیست سیاه آن سیاه دلان قرار می گرفت، و تا آن جا که می توانستند در متزلزل ساختن موقعیت اجتماعی آنها کوشش کردند، بلکه هر کس به نوعی با آنها ارتباط داشت نیز از این حملات کینه توزانه مصون و محفوظ نماند. چرا گروهی این همه اصرار دارند که آن همه شواهد تاریخی و آثاری که از ایمان ابوطالب عمو و حامی پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله) در دست است بگویند او کافر و مشرک از دنیا رفته؟! و نزول آیه شریفه: (وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْئَوْنَ عَنْهُ).(۳) آنها دیگران را از آن باز می دارند و خود از آن دوری می کنند. را درباره ابوطالب بدانند؟(۴) جز این که او پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود. چرا اصرار دارند ابوذر غفاری آن مرد بزرگ و شجاع را «اشتراکی مذهب» معرفی کنند، و در کتاب های خود او را به داشتن عقاید اشتراکی متهم سازند؟ جز این که او از یاران خاص علی(علیه السلام) و از معترضان به خلیفه سوّم در مورد حیف و میل بیت المال بود. و امثال این چراها بسیار است. آیا با این حال، وجود آن همه مناقب و فضایل در کتب مخالفان عجیب به نظر نمی رسد، و عبور احادیث فضایل اهل بیت(علیهم السلام) از کانال زمان و محیطی که نهادن نام «علی» بر فرزند جرمی نابخشودنی محسوب می شد معجزه نیست؟! ۵ـ شگفت انگیزتر این که حذف و سانسور فضایل اهل بیت(علیهم السلام) منحصر به قرون نخستین اسلام، و عصر خلفای بنی امیّه و بنی عباس نبود، در عصر حاضر که به اصطلاح «عصر تحقیق و بررسی دقیق مسائل تاریخی» است، و معمولا کتاب های اسلامی چاپ و در کشورها و بلاد مختلف منتشر می گردد، و هرگونه تغییر و تحریف و سانسور مطالب موجب رسوایی بزرگی است، باز جمعی از «محققان متعصّب»! (اگر تحقیق با تعصب قابل جمع باشد) دست از گرایش های اموی و عباسی بر نداشته، و هنوز هم به سانسور و تغییر و تحریف مشغولند که مرحوم علامه امینی آن مرد محقق و متتبع بزرگ اسلام نمونه هایی از آن را در کتاب خود «الغدیر» آورده است که مثلاـ چگونه «طبری» مورخ معروف در تاریخ خود مطلبی را که مربوط به داستان «یوم الدار» آیه شریفه (وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الاْقْرَبِینَ)(۵) و اعلام آمادگی از سوی علی(علیه السلام) برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اعلام وصیّ و وزیر بودن او از سوی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است، تحریف کرده، و از آن بدتر تحریف «محمد حسین هیکل» است که در تاریخ خود در یک چاپ حدیث را نقل کرده و در چاپ دیگر قسمت مهمی را به کلی ساقط کرده است!(۶) اکنون با توجه به آنچه در بالا گفتیم سری به منابع معروف و مشهور اهل سنّت می زنیم، و مقامات و مناقب بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) رااز دیدگاه احادیث آنها مورد بررسی قرار می دهیم، و همان گونه که در آغاز کتاب گفتیم بنای ما بر این است که در این کتاب حتی یک حدیث از منابع و طرق شیعه ـ هر چند بسیار معتبر و دست اوّل باشد ـ نقل نکنیم، و میدان سخن را تنها برای احادیث دیگران باز بگذاریم، تا روشن شود مقامات این بانو چنان روشن است که حتی پرده پوشان نتوانسته اند پرده بر آن بیفکنند. در این نوشتار عمدتاً به سراغ ده مبحث می رویم که محورهای اصلی مطلب را تشکیل می دهد: ۱ـ او برترین بانوی جهان بود. ۲ـ او بانوی بهشتی بود. ۳ـ او محبوب پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پاره تن او بود. ۴ـ او مقرّب درگاه خدا بود، رضای او رضای خدا و خشم او خشم خدا بود. ۵ـ او ایثار و فداکاری عجیبی داشت. ۶ـ مقامات علمی فاطمه(علیها السلام) . ۷ـ کرامات بانوی اسلام(علیها السلام) . ۸ـ نخستین کسی که وارد بهشت می شود، اوست. ۹ـ نام های پرمعنای فاطمه(علیها السلام) . ۱۰ـ هدیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دخترش زهرا(علیها السلام) .

---

۱ . بقره، آیه ۲۰۴ .

۲ . بقره، آیه ۲۰۷ .

۳ . انعام، آیه ۲۶ .

۴ . درباره این تهمت بزرگ و شواهد بطلان آن، به «تفسیر نمونه»، جلد ۵، صفحه ۱۹۱ به بعد مراجعه کنید.

۵ . شعرا، آیه ۲۱۴ .

۶ . به کتاب ارزنده «الغدیر»، جلد ۲، صفحه ۲۸۷ به بعد مراجعه شود.

ارزش انسان ها مسلّماً یکسان نیست، بعضی افراد از مقرّب ترین فرشتگان الهی برترند، و بعضی از درنده ترین حیوانات پایین تر، و آنچه به این انسان ارزش می دهد بر اساس معرفی قرآن و اسلام همان علم و ایمان و تقوا و ملکات فاضله انسانی است.

با توجه به این معیارها بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) برترین زنان جهان ـ در لسان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ـ معرفی شده است. در روایات فراوانی که در منابع معروف اهل سنّت آمده تصریح شده است که فاطمه زهرا(علیها السلام) افضل زنان جهان بود، این سخنی است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آن را به تعبیرات مختلف بیان فرموده است: ۱ـ در یک جا می فرماید: «اِنَّ اَفْضَلَ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ خَدیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِد، وَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد، وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ، وَ آسِیَةُ بِنْتُ مُزاحِم(۱) برترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)». ۲ـ در حدیث دیگری می خوانیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در بیماری وفاتش هنگامی که بیتابی فاطمه را مشاهده کرد، فرمود: «یَا فَاطِمَةُ اَلا تَرْضَیْنَ اَنْ تَکُونِی سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ، وَ سَیِّدَةَ نِساءِ هذِهِ الْاُمَّةِ، وَ سَیِّدَةَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ(۲) ای فاطمه! آیا راضی نیستی که تو برترین بانوی زنان جهان و بانوی زنان این امت، و بانوی زنان با ایمان باشی؟». در این جا افضلیت برای فاطمه(علیها السلام) به صورت مطلق ذکر شده و نام هیچ کس در کنار او مطرح نگردیده است. ۳ـ در حدیث دیگری نیز از همان حضرت(صلی الله علیه وآله) این معنا به صورت مطلق آمده است، در آن هنگام که فاطمه بیمار شده بود و پیامبر(صلی الله علیه وآله) این سخن را به جمعی از اصحاب گفت، آنها پیشنهاد کردند که از بانوی اسلام(علیها السلام)عیادت کنند. پیامبر برخاست و با جمعی از یاران به سوی خانه فاطمه(علیها السلام) آمد، نخست از بیرون خانه صدا زد که : دخترم خودت را بپوشان چون جمعی از یاران به عیادت تو می آیند، و از آن جا که لباس دخترش فاطمه(علیها السلام) کافی نبود عبای خود را از پشت در به او داد! پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یاران وارد شدند، و بعد از عیادت از خانه بیرون آمدند و رو به یکدیگر کرده و از بیماری فاطمه(علیها السلام)اظهار تأسف می کردند، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رو به آنها کرد و فرمود: «اَما اِنَّها سَیِّدَةُ النِّساءِ یَوْمَ الْقِیامَةِ».(۳) بدانید او بانوی تمام زنان در قیامت است. ۴ـ در تعبیر دیگری که در صحیح بخاری ـ معروف ترین منبع احادیث اهل سنّت ـ آمده از قول عایشه می خوانیم: روزی فاطمه(علیها السلام) نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمود: خوش آمدی دخترم. سپس او را طرف راست و یا چپ خود نشاند، بعد رازی در گوش او گفت، و به دنبال آن فاطمه گریان شد. من (عایشه) گفتم: چرا گریه می کنی؟ بار دیگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) راز دیگری به او گفت، فاطمه(علیها السلام) خندان شد. گفتم: من تا امروز شادی که این چنین با غم نزدیک باشد ندیده بودم، و از علت آن سؤال کردم. فاطمه(علیها السلام) گفت: من سرّ رسول خدا را فاش نمی کنم. و این مطلب ادامه داشت تا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، آن گاه سؤال کردم. گفت: مرتبه اوّل پیامبر(صلی الله علیه وآله) به من فرمود جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می داشت، امسال دوبار عرضه داشت، و من فکر می کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده، و تو اوّلین کسی خواهی بود که به من ملحق می شوی من هنگامی که این سخن را شنیدم گریه کردم. سپس فرمود: «اَما تَرْضینَ اَنْ تَکُونِی سَیِّدَةَ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ». آیا تو راضی نمی شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی؟ هنگامی که این سخن را شنیدم شاد و خندان شدم.(۴) از بررسی مجموع این

احادیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه(علیها السلام) یکی از چهار زن بزرگ جهان معرفی شده، هیچ منافاتی با این معنا نـدارد که او از میان آن چهار زن برترین آنهاست. شاهد این سـخن علاوه بر آنچه از لابه لای احادیث گذشـته اسـتفاده می شد حدیث زیر است: ۵ـ در کتاب «ذخائر العقبی» از ابن عباس از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) چنین نقل شـده است: «اَرْبَعُ نِسْوَهٔ سَیِّداتُ ساداتِ عالَمِهِنَّ: مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ ;وَ آسِیَهُٔ بِنْتُ مُزاحِم ;وَ خَدیجَهُٔ بِنْتُ خُوَیْلِد ;وَ فاطِمَهُٔ بِنْتُ مُحَمَّد، وَ اَفْضَلُهُنَّ فاطِمَهُٔ ;چهار زن بانوی بانوان جهان خود بودند: مریم دختر عمران، آسـیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد(صلی الله علیه وآله) و از همه آنها برتر فاطمه(علیها السـلام) بود». تعبیر به «اَفْضَلُهُنَّ» مسایل زیادی را در بر دارد، و بیانگر مقام علمی و تقوا و ایثار و فداکاری و سایر ملکات فاضـله است. قرآن صـریحاً می گوید: «مریم با فرشـتگان سخن می گفت و آنها نیز با او سخن می گفتند» (آل عمران، آیه ۴۲ و ۴۳ و آیات آغاز سوره مریم). و نیز می گوید: «برای مریم غذای بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد» (آل عمران، آیه ۳۷). و نیز می گوید: «مریم صدیقه بود» (مائده، آیه ۷۵). و مقامات دیگری برای او، و زنان بزرگی مانند آسـیه بیان می کند، پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) نیز مقامات بزرگی برای خدیجه بیان فرموده. روایات فوق یعنی روایات افضـلیت فاطمه(علیها السلام) همه این افتخارات و افزون بر آن را برای بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)اثبات می کند.

---

۱ . این حـدیث در «مستدرک الصحیحین»، جلد ۲، صفحه ۴۹۷ نقل شده و سپس تصریح می کند که اسناد این حدیث صحیح است.

۲ . این حدیث نیز در همان کتاب، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ نقل شده و باز تصریح می کند که سند آن صحیح است.

۳ . حلیهٔ الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۲ .

۴ . صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق.

نخستین سـنگ بنـای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسـمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به همین دلیل در روایات اسلامی دستورهای زیادی وارد شده که این سنگ زیر بنا درست نهاده شود.

هنگامی که به تاریخ زنـدگی بانوی اسـلام فاطمه زهرا(علیها السـلام) مراجعه می کنیم می بینیم او در این زمینه یک وضع اسـتثنائی دارد که در تاریخ شخصـیت های بزرگ جهان اعم از مرد و زن بی نظیر است، بهتر است این سـخن را از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بشنویم: ۱ـ ابن عباس می گوید: پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) زیاد فاطمه را می بوسید، روزی عایشه عرض کرد: شما زیـاد فـاطمه را می بوسید؟ رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) فرمـود: (این دلیلی دارد) در شب معراج هنگـامی که جبرئیـل مرا وارد بهشت کرد، از تمام میوه های بهشتی به من داد، و از عصاره آنها نطفه فاطمه در رحم خـدیجه منعقـد شد. «فَاِذَا اشْـتَقْتُ لِتِلْکَ الثِّمارِ قَبَّلْتُ فاطِمَـهَٔ فَاَصَبْتُ مِنْ رائِحَتِها جَمِیعَ تِلْکَ الثِّمارِ الَّتی اَکَلْتُها(;۱) هنگـامی که مشـتاق آن میوه هـای بهشتی می شوم، فاطمه را می بوسم و از بوی او بوی تمام آن میوه ها را که در آن شب خوردم استشـمام می کنم». ۲ـ این در حالی است که در بعضی از روایات تعبیر به خصـوص «سـیب» بهشـتی شـده، چنـانکه در همـان کتـاب «ذخـائر العقـبی» در حـدیثی از گروهی از صـحابه نقـل شـده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «جبرئیل سیبی از بهشت برای من آورد و خوردم و نطفه فاطمه از آن منعقد شد».(۲) ۳ـ در حدیث دیگری این میوه «سـفرجل» یعنی «به» معرفی شده است، چنانکه در «مسـتدرک الصـحیحین» از «سـعد بن مالک» از پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله) این معنا آمـده است.(۳) ۴ـ بـاز در حـدیث دیگری این میوه بهشتی به عنوان یک میوه ناشـناخته برای ما مردم دنیا، اما میوه ای بسـیار زیبا و خوشـبو و جذاب، معرفی شده، چنانکه دانشـمند معروف «سـیوطی» از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله)نقل می کند: «لَمّا اُسْرِیَ بِی اِلَی السَّماءِ اُدْخِلْتُ الجَنَّهَٔ فَوَقَفْتُ عَلی شَجَرَهٔ مِنْ اَشْجارِ الجَنَّهِٔ لَمْ اَرَ فِی الجَنَّهِٔ اَحْسَنَ مِنْها وَ لا اَبْیَضَ وَرَقاً وَ لاَ اَطْیَبَ ثَمَرَهًٔ، فَتَنـاوَلْتُ ثَمَرَهًٔ مِنْ ثَمَرَتِها، فَاَکَلْتُهـا فَصـارَتْ نُطْفَـهًٔ فِی صُـلْبِی، فَلَمّـا هَبَطْتُ اِلَی الاَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَـهَٔ، فَحَمَلَتْ بِفاطِمَـهَٔ، فَاِذا اَنَا

اشْتَقْتُ اِلی رِیحِ الجَنَّةِ شَمَمْتُ رِیحَ فاطِمَةَ(۴؛) در شب معراج مرا وارد بهشت کردند، و در برابر درختی از درختان بهشتی ایستادم که در تمام بهشت از آن زیباتر و برگ هایی از برگ های آن سفیدتر، و میوه ای از میوه آن خوشبوتر ندیدم، یکی از میوه های آن را برگرفتم، و تناول کردم، و نطفه ای در صلب من تشکیل شد، و بعد از آن که به زمین هبوط کردم و با خدیجه همبستر شدم نطفه فاطمه(علیها السلام) منعقد شد، لذا هنگامی که اشتیاق بوی بهشت پیدا می کنم بوی فاطمه را استشمام می کنم». در واقع همان حدیث اوّل، مجموع این احادیث را تفسیر می کند، چرا که بر طبق آن، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)ازتمام میوه های بهشتی تناول کرده، و نطفه فاطمه از عصاره همه آنها تشکیل شده است، از این گذشته عالم بهشت با جهانی که ما در آن زندگی می کنیم به قدری تفاوت و فاصله دارد که الفاظ ما قادر بر بیان حقایق آن نیست، و آنچه می گوییم اشارات مختصری به آنهاست، به هر حال یک بانوی بهشتی که دارای خلق و خوی بهشتی است، باید نطفه او را عصاره میوه های بهشتی تشکیل دهد، و این امتیازی است که این بانو بر همه زنان جهان دارد. او یک زن بهشتی بود، خلق و خویش بهشتی، قلب و جانش بهشتی، رنگ و رویش بهشتی، گفتار و سخنانش بهشتی، خلاصه سر تا پا بهشتی بود. آیا در تمام تاریخ بشر کسی را می توان یافت که چنین سند افتخاری که در این روایات آمده، در تاریخچه زندگانیش ثبت شده باشد؟

-- ۱ . ذخائر

العقبی، صفحه ۳۶ .

۲ . همان مدرک، صفحه ۴۴ .

۳ . مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ .

۴ . تفسیر درّ المنثور، ذیل آیه ۱۷ سوره اسراء.

محبّت و عشق، قوی ترین جاذبه در میان دو موجود است.

در قانون معروف جاذبه که بر عالم ماده حکومت می کند می خوانیم: «هر قدر جرم اجسام زیادتر، و فاصله آنها کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر است» این قانون در جهان معنا و محبت های الهی نیز حاکم می باشد، هر قدر شخصیت ها والاتر و فاصله ها کمتر باشد این محبت و عشق قوی تر می گردد! با این تفاوت که در جهان ماده گاهی اختلاف و تضاد باعث جاذبه است (مانند جاذبه دو الکتریسته مثبت و منفی) در حالی که در جهان ارواح هر قدر سنخیت و شباهت بیشتر باشد این جاذبه نیرومندتر است، و تضاد باعث دوری است. با توجه به این مقدمه کوتاه به سراغ احادیث می رویم، ببینیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تا چه حد به دخترش فاطمه(علیها السلام)اظهار علاقه می کرد و او را دوست می داشت: ۱ـ در حدیثی از زبان عایشه می خوانیم که می گوید: «ما رَاَیْتُ اَحَداً اَشْبَهَ کَلاماً وَ حَدِیثاً مِنْ فاطِمَةَ بِرَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) وَ کانَتْ اذا دَخَلَتْ عَلَیْهِ رَحَّبَ بِها، وَ قامَ اِلَیْها، فَاَخَذَ بِیَدِها فَقَبَّلَها، وَ اَجْلَسَها فِی مَجْلِسِهِ(۱؛) من هیچ کس را در سخن گفتن از فاطمه شبیه تر به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ندیدم، هنگامی که وارد بر پدر می شد به او خوش آمد می گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر می خاست، دست او را می گرفت و می بوسید، و او را در جای خود می نشاند». ۲ـ در حدیث دیگری آمده است که گیسوان او را می بوسید: «کانَ کَثِیراً ما یُقَبِّلُ عُرْفَ فاطِمَةَ».(۲) ۳ـ در حدیث دیگری می خوانیم که در بسیاری از اوقات دهانش را می بوسید: «کانَ کَثِیراً ما یُقَبِّلُها فِی فَمِها».(۳) ۴ـ خلاصه آن قدر اظهار محبّت به دخترش فاطمه می کرد که گویا عایشه ناراحت شد و گفت: ای رسول خدا! چرا وقتی فاطمه می آید این قدر او را می بوسی و زبان خود را در دهان او می گذاری گویی می خواهی عسل به او بخورانی؟ فرمود: «بله، عایشه! هنگامی که مرا به معراج بردند...» سپس داستان میوه بهشتی را نقل فرمود.(۴) ۵ـ هر زمان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به سفر می رفت آخرین کسی را که خداحافظی می کرد دخترش فاطمه(علیها السلام) بود و هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که دیدار می کرد

زهرا(علیها السلام) بود چنانکه در «صحیح ابی داود» آمده است: «کانَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) اذا سافَرَ کانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِانْسان مِنْ اَهْلِهِ فاطِمَـةَ(علیها السلام) وَ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ عَلَیْهِ اذا قَدِمَ فاطِمَـةَ».(۵) ایـن حـدیث را احمـد بن حنبـل در مسنـد خـود نیز آورده است.(۶) ولی می دانیم محبّت و مهربانی واقعی همیشه طرفینی است که یـک سر مهربـانی هم دردسر است، و هم کم عمق و کم ارزش، و همان گونه که گفتیم محبّت و عشق حقیقی نشانه سنخیت است، و هنگامی که سنخیت برقرار شود جاذبه از دو طرف خواهد بود. لذا همان گونه که در روایات اسلامی شدت علاقه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا(علیها السلام) منعکس است، شدت علاقه فاطمه زهرا(علیها السلام) به آن حضرت(صلی الله علیه وآله) نیز به وضوح دیده می شود، گواه این سخن احادیث زیر است: ۱ـ در صحیح مسلم می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مکّه بود، یک روز در کنار خانه کعبه مشغول نماز بود، ابوجهل و گروهی از یارانش در گوشه ای نشسته بودند در حالی که روز قبل شتری در آن جا ذبح شده بود. ابوجهل گفت: کدام یک از شما حاضر است برود و بچه دان آلوده این شتر را بردارد و هنگامی که «محمّد» در سجده است پشت شانه هایش بگذارد؟ شقی ترین آنها از جا برخاست، و آن را گرفت، و هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) سجده کرد پشت شانه های او افکند، و آنها از مشاهده این منظره بسیار خندیدند...! کسی این ماجرا را به فاطمه(علیها السلام) خبر داد، و او در حالی که دختر خردسالی بود آمد و آن را از شانه پدر برداشت و به کناری افکند، رو به ابوجهل و یارانش کرد و آنها را ملامت و سرزنش نمود. هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نماز را پایان داد آنان را نفرین فرمود، ولی آنها باز هم خندیدند، پیامبر مخصوصاً «ابوجهل» و «عتبه» و «شیبه» و «ولید» و «امیّه» و «عقبه» را به نام، مورد نفرین قرار داد (و همه آنها در روز جنگ بدر به هلاکت رسیدند).(۷) آری فاطمه(علیها السلام) از همان کودکی مجموعه ای از «محبّت» و «شجاعت» بود و در دفاع از پدر در همه حال آماده بود. ۲ـ و نیز در همان کتاب در ماجرای غزوه احد آمده است: هنگامی که پیشانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دندان های پیشین او شکست، فاطمه(علیها السلام) به میدان اُحد آمد خون از صورت مبارک پدر شست، علی(علیه السلام)با سپر آب می آورد و فاطمه صورت پدر را شستشو می داد، ولی خون پیوسته فزونتر می شد، ناچار قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را روی زخم قرار داد و مانع خونریزی شد.(۸) ۳ـ ابونعیم اصفهانی در «حلیهْ الاولیاء» نقل می کند که: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از یکی از غزوات باز می گشت، به مسجد آمد و دو رکعت نماز خواند، و همیشه دوست داشت چنین برنامه ای را عمل کند، سپس به خانه فاطمه(علیها السلام)آمد، و قبل از دیدار با همسرانش با او دیدار کرد، فاطمه(علیها السلام) به استقبال پدر شتافت، و پیوسته صورت و چشم های پدر را می بوسید و گریه می کرد. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: می بینم رنگ و رویت دگرگون شده! فرمود: ای فاطمه! (غم مخور) خداوند پدرت را به کاری مبعوث کرده که هیچ خانه ای و خیمه ای در روی زمین باقی نخواهد ماند مگر این که عزّت (اسلام) یا ذلّت (شکست و خواری) در آن وارد خواهد شد، و این دعوت تا آن جا که تاریکی شب پیش می رود پیش خواهد رفت (و سیاهی ها را در هم خواهد شکست، و با وجود آن تحمل مشکل آسان است).(۹) ۴ـ در ماجرای جنگ خندق نیز آمده است: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مشغول حفر خندق بود فاطمه(علیها السلام) قطعه نانی برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)آورد، و می خواست در دهان پیغمبر بگذارد. پیامبر فرمود: فاطمه جانم! این چیست؟ عرض کرد: قرص نانی برای فرزندانم پختم این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم! بدان این اوّلین طعامی است که بعد از سه روز به پدرت می رسد.(۱۰) چه جاذبه نیرومندی این پدر و فرزند را به هم پیوند می داد؟ جاذبه ای که در اعماق جانشان ریشه دوانده، محبّتی که از تمام وجودشان سرچشمه گرفته، و عشق و علاقه ای که روح پاک آن دو را در ملکوت اعلا با هم متحد ساخته است. و چه افتخاری برای فاطمه زهرا(علیها السلام) از این برتر؟ افتخار و فضیلتی که درباره هیچ کس در تاریخ اسلام جز علی بن ابی طالب(علیه السلام) دیده نمی شود.

---

۱ . مستدرک

الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ .

۲ . کنز العمال، جلد ۷، صفحه ۱۱۱ .

۳ . فیض الغدیر، جلد ۵، صفحه ۱۷۶ .

۴ . تاریخ بغداد، جلد ۵، صفحه ۸۷ .

۵ . صحیح ابی داود، صفحه ۲۶ (باب ما جاء فی الانتفاع بالعاج).

۶ . مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۲۸۲ .

۷ . صحیح مسلم «کتاب الجهاد و السیر» و صحیح بخاری «کتاب بدأ الخلق ـ باب ما لقی النبی(صلی الله علیه وآله) و أصحابه من المشرکین».

۸ . همان مدرک.

۹ . حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۳۰ .

۱۰ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۷ .

می دانیم بالاترین مرحله قرب «فنا» است.

«فنا» به معنای فراموش کردن همه چیز، و همه کس، و حتی فراموش کردن خویشتن در برابر خداوند. یعنی انسان به مرحله ای برسد که جهان هستی را جز سرابی نبیند، و عالم آفرینش را جز سایه ای کمرنگ مشاهده نکند. همه جا خدا را ببیند، و در جستجوی او باشد. خویشتن را پروانهوار در آتش شمع وجود او بسوزاند، و هستی خویش را در هستی او محو و نابود ببیند. یکی از آثار رسیدن به این مقام، «تسلیم مطلق» در برابر اراده اوست، آنچه او می خواهد، بخواهد، و آنچه او می پسندد، بپسندد. هم رضای او رضای خدا باشد، و هم رضای خدا رضای او. و با در دست داشتن این معیار به سراغ مقام عرفان بانوی اسلام، فاطمه زهرا(علیها السلام) و قرب او در درگاه خدا می رویم و این حقیقت را از زبان پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله) می شنویم: ۱ـ در کتاب های متعدد معروفی از اهل سنّت و در روایات متعدد و فراوانی آمده است که پیغمبر به فاطمه زهرا(علیها السلام)فرمود: «اِنَّ اللهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِکَ وَ یَرْضی لِرِضاکِ(;۱) خداوند بخاطر خشم تو خشمگین می شود، و به خاطر رضای تو راضی». ۲ـ در صحیح بخاری که معروف ترین منابع حدیث اهل سنّت است، چنین می خوانیم: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی فَمَنْ اَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَنِی(;۲) فاطمه پاره وجود من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده». ۳ـ و نیز در همان کتاب در جای دیگر می خوانیم: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فَاِنَّما هِیَ فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یُرِیبُنِی ما اَرابَها وَ یُؤْذِینِی ما آذاها(;۳) فاطمه پاره وجود من است، هر چیز که او را ناراحت می کند مرا ناراحت می کند، و هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد». و همان گونه که گفتیم احادیث در این زمینه بسیار است و همگی حاکی از مقام بلند فاطمه زهرا(علیها السلام)در معرفت پروردگار و مقام عصمت و اخلاص و ایمان اوست، او به جایی رسیده که خشنودی و غضب او، خشنودی خدا و رسول الله(صلی الله علیه وآله) شده است، و این ارزشی است والا که هیچ چیز با آن برابری نمی کند. ۴ـ این بحث را با حدیث دیگری در این زمینه از «صحیح ترمذی» پایان می دهیم، آن جا که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل می کند که فرمود: «اِنَّما فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یُؤْذِینِی ما آذاها وَ یَنْصِبُنِی ما نَصَبَها(;۴) فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار می دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می افکند». بدیهی است علاقه پدر و فرزندی هرگز نمی تواند چنین پدیده ای را توجیه کند، زیرا پیغمبر به عنوان «رسول الله» چیزی را اراده نمی کند جز آنچه خدا اراده کند، و هماهنگی خشنودی و رضای فاطمه با خشنودی و رضای خدا و پیامبر دلیلی جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد. این نکته نیز شایان دقت است که معمولاـ جمله «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی» را به معنای فاطمه پاره تن من

است، تفسیر و ترجمه می کنند، در حالی که در این جمله سخنی از تن در میان نیست، بلکه مفهوم حدیث این است که فاطمه(علیها السلام)پاره ای از وجود و هستی پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، هم از نظر جسمی و هم روحی، در خود روایات نیز شاهد بر این معنا داریم که به خواست خدا خواهد آمد.

-- ۱ . مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۳. این حدیث را ابن حجر در «الاصابة» و ابن اثیر در «اسد الغابة» آورده است.

۲ . صحیح بخاری، کتاب بدأ الخلق (باب مناقب قرابة رسول الله).

۳ . صحیح بخاری، کتاب النکاح (باب ذب الرجل عن ابنته). مضمون این دو حدیث در بسیاری از کتب معروف مانند خصائص نسائی، فیض الغدیر، کنزالعمال، مسند احمد، صحیح ابی داود و حلیة الاولیاء آمده است.

۴ . صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹ .

با توجه به این که حبّ دنیا سرچشـمه همه گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَة» و همه تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می دهد که تمام تجاوزها، جنایت ها، ظلمت ها، و سـتم ها، دروغ ها، خیانت ها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می گیرد، روشن می شود که زهد و وارستگی پایه اصلی تقوا و پاکی و صلاح است.

ولی «زهـد» به معنـای ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهـد همان آزادگی و عـدم اسارت در چنگال دنیاست. «زاهد» کسـی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشـته باشد دلبسـته و وابسـته به آن نباشد. اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه آن چشم بپوشـد، به این معـامله حاضـر باشـد، و از جـان و دل بگویـد: هر دو عـالم را به دشـمن ده که ما را دوست بس. و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةِ» بلند کند. و به گفته قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آن چه فعلا در اختیار دارد زیاد خوشـحال باشـد. «(لِّکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ(؛)(۱) ایـن بخـاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شـما داده است دلبسـته و شادمان نباشـید». با این فراز کوتاه به سـراغ شخصـیت فاطمه(علیها السلام) در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در کتب دیگران می رویم: ۱ـ ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) نقل کرده اند، او هنگامی که از سـفر باز می گشت نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا(علیها السلام) می آمـد، و مـدتی نزد او می مانـد، ولی یـک بـار برای فاطمه زهرا(علیها السـلام) دو دست بنـد از نقره و همچنین یک گردن بنـد و دو گوشواره ساخته بودنـد، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود. هنگامی که پیامبر(صـلی الله علیه وآله) وارد شد و این منظره را دید بیرون آمـد در حـالی که آثـار غضب در چهره اش نمایـان بود، به مسـجد آمـد و بر منـبر نشـست. فـاطمه(علیهـا السـلام) دانست که ناخشـنودی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند. هنگامی که چشم پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) به آن افتـاد سه بـار فرمود: «فَعَلَتْ، فِداها اَبُوها».(۲) فـاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پـدرش به فدایش باد. واضح است یک جفت دست بند نقره و گردن بند و گوشواره ای که از نقره چندان بهایی ندارد، و از آن بی بهـاتر پرده ساده ای است که انسان بر در اطاق بیاویزد، ولی پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) همین را دون شأن فاطمه می شـمرد، و افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می دانست. فاطمه(علیها السلام) این درس را از محضر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیـا را ترک گفـت و خـود را از اسـارت آن رهـایی بخشـید، و هم آنچه داشت در راه خـدا و بنـدگان محروم صـرف کرد. در حـدیثی که سابقاً از «حلیة الاولیاء» (تحت شـماره ۳) نقل کردیم، خواندیم که فاطمه زهرا(علیها السـلام)حتی پوشـش کافی در خانه برای آمـدن میهمان های نامحرم نـداشت که پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) عبای خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای

آمـدن میهمانـان جهـت عیـادت او در بیمـاریش گردد. داسـتان جهیزیه فـاطمه(علیهـا السـلام) و مراسم شب زفـاف او که در نهـایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل اوست. خدمات او در خانه علی(علیه السلام) تا آن جا که با یک دسـت گنـدم را برای پختـن نـان آسیاب می کرد، و بـا دست دیگر طفلش را در آغـوش می گرفت، همه شاهـد گویـای مقـام زهد اوست، گواه این معنـا حـدیث زیر است: ۲ـ ابونعیم اصـفهانی چنین نقل می کنـد: «لَقَـدْ طَحَنَتْ فاطِمَـةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ(صـلی الله علیه وآله) حَتّی مَجَلَتْ يَدُها، وَ رَبا، وَ اَثَّرَ قُطْبُ الرَّحی فِی يَدِها(۳)» فاطمه دختر رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) آن قـدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد، و ورم کرد، و آثار دستاس در دستش نمایان گشت». ۳ـ در «مسند احمد» که از معروف ترین منابع اهل سنّت است از انس بن مالک چنین نقل شده که : روزی بلال برای نماز صـبح، دیر به خدمت پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) آمد، رسول خـدا فرمود: چرا دیر آمـدی؟ عرض کرد: از کنار خانه فاطمه(علیها السـلام) می گذشـتم در حالی که با دست خود آسـیا می کرد، و کـودکش گریـان بـود، گفتم: اگر اجـازه فرمـایی من آسـیا می کنم و شـما کودک را آرام کنیـد، و اگر اجـازه فرماییـد من کودک را آرام می کنم و شـما آسـیا کنیـد. او گفت : من نسـبت به فرزنـدم از تو مهربـانترم (و من مشـغول آسـیا کردن شـدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر بـاعث تأخیرم شـد. پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) فرمود: «فَرَحِمْتَها رَحِمَكَ اللهُ».(۴) تو نسبت به فاطمه رحم و محبّت کردی، خداوند تو را مشـمول رحمتش کند! فضایل اخلاقی بانوی اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مقابل مشرکان مکّه، و آمدنش به میدان اُحد برای بستن زخم های پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست، و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد. او از لحظه تولد در مسیر عبودیت و بنـدگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معناست: ۴ـ در داستان تولد بانوی اسـلام فاطمه زهرا(علیها السـلام) و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمـدن چهار زن با شخصـیت جهان ـ همچون مریم و... ـ به هنگام تولّـد او آمـده است: «فَوُلِدَتْ فاطِمَةُ(علیها السـلام) فَوَقَعَتْ حِینَ وَقَعَتْ عَلَی الاَرْضِ ساجِدَةً».(۵) به این گونه فاطمه متولّـد شـد و در حین تولّد برای خدا سجده کرد. ۵ـ مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسـماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است: روزی فاطمه(علیها السلام) به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می برند، و تنها پارچه ای بر او می افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسـندم. اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیـده ام که با آن جنازه مردگان را حمل می کردنـد، سپس شاخه هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصـی درآورد که پارچه ای را روی چوب های آن می افکندنـد، و بـدن را درون آن می گذاردنـد، به گونه ای که بـدن پیدا نبود. هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسـلام(علیها السلام) آن را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید)... و در ذیل همین حدیث آمده است: هنگامی که فاطمه(علیها السـلام) چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بود!(۶)

---

۱ . حدیـد، آیه ۲۳ .

۲ . الصواعق المحرقه، صفحه ۱۰۹ .

۳ . حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۴۱ .

۴ . مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۱۵۰ .

۵ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۴ .

۶ . همان مدرک، صفحه ۵۴ .

علاقه فوق العاده پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا، دلیلی است بر وجود این امتیازات بزرگ در این بانوی نمونه جهان.

از این گذشته وقتی او می فرمایـد: «فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مـدارک آن در بحث های گذشـته بیان شد، این خود دلیل بر این است که او از نظر علمی نیز سرآمد همه زنان جهان بود. وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده ;رضای او رضای خدا، و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟ ـ که در روایات پیشـین به آن اشاره شـده بود. علاوه بر همه اینها روایات مهمی در منابع معروف اسـلامی وارد شـده، که از مقام ارجمند علمی این بانوی بزرگ پرده بر می دارد ماننـد احادیث زیر: ۱ـ ابونعیم در حـدیث از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) نقـل می کنـد که روزی رو به یارانش کرد و فرمود: «مَا خَیْرُ لِلْنِساءِ». چه چیزی برای زنـان از همه بهـتر است؟ یـاران ندانسـتند در جواب چه بگوینـد. علی(علیه السـلام) به سوی فـاطمه(علیهـا السـلام) آمـد و این مطلب را به اطلاع او رسانیـد. بـانوی اسـلام گفت : «چرا نگفتی: «خَیْرٌ لَهُنَّ اَنْ لا یَرَیْنَ الرِّجالَ وَ لاَ یَرَوْنَهُنَّ». از همه بهتراین است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را» (با آنها جلسات خصوصـی نداشـته باشند). علی(علیه السـلام) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) عرض کرد. پیامبر فرمود: «مَنْ عَلَّمَکَ هذا ;چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟». عرض کرد: فـاطمه(علیهـا السـلام) . فرمود: «اِنَّهـا بَضْـعَةٌ مِنِّی ;او پاره وجود من است».(۱) این حدیث نشان می دهـد که امیرمؤمنان(علیه السـلام) با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشـمن همه به آن معترفند و باب مدینه علم پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه(علیها السلام)استفاده علمی می کرد. این سخن پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) که بعـد از بیـان احـاطه علمی فـاطمه(علیها السـلام) می گویـد: «او پاره ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بَضْـعَةٌ» تنهـا پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حـدیث گفته انـد، بلکه فاطمه پاره ای از روح پیامبر(صـلی الله علیه وآله) و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضـیلت او نیز بود، و پرتوی از آن خورشـید و شـعله ای از آن مشکات محسوب می شد. ۲ـ در «مسـند احمد» از امّ سـلمه (یا طبق روایتی ام سـلمی) چنین آمده : وقتی فاطمه(علیها السلام) به همان بیماری که به وفـاتش منتهی گشت، بیمـار شـد من از او پرسـتاری می کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیـدم، علی(علیه السـلام) به دنبـال کـاری رفته بود، فـاطمه(علیها السـلام) به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسـلی که بهتر از آن ندیـده بودم. سـپس فرمود: لباس های تازه ای برای من بیاور، لباس ها را آوردم و به او دادم، و او پوشـید. سـپس فرمود: بسترم را در وسـط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشـید و رو به قبله کرد، و دسـتش را زیر صورتش گـذاشت، سـپس فرمود: ای ام سلمه! (ام سلمی) من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلا می شتابم) در حالی که پاک شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشـید!(۲) این حـدیث به خوبی نشـان می دهـد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آن که نشـانه هـای آن در او باشـد، آمـاده رحلت از این جهان گشت، و از آن جا که هیـچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشـان می دهـد که از سوی خـدا به او الهام می شـد. آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشـتگان آسـمان با او سـخن می گفتنـد. به علاـوه مطابق روایات گذشـته حتی او از مریم دختر عِمران و مادر حضـرت عیسـی برتر بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صـراحت می گویـد: مریم با فرشـتگان خدا سـخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد. بنابراین فاطمه(علیها السـلام) دخت گرامی پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) به طریق اولی باید بتواند با فرشـتگان آسـمان هم سخن شود.(۳)

---

۱ . حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۴۰ .

۲ . مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۴۶۱. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابة» و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند.

۳ . البتّه دلایل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضـرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد که در زندگی نامه آن بزرگوار

قبلا بدان اشاره شد.

هنگامی که روح انسان قوی شود، و پرتوی از صـفات الهی در جان او بیفتـد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده اش به فرمان خدا در جهان تکوین اثر می گذارد و آنچه را او می خواهد همان می شود.

این همان ولایت تکوینی است که اولیای خدا از آن برخوردار بودند، و همان چیزی است که سرچشـمه کرامات مختلف می باشد و معجزات انبیا مرحله عالی آن است، فاطمه زهرا(علیها السـلام) از عنایات الهی سـهم وافری داشت و روایت زیر شاهـد این مـدعاست: بسیاری از مفسّران اهل سنّت مانند زمخشری و سیوطی در ذیل آیه شریفه : «(کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ یَا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَاب(;)۱) هر زمـان زکریا وارد محراب او می شـد غـذای مخصوصـی در آن جا می دیـد. از او پرسـید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خـداست، خداونـد به هر کس بخواهـد بی حسـاب روزی می دهـد». از جـابربن عبـدالله نقل کرده انـد که : رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) چنـد روز بود غـذایی نخورده بود، و کار بر او مشـکل شد، به منزل همسـرانش سـر زد هیچ کدام غذایی نداشـتند، سـرانجام به سـراغ دخترش فاطمه(علیها السـلام)آمد و فرمود: دخترم! غذایی داری من تناول کنم زیرا گرسنه ام؟ عرض کرد: نه بخدا سوگند! هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از نزد او خارج شد، زنی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای فاطمه(علیها السـلام)هدیه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفی گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: بخدا سوگند رسول الله(صلی الله علیه وآله) را بر خود و فرزندانم مقدم می دارم! و این در حالی بود که همه گرسـنه بودند. حسن و حسـین را به سراغ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد و از او دعوت کرد به خانه بیایـد. عرض کرد: فدایت شوم، چیزی خداوند برای ما فرسـتاده، و من آن را برای شـما ذخیره کرده ام. پیامبر(صـلی الله علیه وآله) فرمود: بیاور. و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد. هنگامی که پیغمبر سر ظرف را برداشت مملو از نان و گوشت بود، هنگامی که فاطمه آن را دید در تعجب فرو رفت، و فهمید این نعمت و برکتی است از سوی خدا، شـکر آن را بجا آورد و بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) درود فرسـتاد. پیغمـبر(صـلی الله علیه وآله) فرمود: دختـرم! این را از کجـا آورده ای؟ عرض کرد: «(هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَاب ;)این از سوی خـداست، خداونـد به هر کس بخواهـد، بی حساب روزی می دهد!». پیامبر(صـلی الله علیه وآله) شـکر خدا را بجا آورد و این جمله را فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی جَعَلَکَ شَبِیهَةً بِسَیِّدَةِ نِساءِ بَنِی اِسْرائِیلَ». شکر می کنم خدایی را که تو را شبیه (مریم) بـانوی زنـان بنی اسـرائیل قرار داد. هنگـامی که روزیِ خوبی نصیب او می شـد از او سؤال می کردنـد: این از کجاست؟ می گفت: از نزد خداست. سـپس پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) به سـراغ علی(علیه السـلام) فرستاد، او آمد، و همگی از آن غذا خوردند، و بقیه همسران پیامبر نیز خوردند و همه سیر شدند، و هنوز ظرف غذا پر بود! فاطمه(علیها السلام) می گوید: من از آن برای تمام همسایگان فرستادم و خدا در آن برکت و خیر زیادی قرار داد.(۲) و این نمونه ای از کرامات آن بزرگوار بود.

--- ۱ . آل عمران، آیه ۳۷ .

۲ . زمخشـری در «کشـاف» و سـیوطی در «درّ المنثور» ذیل آیه ۳۷ سوره آل عمران، و ثعلبی در «قصـص الانبیاء» صـفحه ۵۱۳ آن را نقل کرده اند.

ورود در بهشت، آن کانون عظیم رحمت الهی، دلیل روشنی بر سعادت یک انسان است، و اگر کسی پیش از همه وارد شود برترین فضیلت برای او اثبات می شود.

در روایات معروف اهل سنّت این افتخار از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای فاطمه(علیها السلام) ثبت شده است: ۱ـ ذهبی

در «میزان الاعتدال» آورده است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اَوَّلُ شَخْص یَدْخُلُ الْجَنَّةُ فاطِمَةُ(علیها السلام(؛)۱) نخستین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه است!». ۲ـ در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «اَوَّلُ شَخْص یَدْخُلُ الْجَنَّةَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد وَ مَثَلُها فِی هـذِهِ الاُْمَّةِ مَثَلُ مَرْیَمَ فِی بَنِی اِسْرائِیلَ(؛۲) نخستین کسی که وارد بهشت می شود فاطمه دختر محمد است، و او در میان این امت همچون مریم در میان بنی اسرائیل است». از این گذشته از روایات معروف اسلامی استفاده می شود که ورود این بانوی بزرگ در صحنه محشر، و روانه شدن از آن جا به بهشت، با تشریفات بسیار باشکوهی که بیانگر عظمت فوق العاده مقام اوست انجام می گیرد، به احادیث زیر با هم گوش فرا می دهیم ؛۳ـ علی(علیه السلام) از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «تُحْشَرُ ابْنَتِی فاطِمَةُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ عَلَیْها حُلَّةُ الْکَرامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِماءِ الْحَیَوانِ، فَتَنْظُرُ اِلَیْهَا الْخَلایِقُ فَیَتَعَجَّبُونَ مِنْها ؛دخترم فاطمه در قیامت محشور می شود در حالی که لباس کرامتی که با آب حیات عجین شده در تن دارد، و خلایق به سوی او می نگرند، و از مقام والای او در شگفتی فرو می روند!». سپس در ذیل این حدیث می افزاید: «فَتُزَفُّ اِلَی الْجَنَّةِ کَالْعَرُوسِ لَها سَبْعُونَ اَلْفَ جارِیَةُ(؛۳) سرانجام او را با احترام تمام همانند عروس، در حالی که هفتاد هزار از حوریان بهشتی اطراف او را گرفته اند، به بهشت می برند». ۴ـ در حدیث دیگری از عایشه از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این زمینه چنین می خوانیم: «اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ نادی مُناد: یا مَعْشَرَ الْخَلایِقِ! طَأْطِئُوا رُؤُسَکُمْ حَتّی تَجُوزَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد(؛۴) هنگامی که روز قیامت برپا شود منادی صدا می زند: ای مردم! سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمّد بگذرد!». ۵ـ و در حدیث دیگری بعد از ذکر همین معنا آمده است: «فَتَمُرُّ مَعَ سَبْعِینَ اَلْفَ جارِیَة مِنَ الْحُورِ الْعِینِ کَمَرِّ الْبُراقِ(؛۵) فاطمه با هفتاد هزار حورالعین به سرعت برق از آن جا عبور می کند (و به سوی بهشت می شتابد)». ۶ـ و عجیب تر این که در کتاب «تاریخ بغداد» در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: در آن شب که مرا به معراج بردند دیدم این جمله ها بر در بهشت نوشته شده بود: «لا اِلهَ الاّ الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِیٌّ حَبیبُ اللهِ، وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ صَفْوَةُ اللهِ، وَ فاطِمَةُ خِیَرَةُ اللهِ، عَلی باغِضِهِمْ لَعْنَةُ اللهِ(؛۶) خداوندی جز خدای یگانه نیست، محمّد رسول خدا، و علی محبوب پروردگار است، و حسن و حسین برگزیدگان خدایند، و فاطمه منتخب خداوند است، بر دشمنان آنها لعنت خدا باد». بیش باد، و کم مباد!

---

۱ . میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ .

۲ . کنزالعمال، جلد ۶، صفحه ۲۱۹ .

۳ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۸ .

۴ . تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۱۴۱ .

۵ . کنزالعمال، جلد ۶، صفحه ۲۱۸ .

۶ . تاریخ بغداد، جلد ۱، صفحه ۲۵۹ .

هر نامی معمولا بیانگر چگونگی صاحب آن است، البته اگر نامگذاری بوسیله شخص حکیمی انجام گیرد.

از احادیث بر می آید که نامگذاری فاطمه زهرا(علیها السلام) بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است. از سوی دیگر «فاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای بازگرفتن کودک از شیر مادر است، سپس به هر گونه بریدن و جدایی اطلاق شده است. اکنون ببینیم روایات اسلامی در این زمینه چه می گوید؟ ۱ـ در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «اِنَّما سَمَّاها فَاطِمَةُ لاَنَّ اللهَ فَطَمَها وَ مُحِبِّیها عَنِ النّارِ(؛۱) او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است». از این تعبیر استفاده می شود که نامگذاری بانوی اسلام به این نام، از سوی خداوند صورت گرفته، و

مفهومش این است که خدا وعده داده است او و کسانی که او را دوست دارند و در خط مکتب او باشند هرگز به دوزخ نروند. ۲ـ در حدیث دیگری از علی(علیه السلام) می خوانیم که رسول الله(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) فرمود: «یا فاطِمَةُ! اَتَدرینَ لِمَ سُمِّیتِ فاطِمَةَ ;ای فاطمه! آیا می دانی چرا فاطمه نامیده شده ای؟». علی(علیه السلام) می گوید: من گفتم: ای رسول خدا! شما بفرمایید چرا نام او فاطمه است؟ فرمود: «اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ فَطَمَها وَ ذُرِّیَّتَها عَنِ النّارِ یَوْمَ الْقِیامَةِ(;۲) خداوند بزرگ او و فرزندانش را از آتش دوزخ در قیامت باز می دارد». بدیهی است منظور از فرزندان در این جا فرزندانی است که در خط این مادر بزرگ باشند، نه همچون پسر نوح که خطاب شد : «(إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ)(۳ ;)او از اهل تو نیست». و به همین دلیل در بعضی از احادیث، «ذریّه» و «محبّان» هر دو با هم ذکر شده اند، و این که گمان کنیم مفهوم روایات فوق این است که اگر آنها مرتکب انواع گناهان شوند و حتی کافر و مشرک باشند از عذاب الهی در قیامت در امانند، اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم که با هیچ یک از معیارهای اسلامی نمی سازد، زیرا خود پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که اصل این شجره طیّبه است صریحاً در قرآن مجید به این خطاب مخاطب شده است: «(لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ(;)۴) اگر (به فرض محال) مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود». و در جای دیگر می فرماید: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم».(۵) آیا فرع زائد بر اصل ممکن است؟ آیا فرزندان رسول خدا از او برترند؟! البتّه هرگز پیغمبر نه راه شرک پویید، و نه ـ العیاذ بالله ـ دروغی بر خدا بست، در حقیقت یک درس بزرگ برای همه امت است، تا بقیه حساب خود را برسند. و این منافات با مقام شامخ سادات و ارزش فوق العاده آنها در امت اسلامی ندارد. از سوی دیگر در میان عرب معمول است که علاوه بر اسم، کنیه ای نیز برای افراد انتخاب می کنند، اگر مرد باشد با «اب» شروع می شود و اگر زن باشد با «امّ». در روایات اسلامی در میان کنیه های فاطمه زهرا(علیها السلام) کنیه عجیبی دیده می شود که چشم انداز دیگری از عظمت فوق العاده آن حضرت را ترسیم می کند، به حدیث زیر گوش فرا دهید: ۳ـ در «اسد الغابه» آمده است: «کانَتْ فاطِمَةُ تُکَنّی اُمُّ اَبیها(;۶) کنیه فاطمه امّ ابیها (مادر پدرش!) بود». این معنا در کتاب «استیعاب» از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده است.(۷) این تعبیر عجیب که نظیر آن درباره هیچ یک از زنان اسلام دیده نشده، نشان می دهد که این دختر با وفا آنچنان نسبت به پدرش محبّت می کرد که گویی «یک مادر» برای او بود. می دانیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در همان کودکی مادر خود را از دست داد، ولی این دختر از همان خردسالی از هیچ گونه محبّت و دلسوزی درباره پدر بزرگوارش فروگذار نکرد. هم دختری دلسوز و فداکار و هم مادری مهربان و ایثارگر و هم یاری وفادار محسوب می شد که شواهد آن را در روایات گذشته خواندیم.

-- ۱ . تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۳۳۱ .

۲ . ذخائرالعقبی، صفحه ۲۶ .

۳ . هود، آیه ۴۶ .

۴ . زمر، آیه ۶۵ .

۵ . حاقه، آیه ۴۴ تا ۴۶.

۶ . اسد الغابه، جلد ۵، صفحه ۵۲۰ .

۷ . استیعاب، جلد ۲، صفحه ۷۵۲ .

غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا(علیها السلام) داد که هر کدام از دیگری گرانبهاتر و پرارزش تر بود که بعضی از آنها در تاریخ ضبط شده مانند تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام)و بعضی را می نمی دانیم. یک هدیه به ظاهر مادی نیز به او داد و عجب این که این هدیه نیز به فرمان خدا صورت گرفت چنانکه در حدیث زیر آمده است:

سیوطی نقل می کند: هنگامی که آیه شریفه: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ(؛)(۱) و حق نزدیکان را بپرداز!». نازل شد، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فاطمه(علیها السلام) را صدا زد و سرزمین «فدک» را به او واگذار کرد.(۲) البتّه چنانکه در فصل «ماجرای غم انگیز فدک» می آید، بخشیدن فدک به فاطمه(علیها السلام) یک مسأله ساده نبود، پشتوانه ای بود برای مسأله ولایت علی(علیه السلام) و سندی برای تحکیم و تثبیت مقام والای این خانواده، و از این نظر یک هدیه معنوی نیز محسوب می شد. ولی نظام حاکم که این مطلب را بخوبی درک کرده بود، بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) تقریباً بدون هیچ گونه فاصله زمانی، به استناد یک حدیث مجعول، فدک را از فاطمه زهرا(علیها السلام) گرفت و جزء بیت المال کرد که خود داستانی بسیار طولانی و دردناک و عبرت انگیز دارد و می تواند به عنوان یک سند مهم اسلامی برای تجزیه و تحلیل تاریخ صدر اسلام و طوفان های بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) مورد استناد قرار گیرد. برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه شود. * * * خداوندا! ما را با محبّت این بانوی بزرگ و پدر و همسر و فرزندانش (صلوات الله علیهم اجمعین) زنده بدار، و با محبّت آنها محشور گردان. بار الها! به ما توفیق پیروی از مکتبشان، و اهتدا به نور هدایتشان، و اقتدا به سنّت پربارشان مرحمت فرما. «وَاجْعَلْنا مِمَّنْ یَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ، وَ یَمْکُثُ فِی ظِلِّهِمْ، وَ یَهْتَدِی بِهُداهُمْ»، آمین یا ربّ العالمین.

-- ۱ . اسـراء، آیه ۲۶ .

۲ . درّ المنثور، ذیل آیه ;میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ ;کنزالعمّال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ .

داســتان فدک یکی از غم انگیزترین و پرغوغاترین داستان های زندگی فاطمه بانوی اسلام(علیها السلام)خصوصاً، و اهل بیت(علیهم السلام) عموماً و تاریخ اســلام به طور گسترده و عام است، که آمیخته با توطئه های سیاســی، و فراز و نشیب های فراوانی می باشد و دریچه ای است برای حل قسمتی از معماهای مهم تاریخ صدر اسلام.

اما قبل از ورود در این بحث لازم است بدانیم:

«فدک» بطوری که بسیاری از مورّخان و ارباب لغت نوشته اند: قریه ای آباد و حاصلخیزی بود در سرزمین حجاز نزدیک «خیبر» که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود، بعضــی این فاصــله را یکصد و چهل کیلومتر نوشته اند، و در آن چشمه ای جوشان و نخل های فراوانی بود(۱) و بعد از خیبر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت.

در این که چگونه «فدک» این آبادی خرم و سرسبز به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) منتقل شد، معروف چنین است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بعد از آن که از فتح خیبر بازگشت خداوند رعب و وحشت را در قلوب اهل فدک که از یهودیان سرسخت بودند، افکند، آنها کسی را خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرستادند و با او صلح کردند در برابر این که نیمی از «فدک» را به آن حضرت(صلی الله علیه وآله) واگذار کنند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آنها پذیرفت و این صلح را امضا فرمود. به این ترتیب «فدک» خالصه رسول الله(صلی الله علیه وآله) شد، زیرا طبق صریح قرآن مجید چیزی که به دست مسلمین بدون جنگ بیفتد منحصراً حق پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی شود(۲) و به این ترتیب پیامبر(صلی الله علیه وآله)«فدک» را در اختیار گرفت و درآمد آن را در مورد واماندگان در راه (ابن السبیل) و مانند آنها مصرف می کرد. این سخن را یاقوت حموی در «معجم البلدان» و ابن منظور اندلسی در «لسان العرب» و عده ای دیگر در کتاب های خود آورده اند. طبری نیز در تاریخ خود و ابن اثیر نیز در کتاب «کامل» به آن اشاره کرده اند.(۳) این را نیز بسیاری از مورّخان نوشته اند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حیات خود «فدک» را به بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)بخشید.(۴) گواه روشن این واگذاری

این که بسیاری از مفسّران از جمله مفسّر معروف جلال الدین سیوطی از علمای معروف اهل سنّت در تفسیر «درّ المنثور» در ذیل آیه ۱۶ سوره اسراء، از ابوسعید خدری نقل کرده که : چون این آیه نازل شد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فاطمه را طلبید و فدک را به او بخشید، عبارت حدیث چنین است: «لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) اَعْطی رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) فاطِمَةَ فَدَکاً؛ هنگامی که سخن خدای متعال نازل شد که : (ای پیامبر!) حق خویشاوندان نزدیک را بپرداز»، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) فدک را بخشید». در ذیل همان آیه روایت دیگری از ابن عباس به همین مضمون نقل شده است.(۵) شاهد زنده دیگر بر این مدعا گفتار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نهج البلاغه درباره فدک است که می فرماید: «بَلی کانَتْ فِی اَیْدینا فَدَکُ مِنْ کُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ، فَشَحَّتْ عَلَیْها نُفُوسُ قَوْم، وَسَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْم آخَرینَ، وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ(۶)؛ آری، تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور و حاکم خداست». این سخن به خوبی نشان می دهد که در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) فدک در اختیار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) بود، ولی بعداً گروهی از بخیلان حاکم، چشم به آن دوختند، و علی(علیه السلام) و همسرش بانوی اسلام به ناچار از آن چشم پوشیدند، و مسلّماً این چشم پوشی با رضایت خاطر صورت نگرفت، چرا که در این صورت خدا را به داوری طلبیدن و «نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ» گفتن معنا ندارد. از علمای بزرگ شیعه نیز گروه زیادی روایات مربوط به این قسمت را در کتب معتبر خود آورده اند که از میان آنها علمای زیر را می توان نام برد: مرحوم کلینی در «کافی ؛»و مرحوم صدوق ؛و مرحوم محمّد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود ؛و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه ؛»و گروه فراوان دیگر در کتب تفسیر و تاریخ و حدیث، که ذکر همه آنها بسیار به طول می انجامد. اکنون ببینیم چرا و به چه دلیل فدک را از فاطمه(علیها السلام) گرفتند.

---

۱ . معجم البلدان، ماده فدک.

۲ . حشر، آیه ۶ و ۷ .

۳ . به کتاب جالب و جامع «فدک» نوشته علامه سیّد محمّد حسن قزوینی حائری مراجعه شود.

۴ . چون از آنِ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود.

۵ . الدرّ المنثور، جلد ۴، صفحه ۱۷۷. این حدیث را عده ای از روات اهل سنّت مانند بزار، ابویعلی، ابن مردویه و ابن ابی حاتم از ابوسعید خدری نقل کرده اند، به کتاب میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ و کنزالعمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ مراجعه شود.

۶ . نهج البلاغه، نامه ۴۵. (نامه معروف به عثمان بن حنیف).

گرفتن «فدک» از بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) مسأله ساده ای نبود که تنها مربوط به جنبه مالی باشد، بلکه جنبه اقتصادی آن تحت الشعاع مسائل سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)بود، در حقیقت موضوع فدک را نمی توان از سایر حوادث آن عصر جدا نمود، بلکه حلقه ای است از یک زنجیر بزرگ، و پدیده ای است از یک جریان کلّی و فراگیر!

برای این غصب بزرگ تاریخ عوامل زیرا را می توان برشمرد: ۱ـ غصب فدک در دست خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) یک امتیاز بزرگ معنوی برای آنها محسوب می شد، و این خود دلیل بر مقام و منزلت آنها در پیشگاه خدا و اختصاص نزدیکی شدید به پیامبر(صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد، به خصوص این که در روایات شیعه و اهل سنّت چنانکه در بالا گفتیم آمده است که به هنگام نزول آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) پیامبر(صلی الله علیه وآله)فاطمه(علیها السلام) را فراخواند و سرزمین فدک را به او بخشید. روشن است وجود فدک در دست خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این سابقه تاریخی سبب می شد که مردم سایر آثار

پیامبر(صلی الله علیه وآله)به خصوص مسأله خلافت و جانشینی آن حضرت(صلی الله علیه وآله) را نیز در این خاندان جستجو کنند، و این مطلبی نبود که طرفداران انتقال خلافت به کسان دیگر بتوانند آن را تحمّل کنند. ۲ـ این مسأله از نظر بعد اقتصادی نیز مهم بود، و روی بعد سیاسی آن اثر می گذاشت، چرا که علی(علیه السلام)و خاندان او اگر در مضیقه شدید اقتصادی قرار می گرفتند توان سیاسی آنها به همان نسبت تحلیل می رفت، و به تعبیر دیگر وجود فدک در دست آنان امکاناتی در اختیارشان قرار می داد که می توانست پشتوانه مسأله ولایت باشد، همان گونه که اموال خدیجه(علیها السلام) پشتوانه ای برای پیشرفت اسلام در آغاز نبوّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. در همه دنیا معمول است هر گاه بخواهند شخص بزرگ، یا کشوری را منزوی کنند او را در محاصره اقتصادی قرار می دهند که در تاریخ اسلام در داستان «شعب ابوطالب» و محاصره شدید اقتصادی مسلمین از سوی مشرکان قریش آمده است. در تفسیر سوره «منافقین» ذیل آیه: «(لَئِنْ رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاْعَزُّ مِنْهَا الاْذَلَّ(؛)(۱) اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!». به توطئه ای شبیه همین توطئه از سوی منافقین اشاره شده که به لطف الهی در نطفه خفه شد، بنابراین جای تعجب نیست که مخالفان بکوشند این سرمایه را از خاندان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بگیرند، و آنها را منزوی کرده و دستان را تهی سازند. ۳ـ اگر آنها حاضر می شدند فدک را به عنوان میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا بخشش و هدیه آن حضرت به فاطمه زهرا(علیها السلام)در اختیار آن حضرت قرار دهند راهی باز می شد که مسأله خلافت را نیز از آنها مطالب کند. این نکته را دانشمند معروف اهل سنّت «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح «نهج البلاغه» به طرز ظریفی منعکس کرده است. او می گوید: من از (استادم) «علی بن فارقی» مدرّس مدرسه بغداد سؤال کردم: آیا فاطمه(علیها السلام) در ادعای مالکیت فدک صادق بود؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا خلیفه اوّل فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود؟ او تبسمی کرد و کلام لطیف و زیبا و طنزگونه ای گفت، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت، گفت: «لَوْ اَعْطاها الْیَوْمَ فَدَکاً بِمُجَرَّدِ دَعْواها لَجائَتْ اِلَیْهِ غَداً وَ ادَّعَتْ لِزَوْجِهَا الْخِلافَةَ وَ زَحْزَحَتْهُ مِنْ مَکانِهِ، وَ لَمْ یُمْکِنُهُ الْاِعْتِذارُ وَ الْمُدافِعَةُ بِشَیْ لِاَنَّهُ یَکُونُ قَدْ اَسْجَلَ عَلی نَفْسِهِ بِاَنَّها صادِقَةٌ فِیما تَدَّعِیهِ، کائِناً ما کانَ، مِن غَیْرِ حاجَةُ اِلی بَیِّنَةُ ؛اگر ابی بکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه(علیها السلام) به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت برای همسرش می کرد! و وی را از مقامش کنار می زد، و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه(علیها السلام) هر چه را ادعا کند راست می گوید، و نیازی به بیّنه و گواه ندارد». سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعیت است، هر چند استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد.(۲) این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنّت، شاهد زنده ای جهت «بار سیاسی» داستان فدک است. و اگر به سرنوشت این قریه در طول تاریخ چند قرن آغاز اسلام بنگریم که چگونه دست به دست می گردید هر یک از خلفا موضع خاصی در برابر آن داشتند، این مسأله روشن تر می شود که در بحث آینده به خواست خدا به آن اشاره می کنیم.

---

۱ . منافقون، آیه ۸.

۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۴، صفحه ۷۸ .

چگونه فدک به اهل بیت(علیهم السلام) بازگشت؟

سیر تاریخی فدک یکی از شگفتی های تاریخ اسلام است، هر یک از خلفا در برابر آن موضعی داشتند، یکی می گرفت و دیگری پس می داد، و این وضع آن قدر ادامه یافت تا این سرزمین به کلی ویران شد و بر باد رفت، برای پی بردن به فراز و نشیب هایی که در این روستای آباد پدید آمد کافی است مقطع های زیر را مورد توجه قرار دهیم: ۱ـ فدک در آغاز، چنانکه دانستیم، پس از سقوط خیبر از طریق مصالحه از یهودیان به پیامبر(صلی الله علیه وآله)منتقل شد و به حکم آیه (وَمَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ...) اختیار آن

بطور کامل با شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و به حکم آیه، حق آن حضرت گردید. ۲ـ طبق اسناد معتبر تاریخی پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را در حیات خود طبق دستور قرآن و آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) به بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) بخشید، و به این ترتیب در اختیار دختر گرامی پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله)قرار گرفت. ۳ـ در زمان خلیفه اوّل این آبادی غصب شد، و در اختیار حکومت وقت قرار گرفت، و آنها با سرسختی عجیبی در حفظ این وضع کشیدند. ۴ـ این امر همچنان ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیغمبر(علیهم السلام) روش ملایم تری داشت رسید، او به فرماندارش در مدینه «عمر بن حزم» نوشت که : فدک را به فرزندان فاطمه(علیها السلام)بازگردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده اند، به کدام گروه بازگردانم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نگاشت: «اَمّا بَعْدُ، فَإِنّی لَوْ کَتَبْتُ اِلَیْکَ آمُرُکَ اَنْ تَذْبَحَ شاةً لَکَتَبْتَ اِلَیَّ اَجَمّاءُ اَمْ قَرْناءُ؟ اَوْ کَتَبْتُ اِلَیْکَ اَنْ تَذْبَحَ بَقَرَةً لَسَأَلْتَنِی ما لَوْنُها؟ فَإذا وَرَدَ کِتابِی هذا فَاقْسِمْها فِی وُلْدِ فاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ وَالسَّلامُ(۱؛) هر گاه من ضمن نامه ای به تو دستور دهم گوسفندی ذبح کن، تو فوراً در جواب خواهی نوشت آیا بی شاخ باشد یا شاخدار؟!، و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می کنی رنگ آن چگونه باشد؟! هنگامی که این نامه من به تو می رسد فوراً فدک را بر فرزندان فاطمه از علی(علیه السلام) تقسیم کن». و به این ترتیب با یک چرخش بزرگ، فدک بعد از سالیان دراز به دست فرزندان فاطمه(علیها السلام) افتاد. ۵ـ دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجدداً غصب کرد. ۶ـ سرانجام بنی امیّه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند، ابوالعباس سفاح خلیفه معروف عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه(علیهم السلام) بازگرداند. ۷ـ چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت (زیرا آنها قیامی بر ضد بنی عباس کردند). ۸ـ مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را به فرزندان فاطمه(علیهم السلام) بازگرداند. ۹ـ موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین معنا را ادامه داد. ۱۰ـ مأمون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت پیغمبر(علیهم السلام) و فرزندان علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) آن را با تشریفاتی به فرزندان فاطمه(علیها السلام) بازگرداند. در تاریخ آمده است که : مأمون به قثم بن جعفر فرماندار مدینه چنین نوشت: «اِنَّهُ کانَ رَسُولُ اللهِ اَعْطَی ابْنَتَهُ فاطِمَةَ فَدَکاً وَ تَصَدَّقَ عَلَیْها بِها، وَ اِنَّ ذلِکَ کانَ اَمْراً ظاهِراً مَعْرُوفاً عِنْدَ آلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ فاطِمَةُ تَدَّعِی مِنْهُ بِما هِیَ اَوْلی مَنْ صَدَقَ عَلَیْهِ، وَ اِنَّهُ قَدْ رَأی رَدَّها اِلی وَرَثَتِها وَ تَسْلِیمِها اِلَی مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی بْنِ الْحُسَیِنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ... وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحُسَیْنِ... لِیَقُوما بِها لِاَهْلِهِما ؛رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فدک را به دخترش فاطمه(علیها السلام) بخشید و این امری آشکار و معروف نزد اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، سپس همواره فاطمه(علیها السلام) مدعی آن بود و قول او از همه شایسته تر به تصدیق و قبول است، و من صلاح می بینم که آن را به ورثه آن حضرت داده شود، و به محمّد بن یحیی و محمّد بن عبدالله (نوه های امام زین العابدین) بازگردانی تا آنها به اهلش برسانند». ابن ابی الحدید می گوید: مأمون برای رسیدگی به شکایات مردم نشسته بود، اولین شکایتی که به دست او رسید و به آن نگاه کرد مربوط به فدک بود، همین که شکایت را مطالعه کرد گریه نمود و به یکی از مأموریان گفت: صدا بزن وکیل فاطمه(علیها السلام) کجاست؟ پیرمردی جلو آمد، و با مأمون سخن بسیار گفت، مأمون دستور داد حکمی را نوشتند و فدک را به عنوان نماینده اهل بیت(علیهم السلام) به دست او سپردند. هنگامی که مأمون این حکم را امضا کرد «دعبل» برخاست و اشعاری سرود که نخستین بیت آن این بود: اَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمانِ قَدْ ضَحِکا *** بِرَدِّ مَأْمُونَ هاشِماً فَدَکا!(۲) چهره زمان خندان شد، چرا که مأمون فدک را به بنی هاشم بازگرداند. نویسنده کتاب فدک می نویسد: مأمون به اتکای روایت ابوسعید خدری که می گوید: پیامبر فدک را به فاطمه(علیها السلام)بخشید، دستور داد فدک به فرزندان فاطمه(علیها السلام) بازگردانده شود.(۳) ۱۱ـ اما متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از اهل بیت(علیهم السلام) در دل داشت، بار دیگر فدک را از فرزندان فاطمه(علیها السلام) غصب کرد. ۱۲ـ فرزند متوکل به نام «منتصر» دستور داد که آن را مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) بازگردانند.

بـدیهی است روسـتایی که این چنین دست به دست بگردد، و هر روز بـازیچه دست سیاسـتمداران کینه تـوز باشـد، به سـرعت رو به ویرانی می گـذارد، وهمین سـرنوشت سـرانجام دامان فـدک را گرفت، و تمام آبادی آن ویران و درختانش خشک شـد! ولی به هر صورت این نقل و انتقال ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فـدک حساسیت خاصـی داشـتند، و هر کـدام طبق روش سیاسـی خود موضع گیری مخصوص و عکس العمـل خاصـی روی آن نشـان می دادنـد. و اینهـا همه تأکیـدی است بر آنچه قبلاـ گفتیم که غصب فـدک از بانوی اسـلام(علیها السـلام) یا فرزنـدان او، پیش از آن که جنبه اقتصادی داشـته باشد، جنبه سیاسـی داشت و هدف منزوی کردن آنهـا در جـامعه اسـلامی و تضـعیف موقعیت و اظهـار دشـمنی بـا اهـل بیت پیـامبر(علیهم السـلام) بود، همـان گونه که بازگردانـدن فـدک به اهـل بیت(علیهم السـلام) که بارهـا در طول تاریـخ اسـلام تکرار شـد «یـک حرکت سیاسـی» به عنوان اظهـار همبسـتگی و ارادت به خانـدان پیامبر(صـلی الله علیه وآله) صورت می گرفت. اهمیّت فـدک در اذهان عمومی مسـلمین تا آن اندازه بود که در بعضی از تواریخ آمده: در عصر متوکل عباسی قبل از آن که فدک از دست بنی فاطمه(علیهم السلام) گرفته شود خرمای محصول آن را در موسم حج به میان حجاج می آوردند و آنها به عنوان تیمن و تبرک با قیمت گزافی آن را می خریدند.(۴)

---

۱ . بلاـــذری، فتوح البلدان، صفحه ۳۸ .

۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷ .

۳ . قزوینی حائری، فدک صفحه ۶۰ .

۴ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷ .

از مسائل بســیار قابل توجه این که هیچ یک از امامان اهل بیت بعد از غصب نخستین، هرگز در امر فدک دخالت نکردند، نه علی(علیه السلام) در دوران حکومتش در این امر دخالتی کرد و نه امامان دیگر، و افرادی ماننــد عمر بن عبدالعزیز و یا حتی مأمون خلیفه عباســی، پیشــنهاد کردند که به یکی از ائمه اهل بیت(علیهم الســلام) بازگردانده شود، و این واقعاً سؤال انگیز است که این موضعگیری در برابر مسأله فدک به چه علت بود؟

چرا علی(علیه السـلام) در زمانی که تمام کشور اسـلام زیر نگین او بود این حق را به صاحبان اصلی بازنگردانید؟ و یا چرا فی المثل مـأمون که این همه اظهـار ارادت ـ و لو ظاهراً ـ به امام علی بن موسـی الرضا(علیه السـلام) می کرد فـدک را به آن حضـرت تقـدیم نکرد؟ بلکه بدست بعضـی از نوه های زید بن علی بن الحسـین(علیهم السـلام) به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد؟ در پاسخ این سؤال مهم تـاریخی می گوییم: امام امیرمؤمنان(علیه السـلام) در همان کلام کوتاهش همه گفتنی ها را گفته است، آن جا که می فرمایـد: «آری، از آنچه در زیر آسـمان دنیاست تنها فدک در دست ما بود، عده ای نسبت به آن بخل ورزیدند، ولی در مقابل گروه دیگری سخاوتمنـدانه از آن صـرفنظر کردنـد، و بهترین داور و حاکم خـداست، مرا با فـدک و غیر فدک چه کار در حالی که فردا به خاک سپرده خواهیم شد». آن بزرگوار عملا نشان داد که فدک را به عنوان یک وسـیله درآمد و منبع اقتصادی نمی خواهد، و آن روز هم کـه فـدک از نـاحیه او و همسـرش مطرح بـود برای تثبیت مسـأله ولاـیت و جلـوگیری از خطـوط انحرافی در زمینـه خلاـفت پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) بود، اکنون که کار از کار گذشـته، و فـدک بیشتر چهره مادی پیدا کرده، گرفتن آن چه فایده ای دارد؟ سیّد مرتضـی علم الهدی عالم و محقق بزرگ شیعه در این زمینه سخنی پر معنا دارد، می گوید: هنگامی که امر خلافت به علی(علیه السـلام) رسـید درباره بازگردانـدن فـدک خـدمتش سـخن گفتند، فرمود: «اِنِّی لَاَسْـتَحْیِی مِنَ اللهِ اَنْ اَرُدَّ شَـیْئاً مَنَعَ مِنْهُ اَبُوبَکْر وَ اَمْضاهُ عُمَرُ(۱)؛ من از خدا شـرم دارم که چیزی را که ابوبکر منع کرد و عمر بر آن صحه نهاد، به صاحبان اصلیش بازگردانم!». در حقیقت بـا این سـخن هم بزرگواری و بی اعتنایی خود را نسـبت به فـدک به عنوان یک سـرمایه مادی و منبع درآمـد، نشان می دهـد، و هم

مانعین اصلی این حق را معرفی می کنـد!(۲) امـا این که چرا بعضـی از خلفا که ظاهراً می خواسـتند به خانـدان پیامبر(صـلی الله علیه وآله) ابراز ارادت کننـد، فـدک را به ائمه اهـل بیت(علیهم السـلام) بـاز نگرداندنـد و مثلاـ به نوه های زیـد بن علی یا افراد ناشـناس دیگری به عنوان نماینـدگی بنی فاطمه(علیها السـلام)تحویل دادنـد؟ این امر دو علت ممکن است داشته باشـد: ۱ـ ائمه هدی(علیهم السـلام) هرگز حاضر به پذیرش فدک نبودند، چرا که این کار در آن زمان بیشتر جنبه مادی داشت تا معنوی، و شاید حمل بر علاقه به دنیا می شد، نه امتیازات معنوی ;و به تعبیر دیگر قبول آن در آن شرایط برای ائمه هدی(علیهم السلام) کوچک بود. علاوه بر این دست آنها را در مبارزه با خلفای جور می بست، چرا که هر زمان می خواسـتند مبارزه کنند فدک را مسترد می داشـتند (همان گونه که در ماجرای پس گرفتن فدک از طرف ابوجعفر خلیفه عباسـی از بنی الحسن در تاریخ آمده است که بعد از قیام بعضی از آنها بر ضد دستگاه خلافت، فدک را از همه گرفت). ۲ـ خلفای جور نیز ترجیح می دادند که امکانات مالی امامان اهل بیت(علیهم السلام) گسترده نشود، همان طور که در داسـتان معروف «هارون» مشهور است که وقتی به مدینه آمد احترام فوق العاده ای برای امام موسی بن جعفر(علیهما السـلام) قائل شـد به گونه ای که برای فرزندش مأمون تازگی داشت. اما هنگامی که نوبت به هدایا رسـید هدیه ای را که خدمت امام(علیه السلام) فرستاد، بسیار ناچیز بود، مأمون از این مسأله در شگفت شد، و هنگامی که علت را از پدر سؤال کرد او در جواب مطلبی گفت که حاصلش این بود: ما نباید کاری کنیم که آنها قدرت پیدا کنند، و فردا بر ضد ما قیام نمایند!

---

۱ . ابـــن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۲ .

۲ . و هم احتمال اختلاف اندازی و ماجراجویی طرفداران غاصبین فدک داده می شد.

فدک ــ چنانکه گفتیم ــ در زمان رسول الله(صـــلی الله علیه وآله) طبق آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) از سوی پیغمبر(صـــلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا(علیها السلام)واگذار شد، این مطلبی است که نه تنها مفسّران شیعه بلکه جمعی از علمای اهل سنّت نیز از صحابی معروف ابوسعید خدری نقل کرده اند که اسناد آن را قبلا بیان کردیم.

بعد از رحلت پیامبر(صـلی الله علیه وآله) حکومت وقت دست روی آن گذارد، نمایندگان فاطمه(علیها السلام) را از آن بیرون کرد، این مطلبی است که ابن حجر دانشـمند معروف اهل سنّت در کتاب «صواعق» و سمهودی در «وفاء الوفاء» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده اند. بانوی اسلام برای گرفتن حق خود از دو راه وارد شد: نخست از طریق هدیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او، و دیگر از طریـق ارث (هنگـامی که مسـأله هـدایت پیـامبر(صـلی الله علیه وآله)مورد قبول واقع نگشت). در مرحله اوّل بـانوی اسـلام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و امّ ایمن را به عنوان گواه نزد خلیفه اوّل دعوت نمود، ولی خلیفه به این بهانه که شاهد برای اثبات این دعاوی بایـد دو مرد باشـد این شـهود را نپـذیرفت. سپس به ادعای حـدیثی از رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) که فرموده است : «ما پیامبران ارثی از خود نمی گـذاریم، و هر چه بعـد از ما بماند صدقه خواهد بود!»(۱)، از قبول پیشـنهاد «ارث» نیز سرباز زد. در حالی که در یـک بررسـی اجمالی روشن می شود که نظام حاکم غاصب در این عمل خود مرتکب ده خطای بزرگ شـد که فهرست وار در این جـا مطرح می کنیم، هر چنـد شـرح آن نیاز به بحث فراوان دارد: ۱ـ فاطمه(علیها السـلام) «ذو الید» بود، یعنی ملک فدک در تصـرف او بود، و از نظر تمام قوانین اسـلامی و قوانین موجود در میان عقلای جهان هیـچ گاه از «ذو الیـد» مطالبه شاهـد و گواه نمی شود مگر این که دلاـیلی بر باطـل بودن «یـد» و تصـرف او اقامه گردد. فی المثل اگر کسـی در خانه ای ساکن و مـدعی مالکیت آن باشـد، مـادام که دلیلی بر نفی مـالکیت او اقـامه نشـده، نمی تـوان آن را از دست وی بیرون کرد، و هیـچ جهـتی نـدارد که شاهـد و گواهی بر مالکیت خود اقامه کند، بلکه همین تصـرف (خواه بوسـیله خود او باشد یا نمایندگان او) بهترین دلیل بر مالکیت است. ۲ـ شهادت بانوی اسـلام(علیها السـلام) به تنهایی در این مسأله کافی بود، چرا که او به شهادت آیه شریفه: «(إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(؛)۲) خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد». و نیز به شهادت حدیث مشهور کسا که در بسیاری از کتب معتبر اهل سنّت و کتب صحاح آنها نقل شده، معصومه است، و خداوند هر گونه رجس و پلیدی را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) دور نموده، و از هر گناه پاک ساخته است، چنین کسی چگونه ممکن است شهادت و ادعایش مورد تردید و گفتگو واقع شود؟ ۳ـ شهادت و گواهی علی(علیه السلام) نیز به تنهایی کافی بود، چرا که او نیز دارای مقام عصمت است، و علاوه بر آیه تطهیر و آیات و روایات دیگر، بر این معنای، حدیث معروف: «اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُما دارَ(؛۳) علی با حق است و حق با علی است و هر جا او باشد حق با اوست». کفایت می کند، چگونه حق بر محور وجود علی(علیه السلام) دور می زند، ولی شهادت او پذیرفته نیست؟! چه کسی جرأت می کند در برابر این سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) که سنی و شیعه آن را نقل کرده اند گواهی او را رد کند؟! ۴ـ شهادت امّ ایمن نیز به تنهایی کفایت می کرد، زیرا همان گونه که ابن ابی الحدید نقل می کند: امّ ایمن به آنها گفت : آیا شما شهادت نمی دهید که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود من از اهل بهشتم! (اگر این را قبول دارید پس چگونه شهادتم را رد می کنید؟!).(۴) ۵ـ از همه اینها گذشته علم حاکم هنگامی که از قرائن مختلف (قرائن حسی یا شبیه حس) حاصل گردد برای داوری کفایت می کند، آیا مسأله تصرف و ید از یکسو، و شهادت این شهود که هر یکبه تنهایی شهادتشان برای اثبات حق کافی بود از سوی دیگر، ایجاد علم و یقین نمی کند؟ ۶ـ حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شکل دیگر و به معنای دیگر است، نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده یا تفسیر نموده اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده : «اِنَّ الاَنْبِياءَ لَمْ يُوَرِّثُوا ديناراً وَ لا دِرْهَماً وَ لكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ اَخَذَ مِنْهُ اَخَذَ بِحَظٍّ وافِر(؛۵) پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذارند، بلکه میراث پیامبر علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش آنها سهم بیشتری بگیرد ارث بیشتری را برده است». این ناظر به میراث معنوی پیامبران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد، این همان است که در روایات دیگر آمده : «اَلْعُلَماءُ وَرَثَةُ الاَنْبِياءِ ؛ دانشمندان وارثان پیامبرانند». مخصوصاً جمله «ما ترکناه صدقهٔ» چیزی است که قطعاً در ذیل حدیث نبوده، مگر ممکن است حدیثی برخلاف صریح قرآن از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) صادر شود! زیرا قرآن مجید در آیات متعددی گواهی می دهد که انبیا ارث گذاشتند، و در این آیات قرائن روشنی وجود دارد که منظور تنها میراث معنوی نبوده، بلکه میراث مادی را نیز شامل می شده است. لذا بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) در خطبه معروفش که در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر مهاجرین و انصار ایراد فرمود به این آیات تمسک جست و احدی از مهاجرین و انصار آن را انکار نکرد. اینها همه گواه بر نادرست بودن حدیث فوق است. ۷ـ اگر این حدیث صحیح بود چگونه هیچ یک از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را نشنیده بودند، و سراغ خلیفه آمدند و سهم خود را از میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) مطالبه کردند.(۶) ۸ـ اگر این حدیث صحیح بود چرا سرانجام خلیفه طی نامه ای دستور داده فدک را به فاطمه(علیها السلام)بازگرداندند، نامه ای که خلیفه دوّم آن را گرفت و پاره کرد.(۷) ۹ـ وانگهی اگر این حدیث واقعیتی داشت، و می بایست فدک به عنوان صدقه بین مستحقین تقسیم گردد، پس چرا خلیفه دوّم در زمان خود ـ هنگامی که کار از کار گذشته بود ـ به سراغ علی(علیه السلام) و عباس فرستاد و حاضر شد فدک را در اختیار آنها بگذارد، که در تواریخ اسلام مشهور است.(۳) ۱۰ـ در کتاب های معتبر و معروف شیعه و اهل سنّت آمده است که بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)بعد از ماجرای منع فدک نسبت به آن دو غضب کرد و فرمود: «من یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت». و این امر ادامه یافت تا فاطمه زهرا(علیها السلام) با اندوه فراوان چشم از جهان پوشید.(۴) در حالی که این حدیث نیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در منابع اسلامی مشهور است که فرمود: «مَنْ اَحَبَ ابْنَتِي فاطِمَةَ فَقَدْ اَحَبَّنِي، وَ مَنْ اَرْضى فاطِمَةَ فَقَدْ اَرْضانِي، وَ مَنْ اَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ اَسْخَطَنِي(؛۵) هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته ;هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود کرده ;و هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است». آیا با این حال می توان حقی را که فاطمه مطالبه می نمود از او منع کرد، و به حدیثی

که اثری از آثار صدق در آن نیست در مقابل نصّ کتاب الله که می گوید وارثان انبیا از آنها ارث می برند استناد جست؟! به هر حال هیچ گونه توجیهی برای مسأله غصب فدک نمی توان یافت و هیچ دلیل موجهی برای این کار وجود ندارد. از یک سو ید مالکانه فاطمه زهرا(علیها السلام) . از سوی دیگر شهود مطمئن و معتبر. از سوی سوّم شهادت کتاب الله (قرآن مجید). و از سوی چهارم روایات مختلف اسلامی، همگی گواه صدق ادعای بانوی اسلام بر حقّ مسلّم او در فدک بودند. از همه اینها گذشته عمومات آیات ارث که به همه مردم حق می دهد از پدران و مادران و بستگان خود ارث ببرند، و مادام که دلیل معتبری بر تخصیص این عمومات در کار نباشد نمی توان از این حکم اسلامی چشم پوشید، گواه دیگری محسوب می شود.

--- ۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸. این حدیث را حموی در معجم البلدان نیز نقل کرده است.

۲ . سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۹۱ .

۳ . صحیح بخاری، باب فضل الخمس ;و کتاب الصواعق المحرقه ابن حجر، صفحه ۹ .

۴ . ابن قتیبه، الامامهٔ و السیاسهٔ، صفحه ۱۴ .

۵ . صحیح بخاری، باب فضل الخمس ;و کتاب الصواعق المحرقهٔ ابن حجر، صفحه ۹ .

فدک ــ همان گونه که گفتیم ــ ظاهراً روستایی بود در نزدیکی خیبر، خرّم و سرسبز و حدود آن چیزی نبود که بر کسی مخفی و پوشیده باشد اما عجب این که هنگامی که هارون الرشید به امام موسی بن جعفر(علیه السلام) عرض می کند:

«حُدِّ فَدَکاً حَتّی اَرُدَّها اِلَیْکَ ;حدود فدک را معلوم کن تا آن را به تو بازگردانم!». امام(علیه السلام) از گفتن پاسخ ابا می کند، هارون پیوسته اصرار میورزد. امام(علیه السلام) می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گفت. هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است؟ امام(علیه السلام) فرمود: اگر من حدود آن را بازگویم مسلّماً تو موافقت نخواهی کرد! هارون گفت: بحق جدّت (پیامبر(صلی الله علیه وآله)) سوگند که حدودش را بیان کن، (خواهم داد). امام(علیه السلام) فرمود: اما حدّ اوّل آن سرزمین عدن است! هنگامی که هارون این سخن را شنید چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب، عجب!... امام(علیه السلام) فرمود: و حدّ دوّم آن سمرقند است! آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت. امام(علیه السلام) فرمود: و حدّ سوّم آفریقاست! در این جا صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شد و گفت: عجب!... امام(علیه السلام) فرمود: و حدّ چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است! هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده، برخیز جای ما بنشین و بر مردم حکومت کن! (اشاره به این که آنچه گفتی مرزهای تمام کشور اسلام است). امام(علیه السلام) فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم هرگز آن را نخواهی داد. این جا بود که هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر(علیه السلام) را به قتل برساند.(۱) این حدیث پرمعنا دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است، و نشان می دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده، غصب مقام خلافت رسول الله(صلی الله علیه وآله) بوده، و اگر هارون می خواست فدک را تحویل بدهد باید دست از خلافت بکشد، و همین امر او را متوجّه ساخت که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) ممکن است هر زمان قدرت پیدا کند و او را از تخت خلافت فرو کشد، و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت.

--- ۱ . مجلسی، بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۱۰۶ .

داستان غم انگیز فدک و طوفان هایی که این روستای ظاهراً کوچک را در طول تاریخ اسلام در برگرفته، به خوبی نشان می دهد که توطئه بزرگی برای کنار زدن اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از متن حکومت و خلافت اسلامی و نادیده گرفتن مقام ولایت و امامت در جریان

بود، توطئه ای حساب شده و در تمام ابعاد.

بازیگران سیاسی از آغاز و مخصوصاً در عصر بنی امیّه و بنی عباس سعی داشتند اهل بیت(علیهم السلام) را از هر نظر منزوی کنند، و هر امتیازی را که ممکن است به پیروزی آنها منتهی گردد از دستشان بگیرند، حتی آن جا که شرایط ایجاب می کرد از نام و عنوان آنها استفاده می نمودند ولی بازگرداندن حقشان به آنها مضایقه داشتند! می دانیم عصر بنی عباس و بنی امیّه وسعت کشور اسلامی و حجم ثروت و ذخایر بیت المال به قدری زیاد بود که در تاریخ جهان بی سابقه یا کم سابقه بود، و با این حال روستای فدك در برابر آن اصلا به حساب نمی آمد، اما باز ملاحظات شیطنت آمیز به آنها اجازه نمی داد که این حق را به صاحبانش بازگردانند و به بازیگری با فدك پایان دهند. داستان فدك در حقیقت ورقی است از تاریخ اسلام که مقام و منزلت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از یک سو، و مظلومیت آنها را از سوی دیگر، و توطئه هایی را که از سوی دشمنان بر ضد آنها طرح شده بود از سوی سوّم نشان می دهد. اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیانا مَحْیا مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ مَماتَنا مَماتَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد (عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ) وَ احْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِمْ وَ الْعَنْ اَعْدائَهُمْ اَجْمَعِینَ.

بعد از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک ـ که از سوی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه(علیها السلام) روی مصالح مهمی واگذار شده بود ـ از طرف نظام حاکم صادر شد.(۱)

اشاره

فاطمه(علیها السلام) که می دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرایش به برنامه های جاهلی می کند، و از سوی دیگر مقدمه ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی(علیه السلام)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدك پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغصوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ; ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم!» از ادای این حق سر باز می زد. بانوی اسلام سیّده زنان عالم(علیها السلام) برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه های ادامه این غصب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست های تجاوزکارانه آشکار سازد. او بی اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه «غصب فدك» خطبه بسیار غرایی در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه، هشدار کوبنده ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حکومت اسلامی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند. «زنگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می طپید، و از آینده این آیین پاك بیمناك بودند. «اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بی خبر بودند، و جنب و جوش های مرموز آنان را نادیده می گرفتند. «فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) وصیّ و جانشین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه های مؤكد «رسول الله» را درباره او نادیده گرفته بودند. «احقاق حق مظلومانه ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غصب می شود و سکوت مسالمت آمیز را بر فریادهای کوبنده وبیدارگر ترجیح می دهند. «تندر سهمگینی

بود» که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. «طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را ـ هر چند موقتاً ـ بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد. و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت. تحلیل های عمیق بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده ترین مسائل مربوط به «توحید» و «مبدأ» و «معاد» است. تفسیری که دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل روشنی است بر این که فاطمه(علیها السلام) تعلق به زمان خاصی نداشته است. حماسه های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه(علیها السلام) تراوش کرده، نشان این است که او بانویی فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است. لحن گیرای بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند بیانگر این واقعیت است که او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود، به گونها ی که این خطبه غرّا، خطبه های علی(علیه السلام) را درنهج البلاغه تداعی می کند، و دوش به دوش آن پیش می رود، و نشان می دهد که دخترش زینب(علیها السلام) این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیّه افکند و پایه های کاخ حکومت غاصبانه آنها را متزلزل ساخت و بذرهای انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائر در قلوب مردم کوفه و شام پاشید. موشکافی های فاطمه(علیها السلام) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیّت عرب با زندگی آن ها بعد از ظهور اسلام، درس های بزرگی به رهروان راه حق می دهد، و آن ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می بخشد. و مهم تر از همه این که فاطمه(علیها السلام) با این خطبه موضع خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در برابر رژیم حاکم روشن ساخت، و مبرّا بودن ساحت مقدّس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده این خطابه بزرگ و پرمحتوا همین بود، کافی بود!

---

۱ . چنانکه گفتیم «فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودند و پیوسته همچون سایر یهودیان «مدینه» و «خیبر» بر ضد اسلام توطئه می کردند.

در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک از درِ صلح و تسلیم در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شدند، نیمی از سرزمین و باغات خود را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) واگذار کردند و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند.

پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) ـ طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسّران شیعه و اهل سنّت ـ سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش فاطمه(علیها السلام)بخشید ولی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی(علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که یاران علی(علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های واهی آن را به نفع بیت المال ـ و در حقیقت به نفع خود ـ مصادره کردند.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین و عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

بعد از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک ــ که از سوی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه(علیها السلام) روی مصالح مهمی واگذار شده بود ــ از طرف نظام حاکم صادر شد.(۱)

فاطمه(علیها السلام) که می دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرایش به برنامه های جاهلی می کند، و از سوی دیگر مقدمه ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی(علیه السلام)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغصوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ; ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم!» از ادای این حق سر باز می زد. بانوی اسلام سیّده زنان عالم(علیها السلام) برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه های ادامه این غصب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست های تجاوزکارانه آشکار سازد. او بی اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه «غصب فدک» خطبه بسیار غرایی در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه، هشدار کوبنده ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حکومت اسلامی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند. «زنگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می طپید، و از آینده این آیین پاک بیمناک بودند. «اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بی خبر بودند، و جنب و جوش های مرموز آنان را نادیده می گرفتند. «فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) وصیّ و جانشین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه های مؤکد «رسول الله» را درباره او نادیده گرفته بودند. «احقاق حق مظلومانه ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غصب می شود و سکوت مسالمت آمیز را بر فریادهای کوبنده وبیدارگر ترجیح می دهند. «تندر سهمگینی بود» که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. «طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را ـ هر چند موقتاً ـ بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد. و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت. تحلیل های عمیق بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده ترین مسائل مربوط به «توحید» و «مبدأ» و «معاد» است. تفسیری که دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل روشنی است بر این که فاطمه(علیها السلام) تعلق به زمان خاصی نداشته است. حماسه های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه(علیها السلام) تراوش کرده، نشان این است که او بانویی فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است. لحن گیرای بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند بیانگر این واقعیت است که او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود، به گونها ی که این خطبه غرّا، خطبه های علی(علیه السلام) را درنهج البلاغه تداعی می کند، و دوش به دوش آن پیش می رود، و نشان می دهد که دخترش زینب(علیها السلام) این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیّه افکند و پایه های کاخ حکومت غاصبانه آنها را متزلزل ساخت و بذرهای انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائر در قلوب مردم کوفه و شام پاشید. موشکافی های فاطمه(علیها السلام) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیّت عرب با زندگی آن ها بعد از ظهور اسلام، درس های بزرگی به رهروان راه حق می دهد، و آن ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می بخشد. و مهم تر از همه این که فاطمه(علیها السلام) با این خطبه موضع خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در برابر رژیم حاکم روشن ساخت، و مبرّا بودن ساحت مقدّس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده این خطابه بزرگ و

پرمحتوا همین بود، کافی بود!

-- ۱ . چنـــانکه

گفتیم «فـدک» یکی از دهکـده های آباد اطراف مـدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودنـد و پیوسـته همچون سایر یهودیان «مدینه» و «خیبر» بر صد اسلام توطئه می کردند.

در سـال هفتم هجرت که قلعه هـای خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمنـدگان اسـلام سـقوط کرد و قـدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنـان فـدک از درِ صـلح و تسلیم در برابر پیامبر(صـلی الله علیه وآله) وارد شدنـد، نیمی از سـرزمین و باغات خود را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) واگذار کردند و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند.

پیامبر گرامی(صـلی الله علیه وآله) ـ طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسّران شیعه و اهل سنّت ـ سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش فاطمه(علیها السلام)بخشید ولی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی(علیه السـلام) مزاحم قدرت سیاسـی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که یاران علی(علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های واهی آن را به نفع بیت المال ـ و در حقیقت به نفع خود ـ مصادره کردند.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین و عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

این خطبه از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنّت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، و برخلاف آنچه بعضی خیال می کنند، هرگز خبر واحد نیست، و از جمله منابعی که این خطبه در آن آمده است منابع زیر است:

۱ـ ابن ابی الحدید معتزلی دانشـمند معروف اهل سـنّت در «شـرح نهج البلاغه» در شـرح نامه «عثمان بن حنیف» در فصل اوّل، اسانید مختلف خطبه بانوی اسـلام فاطمه(علیها السـلام) را نقل کرده است ;او تصریح می کند: اسنادی را که من برای این خطبه در این جا آورده ام از هیچ یک از کتب شـیعه نگرفته ام! سپس اشاره به کتاب معروف «سقیفه» از «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» ـ که از محدثان بزرگ و معروف اهل سـنّت است ـ کرده که او در کتاب خود از طرق کثیری این خطبه را نقل نموده است. ابن ابی الحدید تمام این طرق را در شرح نهـج البلاغه آورده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آن صـرفنظر می کنیم. سـپس اضافه می کند: هنگامی که حکومت وقت تصـمیم بر غصب فدک گرفت فاطمه(علیها السلام) با جمعی از زنان قریش به سوی مسجد آمد در حالی کـه راه رفتنش درسـت هماننـد راه رفتن پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) بـود و خطبه ای طولاـنی ایراد کرد. نـامبرده سـپس همـان خطبه معروف و مشـهور را نقـل می کنـد ;هر چنـد عبارت این خطبه در نقل ها کمی متفاوت است. ۲ـ علی بن عیسـی اربلی نیز در کتاب «کشف الغمه» این خطبه را از همـان کتـاب «سـقیفه» ابوبکر احمـد بن عبـدالعزیز آورده است. ۳ـ مسـعودی در «مروج الذهب» اشاره اجمـالی به خطبه مزبور دارد. ۴ـ سـیّد مرتضـی عالم بزرگ و مجاهد شیعه در کتاب «شافی» این خطبه را از عایشه همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است. ۵ـ محدّث معروف مرحوم صدوق بعضی از فرازهای آن را در کتاب «علل الشرایع» ذکر نموده است. ۶ـ فقیه و محدّث بنام مرحوم شـیخ مفید نیز بخشـی از خطبه را روایت کرده است. ۷ـ سـیّد ابن طاووس در کتاب «طرائف» قسمتی از آن را از کتـاب «المنـاقب» احمـد بن موسـی بن مردویه اصـفهانی که از معـاریف اهل سـنّت است از عایشه نقل می کنـد. ۸ـ مرحوم طبرسـی صـاحب کتـاب «احتجـاج» آن را بطور «مرسل» در کتاب خود آورده است.(۱) به هر حـال این خطبه تـاریخی از خطبه هـای معروف اهل بیت(علیهم السـلام) است، تا آن جا که نقل می کنند بسـیاری از متعهدان شـیعه فرزندان خود را همواره توصیه به حفظ این خطبه می کردند، تا با گذشت زمان گرد و غبار نسیان بر آن ننشیند، و از سوی دشمنان مغرض زیر سؤال قرار نگیرد. هم اکنون نیز سزاوار است نسل جوان برومند این حماسه بزرگ را به خاطر بسپارند و به آیندگان منتقل کنند.

--- ۱ . مجلســــی، بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۱۰۸، چاپ قدیم.

این خطبه غرّا و کم نظیر در حقیقت از هفت بخش تشـکیل می شود و بر هفت محور دور می زند که هر کدام هدف روشنی را تعقیب می کند و باید جداگانه مورد توجه قرار گیرد:

بخش اوّل: تحلیل فشرده و عمیقی پیرامون مسأله توحید و صفات پروردگار و اسمای حسنی و هدف آفرینش است. در بخش دوّم: مقام والای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسؤولیت ها و ویژگی ها و اهـداف او مورد بحث قرار گرفته. بخش سوّم: از اهمیّت قرآن مجیـد و عمق تعلیمـات اسـلام، فلسفه و اسرار احکـام، و پنـد و انـدرزهایی در این رابطه سـخن می گویـد. در بخش چهارم: بانوی اسـلام(علیها السلام) ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول الله(صلی الله علیه وآله) را به این امت بازگو می کند، و در این جا بانوی اسـلام(علیها السلام) دست آنها را گرفته و به گذشته نزدیک جاهلی خود، برای یک دیدار عبرت انگیز، و مقایسه با وضعشان بعـد از اسـلام، و گرفتن درس از این دگرگونی، رهنمون می شود. در بخش پنجم: حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حرکت و تلاش حزب منافقین را برای محو اسلام بازگو کرده است. بخش ششم: از غصب فدک و بهانه های واهی که در این زمینه داشـتند، و پاسخ به این بهـانه هـا سـخن می گویـد. و سرانجام در بخش هفتم: به عنوان یک اتمام حجت از گروه انصار و اصحاب راستین پیامبر(صلی الله علیه وآله)استمداد می کند و گفتار خود را با تهدید به عذاب الهی پایان می دهد.

«اَلْحَمْدُ للهِ عَلی ما اَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأها، وَ سُبُوغِ آلاءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ والاها!

جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَـدَدُها، وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ اَمَـدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراکِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لاِسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لاِتِّصالِها وَ اسْـتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها، وَ ثَنّی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها. وَ اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شریکَ لَهُ، کَلِمَةً جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی الْفِکْرِ مَعْقُولَها. اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ. اِبْتَدَعَ الاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْء کانَ قَبْلَها، وَ اَنْشَأَها بِلا احْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ امْتَثَلَها. کَوَّنَها بِقُدْرَتِه وَ ذَرَئَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فِی تَصْویرِها اِلاّ تَثْبیتاً لِحِکْمَتِـهِ، وَ تَنْبیهـاً عَلی طـاعَتِهِ، وَ اِظْهـاراً لِقُـدْرَتِهِ، وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَـلَ الثَّوابَ عَلی طـاعَتِهِ وَ وَضَـعَ الْعِقـابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیـادَةً لِعِبادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَـةً لَهُمْ اِلی جَنَّتِهِ ;ترجمه: خـدا را بر نعمت هایش سـپاس می گویم، و بر توفیقاتش شـکر می کنم، و بر مواهبی که ارزانی داشـته، ثنـا می خوانم. بر نعمت های گسترده ای که از آغاز به ما داده. و بر مواهب بی حسابی که به ما احسـان فرموده. و بر عطایـای پی در پی که همواره ما را مشـمول آن ساخته. نعمت هایی که از شـماره و احصا بیرون است. و بخاطر گستردگی در بستر زمـان هرگز قابـل جبران نیست. و انتهای آن از ادراک انسان ها خارج است. بنـدگان را برای افزایش و اسـتمرار این مواهب به شـکر خویش فراخوانـده. و خلاـیق را برای تکمیـل آن به سـتایش خود دعوت نموده. و آنـان را برای بـدست آوردن همانـنـد آنها تشویق فرموده. و من شـهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. بی مثال است، و شـریک و مانند ندارد. این سخنی است که روح آن اخلاـص است، و قلـوب مشـتاقان بـا آن گره خـورده، و آثـار آن را در افکـار پرتـوافکن شـده. خـدایی که رؤیتش بـا چشم ها غیر ممکن است، و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدّسـش برای عقل و انـدیشه ها ممتنع است. موجودات جهان هستی را ابـداع فرمود، بی آن که چیزی پیش از آن وجود داشـته باشد. و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن که الگو و مثالی قبـل از آن موجود باشـد. آنهـا را به قـدرتش تکوین نمود، و به اراده اش خلقت کرد، بی آن که به آفرینش آنهـا نیـاز داشـته باشـد، یا فایده ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود. جز این که می خواست حکمتش را از این طریق آشـکار سازد. مردم را به اطـاعتش دعوت کنـد. قـدرت بی پایـان خود را از این دریچه نشـان دهـد. خلاـیق را به عبودیت خود رهنمون گردد. و دعوت

پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریع قوت بخشد. سپس برای اطاعتش پاداش ها مقرّر فرموده، و برای معصیتش کیفرها. تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد، و به سوی باغ های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد». در بخش آغازین خطبه مسائلی به چشم می خورد که شایسته دقت است: ۱ـ با توجه به این حقیقت که نعمت های پروردگار سراسر وجود ما را احاطه کرده و از فرق تا قدم در آن غرق شده ایم، همین امر حس شکرگزاری را در ما زنده کرده و به معرفت ذات پاکش دعوت می کند. این همان است که علمای علم کلام ـ عقاید ـ تحت عنوان «وجوب شکر منعم» در مسأله خداشناسی و وجوب معرفهْ الله روی آن تکیه می کنند. ۲ـ اگر خداوند بندگان را به شکر نعمت هایش دعوت کرده، نه به خاطر نیاز اوست، بلکه برای آن است که بندگان از این طریق شایستگی بیشتر کسب کنند و مشمول نعمت های افزونتری گردند ـ دقت کنید. ۳ـ بندگان از ادای حق شکر او عاجزند، چرا که توفیق شکرگزاری او خود نعمت تازه ای است، و ابزار شکرش ـ فکر و دست و زبان ـ همه از نعمت های اویند، بنابراین جز اعتراف به عجز، کاری از آنها ساخته نیست. بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر به درگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که بجای آورد ۴ـ روح توحید همان اخلاص است، پاک کردن روح از غیر خدا، و دل دادن در گرو محبّت او و سر نهادن بر فرمانش، و خلاصه هر چه در مخالفت با اوست بدست فراموشی سپردن و هر چه غیر اوست به طاق نسیان زدن! ۵ـ در حقیقت توحید در سرشت آدمیان از آغاز نهفته است، و این نور الهی در اعماق جان همه انسان ها می درخشد، و هر کس در باطن خویش فریاد «الله اکبر» را می شنود و به همین دلیل به هنگام وزش طوفان های سخت زندگی و پاره شدن پرده های غفلت و بی خبری از هر زمان آشکارتر می درخشد، و هر کس را بی اختیار به سوی خود جذب می کند و «لا اله الا ـ هو» می گوید. ۶ـ نه کنه ذاتش با اندیشه های ژرف درک می شود که : «کُلَّما مَیَّزْتُمُوهُ بِاَوْهامِکُمْ فِی اَدَقِّ مَعانِیهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُکُمْ مَرْدُودٌ اِلَیْکُمْ».(۱) و نه بر کنه صفاتش کسی راه می یابد. بنابراین همه باید اعتراف کنیم که: «وَ ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ».(۲) تو را چنانکه حق معرفت توست نشناختیم. «ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ».(۳) و آن گونه که شایسته عبودیت توست پرستش نکردیم. ۷ـ یکی از مسائل مهم در امر خلقت این است که در آغاز، ماده ای وجود نداشت که خداوند این جهان را از ماده های پیش ساخته ای بیافریند، بلکه آفرینش بعد از عدم محض صورت گرفت، و این خلقت مخصوص به ذات پاک خداوند است که حتی تصوّر آن برای گروهی مشکل است. ۸ـ مسأله مهم دیگر در آفرینش این است که صورتگران همیشه در تصویر و نقش آفرینی خود از امور طبیعی الهام می گیرند، و گاه شکل های مختلفی را به هم می آمیزند و شکل جدیدی را ابداع می کنند، اما خداوند ابداعگری است که بدون هیچ طرح و الگوی قبلی، جهان را صورت بندی کرده و ترسیم نموده است. ۹ـ بحث مهم دیگری که در این بخش از خطبه تاریخی بانوی اسلام(علیها السلام) آمده، بی نیازی مطلق خداوند از همه چیز است. بدیهی است وجودی که از هر نظر نامتناهی و بی پایان است نیاز در ذات پاک او راه ندارد، چرا که «نیاز» دلیل بر «کمبود» است و کمبود تنها در موجودات «ممکن» متصوّر است، نه ذات بی انتهای حق. ۱۰ـ و بالاخره مسأله مهم دیگری که در این بخش مطرح شده «هدف از آفرینش» است که بانوی اسلام در عبادات کوتاهش آن را در چند جمله پر معنا خلاصه کرده است: الف) آشکار ساختن حکمت بی پایان خداوند. ب) دعوت بندگان به اطاعت او. ج) نشان دادن قدرت نامحدود او. د) فراخواندن بندگان به عبودیتش. هـ) قوت بخشیدن به پیامبرانش. اینها اهداف مختلفی است که حضرت زهرا(علیها السلام) برای آفرینش بیان فرموده، و قابل توجه این که این اهداف لازم و ملزوم یکدیگرند، وقتی که بندگان آثار قدرت و حکمت پروردگار را در پهنه عالم هستی دیدند مجذوب طاعت او می شوند، و به عبودیتش روی می آورند و مدارج کمال را می پیمایند. از سوی دیگر هنگامی که پیامبران در سخنان خود بر نظام آفرینش عالم هستی تکیه کنند نفوذ بیشتری در قلوب انسان ها می یابند، و مسأله هدایت برای آن ها سهل تر و آسان تر می شود ـ دقت کنید. به این ترتیب: خداوند جهان را نیافریده تا «سودی» کند، بلکه هدف این بوده که بر بندگان «جودی» کند، او اراده کرده آنها را در مسیر هدایت پیش برد، و به جوار قربش فرا خواند، و همواره در این راه پیش روند و به موازات کسب شایستگی ها از

الطاف بیکرانش بهره بیشتری گیرند.

-- ۱ . مجلســـی،

بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۹۳ و نیز شیخ بهایی در کتاب اربعین.

۲ . همان مدرک.

۳ . نوری، مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۶ .

«وَ اَشْـهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَـلَهُ، وَ سَـمّاه قَبْلَ اَنِ اجْتَبَلَهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنِ ابْتَعَثَهُ، اِذِ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ، وَ بِسَتْرِ الاَهاوِیلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنِهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ.

عِلْماً مِنَ اللهِ تَعالی بِمائِلِ (بِمَآلِ) الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ. ابْتَعَثَهُ اللهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ وَ عَزِیمَةً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ وَ اِنْفـاذاً لِمَقادِیرِ حَتْمِهِ. فَرَأَی الْاُمَمَ فُرَّقاً فِی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نِیرانِها، (وَ) عابِـدَةً لِاَوْثانِها، مُنْکِرَةً للهِ مَعَ عِرْفانِها. فَاَنارَ اللهُ بِمُحَمَّد (صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلّی عَنِ الاَبْصارِ غُمَمَها. وَ قامَ فِی النّاسِ بِالْهِدایَـةِ وَ اَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوایَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمایَـةِ. وَ هَـداهُمْ اِلَی الـدِّینِ الْقَوِیمِ وَ دَعـاهُمْ اِلَی الطَّرِیقِ الْمُسْـتَقِیمِ، ثُمَّ قَبَضَـهُ اللهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَـهُ وَ اخْتِیار وَ رَغْبَـهُ وَ اِیثار، فَمُحَمَّدٌ (صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) عَنْ (مِنْ) تَعَبِ هذِهِ الدّارِ فِی راحَهُ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَةِ الاَبْرارِ، وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ، وَ مُجاوَرَةِ الْمَلِکِ الْجَبّارِ. صَـلَّی اللهُ عَلی اَبی، نَبِیِّهِ وَ اَمِینِهِ عَلَی الْوَحْیِ وَ صَـفِیِّهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِیِّهِ، وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ ؛ترجمه: و گواهی می دهم که پدرم محمّد(صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست ؛پیش از آن که او را بفرستد، برگزید ؛و پیش از آن که او را بیافرینـد، برای این مقـام نامزد فرمود ؛و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود، در آن روز که بنـدگان در عالم غیب پنهان بودنـد، و در پشتِ پرده های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سر حـدّ عـدم مقرون بودنـد. این بخاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینـده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدرات را به خوبی می دانست. او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند، و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد. هنگامی که مبعوث شد، امّت ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند: گروهی بر گرد آتش طواف می کنند، و گروهی در برابر بت ها سر تعظیم فرود آورده اند، و با این که با قلبِ خود خدا را شـناخته اند، او را انکار می کنند. خداوند به نور محمّد(صلی الله علیه وآله) ظلمت ها را برچید، و پرده های های ظلمت را از دل هـا کنـار زد، و ابرهـای تیره و تـار را از مقابـل چشم هـا برطرف سـاخت. او برای هـدایت مردم قیام کرد، و آنها را از گمراهی و غـوایت رهـایی بخشـید، و چشـمهایشان را بینـا سـاخت، و به آیین محکم و پابرجـای اسـلام رهنمون گشت، و آنهـا را به راه راسـت دعوت فرمود. سـپس خداونـد او را بـا نهـایت محبّت و اختیـار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سـرانجام او از رنـج این جهان آسوده شـد و هم اکنون در میان فرشـتگان، و خشـنودی پروردگار غفّار و در جوار قرب خداونـد جبّار قرار داد. درود خـدا بر پدرم پیامبر(صـلی الله علیه وآله) امین وحی، و برگزیده او از میان خلایق باد، و سـلام بر او و رحمت خدا و برکاتش». در این بخش از کلام بانوی اسـلام(علیها السـلام) نیز اشارات پرمعنایی به یک رشـته از مسائل مهم درباره شـخص پیامبر(صـلی الله علیه وآله)شده اسـت از جمله: ۱ـ در نخسـتین تعبیراتش به گوهر ممتـاز پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) اشـاره می فرمایـد، چیزی که در سـایر احـادیث اسـلامی نیز به آن اشـاره شـده است ؛و در این جـا بحث مهمی مطرح است و آن این که آیـا ساختمان وجودی پیامبر(صـلی الله علیه وآله) به کلی بـا دیگران متفـاوت بـوده است؟ و اگر چنین است پس معصوم بودنش لازمه این گوهر پـاک است، و طبعـاً افتخـاری محسوب نمی شود. و اگر گوهرش متفاوت نیست پس این تعبیرات در کلام بانوی اسـلام چه هدفی را تعقیب می کند؟ حقیقت این است که افتخارات و مواهب پیامبران و امامان بخشی ذاتی و بخشـی اکتسابی است، و با توجه به این ترکیب بندی خاص بسیاری از سؤالات پاسـخ گفته می شود. به تعبیر دیگر، خداونـد حکیمی که آن مأموریت عظیم را بر عهـده پیامبرش می گذارد آمادگی های

ذاتی به او می بخشد: گوهری ممتاز، هوشی سرشار، اراده ای آهنین، عزمی راسخ، و علمی وافر و تشخیصی صائب به او می دهد، و گرنه از یک فرد ضعیف این رسالت بزرگ ساخته نیست و نقض غرض خواهد شد. و این امر هرگز غیر عادلانه نیست، همان گونه که عضلات بازو نسبت به عضلات ظریف پلک های چشم، فوق العاده متفاوت است، چرا که مسئولیت یکی تکان داند یک پلک کوچک می باشد، در حالی که مسئولیت دیگری برداشتن بارهای عظیم و کارهای سنگین است، و اگر غیر از این بود بر خلاف عدالت بود. اما با این حال چنان نیست که گوهر ذاتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) اراده و اختیار را از او سلب کند، او نیز قدرت بر گناه دارد، هر چند هرگز گناه نمی کند. تعجب نکنید، بسیاری از مردم عادی نیز در برابر بعضی از گناهان همین حالت را دارند، فی المثل هر کس توانایی دارد که به صورت برهنه مادرزاد در برابر جمعیّت ظاهر شود، و یا قدرت دارد در یک شب سرد زمستانی بدون لباس در میان برف ها بخوابد، ولی در عین حال جز افراد دیوانه چنین کاری را انجام نمی دهند. پیامبران و امامان معصوم نیز در برابر همه گناهان چنین حالی را دارند. این نیز قابل توجه است که معصومان به نسبت گوهر پاکشان مسئولیت سنگین تری دارند و کمترین ترک اولی از آنها پذیرفته نیست. و این تعبیر حضرت فاطمه(علیها السلام) که می فرماید: «عِلْماً مِنَ اللهِ تَعالی بِمائِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ» اشاره به همین نکته است که خداوند چون رسالت سنگین آینده پیامبر را می دانست گوهر او را چنین والا آفرید. ۲ـ او برای تکمیل اوامر الهی آمده بود، و برای اجرای فرمان های تکوینی او. این تعبیر پر معنا می تواند اشاره ای به مسأله خاتمیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نیز اشاره به مسأله تکمیل مواهب تکوینی از طریق تشریع و احکام الهی باشد ـ دقت کنید. ۳ـ دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این فراز از سخنانش به وضع رقت بار امّت ها قبل از بعثت اشاره می کند که چگونه در ظلمت خرافات گرفتار بودند، مجوس در برابر آتشکده ها تعظیم می کردند، و عرب در مقابل بتکده ها، و هر کدام از ملت های دیگر نیز به نوعی از انحراف و پراکندگی گرفتار بودند. و چه جالب می فرماید : «آنها در عین شناخت خدا، منکر او بودند» که اشاره ای است گویا به مسأله «توحید فطری» که در سرشت همه انسانهاست. ۴ـ در قسمت دیگری از این بیان به برکات وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) و آثار قیام او اشاره می کند که چگونه او ابرهای تیره و تار اوهام را از افق افکار دور ساخت و زنگار جهل و خرافات را از آیینه دل ها زدود، و پرده هایی که بر چشم ها افتاده بود و از مشاهده حق مانع می شد درید، و به آیینی که «صراط مستقیم» و حدّ واسطی است میان افراط ها و تفریط ها، دعوت فرمود. و برای درک عمق این سخن باید مقایسه دقیقی میان وضع مردم در عصر جاهلیّت، و بعد از ظهور اسلام کرد، تا این واقعیت روشن تر گردد، و بانوی اسلام(علیها السلام) این کار را در خطبه خود فرموده است. ۵ـ مرگ پر افتخار(صلی الله علیه وآله) یکی دیگر از مسائل قابل ملاحظه ای است که در این فراز از خطبه تاریخی بانوی اسلام(علیها السلام)آمده است: او که مرغ بلند پرواز روحش سالیان دراز در قفس تن در این دنیای فانی زندانی و گرفتار بود، بعد از ادای رسالت، و انجام مسئولیت خود، قفس را شکست و به سوی کوی دوست پر کشید، و در هوای سر کویش پر و بال زد، و در میان فرشتگان والا مقام آسمان جای گرفت!

«ثُمَّ الْتَفَتَتْ عَلَیْهَا السَّلامُ اِلی اَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قالَتْ:

اَنْتُمْ عِبادُ اللهِ نُصْبَ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَةُ دِینِهِ وَ وَحْیِهِ، وَ اُمَناءُ اللهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ، وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَم. وَ زَعِیمُ حَقٍّ لَهُ فِیکُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُم. وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللهِ النّاطِقُ، وَ الْقُرْآنِ الصّادِقُ، وَ النُّورُ السّاطِعُ، وَ الضِّیاءُ اللّامِعُ، بَیِّنَةٌ بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَةٌ سَرائِرُهُ، مُتَجَلِّیَةٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطٌ بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِدٌ اِلَی الرِّضْوانِ اتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاةِ اسْتِماعُهُ، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَةُ، وَ بَراهِینُهُ الْکافِیَةُ، وَ فضایلهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرایِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ. فَجَعَلَ اللهُ الْاِیمانَ تَطْهِیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاةَ تَنْزِیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ، وَ نَماءً فِی الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبِیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْیِیداً لِلدِّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِیقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ اِمامَتَنا اَماناً مِنَ الْفُرْقَةِ (لِلْفُرْقَةِ)، وَ الْجِهادَ عِزاً لِلْاِسْلامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً

عَلَى اسْتِيجابِ الاَجْرِ، وَ الاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ، وَ بِرَّ الْوالِدَيْنِ وِقايَةً مِنَ السُّخْطِ، وَ صِلَةَ الاَرْحامِ مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ، وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكاييلِ وَ الْمَوازِينِ تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ، وَ النَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرِقَةِ ايجاباً لِلْعِفَّةِ، وَ حَرَّمَ اللهُ(۱) الشِّرْكَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. فَ(اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).(۲) وَ اَطِيعُوا اللهَ فِيما اَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهاكُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ (إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)(۳ ؛)ترجمه: سپس رو به اهل مجلس کرد و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را بر شمرد و فرمود: شما ای بندگان خدا! مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید، و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلّغان او به سوی امّت ها می باشید. پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست و آنچه پیامبر(صلی الله علیه وآله)بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده، کتاب الله ناطق، و قرآن صادق، و نور آشکار و روشنایی پر فروغ است. کتابی که دلایلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور، و پیروانش پر افتخار. کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می خواند، و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می کند. از طریق آن به دلایل روشن الهی می توان نائل گشت، و تفسیر واجبات او را دریافت، و شرح محرمات را در آن خواند، و براهین روشن و کافی را بررسی کرد، و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است در آن مکتوب یافت. سپس افزود: خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده. و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور. «زکات» را موجب تزکیه نفس و نموّ روزی. «روزه» را عامل تثبیت اخلاص. «حجّ» را وسیله تقویت آیین اسلام. «عدالت» را مایه هماهنگی دل ها. «اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام. و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی. «جهاد» را موجب عزّت اسلام. «صبر و شکیبایی» را وسیله ای برای جلب پاداش حق. «امر به معروف» را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم. «نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا. «صله رحم» را وسیله افزایش جمعیّت و قدرت. «قصاص» را وسیله حفظ نفوس. «وفای به نذر» را موجب آمرزش. «جلوگیری از کم فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها. «نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدی ها. «پرهیز از تهمت و نسبت های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار. «ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس. و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق. اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و آنچنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید. خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید ـ و راه علم و آگاهی را پیش گیرید ـ چرا که: از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسئولیت می کنند».

---

۱ . در نسخه بدل «وَ حرَّمَ الشِّرْكَ» روایت شده است.

۲ . آل عمران، آیه ۱۰۲ .

۳ . فاطر، آیه ۲۸ . در این بخش از خطبه بانوی اسلام(علیها السلام) نیز به نکات مهمی اشاره شده، از آن جمله: ۱ـ مسئولیت سنگین مسلمانان در ابلاغ رسالت و گسترش اسلام در جهان، و پاسداری از قوانین و تعلیمات و ارزش های اسلامی، مسئولیت های خطیری که اگر آن را به دست فراموشی بسپارند باید منتظر مجازات و کیفر الهی و دوری از رحمت بی پایانش باشند. ۲ـ عظمت قرآن ناطق را به عنوان یک کتاب ناطق و نور آشکار و چراغ پرفروغ که با ظلمت های جهل و تعصب و خرافات به مبارزه بر می خیزد دقیقاً گوشزد فرموده است. همان کتابی که ظاهرش زیبا و پرنور، باطنش آشکار و پربار، دلایلش قانع کننده و نجات بخش است. همان رهبری که نجات پیروان خود را تضمین کرده، و دعوت آنها را به بهشت جاویدان بر عهده گرفته است. همان فرشته نجاتی که با منطق فصیحش دلایل توحید را آشکار ساخته، و مبانی عقیدتی را با براهین روشنش استحکام بخشیده و برنامه های عملی را که در مسیر تکامل انسانیّت مورد نیاز اوست تبیین کرده و «مُجاز» را از «ممنوع»، «نیک» را از «بد»، و «حق» را از «باطل» مشخص نموده است. ۳ـ در بیان فلسفه احکام ضمن عبارات کوتاهی، داد سخن داده، از ایمان گرفته تا وفای به نذر، و از توحید گرفته تا ترک کم

فروشی، هر یک را با جمله گویایی توصیف نموده است. چه تعبیر جالبی : «خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از آلودگی شرک قرار داده است»، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حقیقت توحید و «معرفهٔ الله» در سرشت انسان وجود دارد، اسلام برای آن آمده است که آلودگی های عارضی را که از طریق شرک حاصل می شود، شستشو کند، همان گونه که یک لباس سفید را بعد از آلودگی می شوینـد تـا رنـگ اصـلیش آشـکار گردد. خداونـد «نمـاز» را برای دمیـدن روح تواضع در انسان ها، و پایین کشـیدن سرکشان از مرکب غرور، از طریق سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار تشریع فرموده. «زکات» سبب می شود که روح انسان از اسارت وابستگی به اموال و زخارف دنیا رهایی یابـد، و ثروت جامعه از طریق تقویت بنیه مالی محرومان رشد کند. «روزه» انسان را بر هوای نفس مسلّط ساخته، و روح اخلاص را در او می دمد و شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش آشکار می سازد. کنگره عظیم اسلامی «حج» پایه های اسلام را مستحکم نموده، و قدرت و توان مسلمین را در زمینه های مختلف فکری و فرهنگی و نظامی و سیاسی افزایش می دهد. عدالت اجتماعی، کینه ها را از دل می شوید، و به نابسامانی ها، سامان می بخشد. خداوند از طریق قبول رهبری پیشوایان معصوم، به مسلمانان نظام اجتماعی سالم می دهد و در خط تولید، و دور از هر گونه نفاق و پراکندگی، به حرکت در می آورد. همچنین برای هر یک از جهاد و صبر و استقامت و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل مربوط به قصاص و پایبند بودن به تعهدات، و مبارزه با کم فروشی و پاکدامنی ها از بی عفتی و ترک شرب خمر، انگشت روی نقاط حساس گذارده و جان کلام را بیان فرموده است. ۴ـ بانوی اسلام(علیها السلام) بار دیگر به مسأله مسئولیت مسلمانان در برابر اسلام و قرآن باز می گردد، و آنها را به تقوا دعوت می کند، مخصوصاً روی مسأله عاقبت و پایان کار تکیه کرده، و بر این اصل اصرار میورزد که : مراقب باشید و کاری کنید که مسلمان از دنیا بروید! قلب و جان خود را به نور علم و دانش روشن سازید که فقط آگاهان احساس مسئولیت می کنند و از خدا می ترسند و در خط تقوا گام بر می دارند.

«ثُمَّ قالَتْ : اَيُّهَا النّاسُ! اعْلَمُوا اَنِّى فاطِمَـهُ، وَ اَبِى مُحَمَّدٌ(صـلى الله عليه وآله) اَقُولُ عَوْداً وَ بَـدْءاً وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً.

(لَقَدْ جاءَكُم رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّم حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ).(۱) فَاِنْ تَعْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبِى دُونَ نِساءِكُمْ، وَ اَخا ابْنِ عَمِّى دُونَ رِجالِكُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِىُّ اِلَيْهِ(صلى الله عليه وآله). فَبَلَّغَ بِالرِّسالَةِ صادِعاً بِالنِّذارَةِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَكْظامِهِمْ، داعِياً اِلى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الاَصْنامَ وَ يَنْكُتُ الْهامَ، حَتّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَ، حَتّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّياطِينِ، وَ طاحَ وَشِيظُ النِّفاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشِّقاقِ وَفُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الاِخْلاصِ فِى نَفَر مِنَ الْبِيْضِ الْخِماصِ. وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ، مُذْقَةَ الشّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ، وَ قَبْسَةَ الْعَجْلانِ، وَ مَوْطِىءَ الاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرَقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْوَرَقَ، اَذِلَّةً خاسِئِينَ، تَخافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ. فَاَنْقَذَكُمُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى بِمُحَمَّد(صلى الله عليه وآله) بَعْدَ اللَّتَيا وَ الَّتِى، بَعْدَ اَنْ مُنِىَ بِبُهَمِ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْكِتابِ، كُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطانِ، اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ اَخاهُ فِى لَهَواتِها، فَلا يَنْكَفِأُ حَتّى يَطَأَ صِماخَها بِاَخْمَصِهِ، وَ يُخْمِدَ لَهَبَها بِسَيْفِهِ مَكْدُوداً فِى ذاتِ اللهِ، مُجْتَهِداً فِى اَمْرِ اللهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللهِ، سَيِّداً فِى اَوْلِياءِ اللهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً، مُجِدّاً كادِحاً وَ اَنْتُمْ فِى رَفاهِيَّة مِنَ الْعَيْشِ، وادِعُونَ فاكِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الاَخْبارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، وَ تَفِرُّونَ عِنْدَ الْقِتالِ ;ترجمه: سپس فرمود: ای مردم! بدانیـد من فاطمه ام! و پـدرم محمّـد است که صـلوات و درود خـدا بر او و خانـدانش باد. آنچه می گویم آغاز و انجامش یکی است ـ و هرگز ضد و نقیض در آن راه ندارد ـ و آنچه را می گویم غلط نمی گویم، و در اعمالم راه خطا نمی پویم. به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمـد که رنـج های شـما بر او سـخت است و اصـرار بر هـدایت شـما دارد و نسـبت به مؤمنان رؤف و مهربان است. هر گاه نسبت او را بجوییـد می بینیـد او پـدر من بوده

است، نه پـدر زنـان شـما! و برادر پسر عموی من بوده است، نه برادر مردان شـما! و چه پر افتخار است این نسب، درود خـدا بر او و خاندانش باد! آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد، و مردم را به روشنی انذار کرد، از طریقه مشرکان روی بر تافت، و بر گردنهایشان کوبید، و گلویشان را فشرد ـ تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند. او همواره با دلیل و برهان و انـدرز سودمنـد مردم را به راه خـدا دعوت می کرد. بت هـا را درهم می شکست، و مغزهـای متکبّران را می کوبیـد، تـا جمع آنها متلاشی شد، و تاریکی ها برطرف گشت، صبح فرا رسید، و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن درآمد، و زمزمه های شیاطین خـاموش گشت. افسر نفـاق بر زمین فرو افتـاد، گره هـای کفر و اختلاف گشوده شـد، و شـما زبـان به کلمه اخلاص (لا اله الا الله) گشودیـد، در حالی که گروهی انـدک و تهیـدست بیش نبودیـد! آری شـما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، و از کمِی نفرات همچون جرعه ای برای شخص تشنه، و یا لقمه ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می رود، بودیـد، و زیر دست و پاها له می شدیـد! در آن ایّام آب نوشیدنی شـما متعفن و گندیـده بود، و خوراکتان برگ درختان! ذلیل و خوار بودید، و پیوسته از این می ترسیدید که دشمنان زورمند شما را بربایند و ببلعند! اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمّـد درود خـدا بر او و خانـدانش بعـد از آن همه ذلّت و خواری و نـاتوانی نجـات بخشـید، او با شـجاعان درگیر شـد، و با گرگ های عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه در افکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد. و هر گاه شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه های مشرکان دهان می گشود، پدرم برادرش علی(علیه السلام) را در کام آنها می افکند، و آنهـا را بوسیله او سرکوب می نمود، و او هرگز از این مأموریت های خطرناک باز نمی گشت مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می کرد و بینی آنها را به خاک می مالید!».

---

۱ . تـوبه، آیه ۱۲۹ . در ایـن بخش نیز حقـایق بزرگی نهفته است: ۱ـ من کیسـتم؟ او قبل از هر چیز خودش را به جمعیّت معرفی می کنـد و عـذر و بهانه ها را از آنها می گیرد، تا کسی نگوید من بی خبر بودم و دختر پیامبر را نشناختم وگرنه به یاریش بر می خاستم. او مخصوصاً روی نسبتش به پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکیه می کند، و ارتباطش با علی(علیه السلام) را بازگو می نماید، سپس تأکید می کند که آنچه را می گویم عین حقیقت است، سخنی را نسنجیده نمی گویم، و کلمه ای بی حساب بر زبان نمی آورم. درست بشنوید و ببینید چه می گویم و مسئولیت عظیم خود را در برابر این حادثه دریابید! ۲ـ دلسوزی فوق العاده سپس علاقه رسول الله(صلی الله علیه وآله) را به آنهـا یادآور می شود که چگونه از رنـج های آنها رنـج می برد، و چگونه در غم های آنها شریک بود، مخصوصاً روی پنج وصف از اوصاف پیامبر که قرآن مجید در یک آیه روی آن تکیه کرده است، تکیه فرمود: «پیامبری برخاسته از دل جامعه و از میـان توده مردم بسوی شـما آمـد، پیـامبری دلسوز، و علاقه منـد به هـدایت شـما، و پیـامبری پر محبّت، و مهربان». اوصافی که همه اصحاب آن را در رسول الله(صلی الله علیه وآله) دیـده بودند و می شـناختند. ۳ـ زحمـات طاقت فرسای پیامبر(صلی الله علیه وآله) سپس زحمـات سـنگین پیـامبر(صلی الله علیه وآله) را یادآور می شود که چگونه یک تنه برای ابلاغ آن رسالت بزرگ برخاست، و کمترین انحرافی در او راه نیافت، بینی گردنکشان را به خاک مالید، و مغز متکبّران را در هم کوبید، و سلاح او در برابر حق جویان و حق طلبان منطق و دلیل و موعظه و حکمت بود، تا آن که قـدرت مشرکان را در هم شکست، و بتکده ها فرو ریخت، و دشـمنان خدا پراکنده شدند، ظلمت ها بر طرف شد و سپیده دمید، خفاش ها فرار کردند، و گروهی توانستند آشکارا نغمه «لا اله الا الله» سر دهند و آوای توحید را در دیار کفر زمزمه کنند. ۴ـ شـما این گونه بودید! فاطمه(علیها السلام) به یاد آنها می آورد که آن روز شما اگر گروه اندک با ایمان در میان طوفان سخت و وحشتناک گرفتار بودید، از یکسو وسوسه های دوران شرک و بت پرستی گاه و بیگاه به سراغتان می آمـد و شـما را به لب پرتگاه آتش دوزخ می کشـید، و از سوی دیگر دشـمنان نیرومند و بی رحم از هر طرف شمـا را احـاطه کرده بودنـد به گونه ای که با یک چشم بر هم زدن ممکن بود شـما را زیر دست و پای خود له کننـد و آن چنان در

فشار بودید که جز آب ناگوار و غذای نامناسب و خشن چیزی نصیبتان نمی شد و پیوسته از آینده خود بیمناک بودید. اما خدا اراده کرده بود دندان این گرگان خونخوار را بشکند، و سرهای این افعی ها را به سنگ بکوبد، و این گروه مستضعف و اندک را بر آنها مسلّط کند، و چنین کرد. چیزی نگذشت که آتش فتنه ها خاموش گشت، و طوفان ها فرو نشست، اهریمنان فرار کردند، و راهزنان و دزدان که از تاریکی های شب ظلمانی جاهلیّت استفاده می کردند با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام در بیغوله ها پنهان شدند. آری فاطمه(علیها السلام) این لحظات حساس را که هر روزش همچون یک قرن بر دوش مؤمنان سنگینی می کرد به یاد آنها می آورد، تا نعمت های عظیم خدا را به دست فراموشی نسپارد، و مواهب الهی را ناسپاسی نکنند، و در تداوم این خط الهی و رسالت عظیم بکوشند و تسلیم جوسازی ها نشوند. ۵ـ خدمات علی(علیه السلام) دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این میان خدمات بزرگ حضرت علی(علیه السلام) را یادآور می شود، که چگونه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حوادث خطرناک، او را به مقابله می فرستاد، و او با ایثارگری فوق العاده و جانبازی و فداکاری تمام، به مقابله بر می خاست، در کام فتنه ها فرو می رفت و آن را خاموش می کرد و پیروزمند باز می گشت، سرهای سرکشان را با شمشیر خود فرو می افکند و دماغ طاغوت ها را به خاک می مالید، و همه جا یار و یاور پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حامی و پشتیبان او بود. آری چنین کسی می تواند تداوم بخش خط این انقلاب بزرگ و مانع انحراف آن باشد.

«فَلَمَّا اخْتارَ اللّهُ لِنَبِیِّهِ (صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) دارَ اَنْبِیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَتْ فیکُمْ حَسیکَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدِّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ، وَ نَبَغَ خامِلُ الاَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَر فی عَرَصاتِکُمْ، وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هاتِفاً بِکُمْ، فَاَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً، وَ اَحْمَشَکُمْ فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ، وَ اَوْرَدْتُمْ غَیْرَ شِرْبِکُمْ، هذا وَ الْعَهْدُ قَریبٌ، وَ الْکَلْمُ رَحیبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمّا یَنْدَمِلْ، وَ الرَّسُولُ لَمّا یُقْبَرْ.

اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ (اَلاَ فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ)(۱) فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ! وَ کَیْفَ بِکُمْ؟ وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ اُمُورُهُ زاهِرَةٌ (ظاهِرَةٌ)، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، وَ زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، اَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلا. (وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ)(۲ ؛)ترجمه: اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید، و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند، و گمنامان فراموش شده سربلند کردند، نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند. شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود، و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش! سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت! شعله های خشم و انتقام را در دل های شما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت. و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید، ـ و به سراغ چیزی رفتید که از آنِ شما نبود و در آن حقّی نداشتید و سرانجام به غصب حکومت پرداختید ـ . در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم های مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته، و هنوز پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خاک سپرده نشده بود. بهانه شما این بود که «می ترسیم فتنه ای برپا شود!»، و چه فتنه ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد. چه دور است این کارها از شما! راستی چه می کنید؟ و به کجا می روید؟ با این که کتاب خدا ـ قرآن ـ در میان شماست، همه چیزش پر نور، نشانه هایش درخشنده، نواهی اش آشکار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده اید! آیا از آن روی برتافته اید؟ یا به غیر آن حکم می کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند. و هر کس آیینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است».

-- ۱ . توبه، آیه ۴۹

.

۲ . آل عمران، آیه ۸۵ . بانوی اسلام(علیها السلام) دراین بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقین اشاره می کند که در زمان حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرصه بر آنها تنگ شده بود و سر در لاک های خود فرو برده، و در لانه های خود خزیده بودند. اما ناگهان این حشرات الارض با مرگ پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) از لانه ها سر برآوردند، و خفاشانی که در برابر مهر فروزنده وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) تاب خودنمایی نداشتند بازیگران میدان شدند! حرکت های مشکوک آغاز شد و خطوط انحرافی آشکار گشت و بازیگران سیاسی وارد معرکه شدند! ۲- گروهی به دعوت شیطان لبیک گفتند!

انده عمیق دختر پیامبر(ص) از اینجا شروع می‌شود که چگونه جمعیت کثیری به دعوت شیطان لبیک گفتند، و به آوای شوم جغدها به حرکت در آمدند، آلت دست منافقان کور دل، و حزب شیطان شدند، و با اینکه هنوز آب کفن پیامبر(ص) نخشکیده بود و صدای اذان مؤذنش در گوش و بانگ تکبیرش در دلها طنین افکن بود، حرکتهای ارتجاعی آغاز شد. غیر از ساده لوحان و بیمار دلان، گروه دیگری به عنوان اینکه می‌ترسیم اگر سخنی بگوئیم اختلاف و نفاقی روی دهد، مهر سکوت بر لب زدند، و تماشاگر صحنه شدند، و یا با آن هماهنگی کردند، تا اختلافی بروز نکند در حالی که این خود بزرگترین اختلاف و انحراف بود!

۳ـ پناه به قرآن برید فاطمه(علیها السلام) این منادی الهی سپس بر آنها بانگ می زند که : کجا هستید؟ و به کجا می روید ای راه گم کرده ها؟ گویی سخن پدرش پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به خاطر آنها می آورد که : «اذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرآنِ، فَمَنْ جَعَلَهُ اَمامهُ قادَهُ اِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ تَرَكَهُ خَلْفَهُ ساقَهُ اِلَى النّارِ ;هنگامی که فتنه ها همچون پرده های شب ظلمانی به شما روی آورد باید به سایه قرآن پناه برید، آن کس که قرآن را پیش روی خود قرار دهد ـ و از آن پیروی کند ـ به بهشتش رهبری کند، و آن کس که آن را پشتِ سر افکنده به دوزخش می راند». بر آنها فریاد می زند که : قرآن را رها نکنید، اوامر و نواهی آن روشن است، و دستورهایی را که برای مسأله خلافت بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده آشکار است، پیش بینی لازم را برای بعد از رحلتش کرده، و چیزی در پرده ابهام باقی نگذارده است. ۴ـ هشدار به اصحاب و یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله)

بانوی اسلام(علیها السلام)، این فریادگر زمان، به آنها هشدار می دهد که اگر یادگار بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) (قرآن) را رها کنید و دست به دامان غیر آن بزنید، و افکار ناتوان خود را بر تعلیمات اسلام مقدّم دارید، و به بهانه مصلحت اندیشی ها یا جلوگیری از فتنه ها خود را حاکم بر قرآن بدانید، نه محکوم فرمان آن، زیان بزرگی دامان شما را خواهد گرفت. آتش فتنه در جامعه شما هرگز خاموش نخواهد شد، و از آنچه می ترسید در آن واقع می شوید، روح اسلام از میان شما رخت بر می بندد و جز قشری بی مغز، و ظاهری بی محتوا چیزی باقی نخواهد ماند.

«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلاّ رَيْثَ (اِلى رَيْثَ) اَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُها، وَيَسْلَسَ قِيادُها، ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها وَ تُهَيِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهِتافِ الشَّيْطانِ الْغَوِيِّ وَ اِطْفاءِ اَنْوارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَ اِخْمادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ.

تُسِرُّونَ حَسْواً فِي ارْتِغاء، وَ تَمْشُونَ لاَِهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلى مِثْلِ حَزِّ الْمُدى، وَ وَخْزِ السِّنانِ فِي الْحَشا. وَ اَنْتُمْ الاْنَ تَزْعَمُونَ اَنْ لا ارْثَ لَنا؟ اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ؟ (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).(۱) اَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلى تَجَلّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضّاحِيَةِ اَنّي ابْنَتُهُ. اَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ اَاُغْلَبُ عَلى اِرْثِيهِ؟ يَابْنَ اَبي قُحافَةَ! اَفِي كِتابِ اللهِ اَنْ تَرِثَ اَباكَ وَ لا اَرِثَ اَبي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً. اَفَعَلى عَمْد تَرَكْتُمْ كِتابَ اللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ اذْ يَقُولُ : (وَوَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ).(۲) وَ قالَ فيما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا اذْ قالَ : (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً * يَرِثُني وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ).(۳) وَ قالَ : (وَأُوْلُوا الاْرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْض فِي كِتابِ

اللهِ).(۴) وَ قالَ : (یُوصِیکُمُ اللهُ فِی أَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثَیَیْنِ).(۵) وَ قالَ : (إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ).(۶) وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لِی وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبِی؟ وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا؟ اَفَخَصَّکُمُ اللهُ بِآیَةٍ اَخْرَجَ مِنْها اَبِی؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟ اَوَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبِی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبِی وَ ابْنِ عَمِّی؟ فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً، تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ، وَالزَّعِیمُ مُحَمَّد (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ، وَ عِنْدَ السّاعَةِ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لا یَنْفَعُکُمْ اذْ تَنْدَمُونَ، (وَ لِّکُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)(۷) (مَنْ یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَیَحِلُّ عَلَیْهِ عَذَابٌ مُّقِیمٌ)(۸ ؛)ترجمه: آری، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد، و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید، و شعله های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، و به خاموش ساختن انوار تابان آیین حق و از میان بردن سنّت های پیامبر پاک الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف ـ از روی شیر ـ آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید. ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد! عجب این که شما چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده ـ و ما از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ارث نمی بریم! ـ. آیا از حکم جاهلیّت پیروی می کنید؟ چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟ آیا شما این مسائل را نمی دانید؟ آری می دانید، و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم. شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود ؛ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده! آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی! آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشتِ سر افکندید؟ در حالی که می فرماید: «و سلیمان وارث داود شد». و در داستان یحیی بن زکریا می گوید: «(خداوندا!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد». و نیز می فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرّر (از دیگران) سزاوارترند». و نیز می گوید: «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد». و نیز فرموده: «(اگر کسی مالی از خود بگذارد) برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته وصیت کند، این حقی است بر پرهیزکاران». شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟! آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، و من با پدرم یک مذهب نداریم؟ یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاهترید؟ حال که چنین است پس بگیر آن ـ ارث مرا ـ که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره برداری است و بر آن سوار شو، ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کند و بازخواست می نماییم، و در آن روز چه جالب است که داور خداست، و مدّعیِ تو محمّد(صلی الله علیه وآله)، و موعدِ داوری، رستاخیز، و در آن روز باطلان زیان خواهند دید، اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت! بدانید: «هر چیزی ـ که خداوند به شما داده سرانجام ـ قرارگاهی دارد ـ و در موعد خود انجام می گیرد ـ و بزودی خواهید دانست» «بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد»!

---

۱ . مائده، آیه ۵۰.

۲ . نمل، آیه ۱۶ .

۳ . مریم، آیه ۵ و ۶.

۴ . انفال، آیه ۷۵ .

۵ . نساء، آیه ۱۱ .

۶. بقره، آیه ۱۸۰ .

۷. انعام، آیه ۶۷ .

۸. هود، آیه ۳۹ .

سخنان فاطمه(علیها السلام) در این بخش اوج بیشتری می گیرد و از هیجان و سوز شدیدتری برخوردار است، دلش از این می سوزد که بـار دیگر احکام جاهلیّت دارد زنـده می شود چرا که در جاهلیّت به دختران مطلقاً ارث نمی دادنـد، اسـلام آمـد و خط بطلان بر این معنا کشید، و همه بستگان مسلمان را در ارث شریک و سهیم دانست، بنابراین تنها مسأله فدك مطرح نیست، آنچه مطرح است در درجه اوّل خطر احیای سـنن جاهلیّت و محو سـنن اسـلامی است و لـذا در این بخش آنها را شدیـداً ملامت می کند و آنها را زیر رگبـار حملات خود قرار می دهـد. از همه عجیب تر این که این کـار را چنـان عجولانـه انجام دادنـد که هر کس می فهمیـد مسأله «غصب فدک» مسأله ساده ای نیست، حتی نگذاردند که جای پایشان در امر خلافت محکم شود، و به اصطلاح آبها از آسیاب بیفتد و بعـد به فکر این تجـاوز ظالمـانه بیفتنـد، و این نکته مهمی برای پی بردن به عمـق این توطئه بزرگ است. ۲ـ اشاره به دلایل خصـم دختر پیامبر این خطیب بزرگ و داور پرمایه سپس بطور ضـمنی به دلایل آنها می پردازد که مدعی بودند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده: «مـا پیامبران مطلقاً ارثی از خود به یادگار نمی گـذاریم». سپس به پاسـخ منطقی دنـدان شـکن پرداخته و از عمومات قرآن و خصوص آن شاهـد و گواه می آورد، و با ذکر چنـدین آیه از کتاب، ثابت می کنـد که بایـد این حدیث مجعول را به دیوار کوبید! ۳ـ فاطمه(علیها السـلام) تمام راه های فرار را به روی آنها می بندد این عالمه بزرگوار چنان با حربه استدلال بر حریف هجوم می آورد که راه گریزی برای او بـاقی نمی گـذارد. می فرمایـد: اگر عـذر شـما آن حـدیث مجعول است که می گویـد: «ما پیامبران ارثی نمی گذاریم»! پاسخ آن را از آیات قرآن برای شـما گفتم ;و اگر عذر شـما ممنوع بودن ما از ارث است، بدانید در اسلام همه فرزنـدان از پـدران و مادران خود ارث می برنـد، تنها کسانی مسـتثنا هسـتند که هم کیش و هم آیین پدر نباشـند، یعنی فرزندان غیر مسـلمان از پـدر و مـادر مسـلمان هرگز ارث نمی برنـد، آیا به عقیـده شـما آیین من و پـدرم از هم جـداست؟ و اگر رسوبات احکام جاهلی در مغز شـماست که می گویـد: «دختر سـهمی از ارث نـدارد» با طلوع آفتاب اسـلام این موهومات و خرافات برچیـده شده و راهی به سـوی بـازگشت به شب ظلمـانی بعـد از طلوع صبح وجود نـدارد. ۴ـ آیـا شـما به قرآن آشـناترید یـا اهل بیت وحی(علیهم السـلام)؟ فـاطمه(علیها السـلام) این بانوی شـجاع این راه را هم بر آنها می بنـدد که بگوینـد ما از قرآن چنین و چنان می فهمیم، می گوید: کجای قرآن؟ و با کدام تفسیر؟ چه کسی بهتر از پسرعمویم علی(علیه السلام) که در آغوش وحی پرورش یافته، و از کاتبان وحی بوده، و قرآن و تفسیر قرآن را از دو لب پیامبر(صـلی الله علیه وآله) شـنیده به این کار سـزاوارتر است؟ اصـلا قرآن در خانه ما نـازل شـده و «اهـل البیت ادری بمـا فی البیت». خلاـصه در یکجـا به مسأله ارث بردن سـلیمان از پـدرش داود، و ارث بردن یحیی از پـدرش زکریا که همه از انبیای بزرگ بودند اشاره می فرماید و می گوید ـ برخلاف این روایت مجعول ـ قرآن تصـریح می کند که از یکـدیگر ارث بردنـد و می دانیم هر روایتی مخالف قرآن باشد از درجه اعتبار ساقط است. و گاه از عمومات قرآن که می گوید: «فرزندان، اعم از پسـر و دختر، از پدران ارث می برند» و «عموم خویشاوندان در سهم ارث طبق قانون اسلام و طبقات تعیین شده در ارث سـهمیه دارنـد» بهره می گیرد و می گویـد: آیـا این خبر واحـد که هم مخالف عموم قرآن است و هم مخالف خصوص آن می تواند ارزش و بهایی در دادگاه عدل اسـلامی داشـته باشد و سـر سوزنی برای آن قیمت قائل شد؟ سپس تمام راه های دیگر از جمله موانع مهم ارث را شـمرده و نفی می کند. ۵ـ اکنون که چنین است، همه از آنِ شـما! سـپس دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، این بانوی فداکار برای این که آنها تصوّر نکنند که دلبسـتگی خاصی به فدک به عنوان مال دنیا دارد، نه به عنوان یک هدف الهی، در بخش دیگری از سخنانش می افزاید: اکنون که چنین است همه اش را در اختیار بگیرید، و هر کار از شما ساخته است بکنید، اما بدانید دادگاه عظیمی در پیش دارید که با دادگاه های عالم دنیا فرق بسیار دارد، در آن جا حاکمش خداست، و مدعیِ شما در آن

دادگاه شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)است، و موعد دادگاه روز قیامت (یوم البروز) روز آشکار شدن همه پنهانیهاست! اگر پاسخی برای آن روز آماده کرده اید، بسم الله، و گرنه خود را برای کیفر الهی آماده کنید. آن روز قطعاً از کار خود پشیمان خواهید شد ولی این پشیمانی قطعاً برای شما سودی نخواهد داشت چرا که پرونده اعمال بسته شده، و راهی برای بازگشت به گذشته وجود ندارد.

«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الْانصارِ فَقالَتْ:

یا مَعْشَرَ الْفِتْیَةِ (النَّقِیبَةِ) وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْإِسْلامِ! ما هذِهِ الْغَمِیزَةُ فِی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتِی؟ اَما کانَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) اَبِی یَقُولُ : «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وُلْدِهِ»؟ سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجلانَ ذا اِهالَةً، وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ. اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ(صلی الله علیه وآله) فَخَطْبٌ جَلِیلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اُظْلِمَتِ الاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ، وَ اَکْدَتِ الْآمالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضِیعَ الْحَرِیمُ، وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْکَ وَاللهِ النّازِلَةُ الْکُبْری، وَ الْمُصِیبَةُ الْعُظْمی، لا مِثْلُها نازِلَةٌ، وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ، اَعْلَنَ بِها کِتابُ اللهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فِی اَفْنِیَتِکُمْ وَ فِی مُمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ، هُتافاً وَ صُراخاً، وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبِیاءِ اللهِ وَ رُسُلِهِ حُکْمٌ فَصْلٌ، وَ قَضاءٌ حَتْمٌ. (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلَی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللهُ الشَّاکِرِینَ).(۱) اِیْهاً بَنِی قَیْلَةَ! اَاُهْضَمُ تُراثَ اَبِیهَ وَ اَنْتُمْ بمرْأیً مِنِّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدیً وَ مَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَةُ وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الاْداةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافِیکُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجِیبُونَ، وَ تَأْتِیکُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغِیثُونَ (تُعینُونَ)، وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتِی انْتُخِبَتْ وَالْخِیَرَةُ الَّتِی اخْتِیَرَتْ. قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الاُْمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتّی اذا دارَتْ بِنا رَحَی الْإِسْلامِ، وَدرَّ حَلْبُ الاَیّامِ، وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشِّرْکِ، وَ سَکَنَتْ فَوْرَةُ الْإِفْکِ، وَ خَمَدَتْ نِیرانُ الْکُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ، وَ اسْتَوْثَقَ (اِسْتَوسَقَ) نِظامُ الدِّینِ، فَاَنّی حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ؟ وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلانِ؟ وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدامِ؟ وَ اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْإِیمانِ؟ (أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّکَثُوا أَیْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّة أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنتُمْ مُؤْمِنِینَ).(۲) اَلا قَدْ اَری اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ، وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، قَدْ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ، وَ نَجَوتُمْ مِنَ الضِّیقِ بِالسِّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَیْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذِی تَسَوَّغْتُمْ. فَ (إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِی الاَْرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ).(۳) اَلا وَ قَدْ قُلْتُ عَلی مَعْرِفَة مِنِّی بِالْخَذْلَةِ الَّتِی خامَرَتْکُمْ وَ الْغَدْرَةِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، وَ لکِنَّها فَیْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَیْضِ (الْغَیْظِ)، وَ خَوْرُ الْقَناةِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ. فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبْرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَةَ (نقبه) الْخُفِّ، باقِیَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللهِ وَشَنارِ الاَْبَدِ، مَوْصُولَةً بِنارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الاَْفْئِدَةَ. فَبِعَیْنِ اللهِ ما تَفْعَلُونَ. (وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَب یَنقَلِبُونَ).(۴) وَ اَنَا ابْنَةُ نَذِیر لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذاب شَدِید، فَاعْمَلُوا (إِنَّا عَامِلُونَ * وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ)(۵ ؛)ترجمه: سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان! و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافلی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می دهید؟! آیا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پدرم نمی فرمود: «احترام هر کس را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟» چه زود اوضاع را دگرگون ساختید، و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانایی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می گویم در اختیار شماست. آیا می گوئید: محمّد(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت ـ و با مردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنّتش پایمال گردد؟ ـ آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود، فاجعه سنگینی است که بر همه، غبار غم فرو ریخت، و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه دارتر، و وسعتش فزونتر می گردد، زمین از غیبت او تاریک، و ستارگان برای مصیبتش بی فروغ، و امیدها به یأس مبدل گشت، کوه ها متزلزل گردید احترام افراد پایمال شد و

با مرگ او حرمتی باقی نماند! به خدا سوگند این حادثه ای است عظیم، و مصیبتی است بزرگ، و ضایعه ای است جبران ناپذیر. ولی فراموش نکنید اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) رفت قرآن مجید قبلا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسته در خانه های شماست، و صبح و شام با صدای بلند و فریاد ـ و یا ـ آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبه رو شده بودند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است. آری قرآن صریحاً گفته بود : «محمّد(صلی الله علیه وآله) فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیّت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خداوند ضرری نمی زند و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد». عجبا! ای فرزندان «قیله»(۶)! آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می بینید و می شنوید، و در جلسات و مجمع شما این معنا گفته می شود و اخبارش به خوبی به شما می رسد و باز هم خاموش نشسته اید؟ با این که دارای نفرات کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می شنوید و لبیک نمی گویید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی رسید؟ با این که شما در شجاعت زبانزد می باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبائل هستید. با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج ها و محنت ها را تحمل نمودید، شاخ های گردنکشان را درهم شکستید، و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید، و در خط ما قرار داشتید، دستورات ما را گردن می نهادید و سر بر فرمان ما داشتید، تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت. پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآله) امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می دارید و پیمان های خود را شکسته اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته اید؟ «آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر(صلی الله علیه وآله) گرفته اند پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند، آیا از آنها می ترسید؟ با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید». آگاه باشید من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید، و عافیت طلب شده اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود دور ساختید، و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید، و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به وسعت بی تفاوتی روی آوردید. آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید، و آب گوارایی را که نوشیده بودید به سختی از گلو برآوردید! اما فراموش نکنید خداوند می فرماید: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمی رسد، چرا که) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است». بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم، با این که بخوبی می دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته، و عهدشکنی قلب شما را فرا گرفته است ولی چون قلبم از اندوه پر بود ـ و احساس مسئولیت شدیدی می کردم ـ کمی از غم های درونی ام بیرون ریخت، و اندوهی که در سینه ام موج می زد خارج شد، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند. اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آنِ شما، محکم بچسبید و رها نکنید، ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید: پشتش زخم، و کف پایش شکسته است! داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوایی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل ها سر بر می کشد خواهد پیوست! فراموش نکنید آنچه را انجام می دهید در برابر خداست. «آنها که ستم کردند بزودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!» و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، «آنچه از دست شما بر می آید انجام دهید، ما هم انجام می دهیم ;و انتظار بکشید، ما هم منتظریم!».

---

۱ . آل عمران،

آیه ۱۴۴ .

۲ . توبه، آیه ۱۳ .

۳ . ابراهیم، آیه ۸ .

۴ . شعراء، آیه ۲۲۷ .

۵ . هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۶ . «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد. بانوی اسلام در این بخش از سخنانش، طایفه انصار را به عنوان یک قشر برگزیده و بازوی توانمند اسلام و حامی مخلص پیامبر(صلی الله علیه وآله) توصیف می کند، و از زحماتی که آنها از بدو ورود پیامبر در مدینه، و حتی قبل از آن در راه اسلام کشیدند، در تعبیرات کوتاهش اظهار تشکر و سپاسگزاری می نماید. آری به راستی انصار نقش بسیار مؤثری در پیشرفت اسلام در جنگ و صلح در آغاز و انجام و در همه مراحل داشتند، و با آن همه، توقعی کمتر از مهاجران داشتند، و اگر کار بدست آنها می افتاد شاید تاریخ اسلام مسیر روشن تری را می پیمود، البتّه در میان مهاجران افراد مخلصی بودند که از هیچ ایثار و فداکاری فروگذار نکردند ولی با این همه نفوذ بازیگران سیاسی در میان آنها وضع را به کلی دگرگون ساخت. ۲ـ فاطمه(علیها السلام) انصار را زیر رگبار حملات قرار می دهد ولی تعجب بانوی اسلام از این است که چرا این بازوان توانمند و یاران دیرینه پیامبر در برابر این ستمی که بر خاندانش روا داشتند، مهر خاموشی بر لب زدند، و با سکوت خود صحه بر پای این مظالم گذاردند، و احترام پیامبر را در بازماندگان او رعایت نکردند، و از همه مهمتر در برابر تغییر محور خلافت پس از یک درگیری کوتاه آن هم به نفع خودشان در برابر حق سکوتی که گرفتند همکاری و همفکری و همدردی کردند و این خطایی بود نابخشودنی! ۳ـ با رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نمی میرد! گرچه قرآن مجید از یکسو و خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) از سوی دیگر این حقیقت را گوشزد کرده بودند که آیین اسلام قائم به شخص نیست، آیینی است جاویدان تا قیام قیامت، و هرگز با وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) پایان نخواهد گرفت، چرا که انقلابی بود بر اساس یک مکتب، مکتبی آسمانی و الهی مکتبی هماهنگ با نیازهای انسان ها در تمام طول تاریخ و چنین مکتبی باید بماند. ولی با این همه، گروهی کوته فکر و ظاهر بین باز تصور می کردند، با ضربه دردناک و مصیبت جانسوزی که از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر جهان اسلام وارد شد و با خلأیی که از فقدان این رهبر بزرگ در محیط اسلام پدید آمده فاتحه اسلام خوانده شده، و طومار آن در هم پیچیده است! و به همین دلیل در برابر نعره های جاهلیّت سکوت می کردند. فاطمه(علیها السلام) فریاد می زند، و آیات قرآن را که از بقا و جاودانگی اسلام سخن می گوید، به یاد آنها می آورد، غافلان را از خواب غفلت بیدار می کند، و مسلمانان را به مسئولیت های سنگینشان در آن مقطع فوق العاده حساس آشنا می سازد. ۴ـ چرا در برابر پایمال شدن احکام اسلام خاموش نشسته اید؟ او در فراز دیگری از سخنانش با شدت تمام انصار را سرزنش می کند که : سکوت شما در ماجرای فدک، ماجرایی که حلقه ای است از یک سلسله انحرافات زنجیره ای، و جرقه ای است از یک شعله گسترده، و قطره ای است از یک جریان وسیع، به قیمت زنده شدن طیف ضدّ اسلامی تمام خواهد شد! مردم می گویند: اگر به راستی قانون اسلام حق است، چرا در مورد نزدیک ترین نزدیکان پیامبر(صلی الله علیه وآله)اجرا نمی شود؟ جایی که چنین حکم مسلّمی را پایمال کنند، و شما با سکوتتان صحه بر آن بگذارید، پایمال کردن سایر احکام اسلام کار مشکلی نخواهد بود! شما باید به این مسأله به عنوان یک «جریان» بنگرید نه به عنوان یک رویداد موضعی و مقطعی، و حساب کنید در پشتِ این ماجرا چه ماجراهای دیگری نهفته است؟ جوش و خروش من نیز از همین جهت است! تصور نکنید قیام شما برای حمایت مظلومی چون من شکافی در جامعه اسلامی ایجاد می کند، بلکه به عکس سکوت شما همه چیز را زیر سؤال می برد. اگر بگویید قدرت ندارید، دروغ است، امکانات فراوان از آغاز در اختیار شما بوده، و الان نیز بیشتر است، با این حال چرا آیات صریح قرآن را که می گوید: «با پیمان شکنان به پیکار برخیزید»

پشت سر افکنده اید؟ و بجای ترس از خدا از آنها می ترسید؟ ۵ـ غلبه روح عافیت طلبی سپس این معلم بزرگ در فراز دیگری دست به اعماق روح آنها برده، و علت اصلی این سکوت را بیرون می کشد و می فرماید: مسأله این است که روح عافیت طلبی بر شما چیره شده، به آسایش خواهی تن در داده اید، و با این که با چشم خود می بینید آن کس را که شایسته تر از همه برای خلافت است کنار زده اند باز سکوت می کنید؟ آری یک انقلاب راستین تا زمانی پیشرو است که افراد روح انقلابی خود را حفظ کنند، و تمایلات عافیت طلبانه بر آنها چیره نشود، و گرنه در برابر مشکلات زانو می زنند، و از کنار حوادث تلخ و مسئولیت آفرین بی تفاوت می گذرند و انقلاب خاموش می شود. ۶ـ با این روحیه می دانم از شما کاری ساخته نیست! این بانوی شجاع با بینش عمیق خود حوادث آینده را باز می گوید، و در فراز دیگری از سخنانش در این بخش، به طایفه انصار خطاب کرده می گوید: هدف من اتمام حجت است، و گرنه امیدی به شما ندارم، جایی که در مسأله «خلافت» سکوت کنید در مسأله «فدک» به طریق اولی سکوت خواهید کرد، اما سخنان امروز من در تاریخ اسلام ثبت می شود، و آیندگان قضاوت خواهند کرد، و من می خواستم علاوه بر این، عقده های دلم را نیز بگشایم و خون های درون سینه ام را بیرون بریزم تا همگان از درد جانکاه من با خبر شوند! ۷ـ در انتظار حوادث دردناک باشید این شیر زن اسلام در فراز دیگری به آنها خاطر نشان می کند که : گمان مبرید که این سکوت، و آن عافیت طلبی، این تماشاچی شدن ها، و این بی تفاوتی ها، برای شما ارزان تمام می شود، شما میوه تلخ آن را در همین دنیا به صورت حکومت های جباری ـ همچون بنی امیّه و بنی عباس ـ که نه بر نسل های آینده شما رحم می کنند و نه بر اسلام و قرآن، خواهید چشید. به علاوه در دادگاه بزرگ الهی در قیامت نیز کفاره آن را خواهید پرداخت. ۸ـ او انذار کرد، و من هم انذار می کنم! فاطمه(علیها السلام) بانوی دلسوخته و دختر والامقام پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آخرین بخش از سخنانش همان سخنی را می گوید که پیامبران الهی در برابر اقوام سرکش می گفتند، آنها را انذار می کند و می فرماید : «انتظار بکشید ما هم منتظریم». شما در انتظار فشار هر چه بیشتر بر خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ما هم در انتظار مجازات دردناک الهی برای شما! ناصر مکارم شیرازی،جمادی الثانی ۱۴۰۸ --

----

۱. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. (۱) قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۳.

۳. (۲) قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۸:در قرآن «ان تکفروا» آمده است.

۴. قرآن کریم، سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۵. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

۶. «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می‌گردد.

دومین خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)

بانوی اسلام این خطبه را در بستر بیماری بیان کرد، همان بیماری که هرگز از آن برنخاست، و جان پاک خود را به جان آفرین تسلیم نمود.

خطبه اوّل را در حال سلامت، در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) و با حضور مردان(۱) مهاجر و انصار ایراد فرمود، و این خطبه را در برابر زنان مهاجر و انصار، و در بستر بیماری، و درون خانه. هم مخاطب مختلف بود، و هم زمان و مکان، و هم حال بانوی اسلام، ولی لحن هر دو خطبه به خوبی نشان می دهد که از روحی بلند، سرشار از علم و دانش، مملو از محبّت به خدا و ایمان، و لبریز از درد و رنج، سرچشمه گرفته، و هر دو خطبه آهنگی رسا و کوبنده و گیرا و قاطع و شجاعانه دارد، ولی آهنگ خطبه دوّم که

اکنون نوبت بحث آن است کوبنده تر و دردناك تر و غم انگیزتر است. این خطبه که از دل پر درد دختر گرامی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برخاسته در حقیقت رنجنامه اوست. رنجی جانکاه که تا اعماق استخوانش نفوذ کرده و تمام وجودش را در شعله های سوزان خود فرو برده است، به همین دلیل کلامش در این خطبه رنگ آتش به خود گرفته چرا که از قلب آتشین برخاسته، و خون رنگ شده چرا که از دلیل او سرچشمه گرفته. از عجایب و شگفتی های این خطبه آن است که بانوی اسلام(علیها السلام) بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قبل از شهادت مورد ستم های زیادی واقع شد، ستم هایی که بیماری جانکاه او از آن ریشه می گرفت، و با این که سؤال زنان مدینه به هنگام عیادت آن بانو مخصوصاً از وضع حال و بیماری او بود، و قاعدتاً باید چیزی از دردهای خود بگوید، بلکه هر چه می گوید از آن بگوید، با این حال حتی یک کلمه از حال خودش سخن نگفت، و محور تمام سخنان او مسأله غصب خلافت و مظلومیت علی(علیه السلام) و خطرات آینده این انحراف بزرگ برای امت اسلامی بود. عجبا که او هیچ از درد خویش سخن نگفت، و هر چه گفت از درد همسرش علی(علیه السلام) گفت، و از مشکلات جهان اسلام. آری روح بزرگ زهرا(علیها السلام) برتر از آن است که از خودش و دردهایش ـ هر چند بزرگ بود ـ سخن بگوید، و بلندپروازتر از آن است که حتی تا این حد صعود کند، او فقط از امام و همسر محبوبش علی(علیه السلام) و دردهای او سخن گفت. او نگران شخص خود نبود، او نگران امت اسلامی بود که چه آینده شوم و دردناکی در پیش داشت. انسان در واپسین لحظات زندگی معمولا به خود و دردهایش می اندیشد، ولی شگفتا که فاطمه در این خطبه طولانی حتی یک جمله از این گونه سخن ها بر زبان نراند. و این بهترین نشانه عظمت فاطمه(علیها السلام) و مقام فداکاری و ایثار آن بانوی زنان جهان است. این درسی است بزرگ برای همه انسان های آزاده و با هدف و همه ایثارگران و فداکاران تاریخ بشر. آری او همیشه ـ و در واپسین لحظه عمر کوتاه و پر درد و رنجش بالخصوص ـ همچون شمعی می سوخت تا اطراف خود را روشن سازد و گمراهان را نجات دهد و مدافع حق و عدالت باشد. در خطبه فدك (نخستین خطبه بانوی اسلام) تمام سخن از توحید و مبدأ، و معاد، و فلسفه احکام، و حوادث دوران بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و برکات وجود او، و مسأله غصب خلافت، و سرنوشت آینده مسلمین است، و اگر مقداری هم از فدك سخن می گوید بخاطر نقش مؤثری است که این پشتوانه مالی در امر خلافت و مسائل سیاسی اسلام داشت، درست به همان دلیل که دشمنانش برای در مضیقه گذاشتن خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در هم شکستن قدرت آنان، فدك را غصب کردند، او خواهان بازگرداندن آن بود. ولی در خطبه دوّم (خطبه زنان مهاجر و انصار) سخنان او فقط بر محور خلافت و امامت دور می زند، با آن که بانوی اسلام مظالم زیادی بر او رفته بود و مناسب بود دادخواهی کند، ولی نه دادخواهی کرد و نه لب به شکایت گشود، هر چه گفت از علی(علیه السلام) گفت، از خلافت و از مصالح مسلمین گفت. یکی از مقامات عالی اولیای خدا مقام «تسلیم مطلق» است، یعنی سالك الی الله و رهرو راه حق به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، جز خدا را در نظر ندارد. جز به فرمان او گوش به سخن دیگری نمی دهد. جز رضای او نمی طلبد. و جز به خواست و اراده او نمی اندیشد. مرحله اوّل اسلام است و سپس ایمان و بعد رضا و بعد تسلیم مطلق، چنانکه قرآن کریم می گوید: «(قَالَتِ الاَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ(؛)۲) عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو: شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است». و نیز می فرماید: «(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً(؛)۳) به پروردگارت سوگند آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری طلبند، وسپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند». و سرانجام می گوید: «(إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً(؛)۴) ما فقط شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم وهیچ پاداشی و سپاسی از شما نمی خواهیم». مقام ایمان و رضا و تسلیم ایجاب می کند که تمامی آلام و دردها و غم های جانسوز خود را به دست فراموشی بسپارد و تنها از رضای خدا، از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از ولیّ او، و از آینده اسلام و مسلمین سخن بگوید. با این

مقـدمه کوتـاه که اشاراتی به محتوای خطبه داشت به سـراغ اصل خطبه می رویم و آن را در پنج بخش مورد بررسـی قرار می دهیم ولی قبلا لازم است به اسناد خطبه بپردازیم:

-- ۱ . البتّه همـان

گونه که در شرح خطبه اوّل گذشت پرده ای آویخته شد و ایشان در حالی که گروهی از زنان او را همراهی می کردند، بطوری که شناخته نمی شد و چادری بر سر داشت که دامن چادرش زیر قدمش می آمد، پشت پرده قرار گرفت و خطبه را ایراد کرد.

۲ . حجرات، آیه ۱۴ .

۳ . نساء، آیه ۶۵ .

۴ . دهر، آیه ۹ .

این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است:

۱ـ مرحوم شیخ طبرسی (رضوان الله علیه) آن را در «احتجاج» ذکر کرده است.(۱) ۲ـ علی بن عیسی اربلی در کتاب معروف «کشف الغمه» از کتاب «صـحیفه» آن را نقل می کند.(۲) ۳ـ مرحوم علامه مجلسـی در «بحارالانوار» این خطبه را با اسناد متعددی ذکر کرده است.(۳) ۴ـ این خطبه در کتاب «معانی الاخبار» از مرحوم صـدوق با سـندی که در ذیل آمـده از عبـدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین(علیه السلام) نقل شده است.(۴) ۵ـ و باز در همان کتاب با سندی دیگر از امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) نقل شده است.(۵) ۶ـ مرحوم شیخ طوسـی نیز آن را در «امالی» آورده است. ۷ـ ابن ابی الحدیـد عالم معروف سـنی معتزلی نیز آن را در کتاب معروف خود «شـرح نهـج البلاغه» با سـندی که ذیلا آمـده است، نقل می کنـد.(۶) به هر حـال همـان گونه که اشاره شـد این خطبه بـا اسـناد متعـددی نقـل شـده، و تفـاوت هایی در متون آن دیـده می شود، و نظر به این که متنی که در «احتجاج» از سویـد بن غفله(۷) نقـل شـده است کامـل تر به نظر می رسـد ما همان را برگزیـدیم (علامه بزرگوار مجلسـی نیز آن را در بحارالانوار ۴۳/۱۶۱ آورده است). و بـدین ترتیب خطبه مزبور از خطبه هایی است که در کتب متعـدد و با اسـناد متظافری نقل شده است و لذا از اهمیّت ویژه ای برخـوردار است. اکنـون به سـراغ متن خطبه می رویم و به ترجمه و تفسـیر آن می پردازیم که حقـایق بسیاری را روشن می سازد.

-- ۱ . احتجــاج

(ترجمه فارسی)، صفحه ۳۰۰ .

۲ . کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۱۱۸ .

۳ . بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۵۸ .

۴ . عن احمد بن الحسن القطان، عن عبدالرحمن محمد الحسینی، عن ابی الطیب محمد بن الحسین بن حمید، عن ابی عبدالله محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن المهلبی، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن الحسن.

۵ . علی بن محمد المعروف بابن المغیرة القزوینی، عن جعفر بن محمد بن الحسن، عن محمد بن علی الهاشمی، عن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علیّ بن ابی طالب، عن أبیه، عن جدّه علیّ بن ابی طالب(علیه السلام).

۶ . احمـد بن عبـدالعزیز الجوهری، عن محمـد بن زکریا، عن محمـد بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن محمد بن سـلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن حسن، عن أمّه فاطمة بنت الحسین(علیه السلام).

۷ . سوید بن غفله یا «عفله» به گفته مرحوم «علامه حلی» در «خلاصه» از اولیای امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) بود ;و میرداماد (طبق نقـل مرحوم مامقـانی) او را از اولیـای خاص حضـرت امیر(علیه السـلام) می شـمارد ;و ذهبی در «مختصـر» می گویـد: او مردی ثقه،

خردمند، عابد، زاهد و صاحب مقام والایی بود.

«لَمّا مَرِضَتْ فاطِمَةُ(علیها السلام) الْمَرِضَةَ الَّتِی تُوُفِّیَتْ فِیها اجْتَمَعَ اِلَیها نِساءُ الْمُهاجِرینَ وَ الاْنْصارِ، یَعُدْنَها، فَقُلْنَ لَها: کَیْفَ اَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِکِ یَابْنَةَ رَسُولِ اللّهِ؟

فَحَمِدَتِ اللّهَ وَ صَلَّتْ عَلی اَبِیها(صلی الله علیه وآله) ثُمَّ قالَتْ: اَصْبَحْتُ وَاللّهِ عائِفَةً لِدُنْیاکُنَّ، قالِیَةً لِرِجالِکُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَنَأْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ سَبَرْتُهُمْ. فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ، وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرْعِ الصَّفاةِ، وَ صَدْعِ الْقَناةِ، وَ خَطَلِ الاْراءِ، وَ زَلَلِ الاْهْواءِ، وَ (لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ).(۱) لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَها وَ حَمَّلْتُهُمْ اَوْقَتَها وَ شَنَنْتُ عَلَیْهِمْ عارَها. فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمِینَ ;ترجمه: هنگامی که فاطمه(علیها السلام) بیمار شد همان بیماری که در آن وفات یافت، زنان مهاجر و انصار به عنوان عیادت خدمتش حاضر شدند، و عرض کردند: چگونه صبح کردی از بیماریت؟ (و حال تو چه گونه است) ای دختر رسول خدا؟ او در پاسخ، حمد و سپاس خدا را بجا آورد، و درود بر پدرش پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد، و سپس فرمود: بخدا در حالی صبح کردم که از دنیای شما متنفرم، مردان شما را دشمن می شمرم، و از آنها بیزارم. آنها را آزمودم و دور افکندم، و امتحان کردم و مبغوض داشتم. چقدر زشت است شکسته شدن شمشیرها (و سکوت در برابر غاصبان) و بازی کردن بعد از جدّ (و به شوخی گرفتن سرنوشت اسلام و مسلمین) و کوبیدن بر سنگ (و کار بی حاصل کردن) و شکافته شدن نیزه ها (و تسلیم در برابر دشمن) و فساد عقیده، و گمراهی افکار، و لغزش اراده ها و «چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آنها فرستاد، نتیجه آن، خشم خداوند بود، و در عذاب (الهی) جاودانه خواهد ماند». و چون چنین دیدم مسئولیت آن را به گردنشان افکندم، و بار سنگین گناه آن را بر دوششان، و ره آورد هجومش را بر عهده آنها نهادم». خوش بود گر محک تجربه آید به میان! همیشه در طول زندگی انسان ساعات و روزهای حساسی پیش می آید که دوران امتحان و آزمون اوست، البتّه امتحان الهی برای شکوفا ساختن استعدادها و پرورش روحیات و تحکیم مقاومت و پایمردی است و نیز برای روشن شدن باطن هر کس برای خود او، زیرا که گاهی انسان در شناخت خود دچار اشتباه می شود ;نه همچون امتحان بشری که برای کشف مجهولات و آگاهی آزمایش کننده بر باطن و نهاد افراد، صورت می گیرد. در این بخش از خطبه بانوی اسلام(علیها السلام)، همین مسأله گوشزد شده است. حضرت ضمن اظهار تنفر و انزجار شدید از گروهی از مردان فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، از مهاجرین و انصار بخاطر سکوتشان ـ نه فقط سکوت ـ که هماهنگی شان با جریانات انحرافی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها هشدار می دهد که مواظب این آزمون بزرگ الهی باشند. او مجاهدت های بی نظیر آنها را در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) یادآوری کرده، و سپس آنان را به شمشیرهای شکسته ای تشبیه می کند که قدرت و کارآیی خود را در برابر دشمن از دست داده است، نیزه های شکسته و شکافته ای که توانایی بر چیزی ندارد. دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این که مبانی اسلام را به شوخی گرفته، و بازیچه هوس های خود قرار داده اند آنها را سخت نکوهش می کند. و از این که اراده های آهنین آنها به سستی گراییده، و قدرت بر تصمیم گیری را در برابر جریانات انحرافی از دست داده اند، مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. او در پایان این بخش به همه آنها هشدار می دهد که مسئولیت غصب خلافت بر دوش آنان برای همیشه سنگینی خواهد کرد، و این داغ ننگ بر پیشانی آنها می ماند که سکوت کردند و این حادثه دردناک در تاریخ اسلام با کمال تأسف رخ داد. آری، بسیاری از آنها از این امتحان بزرگ پیروز بیرون نیامدند و رو سفید نشدند و چه خوش بود که «محک های تجربه» به میان آید تا آنها که «غش» دارند، سیه روی شوند، و چه خوب است که کوره های داغ امتحان بر پا شود تا «سیاه سیم و زر اندود» باطن خود راآشکار سازد و حساب آن در نظر خلق از طلای ناب جدا گردد.

---

۱ . مائده، آیه

«وَیْحَهُمْ اَنّی زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَةِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الاَمِینَ وَ الطِّبینِ بِاُمُورِ الدُّنْیا وَ الدِّین (أَلاَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ).(۱)

وَ مَا الَّذِی نَقِمُوا مِنْ اَبِی الْحَسَنِ(علیه السلام)؟ نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللهِ نَکِیرَ سَیْفِهِ، وَ قِلَّةَ مُبالاتِهِ بِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نَکالَ وَقْعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَهُ فِی ذاتِ اللهِ. وَ تَاللهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللاّئِحَةِ، وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْواضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ اِلَیْها، وَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها، وَ لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً، لا یَکْلُمُ خُشاشُهُ، وَ لا یَکِلُّ سائِرُهُ وَ لا یَمِلُّ راکِبُهُ. وَ لَاَوْرَدَهُمْ مَنْهَلا نَمِیراً صافِیاً رَوِیّاً تَطْفَحُ ضَفَتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ اِعْلاناً. وَ لَمْ یَکُنْ یَتَحَلّی مِنَ الدُّنْیا بِطائِل، وَ لا یَحْظی مِنْها بِنائِل، غَیْرَ رَیِّ النّاهِلِ وَ شَبْعَةِ الْکافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمُ الزّاهِدُ مِنَ الرّاغِبِ، وَ الصّادِقُ مِنَ الْکاذِبِ. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِم بَرَکَات مِّنَ السَّمَاءِ وَالاَرْضِ وَلَکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ). (وَالَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلاَءِ سَیُصِیبُهُمْ سَیِّئَاتُ مَا کَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِینَ ؛)ترجمه: وای بر آنها چگونه خلافت را از کوه های محکم رسالت، و شالوده های متین نبوّت و رهبری، و جایگاه نزول وحی و جبرئیل امین، و آگاهان در امر دنیا و دین، کنار زدند؟ «آگاه باشید زیان آشکار همین است!» آنها چه ایرادی را بر ابوالحسن علی(علیه السلام) داشتند؟ والله آنها بر شمشیر برنده او ایراد می گرفتند، و بی اعتناییش در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنجگویی، و ضربات درهم شکننده اش بر دشمن! (آری) بخدا سوگند (اگر امر خلافت با او بود) هر گاه مردم از جاده حق منحرف می شدند و از پذیرش دلیل روشن سرباز می زدند، آنها را با نرمی و ملایمت به سوی منزل مقصود سیر می داد سیری که هرگز آزار دهنده نبود، نه مرکب ناتوان می شد، و نه راکب خسته و ملول. و سرانجام آنها را به سرچشمه آب زلال و گوارا وارد می ساخت، نهری که دو طرفش مملو از آب بود، آبی که هرگز ناصاف نمی شد سپس آنها را پس از سیرابی کامل باز می گرداند و سرانجام او را در پنهان و آشکار خیرخواه خود می یافتند. (آری) او هرگز از دنیا بهره نمی گرفت، و از آن سودی جز سیراب کردن تشنه کامان و سیر نمودن گرسنگان نداشت. و در این جا دنیا پرست از زاهد، و راستگو از دروغگو، برای همه آنها روشن می شد. (و همان گونه که خداوند فرموده): «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم». «و ظالمان این گروه نیز بزودی گرفتار بدی های اعمالی که انجام داده اند خواهد شد و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند» آری این سرنوشتی است که در انتظار آنهاست».

---

۱ . زمر، آیه ۱۵

. در یک جامعه سالم و الهی همه امتیازات خصوصاً تقسیم پست ها بر محور ارزش ها و معیارهای خدایی دور می زند. زد و بندهای سیاسی، گروه بندی ها و فرصت طلبی ها، تعصب های قومی و قبیله ای، و بالاخره معاملات پشت پرده سوداگران بازار سیاست، در تصدی این پست ها راهی ندارد. بانوی اسلام(علیها السلام) در این بخش، زنان مدینه را مخاطب ساخته و می گوید: چرا؟ و به کدام مجوز مردان شما محور خلافت را از آنچه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بیانات صریح و سخنان روشن خود بیان کرده بود منحرف ساختند؟ مگر ابوالحسن علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) چه عیبی داشت؟ و فاقد کدام یک از کمالات لازم، اعم از روحی و جسمانی بود؟ آری عیب این بود که شمشیر برنده اش خواب را از چشمان دشمنان اسلام ربوده، قدرت بی نظیرش در میدان جنگ، و بی اعتناییش نسبت به مرگ در صحنه پیکار، او را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر دشمنان اسلام درآورده بود. ایراد او این بود که فقط به خدا متوجه بود ؛رضای او، رضا خدا ؛خشم او و غضب او تنها برای خدا بود. در واقع بانوی اسلام(علیها السلام) این حقیقت را به آنها یادآوری می کند که ارزش ها در محیط اسلام بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)دگرگون شده، و این گروه از مهاجران و انصار به خاطر انحراف مزاج روحشان از سلامت لازم، شهد شیرین ارزش های

واقعی اسلام در ذائقه جانشان همچون حنظل تلخ و بد طعم شده است، و امتیازاتی که مهم ترین شرایط یک رهبر قدرتمند و قاطع الهی را تشکیل می دهد، برای او عیب می شمرند. سپس در ادامه سخنانش به آنها گوشزد می کند که با کنار گذاردن علی(علیه السلام) چه نعمت بزرگ و موهبت عظیمی را از دست دادند، زیرا علی(علیه السلام) آگاه ترین مردم به حلال و حرام الهی و آیات قرآنی است. او حق و باطل را بهتر از هر کس می شناسد و از هم جدا می سازد. اگر زمام حکومت به دست او سپرده می شد، هرگز اجازه نمی داد به این سرعت باز ماندگان دوران شرک (خاندان ابوسفیان بزرگ ترین دشمن اسلام، و سرسخت ترین مخالف قرآن) در حکومت اسلامی طمع کنند، و آن را به دستگاه خودکامه ای مبدل سازد که بدتر و بی رحم تر از حکومت کسری و قیاصره و فراعنه، باشد. اگر زمام اختیاراتشان در کف با کفایت علی(علیه السلام) بود آنها را بر مرکب راهوار حق می نشاند، و با نرمی و ملایمت و محبّت و مدارا بسوی سرچشمه آب حیات رهنمون می گشت، و سپس آنان را از آن چشمه جوشان و زلال و گوارا سیراب می نمود، و حیات جاویدان می بخشید. یکی دیگر از شرایط رهبران الهی، دلسوزی و خیرخواهی برای امت است، آیا آنها کسی را دلسوزتر از علی(علیه السلام)سراغ داشتند؟ کسی که همّتش سیر کردن گرسنگان و سیراب کردن تشنه کامان بود، درد و رنج های مردم او را رنج می داد، و غم و اندوه آنان قلبش را می فشرد. شرط دیگر مسأله خلافت و امامت، زهد و بی اعتنایی به مال و مقام و زندگی مادی است، چرا که اگر پیشوای جامعه، دلبسته و دلباخته دنیا باشد از همین طریق می توان در او نفوذ کرد، و او را از راه حق منحرف ساخت. آیا در میان تمام امت اسلامی کسی در زهد و وارستگی به پایه علی(علیه السلام) می رسید؟ کسی که هرگز زری نیندوخت، خانه ای مجلل برای خود نساخت، لباسش ساده همچون لباس غلامش بود، و غذایش با فقیرترین مردم برابری می کرد. اگر معیار خلافت، قدرت روحی و جسمی، خلوص نیّت و زهد و پارسایی و عصمت، دلسوزی و مهربانی برای امت است، چه کسی بهتر از امیرالمؤمنین(علیه السلام) واجد این شرایط بود؟ و اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله)علی(علیه السلام) را به جانشینی خود نصب کرد و بارها و بارها این معنا را در قالب عبارت های مختلف ریخت و بیان فرمود، و او را از همه لایق تر برای این مقام شمرد، به همین دلیل بود، نه او، که خدای او نیز او را از همه لایق تر شمرد. بانوی اسلام(علیها السلام) در پایان همین بخش به آنها هشدار می دهد که گمان نکنند این سستی و کوتاهی، و ترک حمایت از لایق ترین فرد امت برای خلافت، ارزان تمام خواهد شد. باید در انتظار پیامدهای دردناک آن باشند و نتیجه تلخ آن را بچشند، آنها تصور نکنند که از چنگال عذاب الهی در همین دنیا نیز می توانند فرار کنند، نه، هرگز. آری، سرانجام آنچه را کاشته اند درو خواهند کرد، و در چنگال حکومت های خودکامه و بی رحم و ستمگر و جبار و فاسد و مفسد همچون حکومت های بنی امیّه و بنی عباس گرفتار خواهند شد، روزی که راه فراری در پیش و پس نداشته باشند و عذاب آخرت آنها نیز ناگفته پیداست.

«اَلا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَ مَا عِشْتَ اَرَاکَ الدَّهْرُ عَجَباً، وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبْ قَوْلُهُمْ.

لَيْتَ شِعْرِی؟ اِلی اَیِّ سِناد استَنَدُوا؟ وَ عَلَی اَیِّ عِماد اعتَمَدُوا؟ وَ بِاَیَّةِ عُرْوَة تَمَسَّکُوا؟ وَ عَلی اَیَّةِ ذُرِّیَّة اَقْدِمُوا وَ احتَنَکُوا؟ (لَبِئْسَ الْمَوْلَی وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ)(١) و (بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلا).(٢) اِسْتَبَدَلُوا وَاللهِ الذُّنابی بِالقَوادِمِ، وَ الْعُجُزَ بِالْکاهِلِ، فَرَغْماً لِمَعاطِسِ قَوْم يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً، (أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لاَ يَشْعُرُونَ).(٣) وَيْحَهُمْ! (أَفَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاَ يَهِدِّی إِلاَّ أَنْ يُهْدَی فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)(۴ ؛)ترجمه: اکنون بیا و بشنو، (از دلیل های واهی آنها) و هر قدر عمر کنی دنیا شگفتی تازه ای به تو نشان می دهد! و اگر می خواهی تعجب کنی از سخنان آنها تعجب کن (و منطقشان را در باب خلافت دیگران بشنو). ای کاش می دانستم آنها به کدام سند استناد جستند؟ و بر کدام پشتوانه ای اعتماد کردند؟ و به کدام دستاویز محکم چنگ زدند؟ و بر کدامین ذرّیّه جرأت کردند و مسلط شدند؟ «چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری» و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران». آنها پیشگامان را رها کرده و به سراغ دنباله ها رفتند، شانه را با دم معاوضه کردند! بینی گروهی که (کار بد می کنند)

و گمان دارنـد کار خوب انجام می دهنـد بر خاک مـذلت مالیـده شود! «آگاه باشـید اینها همان مفسداننـد ولی نمی فهمند». وای به حـال آنهـا! «آیـا کسـی که هـدایت به سـوی حق می کنـد برای پیروی شایسـته تر است یـا آن کس که خود هـدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟».

--- ۱ . حج، آیه ۱۳

.

۲ . کهف، آیه ۵۰ .

۳ . بقره، آیه ۱۲ .

۴ . یـونس، آیه ۳۵ . هیـچ کس جز افرادی که «مستقلات عقلیه» را منکرنـد نمی تواننـد ترجیـح «مرجوح» بر «راجح» را بپذیرد. یا به تعبیر روشن تر هیـچ انسانی در مقـدم داشـتن چیزی که واجد مزایای فراوانی است بر چیزی که فاقد آنهاست، تردید به خود راه نمی دهد. آیا کسـی را شـنیده اید که به هنگام انتخاب یک معلم، شاگرد را بر استاد ترجیح دهد؟ یا به هنگام درمان بیماری، یک طبیب عـادی و کم تجربه را به طبیبی بزرگ و پرسـابقه و بـا تجربه مقـدم بشـمرد؟ (بی آن که امتیـاز دیگری در کار باشـد)، اگر به هنگام انتخاب فرمانده، افراد با تجربه و مدیر و مدبر را رها کرده به سراغ تازه کاران بی تجربه برویم، همه در عقل ما تردید می کنند. حتی آنها که ترجیح «مرجوح» را بر «راجح» ـ به زبان ـ قبیح نمی شـمرند، هرگز در عمل از این اصل اساسـی تخطی نخواهند کرد و دائماً به سراغ ترجیح برتر می روند. آیا آنها مثلا هنگام خرید میوه، میوه های خوب را رها کرده و میوه های نارس و نامرغوب را جدا می کنند؟ یا به هنگام انتخاب دوست، افراد بدنام و آلوده و شـرور را بر نیکان و پاکان مقدم می شـمرند؟ محال است کسـی آب شور و نـاگوار را بر آب شـیرین و گوارا ترجیـح دهـد، و اگر کسـی عملا چنین کنـد نبایـد در کمبود عقل او تردیـد داشت. بنابراین، قانون «ترجیـح بهتر» یـک قانون عقلی است که همه در تمام سـطوح آن را عملا پـذیرا هسـتند و از آن تخطی نمی کننـد، ولی مشـکل این جاست که گاه وضع جامعه چنان دگرگون می شود که نه فقط پای ارزش های کاذب به میان می آید، بلکه ضدّ ارزش ها جانشـین ارزش ها می شود، و انسان های ظاهراً عاقل، ممتازها را رها کرده به سـراغ غیر آنها می رونـد. آری منافع زودگـذر مادی گاه چنان چشم و گوش انسان را کور و کر می کننـد که منافع واقعی خود را به فراموشـی می سپرد و در این جا دست به کاری می زند که به راستی ترجیـحِ عقب افتاده بر پیشـرو است. قرآن مجیـد در برابر مشـرکان و کفار که آلوده این کار زشت و نامعقول بودنـد بر همین مطلب تکیه کرده، می فرمایـد: «(أَفَمَنْ یَهْـدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاَّ ـ یَهِـدِّی إِلاَّ ـ أَنْ یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ(؛)۱) آیا کسـی که هـدایت به حق می کنـد برای رهبری شایسـته تر است یا آن کس که خود هـدایت نمی شود، مگر این که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود چگونه داوری می کنید». بانوی رشـید اسـلام دختر گرامی پیامبر(صـلی الله علیه وآله) در این فراز (فراز سوّم) از خطبه غرّا و جانسوزش روی این مسأله تکیه کرده می گویـد: ای گروه مهاجران و انصارا! چرا کسـی را که پیشـگام در اسـلام بود، و قبـل از تمـام مردان دست بیعت به پیـامبر(صـلی الله علیه وآله)داد، رهـا کرده، به دنبال کسانی می رویـد که هرگز این افتخار بزرگ نصـیبشان نشده (بلکه مدت ها بعد از طلوع آفتاب جهانتاب اسـلام نیز در برابر بت سـجده می کردند)؟ چرا کسـی که «درِ» شهر علم پیامبر (باب مدینهٔ علم النبی(صـلی الله علیه وآله)) و به مقتضای سخن معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) «اقضاکم علِیٌّ» توانایی او بر داوری از همه بیشتر و بهتر بود، کنار گذاشـته، و به سـراغ کسانی رفتیـد که هرگز واجد چنین علم و دانشـی نبودند؟ شـما با این کار خـود قـانون مسـلم «ترجیـح راجـح بر مرجـوح» را شـکستید، و حکم قرآن را در این بـاره (که در آیه فـوق منعکس است) به دسـت فراموشی سپردید.(۲) بانوی اسلام(علیها السلام) از این مطلب سخت تعجب می کند، و دنیا را «جهان عجایب» می شمرد که هر روز از عمر انسان می گـذرد مطلب تازه ای به او نشان می دهـد. او سؤال می کند که این گروه به ظاهر عاقل و فهمیده برای تغییر محور خلافت، و انتخاب دیگران به جای علی(علیه السـلام)به کـدام دلیل اسـتناد جسـتند؟ و از کـدامین مـدرک کمک گرفتند؟ و چگونه

آنها امتیازات روشنی را که در علی(علیه السلام) بود، نادیده گرفتند و مرجوحان را بر او مقدم شمردند؟ و در پایان همین بخش از این آیه قرآن که اشاره زنده ای به سرنوشت آنهاست، کمک می گیرد و می فرماید: «(لَبِئْسَ الْمَوْلَی وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ)(۳) و (بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلا(؛)(۴) چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری» و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران».

-- ۱ . یونس، آیه ۳۵.

۲ . و از همه اینها عجیب تر گفتار ابن ابی الحدید است که در خطبه کتابش می گوید: «وَالْحَمْدُللهِ الَّذِی قَدَّمَ الْمَفضُولَ عَلَی الفاضِلِ» حمد و سپاس سزاوار خداوندی است که فرد پائین تر را بر فرد برتر ترجیح داد!

۳ . اقتباس از آیه ۱۳ سوره حج .

۴ . اقتباس از آیه ۵۰ سوره کهف.

«اَمَا لَعَمْری لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَیْثما تُنْتِجُ، ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلا الْقَعْبِ دَماً عَبِیطاً، وَ ذُعافاً مُبِیداً، هُنالِکَ یَخْسَـرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِف التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَ الاْوَّلُونَ، ثُمَّ طِیبُوا عَنْ دُنْیاکُمْ اَنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً.

وَ اَبْشِرُوا بِسَیْف صارِم، وَ سَطْوَةِ مُعْتَد غاشِم، وَ بِهَرَج شامِل، وَ اسْتِبْداد مِنَ الظّالِمِینَ یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهِیداً، وَ جَمْعَکُمْ حَصِیداً. فَیا حَسْرَةً لَکُمْ وَ اَنّی بِکُمْ وَ قَدْ عَمِیَتْ عَلَیْکُمْ؟ (أَنُلْزِمُکُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا کَارِهُونَ)(۱ ؛)ترجمه: بدانید به جان خودم سوگند ناقه خلافت باردار شده، منتظر باشید چندان نمی گذرد که نوزاد خود را به دنیا می آورد (آن گاه ببینید چه نوزادی آورده) سپس به جای کاسه شیر، کاسه های پر از خون تازه و سم کشنده را بدوشید (و لا جرعه سر کشید!). «و آن زمان است که طرفداران باطل گرفتار خسران می شوند». آری، سرانجام، دنباله روان (چشم و گوش بسته و بی خبر) عاقبت کاری را که پیشوایانشان پایه گذاری کردند خواهند فهمید (و با تمام وجودشان آثار شوم آن را لمس می کنند). (بروید) از این پس به دنیای خود دل خوش کنید، و از آن راضی و خوشحال باشید، ولی برای امتحان و فتنه پراضطرابی که در انتظار شماست خود را آماده کنید. و شادمان باشید به شمشیرهای برنده! و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خونخوار، و هرج و مرجی فراگیر، و حکومتی مستبد از ناحیه ظالمان، حکومتی که ثروت های شما را بر باد می دهد، و جمعیّت شما را درو می کند! اسفا بر شما! چگونه امید نجات دارید در حالی که حقیقت بر شما مخفی مانده، و از واقعیت ها بی خبرید؟ «آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور کنیم با این که شما کراهت دارید؟». ثمره شوم انتخاب نادرست بسیاری از مردم فکر می کنند اگر واقعیت ها را فراموش کنند واقعیت ها نیز آنها را فراموش خواهد کرد، و دامانشان را نخواهد گرفت. چنین می پندارند می توان تخم بد کاشت و حاصل خوب برداشت، در حالی که به گفته آن شاعر نکته پرداز جای شک نیست که : تخم گل کاشتی آخر گل شد *** بر سرش نغمه سرا بلبل شد خار کِشتی ثمرت خار دهد *** خار جز خار کجا بار دهد؟ در زمین دل خود کشتی خار *** خار بار آمد و دادت آزار آری، چیزی نمی گذرد که این پندارها همچون ساختمان فرسوده موریانه خورده ای فرو می ریزد، ویا همچون حباب هایی بر سطح آب محو می شود، و یا مانند خواب و خیالی با بیدار شدن پایان می گیرد و چهره عبوس واقعیت های شوم که ثمره اعمال نادرست خود انسان است ظاهر می شود، و طعم تلخ پیامدهایی را که محصول اعمال نسنجیده و خام است، خواهد چشید. آری، این حکم قانون هستی است که با قدرت هر چه تمام تر بر سراسر تاریخ بشر حکومت کرده و می کند که خطاکاران را از نتایج اعمالشان با خبر می سازد. شهد زندگی را در کامشان شرنگ و رؤیاهای شیرین را به کابوسی وحشتناک مبدل می سازد. بانوی اسلام(علیها السلام) در چهارمین فراز از خطبه اش بر همین معنا تکیه می کند و به آنها گوشزد می فرماید که: شتر خلافت بعد از انحراف از مسیر، بزودی باردار می شود و نوزاد عجیب الخلقه خود را بر زمین می نهد، آن گاه به جای آن که شیر گوارا و لبن سائغ آن را بنوشید، کاسه های مملو از خون تازه به

شما تحویل خواهد داد، و جام دل شما را مملوّ از این خون می سازد! و به جای شیر شیرین، زهر جانگداز در کامتان فرو خواهد ریخت. یعنی کم کم نوبت به ستمگران تاریخ و فرزندان و نواده های «ابوسفیان» و «حجّاج ها» و «ابن اشعث ها» و بدتر از آنها می رسد که شمشیرهای برنده را بر گردن شما و فرزندانتان می نهند، و خرمن زندگی شما را با داس مرگبار خود درو می کنند. نه فقط اموالتان را به غارت و زنانتان را به اسارت می برند، که با قتل عام های پی در پی صفحه زمین را از خونتان رنگین می سازند و حتی در درون مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)، آری در درون مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)دوّمین حرم امن خدا، آن قدر از شما و فرزندانتان می کشند که صحن مسجد مالامال از خون می شود، حتی حرمت خانه خدا را نگه نمی دارند و آن را با منجنیق سنگباران کرده و در درون یا بیرون آن شما را از دم تیغ می گذرانند! شما گمان کردید اگر با عذرهای واهی دست از یاری حق و دفاع از جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) برداشتید به آسانی از مجازات الهی در امان می مانید، و از عواقب سوء اعمالتان می گریزید، زهی تصور باطل، زهی خیال محال! و امروز... آری امروز که ما به گذشته تاریخ می نگریم واقعیت سخنان پر محتوای بانوی بزرگ اسلام(علیها السلام) را روشن تر از همیشه می یابیم که انحراف خلافت از محور اصلی چه عواقب دردناکی برای مسلمین به بار آورد؟ و چگونه جان و مال و نوامیس آنها، و از آن افزونتر قوانین و احکام و مقدّسات اسلام بازیچه دست بازماندگان احزاب جاهلی شد! عمّال بنی امیه نه بر صغیر رحم کردند و نه بر کبیر ;نه پاس حرم رسول الله(صلی الله علیه وآله) را داشتند و نه احترام خانه خدا را ;نه برای مهاجران ارزشی قائل بودند و نه برای انصار. از فرزندان ابوسفیانی که به اطرافیانش توصیه می کرد: «تَلَقَّفُوها یا بَنِی اُمَیَّةَ تَلَقُّفَ الْکُرَةِ فَوَالَّذِی یَحْلِفُ بِهِ اَبُوسُفْیانُ ما مِنْ جَنَّة و لا نار ;گوی خلافت را از میدان بربایید ای بنی امیّه، سوگند به چیزی که ابوسفیان هنوز به آن وفادار است و سوگند یاد می کند، نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!». چه انتظاری می توان داشت. لذا معاویه فرزند همین ابوسفیان نیز می گفت: «ما قاتَلْتُکُمْ لِتُصَلُّوا وَ لا لِتَصُومُوا... بَلْ قاتَلْتُکُمْ لِاَتَأَمَّرَ عَلَیْکُمْ». من با شما پیکار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید... من فقط برای این پیکار کردم که بر شما حکومت کنم! و از همه بدتر داستانی است که ابن ابی الحدید عالم معروف اهل سنّت از زبیر بن بکار نقل می کند و آن را عنوان سندی بر عدم اعتقاد معاویه به نبوّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از سوی جمعی از دانشمندان (اهل سنّت) می شمرد. او می گوید: فرزند مغیرة بن شعبه نقل می کند که : با پدرم نزد معاویه رفتم، و پدرم غالباً نزد او می رفت و هنگام بازگشت از عقل و هوش معاویه می گفت، ناگهان شبی آمد و از غذا خوردن امتناع کرد، و بسیار اندوهگین بود، من فکر کردم حادثه ای روی داده، از علت آن پرسیدم، گفت: فرزندم! من از نزد کسی آمدم که از همه بی ایمان تر و آلوده تر است! گفتم: چه می گویی؟ گفت: من با او خلوت کرده بودم و به او گفتم: تو به اعلا درجه حکومت رسیده ای، اگر عدالت را پیشه کنی، و نیکی را گسترش دهی، به نفع توست، چرا که سن تو زیاد شده است، و اگر نظر محبّتی به برادرانت از بنی هاشم بیفکنی و صله رحم بجا بیاوری بهتر است، چرا که امروز هیچ خطری از ناحیه آنها تو را تهدید نمی کند، و این به عنوان ذکر خیر و ثوابی برای تو باقی می ماند. گفت: من چه امیدی به بقای نام خویش داشته باشم؟ «اخو تیم» (اشاره به خلیفه اوّل) حاکم بر کشور اسلام شد، عدالت کرد، و آنچه می بایست انجام دهد انجام داد، ولی همین که از دنیا رفت نامش فراموش شد، فقط می گویند «ابوبکر». سپس «اخو عدی» (اشاره به خلیفه دوّم) به حکومت رسید و تلاش کرد، و ده سال دامن به کمر زد، اما همین که از دنیا رفت نام او هم از میان رفت، جز این که می گویند «عمر». ولی «ابن ابی کبشه» (اشاره به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) هر روز پنج مرتبه به نام او فریاد می زنند و می گویند: «اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ»! با این حال کدام کار خیر و کدام نام نیک (از من و امثال من) بعد از این باقی می ماند، ای بی شخصیت؟! نه بخدا سوگند، مگر این که دفن شود، دفن شود!، (این جمله اشاره به این است که باید نام گسترده پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را دفن کرد).(۲) و سرانجام یزید نوه ابوسفیان همه پرده ها را کنار زد و بطور علنی و آشکارا این نعره مستانه را سر داد: لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلا *** خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْیٌ نَزَلْ بنی هاشم با حکومت بازی کردند و همه حرف ها مقدمه آن بود، و الا نه خبری آمده است و نه وحی از

سوی خدا نازل شده! و به این ترتیب همان گفته کفرآمیز و جنایت بار نیای خود ابوسفیان را با صراحت تمام بیان و امضا کرد. وضع زندان های امویان و شکنجه های عجیبی که نسبت به زندانیان خود روا می داشتند که نه تنها تاریخ اسلام که تاریخ بشریت را لکه دار و سیاه کرده است گواه زنده گفتار بانوی اسلام(علیها السلام) است. آری، حوادث آینده به خوبی در آیینه تابناک قلب بانوی اسلام(علیها السلام) منعکس بود، و همان گونه که به روشنی در این خطبه خبر داد، بزودی سلطه گران متجاوز و بی رحم با شمشیرهای آخته و برّان بر مردم هجوم آوردند و حکومت های خودکامه استبدادگر جان و مال و ناموس و دینشان را بر باد دادند. هرج و مرج سایه شوم و سنگین خود را بر جامعه اسلامی افکند و مسلمانان تلخیِ آن همه سستی و تقصیر در حمایت از حق را چشیدند. و این است سزای آن کس که حق را رها کند و به دنبال باطل رود.

-- ۱ . هود، آیه ۲۸

.

۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۵، صفحه ۱۲۹.

«قالَ سُوَیْدُ بْنُ غَفْلَةَ: فَاَعادَتِ النِّساءُ قَوْلَها(علیها السلام) عَلی رِجالِهِنَّ فَجاءَ اِلَیها قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهاجِرینَ وَ الاَنْصارِ مُعْتَذِرینَ وَ قالُوا:

یا سَیِّدَةَ النِّساءِ لَوْ کانَ اَبُوالْحَسَنِ ذَکَرَ لَنا هـذَا الاَمْرَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ، وَ نُحْکِمَ الْعَقْدَ، لَما عَدَلْنا عَنْهُ اِلی غَیْرِهِ. فَقالَتْ: اِلَیْکُمْ عَنِّی فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِیرِکُمْ، وَ لا اَمْرَ بَعْدَ تَقْصِیرِکُمْ ؛ترجمه: سوید بن غفله (راوی این خبر) می گوید: زنان مهاجر و انصار، سخنان آتشین دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را برای مردانشان بازگو کردند، و به دنبال آن گروهی از مهاجران و انصار خدمتش رسیدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و گفتند: ای بانوی زنان! اگر ابوالحسن علی(علیه السلام) پیش از محکم شدن پیمان، و بیعت با دیگران، پیشنهاد بیعت می کرد، هرگز او را رها نمی کردیم (و به سراغ دیگران نمی رفتیم). بانوی اسلام(علیها السلام) از این عذر بدتر از گناه سخت ناراحت شد و فرمود: بس کنید، و از من دور شوید! این عذرهای دروغین شما هرگز پذیرفته نیست، وچاره ای بعد از آن همه تقصیرات وجود ندارد». از همه زشت تر و دردناک تر پاسخی است که گروهی از مهاجران و انصار بعد از شنیدن پیام بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) در حضورش مطرح کردند که همچون خنجری بر قلب پاکش فرو نشست و خوانه ابش در کلماتش پاشید. آنها با شنیدن محتوای این خطبه سخت تکان خوردند، و احساس شرمساری کردند، و شاید از مجازات های الهی در دنیا و آخرت بیمناک شدند، و همین امر آنها را بر این داشت که اجازه شرفیابی گرفته و به محضر دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله)بشتابند و جوابی خدمتش عرض کنند که محتوایش این بود: چرا ابوالحسن علی بن ابی طالب(علیه السلام) قبل از آن که دیگران پیشنهاد بیعت کنند ما را به سوی خود فرا نخواند تا دست بیعت در دست او بگذاریم، مقدمش را گرامی داشته، و از حکومتش پاسداری کنیم؟ در اطاعتش بکوشیم، و فرمانش را از جان و دل پذیرا شویم، و با وجود او ما هیچ کس را مقدم نمی داشتیم! چرا که او را از همه لایق تر برای این امر مهم، و از همه نزدیک تر به رسول الله(صلی الله علیه وآله) و مکتب و فکر او می دانیم. ولی افسوس که حالا کار از کار گذشته! و ما دست دیگران را به منظور بیعت فشرده ایم، و طوق طاعتشان را بر گردن نهاده ایم و چون پیمان خود را در این زمینه محکم کرده ایم راه بازگشت به روی ما بسته است! اما ای کاش آنها این عذر بدتر از گناه را در محضر بانوی اسلام(علیها السلام) مطرح نمی کردند، پاسخی زشت و ننگین، و عذری رسوا و دروغین، سخنی که قلب پاک او را سخت آزرده ساخت، و روح دردمندش را دردمندتر کرد. ای کاش لااقل با صراحت به گناه خود اعتراف می کردند، و قول بازگشت در فرصت مناسب را به او می دادند و از این زشت گویی و عذرهای واهی چشم می پوشیدند، زیرا: اوّلاً: آنها بارها از شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیده بودند که وصی و جانشین او کسی جز علی(علیه السلام) نیست و این مسأله نیازی به بیعت نداشت. ثانیاً : به فرض این که نیازی به بیعت بود، مگر در غدیر خم پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همه آنها بیعت نگرفت، داستان

غدیر خم چیزی نبود که بر کسی مخفی باشد، مطلبی بود که خود آنها در فاصله نزدیکی آن را دیده یا شنیده بودند و از آن خبر داشتند. ثالثاً: به فرض که پیام پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نشنیده و در غدیر خم حضور نداشتند، آیا برتری علی(علیه السلام) بر دیگران بر کسی مخفی و پوشیده بود؟! چرا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) دسته جمعی به سراغش نیامدند و اگر نیازی به بیعت مجدد بود دست بیعت در دستش نگذاردند؟ خلافت یک حق شخصی و خصوصی مربوط به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نبود که نیاز به «مطالبه صاحب حق» داشته باشد، خلافت یک حق عمومی مربوط به جامعه اسلامی، بلکه مربوط به کل اسلام بود، و لذا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) او را به این مقام به فرمان پروردگار نصب نمود. پذیرش خلافت از سوی علی(علیه السلام) و حمایت مسلمین از او، هر دو از وظایف حتمی الهی بود که «چون و چرا» و «اگر و مگر» و «چنین و چنان» در آن معنا ندارد. رابعاً: به فرض که علی(علیه السلام) می بایست پیشنهاد بیعت به عنوان خلافت به مردم کند، آیا سزاوار است بدن پیامبر(صلی الله علیه وآله)روی زمین بماند و کسی اقدام به خاکسپاری این جسم مطهر نکند و نخست دعوای خلافت مطرح گردد. این چه توطئه ای بود که گروهی مراسم دفن آن حضرت را رها کرده و عجولانه به دنبال نصب خلیفه رفتند؟ چرا؟ خامساً: اگر از همه اینها چشم بپوشیم هر گاه کسی فرضاً رهبری برای خود انتخاب کند و بعد بفهمد در این انتخاب گرفتار اشتباه شده است، و راهی را که می روند نه به ترکستان که به سوی پرتگاه است، آیا باید به راه خود ادامه دهد، و در پرتگاه سقوط کند، چون بیعت با دیگری کرده، و قول وفاداری به دیگری داده است؟! کدام منطق و قانون و کدام عقل چنین داوری می کند؟

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که این خطبه گرچه در مقطع خاصی ایراد شده و ناظر به مسأله ولایت علی(علیه السلام) می باشد، ولی درسی است برای همه مسلمان ها در تمام قرون و اعصار، که در مسائل مربوط به حکومت اسلامی سستی و بی تفاوتی نشان ندهند و از در سازشکاری با افراد نااهل در نیایند، با این مسأله، سطحی برخورد نکنند، و در انتخاب افراد برای پست های حساس ترجیح «مرجوح» بر «راجح» ندهند، و اگر چنین کنند باید در انتظار نتیجه شوم اعمالشان باشند، و بدانند که عواقب دردناک حکومت های ناصالح و خودکامه و طاغوت ها را با تمام وجود خود لمس می کنند سپس بر کوتاهی و تقصیر خود اشک حسرت می ریزند.

اشکی که ثمری جز اندوه و حسرت و رسوایی ندارد. قم ـ حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی ربیع الثانی ۱۴۰۹ مطابق آبان ماه ۱۳۶۷

الزهرا علیهاالسلام سیده نساآ العالمین

اشارهٔ

سرشناسه : مکارم شیرازی ناصر، - ۱۳۰۵

عنوان و نام پدیدآور : الزهرا علیهاالسلام سیده نساآ العالمین ناصر مکارم شیرازی تعریب عبدالرحیم محمدانی مشخصات نشر : قم مدرسه الامام علی ابن‌ابی‌طالب ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عربی یادداشت : عنوان اصلی زهرا سلام‌الله‌علیها برترین بانوی جهان

یادداشت : عنوان روی جلد:Makarem shirazi. Al - Zahra The most superior lady of the world.

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان روی جلد : Makarem shirazi. Al - Zahra The most superior lady of the world.

موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۸؟ قبل از هجرت -- ق۱۱

شناسه افزوده : حمرانی عبدالرحیم مترجم شناسه افزوده : مدرسه الامام علی‌بن ابی طالب ع
رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/م۷ز۴۳ ۹۰۴۳ ۱۳۸۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۱۷۵۰۸

المقدمهٔ

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «کانت مریم سیدهٔ نساء زمانها، أمّا ابنتی فاطمهٔ فهی سیدهٔ نساء العالمین من الاولین الاخرین».

***

شهـدت المرأهٔ معاناهٔ قاسیهٔ جمهٔ علی مـدی التأریـخ، وکانت رقیقهٔ فی جسـدها مقارنهٔ بالرجل، فقـد أثر هذا الامر سـلباً علی الظلمهٔ والطواغیت الـذین سـعوا جاهـدین علی مر العصور لهضم حقها وتجریـدها من إنسانیتها، وما ابشع من جرائم إرتکبوها بهذا الشأن، ولا سیما فی شـبه الجزیرهٔ العربیهٔ وابان العصـر الجاهلی- رغم أن الدنیا برمتها کانت آنذاک تسبح فی بحر من الجاهلیهٔ- حیث کانوا أشد وطـأهٔ علی المرأهٔ وأعظم لثلمهـا شخصـیتها. حتی بلغ بهم الأـمر أن جعلوهـا سـلعهٔ تبـاع و تشتری؛ لم یورثوهـا الرجـال (فهی لاـ تحمل السلاح وتحمی البیضهٔ)، کما کانوا یعدون ولادهٔ البنت عاراً، ولذلک- کما یشیر القرآن- کانوا یعمدون لوأدها- بل الادهی من ذلک أنهم ولوا ظهورهم حتی لا بسط القوانین الطبیعهٔ: فصار شاعرهم یقول:

بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأباعد

وهـذا ما یمثل الجو الفکری الـذی کان سائدا لدیهم آنذاک. وهنا کان للاسـلام الذی حمل رایهٔ القیم الالهیهٔ والانسانیهٔ موقفه الحازم ازاء هذا التفکیر الجاهلی المقیت لتثور ثائرته من أجل إسـتعادهٔ المرأهٔ لشخصـیتها المفقودهٔ؛ فاعتمد أسـلوب الوعظ والتوصیه والارشاد إلی جـانب تشـریع القوانین التی تکفـل للمرأهٔ حقوقهـا فسـح المجـال أمامها لتمارس دورها فی کافـهٔ المیادین، وبالتالی الوقوف بحزم بوجه کل من تسول له نفسه التمرد علی هذه الحقائق.

فقد ورد فی الاخبار: أن أسماء بنت عمیس زوج جعفر بن أبی طالب عادت معه من الحبشهٔ وانطلقت لزیارهٔ أزواج النبی صلی الله علیه و آله فکان مما سألت:

هل جاء شییء من القرآن بحق النساء؟ فأجبن بعدم العلم بهذا الأمر! فقصدت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله وقالت: یا رسول اللَّه، هل خلقت النساء للعذاب؟

(لعلها کانت مصـیبهٔ فی طرحها مثل هـذا السؤال علی النبی صـلی الله علیه و آله فهی حدیثـهٔ العهد بالوحی والرسالهٔ، وربما کانت تظن بان المبادیء التی کانت تحکم المجتمع الجاهلی مازالت عالقهٔ لحد الان).

فاجابها رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: ومم ذاک؟

قالت: لأن القرآن لم یقر لها بالفضل الذی أقره للرجال!

کانت تلک الواقعهٔ فی العام الهجری الخامس وقد مرت ثمانیهٔ عشـر عاماً علی انبثاق الدعوهٔ الاسلامیهٔ، کما إستفاضت الایات القرآنیهٔ وتواترت الاحادیث النبویـهٔ التی تناولت قضـیهٔ إحیاء شخصـیهٔ المرأهٔ، مع ذلک و بهـدف التأکید فقد صـرحت الایهٔ الخامسهٔ والثلاثون من سورهٔ الاحزاب بهـذا الفضل للنساء وحقیقـهٔ تأصل قیمها الانسانیـهٔ التی تجعلها تشترک وأخیها الرجل فی وحدهٔ هذه الحقیقهٔ وأنها تتمتع. بمکانتها

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۷

الاجتماعیهٔ المرموقهٔ. وهی القیم التی حصرتها الایهٔ الشریفهٔ فی عشرهٔ فصول، فقالت:

إن المسلمين والمسلمات.

والمؤمنين والمؤمنات

والقانتين والقانتات

والصادقين والصادقات

والصابرين والصابرات

والخاشعين والخاشعات

والمتصدقين والمتصدقات

والصائمين و الصائمات

والحافظين فروجهم والحافظات

والذاكرين الله كثيرا والذاكرات

أعد اللَّه لهم مغفرة و أجرا عظيما

وهكـذا يكون الاسـلام قـد وضع النقـاط على الحروف، وكشف النقاب عن تكافىء المرأة والرجل فى سـيرهما إلى اللَّه وبلوغ السـمو والكمال الانسانى المشهود.

جـدير بالذكر ان البعض قد أعرب عن دهشته من كيفية منح الاسـلام المرأة حق المطالبة باجور الرضاعة التى تقدمها لولدها! فقد قال عز من قائل: ى فان أرضعن لكم فاتوهن أجورهنى «۱»

. فهل هناك من امرأة يسعها المطالبة بالاجر من أجل ارضاع فلذة كبدها ولاسيما إذا كانت تعيش مع زوجها حياة زوجية مشتركة؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸

لكن لا ينبغى أن ننسـى هنا بان هـذه التعاليم انما تسـتند إلى منطق الاسـلام الـذى لا يرى ان المرأة هى إنسان ذات حقوق إنسانية، لها الحق فى التصـرف فى أموالها وليس للرجل الحق فى هضمها حقها دون رضاها وطيب خاطرها فحسب، بل أبعد من ذلك فهى تملك حتى حق المطالبة بالرضاعة. ولك- عزيزى القارئ- أن تقف على مدى تأثير هذا الأمر على تلك البيئة!

وزبـدة الكلام أن المرأة مدينـة بالفضل للاسـلام الـذى أعاد لها عزتها و كرامتها وحررها من مخالب عتاة التأريـخ ومردته، شـريطة أن تطبق تعاليم هذا الدين الحنيف بحذافيرها.

فاطمة عليها السلام منذ الولادة حتى رحيل النبى صلى الله عليه و آله

الولادة الميمونة لفاطمة عليها السلام

«فاطمة بضعة منى وهى نور عينى وثمرة فؤادى وروحى التى بين جنبىّ وهى الحوراء الانسية» «۱»

كـان رسول اللَّه صـلى الله عليه و آله يعيش أصـعب الظروف وأعقـدها فى العام الخامس من بعثته النبويـة الشـريفة، فالاسـلام فى عزلة خانقـة والمسـلمون الاوائـل قلائل وتصاعـد حـدة الضـغوط، ناهيك عن أجواء الظلام التى كانت القت بظلالها على مكـة اثر الشـرك والوثنية والجهل والحروب القبلية العربية وسيادة منطق القوة واستشراء الفقر والحرمان فى صفوف الناس.

كان رسول اللَّه صـلى الله عليه و آله يتطلع إلى الغـد؛ الغد المشـرق الكامن وراء هذه السـحب السوداء الداكنة، الغد الذى يبدو صـعب المنال و ربما المحال بالالتفات إلى الاسباب والعلل الظاهرية الاعتيادية.

وهنا وقعت حادثة المعراج الكبرى التى أذن اللَّه فيها لرسوله الاكرم صـلى الله عليه و آله بالعروج لمشاهدة ملكوت السماء ى لنريه من

آیاتنای «۲»

فیری عظم آیات ربّه بعینه لتتسامی روحه العظیمهٔ، ویتأهب لتلقی ثقل

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۲

الرسالهٔ المصحوبهٔ بسعهٔ الأمل. فقد روی الفریقان- السنهٔ والشیعهٔ- أن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله وطأ الجنهٔ لیلهٔ المعراج، فناوله جبرئیل علیه السلام فاکهة من شجرهٔ طوبی، فلما عاد إلی الارض انعقدت نطفهٔ فاطمهٔ من تلک الفاکهة. ولذلک جاء فی الحدیث أن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قال: «ان فاطمهٔ حوراء أنسیهٔ، فکلما إشتقت إلی الجنهٔ جعلت أقبلها» «۱»

وبذلک فإن هذه المولودهٔ المبارکهٔ التی تمثل عصارهٔ ثمار الجنهٔ ولحم و دم رسول اللَّه صلی الله علیه و آله وتلک الام الحنون السیدهٔ خدیجهٔ الکبری علیها السلام تکون قد وضعت حدا لطعنهم و غمزهم فی النبی صلی الله علیه و آله کونه أبتر لا عقب له. وعلی ضوء سورهٔ «الکوثر» المبارکهٔ فان فاطمهٔ علیه السلام هی العین الصافیهٔ التی تدفقت منها ذریهٔ النبی صلی الله علیه و آله والائمهٔ الهداهٔ المیامین عبر القرون حتی یوم القیامهٔ.

للحوراء الانسیهٔ تسعهٔ أسماء یرمز کل منها لصفات و مناقب هذه السیدهٔ الطاهرهٔ المبارکهٔ، وهی:

۱- فاطمهٔ

۲- الصدیقهٔ

۳- الطاهرهٔ

۴- المبارکهٔ

۵- الزکیهٔ

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۳

۶- الراضیهٔ

۷- المرضیهٔ

۸- المحدّثهٔ

۹- الزهراء

وکفی باسمها «فاطمهٔ» الذین یعنی البشارهٔ الکبری لموالیها ومحبیها، فلفظ «فاطمهٔ» قد أخذ من مادهٔ «فطم» بمعنی الانفصال، ومنه فطام الولد بمعنی فصله عن الرضاعهٔ. فقد ورد فی الحدیث أن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قال لأمیر المؤمنین علی علیه السلام: أتعلم یا علی لم سمیت ابنتی فاطمهٔ؟

قال علیه السلام: لم یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله؟

فقال علیه السلام: «ان اللَّه عزوجل فطمها و محبیها من النار فلذلک سمیت فاطمهٔ» «۱»

ویتألق إسم الزهراء من بین أسمائها. و حین سئل الصادق علیه السلام:

لم سمیت فاطمهٔ علیه السلام بالزهراء؟ قال علیه السلام: لأن الزهراء کانت زاهرهٔ کالنور، فإذا وقفت فی محرابها للصلوهٔ کانت تزهر لأهل السموات کما تزهر النجوم لأهل الارض، ولهذا سمیت بالزهراء. کان زواج تلک السیدهٔ- التی کانت تحظی بشخصیهٔ مرموقهٔ فی مجتمعها- من النبی الا-کرم صلی الله علیه و آله سببا لمقاطعتها من قبل نساء مکهٔ، اللاتی قلنّ: إنها تزوجت من فتی فقیر ویتیم فحطت من قدرها وشأنها. وقد إستمرت هذه المقاطعهٔ حتی حملت بالزهراء علیه السلام. فلما قاربت وضع حملها بعثت خلف نساء قریش لیرافقنها فی لحظات الطلق والمخاض العصیبهٔ ولا یترکنها لوحدها.

فجوبهت برد باهت قاسی: «انک لم تسمعی مقالتنا فتزوجت من یتیم أبی

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴

طالب، فلیس لنا أن نساعدک!

اغتمت خدیجهٔ علیها السلام لهذا الرد الباطل؛ لکن قلبها کان یطفح بنور الأمل الذی یشعرها بأن ربّها لن یترکها وحیدهٔ. وبدأت لحظات الوضع الصعبهٔ؛ مع غربتها ووحدتها فی البیت، ولم تکن هناک خادمتها التی یمکنها الوقوف إلی جوارها أملًا فتفتح عینها لتری أربعاً من النساء فینتابها القلق. فنادتها إحداهن قائلهٔ: لا تبتسئی! فقد بعثنا ربک لنجدتک، نحن أخواتک، فأنا سارهٔ وهذه آسیهٔ زوجهٔ فرعون وهی رفیقتک فی الجنهٔ؛ وتلک مریم بنت عمران، أما هذه فهی کلثوم ابنهٔ موسی بن عمران و قد جئنا لنلبی أمرک. فمکثن عندها حتی وضعت فاطمهٔ سیدهٔ النساء. «۱» ولم یکن ذلک بدعا فقد قال الحق سبحانه: ی ان الذین قالوا ربنا اللَّه ثم استقاموا تتنزل علیه الملائکهٔ ألّا تخافوا ولا تحزنوای «۲»

إضافهٔ إلی الملائکهٔ فقد حضرتها أرواح نساء العالم لنجدتها ومعونتها. فسرُّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله وحمد اللَّه وأثنی علیه، وخرست ألسن خصومه ممن نعتوه بالابتر، حیث بشّره سبحانه بهذه المولودهٔ المبارکهٔ ی انا أعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر إن شانئک هو الابتری.

سر حب النبی صلی الله علیه و آله لفاطمهٔ علیها السلام

«إذا اشتقت إلی الجنهٔ قبّلْتُ نحرَ فاطمهٔ». «۱»

کتب کل المؤرخین وأرباب الحدیث أنّ للرسول صلی الله علیه و آله علاقهً عجیبهً بابنته فاطمهٔ علیها السلام بدیهی أن علاقهٔ النبی الکریم صلی الله علیه و آله بفاطمهٔ علیها السلام لم تکن علاقهٔ الوالد بولده، رغم أنَّ هذه العاطفهٔ مکونهٔ فی وجود الرسول صلی الله علیه و آله، إلّا أن حدیثه وعبارته عن تلک العلاقهٔ تشیر إلی وجود معاییر أخری. ونکتفی هنا بالاشارهٔ إلی بعض الروایات التی صرحت بها مصادر الفریقین.

۱- «ما کان أحد من الرجال أحب إلی رسول اللَّه من علیٍّ ولا من النساء أحب إلیه من فاطمهٔ». «۲»

الطریف أن جمعاً کبیراً من أرباب الحدیث قد روی هذا الحدیث نقلًا عن عائشهٔ.

۲- عند ما نزلت الآیهٔ الشریفهٔ:

ی لا تَجْعَلوا دعاء الرّسولِ بینَکم کدعاء بعضکم بعضاًی. «۳»

لم یخاطب المسلمون الرسول صلی الله علیه و آله باسمه، بل أخذوا ینادونه یا رسول

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶

اللَّه أو یا أیها النّبی- تقول فاطمهٔ علیها السلام لمّا نزلت الآیهٔ الشریفهٔ هبت رسول اللَّه أن أقول له یا أبه. فکنت أقول: یا رسول اللَّه، فأعرض عنی مرهً واثنین أو ثلاثاً، ثم أقبل علیَّ فقال: یا فاطمهٔ إنّها لم تنزل فیک ولا فی أهلک ولا فی نسلک، أنت منی و أنا منک، إنّما نزلت فی أهل الجفاء والغلظهٔ من قریش، أصحاب البذخ والکبر ثم أضاف هذه العبارهٔ الروحیهٔ العجیبهٔ قولی یا أبه فإنّها أحیی للقلب وأرضی للرّب» «۱».

لقد کان لصوت فاطمهٔ علیها السلام الحنون وهی تردد «یا أبتاه» وقعاً مؤثراً فی نفس الرسول صلی الله علیه و آله کوقع أمواج النسیم علی البراعم المتفتحهٔ.

۳- جاء فی حدیثٍ آخر

«کان رسول اللَّه صلی الله علیه و آله إذا سافر کانت آخر الناس عهداً به فاطمهٔ وإذا رجع من سفره کانت علیها أفضل الصلاهٔ أوّل الناس عهداً به». «۲»

۴- نقل كثير من محدثى الشيعة والسنّة حديثاً للرسول صلى الله عليه و آله قال فيه:

«من آذاها فقد آذانى ومن أغضبها فقد أغضبنى من سرها فقد سرنى ومن سائها فقد سائنى»

لا شك أن حرمة الزهراء صلى الله عليه و آله ورفعتها انما تعود لسمو شخصيتها وسمو مكانتها واخلاصها وعلو ايمانها وعبوديتها، ولا غرو فهى أم الائمة و زوج أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام.

لكنّ الرسول صلى الله عليه و آله أراد أن يفهم المسلمون حقيقة أخرى ويفصح عن رأى الاسلام بشأن أمر آخر فيخلق ثورة فكرية و ثقافية فى ذلك الوسط فيقول:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٧

البنت ليست كائنا يجب أن توأد.

أنظروا ... أنى أقبل يد ابنتى، واجلسها مكانى، وأكن لها عظيم احترامى وتقديرى.

البنت إنسان كسائر الناس، نعمة من نعم الخالق، وموهبة إلهية.

وأنها كأخيها الرجل فى سيرها نحو الكمال والقرب الالهى، وهكذا أعاد رسول اللَّه صلى الله عليه و آله للمرأة شخصيتها التى تصدعت فى ذلك الوسط المظلم.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٨

فاطمة أم ابيها

قال رسول اللَّه صلى الله عليه و آله: «انّ اول شخص يدخل على الجنة فاطمة بنت محمد» «١»

كان المسلمون يعيشون مرحلة الاعداد فى مكة، فى ظل ظروف قاسية للغاية. كانت بداية انبثاق الدعوة الاسلامية، والفئة الاسلامية قليلة، بينما كانت العدة والعدد والسطوة والثروة بيد خصوم الدعوة الجفاة، وكان لهم أن يفعلوا ما شاءوا بالمسلمين. فلم يتورعوا عن أذى المسلمين، كما لم يكفوا عن الاساءة إلى النبى صلى الله عليه و آله والطعن فى شخصه.

وقد شهد ذلك العصر بروز شخصيتين على مستوى التضحية والفداء:

فكانت «خديجة» من بين النساء؛ التى كانت سكن رسول اللَّه صلى الله عليه و آله تواسيه بحبها وحنانها فتزيل عن قلبه الهم والغم. أما من بين الرجال فكان (ابوطالب) والد اميرالمؤمنين على عليه السلام والّذى كان يتمتع بمكانة مرموقة فى المجتمع المكّى، إلى جانب حكمته و حنكته العالية. فكان يقى رسول اللَّه صلى الله عليه و آله ولا يتوانى فى الدفاع عنه، كان درعه وعونه إزاء خصوم الدعوة. وللأسف فقد توفى هذان العظيمان فى السنة العاشرة للهجرة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٩

فحزن رسول اللَّه صلى الله عليه و آله حزناً شديداً و بقى وحده فى الساحة. وقد بانت شدة حزنه بهذين الفردين- والذين كان لكل منهما دوره فى إنتشار الاسلام- حين سمى ذلك العام ب «عام الأحزان». ولكن لا يسلب اللَّه المصطفين من عباده نعمة الافاض عليهم مثلها، فقد خلّف كل منهما ولدا يواصل نهجهما. فكان على بن أبى طالب عليه السلام كأبيه يقى رسول اللَّه صلى الله عليه و آله بنفسه، كان كذلك من انبثاق الدعوة، وهكذا سد الفراغ الذى تركه أباه بعد رحيله.

بينما خلّفت خديجة (فاطمة) فكانت البنت الحنونة الشجاعة والمضحية التى وقفت إلى جانب أبيها تشد أزره وتشاركه همه و غمه.

كان أميرالمؤمنين عليه السلام فى التاسعة عشرة من عمره، بينما لم تكن فاطمة- على ضوء الروايات الصحيحة- قد جاوزت الخامسة من عمرها.

الجدير بالذكر انهما عاشا معاً فى بيت رسول اللَّه صلى الله عليه و آله يؤنسانه ويخففان عنه ألم الوحدة. فقد كانت السنوات الثلاث

الاخيرة التى سبقت الهجرة مملوءة بالاذى والمرارة والمعاناة بسبب الجهود المضنية التى كان يبذلها أعداء الدعوة من أجل القضاء على الاسلام والمسلمين. لقد نالت قريش من رسول اللَّه صلى الله عليه و آله من الاذى ما لم تكن تطمع به فى حياة أبى طالب حتى إعترضه سفيه من سفهاء قريش فنشر على رأسه التراب، فدخل رسول اللَّه صلى الله عليه و آله بيته والتراب على رأسه، فقامت إليه فاطمة عليها السلام فجعلت تمسح التراب عن رأسه وهى تبكى ورسول اللَّه صلى الله عليه و آله يقول لها: لا تبكى يا بنية، فان اللَّه مانع أباك. «۱»

وروى ابن عبّاس: أن قريشاً اجتمعوا فى الحجر فتعاقدوا باللّات والعزى ومناة لو رأينا محمداً لقمنا مقام رجل واحدٍ ولنقتلنّ، فدخلت

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۰

فاطمة عليها السلام على النبى صلى الله عليه و آله باكيةً وحكت له مقالهم، فقال: يا بنية أدنى وضوئى فتوضأ وخرج إلى المسجد، فلمّا رأوه قالوا: هاهو ذا و خفضت رؤوسهم، وسقطت أذقانهم فى صدورهم فلم يصل رجل منهم، فأخذ النبى صلى الله عليه و آله قبضةً من التراب فحصبهم بها و قال: شاهت الوجوه، فما أصاب رجلًا منهم إلّاقتل يوم بدر. «۱»

وهذا يدل على أنَّ فاطمة عليها السلام لم تكن تخدم والدها فى البيت فحسب، بل و تفكر بكيفية الدفاع عنه و نجاته فى خارج البيت. حيث روى أنها كانت الوحيدة فى الدفاع عنه عليها السلام عندما رمى عليه أبوجهل روث البقر، و هو صلى الله عليه و آله يصلى وأصحابه عند الكعبة. فلم يجرؤ أحد على التدخل، لكنها خرجت و أسمعت أبا جهل ما روعه عن الاستمرار فى السخرية من النبى صلى الله عليه و آله.

نعم ... حتى عند افتقار الجرأة فى الشجعان من الرجال فى الدفاع عن رسول اللَّه صلى الله عليه و آله، نرى هذه البنت الشجاعة الصغيرة تسارع فى الدفاع عن رسول اللَّه صلى الله عليه و آله.

بعد أن انقضت فصول معركة أحد و غادر جيش العدو ساحة الوغى كان الرسول صلى الله عليه و آله لا يزال فى ميدان أحدٍ وقد كسرت رباعيته و شج جبينه، وبينما هو كذلك إذا أقبلت فاطمة عليها السلام وهى صغيرة السن من المدينة إلى أحدٍ سيراً على الأقدام، لتقوم بغسل وجهه المبارك وإزالة الدم عن محياه الشريفة، لكن الجبين لم يزل ينزف.

عندها قامت بحرق قطعة من الحصير، ثم وضعت رماده، على مكان الجرح فانقطع النزيف، والأعجب من ذلك أنّها كانت تهىء لأبيها السلاح

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۱

فى المعركة التى جرت فى اليوم القادم. «۱»

فى معركة الأحزاب التى هى من أهمِّ الغزوات الإسلامية، وفى أحداث فتح مكة عندما انتصر جنود الإسلام على اخر متراس للمشركين و السيطرة على البيت العتيق وتخليصه من الأصنام التى كانت تلوثه، نرى أيضاً فاطمة عليها السلام واقفةً إلى جانب أبيها، ففى الخندق تقبل عليه بأقراصٍ من الخبز معدودة بعد أن بقى أياماً بدون طعام، وفى الفتح المبين نراها تضرب له خيمته وتهىء له ماء ليستحم و يغسل، حتى يزيل عن جسده المبارك غبار الطريق، ويرتدى ثياباً نظيفة يخرج بها إلى المسجد الحرام.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۲

فاطمة عليها السلام زوجة أمير المومنين على عليه السلام

«لو لم يخلق علىٌّ لم يكن لفاطمة كفوٌ» «۱»

الزواج الذى عقد فى ملكوت السموات

كمالات فاطمة الرفيعة من ناحية و كونها بنت رسول اللَّه صلى الله عليه و آله من ناحية أخرى شرف نسبها من ناحيةٍ ثالثة.

كان سبباً فى سعى الكثير من كبار أصحاب الرسول صلى الله عليه و آله لخطبتها الا أن الرسول صلى الله عليه و آله رفض تزويجها، و غالباً ما يكرر قوله:

أمرها الى ربِّها!

الأعجب من ذلك خطبة «عبد الرحمن بن عوف»، ذلك الرجل الثرى الذى كان ينظر الى الامور من زاوية مادية، على ضوء التقاليد و الاعراف الجاهلية، فكان يعتقد بان المهر الغالى دليل على عظم موقع المرأة و مكانتها.

فعن أنس بن مالك قال:

ورد عبدالرحمن بن عوف الزهرى و عثمان بن عفان الى النبى صلى الله عليه و آله، فقال له عبدالرحمن يا رسول اللّه تزوجنى فاطمة ابنتك، و قد بذلت لها من الصداق مائة ناقة سوداء زرق الأعين كلها قباطى مصر، و عشرة آلاف

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٢٣

دينار- و لم يكن من أصحاب رسول اللّه أيسر من عبدالرحمن و عثمان- و قال عثمان: و أنا أبذل ذلك، و أنا أقدم من عبدالرحمن إسلاماً.

فغضب النبىّ صلى الله عليه و آله من مقالتهما، فتناول كفاً من الحصى فحصب به عبدالرحمن و قال له: إنّك تهول علىَّ بمالك؟ فتحول الحصى دراً، فقومت درّة من تلك الدر فإذا هى تفى بكلِّ ما يملكه عبدالرحمن. «١»

بلى ... يجب أن تشخص و تطبق المثل الاسلامية فى زواج فاطمة عليها السلام، و يتعرف المجتمع الإسلامى على القيم و المعايير الإسلامية السامية، و يسحق السنن البالية من عهد الجاهلية.

وبينما كان حديث زواج فاطمة يدور على ألسن أهل المدينة، اذ ذيع فجأة أن رسول اللّه صلى الله عليه و آله لن يزوجها من غير على بن أبى طالب عليه السلام.

على بن أبى طالب عليه السلام الذى خلت يده من المال و من كلِّ ثروةٍ دنيوية، و لم يكن يتحلى بأىٍّ من الميزات التى تقيم لها الجاهلية و زناً، لكنه كان يتمتع بايمانٍ و قيم إسلاميةٍ أصليةٍ تملأ كيانه من مفرق رأسه إلى أخمص قدميه.

و عندما تحقّق القوم علموا أنَّ وحياً سماوياً قد أمر الرسول صلى الله عليه و آله بعقد هذا الزواج التاريخى المبارك، اضافة الى أنه صلى الله عليه و آله قال:

«أتانى ملك فقال يا محمد ان اللّه يقرئك السلام و يقول لك: إنى قد زوجت فاطمة ابنتك من علىٍّ ابن أبى طالب فى الملأ الاعلى فزوجها منه فى الأرض». «٢»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٢٤

عندما دخل أمير المؤمنين على عليه السلام على رسول اللّه صلى الله عليه و آله و قد أخذ الحياء منه مأخذه، جلس بين يديه عليه السلام و لم يستطع التكلم لجلالة و هيبة صاحب الرسالة عليه السلام فقال له عليه السلام:

ما جاء بك؟ ألك حاجة؟ فسكت أمير المؤمنين عليه السلام، فقال عليه السلام: لعلك جئت تخطب فاطمة؟

فقال على عليه السلام: نعم، فقال الرسول صلى الله عليه و آله: يا على! لقد سبقك آخرون خطبتها منى، و انى كلما عرضت الامر عليها لم تظهر موافقتها، دعنى أحدّثها فى شأنك.

صحيح أن هذا الزواج قد عُقد فى السماء و يجب أن يتم، الّا أن احترام حرية المرأة فى اختيار زوجها عموماً، و شخصية فاطمة عليها السلام خصوصاً تحتم على الرسول صلى الله عليه و آله أن يتشاور مع فاطمة عليها السلام فى هذا الامر قبل البت فيه.

بعدها ذهب النبّى صلى الله عليه و آله لفاطمة عليها السلام و قال لها: أن علىّ بن أبى طالب ممّن قد عرفت قرابته و فضله فى الاسلام، و انّى سألت ربّى أن يزوجك خير خلقه و أحبهم اليه، و قد ذكر من أمرك شيئاً، فماترين؟ فسكتت، فخرج رسول اللّه صلى الله عليه و

آله و هو يقول:

«اللَّه أكبر! سكوتها اقرارها»

بعدها تم عقد القران بواسطة الرسول صلى الله عليه و آله.

مهر فاطمة:

و الان، لنرى ما هو مهر فاطمة؟

مما لا شك فيه أنّ زواج أفضل رجال العالم بسيدة نساء العالم و ابنة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۵

رسول اللَّه صلى الله عليه و آله يجب أن يكون مثلًا رائعاً، مثالًا لكلِّ العصور و الازمنة، لذا توجه الرسول صلى الله عليه و آله الى أمير المومنين على عليه السلام بالقول:

يا أبا الحسن فهل معك شيء أزوجك به؟ فقال على عليه السلام:

فداك أبي و أمي و اللَّه ما يخفى عليك من أمرى شيء، أملك سيفى، درعى، و ناضحى، و ما أملك شيئاً غير هذا، فقال له رسول اللَّه صلى الله عليه و آله: يا على أما سيفك فلا غنى بك عنه تجاهد به فى سبيل اللَّه و تقاتل به أعداء اللَّه، و ناضحك تنضح به على نخلك و أهلك و تحمل عليه رحلك فى سفرك، ولكنّى قد زوجتك بالدرع و رضيت بها منك. «۱»

ونقرأ فى روايةٍ أخرى أنّ الزهراء عليها السلام طلبت من أبيها عليه السلام، أن يكون مهرها الشفاعة فى المذنبين من أمّة محمد صلى الله عليه و آله، فنزل جبرئيل عليه السلام على الرسول عليه السلام مخبراً بتلبية اللَّه سبحانه و تعالى لطلب فاطمة عليه السلام. «۲»

ربّما أن أغلى قيمة ذكرها التأريخ لهذا الدرع كانت خمس مائة درهم.

هذا من ناحية، و من ناحيةٍ أخرى نقرأ فى الحديث أنّ فاطمة عليه السلام سألت النبى صلى الله عليه و آله أن يكون صداقها الشفاعة لأمته يوم القيامة، فنزل جبريل عليه السلام، و معه رقعة من حرير مكتوب عليها: جعل اللَّه مهر فاطمة الزهراء شفاعة المذنبين من أمة أبيها. «۳»

نعم، و بهذا الشكل يجب أن تحطم القيم الخاطئة، لتحلَّ محلها القيم الأصيلة، و هكذا يجب أن تكون سيل و أعراف ذوى الايمان من الرجال و النساء، و على هذا النهج تكون حياة القادة الحقيقيين لعباداللَّه «عزوجل».

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۶

جهاز فاطمة عليها السلام:

المهر، الجهاز، و مراسم الزفاف هى المشاكل الكبرى الثلاث التى تواجه العوائل بشأن الزواج و هى المشاكل التى تطغى أحيانا على الحياة الزوجية فتجعل الزوجين يعيشان الامرين طيلة عمرهما.

و بسبب هذه الامور الثلاثة نلاحظ أحياناً نشوء مشاجراتٍ لفظية، و أخرى نزاعاتٍ دموية، و ما أكثر ما أُضيع من الاموال فى هذه المجال بسبب التظاهر و التفاخر و المنافسة الطفولية و القبيحة بين العوائل.

و الموسف أن ترسبات الافكار الجاهلية ما زالت عالقة فى أذهان من يدعون تمسكهم بالاسلام الحنيف.

و لكن يجب أن يكون جهاز سيدة الاسلام كما هو مهرها مثالًا نموذجياً للجميع.

و كما أمر رسول اللَّه فقد بيع الدرع بأربعمائة و سبعين درهماً، ثم جاء على عليه السلام بالمهر الى الرسول. قسم الرسول صلى الله عليه و آله المال الى ثلاثة أقسام، حيث قبض قبضةً منه و دفعه الى بلال و قال له: ابتع لفاطمة طيباً، ثم قبض بكلتا يديه مقدار من ذلك المال و دفعه الى جماعةٍ قائلًا لهم: اشتروا به ما يصلح فاطمة من ثيابٍ و أثاثٍ للبيت، و دفع مبلغاً آخراً لأمِّ أيمن لتشترى به أمتعةً الى البيت.

من الواضح أن جهاز العرس الذى يُهيّا بهذا القدر من المال، لا بدَّ أن يكون بسيطاً رخيص الثمن.

و قد ذكرت كتب التأريخ أن جهاز سيدهٔ نساء العالمين قد تكوَّن من ثمانيهٔ عشر نوعاً من الحاجيات، كلّها من ذلك المال، و نذكر هنا أهمّها:

قطيفهٔ سوداء خيبريهٔ

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۷

قميص بسبعهٔ دراهم

سرير مزمل بشريط

أربع مرافق من ادم الطائف، حشوها أذخر «۱»

ستر من صوف حصير هجير

رحى يدويهٔ

سقاء من ادم

مخضب من نحاس

قعب للبن و شن للماء

جرّهٔ خضراء ... و أمثال ذلك

نعم هكذا كان جهاز سيدهٔ نساء العالمين.

مراسم الزفاف:

أجرى نبىّ الرحمهٔ احتفالًا لهذا الزواج الذى اختاره اللَّه سبحانه و تعالى، و لهذه العائلهٔ التى كان لها الدور الأهم فى تاريخ الاسلام، و التى انحدر منها النسل الطيب و أئمهٔ الهدى، خلفاء اللَّه فى أرضه فأغضبت مراسم الاحتفال تلك أعداء المسلمين، و رفعت رأس الموالين عالياً، و جعلت الخصوم يفكرون بمعنى الاسلام.

حضرت كلُّ من «أم أيمن» و «أم سلمهٔ» و هما امرأتان ذواتا منزلهٔ رفيعهٔ فى الاسلام كما كانتا شغفتين بفاطمهٔ الزهراء، عند رسول اللَّه بيت عائشهٔ مع باقى زوجاته، فأحدقن به و قلن: فديناك بآبائنا و أمهاتنا يا رسول اللَّه و قد اجتمعنا لأمرٍ لو أنَّ خديجهٔ فى الاحياء لقرّت بذلك عينها.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۸

قالت «أم سلمهٔ»: فلما ذكرنا خديجهٔ بكى رسول اللَّه ثم قال: خديجهٔ و أين مثل خديجهٔ، صدقتنى حين كذَّبنى الناس و وازرتنى على دين اللَّه و أعانتنى عليه بمالها، انّ اللَّه عز و جلّ أمرنى أن أبشر خديجهٔ ببيتٍالجنهٔ من قصب (الزمرد) لاصخب فيه و لانصب.

قالت «أم سلمهٔ»: فقلنا: فديناك بآبائنا و أمّهاتنا يا رسول اللَّه انّك لم تذكر من خديجهٔ أمراً الّا و قد كانت كذلك غير أنّها قد مضت الى ربّها، فهنأها اللَّه بذلك و جمع بيننا و بينها فى درجات جنته و رضوانه و رحمته، يا رسول اللَّه و هذا أخوك فى الدنيا و ابن عمّك فى النسب على بن أبى طالب يجب أن تدخل عليه زوجته فاطمهٔ، و تجمع بها شمله.

فقال: يا أم سلمهٔ فما بال على عليه السلام لا يسألنى ذلك؟ فقلت: يمنعه الحياء منك يا رسول اللَّه.

قالت «أم أيمن»: فقال لى رسول اللَّه: انطلقى الى علىّ فائتينى به فخرجت من عند رسول اللَّه فاذا علىّ ينتظرنى ليسألنى عن جواب رسول اللَّه، فلما رآنى قال: ما وراءك يا أم أيمن، قلت: أجب رسول اللَّه.

قال: فدخلت عليه و قمن أزواجه فدخلن البيت و جلست بين يديه مطرقاً نحو الارض حياءً منه، فقال أتحبُّ أن تدخل عليك زوجتك؟ فقلت و أنا مطرق: نعم فداك أبى و أمى، فقال: نعم و كرامهٔ يا أبا الحسن أدخلها عليك فى ليلتنا هذه أو فى ليلهٔ غد ان

شاء ا للّه، فقمت فرحاً مسروراً و أمر أزواجه أن يزين فاطمة و يطيبنها و يفرشن لها بيتاً ليدخلنها على بعلها، ففعلن ذلك.

و أخذ رسول اللّه من الدراهم التى سلمها الى «أم سلمة» عشرة دراهم فدفعها الىّ و قال: اشتر سمناً و تمراً و أقطا، فاشتريت و أقبلت به الى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٢٩

رسول اللّه، فحسر عن ذراعيه و دعا بسفرة من أدم و جعل يشدخ التمر و السمن و يخلطهما بالأقط حتى اتخذه حيساً.

ثمَّ قال يا على ادعُ من أحببت، فخرجت الى المسجد و أصحاب رسول اللّه متوافرون، فقلت: أجيبوا رسول اللّه، فقاموا جميعاً و أقبلوا نحو النبى، فأخبرته بأن القوم كثير، فجلل السفرة بمنديل، و قال: ادخل علىَّ عشرة بعد عشرة، ففعلت و جعلوا يأكلون يخرجون و لاينقص الطعام، حتى لقد أكل من ذلك الحيس سبع مائة رجل و امرأة ببركة النبى.

قالت «أم سلمة»: ثم دعا بابنته فاطمة، و دعا بعلىّ، فأخذ عليّاً بيمينه و فاطمة بشماله، و جعلهما الى صدره، فقبل بين أعينهما، و دفع فاطمة الى علىٍّ و قال: يا على نعم الزوجة زوجتك، ثم أقبل على فاطمة و قال: يا فاطمة نعم البعل بعلك ثمَّ قام يمشى بينهما حتى أدخلهما بيتهما الذى هيىء لهما، ثم خرج من عندهما فأخذ بعضادتى الباب فقال: طهركما اللّه و طهر نسلكما أنا سلم لمن سالمكما و حرب لمن حاربكما، أستودعكما اللّه و استخلفه عليكم. «۱»

ليعتبر عشاق الدنيا و ذوو الايمان الضعيف المتأثرون بزخارف هذا العالم المادى، الذين يرون كرامة و جلال العائلة فى التشريفات القاصمة للظهر التى تقام فى العرس، و ليستلهموا من هذا البناء التربوى للانسان الذى يعدّ ثروةً و كنزاً لسعادة كلٍّ من الشباب و الشابات، و ليتفحصوا صفحات التأريخ و يشاهدوا بأعينهم كيف طبقت تعاليم الاسلام أحداث «خطبة» و «مهر» و «جهاز» و «مراسم حفلة زواج» سيدة النساء فاطمة الزهراء عليه السلام.

فاطمة عليها السلام بعد رحيل أبيها صلى الله عليه و آله

«ما زالت بعد أبيها معصبة الرأس باكية العين، محترقة القلب» «۱»

انقضت الفترة السعيدة من حياة سيدة النساء فاطمة الزهرا بسرعة، و ذلك بوفاة النبىّ الكريم- رغم أنها لم تذق معنى السعادة فى أىٍّ من مراحل حياتها بسبب الضغوط و الحروب و المؤامرات التى حاكها الاعداء ضد الاسلام و الرسول، مما سلب روح الزهراء الهدوء و الطمأنينة.

و بارتحاله الى الرفيق الاعلى بدأت رياح الظلم و المصاعب تهب على آل بيته الميامين. فظهرت من جديد أحقاد بدرٍ و خيبر و حُنين التى دُفنت فى عصر الرسول الأمين، تحت التراب، و ثار المنافقون و الاحزاب لينتقموا من الاسلام و من آل بيت محمد و خصوصاً ابنته فاطمة الزهراء التى كانت تمثل مركز الدائرة التى صوبت نحوها سهام الأعداء المسمومة.

ألم فراق أبيها من ناحية

مظلومية أمير المومنين على عليه السلام المؤلمة من ناحيةٍ أخرى.

المؤامرات التى حاكها أعداء الاسلام من ناحيةٍ ثالثة.

و قلق فاطمة على مستقبل المسلمين و كيفية الحفاظ على تعاليم القران.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣١

اجتمعت هذه الامور مع بعضها لتعكر صفوها و تدمى قلبها، لكن فاطمة أخفت همها و غمها عن زوجها مخافة أن يتسع جرحه و معاناته من ظلم الأمة له، لهذا كانت تذهب الى قبر أبيها لتبثَّ اليها آلامها و أحزانها و ما آل اليه حالها، فقد قالت ذات مرّة: «يا أبتاه بقيت و الهةً و حيرانةً فريدة، قد انخمد صوتى و انقطع ظهرى و تنغص عيشى». ومرةٍ أخرى نراها تقول:

قُل للمُغيّبِ تَحتَ أطباقِ الثّرى انْ كُنتَ تَسمَعُ صَرخَتى وَ نِدائيا

صُبّتْ عَلَىَّ مَصائِبٌ لَوْ أنَّها صُبّتْ عَلى الايّام صِرنَ لَيَاليا

قدْ كُنْتُ ذاتَ حِمى بِظلِّ مُحمّدٍ لا أخْشَى مِن ضَيمَ و كان حماً لِيا

فاليومْ أخشعُ لِلذّلِيلِ وَ أتَّقى ضَيْمى وَ أدْفَعُ ظالِمى بردائِيا

اذا بَكَتْ قُمْريّهٔ فى لَيلِها شَجَناً عَلى غُصْنٍ بَكيتُ صَباحيا

فلأجْعَلَنَّ الحُزنَ بِعَدَكَ مُونِسى وَ لأجْعَلَنَّ الدّمْعَ فِيكَ وِ شاحِيا

ماذا عَلى مَنْ شَمَّ تُربةَ أحمدٍ أنْ لا يَشُمَّ مَدى الزّمانِ غَوالِيا

لماذا بكت فاطمهٔ بهذا الشكل؟

لم كلُّ هذا الجزع؟

لماذا عدم الارتياح هذا، كأنها الحرمل على النار؟

لماذا؟

لنسمع منها جوابها على هذه التساؤلات.

تقول أم سلمهٔ:

بعد وفاهٔ الرسول الكريم ذهبت لزيارهٔ و تفقد حال سيدهٔ الاسلام فاطمهٔ الزهراء فلخصت لى حالها بهذه الجمل العميقهٔ:

أصبحت بين كمدٍ و كرب

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣٢

فقد النبيِّ و ظلم الوصى

هُتكَ و اللّه حجابه ...

ولكنها أحقاد بدريهٔ

و ترات أحديهٔ

كانت عليها قلوب النفاق مكتمنهٔ. «۱»

و رغم ذلك لم يخف على أحد ما تحملته فى سبيل الدفاع عن الحرمهٔ العلويهٔ المقدّسهٔ و حمايهٔ أمير المومنين على بن أبى طالب. فبالرغم من قصر حياتها بعد أبيها، حيث استجاب اللّه سبحانه و تعالى دعاءها و لبّت بدورها نداء البارى «عز و جل» لتنتقل الى جوار ربّها و تسارع لرؤيهٔ أبيها، بالرغم من ذلك فقد بذلت كلَّ ما فى وسعها من فداءٍ و تضحيةٍ فى الدفاع عن الاسلام و التذكير بحق أمير المومنين على.

صلى اللّه عليك يا بنت رسول اللّه و رحمهٔ اللّه و بركاته.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣٣

فضائل الزهراء عليها السلام

اشارهٔ

يجدر بالذكر هنا أن كل الاحاديث المذكورهٔ فى هذا القسم و التى تصل الأربعين حديثاً قد نقلت من مصادر أهل السنّهٔ المشهورهٔ و المعروفهٔ مع ذكر أدلتها.

منزلهٔ فاطمهٔ علیها السلام

یتبادر الی ذهن البعض من الذین یجهلون أو یتجاهلون الحقائق أن الفضائل الکریمهٔ المذکورهٔ لأهل بیت النبوّهٔ، و منزلتهم السامیهٔ انّما تعزی الی حسن ظنِّ موالیهم و تعلقهم الشدید بآل محمّد.

فلأنهم یعشقون آل البیت لذا فهم لایرون الامور الّا من هذا المنظار، فکل ما یُروی عنهم من فضیلهٔ یؤمن بها الموالی دون أن یعیروا أهمیهً لسندها و مدی صحتها.

و لرفع سوء الظَّنِّ من أولئک البعض، و لزیادهٔ اطمئنان المحبین و الموالین فسوف نلجأ الی مصادر المذاهب الاخری المشهورهٔ و کتبهم المعروفهٔ لننقل ما جاء فیها من احادیثٍ و فضائل عن أهل بیت النبوّهٔ.

لقد ذکرنا من قبل فضائل سیدهٔ النساء فاطمهٔ الزهراء من خلال شرح موجزٍ لحیاتها المبارکهٔ، و غایتنا فی هذا القسم من الکتاب أن نطلع علی المقام المعنوی الرفیع لبنت رسول اللَّه (و من خلال کتب أهل السنّهٔ المشهورهٔ).

و قبل الدخول فی صلب هذا البحث، نری من اللازم أن نذکر بعض النقاط المهمهٔ:

۱- من الظریف أن معظم المناقب و الفضائل التی ذکرت فی کتب

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۳۶

الشیعهٔ عن فاطمهٔ الزهراء، قد ذکرها أهل العامهٔ فی کتبهم المشهورهٔ أیضاً، الّا القلیل منها، و التی ذکرت فی مصادر الشیعه المعتبرهٔ دون أن ترد فی کتب الاخرین.

۲- لم یُنقل فی هذا القسم من الکتاب الذی بین یدیک أی روایهٍ عن کتب الشیعهٔ، کما اقتصرنا علی کتب الحدیث و التاریخ المشهورهٔ و المعتمدهٔ من بین جمیع کتب و مصادر العامهٔ.

۳- من المثیر للدهشهٔ، تلک العاصفهٔ الهوجاء التی حلت بالأمهٔ الاسلامیهٔ بعد وفاهٔ رسول اللَّه بسبب الخلافهٔ، و التی کانت تستبطن حرف مسار الخلافهٔ عن آل بیت محمد الی أشخاص آخرین، فبعد أن نصَّبهم اللَّه سبحانه و تعالی خلفاءً للنبیِّ فی حیاته قام هولاء الأشخاص بتنحیتهم عنها و الاستیلاء علی مسند الخلافهٔ بعد وفاته.

اقصاء أهل البیت سبّب أن قام الحکّام بمحو فضائلهم و مناقبهم، و بالتالی محو ما یُثبت أولویتهم و أحقیتهم بخلافهٔ رسول اللَّه محمد.

بالاضافهٔ الی أنّ اثبات تلک الفضائل و المناقب ستدعو الجمیع للتساؤل ما معنی أن یتصّدی الاخرون لهذا الامر و أهل بیت النبوهٔ یتمتعون بهذه المنزلهٔ و هذا المقام؟!

لم لا نقدم من قدمه اللَّه تعالی و الرسول؟

و لماذا یحرم المسلمون من بحر علوم هولاء؟

لماذا ... و لماذا؟

لذا یتضح لنا أن محو أو تجاهل تلک الفضائل کان جزءاً من خططهم السیاسیهٔ. وقد بلغت هذه المسألهٔ أوجها فی عصر حکومهٔ «بنی أمیهٔ» و «بنی العباس»، و لم یکن فی السر أو فی الخفیهٔ بل علناً و أمام الملأ، و لم

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۳۷

یکتفوا بمحو فضائل أهل البیت فحسب بل و بدأوا باثبات فضیلهٔ الاخرین من خلال نشر أحادیث و روایات موضوعهٔ کاذبهٔ، حتی وصل بهم الأمر الی شراء بعض الصحابهٔ- أو أشباه الصحابهٔ- لهذا العمل القبیح، و أجزلوا لهم العطاء.

فلقد رُوی أنَّ معاویهٔ سلّم لسمرهٔ بن جندب مائهٔ ألف درهم حتی یروی أنّ الایتین الشریفتین التالیتین قد نزلتا فی علی بن أبی طالب و هما:

ی وَمِنَ النَّاسِ مَن یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللّهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّی سَعَی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا

وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ «۱» ی.

و أنَّ الایهٔ التالیهٔ:

ی وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِى «۲»

قد نزلت فی عبدالرحمن بن ملجم.

فلم یقبل فبذل له مائتی ألف درهم فلم یقبل، فبذل له ثلاثمائهٔ ألف فلم یقبل فبذل له أربعمائهٔ ألف فقبل و روی ذلک.

و بهذا الشکل أصبح ذکر مناقب و فضائل آل البیت ممنوعاً علی المنابر و فی المجالس بل و يُعدُّ جرماً سیاسیاً فی رأی النظام الحاکم، و من يخالف فقد حلّ علیه غضب النظام، فیسجن فی بئرٍ مظلم أو یقطعوا لسانه أو یصلبوه.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۳۸

بعد ما جاء معاویهٔ الی المدینهٔ، حذر الصحابی و المفسر المعروف «ابن عباس» الذی کانت له مکانهً خاصهً فی المجتمع الاسلامی من ذکر فضائل علیٍّ بن أبی طالب قال ابن عباس لمعاویهٔ:

أتمنع قراءهٔ القران؟ (یعنی أنی أتلو الایات التی وردت فی حقِّ علی).

قال: اقرأ القران ولکن لا تفسر آیاته!

لقد قدر فی مثل هذه الظروف أن تمحی فضائل آل البیت، لاسیما أن وسائل الاعلام آنذاک کانت مقتصرهٔ علی هذه المنابر و خطب الصلاهٔ.

ولکن العجیب أن فضائل و مناقب آل بیت النبی لم تختف رغم الجوِّ المشحون الذی صنعه المنافقون و انّما ملأت کتب الصدیق و العدو أیضاً.

و الاعجب من ذلک أن نشاهد من بین تلک الوثائق التی تدل علی فضائلهم اعترافاتٍ صریحهٍ لاشخاصٍ مثل «معاویهٔ» و «عمرو بن العاص» و بعض الخلفاء المتقدمین یثبتون بها تلک الفضائل و المناقب التی کان یتمتع بها آل البیت، علماً أنّ هذه الاعترافات قد أرّختها أیدی مؤرخیهم علی صفحات التأریخ!

وما ذلک الّا دلیل علی مشیئهٔ اللّه فی فضح المنافقین، و اعجاز کبیرٍ لاهل بیت العصمهٔ.

۴- أظهر الساعون فی محو فضائل آل بیت الرسول الکثیر من التعصّب، حیث لم یکتفوا بتشویه سمعهٔ أمیر المؤمنین علی و أبنائه الکرام و درج أسمائهم فی القائمهٔ السوداء لاولئک الحاقدین، و انما سعوا الی هدم و تحطیم مکانتهم الاجتماعیهٔ. و الأمر من ذلک أنهم عمدوا الی الحاق الأذی و الاساءهٔ بکل کلٍّ من له علاقه بآل بیت محمد أیاً کان نوعها.

فلماذا یصر البعض علی رغم الاثار و الدلائل التأریخیهٔ التی تشیر الی

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۳۹

ایمان أبی طالب عم و حامی الرسول بأنه مات کافراً و مشرکاً؟! زاعمین أن الایهٔ الشریفهٔ.

«و هُمْ يَنْهَون عنه و ینؤن عنه» «۱» قد نزلت فیه!

لا لشیء سوی أنه والد أمیر المومنین علی.

و لماذا اصرار هم علی أنّ «باذر الغفاری» ذلک الرجل الشجاع، ذو «مذهبٍ اشتراکی»، حیث یتهمونه فی کتبهم بأنّه یحمل عقائداً اشتراکیهٔ؟!

لیس الا ... کونه من خلّص أصحاب أمیر المؤمنین، و من المعترضین علی الخلیفهٔ الثالث فی مسألهٔ اتلاف و هدر مال المسلمین.

و هناک الکثیر من مثل هذه التساؤلات.

فیاتری بعد هذه المعاداهٔ، ألا یعجب المرء من وجود کلِّ هذه الفضائل و المناقب لال البیت فی کتب مخالفیهم؟ ألیس من المعجزهٔ أن

تعبر أحاديث تحكى فضائل آل محمد عصوراً و أزمنة حارب فيها الحكام محبى آل البيت بشتى الطرق، حتى أنهم كانوا يعتبرون تسمية المولود باسم عليٍّ جرماً لايُغتفر؟!

۵-المثير للدهشة أن حذف تلك الفضائل لم يكن منحصراً بالقرون الاولى للاسلام، أو بعصر بنى أمية و بنى العباس فقط، ففى العصر الحاضر الذى يسمى «عصر المطالعات و الدراسات التاريخية الدقيقة» حيث طبع الكتب الاسلامية، و نشرها فى مختلف الدول الاسلامية لذا فانّ أىَّ تغيير أو تحريفٍ أو حذف للحقائق يسبّب فضيحة كبيرة، رغم ذلك نرى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۰

محققون متعصبون»! (ان أمكن الجمع بين التحقيق و التعصّب) قد انتهجوا نفس أسلوب الامويين و العباسيين فى حذف و تغيير و تحريف الحقائق. مما حدى بالعلامة «الامينى» و هو المحقق الاسلامى الكبير الى أن يذكر فى كتابه «الغدير» بعضاً من النماذج. منها كيف أن المؤرخ المعروف «الطبرى» حرّف الحديث المربوط بقصة يوم الدار و تفسير آية «و أنذر عشير تِكَ الأقربين» و استعداد عليٍّ للوقوف بجانب رسول اللَّه و اعلانه بوصاية و وزارة على من بعده، حرف كل ذلك رغم سند الحديث المعتبر عند كلِّ المذاهب.

و الأسوأ من ذلك ما فعله «محمد حسين هيكل» حيث نقل الحديث فى الطبعة الاولى من تأريخه ثمَّ حذف القسم الاهم من الحديث فى الطبعة التالية. «۱»

و الان و كما قلنا آنفاً فانّنا سنذكر مناقب فاطمة الزهراء و مقامها الرفيع من خلال الاحاديث التى نقلتها كتب العامة المشهورة. و كما ذكرنا أيضاً فسوف لن ننقل أى حديثٍ من مصادر و طرق الشيعة (رغم أنها معتبرةً جداً و من الدرجة الاولى) فنخلى الميدان لاحاديث الاخرين حتى يتبين أن تألق هذه السيدة لا يمكن أن يخفيه الستار الذى ألقاه الحاقدون.

يتمّ التركيز هنا على عشر مباحث تعتبر محاور أصليةٍ للموضوع وأن الزهراء:

۱- أنها سيدة نساء العالمين.

۲- حوراء أنسية.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۱

۳- محبوبة الرسول و بضعته.

۴- مقربة الى اللَّه يرضى لرضاها و يغضب لغضبها.

۵- صاحبة التضحية الكبرى و الفداء.

۶- المقام العلمى لفاطمة.

۷- كرامات سيدة النساء.

۸- أوّل من يدخل الجنة.

۹- أسامى فاطمة.

۱۰- هدية النبى لابنته الزهراء.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۲

سيدة نساء العالمين

من الطبيعى أن تختلف منزلة البشر من واحدٍ لاخر. فمنهم من علا بفضيلته على الملائكة المقربين، و منهم من هو أحطَّ من الحيوانات. و طبقاً لما ينصُّ عليه القران و يوصى به الاسلام فانَّ «العلم و الايمان و التقوى و الصفات الانسانية الفاضلة» هى التى ترفع من مقام الانسان و قيمته. و بالاستناد الى هذه المعايير فان سيدة فاطمة الزهراء- و على لسان رسول اللَّه- سيدة نساء العالمين.

لقـد ورد فی مصادر أهل السـنة المعروفـة کثیراً من الروایات تنصُّ علی أن فاطمـة الزهراء أفضل نساء العالمین، حیث تحدث الرسول، بهذه لعدة مراتٍ و بتعابیر مختلفة.

۱- قال:

«ان أفضل نساء الجنة خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمدٍ و مریم بنت عمران و آسیة بنت مزاحم». «۱»

۲- و نقرأ فی حدیث آخر للرسول حین اعتل علة الموت عندما شاهد قلق و اضطراب فاطمة انه قال:

«یا فاطمة ألا ترضین أن تکونی سیدة نساء العالمین، و سیدة نساء هذه

الامة، و سیدة نساء المؤمنین». «۱»

و هنا تظهر أفضلیة فاطمة المطلقة، حیث لم یورد الرسول فی حدیثه اسماً آخر.

۳- نقل أبو نعیم الأصبهانی عن جابر بن سمرة. قال: جاء نبیّ اللَّه فجلس و قال:

ان فاطمة وجعة فقال القوم: لو عدناها؟

فقام فمشی حتی انتهی الی الباب- و الباب علیها مصفق- قال، فنادی: شُدّی علیک ثیابک فان القوم جاؤوا یعودونک.

فقـالت: یـا نبیّ اللَّه مـا علیَّ عباءة. قال فأخـذ رداءً فرمی به الیها من وراء الباب، فقال: شـدّی بهـذا رأسک، فـدخل و دخل القوم فقعد ساعة فخرجوا، فقال القوم: تاللَّه بنت نبیّنا علی هذا الحال؟

قال فالتفت فقال:

«أما انّها سیدة النساء یوم القیامة». «۲»

۴- و بتعبیر آخر رواه صحیح «۳» البخاری- و هو من أشهر مصادر الحدیث عند العامة- نقلًا عن عائشة أنها قالت:

أقبلت فاطمة کأنّ مشیتها مشیة رسول اللَّه فقال: مرحباً بابنتی ثم أجلسها عن یمینه ثم أسرَّ الیها حدیثاً فبکت. فقلت استخصک رسول اللَّه و أنت تبکین ثمَّ أنّه أسرَّ لها فضحکت.

قالت: فقلت لها ما رأیت کالیوم أقرب فرحاً من حزن، ما أسر الیک؟

فقالت فاطمة: ما کنت لأفشی سرّ رسول اللَّه.

حتی اذا قبض الرسول سألتها، فقالت:

انّه أسرّ الیّ و قال: کان جبرئیل یعارضـنی بالقران فی کلّ عامٍ و أنّه عارضـنی به هـذا العام مرتین و لا أراه الّا قـد حضـر أجلی و أنک أول أهلی لحوقاً بی و لنعم السلف أنا لک، فبکیت لذلک فقال أما ترضـین أن تکون سیدة نساء أهل الجنة و نساء المومنین؟! فذلک الذی أضحکنی.

ویُتضح جیداً من التأمل فی هذه الاحادیث أنه اذا قیل أنّ فاطمة واحدة من أربع من النساء الفاضـلات، فان ذلک لا ینافی کونها أفضل تلک النساء الأربع.

ودلیلنا علی هذا ما یفیده الحدیث التالی:

* ۵- نقـل فی کتـاب «ذخـائر العقبی» عن ابن عبـاس أن الرسول الکریم قال: «أربع نسوةٍ سـیدات سادات عالمهنَّ: مریم بنت عمران و آسیة بنت مزاحم و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و أفضلهن فاطمة «۱» و بالطبع فان کلمة «أفضلهن» تشتمل علی عدة معان و تشیر الی المنزلة العلمیة و التقوی و الایثار و سائر الملکات الفاضلة.

لقد صرّح القران قائلًا: أن الملائکة کانت تکلم مریم، کما فی الایة الشریفة: ی اذ قالت الملائکة یا مریم انَّ اللَّه اصطفاک و طهرک و

اصطفاك على نساء العالمين. «۲».

و قد كلمت مريم الملائكة و هذا ما تنص عليه آية ۱۶ الى آية ۲۱ من

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۵

سورة مريم و ينص القران على أنه كان يؤتى لمريم بطعام من الجنة.

حيث نقرأ فى الاية الشريفة: ی فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ی «۱»

و يصفها فى مكانٍ آخر بأنها «صديقة»، كما فى الاية الشريفة:

ی مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ی «۲»

و غير ذلك من الفضائل التى يثبتها للسيدة مريم و باقى النساء الفاضلات كآسية بنت مزاحم، و كذلك يثبت النبى مثل هذه الفضائل و الكرامات للسيدة خديجة الكبرى.

و من هذا المنطلق نعرف أنَّ لفاطمة مقام عالى أو منزلة رفيعة مكرمة، خصوصاً ما جاء فى رواية «الأفضيلة» التى تدل على أنَّ هذه المفاخر و المناقب هى فى الواقع جزء مما تتحلى و تتميز به فاطمة.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۶

حوراء انسية

ان اللبنة الاولى فى بناء كيان الانسان هى انعقاد «النطفة»، لأنها على أية حالٍ تحمل قسماً مهماً من قيمه الوجودية. و لذلك تواترت الروايات التى توصى بضرورة سلامة هذه اللبنة و صحة تكوينها.

و عند ما نطالع تأريخ حياة سيدة النساء نرى أنها قد امتازت فى هذا المجال عن جميع شخصيات العالم رجالًا و نساءً.

و من الأفضل أن نسمع هذا الحديث من فم رسول اللّه:

* ۶- عن ابن عباس قال:

كان النبىّ يكثر تقبيل فاطمة فقالت له عائشة:

انك تكثر تقبيل فاطمة.

فقال: انّ جبرئيل ليلة أسرى بى أدخلنى الجنة فأطعمنى من جميع ثمارها فصار ماءً فى صلبى فحملت خديجة بفاطمة «فاذا اشتقت لتك الثمار قبلت فاطمة فأصبت من رائحتها جميع تلك الثمار التى أكلتها». «۱»

* ۷- و جدير بالذكر أنّ بعض الروايات قد نصت على فاكهة «التفاح»، كما هو فى كتاب «ذخائر العقبى» حيث ينقل «الطبرى» حديثاً للرسول

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۷

عن جمع من الصحابة أنه قال: «لما أسرى بى أدخلنى جبريل الجنة فناولنى تفاحةً فأكلتها فصارت نطفةً فى ظهرى فلما نزلت من السماء واقعت خديجة. ففاطمة من تلك النطفة» «۱»

* ۸- و قد نقل فى حديث آخر أن الرسول قد تناول فاكهة «السفرجل» عند مروره بالجنة ليلة المعراج. جاء ذلك فى «مستدرك الصحيحين» نقلًا عن «سعد بن مالك». «۲»

* ۹- و جاء فى حديثٍ آخر أن الفاكهة التى تناولها الرسول كانت غير معروفةٍ لأهل الدنيا، كما أنها كانت لذيذةً و عطرة النكهة حيث

نقل «السیوطی» فی «الدرّ المنثور» عن الرسول أنه قال:

«لما أسری بی الی السماء أدخلت الجنة فوقفت علی شجرةٍ من أشجار الجنة لم أر فی الجنة أحسن منها و لا أبیض ورقاً و لا أطیب ثمرةً، فتناولت من ثمرتها، فأکلتها فصارت نطفة فی صلبی، فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة، فحملت بفاطمة، فاذا أنا اشتقت الی ریح الجنة شممت ریح فاطمة» «۳»

و فی الواقع فانّ الحدیث الأول فی هذا الفصل یحوی و یفسر مجموع هذه الاحادیث، فطبقاً لما جاء فیه فان الرسول قد تناول من جمیع فواکه الجنة و أنَّ نطفة فاطمة قد انعقدت من عصارة تلک الثمار. هذا مع الاخذ بنظر الاعتبار أن الدنیا التی نعیشها تختلف عن عالم الجنة بقدرٍ تعجز معه ألفاظنا عن تبیان حقائقها، و ما نذکره عنها ما هو الّا اشارات مختصرة لما تتمتع بها.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۴۸

علی کلِّ حال فان حوراءً أنسیة بالمواصفات الخلقیة و الطبیعیة لاهل الجنة لابد و أن تکون نطفتها من عصارة فاکهة الجنة، و هذا ما امتازت به هذه السیدة علی سائر نساء العالمین.

کانت من نساء الجنة، نفسها و خلقتها، قلبها و روحها، لونها و هیئتها، قولها و حدیثها، و غیر ذلک من صفات و میزات أهل الجنة، و خلاصة القول أنها من الجنة من رأسها الی أخمص قدمیها.

فهل فی تاریخ البشریة مثل هذا الوسام المشرف لغیر هذه السیدة؟

فاطمة علیه السلام أحب الناس الی الرسول الکریم صلی الله علیه و آله

الحب و العشق، أقوی ما یربط بین موجودین.

یفید قانون الجاذبیة الذی یحکم عالم المادة أن قوة الجذب تتناسب طردیا مع حاصل ضرب الکتلتین و عکسیا مع مربع المسافة بینهما.

و یسری حکم هذا القانون فی العالم المعنوی و العشق الالهی أیضاً.

فکلما سمت قیمة الأشخاص و تقاربت نفوسها زادت علاقة الحب و العشق بینها!

مع وجود اختلافٍ بسیطٍ یختص به عالم المادة، فأحیاناً یولد الاختلاف و التضاد تجاذباً بین الجسمین (کما فی التجاذب الحاصل بین الشحنتین الموجبة و السالبة)، علی خلاف ما یحدث فی عالم الأرواح حیث تقوی رابطة الجذب کلما زاد الشبه فیما بینها، و تضعف إذا ما وجد التضاد و الاختلاف.

نتجه بعد هذه المقدمة القصیرة صوب عالم الأحادیث، لنتعرف علی مدی علاقة الرسول الکریم صلی الله علیه و آله بابنته فاطمة الزهراء علیها السلام، و إلی أیِّ مقدارٍ کان یحبها؟

* ۱۰- یُروی عن عائشة أنها قالت:

«ما رأیت أحداً أشبه کلاماً و حدیثاً من فاطمة برسول اللَّه صلی الله علیه و آله و کانت

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۰

إذا دخلت علیه رحب بها، و قام إلیها، فأخذ بیدها فقبلها، و أجلسها فی مجلسه». «۱»

* ۱۱- و جاء فی روایةٍ أخری.

«کان کثیراً ما یقبل عرف فاطمة». «۲»

* ۱۲- و تنص روایة ثالثة علی

«کان کثیراً ما یقبلها فی فمها». «۳»

* ۱۳- لقد کان الرسول صلی الله علیه و آله یظهر الکثیر من محبته لفاطمة علیها السلام حتی أثار ذلک حفیظة عائشة، حیث قالت

لرسول اللَّه صلی الله علیه و آله.

«یا رسول اللَّه ما لک إذا جاءت فاطمهٔ قبلتها حتی تجعل لسانک فی فیها کله کأنک ترید أن تطعمها عسلًا؟!

قال صلی الله علیه و آله: نعم یا عائشهٔ، انی لما اسری بی الی السماء ... و قصَّ علیها قصهٔ ثمار الجنهٔ التی تناولها». «۴»

* ۱۴- و جاء فی صحیح أبی داوود

«کان رسول اللَّه صلی الله علیه و آله اذا سافر کان آخر عهده بانسانٍ من أهله فاطمهٔ علیها السلام و أول من یدخل علیه اذا قدم فاطمهٔ علیها السلام» «۵»

کما نقل «أحمد بن حنبل» هذه الروایهٔ فی مسنده. «۶»

لکن نعلم أن للحب و الحنان الواقعیین طرفان، فالحنان المطلق له

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۱

جانب سلبی، و یکون سطحیاً عدیم القیمهٔ، و کما أسلفنا فان العشق الواقعی دلیل علی التشابه، و عند ما یحصل التشابه ستتولد الجاذبیهٔ بین الطرفین.

لذا فان الروایات الاسلامیهٔ تعکس حقیقهً مهمهٔ. ألا و هی أن العلاقهٔ التی کانت تربط الرسول صلی الله علیه و آله بابنته فاطمهٔ الزهراء علیها السلام کانت علاقهٔ متبادلهٔ و بنفس الشدهٔ. و الیک شواهد ما أشرنا الیه:

* ۱۵- جاء فی صحیح مسلم عن عبداللَّه بن عمر بن محمد بن أبان الجعفی، بینما رسول اللَّه، یصلی عند البیت و أبوجهل و أصحابه له جلوس و قد نحرت جزور بالأمس فقال أبوجهل: أیکم یقوم الی سلا جزور بنی فلان فیأخذه فیضعه فی کتفی محمد اذا سجد، فانبعث أشقی القوم فأخذه فلما سجد النبی صلی الله علیه و آله وضعه بین کتفیه، قال فاستضحکوا و جعل بعضهم یمیل الی بعضٍ و أنا قائم أنظر لو کانت لی منعهٔ طرحته عن ظهر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، و النبی صلی الله علیه و آله ساجد ما یرفع رأسه حتی انطلق انسان فأخبر فاطمهٔ فجاءت و هی جویریهٔ فطرحته عنه ثم أقبلت علیهم تشتمهم فلما قضی النبی صلی الله علیه و آله صلاته رفع صوته ثم دعا علیهم، و کان اذا دعا دعا ثلاثاً و اذا سأل سأل ثلاثاً ثم قال اللَّهمَّ علیک بقریش ثلاث مرات فلما سمعوا صوته ذهب عنهم الضحک و خافوا دعوته ثم قال: اللّهمَّ علیک بأبی جهل بن هشام و عتبهٔ بن ربیعهٔ و شیبهٔ بن ربیعهٔ و الولید بن عتبهٔ و أمیهٔ بن خلف و عقبهٔ بن أبی معیط. فوالذی بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق لقد رأیت الذی سمی صرعی یوم بدر ثم سحبوا الی القلیب قلیب بدر» «۱»

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۲

نعم، لقد کانت الزهراء علیها السلام منذ صغرها خلیطاً من «المحبهٔ» و «الشجاعهٔ»، و هی دائماً علی أهبهٔ الاستعداد فی الدفاع عن أبیها صلی الله علیه و آله.

* ۱۶- و نطالع أیضاً فی نفس المصدر السابق عن أحداث غزوهٔ أحد ما یأتی:

«قال سهل بن سعد: جرح وجه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و کسرت رباعیته و هشمت البیضهٔ علی رأسه فکانت فاطمهٔ بنت رسول صلی الله علیه و آله اللَّه تغسل الدم و کان علیٌّ بن أبی طالب یسکب علیها بالمجن فلما رأت فاطمهٔ أن الماء لایزید الدم الّا کثرهٔ، أخذت قطعهٔ حصیرٍ فأحرقته حتی صار رماداً ثم ألصقته بالجرح فاستمسک الدم». «۱»

* ۱۷- نقل «أبو نعیم الاصفهانی» فی «حلیهٔ الاولیاء» عن علیّ بن محمد بن اسماعیل عن ... عن أبی ثعلبهٔ الخشنی أنه قال: قدم رسول اللَّه صلی الله علیه و آله من غزاةٍ له فدخل المسجد فصلی فیه رکعتین- و کان یعجبه اذا قدم أن یدخل المسجد فیصلی فیه رکعتین- ثم خرج فأتی فاطمهٔ فبدأ بها قبل بیوت أزواجه فاستقبلته فاطمهٔ علیها السلام و جعلت تقبل وجهه و عینیه و تبکی.

فقال لها رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: ما یبکیک؟ قالت: أراک قد شحب لونک. فقال لها: یا فاطمهٔ، انّ اللَّه عزّ و جلّ بعث أباک

بأمرٍ لم يبقَ على ظهر الارض بيت مدرٍ و لا شعر الا أدخله به عزاً أو ذُلّاً يبلغ حيث بلغ الليل. «۲»

* ۱۸- و روى فيما روى عن أحداث الخندق عن عليٍّ عليه السلام فى حفر

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۳

الخندق اذ جاءته فاطمة بكسرةٍ من خبز فرفعتها اليه فقال ما هذه يا فاطمة، قالت: من قرصٍ اختبزته لابنيَّ جئتك منه بهذه الكسرة. فقال: يا بنيئة أما أنها لاول طعام دخل فم أبيك منذ ثلاث. «۱»

ما أعظم قوى الجذب التى تربط بين هذا الاب و ابنته؟

جاذبية متأصلة فى أعماق روحيهما، و محبة قد ارتشفت من منبع وجود هما، و علاقة عشقٍ تمخض عنها اتحاد روح الأب بروح ابنتهالملكوت الأعلى

فهل هناك أفضل من هذا الافتخار لفاطمة الزهراء عليها السلام؟.

فخر و فضيلة لم تكن لأى أحدٍ عبر تأريخ الاسلام سوى لمعلمها على ابن أبى طالب عليه السلام.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۴

قرب فاطمة عليها السلام من الله

نعلم أن الفناء هو أعلى مراتب القرب من اللّه سبحانه و تعالى.

«الفناء» يعنى تجاهل و نسيان كل شىءٍ، و كل ذى نفس، بل و حتى الذات فى مقابل الخالق الجبار. أى أن يصل المرء الى مرحلةٍ لا يرى فيها الوجود الدنيوى الّا سراباً، و لا يشاهد هذا العالم المخلوق الا كظلٍّ باهت زائل.

يرى اللّه فى كل مكان، و يبحث عنه فى كلِّ مكان.

كالفراشة التى تدور حول شمعةٍ تحترق، يصهر ذاته فى وجود اللّه، فلا يرى قيمةً لكيانه فى حضرة الاله.

يعد «التسليم المطلق» لا رادة اللّه «سبحانه و تعالى و احداً من الآثار المرتبة على وصول المرء لهذا المقام، فما يريده اللّه هو المراد، و ما يحبه هو الأصلح.

فرضاه من رضا اللّه، و رضا اللّه من رضاه.

و بهذه المعايير العرفانية نتوجه صوب المقام العرفانى لسيدة نساء العالمين و نتعرف على مدى سمو منزلتها عند اللّه و نطلع على الحقيقة التى أشار اليها رسول الاسلام الكريم صلى الله عليه و آله

۱۹- نصّت الكتب المعروفة لأهل السنة على الكثير من الروايات التى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۵

تشير الى أن الرسول صلى الله عليه و آله قال لا بنته فاطمة الزهراء عليها السلام:

«ان اللّه يغضب لغضبك و يرضى لرضاك». «۱»

۲۰- ورد فى «صحيح البخارى» الذى يعد من أشهر مصادر الحديث عند العامة أن الرسول «ص» قال:

«فاطمة بضعة منى فمن أغضبها فقد أغضبنى». «۲»

۲۱- و نطالع فى مكانٍ آخر من نفس المصدر هذا الحديث:

قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله.

«فانما هى فاطمة بضعة منى يريبنى ما أرابها و يؤذينى ما آذاها». «۳»

و كما أشرنا سابقاً فانَّ الأحاديث كثيرة فى هذا المجال، و كلها تحكى عن المقام العالى لفاطمة الزهراء عليها السلام فى معرفة الخالق

و عن درجهٔ عصمتها و إیمانها و إخلاصها. فقد سمت بمقامها إلی اللَّه سبحانه و تعالی حتی صار رضاها و غضبها مرآهً لرضا اللَّه و رسوله و سخطهما، و لا یمکن أن تعادل هذه الدرجهٔ السامیهٔ بأی شیء.

۲۲- و ننهی بحثنا هذا بحدیثٍ آخر ینقله لنا «صحیح الترمذی» فقد قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله:

«إنما فاطمهٔ بضعهٔ منی یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما نصبها». «۴»

من البدیهی أنه لا یمکن لظاهرهٔ الحنان التی تربط الوالد بولده أن

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۶

تفسر هذا الأمر أن النبیّ «ص» رسول اللَّه لا یرید إلّا ما أراد اللَّه، و أن رضا و سعادهٔ فاطمهٔ علیها السلام من رضا اللَّه و رسوله ما هو إلّا دلیل علی صهر إرادتها فیما یریده اللَّه و یرضاه.

لا بد من الإشارهٔ هنا إلی نقطهٍ مهمهٔ، و هی أن فسر البعض جملهٔ «فاطمهٔ بضعهٔ منی» علی أنها جزء من جسد الرسول صلی الله علیه و آله فی الوقت الذی یدل مفهوم الحدیث علی أن فاطمهٔ علیها السلام جزء من کیان و وجود أبیها محمّد صلی الله علیه و آله و من الناحیتین المادیهٔ و الروحیهٔ. و هذا ما ستشیر إلیه الروایات التی سنستعرضها إن شاء اللَّه تعالی

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۷

زهد فاطمهٔ علیها السلام

«حب الدنیا رأس کل خطیئهٔ».

بالاستناد إلی الحدیث النبوی الشریف و إلی ما تمخضت عنه تجاربنا و مشاهداتنا فی الحیاهٔ فإنَّ کلَّ التجاوزات، الجنایات، الأکاذیب، الخیانات، الظلم کانت نتیجهٔ لحب «المال» و «الجاه» و «الشهوهٔ»، هنا یتضح أن الزهد و الورع هما أساس التقوی و الطهارهٔ و الصلاح.

و لکن یجب معرفهٔ ماهیهٔ الزهد، فالزهد لا یعنی ترک الدنیا و الرهبنهٔ و الاعتزال عن المجتمع، بل أن حقیقهٔ الزهد هی الحریهٔ و عدم الوقوع فی شراک الدنیا.

فالزاهد من لم یتعلق قلبه بالدنیا و ان کانت عنده فلو أحس یوماً بأن رضا اللَّه سبحانه و تعالی منوط بترکه لما فی یدیه کان مستعداً لهذا العمل، و یقول من أعماقه:

یا لیت بینی و بینک عامر و بینی و بین العالمین خراب. و إذا استدعی الحفاظ علی الحریهٔ و الشرف و الإیمان أن یضحی بحیاته و روحه و ماله لم یتوان فی ذلک و یصرخ من أعماقه هیهات منا الذلهٔ.

و علی حد قول القرآن الکریم فی تعریفه للزاهد:

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۸

ی لکیلا تأسوا علی ما فاتکمو لا تفرحوا بما آتاکمی «۱»

بعد هذه المقدمهٔ القصیرهٔ نتوجه إلی أحادیث رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و نتعرّف من خلالها علی وجههٔ نظره بشأن بشخصیهٔ فاطمهٔ علیها السلام.

۲۳- نقل «ابن حجر» و آخرون فی روایهٍ عن الرسول صلی الله علیه و آله:

«أخرج أحمد و غیره ما حاصله أنه صلی الله علیه و آله کان إذا قدم من سفر أتی فاطمهٔ و أطال المکث عندها ففی مرهٔ صنعت لها مسکین من ورق و قلادهٔ و قرطین و ستر باب بیتها فقدم صلی الله علیه و آله و دخل علیها ثم خرج و قد عرف الغضب فی وجهه حتی جلس علی المنبر فظنت أنه إنّما فعل ذلک لما رأی ما صنعته فأرسلت به إلیه لیجعله فی سبیل اللَّه، فقال فعلت فداها أبوها ثلاث مرات، لیست الدنیا من محمدٍ و لا من آل محمدٍ و لو کانت الدنیا تعدل عند اللَّه فی الخیر جناح بعوضهٔ ما سقی منها کافراً شربهٔ ماء،

ثم قال فدخل صلی الله علیه و آله علیها». «۲»

من الواضح أن یکون ثمن السوارین و القرطین الفضیین و العقد الفضی زهیداً، و الأزهد ثمناً منها ذلک الستار الذی یعلقه الإنسان علی باب الغرفهٔ، غیر أن الرسول «ص» کان یعتبر أن ذلک لیس من شأن فاطمه علیها السلام، بل یری أن فضیلتها و کرامتها تکمن فی خصالها الإنسانیهٔ.

تعلمت فاطمهٔ علیها السلام هذا الدرس من أبیها مباشرهٍٔ، حیث رمت بالدنیا و زخرفها جانباً محرّرهٔ نفسها من ذلک الأسر من ناحیهٔ و أنفقت ما فی یدها فی سبیل اللّه من ناحیهٍٔ أخری

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۵۹

لقد عرفنا من خلال الحدیث الذی سبق ذکره- برقم ۳- نقلًا عن کتاب «حلید الأولیاء» لم تکن تملک الحجاب الکافی عند مجیء الرسول صلی الله علیه و آله و أصحابه لعیادتها، مما حدا به صلی الله علیه و آله أن یناولها عباؤته لتستر نفسها و تستعد للضیوف الذین جاؤوا لعیادتها.

إنّ جهاز فاطمهٔ علیها السلام و مراسم الزفاف التی جرت بمنتهی البساطهٔ، و تفانیها فی القیام علی شؤون بیتها، حیث تحضن طفلها فی إحدی یدیها و فی الأخری تطحن الشعیر لتهیء لهم الخبز، کل ذلک شواهد صادقهٔ علی زهدها العالی و إیمانها الصادق. و یشیر الحدیث التالی إلی هذا المعنی

* ۲۴- نقل أبو نعیم الأصفهانی فی «حلیهٔ الأولیاء»:

«لقد طحنت فاطمهٔ بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله حتی مجلت یدها و ربا، و أثر قطب الرحی فی یدها» «۱».

* ۲۵- نقل فی «مسند أحمد» و هو أحد أشهر مصادر أهل السنهٔ عن «أنس بن مالک» أنه قال:

إن بلالًا بطأ عن صلاهٔ الصبح فقال له النبی صلی الله علیه و آله ما حبسک فقال:

مررت بفاطمهٔ و هی تطحن و الصبی یبکی فقلت لها إن شئت کفیتک الرحا و کفیتنی الصبی و إن شئت کفیتک الصبیَّ و کفیتنی الرحا فقالت أنا أرفق بابنی منک. فذاک حبسنی. فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

«فرحمتها یرحمک اللّه». «۲»

من الفضائل الأخلاقیهٔ التی تتحلی بها سیدهٔ النساء هی الشجاعهٔ و الشهامهٔ فی دفاعها من أبیها الرسول الکریم صلی الله علیه و آله ضد مشرکی مکهٔ، کما أن

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۶۰

مجیئها الی میدان أُحُدٍ و تضمیدها جراح الرسول صلی الله علیه و آله لم یکن لیخف عن أی أحد، و هذا ما أثبتته الأحادیث التی ذکرناها آنفاً.

لقد سارت علی طریق العبودیهٔ و عبادهٔ اللّه منذ ولادتها، و هی علی هذا الحال إلی أن فارقت روحها الحیاهٔ. و الحدیث الآتی یدل علی هذا المعنی

* ۲۶- جاء فی «ذخائر العقبی» ما جاء فی قصهٔ ولادهٔ فاطمهٔ الزهراء علیه السلام و انعقاد نطفتها من ثمار الجنهٔ و حضور النساء الأربع عند ولادتها: «فولدت فاطمهٔ علیها السلام فوقعت حین وقعت علی الأرض ساجدهٔ». «۱»

* ۲۷- و نطالع فی نفس المصدر روایهً تدلُّ علی سموها و عفتها، حیث تنقل «أسماء بنت عمیس» هذه القصهٔ العجیبهٔ:

قالت فاطمهٔ علیها السلام لأسماء بنت عمیس یا أسماء إنی استقبحت ما یصنع بالنساء إنه یطرح علی المرأهٔ الثوب فیصفها و قالت أسماء: یا ابنهٔ رسول اللّه ألا أریک شیئاً رأیته بأرض الحبشهٔ، فدعت بجرائد رطبهٔ فحنتها ثم طرحت علیها ثوباً، فقالت فاطمهٔ علیها السلام ما أحسن هذا و أجمله، تعرف به المرأهٔ من الرجل فإذا أنا مت فاغسلینی أنتِ و علی و لا یدخل علیَّ أحد.

و جاء فی نهایهٔ هذا الحدیث.

إن فاطمهٔ علیها السلام لما رأت النعش تبسمت و ما رُؤیت مبتسمهً بعد النبی صلی الله علیه و آله قط. «۲»

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۶۱

المکانهٔ العلمیّهٔ لفاطمهٔ علیها السلام

إنّ حب أولیاء اللَّه لشخصٍ دون الاخر لیس حبّاً عادیّاً، فلا بد أن یکون قائماً علی أسس مهمهٍ منها العلم و الإیمان و التقوی و ما علاقهٔ الرسول الکریم صلی الله علیه و آله القویهٔ بابنته فاطمهٔ الزهراء علیها السلام إلّا دلیل علی تمتعها بتلک الصفات الفاضلهٔ. إضافهً إلی ذلک، و عند ما یقول علیه السلام: «فاطمهٔ أفضل نساء العالمین» أو «أفضل نساء الجنهٔ» و التی ذکرنا أسانیدها من قبل، فإنّ هذا بحدِّ ذاته دلیل علی أنّها أعلم نساء العالمین.

و بعد ذلک هل یمکن لشخص لم یصل إلی مقام رفیعٍ فی العلم و المعرفهٔ أن یکون رضاه من رضا اللَّه، و غضبه من غضب الخالق و رسوله؟

کما تبین لنا ذلک فی الروایات السابقهٔ.

علاوهً علی ذلک فقد وردت فی المصادر الأسلامیهٔ المعروفیهٔ روایات مهمهٌ تکشف عن المقام العلمی الرفیع لهذه السیدهٔ العظمیهٔ.

* ۲۸- نقل «أبو نعیم الأصفهانی عن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله أنه قال یوماً لأصحابه ما خیر النساء؟

فلم یدرِ الحاضرون ما یقولون، فسار علیَّ علیه السلام إلی فاطمهٔ فأخبرها بذلک.

فقالت: فهلّا قلت له خیر لهنَّ ألا یرین الرجال و لا یرونهن. فرجع علی علیه السلام فأخبره بذلک.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۶۲

فقال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله من علمک هذا؟ قال: فاطمهٔ علیها السلام فقال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله إنّها بضعهٔ منی. «۱»

یظهر من هذا الحدیث أن أمیر المؤمنین علی علیه السلام رغم ما کان یتمتع به من مقام عظیم فی العلوم و المعارف الذی اعترف به الصدیق و العدو و أنّه باب مدینهٔ علم الرسول الأکرم صلی الله علیه و آله إلّا أنه کان یستفید أحیاناً من علم زوجته فاطمهٔ الزهراء علیها السلام.

إنّ ما ذکر فی نهایهٔ هذه الروایهٔ من أن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قال «فاطمهٔ بضعهٔ منی» إنما یشیر إلی حقیقهٍ مهمهٔ و هی أن القصد من «بضعهٔ» لا- یقتصر علی کونها جزء من بدنه فقط کما فسره البعض، بل هی جزء من روح الرسول صلی الله علیه و آله و إیمانه و علمه و فضله و أخلاقه، فهی شعاع من تلک الشمس و قبس من تلک المشکاهٔ.

* ۲۹- جاء فی «مسند أحمد» عن «أم سلمهٔ»- أو طبقا لروایهٔ أم سلمی أنّها قالت:

اشتکت فاطمهٔ شکواها التی قبضت فیه فکنت أمرضها فأصبحت یوماً کأمثل ما رأیتها فی شکواها تلک قالت و خرج علیٌّ لبعض حاجته فقالت یا أمَه اسکبی لی غسلًا فسکبت لها غسلًا فاغتسلت کأحسن ما رأیتها تغتسل، ثم قالت یا أمَه أعطینی ثیابی الجدد فأعطیتها فلبستها ثم قالت یا أمَه قدّمی لی فراشی وسط البیت ففعلت و اضطجعت و استقبلت القبلهٔ و جعلت یدها تحت خدها ثم قالت یا أمه إنی مقبوضهٔ الان و قد تطهرت فلا یکشفنی أحد فقبضت مکانها قالت فجاء علیٌّ فأخبرته. «۲»

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۶۳

نستدل من هذه الروایهٔ أن فاطمهٔ الزهراء علیها السلام کانت تعلم بوقت وفاتها، حیث استعدت للرحیل دون أن تظهر علیها علاماته، و لما کان الإنسان لا- یعلم بحلول أجله إلّا بعلمٍ إلهی، لذا فإنّ اللَّه سبحانه و تعالی کان یلهم فاطمهٔ علیها السلام. نعم، فقد ارتبطت روحها بعالم الغیب، و حدثتها ملائکهٔ السماء.

و طبقاً لما جاءت به الروايات فإنّها أفضل من مريم بنت عمران «أم عيس عليه السلام»، و في هـذا الكفاية، إضافةً إلى تصريح القرآن المجيد في أن الملائكة قد تحدثت إلي مريم و هي قد حدثتها- ذكرت ذلك آيات من سورة آل عمران و سورة مريم-
لذا فمن الأولى أن تكون فاطمة عليها السلام و هي ابنة رسول اللّه صلى الله عليه و آله محدثة من ملائكة السماء. «۱»
الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۴

كرامات فاطمة عليها السلام

عندما تقوى روح الانسان، و تمتلىء بالصفات الالهية، و ينال منزلة القرب من اللّه، فإن إرادته (بمشيئة اللّه) ستؤثر في العالم التكويني و سيحدث له ما يريد. و هذه هي الولاية التكوينية التي تمتع بها أولياء اللّه، و هي منبع كراماتهم المختلفة التي تميز الأنبياء صلى الله عليه و آله بأعلى مراتبها و هي المعجزات.
و لقد حبى اللّه فاطمة الزهراء عليها السلام بمقدارٍ كبيرٍ من تلك العناية الإلهية.
و هذا ما تدلُّ عليه الرواية التالية:
* ۳۰- نقل كثير من مفسري العامة و منهم «الزمخشري» في «الكشاف» و «السيوطي» في «الدرّ المنثور» في أسفل الاية الشريفة:
«كُلما دَخَل علَيْها زَكريّا المِحْرابَ وَجدَ عِندَها رزْقاً قال أنّى لَكِ هذا قالت هُوَ مِن عندِ اللّه إنّ اللّه يرزقُ مَن يَشاء بغير حسابْ» عن جابر بن عبداللّه الأنصاري أنّه قال:
أقام رسول اللّه صلى الله عليه و آله أيّاماً لم يطعم طعاماً حتى شقَّ ذلك عليه فطاف في منازل أزواجه فلم يجد عند واحدةٍ منهنَّ شيئاً فأتى فاطمة عليها السلام فقال يا بُنية هل عندك شيء آكله فإني جائع فقالت لا و اللّه فلما خرج من عندها بعثت إليها جارةٌ لها برغيفين و قطعة فأخذته منها فوضعته في جفنة لها
الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۵
و قالت و اللّه لأؤثرن بهذا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله على نفسي و من عندي و كانوا جميعاً محتاجين إلى شبعة طعام فبعثت حسناً إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله فرجع إليها فقالت له بأبي أنت و أمي قد أتى اللّه بشيءٍ قد خبأته لك فقال هلمي يا بنية بالجفنة فكشفت عن الجفنة فإذا هي مملؤة خبزاً و لحماً فلما نظرت إليها بهتت و عرفت أنها بركة من اللّه فحمدت اللّه تعالى و قدمته إلى النبي صلى الله عليه و آله فلما رآه حمد اللّه و قال من أين لك هذا يا بنية قالت ياأبت هو من عند اللّه إنّ اللّه يرزق من يشاء بغير حساب فحمد اللّه ثم قال الحمد للّهالذي جعلك شبيهة سيدة نساء بني إسرائيل فإنها كانت إذا رزقها اللّه رزقاً فسئلت عنه قالت هو من عند اللّه إنّ اللّه يرزق من يشاء بغير حساب.
ثم جمع رسول اللّه صلى الله عليه و آله علي بن أبي طالب عليه السلام و الحسن و الحسين عليه السلام و جميع أهل بيته فأكلوا منه حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو، فأوسعت فاطمة عليها السلام على جيرآنها «۱»
الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۶

أول من يرد الجنة

إنّ سعادة المرء الواقعية تكمن في دخوله الجنة، حيث الرحمة الالهية الواسعة، و أفضل الناس من سبق إليها.
و قد ثبت من خلال رويات أهل السنّة المعروفة أنّ الرسول صلى الله عليه و آله نسب هذه المتقية إلى فاطمة الزهراء عليها السلام و لعدة مرّات.
* ۳۱- جاء في «ميزان الاعتدال» للذهبي نقلًا عن الرسول الكريم صلى الله عليه و آله:

«أوّل شخصٍ يدخل الجنة فاطمة عليها السلام. «۱»

* ۳۲- و نقل عنه صلى الله عليه و آله فى حديثٍ آخرٍ أنّه قال:

«أوّل شخصٍ يدخل الجنة فاطمة بنت محمّد صلى الله عليه و آله و مثلها فى هذه الأمة مثل مريم فى بنى إسرائيل». «۲»

و بغض النظر عما سبق نستدل من الروايات الإسلامية المعروفية على أن ورودها إلى ساحة المحشر، و منها إلى الجنة سيكون مصحوباً بمراسم و تشريفاتٍ غاية فى العظمة مما يدل على سمو منزلتها و عظم مقامها.

* ۳۳- نقل علىّ بن أبى طالب عن رسول اللَّه صلى الله عليه و آله أنه قال:

«تحشر ابنتى فاطمة يوم القيامة و عليها حلة الكرامة قد عجنت بماء

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۷

الحيوان، فتنظر إليها الخلائق فيتعجبون منها».

و يضيف صلى الله عليه و آله فى آخر الحديث:

«فتزف إلى الجنة كالعروس لها سبعون ألف جاريةٍ» «۱»

* ۳۴- و تروى عائشة حديثاً آخر عن الرسول الكريم صلى الله عليه و آله:

«إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ يا معشر الخلائق طأطؤا رؤسكم حتى تجوز فاطمة بنت محمّد». «۲»

* ۳۵- و نقرأ فى حديثٍ آخر يشير إلى نفس المعنى

«فتمرمع سبعين ألف جاريةٍ من الحورالعين كمّر البراق». «۳»

* ۳۶- و الأعجب من ذلك ما نقله كتاب «تأريخ بغداد» عن الرسول الكريم صلى الله عليه و آله أنه قال:

عند ما عرج بى إلى السماء فى تلك الليلة رأيت باب الجنة و قد كتب عليها:

«لا إله إلَّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، على حبيب اللَّه، و الحسن و الحسين صفوة اللَّه و فاطمة خيرة اللَّه، على باغضهم لعنة اللَّه». «۴»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۸

معانى أسماء فاطمة عليها السلام

تكشف الأسـماء عـادةً عن ماهيـة المسـمى خصوصاً إذا كان واضـح الاسم حكيماً، و نستشف من مجموع الأحاديث أن تسـمية هـذه السيدة الجليلة كانت بواسطة حكيم الحكماء المطلق ألا و هو ربُّ العالمين «جلّ و علا».

و من ناحيـةٍ أخرى فـإن فاطمـة على وزن «فطم» (على وزن فعـل) و هو بمعنى انقطاع الطفل عن الرضاعـة، ثم أطلق على كلِّ ما يحمل معنى الانفصال.

و الآن لنتعرف على ما جاء فى الروايات الاسلامية؟

* ۳۷- رُوى عن الرسول صلى الله عليه و آله أنه قال:

«إنما سماها فاطمة لأنَّ اللَّه فطمها و محبيها من النار». «۱»

يستفاد من هـذا التعبير أن تسـيمة هـذه السـيدة الجليـة بهـذا الاسم إنما كان من قبل اللَّه سـبحانه و تعالى و معناه أنه وعـد فاطمة عليها السلام و محبيها و المنتهجين نهجها أن لا تمسهم النار.

* ۳۸- نقرأ فى «ذخائر العقبى عن على عليه السلام أن الرسول صلى الله عليه و آله قال لفاطمة عليها السلام يا فاطمة أتدرين لم سُمِّيت فاطمة؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۹

فقال علی علیه السلام: لم سُمِّیت فاطمهٔ یا رسول اللَّه؟

فقال رسول اللَّه:

«إنّ اللَّه عزّ و جل قد فطمها و ذریتها عن النار یوم القیامهٔ». «۱»

من البـدیهی أن القصد من «ذریهٔ» هم الذین یسـیرون علی نهج هذه الأم العظیمهٔ، و لیس کمثل ابن نوح حیث جاء الخطاب: «إنه لیس من أهلک إنه عمل غیر صالح».

و لهـذا نری أن بعض الأحادیث قـد جمعت بین کلمتی «ذریـهٔ» و «محبی» فی آن واحد، و من کان یطن منا أن معنی الروایات الأخیرهٔ هو نجاهٔ العاصی منهم و حتی الکافر المشرک من العذاب الالهی لمحبته لفاطمهٔ الزهراء علیها السلام، فهو علی خطأ لأن ذلک لا یتفق مع أیٍّ من المعاییر الاسـلامیهٔ، إضافهً إلی أن الرسول صـلی الله علیه و آله و هو أصل هذه الشجرهٔ الطیبهٔ قد خوطب فی القرآن المجید بهذه الصورهٔ فی الایهٔ الشریفهٔ:

ی لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ ی «۲»

و صرحت آیهٔ أخری

ی وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ فَمَا مِنکُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ «۳» ی

فهل یمکن للفرع أن یعلو علی الأصل؟ و هل أنَّ أبناء رسول اللَّه أفضل منه؟!

ممّا لا شک فیه أن الرسول صلی الله علیه و آله لم یطرأ علی تفکیره الشرک باللَّه أبداً،

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۷۰

و لم (و العیاذ باللَّه) یکذب علی اللَّه، لکن هذه الآیات تضمر فی محتواها درساً کبیراً للأمهٔ الإسلامیهٔ، حتی یعلم الجمیع أن نجاهٔ المرء مقرونهٔ بإخلاصه للَّه. و هذا لا یتنافی مع المقام السامی و الدرجهٔ الرفیعهٔ لأئمهٔ الأمهٔ الإسلامیهٔ و ساداتها.

من المتعارف عند العرب أن یُکنّی الرجل ب «أب» و تُکنّی المرأهٔ ب «أم»، هذا بالإضافهٔ إلی أسمائهم. و من بین الکنی التی کُنیت بها فاطمهٔ الزهراء علیها السلام تبرزکنیهً عجیبهً تدل علی عظمهٔ الزهراء علیها السلام، کما فی الروایهٔ التالیهٔ:

۳۹- ورد فی کتاب «أسد الغابهٔ»:

«کانت فاطمهٔ تُکنّی أم أبیها». «۱»

و ورد نفس المعنی فی کتاب «الاستیعاب» نقلًا عن الإمام الصادق علیه السلام: «۲»

«لم یُرَ لهـذا التعبیر العجیب نظیراً فی أیٍّ من نساء الإسـلام، و هو یدل علی أنَّ هذه البنت الوفیهٔ کانت تقوم بدور الأم فی رعایتها لأبیها و السهر علیه.»

نعلم أنّ الرسول الکریم صـلی الله علیه و آله فقد أمه و هو فی مرحلهٔ الطفولهٔ، لکن ابنته هذه لم تُقصر فی محبتها و حنانها و قلقها علیه رغم صغر سنها.

فهی بنت مضـحیهٔ و فدائیـهٔ من ناحیـهٔ، و هی أم مؤثرهٔ حنونـهٔ من ناحیـهٍ أخری و مواسیـهٔ و فیـهٔ من ناحیـهٍ ثالثـهٔ، و قد شـهدت بذلک الروایات التی ذکرناها.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۷۱

هدیهٔ الرسول صلی الله علیه و آله لفاطمهٔ علیها السلام

اشارهٔ

سجلت صـفحات التأريـخ بعضـاً من الهـدايا المعنويـة التى منحها الرسول الكريم صـلى الله عليه و آله لابنته فاطمه عليها السـلام و التى فاقت كل واحـدةٍ منها الأخرى لا سـيما تسبيحـة الزهراء، هذا بالإضافة إلى هديةٍ ماديةٍ معنوية منحها صـلى الله عليه و آله لفاطمة عليها السلام بأمرٍ إلهى، كما نصّ على ذلك متن الرواية التالية:

۴۰- جاء فى الدر المنثور «للسيوطى» عن البزاز و أبى يعلى و ابن حاتم و ابن مردويه عن سعيد الخدرى أنه قال:

«لما نزلت الآية «وآت ذا القربى حقه «۱»» دعا رسول اللّه صلى الله عليه و آله فاطمة الزهراء عليها السلام و أعطاها فدكاً». «۲»

و بالطبع (كما سيأتى شرحه فى فصل- أحداث فدك المؤلمة-) فإن منح فدك لفاطمة عليها السلام لم تكن مسألةً أو هديةً عادية، بل كانت سنداً و دعامةً لو لاية على بن أبى طالب عليه السلام و عاملًا فى تقوية و تثبيت مقام هذه العائلة الكريمة، و من هذا المنطلق فهى تعدُّ هديةً معنوية.

و لكنَّ النظام الـذى أدرك معنى هـذه الهدية جيداً، سارع بعد رحيل الرسول صـلى الله عليه و آله إلى انتزاعها من فاطمة الزهراء عليها السلام و ضمها إلى بيت المال مستنداً فى ذلك إلى حديثٍ موضوع و حجةٍ باطلة. و هذه قصة طويلةٍ

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۷۴

مملوءةٍ بالعبر و الاحداث المؤلمة و الظالمة، و التى يمكن اعتبارها سـنداً إسـلامياً مهماً فى تحليل تأريخ صدر الاسلام و الحوادث التى أعقبت رحيل النبى صلى الله عليه و آله. و نوكل الحديث إلى محله.

«إلهى»! أحينا ما أحييتنا على محبة و موالاة هذه السيدة و أبيها و بعلها و بنيها- صلوات اللّه عليهم- و احشرنا فى زمرتهم.

«يا رب» وفقنا فى اتباع نهجهم، و الاهتداء بنور هدايتهم، و الاقتداء بسنتهم.

«و اجعلنا ممن يأخذ بحجزتهم، و يمكث فى ظلهم، و يهتدى بهداهم».

«آمين يا رب العالمين»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۷۵

أحداث فدک المؤلمة

اشارة

تعد قصة «فدك» من أغمِّ القصـص التى مرت بحياة فاطمة الزهراء عليها السلام خصوصاً، و أهل البيت عموماً، و تأريخ الإسلام بشكلٍ أوسعٍ و أعم، و التى حيكت أحداثها مع المؤامرات السياسية الوضعية، كما أنها منفذ لحل بعضٍ من ألغاز تأريخ صدر الإسلام.

فدك؛ ماذا كانت و أين كانت؟

ذكر كثير من المؤرخين و أرباب اللغـة بأن «فـدك» قريـة بالحجاز- قريبـة من خيبر- بينها و بين المدينـة يومان، و قيل ثلاثـة، (و كتب البعض أنها تبعد عن المدينة بمسافةٍ مقدارها ۱۴۰ كيلومتر) أفاءها اللّه على رسوله صـلى الله عليه و آله، و فيها عين فوارة و نخل كثير، «۱» و تعد مركزاً مهماً لليهود فى أرض الحجاز بعد خيبر.

و فى كيفيـة انتقال هذه الأرض الخضـراء المعمورة لرسول اللّه صـلى الله عليه و آله، فالمعروف هو أن الانتصار الذى حققه رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى فتح حصون خيبر أرعب أهل فدك المتعصبين، فأرسـلوا إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله أن يصالحهم على نصف «فدك»، فقبل الرسول صلى الله عليه و آله ذلك منهم و أمضى ذلك الصلح، و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۷۶

بهذا فهى ممالم يوجف عليه بخيلٍ و لا ركاب.

و بما أن القرآن ینص علی ی وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَلَا رِکَابٍ وَلَکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَی مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ «۱» «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَی فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لَا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنکُمْ وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ «۲»

لذا فهی خالصةً لرسول اللّه صلی الله علیه و آله، یصرف ما یأتیه منها فی «أبناء السبیل» و أمثال ذلک.

نقل هذا الحدیث کل من یاقوت الحموی فی «معجم البلدان» و ابن منظور الأندلسی» فی «لسان العرب» و آخرون کثیرون.

و أشار إلی ذلک أیضاً «الطبری» فی تأریخه و «ابن الأثیر» فی کتاب «الکامل». «۳» کما کتب الکثیر من المؤرخین أن الرسول صلی الله علیه و آله قد منح ابنته الزهراء علیها السلام فدکاً فی حیاته. «۴»

الدلیل البین الذی یثبت هذه الحقیقة هو ما نقله المفسرون الکبار، منهم مفسر أهل السنة المعروف «جلال الدین السیوطی» فی کتاب «الدر المنثور»، حیث نقل فی ذیل الآیة السادسة عشرة من سورة الإسراء حدیثاً عن «أبی سعید الخدری» یقول فیه:

«لما نزل قوله تعالیَ- و آتِ ذا القربی حقه أعطی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فاطمة فدکاً». «۵»

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۷۷

الدلیل الحی الآخر الذی یعتبر سنداً مهماً فی هذا الأمر- أو لهذا الادعاء- هو قول أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام فی نهج البلاغه:

«بلی کانت فی أیدینا فدک من کل ما أظلته السماء، فشحت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم اللّه». «۱»

یشیر هذا الحدیث بوضوحٍ إلی أن فدکاً کانت بید علیٍّ و فاطمة علیها السلام فی حیاة الرسول صلی الله علیه و آله، لکن بعض الحکام البخلاء تعلقوا بها، فتخلی علیّ و زوجته علیها السلام عنها مجبرین. و من البدیهی أنهم لم یکونوا موافقین لما حدث، و إلا فما معنی سؤال و طلب الأمیر علیه السلام من اللّه سبحانه و تعالی فی أن یحکم بینه و بینهم.

نقل الکثیر من علماء الشیعة أیضاً فی کتبهم المعتبرة روایات تتعلق بهذه المسألة منهم: المرحوم الکلینی «الکافی» و المرحوم «الصدوق» و المرحوم «محمّد ابن مسعود العیاشی» فی تفسیره، و «علی ابن عیسی الأربلی» فی «کشف الغمة»، و آخرون فی کتب الحدیث و التأریخ و التفسیر، لا یسع المقام لذکر هم.

الآن ... لنری لماذا و بأیِّ دلیل انتزعت الزهراء علیها السلام فدکها؟.

۱- العوامل السیاسیة فی غصب فدک

لم تکن مسألة انتزاع «فدک» من الزهراء علیها السلام مسألة عادیة لا تحمل إلّا الجانب المادی فحسب، بل إن جانبها الاقتصادی قد انصبَّ فی قالب المسائل السیاسیة التی حکمت المجتمع الإسلامی بعد وفاة النبی صلی الله علیه و آله، و فی الحقیقة لا یمکن فصل مسألة «فدک» عن سائر أحداث ذلک العصر، و إنما هی حلقة من سلسلةٍ کبیرة، و ظاهرةٍ من وقائع شاملةٍ و واسعة!

إنَّ لهذا الغصب التأریخی الکبیر عواملًا نوردها فی النقاط التالیة:

۱- یعتبر وجود «فدک» فی حیازة آل بیت النبوة علیه السلام میزةً کبیرة لهم، و هذا بحد ذاته دلیل علی علوِّ مقامهم عند اللّه و قربهم الشدید من الرسول صلی الله علیه و آله، خصوصاً ما نقلته کتب الشیعة و السنّة فی الروایات التی ذکرناها آنفاً من أن الرسول صلی الله علیه و آله استدعی فاطمة علیها السلام بعد نزول الآیة «و آتِ ذا القربی و أعطاها فدکاً.

من الواضح أن وجود «فدک» فی حیازة آل بیت محمّد صلی الله علیه و آله منذ البدایة یکون مدعاةً لالتفاف الناس حولهم و البحث عن سائر آثار النبیِّ الکریم صلی الله علیه و آله فی هذه العائلة خصوصاً مسألة الخلافة، و هذا الأمر لم یکن لیتحمله مؤیدو إنتقال الخلافة إلی الآخرین.

۲- كانت هذه المسألة مهمة فى بعدها الاقتصادى، كما هو أثرها

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۷۹

الفعال فى بعدها السياسى، لأن وقوع أمير المؤمنين عليه السلام و آله فى مضيقةٍ اقتصادية يؤدى إلى تدهور وضعهم السياسى بنفس النسبة. بعبارةٍ أخرى فإنَّ حيازتهم على فدك يوفر لهم امتيازات تكون بمثابة المتكأ الذى تستند عليه مسألة الولاية كما فعلت أموال خديجة عليها السلام فى انتشار الإسلام فى بدء دعوة نبى الإسلام صلى الله عليه و آله.

من المتعارف عليه فى جميع أنجاء العالم أنه إذا أريد طمس شخصيةٍ كبيرة، أو تقييد دولةٍ ما لتعيش حالة الانزواء فإنه يُعمل على محاصرتها اقتصادياً، و قد نصَّ تأريخ الإسلام فى قصة «شعب أبى طالب» عندما حوصر المسلمون من قبل المشركين حصاراً اقتصادياً شديداً.

فى تفسير سورة المنافقين، و فى ذيل الآية ى لَئِنْ رَجَعْنا إلى الَمدينةِ لَيُخرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْها الأَذَلَى «۱»

أُشير إلى مؤامرةٍ شبيهةٍ بهذه المؤامرة قد حاكها المنافقون، لكنَّ اللطف الإلهى أخمد نارها و هى فى المهد، لذا فليس من العجب فى شيءٍ أن يسعى المخالفون إلى انتزاع هذه الثروة من آل بيت النبى الكريم صلى الله عليه و آله، و إخلاء أيديهم و دفعهم بعيداً عن الساحة.

۳- و إن هم و افقوا على أن فدك ميراث النبى صلى الله عليه و آله أو هديته لا بنته فاطمة الزهراء عليها السلام و بالتالى تسليمها إليها فإن ذلك سيفتح الطريق لها فى المطالبة بمسألة الخلافة. هذه النقطة يطرحها العالم السنى المشهور «ابن أبى الحديد المعتزلى» فى شرح «نهج البلاغة» بصورةٍ ظريفةٍ حيث يقول:

«سألت على بن الفارقى مدرس المدرسة الغربية ببغداد، فقلت له:

أكانت فاطمة صادقة؟

قال: نعم، قلت: فلم لم يدفع إليها أبوبكر فدك و هى عنده صادقة؟

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۸۰

فتبسم، ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسناً مع ناموسه و حرمته وقلّة دعابته، قال: لو أعطاها اليوم فدك بمجرد دعواها لجاءت إليه غداً و ادعت لزوجها الخلافة، و زحزحته عن مقامه، و لم يكن يمكنه الاعتذار و المدافعة بشيء، لأنه يكون قد سجل على نفسه أنها صادقة فيما تدعيه كائناً ما كان من غير حاجةٍ إلى بيّنةٍ و لا شهود» و بعدها يضيف «ابن أبى الحديد» قائلًا:

«و هذا كلام صحيح، و إن كان أخرجه مخرج الدعابة و الهزل». «۱»

إنَّ هذا الاعتراف الصريح الذى أدلى به اثنان من علماء أهل السنة، لشاهد حىّ على أنّ لقصة فدك جانباً سياسياً هاماً.

ولكى يتضح هذا المعنى سنقف فى البحث التالى على مصير هذه القرية عبر تأريخ الإسلام منذ قرونه الأولى و كيف أنها انتقلت من يدٍ إلى أخرى و كيف تباينت آراء الخلفاء بخصوصها.

۲- فدک عبر العصور

كيف عادت فدك لأهل البيت عليهم السلام

يعد مسير فدك التأريخ من عجائب التأريخ الإسلامى فقد كان لكل من الخلفاء عبر العصور موقفاً خاصاً منها، فمنهم من قبضها و منهم من ردّها إلى أصحابها، و طال الأمد بها على هذا الحال إلى أن صبحت الأرض و ضاع منها نعيمها. و للتعرف على فصول النزاع الذى مرت به هذه القرية العامرة يكفينا الوقوف على النقاط التالية:

۱- إنتقلت «فدك» كما نعلم إلى الرسول صلى الله عليه و آله بعد سقوط خيبر لأنه قبل الصلح مع اليهود. و طبقاً لآية الشريفة «وَ مَا أَفَاءَ

اللَّه عَلَى رَسُولِه ...» فقد صارت كلها ملكاً شخصياً مختصاً برسول اللَّه صلى الله عليه و آله.

۲- طبقاً للوثائق التأريخية المعتبرة فإنّ الرسول صلى الله عليه و آله منح و بأمرٍ إلهى فدكاً إلى فاطمة الزهراء عليها السلام فى حياته، و ذلك عند ما نزلت الاية الشريفة «و آت ذا القربى حقه». بهذه الصورة أصبحت فى حيازة ابنة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله.

۳- اغتصبت هذه المعمورة فى زمن الخليفة الأول، و ضُمَّت إلى أموال الدولة، و قد سعى هؤلاء الى الحفاظ على هذا الوضع.

۴- ظل الوضع على هذا الحال إلى أن آلت الخلافة إلى الخليفة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸۲

الأموى «عمر بن عبد العزيز» الذى كان أقرب لأهل البيت عليه السلام من غيره، حيث نقرأ فى شرح نهج البلاغة: «لما وُلى عمر بن عبد العزيز ردَّ فدك على ولد فاطمة، و كتب إلى و اليه على المدينة أبى بكر عمرو بن حزم يأمره بذلك، فكتب إليه: إن فاطمة قد ولدت فى آل عثمان، و آل فلان و آل فلان، فعلى من أردُّ منهم؟ فكتب إليه:

«أما بعد: فإنى لو كتبت إليك آمرك أن تذبح شاةً لكتبت إليَّ: أجماء أم قرناء؟ أو كتبت إليك أن تذبح بقرةً لسألتنى: ما لونها؟ فإذا ورد عليك كتابى هذا فاقسمها فى ولد فاطمة من علىٍّ عليه السلام والسلام». «۱»

بهذا الشكل صارت «فدك» بيد أبناء فاطمة عليها السلام بعد أن دارت دورةً كبيرة تنقلت فيها بين هذا و ذاك.

۵- لم يمض وقت طويل حتى غصبها الخليفة الأموى «يزيد بن عبد الملك» ثانيةً.

۶- بعد أن ولى الأمويون و استخلفهم العباسيون، أعاد الخليفة العباسى المعروف «أبو العباس السفاح» فدكاً إلى «عبداللَّه بن الحسن بن على عليه السلام باعتباره ممثل بنى فاطمة عليها السلام.

۷- بعدها مباشرة قام «أبو جعفر العباسى» بانتزاعها من «بنى الحسن» (أنهم ثاروا على بنى العباس»

۸- أعاد الخليفة «المهدى العباسى» ابن «أبو جعفر» فدكاً إلى أبناء فاطمة عليها السلام.

۹- قام الخليفة العباسى «موسى الهادى» بغصبها ثانيةً، و ظل الوضع على هذا الحال فى زمن هارون الرشيد.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸۳

۱۰- ولكى يُظهر علاقته الشديدة بأهل بيت الرسول صلى الله عليه و آله و أبناء علىٍّ و فاطمة عليها السلام، قام المأمون برد فدك إلى وُلد فاطمة عليها السلام.

لقد ورد فى التأريخ أن المأمون كتب إلى و اليه على المدينة «قثم بن جعفر» قائلًا:

«إنّه كان رسول اللَّه أعطى ابنته فاطمة فدكاً و تصديق عليها بها، و إنَّ ذلك كان أمراً ظاهراً معروفاً عند آله عليهم السلام ثم لم تزل فاطمة تدعى منه بما هى أولى من صدق عليه، و إنه قد رأى ردها إلى ورثتها و تسليمها إلى «محمّد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن علىّ» ... و «محمّد بن عبداللَّه بن الحسين» ... ليقوما بها لأهلهما».

يقول ابن أبى الحديد:

«جلس المأمون للمظالم، فأول رقعةٍ وقعت فى يده نظر فيها و بكى و قال للذى على رأسه: ناد أين وكيل فاطمة؟ فقام شيخ عليه دراعة و عمامة و خفّ تعزى، فتقدم فجعل يناظره فى فدك و المأمون يحتجُّ عليه و المأمور يحتج على المأمون، ثمَّ أمر أن يسجل لهم بها، فكتب السجل و قرىء عليه، فأنفذه، فقام دعبل إلى المأمون فأنشده الأبيات التى أوّلها:

أصْبَحَ وَجْهُ الزّمانِ قدْ ضَحِكا بِرَدِّ مَأمُونَ هاشِماً فَدَكاً «۱»

و قد ذكر مؤلف كتاب «فدك» أن المأمون اعتمد على رواية أبى سعيدٍ الخدرى بإعطاء النبىّ صلى الله عليه و آله، فدكاً لفاطمة فقأم برد فدك على أبنائها. «۲»

۱۱- أما «المتوكل العباسى» و بسبب الحقد الذى كان يضمره لأهل بيت النبوة عليه السلام، قام بغصب فدك من أبناء فاطمة عليها

السلام مجدداً.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۸۴

۱۲- أصدر ابن المتوکل و هو «المنتصر» أمراً برد فدک إلی الحسن و الحسین علیه السلام ثانیةً.

مما لا شک فیه أن تنقل الأرض من یدٍ لأخری و التلاعب بأمرها فی کل یومٍ من قبل السیاسیین الحاقدین سیسبب هلاکها و خرابها بسرعهٔ، و هو عین ما حدث لفدک، فسرعان ما خربت عمارتها و تیبست أشجارها و جفت ثمارها!

علی کل حال فإن هذه الانتقالات التی حصلت إنّما تدل علی حقیقةٍ محسوسةٍ ملموسهٔ، ألا و هی أنَّ الخلفاء کانوا شدیدی الحساسیهٔ تجاه فدک، فتصرف و موقف کلّ منهم إنما هو نابع مما تقتضیه مصلحته السیاسیهٔ.

و کل ذلک تأکید علی ما ذکرناه من أن لغصب فدک بعداً سیاسیاً أهم من بعده الاقتصادی، فمصلحتهم کانت تقتضی منهم أن یعملوا علی إبعاد أهل بیت الرسالهٔ علیه السلام عن المجتمع الإسلامی، و التقلیل من شأنهم و مکانتهم، و إظهار العداء لهم تارةً، و التقرب و التودد إلیهم تارهٔ أخری عن طریق ردِّ فدک إلیهم و الذی تکرر لعدهٔ مراتٍ عبر التأریخ.

إنّ أهمیهٔ فدک فی أذهان عامهٔ المسلمین محدودهٔ، فما یذکره التأریخ هو أنّها لم تزل فی أیدیهم حتی کان فی أیام المتوکل، و کان فیها إحدی عشرهٔ نخلهٔ غرسها رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بیده، فکان بنو فاطمهٔ یأخذون ثمرها، فإذا قدم الحجّاج أهدوا لهم من ذلک التمر فیصلونهم، فیصیر إلیهم من ذلک مال جزیل جلیل. «۱»

۳- فدک و أئمهٔ الهدی علیهم السلام

من المسائل الملفتهٔ للنظر هی عدم تدخل أیّ من الأئمهٔ «بعد الغصب الأول» فی أمر فدک، ابتداءً من أمیر المؤمنین علیه السلام و مروراً بالأئمهٔ من ولده بل إنّ بعض الخلفاء من أمثال «عمر بن عبدالعزیز» و «المأمون» اقترحوا ردّها علی واحدٍ من أئمهٔ أهل البیت علیه السلام، و کان ذلک مدعاةً للحیرهٔ و التساؤل عن سبب موقفهم هذا من فدک؟

لِمَ لم یرجع علیٌّ الحق إلی أهله عند ما کانت الدولهٔ الإسلامیهٔ تحت سیطرته، أو لماذا (علی سبیل المثال) لم یعطِ المأمون فدکاً إلی علیِّ بن موسی الرضا علیه السلام خصوصاً و أنّه کان یظهر للإمام حبه العمیق؟ و لماذا أعطاها لبعضٍ من حفدهٔ زید بن علی بن الحسین علیه السلام باعتباره ممثلًا عن «بنی هاشم»؟

ونقول فی الإجابهٔ علی هذا السؤال التأریخی المهم:

أما بالنسبهٔ لأمیر المؤمنین علیه السلام فإنّه أفصح عن رأیه فی أمرها فی قوله المختصر الغزیر المعنی و الذی قال فیه:

«بلی کانت فی أیدینا فدک من کلِّ ما أظلته السماء، فشحت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم اللَّه. و ما أصنع بفدکٍ

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۸۶

و غیر فدک، و النفس مظانّها فی غدٍ جدث تنقطع فی ظلمته آثارها ...» «۱»

بین أمیرالمؤمنین علیه السلام بصورةٍ عملیهٔ أن مطالبته بفدکٍ لم تکن لکونها منبعاً مصدراً اقتصادیاً یسترزق منه، و أن هو و زوجته طالبا بها یوماً فلأنّها سبیل إلی تثبیت مسألهٔ الولایهٔ، و منع خطوط الانحراف من السیطرهٔ علی منصب خلافهٔ الرسول صلی الله علیه و آله. الآن و بعد أن مضی ما مضی و بعد أن بقی لفدک جانبها المادیّ فقط، فما فائدهٔ استردادها؟

و للعالم و المحقق الکبیر السید المرتضی کلام قیم بهذا الشأن حیث یقول:

«لما آلت الخلافهٔ إلی علیِّ بن أبی طالب کُلِّم فی رد فدک فقال: إنّی لأستحی أن أرُدَّ شیئاً منع منه أبوبکر و أمضاه عمر». «۲»

إن هذا القول الحکیم یشیر فی الحقیقهٔ إلی شهامهٔ و عدم اعتناء الأمیر علیه السلام بفدک کونها ثروهٔ مادیهٔ و مصدر رزق من ناحیهٔ، و

من ناحیهٔ أخری فهو یعرف غاصبی الحق الأوائل.

أما لماذا لم یسلم الخلفاء الذین أظهروا و دهم لآل بیت النبوهٔ صلی الله علیه و آله فدک إلی الأئمهٔ، و دفعوها إلی أحد أحفاد زید بن علی مثلًا أو أشخاصاً غیر معروفین باعتبارهم ممثلین لبنی فاطمهٔ علیها السلام؟

فانه یمکن أن یکون لهذا الأمر سببان:

۱- لم یکن أئمهٔ الهدی علیه السلام لیتقبلوا فدکاً، فحینها کان لذلک العمل

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۸۷

بعداً مادیاً یطغی علی بعده المعنوی، و ربما کان یحمل علی أنه تعلق بثروهٔ دنیویهٔ لا معنویهٔ.

بتعبیرٍ آخر فإن تسلم الأئمهٔ علیه السلام لها فی تلک الظروف یقلل من شأنهم، إضافهٔ إلی أن ذلک سیمنعهم من القیام علی خلفاء الجور، فکلما أرادوا مجاهدهٔ الحکام انتزعت منهم فدک. (و هذا نفس ما رواه التأریخ من أن الخلیفهٔ العباسی «أبو جعفر» انتزع فدک من «بنی الحسن» عندما ثار بعضهم علیه).

۲- من ناحیهٍ أخری کان الخلفاء یفضلون عدم تطور إمکانات الائمهٔ علیه السلام المادیهٔ، فکما هو معروف فی قصهٔ «هارون الرشید» عند مجیئه للمدینهٔ و احترامه الشدید للإمام «موسی بن جعفر» علیه السلام بشکلٍ أذهل ذلک ابنه المأمون.

ولکن عند ما حان وقت الهدایا، أرسل الرشید هدیهٔ متواضعهً للإمام علیه السلام، فتعجب المأمون من ذلک، و عندما سأل أباه عن السبب، قال الرشید:

«أسکت لا أمّ لک! فإنی لو أعطیته هذا ما ضمنته له، ما کنت آمنه أن یضرب وجهی غداً بمأهٔ ألف سیفٍ من شیعته و موالیه، و فقر هذا و أهل بیته أسلم لی و لکم من بسط أیدیهم و إغنائهم.» «۱»

۴- محکمهٔ تأریخیهٔ

کما مر ذکر سابقاً نقل الرسول صلی الله علیه و آله ملکیهٔ فدکٍ إلی فاطمهٔ الزهراء علیها السلام بعد أن نزلت الآیهٔ الشریفهٔ و آتِ ذا القربی حقّه». و لم ینفرد مفسرو الشیعهٔ فی نقل هذه الروایهٔ عن الصحابی المعروف «أبو سعید الخدری» بل و اتفق معهم علماء الجمهور أیضاً و قد أوردنا إسناد هذه الروایهٔ آنفا.

وضعت الحکومهٔ التی استولت علی الخلافهٔ بعد الرسول صلی الله علیه و آله یدها علی فدک، و أخرجت أبناء فاطمهٔ علیها السلام منها نقل هذا الأمر کل من العالم السنی المعروف «ابن حجر» فی کتاب «الصواعق المحرقهٔ» و «السمهودی» فی «وفاء الوفاء» و «ابن أبی الحدید» فی «شرح نهج البلاغهٔ».

قامت سیدهٔ الاسلام علیها السلام بالمطالبهٔ بحقها عن طریقین:

الأول هو کون فدک هدیهٔ الرسول صلی الله علیه و آله لها، و الثانی هو أنها میراثها من أبیها صلی الله علیه و آله (بعد أن رُدّت دعوی الهدیهٔ).

استشهدت سیدهٔ النساء فی المرحلهٔ الأولی بأمیر المؤمنین «علی بن أبی طالب» علیه السلام. و «أم أیمن (رض)» عند الخلیفهٔ الأول، لکن الخلیفهٔ لم یقبل شهادتهما و لم یقر حقها بحجّهٔ أن الدعوی لا تثبت إلا بشهادهٔ رجلین أو رجلًا و امرأتین.

ثم رفض مسألهٔ «الإرث» مدعیاً أن الرسول صلی الله علیه و آله قال:

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۸۹

«إنا معاشر الأنبیاء لانُورث ما ترکناه صدقهٔ».

لکن و من خلال تحقیقٍ شاملٍ یتضح أن النظام الحاکم الغاصب قد ارتکب فی عمله هذا عشرهٔ أخطاء فاحشهٔ، سنقوم بعرضٍ مختصرٍ

لها و نتوكل الخوص فى التفاصيل إلى محل آخر:

۱- كانت فاطمة عليها السلام تملك فدك، أى أنها كانت «ذو اليد»، و فى رأى القوانين الإسلامية و جميع القوانين المعروفة فى الوسط العقلائى العالمى فإن «ذو اليد» لايحتاج إلى استشهاد أو تصديقٍ على ما يملكه إلا إذا أظهرت شواهد على بطلان ملكيته.

فمثلًا إذا ادّعى شخص ملكية دارٍ يسكن فيها، فلا يمكن إخراجها من يده ما لم يظهر دليل يُنافى إدعائه، كما لا حاجة فى أن يشهد أحداً على ديمومة ملكيته، بل إن هذا التصرف (إن أراد إنجازه بنفسه أو يوكله لممثليه) لأفضل دليلٍ على صحة مالكيته.

۲- إن شهادة فاطمة الزهرا عليها السلام لوحدها كانت كافية فى هذه المسألة، لأنها معصومة بحكم الآية الشريفة: ى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراًى «۱»

، و حديث الكساء المشهور الذى نقلته كتب العامة المعتبرة و كتب الصحاح، فأبعد اللّه عز و جل القبح و الذنب عن النبى صلى الله عليه و آله و علىّ و فاطمة و الحسن و الحسين عليه السلام، و طهرهم من كلِّ معصية. فكيف يمكن أن يشكَّ أو يرتاب الآخرون بادعاء مثل هذا الشخص؟

۳- إنّ شهادة الإمام على عليه السلام لوحدها كانت كافية أيضاً، فهو يتحلى بمنزلة العصمة أيضاً، و آية التطهير و الروايات التى دلّ على هذا المعنى و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۰

فيرة، منها الحديث المشهور «الحق مع علىٍّ مع الحق، يدور معه حيثما دار» «۱» الذى يكفينا دليلًا على عصمته عليه السلام. إذا كيف يدور الحق حول محور وجود علىٍّ عليه السلام، لكن شهادته غير مقبولة؟

۲- تعد شهادة «أم أيم» هى الأخرى كافيةً فى إثبات الحق، فكما ينقله ابن أبى الحديد:

عندما جاءت فاطمة عليها السلام بأم أيمن للشهادة، قالت «أم أيمن» لألى بكر:

لا أشهد يا أبا بكر حتى أحتجّ عليك بما قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله، أنشدك باللّه ألست تعلم أن رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال: «أم أيمن امرأة من أهل الجنة». فقال أبوبكر: بلى

إذن فكيف تُردُّ شهادتها بعد أن علموا مقامها و هى من أهل الجنة. «۲»

۵- إضافة إلى كلِّ ما سبق، يكتفى الحاكم بتوفر القرائن المختلفة «لحسيةً كانت أم الشبية بها» ليقوم بالفصل فى الدعوى فهل يا ترى أن مسألة «ذو اليد» من ناحية، و شهادة الشهود الذين تكفى شهادة كلٍّ منهما فى إثبات و إحقاق الحق من ناحيةٍ أخرى لا يوفران العلم و اليقين لدى الحاكم؟

۶- لم يكن حديث ميراث الأنبياء فى الواقع كما صاغه و فسره الغاصبون، و إنما كان بشكلٍ و معنى آخرين، فمصادر الحديث تنقل الحديث بالشكل الاتى «إن الأنبياء لم يُورثوا ديناراً و لا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظٍّ وافرٍ». «۳»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۱

و هنا نستدل أن الحديث يقصد الإرث المعنوى الذى يورثه الانبياء، ولا علاقة له بالإرث المادى، و هذا هو مصداق الحديث المروى عن الرسول صلى الله عليه و آله فى أن: «العلماء ورثة الأنبياء».

خاصة عبارة «ما تركناه صدقة» فهى حتماً لم تكن موجودةً فى الحديث مطلقاً، فهل يمكن أن يتحدث الرسول صلى الله عليه و آله بما يخالف صريح القرآن؟ إنّ القرآن الكريم يشهد فى مواضع متعددة على توريث الأنبياء أبناءهم، و تشير آياته الشريفة بوضوح إلى أن ميراثهم لم يقتصر على الميراث المعنوى فحسب، بل و شمل الجانب المادى أيضاً.

و قد استدلت سيدتنا فاطمة الزهراء عليها السلام بهذه الايات المباركة فى خطبتها المعروفة التى ألقتها فى المسجد النبوى الشريف بين جمع من المهاجرين و الأنصار، فلم ينكر عليها أحد منهم ما تقول، كل ذلك كان دليلًا على زيف الحديث الذى ادّعاه الخليفة.

۷- إن صحَّ هذا الحديث، فكيف لم تعرف و لم تسمع به أى من نساء النبى صلى الله عليه و آله، حيث أرسلن إلى الخليفة من يطالب بسهمهنَّ من ميراث الرسول صلى الله عليه و آله. «۱»

۸- إن صح هـذا الحديث، فلماذا أصدر الخليفة مباشـرة حكماً أمر فيه برد فدك إلى فاطمة الزهراء عليها السـلام، ذلك الحكم الذى سلبه الخليفة الثانى منها و مزقه. «۲»

۹- إذا كان لهذا الحديث واقعية، و كان لازماً تقسيم فدك على

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۲

المستحقين باعتبارهـا صدقـة، فلم اسـتدعى الخليفـة الثـانى فى زمـان خلافته عليّاً عليه السـلام و العباس- بعـد فوات الأوان- و أبـدى استعداده فى تسليمهما فدك كما جاء فى كتب تأريخ الاسلام المشهورة. «۱»

۱۰- ورد فى كتب «الشيعة» و «السنة» المعتبرة أن سيدة الإسـلام فاطمة الزهراء عليها السلام غضبت على الخليفتين الأول و الثانى بعد أن منعاها حقها- فدك-، و قالت لهما «لن أكلمكما بعد اليوم» «۲»

و كان الأمر كما قالت إلى أن وافاها الأجل.

فى حين تنقل المصادر الإسـلامية المشهورة عن الرسول صلى الله عليه و آله حديثه المشهور الذى قال فيه: «من أحب ابتنى فاطمة فقد أحبنى، و من أرضى فاطمة فقد أرضانى، و من أسخط فاطمة فقد أسخطنى». «۳»

فهل من الممكن بعدها أن تمنع فاطمة عليها السـلام حقاً تطالب به، و يتمسك بحديثٍ يفتقد إلى الصـحة و الصدق و الرجوع إليه فى مقابل نص كتاب اللّه الذى ينصُّ على توريث الأنبياء أبناءهم.

على كلِّ حال، لا يوجد أى مسوّغ فى مسألة غصب فدك، و ليس لذلك الفعل دليل معقول.

مالكية الزهراء عليها السلام من ناحية.

الشهود العدول المعتبرون من ناحية أخرى

شهادة القرآن المجيد من ناحيةٍ ثالثة.

و من ناحيةٍ رابعة نرى الروايات الإسلامية المختلفة كلها أدلة تصدق و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۳

تشهد بأحقية سيدة الإسلام فى فدك.

إضافة إلى كـلِّ ذلـك فإنَّ آيـات المواريث عموماً تنصّ على أن لجميع النـاس الحق فى تركـة آباءهم و أمهاتهم و الأقربون. لـذا لا يمكن التغاضى عن هذا الحكم الإسلامى مادام الدليل لم يقم على نفى تلك العمومات و هذا شاهد آخر.

۵- حدود فدک!

إنّ فـدك- كما ذكرنا آنفاً- هى فى الظاهر قريـة مخضـرة مثمرة قريبـة من خيبر، لم تخفَ حدودها على أحد، لكن الغريب ماورد فى جواب الإمام موسى بن جعفر عليه السلام لهارون الرشيد عند ما سأله الأخير قائلًا:

«حُدَّ فدكاً حتى أردها إليك»

حيث أبى الإمام عليه السلام لكن الرشيد ألحَّ عليه.

فقال عليه السلام: لا آخذها إلّابحدودها.

قال هارون: و ما حدودها؟

قال عليه السلام: إن حدّدتها لم تردّها.

قال هارون: بحق جدك إلا فعلت؟

قال عليه السلام: أما الحد الأول فعدَن، فتغير وجه الرشيد و قال: أيهاً، قال: و الحدّ الثانى سمرقند، فاربد وجهه، قال: و الحدّ الثالث أفريقية فاسودَّ وجهه، و قال: هيه، قال: و الرابع سيف البحر مما يلى الجزر و أرمينية.

قال الرشيد: فلم يبقَ لنا شيء، فتحول إلى مجلسى.

قال الإمام عليه السلام: قد أعلمتك أننى إن حددتها لم تردها، فعند ذلك عزم على قتله «۱»-

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۵

فهذا الحديث دلالة واضحة على إرتباط قضية «فدك» «بالخلافة»، و يبين أن المهم فى الأمر كان غصب خلافة رسول اللَّه صلى الله عليه و آله. و إذا أراد هارون أن يعيد فدك فان عليه أن يتخلى عن الخلافة، و هذا ما جعله يلتفت إلى أن الامام موسى بن جعفر عليه السلام إذا شعر بالقوة سيزيله عن الخلافة، و لذلك عزم الرشيد على قتل الامام عليه السلام.

استنتاج

إن قصة «فدك» المؤلمة التى تحكى أحداث قريةٍ صغيرةٍ عانت الكثير عبر تاريخ الإسلام، تشير بوضوح إلى المؤامرة الكبيرة التى هدفت إلى إبعاد أهل بيت النبوّة عليه السلام عن منصب الخلافة الإسلامية و تجاهل مقام إمامتهم و ولايتهم، مؤامرة شملت مختلف الأبعاد.

لقد سعى السياسيون منذ البدء خصوصاً فى عصر «بنى أمية» و «بنى العباس» أن يسدلوا الستار على أهل بيت النبوة عليه السلام، و يسلبوهم كل ميزةٍ تؤدى إلى تفوقهم و انتصارهم، بل لم يتوانوا (عند لزوم الأمر) فى الاستفادة من عنوان و اسم أهل البيت عليه السلام فى تحقيق مآربهم، فى حين رفضوا ردَّ الحق إلى أصحابه!

نعلم جيداً أن حجم الدولة الإسلامية قد إتسع فى عصر «بنى أمية» و «بنى العباس» كما زادت ثرواتها و كثرت ذخائر بيت المال بشكلٍ قلَّ مثيله فى تأريخ العالم إن لم ينعدم، و رغم أن فدك لم تكن لتشكل رقماً فى مقابل كلّ ذلك، إلا أن الدوافع الشيطانية لم تسمح لهم برد الحق إلى أصحابه، بل والكف عن مواصلة التلاعب بهذه القضية.

و فى الحقيقة، تعتبر قصة فدك وثيقة تأريخية إسلامية تثبت مقام آل بيت النبّى صلى الله عليه و آله الرفيع من ناحية، و تشير إلى ظلامتهم من ناحيةٍ أخرى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۷

وتكشف الغطاء عن المؤامرات التى حاكها الأعداء لهم من ناحيةٍ ثالثة.

اللهمَّ اجعل محيانا محيا محمدٍ و مماتنا محمدٍ و آل محمدٍ- صلى اللَّه عليه و آله و سلم- واحشرنا فى زمرتهم و العن أعدائهم أجمعين.

الملحمة الكبيرة

الخطبة التأريخية لسيدة الإسلام فاطمة الزهراء عليها السلام

ساد العالم الإسلامى بعد وفاة الرسولُ هزّة عنيفة، وكان محور هذه العاصفة يدور حول منصب «الخلافة»، ثم انتقل الى كلِّ ما يرتبط بهذا المنصب، منها قرار مصادرة أرض «فدك» التى وهبها الرسول صلى الله عليه و آله لابنته فاطمة عليها السلام استناداً إلى مصالح مهمة، فقد صودرت من قبل النظام الحاكم. «۱»

لاحظت فاطمة علیها السلام أن هذا التجاوز الواضح و ما رافقه من تجاهلٍ

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۰۲

للأحکام الإسلامیة فی هذا الامر سیجرف الأمة الإسلامیة إلی انحرافٍ کبیرٍ عن تعالیم الإسلام و سنة الرسول الکریم صلی الله علیه و آله و الاندفاع نحو تقالید الجاهلیة، من ناحیةٍ أخری فإنها مقدمة لفرض إقامةٍ جبریةٍ علی علیٍّ أمیر المؤمنین علیه السلام و محاصرته و أصحابه اقتصادیاً، لذا بدأت بالدفاع عن حقها أمام غاصبی «فدک»، و طالبت بکل وجودها بإعادة حقها السلیب، لکن النظام الحاکم رفض أداء حقها بحجةٍ باطلة و حدیثٍ موضوع «نحن معاشر الانبیاء لانورث».

أقبلت سیدة نساء العالمین مع لمة من نساء بنی هاشم إلی مسجد النبیّ صلی الله علیه و آله لتعلن عن رأیها و ظلامتها أمام جمهور المسلمین، و سادات المهاجرین و الانصار حتی تتمَّ حجتها، و تکشف حجج هذا الغصب العجیب و المصادرة الظالمة من قبل جهاز النظام، إظافةً إلی فضح صفوف المدافعین عن سیاسة التجاوز و تمییزهم عن الأمناء الحقیقیین للإسلام.

غیر مکترثة للضجة المفتعلة بهذا الخصوص و ماستفرزه هذه الفضیحة الکبیرة من نتائج، فقد استمرت فی تصمیها، و احتجت علی «غصب فدک» من خلال خطبة غراء ألقتها أمام المهاجرین فی المسجد مزیلةً الستار عن کثیرٍ من الحقایق.

کانت هذه الخطبة بمثابة تحذیرٍ مروع لأولئک الذین سعوا إلی حرف الحکومة الإسلامیة و خلافة الرسول صلی الله علیه و آله عن مسیرها الحقیقی و تضییع تلک الجهود التی تحملها لأکثر من عقدین.

کانت خطبتها «ناقوس الخطر» لأولئک الذین ینبض قلبهم بعشق الاسلام، و یخافون علی مستقبل هذا الدین الطاهر.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۰۳

و «الإنذار العنیف» لأوئک الغافلین عن تغلغل المنافقین و نفوذهم فی الجهاز السیاسی بعد الرسول صلی الله علیه و آله، و المتجاهلین لأعمالهم المبطنة.

«الصرخة الألیمة» فی حمایة علیٍّ أمیر المؤمنین علیه السلام و وصیّ رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله، حیث تجاهل بعض السیاسیین کلَّ ما ورد فیه من آیاتٍ قرآنیةٍ و توصیاتٍ للرسول صلی الله علیه و آله.

«إحقاق الحق المهضوم» لتوعیة کل من غُصب حقه و هو یفضل المسالمة و السکوت علی الانتفاضة و التصدی.

«الصیحة المؤثرة» التی دوی صداها فی کلِّ مکان، و بقیت آثارها علی مر العصور و القرون.

«الزلزال العمیق» الذی أیقظ أمواجه المتلاطمة تلک الأرواح النائمة- ولو مؤقتاً-، و أظهر لها طریق الحق.

و أخیراً فقد کانت «الصاعقة الممیتة» التی حلت علی رؤوس أعداء الإسلام و أخذتهم بغتة، أما عمق التحلیلات التی أوردتها الصدیقة الطاهرة بشأن أعقد المسائل المرتبطة بالتوحید و المبدأ و المعاد فانما تکشف عن بعد نظرها وسعة رؤیتها علیه السلام.

إن ما تضمنته خطبة ابنة الرسول الکریم صلی الله علیه و آله من تفسیرٍ للقضایا العقائدیة و السیاسیة و الاجتماعیة لهو دلیل واضح و دامغ علی أن تلک الصدیقة لیست متعلقة بزمان دون آخر.

الملاحم الثوریة التی جرت علی لسان فاطمة علیها السلام فی هذه الخطبة، تدل علی أنها سیدة فدائیة، مجاهدة، و زعیمة صالحة للملقاتلین فی سبیل اللّه و المجاهدین فی سبیل الحق.

إن لحن سیدة النساء فی هذه الخطبة الذی ینفذ إلی أعماق روح

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۰۴

الإنسان و قلبه یبین حقیقة مهمة و هی أنها محدثة بلیغة، و خطیبة مقتدرة، کزوجها أمیر المؤمنین علی علیه السلام، فقد کانت هذه الخطبة الغراء علی غرار خطب علیٍّ علیه السلام فی نهج البلاغة و سارت معها جنباً إلی جنب حتی أظهرت الایام أن ابنتها زینب قد ورثت ذلک من أبیها و أمها معاً، حیث ألقت بخطبها فی سوق الکوفة و مجلس یزید الرعب فی نفوس بنی أمیة المجرمین، و زلزلت

أركان دار الامارة و نثرت بذور الثورة فى قلوب أهل الكوفة و الشام ضد هذه الحكومة الجائرة الجبارة.

أفرزت خطبة فاطمة الزهراء عليها السلام العديد من الدروس، فما بينته فى أدق مسائل الفلسفة و أسرار الأحكام، و تحليل تأريخيٍّ سياسيٍّ للإسلام، و مقارنةٍ بين العرب فى زمن الجاهلية و بين حياتهم بعد ظهور الإسلام تعتبر دروساً عظيمة المعنى يستفيد منها كل من يسسير على خطى الحقِّ مجاهداً فى سبيل اللّه.

و الاهم من ذلك أنَّ فاطمة عليها السلام أفصحت عن موقف آل بيت النبّى صلى الله عليه و آله بالنسبة إلى النظام الحاكم، و برئت ساحة الإسلام المقدسة من الظلم و الجور الذى ارتكب باسم الإسلام، و لو انحصرت فائدة الخطبة فى هذا الأمر، لكان كافياً!

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۵

أسانيد و وثائق الخطبة

تعد هذه الخطبة واحدةً من الخطب المشهورة التى نقلها كبار علماء الشيعة و السنة بسلسلةٍ كبيرةٍ من الاسانيد المعتبرة، خلافاً لما يتصوِّره البعض من أنها ضعيفة أو حتى عديمة السند. و من بين المصادر التى أوردت هذه الخطبة هى:

۱- أورد عالم أهل السنّة المشهور ابن أبى الحديد المعتزلى فى توضيح رسالة «عثمان بن حنيف» فى الفصل الأول من «شرح نهج البلاغة» و ثائقاً مختلفةً عن خطبة سيدة الإسلام فاطمة عليها السلام، و يصرح قائلًا بأن الاسانيد التى أوردتها لهذه الخطبة ليست مأخوذةً من أىٍّ من كتب الشيعة.

ثم يشير إلى كتاب «السقيفة» ل «أبوبكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى» الذى يعدُّ واحداً من كبار محدثى أهل السنّة بأنه نقل هذه الخطبة فى كتابه من عدة طرق- و أورد ابن أبى الحديد جميع تلك الطرق فى شرح نهج البلاغة، و لغرض الاختصار فقد صرفنا النظر عن ذكرها-

بعدها يضيف، عندما عزمت الحكومة على غصب «فدك» أقبلت

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۶

فاطمة عليها السلام إلى المسجد ما تخرم مشيتها مشية رسول اللّه، و هناك ألقت خطبتها الغراء.

ثم ينقل ابن أبى الحديد تلك الخطبة المشهورة و المعروفة و ان كان هنالك إختلاف طفيف فى عبارات هذه الخطبة فى بعضى النقول.

۲- أورد «على بن عيسى الأربلى» هذه الخطبة فى كتاب «كشف الغمّة» نقلًا عن كتاب «السقيفة» لأبى بكر أحمد بن عبد العزيز.

۳- أشار «المسعودى» فى «مروج الذهب» إلى الخطبة بشكلٍ إجمالى.

۴- «السيد المرتضى العالم و المجاهد الشيعى الكبير أورد هذه الخطبة فى كتابه «الشافى» نقلًا عن عائشة زوجة رسول اللّه صلى الله عليه و آله.

۵- ذكر المحدث المعروف «المرحوم الصدّوق» مقتطفاتٍ منها فى كتاب «علل الشرائع».

۶- روى الفقيه المحدث المرحوم الشيخ «المفيد» قسماً من هذه الخطبة.

۷- أورد «السيد بن طاووس» قسماً منها فى كتاب «الطرائف» نقلًا عن كتاب «المناقب» ل «أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهانى» و هو من مشاهير أهل السنّة الذى نقلها بدوره عن عائشة.

۸- و أوردها المرحوم «الطبرسى» صاحب كتاب «الاحتجاج» بصورة مرسلة «۱»

على كل حال فإن هذه الخطبة التأريخة هى واحدة من خطب أهل البيت عليه السلام المعروفة، و طبقاً لما نقل فإنَّ كثيراً من الشيعة المخلصين

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۰۷

أوصوا أبناءهم بحفظ هذه الخطبة، حتی لا يستقر عليها غبار النسيان بمرور الزمن، و لا تكون محطاً للتجاهل و التصغير من قبل الأعداء المغرضين.

و الاولی أن يحفظها اليوم جيل الشباب الشجاع و ينقلها لأجيال الغد.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۰۸

المحاور السبعة لخطبة فاطمة الزهراء عليها السلام

تتضمن هذه الخطبة الغراء التی قلّ نظيرها سبعة محاور، و تدور حول سبعة مباحث ينشد كل منها هدف واضح، و يجب دراسة كلٍّ منها بصورة مستقلة.

المحور الأول:

تحليل عميق و مختصر لمسائل التوحيد و صفات الخالق و أسمائه الحسنی و هدف الخلقة.

المحور الثانی:

التذكير بمنزلة الرسول صلی الله عليه و آله السامية و صفاته و مسؤولياته و أهدافه.

المحور الثالث:

التحدث عن أهمية القرآن المجيد و عمق تعاليم الإسلام، و فلسفة الأحكام وأسرارها، و الارشادات و النصائح فی هذا المجال.

المحور الرابع:

من خلال تعريف نفسها، تقوم سيدة النساء عليها السلام بالإفصاح عن خدمات أبيها رسول اللّه صلی الله عليه و آله لهذه الأمة، و هنا تذكّرهم فاطمة الزهراء عليها السلام بعصر الجاهلية القريب ليكون لهم عبرة، و من ثم مقارنته مع وضعهم بعد الإسلام، و اتخاذ درسٍ من هذا الاختلاف و التغيير.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۰۹

المحور الخامس:

تفصح عن الأحداث التی تلت وفاة الرسول الكريم صلی الله عليه و آله، و سعی حزب المنافقين لمحو الإسلام.

المحور السادس:

تتحدث عن الحجج الواهية التی اتّخذوها ذريعةً فی غصب «فدك»، و من ثم تفنيد تلك الحجج.

المحور السابع:

و من أجل أن تُتِمَّ حجتها تقوم سيدة النساء عليها السلام باستنصار الأنصار و أصحاب الرسول صلی الله عليه و آله المخلصين، و تنهی خطبتها ببشارتهم بالعذاب الإلهی.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۱۰

المحور الأول

توحيد اللّه و صفاته و هدف التكوين

النص:

الحمد اللّه علی ما أنعم و له الشكر علی ما ألهم و الثناء بما قدم، من عموم نعمِ ابتدأها، و سبوغ آلاءٍ أسداها، و تمام مننٍ والاها!

جمَّ عن الإحصاء عددها، و نأى عن الجزاء أمدها، و تفاوت عن الإدراك أبدها، و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها و استحمد إلى الخلائق بأجزالها، و ثنى بالندب إلى أمثالها.

و أشهد أن لا إله إلّا اللَّه، وحده لا شريك له، كلمة جعل الإخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصولها، و أنار فى الفكر معقولها.

الممتنع من الأبصار رؤيته، و من الالسن صفته، و من الأوهام كيفيته.

إبتدع الأشياء لا من شيءٍ كان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلةٍ امتثلها.

كونها بقدرته و ذرأها بمشيئته من غير حاجةٍ منه إلى تكوينها، ولا فائدة له فى تصويرها إلّا تثبيتاً لحكمته، و تنبيهاً على طاعته، و إظهاراً لقدرته، و تعبداً لبريته و إعزازاً لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب على معصيته، زيادةً لعباده عن نقمته و حياشةً لهم إلى جنته.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۱

المناقشة:

فى القسم الأول للخطبة عدداً من المسائل المهمة الجديرة بالبحث:

۱- الالتفات إلى الحقيقة التى نعيشها، و هى أنَّ نِعَمَ اللَّه جل و علا قد أحاطت بكلِّ وجودنا حتى غرقنا فيها، و هذا الأمر يحيى فينا حسَّ الشكر و الثناء بل و يجرنا إلى معرفة ذاته الطاهرة.

و هذا ما يعتمد عليه علماء علم الكلام- العقائد- تحت عنوان «وجوب شكر المنعم» فى مسألة وجوب معرفة اللَّه سبحانه و تعالى

۲- إذا كان اللَّه سبحانه و تعالى قد دعى عباده إلى شكر نِعمه، فليس ذلك من باب الحاجة له، بل ليكتسب العباد من خلاله- الشكر- لياقةً أكبر و درجةً أعلى و بالتالى تشملهم نعماً أوفر.

۳- إنّ العباد عاجزون عن أداء حق الشكر للَّه، لأن التوفيق للشكر هو نعمةٌ بحد ذاته، كما أن آلات الشكر من- فكرٍ و يدٍ لسان- هى أيضاً من نِعم اللَّه، لذا ليس لهم إلا الاعتراف بالعجز. «و كيف أؤدى حق شكرك و شكرك يحتاج إلى شكر».

۴- الإخلاص هو روح التوحيد، تطهير الروح من دَنس الشرك باللَّه، و منح القلب كرهينةٍ لحبه، و الخضوع و الخنوع لأمره و خلاصة القول تجاهل و نبذ كل ما لا يُرضى اللَّه و نسيان كل شيء سواه!

۵- فى الواقع أن التوحيد قد أودع فطرة الإنسان منذ البدء و يشع هذا النور الإلهى فى أعماق كل إنسان، و كل واحدٍ منهم يسمع من باطنه نداء «اللَّه اكبر»، و لهذا فعند ما يتضاعف البلاء و تتمزق أستار الغفلة يظهر هذا الإشعاع بوضوح أكثر من أى وقتٍ آخر، و ينجذب الجميع لا إرادياً نحو أنفسهم مرددين «لا إله إلا هو».

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۲

۶- لا يمكن درك كُنه ذاته حتى بالتفكر العميق، حيث:

«كُلّما مَيّز تُمُوهُ بأوْهامِكمْ فى أدَقِّ مَعانِيهِ مخلوقٌ مصنوع مثلُكُم مردُودٌ إلَيْكُم» «۱»

كما لايمكن معرفة كنه صفاته، لذا يجب أن نعترف جميعاً بأن:

«وَ ما عَرَفُناكَ حَقَّ معرفَتِكَ» «۲»

«ما عَبْدناكَ حَقَّ عِبادَتِكَ». «۳»

۷- تعد مسألة الخلق و التكوين البدائى واحدةً من المسائل المهمة، فلم تكن هناك مادةٌ مصنوعةٌ من قبل حتى يخلق اللَّه منها هذا العالم، بل أن الخلق و التكوين قد تم من العدم، و قد اختصت هذه الخلقة بذاته الطاهرة حتى صعب على البعض تصور ذلك.

۸- المسألة المهمة الأخرى فى أمر الخلق و التكوين هى أن المصورين يعتمدون دائماً فى تصويرهم و رسوماتهم على ما يستلهمونه من الطبيعة، و أحياناً يقومون بخلط أشكالٍ مختلفةٍ ليُبدعوا فى صنع شكلٍ جديد، أما اللَّه سبحانه و تعالى فهو المبدع الذى صوّر العالم

و جسّمه دون تحضيرٍ مسبقٍ أو تمثيلٍ قبلى.

٩- البحث المهم الآخر فى هذا المحور من الخطبة التأريخية لسيدة النساء عليها السلام هو الغنى المطلق للّه‌عن كل شيء.

من البديهى أن الوجود اللامتناهى من جميع النواحى للذات المقدّسة يجعلها غنيّة مطلقة عن كلّ نوعٍ من أنواع الحاجة. لأن «الحاجة» تدل على «النقص» و النقص ينحصر فى الموجودات التى يمكن تصوّرها،

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٣

لا فى ذات الحق الغير متناهية.

١٠- و أخيراً فإن المسألة المهمة الاخرى التى طُرحت فى هذا المحور هى «هدف الخلق»، حيث تلخص سيدة الإسلام ذلك فى جُملٍ قصيرةٍ عظيمة المعنى

أ- تبيين و توضيح الحكمة الإلهية اللامتناهية.

ب- دعوة العباد إلى طاعته.

ج- الإشارة إلى قدرته المطلقة.

د- دعوة العباد إلى عبوديته.

ه- منح أنبيائه القوة.

هذه هى الأهداف التى بيّنتها فاطمة الزهراء عليها السلام فى مسألة الخلق، والمُلفت للنظر أن هذه الأهداف ملازمةً لبعضها البعض، فعند ما يرى العبد آثار حكمة الخالق و قدرته فى عالم الوجود الواسع ينقاد إلى طاعته، و يتوجه إلى عبوديته و ينعقد بمدارج كماله.

و من ناحيةٍ أخرى يكون للأنبياء نفوذ أكثر و أعمق فى قلوب الناس عند ما يكون حديثهم مرتكزاً على نظام خلق عالم الوجود، فتسهل عليهم مسألة الهداية.

و عليه فلم يخلق اللّه الكون حتى يستفيد، بل إن الهدف هو أن يجود على العباد، فإرادته فى أن ينتهجوا سبيل الهداية، فدعاهم إلى قربه، وليسيروا على نهجه فيستحقوا المزيد من كرمه و لطفه.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٤

المحور الثانى

منزلة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله السامية، خصائصهُ و أهدافه

النصّ:

و أشهد أنّ أبى محمداً عبده و رسوله، إختاره و انتجبه قبل أن أرسله، و سمّاه قبل أن اجتبله، و اصطفاه قبل أن ابتعثه، إذ الخلائق بالغيب مكنونةٌ و بستر الأهاويل مصونةٌ، و بنهاية العدم مقرونةٌ.

علماً من اللّه تعالى بمائل (بمآل) الأمور، و إحاطة بحوادث الدهور، و معرفةً بمواقع المقدور.

ابتعثه اللّه إتماماً لأمره و عزيمةً على إمضاء حكمه و إنفاذاً لمقادير حتمه.

فرأى الأمم فرقاً فى أديانها، عُكفاً على نيرآنها، (و) عابدةً لأوثانها، مُنكرةً للّه‌مع عرفانها.

فأنار اللّه بمحمدٍ صلى الله عليه و آله ظُلمها، و كشف عن القلوب بهمها و جلّى عن الأبصار غممها.

و قام فى الناس بالهداية و أنقذهم من الغواية و بصّرهم من العماية.

و هداهم إلى الدين القويم و دعاهم إلى الطريق المستقيم، ثم قبضهُ اللّه

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٥

إليه قبض رأفةٍ و اختيارٍ و رغبةٍ و إيثارٍ، فمحمدٌ صلى الله عليه و آله عن (مِنْ) تعب هذه الدار فى راحةٍ، قد حُف بالملائكة الأبرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاورة الملك الجبار.

صلّى اللَّه على أبى نبيّه و أمينه على الوحى و صفيّه و خيرته من الخلق و رضيِّه و السلام عليه و رحمة اللَّه و بركاته.

التفسير:

تشير مولاتنا فاطمة الزهراء عليها السلام فى هذا المحور من خطبتها إلى جزء من المسائل المهمة المتعلقة بشخص رسول اللَّه صلى الله عليه و آله، منها:

۱- تتحدث عبارتها الأولى عن جوهر ذات الرسول صلى الله عليه و آله المقدسة الشىء الذى أشير إليه فى سائر الأحاديث الإسلامية أيضاً و هنا يبرز بحث مهمٌ و هو، هل تختلف النشأة التكوينية للرسول صلى الله عليه و آله كلياً عن الآخرين؟ و إذا كان كذلك فإن عصمته تكون جزءً من مستلزمات تلك الذات، و ليس فى هذا من فضل.

و إذا كان جوهره لا يختلف عن الاخرين، إذاً فما الهدف الذى تبغيه مولاتنا من وراء هذه التعابير؟

الحقيقة هى أن ميزات و مواهب الأنبياء و الأئمة تنقسم إلى قسمين، فبعضها ذاتية و بعضها الأخرى مُكتسَبة، و بالتدقيق فى هذا التركيب الخاص فقد أجيب على كثيرٍ من التساؤلات.

وبتعبيرٍ آخر، فإن الرب الحكيم الذى حمّل نبيه أعباء تلك المهمة العظيمة منحه استعداداتٍ ذاتية: فقد أعطاه جوهراً ممتازاً، ذكاء متوقداً، إرادةً حديديةً، عزماً راسخاً، و علماً و فيراً و تشخيصاً صائباً، و إلا فلن

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۶

يتمكن شخصٌ ضعيفٌ من القيام بهذه الرسالة الكبيرة و سينتفى غرضها.

و هذا الأمر لا يتّصف إلا بالعدالة، فقوة عضلات الساعد تفوق بكثيرٍ قوة عضلات جفن العين، لأن وظيفة الأخيرة رفع و خفض جفن العين، فى حين وظيفة الأخرى رفع الأحمال العظيمة و إنجاز الأعمال الثقيلة، و خلاف ذلك هو خلافٌ للعدالة.

و مع هذا فإن الجوهر الذاتى للرسول صلى الله عليه و آله لم يسلب منه الإرادة و الاختيار، فهو أيضاً له القدرة على المعصية «و العياذ باللَّه»، علماً أنه لا يرتكب المعصية.

لا تتعجب، فالكثير من الناس العاديين يتمتعون بنفس هذه الحالة بالنسبة لبعض المعاصى، فمثلًا يستطيع كل امرىءٍ أن يظهر عارياً كما ولدته أمه أمام جمعٍ من الناس، أو أن له القدرة على النوم عارياً فى ثلوج ليلة شتاءٍ قارصة، ولكن فى نفس الوقت لاتصدر هذه الأفعال إلا من المجانين.

يتمتع الأنبياء و الأئمة المعصومون بنفس هذه الحالة بالنسبة لجميع المعاصى.

و هذا يُلفت النظر إلى المسؤولية الكبيرة التى يتحملها المعصومون تجاه جوهرهم الطاهر، فلا يُقبل منهم أبداً ترك العمل بالأولى

و تعبير فاطمة عليها السلام الذى تقول فيه «عِلماً من اللَّه تعالى بمائل الأمور و إحاطةً بحوادث الدهور» إنما يُشير إلى تلك النقطة، و هى أن اللَّه يعلم بثقل الرسالة التى ستُلقى على عاتق النبى صلى الله عليه و آله لذا جعل جوهره بهذا المستوى الممتاز.

۲- جاء الرسول صلى الله عليه و آله لإتمام الأوامر الإلهية، و تنفيذ أوامره التكوينية.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۷

تشير هذه العبارة إلى مسألة ختم النبوة بالرسول الكريم صلى الله عليه و آله، وهى أيضاً إشارة إلى مسألة إتمام المواهب التكوينية عن طريق التشريع والأحكام الإلهية.

۳- تعرّج ابنة رسول اللَّه صلى الله عليه و آله فى هذا المقطع من حديثها على الوضع المأساوى للأمم قبل بعث الرسول صلى الله عليه و آله و كيفية ابتلائهم بظلمة الخرافات، المجوس فى تعظيمهم للنار، و العرب فى عبادتهم للأصنام، و سائر الملل فى ابتلائها بنوعٍ من

الانحراف و التفرقة.

و ما أعظم قولها «مُنكِرَةٌ للَّهمع عرفانه» الذی تشیر فیه إلی مسألة «التوحید الفطری» المکنون فی کل البشر.

۴- تشیر علیها السلام فی قسم آخر من بیانها الرائع إلی برکات وجود النبی «ص» و آثار قیامه، و کیف أبعد عن أفق أفکارهم سحب الأوهام السوداء المظلمة، و أزال عن قلوبهم صدأ الجهل و الخرافات، و مزّق الغشاوة التی حجبت أبصارهم عن مشاهدة الحق، و دعاهم إلی «الصراط المستقیم» و الحد الأوسط الذی یفصل بین الإفراط و التفریط.

و من أجل فهم و درک عمق هذا الحدیث، یجب إجراء مقارنةٍ دقیقةٍ بین وضع الناس فی عصر الجاهلیة و وضعهم بعد ظهور الإسلام، حتی یتّضح الواقع الذی بیّنته سیدة الإسلام علیه السلام فی خطبتها.

۵- من المسائل التی یجدر الإشارة إلیها فی هذا المقطع من خطبة سیدة النساء علیها السلام التأریخیة هی الموت الکریم- أو العزیز- للرسول صلی الله علیه و آله:

ذلک الذی کبلت روحه المتألقة بقیود الجسد فی هذه الدنیا الفانیة، و بعد أن أدی الرسالة، و أتمَّ المسؤولیة، کسّر تلک القیود محلّقاً نحو الحبیب، مرفرفاً فی فنائه، آخذاً مکانه بین ملائکة السماء المقرّبین!

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۱۸

المحور الثالث

کتاب اللّه و فلسفة الأحکام

النص:

ثم التفتت علیه السلام إلی أهل المجلس و قالت:

أنتم عباداللّه نُصْبُ أمره و نهیه، و حملة دینه و وحیه، و أُمناء اللّه علی أنفسکم، و بُلغاؤه إلی الامم.

و زعیم حقٍّ له فیکم، و عهدٌ قدّمه إلیکم.

و بقیةٌ استخلفها علیکم کتاب اللّه الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضیاء اللامع، بیِّنةٌ بصائره، منکشفةٌ سرائره، متجلیةٌ ظواهره، مغتبط به أشیاعه، قائدٌ إلی الرضوان اتِّباعه، مؤدٍّ إلی النجاة استماعه، به تُنال حجج اللّه المنوَّرة، و عزائمه المفسرَّة، و محارمه المحذَّرة، و بیِّناته الجالیة و براهینه الکافیة، و فضائله المندوبة و رُخصه الموهوبة و شرایعه (شرائعه) المکتوبة.

فجعل اللّه الإیمان تطهیراً لکم من الشرک، و الصلاة تنزیهاً لکم عن الکبر، و الزکاة تزکیةً للنفس، و نماءً فی الرزق، و الصیام تثبیتاً للإخلاص، والحج تشییداً للدین، والعدل تنسیقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملة، وإمامتنا أماناً من الفُرقة (للفُرقة)، و الجهاد عزّاً للإسلام، و الصبر معونةً

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۱۹

علی استیجاب الأجر، والأمر بالمعروف مصلحةً للعامة، و برَّ الوالدین وقایةً من السخط، و صلة الأرحام مُنماةً للعدد، و القصاص حقناً للدماء والوفاء بالنذر تعریضاً للمغفرة و توفیة المکاییل و الموازین تغییراً للبخس، و النهی عن شرب الخمر تنزیهاً عن الرجس، و اجتناب القذف حجاباً عن اللعنة و ترک السرقة إیجاباً للعفة و حرَّم اللّه «۱» الشرک إخلاصاً له بالرُّبوبیة.

ف «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إلَّا وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ» «۲»

و أطیعوا اللّه فیما أمرکم به ونهاکم عنه، فإنه «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» «۳»

التفسیر:

تُشیر سیدة الإسلام علیه السلام فی هذا القسم من الخطبة إلی أمورٍ مهمةٍ أیضاً، منها:

۱- تعد مسؤولية المسلمين فى إبلاغ الرسالة و نشر الإسلام فى العالم، والدفاع عن قوانين و تعاليم و قيم الدين الحنيف من المسؤوليات الخطيرة التى لو تقاعس المسلون عن أدائها كان حقّا عليهم أن ينتظروا العقاب والجزاء الإلهى، و أن يطردوا من ساحة رحمته الواسعة.

۲- نبهت إلى عظمة القرآن على أنه كتاب ناطق و نور جلى وضوء مشع، حارب و بشدة ظلمات الجهل و التعصب و الخرافات.

ذلك الكتاب الذى ظاهره الجمال و النور، و باطنه العبرة و المعنى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۰

الغزير، و أدلته مقنعةً منجيةً.

ذلك القائد الذى يضمن لتابعيه النجاة، حيث دعاهم إلى جنةٍ أزلية.

فهو قائد النجاة الذى بيّن بمنطقه الفصيح أدلة التوحيد، و ثبت مبادىء العقيدة ببراهينه النيرة، و أفصح عن البرامج العملية التى يحتاجها المرء فى طريق تكامل الإنسانية، فشخص «المباح» من «المحظور»، «الجيد» من «الردىء» و «الحق» من «الباطل».

۳- أبدعت فى تبيان فلسفة الأحكام من خلال عباراتٍ قصيرة، فبدأت بالإيمان حتى الوفاء بالنذر، و من التوحيد حتى ترك البخس فى الميزان، فوصفت كلًا منها بجملةٍ و مقوله. فما أحلى تعبيرها «فجعل اللَّه الإيمان تطهيراً لكم من الشرك».

يتضح من هذا التعبير أنَّ حقيقة معرفة اللَّه و توحيده مكنونة فى فطرة الإنسان، لهذا جاء الإسلام ليطهره من الملوثات العرضية التى تنتج عن طريق الشرك، كما تغسل الثياب البيض بعد اتساخها ليظهر لونها الأصلى.

شرع اللَّه «الصلاة» ليوطن بها روح التواضع فى الناس، و يسحب المتكبرين من منصة الغرور، عن طريق الركوع و السجود، و الدعاء فى حضرة الخالق.

«الزكاة» تكون سبباً فى تحرير روح الإنسان من أسر الدنيا و تعلقه بزخرفها و أموالها، و تنمية ثروات الأمة من خلال تعزيز البنية المالية للمحرومين.

«الصيام» يجعل الإنسان مسيطراً على هوى نفسه، و يثبت فيه روح الإخلاص، و يضفى على أغصان وجوده براعم و زهور التقوى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۱

«الحجُّ» ذلك التجمع الإسلامى العظيم الذى تثبت فيه أُسس الإسلام، و تعزز فيه قدرات المسلمين فى شتى المجالات الفكرية و العلمية و العسكرية و السياسية.

«العدالة الاجتماعية» تغسل الأحقاد من القلوب، و تزيل الاضطرابات و تقر التنظيم و عن طريق قبول قيادة الهداة المعصومين، يمنح اللَّه المسلمين نظاماً اجتماعياً سالماً منتهجاً خط التوحيد، و يبعد عنهم النفاق و التفرقة.

كذلك فى مسائل الجهاد و الصبر و الاستقامة و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و ما يتعلق بمسائل القصاص و الالتزام بالتعهدات، و محاربة من يبخس الميزان و طهارة الحجور من الفجور و ترك شرب الخمر، فقد أشارت سيدتنا إلى كل ذلك مبينةً آثار و علاج كلٍّ منها.

۵- تعود سيدة الإسلام عليها السلام مرةً أخرى إلى مسألة مسؤولية المسلمين تجاه القرآن المجيد و الإسلام، و تدعوهم إلى التقوى مذكرةً إياهم بعواقب الأمور، حيث تصرُّ عليهم بمراقبة أعمالهم حتى يودعوا دار الفناء و هم مسلمون!.

كونوا على حذر و إعملوا ما يجعلكم تموتوا مسلمين! نوروا أرواحكم و قلوبكم بنور العلم و المعرفة، لأن العلماء فقط يشعرون بالمسؤولية و يخافون اللَّه سائرين على خطّ التقوى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۲

المحور الرابع

إعلان موقفها من النظام الحاكم

النص:

ثم قالت أيها الناس إعلموا أنّي فاطمة، و أبي محمّد صلى الله عليه و آله أقول عوداً و بدأً و لا أقول غلطاً، و لا أفعل ما أفعل شططاً.

لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أنْفُسِكُم عَزيزٌ عَلَيْه ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بالمُؤْمِنينَ رَءُوفٌ رَحيمٌ» «۱».

فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم، و أخا ابن عمّي دون رجالكم، و لنعم المعزى إليه صلى الله عليه و آله.

فبلغ بالرسالة صادعاً بالنذارة، مائلًا عن مدرجة المشركين ضارباً ثبجهم، آخذاً بأكظامهم داعياً إلى سبيل ربِّه بالحكمة و الموعظة الحسنة، يكسر الأصنام و ينكت الهام، حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه، و أسفر الحقُّ عن محضه، و نطق زعيم الدين، و خرست شقاشق الشياطين، و طاح و شيظ النفاق، و انحلت عقد الكفر و الشقاق و فهتف بكلمة الإخلاص في نفر من البيض الخماص.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۳

و كنتم على شفا حفرةٍ من النار، مذقة الشارب و نهزة الطامع، و قبسة العجلان، و موطىء الأقدام. تشربون الطرق، و تقتاتون الورق، أذلةً خاسئين، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم.

فأنقذكم اللَّه تبارك و تعالى بمحمدٍ صلى الله عليه و آله بعد اللتيا و التى، بعد أن مُنىَ ببهم الرجال، و ذؤبان العرب و مردة أهل الكتاب كلما أو قدوا ناراً للحرب أطفأها اللَّه، أو نجم قرن للشيطان، أو فغرت فاغرة من المشركين قذف أخاه في لهواتها، فلا ينكفأ حتى يطأ صماخها بأخمصه، و يخمد لهبها بسيفه، مكدوداً في ذات اللَّه، مجتهداً في أمر اللَّه، قريبا من رسول اللَّه، مشمرا ناصحاً، مجدا كادحا وأنتم في رفاهيةٍ من العيش، و ادعون فاكهون، آمنون تتربصون بنا الدوائر، و تتوكفون الأخبار، و تنكصون عند النزال، و تفرون عند القتال.

التفسير:

تضمن هذا القسم أيضاً حقائق كبيرة:

۱- بضعة النبى

تقوم بكشف هويتها للحاضرين قبل كلِّ شيءٍ، و تفرغ ما بأيديهم من حججٍ و أعذارٍ، حتى لا يدّعى أحد بإنى لم أعرف بنت النبيّ صلى الله عليه و آله، و إلا سارعت لنصرتها.

تركز بشكل خاص على نسبتها للنبيّ صلى الله عليه و آله، و تتكلم عن ارتباطها بعليٍّ عليه السلام، ثم تؤكد على أن ما أنطق به هو عين الحقيقة، لا أتحدث جزافاً، و لا ينطق لسانى بغير حسابٍ ولو بكلمة، فاستمعوا جيداً لما أقول، و عوا مسؤوليتكم العظيمة تجاه هذه الحادثة!.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۴

۲- الألم العميق

بعدها تذكر بعلاقة رسول اللَّه صلى الله عليه و آله بهم و كيف كان يتألم لآلامهم و أنه كان شريكاً لهم فى غمومهم، مستندةً على الصفات الخمسة التى وصف القرآن المجيد نبيه بها فى إحدى آياته الشريفة:

«لَقد جاءَكُم رَسولٌ مِن أنفسِكُمْ عزيزٌ عليهِ ما عِنتُّمْ حَريصٌ عليْكُم بالمؤمنينَ رؤوفٌ رحيم» «۱»

تلك الصفات التى شاهدها و عرفها الأصحاب فى رسول اللَّه صلى الله عليه و آله.

۳- الجهود الشاقة للنبى صلى الله عليه و آله

ثم تذكر بالمعاناة الجسمية التى مرت بالرسول صلى الله عليه و آله و كيف أنه قام منفرداً بإبلاغ رسالة ربه العظيمة، دون أن يجد

الانحراف سبيلًا إلى نفسه، مرغ أنوف المتعنتين بالتراب، و حطم أدمغة المتكبرين، و كان سلاحه المنطق و الدليل و الموعظة و الحكمة لمن طلب الحق و استقصى عنه، إلى أن كسر شوكة المشركين، و دمر معابد الأصنام، و تفرَّق أعداء اللّه، فانزالت الظلمات و شعَّ النور، و فرت الخفافيش، و تمكن جمع من الناس أن يرددوا نغمة التوحيد «لا إله إلّا اللّه» علناً فى ديار الكفر.

۴- الماضى المشين

تقوم فاطمة الزهراء عليها السلام بتذكير هم بذلك اليوم الذى كانوا فيه مجموعةً

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٢٥

مؤمنةً صغيرةً تتصارع فى وسط طوفانٍ صعبٍ و موحش، فمن ناحيةٍ تداعب وسوسات مراحل الشرك و عبادة الأصنام مخيلا تكم أحياناً، و تجركم إلى شفا جرف نار جهنم، و من ناحيةٍ أخرى فإن أعدائكم الأقوياء الظالمين قد أحاطوكم من كلِّ جانب، يتربصون بكم الدوائر ليسحقوكم بأيديهم و أرجلهم بطرفة عين، و كنتم تحت حصارٍ رهيب، ليس لكم إلا الماء الآسن و الغذاء الردىء، تخافون مصيركم المجهول.

لكن، شاء اللّه أن يكسر أسنان هؤلاء الذئاب المصاصين للدماء، و يضرب رؤوس هذه الأفاعى بالحجر، و يسلط هذه الفئة القليلة المستضعفة عليها، و هو على ما يشاء قدير فعال لما يريد.

لم يمضِ وقت حتى خمدت نيران الفتن، و سكنت الأعاصير، و فرت العفاريت، و اختفى اللصوص و قطاع الطرق الذين كانوا يستفيدون من ظلمات ليالى الجاهلية بعد أن أشرق العالم بنور شمس الإسلام.

نعم، ذكرت فاطمة عليها السلام الحاضرين بتلك اللحظات الحساسة التى أثقلت كاهل المؤمنين و جعلت يومهم كقرنٍ من الزمان، حتى لا يتناسوا نِعَمَ اللّه الجزيلة، و لا ينكروا المواهب الإلهية، و يسعون فى استمرارية و ديمومة هذا الخط الإلهىِّ و الرسالىِّ العظيم و لا يستسلموا لما يروجه و يحيكه الأعداء.

۵- خدمات علىّ عليه السلام:

تذكر ابنة النبى صلى الله عليه و آله فى وسط حديثها بما قدمه أمير المؤمنين على عليه السلام من خدماتٍ لهذه الأمة، و كيف أن النبىَّ صلى الله عليه و آله كان يرسله لمواجهة الحوادث الخطرة و التصدى لها، و هو يقوم لها مؤثراً بنفسه، مضحياً و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٢۶

فدائياً، فينقضُّ على الفتن فيخمدها و يعود منتصراً، أهوى برؤوس المتكبرين إلى الأرضِ بسيفه، و مرغ هامات الطواغيت بالتراب، و كان ناصراً و مساعداً للرسول صلى الله عليه و آله و حامياً و مدافعاً فى كلِّ مكان.

نعم فمثل هذا الفرد العظيم يستطيع أن يُديم خطَّ هذه الثورة الكبيرة و يمنع عنه الانحراف.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٢٧

المحور الخامس

الردة بعد النبى صلى الله عليه و آله

النص:

فلما اختار اللّه لنبيه صلى الله عليه و آله دار أنبيائه و مأوى أصفيائه ظهر فيكم حسيكة النفاق، و سمل جلباب الدين، و نطق كاظم الغاوين و نبغ خامل الأقلين و هدر فنيق المبطلين، فخطر فى عرصاتكم، و أطلع الشيطان رأسه من مغرزه، هاتفاً بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين، و للغرة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً و أحمشكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غير إبلكم، و أوردتم غير شربكم، هذا و العهد قريب، و الكلم رحيب، و الجرح لما يندمل، و الرسول لما يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة، «ألا فى الفِتْنَةِ سَقَطوا

و إنَّ جَهَنَّمَ لُحيطَةٌ بالْكافِرينَ» «۱» فهيهات منكم؟ و كيف بكم؟ و أنّى تؤفكون؟ و كتاب اللّه بين أظهر كم أموره زاهرة [ظاهرة] و أعلامه باهرة، و زواجره لايحة، و أوامره واضحة، قد خلفتموه وراء ظهوركم أرغبةً عنه تريدون؟ أم بغيره تحكمون؟ بئس للظالمين بدلا.

«وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «۲»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۸

التفسير:

۱- التآمر و الانحراف

تشير سيدة الإسلام عليها السلام فى هذا القسم من خطبتها إلى بقايا أحزاب الجاهلية و المنافقين الذين ضُيِّقَ الخناق عليهم فى زمن رسول اللّه صلى الله عليه و آله فأخفوا رؤوسهم فى جحورها، و إختبأوا فى أو كارهم.

و فجأةً خرجت حشرات الأرض هذه من جحورها بعد وفاة رسول اللّه صلى الله عليه و آله، و ظهرت الخفافيش التى توارت عن الأنظار بسبب هيبة وجود النبى صلى الله عليه و آله و أصبحت تعبث فى الميدان!، و بدأت التحركات المشكوكة و عادت خطوط الانحراف تظهر من جديد و دخل المتلاعبون بالسياسة ساحة المعركة!.

۲- تلبية البعض لدعوة الشيطان!

من هنا تبدأ حسرة بنت النبى صلى الله عليه و آله العميقة بسبب تلبية جمع غفير لدعوة الشيطان، سائرين خلف أصوات البوم المشؤومة، فأصبحوا آلةً بيد حزب الشيطان و المنافقين الذين عميت قلوبهم، و رغم أن كفن الرسول صلى الله عليه و آله لم يزل مبتلًا و لم يزل صوت آذان مؤذنه يدوى فى المسجد و صرخة تكبيره ترن فى القلوب حتى ظهرت حركات الردّة.

باستثناء البسطاء و مريضى القلوب لإنَّ مجموعةً قد اتخذت من التقية حجة لسكوتهم خوفاً من أن الكلام يوقع الفرقة و الاختلاف بين الجمع، و صاروا متفرجين لهذا المشهد أو موافقين لأحداثه، حتى لا يبرز اختلاف فى حين أن موقفهم هذا هو السبب فى ذلك الانشقاق و الانحراف الكبيرين!.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۹

۳- الاعتصام بالقرآن

ثم يصرخ المنادى الإلهى المتمثل بفاطمة الزهراء عليها السلام بهم منبهةً:

أين أنتم؟ و إلى أين تولون أيها الضالون؟ فأنها تذكر هم بحديث أبيها صلى الله عليه و آله: «إذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فمن جعله أمامه قاده إلى الجنة و من تركه ساقه إلى النار!».

تصيح بهم بأن لا تتركوا القرآن، فأوامره و نواهيه واضحة و إرشاداته فى مسألة الخلافة بعد النبى صلى الله عليه و آله بائنة، كما أشار إلى ما سيحصل بعد فاته، خلاصة القول أنه لم يُبقِ شيئاً الّا و أظهر خفاياه.

۴- إنذار أصحاب النبى صلى الله عليه و آله

سيدة الإسلام عليها السلام صرخة الزمان المدوية، تحذرهم قائلةً: إن تركتم تراث النبىِّ صلى الله عليه و آله العظيم «القرآن» و تمسكتم بغيره، و قدمتم أفكاركم العاجزة على تعاليم الإسلام و جعلتم أنفسكم حكاماً على القرآن، بذريعة المصلحة و خوف الفتنة لا محتكمين لأوامره، عندها سيصيبكم الضرر الأكبر و الخسران المبين.

سوف لن تخمد نار الفتنة فيكم، و ستبلون بما تخافونه، و ستختفى روح الإسلام من بينكم، فلن يبقى سوى القشر دون اللب و المظهر دون المحتوى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۰

المحور السادس قصهٔ غصب فدک و حجج الغاصبین وتفنیدها

النص:

ثم لم تلبثوا إلا ریث (إلی ریث) أن تسکن نفرتها و یسلس قیادها، ثم أخذتم تروون و قدتها و تهیجون جمرتها، و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و إطفاء أنوار الدین الجلی و إخماد سنن النبی الصفی.

تسرون حسواً فی ارتغاءٍ، و تمشون لأهله و ولده فی الخمر و الضراء، و نصبر منکم علی مثل حز المدی و وخز السنان فی الحشا.

و أنتم الآن أتزعمون أن لا إرث لنا؟

أفحکم الجاهلیهٔ یبغون و من أحسن من اللَّه حکماً لقوم یوقنون؟ «۱»

أفلا تعلمون؟ بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیهٔ أنی ابنته.

أیها المسلمون أأغلب علی إرثیه؟ یا ابن أبی قحافهٔ! أفی کتاب اللَّه أن ترث أباک و لا أرث أبی؟ لقد جئت شیئاً فریّا.

أفعلی عمدٍ ترکتم کتاب اللَّه و نبذتموه وراء ظهورکم إذ یقول:

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۳۱

«وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» «۱».

و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا إذ قال:

«فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُ مِن آلِ یَعْقُوبِ» «۲»

و قال:

«وَ أُولُوا الأرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فی کتاب اللَّه» «۳».

و قال:

یُوصِیکُمُ اللَّه فی أَوْلادِکُم لِلذّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأنثَیَیْنِ» «۴».

و قال:

«إن تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُٔ لِلْوَالِدَیْنِ وَالْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ» «۵»

و زعمتم أن لا حظوهٔ لی و لا إرث من أبی؟ و لا رحم بیننا؟ أفخصکم اللَّه بآیهٍ أخرج منها أبی؟ أم هل تقولون إن أهل ملتین لا یتوارثان؟ أو لست أنا و أبی من أهل ملهٍٔ واحدهٍ أم أنتم أعلم بخصوص القران و عمومه من أبی و ابن عمی؟

فدونکها مخطومهٌ مرحولهٔ، تلقاک یوم حشرک، فنعم الحکم اللَّه و الزعیم محمدٍ صلی الله علیه و آله، و الموعد القیامهٔ و عند الساعهٔ یخسر لمبطلون و لا ینفعکم إذ تندمون،

«لِکُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» «۶».

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۳۲

«مَن یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَیَحِلُّ عَلَیْهِ عَذَابٌ مُقِیمٌ» «۱».

التفسیر:

۱- إحیاء المذهب الجاهلی

بلغ حدیث فاطمهٔ علیها السلام أوجه فی هذا القسم مدلّاً علی ألمٍ و هیجانٍ شدیدین، فحرقهٔ قلبها متأتیهٔ من ظهور أحکام الجاهلیهٔ مرهً أخری حیث أن الأنثی لم تکن لتورث فی زمن الجاهلیهٔ أما الإسلام فقد أبطل ذلک بعد مجیئه مقراً بحصهٔ و سهم جمیع الأقارب فی إرث المسلم، استناداً إلی ذلک فإن الموضوع لم یکن مقتصراً علی مسألهٔ «فدکٍ» فحسب، بل إن المهم فی الدرجهٔ الأولی هو خطر

إحياء سنن الجاهلية و محو سنن الإسلام، لذا قامت فى هذا القسم بتوجيه اللوم الشديد لهم، مكثفةً حملاتها عليهم.

الأعجب من كل ذلك هو تعجيلهم فى إنجاز هذا العمل بشكلٍ أدرك معه الجميع أن مسألة «غصب فدك» لم تكن مسألةً عادية، فقد سعوا إلى هذا الغصب قبل أن يُحكموا قبضتهم على الخلافة، و بتعبيرٍ آخر فإنهم فكروا بذلك قبل أن تغيب شمس ذلك اليوم و هذه نقطة مهمة فى فهم عمق هذه المؤامرة الكبيرة.

۲- أدلة الخصم

أشارت بضعة النبى صلى الله عليه و آله فى هذه الخطبة البارعة و الحاكمة العالمة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۳

بصورةٍ ضمنيةٍ إلى دلائلهم فى ذلك الغصب، حيث ادعوا أن الرسول صلى الله عليه و آله قال «نحن معاشر الأنبياء لا نورث».

بعدها قامت بالرد على تلك الحجج بأجوبةٍ منطقيةٍ و قاطعةٍ مستدلةً بشواهد من عموم القرآن و خصوصه، فتثبت و من خلال عددٍ من آيات الكتاب زيف هذا الحديث الموضوع الذى يجب ضربه بعرض الحائط!

۳- فاطمة عليها السلام تقطع جميع الاعذار

لقد استخدمت هذه العالمة الكبيرة حربة الإستدلال فى هجومها على خصمها بشكلٍ لم تبق له سبيلًا للفرار.

تقول عليها السلام إذ كان عذركم هو الحديث الموضوع «نحن معاشر الأنبياء لا نورث»؟

فإن الرد عليه هو ما نصت به آيات القرآن التى ذكرتها لكم، و إذا كان عذركم منعنا إرثنا فاعلموا أن جميع الأبناء يرثون آباءهم و أمهاتهم فى الإسلام، باستثناء من لم يكن على دين و مذهب أبيه، بمعنى أن الأبناء الكفرة «۱» لا يرثون من أبٍ و أمٍّ مسلمين، فهل تعتقدون باختلاف دينى و مذهبى عن دين و مذه بوالدى؟!!

و إذا كانت رواسب الجاهلية و أحكامها التى تنص على عدم توريث البنات قد علقت فى أذهانكم، فإن هذه الخرافات قد تعطلت و لا سبيل للعودة إلى ليالى الظلمة بعد بزوغ الفجر.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۴

۴- هل أنتم أعلم بالقرآن أم أهل بيت الوحى عليه السلام؟

تغلق فاطمة الزهراء عليها السلام هذا الطريق عليهم أيضاً حيث يقولون نحن نفهم من القرآن كذا و كذا، فتخاطبهم بالقول: أى مكانٍ من القرآن؟ و بأى تفسير؟ و من هو أجدر و أليق لهذا الأمر من ابن عمى على عليه السلام الذى تربّى فى أحضان الوحى، و هو من كُتّابه، كما أنه سمع القرآن و تفسيره من شفتى الرسول صلى الله عليه و آله؟

الحقية هى أن القرآن قد نزل فى بيتنا و «أهل البيت أدرى بما فى البيت».

خلاصة القول تشير إلى قضية وراثة سليمان لأبيه داود و إرث يحيى عليه السلام من أبيه زكريا عليه السلام الذين كانوا جميعاً من الأنبياء الكبار، و تقول عليها السلام على خلاف هذه الرواية الموضوعة- يصرح القران بأن كلًّا من الأبناء قد ورث أباه، و نعلم جيداً أن كل روايةٍ تخالف القرآن يسقط اعتبارها.

و تستدل أيضاً بعموم القرآن، حيث تنص الآية الشريفة «يُوصِيكُمُ اللّهُ فِى أَوْلَادِكُم لِلْذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» «۱»

و كذلك «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِى كِتَابِ اللّهِ» «۲» فتستفهم قائلةً: هل يمكن لخبر الواحد المخالف لعموم القرآن و خصوصه أن يكون ذا قيمةٍ و أهميةٍ ولو بمقدار سم الخياط فى محكمة العدل الإسلامى؟

بعدها تعدد جميع الطرق التى تمنع تحجب الإرث و من ثم تقوم بتفنيدها.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۵

۵- التريث و التربص

لكى لا يتصور الحاضرون أن تمسكها بفدكٍ نابعٌ من كونه متصفاً بصفةٍ ماديةٍ دنيويةٍ، لا بصفةٍ إلهية، فقد أضافت هذه السيدة المجاهدة قائلة: «الآن و بعد أن آل الحل إلى ما آل فخذوها طرّةً، و افعلوا ما بدا لكم، لكن اعلموا أنكم ستقفون فى محكمةٍ عظيمةٍ تختلف عن سائر المحاكم الدنيوية، فاللَّه «سبحانه و تعالى هو الحاكم فيها، و الرسول صلى الله عليه و آله هو المدعى عليكم فى تلك المحكمة، و موعدها يوم القيامة «يوم البروز» يوم تتضح كل خافية!».

فإن أعددتم جواباً لذلك اليوم فتوكلوا على اللَّه، و إلا فاستعدوا للجزاء الإلهى.

حينها ستندمون حمتاً على ما فعلتم ولكن سوف لن ينفعكم هذا الندم أبداً لأن ملف الأعمال قد أغلق، و لا سبيل للرجوع إلى الماضى.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۶

المحور السابع

طلب نصرة الأنصار

النص:

ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت:

يا معشر الفتية (النقيبة) و أعضاد الملة و حضنة الإسلام، ما هذه الغميزة فى حقى و السنة عن ظلامتى.

أما كان رسول اللَّه صلى الله عليه و آله أبى يقول: «المرء يحفظ فى ولده».

سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهالة، و لكم طاقةٌ بما أحاول و قوةٌ على ما أطلب و أزاول.

أتقولون مات محمّد صلى الله عليه و آله فخطبٌ جليلٌ إستوسع و هنه و استنهر فتقه، و انفق رتقه.

و أظلمت الأرض لغيبته، و كسفت النجوم لمصيبته، و أكدت الآمال، و خشعت الجبال، و أضيع الحريم، و أزيلت الحرمة عند مماته.

فتلك و اللَّه النازلة الكبرى و المصيبة العظمى لا مثلها نازلةٌ، و لا بائقةٌ عاجلةٌ، أعلن بها كتاب اللَّه جلَّ ثناؤه فى أفنيتكم و فى ممساكم و مصبحكم هتافاً و صراخاً و تلاوةً و ألحاناً، و لقبله ما حل بأنبياء اللَّه و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۷

رسله حكمٌ فصلٌ، و قضاءٌ حتمٌ.

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاًوَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ» «۱».

إيهاً بنى قيلة! أأُهضم تراث أبى و أنتم بمرأى منى و مسمع و منتدىً و مجمع؟ تلبسكم الدعوة و تشملكم الخبرة و أنتم ذو العدد و العدة و الأداة و القوة، و عذركم السلاح و الجنة، توافيكم الدعوة فلا تجيبون، و تأتيكم الصرخة فلا تغيثون (تعينون)، و أنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النخبة التى انتخبت و الخيرة التى اختيرت.

قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الأمم و كافحتم البهم، لا نبرح أو تبرحون، نأمركم فتأتمرون، حتى إذا دارت بنا رحى الإسلام و در حلب الأيام، و خضعت نعرة الشرك، و سكنت فورة الأفك، و خمدت نيران الكفر، و هدأت دعوة الهرج، و استوثق (و استوسق) نظام الدين!

فأنى حرتم بعد البيان؟ و أسررتم بعد الإعلان؟ و نكصتم بعد الإقدام؟

و أشركتم بعد الإيمان؟

«أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ» «۲».

ألا قد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض، و أبعدتم من هو أحق بالبسط و

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۳۸

القبض، قد خلوتم بالدعهٔ و نجوتم من الضیق بالسعهٔ، فمججتم ما و عیتم، و دسعتم الذی تسوَّغتم.

ف «إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» «۱».

ألا و قد قلت ما قلت علی معرفهٍ منی بالخذلهٔ التی خامر تکم و الغدرهٔ التی استشعرتها قلوبکم، ولکنها فیضهٔ النفس، و نفثهٔ الغیض (الغیظ) و خور القناهٔ و بثهٔ الصدر و تقدمهٔ الحجهٔ.

فدو نکموها فاحتقبوها دبرهٔ الظهر نقیبهٔ (نقبهٔ) الخف، باقیهٔ العار، موسومهٌ بغضب اللَّه و شنار الأبد، موصولهٔ بنار اللَّه الموقدهٔ التی تطلع علی الأفئدهٔ، فبعین اللَّه ما تفعلون.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ» «۲»

و أنا ابنهٔ نذیرٍ لکم بین یدی عذابٍ شدیدٍ، فاعملوا «إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» «۳»

التفسیر:

۱- دور الأنصار الفاعل فی تحقیق أهداف الإسلام

تشید سیدهٔ الإسلام علیها السلام فی هذا القسم من حدیثها بطائفهٔ الأنصار، موصفهً إیاهم بالمجموعهٔ المختارهٔ و ساعد الإسلام القوی و حامی الرسول صلی الله علیه و آله المخلص، کما أظهرت لهم الشکر و الثناء بسبب ما بذلوه فی خدمهٔ الرسول صلی الله علیه و آله منذ دخوله المدینهٔ و ما تحمّلوه من عناءٍ و مصاعب

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۳۹

قبل ذلک فی سبیل الإسلام.

نعم، کان للأنصار دورٌ مؤثرٌ فی تقدم الإسلام فی الحرب و السلم و فی جمیع مراحله، و بالرغم من ذلک فقد کانوا أقل توقعاً و طمعاً من المهاجرین، و ربما طوی تاریخ الإسلام مسیراً أفضل فیما لو صُیِّرت لهم الأمور. مما لا شک و لا ریب أن فی المهاجرین أشخاصاً مخلصین لم یتوانوا أبداً فی إیثارهم و تضحیاتهم، لکن تغلغل المتلاعبین بالسیاسهٔ فی أو ساطهم قد غر قلب الوضع کلیاً

۲- هجوم فاطمهٔ الزهراء علیها السلام علی الأنصار

لکن سخط سیدهٔ الإسلام علیها السلام علیهم هو لماذا التزمت هذه السواعد القویهٔ و أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله القدماء الصمت فی مقابل الظلم الذی حل بآل بیته، فقد أقروا بسکوتهم صحهٔ تلک المظالم، و لم یراعوا ذمهٔ النبی صلی الله علیه و آله فی أهل بیته، و الأهم من ذلک مؤازرتهم للغاصبین و موقفهم الشائن المساعد من تغییر محور الخلافهٔ بعد اشتباکٍ قصیرٍ راموا فیه تحقیق مصالحهم، حیث قبضوا ثمناً لذلک السکوت، و ذلک ذنبٌ لا یغتفر!

۳- موت النبی صلی الله علیه و آله لا یعنی موت الاسلام

بین القرآن المجید من ناحیهٍ و الرسول الکریم صلی الله علیه و آله من ناحیهٍ أخری حقیقهً مهمهً ألا و هی أن الاسلام لا یعتمد علی شخصٍ معینٍ، فهو دین أزلی مستمرٌّ إلی یوم القیامهٔ و لا ینتهی بوفاهٔ النبی الکریم صلی الله علیه و آله، لأنه کان ثورهٔ قائمهٔ علی أساس دینی، دینٌ إلهیٌّ سماوی، الدین الذی یؤمّن

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۰

احتیاجات الناس علی مر العصور، فلابد لهذا الدین أن یبقی و یدوم.

ولکن رغم کل ذلک، فإن قسماً من الناس ممن ینقصه بُعد النظر و تهمّه المظاهر، یتصور أن الضربهٔ الموجعهٔ و المصیبهٔ المؤلمهٔ التی ألمَّت بالعالم الإسلامی بعد وفاهٔ النبی صلی الله علیه و آله و الفراغ الذی نتج عن فقد المحیط الإسلامی لهذا القائد العظیم قد أودی بحیاهٔ الإسلام، و انطوت أیامه و أحداثه! مما حدی بهم ذلک إلی غلق شفاههم فی مقابل تلک النعرات الجاهلیهٔ.

تصرخ فاطمة علیها السلام مذكرةً إياهم بآيات القرآن التی تتحدث عن أزلية و بقاء الإسلام، تُنبّه الغافلين و توقظهم من غفلتهم، و تعرّف المسلمين مسؤولياتهم الثقيلة فی تلك المرحلة الحساسة.

۴- الصمت فی مقابل تعطيل الأحكام الإسلامية؟

توبِّخُ فی مقطعٍ آخر من حديثها عليها السلام الأنصار بشدّة، بأن سكوتكم على أحداث «فدك»، الاحداث التی تُعد حلقةً من سلسلة انحرافاتٍ متواصلة، و شرارةً من شعلةٍ متوهّجة، و قطرة من تيارٍ جارفٍ، سيؤدی ذلك فی النهاية إلى إحياء الطيف المناهفی للإسلام!

يُظهر الناس حيرتهم متسائلين: إذا كان صحيحاً ما يقال من أن قانون الإسلام هو الحق، فلِم لا يسری حكمه على أقرب أقرباء النبی صلى الله عليه و آله؟ فعند ما يسحقوا مثل هذا الحكم الصريح و أنتم تقرّون ذلك بسكوتكم، صار من السهل عليهم أن يسحقوا سائر الأحكام الإسلامية!

يجب أن تنظروا لهذه المسألة على أنها «عمليةٌ مدبّرة» لا بعنوان أنها

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۴۱

«واقعة عرضية»، و تصوروا ما هی الأحداث الأخرى التی خُبأت خلف هذه الحادثة؟ و ما ثورتی و صرختی إلا لهذا السبب!

لا تتصوّروا أن «حمايتكم للمظلومين من أمثالی» توجد الفرقة بين صفوف الأمة الإسلامية، بل على العكس، فإن سكوتكم يثير الغرابة والدهشة، فلو ادّعيتم الضعف و العجز فقد كذبتم، فقيكم العدد و العدة منذ البداية، و هی الآن أكثر، إضافةً إلى ذلك فلما ذا تلقون بآيات القرآن الصريحة التی تنص على «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ» «۱»

خلف ظهوركم؟ و تخافونهم بدل أن تخافوا اللّه؟

۵- الخلود إلى الدعة

بعدها تغوص هذه المعلمة القديرة فی أعماقهم لتستخرج سبب سكوتهم الأصلی، فتشير إلى أن المسألة هی أن استولى عليكم حب الدعة و طلب الراحة، و استسلمت أجسادكم للإستراحة، فرغم أنكم شاهدتم بأعينكم تنحية و تبعيد من هو أحق و أليق بالخلافة من غيره عنها إلا أنكم التزمتم جانب الصمت؟

نعم، تستمر عجلة الثورة إلى الوقت الذی يحتفظ الأشخاص بالروح الثورية و لم يخضعوا لميولهم الدنيوية، و إلا ركعوا أمام المصاعب و المشاكل، غير مبالين بما يمر بهم من حوادث مرّة، و بالتالی بخبت نور الثورة!

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۴۲

۶- النكوص عن النصرة

تمتلك هذه السيدة الشجاعة بصيرةً نافذةً فی أدق الأمور، فهی تميط اللثام عن حقائق هامة، فتخاطب طائفة الأنصار فی هذا المقطع مشيرة إلى هذا المعنى غايتی هی إتمام الحجة عليكم لا غير، فليس لی فيكم أملًا يُرتجى فبعد أن التزمتم الصمت فی مسألة «الخلافة» كان من الطبيعی أن ترفعوا نفس الشعار فی مسألة «فدك»، لكن التاريخ الإسلامی سيسجل حديثی لهذا اليوم، و ستحكم الأجيال القادمة فيما بيننا، هذا بالإضافة إلى أننی أردت أن أزيل عن قلبی عُقد الهم، و ازيح غيض صدری حتى يعلم الجميع ما عانيت من الالم!

۷- البشارة بالعذاب

تشير بطلة الإسلام فی هذا المقطع إلى نتيجة أفعالهم، فتقول منبهةً إياهم: أتظنون أنّ ثمن هذا لسكوت، و طلب الراحة ذاك، و هذا الموقف المتفرّج، و هذه اللامبالاة سيكون رخيصاً بل ستقطفون ثمارها المُرة فی هذه الدنيا على أيد حكوماتٍ جائرة- مثل بنی أمية و بنی العباس- و التی سوف لن ترحم أعقابكم و لن تتورع عن هتك القرآن و الاسلام.

۸- امتداد إنذار النبی صلی الله علیه و آله

تقول سیدهٔ النساء فاطمهٔ علیها السلام نفس ما کان یقوله الأنبیاء للمجرمین، حیث تنذرهم:

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۳

«إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ». «۱»

أنتم تنتظرون أن یقع بآل بیت النبی صلی الله علیه و آله ظلماً أکبر، و نحن ننتظر فیکم عقاب اللَّه المؤلم و المهلک!

الخطبهٔ الثانیهٔ لسیدهٔ الإسلام فاطمهٔ الزهراء علیها السلام

الخطبهٔ المؤلمهٔ فی نساء المدینهٔ

ألقت سیدهٔ النساء علیها السلام هذه الخطبهٔ و هی علی فراش المرض، ذلک المرض الذی لم تشف منه أبداً، و منه عرجت روحها الطاهرهٔ.

کانت خطبتها الأولی فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و هی فی حالهٍ صحیهٔ جیدهٔ «۱»، و بحضور جمعٍ من رجال المهاجرین و الأنصار، و کانت هذه الخطبهٔ فی مقابل نساء المهاجرین و الأنصار فی داخل بیتها و علی فراش المرض.

رغم أن المخاطب قد اختلف، و الزمان و المکان قد تغیّرا، و الحال قد تردّی إلا أن لحن الخطبتین ینم و بوضوح عن روحیهٍ عالیهٍ مملوءهٍ بالعلم و المعرفه، مفمعهٍ بالإیمان وحب اللَّه، یفیض من جنبیها ألمٌ و حزن، و قد تمیزت کلا الخطبتین بلحنٍ بلیغٍ و ساحقٍ و أخّاذٍ و قاطعٍ و شجاع، لکن لحن الخطبهٔ الثانیهٔ التی هی موضوع بحثنا حالیاً کانت أشد تنکیلًا بالظالمین و أکثر حرقهً و ألماً و غماً.

لقد کانت هذه الخطبهٔ التی صدرت من قلب بنت الرسول صلی الله علیه و آله المتألم بمثابهٔ رسالهٔ الهموم و الاحزان.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۸

الهم الذی نغض روحها و نخر عظامها، و أشعل نیران الحرقهٔ فی کیانها، و لذلک نری أن خطبتها اتخذت طابعاً ملتهباً دمویاً لأنها نبعت من قلبٍ محترقٍ فاض بدم الأسی و الحسرهٔ.

من عجائب هذه الخطبهٔ هی أن هذه السیدهٔ الجلیلهٔ علیه السلام قد لاقت الکثیر من الظلم العنیف فی الفترهٔ الواقعهٔ ما بین وفاهٔ أبیها صلی الله علیه و آله و استشهادها علیه السلام، ذلک الظلم الذی کان سبب مرضها العصیب، و رغم أن سؤال نساء المدینهٔ عند عیادتها کان یدور حول حالتها الصحیهٔ، و عادهً یشکو المریض بعضاً من آلامه إن لم یکن حدیثه کله مختصاً بحالته الصحهٔ، رغم کان ذلک فإنها لم تورد فی حدیثها أی کلمهٍ عن حالها و مرضها، بل کان حدیثها منصباً علی مسألهٔ غصب الخلافهٔ و ظلامهٔ علیٍّ علیه السلام، و الأخطار التی ستمر بالأمهٔ الإسلامیهٔ نتیجهٔ هذا الإنحراف.

عجباً لها، فلم تذکر فی حدیثها شیئاً عن مرضها، فکل ما قالته کان عن ألم زوجها علی علیه السلام و عن مشاکل العالم الإسلامی.

نعم ... لقد کانت روح الزهراء علیها السلام أرفع من أن تتکلم عن نفسها و آلامها- رغم أنها کانت کبیرهٔ- بل و أجلُّ من أن یوصف علو شأنها، فتکلمت فقط عن إمامها وزوجها المحبوب علی علیه السلام و آلامه.

لم تکن قلقهٔ عی نفسها، بل کانت قلقهً علی الأمهٔ الإسلامیهٔ و مصیرها المشؤوم و المؤلم.

یفکر المرء عادهً فی آخر لحظات حیاته بنفسه و مشاکله و آلامه، لکنّ المدهش أن فاطمهٔ علیها السلام لم تورد علی لسانها فی هذه الخطبهٔ الطویلهٔ شیئاً من ذلک، و لا حتی بجملهٍ واحدهٔ.

و هذا أکبر دلیل علی عظمهٔ فاطمهٔ علیها السلام و مقام تضحیتها و إیثارها.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۹

و فی هذا عبرة لکل الأحرار الهادفین و لکل المضحین و الفدائیین فی تاریخ البشریة.

بلی فقد کانت دائماً- و إلی آخر لحظةٍ من حیاتها الشریفة المملوءة بالآلام و الهموم- شمعةً تحترق لتنیر لمن حولها و تنجّی الضالین منهم و تدافع عن الحق و العدالة.

تحدّثت فی خطبة فدک (الخطبة الأولی لسیدة النساء) عن کلٍّ من التوحید، النشوء، المعاد، فلسفة الأحکام، و الأحداث التی رافقت بعثة النبی صلی الله علیه و آله، و برکات وجوده، و مسألة غصب الخلافة، و مصیر المسلمین، و إن هی تحدثت عن «فدک» فذلک لدورها المؤثر فی کونها دعامة مالیةً لمسألة الخلافة و کذا سائر مسائل الإسلام السیاسیة، و هذا ما دعی الأعداء إلی تضییق الخناق علی آل بیت النبی صلی الله علیه و آله و تحطیم قدراتهم بانتزاع «فدک» من أیدیهم، فأرادت إسترجاعها منهم.

لکنَّ سیدة النساء علیها السلام رکزت فی خطبتها الثانیة «خطبة نساء المهاجرین و الأنصار» حدیثها علی محور الخلافة و الإمامة فقط، و بالرغم من معاناتها للکثیر من الظلم و الجور و رغم أن الفرصة کانت سانحةً للمطالبة بحقها المغصوب، إلا أنها لم تطالب بأی شیءٍ بل و لم تنطق بأیة شکوی، فکل ما قالته کان عن علیٍّ علیه السلام، و عن الخلافة و عن مصالح المسلمین.

یُعدُّ «التسلیم المطلق» من المقامات العالیة التی یتحلی بها أولیاء اللَّه.

و هذا یعنی أن یسلک إلی اللَّه طریق الحق و العدل الذی ینسی المرء فیه نفسه، فلا یری غیر اللَّه.

لا یأتمر إلا بأمره.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۰

لایرجو إلا رضاه.

لایفکر إلا بما یریده.

فالمرحلة الأولی هی الإسلام، ثم الإیمان و بعد ذلک الرضا، و من ثم یأتی دور التسلیم المطلق، و لهذا المعنی یشیر اللَّه سبحانه و تعالی فی محکم کتابه الحکیم:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ» «۱»

و یقول أیضاً:

«فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» «۲».

ثم یقول:

«إنَّما نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ اللَّه لا نُرِیدُ مِنْکُم جَزاءً وَ لا شُکُوراً» «۳»

إن مقام الإیمان و الرضا و التسلیم الذی تتحلی به هذه السیدة جعلها تتناسی و تتجاهل آلامها و همومها المرهقة و تتحدث عن رضا اللَّه، و عن رسوله صلی الله علیه و آله و عن ولیّه، و عن مستقبل الإسلام و المسلمین.

و یسرنا بعد هذه المقدمة القصیرة عن الخطبة و فحواها، أن نتّجه صوب نصها، فنجعلها فی خمسة أقسام، لکنه ینبغی أن نتعرف أولًا علی وثائق و أسناد هذه الخطبة.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۱

مناقشة أسناد خطبة سیدة النساء علیها السلام

وردت هذه الخطبة فی مختلف مصادر العامة و الخاصة، سنذکر منها المصادر السبع التالیة:

۱- کتاب «الاحتجاج» للمرحوم «الشیخ الطبرسی» صلی الله علیه و آله. «۱»

۲- کتاب «کشف الغمة» المشهور للکتاب «علی بن عبسی الأربلی» نقلًا عن کتاب «الصحیفة» «۲»

۳- «بحار الانوار» للمرحوم «العلامه المجلسی» ینقل هذه الخطبهٔ و بأسنادٍ متعددهٔ «۳»

۴- کتاب «معانی الاخبار» للمرحوم «الشیخ الصّدوق» یورد هذه الخطبهٔ مع ذکر سندها فی آخرها نقلًا عن عبداللّٰه بن حسن عن أمه فاطمهٔ بنت الإمام الحسین علیه السلام «۴».

۵- و ذُکرت فی نفس المصدر بسندها عن علی بن أبی طالب علیه السلام «۵»

۶- کتاب «الأمالی» للمرحوم «الشیخ الطّوسی».

۷- کتاب «شرح نهج البلاغهٔ» للعالم السنّی المعروف «ابن أبی الحدید» «۶»

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۲

علی أیّ حالٍ و کما ذکرنا سابقاً، فقد وردت هذه الخطبهٔ بأسنادٍ متعددهٔ مع ملاحظهٔ اختلافٍ فی نصوصها، و قد اخترنا أقربها للصحهٔ و أکملها و هو المنقول فی «الاحتجاج» عن «سوید بن غفلهٔ» (نقل ذلک أیضاً العلّامهٔ الکبیر المجلسی فی المجلّد ۴۳ من بحارالانوار ص ۱۶۱) «۱»

و علیه فإن الخطبهٔ المذکورهٔ هی من الخطب التی وردت من مصادر متعددهٔ و بأسنادٍ معتبرهٔ، لذا فهی تتمتع بأهمیهٍ خاصهٔ.

ولکی نتعرّف علی الحقائق التی تضمنتها هذه الخطبهٔ، نتجه صوب متن الخطبهٔ و تفسیرها.

القسم الأول

لما إعتلت فاطمهٔ علیها السلام علهٔ الموت، اجتمع إلیها نساء المهاجرین و الأنصار، یعدنها، فقلن لها:

کیف أصبحت من علَّتک یا ابنهٔ رسول اللَّه؟!

فحمدت اللَّه و صَلّت علی أبیها علیه السلام ثم قالت:

أصبحت واللَّه عائفهً لدنیا کنَّ، قالیهً لرجالکنَّ. لَفظتهم بعد أن عجمتهم و شنأتهم بعد أن سیرتهم.

فقِبحاً لفلول الحدِّ، و اللعب بعد الجد، وقرع الصفاهٔ، و صدع القناهٔ، و خطل الآراء، و زلل الأهواء، و «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أن سَخِطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» «۱»

لا جرم لقد قلّدتهم ربقتها و حملتهم أوقتها و شننت علیهم عارها.

فجدعاً و عقراً و بُعداً للقوم الظالمین.

نظرهٔ عامهٔ:

یعترض الإنسان فی طول حیاته أیاماً و ساعات حسّاسهً تکون بمثابهٔ امتحانٍ له، و بالطبع فإن الامتحان الإلهی یُربّی فی المرء روحه و یزید

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۴

فیه المقاومهٔ و الشهامهٔ کما یتم من خلاله کشف قابلیاته و تفتح استعداداته، و أیضاً معرفهٔ المرء حقیقهٔ باطنه.

علماً أن المرء قد یشتبه أحیاناً فی معرفهٔ نفسه، لا کما هو الحال فی الامتحان البشری الذی یُقام لکشف عددٍ من المجاهیل و التعرف علی بواطن الأفراد من خلال التجربهٔ و التحلیل.

و هذه المسألهٔ قد وضحت فی هذا القسم من خطبهٔ سیدهٔ الإسلام علیها السلام.

تظهر الزهراء علیها السلام نفرتها و انزعاجها الشدیدین ممّن ینتهز الفرصهٔ لیسترزق منها مؤنهٔ یومه، أی من المهاجرین و الأنصار لأنهم سکتوا- لیس سکوتهم فحسب- بل علی موافقتهم للإنحرافات التی حدثت بعد وفاهٔ النبی صلی الله علیه و آله، فأنذرتهم بأن یحذروا هذا الإمتحان الإلهی العظیم.

تذكّرهم بجهادهم الرائع فى عصر الرسول صلى الله عليه و آله، و من ثم تشبههم بالسيوف المثلومة التى فقدت قدرتها فى صدِّ الأعداء و دحرهم، و بالرماح التى تهشمت فأصبحت غير مفيدة لأى‌شىء.

توبّيخ ابنـة النبى الكريم صـلى الله عليه و آله بشـدة أولئـك الـذين سـخروا من مبـادىء الإسـلام و جعلوها عرضـةً لأهواءهم، و من ثم وجهت لومها و تحقيرها إلى من وهن عزمهم، و فقدوا قدراتهم فى اتخاذ قرارٍ ضد الإنحرافات التى حدثت.

فى نهاية هذا القسم تقوم بإنذارهم بأن مسؤولية غصب الخلافة سـتثقل كاهلهم إلى الأبد، و سـتبقى جباههم موسومة بوصمة العار التى جاءت نتيجةً لسكوتهم، كما أن التأريخ الإسلامى سيسجّل هذه الحادثة المؤلمة بمنتهى الأسف.

نعم، فالكثير منهم لم يخرجوا من الإمتحان منتصرين و لم تكن

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٥٥

وجوههم مستبشـرة، و كم كـان حسـناً لو تبيّنت «حقائق الأمور» للعيان حتى تسودَّ وجوه «الغشاشـين»، و كم كان لطيفاً لو أُقيمت مناقل النار ليفضح «مدلوك الذهب و سوار الفضة» باطنه و يتبين للناس حقيقته ليُميزوه عن الذهب الخالص.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٥٦

القسم الثانى

اشارة

و يحهم أنّى زعزعوها عن رواسى الرسالة و قواعد النبوة و الدلالة، و مهبط الروح الأمين و الطبِّين بأمور الدنيا و الدين

«أَلَّا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» «١»

و ما الذى نقموا من أبى الحسن عليه السلام؟

نقموا منه و اللَّه نكير سيفه، و قلة مبالاته بحتفه، و شدة و طأته، و نكال وقعته، و تنمُّره فى ذات اللَّه.

و تاللَّه لو مالوا عن المحجة اللائحة، و زالوا عن قبول الحجة الواضـحة، لَردَّهم إليها، و حملهم عليها، و لساربهم سـيراً سـجحاً، لا يكلم خشاشه، و لا يكل سائره و لا يمل راكبه.

و لأوردهم منهلًا نميراً صافياً رويّاً تطفح ضفَّتاه و لايترنق جانباه و لأصدرهم بطاناً و نصح لهم سراً و إعلاناً.

و لم يكن يتحلى من الـدنيا بطائـلٍ، و لايحظى منها بنائلٍ، غير رى الناهل و شـبعة الكافل و لبان لهم الزاهـد من الراغب، و الصادق من الكاذب.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٥٧

وَالْأَرْضِ وَلکِن کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا يَکْسِبُونَ» «١»

«وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصيبُهُمْ سَيِّئاتُ مَا کَسَبُوا وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ» «٢»

التفسير

المعايير و القيم الإلهية

تحكم المجتمع الإلـهى السـليم معايير و قيم إلهيّـةً فى جميع مجالات الحياة، سيما فى أشـغال المناصب، فلا سبيل للأجنحـة و منتهزى الفرص، و الدسائس السياسـية و العصبية القبلية و القومية، و كذا ما يعقده تجار السوق السياسى من اتفاقاتٍ خلف الكواليس فى ارتقاء

المناصب و التصدّی لمسؤولیتها.

تخاطب سیدهٔ النساء علیها السلام فی هذا القسم نساء المدینهٔ مستفهمهٔ:

لماذا؟ و بأیّ مسوّغ غیّر رجالکنَّ محور الخلافهٔ عن المسیر الذی طالما بیّنه الرسول صلی الله علیه و آله فی أحادیثه الصریحهٔ الواضحهٔ؟ و ما هو نقص أبو الحسن علی بن أبی طالب علیه السلام؟ و هل یفتقد شیئاً من الکمالات اللازمهٔ، روحیهً کانت أم جسدیهٔ؟ بلی إن عیبه هو سیفه الغالب الذی خطف النوم من عیون أعدائه، قدرته اللامتناهیهٔ فی میادین القتال، إستخفافه بالموت فی سوح الوغی جعلت منه حصناً منیعاً عجز أعداء الإسلام فی اختراقه.

فالعذر التافه الذی أُوخذ علیه هو أن توجهه للّهفقط، فرضاه من رضا اللّه، کما أن غضبه و سخطه لوجه اللّه فقط.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۸

الحقیقهٔ أن کلام سیدهٔ النساء علیها السلام کان بمثابهٔ تذکیرٌ لهم بأن قیم و مفاهیم المحیط الإسلامی قد تغیرت و تبدلت بعد وفاهٔ النبی الکریم صلی الله علیه و آله، و بسبب انحراف المزاج السلیم لأرواح هذه المجموعهٔ من المهاجرین و الأنصار، صار طعم القیم الإسلامیهٔ الحقیقهٔ فی أعماقهم مرّاً کالحنظل بعد أن کان لذیذاً کالعسل، کما اعتبرت الشروط التی تشکل أهم مواصفات القائد الربانی القاطع الصارم عیباً و نقصاً له.

بعدها تستمر فی حدیثها متبهّهً إیاهم أن تنحیهٔ علیٍّ علیه السلام عن الخلافهٔ إنما هو کفران لنعمهٍ کبیرهٍ و موهبهٍ إلهیهٍ عظیمهٔ، علماً أنه أعلمُ الناس بآیات القرآن و بحلال اللّه و حرامه.

فهو أعرف من غیره بالحق و الباطل و القادر علی الفصل بینهما، و لو آلت إلیه زمام الأمور لم یکن لیسمح لورثه الشرک (آل أبی سفیان و هم أعدی أعداء الإسلام و أشد المخالفین للقرآن الکریم) أن یطمعوا فی الحکومهٔ الإسلامیهٔ بهذه السرعهٔ، و یحولوها إلی جهازٍ حکومیٍّ مستبد، و هو أسوأ و أظلم من حکومهٔ کسری و قیصر و الفراعنهٔ.

فإذا کانت أمورهم مودعهً فی ید علیٍّ علیه السلام المتقدرهٔ، لأجلسهم مرکب الحق المنیع، و لهداهم بأمانٍ و هدوءٍ و مداراهٍ إلی نبع ماء الحیاهٔ، و من ثم لرواهم من ذلک النبع المتدفق ماءً عذباً زلالًا یمنح شاربیه حیاهً أزلیّهٔ.

إن من شروط القائد الربانی هو حب الخیر و العطف علی الأمهٔ، فهل وجدوا أحداً أکثر عطفاً و شفقهً من علیٍّ علیه السلام؟ الشخص الذی کرّس جهده فی إشباع الجیاع و إرواء العطاشی یتألم لآلامهم و همومهم، کما أن غمهم یعصر قلبه.

الشرط الآخر فی مسألهٔ الخلافهٔ و الإمامهٔ هو الزهد و عدم الاغترار بالدنیا و جاهها و مالها، فإن تعلّق قلب قائد الأمهٔ بالدنیا صار من السهل

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۹

النفوذ إلیه من هذا الطریق، و من ثم تضلیله و حرفه عن جادّهٔ الحق.

فهل یوجد فی کل الأمهٔ الإسلامیهٔ أزهد و بالدنیا من علیٍّ علیه السلام؟

الشخص الذی لم یکتنز ذهباً أبداً، و لم یُشید لنفسه قصراً، ثیابه بسیطهٔ کثیاب غلامه.

و غذاؤه بمستوی غذاء أفقر الناس.

إذا کانت معاییر الخلافهٔ هی القدرهٔ الروحیهٔ و البدنیهٔ، الإخلاص فی النیهٔ و الزهد و العصمهٔ و التقوی و العطف علی الأمهٔ، فمن هو أفضل من أمیر المؤمنین علی علیه السلام الذی یتحلی بهذه المواصفات؟

و إذا کان النبی صلی الله علیه و آله قد نصّب علیاً علیه السلام خلیفهً له مشیراً إلی هذا المعنی مرّات و مرّات عبر عباراتٍ مختلفهٔ الصّیغ، معتبراً إیاه ألیق من الجمیع لهذا المقام فهذا لایقتصر علیه نابل، اللّه سبحانه و تعالی اعتبره ألیق الناس بهذا المنصب.

تقوم سیدهٔ النساء علیها السلام فی نهایهٔ هذا القسم بإنذارهم و تحذیرهم بأن لایظّنوا أن ثمن هذا الکسل و التقصیر، و تقاعسهم فی

حمایـة الشـخص الأنسب للخلافة سـیكون رخیصاً، بل علیهم أن ینتظروا ما سیُخلّفه ذلک التقصـیر و ذلک التقاعیس و یتذوّقوا نتیجته المرّة، علیهم أن لایتصوّروا أنهم یستطیعون النجاة و الفرار من قبضة العذاب الإلهی فی هذه الدنیا، كلا، أبداً.

بلی سیحصدون فی نهایة الأمر ما زرعوا، و سیبتلون بحكوماتٍ عنیدةٍ و جبّاره و فاسدةٍ و مفسدةٍ و ظالمةٍ تفتقد الرحمة كحكومات بنی أمیة و بنی العباس، فی ذلک الیوم الذی سوف لن یجدوا فیه سبیلًا للفرار و هم یشعرون بمواجهتهم لعذاب الآخرة.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۰

القسم الثالث

اشارة

ألا هلمَّ فاستمع و ما عشت أراک الدهر عجباً، و إن تعجب فعجب قولهم:

لیت شعری إلی أی سنادٍ استندوا؟ و علی أی عمادٍ اعتمدوا؟ و بأیة عروةٍ تسمكوا؟ و علی أیة ذریةٍ أقدموا و احتنكوا؟!

«لَبِئْسَ المَوْلی و لَبِئسَ العشیر» «۱».

«و بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا» «۲».

استبدلوا و اللّه الذُّنابی بالقوادم، و العجز بالكاهل، فرغماً لمعاطس قوم یحسبون أنهم یُحسنون صنعاً. «الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون» «۳»

و یحهم! «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمْ مَن لَا یَهِدِّی إِلَّا أَن یُهْدَی فَمَا لَكُمْ كَیْفَ تَحْكُمُونَ» «۴»

التفسیر

ترجیح «المرجوح» علی «الراجح»

لا- یستطیع أیُّ امریءٍ أن یقبل ترجیح «المرجوح» علی «الراجح» ألا مَن یُنكر «الإستقلال العقلی». أو بتعبیرٍ أوضح فأنّ أی إنسانٍ لا یتردد

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۱

أبداً فی تقدیم «شیءٍ ذو مزایا عدیدة» علی «شیءٍ فاقدٍ لجمیعها».

فهل یا تری سمعتم أن شخصاً عند انتخابه لمعلم ما، یقوم بترجیح الطالب علی الاستاذ؟ أو عند معالجة مرضٍ ما أن یفضِّل طبیباً عادیاً قلیل الخبرة علی طبیبٍ كبیر عظیم الخبرة و التجربة؟ (دون أن تُؤخذ خواص أخری بنظر الاعتبار) عند انتخاب قائدٍ معیّن، إذا تجاهلنا ذوی التجربة و التدبیر و الإدارة، و اتجهنا صوب الجدد ذوی التجربة القلیلة، عندها سیشكّک الجمیع بصحة عقولنا و سلامتها.

حتی أولئک الذین لا یعتقدون بقبح هذه المسألة (ترجیع «المرجوح» علی «الراجح»)، لا یتجاهلون هذا المبدأ فی أداء أعمالهم أبداً، بل یعملون دائماً علی ترجیح الأحسن. مثلًا عند شراءهم لفاكهةٍ معینة، فهل یتركون الجید منها و یبتاعون الردیء و غیر الناضج منها؟ او عند اختیار صدیقٍ ما، فهل یفضّلون الأشخاص الأشرار ذوی الصیت السیّء علی النزیهین و الأخیار؟ كما أن من المستحیل أن یُفضل الإنسان الماء الآسن علی الماء الزّلال، و إن وُجد شخص، یفعل ذلک فلا تردید فی كونه ناقص العقل.

نعم، تعمی و تصمّ المنافع المادیة أحیاناً بصر و سمع الإنسان بشكل تُنسیه منافعه الحقیقیة، عندها یؤدی الإنسان عملًا یدفعه إلی تقدیم «المتأخّر» علی «المتقدم». و قد اعتمد القرآن الكریم علی هذا المعنی فی تأنیب للكفار و المشركین الّذی لوّثوا أنفسهم بهذا العلم القبیح المرفوض، حیث نقرأ:

«أَفَمَن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمْ مَن لَا يَهِدِّى إِلَّا أَن يُهْدَى فَمَا لَكَمْ كَيْفَ تَحْكَمُونَ» «۱».

تضیف السیدهٔ الرشیدهٔ و ابنهٔ النبی الکریم صلی الله علیه و آله فی هذا القسم (القسم

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۲

الثالث) من خطبتها الغرّاء المؤلمهٔ مشیرهً إلی هذا المعنی

یـا معشـر المهـاجرین و الأنصـار! لِم خـذلتم من کان له السّـبق فی الإسـلام، و أوّل من بایع الرسول صـلی الله علیه و آله من الرجال، و اتّبعتم من لیس له من هذا الافتخار أی نصیب، (بل و سجد للأصنام حتی بعد بزوغ شمس الإسلام)؟

لِم أبعـدتم من هو «بابٌ» لمدینـهٔ علم النبی صـلی الله علیه و آله و الأقدر علی التحکیم و القضاء اسـتناداً إلی حدیث الرسول صـلی الله علیه و آله المشهور «أقضاکم علیٌّ»، و سرتم خلف مَن لا یملک شیئاً من ذلک العلم و تلک المعرفهٔ؟

لقـد تجاوزتم بعملکم هـذا القانون الصـریح (بترجیح «الراجح» علی «المرجوح)، و تناسـیتم حکم القرآن فی هذا الأمر (مضـمون الآیهٔ التی ذُکرت أعلاه) «۱».

تعجب سـیدهٔ الإسـلام علیها السـلام من هذا الأمر بشدّهٔ، و تصف الدنیا ب «عالم العجائب» الذی یعلّم الإنسان فی کل یومٍ ینقضـی من عمره درساً جدیداً».

تتساءل بعـدها عن الـدلیل الـذی دفع هـذه المجموعهٔ التی یبدو علیها العقل و التدبیر إلی تغییر محور الخلافهٔ، و اختیار الآخرین لیحلُّوا محل علی بن أبی طالب علیه السـلام؟ و لأیٍ من الوثائق استندوا؟ و کیف تجاهلوا میزات علیٍّ علیه السلام الواضحهٔ، و قدّموا المرجوح علیه؟! و تستعین فی نهایهٔ هذا القسم بالآیات التی تتحدث عن مصیر هؤلاء الناس:

ی لَبِئْسَ المَوْلی و لَبِئسَ العشیری «۲».

ی و بِئْسَ لِلْظّالمینَ بدلّای «۳».

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۳

القسم الرابع

اشارهٔ

أما لعمری لقد لقحت، فنظرهٌ ریثما تُنتج، ثم احتلبوا مِلاء القعب دماً عبیطاً و ذُعافاً مبیداً «هنا لک یخسر المُبطلون» و یعرف التّالون غِبَّ ما أسَّس الأولون، ثم طیبوا عن دنیاکم أنفساً و اطمئنوا للفتنهٔ جأشاً.

و أبشـروا بسـیفٍ صارم، و سطوهٔ معتدٍ غاشم و هَرجٍ شامل، و استبدادٍ من الظالمین یدع فیئکم زهیداً، و جمعکم حصیداً فیا حسرهً لکم و أنّی بکم و قد عمیت علیکم؟ أنْلزمکموها و أنتم لها کارهون.

التفسیر

الاختیار الخاطیء و ثمرته المشؤومهٔ

یعتقد الکثیر من الناس أن تناسیهم للوقائع یجعلها تنساهم هی الأخری و لن تأخذهم بجلابیبهم.

هکذا یظنون، یمکن الحصول علی ثمر جیّد من خلال زرع بذرهٍ فاسدهٔ.

نعم لن یمضِ وقتٌ طویل حتی تتهاوی ظنونهم کما یتهاوی البناء الذی هرَّء الدود أرکانه، أو کما تزول الفقاعات من علی سطح الماء، أو کالطیف الذی یتلاشی باستیقاظ النائم، عندها یری الصورهٔ البشعهٔ

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۴

المشؤومهٔ للواقع الذی نتج عن اختیاره الخاطیء، و سیتذوّق مرارهٔ الأحداث التی سیفرزها عمله الطائش.

نعم هذا هو قانون الوجود الذی سیحکم البشریهٔ کما حکمها فی جمیع مراحلها التاریخیهٔ بکل قدرته، و هو أن یری المخطیء نتیجهٔ و عاقبهٔ عمله، و یبدّل طعم حیاته الرائع فی نفسه إلی حنظل، و أحلامه الجمیلهٔ إلی کابوسٍ موحش.

ترکّز سیدهٔ الإسلام علیها السلام فی القسم الرابع من خطبتها علی هذا المعنی حیث تفصح عمّا سیواجهونه نتیجهٔ عملهم المشؤوم:

سیحمل جمل الخلافهٔ بعد انحراف مسیره سریعاً، و سیعانق الأرض منه مولودٌ عجیب الخلقهٔ، عِوض من أن تشربوا حلیبه السائغ الهنیء، ستُناوَلون کؤو ساً ملیئهً بدم جدید، یملأ قداح قلوبکم! و سیُصَبُّ فی فیکم السُّم الممیت بدل اللبن الخالص.

و بالتدریج سیأتی دور ظلّام التأریخ و أبناء و أحفاد «أبوسفیان» و «الحجّاج» و «الأشاعثهٔ» و مَن هو أسوأ منهم، الذین سیُسلّطون سیوفهم علی رقابکم و رقاب أبنائکم، و سیحصدون ثمار حیاتکم بمنجلهم الممیت.

سوف لن یکتفوا بسرقهٔ أموالکم و سبی نسائکم، و إنّما سیُقیمون فیکم قتلًا جماعیاً متکرّراً، تتلوّن عی أثره الأرض بلون دمائکم، بما فی ذلک أرض مسجد النبی الکریم صلی الله علیه و آله، نعم فسیعملون فیکم و فی أبنائکم القتل فی داخل المسجد الشریف ثانی الحرمین الآمنین حتی یطفح صحن المسجد بالدم، بل و سیهتکون حرمهٔ بیت اللّه الحرام بقصفه بالحجارهٔ بواسطهٔ المنجنیق، و سیتلقّفوکم بسیوفهم فی داخله و خارجه!

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۵

لقد حلّق بکم الخیال بعیداً، فظننتم أنَّ أعذارکم الواهیهٔ فی تخلیکم عن نصرهٔ الحق و الدفاع عن خلیفهٔ الرسول صلی الله علیه و آله سینجیکم من الجزاء الإلی بسهولهٔ، و ستفرّون عندها من عواقب أعمالکم السیئهٔ، هیهات، فذلک تصوّرٌ باطل! هیهات، فذلک خیالٌ محال!

و الیوم ... نعم فی هذا الیوم و عند ما نتفحّص صفحات التأریخ المنصرم ندرک أکثر من أی وقت حقیقهٔ و واقعیهٔ حدیث الزهراً علیها السلام ذو المحتوی القیّم، فما أتعس العواقب التی حلّت بالمسلمین نتیجهٔ انحراف محور الخلافهٔ عن مسارها الأصلی؟ و کیف أصبحت أرواحهم و أموالهم و أعراضهم، و الأکثر من ذلک قوانین و أحکام و مقدسات الإسلام لعبهً بید ورثهٔ أحزاب الجاهلیهٔ؟!

لم یرحم أعوان بنی أمیهً الکبیر و لاالصغیر.

لم یراعوا حَرمَ رسول اللّه و لا احترام بیت اللّه «سبحانه و تعالی

لم یکنّوا احتراماً للمهاجرین و کذا للأنصار.

فیوصی واحدٌ من أبناء «آل سفیان» إلی من حوله:

تلقَّفوها یا بنی أمیهٔ تلقّف الکرهٔ فوَ الّذی یحلف به أبوسفیان ما من جنَّهٍ و لانارٍ.

فماذا أکثر من ذلک!

لذا یقول معاویهٔ بن أبی سفیان أیضاً:

ما قاتلکم لتُصلّوا ولا لتصوموا ... بل قاتلتکم لأتأمَّر علیکم.

و الأسوأ من ذلک تلک القصهٔ التی ینقلها العالم المتعزلی المعروف «ابن أبی الحدید» فی شرح نهج البلاغهٔ حیث یقول.

«و قد طعن کثیرٌ من أصحابنا فی دین معاویهٔ، و لم یقتصروا علی

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۶۶

تفسیقه، و قالوا عنه إنّه کان ملحداً لا یعتقد النبوهٔ، و نقلوا عنه فی فلتات کلامه و سقطات ألفاظه ما یدل علی ذلک.

و روی الزبیر بن بکّار فی «الموفقیّات» و هو غیر متهم علی معاویهٔ، و لا منسوب إلی اعتقاد الشیعهٔ، لما هو معلوم من حاله من مجانبهٔ

عليٍّ عليه السلام، و الانحراف عنه: قال المطرّف بن المغيرة بن شعبة: دخلت مع أبى على معاوية، و كان أبى يأتيه، فيتحدث معه، ثم ينصرف إلىّ فيذكر معاوية و عقله، و يعجب بما يرى منه، إذ جاء ذات ليلة فأمسك عن العشاء، و رأيته مغتمّاً فانتظرته ساعةً، و ظننت أنه لأمرٍ حدث فينا، فقلت: مالى أراك مغتمّاً منذ الليلة؟

فقال: يا بُنى، جئت من عند أكفر الناس و أخبثهم، قلت: و ما ذاك؟

قال: قلت له و قد خلوت به: إن قد بلغت سنّاً يا أميرالمومنين، فلو أظهرت عدلًا، و بسطت خيراً فإنك قد كبرت؛ ولو نظرت إلى إخوتك من بنى‌هاشم، فوصلت أرحامهم فواللّه ما عندهم اليوم شيءٌ تخافه، و إنَّ ذلك مما يبقى لك ذكره و ثوابه؛ فقال: هيهات هيهات! أيُّ ذكرٍ أرجو بقاءه!

مَلك أخو تَيم فعدل، (إشارة للخليفة الثانى) و فعل ما فعل، فما عدا أن هلك حتى هلك ذكره؛ إلا أن يقول قائل: أبوبكر: ثم ملك أخوعدى، فاجتهد و شمّر عشر سنين؛ فما عدا أن هلك ذكره؛ الا أن يقول قائل: عمر، و إنَّ ابن أبى كبشة (إشارة إلى الرسول الكريم صلى الله عليه و آله) لُيصاح به كل يوم خمس مرات: «أشهد أنَّ محمّداً رسول اللّه»، فأيُّ عملٍ يبقى و أى ذكرٍ يدوم بعد هذا لا أباً لك! لا و اللّه إلا دفناً دفنا» «۱»

و بعدها مباشرةً يقوم يزيد حفيد أبو سفيان برفع الستار و نشر نعرته المستهترة علناً حيث يقول:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۷

لَعِبَت هاشمُ بالمُلْكِ فَلا خبرٌ جاءَ و لا و حيٌ نَزَلْ

و بهذا الشكل بان و تأكّد ذلك الكفر و الأجرام الذى نطق به أبوسفيان.

إن حالة السجون الأموية و التعذيب القاسى الذى سلّطه الأمويون على سجنائهم لم يسوّد صفحات تأريخ الإسلام فحسب بل و حتى تأريخ البشرية، و هذا مصداق مقولة سيدة الإسلام عليه السلام.

نعم، فقد كانت حوادث المستقبل منعكسة بصورةٍ جيدة فى صفحات قلبها المشرقة، و طبقاً لما أخبرت عنه فى هذه الخطبة، فسرعان ما هجم المتسللون المتجاوزون على الناس بصوارمهم الحادة مستبدّين فى الحكم مستهزئين بدين و روح و مال و ناموس الناس.

لقد ألقى الهرج و المرج ظلّه المشؤوم الثقيل على المجتمع الإسلامى، و ذاق المسلمون مرارة ذلك التقصير و الوهن فى حماية الحق.

و هذا جزاء أولئك الذين يتركون الحق و يتّبعون الباطل.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۸

القسم الخامس

اشارة

قال سُويد بن غفلة، فأعادت النساء قولها عليها السلام على رجالهنَّ فجاء إليها قومٌ من وجوه المهاجرين و الأنصار معتذرين و قالوا: يا سيدة النساء لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر من قبل أن نُبرم العهد، و نُحكم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيره.

فقالت: إليكم عنى فلا عذر بعد تعذيركم، و لا أمر بعد تقصيركم.

التفسير

الأجوبة المريرة و المؤلمة

الأقبح من كل شيءٍ جواب طائفة من المهاجرين و الأنصار بعد سماعهم لرسالتها، حيث كان جوابهم مؤلماً جارحاً له وقعُ الخنجر على

قلبها الطاهر.

كان للخطبة وقع مؤثر فى نفوسهم، فأحسّوا بالخجل، و ربما فزعوا من الجزاء الإلهى فى الدنيا و الآخرة، مما دعاهم ذلك إلى الإسراع فى الإستجازة للتشرف بالحضور بين يدى بنت رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و عرض جوابهم الذى كان محتواه:

لِمَ لم يَمدّ أبو الحسن على ابن أبى طالب عليه السلام يده لنُبايعه قبل أن يأخذ

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٦٩

الآخرون البيعة لأنفسهم، فنبارك مقدمه، و ندافع عن حكومته؟ نعمل على إطاعته، و نستجيب لأوامره من صميم قلوبنا و أرواحنا.

و بوجوده لم نكن لنقدِّم أحداً عليه لأنه أليق من غيره بهذا الأمر، و أقرب الناس لرسول اللَّه صلى الله عليه و آله و دينه و فكره.

ولكن يا للأسف فقد فات الأوان! فبعد أن صافحنا أياديهم الممدودة للمبايعة، و طوَّقنا رقابنا بعهد الطاعة، و بسبب تعزيز ذاك الارتباط فى هذا الأمر فإنه قد أُغلقت جميع الطرق بوجوهنا و لا سبيل للعودة!

أمّا ليتهم لم يتذرّعوا بذلك العذر فى محضر سيدة الإسلام صلى الله عليه و آله الذى هو أشد قسوةً من فِعلهم، جواب قبيحٌ، و عذرٌ مفتضح كاذب، كلامٌ آلم قلبها الطاهر بشدة، و زاد من هموم روحها الجسيمة همّا آخر.

ليتهم أقرّوا بذنبهم على الأقل، و ليتهم و عدوها بالرّجوع فى الفرصة المناسبة، و لم ينطق لسانهم بذلك العذر الواهى، بالإضافة إلى أوّلًا: أنهم سمعوا من شخص رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و لِعدّة مرات أن الوصاية و الخلافة لن تكون إلا لعلىٍّ بن أبى طالب عليه السلام، و هذا الأمر يغنى عن البيعة له.

ثانياً: على فرض ضرورة البيعة، ألم يأخذ الرسول صلى الله عليه و آله منهم البيعة لعلىٍّ عليه السلام فى غدير خم، تلك الحادثة التى لم تكن لتخفى على أحد، فهى أحداثٌ عاشوها و شاهدوها عن قرب أو سمعوا بها على الأقل.

ثالثاً: على فرض أنّهم لم يحضروا بيعة الغدير و لم يسمعوا حديث الرسول صلى الله عليه و آله فى ذلك اليوم، فهل خفى على أحدٍ منهم أفضلية علىٍّ عليه السلام على الآخرين؟!

لماذا لم يأتوه بعد وفاة النبى صلى الله عليه و آله و يمدّوا أيديهم مجددين له البيعة إن لزم الأمر؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٧٠

لم تكن الخلافة حقّاً شخصياً مختصّاً بأمير المومنين على عليه السلام حتى يحتاج إلى أن يطالب بحقه، ولكن الخلافة حقٌّ عام متعلقٌ بالمجتمع الإسلامى، لا بل بالإسلام ككل، لهذا نصَّب الرسول صلى الله عليه و آله علياً فى هذا المقام بأمرٍ من اللَّه «سبحانه و تعالى .

يُعدُّ قبول على عليه السلام للخلافة و تأييد المسلمين له من الوظائف الإلهية الحتمية، و لا معنى للاستفسارات «لِمَ و لأنَّ» و «إذا و كيف» و «كذا و هكذا».

رابعاً: لو افترضنا أنه كان على علىٍّ عليه السلام أن يأخذ البيعة لنفسه و يخلف الرسول صلى الله عليه و آله فى الناس، فهل يا ترى من اللائق أن يبقى جسد الرسول صلى الله عليه و آله الطاهر على الأرض دون تكفينٍ و تدفين و الاهتمام بمسألة الخلافة و كرسيّها.

ما أحقر تلك المؤامرة، لِمَ أدبر جمعٌ منهم عن مراسم دفن الحبيب و أسرعوا فى الحضور فى مراسم تنصيب الخليفة؟ لماذا؟

خامساً: لو تغاضينا عن جميع ذلك، و لو أن شخصاً اختار لنفسه قائداً و من ثم عرف أنه أخطأ فى اختياره، و أن طريق هذا سينتهى به إلى التهلكة، فهل عليه أن يستمر فى طريقه ذاك و يسقط فى تلك الهاوية لا لشىء سوى أنه بايع و وعد بالوفاء؟ أىُّ منطقٍ و قانونٍ، و أى عقلٍ يحكم بهذا؟

ملاحظة مهمة

تتبادر إلى الذهن مسألة مهمة بعد إختتام هذا الموضوع، هى أن الخطبة رغم أنها خصت بالذكر مسألة خلافة و ولاية على عليه السلام،

إلا أنها كانت

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۷۱

درساً مفيداً لكل المسلمين عبر مراحل التأريخ، و هو ألا يستخفّوا فى الأمور التى تخص الحكومة الإسلاميّة، و لا يناصروا مَن هم ليسوا أهلًا لها، و لا يتعاملوا مع هذه المسألة تعاملًا سطحياً، و لا يقدّموا المرجوح على الراجح فى اختيار المتصدّين لأشغال المناصب الحسّاسة، و إن هم لم يُراعوا تلك النقاط فعليهم أن يترقّبوا نتيجة أعمالهم المشؤومة، و ليعلموا أنهم سيعيشون العواقب الوخيمة للحكومات الفاسدة المستبدة الطاغوتيّة.

بعدها ستُذرف دموع الحسرة و الندامة نتيجة ذلك التقصير.

دموعٌ لا تُثمر إلا عن الحسرة و الندامة و الفضيحة.

الغارة على بيت الوحى

اشارة

عنوان و نام پديدآور : الغاره على بيت الوحى مولف [و مترجم لجنه المعارف و التحقيقات الاسلاميه

مشخصات نشر : قم مدرسه الامام على‌بن ابی‌طالب ع ، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۲۳

شابک : ۹۶۴-۶۶۳۲-۷۵-۰ ؛ ۹۶۴-۶۶۳۲-۷۵-۰

وضعيت فهرست نويسى : فهرستنويسی قبلی

يادداشت : اين كتاب نقدی است بر مقاله" افسانه شهادت فاطمه زهرا عليهاالسلام كه در منطقه سيستان و بلوچستان منتشر شده است

يادداشت : عنوان اصلی يورش به خانه وحی

يادداشت : كتابنامه به‌صورت زيرنويس

موضوع : افسانه شهادت فاطمه‌الزهرا عليهاالسلام -- نقد و تفسير

موضوع : فاطمه زهرا(س ، قبل از هجرت - ۱۱ق -- تعقيب و ايذا

موضوع : فاطمه زهرا(س ، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ق -- نظر اهل سنت -- دفاعيه‌ها و رديه‌ها

شناسه افزوده : حوزه علميه قم گروه معارف و تحقيقات اسلامی

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی‌بن ابی‌طالب ع

رده بندی كنگره : BP۲۷/۲/الف۶۶۰۸۳ ۱۳۸۰

رده بندی ديويی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره كتابشناسی ملی : م۸۰-۱۳۰۶۸

المقدمة

صدرت فى الآونة الأخيرة مقالة لكاتب غير ملم بتاريخ الاسلام الصحيح يقطن منطقة سيستان وبلوجستان فى شأن بنت رسول اللّه صلى الله عليه و آله و سلم تحت عنوان «اسطورة شهادة فاطمة الزهراء عليها السلام».

وبعد أن ذكر فى هذه المقالة مناقب و فضائل لسيدة نساء العالمين عليها السلام، سعى لانكار استشهادها ونفى ما جرى عليها من

المصائب الكثيرة.

و بما أنّ هـذه المقالـة تحمل تحريفاً واضحاً لتاريـخ الاسـلام، كان لزوماً علينا فضـح هذا التحريف وبيان بعض الحقائق التاريخيةٔ التى تثبت أنّ شـهادة فاطمـة الزهراء عليها السـلام حقيقـة تاريخيـة لا يعتريها الريب والشك، ولولا أنّهم بـدأوا بطرح هـذه المسألـة، لما كنّا مستعدين لمتابعة هذا البحث فى

الغارة على بيت الوحى، ص: ۴

مثل هذه الظروف مستعدين لمتابعة هذا البحث.

والنقاط التى نثيرها فى هذا البحث كالتالى:

۱- عصمة الزهراء عليها السلام فى كلام النّبى الأكرم صلى الله عليه و آله و سلم.

۲- مكانة دار الزهراء عليها السلام فى القران والسنّة.

۳- هتك حرمة دار الزهراء عليها السلام بعد رحيل أبيها الكريم صلى الله عليه و آله و سلم.

وببيان هـذه النقاط الثلاث نأمل أن يـذعن كاتب هـذه المقالـة لهـذه الحقائق التاريخية ويندم على ما خطّه قلمه، ويسعى إلى جبران ما صدر منه.

وجدير بالذكر أنّ جميع مطالب هذا الكراس استخرجت من المنابع والمصادر المعروفة لأهل السنّة.

۱- عصمة الزهراء عليها السلام فى كلام النّبى الأكرم صلى الله عليه و آله و سلم

كانت فاطمة بنت رسول اللَّه صـلى الله عليه و آله و سلم تتمتع بمكانة عالية عند اللَّه وعند أبيها صلى الله عليه و آله و سلم، والاحاديث النبوية الشريفة فى حقّها تحكى عن عصمتها وطهارتها من الرجس والذنوب كلّها، إذ يقول:

الغارة على بيت الوحى، ص: ۵

«فاطمة بضعة منّى فمن أغضبها أغضبنى». «۱»

ومن الواضح أنّ غضب رسول اللَّه صـلى الله عليه و آله و سـلم موجب لأذاه ومن يسـبب الأذى لرسول اللَّه صـلى الله عليه و آله و سلم يقع مصداقاً لقوله تعالى:

«والّذينَ يُؤذُون رَسولَ اللَّهِ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ». «۲»

وأى دليل أقوى على عصمتها عليها السلام أن رضاها رضى اللَّه عزّوجلّ، وغضبها غضب اللَّه عزّوحلّ كما ورد فى النبوىّ الشريف:

«يا فاطمة إنّ اللَّه يغضبُ لِغضبك ويَرضى لرضاك» «۳»

وهذا المقام الرفيع، هو الذى دعى رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم أن يلقبها بسيّدة نساء العالمين إذ يقول فى حقّها:

«يا فاطمة! ألا ترضين أن تكونى سيّدة نساء العاليمن، وسيّدة نساءِ هذه الامّة وسيّدة نساء المؤمنين». «۴»

۲- مكانة دار الزهراء عليها السلام فى القران والسنّة

ذكر المحدّثون، عندما نزلت الآية الشريفة: «فى بُيُوتٍ أَذنَ اللَّهُ أنْ تُرفَعَ ويُذكر فيها اسمه». «۱»

قرأ رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم هذه الآية فى المسجد فقام إليه رجل فقال: أى بيوت هذه يا رسول اللَّه؟

قال صلى الله عليه و آله و سلم: «بيوت الأنبياء».

فقام أبو بكر فقال: يا رسول اللَّه أهذا البيت منها- مشيراً إلى بيت على وفاطمة عليهما السلام-.

قال صلى الله عليه و آله و سلم: «نعم من أفاضلها!». «۲»

وبقی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم تسعهٔ أشهر بعد نزول هذه الآیهٔ ینادی عند مروره من جانب بیت فاطمهٔ علیها السلام- وعلی علیه السلام- وهو ذاهب إلی صلاهٔ الصبح:

«إنّما یُرید اللَّهُ لِیذهب عنکُم الرِّجس أهل البیت ویُطهّرکُم تَطهیراً». «۳» «۴»

الغارهٔ علی بیت الوحی، ص: ۷

هذه التی هی مهبط وحی ومنبع النور الإلهی، وقد أمر اللَّه أن ترفع ویذکر اسمه ...

أجل هذه الدار التی تضمّ أصحاب الکساء وقد ذکرها اللَّه عزّوجلّ بتبجیل واجلال، یجب أن تکون محلّ تقدیر واحترام المسلمین قاطبهٔ.

ولکن لنری کم روعیت حرمهٔ هذه الدار بعد رحیل النّبی الأکرم صلی الله علیه و آله و سلم؟ وکیف تجرؤوا علی هتک حرمتها،؟ وقد اعترفوا بذلک بصراحهٔ، ومن هم اولئک الهتاکون، وما کانت بغیتهم؟

۳- هتک حرمهٔ دار الزهراء علیها السلام بعد رحیل والدها الکریم صلی الله علیه و آله و سلم

أجل، بعد الوصایا العدیدهٔ والمؤکّدهٔ، نری- ومع الأسف- أن البعض قد تجرأ علی هتک حرمهٔ هذه الدار، ولیست هذه المسألهٔ بالتی یمکن انکارها اطلاقاً.

ونحن نورد نصوصاً فی هذه المسألهٔ من کتب ومصادر أهل السنّهٔ لیتّضح أنّ مسألهٔ هتک حرمهٔ بیت الزهراء علیها السلام

الغارهٔ علی بیت الوحی، ص: ۸

والاحداث التی تعقبت هذا الحادث إنّما هی حقیقهٔ تاریخیّهٔ مسلّمهٔ ولیست بالاسطورهٔ بحال!! وبالرغم من أن عصر الخلفاء شهد رقابهٔ شدیدهٔ بالنسبهٔ للفضائل والمناقب، ولکن بما أن (حقیقهٔ الشیء هی المحافظهٔ له) هذه الحقیقهٔ التاریخیّهٔ حُفظت بصورهٔ حیّهٔ فی طیات الکتب التاریخ والمصادر الحدیثیهٔ، وعلی هذا فنحن نأخذ بنظر الاعتبار فی نقلنا التاریخی من الوثائق والمصادر المعتبرهٔ ترتیبها الزمانی منذ القرون الاولی، وحتی المؤرخون والکتاب فی العصر الحاضر:

۱- ابن أبی شیبهٔ وکتابه «المنصّف»

نقل أبو بکر بن ابی شیبهٔ (۱۵۹- ۲۳۵) مؤلف کتاب «المصنّف» بسنده الصحیح:

«إنّه حین بویع لأبی بکر بعد رسول اللَّه ۶ کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمهٔ بنت رسول اللَّه ۶، فیشاورونها ویرتجعون فی أمرهم.

فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمهٔ فقال:

الغارهٔ علی بیت الوحی، ص: ۹

یا بنت رسول اللَّه ۶ واللَّه ما أحد أحبَّ إلینا من أبیک وما من أحد أحبّ إلینا بعد أبیک منک، وأیم اللَّه ما ذاک بمانعی إن اجتمع هؤلاء النفر عندک أن أمرتهم أن یحرق علیهم البیت!

قال: فلما خرج عمر جاؤوها، فقالت: تعلمون أنّ عمر قد جاءنی وقد حلف باللَّه لئن عدتم لیُحرقنّ علیکم البیت، وأیم اللَّه لیمضین لما حلف علیه!». «۱»

۲- البلاذری فی کتابه «انساب الاشراف»

نقل احمد بن یحیی جابر البغدادی البلاذری (المتوفی ۲۷۰)- الکاتب الشهیر وصاحب التاریخ الکبیر- هذه الواقعهٔ التاریخیهٔ فی کتابه «انساب الاشراف»:

«إن أبا بكر أرسل إلى على يريد البيعة فلم يبايع، فجاء عمر ومعه فتيلة! فتلقته فاطمة على الباب.
فقالت فاطمة: يابن الخطاب، أتراك محرقاً علىّ بابى؟ قال نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبوك ...!» «۲».

۳- ابن قتيبة فى كتابه «الإمامة والسياسة»

كتب المؤرّخ الشهير عبد اللَّه بن مسلم بن قتيبة الدينورى (۲۱۲- ۲۷۶)- من اساطين الادب فى حوزة التاريخ الاسلامى، ومؤلف كتاب «تأويل مختلف الحديث» و «ادب الكاتب» و ...- فى كتاب «الامامة والسياسة»:
«إن أبا بكر رضى اللَّه عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بيعته عند على كرم اللَّه وجهه فبعث إليهم عمر فجاء فناداهم وهم فى دار على، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذى نفس عمر بيده لتخرجنّ أو لاحرقنّها على من فيها، فقيل له: يا أبا حفص إنّ فها فاطمة فقال: وإن!!». «۱»
ثم كتب ابن قتيبة بعد هذه القضيّة المؤلمة يقول:
«ثمّ قام عمر فمشى معه جماعة حتّى أتوا فاطمة فدقّوا الباب فلّما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها يا أبتاه يا رسول اللَّه ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب، وابن أبى قحافة فلما سمع القوم صوتها وبكائها انصرفوا.
وبقى عمر ومعه قوم فأخرجوا عليّاً فمضوا به إلى أبى بكر فقالوا له بايع: فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟
الغارة على بيت الوحى، ص: ۱۱
فقالوا: إذاً واللَّه الذى لا إله إلّاهو نضرب عنقك ...!». «۱»
لا ريب أن هذا الجانب من التاريخ يصعب على كثير من الناس قبوله والتصديق به، ولذا تردد بعض فى نسبة الكتاب إلى ابن قتيبة، والحال أنّ استاذ التاريخ ابن أبى الحيد اعتبر الكتاب المزبور من آثار ابن قتيبة، وقد تكرر نقله لهذه المطالب منه، ولكن مع الأسف اصيبت عاقبة هذا الكتاب بالتحريف وحذف قسماً منه عند الطبع والحال أن نفس هذه المطالب قد وردت فى شرح نهج البلاغة لابن أبى الحديد.
وهذا «الزركلى» فى «الاعلام» وقد عدّ هذا الكتاب من آثار ابن قتيبة ثم أضاف: أنّ لبعض العلماء نظراً فى نسبة هذا الكتاب، أى أنّهم نسبوا الشك والتريد إلى الآخرين لا إلى أنفسهم، «۲» وكذلك اعتبر اليان سركيس «۳» هذا الكتاب من آثار ابن قتيبة.

۴- الطبرى وتاريخه

يروى محمّد ابن جرير الطبرى (المتوفى ۳۱۰) فى
الغارة على بيت الوحى، ص: ۱۲
تاريخه قضيّة هتك حرمة دار الوحى بهذه الصورة:
«أتى عمر بن الخطاب منزل على وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين، فقال: واللَّه لاحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلتاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه».»
يحكى لنا هذا الجانب من التاريخ أن البيعة أيضاً اخذت من الناس بالقهر والقوة والتهديد، فما قيمة مثل هذه البيعة؟، على القارىء أن يحكم بنفسه.

۵- ابن عبد ربه فى كتابه «العقد الفريد»

كتب شهاب الدين احمد المعروف ب «ابن عبد ربه الاندلسى» مؤلف كتاب «العقد الفريد» (المتوفى ۴۶۳ ه) فى كتابه بحثاً مفصّلًا

حول تاريخ السقيفة أورده تحت عنوان «الذين تخلّفوا عن بيعة أبي بكر وقال»:

«فأمّا علي والعباس والزبير فقعدوا في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر، عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم، فاقبل بقبس من نار أن يُضرم عليهم الدار، فلقيته فاطمة فقالت: يا ابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا!!

الغارة على بيت الوحي، ص: ۱۳

قال: نعم، أو تدخلوا فيما دخلت فيه الامّة!». «۱»

إلى هنا ختمنا بحثنا حول تصميمهم على هتك حرمة بيت فاطمة عليها السلام، والآن نتابع البحث الثاني الذي يتحدث عن عزمهم العملي لما يريدون.

لا ينبغي أن يتوهّم أنّ نيّتهم لم تكن سوى تخويف علي عليه السلام واصحابه وارغامهم على البيعة، من دون العزم على ترجمة هذا التهديد على أرض الواقع العملي.

وعندما نتابع البحث يتبيّن لنا أنّهم أقدموا على جريمة نكراء!

***

الغارة على بيت الوحي، ص: ۱۴

بدأ الغارة!

إلى هنا كان الحديث عمّا ورد في المصادر التاريخية عن سوء نيّة الخليفة وأعوانه في هذه الواقعة، ولكن البعض لم يرغبوا أو لم يحالفهم الحظ في تصوير الفاجعة كما هي، أي الهجوم على البيت و ... ولكنّهم ازاحوا الستار قليلًا عن وجه الحقيقة، ونشير هنا إلى الوثائق التي تشير إلى تلك الغارة الشنيعة (وفي هذا القسم أيضاً ننقل الحوادث التاريخية التي واكبت الغارة من مصادرها بالترتيب الزماني).

۶- ابو عبيد في كتابه «الاموال»

نقل أبو عبيد قاسم بن سلام (المتوفى ۲۲۴) في كتابه المسمى ب «الاموال» الذي يعتبر مورد اعتماد فقهاء الاسلام:

عن عبد الرحمن بن عوف قال: دخلت على أبي بكر في مرضه عائداً ... فقال بعد كلام طويل:

«أجل إنّي لا آسى عن شيء من الدنيا إلّاعلى ثلاث فعلتهنّ وددت أنّي تركتهن، وثلاثٍ تركتهنّ وددت أنّي فعلتهنّ- إلى أن

الغارة على بيت الوحي، ص: ۱۵

قال-: فأمّا الثلاث التي فعلتهنّ وددت إنّي تركتهنّ ..- منها-:

«فوددت أنّي لم أكشف بيت فاطمة وتركته وأن أغلق على الحرب». «۱»

عندما يصل أبو عبيد إلى هذا الكلام يقول بدل جملة:

«لم أكشف بيت فاطمة وتركته» ثمّ يقول: كذا وكذا ويضيف بأنّه لا يرغب في التصريح!

ومع ذلك فكلما سعى «أبو عبيد» إلى طمس الحقيقة بسبب التعصب المذهبي أو لسبب آخر، فان المحققين لكتاب «الاموال» يذكرون في هامش الكتاب أن الجمل المحذوفة وردت في كتاب «ميزان الاعتدال» بالنحو المذكور آنفاً ومضافاً إلى ذلك فان «الطبراني» في معجمه و «ابن عبدربه» في «العقد الفريد» وآخرين قد ذكروا تلك الجمل المحذوفة. (فتدبر)

۷- الطبراني والمعجم الكبير

نقل ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني (۲۶۰- ۳۶۰)- الذي يقول في حقّه الذهبي في «ميزان الاعتدال»: الحافظ

الغارة على بيت الوحى، ص: ۱۶

الثبت المُعَمَّر «۱»- فى كتاب «المعجم الكبير»- والذى طبع كراراً- كلاماً حول أبى بكر وخطبه ووفاته:

ودّ ابو بكر عند موته اموراً:

«ثلاث فعلتهنّ وددت أنّى تركتها

ثلاث تركتهنّ وددت أنّى فعلتها

أمّا الثلاث اللائى وددت أنى لم أفعلهنّ

فوددت إنّى لم أكن أكشف بيت فاطمة وتركته ...». «۲»

هذه الكلمات تكشف لنا بوضوح أن تهديدات عمر قد تحققت عملياً، ولو كان هذا أمراً بسيطاً لما تأسف عليه الخليفة فى آخر عمره.

۸- ابن عبد ربه و «العقد الفريد»

نقل ابن عبد ربه الاندلسى مؤلف كتاب «العقد الفريد» (المتوفى ۴۶۳ ه) فى كتابه عن عبد الرحمن بن عوف:

«دخلت على أبى بكر فى مرضه الذى توفى فيه ... قال: أمّا

الغارة على بيت الوحى، ص: ۱۷

الثلاث التى فعلتهنّ وددت أنى تركتهن- منها-:

وددت أنّى لم أكشف بيت فاطمة عن شيء و ان كانوا اغلقوه على‌الحرب ووددت انّى لم أكن حرقت الفجاءة السّلمى ...

ووددت أنّى يوم سقيفة بنى ساعدة قَدْ رَميْتُ الأمر فى عنق احَدِ رجلين- يريد عمر وأبا عبيدة». «۱»

۹- كلام النظّام فى كتابه «الوافى بالوفيات»

نقل ابراهيم بن سيار نظام المعتزلى (۱۶۰- ۲۳۱)- الذى عرف بالنظّام لروعة كلامه فى نظمه ونثره- ما وقع بعد حضورهم فى دار فاطمة عليها السلام فى كتب متعددة وقال:

«إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت المحسن من بطنها». «۲»

ويا لها من مصيبة فادحة!

۱۰- المبرد فى كتاب «الكامل»

كتب محمّد بن يزيد بن عبد الأكبر البغدادى (۲۱۰- ۲۸۵) الاديب والكاتب الشهير وصاحب المؤلفات القيمة، فى كتابه «الكامل» عن عبد الرحمن بن عوف قضيّة تمنيات الخليفة:

الغارة على بيت الوحى، ص: ۱۸

«وددت أنّى لم أكشف بيت فاطمة وتركته ولو أغلق على الحرب». «۱»

۱۱- المسعودى و «مروج الذهب»

كتب المسعودى (المتوفى ۳۲۵) فى «مروج الذهب»:

«لمّا احتُضِرَ- أى أبو بكر- قال: أجل إنّى لا آسى عن شيء من الدنيا إلّاعلى ثلاث فعلتهنّ وددت أنّى تركتهن- منها- وددت أنّى لم أكن فتشت بيت فاطمة وذكر فى ذلك كلاماً كثيراً». «۲»

إنّ المسعودی رغم أنّه یمیل عاطفیاً إلی أهل البیت علیهم السلام ولکنه احترز هنا عن تقریر کلام الخلیفهٔ واکتفی بالکنایهٔ: ولکنّ اللّه یعلم وکذلک یعلم عباده بذلک.

۱۲- ابن أبی دارم فی کتاب «میزان الاعتدال»

نقل «احمد بن محمّد» المعروف ب «ابن أبی دارم» المحدّث الکوفی (المتوفی ۳۵۷) إذ یقول محمّد بن أحمد بن‌حماد الکوفی فی مدحه «کان مستقیم الأمر، عامهٔ دهره»، نظراً إلی مکانته هذه یقول، قُرأ هذا الحدیث فی محضره:

الغارهٔ علی بیت الوحی، ص: ۱۹

«إنّ عمر رفس فاطمهٔ حتی اسقطت بمحسن!». «۱»

أجل! ما عشت اراک الدهر عجباً!

۱۳- عبد الفتاح عبد المقصود فی کتابه «الإمام علی»

نقل الغارهٔ علی دار الوحی فی موردین ونحن نکتفی بواحد منهما، قال عمر:

«والذی نفس عمر بیده، لیخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها»!

قالت له طائفهٔ خافت اللّه، ورعت الرسول فی عقبه: یا أبا حفص، إنّ فیها فاطمهٔ ....»!

فصاح لا یبالی «وإن ...»

واقترب وقرع الباب، ثم ضربه واقتحمه ...

وبدا له علی ...

ورنّ حینذاک صوت فاطمهٔ عند مدخل الدار ... فان هی إلّا طنین استغاثهٔ ... «۲»

الاستغاثهٔ ممن؟ ومن أیّ شیء؟!

۱۴- کتاب مقاتل بن عطیهٔ

نختم هذا البحث بحدیث آخر من کتاب «مقاتل ابن عطیهٔ» فی کتاب الامامهٔ والسیاسهٔ (رغم أنّ ما لم یقل أکثر مما قال).

کتب فی هذا الکتاب:

«إن أبابکر بعد أخذ البیعهٔ لنفسه من الناس بالارهاب والسیف والقوهٔ أرسل عمر، وقنفذاً وجماعهٔ إلی دار علی وفاطمهٔ علیهما السلام وجمع عمر الحطب علی دار فاطمهٔ واحرق باب الدار ...». «۱»

فلم یکن هذا مجرّد تهدید وارهاب!

النتیجهٔ:

هل یصحّ أن یقال مع کلّ هذه الوثائق التاریخیهٔ الصریحهٔ المأخوذهٔ بصورهٔ عامهٔ من کتب أهل السنّهٔ المشهورهٔ أنّ استشهادها کان «اسطورهٔ»؟

این الإنصاف؟

ومن البدیهی أنّ کلّ من یقرأ هذا البحث الموجز والذی

الغارهٔ علی بیت الوحی، ص: ۲۱

یقوم علی اساس الوثائق والمصادر المعتبرهٔ سوف یدرک جیداً ما حصل من شدهٔ الفتنهٔ بعد رحیل الرسول الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم وما ارتکب من أعمال من أجل نیل الحکومهٔ والخلافهٔ وهذه هی الحجّهٔ التامهٔ الدامغهٔ علی جمیع من یتحرک فی فهم الاحداث التاریخیهٔ من موقع العقل والانصاف وبعید عن التعصب والعناد لاننا لا نکتب شیئاً سوی ما ورد فی المصادر المعتمدهٔ المعروفهٔ، ولو فرض فرضاً غیر مقبول، المناقشهٔ فی بعضها ففی الباقی غنی وکفایهٔ واللّه الهادی إلی سواء السبیل.

***

والسّلام

جمادی الثانیهٔ ۱۴۲۲

فاطمه (سلام الله علیها) احیاگر شخصیت زن

مشخصات کتاب

سرشناسه : مصطفوی فریده ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور : فاطمه (س احیاگر شخصیت زن / فریده مصطفوی (خمینی ، فاطمه جعفری

مشخصات نشر : قم : اجر ، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص.

شابک : ۱۱۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۵۸۰۵-۰-۶ ؛ ۱۳۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۳۰۰۰ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۷۰۰۰ ریال : چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۸۰۵-۰-۰ :

یادداشت : چاپ دوم : زمستان ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ سوم : تابستان ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ چهارم : تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق ، ۸؟ قبل از هجرت موضوع : زنان در اسلام

شناسه افزوده : جعفری فاطمه رده بندی کنگره : ۱۳۸۳ BP۲۷/۲ /م۵۳ف۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۳۲۵۹۷

مقدمه

فاطمه (علیها السلام) ، احیاگر شخصیت زن :

پیش از این که نقش فاطمه زهرا (علیها السلام) را در احیای حقوق و شخصیت زن مورد بحث قرار دهیم ، مناسب است نگاهی گذرا به زندگی رقت بار بانوان در گذشته های تاریخ داشته باشیم .

در طول تاریخ درباره زن نظرات متضاد و ضدنقیضی اظهار شده است . ادیان الهی و مکاتب بشری نیز گرفتار طوفان تناقضات شده اند، زیرا ادیان الهی و کتابهای آسمانی به صورت اعجاز نازل نشده اند و از این رو همواره مورد تحریف قرار گرفته اند. اینک نمونه هایی می آوریم .

کارنامه زن در جهان قبل از اسلام

در منطق یونـان باسـتان ، زن موجودی است پـاک نشـدنی و زاده شـیطان که تنها برای خـدمت به مردها و اطفای آتش غریزی آنان آفریده شده است .

از دیـدگاه برخی دانشـمندان یونانی ، بانوان به عنصـری که ((گیسوان بلند و عقل کوتاه)) دارند، نام گذاری شده اند. این تعبیرات زشت از ادبیات یونان به میان عربها رسیده و به صورت ضرب المثل درآمده است (۱) .

سقراط حکیم نیز تحت تـاثیر همین فرهنـگ قرار گرفته و می گویـد: ((سلوک بـا زن ، یک نوع زجر و ریاضت جانکاه است ، که برای تقویت اراده و مالکیت بر نفس ، چشیدن این زهر، و کشیدن این زجر، سودمند خواهد بود (۲))) .

معروف است که سـقراط زن تنـدخویی داشـته که بـا کتاب و مطالعه سـخت مخالف بوده است . نقل است روزی غرق مطالعه بود و توجه خاصـی به همسـرش نـداشت ، وی بر حکیم خشم کرد و با دم پایی پیاپی بر سـر او کوبید؛ به این کار هم بسـنده نکرده ، یک آفتابه آب سر سقراط ریخت . سقراط گفت : فهمیدم که همیشه بعد از رعد و برق باران می بارد.

در کشور ((روم)) هنگـامی که زن مرتکب جرم و گناهی می شـد، روغن داغ بر بـدنش می ریختنـد و سـپس او را به دم اسب می بستند و به سرعت می راندند. آنگاه وی را با دست و پای شکسته به ستون می بستند و از فراز مجسمه ها آتش بر بدنش می ریختند (۳) .

در چین ، زن ها ((آب های درد آلود)) نامیده می شدند که نیک بختی و ثروت را می شویند.

در آیین هنـدو، زنـان را پس از مرگ شوهر به علت فقـدان روح جاودانی ، فـدای شوهر می کردنـد و با تشـریفات خاصـی در کنار جسد همسران می سوزاندند (۴) .

وضـعیت رقت بـار بـانوان در تمـام گستره زمین بـدین منوال بوده است . گروهی به شـکنجه و آزار و تضـییع حقوق آنـان همت می گماشـتند و جمعی به استفاده ابزاری آنان می پرداختند. دسته ای تلاش می کردند که جنسیت او را فراموش کنند و نقش اصلی وی را نادیـده بگیرنـد و از تساوی حقـوق بیـن مرد و زن و در همه جـا و تمـام مـوارد، دم زننـد و زنـان را دوشـادوش مردان به همه جا بکشانند. آنان ، حجاب و پوشش زن را اسارت ، حیا و عفت او را عقده و عقب ماندگی تلقی می کردند.

اعراب جاهلیت ، فلسـفه وجودی زنان را زیر سوال بردنـد. دختران را مایه ننگ و ذلت شـمردند و از ترس فقر و ننگ ، آنان را زنده به گور نمودند.

تورات تحریف شـده می گویـد: ((خداوند زن را از پهلوی چپ و یا دنده چپ آدم آفرید)) تا تلقین کند که چنین موجودی هرگز راست نخواهـد شـد. بی شک در این گونه بـدعتها و تحریف های دینی مقاصـد سیاسـی و الحادی پنهان بود تا به ادیان الهی ضـربه سنگینی وارد نماینـد، چرا که بـانوان محترم نوعـا بیش از مردها به دین و معرفت گرایش دارنـد و بعضا موجبات هـدایت همسـران ، فرزندان و پدران خود را فراهم می سازند. و به ندرت دین و ایمان شوهر و فرزندان خود را نابود می کنند.

زراره از امام صادق (علیه السـلام) می پرسـد می گوینـد: ((خدا حضـرت حوا را از ضـلع چپ آدم آفریده است ؟ امام شـشم (علیه السـلام) در پاسخ فرمود: خداوند از چنین نسبتی پاک و منزه است . مگر خداوند متعال قدرت نداشت که همسر آدم را از غیر دنده چپ بیافریند تا دستاویزی به دست ملحدان ندهد که بگویند بعضی از اعضای بدن حضرت آدم با عضو دیگرش نکاح نمود (۵))) .

بلکه مطابق فرموده قرآن ، آدم و حوا را از ((نفس واحـده)) خلق کرده و هر دو را از نزدیک شـدن به ((درخت مخصوص)) نهی نمود: و لا تقر باهذه الشجره فتکونا من الظالمین

این نهی برای آدم و حوا یکسان و مساوی اعلام گردید، اما هر دو از ((شجره ممنوعه)) تناول کردند و از بهشت اخراج گردیدند و هر دو با هم دست به سوی خدا برداشـتند و عرض کردند: ربنا ظلمنا انفسـنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین (۶) و هر

دو همسان مورد عنایت حضرت حق قرار گرفتند. پس در نظام خلقت زن و مرد مکمل وجود یکدیگرند و به یاری هم باید به حیات طیب برسند.

زن در گذشته تاریخ گرفتار ستم های گوناگون شده است . هم مورد ستم علمی و نظری قرار گرفته و هم از نظر عملی و رفتاری به او ستم رفته است . از نظر علمی گفته می شود که زن از دنده چپ مرد آفریده شده تا همواره سرکوب شود و یا برای عشرت مرد خلق شده تا ابزار لذت گردد و از نظر عملی نیز با همین دیدگاه رفتار نمودند. متاسفانه در ادبیات ما نیز این نوع تفکرات منعکس شده است :

به هر جا رفت در گوشش بخواندند که زن را بهر عشرت آفریدند

زن از پهلوی چپ شد آفریده کسی از چپ راستی هرگز ندیده

به او غیر از هوس چیزی نگفتند از او جز جلوه ظاهر ندیدند

تاریخ بشر از ستم های بی شماری که بر جنس زن رفته لبریز است . هم اکنون بعضی از خانواده های بی فرهنگ که نه از اسلام خبری دارند و نه از علم روز بهره مندند، پیوسته از فقدان پسر، اظهار ناراحتی می کنند و از داشتن دختر ناراضی می باشند. روح لطیف دختران را می آزارند و همسران را سخت نگران می سازند. برخی از داشتن پسر بر خود می بالند و دختر را مورد بی مهری قرار می دهند که گویا آنها انسان نیستند. غافل از اینکه تحقیر دختر و تعظیم بی اندازه پسر، یکی را عقده ای بار می آورد و دیگری را لوس و از خود راضی می سازد و در نتیجه آینده هر دو سیاه و تباه می گردد. وانگهی نمی دانند که دختر و پسر بودن مربوط به مردست نه زن ، چون ظرف رحم زن تنها نقش پذیرش دارد؛ یعنی آنچه همسر می دهد، زن قبول می کند. امروز می گویند: ((اگر ایکس بدهد یا ایگرگ ، به ترتیب دختر و پسر می شود. ولی چگونه ایکس یا ایگرگ بدهیم برای علم هنوز نامعلوم است .))

شخصی برای پسر دار شدن ازدواج مجددی کرد، همسر دوم مانند اولی دو نوزاد دختر آورد، همسر سومی را انتخاب نمود، باز هم خداوند متعال دختر به او عنایت کرد! بنابراین دخترزایی و یا پسرزایی به وضع فیزیکی مرد بستگی دارد. البته شرایط زمان ، مکان و تغذیه ممکن است نقش تعیین کننده داشته باشد که هنوز علم دقیقا کشف نکرده است .

سیره امامان (علیهم السلام)

در تاریخ آمده هنگامی که خداوند مولودی به امام سجاد (علیه السلام) عنایت می کرد وقتی از سلامتی وی باخبر می شد، می فرمود الحمدالله که خداوند بچه سالمی عنایت کرد نه فرزند ناقص (۷) . پیامبر فرمود: به دختر بیشتر توجه داشته باشید اگر هدیه ای خریداری کردید، نخست به دختر تقدیم کنید و سپس به پسر. در میان برخی از اقوام کرد و ترک و عشایر، چنان تبعیض جنسی حکومت دارد که به راستی اغلب دختران آنان احساس حقارت می کنند. در بعضی از مناطق خانواده هایی که تنها فرزند دختر داشته باشد پیوسته ناسپاسی خود را به رخ او می کشند. در چنین خانواده هایی روح حساس و پاک دختر آسیب جدی می بیند و از کمبود محبت رنج می برد تا آنجا که اگر یک جوان حقه بازی بگوید من برای تو احترام و از صمیم دل دوستت دارم ، حاضر می شود تمام حیثیت و آبروی خود را فدا کند. متاسفانه در مملکت ما همواره به معلولها می پردازند، ولی به علتها توجهی ندارند، به خصوص به علل خانوادگی تا بدانند چرا دخترها به رایگان قلب خود را در اختیار دیگری قرار می دهند و یا از خانه فرار می کنند و یا در بعضی از استانها خود را می سوزانند و عجب اینجاست که والدین به جرم ارتباط دختر و پسر در یکی از مناطق ایران تنها دختر را مجرم تلقی کرده و کاری می کنند که به خودکشی و یا خودسوزی وادار می شود اما پسری که او را فریب داده یا مورد تشویق قرار می دهند و یا بی تفاوت از کنار او می گذرند. اگر چه گروهی در ایران راه افراط را پیش کشیده و هر دختر بیچاره قربانی پدر و مادر و بستگان شوهر می شود و بعضا آزادی مطلق به دختران داده و یا دربست در اختیار همسران قرار می گیرند و پدر و مادر و سایر بستگان خود را فدای زن می کنند والدین جاهل و همسران متکبر و خودکامه و بیمار، همواره ظلم مضاعفی را بر

زنـان روا داشـته انـد و بـا این که ((زن)) به عنوان ((همسـر)) و یـا ((دخـتر خـانواده)) همواره شـریک غم و سپر بلای شوهر و غمخوار پـدر، مادر، خواهر و برادر و سـنگ صـبور اطرافیان بوده و می باشد و پس از طلاق یا مرگ شوهران و پدران بار مسئولیت فرزنـدان خـانواده را یـک تنه بر دوش نهـاده و بچه هـای صـغیر و یتیم و بی سرپرست را بـا تحمل کارهای طاقت فرسا و رنـج های جانگـداز به عشق پرورش و سامان دادن زندگی آنان ، بر خود هموار می سازند و با وجود این ، هرگز از موقعیت مساوی برخوردار نبوده و قـانون گـذاران و رهبران جـامعه به گونه جـدی و فوری به حمایت او برنخواسـته انـد بلکه غالبا بانوان را به صورت عنصـری نامیمون و کم ارزش و حداقل ((ضـعیفه)) در برابر عنصـر ((قویه)) یعنی مردان ، غیر قابل ترحم تلقی نموده اند، کرامت و شرافت آنان را نادیده انگاشته اند. هر چند امروز در میان ملتها، فرهنگ ها و تمدن این تمایز و تفاوت ، شدت و ضعف دارد، ولی با کمال تاسف استـمرار و فراگیری آن در جوامع بشـری قابل انکار نمی باشد. مسئله کتک زدن ، کشتن و آواره کردن ، زخم زبان زدن که از شمشـیر تیزتر و نافـذتر است ، مجادله های زننده و گزنده شوهران و بسـتگان آنان همواره در دنیا معمول و رایج بوده و می باشد. منتهـا در هر عصـری و فرهنگی رنـگ و لعـاب خاصـی داشـته است قطع نظر از دوران کوتاهی که در صـدر اسـلام به یمن تعلیمات اسـلام و سیره و سـنت نبوی ، زن تا حدودی ارج و منزلت انسانی خود را بازیافت ولی بار دیگر با انحراف خلافت در عصـر خلفای اموی و عباسـی رجعتی دوباره یافت . زنان زیبا و رامشـگر، مشاوران قدرتمندان گردیدند و کنیزان آوازه خوان ، مظهر عیش و نوش عیاشان درباری شدند و آنان که رنگ و رویی نداشـتند، پست تر از حیوان به شـمار آمدند و بدین سان سیرت زیبا را فدای صورت زیبا کردند!!

حقوق متقابل اسلامی

آیین پاک محمدی (صلی الله علیه وآله) به عنوان آخرین و پاک ترین پیام آسمانی ، حقوق متقابلی برای زن و مرد اعلام داشته که اگر جوامع دینی و انسانی بـدان عمل می کردنـد، هرگز در حیات زناشویی اختلافی به وجود نمی آمـد و هر دو به حقوق حقه خود می رسیدند، ولی با کمال تاسف بعضـی از حکومت های به ظاهر اسـلامی خشونت را به آخرین مرحله رسانیدنـد و حق فریاد را از زن ها سلب کردند. هم اکنون عربستان سعودی با اجرای تعدد زوجات بدون رعایت عدالت منتهای قساوت و بی رحمی را نسبت به زنان قدیمی روا می دارند و اگر کوچک ترین اعتراض و حرفی بزنند آنان را از خانه بیرون می کنند.

در این سده اخیر پس از انقلاب اسـلامی و بیداری مسـلمانها می رفت که در کشورهای اسلامی تحولی ایجاد گردیده و تبعیض بین زنـان قـدیم و جدیـد و مرد و زن از میـان برود که حکومت طالبان ظهور کرد با تعصـبات خشک و متحجرانه خود زن ابتـدایی ترین حقوق انسانی محروم نمودنـد و آنان را از تحصـیل و مشاغل اداری و فرهنگی هم محروم ساختنـد و بـدین سان چهره اسـلام ناب را ملکوک کردنـد. حکومت لائیـک ترکیه هم بر خلاـف قوانین مـدنی و اسـلامی از ورود دختران باحجـاب به دانشـگاهها ممانعت به عمل آورده و مردانی که زنانشان حجاب اسـلامی داشـتند، از ارتش اخراج کردند. فرانسه که خود را مهد تمدن می داند، بر خلاف اصول بین المللی و انسـانی ، حجاب و روسـری بانوان مسـلمان را در مـدارس ممنوع می سازد و خط سـرخی بر چهره حقوق بشـر و آزادی های مدنی می کشد و برهنگی زن را می ستاید و پوشش را محکوم می نماید!

در حالی که بایـد از خانم ها به خاطر این نوع فداکاری ها تشـکر کنند تا کانون زندگی گرم تر شود. بعضـی از مردها برای حفظ و حرمت پـدر و مادر، ازدواج و گزینش همسـر را برای خـدمت به والـدین انجام می دهنـد آنان نیز در اشـتباه اند؛ چرا که هیچ مردی نمی تواند زنش را در استخدام پدر و مادرش قرار دهد. رعایت حقوق والدین نباید به تضییع حقوق همسر منجر گردد، چون زن جز در برابر همسـرش در مقابل احـدی حتی والـدین خودش هم مسئولیت نـدارد. به طوری که اگر عـدم آمادگی همسـر در خدمت به والدین شوهر، باعث قهر پدر و یا مادر وی شود همسر مسئول نیست فرزند پسر را در برابر والدینش مسئولیت دارد نه همسرش . اگر والـدین پسـر را تحریک بر طلاق نمایند. از نظر شـرعی مسـموع نمی باشد. مخالفت پدر و مادر واجب است یکی از عوامل اختلاف

خانوادگی ، دخالت های ناروای پدر و مادرهاست . مادری که با عشق و علاقه عروسی را برای پسرش انتخاب می کند اولین کسی است که با بهانه های واهی پرچم مخالفت را به اهتزاز در می آورد و با آهنگ دلسوزی و عیب جویی های خیرخواهانه سعی می کند عروس را از چشم داماد هم بیاندازد. عروسان بر اثر بداندیشی ها و فرهنگ عمومی با مادر شوهران دلسوز و شایسته هم سازش ندارند در این میان ، فتنه گرها و سخن چینان نیز رل مهمی را در تشدید اختلافات بازی می کنند تمام این نابسامانی ها از عدم توجه به خدا، قیامت و حقوق اسلامی سرچشمه می گیرد. اگر طبق موازین اسلامی باگذشت باشیم و یا حداقل همه جوان ها را مانند بچه های خودشان و بزرگسالان را به مثل خواهر و برادر و پدر و مادر خود، بنگرند بسیاری از نزاعها بر طرف می شود. بعضی از رفتارها و گفتارها دیگران را به حساب جوانی و بعضا ندانم کاری بگذاریم و به قول آیة الله بهاء الدینی (رحمه الله علیه): ((برای هر کس حدی قایل شویم و بیش از حد از وی توقع نداشته باشیم)) . هرگز تنازع و تشاجر و سوء تفاهمی به وجود نمی آید عفو و گذشت و تسامح و تساهل و از همه مهم تر تغافل ، از عالی ترین شیوه های به زیستی محسوب می شود. بعضی از زنان و شوهران نیز دیده می شوند که مانند خفاش شب از آزار یکدیگر شادمان می شوند و با نیش زبان و بحث و مجادله های خسته کننده و فرسایش گر روحیه حیوانی خود را به قیمت تباه کردن زندگی زناشویی ارضاء می سازند با این که می دانند بدترین اعمال ، توهین و آزار بندگان خداست .

برخی از کشورهای اسلامی نیز برهنگی ، ولنگاری و بی حجابی زنان را تایید کرده و آنان را از هویت اسلامی دور کردند و در نتیجه نه هویت غربی پیدا کردند و نه هویت ملی ؛ متحیر و بی هدف باقی ماندند. امروزه مشاهده می کنیم بعضی از خواهران غافل ، حجاب را عملا به استهزاء گرفته اند و جمعی آن را منحصر به جادر ساخته اند تا مانتو و روسری حجاب اسلامی تلقی نگردد. برخی هم چادر را اسارت زن شمرده اند و هیچ کدام اسلام ناب نیست .

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

در حقوق متقابل زوجین ، نباید مردها تصور کنند که سامان دادن و پاکیزه نگه داشتن خانه و آماده سازی نهار و شام از وظایف حتمی بانوان است که در صورت کوتاهی کردن ، اخم و تخم نثار همسر نمایند. مسئولیت زن تنها تمکین و اطاعت در عدم خروج زن از خانه است ، آن هم در صورتی که خواسته های مشروع و قانونی زن را تامین نمایند و گرنه زن برای تامین ضرورتهای زندگی بدون اجازه شوهر خارج می شود.

وانگهی اجازه ندادن مردها اگر به انگیزه لجاجت ، بدبینی بداندیشی و بهانه گیری باشد مسموع و مشروع نمی باشد؛ مثلا اگر کسی با زنی کارمند ازدواج کند و در موقع ازدواج شرط نکند که زن کار و تحصیل را ترک کند، پس از ازدواج نمی تواند او را از شغل خود بازدارد و یا حقوق وی را بازستاند. اگر زنی برای آموزش احکام و عقاید مبرم به بیرون رفتن از منزل و شرکت در جلسات دینی داشته باشد، اجازه شوهر لازم ندارد.

با تولد حضرت زهرا (علیها السلام) و ظهور اسلام و سیره عملی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرهنگ جزیرة العرب متحول گردید و نگرش مسلمانها به زن و دختر تغییر بنیادی پیدا کرد؛ چنان چه در این کتاب سودمند یادآوری شده ، فاصله گرفتن چهل روزه پیامبر از همسر گرانقدرش خدیجه به امر خدا و در خانه ابوطالب بیتوته کردن و هر روز با جمعی از اصحاب و مستمندان افطار نمودن و با نزول مائده آسمانی در آخرین روز عبادت و ریاضت و فرستادن آن به منزل حضرت خدیجه ، همگی حاکی از عزم خاص الهی است برای پیدایش کوثر که کانون علم و فضایل و اسوه تقوا و ایمان و صبر و مقاومت است .

تکوین و ساختار وجودی فاطمه (علیها السلام) به این مقدمات سخت و طولانی و ریاضت های طاقت فرسا و جدایی چهل روزه از همسر بستگی دارد. بی جهت نیست که فرمودند: کسی که چهل شبانه روز اخلاص را تجربه کند، چشمه های علم و حکمت از

درون قلب به زبانش جاری خواهـد شـد. بدین جهت کوثر تبلور علم کثیر و مظهر خیر کثیر است که امامان معصوم باید از این رحم پاک و صلب تابناک مایه بگیرند.

خضوع و احترام مسئولانه پیامبر خدا (صـلی الله علیه وآله) از فاطمه زهرا (علیها السلام) حرمت زن را مضاعف کرد، چرا که پیامبر اسوه و الگوی همه مسـلمان ها است . بوسیدن دست دختر آن هم در جزیرهٔ العرب ، یک انقلاب فرهنگی بود که نگرش مسلمان ها را نسبت به نوع زن تغییر اساسی داد.

حضور فـاطمه زهرا (علیها السـلام) در جبهه های جنگ مجوزی بود که زنان بایـد در تمام عرصه های اجتماعی حضور فعال داشـته باشند. عدم پذیرش خواستگاران ثروتمند و سرشناس ، آزادی زن را در انتخاب همسر تثبیت نمود.

پذیرش حضـرت علی (علیه السـلام) که آهی در بساط نداشت ، انقلابی بود که در معیار گزینش همسر ایجاد کرد که ملاک ، تنها ایمان و علم و تقوا و جهاد و مجاهده است نه شهرت و ثروت : ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)) .

نزول سـوره هـای ((کـوثر)) و ((نسـاء)) تـوجه خـاص حضـرت احـدیت را به نـوع زن نشـان داد. طراح حکیم برای جلـوگیری از تحریف کتاب آسـمانی قرآن ، به جای نام فاطمه ، کوثر گذاشت تا مفهومی پربارتر و گسترده تری را تداعی کند؛ ولی با وجود آن ، جز فـاطمه مصـداق دیگری را برنتابـد، چرا که خیر کثیر و علم وافر و حوض کوثر با آخرین فراز آیه و شان نزول آن سازگار نمی باشد. به همین دلیل شیعه و سنی درباره شاءن نزول آن سازگار نمی باشد. به همین دلیل سنی و شیعه درباره شان نزول آن نوشته اند عـده ای پیامبر خـدا را ابتر و مقطوع النسل خوانده اند، این سوره کوتاه در پاسخ آن جوسازی ها و بی نسل و ذریه خواندن حضـرت محمد (صلی الله علیه وآله) می باشد. بنابراین اگر معنا کنیم ما علم کثیر دادیم و یا حوض کوثر دادیم و بی گمان دشمن تو مقطوع النسـل خواهـد بود، علم کـثیر در مقابـل نسـل کثیر قرار نمی گیرد. همچنین بـا خیر کثیر و حوض کوثر نمی توان به جنـگ نفی ابتر بودن رفت ؛ بایـد گفته شود در نسـل دشـمن ، خیری نیست و یـا نسل کثیر، نمی توانـد با علم کثیر و حوض کوثر معارضه کنـد، در صورتی که کوثر به معنای نسل کثیر آمـده و هدف از این سوره این است که ما به پیامبر نسل زیادی عطا کردیم ، ولی دشـمن او را ابتر سـاختیم ؛ چنـانچه از بنی امیه نسـلی باقی نمانـده است ، ولی میلیون ها سادات در جهان زنـدگی می کننـد. از حسن اتفاق ، این سوره یکی از معجزات و پیش گویی هـای قرآن است ؛ افشـای راز عـاص بن وایـل و قریش که گمان کردنـد با مردن فرزنـد ذکور پیامبر نسل او منقرض می شود و راه و رسم وی نیز منتفی می گردد.

بنـابراین به مناسبت شـان نزول و صـدر و ذیـل آیه کوثر، فـاطمه است که سرچشـمه علم کثیر و خیر فراوان و ام الائمه می باشـد که فرزندان باعث بقای اسلام و نام پیامبر در دنیا شدند و به همین جهت به همه امامان معصوم یابن رسول الله گفته می شود.

پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله) پس از این که حضـرت زهرا (علیهـا السـلام) را به حضـرت علی (علیه السـلام) داد، تقسیم کار نمود؛ اداره محیط داخل و سامان دادن به زنـدگی و پرورش فرزندان را به حضـرت فاطمه (علیها السـلام) موکول نمود و اداره امور خارج از منزل را به حضرت علی (علیه السلام) سپرد.

در کتب احادیث ، حمایت و پاسداشت حرمت زن به عناوین مختلفی بیان گردیده است . در حدیث قدسی در پاسخ ملائکه از ذات احدیت که این انوار مقدس و پنجگانه چه کسانی هستند، در حالی که فاطمه را محور قرار داده است ؟ می فرماید: ((فاطمه است و پدر، فاطمه است و شوهر، فاطمه است و پسران فاطمه است)) . برای بالا بردن مقام زن ، تعبیری از این عرشی تر نمی توان گفت .

فاطمه اطهر (علیها السـلام) احیاگر شخصـیت و حقوق زن بود، ولی با کمال تاسف بعـد از رحلت پـدر در معرض انواع سـتمها قرار گرفت ؛ لیکن مردانه ایسـتاد و حکومت وقت را در مسـجد پیامبر (صـلی الله علیه وآله) به استیضاح کشید و با قدرت و با صلابت از حق خود یعنی حقوق زن و قانون اسـلام دفاع نمود. ولی تاریخ گواهی می دهد که نتوانستند به فاطمه پاسخ دهند، جز اینکه حدیثی جعـل کردنـد که : نحن معاشـر الانبیـاء لا نورث درهما و لا دینارا؛ در صورتی که تمام پیامبران مالی و منالی به ارث گذاشـته انـد و

قرآن ، گواه این حقیقت است .

در این کتاب فاطمه اطهر (علیها السلام) به عنوان اسوه و الگوی زن و مرد مسلمان به صورت بدیع و ساده نگاشته شده تا برای همگان مفید و سازنده باشد.

جاهلیت قدیم و جدید

از آن زمان که رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) بانوان را از تاریکی جاهلیت گذشته و جزیرهٔ العرب آزاد ساخت ، بیش از چهارده قرن می گذشت که ، بار دیگر، زن به ظلمت جهل و جور بازگشت ، در عصر جاهلیت قدیم جسم زن را زیر خاک دفن می کردند در جاهلیت جدید روح و روانش را به نام تجدد، آزادی های وارداتی به اسارت و تباهی می کشند. هر زمان ، مرامی و مکتبی زیر عناوین فیمنیسم او را می خواند، لیکن در زیر پوشش فریبای تمدن ، آزادی و حقوق زن جز فساد و جهل و اسارت ارمغانی نمی آورد. او می بایست هویت اصلی خود را باز می یافت و به انسانیت خود باز می گشت . آن هویتی که یک بار به هنگام طلوع خورشید اسلام تجربه کرده بود و ثمرات شیرین آن را چشیده و لمس نموده بود. آن روز آزادانه و در کمال شهامت مطالبات خود را از پیامبر اکرم می کردند و حضرت صراحت و شجاعت آنان را می ستود (۸) .

ولی رفتار نامناسب مسلمان ها و تبلیغات مزورانه غرب زده ها بر دیدگان بانوان به گونه پرده افکنده بودند که راه را از چاه تمیز نمی دادند حقایق را دگرگون نمودند. اسارت را آزادی ، عفت را بردگی ، و بی هویتی را شخصیت نامیدند. در شب سیاه و سرد فتنه و ستم در انتظار مردی از سلاله پیامبر به سر می بردیم تا جایگاه راستین زن را در کلامش مشاهده کنیم . او آمد تا بار دیگر ندای آزادی بخش اسلام را به گوش دل ها برساند و موقعیت زن را بازگو سازد و حیاتی تازه بخشد. فرمود:

((زن مبدا همه سعادت ها باید باشد، مع الاسف زن را به صورت یک ملعبه در آوردند (۹))) .

((دامن زن محل تربیت بزرگ زنان و بزرگ مردان است ، از دامن زن انسان ها پیدا می شود، سعادت و شقاوت کشور بسته به وجود زن است (۱۰))) .

مطالعه این مجموعه باعث روشن شدن زوایای زندگی کوثر پیامبر می شود و مقام و جایگاه زن مسلمان تبیین می گردد. امید می رود که زنان و دختران جامعه اسلامی بلکه جوانان و مردان نیز از آن بهره وافر به دست آورده و زندگی خود را بر اساس سیره علوی و فاطمی استوار سازند.

یکی از ویژگی های این کتاب این است که تنها به ذکر حدیث و تاریخ بسنده نشده است بلکه در کنار هر حدیثی برداشتی و در هر گزارش تاریخ ، تحلیلی قرار گرفته است . نویسندگان فاضل بر خلاف بسیاری از کتبی که در مناقب نوشته شده است به ذکر فضایل حضرت فاطمه اکتفا نکرده اند بلکه مسائل و فضایل را به شیوه کاربردی درآورده اند، تا همگان از آن بهره مند شوند. در واقع فاطمه را به شکل الگوی عملی ، عبادی ، اخلاقی ، سیاسی و اجتماعی مطرح ساخته اند تا زنان و مردان ، عالمان و جوانان جامعه از منش و شیوه ام الائمه استفاده کامل نمایند.

در خاتمه توفیقات روزافزون همه کسانی که در سامان بخشیدن این اثر ارزشمند سهیم بودند از خدای بزرگ مسئلت دارم و برای مولفان ارجمند موفقیت بیشتری آرزومندم .

محمد باقر شریعتی سبزواری

فصل اول : ولادت فاطمه (علیها السلام)

۱- اخلاق عرب

مدینه شهری است در شمال مکه که تقریبا نود فرسنگ از آن فاصله دارد. اطراف شهر، باغ ها و نخلستان های فراوان وجود دارد.

زمین آن برای غرس درختان و کشت و زرع آماده تر است . قبل از اسلام ، نام آن ((یثرب)) بود و پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ((مدینه الرسول)) نامیده شد و بعدا به مدینه معروف گردید.

اعراب زمان جاهلی به خصوص فرزندان ((عدنان)) طبیعتا سخاوتمند و مهمان نواز بودند. پیمان شکنی را گناهی بزرگ می دانستند. در راه اعتقاد خود فداکاری می کردند و از صراحت لهجه برخوردار بودند. در فن شعر و سخنرانی ید طولایی داشتند و شجاعت آنها معروف بود، ولی در مقابل این ویژگی ها دارای مفاسد اخلاقی بودند که جلوه هر کمالی را از بین می برد.

اگر در اواسط قرن ششم میلادی خورشید پر فروغ و تابناک اسلام بر آنها نتابیده بود، امروزه اثری از عرب عدنانی نبود. از یک طرف نبودن فرهنگی صحیح ، از طرف دیگر شیوع فساد و خرافات ، زندگی آنها را به صورت زندگی حیوانی در آورده بود. وجود بی نظمی ، هرج و مرج ، جنگ های طولانی و قبیله ای و نبود حکومت مقتدر سبب شده بود که اعراب خانه به دوش باشند و مرتب هر ساله در نقطه ای از بیان ها به دنبال آب و علف بگردند. هر کجا اثری از آب و آبادی می دیدند، فورا دور آن حلقه زده و خیمه ها را برمی افراشتند. در به دری و دوره گردی آنها معلول دو چیز بود: یکی بدی وضع جغرافیایی عربستان از نظر آب و هوا و دیگری خونریزی های زیاد که آنها را ناچار به کوچ می کرد. امیر المومنین (علیه السلام) اوضاع عرب قبل از اسلام را چنین بیان می فرماید:

خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین وحی و کتاب خود مبعوث نمود و شما گروه عرب در بدترین آیین و بدترین خانه ها به سر می بردید. در میان سنگلاخها و مارهای - کر - (که از هیچ صدایی نمی رمیدند) اقامت داشتند. آب های لجن را می آشامیدید و غذاهای خشن (مانند آرد هسته خرما و سوسمار) می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید و بت ها میان شما سرپا بودند و از گناهان اجتناب نمی نمودید (۱۱) .

بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در چنین سرزمینی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شد و هدایت و ارشاد قوم جاهل را به عهده گرفت که بعد از بیست و سه سال از آن جماعت جاهل ، مردی با فرهنگ غنی اسلامی ، مجاهد، عابد، وقاری قرآن ساخت . در همین دوران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با حضرت خدیجه ازدواج نمود. حضرت خدیجه آزادگی ، ایمان و استقامت خویش را با ازدواج با حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نشان داد. و اولین زن مسلمان است و تا آخرین لحظه زندگی به کمک و حمایت از اسلام پرداخت . درباره عظمت و خدمات حضرت خدیجه کبرا سخن بسیار است که این موضوع مورد بحث ما نیست .

شکل گیری شخصیت

شخصیت هر کس به اوضاع خانوادگی ، اخلاق پدر و مادر و محیط رشد و شکوفایی بستگی دارد. پدر و مادر شالوده شخصیت فرزند را پی می ریزند و اخلاق او را همانند خود تربیت نموده و تحویل جامعه می دهند. بنابراین ، فرزندان الگو و نمونه ای از شخصیت پدر و مادر و نوع تربیت و فرهنگ آنها هستند.

پدر و مادر فاطمه (علیها السلام) کیست ؟

پدر فاطمه احتیاجی به معرفی و توصیف ندارد؛ در عظمت حضرت همین بس که خداوند متعال درباره اش می فرماید: ((ای محمد! اخلاق تو بزرگ و شگفت آور است (۱۲))) .

اما مادر فاطمه (علیها السلام) خدیجه دختر ((خویلد)) در یکی از خانواده های اصیل و شریف قریش به دنیا آمد و تربیت یافت . افراد خانواده اش همه دانشمند بودند و از کعبه حمایت می کردند. هنگامی که ((تبع)) پادشاه یمن تصمیم گرفت حجر الاسود را از مسجد الحرام به یمن منتقل کند، خویلد پدر خدیجه در مقام دفاع برخواست . به واسطه مبارزه و فداکاری او بود که ((تبع)) از تصمیم خویش منصرف شد و آن سنگ مقدس را از جایش حرکت نداد. ((ورقه بن نوفل)) پسر عموی خدیجه یکی از افرادی

بود که پرستش بتها را نمی پسندید و از مدتها قبل در صدد تحقیق و کنکاش بود که دین حق را بیابد. ((ورقه)) همان مرد دانشمندی است که وقتی از جانب خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) وحی شد و او داستان نازل شدن جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه برای بررسی داستان ، نزد ((ورقه)) رفت و جریان را برایش باز گفت و از درستی آن جویا شد. ((ورقه)) پاسخ داد: با این اوضاع که گفتی ، جبرئیل بر محمد نازل شده و او پیامبر خداست . از قول من به محمد بگو: در کار خودت جدیت و پایداری کن .

روزی دیگر ((ورقه)) در مسجدالحرام به پیامبر (صلی الله علیه وآله) برخورد و عرض کرد: آن چه دیدی و شنیدی برای من شرح ده ! پیامبر اکرم داستان نزول فرشته را بیان کرد. ((ورقه)) عرض کرد:

به خدا سوگند! تو پیامبر خدا هستی . همان فرشته ای که بر موسی نازل شده ، بر تو هم نازل شده است . آگاه باش که تو را تکذیب و اذیت خواهند نمود. اگر من تا آن زمان زنده ماندم ، دین خدا را یاری می کنم . سپس سر مبارک پیامبر را بوسید و رفت . (۱۳)

از این نوع داستانها روشن می شود که خاندان حضرت خدیجه (علیها السلام) مردمی متفکر و علاقمند به دین حضرت ابراهیم بودند. ابن هشام می نویسد:

خدیجه زن شریف و ثروتمندی بود که به تجارت اشتغال داشت ! مردانی را اجیر کرده بود که برایش تجارت می کردند (۱۴) .

روشن است سرپرستی کاروانی به این بزرگی توسط یک بانو آن هم در زمان جاهلیت و دورانی که داشتن دختر برای مردان جزیرهٔ العرب ننگ به شمار می رفت ، کار آسانی نبود. چنین نتیجه گیری می شود که آن بانوی بزرگ نبوغ فوق العاده و مدیریت قوی و بی نظیری داشت .

هشام می گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خدیجه را بسیار دوست می داشت و به او احترام می گذاشت و در کارها با وی مشورت می کرد. آن بانوی رشید و روشنفکر وزیر و مشاور خوبی برای آن حضرت بود. نخستین بانویی که به او ایمان آورد، خدیجه بود. تا وقتی که خدیجه زنده بود، محمد (صلی الله علیه وآله) همسر دیگری اختیار نکرد (۱۵) .

نخستین گروه اسلامی که در شهر مکه به وجود آمد، محمد (صلی الله علیه وآله) و خدیجه و علی (علیه السلام) بود (۱۶) .

نخستین خانه پیامبر کانون انقلاب اسلامی در آن روز به شمار می رفت . از این رو رسالت بسیار سنگینی بر عهده داشت .

بانوی این خانه کسی جز خدیجه نبود. این زن فداکار و پرهیزکار، افتخار همسری پیامبر و مادری فاطمه را پیدا کرد. در روایات وارد شده که جبرئیل هر وقت بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نازل می شد، عرض می کرد: سلام خدا را به خدیجه برسان و بگو: خدا قصر زیبایی در بهشت برای تو آماده کرده است (۱۷) .

۲- ولادت فاطمه (علیها السلام)

در سال پنجم بعثت مشیت الهی بر این قرار گرفت که برترین زن جهان را که نور او در عرش درخشندگی خاصی داشت ، به بشر و به جهان خلقت عطا نماید: انا اعطیناك الکوثر، بهای ولادت این دختر سنگین است .

روزی جبرائیل بر پیامبر نازل شد و عرضه داشت که : چهل روز از همسر خود کناره گیری کند و به منزل نرود.

روزها را روزه بدارد. شب ها را به عبادت سپری کند. رسول الله این برنامه را اجرا نمود و این مدت را در منزل ابوطالب سپری کرد. خدیجه نگران شد و علت جدایی را پرسید. پیامبر پیام فرستاد که نگران نباش ! چهل روز جدایی به امر خداست .

جبرئیل نازل شد و عرضه داشت : از افطار خودداری فرما تا هدیه پروردگار فرود آید.

در این هنگام ظرفی از انگور و خرما نزد پیامبر حاضر شد و رسول الله (صلی الله علیه وآله) با آن میوه ها افطار کرد. بعد دستور آمد

نزد خدیجه برو. پیامبر پس از چهل روز جدایی از همسر محبوب و وفادارش نزد او آمد و وجود مقدس حضرت زهرا (علیها السلام) در رحم مادر شکل گرفت . از آن روز به بعد خدیجه در وجود خود احساس آرامش کرد اما نمی دانست این آرامش از کجاست ، تا اینکه در یکی از روزها احساس کرد جنینی در رحم دارد که با وی سخن می گوید و بزرگ ترین انیس تنهایی و مایه تسلی خاطرش است . در یکی از روزها که خدیجه گرم گفتگو و صحبت با همنشین تازه اش بود، پیامبر وارد شد و سؤ ال کرد: با کسی گفتگو می کردی ، خدیجه گفت : با فرزندی که در شکم دارم .

او با من سخن می گوید و مونسم در تنهایی است . پیامبر فرمود:

جبرائیل قبلا به من مژده داده که این جنین دختر است و خداوند نسل مرا از او قرار می دهد. رهبران آینده دنیا که پس از قطع شدن وحی ، نگهبان قرآن و اسلامند، از همین دختر خواهند بود (۱۸) .

خدیجه متوجه شد فرزندش یک بشر عادی نیست ، بلکه نور تابناک آسمانی است که در قالب انسان قدم به عرصه جهان می نهد. این مسئله در زندگی خدیجه اثر عجیبی داشت ، زیرا او بعد از ازدواج با پیامبر مورد اعتراض اقوام و خویشان خود قرار گرفته بود، به طوری که با او قطع رابطه کرده بودند. تنها مونس و همدم و یاورش ، همسر مهربانش رسول خدا بود.

حضرت خدیجه دوشادوش پیامبر او را یاری می نمود و در تمام مراحل پشتیبانی قوی برای پیامبر بود. در منزل با مهر و محبت فوق العاده به رسول الله آرامش می بخشید، و در خارج از خانه تا حد ممکن با پیامبر همراهی می کرد. هنگامی که پیامبر مامور بود دعوت را مخفیانه انجام دهد، دوشادوش رسول خدا همانند یک نگهبان از او حفاظت می کرد. در ملازمت حضرت به خارج شهر می رفت و با ایشان در صحرا و دامنه کوهها نماز می خواند تا اینکه دعوت مخفیانه به پایان رسید و رسول الله مامور شد آشکارا مردم را دعوت به خدا پرستی کند. در این هنگام هم وظیفه خود را خطیرتر احساس می کرد، چون تمام بت پرستان قریش و مکه بر ضد پیامبر فعالیت داشتند. پیامبر تنها دو پشتوانه بزرگ داشت : یکی عمویش ابوطالب که شخصیت توانمند و همواره حامی پیامبر بود و او را از هر نوع آسیب و زیان دشمنان محافظت می کرد؛ دوم همسر وفادارش حضرت خدیجه . حضرت خدیجه که در دنیا یک همدم (پیامبر) داشت ، دومین مونس خود (فاطمه زهرا (علیها السلام)) را یافت . در تنهایی با او به صحبت می نشست و در انتظار تولد مونس جدید خود لحظه شماری می کرد، تا اینکه در بیستم جمادی الثانی ، درد زایمان او را فرا گرفت و مژده زایش نوزادش را بشارت داد. او در عین نشاط و سرور از تنهایی در این موقعیت حساس نگران بود، زیرا زنان قریش از او کناره گرفته بودند. خدیجه در این موقعیت حساس نه دوست و همدمی داشت و نه کسیکه او را یاری و کمک کند. از طرفی اشک شوق می ریخت و از طرفی برای غربت خود می گریست . او سر به زانوی غم نهاده ، با گزیدن لب گویا می خواست دردش را تسکین دهد. ناگهان متوجه شد اطرافش چهار زن حاضر شدند، پرسید: شما کیستید، یکی از آنها گفت :

لا تحزن یا خدیجه ! فانا رسل ربک اءلیک و نحن اءخواتک ...؛

ای خدیجه ، غمگین مباش ! ما را خداوند برای خدمتگزاری تو فرستاده است . من ساره ام ، این خانم آسیه (دختر مزاحم و همسر فرعون) و این بانوی دیگر مریم (مادر مسیح) و این دیگری کلثوم (خواهر موسی (علیه السلام)). همه ما خواهران تو هستیم و در بهشت همنشین تو خواهیم بود (۱۹) .

بعد از این خدیجه نه تنها نگران تنهایی خود نبود، بلکه عوارض زایمان را در خود احساس نمی نمود. این جا بود که متوجه عظمت مقام خود و نوزادش شد، زیرا بزرگترین زنان جهان برای خدمتگزاری او از بهشت برزخی آمده بودند.

درباره فاطمه (علیها السلام) آمده است :

ولدت فاطمه علیها و علی بعلها السلام بعد مبعث رسول الله (صلی الله علیه وآله) بخمس سنین و توفیت علیها السلام و لها ثمان عشره سنه خمسه و سبعین یوما؛ (۲۰) فاطمه پنج سال پس از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولد شد و هجده سال ۷۵۰

روز داشت که وفات کرد (و پس از پدرش ۷۵ روز زنده بود).

خدیجه پس از تولد فرزند، از فرط خوشحالی طفل خود را به سینه چسبانید و آنچنان مجذوب او شد که از اطراف خود غافل گشت . وقتی به خود آمد و طراف نگریست ، اثری از زنان بهشتی ندید.

در این هنگام رسول الله (صلی الله علیه وآله) با قیافه ای بشاش و خندان خدیجه روبه رو گشت . خدیجه مولود تازه را به پدر داد.

رسول الله به چهره نوزاد خیره شد، گویا یک دنیا عظمت را در چهره او می دید، سپس فرمود:

اءنی سمیت ابنتی ، فاطمه لاءن الله عزوجل فطمها و فطم من اءحبها من النار؛

من دخترم را فاطمه نام نهادم ، برای اینکه خداوند عزوجل او و دوستانش را از آتش و عذاب رهانیده است (۲۱) .

در حدیث دیگری آمده که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود:

چون او و شیعیانش از آتش آزاد شده اند (۲۲) .

روز قیامت فاطمه در مسیر جهنم می ایستد و به چهره ها می نگرد. بر پیشانی بعضی از آنان ((دوستدار فاطمه)) نقش بسته است . حضرت او را شفاعت می کند.

نام های آن حضرت

۱. زهرا، یعنی نورانی به معنای نور درونی و برونی . از امام صادق (علیه السلام) درباره نام زهرا سوال شد، فرمود:

هنگامی که در محراب عبادت می ایستاد، نوری از او به طرف آسمان بالا می رفت ، مانند نوری که اهل زمین از ستارگان مشاهده می کنند (۲۳) .

۲. صدیقه به معنی معصومه و بسیار راستگو.

۳. مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات .

۴. طاهره یعنی پاک و پاکیزه از هر نوع آلودگی .

۵. زکیه یعنی رشد کننده در کمالات و خیرات .

۶. راضیه یعنی راضی به قضای الهی .

۷. مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا.

۸. محدثه یعنی خبر دهنده از غیبت که فرشته با او سخن می گوید.

۹. فاطمه یعنی جدا شده از هر زشتی و بریده شده از هر بدی و گرفته شده از آلودگی های طبیعت (۲۴) .

وجه تسمیه صدیقه : چون دختر پیامبر یگانه دختری بود که غیر از سخن راست و صادق از او شنیده نمی شد، او را صدیقه گفتند (ما کان اءصدق منها اءلا الذی ولدها (۲۵))

وجه تسمیه مبارکه : مبارکه بمعنی کثیر الیمن است ، یعنی بسیار میمنت و برکت دارد. فاطمه را از این جهت مبارکه گفته انـد که خداوند در نسل او برکت عنایت فرموده و ائمه اطهار از دودمان او به وجود آمده اند که همه خوش قدم و مبارک بوده اند.

عالم از نور وجود و افاضات والای آنها بهره مند گشته ، شجره مبارکه بوده اند که در قرآن از آن سخن گفته شده :

هی الشجره المبارکه الزیتونه التی لا شرقیه و لا غربیه (۲۶)

وجه تسمیه طاهره و زکیه : طاهره و زکیه هر دو به معنی مطهره است که از گناهان و سوء خلق و ارجاس و ادناس و کدورت های طبیعت ، پاک و منزه است ، چه در باطن و چه در ظاهر و چون فاطمه زهرا (علیها السلام) از تمام تصورات کدر و تاریک و پلیدی و ناملایمات طبع ، ظاهرا و باطنا مصون و محفوظ بوده و همیشه دارای طهارت ذاتی و صوری و معنوی بود (۲۷) ، او را طاهره خواندند.

وجه تسمیه محدثه : با مادر خود در جنین و قبل از ولادت ، حدیث و سخن می کرد، یا بدان سبب که احادیثی از پدرش نقل کرده که بسیار بـا اهمیت است . احـادیث فـاطمیه از موثرترین و معتبرترین اخبار اسـلامی است . اولین محـدثه اسـلام فاطمه زهراست . ام ایمن و ام سلمه و عایشه و دیگران از فاطمه زهرا حدیث نقل کرده اند (۲۸) .

وجه نامگذاری راضیه و مرضیه

مراد از آن کمال رضایت از خلق و خالق بود. نیز خدا و پیامبر (صـلی الله علیه وآله) و علی (علیه السـلام) از او راضی بودند و او از آنها راضی بود (۲۹) .

در وجه تسـمیه زهرا: حضـرت صـادق (علیه السـلام) فرمود: بـدین جهت فاطمه را زهرا گوینـد که چون در محراب می ایسـتاد، نور جمالش آسمانها را روشن می کرد، همانگونه که نور آفتاب زمین را روشن می سازد.

حضرت عسگری (علیه السلام) فرمود: نور صورت زهرا، صبح مانند خورشید، ظهر مانند ماه و غروب مانند دری فروزان بود (۳۰) .

وجه تسـمیه بتول : پیـامبر فرمود: بتول یعنی کسـی که سـرخی مطلق را ندیـده باشـد، یعنی هرگز حیض و عادت زنانه را نبینـد. چون حضـرت زهرا (علیها السـلام) هرگز به عادت زنانه آلوده نمی شد، او را بتول گفتند (۳۱) . ولی بتول به معنـای ممتاز از هم نوعان و مسـتغنی از دیگران هم آمـده است چنانچه منقطع از زوج مانند مریم نیز معنا شده است ولی به مفهوم یک موجود مجزا و ممتاز بهتر است . با حاء خطی به آن معنا است ولی باها به معنی مبارك و عافیت است .

وجه تسـمیه منصوره : از این جهت است که آن حضـرت به قصـاص و انتقـام از قاتلی که جنین او را به قتل رسانـد، یاری می شود و این نصرت در عصر قائم آل محمد (عج) رخ می دهد (۳۲) .

وجه تسمیه معصومه : چون از خاندان عصمت و طهارت بوده و از گناهان صغیره و کبیره دور، معصومه است (۳۳) .

وجه تسـمیه هانیه : به معنی مشـفق و مهربان در حق شوهر. چون زهرا (علیها السلام) نسبت به شوهرش امیر مومنان در نهایت شفقت و مهربانی بود، او را هانیه می گفتند (۳۴) .

امام باقر (علیه السـلام) فرمود: ((چون فاطمه (علیها السـلام) متولـد شد، خدا به فرشـته ای وحی کرد و به وسـیله آن زبان محمد را گشود تا او را فاطمه نامید، سپس فرمود: من تو را با دانش از شـیر باز گرفتم و تو را از حیض بریدم)) سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((به خدا که خداوند او را به علم و دانش از شیر گرفت و او را از حیض برکنار داشت (۳۵))) .

سلاله زهرا (علیها السلام)

وجود نوزاد جدیـد در روحیه پیامبر (صـلی الله علیه وآله) و خـدیجه اثر عجیبی گـذاشت . آنان پیشتر دو پسـر به نام قاسم و عبـدالله داشـتند که در کودکی فوت کردنـد. به همان اندازه که پیامبر و خدیجه اندوهگین می شدند، دشـمنان آن ها خوشـحال بودند، زیرا نسل محمـد را منقرض شـده می پنداشـتند و او را ((ابتر)) و بدون فرزند می خواندند و می گفتند: بعد از آنکه محمد از دنیا برود، اثری از وی باقی نخواهد ماند. اینان با زخم زبان ، پیامبر و خدیجه را می رنجاندند (۳۶) .

اما خداوند به پیامبر (صلی الله علیه وآله) مژده داد و بشارت کوثر را داد و فرمود:

ای پیامبر ما به تو کوثر عطا کردیم . پس برای خدا نماز بگزار و قربانی کند. به درستی که دشـمن تو ابتر و بی فرزند خواهد شد، نه تو (۳۷) .

حال وعده خدا تحقق یافته و وجود مقدس حضـرت فاطمه به خانه کوچك آنها نور و گرمی بخشـیده بود. خداوند مقدر کرده بود. توسط این دختر، ارزش زن را به جهانیان بشـناساند، به خصوص در آن دوران که وجود دختر در خانواده ننگ به حساب می آمد و مردان سـنگدل دوران جاهلیت دختران را زنده به گور می کردند! شاید به همین دلیل بود که خداوند ذریه و نسل پاك پیامبر را در وجود دخترش قرار داد و مقدر فرمود که امامان و پیشوایان دینی اسـلام از نسل زهرای اطهر (علیها السلام) به وجود آیند. فاطمه در

امان مادر مهربانی چون خدیجه قرار گرفت . روحیات خدیجه در هنگام شیر دادن به فاطمه آثاری را در وجود او به بار آورد.

یکی از اسرار آفرینش این است که هر موجودی علاقمند است دارای فرزند شود. این احساس غریزی هر فردی است . والدین علاقمندند، فرزند خود را بر حسب دلخواه تربیت می کنند تا بعد از آنها نام و نشان شان زنده بماند، و این راز بقاست که ریشه در وجود هر جانداری دوانده است اما شخص بدون فرزند دوران زندگی خود را کوتاه می بیند و با رسیدن مرگ آن را خاتمه یافته می پندارد. روشن است که دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله نسل بشر را از انقراض حفظ نماید. فرزندان پس از مرگ والدین ، راه و هدف آن ها را دنبال نموده و یاد آن ها را زنده نگه می دارند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حضرت خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند. آنها با داشتن انواع مشکلات و گرفتاری های گوناگون روزمره ، کانون خانوادگی گرم و پر محبت و مهری داشتند.

۳- محاصره اقتصادی

با محاصره اقتصادی رسول خدا و کوچ کردن به شعب (دره) ابوطالب ، راحتی و آسایش از این خانواده کوچک و بنی هاشم رخت بربست . از این رو دوران کودکی و شیرخوارگی زهرا (علیها السلام) در اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که در روح حساس و ظریف این کودک تاثیر زیادی گذاشت . علم ثابت کرده که محیط رشد و نمای کودک و احساسات پدر و مادر در روحیات طفل و ساختن شخصیت او موثر است .

اوضاع غیر عادی و حوادث تلخ دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید در روح حساس او اثر گذاشت . به مدت سه سال او در شعب زندانی بود و دنیای خارج از شعب را ندید.

در پنج سالگی فاطمه بود که پیامبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته ، به خانه و زندگی خود مراجعت نمودند. رسول اکرم در دوران سیزده سال (از بعثت تا هجرت) که در مکه بودند، با انواع ناملایمات و مشکلات دست به گریبان بودند. آن ایام را تیره ترین اوقات از نظر ظلم و جنایت مشرکان نسبت به رسول الله می توان حساب نمود. احساسی که خدیجه نسبت به مظلومیت محبوبش پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشت ، در روحیات طفل اثر می گذاشت . زهرا تمام این گرفتاری ها و ناملایمات را مشاهده می کرد.

چنین مشکلات و ناهنجاری ها در روح حساس کودک خردسالی چون او تاثیرات غم انگیزی داشت . ستم و جنایت مشرکان لحظه به لحظه شدیدتر می شد.

مشرکان و کفار تا آنجا که می توانستند پیروان آن جناب را آزار و شکنجه می دادند. بعضی را در مقابل آفتاب داغ و سوزان حجاز روی دیگ های داغ می خوابانیدند و سنگ های سنگین و گرم ، روی سینه هاشان قرار می دادند. بعضی را می کشتند، تا این که بر حسب صواب دید پیامبر، عده ای از مسلمان به حبشه مهاجرت کردند. زهرای فهیم و کوچک همه این مطالب را احساس کرده و تحمل می نمود. به رغم همه این سختی ها آن حضرت در دامن پر مهر مادر بالیده و نوازش های مادر تا حدی ، اثر ناخوشایند صدمات را کاهش می داد، ولی هنوز بیش از پنج سال از عمر زهرا (علیها السلام) نگذشته بود که خدیجه (آن بانوی پرهیزکار و همسر مهربان و مادر فداکار خانواده) چشم از جهان فرو بست . زهرای کوچک ، مادر مهربان و وفادارش را از دست داد. سال دهم بعثت بود که ابوطالب و خدیجه در فاصله کوتاهی ، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند (۳۸) .

این دو حادثه ناگوار در روح رنج کشیده پیامبر تاثیر به سزایی داشت . او بزرگترین یار و غمخوار خود (خدیجه) را از دست داده بود. از طرفی بزرگترین پشتیبان و مدافع او حضرت ابوطالب نیز دار فانی را وداع گفت . ابوطالب به علت موقعیت اجتماعی که میان کفار قریش داشت و عموی پیامبر بود، از او حمایت می کرد، از این رو کفار و مشرکان نمی توانستند پیامبر را در فشار قرار دهند.

همسر محبوب و وفادارش حضرت خدیجه ، یار و غمخوار و مشاور داخلی او بود. زمانی که پیامبر پس از دفن خدیجه به خانه

بر گشت ، فاطمه دور پـدر می گشت و می گفت : پدر جان ! مادرم کجاست . پیامبر متحیر بود چه جواب بدهد. جبرئیل نازل شد و گفت : در پاسخ فاطمه بگو: مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از زبر جد ساخته شده زندگی می کند (۳۹) .

ابوطالب ، حامی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله)

ابوطـالب رئیس و بزرگ مکه و از نفوذ زیـادی بین مکیـان و قریش برخوردار بود. وجودش تکیه گـاه مهم برای پیـامبر و مسـلمانان محسوب می شد. تا زمانی که در قید حیات بود، کفار قریش نمی توانستند به پیامبر آسیبی برسانند.

ابوطـالب در سراسـر عمر از هیـچ گونه حمایت و پشتیبانی نسبت به برادر زاده خود کوتاهی ننمود. با وفات ابوطالب (علیه السـلام) کار بر پیامبر سخت تر شد و مبارزه و آزار قریش شدت یافت . در این زمان آن حضرت هم مشکلات خارج از خانه و اذیت و آزار دشـمنان را می بایست تحمل کنـد و هم مشـکلات داخل منزل و سـرپرستی فرزنـدان بدون مادر را، مخصوصا دختر خردسالی مانند زهرای عزیزش را که در اولین مرحله زنـدگی در این جهـان ، خود را یکه و تنهـا و دور از مهر مادر مشاهـده می کرد. و گرد یتیمی صورتش را گرفته و همیشه در خانه تنها بود و چشم به در داشت که پـدر وارد شود. مشاهـده جای خالی خـدیجه هنگام ورود پدر، نـاراحتی آن دو را صـد چنـدان می نمود، ولی چه می شود کرد. آن هـا چـاره ای جز صـبر و مقـاومت نداشـتند. آزار و اذیت کفـار قریش به جایی رسـید که در صـدد قتل پیامبر بر آمدند. اوضاع غیر عادی و وقایع و حوادث گوناگون دوران کودکی حضـرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید آثاری در روح حساس و ظریف او می گذاشت و زندگی آینده و رفتار و روحیات او تا حدودی مربوط به حوادث آن زمان بود. درباره فاطمه می نویسـند که : همیشه محزون و غمناک بود. روشن است که این حالت به علت ضـربه های بزرگی است که بر روحش وارد شـده بود، زیرا در اوضاع و احوال سـهمگین آن دوران رشـد نموده و بزرگ گردیـده بود. او دیده بود چگونه پدر و خویشاوندان او در راه انتشار و ترویج دین اسـلام و گسترش توحید و یکتاپرستی ، چه مشـقت هایی را متحمل می شدنـد و برای هـدایت بشـر چه فـداکاری هـایی می کردنـد! دخـت پیـامبر از مردم انتظـار داشت بعـد از رسـول خـدا قـدر زحمـات جانفرسای او را بدانند و هدف مقدس حضرت را دنبال کنند و از راهی که برای آنان تعیین کرده بود، منحرف نشوند.

فاطمه (علیها السلام) ، مدافع نبوت

فاطمه وقتی از خانه خارج می شـد، شاهـد حوادث تلخی بود. می دیـد پدرش را اذیت کرده و انواع اهانت ها را به او روا می دارند. یک روز دید دشـمنان در مسـجد الحرام نشسـته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشـند. با چشم اشـکبار به خانه بازگشت و تصـمیم دشـمنان را برای پدرش تعریف کرد (۴۰). زهرای مطهر در سـنین کودکی انواع حوادث ناگوار را مشاهـده می کرد و به یاری پـدر می شتافت و برای او مادری می کرد. پیامبر بعد از خدیجه با زنی به نام سوده ازدواج کرد. او نسبت به فاطمه کم و بیش مهربان بود و اظهار علاقه می کرد، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش زن دیگری را مشاهـده کند. هر چه محرومیت فاطمه بیشتر می شـد، اظهـار محبت پیـامبر به همان نسـبت بیشتر می گشت ، زیرا رسول خـدا بـدین مطلب توجه داشت که فاطمه از محبت مـادر محروم است و بایـد این کمبود جبران شود. روایت است که رسول خـدا تـا صورت فاطمه را نمی بوسید، به خواب نمی رفت (۴۱) . این سـرگذشت هشت ساله دختر رسول خـدا در آن وضع بحرانی و خفقان بود. روشن است که مانند این حوادث و صدمات روحی برای هر طفلی پیش آید، آشـفته و درمانده خواهد شد و همین ناملایمات برای ناتوانی روحی و جسمی او کافی خواهد بود. اما دختر رسول خـداماننـد دیگر کودکان نبود، زیرا گرفتاری ها و سـختی های مـداوم و مبارزات پی در پی ، روح افراد برجسـته را تقویت می نماید و استعدادهای درونی و نهفته آنان به ظهور می رساند. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث ناگوار دوران کودکی زهرا (علیها السـلام) نه تنها خللی بر روح آن بزرگوار وارد نساخت ، بلکه روحیه او را تقویت نموده ، برای هر گونه مبارزه آماده و نیرومندش ساخت .

هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

شدت اندوه پیامبر در سوگ دو یاور دیرین که هر کدام سهم به سزایی در پیشرفت اسلام داشتند، موجب شد تا آن بزرگوار سال درگذشت ابوطالب و خدیجه را ((عام الحزن)) بنامد، یعنی ((سال غم و اندوه)) اما خداوند منان هر نعمتی را از بندگان خصوصا بندگان برگزیده اش بگیرد، نعمت دیگری را عطا می فرماید.

هر کدام از این دو شخصیت فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که همانند آنان نسبت به پیامبر مهربان و فداکار نبود. امیر مومنان علی (علیه السلام) یادگار ابوطالب مانند پدرش یار و مدافع شجاع آن حضرت بود.

خدیجه دخترش ((فاطمه)) را برای رسول خدا گذاشت . دختری مهربان ، فداکار و ایثارگر که همیشه در کنار پدر بود. امیر مومنان در آن هنگام نوزده سال داشت ، در حالی که فاطمه طبق احادیث پنج سال بیشتر نداشت . سه سال قبل از هجرت همراه با حوادث سخت و رخدادهای تلخ گذشت . این دوران هر چه بود، سپری شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول بود. پیشرفت این آیین مقدس به طور چشم گیری نمایان بود و وحشت و ترس مشرکان و کفار از پیشرفت دین اسلام بیشتر می شد. آن ها به هر شکل ممکن با پیامبر مبارزه کردند، ولی نتیجه ای نداد. زمانی که از تلاشهایشان مایوس شدند، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. قرار بر این شد که از هر قبیله یک جوان انتخاب کنند تا خون آن حضرت بین قبائل مختلف پایمال شود. شب موعود ابوسفیان با جوانان برگزیده در خانه حضرت حاضر شدند و اتاق خواب پیامبر را سنگ باران کردند. از طرفی طبق قرار قبلی علی (علیه السلام) برد یمانی پیامبر را به سر کشیده و با فداکاری و از جان گذشتگی در بستر حضرت خوابیده بود. با اصابت سنگ به دریچه های اتاق ، علی جلوی پنجره آمد و با کمال خونسردی فرمود: کیستید و چکار دارید، ابوجهل پرسید: محمد کجاست ، امیرالمؤ منین فرمود: مگر مرا دیدبان او قرار دادید که از من سوال می کنید، ابوسفیان گفت : بروید منزل ابوبکر، قطعا آن جا رفته است (۴۲) .

آنگاه که پیامبر عازم هجرت به مدینه و رهسپار غار تور شد، بایستی موقتا از فاطمه (علیها السلام) جدا شود و دختر یگانه پیامبر در خانه تنها بماند، در حالی که هشت سال بیشتر نداشت ، ولی همانگونه که امیر مومنان (علیه السلام) با خوابیدن در بستر پیامبر فداکاری و ایثار خود را به اثبات رساند، زهرای کوچک هم با سکوت و پذیرش هجرت پدر و تنها ماندن خویش ، آمادگی خود را برای قبول رنج های رسالت اعلام نمود. نقشه قتل پیامبر طوری زمینه چینی شده بود که بنی هاشم و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند (۴۳) .

در برابر چنین توطئه ای پیامبر از جانب خداوند متعال مامور مهاجرت شد (۴۴) .

قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند اگر پیامبر به یثرب بیاید، با جان و مال و نفرات خود از او و اسلام حمایت کنند. کفار قریش به خانه ابوبکر هجوم آوردند. منزل را جستجو کردند، ولی کسی را نیافتند. صبح روز بعد جلسه فوق العاده در دارالندوه تشکیل دادند. یک نفر به عنوان جارچی از طرف روسای قریش در شهر مکه اعلام نمود: هر کس محمد را کشته یا زنده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. با انتشار این خبر عرب های گرسنه میان دره ها و کوهها پراکنده شدند و به جستجو پرداختند. رسول خدا هنگام حرکت با علی و فاطمه خداحافظی کرد و به علی فرمود: امانت های مردم را رد کن ، سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت و فاطمه دختر عمویم حمزه را با گروه دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که منتظر شما هستم . آن گاه پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد. به دستور ابوسفیان ((امیه)) با عده ای مسلح و یک قیافه شناس به نام ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوکرز خزاعی)) از اثر پای پیامبر مسیر را گرفت تا دم غار رسیدند. ابوکرز سر در غار تاریک کرد. اضطراب و ترس فوق العاده ای ابوبکر را فراگرفت . بدنش به لرزه افتاد و گفت : یارسول الله ! ما را دیدند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ابوبکر! مایوس مباش ! خدا با ماست .

ابوکرز گفت : آن ها قطعا میان غار رفته اند. امیه گفت : خیال نمی کنم . نمی بینی چطور عنکبوت اطراف این غار تنیده است . ابوکرز خواست داخل غار شود اما چیز نرم و لغزانی زیر پای خود احساس نمود. بیرون جست و فریاد زد: مار مار. امیه گفت : امکان ندارد این جا آمده باشد.

برویم کوه حنین . پیامبر و ابوبکر سه شبانه روز در غار ثور بودند و روز چهارم روانه مدینه شدند و در قبا دو فرسخی مدینه منتظر ورود حضرت علی و خانواده ماندند.

هجرت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام)

علی بن ابیطالب به دستور پیامبر عمل نموده ، فاطمه را چند تن دیگر از زن ها سوار بر شتر نموده و رهسپار مدینه شد. در بین راه ((ابوواقد)) که مامور راندن شترها بود، آن ها را به سرعت می راند. علی (علیه السلام) فرمود:با زنها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران ، زیرا زنان توانایی ندارند و نمی توانند سختی ها را تحمل کنند. ابوواقد عرض کرد: می ترسم دشمنان ما را تعقیب کنند. به ما برسند. علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر به من فرموده از طرف دشمنان به شما آسیبی نمی رسد.

وقتی به نزدیکی ((ضجنان)) رسیدند، هشت سوار از پشت سر به آنها حمله ور شدند. علی (علیه السلام) زنان را در پناهگاهی پیاده کرد و با شمشیر به دشمنان حمله کرد و پراکنده شان نمود، آنگاه زنان را سوار نموده و به سوی مدینه رهسپار شدند. زمانی که پیامبر به قبا رسید، دوازده روز توقف نمود تا علی (علیه السلام) به اتفاق فاطمه (علیها السلام) و سایرین به حضرت پیوستند و همواره ایشان به مدینه رهسپار شدند (۴۵) . استاد توفیق ابو علم می نویسد:

هشت سوار نقابدار به همراهی ((جناح)) غلام حرب بن امیه در این محل (ضجنان) راه را بر آن ها گرفتند. علی (علیه السلام) دستور داد تا ایمن (پسر ام ایمن) و ابو واقد شترها را خواباندند و خودش زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر آنها ایستاد. آن ها به حضرت گفتند: خیال نمودی که می توانی با این زنان خودت را نجات دهی . علی (علیه السلام) فرمود: اگر برنگردم ، چه می شود، گفتند: مجبورت می کنیم که برگردی یا سرت را به مکه خواهیم برد و این کار برای ما خیلی آسان است ! سواران به سوی شترها رفتند. علی راه را بر آنها گرفت . ((جناح)) شمشیری حواله حضرت نمود. علی بن ابیطالب خود را کنار کشید و سپس با شمشیر خود او را چنان دو نیمه نمود که شمشیر تا پشت اسب ((جناح)) رسید. آن گاه پیاده گردید و همچون شیر خمشگین بر همراهان او حمله کرد. آن ها از ترس پراکنده شدند و گفتند: پسر ابوطالب بیا و از ما در گذر و ما را ببخش ! علی (علیه السلام) فرمود: من به سوی برادر و پسر عم خود می روم . حال هر که از شما می خواهد خونش ریخته شود، نزدیک آید. پس از آن به ابوواقد و ایمن دستور داد شتران را به راه اندازند و خود نیز فاتح و پیروز به راه ادامه داد تا به قبا رسید و به پیامبر پیوست . هجرت در غره ربیع الاول سال سیزده بعثت بود (۴۶) .

بدین ترتیب زهرا (علیها السلام) به پدرش ملحق گردید و در کنار پدر بزرگوار و مهربانش به آرامش رسید. زمانی که رسول خدا در قبا در انتظار ورود امیرالمؤ منین و همراهانش به سر می برد، مردم مدینه به قبا که در دو فرسخی مدینه بود می آمدند و خدمت پیامبر می رسیدند.

در یکی از روزها هنگام عصر، علی و همراهان وارد شدند، پیامبر با مهربانی فوق العاده او را در آغوش گرفت و جویای اخبار شد. علی (علیه السلام) اخبار مکه و بین راه را برای پیامبر بازگو نمود. فردای آن روز که جمعه بود، رسول الله پس از اقامه نماز به طرف شهر به راه افتاد. از قبا تا مدینه مقداری راه بود. بین راه روسای قبائل ایستاده بودند.

جلوی ناقه پیامبر را می گرفتند و عرضه می داشتند: نزد ما بمان ! پیامبر فرمود: ((ناقه را رها کنید. او مامور است به هر کجا که مشیت خالق اوست ، مرا ببرد)) . جمعیت پشت سر آن جناب به راه افتادند. شتر پیامبر به آرامی به راه خود ادامه می داد. تا این که به زمین مسجد النبی که در آن هنگام انبار خرما بود رسید و زانو زد. یک بار دیگر هم حرکت کرد و چند قدم رفت و باز زانو زد.

پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن مکان ، منزل ابوایوب انصاری بود. رسول الله آن خانه را برای سکونت اختیار فرمود، سپس امیر مومنان (علیه السلام) به اتفاق همراهان آن جا فرود آمدند.

پیامبر در انبار خرما که مجاور منزل ابو ایوب انصاری بود، نماز می گذارد.

یک روز رسول الله به ((اسعد بن زراره)) فرمود:این زمین به چه کسی تعلق دارد، اسعد گفت : مالک این زمین دو جوان هستند. رسول الله فرمود: امکان دارد این زمین را از آن ها بخریم و محلی برای تجمع مسلمانان به نام مسجد بنا کنیم . اسعد بن زراره با صاحبان زمین مذاکره کرد. آن ها گفتند: این زمین را به پیامبر تقدیم می کنیم . اسعد اظهار ارادت آن ها را به پیامبر رساند. پیامبر ضمن تشکر فرمود: من این زمین را رسما می خرم و آن ها باید قیمت آن را قبول کنند. رسول الله زمین را به ده دینار خرید و با کمک مسلمانان مسجد بنا گردید. در کنار مسجد، پیامبر منزلی برای خود تهیه دید.

حدود شش ماه از ورود پیامبر به مدینه می گذشت . شهر در این مدت عظمت فوق العاده ای پیدا کرده و مورد توجه شبه جزیره عربستان قرار گرفته بود. موقعیت اجتماعی پیامبر باعث شد عده ای به این فکر بیفتند که خود را به او نزدیک کنند تا بتوانند از موقعیت به دست آمده بهره برداری نمایند. اینجا بود که آرمان ازدواج با فاطمه (علیها السلام) در سینه بزرگان و بزرگزادگان مهاجر و انصار شعله ور شد.

ابوطالب رئیس و بزرگ مکه و از نفوذ زیادی بین مکیان و قریش برخوردار بود. وجودش تکیه گاه مهم برای پیامبر و مسلمانان محسوب می شد. تا زمانی که در قید حیات بود، کفار قریش نمی توانستند به پیامبر آسیبی برسانند.

ابوطالب در سراسر عمر از هیچ گونه حمایت و پشتیبانی نسبت به برادر زاده خود کوتاهی ننمود. با وفات ابوطالب (علیه السلام) کار بر پیامبر سخت تر شد و مبارزه و آزار قریش شدت یافت . در این زمان آن حضرت هم مشکلات خارج از خانه و اذیت و آزار دشمنان را می بایست تحمل کند و هم مشکلات داخل منزل و سرپرستی فرزندان بدون مادر را، مخصوصا دختر خردسالی مانند زهرای عزیزش را که در اولین مرحله زندگی در این جهان ، خود را یکه و تنها و دور از مهر مادر مشاهده می کرد. و گرد یتیمی صورتش را گرفته و همیشه در خانه تنها بود و چشم به در داشت که پدر وارد شود. مشاهده جای خالی خدیجه هنگام ورود پدر، ناراحتی آن دو را صد چندان می نمود، ولی چه می شود کرد. آن ها چاره ای جز صبر و مقاومت نداشتند. آزار و اذیت کفار قریش به جایی رسید که در صدد قتل پیامبر بر آمدند. اوضاع غیر عادی و وقایع و حوادث گوناگون دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید آثاری در روح حساس و ظریف او می گذاشت و زندگی آینده و رفتار و روحیات او تا حدودی مربوط به حوادث آن زمان بود. درباره فاطمه می نویسند که : همیشه محزون و غمناک بود. روشن است که این حالت به علت ضربه های بزرگی است که بر روحش وارد شده بود، زیرا در اوضاع و احوال سهمگین آن دوران رشد نموده و بزرگ گردیده بود. او دیده بود چگونه پدر و خویشاوندان او در راه انتشار و ترویج دین اسلام و گسترش توحید و یکتاپرستی ، چه مشقت هایی را متحمل می شدند و برای هدایت بشر چه فداکاری هایی می کردند! دخت پیامبر از مردم انتظار داشت بعد از رسول خدا قدر زحمات جانفرسای او را بدانند و هدف مقدس حضرت را دنبال کنند و از راهی که برای آنان تعیین کرده بود، منحرف نشوند.

فاطمه (علیها السلام) ، مدافع نبوت

فاطمه وقتی از خانه خارج می شد، شاهد حوادث تلخی بود. می دید پدرش را اذیت کرده و انواع اهانت ها را به او روا می دارند. یک روز دید دشمنان در مسجد الحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند. با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدرش تعریف کرد (۴۰). زهرای مطهر در سنین کودکی انواع حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و به یاری پدر می شتافت و برای او مادری می کرد. پیامبر بعد از خدیجه با زنی به نام سوده ازدواج کرد. او نسبت به فاطمه کم و بیش مهربان بود و اظهار علاقه می کرد، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش زن دیگری را مشاهده کند. هر چه محرومیت فاطمه

بیشتر می شـد، اظهـار محبت پیـامبر به همان نسـبت بیشتر می گشت ، زیرا رسول خـدا بـدین مطلب توجه داشت که فاطمه از محبت مـادر محروم است و بایـد این کمبود جبران شود. روایت است که رسول خـدا تـا صورت فاطمه را نمی بوسـید، به خواب نمی رفت (۴۱) . این سـر گذشت هشت ساله دختر رسول خـدا در آن وضع بحرانی و خفقان بود. روشن است که مانند این حوادث و صدمات روحی برای هر طفلی پیش آید، آشـفته و درمانده خواهد شد و همین ناملایمات برای ناتوانی روحی و جسمی او کافی خواهد بود. اما دختر رسول خـدا ماننـد دیگر کودکان نبود، زیرا گرفتاری ها و سـختی های مـداوم و مبارزات پی در پی ، روح افراد برجسـته را تقویت می نماید و استعدادهای درونی و نهفته آنان به ظهور می رساند. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث ناگوار دوران کودکی زهرا (علیها السـلام) نه تنها خللی بر روح آن بزرگوار وارد نساخت ، بلکه روحیه او را تقویت نموده ، برای هر گونه مبارزه آماده و نیرومندش ساخت .

هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

شدت اندوه پیامبر در سوگ دو یاور دیرین که هر کدام سـهم به سـزایی در پیشـرفت اسـلام داشتند، موجب شد تا آن بزرگوار سال درگذشت ابوطالب و خدیجه را ((عام الحزن)) بنامد، یعنی ((سال غم و اندوه)) اما خداوند منان هر نعمتی را از بندگان خصوصـا بندگان برگزیده اش بگیرد، نعمت دیگری را عطا می فرماید.

هر کدام از این دو شخصـیت فرزندی از خود به یادگار گذاشـتند که همانند آنان نسبت به پیامبر مهربان و فداکار نبود. امیر مومنان علی (علیه السلام) یادگار ابوطالب مانند پدرش یار و مدافع شجاع آن حضرت بود.

خـدیجه دخترش ((فـاطمه)) را برای رسول خـدا گـذاشت . دختری مهربـان ، فـداکار و ایثـارگر که همیشه در کنـار پـدر بود. امیر مومنـان در آن هنگـام نوزده سال داشت ، در حالی که فاطمه طبق احادیث پنـج سال بیشتر نـداشت . سه سال قبل از هجرت همراه با حوادث سـخت و رخدادهای تلخ گذشت . این دوران هر چه بود، سپری شد و پیامبر (صـلی الله علیه وآله) به تبلیغ دین مبین اسـلام مشغول بود. پیشرفت این آیین مقدس به طور چشم گیری نمایان بود و وحشت و ترس مشرکان و کفار از پیشرفت دین اسلام بیشتر می شـد. آن هـا به هر شـکل ممکن بـا پیامبر مبارزه کردنـد، ولی نتیجه ای نـداد. زمانی که از تلاشـهایشان مایوس شدنـد، جلسه ای تشـکیل دادنـد و تصـمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. قرار بر این شد که از هر قبیله یک جوان انتخاب کنند تا خون آن حضـرت بین قبائل مختلف پایمال شود. شب موعود ابوسـفیان با جوانان برگزیده در خانه حضـرت حاضـر شدند و اتاق خواب پیامبر را سنگ باران کردند. از طرفی طبق قرار قبلی علی (علیه السـلام) برد یمانی پیامبر را به سـر کشیده و با فداکاری و از جان گذشتگی در بستر حضـرت خوابیـده بود. بـا اصابت سـنگ به دریچه های اتاق ، علی جلوی پنجره آمـد و با کمال خونسـردی فرمود: کیستیـد و چکار داریـد، ابوجهـل پرسـید: محمـد کجاست ، امیرالمؤ منین فرمود: مگر مرا دیـدبان او قرار دادیـد که از من سوال می کنیـد، ابوسـفیان گفت : بروید منزل ابوبکر، قطعا آن جا رفته است (۴۲) .

آنگاه که پیامبر عازم هجرت به مدینه و رهسـپار غار تور شد، بایستی موقتا از فاطمه (علیها السلام) جدا شود و دختر یگانه پیامبر در خـانه تنهـا بمانـد، در حـالی که هشت سـال بیشتر نـداشت ، ولی همـانگونه که امیر مومنان (علیه السـلام) با خوابیـدن در بستر پیامبر فداکاری و ایثار خود را به اثبات رساند، زهرای کوچک هم با سکوت و پذیرش هجرت پدر و تنها ماندن خویش ، آمادگی خود را برای قبـول رنـج هـای رسـالت اعلاـم نمـود. نقشه قتـل پیـامبر طـوری زمینه چینی شـده بود که بنی هـاشم و عشـیره پیـامبر نتواننـد به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند (۴۳) .

در برابر چنین توطئه ای پیامبر از جانب خداوند متعال مامور مهاجرت شد (۴۴) .

قبل از آن برخی از سرشـناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسـلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند اگر پیامبر به یثرب بیاید، بـا جـان و مال و نفرات خود از او و اسـلام حمایت کننـد. کفار قریش به خانه ابوبکر هجوم آوردنـد. منزل را جسـتجو کردنـد، ولی

کسی را نیافتند. صبح روز بعد جلسه فوق العاده در دارالندوه تشکیل دادند. یک نفر به عنوان جارچی از طرف روسای قریش در شهر مکه اعلام نمود: هر کس محمد را کشته یا زنده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. با انتشار این خبر عرب های گرسنه میان دره ها و کوهها پراکنده شدند و به جستجو پرداختند. رسول خدا هنگام حرکت با علی و فاطمه خداحافظی کرد و به علی فرمود: امانت های مردم را رد کن ، سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت و فاطمه دختر عمویم حمزه را با گروه دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که منتظر شما هستم . آن گاه پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد. به دستور ابوسفیان ((امیه)) با عده ای مسلح و یک قیافه شناس به نام ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوکرز خزاعی)) از اثر پای پیامبر مسیر را گرفت تا دم غار رسیدند. ابوکرز سر در غار تاریک کرد. اضطراب و ترس فوق العاده ای ابوبکر را فراگرفت . بدنش به لرزه افتاد و گفت : یارسول الله ! ما را دیدند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ابوبکر! مایوس مباش ! خدا با ماست .

ابوکرز گفت : آن ها قطعا میان غار رفته اند. امیه گفت : خیال نمی کنم . نمی بینی چطور عنکبوت اطراف این غار تنیده است . ابوکرز خواست داخل غار شود اما چیز نرم و لغزانی زیر پای خود احساس نمود. بیرون جست و فریاد زد: مار مار. امیه گفت : امکان ندارد این جا آمده باشد.

برویم کوه حنین . پیامبر و ابوبکر سه شبانه روز در غار ثور بودند و روز چهارم روانه مدینه شدند و در قبا دو فرسخی مدینه منتظر ورود حضرت علی و خانواده ماندند.

هجرت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام)

علی بن ابیطالب به دستور پیامبر عمل نموده ، فاطمه را چند تن دیگر از زن ها سوار بر شتر نموده و رهسپار مدینه شد. در بین راه ((ابوواقد)) که مامور راندن شترها بود، آن ها را به سرعت می راند. علی (علیه السلام) فرمود:با زنها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران ، زیرا زنان توانایی ندارند و نمی توانند سختی ها را تحمل کنند. ابوواقد عرض کرد: می ترسم دشمنان ما را تعقیب کنند. به ما برسند. علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر به من فرموده از طرف دشمنان به شما آسیبی نمی رسد.

وقتی به نزدیکی ((ضجنان)) رسیدند، هشت سوار از پشت سر به آنها حمله ور شدند. علی (علیه السلام) زنان را در پناهگاهی پیاده کرد و با شمشیر به دشمنان حمله کرد و پراکنده شان نمود، آنگاه زنان را سوار نموده و به سوی مدینه رهسپار شدند. زمانی که پیامبر به قبا رسید، دوازده روز توقف نمود تا علی (علیه السلام) به اتفاق فاطمه (علیها السلام) و سایرین به حضرت پیوستند و همواره ایشان به مدینه رهسپار شدند (۴۵) . استاد توفیق ابو علم می نویسد:

هشت سوار نقابدار به همراهی ((جناح)) غلام حرب بن امیه در این محل (ضجنان) راه را بر آن ها گرفتند. علی (علیه السلام) دستور داد تا ایمن (پسر ام ایمن) و ابو واقد شترها را خواباندند و خودش زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر آنها ایستاد. آن ها به حضرت گفتند: خیال نمودی که می توانی با این زنان خودت را نجات دهی . علی (علیه السلام) فرمود: اگر برنگردم ، چه می شود، گفتند: مجبورت می کنیم که برگردی یا سرت را به مکه خواهیم برد و این کار برای ما خیلی آسان است ! سواران به سوی شترها رفتند. علی راه را بر آنها گرفت . ((جناح)) شمشیری حواله حضرت نمود. علی بن ابیطالب خود را کنار کشید و سپس با شمشیر خود او را چنان دو نیمه نمود که شمشیر تا پشت اسب ((جناح)) رسید. آن گاه پیاده گردید و همچون شیر خشمگین بر همراهان او حمله کرد. آن ها از ترس پراکنده شدند و گفتند: پسر ابوطالب بیا و از ما در گذر و ما را ببخش ! علی (علیه السلام) فرمود: من به سوی برادر و پسر عم خود می روم . حال هر که از شما می خواهد خونش ریخته شود، نزدیک آید. پس از آن به ابوواقد و ایمن دستور داد شتران را به راه اندازند و خود نیز فاتح و پیروز به راه ادامه داد تا به قبا رسید و به پیامبر پیوست . هجرت در غره ربیع الاول سال سیزده بعثت بود (۴۶) .

بدین ترتیب زهرا (علیها السلام) به پدرش ملحق گردید و در کنار پدر بزرگوار و مهربانش به آرامش رسید. زمانی که رسول خدا در قبا در انتظار ورود امیرالمؤ منین و همراهانش به سر می برد، مردم مدینه به قبا که در دو فرسخی مدینه بود می آمدند و خدمت پیامبر می رسیدند.

در یکی از روزها هنگام عصر، علی و همراهان وارد شدند، پیامبر با مهربانی فوق العاده او را در آغوش گرفت و جویای اخبار شد. علی (علیه السلام) اخبار مکه و بین راه را برای پیامبر باز گو نمود. فردای آن روز که جمعه بود، رسول الله پس از اقامه نماز به طرف شهر به راه افتاد. از قبا تا مدینه مقداری راه بود. بین راه روسای قبائل ایستاده بودند.

جلوی ناقه پیامبر را می گرفتند و عرضه می داشتند: نزد ما بمان ! پیامبر فرمود: ((ناقه را رها کنید. او مامور است به هر کجا که مشیت خالق اوست ، مرا ببرد)) . جمعیت پشت سر آن جناب به راه افتادند. شتر پیامبر به آرامی به راه خود ادامه می داد. تا این که به زمین مسجد النبی که در آن هنگام انبار خرما بود رسید و زانو زد. یک بار دیگر هم حرکت کرد و چند قدم رفت و باز زانو زد. پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن مکان ، منزل ابوایوب انصاری بود. رسول الله آن خانه را برای سکونت اختیار فرمود، سپس امیر مومنان (علیه السلام) به اتفاق همراهان آن جا فرود آمدند.

پیامبر در انبار خرما که مجاور منزل ابو ایوب انصاری بود، نماز می گذارد.

یک روز رسول الله به ((اسعد بن زراره)) فرمود:این زمین به چه کسی تعلق دارد، اسعد گفت : مالک این زمین دو جوان هستند. رسول الله فرمود: امکان دارد این زمین را از آن ها بخریم و محلی برای تجمع مسلمانان به نام مسجد بنا کنیم . اسعد بن زراره با صاحبان زمین مذاکره کرد. آن ها گفتند: این زمین را به پیامبر تقدیم می کنیم . اسعد اظهار ارادت آن ها را به پیامبر رساند. پیامبر ضمن تشکر فرمود: من این زمین را رسما می خرم و آن ها باید قیمت آن را قبول کنند. رسول الله زمین را به ده دینار خرید و با کمک مسلمانان مسجد بنا گردید. در کنار مسجد، پیامبر منزلی برای خود تهیه دید.

حدود شش ماه از ورود پیامبر به مدینه می گذشت . شهر در این مدت عظمت فوق العاده ای پیدا کرده و مورد توجه شبه جزیره عربستان قرار گرفته بود. موقعیت اجتماعی پیامبر باعث شد عده ای به این فکر بیفتند که خود را به او نزدیک کنند تا بتوانند از موقعیت به دست آمده بهره برداری نمایند. اینجا بود که آرمان ازدواج با فاطمه (علیها السلام) در سینه بزرگان و بزرگزادگان مهاجر و انصار شعله ور شد.

فصل دوم : ازدواج فاطمه (علیها السلام)

۱- ازدواج فاطمه (علیها السلام)

فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا در آن زمان ، از دوشیزگان ممتاز عصر خود بود. پدر و مادرش از شریف ترین و اصیل ترین خانواده های قریش بودند. او به عالی ترین کمالات انسانی آراسته بود و همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت و گاه و بیگاه از او خواستگاری می کردند اما رسول خدا دوست نداشت کسی در این باره سخنی گوید. پیامبر با خواستگاران طوری رفتار می نمود که خیال می کردند مورد غضب پیامبر قرار گرفته اند. (۴۷) رسول خدا فاطمه را برای علی نگهداشته بود و دوست داشت از جانب او پیشنهاد خواستگاری شود. (۴۸)

پیامبر از جانب خدا مامور بود نور را با نور کابین ببندد. (۴۹) پیشنهادها از اطرف به محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) سرازیر می گردید. یکی از خواستگاران ابوبکر بود. روزی خدمت پیامبر رسید و پیشنهاد خود را به عرض حضرت رساند، رسول الله فرمود: تعیین همسر او با خدا است . بعد از او عمر خدمت رسول خدا آمد و فاطمه را خواستگاری نمود. جواب رسول خدا همان بود. (۵۰) اصحاب احساس کرده بودند که پیامبر مایل است دخترش را به ازدواج علی (علیه السلام) در آورد. یک روز عمر و ابوبکر و سعد

بن معاذ و گروهی دیگر در مسجد نشسته بودند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین صحبت از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت : همه اعیان و اشراف عرب از فاطمه خواستگاری کردند و همه جواب رد شنیدند و رسول خدا می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست اما علی تا حال در مورد خواستگاری هیچ اقدامی نکرده است . شاید دلیلش تهیدستی او باشد. آنگاه ابوبکر افزود: این مطلب بر من روشن است که خدا و پیامبر، فاطمه را برای علی نگه داشته اند.

سپس از عمر سعد خواست پیش علی بروند. سعد، ابوبکر را در این کار خیر تشویق نمود. عمر و ابوبکر و سعد بدین قصد از مسجد خارج شدند و به منزل علی رفتند. حضرت در منزل نبود. به جستجوی او پرداختند و ایشان را در نخلستان یکی از انصار یافتند که آبکشی می کرد و درختان خرما را آبیاری می نمود علی پرسید: از کجا می آیید و به چه منظور این جا آمده اید؟ ابوبکر گفت : یا علی در کمالات بر سایرین برتری داری و از موقعیت خود و علاقه ای که رسول خدا به تو دارد، کاملا آگاهی . اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه رفته اند، ولی پیامبر دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا دانسته است . گمان می کنم خدا و رسول ، فاطمه را برای تو گذاشته اند. به چه علت در این اقدام کوتاهی می کنی . علی (علیه السلام) پس از شنیدن سخنان ابوبکر اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: ای ابابکر! احساسات درونی مرا تحریک نمودی و موضوعی را که از آن غافل بودم ، یاد آوری کردی . به خدا سوگند! همه خواستگار فاطمه اند. من هم بدین موضوع علاقه دارم . تنها چیزی که مرا از اقدام باز داشته ، فقر و تهیدستی است . ابوبکر گفت : چنین نگو، زیرا دنیا و آنچه در آن هست ، نزد خدا و رسولش ارزشی ندارد. در خواستگاری فاطمه تعجیل کن ! می بینم که رسول خدا در برابر خواستگاران فاطمه فرمود که با پروردگار است .

فهمیده می شود که تزویج فاطمه قبل از آنکه روی زمین صورت پذیرد، به فرمان خداوند در ملا اعلی میان فرشتگان انجام گرفته است . در این مورد روایات زیادی وارد شده است که به یک روایت بسنده می کنیم :

من المناقب عن علی (علیه السلام) قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): اءتانی ملک فقال : یا محمد! ان الله یقرء علیک السلام و یقول لک قد زوجت فاطمه من علی فزوجها منه و قد امرت شجره طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان ، و ان اءهل السماء قد فرحوا لذلک ، و سیولد منهما ولدان سیدا شباب اءهل الجنه و بهما یزین اءهل الجنه فابشر یا محمد فانک یا محمد فانک خیر الاءولین و الاخرین ؛ (۵۱) رسول خدا فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت : یا محمد! خداوند عزوجل سلامت می رساند و می فرماید: من فاطمه را به علی تزویج نمودم . تو نیز همین عمل را انجام بده و فرمان دادم درخت طوبی ، در و یاقوت و مرجان نثار کند و اهل آسمان از این امر شادمان گشتند. به زودی از این ازدواج دو فرزند به وجود می آیند که سرور جوانان اهل بهشت بوده و بهشت به وجود آن دو زینت می یابد. پس ای محمد! مژده باد تو را، که تو بهترین مردم از اولین و آخرین هستی !

علی (علیه السلام) در خانه پیامبر بزرگ شده بود و دختر رسول خدا را به خوبی می شناخت و با روحیات و اخلاق او کاملا آشنا بود. هر دو در خانه پیامبر (علیه السلام) و خدیجه (علیها السلام) بزرگ و تربیت شده بودند (۵۲) و می دانست همسری بهتر از فاطمه وجود نخواهد داشت ، از این رو او را از صمیم قلب دوست داشت و می دانست چنین موقعیت مناسبی دست نخواهد داد. اما اوضاع بحرانی اسلام و گرفتاری و فقر اقتصادی مسلمانان ، علی (علیه السلام) را مشغول ساخته بود، به طوری که به خواسته های شخصی خود توجهی نداشت . علی اندکی درباره پیشنهاد ابوبکر تامل کرد. اطراف و جوانب قضیه را به خوبی بررسی نمود. از یک طرف تهیدستی و فقر اقتصادی خود و سایر مسلمانان و حوادث و گرفتاری های عمومی را مشاهده می کرد، از طرف دیگر فکر می کرد موقع ازدواجش فرا رسیده و در حدود بیست و یک سال یا زیادتر از عمرش می گذرد و باید خواه ناخواه ازدواج کند (۵۳) .

چگونگی ازدواج با فاطمه (علیها السلام)

جریان خواستگاری علی (علیه السلام) را فتال نیشابوری در روضه الواعظین و شیخ صدوق در امالی و عیون اخبار الرضا به نحو دیگری از حضرت رضا (علیه السلام) و او از پدران گرامی اش از حضرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) نقل کرده اند که آن جناب

فرمود:

من قصد تزویج فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه وآله) را داشتم و شب و روز در این فکر بودم ، ولی شرم و حیا جرات نمی داد که این مطلب را به عرض برسانم . روزی به خدمت رسول خدا مشرف شدم .

فرمود: یا علی ! آیا تو را رغبت به ازدواج هست ، عرض کردم : رسول خدا داناتر است . پیش خود فکر کردم که آن جناب می خواهد یکی از زنان قریش را به من تزویج کند و بیم آن داشتم که فاطمه از دستم برود. از مقصود وی آگاه نبودم تا اینکه رسول خدا دوباره مرا نزد خود احضار فرمود. من در خانه ((ام سلمه)) نزد آن حضرت حضور یافتم . به من فرمود: یا علی ! بشارت باد تو را که خدای تعالی امر مرا در مورد ازدواج تو کفایت کرد. عرض کردم : یا رسول الله ! چگونگی آن را بیان فرمایید. فرمود: جبرئیل نازل شد، سنبل و ترنفل به من داد. آن ها را گرفته و بوییدم و از سبب آن پرسیدم ، گفت : خدای تعالی به فرشتگان و ساکنان بهشت دستور داد که بهشت را از نهال ها و نهرها و میوه ها و درختان آن زینت دهند و نسیم بهشت را فرمان داد تا به انواع عطرها وزیدن گرفت و حوریان را نیز دستور داد سوره هایی را از قرآن بخوانند و منادی از عرش صدا زد که روز ولیمه علی بن ابیطالب است . خداوند فرشتگان را فرمود که گواه باشید من فاطمه را به علی تزویج نمودم و آن ها را برای هم پسندیدم ، آن گاه ابر سفیدی فرستاد که بر آنها از مروارید و زبر جد و یاقوت بهشتی بارید و فرشتگان از سنبل و قرنفل بهشت نثار کردند و این از نثار فرشته هاست (۵۴) .

در بحار الانوار آمده که علی (علیه السلام) با شنیدن پیشنهاد ابوبکر در فکر فرو رفت و دیگر نتوانست به کار ادامه دهد به منزل آمد و خود را آماده نمود به خدمت رسول اکرم شتافت . پیامبر در خانه ام سلمه قرار داشتند علی (علیه السلام) به خانه ام سلمه رفت و در زد پیامبر به ام سلمه فرمود: در را باز کن ، کوبنده در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند. او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله ! پدر و مادرم فدایت ! کیست که درباره اش چنین داوری می کنی ، فرمود: ای ام سلمه ! ساکت باش ، مردی دلاور و شجاع است . برادر و پسر عمویم و محبوبترین مردم نزد من است .

ام سلمه از جای جست و در را باز کرد. علی (علیه السلام) داخل منزل شد، سلام نمود و در حضور پیامبر نشست و از خجالت سرش بزیر انداخت و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. ساعتی طول کشید و هر دو ساکت بودند، تا پیامبر فرمود: یا علی ! گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از مطرح کردنش خجالت می کشی . حاجت خود را بخواه و مطمئن باش تمام خواسته هایت قبول می شود. علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله ! پدر و مادرم فدای تو باد! من در خانه شما بزرگ شده و شما بهتر از پدر و مادر در تربیت من کوشش نموده ای . به برکت وجود شما هدایت شدم . یا رسول الله ، به خدا سوگند. اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی . اکنون موقع آن شده که برای خود همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم . اگر صلاح بدانی دختر خودت فاطمه را به عقد من درآوری . سعادت بزرگی نصیب من شده است (۵۵) .

رسول الله صورتش از سرور و شادمانی بر افروخته شد و با چهره ای خندان گفت : یا علی ! آیا برای عروسی چیزی داری ، پاسخ داد: پدر و مادرم قربانت ! شما از وضع من کاملا آگاهی . تمام ثروت من عبارت است از: یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی . بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی . شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود. باید با آن آب کشی کنی و زندگی خود و خانواده ات را تامین نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی . تنها چیزی که می ماند زره است . من به همان زره اکتفا می کنم . یا علی ! می خواهی بشارتی به تو بدهم ، عرض کرد: آری ، یا رسول الله ! پدر و مادرم فدای شما! همیشه نیک خوی و خوش زبان بوده اید. فرمود: قبل از این که نزد من بیایی ، جبرئیل نازل شد و گفت : دخترت فاطمه را با علی کابین ببند. مجلس ازدواج آنان در عالم بالا قبل از ازدواج آن ها در زمین برگزار شده است (۵۶) . پیامبر افزود: یا علی ! تو زودتر به مسجد برو و من بعد خواهم آمد و در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم . علی (علیه السلام)

مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت کرد.

ابوبکر و عمر را در راه دید، سوال کردند، گفت : رسول خدا دخترش فاطمه را به من تزویج کرد. اکنون می آید تا در حضور مردم مراسم عقد را انجام دهد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حالی که صورتش از شادمانی می درخشید، وارد مسجد شد و بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن . هنگامی که همه جمع شدند، بر فراز منبر رفت . پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم ! آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد علی و فاطمه در عالم بالا در حضور فرشتگان برگزار شده است و دستور داد که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم و شما را بر آن گواه گیرم . پس نشست و به علی فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان . علی برخواست و خطبه عقد را خواند (۵۷) .

در کشف الغمه و سایر کتب تاریخی روایت شده که علی (علیه السلام) جهت خواستگاری خدمت پیامبر رسید و پس از سلام در حضور او نشست و سر را پایین انداخت و از شرم و حیا نتوانست منظور خود را بیان کند. رسول خدا فرمود: یا علی ! تو را حاجتی هست ، بگو، مطمئن باش که حاجت تو برآورده می شود. علی عرض کرد، یا رسول الله ! شما می دانید که مرا از کودکی از پدر و مادر گرفته و در خانه خود پرورش داده اید و خداوند مرا به وسیله شما نیرومند ساخت . دلم می خواهد خانه ای داشته و همسری اختیار کنم تا با او مانوس شوم . از این رو خدمت شما آمدم که با کمال میل دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم . آیا با تقاضای من موافقت می فرمایید، رسول خدا شادمان شد و فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم . پیامبر نزد فاطمه (علیها السلام) رفت و فرمود: دخترم ! علی بن ابیطالب را به خوبی می شناسی . برای خواستگاری تو آمده است . آیا اجازه می دهی تو را به عقد او درآورم ، فاطمه خجالت کشید و سکوت کرد و چیزی نگفت . پیامبر سکوت او را علامت رضایت دانست (۵۸) .

رسول خدا نزد علی آمد و فرمود: آیا برای این امر چیزی داری ، علی (علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ! من چیزی از شما پنهان نمی کنم . آنچه دارم یک شمشیر و یک زره و یک شتر می باشد. رسول خدا فرمود: شمشیر برای تو که مرد جنگی ، لازم است و شتر برای گذران زندگی تو ضروری است . پس می ماند زره تو، که من آن را به مهر زهرا می پذیرم . پس افزود:

یا اءباالحسن ! اءبشرك ، قال علی (علیه السلام) فقلت نعم ، فداك اءبی و اءمی ، فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله) اءبشر یا اءباالحسن . فان الله عزوجل قدر زوجکها من السماء من قبل اءن اءزوجکها من الارض ؛ (۵۹) رسول خدا فرمود: یا علی ، آیا بشارت دهم تو را عرض کرد: بله ، پدر و مادرم فدایت ! فرمود: بشارت باد! ای علی که خدای تعالی فاطمه را به تو در آسمان تزویج نمود، پیش از آن که من او را در زمین به تو تزویج کنم .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) راه و رسم ازدواج صحیح را عملا به مسلمانان آموزش داد. این ازدواج باید درسی باشد برای تمامی مسلمانان که اگر جوانی برای خواستگاری به منزل آنها آمد، باید قبل از هر چیز جنبه های دین و اخلاقی او را مورد بررسی قرار دهند. اگر جوانی متدین و پرهیزکار بود، ولی از مال دنیا بی بهره بود، بهتر از مردی است که در رفاه مادی بوده ، ولی هوسران باشد، زیرا ثروت نه تنها مایه خوشبختی نیست ، بلکه بسیاری از اوقات مایه وزر و وبال و گرفتاری می گردد. رسول اکرم می توانست یکی از ثروتمندان قریش را که خواستگار دخترش بودند بپذیرد، اما از این که علی (علیه السلام) که تهیدست و فقیر بود و به خواستگاری فاطمه می آید، مسرور و شادمان گردیده و موافقت خویش را اعلام می دارد. در تمام کتب تاریخی از مسرت و شادمانی رسول خدا هنگام خواستگاری علی (علیه السلام) یاد شده زیرا آن جناب علی (علیه السلام) را جوانی پرهیزکار، شجاع ، و فداکار می شناسد، از این رو با کمال میل و رغبت با ازدواج آنها موافقت می فرماید. پس باید به این سیره نبوی تاسی کرد و معیار در شناخت افراد را ایمان و تقوی دانست ، نه ثروت و پست و مقام !

عروسی فاطمه (علیها السلام)

پس از مراسم عقد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شادمان و مسرور به خانه برگشت و به زنان دستور داد برای فاطمه مجلس جشن

و شادی فراهم کنند. مراسم ازدواج در روز اوّل یا ششم ذی الحجه سال دوم یا ششم هجری انجام گرفت (۶۰) . علی (علیه السلام) به بازار رفت و با فروش زره خود به چهارصد درهم ، نزد رسول خدا برگشت و آن را به عنوان مهریه فاطمه (علیها السلام) خدمت حضرت تقدیم کرد. رسول الله پول را گرفته و مقداری از آن را به بلال داد و فرمود: با این پول عطر و وسایل آرایش خریداری کند. بقیه را به ابوبکر سپرد و فرمود: جهیزیه و وسائل زندگی فاطمه را تهیه کند. عده ای از یاران را مثل ((مقداد بن اسود)) ماموریت داد به عنوان دستیار ابوبکر با وی به بازار بروند. علی (علیه السلام) می فرماید: یک ماه از مراسم عقد گذشت . روزی برادرم عقیل نزد من آمد و گفت : از ازدواج تو بسیار خوشحالم ، چرا از رسول خدا خواهش نمی کنی فاطمه را به خانه ات بفرستد، تا به وسیله عروسی شما چشم ما روشن گردد. علی (علیه السلام) فرمود: خیلی مایلم عروسی کنم ، ولی از رسول خدا، خجالت می کشم . عقیل عرض کرد: تو را به خدا سوگند، اکنون با من بیا تا به خدمت پیامبر برویم ! علی با برادرش عقیل به طرف منزل رسول خدا به راه افتاد. در بین راه به ((ام ایمن)) برخوردند و جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت : اجازه بدهید من با رسول خدا صحبت کنم ، زیرا در این گونه موارد کلام زن ها موثرتر است . ام سلمه و سایر زنان از موضوع خبردار شدند و خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله ! پدر و مادرمان فدایت ! برای موضوعی خدمت شما رسیدیم که اگر خدیجه زنده بود چشمش به آن روشن می شد. وقتی پیامبر نام خدیجه را شنید، اشکش جاری شد و فرمود:

کجا خدیجه پیدا می شود! هنگامی که مردم مرا تکذیب می نمودند، او مرا تصدیق کرد و اموالش را در اختیار من گذارد تا در راه دین خدا مصرف کنم . خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم : خدا خانه ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد.

ام سلمه عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود شما هر چه درباره خدیجه می فرمایید صحیح است . خداوند ما را با او محشور گرداند یا رسول الله ، برادر و پسر عموی شما میل دارد همسرش رابه منزل ببرد. فرمود: چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند، عرض کرد: خجالت می کشد پیامبر به ام ایمن فرمود: علی (علیه السلام) را نزد من حاضر کن . وقتی علی (علیه السلام) خدمت پیامبر رسید، فرمود: یا علی ! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری . عرض کرد: آری ، یا رسول الله فرمود: خدا مبارك گرداند! همین امشب یا فردا وسایل عروسی را فراهم می کنم . سپس به همسرانش فرمود: فاطمه را زینت کنید و خوشبویش نمایید و اتاقی برایش فرش کنید، تا مراسم عروسی را برگزار کنیم (۶۱) .

از نوشته مورخان بر می آید که زهرا (علیها السلام) را در حدود یك ماه پس از انجام مراسم عقد به خانه علی بردند. رسول اکرم به علی فرمود که در عروسی باید ولیمه داده شود. یکی از سنن و مستحبات شرع ، ولیمه دادن در هنگام عروسی است . علی (علیه السلام) خرما و روغن گرفته ، نزد رسول خدا آورد. حضرت خرما را میان روغن سرخ کرده و گوسفند چاقی فراهم نمود و نان هم تهیه شد (۶۲) . و در روایت دیگر علی (علیه السلام) می فرماید:

مقداری از پول زره را رسول خدا به ام سلمه داد و ده درهم از آن را به من داد و فرمود: با این پول مقداری روغن و خرما و کشك بخر و بیاور. من دستور آن حضرت را انجام داده ، خریدم و آوردم . رسول خدا سفره چرمی خواست و آستین ها را بالا زد و از آن خرما و کشك و روغن غذایی تهیه کرد (۶۳) . بعد فرمود: هر کسی که مایل هستی دعوت نما. به مسجد رفتم و دیدم جمع زیادی از اصحاب در مسجد حضور دارند. من شرم داشتم عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت نکنم .از این رو روی بلندی رفته و گفتم : ای مردم ! همگی برای صرف ولیمه فاطمه بیایید. مردم دسته دسته راه افتادند و جمعیت زیادی جمع شدند. من از کمی غذا خجالت می کشیدم . چون رسول خدا متوجه شد فرمود: علی جان ! من از خدا می خواهم که این غذا را برکت دهد.

(علی (علیه السلام) می فرماید:) تمام آن جمعیت غذا خوردند و چیزی از غذا کم نشد و در حق ما به خیر و برکت دعا کردند.

چون غروب شد، زنان پیامبر فاطمه را زینت کرده و عطرآگین نمودند. رسول خدا علی را در سمت راست و فاطمه را در سمت

چپ خود نشانید و پیشانی آن ها را بوسید و دست دخترش را در دست علی گذاشت و فرمود: علی جان ! فاطمه همسر خوبی است . آن گاه به فاطمه فرمود: دخترم ! علی شوهر خوبی است . سپس در حق آن ها دعا کرد. بعد زنان پیامبر در حالی که ارجوزه و شعرهایی می خواندند، با تشریفات خاصی آن ها را به سوی حجله روانه کردند (۶۴) .

ابابکر با مبلغی که پیامبر به او داده بود، لوازم یک زندگی کوچک را برای فاطمه خریداری نمود.

فهرست جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام)

یک عدد پیراهن (۷ درهم)؛ روسری یک عدد (۴ درهم)؛ چادر مشکی ، یک عدد؛ بقچه ای با ریسمان لیف خرما پیچیده شده ؛ رختخواب کتان که از علف و برگهای خشک درخت خرما پر شده بود؛ رختخوابی که از پشم گوسفند و رویه آن از کتان بود؛ متکا دو عدد که روی آن چرم دباغی شده طایف و بار آن لیف خرما بود و دو عدد دیگر به همین ترتیب که داخل آن پشم گوسفند بود؛ پرده پشمی ، یک عدد؛ حصیر، یک عدد؛ حصیر پشمی ، یک عدد؛ آسیاب دستی ؛ بادیه مسی ، یک عدد؛ کاسه چوبی ، یک عدد؛ مشک آب ، یک عدد؛ کوزه آب خوری ، دو عدد؛ آرد بیز (الک)؛ ظرف سفالی ، یک عدد؛ بازو بند نقره ای ، دو عدد.

این اثاثیه را ابابکر به اتفاق سایر صحابه به خانه پیامبر آورد. رسول خدا نگاهی به جهیزیه انداخت و سر را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت :

الله بارک لقوم جل آنیتهم الخزف ؛ خدایا به آن زندگی که ظروف گرانمایه اش در سفال خلاصه می شود، برکت عنایت فرما!

این جهیزیه دختر رسول خدا و خلیفه مسلمانان بود.

۲. آداب ازدواج در اسلام

اسلام به مسلمانان می فرماید: اگر جوانی برای خواستگاری دختر شما آمد، قبل از هر کار به جنبه های دینی و اخلاقی او نظر کنید. اگر با ایمان و پاکدامن بود و اخلاقی نیکو داشت ، به وصلت او با دخترتان موافقت نمایید. اسلام معتقد است که ازدواج نباید بر پایه ثروت استوار گردد. اسلام ثروت را تنها عامل خوشبختی خانواده نمی داند و می فرماید: فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی و علاقه دینی داماد، بر ثروت و مال برتری دارد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

وقتی کسی به خواستگاری دختر شما آمد، اگر اخلاق و ایمانش را پسندیدید، با وی وصلت نمایید. اگر برنامه ازدواج شما بر خلاف این دستور باشد، مفاسد بزرگ و گرفتاری های زیادی در پی دارد.

پیامبر به دستورهایی که به مردم می داد خود عمل می نمود، به همین جهت پرهیزکاری و کمالات و فضایل اخلاقی علی (علیه السلام) را بر ثروت بی شمار عبدالرحمن و عثمان ترجیح داد و فقر او را عیب ندانست (۶۵) .

اسلام مهریه سنگین را به صلاح مردم جامعه نمی داند و توصیه می کند که اگر دین و اخلاق داماد را پسندیدید درباره مهریه سختگیری نکنید و به کم قناعت کنید. پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

((بهترین زنان امت من کسانی هستند که زیبا و کم مهر باشند (۶۶))) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

((مهر سنگین نقطه ضعفی برای زن است (۶۷))) .

اسلام معتقد است که مسابقه در زیاد کردن مهریه زندگی را بر مردم مشکل می کند. با ایجاد تسهیلات در امر ازدواج ، جوانان را به تشکیل خانواده تشویق نمود تا از مفاسد اجتماعی و بسیاری از ناهنجاری ها جلوگیری شود. مهریه های سنگین در آغاز زندگی ، به وضع روحی و آسایش خاطر داماد لطمه می زند. رسول اکرم برای این که عملا به مردم نشان داده و بفهماند مهریه سنگین به صلاح هیچ خانواده ای نیست ، دختر عزیزش را با کمترین مهریه به عقد علی (علیه السلام) درآورد، حتی به عنوان دین و قرض

چیزی بر عهده او قرار نداد.

پیامبر هنگام خروج از منزل علی و زهرا (علیهما السلام) دستگیره در را گرفت و فرمود:

طهر کماالله و طهر نسلکما اءنا سلم لمن سالمکها، اءنا حرب لمن حاربکما، استودعکما الله و استخلفه علیکما؛ خدا شما و نسلتان را پاك و پاکیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنان شما دشمن هستم . اکنون وداع می کنم و شما را به خدا می سپارم .

علی می فرماید: تا سه روز پیامبر نزد ما نیامد. صبح روز چهارم که نزد ما می آمدند، به اسماء بنت عمیس برخورد کردند فرمودند: چرا اینجا ماندی ، اسماء گفت : پدر و مادرم فدایت ! جوان هنگام ازدواج به زنی که کمک او باشد نیازمند است ، تا احتیاجاتش را بر آورده کند. من هم به همین دلیل ماندم که نیازهای فاطمه را بر آورده کنم . پیامبر فرمود: ای اسماء! خداوند حوائج دنیا و آخرت را برآورده سازد (۶۸) !

پیامبر با فاطمه خلوت کرد و پرسید: همسرت را چگونه یافتی ، عرض کرد: خداوند بهترین مردان را نصیب من کرده است ، ولی زنان قریش که به دیدنم آمدند گفتند: پدرت تو را به ازدواج مردی درآورده که فقیر و تهی دست است . پیامبر فرمود: دخترم ! پدر و شوهرت فقیر نیستند. گنج های زمین را از طلا و نقره بر من عرضه داشتند، ولی من نعمت های اخروی را بر ثروت و مال دنیا ترجیح دادم . دخترم ! برای تو همسری برگزیدم که در اسلام آوردن مقدم بر همه بود. از جهت دانش و حلم و عقل نیز بر تمام مردم برتری دارد. خداوند در بین تمام مردم ، من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری . قدرش را بدان و از فرمانش سرپیچی مکن . سپس علی را خواند و فرمود: با همسرت مدارا و مهربانی کن ! بدان که فاطمه پاره تن من است . هر کس او را بیازارد، مرا اذیت کرده و هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود نموده است . با شما وداع می کنم و به خدا می سپارمتان .

زهرا (علیها السلام) در خانه علی (علیه السلام)

خانواده کوچکترین واحد تشکیل دهنده اجتماع است . افراد این اجتماع باید در حریم خانواده به آداب دینی و فضایل اخلاقی تربیت یابند و پرورش و رشد نمایند: تا اجتماع سالم و مترقی را به وجود آورند. هر یک از زن و مرد که رکن اصلی و اساسی خانواده محسوب شوند، وظایفی دارند که باید در انجام آن کوشا باشند.

آنچه به عهده بانوی خانه گذاشته شده است ، اداره امور خانه و برقرار کردن نظم و آرامش می باشد، تا مرد خانواده با خیال آسوده بتواند در خارج از منزل به فعالیت ادامه دهد. از آنجا که زن فطرتا خواهان بچه داری و شوهر داری می باشند، اگر این مهم را که ذاتی است ، به گونه ای نیکو انجام دهد، در سعادت و ترقی خانواده سهم به سزایی خواهد داشت . فاطمه (علیها السلام) از این قانون مستثنی نبود. از این رو رسول خدا کارهای زندگی دختر و دامادش را تقسیم نمود و به فاطمه فرمود: کارهای داخل خانه با تو باشد و امور مربوط به خارج خانه را بر عهده علی گذاشت (۶۹) .

مرحوم کلینی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که امیرالمؤ منین هیزم فراهم می کرد، آب می کشید و خانه را جارو می نمود. فاطمه (علیها السلام) آرد می کرد و خمیر درست نموده و نان می پخت (۷۰) .

جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند: روزی رسول خدا فاطمه را دید که از نمد شتر جامه ای بر تن کرده ، در حالی که دستاس می کرد، بچه اش را هم شیر می داد. پیامبر از مشاهده آن حال اشك دیدگانش جاری شد و به زهرا فرمود: دختر جان ! تلخی و سختی های دنیا را به خاطر شیرینی نعمت های آخرت تحمل کن . زهرا عرض کرد: خداوند را به خاطر نعمت هایش سپاسگزارم .

زهرا در زندگانی کوتاه خود با علی (علیه السلام) در دامن خویش چهار فرزند تربیت نمود که هر کدام به نوبه خود منشا تحولات بزرگ دینی و اجتماعی و سیاسی بود و عالم بشریت تا ابد به وجود آنها افتخار خواهد کرد (۷۱) .

فاطمه (علیها السلام) با همه مشغله ای که داشت ، شوهرش را که غالب اوقاتش در صحنه های پیکار سپری می شد و با مرگ هم

آغوش بود، مورد توجه و محبت قرار داده ، او را به انجام وظایف خطیرش تشویق می نمود.

علاوه بر امور داخلی خانه ، شوهرش را در کارهایش یاری می کرد. پس از بازگشت از غزوه احـد که حضـرت امیر (علیه السـلام) در دفـاع از رسول خـدا زیاده از حـد مقاومت کرده و گروه بسـیاری از مشـرکان را به هلاکت رسانـده بود، شمشـیر خون آلودش را برای شستن به فاطمه داد و فرمود:

خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوم ؛ این شمشیر را بگیر که امروز ایمان و شجاعت مرا تصدیق نمود.

رسول خدا نیز فرمود:

خـذیه یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قد قتل الله بسیفه صـنادید قریش ؛ (۷۲) بگیر شمشـیر را که شـوهرت امروز دین خود را ادا نمود و خداوند به وسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید.

دختر یگانه شـخص اول اسـلام از کار کردن عار نـداشت و از زیر بار کارهای دشوار خانه ، شانه خالی نمی کرد. به انـدازه در منزل زحمت می کشید که علی (علیه السلام) به شدت ناراحت می شد و خدمات او را تحسین می نمود.

روزی به یکی از اصـحاب فرمود: می خواهی از وضع خودم و فـاطمه برای تو بگویم . آن قـدر در خانه آب آورد که آثار مشک بر بدنش دیده می شد. آن قدر آسیاب کرد که دسـتهایش تاول زد. آن قدر در نظافت و تمیز کردن و پختن نان و غذا زحمت کشـید که لباس هایش کثیف شد و زمانی که کار بر او سـخت شد، گفتم خوب است خدمت پیامبر برسی و جریان را برایش بازگو کنی ، شایـد خادمی برایت تهیه کنـد تا در خانه داری به تو کمک کنـد. فاطمه خدمت پدر بزرگوارش رسـید، خجالت کشـید حاجتش را بیان کند. بدون خواسـتن حاجت به خانه برگشت . پیامبر احساس کرد که فاطمه حاجتی داشـته ، از این رو صبح روز بعد به منزل ما تشریف آوردند.

سلاـم کرد، پاسـخ دادیم . داخـل خـانه شـد و پیش مـا نشـست و فرمود: فاطمه جان ! دیشب به چه منظور به منزل ما آمـدی ، فاطمه خجالت کشید حاجتش را بگوید. من عرض کردم : یا رسول الله ! فاطمه آن قدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته ، آن قدر آسـیاب کرده که دست هایش تاول زده ؛ آن قدر خانه را تمیز و مرتب کرده و غذا پخته که لباس هایش کثیف شده است . من گفتم خـدمت شـما برسـد، شاید خادم و کمک کاری به وی عطا کنی . پیامبر فرمود: فاطمه جان ! می خواهی عملی به شـما یاد دهم که از هر خادمی بهتر باشد. وقتی خواستی بخوابی ، سـی و سه مرتبه بگو: سـبحان الله ؛ سـی و سه مرتبه بگو: الحمدالله ؛ سـی و چهار مرتبه بگو: الله اکبر. این ذکر صد مرتبه بیش نیست ، ولی در نامه عمل ثواب هزار حسـنه دارد. فاطمه جان ! این ذکر را اگر هر روز صـبح بگویی ، خداونـد کارهای دنیا و آخرتت را اصـلاح خواهد نمود. فاطمه در جواب پدر گفت : از خدا و رسولش راضـی شدم (۷۳) .

یک روز بلال از وقت معمول دیرتر به نماز صـبح حاضـر شد. رسول خدا علت دیر آمدن را پرسید، عرض کرد: زمانی که به مسجد می آمدم ، به منزل فاطمه رفتم . دیدم مشـغول آسـیاب کردن است و بچه او گریه می کند. عرض کردم : ای دختر پیامبر! اجازه بده یکی از کارهـا را من انجـام دهم . فرمـود: بچه داری از من بهـتر سـاخته است . اگر میـل داری ، در آسـیاب کردن کمـک کن . من مشغول آسیاب کردن شدم . به این جهت دیرتر به مسجد رسیدم . پیامبر فرمود: به فاطمه ترحم کردی ، خدا به تو ترحم کند (۷۴) !

فاطمه زنی نبود که فقط در گوشه منزل به اداره داخلی مشغول باشـد و از حوادث و اوضاع مربوط به جهان اسـلام بی خبر باشـد. از تاریخ اسـتفاده می شود که فاطمه (علیها السـلام) در جریان مربوط به اسـلام و مسـلمانان بوده و مخصوصا به حوادث جنگ و جبهه کاملا توجه داشت ، نه تنها مشوق پـدر و شوهرش بود، بلکه در مواقع لزوم در صـحنه پیکار حضور پیـدا کرده و کارهایی انجام می داد. در تاریـخ نوشـته اند: بعد از جنگ احد وقتی صورت خون آلود پدر را دید، او را بغل گرفته و گریه کرد و خونها را از صورت پدر پاک نمود. علی آب آورد و فاطمه صورت پدر را شـست ، ولی خون بند نمی آمد. سـرانجام فاطمه قطعه حصـیری را سوزاند و

خاکسترش را روی زخم گذاشت تا خون قطع شد (۷۵) . فاطمه همیشه شوهرش را تشویق و تحسین می نمود و فداکاری ها و شجاعت های او را تحسین می کرد و بدین وسیله دل او را گرم می کرد و برای جنگ آماده اش می نمود. نیز با نوازش محبت آمیزش تن خسته و جراحات شوهرش را تسکین می داد. علی (علیه السلام) می فرماید: ((وقتی به خانه می آمدم و به زهرا نگاه می کردم ، تمام غم و غصه هایم برطرف می شد (۷۶))) .

زهرای اطهر از نظر موقعیت اجتماعی

دختر رسول خدا بزرگترین شخصیت جهان بشریت است . شخصیتی که علاوه بر فرزند پیامبر بودن ، از ارزش والایی برخوردار است . بانویی که الگو و نمونه کامل برای زنان مسلمان می باشند. زنان امروز اگر خواهان سعادت و پیشرفت هستند، باید از او پیروی نمایند تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. امام علی (علیه السلام) نیز بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بزرگترین شخصیت اسلام بود. ایشان از نظر زهد، تقوا، شجاعت ، شهامت ، انسانیت ، و پرهیزکاری بی نظیر بود. اما ازدواج این دو شخصیت با عظمت و بزرگی ، در نهایت سادگی برگزار می گردد، تا برای مسلمانان درسی باشد.

زهرای مرضیه پس از ازدواج وارد مرحله جدیدی از مسولیت شد، آن هم با همسری مانند علی که سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و مشاور مخصوص پیامبر گرامی اسلام بود. اوضاع زمان هم بسیار حساس بود و در هر سال چندین جنگ واقع می شد که علی (علیه السلام) در تمام یا اکثر آن ها شرکت داشت . اداره چندین زندگی کار ساده نبود، ولی دختر پیامبر چون علی (علیه السلام) را دومین موجود عالم هستی در امور معنوی می شناخت ، او را دوست داشته و به او عشق می ورزید. از این رو در طول دوران زندگیش در مقابل هر مشکلی مقاومت می کرد. این عشق و علاقه متقابل بود. عشق علی (علیه السلام) به فاطمه به جهت شخصیت معنوی فاطمه بود. امام علی (علیه السلام) توجه داشت که عشق فوق العاده پیامبر نسبت به فاطمه بدون دلیل نمی باشد. علی (علیه السلام) می دید از روزی که زهرا در خانه وی قدم گذارده ، رسول الله به این دختر ابراز محبت می کند که اگر یک پدر عادی تا این اندازه به دختر خود، بعد از ازدواج ابراز محبت کند، ممکن است مورد اعتراض و ایراد مردم واقع شود.

((نافع بن حمراء)) می گوید: هشت ماه در خدمت پیامبر بودم . آن حضرت هر روز صبح قبل از اذان صبح هنگامی که برای انجام فریضه نماز از منزل خارج می شد، در بین راه تا مسجد، جلوی در خانه فاطمه می ایستاد و صدا می زد:

السلام علیک یا اءهل البیت و رحمه الله و برکاته . انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا؛ سلام بر شما، ای اهل بیت ! همانا خداوند اراده نمود از شما پلیدی را برطرف کند و شما را پاک و پاکیزه قرار دهد. شبانگاهان هم که برای استراحت به طرف منزل رهسپار می شد، در منزل زهرا را می کوبید و وارد خانه می شد. زهرا را می بوسید و می فرمود: بوی بهشت را از زهرا استشمام می کنم ، سپس به خانه خود می رفت . چنین دختر و شخصیتی درباره اش روایت است که : فاطمه هرگز بدون اجازه علی از خانه خارج نشد. هیچ گاه او را غضبناک نکرد، زیرا می دانست اسلام می فرماید: هر زنی شوهرش را غضبناک کند، خداوند نماز و روزه اش را قبول نمی کند تا این که شوهرش راضی شود (۷۷) . مبادا خیال شود علی (علیه السلام) از مردان خودپسندی بوده که از همسرش انتظاراتی زیاد داشته باشد اما خود مردی متعهد نباشد و خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار زن بداند. ابدا چنین نبود! علی (علیه السلام) می دانست همان موقع که او در میدان کارزار در مقابل دشمن شمشیر می زد، همسرش نیز در سنگر داخلی اسلام که همان منزل است ، به جهاد مشغول می باشد.

۳. همسرداری و تربیت فرزندان

در غیاب علی (علیه السلام) تمام کارهای داخلی خانه بر عهده حضرت زهرا بود.

علاوه بر خانه داری ، تربیت اطفال هم به عهده او بود و در این امر خطیر کمال جدیت را می نمود. هر مردی اگر از طرف همسر و اطفالش خیالش آسوده باشد، در فعالیت هایی که در خارج از منزل مربوط به اوست ، فعالتر و موفق تر از مردانی است که ذهنشان

نسبت به کاشانه شان راحت نمی باشد. یکی از وظایف سنگین و مهم دختر رسول خدا، بچه داری و تربیت آنها بود. فاطمه (علیها السلام) پنج فرزند داشت : حسن ، حسین ، زینب ،ام کلثوم ، محسن .

پنجمین فرزند آن حضرت (محسن) سقط شد. دو پسر و دو دختر حضرت باقی ماند. فرزندان فاطمه اشخاص عادی نبودند و چنین مقدر شده بود که نسل پیامبر از فاطمه به وجود آید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

خداوند ذریه پیامبران را در صلب آن ها قرار داده ، ولی نسل مرا در صلب علی مقرر فرمود. پس من پدر اولاد فاطمه هستم (۷۸) .

مشیت خداوند بر این شد که بزرگان دین و خلفای معصوم پیامبر از نسل پاک دختر رسول خدا به وجود آیند، از این رو یکی از وظایف سنگین زهرا (علیها السلام) تربیت فرزندانش بود. این کار بسیار مهم و آینده سازی بود. اسلام علاوه بر این که اداره امور اطفال را به عهده پدر و مادر می گذارد، آنها را در قبال وظیفه بزرگتری مسئول می داند. اسلام شخصیت آینده کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می داند. دختر رسول خدا که در دامن وحی تربیت یافته بود، از تربیت و پرورش کودکان غافل نبود. او می دانست که باید امام تربیت کند و نمونه و الگوهایی را به جامعه تحویل دهد که آینه و معرف حقیقت اسلام باشند. این کار آسانی نبود. او به زینب درس فداکاری و شجاعت داد تا تحت تاثیر دستگاه بیداد یزید قرار نگیرد و با سخنان آتشین خود، ستمگری های یزید را افشا نماید. او امام حسن را چنان تربیت کرد که به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان مهر سکوت بر لب زند و به وسیله صلح با معاویه به گوش مسلمانان برساند که اسلام تا سر حد امکان صلح را بر جنگ مقدم می دارد. او امام حسین (علیه السلام) را تربیت کرد که در راه اسلام ، جان عزیز خود و فرزندانش را فدا کند و به عالم بشریت ایثار و از خود گذشتن را بیاموزد.

حضرت زهرا از زن بودن خود احساس حقارت نمی کرد و مقام زن را بسی شامخ و قابل احترام ارزیابی می نمود.

لیاقت زن و مادر بودن را در آن می دید که دستگاه آفرینش چنین مسئولیت سنگینی را به عهده او گذاشته بود. شاید اکثر مردم گمان کنند که تربیت کودک از زمانی آغاز می شود که طفل خوب و بد را تشخیص دهد، و قبل از آن تربیت معنایی ندارد اما این نظریه رد شده ، زیرا به اعتقاد دانشمندان ، تربیت کودک از هنگام تولد آغاز می گردد. بر دانشمندان فن تربیت و روانشناسان ثابت گردیده که اطفال در طول دوران کودکی به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک انتظار دارد که مورد محبت پدر و مادر قرار گیرد و والدین به او ابراز محبت نمایند. آغوش گرم مادر و محبت خالصانه پدر، روح بشر دوستی و علاقه و همنوع را در کودک می دمد و او را به زندگی امیدوار می سازد. کودک اگر مورد بی مهری قرار گیرد، ترسو و ضعیف بار می آید. پس محبت کردن به کودک یکی از نیازهای ضروری او به شمار می رود و در پرورش او نقشی اساسی دارد. روانشناسان بر این نظرند که مربی باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین نماید. چنین شخصی در اجتماع منشا اثر واقع خواهد شد و به کارهای پست تن در نخواهد داد و زیر بار ذلت و خواری نخواهد رفت . این شخصیت باطنی مرهون تربیت خانوادگی است و به روحیات پدر و مادر بستگی دارد. تمام این نکات ظریف را از دید تیزبین حضرت زهرا (علیه السلام) در مورد فرزندانش غافل نمی ماند.

نامگذاری حسن و حسین (علیهماالسلام) و تربیت آنان

زمانی که امام حسن (علیه السلام) متولد شد، او را در پارچه زردی پیچیده ، خدمت رسول خدا آوردند. فرمود: مگر به شما نگفتم نوزاد را در پارچه زرد نپیچید! پیامبر پارچه را دور انداخت و او را در پارچه سفیدی پیچیده ، در بغل گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند. سپس به علی (علیه السلام) فرمود: نامش را چه گذاشته اید، علی عرض کرد: بر شما سبقت نمی گیریم . پیامبر فرمود: من هم بر خدا سبقت نمی گیرم . جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند سلام و تبریک گفته و فرموده : اسم او حسن بگذارید و آن زمان که حسین (علیه السلام) متولد گردید، مانند امام حسن برای نامگذاری خدمت پیامبر آوردند که

جبرئیل نازل شد و اسم حسین را بر او نهاد (۷۹) . سلمان فارسی می گوید: روزی وارد منزل فاطمه (علیها السلام) شدم و مشاهده کردم فرزند او حسین که در آن زمان شیر خواره بود، از شدت گرسنگی در گهواره گریه می کند و فاطمه با عجله مشغول دستاس کردن است و جو آرد می کند. از خون دست او دستاس خونی گردیده و کنیز خدمتکارش بیکار نشسته بود. دیدن این منظره مرا متاثر کرد. عرض کردم : ای دختر پیامبر، چرا دستور نمی فرمایید فضه جو را دستاس کند، فرمود: برنامه کار منزل بین من و او تقسیم شده ، یک روز خدمات خانه به عهده اوست و یک روز به عهده من . امروز نوبت من است و فضه باید استراحت کند.

سلمان می افزاید: عرض کردم : ای دختر رسول خدا! من بنده آزاد شده شمایم . اجازه فرمایید جو را آرد کنم و شما فرزند خود را ساکت کنید. فاطمه قبول نمود و مشغول آرام کردن حسن و حسین شد. من مقداری جو آرد نمودم و سپس به مسجد رفتم .

دختر رسول خدا با این رفتار طریقه درست برخورد صحیح با کارگر را به همه مسلمانان نشان می دهد و در واقع به همه کارفرمایان (چه در ادارات و چه در کارخانه ها و مزارع) برخورد انسانی و اسلامی را نسبت به این طبقه زحمتکش یاد آوری می کند. امید است زنان مسلمان و مومن از این بانوی پرهیزکار الگو گرفته و نسبت به خدمتکاران و زیردستان خود، عطوفت و رافت بیشتری به خرج دهند. روایت شده روزی رسول الله (صلی الله علیه وآله) به نماز جماعت مشغول بود. وقتی به سجده می رفت ، امام حسین بر پشت او سوار می شد. زمانی که پیامبر سر از سجده بر می داشت ، او را گرفته و کنار می گذاشت و به همین کیفیت نمازش را به پایان رسانید. یک یهودی که جریان را مشاهده می کرد، عرض کرد: شما نسبت به کودکانتان طوری رفتار می کنید که ما از آن امتناع داریم . پیامبر فرمود: شما اگر به خدا و رسول او ایمان داشتید، با کودکان خود مدارا می نمودید. یهودی به واسطه رفتار پیامبر مسلمان شد (۸۰) . روزی رسول خدا از در خانه فاطمه عبور می کرد، صدای گریه حسین را شنید. فاطمه را صدا زد و فرمود: ((مگر نمی دانی گریه حسین مرا اذیت می کند (۸۱))) . روزی پیامبر حسن و حسین را بر دوش خود سوار نموده و بین راه گاهی حسن و گاهی حسین را می بوسید. مردی عرض کرد: یا رسول الله ! این دو کودک را دوست می داری ، فرمود: ((آری ، هر کس این دو را دوست بدارد، با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی نماید، با من دشمنی کرده است (۸۲))) .

روزی پیامبر روی منبر نشسته بود و حسن کنار آن حضرت قرار داشت . گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن و فرمود: ((فرزندم حسن آقا و بزرگ است . امید است به برکت او بین امتم اصلاح شود (۸۳))) .

حضرت زهرا روزی حسن و حسین را به خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد: حسن و حسین فرزند شما هستند. چیزی به آنها عطا فرمایید، حضرت فرمود: ((حلم و سیادت خود را به حسن بخشیدم و شجاعت وجود خودم را به حسین عطا نمودم (۸۴))) .

روزی پیامبر در منزل حضرت زهرا استراحت می کرد. حسن آب خواست ، رسول خدا برخواست و قدری شیر دوشید، سپس در ظرفی ریخته و به حسن داد. حسین از جا برخاست و به طرف حسن آمد که کاسه شیر را از دست او بگیرد. پیامبر جلوی حسین را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن بگیرد. حضرت زهرا که این منظره را تماشا می کرد، عرض کرد: یا رسول الله ! گویا حسن را بیشتر دوست داری ، پاسخ داد: چنین نیست ، بلکه علت دفاع من از حسن بدین علت است که او حق تقدم دارد و زودتر از حسین تقاضای شیر کرده است . پیامبر گرامی با این برخورد عملا درس نظم و رعایت حقوق دیگران را به آن ها می آموزد.

باید کودک را طوری تربیت نمود که نه از گرفتن حق خود ناتوان باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. روزی حسن و حسین خطی نوشتند. امام حسن به امام حسین گفت : خط من از خط تو بهتر است . امام حسین گفت : نه ، خط من بهتر است . نزد مادر خود رفتند تا او قضاوت کند خط کدام بهتر است . فاطمه (علیها السلام) دید هر چه بگوید، دیگری دلتنگ می گردد. فرمود: از پدرتان بپرسید. علی (علیه السلام) هم از قضاوت خودداری نمود و گفت : از جد خود سوال کنید. پیامبر هم حاضر به قضاوت نگردید. از جبرئیل سوال کرد، جبرئیل هم از اسرافیل پرسید، بالاخره رسید به این که خداوند قضاوت کند. خداوند هم داوری را به مادرشان واگذار نمود. فاطمه دانه های گردن بند خود را روی زمین ریخت و فرمود: هر که بیشتر جمع کند خط او بهتر است .

شروع به جمع کردن دانه ها نمودنـد. یک دانه روی زمین مانـده بود که خداونـد به جبرئیل امر نمود آن را دو نیم کن تا هیـچ کدام ناراحت نشوند (۸۵) .

خانـدان وحی عملا به ما می آموزنـد که نبایـد بین فرزنـدان تفاوتی قائل شد و بهترین کار این است که با آنها به طور مساوی رفتار نمود و بین دختـر و پسـر، کوچـک و بزرگ ، زشت و زیبـا، خوش فکر و بـالعکس نبایـد فرقی گـذاشت ، زیرا این گونه تفـاوت ها موجب حسادت و کینه توزی خواهـد شـد و اثری منفی در زندگی آنها به جا خواهد گذاشت . هیچ رفتار مانند تبعیض بین فرزندان باعث ناهنجاری و عصیان آنها نخواهد شد و آثاری مخرب خواهد گذاشت .

ساده زیستی

پیامبر (صـلی الله علیه وآله) هرگاه از سـفر باز می گشت ، به خانه فاطمه می رفت . یک بار که از سفر برگشتند، به خانه دختر خود رفتنـد و دیدند زیورهایی برگردن و گوشواره در گوش و دسـتبند در دست ها آویخته است . اصـحاب در خانه ایسـتاده بودند. نمی دانستند برگردند یا بمانند، زیرا توقف حضرت به طول انجامید اما ناگهان رسول خدا از خانه بیرون آمدند، در حالی که آثار غضب در چهره اش نمودار بود. پیامبر روی منبر رفت . فاطمه (علیها السلام) دریافت که پیامبر ناراحت شده ، از این رو گوشواره ، دستبند و گردن بند خود را باز کرد و در پارچه پیچید و آن ها را به مسـجد خدمت پیامبر فرسـتاد و گفت : به پیامبر بگویید: دخترت سـلام رساند و گفت : این ها را در راه خدا انفاق بفرما، پیامبر تا چشمش به اشیاء افتاد، خوشحال گردید و سه بار فرمود:

فاطمه فعلت فداها ابوها؛ مطابق رضایت خداوند رفتار نمود، پدرش فدایش باد (۸۶) !

با این که زهرای اطهر مرتکب گناهی نشـده بود و شـرعا اشـکالی نـداشت که دارای زینت باشد، از آنجایی که این قبیل تجملات با روحیه معنوی و روحـانی فـاطمه منافـات داشت ، این بـانوی گرامی آن هـا را تقـدیم پـدر نمود، زیرا هر انـدازه انسـان به امور مادی گرایش پیدا کند، به همان مقدار از مقام معنوی او کاسته خواهد شد. زندگی دختر پیامبر در نهایت سادگی و بدون پیرایه بود، حتی در زمانی که عده ای از مهاجران در صفه های مسجد زندگی فقیرانه ای داشتند، باز ساده زیستی زهرای مرضیه زبانزد همه بود.

روشن است محبتی که پیـامبر به فـاطمه داشت و احترام خاصـی که برای او قائل بود، تنها بـدان جهت نبود که دختر اوست ، چرا که پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) فرزنـدان دیگری هم داشت . آنچه زهرا را از سـایر زنـان عـالم ممتـاز می کنـد، خصوصـیات اخلاقی و رفتاری او است ، چه در زنـدگی خانوادگی و چه اجتماعی و چه ساده زیستی و پرهیزکاری و بسـیاری از صـفات برجسـته دیگر که الگوی زنان جامعه اسلامی است .

فصل سوم : کمالات حضرت زهرا (علیها السلام)

۱. فضایل حضرت زهرا (علیها السلام)

پیـامبر فرمود: ((بهترین زنان عالم چهار نفرنـد: مریم دختر عمران ، فاطمه دختر محمـد، خـدیجه دختر خویلـد، و آسیه دختر فرعون (۸۷))) .

نیز فرمود: ((فاطمه از بهترین زنان بهشت است (۸۸))) .

رسول اکرم در حالی که دست فاطمه را در دست داشت فرمود:

((هر کس این را می شناسد که می شناسد و هر کسی که نمی شناسد، این فاطمه دختر محمد و پاره تن و روح من است . هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است (۸۹))) .

ام سلمه گوید: ((فاطمه شبیه ترین مردم به رسول خدا بود (۹۰))) .

روزی علی (علیه السـلام) از پیـامبر سوال کرد: من نزد شـما محبوبترم یـا فاطمه ، رسول خـدا فرمود: ((اءنت اءعز منها و هی اءحب

منك)) . ابو سعید خدری می گوید: یک روز علی بن ابیطالب سخت گرسنه بود. به فاطمه گفت : نزد تو غذایی هست که به من بدهی ، عرض کرد: نه ، سوگند به خدایی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت گرامی داشت ! هیچ چیز نزد من نیست . دو روز است که هیچ طعامی نداشته ایم جز غذای مختصری که به تو دادم و تو را بر خود و این دو پسرم (حسن و حسین) مقدم داشتم .

علی فرمود: ((چرا مرا آگاه نکردی تا چیزی برایتان تهیه کنم ، عرض کرد: ای ابوالحسن ! من از خدا شرم می کنم چیزی که توانایی آن را نداری ، از تو بخواهم . علی (علیه السلام) از نزد فاطمه با اعتماد و توکل به خداوند بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. در حالی که تصمیم داشت برای خانواده خود چیزی تهیه کند، با ((مقداد بن اسود)) برخورد کرد. این جریان در روزی بسیار گرم بود، به طوری که آفتاب روی سر را می سوزاند و زمین در زیر پا داغ بود و آزار می داد. علی چون مقداد را بسیار ناراحت دید و ناخشنود یافت فرمود: چه موضوعی در چنین وقتی تو را از خانه و ناخشنود یافت . فرمود: چه موضوعی در چنین وقتی تو را از خانه و خانواده ات بیرون آورده است . مقداد عرض کرد: ای ابوالحسن ، مرا واگذار و از من سوال مکن ! فرمود: ای برادر! این غیر ممکن است . تا از وضع تو آگاه نشوم ، نمی گذارم بروی .

عرض کرد: برادر! به خاطر خدا دست از من بردار و از حالم مپرس ! فرمود: برادر! ممکن نیست . حال خود را از من پنهان مکن . عرض کرد: ای ابوالحسن ! اینک که اصرار داری و قبول نمی کنی می گویم . به خدایی که محمد را به نبوت و تو را به وصایت گرامی داشت ! مرا جز تلاش برای یافتن چیزی از خانه بیرون نیاورد. از پهلوی خانواده ام آمدم در حالی که همه گرسنه بودند و گریه اهل و عیال را نتوانستم تحمل کنم . غمگین و تنها بیرون آمدم . داستان من این است .

علی به طوری گریست که اشک به محاسن مبارک او رسید و فرمود: به آنچه سوگند یاد کردی ! سوگند یاد می کنم مرا هم همان چیزی از خانه بیرون آورد که تو را به کوچه کشید. اینک دیناری قرض کرده ام و تو را بر خود مقدم می دارم . دینار را به او داد و خود به مسجد پیامبر رفت و نماز ظهر و عصر و مغرب را در مسجد خواند.

وقتی رسول خدا نماز مغرب را تمام کرد، از کنار علی (علیه السلام) عبور کرد و او را که در صف اول قرار داشت دید. به او اشاره کرد، علی برخاست و دنبال پیامبر روانه شد و جلوی یکی از درهای مسجد به او رسید.

سلام کرد، پیامبر جواب سلام را داد و فرمود: ای ابوالحسن ! آیا نزد تو چیزی برای شام هست که همراه تو بیایم ، علی سر بزیر افکند و ساکت ماند و از خجالت در مقابل پیامبر متحیر بود که چه جوابی بدهد.

پیامبر جریان دینار را و اینکه از کجا تهیه کرده و به چه کسی داده بود می دانست . خداوند به پیامبر وحی فرموده بود که آن شب را نزد علی باشد. پیامبر چون سکوت علی را دید فرمود: ای ابوالحسن ! یا بگو ((نه)) تا برگردم یا ((بلی)) تا همراه تو بیایم . علی از روی شرم و به جهت احترام عرض کرد: بفرمایید، در خدمت شما هستم . پیامبر دست علی را گرفت و آمدند تا بر فاطمه وارد شدند. آن بانوی گرامی در محراب نماز بود و نماز را به اتمام رسانده بود. پشت سر او دیگی قرار داشت که بخار از آن متصاعد بود.

فاطمه چون صدای پیامبر را شنید، از محراب خارج شده و بر پدر سلام کرد. فاطمه عزیزترین فرد نزد پیامبر بود.

حضرت جواب سلام او را داده و دست مبارک را بر سر او کشید و نوازش فرمود و پرسید: دخترم ! چگونه روز را شب آوردی . خداوند بر تو رحمت آورد، به ما شام بده . خداوند تو را بیامرزد و همانا آمرزیده است . فاطمه دیگ غذا را برداشت و نزد پیامبر و علی آورد. علی چون غذا را دید و بوی دلپذیر آن را استشمام نمود، نگاهی به فاطمه کرد. فاطمه عرض کرد: سبحان الله ! چرا این گونه به من نگاه می کنی . آیا خلافی انجام داده ام که مستوجب این نگاه باشم . علی فرمود: چگونه متعجب نباشم . روز گذشته سوگند یاد کردی که دو روز است غذایی نیافته ای .

فاطمه به آسمان نگاه کرد و گفت : خدای من در آسمان و زمینش آگاه است که به حق گفتم . فرمود: ای فاطمه ! این غذا از کجا

رسیده که نه رنگ آن را دیده و نه چنین رائحه دلپذیری بوییده ام و بهتر از آن نخورده ام . رسول خدا دست مبارکش را به شانه علی نهاد و اشاره ای کرد و فرمود: ای علی ! این عوض دینار تو و پاداش دینار تو از طرف خداوند است . خداوند به هر کسی که بخواهد، روزی بدون حساب می دهد. آنگاه پیامبر گریست و فرمود: سپاس خدای را که شما را پیش از آن که از دنیا ببرد، پاداش بخشید و تو را ای علی ، همانند زکریا و فاطمه را همچون مریم دختر عمران قرار داد که هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می شد، نزد او رزق و طعام می یافت (۹۱) . بی علت نیست که پیامبر فرمود: ((لو لا علی لم یکن لفاطمه کفو (۹۲) ؛ اگر علی نبود کفو و همشاءنی برای فاطمه وجود نداشت)) .

ماجرای دیگر

در یکی از روزها زهرا و فرزندانش و علی (علیهماالسلام) از شدت گرسنگی توان نداشتند و چیزی در منزل یافت نمی شد، تا سد جوع کنند. زهرا (علیها السلام) لباس خود را نزد زن یهودی گرو گذاشت و مقداری جو گرفت . به خانه آورده ، آرد کرد و نان تهیه نمود. همسر یهودی که به خانه آمد پرسید: در خانه این نور چیست ، زن گفت : نور لباس فاطمه است . مرد در همان حال مسلمان شد و زن او هم مسلمان گردید و همسایه ها و هشتاد نفر از آشنایان آمدند تا این منظره را دیدند مسلمان شدند (۹۳) .

وجود حضرت زهرا والاتر از این است که برای لباس و ظواهر اهمیت و ارزشی قائل شود. آن بانوی گرامی تفاوتی بین لباس نو و کهنه قائل نبود. ایشان از نظر اجتماعی بالاترین موقعیت را دارا بود. دختر رسول گرامی اسلام برترین شخصیت در جزیره العرب بود. از طرفی همسر علی (علیه السلام) بود که وصی و جانشین پیامبر و سپهسالار لشکر او بود. علاوه بر آن سرمایه فدک را در اختیار داشت که ثروت عظیمی بود. او می توانست بهترین زندگی و لباس را داشته باشد اما می بینیم برای سد جوع مجبور می شود لباس کهنه خود را گرو بگذارد و به پاداش گذشت از ظواهر دنیوی ، خداوند چنان برکتی به این لباس می دهد که به وسیله آن هشتاد یهودی مسلمان می شوند. این زندگی باید درسی باشد برای زنان مسلمان جهان که ارزش واقعی خود را در یابند و شخصیت وجودی خود را برتری دهند و به ظواهر دنیا مشغول نشوند. اگر چنین کنند به همان نسبت از معنویت فاصله می گیرند.

نافع بن ابی الحمراء می گوید: هشت ماه پیامبر را می دیدم که هر روز هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد، به در خانه فاطمه می رفت و می فرمود: سلام بر شما ای اهل بیت ! وقت نماز است . همانا خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت را از هر گونه ناپاکی دور نموده و پاکتان سازد (۹۴) .

رسول اکرم برای اطلاع همه یاران اهل بیت خود را در موقعیت های مختلف به مردم معرفی می نمود تا همگی بدانند آیه تطهیر در شان آنها نازل شده است . مقصود از تطهیر تنها طهارت ظاهری نیست ، بلکه طهارت و پاکی از هر گونه پلیدی ظاهری و باطنی است ، زیرا ((ال)) در کلمه ((الرجس)) برای ((استغراق جنس)) است و قرینه ای برای تخصیص آن به نوع خاصی از رجس نیست و این لطف الهی است که دارنده آن از هرگونه گناه و خطا و عیب مصون و محفوظ است . هنگامی که آیه لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا؛ یعنی پیامبر را آن گونه که یکدیگر را صدا می زنید، صدا نزنید (۹۵))) . نازل شد، مسلمانان پیامبر را با خطاب ((یا محمد)) صدا نکردند، بلکه ((یا ایها الرسول ، یا ایها النبی)) می گفتند. فاطمه می گوید: بعد از نزول این آیه جرات نکردم پدرم را با عنوان ((یا ابتاه)) صدا کنم . هنگامی که نزدش می رفتم ((یا رسول الله)) خطاب می کردم . یکی دو بار این عمل تکرار شد، دیدم پیامبر ناراحت شد و از من روی برگرداند. مرتبه سوم رو به من کرد و فرمود:

یا فاطمه ! اءنها لم تنزل فیک و لا فی اءهلک و لا فی نسلک اءنت منی و اءنا منک انما نزلت فی اءهل الجفاء و الغلظه من قریش ؛ ای فاطمه ! این آیه درباره تو و خاندان و نسل تو نازل نشده است تو از منی و من از توام . این آیه در مورد جفاکاران و تندخویان بی ادب قریش نازل شده است . بگو: پدر جان ! که این سخن مرا زنده می کند و خدا را خشنود می سازد (۹۶) .

از علی (علیه السلام) روایت شده که نزد رسول الله بودیم . پرسید: بگویید چه کاری برای زنان بهتر است .

جملگی نتوانستیم جواب قانع کننده ای بدهیم . متفرق شدیم . من نزد فاطمه آمدم و سوالی را که پیامبر از ما پرسیده و احدی از ما نتوانسته بود جواب دهد، برای فاطمه تعریف کردم . او گفت : من می دانم . بهترین کار برای زنان آن است که نه مردان آنها را ببینند و نه آنها مردان را ببینند. من برگشتم پیش رسول خدا و گفتم : سوال کردید چه چیزی برای زنان بهتر است . برای زنان بهتر است که نه مردان آنها را ببینند و نه آن ها مردان را ببینند. رسول خدا فرمود: چه کسی به تو یاد داد، تو پیش من بودی و نمی دانستی . گفتم : فاطمه ! رسول خدا متعجب شد و گفت : ((فاطمه بضعه منی (۹۷) .))

عایشه می گوید: فاطمه در سخن گفتن شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. وقتی وارد بر پیامبر می شد، آن حضرت دست او را می گرفت و می بوسید و به جای خودش می نشانید. هر زمان که رسول خدا بر فاطمه وارد می شد، او به احترام پدر بلند می شد و دست حضرت را می بوسید و در جای خودش می نشانید (۹۸) .

روزی عایشه پیامبر را دید که فاطمه را می بوسید. عرض کرد: یا رسول الله ! آیا او را می بوسی ، در حالی که شوهر دارد، پیامبر پاسخ داد: اگر می دانستی چقدر فاطمه را دوست دارم ، محبت تو هم به او زیادتر می شد. فاطمه حوریه ای است به صورت انسان . هر وقت مشتاق بهشت می شوم ، او را می بوسم (۹۹) .

امام مجتبی (علیه السلام) نقل فرموده اند که :

مادرم فاطمه را دیدم شب جمعه در محراب به عبادت برخواسته است . تا سرزدن سپیده صبح در عبادت و رکوع و سجود بود و می شنیدم که برای مومنان و مومنات دعا می فرمود و آنان را نام می برد و برای آن ها دعا می کرد اما هیچ دعایی برای خودش نمی نمود. به او گفتم : مادر! چرا همانطور که برای دیگران دعا می نمایی ، برای خودت دعا نمی کنی ، فرمود: پسرم ابتدا همسایه ، سپس خانه (۱۰۰) .

همراهی اهل بیت با پیامبر (صلی الله علیه وآله)

حضرت زهرا دختر شایسته رسول خدا بود و حضرت مقام شامخ فرزندش را به خوبی می شناخت .

پیامبر می دانست که فاطمه (علیها السلام) مادر امامان و پیشوایان دین است . زهرای مرضیه معصوم از هر گناهی بود و کسی جز رسول الله و علی (علیه السلام) نمی توانست مقام والای او را درک کند. رسول خدا می دانست که نور فاطمه روشنی بخش فرشتگان آسمان است و جز زهرا زنی شایستگی چنین مقام بزرگی را ندارد. حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به سبب مقام نبوت و رهبری الهی دارای شخصیت خاص می باشد. رسول خدا در زمان رهبری الهی خود سعی می کرد که در تحمل سختی ها با مسلمانان شریک باشد. خوراک و پوشاک و لوازم زندگی و مسکن او در حد متوسط بلکه در سطح فقرا بود. در رعایت اخلاق اسلامی چنان بود که خداوند متعال درباره اش می فرماید: ((اءنک لعلی خلق عظیم)) و به همین جهت در قلوب مسلمانان جای داشت و رهنمودهای او را به جان و دل می خریدند. روشن است که اجرای چنین برنامه ای بدون همکاری زن و فرزند ممکن نیست . اگر خانواده همکاری و همراهی با مرد صاحب خانه داشته باشند، او می تواند به تعهدات خود عمل نماید. اگر همکاری نباشد، عمل به چنین برنامه ای بسیار مشکل است و حتی می توان گفت میسر نمی باشد. پیامبر بدین برنامه عمل می نمود و به خانواده خود چنین مسئولیت سنگینی را تفهیم می کرد که همراهی آنها برای رسیدن به هدف ضروری است .

قرآن با پیامبر خطاب می نماید که :

یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوه الدنیا و زینتها فتعالین اءمتعکن و اءسرحکن سراجا جمیلا و ان کنتن تردن الله و رسوله والدار الاخره فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما؛ (۱۰۱) ای پیامبر! به خانواده ات بگو اگر شما طالب زندگی مرفه و زر و زیور دنیا هستید، بیایید تا مهر شما را بدهم و به خوبی آزادتان سازم و اگر طالب خدا و رسول و سرای آخرت هستند (بدانید که) خدا برای شما پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است .

خداونـد در این آیه به خانواده پیامبر گوشـزد می کند که شـما مانند سایر زنان نیسـتند. شـئون این بیت و خاندان را باید حفظ کنید. خانه پیامبر جای خوشـگذرانی و تجمل پرستی نیست ، بلکه بایـد ساده زیستی و خدمت به اسـلام و مسـلمانان کرد. خانه پیامبر جای مقدسـی است ، تنها حضـرت زهرا طبق خواسـته رسول خدا عمل می نمود و فرزند شایسـته و لایق پیامبر او بود به همین جهت پیامبر درباره اش فرمود:

دخترم فاطمه بهترین بانوی گذشـته و آینده است . وقتی که در محراب مشـغول عبادت می شود، هفتاد هزار فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند و می گویند: ای فاطمه ! خدا تو را برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری داد.

بـاز پیـامبر فرمود: ایمان به خـدا چنان در اعماق قلب و باطن روح زهرا نفوذ کرده که برای عبادت خـدا خودش را از هر چیزی فارغ می سـازد. وقتی فاطمه در محراب مشـغول عبادت می شود، نور او بر فرشـتگان می درخشـد و خـدا به ملائکه می گویـد: بنـده ام را ببینید چگونه از خوف من می لرزد و غرق عبادت می شود (۱۰۲) !

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

رسـول خـدا خیلی فـاطمه را دوست می داشت و او را می بوسـید. عـایشه اعـتراض کرد، پیـامبر در جواب فرمود: هنگـامی که مرا به معراج بردنـد، داخـل بهشت شـدم . جبرئیـل مرا نزد درخت طوبی برد. از میوه هایش به من داد و آن ها را خوردم . پس نطفه ای در من بوجود آمـد. زمانی که به زمین آمدم ، با خدیجه همبستر شده و او به فاطمه حامله شد. بدین جهت هر وقت فاطمه را می بوسم ، بوی درخت طوبی به مشامم می رسد (۱۰۳) .

۲. علم و دانش فاطمه (علیها السلام)

عمـار می گویـد: روزی علی (علیه السـلام) وارد منزل شـد. فاطمه گفت : یا علی ! بیا نزدیک تا از حوادث گذشـته و آینـده برایت سخن بگویم . علی که از سخن فاطمه متعجب بود، خدمت پیامبر آمد و سلام کرد و نزدیک حضرت نشست . پیامبر فرمود: یا علی ! تو سخن آغاز می کنی یا من ؟ حضرت علی (علیه السلام) گفت : شما بفرمایید بهتر است . پیامبر فرمود: گویا فاطمه به شما چنین و چنان فرمود. به همین جهت نزد من آمدی . علی عرض کرد: یا رسول الله ! مگر نور فاطمه هم از سـنخ نور ماست ، فرمود: مگر نمی دانستی ؟ علی (علیه السـلام) از شـنیدن این سـخن سـجده شکر به جا آورد و خدا را سپاس گفت ، سپس نزد فاطمه مراجعت نمود. فاطمه (علیها السلام) فرمود:

یا علی ! گویا نزد پدرم رفتی و چنین و چنان به تو فرمود.

علی فرمود: آری ، ای دخت پیامبر! فاطمه فرمود:

یـا علی ! خـدا نور مرا آفریـد... آن گـاه آن نور را در یکی از درختـان بهشت به ودیعه نهاد، آن گاه که پـدرم داخل بهشت شـد، از جانب خـدا مامور شد که از میوه های آن درخت تناول کند. پدرم از آن میوه ها میل نمود و بدین وسـیله نور من به صـلب او منتقل گشت و بعـد به رحم مادر وارد شد. من از آن نور هسـتم و حوادث گذشـته و آینده را به وسـیله آن نور می دانـم . یا علی ! مومن به وسیله نور خدا حقایق را می بیند (۱۰۴) .

داستانی آموزنده

جابر بن عبدالله انصاری گفت : روزی پیامبر بعد از نماز ظهر و عصـر با اصـحاب در مسـجد نشسته بودند. پیرمردی بیابانی خسته و با نفسهای به شمارش افتاده وارد شد که معلوم بود از راه دوری می رسد و نیازمند است .

رسـول خـدا از وضـع او سـوال نمود، گفت : یـا نـبی الله ! من پیرمردی گرسـنه ام . مرا سـیر فرمـا! برهنه ام ، مرابپوشـان ، بیچـاره ام ، دسـتگیری ام نما! پیامبر فرمود: خواسته های تو را فعلا نمی توانم بر آورده نمایم ، ولی تو را نزد کسی می فرستم که خدا و رسولش وی را دوست دارند، او هم خدا و رسول را دوست دارد. آنچه داشته باشد، دیگران را بر خود مقدم می دارد.

دستور داد او را به خانه فاطمه راهنمایی کنند. بلال پیرمرد را به منزل فاطمه برد، پیرمرد از پشت در صدا زد:

سلام بر شما ای خانواده پیامبری که فرشتگان نزد شما رفت و آمد می کنند و منزلتان محل فرود جبرئیل امین است . فاطمه جواب سلام را داد و فرمود: کیستی و از کجا آمده ای ، به عرض رساند:

پیرمردی از قبایل عرب هستم و از راه دوری آمده ام . گرسنه ام و برهنه . مرا دستگیری کن ، خدا تو را رحمت کند! در حالی که سه روز بود علی و فاطمه و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) طعامی نخورده بودند. فاطمه به گوشه گوشه منزل نظری انداخت . پوست گوسفندی را که حسن و حسین روی آن می خوابیدند برداشت و به پیرمرد داد و عذر خواهی کرد که چیز دیگری نداشته است . پیرمرد گفت : ای دختر محمد من از گرسنگی می نالم ، تو پوست کهنه گوسفند به من می دهی ! این پوست گوسفند را چه کنم ، فاطمه ناراحت شد و دست در گردن انداخت . گردن بند چوبی را که به تازگی دختر عمویش (دختر حمزه بن عبدالمطلب) به او هدیه کرده بود، از گردن باز کرد و به پیرمرد داد و فرمود: بگیر بفروش ، شاید خداوند عوض بهتری به تو بدهد. پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد برگشت و گفت : یا رسول الله ! دخترت این گردن بند را به من داد من چه کنم . در این هنگام عمار یاسر عرض کرد: یا رسول الله ! اجازه بفرمایید این گردن بند را خریداری کنم . پیامبر فرمود: اگر در خرید این گردن بند جن و انس شریک شوند، خداوند هیچ یک از آنها را به آتش نمی سوزاند.

عمار رو به پیرمرد کرد و گفت : آن را چند می فروشی ، گفت : به سیر شدن با نان و گوشت و یک برد یمانی که خود را بپوشانم و با آن نماز بخوانم و یک دینار که زاد و توشه راهم را فراهم کنم تا به وطن برسم .

عمار از سهمیه غنائم جنگی مبلغی را اندوخته بود گفت : این را از تو به بیست دینار طلا و دویست درهم نقره و یک برد یمانی می خرم و از نان گندم و گوشت بریان تو را سیر خواهم نمود و با شترم تو را به وطنت می رسانم . پیرمرد گفت : چقدر سخاوتمندی ! جوانمردی مانند تو ندیدم . عمار به وعده اش وفا نمود، آن گاه گردن بند را به وسیله غلامی خدمت پیامبر فرستاد و گفت : به رسول الله عرض کن که : تو را با این گردن بند به پیامبر تقدیم کردم . غلام به عرض رسول خدا رسانید، پیامبر فرمود: من هم تو را با این گردن بند به دخترم فاطمه بخشیدم . غلام در منزل فاطمه آمد و جریان را عرض کرد، زهرا گردن بند را از غلام گرفت و او را در راه خدا آزاد کرد. در این هنگام غلام خندید، فاطمه علت خنده را پرسید، عرض کرد: چه گردن بند پر برکتی ! گرسنه ای را سیر نمود، برهنه ای را پوشاند، بیچاره ای را بی نیاز کرد، غلامی را آزاد نمود و دوباره به دست صاحبش برگشت (۱۰۵) !

این قبیل داستان ها بدین جهت ثبت گردیده تا مسلمانان با سیره عملی آن بزرگواران آشنا شوند و برای مردمان سرمشقی بشود، نه این که بخوانیم و رفتار حضرت زهرا را تحسین کنیم اما در عمل نسبت به آن واکنشی نداشته باشیم . اگر چنین نباشیم ، نمی توانیم ادعای شیعه و پیرو بودن را داشته باشیم . امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لیس من شیعتنا من قال بلسانه و خالف فی اءعمالنا؛ شیعه ما نیست کسی که با زبان بگوید من شیعه هستم ، ولی مخالف ما عمل کند.

پیرو فاطمه باید او را الگوی خود قرار داده و در رفع نیازمندی های برادران و خواهران دینی خود بکوشد. در این داستان ملاحظه می شود زهرای مرضیه (علیها السلام) چیزی در خانه نمی یابند، از این رو زیرانداز بچه هایش را به مرد سائل می دهد. زیر انداز به گونه ای است که پیرمرد فقیر هم از گرفتن آن امتناع می کند، سپس گردن بند چوبی را که هدیه دختر عمویش می باشد می دهد. این گونه رفتار است که به زهرا (علیها السلام) ارزش و عظمت می بخشد و به آنچه متعلق به اوست ، برکت می دهد. در اثر برکت یک گردن بند چوبی چند عمل بزرگ صورت می پذیرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

شکت فاطمه الی رسول الله علیا، فقالت : یا رسول الله ! ما یدع شیئا من رزقه الا وزعه بین المساکین ، فقال لها: یا فاطمه ! اءتسخطینی

فی اءخی و ابن عمی ؟ ان سخطه سخطی و ان سخطی لسخط الله ، فقالت اعوذ بالله من سخط الله و سخط رسوله ؛ یک روز فاطمه خدمت رسول خدا شکایت برد که : علی هر چه دارد، بین فقرا تقسیم می کند. فرمود: فاطمه جان ! مبادا برادر و پسر عمویم را ناراحت کنی ، زیرا غضب علی غضب من و غضب من غضب خدا است . فاطمه فرمود: پناه می برم به خدا از غضب خدا و غضب رسول او (۱۰۶) .

اسماء بنت عمیس می گوید: روزی رسول خدا به منزل فاطمه رفتند، دیدند حسن و حسین در منزل نیستند. احوالشان را پرسید، عرض کرد: امروز در خانه چیزی برای خوردن نبود. علی وقتی می خواست بیرون برود، فرمود حسن و حسین را با خود ببرم ، مبادا گریه کنند و از تو درخواست غذا نمایند. آنان را برداشت و رفت نزد فلان شخص یهودی . رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت و او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود. حسن و حسین را مشغول بازی دید و مقداری خرما پیش آن ها بود. به علی (علیه السلام) فرمود: قبل از گرم شدن هوا حسن و حسین را به خانه برگردان ، علی عرض کرد: یا رسول الله ! وقتی که از خانه خارج شدم ، غذایی در خانه نداشتیم . درنگ کنید تا مقداری خرما برای فاطمه تهیه نمایم . با این یهودی قرار گذاشتم در مقابل هر دلو آب ، یک دانه خرما بگیرم . زمانی که خرما آماده شد، آن ها را در دامن ریخت و حسن و حسین را برداشت و به منزل برگشت (۱۰۷) .

عموم راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که امیرالمومنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و خادمه آنها ((فضه)) طبق نذری که کرده بودند، سه روز روزه گرفتند.

به شب ، هنگام افطار سائلی در زد. علی (علیه السلام) غذای خود را به او داد و سایرین نیز به او اقتدا کردند و افطار خود را به فقیر دادند و با آب افطار نمودند. شب دوم یتیمی در زد و آن ها دو مرتبه افطار خود را به او دادند. شب سوم اسیری آمد و درخواست چیزی نمود. آن ها باز غذای خود را دادند، آن گاه از طرف خداوند سوره ((هل اءتی علی الانسان)) نازل شد (۱۰۸) .

در آن آیه ((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا)) اشاره به ایثار و انفاق آن بزرگوار دارد. برخی از علماء فرموده اند که در این سوره مبارکه که همه گونه نعمت های بهشتی ذکر و وعده شده اما از حوری ها و زنان بهشتی ذکری نشده و این به احترام حضرت زهرا (علیها السلام) است (۱۰۹) .

شرکت در مباهله

اکثر راویان و مورخان و مفسران گفته اند: حضرت زهرا یکی از پنج نفری است که در مباهله پیامبر با مسیحیان نجران شرکت داشته است و این موضوع علاوه بر این که فضیلت بزرگی محسوب می شود، از قوی ترین دلایل می باشد که روشن می سازد ((اهل بیت معصوم)) پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام) می باشند و دیگر بستگان و زوجات پیامبر در این خصوصیت شرکتی ندارند. گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر آمدند و در مورد عیسی با حضرت گفتگو کردند. پیامبر این آیه را برای آنان تلاوت فرمود:

ان عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ؛ (۱۱۰) مثل خلقت عیسی که بدون پدر خلق شده ، نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که خدا او را (بدون پدر و مادر) از خاک آفرید.

مسیحیان قانع نشدند و اعتراض کردند و آیه مباهله بر پیامبر نازل گردید:

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع اءبنائنا و اءبنائکم و نسائکم و اءنفسنا و اءنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین ؛ (۱۱۱) هر کس پس از آنچه از علم به تو رسیده ، در مورد عیسی با تو محاجه کرد، بگو: بیایید فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و جانهایمان را و جان هایتان را، آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم .

مباهله آن است که دو طرفی که با هم در موضوعی اختلاف و تخاصم دارنـد، علیه یکـدیگر نفرین کننـد و از خـدا بخواهند لعنت و عـذاب را بر طرفی که باطل است ، فرود آورد. این کار فقط از پیامبران راستین که ارتباط واقعی با خـدا دارند بر می آید. مسـیحیان نجران ابتدا قبول نمودند و قرار شد فردای آن روز مباهله شود. وقتی از نزد پیامبر رفتند، بین خود به گفتگو نشسـتند و اسقف به آنان گفت : اگر فردا با فرزندان و اهل بیتش آمد، از مباهله با او بر حذر باشید.

اگر بـا اصـحابش آمـد، چیزی نیست و پیـامبر واقعی نخواهـد بود. فردای آن روز پیـامبر همراه با امیر مومنان علی و فاطمه و حسن و حسین آمد و در برابر مسیحیان بر خاک نشست و به اهل بیت فرمود: هنگامی که من دعا کردم ، شما آمین بگویید.

مسیحیان از مشاهده هیات او بیمناک شدند و اعتراف کردند که روش او مانند سایر انبیای راستین است و از خدا خواستند از مباهله منصرف گردد و با آنان مصالحه نماید. اینان با پرداخت اموالی به عنوان مصالحه برگشتند (۱۱۲) .

۳. سفارش رسول اکرم در همسر داری

رسول اکرم به فـاطمه (علیها السـلام) فرمود: ای فاطمه ! به حق آن کس که مرا به عنوان مژده و بیم دهنـده برانگیخته ، اگر شوهر از تو ناخشنود باشد و به همین حال از دنیا بروی ، بر جنازه ات نماز نخواهم خواند (۱۱۳) .

آیا نمی دانی خشم و خشـنودی شوهر موجب غضب و خشنودی خداوند است (۱۱۴) . یک شبانه روز رضایت شوهر برابر با عبادت یـک سـال همراه بـا روزه و قیام در شب است (۱۱۵) . سـاعتی در کنـار شوهر نشسـتن از یک سال عبادت و طواف کعبه برتر اسـت (۱۱۶) . زن چون باردار شود، فرشـتگان آسـمان و ماهیان دریا برایش طلب مغفرت کننـد و هر روز خداونـد برای او هزار حسـنه می نویسـد و هزار گناه محو می کنـد. چون وضع حمل نماید، از همه گناهان بیرون رود، همانند لحظه ای که از مادر متولد شده است . خداوند پاداش مجاهدان و شـهیدان و صالحان و ثواب هفتاد حج برای او بنویسد. چون به فرزندش شـیر دهد، به شمار هر قطره شیر، حسنه ای عطا فرماید و لغزشی محو نماید و پریان در بهشت برایش آمرزش خواهند کرد (۱۱۷) .

دسـتورهایی که رسول خـدا درباره شوهر داری به فاطمه می دهـد، بایـد سـرلوحه زندگی زنان مسـلمان باشد، زیرا بزرگترین وظیفه یـک زن ، خوب شوهر داری کردن است که آن را جهـاد برای زنـان بر شـمرده انـد: ((جهاد المرئه حسن التبعل ؛ جهاد زن ، خوب شوهر داری نمودن است)) . اگر این وظیفه خطیر را درست به انجـام نرسانـد، خطراتی که از این نـاحیه متوجه خـانواده و جامعه می شود، جبران ناپـذیر است . متاسـفانه این وظیفه در جـامعه مـا به دلیـل رسوخ فرهنگ غربی در کشور کم رنگ گردیـده ، از این رو شاهـد زنـدگی های پر تنش و احیانا جدایی هستیم ، در صورتی که اگر طبق موازین شـرعی و دسـتورهای اسـلام عمل شود و زن و مرد خانواده هر کـدام به وظیفه اصـلی خود عمل نماینـد، زنـدگی آرام و شـیرینی خواهنـد داشت و ثمره زناشویی ، فرزندان سالم و صالح و شایسته خواهد بود، علاوه بر این ها پاداش و حسنه ای که خداوند برای آنان مقرر می دارد، قابل توجه می باشد.

اگر انسان مواظب اعمال خود به طور شایسته باشد و با گناهان آن ها را تباه نسازد، در دنیا و آخرت سعادتمند خواهد گردید.

مقام و جایگاه حضرت زهرا (علیها السلام)

حضـرت زهرا بـا انجام تمام دسـتورهای الهی راجع به همسـر داری به چنان مقام و فضـیلتی می رسـد که رسول خـدا درباره اش می فرماید:

خـدای عزوجل فرمود: ای احمـد! اگر نبودی آسـمان و افلاک را نمی آفریدم . و اگر علی نبود، تو را خلق نمی کردم . و اگر فاطمه نبود تو و علی را خلق نمی نمودم .

همچنین روایت است از علی (علیه السلام) که از رسول الله نقل فرمود:

زمانی که قیامت شود، منادی از عرش ندا دهد: ای گروه مردم ! چشم هایتان را پایین بیندازید تا فاطمه دختر محمد عبور کند (۱۱۸) !

رسول الله فرمود:

اذا کان یوم القیامه نادی منادی من بطنان العرض یا اهل الجمع ! نکسوا رؤ سکم و غضوا اءبصارکم حتی تجوز فاطمه (علیها السلام) علی الصراط فتمر معها سبعون الف جاریه من الحور العین ؛ (۱۱۹) زمانی که روز قیامت شود، منادی ندا دهد: ای جماعت ! بزیر اندازید سرهای خود را پایین بیندازید چشمانتان را تا فاطمه (علیها السلام) بر صراط عبور کند، پس می گذرد و با او هفتاد هزار کنیز از حوریان هست .

عظمت و شرافت فاطمه به گونه ای است که در قیامت که تکلیفی بر بندگان نیست ، باز باید چشم ها بسته شود و سرها زیر بیفتد تا دختر رسول خدا گذر نماید. مسلم است که عرشیان هم برای این بانوی بزرگوار احترام خاصی قائلند. این شخصیت و عزت برای زهرا (علیها السلام) در سایه بندگی و اطاعت از پروردگار حاصل شد. دانش و معرفت حضرت زهرا بر همه مردم آن زمان روشن بود. زهد و تقوا، صبر و استقامت ، پارسایی و سلوك دختر رسول خدا زبانزد دوست و دشمن بود. دختری که بارها رسول خدا درباره او فرمود:

فاطمه بضعه منی و هی قلبی الذی بین جبنی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ؛ (۱۲۰) فاطمه پاره تن من و قلب من است که بین دو پهلویم هست . هر کسی او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است .

در این روایت ملاحظه می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) ناخشنودی حضرت زهرا را با نارضایتی خداوند برابر دانسته است . این نکته عظمت و عزت و کرامت زهرا (علیها السلام) را ثابت می نماید. زنی که اطاعت از پروردگار را (چه عبادی و چه در امور زندگی و چه همسر داری ، نیز در مسائل اجتماعی) سرمشق خود قرار داده ، تنها رضایت پروردگار را در نظر دارد و در اثر اطاعت از باری تعالی به این مقام والاـ دست یافته است . عایشه می گوید: چون رسول خدا مریض گردید، دخترش فاطمه را خواست و چیزی به او گفت فاطمه گریان شد، سپس حرفی زد که فاطمه خندید. از عمل او سوال کردند، جواب داد: زمانی که گریه کردم ، به من خبر داد که از دنیا می رود، سپس به من خبر داد اولین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می شود، تو هستی . سپس خندیدم (۱۲۱) . از پیامبر گرامی روایت شده که به امیرمومنان فرمود:

اءتدرین لم سمیت فاطمه ، قال علی : یا رسول الله ! لم سمیت ، قال لاءنها فطمت هی و شیعتها من النار؛ رسول خدا به علی فرمود: آیا می دانی برای چه فاطمه نامیده شد، علی عرض کرد: برای چه نامیده شد، فرمود: برای این که او و شیعیانش از آتش باز گرفته شده اند (۱۲۲) .

شیعیان که به معنی پیروان آمده ، یعنی پیرو راه و مرام و مکتب آن حضرت ، یعنی پیروان فاطمه (علیها السلام) تلاش و کوشش نمایند در زندگی خود، حضرت را الگو قرار دهند که چگونه اطاعت و عبادت پروردگار را می نمود؛ چگونه شوهر داری و بچه داری می کرد؛ با مردم و مراجعان چه نوع برخوردی داشت ؛ اگر سائلی برای درخواست کمک به منزل او مراجعه می کرد، چگونه جواب او را داده و خواسته او را عملی می نمود. تنها ما ارادتمند دختر رسول خدا هستیم . کافی نیست و ما را به فلاح و رستگاری نمی رساند.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

بهشت را به بهانه نمی دهند، بلکه به بها می دهند. باید از خود گذشت ، من را فراموش نموده ، منیت را رها کرده ، فناء فی الله گردید تا به رستگاری رسید.

عایشه می گوید:

اقبلت فاطمه تمشی کان مشیتها مشیه رسول الله فقال : مرحبا یا بنتی ثم اءجلسها عن یمینه اءو عن شماله ثم اءنه اءسر الیها حدیثا فبکت . فقلت : استحضك رسول الله بحدیثه ثم تبکین . ثم انه اءسر الیها حدیثا فضحکت ، فقلت : ما رایت کالیوم و فرحا اءقرب من

حزن ! فساءلتها عما قال ، فقالت : ما کنت لا فشی سر رسول الله ، حتی قبض رسول الله ساءلتها، فقالت : اءسر الی ، فقال : ان جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن فی کل عام مره و انه عارضنی به العام مرتین و لا اراه الا قد حضرت اءجلی و انک اءول اهل بیتی لحوقا بی و نعم السیف انا لک فبکیت لذلک ، فقال : الا ترضین ان تکون سیده نساء اءهل الاءمه اءو نساء المؤ منین ، قالت : فضحکت لذلک ؛ روزی فاطمه نزد پدرش آمد. راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود. پیامبر فرمود: خوش آمدی دخترم ! سپس او را طرف راست یا چپ خود نشاند، بعد رازی در گوش او گفت و فاطمه گریان شد، من گفتم چرا گریه می کنی . بار دیگر پیامبر رازی در گوش او گفت ، فاطمه خندان شد. گفتم : من تا امروز شادی که این طور به غم نزدیک باشد ندیدم ! از او علت را پرسیدم ، فاطمه گفت : من سر رسول خدا را فاش نمی کنم . تا رسول خدا از دنیا رحلت فرمود، آن گاه سؤ ال کردم ، گفت : مرتبه اول پیامبر به من فرمود: جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه داشت اما امسال دو بار عرضه داشت . فکر می کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده است و تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی . هنگامی که این سخن را شنیدم ، گریه کردم .

سپس فرمود: آیا راضی نمی شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی . هنگامی که این سخن را شنیدم ، شادمان و خندان شدم (۱۲۳).

از این حدیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه (علیه السلام) یکی از چهار زن بزرگ جهان معرفی شده ، هیچ منافاتی ندارد که از میان آن چهار زن ، برترین آنها باشد. در کتاب ذخائر العقبی آمده که : چهار زن ، بانوی بانوان جهان بودند: مریم دختر عمران ، آسیه دختر مزاحم ، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه وآله) که از همه آنها برتر بود . (۱۲۴)

فصل چهارم : شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

۱. زهرا (علیها السلام) پس از رحلت پدر

سال دهم هجری است و پیامبر از حجه الوداع بازگشتند. کم کم آثار کسالت بر رسول خدا ظاهر می شد. لشکری را به فرماندهی ((اسامه)) ترتیب داد و فرمود: باید به سوی کشور روم حرکت کنید. افراد معینی به ویژه نام برد و فرمود: باید در این جنگ شرکت نمایند. منظورش این بود که منافقان از مدینه روند و موضوع خلافت علی (علیه السلام) از کارشکنی و مخالفت در امان بماند.

کسالت رسول خدا شدت پیدا کرده و ایشان در خانه بستری گردید. بیماری پیامبر (صلی الله علیه وآله) فاطمه را در وحشت فرود برد. گاهی به صورت رنگ پریده و زرد پدر را نگاه می کرد و اشک می ریخت . گاهی برای سلامتی بابا دعا می نمود: بارالها! پدرم با هزاران رنج و زحمت نهال اسلام را در زمین نشانده و تازه بارور گردیده است و آثار پیروزی نمایان می گردد. امیدوار بودم به واسطه پدرم دین اسلام غالب گردیده و کفر و ستم و بت پرستی ریشه کن گردد اما افسوس که حال پدرم وخیم است . خداوندا! شفای او را از تو می خواهم :

حال رسول خدا بسیار سخت گردید و از شدت بیماری بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد، دید ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشکر اسامه شرکت کنند، تمرد کرده اند!

فرمود: مگر به شما نگفتم که در لشکر اسامه شرکت کنید! هر یک از آنها در پاسخ عذر و بهانه آوردند اما رسول خدا از هدف آن ها آگاه بود و می دانست که برای خلافت در مدینه مانده اند. پیامبر فرمود کاغذ و دواتی بیاورید تا وصیت کنم . بعضی از حاضران خواستند به دستور رسول خدا عمل نمایند، ولی عمر مانع شد و گفت : این مرد هذیان می گوید و بیماری بر او چیره شده (۱۲۵) است ! حال پیامبر رو به وخامت گرایید، سرش را در دامان حضرت علی گذاشت و بیهوش گشت . زهرا (علیها السلام) به صورت پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: آه ! به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد. او دادرس یتیمان و بیوه

زنان بود. صدای ناله زهرا (علیها السلام) به گوش رسول خدا رسید، دیده گشود و با صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم ! این آیه را بخوان :

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اءفان مات اءو قتل انقلبتم عمل اءعقابکم (۱۲۶) از شنیدن این سخن ، گریه زهرا بیشتر گردید. فکری به ذهن رسول خدا رسید. به فاطمه اشاره نمود که نزدیک شود. زمانی که صورتش را نزدیک پدر برد، حضرت رازی در گوش او گفت .

حاضران دیدند صورت فاطمه برافروخته شد و تبسمی نمود.

از فاطمه پرسیدند: چه چیز رسول خدا به تو گفت که شادمان گشتی ، گفت : پدرم فرمود: مرگ تو نیز نزدیک است . تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد (۱۲۷) . دختر رسول خدا از شنیدن خبر مرگش شادمان گردید.

حضرت زهرا بر اثر اطاعت و رابطه اش با خداوند، به درجه ای از ایمان و تقوا رسیده بود که خبر مرگش او را شاد می کند. اگر انسان با خالق خود چنین ارتباطی داشته باشد، مسلم است که به شوق دیدار معشوق روز شماری می کند. این آمادگی برای یک زن جوان عادی که چهار کودک در منزل دارد و یکی هم باردار است ، قابل تصور نیست اما فاطمه که دل به خدا بسته و لقای حق می طلبد، عشق به الله چنان سراسر وجودش را احاطه کرده است که لحظه ای به بچه های خردسالش فکر نمی کند که پس از من چه خواهند کرد، بلکه با توکل به خدا برگرفته از رابطه عمیق او با خداست ، با آرامش از این خبر استقبال می کند. چنان عشق به لقاء الله سراسر وجودش را احاطه نموده که بقیه علقه و رابطه ها را تحت تاثیر قرار داده ، از این رو خبر مرگ نزد او خبر وصل است و پایان هجران و او را در عین گریه ، خندان می کند. در صورتی که برای مردم عادی وحشتناک تر از این خبر وجود ندارد، مخصوصا اگر انسان ضعف ایمان هم داشته باشد. مسلمانان و پیروان آن حضرت باید از تمام حرکات و سکنات ایشان درس بگیرند و اعمال خود را با او سنجیده و مقایسه نمایند. اگر از مرگ می هراسند، به دنبال علت آن در وجود خود بگردند و موانع رسیدن به قرب خداوند را بیابند و تلاش نمایند. آن ها را از زندگی و اعمال خود کنار بگذارند و مطمئن باشند خداوند آنان را در این مسیر، کمک نموده و راه وصل خویش را برای آن ها هموار می سازد، زیرا با گناه و عصیان راهی به قرب الهی نیست .

باید با جهاد اکبر که مبارزه با هوای نفس است ، موانع را برداشت تا به قرب الهی دست یافت .

در این مقام اگر خبر مرگ خود را بفهمند، نه تنها ناراحت نمی شوند، بلکه برای وصال حق تعالی روز شماری خواهند نمود. پیامبر اکرم در یک ماموریت بزرگ و خطیر بیست و سه ساله توانست با تحمل سختی های فراوان مردم را از ضلالت و گمراهی به بزرگراه سعادت و رستگاری راهنمایی نماید. اکنون که زمان رحلتش فرا رسیده ، نگران است مبادا زحماتش به هدر رود، با وجود این که مکررا در مورد جانشین خود سخن گفته بود. در غدیرخم به مردم معرفی نموده و از آن ها بیعت گرفته بود. بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) غم و اندوه زهرای اطهر را فرا گرفت . در حالی که در فوت پدر گریه و زاری می نمود و علی (علیه السلام) مشغول مقدمات کفن و دفن بود، خبر رسید گروهی از مسلمانان در سقیفه بنی ساعده انجمن تشکیل داده اند، تا درباره جانشین پیامبر تصمیم بگیرند. این خبر تکان دهنده در اوج بحران و غم و اندوه ، فکر آنها را مشوش و مختل نمود و آنان را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داد. علی بن ابیطالب تصمیم گرفت با ابوبکر بیعت نکند تا بدین وسیله مخالفت خود را با حکومت وی ابراز کرده و مردم را متوجه نماید این عمل بر خلاف دستور پیامبر است . از طرف دیگر آن ها دیدند که همه بیعت کرده اند، جز علی (علیه السلام) و بستگانش . با خود گفتند که حکومتشان بدون بیعت اهل بیت استحکامی ندارد. از این رو تصمیم گرفتند هر گونه که شده ، از امام علی بیعت بگیرند. دنبال آن حضرت فرستادند و از او خواستند که برای بیعت در مسجد حاضر شود، ولی حضرت امتناع نمود. عمر خشمناک گردید و به اتفاق خالد بن ولید و قنفذ و گروه دیگری رهسپار خانه زهرا شدند. عمر در خانه را کوبید و گفت : یا علی ! در را باز کن . فاطمه با تن رنجور و سربسته پشت در آمد و فرمود: ای عمر! با ما چکار داری ! چرا نمی

گذاری به کار خودمان مشغول باشیم . عمر بانگ زد: در را باز کن و گرنه خانه را آتش می زنم (۱۲۸) . فاطمه گفت : ای عمر! آیا از خدا نمی ترسی ! می خواهی داخل خانه من شوی . هر چه کرد، عمر از تصمیمش منصرف نگردید. هنگامی که دید در خانه را باز نمی کنند گفت : هیزم بیاورید تا در خانه را آتش بزنیم . در باز شد، عمر خواست وارد خانه شود. حضرت زهرا ضجه و فریاد زد: ((یا ابتاه یا رسول الله)) در این جا بود که با پشت شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه کردند تا دست از دفاع بردارد (۱۲۹) .

سرانجام علی بن ابیطالب را دستگیر کردند که به جانب مسجد ببرند. حضرت زهرا (علیها السلام) او را گرفت و گفت : نمی گذارم همسرم را ببرید. با تمام توان از همسرش دفاع می کرد تا دفاع از ولایت نماید. او به خوبی می دانست هرگاه به وصیت پدرش عمل نشود، اسلام از مسیر درست خود منحرف می گردد و زحمات بیست و سه ساله رسول الله از بین می رود. از این رو همراه با همسرش شروع به مبارزه نمود. در ابتدا از بیعت خودداری نمودند تا بدین وسیله به مردم اعلام نمایند که حکومت مورد تایید ما نیست . بعد که به خانه او هجوم آوردند، در را باز کردند. مهاجمان در را به آتش کشیدند و باز کردند، باز فاطمه مانع شد که علی را به مسجد ببرند اما آن ها او را با ضرب و شتم با خود بردند.

در این مبارزه نابرابر طفل فاطمه سقط شد (۱۳۰) ، که می توان او را اولین شهید در راه دفاع از ولایت علوی دانست . دختر رسول خدا به اتفاق گروهی از زنان بنی هاشم وارد مسجد شد. رو به مردم نمود و فرمود: دست از پسر عمویم بردارید و گرنه به خدا سوگند! گیسوانم را پریشان نموده و به درگاه خدا ناله کرده ، به شما نفرین می کنم ! سپس رو به ابوبکر نموده و فرمود: تصمیم داری شوهرم را به قتل برسانی و کودکانم را یتیم نمایی (۱۳۱) .

حضرت علی دید اوضاع خطرناکی بوجود آمده و فاطمه قصد نفرین کردن نموده است . به سلمان فارسی فرمود: دختر پیامبر را دریاب و از نفرین منصرفش نما! سلمان خدمت حضرت زهرا رسید و عرض کرد: پدرت برای جهانیان رحمت بود. ای دختر رسول خدا! از نفرین چشم پوشی بفرما! فاطمه به سلمان فرمود: بگذار تا داد خود را از این بیدادگران بستانم . سلمان عرض کرد: علی (علیه السلام) مرا نزد شما فرستاده و امر کرده که به منزل برگردید. فاطمه چون دستور همسرش را شنید، فرمود: اطاعت امر او می نمایم و شکیبایی پیشه می سازم . به روایتی دیگر فاطمه دست علی را گرفت و به خانه برگشتند (۱۳۲) .

ماجرای فدک

فدک قریه آباد و حاصلخیزی در سرزمین حجاز بود که در آن چشمه جوشان و نخل های فراوانی وجود داشت . بعد از خیبر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت . هنگامی که رسول خدا از فتح خیبر بازگشت ، خداوند رعب و وحشت در قلوب اهل فدک (که از یهودیان سرسخت بودند) افکند. آن ها کسی را خدمت رسول خدا فرستادند و با او صلح کردند، و در برابر این که نیمی از فدک را به آن حضرت واگذار کنند. پیامبر پذیرفت و پیمان صلح را امضاء فرمود. بدین ترتیب فدک ((دارایی خالص)) رسول خدا گردید، زیرا طبق فرمایش صریح قرآن ، چیزی که بدون جنگ به دست مسلمانان بیفتد، منحصرا حق پیامبر است و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی شود. بدین ترتیب پیامبر فدک را در اختیار گرفت و درآمد آن را در موارد خاص و کارهای ثواب مصرف می کرد.

در حدیث آمده : زمانی که آیه ((و آت ذالقربی حقه)) نازل شد، پیامبر سرزمین فدک را به فاطمه واگذار نمود (۱۳۳) . فدک ملک با ارزشی بود که حدودا سالی بیست و چهار و یا هفتاد هزار دینار در آمد داشت (۱۳۴) .

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید و زمام امور مسلمانان را در دست گرفت ، مصمم شد فدک را مصادره کند، از این رو دستور داد عمال و کارکنان فاطمه را از فدک بیرون کردند و کارگزارانی را به جای آن ها نصب نمود (۱۳۵) .

بخشیدن فدک به فاطمه پشتوانه ای بر ولایت علی (علیه السلام) بود یعنی علاوه بر هدیه مالی یک هدیه معنوی محسوب می شد.

از زندگی رسول خدا استفاده می شود که به مال و ثروت علاقمند نبود و اموالی را که در اختیارش قرار می گرفت ، در راه ترویج دین خدا مصرف می نمود. خود و داماد و دخترش در مضیقه و سختی ، زندگی را به سر می بردند. پیامبر که میل نداشت دخترش پرده پشمی در اتاقش آویزان نماید یا دستبندی نقره به دست فرزندانش ببندد و یا گلوبند به گردن بیفکند، با توجه به سخت گیری باید بررسی شود چرا مزارع سنگین قیمت فدک را به فاطمه بخشید. در مورد علت این قضیه می توان گفت : پیامبر اکرم از جانب خدا مامور بود علی (علیه السلام) را به جانشینی خود معین کند.

پیامبر به خوبی می دانست اگر امام علی و خاندان او در مضیقه مالی باشند، توان سیاسی آن ها تحلیل می رود. پیامبر می دانست مردم به آسانی زیر بار زمامداری علی (علیه السلام) نمی روند و کارشکنی می کنند، چون خانواده های عرب نسبت به آن حضرت عقده هایی داشتند، زیرا در جنگ ها افراد زیادی از بستگان آن ها به دست آن حضرت کشته شده بودند و اکنون خانواده های آن ها کارشکنی و عقده گشایی خواهند نمود. پیامبر می دانست برای ادامه راه اسلام و اداره امت ، بودجه لازم است تا امام علی (علیه السلام) بتواند به فقرا و نیازمندان کمک نماید و احتیاجات جامعه را بر طرف سازد، تا دلها به سویش متمایل شود. بدین جهت فدک را در اختیار فاطمه قرار داد. فاطمه به مقدار نیاز بر می داشت بقیه را در راه خدا صرف می نمود (۱۳۶) .

عوامل غصب فدک

می توان عوامل تصمیم ابوبکر را دو موضوع دانست :

موضوع اول : عایشه همیشه در زندگی خود با رسول الله از دو عامل رنج می برد: نخست اینکه رسول خدا همیشه به یاد خدیجه بود و به او اظهار علاقه می نمود و گاهی که از او به نیکی یاد می کرد، عایشه احساس حسادت می نمود و می گفت : خدیجه پیرزنی بیشتر نبود. پیامبر در جواب می فرمود: مانند خدیجه کجا یافت می شود. او اولین زنی بود که به من ایمان آورد. اموالش را در اختیار من قرار داد و در تمام امور یار و یاور من بود. خداوند نسل مرا در اولاد او قرار داد (۱۳۷) .

عایشه می گوید: بر هیچ زنی مانند خدیجه رشک نبردم ، در صورتی که سه سال قبل از عروسی من از دنیا رفته بود. رسول خدا از او زیاد تعریف می نمود و خداوند به رسولش دستور داده بود که به خدیجه بشارت بدهد قصری در بهشت برایش آماده شده است . بسیاری از اوقات رسول خدا گوسفندی را قربانی می نمود و گوشت آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد (۱۳۸) .

عایشه عقیم بود و صاحب فرزند نمی شد و نسل پیامبر از فاطمه به وجود آمد. این موضوع عایشه را بسیار رنج می داد. البته حسادت و کدورت عایشه یک امر طبیعی و عادی بود و گاهی پیش پدرش (ابوبکر) از فاطمه شکایت می کرد. از این رو می توان حدس زد که ابوبکر هم قلبا از فاطمه مکدر بود. این ها منتظر فرصت بودند تا آتش حسد و کینه خود را فرو نشانند و از دختر پیامبر انتقام بگیرند. وقتی پیامبر رحلت فرمود، فاطمه گریه می کرد و می گفت : آه چه روز بدی است ! ابوبکر گفت : آری ، روز بدی در پیش داری (۱۳۹) !

موضوع دوم : عمر و ابوبکر می دانستند که نمی توانند منکر کمالات ذاتی و علم و فداکاری و شجاعت علی شوند. پیامبر هم درباره او سفارش نموده و مردم این مطلب را به خوبی می دانستند. داماد و پسر عموی پیامبر هم بود، پس اگر وضع اقتصادی او هم خوب بود و پولی در اختیار داشت مسلما گروهی با او همراه می شدند. این وضع برای خلافت ابوبکر خطری جدی محسوب می شد. عمر به ابوبکر گفت : مردم بندگان دنیا هستند و جز مال دنیا هدفی نمی شناسند. خمس و غنائم را از علی بگیر و فدک را از دست آن ها خارج ساز. وقتی پیروانش دست او را خالی دیدند، رهایش کرده و به طرف تو می آیند.

این دو عامل مهم و عوامل دیگر انگیزه شد که ابوبکر تصمیم گرفت و به فدک را مصادره نموده و کارکنان فاطمه را اخراج نماید و آن را به تصرف خویش در آورد (۱۴۰) .

روایت شده که فاطمه (علیها السلام) پس از فوت رسول خدا نزد ابوبکر آمد و گفت : چه کسی از تو بعد از مرگت ارث می برد،

گفت : خانواده ام و اولادم . فاطمه گفت : پس برای من ارثی از رسول خدا نیست ، ابابکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد، ولی من بر کسانی که رسول خدا انفاق می کرد، انفاق می کنم و بر کسی که عطا می کرد، عطا می کنم . فاطمه گفت : به خدا قسم ! یک کلمه تا وقتی زنده ام ، با تو سخن نمی گویم . پس تا زمانی که حضرت زهرا (علیها السلام) فوت نمود، با او سخن نگفت (۱۴۱) .

باز روایت است که فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و گفت : میراث مرا از رسول خدا بده ، ابوبکر گفت : انبیا ارث نمی گذارند. آن چه از آن ها می ماند، صدقه است . زهرا پیش علی آمد و جریان را تعریف نمود. علی (علیه السلام) گفت ، برگرد و بگو: مگر سلیمان پیامبر نیست که از داود ارث برد (۱۴۲) .

و هم چنین زکریا دعا نمود: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب . (۱۴۳) اما حاضر نشدند فدک را به حضرت پس دهند.

وجود فدک در دست خاندان پیامبر یک امتیاز بزرگ معنوی محسوب می شد که دلیلی بر مقام آن ها نزد خداوند و نزدیکی به پیامبر به شمار می آمد. از نظر سیاسی هم این مسئله ، دارای اهمیت بود تا مردم آثار و نشانی های پیامبر مخصوصا مسئله جانشینی آن حضرت را در این خانواده جستجو کنند.

این دلائل باعث شد که به فکر غصب فدک بیفتند. این نکته در سخنان دانشمند معروف اهل سنت ((ابن ابی الحدید معتزلی)) به چشم می خورد. او می گوید: از استادم ((علی بن فاروقی)) سوال کردم : آیا فاطمه در ادعای مالکیت فدک صادق بود، گفت : آری . گفتم : پس چرا خلیفه اول فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود. استاد تبسمی نمود و کلام لطیف و طنز گونه ای گفت ، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت . گفت : اگر ابی بکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت همسرش را می کرد و وی را از مقامش کنار می گذاشت و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت ، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه هر چه ادعا کند، راست می گوید و نیازی به بینه و گواه ندارد. سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعیت است ، هر چند استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد (۱۴۴) .

این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنت شاهد زنده ای جهت داستان فدک است . جابر بن انصاری از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند:

قال ابوبکر لفاطمه : النبی لا یورث ، قالت : قدورث سلیمان داود و قال زکریا: ((فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب)) . فنحن اءقرب اءلی النبی من ذکریا الی یعقوب ؛ ابوبکر به فاطمه گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه جواب داد که سلیمان از داوود ارث برد و زکریا گفت : یرثنی و یرث من آل یعقوب ؛ ((جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد)) و ما به پیامبر از زکریا نزدیکتریم به آل یعقوب (۱۴۵) .

باز از امام باقر (علیه السلام) روایت است که امام علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: برو و میراث پدرت رسول الله را طلب کن . فاطمه نزد ابوبکر آمد و فرمود: به من میراث پدرم رسول الله را بده . ابوبکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه فرمود: آیا سلیمان از داوود ارث نبرد، ابوبکر عصبانی شد و گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه گفت : آیا زکریا نگفت : (فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب) باز ابوبکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه فرمود: آیا نگفت ((یوصیکم الله فی اءولادکم للذکر مثل حظ الاءنثیین)) ابوبکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد (۱۴۶) .

کینه و دشمنی با یگانه دختر رسول خدا به حدی است که به رغم تمام مصداق ها و شواهدی که بر ضد ادعای ابوبکر آورد، باز او بر سر حرف خود پافشاری نمود و آن حضرت را از حق مسلم خود محروم کرد.

شیخ طوسی و طبرسی و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر روایت می کنند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: چون ابوبکر کار خلافت را تحکیم بخشید و از اکثر مهاجران و انصار بیعت گرفت ، کسی را فرستاد تا وکیل فاطمه را از فدک بیرون نمود. آن

حضرت نزد ابوبکر آمد و فرمود: به چه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی ، حال آن که پدرم به فرمان خدا آن را به من داد. ابوبکر گفت : بر آنچه می گویی ، شاهد بیاورد. فاطمه (علیها السلام) ام ایمن را آورد. ام ایمن به ابوبکر گفت : تا از تو اقرار نگیرم شهادت نمی دهم . تو را قسم می دهم به خداوند که آیا رسول خدا در حق من گفته : ((ام ایمن اهل بهشت است)) ، ابوبکر گفت ، بلی ، همین طور است . ام ایمن گفت : من گواهی می دهم که خداوند به رسول خود وحی فرستاد که حق ذی القربی را به او بده و رسول خدا فدک را به امر خداوند به او داد.

بعد از آن حضرت علی آمد، او هم شهادت داد. به روایتی امام حسن و امام حسین هم شهادت دادند. ابوبکر نامه ای درباره فدک نوشت و به فاطمه داد، آن گاه عمر آمد و پرسید: این چه نامه ای است و ابوبکر گفت : فاطمه ادعای فدک را نمود و ام ایمن و علی بر او گواهی دادند. از این رو من این نامه را نوشتم . عمر نامه را گرفت و پاره کرد و گفت : فدک (دارایی) مسلمانان است . از آن گذشته علی به نفع همسرش شهادت می دهد و ام ایمن زن صالحه ای است . اگر با او شاهد دیگری باشد، مورد قبول است . فاطمه اندوهگین و گریان گردید و بیرون آمد.

ابن ابی الحدید می نویسد: پس از آن که علی و ام ایمن شهادت دادند، عمر و عبدالرحمن بن عوف هم آمدند شهادت دادند که پیامبر در آمد فدک را تقسیم نمود. ابوبکر گفت : ای دختر رسول خدا! تو راست می گویی . علی و ام ایمن هم راست می گویند. عمر و عبدالرحمن هم راست می گویند. فردای آن روز علی نزد ابوبکر رفت و فرمود: ابوبکر آیا قرآن خوانده ای ، گفت : آری . فرمود: به من بگو قول خدا که فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق کس دیگر، ابابکر گفت : در حق شما. علی (علیه السلام) فرمود: اگر دو نفر آمدند شهادت دادند که فاطمه کار زشتی مرتکب شده ، چه می کنی . گفت : مانند سایر مردم اقامه حد می کنم . فرمود: اگر چنین رفتار کنی ، پیش خداوند از کافرانی ! ابوبکر گفت : چرا، علی فرمود: چون شهادت خداوند را به طهارت فاطمه رد کرده ای و شهادت مردم را قبول نموده ای . اکنون تو حکم خدا و رسولش که فدک را به فاطمه دادند و او در حیات پدرش آن را تصاحب نمود، رد کردی و شهادت یک اعرابی را که شهادت داده پیامبر دارای میراث نمی باشد پذیرفتی و فدک را از فاطمه گرفتی و گفتی : فدک فی و غنیمت مسلمانان است ، حال آنکه رسول خدا فرمود: البینه علی المدعی و الیمین علی من ادعی علیه ؛ آوردن گواه و اقامه دلیل بر عهده مدعی است و قسم بر عهده مدعی علیه است)) . تو قول رسول خدا را رد کردی و بر خلاف آن حکم نمودی ! در این هنگام صدا و همهمه از میان مردم برخاست و همگی سخنان علی را تصدیق نمودند. سپس آن حضرت به خانه برگشت و ابوبکر و عمر هم به خانه خود رفتند. سپس ابوبکر عمر را خواست و گفت : دیدی علی امروز با ما چه کرد! اگر یک بار دیگر در انظار با ما چنین برخوردی داشته باشد، کار ما به سامان نمی رسد. حال نظر تو چیست .

عمر گفت : به نظر من خوب است دستور دهیم او را به قتل برسانند. ابوبکر گفت : آیا کسی جرات این کار را می کند، عمر گفت : خالد بن ولید. سپس خالد را خواستند و گفتند: ما خیال داریم از تو بخواهیم که یک عمل خطیر را به انجام برسانی . خالد گفت : هر چه باشد انجام می دهم ، حتی کشتن علی ! گفتند! مقصود ما همین است . خالد گفت : چه موقع باید آن را به انجام رسانم ، ابوبکر گفت : هنگام نماز در مسجد پهلوی او بنشین و بعد از سلام من بلافاصله برخیز و او را گردن بزن . خالد پذیرفت و خود را آماده کرد. اسماء بنت عمیس که در آن زمان همسر ابوبکر بود، سخن آنها را شنید فورا کنیز خود را به خانه علی فرستاد و گفت ، از قول من به علی و فاطمه سلام برسان و این آیه را تلاوت کن :

ان الملاء یا تمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین (۱۴۷) کنیز به خانه علی آمد و آیه را تلاوت نمود. علی (علیه السلام) فرمود: به اسماء بگو: خداوند اراده آن ها را محقق نخواهد کرد. سپس به مسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد. خالد که شمشیرش را زیر لباس مخفی کرده بود آمد و پهلوی او قرار گرفت . ابوبکر نماز را شروع کرد و چون مشغول تشهد شد، صولت و

هیبت علی (علیه السلام) او را مرعوب نمود. پیش خود می اندیشید چگونه خالد می تواند چنین عملی را به آخر رساند. از بروز فتنه و شجاعت امام علی به ترس و لرز افتاد که جرات سلام دادن را نمی کرد و تشهد را تکرار می نمود و سلام نمی داد. مردم گمان کردند او دچار سهو شده است . ابوبکر بالاخره پشیمان گردید و پیش از این که سلام بگوید گفت : ای خالد! مبادا آن چه را به تو دستور دادم انجام دهی . سپس سلام گفت .

علی (علیه السلام) از خالد پرسید: چه دستوری به تو داده بود. خالد گفت : دستور این بود که پس از سلام گردن تو را بزنم . علی فرمود: آیا چنین کاری می کردی . خالد گفت : آری به خدا قسم ! اگر پیش از سلام این جمله را نمی گفت تو را می کشتم . علی (علیه السلام) خالد را از جایش بلند کرد و بر زمین کوبید. عمر گفت : به خدای کعبه الان خالد را می کشد! به روایتی دیگر علی (علیه السلام) گردن خالد را با دو انگشت سبابه و وسطی گرفت چنان فشار داد که خالد فریاد کشید و رنگش کبود گردید و لباسش را نجس نمود. زیر دست و پای علی (علیه السلام) دست و پا می زد و قدرت تکلم نداشت . ابوبکر عباس بن عبدالمطلب را خواست که شفاعت کند. عباس پیش علی آمد و او را به صاحب قبر (رسول خدا) و امام حسن و امام حسین و مادرش قسم داد و پیشانی او را بوسید که حضرت دست از خالد کشید. در روایت دیگر است که علی (علیه السلام) گریبان عمر را گرفت و فرمود: ای پسر ضحاک ! اگر وصیت پیامبر و تقدیر الهی ، دست مرا نبسته بود، میدانستی کدام یک از ما یاورش کمتر و خودش ناتوان تر است . مردم میان آن ها حائل شدند و حضرت به خانه برگشت .

حنفی ها سخن گفتن در نماز پیش از سلام را جایز می دانند و این قرینه آشکاری بر صحت روایات شیعه (۱۴۸) است . نکته قابل توجه این که ائمه معصومین (علیهما السلام) بعد از غصب ابوبکر در امر فدک دخالت نکردند اما چرا علی (علیه السلام) در دوران حکومتش (زمانی که تمام کشور در اختیار او بود) در این امر دخالت نکرد، و یا مامون که بسیار به علی بن موسی الرضا (گرچه ظاهرا) اظهار ارادت می کرد، فدک را تقدیم آن حضرت نکرد، بلکه به دست بعضی از نوه های زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد.

پاسخ در کلام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه روشن می شود که فرمود:

بلی کانت فی اءیدینا فدک من کل ما اءظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت علیها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله : (۱۴۹) آری تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده ، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حاکم خداوند است . امام علی (علیه السلام) با این سخنان می خواست این مطلب را به همه تفهیم کند که فدک را به عنوان یک وسیله در آمد نمی خواهد. اگر آن زمان فدک را همراه با همسرش پیگیری می نمود، برای تثبیت امر ولایت و خلافت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت بود. اکنون که امور از مسیر خود خارج گردید و فدک بیشتر جنبه مادی پیدا نمود، گرفتن آن سود ندارد. هارون الرشید به امام موسی کاظم عرض می کند: حدود فدک را مشخص کن تا آن را به تو بازگردانم .

امام از پاسخ ابا نمود. هارون پیوسته اصرار می ورزید. امام فرمود: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گرفت . هارون گفت : حدود واقعی آن کدام است ، امام فرمود: اگر حدود واقعی آن را باز گویم ، موافقت نخواهی کرد. هارون گفت : به حق جدت پیامبر سوگند! حدودش را بیان کن که خواهم داد. امام فرمود: حد آن اول سرزمین عدن است .

هارون الرشید با شنیدن این سخن چهره اش دگرگون شد و گفت : عجب ، عجب ! امام فرمود: حد دوم آن سمرقند است . آثار ناراحتی در صورت هارون الرشید نمایان گشت . امام فرمود: حد سوم آن آفریقا است . در این وقت صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه گشت و گفت : عجب ! امام فرمود: حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است ! هارون گفت : پس چیزی برای ما باقی نمانده است . برخیز و بر جای من بنشین و بر مردم حکومت کن . امام فرمود: من به تو گفتم که اگر حدود آن را

تعیین کنم ، هرگز آن را نخواهی داد. در این هنگام بود که هارون تصمیم گرفت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را به قتل برساند (۱۵۰) .

این حدیث دلیل روشنی بر پیوستگی فدك با مسئله خلافت است . اگر هارون می خواست فدك را تحویل دهد، باید دست از خلافت بکشد (۱۵۱) .

سیر تاریخی فدك

هر یك از خلفا در برابر فدك موضعی اتخاذ می کردند. یکی می گرفت و دیگری بر می گرداند. آن قدر این وضع ادامه پیدا کرد تا آن سرزمین آباد و حاصلخیز که دارای نخل های فراوانی بود، به کلی ویران شد. سیر تاریخی فدك از این قرار بود:

در زمان خلیفه اول این آبادی غصب شد و در اختیار حکومت قرار گرفت . این وضع ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیامبر روش ملایم تری داشت . او به فرماندارش در مدینه دستور داد که فدك را به فرزندان فاطمه بازگردان . به این ترتیب فدك پس از سالیان دراز به تصرف فرزندان فاطمه در آمد. پس از چندی یزید بن عبدالملك خلیفه اموی آن را مجددا غصب نمود. سرانجام بنی امیه منقرض گردیده و بنی عباس زمام امور را به دست گرفتند. ابوالعباس سفاح ، خلیفه عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه بازگرداند. چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را گرفت . پس از آن مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را برگرداند. موسی الهادی (خلیفه دیگر عباسی) آن را غصب نمود. هارون الرشید همین راه را ادامه داد. مامون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت آن را به فرزندان فاطمه برگرداند. سپس متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از فرزندان فاطمه در دل داشت ، بار دیگر فدك را غصب کرد.

فرزند متوکل به نام ((منتصر)) دستور داد آن را مجددا برگردانند. بدیهی است روستایی که چنین دست به دست بگردد، به ویرانه ای تبدیل می شود که چنین هم شد و درختان آن خشك گردید. این نقل و انتقال ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدك حساسیتی خاص داشتند. دلیل آن : جنبه سیاسی است ، و هدف منزوی کردن خاندان رسالت در جامعه و تضعیف موقعیت آن ها بود، زیرا خلفای ستمگر ترجیح می دادند که اهل بیت از نظر امکانات مالی در تنگنا باشند.

۲. خطبه حضرت زهرا (علیها السلام)

پس از غصب فدك ، زهرا (علیها السلام) تصمیم گرفت مردم را نسبت به وضع موجود آگاه نماید و گفتنی ها را بگوید و اتمام حجت کند. بدین جهت به مسجد رفت تا از حق خود دفاع نماید. پس از آنکه مقنعه بر سر نمود و خود را با چادر پوشاند، از خانه خارج شد و میان زنان بنی هاشم که او را احاطه نموده بودند، به سوی مسجد رفت . چنان قدم بر می داشت که گویی رسول خدا راه می رود. زمانی که وارد مسجد شد، ابوبکر آن جا نشسته بود و مهاجران و انصار هم حضور داشتند. به احترام حضرت پرده سفیدی آویختند و دختر رسول خدا در پشت آن قرار گرفت . چون خواست شروع به سخن کند، بر اثر کثرت غم و اندوه ناله جانسوزی از دل کشید که عمومی مردم بی اختیار متاثر شده و گریستند. فاطمه که چنین دید، اندکی سکوت نمود تا مردم آرام گرفتند. آنگاه خطبه غرائی ایراد فرمود که بسیاری از حقایق در آن افشا گردید.

این خطبه از خطبه های مشهوری است که علماء بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند. این خطبه از هفت بخش تشکیل می گردد:

بخش اول درباره توحید و صفات پروردگار و اسماء حسنی و هدف آفرینش است .

بخش دوم مقام والای پیامبر و مسئولیت ها و اهداف اوست .

بخش سوم از اهمیت قرآن و عمق تعلیمات اسلام و فلسفه و اسرار احکام سخن می گوید.

در بخش چهارم ، حضرت فاطمه ضمن معرفی خویش ، خدمات پدرش رسول الله را به امت بازگو می نماید.

بخش پنجم حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر را بیان می نماید.

در بخش ششم از غصب فدك و بهانه های واهی که تراشیدند و پاسخ به این بهانه ها سخن می راند.

در بخش هفتم به عنوان اتمام حجت از اصحاب راستین پیامبر استمداد می کند.

مناسب است به بخشی از بررسی خطبه حضرت بپردازیم و طوفانی را که بعد از رحلت پیامبر برخاست ، در حد امکان بررسی کنیم .

اکنون به قسمت هایی از خطبه اشاره می نماییم ، پس از سلام و درود بر پیامبر فرمود:

اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت ، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق میان شما ظاهر گشت و پرده دین کنار رفت و گمراهان به صدا در آمدند و گمنامان فراموش شده ، سربلند کرده و نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت در آمدند.

بانوی بزرگ اسلام در این بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقان اشاره دارد که در زمان حیات پیامبر عرصه بر آن ها تنگ شده و سر در لاك های خود فرو برده و در لانه های خود خزیده بودند اما با مرگ پیامبر از لانه ها سر بر آوردند و حرکت های مشکوك آغاز شد و خطوط انحرافی آشکار گشت .

در بخش ششم به داستان غصب فدك و بهانه های غاصبان می پردازد و پاسخ های کوبنده به آن ها می دهد و می فرماید:

((آری ، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد و تسلیم تان شود. ناگهان آتش فتنه را برافروختید و شعله های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید و به خاموش ساختن انوار تابان حق و از میان بردن سنت های پیامبر الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف - از روی شیر - آن را به کلی تا آخر مخفیانه نوشیدید. ظاهرا سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطنا در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی نداشتیم ، چون کسی که خنجر بر گلوی او و نوك نیزه بر دل او نشسته باشد. عجیب اینکه شما می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده است و ما از پیامبر خدا ارث نمی بریم . آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید. چه کسی حکمش از خداوند با نفوذتر است ، برای آنها که اهل یقین اند. آیا شما این مسائل را نمی دانید. آری می دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم . شما مسلمانان ! آیا باید ارث من به زور گرفته شود. ای فرزند ابی قحافه ! به من پاسخ ده ، آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم ! چه سخن ناروایی ! آیا عمدا کتاب خدا را ترك گفتید و پشت سر افکندید، در حالی که می فرماید: ((و سلیمان وارث داوود شد)) و در داستان یحیی بن زکریا می فرماید: ((خداوندا! تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد)) . نیز می فرماید: ((و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند)) . هم چنین می فرماید: ((خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کندکه سهم پسر به اندازه سهم دو دختر باشد)) . نیز فرموده : ((اگر کسی مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر به طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزکاران)) . شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی ندارم و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست ! آیا خداوند آیه ای مخصوص به شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته است ، یا می گویید پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، با این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاه ترید. حال که چنین است ، پس بگیرید آن ارث مرا، که همچون مرکب آماده و مهار شده و آماده بهره برداری است و بر آن سوار شوید، ولی بدانید در قیامت شما را دیدار خواهم کرد و بازخواست می نمایم و در آن روز چه جالب است که داور خدا است و مدعی محمد (صلی الله علیه وآله) و موعد داوری رستاخیز. در آن روز زیانکاران پشیمانند و پشیمانی به حال آن ها سودی نخواهد داشت ! بدانید هر چیزی که خداوند به شما داده ، سرانجام پایانی دارد و در موعد خود انجام خواهد گرفت . به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده ای به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد)) .

در این بخش از خطبه ، زهرای اطهر دلش از این می سوزد که به رغم زحمات طاقت فرسای پیامبر، بار دیگر احکام جاهلیت زنده می شود. در جاهلیت به دختر مطلقا ارث نمی دادند. اسلام ظهور کرد و خط بطلان بر این رسم کشید و همه بستگان را در ارث شریك دانست . بنابراین تنها مسئله فدك مطرح نیست .

آنچه مطرح است در درجه اول ، خطر احیای سنت های جاهلیت و محو سنن اسلامی است .

بانوی بزرگ اسلام به پاسخ منطقی می پردازد و به افرادی که مدعی بودند رسول خدا فرموده ((ما پیامبران مطلقا ارثی نمی گذاریم)) از قرآن شاهد و گواه می آورد. حضرت زهرا با ذکر چند آیه از کتاب خدا ثابت می کند که این حدیث جعلی است ، سپس می فرماید: اگر عذر شما ممنوع بودن ما از ارث است ، بدانید در اسلام همه فرزندان از پدران و مادران ارث می برند. تنها کسانی مستثنا هستند که هم کیش و هم آیین پدر نباشند، یعنی غیر مسلمان از پدر و مادر مسلمان ارث نمی برد. آیا به عقیده شما آیین من و پدرم از هم جداست !

سپس به این مسئله اشاره می کند که : آیا شما به قرآن آشناترید یا اهل بیت وحی ، پسر عمویم از کاتبان وحی بوده و قرآن و تفسیر آن را از پیامبر شنیده ، قرآن در خانه ما نازل شده است و نیز تمام راه های دیگر را بر شمرده و نفی می کند، سپس برای این که تصور نشود که بانوی بزرگ اسلام ، دلبستگی به فدك به عنوان مال دنیا دارد، می فرماید: اکنون که چنین است ، همه اش را در اختیار بگیرید و هر کار از شما ساخته است ، انجام دهید. اما بدانید دادگاه عظیمی در پیش دارید که حاکمش خدا است و مدعی شما در آن دادگاه پیامبر است .

در بخش دیگر از خطبه طایفه انصار را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

((ای جوانمردان و ای بازوی توانمند ملت و یاران اسلام ! نادیده گرفتن حق مسلم من توسط شما برای چیست . این چه چشم پوشی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده ، نشان می دهید؟ آیا رسول خدا پدرم نمی فرمود: ((احترام هر کسی را با احترام فرزندان او باید نگه داشت ؟)) چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید! در حالیکه توانایی بر احقاق حق من را دارید و نیروی کافی بر آنچه می گویم ، در اختیار شما است .

آیا می گویید محمد از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنت او پایمال گردد؟!

آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود و فاجعه سنگینی که بر همه غبار غم فروریخت و شکاکانش هر روز آشکارتر و گسستگی آن دامنه دارتر و وسعتش فزون تر می گردد.))

سپس در ادامه می فرماید:

((قرآن صریحا گفته که محمد فقط فرستاده خدا است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟ هر کس به عقب برگردد، هرگز به خداوند ضرری نمی رسد و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد)) .

پس از سرزنشهای زیاد می فرماید:

((من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید و عافیت طلب شده اید. کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود، دور ساختید و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید و از فشار و تنگنای مسئولیت ها با بی اعتنایی دور شدید (۱۵۲) .))

این خطبه نشان دهنده دانش و تدبیر و تقوای دختر رسول خدا بود. فاطمه (علیها السلام) چنان محکم و مستدل و قاطع سخن گفت که راه هرگونه پاسخ را بر شنوندگان بست .

دومین خطبه حضرت

از روزی که رسول خدا رحلت نمود، مصائب زهرا یکی پس از دیگری شروع گردید که به آنان اشاره شد. غم و اندوهی که به دختر رسول خدا هجوم آورد، هر یک به تنهایی کافی بود که قوی ترین افراد را به زانو در آورد، چه رسد به دختر مظلوم و تنهای رسول الله (صلی الله علیه وآله) مسلم است که غم و اندوه در جسم آدمی اثر می گذارد و او را رنجور و ناتوان می کند. زهرای اطهر دائما با چشم گریان و دل سوخته در فقدان پدر گریه می کرد و به حسنین می فرمود: کجا رفت پدرتان که به شما به شدت علاقمند بود (۱۵۳) !

فاطمه (علیها السلام) پس از پدرش دو تا سه ماه بیشتر در قید حیات نبود و از کثرت حزن و اندوه و ضایعات جسمانی به بستر بیماری افتاد. حضرت فاطمه اندامی باریک و لاغر داشت و پیامبر زمانی که در بستر بیماری قرار گرفت ، به او خبر داد که تو اولین کسی هستی که از اهل بیت به من ملحق می شوی . بیش از هفتاد و پنج روز طول نکشید که آن حضرت پس از مرگ پدر بدو پیوست ، با آن که در عنفوان جوانی بود (۱۵۴).

بعضی از نویسندگان خواسته اند وانمود کنند که چون فاطمه (علیها السلام) ضعیف المزاج و ناتوان بود، پدرش گفت که زودتر وفات می کند، در صورتی که در شرح حالات آن حضرت آمده که او ضعیف و بیمار نبود، بلکه دگرگونی های اوضاع و ستمگری های حزب سقیفه پس از رحلت پدرش ، او را به بستر بیماری انداخت . جوابی که آن حضرت به ((ام سلمه)) داد، موید این مطلب است . روزی ((ام سلمه)) به عیادت فاطمه رفت و از آن حضرت پرسید: ای دختر رسول خدا! چگونه ای ، فرمود: ((در حزن شدید و اندوه عظیمی هستم . از یک طرف فقدان پیامبر و از یک طرف دیگر ظلم و ستمی که به وصی او کردند و حجاب حرمش را هتک نمودند و منصب امامت را بدون آن که دلیلی از قرآن یا سنتی از پیامبر داشته باشند، غصب نمودند (۱۵۵))) .

عیادت زنان مدینه

چون بیماری حضرت زهرا (علیها السلام) شدت یافت ، زن های انصار و مهاجران به عیادت او آمده و احوالپرسی نمودند. دختر رسول خدا در پاسخ سوالات آن ها تنها درباره اعمال ننگین سقیفه و سستی و بی همتی مهاجران و انصار سخن گفت ، که از حقوق اهل بیت دفاع نکردند. دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبارزات خود را علیه دستگاه غاصبانه خلافت با حالت خستگی و رنجوری ، به گونه دیگری ادامه داد. در خطبه دیگر که مانند خطبه اولی نزد شیعه و سنی از مسلمات است ، روایت شده : ((زمانی که فاطمه بیمار بود و همان کسالت منجر به فوت او شد، زنان مهاجر و انصار به عیادتش رفته و عرض کردند: دختر پیامبر چگونه ای و با بیماری چه می کنی . زهرا (علیها السلام) پس از حمد و درود بر پدرش فرمود:

به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که دنیای شما در نظرم ناخوش می آید و از مردانتان خشمگین و بیزارم ، زیرا آنان را به هر گونه آزمودم . چون هیچ گونه شایستگی در آنان ندیدم ، آنان را به دور افکندم و چون ایشان را امتحان نمودم ، دشمن شان گشتم . چقدر ناپسندی است کندی و فرسودگی پس از شدت و حدت ! چه زشت است تن به ذلت و خواری دادن و پراکنده شدن نیزه ها و تزلزل آرا و لغزیدن و دنبال هوی و هوس رفتن ! چه عمل زشتی انجام دادند که خداوند بر آن ها خشمگین گردید!

آنان در عذاب جاودانی گرفتار خواهند شد. زمانی که چنین دیدم ، افسار کارهای ناپسندشان را به گردن خودشان افکندم و وبال و سنگینی این عمل را به عهده آن ها نهادم . وای بر آنها! چطور و چگونه خلافت و پایه های نبوت و هدایت و مهبط جبرئیل امین را از کسی که دانا به امور دین و دنیا بود برگرداند؟ راستی این یک خسران آشکاری است ! چه شد که مردم از ابوالحسن روی برتافته و از او اعراض نمودند؟! به خداوند سوگند! اگر امر خلافت را که پیامبر به عهده او گذاشته بود، به دست او می دادند، این کاروان را آرام و آهسته به سوی ترقی و تکامل رهبری می نمود و آن ها را به سر منزل خوشبختی و سعادت هدایت می کرد. به خدا قسم ! پیش کسوتان را به عقب ماندگان و شایسته و لایق را به نالایق مبدل می نمود. دماغشان به خاک مذلت باد، قومی که می پندارند

کار خوبی انجام می دهند! آگاه باشید که آن ها مفسدان و تبهکارانند و خود نمی دانند. اما به جان خودم سوگند! این کردار و عمل آن ها آبستن حوادث و فتنه هایی است که نتایج سوء و وخیم آن به زودی بر همگان عیان خواهد گردید. دریغ بر شما که حسرت خواهید خورد. به کجا خواهید رفت ؟! چشمانتان از دیدن حقایق کور گشته است . اما ما به اجبار می توانیم شما را هدایت کنیم ، در حالی که شما آن را خوش ندارید (۱۵۶) ؟!

راوی (سوید بن غفله) گوید: زنها پس از خروج از منزل فاطمه سخنان او را به مردانشان رساندند، آن گاه گروهی از مهاجران و انصار برای عذر خواهی نزد آن حضرت رفتند و عرض کردند: ای بانوی بانوان ! اگر ابوالحسن این مطالب را پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنیم ، به ما تذکر می داد، ما از او به کسی عدول نمی کردیم . زهرا (علیها السلام) فرمود: ((دنبال کار خود بروید. دیگر پس از این عذرخواهی دروغین ، عذری نیست و پس از این کوتاهی و تقصیرتان ، کاری نیست (۱۵۷) .

در این سخنرانی حضرت زهرا (علیها السلام) درباره خود یا فدك و امور مادی سخنی به میان نیاورد. تمام این سخنان او در مورد غصب خلافت و نتایج شوم این عمل غاصبانه بود، تمام این ناراحتی و اعتراض حضرت به خاطر این بود که دین خدا را در مسیر غیر حق می دید و نتیجه انحراف را مشاهده می کرد. او خلافت را برای شوهرش به خاطر حکومت و ریاست طلب نمی کرد، بلکه به خاطر این بود که علی (علیه السلام) منصوب از طرف خدا بود و او را برای اداره امور امت اسلام ، از همه شایسته تر می دانست . او بود که اهداف پیامبر را جامه عمل می پوشانید و امت اسلام را در جهت ایمان و تقوا به حد نهایی تکامل می رسانید. از نظر دختر رسول خدا و علی بن ابیطالب ، نه تنها خلافت بلکه تمام جهان پشیزی ارزش نداشت ، چنان که می فرماید:

ان دنیاکم هذا لاءهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجزوم من ورقه فی فم جراده ما لعلی و نعم یفنی و لذه لا یبقی ؛ (۱۵۸)

دنیای شما در نظر من پست تر از استخوان خوکی است که در دست شخص جزام گرفته و کوچکتر و ناچیزتر از برگ پوسیده ای در دهان ملخی است . آخر علی را با نعمت های فانی شونده و لذت های ناپایدار دنیا چکار!

باری آن روز دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حقایقی را بر اهل بیت (چه در مسجد و چه در خانه) آشکار می ساخت و آن ها را از عواقب کارشان بر حذر داشت که بعدها به وقوع پیوست و پس از اندك زمانی صحت بیانات آن حضرت بر همگان روشن شد. نیم قرن بیشتر نگذشته بود که به دستور یزید پلید، مردم شهر مدینه مورد قتل عام قرار گرفتند.

به مرور زمان تمام کشورهای اسلامی محل تاخت و تاز حکام ستمگر و شرابخواری بنی امیه و بنی عباس گردید و منصورها و متوکل ها به نام حاکم و خلیفه مسلمانان بر همه چیز مسلط شدند و خلفای حقیقی پیامبر یعنی ائمه معصومین به حبس و زندان افتاده و در آخر مسموم گردیدند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

عیادت شیخین

خبر شدت گرفتن بیماری حضرت زهرا در مدینه شایع گردید و شیخین (ابوبکر و عمر) که می دانستند در حق خاندان رسول مخصوصا پاره تن آن حضرت ستمگری ها کرده بودند، از ترس افکار عمومی در صدد دلجویی بر آمدند و آماده عیادت حضرت گردیدند. می خواستند به هر گونه که شده با عذرخواهی و پوزش ، بر خطاهای گذشته پوشش بنهند. مورخان نوشته اند: ابوبکر به اتفاق عمر برای عیادت دختر رسول خدا به در خانه او رفتند، ولی آن حضرت اجازه ورود نداد. شیخ صدوق می گوید که ابوبکر سوگند یاد نمود تا رضایت زهرا (علیها السلام) را جلب نکند، زیر سقفی نرود! به همین جهت شب را در بقیع به سر برد. عمر نزد امام علی رفت و گفت : ابوبکر پیرمرد دل نازکی است و ما چندین بار به در منزل فاطمه رفته ایم و او به ما اجازه ورود نداده است . شما وساطت کنید و برای ما وقت و اجازه عیادت بگیرید. علی (علیه السلام) نزد فاطمه (علیها السلام) آمد و جریان را بیان نمود. اما زهرا قبول نکرد و سوگند یاد نمود که : ((صحبت نخواهم کرد تا پدرم را ملاقات نمایم و از ظلم و تعدی آن ها به رسول خدا

شکایت نمایم)) . حضرت امیر فرمود: آن ها مرا واسطه قرار دادند که از شما برای آن ها وقت ملاقات بگیرم . زهرا فرمود: ((چون خانه خانه توست و من هم همسر تو هستم و اطاعت شوهر بر زن واجب است ، من با امر تو مخالفت نمی کنم)) .

علی (علیه السلام) بیرون رفت و به آن ها اجازه ورود داد. آن ها وارد شدند و به زهرا سلام کردند، ولی آن حضرت روی خود را برگردانید و پاسخ آن ها را نداد. ابوبکر گفت : ای دختر پیامبر! ما آمده ایم تا رضایت شما را به دست آوریم از شما خواهش می کنیم که ما را ببخشید و از آن چه بر شما رسیده از ما درگذرید! زهرا فرمود: ((شما اول جواب مرا بدهید. آیا از پیامبر شنیدید که درباره من فرمود: ((فاطمه پاره تن من است و من از او هستم . هر که او را بیازارد، مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است . هر که پس از مرگم فاطمه را بیازارد، مانند آن است که در زمان حیاتم مرا آزرده است)) .

آن دو گفتند: آری شنیدیم ، آن گاه فاطمه فرمود: ((پروردگارا! شاهد باش این دو نفر مرا آزردند! با شما سخن نمی گویم تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما شکایت نمایم (۱۵۹))) . ابابکر صدا به واویلا بلند نمود و گفت : ای کاش مادر مرا نزاییده بود! ای فاطمه ! من از خشم خدا و خشم تو به خدا پناه و می برم ! عمر که وضع را چنین دید، با تندی به ابابکر گفت : عجیب است از این مردم که زمام امور خود را به دست تو دادند و تو را به زمامداری خود منصوب نموده اند، در حالی که از خشم زنی جزع و فزع می کنی و از رضایت او خشنود می شوی ! سپس برخاستند و بیرون رفتند! (۱۶۰)

۳. وفات فاطمه (علیها السلام)

از اسماء بنت عمیس روایت شده که : فاطمه به من فرمود: از این که جنازه زنها را برای حمل روی تخته ها گذاشته و بر آن پارچه می کشند و برجستگی بدن پیداست ، خوشم نمی آید. اسماء گفت : موقعی که حبشه بودم ، چیزی دیدم که نظر شما را تامین می کند و اکنون آن را برای شما تهیه می کنم . آن گاه چند چوب تر از شاخه خرما کنده و آن ها را خم نمود و به دو طرف بسته ، رویش پارچه کشید.

چون فاطمه آن را دید گفت : چیز خوبی است ! جنازه زن از مرد شناخته نمی شود.

اسماء می گوید: فاطمه به من گفت : زمانی که از دنیا رفتم ، مرا غسل بده و غیر از علی کسی داخل نشود (۱۶۱) . در روزهای آخر که حال دختر رسول خدا رو به وخامت نهاد، یک روز به علی (علیه السلام) فرمود: در خود آثار مرگ را مشاهده می نمایم . می خواهم وصیت کنم . امام علی (علیه السلام) فرمود: هر وصیتی که مایل هستی بکن ! یقین داشته باش به وصیت تو عمل خواهم نمود! امام علی کنار بستر فاطمه نشست و دیگران از اتاق خارج شدند. فاطمه گفت : ای پسر عمو! تا کنون در خانه ات دروغ نگفته ام و از دستورهایت سرپیچی نکرده ام . علی فرمود: معاذالله ! خداشناسی و پرهیزکاری و تقوای تو بالاتر از این هاست که احتمال خلاف درباره ات تصور شود. به خدا سوگند! جدایی تو بر من گران است اما چکنم که چاره ای از مرگ نیست . به خدا قسم ! خاطره جدایی رسول الله را برایم تازه کردی . مرگ نابهنگام تو حادثه دردناکی است . انا لله و انا الیه راجعون .

چه مصیبت ناگواری است ! این مصیبت جانسوز را هرگز فراموش نمی کنم !

سپس ساعتی با هم گریستند، بعد از کمی آرامش امام علی سر همسرش را در دامن گرفت و فرمود: هر چه میل داری وصیت کن . مطمئن باش به وصایای تو جامه عمل خواهم پوشاند (۱۶۲) . لحظاتی بسیار تلخ بود. وداع دو یار نمونه اسلام و دو زوج مهربان . همسر جوانی که پس از زندگی کوتاه زناشویی باید از شوهر و فرزندان خود وداع کند. این لحظات بسیار دردناک بود. علی (علیه السلام) به یاد آورد که همسرش در مدت کوتاه عمرش چه زندگی پر فراز و نشیبی را سپری کرد؛ چه صدماتی را تحمل نمود؛ از این رو اشک از دیدگانش جاری شد. از طرفی زهرا (علیها السلام) به یاد می آورد علی (علیه السلام) را باید تنها بگذارد. به او در بین این همه دشمن چه می گذرد! لحظه ای به غربت شوهر عزیزش اندیشید و به بچه های خردسالش . قطرات اشک از دیدگانش سرازیر گردید. جدایی حقیقت تلخی بود که ناچار به قبولش بودند. سپس زهرا (علیها السلام) شروع به وصیت کرد (۱۶۳) . و

فرمود: خداوند به تو جزای خیر عنایت فرماید، ای پسر عموی رسول خدا! وصیت می کنم که اولا بعد از من با ((امامه)) ازدواج کن زیرا نسبت به طفلان من ، مانند خودم مهربان است . مردها بدون زن نمی توانند زندگی کنند (۱۶۴) .

مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار. اجازه نده اشخاصی که حقم را غصب کردند و اذیت و آزارم نمودند، بر من نماز بخوانند یا به تشییع جنازه ام حاضر شوند، زیرا دشمن من و دشمن رسول الله هستند (۱۶۵) .

برای من تابوتی تهیه کن که بدنم پیدا نباشد (۱۶۶) .

از ابن عباس روایت شده : زمانی که حضرت زهرا از دنیا رفت ، امام علی آمد و روپوش را کنار زد و کنار حضرت ، وصیت نامه کتبی را مشاهده نمود:

((بسم الله الرحمن الرحیم . این وصیت نامه فاطمه دختر رسول خدا است . به یگانگی خداوند شهادت می دهم و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه وآله) رسول خداست . بهشت و دوزخ حق است و در وجود قیامت شکی نیست . خداوند مردگان را مبعوث می کند. یا علی ! خدا مرا همسر تو قرار داد تا در دنیا و آخرت با هم باشیم . اختیار در دست تو است . یا علی ! در شب مرا غسل بده و کفن کن و حنوط نما و به خاک بسپار. به احدی اطلاع مده . اکنون با شما وداع می کنم . سلام مرا به فرزندانم که تا قیامت به وجود می آیند برسان .

آخرین لحظات زندگی حضرت زهرا (علیها السلام)

زهرا (علیها السلام) در بستر بیماری قرار گرفته ، حالش لحظه به لحظه رو به وخامت می رود. علی (علیه السلام) جز برای کارهای ضروری از کنار بستر همسر عزیزش بر نمی خیزد. اطفال آن حضرت دور بستر مادر گرد آمده بودند. به قیافه معصوم مادر بیمارشان نگاه می کردند که گاهی از شدت کسالت بیهوش می گردید و گاه چشمانش را باز کرده ، به اطفال عزیز و همسر مهربانش نگاه حسرت باری می افکند. لحظات با سختی و کندی سپری می گردد. لحظاتی که کبوتر عشق می خواهد از قفس پرواز نماید و آشیانه را ترک گوید. صفا و عشق و محبت و عاطفه را با خود به گور ببرد. آه چه دردناک و سخت است این جدایی !

اسماء می گوید: هنگامی که وفات فاطمه نزدیک شد، به من فرمود: جبرئیل در زمان وفات پدرم قدری کافور برایش آورد. آن را سه قسمت نمود، یک قسمت برای خودش برداشت و یک قسمت را برای علی گذاشت و یک قسمت را به من داد، که در فلان مکان گذاشته ام . اکنون بدان احتیاج دارم . آن را حاضر کن . اسماء کافور را آورد، آن حضرت خود را شستشو داد و وضو گرفت و به اسماء فرمود: لباس های نمازم را حاضر کن و بوی خوش برایم بیاور. اسماء لباس ها را حاضر نمود، پس لباس ها را پوشید و بوی خوش استعمال کرد و رو به قبله در بسترش خوابید و به اسماء فرمود: من استراحت می کنم ، ساعتی صبر کن ، سپس مرا صدا بزن . اگر جواب نشنیدی ، بدان که از دنیا رفته ام . علی را زود خبر کن .

اسماء می گوید: قدری صبر کردم ، آن گاه به در حجره آمدم ، زهرا را صدا زدم ، ولی جوابی نشنیدم . وقتی روپوش را از صورتش کنار زدم ، دیدم که از دنیا رفته است ، روی جنازه اش افتادم . می بوسیدم و می گریستم . ناگاه حسن و حسین (علیه السلام) وارد شدند. احوال مادرشان را پرسیدند و گفتند: اکنون موقع خواب مادرمان نیست . گفتم : ای عزیزانم ! مادرتان از دنیا رفته است . حسن و حسین روی جنازه مادر افتادند و آن را می بوسیدند و گریه می کردند. حسن می گفت : مادر جان ! با من سخن بگو. حسین می گفت : مادر جان ! من حسین توام . پیش از آن که روح از بدنم مفارقت کند، با من سخن بگو. یتیمان زهرا به جانب مسجد شتافتند تا پدرشان را از جریان با خبر کنند. زمانی که خبر مرگ زهرا به علی رسید، از شدت غم و اندوه بی تاب گردید و فرمود: ای دختر پیامبر! وجود تو تسلی بخش من بود. بعد از تو از که تسلیت جویم (۱۶۷) !

صدای گریه از خانه زهرا بلند گردید. مردم مدینه با خبر شدند. صدای ضجه و شیون از شهر بلند شد و همگی به سوی خانه حضرت علی حرکت کردند. زنان بنی هاشم در منزل حضرت گرد آمده ، گریه کنان می گفتند: یا سیدتاه ، یا بنت رسول الله ! علی

(علیه السلام) نشسته بود و حسن و حسین اطرافش گریه می کردند. ام کلثوم می گریست و می گفت : یا رسول الله ! اکنون تو را یکبار دیگر از دست دادیم .

مردم بیرون منزل اجتماع کرده و منتظر خروج جنازه بودند که بر آن نماز بخوانند. ابوذر از منزل خارج گردید و به مردم گفت : پراکنده شوید، چون تشییع جنازه به تاخیر افتاد (۱۶۸) .

مراسم کفن و دفن زهرا (علیها السلام)

علی بن عیسی در کشف الغمه می نویسد: امام علی (علیه السلام) گفت : یا اسماء! او را غسل بده و کفن کن ، نیز حنوط کن . آن گاه بر او نماز خواندند و شبانه در بقیع دفن کردند. او بعد از نماز عصر فوت کرده بود (۱۶۹) .

امام علی چون خواست بند کفن را ببندد، صدا زد: یا زینب ، یا ام کلثوم ، یا حسن ، یا حسین ! بیایید با مادرتان وداع کنید. دیگر او را نخواهید دید. یتیمان زهرا (علیها السلام) خود را روی جنازه مادر انداختند. او را می بوسیدند و می گریستند. علی (علیه السلام) یتیمان را از روی جنازه مادر برداشت (۱۷۰) . سپس بر جنازه نماز خواند و آن را حرکت دادند. عباس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و حسن و حسین (علیهم السلام)، عقیل ، بریده و حذیفه و ابن مسعود در تشییع جنازه شرکت نمودند (۱۷۱) .

جنازه را به خاک سپردند. امام علی هفت صورت قبر درست کرد تا بین آنها قبر آن حضرت مشخص نباشد.

در روایت دیگر وارد شده که چهل صورت قبر درست کرد (۱۷۲) . عمر، ابوبکر و سایر مسلمانان بامداد تشییع جنازه به سوی خانه علی (علیه السلام) حرکت نمودند. مقداد گفت بدن زهرا دیشب به خاک سپرده شد.

عمر به ابوبکر گفت : نگفتم که چنین می کنند. عباس گفت : چون خود آن حضرت وصیت نموده بود که شبانه دفنش کنند، ما هم طبق وصیت عمل نمودیم . عمر گفت : دشمنی و حسد شما بنی هاشم تمام شدنی نیست .

من تصمیم دارم قبر فاطمه را بشکافم و بر او نماز بخوانم . علی گفت : ای عمر! به خدا سوگند! اگر بخواهی چنین کاری انجام دهی ، با شمشیر خونت را می ریزم . وقتی عمر وضع را خطرناک دید، از تصمیمش منصرف گشت (۱۷۳) .

حسین بن علی فرمود:

((چون فاطمه وفات یافت ، امیر مومنان او را مخفیانه به خاک سپرد و جای قبرش را ناپدید نمود. سپس رو به جانب قبر رسول الله نمود و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آن که در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود آمدن او را نزد تو برایش برگزیده است ! یا رسول الله ! به همین زودی دختر از همدست شدن امت بر ربودن حقش به تو گزارش خواهد داد.

همه سرگذشت را از او بپرس و گزارش را بخواه ، زیرا چه بسا درد دل هایی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت ، ولی اکنون می گوید و خداوند هم داوری می فرماید و او بهترین داوران است (۱۷۴))) .

مفضل می گوید:

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : چه کسی فاطمه را غسل داد، فرمود: امیرالمؤ منین (علیه السلام). من از این مطلب تعجب کردم ، فرمود: گویا از آن چه به تو خبر دادم ، در شگفت شدی . عرض کردم : قربانت گردم ! چنین است . فرمود: ((او صدیقه (معصوم) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد. مگر نمی دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.

بضعهٔ الرّسول، مظلومه تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰
عنوان و نام پدیدآور:بضعهٔ الرّسول، مظلومه تاریخ/ آیهٔ اللّه حاج سیّد حسن فقیه امامی‌قدس سره
ناشر چاپی : بهار
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب
موضوع: پنج سخنرانی پیرامون حضرت فاطمه زهراعلیها السلام

پیشگفتار

بسمه تعالی

«إذا ماتَ العالِمُ ثُلِمَ فِی الإسْلامِ ثُلْمَهٌ لا یَسُدُّها شَیْءٌ».(۱)

پس از ارتحال جانگداز و فقدان فقیه اهل البیت‌علیهم السلام، زعیم و احیاگر حوزه علمیّه اصفهان حضرت آیهٔ اللّه حاج سیّد حسن فقیه امامی - رضوان اللّه تعالی علیه - که ملجأ و پناه عموم مردم با ولایت و پدری دلسوز برای سربازان حضرت ولیّ عصر - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - و پشتوانه‌ای مستحکم برای هیئات مذهبی و مراکز خیریّه و مؤسّسات دینی بودند و تا آخرین لحظات، عمرِ پر برکت خود را در راه دفاع از مکتب مقدّس اهل البیت‌علیهم السلام صرف نموده و از هیچ تلاش و اقدامی دریغ ننمودند، تنها چیزی که یاد و راهش را برای ما زنده نگه می‌دارد، احیاء آثار ایشان است.

لذا به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن فقید سعید و دلباخته با اخلاص حضرت فاطمه زهراعلیها السلام، پنج سخنرانی پیرامون آن صدّیقه کبری‌علیها السلام که ایشان در بیت الزهراء حضرت آیهٔ اللّه حاج سیّد حجّت موحّد ابطحی - سلّمه اللّه - ایراد فرموده‌اند را تقدیم شما می‌داریم.

اصفهان - مدرسه علمیّه خالصیّه

اوّل جمادی الأولی ۱۴۳۲ق

مقدمه‌ای به قلم مرحوم آیهٔ اللّه فقیه امامی‌قدس سره(۲)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قالَ الصادِقُ علیه السلام:

«فَمَنْ عَرَفَ فاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ أدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ».(۳)

یکی از درس‌هائی که بانوی دو سرا فاطمه زهراعلیها السلام به شیعیان جهان تعلیم داد، «درس دفاع از حریم ولایت مطلقه» بود. آن بانوی بزرگ زمانی به این احساس رسید که مسیر امامت و ولایت مطلقه به مخاطره افتاده و دشمنان قرآن و عترت - همان دو امانتی که رسول خداصلی الله علیه وآله پس از خود در میان امّت به ودیعه گذاشت - از طریق منزوی کردن اهل بیت‌علیهم السلام که به شهادت نصّ قرآن و حدیث ثقلین عِدْلِ قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند.

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ».(۴)

بی بی دو عالم فاطمه زهراعلیها السلام نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملًا وارد معرکه شد؛ اگر چه ابتدا به قیمت مصادره فدك و دیگر مزارع و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه

خوردن و تورّم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت رسیدن آن حضرت تمام شد.

لکن با تحمّل این مظلومیّت‌ها سرانجام غاصبین حق علی‌علیه السلام که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می‌باشند را رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیّت حکومت غاصبانه آنان خطّ بطلان کشید و در نتیجه این مبارزات، با توجّه به مقام شامخ آن حضرت عالی‌ترین سند را برای اثبات مظلومیّت امامش یعنی حضرت علی بن أبی طالب‌علیه السلام و همچنین اثبات حقّانیّت افکار و عقائد شیعه امامیّه که تنها فرقه ناجیه‌اند بر صفحه‌های تاریخ حکّ نمود.

آن حضرت با مخفی نگاه داشتن قبر خود و اجازه ندادن مراسم تشییع پیکر پاکش توسط خلفا، تمام تلاش‌های بداندیشانی را که سعی در پاک کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسلام از لوث این ستم‌ها را داشته و دارند نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود.

دشمنان اسلام همیشه و همیشه سعی کرده‌اند که این قطعه تاریخ را که بزرگترین حربه تبلیغاتی شیعه می‌باشد از دست پیروان این مکتب بِدَر آورند.

هیهات! آنان بدانند که تا خون در رگ‌های فرزندان و شیفتگان اهل بیت‌علیهم السلام در جریان است همواره با ارائه اسناد و مدارک تاریخی که امروزه در فرهنگ جهانی حرف اوّل را می‌زند اجازه نخواهند داد، معاندین و دشمنان اسلام، این پرونده‌های جنائی را مختومه اعلان نمایند و در حدّ توان از حریم امامت و ولایت مطلقه کلیّه حضرات معصومین – علیهم صلوات اللَّه – دفاع خواهند کرد و به مصداق آیه کریمه: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطانًا»(۵) انتقام خون فاطمه زهراعلیها السلام را به حضرت بقیّهٔ اللَّه الأعظم ارواحنا فداه واگذار می‌نمایند.

سیّد حسن فقیه امامی

جمادی الأولی ۱۴۱۸ ه ق

مجلس اوّل

بیان شهادت حضرت زهراءعلیها السلام

از کُتُب عامّه

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم(۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

الحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِينَ حَمْدًا أزَلِيًّا بِأَبَدِيَّتِه وَ أَبَدِيًّا بِأَزَلِيَّتِه، سَرْمَدًا بِإِطْلاقِهِ مُتَجَلِّيًا فى مَرايا آفاقِهِ وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلى سَيِّدِ أنْبِيائِهِ البَشيرِ النَّذِيرِ وَ السِّراجِ المُنِيرِ سَيِّدِنا أحْمَد وَ نَبِيِّنا أبِى القاسِمِ مُحَمَّدصلی الله علیه وآله وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلى أعْدائِهِمْ أجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إلى قِيامِ يَوْمِ الدّيْن.

قالَ اللَّهُ الحَكيمُ فى كِتابِهِ الكَريمِ وَ مُبرَمِ خِطابِهِ العَظيمِ:

«أ فَإنْ ماتَ أوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أعْقابِکَمْ».(۷)

گاهی حوادث تاریخی در زندگی ما هیچ نقشی ندارد؛ مثلًا فرض کنید هزار سال قبل در یکی از نقاط دنیا حادثه‌ای رخ داده که اثری روی فکر، عمل و اخلاق ما ندارد. این‌ها حوادثی نیست که انسان به آن تکیه کرده و بخواهد مطرح کند و در موردش بحث و تحقیق نماید.

همان طوری که پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وارد مسجد شدند و دیدند عدّه‌ای دور شخصی را گرفته‌اند و پیدا است که خیلی به او توجّه می‌کنند. پرسیدند: چه خبر است؟ این‌ها چه کسانی هستند و چه کار می‌کنند؟

عرض کردند: یا رسول اللَّه! این مرد علّامه است.

فرمودند: علّامه چیست؟

گفتند: انساب و اشعار و تاریخ عرب را خوب می‌داند.

پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمودند: این علمی است که ضرر نمی‌کند کسی که آن را نداند و نفعی هم دانای به آن نمی‌برد.

این چیزهائی که این شخص می‌داند علم نیست، أشعار عرب که هیچ محتوایی ندارد، دانستنش چه ضرورتی دارد؟

سپس پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

«إنَّمَا الْعِلْمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحْکَمَةٌ أوْ فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ أوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ».

علم منحصر می‌شود به سه علم: علم عقائد، علم اخلاق و علم فقه. این‌ها علم است و بقیّه‌اش زیادی است «وَ مَا خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».(۸)

نظر پیغمبرصلی الله علیه وآله در مورد حوادث تاریخی این چنین بود. حال کتاب بر دارند و هفت خان رستم را بخوانند، یک قصّه خیلی طولانی که هیچ خاصیّت و اثری در زندگی ما ندارد.

ولی گاهی حوادث تاریخی در ارتباط با عقاید، وظائف و اخلاق ما است، آن‌ها را نمی‌توانیم بگوییم بی‌فایده است. قرآن هم برای ما قصّه نقل می‌کند:

«لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ».(۹)

داستان قوم لوط را بیان می‌کند که شهرشان را واژگون کردیم:

«جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها».(۱۰)

چون داستان ایشان سازندگی دارد خداوند متعال آن را بیان می‌کند.

یا در جهت مثبت داستان اصحاب کهف را نقل می‌کند؛ زیرا برای ما سازندگی دارد و نشان می‌دهد خداوند متعال انسان‌هایی که به او ایمان دارند را چگونه حفظ می‌کند:

«إنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ».(۱۱)

بنابر این حوادث تاریخی با هم فرق دارند و نباید آن‌ها را با یکدیگر مخلوط کرد.

حوادثی که بعد از پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله رخ داده است حوادثی نیست که بی‌ارتباط با عقاید، وظائف و اخلاق ما باشد و کاملًا در ارتباط است. پس نمی‌توانیم بگوییم آن‌ها یک حادثه بوده و در یک زمانی اتّفاق افتاده است و هیچ ارتباطی با شرائط فعلی ما ندارد. این طور نیست و این امر محسوس است. در کتاب‌ها می‌خوانیم که ائمه‌علیهم السلام عنایت داشتند مسائل و حوادث بعد از پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله را دقیق مطرح کنند تا ما تولّی یا تبرّی پیدا کنیم. فکر نکنید تولّی یا تبرّی هیچ ارتباطی با ما ندارد. اگر ارتباطی نداشت واجب نمی‌کردند. تبرّی یعنی می‌باید دشمنی خودمان را از دشمنان خدا ابراز و اظهار کنیم و لذا تبرّی جزء فروع دین به حساب آمده است. باید از دشمنان خدا و دشمنان رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت‌علیهم السلام اظهار

نفرت بکنیم که خدای نکرده افکار، اخلاق، روش و سیره آن‌ها به ما سرایت نکند.

امیرالمؤمنین‌علیه السلام درس عجیبی به ما داده‌اند؛ بعد از این که عمر دستور داد برای انتخاب خلیفه بعد از خودش شورائی تشکیل بدهند؛ در این شورای شش نفره بحث شد و أبوعبیده جرّاح با امیرالمؤمنین‌علیه السلام دست داد و گفت ما شما را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کنیم «علی کتاب اللّه و سنهٔ رسول اللّه و سیرهٔ الشیخین» اگر به کتاب خدا و سیره پیغمبر و سیره و روش شیخین عمل کنید ما با شما بیعت می‌کنیم.

امیرالمؤمنین دستشان را عقب کشیدند و فرمودند:

«عَلی کِتابِ اللّهِ وَ سُنَّهِٔ رَسُولِ اللّهِ وَ إجْتِهادِ رَأیی».(۱۲)

و از سر خلافت گذشتند که آن سیره را قبول نکنند. این عمل برای تمام شیعیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام الی یوم القیامهٔ یک حجّت است که امیرالمؤمنین‌علیه السلام از پُست به این مهمّی صرف نظر می‌کنند تا به سیره شیخین عمل نکنند. معلوم می‌شود سیره آن‌ها سیره حق نبود و الّا امیرالمؤمنین‌علیه السلام کسی نبود که از حق روی گردان باشد.

«عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ حَیْثُمَا دَارَ».(۱۳)

درس بزرگی است! به هر حال بعضی از حوادث تاریخی قابل بررسی است. بعضی از حوادث است که تکلیف ما را روشن می‌کند که آیا می‌توانیم از آن دو خلیفه تبعیّت کنیم یا نمی‌توانیم.

الآن در زمان ما عدّه‌ای تلاش می‌کنند تا ثابت کنند فاطمه زهراعلیها السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفته یعنی بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله از وفات پدرشان خیلی متأثّر بودند و غصّه خوردند تا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند.

ولی ما می‌گوییم باید درباره این قضیّه تحقیق کنیم. قضیّه ساده نیست. وضعیّت خیلی از آدم‌ها را مشخّص می‌کند.

آن‌ها می‌گویند لفظ «شهادت» را برای فاطمه زهراعلیها السلام به کار نبرید، ولی ما وقتی بررسی می‌کنیم، تحقیق می‌کنیم، می‌بینیم مسأله این چنین نیست؛ اگر ما شهادت فاطمه زهراعلیها السلام را ثابت کنیم آن وقت خلافت خلفاء از رسمیّت می‌افتد و به ما اجازه نمی‌دهد که به هیچ عنوانی از آن‌ها تبعیّت و حمایت کنیم. یک لکّه سیاه و ننگی روی سیره و روش آن‌ها در دوران خلافتشان است. به همین دلیل است که پیروانشان، طرفدارانشان و هوادارانشان سعی می‌کنند این لکّه ننگ را از پرونده آن‌ها حذف کنند. آیا می‌شود؟! آیا امکان‌پذیر است؟!

فرض کنید امروز حادثه‌ای اتّفاق افتاده است و خانمی در گوشه‌ای از دنیا فوت کرده و مرگش خیلی مرموز است، معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا این که او را از پا در آورده‌اند یا مسمومش کرده‌اند یا او را کشته‌اند. چه کار می‌کنند؟ دستگاه قضایی، دادگستری و نیروی انتظامی وقتی می‌خواهند قضیّه را پی‌گیری کنند چه کاری انجام می‌دهند؟

می‌بینند مرگ، مرگ مشکوکی است، باید تحقیق کرد، از این رو زمان و مکان قضیّه را بررسی می‌کنند از کسانی که ممکن بوده است در این جریان نقشی داشته باشند تحقیق می‌کنند و آن قدر پرس و جو کرده تا از لابلای تحقیقات حقیقت را کشف کنند. می‌بینیم قتلی اتّفاق می‌افتد و قاتل معلوم نیست و در اثر تحقیقات و پیگیری بالآخره قاتل را پیدا می‌کنند.

شهادت بی بی فاطمه زهراعلیها السلام یک حادثه تاریخی سنگین است. چرا فاطمه زهراعلیها السلام از دنیا رفته‌اند؟

اگر به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشند، در زیر سؤال بردن خلافت آن‌ها نقشی ندارد، ولی اگر ناخن زدیم و دیدیم که یگانه دختر پیغمبرصلی الله علیه وآله، این معصومه به وسیله این ایادی از پا در آمده، آیا می‌توانیم بپذیریم که این‌ها خلیفه پیغمبرند؟! جانشین پیغمبرند؟! وظیفه ما است که تحقیق کنیم!!!

بنده در حدّ خودم دویست کتاب از شیعه و هشتاد کتاب از اهل سنّت را بررسی کرده‌ام و سراغ تک تک کتاب‌ها رفته‌ام تا از آن‌ها بپرسیم شما از این حادثه چه اطّلاعی دارید؟

شرایط را بررسی کردم، دیدم سراغ هر کسی که می‌رویم یک گوشه از قضیّه را بیان می‌کند. جرأت نکرده‌اند در کتاب‌هایشان دقیق، تمام حوادثی را که اتّفاق افتاده مطرح کنند، امّا بالأخره از سر قلم‌هایشان پریده و هر کدامشان یک گوشه از حادثه را مطرح کرده‌اند.

اوّلًا نزاعی بوده یا نبوده؟ کشمکش و درگیری بوده یا نبوده؟

این مسأله را تمام مورّخین شیعه و سنّی نوشته‌اند که وقتی سقیفه تشکیل شد گروهی زیر بار بیعت نرفتند و در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام تحصّن کردند مثل سلمان فارسی، عمّار، مقداد و غیره. طلحه و زبیر هم آن وقت در خانه حضرت علی‌علیه السلام تحصّن کردند.

تحصّن یعنی چه؟ از قدیم الأیّام مرسوم بوده وقتی دولت مقتدری سر کار بود و عدّه‌ای روی این دولت اعتراض داشتند و جرأت نمی‌کردند آزاد باشند و هر روز یک عدّه‌ای دستگیر یا کشته می‌شدند، در یک امامزاده یا خانه عالمی متحصّن می‌شدند و به اصطلاح بست نشینی می‌کردند؛ مثل خانه مرحوم آقا نجفی‌قدس سره در اصفهان و یا مرحوم شیخ فضل اللّه نوری‌قدس سره در حرم حضرت عبدالعظیم که جایگاه مقدّسی است، متحصّن شده بود. کتاب مستقلّی هم در موضوع بست نشینی نوشته شده است.

عدّه‌ای به مسأله سقیفه اعتراض دارند، اگر پناهنده به خانه علی‌علیه السلام نشوند این‌ها را می‌گیرند، آزار و اذیّت می‌دهند و ممکن است به قتل برسانند. همان گونه که سعد بن عبادهٔ را که با أبی‌بکر مخالفت کرد و بیعت نکرد، کشتند و بعد گفتند: جن‌ها او را از پا در آورده‌اند و نگذاشتند قاتلش معلوم بشود.

پناهنده شدن عدّه‌ای به خانه علی‌علیه السلام جای بحث ندارد و از نظر تاریخی هم قابل انکار نیست.

بعد ببینیم آیا کسانی که در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام تحصّن کرده بودند را از خانه بیرون کردند؟ اتّفاق آراء در تاریخ شیعه و سنّی است که آمدند درِ خانه حضرت علی‌علیه السلام را باز کردند و بدون اجازه داخل خانه آمدند و این‌ها را بیرون کشیدند و به زور در سقیفه بردند و به ایشان گفتند که باید بیعت کنید. در این هم بحثی نیست.

تنها مسأله مولا امیرالمؤمنین‌علیه السلام و فاطمه زهراعلیها السلام می‌ماند. اگر مولا امیرالمؤمنین‌علیه السلام و فاطمه زهراعلیها السلام اعتراض به حکومت نو پای ابوبکر داشتند، رسمیّت پیدا نمی‌کرد. فاطمه زهراءعلیها السلام، معصومه، دختر رسول خداصلی الله علیه وآله با حکومت ابوبکر مخالف است؛ پس این مخالفت باعث می‌شود که حکومت ابوبکر شکل نگیرد.

امیرالمؤمنین‌علیه السلام داماد پیغمبرصلی الله علیه وآله است، نفر دوّم در اسلام است. اگر با حکومت ابوبکر مخالفت کند، رسمیّت پیدا نمی‌کند.

آیا متعرّضِ امیرالمؤمنین‌علیه السلام شدند یا نشدند؟ آیا متعرّضِ فاطمه زهراعلیها السلام شدند یا نشدند؟ اینجا است که محلّ بحث است. این یک مسأله تاریخی است و خیلی‌ها هم برای این که مسأله را کم رنگ جلوه دهند، می‌گویند این حرف‌ها مال هزار و چهار صد سال پیش است و هیچ ارتباطی با مسائل امروز ندارد، باید این حرف‌ها را نادیده گرفت!!!

آیا این قضیه به گونه‌ای است که در سرنوشت ما هیچ دخالتی ندارد؟!

حالا باید پرونده را بررسی کنیم. من در بررسی کتاب‌ها سراغ کُتب شیعه نرفتم، زیرا از نظر شیعه این مسائل بسیار مسلّم است. ولی سراغ کتاب‌های اهل سنّت که رفتم دیدم هر کدام از نویسندگان اهل سنّت گوشه‌ای از مسأله را مطرح کرده‌اند. و اسناد تمام مطالبی که بیان می‌کنم از نظر اهل سنّت موجود است.

«طبری» نوشته است که خلیفه دوّم درِ خانه فاطمه زهراعلیها السلام آمد و تهدید کرد که اگر از خانه بیرون نیائید و بیعت نکنید، خانه را آتش می‌زنم.(۱۴) گفتند: در این خانه فاطمه‌علیها السلام است. گفت: «وَ إنْ» و لو فاطمه باشد خانه را آتش می‌زنم.(۱۵)

سراغ یک مورّخ معروف اهل سنّت به نام «بَلاذُری» برویم و ببینیم او چه می‌گوید؟ او می‌گوید: «جاءَ عُمَر وَ مَعَهُ فَتِیلَةٌ»(۱۶) عمر آمد

و یک فتیله هم دستش بود.

می‌دانید امروز اگر بخواهند آتشی را روشن کنند یا چراغی را روشن کنند، فندک می‌گذارند. زمان سابق چیزهایی شبیه طناب بود که آن را روشن می‌کردند و چیزی را به وسیله آن آتش می‌زدند.

بلاذری می‌گوید: عمر آمد و یک فتیله دستش بود؛ یعنی علاوه بر این که آمده بود و تهدید هم کرده بود عملًا فتیله آورده بود که درِ خانه را آتش بزند. ولی دیگر قبل و بعدش را مطرح نمی‌کند.

سراغ یکی دیگر از مورّخین عامّه به نام «ابن قُتَیبَهْ» برویم و ببینیم او چه می‌گوید.

او نوشته است: «فَدَعا بِالحَطَبِ».(۱۷) خلیفه به قنفذ و پیروانش دستور داد هیزم جمع کنند و به در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام بیاورند. هیزم آوردند و در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام ریختند.

تا اینجا عمر تهدید کرد، فتیله هم آورد، دستور داد چوب‌ها را هم بیاورند. این قرائن و نشانه‌ها قسمت به قسمت حقایق را روشن می‌کند.

سراغ تاریخ «ابوالفداء» برویم؛ در تاریخ ابوالفداء نوشته شده: «فَأَقْبَلَ عُمَر بِشَیءٍ مِنْ نار».(۱۸)

هیزم‌ها را آورده‌اند ولی معلوم نیست که در را آتش زده‌اند یا نزده‌اند؟ ابوالفداء می‌گوید: مقداری آتش آورد که هیزم‌ها را آتش بزند، تمام مقدّمات فراهم است، حال آتش زد یا نزد؟

«مسعودی» مورّخ دیگر عامّه می‌گوید: «وَجَّهُوا إلی مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَیْهِ وَ أحْرَقُوا بابَهُ»(۱۹) به درِ خانه فاطمه‌علیها السلام هجوم آوردند. چند نفر؟ اسم چهل نفر را با مشخّصات آورده، پس چهل نفر پشت در خانه فاطمه زهراعلیها السلام هجوم آوردند و در را آتش زدند.

تا اینجا معلوم شد که در خانه فاطمه زهراعلیها السلام و امیرالمؤمنین‌علیه السلام آتش زده شده است.

البتّه عرض کردم همه این‌ها با مدارکش موجود است. از کتاب‌های تاریخ اهل سنّت است. جرأت نکرده‌اند همه واقعه را با هم بیاورند. هر کدام از مورّخین به قسمتی از واقعه اشاره کرده‌است.

«نظّام»(۲۰) یکی دیگر از مورّخین اهل سنّت می‌گوید: نه تنها درِ خانه را آتش زدند، بلکه: «انَّ عُمَر رَکَضَ بِرِجْلِهِ عمر با لگد محکم به در کوبید. او نیز یک گوشه‌اش را نقل کرده است.

«نظّام» می‌گوید: فاطمه زهراعلیها السلام پشت در آمده بود و دست‌هایش را میانه آستانه در گرفته بود تا این‌ها نتوانند داخل خانه بیایند و جرأت نکنند داخل خانه بیایند. من نمی‌گویم! اهل سنت می‌گویند: آن چنان لگد به در زد که در شکسته شد.

حالا فاطمه‌علیها السلام از این ضربت لطمه دید یا ندید؟ نظّام می‌گوید: «إنَّ عُمَر ضَرَبَ بَطْنَ فاطِمَهْ» عمر درِ شکسته را به شکم فاطمه زهراعلیها السلام کوبید «یَوْمَ البَیْعَهِ حَتّی ألْقَتْ الجَنِینَ مِنْ بَطْنِها»(۲۱) به طوری در را کوبید که محسن‌علیه السلام سقط شد. این گوشه قضیّه را هم او نقل می‌کند.

این مقدّمات همه فراهم شده است. حال توجّه کنید فاطمه زهراعلیها السلام بیمار می‌شود، بستری می‌شود، غم وغصّه‌های پدر سر جای خودش باقی است و فاطمه زهراعلیها السلام در خانه افتاده است.

اگر زمان حال بود باید کسی از پزشکی قانونی بیاورند و معاینه کند که زهراء مرضیّه‌علیها السلام بر اثر این ضربت چه مشکلاتی پیدا کرده‌اند، از سر گرفته تا شکم. امّا خود مورّخین اهل سنّت یکی یکی این‌ها را بیان کرده‌اند.

در جایی آمده: آن چنان لطمه به صورت بی بی زد که چشم‌های فاطمه‌علیها السلام قرمز شده بود و در جای دیگر آمده: آن چنان قنفذ با تازیانه به کمر فاطمه زهراعلیها السلام کوبیده بود که موجب سقط محسن‌علیه السلام شد(۲۲)، در کمر هم آثار تازیانه وجود داشت.(۲۳)

فاطمه زهراعلیها السلام بازوی خود را ظاهر نکرده بود در غسل دادن امیرالمؤمنین‌علیه السلام متوجّه شدند بازو هم ورم کرده است. تا این مقدار را خود اهل سنّت نیز نقل کرده‌اند. امّا بعد سینه فاطمه زهراعلیها السلام در چه حال است؟ مرحوم آیهٔ اللّه حاج شیخ محمد حسین غروی معروف به کمپانی‌قدس سره می گوید:

وَ مِنْ نُبُوغِ الدَّمِ مِنْ ثدییها

یُعْلَمُ عَظْمَ ما جَری عَلَیْها(۲۴)

آن مقدار خونی که از سینه فاطمه زهراعلیها السلام آمده بود معلوم می‌شود حادثه چقدر سنگین بوده است.

بعد می‌رسیم به سینه فاطمه‌علیها السلام و استخوان‌های فاطمه‌علیها السلام. مرحوم کمپانی‌قدس سره می‌فرماید: که من نمی‌دانم وضعیّت سینه فاطمه زهراعلیها السلام چگونه بوده است!

وَ لَسْتُ أدْری خَبَرَ المِسْمار

سَلْ صَدْرَها خَزِینَهَٔ الأسْرار(۲۵)

برو از سینه فاطمه‌علیها السلام بپرس که میخ‌های در با سینه فاطمه‌علیها السلام چه کار کرده است.

باز می‌نویسند: دنده‌های فاطمه در این حادثه شکست. من نمی‌دانم این نانجیب چه کار کرده و این حادثه چقدر ضربه‌اش سنگین بوده که اعضاء و جوارح فاطمه‌علیها السلام را له کرده است.

حال می گوییم: ممکن است فاطمه زهراعلیها السلام رضایت داده باشند. همان گونه که بعضی خوش بین‌ها نوشته‌اند که فاطمه زهراعلیها السلام راضی شد!

بخاری در صحیح(۲۶) نوشته که این دو نفر به درِ خانه فاطمه زهراعلیها السلام رفتند و در را زدند. امیرالمؤمنین‌علیه السلام پشت در رفتند. آن دو نفر گفتند: آمده‌ایم از فاطمه‌علیها السلام رضایت بطلبیم.

اگر جریانی در کار نبود این‌ها چه دلیلی داشتند که بخواهند عذر خواهی کنند و بگویند که ای فاطمه! از ما راضی باش! پس خبری بوده است.

امیرالمؤمنین‌علیه السلام پیش فاطمه‌علیها السلام آمدند و فرمودند: این دو نفر آمده‌اند عذر خواهی کنند، اجازه می‌دهید داخل بیایند؟

حضرت زهراعلیها السلام فرمودند: یا علی! خانه خانه تو است و من هم همسر تو هستم اختیار من و خانه با تو است، میل تو است در را باز کن و میلت نیست در را باز نکن.

امیرالمؤمنین‌علیه السلام در را باز کردند، آن دو نفر آمدند داخل نشستند. فاطمه زهراعلیها السلام رویشان را برگرداندند؛ آن دو طرف دیگر نشستند، حضرت زهراعلیها السلام باز هم رویشان را برگرداندند. یعنی چه؟ یعنی به من و شمای شیعه می‌خواهند بگویند که این‌ها بودند که من را بستری کردند، این‌ها بودند که من را کشتند.

حضرت زهراعلیها السلام اوّل از آن دو اقرار گرفتند، آیا شما از پیغمبرصلی الله علیه وآله شنیدید که فرمودند: رضای فاطمه رضای من است و رضای من رضای خدا است، غضب فاطمه غضب من است و غضب من غضب خداست.

گفتند: بله.

حضرت زهراعلیها السلام فرمودند: خدایا! شاهد باش من از این دو نفر راضی نیستم.(۲۷)

متوجّه شدید! آیا رضایت دادند یا ندادند؟! خود این عذر خواهی دلیل بر این است که این دو نفر آن فجائع را به وجود آورده‌اند. در اواخر عُمْرِ ابوبکر در حالی که در بستر خوابیده بود و محتضر بود نزد او آمدند، گفت: دلم می‌خواست در طول عمرم سه کار را انجام نمی‌دادم و ای کاش انجام نداده بودم! یکی این که دلم نمی‌خواست درِ خانه فاطمه زهرا را باز کنم و داخل خانه فاطمه زهرا

بروم.(۲۸)

این قرائن و شواهد را شنیدید؟ همه این‌ها را خود اهل سنّت گفته‌اند.

عمر درِ خانه فاطمه زهراعلیها السلام رفته، تهدید کرده، چوب هم برده، فتیله هم برده، آتش هم زده، لگد هم زده، فاطمه زهراعلیها السلام را بستری کرده؛ آن وقت باز هم بگوئیم وفات فاطمه؟! نگوییم شهادت فاطمه زهراعلیها السلام؟! برای این که می‌خواهند برای خلیفه قداست درست کنند!

ما می‌خواهیم بگوئیم: شهادت فاطمه زهراعلیها السلام و شهادت فاطمه زهراعلیها السلام را هم اثبات می‌کنیم و می‌خواهیم بگوییم آن کسانی که عامل این کارها بودند لیاقت خلافت ندارند.

تعرّض به فاطمه زهراعلیها السلام و شهادت فاطمه زهراعلیها السلام نشانه این است که این‌ها رسمیّت ندارند؛ اگر حکمی، قانونی و کاری هم انجام داده‌اند، یک غاز ارزش ندارد.

حال وظیفه ما چیست؟ ما می‌گوییم هر کس طبق قرآن پیغمبرصلی الله علیه وآله را آزار داد «عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النَّاسِ أجْمَعینَ»(۲۹)؛ لعنت خدا بر او باد و باید تبرّی بکنیم.

نمی‌گویم وظیفه ما این است که وسط سنّی‌ها فریاد بزنیم که بعد بگویند تمام این سنّی‌هایی که شیعه می‌کشند خونش گردن تو است. من این را نمی‌گویم. امّا این را هم نمی‌گویم که در دلتان هم لعن نکنید. به تازگی آن قدر کار بالا گرفته است که آقایی سخنرانی می‌کند و می‌گوید: در دلتان هم دیگر لعن نکنید!

لعنت به تو و هم فکران تو و این طرز فکر تو. خون فاطمه زهراعلیها السلام را برای بعضی مسائل پای مال می‌کنی؟ جواب فاطمه زهراعلیها السلام را در قیامت چه می‌دهی؟ ملعون! چرا این کارها را می‌کنید؟ هر چیزی حسابی دارد؟ درست است، پنجه خودتان را به روی اهل سنّت نزنید، تقیّه بکنید. ما از زمان امیرالمؤمنین‌علیه السلام تا حالا- تقیّه می‌کردیم، الآن هم تقیّه می‌کنیم، حرفی نداریم. امّا تا این حدّ که در دلت هم دیگر لعن نکن!!!

مگر می‌توانیم با کسانی که فاطمه‌علیها السلام را خانه نشین و بستری کردند عقد أخوّت ببندیم، مگر می‌شود؟!

خدا به عظمت آل اللَّه ما را از خواب غفلت بیدار کند. فقط می‌خواستم این مطلب را بگویم اگر روزی روزگاری بعضی‌ها به فکر بیفتند شهادت فاطمه زهراعلیها السلام را پایمال بکنند و اسمش را وفات بگذارند؛ بزرگترین خیانت را به مکتب تشیّع کرده‌اند، شهادت است نه وفات. ما باید به این مسأله معتقد باشیم تا این لکّه ننگ روی پرونده آنان باشد تا ما روزی به فکر تبعیّت از این‌ها نیفتیم.

«السَلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَهُ یا سَیِّدَهَ نِساءِ العالَمِینَ السَلامُ عَلَیْکِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُه»

ارباب مقاتل نوشته‌اند: بی بی فاطمه زهراعلیها السلام وصیّت کردند:

«یا عَلی! کَفِنّی بِاللَیْلِ وَ دَفَنّی بِاللَیْلِ».

شب مرا غسل بده و شب مرا کفن کن. این برای این است که امروز نگوییم «وفات».

فرمود: راضی نیستم آن‌هایی که به من ظلم کردند در تشییع جنازه من شرکت کنند. با کمال مظلومیّت، فاطمه زهراعلیها السلام به خاک سپرده شد و الآن هم نمی‌دانیم کجا فاطمه زهراعلیها السلام را زیارت کنیم. امیرالمؤمنین‌علیه السلام پیکر فاطمه زهراعلیها السلام را برای خاکسپاری آماده کردند، یک وقت دیدند بندهای کفن فاطمه‌علیها السلام باز شد و دست‌های فاطمه‌علیها السلام از زیر کفن بیرون آمد. علی‌علیه السلام می‌فرماید:

«إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنَّتْ وَ مَدَّتْ یَدَیْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا إِلَی صَدْرِهَا مَلِیًّا».(۳۰)

دست‌ها از کفن فاطمه‌علیها السلام بیرون آمد بچّه‌هایش را به سینه گرفت. ملائکه به خروش آمدند، یاعلی! بچه‌ها را از سینه مادر

جدا کن.

عرض می‌کنیم امیرالمؤمنین‌علیه السلام بچّه‌ها را با نوازش از سینه مادر جدا کردند امّا در گودال قتلگاه عدّه‌ای عرب جمع شدند «وَ اجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الأعْرابِ وَ جَرّوها أوْ جَرّوها عَنْ جَسَدِ أبِیهْا»(۳۱)؛ وقتی سکینه نازدانه بدن پدر را در بغل گرفته بود با ضربه‌های تازیانه...

اللّهُمَّ اغْفِرْ بِآلِ مُحَمَّدٍ ذُنُوبَنا وَ اسْتُرْ بِهِمْ عُیُوبَنا وَ اشْفِ بِهِمْ مَرْضانا، سَلِّمْ بِهِمْ مُسافِرِینا؛ اللّهُمَّ اقْضِ حَوائِجَنا وَ اکْفِ بِهِمْ مُهِمّاتَنا؛ اللّهُمَّ أیِّدْ إمامَ زَمانِنا وَ عَجِّلْ فِی فَرَجِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ اجْعَلْنا مِنْ أعْوانِهِ وَ أنْصارِهِ؛ اللّهُمَّ أیِّدْ عُلَمائَنا الرَّبّانِیّینَ لا سِیَّما المَنْظُورِینَ مِنْهُمْ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ.

مجلس دوّم

مقدّمه پیروزی بر کفّار چیست؟

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ(۳۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

الحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِینَ بارِیءِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ باعِثِ الأنْبیاءِ وَ المُرْسَلِینَ جامِعِ النَّاسِ لِیَوْمِ الدِّینَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبینَ حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ شَفیعِ المُذْنِبینَ أبی القاسِمِ مُحَمَّد صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمَ وَ اللَّعْنُ الدائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الْآنَ إلی قِیامِ یَوْمِ الدین.

قالَ اللَّهُ الحَکیمُ فی کِتابِهِ الکَرِیم وَ مُبرَمِ خِطابِهِ العَظیم:

«لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إلّا وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ».(۳۳)

در دو آیه کریمه آخر سوره بقره که معمولًا بعد از نماز عشاء تلاوت می‌کنند، جملات مهمّی است؛ آیه اوّل اشاره به معارف اسلامی است و آیه دوّم اشاره دارد به وظایفی که بر عهده مسلمین است.

نسبت به معارف می‌فرماید:

«آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ».(۳۴)

«الرَّسُولُ» اشاره به پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله است؛ الف و لامش، الف و لام عهد است.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ» یعنی این پیغمبر که ما فرستادیم به آن چه از جانب خدا به او وحی شده ایمان دارد. خیلی مهمّ است که کسی به آن چه می‌گوید ایمان داشته باشد؛ از عملکرد پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌بینیم و می‌فهمیم که گفته‌های خودشان

را باور داشته‌اند. اگر دعوت به سوی خدا می‌کردند یا مردم را از قیامت آگاه می‌کردند، خودشان هم این‌ها را باور داشتند.

«الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ».(۳۵)

پیغمبرصلی الله علیه وآله آن چه را که برای مردم آورده است صدق و مطابق واقع است، خلاف نیست، خود پیغمبرصلی الله علیه وآله هم این مطلب را باور دارد؛ «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ».

از قدیم الأیّام این افکار انحرافی در جامعه بوده و الآن هم بعضی از روشنفکرمآب‌ها این شبهات را القاء می‌کنند، و منکر وحی می‌شوند و می‌گویند: آن چه پیغمبرصلی الله علیه وآله گفته، ساخته و پرداخته افکار خودش بوده است!

این آیه این افراد را تکذیب می‌کند، زیرا آن چه پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی .(۳۶)

آن است که از جانب خدا به او وحی شده، از خودش نیست، از مقامات بالا و از عرش الهی به او القاء شده است.

«وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ».(۳۷)

انسان‌های با ایمان اعتقاد به چهار چیز دارند:

اوّل: اعتقاد به خدا.

دوّم: اعتقاد به کارگزاران پروردگار که ملائکه هستند.

سوّم: اعتقاد به کتب آسمانی.

چهارم: ایمان به انبیاءعلیهم السلام.

یعنی همه این‌ها غیب است.

«الم ؛ ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ ؛ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ».(۳۸)

فرق بین مسلمانان و دین داران و الهیّون با مادیّون چیست؟ مادیّون ایمان به غیب ندارند.

«یَعْلَمُونَ ظاهِرًا مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا».(۳۹)

پشت پرده‌ها را نمی‌بینند، و فقط همین زرق و برق دنیا را می‌بینند و آن چه در معرض دید و لمسشان هست باور می‌کنند و به امور غیبی اعتقاد ندارند؛ ولی خدا به مؤمنین واقعی دیدی داده که ماوراء این عالم مادّی را هم می‌بینند، قبل و بعد این عالم را می‌بینند، خدا را با چشم دل می‌بینند.

از امیرالمؤمنین‌علیه السلام سؤال شد که شما خدا را دیده‌اید؟

فرمودند:

«مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ».(۴۰)

خدایی را که ندیده باشم عبادت نمی‌کنم؛ یعنی با چشم دل ایمان به خدا دارم. خیلی مهّم است که انسان‌ها باور کنند خدایی هست؛ اگر باور کردند، یک تحوّل عظیمی در اخلاق و اعمالشان به وجود می‌آید. می‌بینیم گاهی کارهایی انجام می‌گیرد، صفات و خصوصیّاتی از انسان‌ها دیده می‌شود که نشانگر این است که هنوز خدا را باور نکرده‌اند، هنوز چشم دلشان باز نشده که خدا را ببینند.

«أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری .(۴۱)

خدا را ناظر اعمالشان نمی‌دانند. این‌ها هر گونه خلافی را مرتکب می‌شوند چون آن چه را که باید ببینند، نمی‌بینند.

«وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ».(۴۲)

ملائکه کارگزاران خدا هستند. امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نهج البلاغه و امام سجادعلیه السلام در صحیفه سجادیّهٔ ملائکه را معرّفی

می‌کنند؛ که هر کدامشان چه کارهایی از جانب خدا به آن‌ها واگذار شده و عالَم را به اذن و اراده پروردگار می‌گردانند.

«فَالْمُدَبِّراتِ أمْرًا».(۴۳)

بعضی مأمور رزق، بعضی مأمور موت، بعضی مأمور باران، بعضی مأمور باد و بعضی مأمور وحی هستند.

کارها بین اینان تقسیم شده که به درستی انجام می‌دهند و حاملین عرش الهی‌اند، حکومت الهی را اداره می‌کنند. در آیات بسیاری از قرآن هم بحث ملائکه مفصّلًا مطرح شده است و ما بایستی به این امور ایمان داشته باشیم.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ».(۴۴)

کتاب هم یکی از امور غیبی است که صد و چهارده کتاب از آسمان بر انبیاءعلیهم السلام نازل شده است؛ زبور، تورات، انجیل و قرآن از کُتب آسمانی هستند. یعنی خداوند این‌ها را به عنوان پیام‌های کَتبی برای انسان‌ها در دنیا قرار داده؛ مؤمنین به این کتاب‌ها ایمان دارند و بسیاری از حقائق و معارف و دستورات و وظائف و مسائل اخلاقی در این کتاب‌ها مطرح شده و سر آمد تمام این کتاب‌ها قرآن کریم است، آن چه در کتب دیگر وجود دارد در قرآن هست، به اضافه مسائل دیگر.

حال این کتاب آسمانی دارای چه امتیازاتی است؟ جز خدا کسی نمی‌داند که چه خبر است و این چه کتاب عظیمی می‌باشد؛ البتّه گوشه و کنار دنیا دانشمندانی بوده‌اند که با دقّت قرآن را مطالعه کرده‌اند و به عظمت آن پی برده‌اند و اعلام کرده‌اند. و حال مجال بیان نیست. ما باید واقعًا افتخار کنیم که چنین کتاب آسمانی در اختیار ما مسلمان‌ها هست و پر از اسرار و دقائق است؛ غرض این که: این امور زیر بنای افکار مؤمنین است.

مؤمنین واقعی ایمان به رُسُل دارند. أبوذر غفاری‌رحمه الله در مسجد نشسته بود، از پیغمبرصلی الله علیه وآله سؤال کرد: تعداد انبیاءعلیهم السلام چقدر است؟

فرمودند: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از جانب خدا بر مردم مبعوث شده‌اند که سیصد و سیزده نفر آن‌ها رسالت داشته‌اند و پنج تای ایشان ألواالعزم بوده‌اند و بیست و پنج نفر از این انبیاء را هم خدا در قرآن اسم‌هایشان را با خصوصیّاتشان مطرح کرده که مؤمنین به همه این‌ها پایبندند.(۴۵)

«لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».(۴۶)

قرآن هم می‌فرماید: ما فرقی بین انبیاءعلیهم السلام نگذاشته‌ایم.

همه انبیاءعلیهم السلام آمدند که دو چیز مهمّ: توحید و معاد را که تقریبًا می‌توانیم بگوئیم محور همه معارف هستند را به مردم یاد دادند و همه آن‌ها مردم را دعوت به یک خدا کردند. این طور نیست خدایی را که موسی‌علیه السلام معرّفی کرده با خدائی که عیسی‌علیه السلام معرفّی کرده، با خدایی که پیغمبرصلی الله علیه وآله معرّفی کرده فرق داشته باشند. نه! همه پیغمبران یک خدا را معرفّی کرده‌اند، یک مسیر را طی کرده‌اند، البتّه هر دینی تکامل ادیان گذشته بوده است.

«لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».(۴۷)

این خلاصه زمینه فکری و معارف یک مسلمان است که باید به آن معتقد باشد.

در آیه دوّم مسأله تکالیف مطرح است؛ بالاخره ما نسبت به خدا وظائفی داریم؛ نمی‌توانیم بگوییم هیچ مسئولیّتی از جانب خدا به عهده ما گذاشته نشده؛ خدا ربّ است و ربّ می‌باید در مقام تربیتِ مربوبینش باشد، نمی‌شود خدا ما را بلاتکلیف گذاشته باشد، او دستورات و وظائفی برای ما در مسیر تکامل تعیین کرده که همه آن‌ها به نفع خودمان است. تکالیفی هم که خدا معیّن کرده تمامش در حدّ قدرت و توان ما است. آن وقت در رابطه با تکالیف در این آیه دوّم چند مطلب را خدا اشاره کرده، که البتّه نظر من به آخر آیه می‌باشد. این‌ها مقدّمه است برای مطلبی که می‌خواهم در آخر نتیجه گیری بنمایم؛ می‌فرماید:

«لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إلّا وُسْعَها».(۴۸)

از این جمله می‌فهمیم خدا تکلیف دارد. تکلیف از ریشه کُلْفَت است. کلفت یعنی زحمت.

بالاخره سربازی که فرمانده به او دستور می‌دهد، اگر بخواهد به دستورات عمل کند، مقداری زحمت دارد؛ می‌باید این زحمت‌ها را تحمّل بکند.

اگر واجباتی را که خدا دستور داده انجام دهیم، زحمت دارد. نماز می‌خواهیم بخوانیم زحمت دارد، روزه بگیریم، زکات بدهیم، حج برویم، جهاد برویم، همه این‌ها زحمت دارد.

برای چه این زحمت را خدا به ما داده است؟ واقعًا خدا می‌خواسته ما را به درد سر بیندازد؟ نعوذ باللّه.

ولی این‌ها حکم ورزش را دارد. وقتی یک معلّم تربیت بدنی دستور می‌دهد که چند بار باید بنشینی و بلند شوی، دست و پاهایت را حرکت بدهی، این‌ها زحمت دارد ولی این زحمت‌ها عضلات را تقویت می‌کند و نیرو می‌دهد؛ یک قهرمان می‌سازد، یک پهلوان درست می‌کند. تا آن زحمت‌ها نباشد، این قدرت‌ها به وجود نمی‌آید.

خدا بر مبنایی که می‌خواهد ما را تقویت معنوی بکند، دستوراتی به ما می‌دهد. حالا یا به نفع جسم ما است یا به نفع روح ما، یا به نفع هر دو آن‌ها و یا به نفع اجتماع ما است. خدا هیچ زمان دستور بی‌حکمت نمی‌دهد. نمی‌خواهد بی‌جهت بندگانش را به زحمت بیندازد، آن وقتی هم که تکلیف می‌کند در حدّ قدرتِ انسان تکلیف می‌کند. می‌خواهد حجّ را واجب کند می‌گوید:

«للّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا».(۴۹)

استطاعت بدنی و مالی و سیری که راه باز باشد و امثال ذلک... ؛ مافوق قدرتِ انسان هیچ وقت تحمیل نمی‌کند.

و یا می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ».(۵۰)

آن کسانی که نمی‌توانند روزه بگیرند، باید کفّاره بدهند. خداوند که نمی‌خواهد زور بگوید؛ تو که مریضی روزه برایت بد است، باز هم باید روزه بگیری؟! این گونه نیست.

یا مثلًا در مسأله جهاد:

«لَيسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ».(۵۱)

کسانی که عذری دارند و نمی‌توانند، نباید در جنگ شرکت کنند؛ و امثال این تکالیف.

«لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلّا وُسْعَها».(۵۲)

هر کسی را خداوند در حدّ قدرت وتوانش تکلیفی روی دوشش می‌گذارد.

خداوند نمی‌خواهد به بندگانش ظلم بکند. پس:

۱ – تکلیف دارد و باید داشته باشد.

۲ – به اندازه قدرت تکلیف می‌کند.

۳ – می‌فرماید:

«لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ».(۵۳)

ما طلبه‌ها بین فعل ثلاثی مجرّد و باب افتعال، بین «کسب» و «اکتسب» فرق می‌گذاریم. «کسب» سه حرف دارد و «اکتسب» پنج حرف. فرقش چیست؟

کاری را که به راحتی انجام داده می‌شود می‌گویند: «کسب».

و کاری که با مشکل انجام داده می‌شود را می گویند: «اکتسب».

واجباتی که ما انجام می‌دهیم سودمند است. اگر مقداری هم انسان خستگی پیدا بکند، ولی ثواب‌ها و آثار خوبی که دارد رفع

خستگی‌اش را می کند. یک کارگری از صبح تا شام کار می کند، آن مزدی که آخر کار می گیرد رفع خستگی‌اش را می کند. انجام واجبات و مستحبّات صدمه دارد، از اوّل اذان صبح تا اذان مغرب روزه می گیرد، می‌خواهد افطار کند، حدیث می فرماید:

«لِلصَّائِمِ فَرْحَتانِ».(۵۴)

آدمی که روزه می گیرد دو بار خوشحال می‌شود؛ یکی موقع افطار وقتی می‌خواهد افطار کند، با نشاط و حالت معنوی خاصّی که به او دست می‌دهد رفع تلخی و خستگی روزه را می کند. دوّم موقعی است که آثار روزه گرفتنش را در قیامت می‌بینند، آن وقت جبران می‌شود و خستگی‌اش رفع می‌شود، این را «کسب» می گویند.

امّا آن کسی که معصیت می کند اگر چه ممکن است در هنگام معصیت لذّت ببرد، امّا آخر کار پیامدهای گناه این لذّت‌ها را از بینی‌اش در می‌آورد. «یک لحظه هوسرانی یک عمر پشیمانی». یک آدم می‌آید یک لذّت پنج دقیقه‌ای می‌برد و به دنبالش چه مشکلاتی را تحمّل می کند. نعوذ باللَّه مثلًا یک عمل بی‌عفّتی انجام می‌دهد، بعد به بیماری‌های جنسی مبتلا می‌شود که تا آخر عمر رهایش نمی‌کند و این گونه امور «اکتسب» است؛ «لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ».(۵۵)

در این جمله خدا می‌فرماید: کارهای خوبتان بی‌اجر نیست و بدی‌هایتان نیز بی کیفر نیست. یعنی این را بدانید هر عملی یک بازتابی دارد، عمل خوب بازتاب خوب و عمل بد بازتاب بد دارد، هم در دنیا و هم در آخرت.

اگر خدا تکالیفی می کند، تکالیف به گونه‌ای است که انسان باید متوجّه بازتاب اعمالش هم باشد. اگر واجبات را انجام داد و مستحبّات را عمل کرد، انتظار ثواب‌هایش را هم باید داشته باشد و اگر عمل به مکروهات یا محرّمات کرد، انتظار پیامدهای نامطلوبش را هم باید داشته باشد.

بعد از خدا می‌خواهیم که ما بنده و ضعیف هستیم، تو خدائی و البتّه با حکمت کار می کنی، ولی گاهی استحقاق پیدا می کنیم یک بارهای سنگینی روی دوش ما گذاشته شود؛ مثل سربازی که از فرمانِ فرمانده تخلّف می کند و جریمه‌اش می کنند. آن وقت ما از خدا می‌خواهیم:

«رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْرًا كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا».(۵۶)

خدایا! ما ممکن است در عملکردمان یک کمی مسامحه بکنیم، آن گونه که باید و شاید به وظایفمان عمل نکنیم و در نتیجه استحقاق این را پیدا کنیم که بارهای سنگینی روی دوش ما گذاشته بشود، مثل زمان بنی‌اسرائیل که با موسی‌علیه السلام درگیر شدند و از فرمان‌های الهی تخلّف کردند، خداوند هم بارهای سنگینی روی دوش آن‌ها گذاشت، از جمله این که فرمود:

«فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ».(۵۷)

می‌باید روبروی هم بایستید و هم دیگر را بکشید.

خدایا! این گونه کیفرها را نصیب ما نفرما و اگر چه ما آن طوری که باید و شاید انجام وظیفه نکنیم و استحقاق این کیفرها را پیدا بکنیم. از خدا می‌خواهیم که مقداری لطف در حقّ ما بکند و آن بارها را روی دوش مانگذارد. ما خودمان اقرار می کنیم که استحقاق یک تعدادی مشکلات را داریم، امّا خدایا! «عامِلْنا بِفَضْلِكَ وَ لا تُعامِلْنا بِعَدْلِكَ» اگر خدا بخواهد با عدلش با ما رفتار کند، خیلی می‌بایست به ما سخت بگیرد، ولی خدایا! تو با فضلت با ما رفتار کن.

«رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ».(۵۸)

خدایا! آن چیزهایی که ما طاقتش را نداریم، به ما تحمیل نکن.

اکنون اینجا چند جمله دعا است:

«وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا».

خدایا ما اقرار می کنیم: بندگان خوب و ایده‌آل نیستیم، شیطان و هوای نفس بر ما سلطه دارد، شرایط زمان و مکان ما را به کارهای

خلاف می کشاند.

خدایا!

«وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا».

اولًا خدایا! ما را ببخش و اعمال ما پیامدهایی هم دارد، خدایا! از این‌ها نیز صرف نظر بفرما.

خدایا! کارهایی که ما می کنیم موجب می‌شود که گرفتار نقص بشویم و کمبود پیدا کنیم. بالاخره گناه می کنیم و استحقاق این را پیدا می کنیم که باران از ما گرفته بشود و رزقمان کم شود. بلاها و رنج‌ها متوجّه ما بشود. خدایا! بر ما رحم کن و ما را گرفتار آثار اعمالمان نکن.

تمام حرفم سر این جمله است که در آخرین آیه از این سوره و آخر این دعاها قرار گرفته است:

«فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ».(۵۹)

همه دعاها را که می کنیم، معلوم می‌شود تکالیفی هست. این تکالیف را اگر انجام ندهیم پیامدهایی دارد، اگر این پیامدها را خدا نبخشد، آن وقت خدا کفّار را بر ما مسلّط می کند.

ما می گوییم: خدایا! این تکالیف هست، ما هم آن گونه که باید و شاید توجّه نمی کنیم، و موجب می‌شود کفّار بر ما مسلّط شوند. خدایا! اگر ما را نبخشی و نیامرزی و به کیفر اعمالمان گرفتارمان کنی، این کفّار بر ما مسلّط می‌شوند و روزگار ما را سیاه می کنند.

می‌خواهیم از این دو آیه شریفه که خواندیم نتیجه‌ای بگیریم: مؤمنین آن افکار را باید داشته باشند و بایستی به وظایفشان هم عمل کنند، اگر هم به وظایفشان عمل نکردند، گرفتار می‌شوند و هیچ راهی برای نجاتشان جز این که خدا آن‌ها را ببخشد نیست.

الآن می‌بینیم کفر و ظلم، ما را احاطه کرده است؛ این ابرقدرت‌ها، این کفّار، بالاخص یهود و این عناصری که کینه توزند و از این‌ها کینه توزتر زیر آسمان وجود ندارد، شبانه روز علیه ما فعّالیّت و تلاش می کنند که در درجه اوّل اسلام را نابود کنند و مسلمانان را از بین ببرند؛ در بین مسلمین بالأخص شیعه مورد حمله و هجوم آن‌ها قرار می گیرد، چون هیچ کدام از مسلمانان دیگر مثل شیعه به پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام آزادی طلب نیستند. آن‌ها گردنشان را زیر بار ظلم و کفّار قرار می‌دهند و هیچ تحرّکی ندارند. می‌بینیم عدّه‌ای یهودی در قلب اسلام خانه کرده‌اند، پنجاه و هفت کشور اسلامی وجود دارد و نفسشان در نمی‌آید، هر گونه تحمیلی را می‌پذیرند و هر گونه همکاری هم با این دشمنان خدا دارند، ابرو خم نمی کنند. تنها گروهی که در طول تاریخ مقابل این موج عظیم کفر مقاومت کردند، شیعه بوده‌اند. آن وقت این‌ها باید چوب بخورند؟!

فاطمه زهراعلیها السلام عملًا به ما نشان دادند که اگر کسی از حریم ولایت دفاع کرد، چوب می‌خورد. چنان چه آن حضرت دستشان را بردند و کمربند علی‌علیه السلام را گرفته و از امیرالمؤمنین‌علیه السلام حمایت کردند، آن دشمنان خدا هم با غلاف شمشیر زدند و بازوی زهراعلیها السلام را متورّم کردند. این برای شیعه تا آخر عالم درس است که این‌ها در مسیر دفاع از حریم ولایت چوب می‌خورند؛ از خودی و بیگانه چوب می‌خورند.

خلاصه این که: اگر خواستیم دعاهایمان مستجاب بشود و آخر دعاهایمان این باشد که خدایا:

«فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ».(۶۰)

زمانی نصرت بر قوم کفّار پیدا می‌نماییم که توبه کنیم و خدا بر ما رحم کند تا بر کفّار پیروز بشویم. اگر بخواهیم به گناهان، بی‌بند و باری‌ها و معصیت‌هایمان ادامه بدهیم و واجبات الهی را ترک بکنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که آن‌ها بر ما مسلّط می‌شوند. و این مطلب طبیعی و خیلی روشن است.

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ».(۶۱)

آن‌هایی که دار و دسته خدا هستند، مطیع و پیرو پروردگارند و تخلّف از فرمانِ خدا نمی کنند، پیروز هستند. اگر شکست خوردیم،

معلوم می‌شود در حزب خدا وارد نشده‌ایم. می‌باید از معصیت‌هایمان بکاهیم، از خدا طلب آمرزش کنیم تا خدا به ما ترحّم کند و ما را بر کفّار پیروز گرداند. این رمز کار ما است.

بنابر این ما شیعه‌ای که دم از ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌زنیم، باید مراقب اعمالمان باشیم. این را بدانید اگر بناء ما این شد که با خدا کج بتابیم، واجبات خدا را ترک بکنیم و به فرمان او گوش ندهیم و هر کاری دلمان خواست بکنیم و هر معصیتی را که می‌خواهیم انجام بدهیم، این اعمال بعدًا مصیبت دارد، باید حواسمان را جمع کنیم.

می‌بینید روز به روز چه قدر گرفتارتر می‌شویم! نمی‌خواهیم هم بفهمیم که این عملکرد خودمان است! «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ»(۶۲)؛ خداوند تبارک و تعالی به ما گوشزد کرده: اگر پایتان را کج گذاشتید، چوبش را می‌خورید. وقتی در زندگی ما گرفتاری و نکبت‌هایی پیدا می‌شود، باید سر نخ‌هایش را پیدا کنیم و ببینیم کدامیک از فرامین الهی را زیر پا گذاشته‌ایم که گرفتار شده‌ایم و به خود بیاییم، بی‌جهت گرفتار نمی‌شویم.

اگر می‌بینید گرانی هست، اگر قحطی هست، این‌ها را خدا گوشزد کرده که اگر شما با خدا بد رفتاری بکنید، آن وقت این چیزها گریبانتان را می‌گیرد، هر چه هم فریاد بزنیم کسی نیست به فریاد ما برسد. پس باید بیشتر در عملکردمان تجدید نظر بکنیم.

امیدوارم خداوند این مجالس را، این محافل الهی و دینی را هم ذخیره آخرت ما و هم عامل و وسیله تنبیه ما قرار بدهد و به برکت این مجالس خدا به ما واقعًا ترحّم کند، گناهانمان را ببخشد و إن شاء اللَّه از عنایات پروردگار بر خوردار بشویم.

السلامُ عَلَيْكَ يا أباعَبْدِ اللَّه، السلامُ عَلَيْكَ يَابنَ رَسُولِ اللَّه، السلامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه.

نوشته‌اند: آقا امام حسین‌علیه السلام در آن لحظات آخر آمدند پشت خیمه‌ها صدا زدند: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سکینه! عَلَيْكُنّ منّی السلام. یعنی منم رفتم خداحافظ...

مجلس سوّم

فتنه‌ها از کجا آغاز شد؟!

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ(۶۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحَمْدُ للّهِ رَبِّ العالَمِینَ بارِیءِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ باعِثِ الأنْبیاءِ وَ المُرْسَلِینَ جامِعِ النَّاسِ لِیَوْمِ الدِّینَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبینَ حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ شَفیعِ المُذْنِبینَ أبی القاسِمِ مُحَمَّد صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمَ وَ اللَّعْنُ الدائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الْآنَ إلی قِیامِ یَوْمِ الدین.

پروردگار متعال برنامه‌هایی را طرح فرموده و برای ایجاد وادامه‌اش طرح‌های عجیبی را فراهم کرده و ما اسم آن را «حقّ» می‌گذاریم.

آنچه را که می‌خواهد حق است. در مقابل، انسان‌ها موضع‌گیری می‌کنند و گاهی از انعقاد آنچه که مشیّت و خواست خدا است جلوگیری می‌کنند و گاهی از ادامه و بقائش تا آنجایی که قدرت داشته باشند، جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند منعقد بشود و بر فرض انعقاد نمی‌گذارند بقاء و ادامه پیدا بکند.

این درگیری در طول تاریخ از صدر خلقت تا الآن ادامه داشته است؛ هنوز هم ادامه دارد تا قیام حضرت مهدی – عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف – و بالأخره آن چه خدا می‌خواهد، انجام می‌گیرد و نقشه‌های مخالفین بر باد می‌رود.

«وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أمْرِهِ».(۶۴)

منتهی در این درگیری، انسان‌ها هم آزمایش و امتحان می‌شوند وکسانی که فطرتشان پاك است، طرفدار حق می‌شوند. آدم‌هایی که فطرت ناپاکی دارند، جذب باطل می‌شوند. در این گیر و دار این امتحانات تحقّق پیدا می‌کند.

مسأله اسلام و نبوّت پیغمبرصلی الله علیه وآله مسأله‌ای است که از صدر خلقت مطرح بوده، به تمام انبیاءعلیهم السلام ابلاغ شده وآن‌ها هم به مردم ابلاغ کرده‌اند که در آخر الزمان دینی می‌آید به نام دین اسلام، پیغمبری دارد که خاتم انبیاء است.

برنامه رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله در تمام کتب آسمانی مطرح بوده و آثارش هنوز هم هست، چه قبول کنند یا انکار کنند؛ این یک واقعیّت است.

خدا مشیّتش تعلّق گرفته پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله بیاید، دینی بیاورد، دینی جهانی که تا قیام قیامت این دین حاکمیّت داشته باشد. منتهی عدّه‌ای قبل از این که پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا بیاید، آگاه شدند و خیلی برنامه ریزی کردند تا انقلاب اسلامی شکل نگیرد.

آن‌ها در آباء و اجداد پیغمبرصلی الله علیه وآله مطالعه کردند، متوجّه شدند که چه کسانی هستند که از نسل این‌ها خاتم انبیاءصلی الله علیه وآله می‌خواهد به وجود بیاید.

عجیب است! اگر تاریخ مطالعه بفرمائید، این‌ها روی جدّ پیامبرصلی الله علیه وآله مطالعه داشته‌اند، برای نابودی او برنامه ریزی کردند تا پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا نیاید.

همچنین پدر پیامبرصلی الله علیه وآله را شناسایی کردند و برنامه ریزی کردند که پدر پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا نیاید یا اگر به دنیا آمد، باقی نماند که بخواهد از نسلش پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا بیاید.

پیامبرصلی الله علیه وآله در رحم مادر بودند و هنوز به دنیا نیامده بودند، نقشه طرح کردند بچّه سقط بشود. آرایشگر فرستادند با شانه زهرآگین بیاید و آمنه‌علیها السلام را آرایش بکند تا موادّ سمّی موجب سقط بچّه بشود. خدا نخواست، پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا آمد. آن قدر نقشه و طرح و برنامه قبل و بعد از رسالت پیغمبرصلی الله علیه وآله ریختند، تا پا نگیرد.

خدا می‌خواهد این پیغمبرصلی الله علیه وآله بیاید و آن‌ها هم طراحی می‌کنند که پیغمبرصلی الله علیه وآله نیاید؛ ولی «وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أمْرِهِ».(۶۵) در تمام این مراحل خداوند کار خودش را انجام می‌دهد. پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا می‌آید، به مقام رسالت می‌رسد و آن‌ها مأیوس می‌شوند. در ایجاد و انعقاد مأیوس شدند و حال در بقاء قضیّه برنامه ریزی می‌کنند که باقی نماند.

بر خلاف آنچه می‌خواستند، پیغمبرصلی الله علیه وآله آمده و کار را شروع کرده و به هر حال کار به اوج خودش رسیده،

پیغمبرصلی الله علیه وآله موفّق شده، اراده و مشیّت الهی تحقّق پیدا کرده، حالا می‌باید جلوی آن را گرفت تا ادامه پیدا نکند.

این‌ها فکر کردنـد از چه راهی ممکن است برنامه رسول خداصـلی الله علیه وآله ادامه پیـدا کند، آن چیزی که به نظرشان رسـید این بود که اگر پیغمبرصلی الله علیه وآله فرزندی پیدا کردند، از نسل پیغمبرصلی الله علیه وآله ممکن است کسانی به وجود بیایند و کار رسول خداصـلی الله علیه وآله را ادامه بدهند و این‌ها را باید متوقّفشان نمود. شـروع کردند به توطئه‌های عجیب و حساب شده که از پیغمبرصلی الله علیه وآله کسی باقی نماند.

پیامبر خداصـلی الله علیه وآله با زن‌های متعدّد ازدواج کردند، ولی از هیچ کدام از آن زن‌ها اولاد پیدا نکردند، تا جریان ماریه قبطیّه پیش آمد.

رسول خداصـلی الله علیه وآله نامه بسیار جالبی به پادشاه مصر نوشتند. پادشاه مصر هم اطّلاع قبلی داشت، آن فرستاده پیامبرصلی الله علیه وآله را پذیرفت، با او مصاحبه کرد، پرس و جو کرد، احساس کرد که این همان پیغمبر آخر الزمان است.

مثل پادشاه ایران حماقت نکرد که نامه را پاره کنـد تا پیغمبرصـلی الله علیه وآله در حقّش نفرین کننـد: «همین گونه که نامه مرا پاره کرد خدا شکمش را پاره کند»، او هم به کیفر خودش مبتلا شد و به دست فرزندش کشته شد.(۶۶)

پادشاه مصر احترام کرد و هدایایی برای پیغمبرصلی الله علیه وآله فرستاد. یکی از هدایا کنیزی بود، این کنیز قبطی (مصری) بود. این کنیز را با اشیاء قیمتی دیگر فرستاد و از پیغمبرصلی الله علیه وآله تجلیل کرد.

ماریه قبطیّه مصری بود. مصری‌ها زبانشان با زبان مردم حجاز تفاوت داشت. پادشاه مصـر شخصـی به نام «جَریـح» که غلامی بود را فرستاد تا ماریه قبطیّه هم زبان داشته باشد.

این‌ها با هم خدمت پیغمبرصلی الله علیه وآله آمدند، ماریه قبطیّه همسر پیغمبرصلی الله علیه وآله شد و از این ماریه قبطیّه یک پسر به نام «ابراهیم» متولّد گردید.

پیغمبرصـلی الله علیه وآله زنان متعدّدی گرفتند، ولی هیچ کدام بچّه دار نشدند، بچّه پسـر نیاوردند، امّا ماریه یک اولاد به نام ابراهیم پیدا کرد. بچّه بزرگ شد. از آن طرف فاطمه زهراعلیها السـلام هم یک فرزند به نام امام حسـین‌علیه السـلام پیدا کردند. پیغمبرصلی الله علیه وآله نشسته بودند، روی یک زانویشان امام حسین‌علیه السلام و روی زانوی دیگرشان ابراهیم نشسته بود.

مقدّر نبود ابراهیم بماند. جبرئیل نازل شد یا رسول اللّه! یا باید حسـین‌علیه السـلام بماند و ابراهیم برود؛ یا ابراهیم بماند و حسـین‌علیه السلام برود؛ انتخاب با شما است.

پیغمبرصـلی الله علیه وآله فرمودند: اگر حسـین‌علیه السلام برود، من و فاطمه‌علیها السلام و علی‌علیه السلام ناراحت می‌شویم؛ امّا اگر ابراهیم برود، فقط من ناراحت می‌شوم. بالاخره بنا بر این شد که ابراهیم فدای امام حسین‌علیه السلام بشود.(۶۷)

قبل از این که ابراهیم از دنیا برود، عایشه و دشـمنان پیغمبرصـلی الله علیه وآله به دست و پا افتادند که حالا ابراهیم بزرگ می‌شود و جانشین پیغمبرصـلی الله علیه وآله می‌گردد و اسـلام به وسـیله نسل پیغمبرصـلی الله علیه وآله ادامه پیـدا می‌کند. باید کاری کرد که ابراهیم پا نگیرد. هنوز ابراهیم نمرده بود، ولی این‌ها توطئه کردند که چه کار کنند.

خیلی عجیب است، چون «یُحْفَظُ الرَّجُلُ فی وُلْدِه»(۶۸) کسی اگر بخواهد باقی بماند، از طریق فرزندانش در جامعه باقی می‌ماند. اگر فرزند نداشته باشد، چند صباحی که می‌گذرد مردم او را فراموش می‌کنند، ولی اگر اولاد داشته باشد به برکت اولادش آثارش باقی می‌ماند.

فاطمه زهراعلیها السلام در خطبه فدکیّه فرمودند: «اَلمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وُلْدِه».(۶۹)

حضرت زکریّاعلیه السلام عرض می‌کند:

«فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا ؛ یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا».(۷۰)

خدایا! من می‌خواهم در خانه‌ام بسته نشود، در خانه آل یعقوب بسته نشود، بچّه ندارم، یک ولیی، یک بچّه‌ای از من باقی بماند که یادگار ما باشد و در خانه ما بسته نشود. خداوند یحییعلیه السلام را به ذکریّاعلیه السلام می‌بخشد. باورش هم نمی‌شد، می‌گفت: «وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبًا».(۷۱)

خدایا! من پیرمردم و از آن طرف هم زنم نازا است؛ چگونه من اولاد پیدا می‌کنم؟

ولی وقتی مشیّت خدا باشد، خداوند متعال یحییعلیه السلام را به او می‌دهد که درِ خانه‌اش بسته نشود.

از طریق فرزند و نسل می‌تواند مکتب زنده شخصیّتی باقی بماند.

به دست و پا افتادند چه کار کنند؟ این جور کارها خیلی بی‌دینی و بی‌وجدانی می‌خواهد!

عایشه آمد به ماریه قبطیّه تهمت زد؛ گفت: این غلامی که از مصر با ماریه قبطیّه آمده است، گاهی در خانه ماریه آمد و شد می‌کرده؛ پس این بچّه‌ای که ابراهیم باشد، فرزند پیغمبرصلی الله علیه وآله نیست. مال آن غلام، جَریح است.

این تهمت بزرگ را عایشه به ماریه زد تا این انتساب و ارتباط ابراهیم با پیغمبرصلی الله علیه وآله قطع بشود. پیغمبرصلی الله علیه وآله بسیار ناراحت شدند. امیرالمؤمنینعلیه السلام را فرستادند جریح را دستگیر کنند و قضیّه را تحقیق کنند. جریح از ترسش بالای درخت رفت. امیرالمؤمنینعلیه السلام آمدند پای درخت ایستادند و فرمودند: بیا پایین.

ترسید و گفت آقا من قبل از این که از درخت پایین بیایم، می‌خواهم به شما عرض کنم که اصلًا امکان اولاد دار شدن از من نیست و پیراهنش را بالای درخت بالا زد. دیدند اصلًا چیزی وجود ندارد. از درخت پایین آمد. امیرالمؤمنینعلیه السلام به پیغمبرصلی الله علیه وآله خبر دادند که جریح به قول عرب‌ها «مجبوب» است.(۷۲)

دشمنان توطئه کردند نسلی از پیغمبرصلی الله علیه وآله باقی نماند، اگر هم ماند ارتباطش را با پیغمبرصلی الله علیه وآله قطع کنند که اولاد پیغمبرصلی الله علیه وآله نیست. تا بالاخره ابراهیم از دنیا رفت و زنده بودن او مقدّر نبود. این‌ها خوشحال شدند که دیگر از پیغمبرصلی الله علیه وآله نسلی نمانده تا انقلاب رسول خداصلی الله علیه وآله بخواهد تداوم پیدا کند.

گفتند: اکنون ممکن است از راه قرابت و خویشاوندی یک عدّه‌ای از وابستگان پیغمبرصلی الله علیه وآله بیایند و جانشین پیغمبرصلی الله علیه وآله بشوند. باید فکری کرد که قرابت هم اثر و خاصیّتی نداشته باشد. طرحی دیگر ریختند. آمدند و بعد از این که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفتند، مسأله قرابت را قیچی کردند، گفتند: خلافت و نبوّت در یک خانواده جمع نمی‌شود. یعنی حق ندارند خویشان پیغمبرصلی الله علیه وآله جانشین پیغمبرصلی الله علیه وآله بشوند و از قول پیغمبرصلی الله علیه وآله این روایت را نقل کردند.

ولی آن‌ها جایی که به نفعشان بود، دَم از خویشی با پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌زدند و آن جایی که به ضررشان بود، قرابت را قیچی می‌کردند.

مثلًا در سقیفه بنی ساعده بحث بود که مهاجرین سر کار بیایند یا أنصار. مهاجرین از قریش و خویشان دور پیغمبرصلی الله علیه وآله بودند. أنصار مال مدینه بودند و با پیغمبرصلی الله علیه وآله قرابت نداشتند.

داد و قال کردند که در سقیفه چه کسی باید انتخاب بشود، همین آقایانی که از قول پیغمبرصلی الله علیه وآله نقل کردند: خلافت و ولایت با رسالت در یک خانواده جمع نمی‌شود، گفتند: ما خویشان پیغمبریم، اولویّت با ما است.

امیرالمؤمنینعلیه السلام می‌فرماید:

وَ إنْ کُنْتَ بِالشُّورَی مَلَکْتَ أُمُورَهُمْ

فَکَیْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِیرُونَ غُیَّبٌ(۷۳)

شما که در سقیفه با شورا سر کار آمدید، اگر دلیلتان شورا است، همه که نبودند؟ چهار تا آدم دور هم جمع شدید و خلیفه انتخاب

کردید «وَ الْمُشِیرُونَ غُیَّبٌ» آن‌هایی که باید نظر بدهند، غائب بودند. اکثر صحابه در شورا وجود نداشتند، شما چگونه انتخاب کردید؟!

وَ إِنْ کُنْتَ بِالْقُرْبی حَجَجْتَ خَصِیمَهُمْ

فَغَیْرُکَ أَوْلی بِالنَّبِیِّ وَ أَقْرَب(۷۴)

و اگر استناد به خویشی و خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله کردید و سر کار آمدید، از شما أولی‌تر و نزدیک‌تر بود، ما که به پیغمبرصلی الله علیه وآله نزدیک‌تر بودیم. قرابت با پیغمبرصلی الله علیه وآله را شما زیر پا گذاشتید. حالا در سقیفه استناد به قرابت با پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌کنید؟!

تمام استناد بنی‌أمیّه برای سر کار آمدن، به خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله بود. بهانه بنی‌العبّاس برای سر کار آمدن خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله بود. همه جا از ارتباط و خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله استفاده کردند! وقتی نوبت خلافت علی‌علیه السلام می‌شود، می‌گویند: نه! قرابت معنا و مفهومی ندارد! قرابت را قیچی کردند. این خیلی عجیب است.

تا نوبت به این رسید که پیغمبرصلی الله علیه وآله از دنیا رفته‌اند ارثشان به چه کسی می‌رسد؟

قرآن می‌فرماید: یک عدّه از خویشان که نزدیک‌ترند، به ارث اولویّت دارند:

«أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ».(۷۵)

در قرآن می‌فرماید: آن‌هایی که رحم‌اند و خویشند، این‌ها ارث می‌برند.

دشمنان دیدند اگر بخواهند حقوقی که در قرآن برای خویشاوندان پیغمبرصلی الله علیه وآله تعیین شده را به خویشان پیغمبرصلی الله علیه وآله بدهند، قرابت و خویشاوندی آن‌ها را تأیید کرده‌اند، بنابر این حقوق قرابت را قطع کردند؛ یعنی فاطمه زهراعلیها السلام در زمان پیغمبرصلی الله علیه وآله مالک فدک بود، که پیغمبرصلی الله علیه وآله به فاطمه‌علیها السلام بخشیدند، آن‌ها منکر شدند؛ اگر هم مال پیغمبرصلی الله علیه وآله بود، بایستی به وارث پیغمبرصلی الله علیه وآله برسد، ولی آن‌ها گفتند: پیغمبرصلی الله علیه وآله فرموده است «نَحْنُ الأَنْبِیاء لا نُوَرِّث».

و اگر فدک خمس بود:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ».(۷۶)

باید سهم فاطمه زهراعلیها السلام را از ذوی القربی بدهند، ولی ندادند.

عمر آمد به امیرالمؤمنین‌علیه السلام گفت: خمس را به من قرض بدهید، بعد به شما می‌دهم. به عنوان قرض جلوی خمس را گرفت، بعد هم مثل کسانی که مال مردم را می‌خورند، چشم‌هایش را بست و خلاص شد، خمس را هم ندادند.

«ما أفاءَ اللَّه» که حقّ ذوی القربی بود را ندادند. آنچه که از اموال بیت المال یا از اموال پیغمبر که سهم ذوی القربی بود، آن‌ها با کمال پر روئی این سهام را ندادند.

چرا؟ برای این که ذوی القربی بودن و خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله را کمرنگ بکنند و کسی نتواند با قرابت به پیغمبرصلی الله علیه وآله موقعیّتی به دست بیاورد.

آن‌ها خیلی نقشه‌های عجیبی کشیده بودند. طرح‌هایشان بسیار حساب شده بود.

توطئه بعدی برای این که از نسل پیغمبرصلی الله علیه وآله کسی سر کار نیاید، این بود که جلوی نقل حدیث را گرفتند. یعنی گفتند: کسی حقِّ نقل حدیث ندارد. چرا؟ پیغمبرصلی الله علیه وآله در روایات عدیده‌ای ازاهل بیت‌علیهم السلام تجلیل کرده بودند، این‌ها می‌خواستند این روایات بین مردم نشر پیدا نکند.

پانصد حدیث از پیغمبرصلی الله علیه وآله در دست ابوبکر بود، به عایشه گفت: برو بیاور، پیغمبرصلی الله علیه وآله فرموده‌اند این

احادیث را آتش بزنیم. پانصد حدیث از پیغمبرصلی الله علیه وآله را ابوبکر آتش زد.(۷۷) چرا؟ اگر پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌خواستند این احادیث بین مردم نشر پیدا نکند، چرا فرمودند؟ اگر فرمودند چرا شما آتش زدید؟

تا صد سال اجازه نقل حدیث ندادند، تامبادا در بین احادیث فضائل اهل بیت‌علیهم السلام مطرح شود.

بعد برای این که مسأله خویشاوندی پیغمبرصلی الله علیه وآله از نظر نسبی رشد پیدا نکند، به زن‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله عظمت و اهمیّت دادند. ارتباط با پیغمبرصلی الله علیه وآله اگر ارزش دارد، نسبی ارزشش بیشتر است یا سببی؟

زن‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله ارتباطشان سببی بود نه نسبی، زیرا ارتباطشان به واسطه ازدواج بود. فاطمه زهراعلیها السلام گوشت و پوست و استخوانش وابسته به پیغمبرصلی الله علیه وآله بود «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی».(۷۸)

زنان پیغمبرصلی الله علیه وآله را ارج دادند و آن‌ها را بالا بردند تا قرابت و خویشاوندی فاطمه زهراعلیها السلام و خویشان و بستگان پیغمبرصلی الله علیه وآله را کم رنگ کنند. اگر بگویی بالای چشم یکی از زن‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله ابرو است، پوست آدم را می‌کنند؛ چرا به عایشه مثلًا گفته‌اید: فلان!

آن ظلم‌ها را به صدّیقه طاهره‌علیها السلام می‌کنند و از این طرف از عایشه آن گونه تجلیل می‌کنند.

این‌ها حساب شده بود. قرابت کم رنگ بشود و زن‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله مطرح بشوند. البتّه قرآن خیلی جالب پیش‌گیری کرده بود و خداوند می‌دانسته این‌ها چه نقشه‌هایی دارند؛ به زن‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله دستور می‌دهد:

«وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ».(۷۹)

در خانه‌هایتان بنشینید.

یعنی: حق ندارید بیایید خودتان را در جامعه مطرح کنید تا از وجودتان سوء استفاده کنند. عایشه بر خلاف صریح قرآن آمد در جنگ جمل در ملأ عام سوار بر شتر شد و آن بلوا را راه انداخت.

از آن طرف آن‌ها صحابه را مطرح کردند؛ یعنی برای این که اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله مطرح نشوند، مورد توجّه مردم قرار نگیرند - با آن همه سفارشات پیغمبرصلی الله علیه وآله و آیه تطهیر که در شأن خویشان پیغمبرصلی الله علیه وآله نازل شد - صحابه را بزرگ کردند، حدیث درست کردند که ما حدیث را بررسی کرده‌ایم در تمام چهارده قرنی که از عُمْرِ اسلام می‌گذرد، این حدیث را تخطئه کرده‌اند حتّی خود علمای اهل سنّت.

امروز ببینید در مورد عدالت صحابه چه قیامتی است. یکی از پتک‌های بزرگی که بر مغز ما شبانه روز می‌کوبند، عدالت صحابه است. شیعه کافر است، شیعه مشرک است، شیعه قتلش واجب است، به خاطر این که به صحابه توهین می‌کند. کدام صحابه؟ صحابه‌ای که قرآن این‌ها را معرّفی کرده است:

«أ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أعْقابِکُمْ».(۸۰)

مرتد شدند: «إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إلّا ثَلاث أوْ أرْبَع».(۸۱)

بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله عملکرد صحابه را می‌بینیم که بر خلاف مسیر پیغمبرصلی الله علیه وآله و اسلام بود. کدام صحابه؟ آمدند حدیث درست کردند: «قال رسول اللَّه: أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم»(۸۲) ؛ اصحاب من مثل ستاره‌اند، به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.

بندگان خدا! اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله در مقابل هم ایستادند. علی‌علیه السلام از اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله، طلحه و زبیر هم از اصحاب پیغمبرند، این‌ها با هم جنگیده‌اند، آیا هر دوی این‌ها درست می‌گویند؟!

با درست کردن این روایت مجهول، صحابه پیغمبرصلی الله علیه وآله را بالا بردند، آن قدر بالا بردند که کسی دیگر حق ندارد بگوید صحابه پیغمبرصلی الله علیه وآله فلان تخلّف را داشته‌اند، فلان بدعت‌ها را گذاشته‌اند، فلان خلاف کاری‌ها را کرده‌اند.

چرا؟ برای این که اهل بیت‌علیهم السلام را از صحنه بیرون بیندازند! یادگاری‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله نباشند!

متوجّه شدید نقشه‌ها چه گونه بوده است. خوب این هم یک نقشه و طرح که کسانی را در مقابل اهل بیت‌علیهم السلام قرار بدهند و آن قدر شعاع این‌ها را بالا ببرند تا دیگر اثری از اهل بیت‌علیهم السلام باقی نماند.

بعد شروع به نسل کشی کردند. یعنی تمام ذراری زهراعلیها السلام را زیر ذرّه بین داشتند. بنی امیّه کشتار کردند. بنی العبّاس کشتار کردند. آن‌ها هم ترور شخص و هم ترور شخصیّت کردند. به صورتی که از این ذراری پیغمبرصلی الله علیه وآله اثری باقی نماند. همه ایشان کف بُر بشوند و بروند.

این هم یک طرح بود که همه آنان اجرا کردند. بچّه‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله را چه کارها که به سرشان نیاوردند! یا کشتند یا لای دیوار کردند یا تبعید کردند و امثال آن بلاهایی که بر سر ذراری پیغمبرصلی الله علیه وآله آوردند.

آخرین حربه آن‌ها چه بود؟ ششمین توطئه این‌ها برای این که ارتباط اهل بیت‌علیهم السلام را با پیغمبرصلی الله علیه وآله قطع کنند؛ گفتند: همیشه نسل از ناحیه پسر است و پیغمبرصلی الله علیه وآله پسر نداشتند. بچّه‌ها و نوه‌های دختری پیغمبرصلی الله علیه وآله هم که اولاد پیغمبرصلی الله علیه وآله نیستند، ذریّه به حساب نمی‌آیند.

چندین سال درگیری بود بین دشمنان اهل بیت با اهل بیت‌علیهم السلام در مورد این که آیا این‌ها ذریّه پیغمبرصلی الله علیه وآله هستند یا نیستند.

حتّی در دوران هارون، هارون از موسی بن جعفرعلیهما السلام پرسید: به چه دلیل شما ذریّه پیغمبرید؟ حضرت آیه قرآن خواندند. فرمودند: خداوند متعال ذریه ابراهیم‌علیه السلام را مطرح می‌کند. در شمار ذرّیّه‌های ابراهیم‌علیه السلام خداوند می‌فرماید: عیسی‌علیه السلام هم ذریّه ابراهیم‌علیه السلام است. عیسی‌علیه السلام پدر نداشت از ناحیه مادر متصّل به حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌شد «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ»(۸۳). عیسی‌علیه السلام از طریق مادر ذریّه ابراهیم‌علیه السلام است. آن وقت ما از ذرّیّه پیغمبرصلی الله علیه وآله نیستیم؟ سپس حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمودند: اگر پیغمبرصلی الله علیه وآله بیاید و بخواهد از تو دختر بگیرد دخترت را به پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌دهی؟

گفت: افتخار می‌کنم.

حضرت فرمودند:من نمی‌دهم. - چرا؟ - چون دختر خود پیغمبرصلی الله علیه وآله است و محرم به پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌باشد.(۸۴)

ببینید تا کجاها نقشه طرح کردند تا این ارتباط نسبی را قطع کنند که از پیغمبرصلی الله علیه وآله چیزی باقی نماند. واقعًا عجیب است! خدا هم تو دهنی محکمی به همه آن‌ها می‌زند و نقشه‌هایشان را باطل می‌کند. در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ ؛ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ ؛ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».(۸۵)

تمام نقشه‌های آن‌ها را خدا از طریق حضرت فاطمه‌علیها السلام به باد می‌دهد.

خداوند متعال می‌خواهد از نسل پیغمبر که منحصر به فاطمه‌علیها السلام‌است دین پیغمبرصلی الله علیه وآله را باقی گذارد.

اللّٰه اکبر! این نسل چقدر برکت دارد. الآن ببینید ذراری زهراعلیها السلام دنیا را پر کرده‌اند، آن‌هایی که مدافع پیغمبرصلی الله علیه وآله بودند، ذراری زهراعلیها السلام بودند. یازده امام از فاطمه زهراعلیها السلام و حضرت علی‌علیه السلام به وجود می‌آیند و دین خدا را این‌ها تا قیامت نگه می‌دارند و آخرین ذخیره الهی برای تداوم بخشیدن به دین پیغمبرصلی الله علیه وآله و جهانی کردن پیغمبرصلی الله علیه وآله آقا حضرت بقیّهٔ اللّٰه حجّهٔ بن الحسن المهدی - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - هستند.

به خانه فاطمه زهراعلیها السلام یورش می‌برند؛ چرا؟ برای این که اهل بیت‌علیهم السلام طرد بشوند و نفسشان در نیاید و اسلام نابود شود.

ما اگر خواستیم ارزش فاطمه زهراعلیها السلام را بدانیم، می‌بایست هر مقدار برای دین خدا ارزش قائلیم همان ارزش را برای فاطمه‌علیها السلام قائل باشیم و به وجود فاطمه زهراعلیها السلام که علّت تداوم و علّت مبقیّه دین مبین اسلام است، ببالیم.

بعضی سعی و تلاش می‌کنند که پرونده‌های خلفاء و کسانی که به صدّیقه طاهره‌علیها السلام ستم کردند را ماست مالی کنند. کی؟ کجا؟ نه! یک چنین چیزی در صدر اسلام نبوده. مگر خورشید را می‌شود زیر ابر پنهان کرد؟! تاریخ را می‌شود مخدوش کرد؟

الحمد للّه این قدر سند و مدرک در اختیار شیعه است که هر چه دشمنان بخواهند تلاش کنند آن‌ها را از بین ببرند، امکان پذیر نیست. چندین کتاب با سند درباره ظلم‌هایی که به فاطمه زهراعلیها السلام شده، نوشته شده است؛ اکنون هزار تا سنّی هم بنشینند یقه چاک کنند و بگویند: نه. البتّه رویشان نمی‌شود بگویند که خلفاء یک چنین جنایتی کرده‌اند. اگر جنایت آن‌ها را تصدیق کنند، سفره تسنّن جمع می‌شود. برای همین نمی‌توانند تصدیق کنند.

کسی که قداست فاطمه زهراعلیها السلام را پذیرفته، نمی‌تواند دید مثبتی نسبت به دشمنان فاطمه‌علیها السلام داشته باشد. فاطمه زهراعلیها السلام با صبرش، با مقاومتش، با خطبه‌هایش، با سینه مجروحش، با بازوی ورم کرده‌اش، با محسن سقط شده‌اش، یک مهر ابطال بر مکتب اهل سنّت زده که تا قیام قیامت این سند از بین رفتنی نیست.

حال ما می‌خواهیم شیره سر دیگران بمالیم، می‌گوییم ما خیلی بد بین به خلفاء نیستیم، لعن هم نمی‌کنیم، پس احترام به اهل سنّت می‌گذاریم. ولی آن‌ها که خودشان می‌دانند که ما شیره سرشان می‌مالیم. آخر چرا خودمان را گول می‌زنیم؟

خیلی برای من عجیب است! یک جمله‌ای از بن‌باز شنیدم. یکی از مسئولین کشور ما پیش بن‌باز رفته و به او گفته بود: ما برای این که کمی نسبت به هم محبّت پیدا کنیم، کارهایی کرده‌ایم؛ و به مردم گفته‌ایم: بیایند در مسجدهای شما پشت سر شما نماز بخوانند و به هر حال یک ترمیمی در کارها بشود. خوب که حرف‌هایش را زده بود و خدمت‌هایش را گفته بود که ما چه کردیم، بن باز گفته بود: «کنتم کفّارًا فصرتم منافقین»؛ یعنی: آن روز تا حالا کافر بودید، اکنون منافق شده‌اید.

می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی شیره سر ما نمالید، ما که می‌دانیم شما شیعه‌ها هیچ وقت آبتان با ما در یک جوی نمی‌رود. عمر، عمر است. یعنی فکر می‌کنید اگر چنانچه حوض کوثر را بیاورند و بخواهند عمر را با آن شست و شو بدهند، می‌شود؟! اصلًا امکان پذیر است؟!

فاطمه زهراعلیها السلام نمی‌گذارد این‌ها در مقابل شیعه جلوه کنند. ظلم‌هایی که کرده‌اند فراموش نمی‌شود. کسانی که سعی می‌کنند به صورتی تاریخ را مخدوش کنند، خودشان را گول می‌زنند. تاریخ به جای خودش هست. این جنگ حقّ و باطل ادامه دارد. نگران هم نباشید، اگر می‌بینید یک مسائلی هست، این درگیری‌ها بوده و هست و تا زمان ظهور حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - خواهد بود. خدا هم جای حقّ نشسته، امکان ندارد بتوانند تشیّع را با این حرف‌ها زیر سؤال ببرند.

شخصی در یکی از مجلّات چیزی نوشته که برای من خیلی سنگین بود. نوشته بود: «ما باید مشروعیّت خلافت شیخین را در دنیا اثبات کنیم.» آیا می‌توانید؟ ممکن نیست! هر وقت توانستید تاریخ صدر اسلام را محو کنید، شاید بتوانید. تاریخ همچنان باقی است و خون فاطمه زهراعلیها السلام روی پرونده این‌ها هست، پاک شدن هم ندارد، بی‌خود هم از این فکرها نکنید.

چند کلمه هم از فاطمه زهراعلیها السلام ذکر مصیبت کنیم. حالا دیگر نزدیک ظهر است و فاطمه زهراعلیها السلام در بستر افتاده، اگر من و شما جای أسماء بودیم و می‌رفتیم داخل اتاق فاطمه زهراعلیها السلام بدن نحیف فاطمه زهراعلیها السلام را می‌دیدیم، چه به ما می‌گذشت؟ لا اله الّا اللّه! اگر ما به جای حسنین‌علیهما السلام بودیم، داخل اتاق فاطمه زهراعلیها السلام می‌رفتیم پهلوی شکسته مادرمان را می‌دیدیم، چه حالتی به ما دست می‌داد؟ خدا به داد دل بچّه‌های فاطمه زهراعلیها السلام برسد! خدا به داد دل علی‌علیه السلام برسد!

می‌دانید امروز تنها کسی که از امیرالمؤمنین‌علیه السلام حمایت می‌کرد از دنیا می‌رود. علی‌علیه السلام تنها می‌شود. او که کمربند

علی‌علیه السلام را می‌گرفت و به خاطر علی‌علیه السلام تازیانه می‌خورد، اکنون دیگر از دنیا می‌رود. علی‌علیه السلام تنها می‌شود. علی‌علیه السلام بالای سر قبر زهراعلیها السلام می‌آید برای فاطمه زهراعلیها السلام چقدر گریه می‌کند، چقدر اشک می‌ریزد، وقتی خبر شهادت بی بی را به حضرت علی‌علیه السلام می‌دهند؛ علی‌علیه السلام غش می‌کند، بی‌حال می‌شود، روی زمین می‌افتد.

عرض می‌کنیم: یاعلی! شما وقتی خبر شهادت فاطمه‌علیها السلام را شنیدید، غش کردید، خدا به دادِ دل زینب‌علیها السلام برسد آن وقت که بالای گودال قتلگاه آمد، نگاه کرد بدن پاره پاره، بدن بی‌سر ابی عبداللَّه‌علیه السلام، سنگ‌ها، چوب‌ها، نیزه شکسته‌ها را عقب کرد، افتاد روی پیکر ابی عبد اللَّه‌علیه السلام. می‌خواهد برادرش را ببوسد، می‌خواهد زیر گلوی برادر را طبق وصیّت مادرش ببوسد، می‌بیند سر در بدن ندارد، خم شد و لب‌ها را به رگ‌های بریده... .

مجلس چهارم

آثار تفکّر

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم(۸۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

الحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِینَ بارِیءِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ باعِثِ الأنْبیاءِ وَ المُرْسَلِینَ جامِعِ النَّاسِ لِیَوْم الدِّینَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبینَ حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ شَفیعِ المُذْنِبینَ أبی القاسِمِ مُحَمَّد صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمَ وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الْآنَ إلی قِیامِ یَوْمِ الدین.

قالَ اللَّهُ الحَکیمُ فی کِتابِهِ الکَریم وَ مُبرَمِ خِطابِهِ العَظیم:

«وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ ا لْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ».(۸۷)

خدای متعال این عالم را با تمام امتیازاتی که در آفرینش موجودات هست، آفریده است و نمونه‌ای از این عالم یا بگوییم ماکتی از آن به نام انسان درست کرده است. به فرمایش امیرالمؤمنین‌علیه السلام که فرمود:

وَ تَحْسَبُ(۸۸) أنَّکَ جِرْمٌ صَغِیرٌ

وَ فِیکَ انْطَوی العَالَمُ الأَکْبَرُ(۸۹)

خدای بزرگ عالَم به این بزرگی را در وجود انسان خلاصه کرده است و این انسان کارخانه بزرگی است در حجم کوچک و همین طوری که این عالم دارای اجزائی است و هر جزئی برای کاری ساخته شده، انسان هم دارای اجزاء است، خداوند اعضاء

گوناگونی برایش خلق کرده و هر کاری را بر عهده یک عضوی گذاشته است و با ارزش‌ترین عضوی که خدا به بشر داده و به هیچ موجودی این عضو را نداده، مغز انسان است.

کار مغز تفکّر است و تفکّر خاصیّتش این است که چیزهای معلومی را در کنار هم می‌گذارد و مجهولی را کشف می‌کند. این هنر فقط مخصوص انسان است. تمام تمدّن بشر، پیشرفت بشر، اوج بشر به برکت همین فکر است که این کارخانه عجیب را به کار می‌اندازد و چیزهائی را کشف می‌کند که قبلًا معلوم نبوده است.

هر روز صنعتی در دنیا بروز می‌کند، مثل امروز که واقعًا پیشرفت‌های بشر در امور صنعتی بسیار چشمگیر و حیرت آور است. انسان مخترع و مکتشف است و روز به روز تمدّنش تغییر می‌کند، به اصطلاح از عصر حجر گرفته تا عصر اتم همیشه در حال پیشرفت بوده است و در جا نمی‌زند.

علّت موفقیّت انسان و پیشرفت تمدّن‌ها، فکر است. فکر دارای خاصیّت‌ها، آثار بسیار و برکات چشمگیری می‌باشد. فلذا قرآن در رابطه با تفکّر تأکید دارد و گاهی توبیخ کرده و می‌فرماید:

«أ فَلا تَتَفَکَّرُونَ».(۹۰)

چرا فکر نمی‌کنید.

گاهی دعوت به تفکّر می‌کند و می‌فرماید:

«قُلْ إنَّما أعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أنْ تَقُومُوا للَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ».(۹۱)

یا می‌فرماید: عقلاء عالم کیانند؟ اولوا الالباب چه کسانی هستند؟

«الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیامًا وَ قُعُودًا وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا».(۹۲)

انسان‌های عاقل کسانی هستند که به فکر خدا می‌باشند. زیرا آدم عاقل همیشه سراغ سرچشمه می‌رود، خیلی جالب است که انسان‌های عاقل می‌دانند: «للَّهِ کُنُوزُ السَّمواتِ وَ الْأرْض» گنج‌های عالم چه در آسمان و چه در زمین در دست خداوند تبارک و تعالی است.

حال آن کسی که واقعًا به نعمت‌ها و موجودات عالم چشم داشت دارد، به سراغ گنجینه‌هایی که در دست خدا است می‌رود و رابطه‌اش را با خدا برقرار می‌کند.

هر چه انسان بتواند رابطه‌اش را با بزرگترها برقرار کند، استفاده‌های بیشتری می‌تواند ببرد؛ بنابر این عقلای عالم به سراغ کسی می‌روند که از تمام افراد و چیزها بزرگتر است، اللَّه أکبر.

«یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیامًا وَ قُعُودًا وَ عَلی جُنُوبِهِمْ».(۹۳)

در حال ایستادن به فکر خدا هستند، نشسته‌اند در اندیشه پروردگارند، به پهلو می‌خوابند به یادِ خدا هستند. این نعمت خدا، این قدرت تفکّر، این مغز را به کار می‌گیرند تا چه چیزی را کشف کنند؟ آدم‌های عاقل هدفشان چیست؟

معصوم‌علیه السلام می‌فرماید:

«الفِکْرَةُ عَلی خَمْسَةِ أوْجُهٍ».

آدم‌های عاقل روی پنج چیز فکر می‌کنند و از قدرت تفکّرشان برای بدست آوردن پنج چیز تلاش می‌کنند که این امور همه در ارتباط با خدا است. یعنی اگر انسان بخواهد با خدا در ارتباط باشد، راهش این است که محبّت خدا به دلش باشد و امید به ثوابِ او داشته باشد. خوف از پروردگار داشته باشد. از خدا حیاء کند و از آن طرف معرفت به حضرت حقّ پیدا کند. اگر این ارتباطات بین بنده و خدا برقرار شد، این انسان خدایی می‌شود. قطره ارزشی ندارد، ولی وقتی وصل به دریا شد ارزش پیدا می‌کند.

چه گونه می‌شود انبیاء، اولیاء و اوصیاءعلیهم السلام قدرت‌های فوق العاده‌ای پیدا می‌کنند و می‌توانند کارهای خارق العاده و معجزه

انجام بدهند؟ عیسی‌علیه السلام می‌تواند مرده زنده کند. او چطور می‌تواند خبر بدهد از آنچه مردم در خانه‌هایشان ذخیره کرده‌اند؟ چطور پیسی را معالجه می‌کند؟ کور را شفا می‌دهد؟ این قدرت از کجاست؟ هیچ بشری قدرت این کارها را ندارد مگر این که وصل به خدا باشد و خدا نمونه‌ای از قدرت خودش را در اختیار آنان قرار می‌دهد.

پس آن که می‌خواهد این کارهای مهم را بتواند انجام بدهد، تا آن ارتباط را برقرار نکند کاری از او ساخته نیست.

عاقل کیست؟ آن است که ارتباط با باری تعالی را برقرار کند تا آن قدرت را به دست آورد.

عاقل کیست؟ آن است که این ارتباطات را برقرار نمایـد تا بتواند علم لدنّی پیدا کند. درس نخوانده عالم باشد. عجیب این است که قرآن به همین مطلب سفارش می‌کند، می‌فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ».(۹۴)

اگر می‌خواهیـد علم فرا گرفته و خـدا دَرسـتان بدهد، تقوا داشـته باشـید. رابطه خود را با خدا برقرار کنید تا علم از جانب او به شـما إفاضه شود؛ پس کسانی که برای کسب سـرمایه‌های مادّی و معنوی سـراغ حضـرت باری تعالی که «عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ»(۹۵) «وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»(۹۶) است می‌روند، انسان‌های عاقلند.

آن ارتباطات با این پنج چیز حاصل می‌شود: یکی: محبّتِ به خدا، دیگری: رغبت، سوّم: رهبت، چهارم: حیا و پنجم: معرفت.

این اموری که در ارتبـاط بـا خـدا است اگر دست به دست هم بدهـد، آن وقت انسان می‌توانـد همان گونه که عرض کردم خـدائی بشود. حـال این امور از کجا به وجود می‌آیـد؟ چه کار کنیم که محبّت به خـدا در دل ما قرار بگیرد و این رابطه قلبی بین ما و خـدا برقرار شود؟ اگر من خدا را دوست بدارم، خدا هم من را دوست دارد، یک دوستی متقابل:

«قُلْ إنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ».(۹۷)

پیغمبرصلی الله علیه وآله مأمور است که این پیام را به مردم بدهد؛ اگر خدا را دوست دارید دنبال من بیایید، اگر دنبال من آمدید و خدا را دوست داشته باشید، خدا هم شما را دوست دارد.

حال آثاری که خـدا آدم را دوست داشـته باشـد چیست؟ خودش بابِ جـداگانه‌ای دارد که چه کنم محبّت خـدا در عمق جانم نفوذ کند و واقعًا خدا را دوست داشته باشم؛ زیرا می‌دانید اگر کسی خدا را دوست داشت، همه چیزش را برای خدا می‌دهد؛ چنانچه امام حسین‌علیه السلام می‌فرماید:

تَرَکْتُ الخَلْقَ طُرًّا فی هَواکا

وَ أیْتَمْتُ العَیْالَ لِکَیْ أراکا(۹۸)

خدایا تمام این خلق را به خاطر محبّت تو پشت سر گذاشتم.

خاصیّت محبّت به پروردگار سر از پا نشناختن و در خدمت فرمان باری تعالی بودن است. چه کنیم که خدا را دوست داشته باشیم؟ می‌فرمایـد: «الفِکْرَةُ عَلی خَمْسَةِ أوْجُهٍ فِکْرَةٌ فی آلاءِ اللَّهِ وَ نَعْمائِه»؛ یعنی فکری را که خدا به بشر داده به کار بیندازد، نگاه کند، ببیند که خدا چه نعمت‌هایی به او داده، در این باره خداوند تبارک و تعالی آب صاف و پاک را روی دست ما ریخته، می‌فرماید:

«وَ إنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها».(۹۹)

اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید و واقعًا هم نمی‌توانید، چون در قدرت بشر نیست.

مقداری از این نعمت‌ها را خداوند عزّوجل در سوره نحل بیان فرموده است:

«سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ».(۱۰۰)

پروردگار خطاب به انسان می‌کند، آسمان به این عظمت را – که هنوز عمق آن را هیچ بشری نفهمیده و نمی‌فهمد – برای شما خلق کردیم، این یک نعمت از نعمت‌های خداوند است، آیا می‌توانیم ارزش این آسمان را درک کنیم؟ وسعتش را بدانیم؟ می‌فرماید:

«إِنَّا لَمُوسِعُونَ».(۱۰۱)

ما این آسمان را دائمًا گسترش می‌دهیم.

زمین با این طول و عرضش در اختیار تو است:

«وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ».(۱۰۲)

ستارگان و ماه و خورشید برای شما است.

می‌دانید چقدر انرژی از این خورشید به شما می‌رسد! زمین شما را آباد می‌کند! منافعی برای شخص شما دارد! باید مطالعه کرد تا ببینیم می‌توانیم عظمت خورشید را بفهمیم؟ آیا عظمت برکات خورشید را دانسته‌ایم؟ می‌توانیم انرژی‌های خورشید را ارزیابی کنیم؟ و اللّه اگر بخواهیم، نمی‌توانیم.

ماه در تسخیر شما است، جذر و مدّ دریاها را ماه به وجود می‌آورد و بشر از آن استفاده می‌کند؛ و امثال دیگر و آثار دیگر.

همه ستارگان در اختیار شما است.

می‌فرماید: نباتات زمین و آنچه از زمین می‌روید؛ به نفع شما است. چند نوع گیاه داریم؟ چقدر میوجات داریم؟ چقدر حبوبات داریم؟ تمام این‌ها را حقّ جلّ و علا برای شما خلق کرده است.

آدم درب مغازه‌هایی عبور می‌کند و میوه‌ها را می‌بیند، گُل‌ها را می‌بیند، درب مغازه‌های عطّاری می‌رود گل و گیاهانی را می‌بیند، چهارصد نوع گیاه درمانی هست و بعضی تعدادش را خیلی بالاتر می‌گویند، البتّه از آن گیاهانی که بشر نوانسته کشف کند. و خدا همه این‌ها را خلق کرده است.

هشت جلد کتاب برای من هدیه آورند از اوّل تا آخر درباره گیاهانی است که جنبه داروئی برای بشر دارد، العظمهٔ للّهِ؛ هر کدام یک بوئی، یک عطری، یک خاصیّتی، یک اثری، یک رنگ آمیزی به خصوصی دارد؛ این‌ها شناخته می‌شود برای چه کسی؟ برای شما.

«وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها».(۱۰۳)

ما برای این که شما سواری بکشید، اسب و قاطر و الاغ را خلق کردیم، بعد می‌فرماید: «وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ»(۱۰۴)، ما در آینده هم برای شما مرکب سواری خلق می‌کنیم، در حالی که شما نمی‌دانید چه چیزهایی است. آن زمان که مردم ماشین و هواپیما و... را نمی‌دانستند چیست، فرمود: «وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ».

در رابطه با ماهیان دریا فرمود:

«وَ هُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا».(۱۰۵)

دریاها و حیوانات دریایی را خلق کردیم که از گوشت تازه ماهیان استفاده کنید.

اکنون اگر بخواهم آن مواردی که در قرآن مطرح شده را بگویم، إلی ما شاء اللّه خداوند برای ما انسان‌ها نعمت قرار داده است.

بشر باید روی نعمت‌ها فکر کند، هر عضوی از اعضاء انسان یک نعمت بزرگ الهی است. اگر آدم به بیمارستان‌ها برود، می‌بیند داخل این بخش‌ها چه خبر است؟! چقدر انسان‌ها گرفتار بیماری‌های مختلف‌اند که انسان سالم این بیماری‌ها را ندارد. آن وقت شکر خدا به جا می‌آورد و می‌بیند پروردگار چه نعمت‌هایی برایش قرار داده است. خدای ناخواسته آفتی به چشم، گوش، قلب، زبان، کلیه، کبد و ریه انسان برسد، آن وقت می‌فهمد این اعضاء چه نعمت‌هایی هستند و هر کدام چقدر ارزش دارند.

شخص جوانی به خواستگاری رفته بود. به او گفته بودند: سرمایه و درآمد و کسب و شغل و کار شما چیست؟

داماد بحث را عوض کرده بود و بحث شده بود راجع به أعضایی که پیوند می‌زنند مثل چشم و قلب و کلیه و... که عوض می‌کنند. پرسیده بود اگر کلیه را الآن بخواهند عوض کنند، چقدر می‌ارزد؟ اگر چشم‌ها را بخواهند جا به جا کنند چقدر ارزش دارد؟ قلب را

بخواهند عمل کنند چقدر ارزش دارد؟ چند میلیون باید پول بدهند و چندین میلیون باید خرج کنند تا این قلب عوض بشود؟ قیمت أعضاء را پرسیده بود و حدودًا نرخ‌ها را گفته بودند. داماد گفته بود: من دو چشم سالم دارم، زبانم سالم، قلبم سالم، کلیه‌ام سالم، ریه‌ام سالم و مانند آن ... مجموعًا ارزش این‌ها چقدر است؟ من این سرمایه‌ها را دارم که نمی‌شود حساب کرد؛ هر دانه رگی، هر موئی، هر عضله‌ای، هر استخوانی چقدر اهمیّت دارد؟

این‌ها نعمت‌های خدا است. اگر آدمی کمی فکر کند، به این نتیجه می‌رسد که سرش را بلند کرده و می گوید: خدایا! چقدر با عظمتی! چقدر به بندگانت لطف داری! چقدر عنایت کردی! این نعمت‌های سرشار را به ما داده‌ای ولی ما قدرش را نمی‌دانیم. اگر فکر کند «فِکْرَةٌ فِی آلاءِ اللَّهِ وَ نَعْمائِهِ»، آن وقت نتیجه فکر کردن در این نعمت‌ها «یَتَوَلَّدُ مِنْها المَحَبَّةُ» می‌شود؛ یعنی در اعماق جان انسان محبّت خدا نفوذ می کند.

می‌دانید «الإنْسانُ عَبیدُ الإحْسان» اگر کسی به انسان محبّت کند و مثلًا چیزی به او بدهد، دوستی او در دلش جا می گیرد.

اکنون خدا با این همه نعمت‌های بیکران، قاعدتًا انسان چقدر باید محبّت به خدا پیدا کند! سرمایه اولیّه ارتباط بین ما و خداوند به واسطه تفکّر در آلاء و نعمت‌های او به وجود می‌آید.

رابطه دوّم مسأله رغبت است. اگر بنده خدایی دنبال کار می گردد، این طرف و آن طرف سر می‌زند. به اداره کار مراجعه می کند، به مراکز دیگر برای کاریابی می‌رود، تحقیق می کند و جستجو می کند کجا کمتر کار می‌خواهند و بیشتر مزد می‌دهند؛ و تا به چنین جایی دست پیدا نکند، دست از تلاش دائمی خود بر نمی‌دارد ولی اگر جائی کمی کارها سنگین باشد و اجرت‌ها کم، زیر بار نمی‌رود؛ بلکه میلش به جائی بیشتر است که کار کمتر و اجرت بیشتر باشد.

کجاست که به آدم اجر بی‌حساب می‌دهند؟ جایی را سراغ دارید که بی‌حساب و بی کتاب و بی‌چرتکه به آدم اجر و مزد بدهند؟ جایی را سراغ دارید؟ ندارید. فقط و فقط خدا است که می‌فرماید:

«إنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ».(۱۰۶)

کسانی که صبر در اطاعت دارند، صبر در معصیت دارند، صبر در مصیبت دارند، به آنان اجر بی‌حساب می‌دهیم.

می‌فرماید:

«وَ فِکْرَةٌ فِی وَعْدِ اللَّهِ وَ ثَوابِهِ یَتَوَلَّدُ مَنْها الرَّغْبَةُ».

خداوند متعال به پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«وَ إلی رَبِّکَ فَارْغَبْ».(۱۰۷)

پیغمبر! تمایلت را به طرف خدا کن. به طرف او - جلّ شأنه - برو. اگر کسی وعده‌های حضرت حقّ را در قرآن بخواند و او را راستگو بداند و باور داشته باشد که: «إنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ»(۱۰۸) و نیز آگاه باشد که ثواب‌های کلان را برای کارهای عبادی ما قرار داده است.

«جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ».(۱۰۹)

«وَ أصْحابُ الْیَمینِ ما أصْحابُ الْیَمینِ ؛ فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ ؛ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ ؛ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ ؛ وَ ماءٍ مَسْکُوبٍ ؛ وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ ؛ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ ؛ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ».(۱۱۰)

خدا این چیزها را ثواب اعمال انسان قرار می‌دهد؛ چیزهایی که در دنیا آدم خوابش را نمی‌بیند. کسی که در این وعده‌ها و ثواب‌های الهی فکر کند، نتیجه‌اش این می‌شود که رو به خدا می‌آورد، رغبت إلی اللَّه پیدا می کند و جاذبه خدا او را می گیرد، «وَ إلی رَبِّکَ فَارْغَبْ».(۱۱۱)

«وَ فِکْرَةٌ فِی وَعیدِ اللَّهِ وَ عِقابِهِ یَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّهْبَةُ».

یکی از چیزهایی که آدم را کنترل و مهار کرده و جلوی تجاوزات او را می گیرد و این انسانِ چموش را رام می کند، ترس است. حیوانات هم همین طورند. ترس است که حیوان را رام می کند. انسان هم اگر بترسد، رام می‌شود و تا خوف نباشد این انسان طغیان می کند، سرکش است.

«إنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى ؛ أنْ رَآهُ اسْتَغْنى .(۱۱۲)

فقط با ترس، آن هم ترس از خدا می‌شود انسان را مهار کرد.

می‌فرماید: اگر کسی فکرش را به کار بیندازد، مطالعه کند، ببیند خداوند چه کیفرهایی برای گناهان بزرگ در نظر گرفته است «فِكْرَةٌ فِي وَعيدِ اللَّهِ وَ عِقابِهِ»، و بداند خدا چه عقاب‌های عجیبی دارد، چه کسی جرأت می کند معصیت کند؟ عِقابی که در دنیا مثلش نیست. مثلًا اگر بخواهند آدمی را در دنیا عذاب کنند، شکنجه‌اش می کنند تا حدِّ مرگ، اگر مُرد دیگر کاری نمی‌توانند بکنند؛ چون او مرده و شکنجه‌اش فائده‌ای ندارد؛ امّا خدا این طور نیست اگر قرار شد عقاب کند:

«كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُودًا غَيْرَها».(۱۱۳)

خدا می‌سوزاندش، پس سوخته می‌شود. دو مرتبه خدا او را بر می گرداند و باز عذابش می کند. کجای دنیا چنین عذابی داریم؟ آن وقت آگاه نیستیم چه می کنیم؟ همین طور بی‌حساب معصیت کرده و فکر نمی کنیم که «إنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ»(۱۱۴) خدا در کمین است، مراقب است، از این گناهان بزرگ، مخصوصًا جنایاتی که خدا در قرآن وعده عذاب شدید برایش داده است، نمی گذرد.

این بی‌عفّتی‌هایی که در سطح جامعه رواج دارد برای چیست؟ برای این است که نمی‌دانند خدا چه عذاب‌ها و کیفرهایی را برایشان در نظر گرفته است، غافلند.

مقداری باید قرآن خواند و به احادیث مراجعه کرد تا قدری انسان باور کند که خلاف کاری‌ها بی کیفر و نکبت نمی‌ماند، آن وقت خودداری می کند. این قدر بی‌حساب گناه نمی کند.

از تلفن‌هایی که به ما می‌شود می‌فهمیم چه خبر است و این مردم غافل چگونه با شتاب به روی بی‌عفّتی می‌روند و خبر از عواقبش ندارند؛ اگر ذرّه‌ای بیندیشند «فِي وَعيدِ اللَّهِ وَ عِقابِهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّهْبَةُ». اگر مطالعه کنند و بفهمند عذاب خدا یعنی چه، خوف از خدا در دلشان قرار می گیرد.

«مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فإنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى .(۱۱۵)

وقتی آدم ترسید، آن وقت دیگر «نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى جلوی هوای نفسش را می گیرد که این گونه تاخت و تاز نکند.

چهارم فرمود:

«وَ فِكْرَةٌ فِي جَفاءِ النُّفُوسِ بِجَنْبِ إحْسانِ اللَّه إلَيْها يَتَوَلَّدُ مِنْها الحَياءُ وَ النَدَمُ».

فکر کند که آدم‌هائی که سر سفره خدا نشسته‌اند و نان و نمک خدا را خوردنده‌اند، در مقابل چه عکس العملی نشان می‌دهند؟ جنایت می کنند، فرمان خدا را نمی‌برند، حساب روی کارهایشان نمی کنند، جنایت می کنند.

اگر انسان مقداری فکر کرد خدایی که این گونه است و ما این گونه برخورد می کنیم، حیا می کند: «يَتَوَلَّدُ مِنْها الحَياءُ وَ النَدَمُ».

فقط گاهی شب احیاء به گناهانمان فکر می کنیم که چه کرده‌ایم؟ امّا این کار را هر شب باید انجام بدهیم؛ چرا که یکی از دستورات اخلاقی در کتب اخلاق، محاسبهٔ النفس نمودن در هر شب است. چه گونه آقایانی که کاسب‌اند هر شب حساب و کتاب می کنند، چه خریده‌اند، چه فروخته‌اند، صادراتشان چه بوده، وارداتشان چه بوده، مطالباتشان چقدر است، شب می‌نشینند مقایسه می کنند، حساب می کنند ضرر کرده‌اند یا نفع نموده‌اند، بدهکارند، طلبکارند، محاسبه می کنند. ما هم بنشینیم اعمالمان را محاسبه کنیم، یک ذرّه فکر کنیم امروز چند گناه انجام دادیم؟ چقدر عبادت کردیم؟ به اندازه‌ای که خدا برای ما نعمت داده، آیا به همان اندازه ما برای خدا کار کرده‌ایم؟ اگر قدری اندیشه کنیم که از چه نعمت‌های کلانی برخوردار هستیم ولی در مقابلش حال نداشتیم

پیشانی بر خاک بساییم و شکر خدا را به جای آوریم، خجالت می‌کشیم. اگر کسی فکر کند و به این نتیجه برسد که کم کاری کرده، پشیمان می‌شود که چرا بی‌توجّهی کردم.

پنجم فرمود:

«فِکْرَةٌ فِی آیاتِ اللَّه یَتَوَلَّدُ مِنْها المَعْرِفَةُ».(۱۱۶)

انسان بایـد مـدّتی این قوّه تفکّرش را در آیات خـدا به کار بینـدازد، آن چیزهایی که به غیر خدا نمی‌تواند نسـبت بدهد چیست؟ در سوره مبارکه نمل چهارده کار است که خدا می‌فرماید: صاحب این کارها را پیدا کنید. کیست که باران می‌دهد؟

«أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ».(۱۱۷)

«أ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْرًا فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ».(۱۱۸)

ای انسان‌ها! فکر کنیـد اگر خـدا درِ آسـمان را ببنـدد، کیست که باز کند و باران را بفرسـتد؟ از بی‌بارانی گریه می‌کنیم و نمی‌دانیم کجا برویم؛ اگر جایی و کسی را سراغ دارید که آب تقسیم می‌کند، باران تقسیم می‌کند، سراغش بروید.

این آیات خدا است که ابرها را بفرسـتد، بادها را بفرستد، بادها ابرها را متراکم کنند و در یک فضای مناسب قرار بدهند، قطره قطره باران روی زمین بیاید و انسان‌ها و حیوانات و گیاهان زنده بشوند. آیا این از آیات خدا نیست؟!

اگر چنـانچه پروردگـار اراده کرد همیشه شب باشـد، کسی را پیـدا کنیـد به روز تبـدیلش کنـد یـا به عکس آن، چه کسـی را پیـدا می‌کنید؟ یا کسی را پیدا کنید که در بیابان‌ها و دریاها در مواقعی که انسان دسترسی به هیچ جا ندارد به فریاد انسان برسد؟

«أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ».(۱۱۹)

زمین، آسمان، باران، حیوانات و هر موجودی از موجوداتِ ذرّه بینی گرفته تا موجودات کلان الهی، همه و همه آیات خدا هستند.

«یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ».(۱۲۰)

آدم عاقل، اولوا الالباب آن‌هایی هسـتند که می‌گردنـد راهی پیدا کنند تا با خدا ارتباط برقرار کنند و اگر این ارتباط برقرار شد، اگر هیچ نداشته باشند همه چیز پیدا می‌کنند.

اگر فکرمان را در این پنج مسیر به حرکت انداختیم، پنج سرمایه به دست می‌آوریم: ۱ – محبّت به خدا، ۲ – میل به خدا، ۳ – ترس از خدا، ۴ – حیای از خدا و پشـیمانی که نتیجه آن استغفار است و ۵ – معرفت؛ و ارزش معرفت از تمام این عنایات خدا بیشتر است. معرفت چیز عجیبی است. اگر انسان نسبت به خدا شـناخت پیدا کرد، به شکلی دیگر فکر می‌کند، برنامه‌هایش تغییر می‌کند، سرا پا تسلیمِ محضِ پروردگار می‌شود؛ «الإِسْلامُ هُوَ التَسْلِیم».(۱۲۱)

حضرت ابراهیم‌علیه السلام که خدا را می‌شناسد، آخرین کلامی که بعد از معرفتِ خدا می‌زند، این چنین است:

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفًا وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ».(۱۲۲)

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ» یعنی من تمایلم به خدا است؛ رغبت.

«لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» به خاطر مطالعه خلقت آسمان و زمین توجّه به خدا می‌کنم.

«حَنیفًا» یعنی سراپا تسلیم محض خدا هستم؛ موقعی که فرزندش اسماعیل را می‌خواباند تا ذبح کند، قرآن می‌فرماید:

«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ».(۱۲۳)

پدر تسـلیم، فرزند هم تسلیم، پدر می‌گوید: راضیم سر فرزندم را خودم جدا کنم. فرزند هم می‌گوید: من راضیم، تسلیمم. نتیجه این چیزها تسـلیم است. اگر انسان معرفت پیدا کند، تسـلیم می‌شود. اگر معرفت به پیغمبرصلی الله علیه وآله پیدا کرد تسلیم پیغمبر است، کسـی حق نـدارد در مقابل پیغمبرصـلی الله علیه وآله برنامه‌ای، حکمی یا کاری انجام بدهـد، خواست، خواستِ پیغمبرصـلی الله علیه

وآله است.

اگر کسی فاطمه زهراعلیها السلام را شناخت چگونه است؟

«وَ عَلی مَعْرِفَتِها دارَةِ القُرُونُ الأُولی .(۱۲۴)

این کلام بسیار پر معنی است. «عَلی مَعْرِفَتِها دارَةِ القُرُونُ الأُولی یعنی چه؟

یعنی محور شخصیّت قرن‌ها از زمان خلقت حضرت آدم‌علیه السلام به بعد معرفت فاطمه زهراعلیها السلام است. هر کسی معرفت فاطمه‌علیها السلام را پیدا کرد، ارزش بیشتری پیدا می‌کند. حال چه گونه گذشته‌ها نسبت به فاطمه‌علیها السلام معرفت پیدا کردند؟ قبل از ولادت فاطمه‌علیها السلام آن‌ها معرفت داشتند، ولی بعدی‌ها که فاطمه زهراعلیها السلام را دیده بودند، معرفت نداشتند. نمی‌دانستند فاطمه‌علیها السلام یعنی چه؟ نمی‌دانستند شفیعه روز قیامت فاطمه زهراعلیها السلام است؟ تمام خلایق باید مشمول شفاعت فاطمه‌علیها السلام واقع بشوند تا بهشتی گردند. بدون معرفت فاطمه‌علیها السلام کسی بهشتی نمی‌شود. مقام خیلی عجیبی است. «عَلی مَعْرِفَتِها دارَةِ القُرُونُ الأُولی .

پیغمبر خداصلی الله علیه وآله فاطمه‌علیها السلام را می‌شناسد. آیا پیغمبرصلی الله علیه وآله بدون دلیل سر و سینه و دست کسی را می‌بوسد؟! یا رسول اللَّه! چه عظمتی در فاطمه‌علیها السلام سراغ داشتید که گاهی سرش را می‌بوسیدید، گاهی سینه‌اش را می‌بوسیدید. آن معرفت پیغمبرصلی الله علیه وآله است.

آن‌هایی هم که معرفت ندارند، همین سینه‌ای که پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌بوسیدند را بین در و دیوار! لا إلهَ إلّا اللَّه!

می‌دانید مرحوم آیة اللَّه حاج شیخ محمد حسین غروی معروف به کمپانی‌قدس سره چه می‌فرماید؟ می‌فرماید:

وَ لَسْتُ أدْری خَبَرَ المِسْمار

سَلْ صَدْرَها خَزینَةَ الأسْرار(۱۲۵)(۱۲۶)

نمی‌دانم میخ در با سینه چه کرد؟ می‌خواهی خودت برو از سینه مجروح فاطمه‌علیها السلام که خزینه اسرار الهی است بپرس که میخ در با سینه فاطمه‌علیها السلام چه کرد؟ همین دستی که پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌بوسید را یک وقت صدا زد: قنفذ! بزن زهرا را. آن چنان ضربه به بازوی فاطمه زهراعلیها السلام وارد کرد که امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرماید: مثل «دملج»، یعنی همانند بازو بند، بازوی فاطمه زهراعلیها السلام ورم کرده بود.(۱۲۷)

ألا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی القَوْمِ الظالِمِینَ وَ سَیَعْلَمُ الّذینَ ظَلَمُوا أیّ مُنْقَلبٍ یَنْقَلِبُونَ.

إلهی بِمُحَمَّدٍ وَ عَلیٍ وَ فاطِمَةَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَیْنِ وَ تِسْعَةِ المَعْصُومینَ مِنْ ذُرِیَّةِ الحُسَیْن. اغْفِرْ بِهِمْ ذُنُوبَنا وَ اغْفِرْ والِدَیْنا وَ لِمَنْ لَهُ حَقٌّ عَلَیْنا ؛ اللّهُمَّ اقْضِ حوائِجَنا الشرعیّة، جُزْئِیَّةً وَ کُلِیَّةً، دُنْیَوِیَّةً وَ أُخْرَوِیَّةً؛ اللّهُمَّ أیِّدْ إمامَ زَمانِنا وَ عَجِّلْ فی فَرَجِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ اجْعَلْنا مِنْ أنْصارِهِ وَ أعْوانِهِ؛ وَ اجْعَلْ عَواقِبَ أمُورِنا خَیْرًا بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِه.

مجلس پنجم

فاطمه زهراعلیها السلام

محدَّثة و محدِّثة هستند.

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم(۱۲۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمِینَ بارِیءِ الخَلائِقِ أجْمَعِینَ باعِثِ الأنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ جامِعِ النَّاسِ لِیَوْمِ الدِّینَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ الْمُقَرَّبِینَ حَبِیبِ إلهِ العالَمِینَ وَ شَفیعِ الْمُذْنِبِینَ أبی القاسِمِ مُحَمَّد صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعِینَ مِنَ الْآنَ إلی قِیامِ یَوْمِ الدین

قالَ اللَّهُ الحَکیمُ فی کِتابِهِ الکَرِیمِ وَ مُبرَمِ خِطابِهِ العَظِیم:

«إنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ».(۱۲۹)

برای فاطمه زهرا، صدّیقه کبری‌علیها السلام القابی را نقل کرده‌اند؛ من جمله از القاب فاطمه‌علیها السلام «محدَّثة» است و معنای محدَّثه این است که ملائکه با فاطمه زهراعلیها السلام سخن می‌گفتند و در روایات - مخصوصًا در کتاب کافی، جلد اوّل - در رابطه با مُصْحَف فاطمه‌علیها السلام است که آقا امیرالمؤمنین‌علیه السلام پشت در خانه می‌آمدند، می‌شنیدند که فاطمه زهراعلیها السلام صحبت می‌کنند، مانند این که با یک آدمی صحبت می‌کنند. بعد که وارد خانه می‌شدند، می‌پرسیدند: با چه کسی صحبت می‌کردید؟

فاطمه‌علیها السلام عرض می‌کردند: ملائکه می‌آیند با من صحبت می‌کنند.

فاطمه زهراعلیها السلام از خانه بیرون نمی‌آمدند و برای این که دل تنگ نشوند ملائکه با ایشان صحبت می‌کردند.

حضرت علی‌علیه السلام می‌فرمودند: سخنان ملائکه را به ذهن بسپارید، من که می‌آیم باز گو کنید تا یادداشت کنم.(۱۳۰)

خود این مطلب درس بزرگی است، امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:

«اکْتُبُوا فَإنَّکُمْ لا تَحْفَظُونَ حَتَّی تَکْتُبُوا».(۱۳۱)

هر چه را انسان یادداشت کند، می‌ماند و هر چه را یادداشت نکند از ذهنش می‌رود و فراموش می‌کند.

چقدر خوب است آنچه را انسان می‌شنود، یادداشت کند تا یادگار برایش بماند. شاید در مجالسی شرکت می‌کنیم، مطالبی را می‌شنویم ولی یادداشت نمی‌کنیم، فراموش می‌شود کأن لم یکن است؛ دیدم بعضی از دوستان قلم و کاغذ در دستشان است و مطالب حسّاس و آموزنده را یادداشت می‌کنند و این سنّت بسیار خوبی است.

یکی از آقایان علما کتاب مفصّلی نوشته که در آن هزار و یک نکته جمع نموده است. علم فرّار است، آن مطالبی را که احیانًا شنیده‌اند، یادداشت کرده‌اند، در فلان مجلس فلانی این طور گفت، یک روایت، یک آیه، یک مطلب علمی و یک داستان، این‌ها را که جمع کنید، خیلی می‌شود و آدم فکر می‌کند که حرف‌های خُرد و ریز اهمیّتی ندارد؛ این گونه نیست! وقتی که جمع بشود، مطالب مهمّی است.

من این توصیه را به شما می‌کنم: به مجالسی که می‌روید احتیاطًا قلم و کاغذ داشته باشید، وقتی مطالب جالب و حسّاسی را می‌شنوید یادداشت کنید، فرار نکند.

معلوم است که ملائکه حرف لغو نمی‌زنند، حرف بی‌فایده وبی‌ثمر نمی‌زنند، آن هم برای فاطمه زهراعلیها السلام، برای دانستن مقام علمی حضرت زهراعلیها السلام باید روایات را خواند. دختر ایشان حضرت زینب است که حضرت زین العابدین‌علیه السلام فرمود:

«أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَیْرُ مُعَلَّمَة».(۱۳۲)

دختر فاطمه‌علیها السلام این گونه است، دیگر خود فاطمه زهراعلیها السلام از نظر علمی در چه فازی بودند، باید کتاب خواند.

گوینده ملائکه هستند و شنونده فاطمه‌علیها السلام، مطالبی که گفته می‌شود پیدا است چه مطالبی است، آن مطالب را حضرت

علی‌علیه السلام جمع آوری کردند و «مُصْحَف» شد.

یکی از اشکالات و ایراداتی که اهل سنّت از ما می‌گیرند، این است که می‌گویند: شما یک قرآن دیگر هم دارید و آن «مصحف فاطمه‌علیها السلام» است.

البتّه آن‌ها نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم یا نمی‌خواهند بفهمند؛ ما نمی‌گوییم فاطمه زهراعلیها السلام یک قرآن دیگر دارند. این‌ها در اصطلاح خودشان به قرآن «مصحف» می‌گویند.

وقتی ما می‌گوییم: مصحف فاطمه‌علیها السلام، مصحف را به همان قرآن تفسیر می‌کنند؛ یعنی قرآنِ فاطمه‌علیها السلام در حالی که عقیده ما این گونه نیست و قرآن یکی بیشتر نیست.

مصحف یعنی کاغذها و کتاب‌هایی که فاطمه زهراعلیها السلام گفته‌اند، حضرت علی‌علیه السلام نوشته‌اند، این مصحف فاطمه‌علیها السلام است؛ چون که ملائکه برای فاطمه زهراعلیها السلام مطالبی را می‌گفتند، فاطمه زهراعلیها السلام را «محدَّثَة» می‌گویند ؛ یعنی کسی که ملائکه برایشان حدیث می‌گفتند.

مصحف فاطمه‌علیها السلام یکی از مدارک و مآخذ مهم اهل بیت‌علیهم السلام است. اهل بیت‌علیهم السلام مدارکی دارند، یکی از آن‌ها مصحف فاطمه‌علیها السلام است، یکی کتاب علی‌علیه السلام است که در وسائل مرحوم شیخ حُر عاملی چهارصد حدیث به واسطه ائمه‌علیهم السلام از کتاب علی‌علیه السلام نقل کرده است. یکی جفر أبیض و یکی جفر أحمر است، که هر کدام جداگانه بحث‌های مهمّی دارد.

همان گونه که خداوند به مادر موسی‌علیه السلام وحی کرد:

«وَ أوْحَیْنـا إلی أُمِّ مُوسَـی أنْ أرْضِـعیهِ فَـإذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَـأَلْقیهِ فِی الْیَـمِّ وَ لاـ تَخـافی وَ لاـ تَحْزَنی إنَّا رَادُّوهُ إلَیْـکِ وَ جـاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ».(۱۳۳)

خدا به قلب مادر موسی‌علیه السلام الهام می‌کند. وقتی به مادر موسی‌علیه السلام الهام می‌کند، آن هم مطالبی که اگر کسی ایمان به آن نداشته باشد، اقدام نمی‌کند.

فرمود: بچّه‌ات را درون یک صندوق بگذار و روی آب دریا رهایش کن. تا کسی ایمان به این الهام نداشته باشد، مطمئن نباشد که از جانب خدا است، این کار را نمی‌کند؟ پیدا است مادر موسی‌علیه السلام متوجّه شده که این القاء از جانب خدا است و باید به آن عمل کند. این که خدا این گونه به مادر موسی‌علیه السلام القاء و راهنمایی می‌کند، یک امتیاز برای ایشان است.

فاطمه زهراعلیها السلام محدَّثه است؛ یعنی به واسطه ملائکه، مستقیم یا غیر مستقیم الهام به قلب فاطمه‌علیها السلام می‌شود.

آدم‌های با تقوا یک حدّ ضعیف‌تری را دارا هستند؛ یعنی اگر تقوا داشته باشند خدا الهاماتی به قلبشان می‌کند و با الهامات قلبی هدایتشان می‌نماید.

فاطمه زهراعلیها السلام علاوه بر این که دارای مقام والای «محدَّثه» بودند، «محدِّثه» هم بودند که امتیاز دیگری است.

محدِّثه یعنی چه؟ فاطمه زهراعلیها السلام مطالبی را از پیغمبرصلی الله علیه وآله سؤال می‌کردند و پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله به فاطمه‌علیها السلام تعلیم می‌دادند و فاطمه زهراعلیها السلام هم آن مطالب را برای دیگران بازگو می‌کردند، یعنی مُحَدِّثْ بودند.

به عدّه‌ای از آقایان علماءرحمهم الله نیز محدِّث می‌گویند؛ شیخ انصاری‌قدس سره از علّامه مجلسی‌رحمه الله تعبیر به «محدِّث مجلسی» می‌نماید؛ یعنی او کسی است که روایات را در کتاب «بحارالانوار» و دیگر کتب جمع کرده و شرح نموده است؛ یا محدّث نوری‌قدس سره استاد مرحوم شیخ عباس قمّی‌رحمه الله؛ یا مثلًا مرحوم کلینی‌قدس سره که احادیث را در کتاب شریف «کافی» جمع آوری کرده است. این دسته از علماء محدِّث بودند.

در صدر اسلام این کار، کار مهمّی بود. پیامبرصلی الله علیه وآله و ائمّه‌علیهم السلام تأکید می‌کردند که مردم بیایند و این مطالب را

بشنوند تا در ذهنشان جا بگیرد و برای دیگران نقل کنند.

در جلد اوّل «کافی» در بحث علم، این حدیث نقل شده است: شخصی خدمت پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: «مَا العِلْمُ؟»؛ علم چیست؟

فرمودند: اوّل علم این است که انسان گوش بدهد، «إِنْصات» یعنی آرامش داشته باشد؛ فرض کنید بنده صحبت می‌کنم و شما اینجا آرام نشسته‌اید، اگر آرامش نداشته باشید، یعنی حواسّ شما پرت باشد، با یکدیگر صحبت کنید، حرف من را نمی‌فهمید.

مثل این که راوی قانع نشد؛ زیرا سکوت علم نیست. برای همین گفت: «ثُمَّ مَه؟» بعد از آن چیست؟

حضرت فرمود: «الإسْتِماع». ممکن است اینجا بنشینید، حرف هم نزنید، صحبت هم نکنید و لیکن گوش ندهید و مثلًا حواستان به چک و سفته‌ها باشد. این شخص هم چیزی نمی‌فهمد.

آن وقت می‌بینی یک خانمی پنجاه سال در مجلس روضه می‌نشیند، آخر عمرش با اوّل عمرش یک قدم پیشرفت نکرده. چرا؟ در مجلس روضه حرف می‌زند؛ اگر حرف زد، هیچ نمی‌فهمد. اگر فردا از او بپرسند: دیروز که روضه رفته بودی چه یاد گرفتی؟! از بس حرف زده، حرف‌های خودش را هم فراموش کرده، چه برسد به سخنان یک منبری!

خدا در قرآن می‌فرماید:

«وَ إذا قُرِیءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».(۱۳۴)

اگر می‌خواهید نواقص زندگیتان بر طرف شود، باید قرآن که می‌خوانند گوش بدهید. آن گوینده می‌خواند، شما تحویل بگیرید. وقتی گوش دادید، بالأخره تحت تأثیر آیات قرآن قرار می‌گیرید.

باز راوی قانع نشد، گفت: «ثُمَّ مَه؟»

حضرت در مرحله سوّم فرمودند: آن چه را شنیده است با قلم یا با حافظه حفظ کند.

باز سؤال کرد: «ثمَّ مَه؟»

فرمودند: «العَمَلُ بِه». به آن چه یاد گرفته و حفظ کرده است، عمل نماید.

باز قانع نشد، گفت: «ثُمَّ مَه؟»

حضرت فرمودند: «نَشْرُه».(۱۳۵) این کلمه شاهد عرض من است. این مطالبی که آدم می‌شنود و گوش می‌دهد و حفظ می‌کند، در ذهنش ذخیره نکند، نشر بدهد؛ یعنی شخص باید هم عامل مصرف و هم عامل پخش باشد. به واسطه مطالبی که می‌شنود، چهار نفر را هدایت کند و به گوش دیگران هم برساند و این کار در صدر اسلام دائر و رایج بوده است.

در زمان ائمّه‌علیهم السلام مجالس ذکر و ثبت حدیث بوده است، در زمان بعد از ائمه‌علیهم السلام هم این کار دائر بوده است. الآن از آن مجالس کتاب‌هایی هست مثل أمالی سیّد مرتضی‌قدس سره؛ أمالی شیخ طوسی‌رحمه الله. یعنی جلسه تشکیل می‌دادند و عدّه‌ای می‌نشستند، علماء احادیثی را نقل می‌کردند و کسانی که در جلسه بودند یادداشت می‌کردند، حال «کافی» و «وسائل» و «من لا یحضره الفقیه» شده است.

احادیث را گرفتند، حفظ کردند، عمل نمودند و پخش کردند؛ و این کار دستور است.

این کاری بود که در زمان صدر اسلام و بعد از آن در زمان ائمه‌علیهم السلام می‌کردند و این احادیث یادگار ماند.

امروز همین احادیث ذخیره‌ای در بین شیعه است، تنها و تنها کتاب کافی بیش از شش کتاب صحاح اهل سنّت روایت دارد.

در مقام باشیم احادیث را یادداشت کنیم، حفظ کنیم، عمل کرده و منتشر نماییم. آن وقت فرهنگ اسلام زنده می‌ماند؛ ولی وقتی همه بی‌توجّه گوش بدهیم، از این گوش بشنویم از آن گوش بیرون کنیم، خاصیّتی ندارد.

فاطمه زهراعلیها السلام الگو هستند، این درس را از فاطمه‌علیها السلام یاد بگیریم. فاطمه زهراعلیها السلام خدمت پیغمبرصلی الله

علیه وآله آمدند و سؤال نمودند؛ زیرا دستور قرآن است:

«فَسْئَلُوا أهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ».(۱۳۶)

چیزهایی را که نمی‌دانید پیش خودتان نگذارید، بروید بپرسید.

ابوریحان بیرونی یک دانشـمند معروف اسـلامی است. در حال احتضار که جان می‌کَند فرستاد یک فقیهی را آوردند، یک مسأله از او سؤال کرد.

گفتند: تو داری می‌روی، در دالان مرگ هستی، سؤال می‌کنی؟!

گفت: آیا این مسأله را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانسته بمیرم؟!

اگر چیزی را نمی‌دانید، بپرسید.

«الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَ مِفْتَاحُهُ السُّؤَال».(۱۳۷)

علم گنجینه‌هائی است که کلیدش سؤال است.

چرا بعضی وقت‌ها انسان اعمالی را انجام می‌دهد و بعد می‌فهمد باطل بوده است؟ چون نمی‌پرسد.

فاطمه زهراعلیها السـلام آمدند خدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله و سؤالی مطرح کردند و پیغمبر خداصـلی الله علیه وآله به طور تفصـیل بیان نمودنـد. فاطمه زهراعلیها السـلام حـدیث را از پـدر گرفتنـد، یادداشت کردند، بعد برای دیگران نقل کردند و به همین شکل دست به دست به زمان ما رسیده است.

آن حدیث را تَیَمّنًا و تبرّکًا از قول فاطمه زهراعلیها السلام عرض می‌کنم.

صدّیقه کبری‌علیها السلام خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و سؤال کردند:

«مَا لِمَنْ تَهَاوَنَ بِصَلاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ؟».

مردان و زنان اگر چنانچه نسبت به نماز سستی کنند، چه نکبتی گریبانشان را می‌گیرد؟

«تَهـاوُن بالصَـلوة» یعنی چه؟ یعنی آدم با نماز سرسـری برخورد کنـد. نه این که نماز نخوانـد، آن بحث دیگری است. نماز می‌خواند ولی طمأنینه ندارد؛ به تعبیر پیغمبرصلی الله علیه وآله: مثل کلاغی که به زمین نوک می‌زند، معلّق می‌زند.(۱۳۸)

یا مثلًا در وضو گرفتن برای نماز توجّه نکنـد، نمازش با یک وضوی ناقص انجام گیرد، یا دیر وقت نماز بخوانـد، یا حمد و سوره‌اش را درست نکند، یا حضور قلب در نماز نداشته باشد؛ این امور اهمیّت ندادن به نماز است.

آن‌هایی که به نماز اهمیّت می‌دهنـد، هیـچ وقت نمازشان را از اوّل وقت تأخیر نمی‌اندازنـد، حمد و سوره‌هایشان غلط نیست، مراقب لباس و بدنشان هسـتند که با لباس و بدن ناپاک نماز نخوانند، مراقب هسـتند. بحث سـر کسانی است که نماز را سبک می‌شمارند و آن را ضایع می‌کنند.

فاطمه زهراعلیها السلام سؤال می‌نمایند: چه عواقبی در انتظار آن‌ها است؟

حضـرت فرمودنـد: پانزده خصوصـیّت در انتظار کسانی است که به نماز اعتناء و توجّه خاصّـِی ندارند و چندان اهمیّتی برای آن قائل نیسـتند، فرمودنـد: مقـداری از این نکبت‌ها مربوط به دنیا است و مقـداری در هنگام مرگ و مقـداری مربوط به عالم قبر و مقـداری راجع به قیامت است.

این بی‌توجّهی به نماز پانزده اثر دارد.

رمز این که چرا در زندگی این قدر مشـکل داریم، دعا می‌کنیم، التجاء می‌کنیم، التماس می‌کنیم، ولی مشـکلات ما حل نمی‌شود و به هر دری می‌زنیم موفّق نمی‌شویم، در این حدیث بیان شده است.

این رمز در قالب دیگری، ضمن حدیثی بیان شده است:

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ».(۱۳۹)

می‌فرمایـد: وقتی انسـان رابطه‌اش را با خـدا برقرار کنـد، خـدا بین او و مردم اصـلاح می‌دهـد. یعنی از ناحیه مردم ضـربه نمی‌خورد، مشکلاتش حل می‌شود، بایستی رابطه خودمان را با خدا درست برقرار کنیم، آن وقت کارهای ما حل می‌شود.

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«سِتٌّ مِنْهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ ثَلاثٌ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ ثَلاثٌ فِي قَبْرِهِ وَ ثَلاثٌ فِي الْقِيَامَةِ».

فرمود: شـش اثر و خاصیّت بی‌توجّهی به نماز در دنیا است، سه اثر هنگام مرگ، سه اثر در قبر است و سه اثر مربوط به قیامت است. شخص این گرفتاری‌ها را در آن مقاطع مختلف دارد.

آن شش تایی که مربوط به دنیا است و در دنیا به آن گرفتار می‌شود چیست؟

«فَأَمَّا اللَّوَاتِي تُصِيبُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَالْأُولَى يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ عُمُرِهِ».

خـدا برکت را از عمرش می‌گیرد. برکت یعنی خیر، خیر بسیار؛ بی‌توجّهی به نماز می‌کنـد، شـصت سال عمر می‌کنـد ولی یک قدم پیش نمی‌رود.

یک شخصی هم مثل علّامه مجلسی‌قدس سره شصت و سه سال عمر می‌کند ولی به اندازه صد سال کار می‌کند. این برکت است.

یـک وقت آدم چرتکه می‌انـدازد، خوب امروز ما چه کار کردیم؟ شب می‌نشـیند حساب روزش را می‌کنـد، امروز چه کار کردیم؟ می‌بینـد امروز گذشـته و هیـچ چیزی از دنیا و آخرت گیرش نیامـده است. همین گونه این عمر تلف شـده، رفته است. برکت در این عمر نیست.

«وَ يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ رِزْقِهِ».

بعد می‌فرماید: خدا برکت را از رزقش بر می‌دارد.

«وَ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سِيمَاءَ الصَّالِحِينَ مِنْ وَجْهِهِ».

آدم‌های خوب و آدم‌هایی که با خدا هستند، مخصوصًا در روایت است آدم‌هایی که نماز شب می‌خوانند، چهره‌هایشان خیلی روشن و نورانی است. ولی آن کسـانی که به نمـاز بی‌توجّهی می‌کننـد، خـدا آن سـیما و قیـافه صالحین را از ایشان می‌گیرد، در قیامت هم همین گونه است: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ».(۱۴۰)

بعضـی در قیـامت بـا قیافه‌هـا و چهره‌هـای بسـیار زشت و بـد و درهم کشـیده هسـتند، آن‌هـا همان کسانی هسـتند که در دنیا به نماز بی‌توجّهی کردند. نه در دنیا سیمای صالحی دارند نه در آخرت، هیچ کدام. خدا سیمای صالحین را از آن‌ها می‌گیرد.

«وَ كُلُّ عَمَلٍ يَعْمَلُهُ لا يُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَ لا يَرْتَفِعُ دُعَاؤُهُ إِلَى السَّمَاءِ».

هر عملی انجـام بدهـد، اجر به آن نمی‌دهنـد. روزه می‌گیرد اجر نمی‌دهنـد، نمـاز می‌خوانـد نمازش ناقص است و اجری نـدارد، دعا می‌کنـد اجر نمی‌دهنـد، کارها را می‌کنـد و زحمت‌ها را می‌کشـد، ولی فائده‌ای ندارد، هدر می‌رود، چرا؟! روایات زیادی داریم که محور نماز است:

«إنْ قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها وَ إنْ رُدَّتْ رُدَّ ما سِواها».(۱۴۱)

نمـاز عمـل عبادی عجیبی است. بی‌جهت نیست فاطمه زهراعلیها السـلام تا صـبح نماز می‌خواندنـد. پیامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله تا صبح نماز می‌خواندند تا این که آیه نازل شد:

«طه ؛ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى .(۱۴۲)

بی‌خود نبود فـاطمه زهراعلیهـا السـلام این قـدر برای نمـاز روی پاهایشان می‌ایسـتادند که «حَتّی تَوَرَّمَ قَدَماها»(۱۴۳)، پاهایشـان ورم می‌کرد. پیغمبراکرم‌صلی الله علیه وآله هم همین گونه بوده‌اند.(۱۴۴) این‌ها می‌دانستند نماز چه معجونی است.

بعد می‌فرماید: هیچ عملی از آن‌ها صادر نمی‌شد که خدا اجر به ایشان داده باشد.

«وَ السَّادِسَةُ لَيْسَ لَهُ حَظٌّ فِي دُعَاءِ الصَّالِحِينَ».(۱۴۵)

این هم یک نکبت بدتری است که آدم‌های صالح اگر در حقّ آدمی که نماز را سبک شمرده دعا بکنند، مستجاب نمی‌شود.

این که مرتّبا می گویند: التماس دعا، اگر آدم مستجاب الدعوهٔ هم دعا کند، به درد این افراد نمی‌خورد؛ چون این‌ها نماز را سبک شمرده‌اند، اثری هم ندارد.

إن شاء اللّه بقیّه حدیث را در فرصت دیگری بیان خواهم نمود.(۱۴۶)

«السَلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةَ الزَّهْراء، يا سَيِّدَةَ نِساءِ العالَمِينَ، السَلامُ عَلَيْكِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه».

در این ایّام آخر دهه نه تنها برای فاطمه‌علیها السلام باید اشک بریزیم، بلکه برای علی‌علیه السلام هم باید اشک بریزیم، برای بچّه‌های فاطمه‌علیها السلام هم باید اشک بریزیم.

یک سَری می‌زنیم به خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌بینیم بچّه‌ها؛ زینب‌علیها السلام چهار ساله در چه وضعیّتی است، ببینیم حسنین‌علیهما السلام در چه وضعیّتی هستند، بنشینیم پای درد و دل امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، چقدر امیرالمؤمنین‌علیه السلام مظلوم هستند.

شما شخصیّت علی‌علیه السلام را در نظر بگیرید، این مرد الهی با آن قوّت قلب، با آن نیروی معنوی که در امیرالمؤمنین‌علیه السلام هست می‌نشینند گریه می کنند، می‌فرمایند:

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ

يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

دلم برای فاطمه‌علیها السلام تنگ شده است، کاش جانم با نفس‌هایم خارج می‌شد!

لا خَيْرَ بَعْدَكِ فِي الْحَيَاةِ وَ إِنَّمَا

أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي(۱۴۷)

می‌فرماید: من گریه می کنم؛ زیرا می‌ترسم بعد از تو عمرم طولانی بشود؛ یعنی من طاقت فراغ تو را یا فاطمه ندارم. بعد از مردن تو دیگر خیر در این زندگی نیست.

نظیر این جمله را آقا امام حسین‌علیه السلام بالای سر جوانشان علی اکبر فرمودند، وقتی علی اکبر روی زمین افتاد صدا زد:

«يا أبَتاه! عَلَيْكَ السَّلامْ» یعنی بابا من هم رفتم خداحافظ.

آقا آمدند بالای سر جوانشان، سر علی را به دامن گرفتند صدا زدند: «عَليّ، عَلَى الدُّنْيا بَعْدَكَ العَفى».(۱۴۸)

علی جان! خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا، رفتی و آسوده شدی، امّا پدرت غریب و تنها... .

پاورقی ها

۱) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲ ص۴۳ باب ۱۰ ح۹.

۲) لازم به ذکر است این مقدّمه را مرحوم آیهٔ اللّه حاج سیّد حسن فقیه امامی‌قدس سره جهت کتاب «آتش به خانه وحی» تألیف جناب آقای حجّهٔ الاسلام و المسلمین سیّد محمّد حسین سجّاد نوشته بودند و در اوّل آن کتاب به طبع رسیده بود، ما نیز تیمّنًا و تبرّکًا در این مجموعه درج نمودیم .

۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۶۵ باب۳ ح۵۸.

۴) صف / ۸: می خواهند نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند، حال آنکه خداوند کمال‌بخش نور خویش است، و لو آنکه کافران ناخوش داشته باشند.

۵) اسراء / ۳۳: و هر کس مظلومانه کشته شود، به راستی که برای ولی [و وارث او حق و حجّتی مقرر داشته‌ایم.

۶) این سخنرانی در فاطمیّه ۱۴۲۸ق مطابق با سال ۱۳۸۶ش ایراد گردیده است.

۷) آل عمران / ۱۴۴ :اگر او [پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله بمیرد یا کشته شود [از پیروی او و عقیده خود]باز می گردید.

۸) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۳۲ باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء ح۱.

۹) یوسف / ۱۱۱: به راستی در بیان داستان ایشان مایه عبرتی برای خردمندان هست.

۱۰) هود / ۸۲ و حجر / ۷۴: [شهر قوم لوط] را زیر و زبر کردیم.

۱۱) کهف / ۱۳: ایشان [اصحاب کهف جوانمردانی بودند که [در نهان به پروردگارشان ایمان آورده بودند.

۱۲) شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید معتزلی ج۱ ص۱۸۸ قصّة الشوری

۱۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۱۰ ص۴۳۲ باب۲۶ ؛ الغدیر، علّامه امینی ج۳ ص۱۷۷ ؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید معتزلی ج۲ ص۲۹۷ و ج۱۸ ص۷۲ ؛ الإمامة و السیاسة، ابن قتیبة دینوری ج۱ ص۷۳.

۱۴) تاریخ طبری ج۳ ص۲۰۲.

۱۵) الإمامة و السیاسة، ابن قتیبة دینوری (متوفی ۲۷۶ق) ج۱ ص۳۰.

۱۶) أنساب الأشراف، بلاذری(متوفی ۲۷۹ق) ج۱ ص۵۸۶.

۱۷) الإمامة و السیاسة، ابن قتیبه دینوری ج۱ ص۳۰.

۱۸) تاریخ أبی الفداء، اسماعیل بن أبی الفداء (متوفی ۷۳۲ق) ج۱ ص۲۳۹ أخبار أبی بکر الصدیق و خلافته.

۱۹) اثبات الوصیّة، علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ق) ص۱۲۴.

۲۰) ابراهیم بن سیّار البصری النظّام المعتزلی (۱۶۰ – ۲۳۱ق).

۲۱) الملل و النحل، شهرستانی(متوفی ۵۴۸ق) ج۱ ص۵۷ ؛ الوافی بالوفیات، الصفدی(متوفی ۷۶۴ق) ج۶ ص۱۵ «حتّی ألقت المحسن من بطنها». هر دو مصدر از نظّام نقل کرده‌اند.

۲۲) المناقب، ابن شهر آشوب ج۳ ص۱۳۲ از معارف القتیبی: «انّ محسنًا فسد من زخم قنفذ العدوی».

۲۳) عوالم العلوم، بحرانی علوم سیّدة النساء ص۵۷۲.

۲۴) الأنوار القدسیّة، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی(متوفی ۱۳۲۰ق) ص۴۳ بیت۳۳۴.

۲۵) الأنوار القدسیّة، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی(متوفی ۱۳۲۰ق) ص۴۳ بیت۳۴۲.

۲۶) این مطلب در سه بخش از صحیح بخاری آمده است لکن مجموع این مطلب در یک جا نیست: صحیح بخاری ج۵ ص۸۲ ؛ صحیح بخاری ج۸ ص۳ ؛ صحیح بخاری ج۴ ص۲۱۹.

۲۷) الإمامة و السیاسة، ابن قتیبة دینوری ج۱ ص۱۳ و ۱۴.

۲۸) الإمامة و السیاسة، ابن قتیبة دینوری ج۱ ص۱۸ ؛ تاریخ طبری ج۳ ص۴۳۰.

۲۹) بقرة / ۱۶۱: لعنت الهی و فرشتگان و مردم جملگی بر آنان است.

۳۰) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۱۷۹ باب۷ ح۱۵.

۳۱) لهوف، سیّد بن طاووس ص۱۳۰ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۵ ص۵۹ بقیّة باب ۳۷: «فَأَجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الأَعْرابِ حَتّی جَرّوها

عَنْهُ».

۳۲) این سخنرانی در روز دوشنبه ۱۳ جمادی الأولی ۱۴۲۹ق مطابق با۳۰/۲/۱۳۸۷ش ایراد گردیده است.

۳۳) بقرهٔ / ۲۸۶: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند، هر کس هر چه نیکی کند به سود او و هر چه بدی کند به زیان اوست.

۳۴) بقرهٔ / ۲۸۵: پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است و مؤمنان هم، همگی به خداوند و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند.

۳۵) زمر / ۳۳.

۳۶) نجم / ۳ و ۴: و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ و نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود.

۳۷) بقرهٔ / ۲۸۵.

۳۸) بقرهٔ / ۱ الی ۳ : الم ؛ این کتابی است که شکی در آن نیست [که راهنمای پرهیزکاران است ؛ همان کسانی که ایمان به غیب دارند.

۳۹) روم / ۷ : فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند.

۴۰) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۹۷ باب فی إبطال الرؤیهٔ ح۶: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِعلیه السلام قَالَ: جَاءَ حِبْرٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ حِینَ عَبَدْتَهُ؟

قَالَ: فَقَالَ وَیْلَکَ! مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ.

قَالَ: وَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ؟

قَالَ: وَیْلَکَ! لا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ».

۴۱) علق / ۱۴: آیا نمی‌داند که همانا خداوند [همه چیز را] می‌بیند.

۴۲) بقرهٔ / ۲۸۵.

۴۳) نازعات / ۵: و [قسم به فرشتگانی که کار سازند.

۴۴) بقرهٔ / ۲۸۵.

۴۵) بحارالانوار، علّامه مجلسی ج۱۱ ص۳۲ باب۱ و ج۷۴ ص۷۲ باب۴ ح۱.

۴۶) بقرهٔ / ۲۸۵.

۴۷) بقرهٔ / ۲۸۵.

۴۸) بقرهٔ / ۲۸۶.

۴۹) آل عمران / ۹۷ : برای خداوند بر عهده مردم، حج خانه [ی کعبه مقرر است، البتّه هر کس که به آن راه توان داشته باشد.

۵۰) بقرهٔ / ۱۸۴.

۵۱) فتح / ۱۷ : بر نابینا و بر لنگ و بر بیمار ایرادی نیست.

۵۲) بقرهٔ / ۲۸۶.

۵۳) بقرهٔ / ۲۸۶.

۵۴) کافی، محدّث کلینی ج۴ ص۶۵ باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم ح۱۵.

۵۵) بقرهٔ / ۲۸۶.

۵۶) بقرهٔ / ۲۸۶.

۵۷) بقرهٔ / ۵۴.

۵۸) بقره / ۲۸۶.

۵۹) بقره / ۲۸۶.

۶۰) بقره / ۲۸۶.

۶۱) مائدهٔ / ۵۶؛ مجادلهٔ / ۲۲ : «ألا إنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۶۲) بقرهٔ / ۲۸۶.

۶۳) این سخنرانی در روز جمعه ۱۷ جمادی الأولی ۱۴۲۹ق مطابق با۳/۳/۱۳۸۷ش ایراد گردیده است.

۶۴) یوسف / ۲۱ : خداوند سررشته کار خویش را در دست دارد.

۶۵) یوسف / ۲۱ : خداوند سررشته کار خویش را در دست دارد.

۶۶) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲۰ ص ۳۸۱ باب ۲۱ ح۷.

۶۷) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲۲ ص۱۵۳ ح۷ باب ۱.

۶۸) إرشاد القلوب، دیلمی ج ۱ ص۱۴۳ باب۴۵.

۶۹) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۹ ص ۲۲۶.

۷۰) مریم / ۵ و ۶.

۷۱) مریم / ۴.

۷۲) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲۲ ص۱۵۳ ح۸ باب ۱.

۷۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۳۴ ص ۴۰۶ باب۳۶.

۷۴) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۳۴ ص ۴۰۶ باب۳۶.

۷۵) انفال / ۷۵ : [در مسأله ارث مراتب بعضی خویشاوندان بر بعضی مقدّم شده است.

۷۶) انفال / ۴۱ : بدانید که از هر غنیمتی که به دست آورید یک پنجم آن خاصِّ خداوند و پیامبر و خویشاوندان [او]و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است.

۷۷) تذکرهٔ الحفّاظ، شمس الین ذهبی (متوفی ۷۴۸ق) ج ۱ ص۵ ؛ کنز العمّال، متّقی هندی ج ۱۰ ص۲۸۵.

۷۸) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲۱ ص۲۷۹ باب ۳۲.

۷۹) احزاب / ۳۳.

۸۰) آل عمران / ۱۴۴ :اگر او [پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله بمیرد یا کشته شود [از پیروی او و عقیده خود]باز می گردید.

۸۱) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۲ ص ۴۴۰ باب۱۳ ح۹ (قریب به این مضمون).

۸۲) الطرائف فی معرفهٔ مذاهب الطوائف، سیّد بن طاووس ص۵۲۳.

۸۳) انعام / ۸۴.

۸۴) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۱۰ ص۲۴۲ باب۱۶ ح۲.

۸۵) کوثر / ۱ الی ۳: [ای پیامبر!] ما به تو کوثر بخشیده‌ایم؛ پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن؛ بی‌گمان دشمن تو بی‌سرانجام [و بلا عقب است.

۸۶) این سخنرانی در روز جمعه ۱۳ جمادی الأولی ۱۴۳۰ق مطابق با۱۸/۲/۱۳۸۸ش ایراد گردیده است.

۸۷) آل عمران / ۱۹۱.

۸۸) خ ل: «أ تزعم».

۸۹) دیوان أمیرالمؤمنین ص ۱۷۵: و تو (ای انسان) می‌پنداری که موجودِ کوچکی هستی در صورتی که جهانی بزرگ در تو پیچیده است.

۹۰) انعام / ۵۰.

۹۱) سبأ / ۴۶ : [ای پیامبر!] بگو شما را فقط به یک نکته پند می‌دهم، و آن این است که دوگان دوگان، و یکان یکان به کار خداوند برخیزید و سپس اندیشه کنید، هم سخن شما جنونی ندارد.

۹۲) آل عمران / ۱۹۱ : همان کسانی که خداوند را [در همه احوال ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای.

۹۳) آل عمران / ۱۹۱.

۹۴) بقره / ۲۸۲.

۹۵) بقرة / ۲۰.

۹۶) بقرة / ۲۹.

۹۷) آل عمران / ۳۱ : [ای پیامبر] بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد.

۹۸) من أخلاق الامام الحسین، عبدالعظیم المهتدی البحرانی ص۲۵۸.

۹۹) ابراهیم / ۳۴.

۱۰۰) نحل / ۱۲.

۱۰۱) ذاریات / ۴۷.

۱۰۲) الرحمن / ۱۰ : و زمین را برای جهانیان مقرّر فرمود.

۱۰۳) نحل / ۸.

۱۰۴) نحل / ۸.

۱۰۵) نحل / ۱۴.

۱۰۶) زمر / ۱۰.

۱۰۷) انشراح / ۸.

۱۰۸) آل عمران / ۹.

۱۰۹) بقرة / ۲۵.

۱۱۰) واقعة / ۲۷ الی ۳۴.

۱۱۱) انشراح / ۸.

۱۱۲) علق / ۶ و ۷: بی‌گمان انسان سر به طغیان بر آورد ، از این که خود را بی‌نیاز [و توانگر]بیند.

۱۱۳) نساء / ۵۶ : هرگاه پوست‌هایشان پخته [و فرسوده شود بر ایشان به جای آن‌ها پوست‌های دیگر آوریم.

۱۱۴) فجر / ۱۴.

۱۱۵) نازعات / ۴۰ و ۴۱ : هر کس که از ایستادن [در موضع حساب و حشر] در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد ؛ بی گمان بهشت جایگاه اوست.

۱۱۶) تفسیر روح البیان، اسماعیل حقّی بروسوی ج۵ ص۶۵.

۱۱۷) نمل / ۶۰: یا کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغ‌های خرّم رویانده‌ایم که شما نمی‌توانید درختانش را برویانید، آیا در جنب خداوند خدایی هست، حقا که آنان قومی روی گردان از خدا هستند.

۱۱۸) ملک / ۳۰: به دیده تأمّل بنگرید اگر آب شما در زمین فرو رود [و ناپدید گردد] چه کسی برای شما آب گوارا پدید آورد؟

۱۱۹) نمل / ۶۲: یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می کند، و بلا را می گرداند.

۱۲۰) آل عمران / ۱۹۱ : در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، خدایا تو منزّهی، ما را از عذاب [آتش دوزخ در امان بدار.

۱۲۱) کافی، محدّث کلینی ج۲ ص۴۵ باب نسبهٔ الاسلام ح ۱.

۱۲۲) أنعام / ۷۹ : من با ایمان خالص روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم.

۱۲۳) صافّات / ۱۰۳ : آنگاه چون هر دو [بر این کار] گردن نهادند و او را بر گونه‌اش به خاک افکند.

۱۲۴) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۱۰۵ باب۵ ح۱۹.

۱۲۵) خ ل: خُزانَهُ الأسْراری.

۱۲۶) الأنوار القدسیّهٔ، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی(متوفی ۱۳۲۰ق) ص۴۳ بیت۳۴۲.

۱۲۷) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۳۰ ص۳۰۲ باب ۲۰ ح ۱۵۲.

۱۲۸) این سخنرانی در روز جمعه ۲۰ جمادی الأولی ۱۴۳۰ق مطابق با۲۵/۲/۱۳۸۸ش ایراد گردیده است.

۱۲۹) عنکبوت / ۴۵.

۱۳۰) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۲۴۰ باب فیه ذکر الصحیفهٔ و الجامعهٔ و مصحف فاطمهٔعلیها السلام ح۲ و ۵.

۱۳۱) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۵۲ باب روایهٔ الکتب و الحدیث و فضل الکتابهٔ و التمسّک بالکتب ح۹.

۱۳۲) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۵ ص۱۶۴ باب۳۹ ح۷.

۱۳۳) قصص / ۷: و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، و چون بر او بیمناک شدی، او را [در جعبه‌ای به دریا بیفکن، و مترس و غم مخور، [چرا که ما برگرداننده او به سوی تو و قرار دهنده او از پیامبران هستیم.

۱۳۴) أعراف / ۲۰۴ : و چون قرآن خوانده می‌شود به آن گوش بسپارید و [در برابر آن خاموش باشید، باشد که مشمول رحمت شوید.

۱۳۵) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۴۸ باب النوادر ح۴.

۱۳۶) نحل / ۴۳: پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید.

۱۳۷) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۱ ص۱۹۷ باب۳ ح۳.

۱۳۸) کافی، محدّث کلینی ج۳ ص۲۶۸ باب مَن حافظ علی صلاته أو ضیّعها ح۶: «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍعلیه السلام قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله جَالِسٌ فِی الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ یُصَلِّی فَلَمْ یُتِمَّ رُکُوعَهُ وَ لا سُجُودَهُ فَقَالَصلی الله علیه وآله: نَقَرَ کَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ مَاتَ هَذَا وَ هَکَذَا صَلاتُهُ لَیَمُوتَنَّ عَلَى غَیْرِ دِینِی».

۱۳۹) نهج البلاغهٔ ص۴۸۳ حکمت۸۹.

۱۴۰) قیامهٔ / ۲۴ : و در چنین روزی بعضی چهره‌ها عبوس و غمگین است.

۱۴۱) فلاح السائل، سیّد بن طاووس ص۱۲۷.

۱۴۲) طه / ۱ و ۲: طه ؛ قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی.

۱۴۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۸۴ باب۴ ؛ بحارالأنوار ج۴۳ ص۷۶ باب۳ «حتّی تتورم قدماها».

۱۴۴) تفسیر قمّی، علی بن إبراهیم قمّی ج۲ ص۵۷ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۸۱ ص۳۴۱ باب۲۱ ح۱۳: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِی جَعْفَرعلیهما السلام قَالا: کَانَ رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله إِذَا صَلَّی قَامَ عَلَی أَصَابِعِ رِجْلَیْهِ حَتَّی تَوَرَّمَتْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ طه بِلُغَةِ طَیٍّ یَا مُحَمَّدُ ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی .

۱۴۵) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۸۰ ص۲۱ باب۶ ح۳۹.

۱۴۶) وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَأُولاهُنَّ أَنَّهُ یَمُوتُ ذَلِیلًا وَ الثَّانِیَةُ یَمُوتُ جَائِعًا وَ الثَّالِثَةُ یَمُوتُ عَطْشَانًا فَلَوْ سُقِیَ مِنْ أَنْهَارِ الدُّنْیَا لَمْ یَرْوَ عَطَشُهُ.

وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ فِی قَبْرِهِ فَأُولاهُنَّ یُوَکِّلُ اللَّهُ بِهِ مَلَکًا یُزْعِجُهُ فِی قَبْرِهِ وَ الثَّانِیَةُ یُضَیِّقُ عَلَیْهِ قَبْرُهُ وَ الثَّالِثَةُ تَکُونُ الظُّلْمَةُ فِی قَبْرِهِ.

وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ فَأُولاهُنَّ أَنْ یُوَکِّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَکًا یَسْحَبُهُ عَلَی وَجْهِهِ وَ الْخَلائِقُ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ وَ الثَّانِیَةُ یُحَاسَبُ حِسَابًا شَدِیدًا وَ الثَّالِثَةُ لا یَنْظُرُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ لا یُزَکِّیهِ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ».

۱۴۷) دیوان منسوب به حضرت علی‌علیه السلام ص۱۲۳ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۲ ص۵۴۷ باب۲.

۱۴۸) لهوف، سیّد بن طاووس ص۱۱۳ و ۱۱۴.

بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج۴۳

اشارة

سرشناسه : مجلسی محمدباقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور : بحارالانوار: الجامعه لدرراخبارالائمهٔالاطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر : بیروت داراحیاءالتراث‌العربی [-۱۳].

مشخصات ظاهری : ج – نمونه.

یادداشت : عربی.

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت : جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم:۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۲۴.کتاب‌الامامهٔ. ج.۵۲.تاریخ‌الحجهٔ. ج۶۵،۶۶،۶۷.الایمان والکفر. ج.۸۷.کتاب‌الصلاهٔ. ج.۹۱،۹۲.الذکر والدعا. ج.۹۴.کتاب‌السوم. ج.۱۰۳.فهرست‌المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۸۰۹۴۶

الجزء الثالث و الأربعون

کتاب تاریخ فاطمهٔ و الحسن و الحسین ع

اشارة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی خص بالبلاء من عباده المحبین النجباء أفاخم الأنبياء و أعاظم الأوصياء ثم الأماثل من الأولياء و البررة من الأتقياء و الصلاة على أصفى الأزكياء و أزكى الأصفياء و أحب أهل الأرض إلى أهل السماء محمد و أهل بيته المعصومين السفراء المخصوصين بطرف البلاء المكرمين بتحف العناء الذين لم يرضوا بمكابدة الليل و النهار فی طاعة رب السماء حتى رملوا الوجوه فی الثرى و خضبوا اللحاء بالدماء و لعنة الله على أعدائهم الفجرة الأشقياء و من ظلمهم من الكفرة الأدعياء أما بعد فهذا هو المجلد العاشر من كتاب بحار الأنوار مما ألفه أحقر خدمة أخبار الأئمة الأطهار و أفقر الخلق إلى رحمة الكريم الغفار محمد بن محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الأخيار صلوات الله عليهم ما اختلف الليل و النهار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲

أبواب تاريخ سيدة نساء العالمين و بضعة سيد المرسلين و مشكاة أنوار أئمة الدين و زوجة أشرف الوصيين البتول العذراء و الإنسية الحوراء فاطمة الزهراء صلوات الله عليها و على أبيها و بعلها و بنيها ما قامت الأرض و السماء

باب ۱ ولادتها و حليتها و شمائلها صلوات الله عليها و جمل تواريخها

۱- لی، الأمالی للصدوق أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ الْفَقِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع كَيْفَ كَانَ وِلَادَةُ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ خَدِيجَةَ ع لَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص هَجَرَتْهَا نِسْوَةُ مَكَّةَ فَكُنَّ لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْهَا وَ لَا يُسَلِّمْنَ عَلَيْهَا وَ لَا يَتْرُكْنَ امْرَأَةً تَدْخُلُ عَلَيْهَا فَاسْتَوْحَشَتْ خَدِيجَةُ لِذَلِكَ وَ كَانَ جَزَعُهَا وَ غَمُّهَا حَذَراً عَلَيْهِ ص فَلَمَّا حَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع تُحَدِّثُهَا مِنْ بَطْنِهَا وَ تُصَبِّرُهَا وَ كَانَتْ تَكْتُمُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْماً فَسَمِعَ خَدِيجَةَ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ لَهَا يَا خَدِيجَةُ مَنْ تُحَدِّثِينَ قَالَتِ الْجَنِينُ الَّذِی فِی بَطْنِی يُحَدِّثُنِی وَ يُؤْنِسُنِی قَالَ يَا خَدِيجَةُ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِی أَنَّهَا أُنْثَى وَ أَنَّهَا النَّسْلَةُ الطَّاهِرَةُ الْمَيْمُونَةُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَيَجْعَلُ نَسْلِی مِنْهَا وَ سَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أَئِمَّةً وَ يَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَهُ فِی أَرْضِهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِهِ فَلَمْ تَزَلْ خَدِيجَةُ ع عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ حَضَرَتْ وِلَادَتُهَا فَوَجَّهَتْ إِلَى نِسَاءِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳

قُرَيْشٍ وَ بَنِی هَاشِمٍ أَنْ تَعَالَيْنَ لِتَلِينَ مِنِّی مَا تَلِی النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ فَأَرْسَلْنَ إِلَيْهَا أَنْتِ عَصَيْتِنَا وَ لَمْ تَقْبَلِی قَوْلَنَا وَ تَزَوَّجْتِ مُحَمَّداً يَتِيمَ أَبِی طَالِبٍ فَقِيراً لَا مَالَ لَهُ فَلَسْنَا نَجِیءُ وَ لَا نَلِی مِنْ أَمْرِكِ شَيْئاً فَاغْتَمَّتْ خَدِيجَةُ ع لِذَلِكَ فَبَيْنَا هِیَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سُمْرٍ طِوَالٍ كَأَنَّهُنَّ مِنْ نِسَاءِ بَنِی هَاشِمٍ فَفَزِعَتْ مِنْهُنَّ لَمَّا رَأَتْهُنَّ فَقَالَتْ إِحْدَاهُنَّ لَا تَحْزَنِی يَا خَدِيجَةُ فَإِنَّا رُسُلُ رَبِّكِ إِلَيْكِ وَ نَحْنُ أَخَوَاتُكِ أَنَا سَارَةُ وَ هَذِهِ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ هِیَ رَفِيقَتُكِ فِی الْجَنَّةِ وَ هَذِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هَذِهِ كُلْثُمُ أُخْتُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ بَعَثَنَا اللَّهُ إِلَيْكِ لِنَلِیَ مِنْكِ مَا تَلِی النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ فَجَلَسَتْ وَاحِدَةٌ عَنْ يَمِينِهَا وَ أُخْرَى عَنْ يَسَارِهَا وَ الثَّالِثَةُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ الرَّابِعَةُ مِنْ خَلْفِهَا فَوَضَعَتْ فَاطِمَةَ ع طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً فَلَمَّا سَقَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتَّى دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ وَ لَمْ يَبْقَ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مَوْضِعٌ إِلَّا أَشْرَقَ فِيهِ ذَلِكَ النُّورُ وَ دَخَلَ عَشْرٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَعَهَا طَسْتٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ إِبْرِيقٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ فِی الْإِبْرِيقِ مَاءٌ مِنَ الْكَوْثَرِ فَتَنَاوَلَتْهَا الْمَرْأَةُ الَّتِی كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا فَغَسَلَتْهَا بِمَاءِ الْكَوْثَرِ وَ أَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيْضَاوَيْنِ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ أَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ وَ قَنَّعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ ع بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ قَالَتْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ أَبِی رَسُولُ

اللَّهِ سَیِّدُ الْأَنْبِیَاءِ وَ أَنَّ بَعْلِی سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ وَ وُلْدِی سَادَةُ الْأَسْبَاطِ ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَیْهِنَّ وَ سَمَّتْ کُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا وَ أَقْبَلْنَ یَضْحَکْنَ إِلَیْهَا وَ تَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعِینُ وَ بَشَّرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ ع وَ حَدَثَ فِی السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِکَةُ قَبْلَ ذَلِکَ وَ قَالَتِ النِّسْوَةُ خُذِیهَا یَا خَدِیجَةُ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً زَکِیَّةً مَیْمُونَةً بُورِکَ فِیهَا وَ فِی نَسْلِهَا فَتَنَاوَلَتْهَا فَرِحَةً مُسْتَبْشِرَةً وَ أَلْقَمَتْهَا ثَدْیَهَا فَدَرَّ عَلَیْهَا فَکَانَتْ فَاطِمَةُ ع تَنْمِی فِی الْیَوْمِ کَمَا یَنْمِی الصَّبِیُّ فِی الشَّهْرِ وَ تَنْمِی فِی الشَّهْرِ کَمَا یَنْمِی الصَّبِیُّ فِی السَّنَةِ.

مصباح الأنوار، عن أبی المفضل الشیبانی عن موسی بن محمد الأشعری ابن بنت سعد بن عبد الله عن الحسن بن محمد بن إسماعیل المعروف بابن أبی الشوارب

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۴

عن عبید الله بن علی بن أشیم عن یعقوب بن یزید عن حماد مثله.

۲- لی، الأمالی للصدوق ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْهَمَذَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْهَرَوِیِّ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ أَخَذَ بِیَدِی جَبْرَئِیلُ ع فَأَدْخَلَنِی الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِی مِنْ رُطَبِهَا فَأَکَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِکَ نُطْفَةً فِی صُلْبِی فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَی الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ ع فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِیَّةٌ فَکُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَی رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِی فَاطِمَةَ.

ج، الإحتجاج مرسلا مثله.

۳- مع، معانی الأخبار ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ ع قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ یَا نَبِیَّ اللَّهِ فَلَیْسَتْ هِیَ إِنْسِیَّةً فَقَالَ فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِیَّةٌ قَالُوا یَا نَبِیَّ اللَّهِ وَ کَیْفَ هِیَ حَوْرَاءُ إِنْسِیَّةٌ قَالَ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ آدَمَ إِذْ کَانَتِ الْأَرْوَاحُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عُرِضَتْ عَلَی آدَمَ قِیلَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ وَ أَیْنَ کَانَتْ فَاطِمَةُ قَالَ کَانَتْ فِی حُقَّةٍ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ قَالُوا یَا نَبِیَّ اللَّهِ فَمَا کَانَ طَعَامُهَا قَالَ التَّسْبِیحُ وَ التَّقْدِیسُ وَ التَّهْلِیلُ وَ التَّحْمِیدُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ وَ أَخْرَجَنِی مِنْ صُلْبِهِ وَ أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُخْرِجَهَا مِنْ صُلْبِی جَعَلَهَا تُفَّاحَةً فِی الْجَنَّةِ وَ أَتَانِی بِهَا جَبْرَئِیلُ ع فَقَالَ لِی السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ یَا مُحَمَّدُ قُلْتُ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ قُلْتُ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَیْهِ یَعُودُ السَّلَامُ قَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ تُفَّاحَةٌ أَهْدَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْکَ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَخَذْتُهَا وَ ضَمَمْتُهَا إِلَی صَدْرِی قَالَ یَا مُحَمَّدُ یَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ کُلْهَا فَفَلَقْتُهَا فَرَأَیْتُ نُوراً سَاطِعاً وَ فَزِعْتُ مِنْهُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ مَا لَکَ لَا تَأْکُلْ کُلْهَا وَ لَا تَخَفْ فَإِنَّ ذَلِکَ النُّورَ لِلْمَنْصُورَةِ فِی السَّمَاءِ وَ هِیَ فِی الْأَرْضِ فَاطِمَةُ قُلْتُ حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ وَ لِمَ سُمِّیَتْ فِی السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةَ وَ فِی الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سُمِّیَتْ فِی الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ شِیعَتُهَا مِنَ النَّارِ وَ فُطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۵

وَ هِیَ فِی السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةُ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ «۱» یَعْنِی نَصْرَ فَاطِمَةَ لِمُحِبِّیهَا.

بیان: لعل هذا التأویل مبنی علی أن قوله مِنْ بَعْدُ قبل قوله یَوْمَئِذٍ إشارة إلی القیامة.

۱۴، ۱۵- ۴- ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ تَلْثَمُ فَاطِمَةَ وَ تَلْزَمُهَا وَ تُدْنِیهَا مِنْکَ وَ تَفْعَلُ بِهَا مَا لَا تَفْعَلُهُ بِأَحَدٍ مِنْ بَنَاتِکَ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ ع أَتَانِی بِتُفَّاحَةٍ مِنْ تُفَّاحِ الْجَنَّةِ فَأَکَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتْ مَاءً فِی صُلْبِی ثُمَّ وَاقَعْتُ خَدِیجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَأَنَا أَشَمُّ مِنْهَا رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.

۵- ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی الْعَبْسِیِّ عَنْ جَبَلَةَ الْمَکِّیِّ عَنْ طَاوُسٍ الْیَمَانِیِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: دَخَلَتْ عَائِشَةُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ یُقَبِّلُ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ لَهُ أَ تُحِبُّهَا یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتِ حُبِّی لَهَا لَازْدَدْتِ لَهَا حُبّاً إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَذَّنَ جَبْرَئِیلُ وَ أَقَامَ مِیکَائِیلُ ثُمَّ قِیلَ لِی ادْنُ یَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ أَتَقَدَّمُ وَ أَنْتَ بِحَضْرَتِی یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَّلَ أَنْبِیَاءَهُ الْمُرْسَلِینَ عَلَی مَلَائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ فَضَّلَکَ أَنْتَ خَاصَّةً فَدَنَوْتُ فَصَلَّیْتُ بِأَهْلِ

السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ ثُمَّ الْتَفَتُّ عَنْ يَمِينِي فَإِذَا أَنَا بِإِبْرَاهِيمَ ع فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ قَدِ اكْتَنَفَهَا جَمَاعَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ إِنِّي صِرْتُ إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ وَ مِنْهَا إِلَى السَّادِسَةِ فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ وَ نِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيٌّ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْحُجُبِ أَخَذَ جَبْرَئِيلُ ع بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِشَجَرَةٍ مِنْ نُورٍ فِي أَصْلِهَا مَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْحُلَلَ وَ الْحُلِيَّ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لِمَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةُ فَقَالَ هَذِهِ لِأَخِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ هَذَانِ الْمَلَكَانِ يَطْوِيَانِ لَهُ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

---

(۱) الروم: ۴ و ۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶

ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا بِرُطَبٍ أَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ وَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَأَخَذْتُ رُطَبَةً فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتِ الرُّطَبَةُ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا أَنْ هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَإِذَا اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ فَاطِمَةَ ع.

۶- فس، تفسير القمي أَبِي عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُكْثِرُ تَقْبِيلَ فَاطِمَةَ ع فَأَنْكَرَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَائِشَةُ إِنِّي لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَأَدْنَانِي جَبْرَئِيلُ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَى وَ نَاوَلَنِي مِنْ ثِمَارِهَا فَأَكَلْتُهُ فَحَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ مَاءً فِي ظَهْرِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَمَا قَبَّلْتُهَا قَطُّ إِلَّا وَجَدْتُ رَائِحَةَ شَجَرَةِ طُوبَى مِنْهَا.

۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ أُمِّي عَنْ صِفَةِ فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ كَانَتْ كَأَنَّهَا الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ أَوِ الشَّمْسُ كُفِرَتْ غَمَاماً أَوْ خَرَجَتْ مِنَ السَّحَابِ وَ كَانَتْ بَيْضَاءَ بَضَّةً.

عَطَاءٌ عَنْ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص تَعْجِنُ وَ إِنَّ قَصَبَتَهَا تَضْرِبُ إِلَى الْجَفْنَةِ وَ رُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ مُشْرِقَةَ الرَّبَاعِيَّةِ.

جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ فَاطِمَةَ تَمْشِي إِلَّا ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص تَمِيلُ عَلَى جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ مَرَّةً وَ عَلَى جَانِبِهَا الْأَيْسَرِ مَرَّةً وَ وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِمَكَّةَ بَعْدَ النُّبُوَّةِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ بَعْدَ الْإِسْرَاءِ بِثَلَاثِ سِنِينَ فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَ أَقَامَتْ مَعَ أَبِيهَا بِمَكَّةَ ثَمَانِيَ سِنِينَ ثُمَّ هَاجَرَتْ مَعَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَزَوَّجَهَا مِنْ عَلِيٍّ بَعْدَ مَقْدَمِهَا الْمَدِينَةَ بِسَنَتَيْنِ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ السَّادِسِ وَ دَخَلَ بِهَا يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ بَعْدَ بَدْرٍ وَ قُبِضَ النَّبِيُّ وَ لَهَا يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ سَبْعَةُ أَشْهُرٍ وَ وَلَدَتِ الْحَسَنَ وَ لَهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ سَنَةً.

بيان كفرت على البناء للمجهول أي إن شئت شبهتها بالشمس المستورة بالغمام لسترها و عفافها أو لإمكان النظر إليها و إن شئت بالشمس الخارجة من تحت

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۷

الغمام لنورها و لمعانها و يحتمل أن يكون الغرض التشبيه بالشمس في حالتي ابتداء الدخول في الغمام و الخروج منها تشبيها لها بالشمس و لقناعها بالسحاب التي أحاطت ببعض الشمس أو يقال التشبيه بها في الحالتين لجمعها فيهما بين الستر و التمكن من النظر و عدم محو الضوء و في الشعاع و على التقادير مأخوذ من الكفر بمعنى التغطية يقال كفرت الشيء أكفره بالكسر كفرا أي سترته و البضاضة رقة اللون و صفاؤه الذي يؤثر فيه أدنى شيء.

۸- كشف، كشف الغمة ذَكَرَ ابْنُ الْخَشَّابِ عَنْ شُيُوخِهِ يَرْفَعُهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ اللَّهُ نُبُوَّةَ نَبِيِّهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيَ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ قُرَيْشٌ تَبْنِي الْبَيْتَ وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سبعين [سَبْعُونَ يَوْماً] وَ فِي رِوَايَةِ صَدَقَةَ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرٌ وَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً وَ كَانَ عُمُرُهَا مَعَ أَبِيهَا بِمَكَّةَ ثَمَانِيَ سِنِينَ وَ هَاجَرَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقَامَتْ مَعَهُ عَشْرَ سِنِينَ وَ كَانَ عُمُرُهَا ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَقَامَتْ مَعَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ فِي رِوَايَةٍ

أُخْرَى أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ قَالَ الذَّارِعُ أَنَا أَقُولُ فَعُمُرُهَا عَلَى هَذِهِ الرِّوَايَةِ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرٌ وَ عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَ وَلَدَتِ الْحَسَنَ وَ لَهَا إِحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً بَعْدَ الْهِجْرَةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ.

وَ فِي كِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ ع لِابْنِ بَابَوَيْهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَدْ كُنْتُ شَهِدْتُ فَاطِمَةَ ع وَ قَدْ وَلَدَتْ بَعْضَ وُلْدِهَا فَلَمْ أَرَ لَهَا دَماً فَقَالَ ص إِنَّ فَاطِمَةَ خُلِقَتْ حُورِيَّةً فِي صُورَةِ إِنْسِيَّةٍ.

۹- ضه، روضة الواعظين وُلِدَتْ ع بَعْدَ النُّبُوَّةِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ بَعْدَ الْإِسْرَاءِ بِثَلَاثِ سِنِينَ وَ أَقَامَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَكَّةَ ثَمَانَ سِنِينَ ثُمَّ هَاجَرَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى الْمَدِينَةِ فَزَوَّجَهَا مِنْ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعْدَ مَقْدَمِهِمُ الْمَدِينَةَ بِسَنَةٍ وَ قُبِضَ النَّبِيُّ ص وَ لِفَاطِمَةَ ع يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَاشَتْ بَعْدَ أَبِيهَا اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ يَوْماً.

۱۰- كا، الكافي وُلِدَتْ فَاطِمَةُ ع بَعْدَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ص بِخَمْسِ سِنِينَ وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۸

۱۱- عُيُونُ الْمُعْجِزَاتِ، رُوِيَ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ قُدَامَةَ قَالَ حَدَّثَنِي سَلْمَانُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمَّارٌ وَ قَالَ أُخْبِرُكَ عَجَباً قُلْتُ حَدِّثْنِي يَا عَمَّارُ قَالَ نَعَمْ شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع وَ قَدْ وَلَجَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَلَمَّا أَبْصَرَتْ بِهِ نَادَتْ ادْنُ لِأُحَدِّثَكَ بِمَا كَانَ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ وَ بِمَا لَمْ يَكُنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حِينَ تَقُومُ السَّاعَةُ قَالَ عَمَّارٌ فَرَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى فَرَجَعْتُ بِرُجُوعِهِ إِذْ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُ ادْنُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَدَنَا فَلَمَّا اطْمَأَنَّ بِهِ الْمَجْلِسُ قَالَ لَهُ تُحَدِّثُنِي أَمْ أُحَدِّثُكَ قَالَ الْحَدِيثُ مِنْكَ أَحْسَنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ كَأَنِّي بِكَ وَ قَدْ دَخَلْتَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ قَالَتْ لَكَ كَيْتَ وَ كَيْتَ فَرَجَعْتَ فَقَالَ عَلِيٌّ ع نُورُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِنَا فَقَالَ ع أَ وَ لَا تَعْلَمُ فَسَجَدَ عَلِيٌّ شُكْراً لِلَّهِ تَعَالَى قَالَ عَمَّارٌ فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ خَرَجْتُ بِخُرُوجِهِ فَوَلَجَ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ وَلَجْتُ مَعَهُ فَقَالَتْ كَأَنَّكَ رَجَعْتَ إِلَى أَبِي ص فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قُلْتُهُ لَكَ قَالَ كَانَ كَذَلِكِ يَا فَاطِمَةُ فَقَالَتْ اعْلَمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ نُورِي وَ كَانَ يُسَبِّحُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ ثُمَّ أَوْدَعَهُ شَجَرَةً مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَأَضَاءَتْ فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي الْجَنَّةَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ إِلْهَاماً أَنِ اقْتَطِفِ الثَّمَرَةَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَدِرْهَا فِي لَهَوَاتِكَ فَفَعَلَ فَأَوْدَعَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ صُلْبَ أَبِي ص ثُمَّ أَوْدَعَنِي خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ فَوَضَعَتْنِي وَ أَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ مَا لَمْ يَكُنْ يَا أَبَا الْحَسَنِ الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى.

۱۲- قل، إقبال الأعمال قَالَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي كِتَابِ حَدَائِقِ الرِّيَاضِ يَوْمَ الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ كَانَ مَوْلِدُ السَّيِّدَةِ الزَّهْرَاءِ ع سَنَةَ اثْنَتَيْنِ مِنَ الْمَبْعَثِ.

مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمُخَالِفِينَ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: وُلِدَتْ فَاطِمَةُ سَنَةَ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ مِنْ مَوْلِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ زَعَمَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنَّ فَاطِمَةَ وُلِدَتْ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَى النَّبِيِّ ص وَ كَذَلِكَ سَائِرُ أَوْلَادِهِ مِنْ خَدِيجَةَ.

وَ فِي رِوَايَتِي عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْمَنْصُورِ الدَّيْلَمِيِّ بِرِوَايَتِهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ الْحَافِظِ فِي كِتَابِ مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ أَنَّ فَاطِمَةَ كَانَتْ أَصْغَرَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سِنّاً وُلِدَتْ وَ قُرَيْشٌ تَبْنِي الْكَعْبَةَ وَ كَانَتْ فِيمَا قَبْلُ تُكَنَّى أُمَّ أَسْمَاءَ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹

وَ قَالَ أَبُو الْفَرَجِ فِي كِتَابِ مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ كَانَ مَوْلِدُ فَاطِمَةَ ع قَبْلَ النُّبُوَّةِ وَ قُرَيْشٌ حِينَئِذٍ تَبْنِي الْكَعْبَةَ وَ كَانَ تَزْوِيجُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِيَّاهَا فِي صَفَرٍ بَعْدَ مَقْدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمَدِينَةَ وَ بَنَى بِهَا بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ غَزَاةِ بَدْرٍ وَ لَهَا يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً حَدَّثَنِي بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ الْحَارِثِ- عَنِ ابْنِ سَعْدٍ عَنِ الْوَاقِدِيِّ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَبْرَةَ- عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي فَرْوَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۱۳- كا، الكافي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِخَمْسِ سِنِينَ وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً.

۱۴- كف، المصباح للكفعمى وُلِدَتْ فَاطِمَةُ ع فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ مِنَ الْمَبْعَثِ وَ قِيلَ سَنَةَ خَمْسٍ مِنَ الْمَبْعَثِ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِهَا أَمِنَ الْمُتَوَكِّلُونَ وَ بَوَّابُهَا فِضَّةُ أَمَتُهَا.

۱۵- مصبا، المصباحين فِي الْيَوْمِ الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ مِنَ الْمَبْعَثِ كَانَ مَوْلِدُ فَاطِمَةَ ع فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى سَنَةَ خَمْسٍ مِنَ الْمَبْعَثِ وَ الْعَامَّةُ تَرْوِي أَنَّ مَوْلِدَهَا قَبْلَ الْمَبْعَثِ بِخَمْسِ سِنِينَ.

۱۶- كِتَابُ دَلَائِلِ الْإِمَامَةِ، لِمُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ الطَّبَرِيِّ الْإِمَامِيِّ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: وُلِدَتْ فَاطِمَةُ فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ الْيَوْمَ الْعِشْرِينَ مِنْهَا سَنَةَ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص فَأَقَامَتْ بِمَكَّةَ ثَمَانَ سِنِينَ وَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا خَمْساً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ قُبِضَتْ فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْهُ سَنَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهِجْرَةِ.

۱۵، ۱۴، ۱- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الضَّبِّيِّ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۰

مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيِّ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمْ تَزَلْ فَاطِمَةُ تَشِبُّ فِي الْيَوْمِ كَالْجُمُعَةِ وَ فِي الْجُمُعَةِ كَالشَّهْرِ وَ فِي الشَّهْرِ كَالسَّنَةِ فَلَمَّا هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ ابْتَنَى بِهَا مَسْجِداً وَ أَنِسَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ بِهِ وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُ وَ عَرَفَ النَّاسُ بَرَكَتَهُ وَ سَارَ إِلَيْهِ الرُّكْبَانُ وَ ظَهَرَ الْإِيمَانُ وَ دُرِسَ الْقُرْآنُ وَ تَحَدَّثَ الْمُلُوكُ وَ الشراف [الْأَشْرَافُ وَ خَافَ سَيْفَ نَقِمَتِهِ الْأَكَابِرُ وَ الْأَشْرَافُ وَ هَاجَرَتْ فَاطِمَةُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ كَانَتْ عَائِشَةُ فِيمَنْ هَاجَرَ مَعَهَا فَقَدِمَتِ الْمَدِينَةَ فَأُنْزِلَتْ مَعَ النَّبِيِّ ص عَلَى أُمِّ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص النِّسَاءَ وَ تَزَوَّجَ سَوْدَةَ أَوَّلَ دُخُولِهِ الْمَدِينَةَ وَ نَقَلَ فَاطِمَةَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَزَوَّجَ أُمَّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ فَوَّضَ أَمْرَ ابْنَتِهِ إِلَيَّ فَكُنْتُ أُؤَدِّبُهَا وَ كَانَتْ وَ اللَّهِ أَدْأَبَ مِنِّي وَ أَعْرَفَ بِالْأَشْيَاءِ كُلِّهَا.

باب ۲ أسمائها و بعض فضائلها ع

۱- لي، الأمالي للصدوق ع، علل الشرائع ل، الخصال ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِفَاطِمَةَ ع تِسْعَةُ أَسْمَاءَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاطِمَةُ وَ الصِّدِّيقَةُ وَ الْمُبَارَكَةُ وَ الطَّاهِرَةُ وَ الزَّكِيَّةُ وَ الرَّاضِيَةُ وَ الْمَرْضِيَّةُ وَ الْمُحَدَّثَةُ وَ الزَّهْرَاءُ ثُمَّ قَالَ ع أَ تَدْرِي أَيُّ شَيْءٍ تَفْسِيرُ فَاطِمَةَ قُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا سَيِّدِي قَالَ فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع تَزَوَّجَهَا لَمَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

كتاب دلائل الإمامة للطبرى، عن الحسن بن أحمد العلوى عن الصدوق مثله بيان يمكن أن يستدل به على كون على و فاطمة ع أشرف من سائر

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۱

أولى العزم سوى نبينا صلى الله عليهم أجمعين لا يقال لا يدل على فضلهما على نوح و إبراهيم ع لاحتمال كون عدم كونهما كفوين لكونهما من أجدادها ع لأنا نقول ذكر آدم ع يدل على أن المراد عدم كونهم أكفاءها مع قطع النظر عن الموانع الأخر على أنه يمكن أن يتشبث بعدم القول بالفصل نعم يمكن أن يناقش فى دلالته على فضل فاطمة عليهم بأنه يمكن أن يشترط فى الكفاءة كون الزوج أفضل و لا يبعد ذلك من متفاهم العرف و الله يعلم.

۲- ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَهْلٍ الصَّیْقَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الدَّارِمِیِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهُرْمُزَانِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّیَتِ الزَّهْرَاءُ زَهْرَاءَ فَقَالَ لِأَنَّهَا تَزْهَرُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی النَّهَارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالنُّورِ كَانَ یَزْهَرُ نُورُ وَجْهِهَا صَلَاةَ الْغَدَاةِ وَ النَّاسُ فِی فِرَاشِهِمْ فَیَدْخُلُ بَیَاضُ ذَلِكَ النُّورِ إِلَی حُجُرَاتِهِمْ بِالْمَدِینَةِ فَتَبْیَضُّ حِیطَانُهُمْ فَیَعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ فَیَأْتُونَ النَّبِیَّ ص فَیَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَیُرْسِلُهُمْ إِلَی مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع فَیَأْتُونَ مَنْزِلَهَا فَیَرَوْنَهَا قَاعِدَةً فِی مِحْرَابِهَا تُصَلِّی وَ النُّورُ یَسْطَعُ مِنْ مِحْرَابِهَا مِنْ وَجْهِهَا فَیَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِی رَأَوْهُ كَانَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ فَإِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ وَ تَرَتَّبَتْ لِلصَّلَاةِ زَهَرَ نُورُ وَجْهِهَا ع بِالصُّفْرَةِ فَتَدْخُلُ الصُّفْرَةُ فِی حُجُرَاتِ النَّاسِ فَتَصْفَرُّ ثِیَابُهُمْ وَ أَلْوَانُهُمْ فَیَأْتُونَ النَّبِیَّ ص فَیَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَیُرْسِلُهُمْ إِلَی مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع فَیَرَوْنَهَا قَائِمَةً فِی مِحْرَابِهَا وَ قَدْ زَهَرَ نُورُ وَجْهِهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهَا وَ عَلَی أَبِیهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِیهَا بِالصُّفْرَةِ فَیَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِی رَأَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِهَا فَإِذَا كَانَ آخِرُ النَّهَارِ وَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ احْمَرَّ وَجْهُ فَاطِمَةَ فَأَشْرَقَ وَجْهُهَا بِالْحُمْرَةِ فَرَحاً وَ شُكْراً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَكَانَ تَدْخُلُ حُمْرَةُ وَجْهِهَا حُجُرَاتِ الْقَوْمِ وَ تَحْمَرُّ حِیطَانُهُمْ فَیَعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ وَ یَأْتُونَ النَّبِیَّ ص وَ یَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَیُرْسِلُهُمْ إِلَی مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَیَرَوْنَهَا جَالِسَةً تُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُمَجِّدُهُ وَ نُورُ وَجْهِهَا یَزْهَرُ بِالْحُمْرَةِ فَیَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِی رَأَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِ فَاطِمَةَ ع فَلَمْ یَزَلْ ذَلِكَ النُّورُ فِی وَجْهِهَا حَتَّی وُلِدَ الْحُسَیْنُ ع فَهُوَ یَتَقَلَّبُ فِی وُجُوهِنَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ فِی الْأَئِمَّةِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۲

بیان ترتبت أی ثبتت فی محرابها كما فی اللغة أو تهیأت من الترتیب العرفی بمعنی جعل كل شیء فی مرتبته و یحتمل أن یكون تصحیف تزینت.

۱۴، ۱۵- ۳- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی دَارِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ع قَالا سَمِعْنَا الْمَأْمُونَ یُحَدِّثُ عَنِ الرَّشِیدِ عَنِ الْمَهْدِیِّ عَنِ الْمَنْصُورِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِمُعَاوِیَةَ أَ تَدْرِی لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةَ قَالَ لَا قَالَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ هِیَ وَ شِیعَتُهَا مِنَ النَّارِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُهُ.

۴- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْأَسَانِیدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّی سَمَّیْتُ ابْنَتِی فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ.

صح، صحیفة الرضا علیه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

۵- ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلٍ الْقِرْمِیسِینِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَزِیدَ الْجَزَرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ زَهْرَاءَ فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ فَلَمَّا أَشْرَقَتْ أَضَاءَتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِنُورِهَا وَ غَشِیَتْ أَبْصَارَ الْمَلَائِكَةِ وَ خَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ لِلَّهِ سَاجِدِینَ وَ قَالُوا إِلَهَنَا وَ سَیِّدَنَا مَا هَذَا النُّورُ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِمْ هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِی وَ أَسْكَنْتُهُ فِی سَمَائِی خَلَقْتُهُ مِنْ عَظَمَتِی أُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِیَائِی أُفَضِّلُهُ عَلَی جَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ وَ أُخْرِجُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَئِمَّةً یَقُومُونَ بِأَمْرِی یَهْدُونَ إِلَی حَقِّی وَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفَائِی فِی أَرْضِی بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْیِی.

مصباح الأنوار، عن أبی جعفر ع مثله بیان قال الفیروزآبادی قرمیسین بالكسر بلد قرب الدینور معرب كرمانشاهان.

۶- مع، معانی الأخبار ع، علل الشرائع الطَّالَقَانِیُّ عَنِ الْجَلُودِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَاطِمَةَ لِمَ سُمِّیَتْ زَهْرَاءَ فَقَالَ لِأَنَّهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا زَهَرَ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۳

الْأَرْضِ.

۷- ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ مَوْلَی بَنِی هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَیْخٌ لَنَا ثِقَةٌ یُقَالُ لَهُ نَجِیَّةُ بْنُ إِسْحَاقَ الْفَزَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ حَسَنٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةَ قُلْتُ فَرْقاً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْأَسْمَاءِ قَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنَ الْأَسْمَاءِ وَ لَكِنَّ الِاسْمَ الَّذِی سُمِّیَتْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی عَلِمَ مَا كَانَ قَبْلَ كَوْنِهِ فَعَلِمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص یَتَزَوَّجُ فِی

الْأَحْيَاءِ وَ أَنَّهُمْ يَطْمَعُونَ فِي وِرَاثَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ قِبَلِهِ فَلَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ سَمَّاهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاطِمَةَ لِمَا أَخْرَجَ مِنْهَا وَ جَعَلَ فِي وُلْدِهَا فَقَطَعَهُمْ عَمَّا طَمِعُوا فَبِهَذَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ طَمَعَهُمْ وَ مَعْنَى فَطَمَتْ قَطَعَتْ.

بيان قوله فرقا بينه و بين الأسماء لعله توهم أن هذا الاسم مما لم يسبقها إليه أحد فلذا سميت به لئلا يشاركها فيه امرأة ممن مضى فأجاب ع بأنه كان من الأسماء التى كانوا يسمون بها قبل قوله إن الله أى لأن الله.

۸- مع، معانى الأخبار ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ مُخْدَجِ بْنِ عُمَيْرٍ الْحَنَفِيِّ عَنْ بَشِيرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ.

۹- ع، علل الشرائع مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ ع أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَلَكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ ص فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ ثُمَّ قَالَ إِنِّي فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكِ عَنِ الطَّمْثِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ بِالْمِيثَاقِ.

مصباح الأنوار، عنه ع مثله بيان فطمتك بالعلم أى أرضعتك بالعلم حتى استغنيت و فطمت أو قطعتك عن الجهل بسبب العلم أو جعلت فطامك من اللبن مقرونا بالعلم كناية عن كونها فى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴

بدو فطرتها عالمة بالعلوم الربانية و على التقادير كان الفاعل بمعنى المفعول كالدافق بمعنى المدفوق أو يقرأ على بناء التفعيل أى جعلتك قاطعة الناس من الجهل أو المعنى لما فطمها من الجهل فهى تفطم الناس منه و الوجهان الأخيران يشكل إجراؤهما فى قوله فطمتك عن الطمث إلا بتكلف بأن يجعل الطمث كناية عن الأخلاق و الأفعال الذميمة أو يقال على الثالث لما فطمتك عن الأدناس الروحانية و الجسمانية فأنت تفطم الناس عن الأدناس المعنوية.

۱۰- ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلَوِيَّةَ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ جَنْدَلِ بْنِ وَالِقٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا فَاطِمَةُ أَ تَدْرِينَ لِمَ سُمِّيتِ فَاطِمَةَ فَقَالَ عَلِيٌّ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَتْ قَالَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ.

مصباح الأنوار، عنه ع مثله بيان لا يقال المناسب على ما ذكر فى وجه التسمية أن تسمى مفطومة إذ الفطم بمعنى القطع يقال فطمت الأم صبيها و فطمت الرجل عن عادته و فطمت الحبل لأنا نقول كثيرا ما يجىء فاعل بمعنى مفعول كقولهم سر كاتم و مكان عامر و كما قالوا فى قوله تعالى عِيشَةٍ راضِيَةٍ* و ماءٍ دافِقٍ و يحتمل أن يكون ورد الفطم لازما أيضا.

قال الفيروزآبادى أفطم السخلة حان أن تفطم فإذا فطمت فهى فاطم و مفطومة و فطيم انتهى و يمكن أن يقال إنها فطمت نفسها و شيعتها عن النار و عن الشرور و فطمت نفسها عن الطمث لكون السبب فى ذلك ما علم الله من محاسن أفعالها و مكارم خصالها فالإسناد مجازى.

۱۱- ع، علل الشرائع ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لِفَاطِمَةَ ع وَقْفَةٌ عَلَى بَابِ جَهَنَّمَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُتِبَ بَيْنَ عَيْنَيْ كُلِّ رَجُلٍ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ فَيُؤْمَرُ بِمُحِبٍّ قَدْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ إِلَى النَّارِ فَتَقْرَأُ فَاطِمَةُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُحِبّاً فَتَقُولُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۵

إِلَهِي وَ سَيِّدِي سَمَّيْتَنِي فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتَ بِي مَنْ تَوَلَّانِي وَ تَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ وَ وَعْدُكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقْتِ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي سَمَّيْتُكِ فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتُ بِكِ مَنْ أَحَبَّكِ وَ تَوَلَّاكِ وَ أَحَبَّ ذُرِّيَّتَكِ وَ تَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ وَ وَعْدِيَ الْحَقُّ وَ أَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَ إِنَّمَا أَمَرْتُ بِعَبْدِي هَذَا إِلَى النَّارِ لِتَشْفَعِي فِيهِ فَأُشَفِّعَكِ وَ لِيَتَبَيَّنَ مَلَائِكَتِي وَ أَنْبِيَائِي وَ رُسُلِي وَ أَهْلَ الْمَوْقِفِ مَوْقِفُكِ مِنِّي وَ مَكَانَتُكِ عِنْدِي فَمَنْ قَرَأْتِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِناً فَخُذِي بِيَدِهِ وَ أَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ.

۱۲- ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْفَحَّامُ عَنِ الْمَنْصُورِیِّ عَنْ عَمِّ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا سَمَّیْتُ ابْنَتِی فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ.

۱۳- مع، معانی الأخبار ع، علل الشرائع بِإِسْنَادِ الْعَلَوِیِّ عَنْ عَلِیٍّ ع أَنَّ النَّبِیَّ ص سُئِلَ مَا الْبَتُولُ فَإِنَّا سَمِعْنَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ إِنَّ مَرْیَمَ بَتُولٌ وَ فَاطِمَةَ بَتُولٌ فَقَالَ ع الْبَتُولُ الَّتِی لَمْ تَرَ حُمْرَةً قَطُّ أَیْ لَمْ تَحِضْ فَإِنَّ الْحَیْضَ مَکْرُوهٌ فِی بَنَاتِ الْأَنْبِیَاءِ.

مصباح الأنوار، عن علی ع مثله بیان البتل القطع أی أنها منقطعة عن نساء زمانها بعدم رؤیة الدم قال فی النهایة امرأة بتول منقطعة عن الرجال لا شهوة لها فیهم و بها سمیت مریم أم عیسی ع و سمیت فاطمة ع البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا و قیل لانقطاعها عن الدنیا إلی الله تعالی و نحو ذلک قال الفیروزآبادی.

أقول قد مضت و سیأتی الأخبار فی أنه

قَالَ النَّبِیُّ ص لِفَاطِمَةَ شَقَّ اللَّهُ لَکِ یَا فَاطِمَةُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْفَاطِرُ وَ أَنْتِ فَاطِمَةُ.

و شبهه.

۱۴- قب، المناقب لابن شهرآشوب ابْنُ بَابَوَیْهِ فِی کِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ وَ الْخَرْکُوشِیُّ فِی شَرَفِ النَّبِیِّ ص وَ ابْنُ بَطَّةَ فِی الْإِبَانَةِ عَنِ الْکَلْبِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِیٍّ هَلْ تَدْرِی لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةَ قَالَ عَلِیٌّ لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ هِیَ وَ شِیعَتُهَا مِنَ النَّارِ.

أَبُو عَلِیٍّ السَّلَامِیُّ فِی تَارِیخِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَوْزَاعِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی کَثِیرٍ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۶

عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ عَلِیٌّ ع إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا عَنِ النَّارِ.

شِیرَوَیْهِ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ النَّبِیُّ ص إِنَّمَا سَمَّیْتُ ابْنَتِی فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مُحِبِّیهَا عَنِ النَّارِ.

الصَّادِقُ ع تَدْرِی أَیُّ شَیْءٍ تَفْسِیرُ فَاطِمَةَ قَالَ فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ وَ یُقَالُ إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ عَنِ الطَّمْثِ.

أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِی الْأَرْبَعِینَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا الْبَتُولُ قَالَ الَّتِی لَمْ تَرَ حُمْرَةً قَطُّ وَ لَمْ تَحِضْ فَإِنَّ الْحَیْضَ مَکْرُوهٌ فِی بَنَاتِ الْأَنْبِیَاءِ وَ قَالَ ع لِعَائِشَةَ یَا حُمَیْرَاءُ إِنَّ فَاطِمَةَ لَیْسَتْ کَنِسَاءِ الْآدَمِیِّینَ لَا تَعْتَلُّ کَمَا تعتلن [تَعْتَلِلْنَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَرَّمَ اللَّهُ النِّسَاءَ عَلَی عَلِیٍّ مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ حَیَّةً لِأَنَّهَا طَاهِرَةٌ لَا تَحِیضُ.

وَ قَالَ عُبَیْدٌ الْهَرَوِیُّ فِی الْغَرِیبَیْنِ سُمِّیَتْ مَرْیَمُ بَتُولًا لِأَنَّهَا بُتِلَتْ عَنِ الرِّجَالِ وَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ بَتُولًا لِأَنَّهَا بُتِلَتْ عَنِ النَّظِیرِ.

أَبُو هَاشِمٍ الْعَسْکَرِیُّ سَأَلْتُ صَاحِبَ الْعَسْکَرِ ع لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءَ ع فَقَالَ کَانَ وَجْهُهَا یَزْهَرُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ کَالشَّمْسِ الضَّاحِیَةِ وَ عِنْدَ الزَّوَالِ کَالْقَمَرِ الْمُنِیرِ وَ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ کَالْکَوْکَبِ الدُّرِّیِّ.

الْحَسَنُ بْنُ یَزِیدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع لِمَ سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءَ قَالَ لِأَنَّ لَهَا فِی الْجَنَّةِ قُبَّةً مِنْ یَاقُوتٍ حَمْرَاءَ ارْتِفَاعُهَا فِی الْهَوَاءِ مَسِیرَةُ سَنَةٍ مُعَلَّقَةً بِقُدْرَةِ الْجَبَّارِ لَا عِلَاقَةَ لَهَا مِنْ فَوْقِهَا فَتُمْسِکَهَا وَ لَا دِعَامَةَ لَهَا مِنْ تَحْتِهَا فَتَلْزَمَهَا لَهَا مِائَةُ أَلْفِ بَابٍ عَلَی کُلِّ بَابٍ أَلْفٌ مِنَ الْمَلَائِکَةِ یَرَاهَا أَهْلُ الْجَنَّةِ کَمَا یَرَی أَحَدُکُمُ الْکَوْکَبَ الدُّرِّیَّ الزَّاهِرَ فِی أُفُقِ السَّمَاءِ فَیَقُولُونَ هَذِهِ الزَّهْرَاءُ لِفَاطِمَةَ ع.

۱۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب کُنَاهَا أُمُّ الْحَسَنِ وَ أُمُّ الْحُسَیْنِ وَ أُمُّ الْمُحَسِّنِ وَ أُمُّ الْأَئِمَّةِ وَ أُمُّ أَبِیهَا وَ أَسْمَاؤُهَا عَلَی مَا ذَکَرَهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْقُمِّیُّ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ الْحَصَانُ الْحُرَّةُ السَّیِّدَةُ الْعَذْرَاءُ الزَّهْرَاءُ الْحَوْرَاءُ الْمُبَارَکَةُ الطَّاهِرَةُ الزَّکِیَّةُ الرَّاضِیَةُ الْمَرْضِیَّةُ الْمُحَدَّثَةُ مَرْیَمُ الْکُبْرَی الصِّدِّیقَةُ الْکُبْرَی وَ یُقَالُ لَهَا فِی السَّمَاءِ النُّورِیَّةُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷

السَّمَاوِیَّةُ الْحَانِیَةُ.

بیان الحانیة أی المشفقة علی زوجها و أولادها قال الجزری الحانیة التی تقیم علی ولدها لا تتزوج شفقة و عطفا و منه

الحديث فى نساء قريش أحناه على ولد و أرعاه على زوج

۱۶- إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، مَرْفُوعاً إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ره قَالَ: كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ النَّبِيِّ ص فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَلَّمَ فَرَدَّ النَّبِيُّ ص وَ رَحَّبَ بِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْمَعَادِنُ وَاحِدَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِذاً أُخْبِرَكَ يَا عَمِّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيّاً وَ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ لَا لَوْحَ وَ لَا قَلَمَ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَدْوَ خَلْقِنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُوراً ثُمَّ تَكَلَّمَ كَلِمَةً ثَانِيَةً فَكَانَتْ رُوحاً فَمَزَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ اعْتَدَلَا فَخَلَقَنِي وَ عَلِيّاً مِنْهُمَا ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِي نُورَ الْعَرْشِ فَأَنَا أَجَلُّ مِنَ الْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ نُورَ السَّمَاوَاتِ فَعَلِيٌّ أَجَلُّ مِنَ السَّمَاوَاتِ ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِ الْحَسَنِ نُورَ الشَّمْسِ وَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ نُورَ الْقَمَرِ فَهُمَا أَجَلُّ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَ تَقُولُ فِي تَسْبِيحِهَا سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ مِنْ أَنْوَارٍ مَا أَكْرَمَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَبْلُوَ الْمَلَائِكَةَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ سَحَاباً مِنْ ظُلْمَةٍ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَنْظُرُ أَوَّلَهَا مِنْ آخِرِهَا وَ لَا آخِرَهَا مِنْ أَوَّلِهَا فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا مُنْذُ خَلَقْتَنَا مَا رَأَيْنَا مِثْلَ مَا نَحْنُ فِيهِ فَنَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَنْوَارِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ عَنَّا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَفْعَلَنَّ فَخَلَقَ نُورَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع يَوْمَئِذٍ كَالْقِنْدِيلِ وَ عَلَّقَهُ فِي قُرْطِ الْعَرْشِ فَزَهَرَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءَ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُقَدِّسُهُ فَقَالَ اللَّهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَجْعَلَنَّ ثَوَابَ تَسْبِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِمُحِبِّي هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا قَالَ سَلْمَانُ فَخَرَجَ الْعَبَّاسُ فَلَقِيَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بِأَبِي عِتْرَةَ الْمُصْطَفَى مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ مَا أَكْرَمَكُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸

بيان القرط بالضم الذى يعلق فى شحمة الأذن.

۱۷- فر، تفسير فرات بن إبراهيم مُوسَى بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُحَارِبِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدْرُونَ لِمَا خُلِقَتْ فَاطِمَةُ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً وَ قَالَ خُلِقَتْ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَشْكَلَ ذَلِكَ عَلَيْنَا تَقُولُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ لَا إِنْسِيَّةٌ ثُمَّ تَقُولُ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ قَالَ إِذاً أُنَبِّئُكُمْ أَهْدَى إِلَيَّ رَبِّي تُفَّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ أَتَانِي بِهَا جَبْرَئِيلُ ع فَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ فَعَرِقَ جَبْرَئِيلُ ع وَ عَرِقَتِ التُّفَّاحَةُ فَصَارَ عَرَقُهُمَا شَيْئاً وَاحِداً ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ قُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَهْدَى إِلَيْكَ تُفَّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ فَأَخَذْتُهَا وَ قَبَّلْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا عَلَى عَيْنِي وَ ضَمَمْتُهَا إِلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ كُلْهَا قُلْتُ يَا حَبِيبِي يَا جَبْرَئِيلُ هَدِيَّةُ رَبِّي تُؤْكَلُ قَالَ نَعَمْ قَدْ أُمِرْتَ بِأَكْلِهَا فَأَفْلَقْتُهَا فَرَأَيْتُ مِنْهَا نُوراً سَاطِعاً فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ قَالَ كُلْ فَإِنَّ ذَلِكَ نُورُ الْمَنْصُورَةِ فَاطِمَةَ قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَنِ الْمَنْصُورَةُ قَالَ جَارِيَةٌ تَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ وَ اسْمُهَا فِي السَّمَاءِ مَنْصُورَةُ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ وَ لِمَ سُمِّيَتْ فِي السَّمَاءِ مَنْصُورَةَ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ فَطَمَتْ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ فُطِمُوا أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ «۱» بِنَصْرِ فَاطِمَةَ ع.

بيان الزغب الشعيرات الصغرى على ريش الفرخ و كونها من زغب جبرئيل إما لكون التفاحة فيها و عرقت من بينها أو لأنه التصق بها بعض ذلك الزغب فأكله النبى ص.

۱۸- ما، الأمالى للشيخ الطوسى جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ النَّارِ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ

---

(۱) الروم: ۴. راجع المصدر ص ۱۱۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹

مِنْهُمْ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْإِيمَانِ بِمَا جِئْتُ بِهِ.

۱۹- أَقُولُ رُوِیَ فِی مَقَاتِلِ الطَّالِبِیِّینَ بِإِسْنَادِهِ إِلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ فَاطِمَةَ ع کَانَتْ تُکَنَّی أُمَّ أَبِیهَا.

۲۰- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرَةَ لِطَهَارَتِهَا مِنْ کُلِّ دَنَسٍ وَ طَهَارَتِهَا مِنْ کُلِّ رَفَثٍ وَ مَا رَأَتْ قَطُّ یَوْماً حُمْرَةً وَ لَا نِفَاساً.

باب ۳ مناقبها و فضائلها و بعض أحوالها و معجزاتها صلوات الله علیها

۱- أَقُولُ قَدْ مَرَّ فِی بَابِ الرُّکْبَانِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَنِ النَّبِیِّ ص بِرِوَایَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: لَنْ یَرْکَبَ یَوْمَئِذٍ إِلَّا أَرْبَعَةٌ أَنَا وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ صَالِحٌ نَبِیُّ اللَّهِ فَأَمَّا أَنَا فَعَلَی الْبُرَاقِ وَ أَمَّا فَاطِمَةُ ابْنَتِی فَعَلَی نَاقَتِی الْعَضْبَاءُ تَمَامَ الْخَبَرِ.

۲- جا، المجالس للمفید عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا.

۳- ل، الخصال ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أربع [أَرْبَعاً] مَرْیَمَ وَ آسِیَةَ وَ خَدِیجَةَ وَ فَاطِمَةَ الْخَبَرَ.

۴- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْأَسَانِیدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا.

صح، صحیفة الرضا علیه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

۵- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِیمِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۰

الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ خَیْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدِی وَ بَعْدَ أَبِیهِمَا وَ أُمُّهُمَا أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ.

۶- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِیمِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّیَّتَهَا عَلَی النَّارِ.

۷- لی، الأمالی للصدوق الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْهَاشِمِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ خَلَفٍ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ صَالِحِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِی مَعْشَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ: کَانَ النَّبِیُّ ص إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِفَاطِمَةَ ع فَدَخَلَ عَلَیْهَا فَأَطَالَ عِنْدَهَا الْمَکْثَ فَخَرَجَ مَرَّةً فِی سَفَرٍ فَصَنَعَتْ فَاطِمَةُ ع مَسَکَتَیْنِ مِنْ وَرِقٍ وَ قِلَادَةً وَ قُرْطَیْنِ «۱» وَ سِتْراً لِبَابِ الْبَیْتِ لِقُدُومِ أَبِیهَا وَ زَوْجِهَا ع فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَیْهَا فَوَقَفَ أَصْحَابُهُ عَلَی الْبَابِ لَا یَدْرُونَ یَقِفُونَ أَوْ یَنْصَرِفُونَ لِطُولِ مَکْثِهِ عِنْدَهَا فَخَرَجَ عَلَیْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَدْ عُرِفَ الْغَضَبُ فِی وَجْهِهِ حَتَّی جَلَسَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ فَظَنَّتْ فَاطِمَةُ ع أَنَّهُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِکَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَا رَأَی مِنَ الْمَسَکَتَیْنِ وَ الْقِلَادَةِ وَ الْقُرْطَیْنِ وَ السِّتْرِ فَنَزَعَتْ قِلَادَتَهَا وَ قُرْطَیْهَا وَ مَسَکَتَیْهَا وَ نَزَعَتِ السِّتْرَ فَبَعَثَتْ بِهِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَتْ لِلرَّسُولِ قُلْ لَهُ تَقْرَأُ عَلَیْکَ ابْنَتُکَ السَّلَامَ وَ تَقُولُ اجْعَلْ هَذَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ فَعَلَتْ فِدَاهَا أَبُوهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَیْسَتِ الدُّنْیَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ لَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْخَیْرِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا أَسْقَی فِیهَا کَافِراً شَرْبَةَ مَاءٍ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ عَلَیْهَا.

۸- ج، الإحتجاج عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِفَاطِمَةَ یَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَغْضَبُ لِغَضَبِکِ وَ یَرْضَی لِرِضَاکِ قَالَ فَقَالَ الْمُحَدِّثُونَ بِهَا قَالَ فَأَتَاهُ ابْنُ جُرَیْحٍ فَقَالَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حُدِّثْنَا الْیَوْمَ حَدِیثاً اسْتَشْهَرَهُ النَّاسُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ حُدِّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِفَاطِمَةَ إِنَّ اللَّهَ لَیَغْضَبُ

(۱) المسکة- بالتحریک- السوار و الخلخال و الورق: الفضة، و القلادة- بالکسر ما یجعل فی العنق من الحلی، و القرط- بالضم- ما یعلق فی شحمة الاذن من الجواهر و غیرها.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۱

لِغَضَبِکِ وَ یَرْضَی لِرِضَاکِ قَالَ فَقَالَ ع نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ لَیَغْضَبُ فِیمَا تَرْوُونَ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ یَرْضَی لِرِضَاهُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ ع فَمَا تُنْکِرُونَ أَنْ تَکُونَ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص مُؤْمِنَةً یَرْضَی اللَّهُ لِرِضَاهَا وَ یَغْضَبُ لِغَضَبِهَا قَالَ صَدَقْتَ اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ.

۹- لی، الأمالی للصدوق الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ بَکَّارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّی عَنْ عَمِّهِ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ مَا رَأَتْ فَاطِمَةُ ع دَماً فِی حَیْضٍ وَ لَا فِی نِفَاسٍ.

۱۰- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَ سَیِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا قَالَ تَاکَ مَرْیَمُ وَ فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ فَقُلْتُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ الْجَنَّةِ قَالَ هُمَا وَ اللَّهِ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ.

۱۵، ۱۴- ۱۱- لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَادَرَائِیِّ عَنْ أَبِی قِلَابَةَ عَنْ غَانِمِ بْنِ الْحَسَنِ السَّعْدِیِّ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ خَالِدٍ الْمَکِّیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ: قَالَتْ فَاطِمَةُ ع لِرَسُولِ اللَّهِ ص یَا أَبَتَاهْ أَیْنَ أَلْقَاکَ یَوْمَ الْمَوْقِفِ الْأَعْظَمِ وَ یَوْمَ الْأَهْوَالِ وَ یَوْمَ الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ قَالَ یَا فَاطِمَةُ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِی لِوَاءُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» وَ أَنَا الشَّفِیعُ لِأُمَّتِی إِلَی رَبِّی قَالَتْ یَا أَبَتَاهْ فَإِنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ قَالَ الْقَیْنِی عَلَی الْحَوْضِ وَ أَنَا أَسْقِی أُمَّتِی قَالَتْ یَا أَبَتَاهْ فَإِنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ قَالَ الْقَیْنِی عَلَی الصِّرَاطِ وَ أَنَا قَائِمٌ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِی قَالَتْ فَإِنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ قَالَ الْقَیْنِی وَ أَنَا عِنْدَ الْمِیزَانِ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِی قَالَتْ فَإِنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ قَالَ الْقَیْنِی عَلَی شَفِیرِ جَهَنَّمَ أَمْنَعُ شَرَرَهَا وَ لَهَبَهَا عَنْ أُمَّتِی فَاسْتَبْشَرَتْ فَاطِمَةُ بِذَلِکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهَا وَ عَلَی أَبِیهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِیهَا.

۱۲- لی، الأمالی للصدوق یَحْیَی بْنُ زَیْدِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَمِّهِ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۲

عَلِیِّ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: یَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَیَغْضَبُ لِغَضَبِکِ وَ یَرْضَی لِرِضَاکِ قَالَ فَجَاءَ صَنْدَلٌ فَقَالَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ هَؤُلَاءِ الشَّبَابَ یَجِیئُونَّا عَنْکَ بِأَحَادِیثَ مُنْکَرَةٍ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ ع وَ مَا ذَاکَ یَا صَنْدَلُ قَالَ جَاءُونَا عَنْکَ أَنَّکَ حَدَّثْتَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا قَالَ فَقَالَ جَعْفَرٌ ع یَا صَنْدَلُ أَ لَسْتُمْ رَوَیْتُمْ فِیمَا تَرْوُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ یَرْضَی لِرِضَاهُ قَالَ بَلَی قَالَ فَمَا تُنْکِرُونَ أَنْ تَکُونَ فَاطِمَةُ ع مُؤْمِنَةً یَغْضَبُ اللَّهُ لِغَضَبِهَا وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ.

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الغضائری عن الصدوق عن یحیی مثله.

۱۳- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ مُوسَی عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ التَّمِیمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ عُمَیْرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: ابْنَتِی فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ الْخَبَرَ.

۱۴- لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنِ الْجَلُودِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالَ: قَرَأْتُ فِی الْإِنْجِیلِ فِی وَصْفِ النَّبِیِّ ص نَکَّاحُ النِّسَاءِ ذُو النَّسْلِ الْقَلِیلِ إِنَّمَا نَسْلُهُ مِنْ مُبَارَکَةٍ لَهَا بَیْتٌ فِی الْجَنَّةِ لَا صَخَبَ فِیهِ وَ لَا نَصَبَ یَکْفُلُهَا فِی آخِرِ الزَّمَانِ کَمَا کَفَلَ زَکَرِیَّا أُمَّکَ لَهَا فَرْخَانِ مُسْتَشْهَدَانِ.

وَ قَدْ مَرَّ الْخَبَرُ بِتَمَامِهِ فِی کِتَابِ أَحْوَالِ النَّبِیِّ ص.

۱۵- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَزَّازِ عَنْ مُوسَی بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُوسَی

بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ع وَ إِذَا فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَتْهَا وَ رَمَتْ بِهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتِ مِنِّي يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاوَلَتْهُ الْقِلَادَةَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ وَ غَضَبِي عَلَى مَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳

أَهْرَقَ دَمِي وَ آذَانِي فِي عِتْرَتِي.

كشف، كشف الغمة عن موسى بن جعفر ع مثله.

۱۶- فس، تفسير القمي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيراً لِلْبَشَرِ «۱» قَالَ يَعْنِي فَاطِمَةَ ع.

۱۷- جا، المجالس للمفيد ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنِ الْمَرَاغِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ يَعْنِي ابْنَ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَاءَهَا فَقَدْ سَاءَنِي فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ عَلَيَّ.

۱۸- ما، الأمالي للشيخ الطوسي ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ الضَّبِّيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ جَعْفَرٍ الْأَحْمَرِيِّ عَنِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ: قَالَتْ عَمَّتِي لِعَائِشَةَ وَ أَنَا أَسْمَعُ لِلَّهِ أَنْتِ «۲» مَسِيرُكِ إِلَى عَلِيٍّ ع مَا كَانَ قَالَتْ دَعِينَا مِنْكِ إِنَّهُ مَا كَانَ مِنَ الرِّجَالِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ عَلِيٍّ ع وَ لَا مِنَ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ ع.

۱۹- ما، الأمالي للشيخ الطوسي بِالْإِسْنَادِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ زَكَرِيَّا عَنْ فِرَاسٍ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع تَمْشِي لَا وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا مَشْيُهَا يَخْرِمُ مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا رَآهَا قَالَ مَرْحَباً بِابْنَتِي مَرَّتَيْنِ قَالَتْ فَاطِمَةُ ع فَقَالَ لِي أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

---

(۱) المدّثّر: ۳۸ و ۳۹.

(۲) كلمة يقال عند الاشفاق و قد قال عليّ عليه السلام: «للّه أبوهم و هل أحد أشدّ لها مراسا» و أمّا في النسخ المطبوعة و هكذا في المصدر ص ۲۱۱ «و أنا أسمع له أنت مسيرك» و هو تصحيف، و لو كان أراد ارجاع الضمير لقال: «و أنا أستمع لها» فانه كان يستمع لكلام عمته مع عائشة. على أنّه لا معنى لقوله: «أنت مسيرك الى على».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴

توضيح قال الجوهري ما خرمت منه شيئا أي ما نقصت و ما قطعت و

قال الجزري في حديث سعد ما خرمت من صلاة رسول الله ص شيئا.

أي ما تركت.

۲۰- لي، الأمالي للصدوق الْهَمَذَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَلَمَةَ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَلَاءٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ وَ عِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَكْرَمُ النَّاسِ عَلَيَّ فَأَحْبِبْ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُمْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ أَيِّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ ثُمَّ قَالَ ع يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي وَ أَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ يَسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ فَأَيُّمَا امْرَأَةٍ صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَ صَامَتْ شَهْرَ

رَمَضَانَ وَ حَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَ زَكَّتْ مَالَهَا وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ وَالَتْ عَلِيّاً بَعْدِي دَخَلَتِ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ص ذَاكَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مِحْرَابِهَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ يُنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ فَيَقُولُونَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ «۱» ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورُ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي يَسُوؤُنِي مَا سَاءَهَا وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ

---

(۱) آل عمران: ۳۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۵

بَيْتِي فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا بَعْدِي وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَهُمَا ابْنَايَ وَ رَيْحَانَتَايَ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيُكْرَمَا عَلَيْكَ كَسَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ ثُمَّ رَفَعَ ص يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالاهُمْ.

۲۱- ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَطْمَثْنَ إِنَّمَا الطَّمْثُ عُقُوبَةٌ وَ أَوَّلُ مَنْ طَمِثَتْ سَارَةُ.

۲۲- ما، الأمالی للشیخ الطوسی حَمَّوَيْهِ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي خَلِيفَةَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عُمَرَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ مَيْسَرَةَ بْنِ حَبِيبٍ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا رَأَيْتُ مِنَ النَّاسِ أَحَداً أَشْبَهَ كَلَاماً وَ حَدِيثاً بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَّبَ بِهَا وَ قَبَّلَ يَدَيْهَا وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَ قَبَّلَتْ يَدَيْهِ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِي مَرَضِهِ فَسَارَّهَا فَبَكَتْ ثُمَّ سَارَّهَا فَضَحِكَتْ فَقُلْتُ كُنْتُ أَرَى لِهَذِهِ فَضْلًا عَلَى النِّسَاءِ فَإِذَا هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسَاءِ بَيْنَمَا هِيَ تَبْكِي إِذْ ضَحِكَتْ فَسَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِذْنْ إِنِّي لَبَذِرَةٌ فَلَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَمُوتُ فَبَكَيْتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لُحُوقاً بِهِ فَضَحِكْتُ.

بيان

قَالَ الْجَزَرِيُّ فِي حَدِيثِ فَاطِمَةَ عِنْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ص قَالَتْ لِعَائِشَةَ إِنِّي إِذَنْ لَبَذِرَةٌ.

البذر الذی یفشی السر و یظهر ما یسمعه.

۲۳- فس، تفسیر القمی إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً «۱» قَالَ نَزَلَتْ فِيمَنْ غَصَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّهُ وَ أَخَذَ حَقَّ فَاطِمَةَ وَ آذَاهَا وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ

---

(۱) الأحزاب: ۵۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶

آذَى اللَّهَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ الْآيَةَ.

۲۴- ل، الخصال فِيمَا أَوْصَى بِهِ النَّبِيُّ ص إِلَى عَلِيٍّ ع يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدِي ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدَكَ ثُمَّ اطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

۲۵- مع، معانی الأخبار الْهَمَذَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ رَسُولِ

اللَّهِ ص فِي فَاطِمَةَ أَنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَاكَ لِمَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

۲۶- مع، معانى الأخبار الْقَطَّانُ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ «۱» عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبَايَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ شِجْنَةٌ «۲» مِنِّي يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

۲۷- مع، معانى الأخبار مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّنْجَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ سَلَّامٍ يَقُولُ فِي مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ص الرَّحِمُ شِجْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْنِي أَنَّهُ قَرَابَةٌ مُشْتَبِكَةٌ كَاشْتِبَاكِ الْعُرُوقِ وَ قَوْلُ الْقَائِلِ الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ إِنَّمَا هُوَ تُمْسِكُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ يُقَالُ شَجَرٌ مُشْجِنٌ إِذَا الْتَفَّ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يُقَالُ شِجْنَةٌ وَ شَجْنَةٌ وَ الشِّجْنَةُ كَالْغُصْنِ يَكُونُ مِنَ الشَّجَرَةِ.

۲۸- صح، صحيفة الرضا عليه السلام عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ حَدَّثَتْنِي

---

(۱) فى المصدر المطبوع ص ۳۰۳ السند هكذا: حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفىّ مولى بنى هاشم قال: أخبرنا المنذر بن محمّد قراءة قال: حدّثنا جعفر بن سليمان التميمى. الخ.

(۲) الشجنة مثلثة- الشعبة من كل شى‌ء يقال: «بينهما شجنة رحم» أى شعبة رحم كأنها حبل من حبال صلته.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۲۷

أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ جَدَّتِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع اشْتَرَاهَا لَهُ مِنْ فَيْ‌ءٍ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَا يَغُرَّنَّكِ النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيْكِ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا وَ بَاعَتْهَا وَ اشْتَرَتْ بِهَا رَقَبَةً فَأَعْتَقَتْهَا فَسُرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِذَلِكَ.

۲۹- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ص جَالِساً إِذْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع وَ قَدْ تَغَيَّرَ وَجْهُهَا مِنَ الْجُوعِ فَقَالَ لَهَا ادْنِي فَدَنَتْ مِنْهُ فَرَفَعَ يَدَهُ حَتَّى وَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهَا فِي مَوْضِعِ الْقِلَادَةِ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ مُشْبِعَ الْجَاعَةِ وَ رَافِعَ الْوَضَعَةِ لَا تُجِعْ فَاطِمَةَ قَالَ فَرَأَيْتُ الدَّمَ عَلَى وَجْهِهَا كَمَا كَانَتِ الصُّفْرَةُ فَقَالَتْ مَا جُعْتُ بَعْدَ ذَلِكَ.

۳۰- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَقَامَ أَيَّاماً وَ لَمْ يَطْعَمْ طَعَاماً حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَطَافَ فِي دِيَارِ أَزْوَاجِهِ فَلَمْ يُصِبْ عِنْدَ إِحْدَاهُنَّ شَيْئاً فَأَتَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا بُنَيَّةِ هَلْ عِنْدَكِ شَيْ‌ءٌ آكُلُهُ فَإِنِّي جَائِعٌ قَالَتْ لَا وَ اللَّهِ بِنَفْسِي وَ أَخِي فَلَمَّا خَرَجَ عَنْهَا بَعَثَتْ جَارِيَةٌ لَهَا رَغِيفَيْنِ وَ بَضْعَةَ لَحْمٍ فَأَخَذَتْهُ وَ وَضَعَتْهُ تَحْتَ جَفْنَةٍ وَ غَطَّتْ عَلَيْهَا وَ قَالَتْ وَ اللَّهِ لَأُوثِرَنَّ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَى نَفْسِي وَ غَيْرِي وَ كَانُوا مُحْتَاجِينَ إِلَى شَبْعَةِ طَعَامٍ فَبَعَثَتْ حَسَناً أَوْ حُسَيْناً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَرَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَتْ قَدْ أَتَانَا اللَّهُ بِشَيْ‌ءٍ فَخَبَأْتُهُ لَكَ فَقَالَ هَلُمِّي عَلَيَّ يَا بُنَيَّةِ فَكَشَفَتِ الْجَفْنَةَ فَإِذَا هِيَ مَمْلُوءَةٌ خُبْزاً وَ لَحْماً فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهِ بُهِتَتْ وَ عَرَفَتْ أَنَّهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَ صَلَّتْ عَلَى نَبِيِّهِ أَبِيهَا وَ قَدَّمَتْهُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَآهُ حَمِدَ اللَّهَ وَ قَالَ مِنْ أَيْنَ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى عَلِيٍّ فَدَعَاهُ وَ أَحْضَرَهُ وَ أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ جَمِيعُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ حَتَّى شَبِعُوا قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ بَقِيَتِ الْجَفْنَةُ كَمَا هِيَ فَأَوْسَعْتُ مِنْهَا عَلَى جَمِيعِ جِيرَانِي جَعَلَ اللَّهُ فِيهَا بَرَكَةً وَ خَيْراً كَثِيراً.

۳۱- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ خَدِيجَةَ لَمَّا تُوُفِّيَتْ جَعَلَتْ فَاطِمَةُ تَلُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَدُورُ حَوْلَهُ وَ تَسْأَلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ أُمِّي فَجَعَلَ النَّبِيُّ ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۲۸

لَا يُجِيبُهَا فَجَعَلَتْ تَدُورُ عَلَى مَنْ تَسْأَلُهُ وَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَدْرِي مَا يَقُولُ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ إِنَّ رَبَّكَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ عَلَى فَاطِمَةَ السَّلَامَ وَ تَقُولَ لَهَا إِنَّ أُمَّكِ فِي بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ كِعَابُهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ عُمُدُهُ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ بَيْنَ آسِيَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَقَالَتْ

فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ السَّلَامُ.

إيضاح قال الجوهری كعوب الرمح النواشر فی أطراف الأنابيب.

۳۲- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ أُمَّ أَيْمَنَ لَمَّا تُوُفِّيَتْ فَاطِمَةُ حَلَفَتْ أَنْ لَا تَكُونَ بِالْمَدِينَةِ إِذْ لَا تُطِيقُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَوَاضِعَ كَانَتْ بِهَا فَخَرَجَتْ إِلَى مَكَّةَ فَلَمَّا كَانَتْ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ عَطِشَتْ عَطَشاً شَدِيداً فَرَفَعَتْ يَدَيْهَا قَالَتْ يَا رَبِّ أَنَا خَادِمَةُ فَاطِمَةَ تَقْتُلُنِي عَطَشاً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهَا دَلْواً مِنَ السَّمَاءِ فَشَرِبَتْ فَلَمْ تَحْتَجْ إِلَى الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ سَبْعَ سِنِينَ وَ كَانَ النَّاسُ يَبْعَثُونَهَا فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ فَمَا يُصِيبُهَا عَطَشٌ «۱».

۳۳- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ سَلْمَانَ قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ ع جَالِسَةً قُدَّامَهَا رَحًى تَطْحَنُ بِهَا الشَّعِيرَ وَ عَلَى عَمُودِ الرَّحَى دَمٌ سَائِلٌ وَ الْحُسَيْنُ فِي نَاحِيَةِ الدَّارِ يَتَضَوَّرُ مِنَ الْجُوعِ فَقُلْتُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ دَبِرَتْ كَفَّاكِ وَ هَذِهِ فِضَّةُ فَقَالَتْ أَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَكُونَ الْخِدْمَةُ لَهَا يَوْماً فَكَانَ أَمْسِ يَوْمَ خِدْمَتِهَا قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ إِنِّي مَوْلَى عَتَاقَةٍ إِمَّا أَنَا أَطْحَنُ الشَّعِيرَ أَوْ أُسَكِّتُ الْحُسَيْنَ لَكِ فَقَالَتْ أَنَا بِتَسْكِينِهِ أَرْفَقُ وَ أَنْتَ تَطْحَنُ الشَّعِيرَ فَطَحَنْتُ شَيْئاً مِنَ الشَّعِيرِ فَإِذَا أَنَا بِالْإِقَامَةِ فَمَضَيْتُ وَ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا فَرَغْتُ قُلْتُ لِعَلِيٍّ مَا رَأَيْتُ فَبَكَى وَ خَرَجَ ثُمَّ عَادَ فَتَبَسَّمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ وَ هِيَ مُسْتَلْقِيَةٌ لِقَفَاهَا وَ الْحُسَيْنُ نَائِمٌ عَلَى صَدْرِهَا وَ قُدَّامَهَا رَحًى تَدُورُ مِنْ غَيْرِ يَدٍ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ يَا عَلِيُّ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّارَةً فِي الْأَرْضِ يَخْدُمُونَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ إِلَى

---

(۱) و قد روی مثل ذلک عن أم ايمن عند مهاجرتها من مكّة الی المدينة و روی عنها أيضا أنها قالت: كان للنبی صلّی اللّه عليه و آله فخارة يبول فيها بالليل فكنت إذا أصبحت صببتها فقمت ليلة و أنا عطشانة فغلطت فشربتها فذكرت ذلک للنبی صلّی اللّه عليه و آله فقال: «انک لا تشتكی بطنک بعد يومک هذا» راجع الإصابة ج ۴ ص ۴۱۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹

أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

۳۴- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ أَبَا ذَرٍّ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَدْعُو عَلِيّاً فَأَتَيْتُ بَيْتَهُ فَنَادَيْتُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي أَحَدٌ وَ الرَّحَى تَطْحَنُ وَ لَيْسَ مَعَهَا أَحَدٌ فَنَادَيْتُهُ فَخَرَجَ وَ أَصْغَى إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ شَيْئاً لَمْ أَفْهَمْهُ فَقُلْتُ عَجَباً مِنْ رَحًى فِي بَيْتِ عَلِيٍّ تَدُورُ وَ لَيْسَ مَعَهَا أَحَدٌ قَالَ إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَاناً وَ يَقِيناً وَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَهَا فَأَعَانَهَا عَلَى دَهْرِهَا وَ كَفَاهَا أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً مُوَكَّلِينَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ ص.

۳۵- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ عَلِيّاً ع أَصْبَحَ يَوْماً فَقَالَ لِفَاطِمَةَ عِنْدَكِ شَيْءٌ تُغَذِّينِيهِ قَالَتْ لَا فَخَرَجَ وَ اسْتَقْرَضَ دِينَاراً لِيَبْتَاعَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَإِذَا الْمِقْدَادُ فِي جَهْدٍ وَ عِيَالُهُ جِيَاعٌ فَأَعْطَاهُ الدِّينَارَ وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ انْطَلَقَا إِلَى فَاطِمَةَ وَ هِيَ فِي مُصَلَّاهَا وَ خَلْفَهَا جَفْنَةٌ تَفُورُ فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَرَجَتْ فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ وَ كَانَتْ أَعَزَّ النَّاسِ عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ عَشِّينَا غَفَرَ اللَّهُ لَكِ وَ قَدْ فَعَلَ فَأَخَذَتِ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكِ هَذَا الطَّعَامُ الَّذِي لَمْ أَنْظُرْ إِلَى مِثْلِ لَوْنِهِ قَطُّ وَ لَمْ أَشَمَّ مِثْلَ رَائِحَتِهِ قَطُّ وَ لَمْ آكُلْ أَطْيَبَ مِنْهُ وَ وَضَعَ كَفَّهُ بَيْنَ كَتِفَيَّ وَ قَالَ هَذَا بَدَلٌ عَنْ دِينَارِكَ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ.

أَقُولُ قَالَ الزَّمَخْشَرِيُّ فِي الْكَشَّافِ عِنْدَ ذِكْرِ قِصَّةِ زَكَرِيَّا وَ مَرْيَمَ وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ جَاعَ فِي زَمَنِ قَحْطٍ فَأَهْدَتْ لَهُ فَاطِمَةُ رَغِيفَيْنِ وَ بَضْعَةَ لَحْمٍ آثَرَتْهُ بِهَا فَرَجَعَ بِهَا إِلَيْهَا فَقَالَ هَلُمِّي يَا بُنَيَّةُ وَ كَشَفَتْ عَنِ الطَّبَقِ فَإِذَا هُوَ مَمْلُوءٌ خُبْزاً وَ لَحْماً فَبُهِتَتْ وَ عَلِمَتْ أَنَّهَا نَزَلَتْ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَقَالَ ع الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكِ شَبِيهَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ثُمَّ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى شَبِعُوا وَ بَقِيَ الطَّعَامُ كَمَا هُوَ وَ

أَوْسَعَتْ فَاطِمَةُ عَلَى جِيرَانِهَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰

۳۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ عَلِيّاً اسْتَقْرَضَ مِنْ يَهُودِيٍّ شَعِيراً فَاسْتَرْهَنَهُ شَيْئاً فَدَفَعَ إِلَيْهِ مُلَاءَةَ فَاطِمَةَ رَهْناً وَ كَانَتْ مِنَ الصُّوفِ فَأَدْخَلَهَا الْيَهُودِيُّ إِلَى دَارٍ وَ وَضَعَهَا فِي بَيْتٍ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ دَخَلَتْ زَوْجَتُهُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْمُلَاءَةُ بِشُغُلٍ فَرَأَتْ نُوراً سَاطِعاً فِي الْبَيْتِ أَضَاءَ بِهِ كُلُّهُ فَانْصَرَفَتْ إِلَى زَوْجِهَا فَأَخْبَرَتْهُ بِأَنَّهَا رَأَتْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ ضَوْءاً عَظِيماً فَتَعَجَّبَ الْيَهُودِيُّ زَوْجُهَا وَ قَدْ نَسِيَ أَنَّ فِي بَيْتِهِ مُلَاءَةَ فَاطِمَةَ فَنَهَضَ مُسْرِعاً وَ دَخَلَ الْبَيْتَ فَإِذَا ضِيَاءُ الْمُلَاءَةِ يَنْشُرُ شُعَاعُهَا كَأَنَّهُ يَشْتَعِلُ مِنْ بَدْرٍ مُنِيرٍ يَلْمَعُ مِنْ قَرِيبٍ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ فَأَنْعَمَ النَّظَرَ فِي مَوْضِعِ الْمُلَاءَةِ فَعَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ مُلَاءَةِ فَاطِمَةَ فَخَرَجَ الْيَهُودِيُّ يَعْدُو إِلَى أَقْرِبَائِهِ وَ زَوْجَتُهُ تَعْدُو إِلَى أَقْرِبَائِهَا فَاجْتَمَعَ ثَمَانُونَ مِنَ الْيَهُودِ فَرَأَوْا ذَلِكَ فَأَسْلَمُوا كُلُّهُمْ.

بيان الملاءة بالضم و المد الإزار و الريطة «۱».

۳۷- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ الْيَهُودَ كَانَ لَهُمْ عُرْسٌ فَجَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالُوا لَنَا حَقُّ الْجِوَارِ فَنَسْأَلُكَ أَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ بِنْتَكَ إِلَى دَارِنَا حَتَّى يَزْدَادَ عُرْسُنَا بِهَا وَ أَلَحُّوا عَلَيْهِ فَقَالَ إِنَّهَا زَوْجَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هِيَ بِحُكْمِهِ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَشْفَعَ إِلَى عَلِيٍّ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الطِّمَّ وَ الرِّمَّ «۲» مِنَ الْحُلِيِّ وَ الْحُلَلِ وَ ظَنَّ الْيَهُودُ أَنَّ فَاطِمَةَ تَدْخُلُ فِي بِذْلَتِهَا وَ أَرَادُوا اسْتِهَانَةً بِهَا فَجَاءَ جَبْرَئِيلُ بِثِيَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَ حُلِيٍّ وَ حُلَلٍ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهَا فَلَبِسَتْهَا فَاطِمَةُ وَ تَحَلَّتْ بِهَا فَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ زِينَتِهَا وَ أَلْوَانِهَا وَ طِيبِهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ دَارَ الْيَهُودِ سَجَدَ لَهَا نِسَاؤُهُمْ يُقَبِّلْنَ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَسْلَمَ بِسَبَبِ مَا رَأَوْا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الْيَهُودِ.

إيضاح قال الجوهري الرم بالكسر الثرى يقال جاء بالطم و الرم إذا جاء بالمال الكثير و قال الطم البحر و قال الفيروزآبادي جاء بالطم و الرم

---

(۱) كذا في القاموس، و في أقرب الموارد: هي الريطة ذات لفقين و- ثوب يلبس على الفخذين.

(۲) يقال: جاء بالطم و الرم، أي بكل ما كان عنده مستقصى فما كان من البحر فهو الطم و ما كان من البر فهو الرم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱

بالبحري و البري أو الرطب و اليابس أو التراب و الماء أو بالمال الكثير و الرم بالكسر ما يحمله الماء أو ما على وجه الأرض من فتات الحشيش و قال الطم بالكسر الماء أو ما على وجهه أو ما ساقه من غثاء و البحر و العدد الكثير.

۳۸- شي، تفسير العياشي عَنْ سَيْفٍ عَنْ نَجْمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع ضَمِنَتْ لِعَلِيٍّ ع عَمَلَ الْبَيْتِ وَ الْعَجِينَ وَ الْخُبْزَ وَ قَمَّ الْبَيْتِ وَ ضَمِنَ لَهَا عَلِيٌّ ع مَا كَانَ خَلْفَ الْبَابِ نَقْلَ الْحَطَبِ وَ أَنْ يَجِيءَ بِالطَّعَامِ فَقَالَ لَهَا يَوْماً يَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ قَالَتْ وَ الَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ «۱» شَيْءٌ نَقْرِيكَ بِهِ قَالَ أَ فَلَا أَخْبَرْتِنِي قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص نَهَانِي أَنْ أَسْأَلَكَ شَيْئاً فَقَالَ لَا تَسْأَلِينَ ابْنَ عَمِّكِ شَيْئاً إِنْ جَاءَكِ بِشَيْءٍ [عَفْوٍ] وَ إِلَّا فَلَا تَسْأَلِيهِ قَالَ فَخَرَجَ ع فَلَقِيَ رَجُلًا فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ دِينَاراً ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ وَ قَدْ أَمْسَى فَلَقِيَ مِقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ فَقَالَ لِلْمِقْدَادِ مَا أَخْرَجَكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ قَالَ الْجُوعُ وَ الَّذِي عَظَّمَ حَقَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع وَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَيٌّ قَالَ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَيٌّ قَالَ فَهُوَ أَخْرَجَنِي وَ قَدِ اسْتَقْرَضْتُ دِينَاراً وَ سَأُوثِرُكَ بِهِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ ص جَالِساً وَ فَاطِمَةُ تُصَلِّي وَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ مُغَطًّى فَلَمَّا فَرَغَتْ اجْتَرَّتْ ذَلِكَ الشَّيْءَ فَإِذَا جَفْنَةٌ مِنْ خُبْزٍ وَ لَحْمٍ قَالَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَ لَا أُحَدِّثُكَ بِمَثَلِكَ وَ مَثَلِهَا قَالَ بَلَى قَالَ مَثَلُكَ مَثَلُ زَكَرِيَّا إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرْيَمَ الْمِحْرَابَ فَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَأَكَلُوا مِنْهَا شَهْراً وَ هِيَ الْجَفْنَةُ الَّتِي يَأْكُلُ مِنْهَا الْقَائِمُ ع وَ هِيَ عِنْدَنَا.

۳۹- قب، المناقب لابن شهرآشوب الْخَرْكُوشِيُّ فِي كِتَابَيْهِ اللَّوَامِعِ وَ شَرَفِ الْمُصْطَفَى بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلْمَانَ وَ أَبُو بَكْرٍ الشِّيرَازِيُّ فِي كِتَابِهِ

عَنْ أَبِی صَالِحٍ وَ أَبُو إِسْحَاقَ الثَّعْلَبِیُّ وَ عَلِیُّ بْنُ

---

(۱) صححناه علی المصدر راجع ج ۱ ص ۱۷۱.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۲

أَحْمَدَ الطَّائِیُّ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلَوِیَّةَ الْقَطَّانُ فِی تَفَاسِیرِهِمْ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیْرٍ وَ سُفْیَانَ الثَّوْرِیِّ وَ أَبُو نُعَیْمٍ الْأَصْفَهَانِیُّ فِیمَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ وَ عَنْ أَبِی مَالِکٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْقَاضِی النَّطَنْزِیُّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَةَ عَنْ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ ع وَ اللَّفْظُ لَهُ فِی قَوْلِهِ مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ «۱» قَالَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ بَحْرَانِ عَمِیقَانِ لَا یَبْغِی أَحَدُهُمَا عَلَی صَاحِبِهِ وَ فِی رِوَایَةٍ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ رَسُولُ اللَّهِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ع.

عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی «۲» قَالَ فَالذَّکَرُ عَلِیٌّ وَ الْأُنْثَی فَاطِمَةُ ع وَقْتَ الْهِجْرَةِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فِی اللَّیْلَةِ «۳».

الْبَاقِرُ ع فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی «۴» فَالذَّکَرُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأُنْثَی فَاطِمَةُ ع إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی لَمُخْتَلَفٌ فَأَمَّا مَنْ أَعْطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی بِقُوتِهِ وَ صَامَ حَتَّی وَفَی بِنَذْرِهِ وَ تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَ هُوَ رَاکِعٌ وَ آثَرَ الْمِقْدَادَ بِالدِّینَارِ عَلَی نَفْسِهِ قَالَ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی وَ هِیَ الْجَنَّةُ وَ الثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ فَسَنُیَسِّرُهُ لَکَ فَجَعَلَهُ إِمَاماً فِی الْخَیْرِ وَ قُدْوَةً وَ أَباً لِلْأَئِمَّةِ یَسَّرَهُ اللَّهُ لِلْیُسْری

الْبَاقِرُ ع فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ «۵» کَلِمَاتٍ فِی مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمْ ع کَذَا نَزَلَتْ عَلَی مُحَمَّدٍ ص.

الْقَاضِی أَبُو مُحَمَّدٍ الْکَرْخِیُّ فِی کِتَابِهِ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَتْ فَاطِمَةُ ع لَمَّا

---

(۱) الرحمن: ۱۹.

(۲) آل عمران: ۱۹۵.

(۳) یرید معنی قوله تعالی فی تمام الآیة: «فَالَّذِینَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی» ای وقت الهجرة.

(۴) اللیل: ۳- ۷.

(۵) طه: ۱۱۵.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۳

نَزَلَتْ لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً «۱» رَهِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنْ أَقُولَ لَهُ یَا أَبَتِ فَکُنْتُ أَقُولُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْرَضَ عَنِّی مَرَّةً أَوِ اثْنَتَیْنِ أَوْ ثَلَاثاً ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ یَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِیکِ وَ لَا فِی أَهْلِکِ وَ لَا فِی نَسْلِکِ أَنْتِ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکِ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِی أَهْلِ الْجَفَاءِ وَ الْغِلْظَةِ مِنْ قُرَیْشٍ أَصْحَابِ الْبَذَخِ وَ الْکِبْرِ قُولِی یَا أَبَتِ فَإِنَّهَا أَحْیَا لِلْقَلْبِ وَ أَرْضَی لِلرَّبِّ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی ذَکَرَ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ امْرَأَةً فِی الْقُرْآنِ عَلَی وَجْهِ الْکِنَایَةِ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ «۲» حَوَّاءَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ «۳» إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ «۴» امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ «۵» لِإِبْرَاهِیمَ وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ «۶» لِزَکَرِیَّا الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ «۷» زَلِیخَا وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ «۸» لِأَیُّوبَ إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ «۹» بِلْقِیسَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ «۱۰» لِمُوسَی وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِیثاً «۱۱» حَفْصَةَ وَ عَائِشَةَ وَ وَجَدَکَ عائِلًا «۱۲» خَدِیجَةَ مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ «۱۳» فَاطِمَةَ ع ثُمَّ ذَکَرَهُنَّ بِخِصَالِ التَّوْبَةِ مِنْ حَوَّاءَ قالا رَبَّنا ظَلَمْنا «۱۴» وَ الشَّوْقِ مِنْ آسِیَةَ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً «۱۵» وَ الضِّیَافَةِ مِنْ سَارَةَ وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ «۱۶» وَ الْعَقْلِ مِنْ بِلْقِیسَ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً «۱۷» وَ الْحَیَاءِ مِنِ امْرَأَةِ مُوسَی

---

(۱) النور: ۶۳.

(۲) البقرة: ۳۵.

(۳) التحریم: ۱۰.

(۴) التحریم: ۱۱.

(۵) هود: ۷۱.

(۶) الأنبیاء: ۹۰.

(۷) یوسف: ۵۱.

(۸) الأنبیاء: ۸۴.

(۹) النمل: ۲۳.

(۱۰) القصص: ۲۷.

(۱۱) التحریم: ۲.

(۱۲) الضحی: ۸.

(۱۳) الرحمن: ۱۹.

(۱۴) الأعراف: ۲۲.

(۱۵) التحریم: ۱۱.

(۱۶) هود: ۷۱.

(۱۷) النمل: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۴

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی «۱» وَ الْإِحْسَانِ مِنْ خَدِیجَةَ وَ وَجَدَکَ عائِلًا «۲» وَ النَّصِیحَةِ لِعَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ إِلَی قَوْلِهِ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ «۳» وَ الْعِصْمَةِ مِنْ فَاطِمَةَ ع وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ «۴» وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَعْطَی عَشَرَةَ أَشْیَاءَ لِعَشَرَةٍ مِنَ النِّسَاءِ التَّوْبَةَ لِحَوَّاءَ زَوْجَةِ آدَمَ وَ الْجَمَالَ لِسَارَةَ زَوْجَةِ إِبْرَاهِیمَ وَ الْحِفَاظَ لِرَحْمَةَ زَوْجَةِ أَیُّوبَ وَ الْحُرْمَةَ لِآسِیَةَ زَوْجَةِ فِرْعَوْنَ وَ الْحِکْمَةَ لِزَلِیخَا زَوْجَةِ یُوسُفَ وَ الْعَقْلَ لِبِلْقِیسَ زَوْجَةِ سُلَیْمَانَ وَ الصَّبْرَ لبرخانة أُمِّ مُوسَی وَ الصَّفْوَةَ لِمَرْیَمَ أُمِّ عِیسَی وَ الرِّضَی لِخَدِیجَةَ زَوْجَةِ الْمُصْطَفَی وَ الْعِلْمَ لِفَاطِمَةَ زَوْجَةِ الْمُرْتَضَی وَ الْإِجَابَةَ لِعَشَرَةٍ وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ «۵» فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ «۶» یُوسُفَ قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما «۷» مُوسَی وَ هَارُونَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ «۸» یُونُسَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ «۹» أَیُّوبَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی «۱۰» زَکَرِیَّا ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ «۱۱» لِلْمُخْلِصِینَ أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ «۱۲» لِلْمُضْطَرِّینَ وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی «۱۳» لِلدَّاعِینَ فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ «۱۴» فَاطِمَةَ وَ زَوْجِهَا وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَهْتَمُّ لِعَشَرَةِ أَشْیَاءَ فَآمَنَهُ اللَّهُ مِنْهَا وَ بَشَّرَهُ بِهَا لِفِرَاقِهِ وَطَنَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ «۱۵» وَ لِتَبْدِیلِ الْقُرْآنِ بَعْدَهُ کَمَا فُعِلَ بِسَائِرِ الْکُتُبِ فَنَزَلَ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱۶»

---

(۱) القصص: ۲۵.

(۲) الضحی: ۸.

(۳) الأحزاب: ۳۲.

(۴) آل عمران: ۶۱.

(۵) الصافّات: ۷۵.

(۶) يوسف: ۳۲.

(۷) يونس: ۸۹.

(۸) الأنبياء: ۸۸.

(۹) الأنبياء: ۸۴.

(۱۰) الأنبياء: ۹۰.

(۱۱) المؤمن: ۶۰.

(۱۲) النمل: ۶۲.

(۱۳) البقرة: ۱۸۶.

(۱۴) آل عمران: ۱۹۵.

(۱۵) القصص: ۸۵.

(۱۶) الحجر: ۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵

وَ لِأُمَّتِهِ مِنَ الْعَذَابِ فَنَزَلَ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ «۱» وَ لِظُهُورِ الدِّينِ فَنَزَلَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ «۲» وَ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْدَهُ فَنَزَلَ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ «۳» وَ لِخُصَمَائِهِمْ فَنَزَلَ يَوْمَ لا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا «۴» وَ الشَّفَاعَةِ فَنَزَلَ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى «۵» وَ لِلْفِتْنَةِ بَعْدَهُ عَلَى وَصِيِّهِ فَنَزَلَ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ «۶» يَعْنِي بِعَلِيٍّ وَ لِثَبَاتِ الْخِلَافَةِ فِي أَوْلَادِهِ فَنَزَلَ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ «۷» وَ لِابْنَتِهِ حَالَ الْهِجْرَةِ فَنَزَلَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً «۸» الْآيَاتِ وَ رَأْسُ التَّوَّابِينَ أَرْبَعَةٌ آدَمُ قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا «۹» وَ يُونُسُ قَالَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ «۱۰» وَ داوُدُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ «۱۱» وَ فَاطِمَةُ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً «۱۲» وَ خُوِّفَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الصَّالِحَاتِ آسِيَةُ عُذِّبَتْ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ فَكَانَتْ تَقُولُ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ «۱۳» وَ مَرْيَمُ خَافَتْ مِنَ النَّاسِ وَ هَرَبَتْ فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِي «۱۴» وَ خَدِيجَةُ عَذَلَهَا النِّسَاءُ فِي النَّبِيِّ ص فَهَجَرْنَهَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ «۱۵» أَ مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ ص أَ لَا يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ أَسْرَعَ مَا أَخَذْتُمْ وَ أَعْجَلَ مَا نَكَصْتُمْ وَ رَأْسُ الْبَكَّاءِينَ ثَمَانِيَةٌ آدَمُ وَ نُوحٌ وَ يَعْقُوبُ وَ يُوسُفُ وَ شُعَيْبٌ وَ دَاوُدُ وَ فَاطِمَةُ وَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع قَالَ الصَّادِقُ أَمَّا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تَأَذَّى بِهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْتِينَا بِكَثْرَةِ بُكَائِكِ إِمَّا أَنْ تَبْكِي

---

(۱) الأنفال: ۳۳.

(۲) براءة: ۳۴.

(۳) إبراهيم: ۲۷.

(۴) التحريم: ۸.

(۵) الضحى: ۴.

(۶) الزخرف: ۴۱.

(۷) النور: ۵۵.

(۸) آل عمران: ۱۹۱.

(۹) الأعراف: ۲۲.

(۱۰) الأنبياء: ۸۷.

(۱۱) ص: ۲۴.

(۱۲) آل عمران: ۱۹۱.

(۱۳) التحریم: ۱۱.

(۱۴) مریم: ۲۳.

(۱۵) کذا فی النسخ و فی المصدر أیضا ج ۳ ص ۳۲۲ و الظاهر أن الصحیح هکذا:

و فاطمة فقالت.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۶

بِاللَّیْلِ وَ إِمَّا أَنْ تَبْکِی بِالنَّهَارِ فَکَانَتْ تَخْرُجُ إِلَی مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْکِی.

وَ خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ أَرْبَعَةٌ کِتَابُ أَبِی بَکْرٍ الشِّیرَازِیِّ وَ رَوَی أَبُو الْهُذَیْلِ عَنْ مُقَاتِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّةِ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَرَأَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ الْآیَةَ فَقَالَ لِی یَا عَلِیُّ خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ أَرْبَعٌ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ آسِیَةُ بِنْتُ مُزَاحِم.

أَبُو نُعَیْمٍ فِی الْحِلْیَةِ وَ ابْنُ الْبَیِّعِ فِی الْمُسْنَدِ وَ الْخَطِیبُ فِی التَّارِیخِ وَ ابْنُ بَطَّةَ فِی الْإِبَانَةِ وَ أَحْمَدُ السَّمْعَانِیُّ فِی الْفَضَائِلِ بِأَسَانِیدِهِمْ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ وَ رَوَی الثَّعْلَبِیُّ فِی تَفْسِیرِهِ وَ السَّلَامِیُّ فِی تَارِیخِ خُرَاسَانَ وَ أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِی الْأَرْبَعِینَ بِأَسَانِیدِهِمْ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ وَ رَوَی الشَّعْبِیُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیَّبِ وَ رَوَی کُرَیْبٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ رَوَی مُقَاتِلٌ عَنْ سُلَیْمَانَ عَنِ الضَّحَّاکِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ قَدْ رَوَاهُ أَبُو مَسْعُودٍ وَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَ أَحْمَدُ وَ إِسْحَاقُ کُلُّهُمْ عَنِ النَّبِیِّ ص وَ اللَّفْظُ لِلْحِلْیَةِ أَنَّهُ قَالَ ص حَسْبُکَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ آسِیَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ وَ فِی رِوَایَةِ مُقَاتِلٍ وَ الضَّحَّاکِ وَ عِکْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَفْضَلُهُنَّ فَاطِمَةُ.

الْفَضَائِلُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ الْعُکْبَرِیِّ وَ مُسْنَدُ أَحْمَدَ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ کُرَیْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ ص سَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَرْیَمُ.

الْخَبَرَ سَوَاءً

تَارِیخُ بَغْدَادَ بِإِسْنَادِ الْخَطِیبِ عَنْ حُمَیْدٍ الطَّوِیلِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ النَّبِیُّ ص خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ الْخَبَرَ سَوَاءً ثُمَّ إِنَّ النَّبِیَّ ص فَضَّلَهَا عَلَی سَائِرِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ

. رَوَتْ عَائِشَةُ وَ غَیْرُهَا عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ قَالَ: یَا فَاطِمَةُ أَبْشِرِی فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ وَ عَلَی نِسَاءِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ خَیْرُ دِینٍ.

حُذَیْفَةُ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: أَتَانِی مَلَکٌ فَبَشَّرَنِی أَنَّ فَاطِمَةَ سَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَوْ نِسَاءِ أُمَّتِی.

الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ فِی صَحِیحَیْهِمَا وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِی فَضَائِلِ الْعَشَرَةِ وَ أَبُو بَکْرِ بْنُ شَیْبَةَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۷

فِی أَمَالِیهِ وَ الدَّیْلَمِیُّ فِی فِرْدَوْسِهِ أَنَّهُ ص قَالَ: فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

حِلْیَةُ أَبِی نُعَیْمٍ رَوَی جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ عَنِ النَّبِیِّ ص فِی خَبَرٍ أَمَا إِنَّهَا سَیِّدَةُ نِسَاءِ یَوْمِ الْقِیَامَةِ.

تَارِیخُ الْبَلَاذُرِیِّ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ لِفَاطِمَةَ أَنْتِ أَسْرَعُ أَهْلِی لَحَاقاً بِی فَوَجَمَتْ فَقَالَ لَهَا أَ مَا تَرْضَیْنَ أَنْ تَکُونِی سَیِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَتَبَسَّمَتْ.

بیان وجم کوعد أی سکت علی غیظ.

۴۰- قب، المناقب لابن شهرآشوب الشَّعْبِیُّ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَسَرَّ النَّبِیُّ ص إِلَی فَاطِمَةَ شَیْئاً فَضَحِکَتْ فَسَأَلْتُهَا فَقَالَتْ قَالَ لِی أَ لَا تَرْضَیْنَ أَنْ تَکُونِی سَیِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَوْ نِسَاءِ أُمَّتِی.

حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ وَ كِتَابُ الشِّيرَازِيِّ رَوَى عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ كَيْفَ تَجِدِينَكِ يَا بُنَيَّةِ قَالَتْ إِنِّي لَوَجِعَةٌ وَ إِنَّهُ لَيَزِيدُنِي أَنَّهُ مَا لِي طَعَامٌ آكُلُهُ قَالَ يَا بُنَيَّةِ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنَّكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَأَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ قَالَ تِلْكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ إِنَّكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِكِ أَمَ وَ اللَّهِ زَوَّجْتُكِ سَيِّداً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

وَ قِيلَ لِلصَّادِقِ ع قَوْلُ الرَّسُولِ ص فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَيْ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا قَالَ ذَاكَ مَرْيَمُ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

وَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ آسِيَةَ بِنْتَ مُزَاحِمٍ وَ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةَ يَمْشِينَ أَمَامَ فَاطِمَةَ كَالْحِجَابِ لَهَا إِلَى الْجَنَّةِ.

وَ سَأَلَ بزل الْهَرَوِيُّ الْحُسَيْنَ بْنَ رَوْحٍ ره فَقَالَ كَمْ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ أَرْبَعٌ فَقَالَ أَيَّتُهُنَّ أَفْضَلُ فَقَالَ فَاطِمَةُ قَالَ وَ لِمَ صَارَتْ أَفْضَلَ وَ كَانَتْ أَصْغَرَهُنَّ سِنّاً وَ أَقَلَّهُنَّ صُحْبَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ لِخَصْلَتَيْنِ خَصَّهَا اللَّهُ بِهِمَا إِنَّهَا وَرِثَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْهَا وَ لَمْ يَخُصَّهَا بِذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِ إِخْلَاصٍ عَرَفَهُ مِنْ نِيَّتِهَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۸

وَ قَالَ الْمُرْتَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفْضِيلُ هُوَ كَثْرَةُ الثَّوَابِ بِأَنْ يَقَعَ إِخْلَاصٌ وَ يَقِينٌ وَ نِيَّةٌ صَافِيَةٌ وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْ أَنْ تَكُونَ ع قَدْ فُضِّلَتْ عَلَى أَخَوَاتِهَا بِذَلِكَ وَ يُعْتَمَدُ عَلَى أَنَّهَا ع أَفْضَلُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِإِجْمَاعِ الْإِمَامِيَّةِ وَ عَلَى أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ مِنْ تَعْظِيمِ الرَّسُولِ ص لِشَأْنِ فَاطِمَةَ ع وَ تَخْصِيصِهَا مِنْ بَيْنِ سَائِرِهِنَّ مَا رُبَّمَا لَا يَحْتَاجُ إِلَى الِاسْتِدْلَالِ عَلَيْهِ.

جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ وَ إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ أَخْبَارُ فَاطِمَةَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الصَّوْلِيِّ وَ تَارِيخُ خُرَاسَانَ عَنِ السَّلَامِيِّ مُسْنَداً أَنَّ جُمَيْعاً التَّيْمِيَّ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ عَمَّتِي عَلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ لَهَا عَمَّتِي مَا حَمَلَكِ عَلَى الْخُرُوجِ عَلَى عَلِيٍّ فَقَالَتْ عَائِشَةُ دَعِينَا فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا مِنَ النِّسَاءِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ.

فَضَائِلُ الْعَشَرَةِ عَنْ أَبِي السَّعَادَاتِ وَ فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ عَنِ السَّمْعَانِيِّ وَ فِي رِوَايَاتٍ عَنِ الشَّرِيكِ وَ الْأَعْمَشِ وَ كَثِيرِ النَّوَّاءِ وَ ابْنِ الْحَجَّامِ كُلُّهُمْ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عَائِشَةَ وَ عَنْ أُسَامَةَ عَنِ النَّبِيِّ ص وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَيُّ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ فَاطِمَةُ قُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ زَوْجُهَا.

جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ قَالَ بُرَيْدَةُ كَانَ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَاطِمَةُ وَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ.

قُوتُ الْقُلُوبِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْمَكِّيِّ وَ الْأَرْبَعِينُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ الْمُؤَذِّنِ وَ فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ عَنْ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سُفْيَانَ وَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي الْجَحَّافِ عَنْ جُمَيْعٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهُ قَالَ عَلِيٌّ لِلنَّبِيِّ ص لَمَّا جَلَسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ فَاطِمَةَ وَ هُمَا مُضْطَجِعَانِ أَيُّنَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنَا أَوْ هِيَ فَقَالَ ص هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ أَنْتَ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْهَا.

وَ فِي خَبَرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ افْتَخَرَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ بِفَضَائِلِهِمَا فَأَخْبَرَ جَبْرَئِيلُ النَّبِيَّ ص أَنَّهُمَا قَدْ أَطَالا الْخُصُومَةَ فِي مَحَبَّتِكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمَا فَدَخَلَ وَ قَصَّ عَلَيْهِمَا مَقَالَتَهُمَا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ قَالَ لَكِ حَلَاوَةُ الْوَلَدِ وَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۹

عِزُّ الرِّجَالِ وَ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ وَ الَّذِي اصْطَفَاكَ وَ اجْتَبَاكَ وَ هَدَاكَ وَ هَدَى بِكَ الْأُمَّةَ لَا زِلْتُ مُقِرَّةً لَهُ مَا عِشْتُ.

عَامِرٌ الشَّعْبِيُّ وَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَ مُجَاهِدٌ وَ ابْنُ جُبَيْرٍ وَ جَابِرٌ الْأَنْصَارِيُّ وَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ وَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ ع عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي.

أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ

وَ فِي رِوَايَةِ جَابِرٍ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.

وَ فِي مُسْلِمٍ وَ الْحِلْيَةِ إِنَّمَا فَاطِمَةُ ابْنَتِي بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مَا أَرَابَهَا وَ يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا.

بيان قال الجزری و

فی الحدیث فاطمة بضعة منی.

البضعة بالفتح القطعة من اللحم و قد تکسر أی إنها جزء منی کما أن القطعة من اللحم جزء من اللحم و قال و

فی حدیث فاطمة یریبنی ما یریبها.

أی یسوؤنی ما یسوؤها و یزعجنی ما یزعجها یقال رابنی هذا الأمر و أرابنی إذا رأیت منه ما تکره.

۴۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ سَمِعْتُ النَّبِیَّ ص یَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِی وَ مَنْ سَاءَهَا فَقَدْ سَاءَنِی فَاطِمَةُ أَعَزُّ الْبَرِیَّةِ عَلَیَّ.

مُسْتَدْرَکُ الْحَاکِمِ عَنْ أَبِی سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ وَ حِلْیَةُ أَبِی نُعَیْمٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ وَ ابْنُ أَبِی مُلَیْکَةَ وَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: إِنَّمَا فَاطِمَةُ شِجْنَةٌ مِنِّی یَقْبِضُنِی مَا یَقْبِضُهَا وَ یَبْسُطُنِی مَا یَبْسُطُهَا.

وَ جَاءَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَی عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ فَقَالَ: إِنَّ قَوْمَکَ یَقُولُونَ إِنَّکَ تُؤْثِرُ عَلَیْهِمْ وُلْدَ فَاطِمَةَ فَقَالَ عُمَرُ سَمِعْتُ الثِّقَةَ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یُرْضِینِی مَا أَرْضَاهَا وَ یُسْخِطُنِی مَا أَسْخَطَهَا فَوَ اللَّهِ إِنِّی لَحَقِیقٌ أَنْ أَطْلُبَ رِضَی رَسُولِ اللَّهِ وَ رِضَاهُ وَ رِضَاهَا فِی رِضَی وُلْدِهَا

وَ قَدْ عَلِمُوا أَنَّ النَّبِیَّ یَسُرُّهُ مَسَرَّتُهَا جِدّاً وَ یشنی [یَشْنَأُ] اغْتِمَامَهَا «۱»

قوله ص هذا یدل علی عصمتها لأنها لو کانت ممن تقارف الذنوب لم یکن مؤذیها مؤذیا له ص علی کل حال بل کان من فعل المستحق «۲» من ذمها و إقامة

---

(۱) یشنی من شنأ الرجل: أبغضه.

(۲) یعنی ما یستحقها بعد تقارف الذنوب.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۴۰

الحد إن کان الفعل یقتضیه سارا له ص و مطیعا.

أَبُو ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِیُّ قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ یَدْخُلُ عَلَی فَاطِمَةَ فَدَخَلَ عَلَیْهَا فَقَامَتْ إِلَیْهِ وَ اعْتَنَقَتْهُ وَ قَبَّلَتْ بَیْنَ عَیْنَیْهِ.

الْأَرْبَعِینُ عَنِ ابْنِ الْمُؤَذِّنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُمَیْلٍ عَنْ مَیْسَرَةَ عَنِ الْمِنْهَالِ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِی بَکْرٍ وَ فِی فَضَائِلِ السَّمْعَانِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عِکْرِمَةَ قَالا کَانَ النَّبِیُّ ص إِذَا قَدِمَ مِنْ مَغَازِیهِ قَبَّلَ فَاطِمَةَ.

وَ رَوَوْا عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ کَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص قَامَ لَهَا مِنْ مَجْلِسِهِ وَ قَبَّلَ رَأْسَهَا وَ أَجْلَسَهَا مَجْلِسَهُ وَ إِذَا جَاءَ إِلَیْهَا لَقِیَتْهُ وَ قَبَّلَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ جَلَسَا مَعاً.

أَبُو السَّعَادَاتِ فِی فَضَائِلِ الْعَشَرَةِ وَ ابْنُ الْمُؤَذِّنِ فِی الْأَرْبَعِینِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عِکْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنْ أَبِی ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِیِّ وَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالُوا کَانَ النَّبِیُّ ص إِذَا أَرَادَ سَفَراً کَانَ آخِرَ النَّاسِ عَهْداً بِفَاطِمَةَ وَ إِذَا قَدِمَ کَانَ أَوَّلَ النَّاسِ عَهْداً بِفَاطِمَةَ.

وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ لَهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی فَضْلٌ عَظِیمٌ لَمْ یَکُنْ رَسُولُ اللَّهِ ص یَفْعَلُ مَعَهَا ذَلِکَ إِذْ کَانَتْ وَلَدَهُ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِتَعْظِیمِ الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ وَ لَا یَجُوزُ أَنْ یَفْعَلَ مَعَهَا ذَلِکَ وَ هُوَ بِضِدِّ مَا أَمَرَ بِهِ أُمَّتَهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَی.

أَبُو سَعِیدٍ الْخُدْرِیُّ قَالَ: کَانَتْ فَاطِمَةُ مِنْ أَعَزِّ النَّاسِ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَدَخَلَ عَلَیْهَا یَوْماً وَ هِیَ تُصَلِّی فَسَمِعَتْ کَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِی رَحْلِهَا فَقَطَعَتْ صَلَاتَهَا وَ خَرَجَتْ مِنَ الْمُصَلَّی فَسَلَّمَتْ عَلَیْهِ فَمَسَحَ یَدَهُ عَلَی رَأْسِهَا وَ قَالَ یَا بُنَیَّةِ کَیْفَ أَمْسَیْتِ رَحِمَکِ اللَّهُ عَشِّینَا غَفَرَ اللَّهُ لَکِ وَ قَدْ فَعَلَ.

أَخْبَارُ فَاطِمَةَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الصَّوْلِیِّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی فَاطِمَةَ فَقَدَّمَتْ إِلَیْهِ کِسْرَةً یَابِسَةً مِنْ خُبْزِ شَعِیرٍ فَأَفْطَرَ عَلَیْهَا ثُمَّ قَالَ یَا بُنَیَّةِ هَذَا أَوَّلُ خُبْزٍ أَکَلَ أَبُوکِ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ تَبْکِی وَ رَسُولُ اللَّهِ یَمْسَحُ وَجْهَهَا بِیَدِهِ.

أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِي الْأَرْبَعِينَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۴۱

إِبْرَاهِيمَ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى جَنَّةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ بَيْنَ كُلِّ قَصَبَةٍ إِلَى قَصَبَةٍ لُؤْلُؤَةٌ مِنْ يَاقُوتٍ مُشَذَّرَةٌ بِالذَّهَبِ وَ جَعَلَ سُقُوفَهَا زَبَرْجَداً أَخْضَرَ وَ جَعَلَ فِيهَا طَاقَاتٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ مُكَلَّلَةٍ بِالْيَاقُوتِ ثُمَّ جَعَلَ غُرَفَهَا لَبِنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبِنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ لَبِنَةً مِنْ دُرٍّ وَ لَبِنَةً مِنْ يَاقُوتٍ وَ لَبِنَةً مِنْ زَبَرْجَدٍ ثُمَّ جَعَلَ فِيهَا عُيُوناً تَنْبُعُ مِنْ نَوَاحِيهَا وَ حُفَّتْ بِالْأَنْهَارِ وَ جَعَلَ عَلَى الْأَنْهَارِ قِبَاباً مِنْ دُرٍّ قَدْ شُعِّبَتْ بِسَلَاسِلِ الذَّهَبِ وَ حُفَّتْ بِأَنْوَاعِ الشَّجَرِ وَ بَنَى فِي كُلِّ غُصْنٍ قُبَّةً وَ جَعَلَ فِي كُلِّ قُبَّةٍ أَرِيكَةً مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ غِشَاؤُهَا السُّنْدُسُ وَ الْإِسْتَبْرَقُ وَ فَرَشَ أَرْضَهَا بِالزَّعْفَرَانِ وَ فَتَقَ بِالْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ وَ جَعَلَ فِي كُلِّ قُبَّةٍ حَوْرَاءَ وَ الْقُبَّةُ لَهَا مِائَةُ بَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ جَارِيَتَانِ وَ شَجَرَتَانِ فِي كُلِّ قُبَّةٍ مِفْرَشٌ وَ كِتَابٌ مَكْتُوبٌ حَوْلَ الْقِبَابِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ لِمَنْ بَنَى اللَّهُ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَالَ بَنَاهَا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ ابْنَتِكَ سِوَى جِنَانِهِمَا تُحْفَةً أَتْحَفَهُمَا اللَّهُ وَ لِتَقَرَّ بِذَلِكَ عَيْنُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

بيان قوله لؤلؤ من ياقوت لعل المعنى أنها في صفاء اللؤلؤ و لون الياقوت و لا يبعد أن تكون من زائدة من النساخ أو يكون الظرف متعلقا بقوله مشذرة أي اللؤلؤ مرصعة من الياقوت بالذهب قال الفيروزآبادي الشذر قطع من الذهب تلقط من معدنه بلا إذابة أو خرز يفصل بها النظم أو هو اللؤلؤ الصغار.

قوله قد شعبت الشعب الجمع و التفريق و لعل الأظهر هنا الأول و قال الفيروزآبادي الأريكة كسفينة سرير في حجلة أو كل ما يتكأ عليه من سرير و منصة و فراش أو سرير منجد مزين في قبة أو بيت فإذا لم يكن فيه سرير فهو حجلة و السندس الرقيق من الحرير و الإستبرق الغليظ منه.

قوله و فتق أي جعل بين الزعفران المسك و العنبر أو بين فرشها المبسوطة من الفتق بمعنى الشق و المفرش كمنبر شيء كالشاذكونة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۴۲

۴۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْدُلُسِيُّ فِي الْعِقْدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فِي خَبَرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ: دَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى جَدِّهِ ص وَ هُوَ يَتَعَثَّرُ بِذَيْلِهِ فَأَسَرَّ إِلَى النَّبِيِّ ص سِرّاً فَرَأَيْتُهُ وَ قَدْ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ص حَتَّى أَتَى مَنْزِلَ فَاطِمَةَ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَهَزَّهَا إِلَيْهِ هَزّاً قَوِيّاً ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ إِيَّاكِ وَ غَضَبَ عَلِيٍّ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِهِ وَ يَرْضَى لِرِضَاهُ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ النَّبِيُّ ص بِيَدِهِ ثُمَّ هَزَّهَا إِلَيْهِ هَزّاً خَفِيفاً ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِيَّاكَ وَ غَضَبَ فَاطِمَةَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَغْضَبُ لِغَضَبِهَا وَ تَرْضَى لِرِضَاهَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهُ مَضَيْتَ مَذْعُوراً وَ قَدْ رَجَعْتَ مَسْرُوراً فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ كَيْفَ لَا أَسُرُّ وَ قَدْ أَصْلَحْتُ بَيْنَ اثْنَيْنِ هُمَا أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ.

وَ فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ وَ حَبِيبِ بْنِ ثَابِتٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَحَبُّ اثْنَيْنِ فِي الْأَرْضِ إِلَيَّ.

قَالَ ابْنُ بَابَوَيْهِ هَذَا غَيْرُ مُعْتَمَدٍ لِأَنَّهُمَا مُنَزَّهَانِ أَنْ يَحْتَاجَا أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص.

الْبَاقِرُ وَ الصَّادِقُ ع أَنَّهُ كَانَ النَّبِيُّ ص لَا يَنَامُ حَتَّى يُقَبِّلَ عُرْضَ وَجْهِ فَاطِمَةَ يَضَعُ وَجْهَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَاطِمَةَ وَ يَدْعُو لَهَا وَ فِي رِوَايَةٍ حَتَّى يُقَبِّلَ عُرْضَ وَجْنَةِ فَاطِمَةَ أَوْ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا.

أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّافِعِيُّ وَ ابْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ وَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ كُلُّهُمْ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ أَبُو مُعَاذٍ النَّحْوِيُّ الْمَرْوَزِيُّ وَ أَبُو قَتَادَةَ الْحَرَّانِيُّ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ وَ الْخَرْكُوشِيُّ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ وَ الْأُشْنُهِيُّ فِي الِاعْتِقَادِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الرِّسَالَةِ وَ أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِي الْأَرْبَعِينَ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِي الْفَضَائِلِ وَ مِنْ أَصْحَابِنَا أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءُ وَ غَيْرُهُ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُكْثِرُ تَقْبِيلَ فَاطِمَةَ فَأَنْكَرَتْ عَلَيْهِ بَعْضُ نِسَائِهِ فَقَالَ ص إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطَبِهَا فَأَكَلْتُهَا فِي رِوَايَةٍ فَنَاوَلَنِي مِنْهَا تُفَّاحَةً فَأَكَلْتُهَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۴۳

فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي وَ دَخَلَ النَّبِيُّ ص عَلَى فَاطِمَةَ فَرَآهَا مُنْزَعِجَةً فَقَالَ لَهَا مَا بِكِ فَقَالَتْ الْحُمَيْرَاءُ افْتَخَرَتْ عَلَى أُمِّي أَنَّهَا لَمْ تَعْرِفْ رَجُلًا قَبْلَكَ وَ إِنَّ أُمِّي عَرَفَتْهَا مُسِنَّةً فَقَالَ ص إِنَّ بَطْنَ أُمِّكِ كَانَ لِلْإِمَامَةِ وِعَاءً.

ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْعِقْدِ إِنَّ الْمَهْدِيَّ رَأَى فِي مَنَامِهِ شَرِيكاً الْقَاضِيَ مَصْرُوفاً وَجْهُهُ عَنْهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ قَصَّ رُؤْيَاهُ عَلَى الرَّبِيعِ فَقَالَ إِنَّ شَرِيكاً مُخَالِفٌ لَكَ وَ إِنَّهُ فَاطِمِيٌّ مَحْضاً قَالَ الْمَهْدِيُّ عَلَيَّ بِشَرِيكٍ فَأُتِيَ بِهِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّكَ فَاطِمِيٌّ قَالَ أُعِيذُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونَ غَيْرَ فَاطِمِيٍّ إِلَّا أَنْ تَعْنِيَ فَاطِمَةَ بِنْتَ كِسْرَى قَالَ لَا وَ لَكِنْ أَعْنِي فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَ فَتَلْعَنُهَا قَالَ لَا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَمَا تَقُولُ فِي مَنْ يَلْعَنُهَا قَالَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَالَ فَالْعَنْ هَذَا يَعْنِي الرَّبِيعَ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَلْعَنُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَهُ شَرِيكٌ يَا مَاجِنُ فَمَا ذِكْرُكَ لِسَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ ابْنَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ فِي مَجَالِسِ الرِّجَالِ قَالَ الْمَهْدِيُّ فَمَا وَجْهُ الْمَنَامِ قَالَ إِنَّ رُؤْيَاكَ لَيْسَتْ بِرُؤْيَا يُوسُفَ ع وَ إِنَّ الدِّمَاءَ لَا تُسْتَحَلُّ بِالْأَحْلَامِ وَ أُتِيَ بِرَجُلٍ شَتَمَ فَاطِمَةَ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ فَقَالَ لِابْنِ غَانِمٍ انْظُرْ فِي أَمْرِهِ مَا تَقُولُ قَالَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ قَالَ لَهُ الْفَضْلُ هِيَ ذَا أُمُّكَ إِنْ حَدَّدْتَهُ فَأَمَرَ بِأَنْ يُضْرَبَ أَلْفَ سَوْطٍ وَ يُصْلَبَ فِي الطَّرِيقِ.

۴۳- قب، المناقب لابن شهرآشوب رُوِيَ أَنَّ فَاطِمَةَ تَمَنَّتْ وَكِيلًا عِنْدَ غَزَاةِ عَلِيٍّ ع فَنَزَلَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا «۱».

صَحِيحُ الدَّارَقُطْنِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَ بِقَطْعِ لِصٍّ فَقَالَ اللِّصُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدَّمْتُهُ فِي الْإِسْلَامِ وَ تَأْمُرُهُ بِالْقَطْعِ فَقَالَ لَوْ كَانَتِ ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَسَمِعَتْ فَاطِمَةُ فَحَزِنَتْ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِقَوْلِهِ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ «۲» فَحَزِنَ

---

(۱) المزّمّل: ۹.

(۲) الزمر: ۶۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۴۴

رَسُولُ اللَّهِ ص فَنَزَلَ لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا «۱» فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ مِنْ ذَلِكَ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ كَانَتْ حَزِنَتْ مِنْ قَوْلِكَ فَهَذِهِ الْآيَاتُ لِمُوَافَقَتِهَا لِتَرْضَى.

بيان لعل المعنى أن هذه الآيات نزلت لتعلم فاطمة ع أن مثل هذا الكلام المشروط لا ينافي جلالة المخاطب و المسند إليه و براءته لوقوع ذلك بالنسبة إلى الرسول ص من الله عز و جل أو لبيان أن قطع يد فاطمة بمنزلة الشرك أو أن هذا النوع من الخطاب المراد به الأمة إنما صدر لصدور هذا النوع من الكلام بالنسبة إلى فاطمة فكان خلافا للأولى و الأول أصوب و أوفق بالأصول.

۴۴- قب، المناقب لابن شهرآشوب سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ مَعْنَى حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ فَقَالَ خَيْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ الْوَلَايَةُ.

أَبُو صَالِحٍ فِي الْأَرْبَعِينَ عَنْ أَبِي حَامِدٍ الْأَسْفَرَائِينِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَوَّلُ شَخْصٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ.

عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ وَجْهِهِ ثُمَّ أَخَذَ ذَلِكَ النُّورَ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَةَ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ يُصِبْهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ.

الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الصَّادِقِ ع وَ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ ع قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

ابْنُ شُرَيْحٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ ع وَ أَبُو سَعِيدٍ الْوَاعِظُ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِي الْفَضَائِلِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعُكْبَرِيُّ فِي الْإِبَانَةِ وَ مَحْمُودٌ الْأَسْفَرَائِينِيُّ فِي الدِّيَانَةِ رَوَوْا جَمِيعاً أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ.

أَبُو بَکْرٍ مَرْدَوَیْهِ فِی کِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سِنَانٍ الْأَوْسِیِّ قَالَ النَّبِیُّ ص حَدَّثَنِی جَبْرَئِیلُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمَّا زَوَّجَ فَاطِمَةَ عَلِیّاً ع أَمَرَ رِضْوَانَ فَأَمَرَ شَجَرَةَ

---

(۱) الأنبیاء: ۲۲.

بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج۴۳، ص: ۴۵

طُوبَی فَحَمَلَتْ رِقَاعاً لِمُحِبِّی آلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ أَمْطَرَهَا مَلَائِکَةً مِنْ نُورٍ بِعَدَدِ تِلْکَ الرِّقَاعِ فَأَخَذَ تِلْکَ الْمَلَائِکَةُ الرِّقَاعَ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ وَ اسْتَوَتْ بِأَهْلِهَا أَهْبَطَ اللَّهُ الْمَلَائِکَةَ بِتِلْکَ الرِّقَاعِ فَإِذَا لَقِیَ مَلَکٌ مِنْ تِلْکَ الْمَلَائِکَةِ رَجُلًا مِنْ مُحِبِّی آلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ دَفَعَ إِلَیْهِ رُقْعَةَ بَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ.

وَ جَاءَ فِی کَثِیرٍ مِنَ الْکُتُبِ مِنْهَا کَشْفُ الثَّعْلَبِیِّ وَ فَضَائِلُ أَبِی السَّعَادَاتِ فِی مَعْنَی قَوْلِهِ لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً «۱» أَنَّهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَیْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ بَعْدَ مَا سَکَنُوا رَأَوْا نُوراً أَضَاءَ الْجِنَانَ فَیَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ یَا رَبِّ إِنَّکَ قَدْ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ الْمُنْزَلِ عَلَی نَبِیِّکَ الْمُرْسَلِ لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً فَیُنَادِی مُنَادٍ لَیْسَ هَذَا نُورَ الشَّمْسِ وَ لَا نُورَ الْقَمَرِ وَ إِنَّ عَلِیّاً وَ فَاطِمَةَ تَعَجَّبَا مِنْ شَیْءٍ فَضَحِکَا فَأَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ نُورِهِمَا.

أَبُو عَلِیٍّ الصَّوْلِیُّ فِی أَخْبَارِ فَاطِمَةَ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِی فَضَائِلِ الْعَشَرَةِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِیِّ قَالَ: بَعَثَنِی النَّبِیُّ ص أَدْعُو عَلِیّاً فَأَتَیْتُ بَیْتَهُ وَ نَادَیْتُهُ فَلَمْ یُجِبْنِی فَأَخْبَرْتُ النَّبِیَّ ص فَقَالَ عُدْ إِلَیْهِ فَإِنَّهُ فِی الْبَیْتِ وَ دَخَلْتُ عَلَیْهِ فَرَأَیْتُ الرَّحَی تَطْحَنُ وَ لَا أَحَدَ عِنْدَهَا فَقُلْتُ لِعَلِیٍّ إِنَّ النَّبِیَّ ص یَدْعُوکَ فَخَرَجَ مُتَوَشِّحاً حَتَّی أَتَی النَّبِیَّ ص فَأَخْبَرْتُ النَّبِیَّ ص بِمَا رَأَیْتُ فَقَالَ یَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَعْجَبْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِکَةً سَیَّاحُونَ فِی الْأَرْضِ مُوَکَّلُونَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ.

الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ وَ ابْنُ إِسْحَاقَ عَنْ عَمَّارٍ وَ مَیْمُونَةَ أَنَّ کِلَیْهِمَا قَالا وَجَدْتُ فَاطِمَةَ نَائِمَةً وَ الرَّحَی تَدُورُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ بِذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَ أَمَتِهِ فَأَوْحَی إِلَی الرَّحَی أَنْ تَدُورَ فَدَارَتْ.

وَ قَدْ رَوَاهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْبُسْتِیُّ فِی مَنَاقِبِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِی الْأَرْبَعِینَ عَنِ الشَّعْبِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَیْمُونَةَ وَ ابْنِ فَیَّاضٍ فِی شَرْحِ الْأَخْبَارِ.

وَ رُوِیَ أَنَّهَا ع رُبَّمَا اشْتَغَلَتْ بِصَلَاتِهَا وَ عِبَادَتِهَا فَرُبَّمَا بَکَی وُلْدُهَا فَرَأَی الْمَهْدَ یَتَحَرَّکُ وَ کَانَ مَلَکٌ یُحَرِّکُهُ.

---

(۱) الدهر: ۱۳.

بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج۴۳، ص: ۴۶

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَلْمَانَ إِلَی فَاطِمَةَ قَالَ فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ وَقْفَةً حَتَّی سَلَّمْتُ فَسَمِعْتُ فَاطِمَةَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ جَوًّا وَ الرَّحَی تَدُورُ مِنْ بَرًّا وَ مَا عِنْدَهَا أَنِیسٌ وَ قَالَ فِی آخِرِ الْخَبَرِ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ یَا سَلْمَانُ إِنَّ ابْنَتِی فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِیمَاناً إِلَی مُشَاشِهَا تَفَرَّغَتْ لِطَاعَةِ اللَّهِ فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَکاً اسْمُهُ زُوقَابِیلُ وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ جَبْرَئِیلُ فَأَدَارَ لَهَا الرَّحَی وَ کَفَاهَا اللَّهُ مَئُونَةَ الدُّنْیَا مَعَ مَئُونَةِ الْآخِرَةِ.

بیان المراد بالجوا داخل البیت و بالبرا خارجه و لم أظفر بهما فی اللغة نعم قال فی النهایة

فِی حَدِیثِ سَلْمَانَ مَنْ أَصْلَحَ جَوَّانِیَّهُ أَصْلَحَ اللَّهُ بَرَّانِیَّهُ.

أراد بالبرانی العلانیة و الألف و النون من زیادات النسب و أصله من قولهم خرج فلان برا أی خرج إلی البر و الصحراء و قال الفیروزآبادی الجو داخل البیت کالجوانیة و قال فی النهایة فی صفته ص جلیل المشاش أی عظیم رءوس العظام کالمرفقین و الکعبین و الرکبتین و قال الجوهری هی رءوس العظام اللینة التی یمکن مضغها و منه

الحديث ملىء عمار إيمانا إلى مشاشه.

انتهى.

۴۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب عَلِيُّ بْنُ مَعْمَرٍ قَالَ: خَرَجَتْ أُمُّ أَيْمَنَ إِلَى مَكَّةَ لَمَّا تُوُفِّيَتْ فَاطِمَةُ ع وَ قَالَتْ لَا أَرَى الْمَدِينَةَ بَعْدَهَا فَأَصَابَهَا عَطَشٌ شَدِيدٌ فِي الْجُحْفَةِ حَتَّى خَافَتْ عَلَى نَفْسِهَا قَالَ فَكَسَرَتْ عَيْنَيْهَا نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَتْ يَا رَبِّ أَ تُعْطِشُنِي وَ أَنَا خَادِمَةُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ فَنَزَلَ إِلَيْهَا دَلْوٌ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ فَشَرِبَتْ وَ لَمْ تَجُعْ وَ لَمْ تَطْعَمْ سَبْعَ سِنِينَ.

بيان قال الفيروزآبادي كسر من طرفه غض.

۴۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ رَأَيْتُ فِي مُوَدَّعِ الْحَجِّ امْرَأَةً ضَعِيفَةً عَلَى دَابَّةٍ نَحِيفَةٍ وَ النَّاسُ يَنْصَحُونَهَا لِتَنْكُصَ فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الْبَادِيَةَ كَلَّتْ دَابَّتُهَا فَعَذَلْتُهَا فِي إِتْيَانِهَا فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَتْ لَا فِي بَيْتِي تَرَكْتَنِي وَ لَا إِلَى بَيْتِكَ حَمَلْتَنِي فَوَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ لَوْ فَعَلَ بِي هَذَا غَيْرُكَ لَمَا شَكَوْتُهُ إِلَّا إِلَيْكَ فَإِذَا شَخْصٌ أَتَاهَا مِنَ الْفَيْفَاءِ وَ فِي يَدِهِ زِمَامُ نَاقَةٍ فَقَالَ لَهَا ارْكَبِي فَرَكِبَتْ وَ سَارَتِ النَّاقَةُ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ فَلَمَّا بَلَغْتُ الْمَطَافَ رَأَيْتُهَا تَطُوفُ فَحَلَفْتُهَا مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا شُهْرَةُ بِنْتُ مُسْكَةَ بِنْتِ فِضَّةَ خَادِمَةِ الزَّهْرَاءِ ع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۴۷

وَ رَهَنَتْ ع كِسْوَةً لَهَا عِنْدَ امْرَأَةِ زَيْدٍ الْيَهُودِيِّ فِي الْمَدِينَةِ وَ اسْتَقْرَضَتِ الشَّعِيرَ فَلَمَّا دَخَلَ زَيْدٌ دَارَهُ قَالَ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ فِي دَارِنَا قَالَتْ لِكِسْوَةِ فَاطِمَةَ فَأَسْلَمَ فِي الْحَالِ وَ أَسْلَمَتِ امْرَأَتُهُ وَ جِيرَانُهُ حَتَّى أَسْلَمَ ثَمَانُونَ نَفْساً.

وَ سَأَلَتْ ع رَسُولَ اللَّهِ ص خَاتَماً فَقَالَ أَ لَا أُعَلِّمُكِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الْخَاتَمِ إِذَا صَلَّيْتِ صَلَاةَ اللَّيْلِ فَاطْلُبِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَاتَماً فَإِنَّكِ تَنَالِينَ حَاجَتَكِ قَالَ فَدَعَتْ رَبَّهَا تَعَالَى فَإِذَا بِهَاتِفٍ يَهْتِفُ يَا فَاطِمَةُ الَّذِي طَلَبْتِ مِنِّي تَحْتَ الْمُصَلَّى فَرَفَعَتِ الْمُصَلَّى فَإِذَا الْخَاتَمُ يَاقُوتٌ لَا قِيمَةَ لَهُ فَجَعَلَتْهُ فِي إِصْبَعِهَا وَ فَرِحَتْ فَلَمَّا نَامَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا رَأَتْ فِي مَنَامِهَا كَأَنَّهَا فِي الْجَنَّةِ فَرَأَتْ ثَلَاثَةَ قُصُورٍ لَمْ تُرَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلُهَا قَالَتْ لِمَنْ هَذِهِ الْقُصُورُ قَالُوا لِفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَكَأَنَّهَا دَخَلَتْ قَصْراً مِنْ ذَلِكَ وَ دَارَتْ فِيهِ فَرَأَتْ سَرِيراً قَدْ مَالَ عَلَى ثَلَاثِ قَوَائِمَ فَقَالَتْ ع مَا لِهَذَا السَّرِيرِ قَدْ مَالَتْ عَلَى ثَلَاثٍ قَالُوا لِأَنَّ صَاحِبَتَهُ طَلَبَتْ مِنَ اللَّهِ خَاتَماً فَنُزِعَ أَحَدُ الْقَوَائِمِ وَ صِيغَ لَهَا خَاتَماً وَ بَقِيَ السَّرِيرُ عَلَى ثَلَاثِ قَوَائِمَ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَصَّتِ الْقِصَّةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَعَاشِرَ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَيْسَ لَكُمُ الدُّنْيَا إِنَّمَا لَكُمُ الْآخِرَةُ وَ مِيعَادُكُمُ الْجَنَّةُ مَا تَصْنَعُونَ بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا زَائِلَةٌ غَرَّارَةٌ فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ ص أَنْ تَرُدَّ الْخَاتَمَ تَحْتَ الْمُصَلَّى فَرَدَّتْ ثُمَّ نَامَتْ عَلَى الْمُصَلَّى فَرَأَتْ فِي الْمَنَامِ أَنَّهَا دَخَلَتِ الْجَنَّةَ فَدَخَلَتْ ذَلِكَ الْقَصْرَ وَ رَأَتِ السَّرِيرَ عَلَى أَرْبَعِ قَوَائِمَ فَسَأَلَتْ عَنْ حَالِهِ فَقَالُوا رَدَّتِ الْخَاتَمَ وَ رَجَعَ السَّرِيرُ إِلَى هَيْئَتِهِ.

أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ فِي اخْتِيَارِ الرِّجَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ أَنَّهُ لَمَّا اسْتُخْرِجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مِنْ مَنْزِلِهِ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى الْقَبْرِ فَقَالَتْ خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَ لَأَضَعَنَّ قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى رَأْسِي وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَى اللَّهِ فَمَا نَاقَةُ صَالِحٍ بِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ وُلْدِي قَالَ سَلْمَانُ فَرَأَيْتُ وَ اللَّهِ أَسَاسَ حِيطَانِ الْمَسْجِدِ تَقَلَّعَتْ مِنْ أَسْفَلِهَا حَتَّى لَوْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَنْفُذَ مِنْ تَحْتِهَا نَفَذَ فَدَنَوْتُ مِنْهَا وَ قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي وَ مَوْلَاتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ أَبَاكِ رَحْمَةً فَلَا تَكُونِي نَقِمَةً فَرَجَعَتِ الْحِيطَانُ حَتَّى سَطَعَتِ الْغَبَرَةُ مِنْ أَسْفَلِهَا فَدَخَلَتْ فِي خَيَاشِيمِنَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۴۸

بُرَيْدَةُ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ خَيَّرَنِي فَاسْتَنْظَرْتُهُ إِلَى نُزُولِ جَبْرَئِيلَ فَتَجَلَّى ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ الْغَشْيُ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتِي احْفَظِي عَلَيْكِ فَإِنَّكِ وَ بَعْلَكِ وَ ابْنَيْكِ مَعِي فِي الْجَنَّةِ.

بُشِّرَتْ مَرْيَمُ بِوَلَدِهَا إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ «۱» وَ بُشِّرَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ ص بَشَّرَهَا عِنْدَ وِلَادَةِ كُلٍّ مِنْهُمَا بِأَنْ يَقُولَ لَهَا لِيَهْنِئْكِ أَنْ وَلَدْتِ إِمَاماً يَسُودُ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ أَكْمَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكِ فِي عَقِبِهَا قَوْلُهُ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ «۲» يَعْنِي عَلِيّاً ع.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَتْ مُدَّةُ حَمْلِهَا تِسْعَ سَاعَاتٍ.

وَ وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ بَيْنَهُمَا سِتَّةُ أَشْهُرٍ عَلَى رِوَايَةٍ وَرَدَتْ.

وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ شَرَفُ النَّاسِ بِآبَائِهِمْ وَ نَذَرَتْ أُمُّ مَرْيَمَ لِلَّهِ مُحَرَّراً وَ مُحَمَّدٌ ص أَكْثَرُ الْخَلْقِ تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ وَ ذَلِكَ يُوجِبُ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَتَى عِنْدَ أَنْ سَأَلَهُ الزَّهْرَاءُ ع بِأَضْعَافِ مَا قَالَتْ أُمُّ مَرْيَمَ بِمُوجِبِ فَضْلِهِ عَلَى الْخَلَائِقِ وَ كَانَ نَذْرُهَا مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ وَ هُوَ يَقْتَضِي تَنَصُّفَ مَنْزِلَتِهِ مِمَّا يُنْذِرُهُ الْأَبُ قَوْلُهُ وَ كَفَّلَها زَكَرِيَّا «۳» وَ الزَّهْرَاءُ كَفَّلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَا خِلَافَ فِي فَضْلِ كَفَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى كُلِّ كَفَالَةٍ وَ كَفَالَةُ الْيَتِيمِ مَنْدُوبٌ إِلَيْهَا وَ كَفَالَةُ الْوَلَدِ وَاجِبَةٌ وَلَدَتْ مَرْيَمُ بِعِيسَى ع فِي أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ وَلَدَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَ كَانَ اللَّهُ أَعْلَمَ مَرْيَمَ بِسَلَامَتِهَا وَ بِسَلَامَةِ مَا حَمَلَتْهُ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَتَطَرَّقَ إِلَيْهَا خَوْفٌ وَ الزَّهْرَاءُ حَمَلَتْ بِهِمَا وَ هِيَ لَا تَعْلَمُ مَا يَكُونُ مِنْ حَالِهَا فِي الْحَمْلِ وَ الْوَضْعِ مِنَ السَّلَامَةِ وَ الْعَطَبِ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي ذَلِكَ مَثُوبَةٌ زَائِدَةٌ وَ لِذَلِكَ فُضِّلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْقِتَالِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا بَيْنَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فِي سَلَامَتِهِمْ

---

(۱) آل عمران: ۴۰.

(۲) الزخرف: ۲۸.

(۳) آل عمران: ۳۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۴۹

وَ الْمَلَائِكَةُ لَيْسُوا كَذَلِكَ وَ قِيلَ لَهَا لا تَحْزَنِي «۱» وَ

قَالَ النَّبِيُّ ص يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاكِ.

وَ قِيلَ لَهَا فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا «۲» وَ فَاطِمَةُ ع خَامِسَةُ أَهْلِ الْعَبَاءِ وَ افْتِخَارُ جَبْرَئِيلَ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قَوْلُهُ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا سَادِسُ خَمْسَةٍ وَ لَهَا تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا فَكُلِي وَ اشْرَبِي «۳» يَحْتَمِلُ أَنَّ النَّخْلَةَ وَ النَّهَرَ كَانَا مَوْجُودَيْنِ قَبْلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ لَهُمَا أَثَرٌ مِثْلُ مَا بَقِيَ لِزَمْزَمَ وَ الْمَقَامِ وَ مَوْضِعِ التَّنُّورِ وَ انْفِلَاقِ الْبَحْرِ وَ رَدِّ الشَّمْسِ وَ لِلزَّهْرَاءِ ع حَدِيثُ التَّمْرِ الصَّيْحَانِيِّ وَ قُدْسُ الْمَاءِ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ بَكَتْ أُمُّ أَيْمَنَ وَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ زَوَّجْتَهَا وَ لَمْ تَنْثُرْ عَلَيْهَا شَيْئاً فَقَالَ يَا أُمَّ أَيْمَنَ لِمَ تَكْذِبِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا زَوَّجَ فَاطِمَةَ عَلِيّاً أَمَرَ أَشْجَارَ الْجَنَّةِ أَنْ تَنْثُرَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُلِيِّهَا وَ حُلَلِهَا وَ يَاقُوتِهَا وَ دُرِّهَا وَ زُمُرُّدِهَا وَ إِسْتَبْرَقِهَا فَأَخَذُوا مِنْهَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.

وَ تَكَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ مَعَ مَرْيَمَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ «۴» أَرَادَ نِسَاءَ عَالَمِ أَهْلِ زَمَانِهَا كَقَوْلِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ «۵» وَ لَيْسُوا بِأَفْضَلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَوْلُهُ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ «۶» ثُمَّ إِنَّ الصِّفَاتِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ يُشَارِكُهَا غَيْرُهَا قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ إِلَى قَوْلِهِ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ «۷» وَ فَاطِمَةُ وَ ذُرِّيَّتُهَا مِنْ جُمْلَتِهِمْ

وَ قَالَ النَّبِيُّ ص فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مِحْرَابِهَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ يُنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ فَيَقُولُونَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ «۸»

---

(۱) مريم: ۲۴.

(۲) التحريم: ۱۲.

(۳) مريم: ۲۵ و ۲۶.

(۴) آل عمران: ۳۷.

(۵) البقرة: ۴۴.

(۶) آل عمران: ۱۰۶.

(۷) آل عمران: ۳۱.

(۸) آل عمران: ۳۷.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۵۰

وَ إِنَّهُ کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً «۱» وَ لَیْسَ فِی نَفْسِ الْآیَةِ أَنَّ ذَلِکَ کَانَ اللَّهُ تَعَالَی یَخْلُقُهُ اخْتِرَاعاً أَوْ یَأْتِیهَا بِهِ الْمَلَکُ وَ إِنَّمَا هُوَ یَدُلُّ عَلَی کَثْرَةِ شُکْرِهَا لِلَّهِ تَعَالَی کَمَا تَقُولُ رَزَقَنِیَ اللَّهُ الْیَوْمَ دِرْهَماً کَمَا قَالَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۲» وَ لِلزَّهْرَاءِ مِنْ هَذَا الْبَابِ مَا لَا یُنْکِرُهُ مُسْلِمٌ مِنْ حَدِیثِ الْمِقْدَادِ وَ خَبَرِ الطَّائِرِ وَ الرُّمَّانِ وَ الْعِنَبِ وَ التُّفَّاحِ وَ السَّفَرْجَلِ وَ غَیْرِهَا وَ ذَلِکَ مِمَّا یُقْطَعُ عَلَی أَنَّهَا کَانَتْ تَأْکُلُ مَا لَمْ یَکُنْ لِغَیْرِهَا مِنْ جَمِیعِ الْخَلْقِ بَعْدَ هُبُوطِ آدَمَ وَ حَوَّاءَ.

وَ فِی الْحَدِیثِ أَنَّ النَّبِیَّ ص دَخَلَ عَلَی فَاطِمَةَ وَ هِیَ فِی مُصَلَّاهَا وَ خَلْفَهَا جَفْنَةٌ یَفُورُ دُخَانُهَا فَأَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْهَا بَیْنَ أَیْدِیهِمَا فَسَأَلَ عَلِیٌّ ع أَنَّی لَکِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ رِزْقِهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ.

وَ رُزِقَ مَرْیَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ خُلِقَ فَاطِمَةُ مِنْ رِزْقِ الْجَنَّةِ

وَ فِی الْحَدِیثِ فَنَاوَلَنِی جَبْرَئِیلُ رُطَبَةً مِنْ رُطَبِهَا فَأَکَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتْ ذَلِکَ نُطْفَةً فِی صُلْبِی.

وَ قَدْ مَدَحَ اللَّهُ تَعَالَی مَرْیَمَ فِی الْقُرْآنِ بِعِشْرِینَ مِدْحَةً وَ صَحَّ فِی الْأَخْبَارِ لِفَاطِمَةَ عِشْرُونَ اسْماً کُلُّ اسْمٍ یَدُلُّ عَلَی فَضِیلَةٍ ذَکَرَهَا ابْنُ بَابَوَیْهِ فِی کِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ ع وَ قَالَ لَهَا وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها «۳» یُرِیدُ بِذَلِکَ الْعَفَافَ لَا الْمُلَامَسَةَ وَ الذُّرِّیَّةَ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ یَکُنْ کَذَلِکَ لَجَعَلَ حَمْلَهَا لَهُ وَ وَضْعَهَا وَ مَخَاضَهَا بِغَیْرِ مَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فَلَمَّا جَعَلَهُ عَلَی مَجْرَی الْعَادَةِ دَلَّ عَلَی مَقَالِنَا وَ یُؤَکِّدُ ذَلِکَ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِی مَدْحِ التَّزْوِیجِ وَ طَلَبِ الْوَلَدِ وَ ذَمِّ الْعُزُوبَةِ وَ قَالَ تَعَالَی لِلزَّهْرَاءِ وَ لِأَوْلَادِهَا إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ «۴» حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ

وَ إِنَّ مَرْیَمَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا وَ جَاءَتْ بِعِیسَی کَبَدْرِ الدُّجَی

فَقَدْ أَحْصَنَتْ فَاطِمُ بَعْدَهَا وَ جَاءَتْ بِسِبْطَیْ نَبِیِّ الْهُدَی

۴۷- یل، الفضائل لابن شاذان فض، کتاب الروضة دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی عَلِیٍّ فَوَجَدَهُ هُوَ وَ فَاطِمَةَ ع

---

(۱) آل عمران: ۳۴.

(۲) النساء: ۸۱.

(۳) التحریم: ۱۲.

(۴) الأحزاب: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۵۱

یَطْحَنَانِ فِی الجاروش [الْجَاوَرْسِ فَقَالَ النَّبِیُّ ص أَیُّکُمَا أَعْیَا فَقَالَ عَلِیٌّ فَاطِمَةُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا قُومِی یَا بُنَیَّةِ فَقَامَتْ وَ جَلَسَ النَّبِیُّ ص مَوْضِعَهَا مَعَ عَلِیٍّ ع فَوَاسَاهُ فِی طَحْنِ الْحَبِّ.

۴۸- کشف، کشف الغمة مِنْ کِتَابِ مَعَالِمِ الْعِتْرَةِ، لِعَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْأَخْضَرِ بِأَسَانِیدِهِ مَرْفُوعاً إِلَی قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَیْرُ نِسَائِهَا مَرْیَمُ وَ خَیْرُ نِسَائِهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص.

وَ بِإِسْنَادِهِ إِلَی أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ یَرْفَعُهُ إِلَی أَنَسٍ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: حَسْبُکَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ آسِیَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: حَسْبُکَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ مِنْهُ

قَالَتْ عَائِشَةُ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَ لَا أَبَشِّرُكِ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَسَيِّدَاتُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.

وَ مِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي كَأَنَّ مِشْيَتَهَا مِشْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَرْحَباً يَا بِنْتِي ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثاً فَبَكَتْ قُلْتُ اسْتَخَصَّكِ رَسُولُ اللَّهِ ص بِحَدِيثِهِ ثُمَّ تَبْكِينَ ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثاً فَضَحِكَتْ فَقُلْتُ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ فَرَحاً أَقْرَبَ مِنْ حُزْنٍ فَسَأَلْتُهَا عَمَّا قَالَ فَقَالَتْ مَا كُنْتُ لِأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَأَلْتُهَا فَقَالَتْ أَسَرَّ إِلَيَّ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً وَ إِنَّهُ عَارَضَنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَ لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ حَضَرَ أَجَلِي وَ إِنَّكِ أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِي لُحُوقاً بِي وَ نِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لَكِ فَبَكَيْتُ لِذَلِكِ فَقَالَ أَ لَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ فَضَحِكْتُ لِذَلِكِ «۱».

---

(۱) راجع المصدر ج ۲ ص ۸- المطبعة الإسلامية.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۵۲

وَ رَوَى ابْنُ خَالَوَيْهِ فِي كِتَابِ الْآلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْبَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ قُضَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ «۱» بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ تَبَخْتَرَا فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ لِحَوَّاءَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى جَبْرَئِيلَ ائْتِ بِعَبْدَيَّ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى فَلَمَّا دَخَلَا الْفِرْدَوْسَ نَظَرَا إِلَى جَارِيَةٍ عَلَى دُرْنُوكٍ مِنْ دَرَانِيكِ الْجَنَّةِ وَ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِي أُذُنَيْهَا قُرْطَانِ مِنْ نُورٍ قَدْ أَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ حُسْنِ «۲» وَجْهِهَا فَقَالَ آدَمُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ الَّتِي قَدْ أَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ حُسْنِ «۳» وَجْهِهَا فَقَالَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ نَبِيٍّ مِنْ وُلْدِكَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَالَ فَمَا هَذَا التَّاجُ الَّذِي عَلَى رَأْسِهَا قَالَ بَعْلُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ ابْنُ خَالَوَيْهِ الْبَعْلُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ الزَّوْجُ وَ الصَّنَمُ مِنْ قَوْلِهِ أَ تَدْعُونَ بَعْلًا «۴» وَ الْبَعْلُ اسْمُ امْرَأَةٍ وَ بِهَا سُمِّيَتْ بَعْلَبَكُّ وَ الْبَعْلُ مِنَ النَّخْلِ مَا شَرِبَ بِعُرُوقِهِ مِنْ غَيْرِ سَقْيٍ وَ الْبَعْلُ السَّمَاءُ وَ الْعَرَبُ يَقُولُ السَّمَاءُ بَعْلُ الْأَرْضِ قَالَ فَمَا الْقُرْطَانِ اللَّذَانِ فِي أُذُنَيْهَا قَالَ وَلَدَاهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ قَالَ آدَمُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ أَ خُلِقُوا قَبْلِي قَالَ هُمْ مَوْجُودُونَ فِي غَامِضِ عِلْمِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ.

وَ عَنِ ابْنِ خَالَوَيْهِ مِنْ كِتَابِ الْآلِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ

---

(۱) فى المصدر: عبدان راجع ج ۲ ص ۱۲، اختصر العلّامة المجلسىّ قدّس سرّه سند الحديث.

(۲) و (۳) فى المصدر من نور وجهها فى كلا الموضعين.

(۴) الصافّات: ۱۲۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۵۳

ص.

وَ زَادَ ابْنُ عَرَفَةَ عَنْ رِجَالِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ نَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ وَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى الصِّرَاطِ فَتَمُرُّ وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.

وَ مِنْهُ عَنْ نَافِعِ بْنِ أَبِي الْحَمْرَاءِ قَالَ: شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْغَدَاةِ مَرَّ بِبَابِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ الصَّلَاةَ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۱».

وَ مِنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ.

وَ مِنْ كِتَابِ أَبِي إِسْحَاقَ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عَمَّتِهِ قَالَتْ سَأَلْتُ عَائِشَةَ مَنْ كَانَ أَحَبَّ «۲» إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ قُلْتُ إِنَّمَا أَسْأَلُكِ عَنِ الرِّجَالِ قَالَتْ زَوْجُهَا وَ مَا يَمْنَعُهُ فَوَ اللَّهِ إِنْ كَانَ مَا عَلِمْتُ صَوَّاماً قَوَّاماً جَدِيراً أَنْ يَقُولَ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ يَرْضَى.

وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: مَا رَأَيْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَمْشِي «۳» إِلَّا ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص تَمِيلُ عَلَى جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ مَرَّةً وَ عَلَى جَانِبِهَا الْأَيْسَرِ مَرَّةً.

وَ عَنْ عَائِشَةَ وَ ذَكَرَتْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا رَأَيْتُ أَصْدَقَ مِنْهَا إِلَّا أَبَاهَا.

وَ مِنْ كِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ لِابْنِ بَابَوَيْهِ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: اشْتَاقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ وَ آسِيَةَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ زَوْجَةِ فِرْعَوْنَ وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ص فِي الْجَنَّةِ وَ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةِ النَّبِيِّ ص فِي الدُّنْيَا

---

(۱) الأحزاب: ۳۴.

(۲) فی المصدر: أحب الناس، راجع ج ۲ ص ۱۹.

(۳) فی المصدر: مشیهٔ رسول اللّه.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۵۴

وَ الْآخِرَةِ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص.

وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ فَعَيِينَا بِذَلِكَ كُلُّنَا حَتَّى تَفَرَّقْنَا فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهَا الَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا عَلِمَهُ وَ لَا عَرَفَهُ فَقَالَتْ وَ لَكِنِّي أَعْرِفُهُ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ وَ خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ قَالَ مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَ أَنْتَ عِنْدِي قُلْتُ فَاطِمَةُ فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي.

وَ رُوِيَ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ص وَ هُوَ آخِذٌ بِيَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ قَلْبِي وَ رُوحِيَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.

وَ رُوِيَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْهُ ع مِثْلَهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَلَغَنَا أَنَّكَ قُلْتَ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ قَالَ فَمَا تُنْكِرُونَ مِنْ هَذَا فَوَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ يَرْضَى لِرِضَاهُ «۱».

وَ عَنْهُ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ فَاطِمَةَ شِجْنَةٌ مِنِّي يُسْخِطُنِي مَا أَسْخَطَهَا وَ يُرْضِينِي مَا أَرْضَاهَا.

و بالإسناد عنه ع مثله.

وَ نَقَلْتُ مِنْ كِتَابٍ لِأَبِي إِسْحَاقَ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَدْ أَخَذَ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَ قَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ قَلْبِيَ الَّذِي بَيْنَ جَنْبَيَّ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.

وَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ فَاطِمَةَ شَعْرَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَى شَعْرَةً مِنِّي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ لَعَنَهُ اللَّهُ مِلْءَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

۱۴، ۱۵ وَ

---

(۱) ما جعلناه بين العلامتين ساقط عن النسخ المطبوعهٔ، و الضمير فی قوله: «و عنه عليه السلام» راجع الی الصادق عليه السلام راجع المصدر ج ۲ ص ۵۷- المطبعهٔ الإسلامیهٔ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۵۵

عَنْ حُذَيْفَةَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَنَامُ حَتَّى يُقَبِّلَ عُرْضَ وَجْنَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع كَانَ النَّبِيُّ ص لَا يَنَامُ لَيْلَتَهُ حَتَّى يَضَعَ وَجْهَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

وَ رُوِيَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ قَرَأَ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ «۱» وَ لَا مُحَدَّثٍ قُلْتُ وَ هَلْ تُحَدِّثُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ قَالَ مَرْيَمُ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَ سَارَةُ امْرَأَةُ إِبْرَاهِيمَ قَدْ عَايَنَتِ الْمَلَائِكَةَ وَ بَشَّرُوهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ «۲» وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً.

وَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَشْبَهَ النَّاسِ وَجْهاً وَ شِبْهاً بِرَسُولِ اللَّهِ ص.

وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ ع عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ أَلْحَقَهُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ.

وَ رُوِيَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ سَأَلْتِ أَبَاكِ فِيمَا سَأَلْتِ أَيْنَ تَلْقَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لِي اطْلُبِينِي عِنْدَ الْحَوْضِ قُلْتُ إِنْ لَمْ أَجِدْكَ هَاهُنَا قَالَ تَجِدِينِي إِذَنْ مُسْتَظِلًّا بِعَرْشِ رَبِّي وَ لَنْ يَسْتَظِلَّ بِهِ غَيْرِي قَالَتْ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ أَهْلُ الدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةٌ فَقَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّةِ فَقُلْتُ وَ أَنَا عُرْيَانَةٌ قَالَ نَعَمْ وَ أَنْتِ عُرْيَانَةٌ وَ إِنَّهُ لَا يَلْتَفِتُ فِيهِ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ وَا سَوْأَتَاهْ يَوْمَئِذٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا خَرَجْتُ حَتَّى قَالَ لِي هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَئِيلُ الرُّوحُ الْأَمِينُ ع فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَقْرِئْ فَاطِمَةَ السَّلَامَ وَ أَعْلِمْهَا أَنَّهَا اسْتَحْيَتْ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهَا فَقَدْ وَعَدَهَا أَنْ يَكْسُوَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُلَّتَيْنِ مِنْ نُورٍ قَالَ عَلِيٌّ ع فَقُلْتُ لَهَا فَهَلَّا سَأَلْتِيهِ عَنِ ابْنِ عَمِّكِ فَقَالَتْ قَدْ فَعَلْتُ فَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُعْرِيَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

---

(۱) الحجّ: ۵۱.

(۲) إشارة الى الآية ۷۴ من سورة هود.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۵۶

۴۹- فَضَائِلُ شَهْرِ رَمَضَانَ، لِلصَّدُوقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِذَا طَلَعَ هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ يَغْلِبُ نُورُهَا الْهِلَالَ وَ يَخْفَى فَإِذَا غَابَتْ عَنْهُ ظَهَرَ.

۱۴، ۱۵، ۱، ۲، ۳- ۵۰- بشا، بشارة المصطفى بِالْإِسْنَادِ إِلَى أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الصَّقَّالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلٍ الْعِجْلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصُّهْبَانِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص صَلَاةَ الْعَصْرِ فَلَمَّا انْفَتَلَ جَلَسَ فِي قِبْلَتِهِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ شَيْخٌ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْعَرَبِ عَلَيْهِ سَمَلٌ قَدْ تَهَلَّلَ وَ أَخْلَقَ وَ هُوَ لَا يَكَادُ يَتَمَالَكُ كِبَراً وَ ضَعْفاً فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص يَسْتَحِثُّهُ الْخَبَرَ فَقَالَ الشَّيْخُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَا جَائِعُ الْكَبِدِ فَأَطْعِمْنِي وَ عَارِي الْجَسَدِ فَاكْسُنِي وَ فَقِيرٌ فَأَرِشْنِي فَقَالَ ص مَا أَجِدُ لَكَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ الدَّالَّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِ مَنْ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يُؤْثِرُ اللَّهَ عَلَى نَفْسِهِ انْطَلِقْ إِلَى حُجْرَةِ فَاطِمَةَ وَ كَانَ بَيْتُهَا مُلَاصِقَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي يَنْفَرِدُ بِهِ لِنَفْسِهِ مِنْ أَزْوَاجِهِ وَ قَالَ يَا بِلَالُ قُمْ فَقِفْ بِهِ عَلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَانْطَلَقَ الْأَعْرَابِيُّ مَعَ بِلَالٍ فَلَمَّا وَقَفَ عَلَى بَابِ فَاطِمَةَ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطَ جَبْرَئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ بِالتَّنْزِيلِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ فَمَنْ أَنْتَ يَا هَذَا قَالَ شَيْخٌ مِنَ الْعَرَبِ أَقْبَلْتُ عَلَى أَبِيكِ سَيِّدِ الْبَشَرِ مُهَاجِراً مِنْ شُقَّةٍ وَ أَنَا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ عَارِي الْجَسَدِ جَائِعُ الْكَبِدِ فَوَاسِينِي يَرْحَمُكِ اللَّهُ وَ كَانَ لِفَاطِمَةَ وَ عَلِيٍّ فِي تِلْكَ الْحَالِ وَ رَسُولِ اللَّهِ ص ثلاثا [ثَلَاثٌ مَا طَعِمُوا

فِيهَا طَعَاماً وَ قَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۵۷

فَعَمَدَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جِلْدِ كَبْشٍ مَدْبُوغٍ بِالْقَرَظِ كَانَ يَنَامُ عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقَالَتْ خُذْ هَذَا أَيُّهَا الطَّارِقُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتَاحَ لَكَ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ شَكَوْتُ إِلَيْكِ الْجُوعَ فَنَاوَلْتِينِي جِلْدَ كَبْشٍ مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِ مَعَ مَا أَجِدُ مِنَ السَّغَبِ قَالَ فَعَمَدَتْ لَمَّا سَمِعَتْ هَذَا مِنْ قَوْلِهِ إِلَى عِقْدٍ كَانَ فِي عُنُقِهَا أَهْدَتْهُ لَهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمِّهَا حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَطَعَتْهُ مِنْ عُنُقِهَا وَ نَبَذَتْهُ إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَتْ خُذْهُ وَ بِعْهُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يُعَوِّضَكَ بِهِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ فَأَخَذَ الْأَعْرَابِيُّ الْعِقْدَ وَ انْطَلَقَ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ النَّبِيُّ ص جَالِسٌ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطَتْنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ هَذَا الْعِقْدَ فَقَالَتْ بِعْهُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَصْنَعَ لَكَ قَالَ فَبَكَى النَّبِيُّ ص وَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا يَصْنَعُ اللَّهُ لَكَ وَ قَدْ أَعْطَتْكَهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةُ بَنَاتِ آدَمَ فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِي بِشِرَاءِ هَذَا الْعِقْدِ قَالَ اشْتَرِهِ يَا عَمَّارُ فَلَوِ اشْتَرَكَ فِيهِ الثَّقَلَانِ مَا عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِالنَّارِ فَقَالَ عَمَّارٌ بِكَمِ الْعِقْدُ يَا أَعْرَابِيُّ قَالَ بِشَبْعَةٍ مِنَ الْخُبْزِ وَ اللَّحْمِ وَ بُرْدَةٍ يَمَانِيَّةٍ أَسْتُرُ بِهَا عَوْرَتِي وَ أُصَلِّي فِيهَا لِرَبِّي وَ دِينَارٍ يُبَلِّغُنِي إِلَى أَهْلِي وَ كَانَ عَمَّارٌ قَدْ بَاعَ سَهْمَهُ الَّذِي نَفَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ خَيْبَرَ وَ لَمْ يُبْقِ مِنْهُ شَيْئاً فَقَالَ لَكَ عِشْرُونَ دِينَاراً وَ مِائَتَا دِرْهَمٍ هَجَرِيَّةٌ وَ بُرْدَةٌ يَمَانِيَّةٌ وَ رَاحِلَتِي تُبَلِّغُكَ أَهْلَكَ وَ شِبَعُكَ مِنْ خُبْزِ الْبُرِّ وَ اللَّحْمِ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ مَا أَسْخَاكَ بِالْمَالِ أَيُّهَا الرَّجُلُ وَ انْطَلَقَ بِهِ عَمَّارٌ فَوَفَّاهُ مَا ضَمِنَ لَهُ وَ عَادَ الْأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَ شَبِعْتَ وَ اكْتَسَيْتَ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ نَعَمْ وَ اسْتَغْنَيْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي قَالَ فَاجْزِ فَاطِمَةَ بِصَنِيعِهَا فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِلَهٌ مَا اسْتَحْدَثْنَاكَ وَ لَا إِلَهَ لَنَا نَعْبُدُهُ سِوَاكَ وَ أَنْتَ رَازِقُنَا عَلَى كُلِّ الْجِهَاتِ اللَّهُمَّ أَعْطِ فَاطِمَةَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ فَأَمَّنَ النَّبِيُّ ص عَلَى دُعَائِهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۵۸

فَاطِمَةَ فِي الدُّنْيَا ذَلِكَ أَنَا أَبُوهَا وَ مَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ مِثْلِي وَ عَلِيٌّ بَعْلُهَا وَ لَوْ لَا عَلِيٌّ مَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ أَبَداً وَ أَعْطَاهَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ مَا لِلْعَالَمِينَ مِثْلُهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كَانَ بِإِزَائِهِ مِقْدَادٌ وَ عَمَّارٌ وَ سَلْمَانُ فَقَالَ وَ أَزِيدُكُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَتَانِي الرُّوحُ يَعْنِي جَبْرَئِيلَ ع أَنَّهَا إِذَا هِيَ قُبِضَتْ وَ دُفِنَتْ يَسْأَلُهَا الْمَلَكَانِ فِي قَبْرِهَا مَنْ رَبُّكِ فَتَقُولُ اللَّهُ رَبِّي فَيَقُولَانِ فَمَنْ نَبِيُّكِ فَتَقُولُ أَبِي فَيَقُولَانِ فَمَنْ وَلِيُّكِ فَتَقُولُ هَذَا الْقَائِمُ عَلَى شَفِيرِ قَبْرِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَلَا وَ أَزِيدُكُمْ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ بِهَا رَعِيلًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَ مِنْ خَلْفِهَا وَ عَنْ يَمِينِهَا وَ عَنْ شِمَالِهَا وَ هُمْ مَعَهَا فِي حَيَاتِهَا وَ عِنْدَ قَبْرِهَا وَ عِنْدَ مَوْتِهَا يُكْثِرُونَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ عَلَى أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا فَمَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَ مَنْ زَارَ فَاطِمَةَ فَكَأَنَّمَا زَارَنِي وَ مَنْ زَارَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَكَأَنَّمَا زَارَ فَاطِمَةَ وَ مَنْ زَارَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَكَأَنَّمَا زَارَ عَلِيّاً وَ مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا فَعَمَدَ عَمَّارٌ إِلَى الْعِقْدِ فَطَيَّبَهُ بِالْمِسْكِ وَ لَفَّهُ فِي بُرْدَةٍ يَمَانِيَّةٍ وَ كَانَ لَهُ عَبْدٌ اسْمُهُ سَهْمٌ ابْتَاعَهُ مِنْ ذَلِكَ السَّهْمِ الَّذِي أَصَابَهُ بِخَيْبَرَ فَدَفَعَ الْعِقْدَ إِلَى الْمَمْلُوكِ وَ قَالَ لَهُ خُذْ هَذَا الْعِقْدَ فَادْفَعْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنْتَ لَهُ فَأَخَذَ الْمَمْلُوكُ الْعِقْدَ فَأَتَى بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَخْبَرَهُ بِقَوْلِ عَمَّارٍ فَقَالَ النَّبِيُّ انْطَلِقْ إِلَى فَاطِمَةَ فَادْفَعْ إِلَيْهَا الْعِقْدَ وَ أَنْتَ لَهَا فَجَاءَ الْمَمْلُوكُ بِالْعِقْدِ وَ أَخْبَرَهَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخَذَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْعِقْدَ وَ أَعْتَقَتِ الْمَمْلُوكَ فَضَحِكَ الْغُلَامُ فَقَالَتْ مَا يُضْحِكُكَ يَا غُلَامُ فَقَالَ أَضْحَكَنِي عِظَمُ بَرَكَةِ هَذَا الْعِقْدِ أَشْبَعَ جَائِعاً وَ كَسَا عُرْيَاناً وَ أَغْنَى فَقِيراً وَ أَعْتَقَ عَبْداً وَ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ.

بيان السمل بالتحريك الثوب الخلق قوله قد تهلل أي الرجل من قولهم تهلل وجهه إذا استنار و ظهر فيه آثار السرور أو الثوب كناية عن انخراقه «۱».

---

(۱) هذا هو المتعين لانه وصف للسمل لا للرجل، و القياس أن يقول: قد تهلهل.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۵۹

قوله يستحثه الخبر أى يسأله الخبر و يحثه و يرغبه على ذكر أحواله.

قوله أرشنى قال الجزرى يقع الرياش على الخصب و المعاش و المال المستفاد و منه حديث عائشة و يريش مملقها أى يكسوه و يعينه و أصله من الريش كان الفقير المملق لا نهوض به كالمقصوص الجناح يقال راشه يريشه إذا أحسن إليه و القرظ ورق السلم يدبغ به و يقال ارتاح الله لفلان أى رحمه و السغب الجوع و قال الجزرى يقال للقطعة من الفرسان رعلة و لجماعة الخيل رعيل و منه حديث على ع سراعا إلى أمره رعيلا أى ركابا على الخيل.

۵۱- فر، تفسير فرات بن إبراهيم عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَصْبَحَ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ ع ذَاتَ يَوْمٍ سَاغِباً فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ تُغَذِّينِيهِ قَالَتْ لَا وَ الَّذِى أَكْرَمَ أَبِى بِالنُّبُوَّةِ وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَصْبَحَ الْغَدَاةَ عِنْدِى شَيْءٌ وَ مَا كَانَ شَيْءٌ أُطْعِمْنَاهُ مُذْ يَوْمَيْنِ إِلَّا شَيْءٌ كُنْتُ أُوثِرُكَ بِهِ عَلَى نَفْسِى وَ عَلَى ابْنَيَّ هَذَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا فَاطِمَةُ أَ لَا كُنْتِ أَعْلَمْتِينِى فَأَبْغِيَكُمْ شَيْئاً فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّى لَأَسْتَحْيِى مِنْ إِلَهِى أَنْ أُكَلِّفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ فَخَرَجَ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ مِنْ عِنْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَاثِقاً بِاللَّهِ بِحُسْنِ الظَّنِّ فَاسْتَقْرَضَ دِينَاراً فَبَيْنَا الدِّينَارُ فِى يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ع يُرِيدُ أَنْ يَبْتَاعَ لِعِيَالِهِ مَا يُصْلِحُهُمْ فَتَعَرَّضَ لَهُ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فِى يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ قَدْ لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ مِنْ فَوْقِهِ وَ آذَتْهُ مِنْ تَحْتِهِ فَلَمَّا رَآهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ ع أَنْكَرَ شَأْنَهُ فَقَالَ يَا مِقْدَادُ مَا أَزْعَجَكَ هَذِهِ السَّاعَةَ مِنْ رَحْلِكَ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ خَلِّ سَبِيلِى وَ لَا تَسْأَلْنِى عَمَّا وَرَائِى فَقَالَ يَا أَخِى إِنَّهُ لَا يَسَعُنِى أَنْ تُجَاوِزَنِى حَتَّى أَعْلَمَ عِلْمَكَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ رَغْبَةً إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ سَبِيلِى وَ لَا تَكْشِفَنِى عَنْ حَالِى فَقَالَ لَهُ يَا أَخِى إِنَّهُ لَا يَسَعُكَ أَنْ تَكْتُمَنِى حَالَكَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَّا إِذْ أَبَيْتَ فَوَ الَّذِى أَكْرَمَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَزْعَجَنِى مِنْ رَحْلِى إِلَّا الْجُهْدُ وَ قَدْ تَرَكْتُ عِيَالِى يَتَضَاغَوْنَ جُوعاً فَلَمَّا سَمِعْتُ بُكَاءَ الْعِيَالِ لَمْ تَحْمِلْنِى الْأَرْضُ فَخَرَجْتُ مَهْمُوماً رَاكِبَ رَأْسِى هَذِهِ حَالِى وَ قِصَّتِى فَانْهَمَلَتْ عَيْنَا عَلِيٍّ بِالْبُكَاءِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۰

حَتَّى بَلَّتْ دَمْعَتُهُ لِحْيَتَهُ فَقَالَ لَهُ أَحْلِفُ بِالَّذِى حَلَفْتَ مَا أَزْعَجَنِى إِلَّا الَّذِى أَزْعَجَكَ مِنْ رَحْلِكَ فَقَدِ اسْتَقْرَضْتُ دِينَاراً فَقَدْ آثَرْتُكَ عَلَى نَفْسِى فَدَفَعَ الدِّينَارَ إِلَيْهِ وَ رَجَعَ حَتَّى دَخَلَ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَغْرِبَ مَرَّ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ وَ هُوَ فِى الصَّفِّ الْأَوَّلِ فَغَمَزَهُ بِرِجْلِهِ فَقَامَ عَلِيٌّ ع مُتَعَقِّباً خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى لَحِقَهُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ص السَّلَامَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ نَتَعَشَّاهُ فَنَمِيلَ مَعَكَ فَمَكَثَ مُطْرِقاً لَا يُحِيرُ جَوَاباً حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ يَعْلَمُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدِّينَارِ وَ مِنْ أَيْنَ أَخَذَهُ وَ أَيْنَ وَجَّهَهُ وَ قَدْ كَانَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص أَنْ يَتَعَشَّى اللَّيْلَةَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ع فَلَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى سُكُوتِهِ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا لَكَ لَا تَقُولُ لَا فَأَنْصَرِفَ أَوْ تَقُولَ نَعَمْ فَأَمْضِيَ مَعَكَ فَقَالَ حَيَاءً وَ تَكَرُّماً فَاذْهَبْ بِنَا فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَ [يْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ع فَانْطَلَقَا حَتَّى دَخَلَا عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هِيَ فِى مُصَلَّاهَا قَدْ قَضَتْ صَلَاتَهَا وَ خَلْفَهَا جَفْنَةٌ تَفُورُ دُخَاناً فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِى رَحْلِهَا خَرَجَتْ مِنْ مُصَلَّاهَا فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ وَ كَانَتْ أَعَزَّ النَّاسِ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى رَأْسِهَا وَ قَالَ لَهَا يَا بِنْتَاهْ كَيْفَ أَمْسَيْتِ رَحِمَكِ اللَّهُ تَعَالَى «۱» عَشِّينَا غَفَرَ اللَّهُ لَكِ وَ قَدْ فَعَلَ فَأَخَذَتِ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ص وَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ فَلَمَّا نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ إِلَى طَعَامٍ وَ شَمَّ رِيحَهُ رَمَى فَاطِمَةَ بِبَصَرِهِ رَمْياً شَحِيحاً قَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَحَّ نَظَرَكَ وَ أَشَدَّهُ هَلْ أَذْنَبْتُ فِيمَا بَيْنِى وَ بَيْنَكَ ذَنْباً اسْتَوْجَبْتُ بِهِ السَّخْطَةَ قَالَ وَ أَيُّ ذَنْبٍ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبٍ أَصَبْتِيهِ أَ لَيْسَ عَهْدِى إِلَيْكِ الْيَوْمَ الْمَاضِيَ وَ أَنْتِ تَحْلِفِينَ بِاللَّهِ مُجْتَهِدَةً مَا طَعِمْتِ طَعَاماً مُذْ يَوْمَيْنِ قَالَ فَنَظَرَتْ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتْ إِلَهِى يَعْلَمُ فِى سَمَائِهِ وَ يَعْلَمُ فِى أَرْضِهِ أَنِّى لَمْ أَقُلْ إِلَّا حَقّاً فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكِ هَذَا الطَّعَامُ الَّذِى لَمْ أَنْظُرْ إِلَى مِثْلِ لَوْنِهِ قَطُّ وَ لَمْ أَشَمَّ مِثْلَ رِيحِهِ قَطُّ وَ مَا آكُلُ أَطْيَبَ مِنْهُ

---

(۱) كذا فى النسخ و المصدر و فى كشف الغمّة: قالت بخير، قال: عشينا رحمك اللّه-.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۶۱

قَالَ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَفَّهُ الطَّيِّبَةَ الْمُبَارَكَةَ بَيْنَ كَتِفَيْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَغَمَزَهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هَذَا بَدَلُ دِينَارِكَ وَ هَذَا جَزَاءُ دِينَارِكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ «۱» ثُمَّ اسْتَعْبَرَ النَّبِيُّ ص بَاكِياً ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ أَبَى لَكُمْ أَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَجْزِيَكُمَا وَ يُجْرِيَكَ «۲» يَا عَلِيُّ مُجْرَى زَكَرِيَّا وَ يُجْرِيَ فَاطِمَةَ مُجْرَى مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً «۳».كشف، كشف الغمة عن أبي سعيد مثله «۴» ما، الأمالي للشيخ الطوسي جماعة عن أبي المفضل عن محمد بن جعفر بن مسكان عن عبد الله بن الحسين عن يحيى بن عبد الحميد الحماني عن قيس بن الربيع عن أبي هارون العبدي عن أبي سعيد مثله بيان قال الجوهري لوحت الشي‌ء بالنار أحميته و قال في النهاية فيه إن شئت دعوت الله أن يسمعك تضاغيهم في النار أي صياحهم و بكاءهم يقال ضغا يضغو ضغوا و ضغاء إذا صاح و منه الحديث و صبيتي يتضاغون حولي.

قوله رميا شحيحا الشح البخل مع حرص و هو لا يناسب المقام إلا بتكلف و يحتمل أن يكون أصله سحيحا بالسين المهملة من السح بمعنى السيلان كناية عن المبالغة في النظر و التحديق بالبصر و على ما في النسخ يحتمل أن يكون من الحرص كناية عن المبالغة في النظر أو البخل كناية عن النظر بطرف البصر على وجه الغيظ.

۵۲- كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ

---

(۱) آل عمران: ۳۳.

(۲) كذا في النسخ و في المصدر، حتى يجزيكما هدايا يا على في المنازل الذي جزى فيها زكريا و يجزيك يا فاطمة في الذي جزيت فيه مريم إلخ و في كشف الغمّة:

الحمد للّه الذي أبى لكما أن تخرجا من الدنيا حتّى يجريك- الخ.

(۳) المصدر: ۲۱، و الآية في آل عمران: ۳۳.

(۴) راجع كشف الغمّة المطبعة الإسلامية ج ۲ ص ۲۶- ۲۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۶۲

زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ تَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بَعْضَ أَمْرِهَا فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص كَرَبَةً وَ قَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَإِذَا فِيهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ.

بيان: كرب النخل أصول السعف أمثال الكتف.

۱۴، ۱۵- ۵۳- كا، الكافي الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُرِيدُ فَاطِمَةَ ع وَ أَنَا مَعَهُ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْخُلُ قَالَتْ ادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْخُلُ أَنَا وَ مَنْ مَعِي فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ عَلَيَّ قِنَاعٌ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ خُذِي فَضْلَ مِلْحَفَتِكِ فَقَنِّعِي بِهِ رَأْسَكِ فَفَعَلَتْ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْخُلُ قَالَتْ نَعَمْ ادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَنَا وَ مَنْ مَعِي قَالَتْ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ قَالَ جَابِرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ دَخَلْتُ أَنَا وَ إِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ أَصْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ جَرَادَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا لِي أَرَى وَجْهَكِ أَصْفَرَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْجُوعُ فَقَالَ اللَّهُمَّ مُشْبِعَ الْجَوْعَةِ وَ رَافِعَ الضَّيْعَةِ أَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ جَابِرٌ فَوَ اللَّهِ فَنَظَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهُهَا أَحْمَرَ فَمَا جَاعَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

۵۴- فر، تفسير فرات بن إبراهيم الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعَنْعَناً عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ

بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَى قَصْرِهَا فَتَمُرُّ إِلَى قَصْرِهَا فَاطِمَةُ ابْنَتِي وَ عَلَيْهَا رَيْطَتَانِ خَضْرَاوَانِ حَوَالَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتِ الْحَسَنَ قَائِماً وَ الْحُسَيْنَ نَائِماً مَقْطُوعَ الرَّأْسِ فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ مَنْ هَذَا فَيَقُولُ هَذَا أَخِي إِنَّ أُمَّةَ أَبِيكِ قَتَلُوهُ وَ قَطَعُوا رَأْسَهُ فَيَأْتِيهَا النِّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ إِنِّي إِنَّمَا أَرَيْتُكِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۳

مَا فَعَلَتْ بِهِ أُمَّةُ أَبِيكِ لِأَنِّي ادَّخَرْتُ لَكِ عِنْدِي تَعْزِيَةً بِمُصِيبَتِكِ فِيهِ إِنِّي جَعَلْتُ تَعْزِيَتَكِ الْيَوْمَ أَنِّي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ وَ شِيعَتُكِ وَ مَنْ أَوْلَاكُمْ مَعْرُوفاً مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكِ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرَ فِي مُحَاسَبَةِ الْعِبَادِ فَتَدْخُلُ فَاطِمَةُ ابْنَتِي الْجَنَّةَ وَ ذُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا وَ مَنْ أولادها [أَوْلَاهَا] مَعْرُوفاً مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهَا فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ «۱» قَالَ هَوْلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ «۲» هِيَ وَ اللَّهِ فَاطِمَةُ وَ ذُرِّيَّتُهَا وَ شِيعَتُهَا وَ مَنْ أَوْلَاهُمْ مَعْرُوفاً مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِهَا.

۵۵- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ص لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ قُومِي فَاخْرُجِي تِلْكِ الصَّحْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَ عُرَاقٌ يَفُورُ فَأَكَلَ النَّبِيُّ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْماً ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتِ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مُنْذُ أَيَّامٍ فَأَتَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ لِوُلْدِهَا وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ نَفِدَتِ الصَّحْفَةُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص أَمَا لَوْ لَا أَنَّكِ أَطْعَمْتِهَا لَأَكَلْتِ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا ع فِي زَمَانِهِ.

بيان قال الجوهري العرق العظم الذي أخذ عنه اللحم و الجمع عراق بالضم انتهى.

و المراد هنا العظم مع اللحم كما ورد في اللغة أيضا قال الفيروزآبادي العرق و كغراب العظم أكل لحمه و الجمع ككتاب و غراب نادر أو العرق العظم بلحمه فإذا أكل لحمه فعراق أو كلاهما لكليهما.

---

(۱) الأنبياء: ۱۰۳.

(۲) الأنبياء: ۱۰۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۴

۵۶- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ بَزِيعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ التَّمْجِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ ع وَ لَوْ كَانَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ.

۵۷- فر، تفسير فرات بن إبراهيم سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ الدِّينَوَرِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: قَالَ جَابِرٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ فِي فَضْلِ جَدَّتِكَ فَاطِمَةَ إِذَا أَنَا حَدَّثْتُ بِهِ الشِّيعَةَ فَرِحُوا بِذَلِكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرِي أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ اخْطُبْ فَأَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يُنْصَبُ لِلْأَوْصِيَاءِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ وَ يُنْصَبُ لِوَصِيِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي أَوْسَاطِهِمْ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرُهُ أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ يَا عَلِيُّ اخْطُبْ فَيَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يُنْصَبُ لِأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ لِابْنَيَّ وَ سِبْطَيَّ وَ رَيْحَانَتَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يُقَالُ لَهُمَا اخْطُبَا فَيَخْطُبَانِ بِخُطْبَتَيْنِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنْ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ بِمِثْلِهِمَا ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي وَ هُوَ جَبْرَئِيلُ ع أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَيْنَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ أَيْنَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ أَيْنَ أُمُّ كُلْثُومٍ أُمُّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فَيَقُمْنَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا أَهْلَ الْجَمْعِ لِمَنِ الْكَرَمُ الْيَوْمَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَهْلَ

الْجَمْعِ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْكَرَمَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ طَأْطِئُوا الرُّءُوسَ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّ هَذِهِ فَاطِمَةُ تَسِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ بِنَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةَ الْجَنْبَيْنِ خِطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الْمُخْفَقِ الرَّطْبِ عَلَيْهَا رَحْلٌ مِنَ الْمَرْجَانِ فَتُنَاخُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَتَرْكَبُهَا فَيُبْعَثُ إِلَيْهَا مِائَةُ أَلْفِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۵

مَلَكٍ فَيَسِيرُونَ عَلَى يَمِينِهَا وَ يُبْعَثُ إِلَيْهَا مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ فَيَصِيرُونَ عَلَى يَسَارِهَا وَ يُبْعَثُ إِلَيْهَا مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ يَحْمِلُونَهَا عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ حَتَّى يُسَيِّرُونَهَا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَإِذَا صَارَتْ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ تَلْتَفِتُ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا بِنْتَ حَبِيبِي مَا الْتِفَاتُكِ وَ قَدْ أَمَرْتُ بِكِ إِلَى جَنَّتِي فَتَقُولُ يَا رَبِّ أَحْبَبْتُ أَنْ يُعْرَفَ قَدْرِي فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا بِنْتَ حَبِيبِي ارْجِعِي فَانْظُرِي مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لَكِ أَوْ لِأَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكِ خُذِي بِيَدِهِ فَأَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهِ يَا جَابِرُ إِنَّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْتَقِطُ شِيعَتَهَا وَ مُحِبِّيهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيءِ فَإِذَا صَارَ شِيعَتُهَا مَعَهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ يُلْقِي اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ يَلْتَفِتُوا فَإِذَا الْتَفَتُوا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَحِبَّائِي مَا الْتِفَاتُكُمْ وَ قَدْ شَفَّعْتُ فِيكُمْ فَاطِمَةَ بِنْتَ حَبِيبِي فَيَقُولُونَ يَا رَبِّ أَحْبَبْنَا أَنْ يُعْرَفَ قَدْرُنَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا أَحِبَّائِي ارْجِعُوا وَ انْظُرُوا مَنْ أَحَبَّكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ انْظُرُوا مَنْ أَطْعَمَكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ انْظُرُوا مَنْ كَسَاكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ انْظُرُوا مَنْ سَقَاكُمْ شَرْبَةً فِي حُبِّ فَاطِمَةَ انْظُرُوا مَنْ رَدَّ عَنْكُمْ غِيبَةً فِي حُبِّ فَاطِمَةَ خُذُوا بِيَدِهِ وَ أَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ اللَّهِ لَا يَبْقَى فِي النَّاسِ إِلَّا شَاكٌّ أَوْ كَافِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ فَإِذَا صَارُوا بَيْنَ الطَّبَقَاتِ نَادَوْا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ «۱» فَيَقُولُونَ فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۲».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مُنِعُوا مَا طَلَبُوا وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ «۳».

۵۸- فر، تفسير فرات بن إبراهيم مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۴» اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا.

---

(۱) و (۲) الشعراء: ۱۰۰- ۱۰۲.

(۳) الأنعام: ۲۸.

(۴) القدر: ۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۶

۵۹- مهج، مهج الدعوات عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْفَقِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أَبِي الْبَرَكَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَوْزِيِّ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُشْرَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ بْنِ سَعِيدٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ رُشَيْدٍ وَ الْوَلِيدِ بْنِ شُجَاعِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي يَوْماً بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ فَلَقِيَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ابْنُ عَمِّ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ لِي يَا سَلْمَانُ جَفَوْتَنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ حَبِيبِي أَبَا الْحَسَنِ مِثْلُكُمْ لَا يُجْفَى غَيْرَ أَنَّ حُزْنِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص طَالَ فَهُوَ الَّذِي مَنَعَنِي مِنْ زِيَارَتِكُمْ فَقَالَ ع يَا سَلْمَانُ ائْتِ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنَّهَا إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ تُرِيدُ أَنْ تُتْحِفَكَ بِتُحْفَةٍ قَدْ أُتْحِفَتْ بِهَا مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ لِعَلِيٍّ ع قَدْ أُتْحِفَتْ فَاطِمَةُ ع بِشَيْءٍ مِنَ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ بِالْأَمْسِ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَهَرْوَلْتُ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فَإِذَا هِيَ جَالِسَةٌ وَ عَلَيْهَا قِطْعَةُ عَبَاءٍ إِذَا خَمَّرَتْ رَأْسَهَا انْجَلَى سَاقُهَا وَ إِذَا غَطَّتْ سَاقَهَا انْكَشَفَ رَأْسُهَا فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيَّ اعْتَجَرَتْ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانُ جَفَوْتَنِي بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي ص قُلْتُ حَبِيبَتِي أ أجفاكم [لَمْ أَجْفُكُمْ قَالَتْ فَمَهْ اجْلِسْ وَ اعْقِلْ مَا أَقُولُ لَكَ إِنِّي كُنْتُ جَالِسَةً بِالْأَمْسِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ وَ بَابُ الدَّارِ مُغْلَقٌ وَ أَنَا أَتَفَكَّرُ فِي انْقِطَاعِ الْوَحْيِ عَنَّا وَ انْصِرَافِ الْمَلَائِكَةِ عَنْ مَنْزِلِنَا فَإِذَا انْفَتَحَ الْبَابُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَهُ أَحَدٌ فَدَخَلَ عَلَيَّ ثَلَاثُ جَوَارٍ لَمْ يَرَ الرَّاءُونَ بِحُسْنِهِنَّ وَ لَا كَهَيْئَتِهِنَّ وَ لَا نَضَارَةِ وُجُوهِهِنَّ وَ لَا أَزْكَى مِنْ رِيحِهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْتُهُنَّ قُمْتُ

إِلَيْهِنَّ مُتَنَكِّرَةً لَهُنَّ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتُنَّ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَقُلْنَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ لَسْنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً غَيْرَ أَنَّنَا جَوَارٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ مِنْ دَارِ السَّلَامِ أَرْسَلَنَا رَبُّ الْعِزَّةِ إِلَيْكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّا إِلَيْكِ مُشْتَاقَاتٌ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۷

فَقُلْتُ لِلَّتِي أَظُنُّ أَنَّهَا أَكْبَرُ سِنّاً مَا اسْمُكِ قَالَتْ اسْمِي مَقْدُودَةُ قُلْتُ وَ لِمَ سُمِّيتِ مَقْدُودَةَ قَالَتْ خُلِقْتُ لِلْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لِلثَّانِيَةِ مَا اسْمُكِ قَالَتْ ذَرَّةُ قُلْتُ وَ لِمَ سُمِّيتِ ذَرَّةَ وَ أَنْتِ فِي عَيْنِي نَبِيلَةٌ قَالَتْ خُلِقْتُ لِأَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لِلثَّالِثَةِ مَا اسْمُكِ قَالَتْ سَلْمَى قُلْتُ وَ لِمَ سُمِّيتِ سَلْمَى قَالَتْ أَنَا لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ مَوْلَى أَبِيكِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ فَاطِمَةُ ثُمَّ أَخْرَجْنَ لِي رُطَباً أَزْرَقَ كَأَمْثَالِ الْخُشْكَنَانَجِ «۱» الْكِبَارِ أَبْيَضَ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَزْكَى رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَأَحْضَرَتْهُ «۲» فَقَالَتْ لِي يَا سَلْمَانُ أَفْطِرْ عَلَيْهِ عَشِيَّتَكَ فَإِذَا كَانَ غَداً فَجِئْنِي بِنَوَاهُ أَوْ قَالَتْ عَجَمِهِ قَالَ سَلْمَانُ فَأَخَذْتُ الرُّطَبَ فَمَا مَرَرْتُ بِجَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا قَالُوا يَا سَلْمَانُ أَ مَعَكَ مِسْكٌ قُلْتُ نَعَمْ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْإِفْطَارِ أَفْطَرْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُ عَجَماً وَ لَا نَوًى فَمَضَيْتُ إِلَى بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْيَوْمِ الثَّانِي فَقُلْتُ لَهَا إِنِّي أَفْطَرْتُ عَلَى مَا أَتْحَفْتِينِي بِهِ فَمَا وَجَدْتُ لَهُ عَجَماً وَ لَا نَوًى قَالَتْ يَا سَلْمَانُ وَ لَنْ يَكُونَ لَهُ عَجَمٌ وَ لَا نَوًى وَ إِنَّمَا هُوَ نَخْلٌ غَرَسَهُ اللَّهُ فِي دَارِ السَّلَامِ بِكَلَامٍ عَلَّمَنِيهِ أَبِي مُحَمَّدٌ ص كُنْتُ أَقُولُهُ غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ علمني [عَلِّمِينِي الْكَلَامَ يَا سَيِّدَتِي فَقَالَتْ إِنْ سَرَّكَ أَنْ لَا يَمَسَّكَ أَذَى الْحُمَّى مَا عِشْتَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَوَاظِبْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ سَلْمَانُ عَلَّمَتْنِي هَذَا الْحِرْزَ فَقَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النُّورِ بِسْمِ اللَّهِ نُورٌ عَلَى نُورٍ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ وَ أَنْزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيٍّ مَحْبُورٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ

---

(۱) خشكنانج معرب خشكنانه و هو الخبز السكرىّ الذى يختبز مع الفستق و اللوز.

(۲) ما جعلناه بين العلامتين ساقط عن النسخ المطبوعة. راجع المصدر ص ۸ و قد نقله المصنّف رحمه اللّه فى المجلد المتمم للعشرين فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۸

وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ قَالَ سَلْمَانُ فَتَعَلَّمْتُهُنَّ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُهُنَّ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ نَفْسٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَكَّةَ مِمَّنْ بِهِمُ الْحُمَّى فَكُلٌّ بَرَأَ مِنْ مَرَضِهِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

بيان الاعتجار لف العمامة على الرأس قولها ع فمه أي فما السبب في ترك زيارتنا أو اسكت و التنكر التغير على وجه الاستيحاش و الكراهة و لما كانت الذرة موضوعة للصغيرة من النملة قالت ع أنت مع نبلك و شرفك لم سميت باسم يدل على الحقارة و الخشكنانج لعله معرب أي الخبز اليابس.

۶۰- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أُسَامَةَ قَالَ: مَرَرْتُ بِعَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسِ وَ هُمَا قَاعِدَانِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالا يَا أُسَامَةُ اسْتَأْذِنْ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا عَلِيٌّ وَ الْعَبَّاسُ يَسْتَأْذِنَانِ فَقَالَ هَلْ تَدْرِي مَا جَاءَ بِهِمَا قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي قَالَ لَكِنِّي أَدْرِي مَا جَاءَ بِهِمَا فَأَذِنَ لَهُمَا فَدَخَلَا فَسَلَّمَا ثُمَّ قَعَدَا فَقَالا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ أَهْلِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ فَاطِمَةُ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا ذُكِرَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ ص قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَداً كَانَ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الَّذِي وَلَدَهَا.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِي يَعْلَى الْمَوْصِلِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَنْجَلَةَ الرَّازِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ لَهِيعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص أَقَامَ أَيَّاماً لَمْ يَطْعَمْ طَعَاماً حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ طَافَ فِي مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ فَلَمْ يُصِبْ عِنْدَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَيْئاً فَأَتَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا بُنَيَّةِ هَلْ عِنْدَكِ شَيْءٌ آكُلُهُ فَإِنِّي جَائِعٌ فَقَالَتْ لَا وَ

اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بَعَثَ إِلَيْهَا جَارَةً لَهَا بِرَغِيفَيْنِ وَ قِطْعَةِ لَحْم فَأَخَذَتْهُ مِنْهَا فَوَضَعَتْهُ فِي جَفْنَةٍ لَهَا وَ غَطَّتْ عَلَيْهَا وَ قَالَتْ لَأُوثِرَنَّ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَى نَفْسِي وَ مَنْ عِنْدِي وَ كَانُوا جَمِيعاً مُحْتَاجِينَ إِلَى شُبْعَةِ طَعَامٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۶۹

فَبَعَثَتْ حَسَناً أَوْ حُسَيْناً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَرَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَتْ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي قَدْ أَتَانَا اللَّهُ بِشَيْءٍ فَخَبَأْتُهُ قَالَ هَلُمِّي فَأَتَتْهُ فَكَشَفَتْ عَنِ الْجَفْنَةِ فَإِذَا هِيَ مَمْلُوءَةٌ خُبْزاً وَ لَحْماً فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهِ بُهِتَتْ فَعَرَفَتْ أَنَّهَا كَرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَ صَلَّتْ عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ ص مِنْ أَيْنَ لَكِ هَذَا يَا بُنَيَّةِ فَقَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكِ شَبِيهَةً بِسَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فِي نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي وَقْتِهِمْ فَإِنَّهَا كَانَتْ إِذَا رَزَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى فَسُئِلَتْ عَنْهُ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى عَلِيٍّ ثُمَّ أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ جَمِيعُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ص وَ أَهْلُ بَيْتِهِ جَمِيعاً وَ شَبِعُوا وَ بَقِيَتِ الْجَفْنَةُ كَمَا هِيَ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَأَوْسَعْتُ مِنْهَا عَلَى جَمِيعِ جِيرَانِي وَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهَا الْبَرَكَةَ وَ الْخَيْرَ كَمَا فَعَلَ اللَّهُ بِمَرْيَمَ ع.

قب، المناقب لابن شهرآشوب الثعلبي في تفسيره و ابن المؤذن في الأربعين بإسنادهما عن محمد بن المنكدر عن جابر مثله.

۶۱- وَ مِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ، الْمَذْكُورِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَكِّيِّ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحُلْوَانِيِّ عَنْ كَرِيمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَرْوَزِيِّ وَ أَخْبَرَنِي أَيْضاً بِهِ عَالِياً قَاضِي الْقُضَاةِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّيْنَبِيِّ عَنِ الْكَرِيمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَرْوَزِيَّةِ بِمَكَّةَ حَرَسَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَبِي عَلِيٍّ زَاهِرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ يُوسُفَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنِ ابْنِ نُمَيْرٍ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ يَتَبَدَّى فِي الْبَرِّيَّةِ فَإِذَا هُوَ بِضَبٍّ قَدْ نَفَرَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَسَعَى وَرَاءَهُ حَتَّى اصْطَادَهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي كُمِّهِ وَ أَقْبَلَ يَزْدَلِفُ نَحْوَ النَّبِيِّ ص فَلَمَّا أَنْ وَقَفَ بِإِزَائِهِ نَادَاهُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ وَ كَانَ مِنْ أَخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذَا قِيلَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا أَحْمَدُ قَالَ يَا أَحْمَدُ وَ إِذَا قِيلَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۷۰

لَهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ قَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ فَلَمَّا أَنْ نَادَاهُ الْأَعْرَابِيُّ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَهُ أَنْتَ السَّاحِرُ الْكَذَّابُ الَّذِي مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ هُوَ أَكْذَبُ مِنْكَ أَنْتَ الَّذِي تَزْعَمُ أَنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الْخَضْرَاءِ إِلَهاً بَعَثَ بِكَ إِلَى الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنَّ قَوْمِي يُسَمُّونَنِي الْعَجُولَ لَضَرَبْتُكَ بِسَيْفِي هَذَا ضَرْبَةً أَقْتُلُكَ بِهَا فَأَسُودَ بِكَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِيَبْطِشَ بِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص اجْلِسْ يَا أَبَا حَفْصٍ فَقَدْ كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيّاً ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِيُّ ص إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ لَهُ يَا أَخَا بَنِي سُلَيْمٍ هَكَذَا تَفْعَلُ الْعَرَبُ يَتَهَجَّمُونَ عَلَيْنَا فِي مَجَالِسِنَا يَجْبَهُونَنَا بِالْكَلَامِ الْغَلِيظِ يَا أَعْرَابِيُّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ مَنْ ضَرَّ بِي فِي دَارِ الدُّنْيَا هُوَ غَداً فِي النَّارِ يَتَلَظَّى يَا أَعْرَابِيُّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ يُسَمُّونَنِي أَحْمَدَ الصَّادِقَ يَا أَعْرَابِيُّ أَسْلِمْ تَسْلَمْ مِنَ النَّارِ يَكُونُ لَكَ مَا لَنَا وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْنَا وَ تَكُونُ أَخَانَا فِي الْإِسْلَامِ قَالَ فَغَضِبَ الْأَعْرَابِيُّ وَ قَالَ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى لَا أُومِنُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ يُؤْمِنَ هَذَا الضَّبُّ ثُمَّ رَمَى بِالضَّبِّ عَنْ كُمِّهِ فَلَمَّا أَنْ وَقَعَ الضَّبُّ عَلَى الْأَرْضِ وَلَّى هَارِباً فَنَادَاهُ النَّبِيُّ ص أَيُّهَا الضَّبُّ أَقْبِلْ إِلَيَّ فَأَقْبَلَ الضَّبُّ يَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص أَيُّهَا الضَّبُّ مَنْ أَنَا فَإِذَا هُوَ يَنْطِقُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ذَرِبٍ غَيْرِ قَطِعٍ فَقَالَ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص مَنْ تَعْبُدُ قَالَ أَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ اصْطَفَاكَ يَا مُحَمَّدُ حَبِيباً ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ

أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ صَادِقٌ فَبُورِكْتَ مَهْدِيّاً وَ بُورِكْتَ هَادِياً

شَرَعْتَ لَنَا دِينَ الْحَنِيفَةِ بَعْدَ مَا عَبَدْنَا كَأَمْثَالِ الْحَمِيرِ الطَّوَاغِيَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۷۱

فَيَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ وَ يَا خَيْرَ مُرْسَلٍ إِلَى الْجِنِّ بَعْدَ الْإِنْسِ لَبَّيْكَ دَاعِياً

وَ نَحْنُ أُنَاسٌ مِنْ سُلَيْمٍ وَ إِنَّنَا أَتَيْنَاكَ نَرْجُو أَنْ نَنَالَ الْعَوَالِيَا

أَتَيْتَ بِبُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَاضِحٍ فَأَصْبَحْتَ فِينَا صَادِقَ الْقَوْلِ زَاكِياً

فَبُورِكْتَ فِي الْأَحْوَالِ حَيّاً وَ مَيِّتاً وَ بُورِكْتَ مَوْلُوداً وَ بُورِكْتَ نَاشِياً

قَالَ ثُمَّ أَطْبَقَ عَلَى فَمِ الضَّبِّ فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ الْأَعْرَابِيُّ إِلَى ذَلِكَ قَالَ وَا عَجَبَا ضَبٌّ اصْطَدْتُهُ مِنَ الْبَرِّيَّةِ ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ فِي كُمِّي لَا يَفْقَهُ وَ لَا يَنْقَهُ وَ لَا يَعْقِلُ يُكَلِّمُ مُحَمَّداً ص بِهَذَا الْكَلَامِ وَ يَشْهَدُ لَهُ بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ أَنَا لَا أَطْلُبُ أَثَراً بَعْدَ عَيْنٍ مُدَّ يَمِينَكَ فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَأَسْلَمَ الْأَعْرَابِيُّ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِيُّ ص إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ عَلِّمُوا الْأَعْرَابِيَّ سُوَراً مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ فَلَمَّا أَنْ عُلِّمَ الْأَعْرَابِيُّ سُوَراً مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص هَلْ لَكَ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْمَالِ قَالَ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّا أَرْبَعَةُ آلَافِ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ مَا فِيهِمْ أَفْقَرُ مِنِّي وَ لَا أَقَلُّ مَالًا ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِيُّ ص إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ يَحْمِلُ الْأَعْرَابِيَّ عَلَى نَاقَةٍ أَضْمَنُ لَهُ عَلَى اللَّهِ نَاقَةً مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ قَالَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ قَالَ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي عِنْدِي نَاقَةٌ حَمْرَاءُ عُشَرَاءُ وَ هِيَ لِلْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص يَا سَعْدُ تَفْخَرُ عَلَيْنَا بِنَاقَتِكَ أَ لَا أَصِفُ لَكَ النَّاقَةَ الَّتِي نُعْطِيكَهَا بَدَلًا مِنْ نَاقَةِ الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ بَلَى فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي فَقَالَ يَا سَعْدُ نَاقَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَحْمَرَ وَ قَوَائِمُهَا مِنَ الْعَنْبَرِ وَ وَبَرُهَا مِنَ الزَّعْفَرَانِ وَ عَيْنَاهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ عُنُقُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ وَ سَنَامُهَا مِنَ الْكَافُورِ الْأَشْهَبِ وَ ذَقَنُهَا مِنَ الدُّرِّ وَ خِطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ يُرَى بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا تَطِيرُ بِكَ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِيُّ ص إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ يُتَوِّجُ الْأَعْرَابِيَّ أَضْمَنُ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۷۲

عَلَى اللَّهِ تَاجَ التُّقَى قَالَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ قَالَ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَا تَاجُ التُّقَى فَذَكَرَ مِنْ صِفَتِهِ قَالَ فَنَزَعَ عَلِيٌّ ع عِمَامَتَهُ فَعَمَّمَ بِهَا الْأَعْرَابِيَّ ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ مَنْ يُزَوِّدُ الْأَعْرَابِيَّ وَ أَضْمَنَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَادَ التَّقْوَى قَالَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَا زَادُ التَّقْوَى قَالَ يَا سَلْمَانُ إِذَا كَانَ آخِرُ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا لَقَّنَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ أَنْتَ قُلْتَهَا لَقِيتَنِي وَ لَقِيتُكَ وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ تَقُلْهَا لَمْ تَلْقَنِي وَ لَمْ أَلْقَكَ أَبَداً قَالَ فَمَضَى سَلْمَانُ حَتَّى طَافَ تِسْعَةَ أَبْيَاتٍ مِنْ بُيُوتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُنَّ شَيْئاً فَلَمَّا أَنْ وَلَّى رَاجِعاً نَظَرَ إِلَى حُجْرَةِ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ إِنْ يَكُنْ خَيْرٌ فَمِنْ مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فَقَرَعَ الْبَابَ فَأَجَابَتْهُ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ مَنْ بِالْبَابِ فَقَالَ لَهَا أَنَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَتْ لَهُ يَا سَلْمَانُ وَ مَا تَشَاءُ فَشَرَحَ قِصَّةَ الْأَعْرَابِيِّ وَ الضَّبِّ مَعَ النَّبِيِّ ص قَالَتْ لَهُ يَا سَلْمَانُ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً ص بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ لَنَا ثَلَاثاً مَا طَعِمْنَا وَ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَدِ اضْطَرَبَا عَلَيَّ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ ثُمَّ رَقَدَا كَأَنَّهُمَا فَرْخَانِ مَنْتُوفَانِ وَ لَكِنْ لَا أَرُدُّ الْخَيْرَ إِذَا نَزَلَ الْخَيْرُ بِبَابِي يَا سَلْمَانُ خُذْ دِرْعِي هَذَا ثُمَّ امْضِ بِهِ إِلَى شَمْعُونَ الْيَهُودِيِّ وَ قُلْ لَهُ تَقُولُ لَكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَقْرِضْنِي عَلَيْهِ صَاعاً مِنْ تَمْرٍ وَ صَاعاً مِنْ شَعِيرٍ أَرُدُّهُ عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ فَأَخَذَ سَلْمَانُ الدِّرْعَ ثُمَّ أَتَى بِهِ إِلَى شَمْعُونَ الْيَهُودِيِّ فَقَالَ لَهُ يَا شَمْعُونُ هَذَا دِرْعُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص تَقُولُ لَكَ أَقْرِضْنِي عَلَيْهِ صَاعاً مِنْ تَمْرٍ وَ صَاعاً مِنْ شَعِيرٍ أَرُدُّهُ عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَأَخَذَ شَمْعُونُ الدِّرْعَ ثُمَّ جَعَلَ يُقَلِّبُهُ فِي كَفِّهِ وَ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ بِالدُّمُوعِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا سَلْمَانُ هَذَا هُوَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا هَذَا الَّذِي أَخْبَرَنَا بِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۷۳

فِي التَّوْرَاةِ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَأَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ ثُمَّ دَفَعَ إِلَى سَلْمَانَ صَاعاً مِنْ تَمْرٍ وَ صَاعاً مِنْ شَعِيرٍ فَأَتَى بِهِ سَلْمَانُ إِلَى فَاطِمَةَ فَطَحَنَتْهُ بِيَدِهَا وَ اخْتَبَزَتْهُ خُبْزاً ثُمَّ أَتَتْ بِهِ إِلَى سَلْمَانَ فَقَالَتْ لَهُ خُذْهُ وَ امْضِ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ فَقَالَ لَهَا سَلْمَانُ يَا فَاطِمَةُ خُذِي مِنْهُ قُرْصاً تُعَلِّلِينَ بِهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَقَالَتْ يَا سَلْمَانُ هَذَا شَيْ‏ءٌ أَمْضَيْنَاهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَسْنَا نَأْخُذُ مِنْهُ شَيْئاً قَالَ فَأَخَذَهُ سَلْمَانُ فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ ص فَلَمَّا نَظَرَ النَّبِيُّ ص إِلَى سَلْمَانَ قَالَ لَهُ يَا سَلْمَانُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ مِنْ مَنْزِلِ بِنْتِكَ فَاطِمَةَ قَالَ

وَ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَطْعَمْ طَعَاماً مُنْذُ ثَلَاثٍ قَالَ فَوَثَبَ النَّبِيُّ ص حَتَّى وَرَدَ إِلَى حُجْرَةِ فَاطِمَةَ فَقَرَعَ الْبَابَ وَ كَانَ إِذَا قَرَعَ النَّبِيُّ ص الْبَابَ لَا يَفْتَحُ لَهُ الْبَابَ إِلَّا فَاطِمَةُ فَلَمَّا أَنْ فَتَحَتْ لَهُ الْبَابَ نَظَرَ النَّبِيُّ ص إِلَى صُفَارِ وَجْهِهَا وَ تَغَيُّرِ حَدَقَتَيْهَا فَقَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةِ مَا الَّذِي أَرَاهُ مِنْ صُفَارِ وَجْهِكِ وَ تَغَيُّرِ حَدَقَتَيْكِ فَقَالَتْ يَا أَبَتِ إِنَّ لَنَا ثَلَاثاً مَا طَعِمْنَا طَعَاماً وَ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَدِ اضْطَرَبَا عَلَيَّ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ ثُمَّ رَقَدَا كَأَنَّهُمَا فَرْخَانِ مَنْتُوفَانِ قَالَ فَأَنْبَهَهُمَا النَّبِيُّ ص فَأَخَذَ وَاحِداً عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ وَ الْآخَرَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ وَ أَجْلَسَ فَاطِمَةَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ اعْتَنَقَهَا النَّبِيُّ ص وَ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَاعْتَنَقَ النَّبِيَّ ص مِنْ وَرَائِهِ ثُمَّ رَفَعَ النَّبِيُّ ص طَرْفَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ فَقَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً قَالَ ثُمَّ وَثَبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص حَتَّى دَخَلَتْ إِلَى مِخْدَعٍ لَهَا فَصَفَّتْ قَدَمَيْهَا فَصَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَفَعَتْ بَاطِنَ كَفَّيْهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَتْ إِلَهِي وَ سَيِّدِي هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَ هَذَا عَلِيٌّ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكَ وَ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۷۴

سِبْطَا نَبِيِّكَ إِلَهِي أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ كَمَا أَنْزَلْتَهَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكَلُوا مِنْهَا وَ كَفَرُوا بِهَا اللَّهُمَّ أَنْزِلْهَا عَلَيْنَا فَإِنَّا بِهَا مُؤْمِنُونَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ اللَّهِ مَا اسْتَتَمَّتِ الدَّعْوَةُ فَإِذَا هِيَ بِصَحْفَةٍ مِنْ وَرَائِهَا يَفُورُ قُتَارُهَا وَ إِذَا قُتَارُهَا أَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَاحْتَضَنَتْهَا ثُمَّ أَتَتْ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ص وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ مِنْ أَيْنَ لَكِ هَذَا وَ لَمْ يَكُنْ عَهِدَ عِنْدَهَا شَيْئاً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص كُلْ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ لَا تَسْأَلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى رَزَقَنِي وَلَداً مَثَلُهَا مَثَلُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ «۱» قَالَ فَأَكَلَ النَّبِيُّ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ خَرَجَ النَّبِيُّ ص وَ تَزَوَّدَ الْأَعْرَابِيُّ وَ اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ وَ أَتَى بَنِي سُلَيْمٍ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعَةُ آلَافِ رَجُلٍ فَلَمَّا أَنْ وَقَفَ فِي وَسْطِهِمْ نَادَاهُمْ بِعُلُوِّ صَوْتِهِ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ أَسْرَعُوا إِلَى سُيُوفِهِمْ فَجَرَّدُوهَا ثُمَّ قَالُوا لَهُ لَقَدْ صَبَوْتَ إِلَى دِينِ مُحَمَّدٍ السَّاحِرِ الْكَذَّابِ فَقَالَ لَهُمْ مَا هُوَ بِسَاحِرٍ وَ لَا كَذَّابٍ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ بَنِي سُلَيْمٍ إِنَّ إِلَهَ مُحَمَّدٍ ص خَيْرُ إِلَهٍ وَ إِنَّ مُحَمَّداً ص خَيْرُ نَبِيٍّ أَتَيْتُهُ جَائِعاً فَأَطْعَمَنِي وَ عَارِياً فَكَسَانِي وَ رَاجِلًا فَحَمَلَنِي ثُمَّ شَرَحَ لَهُمْ قِصَّةَ الضَّبِّ مَعَ النَّبِيِّ ص وَ أَنْشَدَهُمُ الشِّعْرَ الَّذِي أَنْشَدَ فِي النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ يَا مَعَاشِرَ بَنِي سُلَيْمٍ أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا مِنَ النَّارِ فَأَسْلَمَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَرْبَعَةُ آلَافِ رَجُلٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الرَّايَاتِ الْخُضْرِ وَ هُمْ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

أقول وجدت هذا الحديث فی كتاب قديم من مؤلفات العامة قال حدثنا أبو بكر أحمد بن علی الطرشيشی ببغداد سنة أربع و ثمانين و أربعمائة قال حدثتنا

---

(۱) آل عمران: ۳۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۷۵

كريمة بنت أحمد بن محمد بن حاتم المروزی بمكة حرسها الله بقراءتها علينا فی المسجد الحرام فی ذی الحجة سنة إحدى و ثلاثين و أربعمائة قالت أخبرنا أبو علی زاهر بن أحمد الفقيه بسرخس قال حدثنا معاذ بن يوسف الجرجانی قال حدثنا أحمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن أبی شيبة عن ابن نمير عن مجالد عن ابن عباس مثله بيان قال الجوهری تبدى الرجل أقام بالبادية و ازدلف أی تقدم و قطع كفرح و كرم لم يقدر على الكلام و نقه الحديث كفرح فهمه و العشراء من النوق بضم العين و فتح الشين التی مضى لحملها عشرة أشهر أو ثمانية أو هی كالنفساء من النساء و ذرفت عينه أی سال دمعها و يقال علله بطعام و غيره أی شغله به و المخدع البيت الصغير الذی يكون داخل البيت الكبير و تضم ميمه و تفتح و يقال صبأ فلان إذا خرج عن دين إلى دين غيره و قد تقلب الهمزة واوا.

۶۲- وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، رُوِيَ فِي الْمَرَاسِيلِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَ عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ خَلَقٌ وَ قَدْ قَرُبَ الْعِيدُ فَقَالا لِأُمِّهِمَا فَاطِمَةَ ع إِنَّ

بَنِی فُلَانٍ خِیطَتْ لَهُمُ الثِّیَابُ الْفَاخِرَةُ أَ فَلَا تَخِیطِینَ لَنَا ثِیَاباً لِلْعِیدِ یَا أُمَّاهْ فَقَالَتْ یُخَاطُ لَکُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْعِیدُ جَاءَ جَبْرَئِیلُ بِقَمِیصَیْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا هَذَا یَا أَخِی جَبْرَئِیلُ فَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ لِفَاطِمَةَ وَ بِقَوْلِ فَاطِمَةَ یُخَاطُ لَکُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِیلُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهَا لَا نَسْتَحْسِنُ أَنْ نُکَذِّبَ فَاطِمَةَ بِقَوْلِهَا یُخَاطُ لَکُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَ عَنْ سَعِیدٍ الْحَفَّاظِ الدَّیْلَمِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَیْنَمَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ یَتَنَعَّمُونَ وَ أَهْلُ النَّارِ فِی النَّارِ یُعَذَّبُونَ إِذَا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ سَاطِعٌ فَیَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا هَذَا النُّورُ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ اطَّلَعَ فَنَظَرَ إِلَیْنَا فَیَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانُ لَا وَ لَکِنْ عَلِیٌّ ع مَازَحَ فَاطِمَةَ فَتَبَسَّمَتْ فَأَضَاءَ ذَلِکَ النُّورُ مِنْ ثَنَایَاهَا.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۷۶

وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: لَمَّا أُسْرِیَ بِی وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ بَلَغْتُ إِلَی قَصْرِ فَاطِمَةَ فَرَأَیْتُ سَبْعِینَ قَصْراً مِنْ مَرْجَانَةٍ حَمْرَاءَ مُکَلَّلَةٍ بِاللُّؤْلُؤِ أَبْوَابُهَا وَ حِیطَانُهَا وَ أَسِرَّتُهَا مِنْ عِرْقٍ وَاحِدٍ.

وَ قَالَ الْحَسَنُ مَا کَانَ فِی الدُّنْیَا أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ ع کَانَتْ تَقُومُ حَتَّی تَتَوَرَّمَ قَدَمَاهَا.

۶۳- نبه، تنبیه الخاطر بَیْنَمَا النَّبِیُّ ص وَ النَّاسُ فِی الْمَسْجِدِ یَنْتَظِرُونَ بِلَالًا أَنْ یَأْتِیَ فَیُؤَذِّنَ إِذْ أَتَی بَعْدَ زَمَانٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ ص مَا حَبَسَکَ یَا بِلَالُ فَقَالَ إِنِّی اجْتَزْتُ بِفَاطِمَةَ ع وَ هِیَ تَطْحَنُ وَاضِعَةً ابْنَهَا الْحَسَنَ عِنْدَ الرَّحَی وَ هِیَ تَبْکِی فَقُلْتُ لَهَا أَیُّمَا أَحَبُّ إِلَیْکِ إِنْ شِئْتِ کَفَیْتُکِ ابْنَکِ وَ إِنْ شِئْتِ کَفَیْتُکِ الرَّحَی فَقَالَتْ أَنَا أَرْفَقُ بِابْنِی فَأَخَذْتُ الرَّحَی فَطَحَنْتُ فَذَاکَ الَّذِی حَبَسَنِی فَقَالَ النَّبِیُّ ص رَحِمْتَهَا رَحِمَکَ اللَّهُ.

أَقُولُ رَوَی ابْنُ شِیرَوَیْهِ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبِی سَعِیدٍ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مَا خَلَا مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ.

وَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ عَنْهُ ص قَالَ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِی أَوْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی.

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْهُ ص فَاطِمَةُ وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فِی حَظِیرَةِ الْقُدْسِ فِی قُبَّةٍ بَیْضَاءَ سَقْفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَ جَلَّ.

أَقُولُ قَالَ السَّیِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِی کِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ قَالَ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ فِی النَّبِیِّ ص وَ أَهْلِ بَیْتِهِ ع تَأْلِیفِ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَیْدٍ الْبُخَارِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ هَاشِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: أُهْدِیَتْ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص قَطِیفَةٌ مَنْسُوجَةٌ بِالذَّهَبِ أَهْدَاهَا لَهُ مَلِکُ الْحَبَشَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَأُعْطِیَنَّهَا رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللَّهُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۷۷

وَ رَسُولُهُ فَمَدَّ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَعْنَاقَهُمْ إِلَیْهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَیْنَ عَلِیٌّ قَالَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِکَ وَثَبْتُ حَتَّی أَتَیْتُ عَلِیّاً ع فَأَخْبَرْتُهُ فَجَاءَ فَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْقَطِیفَةَ إِلَیْهِ فَقَالَ أَنْتَ لَهَا فَخَرَجَ بِهَا إِلَی سُوقِ اللَّیْلِ فَنَقَضَهَا سِلْکاً سِلْکاً فَقَسَمَهَا فِی الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ مَا مَعَهُ مِنْهَا دِینَارٌ فَلَمَّا کَانَ مِنْ غَدٍ اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ أَخَذْتَ أَمْسِ ثَلَاثَ آلَافِ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ نَتَغَدَّی عِنْدَکَ غَداً فَقَالَ عَلِیٌّ ع نَعَمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمَّا کَانَ الْغَدُ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ حَتَّی قَرَعُوا الْبَابَ فَخَرَجَ إِلَیْهِمْ وَ قَدْ عَرِقَ مِنَ الْحَیَاءِ لِأَنَّهُ لَیْسَ فِی مَنْزِلِهِ قَلِیلٌ وَ لَا کَثِیرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ دَخَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ حَتَّی جَلَسُوا وَ دَخَلَ عَلِیٌّ عَلَی فَاطِمَةَ فَإِذَا هُوَ بِجَفْنَةٍ مَمْلُوءَةٍ ثَرِیداً عَلَیْهَا عُرَاقٌ یَفُورُ مِنْهَا رِیحُ الْمِسْکِ الْأَذْفَرِ فَضَرَبَ عَلِیٌّ بِیَدِهِ عَلَیْهَا فَلَمْ یَقْدِرْ عَلَی حَمْلِهَا فَعَاوَنَهُ فَاطِمَةُ عَلَی حَمْلِهَا حَتَّی أَخْرَجَهَا فَوَضَعَهَا بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ فَدَخَلَ ص عَلَی فَاطِمَةَ فَقَالَ أَیْ بُنَیَّةِ أَنَّی لَکِ هَذَا قَالَتْ یَا أَبَتِ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یُخْرِجْنِی مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی رَأَیْتُ فِی ابْنَتِی مَا رَأَی زَکَرِیَّا فِی مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ یَا أَبَتِ أَنَا خَیْرٌ أَمْ مَرْیَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتِ فِی قَوْمِکِ وَ مَرْیَمُ فِی قَوْمِهَا.

۶۴- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَرَفَ فِی وَجْهِهَا الْخَمْصَ قَالَ یَعْنِی الْجُوعَ فَقَالَ لَهَا یَا بُنَیَّةِ هَاهُنَا فَأَجْلَسَهَا عَلَی فَخِذِهِ الْأَیْمَنِ فَقَالَتْ یَا أَبَتَاهْ إِنِّی جَائِعَةٌ فَرَفَعَ یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ رَافِعَ الْوَضَعَةِ وَ مُشْبِعَ الْجَاعَةِ أَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ نَبِیِّکَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَوَ اللَّهِ مَا جَاعَتْ بَعْدَ یَوْمِهَا حَتَّی فَارَقَتِ الدُّنْیَا.

وَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ وَجَدَتْ عِلَّةً فَجَاءَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَائِداً فَجَلَسَ عِنْدَهَا وَ سَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا فَقَالَتْ إِنِّی أَشْتَهِی طَعَاماً

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۷۸

طَیِّباً فَقَامَ النَّبِیُّ ص إِلَی طَاقٍ فِی الْبَیْتِ فَجَاءَ بِطَبَقٍ فِیهِ زَبِیبٌ وَ کَعْکٌ وَ أَقِطٌ وَ قِطْفُ عِنَبٍ «۱» فَوَضَعَهُ بَیْنَ یَدِی فَاطِمَةَ ع فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَدَهُ فِی الطَّبَقِ وَ سَمَّی اللَّهَ وَ قَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ فَأَکَلَتْ فَاطِمَةُ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فَبَیْنَمَا هُمْ یَأْکُلُونَ إِذْ وَقَفَ سَائِلٌ عَلَی الْبَابِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ أَطْعِمُونَا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ فَقَالَ النَّبِیُّ ص اخْسَأْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَکَذَا تَقُولُ لِلْمِسْکِینِ فَقَالَ النَّبِیُّ ص إِنَّهُ الشَّیْطَانُ وَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ جَاءَکُمْ بِهَذَا الطَّعَامِ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَرَادَ الشَّیْطَانُ أَنْ یُصِیبَ مِنْهُ وَ مَا کَانَ ذَلِکَ یَنْبَغِی لَهُ.

وَ عَنْ حُذَیْفَةَ قَالَ: کَانَ النَّبِیُّ ص لَا یَنَامُ حَتَّی یُقَبِّلَ عُرْضَ وَجْنَةِ فَاطِمَةَ ع أَوْ بَیْنَ ثَدْیَیْهَا.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا یَنَامُ حَتَّی یَضَعَ وَجْهَهُ الْکَرِیمَ بَیْنَ ثَدْیَیْ فَاطِمَةَ ع.

۶۵- ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّکَّرِیِّ عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ شُعَیْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَةُ مُحَدَّثَةً لِأَنَّ الْمَلَائِکَةَ کَانَتْ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِیهَا کَمَا تُنَادِی مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ یَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ یَا فَاطِمَةُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ «۲» فَتُحَدِّثُهُمْ وَ یُحَدِّثُونَهَا فَقَالَتْ لَهُمْ ذَاتَ لَیْلَةٍ أَ لَیْسَتِ الْمُفَضَّلَةُ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَقَالُوا إِنَّ مَرْیَمَ کَانَتْ سَیِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَکِ سَیِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِکِ وَ عَالَمِهَا وَ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ.

---

(۱) الکعک خبز معروف فارسی معرب- و الاقط بفتح الهمزة و کسر القاف و قد تسکن للتخفیف مع فتح الهمزة و کسرها لبن یابس متحجر یتخذ من مخیض الغنم یقال له بالفارسیة «کشک»- و القطف بالکسر العنقود.

(۲) آل عمران: ۳۷ و ۳۸.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۷۹

کتاب دلائل الإمامة، للطبری عن أبی محمد هارون بن موسی التلعکبری عن الصدوق مثله.

۶۶- ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِیُّ بِمِصْرَ مُنْذُ ثَلَاثِینَ سَنَةً قَالَ حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ لَمَّا قَرَأَ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِیٍّ «۱» وَ لَا مُحَدَّثٍ قُلْتُ وَ هَلْ یُحَدِّثُ الْمَلَائِکَةُ إِلَّا الْأَنْبِیَاءَ قَالَ إِنَّ مَرْیَمَ لَمْ تَکُنْ نَبِیَّةً وَ کَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ أُمَّ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ کَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَکُنْ نَبِیَّةً وَ سَارَةَ امْرَأَةَ إِبْرَاهِیمَ قَدْ عَایَنَتِ الْمَلَائِکَةَ فَبَشَّرُوهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ یَعْقُوبَ وَ لَمْ تَکُنْ نَبِیَّةً وَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص کَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَکُنْ نَبِیَّةً.

قال الصدوق رحمه الله قد أخبر الله عز و جل فی کتابه بأنه ما أرسل من النساء أحدا إلی الناس فی قوله تبارک و تعالی وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ «۲» و لم یقل نساء و المحدثون لیسوا برسل و لا أنبیاء.

۶۷- یر، بصائر الدرجات کا، الکافی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْماً فَقَالَ لَهُ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ تِلْکَ صَحِیفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِی عَرْضِ الْأَدِیمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِیهَا کُلُّ مَا یَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَیْهِ وَ لَیْسَ مِنْ قَضِیَّةٍ إِلَّا وَ فِیهَا حَتَّی أَرْشُ الْخَدْشِ قَالَ لَهُ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ فَسَکَتَ

طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ قَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيٌّ ع يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ «۳».

---

(۱) الحجّ: ۵۱.

(۲) الأنبياء: ۷.

(۳) أصول الكافي ج ۱ ص ۲۴۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۸۰

۶۸- ير، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ تَظْهَرُ زَنَادِقَةٌ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ ذَلِكَ لِأَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ قَالَ فَقُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ ص دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي عَنْهَا غَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهَا إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكِ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمَتْهُ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّمَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفاً قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ.

۶۹- كا، الكافي الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ «۱» أقول قد أوردنا كثيرا من فضائلها و مناقبها و سيرها صلوات الله عليها في باب غصب فدك و باب فضائل أصحاب الكساء ع.

وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ الْمُحْتَضَرِ مِنْ تَفْسِيرِ الثَّعْلَبِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَدْ أَخَذَ بِيَدِ فَاطِمَةَ ع وَ قَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ قَلْبِيَ الَّذِي بَيْنَ جَنْبَيَّ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.

كِتَابُ الدَّلَائِلِ، لِلطَّبَرِيِّ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ الْمُعَافَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَتْنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَ لَا أُبَشِّرُكِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُتْحِفَ زَوْجَةَ وَلِيِّهِ فِي الْجَنَّةِ بَعَثَ إِلَيْكِ تَبْعَثِينَ إِلَيْهَا مِنْ حُلِيِّكِ.

---

(۱) الكافي ج ۱ ص ۲۴۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۸۱

باب ۴ سيرها و مكارم أخلاقها صلوات الله عليها و سير بعض خدمها

۱- ب، قرب الإسناد السِّنْدِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: تَقَاضَى عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْخِدْمَةِ فَقَضَى عَلَى فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَا دُونَ الْبَابِ وَ قَضَى عَلَى عَلِيٍّ بِمَا خَلْفَهُ قَالَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِإِكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ ص تَحَمُّلَ رِقَابِ الرِّجَالِ.

بيان تحمل رقاب الرجال أي تحمل أمور تحملها رقابهم من حمل القرب و الحطب و يحتمل أن يكون كناية عن التبرز من بين الرجال أو المشي على رقاب النائمين عند خروجها ليلا للاستقاء أي التحمل على رقابهم و لا يبعد أن يكون أصله ما تحمل فأسقطت كلمة ما من النساخ.

ثم اعلم أن المعروف فی اللغة كفاه لا أكفاه و لعل فيه أيضا تصحيفا «۱».

۱۵، ۱۴، ۱– ۲– ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَتْنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ كَانَ اشْتَرَاهَا لَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مِنْ فَيْءٍ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَا فَاطِمَةُ لَا يَقُولُ النَّاسُ إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ تَلْبَسُ لِبَاسَ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا وَ بَاعَتْهَا وَ اشْتَرَتْ بِهَا رَقَبَةً فَأَعْتَقَتْهَا فَسُرَّ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص.

۲، ۱۵– ۳– ع، علل الشرائع ابْنُ مَقْبُرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ جَنْدَلِ بْنِ وَالِقٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْمَازِنِيِّ عَنْ عَبَّادَةَ الْكَلْبِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: رَأَيْتُ أُمِّي فَاطِمَةَ ع قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا لَيْلَةَ جُمُعَتِهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى اتَّضَحَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ

---

(۱) بل هو مصدر أكفأ مهموزا و المراد كفاءة الزوجة تحملا مثل تحمل رقاب الرجال.

بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۴۳، ص: ۸۲

وَ تُسَمِّيهِمْ وَ تُكْثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهْ لِمَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكِ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكِ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ.

۴– ع، علل الشرائع أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ عَنْ جَعْفَرِ الْمُقْرِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي زَيْدٍ الْكَحَّالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ ع إِذَا دَعَتْ تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا فَقِيلَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكِ تَدْعِينَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكِ فَقَالَتِ الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ.

۵– ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَسْلَمَ عَنِ ابْنِ عُلَيَّةَ عَنِ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْوَرْدِ بْنِ ثُمَامَةَ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي سَعْدٍ أَ لَا أُحَدِّثُكَ عَنِّي وَ عَنْ فَاطِمَةَ إِنَّهَا كَانَتْ عِنْدِي وَ كَانَتْ مِنْ أَحَبِّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ وَ أَنَّهَا اسْتَقَتْ بِالْقِرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَ فِي صَدْرِهَا وَ طَحَنَتْ بِالرَّحَى حَتَّى مَجِلَتْ يَدَاهَا وَ كَسَحَتِ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابُهَا وَ أَوْقَدَتِ النَّارَ تَحْتَ الْقِدْرِ حَتَّى دَكِنَتْ ثِيَابُهَا فَأَصَابَهَا مِنْ ذَلِكَ ضَرَرٌ شَدِيدٌ فَقُلْتُ لَهَا لَوْ أَتَيْتِ أَبَاكِ فَسَأَلْتِيهِ خَادِماً يَكْفِيكِ ضُرَّ مَا أَنْتِ فِيهِ مِنْ هَذَا الْعَمَلِ فَأَتَتِ النَّبِيَّ ص فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ حُدَّاثاً فَاسْتَحَتْ فَانْصَرَفَتْ قَالَ فَعَلِمَ النَّبِيُّ ص أَنَّهَا جَاءَتْ لِحَاجَةٍ قَالَ فَغَدَا عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نَحْنُ فِي لِفَاعِنَا فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَكَتْنَا وَ اسْتَحْيَيْنَا لِمَكَانِنَا ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَكَتْنَا ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَخَشِينَا إِنْ لَمْ نَرُدَّ عَلَيْهِ أَنْ يَنْصَرِفَ وَ قَدْ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ يُسَلِّمُ ثَلَاثاً فَإِنْ أُذِنَ لَهُ وَ إِلَّا انْصَرَفَ فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْخُلْ فَلَمْ يَعْدُ أَنْ جَلَسَ عِنْدَ رُءُوسِنَا فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ مَا كَانَتْ حَاجَتُكِ أَمْسِ عِنْدَ مُحَمَّدٍ قَالَ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ نُجِبْهُ أَنْ يَقُومَ قَالَ فَأَخْرَجْتُ رَأْسِي فَقُلْتُ أَنَا وَ اللَّهِ أُخْبِرُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا اسْتَقَتْ بِالْقِرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَتْ فِي صَدْرِهَا وَ جَرَتْ بِالرَّحَى حَتَّى مَجِلَتْ يَدَاهَا وَ كَسَحَتِ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابُهَا وَ أَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقِدْرِ حَتَّى دَكِنَتْ ثِيَابُهَا فَقُلْتُ لَهَا لَوْ أَتَيْتِ أَبَاكِ فَسَأَلْتِيهِ خَادِماً يَكْفِيكِ ضُرَّ مَا أَنْتِ فِيهِ مِنْ هَذَا

بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۴۳، ص: ۸۳

الْعَمَلِ قَالَ أَ فَلَا أُعَلِّمُكُمَا مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنَ الْخَادِمِ إِذَا أَخَذْتُمَا مَنَامَكُمَا فَسَبِّحَا ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ وَ احْمَدَا ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ وَ كَبِّرَا أربع [أَرْبَعاً] وَ ثَلَاثِينَ قَالَ فَأَخْرَجَتْ ع رَأْسَهَا فَقَالَتْ رَضِيتُ عَنِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثَلَاثَ دَفَعَاتٍ.

بيان قال الجزری مجلت يده تمجل مجلا إذا ثخن جلدها فی العمل بالأشياء الصلبة و منها

حديث فاطمة أنها شكت إلى علی ع مجل يدها من الطحن.

و قال

فی حدیث فاطمهٔ أنها أوقدت القدر حتی دکنت ثیابها.

دکن الثوب إذا اتسخ و اغبر لونه یدکن دکنا.

و قال اللفاع ثوب یجلل به الجسد کله کساء کان أو غیره و منه

حدیث علی و فاطمهٔ و قد دخلنا فی لفاعنا.

أی لحافنا.

و قال

فی حدیث فاطمهٔ إنها جاءت إلی النبی ص فوجدت عنده حداثا.

أی جماعهٔ یتحدثون و هو جمع علی غیر قیاس حملا علی نظیره نحو سامر و سمار فإن السمار المحدثون.

قوله فلم یعد أن جلس أی لم یتجاوز عن الجلوس من عدا یعدو قال الجوهری عداه أی جاوزه و ما عدا فلان أن صنع کذا.

۶- کا، الکافی مکا، مکارم الأخلاق عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَرَادَ السَّفَرَ سَلَّمَ عَلَی مَنْ أَرَادَ التَّسْلِیمَ عَلَیْهِ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ یَکُونُ آخِرُ مَنْ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ فَاطِمَهَ ع فَیَکُونُ وَجْهُهُ إِلَی سَفَرِهِ مِنْ بَیْتِهَا وَ إِذَا رَجَعَ بَدَأَ بِهَا فَسَافَرَ مَرَّهً وَ قَدْ أَصَابَ عَلِیٌّ ع شَیْئاً مِنَ الْغَنِیمَهِ فَدَفَعَهُ إِلَی فَاطِمَهَ فَخَرَجَ فَأَخَذَتْ سِوَارَیْنِ مِنْ فِضَّهٍ وَ عَلَّقَتْ عَلَی بَابِهَا سِتْراً فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَتَوَجَّهَ نَحْوَ بَیْتِ فَاطِمَهَ کَمَا کَانَ یَصْنَعُ فَقَامَتْ فَرِحَهً إِلَی أَبِیهَا صَبَابَهً وَ شَوْقاً إِلَیْهِ فَنَظَرَ فَإِذَا فِی یَدِهَا سِوَارَانِ مِنْ فِضَّهٍ وَ إِذَا عَلَی بَابِهَا سِتْرٌ فَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَیْثُ یَنْظُرُ إِلَیْهَا فَبَکَتْ فَاطِمَهُ وَ حَزِنَتْ وَ قَالَتْ مَا صَنَعَ هَذَا بِی قَبْلَهَا فَدَعَتِ ابْنَیْهَا فَنَزَعَتِ السِّتْرَ مِنْ بَابِهَا وَ خَلَعَتِ السِّوَارَیْنِ مِنْ یَدَیْهَا ثُمَّ دَفَعَتِ السِّوَارَیْنِ إِلَی أَحَدِهِمَا وَ السِّتْرَ إِلَی الْآخَرِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا انْطَلِقَا إِلَی أَبِی فَأَقْرِئَاهُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۸۴

السَّلَامَ وَ قُولَا لَهُ مَا أَحْدَثْنَا بَعْدَکَ غَیْرَ هَذَا فَشَأْنَکَ بِهِ فَجَاءَاهُ فَأَبْلَغَاهُ ذَلِکَ عَنْ أُمِّهِمَا فَقَبَّلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْتَزَمَهُمَا وَ أَقْعَدَ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَی فَخِذِهِ ثُمَّ أَمَرَ بِذَیْنِکَ السِّوَارَیْنِ فَکُسِرَا فَجَعَلَهُمَا قِطَعاً ثُمَّ دَعَا أَهْلَ الصُّفَّهِ وَ هُمْ قَوْمٌ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مَنَازِلُ وَ لَا أَمْوَالٌ فَقَسَّمَهُ بَیْنَهُمْ قِطَعاً ثُمَّ جَعَلَ یَدْعُو الرَّجُلَ مِنْهُمُ الْعَارِیَ الَّذِی لَا یَسْتَتِرُ بِشَیْءٍ وَ کَانَ ذَلِکَ السِّتْرُ طَوِیلًا لَیْسَ لَهُ عَرْضٌ فَجَعَلَ یُؤَزِّرُ الرَّجُلَ فَإِذَا الْتَقَیَا عَلَیْهِ قَطَعَهُ حَتَّی قَسَّمَهُ بَیْنَهُمْ أُزُراً ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ لَا یَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ حَتَّی یَرْفَعَ الرِّجَالُ رُءُوسَهُمْ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ کَانُوا مِنْ صِغَرِ إِزَارِهِمْ إِذَا رَکَعُوا وَ سَجَدُوا بَدَتْ عَوْرَتُهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ ثُمَّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّهُ أَنْ لَا یَرْفَعَ النِّسَاءُ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ حَتَّی یَرْفَعَ الرِّجَالُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَحِمَ اللَّهُ فَاطِمَهَ لَیَکْسُوَنَّهَا اللَّهُ بِهَذَا السِّتْرِ مِنْ کِسْوَهِ الْجَنَّهِ وَ لَیُحَلِّیَنَّهَا بِهَذَیْنِ السِّوَارَیْنِ مِنْ حِلْیَهِ الْجَنَّهِ-.

عَنِ الْکَاظِمِ ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَی ابْنَتِهِ فَاطِمَهَ ع وَ فِی عُنُقِهَا قِلَادَهٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَتْهَا وَ رَمَتْ بِهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتِ مِنِّی ائْتِینِی یَا فَاطِمَهُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاوَلَتْهُ الْقِلَادَهَ.

۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب حِلْیَهُ أَبِی نُعَیْمٍ وَ مُسْنَدُ أَبِی یَعْلَی قَالَتْ عَائِشَهُ مَا رَأَیْتُ أَحَداً قَطُّ أَصْدَقَ مِنْ فَاطِمَهَ غَیْرَ أَبِیهَا.

وَ رَوَیَا أَنَّهُ کَانَ بَیْنَهُمَا شَیْءٌ فَقَالَتْ عَائِشَهُ یَا رَسُولَ اللَّهُ سَلْهَا فَإِنَّهَا لَا تَکْذِبُ.

وَ قَدْ رَوَی الْحَدِیثَیْنِ عَطَاءٌ وَ عَمْرُو بْنُ دِینَارٍ.

الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ مَا کَانَ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَهَ کَانَتْ تَقُومُ حَتَّی تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا.

وَ قَالَ النَّبِیُّ ص لَهَا أَیُّ شَیْءٍ خَیْرٌ لِلْمَرْأَهِ قَالَتْ أَنْ لَا تَرَی رَجُلًا وَ لَا یَرَاهَا رَجُلٌ فَضَمَّهَا إِلَیْهِ وَ قَالَ ذُرِّیَّهً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ.

وَ فِی الْحِلْیَهِ الْأَوْزَاعِیُّ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: لَقَدْ طَحَنَتْ فَاطِمَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۸۵

حَتَّی مَجِلَتْ «۱» یَدَاهَا وَ طَبَّ الرَّحَی فِی یَدِهَا.

بيان: طب أی تأنی فی الأمور و تلطف و لعل المعنی أثرت فيها قليلا قليلا و لعل فيه تصحيفا «۲».

۸- قب، المناقب لابن شهرآشوب فِي الصَّحِيحَيْنِ إِنَّ عَلِيّاً ع قَالَ أَشْتَكِي مِمَّا أَنْدَأُ بِالْقِرَبِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع وَ اللَّهِ إِنِّي أَشْتَكِي يَدِي مِمَّا أَطْحَنُ بِالرَّحَى وَ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ص أُسَارَى فَأَمَرَهَا أَنْ تَطْلُبَ مِنَ النَّبِيِّ ص خَادِماً فَدَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ سَلَّمَتْ عَلَيْهِ وَ رَجَعَتْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا لَكِ قَالَتْ وَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أُكَلِّمَ رَسُولَ اللَّهِ ص مِنْ هَيْبَتِهِ فَانْطَلَقَ عَلِيٌّ مَعَهَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُمَا لَقَدْ جَاءَتْ بِكُمَا حَاجَةٌ فَقَالَ عَلِيٌّ مُجَارَاتُهُمَا فَقَالَ ص لَا وَ لَكِنِّي أَبِيعُهُمْ وَ أُنْفِقُ أَثْمَانَهُمْ عَلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ وَ عَلَّمَهَا تَسْبِيحَ الزَّهْرَاءِ.

كِتَابُ الشِّيرَازِيِّ أَنَّهَا لَمَّا ذَكَرَتْ حَالَهَا وَ سَأَلَتْ جَارِيَةً بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ فِي الْمَسْجِدِ أَرْبَعَمِائَةِ رَجُلٍ مَا لَهُمْ طَعَامٌ وَ لَا ثِيَابٌ وَ لَوْ لَا خَشْيَتِي خَصْلَةً لَأَعْطَيْتُكِ مَا سَأَلْتِ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي لَا أُرِيدُ أَنْ يَنْفَكَّ عَنْكِ أَجْرُكِ إِلَى الْجَارِيَةِ وَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْصِمَكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا طَلَبَ حَقَّهُ مِنْكِ ثُمَّ عَلَّمَهَا صَلَاةَ التَّسْبِيحِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَضَيْتِ تُرِيدِينَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الدُّنْيَا فَأَعْطَانَا اللَّهُ ثَوَابَ الْآخِرَةِ قَالَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَلَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عِنْدِ فَاطِمَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها يَعْنِي عَنْ قَرَابَتِكَ وَ ابْنَتِكَ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ يَعْنِي طَلَبَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي رِزْقاً مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُوراً «۳» يَعْنِي قَوْلًا حَسَناً فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَنْفَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَارِيَةً إِلَيْهَا لِلْخِدْمَةِ وَ سَمَّاهَا فِضَّةَ.

تَفْسِيرُ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع وَ تَفْسِيرُ الْقُشَيْرِيِّ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ

---

(۱) مجلت يده قرحت يده او تجمع ماء فيها بين الجلد و اللحم بسبب العمل.

(۲) بل المراد بالطب أن تجعل طبابة أی سيرا من الجلد علی الرحی فتمسكها بيدها و تدير.

(۳) الإسراء: ۳۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۸۶

رَأَى النَّبِيُّ ص فَاطِمَةَ وَ عَلَيْهَا كِسَاءٌ مِنْ أَجِلَّةِ الْإِبِلِ وَ هِيَ تَطْحَنُ بِيَدَيْهَا وَ تُرْضِعُ وُلْدَهَا فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا بِنْتَاهْ تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نَعْمَائِهِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى آلَائِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى «۱».

ابْنُ شَاهِينٍ فِي مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ وَ أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِ الْأَنْصَارِ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ ثَوْبَانَ أَنَّهُمَا قَالا كَانَ النَّبِيُّ ص يَبْدَأُ فِي سَفَرِهِ بِفَاطِمَةَ وَ يَخْتِمُ بِهَا فَجَعَلَتْ وَقْتاً سِتْراً مِنْ كِسَاءٍ خَيْبَرِيَّةٍ لِقُدُومِ أَبِيهَا وَ زَوْجِهَا فَلَمَّا رَآهُ النَّبِيُّ ص تَجَاوَزَ عَنْهَا وَ قَدْ عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ فَنَزَعَتْ قِلَادَتَهَا وَ قُرْطَيْهَا وَ مَسَكَتَيْهَا وَ نَزَعَتِ السِّتْرَ فَبَعَثَتْ بِهِ إِلَى أَبِيهَا وَ قَالَتِ اجْعَلْ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ ع قَدْ فَعَلَتْ فِدَاهَا أَبُوهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَا لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ لِلدُّنْيَا فَإِنَّهُمْ خُلِقُوا لِلْآخِرَةِ وَ خُلِقَتِ الدُّنْيَا لَهُمْ وَ فِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَا أُحِبُّ أَنْ يَأْكُلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمُ الدُّنْيَا.

أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ عَلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ فَإِذَا فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فقطعها [فَقَطَعَتْهَا] فَرَمَتْ بِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتِ مِنِّي يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَهَا سَائِلٌ فَنَاوَلَتْهُ الْقِلَادَةَ.

أَبُو الْقَاسِمِ الْقُشَيْرِيُّ فِي كِتَابِهِ قَالَ بَعْضُهُمْ انْقَطَعْتُ فِي الْبَادِيَةِ عَنِ الْقَافِلَةِ فَوَجَدْتُ امْرَأَةً فَقُلْتُ لَهَا مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ «۲» فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقُلْتُ مَا تَصْنَعِينَ هَاهُنَا قَالَتْ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ «۳» فَقُلْتُ أَ مِنَ الْجِنِّ أَنْتِ أَمْ مِنَ الْإِنْسِ قَالَتْ يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ «۴» فَقُلْتُ مِنْ أَيْنَ

---

(۱) الضحی: ۵.

(۲) الزخرف: ۸۹.

(۳) لم نجد بهذا اللفظ آیهٔ فی القرآن و الموجود فیه: الزمر: ۳۸ وَ مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ.

(۴) الأعراف: ۲۹.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۸۷

أَقْبَلْتِ قَالَتْ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ «۱» فَقُلْتُ أَیْنَ تَقْصِدِینَ قَالَتْ وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ «۲» فَقُلْتُ مَتَی انْقَطَعْتِ قَالَتْ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ ...

فِی سِتَّةِ أَیَّام «۳» فَقُلْتُ أَ تَشْتَهِینَ طَعَاماً فَقَالَتْ وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا یَأْکُلُونَ الطَّعامَ «۴» فَأَطْعَمْتُهَا ثُمَّ قُلْتُ هَرْوِلِی وَ لَا تَعَجَّلِی قَالَتْ لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها «۵» فَقُلْتُ أُرْدِفُکِ فَقَالَتْ لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا «۶» فَنَزَلْتُ فَأَرْکَبْتُهَا فَقَالَتْ سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا «۷» فَلَمَّا أَدْرَکْنَا الْقَافِلَةَ قُلْتُ أَ لَکِ أَحَدٌ فِیهَا قَالَتْ یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ «۸» وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ «۹» یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ «۱۰» یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللَّهُ «۱۱» فَصِحْتُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ فَإِذَا أَنَا بِأَرْبَعَةِ شَبَابٍ مُتَوَجِّهِینَ نَحْوَهَا فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ مِنْکِ قَالَتْ الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا «۱۲» فَلَمَّا أَتَوْهَا قَالَتْ یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ «۱۳» فَکَافُونِی بِأَشْیَاءَ فَقَالَتْ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ «۱۴» فَزَادُوا عَلَیَّ فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهَا فَقَالُوا هَذِهِ أُمُّنَا فِضَّةُ جَارِیَةُ الزَّهْرَاءِ ع مَا تَکَلَّمَتْ مُنْذُ عِشْرِینَ سَنَةً إِلَّا بِالْقُرْآنِ.

۹- قیه، الدروع الواقیة مِنْ کِتَابِ زُهْدِ النَّبِیِّ ص لِأَبِی جَعْفَرٍ أَحْمَدَ الْقُمِّیِّ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ عَلَی النَّبِیِّ ص وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ «۱۵» بَکَی النَّبِیُّ ص بُکَاءً شَدِیداً وَ بَکَتْ صَحَابَتُهُ لِبُکَائِهِ

---

(۱) فصّلت: ۴۴.

(۲) آل عمران: ۹۱.

(۳) ق: ۳۷ بزیادة: وَ ما بَیْنَهُما. بعد الْأَرْضَ.

(۴) الأنبیاء: ۸.

(۵) البقرة: ۲۸۶.

(۶) الأنبیاء: ۲۲.

(۷) الزخرف: ۱۲.

(۸) ص: ۲۵.

(۹) آل عمران: ۱۳۸.

(۱۰) مریم: ۱۳.

(۱۱) طه: ۱۱ و ۱۳.

(۱۲) الکهف: ۴۴.

(۱۳) القصص: ۲۶.

(۱۴) البقرة: ۲۶۳.

(۱۵) الحجر: ۴۳ و ۴۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۸۸

وَ لَمْ یَدْرُوا مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِیلُ ع وَ لَمْ یَسْتَطِعْ أَحَدٌ مِنْ صَحَابَتِهِ أَنْ یُکَلِّمَهُ وَ کَانَ النَّبِیُّ ص إِذَا رَأَی فَاطِمَةَ ع فَرِحَ بِهَا فَانْطَلَقَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَی بَابِ بَیْتِهَا فَوَجَدَ بَیْنَ یَدَیْهَا شَعِیراً وَ هِیَ تَطْحَنُ فِیهِ وَ تَقُولُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی «۱» فَسَلَّمَ عَلَیْهَا وَ أَخْبَرَهَا بِخَبَرِ النَّبِیِّ

ص وَ بُكَائِهِ فَنَهَضَتْ وَ الْتَفَّتْ بِشَمْلَةٍ لَهَا خَلَقَةٍ قَدْ خِيطَتْ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَكَاناً بِسَعَفِ النَّخْلِ فَلَمَّا خَرَجَتْ نَظَرَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ إِلَى الشَّمْلَةِ وَ بَكَى وَ قَالَ وَا حُزْنَاهْ إِنَّ بَنَاتِ قَيْصَرَ وَ كِسْرَى لَفِي السُّنْدُسِ وَ الْحَرِيرِ وَ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص عَلَيْهَا شَمْلَةُ صُوفٍ خَلَقَةٌ قَدْ خِيطَتْ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَكَاناً فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَى النَّبِيِّ ص قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَلْمَانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِبَاسِي فَوَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا لِي وَ لِعَلِيٍّ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ إِلَّا مَسْكُ كَبْشٍ نَعْلِفُ عَلَيْهَا بِالنَّهَارِ بَعِيرَنَا فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ افْتَرَشْنَاهُ وَ إِنَّ مِرْفَقَتَنَا لَمِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا سَلْمَانُ إِنَّ ابْنَتِي لَفِي الْخَيْلِ السَّوَابِقِ ثُمَّ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَدَيْتُكَ مَا الَّذِي أَبْكَاكَ فَذَكَرَ لَهَا مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مِنَ الْآيَتَيْنِ الْمُتَقَدِّمَتَيْنِ قَالَ فَسَقَطَتْ فَاطِمَةُ ع عَلَى وَجْهِهَا وَ هِيَ تَقُولُ الْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ دَخَلَ النَّارَ فَسَمِعَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ كَبْشاً لِأَهْلِي فَأَكَلُوا لَحْمِي وَ مَزَّقُوا جِلْدِي وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ وَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ يَا لَيْتَ أُمِّي كَانَتْ عَاقِراً وَ لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ وَ قَالَ مِقْدَادٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ طَائِراً فِي الْقِفَارِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ حِسَابٌ وَ لَا عِقَابٌ وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ وَ قَالَ عَلِيٌّ ع يَا لَيْتَ السِّبَاعَ مَزَّقَتْ لَحْمِي وَ لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ ثُمَّ وَضَعَ عَلِيٌّ ع يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ جَعَلَ يَبْكِي وَ يَقُولُ وَا بُعْدَ سَفَرَاهْ وَا قِلَّةَ زَادَاهْ فِي سَفَرِ الْقِيَامَةِ يَذْهَبُونَ فِي النَّارِ وَ يُتَخَطَّفُونَ مَرْضَى لَا يُعَادُ سَقِيمُهُمْ وَ جَرْحَى لَا يُدَاوَى جَرِيحُهُمْ وَ أَسْرَى لَا يُفَكُّ أَسْرُهُمْ مِنَ النَّارِ يَأْكُلُونَ وَ مِنْهَا يَشْرَبُونَ وَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا يَتَقَلَّبُونَ وَ بَعْدَ لُبْسِ الْقُطْنِ مُقَطَّعَاتِ النَّارِ يَلْبَسُونَ وَ بَعْدَ مُعَانَقَةِ الْأَزْوَاجِ

---

(۱) القصص: ۶۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۸۹

مَعَ الشَّيَاطِينِ مُقَرَّنُونَ.

۱۰- كشف، كشف الغمة مِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ «۱» عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا سَافَرَ آخِرُ عَهْدِهِ بِإِنْسَانٍ مِنْ أَهْلِهِ فَاطِمَةُ وَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ إِذَا قَدِمَ فَاطِمَةُ ع قَالَ فَقَدِمَ مِنْ غَزَاةٍ فَأَتَاهَا فَإِذَا هُوَ بِمِسْحٍ عَلَى بَابِهَا وَ رَأَى عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع قُلْبَيْنِ مِنْ فِضَّةٍ فَرَجَعَ وَ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ ظَنَّتْ أَنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا مِنْ أَجْلِ مَا رَأَى فَهَتَكَتِ السِّتْرَ وَ نَزَعَتِ الْقُلْبَيْنِ مِنَ الصَّبِيَّيْنِ فَقَطَعَتْهُمَا فَبَكَى الصَّبِيَّانُ فَقَسَمَتْهُ بَيْنَهُمَا فَانْطَلَقَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُمَا يَبْكِيَانِ فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْهُمَا وَ قَالَ يَا ثَوْبَانُ اذْهَبْ بِهَذَا إِلَى بَنِي فُلَانٍ أَهْلِ بَيْتٍ بِالْمَدِينَةِ وَ اشْتَرِ لِفَاطِمَةَ قِلَادَةً مِنْ عَصَبٍ وَ سِوَارَيْنِ مِنْ عَاجٍ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَا أُحِبُّ أَنْ يَأْكُلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمُ الدُّنْيَا.

بيان القلب بالضم السوار

قال الجزري في حديث ثوبان أن فاطمة حلت الحسن و الحسين بقلبين من فضة.

القلب السوار.

و قال و فيه

أنه قال لثوبان اشتر لفاطمة قلادة من عصب و سوارين من عاج.

قال الخطابي في المعالم إن لم تكن الثياب اليمانية فلا أدري ما هو و ما أرى أن القلادة تكون منها و قال أبو موسى يحتمل عندي أن الرواية إنما هي العصب بفتح الصاد و هو أطناب مفاصل الحيوان و هو شيء مدور فيحتمل أنهم كانوا يأخذون عصب بعض الحيوانات الطاهرة فيقطعونه و يجعلونه شبه الخرز فإذا يبس يتخذون منه القلائد و إذا جاز و أمكن أن يتخذ من عظام السلحفاة و غيرها الأسورة جاز و أمكن أن يتخذ من عصب أشباهها خرز ينظم القلائد.

قال ثم ذكر لي بعض أهل اليمن أن العصب سن دابة بحرية تسمى فرس فرعون يتخذ منها الخرز و غير الخرز من نصاب سكين و غيره و يكون أبيض.

۱۱- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَيْسَ

عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَقْلَةٌ أَشْرَفَ وَ لَا أَنْفَعَ مِنَ الْفَرْفَخِ وَ هُوَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ ع ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ هُمْ سَمَّوْهَا

(۱) و الظاهر أنّه منقول من كتاب معالم العترة، راجع المصدر ج ۲ ص ۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۰

بَقْلَةَ الْحَمْقَاءِ بُغْضاً لَنَا وَ عَدَاوَةً لِفَاطِمَةَ ع.

۱۲- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَقْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص الْهِنْدَبَاءُ وَ بَقْلَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع الْبَاذَرُوجُ وَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ ع الْفَرْفَخُ.

۱۳- يب، تهذيب الأحكام مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَنَابٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع كَانَتْ تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِي كُلِّ غَدَاةِ سَبْتٍ فَتَأْتِي قَبْرَ حَمْزَةَ وَ تَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُ.

۱۴- فس، تفسير القمي إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ «۱» قَالَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ سَبَبُ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنَّ فَاطِمَةَ ع رَأَتْ فِي مَنَامِهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص هَمَّ أَنْ يَخْرُجَ هُوَ وَ فَاطِمَةُ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع مِنَ الْمَدِينَةِ فَخَرَجُوا حَتَّى جَاوَزُوا مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ فَتَعَرَّضَ لَهُمْ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ الْيَمِينِ حَتَّى انْتَهَى بِهِمْ إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَ مَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ص شَاةً كَبْرَاءَ وَ هِيَ الَّتِي فِي إِحْدَى أُذُنَيْهَا نُقَطٌ بِيضٌ فَأَمَرَ بِذَبْحِهَا فَلَمَّا أَكَلُوا مَاتُوا فِي مَكَانِهِمْ فَانْتَبَهَتْ فَاطِمَةُ بَاكِيَةً ذَعِرَةً فَلَمْ تُخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ ص بِذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِحِمَارٍ فَأَرْكَبَ عَلَيْهِ فَاطِمَةَ ع وَ أَمَرَ أَنْ يَخْرُجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع مِنَ الْمَدِينَةِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ فِي نَوْمِهَا فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ عَرَضَ لَهُ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ الْيَمِينِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَ مَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ص شَاةً كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ ع فَأَمَرَ بِذَبْحِهَا فَذُبِحَتْ وَ شُوِيَتْ فَلَمَّا أَرَادُوا أَكْلَهَا قَامَتْ فَاطِمَةُ وَ تَنَحَّتْ نَاحِيَةً مِنْهُمْ تَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ يَمُوتُوا فَطَلَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى وَقَعَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَبْكِي فَقَالَ مَا شَأْنُكِ يَا بُنَيَّةُ قَالَتْ

(۱) المجادلة: ۱۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۱

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَ كَذَا فِي نَوْمِي وَ قَدْ فَعَلْتَ أَنْتَ كَمَا رَأَيْتُهُ فَتَنَحَّيْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَرَاكُمْ تَمُوتُونَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ نَاجَى رَبَّهُ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ الدَّهَارُ وَ هُوَ الَّذِي أَرَى فَاطِمَةَ هَذِهِ الرُّؤْيَا وَ يُؤْذِي «۱» الْمُؤْمِنِينَ فِي نَوْمِهِمْ مَا يَغْتَمُّونَ بِهِ فَأَمَرَ جَبْرَئِيلَ فَجَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ أَنْتَ أَرَيْتَ فَاطِمَةَ هَذِهِ الرُّؤْيَا فَقَالَ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ فَبَزَقَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ بَزَقَاتٍ فَشَجَّهُ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعَ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ لِمُحَمَّدٍ قُلْ يَا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِكَ شَيْئاً تَكْرَهُهُ أَوْ رَأَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ وَ مِنْ رُؤْيَايَ وَ يَقْرَأُ الْحَمْدَ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ وَ يَتْفُلُ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثَ تَفَلَاتٍ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ مَا رَأَى وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ الْآيَةَ.

بيان ما رأيت كبراء و أشكالها فيما عندنا من كتب اللغة بهذا المعنى.

۱۵- شي، تفسير العياشي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: رَأَتْ فَاطِمَةُ ع فِي النَّوْمِ كَأَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ذُبِحَا أَوْ قُتِلَا فَأَحْزَنَهَا ذَلِكَ فَأَخْبَرَتْ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رُؤْيَا فَتَمَثَّلَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ أَنْتِ أَرَيْتِ فَاطِمَةَ هَذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ لَا فَقَالَ يَا أَضْغَاثُ أَنْتِ أَرَيْتِ فَاطِمَةَ هَذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَا أَرَدْتِ بِذَلِكِ قَالَتْ أَرَدْتُ أَنْ أُحْزِنَهَا فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اسْمَعِي لَيْسَ هَذَا بِشَيْءٍ.

۱۶- نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع اسْتَأْذَنَ أَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ ع فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

لَهَا لِمَ حَجَبْتِيهِ وَ هُوَ لَا يَرَاكِ فَقَالَتْ ع إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ وَ هُوَ يَشَمُّ الرِّيحَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَشْهَدُ أَنَّكِ بَضْعَةٌ مِنِّي.

(۱) یری، ظ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۲

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَصْحَابَهُ عَنِ الْمَرْأَةِ مَا هِيَ قَالُوا عَوْرَةٌ قَالَ فَمَتَى تَكُونُ أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا فَلَمْ يَدْرُوا فَلَمَّا سَمِعَتْ فَاطِمَةُ ع ذَلِكَ قَالَتْ أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي.

باب ۵ تزويجها صلوات الله عليها

۱- قل، إقبال الأعمال بِإِسْنَادِهِ إِلَى شَيْخِنَا الْمُفِيدِ فِي كِتَابِ حَدَائِقِ الرِّيَاضِ قَالَ: لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ كَانَتْ لَيْلَةَ خَمِيسٍ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ كَانَ زِفَافُ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى مَنْزِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع يُسْتَحَبُّ صَوْمُهُ شُكْراً لِلَّهِ تَعَالَى لِمَا وُفِّقَ مِنْ جَمْعِ حُجَّتِهِ وَ صَفْوَتِهِ.

وَ مِنْ تَارِيخِ بَغْدَادَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا زُفَّتْ فَاطِمَةُ ع إِلَى عَلِيٍّ ع كَانَ النَّبِيُّ ص قُدَّامَهَا وَ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ خَلْفَهَا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ.

۲- مصباح، فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ ع مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ السَّادِسِ.

۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمٍ الشَّاذَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ لَقَدْ عَاتَبَنِي رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ وَ قَالُوا خَطَبْنَاهَا إِلَيْكَ فَمَنَعْتَنَا وَ زَوَّجْتَ عَلِيّاً فَقُلْتُ لَهُمْ وَ اللَّهِ مَا أَنَا مَنَعْتُكُمْ وَ زَوَّجْتُهُ بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمْ وَ زَوَّجَهُ فَهَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيّاً لَمَا كَانَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۳

لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كُفْوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الهمداني عن علي عن أبيه عن علي بن معبد مثله.

۴- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ هَاشِمٍ الْغَسَّانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ جُوَيْرِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ أَتَانِي أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالا لَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَذَكَرْتَ لَهُ فَاطِمَةَ قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا رَآنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ضَحِكَ ثُمَّ قَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ حَاجَتُكَ قَالَ فَذَكَرْتُ لَهُ قَرَابَتِي وَ قِدَمِي فِي الْإِسْلَامِ وَ نُصْرَتِي لَهُ وَ جِهَادِي فَقَالَ يَا عَلِيُّ صَدَقْتَ فَأَنْتَ أَفْضَلُ مِمَّا تَذْكُرُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ تُزَوِّجُنِيهَا فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ قَدْ ذَكَرَهَا قَبْلَكَ رِجَالٌ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهَا فَرَأَيْتُ الْكَرَاهَةَ فِي وَجْهِهَا وَ لَكِنْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى أَخْرُجَ إِلَيْكَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَقَامَتْ فَأَخَذَتْ رِدَاءَهُ وَ نَزَعَتْ نَعْلَيْهِ وَ أَتَتْهُ بِالْوَضُوءِ فَوَضَّأَتْهُ بِيَدِهَا وَ غَسَلَتْ رِجْلَيْهِ ثُمَّ قَعَدَتْ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ فَقَالَتْ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ حَاجَتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَنْ قَدْ عَرَفْتِ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلَهُ وَ إِسْلَامَهُ وَ إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُزَوِّجَكِ خَيْرَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ قَدْ ذَكَرَ مِنْ أَمْرِكِ شَيْئاً فَمَا تَرَيْنَ فَسَكَتَتْ وَ لَمْ تُوَلِّ وَجْهَهَا وَ لَمْ يَرَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص كَرَاهَةً فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ سُكُوتُهَا إِقْرَارُهَا فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ زَوِّجْهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَهَا لَهُ وَ رَضِيَهُ لَهَا قَالَ عَلِيٌّ فَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ أَتَانِي فَأَخَذَ بِيَدِي فَقَالَ قُمْ بِسْمِ اللَّهِ وَ قُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ وَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ جَاءَنِي حَتَّى أَقْعَدَنِي عِنْدَهَا ع ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا أَحَبُّ خَلْقِكَ إِلَيَّ فَأَحِبَّهُمَا وَ بَارِكْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا وَ اجْعَلْ عَلَيْهِمَا مِنْكَ حَافِظاً وَ

إِنِّی أُعِیذُهُمَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهُمَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ.

بیان الرسل بالکسر التأنی و الرفق.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۹۴

۵- ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی غَالِبٍ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الزُّرَارِیِّ عَنْ خَالِهِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ دَاوُدَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِیّاً فَاطِمَةَ ع دَخَلَ عَلَیْهَا وَ هِیَ تَبْکِی فَقَالَ لَهَا مَا یُبْکِیکِ فَوَ اللَّهِ لَوْ کَانَ فِی أَهْلِی خَیْرٌ مِنْهُ زَوَّجْتُکِ وَ مَا أَنَا زَوَّجْتُکِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ زَوَّجَکِ وَ أَصْدَقَ عَنْکِ الْخُمُسَ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ قَالَ عَلِیٌّ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُمْ فَبِعِ الدِّرْعَ فَقُمْتُ فَبِعْتُهُ وَ أَخَذْتُ الثَّمَنَ وَ دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَکَبْتُ الدَّرَاهِمَ فِی حَجْرِهِ فَلَمْ یَسْأَلْنِی کَمْ هِیَ وَ لَا أَنَا أَخْبَرْتُهُ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً وَ دَعَا بِلَالًا فَأَعْطَاهُ فَقَالَ ابْتَعْ لِفَاطِمَةَ طِیباً ثُمَّ قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الدَّرَاهِمِ بِکِلْتَا یَدَیْهِ فَأَعْطَاهُ أَبَا بَکْرٍ وَ قَالَ ابْتَعْ لِفَاطِمَةَ مَا یُصْلِحُهَا مِنْ ثِیَابٍ وَ أَثَاثِ الْبَیْتِ وَ أَرْدَفَهُ بِعَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ وَ بِعِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَحَضَرُوا السُّوقَ فَکَانُوا یَعْتَرِضُونَ الشَّیْءَ مِمَّا یُصْلِحُ فَلَا یَشْتَرُونَهُ حَتَّی یَعْرِضُوهُ عَلَی أَبِی بَکْرٍ فَإِنِ اسْتَصْلَحَهُ اشْتَرَوْهُ فَکَانَ مِمَّا اشْتَرَوْهُ قَمِیصٌ بِسَبْعَةِ دَرَاهِمَ وَ خِمَارٌ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَ قَطِیفَةٌ سَوْدَاءُ خَیْبَرِیَّةٌ وَ سَرِیرٌ مُزَمَّلٌ بِشَرِیطٍ وَ فِرَاشَیْنِ مِنْ خَیْشِ مِصْرَ حَشْوُ أَحَدِهِمَا لِیفٌ وَ حَشْوُ الْآخَرِ مِنْ جِزِّ الْغَنَمِ وَ أَرْبَعَ مَرَافِقَ مِنْ أَدَمِ الطَّائِفِ حَشْوُهَا إِذْخِرٌ وَ سِتْرٌ مِنْ صُوفٍ وَ حَصِیرٌ هَجَرِیٌّ «۱» وَ رَحًی لِلْیَدِ وَ مِخْضَبٌ مِنْ نُحَاسٍ وَ سِقَاءٌ مِنْ أَدَمٍ وَ قَعْبٌ لِلَّبَنِ وَ شَنٌّ لِلْمَاءِ وَ مِطْهَرَةٌ مُزَفَّتَةٌ «۲» وَ جَرَّةٌ خَضْرَاءُ وَ کِیزَانُ خَزَفٍ حَتَّی إِذَا اسْتَکْمَلَ الشِّرَاءَ حَمَلَ أَبُو بَکْرٍ بَعْضَ الْمَتَاعِ وَ حَمَلَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِینَ کَانُوا مَعَهُ الْبَاقِیَ فَلَمَّا عَرَضَ الْمَتَاعَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص جَعَلَ یُقَلِّبُهُ بِیَدِهِ وَ یَقُولُ بَارَکَ اللَّهُ لِأَهْلِ الْبَیْتِ

---

(۱) قال الفیروزآبادی: هجر محرکة بلدة بالیمن بینه و بین عثر یوم و لیلة مذکر مصروف و قد یؤنث و یمنع و النسبة هجری و هاجری و اسم لجمیع ارض البحرین، و قریة کانت قرب المدینة.

(۲) المزفت: المطلی بالزفت.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۹۵

قَالَ عَلِیٌّ ع فَأَقَمْتُ بَعْدَ ذَلِکَ شَهْراً أُصَلِّی مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَرْجِعُ إِلَی مَنْزِلِی وَ لَا أَذْکُرُ شَیْئاً مِنْ أَمْرِ فَاطِمَةَ ع ثُمَّ قُلْنَ أَزْوَاجُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَ لَا نَطْلُبُ لَکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص دُخُولَ فَاطِمَةَ عَلَیْکَ فَقُلْتُ افْعَلْنَ فَدَخَلْنَ عَلَیْهِ فَقَالَتْ أُمُّ أَیْمَنَ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ خَدِیجَةَ بَاقِیَةٌ لَقَرَّتْ عَیْنُهَا بِزِفَافِ فَاطِمَةَ وَ إِنَّ عَلِیّاً یُرِیدُ أَهْلَهُ فَقَرَّ عَیْنَ فَاطِمَةَ بِبَعْلِهَا وَ اجْمَعْ شَمْلَهَا وَ قَرَّ عُیُونَنَا بِذَلِکَ فَقَالَ فَمَا بَالُ عَلِیٍّ لَا یَطْلُبُ مِنِّی زَوْجَتَهُ فَقَدْ کُنَّا نَتَوَقَّعُ ذَلِکَ مِنْهُ قَالَ عَلِیٌّ فَقُلْتُ الْحَیَاءُ یَمْنَعُنِی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ إِلَی النِّسَاءِ فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَا أُمُّ سَلَمَةَ وَ هَذِهِ زَیْنَبُ وَ هَذِهِ فُلَانَةُ وَ فُلَانَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَیِّئُوا لِابْنَتِی وَ ابْنِ عَمِّی فِی حُجَرِی بَیْتاً فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فِی أَیِّ حُجْرَةٍ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِی حُجْرَتِکِ وَ أَمَرَ نِسَاءَهُ أَنْ یُزَیِّنَّ وَ یُصْلِحْنَ مِنْ شَأْنِهَا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَسَأَلْتُ فَاطِمَةَ هَلْ عِنْدَکِ طِیبٌ ادَّخَرْتِیهِ لِنَفْسِکِ قَالَتْ نَعَمْ فَأَتَتْ بِقَارُورَةٍ فَسَکَبَتْ مِنْهَا فِی رَاحَتِی فَشَمِمْتُ مِنْهَا رَائِحَةً مَا شَمِمْتُ مِثْلَهَا قَطُّ فَقُلْتُ مَا هَذَا فَقَالَتْ کَانَ دِحْیَةُ الْکَلْبِیُّ یَدْخُلُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَیَقُولُ لِی یَا فَاطِمَةُ هَاتِی الْوِسَادَةَ فَاطْرَحِیهَا لِعَمِّکِ فَأَطْرَحُ لَهُ الْوِسَادَةَ فَیَجْلِسُ عَلَیْهَا فَإِذَا نَهَضَ سَقَطَ مِنْ بَیْنِ ثِیَابِهِ شَیْءٌ فَیَأْمُرُنِی بِجَمْعِهِ فَسَأَلَ عَلِیٌّ ع رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ هُوَ عَنْبَرٌ یَسْقُطُ مِنْ أَجْنِحَةِ جَبْرَئِیلَ قَالَ عَلِیٌّ ثُمَّ قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ یَا عَلِیُّ اصْنَعْ لِأَهْلِکَ طَعَاماً فَاضِلًا ثُمَّ قَالَ مِنْ عِنْدِنَا اللَّحْمُ وَ الْخُبْزُ وَ عَلَیْکَ التَّمْرُ وَ السَّمْنُ فَاشْتَرَیْتُ تَمْراً وَ سَمْناً فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ ذِرَاعِهِ وَ جَعَلَ یَشْدَخُ التَّمْرَ فِی السَّمْنِ حَتَّی اتَّخَذَهُ حَیْساً وَ بَعَثَ إِلَیْنَا کَبْشاً سَمِیناً فَذُبِحَ وَ خُبِزَ لَنَا خُبْزٌ کَثِیرٌ ثُمَّ قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ ص ادْعُ مَنْ أَحْبَبْتَ فَأَتَیْتُ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ مُشْحَنٌ بِالصَّحَابَةِ فأحییت [فَحَیِیتُ أَنْ أُشْخِصَ قَوْماً وَ أَدَعَ قَوْماً ثُمَّ صَعِدْتُ عَلَی رَبْوَةٍ هُنَاکَ وَ نَادَیْتُ أَجِیبُوا إِلَی وَلِیمَةِ فَاطِمَةَ فَأَقْبَلَ النَّاسُ أَرْسَالًا فَاسْتَحْیَیْتُ مِنْ کَثْرَةِ النَّاسِ وَ قِلَّةِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۶

الطَّعَام فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا تَدَاخَلَنِي فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنِّي سَأَدْعُو اللَّهَ بِالْبَرَكَةِ قَالَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ الْقَوْمُ عَنْ آخِرِهِمْ طَعَامِي وَ شَرِبُوا شَرَابِي وَ دَعَوْا لِي بِالْبَرَكَةِ وَ صَدَرُوا وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الطَّعَامِ شَيْءٌ ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصِّحَافِ فَمُلِئَتْ وَ وَجَّهَ بِهَا إِلَى مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ ثُمَّ أَخَذَ صَحْفَةً وَ جَعَلَ فِيهَا طَعَاماً وَ قَالَ هَذَا لِفَاطِمَةَ وَ بَعْلِهَا حَتَّى إِذَا انْصَرَفَتِ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَلُمِّي فَاطِمَةَ فَانْطَلَقَتْ فَأَتَتْ بِهَا وَ هِيَ تَسْحَبُ أَذْيَالَهَا وَ قَدْ تَصَبَّبَتْ عَرَقاً حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَثَرَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَقَالَكِ اللَّهُ الْعَثْرَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلَمَّا وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَشَفَ الرِّدَاءَ عَنْ وَجْهِهَا حَتَّى رَآهَا عَلِيٌّ ع ثُمَّ أَخَذَ يَدَهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةُ وَ يَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيٌّ انْطَلِقَا إِلَى مَنْزِلِكُمَا وَ لَا تُحْدِثَا أَمْراً حَتَّى آتِيَكُمَا قَالَ عَلِيٌّ فَأَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَ انْطَلَقْتُ بِهَا حَتَّى جَلَسَتْ فِي جَانِبِ الصُّفَّةِ وَ جَلَسْتُ فِي جَانِبِهَا وَ هِيَ مُطْرِقَةٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنِّي وَ أَنَا مُطْرِقٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْهَا ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا فَقُلْنَا ادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهُ مَرْحَباً بِكَ زَائِراً وَ دَاخِلًا فَدَخَلَ فَأَجْلَسَ فَاطِمَةَ مِنْ جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ ايتِينِي بِمَاءٍ فَقَامَتْ إِلَى قَعْبٍ فِي الْبَيْتِ فَمَلَأَتْهُ مَاءً ثُمَّ أَتَتْهُ بِهِ فَأَخَذَ جُرْعَةً فَتَمَضْمَضَ بِهَا ثُمَّ مَجَّهَا فِي الْقَعْبِ ثُمَّ صَبَّ مِنْهَا عَلَى رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ أَقْبِلِي فَلَمَّا أَقْبَلَتْ نَضَحَ مِنْهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا ثُمَّ قَالَ أَدْبِرِي فَأَدْبَرَتْ فَنَضَحَ مِنْهُ بَيْنَ كَتِفَيْهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَذِهِ ابْنَتِي وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ وَ هَذَا أَخِي وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَكَ وَلِيّاً وَ بِكَ حَفِيّاً وَ بَارِكْ لَهُ فِي أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ادْخُلْ بِأَهْلِكَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ ... إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

بيان مزمل أى ملفوف و الشريط خوص مفتول يشرط به السرير و نحوه

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۷

و قال الفيروزآبادى الخيش ثياب فى نسجها رقة و خيوطها غلاظ من مشاقة الكتان أو من أغلظ العصب قوله من جز الغنم بالكسر أى الصوف الذى جز من الغنم و المخضب كمنبر المركن.

قوله فقر عين فاطمة ظاهره أنه بصيغة الأمر بناء على أن مجرده يكون متعديا أيضا لكنه لم يرد فيما عندنا من كتب اللغة.

و قال الجوهرى جمع الله شملهم أى ما تشتت من أمرهم و شتت الله شمله أى ما اجتمع من أمره و قال الشدخ كسر الشيء الأجوف و قال الحيس هو تمر يخلط بسمن و أقط و السحب الجر و القعب قدح من خشب قوله ص و بك حفيا قال الجوهرى تقول حفيت به بالكسر أى بالغت فى إكرامه و إلطافه انتهى أى مطيعا لك غاية الإطاعة أو مشفقا على الخلق ناصحا لهم بسبب إطاعة أمرك.

۶- ما، الأمالي للشيخ الطوسي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي غَالِبٍ الزُّرَارِيِّ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ مَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلَى الْأَرْضِ.

۷- ما، الأمالي للشيخ الطوسي رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع دَخَلَ بِفَاطِمَةَ بَعْدَ وَفَاةِ أُخْتِهَا رُقَيَّةَ زَوْجَةِ عُثْمَانَ بِسِتَّةَ عَشَرَ يَوْماً وَ ذَلِكَ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ لِأَيَّامٍ خَلَتْ مِنْ شَوَّالٍ وَ رُوِيَ أَنَّهُ دَخَلَ بِهَا يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ.

۸- ل، الخصال الطَّالَقَانِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَدَوِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ يَحْيَى الْحِمَّانِيِّ عَنْ قَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرِضَ مَرْضَةً فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ ع تَعُودُهُ وَ هُوَ نَاقِهٌ «۱» مِنْ مَرَضِهِ فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الْجُهْدِ

---

(۱) يقال: نقه المريض من علته إذا برىء و أفاق لكن فيه ضعف لم يرجع الى كمال قوته بعد، فهو ناقه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۹۸

وَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى جَرَتْ دَمْعَتُهَا عَلَى خَدِّهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكِ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُكَهُ أَ مَا عَلِمْتِ يَا فَاطِمَةُ أَنَّ لِكَرَامَةِ اللَّهِ إِيَّاكِ زَوَّجَكِ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً قَالَ

فَسُرَّتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ ع وَ اسْتَبْشَرَتْ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَزِيدَهَا مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مِنَ الَّذِي قَسَمَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ لِعَلِيٍّ ثَمَانُ خِصَالٍ إِيمَانُهُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ عِلْمُهُ وَ حِكْمَتُهُ وَ زَوْجَتُهُ وَ سِبْطَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ قَضَاؤُهُ بِكِتَابِ اللَّهِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أُعْطِينَا سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ قَبْلَنَا وَ لَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ بَعْدَنَا نَبِيُّنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكِ وَ وَصِيُّنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكِ وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْزَةُ عَمُّ أَبِيكِ وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ جَعْفَرٌ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكِ.

۹- لی، الأمالی للصدوق أَبِي وَ الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آخَى بَيْنِي وَ بَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ زَوَّجَهُ ابْنَتِي مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ وَ أَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ مُقَرَّبِي مَلَائِكَتِهِ وَ جَعَلَهُ لِي وَصِيّاً وَ خَلِيفَةً فَعَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِهِ.

۱۰- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع دَخَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ فِي مِلْحَفَتِهَا شَيْءٌ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مَعَكِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ فَقَالَتْ إِنَّ فُلَانَةَ أَمْلَكُوهَا فَنَثَرُوا عَلَيْهَا فَأَخَذْتُ مِنْ نُثَارِهَا

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج‌۴۳، ص: ۹۹

ثُمَّ بَكَتْ أُمُّ أَيْمَنَ وَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ زَوَّجْتَهَا وَ لَمْ تَنْثُرْ عَلَيْهَا شَيْئاً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أُمَّ أَيْمَنَ لِمَ تَكْذِبِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ عَلِيّاً ع أَمَرَ أَشْجَارَ الْجَنَّةِ أَنْ تَنْثُرَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُلِيِّهَا وَ حُلَلِهَا وَ يَاقُوتِهَا وَ دُرِّهَا وَ زُمُرُّدِهَا وَ إِسْتَبْرَقِهَا فَأَخَذُوا مِنْهَا مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ لَقَدْ نَحَلَ اللَّهُ طُوبَى فِي مَهْرِ فَاطِمَةَ ع فَجَعَلَهَا فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ ع.

شی، تفسیر العیاشی عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر ع مثله.

۱۱- فس، تفسیر القمی أَبِي عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ ع لَا يَذْكُرُهَا أَحَدٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا أَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى أَيِسَ النَّاسُ مِنْهَا فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَهَا مِنْ عَلِيٍّ أَسَرَّ إِلَيْهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ أَوْلَى بِمَا تَرَى غَيْرَ أَنَّ نِسَاءَ قُرَيْشٍ تُحَدِّثُنِي عَنْهُ أَنَّهُ رَجُلٌ دَحْدَاحُ الْبَطْنِ طَوِيلُ الذِّرَاعَيْنِ ضَخْمُ الْكَرَادِيسِ أَنْزَعُ عَظِيمُ الْعَيْنَيْنِ وَ السَّكِنَةُ [مشاشار كَمَشَاشَيِرِ الْبَعِيرِ] «۱» ضَاحِكُ السِّنِّ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَا فَاطِمَةُ أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ اطَّلَعَ فَاخْتَارَ عَلِيّاً عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ اطَّلَعَ فَاخْتَارَكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ وَ مَنْ وَزِيرِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَيْهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ وَ مَنْ وَزِيرِي قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَى

---

(۱) الظاهر أن الصحيح هكذا: مشاشاه كمشاشی البعير، فصحف، و قد ذكر فی كتاب الصفين فی حليته عليه السلام: عظيم المشاشين كمشاش السبع الضاری بلفظ التثنية، و قال الجزریّ جليل المشاش ای عظيم رءوس العظام كالمرفقين و الكتفين و الركبتين، و هذا واضح.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج‌۴۳، ص: ۱۰۰

قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ رَأَيْتُ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةَ طُوبَى أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ قَصْرٌ وَ لَا مَنْزِلٌ إِلَّا وَ فِيهَا فِتْرٌ مِنْهَا وَ أَعْلَاهَا أَسْفَاطُ حُلَلٍ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ يَكُونُ لِلْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ أَلْفُ أَلْفِ سَفَطٍ فِي كُلِّ سَفَطٍ مِائَةُ أَلْفِ حُلَّةٍ مَا فِيهِ حُلَّةٌ تُشْبِهُ الْأُخْرَى عَلَى أَلْوَانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ هُوَ ثِيَابُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَسَطُهَا ظِلٌّ مَمْدُودٌ عَرْضُ

الْجَنَّةِ كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ذَلِكَ الظِّلِّ مَسِيرَةَ مِائَةِ عَامٍ فَلَا يَقْطَعُهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ «۱» وَ أَسْفَلُهَا ثِمَارُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ طَعَامُهُمْ مُتَدَلِّلٌ فِي بُيُوتِهِمْ يَكُونُ فِي الْقَضِيبِ مِنْهَا مِائَةُ لَوْنٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ مِمَّا رَأَيْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ مَا لَمْ تَرَوْهُ وَ مَا سَمِعْتُمْ بِهِ وَ مَا لَمْ تَسْمَعُوا مِثْلَهَا وَ كُلَّمَا يُجْتَنَى مِنْهَا شَيْءٌ نَبَتَتْ مَكَانَهَا أُخْرَى لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ وَ يَجْرِي نَهَرٌ فِي أَصْلِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ تَنْفَجِرُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ الْأَرْبَعَةُ أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى «۲» يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي فِي عَلِيٍّ سَبْعَ خِصَالٍ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِي عَلَى الصِّرَاطِ فَيَقُولُ لِلنَّارِ خُذِي ذَا وَ ذَرِي ذَا وَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيتُ وَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِي عَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ وَ أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ مَعِي بَابَ الْجَنَّةِ وَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي عِلِّيِّينَ وَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ يَا فَاطِمَةُ هَذَا مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَلِيّاً فِي الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْجَنَّةِ إِذَا كَانَ فِي الدُّنْيَا لَا مَالَ لَهُ فَأَمَّا مَا قُلْتَ إِنَّهُ بَطِينٌ فَإِنَّهُ مَمْلُوءٌ مِنْ عِلْمٍ خَصَّهُ اللَّهُ بِهِ وَ أَكْرَمَهُ مِنْ بَيْنِ أُمَّتِي

---

(۱) الواقعة: ۲۹.

(۲) القتال: ۱۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۱

وَ أَمَّا مَا قُلْتَ إِنَّهُ أَنْزَعُ عَظِيمُ الْعَيْنَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ بِصِفَةِ آدَمَ ع وَ أَمَّا طُولُ يَدَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ طَوَّلَهَا لِيَقْتُلَ بِهَا أَعْدَاءَهُ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ وَ بِهِ يُظْهِرُ اللَّهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْفُتُوحَ وَ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ وَ الْمُنَافِقِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفُسُوقِ عَلَى تَأْوِيلِهِ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ يُزَيِّنُ بِهِمَا عَرْشَهُ يَا فَاطِمَةُ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا جَعَلَ لَهُ ذُرِّيَّةً مِنْ صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَ لَوْ لَا عَلِيٌّ مَا كَانَتْ لِي ذُرِّيَّةٌ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَخْتَارُ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عِنْدَ ذَلِكَ وَ اللَّهِ مَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ غَيْرُ عَلِيٍّ ع.

إيضاح الدحداح القصير السمين و اندح بطنه اندحاحا اتسع و كل عظمين التقيا في مفصل فهو كردوس نحو المنكبين و الركبتين و الوركين و الأنزع هو الذي انحسر الشعر عن جانبي جبهته و السكنة كقرحة مقر الرأس من العنق و لم أجد لمشاشار معنى في اللغة و لعله كان في الأصل له مشاش كمشاش البعير و المشاش رءوس العظام و لم تكن تلك الفقرة في بعض النسخ و هو أصوب. «۱» قوله إلا و فيها فتر بالفاء المكسورة ما بين طرف الإبهام و طرف المشيرة و في بعضها بالقاف قال الفيروزآبادي القتر القدر و يحرك و في بعضها قنو بالكسر أي عذق و التدلل التدلي و الآسن الآجن المتغير و قد مر شرح سائر أجزاء الخبر في كتاب الفتن و كتاب أحوال أمير المؤمنين ع.

۱۲- لي، الأمالي للصدوق ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُقَاتِلٍ عَنْ حَامِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ هَارُونَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ بِتَزْوِيجِ فَاطِمَةَ ابْنَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ لَمْ أَتَجَرَّأْ

---

(۱) و ذلك لان معنى قوله: «ضخم الكراديس» هو معنى قوله «مشاشه كمشاشي البعير».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۲

أَنْ أَذْكُرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَيَخْتَلِجُ فِي صَدْرِي لَيْلِي وَ نَهَارِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا عَلِيُّ قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَلْ لَكَ فِي التَّزْوِيجِ قُلْتُ رَسُولُ اللَّهِ أَعْلَمُ وَ إِذَا هُوَ يُرِيدُ أَنْ يُزَوِّجَنِي بَعْضَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَى فَوْتِ فَاطِمَةَ فَمَا شَعَرْتُ بِشَيْءٍ إِذْ أَتَانِي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لِي أَجِبِ النَّبِيَّ ص وَ أَسْرِعْ فَمَا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص أَشَدَّ فَرَحاً مِنْهُ الْيَوْمَ قَالَ فَأَتَيْتُهُ مُسْرِعاً فَإِذَا هُوَ فِي حُجْرَةِ أُمِّ سَلَمَةَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ فَرَحاً وَ تَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى بَيَاضِ أَسْنَانِهِ يَبْرُقُ فَقَالَ أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ

عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ كَفَانِي مَا قَدْ كَانَ أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ تَزْوِيجِكَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ وَ مَعَهُ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَ قَرَنْفُلِهَا فَنَاوَلَنِيهِمَا فَأَخَذْتُهُمَا وَ شَمِمْتُهُمَا فَقُلْتُ مَا سَبَبُ هَذَا السُّنْبُلِ وَ الْقَرَنْفُلِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ سُكَّانَ الْجِنَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا الْجِنَانَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَ أَشْجَارِهَا وَ ثِمَارِهَا وَ قُصُورِهَا وَ أَمَرَ رِيحَهَا فَهَبَّتْ بِأَنْوَاعِ الْعِطْرِ وَ الطِّيبِ وَ أَمَرَ حُورَ عِينِهَا بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا بِسُورَةِ طه وَ طَوَاسِينَ وَ يس وَ حمعسق ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ وَلِيمَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَلَا إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رِضًى مِنِّي بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَحَابَةً بَيْضَاءَ فَقَطَرَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ لُؤْلُئِهَا وَ زَبَرْجَدِهَا وَ يَوَاقِيتِهَا وَ قَامَتِ الْمَلَائِكَةُ فَنَثَرَتْ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَ قَرَنْفُلِهَا هَذَا مِمَّا نَثَرَتِ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً مِنْ مَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ رَاحِيلُ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَبْلَغُ مِنْهُ فَقَالَ اخْطُبْ يَا رَاحِيلُ فَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَ لَا أَهْلُ الْأَرْضِ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ جَنَّتِي بَارِكُوا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۳

حَبِيبِ مُحَمَّدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا أَلَا إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَيَّ مِنْ أَحَبِّ الرِّجَالِ إِلَيَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ رَاحِيلُ الْمَلَكُ يَا رَبِّ وَ مَا بَرَكَتُكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جِنَانِكَ وَ دَارِكَ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا رَاحِيلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَى مَحَبَّتِي وَ أَجْعَلَهُمَا حُجَّةً عَلَى خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَخْلُقَنَّ مِنْهُمَا خَلْقاً وَ لَأُنْشِئَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ خُزَّانِي فِي أَرْضِي وَ مَعَادِنَ لِعِلْمِي وَ دُعَاةً إِلَى دِينِي بِهِمْ أَحْتَجُّ عَلَى خَلْقِي بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَأَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَكَ كَرَامَةً لَمْ يُكْرِمْ بِمِثْلِهَا أَحَداً وَ قَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَى مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ وَ قَدْ رَضِيتُ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا فَدُونَكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ ع أَنَّ الْجَنَّةَ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكُمَا وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْكُمَا مَا يَتَّخِذُهُ عَلَى الْخَلْقِ حُجَّةً لَأَجَابَ فِيكُمَا الْجَنَّةُ وَ أَهْلُهَا فَنِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْخَتَنُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ وَ كَفَاكَ بِرِضَى اللَّهِ رِضًى قَالَ عَلِيٌّ ع فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَغَ مِنْ قَدْرِي حَتَّى إِنِّي ذُكِرْتُ فِي الْجَنَّةِ وَ زَوَّجَنِيَ اللَّهُ فِي مَلَائِكَتِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَكْرَمَ وَلِيَّهُ وَ أَحَبَّهُ أَكْرَمَهُ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ فَحَبَاهَا اللَّهُ لَكَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ عَلِيٌّ ع رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ «۱» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص آمِينَ.

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام محمد بن علی بن الشاه عن أحمد بن المظفر عن محمد بن زكريا عن مهدی بن سابق عن الرضا عن آبائه عن علی ع مثله ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الدقاق عن ابن زكريا القطان عن ابن حبيب عن أحمد بن الحارث عن أبی معاوية عن الأعمش عن الصادق ع عن آبائه عن علی ع مثله

۱۳- فر، تفسير فرات بن إبراهيم عُقْبَةُ بْنُ مُكْرَمٍ الضَّبِّيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَارُونَ الطُّوسِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع مِثْلَهُ وَ فِي آخِرِهِ فَإِنَّمَا حَبَاكَ

---

(۱) النمل: ۱۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۴

اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَا رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَقَالَ النَّبِيُّ ص آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ يَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ

. ۱۴- ب، قرب الإسناد ابْنُ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: كَانَ فِرَاشُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ حِينَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ إِهَابُ كَبْشٍ إِذَا أَرَادَا أَنْ يَنَامَا عَلَيْهِ قَلَّبَاهُ فَنَامَا عَلَى صُوفِهِ قَالَ وَ كَانَتْ وِسَادَتُهُمَا أَدَماً حَشْوُهَا لِيفٌ قَالَ وَ كَانَ صَدَاقُهَا دِرْعاً مِنْ حَدِيدٍ.

۱۵- ما، الأمالی للشيخ الطوسی أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ

جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ أَتَاهُ أُنَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا إِنَّكَ زَوَّجْتَ عَلِيّاً بِمَهْرٍ خَسِيسٍ فَقَالَ مَا أَنَا زَوَّجْتُ عَلِيّاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَهُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَوْحَى اللَّهُ إِلَى السِّدْرَةِ أَنِ انْثُرِي مَا عَلَيْكِ فَنَثَرَتِ الدُّرَّ وَ الْجَوْهَرَ وَ الْمَرْجَانَ فَابْتَدَرَ الْحُورُ الْعِينُ فَالْتَقَطْنَ فَهُنَّ يَتَهَادَيْنَهُ وَ يَتَفَاخَرْنَ وَ يَقُلْنَ هَذَا مِنْ نُثَارِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الزِّفَافِ أَتَى النَّبِيُّ بِبَغْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَ ثَنَى عَلَيْهَا قَطِيفَةً وَ قَالَ لِفَاطِمَةَ ارْكَبِي وَ أَمَرَ سَلْمَانَ أَنْ يَقُودَهَا وَ النَّبِيُّ ص يَسُوقُهَا فَبَيْنَمَا هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ سَمِعَ النَّبِيُّ ص وَجْبَةً فَإِذَا هُوَ بِجَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً وَ مِيكَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَا أَهْبَطَكُمْ إِلَى الْأَرْضِ قَالُوا جِئْنَا نَزُفُّ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَكَبَّرَ جَبْرَئِيلُ وَ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ كَبَّرَ مُحَمَّدٌ ص فَوَقَعَ التَّكْبِيرُ عَلَى الْعَرَائِسِ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ.

بيان الوجبة السقطة مع الهدة أو صوت الساقط و في بعض النسخ وحية بالحاء المهملة و الياء المثناة و الوحى الكلام الخفى.

۱۶- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِيمِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَا زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ إِلَّا بَعْدَ مَا أَمَرَنِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِتَزْوِيجِهَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۵

۱۷- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي مَلَكٌ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَزَوِّجْهَا مِنْهُ وَ قَدْ أَمَرْتُ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ تَحْمِلَ الدُّرَّ وَ الْيَاقُوتَ وَ الْمَرْجَانَ وَ إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ قَدْ فَرِحُوا لِذَلِكَ وَ سَيُولَدُ مِنْهَا وَلَدَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بِهِمَا يُزَيَّنُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَأَبْشِرْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّكَ خَيْرُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۱۸- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْحَفَّارُ عَنِ الْجِعَابِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْعِجْلِيِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَطْلُبُنِي فَقَالَ أَيْنَ أَخِي يَا أُمَّ أَيْمَنَ قَالَتْ وَ مَنْ أَخُوكَ قَالَ عَلِيٌّ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُزَوِّجُهُ ابْنَتَكَ وَ هُوَ أَخُوكَ قَالَ نَعَمْ أَمَا وَ اللَّهِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ لَقَدْ زَوَّجْتُهَا كُفْواً شَرِيفاً وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

۱۹- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي غُنْدَرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْهَرَ فَاطِمَةَ ع رُبُعَ الدُّنْيَا فَرُبُعُهَا لَهَا وَ أَمْهَرَهَا الْجَنَّةَ وَ النَّارَ تُدْخِلُ أَعْدَاءَهَا النَّارَ وَ تُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهَا الْجَنَّةَ وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى.

۲۰- ب، قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا عَلَى دِرْعٍ لَهُ حُطَمِيَّةٍ تَسْوَى ثَلَاثِينَ دِرْهَماً.

أَقُولُ سَيَأْتِي فِي تَزْوِيجِ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى يَخْطُبُ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ الْمَأْمُونِ وَ بَذَلَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مَهْرَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ وَ هُوَ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ جِيَادٍ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۶

۲۱- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا كَانَ وَقْتُ زِفَافِ فَاطِمَةَ ع اتَّخَذَ النَّبِيُّ ص طَعَاماً وَ خَبِيصاً وَ قَالَ لِعَلِيٍّ ادْعُ النَّاسَ قَالَ عَلِيٌّ ع جِئْتُ إِلَى النَّاسِ فَقُلْتُ أَجِيبُوا الْوَلِيمَةَ فَأَقْبَلُوا فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَدْخِلْ عَشَرَةً فَدَخَلُوا وَ قَدَّمَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامَ وَ الثَّرِيدَ فَأَكَلُوا ثُمَّ أَطْعَمَهُمُ السَّمْنَ وَ التَّمْرَ فَلَا يَزْدَادُ الطَّعَامُ إِلَّا بَرَكَةً فَلَمَّا أَطْعَمَ الرِّجَالَ عَمَدَ إِلَى مَا فَضَلَ مِنْهَا فَتَفَلَ فِيهَا وَ بَارَكَ عَلَيْهَا وَ بَعَثَ مِنْهَا إِلَى نِسَائِهِ وَ قَالَ قُلْ لَهُنَّ كُلْنَ وَ أَطْعِمْنَ مَنْ غَشِيَكُنَّ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَعَا بِصَحْفَةٍ فَجَعَلَ فِيهَا نَصِيباً فَقَالَ هَذَا لَكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ فِي زُمْرَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِهَدِيَّةٍ فَقَالَ لِأُمِّ سَلَمَةَ امْلَئِي الْقَعْبَ مَاءً فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ اشْرَبْ نِصْفَهُ ثُمَّ قَالَ لِفَاطِمَةَ اشْرَبِي وَ أَبْقِي ثُمَّ أَخَذَ الْبَاقِيَ فَصَبَّهُ عَلَى

وَجْهِهَا وَ نَحْرِهَا ثُمَّ فَتَحَ السَّلَّةَ فَإِذَا فِيهَا كَعْكٌ وَ مَوْزٌ وَ زَبِيبٌ فَقَالَ هَذَا هَدِيَّةُ جَبْرَئِيلَ ثُمَّ أَقْلَبَ مِنْ يَدِهِ سَفَرْجَلَةً فَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ وَ أَعْطَى عَلِيّاً وَ قَالَ هَذِهِ هَدِيَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَيْكُمَا وَ أَعْطَى عَلِيّاً نِصْفاً وَ فَاطِمَةَ نِصْفاً.

۲۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ جَابِرٌ وَ الْبَرَاءُ وَ أَنَسٌ وَ أُمُّ سَلَمَةَ وَ السُّدِّيُّ وَ ابْنُ سِيرِينَ وَ الْبَاقِرُ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً «۱» قَالُوا هُوَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ كانَ رَبُّكَ قَدِيراً الْقَائِمُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لِأَنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعْ نَسَبٌ وَ سَبَبٌ فِي الصَّحَابَةِ وَ الْقَرَابَةِ إِلَّا لَهُ فَلِأَجْلِ ذَلِكَ اسْتَحَقَّ الْمِيرَاثَ بِالنَّسَبِ وَ السَّبَبِ وَ فِي رِوَايَةٍ الْبَشَرُ الرَّسُولُ وَ النَّسَبُ فَاطِمَةُ وَ الصِّهْرُ عَلِيٌّ ع.

تَفْسِيرُ الثَّعْلَبِيِّ، قَالَ ابْنُ سِيرِينَ نَزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَ عَلِيٍّ زَوْجِ فَاطِمَةَ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّهِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ فَكَانَ نَسَباً وَ صِهْراً

ابْنُ الْحَجَّاجِ

بِالْمُصْطَفَى وَ بِصِهْرِهِ وَ وَصِيِّهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ

كَعْبُ بْنُ زُهَيْرٍ

صِهْرُ النَّبِيِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ

الصَّادِقُ ع أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْ لِفَاطِمَةَ لَا تَعْصِي عَلِيّاً فَإِنَّهُ

---

(۱) الفرقان: ۵۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۷

إِنْ غَضِبَ غَضِبْتُ لِغَضَبِهِ.

عُوتِبَ النَّبِيُّ ص فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَوْ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ وَ فِي خَبَرٍ لَوْلَاكَ لَمَّا كَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ.

الْمُفَضَّلُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

وَ قَالُوا تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ص مِنَ الشَّيْخَيْنِ وَ زَوَّجَ مِنْ عُثْمَانَ بِنْتَيْنِ قُلْنَا التَّزْوِيجُ لَا يَدُلُّ عَلَى الْفَضْلِ وَ إِنَّمَا هُوَ مَبْنِيٌّ عَلَى إِظْهَارِ الشَّهَادَتَيْنِ ثُمَّ إِنَّهُ ص تَزَوَّجَ فِي جَمَاعَةٍ وَ أَمَّا عُثْمَانُ فَفِي زَوَاجِهِ خِلَافٌ كَثِيرٌ وَ أَنَّهُ كَانَ زَوَّجَهُمَا مِنْ كَافِرَيْنِ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ حُكْمُ فَاطِمَةَ مِثْلَ ذَلِكَ لِأَنَّهَا وَلِيدَةُ الْإِسْلَامِ وَ مِنْ أَهْلِ الْعَبَاءِ وَ الْمُبَاهَلَةِ وَ الْمُهَاجَرَةِ فِي أَصْعَبِ وَقْتٍ وَ وَرَدَ فِيهَا آيَةُ التَّطْهِيرِ وَ افْتَخَرَ جَبْرَئِيلُ بِكَوْنِهِ مِنْهُمْ وَ شَهِدَ اللَّهُ لَهُمْ بِالصِّدْقِ وَ لَهَا أُمُومَةُ الْأَئِمَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ- وَ مِنْهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَقِبُ الرَّسُولِ ص وَ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ زَوْجُهَا مِنْ أَصْلِهَا وَ لَيسَ بِأَجْنَبِيٍّ وَ أَمَّا الشَّيْخَانِ فَقَدْ تَوَسَّلَا إِلَى النَّبِيِّ ص بِذَلِكَ وَ أَمَّا عَلِيٌّ فَتَوَسَّلَ النَّبِيُّ ص إِلَيْهِ بَعْدَ مَا رَدَّ خِطْبَتَهُمَا وَ الْعَاقِدُ بَيْنَهُمَا هُوَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الْقَابِلُ جَبْرَئِيلُ وَ الْخَاطِبُ رَاحِيلُ وَ الشُّهُودُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ صَاحِبُ النُّثَارِ رِضْوَانُ وَ طَبَقُ النُّثَارِ شَجَرَةُ طُوبَى وَ النُّثَارُ الدُّرُّ وَ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ وَ الرَّسُولُ هُوَ الْمَشَّاطَةُ وَ أَسْمَاءُ صَاحِبَةُ الْحَجَلَةِ وَ وَلِيدُ هَذَا النِّكَاحِ الْأَئِمَّةُ ع.

ابْنُ شَاهِينَ الْمَرْوَزِيُّ فِي كِتَابِ فَضَائِلِ فَاطِمَةَ ع بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ وَ الْبَلَاذُرِيُّ فِي التَّارِيخِ بِأَسَانِيدِهِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَطَبَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ ع فَقَالَ أَنْتَظِرُ لَهَا الْقَضَاءَ ثُمَّ خَطَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَقَالَ أَنْتَظِرُ لَهَا الْقَضَاءَ الْخَبَرَ.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ وَ فَضَائِلُهُ وَ سُنَنُ أَبِي دَاوُدَ وَ إِبَانَةُ ابْنِ بَطَّةَ وَ تَارِيخُ الْخَطِيبِ وَ كِتَابُ ابْنِ شَاهِينَ وَ اللَّفْظُ لَهُ بِالْإِسْنَادِ عَنْ خَالِدٍ الْحِذَاءِ وَ أَبِي أَيُّوبَ وَ عِكْرِمَةَ وَ أَبِي نَجِيحٍ وَ عُبَيْدَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ كُلُّهُمْ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ ص فَاطِمَةَ عَلِيّاً قَالَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۸

النَّبِيُّ أَعْطِهَا شَيْئاً قَالَ مَا عِنْدِي شَيْءٌ قَالَ فَأَيْنَ دِرْعُكَ الْحُطَمِيَّةُ وَ فِي رِوَايَةِ غَيْرِهِ أَنَّهُ قَالَ عَلِيٌّ عِنْدِي قَالَ فَأَعْطِهَا إِيَّاهَا.

تَارِيخِي الْخَطِيبِ وَ الْبَلَاذُرِيِّ وَ حِلْيَةِ أَبِي نُعَيْمٍ وَ إِبَانَةِ الْعُكْبَرِيِّ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الثَّوْرِيِّ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ:

أَصَابَ فَاطِمَةَ صَبِيحَةَ يَوْمِ الْعُرْسِ رِعْدَةٌ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص يَا فَاطِمَةُ زَوَّجْتُكِ سَيِّداً فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ* يَا فَاطِمَةُ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أُمْلِكَكِ بِعَلِيٍّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَئِيلَ فَقَامَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَصَفَّ الْمَلَائِكَةَ صُفُوفاً ثُمَّ خَطَبَ عَلَيْهِمْ فَزَوَّجَكِ مِنْ عَلِيٍّ ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَجَرَ الْجِنَانِ فَحَمَلَتِ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ ثُمَّ أَمَرَهَا فَنَثَرَتْهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَيْئاً أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ غَيْرُهُ افْتَخَرَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع تَفْتَخِرُ عَلَى النِّسَاءِ لِأَنَّهَا مَنْ خَطَبَ عَلَيْهَا جَبْرَئِيلُ ع.

وَ قَدِ اشْتَهَرَ فِي الصِّحَاحِ بِالْأَسَانِيدِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ جَابِرٍ الْأَنْصَارِيِّ وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَ أُمِّ سَلَمَةَ بِأَلْفَاظٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ مَعَانِي مُتَّفِقَةٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ خَطَبَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَرَدَّهُمَا.

وَ رَوَى أَحْمَدُ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ بُرَيْدَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ خَطَبَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ فَقَالَ إِنَّهَا صَغِيرَةٌ.

وَ رَوَى ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ أَنَّهُ خَطَبَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَلَمْ يُجِبْهُ وَ فِي رِوَايَةِ غَيْرِهِ أَنَّهُ قَالَ بِكَذَا مِنَ الْمَهْرِ فَغَضِبَ ص وَ مَدَّ يَدَهُ إِلَى حَصًى فَرَفَعَهَا فَسَبَّحَتْ فِي يَدِهِ فَجَعَلَهَا فِي ذَيْلِهِ فَصَارَتْ دُرّاً وَ مَرْجَاناً يُعَرِّضُ بِهِ جَوَابَ الْمَهْرِ وَ لَمَّا خَطَبَ عَلِيٌّ ع قَالَ سَمِعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَمَّا السَّبَبُ فَقَدْ سَبَّبَ اللَّهُ وَ أَمَّا النَّسَبُ فَقَدْ قَرَّبَ اللَّهُ وَ هَشَّ وَ بَشَّ فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ أَ لَكَ شَيْءٌ أُزَوِّجُكَ مِنْهَا فَقَالَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ حَالِي إِنَّ لِي فَرَساً وَ بَغْلًا وَ سَيْفاً وَ دِرْعاً فَقَالَ بِعِ الدِّرْعَ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ أَتَى سَلْمَانُ إِلَيْهِ وَ قَالَ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۰۹

قَالَ أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَكَ بِهَا فِي السَّمَاءِ قَبْلَ أَنْ أُزَوِّجَكَهَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ أَتَانِي مَلَكٌ وَ قَالَ أَبْشِرْ يَا مُحَمَّدُ بِاجْتِمَاعِ الشَّمْلِ وَ طَهَارَةِ النَّسْلِ قُلْتُ وَ مَا اسْمُكَ قَالَ نَسْطَائِيلُ مِنْ مُوَكَّلِي قَوَائِمِ الْعَرْشِ سَأَلْتُ اللَّهَ هَذِهِ الْبِشَارَةَ وَ جَبْرَئِيلُ عَلَى أَثَرِي.

أَبُو بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً ع خَطَبَ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص مَرْحَباً وَ أَهْلًا فَقِيلَ لِعَلِيٍّ يَكْفِيكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص إِحْدَاهُمَا أَعْطَاكَ الْأَهْلَ وَ أَعْطَاكَ الرَّحْبَ.

ابْنُ بَطَّةَ وَ ابْنُ الْمُؤَذِّنِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي كُتُبِهِمْ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالا بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ إِذْ جَاءَ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا جَاءَ بِكَ قَالَ جِئْتُ أُسَلِّمُ عَلَيْكَ قَالَ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ أَشْهَدَ عَلَى تَزْوِيجِهَا أَرْبَعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى أَنِ انْثُرِي عَلَيْهِمُ الدُّرَّ وَ الْيَاقُوتَ فَنَثَرَتْ عَلَيْهِمُ الدُّرَّ وَ الْيَاقُوتَ فَابْتَدَرْنَ إِلَيْهِ الْحُورُ الْعِينُ يَلْتَقِطْنَ فِي أَطْبَاقِ الدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ هُنَّ يَتَهَادَيْنَهُ بَيْنَهُنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ كَانُوا يَتَهَادَوْنَ وَ يَقُولُونَ هَذِهِ تُحْفَةُ خَيْرِ النِّسَاءِ وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ بَطَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ شَيْئاً أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ صَاحِبُهُ أَوْ أَحْسَنَ افْتَخَرَ بِهِ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ابْنُ مَرْدَوَيْهِ فِي كِتَابِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ تَنَاثَرَ ثِمَارُ الْجَنَّةِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ.

عَبْدُ الرَّزَّاقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ عَنِ النَّبِيِّ ص وَ عَقَدَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ فِي السَّمَاءِ نِكَاحَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَكَانَ جَبْرَئِيلُ الْمُتَكَلِّمَ عَنْ عَلِيٍّ وَ مِيكَائِيلُ الرَّادَّ عَنِّي وَ فِي حَدِيثِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى جَبْرَئِيلَ زَوِّجِ النُّورَ مِنَ النُّورِ وَ كَانَ الْوَلِيُّ اللَّهَ وَ الْخَطِيبُ جَبْرَئِيلَ وَ الْمُنَادِي مِيكَائِيلَ وَ الدَّاعِي إِسْرَافِيلَ وَ النَّاثِرُ عِزْرَائِيلَ وَ الشُّهُودُ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ ثُمَّ أَوْحَى إِلَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۱۰

شَجَرَةِ طُوبَى أَنِ انْثُرِي مَا عَلَيْكِ فَنَثَرَتِ الدُّرَّ الْأَبْيَضَ وَ الْيَاقُوتَ الْأَحْمَرَ وَ الزَّبَرْجَدَ الْأَخْضَرَ وَ اللُّؤْلُؤَ الرَّطْبَ فَبَادَرْنَ الْحُورُ الْعِينُ يَلْتَقِطْنَ وَ يَهْدِينَ بَعْضُهُنَّ إِلَى بَعْضٍ.

الصَّادِقُ ع فِي خَبَرٍ أَنَّهُ دَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَانِي مَا كَانَ هَمَّنِي «۱» مِنْ تَزْوِيجِكَ.

ثُمَّ ذَكَرَ ابْنُ شَهْرَآشُوبَ مُخْتَصَراً مِمَّا مَرَّ بِرِوَايَةِ الصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ وَ قَدْ جَاءَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ خَطَبَ رَاحِيلُ فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فِي جَمْعٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ أَوَّلِيَّةِ الْأَوَّلِينَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْعَالَمِينَ نَحْمَدُهُ إِذْ جَعَلَنَا مَلَائِكَةً رُوحَانِيِّينَ وَ بِرُبُوبِيَّتِهِ مُذْعِنِينَ وَ لَهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا شَاكِرِينَ حَجَبَنَا مِنَ الذُّنُوبِ وَ سَتَرَنَا مِنَ الْعُيُوبِ أَسْكَنَنَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ قَرَّبَنَا إِلَى

السُّرَادِقَاتِ وَ حَجَبَ عَنَّا النَّهْمَ لِلشَّهَوَاتِ وَ جَعَلَ نَهْمَتَنَا «۲» وَ شَهْوَتَنَا فِی تَقْدِیسِهِ وَ تَسْبِیحِهِ الْبَاسِطِ رَحْمَتَهُ الْوَاهِبِ نِعْمَتَهُ جَلَّ عَنْ إِلْحَادِ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ تَعَالَی بِعَظَمَتِهِ عَنْ إِفْکِ الْمُلْحِدِینَ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ کَلَامٍ اخْتَارَ الْمَلِکُ الْجَبَّارُ صِفْوَةَ کَرَمِهِ وَ عَبْدَ عَظَمَتِهِ لِأَمَتِهِ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ بِنْتِ خَیْرِ النَّبِیِّینَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِینَ فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِهِ وَ صَاحِبِهِ الْمُصَدِّقِ دَعْوَتَهُ الْمُبَادِرِ إِلَی کَلِمَتِهِ عَلِیٍّ الْوَصُولِ بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ ابْنَةِ الرَّسُولِ وَ رُوِیَ أَنَّ جَبْرَئِیلَ رَوَی عَنِ اللَّهِ تَعَالَی عَقِیبَهَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحَمْدُ رِدَائِی وَ الْعَظَمَةُ کِبْرِیَائِی وَ الْخَلْقُ کُلُّهُمْ عَبِیدِی وَ إِمَائِی زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ أَمَتِی مِنْ عَلِیٍّ صِفْوَتِی اشْهَدُوا مَلَائِکَتِی وَ کَانَ بَیْنَ تَزْوِیجِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ فَاطِمَةَ ع فِی السَّمَاءِ إِلَی تَزْوِیجِهِمَا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعِینَ یَوْماً زَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عَلِیٍّ أَوَّلَ یَوْمٍ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ وَ رُوِیَ أَنَّهُ کَانَ یَوْمَ السَّادِسِ مِنْهُ.

---

(۱) فی المصدر ج ۳ ص ۳۴۷: «من همتی».

(۲) النهمة: بلوغ الهمة و الشهوة فی الشیء.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۱۱

۲۳- مع، معانی الأخبار ل، الخصال لی، الأمالی للصدوق ابْنُ مَسْرُورٍ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ ع یَقُولُ بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ لَمْ أَرَکَ فِی مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ فَقَالَ الْمَلَکُ لَسْتُ بِجَبْرَئِیلَ أَنَا مَحْمُودٌ بَعَثَنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ قَالَ مَنْ مِمَّنْ فَقَالَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ قَالَ فَلَمَّا وَلَّی الْمَلَکُ إِذاً بَیْنَ کَتِفَیْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِیٌّ وَصِیُّهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مُنْذُ کَمْ کُتِبَ هَذَا بَیْنَ کَتِفَیْکَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِاثْنَیْنِ وَ عِشْرِینَ أَلْفَ عَامٍ.

قب، المناقب لابن شهرآشوب عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ مِثْلَهُ ثُمَّ قَالَ وَ فِی رِوَایَةٍ بِأَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِینَ أَلْفَ عَامٍ.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَیْمُونٍ حَدَّثَنَا أَبُو هُرَیْرَةَ عَنْ أَبِی الزُّبَیْرِ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ فِی حَدِیثِ مَحْمُودٍ وَ أَنْبَأَنِی أَبُو یَعْلَی الْعَطَّارُ وَ أَبُو الْمُؤَیَّدِ الْخَطِیبُ بِنَحْوِ هَذَا الْخَبَرِ إِلَّا أَنَّهُمَا رَوَیَا مَلَکٌ لَهُ عِشْرُونَ رَأْساً فِی کُلِّ رَأْسٍ أَلْفُ لِسَانٍ وَ کَانَ اسْمُ الْمَلَکِ صَرْصَائِیلَ

أَبُو بَکْرٍ مَرْدَوَیْهِ فِی فَضَائِلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ وَ کِتَابِ أَبِی الْقَاسِمِ سُلَیْمَانَ الطَّبَرِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ کِلَاهُمَا أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ.

کِتَابُ ابْنِ مَرْدَوَیْهِ قَالَ ابْنُ سِیرِینَ قَالَ عُبَیْدَةُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ذَکَرَ عَلِیّاً فَقَالَ ذَاکَ صِهْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکَ أَنْ تُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ.

ابْنُ شَاهِینَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ قَالَ النَّبِیُّ ص أُمِرْتُ بِتَزْوِیجِکِ مِنَ الْبَیْضَاءِ وَ فِی رِوَایَةٍ مِنَ السَّمَاءِ.

الضَّحَّاکُ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ لِفَاطِمَةَ إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ مِمَّنْ قَدْ عَرَفْتِ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ إِنِّی سَأَلْتُ رَبِّی أَنْ یُزَوِّجَکِ خَیْرَ خَلْقِهِ وَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۱۲

أَحَبَّهُمْ إِلَیْهِ وَ قَدْ ذَکَرَ مِنْ أَمْرِکِ شَیْئاً فَمَا تَرَیْنَ فَسَکَتَتْ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هُوَ یَقُولُ اللَّهُ أَکْبَرُ سُکُوتُهَا إِقْرَارُهَا.

وَ رَوَی ابْنُ مَرْدَوَیْهِ أَنَّهُ ص قَالَ لِعَلِیٍّ تَکَلَّمْ خَطِیباً لِنَفْسِکَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی قَرُبَ مِنْ حَامِدِیهِ وَ دَنَا مِنْ سَائِلِیهِ وَ وَعَدَ الْجَنَّةَ مَنْ یَتَّقِیهِ وَ أَنْذَرَ بِالنَّارِ مَنْ یَعْصِیهِ نَحْمَدُهُ عَلَی قَدِیمِ إِحْسَانِهِ وَ أَیَادِیهِ حَمْدَ مَنْ یَعْلَمُ أَنَّهُ خَالِقُهُ وَ بَارِیهِ وَ مُمِیتُهُ وَ مُحْیِیهِ وَ مُسَائِلُهُ عَنْ مَسَاوِیهِ وَ نَسْتَعِینُهُ وَ نَسْتَهْدِیهِ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَسْتَکْفِیهِ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ شَهَادَةً تَبْلُغُهُ وَ تُرْضِیهِ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ص صَلَاةً تُزْلِفُهُ وَ تُحْظِیهِ وَ تَرْفَعُهُ وَ تَصْطَفِیهِ وَ النِّکَاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ یَرْضِیهِ وَ اجْتِمَاعُنَا مِمَّا قَدَّرَهُ اللَّهُ وَ أَذِنَ فِیهِ وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ص زَوَّجَنِی ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ عَلَی خَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ قَدْ رَضِیتُ فَاسْأَلُوهُ وَ اشْهَدُوا وَ فِی خَبَرٍ وَ قَدْ زَوَّجْتُکَ ابْنَتِی فَاطِمَةَ عَلَی مَا زَوَّجَکَ الرَّحْمَنُ

وَ قَدْ رَضِيتُ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا فَدُونَكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي وَ فِي خَبَرٍ فَنِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْخَتَنُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ وَ كَفَاكَ بِرِضَى اللَّهِ رِضًى فَخَرَّ عَلِيٌّ سَاجِداً شُكْراً لِلَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ يَقُولُ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ «۱» الْآيَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص آمِينَ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ النَّبِيُّ ص بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكُمَا وَ بَارَكَ فِيكُمَا وَ أَسْعَدَ جَدَّكُمَا وَ جَمَعَ بَيْنَكُمَا وَ أَخْرَجَ مِنْكُمَا الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ ثُمَّ أَمَرَ النَّبِيُّ ص بِطَبَقِ بُسْرٍ وَ أَمَرَ بِنَهْبِهِ وَ دَخَلَ حُجْرَةَ النِّسَاءِ وَ أَمَرَ بِضَرْبِ الدَّفِّ.

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي خَبَرٍ زَوَّجَ النَّبِيُّ ص فَاطِمَةَ عَلِيّاً عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَماً.

وَ رُوِيَ أَنَّ مَهْرَهَا أَرْبَعُمِائَةِ مِثْقَالِ فِضَّةٍ.

وَ

رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ.

وَ هُوَ أَصَحُّ وَ سَبَبُ الْخِلَافِ فِي ذَلِكَ مَا

رَوَى عَمْرُو بْنُ أَبِي الْمِقْدَامِ وَ جَابِرٌ الْجُعْفِيُّ عَنْ

---

(۱) النمل: ۱۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۱۳

أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ صَدَاقُ فَاطِمَةَ بُرْدَ حِبَرَةٍ وَ إِهَابَ شَاةٍ عَلَى عِرَارٍ «۱»

وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: كَانَ صَدَاقُ فَاطِمَةَ دِرْعَ حُطَمِيَّةٍ وَ إِهَابَ كَبْشٍ أَوْ جَدْيٍ.

رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى فِي الْمُسْنَدِ عَنْ مُجَاهِدٍ.

كَافِي الْكُلَيْنِيِّ زَوَّجَ النَّبِيُّ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى جَرْدِ بُرْدٍ.

وَ قِيلَ لِلنَّبِيِّ ص قَدْ عَلِمْنَا مَهْرَ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ فَمَا مَهْرُهَا فِي السَّمَاءِ قَالَ سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ وَ دَعْ مَا لَا يَعْنِيكَ قِيلَ هَذَا مِمَّا يَعْنِينَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ كَانَ مَهْرُهَا فِي السَّمَاءِ خُمُسَ الْأَرْضِ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُغْضَباً «۲» لَهَا وَ لِوُلْدِهَا مَشَى عَلَيْهَا حَرَاماً إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

وَ فِي الْجِلَاءِ وَ الشِّفَاءِ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ عَنِ الْبَاقِرِ ع وَ جُعِلَتْ نِحْلَتُهَا مِنْ عَلِيٍّ خُمُسَ الدُّنْيَا وَ ثُلُثَ الْجَنَّةِ «۳» وَ جُعِلَتْ لَهَا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ الْفُرَاتُ وَ نِيلُ مِصْرَ وَ نَهْرَوَانُ وَ نَهَرُ بَلْخٍ فَزَوِّجْهَا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ تَكُونُ سُنَّةً لِأُمَّتِكَ.

وَ فِي حَدِيثِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي مِنْكَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى صَدَاقِ خُمُسِ الْأَرْضِ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَماً الْآجِلُ خُمُسُ الْأَرْضِ وَ الْعَاجِلُ أَرْبَعُمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَماً.

وَ قَدْ رُوِيَ حَدِيثُ خُمُسِ الْأَرْضِ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ.

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَ أَبُو بَصِيرٍ قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَهَرَ فَاطِمَةَ رُبُعَ الدُّنْيَا فَرُبُعُهَا لَهَا وَ مَهْرُهَا الْجَنَّةُ وَ النَّارُ فَتُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهَا الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهَا النَّارَ.

أَمَالِي أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ قَالَ الصَّادِقُ ع فِي خَبَرٍ وَ سَكَبَ الدَّرَاهِمَ فِي حَجْرِهِ فَأَعْطَى مِنْهَا قَبْضَةً كَانَتْ ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ أَوْ سِتَّةً وَ سِتِّينَ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ لِمَتَاعِ الْبَيْتِ وَ قَبْضَةً إِلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ لِلطِّيبِ وَ قَبْضَةً إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ لِلطَّعَامِ وَ أَنْفَذَ عَمَّاراً وَ أَبَا بَكْرٍ وَ بِلَالًا لِابْتِيَاعِ مَا يُصْلِحُهَا.

---

(۱) الحبرة كعنبة: ثوب يصنع باليمن من قطن أو كتان. و الاهاب: الجلد ما لم يدبغ و العرار: نبت طيب الرائحة.

(۲) في المصدر: مبغضا.

(۳) في المصدر: و ثلثى الجنة راجع ج ۳ ص ۳۵۱ ط المطبعة العلمية.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۱۱۴

أَقُولُ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْواً مِمَّا نَقَلْنَا عَنْ أَمَالِي الشَّيْخِ إِلَى قَوْلِهِ وَ جَرَّةٍ خَضْرَاءَ وَ كِيزَانِ خَزَفٍ.

ثُمَّ قَالَ وَ فِي رِوَايَةٍ وَ نَطْعٍ مِنْ أَدَمٍ وَ عَبَاءٍ قَطَوَانِيٍّ وَ قِرْبَةِ مَاءٍ

وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ وَ كَانَ مِنْ تَجْهِيزِ عَلِيٍّ دَارَهُ انْتِشَارُ رَمْلٍ لَيِّنٍ وَ نَصْبُ خَشَبَةٍ مِنْ حَائِطٍ إِلَى حَائِطٍ لِلثِّيَابِ وَ بَسْطُ إِهَابِ كَبْشٍ وَ مِخَدَّةِ لِيفٍ.

أَبُو بَكْرٍ مَرْدَوَيْهِ فِي حَدِيثِهِ فَمَكَثَ عَلِيٌّ تِسْعاً وَ عِشْرِينَ لَيْلَةً فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ وَ عَقِيلٌ سَلْهُ أَنْ يُدْخِلَ عَلَيْكَ أَهْلَكَ فَعَرَفَتْ أُمُّ أَيْمَنَ ذَلِكَ وَ قَالَتْ هَذَا مِنْ أَمْرِ النِّسَاءِ وَ خَلَتْ بِهِ أُمَّ سَلَمَةَ فَطَالَبَتْهُ بِذَلِكَ فَدَعَاهُ النَّبِيُّ ص وَ قَالَ حُبّاً وَ كَرَامَةً فَأَتَى الصَّحَابَةُ بِالْهَدَايَا فَأَمَرَ بِطَحْنِ الْبُرِّ وَ خَبْزِهِ وَ أَمَرَ عَلِيّاً بِذَبْحِ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ فَكَانَ النَّبِيُّ ص يَفْصِلُ وَ لَمْ يُرَ عَلَى يَدِهِ أَثَرُ دَمٍ فَلَمَّا فَرَغُوا مِنَ الطَّبْخِ أَمَرَ النَّبِيُّ ص أَنْ يُنَادَى عَلَى رَأْسِ دَارِهِ أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ كَقَوْلِهِ وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ «۱» فَأَجَابُوا مِنَ النَّخَلَاتِ وَ الزُّرُوعِ فَبَسَطَ النُّطُوعَ فِي الْمَسْجِدِ وَ صَدَرَ النَّاسُ وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ وَ سَائِرُ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ وَ رَفَعُوا مِنْهَا مَا أَرَادُوا وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الطَّعَامِ شَيْ‌ءٌ ثُمَّ عَادَوْا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي وَ أَكَلُوا وَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ أَكَلُوا مَبْعُوثَةَ أَبِي أَيُّوبَ ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصِّحَافِ فَمُلِئَتْ وَ وَجَّهَ إِلَى مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ ثُمَّ أَخَذَ صَحْفَةً وَ قَالَ هَذَا لِفَاطِمَةَ وَ بَعْلِهَا ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ وَ أَخَذَ يَدَهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجُ فَاطِمَةُ وَ يَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيٌّ وَ كَانَ النَّبِيُّ ص أَمَرَ نِسَاءَهُ أَنْ يُزَيِّنَّهَا وَ يُصْلِحْنَ مِنْ شَأْنِهَا فِي حُجْرَةِ أُمِّ سَلَمَةَ فَاسْتَدْعَيْنَ مِنْ فَاطِمَةَ ع طِيباً فَأَتَتْ بِقَارُورَةٍ فَسُئِلَتْ عَنْهَا فَقَالَتْ كَانَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ يَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقُولُ لِي يَا فَاطِمَةُ هَاتِي الْوِسَادَةَ فَاطْرَحِيهَا لِعَمِّكِ فَكَانَ إِذَا نَهَضَ سَقَطَ مِنْ بَيْنِ ثِيَابِهِ شَيْ‌ءٌ فَيَأْمُرُنِي بِجَمْعِهِ فَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ

---

(۱) الحجّ: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۱۱۵

ذَلِكَ فَقَالَ هُوَ عَنْبَرٌ يَسْقُطُ مِنْ أَجْنِحَةِ جَبْرَئِيلَ وَ أَتَتْ بِمَاءِ وَرْدٍ فَسَأَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَنْهُ فَقَالَتْ هَذَا عَرَقُ رَسُولِ اللَّهِ ص كُنْتُ آخُذُهُ عِنْدَ قَيْلُولَةِ النَّبِيِّ ص عِنْدِي وَ رُوِيَ أَنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَى بِحُلَّةٍ قِيمَتُهَا الدُّنْيَا فَلَمَّا لَبِسَتْهَا تَحَيَّرَتْ نِسْوَةُ قُرَيْشٍ مِنْهَا وَ قُلْنَ مِنْ أَيْنَ لَكِ هَذَا قَالَتْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

تَارِيخُ الْخَطِيبِ وَ كِتَابُ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ وَ ابْنُ الْمُؤَذِّنِ وَ شِيرَوَيْهِ الدَّيْلَمِيُّ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَعْدِ عَنِ ابْنِ بِسْطَامَ عَنْ شُعْبَةَ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ عَنْ عُلْوَانَ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الضُّبَعِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ جَابِرٍ أَنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي زُفَّتْ فَاطِمَةُ إِلَى عَلِيٍّ ع كَانَ النَّبِيُّ ص أَمَامَهَا وَ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ خَلْفِهَا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ.

كِتَابُ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ عَنِ ابْنِ بَابَوَيْهِ فِي خَبَرٍ أَمَرَ النَّبِيُّ ص بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نِسَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَمْضِينَ فِي صُحْبَةِ فَاطِمَةَ وَ أَنْ يَفْرَحْنَ وَ يَرْجُزْنَ وَ يُكَبِّرْنَ وَ يَحْمَدْنَ وَ لَا يَقُلْنَ مَا لَا يُرْضِي اللَّهَ قَالَ جَابِرٌ فَأَرْكَبَهَا عَلَى نَاقَتِهِ وَ فِي رِوَايَةٍ عَلَى بَغْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَ أَخَذَ سَلْمَانُ زِمَامَهَا وَ حَوْلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ النَّبِيُّ ص وَ حَمْزَةُ وَ عَقِيلٌ وَ جَعْفَرٌ وَ أَهْلُ الْبَيْتِ يَمْشُونَ خَلْفَهَا مُشْهِرِينَ سُيُوفَهُمْ وَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ص قُدَّامَهَا يَرْجُزْنَ فَأَنْشَأَتْ أُمُّ سَلَمَةَ [شِعْرٌ]

سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جَارَاتِي وَ اشْكُرْنَهُ فِي كُلِّ حَالاتٍ

وَ اذْكُرْنَ مَا أَنْعَمَ رَبُّ الْعُلَى مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهٍ وَ آفَاتٍ

فَقَدْ هَدَانَا بَعْدَ كُفْرٍ وَ قَدْ أَنْعَشَنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ

وَ سِرْنَ مَعَ خَيْرِ نِسَاءِ الْوَرَى تَفْدِي بِعَمَّاتٍ وَ خَالاتٍ

يَا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو الْعُلَى بِالْوَحْيِ مِنْهُ وَ الرِّسَالاتِ

ثُمَّ قَالَتْ عَائِشَةُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۱۶

شِعْرٌ

يَا نِسْوَةُ اسْتُرْنَ بِالْمَعَاجِرِ وَ اذْكُرْنَ مَا يَحْسُنُ فِي الْمَحَاضِرِ

وَ اذْكُرْنَ رَبَّ النَّاسِ إِذْ يَخُصُّنَا بِدِينِهِ مَعَ كُلِّ عَبْدٍ شَاكِرٍ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى إِفْضَالِهِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْقَادِرِ

سِرْنَ بِهَا فَاللَّهُ أَعْطَى ذِكْرَهَا وَ خَصَّهَا مِنْهُ بِطُهْرٍ طَاهِرٍ

ثُمَّ قَالَتْ حَفْصَةُ شِعْرٌ

فَاطِمَةُ خَيْرُ نِسَاءِ الْبَشَرِ وَ مَنْ لَهَا وَجْهٌ كَوَجْهِ الْقَمَرِ

فَضَّلَكِ اللَّهُ عَلَى كُلِّ الْوَرَى بِفَضْلِ مَنْ خَصَّ بِآيِ الزُّمَرِ

زَوَّجَكِ اللَّهُ فَتًى فَاضِلًا أَعْنِي عَلِيّاً خَيْرَ مَنْ فِي الْحَضَرِ

فَسِرْنَ جَارَاتِي بِهَا إِنَّهَا كَرِيمَةٌ بِنْتُ عَظِيمِ الْخَطَرِ

ثُمَّ قَالَتْ مُعَاذَةُ أُمُّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ شِعْرٌ

أَقُولُ قَوْلًا فِيهِ مَا فِيهِ وَ أَذْكُرُ الْخَيْرَ وَ أُبْدِيهِ

مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي آدَمَ مَا فِيهِ مِنْ كِبْرٍ وَ لَا تِيهٍ

بِفَضْلِهِ عَرَّفَنَا رُشْدَنَا فَاللَّهُ بِالْخَيْرِ يُجَازِيهِ

وَ نَحْنُ مَعَ بِنْتِ نَبِيِّ الْهُدَى ذِي شَرَفٍ قَدْ مُكِّنَتْ فِيهِ

فِي ذِرْوَةٍ شَامِخَةٍ أَصْلُهَا فَمَا أَرَى شَيْئاً يُدَانِيهِ

وَ كَانَتِ النِّسْوَةُ يُرَجِّعْنَ أَوَّلَ بَيْتٍ مِنْ كُلِّ رَجَزٍ ثُمَّ يُكَبِّرْنَ وَ دَخَلْنَ الدَّارَ ثُمَّ أَنْفَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى عَلِيٍّ وَ دَعَاهُ إِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ فَأَخَذَ يَدَيْهَا وَ وَضَعَهَا فِي يَدِهِ وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ.

كِتَابُ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ أَنَّ النَّبِيَّ سَأَلَ مَاءً فَأَخَذَ مِنْهُ جُرْعَةً فَتَمَضْمَضَ بِهَا ثُمَّ مَجَّهَا فِي الْقَعْبِ ثُمَّ صَبَّهَا عَلَى رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ أَقْبِلِي فَلَمَّا أَقْبَلَتْ نَضَحَ مِنْ بَيْنِ ثَدْيَيْهَا ثُمَّ قَالَ أَدْبِرِي فَلَمَّا أَدْبَرَتْ نَضَحَ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهَا ثُمَّ دَعَا لَهُمَا كِتَابُ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِمَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا وَ بَارِكْ لَهُمَا فِي شِبْلَيْهِمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۱۷

وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا أَحَبُّ خَلْقِكَ إِلَيَّ فَأَحِبَّهُمَا وَ بَارِكْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا وَ اجْعَلْ عَلَيْهِمَا مِنْكَ حَافِظاً وَ إِنِّي أُعِيذُهُمَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهُمَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ دَعَا لَهَا فَقَالَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكِ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكِ تَطْهِيراً.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ: مَرْحَباً بِبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وَ نَجْمَيْنِ يَقْتَرِنَانِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْبَابِ يَقُولُ طَهَّرَكُمَا وَ طَهَّرَ نَسْلَكُمَا أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمَا وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ وَ أَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا وَ بَاتَتْ عِنْدَهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ أُسْبُوعاً بِوَصِيَّةِ خَدِيجَةَ إِلَيْهَا فَدَعَا لَهَا النَّبِيُّ ص فِي دُنْيَاهَا وَ آخِرَتِهَا ثُمَّ أَتَاهُمَا فِي صَبِيحَتِهِمَا وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَفَتَحَتْ أَسْمَاءُ الْبَابَ وَ كَانَا نَائِمَيْنِ تَحْتَ كِسَاءٍ فَقَالَ عَلَى حَالِكُمَا فَأَدْخَلَ رِجْلَيْهِ بَيْنَ أَرْجُلِهِمَا فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَنْ أَوْرَادِهِمَا تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ الْآيَةَ «۱» فَسَأَلَ عَلِيّاً كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ قَالَ نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ سَأَلَ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ خَيْرُ بَعْلٍ فَقَالَ اللَّهُمَّ اجْمَعْ شَمْلَهُمَا وَ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِهِمَا وَ اجْعَلْهُمَا وَ ذُرِّيَّتَهُمَا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ ارْزُقْهُمَا ذُرِّيَّةً طَاهِرَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً وَ اجْعَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا الْبَرَكَةَ وَ اجْعَلْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِكَ إِلَى طَاعَتِكَ وَ يَأْمُرُونَ بِمَا يُرْضِيكَ ثُمَّ أَمَرَ بِخُرُوجِ أَسْمَاءَ وَ قَالَ جَزَاكِ اللَّهُ خَيْراً ثُمَّ خَلَا بِهَا بِإِشَارَةِ الرَّسُولِ ص.

وَ رَوَى شُرَحْبِيلُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا كَانَ صَبِيحَةُ عُرْسِ فَاطِمَةَ جَاءَ النَّبِيُّ بِعُسٍّ فِيهِ لَبَنٌ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اشْرَبِي فِدَاكِ أَبُوكِ وَ قَالَ لِعَلِيٍّ اشْرَبْ فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ.

۲۵- مکا، مکارم الأخلاق عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ بَسَطَ الْبَيْتَ كَثِيباً وَ كَانَ فِرَاشُهُمَا إِهَابَ كَبْشٍ وَ مِرْفَقُهُمَا مَحْشُوَّةٌ لِيفاً وَ نَصَبُوا عُوداً يُوضَعُ عَلَيْهِ السِّقَاءُ فَسَتَرَهُ بِكِسَاءٍ.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَدْخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ عَلَى عَلِيٍّ وَ سِتْرُهَا عَبَاءَةٌ وَ فَرْشُهَا إِهَابُ كَبْشٍ وَ وِسَادَتُهَا أَدَمٌ مَحْشُوَّةٌ بِمَسَدٍ.

---

(۱) السجدة: ۱۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۱۸

بيان قال الفيروزآبادي المسد حبل من ليف أو ليف المقل أو من أي شي‏ء كان.

۲۶- كشف، كشف الغمة رَوَى الْحَافِظُ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ النَّجَّارُ عَنْ رِجَالٍ ذَكَرَهُمْ قَالَ سَمِعْتُ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ تَقُولُ سَمِعْتُ سَيِّدَتِي فَاطِمَةَ ع تَقُولُ لَيْلَةَ دَخَلَ بِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أَفْزَعَنِي فِي فِرَاشِي فَقُلْتُ أَ فَزِعْتِ يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ قَالَتْ سَمِعْتُ الْأَرْضَ تُحَدِّثُهُ وَ يُحَدِّثُهَا فَأَصْبَحْتُ وَ أَنَا فَزِعَةٌ فَأَخْبَرْتُ وَالِدِي ص فَسَجَدَ سَجْدَةً طَوِيلَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ يَا فَاطِمَةُ أَبْشِرِي بِطِيبِ النَّسْلِ فَإِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ بَعْلَكِ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ وَ أَمَرَ الْأَرْضَ أَنْ تُحَدِّثَهُ بِأَخْبَارِهَا وَ مَا يَجْرِي عَلَى وَجْهِهَا مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ إِلَى غَرْبِهَا.

۲۷- مل، كامل الزيارات قل، إقبال الأعمال أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ النَّجَّارِ فِيمَا أَجَازَهُ لِي مِنْ كِتَابِ تَذْيِيلِهِ عَلَى تَارِيخِ الْخَطِيبِ فِي تَرْجَمَةِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّلَّالِ حَدَّثَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأُطْرُوشِ وَ أَبِي بَكْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ دُرَيْدٍ الْأَزْدِيِّ رَوَى عَنْهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الْبَزَّازُ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَحَّامُ السَّامِرِيَّانِ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ ضِيَاءُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ وَ أَبُو حَامِدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ ثَابِتٍ وَ يُوسُفُ بْنُ الْمَيَّالِ بْنِ كَامِلٍ قَالُوا أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْبَاقِي الْبَزَّازُ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبُرْسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاضِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ السَّامِرِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّاهِدُ الْمَعْرُوفُ بِالدَّلَّالِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفُ بِالْأُطْرُوشِ أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي مَعْشَرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ مِثْلَهُ.

۲۸- كشف، كشف الغمة مِنْ مَنَاقِبِ الْخُوارِزْمِيِّ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: خَطَبْتُ فَاطِمَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ لِي مَوْلَاةٌ هَلْ عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَةَ قَدْ خُطِبَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ لَا قَالَتْ فَقَدْ خُطِبَتْ فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَيُزَوِّجَكَ فَقُلْتُ وَ عِنْدِي شَيْ‏ءٌ أَتَزَوَّجُ بِهِ فَقَالَتْ إِنَّكَ إِنْ جِئْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ زَوَّجَكَ فَوَ اللَّهِ مَا زَالَتْ تُرْجِينِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص جَلَالَةٌ وَ هَيْبَةٌ فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ أُفْحِمْتُ فَوَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۱۹

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا جَاءَ بِكَ أَ لَكَ حَاجَةٌ فَسَكَتُّ فَقَالَ لَعَلَّكَ جِئْتَ تَخْطُبُ فَاطِمَةَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَ هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْ‏ءٍ تَسْتَحِلُّهَا بِهِ فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا فَعَلَتِ الدِّرْعُ الَّتِي سَلَّحْتُكَهَا «۱» فَقُلْتُ عِنْدِي فَوَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ إِنَّهَا لَحُطَمِيَّةٌ مَا ثَمَنُهَا أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَقَالَ ص قَدْ زَوَّجْتُكَهَا فَابْعَثْ بِهَا إِلَيْهَا فَاسْتَحِلَّهَا بِهَا فإن [فَإِنَّهَا] كَانَتْ لَصَدَاقُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

بيان قال الجزري

في حديث علي ع ما زالت تزجيني حتى دخلت عليه.

أي تسوقني و تدفعني.

۲۹- كشف، كشف الغمة وَ عَنْهُ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَغَشِيَهُ الْوَحْيُ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لِي يَا أَنَسُ أَ تَدْرِي مَا جَاءَنِي بِهِ

جَبْرَئِيلُ مِنْ عِنْدِ صَاحِبِ الْعَرْشِ قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَانْطَلِقْ فَادْعُ لِی أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيّاً وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ بِعَدَدِهِمْ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ فَانْطَلَقْتُ فَدَعَوْتُهُمْ لَهُ فَلَمَّا أَنْ أَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ فِی سُلْطَانِهِ الْمَرْهُوبِ مِنْ عَذَابِهِ الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ النَّافِذِ أَمْرُهُ فِی أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ الَّذِی خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ مَيَّزَهُمْ بِأَحْكَامِهِ وَ أَعَزَّهُمْ بِدِينِهِ وَ أَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمُصَاهَرَةَ نَسَباً لَاحِقاً وَ أَمْراً مُفْتَرَضاً وَ شَجَّ بِهَا الْأَرْحَامَ وَ أَلْزَمَهَا الْأَنَامَ فَقَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَ تَعَالَى جَدُّهُ وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَدِيراً «۲» فَأَمْرُ اللَّهِ يَجْرِی إِلَى قَضَائِهِ وَ قَضَاؤُهُ يَجْرِی إِلَى قَدَرِهِ فَلِكُلِّ قَضَاءٍ قَدَرٌ وَ لِكُلِّ قَدَرٍ أَجَلٌ وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ «۳» ثُمَّ إِنِّی أُشْهِدُكُمْ أَنِّی قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى أَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالِ فِضَّةٍ إِنْ رَضِیَ بِذَلِكَ عَلِيٌّ وَ كَانَ غَائِباً قَدْ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی حَاجَةٍ

---

(۱) فی المصدر: ما فعلت درع سلحتكها، راجع ج ۱ ص ۴۷۱.

(۲) الفرقان: ۵۶.

(۳) الرعد: ۳۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۲۰

ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِطَبَقٍ فِيهِ بُسْرٌ فَوَضَعَ بَيْنَ أَيْدِينَا ثُمَّ قَالَ انْتَهِبُوا فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ فَتَبَسَّمَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجَكَ فَاطِمَةَ وَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى أَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالِ فِضَّةٍ أَ رَضِيتَ قَالَ رَضِيتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ فَخَرَّ لِلَّهِ سَاجِداً فَقَالَ النَّبِيُّ ص جَعَلَ اللَّهُ فِيكُمُ الْخَيْرَ الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ وَ بَارَكَ فِيكُمَا قَالَ أَنَسٌ وَ اللَّهِ لَقَدْ أُخْرِجَ مِنْهَا الْكَثِيرُ الطَّيِّبُ.

قب، المناقب لابن شهرآشوب: خطب النبی ص علی المنبر فی تزويج فاطمة خطبة رواها يحيى بن معين فی أماليه و ابن بطة فی الإبانة بإسنادهما عن أنس بن مالك مرفوعا: و روينا عن الرضا ع و ذكر نحوه بيان قال الجزری وشجت العروق و الأغصان اشتبكت و منه حديث علی ع و وشج بينها و بين أزواجها أی خلط و ألف.

۳۰- كشف، كشف الغمة وَ مِنَ الْمَنَاقِبِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا فَاطِمَةُ زَوَّجْتُكِ سَيِّداً فِی الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ أُمْلِكَكِ مِنْ عَلِيٍّ أَمَرَ اللَّهُ جَبْرَئِيلَ فَقَامَ فِی السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ صَفَّ الْمَلَائِكَةَ صُفُوفاً ثُمَّ خَطَبَ عَلَيْهِمْ فَزَوَّجَكِ مِنْ عَلِيٍّ ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ شَجَرَ الْجِنَانِ فَحَمَلَتِ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ ثُمَّ أَمَرَهَا فَنَثَرَتْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهَا شَيْئاً أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَهُ غَيْرُهُ افْتَخَرَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ مِنْهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ تَذْكُرُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَلَا يَذْكُرُهَا أَحَدٌ إِلَّا صَدَّ عَنْهُ حَتَّى يَئِسُوا مِنْهَا فَلَقِیَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ عَلِيّاً فَقَالَ إِنِّی وَ اللَّهِ مَا أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ص يَحْبِسُهَا إِلَّا عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ فَلِمَ تَرَى ذَلِكَ فَوَ اللَّهِ مَا أَنَا بِوَاحِدِ الرَّجُلَيْنِ مَا أَنَا بِصَاحِبِ دُنْيَا يُلْتَمَسُ مَا عِنْدِی وَ قَدْ عَلِمَ مَا لِی صَفْرَاءُ وَ لَا بَيْضَاءُ قَالَ سَعْدٌ فَإِنِّی أَعْزِمُ عَلَيْكَ لَتُفَرِّجَنَّهَا عَنِّی فَإِنَّ لِی فِی ذَلِكَ فَرَجاً قَالَ فَأَقُولُ مَا ذَا قَالَ تَقُولُ جِئْتُ خَاطِباً إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۱۲۱

قَالَ فَانْطَلَقَ عَلِيٌّ فَعَرَضَ لِلنَّبِيِّ ص وَ هُوَ ثَقِيلٌ حَصِرٌ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص كَانَ لَكَ حَاجَةٌ يَا عَلِيُّ قَالَ أَجَلْ جِئْتُكَ خَاطِباً إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص مَرْحَباً كَلِمَةً ضَعِيفَةً فَعَادَ إِلَى سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ أَنْكَحَكَ فَوَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَا خُلْفَ الْآنَ وَ لَا كَذِبَ عِنْدَهُ أَعْزِمُ عَلَيْكَ لَتَأْتِيَنَّهُ غَداً وَ لَتَقُولَنَّ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَتَى تُبَيِّنُ لِی قَالَ عَلِيٌّ هَذَا أَشَدُّ عَلَيَّ مِنَ الْأُولَى أَ وَ لَا أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَاجَتِی قَالَ قُلْ كَمَا أَمَرْتُكَ فَانْطَلَقَ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى تُبَيِّنُ لِی قَالَ اللَّيْلَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ دَعَا بِلَالًا فَقَالَ يَا بِلَالُ إِنِّی قَدْ زَوَّجْتُ ابْنَتِی مِنِ ابْنِ عَمِّی وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنْ سُنَّةِ أُمَّتِی الطَّعَامُ عِنْدَ النِّكَاحِ فَأْتِ الْغَنَمَ فَخُذْ شَاةً م...Θ.......Иوَ أَرْبَعَةَ أَمْدَادٍ

فَاجْعَلْ لِي قَصْعَةً لَعَلِّي أَجْمَعُ عَلَيْهَا الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْهَا فَآذِنِّي بِهَا فَانْطَلَقَ فَفَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ أَتَاهُ بِقَصْعَةٍ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَطَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ فِي رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ أَدْخِلْ عَلَيَّ النَّاسَ زُفَّةً زُفَّةً لَا تُغَادِرْ زُفَّةً إِلَى غَيْرِهَا يَعْنِي إِذَا فَرَغَتْ زُفَّةٌ لَمْ تَعُدْ ثَانِيَةً فَجَعَلَ النَّاسُ يَزِفُّونَ كُلَّمَا فَرَغَتْ زُفَّةٌ وَرَدَتْ أُخْرَى حَتَّى فَرَغَ النَّاسُ ثُمَّ عَمَدَ النَّبِيُّ ص إِلَى فَضْلِ مَا فِيهَا فَتَفَلَ فِيهِ وَ بَارَكَ وَ قَالَ يَا بِلَالُ احْمِلْهَا إِلَى أُمَّهَاتِكَ وَ قُلْ لَهُنَّ كُلْنَ وَ أَطْعِمْنَ مَنْ غَشِيَكُنَّ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص قَامَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ إِنِّي زَوَّجْتُ ابْنَتِي ابْنَ عَمِّي وَ قَدْ عَلِمْتُنَّ مَنْزِلَتَهَا مِنِّي وَ إِنِّي لَدَافِعُهَا إِلَيْهِ أَلَا فَدُونَكُنَّ ابْنَتَكُنَّ فَقَامَ النِّسَاءُ فَغَلَفْنَهَا «۱» مِنْ طِيبِهِنَّ وَ حُلِيِّهِنَّ وَ جَعَلْنَ فِي بَيْتِهَا فِرَاشاً حَشْوُهُ لِيفٌ وَ وِسَادَةً وَ كِسَاءً خَيْبَرِيّاً وَ مِخْضَباً وَ اتَّخَذْنَ أُمَّ أَيْمَنَ بَوَّابَةً ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ فَلَمَّا رَآهُ النِّسَاءُ وَثَبْنَ وَ بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ النَّبِيِّ ص سُتْرَةٌ وَ تَخَلَّفَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص كَمَا أَنْتِ عَلَى رِسْلِكِ مَنْ أَنْتِ قَالَتْ أَنَا الَّتِي أَحْرُسُ ابْنَتَكَ إِنَّ الْفَتَاةَ لَيْلَةَ يُبْنَى بِهَا لَا بُدَّ لَهَا مِنِ امْرَأَةٍ تَكُونُ

---

(۱) أی ضمخنها بالطیب. و عن ابن درید أنّها لغة عامیّة و الصواب غللنها.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۲

قَرِيبَةً مِنْهَا إِنْ عُرِضَتْ لَهَا حَاجَةٌ أَوْ أَرَادَتْ شَيْئاً أَفْضَتْ بِذَلِكَ إِلَيْهَا قَالَ فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْرُسَكِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكِ وَ مِنْ خَلْفِكِ وَ عَنْ يَمِينِكِ وَ عَنْ شِمَالِكِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ صَرَخَ بِفَاطِمَةَ فَأَقْبَلَتْ فَلَمَّا رَأَتْ عَلِيّاً جَالِساً إِلَى جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَصِرَتْ وَ بَكَتْ فَأَشْفَقَ النَّبِيُّ ص أَنْ يَكُونَ بُكَاؤُهَا لِأَنَّ عَلِيّاً لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص مَا يُبْكِيكِ فَوَ اللَّهِ مَا أَلَوْتُكِ وَ نَفْسِي فَقَدْ أَصَبْتُ لَكِ خَيْرَ أَهْلِي وَ ايْمُ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ زَوَّجْتُكِهِ سَيِّداً فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ فَلَانَ مِنْهَا وَ أَمْكَنَتْهُ مِنْ كَفِّهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا أَسْمَاءُ ائْتِينِي بِالْمِخْضَبِ فَمَلَأْتُهُ مَاءً فَمَجَّ النَّبِيُّ ص فِيهِ وَ غَسَّلَ قَدَمَيْهِ وَ وَجْهَهُ ثُمَّ دَعَا بِفَاطِمَةَ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَضَرَبَ بِهِ عَلَى رَأْسِهَا وَ كَفّاً بَيْنَ يَدَيْهَا ثُمَّ رَشَّ جِلْدَهُ وَ جِلْدَهَا ثُمَّ الْتَزَمَهَا فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبْتَ عَنِّي الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَنِي فَطَهِّرْهَا ثُمَّ دَعَا بِمِخْضَبٍ آخَرَ ثُمَّ دَعَا عَلِيّاً ع فَصَنَعَ بِهِ كَمَا صَنَعَ بِهَا ثُمَّ دَعَا لَهُ كَمَا دَعَا لَهَا ثُمَّ قَالَ قُومَا إِلَى بَيْتِكُمَا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَكُمَا وَ بَارَكَ فِي نَسْلِكُمَا وَ أَصْلَحَ بَالَكُمَا ثُمَّ قَامَ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرَتْنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ أَنَّهَا رَمَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ يَزَلْ يَدْعُو لَهُمَا خَاصَّةً وَ لَا يُشْرِكُهُمَا فِي دُعَائِهِ أَحَداً حَتَّى تَوَارَى فِي حُجْرَتِهِ.

بیان قوله ع ما أنا بواحد الرجلین أی لست ممن یشار إلیه و یعرف من بین الناس حتی یقال إنه أحد الرجلین المعروفین و یحتمل أن یکون قوله ما أنا بصاحب دنیا تفصیلا للرجلین فذکر أحدهما و أحال الآخر علی الظهور أی لست بمعروف بین الناس أو لم یمهله المخاطب لذکر الآخر «۱».

و قال الجزری

فی حدیث تزویج فاطمة ع أنه صنع طعاما و قال لبلال أدخل الناس علی زفة زفة.

أی طائفة بعد طائفة و زمرة بعد زمرة سمیت بذلک لزفیفها فی مشیها و إقبالها بسرعة قوله لا تغادر زفة أی لا تترک جماعة مائلا إلی غیرهم و تفسیره لا یخلو من بعد.

---

(۱) و لعله أراد معنی قولهم: «رجل من القریتین عظیم» فافهم.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۳

و قال فی النهایة

فی حدیث زواج فاطمة ع فلما رأت علیا جالسا إلی جنب النبی ص حصرت و بکت.

أی استحیت و انقطعت کأن الأمر ضاق بها کما یضیق الحبس علی المحبوس.

و قال

قال النبی ص لفاطمة ما يبكيك فما ألوتك و نفسی و قد أصبت لك خير أهلی.

أی ما قصرت فی أمرك و أمری حيث اخترت لك عليا زوجا.

قوله فلان منها من للتبعيض أی لان شیء منها و المعنی حصول بعض اللين و الانقياد منها.

قوله ثم رش جلده و جلدها لعله ص رش أولا عليهما ثم خص عليا ع بالرش و الأظهر ثم رش جلدها كما سيأتی.

۳۱- كشف، كشف الغمة قَالَ الْخُوارِزْمِيُّ وَ أَنْبَأَنِي أَبُو الْعَلَاءِ الْحَافِظُ الْهَمْدَانِيُّ يَرْفَعُهُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ عِشْرُونَ رَأْساً فِي كُلِّ رَأْسٍ أَلْفُ لِسَانٍ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُهُ بِلُغَةٍ لَا تُشْبِهُ الْأُخْرَى وَ رَاحَتُهُ أَوْسَعُ مِنْ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِينَ فَحَسِبَ النَّبِيُّ ص أَنَّهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ لَمْ تَأْتِنِي فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ قَطُّ قَالَ مَا أَنَا جَبْرَئِيلَ أَنَا صَرْصَائِيلُ بَعَثَنِيَ اللَّهُ إِلَيْكَ لِتُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ مِمَّنْ قَالَ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَزَوَّجَ النَّبِيُّ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ بِشَهَادَةِ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ صَرْصَائِيلَ قَالَ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ص فَإِذَا بَيْنَ كَتِفَيْ صَرْصَائِيلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُقِيمُ الْحُجَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا صَرْصَائِيلُ مُنْذُ كَمْ هَذَا كُتِبَ بَيْنَ كَتِفَيْكَ قَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ الدُّنْيَا بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ.

وَ مِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ، عَنْ بِلَالِ بْنِ حَمَامَةَ قَالَ: طَلَعَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ وَ وَجْهُهُ مُشْرِقٌ كَدَارَةِ الْقَمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا النُّورُ قَالَ بِشَارَةٌ أَتَتْنِي مِنْ رَبِّي فِي أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي وَ ابْنَتِي وَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّجَ عَلِيّاً مِنْ فَاطِمَةَ وَ أَمَرَ رِضْوَانَ خَازِنَ الْجِنَانِ فَهَزَّ شَجَرَةَ طُوبَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۴

فَحَمَلَتْ رِقَاعاً يَعْنِي صِكَاكاً بِعَدَدِ مُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي وَ أَنْشَأَ مِنْ تَحْتِهَا مَلَائِكَةً مِنْ نُورٍ وَ دَفَعَ إِلَى كُلِّ مَلَكٍ صَكّاً فَإِذَا اسْتَوَتِ الْقِيَامَةُ بِأَهْلِهَا نَادَتِ الْمَلَائِكَةُ فِي الْخَلَائِقِ فَلَا يَبْقَى مُحِبٌّ لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا دَفَعَتْ إِلَيْهِ صَكّاً فِيهِ فَكَاكُهُ مِنَ النَّارِ بِأَخِي وَ ابْنِ عَمِّي وَ ابْنَتِي فَكَاكُ رِقَابِ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أُمَّتِي مِنَ النَّارِ.

يج، الخرائج و الجرائح عن النبی ص مثله

قب، المناقب لابن شهرآشوب تَارِيخُ بَغْدَادَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ بِلَالِ بْنِ حَمَامَةَ مِثْلَهُ ثُمَّ قَالَ وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ يَكُونُ فِي الصُّكُوكِ بَرَاءَةٌ مِنَ الْعَلِيِّ الْجَبَّارِ لِشِيعَةِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنَ النَّارِ

. ۳۲- كشف، كشف الغمة وَ مِنَ الْمَنَاقِبِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا أَنْ كَانَتْ لَيْلَةُ زُفَّتْ فَاطِمَةُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ النَّبِيُّ ص قُدَّامَهَا وَ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ وَرَائِهَا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ.

وَ مِنَ الْمَنَاقِبِ، عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي مَلَكٌ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَزَوِّجْهَا مِنْهُ وَ قَدْ أَمَرْتُ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ تَحْمِلَ الدُّرَّ وَ الْيَاقُوتَ وَ الْمَرْجَانَ وَ إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ قَدْ فَرِحُوا لِذَلِكَ وَ سَيُولَدُ مِنْهُمَا وَلَدَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بِهِمَا يُزَيَّنُ الْجَنَّةُ فَأَبْشِرْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّكَ خَيْرُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

وَ مِنَ الْمَنَاقِبِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ كُلٌّ قَالُوا إِنَّهُ لَمَّا أَدْرَكَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص مُدْرَكَ النِّسَاءِ خَطَبَهَا أَكَابِرُ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ السَّابِقَةِ فِي الْإِسْلَامِ وَ الشَّرَفِ وَ الْمَالِ وَ كَانَ كُلَّمَا ذَكَرَهَا رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص أَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِوَجْهِهِ حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَظُنُّ فِي نَفْسِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص سَاخِطٌ عَلَيْهِ أَوْ قَدْ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِيهِ وَحْيٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ لَقَدْ خَطَبَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمْرُهَا إِلَى رَبِّهَا وَ خَطَبَهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۵

رَسُولُ اللَّهِ ص كَمَقَالَتِهِ لِأَبِي بَكْرٍ قَالَ وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَانَا ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسَيْنِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَعَهُمَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ ثُمَّ الْأَوْسِيُّ فَتَذَاكَرُوا مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَدْ خَطَبَهَا الْأَشْرَافُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ أَمْرَهَا إِلَى رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يُزَوِّجَهَا زَوَّجَهَا وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَخْطُبْهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَذْكُرْهَا لَهُ وَ لَا أَرَاهُ يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا قِلَّةُ ذَاتِ الْيَدِ وَ إِنَّهُ لَيَقَعُ فِي نَفْسِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولَهُ ص إِنَّمَا يَحْبِسَانِهَا عَلَيْهِ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ عَلَى سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فَقَالَ هَلْ لَكُمَا فِي الْقِيَامِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى نَذْكُرَ لَهُ هَذَا فَإِنْ مَنَعَهُ قِلَّةُ ذَاتِ الْيَدِ وَاسَيْنَاهُ وَ أَسْعَفْنَاهُ فَقَالَ لَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ وَفَّقَكَ اللَّهُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا زِلْتَ مُوَفَّقاً قُومُوا بِنَا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ وَ يُمْنِهِ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَخَرَجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ الْتَمَسُوا عَلِيّاً فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَجِدُوهُ وَ كَانَ يَنْضَحُ بِبَعِيرٍ كَانَ لَهُ الْمَاءَ عَلَى نَخْلِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ بِأُجْرَةٍ فَانْطَلَقُوا نَحْوَهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَلِيٌّ ع قَالَ مَا وَرَاءَكُمْ وَ مَا الَّذِي جِئْتُمْ لَهُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ إِلَّا وَ لَكَ فِيهَا سَابِقَةٌ وَ فَضْلٌ وَ أَنْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالْمَكَانِ الَّذِي قَدْ عَرَفْتَ مِنَ الْقَرَابَةِ وَ الصُّحْبَةِ وَ السَّابِقَةِ وَ قَدْ خَطَبَ الْأَشْرَافُ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَرَدَّهُمْ وَ قَالَ إِنَّ أَمْرَهَا إِلَى رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يُزَوِّجَهَا زَوَّجَهَا فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَذْكُرَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَخْطُبَهَا مِنْهُ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ ص إِنَّمَا يَحْبِسَانِهَا عَلَيْكَ قَالَ فَتَغَرْغَرَتْ عَيْنَا عَلِيٍّ بِالدُّمُوعِ وَ قَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَقَدْ هَيَّجْتَ مِنِّي سَاكِناً وَ أَيْقَظْتَنِي لِأَمْرٍ كُنْتُ عَنْهُ غَافِلًا وَ اللَّهِ إِنَّ فَاطِمَةَ لَمَوْضِعُ رَغْبَةٍ وَ مَا مِثْلِي قَعَدَ عَنْ مِثْلِهَا غَيْرَ أَنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ قِلَّةُ ذَاتِ الْيَدِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَا تَقُلْ هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَ رَسُولِهِ كَهَبَاءٍ مَنْثُورٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۶

قَالَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع حَلَّ عَنْ نَاضِحِهِ وَ أَقْبَلَ يَقُودُهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَشَدَّهُ فِيهِ وَ لَبِسَ نَعْلَهُ وَ أَقْبَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي مَنْزِلِ زَوْجَتِهِ أُمِّ سَلَمَةَ ابْنَةِ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيِّ فَدَقَّ عَلِيٌّ ع الْبَابَ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مَنْ بِالْبَابِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقُولَ عَلِيٌّ أَنَا عَلِيٌّ قُومِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَافْتَحِي لَهُ الْبَابَ وَ مُرِيهِ بِالدُّخُولِ فَهَذَا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّهُمَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَنْ هَذَا الَّذِي تَذْكُرُ فِيهِ هَذَا وَ أَنْتَ لَمْ تَرَهُ فَقَالَ مَهْ يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَهَذَا رَجُلٌ لَيْسَ بِالْخَرِقِ وَ لَا بِالنَّزِقِ هَذَا أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَقُمْتُ مُبَادِرَةً أَكَادُ أَنْ أَعْثُرَ بِمِرْطِي فَفَتَحْتُ الْبَابَ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ وَ اللَّهِ مَا دَخَلَ حِينَ فَتَحْتُ حَتَّى عَلِمَ أَنِّي قَدْ رَجَعْتُ إِلَى خِدْرِي ثُمَّ إِنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ اجْلِسْ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَلَسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ جَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ كَأَنَّهُ قَصَدَ الْحَاجَةَ وَ هُوَ يَسْتَحْيِي أَنْ يُبْدِيَهَا فَهُوَ مُطْرِقٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَكَانَ النَّبِيُّ ص عَلِمَ مَا فِي نَفْسِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي أَرَى أَنَّكَ أَتَيْتَ لِحَاجَةٍ فَقُلْ حَاجَتَكَ وَ أَبْدِ مَا فِي نَفْسِكَ فَكُلُّ حَاجَةٍ لَكَ عِنْدِي مَقْضِيَّةٌ قَالَ عَلِيٌّ ع فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ أَخَذْتَنِي مِنْ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ وَ مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ أَنَا صَبِيٌّ لَا عَقْلَ لِي فَغَذَّيْتَنِي بِغِذَائِكَ وَ أَدَّبْتَنِي بِأَدَبِكَ فَكُنْتَ إِلَيَّ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي طَالِبٍ وَ مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فِي الْبِرِّ وَ الشَّفَقَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَدَانِي بِكَ وَ عَلَى يَدَيْكَ وَ اسْتَنْقَذَنِي مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ آبَائِي وَ أَعْمَامِي مِنَ الْحَيْرَةِ وَ الشَّكِّ وَ إِنَّكَ وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذُخْرِي وَ ذَخِيرَتِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ أَحْبَبْتُ مَعَ مَا شَدَّ اللَّهُ مِنْ عَضُدِي بِكَ أَنْ يَكُونَ لِي بَيْتٌ وَ أَنْ يَكُونَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۷

لِي زَوْجَةٌ أَسْكُنُ إِلَيْهَا وَ قَدْ أَتَيْتُكَ خَاطِباً رَاغِباً أَخْطُبُ إِلَيْكَ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ فَهَلْ أَنْتَ مُزَوِّجِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَرَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ص يَتَهَلَّلُ فَرَحاً وَ سُرُوراً ثُمَّ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَهَلْ مَعَكَ شَيْءٌ أُزَوِّجُكَ بِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ ع فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ اللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي شَيْءٌ أَمْلِكُ سَيْفِي وَ دِرْعِي وَ نَاضِحِي وَ مَا أَمْلِكُ شَيْئاً غَيْرَ هَذَا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَمَّا سَيْفُكَ فَلَا غِنًى بِكَ عَنْهُ تُجَاهِدُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ تُقَاتِلُ بِهِ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ نَاضِحُكَ تَنْضِحُ بِهِ عَلَى نَخْلِكَ وَ أَهْلِكَ وَ تَحْمِلُ عَلَيْهِ رَحْلَكَ فِي سَفَرِكَ وَ لَكِنِّي قَدْ زَوَّجْتُكَ بِالدِّرْعِ وَ رَضِيتُ بِهَا مِنْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أُبَشِّرُكَ قَالَ عَلِيٌّ ع قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي بَشِّرْنِي فَإِنَّكَ

لَمْ تَزَلْ مَيْمُونَ النَّقِيبَةِ مُبَارَكَ الطَّائِرِ رَشِيدَ الْأَمْرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَبْشِرْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ زَوَّجَكَهَا فِي السَّمَاءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُزَوِّجَكَ فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ هَبَطَ عَلَيَّ فِي مَوْضِعِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنِي مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ لَهُ وُجُوهٌ شَتَّى وَ أَجْنِحَةٌ شَتَّى لَمْ أَرَ قَبْلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلَهُ فَقَالَ لِي السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَبْشِرْ يَا مُحَمَّدُ بِاجْتِمَاعِ الشَّمْلِ وَ طَهَارَةِ النَّسْلِ فَقُلْتُ وَ مَا ذَاكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَنَا سَيْطَائِيلُ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِإِحْدَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَأْذَنَ لِي فِي بِشَارَتِكَ وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ ع فِي أَثَرِي يُخْبِرُكَ عَنْ رَبِّكَ عَزَّ وَ جَلَّ بِكَرَامَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ النَّبِيُّ ص فَمَا اسْتَتَمَّ كَلَامَهُ حَتَّى هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّهُ وَضَعَ فِي يَدِي حَرِيرَةً بَيْضَاءَ مِنْ حَرِيرِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ سَطْرَانِ مَكْتُوبَانِ بِالنُّورِ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ مَا هَذِهِ الْحَرِيرَةُ وَ مَا هَذِهِ الْخُطُوطُ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَكَ مِنْ خَلْقِهِ فَبَعَثَكَ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ لَكَ مِنْهَا أَخاً وَ وَزِيراً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۸

وَ صَاحِباً وَ خَتَناً فَزَوَّجَهُ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ وَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ ابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى الْجِنَانِ أَنْ تَزَخْرَفِي فَتَزَخْرَفَتِ الْجِنَانُ وَ إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى احْمِلِي الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ وَ تَزَيَّنَتِ الْحُورُ الْعِينُ وَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَجْتَمِعَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فَهَبَطَ مِنْ فَوْقِهَا إِلَيْهَا وَ صَعِدَ مِنْ تَحْتِهَا إِلَيْهَا وَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رِضْوَانَ فَنَصَبَ مِنْبَرَ الْكَرَامَةِ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ هُوَ الَّذِي خَطَبَ عَلَيْهِ آدَمُ عَرَضَ الْأَسْمَاءِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ هُوَ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَأَوْحَى إِلَى مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَةِ حُجُبِهِ يُقَالُ لَهُ رَاحِيلُ أَنْ يَعْلُوَ ذَلِكَ الْمِنْبَرَ وَ أَنْ يَحْمَدَهُ بِمَحَامِدِهِ وَ يُمَجِّدَهُ وَ بِتَمْجِيدِهِ وَ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَحْسَنُ مَنْطِقاً وَ لَا أَحْلَى لُغَةً مِنْ رَاحِيلَ الْمَلَكِ فَعَلَا الْمِنْبَرَ وَ حَمِدَ رَبَّهُ وَ مَجَّدَهُ وَ قَدَّسَهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ فَارْتَجَّتِ السَّمَاوَاتُ فَرَحاً وَ سُرُوراً قَالَ جَبْرَئِيلُ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنِ اعْقِدْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ فَإِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أَمَتِي فَاطِمَةَ بِنْتَ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعَقَدْتُ عُقْدَةَ النِّكَاحِ وَ أَشْهَدْتُ عَلَى ذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ أَجْمَعِينَ وَ كُتِبَ شَهَادَتُهُمْ فِي هَذِهِ الْحَرِيرَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَعْرِضَهَا عَلَيْكَ وَ أَنْ أَخْتِمَهَا بِخَاتَمِ مِسْكٍ وَ أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى رِضْوَانَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَشْهَدَ الْمَلَائِكَةَ عَلَى تَزْوِيجِ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ أَمَرَ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ تَنْثُرَ حَمْلَهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَ الْحُلَلِ فَنَثَرَتْ مَا فِيهَا فَالْتَقَطَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْحُورُ الْعِينُ وَ إِنَّ الْحُورَ الْعِينَ لَيَتَهَادَيْنَهُ وَ يَفْخَرْنَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ أَنْ تُزَوِّجَ عَلِيّاً فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ وَ تُبَشِّرَهُمَا بِغُلَامَيْنِ زَكِيَّيْنِ نَجِيبَيْنِ طَاهِرَيْنِ طَيِّبَيْنِ خَيِّرَيْنِ فَاضِلَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَوَ اللَّهِ مَا عَرَجَ الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى دَقَقْتَ الْبَابَ أَلَا وَ إِنِّي مُنْفِذٌ فِيكَ أَمْرَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ امْضِ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَامِي فَإِنِّي خَارِجٌ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ مُزَوِّجُكَ عَلَى رُءُوسِ النَّاسِ وَ ذَاكِرٌ مِنْ فَضْلِكَ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ وَ أَعْيُنُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۲۹

مُحِبِّيكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قَالَ عَلِيٌّ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص مُسْرِعاً وَ أَنَا لَا أَعْقِلُ فَرَحاً وَ سُرُوراً فَاسْتَقْبَلَنِي أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالَا مَا وَرَاءَكَ فَقُلْتُ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَنِيهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ص خَارِجٌ فِي أَثَرِي لِيُظْهِرَ ذَلِكَ بِحَضْرَةِ النَّاسِ فَفَرِحَا بِذَلِكَ فَرَحاً شَدِيداً وَ رَجَعَا مَعِي إِلَى الْمَسْجِدِ فَمَا تَوَسَّطْنَاهُ حَتَّى لَحِقَ بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ إِنَّ وَجْهَهُ لَيَتَهَلَّلُ سُرُوراً وَ فَرَحاً فَقَالَ يَا بِلَالُ فَأَجَابَهُ فَقَالَ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ اجْمَعْ إِلَيَّ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ فَجَمَعَهُمْ ثُمَّ رَقِيَ دَرَجَةً مِنَ الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِي آنِفاً فَأَخْبَرَنِي عَنْ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ جَمَعَ الْمَلَائِكَةَ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ أَنَّهُ أَشْهَدَهُمْ جَمِيعاً أَنَّهُ زَوَّجَ أَمَتَهُ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَبْدِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَهُ فِي الْأَرْضِ وَ أُشْهِدَكُمْ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ جَلَسَ وَ قَالَ لِعَلِيٍّ ع قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَاخْطُبْ أَنْتَ لِنَفْسِكَ قَالَ فَقَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْراً لِأَنْعُمِهِ وَ أَيَادِيهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً تَبْلُغُهُ وَ تُرْضِيهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَاةً تُزْلِفُهُ وَ تُحْظِيهِ وَ النِّكَاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ رَضِيَهُ وَ مَجْلِسُنَا هَذَا مِمَّا قَضَاهُ اللَّهُ وَ أَذِنَ فِيهِ وَ قَدْ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا دِرْعِي

هَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِذَلِكَ فَاسْأَلُوهُ وَ اشْهَدُوا فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص زَوَّجْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالُوا بَارَكَ اللَّهُ لَهُمَا وَ عَلَيْهِمَا وَ جَمَعَ شَمْلَهُمَا وَ انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى أَزْوَاجِهِ فَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُدَفِّفْنَ لِفَاطِمَةَ فَضَرَبْنَ بِالدُّفُوفِ قَالَ عَلِيٌّ فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ انْطَلِقِ الْآنَ فَبِعْ دِرْعَكَ وَ ائْتِنِي بِثَمَنِهِ حَتَّى أُهَيِّئَ لَكَ وَ لِابْنَتِي فَاطِمَةَ مَا يُصْلِحُكُمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۰

قَالَ عَلِيٌّ فَانْطَلَقْتُ فَبِعْتُهُ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ سُودٍ هَجَرِيَّةٍ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَلَمَّا قَبَضْتُ الدَّرَاهِمَ مِنْهُ وَ قَبَضَ الدِّرْعَ مِنِّي قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَسْتُ أَوْلَى بِالدِّرْعِ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِالدِّرْهَمِ مِنِّي فَقُلْتُ بَلَى قَالَ فَإِنَّ الدِّرْعَ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَيْكَ فَأَخَذْتُ الدِّرْعَ وَ الدَّرَاهِمَ وَ أَقْبَلْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَطَرَحْتُ الدِّرْعَ وَ الدَّرَاهِمَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ فَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ وَ قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَبْضَةً مِنَ الدَّرَاهِمِ وَ دَعَا بِأَبِي بَكْرٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اشْتَرِ بِهَذِهِ الدَّرَاهِمِ لِابْنَتِي مَا يُصْلِحُ لَهَا فِي بَيْتِهَا وَ بَعَثَ مَعَهُ سَلْمَانَ وَ بِلَالًا لِيُعِينَاهُ عَلَى حَمْلِ مَا يَشْتَرِيهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ كَانَتِ الدَّرَاهِمُ الَّتِي أَعْطَانِيهَا ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ دِرْهَماً فَانْطَلَقْتُ وَ اشْتَرَيْتُ فِرَاشاً مِنْ خَيْشٍ مِصْرَ مَحْشُوّاً بِالصُّوفِ وَ نَطْعاً مِنْ أَدَمٍ وَ وِسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا مِنْ لِيفِ النَّخْلِ وَ عَبَاءَةً خَيْبَرِيَّةً وَ قِرْبَةً لِلْمَاءِ وَ كِيزَاناً وَ جِرَاراً وَ مِطْهَرَةً لِلْمَاءِ وَ سِتْرَ صُوفٍ رَقِيقاً وَ حَمَلْنَاهُ جَمِيعاً حَتَّى وَضَعْنَاهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ آنِيَتِهِمُ الْخَزَفُ قَالَ عَلِيٌّ وَ دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَاقِيَ ثَمَنِ الدِّرْعِ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ اتْرُكِي هَذِهِ الدَّرَاهِمَ عِنْدَكِ وَ مَكَثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ شَهْراً لَا أُعَاوِدُ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ بِشَيْءٍ اسْتِحْيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ إِذَا خَلَوْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَحْسَنَ زَوْجَتَكَ وَ أَجْمَلَهَا أَبْشِرْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَدْ زَوَّجْتُكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قَالَ عَلِيٌّ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ شَهْرٍ دَخَلَ عَلَيَّ أَخِي عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا أَخِي مَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ كَفَرَحِي بِتَزْوِيجِكَ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ص يَا أَخِي فَمَا بَالُكَ لَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُدْخِلُهَا عَلَيْكَ فَنَقَرَّ عَيْناً بِاجْتِمَاعِ شَمْلِكُمَا قَالَ عَلِيٌّ وَ اللَّهِ يَا أَخِي إِنِّي لَأُحِبُّ ذَلِكَ وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِهِ إِلَّا الْحَيَاءُ مِنْهُ فَقَالَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا قُمْتَ مَعِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۱

فَقُمْنَا نُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَقِيَنَا فِي طَرِيقِنَا أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهَا فَقَالَتْ لَا تَفْعَلْ وَ دَعْنَا نَحْنُ نُكَلِّمُهُ فَإِنَّ كَلَامَ النِّسَاءِ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَحْسَنُ وَ أَوْقَعُ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ انْثَنَتْ رَاجِعَةً فَدَخَلَتْ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَأَعْلَمَتْهَا بِذَلِكَ وَ أَعْلَمَتْ نِسَاءَ النَّبِيِّ ص فَاجْتَمَعْنَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ فَأَحْدَقْنَ بِهِ وَ قُلْنَ فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدِ اجْتَمَعْنَا لِأَمْرٍ لَوْ أَنَّ خَدِيجَةَ فِي الْأَحْيَاءِ لَقَرَّتْ بِذَلِكَ عَيْنُهَا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَلَمَّا ذَكَرْنَا خَدِيجَةَ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ خَدِيجَةُ وَ أَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ صَدَّقَتْنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ وَ وَازَرَتْنِي عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ أَعَانَتْنِي عَلَيْهِ بِمَالِهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبِ الزُّمُرُّدِ لَا صَخَبَ فِيهِ وَ لَا نَصَبَ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَقُلْنَا فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَمْ تَذْكُرْ مِنْ خَدِيجَةَ أَمْراً إِلَّا وَ قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّهَا قَدْ مَضَتْ إِلَى رَبِّهَا فَهَنَّأَهَا اللَّهُ بِذَلِكَ وَ جَمَعَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهَا فِي دَرَجَاتِ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ وَ رَحْمَتِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هَذَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ ابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُحِبُّ أَنْ تُدْخِلَ عَلَيْهِ زَوْجَتَهُ فَاطِمَةَ ع وَ تَجْمَعَ بِهَا شَمْلَهُ فَقَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَمَا بَالُ عَلِيٍّ لَا يَسْأَلُنِي ذَلِكَ فَقُلْتُ يَمْنَعُهُ الْحَيَاءُ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص انْطَلِقِي إِلَى عَلِيٍّ فَأْتِينِي بِهِ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِذَا عَلِيٌّ يَنْتَظِرُنِي لِيَسْأَلَنِي عَنْ جَوَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا رَآنِي قَالَ مَا وَرَاكِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ قُلْتُ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ ع فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قُمْنَ أَزْوَاجُهُ فَدَخَلْنَ الْبَيْتَ وَ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُطْرِقاً نَحْوَ الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْهُ فَقَالَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ عَلَيْكَ زَوْجَتُكَ فَقُلْتُ وَ أَنَا مُطْرِقٌ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي فَقَالَ نَعَمْ وَ كَرَامَةً يَا أَبَا الْحَسَنِ أُدْخِلُهَا عَلَيْكَ فِي لَيْلَتِنَا هَذِهِ أَوْ فِي لَيْلَةِ غَدٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقُمْتُ فَرِحاً مَسْرُوراً وَ أَمَرَ ص أَزْوَاجَهُ أَنْ يُزَيِّنَّ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۲

فَاطِمَةَ ع وَ يُطَيِّبْنَهَا وَ يَفْرُشْنَ لَهَا بَيْتاً لِيُدْخِلْنَهَا عَلَى بَعْلِهَا فَفَعَلْنَ ذَلِكَ وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الدَّرَاهِمِ الَّتِي سَلَّمَهَا إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ عَشَرَةَ

دَرَاهِمَ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ «۱» وَ قَالَ اشْتَرِ سَمْناً وَ تَمْراً وَ أَقِطاً فَاشْتَرَيْتُ وَ أَقْبَلْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَحَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ وَ دَعَا بِسُفْرَةٍ مِنْ أَدَمٍ وَ جَعَلَ يَشْدَخُ التَّمْرَ وَ السَّمْنَ وَ يَخْلِطُهُمَا بِالْأَقِطِ حَتَّى اتَّخَذَهُ حَيْساً ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ادْعُ مَنْ أَحْبَبْتَ فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَوَافِرُونَ فَقُلْتُ أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَامُوا جَمِيعاً وَ أَقْبَلُوا نَحْوَ النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ الْقَوْمَ كَثِيرٌ فَجَلَّلَ السُّفْرَةَ بِمِنْدِيلٍ وَ قَالَ أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً بَعْدَ عَشَرَةٍ فَفَعَلْتُ وَ جَعَلُوا يَأْكُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ وَ لَا يَنْقُصُ الطَّعَامُ حَتَّى لَقَدْ أَكَلَ مِنْ ذَلِكَ الْحَيْسِ سَبْعُمِائَةِ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ بِبَرَكَةِ النَّبِيِّ ص قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ثُمَّ دَعَا بِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ دَعَا بِعَلِيٍّ ع فَأَخَذَ عَلِيّاً بِيَمِينِهِ وَ فَاطِمَةَ بِشِمَالِهِ وَ جَمَعَهُمَا إِلَى صَدْرِهِ فَقَبَّلَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمَا وَ دَفَعَ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ زَوْجَتُكَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ قَالَ يَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبَعْلُ بَعْلُكِ ثُمَّ قَامَ يَمْشِي بَيْنَهُمَا حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْتَهُمَا الَّذِي هُيِّئَ لَهُمَا ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمَا فَأَخَذَ بِعِضَادَتَيِ الْبَابِ فَقَالَ طَهَّرَكُمَا اللَّهُ وَ طَهَّرَ نَسْلَكُمَا أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمَا وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ وَ أَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا قَالَ عَلِيٌّ وَ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثاً لَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا فَلَمَّا كَانَ فِي صَبِيحَةِ الْيَوْمِ الرَّابِعِ جَاءَنَا لِيَدْخُلَ عَلَيْنَا فَصَادَفَ فِي حُجْرَتِنَا أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ الْخَثْعَمِيَّةَ فَقَالَ لَهَا مَا يَقِفُكِ هَاهُنَا وَ فِي الْحُجْرَةِ رَجُلٌ فَقَالَتْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي إِنَّ الْفَتَاةَ إِذَا زُفَّتْ إِلَى زَوْجِهَا تَحْتَاجُ إِلَى امْرَأَةٍ تَتَعَاهَدُهَا وَ تَقُومُ بِحَوَائِجِهَا فَأَقَمْتُ هَاهُنَا لِأَقْضِيَ حَوَائِجَ فَاطِمَةَ ع قَالَ ص يَا أَسْمَاءُ قَضَى اللَّهُ لَكِ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

---

(۱) فى النسخة المطبوعة و المصدر ج ۱ ص ۴۸۸: «فدفعها الى علىّ عليه السلام» و هو سهو ظاهر فان قائل الكلام هو نفسه عليه السلام كما يقول: اشتريت إلخ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۳

قَالَ عَلِيٌّ ع وَ كَانَتْ غَدَاةَ قَرَّةٍ وَ كُنْتُ أَنَا وَ فَاطِمَةُ تَحْتَ الْعَبَاءِ فَلَمَّا سَمِعْنَا كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَسْمَاءَ ذَهَبْنَا لِنَقُومَ فَقَالَ بِحَقِّي عَلَيْكُمَا لَا تَفْتَرِقَا حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيْكُمَا فَرَجَعْنَا إِلَى حَالِنَا وَ دَخَلَ ص وَ جَلَسَ عِنْدَ رُءُوسِنَا وَ أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ فِيمَا بَيْنَنَا وَ أَخَذْتُ رِجْلَهُ الْيُمْنَى فَضَمَمْتُهَا إِلَى صَدْرِي وَ أَخَذَتْ فَاطِمَةُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى فَضَمَّتْهَا إِلَى صَدْرِهَا وَ جَعَلْنَا نُدْفِئُ رِجْلَيْهِ مِنَ الْقُرِّ حَتَّى إِذَا دُفِئَتَا قَالَ يَا عَلِيُّ ائْتِنِي بِكُوزٍ مِنْ مَاءٍ فَأَتَيْتُهُ فَتَفَلَ فِيهِ ثَلَاثاً وَ قَرَأَ فِيهِ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ اشْرَبْهُ وَ اتْرُكْ فِيهِ قَلِيلًا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَرَشَّ بَاقِيَ الْمَاءِ عَلَى رَأْسِي وَ صَدْرِي وَ قَالَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ الرِّجْسَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ طَهَّرَكَ تَطْهِيراً وَ قَالَ ائْتِنِي بِمَاءٍ جَدِيدٍ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ وَ سَلَّمَهُ إِلَى ابْنَتِهِ ع وَ قَالَ لَهَا اشْرَبِي وَ اتْرُكِي مِنْهُ قَلِيلًا فَفَعَلَتْ فَرَشَّهُ عَلَى رَأْسِهَا وَ صَدْرِهَا وَ قَالَ ص أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكِ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكِ تَطْهِيراً وَ أَمَرَنِي بِالْخُرُوجِ مِنَ الْبَيْتِ وَ خَلَا بِابْنَتِهِ وَ قَالَ كَيْفَ أَنْتِ يَا بُنَيَّةِ وَ كَيْفَ رَأَيْتِ زَوْجَكِ قَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ خَيْرَ زَوْجٍ إِلَّا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيَّ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ قُلْنَ لِي زَوَّجَكِ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةِ مَا أَبُوكِ بِفَقِيرٍ وَ لَا بَعْلُكِ بِفَقِيرٍ وَ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ خَزَائِنُ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَاخْتَرْتُ مَا عِنْدَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ يَا بُنَيَّةِ لَوْ تَعْلَمِينَ مَا عَلِمَ أَبُوكِ لَسَمُجَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنَيْكِ وَ اللَّهِ يَا بُنَيَّةِ مَا أَلَوْتُكِ نُصْحاً إِنْ زَوَّجْتُكِ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً يَا بُنَيَّةِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْ أَهْلِهَا رَجُلَيْنِ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكِ وَ الْآخَرَ بَعْلَكِ يَا بُنَيَّةِ نِعْمَ الزَّوْجُ زَوْجُكِ لَا تَعْصِي لَهُ أَمْراً ثُمَّ صَاحَ بِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ادْخُلْ بَيْتَكَ وَ الْطُفْ بِزَوْجَتِكَ وَ ارْفُقْ بِهَا فَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْلِمُنِي مَا يُؤْلِمُهَا وَ يَسُرُّنِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۴

مَا يَسُرُّهَا أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ وَ أَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا قَالَ عَلِيٌّ ع فَوَ اللَّهِ مَا أَغْضَبْتُهَا وَ لَا أَكْرَهْتُهَا عَلَى أَمْرٍ حَتَّى قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَغْضَبَتْنِي وَ لَا عَصَتْ لِي أَمْراً وَ لَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنْكَشِفُ عَنِّي الْهُمُومُ وَ الْأَحْزَانُ قَالَ عَلِيٌّ ع ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيَنْصَرِفَ فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ لَا طَاقَةَ لِي بِخِدْمَةِ الْبَيْتِ فَأَخْدِمْنِي خَادِماً تَخْدُمُنِي وَ تُعِينُنِي عَلَى أَمْرِ الْبَيْتِ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَ وَ لَا تُرِيدِينَ خَيْراً مِنَ الْخَادِمِ فَقَالَ عَلِيٌّ قُولِي بَلَى قَالَتْ يَا أَبَتِ خَيْراً مِنَ الْخَادِمِ فَقَالَ تُسَبِّحِينَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تَحْمَدِينَهُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تُكَبِّرِينَهُ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَذَلِكِ مِائَةٌ بِاللِّسَانِ وَ أَلْفُ حَسَنَةٍ فِي الْمِيزَانِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّكِ إِنْ قُلْتِهَا فِي صَبِيحَةِ كُلِّ يَوْمٍ

كَفَاكِ اللَّهُ مَا أَهَمَّكِ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

تبيان أقول روى مثل تلك الرواية من كتاب كفاية الطالب تأليف محمد بن يوسف الكنجى الشافعى بإسناده عن ابن عباس باختصار و تغيير تركناه لتكرر مضامينه ثم قال قال محمد بن يوسف هكذا رواه ابن بطة و هو حسن عال و ذكر أسماء بنت عميس فى هذا الحديث غير صحيح لأن أسماء هذه امرأة جعفر بن أبى طالب تزوجها بعده أبو بكر فولدت له محمدا فلما مات أبو بكر تزوجها على بن أبى طالب ع و إن أسماء التى حضرت فى عرس فاطمة ع إنما هى أسماء بنت يزيد بن السكن الأنصارى و أسماء بنت عميس كان مع زوجها جعفر بالحبشة و قدم بها يوم فتح خيبر سنة سبع و كان زواج فاطمة ع بعد وقعة بدر بأيام يسيرة فصح بهذا أن أسماء المذكورة فى هذا الحديث إنما هى بنت يزيد «۱» و لها أحاديث

---

(۱) أقول: و كانت أسماء هذه مكناة بام سلمة و كانت يقال لها خطيبة النساء فما روى فى قصة زفافها عن أمّ سلمة فانما هى أسماء بنت يزيد بن السكن بن رافع لا أمّ سلمة التى زوجها النبىّ بعد ذاك الزفاف بسنة أو أكثر. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۵ عن النبى ص انتهى «۱». أقول المرط كساء من صوف أو خز كان يؤتزر بها و الخدر بالكسر الستر قوله ع مما كان عليه آبائى أى الحيرة فى بعض الأمور التى اهتدى إليه أمير المؤمنين و خص به من العلوم الربانية و الشرك «۲» إنما هو للأعمام أو يكون المراد بعض الأجداد من جهة الأم و قال الجزرى فى ميمون النقيبة أى منجح الفعال مظفر المطالب و النقيبة النفس و قيل الطبيعة و الخليفة و قال طائر الإنسان ما حصل له فى علم الله مما قدر له و منه الحديث بالميمون طائره أى بالمبارك حظه و يجوز أن يكون أصله من الطير السانح و البارح قوله ع تزلفه أى تقر به قوله و تحظيه من باب الإفعال يقال فلان أحظى منى أى أقرب إليه منى قوله ثم انثنت أى انصرفت قال الجوهرى ثنيته صرفته عن حاجته و قال الجزرى الصخب الضجة و اضطراب الأصوات للخصام و منه حديث خديجة لا صخب فيه و لا نصب قوله فجلل السفرة أى ستر ما فيها بمنديل لئلا يرى الآكلون ما فيها فيحصل فيها البركة و قد تكرر ذلك فى الأخبار المشتملة على إعجاز البركة.

۳۳- كشف، كشف الغمة وَ نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ الذُّرِّيَّةِ الطَّاهِرَةِ، تَصْنِيفِ أَبِي بِشْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالدُّولَابِيِّ مِنْ نُسْخَةٍ بِخَطِّ الشَّيْخِ ابْنِ وَضَّاحٍ الْحَنْبَلِيِّ الشَّهْرَبَانِيِّ وَ أَجَازَ لِي أَنْ أَرْوِيَ عَنْهُ كُلَّ مَا يَرْوِي عَنْ مَشَايِخِهِ وَ هُوَ يَرْوِي كَثِيراً وَ أَجَازَ لِيَ السَّيِّدُ جَلَالُ الدِّينِ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ فَخَّارٍ الْمُوسَوِيُّ الْحَائِرِيُّ أَدَامَ اللَّهُ شَرَفَهُ أَنْ أَرْوِيَهُ عَنْهُ عَنِ الشَّيْخِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْأَخْضَرِ الْمُحَدِّثِ إِجَازَةً فِي مُحَرَّمٍ سَنَةَ عَشْرٍ وَ سِتِّمِائَةٍ وَ عَنِ الشَّيْخِ بُرْهَانِ الدِّينِ أَبِي الْحُسَيْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْغَزْنَوِيِّ إِجَازَةً فِي رَبِيعٍ الْأَوَّلِ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ سِتِّمِائَةٍ كِلَاهُمَا عَنِ الشَّيْخِ الْحَافِظِ أَبِي الْفَضْلِ مُحَمَّدِ بْنِ نَاصِرٍ السَّلَامِيِّ بِإِسْنَادِهِ وَ السَّيِّدُ أَجَازَ لِي قَدِيماً رِوَايَةَ كُلِّمَا يَرْوِيهِ

---

(۱) انتهى ملخصا. راجع ج ۱ ص ۵۰۰.

(۲) قد آثرنا هناك (ص ۱۲۶ س ۲۳) نسخة «الشك» بدل «الشرك» فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۶

وَ بِهَذَا الْكِتَابِ فِي ذِي الْحِجَّةِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَ سَبْعِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ عُمَرُ أَنْتَ لَهَا يَا عَلِيُّ فَقَالَ مَا لِي مِنْ شَيْءٍ إِلَّا دِرْعِي أَرْهَنُهَا فَزَوَّجَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ فَاطِمَةَ بَكَتْ قَالَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ أَنْكَحْتُكِ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْماً وَ أَوَّلَهُمْ سِلْماً.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: تَزَوَّجَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ بَنَى بِهَا فِي ذِي الْحِجَّةِ مِنَ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْهِجْرَةِ.

وَ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: خَطَبْتُ فَاطِمَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ مَوْلَاةٌ لِي هَلْ عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَةَ قَدْ خُطِبَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ لَا قَالَتْ فَقَدْ خُطِبَتْ فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَيُزَوِّجَكَ فَقُلْتُ وَ هَلْ عِنْدِي شَيْءٌ أَتَزَوَّجُ بِهِ فَقَالَتْ إِنَّكَ إِنْ جِئْتَ إِلَى

رَسُولِ اللَّهِ ص زَوِّجَكَ فَوَ اللَّهِ مَا زَالَتْ تُزْجِينِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَانَتْ لَهُ جَلَالَةٌ وَ هَيْبَةٌ فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَفْحِمْتُ فَوَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ أَ لَكَ حَاجَةٌ فَسَكَتُّ فَقَالَ لَعَلَّكَ جِئْتَ تَخْطُبُ فَاطِمَةَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ تَسْتَحِلُّهَا بِهِ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَا فَعَلْتَ الدِّرْعَ الَّتِي سَلَّحْتُكَهَا فَقُلْتُ عِنْدِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَحُطَمِيَّةٌ مَا ثَمَنُهَا إِلَّا أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ قَالَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا فَابْعَثْ بِهَا فإن [فَإِنَّهَا] كَانَتْ لَصَدَاقَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

بيان تقول سلحته و أسلحه إذا أعطيته سلاحا و قال الجزرى

فى حديث زواج فاطمة أنه قال لعلى أين درعك الحطمية.

هى التى تحطم السيوف أى تكسرها و قيل هى العريضة الثقيلة و قيل هى منسوبة إلى بطن من عبد القيس يقال لهم حطمة بن محارب كانوا يعملون الدروع و هذا أشبه الأقوال.

۳۴- كشف، كشف الغمة وَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: لَمَّا خَطَبَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ أَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً قَدْ ذَكَرَكِ فَسَكَتَتْ فَخَرَجَ فَزَوَّجَهَا.

وَ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ نَفَرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۷

اخْطُبْ فَاطِمَةَ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مَا حَاجَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَرْحَباً وَ أَهْلًا لَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا فَخَرَجَ عَلِيٌّ عَلَى أُولَئِكَ الرَّهْطِ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ كَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ قَالُوا مَا وَرَاكَ قَالَ مَا أَدْرِي غَيْرَ أَنَّهُ ص قَالَ مَرْحَباً وَ أَهْلًا قَالُوا يَكْفِيكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا أَعْطَاكَ الْأَهْلَ وَ الرَّحْبَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلْعُرْسِ مِنْ وَلِيمَةٍ فَقَالَ سَعْدٌ عِنْدِي كَبْشٌ وَ جَمَعَ لَهُ رَهْطٌ مِنَ الْأَنْصَارِ آصُعاً مِنْ ذُرَةٍ (۱) فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةُ الْبِنَاءِ قَالَ لَا تُحْدِثَنَّ شَيْئاً حَتَّى تَلْقَانِي فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ ثُمَّ أَفْرَغَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِمَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا وَ بَارِكْ لَهُمَا فِي شِبْلَيْهِمَا وَ قَالَ ابْنُ نَاصِرٍ فِي نَسْلَيْهِمَا.

وَ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ كُنْتُ فِي زِفَافِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا أَصْبَحْنَا جَاءَ النَّبِيُّ ص إِلَى الْبَابِ فَقَالَ يَا أُمَّ أَيْمَنَ ادْعِي لِي أَخِي قَالَتْ هُوَ أَخُوكَ وَ تُنْكِحُهُ ابْنَتَكَ قَالَ نَعَمْ يَا أُمَّ أَيْمَنَ قَالَتْ وَ سَمِعَ النِّسَاءُ صَوْتَ النَّبِيِّ ص فَتَنَحَّيْنَ وَ اخْتَبَيْتُ أَنَا فِي نَاحِيَةٍ فَجَاءَ عَلِيٌّ ع فَنَضَحَ النَّبِيُّ ص مِنَ الْمَاءِ وَ دَعَا لَهُ ثُمَّ قَالَ ادْعِي لِي فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ خَرِقَةً مِنَ الْحَيَاءِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص اسْكُنِي لَقَدْ أَنْكَحْتُكِ أَحَبَّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ ثُمَّ نَضَحَ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ وَ دَعَا لَهَا

---

(۱) آصع جمع صاع، ذكره صاحب القاموس فى مادة فرق، قال: «الفرق مكيال بالمدينة يسع ثلاثة آصع» و فى المصباح: «و نقل المطرزى عن الفارسىّ انه يجمع- صاع- أيضا على آصع بالقلب كما قيل دار و آدر بالقلب، و هذا الذى نقله جعله أبو حاتم من خطا العوام، و قال ابن الأنبارى: و ليس عندى بخطإ فى القياس، لانه و ان كان غير مسموع من العرب (يعنى من العرب الجاهلى) و لكنه قياس ما نقل عنهم و هو انهم ينقلون الهمزة من موضع العين الى موضع الفاء فيقولون أبار و آبار- ذيل أقرب الموارد.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۸

قَالَتْ ثُمَّ رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَرَأَى سَوَاداً بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقُلْتُ أَنَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَ جِئْتِ فِي زِفَافِ فَاطِمَةَ تُكْرِمِينَهَا قُلْتُ نَعَمْ قَالَتْ فَدَعَا لِي.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى وَ حَدَّثَنِي السَّيِّدُ جَلَالُ الدِّينِ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ فَخَّارٍ الْمُوسَوِيُّ بِمَا هَذَا مَعْنَاهُ وَ رُبَّمَا اخْتَلَفَ الْأَلْفَاظُ قَالَ قَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ هَذِهِ حَضَرَتْ وَفَاةُ خَدِيجَةَ ع فَبَكَتْ فَقُلْتُ أَ تَبْكِينَ وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَنْتِ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ص مُبَشَّرَةٌ عَلَى لِسَانِهِ بِالْجَنَّةِ فَقَالَتْ مَا لِهَذَا بَكَيْتُ وَ لَكِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْلَةَ زِفَافِهَا لَا بُدَّ لَهَا مِنِ امْرَأَةٍ تُفْضِي إِلَيْهَا بِسِرِّهَا وَ تَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى حَوَائِجِهَا وَ فَاطِمَةُ حَدِيثَةُ

عَهْدٍ بِصِبًا وَ أَخَافُ أَنْ لَا يَكُونَ لَهَا مَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا حِينَئِذٍ فَقُلْتُ يَا سَيِّدَتِي لَكِ عَلَيَّ عَهْدُ اللَّهِ إِنْ بَقِيتُ إِلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ أَنْ أَقُومَ مَقَامَكِ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةُ وَ جَاءَ النَّبِيُّ ص أَمَرَ النِّسَاءَ فَخَرَجْنَ وَ بَقِيتُ فَلَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ رَأَى سَوَادِي فَقَالَ مَنْ أَنْتِ فَقُلْتُ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ فَقَالَ أَ لَمْ آمُرْكِ أَنْ تَخْرُجِي فَقُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَا قَصَدْتُ خِلَافَكَ وَ لَكِنِّي أَعْطَيْتُ خَدِيجَةَ عَهْداً وَ حَدَّثْتُهُ فَبَكَى فَقَالَ بِاللَّهِ لِهَذَا وَقَفْتِ فَقُلْتُ نَعَمْ وَ اللَّهِ فَدَعَا لِي.

-عُدْنَا إِلَى مَا أَوْرَدَهُ الدُّولَابِيُّ وَ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ لَقَدْ جُهِّزَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ مَا كَانَ حَشْوُ فُرُشِهِمَا وَ وَسَائِدِهِمَا إِلَّا لِيفٌ وَ لَقَدْ أَوْلَمَ عَلِيٌّ لِفَاطِمَةَ ع فَمَا كَانَتْ وَلِيمَةُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَفْضَلَ مِنْ وَلِيمَتِهِ رَهَنَ دِرْعَهُ عِنْدَ يَهُودِيٍّ وَ كَانَتْ وَلِيمَتُهُ آصُعاً مِنْ شَعِيرٍ وَ تَمْرٍ وَ حَيْسٍ «۱».

بيان قال الجزرى

فى حديث تزويج فاطمة ع فلما أصبح دعاها فجاءت خرقة من الحياء.

أى خجلة مدهوشة من الخرق التحير و يحتمل أن يكون

---

(۱) المصدر ج ۱ ص ۴۹۴. و له كلام بعد هذه الرواية من أن الحاضرة عند زفافها لا بدّ أن تكون هى سلمى بنت عميس- اخت أسماء- زوجة حمزة بن عبد المطلب. راجعه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۳۹

بالحاء المهملة و الزاء المعجمة فالمراد تقارب الخطو فى المشى قال الجوهرى الحزق القصير المتقارب الخطو و كذا الحزقة و روى أنها أتته تعثر فى مرطها من الخجل و قال الجوهرى و قضينا إليه ذلك الأمر أى أنهيناه إليه.

۳۵- كشف، كشف الغمة وَ مِنْ كِتَابِ كِفَايَةِ الطَّالِبِ فِي مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع تَأْلِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الْكَنْجِيِّ الشَّافِعِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوَّجْتَنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ فَقِيرٌ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكِ وَ الْآخَرُ بَعْلُكِ.

وَ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنِّي أَنَا زَوَّجْتُهُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ لَقَدْ خَطَبَهَا إِلَيَّ أَشْرَافُ قُرَيْشٍ فَلَمْ أُجِبْ كُلَّ ذَلِكَ أَتَوَقَّعُ الْخَبَرَ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى جَاءَنِي جَبْرَئِيلُ لَيْلَةَ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ قَدْ جَمَعَ الرُّوحَانِيِّينَ وَ الْكَرُوبِيِّينَ فِي وَادٍ يُقَالُ لَهُ الْأَفْيَحُ تَحْتَ شَجَرَةِ طُوبَى وَ زَوَّجَ فَاطِمَةَ عَلِيّاً وَ أَمَرَنِي فَكُنْتُ الْخَاطِبَ وَ اللَّهُ تَعَالَى الْوَلِيَّ وَ أَمَرَ شَجَرَةَ طُوبَى فَحَمَلَتِ الْحُلِيَّ وَ الْحُلَلَ وَ الدُّرَّ وَ الْيَاقُوتَ ثُمَّ نَثَرَتْهُ وَ أَمَرَ الْحُورَ الْعِينَ فَاجْتَمَعْنَ فَلَقَطْنَ فَهُنَّ يَتَهَادَيْنَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ يَقُلْنَ هَذَا نُثَارُ فَاطِمَةَ.

وَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: أَصَابَ فَاطِمَةَ ع لَيْلَةَ صَبِيحَةِ الْعُرْسِ رِعْدَةٌ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص زَوَّجْتُكِ سَيِّداً فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ يَا فَاطِمَةُ لَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أُمْلِكَكِ بِعَلِيٍّ أَمَرَ اللَّهُ شَجَرَ الْجِنَانِ فَحَمَلَتْ حُلِيّاً وَ حُلَلًا وَ أَمَرَهَا فَنَثَرَتْهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ شَيْئاً أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ مِنْهُ صَاحِبُهُ أَوْ أَحْسَنَ افْتَخَرَ بِهِ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَلَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ تَفْتَخِرُ عَلَى النِّسَاءِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ خَطَبَ عَلَيْهَا جَبْرَئِيلُ.

وَ رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ لَيْلَةَ عُرْسِهَا بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ فَقَالَ اشْرَبِي هَذَا فِدَاكِ أَبُوكِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ ع اشْرَبْ فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا زُفَّتْ فَاطِمَةُ إِلَى عَلِيٍّ ع نَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۰

وَ مَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ قُدِّمَتْ بَغْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص الدُّلْدُلُ وَ عَلَيْهَا فَاطِمَةُ ع مُشْتَمِلَةٌ قَالَ فَأَمْسَكَ جَبْرَئِيلُ بِاللِّجَامِ وَ أَمْسَكَ إِسْرَافِيلُ

بِالرِّكَابِ وَ أَمْسَكَ مِيكَائِيلُ بِالثَّفَرِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسَوِّي عَلَيْهَا الثِّيَابَ فَكَبَّرَ جَبْرَئِيلُ وَ كَبَّرَ إِسْرَافِيلُ وَ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ جَرَتِ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ فِي الزِّفَافِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

بيان قال في النهاية الاشتمال افتعال من الشملة و هو كساء يتغطى به و يتلفف فيه و قال ثفر الدابة الذي يجعل تحت ذنبها.

۳۶- كشف، كشف الغمة وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص زَوِّجْنِي فَاطِمَةَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَتَاهُ عُمَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَتَيَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ فَقَالا أَنْتَ أَكْثَرُ قُرَيْشٍ مَالًا فَلَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَخَطَبْتَ إِلَيْهِ فَاطِمَةَ زَادَكَ اللَّهُ مَالًا إِلَى مَالِكَ وَ شَرَفاً إِلَى شَرَفِكَ فَأَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَتَاهُمَا فَقَالَ قَدْ نَزَلَ بِي مِثْلُ الَّذِي نَزَلَ بِكُمَا فَأَتَيَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ يَسْقِي نَخَلَاتٍ لَهُ فَقَالا قَدْ عَرَفْنَا قَرَابَتَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قِدْمَتَكَ فِي الْإِسْلَامِ فَلَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَخَطَبْتَ إِلَيْهِ فَاطِمَةَ لَزَادَكَ اللَّهُ فَضْلًا إِلَى فَضْلِكَ وَ شَرَفاً إِلَى شَرَفِكَ فَقَالَ لَقَدْ نَبَّهْتُمَانِي فَانْطَلَقَ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ اغْتَسَلَ وَ لَبِسَ كِسَاءً قِطْرِيّاً وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ص وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِي فَاطِمَةَ قَالَ إِذَا زَوَّجْتُكَهَا فَمَا تُصْدِقُهَا قَالَ أُصْدِقُهَا سَيْفِي وَ فَرَسِي وَ دِرْعِي وَ نَاضِحِي قَالَ أَمَّا نَاضِحُكَ وَ سَيْفُكَ وَ فَرَسُكَ فَلَا غِنَى بِكَ عَنْهَا تُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَمَّا دِرْعُكَ فَشَأْنُكَ بِهَا فَانْطَلَقَ عَلِيٌّ وَ بَاعَ دِرْعَهُ بِأَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَماً قِطْرِيّاً فَصَبَّهَا بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ص فَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ عَدَدِهَا وَ لَا هُوَ أَخْبَرَهُ عَنْهَا فَأَخَذَ مِنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَبْضَةً فَدَفَعَهَا إِلَى الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ ابْتَعْ مِنْ هَذَا مَا تُجَهِّزُ بِهِ فَاطِمَةُ وَ أَكْثِرْ لَهَا مِنَ الطِّيبِ فَانْطَلَقَ الْمِقْدَادُ فَاشْتَرَى لَهَا رَحًى وَ قِرْبَةً وَ وِسَادَةً مِنْ أَدَمٍ وَ حَصِيراً قِطْرِيّاً فَجَاءَ بِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ص وَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ مَعَهُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۱

خَطَبَ إِلَيْكَ ذَوُو الْأَسْنَانِ وَ الْأَمْوَالِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَمْ تُزَوِّجْهُمْ فَزَوَّجْتَهَا مِنْ هَذَا الْغُلَامِ فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ أَمَا إِنَّكِ سَتُزَوَّجِينَ بِهَذَا الْغُلَامِ وَ تَلِدِينَ لَهُ غُلَاماً هَذَا مَعَ مَا رُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ فِي الْحَبَشَةِ غَرِيبٌ فَإِنَّهَا تَزَوَّجَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ وَلَدَتْ مِنْهُ كَمَا ذَكَرَ ص فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ لِسَلْمَانَ ائْتِنِي بِبَغْلَتِيَ الشَّهْبَاءِ فَأَتَاهُ بِهَا فَحَمَلَ عَلَيْهَا فَاطِمَةَ ع فَكَانَ سَلْمَانُ يَقُودُهَا وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُومُ بِهَا فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعَ حِسّاً خَلْفَ ظَهْرِهِ فَالْتَفَتَ فَإِذَا هُوَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ مَا أَنْزَلَكُمْ قَالَ نَزُفُّ فَاطِمَةَ إِلَى زَوْجِهَا فَكَبَّرَ جَبْرَئِيلُ ثُمَّ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ ثُمَّ كَبَّرَ إِسْرَافِيلُ ثُمَّ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ كَبَّرَ النَّبِيُّ ص ثُمَّ كَبَّرَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَصَارَ التَّكْبِيرُ خَلْفَ الْعَرَائِسِ سُنَّةً مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَجَاءَ بِهَا فَأَدْخَلَهَا عَلَى عَلِيٍّ ع فَأَجْلَسَهَا إِلَى جَنْبِهِ عَلَى الْحَصِيرِ الْقِطْرِيِّ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هَذِهِ بِنْتِي فَمَنْ أَكْرَمَهَا فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَ مَنْ أَهَانَهَا فَقَدْ أَهَانَنِي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا وَ اجْعَلْ لَهُمَا ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ثُمَّ وَثَبَ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ فَقَدْ زَوَّجْتُكِ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً.

إيضاح قال الجزري فيه أنه ع كان متوشحا بثوب قطري هو ضرب من البرود فيه حمرة و لها أعلام فيها بعض الخشونة و قيل هي حلل جياد تحمل من قبل البحرين و قال الأزهري في أعراض البحرين قرية يقال لها قطر و أحسب الثياب القطرية نسبت إليها فكسروا القاف للنسبة و خففوا.

۳۷- كشف، كشف الغمة قَدْ أَوْرَدَ صَاحِبُ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ فِي الْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ ص لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ.

وَ رَوَى صَاحِبُ الْفِرْدَوْسِ أَيْضاً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا الْأَرْضَ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُبْغِضاً لَكَ مَشَى حَرَاماً.

وَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۲

رَوَى ابْنُ بَابَوَيْهِ مِنْ حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَوْرَدَهُ فِي تَزْوِيجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِفَاطِمَةَ ع أَنَّهُ أَخَذَ فِي فِيهِ مَاءً وَ دَعَا فَاطِمَةَ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ مَجَّ الْمَاءَ فِي الْمِخْضَبِ وَ هُوَ الْمِرْكَنُ وَ غَسَّلَ قَدَمَيْهِ وَ وَجْهَهُ ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ ع وَ أَخَذَ كَفّاً مِنْ مَاءٍ فَضَرَبَ بِهِ عَلَى رَأْسِهَا وَ كَفّاً بَيْنَ يَدَيْهَا ثُمَّ رَشَّ جِلْدَهَا ثُمَّ دَعَا بِمِخْضَبٍ آخَرَ ثُمَّ دَعَا عَلِيّاً فَصَنَعَ بِهِ كَمَا صَنَعَ بِهَا ثُمَّ الْتَزَمَهُمَا فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمَا اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبْتَ

عَنِّی الرِّجْسَ وَ طَهِّرْتَنِی تَطْهِیراً فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً ثُمَّ قَالَ قُومَا إِلَی بَیْتِکُمَا جَمَعَ اللَّهُ بَیْنَکُمَا وَ بَارَکَ فِی سِیَرِکُمَا وَ أَصْلَحَ بَالَکُمَا ثُمَّ قَامَ فَأَغْلَقَ عَلَیْهِمَا الْبَابَ بِیَدِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرَتْنِی أَسْمَاءُ أَنَّهَا رَمَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ یَزَلْ یَدْعُو لَهُمَا خَاصَّةً لَا یُشْرِکُهُمَا فِی دُعَائِهِ أَحَداً حَتَّی تَوَارَی فِی حُجْرَتِهِ وَ فِی رِوَایَةٍ أَنَّهُ قَالَ بَارَکَ اللَّهُ لَکُمَا فِی سِیَرِکُمَا وَ جَمَعَ شَمْلَکُمَا وَ أَلَّفَ عَلَی الْإِیمَانِ بَیْنَ قُلُوبِکُمَا شَأْنَکَ بِأَهْلِکَ السَّلَامُ عَلَیْکُمَا.

وَ رُوِیَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ ع کَانَ اللَّهُ تَعَالَی مُزَوِّجَهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ وَ کَانَ جَبْرَئِیلُ الْخَاطِبَ وَ کَانَ مِیکَائِیلُ وَ إِسْرَافِیلُ فِی سَبْعِینَ أَلْفاً مِنَ الْمَلَائِکَةِ شُهُوداً وَ أَوْحَی اللَّهُ إِلَی شَجَرَةِ طُوبَی أَنِ انْثُرِی مَا فِیکِ مِنَ الدُّرِّ وَ الْیَاقُوتِ وَ اللُّؤْلُؤِ وَ أَوْحَی اللَّهُ إِلَی الْحُورِ الْعِینِ أَنِ الْتَقِطْنَهُ فَهُنَّ یَتَهَادَیْنَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ فَرَحاً بِتَزْوِیجِ فَاطِمَةَ عَلِیّاً.

وَ عَنْ شُرَحْبِیلَ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی فَاطِمَةَ فِی صَبِیحَةِ عُرْسِهَا بِقَدَحٍ فِیهِ لَبَنٌ فَقَالَ اشْرَبِی فِدَاکِ أَبُوکِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِیٍّ ع اشْرَبْ فِدَاکَ ابْنُ عَمِّکَ.

وَ عَنْ شُرَحْبِیلَ بْنِ سَعِیدٍ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: لَمَّا کَانَتْ صَبِیحَةُ الْعُرْسِ أَصَابَ فَاطِمَةَ ع رِعْدَةٌ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص زَوَّجْتُکِ سَیِّداً فِی الدُّنْیَا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ.

«۱» وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: شَکَتْ فَاطِمَةُ ع إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص

---

(۱) فی النسخة المطبوعة هناک رمز کا و هو سهو.

عَلِیّاً فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا یَدَعُ شَیْئاً مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا وَزَّعَهُ بَیْنَ الْمَسَاکِینِ فَقَالَ لَهَا یَا فَاطِمَةُ أَ تُسْخِطِینِی فِی أَخِی وَ ابْنِ عَمِّی إِنَّ سَخَطَهُ سَخَطِی وَ إِنَّ سَخَطِی لَسَخَطُ اللَّهِ فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ سَخَطِ رَسُولِهِ.

وَ رُوِیَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع یَقُولُ وَ اللَّهِ لَأَتَکَلَّمَنَّ بِکَلَامٍ لَا یَتَکَلَّمُ بِهِ غَیْرِی إِلَّا کَذَّابٌ وَرِثْتُ نَبِیَّ الرَّحْمَةِ وَ زَوْجَتِی خَیْرُ نِسَاءِ الْأُمَّةِ وَ أَنَا خَیْرُ الْوَصِیِّینَ «۱».

۳۸- کا، الکافی الْعِدَّةُ عَنْ سَهْلٍ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّ عَلِیّاً تَزَوَّجَ فَاطِمَةَ ع عَلَی جَرْدِ بُرْدٍ وَ دِرْعٍ وَ فِرَاشٍ کَانَ مِنْ إِهَابِ کَبْشٍ.

بیان قوله علی جرد برد أی برد خلق.

۳۹- کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ عَلَی دِرْعٍ حُطَمِیَّةٍ یَسْوَی ثَلَاثِینَ دِرْهَماً.

۴۰- کا، الکافی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِیّاً فَاطِمَةَ عَلَی دِرْعٍ حُطَمِیَّةٍ وَ کَانَ فِرَاشُهَا إِهَابَ کَبْشٍ یَجْعَلَانِ الصُّوفَ إِذَا اضْطَجَعَا تَحْتَ جُنُوبِهِمَا.

۴۱- کا، الکافی بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی بُکَیْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِیّاً فَاطِمَةَ عَلَی دِرْعٍ حُطَمِیَّةٍ تُسَاوِی ثَلَاثِینَ دِرْهَماً.

بیان یمکن الجمع بین تلک الروایات بوجوه الأول أن یکون المراد کون الدرع جزءا للمهر.

الثانی أن یکون المعنی أنه لو کان هذا الیوم لساوی ثلاثین درهما و إن کانت قیمته فی ذلک الزمان أکثر.

---

(۱) راجع کشف الغمّة ج ۲ ص ۳۲.

الثالث أن يقال إنه كان يسوى ثلاثين درهما لكن بيع بخمسمائة درهم.

الرابع أن يكون بعض الأخبار محمولا على التقية.

۴۲- كا، الكافى عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِى مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ صَدَاقُ فَاطِمَةَ جَرْدَ بُرْدٍ حِبَرَةٍ وَ دِرْعَ حُطَمِيَّةٍ وَ كَانَ فِرَاشُهَا إِهَابَ كَبْشٍ يُلْقِيَانِهِ وَ يَفْرُشَانِهِ وَ يَنَامَانِ عَلَيْهِ.

۴۳- كا، الكافى عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ دَاوُدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً فَاطِمَةَ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَبْكِي فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ فَوَ اللَّهِ لَوْ كَانَ فِي أَهْلِي خَيْرٌ مِنْهُ مَا زَوَّجْتُكِهِ وَ مَا أَنَا زَوَّجْتُكِهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكِ وَ أَصْدَقَ عَنْكِ الْخُمُسَ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ.

۴۴- كا، الكافى عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص زَوَّجْتَنِي بِالْمَهْرِ الْخَسِيسِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَا أَنَا زَوَّجْتُكِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكِ مِنَ السَّمَاءِ وَ جَعَلَ مَهْرَكِ خُمُسَ الدُّنْيَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ.

۴۵- كا عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا غَيْرَةَ فِي الْحَلَالِ بَعْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا تُحْدِثَا شَيْئاً حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكُمَا فَلَمَّا أَتَاهُمَا أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ بَيْنَهُمَا فِي الْفِرَاشِ.

۴۶- كا، الكافى عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ قَالُوا بِالرِّفَاءِ وَ الْبَنِينَ قَالَ لَا بَلْ عَلَى الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ.

إيضاح قال الجزرى فيه نهى أن يقال للمتزوج بالرفاء و البنين الرفاء الالتيام و الاتفاق و البركة و النماء و إنما نهى عنه كراهية لأنه كان من عادتهم و لهذا سن فيه غيره.

۴۷- كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۵

عَنْ مُخَلَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى الْيَرْبُوعِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَتَزَوَّجُ فِيكُمْ وَ أُزَوِّجُكُمْ إِلَّا فَاطِمَةَ فَإِنَّ تَزْوِيجَهَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ.

۴۸- فر «۱»، تفسير فرات بن إبراهيم عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ مُعَنْعَناً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً «۲» قَالَ خَلَقَ اللَّهُ نُطْفَةً بَيْضَاءَ مَكْنُونَةً فَجَعَلَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ ثُمَّ نَقَلَهَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ إِلَى صُلْبِ شَيْثٍ وَ مِنْ صُلْبِ شَيْثٍ إِلَى صُلْبِ أَنُوشَ وَ مِنْ صُلْبِ أَنُوشَ إِلَى صُلْبِ قَيْنَانَ حَتَّى تَوَارَثَتْهَا كِرَامُ الْأَصْلَابِ فِي مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ حَتَّى جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ فَأَلْقَى نِصْفَهَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ نِصْفَهَا إِلَى صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ وَ هِيَ سُلَالَةٌ تُولَدُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّداً وَ مِنْ أَبِي طَالِبٍ عَلِيّاً عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ زَوَّجَ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ عَلِيّاً فَعَلِيٌّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ نَسَبٌ وَ عَلِيٌّ الصِّهْرُ «۳».

۴۹- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، وَ كِتَابُ الْمُحْتَضَرِ، لِلْحَسَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفْوٌ.

وَ مِنْهُ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِعَلِيٍّ ع يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا الْأَرْضَ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُبْغِضاً لَكَ مَشَى عَلَيْهَا حَرَاماً.

---

(۱) فى النسخة المطبوعة هناك تصحيف غريب راجع ص ۴۲.

(۲) الفرقان: ۵۶.

(۳) المصدر ص ۱۰۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۶

باب ۶ كيفية معاشرتها مع على ع

۱-ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص الْفَجْرَ ثُمَّ قَامَ بِوَجْهٍ كَئِيبٍ وَ قُمْنَا مَعَهُ حَتَّى صَارَ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع فَأَبْصَرَ عَلِيّاً نَائِماً بَيْنَ يَدَيِ الْبَابِ عَلَى الدَّقْعَاءِ فَجَلَسَ النَّبِيُّ ص فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ وَ يَقُولُ قُمْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا أَبَا تُرَابٍ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ دَخَلَا مَنْزِلَ فَاطِمَةَ فَمَكَثْنَا هُنَيْئَةً ثُمَّ سَمِعْنَا ضَحِكاً عَالِياً ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِوَجْهٍ مُشْرِقٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ دَخَلْتَ بِوَجْهٍ كَئِيبٍ وَ خَرَجْتَ بِخِلَافِهِ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَفْرَحُ وَ قَدْ أَصْلَحْتُ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ.

بيان الدقعاء التراب و الأخبار المشتملة على منازعتهما مأولة بما يرجع إلى ضرب من المصلحة لظهور فضلهما على الناس أو غير ذلك مما خفي علينا جهته.

۲-ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ع كَلَامٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أُلْقِيَ لَهُ مِثَالٌ فَاضْطَجَعَ عَلَيْهِ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ ع فَاضْطَجَعَتْ مِنْ جَانِبٍ وَ جَاءَ عَلِيٌّ ع فَاضْطَجَعَ مِنْ جَانِبٍ قَالَ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَ عَلِيٍّ فَوَضَعَهَا عَلَى سُرَّتِهِ وَ أَخَذَ يَدَ فَاطِمَةَ فَوَضَعَهَا عَلَى سُرَّتِهِ فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى أَصْلَحَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ خَرَجَ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ دَخَلْتَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ وَ خَرَجْتَ وَ نَحْنُ نَرَى الْبُشْرَى فِي وَجْهِكَ قَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ قَدْ أَصْلَحْتُ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبِّ مَنْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَيَّ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۷

قال الصدوق رحمه الله ليس هذا الخبر عندى بمعتمد و لا هو لى بمعتقد فى هذه العلة لأن عليا و فاطمة ع ما كانا ليقع بينهما كلام يحتاج رسول الله ص إلى الإصلاح بينهما لأنه ع سيد الوصيين و هى سيدة نساء العالمين مقتديان بنبى الله ص فى حسن الخلق مصباح الأنوار، عن حبيب مثله بيان المثال بالكسر الفراش ذكره الفيروزآبادى.

۳-ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَرَفَةَ عَنْ وَكِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُهَاجِرَيْنِ إِلَى بِلَادِ الْحَبَشَةِ «۱» فَأُهْدِيَتْ لِجَعْفَرٍ جَارِيَةٌ قِيمَتُهَا أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ أَهْدَاهَا لِعَلِيٍّ ع تَخْدُمُهُ فَجَعَلَهَا عَلِيٌّ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ ع يَوْماً فَنَظَرَتْ إِلَى رَأْسِ عَلِيٍّ ع فِي حِجْرِ الْجَارِيَةِ فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَعَلْتَهَا فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَا فَعَلْتُ شَيْئاً فَمَا الَّذِي تُرِيدِينَ قَالَتْ تَأْذَنُ لِي فِي الْمَصِيرِ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا قَدْ أَذِنْتُ لَكِ فَتَجَلَّلَتْ بِجِلَالِهَا وَ تَبَرْقَعَتْ بِبُرْقُعِهَا وَ أَرَادَتِ النَّبِيَّ ص فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنَّ هَذِهِ فَاطِمَةُ قَدْ أَقْبَلَتْ تَشْكُو عَلِيّاً فَلَا تَقْبَلْ مِنْهَا فِي عَلِيٍّ شَيْئاً فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص جِئْتِ تَشْكِينَ عَلِيّاً قَالَتْ إِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَقَالَ لَهَا ارْجِعِي إِلَيْهِ فَقُولِي لَهُ رَغِمَ أَنْفِي لِرِضَاكَ فَرَجَعَتْ إِلَى عَلِيٍّ ع فَقَالَتْ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ رَغِمَ أَنْفِي لِرِضَاكَ تَقُولُهَا ثَلَاثاً فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ شَكَوْتِنِي إِلَى خَلِيلِي وَ حَبِيبِي رَسُولِ اللَّهِ ص وَا سَوْأَتَاهْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أُشْهِدُ اللَّهَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّ الْجَارِيَةَ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْأَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ الَّتِي فَضَلَتْ مِنْ عَطَائِي صَدَقَةٌ عَلَى فُقَرَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ

---

(۱) لا يعرف لابى ذر هجرة الى حبشة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۸

ثُمَّ تَلَبَّسَ وَ انْتَعَلَ وَ أَرَادَ النَّبِيَّ ص فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِيٍّ قَدْ أَعْطَيْتُكَ الْجَنَّةَ بِعِتْقِكَ الْجَارِيَةَ فِي رِضَى فَاطِمَةَ وَ النَّارَ بِالْأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ الَّتِي تَصَدَّقْتَ بِهَا فَأَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ شِئْتَ بِرَحْمَتِي وَ أَخْرِجْ مِنَ النَّارِ مَنْ شِئْتَ بِعَفْوِي فَعِنْدَهَا قَالَ عَلِيٌّ ع أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.

قب، المناقب لابن شهرآشوب أبو منصور الكاتب في كتاب الروح و الريحان عن أبي ذر مثله بشا، بشارة المصطفى والدي أبو القاسم و عمار بن ياسر و ولده سعد جميعا عن إبراهيم بن نصر الجرجاني عن محمد بن حمزة المرعشي عن محمد بن الحسن عن محمد بن جعفر عن حمزة بن إسماعيل عن أحمد بن الخليل عن يحيى بن عبد الحميد عن شريك عن ليث بن أبي سليم عن مجاهد عن ابن عباس مثله بأدنى تغيير و قد أوردناه في باب أنه ع قسيم الجنة و النار «۱».

۴- قب، المناقب لابن شهرآشوب لَمَّا انْصَرَفَتْ فَاطِمَةُ مِنْ عِنْدِ أَبِي بَكْرٍ أَقْبَلَتْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَتْ لَهُ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ اشْتَمَلْتَ شِيمَةَ الْجَنِينِ وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِينِ فَنَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ أَضْرَعْتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ جِدَّكَ افْتَرَسْتَ الذِّئَابَ وَ افْتَرَشْتَ التُّرَابَ مَا كَفَفْتَ قَائِلًا وَ لَا أَغْنَيْتَ بَاطِلًا هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نُحَيْلَةَ أَبِي وَ بُلَيْغَةَ ابْنِي وَ اللَّهِ لَقَدْ أَجْهَرَ فِي خِصَامِي وَ أَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي حَتَّى مَنَعَتْنِي الْقَيْلَةُ نَصْرَهَا وَ الْمُهَاجِرَةُ وَصْلَهَا وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَ عُدْتُ رَاغِمَةً وَ لَا خِيَارَ لِي لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هِينَتِي وَ دُونَ زَلَّتِي عَذِيرِيَ اللَّهُ مِنْكَ عَادِياً وَ مِنْكَ حَامِياً وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ وَيْلَايَ مَاتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَتِ الْعَضُدُ وَ شَكْوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدْوَايَ إِلَى رَبِّي اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً فَأَجَابَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا وَيْلَ لَكِ بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِئِكِ نَهْنِهِي عَنْ وَجْدِكِ يَا بُنَيَّةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي وَ لَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي فَإِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُكِ مَضْمُونٌ وَ كَفِيلُكِ مَأْمُونٌ وَ مَا أُعِدَّ لَكِ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ

---

(۱) راجع ج ۳۹ ص ۲۰۷ من الطبعة الحديثة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۴۹

عَنْكِ فَاحْتَسِبِي اللَّهَ فَقَالَتْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ «۱».

بيان أقول قد مر تصحيح كلماتها و شرحها في أبواب فدك.

۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ وَ أَبُو قُبَيْلٍ وَ ابْنُ إِسْحَاقَ وَ حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ وَ عِمْرَانُ بْنُ الْحُصَيْنِ وَ ابْنُ غَسَّانَ وَ الْبَاقِرُ ع مَعَ اخْتِلَافِ الرِّوَايَاتِ وَ اتِّفَاقِ الْمَعْنَى أَنَّ النِّسْوَةَ قُلْنَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ خَطَبَكِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَرَدَّهُمْ أَبُوكِ وَ زَوَّجَكِ عَائِلًا فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوَّجْتَنِي عَائِلًا فَهَزَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِهِ مِعْصَمَهَا وَ قَالَ لَا يَا فَاطِمَةُ وَ لَكِنْ زَوَّجْتُكِ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً أَ مَا عَلِمْتِ يَا فَاطِمَةُ أَنَّهُ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَضَحِكَتْ وَ قَالَتْ رَضِيتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي قُبَيْلٍ لَمْ أُزَوِّجْكِ حَتَّى أَمَرَنِي جَبْرَئِيلُ.

وَ فِي رِوَايَةِ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ وَ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ أَمَا إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُكِ خَيْرَ مَنْ أَعْلَمُ.

وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ غَسَّانَ زَوَّجْتُكِ خَيْرَهُمْ.

وَ فِي كِتَابِ ابْنِ شَاهِينَ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص أَنْكَحْتُكِ أَحَبَّ أَهْلِي إِلَيَ

۶- فض، كتاب الروضة يل، الفضائل لابن شاذان عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يَرْفَعُهُ إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ

---

(۱) ما نقله المصنّف رحمه اللّه يخالف النسخة المطبوعة كثيرا و لذلك ننقله من المصدر ج ۳ ص ۲۰۸ لمزيدة الفائدة:

«و لما انصرفت من عند أبي بكر، أقبلت على أمير المؤمنين فقالت له: يا ابن أبي طالب! اشتملت شملة الجنين، و قعدت حجرة الظنين نقضت قادمة الاجدل، فخاتك ريش الاعزل هذا ابن أبي قحافة قد ابتزني نحيلة أبي؛ و بليغة ابني، و اللّه لقد أجهد في ظلامتي و ألد

فی خصامی، حتی منعتنی القیلهٔ نصرها، و المهاجرهٔ وصلها و غضت الجماعهٔ دونی طرفها فلا مانع و لا دافع، خرجت و اللّه کاظمهٔ، وعدت راغمهٔ و لا خیار لی، لیتنی مت قبل ذلتی، و توفیت دون منیتی، عذیری و اللّه فیک حامیا، و منک داعیا، ویلاه فی کل شارق، ویلاه مات العمد، و وهن العضد شکوای الی ربی، و عدوای الی أبی ...» و باقی الکلام لیس فیه کثیر اختلاف فراجع.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۰

وَاقِفاً بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ أَسْکُبُ الْمَاءَ عَلَی یَدَیْهِ إِذَا دَخَلَتْ فَاطِمَهُ وَ هِیَ تَبْکِی فَوَضَعَ النَّبِیُّ ص یَدَهُ عَلَی رَأْسِهَا وَ قَالَ مَا یُبْکِیکِ لَا أَبْکَی اللَّهُ عَیْنَیْکِ یَا حُورِیَّهُ قَالَتْ مَرَرْتُ عَلَی مَلَإٍ مِنْ نِسَاءِ قُرَیْشٍ وَ هُنَّ مُخَضَّبَاتٌ فَلَمَّا نَظَرْنَ إِلَیَّ وَقَعُوا فِیَّ وَ فِی ابْنِ عَمِّی فَقَالَ لَهَا وَ مَا سَمِعْتِی مِنْهُنَّ قَالَتْ قُلْنَ کَانَ قَدْ عَزَّ عَلَی مُحَمَّدٍ أَنْ یُزَوِّجَ ابْنَتَهُ مِنْ رَجُلٍ فَقِیرِ قُرَیْشٍ وَ أَقَلِّهِمْ مَالًا فَقَالَ لَهَا وَ اللَّهِ یَا بُنَیَّهِ مَا زَوَّجْتُکِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ زَوَّجَکِ مِنْ عَلِیٍّ فَکَانَ یَدْؤُهُ مِنْهُ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ خَطَبَکِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَعِنْدَ ذَلِکَ جَعَلْتُ أَمْرَکِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ أَمْسَکْتُ عَنِ النَّاسِ فَبَیْنَا صَلَّیْتُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ صَلَاهَ الْفَجْرِ إِذْ سَمِعْتُ حَفِیفَ الْمَلَائِکَهِ وَ إِذَا بِحَبِیبِی جَبْرَئِیلَ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ صَفّاً مِنَ الْمَلَائِکَهِ مُتَوَّجِینَ مُقَرَّطِینَ مُدَمْلِجِینَ «۱» فَقُلْتُ مَا هَذِهِ الْقَعْقَعَهُ مِنَ السَّمَاءِ یَا أَخِی جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَهً فَاخْتَارَ مِنْهَا مِنَ الرِّجَالِ عَلِیّاً ع وَ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَهَ ع فَزَوَّجَ فَاطِمَهَ مِنْ عَلِیٍّ فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا وَ تَبَسَّمَتْ بَعْدَ بُکَائِهَا وَ قَالَتْ رَضِیتُ بِمَا رَضِیَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ ص أَ لَا أَزِیدُکِ یَا فَاطِمَهُ فِی عَلِیٍّ رَغْبَهً قَالَتْ بَلَی قَالَ لَا یَرِدُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رُکْبَانٌ أَکْرَمُ مِنَّا أَرْبَعَهٌ أَخِی صَالِحٌ عَلَی نَاقَتِهِ وَ عَمِّی حَمْزَهُ عَلَی نَاقَتِیَ الْعَضْبَاءِ وَ أَنَا عَلَی الْبُرَاقِ وَ بَعْلُکِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَی نَاقَهٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّهِ فَقَالَتْ صِفْ لِیَ النَّاقَهَ مِنْ أَیِّ شَیْءٍ خُلِقَتْ قَالَ نَاقَهٌ خُلِقَتْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُدَبَّجَهُ الْجَنْبَیْنِ صَفْرَاءُ حَمْرَاءُ الرَّأْسِ سَوْدَاءُ الْحَدَقِ قَوَائِمُهَا مِنَ الذَّهَبِ خِطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ عَیْنَاهَا مِنَ الْیَاقُوتِ وَ بَطْنُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ عَلَیْهَا قُبَّهٌ مِنْ لُؤْلُؤَهٍ بَیْضَاءَ یُرَی بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا خُلِقَتْ مِنْ عَفْوِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ

---

(۱) أی کان علی رءوسهم التاج و فی اذنهم القرط و فی معصمهم الدملوج و هو حلی یلبس فی المعصم.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۱

تِلْکَ النَّاقَهُ مِنْ نُوقِ اللَّهِ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ رُکْنٍ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الرُّکْنِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ یُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْوَاعِ التَّسْبِیحِ لَا یَمُرُّ عَلَی مَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِکَهِ إِلَّا قَالُوا مَنْ هَذَا الْعَبْدُ مَا أَکْرَمَهُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ تَرَاهُ نَبِیّاً مُرْسَلًا أَوْ مَلَکاً مُقَرَّباً أَوْ حَامِلَ عَرْشٍ أَوْ حَامِلَ کُرْسِیٍّ فَیُنَادِی مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ أَیُّهَا النَّاسُ لَیْسَ هَذَا بِنَبِیٍّ مُرْسَلٍ وَ لَا مَلَکٍ مُقَرَّبٍ هَذَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ فَیَبْدُرُونَ رِجَالًا رِجَالًا فَیَقُولُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ حَدَّثُونَا فَلَمْ نُصَدِّقْ وَ نَصَحُونَا فَلَمْ نَقْبَلْ وَ الَّذِینَ یُحِبُّونَهُ تَعَلَّقُوا بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی کَذَلِکَ یَنْجُونَ فِی الْآخِرَهِ یَا فَاطِمَهُ أَ لَا أَزِیدُکِ فِی عَلِیٍّ رَغْبَهً قَالَتْ زِدْنِی یَا أَبَتَاهْ قَالَ النَّبِیُّ ص إِنَّ عَلِیّاً أَکْرَمُ عَلَی اللَّهِ مِنْ هَارُونَ لِأَنَّ هَارُونَ أَغْضَبَ مُوسَی وَ عَلِیٌّ لَمْ یُغْضِبْنِی قَطُّ وَ الَّذِی بَعَثَ أَبَاکِ بِالْحَقِّ نَبِیّاً مَا غَضِبْتُ عَلَیْهِ یَوْماً قَطُّ وَ مَا نَظَرْتُ فِی وَجْهِ عَلِیٍّ إِلَّا ذَهَبَ الْغَضَبُ عَنِّی یَا فَاطِمَهُ أَ لَا أَزِیدُکِ فِی عَلِیٍّ رَغْبَهً قَالَتْ زِدْنِی یَا نَبِیَّ اللَّهِ قَالَ هَبَطَ عَلَیَّ جَبْرَئِیلُ وَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ عَلِیّاً مِنَ السَّلَامِ السَّلَامَ فَقَامَتْ وَ قَالَتْ فَاطِمَهُ ع رَضِیتُ بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِکَ یَا أَبَتَاهْ نَبِیّاً وَ بِابْنِ عَمِّی بَعْلًا وَ وَلِیّاً.

۷- کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع یَحْتَطِبُ وَ یَسْتَقِی وَ یَکْنُسُ وَ کَانَتْ فَاطِمَهُ ع تَطْحَنُ وَ تَعْجِنُ وَ تَخْبِزُ.

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الحسین بن إبراهیم القزوینی عن محمد بن وهبان عن أحمد بن إبراهیم عن الحسن بن علی الزعفرانی عن البرقی عن أبیه عن ابن أبی عمیر مثله.

۸- ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ عَنِ ابْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حُبَیْشٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی غُنْدَرٍ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۲

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْ لِفَاطِمَةَ لَا تَعْصِي عَلِيّاً فَإِنَّهُ إِنْ غَضِبَ غَضِبْتُ لِغَضَبِهِ.

۹- وَ فِي الدِّيوَانِ الْمَنْسُوبَةِ أَبْيَاتُهَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّهُ قَالَ فِي مَرَضِهِ مُخَاطِباً لِفَاطِمَةَ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ الْحَسَنِ الْعَطَّارِ عَنِ الْحَسَنِ الْمُقْرِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْمُقْرِي عَنْ زَيْدِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ عُبَP......اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِيِّ أَنَّهُ ع أَنْشَدَ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ وَ هُوَ مَحْمُومٌ يَرْثِي فَاطِمَةَ ع

وَ إِنَّ حَيَاتِي مِنْكِ يَا بِنْتَ أَحْمَدَ بِإِظْهَارِ مَا أَخْفَيْتُهُ لَشَدِيدٌ

وَ لَكِنْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْنُو رِقَابُنَا وَ لَيْسَ عَلَى أَمْرِ الْإِلَهِ جَلِيدٌ

أَ تُصْرِعُنِي الْحُمَّى لَدَيْكِ وَ أَشْتَكِي إِلَيْكِ وَ مَا لِي فِي الرِّجَالِ نَدِيدٌ

أُصِرُّ عَلَى صَبْرٍ وَ أَقْوَى عَلَى مُنًى إِذَا صَبْرُ خَوَّارِ الرِّجَالِ بَعِيدٌ

وَ فِي هَذِهِ الْحُمَّى دَلِيلٌ بِأَنَّهَا لِمَوْتِ الْبَرَايَا قَائِدٌ وَ بَرِيدٌ

بيان: و إن حياتى منك أى اشتدت حياتى بسببك حيث لا بد لى من إظهار ما أخفيته من المرض كذا خطر بالبال «۱» و قيل منك أى من بعدك و قيل أى حياتى منك و بسببك و أنا شديد بإظهار ما أخفيته أى لا أظهره و لا يخفى بعدهما تعنو أى تخضع و الجليد الصلب و النديد المثل و النظير و الخوار الضعيف و الصياح.

۱۰- دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ قَالَ: أَصَابَتْ عَلِيّاً ع شِدَّةٌ فَأَتَتْ فَاطِمَةُ ع رَسُولَ اللَّهِ ص فَدَقَّتِ الْبَابَ فَقَالَ أَسْمَعُ حِسَّ حَبِيبِي بِالْبَابِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ قُومِي وَ انْظُرِي فَفَتَحَتْ لَهَا الْبَابَ فَدَخَلَتْ فَقَالَ ص لَقَدْ جِئْتِنَا فِي وَقْتٍ مَا كُنْتِ تَأْتِينَا فِي مِثْلِهِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا طَعَامُ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ رَبِّنَا فَقَالَ التَّحْمِيدُ فَقَالَتْ مَا طَعَامُنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

---

(۱) و الذى يخطر بالبال أن «حياتى» مصحف «حيائى» فيستقيم معنى الشعر و سياق الكلام و لازمه كون الاشعار شكوائية فى حياتها عليها السلام لا رثائية فى وفاتها بل هو الظاهر من سياقها كما لا يخفى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۳

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَقْتَبِسُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ شَهْراً نَاراً وَ أُعَلِّمُكِ خَمْسَ كَلِمَاتٍ عَلَّمَنِيهِنَّ جَبْرَئِيلُ ع قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْخَمْسُ الْكَلِمَاتُ قَالَ يَا رَبَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينَ وَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ رَجَعَتْ فَلَمَّا أَبْصَرَهَا عَلِيٌّ ع قَالَ بِأَبِي أَنْتِ وَ أُمِّي مَا وَرَاءَكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ ذَهَبْتُ لِلدُّنْيَا وَ جِئْتُ لِلْآخِرَةِ قَالَ عَلِيٌّ ع خَيْرٌ أَمَامَكِ خَيْرٌ أَمَامَكِ.

۱۱- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: شَكَتْ فَاطِمَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص عَلِيّاً فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدَعُ شَيْئاً مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا وَزَّعَهُ عَلَى الْمَسَاكِينِ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَ تُسْخِطِينِي فِي أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي إِنَّ سَخَطَهُ سَخَطِي وَ إِنَّ سَخَطِي سَخَطُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

۱۲- ما، الأمالى للشيخ الطوسى جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي غَالِبٍ الزُّرَارِيِّ عَنْ خَالِهِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ «۱» عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ الْكَاتِبِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْغَنَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى عَلِيٍّ النِّسَاءَ مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً قُلْتُ وَ كَيْفَ قَالَ لِأَنَّهَا طَاهِرَةٌ لَا تَحِيضُ.

بيان هذا التعليل يحتمل وجهين الأول أن يكون المراد أنها لما كانت لا تحيض حتى يكون له ع عذر فى مباشرة غيرها فلذا حرم الله عليه غيرها رعاية لحرمتها.

الثانى أن يكون المعنى أن جلالتها منعت من ذلك و عبر عن ذلك ببعض ما يلزمه من الصفات التى اختصت بها.

۱۳- قب، المناقب لابن شهرآشوب سُئِلَ عَالِمٌ فَقِيلَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَنْزَلَ هَلْ أَتَى فِي أَهْلِ الْبَيْتِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ ذَكَرَ فِيهِ إِلَّا الْحُورَ الْعِينَ قَالَ ذَلِكَ إِجْلَالًا لِفَاطِمَةَ ع.

(۱) یعنی أبا عبد اللّه محمّد بن خالد البرقی.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۴

سُفْیَانُ الثَّوْرِیُّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ فِی قَوْلِهِ وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «۱» قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یَوْمَ الْقِیَامَهْ إِلَّا إِذَا قَطَعَ الصِّرَاطَ زَوَّجَهُ اللَّهُ عَلَى بَابِ الْجَنَّهْ بِأَرْبَعِ نِسْوَهٍ مِنْ نِسَاءِ الدُّنْیَا وَ سَبْعِینَ أَلْفَ حُورِیَّهٍ مِنْ حُورِ الْجَنَّهْ إِلَّا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَإِنَّهُ زَوَّجَ الْبَتُولَ فَاطِمَهَ فِی الدُّنْیَا وَ هُوَ زَوْجُهَا فِی الْآخِرَهْ فِی الْجَنَّهْ لَیْسَتْ لَهُ زَوْجَهٌ فِی الْجَنَّهْ غَیْرُهَا مِنْ نِسَاءِ الدُّنْیَا لَکِنْ لَهُ فِی الْجِنَانِ سَبْعُونَ أَلْفَ حُوراً لِکُلِّ حُورٍ سَبْعُونَ أَلْفَ خَادِمٍ.

أقول سیأتی بعض أخبار هذا الباب فی باب غسلها و دفنها ع.

(۱) التکویر: ۷.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۵

باب ۷ ما وقع علیها من الظلم و بکائها و حزنها و شکایتها فی مرضها إلى شهادتها و غسلها و دفنها و بیان العلهْ فی إخفاء دفنها صلوات الله علیها و لعنهْ الله على من ظلمها

۱- ل، الخصال ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُهَیْلٍ الْبَحْرَانِیِّ یَرْفَعُهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ: الْبَکَّاءُونَ خَمْسَهٌ آدَمُ وَ یَعْقُوبُ وَ یُوسُفُ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ع فَأَمَّا آدَمُ فَبَکَى عَلَى الْجَنَّهْ حَتَّى صَارَ فِی خَدَّیْهِ أَمْثَالُ الْأَوْدِیَهْ وَ أَمَّا یَعْقُوبُ فَبَکَى عَلَى یُوسُفَ حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ حَتَّى قِیلَ لَهُ تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّى تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ «۱» وَ أَمَّا یُوسُفُ فَبَکَى عَلَى یَعْقُوبَ حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ فَقَالُوا لَهُ إِمَّا أَنْ تَبْکِیَ بِاللَّیْلِ وَ تَسْکُتَ بِالنَّهَارِ وَ إِمَّا أَنْ تَبْکِیَ بِالنَّهَارِ وَ تَسْکُتَ بِاللَّیْلِ فَصَالَحَهُمْ عَلَى وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا وَ أَمَّا فَاطِمَهُ فَبَکَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ الْمَدِینَهْ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَیْتِنَا بِکَثْرَهْ بُکَائِکِ فَکَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى الْمَقَابِرِ مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْکِی حَتَّى تَقْضِیَ حَاجَتَهَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ وَ أَمَّا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ فَبَکَى عَلَى الْحُسَیْنِ ع عِشْرِینَ سَنَهً أَوْ أَرْبَعِینَ سَنَهً مَا وُضِعَ بَیْنَ یَدَیْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَکَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ إِنِّی لَمْ أَذْکُرْ مَصْرَعَ بَنِی فَاطِمَهَ إِلَّا خَنَقَتْنِی لِذَلِکَ عَبْرَهٌ.

لی، الأمالی للصدوق الحسین بن أحمد بن إدریس عن أبیه عن ابن عیسى عن ابن معروف مثله.

(۱) یوسف: ۸۵.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۶

۲- ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص الْوَفَاهُ بَکَى حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْیَتَهُ فَقِیلَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا یُبْکِیکَ فَقَالَ أَبْکِی لِذُرِّیَّتِی وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی کَأَنِّی بِفَاطِمَهَ بِنْتِی وَ قَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِی وَ هِیَ تُنَادِی یَا أَبَتَاهْ فَلَا یُعِینُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِی فَسَمِعَتْ ذَلِکَ فَاطِمَهُ ع فَبَکَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَبْکِینَ یَا بُنَیَّهْ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْکِی لِمَا یُصْنَعُ بِی مِنْ بَعْدِکَ وَ لَکِنِّی أَبْکِی لِفِرَاقِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا أَبْشِرِی یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَهْ اللَّحَاقِ بِی فَإِنَّکِ أَوَّلُ مَنْ یَلْحَقُ بِی مِنْ أَهْلِ

بَيْتِي.

۳- ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنِ السِّنَانِيِّ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ قَالَ نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي فَبَكَتْ فَاطِمَةُ فَقَالَ لَهَا لَا تَبْكِينَ فَإِنَّكِ لَا تَمْكُثِينَ مِنْ بَعْدِي إِلَّا اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ نِصْفَ يَوْمٍ حَتَّى تَلْحَقِي بِي وَ لَا تلحقی [تَلْحَقِينَ بِي حَتَّى تُتْحَفِيْ بِثِمَارِ الْجَنَّةِ فَضَحِكَتْ فَاطِمَةُ ع.

۴- يج، الخرائج و الجرائح قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ فِي الْجَنَّةِ وَ يُخْبِرُهَا مَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ.

۵- قب «۱»، المناقب لابن شهرآشوب دَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ لَهَا كَيْفَ أَصْبَحْتِ عَنْ لَيْلَتِكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ فُقِدَ النَّبِيُّ وَ ظُلِمَ الْوَصِيُّ هُتِكَ وَ اللَّهِ حِجَابُهُ مَنْ أَصْبَحَتْ إِمَامَتُهُ مَقْبَضَةً عَلَى غَيْرِ

---

(۱) فی المطبوعة شی و هو سهو لا يناسب تفسير العيّاشیّ و انما يوجد فی المناقب ج ۲ ص ۲۰۳.

مَا شَرَعَ اللَّهُ فِي التَّنْزِيلِ وَ سَنَّهَا النَّبِيُّ ص فِي التَّأْوِيلِ وَ لَكِنَّهَا أَحْقَادٌ بَدْرِيَّةٌ وَ تِرَاتٌ أُحُدِيَّةٌ كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النِّفَاقِ مُكْتَمِنَةً لِإِمْكَانِ الْوُشَاةِ فَلَمَّا اسْتُهْدِفَ الْأَمْرُ أَرْسَلَتْ عَلَيْنَا شَآبِيبَ الْآثَارِ مِنْ مَخِيلَةِ الشِّقَاقِ فَيَقْطَعُ وَتَرَ الْإِيمَانِ مِنْ قِسِيِّ صُدُورِهَا وَ لَبِئْسَ عَلَى مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْ حِفْظِ الرِّسَالَةِ وَ كَفَالَةِ الْمُؤْمِنِينَ أَحْرَزُوا عَائِدَتَهُمْ غُرُورَ الدُّنْيَا بَعْدَ اسْتِنْصَارٍ مِمَّنْ فَتَكَ بِآبَائِهِمْ فِي مَوَاطِنِ الْكَرْبِ وَ مَنَازِلِ الشَّهَادَاتِ.

كان الخبر فی المأخوذ منه مصحفا محرفا و لم أجده فی موضع آخر أصححه به فأوردته على ما وجدته.

۶- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى بْنِ مَرْدَوَيْهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَرْمِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَبَّةَ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: غَسَلْتُ النَّبِيَّ ص فِي قَمِيصِهِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَقُولُ أَرِنِي الْقَمِيصَ فَإِذَا شَمَّتْهُ غُشِيَ عَلَيْهَا فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ غَيَّبْتُهُ.

۷- يه «۱»، من لا يحضره الفقيه رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ص امْتَنَعَ بِلَالٌ مِنَ الْأَذَانِ قَالَ لَا أُؤَذِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع قَالَتْ ذَاتَ يَوْمٍ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَ مُؤَذِّنِ أَبِي ع بِالْأَذَانِ فَبَلَغَ ذَلِكَ بِلَالًا فَأَخَذَ فِي الْأَذَانِ فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ذَكَرَتْ أَبَاهَا وَ أَيَّامَهُ فَلَمْ تَتَمَالَكْ مِنَ الْبُكَاءِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ شَهَقَتْ فَاطِمَةُ ع وَ سَقَطَتْ لِوَجْهِهَا وَ غُشِيَ عَلَيْهَا فَقَالَ النَّاسُ لِبِلَالٍ أَمْسِكْ يَا بِلَالُ فَقَدْ فَارَقَتِ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص الدُّنْيَا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ فَقَطَعَ أَذَانَهُ وَ لَمْ يُتِمَّهُ فَأَفَاقَتْ فَاطِمَةُ ع وَ سَأَلَتْهُ أَنْ يُتِمَّ الْأَذَانَ فَلَمْ يَفْعَلْ وَ قَالَ لَهَا يَا سَيِّدَةَ النِّسْوَانِ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْكِ مِمَّا تُنْزِلِينَهُ بِنَفْسِكِ إِذَا سَمِعْتِ صَوْتِي بِالْأَذَانِ فَأَعْفَتْهُ عَنْ ذَلِكَ.

---

(۱) فی النسخة المطبوعة ير و هو سهو و الحديث يوجد فی الفقيه باب الاذان.

فراجع.

۸- مع، معانی الأخبار حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدٍ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُهَلَّبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ ع قَالَتْ لَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّةُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ غَلَبَهَا اجْتَمَعَ عِنْدَهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقُلْنَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتِ عَنْ عِلَّتِكِ فَقَالَتْ ع أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ عَائِفَةً

لَدُنْيَاكُمْ قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ لَفَظْتُهُمْ قَبْلَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَنَئْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ خَوَرِ الْقَنَاةِ وَ خَطَلِ الرَّأْيِ وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَهَا فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ سُحْقاً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَيْحَهُمْ أَنَّى زَحْزَحُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ وَ مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا وَ اللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ شِدَّةَ وَطْئِهِ وَ نَكَالَ وَقْعَتِهِ وَ تَنَمُّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهِ لَوْ تَكَافُّوا عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيْهِ لَاعْتَلَقَهُ وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لَا يَكْلُمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يُتَعْتَعُ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمِيراً فَضْفَاضاً تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَاناً قَدْ تَحَيَّرَ بِهِمُ الرَّيُّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدْعِهِ شَرَرَةُ السَّاغِبِ وَ لَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَلَا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرُ الْعَجَبَ وَ إِنْ تَعْجَبْ فَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنَدُوا وَ بِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا اسْتَبْدَلُوا الذُّنَابَى وَ اللَّهِ بِالْقَوَادِمِ وَ الْعَجُزَ بِالْكَاهِلِ فَرَغْماً لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۵۹

أَمَا لَعَمْرُ إِلَهِكَ لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَيْثَمَا تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَماً عَبِيطاً وَ ذُعَافاً مُمْقِراً هُنَالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يُعْرَفُ التَّالُونَ غِبَّ مَا سَنَّ الْأَوَّلُونَ ثُمَّ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْفُساً وَ طَأْمِنُوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ هَرْجٍ شَامِلٍ وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً وَ زَرْعَكُمْ حَصِيداً فَيَا حَسْرَتَى لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ قُلُوبُكُمْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ.

ثُمَّ قَالَ وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبُرَةَ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةَ ع الْوَفَاةُ دَعَتْنِي فَقَالَ أَ مُنْفِذٌ أَنْتَ وَصِيَّتِي وَ عَهْدِي قَالَ قُلْتُ بَلَى أُنْفِذُهَا فَأَوْصَتْ إِلَيْهِ وَ قَالَتْ إِذَا أَنَا مِتُّ فَادْفِنِّي لَيْلًا وَ لَا تُؤْذِنَنَّ رَجُلَيْنِ ذَكَرْتُهُمَا قَالَ فَلَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّتُهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارُ فَقُلْنَ كَيْفَ أَصْبَحْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عِلَّتِكِ فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُمْ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ نَحْوَهُ.

قال الصدوق رحمه الله سألت أبا أحمد الحسين بن عبد الله بن سعيد العسكرى عن معنى هذا الحديث فقال أما قولها صلوات الله عليها عائفة إلى آخر ما ذكره «۱» و سنوردها فى تضاعيف ما سنذكره فى شرح الخطبة على اختلاف رواياتها.

۹- ج، الإحتجاج قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ لَمَّا مَرِضَتْ فَاطِمَةُ ع الْمَرْضَةَ الَّتِي تُوُفِّيَتْ فِيهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَعُدْنَهَا فَقُلْنَ لَهَا كَيْفَ أَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِكِ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَ صَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا ص ثُمَّ قَالَتْ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ

(۱) راجع معانى الأخبار ص ۳۵۶، ط مكتبة الصدوق.

بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۰

وَ شَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ وَ قَرْعِ الصَّفَاةِ وَ صَدْعِ الْقَنَاةِ وَ خَطَلِ الْآرَاءِ وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا وَ حَمَّلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَهَا فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَيْحَهُمْ أَنَّى زَعْزَعُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ وَ مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللَّهِ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ قِلَّةَ مُبَالاتِهِ بِحَتْفِهِ وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَ نَكَالَ وَقْعَتِهِ وَ تَنَمُّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ

عَلَيْهَا وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لَا يَكْلُمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يَكِلُّ سَائِرُهُ وَ لَا يُمَلُّ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمِيراً صَافِياً رَوِيّاً تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَ لَا يَتَرَنَّقُ جَانِبَاهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ إِعْلَاناً وَ لَمْ يَكُنْ يُحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ وَ لَا يَحْظَى مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رَيِّ النَّاهِلِ وَ شَبْعَةِ الْكَلِّ وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَباً وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنَدُوا وَ عَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا وَ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا وَ عَلَى أَيَّةِ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَنَكُوا لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ وَ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا اسْتَبْدَلُوا وَ اللَّهِ الذَّنَابَى بِالْقَوَادِمِ وَ الْعَجُزَ بِالْكَاهِلِ فَرَغْماً لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ وَيْحَهُمْ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمَا لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَيْثَمَا تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْءَ الْقَعْبِ دَماً عَبِيطاً وَ ذُعَافاً مُبِيداً هُنَالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يُعْرَفُ التَّالُونَ غِبَّ مَا أُسِّسَ الْأَوَّلُونَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۱

ثُمَّ طِيبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ سَطْوَةِ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ وَ بِهَرْجٍ شَامِلٍ وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً وَ جَمْعَكُمْ حَصِيداً فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ فَأَعَادَتِ النِّسَاءُ قَوْلَهَا ع عَلَى رِجَالِهِنَّ فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ وَ قَالُوا يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ وَ نُحْكِمَ الْعَقْدَ لَمَا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَقَالَتْ ع إِلَيْكُمْ عَنِّي فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ وَ لَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ.

۱۰- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْحَفَّارُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الدِّعْبِلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي سَهْلٍ الدَّقَّاقِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ وَ قَالَ الدِّعْبِلِيُّ وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّيْرِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: دَخَلْنَ نِسْوَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَعُدْنَهَا فِي عِلَّتِهَا فَقُلْنَ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَيْفَ أَصْبَحْتِ فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ إِذْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحاً لِأُفُونِ الرَّأْيِ وَ خَطَلِ الْقَوْلِ وَ خَوَرِ الْقَنَاةِ وَ لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَهَا فَجَدْعاً وَ رَغْماً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَيْحَهُمْ أَنَّى زَحْزَحُوهَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مَا نَقَمُوا وَ اللَّهِ مِنْهُ إِلَّا نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ نَكَالَ وَقْعِهِ وَ تَنَمُّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَاللَّهِ لَوْ تَكَافُّوا عَلَيْهِ عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص لَاعْتَلَقَهُ ثُمَّ لَسَارَ بِهِمْ سَيْرَةً سُجُحاً فَإِنَّهُ قَوَاعِدُ الرِّسَالَةِ وَ رَوَاسِي النُّبُوَّةِ وَ مَهْبِطُ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَلَا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ وَ اللَّهِ لَا يَكْتَلِمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يُتَعْتَعُ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا رَوِيّاً فَضْفَاضاً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۲

تَطْفَحُ ضَفَّتُهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَاناً قَدْ خَثَرَ بِهِمُ الرَّيُّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ بِطَائِلٍ إِلَّا تَغَمُّرَ النَّاهِلِ وَ رَدْعَ سَوْرَةِ سَغَبٍ وَ لَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكاتٌ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَهَلُمَّ فَاسْمَعْ فَمَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَباً وَ إِنْ تَعْجَبْ بَعْدَ الْحَادِثِ فَمَا بَالُهُمْ بِأَيِّ سَنَدٍ اسْتَنَدُوا أَمْ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ وَ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا اسْتَبْدَلُوا الذُّنَابَى بِالْقَوَادِمِ وَ الْحَرُونَ بِالْقَاحِمِ وَ الْعَجُزَ بِالْكَاهِلِ فَتَعْساً لِقَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَيْثَمَا تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَماً عَبِيطاً وَ ذُعَافاً مُبِيداً هُنَالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غِبَّ مَا أَسَّسَ الْأَوَّلُونَ ثُمَّ طِيبُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ لِفِتَنِهَا ثُمَّ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ هَرْجٍ دَائِمٍ شَامِلٍ وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ فَزَرَعَ فَيْئُكُمْ زَهِيداً وَ جَمَعَكُمْ حَصِيداً فَيَا حَسْرَةً لَهُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ.

بیان أقول روى صاحب كشف الغمة الروايتين اللتين أوردهما الصدوق عن كتاب السقيفة بحذف الإسناد و رواه ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة عن أحمد بن عبد العزيز الجوهرى عن محمد بن زكريا عن محمد بن عبد الرحمن إلى آخر ما أورده الصدوق و إنما أوردتها مكررة للاختلاف الكثير بين رواياتها و شدة الاعتناء بشأنها و لنشرحها لاحتياج جل فقراتها إلى الشرح و البيان زيادة على ما أورده الصدوق و الله المستعان.

قولها ع عائفة أى كارهة يقال عاف الرجل الطعام يعافه عيافا إذا كرهه و القالية المبغضة قال تعالى ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى «۱» و لفظت الشىء من فمى أى رميته و طرحته و العجم العض تقول عجمت العود أعجمه

---

(۱) الضحى: ۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۱۶۳

بالضم إذا عضضته و شنأه كمنعه و سمعه أبغضه و سبرتهم أى اختبرتهم فعلى ما فى أكثر الروايات المعنى طرحتهم و أبغضتهم بعد امتحانهم و مشاهدة سيرتهم و أطوارهم و على رواية الصدوق المعنى أنى كنت عالمة بقبح سيرتهم و سوء سريرتهم فطرحتهم ثم لما اختبرتهم شنئتهم و أبغضتهم أى تأكد إنكارى بعد الاختبار و يحتمل أن يكون الأول إشارة إلى شناعة أطوارهم الظاهرة و الثانى إلى خبث سرائرهم الباطنة.

قولها ع فقبحا لفلول الحد إلى قولها خالدون قبحا بالضم مصدر حذف فعله إما من قولهم قبحه الله قبحا أو من قبح بالضم قباحة فحرف الجر على الأول داخل على المفعول و على الثانى على الفاعل و الفلول بالضم جمع فل بالفتح و هو الثلمة و الكسر فى حد السيف و حكى الخليل فى العين أنه يكون مصدرا و لعله أنسب بالمقام و حد الشىء شباته و حد الرجل بأسه و الخور بالفتح و التحريك الضعف و القناة الرمح و الخطل بالتحريك المنطق الفاسد المضطرب و خطل الرأى فساده و اضطرابه.

قولها ع اللعب بعد الجد أى أخذتم دينكم باللعب و الباطل بعد أن كنتم مجدين فيه آخذين بالحجة.

قولها ع و قرع الصفاة الصفاة الحجر الأملس أى جعلتم أنفسكم مقرعا لخصامكم حتى قرعوا صفاتكم أيضا قال الجزرى فى حديث معاوية يضرب صفاتها بمعوله و هو تمثيل أى اجتهد عليه و بالغ فى امتحانه و اختباره و منه الحديث لا يقرع لهم صفاة أى لا ينالهم أحد بسوء انتهى.

أقول لا يبعد أن يكون كناية عن عدم تأثير حيلتهم بعد ذلك و فلول حدهم كما أن من يضرب السيف على الصفاة لا يؤثر فيها و يفل السيف.

و صدع القناة شقها و السامة الملال و

قَالَ الْجَزَرِيُّ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ.

الأفن النقص و رجل أفن و مأفون أى ناقص العقل و قوله تعالى أَنْ سَخِطَ اللَّهُ هو المخصوص بالذم أو علة الذم و المخصوص محذوف أى لبئس شيئا ذلك لأن كسبهم السخط و الخلود.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۱۶۴

قولها ع لا جرم لقد قلدتهم ربقتها لا جرم كلمة تورد لتحقيق الشىء و الربقة فى الأصل عروة فى حبل تجعل فى عنق البهيمة أو يدها تمسكها و يقال للحبل الذى تكون فيه الربقة ربق و تجمع على ربق و رباق و أرباق و الضمير فى ربقتها راجع إلى الخلافة المدلول عليه بالمقام أو إلى فدك أو حقوق أهل البيت ع أى جعلت إثمها لازمة لرقابهم كالقلائد.

قولها و شننت عليهم غارها الشن رش الماء رشا متفرقا و السن بالمهملة الصب المتصل و منه قولهم شنت عليهم الغارة إذا فرقت عليهم من كل وجه.

قولها و حملتهم أوقتها قال الجوهری الأوق الثقل یقال ألقی علیه أوقه و قد أوقته تأویقا أی حملته المشقة و المکروه.

قولها ع فجدعا و عقرا الجدع قطع الأنف أو الأذن أو الشفة و هو بالأنف أخص و یکون بمعنی الحبس و العقر بالفتح الجرح و یقال فی الدعاء علی الإنسان عقرا له و حلقا أی عقر الله جسده و أصابه بوجع فی حلقه و أصل العقر ضرب قوائم البعیر أو الشاة بالسیف ثم اتسع فیه فاستعمل فی القتل و الهلاک و هذه المصادر یجب حذف الفعل منها و السحق بالضم البعد.

قولها ع ویحهم أنی زحزحوها عن رواسی الرسالة ویح کلمة تستعمل فی الترحم و التوجع و التعجب و الزحزحة التنحیة و التبعید و الزعزعة التحریک و الرواسی من الجبال الثوابت الرواسخ و قواعد البیت أساسه.

قولها ع و الطبین هو بالطاء المهملة و الباء الموحدة الفطن الحاذق.

قولها ع و ما نقموا من أبی الحسن إلی قولها فی ذات الله و فی کشف الغمة و ما الذی نقموا من أبی الحسن یقال نقمت علی الرجل کضربت و قال الکسائی کعلمت لغة أی عتبت علیه و کرهت شیئا منه و التنکیر الإنکار و التنکر التغیر عن حال یسرک إلی حال تکرهها و الاسم النکیر و ما هنا یحتمل المعنیین و الأول أظهر أی إنکار سیفه فإنه ع کان لا یسل سیفه إلا لتغییر المنکرات و الوطأة الأخذة الشدیدة و الضغطة و أصل الوطء الدوس بالقدم

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۵

و یطلق علی الغزو و القتل لأن من یطأ الشیء برجلیه فقد استقصی فی هلاکه و إهانته و النکال العقوبة التی تنکل الناس و الوقعة صدمة الحرب و تنمر فلان أی تغیر و تنکر و أوعد لأن النمر لا تلقاه أبدا إلا متنکرا غضبان.

قولها فی ذات الله قال الطیبی ذات الشیء نفسه و حقیقته و المراد ما أضیف إلیه و قال الطبرسی فی قوله تعالی وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ کنایة عن المنازعة و الخصومة و الذات هی الخلقة و البنیة یقال فلان فی ذاته صالح أی فی خلقته و بنیته یعنی أصلحوا نفس کل شیء بینکم أو أصلحوا حال کل نفس بینکم و قیل معناه و أصلحوا حقیقة وصلکم و کذلک معنی اللهم أصلح ذات البین أی أصلح الحال التی بها یجتمع المسلمون انتهی.

أقول فالمراد بقولها فی ذات الله أی فی الله و لله بناء علی أن المراد بالذات الحقیقة أو فی الأمور و الأحوال التی تتعلق بالله من دینه و شرعه و غیر ذلک کقوله تعالی إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ أی المضمرات التی فی الصدور. قولها ع و تالله لو مالوا أی بعد أن مکنوه فی الخلافة قولها ع و تالله لو تکافوا إلی قولها بما کانوا یکسبون التکاف تفاعل من الکف و هو الدفع و الصرف و الزمام ککتاب الخیط الذی یشد فی البرة أو الخشاش ثم یشد فی طرفه المقود و قد یسمی المقود زماما و نبذه أی طرحه و فی الصحاح اعتلقه أی أحبه و لعله هنا بمعنی تعلق به و إن لم أجد فیما عندنا من کتب اللغة.

و السجح بضمتین اللین السهل و الکلم الجرح و الخشاش بکسر الخاء المعجمة ما یجعل فی أنف البعیر من خشب و یشد به الزمام لیکون أسرع لانقیاده و تعتعت الرجل أی أقلقته و أزعجته.

و المنهل المورد و هو عین ماء ترده الإبل فی المراعی و تسمی المنازل التی فی المفاوز علی طرق السفار مناهل لأن فیها ماء قاله الجوهری و قال ماء نمیر أی ناجع عذبا کان أو غیره و قال الصدوق نقلا عن الحسین بن عبد الله بن

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۶

سعید العسکری النمیر الماء النامی فی الجسد «۱» و قال الجوهری الروی سحابة عظیمة القطر شدیدة الوقع و یقال شربت شربا رویا و الفضفاض الواسع یقال ثوب فضفاض و عیش فضفاض و درع فضفاضة و ضفتا النهر بالکسر و قیل و بالفتح أیضا جانباه و تطفح أی تمتلئ حتی تفیض.

و رنق الماء کفرح و نصر و ترنق کدر و صار الماء رونقة غلب الطین علی الماء و الترنوق الطین الذی فی الأنهار و المسیل فالظاهر أن المراد بقولها و لا یترنق جانباه أنه لا ینقص الماء حتی یظهر الطین و الحمأ من جانبی النهر و یتکدر الماء بذلک و بطن کعلم عظم

بطنه من الشبع و منه الحديث تغدو خماصا و تروح بطانا و المراد عظم بطنهم من الشرب.

و تحير الماء أى اجتمع و دار كالمتحير يرجع أقصاه إلى أدناه و يقال تحيرت الأرض بالماء إذا امتلأت و لعل الباء بمعنى فى أى تحير فيهم الرى أو للتعدية أى صاروا حيارى لكثرة الرى و الرى بالكسر و الفتح ضد العطش.

و فى رواية الشيخ قد ختر بالخاء المعجمة و الثاء المثلثة أى أثقلهم من قولك أصبح فلان خاثر النفس أى ثقيل النفس غير طيب و لا نشيط و حلى منه بخير كرضى أى أصاب خيرا و قال الجوهرى قولهم لم يحل منها بطائل أى لم يستفد منها كثير فائدة و التحلى التزين و الطائل الغناء و المزية و السعة و الفضل و التغمر هو الشرب دون الرى مأخوذ من الغمر بضم الغين المعجمة و فتح الميم و هو القدح الصغير.

و الناهل العطشان و الريان و المراد هنا الأول و الردع الكف و الدفع و الردعة الدفعة منه و فى جميع الروايات سوى معانى الأخبار سورة الساغب و فيه شررة الساغب و لعله من تصحيف النساخ و الشرر ما يتطاير من النار و لا

---

(۱) و فى معانى الأخبار- ط مكتبة الصدوق- ص ۳۵۷- و «النمير»: الماء النامى فى الحشد. و قال فى ذيله بأنّه الصواب فان الحشد من العين ما لا ينقطع ماؤها.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۷

يبعد أن يكون من الشره بمعنى الحرص.

و سورة الشىء بالفتح حدته و شدته و السغب الجوع.

و قال الفيروزآبادى الحظوة بالضم و الكسر و الحظة كعدة المكانة و الحظ من الرزق و حظى كل واحد من الزوجين عند صاحبه كرضى و النائل العطية و لعل فيه شبه القلب.

و قال الفيروزآبادى الكافل العائل و الذى لا يأكل أو يصل الصيام و الضامن انتهى.

أقول يمكن أن يكون هنا بكل من المعنيين الأولين و يحتمل أن يكون بمعنى كافل اليتيم فإنه لا يحل له الأكل إلا بقدر البلغة و حاصل المعنى أنه لو منع كل منهم الآخرين عن الزمام الذى نبذه رسول الله ص و هو تولى أمر الأمة لتعلق به أمير المؤمنين ع أو أخذه محبا له و لسلكك بهم طريق الحق من غير أن يترك شيئا من أوامر الله أو يتعدى حدا من حدوده و من غير أن يشق على الأمة و يكلفهم فوق طاقتهم و وسعهم و لفازوا بالعيش الرغيد فى الدنيا و الآخرة و لم يكن ينتفع من دنياهم و ما يتولى من أمرهم إلا بقدر البلغة و سد الخلة.

قولها ع ألا هلم فاسمع فى رواية ابن أبى الحديد ألا هلمن فاسمعن و ما عشتن أراكن الدهر عجبا إلى أى لجإ لجئوا و استندوا و بأى عروة تمسكوا لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ و ل بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا قال الجوهرى هلم يا رجل بفتح الميم بمعنى تعال يستوى فيه الواحد و الجمع و التأنيث فى لغة أهل الحجاز و أهل نجد يصرفونها فيقولون للاثنين هلما و للجمع هلموا و للمرأة هلمى و للنساء هلممن و الأول أفصح و إذا أدخلت عليه النون الثقيلة قلت هلمن يا رجل و للمرأة هلمن بكسر الميم و فى التثنية هلمان للمؤنث و المذكر جميعا و هلمن يا رجال بضم الميم و هلممنان يا نسوة انتهى و على الروايات الأخر الخطاب عام.

قولها و ما عشتن أى أراكن الدهر شيئا عجيبا لا يذهب عجبه و غرابته

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۸

مدة حياتكن أو يتجدد لكن كل يوم أمر عجيب متفرع على هذا الحادث الغريب.

و قال الجوهرى شعرت بالشىء أشعر به شعرا أى فطنت له و منه قولهم ليت شعرى أى ليتنى علمت و اللجأ محركة الملاذ و المعقل كالملجأ و لجأت إلى فلان إذا استندت إليه و اعتضدت به و السناد ما يستند إليه. و قال الجوهرى احتنك الجراد الأرض أى أكل ما

علیها و أتی علی نبتها و قوله تعالی حاکیا عن إبلیس لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ «۱» قال الفراء یرید لأستولین علیهم و المراد بالذریة ذریة الرسول ص.

و المولی الناصر و المحب و العشیر الصاحب المخالط المعاشر و ل بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا أی بئس البدل من اختاروه علی إمام العدل و هو أمیر المؤمنین ع.

قولها ع استبدلوا إلی قولها کیف تحکمون الذنابی بالضم ذنب الطائر و منبت الذنب و الذنابی فی الطائر أکثر استعمالا من الذنب و فی الفرس و البعیر و نحوهما الذنب أکثر و فی جناح الطائر أربع ذنابی بعد الخوافی و هی ما دون الریشات العشر من مقدم الجناح التی تسمی قوادم و الذنابی من الناس السفلة و الأتباع.

و الحرون فرس لا ینقاد و إذا اشتدت به الجری وقف و قحم فی الأمر قحوما رمی بنفسه فیه من غیر رویة استعیر الأول للجبان و الجاهل و الثانی للشجاع و العالم بالأمور الذی یأتی بها من غیر احتیاج إلی ترو و تفکر و العجز کالعضد مؤخر الشیء یؤنث و یذکر و هو للرجل و المرأة جمیعا و الکاهل الحارک و هو ما بین الکتفین و کاهل القوم عمدتهم فی المهمات و عدتهم للشدائد و الملمات و رغما مثلثة مصدر رغم أنفه أی لصق بالرغام بالفتح و هو التراب و رغم الأنف یستعمل فی الذل و العجز عن الانتصار و الانقیاد علی کره و المعاطس جمع معطس بالکسر و الفتح و هو الأنف و قرئ فی الآیة یهدی بفتح الهاء و کسرها و تشدید

---

(۱) الإسراء: ۶۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۶۹

الدال فأصله یهتدی و بتخفیف الدال و سکون الهاء.

قولها ع أما لعمر إلهک إلی آخر الخبر و فی بعض نسخ ابن أبی الحدید أما لعمر الله و فی بعضها أما لعمر إلهکن و العمر بالفتح و الضم بمعنی العیش الطویل و لا یستعمل فی القسم إلا العمر بالفتح و رفعه بالابتداء أی عمر الله قسمی و معنی عمر الله بقاؤه و دوامه.

و لقحت کعلمت أی حملت و الفاعل فعلتهم أو فعالهم أو الفتنة أو الأزمنة و النظرة بفتح النون و کسر الظاء التأخیر و اسم یقوم مقام الإنظار و نظرة إما مرفوع بالخبریة و المبتدأ محذوف کما فی قوله تعالی فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ «۱» أی فالواجب نظرة و نحو ذلک و إما منصوب بالمصدریة أی انتظروا أو انظروا نظرة قلیلة و الأخیر أظهر کما اختاره الصدوق.

و ریثما تنتج أی قدر ما تنتج یقال نتجت الناقة علی ما لم یسم فاعله تنتج نتاجا و قد نتجها أهلها نتجا و أنتجت الفرس إذا حان نتاجها.

و القعب قدح من خشب یروی الرجل أو قدح ضخم و احتلاب طلاع القعب هو أن یمتلئ من اللبن حتی یطلع عنه و یسیل و العبیط الطری و الذعاف کغراب السم و المقر بکسر القاف الصبر و ربما یسکن و أمقر أی صار مرا و المبید المهلک و أمضه الجرح أوجعه و غب کل شیء عاقبته و طاب نفس فلان بکذا أی رضی به من دون أن یکرهه علیه أحد و طاب نفسه عن کذا أی رضی ببذله.

و نفسا منصوب علی التمیز و فی کتاب ناظر عین الغریبین «۲» طمأنته سکنته فاطمأن و الجأش مهموزا النفس و القلب أی اجعلوا قلوبکم مطمئنة لنزول الفتنة و السیف الصارم القاطع و الغشم الظلم و الهرج الفتنة و الاختلاط و فی روایة ابن أبی الحدید و قرح شامل فالمراد بشمول القرح إما للأفراد

---

(۱) البقرة: ۳۹۰.

(۲) کذا فی النسخ المطبوعة و لم أتحققه، فراجع و تحرر.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۰

أو للأعضاء.

و الاستبداد بالشیء التفرد به و الضمیر المرفوع فی یدع راجع إلی الاستبداد و الفیء الغنیمة و الخراج و ما حصل للمسلمین من أموال الکفار من غیر حرب و الزهید القلیل و الحصید المحصود و علی روایة زرعکم کنایة عن أخذ أموالهم بغیر حق و علی روایة جمعکم یحتمل ذلک و أن یکون کنایة عن قتلهم و استئصالهم.

و أنی بکم أی و أنی تلحق الهدایة بکم و عمیت علیکم بالتخفیف أی خفیت و التبست و بالتشدید علی صیغة المجهول أی لبست و قرئ فی الآیة بهما.

و الضمائر فیها قیل هی راجعة إلی الرحمة المعبر عن النبوة بها و قیل إلی البینة و هی المعجزة أو الیقین و البصیرة فی أمر الله و فی المقام یحتمل رجوعها إلی رحمة الله الشاملة للإمامة و الاهتداء إلی الصراط المستقیم بطاعة إمام العدل أو إلی الإمامة الحقة و طاعة من اختاره الله و فرض طاعته أو إلی البصیرة فی الدین و نحوها و إلیکم عنی أی کفوا و أمسکوا و قولها بعد تعذیرکم أی تقصیرکم و المعذر المظهر للعذر اعتلالا من غیر حقیقة.

۱۱- کِتَابُ دَلَائِلِ الْإِمَامَةِ لِلطَّبَرِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَی التَّلَّعُکْبَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع فِی جُمَادَی الْآخِرَةِ یَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْهُ سَنَةَ إِحْدَی عَشْرَةَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ کَانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَی عُمَرَ لَکَزَهَا بِنَعْلِ السَّیْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحَسِّناً وَ مَرِضَتْ مِنْ ذَلِکَ مَرَضاً شَدِیداً وَ لَمْ تَدَعْ أَحَداً مِمَّنْ آذَاهَا یَدْخُلُ عَلَیْهَا وَ کَانَ الرَّجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ ص سَأَلَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ص أَنْ یَشْفَعَ لَهُمَا إِلَیْهَا فَسَأَلَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فَلَمَّا دَخَلَا عَلَیْهَا قَالا لَهَا کَیْفَ أَنْتِ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ بِخَیْرٍ بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِیَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۱

یَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ قَالا بَلَی قَالَتْ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ آذَیْتُمَانِی قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهَا ع وَ هِیَ سَاخِطَةٌ عَلَیْهِمَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ رُوِیَ أَنَّهَا قُبِضَتْ لِعَشْرٍ بَقِینَ مِنْ جُمَادَی الْآخِرَةِ وَ قَدْ کَمَلَ عُمُرُهَا یَوْمَ قُبِضَتْ ثَمَانِیَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْساً وَ ثَمَانِینَ یَوْماً بَعْدَ وَفَاةِ أَبِیهَا فَغَسَلَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ لَمْ یَحْضُرْهَا غَیْرُهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ زَیْنَبُ وَ أُمُّ کُلْثُومٍ وَ فِضَّةُ جَارِیَتُهَا وَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ وَ أَخْرَجَهَا إِلَی الْبَقِیعِ فِی اللَّیْلِ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ صَلَّی عَلَیْهَا وَ لَمْ یَعْلَمْ بِهَا وَ لَا حَضَرَ وَفَاتَهَا وَ لَا صَلَّی عَلَیْهَا أَحَدٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ غَیْرُهُمْ وَ دَفَنَهَا بِالرَّوْضَةِ وَ عَمَّی مَوْضِعَ قَبْرِهَا وَ أَصْبَحَ الْبَقِیعُ لَیْلَةَ دُفِنَتْ وَ فِیهِ أَرْبَعُونَ قَبْراً جُدُداً وَ إِنَّ الْمُسْلِمِینَ لَمَّا عَلِمُوا وَفَاتَهَا جَاءُوا إِلَی الْبَقِیعِ فَوَجَدُوا فِیهِ أَرْبَعِینَ قَبْراً فَأَشْکَلَ عَلَیْهِمْ قَبْرُهَا مِنْ سَائِرِ الْقُبُورِ فَضَجَّ النَّاسُ وَ لَامَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ قَالُوا لَمْ یُخَلِّفْ نَبِیُّکُمْ فِیکُمْ إِلَّا بِنْتاً وَاحِدَةً تَمُوتُ وَ تُدْفَنُ وَ لَمْ تَحْضُرُوا وَفَاتَهَا وَ الصَّلَاةَ عَلَیْهَا وَ لَا تَعْرِفُوا قَبْرَهَا ثُمَّ قَالَ وُلَاةُ الْأَمْرِ مِنْهُمْ هَاتُمْ مِنْ نِسَاءِ الْمُسْلِمِینَ مَنْ یَنْبُشُ هَذِهِ الْقُبُورَ حَتَّی نَجِدَهَا فَنُصَلِّیَ عَلَیْهَا وَ نَزُورَ قَبْرَهَا فَبَلَغَ ذَلِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَخَرَجَ مُغْضَباً قَدِ احْمَرَّتْ عَیْنَاهُ وَ دَرَّتْ أَوْدَاجُهُ وَ عَلَیْهِ قَبَاهُ الْأَصْفَرُ الَّذِی کَانَ یَلْبَسُهُ فِی کُلِّ کَرِیهَةٍ وَ هُوَ مُتَوَکِّئٌ عَلَی سَیْفِهِ ذِی الْفَقَارِ حَتَّی وَرَدَ الْبَقِیعَ فَسَارَ إِلَی النَّاسِ النَّذِیرُ وَ قَالُوا هَذَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ قَدْ أَقْبَلَ کَمَا تَرَوْنَهُ یُقْسِمُ بِاللَّهِ لَئِنْ حُوِّلَ مِنْ هَذِهِ الْقُبُورِ حَجَرٌ لَیَضَعَنَّ السَّیْفَ عَلَی غَابِرِ الْآخِرِ فَتَلَقَّاهُ عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُ مَا لَکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ اللَّهِ لَنَنْبُشَنَّ قَبْرَهَا وَ لَنُصَلِّیَنَّ عَلَیْهَا فَضَرَبَ عَلِیٌّ ع بِیَدِهِ إِلَی جَوَامِعِ ثَوْبِهِ فَهَزَّهُ ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ وَ قَالَ لَهُ یَا ابْنَ السَّوْدَاءِ أَمَّا حَقِّی فَقَدْ تَرَکْتُهُ مَخَافَةَ أَنْ یَرْتَدَّ النَّاسُ عَنْ دِینِهِمْ وَ أَمَّا قَبْرُ فَاطِمَةَ فَوَ الَّذِی نَفْسُ عَلِیٍّ بِیَدِهِ لَئِنْ رُمْتَ وَ أَصْحَابُکَ شَیْئاً مِنْ ذَلِکَ لَأَسْقِیَنَّ الْأَرْضَ مِنْ دِمَائِکُمْ فَإِنْ شِئْتَ فَاعْرِضْ یَا عُمَرُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۲

فَتَلَقَّاهُ أَبُو بَکْرٍ فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ بِحَقِّ مَنْ فَوْقَ الْعَرْشِ إِلَّا خَلَّیْتَ عَنْهُ فَإِنَّا غَیْرُ فَاعِلِینَ شَیْئاً تَکْرَهُهُ قَالَ فَخَلَّی عَنْهُ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَ لَمْ یَعُودُوا إِلَی ذَلِکَ.

۱۲- ما، الأمالی للشیخ الطوسی ابْنُ حَمَّوَیْهِ عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی خَلِیفَةَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی رَجَاءٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ

عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَلْمَی امْرَأَةِ أَبِی رَافِعٍ قَالَتْ مَرِضَتْ فَاطِمَةُ فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الَّذِی مَاتَتْ فِیهِ قَالَتْ هَیِّئِی لِی مَاءً فَصَبَبْتُ لَهَا فَاغْتَسَلَتْ کَأَحْسَنِ مَا کَانَتْ تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتِ ائْتِینِی بِثِیَابٍ جُدُدٍ فَلَبِسَتْهَا ثُمَّ أَتَتِ الْبَیْتَ الَّذِی کَانَتْ فِیهِ فَقَالَتِ افْرُشِی لِی فِی وَسَطِهِ ثُمَّ اضْطَجَعَتْ وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ وَ وَضَعَتْ یَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا وَ قَالَتْ إِنِّی مَقْبُوضَةٌ الْآنَ فَلَا أُکْشَفَنَّ فَإِنِّی قَدِ اغْتَسَلْتُ قَالَتْ وَ مَاتَتْ فَلَمَّا جَاءَ عَلِیٌّ أَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لَا تُکْشَفُ فَحَمَلَهَا یَغْسِلُهَا ع.

بیان: لعلها ع إنما نهت عن کشف العورة و الجسد للتنظیف و لم تنه عن الغسل.

۱۳- لی، الأمالی للصدوق الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی خَبَرٍ طَوِیلٍ قَدْ أَثْبَتْنَاهُ فِی بَابِ مَا أَخْبَرَ النَّبِیُّ ص بِظُلْمِ أَهْلِ الْبَیْتِ قَالَ ص وَ أَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ هِیَ بَضْعَةٌ مِنِّی وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی وَ هِیَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ هِیَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَ هِیَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِیَّةُ مَتَی قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا بَیْنَ یَدَیْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِکَةِ السَّمَاءِ کَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْکَوَاکِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِکَتِهِ یَا مَلَائِکَتِی انْظُرُوا إِلَی أَمَتِی فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ إِمَائِی قَائِمَةً بَیْنَ یَدَیَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِیفَتِی وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَی عِبَادَتِی أُشْهِدُکُمْ أَنِّی قَدْ آمَنْتُ شِیعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ إِنِّی لَمَّا رَأَیْتُهَا ذَکَرْتُ مَا یُصْنَعُ بِهَا بَعْدِی کَأَنِّی بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۳

الذُّلُّ بَیْتَهَا وَ انْتُهِکَتْ حُرْمَتُهَا وَ غُصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثَهَا وَ کُسِرَ جَنْبُهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنِینَهَا وَ هِیَ تُنَادِی یَا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَغِیثُ فَلَا تُغَاثُ فَلَا تَزَالُ بَعْدِی مَحْزُونَةً مَکْرُوبَةً بَاکِیَةً تَتَذَکَّرُ انْقِطَاعَ الْوَحْیِ عَنْ بَیْتِهَا مَرَّةً وَ تَتَذَکَّرُ فِرَاقِی أُخْرَی وَ تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّیْلُ لِفَقْدِ صَوْتِیَ الَّذِی کَانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَیْهِ إِذَا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ تَرَی نَفْسَهَا ذَلِیلَةً بَعْدَ أَنْ کَانَتْ فِی أَیَّامِ أَبِیهَا عَزِیزَةً فَعِنْدَ ذَلِکَ یُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ بِالْمَلَائِکَةِ فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فَتَقُولُ یَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ یَا فَاطِمَةُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ «۱» ثُمَّ یَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَیَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهَا مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا وَ تُؤْنِسُهَا فِی عِلَّتِهَا فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِکَ یَا رَبِّ إِنِّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیَاةَ وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْیَا فَأَلْحِقْنِی بِأَبِی فَیُلْحِقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِی فَتَکُونُ أَوَّلَ مَنْ یَلْحَقُنِی مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُونَةً مَکْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِکَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلِّدْ فِی نَارِکَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَیْهَا حَتَّی أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِکَةُ عِنْدَ ذَلِکَ آمِینَ.

۱۴، ۱، ۱۵- ۱۴- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ ع قَالَ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ سَلَامٌ عَلَیْکَ یَا أَبَا الرَّیْحَانَتَیْنِ أُوصِیکَ بِرَیْحَانَتَیَّ مِنَ الدُّنْیَا فَعَنْ قَلِیلٍ یَنْهَدُّ رُکْنَاکَ وَ اللَّهُ خَلِیفَتِی عَلَیْکَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ عَلِیٌّ ع هَذَا أَحَدُ رُکْنَیَّ الَّذِی قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ ع قَالَ عَلِیٌّ هَذَا الرُّکْنُ الثَّانِی الَّذِی قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص.

مع، معانی الأخبار أبی عن سعد عن ابن عیسی عن محمد بن یونس عن حماد مثله.

---

(۱) آل عمران: ۳۷ و ۳۸.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۴

۱۵- أَقُولُ وَجَدْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ خَبَراً فِی وَفَاتِهَا ع فَأَحْبَبْتُ إِیرَادَهُ وَ إِنْ لَمْ آخُذْهُ مِنْ أَصْلٍ یُعَوَّلُ عَلَیْهِ رَوَی وَرَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِیُّ قَالَ: خَرَجْتُ حَاجّاً إِلَی بَیْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ رَاجِیاً لِثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَبَیْنَمَا أَنَا أَطُوفُ وَ إِذَا أَنَا بِجَارِیَةٍ سَمْرَاءَ وَ مَلِیحَةِ الْوَجْهِ عَذْبَةِ الْکَلَامِ وَ هِیَ تُنَادِی بِفَصَاحَةِ مَنْطِقِهَا وَ هِیَ تَقُولُ اللَّهُمَّ رَبَّ الْکَعْبَةِ الْحَرَامِ وَ الْحَفَظَةِ الْکِرَامِ وَ زَمْزَمَ وَ الْمَقَامِ وَ الْمَشَاعِرِ الْعِظَامِ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَیْرِ الْأَنَامِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الْبَرَرَةِ الْکِرَامِ أَسْأَلُکَ أَنْ تَحْشُرَنِی مَعَ سَادَاتِی الطَّاهِرِینَ وَ أَبْنَائِهِمُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ الْمَیَامِینِ أَلَا فَاشْهَدُوا یَا جَمَاعَةَ الْحُجَّاجِ وَ الْمُعْتَمِرِینَ أَنَّ مَوَالِیَّ خِیَرَةُ الْأَخْیَارِ وَ صَفْوَةُ الْأَبْرَارِ وَ الَّذِینَ عَلَا قَدْرُهُمْ عَلَی الْأَقْدَارِ وَ ارْتَفَعَ ذِکْرُهُمْ فِی

سَائِرِ الْأَمْصَارِ الْمُرْتَدِینَ بِالْفَخَارِ «۱» قَالَ وَرَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ یَا جَارِیَةُ إِنِّی لَأَظُنُّکِ مِنْ مَوَالِی أَهْلِ الْبَیْتِ ع فَقَالَتْ أَجَلْ قُلْتُ لَهَا وَ مَنْ أَنْتِ مِنْ مَوَالِیهِمْ قَالَتْ أَنَا فِضَّةُ أَمَةُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهَا وَ عَلَی أَبِیهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِیهَا فَقُلْتُ لَهَا مَرْحَباً بِکِ وَ أَهْلًا وَ سَهْلًا فَلَقَدْ کُنْتُ مُشْتَاقاً إِلَی کَلَامِکِ وَ مَنْطِقِکِ فَأُرِیدُ مِنْکِ السَّاعَةَ أَنْ تُجِیبِینِی مِنْ مَسْأَلَةٍ أَسْأَلُکِ فَإِذَا أَنْتِ فَرَغْتِ مِنَ الطَّوَافِ قِفِی لِی عِنْدَ سُوقِ الطَّعَامِ حَتَّی آتِیَکِ وَ أَنْتِ مُثَابَةٌ مَأْجُورَةٌ فَافْتَرَقْنَا فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنَ الطَّوَافِ وَ أَرَدْتُ الرُّجُوعَ إِلَی مَنْزِلِی جَعَلْتُ طَرِیقِی عَلَی سُوقِ الطَّعَامِ وَ إِذَا أَنَا بِهَا جَالِسَةً فِی مَعْزَلٍ عَنِ النَّاسِ فَأَقْبَلْتُ عَلَیْهَا وَ اعْتَزَلْتُ بِهَا وَ أَهْدَیْتُ إِلَیْهَا هَدِیَّةً وَ لَمْ أَعْتَقِدْ أَنَّهَا صَدَقَةٌ ثُمَّ قُلْتُ لَهَا یَا فِضَّةُ أَخْبِرِینِی عَنْ مَوْلَاتِکِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع وَ مَا الَّذِی رَأَیْتِ مِنْهَا عِنْدَ وَفَاتِهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِیهَا مُحَمَّدٍ ص قَالَ وَرَقَةُ فَلَمَّا سَمِعَتْ کَلَامِی تَغَرْغَرَتْ عَیْنَاهَا بِالدُّمُوعِ ثُمَّ انْتَحَبَتْ نَادِبَةً وَ قَالَتْ یَا وَرَقَةَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ هَیَّجْتَ عَلَیَّ حُزْناً سَاکِناً وَ أَشْجَاناً فِی فُؤَادِی کَانَتْ

---

(۱) أی لابسین رداء الفخر.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۵

کَامِنَةً فَاسْمَعِ الْآنَ مَا شَاهَدْتُ مِنْهَا ع اعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِیرُ وَ الْکَبِیرُ وَ کَثُرَ عَلَیْهِ الْبُکَاءُ وَ قَلَّ الْعَزَاءُ وَ عَظُمَ رُزْؤُهُ عَلَی الْأَقْرِبَاءِ وَ الْأَصْحَابِ وَ الْأَوْلِیَاءِ وَ الْأَحْبَابِ وَ الْغُرَبَاءِ وَ الْأَنْسَابِ وَ لَمْ تَلْقَ إِلَّا کُلَّ بَاکٍ وَ بَاکِیَةٍ وَ نَادِبٍ وَ نَادِبَةٍ وَ لَمْ یَکُنْ فِی أَهْلِ الْأَرْضِ وَ الْأَصْحَابِ وَ الْأَقْرِبَاءِ وَ الْأَحْبَابِ أَشَدَّ حُزْناً وَ أَعْظَمَ بُکَاءً وَ انْتِحَاباً مِنْ مَوْلَاتِی فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع وَ کَانَ حُزْنُهَا یَتَجَدَّدُ وَ یَزِیدُ وَ بُکَاؤُهَا یَشْتَدُّ فَجَلَسَتْ سَبْعَةَ أَیَّامٍ لَا یَهْدَأُ لَهَا أَنِینٌ وَ لَا یَسْکُنُ مِنْهَا الْحَنِینُ کُلَّ یَوْمٍ جَاءَ کَانَ بُکَاؤُهَا أَکْثَرَ مِنَ الْیَوْمِ الْأَوَّلِ فَلَمَّا فِی الْیَوْمِ الثَّامِنِ أَبْدَتْ مَا کَتَمَتْ مِنَ الْحُزْنِ فَلَمْ تُطِقْ صَبْراً إِذْ خَرَجَتْ وَ صَرَخَتْ فَکَأَنَّهَا مِنْ فَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص تَنْطِقُ فَتَبَادَرَتِ النِّسْوَانُ وَ خَرَجَتِ الْوَلَائِدُ وَ الْوِلْدَانُ وَ ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُکَاءِ وَ النَّحِیبِ وَ جَاءَ النَّاسُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ وَ أُطْفِئَتِ الْمَصَابِیحُ لِکَیْلَا تَتَبَیَّنَ صَفَحَاتُ النِّسَاءِ وَ خُیِّلَ إِلَی النِّسْوَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَامَ مِنْ قَبْرِهِ وَ صَارَتِ النَّاسُ فِی دَهْشَةٍ وَ حَیْرَةٍ لِمَا قَدْ رَهِقَهُمْ وَ هِیَ ع تُنَادِی وَ تَنْدُبُ أَبَاهُ وَا أَبَتَاهْ وَا صَفِیَّاهْ وَا مُحَمَّدَاهْ وَا أَبَا الْقَاسِمَاهْ وَا رَبِیعَ الْأَرَامِلِ وَ الْیَتَامَی مَنْ لِلْقِبْلَةِ وَ الْمُصَلَّی وَ مَنْ لِابْنَتِکَ الْوَالِهَةِ الثَّکْلَی ثُمَّ أَقْبَلَتْ تَعْثُرُ فِی أَذْیَالِهَا وَ هِیَ لَا تُبْصِرُ شَیْئاً مِنْ عَبْرَتِهَا وَ مِنْ تَوَاتُرِ دَمْعَتِهَا حَتَّی دَنَتْ مِنْ قَبْرِ أَبِیهَا مُحَمَّدٍ ص فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَی الْحُجْرَةِ وَقَعَ طَرْفُهَا عَلَی الْمَأْذَنَةِ فَقَصُرَتْ خُطَاهَا وَ دَامَ نَحِیبُهَا وَ بُکَاهَا إِلَی أَنْ أُغْمِیَ عَلَیْهَا فَتَبَادَرَتِ النِّسْوَانُ إِلَیْهَا فَنَضَحْنَ الْمَاءَ عَلَیْهَا وَ عَلَی صَدْرِهَا وَ جَبِینِهَا حَتَّی أَفَاقَتْ فَلَمَّا أَفَاقَتْ مِنْ غَشْیَتِهَا قَامَتْ وَ هِیَ تَقُولُ رُفِعَتْ قُوَّتِی وَ خَانَنِی جِلْدِی وَ شَمِتَ بِی عَدُوِّی وَ الْکَمَدُ قَاتِلِی یَا أَبَتَاهْ بَقِیتُ وَالِهَةً وَحِیدَةً وَ حَیْرَانَةً فَرِیدَةً فَقَدِ انْخَمَدَ صَوْتِی وَ انْقَطَعَ ظَهْرِی وَ تَنَغَّصَ عَیْشِی وَ تَکَدَّرَ دَهْرِی فَمَا أَجِدُ یَا أَبَتَاهْ بَعْدَکَ أَنِیساً لِوَحْشَتِی وَ لَا رَادّاً لِدَمْعَتِی وَ لَا مُعِیناً لِضَعْفِی فَقَدْ فَنِیَ بَعْدَکَ مُحْکَمُ التَّنْزِیلِ وَ مَهْبِطُ جَبْرَئِیلَ وَ مَحَلُّ مِیکَائِیلَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۶

انْقَلَبَتْ بَعْدَکَ یَا أَبَتَاهْ الْأَسْبَابُ وَ تَغَلَّقَتْ دُونِیَ الْأَبْوَابُ فَأَنَا لِلدُّنْیَا بَعْدَکَ قَالِیَةٌ وَ عَلَیْکَ مَا تَرَدَّدَتْ أَنْفَاسِی بَاکِیَةٌ لَا یَنْفَدُ شَوْقِی إِلَیْکَ وَ لَا حُزْنِی عَلَیْکَ ثُمَّ نَادَتْ یَا أَبَتَاهْ وَا لُبَّاهْ ثُمَّ قَالَتْ

إِنَّ حُزْنِی عَلَیْکَ حُزْنٌ جَدِیدٌ وَ فُؤَادِی وَ اللَّهِ صَبٌّ عَنِیدٌ

کُلَّ یَوْمٍ یَزِیدُ فِیهِ شُجُونِی وَ اکْتِیَابِی عَلَیْکَ لَیْسَ یَبِیدُ

جَلَّ خَطْبِی فَبَانَ عَنِّی عَزَائِی فَبُکَائِی کُلَّ وَقْتٍ جَدِیدٌ

إِنَّ قَلْباً عَلَیْکَ یَأْلَفُ صَبْراً أَوْ عَزَاءً فَإِنَّهُ لَجَلِیدٌ

ثُمَّ نَادَتْ یَا أَبَتَاهْ انْقَطَعَتْ بِکَ الدُّنْیَا بِأَنْوَارِهَا وَ زَوَتْ زَهْرَتُهَا وَ کَانَتْ بِبَهْجَتِکَ زَاهِرَةً فَقَدِ اسْوَدَّ نَهَارُهَا فَصَارَ یَحْکِی حَنَادِسَهَا رَطْبَهَا وَ یَابِسَهَا یَا أَبَتَاهْ لَا زِلْتُ آسِفَةً عَلَیْکَ إِلَی التَّلَاقِ یَا أَبَتَاهْ زَالَ غُمْضِی مُنْذُ حَقَّ الْفِرَاقُ یَا أَبَتَاهْ مَنْ لِلْأَرَامِلِ وَ الْمَسَاکِینِ وَ مَنْ لِلْأُمَّةِ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ یَا أَبَتَاهْ أَمْسَیْنَا بَعْدَکَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِینَ یَا أَبَتَاهْ أَصْبَحَتِ النَّاسُ عَنَّا مُعْرِضِینَ وَ لَقَدْ کُنَّا بِکَ مُعَظَّمِینَ فِی النَّاسِ غَیْرَ مُسْتَضْعَفِینَ

فَأَيُّ دَمْعَةٍ لِفِرَاقِكَ لَا تَنْهَمِلُ وَ أَيُّ حُزْنٍ بَعْدَكَ عَلَيْكَ لَا يَتَّصِلُ وَ أَيُّ جَفْنٍ بَعْدَكَ بِالنَّوْمِ يَكْتَحِلُ وَ أَنْتَ رَبِيعُ الدِّينِ وَ نُورُ النَّبِيِّينَ فَكَيْفَ لِلْجِبَالِ لَا تَمُورُ وَ لِلْبِحَارِ بَعْدَكَ لَا تَغُورُ وَ الْأَرْضُ كَيْفَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ رُمِيتُ يَا أَبَتَاهْ بِالْخَطْبِ الْجَلِيلِ وَ لَمْ تَكُنِ الرَّزِيَّةُ بِالْقَلِيلِ وَ طُرِقْتُ يَا أَبَتَاهْ بِالْمُصَابِ الْعَظِيمِ وَ بِالْفَادِحِ الْمُهُولِ بَكَتْكَ يَا أَبَتَاهْ الْأَمْلَاكُ وَ وَقَفَتِ الْأَفْلَاكُ فَمِنْبَرُكَ بَعْدَكَ مُسْتَوْحِشٌ وَ مِحْرَابُكَ خَالٍ مِنْ مُنَاجَاتِكَ وَ قَبْرُكَ فَرِحٌ بِمُوَارَاتِكَ وَ الْجَنَّةُ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكَ وَ إِلَى دُعَائِكَ وَ صَلَاتِكَ يَا أَبَتَاهْ مَا أَعْظَمَ ظُلْمَةَ مَجَالِسِكَ فَوَا أَسَفَاهْ عَلَيْكَ إِلَى أَنْ أَقْدَمَ عَاجِلًا عَلَيْكَ وَ أُثْكِلَ أَبُو الْحَسَنِ الْمُؤْتَمَنُ أَبُو وَلَدَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَخُوكَ وَ وَلِيُّكَ وَ حَبِيبُكَ وَ مَنْ رَبَّيْتَهُ صَغِيراً وَ وَاخَيْتَهُ كَبِيراً وَ أَحْلَى أَحْبَابِكَ وَ أَصْحَابِكَ إِلَيْكَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ سَابِقاً وَ مُهَاجِراً وَ نَاصِراً وَ الثُّكْلُ شَامِلُنَا وَ الْبُكَاءُ قَاتِلُنَا وَ الْأَسَى لَازِمُنَا ثُمَّ زَفَرَتْ زَفْرَةً وَ أَنَّتْ أَنَّةً كَادَتْ رُوحُهَا أَنْ تَخْرُجَ ثُمَّ قَالَتْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۷

قَلَّ صَبْرِي وَ بَانَ عَنِّي عَزَائِي بَعْدَ فَقْدِي لِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ

عَيْنُ يَا عَيْنُ اسْكُبِي الدَّمْعَ سَحّاً وَيْكِ لَا تَبْخَلِي بِفَيْضِ الدِّمَاءِ

يَا رَسُولَ الْإِلَهِ يَا خِيَرَةَ اللَّهِ وَ كَهْفَ الْأَيْتَامِ وَ الضُّعَفَاءِ

قَدْ بَكَتْكَ الْجِبَالُ وَ الْوَحْشُ جَمْعاً وَ الطَّيْرُ وَ الْأَرْضُ بَعْدُ بَكَى السَّمَاءُ

وَ بَكَاكَ الْحَجُونُ وَ الرُّكْنُ وَ الْمَشْعَرُ يَا سَيِّدِي مَعَ الْبَطْحَاءِ

وَ بَكَاكَ الْمِحْرَابُ وَ الدَّرْسُ لِلْقُرْآنِ فِي الصُّبْحِ مُعْلِناً وَ الْمَسَاءِ

وَ بَكَاكَ الْإِسْلَامُ إِذْ صَارَ فِي النَّاسِ غَرِيباً مِنْ سَائِرِ الْغُرَبَاءِ

لَوْ تَرَى الْمِنْبَرَ الَّذِي كُنْتَ تَعْلُوهُ عَلَاهُ الظَّلَامُ بَعْدَ الضِّيَاءِ

يَا إِلَهِي عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً فَلَقَدْ تَنَغَّصَتِ الْحَيَاةُ يَا مَوْلَائِي

قَالَتْ ثُمَّ رَجَعَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ أَخَذَتْ بِالْبُكَاءِ وَ الْعَوِيلِ لَيْلَهَا وَ نَهَارَهَا وَ هِيَ لَا تَرْقَأُ دَمْعَتُهَا وَ لَا تَهْدَأُ زَفْرَتُهَا وَ اجْتَمَعَ شُيُوخُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ أَقْبَلُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالُوا لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ فَاطِمَةَ ع تَبْكِي اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَلَا أَحَدٌ مِنَّا يَتَهَنَّأُ بِالنَّوْمِ فِي اللَّيْلِ عَلَى فُرُشِنَا وَ لَا بِالنَّهَارِ لَنَا قَرَارٌ عَلَى أَشْغَالِنَا وَ طَلَبِ مَعَايِشِنَا وَ إِنَّا نُخْبِرُكَ أَنْ تَسْأَلَهَا إِمَّا أَنْ تَبْكِيَ لَيْلًا أَوْ نَهَاراً فَقَالَ ع حُبّاً وَ كَرَامَةً فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ هِيَ لَا تُفِيقُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ لَا يَنْفَعُ فِيهَا الْعَزَاءُ فَلَمَّا رَأَتْهُ سَكَنَتْ هُنَيْئَةً لَهُ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ شُيُوخَ الْمَدِينَةِ يَسْأَلُونِّي أَنْ أَسْأَلَكِ إِمَّا أَنْ تَبْكِينَ أَبَاكِ لَيْلًا وَ إِمَّا نَهَاراً فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَقَلَّ مَكْثِي بَيْنَهُمْ وَ مَا أَقْرَبَ مَغِيبِي مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ فَوَ اللَّهِ لَا أَسْكُتُ لَيْلًا وَ لَا نَهَاراً أَوْ أَلْحَقَ بِأَبِي رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ ع افْعَلِي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا بَدَا لَكِ ثُمَّ إِنَّهُ بَنَى لَهَا بَيْتاً فِي الْبَقِيعِ نَازِحاً عَنِ الْمَدِينَةِ يُسَمَّى بَيْتَ الْأَحْزَانِ وَ كَانَتْ إِذَا أَصْبَحَتْ قَدَّمَتِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع أَمَامَهَا وَ خَرَجَتْ إِلَى الْبَقِيعِ بَاكِيَةً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۸

فَلَا تَزَالُ بَيْنَ الْقُبُورِ بَاكِيَةً فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَيْهَا وَ سَاقَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ مَضَى لَهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ يَوْماً وَ اعْتَلَّتِ الْعِلَّةَ الَّتِي تُوُفِّيَتْ فِيهَا فَبَقِيَتْ إِلَى يَوْمِ الْأَرْبَعِينَ وَ قَدْ صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع صَلَاةَ الظُّهْرِ وَ أَقْبَلَ يُرِيدُ الْمَنْزِلَ إِذَا اسْتَقْبَلَتْهُ الْجَوَارِي بَاكِيَاتٍ حَزِينَاتٍ فَقَالَ لَهُنَّ مَا الْخَبَرُ وَ مَا لِي أَرَاكُنَّ مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَ الصُّوَرِ فَقُلْنَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَدْرِكْ ابْنَةَ عَمِّكَ الزَّهْرَاءَ ع وَ مَا نَظُنُّكَ تُدْرِكُهَا فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مُسْرِعاً حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهَا وَ إِذَا بِهَا مُلْقَاةٌ عَلَى فِرَاشِهَا وَ هُوَ مِنْ قَبَاطِيِّ مِصْرَ وَ هِيَ تَقْبِضُ يَمِيناً وَ تَمُدُّ شِمَالًا فَأَلْقَى الرِّدَاءَ عَنْ عَاتِقِهِ وَ الْعِمَامَةَ عَنْ رَأْسِهِ وَ حَلَّ أَزْرَارَهُ وَ أَقْبَلَ حَتَّى أَخَذَ رَأْسَهَا وَ تَرَكَهُ فِي حَجْرِهِ وَ نَادَاهَا يَا زَهْرَاءُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ فَنَادَاهَا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى فَلَمْ تُكَلِّمْهُ فَنَادَاهَا يَا بِنْتَ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاةَ فِي طَرَفِ رِدَائِهِ وَ بَذَلَهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ فَنَادَاهَا يَا ابْنَةَ مَنْ صَلَّى بِالْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ مَثْنَى مَثْنَى فَلَمْ تُكَلِّمْهُ فَنَادَاهَا يَا فَاطِمَةُ كَلِّمِينِي فَأَنَا ابْنُ عَمِّكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَفَتَحَتْ عَيْنَيْهَا فِي وَجْهِهِ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ وَ بَكَتْ وَ بَكَى وَ قَالَ مَا الَّذِي تَجِدِينَهُ فَأَنَا ابْنُ عَمِّكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي

طَالِبٍ فَقَالَتْ يَا ابْنَ الْعَمِّ إِنِّی أَجِدُ الْمَوْتَ الَّذِی لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ بَعْدِی لَا تَصْبِرُ عَلَى قِلَّةِ التَّزْوِيجِ فَإِنْ أَنْتَ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً اجْعَلْ لَهَا يَوْماً وَ لَيْلَةً وَ اجْعَلْ لِأَوْلَادِی يَوْماً وَ لَيْلَةً يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ لَا تَصِحْ فِی وُجُوهِهِمَا فَيُصْبِحَانِ يَتِيمَيْنِ غَرِيبَيْنِ مُنْكَسِرَيْنِ فَإِنَّهُمَا بِالْأَمْسِ فَقَدَا جَدَّهُمَا وَ الْيَوْمَ يَفْقِدَانِ أُمَّهُمَا فَالْوَيْلُ لِأُمَّةٍ تَقْتُلُهُمَا وَ تُبْغِضُهُمَا ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ

ابْكِنِی إِنْ بَكَيْتَ يَا خَيْرَ هَادٍ وَ اسْبِلِ الدَّمْعَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

يَا قَرِينَ الْبَتُولِ أُوصِيكَ بِالنَّسْلِ فَقَدْ أَصْبَحَا حَلِيفَ اشْتِيَاقٍ

ابْكِنِی وَ ابْكِ لِلْيَتَامَى وَ لَا تَنْسَ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِّ الْعِرَاقِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۷۹

فَارَقُوا فَأَصْبَحُوا يَتَامَى حَيَارَى يَحْلِفُ اللَّهَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

قَالَتْ فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ ع مِنْ أَيْنَ لَكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا الْخَبَرُ وَ الْوَحْيُ قَدِ انْقَطَعَ عَنَّا فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ رَقَدْتُ السَّاعَةَ فَرَأَيْتُ حَبِيبِی رَسُولَ اللَّهِ ص فِی قَصْرٍ مِنَ الدُّرِّ الْأَبْيَضِ فَلَمَّا رَآنِی قَالَ هَلُمِّی إِلَيَّ يَا بُنَيَّةِ فَإِنِّی إِلَيْكِ مُشْتَاقٌ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَشَدُّ شَوْقاً مِنْكَ إِلَى لِقَائِكَ فَقَالَ أَنْتِ اللَّيْلَةَ عِنْدِی وَ هُوَ الصَّادِقُ لِمَا وَعَدَ وَ الْمُوفِی لِمَا عَاهَدَ فَإِذَا أَنْتَ قَرَأْتَ يس فَاعْلَمْ أَنِّی قَدْ قَضَيْتُ نَحْبِی فَغَسِّلْنِی وَ لَا تَكْشِفْ عَنِّی فَإِنِّی طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ وَ لْيُصَلِّ عَلَيَّ مَعَكَ مِنْ أَهْلِيَ الْأَدْنَى فَالْأَدْنَى وَ مَنْ رُزِقَ أَجْرِی وَ ادْفِنِّی لَيْلًا فِی قَبْرِی بِهَذَا أَخْبَرَنِی حَبِيبِی رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ عَلِيٌّ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ فِی أَمْرِهَا وَ غَسَّلْتُهَا فِی قَمِيصِهَا وَ لَمْ أَكْشِفْهُ عَنْهَا فَوَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ مَيْمُونَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ حَنَّطْتُهَا مِنْ فَضْلَةِ حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَفَّنْتُهَا وَ أَدْرَجْتُهَا فِی أَكْفَانِهَا فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرِّدَاءَ نَادَيْتُ يَا أُمَّ كُلْثُومٍ يَا زَيْنَبُ يَا سُكَيْنَةُ يَا فِضَّةُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمِّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَ اللِّقَاءُ فِی الْجَنَّةِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ هُمَا يُنَادِيَانِ وَا حَسْرَتَا لَا تَنْطَفِئُ أَبَداً مِنْ فَقْدِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ أُمِّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ يَا أُمَّ الْحُسَيْنِ إِذَا لَقِيتِ جَدَّنَا مُحَمَّداً الْمُصْطَفَى فَأَقْرِئِيهِ مِنَّا السَّلَامَ وَ قُولِی لَهُ إِنَّا قَدْ بَقِينَا بَعْدَكَ يَتِيمَيْنِ فِی دَارِ الدُّنْيَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنَّتْ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيّاً وَ إِذَا بِهَاتِفٍ مِنَ السَّمَاءِ يُنَادِی يَا أَبَا الْحَسَنِ ارْفَعْهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكَيَا وَ اللَّهِ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ فَقَدِ اشْتَاقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ قَالَ فَرَفَعْتُهُمَا عَنْ صَدْرِهَا وَ جَعَلْتُ أَعْقِدُ الرِّدَاءَ وَ أَنَا أُنْشِدُ بِهَذِهِ الْأَبْيَاتِ

فِرَاقُكِ أَعْظَمُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِی وَ فَقْدُكِ فَاطِمُ أَدْهَى الثُّكُولِ

سَأَبْكِی حَسْرَةً وَ أَنُوحُ شَجْواً عَلَى خِلٍّ مَضَى أَسْنَى سَبِيلٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۰

أَلَا يَا عَيْنُ جُودِی وَ أَسْعِدِينِی فَحُزْنِی دَائِمٌ أَبْكِی خَلِيلِی

ثُمَّ حَمَلَهَا عَلَى يَدِهِ وَ أَقْبَلَ بِهَا إِلَى قَبْرِ أَبِيهَا وَ نَادَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ مِنِّی السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ التَّحِيَّةُ وَاصِلَةٌ مِنِّی إِلَيْكَ وَ لَدَيْكَ وَ مِنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ عَلَيْكَ بِفِنَائِكَ وَ إِنَّ الْوَدِيعَةَ قَدِ اسْتُرِدَّتْ وَ الرَّهِينَةَ قَدْ أُخِذَتْ فَوَا حُزْنَاهْ عَلَى الرَّسُولِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى الْبَتُولِ وَ لَقَدِ اسْوَدَّتْ عَلَيَّ الْغَبْرَاءُ وَ بَعُدَتْ عَنِّی الْخَضْرَاءُ فَوَا حُزْنَاهْ ثُمَّ وَا أَسَفَاهْ ثُمَّ عَدَلَ بِهَا عَلَى الرَّوْضَةِ فَصَلَّى عَلَيْهَا فِی أَهْلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ أَحِبَّائِهِ وَ طَائِفَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَلَمَّا وَارَاهَا وَ أَلْحَدَهَا فِی لَحْدِهَا أَنْشَأَ بِهَذِهِ الْأَبْيَاتِ يَقُولُ

أَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةً وَ صَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلٌ

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ إِنَّ بَقَائِی عِنْدَكُمْ لَقَلِيلٌ

وَ إِنَّ افْتِقَادِی فَاطِماً بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

۱۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب قُبِضَ النَّبِيُّ ص وَ لَهَا يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ سَبْعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَاشَتْ بَعْدَهُ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ يُقَالُ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ قِيلَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ قَالَ الْقُرْبَانِيُّ قَدْ قِيلَ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ هُوَ أَصَحُّ وَ تُوُفِّيَتْ ع لَيْلَةَ الْأَحَدِ لِثَلَاثَ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَتْ

مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْآخِرِ سَنَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ مَشْهَدُهَا بِالْبَقِيعِ وَ قَالُوا إِنَّهَا دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا وَ قَالُوا قَبْرُهَا بَيْنَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مِنْبَرِهِ.

السَّمْعَانِيُّ فِي الرِّسَالَةِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ وَ أَحْمَدُ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ وَ النَّطَنْزِيُّ فِي الْخَصَائِصِ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الزَّمَخْشَرِيُّ فِي الْفَائِقِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ قَبْلَ مَوْتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ أُوصِيكَ بِرَيْحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُّ رُكْنَاكَ عَلَيْكَ قَالَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ عَلِيٌّ هَذَا أَحَدُ الرُّكْنَيْنِ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا هُوَ الرُّكْنُ الثَّانِي.

الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ الْحِلْيَةُ وَ مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رَوَتْ عَائِشَةُ أَنَّ النَّبِيَّ ص دَعَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۱

فَاطِمَةَ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا فَضَحِكَتْ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ ص أَنَّهُ مَقْبُوضٌ فَبَكَيْتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لُحُوقاً بِهِ فَضَحِكْتُ.

كِتَابُ ابْنِ شَاهِينَ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ عَائِشَةُ إِنَّهَا لَمَّا سُئِلَتْ عَنْ بُكَائِهَا وَ ضِحْكِهَا قَالَتْ أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ ص أَنَّهُ مَقْبُوضٌ ثُمَّ أَخْبَرَ أَنَّ بَنِيَّ سَيُصِيبُهُمْ بَعْدِي شِدَّةٌ فَبَكَيْتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لُحُوقاً بِهِ فَضَحِكْتُ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ الْجِعَابِيِّ وَ أَبِي نُعَيْمٍ الْفَضْلِ بْنِ دُكَيْنٍ وَ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ وَ فِي السُّنَنِ عَنِ الْقَزْوِينِيِّ وَ الْإِبَانَةِ عَنِ الْعُكْبَرِيِّ وَ الْمُسْنَدِ عَنِ الْمَوْصِلِيِّ وَ الْفَضَائِلِ عَنْ أَحْمَدَ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَتْ عَائِشَةُ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي كَأَنَّ مِشْيَتَهَا مِشْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرْحَباً بِابْنَتِي فَأَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ وَ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثاً فَبَكَتْ ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثاً فَضَحِكَتْ فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ مَا أُفْشِي سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى إِذَا قُبِضَ سَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِنَّهُ أَسَرَّ إِلَيَّ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ إِنَّهُ عَارَضَنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَ لَا أَرَانِي إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَ أَجَلِي وَ إِنَّكِ لَأَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِي لُحُوقاً بِي وَ نِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لَكِ بَكَيْتُ لِذَلِكِ ثُمَّ قَالَ أَ لَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ فَضَحِكْتُ لِذَلِكِ.

وَ رُوِيَ أَنَّهَا مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ وَ تَقُولُ لِوَلَدَيْهَا أَيْنَ أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ يُكْرِمُكُمَا وَ يَحْمِلُكُمَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ أَيْنَ أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكُمَا فَلَا يَدَعُكُمَا تَمْشِيَانِ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَا أَرَاهُ يَفْتَحُ هَذَا الْبَابَ أَبَداً وَ لَا يَحْمِلُكُمَا عَلَى عَاتِقِهِ كَمَا لَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ بِكُمَا ثُمَّ مَرِضَتْ وَ مَكَثَتْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ دَعَتْ أُمَّ أَيْمَنَ وَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ «۱» وَ

---

(۱) قد كثر في هذا الباب ذكر أسماء بنت عميس و أن فاطمة عليها السلام أوصت اليها بكذا و كذا. لكنه ينافي ما هو الثابت في التاريخ من أنّها كانت زوجة جعفر بن.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۲

عَلِيّاً ع وَ أَوْصَتْ إِلَى عَلِيٍّ بِثَلَاثٍ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِابْنَةِ أُخْتِهَا «۱» أُمَامَةَ لِحُبِّهَا أَوْلَادَهَا وَ أَنْ يَتَّخِذَ نَعْشاً لِأَنَّهَا كَانَتْ رَأَتِ الْمَلَائِكَةَ تَصَوَّرُوا صُورَتَهُ وَ وَصَفَتْهُ لَهُ وَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جَنَازَتَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ أَنْ لَا يَتْرُكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ.

وَ ذَكَرَ مُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ وَ فِي حَدِيثِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَقِيلٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَنَّ فَاطِمَةَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْقِصَّةَ قَالَ فَهَجَرَتْهُ وَ لَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي عَلَيْهَا.

الْوَاقِدِيُّ أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ أَوْصَتْ عَلِيّاً أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَعَمِلَ بِوَصِيَّتِهَا.

عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُخَوَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُمَرَ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَوْصَتْ فَاطِمَةُ أَنْ لَا يَعْلَمَ إِذَا مَاتَتْ أَبُو بَكْرٍ وَ لَا

أبی طالب ثمّ بعد شهادته تزوجه أبو بکر ابن أبی قحافهٔ و بعد وفاته- فی سنهٔ ثلاث و عشرهٔ من الهجرهٔ- بعد رحلهٔ النبیّ صلّی اللّه علیه و آله بأزید من سنتین- تزوجها علیّ بن أبی طالب فکانت عنده مع ابنه محمّد بن أبی بکر، فاما أن یکون وفاهٔ فاطمهٔ علیها السلام بعد هذه السنهٔ و لم یقل به أحد أو کان «اسماء بنت عمیس» مصحفا عن سلمی امرأهٔ أبی رافع کما مرّ عن أمالی المفید ص ۱۷۲ و یجیء فی غیره من المصادر أو سلمی امرأهٔ حمزهٔ بن عبد المطلب و هی اخت أسماء بنت عمیس کما احتمله الاربلی فی کشف الغمّهٔ و قد مر ص ۱۳۶ و اما أن یکون مصحفا عن أسماء بنت یزید بن السکن کما مرّ فی ص ۱۳۲ عن الکنجی الشافعی. و هو الاشبه.
(۱) ما جعلناه بین العلامتین ساقط عن النسخهٔ المطبوعهٔ، موجود فی المصدر ج ۳ ص ۳۶۲ و هو الصحیح فان أمامهٔ بنت اختها زینب بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زوجهٔ أبی العاص بن الربیع قال أبو عمر فی الاستیعاب: تزوجها- یعنی أمامهٔ- علی بن أبی طالب رضی اللّه عنه بعد فاطمهٔ رضی اللّه عنها، زوجها منه الزبیر بن العوام، و کان أبوها أبو العاص قد أوصی بها إلیه.
بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۳
عُمَرُ وَ لَا یُصَلِّیَا عَلَیْهَا قَالَ فَدَفَنَهَا عَلِیٌّ ع لَیْلًا وَ لَمْ یُعْلِمْهُمَا بِذَلِکَ.
تَارِیخُ أَبِی بَکْرِ بْنِ کَامِلٍ قَالَتْ عَائِشَهُٔ عَاشَتْ فَاطِمَهُٔ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتَّهَٔ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوُفِّیَتْ دَفَنَهَا عَلِیٌّ لَیْلًا وَ صَلَّی عَلَیْهَا عَلِیٌّ.
وَ رُوِیَ فِیهِ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَٔ وَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی شَیْبَهَٔ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیدٍ الْقَطَّانِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ أَنَّ فَاطِمَهَٔ ع دُفِنَتْ لَیْلًا وَ عَنْهُ فِی هَذَا الْکِتَابِ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ ع دَفَنُوهَا لَیْلًا وَ غَیَّبُوا قَبْرَهَا.
تَارِیخُ الطَّبَرِیِّ إِنَّ فَاطِمَهَٔ دُفِنَتْ لَیْلًا وَ لَمْ یَحْضُرْهَا إِلَّا الْعَبَّاسُ وَ عَلِیٌّ وَ الْمِقْدَادُ وَ الزُّبَیْرُ وَ فِی رِوَایَاتِنَا أَنَّهُ صَلَّی عَلَیْهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ عَقِیلٌ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ بُرَیْدَهُٔ وَ فِی رِوَایَهٍٔ وَ الْعَبَّاسُ وَ ابْنُهُ الْفَضْلُ وَ فِی رِوَایَهٍٔ وَ حُذَیْفَهُٔ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ.
الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَٔ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع عَنْ دَفْنِهَا لَیْلًا فَقَالَ إِنَّهَا کَانَتْ سَاخِطَهًٔ عَلَی قَوْمٍ کَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جِنَازَتَهَا وَ حَرَامٌ عَلَی مَنْ یَتَوَلَّاهُمْ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهَا.
وَ رُوِیَ أَنَّهُ سَوَّی قَبْرَهَا مَعَ الْأَرْضِ مُسْتَوِیاً وَ قَالُوا سَوَّی حَوَالَیْهَا قُبُوراً مُزَوَّرَهًٔ مِقْدَارَ سَبْعَهٍٔ حَتَّی لَا یُعْرَفَ قَبْرُهَا.
وَ رُوِیَ أَنَّهُ رَشَّ أَرْبَعِینَ قَبْراً حَتَّی لَا یَبِینَ قَبْرُهَا مِنْ غَیْرِهِ مِنَ الْقُبُورِ فَیُصَلُّوا عَلَیْهَا.
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَمَّوَیْهِ بْنُ عَلِیٍّ الْبَصْرِیُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بَطَّهَٔ بِأَسَانِیدِهِمْ قَالَتْ أُمُّ سَلْمَی امْرَأَهُٔ أَبِی رَافِعٍ «۱»
اشْتَکَتْ فَاطِمَهُٔ شَکْوَاهَا الَّتِی قُبِضَتْ فِیهَا وَ کُنْتُ أُمَرِّضُهَا فَأَصْبَحْتُ یَوْماً أُسَکِّنُ مَا کَانَتْ فَخَرَجَ عَلِیٌّ إِلَی بَعْضِ حَوَائِجِهِ فَقَالَتِ اسْکُبِی لِی غَسْلًا فَسَکَبْتُ فَقَامَتْ وَ اغْتَسَلَتْ أَحْسَنَ مَا یَکُونُ مِنَ الْغُسْلِ

(۱) کذا فی النسخ المطبوعهٔ و هکذا المصدر ج ۳ ص ۳۶۴ و هو سهو و الصحیح:
قالت سلمی امرأهٔ أبی رافع» کما مرّ عن المفید ص ۱۷۲ و یجییء عن ابن بابویه ص ۱۸۸ راجع کتب الرجال أیضا.
بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۴
ثُمَّ لَبِسَتْ أَثْوَابَهَا الْجُدُدَ ثُمَّ قَالَتِ افْرُشِی فِرَاشِی وَسَطَ الْبَیْتِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَهَٔ وَ نَامَتْ وَ قَالَتْ أَنَا مَقْبُوضَهٌٔ وَ قَدِ اغْتَسَلْتُ فَلَا یَکْشِفْنِی أَحَدٌ ثُمَّ وَضَعَتْ خَدَّهَا عَلَی یَدِهَا وَ مَاتَتْ.
وَ قَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ أَوْصَتْ إِلَیَّ فَاطِمَهُٔ أَنْ لَا یُغَسِّلَهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا أَنَا وَ عَلِیٌّ فَأَعَنْتُ عَلِیّاً عَلَی غُسْلِهَا.
کِتَابُ الْبَلاذُرِیِّ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع غَسَلَهَا مِنْ مَعْقِدِ الْإِزَارِ وَ إِنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَیْسٍ غَسَلَتْهَا مِنْ أَسْفَلِ ذَلِکَ.
أَبُو الْحَسَنِ الْخَزَّازُ الْقُمِّیُّ فِی الْأَحْکَامِ الشَّرْعِیَّهِٔ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَاطِمَهَٔ مَنْ غَسَّلَهَا فَقَالَ غَسَّلَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ لِأَنَّهَا کَانَتْ صِدِّیقَهًٔ وَ

لَمْ يَكُنْ لِيُغَسِّلَهَا إِلَّا صِدِّيقٌ وَ رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عِنْدَ دَفْنِهَا السَّلَامُ عَلَيْكِ إِلَى آخِرِ مَا سَيَأْتِي نَقْلًا مِنَ الْكَافِي وَ رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا صَارَ بِهَا إِلَى الْقَبْرِ الْمُبَارَكِ خَرَجَتْ يَدٌ فَتَنَاوَلَتْهَا وَ انْصَرَفَ.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْهَمْدَانِيُّ وَ حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ أَنَّهُ ع أَنْشَأَ عَلَى شَفِيرِ قَبْرِهَا

ذَكَرْتُ أَبَا وُدِّي فَبِتُّ كَأَنَّنِي بِرَدِّ الْهُمُومِ الْمَاضِيَاتِ وَكِيلٌ

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ

وَ إِنَّ افْتِقَادِي فَاطِماً بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

فَأَجَابَ هَاتِفٌ

يُرِيدُ الْفَتَى أَنْ لَا يَمُوتَ خَلِيلُهُ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا الْمَمَاتَ سَبِيلٌ

فَلَا بُدَّ مِنْ مَوْتٍ وَ لَا بُدَّ مِنْ بِلًى وَ إِنَّ بَقَائِي بَعْدَكُمْ لَقَلِيلٌ

إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْماً مِنَ الْعَيْشِ مُدَّتِي فَإِنَّ بُكَاءَ الْبَاكِيَاتِ قَلِيلٌ

سَتُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِي وَ تُنْسَى مَوَدَّتِي وَ يَحْدُثُ بَعْدِي لِلْخَلِيلِ بَدِيلٌ

بيان أبا ودى أي من كان يلازم ودى و حبى و الحاصل أنى ذكرت محبوبى فبت كأننى لشدة همومى ضامن لرد كل هم و حزن كان لى قبل ذلك

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۵

و قوله فلا بد من موت لعله من تتمة أبياته ع لا كلام الهاتف و لو كان من كلام الهاتف فلعله ألقاه على وجه التلقين.

۱۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ الْأَصْوَبُ أَنَّهَا مَدْفُونَةٌ فِي دَارِهَا أَوْ فِي الرَّوْضَةِ يُؤَيِّدُ قَوْلَهُ قَوْلُ النَّبِيِّ ص إِنَّ بَيْنَ قَبْرِي وَ مِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ فِي الْبُخَارِيِّ بَيْنَ بَيْتِي وَ مِنْبَرِي وَ فِي الْمُوَطَّإِ وَ الْحِلْيَةِ وَ التِّرْمِذِيِّ وَ مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ مَا بَيْنَ بَيْتِي وَ مِنْبَرِي وَ قَالَ ص مِنْبَرِي عَلَى تُرْعَةٍ مِنْ تُرَعِ الْجَنَّةِ وَ قَالُوا حَدُّ الرَّوْضَةِ مَا بَيْنَ الْقَبْرِ إِلَى الْمِنْبَرِ إِلَى الْأَسَاطِينِ الَّتِي تَلِي صَحْنَ الْمَسْجِدِ.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ فَقَالَ دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.

يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَبَدَأَتْنِي بِالسَّلَامِ ثُمَّ قَالَتْ مَا غَدَا بِكَ قُلْتُ طَلَبُ الْبَرَكَةِ قَالَتْ أَخْبَرَنِي أَبِي وَ هُوَ ذَا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ قُلْتُ لَهَا فِي حَيَاتِهِ وَ حَيَاتِكِ قَالَتْ نَعَمْ وَ بَعْدَ مَوْتِنَا.

۱۸- كشف، كشف الغمة رُوِيَ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ ع أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْ حُقّاً وَ أَخْرَجَ مِنْهُ كِتَاباً فَقَرَأَهُ وَ فِيهِ وَصِيَّةُ فَاطِمَةَ ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ مَضَى فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَضَى فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى فَإِلَى الْأَكَابِرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

وَ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ أَوْصَتْنِي فَاطِمَةُ ع أَنْ لَا يُغَسِّلَهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا أَنَا وَ عَلِيٌّ فَغَسَّلْتُهَا أَنَا وَ عَلِيٌّ ع.

وَ قِيلَ قَالَتْ فَاطِمَةُ ع لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ حِينَ تَوَضَّأَتْ وُضُوءَهَا لِلصَّلَاةِ هَاتِي طِيبِيَ الَّذِي أَتَطَيَّبُ بِهِ وَ هَاتِي ثِيَابِيَ الَّتِي أُصَلِّي فِيهَا فَتَوَضَّأَتْ ثُمَّ وَضَعَتْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۶

رَأْسَهَا فَقَالَتْ لَهَا اجْلِسِي عِنْدَ رَأْسِي فَإِذَا جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَقِيمِينِي فَإِنْ قُمْتُ وَ إِلَّا فَأَرْسِلِي إِلَى عَلِيٍّ فَلَمَّا جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ قَالَتِ الصَّلَاةَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِذَا هِيَ قَدْ قُبِضَتْ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَقَالَتْ لَهُ قَدْ قُبِضَتِ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ مَتَى قَالَتْ حِينَ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ قَالَ فَأَمَرَ أَسْمَاءَ فَغَسَّلَتْهَا وَ أَمَرَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع يُدْخِلَانِ الْمَاءَ وَ دَفَنَهَا لَيْلًا وَ سَوَّى قَبْرَهَا فَعُوتِبَ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ بِذَلِكَ أَمَرَتْنِي.

وَ رُوِيَ أَنَّهَا بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً وَ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ص لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ بِكَافُورٍ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَسَمَهُ أَثْلَاثاً ثُلُثاً لِنَفْسِهِ وَ ثُلُثاً لِعَلِيٍّ وَ ثُلُثاً لِي وَ كَانَ أَرْبَعِينَ دِرْهَماً فَقَالَتْ يَا أَسْمَاءُ ائْتِينِي بِبَقِيَّةِ حَنُوطِ وَالِدِي مِنْ مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَضَعِيهِ عِنْدَ رَأْسِي فَوَضَعَتْهُ ثُمَّ تَسَجَّتْ بِثَوْبِهَا وَ قَالَتِ انْتَظِرِينِي هُنَيْهَةً وَ ادْعِينِي فَإِنْ أَجَبْتُكِ وَ إِلَّا فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قَدِمْتُ عَلَى أَبِي ص فَانْتَظَرَتْهَا هُنَيْهَةً ثُمَّ نَادَتْهَا فَلَمْ تُجِبْهَا فَنَادَتْ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى يَا بِنْتَ أَكْرَمِ مَنْ حَمَلَتْهُ النِّسَاءُ يَا بِنْتَ خَيْرِ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا يَا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى قَالَ فَلَمْ تُجِبْهَا فَكَشَفَتِ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهَا فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا تُقَبِّلُهَا وَ هِيَ تَقُولُ فَاطِمَةُ إِذَا قَدِمْتِ عَلَى أَبِيكِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَقْرِئِيهِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ السَّلَامَ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقَالا يَا أَسْمَاءُ مَا يُنِيمُ أُمَّنَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ قَالَتْ يَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ أُمُّكُمَا نَائِمَةً قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا فَوَقَعَ عَلَيْهَا الْحَسَنُ يُقَبِّلُهَا مَرَّةً وَ يَقُولُ يَا أُمَّاهْ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ تُفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي قَالَتْ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ يُقَبِّلُ رِجْلَهَا وَ يَقُولُ يَا أُمَّاهْ أَنَا ابْنُكِ الْحُسَيْنُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي فَأَمُوتَ قَالَتْ لَهُمَا أَسْمَاءُ يَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ انْطَلِقَا إِلَى أَبِيكُمَا عَلِيٍّ فَأَخْبِرَاهُ بِمَوْتِ أُمِّكُمَا فَخَرَجَا حَتَّى إِذَا كَانَا قُرْبَ الْمَسْجِدِ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا بِالْبُكَاءِ فَابْتَدَرَهُمَا جَمِيعُ الصَّحَابَةِ فَقَالُوا مَا يُبْكِيكُمَا يَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَبْكَى اللَّهُ أَعْيُنَكُمَا لَعَلَّكُمَا نَظَرْتُمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۷

إِلَى مَوْقِفِ جَدِّكُمَا فَبَكَيْتُمَا شَوْقاً إِلَيْهِ فَقَالا لَا أَ وَ لَيْسَ قَدْ مَاتَتْ أُمُّنَا فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا قَالَ فَوَقَعَ عَلِيٌّ ع عَلَى وَجْهِهِ يَقُولُ بِمَنِ الْعَزَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كُنْتُ بِكِ أَتَعَزَّى فَفِيمَ الْعَزَاءُ مِنْ بَعْدِكِ ثُمَّ قَالَ

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ

وَ إِنَّ افْتِقَادِي فَاطِماً بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ «۱»

ثُمَّ قَالَ ع يَا أَسْمَاءُ غَسِّلِيهَا وَ حَنِّطِيهَا وَ كَفِّنِيهَا قَالَ فَغَسَّلُوهَا وَ كَفَّنُوهَا وَ حَنَّطُوهَا وَ صَلَّوْا عَلَيْهَا لَيْلًا وَ دَفَنُوهَا بِالْبَقِيعِ وَ مَاتَتْ بَعْدَ الْعَصْرِ.

و قال ابن بابويه رحمه الله جاء هذا الخبر كذا و الصحيح عندى أنها دفنت فى بيتها فلما زاد بنو أمية فى المسجد صارت فى المسجد.

قلت الظاهر و المشهور مما نقله الناس و أرباب التواريخ و السير أنها ع دفنت بالبقيع كما تقدم.

وَ رَوَى مَرْفُوعاً إِلَى سَلْمَى أُمِّ بَنِي رَافِعٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فِي شَكْوَاهَا الَّتِي مَاتَتْ فِيهَا قَالَتْ فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ وَ هِيَ أَخَفُّ مَا نَرَاهَا فَغَدَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي حَاجَتِهِ وَ هُوَ يَرَى يَوْمَئِذٍ أَنَّهَا أَمْثَلُ مَا كَانَتْ فَقَالَتْ يَا أُمَّهْ «۲» اسْكُبِي لِي غَسْلًا فَفَعَلْتُ فَاغْتَسَلَتْ كَأَشَدِّ مَا رَأَيْتُهَا ثُمَّ قَالَتْ لِي أَعْطِينِي ثِيَابِيَ الْجُدُدَ فَأَعْطَيْتُهَا فَلَبِسَتْ ثُمَّ قَالَتْ ضَعِي فِرَاشِي وَ اسْتَقْبِلِينِي ثُمَّ قَالَتْ إِنِّي قَدْ فَرَغْتُ مِنْ نَفْسِي فَلَا أُكْشَفَنَّ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ ثُمَّ تَوَسَّدَتْ يَدَهَا الْيُمْنَى وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ فَقُبِضَتْ فَجَاءَ عَلِيٌّ ع وَ نَحْنُ نَصِيحُ فَسَأَلَ عَنْهَا فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ إِذاً وَ اللَّهِ لَا تُكْشَفُ فَاحْتُمِلَتْ فِي ثِيَابِهَا فَغُيِّبَتْ.

---

(۱) فى بعض النسخ: و ان افتقادى واحدا بعد واحد و هو الصحيح فانه عليه السلام تمثل بهذه الاشعار و أنشدها، لا أنّه أنشأها.

(۲) فى المصدر: يا أمة اللّه، راجع ج ۲ ص ۶۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۸

أَقُولُ إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ قَدْ رَوَاهُ ابْنُ بَابَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ كَمَا تَرَى وَ قَدْ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أُمِّ سَلْمَى «۱» قَالَتْ اشْتَكَتْ فَاطِمَةُ ع شَكْوَاهَا الَّتِي قُبِضَتْ فِيهِ فَكُنْتُ أُمَرِّضُهَا فَأَصْبَحْتُ يَوْماً كَأَمْثَلِ مَا رَأَيْتُهَا فِي شَكْوَاهَا ذَلِكَ قَالَتْ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ ع لِبَعْضِ حَاجَتِهِ فَقَالَتْ يَا أُمَّاهْ اسْكُبِي لِي غَسْلًا فَسَكَبْتُ لَهَا غَسْلًا فَاغْتَسَلَتْ كَأَحْسَنِ مَا رَأَيْتُهَا تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ يَا أُمَّاهْ أَعْطِينِي ثِيَابِيَ الْجُدُدَ فَأَعْطَيْتُهَا فَلَبِسَتْهَا ثُمَّ قَالَتْ يَا أُمَّاهْ قَدِّمِي لِي فِرَاشِي وَسَطَ الْبَيْتِ فَفَعَلْتُ فَاضْطَجَعَتْ وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ وَ جَعَلَتْ يَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا ثُمَّ قَالَتْ يَا أُمَّاهْ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ وَ قَدْ تَطَهَّرْتُ فَلَا يَكْشِفْنِي أَحَدٌ فَقُبِضَتْ مَكَانَهَا قَالَتْ فَجَاءَ عَلِيٌّ ع فَأَخْبَرْتُهُ.

و اتفاقهما من طرق الشيعة و السنة على نقله مع كون الحكم على خلافه عجيب فإن الفقهاء من الطريقين لا يجيزون الدفن إلا بعد

الغسل إلا فی مواضع لیس هـذا منه فکیف رویا هذا الحدیث و لم یعللاه و لا ذکرا فقهه و لا نبها علی الجواز و لا المنع و لعل هذا أمر یخصها ع و إنما استدل الفقهاء علی أنه یجوز للرجل أن یغسل زوجته بأن علیا غسل فاطمة ع و هو المشهور.

وَ رَوَی ابْنُ بَابَوَیْهِ مَرْفُوعاً إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع أَنَّ عَلِیّاً غَسَّلَ فَاطِمَةَ ع وَ عَنْ عَلِیٍّ أَنَّهُ صَلَّی عَلَی فَاطِمَةَ وَ کَبَّرَ عَلَیْهَا خَمْساً وَ دَفَنَهَا لَیْلًا.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ع أَنَّ فَاطِمَةَ ع دُفِنَتْ لَیْلًا.

بیان قـد بینا فی کتاب المزار أن الأصح أنها مدفونة فی بیتها و أما ما ذکره من ترک غسـلها فالأولی أن یؤول بما ذکرنا سابقا من عدم کشف بدنها للتنظیف فلا تنافی للأخبار الکثیرة الدالة علی أن علیا ع غسلها و یؤید ما ذکرنا من التأویل ما مر فی روایة ورقة فلا تغفل.

۱۹- کشف، کشف الغمـة وَ نَقَلْتُ مِنْ کِتَابِ الـذُّرِّیَّةِ الطَّاهِرَةِ لِلـدُّولَابِیِّ فِی وَفَاتِهَا ع مَا نَقَلَهُ مِنْ رِجَالِهِ قَالَ: لَبِثَتْ فَاطِمَـةُ بَعْـدَ النَّبِیِّ ص ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ قَالَ

---

(۱) راجع ص ۱۸۳ فیما سبق.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۸۹

ابْنُ شِـهَابٍ سِـتَّةَ أَشْـهُرٍ وَ قَالَ الزُّهْرِیُّ سِـتَّةَ أَشْهُرٍ وَ مِثْلُهُ عَنْ عَائِشَةَ وَ مِثْلُهُ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَیْرِ وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ع خَمْساً وَ تِسْعِینَ لَیْلَةً فِی سَنَةِ إِحْدَی عَشْـرَةَ وَ قَالَ ابْنُ قُتَیْبَةَ فِی مَعَارِفِهِ مِائَةَ یَوْمٍ وَ قِیلَ مَاتَتْ فِی سَنَةِ إِحْدَی عَشْرَةَ لَیْلَةَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ لَیَالٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هِیَ بِنْتُ تِسْعٍ وَ عِشْرِینَ سَنَةً أَوْ نَحْوِهَا.

وَ قِیلَ دَخَلَ الْعَبَّاسُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ فَاطِمَـةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَحَدُهُمَا یَقُولُ لِصَاحِبِهِ أَیُّنَا أَکْبَرُ فَقَالَ الْعَبَّاسُ وُلِدْتَ یَا عَلِیُّ قَبْلَ بِنَاءِ قُرَیْشٍ الْبَیْتَ بِسَنَوَاتٍ وَ وُلِدَتْ ابْنَتِی وَ قُرَیْشٌ تَبْنِی الْبَیْتَ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص ابْنُ خَمْسٍ وَ ثَلَاثِینَ سَنَةً قَبْلَ النُّبُوَّةِ بِخَمْسِ سِنِینَ.

وَ رُوِیَ أَنَّهَا أَوْصَتْ عَلِیّاً ع وَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَیْسٍ أَنْ یُغَسِّلَاهَا.

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَرِضَتْ فَاطِمَةُ مَرَضاً شَدِیداً فَقَالَتْ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ أَ لَا تَرَیْنَ إِلَی مَا بَلَغْتُ فَلَا تَحْمِلِینِی عَلَی سَرِیرٍ ظَاهِرٍ فَقَالَتْ لَا لَعَمْرِی وَ لَکِنْ أَصْنَعُ نَعْشاً کَمَا رَأَیْتُ یُصْنَعُ بِالْحَبَشَةِ قَالَتْ فَأَرِینِیهِ فَأَرْسَلَتْ إِلَی جَرَائِدَ رَطْبَةٍ فَقُطِّعَتْ مِنَ الْأَسْوَاقِ ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَی السَّرِیرِ نَعْشاً وَ هُوَ أَوَّلُ مَا کَانَ النَّعْشُ فَتَبَسَّمَتْ وَ مَا رُئِیَتْ مُتَبَسِّمَةً إِلَّا یَوْمَئِذٍ ثُمَّ حَمَلْنَاهَا فَدَفَنَّاهَا لَیْلًا وَ صَلَّی عَلَیْهَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نَزَلَ فِی حُفْرَتِهَا هُوَ وَ عَلِیٌّ وَ الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ.

وَ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ لِأَسْمَاءَ إِنِّی قَدِ اسْتَقْبَحْتُ مَا یُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ أَنَّهُ یُطْرَحُ عَلَی الْمَرْأَةِ الثَّوْبُ فَیَصِفُهَا لِمَنْ رَأَی فَقَالَتْ أَسْمَاءُ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا أُرِیکِ شَیْئاً رَأَیْتُهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ قَالَ فَدَعَتْ بِجَرِیدَةٍ رَطْبَةٍ فَحَسَّنَتْهَا ثُمَّ طَرَحَتْ عَلَیْهَا ثَوْباً فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع مَا أَحْسَنَ هَذَا وَ أَجْمَلَهُ لَا تُعْرَفُ بِهِ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ قَالَ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَإِذَا مِتُّ فَاغْسِلِینِی أَنْتِ وَ لَا یَدْخُلَنَّ عَلَیَّ أَحَدٌ فَلَمَّا تُوُفِّیَتْ فَاطِمَةُ ع جَاءَتْ عَائِشَةُ تَدْخُلُ عَلَیْهَا فَقَالَتْ أَسْمَاءُ لَا تَدْخُلِی فَکَلَّمَتْ عَائِشَةُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۰

أَبَا بَکْرٍ فَقَالَتْ إِنَّ هَذِهِ الْخَثْعَمِیَّةَ تَحُولُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ جَعَلَتْ لَهَا مِثْلَ هَوْدَجِ الْعَرُوسِ فَقَالَتْ أَسْمَاءُ لِأَبِی بَکْرٍ أَمَرَتْنِی أَنْ لَا یَدْخُلَ عَلَیْهَا أَحَدٌ وَ أَرَیْتُهَا هَذَا الَّذِی صَنَعْتُ وَ هِیَ حَیَّةٌ فَأَمَرَتْنِی أَنْ أَصْنَعَ لَهَا ذَلِکَ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ اصْنَعِی مَا أَمَرَتْکِ فَانْصَرَفَ وَ غَسَّلَهَا عَلِیٌّ ع وَ أَسْمَاءُ.

وَ رَوَی الدُّولَابِیُّ حَدِیثَ الْغُسْلِ الَّذِی اغْتَسَلَتْهُ قَبْلَ وَفَاتِهَا وَ کَوْنُهَا دُفِنَتْ بِهِ وَ لَمْ تُکْشَفْ وَ قَدْ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ.

وَ رُوِیَ مِنْ غَیْرِ هَذَا أَنَّ أَبَا بَکْرٍ وَ عُمَرَ عَاتَبَا عَلِیّاً ع کَوْنَهُ لَمْ یُؤْذِنْهُمَا بِالصَّلَاةِ عَلَیْهَا فَاعْتَذَرَ أَنَّهَا أَوْصَتْهُ بِذَلِکَ وَ حَلَفَ لَهُمَا فَصَدَّقَاهُ وَ عَذَّرَاهُ وَ قَالَ عَلِیٌّ ع عِنْدَ دَفْنِ فَاطِمَةَ ع کَالْمُنَاجِی بِذَلِکَ رَسُولَ اللَّهِ ص عِنْدَ قَبْرِهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَةِ فِی جِوَارِکَ إِلَی آخِرِ مَا سَیَأْتِی.

ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ أَنْشَدَنِي بَعْضُ الْأَصْحَابِ لِلْقَاضِي أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي قَرِيعَةَ

يَا مَنْ يُسَائِلُ دَائِباً عَنْ كُلِّ مُعْضِلَةٍ سَخِيفَةٍ

لَا تَكْشِفَنَّ مُغَطًّى فَلَرُبَّمَا كَشَفْتَ جِيفَةً

وَ لَرُبَّ مَسْتُورٍ بَدَا كَالطَّبْلِ مِنْ تَحْتِ الْقَطِيفَةِ

إِنَّ الْجَوَابَ لَحَاضِرٌ لَكِنَّنِي أُخْفِيهِ خِيفَةً

لَوْ لَا اعْتِدَاءُ رَعِيَّةٍ أُلْقِي سِيَاسَتَهَا الْخَلِيفَةَ

وَ سُيُوفُ أَعْدَاءٍ بِهَا هَامَاتُنَا أَبَداً نَقِيفَةٌ

لَنَشَرْتُ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ جُمَلًا طَرِيفَةً

تُغْنِيكُمْ عَمَّا رَوَاهُ مَالِكٌ وَ أَبُو حَنِيفَةَ

وَ أَرَيْتُكُمْ أَنَّ الْحُسَيْنَ أُصِيبَ فِي يَوْمِ السَّقِيفَةِ

وَ لِأَيِّ حَالٍ لُحِّدَتْ بِاللَّيْلِ فَاطِمَةُ الشَّرِيفَةُ

وَ لِمَا حَمَتْ شَيْخَيْكُمُ عَنْ وَطْءِ حُجْرَتِهَا الْمُنِيفَةِ

أَوْهِ لِبِنْتِ مُحَمَّدٍ مَاتَتْ بِغُصَّتِهَا أَسِيفَةً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۱

و قد ورد من كلامها ع في مرض موتها ما يدل على شدة تألمها و عظم موجدتها و فرط شكايتها ممن ظلمها و منعها حقها أعرضت عن ذكره و ألغيت القول فيه و نكبت عن إيراده لأن غرضي من هذا الكتاب نعت مناقبهم و مزاياهم و تنبيه الغافل عن موالاتهم فربما تنبه و والاهم و وصف ما خصهم الله به من الفضائل التي ليست لأحد سواهم فأما ذكر الغير و البحث عن الشر و الخير فليس من غرض هذا الكتاب و هو موكول إلى يوم الحساب و إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ بيان النقف كسر الهامة عن الدماغ أو ضربها أشد ضرب أو برمح أو عصا.

۲۰- ضه، روضة الواعظين مَرِضَتْ فَاطِمَةُ ع مَرَضاً شَدِيداً وَ مَكَثَتْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فِي مَرَضِهَا إِلَى أَنْ تُوُفِّيَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَلَمَّا نُعِيَتْ إِلَيْهَا نَفْسُهَا دَعَتْ أُمَّ أَيْمَنَ وَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ وَ وَجَّهَتْ خَلْفَ عَلِيٍّ وَ أَحْضَرَتْهُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّهُ قَدْ نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي وَ إِنَّنِي لَا أَرَى مَا بِي إِلَّا أَنَّنِي لَاحِقٌ بِأَبِي سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ «۱» وَ أَنَا أُوصِيكَ بِأَشْيَاءَ فِي قَلْبِي قَالَ لَهَا عَلِيٌّ ع أَوْصِينِي بِمَا أَحْبَبْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهَا وَ أَخْرَجَ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ مَا عَهِدْتَنِي كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتُكَ مُنْذُ عَاشَرْتَنِي فَقَالَ ع مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبَرُّ وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُوَبِّخَكِ بِمُخَالَفَتِي «۲» قَدْ عَزَّ عَلَيَّ مُفَارَقَتُكِ وَ تَفَقُّدُكِ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْهُ وَ اللَّهِ جَدَّدْتِ عَلَيَّ مُصِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ عَظُمَتْ وَفَاتُكِ وَ فَقْدُكِ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ آلَمَهَا وَ أَمَضَّهَا وَ أَحْزَنَهَا هَذِهِ وَ اللَّهِ مُصِيبَةٌ لَا عَزَاءَ لَهَا وَ رَزِيَّةٌ لَا خَلَفَ لَهَا

---

(۱) الساعة أو بعد ساعة. ظ.

(۲) في النسخة المطبوعة: «و أشدّ خوفا من اللّه أن أوبخك» و هو ناقص قطعا. فانه لا بدّ في الكلام من صلة متممة لا فعل التفضيل في قوله عليه السلام: أعلم و أبر و أتقى و أكرم و أشد خوفا من اللّه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۲

ثُمَّ بَكَيَا جَمِيعاً سَاعَةً وَ أَخَذَ عَلَى رَأْسِهَا وَ ضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أُوصِينِي بِمَا شِئْتِ فَإِنَّكِ تجدني [تَجِدِينِي فِيهَا أَمْضِي كَمَا أَمَرْتِنِي بِهِ وَ أَخْتَارُ أَمْرَكِ عَلَى أَمْرِي ثُمَّ قَالَتْ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أُوصِيكَ أَوَّلًا أَنْ تَتَزَوَّجَ بَعْدِي بِابْنَةِ أُخْتِي «۱»

أَمَامَةَ فَإِنَّهَا تَكُونُ لِوُلْدِي مِثْلِي فَإِنَّ الرِّجَالَ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ قَالَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَرْبَعٌ لَيْسَ لِي إِلَى فِرَاقِهِ سَبِيلٌ بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ «۲.» أُمَامَةُ أَوْصَتْنِي بِهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ قَالَتْ أُوصِيكَ يَا ابْنَ عَمِّ أَنْ تَتَّخِذَ لِي نَعْشاً فَقَدْ رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ صَوَّرُوا صُورَتَهُ فَقَالَ لَهَا صِفِيهِ لِي فَوَصَفَتْهُ فَاتَّخَذَهُ لَهَا فَأَوَّلُ نَعْشٍ عُمِلَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ذَاكَ وَ مَا رَأَى أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا عَمِلَ أَحَدٌ ثُمَّ قَالَتْ أُوصِيكَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ظَلَمُونِي وَ أَخَذُوا حَقِّي فَإِنَّهُمْ عَدُوِّي وَ عَدُوُّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَا تَتْرُكْ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَا مِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَ ادْفِنِّي فِي اللَّيْلِ إِذَا هَدَأَتِ الْعُيُونُ وَ نَامَتِ الْأَبْصَارُ ثُمَّ تُوُفِّيَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ عَلَى أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْحَةً وَاحِدَةً وَ اجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا فَصَرَخُوا صَرْخَةً وَاحِدَةً كَادَتِ الْمَدِينَةُ أَنْ تَتَزَعْزَعَ مِنْ صُرَاخِهِنَّ وَ هُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهْ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِثْلَ عُرْفِ الْفَرَسِ إِلَى عَلِيٍّ ع وَ هُوَ جَالِسٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيَانِ فَبَكَى النَّاسُ لِبُكَائِهِمَا وَ خَرَجَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ وَ عَلَيْهَا بُرْقُعَةٌ وَ تَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً بِرِدَاءٍ عَلَيْهَا تُسَبِّحُهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْآنَ حَقّاً فَقَدْنَاكَ فَقْداً لَا لِقَاءَ بَعْدَهُ أَبَداً وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَجَلَسُوا وَ هُمْ يَضِجُّونَ وَ يَنْتَظِرُونَ أَنْ تُخْرَجَ الْجِنَازَةُ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهَا وَ خَرَجَ أَبُو ذَرٍّ وَ قَالَ انْصَرِفُوا فَإِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَدْ أُخِّرَ إِخْرَاجُهَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ فَقَامَ النَّاسُ وَ انْصَرَفُوا

---

(۱) و (۲) قد عرفت فيما سبق وجه هذه الزيادة فراجع ص ۱۸۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۳

فَلَمَّا أَنْ هَدَأَتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى شَطْرٌ مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَقِيلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ خَوَاصُّهُ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ سَوَّى عَلِيٌّ ع حَوَالَيْهَا قُبُوراً مُزَوَّرَةً مِقْدَارَ سَبْعَةٍ حَتَّى لَا يُعْرَفَ قَبْرُهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مِنَ الْخَوَاصِّ قَبْرُهَا سُوِّيَ مَعَ الْأَرْضِ مُسْتَوِياً فَمَسَحَ مَسْحاً سَوَاءً مَعَ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يُعْرَفَ مَوْضِعُهُ.

۲۱- كا، الكافي أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزَانِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سِرّاً وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارُ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنَّ فِي التَّأَسِّي لِي بِسُنَّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمُ الْقَبُولِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِينَةُ وَ أُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَ هَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمَدٌ مُقَيِّحٌ وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۴

وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَئِمٍ فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَاهاً وَاهاً وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ وَ اللَّبْثَ لِزَاماً مَعْكُوفاً وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّكْلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرّاً وَ تُهْضَمُ حَقُّهَا وَ يُمْنَعُ إِرْثُهَا وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ.

بيان العفو المحو و الانمحاء و التجلد القوة قوله ع إلا أن في التأسي لي بسنتك أي بسنة فرقتك و المعنى أن المصيبة بفراقك كانت أعظم فكما صبرت على تلك مع كونها أشد فلأن أصبر على هذه أولى و التأسي الاقتداء بالصبر في هذه المصيبة كالصبر في تلك و فاضت نفسه خرجت روحه.

قوله ع فی کتاب الله أنعم القبول أی فیه ما یصیر سببا لقبول المصائب أنعم القبول و استعار ع لفظ الودیعة و الرهینة لتلک النفس الکریمة لأن الأرواح کالودیعة و الرهن فی الأبدان أو لأن النساء کالودائع و الرهائن عند الأزواج و یمکن أن یقرأ استرجعت و قرائنه علی بناء المعلوم و المجهول.

و التخالس التسالب و السهود قلة النوم أو یختار أی إلی أن یختار و الکمد بالفتح و بالتحریک الحزن الشدید و مرض القلب منه و هو إما خبر لقوله هم أو کل منهما خبر مبتدإ محذوف و الهضم الظلم و الإحفاء المبالغة فی السؤال و الغلیل حرارة الجوف و اعتلجت الأمواج التطمت

و فی نهج البلاغة و کشف الغمة و السلام علیکما سلام مودع.

و عکفه یعکفه حبسه و الإعوال رفع الصوت بالبکاء و الصیاح قوله فبعین الله أی تدفن ابنتک سرا متلبسا بعلم من الله و حضوره و شهوده قوله ع و فیک أی فی إطاعة أمرک.

۲۲- کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۵

عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْماً قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْکَ صَحِیفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِی عَرْضِ الْأَدِیمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِیهَا کُلُّ مَا یَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَیْهِ وَ لَیْسَ مِنْ قَضِیَّةٍ إِلَّا وَ هِیَ فِیهَا حَتَّی أَرْشُ الْخَدْشِ قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ ع قَالَ فَسَکَتَ طَوِیلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّکُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِیدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِیدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَکَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِینَ یَوْماً وَ کَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِیدٌ عَلَی أَبِیهَا وَ کَانَ جَبْرَئِیلُ یَأْتِیهَا فَیُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَی أَبِیهَا وَ یُطَیِّبُ نَفْسَهَا وَ یُخْبِرُهَا عَنْ أَبِیهَا وَ مَکَانِهِ وَ یُخْبِرُهَا بِمَا یَکُونُ بَعْدَهَا فِی ذُرِّیَّتِهَا وَ کَانَ عَلِیٌّ ع یَکْتُبُ ذَلِکَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ع.

۲۳- کا، الکافی الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع إِنَّ أَسْقَاطَکُمْ إِذَا لَقُوکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ لَمْ تُسَمُّوهُمْ یَقُولُ السِّقْطُ لِأَبِیهِ أَلَّا سَمَّیْتَنِی وَ قَدْ سَمَّی رَسُولُ اللَّهِ ص مُحَسِّناً قَبْلَ أَنْ یُولَدَ.

بیان یحتمل أن یکون و قد سمی کلام السقط.

۲۴- کا، الکافی الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ عَاشَتْ فَاطِمَةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِینَ یَوْماً لَمْ تُرَ کَاشِرَةً وَ لَا ضَاحِکَةً تَأْتِی قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِی کُلِّ جُمْعَةٍ مَرَّتَیْنِ الْإِثْنَیْنَ وَ الْخَمِیسَ فَتَقُولُ ع هَاهُنَا کَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَ هَاهُنَا کَانَ الْمُشْرِکُونَ.

وَ فِی رِوَایَةِ أَبَانٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهَا کَانَتْ تُصَلِّی هُنَاکَ وَ تَدْعُو حَتَّی مَاتَتْ ع.

کا، الکافی علی عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن هشام مثله.

۲۵- کا، الکافی حُمَیْدٌ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ جَاءَتْ فَاطِمَةُ ع إِلَی سَارِیَةٍ فِی الْمَسْجِدِ وَ هِیَ تَقُولُ وَ تُخَاطِبُ النَّبِیَّ ص

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۶

قَدْ کَانَ بَعْدَکَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبَثَةٌ لَوْ کُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ یَکْثُرِ الْخَطْبُ

إِنَّا فَقَدْنَاکَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لَا تَغِبْ

بیان قال الجزری الهنبثة واحدة الهنابث و هی الأمور الشداد المختلفة و الهنبثة الاختلاط فی القول و الشهود الحضور و الخطب بالفتح الأمر الذی تقع فیه المخاطبة و الشأن و الحال و الوابل المطر الشدید.

۲۶- قل، إقبال الأعمال رُوِّینَا عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَکَرْنَاهُمْ فِی کِتَابِ التَّعْرِیفِ لِلْمَوْلِدِ الشَّرِیفِ أَنَّ وَفَاةَ فَاطِمَةَ ع صَارَتْ یَوْمَ ثَالِثِ جُمَادَی الْآخِرَةِ.

۲۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب أَنْشَدَتِ الزَّهْرَاءُ ع بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا ص

وَ قَدْ رُزِئْنَا بِهِ مَحْضاً خَلِيقَتُهُ صَافِي الضَّرَائِبِ وَ الْأَعْرَاقِ وَ النَّسَبِ

وَ كُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ رُوحُ الْقُدُسِ زَائِرَنَا فَغَابَ عَنَّا وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبٌ

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْحُجُبُ

إِنَّا رُزِئْنَا بِمَا لَمْ يُرْزَ ذُو شَجَنٍ مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجَمٌ وَ لَا عَرَبُ

ضَاقَتْ عَلَيَّ بِلَادٌ بَعْدَ مَا رَحُبَتْ وَ سِيمَ سِبْطَاكَ خَسْفاً فِيهِ لِي نَصَبُ

فَأَنْتَ وَ اللَّهِ خَيْرُ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ وَ أَصْدَقُ النَّاسِ حَيْثُ الصِّدْقُ وَ الْكَذِبُ

فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عِشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ بِتِهْمَالٍ لَهَا سَكْبُ

عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ عَنِ الْبَاقِرِ ع قَالَ: مَا رُئِيَتْ فَاطِمَةُ ع ضَاحِكَةً قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى قُبِضَتْ.

بيان الرزء بالضم و الهمزة المصيبة بفقد الأعزة و رزئنا على صيغة المجهول أي أصبنا و أسقطت الهمزة للتخفيف «۱» و قوله محضا خليقته مفعول ثان لرزئنا على التجريد كقولهم لقيت بزيد أسدا أي رزئت به بشخص محض الخليقة لا يشوبها كدر و سوء و الضريبة الطبيعة و السجية و الأعراق جمع عرق بالكسر و هو الأصل من كل شيء و الشجن بالتحريك الهم و الحزن و العجم بالضم و

---

(۱) يريد اسقاطها في قولها: «بما لم يرز». فان أصلها «لم يرزأ».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۷

بالتحريك خلاف العرب و قال الجزري الخسف النقصان و الهوان و سيم كلف و ألزم و هملت عينه فاضت.

۲۸- ج، الإحتجاج فِيمَا احْتَجَّ بِهِ الْحَسَنُ ع عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ أَنَّهُ قَالَ لِمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا اسْتِذْلَالًا مِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ مُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ وَ انْتِهَاكاً لِحُرْمَتِهِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ مُصَيِّرُكَ إِلَى النَّارِ.

۲۹- أَقُولُ، وَجَدْتُ فِي كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ بِرِوَايَةِ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْهُ عَنْ سَلْمَانَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ تُوُفِّيَ فَلَمْ يُوضَعْ فِي حُفْرَتِهِ حَتَّى نَكَثَ النَّاسُ وَ ارْتَدُّوا وَ أَجْمَعُوا عَلَى الْخِلَافِ وَ اشْتَغَلَ عَلِيٌّ ع بِرَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ وَ تَكْفِينِهِ وَ تَحْنِيطِهِ وَ وَضْعِهِ فِي حُفْرَتِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى تَأْلِيفِ الْقُرْآنِ وَ شُغِلَ عَنْهُمْ بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا هَذَا إِنَّ النَّاسَ أَجْمَعِينَ قَدْ بَايَعُوكَ مَا خَلَا هَذَا الرَّجُلَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ ابْنَ عَمٍّ لِعُمَرَ يُقَالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقَالَ لَهُ يَا قُنْفُذُ انْطَلِقْ إِلَى عَلِيٍّ فَقُلْ لَهُ أَجِبْ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَبَعَثَا مِرَاراً وَ أَبَى عَلِيٌّ ع أَنْ يَأْتِيَهُمْ فَوَثَبَ عُمَرُ غَضْبَانَ وَ نَادَى خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ قُنْفُذاً فَأَمَرَهُمَا أَنْ يَحْمِلَا حَطَباً وَ نَاراً ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ فَاطِمَةُ قَاعِدَةٌ خَلْفَ الْبَابِ قَدْ عَصَبَتْ رَأْسَهَا وَ نَحِلَ جِسْمُهَا فِي وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْبَلَ عُمَرُ حَتَّى ضَرَبَ الْبَابَ ثُمَّ نَادَى يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ افْتَحِ الْبَابَ فَقَالَ فَاطِمَةُ يَا عُمَرُ مَا لَنَا وَ لَكَ لَا تَدَعُنَا وَ مَا نَحْنُ فِيهِ قَالَ افْتَحِي الْبَابَ وَ إِلَّا أَحْرَقْنَا عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ يَا عُمَرُ أَ مَا تَتَّقِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَدْخُلُ عَلَى بَيْتِي وَ تَهْجُمُ عَلَى دَارِي فَأَبَى أَنْ يَنْصَرِفَ ثُمَّ دَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ فَأَحْرَقَ الْبَابَ ثُمَّ دَفَعَهُ عُمَرُ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ ع وَ صَاحَتْ يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ السَّيْفَ وَ هُوَ فِي غِمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضَرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۸

فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَخَذَ بِتَلَابِيبِ عُمَرَ ثُمَّ هَزَّهُ فَصَرَعَهُ وَ وَجَأَ أَنْفَهُ وَ رَقَبَتَهُ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَا أَوْصَاهُ بِهِ مِنَ الصَّبْرِ وَ الطَّاعَةِ فَقَالَ وَ الَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ يَا ابْنَ صُهَاكَ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي فَأَرْسَلَ عُمَرُ

يَسْتَغِيثُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ حَتَّى دَخَلُوا الدَّارَ فَكَاثَرُوهُ وَ أَلْقَوْا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا فَحَالَتْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةُ عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ فَضَرَبَهَا قُنْفُذٌ الْمَلْعُونُ بِالسَّوْطِ فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَضُدِهَا كَمِثْلِ الدُّمْلُجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَلْجَأَهَا إِلَى عِضَادَةِ بَيْتِهَا وَ دَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعَهَا مِنْ جَنْبِهَا فَأَلْقَتْ جَنِيناً مِنْ بَطْنِهَا فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةَ فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا مِنْ ذَلِكَ شَهِيدَةً وَ سَاقَ الْحَدِيثَ الطَّوِيلَ فِي الدَّاهِيَةِ الْعُظْمَى وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى إِلَى أَنْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ إِنَّ فَاطِمَةَ ع بَلَغَهَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَبَضَ فَدَكاً فَخَرَجَتْ فِي نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ تُرِيدُ أَنْ تَأْخُذَ مِنِّي أَرْضاً جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَدَعَا أَبُو بَكْرٍ بِدَوَاةٍ لِيَكْتُبَ بِهِ لَهَا فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَكْتُبْ لَهَا حَتَّى تُقِيمَ الْبَيِّنَةَ بِمَا تَدَّعِي فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع عَلِيٌّ وَ أُمُّ أَيْمَنَ يَشْهَدَانِ بِذَلِكَ فَقَالَ عُمَرُ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ امْرَأَةٍ أَعْجَمِيَّةٍ لَا تُفْصِحُ وَ أَمَّا عَلِيٌّ فَيَجُرُّ النَّارَ إِلَى قُرْصِهِ فَرَجَعَتْ فَاطِمَةُ مُغْتَاظَةً فَمَرِضَتْ وَ كَانَ عَلِيٌّ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فَلَمَّا صَلَّى قَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ كَيْفَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَنْ ثَقُلَتْ فَسَأَلَا عَنْهَا وَ قَالا قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهَا مَا قَدْ عَلِمْتَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَنَا لِنَعْتَذِرَ إِلَيْهَا مِنْ ذَنْبِنَا قَالَ ذَاكَ إِلَيْكُمَا فَقَامَا فَجَلَسَا بِالْبَابِ وَ دَخَلَ عَلِيٌّ ع عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ لَهَا أَيَّتُهَا الْحُرَّةُ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ بِالْبَابِ يُرِيدَانِ أَنْ يُسَلِّمَا عَلَيْكِ فَمَا تُرِيدِينَ قَالَتِ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْحُرَّةُ زَوْجَتُكَ افْعَلْ مَا تَشَاءُ فَقَالَ سُدِّي قِنَاعَكِ فَسَدَّتْ قِنَاعَهَا وَ حَوَّلَتْ وَجْهَهَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۱۹۹

إِلَى الْحَائِطِ فَدَخَلَا وَ سَلَّمَا وَ قَالا ارْضَيْ عَنَّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْكِ فَقَالَتْ مَا دَعَا إِلَى هَذَا فَقَالا اعْتَرَفْنَا بِالْإِسَاءَةِ وَ رَجَوْنَا أَنْ تَعْفِي عَنَّا فَقَالَتْ إِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ فَأَخْبِرَانِي عَمَّا أَسْأَلُكُمَا عَنْهُ فَإِنِّي لَا أَسْأَلُكُمَا عَنْ أَمْرٍ إِلَّا وَ أَنَا عَارِفَةٌ بِأَنَّكُمَا تَعْلَمَانِهِ فَإِنْ صَدَقْتُمَا عَلِمْتُ أَنَّكُمَا صَادِقَانِ فِي مَجِيئِكُمَا قَالا سَلِي عَمَّا بَدَا لَكِ قَالَتْ نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي قَالا نَعَمْ فَرَفَعَتْ يَدَهَا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتِ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فَأَنَا أَشْكُوهُمَا إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ لَا وَ اللَّهِ لَا أَرْضَى عَنْكُمَا أَبَداً حَتَّى أَلْقَى أَبِي رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أُخْبِرَهُ بِمَا صَنَعْتُمَا فَيَكُونَ هُوَ الْحَاكِمَ فِيكُمَا قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا أَبُو بَكْرٍ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ جَزِعَ جَزَعاً شَدِيداً فَقَالَ عُمَرُ تَجْزَعُ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ امْرَأَةٍ قَالَ فَبَقِيَتْ فَاطِمَةُ ع بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا ع أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهَا الْأَمْرُ دَعَتْ عَلِيّاً ع وَ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ مَا أَرَانِي إِلَّا لِمَا بِي وَ أَنَا أُوصِيكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِأُمَامَةَ بِنْتِ أُخْتِي زَيْنَبَ تَكُونُ لِوُلْدِي مِثْلِي وَ اتَّخِذْ لِي نَعْشاً فَإِنِّي رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَصِفُونَهُ لِي وَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ جِنَازَتِي وَ لَا دَفْنِي وَ لَا الصَّلَاةَ عَلَيَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع مِنْ يَوْمِهَا فَارْتَجَّتِ الْمَدِينَةُ بِالْبُكَاءِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ دَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ يُعَزِّيَانِ عَلِيّاً ع وَ يَقُولَانِ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَا تَسْبِقْنَا بِالصَّلَاةِ عَلَى ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ دَعَا عَلِيٌّ ع الْعَبَّاسَ وَ الْفَضْلَ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ عَمَّاراً فَقَدَّمَ الْعَبَّاسَ فَصَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ النَّاسُ يُرِيدُونَ الصَّلَاةَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ الْمِقْدَادُ قَدْ دَفَنَّا فَاطِمَةَ الْبَارِحَةَ فَالْتَفَتَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّهُمْ سَيَفْعَلُونَ قَالَ الْعَبَّاسُ إِنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ لَا تُصَلِّيَا عَلَيْهَا فَقَالَ عُمَرُ لَا تَتْرُكُونَ يَا بَنِي هَاشِمٍ حَسَدَكُمُ الْقَدِيمَ لَنَا أَبَداً إِنَّ هَذِهِ الضَّغَائِنَ الَّتِي فِي صُدُورِكُمْ لَنْ تَذْهَبَ وَ اللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَنْبُشَهَا فَأُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع وَ اللَّهِ لَوْ رُمْتَ ذَاكَ يَا ابْنَ صُهَاكَ لَا رَجَعَتْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۰

إِلَيْكَ يَمِينُكَ لَئِنْ سَلَلْتُ سَيْفِي لَا غَمَدْتُهُ دُونَ إِزْهَاقِ نَفْسِكَ فَانْكَسَرَ عُمَرُ وَ سَكَتَ وَ عَلِمَ أَنَّ عَلِيّاً ع إِذَا حَلَفَ صَدَقَ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ ع يَا عُمَرُ أَ لَسْتَ الَّذِي هَمَّ بِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَرْسَلَ إِلَيَّ فَجِئْتُ مُتَقَلِّداً سَيْفِي ثُمَّ أَقْبَلْتُ نَحْوَكَ لِأَقْتُلَكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا «۱».أقول: تمام الخبر مع الأخبار الأخر المشتملة على ما وقع عليها من الظلم أوردتها في كتاب الفتن.

۳۰- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: مَاتَتْ فَاطِمَةُ ع مَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ.

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا احْتُضِرَتْ نَظَرَتْ نَظَراً حَادّاً ثُمَّ قَالَتْ السَّلَامُ عَلَى جَبْرَئِيلَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ اللَّهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ اللَّهُمَّ فِي رِضْوَانِكَ وَ جِوَارِكَ وَ دَارِكَ دَارِ السَّلَامِ ثُمَّ قَالَتْ أَ تَرَوْنَ مَا أَرَى فَقِيلَ لَهَا مَا تَرَى

قَالَتْ هَذِهِ مَوَاكِبُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ يَقُولُ يَا بُنَيَّةِ اقْدَمِي فَمَا أَمَامَكِ خَيْرٌ لَكِ.

وَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّ فَاطِمَةَ ع لَمَّا احْتُضِرَتْ سَلَّمَتْ عَلَى جَبْرَئِيلَ وَ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ سَلَّمَتْ عَلَى مَلَكِ الْمَوْتِ وَ سَمِعُوا حِسَّ الْمَلَائِكَةِ وَ وَجَدُوا رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَطْيَبِ مَا يَكُونُ مِنَ الطِّيبِ.

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتَّةَ أَشْهُرٍ.

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَكَثَتْ فَاطِمَةُ ع فِي مَرَضِهَا خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً وَ تُوُفِّيَتْ.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: شَهِدَ دَفْنَهَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ.

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَاشَتْ بَعْدَ

---

(۱) مريم: ۸۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۱

النَّبِيِّ ص سِتَّةَ أَشْهُرٍ مَا رُئِيَتْ ضَاحِكَةً وَ عَنْهُ ع أَنَّ فَاطِمَةَ كُفِّنَتْ فِي سَبْعَةِ أَثْوَابٍ.

وَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُدُوُّ مَرَضِ فَاطِمَةَ بَعْدَ خَمْسِينَ لَيْلَةً مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَلِمَتْ أَنَّهَا الْوَفَاةُ فَاجْتَمَعَتْ لِذَلِكَ تَأْمُرُ عَلِيّاً بِأَمْرِهَا وَ تُوصِيهِ بِوَصِيَّتِهَا وَ تَعْهَدُ إِلَيْهِ عُهُودَهَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَجْزَعُ لِذَلِكَ وَ يُطِيعُهَا فِي جَمِيعِ مَا تَأْمُرُهُ فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَهِدَ إِلَيَّ وَ حَدَّثَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لُحُوقاً بِهِ وَ لَا بُدَّ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ فَاصْبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ ارْضَ بِقَضَائِهِ قَالَ وَ أَوْصَتْهُ بِغُسْلِهَا وَ جِهَازِهَا وَ دَفْنِهَا لَيْلًا فَفَعَلَ قَالَ وَ أَوْصَتْهُ بِصَدَقَتِهَا وَ تَرِكَتِهَا قَالَ فَلَمَّا فَرَغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دَفْنِهَا لَقِيَهُ الرَّجُلَانِ فَقَالا لَهُ مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ قَالَ وَصِيَّتُهَا وَ عَهْدُهَا.

۳۱- ع، علل الشرائع حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ وَ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالا أَتَى رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هَلْ تُشَيَّعُ الْجَنَازَةُ بِنَارٍ وَ يُمْشَى مَعَهَا بِمِجْمَرَةٍ وَ قِنْدِيلٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُضَاءُ بِهِ قَالَ فَتَغَيَّرَ لَوْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِنْ ذَلِكَ وَ اسْتَوَى جَالِساً ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ جَاءَ شَقِيٌّ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ لَهَا أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّ عَلِيّاً قَدْ خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ فَقَالَتْ حَقّاً مَا تَقُولُ فَقَالَ حَقّاً مَا أَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَدَخَلَهَا مِنَ الْغَيْرَةِ مَا لَا تَمْلِكُ نَفْسَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَتَبَ عَلَى النِّسَاءِ غَيْرَةً وَ كَتَبَ عَلَى الرِّجَالِ جِهَاداً وَ جَعَلَ لِلْمُحْتَسِبَةِ الصَّابِرَةِ مِنْهُنَّ مِنَ الْأَجْرِ مَا جَعَلَ لِلْمُرَابِطِ الْمُهَاجِرِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ فَاشْتَدَّ غَمُّ فَاطِمَةَ ع مِنْ ذَلِكَ وَ بَقِيَتْ مُتَفَكِّرَةً هِيَ حَتَّى أَمْسَتْ وَ جَاءَ اللَّيْلُ حَمَلَتِ الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْمَنِ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْسَرِ وَ أَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كُلْثُومٍ الْيُسْرَى بِيَدِهَا الْيُمْنَى ثُمَّ تَحَوَّلَتْ إِلَى حُجْرَةِ أَبِيهَا فَجَاءَ عَلِيٌّ ع فَدَخَلَ فِي حُجْرَتِهِ فَلَمْ يَرَ فَاطِمَةَ ع فَاشْتَدَّ لِذَلِكَ غَمُّهُ وَ عَظُمَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَعْلَمِ الْقِصَّةَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۲

مَا هِيَ فَاسْتَحْيَا أَنْ يَدْعُوَهَا مِنْ مَنْزِلِ أَبِيهَا فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَمَعَ شَيْئاً مِنْ كَثِيبِ الْمَسْجِدِ وَ اتَّكَأَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ص مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثُمَّ لَبِسَ ثَوْبَهُ وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ كُلَّمَا صَلَّى رَكْعَتَيْنِ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُذْهِبَ مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ وَ الْغَمِّ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَ هِيَ تَتَقَلَّبُ وَ تَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ فَلَمَّا رَآهَا النَّبِيُّ ص أَنَّهَا لَا يَهْنَؤُهَا النَّوْمُ وَ لَيْسَ لَهَا قَرَارٌ قَالَ لَهَا قُومِي يَا بُنَيَّةِ فَقَامَتْ فَحَمَلَ النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ وَ حَمَلَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ وَ أَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كُلْثُومٍ فَانْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ ع وَ هُوَ نَائِمٌ فَوَضَعَ النَّبِيُّ رِجْلَهُ عَلَى رِجْلِ عَلِيٍّ فَغَمَزَهُ وَ قَالَ قُمْ يَا أَبَا تُرَابٍ فَكَمْ سَاكِنٍ أَزْعَجْتَهُ ادْعُ لِي أَبَا بَكْرٍ مِنْ دَارِهِ وَ عُمَرَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ طَلْحَةَ فَخَرَجَ عَلِيٌّ ع فَاسْتَخْرَجَهُمَا مِنْ مَنْزِلِهِمَا وَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ «۱» وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ

مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي قَالَ فَقَالَ عَلِيٌّ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ فَمَا دَعَاكَ إِلَى مَا صَنَعْتَ فَقَالَ عَلِيٌّ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً مَا كَانَ مِنِّي مِمَّا بَلَغَهَا شَيْءٌ وَ لَا حَدَّثَتْ بِهَا نَفْسِي فَقَالَ النَّبِيُّ ص صَدَقْتَ وَ صَدَقْتَ فَفَرِحَتْ فَاطِمَةُ ع بِذَلِكَ وَ تَبَسَّمَتْ حَتَّى رُئِيَ ثَغْرُهَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ إِنَّهُ لَعَجَبٌ لِحِينِهِ مَا دَعَاهُ إِلَى مَا دَعَانَا هَذِهِ السَّاعَةَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ ص بِيَدِ عَلِيٍّ ع فَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ بِأَصَابِعِهِ فَحَمَلَ النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ وَ حَمَلَ الْحُسَيْنَ عَلِيٌّ ع وَ حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ع أُمَّ كُلْثُومٍ وَ أَدْخَلَهُمُ النَّبِيُّ ص بَيْتَهُمْ وَ وَضَعَ عَلَيْهِمْ قَطِيفَةً وَ اسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهَ ثُمَّ خَرَجَ وَ صَلَّى بَقِيَّةَ اللَّيْلِ فَلَمَّا مَرِضَتْ فَاطِمَةُ ع مَرَضَهَا الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ أَتَيَاهَا عَائِدَيْنِ وَ اسْتَأْذَنَا عَلَيْهَا فَأَبَتْ أَنْ تَأْذَنَ لَهُمَا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ أَعْطَى اللَّهَ عَهْداً لَا يُظِلُّهُ سَقْفُ

---

(۱) زيادة جعلها فى المصدر ج ۲ ص ۱۷۷ بين العلامتين و لم يذيل بشيء و كيف كان فهى زيادة يستدعيها السياق كما يأتى آنفا من كلامها عليها السلام.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۳

بَيْتٍ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ يَتَرَاضَاهَا فَبَاتَ لَيْلَةً فِي الصَّقِيعِ مَا أَظَلَّهُ شَيْءٌ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ أَتَى عَلِيّاً ع فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ شَيْخٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ وَ قَدْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْغَارِ فَلَهُ صُحْبَةٌ وَ قَدْ أَتَيْنَاهَا غَيْرَ هَذِهِ الْمَرَّةِ مِرَاراً نُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَأْبَى أَنْ تَأْذَنَ لَنَا حَتَّى نَدْخُلَ عَلَيْهَا فَنَتَرَاضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْتَأْذِنَ لَنَا عَلَيْهَا فَافْعَلْ قَالَ نَعَمْ فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ كَانَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ مَا قَدْ رَأَيْتِ وَ قَدْ تَرَدَّدَا مِرَاراً كَثِيرَةً وَ رَدَدْتِهِمَا وَ لَمْ تَأْذَنِي لَهُمَا وَ قَدْ سَأَلَانِي أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَهُمَا عَلَيْكِ فَقَالَتْ وَ اللَّهِ لَا آذَنُ لَهُمَا وَ لَا أُكَلِّمُهُمَا كَلِمَةً مِنْ رَأْسِي حَتَّى أَلْقَى أَبِي فَأَشْكُوَهُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعَاهُ وَ ارْتَكَبَاهُ مِنِّي قَالَ عَلِيٌّ ع فَإِنِّي ضَمِنْتُ لَهُمَا ذَلِكِ قَالَتْ إِنْ كُنْتَ قَدْ ضَمِنْتَ لَهُمَا شَيْئاً فَالْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ النِّسَاءُ تَتْبَعُ الرِّجَالَ لَا أُخَالِفُ عَلَيْكَ بِشَيْءٍ فَأْذَنْ لِمَنْ أَحْبَبْتَ فَخَرَجَ عَلِيٌّ ع فَأَذِنَ لَهُمَا فَلَمَّا وَقَعَ بَصَرُهُمَا عَلَى فَاطِمَةَ ع سَلَّمَا عَلَيْهَا فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا وَ حَوَّلَتْ وَجْهَهَا عَنْهُمَا فَتَحَوَّلَا وَ اسْتَقْبَلَا وَجْهَهَا حَتَّى فَعَلَتْ مِرَاراً وَ قَالَتْ يَا عَلِيُّ جَافِ الثَّوْبَ وَ قَالَتْ لِنِسْوَةٍ حَوْلَهَا حَوِّلْنَ وَجْهِي فَلَمَّا حَوَّلْنَ وَجْهَهَا حَوَّلَا إِلَيْهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّمَا أَتَيْنَاكِ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكِ وَ اجْتِنَابَ سَخَطِكِ نَسْأَلُكِ أَنْ تَغْفِرِي لَنَا وَ تَصْفَحِي عَمَّا كَانَ مِنَّا إِلَيْكِ قَالَتْ لَا أُكَلِّمُكُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً وَاحِدَةً حَتَّى أَلْقَى أَبِي وَ أَشْكُوَكُمَا إِلَيْهِ وَ أَشْكُوَ صُنْعَكُمَا وَ فِعَالَكُمَا وَ مَا ارْتَكَبْتُمَا مِنِّي قَالَا إِنَّا جِئْنَا مُعْتَذِرَيْنِ مبتغين [مُبْتَغِيَيْنِ مَرْضَاتَكِ فَاغْفِرِي وَ اصْفَحِي عَنَّا وَ لَا تُؤَاخِذِينَا بِمَا كَانَ مِنَّا فَالْتَفَتَتْ إِلَى عَلِيٍّ ع وَ قَالَتْ إِنِّي لَا أُكَلِّمُهُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَسْأَلَهُمَا عَنْ شَيْءٍ سَمِعَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنْ صَدَّقَانِي رَأَيْتُ رَأْيِي قَالَا اللَّهُمَّ ذَلِكَ لَهَا وَ إِنَّا لَا نَقُولُ إِلَّا حَقّاً وَ لَا نَشْهَدُ إِلَّا صِدْقاً فَقَالَتْ أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ أَ تَذْكُرَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص اسْتَخْرَجَكُمَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ بِشَيْءٍ كَانَ حَدَثَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ فَقَالَا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَتْ أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۴

هَلْ سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ ص يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي فَكَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي قَالَا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَتِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ قَالَتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ فَاشْهَدُوا يَا مَنْ حَضَرَنِي أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فِي حَيَاتِي وَ عِنْدَ مَوْتِي وَ اللَّهِ لَا أُكَلِّمُكُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَلْقَى رَبِّي فَأَشْكُوَكُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعْتُمَا بِهِ وَ بِي وَ ارْتَكَبْتُمَا مِنِّي فَدَعَا أَبُو بَكْرٍ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ قَالَ لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي فَقَالَ عُمَرُ عَجَباً لِلنَّاسِ كَيْفَ وَلَّوْكَ أُمُورَهُمْ وَ أَنْتَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ تَجْزَعُ لِغَضَبِ امْرَأَةٍ وَ تَفْرَحُ بِرِضَاهَا وَ مَا لِمَنْ أَغْضَبَ امْرَأَةً وَ قَامَا وَ خَرَجَا قَالَ فَلَمَّا نُعِيَ إِلَى فَاطِمَةَ ع نَفْسُهَا أَرْسَلَتْ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ وَ كَانَتْ أَوْثَقَ نِسَائِهَا عِنْدَهَا وَ فِي نَفْسِهَا فَقَالَتْ يَا أُمَّ أَيْمَنَ إِنَّ نَفْسِي نُعِيَتْ إِلَيَّ فَادْعِي لِي عَلِيّاً فَدَعَتْهُ لَهَا فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا قَالَتْ لَهُ يَا ابْنَ الْعَمِّ أُرِيدُ أَنْ أُوصِيَكَ بِأَشْيَاءَ فَاحْفَظْهَا عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا قُولِي مَا أَحْبَبْتِ قَالَتْ لَهُ تَزَوَّجْ فُلَانَةَ تَكُونُ مُرَبِّيَةً لِوُلْدِي مِنْ بَعْدِي مِثْلِي وَ اعْمَلْ نَعْشاً رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ قَدْ صَوَّرَتْهُ لِي فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ أَرِينِي كَيْفَ صُورَتُهُ فَأَرَتْهُ ذَلِكَ كَمَا وُصِفَتْ لَهُ وَ كَمَا أُمِرَتْ بِهِ ثُمَّ قَالَتْ فَإِذَا أَنَا قَضَيْتُ نَحْبِي فَأَخْرِجْنِي مِنْ سَاعَتِكَ أَيَّ سَاعَةٍ كَانَتْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَ لَا يَحْضُرَنَّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِهِ لِلصَّلَاةِ

عَلَيَّ قَالَ عَلِيٌّ ع أَفْعَلُ فَلَمَّا قَضَتْ نَحْبَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا وَ هُمْ فِي ذَلِكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَخَذَ عَلِيٌّ ع فِي جَهَازِهَا مِنْ سَاعَتِهِ كَمَا أَوْصَتْهُ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ جَهَازِهَا أَخْرَجَ عَلِيٌّ الْجِنَازَةَ وَ أَشْعَلَ النَّارَ فِي جَرِيدِ النَّخْلِ وَ مَشَى مَعَ الْجِنَازَةِ بِالنَّارِ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنَهَا لَيْلًا فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ عَاوَدَا عَائِدَيْنِ لِفَاطِمَةَ فَلَقِيَا رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالا لَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ عَزَّيْتُ عَلِيّاً بِفَاطِمَةَ قَالا وَ قَدْ مَاتَتْ قَالَ نَعَمْ وَ دُفِنَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَجَزِعَا جَزَعاً شَدِيداً ثُمَّ أَقْبَلَا إِلَى عَلِيٍّ ع فَلَقِيَاهُ فَقَالا لَهُ وَ اللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۵

مَا تَرَكْتَ شَيْئاً مِنْ غَوَائِلِنَا وَ مَسَاءَتِنَا وَ مَا هَذَا إِلَّا مِنْ شَيْءٍ فِي صَدْرِكَ عَلَيْنَا هَلْ هَذَا إِلَّا كَمَا غَسَّلْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص دُونَنَا وَ لَمْ تُدْخِلْنَا مَعَكَ وَ كَمَا عَلَّمْتَ ابْنَكَ أَنْ يَصِيحَ بِأَبِي بَكْرٍ أَنِ انْزِلْ عَنْ مِنْبَرِ أَبِي فَقَالَ لَهُمَا عَلِيٌّ ع أَ تُصَدِّقَانِّي إِنْ حَلَفْتُ لَكُمَا قَالا نَعَمْ فَحَلَفَ فَأَدْخَلَهُمَا عَلَى الْمَسْجِدِ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَقَدْ أَوْصَانِي وَ قَدْ تَقَدَّمَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَطَّلِعُ عَلَى عَوْرَتِهِ أَحَدٌ إِلَّا ابْنُ عَمِّهِ فَكُنْتُ أُغَسِّلُهُ وَ الْمَلَائِكَةُ تُقَلِّبُهُ وَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ يُنَاوِلُنِي الْمَاءَ وَ هُوَ مَرْبُوطُ الْعَيْنَيْنِ بِالْخِرْقَةِ وَ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْزِعَ الْقَمِيصَ فَصَاحَ بِي صَائِحٌ مِنَ الْبَيْتِ سَمِعْتُ الصَّوْتَ وَ لَمْ أَرَ الصُّورَةَ لَا تَنْزِعْ قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَقَدْ سَمِعْتُ الصَّوْتَ يُكَرِّرُهُ عَلَيَّ فَأَدْخَلْتُ يَدِي مِنْ بَيْنِ الْقَمِيصِ فَغَسَّلْتُهُ ثُمَّ قُدِّمَ إِلَيَّ الْكَفَنُ فَكَفَّنْتُهُ ثُمَّ نَزَعْتُ الْقَمِيصَ بَعْدَ مَا كَفَّنْتُهُ وَ أَمَّا الْحَسَنُ ابْنِي فَقَدْ تَعْلَمَانِ وَ يَعْلَمُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ كَانَ يَتَخَطَّى الصُّفُوفَ حَتَّى يَأْتِيَ النَّبِيَّ ص وَ هُوَ سَاجِدٌ فَيَرْكَبَ ظَهْرَهُ فَيَقُومُ النَّبِيُّ ص وَ يَدُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحَسَنِ وَ الْأُخْرَى عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى يُتِمَّ الصَّلَاةَ قَالا نَعَمْ قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ تَعْلَمَانِ وَ يَعْلَمُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ أَنَّ الْحَسَنَ كَانَ يَسْعَى إِلَى النَّبِيِّ ص وَ يَرْكَبُ عَلَى رَقَبَتِهِ وَ يُدْلِي الْحَسَنُ رِجْلَيْهِ عَلَى صَدْرِ النَّبِيِّ ص حَتَّى يُرَى بَرِيقُ خَلْخَالَيْهِ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ وَ النَّبِيُّ ص يَخْطُبُ وَ لَا يَزَالُ عَلَى رَقَبَتِهِ حَتَّى يَفْرُغَ النَّبِيُّ ص مِنْ خُطْبَتِهِ وَ الْحَسَنُ عَلَى رَقَبَتِهِ فَلَمَّا رَأَى الصَّبِيُّ عَلَى مِنْبَرِ أَبِيهِ غَيْرَهُ شَقَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ وَ اللَّهِ مَا أَمَرْتُهُ بِذَلِكَ وَ لَا فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِي وَ أَمَّا فَاطِمَةُ فَهِيَ الْمَرْأَةُ الَّتِي اسْتَأْذَنْتُ لَكُمَا عَلَيْهَا فَقَدْ رَأَيْتُمَا مَا كَانَ مِنْ كَلَامِهَا لَكُمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ أَوْصَتْنِي أَنْ لَا تَحْضُرَا جِنَازَتَهَا وَ لَا الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ مَا كُنْتُ الَّذِي أُخَالِفُ أَمْرَهَا وَ وَصِيَّتَهَا إِلَيَّ فِيكُمَا فَقَالَ عُمَرُ دَعْ عَنْكَ هَذِهِ الْهَمْهَمَةَ أَنَا أَمْضِي إِلَى الْمَقَابِرِ فَأَنْبُشُهَا حَتَّى أُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ع وَ اللَّهِ لَوْ ذَهَبْتَ تَرُومُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَى ذَلِكَ حَتَّى يَنْدُرَ عَنْكَ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَإِنِّي كُنْتُ لَا أُعَامِلُكَ إِلَّا بِالسَّيْفِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۶

فَوَقَعَ بَيْنَ عَلِيٍّ ع وَ عُمَرَ كَلَامٌ حَتَّى تَلَاحَيَا وَ اسْتَبْسَلَ وَ اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا وَ اللَّهِ مَا نَرْضَى بِهَذَا أَنْ يُقَالَ فِي ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخِيهِ وَ وَصِيِّهِ وَ كَادَتْ أَنْ تَقَعَ فِتْنَةٌ فَتَفَرَّقَا «۱».

بيان الصعداء بالمد تنفس ممدود قوله ص و صدقت إما تأكيد للأول أو على بناء المجهول من المخاطب أو على الغيبة أي صَدَقَتْ فاطمة ع لأنها لم تذكر إلا ما سمعت و الصقيع الذي يسقط من السماء بالليل شبيه بالثلج و يقال أجفيت السرج من ظهر الفرس إذا رفعته عنه و جافاه عنه أي أبعده و لعل المعنى خذ الثوب و ارفعه قليلا حتى أتحول من جانب إلى جانب و الهمهمة تنويم المرأة الطفل بصوتها و ندر الشيء يندر ندرا سقط و شذ و الملاحاة المنازعة و المباسلة المصاولة في الحرب و المستبسل الذي يوطن نفسه على الموت و استبسل أي طرح نفسه في الحرب و هو يريد أن يقتل لا محالة.

۳۲- ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ غَسَّلَ فَاطِمَةَ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ فَكَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ كَأَنَّكَ ضِقْتَ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ بِهِ قُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَضِيقَنَّ فَإِنَّهَا صِدِّيقَةٌ لَا يُغَسِّلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغَسِّلْهَا إِلَّا عِيسَى ع.

كا، الكافي محمد بن يحيى عن ابن عيسى عن عبد الرحمن بن سالم مثله.

۳۳- ب، قرب الإسناد ابْنُ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيّاً ع غَسَّلَ امْرَأَتَهُ فَاطِمَةَ ع بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

۳۴- ع، علل الشرائع عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع

لِأَيِّ عِلَّةٍ دُفِنَتْ فَاطِمَةُ

(۱) عرضنا الحديث على المصدر ج ۱ ص ۱۷۷ و صححنا بعض ألفاظه المصحفة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۷

ع بِاللَّيْلِ وَ لَمْ تُدْفَنْ بِالنَّهَارِ قَالَ لِأَنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْهَا الرَّجُلَانِ الْأَعْرَابِيَّانِ «۱».

بيان الأعرابيان الكافران لقوله تعالى الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً «۲»

۳۵- ع، علل الشرائع لي، الأمالي للصدوق ابْنُ مُوسَى عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانِ عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ الْجَحْدَرِيِّ قَالا حَدَّثَنَا ابْنُ عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا دَفَنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَاطِمَةَ ع قَامَ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ وَ ذَلِكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ لِأَنَّهُ كَانَ دَفَنَهَا لَيْلًا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ

وَ إِنَّ افْتِقَادِي وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

سَتُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِي وَ تُنْسَى مَوَدَّتِي وَ يَحْدُثُ بَعْدِي لِلْخَلِيلِ خَلِيلٌ

۳۶- كِتَابُ الدَّلَائِلِ لِلطَّبَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَّابِ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا تَرَكَ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتَهُ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَانَ قَدْ أَسَرَّ إِلَى فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَنَّهَا لَاحِقَةٌ بِهِ أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِهِ لُحُوقاً قَالَتْ بَيْنَا أَنَا بَيْنَ النَّائِمَةِ وَ الْيَقْظَانَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي بِأَيَّامٍ إِذْ رَأَيْتُ كَأَنَّ أَبِي قَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ لَمْ أَمْلِكْ نَفْسِي أَنْ نَادَيْتُ يَا أَبَتَاهْ انْقَطَعَ عَنَّا خَبَرُ السَّمَاءِ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَتَتْنِي الْمَلَائِكَةُ صُفُوفاً يَقْدُمُهَا مَلَكَانِ حَتَّى أَخَذَانِي فَصَعِدَا بِي إِلَى السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِقُصُورٍ مُشَيَّدَةٍ وَ بَسَاتِينَ وَ أَنْهَارٍ تَطَّرِدُ وَ قَصْرٍ بَعْدَ قَصْرٍ وَ بُسْتَانٍ بَعْدَ بُسْتَانٍ وَ إِذَا قَدِ اطَّلَعَ عَلَيَّ مِنْ تِلْكَ الْقُصُورِ جَوَارٍ كَأَنَّهُنَّ اللُّعَبُ فَهُنَّ يَتَبَاشَرْنَ وَ يَضْحَكْنَ إِلَيَّ وَ يَقُلْنَ مَرْحَباً بِمَنْ خُلِقَتِ الْجَنَّةُ وَ خُلِقْنَا مِنْ

(۱) في المصدر المطبوع ج ۱ ص ۱۷۶: أن لا يصلى عليها رجال.

(۲) براءة: ۹۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۸

أَجْلِ أَبِيهَا فَلَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَصْعَدُ بِي حَتَّى أَدْخَلُونِي إِلَى دَارٍ فِيهَا قُصُورٌ فِي كُلِّ قَصْرٍ مِنَ الْبُيُوتِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ فِيهَا مِنَ السُّنْدُسِ وَ الْإِسْتَبْرَقِ عَلَى أَسِرَّةٍ «۱» وَ عَلَيْهَا أَلْحَافٌ مِنْ أَلْوَانِ الْحَرِيرِ وَ الدِّيبَاجِ وَ آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ فِيهَا مَوَائِدُ عَلَيْهَا مِنْ أَلْوَانِ الطَّعَامِ وَ فِي تِلْكَ الْجِنَانِ نَهَرٌ مُطَّرِدٌ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ أَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذِهِ الدَّارُ وَ مَا هَذَا النَّهَرُ فَقَالُوا هَذِهِ الدَّارُ الْفِرْدَوْسُ الْأَعْلَى الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ جَنَّةٌ وَ هِيَ دَارُ أَبِيكِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ قُلْتُ فَمَا هَذَا النَّهَرُ قَالُوا هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي وَعَدَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ إِيَّاهُ فَقُلْتُ فَأَيْنَ أَبِي قَالُوا السَّاعَةَ يَدْخُلُ عَلَيْكِ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ بَرَزَتْ لِي قُصُورٌ هِيَ أَشَدُّ بَيَاضاً وَ أَنْوَرُ مِنْ تِلْكَ وَ فُرُشٌ هِيَ أَحْسَنُ مِنْ تِلْكَ الْفُرُشِ وَ إِذَا بِفُرُشٍ مُرْتَفِعَةٍ عَلَى أَسِرَّةٍ وَ إِذَا أَبِي ص جَالِسٌ عَلَى تِلْكَ الْفُرُشِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ فَلَمَّا رَآنِي أَخَذَنِي فَضَمَّنِي وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ وَ قَالَ مَرْحَباً بِابْنَتِي وَ أَخَذَنِي وَ أَقْعَدَنِي فِي حَجْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَبِيبَتِي أَ مَا تَرَيْنَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكِ وَ مَا تَقْدَمِينَ عَلَيْهِ فَأَرَانِي قُصُوراً مُشْرِقَاتٍ فِيهَا أَلْوَانُ الطَّرَائِفِ وَ الْحُلِيِّ وَ الْحُلَلِ وَ قَالَ هَذِهِ مَسْكَنُكِ وَ مَسْكَنُ زَوْجِكِ وَ وَلَدَيْكِ وَ مَنْ أَحَبَّكِ وَ أَحَبَّهُمَا فَطِيبِي نَفْساً فَإِنَّكِ قَادِمَةٌ عَلَيَّ إِلَى أَيَّامٍ قَالَتْ فَطَارَ قَلْبِي وَ اشْتَدَّ شَوْقِي وَ انْتَبَهْتُ مِنْ رَقْدَتِي مَرْعُوبَةً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَلَمَّا انْتَبَهَتْ مِنْ مَرْقَدِهَا صَاحَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا فَقُلْتُ لَهَا مَا تَشْتَكِينَ فَخَبَّرَتْنِي بِخَبَرِ الرُّؤْيَا ثُمَّ أَخَذَتْ عَلَيَّ عَهْدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَنَّهَا إِذَا تَوَفَّتْ لَا أُعْلِمُ أَحَداً إِلَّا أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أُمَّ أَيْمَنَ وَ فِضَّةَ وَ مِنَ الرِّجَالِ ابْنَيْهَا وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ سَلْمَانَ

الْفَارِسِيَّ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ الْمِقْدَادَ وَ أبو [أَبَا] ذَرٍّ وَ حُذَيْفَةَ وَ قَالَتْ إِنِّي أَحْلَلْتُكَ مِنْ أَنْ تَرَانِي بَعْدَ مَوْتِي فَكُنْ مَعَ النِّسْوَةِ فِيمَنْ

---

(۱) الاسرة: جمع سرير و هو التخت و يغلب على تخت الملك؛ لان من جلس عليه من أهل الرفعة يكون مسرورا. و ألحاف جمع لحاف- على غير قياس- و المراد هنا غطاء التخت.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۰۹

يُغَسِّلُنِي وَ لَا تَدْفِنِّي إِلَّا لَيْلًا وَ لَا تُعْلِمْ أَحَداً قَبْرِي فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَهَا وَ يَقْبِضَهَا إِلَيْهِ أَقْبَلَتْ تَقُولُ وَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ هِيَ تَقُولُ لِي يَا ابْنَ عَمِّ قَدْ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ مُسَلِّماً وَ قَالَ لِيَ السَّلَامُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ يَا حَبِيبَةَ حَبِيبِ اللَّهِ وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ الْيَوْمَ تَلْحَقِينَ بِالرَّفِيعِ الْأَعْلَى وَ جَنَّةِ الْمَأْوَى ثُمَّ انْصَرَفَ عَنِّي ثُمَّ سَمِعْنَاهَا ثَانِيَةً تَقُولُ وَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ هَذَا وَ اللَّهِ مِيكَائِيلُ وَ قَالَ لِي كَقَوْلِ صَاحِبِهِ ثُمَّ تَقُولُ وَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَأَيْنَاهَا قَدْ فَتَحَتْ عَيْنَيْهَا فَتْحاً شَدِيداً ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ هَذَا وَ اللَّهِ الْحَقُّ وَ هَذَا عِزْرَائِيلُ قَدْ نَشَرَ جَنَاحَهُ بِالْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ قَدْ وَصَفَهُ لِي أَبِي وَ هَذِهِ صِفَتُهُ فَسَمِعْنَاهَا تَقُولُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قَابِضَ الْأَرْوَاحِ عَجِّلْ بِي وَ لَا تُعَذِّبْنِي ثُمَّ سَمِعْنَاهَا تَقُولُ إِلَيْكَ رَبِّي لَا إِلَى النَّارِ ثُمَّ غَمَّضَتْ عَيْنَيْهَا وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ رِجْلَيْهَا كَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ حَيَّةً قَطُّ.

۳۷- الْمُكَتِّبُ عَنِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الزَّيَّاتِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ عَنِ ابْنِ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ عِلَّةِ دَفْنِهِ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلًا فَقَالَ إِنَّهَا كَانَتْ سَاخِطَةً عَلَى قَوْمٍ كَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جِنَازَتَهَا وَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهَا.

۳۸- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَنْصُورِيِّ عَنْ سَلْمَانَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عِيسَى بْنِ إِسْحَاقَ الْقُرَشِيِّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ عَلِيٍّ الْخَفَّافِ عَنِ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ع عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا مَرِضَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص مَرْضَتَهَا الَّتِي تُوُفِّيَتْ فِيهَا وَ ثَقُلَتْ- «۱» جَاءَهَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَائِداً فَقِيلَ لَهُ إِنَّهَا ثَقِيلَةٌ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا أَحَدٌ فَانْصَرَفَ إِلَى دَارِهِ وَ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَقَالَ لِرَسُولِهِ قُلْ لَهُ يَا ابْنَ أَخِ عَمُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ لِلَّهِ قَدْ فَجَأَنِي مِنَ الْغَمِّ بِشَكَاةِ حَبِيبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص

---

(۱) عطف على قوله: «لما مرضت».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۰

وَ قُرَّةِ عَيْنَيْهِ وَ عَيْنَيَّ فَاطِمَةَ مَا هَدَّنِي وَ إِنِّي لَأَظُنُّهَا أَوَّلَنَا لُحُوقاً بِرَسُولِ اللَّهِ ص يَخْتَارُ لَهَا وَ يَحْبُوهَا وَ يُزْلِفُهَا لِرَبِّهِ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهَا مَا لَا بُدَّ مِنْهُ فَاجْمَعْ أَنَا لَكَ الْفِدَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ حَتَّى يُصِيبُوا الْأَجْرَ فِي حُضُورِهَا وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ فِي ذَلِكَ جَمَالٌ لِلدِّينِ فَقَالَ عَلِيٌّ ع لِرَسُولِهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ أَبْلِغْ عَمِّيَ السَّلَامَ وَ قُلْ لَا عَدِمْتُ إِشْفَاقَكَ وَ تَحِيَّتَكَ وَ قَدْ عَرَفْتُ مَشُورَتَكَ وَ لِرَأْيِكَ فَضْلُهُ إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمْ تَزَلْ مَظْلُومَةً مِنْ حَقِّهَا مَمْنُوعَةً وَ عَنْ مِيرَاثِهَا مَدْفُوعَةً لَمْ تُحْفَظْ فِيهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَا رُعِيَ فِيهَا حَقُّهُ وَ لَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِماً وَ مِنَ الظَّالِمِينَ مُنْتَقِماً وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا عَمِّ أَنْ تَسْمَحَ لِي بِتَرْكِ مَا أَشَرْتَ بِهِ فَإِنَّهَا وَصَّتْنِي بِسَتْرِ أَمْرِهَا قَالَ فَلَمَّا أَتَى الْعَبَّاسَ رَسُولُهُ بِمَا قَالَ عَلِيٌّ ع قَالَ يَغْفِرُ اللَّهُ لِابْنِ أَخِي فَإِنَّهُ لَمَغْفُورٌ لَهُ إِنَّ رَأْيَ ابْنِ أَخِي لَا يُطْعَنُ فِيهِ إِنَّهُ لَمْ يُولَدْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً مِنْ عَلِيٍّ إِلَّا النَّبِيُّ ص إِنَّ عَلِيّاً لَمْ يَزَلْ أَسْبَقَهُمْ إِلَى كُلِّ مَكْرُمَةٍ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ فَضِيلَةٍ وَ أَشْجَعَهُمْ فِي الْكَرِيهَةِ وَ أَشَدَّهُمْ جِهَاداً لِلْأَعْدَاءِ فِي نُصْرَةِ الْحَنِيفِيَّةِ وَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ص.

۳۹- ل، الخصال مُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرٍ الْبَغْدَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةٍ بِهِمْ يُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ يُمْطَرُونَ وَ بِهِمْ يُنْصَرُونَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَيْفَةُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ عَلِيٌّ ع وَ أَنَا إِمَامُهُمْ وَ هُمُ الَّذِينَ شَهِدُوا الصَّلَاةَ عَلَى فَاطِمَةَ.

كش، رجال الكشى جبرئيل بن أحمد عن الحسين بن خرزاد عن ابن فضال عن ثعلبة عن زرارة عن أبى جعفر عن أبيه عن جده ع مثله.

۴۰- جا، المجالس للمفيد ما، الأمالى للشيخ الطوسى الْمُفِيدُ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۱

مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الهرمزاني «۱» عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَمَّا مَرِضَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَصَّتْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنْ يَكْتُمَ أَمْرَهَا وَ يُخْفِيَ خَبَرَهَا وَ لَا يُؤْذِنَ أَحَداً بِمَرَضِهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ كَانَ يُمَرِّضُهَا بِنَفْسِهِ وَ تُعِينُهُ عَلَى ذَلِكَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ رَحِمَهَا اللَّهُ عَلَى اسْتِسْرَارٍ بِذَلِكَ كَمَا وَصَّتْ بِهِ فَلَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ وَصَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا وَ يَدْفِنَهَا لَيْلًا وَ يُعَفِّيَ قَبْرَهَا فَتَوَلَّى ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ دَفَنَهَا وَ عَفَّى مَوْضِعَ قَبْرِهَا فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ فَأَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلَى خَدَّيْهِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنِ ابْنَتِكَ وَ حَبِيبَتِكَ وَ قُرَّةِ عَيْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبَقِيعِكَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ ضَعُفَ عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنَّ فِي التَّأَسِّي لِي بِسُنَّتِكَ وَ الْحُزْنِ الَّذِي حَلَّ بِي لِفِرَاقِكَ مَوْضِعَ التَّعَزِّي وَ لَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودِ قَبْرِكَ بَعْدَ أَنْ فَاضَتْ نَفْسُكَ عَلَى صَدْرِي وَ غَمَّضْتُكَ بِيَدِي وَ تَوَلَّيْتُ أَمْرَكَ بِنَفْسِي نَعَمْ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْعَمُ الْقَبُولِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِينَةُ وَ اخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ لَا يَبْرَحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي فِيهَا أَنْتَ مُقِيمٌ كَمَدٌ مُقَيِّحٌ وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَاهُرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ وَ عَلَى هَضْمِهَا حَقَّهَا فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ

---

(۱) كذا فى النسخة و فيه الهروى خ ل و قد مر عن الكافى (ج ۱ ص ۴۵۸) الهرمزانى راجع ص ۱۹۳ فيما سبق.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۲

يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا سَئِمٍ «۱» وَ لَا قَالٍ فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنِّي بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ عِنْدَ قَبْرِكَ لِزَاماً وَ التَّلَبُّثَ عِنْدَهُ مَعْكُوفاً وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّكْلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ بِنْتُكَ سِرّاً وَ يُهْتَضَمُ حَقُّهَا قَهْراً وَ يُمْنَعُ إِرْثُهَا جَهْراً وَ لَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذِّكْرُ فَإِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ أَجْمَلُ الْعَزَاءِ فَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۴۱- عُيُونُ الْمُعْجِزَاتِ، لِلسَّيِّدِ الْمُرْتَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ رُوِيَ أَنَّ فَاطِمَةَ ع تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرَانِ وَ أَقَامَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ رُوِيَ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ تَوَلَّى غُسْلَهَا وَ تَكْفِينَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أَخْرَجَهَا وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فِي اللَّيْلِ وَ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ وَ دَفَنَهَا فِي الْبَقِيعِ وَ جَدَّدَ أَرْبَعِينَ قَبْراً فَاسْتُشْكِلَ عَلَى النَّاسِ قَبْرُهَا فَأَصْبَحَ النَّاسُ وَ لَامَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ قَالُوا إِنَّ نَبِيَّنَا ص خَلَّفَ بِنْتاً وَ لَمْ نَحْضُرْ وَفَاتَهَا وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ دَفْنَهَا وَ لَا نَعْرِفُ قَبْرَهَا فَنَزُورَهَا فَقَالَ مَنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ هَاتُوا مِنْ نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ تَنْبُشُ هَذِهِ الْقُبُورَ حَتَّى نَجِدَ فَاطِمَةَ ع فَنُصَلِّيَ عَلَيْهَا وَ نَزُورَ قَبْرَهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَخَرَجَ مُغْضَباً قَدِ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ قَدْ تَقَلَّدَ سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ حَتَّى بَلَغَ الْبَقِيعَ وَ قَدِ اجْتَمَعُوا فِيهِ فَقَالَ ع لَوْ نَبَشْتُمْ قَبْراً مِنْ هَذِهِ الْقُبُورِ لَوَضَعْتُ السَّيْفَ فِيكُمْ فَتَوَلَّى الْقَوْمُ عَنِ الْبَقِيعِ.

۴۲- يب، تهذيب الأحكام سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ جُعِلَ لَهُ النَّعْشُ فَقَالَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص.

۴۳- يب، تهذيب الأحكام سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ أَبِيهِ عَنْ

---

(۱) و القياس: سؤوم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۳

حُمَيْدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوَّلُ نَعْشٍ أُحْدِثَ فِي الْإِسْلَامِ نَعْشُ فَاطِمَةَ إِنَّهَا اشْتَكَتْ شَكْوَتَهَا الَّتِي قُبِضَتْ فِيهَا وَ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ إِنِّي نَحِلْتُ وَ ذَهَبَ لَحْمِي أَ لَا تَجْعَلِينَ لِي شَيْئاً يَسْتُرُنِي قَالَتْ أَسْمَاءُ إِنِّي إِذْ كُنْتُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ رَأَيْتُهُمْ يَصْنَعُونَ شَيْئاً أَ فَلَا أَصْنَعُ لَكِ فَإِنْ أَعْجَبَكِ أَصْنَعُ لَكِ قَالَتْ نَعَمْ فَدَعَتْ بِسَرِيرٍ فَأَكَبَّتْهُ لِوَجْهِهِ ثُمَّ دَعَتْ بِجَرَائِدَ فَشَدَّدَتْهُ عَلَى قَوَائِمِهِ ثُمَّ جَلَّلَتْهُ ثَوْباً فَقَالَتْ هَكَذَا رَأَيْتُهُمْ يَصْنَعُونَ فَقَالَتِ اصْنَعِي لِي مِثْلَهُ اسْتُرِينِي سَتَرَكِ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.

۴۴- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ الْقَدِيمَةِ، اخْتَلَفَ الرِّوَايَاتُ فِي وَقْتِ وَفَاتِهَا فَفِي رِوَايَةٍ أَنَّهَا بَقِيَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص شَهْرَيْنِ وَ فِي رِوَايَةٍ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ فِي رِوَايَةٍ مِائَةَ يَوْمٍ وَ فِي رِوَايَةٍ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ.

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْعَاصِمِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَتْ تَقُولُ وَا أَبَتَاهْ مِن رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ وَا أَبَتَاهْ جِنَانُ الْخُلْدِ مَثْوَاهُ وَا أَبَتَاهْ يُكْرِمُهُ رَبُّهُ إِذَا أَتَاهُ يَا أَبَتَاهْ الرَّبُّ وَ الرُّسُلُ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ حِينَ تَلْقَاهُ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ ع قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَرْثِيهَا

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ

الْأَبْيَاتِ.

وَ ذَكَرَ الْحَاكِمُ أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا مَاتَتْ أَنْشَأَ عَلِيٌّ ع

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ إِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

وَ عَنْ سَيِّدِ الْحُفَّاظِ أَبِي مَنْصُورٍ الدَّيْلَمِيِّ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ دَخَلَ عَلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ عِنْدَهُ الْكَلْبِيُّ فَقَالَ هِشَامٌ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ كَمْ بَلَغَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ السِّنِّ فَقَالَ بَلَغَتْ ثَلَاثِينَ فَقَالَ لِلْكَلْبِيِّ مَا تَقُولُ قَالَ بَلَغَتْ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ فَقَالَ هِشَامٌ لِعَبْدِ اللَّهِ أَ لَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ الْكَلْبِيُّ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَلْنِي عَنْ أُمِّي فَأَنَا أَعْلَمُ بِهَا وَ سَلِ الْكَلْبِيَّ عَنْ أُمِّهِ فَهُوَ أَعْلَمُ بِهَا.

وَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۴

عَنِ الْعَاصِمِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: تُوُفِّيَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هِيَ بِنْتُ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ أَوْ نَحْوِهَا.

وَ ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مَنْدَةَ الْأَصْفَهَانِيُّ فِي كِتَابِ الْمَعْرِفَةِ أَنَّ عَلِيّاً تَزَوَّجَ فَاطِمَةَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سَنَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ بَنَى بِهَا بَعْدَ ذَلِكَ بِنَحْوٍ مِنْ سَنَةٍ وَ وَلَدَتْ لِعَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْمُحَسِّنَ وَ أُمَّ كُلْثُومٍ الْكُبْرَى وَ زَيْنَبَ الْكُبْرَى.

وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً وَ قِيلَ سَبْعٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهَا وُلِدَتْ عَلَى رَأْسِ سَنَةِ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص فَيَكُونُ سِنُّهَا عَلَى هَذَا ثَلَاثاً وَ عِشْرِينَ وَ الْأَكْثَرُ عَلَى أَنَّهَا كَانَتْ بِنْتَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ أَوْ ثَلَاثِينَ ع.

وَ ذَكَرَ وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهَا بَقِيَتْ أَرْبَعِينَ يَوْماً بَعْدَهُ وَ فِي رِوَايَةٍ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ سَاقَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ لَمَّا تُوُفِّيَتْ ع شَقَّتْ أَسْمَاءُ جَيْبَهَا وَ خَرَجَتْ فَتَلَقَّاهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقَالَا أَيْنَ أُمُّنَا فَسَكَتَتْ فَدَخَلَا الْبَيْتَ فَإِذَا هِيَ مُمْتَدَّةٌ فَحَرَّكَهَا الْحُسَيْنُ فَإِذَا هِيَ مَيِّتَةٌ فَقَالَ يَا أَخَاهْ آجَرَكَ اللَّهُ فِي الْوَالِدَةِ وَ خَرَجَا يُنَادِيَانِ يَا مُحَمَّدَاهْ يَا أَحْمَدَاهْ الْيَوْمَ جُدِّدَ لَنَا مَوْتُكَ إِذْ مَاتَتْ أُمُّنَا ثُمَّ أَخْبَرَا عَلِيّاً وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَغُشِيَ عَلَيْهِ حَتَّى رُشَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ ثُمَّ أَفَاقَ فَحَمَلَهُمَا حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ عِنْدَ رَأْسِهَا أَسْمَاءُ تَبْكِي وَ تَقُولُ وَا يَتَامَى مُحَمَّدٍ كُنَّا نَتَعَزَّى بِفَاطِمَةَ بَعْدَ مَوْتِ جَدِّكُمَا فَبِمَنْ نَتَعَزَّى بَعْدَهَا فَكَشَفَ عَلِيٌّ عَنْ وَجْهِهَا فَإِذَا بِرُقْعَةٍ عِنْدَ رَأْسِهَا فَنَظَرَ فِيهَا فَإِذَا فِيهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْصَتْ وَ هِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوَّجَنِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَكُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حَنِّطْنِي وَ غَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي بِاللَّيْلِ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ ادْفِنِّي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعْلِمْ أَحَداً وَ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَى وُلْدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۵

فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ غَسَّلَهَا عَلِيٌّ وَ وَضَعَهَا عَلَى السَّرِيرِ وَ قَالَ لِلْحَسَنِ ادْعُ لِي أَبَا ذَرٍّ فَدَعَاهُ فَحَمَلَاهُ إِلَى الْمُصَلَّى فَصَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَنَادَى هَذِهِ بِنْتُ نَبِيِّكَ فَاطِمَةُ أَخْرَجْتَهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فَأَضَاءَتِ الْأَرْضُ مِيلًا فِي مِيلٍ فَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَدْفِنُوهَا نُودُوا مِنْ بُقْعَةٍ مِنَ الْبَقِيعِ إِلَيَّ إِلَيَّ فَقَدْ رُفِعَ تُرْبَتُهَا مِنِّي فَنَظَرُوا فَإِذَا هِيَ بِقَبْرٍ مَحْفُورٍ فَحَمَلُوا السَّرِيرَ إِلَيْهَا فَدَفَنُوهَا فَجَلَسَ عَلِيٌّ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ فَقَالَ يَا أَرْضُ اسْتَوْدَعْتُكِ وَدِيعَتِي هَذِهِ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَنُودِيَ مِنْهَا يَا عَلِيُّ أَنَا أَرْفَقُ بِهَا مِنْكَ فَارْجِعْ وَ لَا تَهْتَمَّ فَرَجَعَ وَ انْسَدَّ الْقَبْرُ وَ اسْتَوَى بِالْأَرْضِ فَلَمْ يُعْلَمْ أَيْنَ كَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۱۵- ۴۵- أَقُولُ قَالَ أَبُو الْفَرَجِ فِي مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ، كَانَتْ وَفَاةُ فَاطِمَةَ ع بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ص بِمُدَّةٍ يُخْتَلَفُ فِي مَبْلَغِهَا فَالْمُكْثِرُ يَقُولُ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ وَ الْمُقَلِّلُ يَقُولُ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلَّا أَنَّ الثَّبْتَ فِي ذَلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهَا تُوُفِّيَتْ بَعْدَهُ بِثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ الْحَارِثِ عَنِ ابْنِ سَعْدٍ عَنِ الْوَاقِدِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۴۶- كف، المصباح للكفعمي مصبا، المصباحين فِي الثَّالِثِ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ كَانَ وَفَاةُ فَاطِمَةَ ع سَنَةَ إِحْدَى عَشَرَةَ.

۴۷- مصبا، المصباحين فِي الْيَوْمِ الْحَادِي وَ الْعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ كَانَتْ وَفَاةُ الطَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ ع فِي قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ.

بيان أقول لا يمكن التطبيق بين أكثر تواريخ الولادة و الوفاة و مدة عمرها الشريف و لا بين تواريخ الوفاة و بين ما مر

في الخبر الصحيح أنها ع عاشت بعد أبيها خمسة و سبعين يوما.

إذ لو كان وفاة الرسول ص في الثامن و العشرين من صفر كان على هذا وفاتها في أواسط جمادى الأولى و لو كان في ثاني عشر ربيع الأول كما ترويه العامة كان وفاتها في أواخر جمادى الأولى و ما

رواه أبو الفرج عن الباقر ع من كون مكثها بعده ص ثلاثة أشهر.

يمكن تطبيقه على ما هو المشهور من كون وفاتها في ثالث جمادى الآخرة و يدل عليه أيضا ما مر من خبر

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۶

أبي بصير عن أبي عبد الله ع برواية الطبري بأن يكون ع لم يتعرض للأيام الزائدة لقلتها و الله يعلم.

۴۸- أَقُولُ فِي الدِّيوَانِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ ع، أَنَّهُ أَنْشَدَ بَعْدَ وَفَاةِ فَاطِمَةَ ع

أَلَا هَلْ إِلَى طُولِ الْحَيَاةِ سَبِيلٌ وَ أَنَّى وَ هَذَا الْمَوْتُ لَيْسَ يَحُولُ

وَ إِنِّي وَ إِنْ أَصْبَحْتُ بِالْمَوْتِ مُوقِناً فَلِي أَمَلٌ مِنْ دُونِ ذَاكَ طَوِيلٌ

وَ لِلدَّهْرِ أَلْوَانٌ تَرُوحُ وَ تَغْتَدِي وَ إِنَّ نُفُوساً بَيْنَهُنَّ تَسِيلُ

وَ مَنْزِلُ حَقٍّ لَا مُعَرَّجَ دُونَهُ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ

قَطَعْتُ بِأَيَّامِ التَّعَزُّزِ ذِكْرَهُ وَ كُلُّ عَزِيزٍ مَا هُنَاكَ ذَلِيلٌ

أَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةً وَ صَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلٌ

وَ إِنِّي لَمُشْتَاقٌ إِلَى مَنْ أُحِبُّهُ فَهَلْ لِي إِلَى مَنْ قَدْ هَوِيتُ سَبِيلٌ

وَ إِنِّي وَ إِنْ شَطَّتْ بِيَ الدَّارُ نَازِحاً وَ قَدْ مَاتَ قَبْلِي بِالْفِرَاقِ جَمِيلٌ

فَقَدْ قَالَ فِي الْأَمْثَالِ فِي الْبَيْنِ قَائِلٌ أَضَرَّ بِهِ يَوْمَ الْفِرَاقِ رَحِيلٌ

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِی دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ

وَ إِنَّ افْتِقَادِی فَاطِماً بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

وَ كَيْفَ هَنَاكَ الْعَيْشُ مِنْ بَعْدِ فَقْدِهِمْ لَعَمْرُكَ شَیْ‌ءٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ

سَيُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِی وَ تُنْسَى مَوَدَّتِی وَ يَظْهَرُ بَعْدِی لِلْخَلِيلِ عَدِيلٌ

وَ لَيْسَ خَلِيلِی بِالْمَلُولِ وَ لَا الَّذِی إِذَا غِبْتُ يَرْضَاهُ سِوَایَ بَدِيلٌ

وَ لَكِنْ خَلِيلِی مَنْ يَدُومُ وِصَالُهُ وَ يَحْفَظُ سِرِّی قَلْبُهُ وَ دَخِيلٌ

إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْماً مِنَ الْعَيْشِ مُدَّتِی فَإِنَّ بُكَاءَ الْبَاكِيَاتِ قَلِيلٌ

يُرِيدُ الْفَتَى أَنْ لَا يَمُوتَ حَبِيبُهُ وَ لَيْسَ إِلَى مَا يَبْتَغِيهِ سَبِيلٌ

وَ لَيْسَ جَلِيلًا رُزْءُ مَالٍ وَ فَقْدُهُ وَ لَكِنَّ رُزْءَ الْأَكْرَمِينَ جَلِيلٌ

لِذَلِكَ جَنْبِی لَا يُؤَاتِيهِ مَضْجَعٌ وَ فِی الْقَلْبِ مِنْ حَرِّ الْفِرَاقِ غَلِيلٌ

بيان خبر أني محذوف و منزل عطف على ألوان و المعرج محل

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۷

الإقامة و شطت الدار و نزحت بعدت و الباء للتعدية و التضريب مبالغة فی الضرب و البين الفراق أی أضرب المثل الذی قاله القائل فی يوم الفراق الذی هو رحيل و المثل قوله لكل اجتماع و فاطم مرخم فاطمة لضرورة الشعر و البديل البدل و دخيل الرجل الذی يداخله فی أموره و يختص به لا يؤاتيه أی لا يوافقه و الغليل العطش.

وَ مِنْهُ، قَوْلُهُ ع عِنْدَ رِحْلَتِهَا ع

حَبِيبٌ لَيْسَ يَعْدِلُهُ حَبِيبٌ وَ مَا لِسِوَاهُ فِی قَلْبِی نَصِيبٌ

حَبِيبٌ غَابَ عَنْ عَيْنِی وَ جِسْمِی وَ عَنْ قَلْبِی حَبِيبِی لَا يَغِيبُ

بيان حبيب فی الموضعين خبر مبتدإ محذوف أو الثانی خبر الأول.

وَ مِنْهُ، مُخَاطِباً لَهَا بَعْدَ وَفَاتِهَا

مَا لِی وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّماً قَبْرَ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِی

أَ حَبِيبُ مَا لَكَ لَا تَرُدُّ جَوَابَنَا أَ نَسِيتَ بَعْدِی خُلَّةَ الْأَحْبَابِ

وَ مِنْهُ، مُجِيباً لِنَفْسِهِ مِنْ قِبَلِهَا ع

قَالَ الْحَبِيبُ وَ كَيْفَ لِی بِجَوَابِكُمْ وَ أَنَا رَهِينُ جَنَادِلَ وَ تُرَابِ

أَكَلَ التُّرَابُ مَحَاسِنِی فَنَسِيتُكُمْ وَ حُجِبْتُ عَنْ أَهْلِی وَ عَنْ أَتْرَابِی

فَعَلَيْكُمْ مِنِّی السَّلَامُ تَقَطَّعَتْ عَنِّی وَ عَنْكُمْ خُلَّةُ الْأَحْبَابِ

بيان الجنادل الأحجار و التراب الموافق فی السن.

و فی شرح الديوان روی أن الأبيات الأخيرة سمعت من هاتف.

۴۹- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتِّينَ يَوْماً ثُمَّ مَرِضَتْ فَاشْتَدَّتْ عَلَيْهَا فَكَانَ مِنْ دُعَائِهَا فِی شَكْوَاهَا يَا حَیُّ يَا قَيُّومُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ فَأَغِثْنِی اللَّهُمَّ زَحْزِحْنِی عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ وَ أَلْحِقْنِی بِأَبِی مُحَمَّدٍ ص فَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ لَهَا يُعَافِيكِ اللَّهُ وَ يُبْقِيكِ فَتَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَسْرَعَ اللَّحَاقَ بِاللَّهِ وَ أَوْصَتْ بِصَدَقَتِهَا وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ وَ أَوْصَتْهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ أُمَامَةَ بِنْتَ أَبِی الْعَاصِ وَ قَالَتْ بِنْتَ أُخْتِی وَ تَحَنَّنُ عَلَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۸

وُلْدِی قَالَ وَ دَفَنَهَا لَیْلًا.

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: رَأَتْ فَاطِمَةُ فِی مَنَامِهَا النَّبِیَّ ص قَالَتْ فَشَكَوْتُ إِلَیْهِ مَا نَالَنَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَتْ فَقَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ ص لَكُمُ الْآخِرَةُ الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ وَ إِنَّكِ قَادِمَةٌ عَلَیَّ عَنْ قَرِیبٍ.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةَ الْوَفَاةُ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ یَا سَیِّدَتِی مَا یُبْكِیكِ قَالَتْ أَبْكِی لِمَا تَلْقَى بَعْدِی فَقَالَ لَهَا لَا تَبْكِی فَوَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكِ لَصَغِیرٌ عِنْدِی فِی ذَاتِ اللَّهِ قَالَ وَ أَوْصَتْهُ أَنْ لَا یُؤْذِنَ بِهَا الشَّیْخَیْنِ فَفَعَلَ.

۵۰- كِتَابُ الدَّلَائِلِ لِلطَّبَرِیِّ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الْبَاقِرْجِی عَنْ فلایجة عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَغْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَبِی جَرِیحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ فَاطِمَةَ ع أَنَّهَا أَوْصَتْ لِأَزْوَاجِ النَّبِیِّ ص لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاثْنَتَیْ عَشْرَةَ أُوقِیَّةً وَ لِنِسَاءِ بَنِی هَاشِمٍ مِثْلَ ذَلِكَ وَ أَوْصَتْ لِأُمَامَةَ بِنْتِ أَبِی الْعَاصِ بِشَیْءٍ.

وَ بِإِسْنَادٍ آخَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ أَنَّ فَاطِمَةَ ع تَصَدَّقَتْ بِمَالِهَا عَلَى بَنِی هَاشِمٍ وَ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَنَّ عَلِیّاً ع تَصَدَّقَ عَلَیْهِمْ وَ أَدْخَلَ مَعَهُمْ غَیْرَهُمْ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۱۹

باب ۸ تظلمها صلوات الله علیها فی القیامة و كیفیة مجیئها إلى المحشر

۱- لی، الأمالی للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِیرٍ الطَّبَرِیِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیٍّ السُّدِّیِّ عَنْ مَنِیعِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عِیسَى بْنِ مُوسَى عَنْ جَعْفَرٍ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیَّ یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ تُقْبِلُ ابْنَتِی فَاطِمَةُ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةَ الْجَنْبَیْنِ خِطَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ ذَنَبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ عَیْنَاهَا یَاقُوتَتَانِ حَمْرَاوَانِ عَلَیْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ یُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْناً كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْیَاقُوتِ یُضِیءُ كَمَا الْكَوْكَبُ الدُّرِّیُّ فِی أُفُقِ السَّمَاءِ وَ عَنْ یَمِینِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ جَبْرَئِیلُ آخِذٌ بِخِطَامِ النَّاقَةِ یُنَادِی بِأَعْلَى صَوْتِهِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ فَلَا یَبْقَى یَوْمَئِذٍ نَبِیٌّ وَ لَا رَسُولٌ وَ لَا صِدِّیقٌ وَ لَا شَهِیدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ فَتَسِیرُ حَتَّى تُحَاذِیَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَنْزَخُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَ تَقُولُ إِلَهِی وَ سَیِّدِی احْكُمْ بَیْنِی وَ بَیْنَ مَنْ ظَلَمَنِی اللَّهُمَّ احْكُمْ بَیْنِی وَ بَیْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِی فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ یَا حَبِیبَتِی وَ ابْنَةَ حَبِیبِی سَلِینِی تُعْطَیْ وَ اشْفَعِی تُشَفَّعِی فَوَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَا جَازَنِی ظُلْمُ ظَالِمٍ فَتَقُولُ إِلَهِی وَ سَیِّدِی ذُرِّیَّتِی وَ شِیعَتِی وَ شِیعَةَ ذُرِّیَّتِی وَ مُحِبِّیَّ وَ مُحِبِّی ذُرِّیَّتِی

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۰

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَیْنَ ذُرِّیَّةُ فَاطِمَةَ وَ شِیعَتُهَا وَ مُحِبُّوهَا وَ مُحِبُّو ذُرِّیَّتِهَا فَیُقْبِلُونَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ ع حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ.

توضیح قال الفیروزآبادی المدبج المزین و قال الجزری فیه كان له طیلسان مدبج هو الذی زینت أطرافه بالدیباج قوله الأذفر أی طیب الریح قوله داخلها عفو الله كنایة عن أنها مشمولة بعفو الله و رحمته و تجیء إلى القیامة شفیعة للعباد معها رحمة الله و عفوه لهم و قال الفیروزآبادی زخه دفعه فی وهدة و زید اغتاظ و وثب انتهى و التشفیع قبول الشفاعة.

۲- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام أَحْمَدُ بْنُ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْجُرْجَانِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْقَطَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِیِّ عَنْ أَبِی أَحْمَدَ بْنِ سُلَیْمَانَ الطَّائِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تُحْشَرُ ابْنَتِی فَاطِمَةُ ع یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ مَعَهَا ثِیَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدِّمَاءِ تَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ یَا عَدْلُ احْكُمْ بَیْنِی وَ بَیْنَ قَاتِلِ وُلْدِی

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ يَحْكُمُ اللَّهُ لِابْنَتِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.

۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدَّمِ فَتَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ يَا عَدْلُ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وُلْدِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَيَحْكُمُ لِابْنَتِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْإِسْنَادِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص.

۵- صح، صحيفة الرضا عليه السلام عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع: مِثْلَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۱

ثُمَّ قَالَ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قِيلَ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَمُرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَمُرُّ وَ عَلَيْهَا رَيْطَتَانِ حَمْرَاوَانِ.

بيان: قال الفيروزآبادي الريطة كل ملاءة غير ذات لفقين كلها نسج واحد و قطعة واحدة أو كل ثوب لين رقيق.

۶- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ وَ عَلَيْهَا حُلَّةُ الْكَرَامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِمَاءِ الْحَيَوَانِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا الْخَلَائِقُ فَيَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا ثُمَّ تُكْسَى أَيْضاً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ أَلْفَ حُلَّةٍ مَكْتُوبٌ عَلَى كُلِّ حُلَّةٍ بِخَطٍّ أَخْضَرَ أَدْخِلُوا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْجَنَّةَ عَلَى أَحْسَنِ الصُّورَةِ وَ أَحْسَنِ الْكَرَامَةِ وَ أَحْسَنِ مَنْظَرٍ فَتُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ وَ يُوَكَّلُ بِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عنه عن آبائه ع مثله بيان قوله ع قد عجنت في بعض النسخ بالباء الموحدة على بناء المفعول من باب التفعيل أي جعلت عجيبة لغسلها بماء الحيوان و في بعض النسخ بالنون كناية عن الغسل به أو كونها بحيث لا يموت أبدا من يلبسها و قال الجزري في الحديث يزف علي بيني و بين إبراهيم إلى الجنة.

إن كسرت الزاء فمعناه يسرع من زف في مشيه و أزف إذا أسرع و إن فتحت فهو من زففت العروس أزفها إذا أهديتها إلى زوجها.

۷- ثو، ثواب الأعمال مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهْقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى لَهَا فَيُمَثِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلًا لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ فَيَجْمَعُ اللَّهُ قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرِكَ فِي قَتْلِهِ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۲

ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ قَتْلَةً فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ اللَّهُ الْغَيْظَ وَ يُنْسِي الْحُزْنَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا شِيعَتُنَا وَ اللَّهِ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللَّهِ شَرِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ.

بيان قوله ص بلا رأس لعله حال عن الضمير في قوله قتلته.

۸- ثو، ثواب الأعمال ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ شَرِيكٍ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي لُمَةٍ مِنْ نِسَائِهَا فَيُقَالُ لَهَا ادْخُلِي الْجَنَّةَ فَتَقُولُ لَا أَدْخُلُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صُنِعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي فَيُقَالُ لَهَا انْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَائِماً وَ لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرُخُ

صَرْخَةً وَ أَصْرُخُ لِصُرَاخِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصُرَاخِنَا فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا عِنْدَ ذَلِكَ فَيَأْمُرُ نَاراً يُقَالُ لَهَا هَبْهَبُ قَدْ أُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ أَبَداً وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَداً فَيُقَالُ لَهَا الْتَقِطِي قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ فَتَلْتَقِطُهُمْ فَإِذَا صَارُوا فِي حَوْصَلَتِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا فَيَنْطِقُونَ بِأَلْسِنَةٍ ذَلْقَةٍ طَلْقَةٍ يَا رَبَّنَا أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ مَنْ عَلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ.

إيضاح اللمة بضم اللام و فتح الميم المخففة الجماعة و قال الجوهري لمة الرجل تربه و شكله و الهاء عوض و اللمة الأصحاب ما بين الثلاثة إلى العشرة انتهى و المراد بحملة القرآن الذين ضيعوه و حرفوه.

۹- ثو، ثواب الأعمال ابْنُ الْبَرْقِيِّ «۱» عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ يَرْفَعُهُ

---

(۱) هو عليّ بن أحمد بن عبد اللّه بن أحمد بن محمّد بن خالد البرقى. راجع المستدرك ج ۳ ص ۶۶۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۳

إِلَى عَنْبَسَةَ الطَّائِيِّ عَنْ أَبِي خَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُمَثَّلُ لِفَاطِمَةَ ع رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع مُتَشَحِّطاً بِدَمِهِ فَتَصِيحُ وَا وَلَدَاهْ وَا ثَمَرَةَ فُؤَادَاهْ فَتَصْعَقُ الْمَلَائِكَةُ لِصَيْحَةِ فَاطِمَةَ ع وَ يُنَادِي أَهْلُ الْقِيَامَةِ قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَ وَلَدِكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ أَفْعَلُ بِهِ وَ بِشِيعَتِهِ وَ أَحِبَّائِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةَ الْجَنْبَيْنِ وَاضِحَةَ الْخَدَّيْنِ شَهْلَاءَ الْعَيْنَيْنِ رَأْسُهَا مِنَ الذَّهَبِ الْمُصَفَّى وَ أَعْنَاقُهَا مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ خِطَامُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ رَحَائِلُهَا دُرٌّ مُفَضَّضٌ بِالْجَوْهَرِ عَلَى النَّاقَةِ هَوْدَجٌ غِشَاؤُهَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ حَشْوُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ خِطَامُهَا فَرْسَخٌ مِنْ فَرَاسِخِ الدُّنْيَا يَحُفُّ بِهَوْدَجِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا أَهْلَ الْقِيَامَةِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ فَهَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص تَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ ع وَ شِيعَتُهَا عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ يُلْقَى أَعْدَاؤُهَا وَ أَعْدَاءُ ذُرِّيَّتِهَا فِي جَهَنَّمَ.

توضيح ذلك أفعل به أي بالحسين ع أي أقتل قاتليه و قاتلي شيعته و أحبائه و يحتمل إرجاع الضمائر جميعا إلى القاتل و قال الجوهري الشهلة في العين أن يشوب سوادها زرقة و عين شهلاء قوله ع رحائلها الأصوب رحالها جمع رحل و كأنه جمع رحالة ككتابة و هي السرج.

۱۰- قب، المناقب لابن شهرآشوب السَّمْعَانِيُّ فِي الرِّسَالَةِ الْقَوَامِيَّةِ وَ الزَّعْفَرَانِيُّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ وَ الْأُشْنُهِيُّ فِي اعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْعُكْبَرِيُّ فِي الْإِبَانَةِ وَ أَحْمَدُ فِي الْفَضَائِلِ وَ ابْنُ الْمُؤَذِّنِ فِي الْأَرْبَعِينِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْأَصْبَغُ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ وَ قَدْ رَوَى حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَنِ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ كُلُّهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ وَقَفَ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى نَادَى مُنَادٍ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَيُّهَا النَّاسُ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ فَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ص تَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ وَ فِي حَدِيثِ أَبِي أَيُّوبَ فَتَمُرُّ مَعَهَا سَبْعُونَ جَارِيَةً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۴

مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ.

۱۱- جا، المجالس للمفيد الصَّدُوقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص الصِّرَاطَ قَالَ فَتَغُضُّ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُ ع عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفاً شَرِيفاً مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع بِيَدِهَا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ وَ تَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ فَيَأْتِيهَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا فَاطِمَةُ لَكِ عِنْدِيَ الرِّضَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ انْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُنُقاً مِنَ النَّارِ

فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَقِطُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيُعَذَّبُونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ ثُمَّ تَرْكَبُ فَاطِمَةُ ع نَجِيبَهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُشَيِّعُونَ لَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا.

بيان قال الجزرى فيه يخرج عنق من النار أى طائفة منها.

۱۲- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ مُعَنْعَناً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تُكْسَى وَ يَسْتَقْبِلُهَا مِنَ الْفِرْدَوْسِ اثْنَتَا عَشْرَةَ أَلْفَ حَوْرَاءَ لَمْ يَسْتَقْبِلُوا أَحَداً قَبْلَهَا وَ لَا أَحَداً بَعْدَهَا عَلَى نَجَائِبَ مِنْ يَاقُوتٍ أَجْنِحَتُهَا وَ أَزِمَّتُهَا اللُّؤْلُؤُ عَلَيْهَا رَحَائِلُ مِنْ دُرٍّ عَلَى كُلِّ رِحَالَةٍ مِنْهَا نُمْرُقَةٌ مِنْ سُنْدُسٍ وَ رَكَائِبُهَا زَبَرْجَدٌ فَيَجُوزُونَ بِهَا الصِّرَاطَ حَتَّى ينتهون [يَنْتَهُوا] بِهَا إِلَى الْفِرْدَوْسِ فَيَتَبَاشَرُ بِهَا أَهْلُ الْجِنَانِ وَ فِي بُطْنَانِ الْفِرْدَوْسِ قُصُورٌ بِيضٌ وَ قُصُورٌ صُفْرٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مِنْ عَرْزٍ وَاحِدٍ وَ إِنَّ فِي الْقُصُورِ الْبِيضِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَنَازِلُ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ فِي الْقُصُورِ الصُّفْرِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَسَاكِنُ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِهِ ع فَتَجْلِسُ عَلَى كُرْسِيٍّ مِنْ نُورٍ فَيَجْلِسُونَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۵

حَوْلَهَا وَ يُبْعَثُ إِلَيْهَا مَلَكٌ لَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ قَبْلَهَا وَ لَا يُبْعَثُ إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهَا فَيَقُولُ إِنَّ رَبَّكِ يُقْرِئُكِ السَّلَامَ وَ يَقُولُ سَلِينِي أُعْطِكِ فَتَقُولُ قَدْ أَتَمَّ عَلَيَّ نِعْمَتَهُ وَ هَنَّأَنِي كَرَامَتَهُ وَ أَبَاحَنِي جَنَّتَهُ أَسْأَلُهُ وُلْدِي وَ ذُرِّيَّتِي وَ مَنْ وَدَّهُمْ فَيُعْطِيهَا اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا وَ وُلْدَهَا وَ مَنْ وَدَّهُمْ لَهَا وَ حَفِظَهُمْ فِيهَا فَيَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ وَ أَقَرَّ بِعَيْنِي قَالَ جَعْفَرٌ كَانَ أَبِي يَقُولُ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا ذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ «۱».

تبيين قال الفيروزآبادى النمرقة مثلثة الوسادة الصغيرة أو الميثرة أو الطنفسة فوق الرحل

و قال الجزرى فيه ينادى مناد من بطنان العرش.

أى من وسطه و قيل من أصله و قيل البطنان جمع بطن و هو الغامض من الأرض يريد من دواخل العرش انتهى قوله من غرز واحد أى من محل واحد من قولهم غرزت الشيء بالإبرة.

۱۳- فر، تفسير فرات بن إبراهيم سُلَيْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُعَنْعَناً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ هِيَ حَزِينَةٌ فَقَالَ لَهَا مَا حُزْنُكِ يَا بُنَيَّةِ قَالَتْ يَا أَبَتِ ذَكَرْتُ الْمَحْشَرَ وَ وُقُوفَ النَّاسِ عُرَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ إِنَّهُ لَيَوْمٌ عَظِيمٌ وَ لَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَالَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ أَبِي إِبْرَاهِيمُ ثُمَّ بَعْلُكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْكِ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكِ سَبْعَ قِبَابٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَأْتِيكِ إِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكِ فَيُنَادِيكِ يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ قُومِي إِلَى مَحْشَرِكِ فَتَقُومِينَ آمِنَةً رَوْعَتُكِ مَسْتُورَةً عَوْرَتُكِ فَيُنَاوِلُكِ إِسْرَافِيلُ الْحُلَلَ فَتَلْبَسِينَهَا وَ يَأْتِيكِ زُوقَائِيلُ بِنَجِيبَةٍ مِنْ نُورٍ زِمَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَيْهَا مِحَفَّةٌ مِنْ ذَهَبٍ فَتَرْكَبِينَهَا وَ يَقُودُ زُوقَائِيلُ بِزِمَامِهَا وَ بَيْنَ يَدَيْكِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّسْبِيحِ

---

(۱) الطور: ۲۱. راجع المصدر ص ۱۶۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۶

فَإِذَا جَدَّ بِكِ السَّيْرُ اسْتَقْبَلَتْكِ سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالنَّظَرِ إِلَيْكِ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مِجْمَرَةٌ مِنْ نُورٍ يَسْطَعُ مِنْهَا رِيحُ الْعُودِ مِنْ غَيْرِ نَارٍ وَ عَلَيْهِنَّ أَكَالِيلُ الْجَوْهَرِ الْمُرَصَّعِ بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ فَيَسِرْنَ عَنْ يَمِينِكِ فَإِذَا سِرْتِ مِثْلَ الَّذِي سِرْتِ مِنْ قَبْرِكِ إِلَى أَنْ لَقِيَنَكِ اسْتَقْبَلَتْكِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فِي مِثْلِ مَنْ مَعَكِ مِنَ الْحُورِ فَتُسَلِّمُ عَلَيْكِ وَ تَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا عَنْ يَسَارِكِ ثُمَّ تَسْتَقْبِلُكِ أُمُّكِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّكْبِيرِ فَإِذَا قَرُبْتِ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلَتْكِ حَوَّاءُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ مَعَهَا آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فَتَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا مَعَكِ فَإِذَا تَوَسَّطْتِ الْجَمْعَ وَ ذَلِكِ أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ

وَاحِدٍ فَيَسْتَوِي بِهِمُ الْأَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ الصِّدِّيقَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ إِلَيْكِ يَوْمَئِذٍ إِلَّا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ يَطْلُبُ آدَمُ حَوَّاءَ فَيَرَاهَا مَعَ أُمِّكِ خَدِيجَةَ أَمَامَكِ ثُمَّ يُنْصَبُ لَكِ مِنْبَرٌ مِنَ النُّورِ فِيهِ سَبْعُ مَرَاقِيَ بَيْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَى الْمِرْقَاةِ صُفُوفُ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ النُّورِ وَ يَصْطَفُّ الْحُورُ الْعِينُ عَنْ يَمِينِ الْمِنْبَرِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ أَقْرَبُ النِّسَاءِ مَعَكِ عَنْ يَسَارِكِ حَوَّاءُ وَ آسِيَةُ فَإِذَا صِرْتِ فِي أَعْلَى الْمِنْبَرِ أَتَاكِ جَبْرَئِيلُ ع فَيَقُولُ لَكِ يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَيَأْتِيَانِكِ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ تَشْخُبُ دَماً وَ هُوَ يَقُولُ يَا رَبِّ خُذْ لِيَ الْيَوْمَ حَقِّي مِمَّنْ ظَلَمَنِي فَيَغْضَبُ عِنْدَ ذَلِكَ الْجَلِيلُ وَ يَغْضَبُ لِغَضَبِهِ جَهَنَّمُ وَ الْمَلَائِكَةُ أَجْمَعُونَ فَتَزْفِرُ جَهَنَّمُ عِنْدَ ذَلِكَ زَفْرَةً ثُمَّ يَخْرُجُ فَوْجٌ مِنَ النَّارِ وَ يَلْتَقِطُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَ أَبْنَاءَهُمْ وَ أَبْنَاءَ أَبْنَائِهِمْ وَ يَقُولُونَ يَا رَبِّ إِنَّا لَمْ نَحْضُرِ الْحُسَيْنَ فَيَقُولُ اللَّهُ لِزَبَانِيَةِ جَهَنَّمَ خُذُوهُمْ بِسِيمَاهُمْ بِزُرْقَةِ الْأَعْيُنِ وَ سَوَادِ الْوُجُوهِ خُذُوا بِنَوَاصِيهِمْ فَأَلْقُوهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا أَشَدَّ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ مِنْ آبَائِهِمُ الَّذِينَ حَارَبُوا الْحُسَيْنَ فَقَتَلُوهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۷

ثُمَّ يَقُولُ جَبْرَئِيلُ ع يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةُ وُلْدِي فَيَقُولُ اللَّهُ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةُ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ انْطَلِقِي فَمَنِ اعْتَصَمَ بِكِ فَهُوَ مَعَكِ فِي الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيِّينَ فَتَسِيرِينَ وَ مَعَكِ شِيعَتُكِ وَ شِيعَةُ وُلْدِكِ وَ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آمِنَةً رَوْعَاتِهِمْ مَسْتُورَةً عَوْرَاتُهُمْ قَدْ ذَهَبَتْ عَنْهُمُ الشَّدَائِدُ وَ سَهُلَتْ لَهُمُ الْمَوَارِدُ يَخَافُ النَّاسُ وَ هُمْ لَا يَخَافُونَ وَ يَظْمَأُ النَّاسُ وَ هُمْ لَا يَظْمَئُونَ فَإِذَا بَلَغْتِ بَابَ الْجَنَّةِ تَلَقَّتْكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ أَلْفَ حَوْرَاءَ لَمْ يَلْتَقِينَ أَحَداً قَبْلَكِ وَ لَا يَتَلَقَّيْنَ أَحَداً كَانَ بَعْدَكِ بِأَيْدِيهِمْ حِرَابٌ مِنْ نُورٍ عَلَى نَجَائِبَ مِنْ نُورٍ رَحَائِلُهَا مِنَ الذَّهَبِ الْأَصْفَرِ وَ الْيَاقُوتِ أَزِمَّتُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ نُمْرُقَةٌ مِنْ سُنْدُسٍ مَنْضُودٍ فَإِذَا دَخَلْتِ الْجَنَّةَ تُبَاشِرُ بِكِ أَهْلُهَا وَ وُضِعَ لِشِيعَتِكِ مَوَائِدُ مِنْ جَوْهَرٍ عَلَى أَعْمِدَةٍ مِنْ نُورٍ فَيَأْكُلُونَ مِنْهَا وَ النَّاسُ فِي الْحِسَابِ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ وَ إِذَا اسْتَقَرَّ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ زَارَكِ آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ إِنَّ فِي بُطْنَانِ الْفِرْدَوْسِ لؤلؤتان [لُؤْلُؤَتَيْنِ مِنْ عِرْقٍ وَاحِدٍ لُؤْلُؤَةً بَيْضَاءَ وَ لُؤْلُؤَةً صَفْرَاءَ فِيهِمَا قُصُورٌ وَ دُورٌ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ دَارٍ فَالْبَيْضَاءُ مَنَازِلُ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا وَ الصَّفْرَاءُ مَنَازِلُ لِإِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَمَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَى يَوْمَكِ وَ لَا أَبْقَى بَعْدَكِ قَالَ يَا ابْنَتِي لَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّكِ أَوَّلُ مَنْ تَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَالْوَيْلُ كُلُّهُ لِمَنْ ظَلَمَكِ وَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمَنْ نَصَرَكِ قَالَ عَطَاءٌ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا ذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ «۱».

بيان وَ ما أَلَتْناهُمْ أي و ما نقصناهم.

---

(۱) الطور: ۲۱. راجع المصدر ص ۱۷۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۸

باب ۹ أولادها و ذريتها و أحوالهم و فضلهم و أنهم من أولاد الرسول ص حقيقة

۱- وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَاصِمِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْخُرَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي الْعَوَّامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ شَيْبَةَ بْنِ نَعَامَةَ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ بَنِي أُمٍّ يَنْتَمُونَ إِلَى عَصَبَتِهِمْ إِلَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ.

وَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ بْنُ بُشْرَانَ الْعَدْلُ بِبَغْدَادَ عَنْ أَبِي عَمْرِو بْنِ السِّمَاكِ عَنْ حَنْبَلِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ صَالِحِ بْنِ مُوسَى

عَنْ عَاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمُرَ الْعَامِرِيِّ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ الْحَجَّاجُ فَقَالَ يَا يَحْيَى أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ وُلْدَ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ وُلْدُ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَمَّنْتَنِي تَكَلَّمْتُ قَالَ فَأَنْتَ آمِنٌ قُلْتُ لَهُ نَعَمْ أَقْرَأُ عَلَيْكَ كِتَابَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا إِلَى أَنْ قَالَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ «۱» وَ عِيسَى كَلِمَةُ اللَّهِ وَ رُوحُهُ أَلْقَاهَا إِلَى الْعَذْرَاءِ الْبَتُولِ وَ قَدْ نَسَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ مَا دَعَاكَ إِلَى نَشْرِ هَذَا وَ ذِكْرِهِ قُلْتُ مَا اسْتَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ فِي عِلْمِهِمْ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ الْآيَةَ «۲» قَالَ صَدَقْتَ وَ لَا تَعُودَنَ

---

(۱) الأنعام: ۸۵.

(۲) آل عمران: ۱۸۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۲۹

لِذِكْرِ هَذَا وَ لَا نَشْرِهِ.

وَ جَاءَ الْحَدِيثُ مُرْسَلًا أَطْوَلَ مِنْ هَذَا عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ الْحَجَّاجُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَخَشِيتُ فَقُمْتُ فَتَوَضَّأْتُ وَ أَوْصَيْتُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا نَطْعٌ مَنْشُورٌ وَ السَّيْفُ مَسْلُولٌ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ فَقَالَ لَا تَخَفْ فَقَدْ آمَنْتُكَ اللَّيْلَةَ وَ غداً إِلَى الظُّهْرِ وَ أَجْلَسَنِي عِنْدَهُ ثُمَّ أَشَارَ فَأُتِيَ بِرَجُلٍ مُقَيَّدٍ بِالْكُبُولِ وَ الْأَغْلَالِ فَوَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيَأْتِيَنِي بِحُجَّةٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ إِلَّا لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ فَقُلْتُ يَجِبُ أَنْ تَحِلَّ قَيْدَهُ فَإِنَّهُ إِذَا احْتَجَّ فَإِنَّهُ لَا مَحَالَةَ يَذْهَبُ وَ إِنْ لَمْ يَحْتَجَّ فَإِنَّ السَّيْفَ لَا يَقْطَعُ هَذَا الْحَدِيدَ فَحَلُّوا قُيُودَهُ وَ كُبُولَهُ فَنَظَرْتُ فَإِذَا هُوَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ فَحَزِنْتُ بِذَلِكَ وَ قُلْتُ كَيْفَ يَجِدُ حُجَّةً عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ ائْتِنِي بِحُجَّةٍ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى مَا ادَّعَيْتَ وَ إِلَّا أَضْرِبْ عُنُقَكَ فَقَالَ لَهُ انْتَظِرْ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ انْتَظِرْ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ قَالَ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ثُمَّ سَكَتَ وَ قَالَ لِلْحَجَّاجِ اقْرَأْ مَا بَعْدَهُ فَقَرَأَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى فَقَالَ سَعِيدٌ كَيْفَ يَلِيقُ هَاهُنَا عِيسَى قَالَ إِنَّهُ كَانَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ قَالَ إِنْ كَانَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبٌ بَلْ كَانَ ابْنَ ابْنَتِهِ فَنُسِبَ إِلَيْهِ مَعَ بُعْدِهِ فَالْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَوْلَى أَنْ يُنْسَبَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مَعَ قُرْبِهِمَا مِنْهُ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَةِ آلَافِ دِينَارٍ وَ أَمَرَ بِأَنْ يَحْمِلُوهَا مَعَهُ إِلَى دَارِهِ وَ أَذِنَ لَهُ فِي الرُّجُوعِ قَالَ الشَّعْبِيُّ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ أَنْ آتِيَ هَذَا الشَّيْخَ فَأَتَعَلَّمَ مِنْهُ مَعَانِيَ الْقُرْآنِ لِأَنِّي كُنْتُ أَظُنُّ أَنِّي أَعْرِفُهَا فَإِذَا أَنَا لَا أَعْرِفُهَا فَأَتَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَ تِلْكَ الدَّنَانِيرُ بَيْنَ يَدَيْهِ يُفَرِّقُهَا عَشْراً عَشْراً وَ يَتَصَدَّقُ بِهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا كُلُّهُ بِبَرَكَةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع لَئِنْ كُنَّا أَغْمَمْنَا وَاحِداً لَقَدْ أَفْرَحْنَا أَلْفاً وَ أَرْضَيْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ص.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۰

كِتَابُ الدَّلَائِلِ، لِمُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ الطَّبَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَاضِي التَّنُوخِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ جَرِيرٍ عَنْ شَيْبَةَ بْنِ نَعَامَةَ عَنْ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى عَنْ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى قَالَتْ قَالَ النَّبِيُّ ص لِكُلِّ نَبِيٍّ عَصَبَةٌ يَنْتَمُونَ إِلَيْهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَصَبَتِيَ الَّتِي تَنْتَمِي إِلَيَّ «۱».

۲- مع، معاني الأخبار الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارٍ مَعاً عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْوَشَّاءِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِخُرَاسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع فِي مَجْلِسِهِ وَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى حَاضِرٌ وَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى جَمَاعَةٍ فِي الْمَجْلِسِ يَفْتَخِرُ عَلَيْهِمْ وَ يَقُولُ نَحْنُ وَ نَحْنُ وَ أَبُو الْحَسَنِ ع مُقْبِلٌ عَلَى قَوْمٍ يُحَدِّثُهُمْ فَسَمِعَ مَقَالَةَ زَيْدٍ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا زَيْدُ أَ غَرَّكَ قَوْلُ بَقَّالِي الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ وَ اللَّهِ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ وُلْدِ بَطْنِهَا خَاصَّةً فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع يُطِيعُ اللَّهَ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ وَ يَقُومُ لَيْلَهُ وَ تَعْصِيهِ أَنْتَ ثُمَّ تَجِيئَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَاءً لَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع كَانَ يَقُولُ لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ وَ لِمُسِيئِنَا ضِعْفَانِ

مِنَ الْعَذَابِ وَ قَالَ الْحَسَنُ الْوَشَّاءُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ يَا حَسَنُ كَيْفَ تَقْرَءُونَ هَذِهِ الْآيَةَ قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «۲» فَقُلْتُ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ فَقَالَ ع كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا وَ أَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.

---

(۱) هکذا فی النسخة المطبوعة. و یحتمل أن یکون اللفظ هکذا: عصبتی الی تنتمی و قد مر الخبر عن المناقب تحت الرقم ۱ و فیه: کل بنی أم. فراجع.

(۲) هود: ۴۶.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۱

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام السنانی عن الأسدی عن صالح بن أحمد مثله.

۳- مع، معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ قَالَ نَعَمْ عَنَى بِذَلِكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ زَيْنَبَ وَ أُمَّ كُلْثُومٍ ع.

۴- مع، معانی الأخبار ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفُضَيْلِ «۱» عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ فَقَالَ الْمُعْتَقُونَ مِنَ النَّارِ هُمْ وُلْدُ بَطْنِهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كُلْثُومٍ.

۵- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِيمِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ.

مصباح الأنوار، عن أبی عبد الله ع عن النبی ص مثله.

۶- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام مَاجِيلَوَيْهِ وَ ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ وَ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَاسِرٍ قَالَ: خَرَجَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى أَخُو أَبِي الْحَسَنِ ع بِالْمَدِينَةِ وَ أَحْرَقَ وَ قَتَلَ وَ كَانَ يُسَمَّى زَيْدَ النَّارِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَأُسِرَ وَ حُمِلَ إِلَى الْمَأْمُونِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ اذْهَبُوا بِهِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ قَالَ يَاسِرٌ فَلَمَّا أُدْخِلَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ يَا زَيْدُ أَ غَرَّكَ قَوْلُ سَفِلَةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ ذَاكَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً إِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّكَ تَعْصِي اللَّهَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَطَاعَ اللَّهَ وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَأَنْتَ إِذاً أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ اللَّهِ مَا يَنَالُ أَحَدٌ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبِئْسَ مَا زَعَمْتَ

---

(۱) هذا هو الصحیح، راجع المصدر ص ۱۰۹، رجال النجاشیّ ص ۲۸۰ و فی المطبوعة محمّد بن القاسم بن المفضل.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۲

فَقَالَ لَهُ زَيْدٌ أَنَا أَخُوكَ وَ ابْنُ أَبِيكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ ع أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ نُوحاً ع قَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحاكِمِينَ «۱» فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِهِ بِمَعْصِيَتِهِ.

۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب تَارِيخُ بَغْدَادَ وَ كِتَابُ السَّمْعَانِيِّ وَ أَرْبَعِينُ الْمُؤَذِّنِ وَ مَنَاقِبُ فَاطِمَةَ عَنِ ابْنِ شَاهِينَ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ حُذَيْفَةَ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ قَالَ ابْنُ مَنْدَةَ خَاصٌّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ يُقَالُ أَيْ مَنْ وَلَدَتْهُ بِنَفْسِهَا وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ عَنِ الرِّضَا ع وَ الْأَوْلَى كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْهُمْ.

۸- ج، الإحتجاج عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا أَبَا الْجَارُودِ مَا يَقُولُونَ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قُلْتُ يُنْكِرُونَ عَلَيْنَا أَنَّهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَبِأَيِّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ قُلْتُ بِقَوْلِ اللَّهِ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ إِلَى قَوْلِهِ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَجَعَلَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ احْتَجَجْنَا عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ «۲» قَالَ فَأَيَّ شَيْءٍ قَالُوا قَالَ قُلْتُ قَالُوا قَدْ يَكُونُ وَلَدُ الْبِنْتِ مِنَ الْوَلَدِ وَ لَا يَكُونُ مِنَ الصُّلْبِ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهِ يَا أَبَا الْجَارُودِ لَأُعْطِيَنَّكَهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَةً تُسَمِّي لِصُلْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا يَرُدُّهَا إِلَّا كَافِرٌ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيْنَ قَالَ حَيْثُ قَالَ اللَّهُ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ «۳» فَسَلْهُمْ يَا أَبَا الْجَارُودِ هَلْ يَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ ص نِكَاحُ حَلِيلَتِهِمَا فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ فَكَذَبُوا وَ اللَّهِ وَ إِنْ قَالُوا لَا فَهُمَا وَ اللَّهِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ لِصُلْبِهِ وَ مَا حَرُمَتْ عَلَيْهِ إِلَّا لِلصُّلْبِ.

بیان أقول إطلاق الابن و الولد علیهم کثیر و قد مضی الأخبار المفصلة

---

(۱) هود: ۴۵.

(۲) آل عمران: ۶۱.

(۳) النساء: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۳

فی باب احتجاج الرضا ع عند المأمون فی الإمامة و سیأتی فی احتجاج موسی بن جعفر ع مع خلفاء زمانه و لعل وجه الاحتجاج بالآیة الأخیرة هو اتفاقهم علی دخول ولد البنت فی هذه الآیة و الأصل فی الإطلاق الحقیقة أو أنهم یستدلون بهذه الآیة علی حرمة حلیلة ولد البنت و لا یتم إلا بکونه ولدا حقیقة للصلب و سیأتی تمام القول فی ذلک فی أبواب الخمس إن شاء الله.

۹- فس، تفسیر القمی أَبِي عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ يَا أَبَا الْجَارُودِ مَا يَقُولُونَ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع قُلْتُ يُنْكِرُونَ عَلَيْنَا أَنَّهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَبِأَيِّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ قُلْتُ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ جَعَلَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ فَأَيَّ شَيْءٍ قَالُوا لَكُمْ قُلْتُ قَالُوا قَدْ يَكُونُ وَلَدُ الِابْنَةِ مِنَ الْوَلَدِ وَ لَا يَكُونُ مِنَ الصُّلْبِ قَالَ فَبِأَيِّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ احْتَجَجْنَا عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ الْآيَةَ قَالَ فَأَيَّ شَيْءٍ قَالُوا لَكُمْ قُلْتُ قَالُوا قَدْ يَكُونُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ ابنی [ابْنَا] رَجُلٍ وَاحِدٍ فَيَقُولُ أَبْنَاؤُنَا وَ إِنَّمَا هُمَا ابن [ابْنَا] وَاحِدٍ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهِ يَا أَبَا الْجَارُودِ لَأُعْطِيَنَّكَهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تُسَمِّي لِصُلْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا يَرُدُّهَا إِلَّا كَافِرٌ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيْنَ قَالَ حَيْثُ قَالَ اللَّهُ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى قَوْلِهِ وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ فَسَلْهُمْ يَا أَبَا الْجَارُودِ هَلْ حَلَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ص نِكَاحُ حَلِيلَتِهِمَا فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ فَكَذَبُوا وَ اللَّهِ وَ فَجَرُوا وَ إِنْ قَالُوا لَا فَهُمَا وَ اللَّهِ ابْنَاهُ لِصُلْبِهِ وَ مَا حَرُمَتَا عَلَيْهِ إِلَّا لِلصُّلْبِ.

کا، الکافی العدة عن البرقی عن الحسن بن ظریف عن عبد الصمد مثله.

۱۰- قب، المناقب لابن شهرآشوب وَلَدَتِ الْحَسَنَ ع وَ لَهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ سَنَةً وَ أَوْلَادُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمُحَسِّنُ سَقَطَ وَ فِي مَعَارِفِ الْقُتَيْبِيِّ أَنَّ مُحَسِّناً فَسَدَ مِنْ زَخْمِ قُنْفُذٍ الْعَدَوِيِّ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كُلْثُومٍ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۴

تَذْنِيبٌ

- قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي شَرْحِ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ حِينَ رَأَى ابْنَهُ الْحَسَنَ ع يَتَسَرَّعُ إِلَى الْحَرْبِ أَمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهُدَّنِي فَإِنَّنِي أَنْفَسُ بِهَذَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَنِ الْمَوْتِ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص.

فَإِنْ قُلْتَ أَ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ وُلْدِهِمَا أَبْنَاءُ رَسُولِ اللَّهِ وَ وُلْدُ رَسُولِ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتُ

نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ سَمَّاهُمْ أَبْنَاءَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ إِنَّمَا عَنَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ لَوْ أَوْصَى لِوُلْدِ فُلَانٍ بِمَالٍ دَخَلَ فِيهِ أَوْلَادُ الْبَنَاتِ وَ سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى عِيسَى ذُرِّيَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ أَهْلُ اللُّغَةِ فِي أَنَّ وُلْدَ الْبَنَاتِ مِنْ نَسْلِ الرَّجُلِ.

فَإِنْ قُلْتَ فَمَا تَصْنَعُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ «۱» قُلْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ أُبُوَّتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَارِيَةَ فَكُلَّمَا تُجِيبُ بِهِ عَنْ ذَلِكَ فَهُوَ جَوَابِي عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ الْجَوَابُ الشَّامِلُ لِلْجَمِيعِ أَنَّهُ عَنَى زَيْدَ بْنَ الْحَارِثَةِ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ تَقُولُ زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَى عَادَتِهِمْ فِي تَبَنِّي الْعَبِيدِ فَأَبْطَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ وَ نَهَى عَنْ سُنَّةِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ قَالَ إِنَّ مُحَمَّداً لَيْسَ أَباً لِوَاحِدٍ مِنَ الرِّجَالِ الْبَالِغِينَ الْمَعْرُوفِينَ بَيْنَكُمْ وَ ذَلِكَ لَا يَنْفِي كَوْنَهُ أَباً لِأَطْفَالٍ لَمْ يُطْلَقْ عَلَيْهِمْ لَفْظَةُ الرِّجَالِ كَإِبْرَاهِيمَ وَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ ع.

أَقُولُ ثُمَّ ذَكَرَ بَعْضَ الِاعْتِرَاضَاتِ وَ الْأَجْوِبَةِ الَّتِي لَيْسَ هَذَا الْبَابُ مَوْضِعَ ذِكْرِهَا.

---

(۱) الأحزاب: ۴۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۵

باب ۱۰ أوقافها و صدقاتها صلوات الله عليها

۱- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ صَدَقَةِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ هِيَ لَنَا حَلَالٌ وَ قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع جَعَلَتْ صَدَقَتَهَا لِبَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ.

۲- كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَ لَا أُقْرِئُكَ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ قَالَ قُلْتُ بَلَى فَأَخْرَجَ حُقّاً أَوْ سَفَطاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ كِتَاباً فَقَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ الْعَوَافِ وَ الدَّلَالِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمَبِيتِ وَ الْحَسْنَى وَ الصَّافِيَةِ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنْ مَضَى عَلِيٌّ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع.

كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ مِثْلَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْ حُقّاً وَ لَا سَفَطاً وَ قَالَ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي دُونَ وُلْدِكَ.

۳- كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَ لَا أُقْرِئُكَ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صَحِيفَةً هَذَا مَا عَهِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص فِي أَمْوَالِهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ مَاتَ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَاتَ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَاتَ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي دُونَ وُلْدِكَ الدَّلَالُ وَ الْعَوَافُ وَ الْمَبِيتُ وَ الْبُرْقَةُ وَ الْحَسْنَى وَ الصَّافِيَةُ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۶

شَهِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ.

۴- كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمَبِيتُ هُوَ الَّذِي كَاتَبَ عَلَيْهِ سَلْمَانُ فَأَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ فَهُوَ فِي صَدَقَتِهَا.

۵- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحِيطَانِ السَّبْعَةِ الَّتِي كَانَتْ مِيرَاثَ رَسُولِ اللَّهِ ص لِفَاطِمَةَ ع فَقَالَ إِنَّمَا كَانَتْ وَقْفاً فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْخُذُ إِلَيْهِ مِنْهَا مَا يُنْفِقُ عَلَى أَضْيَافِهِ وَ التَّابِعَةُ تَلْزَمُهُ فِيهَا فَلَمَّا قُبِضَ جَاءَ الْعَبَّاسُ يُخَاصِمُ فَاطِمَةَ فِيهَا فَشَهِدَ عَلِيٌّ وَ غَيْرُهُ أَنَّهَا وَقْفٌ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ هِيَ الدَّلَالُ وَ الْعَوَافُ وَ الْحَسْنَى وَ الصَّافِيَةُ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ وَ الْمَبِيتُ وَ الْبُرْقَةُ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۷

أبواب تاريخ الإمامين الهمامين قرتى عين رسول الثقلين الحسن و الحسين سيدى شباب أهل الجنة أجمعين صلوات الله عليهما أبد الآبدين و لعنة الله على أعدائهما فى كل حين

باب ۱۱ ولادتهما و أسمائهما و عللها و نقش خواتيمهما صلوات الله عليهما

۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب وُلِدَ الْحُسَيْنُ ع عَامَ الْخَنْدَقِ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ أَوْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِخَمْسٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ مِنَ الْهِجْرَةِ بَعْدَ أَخِيهِ بِعَشَرَةِ أَشْهُرٍ وَ عِشْرِينَ يَوْماً وَ اسْمُهُ الْحُسَيْنُ وَ فِي التَّوْرَاةِ شَبِيرٌ وَ فِي الْإِنْجِيلِ طاب وَ كُنْيَتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ الْخَاصُّ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَلْقَابُهُ الشَّهِيدُ السَّعِيدُ وَ السِّبْطُ الثَّانِي وَ الْإِمَامُ الثَّالِثُ.

۲- كشف، كشف الغمة قَالَ كَمَالُ الدِّينِ بْنُ طَلْحَةَ كُنْيَةُ الْحُسَيْنِ ع أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا غَيْرُ وَ أَمَّا أَلْقَابُهُ فَكَثِيرَةٌ الرَّشِيدُ وَ الطَّيِّبُ وَ الْوَفِيُّ وَ السَّيِّدُ وَ الزَّكِيُّ وَ الْمُبَارَكُ وَ التَّابِعُ لِمَرْضَاةِ اللَّهِ وَ السِّبْطُ وَ أَشْهَرُهَا الزَّكِيُّ وَ لَكِنَّ أَعْلَاهَا رُتْبَةً مَا لَقَّبَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي قَوْلِهِ عَنْهُ وَ عَنْ أَخِيهِ إِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَكُونُ السَّيِّدُ أَشْرَفَهَا وَ كَذَلِكَ السِّبْطُ فَإِنَّهُ صَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

وَ قَالَ ابْنُ الْخَشَّابِ يُكَنَّى بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ لَقَبُهُ الرَّشِيدُ وَ الطَّيِّبُ وَ الْوَفِيُّ وَ السَّيِّدُ وَ الْمُبَارَكُ وَ التَّابِعُ لِمَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ السِّبْطُ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۸

۳- ع، علل الشرائع لي، الأمالي للصدوق أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ الضَّبِّيِّ عَنْ حَرْبِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ ع قَالَتْ لِعَلِيٍّ ع سَمِّهِ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأُخْرِجَ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَقَالَ أَ لَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُفُّوهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ ثُمَّ رَمَى بِهَا وَ أَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ ع هَلْ سَمَّيْتَهُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ فَقَالَ ص وَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى جَبْرَئِيلَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ابْنٌ فَاهْبِطْ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ وَ هَنِّئْهُ وَ قُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَهَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَأْمُرُكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبَّرَ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِّهِ الْحَسَنَ فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ ع أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى جَبْرَئِيلَ ع أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ابْنٌ فَاهْبِطْ إِلَيْهِ فَهَنِّئْهُ وَ قُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَهَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَ مَا اسْمُهُ قَالَ شَبِيرٌ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِّهِ الْحُسَيْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ.

بيان قال الفيروزآبادي شَبَّرُ كَبَقَّمٍ و شَبِّيرٌ كَقَمِّيرٍ و مُشَبِّرٌ كَمُحَدِّثٍ أبناء هارون ع قيل و بأسمائهم سمى النبي ص الْحَسَنَ و الْحُسَيْنَ و الْمُحَسِّنَ.

۱۵، ۲، ۳، ۱۴، ۱- ۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ قَبِلْتُ «۱» جَدَّتَكَ فَاطِمَةَ ع بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ ع جَاءَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَاتِي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي

---

(۱) يقال: قبل المرأة- كعلم- قبالة، كانت قابلة و هى المرأة التى تأخذ الولد عند الولادة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۳۹

خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَرَمَى بِهَا النَّبِيُّ ص وَ قَالَ يَا أَسْمَاءُ أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ أَنْ لَا تَلُفُّوا الْمَوْلُودَ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَلَفَفْتُهُ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ وَ دَفَعْتُهُ

إِلَيْهِ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ ع بِأَيِّ شَيْءٍ سَمَّيْتَ ابْنِي قَالَ مَا كُنْتُ أَسْبِقُكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أُسَمِّيَهُ حَرْباً فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ لَا أَسْبِقُ أَنَا بِاسْمِهِ رَبِّي ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ عَلِيٌّ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ سَمِّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ قَالَ شَبَّرُ قَالَ النَّبِيُّ ص لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ جَبْرَئِيلُ ع سَمِّهِ الْحَسَنَ قَالَتْ أَسْمَاءُ فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ سَابِعِهِ عَقَّ النَّبِيُّ ص عَنْهُ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فَخِذاً وَ دِينَاراً وَ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَرِقاً وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخَلُوقِ ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ قَالَتْ أَسْمَاءُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ حَوْلٍ وُلِدَ الْحُسَيْنُ ع وَ جَاءَنِي النَّبِيُّ ص فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَلُمِّي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى وَ وَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَبَكَى فَقَالَتْ أَسْمَاءُ قُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي مِمَّ بُكَاؤُكَ قَالَ عَلَى ابْنِي هَذَا قُلْتُ إِنَّهُ وُلِدَ السَّاعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةُ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ ع أَيَّ شَيْءٍ سَمَّيْتَ ابْنِي قَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أُسَمِّيَهُ حَرْباً فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ لَا أَسْبِقُ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ عَلِيٌّ مِنْكَ كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى سَمِّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ قَالَ شَبِيرٌ قَالَ النَّبِيُّ ص لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ جَبْرَئِيلُ سَمِّهِ الْحُسَيْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ سَابِعِهِ عَقَّ عَنْهُ النَّبِيُّ ص بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۰

وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فَخِذاً وَ دِينَاراً ثُمَّ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَرِقاً وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخَلُوقِ فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله قب، المناقب لابن شهرآشوب الواعظ فى شرف النبى ص و السمعانى فى فضائل الصحابة و جماعة من أصحابنا فى كتبهم عن هانئ بن هانئ عن أمير المؤمنين ع و عن على بن الحسين ع و عن أسماء بنت عميس و ذكر نحوه بيان الملحة بياض يخالطه سواد و الخلوق طيب معروف مركب يتخذ من الزعفران و غيره من أنواع الطيب و تغلب عليه الحمرة و الصفرة.

۵- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ سُمِّيَ حَسَناً يَوْمَ السَّابِعِ وَ اشْتُقَّ مِنِ اسْمِ الْحَسَنِ حُسَيْناً وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا إِلَّا الْحَمْلُ.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۶- ن «۱»، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ص أَذَّنَ فِي أُذُنِ الْحُسَيْنِ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ وُلِدَ.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۷- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع عَقَّتْ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ أَعْطَتِ الْقَابِلَةَ رِجْلَ شَاةٍ وَ دِينَاراً.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۸- مع، معانى الأخبار ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ الضَّبِّيِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ كَثِيرٍ وَ أَبِي بَكْرٍ الْهُذَلِيِّ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ فَوَلَدَتْ وَ قَدْ كَانَ النَّبِيُّ ص أَمَرَهُمْ أَنْ يَلُفُّوهُ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَلَفُّوهُ فِي صَفْرَاءَ وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ يَا عَلِيُّ سَمِّهِ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَجَاءَ النَّبِيُّ فَأَخَذَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ أَدْخَلَ لِسَانَهُ فِي فِيهِ فَجَعَلَ الْحَسَنُ ع يَمَصُّهُ

---

(۱) فى النسخة المطبوعة ب و هو سهو ظاهر، راجع عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ص ۴۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۱

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص أَ لَمْ أَتَقَدَّمْ إِلَيْكُمْ أَنْ لَا تَلُفُّوهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَدَعَا ص بِخِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا وَ رَمَى بِالصَّفْرَاءِ وَ أَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ ع مَا سَمَّيْتَهُ قَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ رَبِّي بِاسْمِهِ «۱» قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَى جَبْرَئِيلَ ع أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ابْنٌ فَاهْبِطْ إِلَيْهِ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ وَ هَنِّئْهُ مِنِّي وَ مِنْكَ وَ قُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ وَ هَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ «۲.» قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبَّرُ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِّهِ الْحَسَنَ فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ جَاءَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ص فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِالْحَسَنِ ع وَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنَّ عَلِيّاً ع مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبِيراً قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ فَسَمِّهِ الْحُسَيْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ.

۹- ع، علل الشرائع بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ وَكِيعٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سَالِمٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَيَّ هَذَيْنِ بِاسْمِ ابْنَيْ هَارُونَ شبرا [شَبَّرَ] وَ شَبِيراً.

۱۰- ع، علل الشرائع بِالْإِسْنَادِ عَنِ الضَّبِّيِّ عَنْ حَرْبِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص يَا فَاطِمَةُ اسْمُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فِي ابْنَيْ هَارُونَ شَبَّرَ وَ شَبِيرٍ لِكَرَامَتِهِمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

۱۱- مع، معانی الأخبار ع، علل الشرائع الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: أَهْدَى جَبْرَئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص اسْمَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ خِرْقَةَ حَرِيرٍ مِنْ ثِيَابِ

---

(۱) و (۲) ما جعلناه بين العلامتين ساقط من النسخ المطبوعة راجع علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۱، معانی الأخبار ص ۵۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۲

الْجَنَّةِ وَ اشْتَقَّ اسْمَ الْحُسَيْنِ مِنِ اسْمِ الْحَسَنِ.

۱۲- مع، معانی الأخبار ع، علل الشرائع الْحَسَنُ الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عِيسَى عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ جَاءَتْ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ص فَسَمَّاهُ حَسَناً فَلَمَّا وَلَدَتِ الْحُسَيْنَ جَاءَتْ بِهِ إِلَيْهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ هَذَا فَسَمَّاهُ حُسَيْناً.

۱۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام لی، الأمالی للصدوق أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْعُقْبَةِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ الْحَسَنِ ع الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ ع إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ الْخَبَرَ.

۱۴- د، العدد القوية رُوِيَ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ زَوْجَةِ الْعَبَّاسِ أَنَّهَا قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ عُضْواً مِنْ أَعْضَائِكَ فِي حَجْرِي فَقَالَ ص تَلِدُ فَاطِمَةُ غُلَاماً فتكفليه [فَتَكْفُلِينَهُ فَوَضَعَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ص فَرَضَعَتْهُ بِلَبَنِ قُثَمِ بْنِ الْعَبَّاسِ.

۱۵- لی، الأمالی للصدوق أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَبِي إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَقْبَلَ جِيرَانُ أُمِّ أَيْمَنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ لَمْ تَنَمِ الْبَارِحَةَ مِنَ الْبُكَاءِ لَمْ تَزَلْ تَبْكِي حَتَّى أَصْبَحَتْ قَالَ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ فَجَاءَتْهُ فَقَالَ لَهَا يَا أُمَّ أَيْمَنَ لَا أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَكِ إِنَّ جِيرَانَكِ أَتَوْنِي وَ أَخْبَرُونِي أَنَّكِ لَمْ تَزَلِ اللَّيْلَ تَبْكِينَ أَجْمَعَ فَلَا أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَكِ مَا الَّذِي أَبْكَاكِ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ رُؤْيَا عَظِيمَةً شَدِيدَةً فَلَمْ أَزَلْ أَبْكِي اللَّيْلَ أَجْمَعَ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقُصِّيهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَعْلَمُ فَقَالَتْ تَعْظُمُ عَلَيَّ أَنْ أَتَكَلَّمَ بِهَا فَقَالَ لَهَا إِنَّ الرُّؤْيَا لَيْسَتْ عَلَى مَا تَرَى فَقُصِّيهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ كَأَنَّ بَعْضَ أَعْضَائِكَ مُلْقًى فِي بَيْتِي فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص نَامَتْ عَيْنُكِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ تَلِدُ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ فَتُرَبِّينَهُ وَ تَلْبَيْنَهُ «۱» فَيَكُونُ بَعْضُ أَعْضَائِي فِي بَيْتِكِ

---

(۱) أی تسقینه اللبن.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۳

فَلَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ ع فَكَانَ يَوْمُ السَّابِعِ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَحُلِقَ رَأْسُهُ وَ تُصُدِّقَ بِوَزْنِ شَعْرِهِ فِضَّةٌ وَ عُقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتْهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ أَقْبَلَتْ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَرْحَباً بِالْحَامِلِ وَ الْمَحْمُولِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَاكِ.

قب، المناقب لابن شهرآشوب الصادق ع و ابن عباس مثله أخرجه القیروانی فی التعبیر و صاحب فضائل الصحابة.

۱۶- لی، الأمالی للصدوق أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ الضَّبِّيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَ كُنْتُ وَلِيَتُهَا ع قَالَ النَّبِيُّ ص يَا عَمَّةِ هَلُمِّي إِلَيَّ ابْنِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَمْ نُنَظِّفْهُ بَعْدُ فَقَالَ يَا عَمَّةِ أَنْتِ تُنَظِّفِينَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ نَظَّفَهُ وَ طَهَّرَهُ.

۱۷- لی، الأمالی للصدوق بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ ع مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَدَفَعْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ص فَوَضَعَ النَّبِيُّ ص لِسَانَهُ فِي فِيهِ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَمَصُّهُ قَالَتْ فَمَا كُنْتُ أَحْسَبُ رَسُولَ اللَّهِ يَغْذُوهُ إِلَّا لَبَناً أَوْ عَسَلًا قَالَتْ فَبَالَ الْحُسَيْنُ ع فَقَبَّلَ النَّبِيُّ ص بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ قَوْماً هُمْ قَاتِلُوكَ يَا بُنَيَّ يَقُولُهَا ثَلَاثاً قَالَتْ فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَنْ يَقْتُلُهُ قَالَ بَقِيَّةُ «۱» الْفِئَةِ الْبَاغِيَةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.

۱۸- لی، الأمالی للصدوق الْعَطَّارُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَبَّاحٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَمَّا وُلِدَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَبْرَئِيلَ أَنْ يَهْبِطَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيُهَنِّئَ رَسُولَ اللَّهِ ص مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ جَبْرَئِيلَ

---

(۱) كذا فی النسخ و المصدر ص ۱۳۶ و الظاهر: «تقتله».

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۴

قَالَ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَمَرَّ عَلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ فِيهَا مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ فُطْرُسُ كَانَ مِنَ الْحَمَلَةِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي شَيْءٍ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ فَكَسَرَ جَنَاحَهُ وَ أَلْقَاهُ فِي تِلْكَ الْجَزِيرَةِ فَعَبَدَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهَا سَبْعَمِائَةِ عَامٍ حَتَّى وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فَقَالَ الْمَلَكُ لِجَبْرَئِيلَ يَا جَبْرَئِيلُ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْعَمَ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِعْمَةٍ فَبُعِثْتُ أُهَنِّئُهُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ احْمِلْنِي مَعَكَ لَعَلَّ مُحَمَّداً ص يَدْعُو لِي قَالَ فَحَمَلَهُ قَالَ فَلَمَّا دَخَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ص هَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْهُ وَ أَخْبَرَهُ بِحَالِ فُطْرُسَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص قُلْ لَهُ تَمَسَّحْ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ قَالَ فَتَمَسَّحَ فُطْرُسُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ ارْتَفَعَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ وَ لَهُ عَلَيَّ مُكَافَاةٌ أَلَّا يَزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا يُسَلِّمَ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِ مُصَلٍّ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ صَلَاتَهُ ثُمَّ ارْتَفَعَ.

مل، كامل الزیارات محمد بن جعفر الرزاز عن ابن أبی الخطاب عن موسی بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن إبراهیم بن شعیب مثله أقول قد مضی بتغییر ما فی باب أخذ میثاقهم من الملائكة ۱۹- قب، المناقب لابن شهرآشوب ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الصَّادِقُ ع مِثْلَهُ ثُمَّ قَالَ وَ قَدْ ذَكَرَ الطُّوسِيُّ فِي الْمِصْبَاحِ رِوَايَةً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ حَدِيثَ فُطْرُسَ الْمَلَكِ فِي الدُّعَاءِ.

وَ فِي الْمَسْأَلَةِ الْبَاهِرَةِ فِي تَفْضِيلِ الزَّهْرَاءِ الطَّاهِرَةِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ طَاهِرٍ الْقَائِمِيِّ الْهَاشِمِيِّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ خَيَّرَهُ بَيْنَ عَذَابِهِ فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ عَذَابَ الدُّنْيَا فَكَانَ مُعَلَّقاً بِأَشْفَارِ عَيْنَيْهِ فِي جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ لَا يَمُرُّ بِهِ حَيَوَانٌ وَ تَحْتَهُ دُخَانٌ مُنْتِنٌ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ فَلَمَّا أَحَسَّ الْمَلَائِكَةَ نَازِلِينَ سَأَلَ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنْهُمْ عَمَّا أَوْجَبَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالَ وُلِدَ لِلْحَاشِرِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَحْمَدَ مِنْ بِنْتِهِ وَ وَصِيِّهِ وَلَدٌ يَكُونُ مِنْهُ أَئِمَّةُ الْهُدَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَأَلَ مَنْ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ يُهَنِّئُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِتِلْكَ عَنْهُ وَ يُعْلِمُهُ بِحَالِهِ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۵

فَلَمَّا عَلِمَ النَّبِيُّ ص بِذَلِكَ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعْتِقَهُ لِلْحُسَيْنِ فَفَعَلَ سُبْحَانَهُ فَحَضَرَ فُطْرُسُ وَ هَنَّأَ النَّبِيَّ ص وَ عَرَجَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَ هُوَ يَقُولُ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا عَتَاقَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ جَدِّهِ أَحْمَدَ الْحَاشِرِ.

بيان العتاقة بالفتح الحرية و يقال فلان مولى عتاقة فالمصدر بمعنى المفعول و لعله سقط لفظ المولى من النساخ.

۲۰- ع، علل الشرائع أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنِ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ «۱» الْهَاشِمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ أَيْنَ جَاءَ لِوُلْدِ الْحُسَيْنِ الْفَضْلُ عَلَى وُلْدِ الْحَسَنِ وَ هُمَا يَجْرِيَانِ فِي شَرْعٍ وَاحِدٍ فَقَالَ لَا أَرَاكُمْ تَأْخُذُونَ بِهِ إِنَّ جَبْرَئِيلَ ع نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ مَا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بَعْدُ فَقَالَ لَهُ يُولَدُ لَكَ غُلَامٌ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ فَخَاطَبَهُ ثَلَاثاً ثُمَّ دَعَا عَلِيّاً ع فَقَالَ لَهُ إِنَّ جَبْرَئِيلَ يُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ يُولَدُ لَكَ غُلَامٌ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَخَاطَبَ عَلِيّاً ع ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ يَكُونُ فِيهِ وَ فِي وُلْدِهِ الْإِمَامَةُ وَ الْوِرَاثَةُ وَ الْخِزَانَةُ فَأَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ ع أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِغُلَامٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لَيْسَ لِي حَاجَةٌ فِيهِ يَا أَبَتِ فَخَاطَبَهَا ثَلَاثاً ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهَا لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الْإِمَامَةُ وَ الْوِرَاثَةُ وَ الْخِزَانَةُ فَقَالَتْ لَهُ رَضِيتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلِقَتْ وَ حَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ ع فَحَمَلَتْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ وَضَعَتْهُ وَ لَمْ يَعِشْ مَوْلُودٌ قَطُّ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ غَيْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ع فَكَفَلَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْتِيهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَيَضَعُ لِسَانَهُ فِي فَمِ الْحُسَيْنِ فَيَمَصُّهُ حَتَّى يَرْوَى فَأَنْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَرْضَعْ مِنْ فَاطِمَةَ ع وَ لَا مِنْ غَيْرِهَا لَبَناً قَطُّ

---

(۱) هذا هو الصحيح و في المصدر ج ۱ ص ۱۹۶ و هكذا النسخة المطبوعة عبد الرحمن ابن المثنى و هو سهو. قال النجاشيّ: عبد الرحمن بن كثير الهاشمي مولى عبّاس بن محمّد ابن عليّ بن عبد اللّه بن العباس كان ضعيفا غمز أصحابنا عليه، و هو عم عليّ بن حسان الراوي عنه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۶

فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي «۱» فَلَوْ قَالَ أَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي كَانُوا كُلُّهُمْ أَئِمَّةً وَ لَكِنْ خَصَّ هَكَذَا.

بيان قال الجوهري قولهم الناس في هذا الأمر شرع سواء يحرك و يسكن و يستوي فيه الواحد و المؤنث و الجمع و هذا شرع هذا و هما شرعان أي مثلان قوله ع لا أراكم تأخذون به أي لا تعتقدون المساواة أيضا بل تفضلون ولد الحسن أو أنكم لا تأخذون بقولي إن بينت لكم العلة في ذلك و الأخير أظهر.

۲۱- فس، تفسير القمي وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً «۲» قَالَ الْإِحْسَانُ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْلُهُ بِوالِدَيْهِ إِنَّمَا عَنَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع ثُمَّ عَطَفَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ بَشَّرَهُ بِالْحُسَيْنِ قَبْلَ حَمْلِهِ وَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَكُونُ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْمُصِيبَةِ فِي نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ ثُمَّ عَوَّضَهُ بِأَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِهِ وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ يُقْتَلُ ثُمَّ يَرُدُّهُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُهُ حَتَّى يَقْتُلَ أَعْدَاءَهُ وَ يُمَلِّكَهُ الْأَرْضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ «۳» الْآيَةَ وَ قَوْلُهُ وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ «۴» فَبَشَّرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا وَ يَقْتُلُونَ أَعْدَاءَهُمْ فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ ع بِخَبَرِ الْحُسَيْنِ ع وَ قَتْلِهِ فَحَمَلَتْهُ كُرْهاً ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَهَلْ رَأَيْتُمْ أَحَداً يُبَشَّرُهُ بِوَلَدٍ ذَكَرٍ فَيَحْمِلُهُ كُرْهاً

---

(۱) و (۲) الاحقاف: ۱۵.

(۳) القصص: ۴.

(۴) الأنبياء: ۱۰۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۷

أَيْ إِنَّهَا اغْتَمَّتْ وَ كَرِهَتْ لِمَا أُخْبِرَتْ بِقَتْلِهِ وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً لِمَا عَلِمَتْ مِنْ ذَلِكَ وَ كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا طُهْرٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ ع فِي بَطْنِ أُمِّهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ فِصَالُهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ شَهْراً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً.

بيان إنما عبر عن الإمامين ع بالوالدين لأن الإمام كالوالد للرعية في الشفقة عليهم و وجوب طاعتهم له و كون حياتهم بالعلم و الإيمان بسببه فقوله إحساناً نصب على العلة أي وصينا كل إنسان بإكرام الإمامين للرسول و لانتسابهما إليه و لا يبعد أن يكون مصحفا و يكون في الأصل قال الإنسان رسول الله ص و يكون في قراءتهم بولديه بدون الألف.

قوله ع و كان بين الحسن و الحسين طهر واحد أي مقدار أقل طهر واحد و هي عشرة أيام كما سيجيء برواية الكليني و كان بينهما في الميلاد ستة أشهر و عشرا.

۲۲- لي، الأمالي للصدوق ابْنُ مُوسَى عَنِ الْأَسَدِيِّ «۱» عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع خَاتَمَانِ نَقْشُ أَحَدِهِمَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ وَ نَقْشُ الْآخَرِ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع خَزِيَ وَ شَقِيَ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۲۳- لي، الأمالي للصدوق ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْمُثَنَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنْ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع إِلَى مَنْ صَارَ وَ ذَكَرْتُ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ أَنَّهُ أُخِذَ مِنْ إِصْبَعِهِ فِيمَا أُخِذَ قَالَ ع لَيْسَ كَمَا قَالُوا إِنَّ الْحُسَيْنَ ع أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ جَعَلَ خَاتَمَهُ فِي إِصْبَعِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ كَمَا فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فَعَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحَسَنِ وَ فَعَلَهُ الْحَسَنُ بِالْحُسَيْنِ ع

---

(۱) في المصدر ص ۱۳۱ عن الأسدي، عن النخعيّ إلخ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۸

ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْخَاتَمُ إِلَى أَبِي ع بَعْدَ أَبِيهِ وَ مِنْهُ صَارَ إِلَيَّ فَهُوَ عِنْدِي وَ إِنِّي لَأَلْبَسُهُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ أُصَلِّي فِيهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يُصَلِّي فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ مَدَّ إِلَيَّ يَدَهُ فَرَأَيْتُ فِي إِصْبَعِهِ خَاتَماً نَقْشُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا خَاتَمُ جَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۲۴- ك «۱»، إكمال الدين مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الزاهراني [الزَّهْرَانِي عَنْ حَرِيزٍ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً يُقَالُ لَهُ دَرْدَائِيلُ كَانَ لَهُ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ وَ الْهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَجَعَلَ يَوْماً يَقُولُ فِي نَفْسِهِ أَ فَوْقَ رَبِّنَا جَلَّ جَلَالُهُ شَيْءٌ فَعَلِمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا قَالَ فَزَادَهُ أَجْنِحَةً مِثْلَهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ طِرْ فَطَارَ مِقْدَارَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ فَلَمْ يَنَلْ رَأْسُهُ قَائِمَةً مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَلَمَّا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِتْعَابَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَيُّهَا الْمَلَكُ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ فَأَنَا عَظِيمٌ فَوْقَ كُلِّ عَظِيمٍ وَ لَيْسَ فَوْقِي شَيْءٌ وَ لَا أُوصَفُ بِمَكَانٍ فَسَلَبَهُ اللَّهُ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ كَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى ملك [مَالِكٍ خَازِنِ النِّيرَانِ أَنْ أَخْمِدِ النِّيرَانَ عَلَى أَهْلِهَا لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ص وَ أَوْحَى إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجِنَانِ أَنْ زَخْرِفِ الْجِنَانَ وَ طَيِّبْهَا لِكَرَامَةِ مَوْلِدٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ص فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَوْحَى إِلَى حُورِ الْعِينِ أَنْ تَزَيَّنَّ وَ تَزَاوَرْنَ لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ص فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفاً بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّكْبِيرِ لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ص فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ

---

(۱) فی بعض النسخ المطبوعة: کا و هو سهو راجع کمال الدین ج ۱ ص ۳۹۸.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۴۹

إِلَی جَبْرَئِیلَ ع أَنِ اهْبِطْ إِلَی نَبِیِّی مُحَمَّدٍ فِی أَلْفِ قَبِیلٍ فِی الْقَبِیلِ أَلْفُ أَلْفِ مَلَکٍ عَلَی خُیُولٍ بُلْقٍ مُسْرَجَةٍ مُلْجَمَةٍ عَلَیْهَا قِبَابُ الدُّرِّ وَ الْیَاقُوتِ مَعَهُمْ مَلَائِکَةٌ یُقَالُ لَهُمُ الرُّوحَانِیُّونَ بِأَیْدِیهِمْ حِرَابٌ مِنْ نُورٍ أَنْ هَنِّئُوا مُحَمَّداً بِمَوْلُودِهِ وَ أَخْبِرْهُ یَا جَبْرَئِیلُ إِنِّی قَدْ سَمَّیْتُهُ الْحُسَیْنَ وَ عَزِّهِ وَ قُلْ لَهُ یَا مُحَمَّدُ یَقْتُلُهُ شِرَارُ أُمَّتِکَ عَلَی شِرَارِ الدَّوَابِّ فَوَیْلٌ لِلْقَاتِلِ وَ وَیْلٌ لِلسَّائِقِ وَ وَیْلٌ لِلْقَائِدِ قَاتِلِ الْحُسَیْنِ أَنَا مِنْهُ بَرِیءٌ وَ هُوَ مِنِّی بَرِیءٌ لِأَنَّهُ لَا یَأْتِی أَحَدٌ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِلَّا وَ قَاتِلُ الْحُسَیْنِ أَعْظَمُ جُرْماً مِنْهُ قَاتِلُ الْحُسَیْنِ یَدْخُلُ النَّارَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَعَ الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ* وَ النَّارُ أَشْوَقُ إِلَی قَاتِلِ الْحُسَیْنِ مِمَّنْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَی الْجَنَّةِ قَالَ فَبَیْنَا جَبْرَئِیلُ یَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدَائِیلَ فَقَالَ لَهُ دَرْدَائِیلُ یَا جَبْرَائِیلُ مَا هَذِهِ اللَّیْلَةُ فِی السَّمَاءِ هَلْ قَامَتِ الْقِیَامَةُ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا قَالَ لَا وَ لَکِنْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ مَوْلُودٌ فِی دَارِ الدُّنْیَا وَ قَدْ بَعَثَنِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ لِأُهَنِّئَهُ بِمَوْلُودِهِ فَقَالَ الْمَلَکُ لَهُ یَا جَبْرَئِیلُ بِالَّذِی خَلَقَکَ وَ خَلَقَنِی إِنْ هَبَطْتَ إِلَی مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَیْکَ إِلَّا مَا سَأَلْتَ اللَّهَ رَبَّکَ أَنْ یَرْضَی عَنِّی وَ یَرُدَّ عَلَیَّ أَجْنِحَتِی وَ مَقَامِی مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِکَةِ فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی النَّبِیِّ ص وَ هَنَّأَهُ کَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَزَّاهُ فَقَالَ النَّبِیُّ ص تَقْتُلُهُ أُمَّتِی قَالَ نَعَمْ فَقَالَ النَّبِیُّ ص مَا هَؤُلَاءِ بِأُمَّتِی أَنَا بَرِیءٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَرِیءٌ مِنْهُمْ قَالَ جَبْرَئِیلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِنْهُمْ یَا مُحَمَّدُ فَدَخَلَ النَّبِیُّ ص عَلَی فَاطِمَةَ وَ هَنَّأَهَا وَ عَزَّاهَا فَبَکَتْ فَاطِمَةُ ع وَ قَالَتْ یَا لَیْتَنِی لَمْ أَلِدْهُ قَاتِلُ الْحُسَیْنِ فِی النَّارِ «۱» وَ قَالَ النَّبِیُّ ص أَنَا أَشْهَدُ بِذَلِکِ یَا فَاطِمَةُ وَ لَکِنَّهُ لَا یُقْتَلُ حَتَّی یَکُونَ مِنْهُ إِمَامٌ تَکُونُ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِیَةُ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ ص الْأَئِمَّةُ بَعْدِی الْهَادِی عَلِیٌّ الْمُهْتَدِی الْحَسَنُ النَّاصِرُ الْحُسَیْنُ الْمَنْصُورُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ النَّفَّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِینُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ الرِّضَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الْفَعَّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمُؤْتَمَنُ عَلِیُّ بْنُ

---

(۱) جملة اسمیة دعائیة أی أورد اللّه قاتله فی النار.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۰

مُحَمَّدٍ الْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ مَنْ یُصَلِّی خَلْفَهُ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ فَسَکَنَتْ فَاطِمَةُ مِنَ الْبُکَاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرَئِیلُ النَّبِیَّ ص بِقَضِیَّةِ الْمَلَکِ وَ مَا أُصِیبَ بِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخَذَ النَّبِیُّ ص الْحُسَیْنَ وَ هُوَ مَلْفُوفٌ فِی خِرَقٍ مِنْ صُوفٍ فَأَشَارَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَیْکَ لَا بَلْ بِحَقِّکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ إِنْ کَانَ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ عِنْدَکَ قَدْرٌ فَارْضَ عَنْ دَرْدَائِیلَ وَ رُدَّ عَلَیْهِ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِکَةِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَهُ وَ غَفَرَ لِلْمَلَکِ وَ الْمَلَکُ لَا یُعْرَفُ فِی الْجَنَّةِ إِلَّا بِأَنْ یُقَالَ هَذَا مَوْلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

بیان لعل هذا علی تقدیر صحة الخبر کان بمحض خطور البال من غیر اعتقاد بکون الباری‌ء تعالی ذا مکان أو المراد بقوله فوق ربنا شی‌ء فوق عرش ربنا إما مکانا أو رتبة فیکون ذلک منه تقصیرا فی معرفة عظمته و جلاله فیکون علی هذا ذکر نفی المکان لرفع ما ربما یتوهم متوهم و الله یعلم.

۲۵- یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَأْتِی مَرَاضِعَ فَاطِمَةَ فَیَتْفُلُ فِی أَفْوَاهِهِمْ وَ یَقُولُ لِفَاطِمَةَ لَا تُرْضِعِیهِمْ.

۲۶- شا، الإرشاد کُنْیَةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا أَبُو مُحَمَّدٍ وُلِدَ بِالْمَدِینَةِ لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ جَاءَتْ بِهِ أُمُّهُ فَاطِمَةُ ع إِلَی النَّبِیِّ ص یَوْمَ السَّابِعِ مِنْ مَوْلِدِهِ فِی خِرْقَةٍ مِنْ حَرِیرِ الْجَنَّةِ کَانَ جَبْرَئِیلُ ع نَزَلَ بِهَا إِلَی النَّبِیِّ ص فَسَمَّاهُ حَسَناً وَ عَقَّ عَنْهُ کَبْشاً رَوَی ذَلِکَ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِیسَی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع وَ کُنْیَةُ الْحُسَیْنِ ع أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وُلِدَ بِالْمَدِینَةِ لِخَمْسِ لَیَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ جَاءَتْ بِهِ أُمُّهُ فَاطِمَةُ إِلَی جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَاسْتَبْشَرَ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَیْناً وَ عَقَّ عَنْهُ کَبْشاً.

۲۷- سر، السرائر فِی جَامِعِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عیسان [عَنَّانٍ مَوْلَی سَدِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۱

وَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ وَ ذَکَرَهُ غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فُطْرُسَ مَلَکٌ کَانَ یَطُوفُ بِالْعَرْشِ فَتَلَکَّأَ فِی شَیْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ فَقَصَّ جَنَاحَهُ وَ رَمَی بِهِ عَلَی جَزِیرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَیْنُ ع هَبَطَ جَبْرَئِیلُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص یُهَنِّئُهُ بِوِلَادَةِ الْحُسَیْنِ ع فَمَرَّ بِهِ فَعَاذَ بِجَبْرَئِیلَ فَقَالَ قَدْ بُعِثْتُ إِلَی مُحَمَّدٍ أُهَنِّئُهُ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ لَهُ فَإِنْ شِئْتَ حَمَلْتُکَ إِلَیْهِ فَقَالَ قَدْ شِئْتُ فَحَمَلَهُ فَوَضَعَهُ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَبَصْبَصَ بِإِصْبَعِهِ إِلَیْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص امْسَحْ جَنَاحَکَ بِحُسَیْنٍ فَمَسَحَ جَنَاحَهُ بِحُسَیْنٍ فَعَرَجَ.

بیان تلکأ عن الأمر تلکؤا تباطأ عنه و توقف.

۲۸- قب، المناقب لابن شهرآشوب مُسْنَدُ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ هَانِئِ بْنِ هَانِئٍ عَنْ عَلِیٍّ ع وَ فِی رِوَایَةِ غَیْرِهِ عَنْ أَبِی غَسَّانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ جَاءَ النَّبِیُّ ص فَقَالَ أَرُونِی ابْنِی مَا سَمَّیْتُمُوهُ قُلْتُ سَمَّیْتُهُ حَرْباً قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ.

مُسْنَدَیْ أَحْمَدَ وَ أَبِی یَعْلَی قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ سَمَّاهُ حَمْزَةَ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَیْنُ سَمَّاهُ جَعْفَراً قَالَ عَلِیٌّ فَدَعَانِی رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أُغَیِّرَ اسْمَ هَذَیْنِ فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَمَّاهُمَا حَسَناً وَ حُسَیْناً.

وَ قَدْ رُوِّینَا نَحْوَ هَذَا عَنِ ابْنِ أَبِی عَقِیلٍ.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أُمِرْتُ أَنْ أُسَمِّیَ ابْنَیَّ هَذَیْنِ حَسَناً وَ حُسَیْناً.

شَرْحُ الْأَخْبَارِ قَالَ الصَّادِقُ ع لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ أَهْدَی جَبْرَئِیلُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص اسْمُهُ فِی سَرَقَةٍ مِنْ حَرِیرٍ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّةِ فِیهَا حَسَنٌ وَ اشْتُقَّ مِنْهَا اسْمُ الْحُسَیْنِ فَلَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ أَتَتْ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَسَمَّاهُ حَسَناً فَلَمَّا وَلَدَتِ الْحُسَیْنَ أَتَتْهُ بِهِ قَالَ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ ذَاکَ فَسَمَّاهُ الْحُسَیْنَ.

قوله سَرَقَةٍ أی أحسن الحریر.

بیان قال الجوهری السرق شقق الحریر قال أبو عبید إلا أنها البیض منها و الواحدة منها سَرَقَة قال و أصلها بالفارسیة سره أی جید.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۲

۲۹- قب، المناقب لابن شهرآشوب ابْنُ بَطَّةَ فِی الْإِبَانَةِ مِنْ أَرْبَعِ طُرُقٍ مِنْهَا أَبُو الْخَلِیلِ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَمَّی هَارُونُ ابْنَیْهِ شبرا [شَبَّرَ] وَ شَبِیراً وَ إِنِّی سَمَّیْتُ ابْنَیَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ وَ تَارِیخُ الْبَلَاذُرِیِّ وَ کُتُبُ الشِّیعَةِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا سَمَّیْتُهُمْ بِأَسْمَاءِ أَوْلَادِ هَارُونَ شبرا [شَبَّرَ] وَ شَبِیراً وَ مُشَبِّراً.

فِرْدَوْسُ الدَّیْلَمِیُّ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ النَّبِیُّ ص سَمَّی هَارُونُ ابْنَیْهِ شبرا [شَبَّرَ] وَ شَبِیراً وَ إِنِّی سَمَّیْتُ ابْنَیَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ بِمَا سَمَّی هَارُونُ ابْنَیْهِ.

عَطَاءُ بْنُ یَسَارٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ: قَدِمَ رَاهِبٌ عَلَی قَعُودٍ لَهُ فَقَالَ دُلُّونِی عَلَی مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع قَالَ فَدَلُّوهُ عَلَیْهَا فَقَالَ لَهَا یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْرِجِی إِلَیَّ ابْنَیْکِ فَأَخْرَجَتْ إِلَیْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَجَعَلَ یُقَبِّلُهُمَا وَ یَبْکِی وَ یَقُولُ اسْمُهُمَا فِی التَّوْرَاةِ شَبِیرٌ وَ شَبَّرٌ وَ فِی الْإِنْجِیلِ طاب وَ طَیِّبٌ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ صِفَةِ النَّبِیِّ ص فَلَمَّا ذَکَرُوهُ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص.

بیان قال الجوهری الْقَعُودُ من الإبل هو البکر حین یرکب أی یمکن ظهره من الرکوب و أدنی ذلک أن یأتی علیه سنتان إلی أن یثنی فإذا أثنی سمی جملا.

۳۰- قب، المناقب لابن شهرآشوب عِمْرَانُ بْنُ سَلْمَانَ وَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ قَالا الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ اسْمَانِ مِنْ أَسَامِی أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لَمْ یَکُونَا فِی الدُّنْیَا.

جَابِرٌ قَالَ النَّبِیُّ ص سُمِّیَ الْحَسَنُ حَسَناً لِأَنَّ بِإِحْسَانِ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرَضُونَ وَ اشْتُقَّ الْحُسَیْنُ مِنَ الْإِحْسَانِ وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ

اسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْحُسَيْنُ تَصْغِيرُ الْحَسَنِ.

وَ حَكَى أَبُو الْحُسَيْنِ النَّسَّابَةُ كَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَجَبَ هَذَيْنِ الِاسْمَيْنِ عَنِ الْخَلْقِ يَعْنِي حَسَناً وَ حُسَيْناً حَتَّى يُسَمَّى بِهِمَا ابْنَا فَاطِمَةَ ع فَإِنَّهُ لَا يُعْرَفُ أَنَّ أَحَداً مِنَ الْعَرَبِ تَسَمَّى بِهِمَا فِي قَدِيمِ الْأَيَّامِ إِلَى عَصْرِهِمَا لَا مِنْ وُلْدِ نِزَارٍ «۱» وَ لَا الْيَمَنِ مَعَ سَعَةِ أَفْخَاذِهِمَا

---

(۱) هذا هو الصحيح كما فى المصدر ج ۳ ص ۳۹۸ و فى النسخ المطبوعة تراد.

مراد خ ل، و كلاهما سهو فان تراد مهمل و مراد من قبائل اليمن فلا يعد فى قباله. و نزار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۳

وَ كَثْرَةِ مَا فِيهِمَا مِنَ الْأَسَامِي وَ إِنَّمَا يُعْرَفُ فِيهِمَا حَسْنٌ بِسُكُونِ السِّينِ وَ حَسِينٌ بِفَتْحِ الْحَاءِ وَ كَسْرِ السِّينِ عَلَى مِثَالِ حَبِيبٍ فَأَمَّا حَسَنٌ بِفَتْحِ الْحَاءِ وَ الْحُسَيْنُ فَلَا نَعْرِفُهُ إِلَّا اسْمَ جَبَلٍ مَعْرُوفٍ قَالَ الشَّاعِرُ

لِأُمِّ الْأَرْضِ وَيْلٌ مَا أَجَنَّتْ بِحَيْثُ أَضَرَّ بِالْحَسَنِ السَّبِيلِ «۱»

سُئِلَ أَبُو عمه [عُمَرَ] غُلَامُ تغلب [ثَعْلَبٍ عَنْ مَعْنَى

قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ.

فَقَالَ الْحَسَنَانِ الْإِبْهَامَانِ وَاحِدُهُمَا حَسَنٌ قَالَ الشَّنْفَرَى «۲»

مَهْضُومَةُ الْكَشْحَيْنِ دَرْمَاءُ الْحَسَنِ «۳» جَمَّاءُ مَلْسَاءُ بِكَفَّيْهَا شَثَنُ

شُقَّ عِطْفَايَ أَيْ ذَيْلَيَّ.

۳۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب كِتَابُ الْأَنْوَارِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَنَّأَ النَّبِيَّ ص بِحَمْلِ الْحُسَيْنِ وَ وِلَادَتِهِ وَ عَزَّاهُ بِقَتْلِهِ فَعَرَفَتْ فَاطِمَةُ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَنَزَلَتْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً «۴» فَحَمْلُ النِّسَاءِ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يُولَدْ

هو نزار بن معد بن عدنان بطن من العدنانية منهم بطنان عظيمان: ربيعة و مضر. و من أيامهم يوم خزازى، و قيل خزاز، و هو جبل كانت به وقعة بين نزار و اليمن. راجع معجم قبائل العرب.

(۱) أنشده الجوهرىّ فى الصحاح و نقل أن الشاعر قال فى الحسين:

تركنا بالنواصف من حسين نساء الحى يلقطن الجمانا

(۲) شاعر من بنى الأزد كان من أشدّ محاضير العرب قيل سمى به لحدته، و قيل لعظم شفته.

(۳) درماء مؤنث الادرم- و هو كل ما غطاه الشحم و خفى حجمه، و رجل أدرم لا تستبين كعوبه و مرافقه.

و هذا المعنى هو الصحيح الذى اختاره الراوندىّ فى شرحه على النهج و أنكره ابن أبى الحديد- راجع شرح الحديدى ج ۱ ص ۵۰.

(۴) الأحقاف: ۱۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۴

مَوْلُودٌ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ عَاشَ غَيْرَ عِيسَى وَ الْحُسَيْنِ ع.

غُرَرُ أَبِي الْفَضْلِ بْنِ خَيْرَانَةَ «۱» بِإِسْنَادِهِ أَنَّهُ اعْتَلَّتْ فَاطِمَةُ لَمَّا وَلَدَتِ الْحُسَيْنَ ع وَ جَفَّ لَبَنُهَا فَطَلَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُرْضِعاً فَلَمْ يَجِدْ فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيُلْقِمُهُ إِبْهَامَهُ فَيَمَصُّهَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي إِبْهَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص رِزْقاً يَغْذُوهُ وَ يُقَالُ بَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُدْخِلُ لِسَانَهُ فِي فِيهِ فَيَغُرُّهُ كَمَا يَغُرُّ الطَّيْرُ فَرْخَهُ فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي ذَلِكَ رِزْقاً فَفَعَلَ ذَلِكَ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً فَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

بيان قال الجوهرى غر الطائر فرخه يغره غرا أى زقه.

۳۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب بَرَّةُ ابْنَةُ أُمَيَّةَ الْخُزَاعِيِّ قَالَتْ لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ع بِالْحَسَنِ خَرَجَ النَّبِيُّ ص فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَقَالَ لَهَا

إِنَّكِ سَتَلِدِينَ غُلَاماً قَدْ هَنَّأَنِي بِهِ جَبْرَئِيلُ فَلَا تُرْضِعِيهِ حَتَّى أَصِيرَ إِلَيْكِ قَالَتْ فَدَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ حِينَ وَلَدَتِ الْحَسَنَ ع وَ لَهُ ثَلَاثٌ مَا أَرْضَعَتْهُ فَقُلْتُ لَهَا أَعْطِينِيهِ حَتَّى أُرْضِعَهُ فَقَالَتْ كَلَّا ثُمَّ أَدْرَكَتْهَا رِقَّةُ الْأُمَّهَاتِ فَأَرْضَعَتْهُ فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ص قَالَ لَهَا مَا ذَا صَنَعْتِ قَالَتْ أَدْرَكَنِي عَلَيْهِ رِقَّةُ الْأُمَّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَقَالَ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا مَا أَرَادَ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ ع قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّكِ سَتَلِدِينَ غُلَاماً قَدْ هَنَّأَنِي بِهِ جَبْرَئِيلُ فَلَا تُرْضِعِيهِ حَتَّى أَجِيءَ إِلَيْكِ وَ لَوْ أَقَمْتِ شَهْراً قَالَتْ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَوَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ ع فَمَا أَرْضَعَتْهُ حَتَّى جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا مَا ذَا صَنَعْتِ قَالَتْ مَا أَرْضَعْتُهُ فَأَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِي فَمِهِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَمَصُّ حَتَّى قَالَ النَّبِيُّ ص إِيهاً حُسَيْنُ إِيهاً حُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ أَبَى اللَّهُ إِلَّا مَا يُرِيدُ هِيَ فِيكَ وَ فِي وُلْدِكَ يَعْنِي الْإِمَامَةَ.

۳۳- كشف، كشف الغمة قَالَ كَمَالُ الدِّينِ بْنُ طَلْحَةَ اعْلَمْ أَنَّ هَذَا الِاسْمَ الْحَسَنَ سَمَّاهُ بِهِ جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَإِنَّهُ لَمَّا وُلِدَ ع قَالَ مَا سَمَّيْتُمُوهُ قَالُوا حَرْباً قَالَ بَلْ سَمُّوهُ حَسَناً ثُمَّ إِنَّهُ ص عَقَّ عَنْهُ كَبْشاً وَ بِذَلِكَ احْتَجَّ الشَّافِعِيُّ فِي كَوْنِ الْعَقِيقَةِ سُنَّةً عَنِ الْمَوْلُودِ وَ تَوَلَّى ذَلِكَ النَّبِيُّ ص وَ مَنَعَ أَنْ تَفْعَلَهُ فَاطِمَةُ ع

---

(۱) راجع المصدر ج ۴ ص ۵۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۵

وَ قَالَ لَهَا احْلِقِي رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقِي بِوَزْنِ الشَّعْرِ فِضَّةً فَفَعَلَتْ ذَلِكَ وَ كَانَ وَزْنُ شَعْرِهِ يَوْمَ حَلْقِهِ دِرْهَماً وَ شَيْئاً فَتَصَدَّقَتْ بِهِ فَصَارَتِ الْعَقِيقَةُ وَ التَّصَدُّقُ بِزِنَةِ الشَّعْرِ سُنَّةً مُسْتَمِرَّةً بِمَا شَرَّعَهُ النَّبِيُّ ص فِي حَقِّ الْحَسَنِ ع وَ كَذَا اعْتَمَدَ فِي حَقِّ الْحُسَيْنِ ع عِنْدَ وِلَادَتِهِ وَ سَيَأْتِي ذِكْرُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَ رَوَى الْجَنَابِذِيُّ أَنَّ عَلِيّاً ع سَمَّى الْحَسَنَ حَمْزَةَ وَ الْحُسَيْنَ جَعْفَراً فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً وَ قَالَ لَهُ قَدْ أُمِرْتُ أَنْ أُغَيِّرَ اسْمَ ابْنَيَّ هَذَيْنِ قَالَ فَمَا شَاءَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ قَالَ فَهُمَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.

و يظهر من كلامه أنه بقى الحسن ع مسمى حمزة إلى حين ولد الحسين و غيرت أسماؤهما ع وقتئذ و فى هذا نظر لمتأمله أو يكون قد سمى الحسن و غيره و لما ولد الحسين و سمى جعفرا غيره فيكون التسمية فى زمانين و التغيير كذلك.

و كنيته أبو محمد لا غير و أما ألقابه فكثيرة التقى و الطيب و الزكى و السيد و السبط و الولى كل ذلك كان يقال له و يطلق عليه و أكثر هذه الألقاب شهرة التقى لكن أعلاها رتبة و أولاها به ما لقبه به رسول الله ص حيث وصفه به و خصه بأن جعله نعتا له فإنه صح النقل عن النبى ص فيما أورده الأئمة الأثبات و الرّواة الثقات

أنه قال ابنى هذا سيد.

فيكون أولى ألقابه السيد.

وَ قَالَ ابْنُ الْخَشَّابِ كُنْيَتُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَ أَلْقَابُهُ الْوَزِيرُ وَ التَّقِيُّ وَ الْقَائِمُ وَ الطَّيِّبُ وَ الْحُجَّةُ وَ السَّيِّدُ وَ السِّبْطُ وَ الْوَلِيُّ.

وَ رُوِيَ مَرْفُوعاً إِلَى أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ عُضْواً مِنْ أَعْضَائِكَ فِي بَيْتِي قَالَ خَيْراً رَأَيْتِ تَلِدُ فَاطِمَةُ غُلَاماً تُرْضِعِينَهُ بِلَبَنِ قُثَمَ فَوَلَدَتِ الْحَسَنَ فَأَرْضَعَتْهُ بِلَبَنِ قُثَمَ.

وَ رُوِيَ مَرْفُوعاً إِلَى عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ وِلَادَةُ فَاطِمَةَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ أُمِّ سَلَمَةَ احْضُرَاهَا فَإِذَا وَقَعَ وَلَدُهَا وَ اسْتَهَلَّ فَأَذِّنَا فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقِيمَا فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى فَإِنَّهُ لَا يُفْعَلُ ذَلِكَ بِمِثْلِهِ إِلَّا عُصِمَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَا تُحْدِثَا شَيْئاً حَتَّى آتِيَكُمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۶

فَلَمَّا وَلَدَتْ فَعَلَتَا ذَلِكَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ص فَسَرَّهُ وَ لَبَأَهُ بِرِيقِهِ «۱» وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُعِيذُهُ بِكَ وَ وُلْدَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

وَ مِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنِ النَّبِيِّ ص أُمِرْتُ أَنْ أُسَمِّيَ ابْنَيَّ هَذَيْنِ حَسَناً وَ حُسَيْناً.

إيضاح سررت الصبى أسره سرا قطعت سرره و هو ما تقطعه القابلة من سرة الصبى

و قال فی النهایهٔ فی حدیث ولادهٔ الحسن بن علی و ألبأه بریقه.

أی صب ریقه فی فیه کما یصب اللباء فی فم الصبی و هو أول ما یحلب عند الولادهٔ و لبأت الشاهٔ ولدها أرضعته اللباءهٔ و ألبأت السخلهٔ أرضعتها اللباء.

۳۴- عُیُونُ الْمُعْجِزَاتِ، لِلْمُرْتَضَی رُوِیَ أَنَّ فَاطِمَهَٔ وَلَدَتِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ مِنْ فَخِذِهَا الْأَیْسَرِ وَ رُوِیَ أَنَّ مَرْیَمَ وَلَدَتِ الْمَسِیحَ مِنْ فَخِذِهَا الْأَیْمَنِ.

وَ حَدِیثُ هَذِهِ الْحِکَایَهِٔ فِی کِتَابِ الْأَنْوَارِ وَ فِی کُتُبٍ کَثِیرَهٍٔ وَ رَوَی الْعَلَائِیُّ فِی کِتَابِهِ یَرْفَعُ الْحَدِیثَ إِلَی صَفِیَّهَٔ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ لَمَّا سَقَطَ الْحُسَیْنُ بْنُ فَاطِمَهَٔ ع کُنْتُ بَیْنَ یَدَیْهَا فَقَالَ لِیَ النَّبِیُّ ص هَلُمِّی إِلَیَّ بِابْنِیَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَمْ نُنَظِّفْهُ بَعْدُ فَقَالَ النَّبِیُّ ص أَنْتَ تُنَظِّفِینَهُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَظَّفَهُ وَ طَهَّرَهُ.

وَ رُوِیَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَامَ إِلَیْهِ وَ أَخَذَهُ فَکَانَ یُسَبِّحُ وَ یُهَلِّلُ وَ یُمَجِّدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ.

۳۵- کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَاذٍ الْهَرَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْغُلَامُ رَهْنٌ بِسَابِعِهِ بِکَبْشٍ یُسَمَّی فِیهِ وَ یُعَقُّ عَنْهُ وَ قَالَ إِنَّ فَاطِمَهَٔ ع حَلَقَتْ ابْنَیْهَا وَ تَصَدَّقَتْ بِوَزْنِ شَعْرِهِمَا فِضَّهًٔ.

۳۶- کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: عَقَّ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الْحَسَنِ ع بِیَدِهِ وَ

---

(۱) فی نسختنا و فی نسخهٔ المصدر «لبأه» و فی بعض النسخ «ألبأه» و کلاهما بمعنی راجع المصدر ج ۲ ص ۹۵.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۷

قَالَ بِسْمِ اللَّهِ عَقِیقَهٌٔ عَنِ الْحَسَنِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهَا بِدَمِهِ وَ شَعْرُهَا بِشَعْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا وِقَاءً لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

۳۷- کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُعَاوِیَهَٔ بْنِ وَهْبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَقَّتْ فَاطِمَهُٔ ع عَنِ ابْنَیْهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا وَ حَلَقَتْ رُءُوسَهُمَا فِی الْیَوْمِ السَّابِعِ وَ تَصَدَّقَتْ بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَرِقاً.

۳۸- کا، الکافی الْعِدَّهُٔ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَاصِمٍ الْکُوزِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَذْکُرُ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَقَّ عَنِ الْحَسَنِ ع بِکَبْشٍ وَ عَنِ الْحُسَیْنِ ع بِکَبْشٍ وَ أَعْطَی الْقَابِلَهَٔ شَیْئاً وَ حَلَقَ رُءُوسَهُمَا یَوْمَ سَابِعِهِمَا وَ وَزَنَ شَعْرَهُمَا فَتَصَدَّقَ بِوَزْنِهِ فِضَّهًٔ.

۳۹- کا، الکافی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَمَّی رَسُولُ اللَّهِ ص حَسَناً وَ حُسَیْناً ع یَوْمَ سَابِعِهِمَا وَ شَقَّ مِنِ اسْمِ الْحَسَنِ الْحُسَیْنَ وَ عَقَّ عَنْهُمَا شَاهً شَاهً وَ بَعَثُوا بِرِجْلِ شَاهٍ إِلَی الْقَابِلَهِٔ وَ نَظَرُوا مَا غَیْرَهُ فَأَکَلُوا مِنْهُ وَ أَهْدَوْا إِلَی الْجِیرَانِ وَ حَلَقَتْ فَاطِمَهُٔ ع رُءُوسَهُمَا وَ تَصَدَّقَتْ بِوَزْنِ شَعْرِهِمَا فِضَّهًٔ.

۴۰- کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ التَّهْنِئَهِٔ بِالْوَلَدِ مَتَی فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی النَّبِیِّ ص بِالتَّهْنِئَهِٔ فِی الْیَوْمِ السَّابِعِ وَ أَمَرَهُ أَنْ یُسَمِّیَهُ وَ یُکَنِّیَهُ وَ یَحْلِقَ رَأْسَهُ وَ یَعُقَّ عَنْهُ وَ یَثْقُبَ أُذُنَهُ وَ کَذَلِکَ کَانَ حِینَ وُلِدَ الْحُسَیْنُ ع أَتَاهُ فِی الْیَوْمِ السَّابِعِ فَأَمَرَهُ بِمِثْلِ ذَلِکَ قَالَ وَ کَانَ لَهُمَا ذُؤَابَتَانِ فِی الْقَرْنِ الْأَیْسَرِ وَ کَانَ الثَّقْبُ فِی الْأُذُنِ الْیُمْنَی فِی شَحْمَهِٔ الْأُذُنِ وَ فِی الْیُسْرَی فِی أَعْلَی الْأُذُنِ فَالْقُرْطُ فِی الْیُمْنَی وَ الشَّنْفُ فِی الْیُسْرَی وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّ النَّبِیَّ ص تَرَکَ لَهُمَا ذُؤَابَتَیْنِ فِی وَسَطِ الرَّأْسِ وَ هُوَ أَصَحُّ مِنَ الْقَرْنِ.

بیان القرط بالضم الذی یعلق فی شحمهٔ الأذن و الشنف بالفتح ما یعلق فی أعلی الأذن.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۸

۴۱- کا، الکافی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ «۱» عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ الْعَامِرِیِّ

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص نَزَلَ بِالصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَبْعَ رَكَعَاتٍ شُكْراً لِلَّهِ فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ.

۴۲- كا، الكافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ وَ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ فِی خَاتَمِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

۴۳- كا، الكافی الْعِدَّةُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ الْحَسَنِ ع الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ ع إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ.

۴۴- كا، الكافی عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا سَقَطَ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ تَامٌّ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع وُلِدَ وَ هُوَ ابْنُ سِتَّةِ أَشْهُرٍ.

۴۵- ما، الأمالی للشيخ الطوسی الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حُمِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ أُرْضِعَ سَنَتَيْنِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً «۲».

۴۶- كا، الكافی الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع طُهْرٌ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا فِی الْمِيلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ عشرا [عَشْرٌ].

۴۷- أَقُولُ فِی حَدِيثِ الْمُفَضَّلِ بِطُولِهِ الَّذِی يَأْتِی بِإِسْنَادِهِ فِی كِتَابِ الْغَيْبَةِ

---

(۱) نسبة الی مسلية كمحسنة بطن من مذحج من القحطانية و هم بنو مسلية بن عامر بن عمرو ابن علة بن جلد بن مالك بن أدد بن زيد بن يشجب، يروی عن أبی عبد اللّه عليه السلام.

(۲) الأحقاف: ۱۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۵۹

عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: كَانَ مَلَكٌ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ يُقَالُ لَهُ صَلْصَائِيلُ بَعَثَهُ اللَّهُ فِی بَعْثٍ فَأَبْطَأَ فَسَلَبَهُ رِيشَهُ وَ دَقَّ جَنَاحَيْهِ وَ أَسْكَنَهُ فِی جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ إِلَى لَيْلَةٍ وُلِدَ الْحُسَيْنُ ع فَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ اسْتَأْذَنَتِ اللَّهَ فِی تَهْنِئَةِ جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَهْنِئَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فَاطِمَةَ ع فَأَذِنَ اللَّهُ لَهُمْ فَنَزَلُوا أَفْوَاجاً مِنَ الْعَرْشِ وَ مِنْ سَمَاءٍ سَمَاءٍ فَمَرُّوا بِصَلْصَائِيلَ وَ هُوَ مُلْقًى بِالْجَزِيرَةِ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ وَقَفُوا فَقَالَ لَهُمْ يَا مَلَائِكَةَ رَبِّی إِلَى أَيْنَ تُرِيدُونَ وَ فِيمَ هَبَطْتُمْ فَقَالَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ يَا صَلْصَائِيلُ قَدْ وُلِدَ فِی هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَكْرَمُ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِی الدُّنْيَا بَعْدَ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَبِيهِ عَلِيٍّ وَ أُمِّهِ فَاطِمَةَ وَ أَخِيهِ الْحَسَنِ وَ هُوَ الْحُسَيْنُ وَ قَدِ اسْتَأْذَنَّا اللَّهَ فِی تَهْنِئَةِ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ص لِوَلَدِهِ فَأَذِنَ لَنَا فَقَالَ صَلْصَائِيلُ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ إِنِّی أَسْأَلُكُمْ بِاللَّهِ رَبِّنَا وَ رَبِّكُمْ وَ بِحَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِهَذَا الْمَوْلُودِ أَنْ تَحْمِلُونِی مَعَكُمْ إِلَى حَبِيبِ اللَّهِ وَ تَسْأَلُونَهُ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ الَّذِی وَهَبَهُ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ لِی خَطِيئَتِی وَ يَجْبُرَ كَسْرَ جَنَاحِی وَ يَرُدَّنِی إِلَى مَقَامِی مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَحَمَلُوهُ وَ جَاءُوا بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَهَنَّئُوهُ بِابْنِهِ الْحُسَيْنِ ع وَ قَصُّوا عَلَيْهِ قِصَّةَ الْمَلَكِ وَ سَأَلُوهُ مَسْأَلَةَ اللَّهِ وَ الْإِقْسَامَ عَلَيْهِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ ع أَنْ يَغْفِرَ لَهُ خَطِيئَتَهُ وَ يَجْبُرَ كَسْرَ جَنَاحِهِ وَ يَرُدَّهُ إِلَى مَقَامِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ لَهَا نَاوِلِينِی ابْنِیَ الْحُسَيْنَ فَأَخْرَجَتْهُ إِلَيْهِ مَقْمُوطاً يُنَاغِی جَدَّهُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَخَرَجَ بِهِ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَحَمَلَهُ عَلَى بَطْنِ كَفِّهِ فَهَلَّلُوا وَ كَبَّرُوا وَ حَمَّدُوا اللَّهَ تَعَالَى وَ أَثْنَوْا عَلَيْهِ فَتَوَجَّهَ بِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ابْنِیَ الْحُسَيْنِ أَنْ تَغْفِرَ لِصَلْصَائِيلَ خَطِيئَتَهُ وَ تَجْبُرَ كَسْرَ جَنَاحِهِ وَ تَرُدَّهُ إِلَى مَقَامِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَتَقَبَّلَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّبِيِّ ص مَا أَقْسَمَ بِهِ عَلَيْهِ وَ غَفَرَ لِصَلْصَائِيلَ خَطِيئَتَهُ وَ جَبَرَ كَسْرَ جَنَاحِهِ وَ رَدَّهُ إِلَى مَقَامِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۰

۴۸- مصباح، خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ عَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ وَكِيلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع أَنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ ع وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ. وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ لِخَمْسِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ مِنَ الْهِجْرَةِ.

أقول سيأتى تمام القول من المصباح و سائر الكتب فى أبواب أحوال أبى عبد الله الحسين من ولادته و شهادته و لعن الله على قاتله.

بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۱

باب ۱۲ فضائلهما و مناقبهما و النصوص عليهما صلوات الله عليهما

۱- كشف، كشف الغمة التِّرْمِذِيُّ بِسَنَدِهِ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب تَفْسِيرُ النَّقَّاشِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَابُوسَ بْنِ أَبِي ظَبْيَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ص وَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ ابْنُهُ إِبْرَاهِيمُ وَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ تَارَةً يُقَبِّلُ هَذَا وَ تَارَةً يُقَبِّلُ هَذَا إِذْ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ بِوَحْيٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْهُ قَالَ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ مِنْ رَبِّي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَسْتُ أَجْمَعُهُمَا لَكَ فَافْدِ أَحَدَهُمَا بِصَاحِبِهِ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ص إِلَى إِبْرَاهِيمَ فَبَكَى وَ نَظَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَبَكَى وَ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أُمُّهُ أَمَةٌ وَ مَتَى مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ عَلَيْهِ غَيْرِي وَ أُمُّ الْحُسَيْنِ فَاطِمَةُ وَ أَبُوهُ عَلِيٌّ ابْنُ عَمِّي لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَتَى مَاتَ حَزِنَتْ ابْنَتِي وَ حَزِنَ ابْنُ عَمِّي وَ حَزِنْتُ أَنَا عَلَيْهِ وَ أَنَا أُوثِرُ حُزْنِي عَلَى حُزْنِهِمَا يَا جَبْرَئِيلُ يُقْبَضُ إِبْرَاهِيمُ فَدَيْتُهُ لِلْحُسَيْنِ قَالَ فَقُبِضَ بَعْدَ ثَلَاثٍ فَكَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا رَأَى الْحُسَيْنَ ع مُقْبِلًا قَبَّلَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ رَشَفَ ثَنَايَاهُ وَ قَالَ فُدِيتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِابْنِي إِبْرَاهِيمَ.

۳- لی، الأمالی للصدوق أَبِي عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ زُيِّنَ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِكُلِّ زِينَةٍ ثُمَّ يُؤْتَى بِمِنْبَرَيْنِ مِنْ نُورٍ طُولُهُمَا مِائَةُ مِيلٍ فَيُوضَعُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ الْآخَرُ عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع

بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۲

فَيَقُومُ الْحَسَنُ عَلَى أَحَدِهِمَا وَ الْحُسَيْنُ عَلَى الْآخَرِ يُزَيِّنُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِمَا عَرْشَهُ كَمَا يُزَيِّنُ الْمَرْأَةَ قُرْطَاهَا.

۱۴، ۱، ۱۵- ۴- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ أُوصِيكَ بِرَيْحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُّ رُكْنَاكَ وَ اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ عَلِيٌّ هَذَا أَحَدُ رُكْنَيَّ الَّذِي قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ ع قَالَ عَلِيٌّ هَذَا الرُّكْنُ الثَّانِي الَّذِي قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص.

مع، معانی الأخبار أبی عن سعد عن ابن عيسى عن محمد بن يونس عن حماد بن عيسى مثله.

۵- لی، الأمالی للصدوق الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عَائِشَةَ وَ الْحَكَمِ وَ الْعَبَّاسِ جَمِيعاً عَنْ مَهْدِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْيْمٍ قَالَ: شَهِدْتُ ابْنَ عُمَرَ وَ أَتَاهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ دَمِ الْبَعُوضَةِ فَقَالَ مِمَّنْ أَنْتَ قَالَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ انْظُرُوا إِلَى هَذَا يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبَعُوضَةِ وَ قَدْ قَتَلُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّهُمَا رَيْحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع.

قب، المناقب لابن شهرآشوب أبو عيسى فى جامعه و أبو نعيم فى حليته و السمعانى فى فضائله و ابن بطة فى إبانته عن ابن أبى نعيم مثله.

۶- لی، الأمالی للصدوق الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ خِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص آخِذاً بِيَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَاعْرِفُوهُ فَوَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ إِنَّهُ لَفِی الْجَنَّةِ وَ مُحِبِّيهِ فِی الْجَنَّةِ وَ مُحِبِّی مُحِبِّيهِ فِی الْجَنَّةِ.

۷- ب، قرب الإسناد ابْنُ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۳

قَالَ: بَيْنَمَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَصْطَرِعَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَقَالَ النَّبِيُّ ص هَيِّ يَا حَسَنُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُعِينُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَبْرَئِيلُ يَقُولُ هَيِّ يَا حُسَيْنُ وَ أَنَا أَقُولُ هَيِّ يَا حَسَنُ.

بيان قال الفيروزآبادی هَيِّكَ أسرع فيما أنت فيه «۱».

۸- ب، قرب الإسناد ابْنُ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَّا الْحَسَنُ فَأَنْحَلُهُ الْهَيْبَةَ وَ الْعِلْمَ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَأَنْحَلُهُ الْجُودَ وَ الرَّحْمَةَ.

۹- ل، الخصال ابْنُ مَقْبُرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْأَحْوَلِ عَنْ خَلَّادٍ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ قَيْسٍ عَنْ أَبِی حُصَيْنٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع تَعْوِيذَانِ حَشْوُهُمَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ ع.

۱۰- ل، الخصال الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حَمْزَةَ الزُّبَيْرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّافِعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِی رَافِعٍ قَالَتْ أَتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِی شَكْوَاهُ الَّذِی تُوُفِّيَ فِيهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَوَرِّثْهُمَا شَيْئاً فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِی وَ سُؤْدُدِی وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ شَجَاعَتِی وَ جُودِی.

عم، إعلام الوری شا، الإرشاد عن إبراهيم بن علی الرافعی مثله «۲».

۱۱- ل، الخصال الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْأَنْصَارِ

---

(۱) هی: اسم فعل للأمر، ضبطه فی القاموس ط مصر بالفتح و فی أقرب الموارد بالكسر.

(۲) إرشاد المفيد ص ۱۶۹، إعلام الوری ص ۲۱۰ و فی بعض النسخ المطبوعة:

«ع، م، شا» و هو سهو ظاهر.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۴

يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَانْحَلْهُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَّا الْحَسَنَ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِی وَ سُؤْدُدِی وَ أَمَّا الْحُسَيْنَ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِی وَ شَجَاعَتِی.

۱۲- ل، الخصال الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: أَمَّا الْحَسَنُ فَأَنْحَلُهُ الْهَيْبَةَ وَ الْحِلْمَ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَأَنْحَلُهُ الْجُودَ وَ الرَّحْمَةَ.

۱۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْوَلَدُ رَيْحَانَةٌ وَ رَيْحَانَتَایَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع.

صح، صحيفة الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

۱۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ

مِنْهُمَا.

۱۵- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِيمِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدِي وَ بَعْدَ أَبِيهِمَا وَ أُمُّهُمَا أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ.

۱۶- ما، الأمالي للشيخ الطوسي أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّاشِدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ ثَابِتٍ الْعَطَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْسَرَةَ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص حَامِلَ الْحُسَيْنِ ع وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ.

۱۷- ما، الأمالي للشيخ الطوسي أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ عَنْ أَرْطَاةَ بْنِ حَيْدَرٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ خَبَّابٍ عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

۱۸- فض، كتاب الروضة مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْأُشْنَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْقَاضِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ زِيَادٍ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبِي الصَّيْرَفِيِّ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۵

صَفْوَانَ بْنِ قَمِيصَةَ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَنْتُمَا إِمَامَانِ بِعَقِبِي وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْمَعْصُومَانِ حَفَظَكُمَا اللَّهُ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ عَادَاكُمَا.

۱۹- ما، الأمالي للشيخ الطوسي ابْنُ حَشِيشٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ فَضْلِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُخَوَّلٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

۲۰- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْحَفَّارُ عَنْ عِيسَى بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ جَنْبَيْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمَنْزِلَةِ الشَّنْفَيْنِ مِنَ الْوَجْهِ.

۲۱- ما، الأمالي للشيخ الطوسي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ الطَّبَرِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَلِيفَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: اصْطَرَعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيهاً حَسَنُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ إِيهاً حَسَنُ وَ هُوَ أَكْبَرُ الْغُلَامَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَقُولُ إِيهاً حَسَنُ وَ يَقُولُ جَبْرَئِيلُ إِيهاً حُسَيْنُ.

بيان: قال الجوهري تقول للرجل إذا استزدته من حديث أو عمل إيهِ بكسر الهاء قال ابن السكيت فإن وصلت نونت فقلت إيهٍ حدثنا ثم قال فإذا أسكته و كففته قلت إيهاً عنا و إذا أردت التبعيد قلت أيْهاً بالفتح.

أقول يظهر من الخبر أن إيهاً بالنصب أيضا يكون للاستزادة.

۲۲- ب، قرب الإسناد مع، معاني الأخبار مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الزَّنْجَانِيُّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَّامٍ عَنْ هَيْثَمٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أُتِيَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَوُضِعَ فِي حَجْرِهِ فَبَالَ عَلَيْهِ فَأُخِذَ فَقَالَ لَا تَزْرِمُوا ابْنِي ثُمَّ دُعِيَ بِمَاءٍ فَصَبَّ عَلَيْهِ.

قال الأصمعي الإزرام القطع يقال للرجل إذا قطع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۶

بوله أزرمت بولك و أزرمه غيره إذا قطعه و زرم البول نفسه إذا انقطع.

۲۳- كشف، كشف الغمة مِنْ كِتَابِ مَعَالِمِ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ لِلْجَنَابِذِيِّ عَنْ أُمِّ عُثْمَانَ أُمِّ وَلَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَتْ كَانَ لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَطِيفَةٌ يَجْلِسُ عَلَيْهَا جَبْرَئِيلُ وَ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهَا غَيْرُهُ وَ إِذَا عَرَجَ طُوِيَتْ وَ كَانَ إِذَا عَرَجَ انْتَقَضَ فَيَسْقُطُ مِنْ زَغَبِ رِيشِهِ فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُهُ فَيَجْعَلُهُ فِي تَمَائِمِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع.

وَ مِنْ كِتَابِ حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَاضِعاً الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ وَ قَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّهُ.

وَ عَنْ نُعَيْمٍ قَالَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ مَا رَأَيْتُ الْحَسَنَ قَطُّ إِلَّا فَاضَتْ عَيْنَايَ دُمُوعاً وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَتَى يَوْماً يَشْتَدُّ حَتَّى قَعَدَ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَفْتَحُ فَمَهُ ثُمَّ يُدْخِلُ فَمَهُ فِي فَمِهِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

۲۴- ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع كَانَا يَلْعَبَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ص حَتَّى مَضَى عَامَّةُ اللَّيْلِ ثُمَّ قَالَ لَهُمَا انْصَرِفَا إِلَى أُمِّكُمَا فَبَرَقَتْ بَرْقَةٌ فَمَا زَالَتْ تُضِيءُ لَهُمَا حَتَّى دَخَلَا عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ النَّبِيُّ ص يَنْظُرُ إِلَى الْبَرْقَةِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

صح، صحیفة الرضا علیه السلام عنه عن آبائه ع مثله.

۲۵- لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ ص الْمَرْضَةَ الَّتِي عُوفِيَ مِنْهَا فَعَادَتْهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ وَ مَعَهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع قَدْ أَخَذَتِ الْحَسَنَ بِيَدِهَا الْيُمْنَى وَ أَخَذَتِ الْحُسَيْنَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى وَ هُمَا يَمْشِيَانِ وَ فَاطِمَةُ بَيْنَهُمَا حَتَّى دَخَلُوا مَنْزِلَ عَائِشَةَ فَقَعَدَ الْحَسَنُ ع عَلَى جَانِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْأَيْمَنِ وَ الْحُسَيْنُ ع عَلَى جَانِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْأَيْسَرِ فَأَقْبَلَا يَغْمِزَانِ مَا يَلِيهِمَا مِنْ بَدَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَمَا أَفَاقَ النَّبِيُّ ص مِنْ نَوْمِهِ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۷

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ حَبِيبَيَّ إِنَّ جَدَّكُمَا قَدْ غَفَا فَانْصَرِفَا سَاعَتَكُمَا هَذِهِ وَ دَعَاهُ حَتَّى يُفِيقَ وَ تَرْجِعَانِ إِلَيْهِ فَقَالَا لَسْنَا بِبَارِحَيْنِ فِي وَقْتِنَا هَذَا فَاضْطَجَعَ الْحَسَنُ عَلَى عَضُدِ النَّبِيِّ الْأَيْمَنِ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْسَرِ فَغَفَيَا وَ انْتَبَهَا قَبْلَ أَنْ يَنْتَبِهَ النَّبِيُّ ص وَ قَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع لَمَّا نَامَا انْصَرَفَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا فَقَالَا لِعَائِشَةَ مَا فَعَلَتْ أُمُّنَا قَالَتْ لَمَّا نِمْتُمَا رَجَعَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا فَخَرَجَا فِي لَيْلَةٍ ظَلْمَاءَ مُدْلَهِمَّةٍ ذَاتِ رَعْدٍ وَ بَرْقٍ وَ قَدْ أَرْخَتِ السَّمَاءُ عَزَالِيَهَا فَسَطَعَ لَهُمَا نُورٌ فَلَمْ يَزَالا يَمْشِيَانِ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ الْحَسَنُ قَابِضٌ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ الْيُسْرَى وَ هُمَا يَتَمَاشَيَانِ وَ يَتَحَدَّثَانِ حَتَّى أَتَيَا حَدِيقَةَ بَنِي النَّجَّارِ فَلَمَّا بَلَغَا الْحَدِيقَةَ حَارَا فَبَقِيَا لَا يَعْلَمَانِ أَيْنَ يَأْخُذَانِ فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَيْنِ إِنَّا قَدْ حِرْنَا وَ بَقِينَا عَلَى حَالَتِنَا هَذِهِ وَ مَا نَدْرِي أَيْنَ نَسْلُكُ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ نَنَامَ فِي وَقْتِنَا هَذَا حَتَّى نُصْبِحَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع دُونَكَ يَا أَخِي فَافْعَلْ مَا تَرَى فَاضْطَجَعَا جَمِيعاً وَ اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ نَامَا وَ انْتَبَهَ النَّبِيُّ ص عَنْ نَوْمَتِهِ الَّتِي نَامَهَا فَطَلَبَهُمَا فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَكُونَا فِيهِ وَ افْتَقَدَهُمَا فَقَامَ ص قَائِماً عَلَى رِجْلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ هَذَانِ شِبْلَايَ خَرَجَا مِنَ الْمَخْمَصَةِ وَ الْمَجَاعَةِ اللَّهُمَّ أَنْتَ وَكِيلِي عَلَيْهِمَا فَسَطَعَ لِلنَّبِيِّ ص نُورٌ فَلَمْ يَزَلْ يَمْضِي فِي ذَلِكَ النُّورِ حَتَّى أَتَى حَدِيقَةَ بَنِي النَّجَّارِ فَإِذَا هُمَا نَائِمَانِ قَدِ اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ قَدْ تَقَشَّعَتِ السَّمَاءُ فَوْقَهُمَا كَطَبَقٍ فَهِيَ تُمْطِرُ كَأَشَدِّ مَطَرٍ مَا رَآهُ النَّاسُ قَطُّ وَ قَدْ مَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَطَرَ مِنْهُمَا فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي هُمَا فِيهَا نَائِمَانِ لَا يُمْطِرُ عَلَيْهِمَا قَطْرَةً وَ قَدِ اكْتَنَفَتْهُمَا حَيَّةٌ لَهَا شَعَرَاتٌ كَآجَامِ الْقَصَبِ وَ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحَسَنَ وَ جَنَاحٌ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِمَا النَّبِيُّ ص تَنَحْنَحَ فَانْسَابَتِ الْحَيَّةُ وَ هِيَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَ أُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ أَنَّ هَذَيْنِ شِبْلَا نَبِيِّكَ قَدْ حَفِظْتُهُمَا عَلَيْهِ وَ دَفَعْتُهُمَا إِلَيْهِ سَالِمَيْنِ صَحِيحَيْنِ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص أَيَّتُهَا الْحَيَّةُ مِمَّنْ أَنْتِ قَالَتْ أَنَا رَسُولُ الْجِنِّ إِلَيْكَ قَالَ وَ أَيُّ الْجِنِّ قَالَتْ جِنُّ نَصِيبِينَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي مُلَيْحٍ نَسِينَا آيَةً مِنْ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۸

كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَبَعَثُونِي إِلَيْكَ لِتُعَلِّمَنَا مَا نَسِينَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَمَّا بَلَغْتُ هَذَا الْمَوْضِعَ سَمِعْتُ مُنَادِياً يُنَادِي أَيَّتُهَا الْحَيَّةُ هَذَانِ شِبْلَا رَسُولِ اللَّهِ فَاحْفَظِيهِمَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الْآفَاتِ وَ مِنْ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَقَدْ حَفِظْتُهُمَا وَ سَلَّمْتُهُمَا إِلَيْكَ سَالِمَيْنِ صَحِيحَيْنِ وَ أَخَذَتِ الْحَيَّةُ الْآيَةَ وَ انْصَرَفَتْ فَأَخَذَ النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ فَوَضَعَهُ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ وَ وَضَعَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرِ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ ع فَلَحِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ أُخَفِّفْ عَنْكَ فَقَالَ امْضِ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ وَ تَلَقَّاهُ آخَرُ فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ أُخَفِّفْ عَنْكَ فَقَالَ امْضِ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ فَتَلَقَّاهُ عَلِيٌّ ع فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيَّ وَ شِبْلَيْكَ حَتَّى أُخَفِّفَ عَنْكَ فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ص إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا حَسَنُ

هَلْ تَمْضِی إِلَی کَتِفِ أَبِیکَ فَقَالَ لَهُ وَ اللَّهِ یَا جَدَّاهْ إِنَّ کَتِفَکَ لَأَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ کَتِفِ أَبِی ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی الْحُسَیْنِ ع فَقَالَ یَا حُسَیْنُ هَلْ تَمْضِی إِلَی کَتِفِ أَبِیکَ فَقَالَ لَهُ وَ اللَّهِ یَا جَدَّاهْ إِنِّی لَأَقُولُ لَکَ کَمَا قَالَ أَخِی الْحَسَنُ إِنَّ کَتِفَکَ لَأَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ کَتِفِ أَبِی فَأَقْبَلَ بِهِمَا إِلَی مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع وَ قَدِ ادَّخَرَتْ لَهُمَا تُمَیْرَاتٍ فَوَضَعَتْهَا بَیْنَ أَیْدِیهِمَا فَأَکَلَا وَ شَبِعَا وَ فَرِحَا فَقَالَ لَهُمَا النَّبِیُّ ص قُومَا الْآنَ فَاصْطَرِعَا فَقَامَا لِیَصْطَرِعَا وَ قَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِی بَعْضِ حَاجَتِهَا فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتِ النَّبِیَّ ص وَ هُوَ یَقُولُ إِیهِ یَا حَسَنُ شُدَّ عَلَی الْحُسَیْنِ فَاصْرَعْهُ فَقَالَتْ لَهُ یَا أَبَتِ وَا عَجَبَاهْ أَ تُشَجِّعُ هَذَا عَلَی هَذَا تُشَجِّعُ الْکَبِیرَ عَلَی الصَّغِیرِ فَقَالَ لَهَا یَا بُنَیَّةِ أَ مَا تَرْضَیْنَ أَنْ أَقُولَ أَنَا یَا حَسَنُ شُدَّ عَلَی الْحُسَیْنِ فَاصْرَعْهُ وَ هَذَا حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ یَقُولُ یَا حُسَیْنُ شُدَّ عَلَی الْحَسَنِ فَاصْرَعْهُ.

قب، المناقب لابن شهرآشوب أَبُو هُرَیْرَةَ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الصَّادِقُ ع وَ ذَکَرَ نَحْوَهُ ثُمَّ قَالَ وَ قَدْ رَوَی الْخَرْکُوشِیُّ فِی شَرَفِ النَّبِیِّ ص عَنْ هَارُونَ الرَّشِیدِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ هَذَا الْمَعْنَی.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۶۹

بیان غفا غفوا و غفوا نام أو نعس کأغفی و ادلهم الظلام کثف و قال الجزری العزالی جمع العزلاء و هو فم المزادة الأسفل فشبه اتساع المطر و اندفاقه بالذی یخرج من فم المزادة انتهی و الشبل بالکسر ولد الأسد إذا أدرک الصید و یقال قشعت الریح السحاب أی کشفته فانقشع و تقشع و انسابت الحیة جرت.

۲۶- مل، کامل الزیارات أَبِی عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْیَرِیِّ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ وَ غَیْرِهِ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَخِیهِ نُوحٍ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ کُهَیْلٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یَا عَلِیُّ لَقَدْ أَذْهَلَنِی هَذَانِ الْغُلَامَانِ یَعْنِی الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ أَنْ أُحِبَّ بَعْدَهُمَا أَحَداً إِنَّ رَبِّی أَمَرَنِی أَنْ أُحِبَّهُمَا وَ أُحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُمَا.

۲۷- مل، کامل الزیارات مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّیْدِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَرْبٍ مَعاً عَمَّنْ سَمِعَ بَکْرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِیَّ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَیْنِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِی یَا عِمْرَانَ بْنَ حُصَیْنٍ إِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ مَوْقِعاً مِنَ الْقَلْبِ وَ مَا وَقَعَ مَوْقِعَ هَذَیْنِ الْغُلَامَیْنِ مِنْ قَلْبِی شَیْءٌ قَطُّ فَقُلْتُ کُلُّ هَذَا یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ یَا عِمْرَانُ وَ مَا خَفِیَ عَلَیْکَ أَکْثَرُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی بِحُبِّهِمَا.

۲۸- مل، کامل الزیارات أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ سُفْیَانَ الْجَرِیرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی رَافِعٍ «۱» عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِیِّ قَالَ: أَمَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ بِحُبِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ فَأَحْبَبْتُهُمَا وَ أَنَا أُحِبُّ مَنْ یُحِبُّهُمَا لِحُبِّ رَسُولِ اللَّهِ ص إِیَّاهُمَا.

۲۹- مل، کامل الزیارات أَبِی عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی عَنْ مُهَلْهَلٍ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِیِّ عَنْ رَبِیعَةَ السَّعْدِیِّ عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِیِّ قَالَ: رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یُقَبِّلُ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ هُوَ یَقُولُ مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ

---

(۱) کانه مصحف عن الرافعی و هو إبراهیم بن علیّ بن أبی رافع کما مرّ فی ص ۲۶۳ ذیل الرقم ۱۰ و یأتی فی ص ۲۷۶ تحت الرقم ۴۶. أو غیر إبراهیم من أحفاد أبی رافع فراجع.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۰

وَ الْحُسَیْنَ وَ ذُرِّیَّتَهُمَا مُخْلِصاً لَمْ تَلْفَحِ النَّارُ وَجْهَهُ وَ لَوْ کَانَتْ ذُنُوبُهُ بِعَدَدِ رَمْلِ عَالِجٍ إِلَّا أَنْ یَکُونَ ذَنْباً یُخْرِجُهُ مِنَ الْإِیمَانِ.

۳۰- مل، کامل الزیارات مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَابِسٍ عَنِ الْجَحَّافِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَبِیدَةَ السَّلْمَانِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ مَنْ کَانَ یُحِبُّنِی فَلْیُحِبَّ ابْنَیَّ هَذَیْنِ فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی بِحُبِّهِمَا.

۳۱- مل، کامل الزیارات أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الْبَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّکَ بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْوُثْقَى الَّتِی قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يُحِبُّهُمَا مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ.

۳۲- مل، کامل الزیارات أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ وَ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَبْغَضَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ لَحْمٌ وَ لَمْ تَنَلْهُ شَفَاعَتِی.

۳۳- مل، کامل الزیارات مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُرَّةُ عَيْنِی النِّسَاءُ وَ رَيْحَانَتِی الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.

۳۴- مل، کامل الزیارات الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ زَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ ع فِی الرَّحْبَةِ يَقُولُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رَيْحَانَتَا رَسُولِ اللَّهِ ص.

۳۵- مل، کامل الزیارات الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّعْفَرَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خُثَيْمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِی رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۱

اللَّهِ ص حُسَيْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

عم، إعلام الوری شا، الإرشاد سعید مثله.

۳۶- مل، کامل الزیارات مُحَمَّدٌ الْحِمْيَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَکَرِيَّا عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ عَنْ وَهْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِی رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى الْعَامِرِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى طَعَامٍ دُعِيَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ بِحُسَيْنٍ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ ص أَمَامَ الْقَوْمِ ثُمَّ بَسَطَ يَدَيْهِ فَطَفَرَ الصَّبِيُّ هَاهُنَا مَرَّةً وَ هَاهُنَا مَرَّةً وَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ يُضَاحِکُهُ حَتَّى أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى تَحْتَ قَفَاهُ وَ وَضَعَ فَاهُ عَلَى فِيهِ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ حُسَيْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

۳۷- مل، کامل الزیارات مُحَمَّدٌ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ سَعِيدٍ عَنْ نَضْرِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا فَهُوَ مَعِی فِی دَرَجَتِی يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۳۸- أَقُولُ رَوَى بَعْضُ مُؤَلِّفِی أَصْحَابِنَا عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّهَا قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُلْبِسُ وَلَدَهُ الْحُسَيْنَ ع حُلَّةً لَيْسَتْ مِنْ ثِيَابِ الدُّنْيَا فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْحُلَّةُ فَقَالَ هَذِهِ هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا إِلَيَّ رَبِّی لِلْحُسَيْنِ ع وَ إِنَّ لُحْمَتَهَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ وَ هَا أَنَا أُلْبِسُهُ إِيَّاهَا وَ أُزَيِّنُهُ بِهَا فَإِنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ إِنِّی أُحِبُّهُ.

۳۹- یج، الخرائج و الجرائح مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَکِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ شَرِيکِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی ثَوْبَانَ الْأَسَدِيِّ وَ کَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِی جَعْفَرٍ عَنِ الصَّلْتِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْکِنْدِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ص خَرَجَ فِی طَلَبِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ قَدْ خَرَجَا مِنَ الْبَيْتِ وَ أَنَا مَعَهُ فَرَأَيْتُ أَفْعًى عَلَى الْأَرْضِ فَلَمَّا أَحَسَّتْ بِوَطْءِ النَّبِيِّ ص قَامَتْ وَ نَظَرَتْ وَ کَانَتْ أَعْلَى مِنَ النَّخْلَةِ وَ أَضْخَمَ مِنَ الْبَکْرِ يَخْرُجُ مِنْ فِيهَا النَّارُ فَهَالَنِی ذَلِکَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۲

فَلَمَّا رَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص صَارَتْ کَأَنَّهَا خَيْطٌ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ أَ لَا تَدْرِی مَا تَقُولُ هَذِهِ يَا أَخَا کِنْدَةَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ قَالَتِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ يُمِتْنِی حَتَّى جَعَلَنِی حَارِساً لِابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ وَ جَرَتْ فِی الرَّمْلِ رَمْلِ الشِّعَابِ فَنَظَرْتُ إِلَى شَجَرَةٍ لَا أَعْرِفُهَا بِذَلِکَ الْمَوْضِعِ لِأَنِّی مَا رَأَيْتُ فِيهِ شَجَرَةً قَطُّ قَبْلَ يَوْمِی ذَلِکَ وَ لَقَدْ أَتَيْتُ بَعْدَ ذَلِکَ الْيَوْمَ أَطْلُبُ الشَّجَرَةَ فَلَمْ أَجِدْهَا وَ کَانَتِ الشَّجَرَةُ أَظَلَّتْهُمَا بِوَرَقٍ وَ جَلَسَ النَّبِيُّ بَيْنَهُمَا فَبَدَأَ بِالْحُسَيْنِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحَسَنِ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ ثُمَّ جَعَلَ يُرْخِی لِسَانَهُ فِی فَمِ الْحُسَيْنِ فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ فَقَالَ يَا أَبَتِ ثُمَّ عَادَ فِی نَوْمِهِ فَانْتَبَهَ الْحَسَنُ وَ قَالَ يَا أَبَتِ وَ عَادَ فِی نَوْمِهِ فَقُلْتُ کَأَنَّ الْحُسَيْنَ أَکْبَرُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِی بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَکْتُومَةً سَلْ أُمَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا انْتَبَهَا حَمَلَهُمَا عَلَى مَنْکِبِهِ ثُمَّ أَتَيْتُ فَاطِمَةَ

فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ فَأَتَتْ حَمَامَةُ وَ قَالَتْ يَا أَخَا كِنْدَةَ قُلْتُ مَنْ أَعْلَمَكِ أَنِّي بِالْبَابِ فَقَالَتْ أَخْبَرَتْنِي سَيِّدَتِي أَنَّ بِالْبَابِ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ مِنْ أَطْيَبِهَا أَخْبَاراً يَسْأَلُنِي عَنْ مَوْضِعِ قُرَّةِ عَيْنِي فَكَبُرَ ذَلِكَ عِنْدِي فَوَلَّيْتُهَا ظَهْرِي كَمَا كُنْتُ أَفْعَلُ حِينَ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقُلْتُ لِفَاطِمَةَ مَا مَنْزِلَةُ الْحُسَيْنِ قَالَتْ إِنَّهُ لَمَّا وَلَدْتُ الْحَسَنَ أَمَرَنِي أَبِي أَنْ لَا أَلْبَسَ ثَوْباً أَجِدُ فِيهِ اللَّذَّةَ حَتَّى أَفْطِمَهُ فَأَتَانِي أَبِي زَائِراً فَنَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ وَ هُوَ يَمَصُّ الثَّدْيَ فَقَالَ فَطَمْتِهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا أَحَبَّ عَلِيٌّ الِاشْتِمَالَ فَلَا تَمْنَعِيهِ فَإِنِّي أَرَى فِي مُقَدَّمِ وَجْهِكِ ضَوْءاً وَ نُوراً وَ ذَلِكِ إِنَّكِ سَتَلِدِينَ حُجَّةً لِهَذَا الْخَلْقِ فَلَمَّا تَمَّ شَهْرٌ مِنْ حَمْلِي وَجَدْتُ فِيَّ سُخْنَةً فَقُلْتُ لِأَبِي ذَلِكَ فَدَعَا بِكُوزٍ مِنْ مَاءٍ فَتَكَلَّمَ عَلَيْهِ وَ تَفَلَ عَلَيْهِ وَ قَالَ اشْرَبِي فَشَرِبْتُ فَطَرَدَ اللَّهُ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُ وَ صِرْتُ فِي الْأَرْبَعِينَ مِنَ الْأَيَّامِ فَوَجَدْتُ دَبِيباً فِي ظَهْرِي كَدَبِيبِ النَّمْلِ فِي بَيْنِ الْجِلْدَةِ وَ الثَّوْبِ فَلَمْ أَزَلْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى تَمَّ الشَّهْرُ الثَّانِي فَوَجَدْتُ الِاضْطِرَابَ وَ الْحَرَكَةَ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ تَحَرَّكَ وَ أَنَا بَعِيدٌ عَنِ الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ فَعَصَمَنِيَ اللَّهُ كَأَنِّي شَرِبْتُ لَبَناً حَتَّى تَمَّتِ الثَّلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ أَنَا أَجِدُ الزِّيَادَةَ وَ الْخَيْرَ فِي مَنْزِلِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۳

فَلَمَّا صِرْتُ فِي الْأَرْبَعَةِ آنَسَ اللَّهُ بِهِ وَحْشَتِي وَ لَزِمْتُ الْمَسْجِدَ لَا أَبْرَحُ مِنْهُ إِلَّا لِحَاجَةٍ تَظْهَرُ لِي فَكُنْتُ فِي الزِّيَادَةِ وَ الْخِفَّةِ فِي الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ حَتَّى تَمَّتِ الْخَمْسَةُ فَلَمَّا صَارَتِ السِّتَّةُ كُنْتُ لَا أَحْتَاجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ إِلَى مِصْبَاحٍ وَ جَعَلْتُ أَسْمَعُ إِذَا خَلَوْتُ بِنَفْسِي فِي مُصَلَّايَ التَّسْبِيحَ وَ التَّقْدِيسَ فِي بَاطِنِي فَلَمَّا مَضَى فَوْقَ ذَلِكَ تِسْعٌ ازْدَدْتُ قُوَّةً فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأُمِّ سَلَمَةَ فَشَدَّ اللَّهُ بِهَا أَزْرِي فَلَمَّا زَادَتِ الْعَشْرُ غَلَبَتْنِي عَيْنِي وَ أَتَانِي آتٍ فَمَسَحَ جَنَاحَهُ عَلَى ظَهْرِي فَقُمْتُ وَ أَسْبَغْتُ الْوُضُوءَ وَ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنَامِي وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِي وَ نَفَخَ فِي وَجْهِي وَ فِي قَفَايَ فَقُمْتُ وَ أَنَا خَائِفَةٌ فَأَسْبَغْتُ الْوُضُوءَ وَ أَدَّيْتُ أَرْبَعاً ثُمَّ غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنَامِي فَأَقْعَدَنِي وَ رَقَانِي وَ عَوَّذَنِي فَأَصْبَحْتُ وَ كَانَ يَوْمَ أُمِّ سَلَمَةَ فَدَخَلْتُ فِي ثَوْبِ حَمَامَةَ ثُمَّ أَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ص إِلَى وَجْهِي فَرَأَيْتُ أَثَرَ السُّرُورِ فِي وَجْهِهِ فَذَهَبَ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُ وَ حَكَيْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ص فَقَالَ أَبْشِرِي أَمَّا الْأَوَّلُ فَخَلِيلِي عِزْرَائِيلُ الْمُوَكَّلُ بِأَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ أَمَّا الثَّانِي فَخَلِيلِي مِيكَائِيلُ الْمُوَكَّلُ بِأَرْحَامِ أَهْلِ بَيْتِي فَنَفَخَ فِيكِ قُلْتُ نَعَمْ فَبَكَى ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَ قَالَ وَ أَمَّا الثَّالِثُ فَذَاكِ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ يُخْدِمُهُ اللَّهُ وَلَدَكِ فَرَجَعْتُ فَنَزَلَ تَمَامَ السَّنَةِ.

بيان قال الجوهري و إني لأجد في نفسي سخنة بالتحريك و هي فضل حرارة تجدها مع وجع قولها ع و أنا بعيد عن المطعم و المشرب أي لا أجدهما أو لا أشتهيهما و لا يخفى تنافي الأخبار الواردة في مدة الحمل و أخبار الستة أكثر و أقوى.

۴۰- يج، الخرائج و الجرائح عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي سُمَيْنَةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ حَتَّى أَتَيَا نَخْلَ الْعَجْوَةِ لِلْخَلَاءِ فَهَوَيَا إِلَى مَكَانٍ وَ وَلَّى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِظَهْرِهِ إِلَى صَاحِبِهِ فَرَمَى اللَّهُ بَيْنَهُمَا بِجِدَارٍ يَسْتُرُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۴

أَحَدَهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ فَلَمَّا قَضَيَا حَاجَتَهُمَا ذَهَبَ الْجِدَارُ وَ ارْتَفَعَ عَنْ مَوْضِعِهِ وَ صَارَ فِي الْمَوْضِعِ عَيْنُ مَاءٍ وَ جَنَّتَانِ «۱» فَتَوَضَّئَا وَ قَضَيَا مَا أَرَادَا ثُمَّ انْطَلَقَا حَتَّى صَارَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ عَرَضَ لَهُمَا رَجُلٌ فَظٌّ غَلِيظٌ فَقَالَ لَهُمَا مَا خِفْتُمَا عَدُوَّكُمَا مِنْ أَيْنَ جِئْتُمَا فَقَالا إِنَّهُمَا جَاءَا «۲» مِنَ الْخَلَاءِ فَهَمَّ بِهِمَا فَسَمِعُوا صَوْتاً يَقُولُ يَا شَيْطَانُ أَ تُرِيدُ أَنْ تُنَاوِيَ ابْنَيْ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ عَلِمْتَ بِالْأَمْسِ مَا فَعَلْتَ وَ نَاوَيْتَ أُمَّهُمَا وَ أَحْدَثْتَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ سَلَكْتَ «۳» عَنِ الطَّرِيقِ وَ أَغْلَظَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَيْضاً فَهَوَى بِيَدِهِ لِيَضْرِبَ بِهِ وَجْهَ الْحُسَيْنِ فَأَيْبَسَهَا اللَّهُ مِنْ مَنْكِبِهِ فَأَهْوَى بِالْيُسْرَى فَفَعَلَ اللَّهُ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ أَسْأَلُكُمَا بِحَقِّ أَبِيكُمَا وَ جَدِّكُمَا لَمَّا دَعَوْتُمَا اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَنِي فَقَالَ الْحُسَيْنُ اللَّهُمَّ أَطْلِقْهُ وَ اجْعَلْ لَهُ فِي هَذَا عِبْرَةً وَ اجْعَلْ ذَلِكَ عَلَيْهِ حُجَّةً فَأَطْلَقَ اللَّهُ يَدَهُ فَانْطَلَقَ قُدَّامَهُمَا حَتَّى أَتَيَا عَلِيّاً وَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالْخُصُومَةِ فَقَالَ أَيْنَ دَسَسْتَهُمَا وَ كَانَ هَذَا بَعْدَ يَوْمِ السَّقِيفَةِ بِقَلِيلٍ فَقَالَ عَلِيٌّ ع مَا خَرَجَا إِلَّا لِلْخَلَاءِ وَ جَذَبَ رَجُلٌ مِنْهُمْ عَلِيّاً حَتَّى شَقَّ رِدَاءَهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لِلرَّجُلِ لَا أَخْرَجَكَ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تُبْتَلَى بِالدِّيَاثَةِ فِي أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ وَ قَدْ كَانَ الرَّجُلُ قَادَ ابْنَتَهُ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْعِرَاقِ فَلَمَّا خَرَجَا إِلَى مَنْزِلِهِمَا قَالَ الْحُسَيْنُ لِلْحَسَنِ سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ إِنَّمَا مَثَلُكُمَا مَثَلُ يُونُسَ إِذْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ وَ أَلْقَاهُ بِظَهْرِ الْأَرْضِ وَ أَنْبَتَ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ

يَقْطِينٍ وَ أَخْرَجَ لَهُ عَيْناً مِنْ تَحْتِهَا فَكَانَ يَأْكُلُ مِنَ الْيَقْطِينِ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْعَيْنِ وَ سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ أَمَّا الْعَيْنُ فَلَكُمْ وَ أَمَّا الْيَقْطِينُ فَأَنْتُمْ عَنْهُ أَغْنِيَاءُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ فِي يُونُسَ وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ

---

(۱) اجانتان (خ ل) و الاجانة- بالكسر اناء تغسل فيه الثياب.

(۲) اننا جئنا خ ل.

(۳) أى نكبت عن الصراط المستقيم و عدلت عنه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۵

إِلى حِينٍ «۱» وَ لَسْنَا نَحْتَاجُ إِلَى الْيَقْطِينِ وَ لَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ حَاجَتَنَا إِلَى الْعَيْنِ فَأَخْرَجَهَا لَنَا وَ سَنُرْسَلُ إِلَى أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَيَكْفُرُونَ وَ يَتَمَتَّعُونَ إِلَى حِينٍ فَقَالَ الْحَسَنُ قَدْ سَمِعْتُ هَذَا.

بيان ناواه عاداه و الدس الإخفاء و الدسيس من تدسه ليأتيك بالأخبار أى أين أرسلتهما خفية ليأتياك بالخبر.

۴۱- شا، الإرشاد كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يُشْبِهُ بِالنَّبِيِّ ص مِنْ صَدْرِهِ إِلَى رَأْسِهِ وَ الْحُسَيْنُ يُشْبِهُ مِنْ صَدْرِهِ إِلَى رِجْلَيْهِ وَ كَانَا ع حَبِيبَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ.

۴۲- شا، الإرشاد رَوَى زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَ أَحْبِبْ مَنْ أَحَبَّهُمَا وَ قَالَ ص مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَحْبَبْتُهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضْتُهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ النَّارَ وَ قَالَ ص إِنَّ ابْنَيَّ هَذَيْنِ رَيْحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا.

بيان ريحانتى على المفرد أو على التثنية على قول من جوز نصب خبر الحروف المشبهة بالفعل

وَ قَدْ رَوَوْا عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّ قَعْرَ جَهَنَّمَ لَسَبْعِينَ خَرِيفاً.

و قد ورد فى الشعر أن حراسنا أسدا.

۴۳- شا، الإرشاد رَوَى زِرُّ بْنُ حُبَيْشٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع فَارْتَدَفَاهُ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَهُمَا أَخْذاً رَفِيقاً فَلَمَّا عَادَ عَادَا فَلَمَّا انْصَرَفَ أَجْلَسَ هَذَا عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ وَ هَذَا عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْسَرِ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّ هَذَيْنِ وَ كَانَا ع حُجَّةَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ ص فِي الْمُبَاهَلَةِ وَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِمَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى الْأُمَّةِ فِي الدِّينِ وَ الْمِنَّةُ لِلَّهِ.

۴۴- شا، الإرشاد ابْنُ لَهِيعَةَ عَنْ أَبِي عَوَانَةَ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ شَنْفَا الْعَرْشِ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسْكَنْتَنِي

---

(۱) الصافّات: ۱۴۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۶

الضُّعَفَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ فَقَالَ لَهَا اللَّهُ تَعَالَى أَ لَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَالَ فَمَاسَتْ كَمَا تَمِيسُ الْعَرُوسُ فَرَحاً.

بيان يقال ماس يميس ميسا إذا تبختر فى مشيته و تثنى قاله الجزرى.

۴۵- عم، إعلام الورى شا، الإرشاد رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع قَالَ: اصْطَرَعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيهاً حَسَنُ خُذْ حُسَيْناً فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ تَسْتَنْهِضُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذَا جَبْرَئِيلُ ع يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ إِيهاً يَا حُسَيْنُ خُذِ الْحَسَنَ.

۴۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب شا، الإرشاد رَوَى إِبْرَاهِيمُ الرَّافِعِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع يَمْشِيَانِ إِلَى الْحَجِّ فَلَمْ يَمُرَّا بِرَجُلٍ رَاكِبٍ إِلَّا نَزَلَ يَمْشِي فَثَقُلَ ذَلِكَ عَلَى بَعْضِهِمْ فَقَالُوا لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَدْ ثَقُلَ عَلَيْنَا الْمَشْيُ وَ لَا نَسْتَحْسِنُ أَنْ

نَرْكَبَ وَ هَذَانِ السَّيِّدَانِ يَمْشِيَانِ فَقَالَ سَعْدٌ لِلْحَسَنِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْمَشْيَ قَدْ ثَقُلَ عَلَى جَمَاعَةٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ النَّاسُ إِذَا رَأَوْكُمَا تَمْشِيَانِ لَمْ تَطِبْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَرْكَبُوا فَلَوْ رَكِبْتُمَا فَقَالَ الْحَسَنُ ع لَا نَرْكَبُ قَدْ جَعَلْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا الْمَشْيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ عَلَى أَقْدَامِنَا وَ لَكِنَّا نَتَنَكَّبُ عَنِ الطَّرِيقِ فَأَخَذَا جَانِباً مِنَ النَّاسِ.

۴۷- جا، المجالس للمفيد الْجِعَابِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَفَّانَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص آخِذاً بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ إِنَّ ابْنَيَّ هَذَيْنِ رَبَّيْتُهُمَا صَغِيرَيْنِ وَ دَعَوْتُ لَهُمَا كَبِيرَيْنِ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ لَهُمَا ثَلَاثاً فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَ مَنَعَنِي وَاحِدَةً سَأَلْتُ اللَّهَ لَهُمَا أَنْ يَجْعَلَهُمَا طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ زَكِيَّيْنِ فَأَجَابَنِي إِلَى ذَلِكَ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَقِيَهُمَا وَ ذُرِّيَّتَهُمَا وَ شِيعَتَهُمَا النَّارَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَ الْأُمَّةَ عَلَى مَحَبَّتِهِمَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَضَيْتُ قَضَاءً وَ قَدَرْتُ قَدَراً وَ إِنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِكَ سَتَفِي لَكَ بِذِمَّتِكَ فِي الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ سَيَخْفِرُونَ ذِمَّتَكَ فِي وُلْدِكَ وَ إِنِّي أَوْجَبْتُ عَلَى نَفْسِي لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ أَلَّا أُحِلَّهُ مَحَلَّ كَرَامَتِي وَ لَا أُسْكِنَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۷

جَنَّتِي وَ لَا أَنْظُرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ رَحْمَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۴۸ قب، المناقب لابن شهرآشوب قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ «۱» وَ لَا اتِّبَاعَ أَحْسَنُ مِنِ اتِّبَاعِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ تَعَالَى أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ فَقَدْ أَلْحَقَ اللَّهُ بِهِمَا ذُرِّيَّتَهُمَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ شَهِدَ بِذَلِكَ كِتَابُهُ فَوَجَبَ لَهُمُ الطَّاعَةُ لِحَقِّ الْإِمَامَةِ مِثْلُ مَا وَجَبَ لِلنَّبِيِّ ص لِحَقِّ النُّبُوَّةِ وَ قَالَ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ «۲» وَ قَالَ أَيْضاً وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ «۳» وَ لَا يُسْبَقُ النَّبِيُّ ص فِي فَضِيلَةٍ وَ لَيْسَ أَحَقُّ بِهَذَا الدُّعَاءِ بِهَذِهِ الصِّيغَةِ مِنْهُ وَ ذُرِّيَّتِهِ فَقَدْ وَجَبَ لَهُمُ الْإِمَامَةُ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَى إِمَامَتِهِمَا بِمَا رَوَاهُ الطَّرِيقَانِ الْمُخْتَلِفَانِ وَ الطَّائِفَتَانِ الْمُتَبَايِنَتَانِ مِنْ نَصِّ النَّبِيِّ ص عَلَى إِمَامَةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ وَ إِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ فَكُلُّ مَنْ قَالَ بِإِمَامَةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ قَطَعَ عَلَى إِمَامَتِهِمَا وَ يَدُلُّ أَيْضاً مَا ثَبَتَ بِلَا خِلَافٍ أَنَّهُمَا دَعَوَا النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِهِمَا وَ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِمَا فَلَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَا مُحِقَّيْنِ أَوْ مُبْطِلَيْنِ فَإِنْ كَانَا مُحِقَّيْنِ فَقَدْ ثَبَتَ إِمَامَتُهُمَا وَ إِنْ كَانَا مُبْطِلَيْنِ وَجَبَ الْقَوْلُ بِتَفْسِيقِهِمَا وَ تَضْلِيلِهِمَا وَ هَذَا لَا يَقُولُهُ مُسْلِمٌ وَ يُسْتَدَلُّ أَيْضاً بِأَنَّ طَرِيقَ الْإِمَامَةِ لَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ هُوَ النَّصَّ أَوِ الْوَصْفَ وَ الِاخْتِيَارَ وَ كُلُّ ذَلِكَ قَدْ حَصَلَ فِي حَقِّهِمَا فَوَجَبَ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِمَا وَ يُسْتَدَلُّ أَيْضاً بِمَا قَدْ ثَبَتَ بِأَنَّهُمَا خَرَجَا وَ ادَّعَيَا وَ لَمْ يَكُنْ فِي زَمَانِهِمَا غَيْرُ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ وَ هُمَا قَدْ ثَبَتَ فِسْقُهُمَا بَلْ كُفْرُهُمَا فَيَجِبُ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ

---

(۱) الطور: ۲۱.

(۲) الغافر: ۷- ۹.

(۳) الفرقان: ۷۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۸

وَ يُسْتَدَلُّ أَيْضاً بِإِجْمَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ ع لِأَنَّهُمْ أَجْمَعُوا عَلَى إِمَامَتِهِمَا وَ إِجْمَاعُهُمْ حُجَّةٌ وَ يُسْتَدَلُّ بِالْخَبَرِ الْمَشْهُورِ أَنَّهُ قَالَ ع ابْنَايَ هَذَانِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا أَوْجَبَ لَهُمَا الْإِمَامَةَ بِمُوجِبِ الْقَوْلِ سَوَاءٌ نَهَضَا بِالْجِهَادِ أَوْ قَعَدَا عَنْهُ دَعَيَا إِلَى أَنْفُسِهِمَا أَوْ تَرَكَا ذَلِكَ وَ طَرِيقُهُ الْعِصْمَةُ وَ النُّصُوصُ وَ كَوْنُهُمَا أَفْضَلُ الْخَلْقِ يَدُلُّ عَلَى إِمَامَتِهِمَا وَ كَانَتِ الْخِلَافَةُ فِي أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا بَقِيَ لِنَبِيِّنَا وَلَدٌ سِوَاهُمَا وَ مِنْ بُرْهَانِهِمَا بَيْعَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص لَهُمَا وَ لَمْ يُبَايِعْ صَغِيراً غَيْرَهُمَا وَ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيجَابِ ثَوَابِ الْجَنَّةِ مِنْ عَمَلِهِمَا مَعَ ظَاهِرِ الطُّفُولِيَّةِ مِنْهُمَا قَوْلُهُ تَعَالَى وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ «۱» الْآيَاتِ فَعَمَّهُمَا بِهَذَا الْقَوْلِ مَعَ أَبَوَيْهِمَا وَ إِدْخَالُهُمَا فِي الْمُبَاهَلَةِ قَالَ ابْنُ عَلَّانٍ الْمُعْتَزِلِيُّ هَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُمَا

كَانَا مُكَلَّفَيْنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ لِأَنَّ الْمُبَاهَلَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا مَعَ الْبَالِغِينَ وَ قَالَ أَصْحَابُنَا إِنَّ صِغَرَ السِّنِّ عَنْ حَدِّ الْبُلُوغِ لَا يُنَافِي كَمَالَ الْعَقْلِ وَ بُلُوغُ الْحُلُم حَدٌّ لِتَعَلُّقِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ فَكَانَ ذَلِكَ لِخَرْقِ الْعَادَةِ فَثَبَتَ بِذَلِكَ أَنَّهُمَا كَانَا حُجَّةَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ فِي الْمُبَاهَلَةِ مَعَ طُفُولِيَّتِهِمَا وَ لَوْ لَمْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ لَمْ يَحْتَجَّ اللَّهُ بِهِمَا مَعَ صِغَرِ سِنِّهِمَا عَلَى أَعْدَائِهِ وَ لَمْ يَتَبَيَّنْ فِي الْآيَةِ ذِكْرُ قَبُولِ دُعَائِهِمَا وَ لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَجَدَ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُمْ غَيْرَهُمْ لَبَاهَلَ بِهِمْ أَوْ جَمَعَهُمْ مَعَهُمْ فَاقْتِصَارُهُ عَلَيْهِمْ يُبَيِّنُ فَضْلَهُمْ وَ نَقْصَ غَيْرِهِمْ وَ قَدْ قَدَّمَهُمْ فِي الذِّكْرِ عَلَى الْأَنْفُسِ لِيُبَيِّنَ عَنْ لُطْفِ مَكَانِهِمْ وَ قُرْبِ مَنْزِلَتِهِمْ وَ لِيُؤْذِنَ بِأَنَّهُمْ مُقَدَّمُونَ عَلَى الْأَنْفُسِ مُعَدُّونَ بِهَا وَ فِيهِ دَلِيلٌ لَا شَيْءَ أَقْوَى مِنْهُ أَنَّهُمْ أَفْضَلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ فِي التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ

---

(۱) الدهر: ۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۷۹

بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ «۱» وَ فِي النُّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ «۲» وَ فِي الشَّرْعِيَّاتِ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ «۳» وَ قَدْ أَجْمَعَ الْمُفَسِّرُونَ بِأَنَّ الْمُرَادَ بِأَبْنَائِنَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ قَالَ أَبُو بَكْرٍ الرَّازِيُّ هَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَّ وَلَدَ الِابْنَةِ ابْنٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ

أَبُو صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى «۴» قَالَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَوْلَادُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ خِيَرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ.

أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ عَنْ سُفْيَانَ- عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ الْبَطِينِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا «۵» الْآيَةَ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ اللَّهِ خَاصَّةً فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ كَانَ أَكْثَرُ دُعَائِهِ يَقُولُ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا يَعْنِي فَاطِمَةَ وَ ذُرِّيَّاتِنا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قُرَّةَ أَعْيُنٍ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ اللَّهِ مَا سَأَلْتُ رَبِّي وَلَداً نَضِيرَ الْوَجْهِ وَ لَا سَأَلْتُهُ وَلَداً حَسَنَ الْقَامَةِ وَ لَكِنْ سَأَلْتُ رَبِّي وُلْداً مُطِيعِينَ لِلَّهِ خَائِفِينَ وَجِلِينَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُطِيعٌ لِلَّهِ قَرَّتْ بِهِ عَيْنِي قَالَ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً قَالَ نَقْتَدِي بِمَنْ قَبْلَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ فَيَقْتَدِي الْمُتَّقُونَ بِنَا مِنْ بَعْدِنَا وَ قَالَ اللَّهُ أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ فَاطِمَةَ وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً خالِدِينَ فِيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ نَزَلَتْ فِيهِمْ

. الصَّادِقُ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ «۶» قَالَ الْكِفْلَيْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ النُّورُ عَلِيٌّ.

وَ فِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ عَنْهُ ع نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَاماً

---

(۱) آل عمران: ۶۴.

(۲) آل عمران: ۶۱.

(۳) الأنعام: ۱۵۱.

(۴) النمل: ۵۹.

(۵) الفرقان: ۷۴- ۷۶.

(۶) الحديد: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۰

تَأْتَمُّونَ بِهِ فِي مَحَبَّةِ النَّبِيِّ ص لَهُمَا.

أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَ أَبُو يَعْلَى الْمَوْصِلِيُّ فِي مُسْنَدَيْهِمَا وَ ابْنُ مَاجَهْ فِي السُّنَنِ وَ ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ وَ أَبُو سَعِيدٍ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص وَ

السَّمْعَانِيُّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ قَالَ ص مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَحْبَبْتُهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضْتُهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ خَلَّدَهُ النَّارَ.

جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ وَ فَضَائِلُ أَحْمَدَ وَ شَرَفُ الْمُصْطَفَى وَ فَضَائِلُ السَّمْعَانِيِّ وَ أَمَالِي ابْنِ شُرَيْحٍ وَ إِبَانَةُ ابْنِ بَطَّةَ أَنَّ النَّبِيَّ ص أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَ قَدْ نَظَمَهُ أَبُو الْحُسَيْنِ فِي نَظْمِ الْأَخْبَارِ فَقَالَ

أَخَذَ النَّبِيُّ يَدَ الْحُسَيْنِ وَ صِنْوِهِ يَوْماً وَ قَالَ وَ صَحْبُهُ فِي مَجْمَعٍ

مَنْ وَدَّنِي يَا قَوْمِ أَوْ هَذَيْنِ أَوْ أَبَوَيْهِمَا فَالْخُلْدُ مَسْكَنُهُ مَعِي

.جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ وَ إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ كِتَابُ السَّمْعَانِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: طَرَقْتُ عَلَى النَّبِيِّ ص ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ فَخَرَجَ إِلَيَّ وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى شَيْءٍ مَا أَدْرِي مَا هُوَ فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنْ حَاجَتِي فَقُلْتُ مَا هَذَا الَّذِي أَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ فَكَشَفَهُ فَإِذَا هُوَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى وَرِكَيْهِ فَقَالَ هَذَانِ ابْنَايَ وَ ابْنَا ابْنَتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا.

فَضَائِلُ أَحْمَدَ وَ تَارِيخُ بَغْدَادَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ زَعَمَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَرَجَ وَ هُوَ مُحْتَضِنٌ أَحَدَ ابْنَيْ ابْنَتِهِ حَسَناً أَوْ حُسَيْناً وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّكُمْ لَتُجَبِّنُونَ وَ تُجَهِّلُونَ وَ تُبَخِّلُونَ وَ إِنَّكُمْ لَمِنْ رَيْحَانِ اللَّهِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۱

عَلِيُّ بْنُ صَالِحٍ بْنِ أَبِي النَّجُودِ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ جَالِسَانِ عَلَى فَخِذَيْهِ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّ هَذَيْنِ.

أَبُو صَالِحٍ وَ أَبُو حَازِمٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ قَالا خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ هَذَا عَلَى عَاتِقِهِ وَ هَذَا عَلَى عَاتِقِهِ وَ هُوَ يَلْثِمُ هَذَا مَرَّةً وَ هَذَا مَرَّةً حَتَّى انْتَهَى إِلَيْنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتُحِبُّهُمَا فَقَالَ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

التِّرْمِذِيُّ فِي الْجَامِعِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ الثَّقَفِيِّ وَ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ أُمِّ سَلَمَةَ فِي أَحَادِيثِهِمْ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا وَ فِي رِوَايَةٍ وَ أُحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُمَا.

أَبُو الْحُوَيْرِثِ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ اللَّهُمَّ أَحِبَّ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا.

مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ حُبَّ عَلِيٍّ قُذِفَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ وَ إِنَّ حُبَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قُذِفَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَلَا تَرَى لَهُمْ ذَامّاً وَ دَعَا النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قُرْبَ مَوْتِهِ فَقَرَّبَهُمَا وَ شَمَّهُمَا وَ جَعَلَ يَرْشُفُهُمَا وَ عَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ.

بيان رشفه يرشفه كنصره و ضربه و سمعه رشفا مصه.

۴۹- قب، المناقب لابن شهرآشوب شَرَفُ النَّبِيِّ ص عَنِ الْخَرْكُوشِيِّ وَ الْفِرْدَوْسُ عَنِ الدَّيْلَمِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَ الْجَامِعُ عَنِ التِّرْمِذِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ الصَّحِيحُ عَنِ الْبُخَارِيِّ وَ مُسْنَدُ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ ص وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ: الْوَلَدُ رَيْحَانَةٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا.

قَالَ التِّرْمِذِيُّ وَ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ وَ قَدْ رَوَاهُ شُعْبَةُ وَ مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ.

وَ يُرْوَى عَنْهُ ص أَنَّهُ قَالَ لَهُمَا إِنَّكُمَا مِنْ رَيْحَانِ اللَّهِ.

وَ فِی رِوَایَةِ عُتْبَةَ بْنِ غَزْوَانَ أَنَّهُ وَضَعَهُمَا فِی حَجْرِهِ وَ جَعَلَ یُقَبِّلُ هَذَا مَرَّةً وَ هَذَا مَرَّةً فَقَالَ قَوْمٌ أَ تُحِبُّهُمَا یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَا لِی لَا أُحِبُّ رَیْحَانَتَیَّ مِنَ الدُّنْیَا.

وَ رَوَی

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۲

نَحْواً مِنْ ذَلِکَ رَاشِدُ بْنُ عَلِیٍّ وَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَیْسٍ عَنِ الْحُسَیْنِ ع قَالَ الشَّرِیفُ الرَّضِیُّ شَبَّهَ بِالرَّیْحَانِ لِأَنَّ الْوَلَدَ یُشَمُّ وَ یُضَمُّ کَمَا یُشَمُّ الرَّیْحَانُ وَ أَصْلُ الرَّیْحَانِ مَأْخُوذٌ مِنَ الشَّیْءِ الَّذِی یُتَرَوَّحُ إِلَیْهِ وَ یُتَنَفَّسُ مِنَ الْکَرْبِ بِهِ.

وَ مِنْ شَفَقَتِهِ مَا رَوَاهُ صَاحِبُ الْحِلْیَةِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: کُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا کُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ مَرَّ بِهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ هُمَا صَبِیَّانِ فَقَالَ هَاتِ ابْنَیَّ أُعَوِّذْهُمَا بِمَا عَوَّذَ بِهِ إِبْرَاهِیمُ ابْنَیْهِ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ فَقَالَ أُعِیذُکُمَا بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ لَامَّةٍ وَ مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ وَ هَامَّةٍ.

ابْنُ مَاجَهْ فِی السُّنَنِ وَ أَبُو نُعَیْمٍ فِی الْحِلْیَةِ وَ السَّمْعَانِیُّ فِی الْفَضَائِلِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِیَّ ص کَانَ یُعَوِّذُ حَسَناً وَ حُسَیْناً فَیَقُولُ أُعِیذُکُمَا بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ وَ هَامَّةٍ وَ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ لَامَّةٍ وَ کَانَ إِبْرَاهِیمُ یُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ.

وَ جَاءَ فِی أَکْثَرِ التَّفَاسِیرِ أَنَّ النَّبِیَّ ص کَانَ یُعَوِّذُهُمَا بِالْمُعَوِّذَتَیْنِ وَ لِهَذَا سُمِّیَ الْمُعَوِّذَتَیْنِ.

وَ زَادَ أَبُو سَعِیدٍ الْخُدْرِیُّ فِی الرِّوَایَةِ ثُمَّ یَقُولُ ع هَکَذَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یُعَوِّذُ ابْنَیْهِ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ کَانَ یَتْفُلُ عَلَیْهِمَا.

وَ مِنْ کَثْرَةِ عَوْذِ النَّبِیِّ ص قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ غَیْرُهُ إِنَّهُمَا عُوذَتَانِ لِلْحَسَنَیْنِ وَ لَیْسَتَا مِنَ الْقُرْآنِ الْکَرِیمِ.

ابْنُ بَطَّةَ فِی الْإِبَانَةِ وَ أَبُو نُعَیْمٍ بْنُ دُکَیْنٍ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ أَبِی رَافِعٍ قَالَ: رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَذَّنَ فِی أُذُنِ الْحَسَنِ لَمَّا وُلِدَ وَ أَذَّنَ کَذَلِکَ فِی أُذُنِ الْحُسَیْنِ ع لَمَّا وُلِدَ.

ابْنُ غَسَّانَ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ النَّبِیَّ ص عَقَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ شَاةً شَاةً وَ قَالَ کُلُوا وَ أَطْعِمُوا وَ ابْعَثُوا إِلَی الْقَابِلَةِ بِرِجْلٍ.

یَعْنِی الرُّبُعَ الْمُؤَخَّرَ مِنَ الشَّاةِ رَوَاهُ ابْنُ بَطَّةَ فِی الْإِبَانَةِ.

أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِی الْمُسْنَدِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یُقَبِّلُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَقَالَ عُیَیْنَةُ وَ فِی رِوَایَةِ غَیْرِهِ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ أَنَّ لِی عَشَرَةً مَا قَبَّلْتُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۳

وَاحِداً مِنْهُمْ قَطُّ فَقَالَ ع مَنْ لَا یَرْحَمْ لَا یُرْحَمْ وَ فِی رِوَایَةِ حَفْصٍ الْفَرَّاءِ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّی الْتُمِعَ لَوْنُهُ وَ قَالَ لِلرَّجُلِ إِنْ کَانَ اللَّهُ قَدْ نَزَعَ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِکَ فَمَا أَصْنَعُ بِکَ مَنْ لَمْ یَرْحَمْ صَغِیرَنَا وَ لَمْ یُعَزِّزْ کَبِیرَنَا فَلَیْسَ مِنَّا.

أَبُو یَعْلَی الْمَوْصِلِیُّ فِی الْمُسْنَدِ عَنْ أَبِی بَکْرِ بْنِ أَبِی شَیْبَةَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ السَّمْعَانِیِّ فِی فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ أَنَّهُ کَانَ النَّبِیُّ ص یُصَلِّی فَإِذَا سَجَدَ وَثَبَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ عَلَی ظَهْرِهِ فَإِذَا أَرَادُوا أَنْ یَمْنَعُوهُمَا أَشَارَ إِلَیْهِمْ أَنْ دَعُوهُمَا فَلَمَّا قَضَی الصَّلَاةَ وَضَعَهُمَا فِی حَجْرِهِ وَ قَالَ مَنْ أَحَبَّنِی فَلْیُحِبَّ هَذَیْنِ.

وَ فِی رِوَایَةِ الْحِلْیَةِ ذَرُوهُمَا بِأَبِی وَ أُمِّی مَنْ أَحَبَّنِی فَلْیُحِبَّ هَذَیْنِ

. تَفْسِیرُ الثَّعْلَبِیِّ قَالَ الرَّبِیعُ بْنُ خُثَیْمٍ لِبَعْضِ مَنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَیْنِ ع جِئْتُمْ بِهَا مُعَلِّقِیهَا یَعْنِی الرُّءُوسَ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ قَتَلْتُمْ صِفْوَةً لَوْ أَدْرَکَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص لَقَبَّلَ أَفْوَاهَهُمْ وَ أَجْلَسَهُمْ فِی حَجْرِهِ ثُمَّ قَرَأَ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فِی ما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ «۱».

وَ مِنْ إِیثَارِهِمَا عَلَی نَفْسِهِ ص مَا رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: عَطِشَ الْمُسْلِمُونَ عَطَشاً شَدِیداً فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ إِلَی النَّبِیِّ ص فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمَا صَغِیرَانِ لَا یَحْتَمِلَانِ الْعَطَشَ فَدَعَا الْحَسَنَ فَأَعْطَاهُ لِسَانَهُ فَمَصَّهُ حَتَّی ارْتَوَی ثُمَّ دَعَا الْحُسَیْنَ فَأَعْطَاهُ لِسَانَهُ

فَمَصَّهُ حَتَّى ارْتَوَى.

أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِي الْأَرْبَعِينِ وَ ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ عَنْ عَلِيٍّ وَ عَنِ الْخُدْرِيِّ وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِ الْعَشَرَةِ وَ فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَزْرَقِ عَنْ عَلِيٍّ ع وَ قَدْ رَوَى جَمَاعَةٌ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ وَ عَنْ مَيْمُونَةَ وَ اللَّفْظُ لَهُ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ أَدْخَلَ رِجْلَهُ فِي اللِّحَافِ أَوْ فِي الشِّعَارِ فَاسْتَسْقَى الْحَسَنُ فَوَثَبَ النَّبِيُّ ص إِلَى مَنِيحَةٍ لَنَا فَمَصَّ مِنْ ضَرْعِهَا فَجَعَلَهُ فِي قَدَحٍ ثُمَّ وَضَعَهُ فِي يَدِ الْحَسَنِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَثِبُ عَلَيْهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَمْنَعُهُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ كَأَنَّهُ أَحَبُّهُمَا إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا هُوَ بِأَحَبِّهِمَا إِلَيَّ وَ لَكِنَّهُ اسْتَسْقَى أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِنِّي

---

(۱) الزمر: ۴۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۴

وَ إِيَّاكِ وَ هَذَيْنِ وَ هَذَا الْمُنْجَدِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ.

بيان المنيحة بفتح الميم و الحاء و كسر النون منحة اللبن كالناقة أو الشاة تعطيها غيرك يحتلبها ثم يردها عليك و قال الجزري فيه أنا خاتم النبيين في أم الكتاب و إن آدم لمنجدل في طينته أي ملقى على الجدالة و هي الأرض و منه حديث ابن صياد و هو منجدل في الشمس انتهى و لعله ع كان متكئا أو نائما.

۵۰- قب، المناقب لابن شهرآشوب أَبُو حَازِمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَمَصُّ لُعَابَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ كَمَا يَمَصُّ الرَّجُلُ التَّمْرَةَ.

وَ مِنْ فَرْطِ مَحَبَّتِهِ لَهُمَا مَا رَوَى يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ وَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِإِسْنَادِهِمَا أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ص بُكَاءَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَامَ فَزِعاً ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا وَ مَا مَعِي عَقْلِي وَ فِي رِوَايَةٍ وَ مَا أَعْقِلُ.

الْخَرْكُوشِيُّ فِي اللَّوَامِعِ وَ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ أَيْضاً وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ وَ التِّرْمِذِيُّ فِي الْجَامِعِ وَ الثَّعْلَبِيُّ فِي الْكَشْفِ وَ الْوَاحِدِيُّ فِي الْوَسِيطِ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي الْفَضَائِلِ وَ رَوَى الْخَلْقُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلَيْهِمَا قَمِيصَانِ أَحْمَرَانِ يَمْشِيَانِ وَ يَعْثُرَانِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الْمِنْبَرِ فَحَمَلَهُمَا وَ وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ «۱» إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ.

وَ قَدْ ذَكَرَهُ أَبُو طَالِبٍ الْحَارِثِيُّ فِي قُوتِ الْقُلُوبِ إِلَّا أَنَّهُ تَفَرَّدَ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

. وَ فِي خَبَرٍ أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ.

مُعْجَمُ الطَّبَرَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَرْبَعِينُ الْمُؤَذِّنِ وَ تَارِيخُ الْخَطِيبِ بِأَسَانِيدِهِمْ إِلَى جَابِرٍ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ خَاصَّةً وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِي وَ مِنْ صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِنَّ كُلَّ بَنِي بِنْتٍ يُنْسَبُونَ إِلَى أَبِيهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ.

وَ

---

(۱) الأنفال: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۵

قِيلَ فِي قَوْلِهِ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ «۱» إِنَّمَا نَزَلَ فِي نَفْيِ التَّبَنِّي لِزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَ أَرَادَ بِقَوْلِهِ مِنْ رِجَالِكُمْ الْبَالِغِينَ فِي وَقْتِكُمْ وَ الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّهُمَا لَمْ يَكُونَا بَالِغَيْنِ فِيهِ.

الْإِحْيَاءُ عَنِ الْغَزَّالِيِّ وَ الْفِرْدَوْسُ عَنِ الدَّيْلَمِيِّ قَالَ الْمِقْدَامُ بْنُ مَعْدِيكَرِبَ قَالَ النَّبِيُّ ص حَسَنٌ مِنِّي وَ حُسَيْنٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ قَالَ ص هُمَا

وَدِيعَتِي فِي أُمَّتِي.

وَ مِنْ مُلَاعَبَتِهِ ص مَعَهُمَا مَا رَوَاهُ ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ مِنْ أَرْبَعَةِ طُرُقٍ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع عَلَى ظَهْرِهِ وَ هُوَ يَجْثُو لَهُمَا وَ يَقُولُ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا وَ نِعْمَ الْعِدْلَانِ أَنْتُمَا.

ابْنُ نَجِيحٍ كَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَرْكَبَانِ ظَهْرَ النَّبِيِّ ص وَ يَقُولَانِ حَلْ حَلْ «۲» وَ يَقُولُ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا.

السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ نِعْمَ الْفَرَسُ لَكُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نِعْمَ الْفَارِسَانِ هُمَا.

ابْنُ حَمَّادٍ «۳» عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص بَرَّكَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَحَمَلَهُمَا وَ خَالَفَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَ أَرْجُلِهِمَا وَ قَالَ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا.

بيان لعل المعنى أنهما استقبلا أو استدبرا عند الركوب فحاذى يمين كل منهما شمال الآخر أو أنه جعل أيدى كل منهما أو أرجلهما من جانب كما سيأتى فى رواية أبى يوسف.

۵۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب الْخَرْكُوشِيُّ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ كَانَ جَالِساً فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَلَمَّا رَآهُمَا النَّبِيُّ ص قَامَ

---

(۱) الأحزاب: ۴۰.

(۲) قال الجوهرىّ: حلحلت بالناقة، اذا قلت لها حل- بالتسكين- و هو زجر للناقة.

(۳) فى المصدر ج ۲ ص ۳۸۷: ابن مهاد، عن أبيه، عن النبىّ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۲۸۶

لَهُمَا وَ اسْتَبْطَأَ بُلُوغَهُمَا إِلَيْهِ فَاسْتَقْبَلَهُمَا وَ حَمَلَهُمَا عَلَى كَتِفَيْهِ وَ قَالَ نِعْمَ الْمَطِيُّ مَطِيُّكُمَا وَ نِعْمَ الرَّاكِبَانِ أَنْتُمَا وَ أَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا.

تَفْسِيرُ أَبِي يُوسُفَ يَعْقُوبَ بْنِ سُفْيَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ سُفْيَانَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى ظَهْرِهِ الْحَسَنَ عَلَى أَضْلَاعِهِ الْيُمْنَى وَ الْحُسَيْنَ عَلَى أَضْلَاعِهِ الْيُسْرَى ثُمَّ مَشَى وَ قَالَ نِعْمَ الْمَطِيُّ مَطِيُّكُمَا وَ نِعْمَ الرَّاكِبَانِ أَنْتُمَا وَ أَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا.

وَ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ص تَرَكَ لَهُمَا ذُؤَابَتَيْنِ فِي وَسَطِ الرَّأْسِ.

مرزد [مُزَرِّدٌ] قَالَ سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ «۱» يَقُولُ سَمِعَ أُذُنَايَ هَاتَانِ وَ بَصُرَ عَيْنَايَ هَاتَانِ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ هُوَ آخِذٌ بِيَدَيْهِ جَمِيعاً بِكَتِفَيِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ قَدَمَاهُمَا عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ يَقُولُ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةَ قَالَ فَرَقَا الْغُلَامُ حَتَّى وَضَعَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ لَهُ افْتَحْ فَاكَ ثُمَّ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ فَإِنِّي أُحِبُّهُ.

كِتَابُ ابْنِ الْبَيِّعِ وَ ابْنِ مَهْدِيٍّ وَ الزَّمَخْشَرِيِّ قَالَ:

حُزُقَّةٌ حُزُقَّةٌ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ

.الحزقة القصير الصغير الخطا و عين بقة أصغر الأعين و قال أراد بالبقة فاطمة «۲» فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا قُرَّةَ عَيْنِ بَقَّةَ تَرَقَّ.

وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع تُرَقِّصُ ابْنَهَا حَسَناً ع وَ تَقُولُ

أَشْبِهْ أَبَاكَ يَا حَسَنُ وَ اخْلَعْ عَنِ الْحَقِّ الرَّسَنَ

وَ اعْبُدْ إِلَهاً ذَا مِنَنٍ وَ لَا تُوَالِ ذَا الْإِحَنِ

وَ قَالَتْ لِلْحُسَيْنِ ع

أَنْتَ شَبِيهٌ بِأَبِي لَسْتَ شَبِيهاً بِعَلِيٍ

(۱) راجع المصدر ج ۳ ص ۳۸۸.

(۲) فی النسخ المطبوعة: «أراد بالبقة عین فاطمة» و ما فی الصلب هو الصحیح المطابق للمصدر ج ۳ ص ۳۸۸.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۷

وَ فِی مُسْنَدِ الْمَوْصِلِیِّ أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ أَبُو بَکْرٍ لِلْحَسَنِ ع وَ أَبَاهُ یَسْمَعُ

أَنْتَ شَبِیهٌ بِنَبِیٍّ لَسْتَ شَبِیهاً بِعَلِیٍّ

وَ عَلِیٌّ یَتَبَسَّمُ وَ کَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تُرَبِّی الْحَسَنَ وَ تَقُولُ

بِأَبِی ابْنُ عَلِیٍّ أَنْتَ بِالْخَیْرِ مَلِیٌّ

کُنْ کَأَسْنَانِ حُلِیٍّ کُنْ کَکَبْشِ الْحَوْلِی

وَ کَانَتْ أُمُّ الْفَضْلِ امْرَأَةُ الْعَبَّاسِ تُرَبِّی الْحُسَیْنَ وَ تَقُولُ

یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ یَا ابْنَ کَثِیرِ الْجَاهِ

فَرْدٌ بِلَا أَشْبَاهٍ أَعَاذَهُ إِلَهِی

مِنْ أَمَمِ الدَّوَاهِی

.إیضاح

قال الجزری فیه أنه علیه الصلاة و السلام کان یرقص الحسن أو الحسین و یقول

حزقة حزقة ترق عین بقة

فترقى الغلام حتى وضع قدمیه على صدره.

الحزقة الضعیف المقارب الخطو من ضعفه و قیل القصیر العظیم البطن فذکرها له على سبیل المداعبة و التأنیس له و ترق بمعنى اصعد و عین بقة کنایة عن صغر العین و حزقة مرفوع على أنه خبر مبتدإ محذوف تقدیره أنت حزقة و حزقة الثانی کذلک أو أنه خبر مکرر و من لم ینون حزقة فحذف حرف النداء و هی فی الشذوذ کقولهم أطرق کرا «۱» لأن حرف النداء إنما یحذف من العلم المضموم أو المضاف انتهى.

و الحزقة بضم الحاء المهملة و الزاء المعجمة و فتح القاف المشددة و الظاهر أن عین بقة کنایة عن صغر الجثة لا صغر العین و یمکن أن یکون مراده ذلک بأن یکون مراده بالعین النفس أو أن وجه التشبیه بعین البقة صغر عینها و لکن الزمخشری صرح فی الفائق بذلک حیث قال و عین بقة منادى ذهب إلى صغر عینیه تشبیها لهما بعین البعوضة انتهى.

قولها ع

و اخلع عن الحق الرسن

الحق بفتح الحاء فیکون کنایة

(۱) الکرا: الذکر من القبج، و «أطرق کرا» مثل یضرب لمن یخدع بکلام لطیف له و یراد به الغائلة.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۸

عن إظهار الأسرار أو بضمها بأن یکون جمع حقة بالضم أو بالکسر و هو ما کان من الإبل ابن ثلاث سنین فیکون کنایة عن السخاء و الجود أو عن التصرف فی الأمور و الاشتغال بالأعمال فإن تسریح الإبل تدبیر لها و موجب للاشتغال بغیرها و أسنان الحلی تضاریسه و التشبیه فی الاستواء و الحسن.

۵۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب فِی مُعْجِزَاتِهِمَا ع أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِی الْمُسْنَدِ وَ ابْنُ بَطَّةَ فِی الْإِبَانَةِ وَ النَّطَنْزِیُّ فِی الْخَصَائِصِ وَ الْخَرْكُوشِیُّ فِی شَرَفِ النَّبِیِّ ص وَ اللَّفْظُ لَهُ وَ رَوَى جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ وَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَلْعَبَانِ عِنْدَ النَّبِیِّ ص حَتَّى مَضَى عَامَّةُ اللَّيْلِ ثُمَّ قَالَ لَهُمَا انْصَرِفَا إِلَى أُمِّكُمَا فَبَرَقَتْ بَرْقَةٌ فَمَا زَالَتْ تُضِی‌ءُ لَهُمَا حَتَّى دَخَلَا عَلَى فَاطِمَةَ وَ النَّبِیُّ ص يَنْظُرُ إِلَى الْبَرْقَةِ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

وَ قَدْ رَوَاهُ السَّمْعَانِیُّ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِی فَضَائِلِهِمَا عَنْ أَبِی جُحَيْفَةَ إِلَّا أَنَّهُمَا تَفَرَّدَا فِی حَقِّ الْحَسَنِ ع.

وَ فِی حَدِيثِ عَفِيفٍ الْكِنْدِیِّ أَنَّهُ قَالَ الْفَارِسُ لَهُ إِذَا رَأَيْتَ فِی دَارِهِ ع حَمَامَةً يَطِيرُ مَعَهَا فَرْخَاهَا فَاعْلَمْ أَنَّهُ وُلِدَ لَهُ يَعْنِی عَلِيّاً ع ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامٍ بَلَغَنِی بَعْدَ بُرْهَةٍ ظُهُورُ النَّبِیِّ ص فَأَسْلَمْتُ فَكُنْتُ أَرَى الْحَمَامَةَ فِی دَارِ عَلِیٍّ تُفْرِخُ مِنْ غَيْرِ وَكْرٍ وَ إِذَا رَأَيْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص ذَكَرْتُ قَوْلَ الْفَارِسِ وَ فِی رِوَايَةِ بِسْطَامَ عَنْهُ فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ فَلَمَّا قُتِلَ عَلِیٌّ ذَهَبْتُ فَمَا رَأَيْتُ.

وَ فِی رِوَايَةِ أَبِی عَقِيلٍ رَأَيْتُ فِی مَنْزِلِ عَلِیٍّ بَعْدَ مَوْتِهِ طَيْرَانِ يَطِيرَانِ فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ غَابَ أَحَدُهُمَا فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ غَابَ الْآخَرُ.

الْكَشْفُ وَ الْبَيَانُ عَنِ الثَّعْلَبِیِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: مَرِضَ النَّبِیُّ ص فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ بِطَبَقٍ فِيهِ رُمَّانٌ وَ عِنَبٌ فَأَكَلَ النَّبِیُّ ص مِنْهُ فَسَبَّحَ ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَتَنَاوَلَا مِنْهُ فَسَبَّحَ الرُّمَّانُ وَ الْعِنَبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِیٌّ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ فَسَبَّحَ أَيْضاً ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَكَلَ فَلَمْ يُسَبِّحْ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ إِنَّمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۸۹

يَأْكُلُ هَذَا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیٌّ أَوْ وَلَدُ نَبِیٍّ.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُفِيدُ النَّيْسَابُورِیُّ فِی أَمَالِيهِ قَالَ الرِّضَا ع عَرِیَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ أَدْرَكَهُمَا الْعِيدُ فَقَالا لِأُمِّهِمَا قَدْ زَيَّنُوا صِبْيَانَ الْمَدِينَةِ إِلَّا نَحْنُ فَمَا لَكِ لَا تزيننا [تُزَيِّنِينَّا] فَقَالَتْ إِنَّ ثِيَابَكُمَا عِنْدَ الْخَيَّاطِ فَإِذَا أَتَانِی زَيَّنْتُكُمَا فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْعِيدِ أَعَادَا الْقَوْلَ عَلَى أُمِّهِمَا فَبَكَتْ وَ رَحِمَتْهُمَا فَقَالَتْ لَهُمَا مَا قَالَتْ فِی الْأُولَى فَرَدُّوا عَلَيْهَا فَلَمَّا أَخَذَ الظَّلَامُ قَرَعَ الْبَابَ قَارِعٌ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ مَنْ هَذَا قَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا الْخَيَّاطُ جِئْتُ بِالثِّيَابِ فَفَتَحَتِ الْبَابَ فَإِذَا رَجُلٌ وَ مَعَهُ مِنْ لِبَاسِ الْعِيدِ قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ اللَّهِ لَمْ أَرَ رَجُلًا أَهْيَبَ سِيمَةً مِنْهُ فَنَاوَلَهَا مِنْدِيلًا مَشْدُوداً ثُمَّ انْصَرَفَ فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ فَفَتَحَتِ الْمِنْدِيلَ فَإِذَا فِيهِ قَمِيصَانِ وَ دُرَّاعَتَانِ وَ سَرَاوِيلَانِ وَ رِدَاءَانِ وَ عِمَامَتَانِ وَ خُفَّانِ أَسْوَدَانِ مُعَقَّبَانِ بِحُمْرَةٍ فَأَيْقَظَتْهُمَا وَ أَلْبَسَتْهُمَا فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هُمَا مُزَيَّنَانِ فَحَمَلَهُمَا وَ قَبَّلَهُمَا ثُمَّ قَالَ رَأَيْتِ الْخَيَّاطَ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِی أَنْفَذْتَهُ مِنَ الثِّيَابِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ مَا هُوَ خَيَّاطٌ إِنَّمَا هُوَ رِضْوَانُ خَازِنُ الْجَنَّةِ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَمَنْ أَخْبَرَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا عَرَجَ حَتَّى جَاءَنِی وَ أَخْبَرَنِی بِذَلِكَ.

الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ وَ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ دَخَلَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَجَعَلَا يَدُورَانِ حَوْلَهُ يُشَبِّهَانِهِ بِدِحْيَةَ الْكَلْبِیِّ فَجَعَلَ جَبْرَئِيلُ يُومِئُ بِيَدَيْهِ كَالْمُتَنَاوِلِ شَيْئاً فَإِذَا فِی يَدِهِ تُفَّاحَةٌ وَ سَفَرْجَلَةٌ وَ رُمَّانَةٌ فَنَاوَلَهُمَا وَ تَهَلَّلَتْ وُجُوهُهُمَا وَ سَعَيَا إِلَى جَدِّهِمَا فَأَخَذَ مِنْهُمَا فَشَمَّهَا ثُمَّ قَالَ صِيرَا إِلَى أُمِّكُمَا بِمَا مَعَكُمَا وَ بَدْؤُكُمَا بِأَبِيكُمَا أَعْجَبُ «۱» فَصَارَا كَمَا أَمَرَهُمَا فَلَمْ يَأْكُلُوا حَتَّى صَارَ النَّبِیُّ ص إِلَيْهِمْ فَأَكَلُوا جَمِيعاً فَلَمْ يَزَلْ كُلَّمَا أُكِلَ مِنْهُ عَادَ إِلَى مَا كَانَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص

---

(۱) فی المصدر ج ۳ ص ۳۹۱: و ابدءا بأبيكما فصارا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۰

قَالَ الْحُسَيْنُ ع فَلَمْ يَلْحَقْهُ التَّغْيِيرُ وَ النُّقْصَانُ أَيَّامَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تُوُفِّيَتْ فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ فَقَدْنَا الرُّمَّانَ وَ بَقِیَ التُّفَّاحُ وَ السَّفَرْجَلُ أَيَّامَ أَبِی فَلَمَّا اسْتُشْهِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فُقِدَ السَّفَرْجَلُ وَ بَقِیَ التُّفَّاحُ عَلَى هَيْأَتِهِ لِلْحَسَنِ حَتَّى مَاتَ فِی سَمِّهِ وَ بَقِيَتِ التُّفَّاحَةُ إِلَى الْوَقْتِ الَّذِی حُوصِرْتُ عَنِ الْمَاءِ فَكُنْتُ أَشَمُّهَا إِذَا عَطِشْتُ فَيَسْكُنُ لَهَبُ عَطَشِی فَلَمَّا اشْتَدَّ عَلَیَّ الْعَطَشُ عَضَضْتُهَا وَ أَيْقَنْتُ بِالْفَنَاءِ قَالَ

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِسَاعَةٍ فَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وُجِدَ رِيحُهَا فِي مَصْرَعِهِ فَالْتُمِسَتْ فَلَمْ يُرَ لَهَا أَثَرٌ فَبَقِيَ رِيحُهَا بَعْدَ الْحُسَيْنِ ع وَ لَقَدْ زُرْتُ قَبْرَهُ فَوَجَدْتُ رِيحَهَا يَفُوحُ مِنْ قَبْرِهِ فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا الزَّائِرِينَ لِلْقَبْرِ فَلْيَلْتَمِسْ ذَلِكَ فِي أَوْقَاتِ السَّحَرِ فَإِنَّهُ يَجِدُهُ إِذَا كَانَ مُخْلِصاً.

أَمَالِي أَبِي الْفَتْحِ الْحَفَّارِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ أَبُو رَافِعٍ كُنَّا جُلُوساً مَعَ النَّبِيِّ ص إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَ مَعَهُ جَامٌ مِنَ الْبَلُّوْرِ الْأَحْمَرِ مَمْلُوءاً مِسْكاً وَ عَنْبَراً فَقَالَ لَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ اللَّهُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يُحَيِّيكَ بِهَذِهِ التَّحِيَّةِ وَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُحَيِّيَ بِهَا عَلِيّاً وَ وَلَدَيْهِ فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ النَّبِيِّ ص هَلَّلَتْ ثَلَاثاً وَ كَبَّرَتْ ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ بِلِسَانٍ ذَرِبٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ طه ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى فَأَشَمَّهَا النَّبِيَّ ص ثُمَّ حَيَّا بِهَا عَلِيّاً فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ عَلِيٍّ قَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ «۱» الْآيَةَ فَأَشَمَّهَا عَلِيٌّ وَ حَيَّى بِهَا الْحَسَنَ فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ الْحَسَنِ قَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الْآيَةَ فَأَشَمَّهَا الْحَسَنَ وَ حَيَّى بِهَا الْحُسَيْنَ فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ الْحُسَيْنِ قَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى «۲» ثُمَّ رُدَّتْ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «۳» فَلَمْ أَدْرِ عَلَى السَّمَاءِ صَعِدَتْ أَمْ فِي الْأَرْضِ نَزَلَتْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى.

بيان ذرابة اللسان حدته.

---

(۱) المائدة: ۵۸.

(۲) الشورى: ۲۳.

(۳) النور: ۳۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۱

۵۳- قب، المناقب لابن شهرآشوب كِتَابُ الْمَعَالِمِ إِنَّ مَلَكاً نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى صِفَةِ الطَّيْرِ فَقَعَدَ عَلَى يَدِ النَّبِيِّ ص فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَى يَدِ عَلِيٍّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَصِيَّةِ وَ عَلَى يَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا بِالْخِلَافَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَ لَمْ تَقْعُدْ عَلَى يَدِ فُلَانٍ فَقَالَ لَا أَقْعُدُ فِي أَرْضٍ عُصِيَ عَلَيْهَا اللَّهُ فَكَيْفَ أَقْعُدُ عَلَى يَدٍ عَصَتِ اللَّهَ.

أَرْبَعِينُ الْمُؤَذِّنِ وَ إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ خَصَائِصُ النَّطَنْزِيِّ قَالَ ابْنُ عُمَرَ كَانَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ تَعْوِيذَانِ حَشْوُهُمَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ وَ فِي رِوَايَةٍ فِيهِمَا مِنْ جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ.

وَ عَنْ أُمِّ عُثْمَانَ أُمِّ وَلَدٍ لِعَلِيٍّ ع قَالَتْ كَانَتْ لِآلِ مُحَمَّدٍ ص وِسَادَةٌ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهَا إِلَّا جَبْرَئِيلُ فَإِذَا قَامَ عَنْهَا طُوِيَتْ فَكَانَ إِذَا قَامَ انْتَفَضَ مِنْ زَغَبِهِ فَتَلْتَقِطُهُ فَاطِمَةُ فَتَجْعَلُهُ فِي تَمَائِمِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

أَبُو هُرَيْرَةَ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الْحَارِثُ الْهَمْدَانِيُّ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الصَّادِقُ أَنَّهُ اصْطَرَعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيهِ حَسَنُ إِيهِ حَسَنُ خُذْ حُسَيْناً فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص أَ تَسْتَنْهِضُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ هَذَا جَبْرَئِيلُ يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ إِيهاً حُسَيْنُ خُذْ حَسَناً.

أَوْرَدَهُ السَّمْعَانِيُّ فِي فَضَائِلِهِ.

۵۴- قب، المناقب لابن شهرآشوب فِي مَعَالِي أُمُورِهِمَا ع مُقَاتِلُ بْنُ مُقَاتِلٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ طُورِ سِينِينَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ قَالَ مُحَمَّدٌ ص لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ قَالَ الْأَوَّلُ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ بِبُغْضِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ يَا مُحَمَّدُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

وَ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْقِبْلَةِ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا.

وَ اجْتَمَعُوا أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

حَدَّثَنِي بِذَلِكَ ابْنُ كَادِشٍ الْعُكْبَرِيُّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْحَرْبِيِّ الْعُشَارِيِّ عَنِ ابْنِ شَاهِينَ الْمَرْوَزِيِّ فِيمَا قَرُبَ سَنَدُهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَامِرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا نُعَيْمُ بْنُ سَالِمِ بْنِ قَنْبَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۲

يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ الْخَبَرَ وَ رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي الْفَضَائِلِ وَ الْمُسْنَدِ وَ التِّرْمِذِيُّ فِي الْجَامِعِ وَ ابْنُ مَاجَهْ فِي السُّنَنِ وَ ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ وَ الْخَطِيبُ فِي التَّارِيخِ وَ الْمَوْصِلِيُّ فِي الْمُسْنَدِ وَ الْوَاعِظُ فِي شَرَفِ الْمُصْطَفَى وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ مِنْ ثَلَاثَةِ طُرُقٍ وَ ابْنُ حَشِيشٍ التَّمِيمِيُّ «۱» عَنِ الْأَعْمَشِ.

وَ رَوَى الدَّارَقُطْنِيُّ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ ص ابْنَايَ هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

وَ رَوَاهُ الْخُدْرِيُّ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ جَابِرٌ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَبُو جُحَيْفَةَ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ حُذَيْفَةُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ أُمُّ سَلَمَةَ وَ مُسْلِمُ بْنُ يَسَارٍ وَ الزِّبْرِقَانُ بْنُ أَظْلَمَ الْحِمْيَرِيُّ وَ رَوَاهُ الْأَعْمَشُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ فِي حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ وَ اعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ مُسْنَدِ الْأَنْصَارِ عَنْ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص فِي خَبَرٍ أَ مَا رَأَيْتَ الْعَارِضَ الَّذِي عَرَضَ لِي قُلْتُ بَلَى قَالَ ذَاكَ مَلَكٌ لَمْ يَهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ قَبْلَ السَّاعَةِ فَاسْتَأْذَنَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيَّ وَ يُبَشِّرُنِي أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ هُمَا وَ اللَّهِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

وَ الْمَشْهُورُ

عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: أَهْلُ الْجَنَّةِ شَبَابٌ كُلُّهُمْ.

وَ مِنْ كَثْرَةِ فَضْلِهِمَا وَ مَحَبَّةِ النَّبِيِّ ص إِيَّاهُمَا أَنَّهُ جَعَلَ نَوَافِلَ الْمَغْرِبِ وَ هِيَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ كُلَّ رَكْعَتَيْنِ مِنْهَا عِنْدَ وِلَادَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبَرَانِيُّ وَ الْقَاضِي أَبُو الْحَسَنِ الْجَرَّاحِيُّ وَ أَبُو الْفَتْحِ الْحَفَّارُ وَ الْكِيَاشِيرَوَيْهِ وَ الْقَاضِي النَّطَنْزِيُّ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عُقْبَةَ عَنْ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ وَ أَبِي دُجَانَةَ وَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ شَنْفَا الْعَرْشِ وَ فِي

---

(۱) في المصدر: ابن حبيش. راجع ج ۳ ص ۳۹۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۳

رِوَايَةٍ وَ لَيْسَا بِمُعَلَّقَيْنِ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسْكَنْتَنِي الضُّعَفَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَ لَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَمَاسَتْ كَمَا تَمِيسُ الْعَرُوسُ فَرَحاً.

وَ فِي خَبَرٍ عَنْهُ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ زُيِّنَ عَرْشُ الرَّحْمَنِ بِكُلِّ زِينَةٍ ثُمَّ يُؤْتَى بِمِنْبَرَيْنِ مِنْ نُورٍ طُولُهُمَا مِائَةُ مِيلٍ فَيُوضَعُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ الْآخَرُ عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ يُزَيِّنُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِمَا عَرْشَهُ كَمَا تُزَيِّنُ الْمَرْأَةَ قُرْطَاهَا.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي لَهِيعَةَ الْبَصْرِيِّ قَالَ: سَأَلَتِ الْجَنَّةُ رَبَّهَا أَنْ يُزَيِّنَ رُكْناً مِنْ أَرْكَانِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهَا أَنِّي قَدْ زَيَّنْتُكِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَزَادَتِ الْجَنَّةُ سُرُوراً بِذَلِكَ.

كِتَابُ السُّؤْدُدِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سُلَيْمٍ وَ الْإِبَانَةُ عَنِ الْعُكْبَرِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ أَنَّ فَاطِمَةَ ع أَتَتْ بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَتِ انْحَلِ ابْنَيَّ هَذَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ فِي رِوَايَةٍ هَذَانِ ابْنَاكَ فَوَرِّثْهُمَا شَيْئاً فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي وَ فِي كِتَابٍ آخَرَ أَنَّ فَاطِمَةَ قَالَتْ رَضِيتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ كَانَ الْحَسَنُ حَلِيماً مَهِيباً وَ الْحُسَيْنُ نَجْداً جَوَاداً.

الْإِرْشَادُ وَ الرَّوْضَةُ وَ الْأَعْلَامُ وَ شَرَفُ النَّبِيِّ ص «۱» وَ جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ وَ إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ مِنْ ثَمَانِيَةِ طُرُقٍ رَوَاهُ أَنَسٌ وَ أَبُو جُحَيْفَةَ أَنَّ الْحُسَيْنَ

كَانَ يُشْبِهُ النَّبِيَّ ص مِنْ صَدْرِهِ إِلَى رَأْسِهِ وَ الْحَسَنَ يُشْبِهُ بِهِ مِنْ صَدْرِهِ إِلَى رِجْلَيْهِ.

الْمُحَاضَرَاتُ عَنِ الرَّاغِبِ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ وَ بُرَيْدَةُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَ إِلَى الْحَسَنِ مَرَّةً وَ قَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

وَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ الْخَطِيبُ وَ الْخَرْكُوشِيُّ وَ السَّمْعَانِيُّ.

وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ وَ الْمَوْصِلِيُّ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ وَ السَّمْعَانِيُّ قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَالِدٍ لِأَبِي جُحَيْفَةَ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ وَ كَانَ الْحَسَنُ يُشْبِهُهُ.

---

(۱) فی المصدر، و شرف المصطفی. راجع ج ۳ ص ۳۹۶.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۴

أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ هُوَ مُعْتَمٌّ فَظَنَنْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَدْ بُعِثَ.

الْغَزَّالِيُّ وَ الْمَكِّيُّ فِي الْإِحْيَاءِ وَ قُوتِ الْقُلُوبِ قَالَ النَّبِيُّ ص لِلْحَسَنِ ع أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَ خُلُقِي.

۵۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب فِي مَحَبَّةِ النَّبِيِّ ص لِلْحَسَنِ ع رَوَى أَبُو عَلِيٍّ الْجُبَّائِيُّ عَنْ مُسْنَدِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ عَنْ أَبِيهِ وَ أَبُو يَعْلَى الْمَوْصِلِيُّ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ دُعِيَ النَّبِيُّ ص إِلَى صَلَاةٍ وَ الْحَسَنُ مُتَعَلِّقٌ بِهِ فَوَضَعَهُ النَّبِيُّ ص مُقَابِلَ جَنْبِهِ وَ صَلَّى فَلَمَّا سَجَدَ أَطَالَ السُّجُودَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ فَإِذَا الْحَسَنُ عَلَى كَتِفِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا سَلَّمَ ع قَالَ لَهُ الْقَوْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَجَدْتَ فِي صَلَاتِكَ هَذِهِ سَجْدَةً مَا كُنْتَ تَسْجُدُهَا كَأَنَّمَا يُوحَى إِلَيْكَ فَقَالَ ص لَمْ يُوحَ إِلَيَّ وَ لَكِنَّ ابْنِي كَانَ عَلَى كَتِفِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى نَزَلَ وَ فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ أَنَّهُ قَالَ ص إِنَّ ابْنِي هَذَا ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ.

الْحِلْيَةُ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي بُكْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي بِنَا وَ هُوَ سَاجِدٌ فَيَجِيءُ الْحَسَنُ وَ هُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ حَتَّى يَصِيرَ عَلَى ظَهْرِهِ أَوْ رَقَبَتِهِ فَيَرْفَعُهُ رَفْعاً رَفِيقاً فَلَمَّا صَلَّى صَلَاتَهُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَصْنَعُ بِهَذَا الصَّبِيِّ شَيْئاً لَمْ تَصْنَعْهُ بِأَحَدٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا رَيْحَانَتِي الْخَبَرَ.

وَ فِيهَا عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَاضِعاً الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّهُ.

سُنَنُ ابْنِ مَاجَهْ وَ فَضَائِلُ أَحْمَدَ رَوَى نَافِعُ عَنِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ ص قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ قَالَ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ قَدْ جَاءَهُ الْحَسَنُ وَ فِي عُنُقِهِ السِّخَابُ فَالْتَزَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْتَزَمَ هُوَ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۵

وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

أَخْرَجَهُ ابْنُ بَطَّةَ بِرِوَايَاتٍ كَثِيرَةٍ.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَجَاءَ الْحَسَنُ فَأَقْبَلَ يَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ فَرَفَعَ قَمِيصَهُ وَ قَبَّلَ زُبَيْبَتَهُ.

بیان السخاب بالکسر قلادة تتخذ من قرنفل و محلب و سک و نحوه و لیس فیها من اللؤلؤ و الجوهر شیء و قیل هو خیط ینظم فیه خرز یلبسه الصبیان و الجواری و الزبیبة مصغر الزب بالضم و هو الذکر.

۵۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب وَ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَبَّلَ الْحَسَنَ وَ هُوَ يُصَلِّي.

الْخُدْرِيُّ أَنَّ الْحَسَنَ جَاءَ وَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ وَ هُوَ جَالِسٌ فَقَامَ النَّبِيُّ ص وَ إِنَّهُ لَيُمْسِكُهُ بِيَدَيْهِ حَتَّى رَكَعَ.

فَضَائِلُ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ كَانَ النَّبِيُّ ص يُقَبِّلُ الْحَسَنَ فَقَالَ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشَرَةً مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ أَحَداً مِنْهُمْ فَقَالَ

ص مَنْ لَا يَرْحَمْ لَا يُرْحَمْ.

مُسْنَدُ الْعَشَرَةِ وَ إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ شَرَفُ النَّبِيِّ ص وَ فَضَائِلُ السَّمْعَانِيِّ وَ قَدْ تَدَاخَلَتِ الرِّوَايَاتُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ فِي طَرِيقٍ قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَرِنِي الْمَوْضِعَ الَّذِي قَبَّلَهُ النَّبِيُّ ص قَالَ فَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَقَبَّلَ سُرَّتَهُ.

سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: كَانَ الْحُسَيْنُ ع عَلَى فَخِذِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ يُقَبِّلُهُ وَ يَقُولُ أَنْتَ السَّيِّدُ ابْنُ السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَئِمَّةِ أَنْتَ الْحُجَّةُ ابْنُ الْحُجَّةِ أَبُو الْحُجَجِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ وَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

ابْنُ عُمَرَ إِنَّ النَّبِيَّ ص بَيْنَمَا هُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ خَرَجَ الْحُسَيْنُ ع فَوُطِئَ فِي ثَوْبِهِ فَسَقَطَ فَبَكَى فَنَزَلَ النَّبِيُّ ص عَنِ الْمِنْبَرِ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ قَاتَلَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الْوَلَدَ لَفِتْنَةٌ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا دَرَيْتُ أَنِّي نَزَلْتُ عَنْ مِنْبَرِي.

أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَضَائِلِ الْعَشَرَةِ قَالَ يَزِيدُ بْنُ أَبِي زِيَادٍ خَرَجَ النَّبِيُّ ص مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَمَرَّ عَلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ فَسَمِعَ الْحُسَيْنَ يَبْكِي فَقَالَ أَ لَمْ تَعْلَمِي أَنَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۶

بُكَاءَهُ يُؤْذِينِي.

ابْنُ مَاجَةَ فِي السُّنَنِ وَ الزَّمَخْشَرِيُّ فِي الْفَائِقِ رَأَى النَّبِيُّ ص الْحُسَيْنَ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ فِي السِّكَّةِ فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ ص أَمَامَ الْقَوْمِ فَبَسَطَ إِحْدَى يَدَيْهِ فَطَفِقَ الصَّبِيُّ يَفِرُّ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ يُضَاحِكُهُ ثُمَّ أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى فَأْسِ رَأْسِهِ وَ أَقْنَعَهُ فَقَبَّلَهُ وَ قَالَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ وَ حُسَيْنٌ مِنِّي أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

استقبل أی تقدّم و أقنعه أی رفعه بيان قال الجزری فيه فجعل إحدى يديه فی فأس رأسه هو طرف مؤخره المشرف على القفا.

۵۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب قَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَرَّ الْحُسَيْنُ ع فَقَالَ أَبُو ظَبْيَانَ مَا لَهُ قَبَحَهُ اللَّهُ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيَفْرِجُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَ يُقَبِّلُ زُبَيْبَتَهُ.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ النَّبِيِّ ص إِذْ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ ع فَجَعَلَ يَنْزُو عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ص وَ عَلَى بَطْنِهِ فَبَالَ فَقَالَ دَعُوهُ.

أَبُو عُبَيْدٍ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ أَنَّهُ قَالَ ص لَا تُزْرِمُوا ابْنِي أَيْ لَا تَقْطَعُوا عَلَيْهِ بَوْلَهُ ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَى بَوْلِهِ.

سَنَنُ أَبِي دَاوُدَ إِنَّ الْحُسَيْنَ ع بَالَ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ لُبَانَةُ أَعْطِنِي إِزَارَكَ حَتَّى أَغْسِلَهُ قَالَ إِنَّمَا يُغْسَلُ مِنْ بَوْلِ الْأُنْثَى وَ يُنْضَحُ مِنْ بَوْلِ الذَّكَرِ.

أَحَادِيثُ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يُصَلِّي يَوْماً فِي فِئَةٍ وَ الْحُسَيْنُ صَغِيرٌ بِالْقُرْبِ مِنْهُ فَكَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا سَجَدَ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَرَكِبَ ظَهْرَهُ ثُمَّ حَرَّكَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ حَلْ حَلْ فَإِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَهُ فَوَضَعَهُ إِلَى جَانِبِهِ فَإِذَا سَجَدَ عَادَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ قَالَ حَلْ حَلْ فَلَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى فَرَغَ النَّبِيُّ ص مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ يَهُودِيٌّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ بِالصِّبْيَانِ شَيْئاً مَا نَفْعَلُهُ نَحْنُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَمَا لَوْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ لَرَحِمْتُمُ الصِّبْيَانَ قَالَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۷

فَإِنِّي أُومِنُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ فَأَسْلَمَ لَمَّا رَأَى كَرَمَهُ مَعَ عِظَمِ قَدْرِهِ.

بيان قال الجوهری حلحلت القوم أی أزعجتهم عن موضعهم و حلحلت بالناقة إذا قلت لها حل بالتسكين و هو زجر للناقة و حوب زجر للبعير و حل أيضا بالتنوين فی الوصل.

۵۸- قب، المناقب لابن شهرآشوب أَمَالِي الْحَاكِمِ قَالَ أَبُو رَافِعٍ كُنْتُ أُلَاعِبُ الْحُسَيْنَ ع وَ هُوَ صَبِيٌّ بِالْمَدَاحِي فَإِذَا أَصَابَتْ مِدْحَاتِي مِدْحَاتَهُ قُلْتُ احْمِلْنِي فَيَقُولُ أَ تَرْكَبُ ظَهْراً حَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ فَأَتْرُكُهُ فَإِذَا أَصَابَتْ مِدْحَاتُهُ مِدْحَاتِي قُلْتُ لَا أَحْمِلُكَ كَمَا لَمْ تَحْمِلْنِي فَيَقُولُ أَ مَا تَرْضَى أَنْ تَحْمِلَ بَدَناً حَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَحْمِلُهُ.

بيان قال الجزری دحى أی رمى و ألقى و منه

حديث أبي رافع كنت ألاعب الحسن و الحسين ع بالمداحي.

هي أحجار أمثال القرصة كانوا يحفرون حفيرة و يدحون فيها بتلك الأحجار فإن وقع الحجر فقد غَلَبَ صاحبها و إن لم يقع غُلِبَ.

۵۹- قب، المناقب لابن شهرآشوب الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ.

رَوَاهُ الطَّبَرِيَّانِ فِي الْوَلَايَةِ وَ الْمَنَاقِبِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ وَ عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ أَنَّهُ مَرَّ الْحُسَيْنُ ع عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الْمُجْتَازِ فَمَا كَلَّمْتُهُ مُنْذُ لَيَالِي صِفِّينَ فَأَتَى بِهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَبُّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَ تُقَاتِلُنِي وَ أَبِي يَوْمَ صِفِّينَ وَ اللَّهِ إِنَّ أَبِي لَخَيْرٌ مِنِّي فَاسْتَعْذَرَ وَ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِي أَطِعْ أَبَاكَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما «۱» وَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّمَا الطَّاعَةُ الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ وَ قَوْلَهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

وَ فِي الْمَسْأَلَةِ الْبَاهِرَةِ فِي تَفْضِيلِ الزَّهْرَاءِ الطَّاهِرَةِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ طَاهِرٍ

---

(۱) لقمان: ۱۴، راجع المصدر ج ص ۷۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۸

الْقَائِنِيِّ الْهَاشِمِيِّ قَالَ جَاءَ الْحَدِيثُ أَنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ يَوْماً فَوَجَدَ الزَّهْرَاءَ نَائِمَةً وَ الْحُسَيْنَ قَلِقاً عَلَى عَادَةِ الْأَطْفَالِ مَعَ أُمَّهَاتِهِمْ فَقَعَدَ جَبْرَئِيلُ يُلْهِيهِ عَنِ الْبُكَاءِ حَتَّى اسْتَيْقَظَتْ فَأَعْلَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِذَلِكَ.

الطَّبَرِيُّ طَاوُسٌ الْيَمَانِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَأَيْتُ فِي الْجَنَّةِ قَصْراً مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ لَا صَدْعَ فِيهَا وَ لَا وَصْلَ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ابْنِكَ ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَهُ فَإِذَا أَنَا بِتُفَّاحٍ فَأَخَذْتُ تُفَّاحَةً فَفَلَقْتُهَا فَخَرَجَتْ مِنْهَا حَوْرَاءُ كَأَنَّ مَقَادِيمَ النُّسُورِ أَشْفَارُ عَيْنَيْهَا فَقُلْتُ لِمَنْ أَنْتِ فَبَكَتْ ثُمَّ قَالَتْ لِابْنِكَ الْحُسَيْنِ.

۶۰- قب، المناقب لابن شهرآشوب عم، إعلام الورى فِي كِتَابِ شَرَفِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

۶۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب عم، إعلام الورى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: انْطَلَقْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَنَادَى عَلَى بَابِ فَاطِمَةَ ثَلَاثاً فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ فَمَالَ إِلَى الْحَائِطِ فَقَعَدَ فِيهِ وَ قَعَدْتُ إِلَى جَانِبِهِ فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَدْ غَسَّلَ وَجْهَهُ وَ عَلِقَتْ عَلَيْهِ سِبْحَةٌ قَالَ فَبَسَطَ النَّبِيُّ ص يَدَيْهِ وَ مَدَّهُمَا ثُمَّ ضَمَّ الْحَسَنَ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَهُ وَ قَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُصْلِحُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

۶۲- كشف، كشف الغمة قَالَ ابْنُ طَلْحَةَ رُوِيَ مَرْفُوعاً إِلَى أَبِي بَكْرَةَ نُفَيْعِ بْنِ الْحَارِثِ الثَّقَفِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ وَ هُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَ عَلَيْهِ مَرَّةً وَ يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَتَيْنِ رَوَاهُ الْجَنَابِذِيُّ.

وَ رُوِيَ عَنْ صَحِيحَيْ مُسْلِمٍ وَ الْبُخَارِيِّ مَرْفُوعاً إِلَى الْبَرَاءِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ.

وَ رَوَى التِّرْمِذِيُّ مَرْفُوعاً إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۲۹۹

حَامِلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَالَ رَجُلٌ نِعْمَ الْمَرْكَبُ رَكِبْتَ يَا غُلَامُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ نِعْمَ الرَّاكِبُ هُوَ رَوَاهُ الْجَنَابِذِيُّ.

وَ رُوِیَ عَنِ الْحَافِظِ أَبِی نُعَیْمٍ مَا أَوْرَدَهُ فِی حِلْیَتِهِ عَنْ أَبِی بَکْرَةَ قَالَ: کَانَ النَّبِیُّ ص یُصَلِّی بِنَا فَجَاءَهُ الْحَسَنُ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ هُوَ صَغِیرٌ حَتَّی یَصِیرَ عَلَی ظَهْرِهِ أَوْ رَقَبَتِهِ فَیَرْفَعُهُ رَفْعاً رَفِیقاً فَلَمَّا صَلَّی قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ تَصْنَعُ بِهَذَا الصَّبِیِّ شَیْئاً لَا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا رَیْحَانَتِی وَ إِنَّ ابْنِی هَذَا سَیِّدٌ وَ عَسَی أَنْ یُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ بَیْنَ فِئَتَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِینَ رَوَاهُ الْجَنَابِذِیُّ فِی کِتَابِهِ.

وَ رُوِیَ عَنِ التِّرْمِذِیِّ مِنْ صَحِیحِهِ یَرْفَعُهُ بِسَنَدِهِ إِلَی أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَیُّ أَهْلِ بَیْتِکَ أَحَبُّ إِلَیْکَ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ کَانَ یَقُولُ لِفَاطِمَةَ ع ادْعِی لِی ابْنَیَّ فَیَشَمُّهُمَا وَ یَضُمُّهُمَا إِلَیْهِ.

وَ رُوِیَ عَنْ مُسْلِمٍ وَ الْبُخَارِیِّ بِسَنَدَیْهِمَا عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص طَائِفَةً مِنَ النَّهَارِ لَا یُکَلِّمُنِی وَ لَا أُکَلِّمُهُ حَتَّی جَاءَ سُوقَ بَنِی قَیْنُقَاعَ ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّی أَتَی مَخْبَأً وَ هُوَ الْمِخْدَعُ فَقَالَ أَ ثَمَّ لُکَعُ أَ ثَمَّ لُکَعُ یَعْنِی حَسَناً فَظَنَنَّا أَنَّمَا تَحْبِسُهُ أُمُّهُ لِأَنْ تَغْسِلَهُ أَوْ تُلْبِسَهُ سِخَاباً فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ جَاءَ یَسْعَی حَتَّی اعْتَنَقَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اللَّهُمَّ إِنِّی أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ یُحِبُّهُ وَ فِی رِوَایَةٍ أُخْرَی اللَّهُمَّ إِنِّی أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُ قَالَ أَبُو هُرَیْرَةَ فَمَا کَانَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ بَعْدَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَالَ.

بیان: أ ثم الهمزة للاستفهام و المراد باللکع الصغیر و علیه حمله فی النهایة و قال الزمخشری فی الفائق اللکع اللئیم و قیل الوسخ من قولهم لکم علیه الوسخ و لکث و لکد أی لصق و قیل هو الصغیر و عن نوح بن جریر أنه سئل عنه فقال نحن أرباب الحمیر نحن أعلم به هو الجحش الراضع و منه

حدیثه ص أنه طلب الحسن فقال أ ثم لکع أ ثم لکع

. ۶۳- کشف، کشف الغمة رُوِیَ عَنِ التِّرْمِذِیِّ فِی صَحِیحِهِ مَرْفُوعاً إِلَی أُسَامَةَ بْنِ زَیْدٍ قَالَ: طَرَقْتُ النَّبِیَّ ص ذَاتَ لَیْلَةٍ فِی بَعْضِ الْحَاجَةِ فَخَرَجَ وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَی شَیْءٍ مَا أَدْرِی

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۰

مَا هُوَ فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنْ حَاجَتِی قُلْتُ مَا هَذَا الَّذِی أَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَیْهِ فَکَشَفَهُ فَإِذَا حَسَنٌ وَ حُسَیْنٌ عَلَی وَرِکَیْهِ فَقَالَ هَذَانِ ابْنَایَ وَ ابْنَا ابْنَتِی اللَّهُمَّ إِنِّی أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَ أَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُمَا.

وَ رُوِیَ عَنِ التِّرْمِذِیِّ بِسَنَدِهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

وَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ ص یَقُولُ هُمَا رَیْحَانَتَایَ مِنَ الدُّنْیَا.

وَ رُوِیَ عَنِ النَّسَائِیِّ بِسَنَدِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: خَرَجَ عَلَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ فِی إِحْدَی صَلَاتَیِ الْعِشَاءِ وَ هُوَ حَامِلٌ حَسَناً فَتَقَدَّمَ النَّبِیُّ ص فَوَضَعَهُ ثُمَّ کَبَّرَ لِلصَّلَاةِ فَصَلَّی فَسَجَدَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْ صَلَاتِهِ سَجْدَةً فَأَطَالَهَا قَالَ أَبِی فَرَفَعْتُ رَأْسِی فَإِذَا الصَّبِیُّ عَلَی ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ سَاجِدٌ فَرَجَعْتُ إِلَی سُجُودِی فَلَمَّا قَضَی رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّلَاةَ قَالَ النَّاسُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ سَجَدْتَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْ صَلَاتِکَ سَجْدَةً أَطَلْتَهَا حَتَّی ظَنَنَّا أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ أَوْ أَنَّهُ یُوحَی إِلَیْکَ قَالَ کُلُّ ذَلِکَ لَمْ یَکُنْ وَ لَکِنَّ ابْنِی ارْتَحَلَنِی فَکَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّی یَقْضِیَ حَاجَتَهُ.

بیان قال الجزری فیه فأقاموا بین ظهرانیهم أی أقاموا بینهم علی سبیل الاستظهار و الاستناد إلیهم و زیدت فیه ألف و نون مفتوحة تأکیدا و معناه أن ظهرا منهم قدامه و ظهرا وراءه فهو مکنوف من جانبیه.

۶۴- کشف، کشف الغمة وَ رُوِیَ عَنِ التِّرْمِذِیِّ وَ النَّسَائِیِّ فِی صِحَاحِهِمْ کُلٌّ مِنْهُمْ بِسَنَدِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی بُرَیْدَةَ قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَخْطُبُ فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ع وَ عَلَیْهِمَا قَمِیصَانِ أَحْمَرَانِ یَمْشِیَانِ وَ یَعْثُرَانِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الْمِنْبَرِ فَحَمَلَهُمَا وَ وَضَعَهُمَا بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ إِنَّمَا أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ فَنَظَرْتُ إِلَی هَذَیْنِ الصَّبِیَّیْنِ یَمْشِیَانِ وَ یَعْثُرَانِ فَلَمْ أَصْبِرْ حَتَّی قَطَعْتُ حَدِیثِی وَ رَفَعْتُهُمَا.

وَ رَوَاهُ الْجَنَابِذِیُّ بِأَلْفَاظٍ قَرِیبَةٍ مِنْ هَذَا وَ أَخْصَرَ.

وَ رُوِيَ عَنِ التِّرْمِذِيِّ بِسَنَدِهِ فِي صَحِيحِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُشْبِهُهُ.

وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۱

بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ.

وَ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَ الْحُسَيْنُ أَشْبَهُ فِيمَا كَانَ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ.

وَ رُوِيَ عَنِ الْبُخَارِيِّ فِي صَحِيحِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الْعَصْرَ ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي وَ مَعَهُ عَلِيٌّ ع فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ بَيْنَ الصِّبْيَانِ فَحَمَلَهُ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَاتِقِهِ وَ قَالَ

بِأَبِي شَبِيهٌ بِالنَّبِيِّ لَيسَ شَبِيهاً بِعَلِيٍ

وَ عَلِيٌّ ع يَضْحَكُ.

وَ رَوَى الْجَنَابِذِيُّ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ:

بِأَبِي شِبْهُ النَّبِيِّ لَا شَبِيهاً بِعَلِيٍ

قَالَ وَ عَلِيٌّ يَتَبَسَّمُ

. وَ رُوِيَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جُحَيْفَةَ هَلْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُشْبِهُهُ.

وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ إِلَّا فَاضَتْ عَيْنَايَ دُمُوعاً وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَرَجَ يَوْماً فَوَجَدَنِي فِي الْمَسْجِدِ فَأَخَذَ بِيَدِي فَاتَّكَأَ عَلَيَّ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جِئْنَا سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ فَمَا كَلَّمَنِي فَطَافَ وَ نَظَرَ ثُمَّ رَجَعَ وَ رَجَعْتُ مَعَهُ فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ فَاحْتَبَى ثُمَّ قَالَ لِيَ ادْعُ لُكَعَ فَأَتَى حَسَنٌ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَعَ فِي حَجْرِهِ فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَفْتَحُ فَمَهُ وَ يُدْخِلُ فَمَهُ فِي فَمِهِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ ثَلَاثاً.

قب، المناقب لابن شهرآشوب الحلية عن أبي هريرة مثله.

۶۵- كشف، كشف الغمة وَ رَوَى الْجَنَابِذِيُّ بِسَنَدِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَ لَا أُعَلِّمُكَ عُوذَةً كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِبْرَاهِيمُ ابْنَيْهِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ أَنَا أُعَوِّذُ بِهِمَا ابْنَيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قُلْ كَفَى بِسَمْعِ اللَّهِ وَاعِياً لِمَنْ دَعَا وَ لَا مَرْمًى وَرَاءَ أَمْرِ اللَّهِ لِرَامٍ رَمَى.

وَ رَوَى مَرْفُوعاً إِلَى إِسْحَاقَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هَارُونَ الرَّشِيدَ فَتَذَاكَرُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۲

هَارُونُ تَزْعُمُ الْعَوَامُّ أَنِّي أُبْغِضُ عَلِيّاً وَ وُلْدَهُ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ لَا وَ اللَّهِ مَا ذَلِكَ كَمَا يَظُنُّونَ وَ لَكِنَّ وُلْدَهُ هَؤُلَاءِ طَالَبْنَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مَعَهُمْ فِي السَّهْلِ وَ الْجَبَلِ حَتَّى قَتَلْنَا قَتَلَتَهُ ثُمَّ أَفْضَى إِلَيْنَا هَذَا الْأَمْرُ فَخَالَطْنَاهُمْ فَحَسَدُونَا وَ خَرَجُوا عَلَيْنَا فَحَلُّوا قَطِيعَتَهُمْ وَ اللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمَهْدِيُّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع تَبْكِي فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص مَا يُبْكِيكِ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ خَرَجَا فَوَ اللَّهِ مَا أَدْرِي أَيْنَ سَلَكَا فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَا تبكين [تَبْكِي فِدَاكِ أَبُوكِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُمَا وَ هُوَ أَرْحَمُ بِهِمَا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَخَذَا فِي بَرٍّ فَاحْفَظْهُمَا وَ إِنْ كَانَا أَخَذَا فِي بَحْرٍ فَسَلِّمْهُمَا فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا أَحْمَدُ لَا تَغْتَمَّ وَ لَا تَحْزَنْ هُمَا فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا فَاضِلَانِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَ هُمَا فِي حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ نَائِمَيْنِ وَ قَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِمَا مَلَكاً يَحْفَظُهُمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قُمْنَا مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا حَظِيرَةَ بَنِي النَّجَّارِ فَإِذاً الْحَسَنُ مُعَانِقُ الْحُسَيْنِ وَ إِذاً الْمَلَكُ قَدْ غَطَّاهُمَا بِأَحَدِ جَنَاحَيْهِ فَحَمَلَ النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ وَ أَخَذَ الْحُسَيْنَ الْمَلَكُ وَ النَّاسُ يَرَوْنَ أَنَّهُ حَامِلُهُمَا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَا نُخَفِّفُ عَنْكَ بِأَحَدِ الصَّبِيَّيْنِ فَقَالَ دَعَاهُمَا فَإِنَّهُمَا فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا

فَاضِلَانِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ لَأُشَرِّفَنَّهُمَا الْيَوْمَ بِمَا شَرَّفَهُمَا اللَّهُ فَخَطَبَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ جَدّاً وَ جَدَّةً قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِخَيْرِ النَّاسِ أَباً وَ أُمّاً قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَبُوهُمَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِخَيْرِ النَّاسِ عَمّاً وَ عَمَّةً قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَمُّهُمَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ خَالًا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۳

وَ خَالَةً قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَالُهُمَا الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَلَا إِنَّ أَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ أُمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ جَدَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ جَدَّتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ خَالَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ خَالَتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ عَمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ عَمَّتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ.

وَ رُوِيَ مَرْفُوعاً إِلَى أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَيُّوبَ الْمُغَيْرِيِّ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع أَبْيَضَ مُشْرَباً حُمْرَةً أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ سَهْلَ الْخَدَّيْنِ دَقِيقَ الْمَسْرُبَةِ كَثَّ اللِّحْيَةِ ذَا وَفْرَةٍ كَانَ عُنُقُهُ إِبْرِيقَ فِضَّةٍ عَظِيمَ الْكَرَادِيسِ بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ رَبْعَةً لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَ لَا الْقَصِيرِ مَلِيحاً مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً وَ كَانَ يَخْضِبُ بِالسَّوَادِ وَ كَانَ جَعْدَ الشَّعْرِ حَسَنَ الْبَدَنِ.

الدعج شدة السواد مع سعتها يقال عين دعجاء و المسربة بضم الراء الشعر المستدق الذى يأخذ من الصدر إلى السرة و كل عظمين التقيا فى مفصل فهو كردوس مثل المنكبين و الركبتين.

وَ مِمَّا جَمَعَهُ صَدِيقُنَا الْعِزُّ الْمُحَدِّثُ مَرْفُوعاً إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيْلَةَ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوباً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيٌّ حَبِيبُ اللَّهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ فَاطِمَةُ أَمَةُ اللَّهِ عَلَى بَاغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.

وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ عُمَرُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ فَاطِمَةَ وَ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ فِي قُبَّةٍ بَيْضَاءَ سَقْفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: ابْنَايَ هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.وَ عَنْ كِتَابِ الْآلِ لِابْنِ خَالَوَيْهِ اللُّغَوِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْ أَحَبَّهُمَا أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضَنِي.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۴

وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِي قَدْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ع.

وَ مِنْ كِتَابِ الْآلِ مَرْفُوعاً إِلَى عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَتِ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ أَ لَيْسَ قَدْ وَعَدْتَنِي أَنْ تُسْكِنَنِي رُكْناً مِنْ أَرْكَانِكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُكِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلَتْ تَمِيسُ كَمَا تَمِيسُ الْعَرُوسُ.

وَ مِنْ كِتَابِ الْأَرْبَعِينِ لِلَّفْتُوَانِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ هُوَ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ يَقُولُ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا وَ نِعْمَ الْحِمْلَانِ أَنْتُمَا.

وَ رَوَى اللَّفْتُوَانِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ ص دَعَا الْحَسَنَ فَأَقْبَلَ وَ فِي عُنُقِهِ سِخَابٌ فَظَنَنْتُ أَنَّ أُمَّهُ حَبَسَتْهُ لِتُلْبِسَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص هَكَذَا وَ قَالَ الْحَسَنُ ع هَكَذَا بِيَدِهِ «۱» فَالْتَزَمَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قَالَ مُتَّفَقٌ عَلَى صِحَّتِهِ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرَيْدٍ «۲» وَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي السِّيَرِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ سُفْيَانَ.

وَ رَوَى الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدٍ اللَّفْتُوَانِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَرَدَّ أَبُو هُرَيْرَةَ فَقَالَ بِأَبِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُصَلِّي فَسَجَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ ع فَرَكِبَ ظَهْرَهُ وَ هُوَ سَاجِدٌ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ ع فَرَكِبَ ظَهْرَهُ مَعَ أَخِيهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَثَقُلَا عَلَى ظَهْرِهِ فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهُمَا عَنْ ظَهْرِهِ وَ ذَكَرَ كَلَاماً سَقَطَ عَلَى أَبِي يَعْلَى وَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِهِمَا وَ قَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّهُمَا ثَلَاثاً.

وَ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِی وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِی.

وَ رُوِیَ أَنَّ الْعَبَّاسَ جَاءَ یَعُودُ النَّبِیَّ ص فِی مَرَضِهِ فَرَفَعَهُ وَ أَجْلَسَهُ فِی مَجْلِسِهِ عَلَی سَرِیرِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص رَفَعَکَ اللَّهُ

---

(۱) قال بیده: أی أهوی بیده، و المراد أن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله بسط باعه لیستقبل الحسن و الحسین علیه السلام بسط باعه لیلتزمه النبیّ صلّی اللّه علیه و آله.

(۲) فی المصدر ج ۲ ص ۹۷: ابی یزید.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۵

یَا عَمِّ فَقَالَ الْعَبَّاسُ هَذَا عَلِیٌّ یَسْتَأْذِنُ فَقَالَ یَدْخُلُ فَدَخَلَ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ع فَقَالَ الْعَبَّاسُ هَؤُلَاءِ وُلْدُکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ هُمْ وُلْدُکَ یَا عَمِّ فَقَالَ أَ تُحِبُّهُمَا قَالَ نَعَمْ قَالَ أَحَبَّکَ اللَّهُ کَمَا أَحْبَبْتَهُمَا.

وَ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ أَنَّ النَّبِیَّ أُتِیَ بِتَمْرٍ مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ فَجَعَلَ یَقْسِمُهُ فَلَمَّا فَرَغَ حَمَلَ الصَّبِیَّ وَ قَامَ فَإِذَا الْحَسَنُ فِی فِیهِ تَمْرَةٌ یَلُوکُهَا فَسَالَ لُعَابُهُ عَلَیْهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ یَنْظُرُ إِلَیْهِ فَضَرَبَ شِدْقَهُ وَ قَالَ کَخْ أَیْ بُنَیَّ أَ مَا شَعَرْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ لَا یَأْکُلُونَ الصَّدَقَةَ.

قُلْتُ

وَ قَدْ أَوْرَدَهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِی مُسْنَدِهِ بِأَلْفَاظٍ غَیْرِ هَذِهِ قَالَ الْحَسَنُ فَأَدْخَلَ إِصْبَعَهُ فِی فَمِی وَ قَالَ کَخْ کَخْ وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ لُعَابِی عَلَی إِصْبَعِهِ.

وَ رَوَی عَنْ أَبِی عَمِیرَةَ رُشَیْدِ بْنِ مَالِکٍ هَذَا الْحَدِیثَ بِأَلْفَاظٍ أُخْرَی وَ ذَکَرَ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ بِطَبَقٍ مِنْ تَمْرٍ فَقَالَ أَ هَذَا هَدِیَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ قَالَ الرَّجُلُ صَدَقَةٌ فَقَدَّمَهَا إِلَی الْقَوْمِ قَالَ وَ حَسَنٌ بَیْنَ یَدَیْهِ یَتَعَفَّرُ قَالَ فَأَخَذَ الصَّبِیُّ تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِی فَمِهِ قَالَ فَفَطَنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَدْخَلَ إِصْبَعَهُ فِی فِی الصَّبِیِّ فَانْتَزَعَ التَّمْرَةَ ثُمَّ قَذَفَ بِهَا وَ قَالَ إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ لَا نَأْکُلُ الصَّدَقَةَ.

قَالَ اللَّفْتُوَانِیُّ لَمْ یُخْرِجِ الطَّبَرَانِیُّ لِأَبِی عَمِیرَةَ السَّعْدِیِّ فِی مُعْجَمِهِ سِوَی هَذَا الْحَدِیثِ الْوَاحِدِ

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ لَا نَأْکُلُ الصَّدَقَةَ.

وَ قَالَ مَعْرُوفٌ فَحَدَّثَنِی أَنَّهُ یُدْخِلُ إِصْبَعَهُ لِیُخْرِجَهَا فَیَقُولُ هَکَذَا کَأَنَّهُ یَلْتَوِی عَلَیْهِ وَ یَکْرَهُ أَنْ یُؤْذِیَهُ ع

. وَ رُوِیَ مَرْفُوعاً إِلَی أُسَامَةَ بْنِ زَیْدٍ أَنَّ النَّبِیَّ ص کَانَ یُقْعِدُهُ عَلَی فَخِذِهِ وَ یُقْعِدُ الْحُسَیْنَ عَلَی الْفَخِذِ الْأُخْرَی وَ یَقُولُ اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا فَإِنِّی أَرْحَمُهُمَا.

وَ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ فِی الْأَدَبِ.

وَ رَوَی مَرْفُوعاً إِلَی أَبِی بَکْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ ص عَلَی الْمِنْبَرِ وَ الْحَسَنُ إِلَی جَنْبِهِ یَنْظُرُ إِلَی النَّاسِ مَرَّةً وَ إِلَیْهِ مَرَّةً وَ قَالَ إِنَّ ابْنِی هَذَا سَیِّدٌ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ یُصْلِحَ بِهِ مَا بَیْنَ فِئَتَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِینَ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۶

وَ رَوَی عَنْ زَیْدِ بْنِ أَرْقَمَ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ لِعَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنٍ وَ حُسَیْنٍ أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ.

وَ قَدْ رَوَی أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ وَ قَدْ نَظَرَ إِلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ع مَنْ أَحَبَّ هَذَیْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا کَانَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَوْمَ الْقِیَامَةِ.

وَ مِنْ کِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: سَأَلَتِ الْفِرْدَوْسُ رَبَّهَا فَقَالَ أَیْ رَبِّ زَیِّنِّی فَإِنَّ أَصْحَابِی وَ أَهْلِی أَتْقِیَاءُ أَبْرَارٌ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهَا أَ لَمْ أُزَیِّنْکِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ.

۶۶- بشا، بشارة المصطفی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکَرْخِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْخَلِیلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبُخَارِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَاشِدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ یَعْلَی بْنِ مُرَّةَ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِیِّ

ص دُعِينَا إِلَى طَعَامٍ فَإِذَا الْحَسَنُ يَلْعَبُ فِي الطَّرِيقِ فَأَسْرَعَ النَّبِيُّ ص أَمَامَ الْقَوْمِ ثُمَّ بَسَطَ يَدَهُ فَجَعَلَ يَمُرُّ مَرَّةً هَاهُنَا وَ مَرَّةً هَاهُنَا يُضَاحِكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ فِي ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى بَيْنَ رَأْسِهِ ثُمَّ اعْتَنَقَهُ فَقَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ حَسَنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

۶۷- كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع رَقَا النَّبِيُّ ص حَسَناً وَ حُسَيْناً فَقَالَ أُعِيذُكُمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا عَامَّةً مِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَ الْهَامَّةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِيُّ ص إِلَيْنَا فَقَالَ هَكَذَا كَانَ يُعَوِّذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ ع.

۶۸- كا، الكافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْوَلَدُ الصَّالِحُ رَيْحَانَةٌ مِنَ اللَّهِ قَسَمَهَا بَيْنَ عِبَادِهِ وَ إِنَّ رَيْحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع سَمَّيْتُهُمَا بِاسْمِ سِبْطَيْنِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ شبرا [شَبَّرَ] وَ شَبِيراً.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۷

۶۹- يب، تهذيب الأحكام الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ وَ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ فِي الصَّلَاةِ وَ إِلَى جَانِبِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يُحِرِ الْحُسَيْنُ التَّكْبِيرَ وَ لَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ص يُكَبِّرُ وَ يُعَالِجُ الْحُسَيْنُ التَّكْبِيرَ وَ لَمْ يُحِرْ حَتَّى أَكْمَلَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ فَأَحَارَ الْحُسَيْنُ التَّكْبِيرَ فِي السَّابِعَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَصَارَتْ سُنَّةً.

۷۰- فر، تفسير فرات بن إبراهيم جَعْفَرٌ الْفَزَارِيُّ مُعَنْعَناً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ «۱» قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع.

۷۱- فر، تفسير فرات بن إبراهيم عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الزُّهْرِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي حَسَناً وَ حُسَيْناً قَالَ مَا ضَرَّ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ شِيعَتِنَا مَا أَصَابَهُ فِي الدُّنْيَا وَ لَوْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى شَيْءٍ يَأْكُلُهُ إِلَّا الْحَشِيشَ.

أقول قد مر بعض مناقبهما و النصوص عليهما في باب إخبار النبي ص بمظلوميتهم ع و سيأتي بعض النصوص في الأبواب الآتية.

۷۲- فِي بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ الْقَدِيمَةِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ص ذَاتَ يَوْمٍ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِذْ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ ع وَ مَعَهُ تُفَّاحَةٌ فَحَيَّا بِهَا النَّبِيَّ ص فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ ص وَ حَيَّا بِهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَتَحَيَّا بِهَا عَلِيٌّ وَ قَبَّلَهَا وَ رَدَّهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَحَيَّا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَيَّا بِهَا الْحَسَنَ وَ تَحَيَّا بِهَا الْحَسَنُ وَ قَبَّلَهَا وَ رَدَّهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَحَيَّا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَيَّا بِهَا الْحُسَيْنَ فَتَحَيَّا بِهَا الْحُسَيْنُ وَ قَبَّلَهَا وَ رَدَّهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَحَيَّا بِهَا وَ حَيَّا بِهَا فَاطِمَةَ فَتَحَيَّتْ بِهَا وَ قَبَّلَتْهَا وَ رَدَّتْهَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَتَحَيَّا بِهَا الرَّابِعَةَ وَ حَيَّا بِهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَتَحَيَّا بِهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

---

(۱) الحديد: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۸

فَلَمَّا هَمَّ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص سَقَطَتِ التُّفَّاحَةُ مِنْ بَيْنِ أَنَامِلِهِ فَانْفَلَقَتْ بِنِصْفَيْنِ فَسَطَعَ مِنْهَا نُورٌ حَتَّى بَلَغَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَإِذَا عَلَيْهَا سَطْرَانِ مَكْتُوبَانِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ تَحِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَمَانٌ لِمُحِبِّيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ.

وَ عَنِ ابْنِ شَاذَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ص فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ جَائِعَانِ يَبْكِيَانِ فَخُذْ بِأَيْدِيهِمَا فَاخْرُجْ بِهِمَا إِلَى جَدِّهِمَا فَأَخَذْتُ بِأَيْدِيهِمَا وَ حَمَلْتُهُمَا حَتَّى أَتَيْتُ بِهِمَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ مَا لَكُمَا يَا حَسَنَايَ قَالا نَشْتَهِي طَعَاماً يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص اللَّهُمَّ أَطْعِمْهُمَا ثَلَاثاً قَالَ فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَفَرْجَلَةٌ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ص شَبِيهَةٌ بِقُلَّةٍ مِنْ قِلَالِ هَجَرَ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ فَفَرَكَهَا ص بِإِبْهَامِهِ فَصَيَّرَهَا نِصْفَيْنِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَى

الْحَسَنِ نِصْفَهَا وَ إِلَى الْحُسَيْنِ نِصْفَهَا فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى النِّصْفَيْنِ فِي أَيْدِيهِمَا وَ أَنَا أَشْتَهِيهَا قَالَ يَا سَلْمَانُ هَذَا طَعَامٌ مِنَ الْجَنَّةِ لَا يَأْكُلُهُ أَحَدٌ حَتَّى يَنْجُوَ مِنَ الْحِسَابِ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الطَّبَرَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: كُنَّا حَوْلَ النَّبِيِّ ص فَجَاءَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ ضَلَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ ذَلِكَ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُومُوا فَاطْلُبُوا ابْنَيَّ فَأَخَذَ كُلُّ رَجُلٍ تُجَاهَ وَجْهِهِ وَ أَخَذْتُ نَحْوَ النَّبِيِّ ص فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى أَتَى سَفْحَ الْجَبَلِ وَ إِذَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع مُلْتَزِقٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِصَاحِبِهِ وَ إِذَا شُجَاعٌ «۱» قَائِمٌ عَلَى ذَنَبِهِ يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ شِبْهُ النَّارِ فَأَسْرَعَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَالْتَفَتَ مُخَاطِباً لِرَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ انْسَابَ فَدَخَلَ بَعْضَ الْأَجْحِرَةِ «۲» ثُمَّ أَتَاهُمَا فَأَفْرَقَ بَيْنَهُمَا

---

(۱) الشجاع- بالضم و الكسر- الحية.

(۲) كأنّه جمع جحر و هو مكان تحتفره الهوام و السباع لا نفسها و القياس في جمعه: جحرة و اجحار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۰۹

وَ مَسَحَ وُجُوهَهُمَا وَ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتُمَا مَا أَكْرَمَكُمَا عَلَى اللَّهِ ثُمَّ حَمَلَ أَحَدَهُمَا عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ وَ الْآخَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرِ فَقُلْتُ طُوبَاكُمَا نِعْمَ الْمَطِيَّةُ مَطِيَّتُكُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نِعْمَ الرَّاكِبَانِ هُمَا وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

وَ رُوِيَ فِي الْمَرَاسِيلِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَكْتُبَانِ فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَيْنِ خَطِّي أَحْسَنُ مِنْ خَطِّكَ وَ قَالَ الْحُسَيْنُ لَا بَلْ خَطِّي أَحْسَنُ مِنْ خَطِّكَ فَقَالَا لِفَاطِمَةَ احْكُمِي بَيْنَنَا فَكَرِهَتْ فَاطِمَةُ أَنْ تُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَتْ لَهُمَا سَلَا أَبَاكُمَا فَسَأَلَاهُ فَكَرِهَ أَنْ يُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَ سَلَا جَدَّكُمَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ ص لَا أَحْكُمُ بَيْنَكُمَا حَتَّى أَسْأَلَ جَبْرَئِيلَ فَلَمَّا جَاءَ جَبْرَئِيلُ قَالَ لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنَّ إِسْرَافِيلَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمَا فَقَالَ إِسْرَافِيلُ لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنِّ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَهُمَا فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى ذَلِكَ فَقَالَ تَعَالَى لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنَّ أُمَّهُمَا فَاطِمَةَ تَحْكُمُ بَيْنَهُمَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ احْكُمْ بَيْنَهُمَا يَا رَبِّ وَ كَانَتْ لَهَا قِلَادَةٌ فَقَالَتْ لَهُمَا أَنَا أَنْثُرُ بَيْنَكُمَا جَوَاهِرَ هَذِهِ الْقِلَادَةِ فَمَنْ أَخَذَ منهما [مِنْهَا] أَكْثَرَ فَخَطُّهُ أَحْسَنُ فَنَثَرَتْهَا وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ وَقْتَئِذٍ عِنْدَ قَائِمَةِ الْعَرْشِ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ يُنَصِّفَ الْجَوَاهِرَ بَيْنَهُمَا كَيْلَا يَتَأَذَّى أَحَدُهُمَا فَفَعَلَ ذَلِكَ جَبْرَئِيلُ إِكْرَاماً لَهُمَا وَ تَعْظِيماً.

وَ رَوَى رُكْنُ الْأَئِمَّةِ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ مِيكَائِيلَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَنْصُورٍ السَّاوِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّسَفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ سَعْدَانَ عَنْ مَالِكِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ ابْنِ جَرِيحٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَائِعاً لَا يَقْدِرُ عَلَى مَا يَأْكُلُ فَقَالَ لِي هَاتِي رِدَايَ فَقُلْتُ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَأَنْظُرُ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَيَذْهَبُ بَعْضَ مَا بِي مِنَ الْجُوعِ فَخَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَيْنَ ابْنَايَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَا مِنَ الْجُوعِ وَ هُمَا يَبْكِيَانِ فَخَرَجَ النَّبِيُّ ص فِي طَلَبِهِمَا فَرَأَى أَبَا الدَّرْدَاءِ فَقَالَ يَا عُوَيْمِرُ هَلْ رَأَيْتَ ابْنَيَّ قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُمَا نَائِمَانِ فِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۰

ظِلِّ حَائِطِ بَنِي جُدْعَانَ فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ فَضَمَّهُمَا وَ هُمَا يَبْكِيَانِ وَ هُوَ يَمْسَحُ الدُّمُوعَ عَنْهُمَا فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَحْمِلْهُمَا فَقَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَمْسَحِ الدُّمُوعَ عَنْهُمَا فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَوْ قَطَرَ قَطْرَةً فِي الْأَرْضِ لَبَقِيَتِ الْمَجَاعَةُ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ حَمَلَهُمَا وَ هُمَا يَبْكِيَانِ وَ هُوَ يَبْكِي فَجَاءَ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ رَبُّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ مَا هَذَا الْجَزَعُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا جَبْرَئِيلُ مَا أَبْكِي جَزَعاً بَلْ أَبْكِي مِنْ ذُلِّ الدُّنْيَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَ يَسُرُّكَ أَنْ أُحَوِّلَ لَكَ أُحُداً ذَهَباً وَ لَا يَنْقُصُ لَكَ مِمَّا عِنْدِي شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُحِبَّ الدُّنْيَا وَ لَوْ أَحَبَّهَا لَمَا جَعَلَ لِلْكَافِرِ أَكْلَهَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ ادْعُ بِالْجَفْنَةِ الْمَنْكُوسَةِ الَّتِي فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ قَالَ فَدَعَا بِهَا فَلَمَّا حُمِلَتْ فَإِذَا فِيهَا ثَرِيدٌ وَ لَحْمٌ كَثِيرٌ فَقَالَ كُلْ يَا مُحَمَّدُ وَ أَطْعِمِ ابْنَيْكَ وَ أَهْلَ بَيْتِكَ قَالَ فَأَكَلُوا فَشَبِعُوا قَالَ ثُمَّ أُرْسِلَ بِهَا إِلَيَّ فَأَكَلُوا وَ شَبِعُوا وَ هُوَ عَلَى حَالِهَا قَالَ مَا رَأَيْتُ جَفْنَةً أَعْظَمَ بَرَكَةً مِنْهَا فَرُفِعَتْ

عَنْهُمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ سَكَتَّ لَتَدَاوَلَهَا فُقَرَاءُ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۷۳- أَقُولُ، وَجَدْتُ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ رُوِيَ مُرْسَلًا عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ قَالُوا دَخَلَ النَّبِيُّ ص دَارَ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَبَاكِ الْيَوْمَ ضَيْفُكِ فَقَالَتْ ع يَا أَبَتِ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ يُطَالِبَانِّي بِشَيْءٍ مِنَ الزَّادِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُمَا شَيْئاً يَقْتَاتَانِ بِهِ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ وَ جَلَسَ مَعَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةُ ع وَ فَاطِمَةُ مُتَحَيِّرَةٌ مَا تَدْرِي كَيْفَ تَصْنَعُ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ سَاعَةً وَ إِذَا بِجَبْرَئِيلَ ع قَدْ نَزَلَ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَ الْإِكْرَامِ وَ يَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَيَّ شَيْءٍ يَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا عَلِيُّ وَ يَا فَاطِمَةُ وَ يَا حَسَنُ وَ يَا حُسَيْنُ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَلِمَ أَنَّكُمْ جِيَاعٌ فَأَيَّ شَيْءٍ تَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَأَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۱

وَ لَمْ يَرُدُّوا جَوَاباً حَيَاءً مِنَ النَّبِيِّ ص فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع عَنْ إِذْنِكَ يَا أَبَاهْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَنْ إِذْنِكِ يَا أُمَّاهْ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ عَنْ إِذْنِكَ يَا أَخَاهْ الْحَسَنَ الزَّكِيَّ أَخْتَارُ لَكُمْ شَيْئاً مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالُوا جَمِيعاً قُلْ يَا حُسَيْنُ مَا شِئْتَ فَقَدْ رَضِينَا بِمَا تَخْتَارُهُ لَنَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْ لِجَبْرَئِيلَ إِنَّا نَشْتَهِي رُطَباً جَنِيّاً فَقَالَ النَّبِيُّ ص قَدْ عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ قُومِي وَ ادْخُلِي الْبَيْتَ وَ أَحْضِرِي إِلَيْنَا مَا فِيهِ فَدَخَلَتْ فَرَأَتْ فِيهِ طَبَقاً مِنَ الْبِلَّوْرِ مُغَطًّى بِمِنْدِيلٍ مِنَ السُّنْدُسِ الْأَخْضَرِ وَ فِيهِ رُطَبٌ جَنِيٌّ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكِ هذا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ كَمَا قَالَتْ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فَقَامَ النَّبِيُّ ص وَ تَنَاوَلَهُ وَ قَدَّمَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً وَاحِدَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ الْحَسَنِ وَ قَالَ هَنِيئاً مَرِيئاً يَا حَسَنُ ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً ثَالِثَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع وَ قَالَ لَهَا هَنِيئاً مَرِيئاً لَكِ يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً رَابِعَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ نَاوَلَ عَلِيّاً رُطَبَةً أُخْرَى وَ النَّبِيُّ ص يَقُولُ لَهُ هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ وَثَبَ النَّبِيُّ ص قَائِماً ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ أَكَلُوا جَمِيعاً عَنْ ذَلِكَ الرُّطَبِ فَلَمَّا اكْتَفَوْا وَ شَبِعُوا ارْتَفَعَتِ الْمَائِدَةُ إِلَى السَّمَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ لَقَدْ رَأَيْتُ الْيَوْمَ مِنْكَ عَجَباً فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَّا الرُّطَبَةُ الْأُولَى الَّتِي وَضَعْتُهَا فِي فَمِ الْحُسَيْنِ وَ قُلْتُ لَهُ هَنِيئاً يَا حُسَيْنُ فَإِنِّي سَمِعْتُ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ يَقُولَانِ هَنِيئاً لَكَ يَا حُسَيْنُ فَقُلْتُ أَيْضاً مُوَافِقاً لَهُمَا فِي الْقَوْلِ ثُمَّ أَخَذْتُ الثَّانِيَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِ الْحَسَنِ فَسَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ يَقُولَانِ هَنِيئاً لَكَ يَا حَسَنُ فَقُلْتُ أَنَا مُوَافِقاً لَهُمَا فِي الْقَوْلِ ثُمَّ أَخَذْتُ الثَّالِثَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِكِ يَا فَاطِمَةُ فَسَمِعْتُ الْحُورَ الْعِينَ مَسْرُورِينَ مُشْرِفِينَ عَلَيْنَا مِنَ الْجِنَانِ وَ هُنَّ يَقُلْنَ هَنِيئاً لَكِ يَا فَاطِمَةُ فَقُلْتُ مُوَافِقاً لَهُنَّ بِالْقَوْلِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۲

وَ لَمَّا أَخَذْتُ الرَّابِعَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِ عَلِيٍّ سَمِعْتُ النِّدَاءَ مِنْ قِبَلِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَقُولُ هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ مُوَافِقاً لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ نَاوَلْتُ عَلِيّاً رُطَبَةً أُخْرَى ثُمَّ أُخْرَى وَ أَنَا أَسْمَعُ صَوْتَ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَقُولُ هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ قُمْتُ إِجْلَالًا لِرَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ نَاوَلْتَ عَلِيّاً مِنْ هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رُطَبَةً رُطَبَةً لَقُلْتُ لَهُ هَنِيئاً مَرِيئاً بِغَيْرِ انْقِطَاعٍ.

وَ رُوِيَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ أَعْرَابِيّاً أَتَى الرَّسُولَ ص فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ صِدْتُ خِشْفَةَ غَزَالَةٍ وَ أَتَيْتُ بِهَا إِلَيْكَ هَدِيَّةً لِوَلَدَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَبِلَهَا النَّبِيُّ ص وَ دَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ فَإِذَا الْحَسَنُ ع وَاقِفٌ عِنْدَ جَدِّهِ فَرَغِبَ إِلَيْهَا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا فَمَا مَضَى سَاعَةٌ إِلَّا وَ الْحُسَيْنُ ع قَدْ أَقْبَلَ فَرَأَى الْخِشْفَةَ عِنْدَ أَخِيهِ يَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ يَا أَخِي مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذِهِ الْخِشْفَةُ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَعْطَانِيهَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَارَ الْحُسَيْنُ ع مُسْرِعاً إِلَى جَدِّهِ فَقَالَ يَا جَدَّاهْ أَعْطَيْتَ أَخِي خِشْفَةً يَلْعَبُ بِهَا وَ لَمْ تُعْطِنِي مِثْلَهَا وَ جَعَلَ يُكَرِّرُ الْقَوْلَ عَلَى جَدِّهِ وَ هُوَ سَاكِتٌ لَكِنَّهُ يُسَلِّي خَاطِرَهُ وَ يُلَاطِفُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْكَلَامِ حَتَّى أَفْضَى مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى أَنْ هَمَّ يَبْكِي فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ نَحْنُ بِصِيَاحٍ قَدِ ارْتَفَعَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَنَظَرْنَا فَإِذَا ظَبْيَةٌ وَ مَعَهَا خِشْفُهَا وَ مِنْ خَلْفِهَا ذِئْبَةٌ تَسُوقُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَضْرِبُهَا بِأَحَدِ أَطْرَافِهَا حَتَّى أَتَتْ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ص ثُمَّ نَطَقَتِ الْغَزَالَةُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ وَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ كَانَتْ لِي خِشْفَتَانِ إِحْدَاهُمَا صَادَهَا الصَّيَّادُ وَ أَتَى بِهَا إِلَيْكَ وَ

بَقِيَتْ لِي هَذِهِ الْأُخْرَى وَ أَنَا بِهَا مَسْرُورَةٌ وَ إِنِّي كُنْتُ الْآنَ أَرْضِعُهَا فَسَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ أَسْرِعِي أَسْرِعِي يَا غَزَالَةُ بِخِشْفِكِ إِلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ أَوْصِلِيهِ سَرِيعاً لِأَنَّ الْحُسَيْنَ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْ جَدِّهِ وَ قَدْ هَمَّ أَنْ يَبْكِيَ وَ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْمَعِهِمْ قَدْ رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ مِنْ صَوَامِعِ الْعِبَادَةِ وَ لَوْ بَكَى الْحُسَيْنُ ع لَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ لِبُكَائِهِ وَ سَمِعْتُ أَيْضاً قَائِلًا يَقُولُ أَسْرِعِي يَا غَزَالَةُ قَبْلَ جَرَيَانِ الدُّمُوعِ عَلَى خَدِّ الْحُسَيْنِ ع فَإِنْ لَمْ تَفْعَلِي سَلَّطْتُ عَلَيْكِ هَذِهِ الذِّئْبَةَ تَأْكُلُكِ مَعَ خِشْفِكِ فَأَتَيْتُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۳

بِخِشْفِي إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَطَعْتُ مَسَافَةً بَعِيدَةً وَ لَكِنْ طُوِيَتْ لِيَ الْأَرْضُ حَتَّى أَتَيْتُكَ سَرِيعَةً وَ أَنَا أَحْمَدُ اللَّهَ رَبِّي عَلَى أَنْ جِئْتُكَ قَبْلَ جَرَيَانِ دُمُوعِ الْحُسَيْنِ ع عَلَى خَدِّهِ فَارْتَفَعَ التَّهْلِيلُ وَ التَّكْبِيرُ مِنَ الْأَصْحَابِ وَ دَعَا النَّبِيُّ ص لِلْغَزَالَةِ بِالْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ وَ أَخَذَ الْحُسَيْنُ ع الْخِشْفَةَ وَ أَتَى بِهَا إِلَى أُمِّهِ الزَّهْرَاءِ ع فَسُرَّتْ بِذَلِكَ سُرُوراً عَظِيماً.

وَ رُوِيَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ ص قِطْفٌ مِنَ الْعِنَبِ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ فَقَالَ لِي يَا سَلْمَانُ ائْتِنِي بِوَلَدَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لِيَأْكُلَا مَعِي مِنْ هَذَا الْعِنَبِ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَذَهَبْتُ أَطْرُقُ عَلَيْهِمَا مَنْزِلَ أُمِّهِمَا فَلَمْ أَرَهُمَا فَأَتَيْتُ مَنْزِلَ أختهما [أُخْتِهَا] أُمِّ كُلْثُومٍ فَلَمْ أَرَهُمَا فَجِئْتُ فَخَبَّرْتُ النَّبِيَّ ص بِذَلِكَ فَاضْطَرَبَ وَ وَثَبَ قَائِماً وَ هُوَ يَقُولُ وَا وَلَدَاهْ وَا قُرَّةَ عَيْنَاهْ مَنْ يُرْشِدُنِي عَلَيْهِمَا فَلَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ عَلَامَ هَذَا الِانْزِعَاجُ فَقَالَ عَلَى وَلَدَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَيْهِمَا مِنْ كَيْدِ الْيَهُودِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ بَلْ خِفْ عَلَيْهِمَا مِنْ كَيْدِ الْمُنَافِقِينَ فَإِنَّ كَيْدَهُمْ أَشَدُّ مِنْ كَيْدِ الْيَهُودِ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ ابْنَيْكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ نَائِمَانِ فِي حَدِيقَةِ أَبِي الدَّحْدَاحِ فَصَارَ النَّبِيُّ ص مِنْ وَقْتِهِ وَ سَاعَتِهِ إِلَى الْحَدِيقَةِ وَ أَنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا الْحَدِيقَةَ وَ إِذَا هُمَا نَائِمَانِ وَ قَدِ اعْتَنَقَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ وَ ثُعْبَانٌ فِي فِيهِ طَاقَةُ رَيْحَانٍ يُرَوِّحُ بِهَا وَجْهَيْهِمَا فَلَمَّا رَأَى الثُّعْبَانُ النَّبِيَّ ص أَلْقَى مَا كَانَ فِي فِيهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَسْتُ أَنَا ثُعْبَاناً وَ لَكِنِّي مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْكَرُوبِيِّينَ غَفَلْتُ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي طَرْفَةَ عَيْنٍ فَغَضِبَ عَلَيَّ رَبِّي وَ مَسَخَنِي ثُعْبَاناً كَمَا تَرَى وَ طَرَدَنِي مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ إِنِّي مُنْذُ سِنِينَ كَثِيرَةٍ أَقْصِدُ كَرِيماً عَلَى اللَّهِ فَأَسْأَلُهُ أَنْ يَشْفَعَ لِي عِنْدَ رَبِّي عَسَى أَنْ يَرْحَمَنِي وَ يُعِيدَنِي مَلَكاً كَمَا كُنْتُ أَوَّلًا إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَجَثَا النَّبِيُّ ص يُقَبِّلُهُمَا حَتَّى اسْتَيْقَظَا فَجَلَسَا عَلَى رُكْبَتَيِ النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ص انْظُرَا يَا وَلَدَيَّ هَذَا مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۴

الْكَرُوبِيِّينَ قَدْ غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَجَعَلَهُ اللَّهُ هَكَذَا وَ أَنَا مُسْتَشْفِعٌ بِكُمَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَاشْفَعَا لَهُ فَوَثَبَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع فَأَسْبَغَا الْوُضُوءَ وَ صَلَّيَا رَكْعَتَيْنِ وَ قَالا اللَّهُمَّ بِحَقِّ جَدِّنَا الْجَلِيلِ الْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ بِأَبِينَا عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ بِأُمِّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ إِلَّا مَا رَدَدْتَهُ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى قَالَ فَمَا اسْتَتَمَّ دُعَاءَهُمَا فَإِذَا بِجَبْرَئِيلَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فِي رَهْطٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ بَشَّرَ ذَلِكَ الْمَلَكَ بِرِضَى اللَّهِ عَنْهُ وَ بِرَدِّهِ إِلَى سِيرَتِهِ الْأُولَى ثُمَّ ارْتَفَعُوا بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُمْ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ تَعَالَى ثُمَّ رَجَعَ جَبْرَئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ص وَ هُوَ مُتَبَسِّمٌ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ الْمَلَكَ يَفْتَخِرُ عَلَى مَلَائِكَةِ السَّبْعِ السَّمَاوَاتِ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا فِي شَفَاعَةِ السَّيِّدَيْنِ السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

وَ قَالَ حُكِيَ عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ قَالَ: حَجَجْتُ فِي بَعْضِ السِّنِينَ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ جَالِساً وَ حَوْلَهُ غُلَامَانِ يَافِعَانِ وَ هُوَ يُقَبِّلُ هَذَا مَرَّةً وَ هَذَا أُخْرَى فَإِذَا رَآهُ النَّاسُ يَفْعَلُ ذَلِكَ أَمْسَكُوا عَنْ كَلَامِهِ حَتَّى يَقْضِيَ وَطَرَهُ مِنْهُمَا وَ مَا يَعْرِفُونَ لِأَيِّ سَبَبٍ حُبُّهُ إِيَّاهُمَا فَجِئْتُهُ وَ هُوَ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَقَالَ إِنَّهُمَا ابْنَا ابْنَتِي وَ ابْنَا أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي وَ أَحَبُّ الرِّجَالِ إِلَيَّ وَ مَنْ هُوَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ مَنْ نَفْسُهُ نَفْسِي وَ نَفْسِي نَفْسُهُ وَ مَنْ أَحْزَنُ لِحُزْنِهِ وَ يَحْزَنُ لِحُزْنِي فَقُلْتُ لَهُ قَدْ عَجِبْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ فِعْلِكَ بِهِمَا وَ حُبِّكَ لَهُمَا فَقَالَ لِي أُحَدِّثُكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنِّي لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ انْتَهَيْتُ إِلَى شَجَرَةٍ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَعَجِبْتُ مِنْ طِيبِ رَائِحَتِهَا فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ لَا تَعْجَبْ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَثَمَرُهَا أَطْيَبُ مِنْ رِيحِهَا فَجَعَلَ جَبْرَئِيلُ يُتْحِفُنِي مِنْ ثَمَرِهَا وَ يُطْعِمُنِي مِنْ فَاكِهَتِهَا وَ أَنَا لَا أَمَلُّ مِنْهَا ثُمَّ مَرَرْنَا بِشَجَرَةٍ أُخْرَى فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ كُلْ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَإِنَّهَا تُشْبِهُ الشَّجَرَةَ الَّتِي

أَكَلْتَ مِنْهَا الثَّمَرَ فَهِيَ أَطْيَبُ طَعْماً وَ أَذْكَى رَائِحَةً قَالَ فَجَعَلَ جَبْرَئِيلُ يُتْحِفُنِي بِثَمَرِهَا وَ يُشِمُّنِي مِنْ رَائِحَتِهَا وَ أَنَا لَا أَمَلُّ مِنْهَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۵

فَقُلْتُ يَا أَخِي جَبْرَئِيلُ مَا رَأَيْتُ فِي الْأَشْجَارِ أَطْيَبَ وَ لَا أَحْسَنَ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَ تَدْرِي مَا اسْمُ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي فَقَالَ إِحْدَاهُمَا الْحَسَنُ وَ الْأُخْرَى الْحُسَيْنُ فَإِذَا هَبَطْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ فَوْرِكَ فَأْتِ زَوْجَتَكَ خَدِيجَةَ وَ وَاقِعْهَا مِنْ وَقْتِكَ وَ سَاعَتِكَ فَإِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْكَ طِيبُ رَائِحَةِ الثَّمَرِ الَّذِي أَكَلْتَهُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ فَتَلِدُ لَكَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ ثُمَّ زَوِّجْهَا أَخَاكَ عَلِيّاً فَتَلِدُ لَهُ ابْنَيْنِ فَسَمِّ أَحَدَهُمَا الْحَسَنَ وَ الْآخَرَ الْحُسَيْنَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي أَخِي جَبْرَئِيلُ فَكَانَ الْأَمْرُ مَا كَانَ فَنَزَلَ إِلَيَّ جَبْرَئِيلُ بَعْدَ مَا وُلِدَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لَهُ يَا جَبْرَئِيلُ مَا أَشْوَقَنِي إِلَى تَيْنِكَ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ إِذَا اشْتَقْتَ إِلَى الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرَةِ تَيْنِكَ الشَّجَرَتَيْنِ فَشَمَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَالَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ص كُلَّمَا اشْتَاقَ إِلَى الشَّجَرَتَيْنِ يَشَمُّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ يَلْثِمُهُمَا وَ هُوَ يَقُولُ صَدَقَ أَخِي جَبْرَئِيلُ ع ثُمَّ يُقَبِّلُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ يَقُولُ يَا أَصْحَابِي إِنِّي أَوَدُّ أَنِّي أُقَاسِمُهُمَا حَيَاتِي لِحُبِّي لَهُمَا فَهُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا فَتَعَجَّبَ الرَّجُلُ مِنْ وَصْفِ النَّبِيِّ ص لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَكَيْفَ لَوْ شَاهَدَ النَّبِيُّ ص مَنْ سَفَكَ دِمَاءَهُمْ وَ قَتَلَ رِجَالَهُمْ وَ ذَبَحَ أَطْفَالَهُمْ وَ نَهَبَ أَمْوَالَهُمْ وَ سَبَى حَرِيمَهُمْ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

أقول: قد مر أخبار كثيرة في باب فضائل أصحاب الكساء و باب النصوص على الاثني عشر ع في فضائلهما.

وَ رَوَى الدَّيْلَمِيُّ فِي فِرْدَوْسِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ أَنْ يَا مُوسَى لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْهُ.

وَ رُوِيَ أَيْضاً عَنْهُ ع أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَزَارَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۶

ثَلَاثاً يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع.

وَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْهُ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا ابْنَيِ الْخَالَةِ عِيسَى وَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا.

ابْنُ عُمَرَ عَنْهُ ع الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ هُمَا ريحاني [رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا.

يَعْلَى بْنُ مُرَّةَ الْحُسَيْنُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ جَنْبَيْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ بِمَنْزِلَةِ الشَّنْفَيْنِ مِنَ الْوَجْهِ.

حُذَيْفَةُ عَنْهُ ص الْحُسَيْنُ أُعْطِيَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ مَا خَلَا يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ.

وَ عَنْ عَائِشَةَ عَنْهُ ص قَالَ: سَأَلَتِ الْفِرْدَوْسُ رَبَّهَا عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَتْ أَيْ رَبِّ زَيِّنِّي فَإِنَّ أَصْحَابِي وَ أَهْلِي أَتْقِيَاءُ أَبْرَارٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَ وَ لَمْ أُزَيِّنْكِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

وَ رَوَى ابْنُ نَمَا فِي مُثِيرِ الْأَحْزَانِ مِنْ تَارِيخِ الْبَلَاذُرِيِّ قَالَ حَدَّثَ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْمُبَرِّدُ النَّحْوِيُّ فِي إِسْنَادٍ ذَكَرَهُ قَالَ: انْصَرَفَ النَّبِيُّ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَرَآهَا قَائِمَةً خَلْفَ بَابِهَا فَقَالَ مَا بَالُ حَبِيبَتِي هَاهُنَا فَقَالَتِ ابْنَاكَ خَرَجَا غُدْوَةً وَ قَدْ غَبِيَ عَلَيَّ خَبَرُهُمَا فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْفُو آثَارَهُمَا حَتَّى صَارَ إِلَى كَهْفِ جَبَلٍ فَوَجَدَهُمَا نَائِمَيْنِ وَ حَيَّةٌ مُطَوَّقَةٌ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا فَأَخَذَ حَجَراً وَ أَهْوَى إِلَيْهَا فَقَالَتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ اللَّهِ مَا نِمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا إِلَّا حِرَاسَةً لَهُمَا فَدَعَا لَهَا بِخَيْرٍ ثُمَّ حَمَلَ الْحَسَنَ عَلَى كَتِفِهِ الْيُمْنَى وَ الْحُسَيْنَ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ وَ حَمَلَهُ فَكَانَا بَعْدَ ذَلِكَ يَفْتَخِرَانِ فَيَقُولُ الْحَسَنُ حَمَلَنِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ يَقُولُ الْحُسَيْنُ حَمَلَنِي خَيْرُ أَهْلِ السَّمَاءِ.

۷۴- د، العدد القوية مِنْ كِتَابِ الدُّرِّ ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ حَدِيثاً عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ لِلْحَسَنِ اللَّهُمَّ إِنِّي

أُحِبُّهُ فَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۷

وَ حَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَلَقِيَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ فَقَالَ أَرِنِي أُقَبِّلْ مِنْكَ حَيْثُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُقَبِّلُ قَالَ فَقَالَ لِقَمِيصِهِ «۱» كَذَا فَكَشَفَهُ عَنْ سُرَّتِهِ.

وَ عَنْهُ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَحْبُو حَتَّى صَعِدَ عَلَى صَدْرِهِ فَبَالَ عَلَيْهِ فَابْتَدَرْنَاهُ لِنَأْخُذَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص ابْنِي ابْنِي ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَيْهِ.

قَالَ الْمُسَهَّرُ مَوْلَى الزُّبَيْرِ تَذَاكَرْنَا مَنْ أَشْبَهَ النَّبِيَّ ص مِنْ أَهْلِهِ فَدَخَلَ عَلَيْنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَالَ أَنَا أُحَدِّثُكُمْ بِأَشْبَهِ أَهْلِهِ إِلَيْهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَأَيْتُهُ يَجِيءُ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَيَرْكَبُ ظَهْرَهُ فَمَا يُنْزِلُهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ وَ رَأَيْتُهُ يَجِيءُ وَ هُوَ رَاكِعٌ فَيُفَرِّجُ لَهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ وَ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ رَيْحَانِي مِنَ الدُّنْيَا وَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ.

۷۵- نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع إِنَّ النَّبِيَّ ص قَبَّلَ زُبَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ كَشَفَ عَنْ أُرْبِيَّتِهِ «۲» وَ قَامَ فَصَلَّى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَوَضَّأَ.

---

(۱) قال لقميصه كذا: أى أفرجه.

(۲) الاربية: أصل الفخذ، و أصله أربوة فإنّهم استثقلوا التشديد على الواو.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۸

باب ۱۳ مكارم أخلاقهما صلوات الله عليهما و إقرار المخالف و المؤالف بفضلهما

۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب اسْتَفْتَى أَعْرَابِيٌّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَ عَمْرَو بْنَ عُثْمَانَ فَتَوَاكَلَا فَقَالَ اتَّقِيَا اللَّهَ فَإِنِّي أَتَيْتُكُمَا مُسْتَرْشِداً أَ مُوَاكَلَةٌ فِي الدِّينِ فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَأَفْتَيَاهُ فَأَنْشَأَ أَبْيَاتاً مِنْهَا

جَعَلَ اللَّهُ حُرَّ وَجْهَيْكُمَا نَعْلَيْنِ سِبْتاً يَطَؤُهُمَا الْحَسَنَانِ

.بيان قال الجزرى فيه يا صاحب السبتين اخلع نعليك السبت بالكسر جلود البقر المدبوغة بالقرظ يتخذ منها النعال سميت بذلك لأن شعرها قد سبت عنها أى حلق و أزيل و قيل لأنها انسبتت بالدباغ أى لانت يريد يا صاحب النعلين و فى تسميتهم للنعل المتخذة من السبت سبتا اتساع مثل قولهم فلان يلبس الصوف و القطن و الإبريسم أى الثياب المتخذة منها.

۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب إِسْمَاعِيلُ بْنُ بُرَيْدٍ «۱» بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: أَذْنَبَ رَجُلٌ ذَنْباً فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَغَيَّبَ حَتَّى وَجَدَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع فِي طَرِيقٍ خَالٍ فَأَخَذَهُمَا فَاحْتَمَلَهُمَا عَلَى عَاتِقَيْهِ وَ أَتَى بِهِمَا النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِاللَّهِ وَ بِهِمَا فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى رَدَّ يَدَهُ إِلَى فَمِهِ ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ اذْهَبْ فَأَنْتَ طَلِيقٌ وَ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَدْ شَفَّعْتُكُمَا فِيهِ أَيْ فَتَيَانِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً «۲».

أَخْبَارُ

---

(۱) فى المصدر ج ۳ ص ۴۰۰: إسماعيل بن يزيد.

(۲) النساء: ۶۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۱۹

اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ رَجُلًا نَذَرَ أَنْ يَدْهُنَ بِقَارُورَةٍ رِجْلَيْ أَفْضَلِ قُرَيْشٍ فَسَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فَقِيلَ إِنَّ مَخْرَمَةَ أَعْلَمُ النَّاسِ الْيَوْمَ بِأَنْسَابِ قُرَيْشٍ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَتَاهُ وَ سَأَلَهُ وَ قَدْ خَرِفَ وَ عِنْدَهُ ابْنُهُ الْمِسْوَرُ فَمَدَّ الشَّيْخُ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ ادْهُنْهُمَا فَقَالَ الْمِسْوَرُ ابْنُهُ لِلرَّجُلِ لَا تَفْعَلْ أَيُّهَا الرَّجُلُ فَإِنَّ الشَّيْخَ قَدْ خَرِفَ وَ إِنَّمَا ذَهَبَ إِلَى مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ قَالَ ادْهُنْ بِهَا أَرْجُلَهُمَا فَهُمَا أَفْضَلُ النَّاسِ وَ أَكْرَمُهُمُ الْيَوْمَ.

وَ فِي حَدِيثِ مُدْرِكِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ وَ قَدْ أَمْسَكَ لِلْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ بِالرِّكَابِ وَ سَوَّى عَلَيْهِمَا أَنْتَ أَسَنُّ مِنْهُمَا تُمْسِكُ لَهُمَا بِالرِّكَابِ فَقَالَ يَا لُكَعُ وَ مَا تَدْرِي مَنْ هَذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص أَ وَ لَيْسَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بِهِ أَنْ أُمْسِكَ لَهُمَا وَ أُسَوِّيَ عَلَيْهِمَا.

عُيُونُ الْمَحَاسِنِ عَنِ الرُّويَانِيِّ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مَرَّا عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَ لَا يُحْسِنُ فَأَخَذَا فِي التَّنَازُعِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ فَقَالا أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَماً بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا فَتَوَضَّئَا ثُمَّ قَالا أَيُّنَا يُحْسِنُ قَالَ كِلَاكُمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ وَ لَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ وَ قَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمَا وَ تَابَ عَلَى يَدَيْكُمَا بِبَرَكَتِكُمَا وَ شَفَقَتِكُمَا عَلَى أُمَّةِ جَدِّكُمَا.

الْبَاقِرُ ع قَالَ: مَا تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ بَيْنَ يَدَيِ الْحَسَنِ إِعْظَاماً لَهُ وَ لَا تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ ع إِعْظَاماً لَهُ.

وَ قَالُوا قِيلَ لِأَيُّوبَ ع نِعْمَ الْعَبْدُ «۱» وَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ نِعْمَ الْمَطِيَّةُ مَطِيَّتُكُمَا وَ نِعْمَ الرَّاكِبَانِ أَنْتُمَا وَ قَالَ وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ «۲» وَ قَالَ الْحُسَيْنُ ع إِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاعْتَزِلُونِي وَ لَا تَقْتُلُونِي.

---

(۱) ص: ۴۴.

(۲) الدخان ۲۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۰

۳- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا التَّمِيمِيِّ قَالَ: مَرَرْتُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ هُمَا فِي الْفُرَاتِ مُسْتَنْقِعَانِ فِي إِزَارَيْنِ فَقُلْتُ لَهُمَا يَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ أَفْسَدْتُمَا الْإِزَارَيْنِ فَقَالا لِي يَا بَا سَعِيدٍ فَسَادُ الْإِزَارَيْنِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ فَسَادِ الدِّينِ إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا وَ سُكَّاناً كَسُكَّانِ الْأَرْضِ ثُمَّ قَالا لِي أَيْنَ تُرِيدُ فَقُلْتُ إِلَى هَذَا الْمَاءِ فَقَالا وَ مَا هَذَا الْمَاءُ فَقُلْتُ أُرِيدُ دَوَاءَهُ أَشْرَبُ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الْمُرِّ لِعِلَّةٍ بِي أَرْجُو أَنْ يُجَفِّفَ لَهُ الْجَسَدُ وَ يُسْهِلَ الْبَطْنَ فَقَالا- مَا نَحْسَبُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ فِي شَيْءٍ قَدْ لَعَنَهُ شِفَاءً قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ فَقَالا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا آسَفَهُ قَوْمُ نُوحٍ فَتَحَ السَّمَاءَ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ «۱» وَ أَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ فَاسْتَعْصَتْ عَلَيْهِ عُيُونٌ مِنْهَا فَلَعَنَهَا وَ جَعَلَهَا مِلْحاً أُجَاجاً وَ فِي رِوَايَةِ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّهُمَا قَالا ع يَا بَا سَعِيدٍ تَأْتِي مَاءً يُنْكِرُ وَلَايَتَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَضَ وَلَايَتَنَا عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ وَلَايَتَنَا عَذُبَ وَ طَابَ وَ مَا جَحَدَ وَلَايَتَنَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُرّاً وَ مِلْحاً أُجَاجاً.

۴- كا، الكافي الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ هُمَا جَالِسَانِ عَلَى الصَّفَا فَسَأَلَهُمَا فَقَالا إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي دَيْنٍ مُوجِعٍ أَوْ غُرْمٍ مُفْظِعٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ فَفِيكَ شَيْءٌ مِنْ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَعْطَيَاهُ وَ قَدْ كَانَ الرَّجُلُ سَأَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ فَأَعْطَيَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلَاهُ عَنْ شَيْءٍ فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا فَقَالَ لَهُمَا مَا لَكُمَا لَمْ تَسْأَلَانِي عَمَّا سَأَلَنِي عَنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَخْبَرَهُمَا بِمَا قَالا فَقَالا إِنَّهُمَا غُذِّيَا بِالْعِلْمِ غِذَاءً.

---

(۱) يقال: آسفه عليه: أغضبه، و هو اقتباس من قوله تعالى فى قصة فرعون «فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۱

بيان قال الجزرى فيه لا تحل المسألة إلا لذى فقر مدقع أى شديد يفضى بصاحبه إلى الدقعاء و هو التراب.

۵- كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَاتَ الْحَسَنُ ع وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ.

أَقُولُ رَوَى السَّيِّدُ بْنُ طَاوُسٍ فِي كَشْفِ الْمَحَجَّةِ بِإِسْنَادِهِ مِنْ كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّ الْحُسَيْنَ ع قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع بَاعَ ضَيْعَةً لَهُ بِثَلَاثِمِائَةِ أَلْفٍ لِيَقْضِيَ دَيْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ عِدَاتٍ كَانَتْ عَلَيْهِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۲

أبواب ما يختص بالإمام الزكى سيد شباب أهل الجنة الحسن بن على صلوات الله عليهما

باب ۱۴ النص عليه صلوات الله عليه

۱- عم، إعلام الورى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: شَهِدْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّداً وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ وَ قَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنِّي السَّلَامَ.

۲- عم، إعلام الورى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع مِثْلَهُ.

۳- عم، إعلام الورى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَّا حَضَرَهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ادْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَّ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ آتَمِنَكَ عَلَى مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ فَفَعَلَ.

۴- عم، إعلام الورى بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيّاً ع لَمَّا سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ «۱».

---

(۱) ترى هذه الروايات فى الكافى ج ۱ ص ۲۹۷- ۲۳۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۳

باب ۱۵ معجزاته صلوات الله عليه

۱- ير، بصائر الدرجات الْهَيْثَمُ النَّهْدِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فِي بَعْضِ عُمَرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ قَالَ فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ قَالَ نَزَلُوا تَحْتَ نَخْلٍ

يَابِسٍ قَدْ يَبِسَ مِنَ الْعَطَشِ قَالَ فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ ع تَحْتَ نَخْلَةٍ وَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَائِهِ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى قَالَ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطَبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطَبَ قَالَ نَعَمْ فَرَفَعَ الْحَسَنُ ع يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ يَفْهَمْهُ الزُّبَيْرِيُّ فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطَباً قَالَ فَقَالَ لَهُ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ سِحْرٌ وَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ وَ لَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ النَّبِيِّ مُجَابَةٌ قَالَ فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ حَتَّى صَرَمُوا مِمَّا كَانَ فِيهَا مَا كَفَاهُمْ «۱».

يج، الخرائج و الجرائح عن عبد الله مثله بيان قال الجوهرى المنهل المورد و هو عين ماء ترده الإبل فى المراعى و تسمى المنازل التى فى المفاوز على طرق السفار مناهل لأن فيها ماء قوله إلى حالها أى قبل اليبس

و فى الخرائج فاخضرت النخلة و أورقت

۲- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ الْحَسَنَ ع قَالَ يَوْماً لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّ مُعَاوِيَةَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ بِجَوَائِزِكُمْ وَ هِيَ تَصِلُ إِلَيْكُمْ يَوْمَ كَذَا لِمُسْتَهَلِّ الْهِلَالِ وَ قَدْ أَضَاقَا فَوَصَلَتْ فِي السَّاعَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا لَمَّا كَانَ رَأْسُ الْهِلَالِ فَلَمَّا وَافَاهُمُ الْمَالُ كَانَ عَلَى الْحَسَنِ ع دَيْنٌ كَثِيرٌ فَقَضَاهُ مِمَّا بَعَثَهُ إِلَيْهِ فَفَضَلَتْ فَضْلَةٌ فَفَرَّقَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ قَضَى الْحُسَيْنُ ع دَيْنَهُ وَ قَسَمَ ثُلُثَ مَا بَقِيَ

---

(۱) تراه فى الكافى ج ۱ ص ۴۶۲. أيضا و فيه: عن القاسم النهدى فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۴

فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ حَمَلَ الْبَاقِيَ إِلَى عِيَالِهِ وَ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَقَضَى دَيْنَهُ وَ مَا فَضَلَ دَفَعَهُ إِلَى الرَّسُولِ لِيَتَعَرَّفَ مُعَاوِيَةُ مِنَ الرَّسُولِ مَا فَعَلُوا فَبَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ أَمْوَالًا حَسَنَةً.

بيان قال الجوهرى ضاق الرجل أى بخل و أضاق أى ذهب ماله.

۳- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنْ مَنْدَلِ بْنِ أُسَامَةَ «۱» عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ الْحَسَنَ ع خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مَاشِياً إِلَى الْمَدِينَةِ فَتَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ فَقِيلَ لَهُ لَوْ رَكِبْتَ لِيَسْكُنَ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا وَ لَكِنَّا إِذَا أَتَيْنَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُنَا أَسْوَدُ مَعَهُ دُهْنٌ يَصْلُحُ لِهَذَا الْوَرَمِ فَاشْتَرُوا مِنْهُ وَ لَا تُمَاكِسُوهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَيْسَ أَمَامَنَا مَنْزِلٌ فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ فَقَالَ بَلَى إِنَّهُ أَمَامَنَا وَ سَارُوا أَمْيَالًا فَإِذَا الْأَسْوَدُ قَدِ اسْتَقْبَلَهُمْ فَقَالَ الْحَسَنُ لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الْأَسْوَدَ فَخُذِ الدُّهْنَ مِنْهُ بِثَمَنِهِ فَقَالَ الْأَسْوَدُ لِمَنْ تَأْخُذُ هَذَا الدُّهْنَ قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ فَصَارَ الْأَسْوَدُ إِلَيْهِ فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مَوْلَاكَ لَا آخُذُ لَهُ ثَمَناً وَ لَكِنِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَداً سَوِيّاً ذَكَراً يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّي خَلَّفْتُ امْرَأَتِي تَمْخَضُ فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ وَهَبَ لَكَ وَلَداً ذَكَراً سَوِيّاً فَرَجَعَ الْأَسْوَدُ مِنْ فَوْرِهِ فَإِذَا امْرَأَتُهُ قَدْ وَلَدَتْ غُلَاماً سَوِيّاً ثُمَّ رَجَعَ الْأَسْوَدُ إِلَى الْحَسَنِ ع وَ دَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ بِوِلَادَةِ الْغُلَامِ لَهُ وَ إِنَّ الْحَسَنَ قَدْ مَسَحَ رِجْلَيْهِ بِذَلِكَ الدُّهْنِ فَمَا قَامَ عَنْ مَوْضِعِهِ حَتَّى زَالَ الْوَرَمُ.

۴كا، الكافى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِنَا

---

(۱) كذا فى النسخ المطبوعة و الصحيح: عن صندل، عن أبى أسامة- و هو زيد الشحام- كما تراه فى هذه الصفحة تحت الرقم ۴ عن الكافى ج ۱ ص ۴۶۳ و قد رواه ابن شهرآشوب فى المناقب عن ابى أسامة مرسلا على عادته، تراه فى ج ۴ ص ۷. راجع جامع الرواة أيضا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۵

أقول قد أوردنا كثيرا من معجزاته فى باب ما جرى بينه ع و بين معاوية و باب وفاته و غيرهما.

۵- یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ أَنَّ عَلِیّاً ع کَانَ فِی الرَّحْبَةِ فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا مِنْ رَعِیَّتِکَ وَ أَهْلِ بِلَادِکَ قَالَ ع لَسْتَ مِنْ رَعِیَّتِی وَ لَا مِنْ أَهْلِ بِلَادِی وَ إِنَّ ابْنَ الْأَصْفَرِ «۱» بَعَثَ بِمَسَائِلَ إِلَی مُعَاوِیَةَ فَأَقْلَقَتْهُ وَ أَرْسَلَکَ إِلَیَّ لِأَجْلِهَا قَالَ صَدَقْتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ مُعَاوِیَةَ أَرْسَلَنِی إِلَیْکَ فِی خُفْیَةٍ وَ أَنْتَ قَدِ اطَّلَعْتَ عَلَی ذَلِکَ وَ لَا یَعْلَمُهَا غَیْرُ اللَّهِ فَقَالَ ع سَلْ أَحَدَ ابْنَیَّ هَذَیْنِ قَالَ أَسْأَلُ ذَا الْوَفْرَةِ «۲» یَعْنِی الْحَسَنَ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ جِئْتَ تَسْأَلُ کَمْ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ کَمْ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ کَمْ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا قَوْسُ قُزَحَ وَ مَا الْمُؤَنَّثُ وَ مَا عَشَرَةُ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ الْحَسَنُ ع بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ مَا رَأَیْتَهُ بِعَیْنِکَ فَهُوَ حَقٌّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَیْکَ بَاطِلًا وَ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصَرِ وَ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مَسِیرَةُ یَوْمٍ لِلشَّمْسِ وَ قُزَحُ اسْمُ الشَّیْطَانِ وَ هُوَ قَوْسُ اللَّهِ وَ عَلَامَةُ الْخِصْبِ وَ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَمَّا الْمُؤَنَّثُ فَهُوَ الَّذِی لَا یُدْرَی أَ ذَکَرٌ أَمْ أُنْثَی فَإِنَّهُ یُنْتَظَرُ بِهِ فَإِنْ کَانَ ذَکَراً احْتَلَمَ وَ إِنْ کَانَتْ أُنْثَی حَاضَتْ وَ بَدَا ثَدْیُهَا وَ إِلَّا قِیلَ لَهُ بُلْ فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَکَرٌ وَ إِنِ انْتَکَصَ بَوْلُهُ عَلَی

(۱) یرید ملک الروم قال الفیروزآبادی: و بنو الأصفر ملوک الروم أولاد الأصفر بن روم بن یعصو ابن إسحاق، أولان جیشا من الحبش غلب علیهم فوطئ نساءهم فولد لهم أولاد صفر.

(۲) أی صاحب الوفرة و الوفرة- بالفتح- الشعر المجتمع علی الرأس أو ما سال علی الأذنین منه أو ما جاوز شحمة الاذن ثمّ بعدها الجمة ثمّ بعدها اللمة، و بذلک وصف شعر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حیث قالوا: «کان شعره وفرة و إذا طال صارت جمة».

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۶

رِجْلَیْهِ کَمَا یَنْتَکِصُ بَوْلُ الْبَعِیرِ فَهُوَ أُنْثَی «۱» وَ أَمَّا عَشَرَةُ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَأَشَدُّ شَیْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنْهُ الْحَدِیدُ یُقْطَعُ بِهِ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِیدِ النَّارُ تُذِیبُ الْحَدِیدَ وَ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ وَ أَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّیحُ تَحْمِلُ السَّحَابَ وَ أَشَدُّ مِنَ الرِّیحِ الْمَلَکُ الَّذِی یَرُدُّهَا وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَلَکِ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی یُمِیتُ الْمَلَکَ وَ أَشَدُّ مِنْ مَلَکِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ الَّذِی یُمِیتُ مَلَکَ الْمَوْتِ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ الَّذِی یَدْفَعُ الْمَوْتَ.

۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِالْإِسْنَادِ جَاءَ أَبُو سُفْیَانَ إِلَی عَلِیٍّ ع فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ جِئْتُکَ فِی حَاجَةٍ قَالَ وَ فِیمَ جِئْتَنِی قَالَ تَمْشِی مَعِی إِلَی ابْنِ عَمِّکَ مُحَمَّدٍ فَتَسْأَلُهُ أَنْ یَعْقِدَ لَنَا عَقْداً وَ یَکْتُبَ لَنَا کِتَاباً فَقَالَ یَا أَبَا سُفْیَانَ لَقَدْ عَقَدَ لَکَ رَسُولُ اللَّهِ عَقْداً لَا یَرْجِعُ عَنْهُ أَبَداً وَ کَانَتْ فَاطِمَةُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ وَ الْحَسَنُ یَدْرُجُ بَیْنَ یَدَیْهَا وَ هُوَ طِفْلٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ شَهْراً فَقَالَ لَهَا یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قُولِی لِهَذَا الطِّفْلِ یُکَلِّمْ لِی جَدَّهُ فَیَسُودَ بِکَلَامِهِ الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ ع إِلَی أَبِی سُفْیَانَ وَ ضَرَبَ إِحْدَی یَدَیْهِ عَلَی أَنْفِهِ وَ الْأُخْرَی عَلَی لِحْیَتِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ قَالَ یَا أَبَا سُفْیَانَ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّی أَکُونَ شَفِیعاً فَقَالَ ع الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ فِی آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّیَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی نَظِیرَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا وَ آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا «۲».

أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِیُّ عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِینَ ع قَالَ: کَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ جَالِساً

(۱) قال الفیروزآبادی: المؤنث: المخنث و هو الرجل المشبه المرأة فی لینه ورقة کلامه و تکسر أعضائه.

(۲) هذه القصة مذکورة فی کتب السیر عند ذکر فتح مکّة سنة ثمان للهجرة حین جاء أبو سفیان الی رسول اللّه لیبرم عهد المشرکین و یزید فی مدته، راجع سیرة ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۶، المناقب ج ۱ ص ۲۰۶، إرشاد المفید ص ۶۰، إعلام الوری ص ۶۶.

فقد کان- علی هذا- لحسن بن علیّ علیهما السلام عامئذ خمس سنین، لا أربعة عشر شهرا کما زعم.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۷

فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِ احْتَرَقَتْ دَارُکَ قَالَ لَا مَا احْتَرَقَتْ إِذْ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ وَقَعَتِ النَّارُ فِی دَارٍ إِلَی جَنْبِ دَارِکَ حَتَّی مَا شَکَکْنَا أَنَّهَا سَتُحْرِقُ دَارَکَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ صَرَفَهَا عَنْهَا.

وَ اسْتَغَاثَ النَّاسُ مِنْ زِيَادٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَرَفَعَ يَدَهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا مِنْ زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ وَ أَرِنَا فِيهِ نَكَالًا عَاجِلًا إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَخَرَجَ خُرَاجٌ فِي إِبْهَامِ يَمِينِهِ يُقَالُ لَهَا السِّلْعَةُ وَ وَرِمَ إِلَى عُنُقِهِ فَمَاتَ.

ادَّعَى رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَلْفَ دِينَارٍ كَذِباً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهِ فَذَهَبَا إِلَى شُرَيْحٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ ع أَ تَحْلِفُ قَالَ إِنْ حَلَفَ خَصْمِي أُعْطِيهِ فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلرَّجُلِ قُلْ بِاللَّهِ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ لَا أُرِيدُ مِثْلَ هَذَا لَكِنْ قُلْ بِاللَّهِ إِنَّ لَكَ عَلَيَّ هَذَا وَ خُذِ الْأَلْفَ فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَ أَخَذَ الدَّنَانِيرَ فَلَمَّا قَامَ خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَاتَ فَسُئِلَ الْحَسَنُ ع عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ خَشِيتُ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّمَ بِالتَّوْحِيدِ يُغْفَرُ لَهُ يَمِينُهُ بِبَرَكَةِ التَّوْحِيدِ وَ يُحْجَبُ عَنْهُ عُقُوبَةُ يَمِينِهِ.

مُحَمَّدُ الْفَتَّالُ النَّيْسَابُورِيُّ فِي مُونِسِ الْحَزِينِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عِيسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ بَعْضُهُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي احْتِمَالِهِ الشَّدَائِدَ عَنْ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ ع كَلَاماً مَعْنَاهُ لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى لَجَعَلَ الْعِرَاقَ شَاماً وَ الشَّامَ عِرَاقاً وَ جَعَلَ الْمَرْأَةَ رَجُلًا وَ الرَّجُلَ امْرَأَةً فَقَالَ الشَّامِيُّ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ ع انْهَضِي أَ لَا تَسْتَحِينَ أَنْ تَقْعُدِي بَيْنَ الرِّجَالِ فَوَجَدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ امْرَأَةً ثُمَّ قَالَ وَ صَارَتْ عِيَالُكَ رَجُلًا وَ تُقَارِبُكَ وَ تَحْمِلُ عَنْهَا وَ تَلِدُ وَلَداً خُنْثَى فَكَانَ كَمَا قَالَ ع ثُمَّ إِنَّهُمَا تَابَا وَ جَاءَا إِلَيْهِ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى فَعَادَا إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى.

الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ «۱» عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع لِأَهْلِ بَيْتِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ مَنِ الَّذِي يَسُمُّكَ قَالَ جَارِيَتِي أَوِ امْرَأَتِي فَقَالُوا لَهُ أَخْرِجْهَا مِنْ مِلْكِكَ عَلَيْهَا

---

(۱) في المصدر ج ۴ ص ۸ الحسن بن أبي العلاء.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۸

لَعْنَةُ اللَّهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ مِنْ إِخْرَاجِهَا وَ مَنِيَّتِي عَلَى يَدِهَا مَا لِي مِنْهَا مَحِيصٌ وَ لَوْ أَخْرَجْتُهَا مَا يَقْتُلُنِي غَيْرُهَا كَانَ قَضَاءً مَقْضِيّاً وَ أَمْراً وَاجِباً مِنَ اللَّهِ فَمَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى بَعَثَ مُعَاوِيَةُ إِلَى امْرَأَتِهِ قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع هَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَرْبَةِ لَبَنٍ فَقَالَتْ نَعَمْ وَ فِيهِ ذَلِكَ السَّمُّ الَّذِي بَعَثَ بِهِ مُعَاوِيَةُ فَلَمَّا شَرِبَهُ وَجَدَ مَسَّ السَّمِّ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ قَتَلْتِينِي قَاتَلَكِ اللَّهُ أَمَا وَ اللَّهِ لَا تُصِيبِينَ مِنِّي خَلَفاً وَ لَا تَنَالِينَ مِنَ الْفَاسِقِ عَدُوِّ اللَّهِ اللَّعِينِ خَيْراً أَبَداً.

۷- نجم، كتاب النجوم مِنْ كِتَابِ الدَّلَائِلِ لِأَبِي جَعْفَرِ بْنِ رُسْتُمَ الطَّبَرِيِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَرَّتْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع بَقَرَةٌ فَقَالَ هَذِهِ حُبْلَى بِعِجْلَةٍ أُنْثَى لَهَا غُرَّةٌ فِي جَبِينِهَا وَ رَأْسُ ذَنَبِهَا أَبْيَضُ فَانْطَلَقْنَا مَعَ الْقَصَّابِ حَتَّى ذَبَحَهَا فَوَجَدْنَا الْعِجْلَةَ كَمَا وَصَفَ عَلَى صُورَتِهَا فَقُلْنَا أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ «۱» فَكَيْفَ عَلِمْتَ فَقَالَ مَا يَعْلَمُ الْمَخْزُونَ الْمَكْنُونَ الْمَجْزُومَ الْمَكْتُومَ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرُ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ.

بيان رد استبعاده ع بأبلغ وجه و لم يبين وجه الجمع بينه و بين ما هو ظاهر الآية من اختصاص العلم بذلك بالله تعالى و قد مر أن المعنى أنه لا يعلم ذلك أحد إلا بتعليمه تعالى و وحيه و إلهامه و أنهم ع إنما يعلمون بالوحي و الإلهام.

۸- نجم، كتاب النجوم مِنْ كِتَابِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص وَ مَوْلِدِ الْأَصْفِيَاءِ ع تَأْلِيفِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالُوا أَرِنَا مِنْ عَجَائِبِ أَبِيكَ الَّتِي كَانَ يُرِينَا فَقَالَ وَ تُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ قَالُوا نَعَمْ نُؤْمِنُ وَ اللَّهِ بِذَلِكَ قَالَ أَ لَيْسَ تَعْرِفُونَ أَبِي قَالُوا جَمِيعاً بَلْ نَعْرِفُهُ فَرَفَعَ لَهُمْ جَانِبَ السِّتْرِ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَاعِدٌ فَقَالَ تَعْرِفُونَهُ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ نَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ حَقّاً وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَقَدْ أَرَيْتَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع بَعْدَ مَوْتِهِ كَمَا أَرَى أَبُوكَ أَبَا بَكْرٍ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِ قُبَا بَعْدَ

---

(۱) لقمان: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۹

مَوْتِهِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع وَيْحَكَمْ أَ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ «۱» فَإِذَا كَانَ هَذَا نَزَلَ فِيمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا تَقُولُونَ فِينَا قَالُوا آمَنَّا وَ صَدَّقْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

۹- نجم، كتاب النجوم وَجَدْتُ فِي جُزْءٍ بِخَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَهْزِيَارَ وَ نُسْخَةٍ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ كَانَ عَلَى ظَهْرِ الَّذِي نُقِلَ مِنْهُ هَذَا الْحَدِيثُ مَا هَذَا الْمُرَادُ مِنْ لَفْظِهِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَدِمَ عَلَيْنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ أَمَّا لَفْظَةُ الْحَدِيثِ فَهُوَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَحْمَرِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ دَاهِرٍ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ الْقُرَشِيُّ أَبُو سُمَيْنَةَ «۲» قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مُعَاوِيَةَ جَلَسَا بِالنُّخَيْلَةِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ النَّخْلَ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ ذَلِكَ عِلْمٌ فَإِنَّ شِيعَتَكُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ عِلْمُ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ* فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ كَيْلًا وَ أَنَا أَخْرُصُ عَدَداً فَقَالَ مُعَاوِيَةُ كَمْ فِي هَذِهِ النَّخْلَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَرْبَعَةُ آلَافِ بُسْرَةٍ وَ أَرْبَعُ بُسْرَاتٍ أَقُولُ وَ وَجَدْتُ قَدِ انْقَطَعَ مِنَ الْمُخْتَصَرِ الْمَذْكُورِ كَلِمَاتٌ فَوَجَدْتُهَا فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَيَّاشٍ الْجَوْهَرِيِّ.

---

(۱) البقرة: ۱۵۴.

(۲) فی النسخة المطبوعة: «أبو سفينة» و هو تصحيف. و الرجل محمّد بن على بن إبراهيم بن موسى أبو جعفر القرشيّ مولاهم صيرفى ابن اخت خلّاد المقرى و هو خلّاد بن عيسى و كان يلقب أبا سمينة ضعيف جدا فاسد الاعتقاد، لا يعتمد فى شىء و كان ورد قم، و قد اشتهر بالكذب بالكوفة، و نزل على أحمد بن محمّد بن عيسى مدة ثمّ تشهر بالغلو فخفى و أخرجه أحمد بن محمّد بن عيسى عن قم و له قصة راجع النجاشیّ ص ۲۵۵. و قال الكشّیّ:

ذكر الفضل بن شاذان فى بعض كتبه: الكذابون المشهورون: أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ، و محمّد بن سنان، و أبو سمينة أشهرهم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۰

فَأَمَرَ مُعَاوِيَةُ بِهَا فَصُرِمَتْ وَ عُدَّتْ فَجَاءَتْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَ ثَلَاثُ بُسْرَاتٍ ثُمَّ صَحَّ الْحَدِيثُ بِلَفْظِهَا فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ فَنُظِرَ فَإِذَا فِي يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزٍ بُسْرَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنَّكَ تَكْفُرُ لَأَخْبَرْتُكَ بِمَا تَعْمَلُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ فِي زَمَانٍ لَا يُكَذَّبُ وَ أَنْتَ تُكَذِّبُ وَ تَقُولُ مَتَى سَمِعَ مِنْ جَدِّهِ عَلَى صِغَرِ سِنِّهِ وَ اللَّهِ لتدعن [لَتَدَّعِيَنَّ زِيَاداً وَ لَتَقْتُلَنَّ حُجْراً وَ لَتُحْمَلَنَّ إِلَيْكَ الرُّءُوسُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ فَادَّعَى زِيَاداً وَ قَتَلَ حُجْراً وَ حُمِلَ إِلَيْهِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيِّ.

۱۰- يج، الخرائج و الجرائح عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ عِنْدَهُ رَجُلَانِ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا إِنَّكَ حَدَّثْتَ الْبَارِحَةَ فُلَاناً بِحَدِيثِ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَا كَانَ وَ عَجِبَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ ع إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَّمَ رَسُولَهُ ص الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ فَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً عِلْمَهُ كُلَّهُ.

ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين عن النضر بن شعيب عن عبد الغفار مثله.

۱۱- كشف، كشف الغمة قَالَ لِابْنِهِ ع إِنَّ لِلْعَرَبِ جَوْلَةً وَ لَقَدْ رَجَعَتْ إِلَيْهَا عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا وَ لَقَدْ ضَرَبُوا إِلَيْكَ أَكْبَادَ الْإِبِلِ حَتَّى يَسْتَخْرِجُوكَ وَ لَوْ كُنْتَ فِي مِثْلِ وِجَارِ الضَّبُعِ.

بيان فى أكثر النسخ لابنه «۱» و الصواب لأبيه و قد قال ع ذلك له صلوات الله عليه قبل رجوع الخلافة إليه أى إن للعرب جولانا و حركة فى اتباع الباطل ثم يرجع إليها أحلامها العازبة البعيدة الغائبة عنهم فيرجعون إليك و ضرب أكباد الإبل كناية عن الركوب و شدة الركض قال الجزرى فيه لا تضرب أكباد المطى إلا إلى ثلاثة مساجد أى لا تركب و لا يسار عليها و قال وجار الضبع هو جحره الذى يأوى إليه و منه

حديث الحسن لو كنت فى وجار الضبع.

ذكره للمبالغة لأنه إذا حفر أمعن.

---

(۱) فى النسخة المطبوعة من المصدر (ط مطبعة الإسلامية): و قال لابيه عليهما السلام راجع ج ۲ ص ۱۵۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۱

۱- ير، بصائر الدرجات الْهَيْثَمُ النَّهْدِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ع فِى بَعْضِ عُمَرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ قَالَ فَنَزَلُوا فِى مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ قَالَ نَزَلُوا تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبِسَ مِنَ الْعَطَشِ قَالَ فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ ع تَحْتَ نَخْلَةٍ وَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَائِهِ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى قَالَ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ لَوْ كَانَ فِى هَذَا النَّخْلِ رُطَبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِى الرُّطَبَ قَالَ نَعَمْ فَرَفَعَ الْحَسَنُ ع يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ يَفْهَمْهُ الزُّبَيْرِيُّ فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطَباً قَالَ فَقَالَ لَهُ الْجَمَّالُ الَّذِى اكْتَرَوْا مِنْهُ سِحْرٌ وَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ وَ لَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ النَّبِيِّ مُجَابَةٌ قَالَ فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ حَتَّى صَرَمُوا مِمَّا كَانَ فِيهَا مَا كَفَاهُمْ «۱».

يج، الخرائج و الجرائح عن عبد الله مثله بيان قال الجوهرى المنهل المورد و هو عين ماء ترده الإبل فى المراعى و تسمى المنازل التى فى المفاوز على طرق السفار مناهل لأن فيها ماء قوله إلى حالها أى قبل اليبس

و فى الخرائج فاخضرت النخلة و أورقت

. ۲- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ الْحَسَنَ ع قَالَ يَوْماً لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّ مُعَاوِيَةَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ بِجَوَائِزِكُمْ وَ هِيَ تَصِلُ إِلَيْكُمْ يَوْمَ كَذَا لِمُسْتَهَلِّ الْهِلَالِ وَ قَدْ أَضَاقَا فَوَصَلَتْ فِى السَّاعَةِ الَّتِى ذَكَرَهَا لَمَّا كَانَ رَأْسُ الْهِلَالِ فَلَمَّا وَافَاهُمُ الْمَالُ كَانَ عَلَى الْحَسَنِ ع دَيْنٌ كَثِيرٌ فَقَضَاهُ مِمَّا بَعَثَهُ إِلَيْهِ فَفَضَلَتْ فَضْلَةٌ فَفَرَّقَهَا فِى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ قَضَى الْحُسَيْنُ ع دَيْنَهُ وَ قَسَمَ ثُلُثَ مَا بَقِيَ

---

(۱) تراه فى الكافى ج ۱ ص ۴۶۲. أيضا و فيه: عن القاسم النهدى فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۴

فِى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ حَمَلَ الْبَاقِيَ إِلَى عِيَالِهِ وَ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَقَضَى دَيْنَهُ وَ مَا فَضَلَ دَفَعَهُ إِلَى الرَّسُولِ لِيَتَعَرَّفَ مُعَاوِيَةُ مِنَ الرَّسُولِ مَا فَعَلُوا فَبَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ أَمْوَالًا حَسَنَةً.

بيان قال الجوهرى ضاق الرجل أى بخل و أضاق أى ذهب ماله.

۳- يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنْ مَنْدَلِ بْنِ أُسَامَةَ «۱» عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ الْحَسَنَ ع خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مَاشِياً إِلَى الْمَدِينَةِ فَتَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ فَقِيلَ لَهُ لَوْ رَكِبْتَ لِيَسْكُنَ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا وَ لَكِنَّا إِذَا أَتَيْنَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُنَا أَسْوَدُ مَعَهُ دُهْنٌ يَصْلُحُ لِهَذَا الْوَرَمِ فَاشْتَرُوا مِنْهُ وَ لَا تُمَاكِسُوهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَيْسَ أَمَامَنَا مَنْزِلٌ فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ فَقَالَ بَلَى إِنَّهُ أَمَامَنَا وَ سَارُوا أَمْيَالًا فَإِذَا الْأَسْوَدُ قَدِ اسْتَقْبَلَهُمْ فَقَالَ الْحَسَنُ لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الْأَسْوَدَ فَخُذِ الدُّهْنَ مِنْهُ بِثَمَنِهِ فَقَالَ الْأَسْوَدُ لِمَنْ تَأْخُذُ هَذَا الدُّهْنَ قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ع قَالَ انْطَلِقْ بِى إِلَيْهِ فَصَارَ الْأَسْوَدُ إِلَيْهِ فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّى مَوْلَاكَ لَا آخُذُ لَهُ ثَمَناً وَ لَكِنِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِى وَلَداً سَوِيّاً ذَكَراً يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّى خَلَّفْتُ امْرَأَتِى تَمْخَضُ فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ وَهَبَ لَكَ وَلَداً ذَكَراً سَوِيّاً فَرَجَعَ الْأَسْوَدُ مِنْ فَوْرِهِ فَإِذَا امْرَأَتُهُ قَدْ وَلَدَتْ غُلَاماً سَوِيّاً ثُمَّ رَجَعَ الْأَسْوَدُ إِلَى الْحَسَنِ ع وَ دَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ بِوِلَادَةِ الْغُلَامِ لَهُ وَ إِنَّ الْحَسَنَ قَدْ مَسَحَ رِجْلَيْهِ بِذَلِكَ الدُّهْنِ فَمَا قَامَ عَنْ مَوْضِعِهِ حَتَّى زَالَ الْوَرَمُ.

۴كا، الكافى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ أَبِى أُسَامَةَ مِثْلَهُ إِلَى

قَوْلِهِ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَکَ ذَکَراً سَوِیّاً وَ هُوَ مِنْ شِیعَتِنَا

.

(۱) کذا فی النسخ المطبوعهٔ و الصحیح: عن صندل، عن أبی أسامهٔ- و هو زید الشحام- کما تراه فی هذه الصفحهٔ تحت الرقم ۴ عن الکافی ج ۱ ص ۴۶۳ و قد رواه ابن شهرآشوب فی المناقب عن ابی أسامهٔ مرسلا علی عادته، تراه فی ج ۴ ص ۷. راجع جامع الرواهٔ أیضا.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۵

أقول قد أوردنا کثیرا من معجزاته فی باب ما جری بینه ع و بین معاویهٔ و باب وفاته و غیرهما.

۵- یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ أَنَّ عَلِیّاً ع کَانَ فِی الرَّحْبَهِٔ فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا مِنْ رَعِیَّتِکَ وَ أَهْلِ بِلَادِکَ قَالَ ع لَسْتَ مِنْ رَعِیَّتِی وَ لَا مِنْ أَهْلِ بِلَادِی وَ إِنَّ ابْنَ الْأَصْفَرِ «۱» بَعَثَ بِمَسَائِلَ إِلَی مُعَاوِیَهَٔ فَأَقْلَقَتْهُ وَ أَرْسَلَکَ إِلَیَّ لِأَجْلِهَا قَالَ صَدَقْتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ مُعَاوِیَهَٔ أَرْسَلَنِی إِلَیْکَ فِی خُفْیَهٍٔ وَ أَنْتَ قَدِ اطَّلَعْتَ عَلَی ذَلِکَ وَ لَا یَعْلَمُهَا غَیْرُ اللَّهِ فَقَالَ ع سَلْ أَحَدَ ابْنَیَّ هَذَیْنِ قَالَ أَسْأَلُ ذَا الْوَفْرَهِٔ «۲» یَعْنِی الْحَسَنَ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ جِئْتَ تَسْأَلُ کَمْ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ کَمْ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ کَمْ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا قَوْسُ قُزَحَ وَ مَا الْمُؤَنَّثُ وَ مَا عَشَرَهُٔ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ الْحَسَنُ ع بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ مَا رَأَیْتَهُ بِعَیْنِکَ فَهُوَ حَقٌّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَیْکَ بَاطِلًا وَ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ دَعْوَهُٔ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصَرِ وَ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مَسِیرَهُٔ یَوْمٍ لِلشَّمْسِ وَ قُزَحُ اسْمُ الشَّیْطَانِ وَ هُوَ قَوْسُ اللَّهِ وَ عَلَامَهُٔ الْخِصْبِ وَ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَمَّا الْمُؤَنَّثُ فَهُوَ الَّذِی لَا یُدْرَی أَ ذَکَرٌ أَمْ أُنْثَی فَإِنَّهُ یُنْتَظَرُ بِهِ فَإِنْ کَانَ ذَکَراً احْتَلَمَ وَ إِنْ کَانَتْ أُنْثَی حَاضَتْ وَ بَدَا ثَدْیُهَا وَ إِلَّا قِیلَ لَهُ بُلْ فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَکَرٌ وَ إِنِ انْتَکَصَ بَوْلُهُ عَلَی

(۱) یرید ملک الروم قال الفیروزآبادی: و بنو الأصفر ملوک الروم أولاد الأصفر بن روم بن یعصو ابن إسحاق، أولان جیشا من الحبش غلب علیهم فوطئ نساءهم فولد لهم أولاد صفر.

(۲) أی صاحب الوفرهٔ و الوفرهٔ- بالفتح- الشعر المجتمع علی الرأس أو ما سال علی الأذنین منه أو ما جاوز شحمهٔ الاذن ثمّ بعدها الجمهٔ ثمّ بعدها اللمهٔ، و بذلک وصف شعر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حیث قالوا: «کان شعره وفرهٔ و إذا طال صارت جمهٔ».

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۶

رِجْلَیْهِ کَمَا یَنْتَکِصُ بَوْلُ الْبَعِیرِ فَهُوَ أُنْثَی «۱» وَ أَمَّا عَشَرَهُٔ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَأَشَدُّ شَیْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنْهُ الْحَدِیدُ یُقْطَعُ بِهِ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِیدِ النَّارُ تُذِیبُ الْحَدِیدَ وَ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ وَ أَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّیحُ تَحْمِلُ السَّحَابَ وَ أَشَدُّ مِنَ الرِّیحِ الْمَلَکُ الَّذِی یَرُدُّهَا وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَلَکِ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی یُمِیتُ الْمَلَکَ وَ أَشَدُّ مِنْ مَلَکِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ الَّذِی یُمِیتُ مَلَکَ الْمَوْتِ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ الَّذِی یَدْفَعُ الْمَوْتَ.

۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِالْإِسْنَادِ جَاءَ أَبُو سُفْیَانَ إِلَی عَلِیٍّ ع فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ جِئْتُکَ فِی حَاجَهٍٔ قَالَ وَ فِیمَ جِئْتَنِی قَالَ تَمْشِی مَعِی إِلَی ابْنِ عَمِّکَ مُحَمَّدٍ فَتَسْأَلُهُ أَنْ یَعْقِدَ لَنَا عَقْداً وَ یَکْتُبَ لَنَا کِتَاباً فَقَالَ یَا أَبَا سُفْیَانَ لَقَدْ عَقَدَ لَکَ رَسُولُ اللَّهِ عَقْداً لَا یَرْجِعُ عَنْهُ أَبَداً وَ کَانَتْ فَاطِمَهُٔ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ وَ الْحَسَنُ یَدْرُجُ بَیْنَ یَدَیْهَا وَ هُوَ طِفْلٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعَهَٔ عَشَرَ شَهْراً فَقَالَ لَهَا یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قُولِی لِهَذَا الطِّفْلِ یُکَلِّمْ لِی جَدَّهُ فَیَسُودَ بِکَلَامِهِ الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ ع إِلَی أَبِی سُفْیَانَ وَ ضَرَبَ إِحْدَی یَدَیْهِ عَلَی أَنْفِهِ وَ الْأُخْرَی عَلَی لِحْیَتِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ قَالَ یَا أَبَا سُفْیَانَ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّی أَکُونَ شَفِیعاً فَقَالَ ع الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ فِی آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّیَّهِٔ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی نَظِیرَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا وَ آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا «۲».

أَبُو حَمْزَهَٔ الثُّمَالِیُّ عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِینَ ع قَالَ: کَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ جَالِساً

(۱) قال الفيروزآبادي: المؤنث: المخنث و هو الرجل المشبه المرأة في لينه ورقة كلامه و تكسر أعضائه.

(۲) هذه القصة مذكورة في كتب السير عند ذكر فتح مكّة سنة ثمان للهجرة حين جاء أبو سفيان الى رسول اللّه ليبرم عهد المشركين و يزيد في مدته، راجع سيرة ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۶، المناقب ج ۱ ص ۲۰۶، إرشاد المفيد ص ۶۰، إعلام الورى ص ۶۶.

فقد كان- على هذا- لحسن بن عليّ عليهما السلام عامئذ خمس سنين، لا أربعة عشر شهرا كما زعم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۷

فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِ احْتَرَقَتْ دَارُكَ قَالَ لَا مَا احْتَرَقَتْ إِذْ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ وَقَعَتِ النَّارُ فِي دَارٍ إِلَى جَنْبِ دَارِكَ حَتَّى مَا شَكَكْنَا أَنَّهَا سَتُحْرِقُ دَارَكَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ صَرَفَهَا عَنْهَا.

وَ اسْتَغَاثَ النَّاسُ مِنْ زِيَادٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَرَفَعَ يَدَهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا مِنْ زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ وَ أَرِنَا فِيهِ نَكَالًا عَاجِلًا إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَخَرَجَ خُرَاجٌ فِي إِبْهَامِ يَمِينِهِ يُقَالُ لَهَا السِّلْعَةُ وَ وَرِمَ إِلَى عُنُقِهِ فَمَاتَ.

ادَّعَى رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَلْفَ دِينَارٍ كَذِباً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهِ فَذَهَبَا إِلَى شُرَيْحٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ ع أَ تَحْلِفُ قَالَ إِنْ حَلَفَ خَصْمِي أُعْطِيهِ فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلرَّجُلِ قُلْ بِاللَّهِ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ لَا أُرِيدُ مِثْلَ هَذَا لَكِنْ قُلْ بِاللَّهِ إِنَّ لَكَ عَلَيَّ هَذَا وَ خُذِ الْأَلْفَ فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَ أَخَذَ الدَّنَانِيرَ فَلَمَّا قَامَ خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَاتَ فَسُئِلَ الْحَسَنُ ع عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ خَشِيتُ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّمَ بِالتَّوْحِيدِ يُغْفَرُ لَهُ يَمِينُهُ بِبَرَكَةِ التَّوْحِيدِ وَ يُحْجَبُ عَنْهُ عُقُوبَةُ يَمِينِهِ.

مُحَمَّدٌ الْفَتَّالُ النَّيْسَابُورِيُّ فِي مُونِسِ الْحَزِينِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عِيسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ بَعْضُهُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي احْتِمَالِهِ الشَّدَائِدَ عَنْ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ ع كَلَاماً مَعْنَاهُ لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى لَجَعَلَ الْعِرَاقَ شَاماً وَ الشَّامَ عِرَاقاً وَ جَعَلَ الْمَرْأَةَ رَجُلًا وَ الرَّجُلَ امْرَأَةً فَقَالَ الشَّامِيُّ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ ع انْهَضِي أَ لَا تَسْتَحِينَ أَنْ تَقْعُدِي بَيْنَ الرِّجَالِ فَوَجَدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ امْرَأَةً ثُمَّ قَالَ وَ صَارَتْ عِيَالُكَ رَجُلًا وَ تُقَارِبُكَ وَ تَحْمِلُ عَنْهَا وَ تَلِدُ وَلَداً خُنْثَى فَكَانَ كَمَا قَالَ ع ثُمَّ إِنَّهُمَا تَابَا وَ جَاءَا إِلَيْهِ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى فَعَادَا إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى.

الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ «۱» عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع لِأَهْلِ بَيْتِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ مَنِ الَّذِي يَسُمُّكَ قَالَ جَارِيَتِي أَوِ امْرَأَتِي فَقَالُوا لَهُ أَخْرِجْهَا مِنْ مِلْكِكَ عَلَيْهَا

---

(۱) في المصدر ج ۴ ص ۸ الحسن بن أبي العلاء.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۸

لَعَنَهُ اللَّهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ مِنْ إِخْرَاجِهَا وَ مَنِيَّتِي عَلَى يَدِهَا مَا لِي مِنْهَا مَحِيصٌ وَ لَوْ أَخْرَجْتُهَا مَا يَقْتُلُنِي غَيْرُهَا كَانَ قَضَاءً مَقْضِيّاً وَ أَمْراً وَاجِباً مِنَ اللَّهِ فَمَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى بَعَثَ مُعَاوِيَةُ إِلَى امْرَأَتِهِ قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع هَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَرْبَةِ لَبَنٍ فَقَالَتْ نَعَمْ وَ فِيهِ ذَلِكَ السَّمُّ الَّذِي بَعَثَ بِهِ مُعَاوِيَةُ فَلَمَّا شَرِبَهُ وَجَدَ مَسَّ السَّمِّ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ قَتَلْتِينِي قَاتَلَكِ اللَّهِ أَمَا وَ اللَّهِ لَا تُصِيبِينَ مِنِّي خَلَفاً وَ لَا تَنَالِينَ مِنَ الْفَاسِقِ عَدُوِّ اللَّهِ اللَّعِينِ خَيْراً أَبَداً.

۷- نجم، كتاب النجوم مِنْ كِتَابِ الدَّلَائِلِ لِأَبِي جَعْفَرِ بْنِ رُسْتُمَ الطَّبَرِيِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَرَّتْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع بَقَرَةٌ فَقَالَ هَذِهِ حُبْلَى بِعِجْلَةٍ أُنْثَى لَهَا غُرَّةٌ فِي جَبِينِهَا وَ رَأْسُ ذَنَبِهَا أَبْيَضُ فَانْطَلَقْنَا مَعَ الْقَصَّابِ حَتَّى ذَبَحَهَا فَوَجَدْنَا الْعِجْلَةَ كَمَا وَصَفَ عَلَى صُورَتِهَا فَقُلْنَا أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ «۱» فَكَيْفَ عَلِمْتَ فَقَالَ مَا يَعْلَمُ الْمَخْزُونَ الْمَكْنُونَ الْمَجْزُومَ الْمَكْتُومَ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرُ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ.

بيان رد استبعاده ع بأبلغ وجه و لم يبين وجه الجمع بينه و بين ما هو ظاهر الآية من اختصاص العلم بذلك بالله تعالى و قد مر أن المعنى أنه لا يعلم ذلك أحد إلا بتعليمه تعالى و وحيه و إلهامه و أنهم ع إنما يعلمون بالوحي و الإلهام.

۸- نجم، كتاب النجوم مِنْ كِتَابِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص وَ مَوْلِدِ الْأَصْفِيَاءِ ع تَأْلِيفِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع

قَالَ: جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالُوا أَرِنَا مِنْ عَجَائِبِ أَبِيكَ الَّتِي كَانَ يُرِينَا فَقَالَ وَ تُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ قَالُوا نَعَمْ نُؤْمِنُ وَ اللَّهِ بِذَلِكَ قَالَ أَ لَيْسَ تَعْرِفُونَ أَبِي قَالُوا جَمِيعاً بَلَى نَعْرِفُهُ فَرَفَعَ لَهُمْ جَانِبَ السِّتْرِ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَاعِدٌ فَقَالَ تَعْرِفُونَهُ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ نَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ حَقّاً وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَقَدْ أَرَيْتَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع بَعْدَ مَوْتِهِ كَمَا أَرَى أَبُوكَ أَبَا بَكْرٍ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِ قُبَا بَعْدَ

---

(۱) لقمان: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۲۹

مَوْتِهِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع وَيْحَكُمْ أَ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ «۱» فَإِذَا كَانَ هَذَا نَزَلَ فِيمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا تَقُولُونَ فِينَا قَالُوا آمَنَّا وَ صَدَّقْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

۹- نجم، كتاب النجوم وَجَدْتُ فِي جُزْءٍ بِخَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَهْزِيَارَ وَ نُسْخَةٍ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ كَانَ عَلَى ظَهْرِ الَّذِي نُقِلَ مِنْهُ هَذَا الْحَدِيثُ مَا هَذَا الْمُرَادُ مِنْ لَفْظِهِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَدِمَ عَلَيْنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ أَمَّا لَفْظَةُ الْحَدِيثِ فَهُوَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَحْمَرِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ دَاهِرٍ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ الْقُرَشِيُّ أَبُو سُمَيْنَةَ «۲» قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مُعَاوِيَةَ جَلَسَا بِالنُّخَيْلَةِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ النَّخْلَ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ ذَلِكَ عِلْمٌ فَإِنَّ شِيعَتَكُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ عِلْمُ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ* فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ كَيْلًا وَ أَنَا أَخْرُصُ عَدَداً فَقَالَ مُعَاوِيَةُ كَمْ فِي هَذِهِ النَّخْلَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَرْبَعَةُ آلَافِ بُسْرَةٍ وَ أَرْبَعُ بُسْرَاتٍ أَقُولُ وَ وَجَدْتُ قَدِ انْقَطَعَ مِنَ الْمُخْتَصَرِ الْمَذْكُورِ كَلِمَاتٌ فَوَجَدْتُهَا فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَيَّاشٍ الْجَوْهَرِيِّ.

---

(۱) البقرة: ۱۵۴.

(۲) فی النسخة المطبوعة: «أبو سفينة» و هو تصحيف. و الرجل محمّد بن على بن إبراهيم بن موسى أبو جعفر القرشىّ مولاهم صيرفى ابن اخت خلّاد المقرى و هو خلّاد بن عيسى و كان يلقب أبا سمينة ضعيف جدا فاسد الاعتقاد، لا يعتمد فى شىء و كان ورد قم، و قد اشتهر بالكذب بالكوفة، و نزل على أحمد بن محمّد بن عيسى مدة ثمّ تشهر بالغلو فخفى و أخرجه أحمد بن محمّد بن عيسى عن قم و له قصة راجع النجاشىّ ص ۲۵۵. و قال الكشّىّ:

ذكر الفضل بن شاذان فى بعض كتبه: الكذابون المشهورون: أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ، و محمّد بن سنان، و أبو سمينة أشهرهم.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۰

فَأَمَرَ مُعَاوِيَةُ بِهَا فَصُرِمَتْ وَ عُدَّتْ فَجَاءَتْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَ ثَلَاثُ بُسْرَاتٍ ثُمَّ صَحَّ الْحَدِيثُ بِلَفْظِهَا فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ فَنُظِرَ فَإِذَا فِي يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزٍ بُسْرَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنَّكَ تَكْفُرُ لَأَخْبَرْتُكَ بِمَا تَعْمَلُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ فِي زَمَانٍ لَا يُكَذَّبُ وَ أَنْتَ تُكَذِّبُ وَ تَقُولُ مَتَى سَمِعَ مِنْ جَدِّهِ عَلَى صِغَرِ سِنِّهِ وَ اللَّهِ لتدعن [لَتَدَّعِيَنَّ زِيَاداً وَ لَتَقْتُلَنَّ حُجْراً وَ لَتُحْمَلَنَّ إِلَيْكَ الرُّءُوسُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ فَادَّعَى زِيَاداً وَ قَتَلَ حُجْراً وَ حُمِلَ إِلَيْهِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيِّ.

۱۰- يج، الخرائج و الجرائح عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ عِنْدَهُ رَجُلَانِ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا إِنَّكَ حَدَّثْتَ الْبَارِحَةَ فُلَاناً بِحَدِيثٍ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَا كَانَ وَ عَجِبَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ ع إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَّمَ رَسُولَهُ ص الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ فَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً عِلْمَهُ كُلَّهُ.

ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين عن النضر بن شعيب عن عبد الغفار مثله.

۱۱- كشف، كشف الغمة قَالَ لِابْنِهِ ع إِنَّ لِلْعَرَبِ جَوْلَةً وَ لَقَدْ رَجَعَتْ إِلَيْهَا عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا وَ لَقَدْ ضَرَبُوا إِلَيْكَ أَكْبَادَ الْإِبِلِ حَتَّى يَسْتَخْرِجُوكَ وَ لَوْ كُنْتَ فِي مِثْلِ وِجَارِ الضَّبُعِ.

بيان في أكثر النسخ لابنه «۱» و الصواب لأبيه و قد قال ع ذلك له صلوات الله عليه قبل رجوع الخلافة إليه أي إن للعرب جولانا و حركة في اتباع الباطل ثم يرجع إليها أحلامها العازبة البعيدة الغائبة عنهم فيرجعون إليك و ضرب أكباد الإبل كناية عن الركوب و شدة الركض قال الجزري فيه لا تضرب أكباد المطي إلا إلى ثلاثة مساجد أي لا تركب و لا يسار عليها و قال وجار الضبع هو جحره الذي يأوي إليه و منه

حديث الحسن لو كنت في وجار الضبع.

ذكره للمبالغة لأنه إذا حفر أمعن.

---

(۱) في النسخة المطبوعة من المصدر (ط مطبعة الإسلامية): و قال لابيه عليهما السلام راجع ج ۲ ص ۱۵۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۳۳۱

باب ۱۶ مكارم أخلاقه و عمله و علمه و فضله و شرفه و جلالته و نوادر احتجاجاته صلوات الله عليه

۱- لي، الأمالي للصدوق عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَ أَزْهَدَهُمْ وَ أَفْضَلَهُمْ وَ كَانَ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِياً وَ رُبَّمَا مَشَى حَافِياً وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَ النُّشُورَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْعَرْضَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهْقَةً يُغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَ كَانَ ع لَا يَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا قَالَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَ لَمْ يُرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِ إِلَّا ذَاكِراً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ كَانَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَ أَفْصَحَهُمْ مَنْطِقاً وَ لَقَدْ قِيلَ لِمُعَاوِيَةَ ذَاتَ يَوْمٍ لَوْ أَمَرْتَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ لِيَتَبَيَّنَ لِلنَّاسِ نَقْصُهُ فَدَعَاهُ فَقَالَ لَهُ اصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ تَكَلَّمْ بِكَلِمَاتٍ تَعِظُنَا بِهَا فَقَامَ ع فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْمُعْجِزَاتِ وَ الدَّلَائِلِ أَنَا ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا الْمَدْفُوعُ عَنْ حَقِّي أَنَا وَ أَخِي الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا ابْنُ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنًى أَنَا ابْنُ الْمَشْعَرِ وَ عَرَفَاتٍ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ يَا بَا مُحَمَّدٍ خُذْ فِي نَعْتِ الرُّطَبِ وَ دَعْ هَذَا فَقَالَ ع الرِّيحُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‌۴۳، ص: ۳۳۲

تَنْفُخُهُ وَ الْحَرُورُ يُنْضِجُهُ وَ الْبَرْدُ يُطَيِّبُهُ ثُمَّ عَادَ ع فِي كَلَامِهِ فَقَالَ أَنَا إِمَامُ خَلْقِ اللَّهِ وَ ابْنُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ فَخَشِيَ مُعَاوِيَةُ أَنْ يَتَكَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يَفْتَتِنُ بِهِ النَّاسَ فَقَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ انْزِلْ فَقَدْ كَفَى مَا جَرَى فَنَزَلَ.

بيان قال الجزري الفريصة اللحمة التي بين جنب الدابة و كتفها لا تزال ترعد و منه الحديث فجيء بهما ترعد فرائصهما أي ترجف من الخوف انتهى و السليم من لدغته العقرب كأنهم تفاءلوا له بالسلامة قوله ع تنفخه لعل المعنى تعظمه و المنفوخ البطين و السمين.

۲- لي، الأمالي للصدوق الطَّالَقَانِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: لَمَّا

حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْوَفَاةُ بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ تَبْكِي وَ مَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَ قَدْ قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَالَ وَ قَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِياً وَ قَدْ قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ وَ النَّعْلَ فَقَالَ ع إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ.

إيضاح قال الجزری هول المطلع يريد به الموقف يوم القيامة أو ما يشرف عليه من أمر الآخرة عقيب الموت فشبهه بالمطلع الذی يشرف عليه من موضع عال.

۳- ب، قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بَلَغَنَا أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِياً قَالَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ وَ يُسَاقُ مَعَهُ الْمَحَامِلُ وَ الرِّحَالُ الْخَبَرَ.

ع، علل الشرائع ابن موسى عن الأسدی عن النخعی عن الحسن بن سعيد عن المفضل بن يحيی عن سليمان عن أبی عبد الله ع مثله.

۴- ل، الخصال أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ وَ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَرَّارٍ وَ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مَرَّ بِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ هُوَ قَاعِدٌ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَسَأَلَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمَ فَقَالَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۳

الرَّجُلُ أَرْشِدْنِي فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ دُونَكَ الْفِتْيَةُ الَّذِينَ تَرَى وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فِيهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ع فَمَضَى الرَّجُلُ نَحْوَهُمْ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ سَأَلَهُمْ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع يَا هَذَا إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٌ مُفْجِعٌ أَوْ دَيْنٌ مُقْرِحٌ أَوْ فَقْرٌ مُدْقِعٌ فَفِي أَيِّهَا تَسْأَلُ فَقَالَ فِي وَجْهٍ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثِ فَأَمَرَ لَهُ الْحَسَنُ ع بِخَمْسِينَ دِينَاراً وَ أَمَرَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع بِتِسْعَةٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً وَ أَمَرَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِثَمَانِيَةٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ فَمَرَّ بِعُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَقَالَ مَرَرْتُ بِكَ فَسَأَلْتُكَ فَأَمَرْتَ لِي بِمَا أَمَرْتَ وَ لَمْ تَسْأَلْنِي فِيمَا أَسْأَلُ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْوَفْرَةِ لَمَّا سَأَلْتُهُ قَالَ لِي يَا هَذَا فِيمَا تَسْأَلُ فَإِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِالْوَجْهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ مِنَ الثَّلَاثَةِ فَأَعْطَانِي خَمْسِينَ دِينَاراً وَ أَعْطَانِي الثَّانِي تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً وَ أَعْطَانِي الثَّالِثُ ثَمَانِيَةً وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً فَقَالَ عُثْمَانُ وَ مَنْ لَكَ بِمِثْلِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ أُولَئِكَ فَطَمُوا الْعِلْمَ فَطْماً وَ حَازُوا الْخَيْرَ وَ الْحِكْمَةَ.

قال الصدوق رحمه الله معنى قوله فطموا العلم فطما أی قطعوه عن غيرهم قطعا و جمعوه لأنفسهم جمعا.

بيان الوفرة الشعرة إلى شحمة الأذن و يمكن أن يقرأ فطموا على بناء المجهول أی فطموا بالعلم على الحذف و الإيصال.

۵- د، العدد القوية حَدَّثَ أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي جَبَلٍ أَظُنُّهُ حَرَى أَوْ غَيْرَهُ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ عَلِيٌّ ع وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ أَنَسٌ حَاضِرٌ لِهَذَا الْحَدِيثِ وَ حُذَيْفَةُ يُحَدِّثُ بِهِ إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَمْشِي عَلَى هُدُوءٍ وَ وَقَارٍ فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ يَهْدِيهِ وَ مِيكَائِيلَ يُسَدِّدُهُ وَ هُوَ وَلَدِي وَ الطَّاهِرُ مِنْ نَفْسِي وَ ضِلْعٌ مِنْ أَضْلَاعِي هَذَا سِبْطِي وَ قُرَّةُ عَيْنِي بِأَبِي هُوَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قُمْنَا مَعَهُ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُ أَنْتَ تُفَّاحَتِي وَ أَنْتَ حَبِيبِي وَ مُهْجَةُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۴

قَلْبِي وَ أَخَذَ بِيَدِهِ فَمَشَى مَعَهُ وَ نَحْنُ نَمْشِي حَتَّى جَلَسَ وَ جَلَسْنَا حَوْلَهُ نَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَادِياً مَهْدِيّاً هَذَا هَدِيَّةٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِي يُنَبِّئُ عَنِّي وَ يُعَرِّفُ النَّاسَ آثَارِي وَ يُحْيِي سُنَّتِي وَ يَتَوَلَّى أُمُورِي فِي فَعْلِهِ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَيَرْحَمُهُ رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ لَهُ ذَلِكَ وَ بَرَّنِي فِيهِ وَ أَكْرَمَنِي فِيهِ فَمَا قَطَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَلَامَهُ حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْنَا أَعْرَابِيٌّ يَجُرُّ هِرَاوَةً لَهُ فَلَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيْهِ قَالَ قَدْ جَاءَكُمْ رَجُلٌ يُكَلِّمُكُمْ بِكَلَامٍ غَلِيظٍ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُكُمْ وَ إِنَّهُ يَسْأَلُكُمْ مِنْ أُمُورٍ إِنَّ لِكَلَامِهِ جَفْوَةً فَجَاءَ الْأَعْرَابِيُّ فَلَمْ يُسَلِّمْ وَ قَالَ أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ قُلْنَا وَ مَا تُرِيدُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَهْلًا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ كُنْتُ أُبْغِضُكَ وَ لَمْ أَرَكَ وَ الْآنَ فَقَدِ ازْدَدْتُ لَكَ بُغْضاً قَالَ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ غَضِبْنَا لِذَلِكَ وَ أَرَدْنَا بِالْأَعْرَابِيِّ إِرَادَةً فَأَوْمَأَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنِ اسْكُتُوا فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ إِنَّكَ قَدْ كَذَبْتَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا مَعَكَ مِنْ بُرْهَانِكَ شَيْءٌ قَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ وَ مَا يُدْرِيكَ قَالَ

فَخَبِّرْنِی بِبُرْهَانِکَ قَالَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَخْبَرَکَ عُضْوٌ مِنْ أَعْضَائِی فَیَکُونُ ذَلِکَ أَوْکَدَ لِبُرْهَانِی قَالَ أَ وَ یَتَکَلَّمُ الْعُضْوُ قَالَ نَعَمْ یَا حَسَنُ قُمْ فَازْدَرَی الْأَعْرَابِیُّ نَفْسَهُ «۱» وَ قَالَ هُوَ مَا یَأْتِی وَ یُقِیمُ صَبِیّاً لِیُکَلِّمَنِی قَالَ إِنَّکَ سَتَجِدُهُ عَالِماً بِمَا تُرِیدُ فَابْتَدَرَهُ الْحَسَنُ ع وَ قَالَ مَهْلًا یَا أَعْرَابِیُّ

مَا غَبِیّاً سَأَلْتَ وَ ابْنَ غَبِیٍّ بَلْ فَقِیهاً إِذَنْ وَ أَنْتَ الْجَهُولُ

فَإِنْ تَکُ قَدْ جَهِلْتَ فَإِنَّ عِنْدِی شِفَاءَ الْجَهْلِ مَا سَأَلَ السَّئُولُ

وَ بَحْراً لَا تُقَسِّمُهُ الدَّوَالِی تُرَاثاً کَانَ أَوْرَثَهُ الرَّسُولُ

لَقَدْ بَسَطْتَ لِسَانَکَ وَ عَدَوْتَ طَوْرَکَ وَ خَادَعْتَ نَفْسَکَ غَیْرَ أَنَّکَ لَا تَبْرَحُ حَتَّی تُؤْمِنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَتَبَسَّمَ الْأَعْرَابِیُّ وَ قَالَ هِیهِ «۲» فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع نَعَمْ

---

(۱) أی احتقره الاعرابی لصغر سنه علیه السلام.

(۲) هیه: کلمة تقال لشیء یطرد و هی أیضا کلمة استزادة.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۵

اجْتَمَعْتُمْ فِی نَادِی قَوْمِکَ وَ تَذَاکَرْتُمْ مَا جَرَی بَیْنَکُمْ عَلَی جَهْلٍ وَ خَرْقٍ مِنْکُمْ فَزَعَمْتُمْ أَنَّ مُحَمَّداً صُنْبُورٌ «۱» وَ الْعَرَبَ قَاطِبَةً تُبْغِضُهُ وَ لَا طَالِبَ لَهُ بِثَأْرِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّکَ قَاتِلُهُ وَ کَانَ فِی قَوْمِکَ مَئُونَتُهُ فَحَمَلْتَ نَفْسَکَ عَلَی ذَلِکَ وَ قَدْ أَخَذْتَ قَنَاتَکَ بِیَدِکَ تَؤُمُّهُ تُرِیدُ قَتْلَهُ فَعَسُرَ عَلَیْکَ مَسْلَکُکَ وَ عَمِیَ عَلَیْکَ بَصَرُکَ وَ أَبَیْتَ إِلَّا ذَلِکَ فَأَتَیْتَنَا خَوْفاً مِنْ أَنْ یَشْتَهِرَ وَ إِنَّکَ إِنَّمَا جِئْتَ بِخَیْرٍ یُرَادُ بِکَ أُنَبِّئُکَ عَنْ سَفَرِکَ خَرَجْتَ فِی لَیْلَةٍ ضَحْیَاءٍ إِذْ عَصَفَتْ رِیحٌ شَدِیدَةٌ اشْتَدَّ مِنْهَا ظَلْمَاؤُهَا وَ أَطَلَّتْ سَمَاؤُهَا وَ أَعْصَرَ سَحَابُهَا فَبَقِیتَ مُحْرَنْجِماً کَالْأَشْقَرِ إِنْ تَقَدَّمَ نُحِرَ وَ إِنْ تَأَخَّرَ عُقِرَ «۲» لَا تَسْمَعُ لِوَاطِئٍ حِسّاً وَ لَا لِنَافِخِ نَارٍ جِرْساً تَرَاکَمَتْ عَلَیْکَ غُیُومُهَا وَ تَوَارَتْ عَنْکَ نُجُومُهَا فَلَا تَهْتَدِی بِنَجْمٍ طَالِعٍ وَ لَا بِعِلْمٍ لَامِعٍ تَقْطَعُ مَحَجَّةً وَ تَهْبِطُ لُجَّةً فِی دَیْمُومَةٍ قَفْرٍ بَعِیدَةِ الْقَعْرِ مُجْحِفَةٍ بِالسَّفَرِ إِذَا عَلَوْتَ مَصْعَداً ازْدَدْتَ بُعْداً الرِّیحُ تَخْطَفُکَ وَ الشَّوْکُ تَخْبِطُکَ فِی رِیحٍ عَاصِفٍ وَ بَرْقٍ خَاطِفٍ قَدْ أَوْحَشَتْکَ آکَامُهَا وَ قَطَعَتْکَ سِلَامُهَا فَأَبْصَرْتَ فَإِذَا أَنْتَ عِنْدَنَا فَقَرَّتْ عَیْنُکَ وَ ظَهَرَ رَیْنُکَ وَ ذَهَبَ أَنِینُکَ قَالَ مِنْ أَیْنَ قُلْتَ یَا غُلَامُ هَذَا کَأَنَّکَ کَشَفْتَ عَنْ سُوَیْدِ «۳» قَلْبِی وَ لَقَدْ کُنْتَ کَأَنَّکَ شَاهَدْتَنِی وَ مَا خَفِیَ عَلَیْکَ شَیْءٌ مِنْ أَمْرِی وَ کَأَنَّهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَقَالَ لَهُ مَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ الْحَسَنُ ع اللَّهُ أَکْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَأَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ وَ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص شَیْئاً مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْجِعُ إِلَی قَوْمِی فَأُعَرِّفُهُمْ ذَلِکَ فَأَذِنَ لَهُ فَانْصَرَفَ وَ رَجَعَ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَدَخَلُوا فِی الْإِسْلَامِ فَکَانَ النَّاسُ إِذَا نَظَرُوا إِلَی

---

(۱) قال الجزریّ: فیه: أن قریشا کانوا یقولون ان محمّدا صنبور. أی أبتر لا عقب له. و أصل الصنبور سعفة تنبت فی جذع النخلة لا فی الأرض و قیل: هی النخلة المنفردة التی یدق أسفلها. أرادوا أنّه إذا قطع انقطع ذکره کما یذهب أثر الصنبور لانه لا عقب له.

(۲) من کلام لقیط بن زرارة یوم جبلة و کان علی فرس أشقر، یقول: ان جریت علی طبعک فتقدمت الی العدو قتلوک و ان أسرعت فتأخرت منهزما أتوک من ورائک فعقروک، فاثبت و الزم الوقار. راجع مجمع الامثال ج ۲ ص ۱۴۰.

(۳) سوید: بتصغیر الترخیم، أصله أسود تصغیر أسود.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۶

الْحَسَنِ ع قَالُوا لَقَدْ أُعْطِیَ مَا لَمْ یُعْطَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ.

۶- ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاهِرٍ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یُوسُفَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ کَتَبَ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ یُعَزُّونَهُ عَنِ ابْنَةٍ لَهُ

فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی كِتَابُكُمْ تُعَزُّونِّی بِفُلَانَةَ فَعِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهَا تَسْلِیماً لِقَضَائِهِ وَ صَبْراً عَلَی بَلَائِهِ فَإِنْ أَوْجَعَتْنَا الْمَصَائِبُ وَ فَجَعَتْنَا النَّوَائِبُ بِالْأَحِبَّةِ الْمَأْلُوفَةِ الَّتِی كَانَتْ بِنَا حَفِیَّةً وَ الْإِخْوَانِ الْمُحِبِّینَ الَّذِینَ كَانَ یُسَرُّ بِهِمُ النَّاظِرُونَ وَ تَقَرُّ بِهِمُ الْعُیُونُ أَضْحَوْا قَدِ اخْتَرَمَتْهُمُ الْأَیَّامُ وَ نَزَلَ بِهِمُ الْحِمَامُ فَخَلَّفُوا الْخُلُوفَ وَ أَوْدَتْ بِهِمُ الْحُتُوفُ فَهُمْ صَرْعَی فِی عَسَاكِرِ الْمَوْتَی مُتَجَاوِرُونَ فِی غَیْرِ مَحَلَّةِ التَّجَاوُرِ وَ لَا صِلَاتٌ بَیْنَهُمْ وَ لَا تَزَاوُرٌ وَ لَا یَتَلَاقَوْنَ عَنْ قُرْبِ جِوَارِهِمْ أَجْسَامُهُمْ نَائِیَةٌ مِنْ أَهْلِهَا خَالِیَةٌ مِنْ أَرْبَابِهَا قَدْ أَخْشَعَهَا إِخْوَانُهَا فَلَمْ أَرَ مِثْلَ دَارِهَا دَاراً وَ لَا مِثْلَ قَرَارِهَا قَرَاراً فِی بُیُوتٍ مُوحِشَةٍ وَ حُلُولٍ مُضْجِعَةٍ قَدْ صَارَتْ فِی تِلْكَ الدِّیَارِ الْمُوحِشَةِ وَ خَرَجَتْ عَنِ الدَّارِ الْمُونِسَةِ فَفَارَقَتْهَا مِنْ غَیْرِ قِلًى فَاسْتَوْدَعَتْهَا لِلْبِلَی وَ كَانَتْ أَمَةً مَمْلُوكَةً سَلَكَتْ سَبِیلًا مَسْلُوكَةً صَارَ إِلَیْهَا الْأَوَّلُونَ وَ سَیَصِیرُ إِلَیْهَا الْآخِرُونَ وَ السَّلَامُ.

بیان قال الجزری فیه من صام رمضان إیمانا و احتسابا أی طلبا لوجه الله و ثوابه و الاحتساب من الحسب كالاعتداد من العد و إنما قیل لمن ینوی بعمله وجه الله احتسبه لأن له حینئذ أن یعتد عمله فجعل فی حال مباشرة الفعل كأنه معتد به و منه

الحدیث من مات له ولد فاحتسبه.

أی احتسب الأجر بصبره علی مصیبته انتهی.

و فجعته المصیبة أی أوجعته و كذلك التفجیع و الحفاوة المبالغة فی السؤال عن الرجل و العنایة فی أمره و اخترمهم الدهر أی اقتطعهم و استأصلهم و الحمام بالكسر قدر الموت. و قال الجزری «۱» الخلف بالتحریك و السكون كل من یجیء بعد من

(۱) فی النسخ المطبوعة: «قال الفیروزآبادی» و هو سهو من النسّاخ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۷

مضی إلا أنه بالتحریك فی الخیر و بالتسكین فی الشر و فی حدیث ابن مسعود ثم إنه تخلف من بعده خلوف هی جمع خلف انتهی.

و أودی به الموت ذهب و الحتوف بالضم جمع الحتف و هو الموت و عن فی قوله عن قوله جوارهم لعلها للتعلیل أی لا یقع منهم الملاقاة الناشئة عن قرب الجوار بل أرواحهم یتزاورون بحسب درجاتهم و كمالاتهم.

قوله ع قد أخشعها كذا فی أكثر النسخ و لا یناسب المقام و فی بعضها بالجیم قال فی النهایة الجشع الجزع لفراق الإلف و منه الحدیث فبكی معاذ جشعا لفراق رسول الله ص و لا یبعد أن یكون تصحیف اجتنبها و الحلول بالضم جمع حال من قولهم حل بالمكان أی نزل فیه و مضجعه بفتح الجیم من قولهم أضجعه أی وضع جنبه علی الأرض و القلی بالكسر البغض.

۷- یر، بصائر الدرجات ابْنُ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع یَرْفَعُ الْحَدِیثَ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَدِینَتَیْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْأُخْرَی بِالْمَغْرِبِ عَلَیْهِمَا سُورَانِ مِنْ حَدِیدٍ وَ عَلَی كُلِّ مَدِینَةٍ أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِیهَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ یَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهِ وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِیعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِیهِمَا وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ مَا عَلَیْهِمَا حُجَّةٌ غَیْرِی وَ الْحُسَیْنِ أَخِی.

یر، بصائر الدرجات أحمد بن الحسین عن أبیه بهذا الإسناد مثله قب، المناقب لابن شهرآشوب عن ابن أبی عمیر مثله «۱».

۸- یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ أَنَّ الْحَسَنَ ع وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ كَانَا عَلَی مَائِدَةٍ فَجَاءَتْ جَرَادَةٌ وَ وَقَعَتْ عَلَی الْمَائِدَةِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِلْحَسَنِ أَیُّ شَیْءٍ مَكْتُوبٌ عَلَی جَنَاحِ الْجَرَادَةِ فَقَالَ ع مَكْتُوبٌ عَلَیْهِ أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا رُبَّمَا أَبْعَثُ الْجَرَادَ لِقَوْمٍ جِیَاعٍ لِیَأْكُلُوهُ وَ رُبَّمَا أَبْعَثُهَا نَقِمَةً عَلَی قَوْمٍ فَتَأْكُلُ أَطْعِمَتَهُمْ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ وَ قَبَّلَ رَأْسَ الْحَسَنِ وَ قَالَ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ.

۹- سن، المحاسن ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ

(۱) و رواه المفید فی الإرشاد ص ۱۸۰ باختصار.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۳۸

أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ جِئْتُكَ مُسْتَشِيراً إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ ع خَطَبُوا إِلَيَّ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ مِطْلَاقٌ لِلنِّسَاءِ وَ لَكِنْ زَوِّجْهَا الْحُسَيْنَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لِابْنَتِكَ.

۱۰- شا، الإرشاد رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۱۱- قب، المناقب لابن شهرآشوب مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ فِي كِتَابِهِ قَالَ: مَا بَلَغَ أَحَدٌ مِنَ الشَّرَفِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا بَلَغَ الْحَسَنُ كَانَ يُبْسَطُ لَهُ عَلَى بَابِ دَارِهِ فَإِذَا خَرَجَ وَ جَلَسَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَمَا مَرَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِجْلَالًا لَهُ فَإِذَا عَلِمَ قَامَ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ فَمَرَّ النَّاسُ وَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مَاشِياً فَمَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَحَدٌ رَآهُ إِلَّا نَزَلَ وَ مَشَى حَتَّى رَأَيْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَمْشِي.

أَبُو السَّعَادَاتِ فِي الْفَضَائِلِ أَنَّهُ أَمْلَى الشَّيْخُ أَبُو الْفُتُوحِ فِي مَدْرَسَةِ النَّاجِيَةِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ يَحْضُرُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ فَيَحْفَظُهُ فَيَأْتِي أُمَّهُ فَيُلْقِي إِلَيْهَا مَا حَفِظَهُ كُلَّمَا دَخَلَ عَلِيٌّ ع وَجَدَ عِنْدَهَا عِلْماً بِالتَّنْزِيلِ فَيَسْأَلُهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ مِنْ وَلَدِكَ الْحَسَنِ فَتَخَفَّى يَوْماً فِي الدَّارِ وَ قَدْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ قَدْ سَمِعَ الْوَحْيَ فَأَرَادَ أَنْ يُلْقِيَهُ إِلَيْهَا فَأُرْتِجَ عَلَيْهِ فَعَجِبَتْ أُمُّهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَا تَعْجَبِينَ يَا أُمَّاهْ فَإِنَّ كَبِيراً يَسْمَعُنِي فَاسْتِمَاعُهُ قَدْ أَوْقَفَنِي فَخَرَجَ عَلِيٌّ ع فَقَبَّلَهُ وَ فِي رِوَايَةٍ يَا أُمَّاهْ قَلَّ بَيَانِي وَ كَلَّ لِسَانِي لَعَلَّ سَيِّداً يَرْعَانِي.

بيان قال الجوهری أُرْتِجَ على القارئ على ما لم يسم فاعله إذا لم يقدر على القراءة كأنه أطبق عليه كما يُرْتَجُ الْبَابُ و كذلك ارْتُتِجَ عليه و لا تقل ارْتُجَّ عليه بالتشديد.

۱۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب قِيلَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع إِنَّ فِيكَ عَظَمَةً قَالَ بَلْ فِيَّ عِزَّةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ «۱».

وَ قَالَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع عَلَيْهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ

---

(۱) المنافقون: ۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۳۳۹

وَ بَهَاءُ الْمُلُوكِ.

۱۳- قب، المناقب لابن شهرآشوب أَمَّا زُهْدُهُ ع فَقَدْ جَاءَ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ ارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُهُ وَ اصْفَرَّ لَوْنُهُ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَرْشِ أَنْ يَصْفَرَّ لَوْنُهُ وَ تَرْتَعِدَ مَفَاصِلُهُ.

وَ كَانَ ع إِذَا بَلَغَ بَابَ الْمَسْجِدِ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ إِلَهِي ضَيْفُكَ بِبَابِكَ يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ.

الْفَائِقُ إِنَّ الْحَسَنَ ع كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنَ الْفَجْرِ لَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ إِنْ زُحْزِحَ.

أَيْ وَ إِنْ أُرِيدَ تَنَحِّيهِ مِنْ ذَلِكَ بِاسْتِنْطَاقٍ مَا يُهِمُّ.

قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ خَمْساً وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِياً وَ قَاسَمَ اللَّهَ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ وَ فِي خَبَرٍ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً عَلَى قَدَمَيْهِ.

أَبُو نُعَيْمٍ فِي حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ الْحَسَنُ ع إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَلْقَاهُ وَ لَمْ أَمْشِ إِلَى بَيْتِهِ فَمَشَى عِشْرِينَ مَرَّةً مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى رِجْلَيْهِ.

وَ فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ شِهَابِ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع قَاسَمَ اللَّهَ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ حَتَّى تَصَدَّقَ بِفَرْدِ نَعْلِهِ.

وَ فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ نَجِيحٍ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ مَاشِياً وَ قَسَمَ مَالَهُ نِصْفَيْنِ.

وَ فِی كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جُدْعَانَ قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ع مِنْ مَالِهِ مَرَّتَیْنِ وَ قَاسَمَ اللَّهَ مَالَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّی إِنْ كَانَ لَیُعْطِی نَعْلًا وَ یُمْسِكُ نَعْلًا وَ یُعْطِی خُفّاً وَ یُمْسِكُ خُفّاً.

وَ رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا أُصِیبَ مُعَاوِیَةُ قَالَ «۱» مَا آسَی عَلَی شَیْءٍ إِلَّا عَلَی أَنْ أَحُجَّ مَاشِیاً وَ لَقَدْ حَجَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ع خَمْساً وَ عِشْرِینَ حِجَّةً مَاشِیاً وَ إِنَّ النَّجَائِبَ لَتُقَادُ مَعَهُ وَ قَدْ قَاسَمَ اللَّهَ مَرَّتَیْنِ حَتَّی إِنْ كَانَ لَیُعْطِی النَّعْلَ وَ یُمْسِكُ النَّعْلَ وَ یُعْطِی الْخُفَّ وَ یُمْسِكُ الْخُفَّ.

---

(۱) فی النسخ المطبوعة: «قال معاویة» و هو تصحیف راجع المصدر ج ۴ ص ۱۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج‌۴۳، ص: ۳۴۰

بیان أسی علی مصیبته بالكسر یأسی أسی أی حزن.

۱۴- قب، المناقب لابن شهرآشوب وَ رُوِیَ أَنَّهُ دَخَلَتْ عَلَیْهِ امْرَأَةٌ جَمِیلَةٌ وَ هُوَ فِی صَلَاتِهِ فَأَوْجَزَ فِی صَلَاتِهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا أَ لَكِ حَاجَةٌ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ وَ مَا هِیَ قَالَتْ قُمْ فَأَصِبْ مِنِّی فَإِنِّی وَفَدْتُ وَ لَا بَعْلَ لِی قَالَ إِلَیْكِ عَنِّی لَا تُحْرِقِینِی بِالنَّارِ وَ نَفْسَكِ فَجَعَلَتْ تُرَاوِدُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ هُوَ یَبْكِی وَ یَقُولُ وَیْحَكِ إِلَیْكِ عَنِّی وَ اشْتَدَّ بُكَاؤُهُ فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ بَكَتْ لِبُكَائِهِ فَدَخَلَ الْحُسَیْنُ ع وَ رَآهُمَا یَبْكِیَانِ فَجَلَسَ یَبْكِی وَ جَعَلَ أَصْحَابُهُ یَأْتُونَ وَ یَجْلِسُونَ وَ یَبْكُونَ حَتَّی كَثُرَ الْبُكَاءُ وَ عَلَتِ الْأَصْوَاتُ فَخَرَجَتِ الْأَعْرَابِیَّةُ وَ قَامَ الْقَوْمُ وَ تَرَحَّلُوا وَ لَبِثَ الْحُسَیْنُ ع بَعْدَ ذَلِكَ دَهْراً لَا یَسْأَلُ أَخَاهُ عَنْ ذَلِكَ إِجْلَالًا لَهُ فَبَیْنَمَا الْحَسَنُ ذَاتَ لَیْلَةٍ نَائِماً إِذَا اسْتَیْقَظَ وَ هُوَ یَبْكِی فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ ع مَا شَأْنُكَ قَالَ رُؤْیَا رَأَیْتُهَا اللَّیْلَةَ قَالَ وَ مَا هِیَ قَالَ لَا تُخْبِرُ أَحَداً مَا دُمْتُ حَیّاً قَالَ نَعَمْ قَالَ رَأَیْتُ یُوسُفَ فَجِئْتُ أَنْظُرُ إِلَیْهِ فِیمَنْ نَظَرَ فَلَمَّا رَأَیْتُ حُسْنَهُ بَكَیْتُ فَنَظَرَ إِلَیَّ فِی النَّاسِ فَقَالَ مَا یُبْكِیكَ یَا أَخِی بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی فَقُلْتُ ذَكَرْتُ یُوسُفَ وَ امْرَأَةَ الْعَزِیزِ وَ مَا ابْتُلِیتَ بِهِ مِنْ أَمْرِهَا وَ مَا لَقِیتَ مِنَ السِّجْنِ وَ حُرْقَةِ الشَّیْخِ یَعْقُوبَ فَبَكَیْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ كُنْتُ أَتَعَجَّبُ مِنْهُ فَقَالَ یُوسُفُ فَهَلَّا تَعَجَّبْتَ مِمَّا فِیهِ الْمَرْأَةُ الْبَدَوِیَّةُ بِالْأَبْوَاءِ.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی لَیْلَی قَالَ: دَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ع الْفُرَاتَ فِی بُرْدَةٍ كَانَتْ عَلَیْهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَوْ نَزَعْتَ ثَوْبَكَ فَقَالَ لِی یَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّ لِلْمَاءِ سُكَّاناً.

وَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع

ذَرِی كَدَرَ الْأَیَّامِ إِنَّ صَفَاءَهَا تَوَلَّی بِأَیَّامِ السُّرُورِ الذَّوَاهِبِ

وَ كَیْفَ یَغُرُّ الدَّهْرُ مَنْ كَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّیَالِی مُحْكَمَاتُ التَّجَارِبِ

وَ لَهُ ع

قُلْ لِلْمُقِیمِ بِغَیْرِ دَارِ إِقَامَةٍ حَانَ الرَّحِیلُ فَوَدِّعِ الْأَحْبَابَا

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج‌۴۳، ص: ۳۴۱

إِنَّ الَّذِینَ لَقِیتَهُمْ وَ صَحِبْتَهُمْ صَارُوا جَمِیعاً فِی الْقُبُورِ تُرَاباً

وَ لَهُ ع

یَا أَهْلَ لَذَّاتِ دُنْیَا لَا بَقَاءَ لَهَا إِنَّ الْمُقَامَ بِظِلٍّ زَائِلٍ حُمْقٌ

وَ لَهُ ع

لَكِسْرَةٌ مِنْ خَسِیسِ الْخُبْزِ تُشْبِعُنِی وَ شَرْبَةٌ مِنْ قَرَاحِ الْمَاءِ تَكْفِینِی

وَ طِمْرَةٌ مِنْ رَقِیقِ الثَّوْبِ تَسْتُرُنِی حَیّاً وَ إِنْ مِتُّ تَكْفِینِی لِتَكْفِینِی

وَ مِنْ سَخَائِهِ ع مَا رُوِیَ أَنَّهُ سَأَلَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ ع رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ خَمْسِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ خَمْسَمِائَةِ دِینَارٍ وَ قَالَ ائْتِ بِحَمَّالٍ یَحْمِلُ لَكَ فَأَتَی بِحَمَّالٍ فَأَعْطَی طَیْلَسَانَهُ فَقَالَ هَذَا كِرَی الْحَمَّالِ وَ جَاءَهُ بَعْضُ الْأَعْرَابِ فَقَالَ أَعْطُوهُ مَا فِی الْخِزَانَةِ فَوُجِدَ فِیهَا عِشْرُونَ أَلْفَ دِینَارٍ

فَدَفَعَهَا إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ يَا مَوْلَايَ أَ لَا تَرَكْتَنِي أَبُوحُ بِحَاجَتِي وَ أَنْشُرُ مِدْحَتِي فَأَنْشَأَ الْحَسَنُ ع

نَحْنُ أُنَاسٌ نَوَالُنَا خَضِلٌ يَرْتَعُ فِيهِ الرَّجَاءُ وَ الْأَمَلُ

تَجُودُ قَبْلَ السُّؤَالِ أَنْفُسُنَا خَوْفاً عَلَى مَاءِ وَجْهِ مَنْ يَسَلُ

لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نَائِلِنَا لَغَاضَ مِنْ بَعْدِ فَيْضِهِ خَجِلٌ «۱»

بیان قال الفیروزآبادی الخضل ككتف و صاحب كل شیء ند يترشف نداه و قال الجوهری الخضل النبات الناعم و قوله ع خجل خبر مبتدإ محذوف.

۱۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب أَبُو جَعْفَرٍ الْمَدَائِنِيُّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ خَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ حُجَّاجاً فَفَاتَهُمْ أَثْقَالُهُمْ فَجَاعُوا وَ عَطِشُوا فَرَأَوْا فِي بَعْضِ الشُّعُوبِ خِبَاءً رَثّاً وَ عَجُوزاً فَاسْتَسْقَوْهَا فَقَالَتِ اطْلُبُوا هَذِهِ الشُّوَيْهَةَ فَفَعَلُوا وَ اسْتَطْعَمُوهَا فَقَالَتْ لَيْسَ إِلَّا هِيَ فَلْيَقُمْ أَحَدُكُمْ فَلْيَذْبَحْهَا حَتَّى أَصْنَعَ لَكُمْ طَعَاماً فَذَبَحَهَا أَحَدُهُمْ ثُمَّ شَوَتْ لَهُمْ مِنْ لَحْمِهَا فَأَكَلُوا وَ قَيَّلُوا عِنْدَهَا فَلَمَّا نَهَضُوا قَالُوا لَهَا نَحْنُ نَفَرٌ

---

(۱) فی النسخة المطبوعة: لفاض. و هو تصحيف راجع المصدر ج ۴ ص ۱۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۲

مِنْ قُرَيْشٍ نُرِيدُ هَذَا الْوَجْهَ فَإِذَا انْصَرَفْنَا وَ عُدْنَا فَالْمُمِي بِنَا فَإِنَّا صَانِعُونَ بِكِ خَيْراً ثُمَّ رَحَلُوا فَلَمَّا جَاءَ زَوْجُهَا وَ عَرَفَ الْحَالَ أَوْجَعَهَا ضَرْباً ثُمَّ مَضَتِ الْأَيَّامُ فَأَضَرَّتْ بِهَا الْحَالُ فَرَحَلَتْ حَتَّى اجْتَازَتْ بِالْمَدِينَةِ فَبَصُرَ بِهَا الْحَسَنُ ع فَأَمَرَ لَهَا بِأَلْفِ شَاةٍ وَ أَعْطَاهَا أَلْفَ دِينَارٍ وَ بَعَثَ مَعَهَا رَسُولًا إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَأَعْطَاهَا مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ بَعَثَهَا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَأَعْطَاهَا مِثْلَ ذَلِكَ.

الْبُخَارِيُّ وَهَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع لِرَجُلٍ دِيَتَهُ وَ سَأَلَهُ ع رَجُلٌ شَيْئاً فَأَمَرَ لَهُ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَكَتَبَ لَهُ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَأَخَذَهُ وَ قَالَ هَذَا سَخَاؤُهُ وَ كَتَبَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ سَمِعَ ع رَجُلًا إِلَى جَنْبِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ يَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ فَانْصَرَفَ إِلَى بَيْتِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِعَشَرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ وَ هُوَ يَأْكُلُ فَسَلَّمُوا وَ قَعَدُوا فَقَالَ ع هَلُمُّوا فَإِنَّمَا وُضِعَ الطَّعَامُ لِيُؤْكَلَ وَ دَخَلَ الْغَاضِرِيُّ عَلَيْهِ ع فَقَالَ إِنِّي عَصَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ بِئْسَ مَا عَمِلْتَ كَيْفَ قَالَ قَالَ ص لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ مَلَكَتْ عَلَيْهِمُ امْرَأَةٌ وَ قَدْ مَلَكَتْ عَلَيَّ امْرَأَتِي وَ أَمَرَتْنِي أَنْ أَشْتَرِيَ عَبْداً فَاشْتَرَيْتُهُ فَأَبَقَ مِنِّي فَقَالَ ع اخْتَرْ أَحَدَ ثَلَاثَةٍ إِنْ شِئْتَ فَثَمَنَ عَبْدٍ فَقَالَ هَاهُنَا وَ لَا تَتَجَاوَزْ قَدِ اخْتَرْتُ فَأَعْطَاهُ ذَلِكَ.

فَضَائِلُ الْعُكْبَرِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع تَزَوَّجَ جَعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ عَلَى سُنَّةِ النَّبِيِّ ص وَ أَرْسَلَ إِلَيْهَا أَلْفَ دِينَارٍ.

تَفْسِيرُ الثَّعْلَبِيِّ وَ حِلْيَةُ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَبَعَثَ إِلَيْهَا مِائَةَ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ أَلْفُ دِرْهَمٍ.

الْحَسَنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ تَحْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع امْرَأَتَانِ تَمِيمِيَّةٌ وَ جُعْفِيَّةٌ فَطَلَّقَهُمَا جَمِيعاً وَ بَعَثَنِي إِلَيْهِمَا وَ قَالَ أَخْبِرْهُمَا فليعتدا [فَلْتَعْتَدَّا] وَ أَخْبِرْنِي بِمَا تَقُولَانِ وَ مَتِّعْهُمَا الْعَشَرَةَ الْآلَافِ وَ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بِكَذَا وَ كَذَا مِنَ الْعَسَلِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۳

وَ السَّمْنِ فَأَتَيْتُ الْجُعْفِيَّةَ فَقُلْتُ اعْتَدِّي فَتَنَفَّسَتِ الصُّعَدَاءَ ثُمَّ قَالَتْ مَتَاعٌ قَلِيلٌ مِنْ حَبِيبٍ مُفَارِقٍ وَ أَمَّا التَّمِيمِيَّةُ فَلَمْ تَدْرِ مَا «اعْتَدِّي» حَتَّى قَالَ لَهَا النِّسَاءُ فَسَكَتَتْ فَأَخْبَرْتُهُ ع بِقَوْلِ الْجُعْفِيَّةِ فَنَكَتَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ لَوْ كُنْتُ مُرَاجِعاً لِامْرَأَةٍ لَرَاجَعْتُهَا.

وَ قَالَ أَنَسٌ حَيَّتْ جَارِيَةٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع بِطَاقَةِ رَيْحَانٍ فَقَالَ لَهَا أَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَدَّبَنَا اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ وَ إِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا «۱» الْآيَةَ وَ كَانَ أَحْسَنَ مِنْهَا إِعْتَاقُهَا.

وَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِيضَةٌ لِلَّهِ يُقْرَأُ فِي كِتَابٍ مُحْكَمٍ

وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِيَاءَ جِنَانَهُ وَ أَعَدَّ لِلْبُخَلَاءِ نَارَ جَهَنَّمَ

مَنْ كَانَ لَا تُنْدِي يَدَاهُ بِنَائِلٍ الرَّاغِبِينَ فَلَيْسَ ذَاكَ بِمُسْلِمٍ

وَ مِنْ هِمَّتِهِ ع مَا رُوِيَ أَنَّهُ قَدِمَ الشَّامَ إِلَى عِنْدِ مُعَاوِيَةَ فَأَحْضَرَ بَارْنَامَجاً بِحِمْلٍ عَظِيمٍ وَ وَضَعَ قِبَلَهُ ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ ع لَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ خَصَفَ خَادِمٌ نَعْلَهُ فَأَعْطَاهُ الْبَارْنَامَجَ.

بيان بارنامج معرب بارنامه أي تفصيل الأمتعة.

۱۶- قب، المناقب لابن شهرآشوب وَ قَدِمَ مُعَاوِيَةُ الْمَدِينَةَ فَجَلَسَ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ يُجِيزُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ خَمْسَةِ آلَافٍ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي آخِرِ النَّاسِ فَقَالَ أَبْطَأْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَلَعَلَّكَ أَرَدْتَ تُبَخِّلُنِي عِنْدَ قُرَيْشٍ فَانْتَظَرْتَ يَفْنَى مَا عِنْدَنَا يَا غُلَامُ أَعْطِ الْحَسَنَ مِثْلَ جَمِيعِ مَا أَعْطَيْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ هِنْدٍ فَقَالَ الْحَسَنُ ع لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ رَدَدْتُهَا وَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص.

الْمُبَرِّدُ فِي الْكَامِلِ قَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ إِنِّي مَشْغُوفٌ بِبَغْلَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي عَتِيقٍ إِنْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ تَقْضِي لِي ثَلَاثِينَ حَاجَةً قَالَ

---

(۱) النساء: ۸۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۴

نَعَمْ قَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَإِنِّي آخُذُ فِي مَآثِرِ قُرَيْشٍ وَ أُمْسِكُ عَنْ مَآثِرِ الْحَسَنِ فَلُمْنِي عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا حَضَرَ الْقَوْمُ أَخَذَ فِي أَوَّلِيَّةِ قُرَيْشٍ فَقَالَ مَرْوَانُ أَ لَا تَذْكُرُ أَوَّلِيَّةَ أَبِي مُحَمَّدٍ وَ لَهُ فِي هَذَا مَا لَيْسَ لِأَحَدٍ قَالَ إِنَّمَا كُنَّا فِي ذِكْرِ الْأَشْرَافِ وَ لَوْ كُنَّا فِي ذِكْرِ الْأَنْبِيَاءِ لَقَدَّمْنَا ذِكْرَهُ فَلَمَّا خَرَجَ الْحَسَنُ ع لِيَرْكَبَ اتَّبَعَهُ ابْنُ أَبِي عَتِيقٍ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَ تَبَسَّمَ أَ لَكَ حَاجَةٌ قَالَ نَعَمْ رُكُوبُ الْبَغْلَةِ فَنَزَلَ الْحَسَنُ ع وَ دَفَعَهَا إِلَيْهِ

إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا خَادَعْتَهُ انْخَدَعَا

وَ مِنْ حِلْمِهِ مَا رَوَى الْمُبَرِّدُ وَ ابْنُ عَائِشَةَ أَنَّ شَامِيّاً رَآهُ رَاكِباً فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرُدُّ فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ ع فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ فَقَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ أَظُنُّكَ غَرِيباً وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوِ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ لَوِ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرْشَدْنَاكَ وَ لَوِ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعاً أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ عُرْيَاناً كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجاً أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيداً آوَيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَّكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيْفَنَا إِلَى وَقْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعاً رَحْباً وَ جَاهاً عَرِيضاً وَ مَالًا كَثِيراً فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ حَوَّلَ رَحْلَهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفَهُ إِلَى أَنِ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِداً لِمَحَبَّتِهِمْ.

بيان تقول استعتبته فأعتبني أي استرضيته فأرضاني.

۱۷- قب، المناقب لابن شهرآشوب الْمَنَاقِبُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْعَدْلِ فِي خَبَرٍ أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ خَطَبَ يَوْماً فَذَكَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَنَالَ مِنْهُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع جَالِسٌ فَبَلَغَ ذَلِكَ الْحُسَيْنَ ع فَجَاءَ إِلَى مَرْوَانَ فَقَالَ يَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ الْوَاقِعُ فِي عَلِيٍّ فِي كَلَامٍ لَهُ ثُمَّ دَخَلَ عَلَى الْحَسَنِ ع فَقَالَ تَسْمَعُ هَذَا يَسُبُّ أَبَاكَ فَلَا تَقُولُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۵

لَهُ شَيْئاً فَقَالَ وَ مَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ لِرَجُلٍ مُسَلَّطٍ يَقُولُ مَا شَاءَ وَ يَفْعَلُ مَا شَاءَ.

وَ رُوِيَ أَنَّ الْحَسَنَ ع لَمْ يُسْمَعْ قَطُّ مِنْهُ كَلِمَةٌ فِيهَا مَكْرُوهٌ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فَإِنَّهُ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ خُصُومَةٌ فِي أَرْضٍ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع لَيْسَ لِعَمْرٍو عِنْدَنَا إِلَّا مَا يُرْغِمُ أَنْفَهُ.

دَعَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّةِ یَوْمَ الْجَمَلِ فَأَعْطَاهُ رُمْحَهُ وَ قَالَ لَهُ اقْصِدْ بِهَذَا الرُّمْحِ قَصْدَ الْجَمَلِ فَذَهَبَ فَمَنَعُوهُ بَنُو ضَبَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَی وَالِدِهِ انْتَزَعَ الْحَسَنُ رُمْحَهُ مِنْ یَدِهِ وَ قَصَدَ قَصْدَ الْجَمَلِ وَ طَعَنَهُ بِرُمْحِهِ وَ رَجَعَ إِلَی وَالِدِهِ وَ عَلَی رُمْحِهِ أَثَرُ الدَّمِ فَتَمَغَّرَ وَجْهُ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ لَا تَأْنَفْ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِیِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِیٍّ.

بیان تمغر وجهه احمر مع کدورة و أنف منه استنکف.

۱۸- قب، المناقب لابن شهرآشوب طَافَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ع بِالْبَیْتِ فَسَمِعَ رَجُلًا یَقُولُ هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِ فَقَالَ قُلْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَأَبِی خَیْرٌ مِنْ أُمِّی.

وَ نَادَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ ع فِی أَیَّامِ صِفِّینَ وَ قَالَ إِنَّ لِی نَصِیحَةً فَلَمَّا بَرَزَ إِلَیْهِ قَالَ إِنَّ أَبَاکَ بِغْضَةٌ لُعْنَةٌ وَ قَدْ خَاضَ فِی دَمِ عُثْمَانَ فَهَلْ لَکَ أَنْ تَخْلَعَهُ نُبَایِعْکَ فَأَسْمَعَهُ الْحَسَنُ ع مَا کَرِهَهُ فَقَالَ مُعَاوِیَةُ إِنَّهُ ابْنُ أَبِیهِ.

۱۹- کشف، کشف الغمة قَالَ کَمَالُ الدِّینِ بْنُ طَلْحَةَ رَوَی أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ الْوَاحِدِیُّ فِی تَفْسِیرِهِ الْوَسِیطِ مَا یَرْفَعُهُ بِسَنَدِهِ أَنَّ رَجُلًا قَالَ دَخَلْتُ مَسْجِدَ الْمَدِینَةِ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ یُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَقُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنْ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ «۱» فَقَالَ نَعَمْ أَمَّا الشَّاهِدُ فَیَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ أَمَّا الْمَشْهُودُ فَیَوْمُ عَرَفَةَ فَجُزْتُهُ إِلَی آخَرَ یُحَدِّثُ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِی عَنْ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ فَقَالَ نَعَمْ أَمَّا الشَّاهِدُ فَیَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ أَمَّا الْمَشْهُودُ فَیَوْمُ النَّحْرِ فَجُزْتُهُمَا إِلَی غُلَامٍ کَأَنَّ وَجْهَهُ الدِّینَارُ وَ هُوَ یُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ أَخْبِرْنِی عَنْ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ فَقَالَ نَعَمْ أَمَّا الشَّاهِدُ فَمُحَمَّدٌ ص وَ أَمَّا الْمَشْهُودُ فَیَوْمُ الْقِیَامَةِ أَ مَا سَمِعْتَهُ یَقُولُ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ

---

(۱) البروج: ۳.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۶

إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً «۱» وَ قَالَ تَعَالَی ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ «۲» فَسَأَلْتُ عَنِ الْأَوَّلِ فَقَالُوا ابْنُ عَبَّاسٍ وَ سَأَلْتُ عَنِ الثَّانِی فَقَالُوا ابْنُ عُمَرَ وَ سَأَلْتُ عَنِ الثَّالِثِ فَقَالُوا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ کَانَ قَوْلُ الْحَسَنِ أَحْسَنَ.

وَ نُقِلَ أَنَّهُ ع اغْتَسَلَ وَ خَرَجَ مِنْ دَارِهِ فِی حُلَّةٍ فَاخِرَةٍ وَ بِزَّةٍ طَاهِرَةٍ وَ مَحَاسِنَ سَافِرَةٍ وَ قَسِمَاتٍ ظَاهِرَةٍ وَ نَفَحَاتٍ نَاشِرَةٍ وَ وَجْهُهُ یُشْرِقُ حُسْناً وَ شَکْلُهُ قَدْ کَمَلَ صُورَةً وَ مَعْنًی وَ الْإِقْبَالُ یَلُوحُ مِنْ أَعْطَافِهِ وَ نَضْرَةُ النَّعِیمِ تُعْرَفُ فِی أَطْرَافِهِ وَ قَاضِی الْقَدَرِ قَدْ حَکَمَ أَنَّ السَّعَادَةَ مِنْ أَوْصَافِهِ ثُمَّ رَکِبَ بَغْلَةً فَارِهَةً غَیْرَ قَطُوفٍ وَ سَارَ مُکْتَنِفاً مِنْ حَاشِیَتِهِ وَ غَاشِیَتِهِ بِصُفُوفٍ فَلَوْ شَاهَدَهُ عَبْدُ مَنَافٍ لَأَرْغَمَ بِمُفَاخَرَتِهِ بِهِ مَعَاطِسَ أُنُوفٍ وَ عَدَّهُ وَ آبَاءَهُ وَ جَدَّهُ فِی إِحْرَازِ خِصَلِ الْفَخَارِ یَوْمَ التَّفَاخُرِ بِأُلُوفٍ فَعَرَضَ لَهُ فِی طَرِیقِهِ مِنْ مَحَاوِیجِ الْیَهُودِ هِمٌّ فِی هِدْمٍ قَدْ أَنْهَکَتْهُ الْعِلَّةُ وَ ارْتَکَبَتْهُ الذِّلَّةُ وَ أَهْلَکَتْهُ الْقِلَّةُ وَ جِلْدُهُ یَسْتُرُ عِظَامَهُ وَ ضَعْفُهُ یُقَیِّدُ أَقْدَامَهُ وَ ضَرُّهُ قَدْ مَلَکَ زِمَامَهُ وَ سُوءُ حَالِهِ قَدْ حَبَّبَ إِلَیْهِ حِمَامَهُ وَ شَمْسُ الظَّهِیرَةِ تَشْوِی شَوَاهُ وَ أَخْمَصُهُ یُصَافِحُ ثَرَی مَمْشَاهُ وَ عَذَابُ عرعریه [عُرْعُرَتِهِ قَدْ عَرَاهُ وَ طُولُ طَوَاهُ قَدْ أَضْعَفَ بَطْنَهُ وَ طَوَاهُ وَ هُوَ حَامِلُ جَرٍّ مَمْلُوءٍ مَاءً عَلَی مَطَاهُ وَ حَالُهُ تَعْطِفُ عَلَیْهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِیَةَ عِنْدَ مَرْآهُ فَاسْتَوْقَفَ الْحَسَنَ ع وَ قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْصِفْنِی فَقَالَ ع فِی أَیِّ شَیْءٍ فَقَالَ جَدُّکَ یَقُولُ الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْکَافِرِ وَ أَنْتَ مُؤْمِنٌ وَ أَنَا کَافِرٌ فَمَا أَرَی الدُّنْیَا إِلَّا جَنَّةً تَتَنَعَّمُ بِهَا وَ تَسْتَلِذُّ بِهَا وَ مَا أَرَاهَا إِلَّا سِجْناً لِی قَدْ أَهْلَکَنِی ضُرُّهَا وَ أَتْلَفَنِی فَقْرُهَا فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ ع کَلَامَهُ أَشْرَقَ عَلَیْهِ نُورُ التَّأْیِیدِ وَ اسْتَخْرَجَ الْجَوَابَ بِفَهْمِهِ مِنْ خِزَانَةِ عِلْمِهِ وَ أَوْضَحَ لِلْیَهُودِیِّ خَطَاءَ ظَنِّهِ وَ خَطَلَ زَعْمِهِ وَ قَالَ یَا شَیْخُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَی مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِی وَ لِلْمُؤْمِنِینَ فِی الدَّارِ الْآخِرَةِ مِمَّا لَا عَیْنٌ رَأَتْ وَ لَا

---

(۱) الأحزاب: ۴۵.

(۲) هود: ۱۰۴.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۷

أُذُنٌ سَمِعَتْ لَعَلِمْتَ أَنِّی قَبْلَ انْتِقَالِی إِلَیْهِ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا فِی سِجْنٍ ضَنْکٍ وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَی مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَکَ وَ لِکُلِّ کَافِرٍ فِی الدَّارِ الْآخِرَةِ مِنْ سَعِیرِ نَارِ الْجَحِیمِ وَ نَکَالِ الْعَذَابِ الْمُقِیمِ لَرَأَیْتَ أَنَّکَ قَبْلَ مَصِیرِکَ إِلَیْهِ الْآنَ فِی جَنَّةٍ وَاسِعَةٍ وَ نِعْمَةٍ جَامِعَةٍ.

بیان سفر الصبح أضاء و أشرق کأسفر و المرأة کشفت عن وجهها فهی سافر و الْقِسِمَةُ بکسر السین و فتحها الحسن و الأعطاف الجوانب و الغاشیة السُّؤَّالُ یأتونک و الزوار و الأصدقاء ینتابونک و الْهِمُّ بالکسر الشیخ الفانی و الهدم بالکسر الثوب البالی أو المرقع أو خاص بکساء الصوف و الجمع أهدام و هدم و الشوی الیدان و الرجلان و الرأس من الآدمیین و العر بالضم قروح مثل القوباء تخرج بالإبل متفرقة فی مشافرها و قوائمها یسیل منها مثل الماء الأصفر و بالفتح الجرب و یحتمل أن یکون عرعرته و عرعرة الجبل و السنام و کل شیء بضم العینین رأسه الطوی بالفتح الجوع و لعل المراد بالطوی ثانیا ما انطوی علیه بطنه من الأحشاء و الأمعاء و المطا الظهر.

۲۰- کشف، کشف الغمة رَوَی صَاحِبُ کِتَابِ صِفَةِ الصَّفْوَةِ بِسَنَدِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ زَیْدِ بْنِ جُدْعَانَ أَنَّهُ قَالَ: حَجَّ الْحَسَنُ ع خَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً مَاشِیاً وَ إِنَّ الْجَنَائِبَ لَتُقَادُ مَعَهُ.

وَ مِنْ کَرَمِهِ وَ جُودِهِ ع مَا رَوَاهُ سَعِیدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ سَمِعَ رَجُلًا یَسْأَلُ رَبَّهُ تَعَالَی أَنَّهُ یَرْزُقُهُ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ إِلَی مَنْزِلِهِ فَبَعَثَ بِهَا إِلَیْهِ.

وَ مِنْهَا أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَیْهِ ع وَ سَأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ لَهُ یَا هَذَا حَقُّ سُؤَالِکَ یَعْظُمُ لَدَیَّ وَ مَعْرِفَتِی بِمَا یَجِبُ لَکَ یَکْبُرُ لَدَیَّ وَ یَدِی تَعْجِزُ عَنْ نَیْلِکَ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ الْکَثِیرُ فِی ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَلِیلٌ وَ مَا فِی مِلْکِی وَفَاءٌ لِشُکْرِکَ فَإِنْ قَبِلْتَ الْمَیْسُورَ وَ رَفَعْتَ عَنِّی مَئُونَةَ الِاحْتِفَالِ وَ الِاهْتِمَامِ بِمَا أَتَکَلَّفُهُ مِنْ وَاجِبِکَ فَعَلْتُ فَقَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص أَقْبَلُ الْقَلِیلَ وَ أَشْکُرُ الْعَطِیَّةَ وَ أَعْذِرُ عَلَی الْمَنْعِ فَدَعَا الْحَسَنُ ع بِوَکِیلِهِ وَ جَعَلَ یُحَاسِبُهُ عَلَی نَفَقَاتِهِ حَتَّی اسْتَقْصَاهَا فَقَالَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۸

هَاتِ الْفَاضِلَ مِنَ الثَّلَاثِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَأَحْضَرَ خَمْسِینَ أَلْفاً قَالَ فَمَا فَعَلَ الْخَمْسُمِائَةِ دِینَارٍ قَالَ هِیَ عِنْدِی قَالَ أَحْضِرْهَا فَأَحْضَرَهَا فَدَفَعَ الدَّرَاهِمَ وَ الدَّنَانِیرَ إِلَی الرَّجُلِ وَ قَالَ هَاتِ مَنْ یَحْمِلُهَا لَکَ فَأَتَاهُ بِحَمَّالَیْنِ فَدَفَعَ الْحَسَنُ ع إِلَیْهِ رِدَاءَهُ لِکِرَاءِ الْحَمَّالَیْنِ فَقَالَ مَوَالِیهِ وَ اللَّهِ مَا عِنْدَنَا دِرْهَمٌ فَقَالَ ع لَکِنِّی أَرْجُو أَنْ یَکُونَ لِی عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ عَظِیمٌ.

وَ مِنْهَا مَا رَوَاهُ أَبُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِیُّ قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ع حُجَّاجاً فَفَاتَهُمْ أَثْقَالُهُمْ فَجَاعُوا وَ عَطِشُوا فَمَرُّوا بِعَجُوزٍ فِی خِبَاءٍ لَهَا فَقَالُوا هَلْ مِنْ شَرَابٍ فَقَالَتْ نَعَمْ فَأَنَاخُوا بِهَا وَ لَیْسَ لَهَا إِلَّا شُوَیْهَةٌ فِی کَسْرِ الْخَیْمَةِ فَقَالَتِ احْلُبُوهَا وَ امْتَذِقُوا لَبَنَهَا فَفَعَلُوا ذَلِکَ وَ قَالُوا لَهَا هَلْ مِنْ طَعَامٍ قَالَتْ لَا إِلَّا هَذِهِ الشَّاةُ فَلْیَذْبَحَنَّهَا أَحَدُکُمْ حَتَّی أُهَیِّئَ لَکُمْ شَیْئاً تَأْکُلُونَ فَقَامَ إِلَیْهَا أَحَدُهُمْ فَذَبَحَهَا وَ کَشَطَهَا ثُمَّ هَیَّأَتْ لَهُمْ طَعَاماً فَأَکَلُوا ثُمَّ أَقَامُوا حَتَّی أَبْرَدُوا فَلَمَّا ارْتَحَلُوا قَالُوا لَهَا نَحْنُ نَفَرٌ مِنْ قُرَیْشٍ نُرِیدُ هَذَا الْوَجْهَ فَإِذَا رَجَعْنَا سَالِمِینَ فَأَلِمِّی بِنَا فَإِنَّا صَانِعُونَ إِلَیْکِ خَیْراً ثُمَّ ارْتَحَلُوا وَ أَقْبَلَ زَوْجُهَا وَ أَخْبَرَتْهُ عَنِ الْقَوْمِ وَ الشَّاةِ فَغَضِبَ الرَّجُلُ وَ قَالَ وَیْحَکِ تَذْبَحِینَ شَاتِی لِأَقْوَامٍ لَا تَعْرِفِینَهُمْ ثُمَّ تَقُولِینَ نَفَرٌ مِنْ قُرَیْشٍ ثُمَّ بَعْدَ مُدَّةٍ أَلْجَأَتْهُمُ الْحَاجَةُ إِلَی دُخُولِ الْمَدِینَةِ فَدَخَلَاهَا وَ جَعَلَا یَنْقُلَانِ الْبَعِیرَ إِلَیْهَا وَ یَبِیعَانِهِ وَ یَعِیشَانِ مِنْهُ فَمَرَّتِ الْعَجُوزُ فِی بَعْضِ سِکَکِ الْمَدِینَةِ فَإِذَا الْحَسَنُ ع عَلَی بَابِ دَارِهِ جَالِسٌ فَعَرَفَ الْعَجُوزَ وَ هِیَ لَهُ مُنْکِرَةٌ فَبَعَثَ غُلَامَهُ فَرَدَّهَا فَقَالَ لَهَا یَا أَمَةَ اللَّهِ تَعْرِفِینِی قَالَتْ لَا قَالَ أَنَا ضَیْفُکِ یَوْمَ کَذَا فَقَالَتِ الْعَجُوزُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی فَأَمَرَ الْحَسَنُ ع فَاشْتَرَی لَهَا مِنْ شَاءِ الصَّدَقَةِ أَلْفَ شَاةٍ وَ أَمَرَ لَهَا بِأَلْفِ دِینَارٍ وَ بَعَثَ بِهَا مَعَ غُلَامِهِ إِلَی أَخِیهِ الْحُسَیْنِ ع فَقَالَ بِکَمْ وَصَلَکِ أَخِی الْحَسَنُ فَقَالَتْ بِأَلْفِ شَاةٍ وَ أَلْفِ دِینَارٍ فَأَمَرَ لَهَا بِمِثْلِ ذَلِکَ ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ غُلَامِهِ إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ع فَقَالَ بِکَمْ وَصَلَکِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ع فَقَالَتْ بِأَلْفَیْ دِینَارٍ وَ أَلْفَیْ شَاةٍ فَأَمَرَ لَهَا عَبْدُ اللَّهِ بِأَلْفَیْ شَاةٍ وَ أَلْفَیْ دِینَارٍ وَ قَالَ لَوْ بَدَأْتِ بِی لَأَتْعَبْتُهُمَا فَرَجَعَتِ الْعَجُوزُ إِلَی زَوْجِهَا بِذَلِکَ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۴۹

قب، المناقب لابن شهرآشوب أَبُو جَعْفَرٍ الْمَدَائِنِیُّ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِیهِ فَأَعْطَاهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ مِثْلَ ذَلِکَ.

۲۱

كشف، كشف الغمة قُلْتُ هَذِهِ الْقِصَّةُ مَشْهُورَةٌ وَ فِي دَوَاوِينِ جُودِهِمْ مَسْطُورَةٌ وَ عَنْهُمْ ع مَأْثُورَةٌ وَ كُنْتُ نَقَلْتُهَا عَلَى غَيْرِ هَذَا الرِّوَايَةِ وَ إِنَّهُ كَانَ مَعَهُمْ رَجُلٌ آخَرُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ أَنَّهَا أَتَتْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ ابْدَئِي بِسَيِّدَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَأَتَتِ الْحَسَنَ فَأَمَرَ لَهَا بِمِائَةِ بَعِيرٍ وَ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ أَلْفَ شَاةٍ فَعَادَتْ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ فَسَأَلَهَا فَأَخْبَرَتْهُ فَقَالَ كَفَانِي سَيِّدَايَ أَمْرَ الْإِبِلِ وَ الشَّاةِ وَ أَمَرَ لَهَا بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ قَصَدَتِ الْمَدَنِيَّ الَّذِي كَانَ مَعَهُمْ فَقَالَ لَهَا أَنَا لَا أُجَارِي أُولَئِكَ الْأَجْوَادَ فِي مَدًى وَ لَا أَبْلُغُ عُشْرَ عَشِيرِهِمْ فِي النَّدَى وَ لَكِنْ أُعْطِيكِ شَيْئاً مِنْ دَقِيقٍ وَ زَبِيبٍ فَأَخَذَتْ وَ انْصَرَفَتْ.

رَجَعَ الْكَلَامُ إِلَى ابْنِ طَلْحَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

قَالَ وَ رُوِيَ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: تَزَوَّجَ الْحَسَنُ ع امْرَأَةً فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا بِمِائَةِ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ أَلْفُ دِرْهَمٍ.

وَ رَوَى الْحَافِظُ فِي الْحِلْيَةِ عَنْ أَبِي نَجِيحٍ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ مَاشِياً وَ قَسَمَ مَالَهُ نِصْفَيْنِ.

وَ عَنْ شِهَابِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع قَاسَمَ اللَّهَ مَالَهُ مَرَّتَيْنِ حَتَّى تَصَدَّقَ بِفَرْدِ نَعْلِهِ.

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مَالِهِ مَرَّتَيْنِ وَ قَاسَمَ اللَّهَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى إِنَّهُ كَانَ يُعْطِي مِنْ مَالِهِ نَعْلًا وَ يُمْسِكُ نَعْلًا وَ يُعْطِي خُفّاً وَ يُمْسِكُ خُفّاً.

وَ عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: أَكَلْتُ فِي بَيْتِ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ طَعَاماً فَلَمَّا أَنْ شَبِعْتُ أَخَذْتُ الْمِنْدِيلَ وَ رَفَعْتُ يَدِي فَقَالَ مُحَمَّدٌ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع قَالَ إِنَّ الطَّعَامَ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ يُقْسَمَ فِيهِ.

وَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: مَتَّعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع امْرَأَتَيْنِ بِعِشْرِينَ أَلْفاً وَ زِقَاقٍ مِنْ عَسَلٍ فَقَالَتْ إِحْدَاهُمَا وَ أَرَاهَا الْحَنَفِيَّةَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ مِنْ حَبِيبٍ مُفَارِقٍ «۱».

---

(۱) هكذا نقل الخبر فى النسخ المطبوعة و المصدر ج ۶ ص ۱۴۲. و فيه سقط ظاهر و اختلال فاحش. و قد مر صحيح الخبر عن كتاب المناقب تحت الرقم ۱۵ ص ۳۴۲ فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۰

وَ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ فُلَاناً يَقَعُ فِيكَ فَقَالَ أَلْقَيْتَنِي فِي تَعَبٍ أُرِيدُ الْآنَ أَنْ أَسْتَغْفِرَ اللَّهَ لِي وَ لَهُ.

۲۲- د، العدد القوية قِيلَ وَقَفَ رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ الَّتِي مَا تَلِيهَا مِنْهُ بِشَفِيعٍ مِنْكَ إِلَيْهِ بَلْ إِنْعَاماً مِنْهُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَنْصَفْتَنِي مِنْ خَصْمِي فَإِنَّهُ غَشُومٌ ظَلُومٌ لَا يُوَقِّرُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَ لَا يَرْحَمُ الطِّفْلَ الصَّغِيرَ وَ كَانَ مُتَّكِئاً فَاسْتَوَى جَالِساً وَ قَالَ لَهُ مَنْ خَصْمُكَ حَتَّى أَنْتَصِفَ لَكَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الْفَقْرُ فَأَطْرَقَ ع سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خَادِمِهِ وَ قَالَ لَهُ أَحْضِرْ مَا عِنْدَكَ مِنْ مَوْجُودٍ فَأَحْضَرَ خَمْسَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ فَقَالَ ادْفَعْهَا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَقْسَامِ الَّتِي أَقْسَمْتَ بِهَا عَلَيَّ مَتَى أَتَاكَ خَصْمُكَ جَائِراً إِلَّا مَا أَتَيْتَنِي مِنْهُ مُتَظَلِّماً.

۲۳- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أَحْمَدُ بْنُ الْقَاسِمِ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع لِلْحَسَنِ قُمِ الْيَوْمَ خَطِيباً وَ قَالَ لِأُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِ قُمْنَ فَاسْمَعْنَ خُطْبَةَ ابْنِي قَالَ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي بَابٍ وَ مَنْزِلٍ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً أَقُولُ قَوْلِي وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ وَ نَزَلَ فَقَامَ عَلِيٌّ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ثُمَّ قَرَأَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱».

۲۴- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أَبُو جَعْفَرٍ الْحَسَنِيُّ وَ الْحَسَنُ بْنُ حُبَاشٍ «۲» مُعَنْعَناً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ قُمْ فَاخْطُبْ حَتَّى أَسْمَعَ كَلَامَكَ قَالَ يَا أَبَتَاهْ كَيْفَ أَخْطُبُ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِكَ أَسْتَحْيِي مِنْكَ قَالَ فَجَمَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع أُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِ ثُمَّ تَوَارَى عَنْهُ حَيْثُ يَسْمَعُ كَلَامَهُ

(۱) آل عمران: ۳۴.

(۲) في النسخة المطبوعة: «الحسن بن عيّاش» و هو تصحيف و ما فى الصلب هو الصحيح المطابق للمصدر ص ۲۰، قال الفيروزآبادى: و كغراب حباش الصورى و الحسن بن حباش الكوفىّ محدثان.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۱

فَقَامَ الْحَسَنُ ع فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ الدَّائِمِ بِغَيْرِ تَكْوِينٍ الْقَائِمِ بِغَيْرِ كُلْفَةٍ الْخَالِقِ بِغَيْرِ مَنْصَبَةٍ الْمَوْصُوفِ بِغَيْرِ غَايَةٍ الْمَعْرُوفِ بِغَيْرِ مَحْدُودِيَّةٍ الْعَزِيزِ لَمْ يَزَلْ قَدِيماً فِي الْقِدَمِ رُدِعَتِ الْقُلُوبُ لِهَيْبَتِهِ وَ ذَهِلَتِ الْعُقُولُ لِعِزَّتِهِ وَ خَضَعَتِ الرِّقَابُ لِقُدْرَتِهِ فَلَيْسَ يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ وَ لَا يَبْلُغُ النَّاسُ كُنْهَ جَلَالِهِ وَ لَا يُفْصِحُ الْوَاصِفُونَ مِنْهُمْ لِكُنْهِ عَظَمَتِهِ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْعُلَمَاءُ بِأَلْبَابِهَا وَ لَا أَهْلُ التَّفَكُّرِ بِتَدْبِيرِ أُمُورِهَا أَعْلَمُ خَلْقِهِ بِهِ الَّذِي بِالْحَدِّ لَا يَصِفُهُ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ لَا يُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَلِيّاً بَابٌ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

۲۵- كا، الكافى الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً وَ هُوَ يَسْخَطُ قِسْمَهُ وَ يُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ وَ الْحَاكِمُ عَلَيْهِ اللَّهُ وَ أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ.

۲۶- كا، الكافى الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ نَاساً بِالْمَدِينَةِ قَالُوا لَيْسَ لِلْحَسَنِ مَالٌ فَبَعَثَ الْحَسَنُ إِلَى رَجُلٍ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَى الْمُصَدِّقِ وَ قَالَ هَذِهِ صَدَقَةُ مَالِنَا فَقَالُوا مَا بَعَثَ الْحَسَنُ هَذِهِ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ مَالٌ.

۲۷- كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَحُجُّ مَاشِياً وَ تُسَاقُ مَعَهُ الْمَحَامِلُ وَ الرِّحَالُ.

۲۸- قب، المناقب لابن شهرآشوب كِتَابُ الْفُنُونِ عَنْ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبِ وَ نُزْهَةِ الْأَبْصَارِ عَنِ ابْنِ مَهْدِيٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۲

أَنَّهُ مَرَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع عَلَى فُقَرَاءَ وَ قَدْ وَضَعُوا كُسَيْرَاتٍ عَلَى الْأَرْضِ وَ هُمْ قُعُودٌ يَلْتَقِطُونَهَا وَ يَأْكُلُونَهَا فَقَالُوا لَهُ هَلُمَّ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْغَدَاءِ قَالَ فَنَزَلَ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ جَعَلَ يَأْكُلُ مَعَهُمْ حَتَّى اكْتَفَوْا وَ الزَّادُ عَلَى حَالِهِ بِبَرَكَتِهِ ع ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى ضِيَافَتِهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَسَاهُمْ.

وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِي أَمَالِيهِ لِلْحَسَنِ ع مَنْ كَانَ يَبَاءُ بِجَدٍّ فَإِنَّ جَدِّيَ الرَّسُولُ ص أَوْ كَانَ يَبَاءُ بِأُمٍّ فَإِنَّ أُمِّيَ الْبَتُولُ أَوْ كَانَ يَبَاءُ بِزَوْرٍ فَزَوْرُنَا جَبْرَئِيلُ.

بيان يباء بالباء فيما عندنا من النسخ و لعله يباء «۱» من البأو بمعنى الكبر و الفخر يقال بأوت على القوم أبأى بأوا أو بالنون من نأى بمعنى بعد كناية عن الرفعة أو من النوء بمعنى العطاء أو من المناواة بمعنى المفاخرة و يحتمل أن يكون نباء من النبأ بمعنى الخبر على صيغة المبالغة أو نثاء كذلك من النثاء «۲».

۲۹- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ الْمُعْتَبَرَةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَجِيحٍ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَأْكُلُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَلْبٌ كُلَّمَا أَكَلَ لُقْمَةً طَرَحَ لِلْكَلْبِ مِثْلَهَا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَا أَرْجُمُ هَذَا الْكَلْبَ عَنْ طَعَامِكَ قَالَ دَعْهُ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِي وَ أَنَا آكُلُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ.

وَ ذَكَرَ الثِّقَةُ أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ شَتَمَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ الْحَسَنُ إِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَمْحُو عَنْكَ شَيْئاً وَ لَكِنْ مَهَّدَكَ اللَّهُ فَلَئِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَجَزَاكَ اللَّهُ بِصِدْقِكَ وَ لَئِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَجَزَاكَ اللَّهُ بِكَذِبِكَ وَ اللَّهُ أَشَدُّ نَقِمَةً مِنِّي.

وَ رُوِیَ أَنَّ غُلَاماً لَهُ ع جَنَی جِنَایَةً تُوجِبُ الْعِقَابَ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ یُضْرَبَ فَقَالَ یَا مَوْلَایَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ قَالَ عَفَوْتُ عَنْکَ قَالَ یَا مَوْلَایَ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ قَالَ أَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللَّهِ وَ لَکَ ضِعْفُ مَا کُنْتُ أُعْطِیکَ.

۳۰- کا، الکافی الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ وَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ جَمِیعاً عَنْ هَارُونَ

---

(۱) کأنّه یرید «یبأ» مجزوم «یبأی».

(۲) و لکن الصحیح أنّه من «باء یباء» بمعنی تکبر و افتخر، و هو مقلوب من «بأی» کقولهم «راء» فی «رأی».

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۳

بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولَانِ بَیْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ع فِی مَجْلِسِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا یَا بَا مُحَمَّدٍ أَرَدْنَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ وَ مَا حَاجَتُکُمْ قَالُوا أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ وَ مَا هِیَ تُخْبِرُونَّا بِهَا فَقَالُوا امْرَأَةٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَی جَارِیَةٍ بِکْرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِیهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِی هَذَا فَقَالَ الْحَسَنُ ع مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا وَ أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِی فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ یُعْمَدُ إِلَی الْمَرْأَةِ فَیُؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِیَةِ الْبِکْرِ فِی أَوَّلِ وَهْلَةٍ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا یَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّی یَشُقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَةٌ وَ یُنْتَظَرُ بِالْجَارِیَةِ حَتَّی تَضَعَ مَا فِی بَطْنِهَا وَ یُرَدُّ إِلَی أَبِیهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِیَةُ الْحَدَّ قَالَ فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ فَلَقُوا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ مَا قُلْتُمْ لِأَبِی مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَکُمْ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ لَوْ أَنَّنِی الْمَسْئُولُ مَا کَانَ عِنْدِی فِیهَا أَکْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِی.

۳۱- ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِمُعَاوِیَةَ ابْعَثْ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع فَمُرْهُ أَنْ یَصْعَدَ الْمِنْبَرَ یَخْطُبُ النَّاسَ لَعَلَّهُ یَحْصَرُ فَیَکُونُ ذَلِکَ مِمَّا نُعَیِّرُهُ بِهِ فِی کُلِّ مَحْفِلٍ فَبَعَثَ إِلَیْهِ مُعَاوِیَةُ فَأَصْعَدَهُ الْمِنْبَرَ وَ قَدْ جَمَعَ لَهُ النَّاسَ وَ رُؤَسَاءَ أَهْلِ الشَّامِ فَحَمِدَ اللَّهَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَأَنَا الَّذِی یُعْرَفُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أَوَّلِ الْمُسْلِمِینَ إِسْلَاماً وَ أُمِّی فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ جَدِّی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ نَبِیُّ الرَّحْمَةِ أَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ أَنَا ابْنُ النَّذِیرِ أَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنِیرِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ إِلَی الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَجْمَعِینَ فَقَالَ مُعَاوِیَةُ یَا بَا مُحَمَّدٍ خُذْ بِنَا «۱» فِی نَعْتِ الرُّطَبِ أَرَادَ تَخْجِیلَهُ فَقَالَ الْحَسَنُ

---

(۱) حدّثنا، خ.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۴

الرِّیحُ تَنْفُخُهُ وَ الْحَرُّ یُنْضِجُهُ وَ اللَّیْلُ یُبَرِّدُهُ وَ یُطَیِّبُهُ ثُمَّ أَقْبَلَ الْحَسَنُ ع فَرَجَعَ فِی کَلَامِهِ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَنَا ابْنُ مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ أَنَا ابْنُ الشَّفِیعِ الْمُطَاعِ أَنَا ابْنُ أَوَّلِ مَنْ یَنْفُضُ عَنِ الرَّأْسِ التُّرَابَ أَنَا ابْنُ مَنْ یَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَیُفْتَحُ لَهُ أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِکَةُ وَ أُحِلَّ لَهُ الْمَغْنَمُ وَ نُصِرَ بِالرُّعْبِ مِنْ مَسِیرَةِ شَهْرٍ فَأَکْثَرَ فِی هَذَا النَّوْعِ مِنَ الْکَلَامِ وَ لَمْ یَزَلْ بِهِ حَتَّی أَظْلَمَتِ الدُّنْیَا عَلَی مُعَاوِیَةَ وَ عَرَفَ الْحَسَنَ ع مَنْ لَمْ یَکُنْ یَعْرِفُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ غَیْرِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَةُ أَمَا إِنَّکَ یَا حَسَنُ قَدْ کُنْتَ تَرْجُو أَنْ تَکُونَ خَلِیفَةً وَ لَسْتَ هُنَاکَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَمَّا الْخَلِیفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسِیرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَیْسَ الْخَلِیفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجَوْرِ وَ عَطَّلَ السُّنَنَ وَ اتَّخَذَ الدُّنْیَا أُمّاً وَ أَباً وَ لَکِنْ ذَلِکَ مَلِکٌ أَصَابَ مُلْکاً فَتَمَتَّعَ مِنْهُ قَلِیلًا وَ کَانَ قَدِ انْقَطَعَ عَنْهُ فَاتَّخَمَ لَذَّتَهُ وَ بَقِیَتْ عَلَیْهِ تَبِعَتُهُ وَ کَانَ کَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ «۱» فَأَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی مُعَاوِیَةَ ثُمَّ قَامَ فَانْصَرَفَ فَقَالَ مُعَاوِیَةُ لِعَمْرٍو وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتَ إِلَّا شَیْنِی حِینَ أَمَرْتَنِی بِمَا أَمَرْتَنِی وَ اللَّهِ مَا کَانَ یَرَی أَهْلُ الشَّامِ أَنَّ أَحَداً مِثْلِی فِی حَسَبٍ وَ لَا غَیْرِهِ حَتَّی قَالَ الْحَسَنُ مَا قَالَ قَالَ عَمْرٌو هَذَا شَیْءٌ لَا یُسْتَطَاعُ دَفْنُهُ وَ لَا تَغْیِیرُهُ لِشُهْرَتِهِ فِی النَّاسِ وَ اتِّضَاحِهِ فَسَکَتَ مُعَاوِیَةُ.

بيان الاتّخام الثقل الحاصل من كثرة أكل الطعام أى اتّخم من لذّته.

۳۲- قب، المناقب لابن شهرآشوب الْقَاضِی النُّعْمَانُ فِی شَرْحِ الْأَخْبَارِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَ رَوَاهُ جَمَاعَةٌ عَنْ غَیْرِهِ أَنَّهُ سَأَلَ أَعْرَابِیٌّ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ إِنِّی أَصَبْتُ بِیضَ نَعَامٍ فَشَوَیْتُهُ وَ أَکَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا یَجِبُ عَلَیَّ فَقَالَ لَهُ یَا أَعْرَابِیُّ أَشْکَلْتَ عَلَیَّ فِی قَضِیَّتِکَ فَدَلَّهُ عَلَی عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا عَلَیْکَ بِالْأَصْلَعِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع سَلْ أَیَّ الْغُلَامَیْنِ شِئْتَ فَقَالَ الْحَسَنُ یَا أَعْرَابِیُّ أَ لَکَ إِبِلٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاعْمِدْ إِلَی عَدَدِ مَا أَکَلْتَ مِنَ الْبِیضِ نُوقاً فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ

---

(۱) الأنبياء: ۱۱۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۵

فَمَا فَضَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَی بَیْتِ اللَّهِ الْعَتِیقِ الَّذِی حَجَجْتَ إِلَیْهِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبَ وَ مِنْهَا مَا یُزْلِقُ فَقَالَ إِنْ یَکُنْ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبُ وَ مَا یُزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبِیضِ مَا یَمْرُقُ قَالَ فَسُمِعَ صَوْتٌ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِی فَهِمَ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِی فَهِمَهَا سُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ.

بيان السلوب من النوق التى ألقت ولدها بغير تمام و أزلقت الناقة أسقطت و المراد هنا ما تسقط النطفة و مرقت البيضة فسدت.

أقول قد أورد كثير من قضاياه ع فى الفقيه و الكافى فى كتاب الحدود و كتاب القضايا و كتاب الديات تركناها لوضوح الأمر و خوف الإطناب.

۳۳- قب، المناقب لابن شهرآشوب ابْنُ سِنَانٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَةِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ ع کَلَّمَ رَجُلًا فَقَالَ مِنْ أَیِّ بَلَدٍ أَنْتَ قَالَ مِنَ الْکُوفَةِ قَالَ لَوْ کُنْتَ بِالْمَدِینَةِ لَأَرَیْتُکَ مَنَازِلَ جَبْرَئِیلَ ع مِنْ دِیَارِنَا.

مُحَمَّدُ بْنُ سِیرِینَ أَنَّ عَلِیّاً ع قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ أَجْمِعِ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا فَأَقْبَلَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ تَشَهَّدَ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ وَ ارْتَضَانَا لِدِینِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَی خَلْقِهِ وَ أَنْزَلَ عَلَیْنَا کِتَابَهُ وَ وَحْیَهُ وَ ایْمُ اللَّهِ لَا یَنْقُصُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَیْئاً إِلَّا انْتَقَصَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ فِی عَاجِلِ دُنْیَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ لَا یَکُونُ عَلَیْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا کَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ ثُمَّ نَزَلَ فَجَمَعَ بِالنَّاسِ وَ بَلَغَ أَبَاهُ فَقَبَّلَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ ثُمَّ قَالَ بِأَبِی وَ أُمِّی ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

الْعِقْدُ عَنِ ابْنِ عَبْدِ رَبِّهِ [وَ] الْأَنْدُلُسِیِّ وَ کِتَابُ الْمَدَائِنِیِّ أَیْضاً أَنَّهُ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِیَةَ لَوْ أَمَرْتَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ یَخْطُبُ عَلَی الْمِنْبَرِ فَلَعَلَّهُ حَصِرَ فَیَکُونُ ذَلِکَ وَضْعاً لَهُ عِنْدَ النَّاسِ فَأَمَرَ الْحَسَنَ بِذَلِکَ فَلَمَّا صَعِدَ الْمِنْبَرَ تَکَلَّمَ وَ أَحْسَنَ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَنَا ابْنُ أَوَّلِ الْمُسْلِمِینَ إِسْلَاماً وَ أُمِّی فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ أَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنِیرِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ وَ فِی رِوَایَةِ ابْنِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۶

عَبْدِ رَبِّهِ لَوْ طَلَبْتُمُ ابْناً لِنَبِیِّکُمْ مَا بَیْنَ لَابَتَیْهَا «۱» لَمْ تَجِدُوا غَیْرِی وَ غَیْرَ أَخِی فَنَادَاهُ مُعَاوِیَةُ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ حَدِّثْنَا بِنَعْتِ الرُّطَبِ أَرَادَ بِذَلِکَ یُخْجِلُهُ وَ یَقْطَعُ بِذَلِکَ کَلَامَهُ فَقَالَ نَعَمْ تُلْقِحُهُ الشَّمَالُ وَ تُخْرِجُهُ الْجَنُوبُ وَ تُنْضِجُهُ الشَّمْسُ وَ یُطَیِّبُهُ الْقَمَرُ وَ فِی رِوَایَةِ الْمَدَائِنِیِّ الرِّیحُ تَنْفُخُهُ وَ الْحَرُّ تُنْضِجُهُ وَ اللَّیْلُ یُبَرِّدُهُ وَ یُطَیِّبُهُ وَ فِی رِوَایَةِ الْمَدَائِنِیِّ فَقَالَ عَمْرٌو أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ تَنْعَتُ الْخَرْأَةَ قَالَ نَعَمْ تُبْعِدُ الْمَمْشَی فِی الْأَرْضِ الصَّحْصَحِ حَتَّی تَتَوَارَی مِنَ الْقَوْمِ وَ لَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ لَا تَسْتَدْبِرْهَا وَ لَا تَمَسَّحْ بِاللُّقْمَةِ وَ الرِّمَّةِ یُرِیدُ الْعَظْمَ وَ الرَّوْثَ وَ لَا تَبُلْ فِی الْمَاءِ الرَّاکِدِ.

توضيح الخرء بالفتح دفع الخرء بالضم و الصحصح المكان المستوى و لا يخفى ما فى إدخال الروث فى تفسير الرمة من الاشتباه.

۳۴- قب، المناقب لابن شهرآشوب الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو أَنَّ مُعَاوِیَةَ سَأَلَ الْحَسَنَ ع أَنْ یَصْعَدَ الْمِنْبَرَ وَ یَنْتَسِبَ فَصَعِدَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَسَأُبَیِّنُ لَهُ نَفْسِی بَلَدِی مَکَّةُ وَ مِنًی وَ أَنَا ابْنُ الْمَرْوَةِ وَ الصَّفَا وَ أَنَا ابْنُ النَّبِیِّ

الْمُصْطَفَى وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِيَ وَ أَنَا ابْنُ مَنْ كَسَا مَحَاسِنَ وَجْهِهِ الْحَيَاءُ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أَنَا ابْنُ قَلِيلَاتِ الْعُيُوبِ نَقِيَّاتِ الْجُيُوبِ وَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ مُحَمَّدٌ أَبِي أَمْ أَبُوكَ فَإِنْ قُلْتَ لَيْسَ بِأَبِي فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ قُلْتَ نَعَمْ فَقَدْ أَقْرَرْتَ ثُمَّ قَالَ أَصْبَحَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّداً مِنْهَا وَ أَصْبَحَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّداً مِنْهَا وَ أَصْبَحَتِ الْعَجَمُ تَعْرِفُ حَقَّ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّداً مِنْهَا يَطْلُبُونَ حَقَّنَا وَ لَا يَرُدُّونَ إِلَيْنَا حَقَّنَا.

بيان قال الجوهرى رجل ناصح الجيب أى أمين انتهى فقوله ع نقيات الجيوب كناية عن عفتهن كما أن طهارة الذيل فى عرف العجم كناية عنها.

---

(۱) اللابة: الحرة من الأرض، يقال: «ما بين لابتيها مثل فلان» و أصله فى المدينة و هى حرتاها المكتنفتان بها، ثمّ جرى فى كل بلدة فيقولون: «ما بين لابتيها مثل فلان» من دون اظهار صاحب الضمير.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۷

۳۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب كَتَبَ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى مُعَاوِيَةَ يَسْأَلُهُ عَنْ ثَلَاثٍ عَنْ مَكَانٍ بِمِقْدَارِ وَسَطِ السَّمَاءِ وَ عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ وَقَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ عَنْ مَكَانٍ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ مَرَّةً فَلَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ فَاسْتَغَاثَ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ ظَهْرُ الْكَعْبَةِ وَ دَمُ حَوَّاءَ وَ أَرْضُ الْبَحْرِ حِينَ ضَرَبَهُ مُوسَى.

وَ عَنْهُ ع فِي جَوَابِ مَلِكِ الرُّومِ مَا لَا قِبْلَةَ لَهُ فَهِيَ الْكَعْبَةُ وَ مَا لَا قَرَابَةَ لَهُ فَهُوَ الرَّبُّ تَعَالَى.

وَ سَأَلَ شَامِيٌّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَقَالَ كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَقَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَمَا رَأَيْتَ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَيْكَ بَاطِلًا كَثِيراً وَ قَالَ كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ فَقَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعَ الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَاهُ وَ الْيَقِينُ مَا رَأَيْنَاهُ قَالَ وَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ قَالَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصَرِ قَالَ كَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ قَالَ مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.

أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيُّ فِي أَمَالِيهِ وَ ابْنُ الْوَلِيدِ فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَدْ ثَقُلَ لِسَانُهُ وَ أَبْطَأَ كَلَامُهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي عِيدٍ مِنَ الْأَعْيَادِ وَ خَرَجَ مَعَهُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ النَّبِيُّ ص اللَّهُ أَكْبَرُ يَفْتَتِحُ الصَّلَاةَ قَالَ الْحَسَنُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ فَسُرَّ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ يُكَبِّرُ وَ الْحَسَنُ مَعَهُ يُكَبِّرُ حَتَّى كَبَّرَ سَبْعاً فَوَقَفَ الْحَسَنُ عِنْدَ السَّابِعَةِ فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ص عِنْدَهَا ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ الْحَسَنُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ فَوَقَفَ الْحَسَنُ عِنْدَ الْخَامِسَةِ وَ وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ الْخَامِسَةِ فَصَارَ ذَلِكَ سُنَّةً فِي تَكْبِيرِ الْعِيدَيْنِ وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ كَانَ الْحُسَيْنَ ع.

كِتَابُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ الْحَسَنِ ع مَرْفُوعاً الطَّلْقُ لِلنِّسَاءِ إِنَّمَا يَكُونُ سُرَّةُ الْمَوْلُودِ مُتَّصِلَةً بِسُرَّةِ أُمِّهِ فَتُقْطَعُ فَيُؤْلِمُهَا.

أَقُولُ قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ فِي أَمَالِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ ع حَجَّ خَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً مَاشِياً تُقَادُ الْجَنَائِبُ مَعَهُ وَ خَرَجَ مِنْ مَالِهِ مَرَّتَيْنِ وَ قَاسَمَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَالَهُ حَتَّى إِنَّهُ كَانَ يُعْطِي نَعْلًا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۸

وَ يُمْسِكُ نَعْلًا وَ يُعْطِي خُفّاً وَ يُمْسِكُ خُفّاً.

وَ رُوِيَ أَيْضاً أَنَّ الْحَسَنَ ع أَعْطَى شَاعِراً فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ شَاعِراً يَعْصِي الرَّحْمَنَ وَ يَقُولُ الْبُهْتَانَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ خَيْرَ مَا بَذَلْتَ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَيْتَ بِهِ عِرْضَكَ وَ إِنَّ مِنِ ابْتِغَاءِ الْخَيْرِ اتِّقَاءَ الشَّرِّ.

۳۶- د، العدد القوية حَدَّثَ الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ وَ ابْنُ عَوْنٍ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: مَا تَكَلَّمَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ لَا يَسْكُتَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةَ فُحْشٍ قَطُّ وَ إِنَّهُ كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ خُصُومَةٌ فِي أَرْضٍ فَعَرَضَ الْحُسَيْنُ أَمْراً لَمْ يَرْضَهُ عَمْرٌو فَقَالَ الْحَسَنُ ع لَيْسَ لَهُ عِنْدَنَا إِلَّا مَا أَرْغَمَ أَنْفَهُ فَإِنَّ هَذِهِ أَشَدُّ وَ أَفْحَشُ كَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْهُ قَطُّ.

۳۷- د، العدد القوية قِيلَ طَعَنَ أَقْوَامٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالُوا إِنَّهُ عِيٌّ لَا يَقُومُ بِحُجَّةٍ فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَدَعَا

الْحَسَنَ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ قَالُوا فِيكَ مَقَالَةً أَكْرَهُهَا قَالَ وَ مَا يَقُولُونَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عِيُّ اللِّسَانِ لَا يَقُومُ بِحُجَّةٍ وَ إِنَّ هَذِهِ الْأَعْوَادُ فَأَخْبِرِ النَّاسَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَسْتَطِيعُ الْكَلَامَ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَيْكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنِّي مُتَخَلِّفٌ عَنْكَ فَنَادِ أَنِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ فَصَعِدَ ع الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً وَجِيزَةً فَضَجَّ الْمُسْلِمُونَ بِالْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اعْقِلُوا عَنْ رَبِّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَنَحْنُ الذُّرِّيَّةُ مِنْ آدَمَ وَ الْأُسْرَةُ مِنْ نُوحٍ وَ الصَّفْوَةُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ السُّلَالَةُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ آلٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ص نَحْنُ فِيكُمْ كَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَ الْأَرْضِ الْمَدْحُوَّةِ وَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ وَ كَالشَّجَرَةِ الزَّيْتُونَةِ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ الَّتِي بُورِكَ زَيْتُهَا النَّبِيُّ أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ ثَمَرَةُ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فَإِلَى النَّارِ هَوَى فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَقْصَى النَّاسِ يَسْحَبُ رِدَاءَهُ مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى عَلَا الْمِنْبَرَ مَعَ الْحَسَنِ ع فَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَثْبَتَّ عَلَى الْقَوْمِ حُجَّتَكَ أَوْجَبْتَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَكَ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۵۹

باب ۱۷ خطبه بعد شهادة أبيه صلوات الله عليهما و بيعة الناس له

۱- لي، الأمالي للصدوق أَبِي عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ حَبِيبِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ كَانَ مِنَ الْغَدِ قَامَ الْحَسَنُ ع خَطِيباً عَلَى الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ نَزَلَ الْقُرْآنُ وَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رُفِعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ قُتِلَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مَاتَ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ لَا يَسْبِقُ أَبِي أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ لَا مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُ وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيَبْعَثُهُ فِي السَّرِيَّةِ فَيُقَاتِلُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَ مَا تَرَكَ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ مِنْ عَطَائِهِ كَانَ يَجْمَعُهَا لِيَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ.

۲- جا، المجالس للمفيد ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَخْطُبُ النَّاسَ بَعْدَ الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْأَمْرِ فَقَالَ نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ وَ عِتْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الذين [اللَّذَيْنِ خَلَّفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي أُمَّتِهِ وَ التَّالِي كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ فَالْمُعَوَّلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ لَا نَتَظَنَّى تَأْوِيلَهُ بَلْ نَتَيَقَّنُ حَقَائِقَهُ فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ مَقْرُونَةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۶۰

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ «۱» وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ «۲» وَ أُحَذِّرُكُمُ الْإِصْغَاءَ لِهُتَافِ الشَّيْطَانِ فَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا أَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرى ما لا تَرَوْنَ «۳» فَتَلْقَوْنَ إِلَى الرِّمَاحِ وَزَراً وَ إِلَى السُّيُوفِ جَزَراً وَ لِلْعُمُدِ حَطَماً وَ لِلسِّهَامِ غَرَضاً ثُمَّ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً

بيان قال الجوهري التظني إعمال الظن و أصله التظنن أبدل من إحدى النونات ياء قوله ع وزرا الوزر محركة الجبل المنيع و كل معقل و الملجأ و المعتصم و الوزر بالكسر الإثم و الثقل و الكارة الكبيرة و السلاح و الحمل الثقيل و وزر الرجل غلبه و أوزره أحرزه و ذهب به كاستوزره و جعل له وزرا و أوثقه و خبأه كل ذلك ذكره الفيروزآبادي و الأظهر أنه الوزر بالتحريك أي تكونون معاقل للرماح

تأوى إليكم و يحتمل أن يكون بالكسر أى لوزركم و إثمكم أو الحال أنكم كالحمل الثقيل.
و قال الجوهرى الجزور من الإبل يقع على الذكر و الأنثى و الجمع الجزر و جزر السباع اللحم الذى تأكله يقال تركوهم جزرا بالتحريك إذا قتلوهم و الجزر أيضا الشاة السمينة و قال الجزرى فيه أبشر بجزرة سمينة أى شاة صالحة لأن تجزر أى تذبح للأكل و منه حديث الضحية فإنما هى زجرة أطعمها أهله و تجمع على جزر بالفتح و منه حديث موسى و السحرة حتى صارت حبالهم للثعبان جزرا و قد تكسر الجيم انتهى و الأظهر أنه بالتحريك و الحطم الكسر أو خاص باليابس و صعدة حطم ككسر ما تكسر من اليبيس ذكره

(۱) و (۲) النساء: ۵۸ و ۸۳.

(۳) الأنفال: ۴۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۶۱

الفيروزآبادى فهو إما بالتحريك و إن لم يرد فى هذا المقام فإنه وزن معروف أو بكسر الحاء و فتح الطاء كما ذكره الفيروزآبادى و العمد بالتحريك و بضمتين جمع العمود أى تحطمكم و تكسركم العمد و نصب الجميع بالحالية إن قرئ فتلقون على بناء المجهول و يحتمل التميز و بالمفعولية أى قرئ على بناء المعلوم.

۳- ما، الأمالى للشيخ الطوسى أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ سَلَّامِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ عَنْ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع بَعْدَ وَفَاةِ عَلِيٍّ ع وَ ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَ وَصِيُّ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَمِيرُ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُعْطِيهِ الرَّايَةَ فَيُقَاتِلُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا تَرَكَ ذَهَباً وَ لَا فِضَّةً إِلَّا شَيْءٌ عَلَى صَبِيٍّ لَهُ وَ مَا تَرَكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ مِنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأُمِّ كُلْثُومٍ ثُمَّ قَالَ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ ص ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قَوْلَ يُوسُفَ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِي إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ «۱» أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ وَ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ أَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ وَ أَنَا ابْنُ الَّذِي أُرْسِلَ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ كَانَ جَبْرَئِيلُ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ وَ مِنْهُمْ كَانَ يَعْرُجُ وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَ وَلَايَتَهُمْ فَقَالَ فِيمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً «۲» وَ اقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا.

فر، تفسير فرات بن إبراهيم عن أبى الطفيل مثله.

۴- شا، الإرشاد كَانَ الْحَسَنُ ع وَصِيَّ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ

(۱) يوسف: ۳۸.

(۲) الشورى: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۶۲

وَ أَصْحَابِهِ وَ وَصَّاهُ بِالنَّظَرِ فِي وُقُوفِهِ وَ صَدَقَاتِهِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ عَهْداً مَشْهُوراً وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً فِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ عُيُونِ الْحِكْمَةِ وَ الْآدَابِ وَ قَدْ نَقَلَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ جُمْهُورُ الْعُلَمَاءِ وَ اسْتَبْصَرَ بِهَا فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ كَثِيرٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَ لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ الْحَسَنُ وَ ذَكَرَ حَقَّهُ فَبَايَعَهُ أَصْحَابُ أَبِيهِ عَلَى حَرْبِ مَنْ حَارَبَ وَ سِلْمِ مَنْ سَالَمَ.

وَ رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ لُوطُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ وَ غَيْرِهِ قَالَ: خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي

صَبِيحَةِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوَّلُونَ بِعَمَلٍ وَ لَمْ يُدْرِكْهُ الْآخِرُونَ بِعَمَلٍ لَقَدْ كَانَ يُجَاهِدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقِيهِ بِنَفْسِهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُوَجِّهُهُ بِرَايَتِهِ فَيَكْنُفُهُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ وَ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ تُوُفِّيَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَصِيُّ مُوسَى وَ مَا خَلَّفَ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ ثُمَّ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ فَبَكَى وَ بَكَى النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ أَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ فَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً «۱» فَالْحَسَنَةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَ وَصِيُّ إِمَامِكُمْ فَبَايِعُوهُ فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ فَقَالُوا مَا أَحَبَّهُ إِلَيْنَا وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ عَلَيْنَا وَ بَادَرُوا إِلَى الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْخِلَافَةِ وَ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الْحَادِي وَ الْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ

---

(۱) الشورى: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۶۳

فَرَتَّبَ الْعُمَّالَ وَ أَمَّرَ الْأُمَرَاءَ وَ أَنْفَذَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ إِلَى الْبَصْرَةِ وَ نَظَرَ فِي الْأُمُورِ.

أقول روى هذه الخطبة ابن أبى الحديد عن أبى الفرج عن عمرو بن ثابت عن أبى إسحاق السبيعى عن هبيرة بن مريم و رأيت أيضا فى كتاب المقاتل لأبى الفرج الأصفهانى مثله.

۵- قب، المناقب لابن شهرآشوب بُويِعَ ع بَعْدَ أَبِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الْحَادِي وَ الْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ كَانَ عُمُرُهُ ع لَمَّا بُويِعَ سَبْعاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

۶- نص، كفاية الأثر الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْخُزَاعِيُّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عُتْبَةَ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع رَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع الْمِنْبَرَ فَأَرَادَ الْكَلَامَ فَخَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ فَقَعَدَ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وَحْدَانِيّاً فِي أَزَلِيَّتِهِ مُتَعَظِّماً بِإِلَهِيَّتِهِ مُتَكَبِّراً بِكِبْرِيَائِهِ وَ جَبَرُوتِهِ ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَ أَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ مِمَّا خَلَقَ رَبُّنَا اللَّطِيفُ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّتِهِ وَ بِعِلْمِ خُبْرِهِ فَتَقَ وَ بِأَحْكَامِ قُدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ فَلَا مُبَدِّلَ لِخَلْقِهِ وَ لَا مُغَيِّرَ لِصُنْعِهِ وَ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ لَا رَادَّ لِأَمْرِهِ وَ لَا مُسْتَرَاحَ عَنْ دَعْوَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَ لَا زَوَالَ لِمُلْكِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلَا وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دَنَا فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى احْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِي عُلُوِّهِ فَاسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ شَهِيداً عَلَيْهِمْ وَ بَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عِنْدَهُ نَحْتَسِبُ عَزَانَا فِي خَيْرِ الْآبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ عَزَانَا فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَقَدْ أُصِيبَ بِهِ الشَّرْقُ وَ الْغَرْبُ وَ اللَّهِ مَا خَلَّفَ دِرْهَماً وَ لَا دِينَاراً إِلَّا أَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ أَرَادَ أَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۶۴

يَبْتَاعَ لِأَهْلِهِ خَادِماً وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي حَبِيبِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَفْوَتِهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ ثُمَّ نَزَلَ عَنْ مِنْبَرِهِ فَدَعَا بِابْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأُتِيَ بِهِ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اسْتَبْقِنِي أَكُنْ لَكَ وَ أَكْفِيكَ أَمْرَ عَدُوِّكَ بِالشَّامِ فَعَلَاهُ الْحَسَنُ ع بِسَيْفِهِ فَاسْتَقْبَلَ السَّيْفَ بِيَدِهِ فَقَطَعَ خِنْصِرَهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى يَافُوخِهِ فَقَتَلَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

إلى هنا انتهى الجزء الأوّل من المجلّد العاشر و يليه الجزء الثانى و أوّله باب العلّة التى من أجلها صالح الحسن بن علىّ عليهما السلام معاوية بن سفيان.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۳، ص: ۳۶۵

(اسكن)

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۳۶۶

(اسكن)

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۳۶۷

(اسكن)

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۳۶۸

كلمة المصحّح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد للّه. و الصلاة و السلام على رسول اللّه و على آله الأطيبين أمناء اللّه.

و بعد: فقد منّ اللّه علينا أن وفّقنا لتصحيح هذا السفر القيّم و التراث الذهبيّ المخلّد و هو الجزء الأوّل من المجلّد العاشر من كتاب بحار الأنوار حسب تجزئة المصنّف رضوان اللّه عليه و الجزء الثالث و الأربعون حسب تجزئتنا و اللّه أسأل أن يوفّقنا لاتمام هذا المشروع المقدّس و له المنّ و الفضل.

مسلكنا في التصحيح

۱- اعتمدنا على النسخة المطبوعة المشهورة بكمبانيّ تصحيح الفاضل الخبير المرزا محمّد القميّ المعروف بأرباب فجعلناها أصلًا لطبعتنا هذه عرضاً و مقابلة.

و ذلك لصحّتها و إتقانها و قد قال الفاضل المرحوم في ختام هذه الطبعة:

«و بعد فلمّا كان المجلّد العاشر من كتاب بحار الأنوار مشتملًا على ما يتعلّق بأحوال مولانا سيّد الشهداء و ذريعة إلى الفوز بالسعادات الأخرويّة و لهذا صار هذا المجلّد من بين مجلّدات هذا الكتاب أشهرها و أعمّها نفعاً طبعوها بناة الخير مرّات عديدة و لكن لم يتيسّر لهم تصحيح الكتاب على ما ينبغي كما هو ظاهر للمحصّل المراجع لها و هذه المرّة من الانطباع و إن جاءت آخرا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏۴۳، ص: ۳۶۹

لكنّها فاقت مفاخراً فبحمد اللّه سلمت هذه النسخة من أغلاط لم تسلم منها النسخ السابغة و في المثل كم ترك الأوّل للأخر و أنا المستضيء من أنوار العلماء المحدّثين محمّد بن محمّد تقي القميّ في سنة ۱۳۰۴.»

أقول: و ذلك لأنّه قد تيسّر لهم نسخ متعدّدة و بذل العلماء جمعا و منفردا جهدهم في تصحيحها و مقابلتها و عرضها على النسخ المخطوطة و المطبوعة ثمّ أشرف عليها الفاضل المؤمى إليه بدقّة و إتقان فصحّحها و علّق عليها فلو أنّ هذه النسخ التي أتيحت لهؤلاء المصحّحين أتيحت لنا و أنّى و أين لم يكن في عرض النسخة عليها ثانياً كثير جدوى و لذلك أغفلنا عن طلب النسخ.

اللهمّ إلّا أن نجد نسخة المصنّف قدسّ سرّه فيكون عرض النسخة عليها من الواجب الحتم.

فمن كان من العلماء و الفضلاء عنده نسخة من تلك النسخ أو عنده خبر عنها فليراجعنا خدمة للدين و أهله و نشكره الشكر الجزيل.

۲- راجعنا سائر النسخ المطبوعة و هكذا مصادر الكتاب عند ما عرض لنا أدنى شبهة في سقط أو تصحيف و راجعنا مع ذلك كتب الرجال عند ما احتمل تبديل في السند.

و لأجل ذلك راجعنا كثيراً من المصادر و عرضنا النسخة عليها: بين ما لم يكن بينهما اختلاف أو كان اختلاف يسير غير مغيّر للمعنى أو كان الترجيح لنسخة المصنّف قدسّ سرّه فأضربنا عن الايعاز إلى ذلك فإنّه لا طائل تحته.

و أمّا إذا كان الترجيح لنسخة المصدر أو كان في نسخة الكمباني تصحيف أو سقط أصلحنا في الصلب و أوعزنا إلى ذلك في الذيل

کما یراه المطالع البصیر فی طیّ الصفحات و منها فی ص ۲۶ و ۵۴ و ۲۴۱ فراجع.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۷۰

و لم نکن لنرجّح نسخة المصدر إلّا حیث ظهر بدیهة و ذلک لأنّ المصنّف أعلی اللّه مقامه قد جمع اللّه عنده من المصادر الثمینة الغالیة ما لا یجتمع عند أحد فقد فقد کان عنده النسخ المصحّحة من المصادر و هو قدسّ سرّه لم یکن لیعتمد علی النسخ المغلوطة فقد کان بعض الأحادیث فی نسخة سقیمة فنقلها و أشار إلی ذلک مع الایضاح اللازم.

فاللازم علی الباحثین الثقافیّین أن عرضوا نسختهم من المصادر عن طبعها و تحقیقها علی البحار کما فعل عند طبع کتاب المحاسن و الاختصاص- لا أن یعرضوا نسخة البحار علی المصادر المتهیّئة عندهم مخطوطة کانت أو مطبوعة.

و لأجل ذلک نلتزم بعرض الأحادیث کلّها علی المصادر المطبوعة الموجودة و لا بتذکار الاختلاف بینها و بین نسختنا لعدم الجدوی فی ذلک.

اللّهمّ إلّا أن نظفر بنسخة الأصل من المصدر أو بنسخة مطبوعة قد حققّت بالأدب الحیح و قوبلت مع النسخ الأصلیة بعد کمال الدقّة و الإتقان.

۳- تری فی طیّ الصفحات کلمات أو جملات جعلناها بین العلامتین [....] من دون أن نذیّلها بکلام یوضح ذلک فهی بین طوائف:

طائفة منها موجودة فی هامش النسخة مع رمز ظ أو خ فجعلناها بین العلامتین

و طائفة منها موجودة فی المصدر الذی کان عندنا ساقطة من نسخة الکمبانیّ لا یستقیم المراد بدونها کما فی ص ۱۸۱ و ۲۲۵ و ۳۱۳ أو یستقیم کما فی ص ۲۲۰ و ۲۴۰ و غیر ذلک.

و طائفة منها غیر موجودة فی النسخة و یستدعیها الأدب و السیاق: لا یستقیم المعنی بدونها کما فی ص ۸۸ و ۱۴۴ أو یستقیم کما فی ص ۱۳۶ و ۲۳۸ و غیر ذلک.

۴- حقّقنا ألفاظ الحدیث علی کتب اللغة و ضبطناها بالأشکال و هکذا

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۷۱

کلّ ما ذکره رحمه اللّه ناقلًا عن المعاجم اللغویّة فحقّقناها علی المصادر: القاموس المحیط، الصحاح، النهایة، طبعاتها المشکولة المطبوعة بمصر و کذلک عند ما اشتبه حروف الکلمة بین المعجمة و المهملة.

۵- حقّقنا بعض الأسانید علی المصدر و کتب الرجال أو بعضها علی بعض کما فی ص ۱۳ و ۲۳ و ۱۱۱ و غیر ذلک.

هذا مسلکنا فی التصحیح و التحقیق و لا زال أدعو اللّه جاهداً مخلصاً أن یهدینی إلی النهج القویم، و یحملنی علی الحقّ الصریح و یحفظنی عن الخطاء و الخلل أنّه علی صراط مستقیم.

شوّال المکرّم ۱۳۸۴

محمد باقر البهبودیّ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۳، ص: ۳۷۲

فهرس ما فی هذا الجزء من الأبواب

الموضوع/ الصفحه

(رموز الكتاب)

ب: لقرب الإسناد.

بشا: لبشارة المصطفى.

تم: لفلاح السائل.

ثو: لثواب الأعمال.

ج: للإحتجاج.

جا: لمجالس المفيد.

جش: لفهرست النجاشيّ.

جع: لجامع الأخبار.

جم: لجمال الأسبوع.

جُنة: للجُنة.

حة: لفرحة الغرىّ.

ختص: لكتاب الإختصاص.

خص: لمنتخب البصائر.

د: للعَدَد.

سر: للسرائر.

سن: للمحاسن.

شا: للإرشاد.

شف: لكشف اليقين.

شي: لتفسير العياشيّ

ص: لقصص الأنبياء.

صا: للإستبصار.

صبا: لمصباح الزائر.

صح: لصحيفة الرضا (ع).

ضا: لفقه الرضا (ع).

ضوء: لضوء الشهاب.

ضه: لروضة الواعظين.

ط: للصراط المستقيم.

طا: لأمان الأخطار.

طب: لطبّ الأئمة.

ع: لعلل الشرائع.

عا: لدعائم الإسلام.

عد: للعقائد.

عدة: للعُدة.

عم: لإعلام الورى.

عين: للعيون و المحاسن.

غر: للغرر و الدرر.

غط: لغيبة الشيخ.

غو: لغوالى اللئالى.

ف: لتحف العقول.

فتح: لفتح الأبواب.

فر: لتفسير فرات بن إبراهيم.

فس: لتفسير علىّ بن إبراهيم.

فض: لكتاب الروضة.

ق: للكتاب العتيق الغروىّ

قب: لمناقب ابن شهر آشوب.

قبس: لقبس المصباح.

قضا: لقضاء الحقوق.

قل: لإقبال الأعمال.

قيؤ: للدُروع.

ك: لإكمال الدين.

كا: للكافى.

كش: لرجال الكشىّ.

كشف: لكشف الغمّة.

كف: لمصباح الكفعمىّ.

كنز: لكنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة معا.

ل: للخصال.

لد: للبلد الأمين.

لى: لأمالى الصدوق.

م: لتفسير الإمام العسكرىّ (ع).

ما: لأمالى الطوسىّ.

محص: للتمحيص.

مد: للعُمدة.

مص: لمصباح الشريعة.

مصبا: للمصباحين.

مع: لمعانى الأخبار.

مكا: لمكارم الأخلاق.

مل: لكامل الزيارة.

منها: للمنهاج.

مهج: لمهج الدعوات.

ن: لعيون أخبار الرضا (ع).

نبه: لتنبيه الخاطر.

نجم: لكتاب النجوم.

نص: للكفاية.

نهج: لنهج البلاغة.

نى: لغيبة النعمانىّ.

هد: للهداية.

يب: للتهذيب.

یج: للخرائج.

ید: للتوحید.

یر: لبصائر الدرجات.

یف: للطرائف.

یل: للفضائل.

ین: لکتابی الحسین بن سعید او لکتابه و النوادر.

یه: لمن لا یحضره الفقیه.

آموزه‌های زندگانی حضرت زهرا سلام‌الله علیها

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۸-۷۵۵

سرشناسه : لقمانی احمد

عنوان و نام پدیدآور : آموزه‌های زندگانی حضرت زهرا سلام‌الله علیها/ لقمانی احمد

منشا مقاله : ، پیام زن ش ۸۵، (فروردین ۱۳۷۸): ص ۱۲ - ۱۷.

توصیفگر : فاطمه‌زهرا(س

مقدمه

آنچه می خوانید شرحی است بر سلسله مباحثی که از این پس با عنوان (آموزه های زندگانی حضرت زهرا(س)) خواهیم داشت. در نخستین قسمت به عنوان مقدمه، ضمن شرح ضرورت این مباحث، دورنمایی نیز از محورها و فصلهای پیش بینی شده ارائه می گردد. دریافت دیدگاهها و پرسشهای شما خوانندگان عزیز در باره زندگانی صدیقه کبرا(س) و مسایل پیرامونی آن و نحوه طرح فرازهای زندگی و شعاعهایی از شخصیت آن بانوی بزرگ با جهت گیری الگودهی، می تواند بر غنا و کاربردی تر شدن مباحث کمک کند. در انتظار دریافت پرسشها و نقطه نظرهای تکمیلی شما نیز هستیم.(پیام زن) آغاز سخن ما ز بالاییم و بالا می رویم ما ز دریاییم و دریا می رویم ما از اینجا و از آنجا نیستیم ما ز هر جاییم آنجا می رویم همه ما انسانها با آغاز رشد خود به دنبال (نمونه)، (الگو) و (اسوه) هستیم. تا با بهره گیری از گفتار و پیروی از رفتار او، راه روشن و پرنویدی در زندگی خود شروع کنیم و پاسخ خود را برای (چگونه زیستن) به دست آوریم. این شیوه تربیتی در آموزه های فکری فرهنگی، جایگاه ویژه ای دارد و با عبارت (اسوه حسنه [۱]) بدان توجه شده است و از دیرباز اندیشمندان روانشناس و جامعه شناس به آن پرداخته اند [۲] .

صاحبان فکر و اندیشه با اشاره به آثار گرانبهای آن در فضیلت خواهی و کمال جویی، بصیرت بخشی در عرصه های مختلف اجتماعی و خردورزی در ارزشهای والای انسانی، همگان را در انتخاب اسوه های آسمانی و الگوی گرانبها تشویق نموده اند:

استکبار که تاءثیر کیمیاگونه این شیوه را در عصرها و نسلهای مختلف مشاهده می نمود و تمامی پیروان این الگوهای شایسته و اسوه های حسنه را نیروهایی تازه نفس در سنگرهای ناپیدا در دفاع از ارزشهای انسانی الهی می دید، راهی دیگر برابر افراد بویژه جوانان گشود تا با تغییر فرهنگ جامعه، ارزشهای واژگون را برابر دیدگان آنان مطلوب و محبوب گرداند. از این رو نخست معیارهای سعادت و نیک بختی را دگرگون نمود و با استفاده از ابزارهای مختلف همچون رادیو، تلویزیون، سینما و مطبوعات و یا رواج

فسادهای گوناگون همانند کشف حجاب با بهانه های رسیدن به دروازه تمدن(!) راه رشد و بالندگی را تغییر داد، سپس گرایشهای انسانها را در روی کردن به الگوهای گرانبها و شایسته دگرگون کرد، زمانی به شخصیتهای مورد علاقه مردم اتهامهای گوناگون زده [۳] تا آنان را از صحنه های سازنده اجتماع کنار نهد و زمان دیگری با انتشار کتاب آیات شیطانی، بزرگترین انسان هستی یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با چهره ای تحریف شده و شخصیتی غیر واقعی به نگاههای مشتاق معرفی نمود تا دین را افیون، دین مداران را افسونگر و جوامع دینی را سرزمینهایی نفرین شده و بازمانده از هر گونه رفاه و سعادت بدانند. و سرانجام پس از تغییر بینش و گرایش آنان، اخلاق، رفتار، آداب و رسوم آنها را در اختیار خود قرار داده، با سپاه نامرئی و دستهای ناپیدا فرهنگ آن ملت را دگرگون نموده و آنان را برای همیشه اسیری مطیع و رام و آرام کند. حقیقتی که یکی از صاحب نظران بنام کشورهای استکباری به دوستان خود بیان نمود که:

(اخلاق و آداب و زبان و تمدن خودتان را به اقوام و جوامع مورد علاقه سیطره خود بیاموزید و آنان را به حال خودشان واگذارید که (همیشه) از آن شما خواهند بود.) [۴] نگاه تیزبین و دیده ژرف نگر رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای حفظه الله تعالی این شیوه شیطانی دشمن را حمله به عقبه جامعه اسلامی دیده که به طور آرام و مخفیانه با هجوم باورهای تازه صورت می گیرد و به دنبال تهی ساختن نسل نو از ارزشهای دینی و اصول انقلابی، دامن زدن به شهوات و بی بند و باریهای اجتماعی و منزوی ساختن اسلام از صحنه های سیاسی اجتماعی دنیا است. [۵] آنچه اینک توجه ما را به سوی خود می طلبد، افزون بر شناخت دسیسه های دشمنان در تغییر بینش نسبت به هستی و انسان و افشاندن بذر تردید و شک در دلهای لبریز از ایمان و یقین بی ارزش کردن مقدسات و باورهای آسمانی است که با تزریق افکار التقاطی و انحرافی با عنوان تحقیقات نوین در دین [۶] ، و ایجاد تلخکامی با پرورش روحیه پشیمانی در پیروی از رهبران معصوم علیهم السلام و انسانهای وارسته که بیشترین شباهت را به معصومان دارند، انجام می پذیرد.

و در پی آن دمیدن روح بی تفاوتی نسبت به ارزشهای والای الهی و ایجاد جو خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه پدید آورد. بدون شک تنها گام موفقیت در پیروزی بر نقشه های شیطانی دشمنان، بینش و آگاهی نسبت به معارف ناب دینی، آشنایی واقعی با شخصیت الگوهای بی همتا، درسآموزی از ابعاد مختلف زندگانی و به کارگیری سخنان و آموزه های آسمانی آنان خواهد بود. از این رو در (آغاز سخن)، نخست به زلال وحی رو می بریم تا اندکی از روشنای معرفت قرآن نصیب خود سازیم و نسبت به شخصیت الگوهای خداوندی، ویژگیهای پیروان خردمند و چگونگی تاءثیرپذیری هر یک از ما از آنان آگاهی یابیم.

اسوه های سعادت

خداوند مهربان در سخنان خود، راه سعادت و نیکبختی انسانها را با دو جلوه ترسیم می کند: نخست ویژگیهای گوناگون دین باوران و خداجویان را در عرصه های مختلف زندگی نسبت به (خداوند) (خویشتن) و (مردم) بیان می کند و ضمن بیان آثار ارزشمند این صفات، انسانها را به فراگیری و به کارگیری آنان تشویق می نماید. [۱۹] دیگر آنکه نمونه های شایسته و انسانهای کامل را که چنین ویژگیها را در صحنه های مختلف زندگی به کار گرفته اند و بدین سان سعادتمند شده اند، معرفی می کند. اما در این معرفی توجهی به قلمرو جغرافیایی آنها و یا قبیله آنان و حتی دانش و دانایی آنها ندارد.

آنچه در این میان معیار است شایستگیها و لیاقتهاست گرچه غلام سیاهی به نام (لقمان) باشد که نه در شمار پادشاهان است و نه در زمره فیلسوفان و نه در بین ثروتمندان بلکه برده ای است روشن بین که خداوند از او به نام (حکیم) یاد می کند و با صفت (حکمت) می شناساند. و یا انسان معمولی در سطح جامعه را معرفی می کند که ارزش واقعی او (ایمان) او است، از این رو وی را (مومن) آل فرعون و یا (مومن) آل یاسین نام می برد. [۲۰] نکته ارزشمند آنکه در این شناسایی و معرفی نوع جنس نیز مطرح نیست

و شخصیت واقعی معیار است. از این رو (مریم) را (الگوی نیایش) و (تندیس طهارت) [۲۱] می شمرد که پاک زیست و پاک به خدای خود پیوست و همسر فرعون را (اسوه استقامت) و (نمونه بصیرت و بیداری) در تالارهای رنگارنگ پرخواب و خور می داند. [۱۶] از سوی دیگر در بین زنان و مردان نمونه های ناشایستی را معرفی می کند که گاه در کنار پیامآوران وحی حضور داشته اند اما همانند فروافتادگان در قعر نادانی و گمراهی هستند که قطره ای از بارش هدایت الهی به کویر تفتیده وجودشان نرسیده است. همچون همسر نوح و فرزند او و یا ابولهب و ابوجهل، عموهای رسول اسلام(ص). [۱۷] آنچه در این میان توجه و تاءمل بدان ضرورت بیشتری دارد، آشنایی با الگوهای برتر و اسوه های شایسته تر است که خداوند بزرگ نقشی فراگیر برای تمامی زمانها و همه افراد حتی کسانی که خود الگو برای دیگران هستند برای آنها بیان کرده است و از آغاز خلقت تا فرجام آفرینش مربیان بشر و معلمان بی همتای هستی قلمداد شده اند.

سرسلسله آنان در بین مردان آفتاب آفرینش و آینه تمام نمای خداوندی حضرت محمد درود خداوندی بر او و آل او باد است که پروردگار بزرگ او را (اسوه حسنه) نامید و برای معرفی او به انسانهای سعادت خواه و کمال جو چنین فرمود: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا) [۱۸] همانا برای شما [در اقتدا و پیروی از] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای کسی که:

۱ به خدا و روز قیامت امید دارد

۲ خداوند را فراوان یاد می کند.

بدیهی است که طلوع خورشید و تابان بودن آفتاب روشنی بخش تنها و تنها برای روشنگری تمام هستی و برطرف نمودن ظلمتها کافی نیست، بلکه شرایطی همچون پذیرش و آمادگی و یا برطرف نمودن موانع تابش آفتاب لازم است تا جای جای گستره هستی پذیرای نور خورشید شود. در باره آفتاب هدایت رسول گرامی اسلام(ص) نیز باید ایمان و امید به خدا و توجه به روز واپسین در سرای دلها موج زند و یاد خداوند طراوت و شادابی معنوی به وجود آدمی بخشد تا (اسوه بودن) و (پیرو بودن) معنا یابد. در این صورت است که آن رهبری و این پیروی، به وجودآورنده امتی الگو و نمونه برای تمامی انسانها و همه جوامع خواهد بود [۱۹] ، همان گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام نیای پاک نهاد پیامبر اسلام درود خداوندی بر او و آل او باد و سپیدسیرتان پیرو او، اسوه ای پسندیده معرفی شده اند (قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه). [۲۰] دیگر شخصیت برجسته ای که در بین زنان همانند مهتاب آفرینش، روشنایی عالمتابی از خود نشان داد و در کتاب وجود او (تمام حقیقت انسان) و (تمام حقیقت زن) و در یک کلام (تمام نسخه انسانیت) به خوبی مشاهده می شود، به گونه ای که (فضایل او هم تراز صفات بی نهایت رسول اکرم(ص)) بود و (افتخار خاندان وحی [۲۱]) شمرده شده است حضرت زهرا سلام الله علیها است الگوی شایسته ای که امام راحل در سخن عصمتآسای خود فرمود: [)حضرت فاطمه زهرا(س)] (زنی بود که اگر مرد بود نبی بود، زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود.) [۱۶] و چون در باره معرفی نمونه ای کامل از انسان در جهان هستی، سخن به میان می آید، ایشان با احترام خاصی می فرماید: (همه باید به او [حضرت زهرا(س)](اقتدا کنید و کنیم، همه باید دستورمان را از اسلام به وسیله او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است باشید. انسانی است به تمام معنا انسان، زنی است به تمام معنا زن). [۱۷] آری: جان بی جمال جانان میل جهان ندارد وان کس که این ندارد حقا که جان ندارد هر شبنمی در این ره صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد سرمنزل فراغت نتوان ز دست دادن ای ساربان فرو کش کاین ره کران ندارد [۱۸] همان گونه که قرآن، زن فرعون را نمونه ای برای مردم خوب معرفی می کند و جامعه اسلامی را به درسآموزی از وی دعوت می کند و می فرماید: ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراءه فرعون [۱۹] (خداوند برای تمامی افراد مردان و زنان باایمان، همسر فرعون را مثال می زند)، و یا حضرت مریم را نیز بدین صورت به جامعه برین معرفی نموده تا انسانهای خداجو و فضیلت خواه و تمامی مردان و زنان از او درس آموزند و سرمشق انسانیت گیرند

(ضرب الله مثلا للذین آمنوا مریم بنت عمران [۲۰] حضرت امام خمینی نیز با الهام از آموزه های زندگی ساز قرآن، فاطمه زهرا(س) را مقتدای کامل و انسان برجسته در جامعه اسلامی معرفی می کند و تمامی مردان و زنان را به الگوگیری و معرفتآفرینی با شناخت وی فرا می خواند.

به دیگر سخن، نگاه روح اللهی [۲۱] امام تمامی مسلمانان بویژه شیعیان را به حرکتی نو و تلاشی تازه دعوت می کند که با شناختی برتر و معرفتی افزون بر شناخت شخص حضرت زهرا(س)، شخصیت آن پاك بانو در جلوه های خلقت و آفرینش، صفات ارجمند و شایسته، ویژگیهای همسرداری، دانش و آگاهی، دیدگاههای اخلاقی، دشمن شناسی، بینشهای ارزشمند و سرانجام مجموعه ای از سخنان آسمانی آن یگانه عالم بررسی شود و همراه با مطالعه ای از سر تاءمل و بصیرت، یکایك صفات و سخنان او در عرصه زندگانی مورد استفاده و عمل قرار گیرد تا (نشان لیاقت) در پیروی از آن حضرت را نصیب خود سازیم و با هم سویی در رفتار و گفتار آن بانو راه پاکی، پیراستگی و وارستگی را بپیماییم.

سیره یا آموزه های زندگانی فاطمه زهرا (س)

از آن هنگام که پیروزی انقلاب شکوهمند ایران و تشکیل حکومت اسلامی در ام القرای جهان اسلام، نگاه و توجه انبوه بیشماری از مردم دنیا، بویژه شیفتگان آموزه های وحیانی و رفتار ربانی سخنگویان وحی را به سوی ایران جلب نمود تمامی ملتهای مستضعف و انسانهای تحت ستم، این نظام را الگوی شایسته ای برای سرمشق گیری در زندگی خود دانستند. از سوی دیگر بیان و اجرای شیوه معصومان در سراسر زندگی و عرصه جامعه، نیاز به کاری گسترده، دقیق و جدی داشت تا از زلال ناب و پاك عصمت، استفاده شود. [۲۲] و افزون بر جامعیت و کمال در خور و شایسته، برای امروز و فردای جوامع مختلف قابل بیان و اجرا باشد.

ناگفته نگذریم که سخنان رهبران فکری فرهنگی جامعه و تلاش ارزشمند صاحبان قلم و اهل تحقیق، آثاری شایسته و چشمگیر ارایه داد اما آنچه که نسل خردورز و اندیشمند ما بیشتر از همیشه به دنبال آن بوده و هست، گذشتن از (بایدها) و (نبایدها) و رسیدن به (هست ها) و (نیست ها) است. به دیگر سخن، پرداختن به مجموعه رفتار و اعمال معصومان(ع) در متن جامعه و بویژه در فضای خانواده و درسآموزی از شیوه های زندگانی آنان در فراز و نشیب حوادث خواهد بود تا بدین سان ره توشه ای زنده، پویا و حرکتآفرین برای تمامی افراد و در تمامی صحنه ها و لحظه ها، ترسیم شود و برای همیشه خود را با انسانهای کامل و آموزه های جامع روبه رو دیده، بدون آشفتگی خاطر نسبت به خطا و اشتباه، راهی روشن از معرفت، بالندگی و شکوفایی برابر خود بیابند.

آنچه در این میان، نگاه به آن ضرورتی بیشتر و توجهی فراوان تر در بین شیفتگان، داشت، پرداختن به زندگانی امیر مومنان علی(ع) و فاطمه زهرا(س) است، زیرا در خانواده کوچك این دو، پدر و مادر و دو فرزند از نشان عصمت برخوردارند و لحظه لحظه زندگانی آنان لبریز از معرفت درست و شناخت صحیح خواهد بود. از این رو تمامی موحدان جهان با هر فکر و اندیشه ای خود را نیازمند به چنان آموزه هایی می دانند تا (نسخه ای آرامش بخش و سعادتآموز) برای همیشه ایام خود به دست آورد. چنین بینش روشن نسبت به نیاز جامعه و خواست انسانها، انگیزه پژوهش و نگارش این مجموعه را پدید آورد تا دایره المعارفی زرین از سرمایه های کیمیاگونه مقابل دیدگان همگان، همیشه گشوده باشد و زندگی درسآموزان از روزمرگی نجات یابد و با فرصتی اندك در طول حیات، محصولی جاودان و پربرکت فراهم شود. شایسته است با هم دورنمایی از مجموعه مباحث را مرور نماییم و با حضور در فضای مطالب، ضمن توجه به یکایك آموزه ها، با آمادگی، تاءمل و بصیرت بیشتر بدانها بپردازیم:

صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیر مومنان

خانواده، جامعه کوچکی است که در آغوش آن انسانهایی به رشد و بلوغ می رسند و پس از چندی به جامعه بزرگتر یعنی اجتماع

راه می یابند. سلامت و سعادت اجتماع بستگی کامل با نوع تربیت در خانواده دارد. به گونه ای که گاه جلوه تاءثیر آن با فرا رفتن از مرز زمان، نقشی ژرف داشته، مسیر تاریخ بشریت را دگرگون می کند. [۲۳] پرداختن به معیارهای سعادت بخش، نیاز به واقع بینی و درک حقایق وجودی انسانها و جامعه دارد تا به دور از شعارهای فریبنده و عبارات هیجانآفرین، واقعیات زندگی، آن طور که هست مورد توجه، تجزیه و بررسی قرار گیرد و به دور از احساسات به ارایه راه حلهای منطقی و مطابق با فطرت و نهادپاک بشری پرداخته شود.

در نخستین بحث خود به ویژگیهای فاطمه زهرا(س) در برخورد با فراز و نشیب حوادث خانواده می پردازیم و با نگاهی دقیق به ابعاد وجودی آن حضرت نسبت به وظایف وی در باره خود، همسر، فرزندان و جامعه آگاه می شویم. در پرتو این مباحث، پاسخ پرسشهای بسیاری که سالهای فراوان مورد توجه انبوه علاقه مندان بوده است و از چگونگی حضور زنان در خانواده به طور مطلق و یا شرکت بانوان در امور اجتماعی به عنوان نیمی از نیروی فعال جامعه و یا... آگاه می شویم و راه درست و مورد نظر چنین اسوه های آسمانی و ارزشمند را به دست می آوریم.

دیدگاههای اخلاقی دخت رسول الله سخنان پاک بانوی آفرینش، فاطمه زهرا

در این بخش، مجموعه ای از اخلاق، آداب و سخنان ارزنده ای است که در لابه لای حوادث جامعه، در اعمال آن حضرت و یا گفتار ایشان وجود داشته است. نکاتی که هر یک با جامعه عجین شده و دانستن آنها موجب نگاهی نو به هستی، شرح صدر و تحمل مشکلات فراوان و دوری از صفات منفی و ناشایست خواهد بود. [۲۴] بدون شک فراگیری این سخنان و به کار بستن یکایک آموزه ها، بسان گنجینه ای گرانقدر در بحران زندگی است که گاه سخنی هر چند کوتاه، آدمی را از سقوط و هلاکت معنوی نجات بخشیده، نشاطی روح افزا و پرفروغ می آفریند.

حقوق از نگاه فاطمه

ورود در حوزه دین و پیوستن به زمره دین باوران ارزش والا به موفقیت و شخصیت آدمی می بخشد و او را چنان ممتاز می سازد که ارزش دارایی او، همانند خون وی خواهد شد در جامعه جایگاه خاصی می یابد و در نوع برخوردهای دیگران اصول و مبانی مشخصی حاکم می شود. اما از سوی دیگر مسوولیتهایی نیز بر دوش وی قرار می گیرد که توجه بدانها و تعهد نسبت به آنها، ضروری اعتقاد به آیین آسمانی خواهد بود. از این رو آگاهی و شناخت حقوق چهره ای شایسته و حتی بایسته به خود می گیرد. آنچه در این زمینه مایه افتخار و ارزشمندی شیعیان است و بسیاری از دیگر معتقدان به ادیان الهی از این نعمت محرومند، استفاده از آموزه های دینی از زبان آشنایان با وحی و دانش آموختگان خداوند است به کسانی که شناختی جامع نسبت به انسان، ارزش برتر او در جهان آفرینش و حقوق الهی که بر او و برای او تعریف شده، دارند. [۲۵] در این بخش از مباحث بر ساحل سخنان دردانه هستی، پاره تن رسول و زهرای بتول می نشینیم و از حقوق شیعیان، قرآن، امام، همسر، زن، مومن، مجاهدان، میهمان و... آگاه می شویم.

صفات آسمانی

(صحیفه صفات) حضرت زهرا(س)، آینه ای است که در آن شخصیت آن بانو به خوبی هویدا است. آنچه در باره صفات حضرت گفتنی است آن است که حوادث گوناگون و فراوانی که در عمر کوتاه وی رخ داده، زمینه ساز پدیدار شدن و شکوفایی ویژگیهای نهفته ایشان بوده است که افزون بر عصمت، صفاتی در وجود آن حضرت به چشم می خورد که به فصل و زمان خاصی محدود

نشده و در جنس ویژه ای خلاصه نمی شود. در خانواده، بین زنان، برای مردان و در صحنه های سیاسی اجتماعی نقش کاربردی دارد و درسآموز رابطه انسان با خدا، نشانگر عشق و عاطفه ای فراگیر و بیانگر دانش و بینش چشمگیر و بی نظیری خواهد بود.

آنان که انسان را در چارچوب امور مادی می نگرند و یا دستورات دین را سلسله سخنان اخلاقی برای آخرت افراد می دانند و یا آنکه زن را موجودی ناتوان و عضوی غیر مفید برای اجتماع می نگرند، با نگاهی به این صفات آسمانی پی به اوج عظمت و قله قداست بانویی جوان می برند که الگویی کامل و انسانی شایسته برای عبرت پذیری تمامی زنان و مردان خواهد بود. [۲۶] .

بینشهای شیرین

پاره ای از موضوعات و مباحث، نقشی اساسی و سرنوشت ساز در زندگی انسان و باورهای او دارد، به گونه ای که آدمی را از افراط و تفریط در صحنه انجام وظایف مصون نگه داشته و راه را بر هر بیراهه ای می بندد. برخی از این مسایل در زمان طرح آنها اتفاق نیفتاده است اما نوع نگرش و پرداخت به موضوع و نگاه جامع به تمامی ابعاد آن، بیانگر گستره عظمت و بینش عرشی آن شخص خواهد بود.

در این قسمت از نوشتار با مجموعه ای از مباحث مطرح شده توسط حضرت زهرا سلام الله علیها روبه رو می شویم که ارزشهای شایسته و بینشهای بنیادین در آن وجود دارد و گلچینی از آداب، شناختهای صحیح و عقاید سرنوشت ساز خواهد بود. برخی موضوعات در زمان آن بانو مصداق یافته است. (همانند ارتداد، ارتجاع، دوست شناسی، ارث، اشک و...) و پاره ای دیگر برای آینده انسانها ترسیم شده است (همچون کربلا، حضرت مهدی علیه السلام و...). [۲۷] .

دشمن شناسی و شیوه های برخورد حضرت زهرا

شناخت دشمن، شیوه شناسی در رویارویی با او و چگونگی پیروزی بر دسیسه های دشمنان، آموزه هایی است که هر دین باور فرهیخته ای باید بدانها آگاهی یابد. ناگفته پیداست که در مکاتب آسمانی بویژه اسلام که سخن از جاودانگی و جامعیت دارد و همواره پیروان خود را به اندیشمندی، آمادگی و ژرف نگری نسبت به معارف ناب الهی همچون پاسداری از (ولایت) دعوت می کند، دشمنان فراوانی با جدیت و تلاش صد چندان برای حفظ منافع خود و رسیدن به مقاصد خویش به مبارزه برمی خیزند تا چنین آیین بالنده و پویا را به سلسله دستوراتی جامد، ساکت و خاموش تبدیل کرده و به کنج مساجد و منازل سوق دهند.

آغاز این راه دشوار و مقدس در رویارویی با دشمنان امامت و ولایت از زمان حضرت زهرا(س) بود و با نگرشی نو بیش از ده روش مقابله و برخورد از دخت رسول خدا(ص) مشاهده می کنیم، به گونه ای که تاءثیر آن شیوه ها در دفاع از ارزشهای مقدس دینی، قرنهای متمادی استمرار یافته و هر روز چهره ای برافروخته تر و بالنده تر به خود گرفته است.

اینک که جمهوری اسلامی ایران به عنوان ام القری جهان اسلام، پرچمدار حکومت علوی و فاطمی است و تمام انسانها این حکومت را به عنوان اسلام ناب محمدی و نظام شیعی می دانند، آشنایی با شیوه های رویارویی با دشمنان مستکبر و مخالفان حکومت ولایی، ضرورتی است که به یاری خداوند در این فصل بدان پرداخته خواهد شد. [۲۸] .

روشنای اندیشه در بیان فلسفه احکام

دیر زمانی است که (فلسفه احکام و چگونگی بیان آن) از مباحث جنجالی و مورد نقد و تحلیل بسیاری دانشآموختگان و اندیشمندان بوده است. عده ای پرداخت به فلسفه احکام را در تضاد با قداست و ارزشهای الهی آن دانسته و تعبد در انجام احکام را شایسته عبودیت و اطاعت می دانند. اما برخی عمل به دستورات خداوندی را منوط به فهم فلسفه آن و تسلط بر مفاهیم نهفته در

پایبندی بدان بیان می کنند و بر این باورند آنچه را که می دانند بدان عمل می کنند و هر آنچه را که با آن آشنایی ندارند رها می نمایند! دیدگاه سوم و خردمندانه ای وجود دارد که با احترام به دانش و دانایی نسبت به فلسفه احکام، مرز عبودیت و تعبد را پاس داشته، ضمن بیان اقسام فلسفه دستورات خداوند، اندکی از آنان را نیازمند به زمان و رشد دانش، یا حضور برترین اندیشمند عالم آفرینش حضرت مهدی علیه السلام و یا آزمون تعهد و تعبد انسانها به سخنان سعادتآفرین معصومان علیهم السلام معرفی می کنند. در این فراز از سیره، روشنای اندیشه مهتاب آفرینش، حضرت زهرا علیهاالسلام را می نگریم که دهها قلم از احکام الهی را با فلسفه احکام آنها ترسیم نموده تا شهد شیرین بندگی در کام جان دین باوران فزونی و برتری یابد و بصیرت و بینش نسبت به وظایف هر یک از ما نمایان شود. [۲۹] .

شخصیت شناسی فاطمه

شناخت دنیای اطراف و شخصیتهای معاصر، گذشته و آینده نشان از حضور اندیشمندانه در جامعه است. این آگاهی زمینه ساز معرفی الگوهای انسان ساز بوده و همراه با آن موجب بیداری افراد در پرهیز از نمونه های ناشایست و بیان شخصیت منفی آنان خواهد بود.

بدون تردید هر گاه این شناخت با نور عصمت و روشنایی معنویت همراه گردد، دایره المعارفی از ارزشها و ضد ارزشها از زندگی افراد سعادت پیشه و شقاوتمند تدوین می شود که راههای رهایی از زنجیر هواها و هوسها به طور زنده و با مصداقهایی گویا بیان می شود و از دیگر سو، رگه های انحراف و راههای هلاکت به خوبی تحلیل و بررسی شده، سرمشق پاکی و ناپاکی بر بلندای تاریخ انسانیت نمایان می شود. در این قسمت از سخنان زهرای مرضیه(س) به شناخت دهها شخصیت از نگاه پربصیرت آن بانو می نشینیم و از فرازهای مختلف سخنان آن حضرت، ره توشه هایی شایسته برای خود و دیگران برمی گزینیم. [۳۰] .

آموزه های زندگانی در آخرین سخنان آسمانی

پیشآمدهای دشوار زندگی همانند آتشی فروزان است که انسانها را زیر و رو کرده، ماهیت واقعی آنان را آشکار می کند. بسیاری در آغاز رشد خویش، پایبند اصول و معیارهایی بوده اند اما چندی بعد تمامی شعارهای خود را فراموش کرده، از روی آز و نیاز و یا شهوت و شهرت، طعم شیرین لذتهای زودگذر زندگی را ترجیح داده، ره به بیراهه می سپردند. به گونه ای که با همسر خویش، که سالیان بسیار شریک مشکلات و همپای رنجهای او بوده، برخوردهای ناشایست داشته، یا به آرمانهای مقدسی که از دیرباز برای آنان فداکاریها نموده، پشت پا زده و با چهره ای دگرگون و سیرتی واژگون به حیات خود خاتمه می دهند. بدین خاطر است که لحظه های آخر زندگی را آینه ای از تمامی سالها و حوادث عمر دانسته اند که گاه صعود انسان در آن پدیدار می شود و زمانی سقوط آدمی به چشم می خورد.

آموزه های زندگانی در آخرین سخنان آسمانی حضرت زهرا(س) مجموعه ای از هفت وصیت گفتاری و یک وصیت نوشتاری است که پایداری و شکیبایی آن بانو بر اصول و ارزشهای والا در آنها مشاهده می شود. در این سخنان به خوبی وفاداری، عشق و عاطفه و ادب نسبت به همسر، فرزندان و انسانهای شایسته و گرانقدر تجلی می کند، و نسبت به اخلاص و دلدادگی به آموزه های قرآنی و نبوی، درسهای ارزشمندی بیان می شود. از سوی دیگر، نوع برخورد آن حضرت با دشمنان مستکبر و غاصبان ستمگر نشان از روح پرحماسه و برخوردهای هدفمند دارد تا میدان مبارزه با شیطان صفتان و متکبران همیشه باز باشد و ستمدیدگان، پرخروش و توانا علیه خودکامگان به پا خیزند و فریاد برآورند. [۳۱] .

سینای صلابت با خطبه ای خدایی

تاکنون بخشهای مختلفی از سیره و سخن زهرای مرضیه(س) را از نظر گذراندیم و با آموزه هایی که در آینده بدان پرداخته می شود، آشنا شدیم. اینک دورنمای فصلی از زندگانی آن بانو را می نگریم که دارای ویژگی خاصی است. به گونه ای که در کمتر سخنان و یا رفتار آن حضرت این خصوصیت مشاهده می شود و آن جامعیت چشمگیر و همه سویه است.

پیشتر، اشاره ای به پاره ای شبهات و ابهامهای مختلف از سوی افراد و افراط و تفریطهایی که در این باره وجود دارد، نمودیم.

در این بخش، فضایی از معارف ناب گشوده می شود که در آن پاسخ بسیاری از پرسشها بیان می گردد. از چگونگی حضور زنان در متن جامعه تا ارزشهای والایی که از طوبای برکات یک بانوی متعهد و دین باور، ریزش می کند از نکات تربیتی روانی تا توحیدی کلامی از تشریح فلسفه نبوت تا ارزش ولایت و امامت و از مباحث فقهی حقوقی تا فرازهایی از نکته های حکومتی اجتماعی و سرانجام گشودن معارفی از قرآن با بیان هوشمندانه و عالمانه نسبت به حقایق الهی، همه و همه در این خطبه روشنی افروز به چشم می خورد. [۳۲] .

اندوخته های معرفت

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد

برکش ای مرغ سحر نغمه داوودی باز
که سلیمان گل از باد هوا باز آمد [۳۳] .

اقیانوس بیکران معرفت فاطمه(س)، چنان ژرف و بی انتهاست که توان رهیابی به پایان آن برای هیچ انسان زمینی نخواهد بود اما شیفتگی و دلدادگی به آن پاک بانوی آفرینش قلم را بی قرار و دل را بی تاب می کند و آنچنان عطشی در وجود آدمی می نشاند که با هر جرعه ای از معرفت وی، تشنگی افزونتر می شود و زبانه عشق والایی بیشتری می یابد.

بر ساحل سیره و سخن آن دردانه آفرینش نشستیم و از دور به افقهای روشنی افروز شخصیت او نگریستیم اما حیفمان آمد گنجینه دانشی را که در آن اندوخته های معرفتی بانو به چشم می خورد، نمایان نسازیم تا دانش پژوهان از ابعاد دیگری از گستره شخصیت حضرت آگاهی یابند و علاقمندان عاشق جلوه های محبوب خویش را چنین آینه های معرفت افروزی نیز بنگرند. امید آنکه پس از پایان فصلهای یادشده، به این مباحث بپردازیم و صحن و سرای وجودمان را با تحفه های دانش و بینش نسبت به شخصیت آن عزیز والاگوهر و یگانه هستی زینت بخشیم:

الف) بر کرانه کوثر:

نگاهی دوباره به آیات قرآن در باره فاطمه زهرا(س) و دیدگاه خداوند نسبت به محبوب خویش.

ب) خوشه های خورشید:

مجموعه ای از شعاع عشق و علاقه پیامبر اکرم(ص) نسبت به دخت والاگوهر خود، حضرت زهرا(س)

ج) جلوه های فاطمه در آسمان سخنان اهل سنت:

تاملی زیبا بر مجموعه سخنان اهل سنت بویژه در صحاح شش گانه در باره شخصیت پرفروغ حضرت زهرا(س)

د) پلکان ملکوت:

نگرشی عرشی به تسبیحات فاطمه زهرا(س) و آثار کیمیاگون آن در عالم هستی.

ه) صحیفه همیشه سبز:

بهره گیری از مجموعه سخنان امامان معصوم علیهم السلام در باره مصحف فاطمه علیهاالسلام، فلسفه وجودی، آثار و بهره های گذشته، حال و آینده از آن.

و) فروغ فرزانگی:

درسآموزی از فروغ معرفت حضرت امام خمینی در باره مادر عزیز و بزرگوار خود، حضرت زهرا(س)

ز) فاطمه و فاطمیون:

آثار نام و یاد فاطمه زهرا(س) در دفاع مقدس و تاءثیر رمز یازهرا در عملیاتهای مختلف.

ح) فاطمه در آینه فقه و در نگاه فقیهان:

نگاهی به مجموعه مباحث فقهی و دیدگاه اندیشمندان عرصه فقه و فقاهت در باره حضرت زهرا(س)

ط) فرهنگ نامها و القاب فاطمه(س):

بررسی گسترده نامها و لقبهای حضرت و درسآموزی در باره نامگذاری افراد، موسسات و مناسبتهای مختلف

ی) نگاهی به برخی از کتابها و رساله های نگاشته شده در باره حضرت زهرا(س):

آشنایی با این آثار، موجب وسعت دید انسان و حضور در فضای فرهنگی کشور، الهامهای مختلف در کارهای فکری فرهنگی و دوری از کارهای تکراری خواهد شد. در پایان ضمن یادآوری شروع مباحث آغازین در این نوشتار از شماره آینده، توفیقی برتر برای فراگیری آموزه های زندگانی معصومان علیهم السلام بویژه حضرت زهرا علیهاالسلام، از خداوند بزرگ خواستاریم.

صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیرمؤمنان

خانه و خانواده

نخستین مجموعه و نهادی که با کمترین افراد و بیشترین ارزشها در جامعه تشکیل می شود، خانواده است. محفلی که در آن شالوده شخصیت انسانها و بنیان باورهای آنان پی ریزی می شود و از چنان عظمتی برخوردار است که گاه پرورش یافته های آن مسیر تاریخ انسانیت را تغییر داده، چراغ مصطفوی یا شرار بولهبی می افروزند. [۳۴] از آغاز آفرینش و شروع زندگانی آدم و حوا تاکنون، دوره های گوناگون تاریخی پدید آمده و آداب و رسوم مختلفی بر نظام خانوادگی حکمفرما بوده است [۳۵] برخی از صاحبان فکر و اندیشه با توجه به قداست خانواده، رهنمودهای هدایت بخشی ارائه داده اند و پاره ای از دولتها و سران استکباری برای دست یابی به اهداف شوم خود، بیشترین تلاش خود را صرف فساد و تباهی این کانون ارزشمند نموده اند.

آیین آسمانی اسلام، مجموعه ای از کاملترین و ناب ترین آموزه های سعادتآفرین و جاودانه برای خانواده ارائه داده است با نگرشی جامع و بی نظیر، به تمامی ابعاد جسمانی و روحانی انسانها توجه داشته و جلوه های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این نهاد مقدس را مورد نظر قرار داده است. از این رو، گاه در آیات قرآن و زمانی در سخنان پیشوایان و یا سیره معصومان علیهم السلام به این مهم پرداخته شده است.

با نگاهی به مجموعه آیات قرآن، نخست خانواده های نمونه ای را می بینیم که خداوند متعال برخی از آنان همچون خانواده ایوب،

زکریا، صالح، موسی، یوسف و حضرت محمد(ص) را مثال زده و با گشودن دفتر زندگانی آنان، همگان را به درسآموزی و عبرت پذیری دعوت نموده است. [۳۶] سپس با پرداختن به ارزش خانواده، آسایش، هدایت و احسان در این کانون مورد بحث قرار گرفته است. [۳۷] در دیگر آیات، ابعاد اجتماعی خانواده و صفات همسران را می نگریم که با اشاره به روابط خانوادگی، جلوه های عدالت، امنیت، محرومیت، صلح و تبعیض بیان شده است. [۳۸] سلسله سخنان معصومان درود خداوندی بر آنان و سیره زندگانی آنها، راهنمای اطمینان بخش دیگری است که شیوه های شروع زندگی شیرین را مطرح نموده و ابعاد گوناگون محفلی پر نشاط و جمعی باصفا را در محیط خانه ترسیم می کند تا بدون آشفتگی خاطر، یکایک سخنان و رفتار آنان را دستورالعملهایی مقدس و شیوه هایی رشدآفرین و پویا بدانیم و در مراحل مختلف زندگی بدانها عمل کنیم.

صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیرمؤمنان

نخستین بخش از سلسله آموزه های زندگانی حضرت زهرا(ع) است که در گفتار و رفتار آن پاک بانو تجلی یافته است. در این نوشتار به دوازده صفت از صفات ارزنده و حیات بخش می پردازیم و همراه با برخی از سخنان دیگر معصومان(ع)، ابعاد دیگری از بحث را ترسیم می نماییم. با هم اولین صحیفه صفات حضرت زهرا(ع) را در محیط خانه و خانواده می گشاییم و با عشق و اندیشه بیشتر به صید گوهرهای معرفت و دانایی می پردازیم:

بصیرت و بینش نسبت به زندگی

نخستین گام موفقیت انسان در گستره حیات، بهره مندی از بینشی روشن و بصیرتی آسمانی است دیدگاهی که آفرینش را در آیینه نگاه آدمی به صورتی زیبا و حقیقی به تصویر می کشاند. آنان که از این مائده الهی بی بهره اند، زندگی خویش را (ساحل تفریح و خوشگذرانی) و یا (میدان بازی و سرگرمی) می دانند و دامنه تلاش خود را در روزهایی زودگذر، به دست فراموشی می سپرند. فاطمه زهرا(ع) با نگاهی از آن سوی دیده ظاهری به آفرینش می نگریست. نوری برخاسته از خودسازی، معنویت و تهذیب نفس از عمق جان او نمایان بود که با آن تمامی ظلمتها و تیرگیهای باطنی حیات کنار زده می شد و حقیقت هستی در برابر نگاه او نمایان می گردید. [۳۹] از این رو، هیچ گاه زر و زیور زندگی از او دلربایی نکرد و لذات و خوشیهای زودگذر، فریبای دل و دیده او نگردید.

هنگامی که سخن از دنیا و آنچه که او دل در گرو آن دارد و شیفته آن است مطرح می شد، با روشن بینی مهربانانه ای می فرمود:

از دنیای شما سه چیز را بسیار دوست دارم:

۱. تلاوت قرآن

۲. نگاه به چهره رسول خدا(ص)

۳. انفاق در راه خدا. [۴۰] و چون رسول اکرم(ص) به او فرمود: دخترم! آیا دوست داری دعایی به تو بیاموزم که هیچ کس آن را نمی خواند مگر آنکه خواسته های او تحقق می پذیرد؟ در پاسخ پدر بیان کرد:

(پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوب تر است.) [۴۱] و با فرا گرفتن آن دعا، هیچ گاه رسالت خود را در عرصه انسانیت و عبودیت فراموش نکرد و جلوه های رفاه و خوشی او را از فکر دیگران غافل ننمود.

فاطمه(ع) نمونه کامل و تمام عیار سخن پدر بود که فرمود: (من و هر کس (پیرویام) می کند با بینایی و بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم.) [۴۲]

زیرا در لحظه هایی که وسوسه های شیطانی و گرد و غبار نفسانی مقابل دیدگان انسان قرار گرفته او را به معصیت و نافرمانی سوق

می دهـد، او بـا بینشـی روشن و به دور از احساسات راه رشـد و سـعادت را فراموش نکرده، تنها یک هـدف را دنبال می کنـد و آن (رضایت پروردگار بزرگ) است و بس.

شبی که آن حضـرت در سن نه سالگی به منزل شوهر پا نهاد، با چشمانی اشکبار و حالتی نگران رو به همسر خود کرد و فرمود: (در بـاره حـال و رفتـار خود فکر کردم و به یـاد پایـان عمر خویش و منزلگـاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پـدر به خانه شوهر منتقل شدم و روزی دیگر از اینجا به خانه قبر و جایگاه ابدی خود خواهم رفت.

در این آغـازین لحظه های زنـدگی تو را به خـدا سوگنـد می دهم که بیا به نماز بایستیم تا با هم در این شب خـدا را عبادت کنیم.) [۴۳].

بالای هفت پرده نیلی است جای ما
پا چون حباب بر سر دنیا گذاشتیم

ما را بس است جلوه گه شاهدان قدس
دنیا برای مردم دنیا گذاشتیم [۴۴].

شناخت بیکران فاطمه(ع) و وسـعت معرفت آن پاک بانو چنان بود که هیچ گاه خود را در برابر دسـتورات خداوند و سـخنان رسول الله(ص) صاحب نظر نمی دید، با عشـقی روزافزون سـر بر آستان تقدیر الهی و اراده خداوندی می نهاد و با قلبی پرعطوفت و نگاهی پر شوق می فرمود:

رضیت بما رضی الله لی و رسوله [۴۵] خشنودم به آنچه که خدا و پیامبر او برای من رضایت دادند. و یا:

رضـیت بـالله ربا و بک یا ابتاه نبیا و بابن عمی بعلا و ولیا [۴۶] راضـی ام که خدا پروردگار من است و تو ای پدر! پیامبر من، و پسر عمـویم علی، شـوهر و امـام من است. از این رو نشـان از سـخن خداونـدی در گفتـار و رفتـار او همیشه نمایـان بـود که در توصیف شایستگان و پاکان فرمود:

پروردگـار از آنان راضـی است و اینان نیز از خـدای خود راضـی انـد. [۴۷] او بـا چنین صـفات تابناکی در دامان قدسـی و آغوشـی آسمانی خود دردانه هایی چون حسین بن علی(ع) تربیت می نماید که در آخرین لحظه های حیات خویش در عرصه کربلا با جمله ای کوتاه معرفتی بلند از عشق و دلدادگی ترسیم می کند و می فرماید:

الهی رضـی بقضائک [۴۸] پروردگـارا! به قضـا و اراده تو راضـی هسـتم. و دخت والا ـگوهر فاطمه(ع) نیز در صـحنه های گوناگون حادثه سرخ نینوا، ضمن بیان

رضـایت خویش در جمله ای، تمـامی مصـایب را با رنگ اطاعت و بنـدگی می نگرد و می فرمایـد: ما راءیت الا جمیلا [۴۹] هر چه دیدم زیبایی و لطف و محبت الهی بود. آری آنان که هماره جامه جان از کدورتهای خودخواهی، کینه توزی، حسادت و هواپرستی دور نگه دارند و روح و روان خود را از هر آلایشـی پالایش کنند، بی پرده حقایق را مشاهده نموده و از نوری آسـمانی در خانه دل بهره می برند. حقیقتی که آیه قرآن بدان صراحت نمود که:

اگر پـاک و پرهیزکـار بـوده باشـید، خداونـد به شـما روشن بینی می دهـد و بر بصـیرت شـما می افزایـد. [۵۰] قرآن کریـم بین تقـوا وپرهیزکـاری از یک طرف و روشن بینی و افزایش نور بصـیرت از طرف دیگر رابطه مسـتقیمی قایل است هر انـدازه آدمی پاک تر، وارسته تر و در برابر حقایق تسلیم باشد، نورافشانی عقل و فکر او، روشنایی بیشتر ایجاد می کند.

حقیقت سرایی است آراسته
هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا برخاست گرد
نبیند نظر گرچه بیناست مرد [۵۱] .

زهرای مرضیه(س) که یگانه بانوی هستی بر بلندای بندگی خداوند است، با چنان باوری به چنین روشنگری ارزشمندی دست یافته بود، خود را بـا آموزه هـای توحیـد تـا عمق وجود آشـنا کرده بود و افزون بر آن در مسـیر پیروی از نبوت و رسـالت رسول الله(ص) رهروی شیفته ساخته بود. او از پدر آموخته بود که ساعات و لحظه های عمر، سرمایه انسان است که با آن تجارت بندگی باید نمود و در غیر بندگی خدا و یا غیر اصـلاح خود گام برنداشت، هرگز از امور دنیا ترس و اضطراب نداشته باشد. در بین مردم سخی ترین افراد باشد و چون درهم و دیناری نزد او است، به دنبال مسـتحق او بوده تا او را شادمان و خرسند نماید. از قوت و غذای خود در راه خدا ایثار کند، با فقرا نشیند و با آنان هم غذا شود، به اهل فضل و دانش احترام گذارد و با آبرومندان همدلی داشته باشد. آنگاه که انسان پیشـمانی از کرده خود پوزش بخواهـد، عـذر او را بپـذیرد و در خوراک و پوشاک بر خـدمتگزار خود پیشـی و برتری بجوید. فقیر و غنی را یکسان به توحید دعوت نماید و همگان در نظرش مساوی باشند. [۵۲] .

شناخت همسر و آشنایی با ابعاد روحی روانی او

زندگی چون سـفری است که گاه درازمدت و زمانی کوتاه مدت است و همسـران، همسـفرانی هسـتند که از آغاز ازدواج، در مسیر زنـدگی پـای می نهنـد. آنگـاه که این سـفر بـا شـناخت همسـفران همراه باشـد و از آن شور و عشق، نشـاط و دلـدادگی و محبت و مهربانی پدیـد آیـد، آن دو، دست در دست هم راه زنـدگی را طی می کننـد، در ظلمت سـختیها از هم جـدا نشـده و در پیچ و خم حوادث یکدیگر را گم نمی کنند. زمانی که در بارش رحمت و نعمت الهی قرار گیرند با بصیرت و روشن بینی تصمیم می گیرند و چون با ریزش زحمت و آوار مشـکلات روبه رو شدند، با تابناکی شناخت خویش، یکایک موانع را کنار می نهند تا به راهی روشن و آرامش و شادکامی دست یافته، پایانی ارزشمند و شایسته یابند.

فاطمه زهرا(ع) و امیرمومنان(ع) همسـرانی بودنـد که در کوتاه مدت زندگانی خود با روشـنای شـناخت و تابناکی اندیشه، روزهایی همراه بـا تفاهم و مهربانی سپری نمودنـد. روزی حضـرت علی(ع) در باره همسـر محبوب خود فاطمه(ع) و دوران نوجوانی و جوانی خود را با او، شعری محبتآمیز سرود و فرمود:

کنا کزوج حمامه فی ایکه متمتعین بصحه و شباب [۵۳] من و تو همانند دو کبوتر بودیم در یک آشـیانه از نشاط و سلامتی و جوانی بهره می بردیم و آنگـاه که پیامبر(ص) چنـدی پس از ازدواج آن دو، نزد آنان رفت و از علی(ع) سوال کرد: کیف وجـدت اهلک؟ همسرت را چگونه یافتی؟

او با صراحت و صمیمیت در پاسخ عرض کرد: نعم العون علی طاعه الله بهترین یاور برای اطاعت خداوند.

و چون رسول اکرم(ص) همین پرسـش را از دختر خود فاطمه(ع) نمود، آن بانو عرض کرد: خیر بعل [۵۴] او را بهترین شوهر یافتم. دامنه شـناخت حضـرت زهرا(ع) نسـبت به همسـر خود به جلوه های ظاهری زنـدگی محـدود نمی شد، بلکه وی از گستره عظمت و ابهت معنوی شوهر خود آگاهی داشت و با چنین شـناختی همیشه او را می سـتود. در سخنی از آن حضرت به خوبی می توان به این

حقیقت روح بخش پی برد و ابعاد بینش او را نسبت به همسر خود شناخت. فاطمه(ع) می فرماید: در دوران خلافت ابوبکر زلزله ای رخ داد.

مردم از ناراحتی نزد ابوبکر و عمر رفتند تا از آنان استمداد جویند. اما آنها را در حالتی دیدند که به علی بن ابی طالب(ع) پناهنده شده، به طرف خانه او رفته اند. به دنبال آن دو تا در خانه حضرت رفتند. علی(ع) با کمال خونسردی و آرامش از منزل بیرون آمده به بیرون شهر حرکت کرد و در آنجا بر تپه ای نشست.

مردم نیز به پیروی از آن حضرت بر روی آن تپه نشسته به تماشای دیواره های شهر مدینه که در حال تکان خوردن بود، پرداختند و علی(ع) رو به آنان کرده، فرمود: گویا شما از این منظره ترسیده اید؟ گفتند: چگونه ترس نداشته باشیم و حال آنکه تاکنون چنین حادثه ای ندیده ایم.

فاطمه زهرا(ع) ادامه ماجرا را این گونه می فرماید: در این لحظه حضرت علی(ع) لبهای مبارك را تکان داد و بعد دست بر زمین زده فرمود: تو را چه شده است؟! آرام باش! بی درنگ زمین آرام شد. مردم از این عمل حضرت و خونسردی امام شگفت زده شدند.

علی(ع) فرمود: شما از این کار من دچار شگفتی شدید؟ گفتند: آری فرمود: من کسی هستم که خداوند متعال در باره او فرموده است:

اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان مالها [۵۵] (هرگاه زمین به واسطه لرزشهای آن بلرزد و بار گران درونش را بیرون ریزد و انسان از آن پرسش کند و بپرسد...) و من همان انسانی هستم که به زمین می گوید: هان! تو را چه شده است؟

یومئذ تحدث اخبارها [۵۶] (در چنان روزی اخبار و روایات خودش را بیان می کند) و زمین با من سخن می گوید. [۵۷] در سخنی دیگر، چون یکی از اصحاب از زهرای مرضیه(س) در باره شوهرش امیرالمومنین(ع) پرسش می کند، حضرت می فرماید: (امام [و علی(ع)](چون کعبه است که به سوی او می روند و او[به سوی مردم] نمی رود. به خدا سوگند اگر می گذاشتند که حق بر محور خود بچرخد و آن را برای اهلش باقی می گذاشتند و از خاندان پیامبر(ص) پیروی می کردند، هیچ گاه دو نفر در باره خدا با یکدیگر مخالفت نمی کردند و آیندگان از گذشتگان آن را به ارث می بردند و گذشتگان برای آیندگان خود می گذاشتند تا اینکه قائم ما که نهمین فرزند حسین است به پا خیزد...) [۵۸] از آن سو، علی(ع) نیز نسبت به مقام و منزلت همسر خود آگاهی کامل داشت و با عبارات مختلف در چهره نظم و نثر، فاطمه(ع) را می ستود. روزی که سخن از حضرت زهرا(ع) به میان آمد، امام با بیانی شیرین و الفاظی زمردین، احساس عشق و محبت قلبی خود را که حاصل شناخت ارزشمند نسبت به فاطمه(ع) بود، بدین گونه اظهار کرد:

و لی الفخر بفاطم و ابیها ثم فخری برسول الله اذا زوجنیها [۵۹] من به فاطمه و پدرش مباهات می کنم و آنگاه به رسول خدا افتخار می کنم، آن هنگام که فاطمه را به همسری من در آورد.

زمانی که امام(ع) در احتجاجات و مناظرات مختلفی برای اثبات حقانیت خود در بین مردم سخن می گفت، بارها به وجود فاطمه(ع) افتخار می کرد. روزی به ابوبکر فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا کسی که رسول خدا(ص) او را برگزیده و دخترش فاطمه را به همسری او در آورد و فرمود: خداوند او را در آسمان به همسری تو[علی] در آورد) من هستم یا تو هستی؟

پاسخ داد: بلکه تو هستی. [۶۰] و در جای دیگر فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در بین شما غیر از من کسی هست که همسرش بانوی زنان جهانیان باشد. گفتند: نه. [۶۱] .

همدلی و همراهی با همسر

در خلوتی ز پیرم کافزود باد نورش
خوش نکته ای شنیدم در وجد و در سرورش

گفتا حضور دلبر، مفتاح مشکلاتست
خرم دلی که باشد، پیوسته در حضورش [۶۲] .

زندگی دنیا همانند حضور بر اقیانوسی است که در آن گردابهای هلاکتآور، امواج سهمگین و تندبادهای وحشت افروز وجود دارد. گاه فقر و ناداری، درد و اندوه، دلهره و آشفتگی خاطر، پیکره زندگانی را لرزه ای سخت می دهد و آن را دگرگون می کند. یگانه بادبانی که کشتی زندگی را از آینده سختیها نجات می بخشد، همکاری، همدلی و همراهی همسران است. صفاتی که عطر روح بخش ایمان و اطمینان قلبی به همراه دارد و رنگی روشن و چشم نواز از جلوه های زندگانی معصومان علیهم السلام به خود گرفته است.

دفتر زندگانی حضرت زهرا(ع) را که می گشاییم، چنین ویژگی را در افقی طلایی و چشمگیر می بینیم، زندگی نه ساله ای که همواره با سنگلاخهای سختی و آوارهای بلا و مصیبت همراه بود و ناموران عرصه بردباری و شکیبایی را بی طاقت می نمود اما فاطمه عزیز و همسر مهربانش با روشنای دل و دیده و همدلی، همراهی و همکاری روزافزون یکایک مشکلات را پشت سر می گذارند و با طراوت روحی و نشاط معنوی به استقبال حوادث می رفتند. روزی که صحابی وارسته سلمان، با دیدن لباس و شیوه زندگی حضرت شگفت زده شده بود، فاطمه(ع) به پدر گفت:

(یا رسول الله! سلمان از لباس من تعجب کرده است. سوگند به خداوندی که تو را بر حق مبعوث کرد، من و علی پنج سال است که چیزی نداریم به جز پوست قوچی که روزها شترمان بر روی آن علف می خورد و شب هنگام آن را فرش خود قرار می دهیم و نیز بالش (زیر سر) ما چرمی است که اطرافش از لیف خرما درست شده است.)

پیامبر(ص) که سخنان دختر دلبند خود را شنید، به پاس زحمات او در منزل و در کنار شوهرش، رو به سلمان نموده، با جمله ای ارزش فاطمه را این گونه بیان فرمود: (ای سلمان! همانا دخترم در گروه پیشگامان و سابقین است). [۶۳] زهرای مرضیه(س) افزون بر مهربانی و ملایمت با انواع سختیهای زندگی، همیشه سعی می کرد با چهره ای رضایتآمیز، شوهر خود را از غبار غم و اندوه دور نگه دارد و ناملایمات زندگی را با او در میان نگذارد. در یکی از روزها، صبحگاهان علی(ع) فرمود: فاطمه جان! آیا غذایی داری، تا از گرسنگی بیرون آیم؟

حضرت پاسخ داد: نه، به خدایی که پدرم را به نبوت و شما را به امامت برگزید سوگند، دو روز است که در منزل غذای کافی نداریم، آنچه بود به شما و فرزندانم، حسن و حسین دادم و خود از غذای اندک موجود، استفاده نکردم.

امام با تاءثر فرمود: (فاطمه جان! چرا مرا با خبر نساختی تا به دنبال تهیه غذا بروم.) زهرای مرضیه(س) ادامه داد: (ای اباالحسن! من از پروردگار خود حیا می کنم چیزی را که بر آن توان و قدرت نداری از تو درخواست نمایم.) [۶۴] فاطمه زهرا(س) بانویی سختکوش و همسری همراه و همدل بود. او از پدر آموخته بود که (هر زنی با شوهر خود مدارا نکند و او را به چیزی بکشاند که قدرت و توان آن را ندارد، هیچ کار نیکی از او قبول نخواهد شد و در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که خداوند بر او خشمناک است) [۶۵] و دیگر سخن رسول الله(ص) را آویزه گوش خود کرده بود که:

(فاطمه جان! هیچ گاه از پسر عمویت چیزی درخواست مکن، اگر چیزی پیش تو آورد که خوب، فضل و بخششی است و اگر نیاورد، از او سوال و درخواست نکن.) [۶۶] امروز تمامی زنان و مردان ما نیز باید خود را در تمامی ابعاد و بویژه چنین صفات ارزشمند و نشاطآفرین، پیروی صادق و رهروی مخلص برای آن فرشته زمینی نمایند و از معارف ناب و اصیلی که اهل بیت علیهم السلام در این باره به یادگار گذارده اند، استفاده های شایان نموده و یکایک آنان را در صحنه های زندگی به کار گیرند. معارفی که گاه امیرمومنان برای آموزش همگان به فرزند خود، امام حسن(ع) می فرمودند: (... زن را در کارهای او، آنچه مربوط به وی نیست، صاحب اختیار مگردان، زیرا زن همانند شاخه گل است نه مسوول کارهای دشوار، احترامش را به حدی نگه دار که از آنچه مربوط به او است تجاوز نکند...) [۶۷] و یا امام صادق(ع) ارزش خدمات زنان را در منزل با بیانی زیبا و شیوا این گونه ترسیم می نمودند:

(هیچ زنی نیست که جرعه ای آب به همسرش بنوشاند، مگر اینکه این کار برای آن زن از عبادت یک سال که روزهایش را روزه باشد و شبهایش به عبادت بایستد بهتر است و خداوند به پاداش هر جرعه آبی که به همسرش می نوشاند، برای او در بهشت شهری می سازد و شصت خطا از خطاهای او را می بخشد.) [۶۸] شایسته است با هم از شیوه زندگی یکی از دانشآموختگان مکتب فاطمه(ع) آشنا شویم تا بدانیم چنین آموزه ها را می توان در لحظه های حیات خود به کار گرفته روزهایی روشن از عشق معنوی و آینده ای پر نوید از پاداشی نیکو برای خود فراهم سازیم. یکی از شاگردان و شیفتگان علامه طباطبایی، زندگی استاد فرزانه و مفسر کبیر قرآن، را این گونه توصیف می کنند: زندگی خانوادگی علامه بسیار باصفا و صمیمیت بود.

در فوت همسرش اشک بسیاری می ریخت و محزون و متاءثر بود. روزی به ایشان عرض کردم ما صبر و بردباری را باید از شما بیاموزیم، چرا اینچنین متاءثر هستید؟ در جواب فرمود:

(... مرگ حق است. همه باید بمیریم. من برای مرگ همسرم گریه نمی کنم، گریه من از صفا و کدبانوگری و محبتهای خانم است. ما زندگی پر فراز و نشیبی داشتیم و در نجف اشرف با سختیهایی مواجه می شدیم که من از حوایج زندگی و چگونگی اداره آن بی اطلاع بودم. اداره زندگی به عهده خانم بود. در طول مدت زندگی ما هیچ گاه نشد که خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم ای کاش این کار را نمی کرد، یا کاری را ترک کند که من بگویم کاش این عمل را انجام داده بود! در تمام دوران زندگی هیچ گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی یا چرا ترک کردی! شما می دانید که کار من در منزل است و همیشه مشغول نوشتن یا مطالعه هستم.

معلوم است که خسته می شوم و احتیاج به استراحت و تجدید نیرو دارم. خانم به این موضوع توجه داشت، سماور ما همیشه روشن بود و چای درست. در عین حال که به کارهای منزل اشتغال داشت هر ساعت یک فنجان چای می ریخت، در اتاق کار من می گذاشت و دوباره دنبال کارش می رفت تا ساعت دیگر... من این محبت و صفا را چگونه می توانم فراموش کنم!) [۶۹].

احترام به شخصیت همسر

اصحاب همگی پروانه وار گرداگرد وجود رسول الله(ص) حلقه زده بودند تا از سخنان زیبا و شیرین و دستورالعملهای معرفتآفرین پیامبر در باره شیوه زندگی و روش برخورد با همسر بهره جویند. ناگاه چهره به نور نشسته رسول اکرم(ص) نگاه اطرافیان را به سوی خود کشانید و سخنان کوتاه و جامع او که به طور شمرده و با آهنگی زیبا ادا می شد، شروع گردید:

(برادرم جبرئیل به من خبر داد و همواره سفارش زنان را می نمود، تا آنجا که من گمان کردم برای شوهر جایز نیست که به زنش اف بگوید... شما مردان زنان را به عنوان امانت خدایی گرفته اید. [۷۰] بهترین شما مردی است که با زنش خوشرفتار باشد و من از همه شما بیشتر به زنانم احترام می گذارم و خوش رفتارترم.

مرد مسلمان بعد از اسلام، بهره ای برتر از همسری مسلمان با این صفات نبرده است آنگاه که به او می نگرد مسرت بخش او و در برابر امرش مطیع و در غیابش حافظ ناموس خود و مال شوهرش باشد. [۷۱] زنی که به شوهر خود اذیت کند و به او احترام نگذارد نماز و هیچ یک از اعمال او به درگاه خدا قبول نمی شود، اگر چه شب و روز را با نماز و روزه بگذراند، برده آزاد کند، مال در راه خدا انفاق نماید، تا آن که شوهرش از دست او راضی شود. [۷۲] هر مردی که به صورت همسرش یک سیلی بزند، خداوند عزوجل به مالک دوزخ فرمان می دهد او را در جهنم هفتاد سیلی بزند.) [۷۳] پس از پایان سخنان رسول الله(ص) مردی خدمت حضرت آمد و عرض کرد:

همسری دارم که هر گاه وارد خانه می شوم به استقبالم میآید و چون خارج می شوم بدرقه ام می کند. زمانی که مرا اندوهگین می بیند، می گوید: اگر برای روزی و مخارج زندگی غصه می خوری، بدان که دیگری (خداوند بزرگ) آن را به عهده گرفته است و اگر برای آخرت اندوهگینی، خداوند اندوهت را افزون کند تا بیشتر به آخرت خود بیندیشی.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: خداوند بر روی زمین عاملانی و کارگزارانی دارد و این زن یکی از عاملان خداست و او نصف پاداش شهید را دارد. [۷۴] .

از خدا جوییم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش بر همه آفاق زد [۷۵] .

کتاب زندگانی و صحیفه صفات همسران اسوه را که می نگریم فاطمه زهرا(س) و امیر مومنان(ع) را در احترام به یکدیگر در مقامی برتر و چشمگیرتر می یابیم. زهرای مرضیه از آغازین روزهای کودکی در کنار مادر تا واپسین روزهای زندگی در خانه پدر، احترام به یکدیگر را فرا گرفته بود و در گفتار و رفتار او، امواج پر عظمتی از ادب موج می زد.

روزی که علی(ع) به خواستگاری فاطمه(س) رفت، رسول الله(ص)، بدون آنکه در تصمیم گیری شتاب کند و یا نظر دختر خود را نادیده انگارد، نزد زهرا(س) رفته، ضمن ارزش و احترام برای راءی او، در باره چنین پیوند مقدسی با وی به مشورت پرداخت. فاطمه(س) نیز با شناختی که از علی(ع) داشت، به پدر احترام شایانی کرده، رو به او نمود و گفت: یا رسول الله انت اولی بما تری ای رسول خدا! تو از من سزاوارتری که اظهارنظر کنی. [۷۶] پس از ازدواج نیز با همین شیوه ارزشمند نسبت به همسرش زندگی می کرد. هر گاه رسول الله(ص) از شوهر او پرسش می نمود، فاطمه(س) بدون آنکه شکوه و شکایتی از علی(ع) و زندگی او داشته باشد، با رویی گشاده و روحی پر نشاط عرض می کرد: علی(ع) بهترین شوهر است. [۷۷] هرگاه احتمال ناراحتی همسر خویش را با سخنان خود نسبت به تهی بودن زندگی آنان از غذا، می داد، بی درنگ اندوهگین می شد و می فرمود:

(من از خدا آمرزش می طلبم و دیگر مرتکب این رفتار نخواهم شد.) [۷۸] در صحنه های مختلف زندگی که فاطمه(س) تصمیم قطعی بر انجام کاری داشت، چون از دیدگاه همسر خود آگاه می شد، آن را با کمال تواضع می پذیرفت و ضمن احترام به سخن امام(ع) به گفته او عمل می کرد.

پس از ماجرای تلخ سقیفه و اندوه جان فرسای فاطمه(س)، سران سقیفه برای جلب افکار عمومی به فکر چاره افتادند تا به گونه ای از حضرت زهرا(س) دلجویی نمایند. اجازه ملاقات از حضرت خواسته و تظاهر به جبران اشتباهات خود می نمودند. اما فاطمه(س)

در تـداوم یـک مبارزه منفی و همه جانبه، هر گونه پیشـنهادی را برای گفتگو و یا مصالحه رد می نمود و موضع اعتراض، سـکوت و بیزاری خود را ادامه می داد.

روزی علی(ع) وارد منزل شده، رو به همسر رنجدیده خود نمود و فرمود:

فاطمه جان! خلیفه و عمر پشت در خانه منتظر اجازه ورود هستند، نظر شـما چیست؟ و حضـرت زهرا(س) با احترام خاصـی نسبت به شوی عزیزش عرض کرد:

(علی جان! خانه خانه تو است و من همسـر تو هسـتم، هر آنچه می خواهی انجام ده!) [۷۹] این سخن را فاطمه زهرا(س) در حالی بر زبـان آورد که هنوز صوت سـیلی در گوشـهای او و صورت نیی بر پیکر او وجود داشت. در برهه ای دشوارتر از زنـدگی که مردان مرد، توان خویشـتن داری از دست داده، تنها به هدف اندیشـیده تا از چنگال مصیبت رهایی یابند، فاطمه زهرا(س)، خروش و تلاطم دریای وجود خود را با عبارتی کوتاه از همسـرش آرامش بخشید، چشم ادب بر پیام شوهر گشود و دست احترام بر سینه خود نهاد و به سوی خانه حرکت کرد.

ماجرا از آنجا آغاز شـد که علی(ع) را به سوی مسـجد بردند تا برای خلیفه از او بیعت گیرند. در ازدحام جمعیت، عمر، امام(ع) را با شمشـیر برهنه تهدید کرد که اگر با ابابکر بیعت نکنی گردنت را می زنم! در این هنگام حضـرت زهرا(س) برآشـفت و رو به ابابکر نمود و فرمود:

(سوگند به خدا اگر دست از علی برنداری، موی سرم را پریشان می کنم و گریبان چاک زده، کنار قبر پدرم رسول خدا می روم [و نفرین می کنم].) و به دنبال سخن خود دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفته به سوی تربت پدر حرکت کرد تا در آنجا نفرین و ناله خود را سر دهد. ناگهان علی(ع) رو به سلمان کرده، فرمود: (سلمان فاطمه را دریاب، گویی دو طرف مدینه را می نگرم که به لرزه در آمـد، سوگنـد به خـدا اگر فـاطمه(س) موی خود را پریشـان کنـد، گریبان چاک نمایـد و در کنار قبر رسول الله(ص) ناله و نفرین سـر دهد، دیگر مهلتی برای مردم مدینه باقی نمی ماند و زمین همه آنها را در کام مرگبار خود فرو می برد.) سـلمان شـتابان و هراسان خود را به بی بی رسانیـد و گفت: خداونـد پدرت را مایه رحمت جهانیان قرار داده است، خواهش می کنم به خانه برگرد و نفرین در حق مردم نادان مکن... علی(ع) مرا فرستاد و فرمود به شما بگویم به خانه برگردید و از ناله و نفرین خودداری کنید.

فاطمه(س) چون پیام امام(ع) را شـنید فرمود: (اذا ارجع و اصبر و اسمع له و اطیع) [۸۰] (اکنون [که شوهرم و امام من، فرمان داده که به خـانه بـاز گردم] می روم، صبر می کنم، سـخن آن بزرگوار را می پـذیرم و از او اطـاعت می کنم.) پس از آن چون شوهر مظلوم خود را نگریست فرمود:

(علی جانم! جانم فـدای جان تو و جان و روح من سپر بلاهای جان تو. ای اباالحسن! همواره با تو خواهم بود اگر تو در خیر و نیکی بسـر می بری بـا تو خواهم زیست و یـا اگر در سـختی و بلاهـا گرفتـار شـدی بـاز هم با تو خواهم بود.) [۸۱] چنین صـفت شایسته و اخلاق الهی در تمامی زندگی حضـرت زهرا(س) وجود داشت و در لحظه های آخر حیات که واپسین سـخنان خود را برای همسـر بزرگوارش بیان می کرد، با هاله ای از ادب و احترام در آغاز کلام خود، کنیه علی(ع) را که نشان از احترام است بر زبان جاری می کنـد (یـا اباالحسن) و یا در فراز دیگری از سـخنان خویش، بـدون آنکه به خواسـته های خود رنگ دسـتور و امر دهـد، (سـفارش و توصیه) می نماید (اوصیک) و در جمله ای همراه با عشق و سوز همسرش را به خدا سپرده (استودعک الله) و به تمامی فرزندان خود تا قیامت سلام می رساند (و اقراء علی ولدی السلام الی یوم القیامه).

پاورقی

[۱] نگاه کنید به سوره ممتحنه آیه ۴ و ۶؛ سوره احزاب، آیه ۲۱؛ سوره بقره، آیه ۱۴۳ و سوره قصص، آیه ۷۹ (الگوی دنیاپرستان).

[۲] رک: روانشناسی کمال الگوهای شخصیت سالم، دوآن شولتش، ترجمه گیتی خوشدل به نظریه های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، دکتر علی اکبر سیاسی.

[۳] نک: خاطرات سیاسی مستر همفر (دستهای ناپیدا [(دستورالعمل وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر به جاسوسان انگلستان در کشورهای اسلامی جهت لکه دار کردن شخصیت عالمان مورد علاقه مردم و اندیشمندان تاءثیرگذار در جامعه].

[۴] اسپنسر، فیلسوف معروف انگلیسی رک: اسلام بر سر دو راهی، پاورقی ص۲۳.

[۵] فرهنگ و تهاجم فرهنگی (مجموعه ای از سخنان رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای)، ص۱۵ تا ۶۹ (با تلخیص فراوان).

[۶] نک: تهاجم فرهنگی، گرد آمده از سخنرانیهای آیت الله مصباح یزدی.

[۷] نک: سوره فرقان، آیات ۶۳ تا ۷۷ سوره مومنون، آیات ۱ تا ۱۱ سوره بقره، آیات ۳ تا ۱۰.

[۸] رک: جامعه و تاریخ، استاد شهید آیت الله مطهری، ص۶۴ و ۶۵ (انتشارات صدرا) انسان کامل، استاد مطهری، ص۵ و ۶ (چاپ جامعه مدرسین).

[۹] سوره آل عمران، آیه ۴۲ و ۴۳.

[۱۰] سوره تحریم، آیه ۱۱.

[۱۱] سوره مسد، آیات ۱ تا ۵ سوره تحریم، آیه ۱۰.

[۱۲] سوره احزاب، آیه ۲۱.

[۱۳] سوره بقره، آیه ۱۴۳.

[۱۴] سوره ممتحنه، آیه۴.

[۱۵] وام گرفته از سخنان زرین حضرت امام خمینی در باره فاطمه زهرا(س) رک: صحیفه نور، ج۱۲، ص۷۲.

[۱۶] همان، ج۶، ص۱۸۵.

[۱۷] همان، ج۱۹، ص۱۲۱ و ج۶، ص۱۸۵.

[۱۸] دیوان حافظ، غزل ۱۲۲.

[۱۹] سوره تحریم، آیه ۱۰.

[۲۰] همان، آیه ۱۲ نک: زن در آیینه جلال و جمال، حضرت آیت الله جوادی آملی، ص۱۳۴ تا ۱۳۷.

[۲۱] نگاه کنید به صحیفه نور، ج۶، ۱۲ و ۱۹ به مجموعه ای از سخنان والاگوهر حضرت امام خمینی در باره حضرت فاطمه(س).

[۲۲] نک: سخن حضرت رضا(ع) در باره سخنان اهل بیت، درسآموزی آنان و تاءثیر هر یک در انسانها.

[۲۳] رک: برای خوشبختی و موفقیت آفریده شده ایم، دکتر موریل جیمز و دوروتی جنگوارد، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده.

[۲۴] نک: شادمانی دل پیامبر(ص)، آیت الله رحمانی همدانی، ترجمه دکتر سیدحسن افتخارزاده سبزواری.

[۲۵] برای مطالعه گسترده تر نگاه کنید به رساله حقوق امام سجاد(ع).

[۲۶] رک: زن در آیینه جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی.

[۲۷] نک: نهج الحیاه، محمد دشتی.

[۲۸] رک: مجموعه سخنان رهبر فرزانه انقلاب در ماههای مهر، آبان و آذر ۱۳۷۷ و چگونگی بررسی و تحلیل معظم له از ضرورت دشمن شناسی و بررسی شیوه های آن.

[۲۹] نک: فلسفه احکام، مرحوم آیت الله احمد اهتمام، ج۱.

[۳۰] نک: نهج الحیاه، محمد دشتی، فاطمه من المهد الی اللحد، مرحوم قزوینی.

[۳۱] نگاه کنید به تفاسیر المیزان، نمونه و الطیب البیان ذیل سوره بقره، آیه ۱۵ سوره آل عمران، آیه ۶۴ سوره نساء، آیه ۹ سوره توبه، آیه ۷۴ سوره اسراء، آیه ۵۳ سوره طه، آیه ۴ سوره لقمان، آیه ۱۹ سوره احزاب، آیه ۳۲ و سوره نباء، آیه ۳۵.

[۳۲] نک: صلای صلابت، محمدسروش، ویژه نامه پیام زن آبان ماه ۱۳۷۶. خطبه الزهراء، ترجمه محمدرضا انصاری ترجمه و تفسیر خطبه حضرت زهرا(ع)، آیت الله مکارم شیرازی (کتاب فاطمه زهرا(ع) بانوی برتر).

[۳۳] دیوان حافظ، غزل ۱۷۰.

[۳۴] نک: آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ از سوره بقره ۱۱، ۱۴ و ۳۵ از سوره نساء ۴۳ از سوره ص و ۵۵ از سوره مریم.

[۳۵] برای آگاهی بیشتر از نظام خانوادگی در دوره ساسانی، هخامنشی، اشکانی و ایران باستان و اظهار نظرهای هرودت، استرابون، ژوستن و کریستن سن به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، اثر استاد شهید آیت الله مطهری، ص۲۸۸ تا ۲۹۷ مراجعه کنید.

[۳۶] نک: آیات ۵ از سوره مریم ۷۶ و ۹۰ از سوره انبیاء ۷، ۴۸، ۴۹ و ۵۰ از سوره نمل ۱۰، ۲۹، ۳۰ و ۳۱ از سوره طه ۲۹ از سوره قصص ۹۰ و ۱۰۲ از سوره یوسف و ۲۸ و ۳۴ از سوره احزاب.

[۳۷] نک: آیات ۲۲۹ از سوره بقره ۱۲۸ از سوره نساء ۲۳۲ از سوره بقره ۵۵ از سوره مریم و ۱۳۲ از سوره طه.

[۳۸] نک: آیات ۱۲۹ و ۱۲۸ از سوره نساء ۲۳۵ از سوره بقره ۶ از سوره تحریم ۳۵ از سوره نساء و ۶ از سوره الطلاق.

[۳۹] مجمع البحرین، محمود عادل، ج۱، ص۲۰۶ (تفسیر واژه بصیرت با توجه به آیات متعدد قرآن در این باره).

[۴۰] وقایع الایام خیابانی، جلد صیام، ص۲۹۵ به نقل از نهج الحیاه، ص۲۷۱.

[۴۱] بحارالانوار، مرحوم علامه مجلسی، ج۹۲، ص۴۰۴ و ۴۰۵.

[۴۲] سوره یوسف، آیه ۱۰۸. (ادعو الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی).

[۴۳] نک: غایه المرام فی رجال البخاری، شیخ محمد بن داود البازلی شافعی، ص۲۹۵ ملحقات احقاق الحق، ج۲۳، ص۴۸۹.

[۴۴] رهی معیری پالایش نفس، ص۳۰.

[۴۵] رک: مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۴۴ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۷، ص۱۳۳.

[۴۶] بحارالانوار، ج۴۳، ص۱۴۹.

[۴۷] رضی الله عنهم و رضوا عنه (سوره مائده، آیه ۱۱۹).

[۴۸] لمعات الحسین، ص۷۴.

[۴۹] بحارالانوار، ج۴۵، ص۳۲۳ (باب ۴۷).

[۵۰] ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا (سوره انفال، آیه ۲۹).

[۵۱] حکمتها و اندرزها، استاد شهید آیت الله مطهری، ص۱۶۹ تا ۱۷۱ (با تلخیص فراوان).

[۵۲] نک: احیاءالعلوم غزالی، ج۲، ص۳۵۴ و ۳۶۰ مناقب ابن شهر آشوب، ج۱، ص۱۴۵ بحارالانوار، ج۱۶، ص۲۲۷.

[۵۳] فلسفه اخلاق، ص۲۴۹.

[۵۴] بحارالانوار، ج۴۳، ص۱۱۷.

[۵۵] سوره زلزال، آیه ۱ تا ۳.

[۵۶] همان، آیه ۴.

[۵۷] بهجه قلب المصطفی (شادمانی دل پیامبر(ص))، احمد رحمانی همدانی (ترجمه دکتر سیدحسن افتخارزاده سبزواری)، ص۳۹۸ و ۳۹۹.

[۵۸] نک: عوالم المعارف، ج ۱۱، ص۲۲۸ (با تلخیص بسیار).

[۵۹] شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۱۸۱.

[۶۰] رک: الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۹۵.

[۶۱] رک: الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۹۵.

[۶۲] حضرت آیت الله حسن زاده آملی (راه وصال، ص۱۷۹).

[۶۳] نک: عوالم المعارف، ج ۱۱، ص ۱۳۰.

[۶۴] بحارالانوار، ج۳۷، ص۱۰۳ و ج۹۳، ص۱۴۷ مستدرک الوسایل، ج۷، ص۲۱۹ فضائل الخمسه، ج۲، ص۱۴۷.

[۶۵] بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص۲۴۴.

[۶۶] ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱.

[۶۷] نهج البلاغه، نامه ۳۱، فراز ۱۱۸.

[۶۸] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ح۱۴، ص۱۲۳.

[۶۹] علامه طباطبایی میزان معرفت، احمد لقمانی، ص۶۷ و ۶۸.

[۷۰] مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۲، ص ۵۵۱.

[۷۱] ر.ک: رافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۱۱۷ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۰.

[۷۲] وسائل الشیعه، ج۷، ص۱۲۵ و ۱۱۶.

[۷۳] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۰.

[۷۴] همان، ج۱۴، ص۱۷.

[۷۵] عرفان اسلامی، حسین انصاریان، بحث ادب (با تلخیص فراوان).

[۷۶] بحارالانوار، ج۴۳، ص۹۹.

[۷۷] بحارالانوار، ج۴۳، ص۱۳۲.

[۷۸] نهج الحیاه، محمد دشتی، ص ۲۱ و ۲۲.

[۷۹] بحارالانوار، ج۲۸، ص۲۲۷ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۱.

[۸۰] نهج الحیاه، ص۱۴۷ و ۱۴۸.

[۸۱] نک: زهره الریاض، کوکب الدری، ج ۱، ص۲۵۳ اعیان الشیعه، ج ۱، ص۲۶۶ دلائل الامامه، ص۴۲ احقاق الحق، ج ۱۰، ص۴۵۴.

متن حدیثُ الکِساءِ

مشخصات کتاب

سرشناسه: قمی عباس ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.

عنوان قراردادی: مفاتیح الجنان. فارسی - عربی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: منتخب مفاتیح الجنان تالیف عباس قمی [به خط محمد باقر شریف .

مشخصات نشر: تهران برهان ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: [۵۱۲] ص ۱۲/۵×۹ س‌م.

شابک: ۶۵۰۰ ریال ۹۶۴-۶۰۷۲-۲۱-۶: ؛ ۷۰۰۰ ریال چاپ دوم ؛ ۷۵۰۰ ریال چاپ سوم

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۰.

یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۱.

یادداشت: عنوان روی جلد: مفاتیح الجنان

عنوان روی جلد: مفاتیح الجنان

موضوع: قرآن. برگزیده‌ها -ترجمه‌ها

موضوع: دعاها

موضوع: زیارتنامه‌ها

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۸ /ق۹ م۷۰۴۲۱۲۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۱۵۶۳

اسناد حدیث کساء

تاکنون در تحقیقات انجام شده درباره سند حدیث شریف کساء، چند سند به دست آمده که در ذیل به آن اشاره می‌شود: قدیمی ترین کتابی که تاکنون به دست آمده و در بردارنده‌ی بخشی از حدیث شریف کساء به شکل فعلی است، کتاب «غُرَر الاخبار و دُرَر الآثار دیلمی» [۱] است که محیی الدین غریفی[۲] در کتاب خود[۳] حدیث کساء را به نقل از آن آورده و گفته که این نسخه را در کتابخانه‌ی شیر محمد همدانی دیده است. کتاب دیگری که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۳۳ ه. ق است، در بردارنده‌ی متن و ترجمه‌ی حدیث شریف کساء است. نسخه‌ی خطی این کتاب در کتابخانه‌ی آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره به شماره ی ۸۹۵۴ موجود و از آن نگهداری می‌شود. کتاب دیگری که متن حدیث شریف کساء را روایت کرده منتخب طریحی است. [۴] فخر الدّین محمد طُرَیحی ۹۷۹- ۱۰۸۵ه. ق از علمای قرن یازدهم و هم عصر علامه‌ی مجلسی و نویسنده‌ی کتابهای چندی از جمله مجمع البحرین، تفسیر غریب القرآن و ضوابط الاسماء و الرجال و ... است. علامه‌ی مجلسی ره و علامه بَحرانی ره از کتاب منتخب طُرَیحی نقل حدیث کرده اند. [۵] آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره نیز او را بزرگ داشته و چنین ستوده اند: علامه‌ی جلیل القدر ثقه و ثبت، فخرالدین محمد علی الطریحی الاسدی النجفی ره ، صاحب مجمع البحرین. یکی دیگر از سندهای حدیث کساء مربوط به علامه شیخ عبدالله بحرانی ره صاحب کتاب عوالم العلوم است. ایشان در حاشیه کتاب عوالم نسخه‌ی میرزا سلیمان یزد سند حدیث کساء را چنین نقل کرده است: رایت بخط الشیخ الجلیل السید هاشم، عن شیخه السید ماجد البَحرانی عن الحسن بن زین الدین الشهید الثانی، عن شیخه المقدس الاردبیلی، عن شیخه علی بن عبدالعالی الکَرَکی، عن الشیخ علی بن هلال الجزائری، عن الشیخ احمد بن فَهد الحلی، عن الشیخ علی بن الخازن الحائری، عن الشیخ ضیاء الدین علی بن الشهید الاول عن ابیه، عن فخر المحققین، عن شیخه العلامه الحلی، عن شیخه المحقق ، عن شیخه ان نما الحلی، عن شیخه محمد بن ادریس الحلی، عن ابی حمزه الطوسی صاحب ثاقب المناقب، عن الشیخ الجلیل محمد بن شهر آشوب عن الطبرسی صاحب الاحتجاج ، عن شیخه الجلیل الحسن بن الحسن الطوسی، عن ابیه ، شیخ الطائفه ، عن شیخه المفید ، عن شیخه ابن قولویه القمی، عن شیخه الکلینی ، عن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابیه، عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی، عن قاسم بن یحیی الجَلّاء الکوفی، عن ابی بصیر، عن ابان بن تغلِب البکری، عن جابر بن یزیدَ الجُعفی، عن جابر بن عبدالله الانصاری عن فاطمه الزهرا سلامُ الله علیها بنت رسول الله صلَّی اللهُ علیه و آله. در این سند بزرگانی

همچون سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان ، شیخ حسن بن زید شهید ثانی ، مقدس اردبیلی، شیخ عبدالعالی کَرَکی ، علامه حِلّی و شیخ طوسی و صاحب دو کتاب از کتابهای چهارگانه شیعه یعنی الاستبصار و تهذیب الاحکام ، شیخ مفید ، ابن قولویه و شیخ کلینی صاحب یکی از کتب اربعه شیعه یعنی الکافی که حضرت مهدی عجّلَ اللهُ فرجَه در توقیعی درباره‌ی آن فرموده اند: «الکافی کافٍ لشیعتنا» قرار دارند و سند به جابر بن عبدالله انصاری ختم می‌شود که او نیز این حدیث شریف را از حضرت فاطمه زهرا س نقل می‌کند. آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره در اهمیت این سند بارها می‌فرمودند: خدا عنایت بفرماید حدیث شریف کساء را در عوالم طبع شده زیارت کنم. کتاب دیگری که در آن از حدیث شریف کساء به شکل کنونی آن یاد شده، نهج الحُجَّةُ فی فضائل الائمَّهُ، نوشته‌ی علی نقی احسایی، از علمای قرن دوازدهم هجری است. وی به هنگام نقل این حدیث می‌نویسد: «و رُوِیَ حدیثُ الکساءِ مِن طُرُقِنا مبسوطاً مشتملاً علی فضل شیعةِ آل محمَّدٍ ص» و این نشان دهنده‌ی آن است که راه های سندی متعددی برای این حدیث وجود داشته است. آیت الله العظمی حاج سید صادق شیرازی نیز حدیث کساء را به این طریق از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کنند: عن والدی، عن الشیخ عباس القمی، عن المیرزا حسین النوری، عن الشیخ مرتضی الانصاری، عن المولی احمد النراقی، عن السید بحرالعلوم، عن الوحید البهبهانی، عن ابیه الشیخ محمد اکمل، عن المولی محمد باقر المجلسی ، عن ابیه المولی محمد تقی المجلسی، عن الشیخ البهائی، عن ابیه الشیخ حسین عبدالصمد، عن الشهید الثانی، عن احمد بن محمد بن خاتون، عن الشیخ عبدالعالی الکرکی، عن علی بن هلال الجزائری، عن الشیخ علی بن خازن الحائری، عن احمد بن فهدا لحلی، عن ضیاء الدین علی بن الشهید الاول، عن ابیه محمد بن مکی العاملی ، عن فخر المحققین عن ابیه العلامه الحلی، عن خاله المحقق الحلی، عن ابن نما، عن محمد بن ادریس الحلی، عن ابی حمزه الطوسی، عن محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسی صاحب الاحتجاج، عن الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی، عن ابیه شیخ الطائفه عن الشیخ المفید، عن الشیخ الصدون ، عن ابیه عن علی بن ابراهیم حیلوله و عن ابن قولویه، عن الشیخ الکلینی، عن علی بن ابراهیم ، عن ابیه ابراهیم بن هاشم، عن احمد بن محمد بن ابی نصر البَزَنطی، عن القاسم بن یحیی الحَذّاء الکوفی، عن ابی بصیر، عن اَبان بن تغلب، عن جابر بن یزید الجُعفی، عن جابر بن عبدالله الانصاری ره جمیعاً عن سیدتنا و مولاتنا الصدیقه الکبری فاطمه الزهر س بنت رسول الله ص: اَنَّها قالت: دخل علیّ ابی رسول الله ص فی بعض الایام، الی آخِر الحدیث الشریف ... از دیگرکتبی که حدیث کساء در آنها نقل شده است می‌توان به رساله‌ی آیت الله بافقی ره ، کتاب «مُلحَقات احقاق الحق» ، ج ۲، ص ۵۴۴ تا ۵۵۷ اثر حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، کتاب «آیه التطهیر فی احادیث الفریقین» سید علی موحد ابطحی ج ۱ ص ۴۳، من فقه الزهرا س جلد۱، صفحه ۵۳ نوشته‌ی مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی ره و کتاب حسین علوی دمشقی اشاره کرد؛ که این امر نشان از اعتبار این حدیث نزد نویسندگان آن کتابها دارد[۶]. http: //www. sibtayn. com shdj سایت اینترنتی سبطَین ع ؛ نیز رجوع شود به: دایرهٔ المعرف تشیّع، جلد ۱۴، مدخل" الکِساء و أسنادُهُ، "که اثری بوده است از مرحوم آیت الله مرعشی نجفی ره.

پاورقی:

[۱] – ابومحمد الحسن بن محمد دیلمی ره صاحب کتاب ارشاد القلوب، از علمای بزرگ قرن هشتم هجری.

[۲] – از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی خویی ره.

[۳] – غریفی ، محیی الدین، آیه التطهیر، ص ۸۸.

[۴] – برای مثال: علامه مجلسی ره بحارالانوار، ج ۴۴ ، ص ۲۴۲–۲۴۴ ؛ بحرانی عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۱–۱۰۴.

[۵] – مرعشی نجفی ره ، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق، ج۲، ص ۵۵۷.

[۶] – حدیث کساء و آثار شگفت، سید علی ابطحی، ص ۲۹ تا ۳۵.

متن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

عَنْ فاطِمَةَ الزَّهْراَّءِ عَلَيْهَا السَّلامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ از فاطمه زهرا سلام اللّه علیها دختر رسول خدا صلی اللّه علیه وَآلِهِ: قالَ سَمِعْتُ فاطِمَةَ اَنَّها قالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ اَبى رَسُولُ اللَّهِ فى و آله ، بَعْضِ الاَيّامِ فَقالَ السَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ فَقُلْتُ عَلَيْكَ السَّلامُ قالَ اِنّى اَجِدُ فى بَدَنى ضُعْفاً فَقُلْتُ لَهُ اُعيذُكَ بِاللَّهِ يا اَبَتاهُ مِنَ الضُّعْفِ فَقالَ يا فاطِمَةُ ايتينى بِالْكِساَّءِ الْيَمانى فَغَطّينى بِهِ فَاَتَيْتُهُ بِالْكِساَّءِ الْيَمانى فَغَطَّيْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ اَنْظُرُ اِلَيْهِ وَاِذا وَجْهُهُ يَتَلَاْلَؤُ كَاَنَّهُ الْبَدْرُ فى لَيْلَةِ تَمامِهِ وَكَمالِهِ فَما كانَتْ اِلاّ

ساعَةً وَاِذا بِوَلَدِىَ الْحَسَنِ قَدْ اَقْبَلَ وَ قالَ السَّلامُ عَلَيْكِ يا اُمّاهُ فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا قُرَّةَ عَيْنى وَثَمَرَةَ فُؤ ادى فَقالَ يا اُمّاهُ اِنّى اَشَمُّ عِنْدَكِ راَّئِحَةً طَيِّبَةً كَاَنَّها راَّئِحَةُ جَدّى رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ اِنَّ جَدَّكَ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَاَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْكِساَّءِ وَ قالَ:السَّلامُ عَلَيْكَ يا جَدّاهُ يا رَسُولَ اللَّهِ اَتَاْذَنُ لى اَنْ اَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَقالَ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا وَلَدى وَيا صاحِبَ حَوْضى قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَما كانَتْ اِلاّ ساعَةً وَاِذا بِوَلَدِىَ الْحُسَيْنِ قَدْ اَقْبَلَ وَ قالَ السَّلامُ عَلَيْكِ يا اُمّاهُ فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا وَلَدى وَيا قُرَّةَ عَيْنى وَثَمَرَةَ فُؤ ادى فَقالَ لى يا اُمّاهُ اِنّىَ اَشَمُّ عِنْدَكِ راَّئِحَةً طَيِّبَةً كَاَنَّها راَّئِحَةُ جَدّى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ نَعَمْ اِنَّ جَدَّكَ وَاَخاكَ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَدَنَى الْحُسَيْنُ نَحْوَ الْكِساَّءِ وَ قالَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا جَدّاهُ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَنِ اخْتارَهُ اللَّهُ اَتَاْذَنُ لى اَنْ اَكُونَ مَعَكُما تَحْتَ الْكِساَّءِ فَقالَ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا وَلَدى وَيا شافِعَ

اُمَّتى قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُما تَحْتَ الْكِساَّءِ فَاَقْبَلَ عِنْدَ ذلِكَ اَبُوالْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ اَبى طالِبٍ وَ قالَاَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا اَبَا الْحَسَنِ وَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ فَقالَ يا فاطِمَةُ اِنّى اَشَمُّ عِنْدَكِ رائِحَةً طَيِّبَةً كَاَنَّها راَّئِحَةُ اَخى وَابْنِ عَمّى رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْها هُوَ مَعَ وَلَدَيْكَ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَاَقْبَلَ عَلِيٌّ نَحْوَ الْكِساَّءِ وَ قالَ

السَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللَّهِ اَتَاْذَنُ لى اَنْ اَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِساَّءِ قالَ لَهُ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا اَخى يا وَصِيّى وَخَليفَتى وَصاحِبَ لِواَّئى قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ عَلِيٌّ تَحْتَ الْكِساَّءِ ثُمَّ اَتَيْتُ نَحْوَ الْكِساَّءِ وَقُلْتُ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبَتاهُ يا رَسُولَ اللَّهِ اَتَاْذَنُ لى اَن اَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِساَّءِ قالَ وَعَلَيْكِ السَّلامُ يا بِنْتى وَيا بَضْعَتى قَدْ اَذِنْتُ لَكِ فَدَخَلْتُ تَحْتَ

الْكِساَّءِ فَلَمَّا اكْتَمَلْنا جَميعاً تَحْتَ الْكِساَّءِ اَخَذَ اَبى رَسُولُ اللَّهِ بِطَرَفَيِ الْكِساَّءِ وَاَوْمَئَ بِيَدِهِ الْيُمْنى اِلَى السَّماَّءِ وَ قالَ اَللّهُمَّ اِنَّ هؤُلاَّءِ اَهْلُ بَيْتى وَخ اَّصَّتى وَح اَّمَّتى لَحْمُهُمْ لَحْمى وَدَمُهُمْ دَمى يُؤْلِمُنى ما يُؤْلِمُهُمْ وَيَحْزُنُنى ما يَحْزُنُهُمْ اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ وَمُحِبٌّ لِمَنْ اَحَبَّهُمْ اِنَّهُمْ مِنّى واَ نَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَواتِكَ وَبَرَكاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَغُفْرانَكَ وَرِضْوانَكَ عَلَىَّ وَعَلَيْهِمْ وَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهيراً فَقالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يا مَلاَّئِكَتى وَى ا سُكّ انَ سَم و اتى اِنّى ما خَلَقْتُ سَماَّءً مَبْنِيَّةً وَ لا اَرْضاً مَدْحِيَّةً وَلا قَمَراً مُنيراً وَلا شَمْساً مُضيَّئَةً وَلا فَلَكاً يَدُورُ وَلا بَحْراً يَجْرى وَلا فُلْكاً يَسْرى اِلاّ فى مَحَبَّةِ هؤُلاَّءِ الْخَمْسَةِ الَّذينَ هُمْ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَقالَ الاَمينُ جِبْراَّئيلُ يا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْكِساَّءِ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ هُمْ اَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ هُمْ فاطِمَةُ وَاَبُوها وَبَعْلُها وَبَنُوها فَقالَ جِبْراَّئيلُ يا رَبِّ اَتَاْذَنُ لى اَنْ اَهْبِطَ اِلَى الاَرْضِ

لاَِكُونَ مَعَهُمْ سادِساً فَقالَ اللَّهُ نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَهَبَطَ الاَمينُ جِبْراَّئيلُ وَ قالَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللَّهِ الْعَلِيُّ الاَعْلى يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالاِْكْرامِ وَيَقُولُ لَكَ وَعِزَّتى وَجَلالى اِنّى ما خَلَقْتُ سَماَّءً مَبْنِيَّةً وَلا اَرْضاً مَدْحِيَّةً وَ لا قَمَراً مُنيراً وَلا شَمْساً مُضَّيئَةً وَلا فَلَكاً يَدُورُ وَلا بَحْراً يَجْرى وَلا فُلْكاً يَسْرى اِلاّ لاَِجْلِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَقَدْ اَذِنَ لى اَنْ اَدْخُلَ مَعَكُمْ فَهَلْ تَاْذَنُ لى يا رَسُولَ اللَّهِ فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ يا اَمينَ وَحْيِ اللَّهِ اِنَّهُ نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ جِبْراَّئيلُ مَعَنا تَحْتَ الْكِساَّءِ فَقالَ لاَِبى اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَوْحى اِلَيْكُمْ يَقُولُ اِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً فَقالَ عَلِيٌّ لاَِبى يا رَسُولَ اللَّهِ اَخْبِرْنى ما لِجُلُوسِنا هذا تَحْتَ الْكِساَّءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ

اللَّهِ فَقالَ النَّبِيُّ وَالَّذى بَعَثَنى بِالْحَقِّ نَبِيّاً وَاصْطَفانى بِالرِّسالَةِ نَجِيّاً ما ذُكِرَ خَبَرُنا هذا فى مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الاَرْضِ وَفيهِ جَمْعٌ مِنْ

شَیعَتِنا وَمُحِبّینا اِلّا وَنَزَلَتْ عَلَیْهِمُ الرَّحْمَهُ وَحَفَّتْ بِهِمُ الْمَلاَّئِکَهُ وَاسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ اِلی اَنْ یَتَفَرَّقُوا فَقالَ عَلِیٌّ اِذاً وَاللَّهِ فُزْنا وَفازَ شیعَتُنا وَرَبِّ الْکَعْبَهِ فَقالَ النَّبِیُّ ثانِیاً یا عَلِیُّ وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً وَاصْطَفانی بِالرِّسالَهِ نَجِیّاً ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الاْرْضِ وَفیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَمُحِبّینا وَفیهِمْ مَهْمُومٌ اِلاّ وَفَرَّجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَلا مَغْمُومٌ اِلاّ وَکَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَلا طالِبُ حاجَهٍ اِلاّ وَقَضَی اللّهُ حاجَتَهُ فَقالَ عَلِیٌّ اِذاً وَاللَّهِ فُزْنا وَسُعِدْنا وَکَذلِکَ شیعَتُنا فازُوا وَسُعِدُوا فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ وَرَبِّ الْکَعْبَهِ.

ترجمه

جابر گوید شنیدم از فاطمه زهرا که فرمود: وارد شد بر من پدرم رسول خدا دربعضی از روزها و فرمود: سلام بر تو ای فاطمه در پاسخش گفتم: بر تو باد سلام فرمود: من در بدنم سستی و ضعفی درک می کنم ، گفتم: پناه می‌دهم تو را به خدا ای پدرجان از سستی و ضعف فرمود: ای فاطمه بیاور برایم کساء یمانی را و مرا بدان بپوشان من کساء یمانی را برایش آوردم و او را بدان پوشاندم و هم چنان بدو می‌نگریستم و در آن حال چهره اش می‌درخشید همانند ماه شب چهارده پس ساعتی نگذشت که دیدم فرزندم حسن وارد شد و گفت:سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای نور دیده ام و میوه دلم گفت: مادرجان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم گویا بوی جدم رسول خدا است گفتم: آری همانا جد تو در زیر کساء است پس حسن به طرف کساء رفت و گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار ای رسول خدا آیا به من اذن می‌دهی که وارد شوم با تو در زیر کساء؟ فرمود: بر تو باد سلام ای فرزندم و ای صاحب حوض من اذنت دادم پس حسن با آن جناب بزیر کساء رفت ساعتی نگذشت که فرزندم حسین وارد شد و گفت: سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای فرزند من و ای نور دیده ام و میوه دلم فرمود: مادر جان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم گویا بوی جدم رسول خدا ص است گفتم آری همانا جد تو و برادرت در زیر کساء هستند حسین نزدیک کساء رفته گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار، سلام بر تو ای کسی که خدا او را برگزید آیا به من اذن می‌دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء فرمود: و بر تو باد سلام ای فرزندم و ای شفاعت کننده امتم به تو اذن دادم پس او نیز با آن دو در زیر کساء وارد شد در این هنگام ابوالحسن علی بن ابیطالب وارد شد و فرمود سلام بر تو ای دختر رسول خدا گفتم: و بر تو باد سلام ای ابا الحسن و ای امیر مؤ منان فرمود: ای فاطمه من بوی خوشی نزد تو استشمام می کنم گویا بوی برادرم و پسر عمویم رسول خدا است؟ گفتم: آری این او است که با دو فرزندت در زیر کساء هستند پس علی نیز بطرف کساء رفت و گفت:سلام بر تو ای رسول خدا آیا اذن می‌دهی که من نیز با شما در زیر کساء باشم رسول خدا به او فرمود: و بر تو باد سلام ای برادر من و ای وصی و خلیفه و پرچمدار من به تو اذن دادم پس علی نیز وارد در زیر کساء شد، در این هنگام من نیز بطرف کساء رفتم و عرض کردم سلام بر تو ای پدرجان ای رسول خدا آیا به من هم اذن می‌دهی که با شما در زیر کساء باشم؟ فرمود: و بر تو باد سلام ای دخترم و ای پاره تنم به تو هم اذن دادم ، پس من نیز به زیر کساء رفتم ، و چون همگی در زیر کساء جمع شدیم پدرم رسول خدا دو طرف کساء را گرفت و با دست راست به سوی آسمان اشاره کرد و فرمود: خدایا اینانند خاندان من و خواص ونزدیکانم گوشتشان گوشت من و خونشان خون من است می‌آزارد مرا هرچه ایشان را بیازارد وبه اندوه می‌اندازد مراهرچه ایشان را به اندوه در آورد من در جنگم با هر که با ایشان بجنگد و در صلحم با هر که با ایشان درصلح است ودشمنم باهرکس که با ایشان دشمنی کند و دوستم با هر کس که ایشان را دوست دارد اینان از منند و من از ایشانم پس بفرست درودهای خود و برکتهایت و مهرت و آمرزشت و خوشنودیت را بر من و بر ایشان و دور کن از ایشان پلیدی را و پاکیزه شان کن بخوبی پس خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهایم براستی که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر به خاطر دوستی این پنج تن اینان که در زیر کسایند پس جبرئیل امین عرض کرد: پروردگارا کیانند در زیر کساء؟ خدای عزوجل فرمود: آنان خاندان نبوت و کان رسالتند: آنان فاطمه است و پدرش و شوهر و دو فرزندش جبرئیل عرض

کرد: پروردگارا آیا به من هم اذن می‌دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین آنها باشم خدا فرمود: آری به تو اذن دادم پس جبرئیل امین به زمین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پروردگار علیّ اعلی سلامت می‌رساند و تو را به تحیت و اکرام مخصوص داشته و می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلك چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر برای خاطر شما و محبت و دوستی شما و به من نیز اذن داده است که با شما در زیر کساء باشم پس آیا تو هم ای رسول خدا اذنم می‌دهی؟ رسول خدا ص فرمود و بر تو باد سلام ای امین وحی خدا آری به تو هم اذن دادم پس جبرئیل با ما وارد در زیر کساء شد و به پدرم گفت: همانا خداوند به سوی شما وحی کرده و می‌فرماید: حقیقت این است که خدا می‌خواهد پلیدی و ناپاکی را از شما خاندان ببرد و پاکیزه کند شما را پاکیزگی کامل علی علیه السلام به پدرم گفت: ای رسول خدا به من بگو این جلوس و نشستن ما در زیر کساء چه فضیلتی و چه شرافتی نزد خدا دارد؟ پیغمبر ص فرمود: سوگند بدان خدائی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت و به رسالت و نجات دادن خلق برگزید که ذکر نشود این خبر و سرگذشت ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند جز آنکه نازل شود بر ایشان رحمت حق و فرا گیرند ایشان را فرشتگان و برای آنها آمرزش خواهند تا آنگاه که از دور هم پراکنده شوند، علی که این فضیلت را شنید فرمود: با این ترتیب به خدا سوگند ما رستگار شدیم و سوگند به پروردگار کعبه که شیعیان ما نیز رستگار شدند، دوباره پیغمبر فرمود: ای علی سوگند بدان که مرا بحق به نبوت برانگیخت و به رسالت و نجات دادن خلق برگزید ذکر نشود این خبر و سرگذشت ما درانجمن ومحفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند و در میان آنها اندوهناکی باشد جز آنکه خدا اندوهش را برطرف کند و نه غمناکی جز آنکه خدا غمش را بگشاید و نه حاجتخواهی باشد جز آنکه خدا حاجتش را برآورد، علی گفت: بدین ترتیب به خدا سوگند ما کامیاب و سعادتمند شدیم و هم چنین شیعیان ما کامیاب و سعادتمند شدند در دنیا و آخرت؛ قسم به پروردگار کعبه.

حدیث کساء و آثار شگفت

بسمه تعالی

حدیث شریف کساء، بسیار مجرب بوده و به وسیله قرائت آن حدیث شریف و توسل به حضرت صدیقه شهیده سلام الله علیها، تاکنون بیماران و دردمندان بسیاری شفا و حوائج متعددی روا گشته است.شایسته است که دوستان عزیز در قرائت این حدیث شریف که طولانی نیز نمی باشد کوتاهی نکرده و اقلا روزی یکبار به خواندن آن مبادرت ورزند. فاضل معظم و علامه بزرگوار، جناب سید علی موحد ابطحی، در خصوص حدیث کساء و آثار شگفت آن کتابی قیم را تحت عنوان" حدیث کساء و آثار شگفت "تالیف کرده اند که بخشی از این کتاب حاوی حکایاتی پیرامون برآورده شدن حاجات متوسلین به این حدیث شریف، و آثار و برکات آن است. جهت استفاده هر چه بیشتر دوستان عزیز و بزرگوار، آن ۱۹ حکایت را به تدریج در اینجا قرار خواهم داد. خدای متعال به همه ما توفیق قرائت این حدیث شریف و پیروی از حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها، و برائت از دشمنان ایشان را عطا نماید. التماس دعا از همه دوستان بزرگوار .

۱- شفای لکنت زبان کودك فرزند آقای حاج سید محمد کاظم اعظم پور، در نامه ای به برادر گرانقدر نگارنده، جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا حجت موحد ابطحی، چنین نوشته است :

حدود دو سال قبل فرزند چهار ساله یکی از بستگان نزدیك ما به لکنت زبان دچار شد و همه را متاثر کرد.. معالجه و توسل زیادی انجام گرفت، ولی به نتیجه ای نرسید. تصمیم گرفتم برای شفای کودک به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شوم. با توفیق الهی به زیارت مشرف شدم. چند روزی که در خدمت آن حضرت بودم تمام توسلاتم برای شفای آن کودك بود.

شبی در صحن مطهر امام رضا علیه السلام هیئتی عزاداری می کرد. بنده هم در عزاداری آنها حضور یافتم و حال خوشی پیدا کردم. تمام هدفم شفای آن بچه بود. پس از مراجعت به اصفهان، شبی پدرتان مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی موحد ابطحی را در خواب دیدم. ایشان به من فرمودند برای شفای طفلتان ده مرتبه حدیث شریف کساء بخوانید. پس از عمل به دستوری که آن مرحوم در خواب به ما دادند، بحمدالله بیمار ما شفای کامل یافت.

۲- شفای نواده مرحوم سید ابراهیم میلانی آقای سید احمد...، نواده مرحوم سید ابراهیم میلانی، در تبریز به بیماری سختی دچار می شود. دختر یکی از مراجع تقلید، پدر خود را در خواب می بیند که به او می گویند سید احمد مریض است، فردا شب(سوم جمادی الاخری) شب شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها است و حدیث کساء از آن حضرت است. فردا شب در اتاق مخصوص من گرد هم آیید و برای شفای او حدیث کساء بخوانید. فردا شب اهل خانه بنابر سخن پدر در اتاق مخصوص ایشان گرد هم آمدند و حدیث کساء خواندند و آقا سید احمد از برکت توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها و خواندن حدیث کساء بهبود یافت.

۳- شفای جوان مسیحی مبتلا به سرطان خون از طرف مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی(ره) حسینیه ای در واشنگتن آمریکا به نام حسینیه" الرسول الاعظم "صلی الله علیه و آله تاسیس شده است. دهه فاطمیه در این حسینیه مراسم عزاداری برای حضرت زهرا سلام الله علیها برپا و در شبهای جمعه مراسم دعا و توسل و قرائت حدیث شریف کساء برقرار است. یکی از روحانیون بزرگواری که از سوی بیت آیت الله العظمی شیرازی در آن مرکز بزرگ دینی انجام وظیفه می کند، نقل کرده است : روزی در یکی از خیابان های واشنگتن، پشت چراغ قرمز منتظر آزاد شدن راه بودم. در این هنگام یک خانم با گریه شدید به طرف اتومبیل من آمد و گفت حاج آقا شما ایرانی هستید؟ گفتم بله. گفت التماس دعا دارم. من یک جوان نوزده ساله دارم که به سرطان خون مبتلا و در بیمارستان بستری است. حالش هم بسیار بد است. در جواب آن خانم گفتم شب جمعه به حسینیه رسول اعظم بیایید و در مجلس حدیث کساء شرکت کنید تا به برکت توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها مشکل شما مرتفع شود. آن خانم شب جمعه به حسینیه آمد و دعا کرد. از قندهایی که برای تبرک در جلسه حدیث کساء به حاضران داده می شد و قدری شله زرد نذری به آن خانم دادم و گفتم از اینها قدری به جوان سرطانی خود بدهید. وی در جواب گفت پسرم نمی تواند چیزی بخورد. از او خواستم که حتی اگر شده یک ذره از این شله زرد را در دهان او بگذارد.

دو روز بعد دیدم که آن خانم گریه کنان به حسینیه آمد. اول خیال کردم جوانش فوت کرده، خواستم به او تسلیت بگویم ولی او هنگامی که نزدیک شد رو به من کرد و پس از سلام گفت حاج آقا! وقتی مقداری از آن شله زرد را در دهان جوانم گذاشتم فورا چشمش را باز کرد و حالش خوب شد. پس از آن پزشکان بیمارستان برای بررسی حال او جلسه مشورتی تشکیل دادند و در نهایت اظهار داشتند که حضرت مسیح او را شفا داده است. ولی من به آنها گفتم که به یقین او شفا یافته امام حسین علیه السلام، حضرت زهرا سلام الله علیها و حدیث کساء است.

آن خانم در نوبت های بعد با حجاب اسلامی در جلسه حدیث کساء شرکت می کرد و جریان زندگی خود و شفا یافتن فرزندش را برای حاضران تعریف می کرد و می گفت من مسیحی بودم. بیست سال قبل هنگام حاملگی در ایران حضور داشتم، شوهرم را از دست دادم و پس از آن به آمریکا آمدم. در ایران تبلیغات هیچ یک از علمای بزرگ نتوانست مرا مسلمان کند. ولی امروز به برکت امام حسین علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها و حدیث کساء مسلمان شده ام. وی مرتب بر این جمله تاکید می کرد که حدیث کساء و حضرت زهرا سلام الله علیها مرا به سوی اسلام هدایت کرده است. ۴- شفای بیمار سرطانی یکی از خطبای معروف که برای تبلیغ دین به آمریکا، انگلستان، کویت، بحرین و دیگر کشورها و نیز به شهرهای مختلف ایران سفر کرده است چنین نقل می کند :

زمانی در حسینیه کویت منبر می رفتم، یکی از رفقا برای خداحافظی نزد من آمد و گفت به من خبر داده اند که برادرم در انگلستان

به سرطان مبتلا و در بیمارستان بستری شده و حالش نیز بسیار وخیم است. وی قصد داشت برای عیادت برادرش به انگلیس برود. من به او گفتم قدری صبر کن، بعد از جلسه با شما کاری دارم. بعد از جلسه مقداری از قندهای مجلس حدیث کساء و مقداری تربت امام حسین علیه السلام را به او دادم و گفتم اینها را به برادرت بده تا بخورد. او خداحافظی کرد و رفت. پس از چندی این دوست از انگلیس بازگشت و مستقیم نزد من آمد و گفت بعد از آنکه قندها و تربت امام حسین علیه السلام را به برادرم دادم حالش رو به بهبود گذاشت. از آقایان دکترها خواستم که یک آزمایش دیگر از او بگیرند ولی آنها قبول نمی کردند و می گفتند وضع او بسیار وخیم است و از آزمایشهای متعدد کاری بر نمی آید. سرانجام با اصرار زیاد من، آزمایش دیگری از برادرم گرفتند و در کمال تعجب دیدند که بیماری سرطان به طور کامل برطرف شده است. خلاصه آنکه در اثر خواندن حدیث شریف کساء و خوردن تربت امام حسین علیه السلام برادر من از بیماری سرطان نجات یافت.

۵- شفای دختر مسیحی و مسلمان شدن جمعی از مسیحیان آیت الله شیخ محمد حسن بهاری، فرزند مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر بهاری همدانی چنین نقل کرده اند :

از خیابان خیام تهران می گذشتم که دیدم در حسینیه مدرسه سید ناصرالدین، مجلس عزای امام حسین علیه السلام برپاست. برای شرکت در عزا وارد مجلس شدم. خطیب مجلس مشغول وعظ و سخنرانی بود و از روی کتابی که در دست داشت این داستان را برای اهل مجلس می خواند :

در ایام محرم، از خیابان اسماعیل بزاز به طرف منزل خود در خیابان جوادی می رفتم که ناگاه زن باحجابی از یکی از پنجره های فوقانی مرا صدا زد. ایستادم تا ببینم خواسته اش چیست؟ آن زن با صدای بلند گفت ای آقا! اهل این منزل همه مسیحی هستند و من زن مسلمانی هستم که در این منزل خدمت می کنم؛ ولی از غذای آنها مصرف نمی کنم. دختر صاحبخانه چند روزی است که به کسالت سختی دچار شده و به رغم معالجاتی که اطبا انجام داده اند هیچ نتیجه ای حاصل نشده است و پدر و مادر این دختر به شدت ناامید شده اند و نزدیک است که خودشان هم تلف شوند. من به آنها گفته ام که شما آنچه در توان داشته اید به کار گرفته اید و نتیجه ای به دست نیاورده اید، در عوض ما مسلمانها دعاها و توسلات مجربی از جمله حدیث شریف کساء داریم که برای هر مریضی که خوانده شود به اذن خدا شفا پیدا می کند. پدر و مادر مریض به من گفته اند که اگر کسی پیدا شود و این دعا را برای دختر ما بخواند و دختر ما شفا پیدا کند ما مسلمان شده و مسلمان شدنمان را هم اعلان می کنیم. من چند دقیقه ای است که از پنجره های ساختمان به بیرون نگاه می کنم تا شاید کسی را پیدا کنم که این دعا را بخواند و خوشبختانه شما را پیدا کردم. آن خانم از من تقاضا کرد که مراسم حدیث کساء و توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها را برای آنها اجرا کنم.

من به آن خانم عرض کردم : من اطمینان به شفای آن دختر ندارم و می ترسم خدای متعال بیش از این اجازه زندگانی به او نداده باشد و اجل او فرا رسیده باشد و همین امر موجب بدبینی مسیحیان به دعاها و توسلات ما شود. در این هنگام آن زن در غم و اندوه فرو رفت و گفت ای شیخ! اگر این کار را انجام ندهی روز قیامت نزد مادرم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از تو شکایت می کنم.

وقتی این صحبت را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و ترس مرا گرفت و ناچار در پاسخ آن خانم گفتم همسایه ها را خبر کنید تا در این مراسم شرکت کنند. آن زن علویه همسایگان را دعوت کرد و من در حضور انها شروع به خواندن حدیث کساء کردم. در آخر دعا از خدای متعال خواستم که بر ما منت گذارد و این دختر جوان را شفا دهد. پس از انجام مراسم از منزل آن مسیحی بیرون رفتم.

فردای آن روز پس از خروج از منزل و در حالی که هیچ به فکر اتفاق دیروز نبودم، ناگهان نگاهم به همان پنجره و همان خانم علویه افتاد. آن زن علویه اشک ریزان می گفت ای آقا! تشریف بیاورید و با چشمان خود ببینید که چگونه خدا دعای ما را به اجابت رساند و آبروی ما را حفظ کرد و بر این دختر بی گناه که دیروز در حال احتضار بود منت گذاشت و او را شفا داد. امروز

دختر سالم و بی هیچ کسالتی از رختخواب بیرون آمده و مرتب می گوید فاطمه، فاطمه.

وقتی وارد منزل آن مسیحی شدم، دختر را دیدم که به زبان ارمنی سخن می گوید. اطرافیان حرفهای او را برای من این چنین ترجمه کردند : بدون هیچ حرکتی خوابیده بودم و درد و ناراحتی مرا احاطه کرده بود. در آن حالت، ناگهان دیدم خانمی بزرگوار و نورانی با ابهت و جلال خاصی وارد اتاق شدند و فرمودند از روی تخت بلند شو. به ایشان گفتم با اینکه به طبیبان متخصص زیادی مراجعه کرده ام ولی نمی توانم حرکت کنم. ایشان دو مرتبه فرمودند من می گویم برخیز. یک وقت به خودم آمدم و متوجه شدم که دیگر آن دردها و ناراحتی ها را حس نمی کنم. اسم آن خانم را از زنان همراهشان پرسیدم، به من فرمودند ایشان حضرت فاطمه – سلام الله علیها – هستند. حال عجیبی پیدا کردم و مرتب نام ایشان را تکرار می کردم تا از یادم نرود.

این داستان بر سر زبانها افتاد و نقل مجالس شد و به برکت حضرت زهرا سلام الله علیها و عنایات ایشان جمع بسیاری از ارامنه و وابستگان این دختر به دین اسلام شرفیاب شدند.

۶- اهل نماز و مسجد شدن با خواندن حدیث کساء در بین راه یک آقا سید تهرانی با محبت و اصرار زیاد مرا سوار ماشین خود کرد و به مقصد رساند. در بین راه این نکته را بیان کرد که ما شبهای جمعه جلسه حدیث کساء داریم و از من خواست که در مجلس آنها شرکت کنم. یک هفته توفیق یافتم در مجلس آنها حاضر شوم. جلسه باحالی بود، به آن آقا سید گفتم شما که هر هفته چنین جلسه ای را برگزار می کنید، اگر رخداد جالبی در زمینه خواندن حدیث کساء دارید بفرمایید، چون بنده مشغول نوشتن کتابی در زمینه داستان های شگفت حدیث شریف کساء هستم. پس از اصرار زیاد صاحب جلسه به یکی از آقایان گفت که داستانش را برای من شرح دهد. آن آقا نزد من آمد و گفت من راننده خوش هیکلی بودم. رفقا که همگی اهل مواد مخدر و انجام کارهای خلاف بودند، هر جا که مرا می دیدند با اصرار زیاد به جمع خود دعوتم می کردند. در آن موقع من به هیچ وجه اهل نماز و مسجد و انجام کارهای خیر نبودم؛ تا اینکه مسائلی پیش آمد و من توفیق یافتم که در این جلسه شرکت کنم و پس از آن حالات عجیبی به من دست داد که تمام کارهای خلاف را کنار گذاشتم و الان اهل نماز و مسجد و روزه شده ام. حکایت از این قرار بود که شبی که من برای اولین بار در جلسه حدیث کساء شرکت کردم، همسر من در خواب می بیند که من در جلسه ای که پنج تن آل عبا حضور داشتند شرکت داشتم و آن بزرگواران مرا صدا زدند و گوشه ای از عبای خود را بر سر من انداختند. پس از آنکه چنین خوابی در مورد عنایت اهل بیت به این بنده گنهکار دیده شد، تصمیم گرفتم تمام رفقای سابق را کنار گذاشته و مسلمانی واقعی را پیشه خود کنم و الان هم هر وقت که ناراحتی دارم در جلسه حدیث کساء شرکت می کنم و مشکلات روحی از من برطرف می شود.

سید صاحب جلسه در تایید حرف آن بنده خدا می گفت : زن و مادر این شخص زمانی به من تلفن زدند و گفتند فلانی به یکباره عوض شده و به نماز و مسجد اهمیت می دهد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹